زندگی نامه و رساله
۲۸ مرجع

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگینامه و رساله ۲۸ مرجع

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگینامه و رساله ۲۸ مرجع جلد۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۹
عنوان و نام پدیدآور:زندگینامه و رساله ۲۸ مرجع/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

۱- شیخ بهائی (ره)

زندگی نامه شیخ بهائی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران
سرشناسه : ذاکری مصطفی ۱۳۱۴ -
عنوان و نام پدیدآور : شیخ بهایی، زندگی و آثار او/مصطفی ذاکری
منشا مقاله : کتاب ماه (دین) ،ش ۱۴۹ ، اسفند ۱۳۸۸ : ص ۵۹ - ۸۴
توصیفگر : شیخ بهائی محمد بن حسین ۹۵۳ ۱۰۳۱ق.
توصیفگر : رساله خلاصهٔالحساب
توصیفگر : سرگذشت‌نامه‌های فردی توصیفگر : ریاضیات

۱- زندگی‌نامه

ولادت

ولادت

محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی، معروف به شیخ بهایی در سال **۹۵۳** ق در شهر بعلبک لبنان به دنیا آمد.

پدر بهاءالدین فقیه مشهور شیخ عزّالدین حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی عاملی فقیه شیعی در روستای جبع نزدیک شهر ساحلی صیدا(صیدون) که امروز در جنوب لبنان قرار دارد، در اول محرم ۱۹- ۹۱۸ / مارس ۱۵۱۲ متولد شد.« ۱»

ناحیه "جبل عامل "همواره یکی از مراکز شیعه در مغرب آسیا بوده است و پیشوایان و دانشمندان شیعه‌که از این ناحیه برخاسته اند، بسیارند. در هر زمان، حتی امروزه فرق شیعه در جبل عامل به وفور می زیسته اند و در بنیاد نهادن مذهب شیعه در ایران و استوار کردن بنیان آن مخصوصاً از قرن هفتم هجری به بعد یاری بسیار کرده و در این مدت پیشوایان بزرگ از میان ایشان برخاسته اند و خاندان بهائی نیز از همان خانواده های معروف شیعه در جبل عامل بوده است.

نسب شیخ حسین به حارث همدانی، صحابی جلیل القدر امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد.

حارث همدانی در جنگ صفین و جمل از یاوران استوار امیر مؤمنان بود و تا پایان جنگ ایستادگی نمود.

او در عصر خود از مشاهیر علمای اعلام و فقهای کرام بود. وی سالیانی متمادی همراه با هم ولایتی جبعی اش، فقیه مشهور زین الدین عاملی(۶۵- ۹۱۱ / ۵۸- ۱۵۰۶) که در سنّت شیعی به شهید ثانی- به واسطه شهادتش به دست مقامات عثمانی در ۹۶۵ / ۱۵۵۸- شناخته می گردد، گذرانده بود. او مبرزترین شاگرد زین الدین و مصاحب وی در جبع و همراه وی در سفرها بود.« ۲» آن ها با یکدیگر در سال ۳- ۹۴۲ / ۳۷- ۱۵۳۵ به قاهره و مکه« ۳» و به استانبول و عراق در ۵۳- ۹۵۱ / ۴- ۱۵۴۶ سفر کرده بودند.« ۴»

شیخ حسین در میان هم عصرانش همتایی در حدیث تفسیر قرآن فقه و ریاضیات نداشت.

او آثار بسیاری در این حوزه ها نگاشته است. از جمله:

کتاب درایهٔالحدیث.« ۵»

رسالهٔ فی تحقیق القبله.« ۶»

کتاب اربعین حدیث.

کتاب شرح القواعد(حاشیه ای بر قواعد الاحکام نوشته محقق حلی متوفی ۶۷۶ / ۱۲۷۶). کتاب شرح الفیه(شرحی بر هزار بیت در نماز نوشته شهید اول متوفی ۷۸۶ / ۱۳۸۴).

الرسالهٔ الطهماسبیه فی بعض المسائل الفقهیه(رساله ای در پاسخ به سوالات فقهی شاه طهماسب).« ۷»

الرسالهٔ الوسواسیه.« ۸»

رسالهٔ الرضاعیه(رساله ای در مورد مسأله رضاعت).

شیخ حسین همچنین حواشی بر کتب ریاضی و تعلیقاتی چند و منشئات فراوانی تألیف نموده است.

مهاجرت پدر شیخ به ایران و منصب شیخ الاسلامی

مهاجرت پدر شیخ به ایران و منصب شیخ الاسلامی

تقریباً بعد از گذراندن چهار دهه مطالعه و تدریس در قلمرو عثمانی در میانه قرن شانزدهم به ایرانِ تحت سیطره صفویان مهاجرت نمود. در دوره حکومت شاه طهماسب صفوی، شیخ حسین از جبل عامل همراه با همسر و وابستگانش حدود سال ۹۶۰ ق به اصفهان آمد. او سه سال در آن جا اقامت نمود و به تدریس علوم دینی و اشاعه تعالیم دین پرداخت. علمای ایران به تلمذ نزد او پرداختند. زمانی که شیخ علی ملقب به منشار شیخ الاسلام اصفهان دریافت که شیخ حسین در اصفهان است خبر ورودش را به شاه طهماسب که در آن موقع در قزوین بود رساند. چون شاه از این خبر آگاهی یافت خود شخصاً به شیخ حسین نامه نوشت و خلعتی برای وی فرستاد و از او خواست به قزوین که در آن هنگام پایتخت بود برود.

شیخ حسین به قزوین که رسید سلطان نهایت احترام را در حقش به جا آورد و او را به منصب شیخ الاسلامی قزوین منصوب نمود.« ۹» ایشان هفت سالی متصدی این مقام بود. و نماز جمعه را به جای نماز ظهر در قزوین به جا می آورد. وی از جمله کسانی بود که به وجوب تعیینی نماز جمعه اعتقاد داشتند. همان گونه که شهید ثانی نیز چنین اعتقادی داشت.

بعد از آن به او دستور داده شد که به مشهد، شهر مقدس و مدفن امام رضا(ع) برود و به مقام شیخ الاسلامی آن جا منصوب گردید. شیخ حسین مدتی را در مشهد به سر برد. از آن جایی که اکثر اهل هرات از معرفت و شناخت ائمه اثنی عشر و تدین به مذهب اهل بیت(ع) عاری بودند، شاه طهماسب به شیخ حسین دستور داد که به هرات برود و در آن جا اقامت کند و خطاکاران آن ناحیه را ارشاد کند. شاه سه روستای آن بلد را به عنوان اقطاع به وی بخشید. سلطان به شاه قلی سلطان، امیر خراسان دستور داد که هر جمعه بعد از دو نماز او باید شاهزاده محمد خدابنده(پسر شاه طهماسب) را به مسجد جامع کبیر هرات برای شنیدن احادیث پیامبر و ائمه نزد شیخ حسین ببرد. شاه به شاه قلی سلطان دستور داد که شاهزاده را وادار به اطاعت از اوامر و منهیات شیخ حسین

کند و هیچ کس نباید با خواسته شیخ مخالفت کند.

شیخ حسین مدت هشت سال در هرات به افاده علوم دینی و اجرای احکام شرعی و تبلیغ اعمال و اوامر دینی مشغول بود و بدان سبب خلق کثیری از هرات و نواحی مجاورش به تشیع گرویدند و به مذهب امامیه پیوستند و آن ناحیه از وجود مخالفان طاهر گردید. طلاب و حتی فقها و علما از نواحی مختلف ایران و ماوراءالنهر برای سماع حدیث از شیخ حسین و تملذ علوم دینی و تحقیق معارف شرعی به نزد او می رفتند.

پس از مدتی شیخ از هرات به قزوین سفر کرد تا بار دیگر با شاه دیدار کند. وی از شاه طهماسب رخصت رفتن به زیارت بیت الله الحرام برای خود و فرزندش، شیخ بهایی را نمود، اما تنها به وی رخصت داده شد و شاه به فرزندش شیخ بهایی رخصت رفتن به حج را نداد. شاه از شیخ بهایی خواست تا در قزوین بماند و امر تدریس علوم دینی را بر عهده بگیرد. شیخ حسین به زیارت خانه خدا شتافت. هنگامی که از تشرف خانه خدا و زیارت مدینه فارغ گشت، از راه بحرین بازگشت، جایی که او در آن جا ماند و سکنی گزید، و در ۸ ربیع الاول ۹۸۴ / ۵ ژوئن ۱۵۷۶ همان جا درگذشت.« ۱۰»

شیخ بهائی– سفر به ایران

شیخ بهائی– سفر به ایران

شیخ بهایی در دوران کودکی(هفت یا سیزده سالگی) همراه پدر، به ایران سفر کرد. و در پایتخت ایران یعنی شهر قزوین که مرکز تجمع دانشمندان شیعه بود سکنی گزید و ظاهرا هنگام سفر پدرش به هرات همراه وی نبوده است زیرا وی در آن هنگام در قزوین به کسب علوم اشتغال داشته است.

مقداری از تحصیلات خود را در وطن فرا گرفته بود که به اصفهان وارد شد و در آنجا نیز با جدیت تمام به تحصیل علوم مختلف پرداخت. چندی نیز در مشهد به تحصیلات خود ادامه داده و ظرف مدت کوتاهی مقبولیت عام یافت و از سوی شاه عباس صفوی نهایت احترام برای او رعایت می‌شد.

در سال ۱۰۰۸ ق به همراه شاه عباس صفوی با پای پیاده و بدون آنکه سوار بر مرکبی شود عازم مشهد مقدس گردید. هوش و ذکاوت و اطلاعات عمیق او مورد توجه دانشمندان و علمای وقت قرار گرفت و در نتیجه روز به روز به شهرتش افزوده شد، بطوریکه فقیهی بنام شیخ منشار که شیخ الاسلام وقت بود او را به جانشینی خود انتخاب و دخترش را به عقد شیخ بهائی درآورد. شیخ بهائی، حکیم عارف، فقیه، ادیب، ریاضیدان و مهندسی برجسته بود و چون از قدرت سخنوری بهره کافی داشت در محافل و مجالس ادبی و سیاسی و علمی طرفداران زیادی را کسب کرد تا آنجا که با توجه به معلومات و محبوبیتش به مقام وزارت منصوب شد.

منصب شیخ الاسلامی

منصب شیخ الاسلامی

شیخ بهایی پس از شیخ علی منشار، در ۴۳ سالگی به سال ۹۹۶ ق منصب شیخ الاسلامی دولت صفویه در اصفهان را عهده‌دار شد، که مهم‌ترین منصب روحانیت در آن دوره بوده« ۱۱» و وظیفه آن رفع ظلم از مظلومان، امر به معروف و نهی از منکر و تحقیق و بیان احکام شریعت برای مردم بود. و در سال ۱۰۰۶ که پایتخت از قزوین به اصفهان منتقل شد نیز همین مسئولیت را تا هفتاد و پنج سالگی(آخر عمر) به عهده داشت و از امکانات این دولت شیعی نهایت استفاده را برای ترویج تشیع نمود.

وی پس از مدتی قصد سفر کرد و مسافرتی طولانی را آغاز نمود.

یکی از عواملی که باعث این سفر شد علاقه شیخ به سیاحت و دیدن و تجربه اندوزی بود. عامل دیگر که سهم مهمی در این سفرها داشت حسادت اطرافیان بود که نمی‌توانستند موقعیت و احترام شیخ را در دربار صفوی تحمل کنند.(او در بعضی نوشته‌های خود به این مطلب اشاره کرده است.)

شیخ که اوضاع را چنین می‌دید برای رهایی از حسادت اطرافیان یا عزلت اختیار می‌کرد یا برای مدتی دست به سفر می‌زد.

سفرها

سفرها

بهایی علیه الرحمهٔ حدود ۳۰ سال از عمر خود را در سفر گذراند و به شهرها و کشورهای گوناگون سفر نمود، از جمله:

۱- اولین سفر او از بعلبک به اصفهان بود که تا رسیدن به مراتب بالای علمی در آنجا سکنی گزید. که به سال ۹۶۰ یا ق انجام گرفت.

۲- به سبب عواملی که ذکر شد از اصفهان به عراق و حجاز رفت و عتبات عالیات را زیارت نموده و حج خانه خدا را نیز به انجام رساند. بهائی در سال ۹۸۴ ق برای حج به مکه سفر کرد و درسال ۹۹۲ سفر دوم خود را به حجاز آغاز نمود.

۳- در سال ۱۰۰۸ ق در سفری به مشهد مقدس همراه شاه عباس کبیر فاصله اصفهان تا مشهد رضوی را پیاده طی نمود.

۴- سفری به کشور مصر داشت و در آنجا کتاب معروف خود، کشکول را تألیف کرد.

۵- سفر به کشورهای روم و شام و بیت المقدس را پس از مراجعت از مصر در دستور کار خود قرار داد.

۶- از شام عازم حلب شد و در پایان عمر خویش به اصفهان برگشت و سالیانی چند در آن دیار ساکن شد.

متأسفانه جز چند یادداشت مختصر توسط بعضی اطرافیان و همراهان شیخ، سفرنامه‌ای از این سفر ۳۰ ساله شیخ به دست ما نرسیده، در حالی که اگر شیخ در طول سفرهای خود سفرنامه‌ای تهیه می‌نمود یکی از گرانقدرترین و با ارزش‌ترین اسناد تاریخی گشته و سفرنامه‌ای منحصر به فرد می‌شد.

شیخ در این سفرها بیشتر به لباس سیاحان و مردم عادی سفر می‌کرد و ناشناس بود.

روایاتی چند از بزرگان حلب و شام و ... در دست است که شیخ را در لباس سیاحان دیده‌اند و هنگامی که شیخ در جلسه‌ای لب به سخن گشوده، از فضائلش او را شناخته‌اند و شیخ فورا آن شهر را ترک گفته که نزد عموم شناخته نشود.

جامعیت

جامعیت

یکی از خصایص شیخ بهایی جامعیت اوست در علوم و فنون مختلف و شیخ در زمینه‌های گوناگون تألیفاتی نیز دارد.

علاوه بر آن، جامعیت در شخصیت داشته که بسیار مهم‌تر از جامعیت در علوم است.

شیخ بهایی آنچنان بود که اهل تسنن او را سنی می‌دانستند و صوفیه او را از بزرگان تصوف می‌پنداشتند و ...

وفات

وفات

مردان الهی با رفتن از دنیا نمی‌میرنـد بلکه تا ابـد در یاد و خاطر آینـدگان زنده‌انـد و برکات آنان خلاصه در ایام زنـدگیشان نیسـت بلکه پس از وفـات نیز بواسـطه تألیفات و شاگردان و باقیات الصالحاتی که بر جای گذارده‌انـد منشأ بسـیاری از عنایات الهی بر مردم هستند.

شیـخ بهـایی نیز از آن جمله است که در عمری سراسـر تلاـش در راه رضـای حضـرت حق شـاگردانی تربیت نمود و آثـاری از خود برجای گذارد که هر یک باقیات الصالحاتی برای او هسـتند. او بی‌صبرانه دعوت حق را لبیک گفت و در سال ۱۰۳۰ هجری به دیار جاوید شتافت.

بدن مطهر او را از اصفهان به مشهد مقدس انتقال داده و در جوار امام رضا علیه السلام به خاک سپردند.

در نماز او که شاگرد بزرگوارش مجلسی اول آن را اقامه کرد نزدیک به ۵۰ هزار نفر شرکت داشتند.

تاریخ تولد و وفات شیخ بهایی بر روی سنگ قبر و کاشیکاری‌های دیوار اتاق مقبره اندکی متفاوت است:

تاریخ تولد

تاریخ تولد:

کتیبه کاشیکاری دیوار: ذیحجه هجری قمری(برابر با پنجشنبه اسفند خورشیدی، و فوریه)

کتیبه سنگ قبر: غروب پنجشنبه محرم‌الحرام هجری قمری(برابر با فروردین خورشیدی، و مارس)

تاریخ وفات

تاریخ وفات:

کتیبه کاشیکاری دیوار: شوال هجری قمری(برابر با شهریور خورشیدی، و اوت)

کتیبه سنگ قبر: شوال هجری قمری(برابر با مرداد یا شهریور، و اوت)

کتیبه دیوار در سال خورشیـدی در زمان اسـتانداری علی منصور ساخته شـده‌است و حاوی تاریخ روز، ماه و سال می‌باشد، در حالی که کتیبه سـنگ قبر فقـط حـاوی تاریـخ مـاه و سـال است. به نظر می‌رسـد که در هنگـام بازسازی اتاق تحقیقاتی درباره تاریـخ تولد ووفـات انجـام شـده باشـد و بـه این خـاطر تاریـخ روز به کـتیبه کاشـیکاری اضـافه گشـته است. در این صـورت به نظر می‌رسـد که تاریخ‌های کتیبه دیوار دقیق‌تر باشند.

برای آشنایی بیشتر با زندگی شیخ بهائی به منابع زیر می توان رجوع کرد:

۱. أعیان الشّیعهٔ، سّید محسن أمین، ج ۴۴، ص ۲۱۶.

۲. أمل الآمل، حرّ عاملی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. تاریخ عالم آراء عبّاسی(فارسی)، ج ۲، ص ۹۶۷.

۴. نصر آبادی، محمد طاهر، تذکره نصر آبادی(فارسی)، ص ۱۵۰.

۵. تنقیح المقال، شّیخ عبد اللّه مماقانی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۶. الذّریعهٔ إلی تصانیف الشّیعهٔ،، شّیخ آغا بزرک طّهرانی.

ج ۱۳: ص ۱۷۷، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳.

ج ۲۱: ص ۵۰، ۲۵۱، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۷.

ج ۲۴: ص ۶۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۶.

و مجلدات دیگر.

۷. روضات الجنّات فی أحوال العلماء والسادات، عّلامهٔ شّیخ محمّد باقر موسوی خوانساری، ج ۷، ص ۵۷، رّقم ۵۹۹.

۸. ریحانهٔ الأدب، مدرّس تّبریزی، ج ۳، ص ۳۰۱.

۹. سفینهٔ البحار، شّیخ عبّاس قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۱۰. الفوائد الرّضویهٔ، شّیخ عبّاس قمی، ص ۵۰۳.

۱۱. الکنی والألقاب، شّیخ عبّاس قمی، ج ۲، ص ۱۰۰.

۱۲. و همچنین: کتابهای منتخب التّواریخ، قصص العلماء، التّنبیهات و مطلع الشّمس.« ۱۲»

---

(۱) الاصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۰

(۲) علی بن محمد العاملی، الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ۲ ج(قم، مکتبهٔ آیهٔاللّه العظمی المرعشی) ج ۲، ص ۱۹۱. تمام ارجاعات به الدر المنثور به نقل از رساله منقول در آن با عنوان بغیهٔ المرید فی الکشف عن احوال الشهید، نوشته شاگرد شهید ثانی، محمد بن علی بن حسن عودی است. همان، ج ۲، ص ۱۴۹– ۱۹۸.

(۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۸– ۱۹۱، ۱۶۱.

(۴) الدر المنثور، ج ۲، ص ۸۲– ۱۹۱، ۱۷۰.

(۵) این کتاب همان وصول الاخیار الی الاصول الاخبار است که دوباره به چاپ رسیده است. تهران ۸۹– ۱۸۸۸ و تحقیق عبداللطیف الکوه کمری، قم، مطبعهٔ خیام، ۱۹۸۱.

(۶) احتمالًا این همان رساله تحفهٔ اهل ایمان فی قبلهٔ عراق العجم و خراسان باشد که در نسخه خطی موجود است. مدرسی طباطبایی، مقدمه ای بر فقه شیعه(لندن، ۱۹۸۴ ص ۱۳۹).

(۷) احتمالًا این اثر همان التحفهٔ الطهماسبیه فی المواعظ الفقهیه، مورد اشاره اصفهانی باشد. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۷. یا همچنین می تواند رساله حسین در پاسخ به دو سؤال فقهی که وی در سال ۹۶۸ / ۱۵۶۱ در پاسخ به شاه طهماسب تحریر نموده، باشد. این نوشته در نسخه خطی باقی است. فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیهٔاللّه العظمی مرعشی نجفی، ۲۰ ج(قم ۱۹۵۷) ج ۲، ص ۳۴۵؛ مدرسی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۱۰۶

(۸) گویا همان رساله العقد الحسینی یا العقد الطهماسبیه باشد.

(۹) دوین، جی استوارت، مجله آینه پژوهش، خرداد و تیر ۱۳۸۰، شماره ۶۸، رحمتی، محمد کاظم

(۱۰) لؤلؤهٔ البحرین، ص ۲۸.

(۱۱) ترتیب مناصب روحانیت در دوره صفوی: صدرخاصه، صدرعامه(یا صدرالممالک) قاضی دار السلطنه، قاضی عسکر و شیخ الاسلام، مینورسکیت، میرزا سمیعا، تذکره الملوک ص ۱– ۴

(۱۲) آل قیس، قیس، ماهنامه آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، شماره ۸، شخصیهٔ العدد، الشیخ البهائی العاملی بهاءالدین(۹۵۳– ۱۰۳۱ ه). شخصیت شناسی، ص:۲

۲– آثار شیخ بهائی

اشاره

۲- آثار شیخ بهائی

با وجود سفرهای طولانی و منصب‌های اجرایی که شیخ با استفاده از آنها به ترویج مکتب تشیع مبادرت می‌ورزید و کارهای عمرانی فراوان مانند بناهای به یاد ماندنی در شهرهای مختلف از جمله مرقد امیر المؤمنین علیه السلام، مسجد امام اصفهان و ...؛ که داشت هیچ گاه از امر مهم تألیف و تصنیف غافل نمانده به طوری که در علوم مختلف تألیفاتی دارد.

او در شمار مؤلفان پر اثر در علوم مختلف است و آثار او که تماماً موجز و بدون حشو و زواید است، مورد توجه دانشمندان پس از او قرار گرفته و بر شماری از آنها شروح و حواشی متعدّدی نگاشته شده است. خود بهائی نیز بر بعضی تصانیف خود حاشیه ای مفصّل تر از اصل نوشته است.

آثار فقهی و حدیثی

آثار فقهی و حدیثی

۱- الإثنی عشریات الخمس: در شش باب طهارت، صلات، زکات، خمس، صوم و حج است. بهائی دراین اثر بدیع، مسائل فقهی هر باب را به قسمی ابتکاری بر عدد دوازده تطبیق کرده است، خود وی نیز بر آن شرح نگاشته است.

۲-« الأربعون حدیثاً»(تألیف ۹۹۵) معروف به اربعین بهائی.

این کتاب حواشی فراوانی دارد. مثل:

أ. حاشیهٔ اسماعیل بن محمّد حسین بن محمّد رضا بن علاء الدّین محمّد مازندرانی متوفّی سنهٔ ۱۱۷۳ ه-.

ب. حاشیهٔ برادر مؤلّف عبد الصّمد بن حسین بن عبد الصّمد متوفّی سنهٔ ۱۰۲۰ ه-.

ج. حاشیهٔ سید عبداللّه بن نور الدّین بن محدّث جزائری متوفّی سنهٔ ۱۱۷۳ ه- ..

۳- الجامع العبّاسی.

۴- جوابات الشّاه عبّاس الصّفوی.

۵- جوابات المسائل الجزائریهٔ(جوابات شیّخ صالح جزائری).

۶- حاشیه ای بر الرجال النجاشی.

۷- حاشیه شرح مختصر الأصول.

۸- حاشیه ای بر من لایحضره الفقیه.

۹- الحبل‌المتین، فی أحکام الدّین.(تألیف ۱۰۰۷) در فقه که تا پایان صلوه نوشته است و در آن به شرح و تفسیر بیش ازیکهزار حدیث فقهی پرداخته شده است.

این کتاب به چهار بخش تقسیم می شود:

أ. العبادات.

ب. العقود.

ج. الایقاعات.

د. الأحکام.

۱۰- رساله ای در أحکام السّجود.

۱۱- رساله ای در ذبائح أهل الکتاب.

۱۲- الوجیزة.

۱۳- رساله ای در الفقه و الصّلاة.

۱۴- رساله ای در المیراث.

۱۵- رساله ای در طبقات الرّجال.

۱۶- رساله ای در القصر بالصّلاة و التّخییر فی السّفر.

۱۷- رساله ای در مباحث الکر.

۱۸- رساله ای در معرفة القبلة.

۱۹- الزّبدة فی أصول الفقه، که تا مدتها کتاب درسی حوزه های علمی شیعه بود و دارای بیش از چهل شرح و حاشیه و نظم است.« ۱»

در عین ایجاز و اختصار از بهترین متون اصولی است که در این فنّ نوشته شده و نویسنده چیزی از رؤس مطالب اصول فقه را در آن فرو نگذارده و به تمام اطراف و جوانب آن پرداخته است.

این همان کتاب اعجاز گونه‌ای است که شیخ در پدید آوردن آن با سعد الدّین تفتازانی که در تصنیف متن تهذیب به خود می‌بالید و می گفت:« هر کس در آوردن متنی کوتاهتر از این توانا باشد معادل هر کلمه‌ای دویست درهم به وی جایزه دهم» به رقابت پرداخته و به تألیف زبده مبادرت نموده است و می گفت: اگر تفتازانی در این زمان زنده بود و از این کتاب آگاهی داشت هزاران درهم به عنوان جایزه به من می‌پرداخت.« ۲»

۲۰- الرّسالة الاثنی عشریة.

این کتاب شروح فراوانی دارد:

أ. شرح شّیخ زین‌العابدین بن حسن عاملی.

ب. شرح شیخ سلیمان بن عبد اللّه ماحوزی بحرانی متوفّی سنة ۱۱۲۱ ه-. صاحب کتاب« المعراج».

ج. شرح علّامة عبد الحسین بن قاسم حلّی نجفی متوفّی سنة ۱۳۷۵ ه-.

۲۱- شرح کتاب« من لایحضره الفقیه».

۲۲-« مشرق الشّمسین و اکسیر السّعادتین»، یا« مجمع النّورین و مطلع النّیرین»(تألیف ۱۰۱۵)، که ارائه فقه استدلالی شیعه بر مبنای قرآن(آیات الاحکام) و حدیث است. این اثر دارای مقدمه بسیار مهمی در تقسیم احادیث و معانی برخی اصطلاحات حدیثی نزد قدما و توجیه تعلیل این تقسیم بندی‌است. از اثر مذکور تنها باب طهارت نگاشته شده و بهائی در آن از حدود چهارصد حدیث صحیح و حسن بهره برده است.

۲۳- مصباح‌العابدین.

۲۴- مفتاح الفلاح.

این کتاب به پنج بخش تقسیم می شود:

أ. اعمال بین الطّلوعین.

ب. اعمال از طلوع خورشید تا زّوال.

ج. اعمال از غروب تا و قت خواب.

ه. اعمال وقت خواب تا نصف شب.

و. اعمال نصف شب تا طلوع فجر.

۲۵- حاشیه هایی بر القواعد الشّهیدّیهٔ.

۲۶- حاشیه ای بر کتاب« مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ».

۲۷- مقاله ای در امتناع الزّوجهٔ عن مطلق الاستماع.

۲۸- مقاله ای در سجدات القرآن و أحکامها وآدابها.

۲۹- مقاله ای در ما لا تتم به الصّلاهٔ من الحریر.

۳۰- مقاله ای در وجه التّغلّب فی قوله سبحانه و تعالی:« مَا کُنّا فی أصْحَابِ السَّعِیْرِ-- آیهٔ ۱۰، سورهٔ الملک».

۳۱- رساله ای در نجاسهٔ ذبائح الکفّار و صنائعهم.

۳۲- رساله ای در وحدهٔ الوجود.

۳۳- الفوز والأمان فی مدح صاحب الزّمان(عج).

آثار تفسیری

آثار تفسیری

۳۴- حاشیه ای بر تفسیر البیضاوی.

۳۵- کتاب حلّ الحروف القرآنیهٔ.

۳۶- حاشیه هایی بر تفسیر الکشّاف.

۳۷- شرح تفسیر البیضاوی.

۳۸- تفسیر العروهٔ الوثقی،(تفسیر سورهٔ حمد).

۳۹- تفسیر« عین الحیاهٔ».

آثار ریاضی، نجوم، طبیعیات و هیئت

آثار ریاضی، نجوم، طبیعیات و هیئت

۴۰- بحر الحساب.

۴۱- خلاصهٔ الحساب.(خلاصه کتاب بحر الحساب).

این کتاب نیز از شروح زیادی برخوردار است. مثل:

شرح خلاصهٔ الحساب(فارسیّ)، میر أبی‌طالب بن میرزا بیک.

شرح خلاصهٔ الحساب، میرزا ابوالقاسم بن میرزا کاظم موسوی زّنجانی متوفّی سنهٔ ۱۲۹۲ ه-.

شرح خلاصهٔالحساب، أمیر معین‌الدّین محمّد أشرف بن حبیب‌اللّه بن عمادالدّین لطف اللّه شّیرزای حسینی طّباطبائی.

۴۲- الأسطرلاب.

۴۳- رساله تضاریس الأرض.

۴۴- رساله حساب(فارسی).

۴۵- رساله ای در تحقیق جههٔ القبلهٔ.

۴۶- رساله ای در انَّ انوار سائر الکواکب تستفاد من الشّمس.

۴۷- رساله ای در حل اشکال عطارد و قمر(فارسی).

۴۸- رساله ای در نسبهٔ أعظم الجبال إلی قطر الأرض.

۴۹- شرح کتاب شرح الملخص فی الهیئهٔ.

۵۰- شرح حقّ‌المبین.

۵۱- الصحیفهٔ الأسطرلابیهٔ.

۵۲- لغز القانون.

۵۳- رساله ای در التقویم.

۵۴- میزان المقادیر.

۵۵- رساله ای در القطر إلی المحیط.

آثار ادبی و حکمت

آثار ادبی و حکمت

۵۶- کتاب أسرار البلاغهٔ.

۵۷- دیوان شعر.

۵۸-« کلّیات أشعار وآثار فارسی شیخ بهائی».(که ظاهرا همین چند کتاب موش و گربه، نان و حلوا و .... باشد.)

۵۹-« پند اهل دانش و هوش بزبان گربه و موش».

۶۰- مثنوی نان و پنیر.

۶۱- مثنوی نان و حلوا.« ۳»

این کتاب آمیخته‌ای از مواعظ، طنز، حکایت، تمثیل و لطایف عرفانی و معارف برین بشری است. با زبانی روان و دلنشین. نان و حلوا ترسیمی است از ریاکاری، تلبیس و غرور به مال و منال و عنوان و منصب دنیایی. بهایی در یکی از بخش‌های این مثنوی به دوری از سلاطین که خود آن را از نزدیک تجربه کرده بود اشاره می کند، چرا که قرب شاهان غارت دل و دین را در پی دارد در مجموع، مثنوی نان و حلوا از جمله آثار شیخ بهایی است که در تبیین دیدگاه و اندیشه سیاسی او می‌توان بدان استناد کرد.(۵)

۶۲- مثنوی شیر و شکر.

۶۳- مثنوی نان و خرما.

۶۴- تهذیب البیان.

این کتاب هم شروحی دارد. مثل:

أ. شرح شّیخ محمّد بن علی حرفوشی متوفّی سنهٔ ۱۰۵۹ ه-.

ب. شرح سید نعمهٔ اللّه جزائری بنام مفتاح اللّبیب.

۶۵- الفوائد الصّمدیّهٔ فی علم العربیّهٔ.

بر این کتاب شیخ نیز شروحی نوشته اند. مثل:

أ. الفرائد الشّمسیّهٔ فی شرح الفوائد الصّمدیهٔ، شّیخ جمال‌الدّین احمد بن محمّد لاهیجانی

ب. الفرائد العسجدیهٔ فی شرح الفوائد الصّمدیهٔ، سّیّد رضا بن سّیّد محسن حلّی.

۶۶- کشکول،، اولین کتاب با نام کشکول از شیخ بوده و پس از او این نام برای کتب بسیاری انتخاب شد.« ۴»

این کتـاب بصورت جُنگی آزاد، شامـل شـعرها و نثرهـای مورد علاقه بهایی است که برخی از خود وی و برخی نیز گردآوری او و از دیوان‌ها و کتاب‌های مورد علاقه‌اش بوده‌اند. این مطالب اغلب بی‌هیچ نظم خاصـی به دنبال هم آمده‌اند. لیکن بیش از سایر تالیفات وی خواننده را به ضمیر فکری بهایی نزدیک می‌کند.

۶۷- کتاب المخلاهٔ.

۶۸- وسیلهٔ الفوز و الأمان فی مدح صاحب الزّمان.

۶۹- نامه شّیخ بهائی، بهاءالدّین محمّد بن حسین بن عبد الصّمد، به میرزا ابراهیم همدانی.

۷۰- رساله ای در الوجود الذهنی.

آثار دعایی

آثار دعایی

۷۱- حدائق الصّالحین»(ناتمام).

شرحی است بر صحیفهٔ سجادیه که هر یک از ادعیهٔ آن با نام مناسبی شرح شده است. از این اثر تنها الحدیقه الهلالیّه در شرح دعای رؤیت هلال(دعای چهل و سوم صحیفهٔسجادیه) در دست است.

۷۲- الحدیقـهٔ الهلالیّـهٔ، شامل تحقیقات و فوائـد نجومی ارزنده است که سایر شارحان صـحیفه از جمله سیّد علیخان مدنی در شـرح خود موسوم ریاض السالکین از آن بسـیار اسـتفاده کرده انـد. همچنین فوائد و نکات ادبی، عرفانی، فقهی و حدیثی بسـیار در این اثر موجز به چشم می خورد.

۷۳- الحدیقهٔ الصّوفیّهٔ.

۷۴- الحدیقهٔ الأخلاقیّه.

۷۵- شرح دعاء صّباح.

۷۶- همچنین رسالهای فراوان دیگری که در زمینه های مختلف نگاشته است.« ۵»

---

(۱) آل قیس، قیس، ماهنامه آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، شماره ۸ شخصیهٔ العدد، الشیخ البهائی العاملی بهاءالدین(۹۵۳- ۱۰۳۱ ه)

(۲) شیخ بهایی، زبدهٔ الاصول.

۳ امامی، سید مهدی، فصلنامه تحقیقات اسلامی، شماره ۴۵، کتاب زبدهٔ الاصول شیخ بهایی

(۳) آل قیس، قیس، ماهنامه آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، شماره ۸ شخصیهٔ العدد، الشیخ البهائی العاملی بهاءالدین(۹۵۳- ۱۰۳۱ ه)

(۴) آل قیس، قیس، ماهنامه آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، شماره ۸ شخصیهٔ العدد، الشیخ البهائی العاملی بهاءالدین(۹۵۳- ۱۰۳۱ ه)

(۵) آل قیس، قیس، ماهنامه آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، شماره ۸ شخصیهٔ العدد، الشیخ البهائی العاملی بهاءالدین(۹۵۳- ۱۰۳۱ ه)

شخصیت شناسی، ص:۳

۳- اساتید و تلامیذ

۱- اساتید شیخ بهائی

۱- اساتید شیخ بهائی

علامه ذو فنون، شیخ بهائی کبیر، اینهمه کمالات و علوم را از اساتید فراوانش آموخته است. اساتیدی که شیخ مدتها در محضر آنها زانوی ادب زده وبا استعداد سرشار خویش از خرمن پر حاصل آنها خوشه ها چیده است.

استادانی که هر یک معمار گوشه ا ی از شخصیت بزر گ شیخ بو ده اند از این قرارند:

۱- شیخ أحمد کجائی گیلانی معروف به« پیر أحمد».

۲- قاضی مولی أفضل قائنی.

[شیخ، ریاضی، کلام و فلسفه را از این استاد آموخت.]« ۱»

۳- شیخ حسین بن عبد الصمد- پدرش- متوفّی سنهٔ ۹۸۴ ق.

[او فقه و اصول، تفسیر، حدیث و ادبیات عرب را در نزد والد ارجمندش فرا گرفت.]« ۲»

۴- مولی عبد اللّه بن الحسین یزدی شهابادی، متوفّی سنهٔ ۹۸۱ ق.

[شیخ، منطق و کلام و معانی و بیان و ادبیات عرب را نزد این استاد خوانده است.]« ۳»

۵- شیخ عبد العالی کرکی، متوفّی سنهٔ ۹۹۳ ق.

۶- مولی علیّ مذهب المدرّس.

۷- شیخ عمر عرضی.

۸- محمّد باقر بن زین العابدین یزدی، متوفّی حدود سنهٔ ۱۰۵۶ ق.

۹- محمّد بن محمّد بن أبی الحسن علیّ بن محمّد بکری، متوفّی سنهٔ ۹۹۳ ق.

۱۰- شیخ محمّدبن محمّدبن محمّد بن أبی اللطیف مقدسی شافعی، متوفّی سنهٔ ۹۹۳ ق.

[او صحیح بخاری را نزد ایشان فرا گرفت.]« ۴»

۱۱- عماد الدین محمود نطاسی شیرازی.

[شیخ، طب را از این حکیم که طبیب ویژه شاه طهماسب و مشهورترین پزشك ایران در آن دوره بود آموخت.]« ۵»

۱۲- و دیگران

۲- شاگردان شیخ

۲- شاگردان شیخ

شیخ بزرگوار، بهائی، پس از آنکه خود از محضر بزرگان و اندشمندان، توشه های فراوان برداشت، خود بسان ابری بهاری و پر برکت، بر مزرعه حاصلخیز جان و روح شاگردانی با استعداد، فیض رسانده وهر یك از انها را به شخصیتی تاریخی و سر شناس مبدل گرداند.

تعدادی از این افراد مستفیض از این قرارند:

۱- إبراهیم بن فخر الدین عاملی بازوری.

۲- ظهیر الدین إبراهیم همدانی، متوفّی سنهٔ ۱۰۲۵ ق.

۳- شیخ جواد بن سعد، معروف به فاضل جواد بغدادی.

۴- شیخ حسن علیّ بن عبد اللّه شوشتری.

۵- سیّد حسین بن سیّد حیدر بن قمر حسینی کرکی، متوفّی سنهٔ ۱۰۷۶ ق.

۶- مولی خلیل بن غازی قزوینی.

۷- سیّد میرزا رفیع الدین نائینی.

۸- شیخ زین الدین بن شیخ محمّد بن شیخ حسن بن شهید ثانی.

۹- سلطان العلماء، متوفّی سنهٔ ۱۰۶۴ ق.

۱۰- صدر المتألّهین شیرازی. معروف به ملا صدرا.

۱۱- شیخ زین الدین علیّ بن سلیمان بن درویش بن حاتم قدمی بحرانی.

۱۲- مولی مظفّر الدین علیّ.

۱۳- سیّد ماجد بحرانی.

۱۴- مولی محسن فیض کاشانی، متوفّی سنهٔ ۱۰۹۱ ق.

۱۵- مولی محمّد تقیّ مجلسیّ أوّل، متوفّی سنهٔ ۱۰۷۰ ق.

۱۶- مولی شریف الدین محمّد رویدشتی.

۱۷- مولی محمّد صالح بن أحمد مازندرانی.

۱۸- شیخ محمّد بن علیّ عاملی تبنینی.

۱۹- شیخ محمّد قرشی صاحب« نظام الأقوال».

۲۰- شیخ محمود بن حسام الدین جزائری

---

(۱) شیخ بهایی، اربعین، مترجم: عقیقی بخشایشی

(۲) شیخ بهایی، اربعین، مترجم: عقیقی بخشایشی

(۳) شیخ بهایی، اربعین، مترجم: عقیقی بخشایشی

(۴) خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، ج

(۵) شیخ بهایی، اربعین، مترجم: عقیقی بخشایشی؛ فارس، حسون کریم، گاهنامه میراث حدیث شیعه، شماره ۷، الحاشیهٔ علی کتاب من لا یحضره الفقیه.

شخصیت شناسی، ص:۴

۴- مقامات شیخ

اشاره

[۴- مقامات شیخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

شیخ بهائی تحت مراقبت و تربیت پدر به درجات بالای علمی رسید و منصب شیخ الاسلامی به وی واگذار گردید و وجودش منشأ خدمات بسیاری در حوزه اسلام و مسلمین شد. سپس به سیر و سفر روی آورد و تجربیّات ارزشمندی به دست آورد و پس از سی سال به اصفهان باز گشت و در گوشه خلوت به ذکر و عبادت و تألیف و تصنیف و خدمت به مردم پرداخت.

گویند وی اهل کشف و کرامت بود: روزی با جمعی از یاران و دوستان به قصد زیارت اهل قبور از منزل بیرون شد و به قبرستان عمومی شهر(تخت فولاد) رفت و مشغول خواندن دعا و فاتحه بود که ندایی به گوشش رسید؛ از همراهان پرسید: شما هم

شینیدید؟ گفتند: نه! و از او با اصرار خواستند آنچه را شنیده است برای آنها بگوید.

گفت: به من هشدار دادند که آماده مرگ باشم و با گریه و زاری روانه خانه شد و شش ماه بعد روز دوازدهم شوّال ۱۰۳۱ از دنیا رفت. تشییع با شکوهی از وی بعمل آمد، جنازه او را به خراسان حمل و در کنار قبر مولایش امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهم السلام به خاک سپردند و زیارتگاه عموم مسلمانان به ویژه اهل دل است. گویند ندایی که از سوی قبر عارف معروف بابا رکن الدین به گوش وی رسید این بود:« شیخنا در فکر خود باش».

بهائی علاوه بر علوم متداول و رسمی و تخصص در آنها در سیر و سلوک نیز راه گذارده بود خصوصا پس از رسیدن به مناصب رسمی که تشنگی باطن مردی وارسته را نمی نشاند، ترک تمام علائق گفته و پای در راه طریقت گذارده و برای درک صاحب نظری به هر دیار روی آورده و از خرمن اقبال بزرگان خوشه ها چیده و به فیض معنویت حرم شریف و پاک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نائل آمده است. خود در کشکول می گوید:

سالها شد که روی بر دیوار دل بر آرم بگرد شهر و دیار

تا بیابم نشان آدمیی کآید از وی نسیم محرمیی

در همان جا خود علوم رسمی را قیل و قال دانسته و تمنای ذوق وصال می کند.

شیخ از چندین جهت دارای اخلاقی ممتاز و مخصوص بوده است:

۱– از نظر اعتدال و عدم افراط در عقائد و تعصبات ناروا

۱– از نظر اعتدال و عدم افراط در عقائد و تعصبات ناروا

که نموداری از این رویه را در کشکول به نظاره می توان نشست.

شیخ در این مجموعه همه گونه مطالب از هر فریق نقل نموده و نام آنان را با عظمت و احترام یاد کرده و با آنکه تخصص وی در علوم نقلی(فقه و حدیث) بود و در زمان وی فرقه اخباریان شیعه اکثریت علماء را تشکیل میدادهاند، از تعرض مطالب عقلی آنهم با تجلیل و تعظیم بزرگان فن باکی نداشته است.

مهمتر اینکه از کتب مشایخ اهل سنت به کثرت نقل کلام کرده و حتی با مقام شامخ خود در عملیات و مناصب ظاهری از تلمذ و شاگردی علمای سنی اعراض نمی کرده چنانکه مدتی در مصر از محضر استاد بکری رسما استفاده کرده و صحیح بخاری را نزدش قرائت و از وی اجازه داشته است.

بالاتر اینکه حتی در نزد کسانی که وی را بزرگترین دانشمندان عصر می پنداشتند شاگردی خود را نزد مخالف و موالف مخفی نساخته و سخن بر طبق دلخواه مستمعان نمی پرداخت.

۲– جنبه تواضع و فروتنی شیخ است

۲– جنبه تواضع و فروتنی شیخ است

که با مکنت علمی و شخصیت اجتماعی و مصاحبت اعیان زمان از نشست و برخاست با جمعی طلبه، نه تنها اعراضی نداشت بلکه بر مجالست رجال و اعیان ترجیح می داد. حتی گاهی لباس فقر و درویشی به بر می کرده و در ساحت انزوا سفر می نموده و خود بر این معنا مباهات می فرموده است.

همچنین در بزرگداشت اهل علم و تقوی(تا آنجا که موجب اعجاب همگان و اذعان مخالفان می شد) فرو گذاری نمی کرد

چنـانکه زمـانی ملا عبـد الله شوشتری که از زهاد زمان بوده به منزل شـیخ و به دیـدار وی می رود هنگام نماز فرا می رسـد. شـیخ به مولانا پیشنهاد می کند که ما را به فیض جماعت نائل فرما و بر این امر اصرار می فرماید.« ۱»

۳- سعه صدر شیخ و تحمل طعن مخالفین

۳- سعه صدر شیخ و تحمل طعن مخالفین
که خواه نـاخواه هر بزرگی که به جاه و عنوان بر دیگران تفوق داشـته از آن مصون نمانـده است. خاصه با درویش مسـلکی شـیخ و بزرگـداشت عرفـا و نقل کلام آنان که قهرا مورد اعتراض جمله ای از اخباریون و قشـریون واقع می شـده، منتهی چون شـیخ به خود دلبسـتگی نداشـته و با نهایت تواضع به همگان احترام می گذاشـته از تندی این معنی می کاسـته و با این همه از دق و طعن بعضـی، مصون نمانده چنانکه از جوابی که به نامه بعضی معاصران داده به خوبی این مطلب مشهود است.« ۲»
با اینهمه در لابلای مطالب کتب شـیخ، نام کسـی به زشتی برده نشده و حتی از کسـی گلایه و شـکایتی مشهود نیست و حتی فرقه و جمعی مورد مدح شیخ قرار نگرفته. خلاصه زبان قلمش جز به خیر جاری نگشته است.

۴- گوشه دیگری که سزاوار است از چهره زندگی شیخ باز نمائیم مقام زهد و اعراض شیخ از زخارف و عناوین دنیوی است

۴- گوشه دیگری که سزاوار است از چهره زندگی شیخ باز نمائیم مقام زهد و اعراض شیخ از زخارف و عناوین دنیوی است
که خود به طبع و اختیار خویش از منصب شـیخ الاسـلامی اصفهان(که با موقعیت و مرکزیت علمی این شهر) بزرگتر ین مقام علمی و ریاست مذهبی بوده، دست شسته و زمانی در لباس فقر و درویشی و به زهد و گوشه گیری به سر می برده و احیانا که با ابناء زمان و رجال ملک و دولت خلط و آمیزش داشـته فقط از نظر ضـرورت و به قصـد کار گشائی و تعـدیل و جلو گیری لجام گسـیختگی و خود کامی ارباب مناصب بوده است.
ولی تلویحا و تصـریحا در نقد مقام و منصب پرداخته و آرزوی فقر و فنا می کرده چنانکه نمونه های فراوانی از آن را در کشکولش می توان یـافت و این خود شاهـد صـدقی است که شـیخ دل بر دنیـا نداشـته و پـای از علائق گسسـته و از چرب و شـیرین روزگار و فرزندان وی بیزاری داشته و همان بود که خود گفته:
از کتان و سمور بیزارم
باز میل قلندری دارم
تکیه بر خوابگاه نقش بس است
بر تنم نقش بوریا هوس است
دلم از قیل وقال گشته ملول
ای خوشا خرقه و خوشا کشکول
کوتاه سـخن آنکه شـیخ حقا مردی وارسـته بوده و با همه فضائل، خود را به هیچ می شـمرده و همیشه بر بی برگی نهال عمر حدیث نفس می کرده و مکرر از اینکه در زنـدان علاـئق گرفتـار گشـته و رشـته آن کمالاـت(که پـدرانش بـدان پیوسـته بودنـد) از دست گذاشته تاسف می خورد.

۵- خصیصه دیگر شیخ خدمتگزاری و دستگیری وی است که از بذل علم و انفاق مال و خدمت به خلق کوتاهی نداشته

۵- خصیصه دیگر شیخ خدمتگزاری و دستگیری وی است که از بذل علم و انفاق مال و خدمت به خلق کوتاهی نداشته و با همه جاه و مقام با روی گشاده از ارباب حوائج استقبال کرده و آستانه منزلش پناه مستمندان و درون خانه اش پرورشگاه ایتام بوده است.« ۳»

اوبسیار بخشنده بود و سرای عالی داشت که یتیمان و زنان بدان پناه می‌بردند و بسیار کودکان نوزاد در آن شیر خوردند و بسیار مردم از آن پناه جستند. وی به مردم بسیار چیز می‌بخشید ولی با آن همه تقرب، میل به پادشاه نداشت و بیش‌تر مایل به تنهایی و جهان گردی بود.« ۴»

---

(۱) خاتمه مستدرک.

(۲) تفصیل این داستان را در کشکول، ص ۷۴، چاپ مصر، ملاحظه کنید.

(۳) شیخ بهایی، کاظم شانه چی دانشیار دانشگاه مشهد.

(۴) سلافة العصر، ص ۲۹۱ ..

شخصیت شناسی، ص:۵

۵- شیخ بهائی، ادیبی کم نظیر

اشاره

۵- شیخ بهائی، ادیبی کم نظیر

شیخ بهائی آثار برجسته ای به نثر و نظم پدید آورده است. وی با زبان ترکی نیز آشنایی داشته است. عرفات‌العاشقین(تألیف ۱۰۲۲- ۱۰۲۴)، اولین تذکره ای است که در زمان حیات بهائی از او نام برده است.

بهترین منبع برای گردآوری اشعار بهائی، کشکول است تا جائی که به عقیده برخی محققان، انتساب اشعاری که در کشکول نیامده است به بهائی ثابت نیست. از اشعار و آثار فارسی بهائی دو تألیف معروف تدوین شده است؛ یکی به کوشش سعید نفیسی با مقدّمه ای ممتّع در شرح احوال بهائی، دیگری توسط غلامحسین جواهری وجدی که مثنوی منحول« رموز اسم اعظم»(ص ۹۴- ۹۹) را هم نقل کرده است. با این همه هر دو تألیف حاوی تمام اشعار و آثار فارسی شیخ نیست.

اشعار فارسی بهائی عمدتاً شامل مثنویّات، غزلیّات و رباعیّات است. وی در غزل به شیوه فخرالدین عراقی و حافظ، در رباعی با نظر به ابو سعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و در مثنوی به شیوه مولوی شعر سروده است. ویژگی مشترک اشعار بهائی میل شدید به زهد و تصوّف و عرفان است.

از مثنوّیات معروف شیخ

از مثنوّیات معروف شیخ

می توان از اینها نام برد:

« نان و حلوا یا سوانح سفر الحجاز»، این مثنوی ملمّع‌چنانکه از نام آن پیداست در سفر حج و بر وزن مثنوی مولوی سروده شده است و بهائی در آن ابیاتی از مثنوی را نیز تضمین کرده است. او این مثنوی را به طور پراکنده در کشکول نقل کرده وگردآورندگان دیوان فارسی وی ظاهراً به علت عدم مراجعه دقیق به کشکول متن ناقصی از این مثنوی را ارائه کرده اند.

« نان و پنیر»، این اثر نیز بر وزن و سبک مثنوی مولوی است.

« طوطی نامه» نفیسی این مثنوی‌را که از نظر محتوا و زبان نزدیکترین مثنوی بهائی به مثنوی مولوی است، بهترین اثر ادبی شیخ دانسته و با آنکه آن را در اختیار داشته جز اندکی در دیوان بهائی نیاورده و نام آن را نیز خود براساس محتوایش انتخاب کرده است.

« شیر و شکر»، اولین منظومه فارسی در بحر خَبَب یا مُتدارک است. در زبان عربی این بحر شعری‌پیش از بهائی نیز مورد استفاده بوده است.« شیر و شکر» سراسر جذبه و اشتیاق است و علی رغم اختصار آن« ۱» مشحون از معارف و مواعظ حکمی است، لحن حماسی دارد و منظومه ای بدین سبک و سیاق در ادب فارسی سروده نشده است.

مثنویهایی مانند« نان و خرما»،« شیخ ابوالپشم» و« رموز اسماعظم» را نیز منسوب بدو دانسته اند که مثنوی اخیر به گزارش میر جهانی طباطبائی(ص ۱۰۰) از آنِ‌سید محمود دهدار است. شیوه مثنوی سرایی بهائی مورد استقبال دیگر شعرا، که بیشتر از عالمان امامیّه اند واقع شده است. تنها نثر فارسی بهائی که در دیوان های چاپی آمده است،« رساله پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش» است.

بهائی در عربی نیز شاعری چیره دست و زبان دانی صاحب نظر است و آثار نحوی و بدیع او در ادبیات عرب جایگاه ویژه ای دارد. مهمترین و دقیقترین اثر او در نحو،« الفوائد الصمدیّه» معروف به صمدیّه است که به نام برادرش عبدالصمد نگاشته است و جزو کتب درسی در مرحله متوسط علم نحو در حوزه های علمیّه است. اشعار عربی بهائی نیز شایان توجه بسیار است. معروفترین و مهمترین قصیده او موسوم به« وسیله الفوزوالامان فی مدح صاحب الزّمان علیه السلام» در ۶۳ بیت است که هر گونه شبهه ای را در اثناعشری بودن وی مردود می سازد.

بهائی در ارجوزه سرایی نیز مهارت داشت و دوارجوزه شیوا یکی در وصف شهر هرات به نام« هراتیه یا الزّهره»« ۲» و دیگر ارجوزه ای عرفانی موسوم به« ریاض الارواح»« ۳» از وی باقی مانده است.

دوبیتیهای عربی شیخ نیز از شهرت و لطافت بسیاری برخوردار بوده که بیشتر آنها در اظهار شوق نسبت به زیارت روضهٔ مقدّسه معصومین علیه السلام است.

شیخ محمدرضا فرزند شیخ‌حرّعاملی(متوفی ۱۱۱۰) مجموعه لطیفی از اشعار عربی و فارسی شیخ بهائی را در دیوانی فراهم‌آورده است. اشعار عربی وی اخیراً با تدوین دیگری نیز به چاپ رسیده است. بخش مهمی از اشعار عربی بهائی، لُغَز و معمّاست.

از بررسی شیوه نگارش بهائی در اکثر آثارش، این نکته هویداست که وی مهارت فراوانی در ایجاز وبیان معمّا آمیز مطالب داشته است. وی حتی در آثار فقهی اش این هنر را به کار برده که نمونه بارز آن« رسائل پنجگانه الاثناعشرّیه»، است.

این سبک نویسندگی در« خلاصه الحساب، فوائد الصمّدیه، تهذیب البیان و الوجیزه فی الدرایه» آشکاراتر است.

بهائی تبحّر بسیاری در صنعت لغز و تعمیه داشته ورسائل کوتاه و لغزهای متعدّد و معروفی به عربی از وی بر جا مانده است. مانند: « لغز الزبده»(لغزی است که کلمه زبده از آن به دست می آید)،« لغز النحو»،« لغزالکشّاف»،« لغزالصمدیه»،« لغزالکافیه» و« فائده».

نامدارترین اثر بهائی الکشکول، معروف به« کشکول شیخ بهائی» است که مجموعه گرانسنگی از علوم و معارف مختلف و آینه معلومات و مشرب بهائی محسوب می شود.

---

(۱) ۱۶۱ بیت در کلیات، ص ۱۷۹- ۱۸۸، چاپ نفیسی؛ و ۱۴۱ بیت در کشکول، ج ۱، ص ۲۴۷- ۲۵۴.

(۲) شیخ بهایی، حسین بن عبد الصمد عاملی، کشکول، ج ۱، ص ۱۸۹- ۱۹۴.

(۳) شیخ بهایی، حسین بن عبد الصمد عاملی، کشکول، ج ۱، ص ۲۲۵- ۲۲۷.

شخصیت شناسی، ص:۶

۶- منصب شیخ الاسلامی و شیخ بهائی

اشاره

۶- منصب شیخ الاسلامی و شیخ بهائی

محمد بن حسین عاملی(شیخ بهایی) در مدت سال عمر خود با چهار تن از سلاطین صفوی معاصر بوده‌است.

۱. شاه طهماسب(۹۶۶- ۹۸۴ ق)(به مدت سال.)

۲. شاه اسماعیل دوم(- ق)(به مدت یک سال و اندی.)

۳. سلطان محمد خدابنده(- ق)(به مدت سال.)

۴. شاه عباس اول(- ق)(تا ق سال رحلت به مدت سال.)

او در سال ق در حالیکه سیزده سال داشت به همراه پدر(از شاگردان مطرح شهید ثانی) از جبل عامل به سمت ایران مهاجرت کرد. دلیل این مهاجرت از یکسو افزایش تهدیدات حاکمان عثمانی نسبت به شیعیان جبل عامل« ۱» و از سوی دیگر احترام فراوان حاکمان آن زمان ایران(پادشاهان صفوی) به عالمان دینی بود، حاکمان صفوی با این کار ضمن ترویج دین و کمک به اقتدار سیاسی ایران به تحکیم سلطنت خود نیز کمک می‌کردند، عالمان شیعی نیز در این بستر مناسب ضمن ترویج مذهب تشیع اثنی عشری، از گسترش صوفیگری در جامعه آن زمان جلوگیری می‌کردند.« ۲»

پس از سه سال اقامت در اصفهان، پدر با توجه به پیشینه علمی و فقهی وبا توصیه شیخ علی منشار(شیخ الاسلام اصفهان)، از سوی شاه طهماسب به سمت شیخ الاسلامی قزوین(پایتخت) منصوب شد.

شیخ‌الاسلام مهم‌ترین منصب روحانیت در آن دوره بوده و وظیفه آن رفع ظلم از مظلومان، امر به معروف و نهی از منکر و تحقیق و بیان احکام شریعت برای مردم بود.« ۳»

شش سال بعد عنوان شیخ الاسلامی پایتخت از او گرفته شد و شیخ‌الاسلامی مشهد و سپس هرات به او واگذار شد، نویسنده کتاب الهجرة العاملیة این اقدام شاه طهماسب را مصداق نفی بلد و تبعید سیاسی دانسته و دلیل آن را تلاش وی در احیا و اقامه نماز جمعه(که اقامه آن در عصر غیبت مورد اختلاف علما بود) در پایتخت صفویه می‌داند چرا که باعث شد دولتمردان صفوی احساس خطر کنند و او را مانند محقق کرکی مانع بزرگی در برابر خواسته‌های خود بدانند.« ۴» سرانجام پدر در سال(ق) ایران را به قصد زیارت حج ترک کرد و بعد از انجام مناسک حج به بحرین رفت، در آن‌جا اقامت گزید و(یک سال بعد وفات یافت.« ۵»

مدت این چهارده سال در پایتخت و در کنار پدر در مشهد و هرات بودن شیخ بهایی را با منصب و وظایف شیخ‌الاسلامی آشنا ساخت و آماده پذیرش این منصب بعد از پدر نمود. شواهدی است که نشان می‌دهد سمت شیخ‌الاسلامی هرات بعداز فوت پدر به پسر(شیخ بهایی) رسیده‌است، میرحسین بن حیدر کرکی(شاگرد شیخ بهایی) در روضات الجنات نقلی دارد که برداشت از آن این است که شیخ بهایی بعد از پدر، شیخ‌الاسلام هرات شده، که اگر این برداشت صحیح باشد سال وفات پدر(ق) و سال بعداز آن که سالهای آشوب و هرج و مرج در دربار بوده« ۶» نمی‌تواند تاریخ اخذ این سمت باشد و احتمال دارد که شیخ بعد از این تاریخ به این سمت منصوب شده.

مؤلف الهجرة العاملیة در این مورد نیز معتقد است شیخ مانند پدراز مرکز سیاسی و قدرت(پایتخت) دور نگه‌داشته می‌شد.« ۷»

البته تأییدی بر این منصب شیخ‌الاسلامی هرات در کتاب خیرالبیان وجود ندارد، آنچه درمورد این دوره از زندگی شیخ(جوانی) در

خیرالبیان عنوان شده و قابل توجه‌است این است که شیخ در عنفوان جوانی سفری طولانی مدت به بلاد اسلامی انجام داده« ۸» و با توجه به اینکه در کتاب سلافهٔ العصر مدت سفرهای شیخ را سال عنوان کرده.« ۹» و با در نظر گرفتن اینکه آخرین سفر شیخ در سال ق« ۱۰» بوده می‌توان احتمال داد که این سفر می‌تواند در همین سالها باشد یعنی یا که درآن موقع شیخ تا سال داشته است.« ۱۱»

شیخ بهایی و شاه عباس اول

شیخ بهایی و شاه عباس اول

عمده فعالیت‌های سیاسی شیخ بهایی در عهد شاه عباس اول صورت گرفت، شاه عباس بزرگ‌ترین پادشاه سلسله صفوی ضمن آنکه ایران را به اقتدار گذشته‌اش بازگرداند، زمینه رشد و شکوفایی خارق‌العاده فرهنگ، هنر و معارف دینی را نیز فراهم کرد. شاه عباس احترام زیادی برای علمای دین قایل می‌شد و در بیشتر امور از ایشان مشورت می‌جست، از جمله شواهد این امر انتخاب خلیفه سلطان، شاگرد میرداماد و شیخ بهایی به وزارت خود بود.« ۱۲»

ضمن اینکه حضور این دو عالم مطرح در دربار شکوه خاصی به سلطنت این پادشاه بخشیده بود« ۱۳» شیخ بهایی در سال ق دو سال و اندی بعد از رحلت شیخ علی منشار(شیخ الاسلام اصفهان)()« ۱۴» به دستور شاه عباس اول به شیخ الاسلامی اصفهان منصوب شد.« ۱۵»

درسال ق با تغییر مکان پایتخت از قزوین به اصفهان این سمت به شیخ‌الاسلامی کشور تغییر و ارتقاء یافت. شیخ تا زمان وفاتش در این منصب بود.

در عالم‌آرای عباسی آمده که شیخ پس از مدتی از سمت شیخ‌الاسلامی اصفهان به دلیل ملالت خاطر و دلزدگی از مناصب دنیایی اراده سفر بلاد اسلامی کرد« ۱۶» که تاریخ این رخداد می‌تواند بین سالهای تا ق. باشد، یعنی سالی که شاه عباس پیاده به زیارت امام رضا علیه السلام رفت و شیخ بهایی نیز همراه او بود، اما در منابع دیگر دلیل سفر او به بلاد اسلامی اختلاف آرا و دیدگاه‌های علمی او با مکتب‌های فلسفی موجود در حوزه اصفهان(یعنی« توغل میرداماد و اصحاب او در علوم عقلی و رواج آن») می‌دانند.« ۱۷»

به اعتقاد عده‌ای شیخ بهایی در یکی از سفرهای خارجی خود به کشور عثمانی، سفارت شاه صفوی را بر عهده داشته و حامل پیامی از طرف شاه عباس اول به سلطان مراد حاکم عثمانی بوده است« ۱۸»

ایرادهای وارد بر عملکرد سیاسی شیخ

اشاره

ایرادهای وارد بر عملکرد سیاسی شیخ

الف) همکاری با سلاطین صفوی در قالب پذیرش منصب شیخ الاسلامی.

ب) مدح سلاطین معاصر خود و تالیف کتاب یا رساله به نام آن‌ها.

ج) تضاد و دوگانگی در نظر و عمل سیاسی.

الف) همکاری با سلاطین صفوی

الف) همکاری با سلاطین صفوی

تعامل نزدیک شیخ بهایی با دربار صفوی به لحاظ مشروعیت چنین رفتاری از دیرباز مورد بحث اندیشمندان بوده است. در فقه شیعه سه عامل اساسی همکاری عالم دینی را با حاکم جائر، جائز می کند، مشروعیت رفتار سیاسی شیخ را در غالب این سه عامل بررسی می کنیم:

اول تقیه« ۱۹»: هرچند شیخ در جایی آورده:« از خشم پادشاه ظالم و جائر بپرهیز که خشم او مانند خشم فرشته مرگ است که جان را می‌ستاند و موجب هلاکت و نابودی حیات انسان می‌شود.« ۲۰» با این وجود در نظر گرفتن تقیه به عنوان توجیهی برای عملکرد سیاسی شیخ، چندان به واقعیت نزدیک نیست چراکه در آن زمان عالمان بزرگی همانند محقق اردبیلی و دیگران نیز بوده‌اند که علیرغم دوری جستن از دربار متحمل هیچگونه گزندی نشده‌اند.

دوم مصلحت عامه« ۲۱»: با توجه به نقلها ونوشته‌ها« ۲۲» هیچگونه جای تردیدی نیست که شیخ به پشتوانه موقعیت شیخ‌الاسلامی خویش در تامین مصلحت عباد، یاری رساندن به نیازمندان جامعه و دادرسی مظلومان تلاش بسیار کرده است.

و سوم اقامه امر به معروف و نهی از منکر« ۲۳»: درخیرالبیان« ۲۴» و عالم‌آرا« ۲۵» از نفوذ فراوان شیخ نزد شاه عباس و اجابت خواسته‌های او توسط شاه بسیار آمده، این خواسته‌ها که مستقیماً و یا در لفافه ادا می‌شد اکثراً دینی بود و حمایت نظام سیاسی از این خواسته‌های عالم دینی باعث شد اوج رشد فرهنگ و معارف تشیع را در آن دوره شاهد باشیم و این خود بزرگ‌ترین معروفی است که به دست عالمان شیعی در طول تاریخ سیاسی اسلام انجام شده.

امام خمینی رحمه الله در رد این گونه شبهات چنین می‌فرماید:

... می‌بینیم که یک طایفه از علما این‌ها گذشت کرده‌اند از یک مقاماتی و متصل شده‌اند به یک سلاطین با این که می‌دیدند مردم مخالفند، لکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، این‌ها متصل شده‌اند به یک سلاطین، و این سلاطین را وادار کرده‌اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع و این‌ها آخوند درباری نبودند. این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند.

اطرافیان سلاطین این آقایان بودند. اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش می‌خورد که مثلًا مجلسی رحمه الله، محقق ثانی رحمه الله، شیخ بهایی رحمه الله با این‌ها روابط داشته‌اند و می‌رفتند سراغ این‌ها، همراهی‌شان می کردند، خیال کنند که اینها مانده‌اند برای جاه و عزت، و احتیاج داشتند به این که سلطان حسین و شاه عباس به آن‌ها عنایتی بکنند. این حرف‌ها نبوده در کار، آن‌ها گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کرده‌اند برای این که مذهب را به وسیله آن‌ها، به دست آن‌ها ترویج کنند.« ۲۶»

ب) مدح سلاطین معاصر و تالیف کتاب و رساله به نام آن‌ها

ب) مدح سلاطین معاصر و تالیف کتاب و رساله به نام آنها

از جمله انتقاداتی که بر شیخ وارد می‌شود مدح و ثنایی است که نسبت به پادشاهان زمان خود داشته، شیخ کتاب حبل‌المتین را به اسم شاه طهماسب، خلاصه را به اسم حمزه میرزا« ۲۷» رسالهٔ فی مباحث الکر را به نام سلطان محمد خدابنده و کتابهای العروة الوثقی« ۲۸» جامع عباسی و رساله تحریم ذبایح اهل کتاب را به نام شاه عباس اول نوشته و در ابتدا یا در متن این کتب شاه صفوی را به اقتدار سیاسی، عدالت، انتساب به خاندان اهل‌بیت(صاحب النسب النبوی شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی)« ۲۹» و دین

مداری ستوده است.

حال چرا شیخ به مدح درباریان پرداخته: اول جوابی که به ذهن می‌رسد تلاش یک مؤلف است برای حفظ و ترویج آثارش، که این رسم غالب اکثر مؤلفان گذشته و به خصوص آن دوره بوده اما این کار کاملًا حساب‌شده صورت گرفته چراکه بسیاری از عبارات به کار رفته توسط شیخ در مدح شاهان درواقع شرح وظایفی بوده که از حاکمان عدل انتظار عمل به آن‌ها می‌رفته و نکته دیگر اینکه بهایی هر چند شاه صفوی را به عدالت و جلوه‌های اقتدار ستوده، ولی هرگز آنان را به تقوا و پرهیزگاری توصیف نکرده، زیرا فسق شاهان صفوی برایشان امری مسلم بوده است، نکته سومی هم که وجود دارد اینکه شیخ بهایی در وصف شاهان صفوی فقط به توصیف سلطان معاصر خود پرداخته و از تعریف و تمجید دودمان صفوی و شاهان پیشین این سلسله خودداری کرده است که البته لازم به ذکر است این تایید اقتدار پادشاهان شیعی(صفوی) از سوی علمای دوراندیش امامیه در قبال حکومت رقیب(عثمانی) امری لازم و اجتناب‌ناپذیر بوده است.

ج) تضاد و دوگانگی در نظر و عمل سیاسی

ج) تضاد و دوگانگی در نظر و عمل سیاسی

سومین جنبه از شبهات در عملکرد سیاسی شیخ است چراکه در تألیفات متعدد« ۳۰» مخاطبان به خصوص علما را به دوری جستن از ریا و تلبیس برای رسیدن به مناصب توصیه کرده و بدترین عالمان دینی را، کسانی معرفی کرده که با پادشاهان معاشرت و مجالست دارند در حالیکه خود منصب شیخ الاسلامی را که مهم‌ترین منصب سیاسی مذهبی دوران بوده برای مدتی طولانی، در دست داشته و به گفته مورخان در سفر و حضر همراه شاه عباس، انیس و جلیس او بوده و این تناقضی آشکار در نظر و عمل سیاسی اوست.

پاسخ این رفتار به ظاهر تناقض‌آمیز را باید در نوع نگرش بهایی نسبت‌به مسایل سیاسی، اجتماعی و دینی و نیز با ملاحظه اوضاع زمان او جست‌وجو کرد، نکوهش‌های شیخ در باره دنیا، جملگی در صورتی است که دنیا فی نفسه هدف باشد و انگیزه و خواسته انسان در دستیابی به مال و منصب و ریاست‌های دنیوی فقط رسیدن به دنیا باشد. این امر از مصادیق بارز دنیاطلبی است و ریشه هر خطایی است که از طرف ائمه علیهم السلام و عالمان دین از جمله خود بهایی نکوهش شده است، با توجه به این تا حدی روشن می‌شود که چرا شیخ بهایی مخاطبان خود را از معاشرت شاهان پرهیز می‌داد ولی خود از طرفی به آن تن می‌داد. علت آن است که نگاه او به دنیا و ریاست‌های دنیایی نگاهی ابزاری بوده است و هدف شیخ کسب نتایج دینی از مناصب دنیایی بوده، آثاری هم که شیخ در صحنه سیاسی برای ایران و شیعیان و فرهنگ تشیع به جای گذاشته مؤید این ادعا است.

---

(۱) شیخ بهایی، شیخ بهایی، حسین بن عبد الصمد عاملی، احوال و اشعار فارسی، ص ۱۶- ۱۹.

(۲) سیمایی از شیخ بهایی در آینه آثار، ص ۴۲، ۴۳.

(۳) تذکرة الملوک، ص ۱- ۴.

(۴) الهجرة العاملیة، ص ۱۴۹ ۱۴۷.

(۵) احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۶- ۱۹.

(۶) زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۲۶؛ و تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۸، ۱۹۴، ۱۹۵

(۷) الهجرة العاملیة، ص ۱۵۴

(۸) احوال و اشعار شیخ بهایی، ص ۳۴.

(۹) سلافة العصر، ص ۲۹۱.

(۱۰) احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۳۳.

(۱۱) همان، ص ۳۳، ۳۴.

(۱۲) مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۲۵۶.

(۱۳) تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۵۳، ۳۵۴.

(۱۴) الهجرة العاملیة، ص ۱۴۳.

(۱۵) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۴.

(۱۶) همان

(۱۷)). مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۴۳۱.

(۱۸) عروة الوثقی، ص ۲۷،، ۳۳، ۳۴؛ ترتیب مناصب روحانیت در دوره صفوی: صدرخاصه، صدرعامه(یا صدرالممالک) قاضی دار السلطنه، قاضی عسکر و شیخ الاسلام.(تذکرة الملوک، ص ۲- ۴)

(۱۹) تقیه از اصول مسلم مذهب شیعه است و چه بسیار عالمان دینی که برای حفظ دین و گسترش تشیع راه تقیه پیش گرفته‌اند.

(۲۰) المخلات، ص ۲۸۷.

(۲۱) دفع ضرر از مؤمن و یا جلب نفع برای او، از جمله عوامل جواز همکاری با حاکم جائر است که در فقه شیعه بدان تصریح شده است.(مکاسب محرمه، ص ۵۶).

(۲۲) شیخ بهایی بسیار بخشنده بود و سرای عالی داشت که یتیمان و زنان بدان پناه می‌بردند و بسیار کودکان نوزاد در آن شیر خوردند و بسیار مردم از آن پناه جستند، وی به مردم بسیار چیز می‌بخشید ولی با آن همه تقرب، میل به پادشاه نداشت و بیش‌تر مایل به تنهایی و جهان گردی بود.(سلافة العصر، ص ۲۹۱).

(۲۳) در فقه سیاسی شیعه وجوب تحصیل ولایت از طرف حاکم جائر و یا هر نوع همکاری با او در صورتی که اقامه امر به معروف و نهی از منکر موقوف به آن باشد واجب است.(مکاسب محرمه، ص ۵۶).

(۲۴) خیرالبیان: شاه آگاه،(شاه عباس اول) را نسبت به آن حضرت(شیخ بهایی) اعتقاد صافی است و در اعزاز و احترام و اکرام او دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذارد، و همواره ملتمسات آن حضرت در سده رفیعه شاهی چون دعاهای اجابت قرینش در بارگاه الهی مقبول است.(کلیات شیخ بهایی، مقدمه کتاب).

(۲۵) عالم‌آرا: از این زمان خجسته نشان، حضرت اعلی شاهی، وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته، همیشه از ملتزمان رکاب اقدس و اکثر اوقات در سفر و حضر به وثاق حضور او تشریف قدوم ارزانی داشته، از صحبت فیض بخش او مسرور می‌گردند.

(۲۶) صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۵۹.

(۲۷) وقایع السنین، ص ۵۰۴.

(۲۸) العروة الوثقی، مقدمه کتاب.

(۲۹) رسالة تحریم ذبایح اهل کتاب، ص ۱، ۲

(۳۰) کلیات شیخ بهایی، رجوع شود به مثنوی‌های شیخ که در این کتاب آمده است

شخصیت شناسی، ص:۷

۷- شیخ بهائی دانشمندی جامع

اشاره

۷- شیخ بهائی دانشمندی جامع

به جرأت می توان گفت که در طول تاریخ بشریت، شخصیتی همچون شیخ بهائی بسیار کم دیده شده است.

شخصیتی که هم فقیه کاملی باشد، هم ریاضی دانی ماهر و هم منجمی کا ردان. استادی که ادیبی کم نظیر، مفسری آگاه، حکیمی توانا و معماری شگفت شثار این مرد اللگفت انگیز به نظر آید.

کارهایی که شیخ بهائی در زمینه معماری و عمران انجام داده است عقل بشر را به تحیر وا می دارد. آنهم کارهایی که هنوز بعد از قرنها می توان آنها را مشاهده کرد.

اینک به چند نمونه از آثار این مرد الهی اشاره می کنیم:

۱– تقسیم آب زاینده رود

۱- تقسیم آب زاینده رود

نخستین کار جالب او تقسیم صحیح و طریقه مهندسی آب زاینده رود به محله ها و باغات شهر اصفهان بود. او با محاسبه دقیق و بدست آوردن آمار بارندگی مناطق مختلف اصفهان، حومه و کوهستان های اطراف و همچنین سرچشمه زاینده رود، طرح دقیق نهرها و شیب و مقطح آنها و سهم استفاده آب هر باغ و محله و منزل، به مشکل و اختلاف چندین ساله این منطقه پایان داد.

این منطقه تا قبل از تقسیم آب همیشه در حال نزاع و جنگ و خونریزی قبیله ای برای تقسیم آب بود و با این کار شیخ بهائی این گرفتاری برای همیشه خاتمه پیدا کرد. بر اساس این رساله یا آئین نامه که امروزه به آن دفترچه مشخصات فنی می گویند تقسیم بندی و استفاده صحیح از آب زاینده رود قانونمند شد و هنوز بر مبنای همان رونوشت تقسیم مقدار آب با توجه به حرکت و سرعت و کشش و شیب و حجم مناطق زراعی و باغ ها و یا برای استفاده عامه مردم مشخص و معلوم شده است.

جالب ترین محاسبه شیخ بهائی در این است که فصل سیلابی زاینده رود را طی ۱۹۷ روز اوایل آذر ماه و سپس مدت ۱۶۸ روز برای جریان عادی و منظم برسی و محاسبه کرده است. جالبتر آنکه، این مدت زمان تغییرات و نوسانات تا به امروزه با آمار متوسط عوامل جوی اصفهان منطبق بوده و اصالت خود را حفظ کرده است.

شیخ بهائی طرز تقسیم بندی جریان آب زاینده رود را با توجه به محاسبات خیلی دقیق به ۳۳ سهم تقسیم نموده که هر سهم معادل ۵ شبانه روز قسمتی از آب رودخانه است که باید آب موجود در رودخانه به هر محله سرازیر شود که امروزه با نصب دستگاه های مختلف آب سنج ها در نقاط زاینده رود به همان نتیجه رسیده اند که او در ۴۲۰ سال قبل رسیده بود.

۲– ساخت مسجد چهار باغ به روی لجنزار

۲- ساخت مسجد چهار باغ به روی لجنزار

کار مهم دیگر شیخ بهائی بنای مسجد مشهور چهار باغ است که چون در مسیر یکی از کانالهای آب زاینده رود قرار داشت و امکان پی ریزی ساختمان عظیم و سنگی آن مواجه با اشکال می گردید و ساختمان مذکور هم نمی توانست روی سطح مرداب و

لجن هـای موجود در اطراف آن قرار گیرد و امکـان هر گونه خطر برای ساختمـان و به ویژه برای دیوارهـای جانبی گنبـد و مناره ها وجود داشت(این کانال هنوز از وسط مدرسه چهارباغ اصفهان عبور می کند) دست به یک ابتکار زد.

شیخ برای اجرای صـحیح این کـار پیشـنهاد کرد که نخست، مقـدار زیادی زغال چوب به ضـخامت ۲ متر در سرتاسـر پی ساختمان پراکنـده گردد و پس از کوبیـدن زغـال در کف پی هـا روی آنرا بـا سـاروج و شـفته پر کرده و پی های ساختمان را روی ساروج و شفته مـذکور بنا نمایند. این روش که عبارت است از اسـتفاده از زغال چوب برای پی ساختمان های روی مرداب و لجن زار، بعدها مورد توجه اروپائیان قرار گرفت و پی و شالوده ساختمانهای عظیم خود را بدین طریق ساختند و هنوز هم در بعضی از نقاط به همین روش عمل می کنند.

ضمنـا "چون بایـد ملاـت گـل ساختمان مسـجد بهم در آمیخته و با پا و سایر وسایل بخوبی مخلوط شود و از آنجا که هر چه ملات بیشتر پا بخورد چسـبندگی گل بهتر شده و خوب عمل می آید، از این لحاظ به دستور شیخ بهائی ابتکاری برای هر چه بیشتر پا زدن گل ها بکار برده شد که ملات بنای مسجد هر روز زیر پای مردم و کودکان اهل اصفهان بلا وقفه پا بخورد و بهم مخلوط و آمیخته گردد. ابتکار شیخ بهائی این بود که دستور داد که هر روز صبح چند سکه طلا را در خاک ملات ها بریزند و سپس گل ساخته و به مردم اطلاع دهند که بیایند و سکه ها را برای خود بیابند. مردم گروه گروه گل ملات ها را از صبح لگدمال کرده و تا غروب آنروز تعدادی سکه برای خود می جستند و بدین طریق گل ملات ها کاملا بهم آمیخته و به قول معمارها عمل می آمد، یعنی همین کاری که امروزه هم برای گل خاک رس کاشـی سازی به وسـیله ماشین های مکانیکی مخلوط کن انجام می گیرد.(البته امروز این بناء به مدرسه چهارباغ مشهور است.)

۳- گرمابه شیخ بهائی

اشاره

۳- گرمابه شیخ بهائی

یکی دیگر از کارهای شـیخ بهائی ساختن گرمابه ای است که به احتمال نزدیک به یقین از روی ایده شـمع خودکار احمدبن موسی بن شاکر خراسانی ساخته شـده است. طرز کار این شـمع خودکار و تهیه آبگرم حوضـچه سـربینه حمام مذکور با مراجعه به شـکل و دست خط و ترسـیم احمدبن موسـی بن شاکر خراسانی بخوبی مشـهود است، نسـخه اصلی کتاب او فقط در موزه ها و کتابخانه های واتیکان، برلین، لندن و ترکیه موجود است.

طرز کار آبگرمکن "شیخ بهائی"

طرز کار آبگرمکن "شیخ بهائی"

نقشه اصـلی و خـط نویسـنده کتـاب موسـی بن شـاکر خراسـانی در دسترس است و از این لحاظ سـعی شـده که اصالت نقشه اصـلی سازنده حفظ شود و شـکل به طریقه برشی مقطع و یا پرسپکتیو و یا ایزومتریک ترسیم نشده است(یعنی نقشه همانطور ترسیم شده و مثل نقشه های امروزی که به آن نقشه کشی صنعتی می گویند رسم نشده است).

۱. کره فلزی که بالای آن سـرپیچ است به لوله فلزی توخالی که یک سر آن فتیله و انتهای دیگر آن دنده دار است لحیم شده است. چون کره، تو خالی است روی مایع شـناور است و اگر سـطح مایه سوخت پائین آید توپ مذکور پائین آمده و لوله منحنی در مسـیر حرکت می کند و فتیله شعله ور می گردد.

۲. فلوتر و یـا گوی توپر دریچه را که سـر ورود لوله سوخت است به بالاـ میبرد و مـایع سوخت وارد ظرف و یا منبع میشود. در نتیجه مخزن پر شـده و دوباره گوی به بالا میرود و با این عمل دنده بطرف عکس حرکت و اینبار گوی دریچه را می بندد. در صورتی که دریچه بسته شود مازاد مایع از لوله عصائی که ارفلو است بخارج ریخته می شود بدون اینکه اسیبی به سیستم وارد کند.

۳. شـناور برای تولیـد فشـار کـافی روی مـایع است که از طرفی بـا اهرم هایی به پشت گوی وصل است که با کم و زیاد شـدن مایع سوخت به باز و بسته شدن دریچه ورودی مایع کمک می کند.

۴. تامین مایع سوخت، در زمان شـیخ بهائی به وسـیله یک لوله زیر زمینی به عصار خانه جنب حمام وصل شـده بود و با تولید روغن های کرچک و کنجـد و روغن های سوختی دیگر که در محل مـذکور روغن کشـی می شـده تامین میگردیـد. روی شـمع مـذکور ظرف لگن مسی بوده که حجم آبی را برابر با ۳ و یا ۴ سطل کنجایش داشته و مرتبا در شبانه روز گرم بوده است.

دسـتگاه مـذکور را حدود اواخر حکومت زندیه از زیر زمین بیرون آوردند و به خارج از ایران منتقل کردند. این اطلاعات از نسـخه منحصـر به فرد کتـاب "الحبل "که فقط به تعـداد سه نسـخه در لنـدن، برلین و در ترکیه است اسـتخراج شـده است.(اگر دقت کرده باشید تقریبا کار این دستگاه شبیه آبگرمکن های گازی دیواری میباشد که آب را سریع گرم می کند).

۴– محاسبات کامپیوتری

۴- محاسبات کامپیوتری

یکی دیگر از کارهای برجسـته این اسـتاد بزرگ در عملیات حساب و ریاضـی، نکته جالبی است که در کتاب "خلاصه الحساب "او آمده است.

بحث درباره اعـداد مزدوج(اعـداد زوج) و یا بای ناری "۲ ۱۰۲۴، ۵۱۲، ۲۵۶، ۱۲۸، ۶۴، ۳۲، ۱۶، ۸، ۴،yraniB است. که عدد ۲ جذر، و ۴ را مـال، و ۸ را کعب در نتیجه مـال المـال؛ ۱۶ و مـال الکعب؛ ۳۲ کعب الکعب؛ ۶۴ مـال المال الکعب؛ ۱۲۸ مال الکعب الکعب؛ ۲۵۶ کعب الکعب الکعب؛ ۵۱۲ ما المال کعب الکعب؛ ۱۰۲۴ انتخاب می کند و سپس روی عدد ۱۰۲۴ متوقف شده و انرا بنـام "ام "یعنی مـادر بکار برده که امروز در یک کامپیوتر هم به همین ترتیب حساب میشود، با این تفاوت که بجای کلمه "ام "انرا یک "بایت "یا "بیت "میگویند که اغلب کامپیوترها تا ۸ بیت مجهز هستند(البته به تاریخ نگارش این مطلب توجه شود، ۱۳۶۱ ش) یعنی تا ۸ بار عدد ۱۰۲۴ را محاسبه می کنند.

معمولاـ حافظه یک کامپیوتر با بکار بردن" "Kحساب میشود که چنـد کیلوبیت و یا همان عدد "ام "شـیخ بهائی است که مال المال کعب الکعب و برابر با ۱۰۲۴ است که جهان ریاضی از ان به خوبی استفاده کرده و ما از ان بکلی بی اطلاع بودیم.

۵– معماری مسجد امام اصفهان و مهندسی حصار نجف را به او نسبت می دهند.

۶– شاخصی برای تعیین اوقات شبانه روز از روی سایه آفتاب یا به اصطلاح فنی، ساعت آفتاب یا صفحه آفتابی

۶- شاخصی برای تعیین اوقات شبانه روز از روی سایه آفتاب یا به اصطلاح فنی، ساعت آفتاب یا صفحه آفتابی

و یا ساعت ظلی در مغرب مسجد امام(مسجد شاه سابق) در اصفهان هست که می گویند وی ساخته است.

۷– طرح ریزی کاریز نجف آباد اصفهان که به نام‌قنات زرین کمر،

۷- طرح ریزی کاریز نجف آباد اصفهان که به نام‌قنات زرین کمر،
یکی از بزرگترین کاریزهـای ایران است و از مظهر قنات تا انتهای آبخور آن ۹ فرسنگ است و به ۱۱ جوی بسیار بزرگ تقسیم می شود و طرح ریزی این کاریز را نیز از مرحوم بهائی می دانند.

۸– دیگر از کارهای شیخ بهائی تعیین سمت قبله مسجد امام به مقیاس چهل درجه انحراف غربی از نقطه جنوب

۸- دیگر از کارهای شیخ بهائی تعیین سمت قبله مسجد امام به مقیاس چهل درجه انحراف غربی از نقطه جنوب
و خاتمه دادن به یک سلسله اختلاف نظر بود که مفتیان ابتـدای عهد صـفوی راجع به تشـخیص قبله عراقین در مدت یک قرن و نیم اختلاف داشته اند.

۹– همچنین طراحی منار جنبان اصفهان

۹- همچنین طراحی منار جنبان اصفهان
که هم اکنون نیز پا برجاست به او نسبت داده می شود.

رساله فقهی جامع عباسی (طبع جدید)

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیخ‌بهائی، محمدبن‌حسین، ۹۵۳ - ۱۰۳۱ق.
عنوان و نام پدیدآور : جامع عباسی : رساله عملیه/بهاءالدین‌محمد عاملی ؛ با حواشی هشت فقیه عالیمقام.
مشخصات نشر : قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۱۰۰۰ ص.
فروست : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۱۵۹.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۷۰-۸۲۹-۹
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه.
شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
رده بندی کنگره : BP۱۸۲/۷/ش۹ج۲ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۸۰۵۰

[جامع عباسی

مقدمه ناشر

اشاره

مقدمه ناشر

به نام خدا

و درود بر گرامی‌ترین بنده وآخرین پیامبرش محمّد مصطفی

و دودمان پاک او

هر که حق داد نور معرفتش کائنٌ بائنٌ بود صفتش کتابی که پیش روی شما خوانندگان عزیز قرار دارد، رساله عملیه یکی از مجتهدان بنام مذهب شیعه می‌باشد که در اوائل قرن یازدهم به پیشنهاد شاه مقتدر صفوی «شاه عبّاس» نگاشته شده است. شیخ بهاء الدین محمّد «شیخ بهائی» متولّد ۹۵۳، متوفّای ۱۰۳۱ یکی از چهره‌های درخشان و ماندگار عالم اسلام که علاوه بر فقه و سائر علوم اسلامی در بسیاری از علوم و فنون زمان خود صاحب نظر بود، در عین زهد و بی‌اعتنائی به زخارف مادّی و اهتمام به ارزش‌های معنوی، در عرصه امور سیاسی و اجتماعی احساس مسئولیّت نموده، و مصلحت را در آن دید که در دستگاه حکومتی صفویّه- که با شعار اسلام و تشیّع و اجرای عدالت و اداره امور جامعه بر اساس قوانین و مقرّرات اسلامی تشکّل یافته بود- نقشی داشته باشد و از این راه بتواند به میثاقی که خداوند از عالمان دینی گرفته است جامه عمل بپوشاند.

مؤلّف عالیقدر این کتاب پس از بررسی مسائل مذهبی مورد نیاز عموم مردم مسلمان تصمیم می‌گیرد این کتاب را در بیست باب تنظیم نماید، که پس از نگاشتن پنج باب آن منادی حقّ را لبّیک گفته و به دیار باقی می‌شتابد، سلام و درود خداوندی بر روان پاکش باد.

پس ازرحلت شیخ بی‌بدیل؛ از طرف شاهِ صفوی به یکی از شاگردان فاضل وی، فقیه گرانمایه مرحوم ملّا محمّد، معروف به «نظام الدین ساوه‌ای قدس سره» پیشنهاد اتمام پانزده باب باقیمانده می‌شود، و آن عالم جلیل القدر همّت گماشته و با الگو قرار دادن سبک و سیاق استاد فقید خود ابواب باقیمانده کتاب را به اتمام می‌رساند. و از آن‌جا که در رتبه علمی همتای استاد خویش نبوده است ضعفِ وی در طرح بعضی از مسائل و تسلّط بر دلائل مشهود است، و بیشتر نقدها- که نمونه‌هائی از آنها ذکر خواهد شد- متوجّه نوشته‌های اوست

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴

ویژگی‌های کتاب:

اشاره

ویژگی‌های کتاب:

این کتاب علاوه بر جامع بودن همه ابواب فقه، واجد امتیازات ذیل است:

۱- بیان بسیاری از آداب و مستحبّات در کنار احکام و فرائض مذهبی.

۲- ذکر ثواب زیارت، و نقل متن زیارتنامه هر یک از چهارده معصوم اسلام علیهم السلام وتاریخ تولّد و وفات آن بزرگواران.

۳- فصل بندی مسائل براساس نظام‌تألیف، وکاربرد عدد ورقم‌که درسهولت‌تعلیم‌و فراگیری اثر فراوان دارد، و نشانگر احاطه و تتبع زیاد نویسنده است، مثلًا در صفحه ۱۲۸ آمده است:

«در نمازهای پنجگانه یومیّه ۳۷۲ فعل واجب است، در رکعت اول ۲۱ فعل واجب است».

۴- اشاره به نظریه‌های ویژه و خلاف مشهور بعضی از عالمان دینی، که احیاناً مایه شگفتی مطالعه کنندگان خواهد بود، مثلًا در صفحه ۴۱۹ در نماز زیارت آمده است: «ودر این نماز رخصت از ائمّه معصومین علیهم السلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگر چه مستلزم پشت به قبله کردن باشد». در صفحه ۴۴۴ در تاریخ ولادت امام مجتبی علیه السلام آمده است: «بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته‌اند». ودرصفحه ۴۳۹ در باب زیارت امام‌هادی وامام عسکری علیهما السلام آمده است «و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند، زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند، پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست».

۵- مطالعه این کتاب اضافه بر آشنائی با نظریات فقهی بزرگان دین، خواننده را با فرهنگ دینی حاکم در زمان صفویه در مقطع ویژه‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران آشنا می‌سازد.

نقد کتاب:

نقد کتاب:

این کتاب با داشتن آن همه نکات مثبت، خالی از نقد و نکات منفی نیست.

الف- طرح وافر مسائل مربوط به برده‌داری و بَردگان که به اطمینان می‌توان گفت: در آن روزگار- دست کم در جامعه ایران- حتی یک فرد هم پیدا نمی‌شده است که با ضوابط اسلامی بتوان حکم به بردگی او نمود، و همه آنان که محکوم به بردگی شده بودند محصول زور و جبر قدرتمندان استثمارگر و فقر و ناآگاهی ستمدیدگان بوده است.

و متأسّفانه در این زمینه بعضی از مسائل که از مسلّمات دین نیست، بلکه با غیرت و عفّتِ اسلامی ناسازگار است در این کتاب مطرح شده و یکی از افتخارات به حساب آمده است، در صفحه ۶۱۳ آمده است: تحلیل، و آن چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواصّ فرقه ناجیه اثنا عشریه است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵

ب- فتوا به ظاهر بعضی از روایات مسأله‌ساز، که صدور این چنین روایات از پیشوایان معصوم دین علیهم السلام بسیار بعید است، مثلًا در صفحه ۱۱۱ در مقام بیان مکروهات مسجد چنین آمده است: هیجدهم: «در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر از زبان عربی حرف زدن». و همچنین فتوای قطعی به استناد به بعضی از مباحث اصولی و ملازمات غیر عرفی، مثلًا در صفحه ۳۷۴ نماز کردن قرض‌دار در اوّل وقت حرام شمرده شده است. (البته این فتوا مربوط به شاگرد شیخ بهائی است).

ج- کاربرد ارقام و آمار در تعداد احکام و آداب که از نکات مثبت شمرده شد، ضابطه‌مند نیست، وقسم و قسیم و مقسم از یکدیگر تفکیک نشده و در تکثیر اعداد افراط شده است.

در مواردی مصادیق یک عنوان کلّی، از اقسام شمرده شده است، مثلًا در صفحه ۵۳۹ آمده است: پانزده موضع اجاره حرام است ... هفتم: اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند ... نُهُم:

اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند.

و در مواضعی اموری که به حکم عقل و ضرورت مذهب خارج از مقسم‌اند استثنا شده، مثلًا در صفحه ۵۷۷ در زیر مجموعه «چیزهائی که قابل نیابت نیست»: و آنها هیجده چیزند ...

نُهُم: تنویب، یعنی به نوبت خوابیدن پیش زنان ... چهاردهم: انقضای عدّت، یعنی زنی دیگر برای زن مطلّقه عدّه نگهدارد.

و گاهی چیزهائی که فاقد ملاک تقسیم‌بندی هستند از اقسام شمرده شده است، مثلًا در صفحه ۶۶۱ در زیر مجموعه «شش حکم از خواصّ بکارت است» دو رقم ذیل ذکر شده است:

سوم: وصیّت نمودن به جاریه بکر چه اگر به غیر بکر دهند از عهده نذر بیرون نمی‌تواند آمد ...

چهارم: وکیل کردن در خریدن بکر، چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست.

*** مؤسّسه انتشارات اسلامی که همواره در راستای نشر و ترویج فرهنگ دینی و احیای آثار بزرگان مذهب موفّق بوده است، این اثر ارزنده را با حاشیه ۸ مرجع دینی از بزرگان علم و فقاهت که از نسخه‌های خطّی و چاپی با زحمت و دقّت فراوان تنظیم نموده است، به مشتاقان فراگیری وظائف دینی و آشنائی با فرهنگ اسلامی تقدیم می‌دارد، با سپاس فراوان از برادران فاضل پژوهشگر، که در تحقیق و تصحیح و مقابله با نسخه‌های گوناگون، و ذکر منابع و مصادر، و سایر امور فنّی، همکاری صمیمانه مبذول داشته‌اند، جزاهم اللَّه خیر الجزاء

. مؤسّسه انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶

نام و نشان فقیهان برجسته، که نظریه آنان

نام و نشان فقیهان برجسته، که نظریه آنان

به عنوان حاشیه بر این اثر ارزنده

در ذیل صفحات آمده است

آیات عظام:

۱- شیخ حسینعلی تویسرکانی، شاگرد شیخ محمّد تقی اصفهانی صاحب حاشیه بر معالم ۰ که خود نیز حاشیه بر قوانین دارد، و از آثار وی کشف الاسرار در شرح شرایع در یازده مجلّد، متوفّای ۱۲۸۶ ه. ق.

۲- سیّد حسین حسینی تبریزی معروف به «کوهکمره‌ای» معاصر شیخ انصاری و مورد عنایت وی ۰ متوفّای ۱۲۹۹ ه. ق.

۳- شیخ محمّد کاظم هروی، معروف به «آخوند خراسانی» شاگرد برجسته مرحوم شیخ انصاری و مرحوم میرزای شیرازی قدس سرهم متولّد ۱۲۵۵ متوفّای ۱۳۲۹ ه. ق.

۴- شیخ عبداللَّه مازندرانی، شاگرد میرزا حبیب اللَّه رشتی معاصر آخوند خراسانی قدس سرهم از رجال نهضت ملّی مشروطه ایران، متولّد ۱۲۵۶ متوفّای ۱۳۳۰ ه. ق.

۵- ملّا محمّد علی نخجوانی، شاگرد میرزا حبیب اللَّه رشتی و فاضل ایروانی وفاضل شربیانی قدس سرهم ومؤلّفاتی در فقه داشته است، متوفّای ۱۳۳۴ ه. ق.

۶- سیّد محمّد کاظم طباطبائی یزدی- فقیه معروف- شاگرد میرزای شیرازی و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء قدس سرهم متولّد ۱۲۴۷ (۱۲۵۶) متوفّای ۱۳۳۷ ه. ق.

۷- سید اسماعیل صدر موسوی، شاگرد میرزای شیرازی ۰ متولّد ۱۲۵۸، متوفّای ۱۳۳۸ ه. ق.

۸- سید ابوالقاسم حسینی دهکردی اصفهانی، شاگرد میرزای شیرازی و میرزا حبیب اللَّه رشتی و شیخ زین العابدین مازندرانی قدس

سرهم متولّد ۱۲۷۲ متوفّای ۱۳۵۳ ه. ق

. رحمهٔ اللَّه علیهم وجزاهم اللَّه عن صاحب الشریعهٔ البیضاء

خیر الجزاء

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷

[مقدمه مؤلف

[مقدمه مؤلف

الحمـد للَّهربّ العـالمین والصـلاهٔ والسـلام علی أشـرف الأوّلین والآخرین محمّـد سیّدالمرسـلین وعلی علیّ بن أبی‌طالب أمیرالمؤُمنین وأفضل الوصیّین وأولادهما الأئمّهٔ الطاهرین، صلوات اللَّه وسلامه علیهم أجمعین.

امّـا بعـد چون توجّه خـاطر ملکوت نـاظر اشـرف اقـدس کلب آسـتان علی بن ابی‌طـالب علیه السـلام «شـاه عبّاس الحسـینی الموسوی الصـفوی بهادرخان» که اسم اشرفش از بیّنات «خلّداللَّه ملکه» [۱] هویـدا و ظاهر است، به انتشار مسایل دینی و اشـتهار معارف یقینی مصروف و معطوف است، و اراده خاطر اقدس آن است که جمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عارف به مسایل دین مبین و واقف بر احکام حضـرات ائمّه معصومین- صـلوات اللَّه علیهم اجمعین- باشند، لهذا امر اشرف اقدس عزّ صُدور یافت که این بنده دعاگوی «بهاء الدّین محمّد عاملی» کتابی ترتیب نماید که مشـتمل باشد بر مسایل ضـروری دین مثل وضو و غسل و تیمّم و نمـاز و زکـات و حـج و جهـاد، و زیـارت حضـرت رسـالت پنـاه و حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام و باقی حضـرات ائمّه معصومین علیهم السلام و ایّام مولود و وفات ایشان، و مسایلی که اغلب اوقات به آن احتیاج واقع می‌شود، مثل مسایل وقف و تصدّق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفّاره دادن و بنده

[۱] زُبُر کلمه «شاه عبّاس» به حساب حروف أبجد عدد ۴۳۹ است، و بیّنات «خلّد اللَّه ملکه» نیز ۴۳۹ می‌باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸

آزاد کردن، و مقدار خونبهای [قتل آدمی و مقدار خونبهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصـی بر شخصی بزند، و آدابی که از حضـرات ائمه معصومین- صـلوات اللَّه وسـلامه علیهم اجمعین- نقـل شـده در باب طعام خوردن و آب نوشـیدن و رخت پوشـیدن و شکـار کردن و امثـال آن امتثالًا لأمر الأشـرف الأرفع این کتاب سـمت تحریر یافت، و مسائل آن را به عبارات واضـح نزدیک به فهم مؤدّی ساخت تا جمیع خلایق از خواصّ و عوامّ از مطالعه آن نفع یابنـد و بهره‌منـد گردند، و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار نوّاب اقدس همایون- خلّد اللَّه مُلکه- عاید گردد و این کتاب را به «جامع عبّاسی» موسوم ساخت. واللَّه ولیّ التوفیق وعلیه التکلان.

وابواب آن بدین تفصیل است:

باب اوّل: در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمّم و توابع آن.

باب دوم: در بیان نمازهای واجبی و سنّتی.

باب سوم: در زکات و خمس واجبی و سنّتی.

باب چهارم: در روزه واجبی و سنّتی.

باب پنجم: در حجّ گزاردن.

باب ششم: در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن.

بـاب هفتم: در زیـارت حضـرت رسـالت پنـاه صـلی الله علیه و آله و سـلم و حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام و بـاقی حضـرات ائمّه

معصومین علیهم السلام و ایّام مولود و وفات ایشان.

باب هشتم: در نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن.

باب نهم: در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن.

باب دهم: در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن.

باب یازدهم: در نکاح کردن به دوام و متعه و تحلیل و ملک یمین.

باب دوازدهم: در طلاق دادن و خلع و عدّه داشتن زنان.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹

باب سیزدهم: در شکار کردن و شروط آن.

باب چهاردهم: در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن.

باب پانزدهم: درآداب طعام خوردن وآب نوشیدن و رخت پوشیدن و شروط آن.

باب شانزدهم: در قضا پرسیدن و شروط آن.

باب هفدهم: در اقرار کردن و وصیّت نمودن و شروط آن.

باب هجدهم: در قسمت کردن ترکه میّت.

باب نوزدهم: در حُدودی که در شرع مقرّر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن.

باب بیستم: در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع أعضاء آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱

باب اوّل در بیان مسائلی که تعلّق به طهارت دارد

مطلب اوّل در بیان طهارتی که احتیاج به نیّت [۱] دارد

اشاره

مطلب اوّل در بیان طهارتی که احتیاج به نیّت [۱] دارد

و این طهارت یا به آب است یا به خاک، و طهارت به آب وضو و غسل است، و طهارت به خاک تیمّم است.

و در نماز گزاردن گاهی وضو کافی است و احتیاج به غسل نیست، و گاهی غسل تنها کافی است و احتیاج به وضو نیست، و گاهی وضوی تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد [۲] تا نماز صحیح باشد، و گاهی هم تیمّم و هم وضو باید کرد، و گاهی هم غسل و هم تیمّم باید کرد تا نماز صحیح باشد، و گاهی در نماز گزاردن به هیچ یک از وضو و غسل و تیمّم احتیاج نیست [۳].

و امّا جایی که در نماز گزاردن وضو کافی است و احتیاج به غسل نیست آن وقتی

---

[۱] بسم اللّه الرحمن الرحیم

۱- یعنی احتیاج به نیّت قربت دارد، علاوه بر قصد فعل و عنوان (دهکردی).

[۲] کفایت ننمودن غسل از وضوء و تیمّم در هر جائی که مشروع بودن آن ثابت است محلّ تأمّل است، چنانچه کفایت ننمودن تیمّم در جائی که مشروع است از وضوء نیز محلّ تأمّل است، لکن احتیاط در جمیع صور مذکوره ترک ننمایند (کوهکمره‌ای).

[۳] یعنی آن نماز چنین نمازی است که احتیاج به طهارت ندارد، مثل نماز میّت. (مازندرانی)

* یعنی آن نماز چنین نمازی است که احتیاج به طهارت از حدث اصغر و اکبر ندارد، بلکه احتیاج به طهارت از خبث از بدن و جامه هم ندارد، مثل نماز میّت. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳

است که شخص به خواب رفته [۱] باشد یا بیهوشی [۲] او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد [۳] بیرون آمده باشد، یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد.

امّا جائی که غسل کافی است و احتیاج به وضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز می‌تواند گزارد و احتیاج به وضو نیست بلکه اکثر عُلما فرموده‌اند که: وضو ساختن با غسل جنابت حرام است [۴].

و امّا جایی که در نماز گزاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتی است که زن از حیض پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد، یا عضوی از اعضای آدمی به عضوی از اعضای میّت آدمی برسد [۵] به پنج شرط:

---

[۱]- که غالب شود بر چشم و گوش خواه در حالت قیام باشد یا در حال نشستن. (نخجوانی)

[۲] ظاهر این است که زوال عقل نیز در حکم بیهوشی است که از موجبات وضوء است. (تویسرکانی)

* بلکه هر چیزی که مزیل عقل بوده باشد. (خراسانی)

* و هرچه عقل را زایل کند چون دیوانگی و مستی. (دهکردی، یزدی)

* بلکه هرچه ازاله عقل نماید از دیوانگی ومستی و نحو آن ملحق به بیهوشی است. (صدر)

* و آنچه عقل را زائل کند در حکم بیهوشی است. (مازندرانی)

* و همچنین است مستی و دیوانگی. (نخجوانی)

[۳] چه اصلی چه عارض (خراسانی)

* شخصی هر چند که بر خلاف معتاد غالب ناس بوده باشد، و همچنین است اگر موضع معتاد مسدود بوده باشد و منحصر شود مخرج او در غیر معتاد، بلکه منحصر هم نشود علی الاقوی. (نخجوانی)

[۴] حرمت تشریعی بی اشکال دارد، و حرمت ذاتی بی اشکال ندارد، وضوء بعد از غسل جنابت به جهت تعلیم غیر، یا به جهت تبرید و غیره بسازد محذوری ندارد، و اللَّه العالم. (دهکردی)

* قول اکثر علماء اقوی است. (کوهکمره‌ای)

[۵] وجوب وضوء با غسل غیر جنابت از اغسال مذکوره احوط است و تعیّن آن در نظر حقیر خالی از اشکال نیست نظر به جمله‌ای از اخبار وارده از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام. (تویسرکانی)

* وجوب وضوء با هر یک از اغسال مذکوره احوط است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴

اوّل آنکه: میّت سرد شده باشد.

دوم آنکه: او را غسل نداده باشند.

سوم آنکه: شهید نباشد، که شهید را غسل دادن جایز نیست، و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آن کس نیز غسل واجب نمی‌شود.

چهارم آنکه: دو عضوی که به هم رسد حیات داشته باشد [۱] مثل ناخن و مو و استخوان نباشد [۲].

پنجم آنکه: میّت در حال حیات واجب‌القتل نشده باشد [۳] و خود را غسل میّت

---

* خوب است که وضوء را بعد از اغسال مذکوره به قصد قربت مطلقه یعنی بدون قصد خصوص وجوب و ندب بجا آورد. (دهکردی)

* به ملاحظه بعض اخباری که از معصومین علیهم السلام وارد شده که غسل از وضوء کافی است اگر بعد از غسل پاک شدن از استحاضه و همچنین بعد از باقی اغسال مذکوره خود را محدث به اصغر نمایند وضوء بسازند و در غسلهای مستحبی اگر وضوء پیش از آنها بسازند رعایت احتیاط و نهایت حزم را مرعی داشته‌اند. (صدر)

* اظهر و اقوی در حیض و نفاس و مسّ میّت عدم ابطال وضوء است بر این اغسال و احوط از آن این است که اگر اتیان به وضوء و غسل پیش از وقت شود بعد از دخول وقت ناقض به عمل آورد بعد از آن وضوء بگیرد. (نخجوانی)

[۱] بلکه حیات در آن دو عضو معتبر نیست و کفایت می‌کند صدق مسّ و ظاهر عدم تحقّق آن‌است در موی. (خراسانی)

* حیات داشتن در هیچ یک از ماس و ممسوس معتبر نیست، بلکه مناط صدق مسّ است عرفاً و ظاهراً در ناخن و دندان و موی مژگان و ابرو و موهای ملاصق بدن صادق باشد و در مسترسل از لحیه و گیسو صادق نیست. (دهکردی)

[۲] در ناخن و استخوان احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای)

* احوط لزوم غسل است در مسّ نمودن موی خفیف کوتاه میّت، چنانچه احوط لزوم غسل است در مسّ نمودن میّت به موهای خفیف کوتاه مسّ کننده. (مازندرانی)

* در ناخن و استخوان غسل واجب است ماسّ باشند یا ممسوس، بلی در موی ماسّاً یا ممسوساً واجب نیست (یزدی)

[۳] ثبوت این حکم برای مطلق کسی که واجب القتل باشد معلوم نیست اقتصار نمودن به کسی‌که به قصاص کشته می‌شود یا به رجم أوجه است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵

نداده باشد، که اگر واجب‌القتل شده باشد به حسب شرع بر او واجب است که خود را غسل میّت بدهد، و چون او را بکشند غسل دادن به او لازم نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد برآن‌کس نیز غسل واجب نمی‌شود.

امّا جایی که هم وضو باید ساخت و هم تیمّم باید کرد تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسّطه داشته باشد یا شخصی مسّ میّت کرده باشد و آنقدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد و بس، پس در این‌صورت تیمّم بدل غسل باید‌کرد و وضو نیز بجا آورد تا نماز صحیح‌باشد [۱].

امّا جایی که هم غسل باید کرد هم تیمم آن وقتی است که یکی از آن جماعت «۱» آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو باید کرد تا نماز صحیح باشد [۲].

امّا جایی که به‌هیچ‌یک از وضو و غسل و تیمّم احتیاج نیست آن نماز میّت است که احتیاج به آنها ندارد، بلکه جنب و حایض نماز میّت می‌تواند گزارد.

فصل [بطلان غسل و تیمم به آب و خاک غصبی

فصل [بطلان غسل و تیمم به آب و خاک غصبی

به آب غصبی وضو و غسل درست نیست، و به خاک غصبی نیز تیمّم درست نیست [و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمّم

صحیح نیست [۳] «۲» و کفش غصبی نیز

---

[۱] تیمّم در این دو صورت احوط است و وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی)

* علی الاحوط. (خراسانی)

[۲] علی الاحوط. (خراسانی)

[۳] صحیح است اگر فضا مغصوب نباشد و مستلزم تصرّف در مکان نباشد و در کفش غصبی‌هم صحیح است. (مازندرانی)

* اگر چه فضا مباح باشد و همچنین صحیح نیست وضوء و غسل هرگاه ظرف آب یا محل ریختن آب غصبی باشد، تصرف باشد عرفاً. (نخجوانی)

* همچنین صحیح نیست وضوء و غسل هر گاه ظرف آب یا محلّ ریختن آب غصبی باشد. (یزدی)

---

(۱) جماعت مذکور در مسأله سابق.

(۲) در برخی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶

حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمّم باطل است هرچند زمین مباح باشد امّا اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمّم در آن کفش صحیح است [۱] [اگرچه نماز درست نیست [۲] «۱». امّا اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمّم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است [۳].

فصل در آداب طهارتخانه رفتن

اشاره

فصل در آداب طهارتخانه رفتن

و آن بیست و یک چیز است، سه چیز واجب است، و پنج چیز حرام، و پنج چیز سنّت، و هشت چیز مکروه [۴].

---

[۱] احوط در کفش غصبی وضوء نساختن است، بخصوص هرگاه عرفاً وضوء ساختن تصرّف‌در مغصوب حساب شود. (دهکردی)

* در نماز نیز هرگاه در حالی باشد که تصرّف نمازی در آن نشود ضرر ندارد، مثل آنکه در حال تشهّد کفش غصبی در پای او باشد و سنگینی بدن بر آن نباشد. (یزدی)

[۲] تفصیل مذکور وجهی ندارد، پس نماز نیز مثل وضوء و تیمّم است [در] صورت مفروضه. (کوهکمره‌ای)

[۳] تفصیلی دارد که مجال ذکر آن در حاشیه نیست. (صدر)

* مشکل ا ست اگر استکشاف رضا بر هیچ وجه از مالك مکان نکند بلکه حکم او حکم فاقد الطهورین‌است در وقتی‌که فضاء مغصوب‌باشد یامستلزم تصرّف درمکان باشد. (مازندرانی)

* در صورت اضطرار و عدم قدرت بر تحصیل به رضای مالك اجراء حکم فاقد طهورین مشکل است. (نخجوانی)

[۴] لا یخفی اینکه اعدادی که در این کتاب در هر باب از برای مستحبّات و مکروهات بلکه واجبات و محرّمات ذکر میفرمایند غالباً انحصار ندارد، بلکه زیادتر است و شاید مقصودشان بیان مهمّات بوده است. (یزدی)

(۱) در برخی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷

امّا آن سه چیز که واجب است [۱]:

امّا آن سه چیز که واجب است [۱]:

اوّل: پوشانیدن عورتین از نامحرم [۲]. امّا از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشانیدن.

دوم: از قبله منحرف نشیند [۳] یعنی روی و پشت به قبله نکند.

سوم: مخرج بول را به آب مطلق طهارت دادن [۴] نه به آب مضاف مثل گلاب و امثال آن، و نه به کلوخ که آن مذهب سنّیان است. امّا مخرج غایط را که حوالی آن موضع به آن آلوده نشده باشد به کلوخ و لتّه «۱» و پنبه و امثال آن طاهر می‌توان کرد هرچند که آب میسّر باشد، امّا لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد [۵] اگرچه به دو نوبت یا کمتر پاک شود. و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن آن حوالی به

[۱] وجوب در اوّل و دوم نفسی است و در سوم مقدّمه صحّت نماز است، وجوب بالذّات ندارد. (دهکردی)

[۲] بلکه از محارم نیز، غیر از زن و کنیز هر چند از محارم باشد. (دهکردی)

* بلکه از محارم نیز، غیر از زن و کنیز. (مازندرانی)

* و همچنین از محرم، غیر از زن و کنیز غیر مزوّجه و محلّله. (نخجوانی)

* یعنی من عدای زن و کنیز هر چند از محارم باشند. (یزدی)

[۳] این احوط است و البتّة ترک نشود. (تویسرکانی)

* در حالّ تخلّی، بلکه در حال استبراء و استنجاء نیز بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

[۴] دو نوبت. (دهکردی، یزدی)

[۵] سه نوبت احوط است و دور نیست اکتفاء به‌قدری که ازاله عین نجاست نماید. (تویسرکانی)

* یعنی به سه پارچه یا یک پارچه که سه گوشه داشته باشد بنابر اقوی، هرچند احوط سه پارچه بودن است. (دهکردی، یزدی)

* بلکه سه وصله باشد نه یک کلوخ سه پهلو مثلًا علی الاحوط. (مازندرانی)

* و اعتبار سه وصله خالی از قوّت نیست و یک وصله که سه گوشه داشته باشد خالی از اشکال نیست هر چند اظهر کفایت است. (نخجوانی)

(۱) کُهنه، پاره جامه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸

آب می‌باید و بس. [۱]

امّا آن پنج چیز که حرام است:

امّا آن پنج چیز که حرام است:

اوّل: مخرج غایط را به سرگین پاک کردن هرچند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است.

دوم: به چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن.

سوم: به استخوان پاک کردن که آن نیز حرام است.

چهارم: به چیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین بر آن نوشته شده باشد. و اگر به یکی از سه چیز [۲] اوّل پاک کند طاهر می‌شود [۳] امّا آن فعل حرام است [۴]. امّا اگر به آخرین پاک کند [۵] از روی استخفاف کافر می‌شود.

پنجم: به دستی استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد مثل نام یکی از ائمّه معصومین علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد که نجس می‌شود.

---

[۱] بلکه احوط در این صورت پاک کردن جمیع است حتّی موضع را به آب. (خراسانی)

* بلکه پاک کردن تمام آن نه خصوص حوالی [آن بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

* پاک کردن تمامی آن به آب احوط است. (کوهکمره‌ای)

* بلکه در این صورت تمام را به آب پاک کند حتّی موضع را علی الاحوط. (مازندرانی)

* بلکه در این صورت تمام را به آب پاک کند حتّی موضع را علی الاحوط بلکه اقوی. (نخجوانی)

[۲] بلکه به هر یک از چهار و لکن بشرط آنکه سرگین از حلال گوشت بوده باشد. (خراسانی)

[۳] احوط بنا را بر حرمت استعمال و عدم حصول طهارت گذاشتن است در سه چیز اوّل، یعنی سرگین و استخوان و خوردنی. (دهکردی)

* اظهر این است که استنجاء به استخوان و سرگین مورث طهارت محل نمی‌شود و در خوردنی علی‌الاحوط. (نخجوانی)

[۴] بلکه هرگاه علم به آن باشد و با عدم علم حرام نیست نزد بعضی از علماء. (خراسانی)

[۵] اگر نحوی بوده باشد که موجب کفر نشود طهارت حاصل می‌شود. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹

امّا آن پنج چیز که سنّت است:

امّا آن پنج چیز که سنّت است:

اوّل: آن است که در جایی نشیند که هیچ‌کس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار.

دوم‌آنکه: در وقت داخل شدن به طهارتخانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را.

سوم‌آنکه: در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را برپای چپ اندازد.

چهارم: سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر را مسح نماید و بعد از آن از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بِیَفْشارد. [۱]

پنجم: اوّل مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را.

و امّا آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است:

و امّا آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن به فعل آوردن آن مکروه است:

اوّل: روی یا پشت خود را به جانب آفتاب یا ماه کردن [۲] به‌عنوانی که نور آفتاب یا ماه به عورتین او بتابد [۳] و یا روی به جانب باد بول کردن.

دوم: به دست راست استنجا کردن.

سوم: بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد.

چهارم: بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن.

پنجم: طهارت گرفتن در شارع [۴] و در جایی که مردم از آنجا آب برمی‌دارند و در جایی که مردم در آنجا جمع می‌شوند.

ششم: طهارت کردن در آب، خواه روان و خواه ایستاده.

هفتم: طهارت کردن در زیر درختی [۵] که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد.

---

[۱] اعتبار شش مسحه و سه نتره در استبراء خوب است و کمال استبراء است. (دهکردی)

[۲] منهی در اخبار شریفه عورت را به قرص آفتاب یا ماه کردن است. (کوهکمره‌ای)

[۳] مناط استقبال یا استدبار به عورت یا به بدن است. اگر چه نور به آنها نتابد. (یزدی)

[۴] طهارت گرفتن در امر پنجم و ششم و هفتم کنایه است از بول کردن و تغوّط نمودن علی‌الظاهر. (دهکردی)

[۵] ظاهر اینست که زیر درخت شامل آن مقداری است که مظنّه افتادن میوه در آن مقدار باشد. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰

هشتم: حرف زدن در وقت طهارت گرفتن [۱] مگر به یکی از چهار چیز: اوّل: ذکر خدای تعالی، دوم: آیهٔ‌الکرسی خواندن، سوم: حکایت اذان، یعنی هرچه مؤذّن بگوید این‌کس نیز بگوید، چهارم: اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود.

[فصل «۱» بدانکه طهارت یا موقوف است به نیّت قربت و بی‌آن صحیح نیست، یا احتیاج به نیّت قربت ندارد و بی‌آن صحیح است.

نوع اوّل طهارت حقیقی است،

اشاره

نوع اوّل طهارت حقیقی است،

و آن وضو و غسل و تیمّم است. نوع دوم ازاله نجاست است، نوع اوّل طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمّم است نوع دوم ازاله نجاست‌است [که به‌نیّت قربت احتیاج ندارد و به مجاز طهارت می گویند آن را] «۲»

و احکام نوع اوّل در سه مقصد مبیّن می‌شود:

مقصد اوّل در بیان احکام وضو

بدان که پنجاه چیز است که تعلّق به وضو ساختن دارد، از آن جمله بیست و یک امر واجب است، و بیست امر سنّت، و نُه امر مکروه.

امّا آن بیست و یک امری که واجب است:

امّا آن بیست و یک امری که واجب است:

اوّل‌آنکه: مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد [۲]

---

[۱]- بلكه در وقت تخلّى يا در بيت الخلاء مطلقاً. (دهكردى، يزدى)

* بلكـه در بيـت الخلاـء مطلقاً هرچنـد حـال تخلّى نباشـد. پس تخصـيص حكـم به حـال تخلّى چنـانچه مؤلّف كرده وجهى نـدارد. (كوهكمره‌اى)

[۲] و همچنين بايد فضائى كه در آن وضو ميگيرد و محلّ ريختن آب وضوء غصبى نباشد. (دهكردى، يزدى)

* غصبى نبودن فضائى كه در آن وضو ميگيرند اهمّ به ذكر فرمودن بود. (صدر)

---

(۱) در بيشتر نسخه‌ها نيست.

(۲) فقط در يک نسخه آمده است.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۲۱

پس اگر در زمين غصبى وضو سـازد آن وضو باطـل است [۱] و هم چنين بر فرش غصبى وضو سـاختن باطـل است [۲] اگرچه زمين غصبى نباشد. امّا در جامه غصبى وضو درست است [۳] اگرچه نماز درست نيست. و در كفش غصبى وضو [۴] جايز نيست [۵] اگر بر آن كفش قرار گرفته باشد. و وضو از آفتابه طلا و نقره درست است [۶] اگر بر دست بريزند [۷] امّا آن فعل- يعنى ريختن آب از آن آفتابه در دست كه رو يا دستها را به آن بشويد- حرام است [۸].

دوم: مى‌بايد كه آب وضو طاهر باشد و مشتبه به آب نجس نباشد، پس اگر دو كاسه آب بوده باشد و يكى از آنها نجس باشد و ما ندانيم كه نجس كدام است از هيچ‌يك وضو ساختن جايز نيست، و تيمّم لازم است. و اگر به آب يك كاسه از اين دو كاسه وضو

---

[۱]- بلكه صحيح است اگر فضائى كه در آن غسل و مسح واقع ميشود مباح باشد و محلّ ريختن‌آب در مكان غصبى نبوده باشد و همچنين است حال در وضوء بر فرش غصبى. (خراسانى، مازندرانى)

[۲] بطلان وضوء در اين صور احوط است. (تويسركانى)

* صحيح است اگر مستلزم ريختن آب وضوء بر فرش نباشد. (مازندرانى)

[۳] احوط بطلان وضوء است در جامه غصبى اگر وضوء مانع باشد از ردّ به‌مالك. (تويسركانى)

* اگر وضوء ساختن تصرّف در جامه مغصوب محسوب شود وضوء صحيح نيست. (دهكردى)

[۴] بلكه مسح با بودن آن بر كفش غصبى جايز نيست. (خراسانى)

[۵] جايز است اگرچه پوشيدن كفش حرام است. (مازندرانى)

[۶] درست نيست اگر وضوء منحصر باشد به آبى كه در ظرف طلا يا نقره باشد و به يك كف‌اوّل كه بر ميدارد كفايت شستن تمام وضوء نكند. (مازندرانى)

* مشكل است و هم چنين در ظرف غصبى. (يزدى)

[۷] يعنى از آفتابه طلا و نقره آب در مشت بريزنـد بى قصد وضوء، بعد به آن آب كه در مشت‌خود ريخته، قصد آب كند و صورت و دستها را وضوء دهد، آن وضوء صحيح است و لكن احوط، بلكه اظهر ترك اين نوع وضوء است و هم بالنسبهٔ به ظرف غصبى و لكن با انحصار ظرف در طلا و نقره وضوء صحيح نيست على الاقوى. (دهكردى)

[۸] اگر ظرف منحصر به آنها نباشد. (صدر)

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۲۲

سازد و به آب كاسه ديگر اوّلًا اعضاى خود را طهارت دهـد و بعـد از آن به تتمه آن آب وضو سازد، بعضـى گمان برده‌اند كه يكى

از این دو وضو درست خواهـد بود اگرچه تـا آن شـخص دست و روی و پـای خود را طهـارت ندهـد نماز نمی‌توانـد گزارد. امّا این گمان باطل است [۱] و حق آن است که هیـچ‌یک از این دو وضو درست نیست [۲] به جهت آنکه آب مشـتبه به نجس حکم نجس دارد و وضو به آن صحیح نیست، و حدیث به این معنا از حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام منقول است «۱».

سوم: می‌باید که آب وضو مضاف نباشد، پس به مثل گلاب یا عرق بید مشگ و مانند آن وضو ساختن درست نیست، و این مذهب کُلّ علمای ما است، مگر ابن بابویه که او وضو را به گلاب جایز می‌دانـد «۲» و این مذهب به غایت ضـعیف است. امّا اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی‌بو و به یکدیگر مشـتبه باشد و آب دیگر نباشد در این‌صورت واجب است که از هریک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود.

چهارم: می‌بایـد که آب وضو غصبی نباشد که وضوء به آب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است. و اگر شخصـی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است [۳] و احتیاج به وضوی دیگر نیست، امّا بر او لازم است که

---

[۱]- بلکه صحیح است. (خراسانی)

* این گمان باطل نیست لکن احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای)

[۲] و اگر بعـد از وضـوء دوم بـه آب اوّل مواضـع وضـوء را طهـارت دهـد کفـایت می‌کنـد در طهـارت خبـثی در بعضــی از صـور. (خراسانی، مازندرانی)

* صـحّت وضوء بنحو مـذکور خـالی از قوّت نیست هرچنـد بـا وجود آب دیگر خلاف احتیاط است و با انحصار احوط جمع ما بین وضو به این نحو وتیمّم است و حـدیث منصـرف از این قسـمت و شسـتن محلّ وضوء به آب دیگر از برای نماز هم لازم نیست بنابر اقوی. (یزدی)

[۳] و همچنین اگر غصبیّت مکان و نحو آن را نداند. (یزدی)

---

(۱) وسائل ۱: ۱۵۱، حدیث ۲- و ص ۱۶۸، حدیث ۱.

(۲) من لا یحضره الفقیه ۱: ۶، حدیث ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳

اگر آن آب قیمت داشته باشـد قیمت آن را به صـاحبش برسانـد. و اگر دانـد که آب غصبی است امّا ندانـد که وضو به آب غصبی جایز نیست و به‌آن آب وضو سازد آن وضو باطل است [۱].

پنجم: می‌باید که اعضای وضو پاک باشد [۲] پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلًا نجس باشد یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست، بلکه اوّل ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن به جهت وضو باید شست.

ششم: نیّت وضـو است و نیّت چنین کنـد که: وضـوی واجب [۳] می‌سـازم از برای مباح بودن نماز تقرّب به خـدا [۴] و اگر به جـای «مباح بودن نماز» رفع حـدث گویـد هم درست است. و این نیّت را به هر زبانی [۵] که بگویـد درست است، و اگر به زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذارند وضو صحیح است.

هفتم: مقارن داشتن نیّت [۶] است به ابتدای شستن رُو.

---

[۱] در صورتی که در ندانستن معذور نباشد. (خراسانی)

* جهل به حکم با قصور مثل جهل به موضوع است در صحت وضوء. (دهکردی)

[۲] پاک بودن اعضای وضوء قبل از وضوء احوط است. (تویسرکانی)

[۳] قصـد وجوب و رفع حدث و مباح بودن نماز هیچ یک لزومی ندارد، بلکه کفایت می‌کندقصد وضوء قربهً إلی اللّه و امتثالًا لأمره. (تویسرکانی)

* قصد وجوب لازم نیست اگر چه احوط و اولی است. (خراسانی)

* نیّت وجوب و ندب و استباحه نماز و رفع حدث لازم نیست، هرچند اولی و احوط است. (کوهکمره‌ای)

* نیّت وجوب و نـدب در وضوء و همچنین در سایر عبادات لازم نیست، هرچنـد احوط است و همچنین نیّت رفع حـدث یا اسـتباحه نماز. (یزدی)

[۴] این نوع نیّت صـحیح و موافق احتیاط است، و هرگاه نیّت کنـد که وضوء می‌سازم قربـهً إلی اللّهظاهراً وضوء صـحیح است و با او نماز هم می‌توانـد خوانـد، خصوصاً هرگاه قصـد اسـتباحه صـلات هم کرده باشد، و امّا قصد وجوب و ندب لازم نیست علی الظاهر، اگرچه احوط است. (دهکردی)

[۵] تلّفظ به نیّت معنی ندارد، به جهت اینکه نیّت امر قلبی است. (کوهکمره‌ای)

[۶] معتبراستیعاب نیّت‌است تمام عمل‌را به جهت‌اینکه داعی‌است نه اخطار. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴

هشـتم: شسـتن روی است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زَنَخ «۱» در طـول و آنچه انگشت مهین «۲» و میانین آن را فراگیرد در عرض [۱] و آنچه از روی در زیر محاسن باشد و به‌هیچ‌وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسـته شود و شسـتن مو کافی است، امّا آنچه در بعضی اوقات می‌نماید «۳» شستن آن واجب است [۲] و آنچه از محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست.

نهم: شستن دست راست است از مرفق [۳] تا سـر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجب است که هر دو را بشویـد، و اگر دست زایـد معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است بایـد شـست [۴] و اگر بالای مرفق است شسـتن آن لازم نیست.

دهم: شستن دست چپ است به طریق دست راست.

یازدهم: مسح موی سر است که آن بالای پیشانی [۵] است یا جای آن اگر موی در

---

* و کفایت می‌کند مقارنه با مضمضه و استنشاق، بلکه کفایت می‌کند در زمان شستن دستها. (مازندرانی)

[۱]- بلکه لازم است داخل نمودن قدری از خارج حدود تا یقین به شستن روی حاصل شود. (کوهکمره‌ای)

[۲] با عدم صدق احاطه موی آن را. (خراسانی)

* واجب نیست شسـتن بشره اگر مو احاطه کرده باشد به آن نحوی که شستن بشره محتاج باشد به داخل کردن انگشت در زیر موها. (مازندرانی)

* همینکه صدق کند که موی احاطه به آن کرده واجب نیست شستن زیر آن هرچند دیده می‌شود. (یزدی)

[۳] بلکه لازم است داخل نمودن چیزی از بازو، تا یقین به شسـتن تمام مرفق حاصل شود و این‌معنی در دست چپ نیز جاری است. (کوهکمره‌ای)

[۴] نباید شست، شاید احوط باشد. (دهکردی)

[۵] تعیّن مسح بالای پیشانی یا جای آن احوط است. (تویسرکانی)

* این احوط واولی است اگرچه اقوی جواز مسح مطلق ربع پیش سر است. (خراسانی)

(۱) چانه.

(۲) شست.

(۳) نمایان است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵

آنجا نباشد.

دوازدهم: مسح پای راست است از سر انگشتان تا بند پا [۱].

سیزدهم: مسح پای چپ است به همان طریق.

چهاردهم آنکه: هرسه مسح به تری وضو باشد نه به آب تازه، پس اگر بردست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا از ابرو [۲] فراگیرد و مسح نماید.

پانزدهم: موالات است- یعنی پی در پی به جا آوردن افعال وضو- پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه‌ای «۱» دست راست را بشوید فعل حرام کرده [۳] امّا وضوی

* بنابر احوط. (کوهکمره‌ای)

* این اولی و احوط است، و اقوی کفایت مطلق پیش روی سر است، اگر چه ناصیه نباشد. (مازندرانی، نخجوانی)

* بلکه مطلق پیش سر، هر چند بهتر بالای پیشانی است. (یزدی)

[۱] کفایت می‌کند مسح پای راست و چپ از سر انگشتان تا کعبین و مراد از کعب همان بر آمدگی است که بر روی پا است و تا بند پا مسح لزومی ندارد. (تویسرکانی)

* بنابر احوط اگر چه اقوی کفایت مسح است تا بلندی پا. (خراسانی)

* بلکه لازم داخل نمودن مقداری از بالای بند پا، تا یقین به مسح کعبین حاصل شود و این معنی در مسح پای چپ نیز جاری است. (کوهکمره‌ای)

* بلکه کفایت می‌کند تا بلندی پشت پا. (مازندرانی).

[۲] بنابر احوط اگر [چه اقوی جواز گرفتن است از سایر مواضع نیز. (خراسانی)

* اختصاص دادن به یکی از این دو احوط است. (کوهکمره‌ای)

* یا سایر اعضای وضوء علی الاقوی، هرچند بهتر قصر بر مذکورین است. (یزدی)

[۳] حرمت خلاف موالات معلوم نیست، بلی خلاف موالات باعث بطلان وضوء می‌شود درصورتی که تأخیر بیندازد تا جمیع اعضاء سابقه بر آن عضو که هنوز نشسته خشک شود و امّا اگر قدری از اعضاء رطوبت داشته باشد یا مشکوک فیه باشد جفاف و رطوبت ظاهراً وضوء صحیح است. (تویسرکانی)

* حرمت وجه ندارد. (خراسانی)

* حرمت آن ثابت نیست، بلکه موالات به احد طریقین شرط صحت است، یا پی در پی ف-

(۱) مدّتی اندک.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶

او درست است امّا اگر آن‌قدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است، و همچنین است در باقی اعضا.

شانزدهم: ترتیب وضو است به‌طریقی که مذکور شد، پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجب است که دست راست را نوبت دیگر «۱» بشوید [۱] و بعد از آن دست چپ را بشوید. و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز دانسته‌اند که پای چپ را اوّل مسح کند [۲] بعد از آن پای راست را.

بودن، اگر چه اعضاء سابقه خشک شده باشد و یا باقی مانده تری در بعض اعضاء سابقه. (دهکردی، مازندرانی)

* فعل حرام نکرده است. (کوهکمره‌ای)

* حرمت‌معلوم‌نیست، بلکه موالات به‌احد طریقین شرط صحت‌است، یا پی‌درپی‌بودن، اگر چه اعضاء سابق خشک شده باشد، یا بقای رطوبت در آنها هر چند طول بکشد. (نخجوانی)

* حرمت معلوم نیست خصوصاً به مقدار لمحه. (یزدی)

[۱]- اعاده شستن چپ کفایت می‌کند در حصول ترتیب، بشرط اینکه قصد تشریع نکرده باشدو موالات معتبره بر هم نخورد. (کوهکمره‌ای)

* اعاده شستن راست واجب نیست، بلکه نوبت دیگر چپ را بشوید کافی است، بشرط اینکه قصد تشریع نکرده باشد و الّا وضوء را از سر گیرد. (یزدی)

[۲] مقدّم داشتن مسح پای راست بر مسح پای چپ احوط است. (تویسرکانی)

* ولکن احتیاط به تقدیم مسح پای راست است بر پای چپ و ترک نشود. (خراسانی)

* این قول ضعیف است، اظهر عدم جواز است، بلی مسح کردن هر دو با هم جایز است، هر چند احوط تقدیم پای راست است. (دهکردی، نخجوانی)

* احتیاط شدید مقتضی آن است که پای چپ را مقدّم نکند، چنانچه احوط نیز تقدیم پای راست است. (کوهکمره‌ای)

* مقدّم نکند مسح پای چپ را بر پای راست. (مازندرانی)

* تقدیم پای چپ مشکل است، بلی مسح کردن آن دو را با هم جایز است، هر چند احوط تقدیم پای راست است. (یزدی)

---

(۱) در نسخه‌ای «نوبت دیگر» بعد از «دست چپ را» آمده است، و همین صحیح است، امّا چون حاشیه «طباطبائی» ناظر بر آن متن بود، ناگزیر شدیم متن غیرصحیح را إثبات نمائیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷

هفدهم‌آنکه: با نیّت قربت چیز دیگر قصد نکند [۱] مثل خنک ساختن [۲] اعضا یا چرک از دست و روی برطرف کردن.

هجدهم‌آنکه، در شستن رو و دستها از بالا گرفته به زیر آید، پس اگر به‌عکس کند وضو باطل است. امّا سیّد مرتضی رحمه الله عکس را جایز می‌داند «۱» و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده‌اند.

نوزدهم‌آنکه: خود افعال وضو را به جا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطل است [۳] مگر آنکه شَل باشد یا بیمار و قوّت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا آورد در این صورت واجب است که شخصی را

---

[۱]- بنحو شرکت، به این معنی هر یک از قصد قربت و قصد امر دیگر را جزء داعی قرار دهد، و امّا بنحو تبعیّت باکی ندارد.

(خراسانی)

* اگر داعی قربت مستقل باشد و قصد خنک شدن و چرک بردن به تبع باشد ضرر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* اگر باعث بر عمل فرمان برداری حضرت باری جلّ شأنه باشد و خنک ساختن و چرک بر طرف نمودن تابع محض و مضمحل صرف باشد، پس وضوء صحیح و بی عیب است و اگر هر دو بعنوان اشتراک و اجتماع محرّک شوند اقوی فساد عمل است و اگر داعی هر دو باشد به عنوان استقلال نه بنحو اشتراک و اجتماع احوط بلکه اقوی اکتفا نکردن است به آن. (کوهکمره‌ای)

[۲] ظاهر این است که قصد خنک شدن یا چرک پاک شدن مضرّ نیست و باعث بطلان وضوء نمی‌شود، بلی قصد ریا حرام است و مبطل وضوء است چه به تنهائی باشد یا به ضمیمه قصد قربت باشد. (تویسرکانی)

* قصد خنک شدن و نحو آن در اختیار ضرر ندارد، با اینکه اصل وضوء به قصد اطاعت و فرمان برداری باشد. (مازندرانی)

[۳] اگر شخصی مباشر شستن باشد، و امّا اگر آن شخص آب بریزد، لکن خودش مباشر شستن‌و اجرای آن بر اعضاء شود باطل نیست، بلی مکروه است. (یزدی)

---

(۱) سیّد مرتضی، انتصار: ۹۹ و رسائل ۱: ۲۱۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸

بفرماید که او را وضو دهد [۱] و اگر آن شخص مزد خواهد واجب است به او مزد دادن اگر قادر برآن باشد.

بیستم‌آنکه: آب وضو بر روی و دستها روان باشد [۲] پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد آن وضو باطل است [۳].

بیست و یکم: تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زِهگیر «۱» که تنگ باشد پس باید که آن را حرکت دهد تا آب به زیر آن برسد.

امّا آن بیست امری که در وضو سنّت است:

امّا آن بیست امری که در وضو سنّت است:

اوّل: چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند: «بِسْمِاللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ».

دوم: هر گاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هردو دست را از بند دست یک نوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد، و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد.

سوم‌آنکه: آن ظرف سرگشاده را بر جانب راست گزارد.

---

[۱]- لکن نیّت وضوء را خودش کند و اگر هر دو کنند موافق احتیاط است. (نخجوانی)

* لکن نیّت وضوء را خودش بکند. (یزدی)

[۲] ولو به اعانت دست. (خراسانی)

* مطلق جریان بمعنی انتقال از جزئی به جزئی کفایت می‌کند، هر چند به اعانت دست مالیدن باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] هرگاه دست را تر نماید و بر رو و دستها مالد و ادنی مرتبه جریان و غسل خفیف عمل نماید وضوء صحیح است. (تویسرکانی)

* اگر تری زیاد باشد، که به اعانت دست مالیدن قطرات آب از موضع به موضع دیگر نقل یابد عیب ندارد و وضوء باطل نیست. (خراسانی)

* یعنی وضوء به طریق تدهین باطل است. (کوهکمره‌ای)

(۱) حلقه‌ای انگشتانه مانند از چرم، که در انگشت ابهام می‌کردند تا طناب کمان در آن تولید جراحت نکند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹

چهارم‌آنکه: آب را از آن ظرف به دست راست بردارد.

پنجم‌آنکه: سه نوبت مضمضه کند به سه کف آب.

ششم‌آنکه: سه نوبت استنشاق کند آن نیز به سه کف آب [۱].

هفتم‌آنکه: مسواک کردن اگرچه به انگشت باشد.

هشتم‌آنکه: در وقت وضو ساختن رو به جانب قبله باشد.

نهم‌آنکه: رو را به دست راست بشوید [۲].

دهم‌آنکه: مسح سر به مقدار عرض سه انگشت باشد [۳].

یازدهم‌آنکه: به کلّ کف دست مسح پا نماید [۴].

دوازدهم‌آنکه: آب وضو به‌مقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع به‌وزن [۵] «پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت» جُوِ متوسّط است، پس مد به‌وزن «چهارده‌هزار و چهل» جُوِ میانه است. [و آن چهار یک مَن تبریز است و بیست‌مثقال تخمیناً] «۱».

[۱] کردن هر یک از مضمضه و استنشاق را به سه کف آب قول جمعی از علماء است. (خراسانی)

[۲] شستن رو به دست راست احوط وجوب است. (تویسرکانی)

[۳] بلکه این احوط است. (خراسانی)

[۴] اولی فعل آن است رجاءً. (خراسانی)

* به ملاحظه خبری که در این باب وارد شده است احتیاط مسح تمام روی پا را به کلّ کف دست رعایت نماید. (صدر)

[۵] محتاج به حساب نمودن است. (خراسانی)

* صاع به مثقال صیرفی ششصد و چهارده مثقال و ربع است. (کوهکمره‌ای)

* صاع ششصد و چهارده مثقال صیرفی است و ربع مثقال، پس مدّ یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم است و یک نخود و نیم. (مازندرانی، نخجوانی)

* صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است. (یزدی)

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰

سیزدهم‌آنکه: در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند: «اللّهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَوْمَ أَلْقاکَ وَأَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ».

چهاردهم‌آنکه: در وقت استنشاق این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ لا ـ تُحَرِّمْنی طَیّباتِ الْجَنَّةَ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ یَشُمّ ریْحَها وَرَوْحَها وَرَیْحانَها وَطِیْبَها».

پانزدهم‌آنکه: نزد شستن رو این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُوَلا تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ».

شانزدهم‌آنکه: در وقت شستن دست راست این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ اعْطِنی کِتابی بِیَمینی والْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَساری وَحاسِبْنی حِساباً

یَسِیراً».

هفدهم آنکه: در وقت شستن دست چپ این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالی وَلا مِنْ وَرآءِ ظَهْرِی وَلا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً الی عُنُقی وَاعُوذُبِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النیرانِ».

هجدهم آنکه: در وقت مسح سر این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکاتِکَ وعَفْوِکَ».

نوزدهم آنکه: در وقت مسح پاها این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدامُ وَاجْعَلْ سَعْیِی فِیما یُرْضِیکَ عَنّی یَا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرَامِ».

بیستم آنکه: چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند: «اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَتَمامَ الصَّلاةِ وَتَمامَ رِضْوانِکَ وَالْجَنَّةَ».

این است آن بیست چیز که در وضو سنّت است.

و بدان‌که جمعی از مجتهدین را مذهب آن است که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست: نوبت اوّل واجب، و نوبت دوم سنّت.

امّا شیخ ابوجعفر محمّد بن یعقوب کلینی و شیخ محمّد بن بابویه را مذهب آن است که: نوبت دوم سنّت نیست «۱». و این مذهب بسیار قوّت [۱] دارد و در کتاب مشرق

---

[۱]- و حقیر مذهب اوّل‌را تقویت کرده‌ام و وجه آن‌را درکتاب کشف‌الاسرار بیان‌نموده‌ام‌ولکن ف-

---

(۱) کافی ۳: ۲۷، حدیث ۹. من لا یحضره الفقیه ۱: ۴۱، حدیث ۸۳ و ص: ۴۷، حدیث ۹۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱

الشمسین و حبل‌المتین «۱» بیان آن شده است، بنابراین باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید [۱] که اگر دو نوبت بشویند آبِ نوبت دوم آب وضو نخواهد بود، پس مسح سر و پا به آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد.

و امّا آن نُه چیز که در وضو به فعل آوردن آن مکروه است:

و امّا آن نُه چیز که در وضو به فعل آوردن آن مکروه است:

أوّل: استعانت نمودن، یعنی دیگری آب در کف دست این‌کس بریزد که این‌کس روی خود یا دستهای خود را بشوید. امّا اگر آب وضو را بر رو و یا دست این‌کس بی‌ضرورت بریزند [۲] وضو صحیح نیست.

دوم: وضو ساختن به آبی‌که در آفتاب گرم شده باشد.

سوم: وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد.

چهارم: وضو ساختن از ظرفی که طلاکوب یا نقره‌کوب باشد.

قول ثانی احوط است. (تویسرکانی)

* این مذهب در غایت ضعف است. (کوهکمره‌ای)

* قوّت معلوم نیست بلکه قول اوّل بسیار قوّت دارد و فرق نیست در این حکم ما بین دست راست و دست چپ و مستحبّ است از برای مرد ابتداء نمودن به ظاهر ذراع در شستن اوّل و به باطن آن در شستن دوم و مستحبّ است برای زن عکس آن. (نخجوانی)

* مذهب اوّل اقوی است. (یزدی)

[۱]- احوط نشستن مخصوص دست چپ است بیشتر از یک مرتبه به جهت احتیاط مسح و همچنین است دست راست اگر به آن دست چپ را نشوید. (خراسانی)

* البّته در شستن دست چپ اقتصار به یک نوبت نماید و احوط در شستن باقی نیز همین است. (مازندرانی)

[۲] ظاهر این است که هرگاه آب به دست بریزد لکن وضوء گیرنده قصد شستن به او نکند بلکه بعد از آب ریختن خود دست بمالد به قصد شستن وضوء صحیح باشد، و بالجمله شستن غیر بدون ضرورت باعث بطلان می‌شود نه محض آب ریختن. (تویسرکانی)

* گذشت که هرگاه مباشر شستن خودش باشد بعد از ریختن آن کس ضرر ندارد، هرچند مکروه است. (یزدی)

---

(۱) مشرق الشمسین: ۲۹۰، حبل المتین ۱: ۱۰۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲

پنجم: وضو ساختن در مسجد [۱] از حدثی که غیر باد و خواب باشد. امّا از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست.

ششم: وضو ساختن به آبی که رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد به غیر نجاست.

هفتم: آب وضو را خشک کردن [۲] به رومال «۱» یا به آفتاب یا به غیر آن.

هشتم: وضو ساختن به آبی که سؤر «۲» حیوانی باشد [۳] که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون و غیر آن.

نهم: وضو ساختن به آبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است، خواه کراهیت شدید باشد مثل استر، و خواه کراهیت قلیل مثل اسب.

فصل وضو جهت سه چیز واجب است، و جهت بیست و دو «۳» چیز سنّت.

امّا آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب است:

امّا آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب است:

اوّل: نماز [۴] که بی‌وضو درست نیست مگر نماز میّت که آن را بی‌وضو می‌توان

---

[۱]- کراهت وضوء ساختن در مسجد از حدثی که در متن ذکر شده محلّ تأمّل است بلکه طهارت‌گرفتن در آن حرام است و این معنی روایت شریفه است. (کوهکمره‌ای)

[۲] مکروه نیست بلکه ترکش افضل است، امّا خشک کردن به آفتاب مکروه است و افضلیّت ترک آن هیچ یک معلوم نیست. (خراسانی)

* کراهت خشک کردن آب وضوء مشکل است. (کوهکمره‌ای)

[۳] مگر سؤر مؤمن. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

[۴] وضو از برای نماز واجب واجب است و از برای نماز مندوب مستحبّ است وواجب‌نیست لکن شرط صحّت آن است. (تویسرکانی)

* و ملحق به نماز است رکعات احتیاط و قضاء و تشهّد و سجده فراموش شده که باید وضوء را بجهت آنها باقی بدارد و احوط بجا آوردن سجده سهو است با وضوء. (صدر)

* و همچنین از برای قضاء اجزاء منسیّه آن، بلکه از برای سجده سهو بنابر احوط. (یزدی)

---

(۱) حوله، دستمال.

(۲) نیم خورده.

(۳) در بعضی از نسخه‌ها بیست و یک، و در برخی بیست و سه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳

گزاردن چنانکه گذشت، بلکه جنب و زن حایض نیز می‌تواند نماز میّت گزارد هرچند قدرت برغسل داشته باشد.

دوم: طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب [۱] باشد. امّا طواف سنّت را بی‌وضو تواند کرد [۲].

سوم: عضوی از اعضای خود را به خط مصحف رسانیدن [۳] یعنی حرفهای آن و به آنچه قایم مقام حرف است مثل تشدید و همزه [۴] به شرط آنکه آن عضو حسّ داشته باشد [۵] پس ناخن و موی [۶] خود را بی‌وضو به خطّ مصحف می‌توان رسانیدن.

---

[۱]- یعنی جزء حجّ یا عمره باشد، هرچند حجّ و عمره مستحبّی باشند، پس مراد به طواف‌سنّت آن است که جزء حجّ و عمره نباشد. (یزدی)

[۲] مشکل است. (کوهکمره‌ای)

[۳] در صورتی که رسانیدن عضوی از اعضاء به آن واجب شده باشد به نذر و شبه آن. (خراسانی)

* وملحق به خطّ مصحف است اسمهای خدا وصفات خاصّه او و اسمهای پیغمبران و اوصیای آنها و حضرت زهرا- سلام اللّٰه علیهم- علی الاحوط. (صدر)

* وجوب وضوء به جهت مسّ کتابت قرآن شریف مشکل است، بلکه حرام است مسّ نمودن محدث، و مثل آن است اسماء محترمه بنابر احوط. (کوهکمره‌ای)

* در وقتی که رسانیدن عضوی از اعضاء به آن واجب شده باشد به نذر و غیر آن. (مازندرانی)

* یا به اسماء اللّٰه تعالی، بلکه اسماء انبیاء و ائمّه علی الاحوط. (یزدی)

[۴] بلکه مدّ و اعراب نیز ملحق به حروف است. (صدر)

[۵] بلکه بعد از صدق مسّ فرقی نیست بین آنکه آن عضو حسّ داشته باشد یا نه، بلی ظاهر عدم صدق مسّ است به رساندن مو. (خراسانی)

* مناط صدق نمودن مسّ است هر چند به ناخن و مانند آن باشد. (کوهکمره‌ای)

[۶] ناخن و موی ملاصق بشره حکم خود عضو را دارد در حرمت مسّ کتابت قرآن بی وضوء، بلی مسترسل از لحیه و گیسو اگر به او مسّ کتابت قرآن نمود بی وضوء ظاهراً عیبی ندارد. (دهکردی)

* جواز رسانیدن ناخن و دندان و امثال آن معلوم نیست. (صدر)

* جواز در ناخن و نحو آن مثل دندان مشکل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴

امّا آن بیست و دو «۱» چیز که وضو جهت آنها سنّت است:

امّا آن بیست و دو «۱» چیز که وضو جهت آنها سنّت است:

اوّل: قرآن خواندن و نوشتن.

دوم: مصحف برداشتن.

سوم: در آمدن به مسجد.

چهارم: نماز میّت گزاردن.

پنجم: سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن.

ششم: زیارت قبر مؤمنی [۱] کردن.

هفتم: اگر شخصی به خواب رود سنّت است که اوّل وضو سازد، به تخصیص اگر آن‌شخص جنب باشد.

هشتم: اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنّت است که اوّل وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که از این جماع بهم رسد.

نهم: اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اوّل وضو بگیرد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که در شکم مادر است بی‌فهم و بخیل باشد.

دهم: اگر میّت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند قبل از غسل مسّ میّت سنت است که وضو سازد.

یازدهم: اگر زن حیض داشته باشد سنّت است که در وقت هرنماز وضو سازد و مشغول به‌ذکر خدای باشد.

دوازدهم: اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنّت است که بار دیگر [۲] وضو سازد.

---

[۱] در زیارت قبر مؤمن و غیر آن از بعض از امور مذکوره نصّ خاص به نظر نرسیده، هر چند استحباب وضوء بی اشکال است، بلکه مواردی که وضوء در آنها سنّت است بیشتر آن است که در متن ذکره شده. (کوه‌کمره‌ای)

[۲] اگر با وضوء بوده تجدید وضوء نماید. (دهکردی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها بیست و یک، و در برخی بیست و سه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵

سیزدهم: اگر از شخصی مذی بیرون آید، و آن آبی‌است چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد.

چهاردهم: اگر از شخصی وذی بیرون آید، و آن آبی است غلیظ که بعد از بول بیرون می‌آید.

پانزدهم: اگر مرد دست به فرج زن رساند.

شانزدهم: اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهتی بهم رسد.

هفدهم: اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد به جهت ضرورتی- مثل وضوی جبیره یا تقیّه، یا به جهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد، یا به جهت تعجیل قافله بر موزه «۱» یا بر چاقشور «۲» مسح پا کرده باشد- و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود [۱] سنّت است [۲] که نوبت دیگر [۳] وضو سازد.

هجدهم: اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهتی بهم رسد.

نوزدهم: اگر شخصی را رُعاف- یعنی خون دماغ- به هم رسیده باشد.

بیستم: اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنّت است که وضو بسازد، و شعر باطل آن است که مشتمل باشد برمدح شخصی به صفت چند که در آن شخص

---

[۱] در صورت زوال عذر از ذوی الاعذار احوط اعاده وضوء است تعییناً اگر ممکن نباشد از تدارک آنچه فوت شده است از او والّا تخییراً بین آن و بین آن چه از او فوت شده اگر چه اقوی عدم وجوب اعاده است. (خراسانی)

* در این قسم که بر طرف شدن عذر باشد از ذوی الاعذار، لزوم اعاده وضوء است و عدم اکتفاء به وضوء ناقص است، خصوصاً در غیر تقیّه. (دهکردی، مازندرانی)

* احکام عذریه دائر مدار عذر است، پس در جمیع صور مذکوره بعد از زوال عذر نوبت دیگر وضوء ساختن متعیّن است. (کوهکمره‌ای)

[۲] بلکه احوط است هر چند واجب نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه البتّه نوبت دیگر وضوء ساختن را ترک ننمایند. (صدر)

---

(۱) چکمه.

(۲) «چاقچور» و «چاخچور» نیز گویند: شلوار گشاد و بلند و کف‌دار زنانه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶

نباشد، یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی، یا برترغیب مردم به امر حرام و امثال آن.

بیست و یکم: تجدید وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد سنّت است که بار دیگر وضو بسازد.

بیست و دوم: سنّت است که دائم با وضو باشد «۱».

فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته امّا شکّ دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه

فصل اگر شخصی داند که وضو ساخته امّا شکّ دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه

بر او لازم [۱] نیست که وضو بسازد و به‌همان وضو نماز می‌تواند کرد. و اگر داند که حدث کرده امّا شکّ دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو سازد. و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده وهم وضو امّا نداند که کدام یکی پیش‌تر است بر این شخص نیز واجب است که وضو سازد [۲].

مقصد دوم در بیان احکام غسل

بدان‌که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است؛ شش غسل واجب، چهل غسل سنّت.

اشاره

بدان‌که غسلهای مشهور چهل و شش غسل است؛ شش غسل واجب، چهل غسل سنّت.

---

[۱]- اولی بلکه احوط ترک است به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است، و اولی شکستن آن‌وضوء است و وضوء دیگر ساختن. (صدر)

[۲] مگر در صورتی که زمان طهارت معلوم باشد، چه اقوی در این صورت عدم وجوب وضو است. (خراسانی)

* اگر نداند حالت سابقه بر این دو حالت را، و اگر بداند پس اقوی آن است که ضدّ حالت سابقه را اخذ کند، مگر اینکه تاریخ یکی از این دو معلوم باشد، پس در این صورت حکم به بقاء او معیّن است. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) در بعضی نسخه‌ها نیست. و در برخی اضافه بر آن چنین آمده است: «بیست و سوم: آنکه از اوّل وضو تا آخر روی به قبله باشد» و ظاهراً غیر مربوط است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷

امّا شش غسل واجب:

امّا شش غسل واجب:

اوّل: غسل جنابت.

دوم: غسل حیض.

سوم: غسل استحاضه متوسّطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد.

چهارم: غسل نفاس.

پنجم: غسل مسّ میّت.

ششم: غسل دادن میّت.

امّا چهل غسل سنّت:

امّا چهل غسل سنّت:

اوّل: غسل جمعه، و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین «۱» روز جمعه ادا است و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه قضا است [۱].

و اگر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنج شنبه و شب جمعه به نیّت تقدیم بجا آورد، و هریک از ادا و قضا و تقدیم هرچند به پیشین روز جمعه نزدیک‌تر باشد ثواب آن بیشتر است [۲].

دوم: غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان [۳] یعنی شبهایی که در شماره طاق

---

[۱]- قصد اداء یا قضاء در غسل اصلًا لزومی ندارد. (تویسرکانی)

* احوط آن است که اتیان نماید به آن از بعد از ظهر روز جمعه تا غروب همان روز به قصد قربت مطلقه نه به قصد اداء یا قضاء. (خراسانی)

* قصد قضا نمی‌خواهد، به قصد قربت مطلقه غسل کند. (دهکردی)

* از پیشین روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک نیّت اداء و قضاء نماید و غسل جمعه را به نیّت قربت تنها بجای آورد علی الاحوط. (صدر)

* محلّ تأمّل است، پس اولی این است که قصد ادا و قضا نکند، بلکه به نیّت قربت بجا آورد. (کوهکمره‌ای)

* ولکن بهتر این است که قصد اداء و قضاء نکند، بلکه به نیّت قربت بجا بیاورد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] محتاج به مراجعه است. (خراسانی)

[۳] بلکه در هر شبی از شبهای دهه آخر آن نیز سنّت است اگر چه طاق نباشد. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) ظهر، نیمروز.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸

است مثل اوّل و سوم و پنجم، و از شب بیستم تا آخر ماه در هرشب مستحبّ است غسل کردن، علاوه براین در شب بیست و سوم دو غسل سنّت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب.

سوم: غسل شب عید ماه رمضان.

چهارم: غسل روز عید ماه رمضان.

پنجم: غسل روز عید قربان.

ششم: غسل شب نیمه ماه رجب [۱].

هفتم: غسل شب نیمه ماه شعبان.

هشتم: غسل روز مبعث [۲] و آن بیست هفتم ماه رجب است.

نهم: غسل روز مولود حضرت‌رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله [۳] وآن هفدهم ماه ربیع‌الاوّل‌است.

دهم: غسل روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجّه است.

یازدهم: غسل روز دحوالارض است [۴] و آن بیست و پنجم ذیقعده است.

دوازدهم: غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجّه است.

سیزدهم: غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجّه است.

چهاردهم: غسل روز ترویه است که هشتم ماه ذیحجّه است.

پانزدهم: غسل روز نوروز است.

شانزدهم: غسل احرام حج است.

هفدهم: غسل احرام عمره است.

---

[۱] سنّت بودن این معلوم نیست، احوط فعل آن است رجاءً. (خراسانی)

[۲] رجاءً بجا آورد. (خراسانی)

[۳] رجاءً بجا آورد. (خراسانی)

* نصّ خاصّی در خصوص استحباب غسل روز مبعث و مولود به نظر حقیر نرسیده، اگر چه استحباب غسل در این دو روز شریف به جهت تشریف آنها بی اشکال است. (کوهکمره‌ای)

[۴] روایت خاصّه در این باب به نظر نرسیده، لکن رجحان غسل بی اشکال است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹

هجدهم: غسل طواف خانه کعبه است.

نوزدهم: غسل زیارت هریک از چهارده معصوم علیهم السلام.

بیستم: غسل توبه است، چه هر گاه شخصی از گناه توبه کند سنّت است که بعد از توبه کردن غسل کند.

بیست و یکم: غسل جهت داخل شدن حرم مکّه است.

بیست و دوم: غسل جهت داخل شدن مکّه است.

بیست و سوم: غسل جهت داخل شدن مدینه است.

بیست و چهارم: غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه.

بیست و پنجم: غسل جهت داخل شدن مسجدالحرام است.

بیست و ششم: غسل جهت داخل شدن خانه کعبه است.

بیست و هفتم: غسل جهت طلب حاجت است.

بیست و هشتم: غسل جهت استخاره کردن است [۱].

بیست و نهم: غسل دادن فرزند، در آن وقت که زائیده شود [۲].

سی‌ام: غسل کردن هر گاه خواهند که به نماز طلب باران روند.

سی و یکم: غسل نمودن شخصی که عمداً ترك نماز کسوف یا خُسوف کرده باشد [۳] به شرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد.

سی و دوم: اگر شخصی را از حلق کشیده باشند [۴] و شخصی بعد از سه

---

[۱] ظاهر این است که استخاره‌ای که غسل از برای آن مستحبّ باشد طلب خیری است که در بعضی اخبار از معصومین اخبار علیهم السلام وارد شده که غیر استخاره دیگری است که معروف است و آن نیز وارد است. (صدر)

[۲] در زمان استحباب این غسل خلاف است، بعضی گفته‌اند: که در همان روز یا در همان شب که زائیده شده، و بعضی تا سه روز، و بعضی تا هفت روز، و ظاهر عبارت متن اولی است و اقرب عدم سقوط است به گذشتن آن روز یا آن شب. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] رجاءً بجا آورد. (خراسانی)

[۴] یعنی به دار کشیده باشند آن را واستحباب غسل بعد از سه روز در صورتی‌که به حق باشد

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰

روز [۱] به قصد دیدن او برود و او را ببیند سنّت است که غسل کند.

سی و سوم: اگر شخصی مسّ میّت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنّت است که غسل کند.

سی و چهارم: اگر شخصی وزغه- یعنی چلپاسه «۱»- را بکشد بعد از آن سنّت است که غسل کند.

سی و پنجم: اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد به جهت بیماری یا به جهت ضرورت مثل جبیره یا تقیّه یا دیگری او را به‌واسطه ضعف غسل داده باشد سنّت است [۲] بعد از آن که عذر برطرف شود نوبت دیگر [۳] غسل کند [۴].

سی و ششم: اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شكّ کند که بعد از آن امری‌که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنّت است [۵] که نوبت دیگر غسل کند.

سی وهفتم: غسل [۶] جهت رمی‌جمرات حجّ‌است‌که بعد از این مذکورخواهدشد.

و امّا به غیر حق باشد غسل مستحبّ است مطلقاً، چه بعد از سه روز و چه قبل از آن. (خراسانی)

* یعنی مصلوب نموده باشند. (مازندرانی)

[۱] اعتبار مضیّ سه روز محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای)

[۲] بلکه احوط در این صورت اعاده غسل است تعییناً یا تخییراً، به تفصیلی که در وضوء گذشت. (خراسانی)

* ظاهراً واجب است که غسل تامّ بجا آورد هرگاه عذر در وقت و قبل از اداء فریضه بر طرف شود و این غسل موقوف علیه صحّت نماز باشد، مثل جنابت و حیض. (دهکردی)

* بلکه معیّن است. (کوهکمره‌ای)

* بلکه احوط است، اگرچه واجب نیست. (یزدی)

[۳] بلکه البتّه نوبت دیگر غسل کردن را ترک ننمایند احتیاطاً. (صدر)

[۴] گذشت در وضوی ناقص که اعاده احوط و اقوی است. (مازندرانی)

[۵] سنّت بودن معلوم نیست اگرچه موافق احتیاط است. (خراسانی)

[۶] این غسل را رجاءً بجا آورد. (خراسانی)

---

(۱) نوعی از کوچکترین اجناس سوسمار است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱

سی وهشتم: اگر شخصی دیوانه بوده‌باشد وبه‌هوش آید سنّت [۱] است‌که غسل کند.

سی و نهم: غسل جهت کفن کردن میّت.

چهلم: اگر شخصی جنب بمیرد سنّت است که او را قبل از غسل میّت یا بعد از آن غسل جنابت دهند [۲].

فصل سی و دو چیز در غسل معتبر است؛ هفده امر واجب، و پانزده امر سنّت است.

امّا آن هفده چیز که واجب است:

امّا آن هفده چیز که واجب است:

اوّل: مکان غسل [۳] غصبی نباشد.

دوم: آب غسل طاهر باشد.

سوم: آب غسل مضاف نباشد، مثل گلاب و غیره.

چهارم: آب غسل غصبی نباشد، امّا اگر نداند که آب غصبی است و به آن آب غسل کند [و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بود] «۱» [۴] آن غسل صحیح

---

[۱] استحباب این غسل محلّ تأمّل است. (خراسانی)

[۲] محتاج به مراجعه است. (خراسانی)

* این حکم محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای)

[۳] یعنی فضائی که غسل در آن واقع می‌شود، امّا زمین مثلًا که شخص بر آن قرار میگیرد غصبیّت آن به غسل ضرری ندارد، مگر آن که غسل علّت تصرّف در آن بوده باشد. (خراسانی)

* و همچنین فضائی که در آن غسل می‌کند و محلّ ریختن آب غسل و ظرف آب آن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* ذکر فرمودن غصبی نبودن فضائی که در آن غسل می‌کنند اهمّ بوده. (صدر)

* مکان غسل مثل مکان وضوء است که اباحه مکان شرط نیست، اگر فضا مباح باشد و مستلزم نباشد غسل ریختن آب به محلّ غصبی را، غسل صحیح است، اگرچه مکان غصبی باشد. (مازندرانی)

---

(۱) فقط در یک نسخه موجود است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲

است [۱] و احتیاج به غسل دیگر نیست.

پنجم: هرعضوی از اعضا طاهر باشد [۲] پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد.

ششم: نیّت است و نیّت چنین کند [۳] که غسل واجب می‌کنم [۴] از برای مباح بودن نماز برای آن که واجب است تقرّب به خدا، و اگر به‌جای «مباح بودن نماز» «رفع حدث» گوید صحیح است، امّا به شرط آنکه زن استحاضه کثیره یا متوسّطه نداشته باشد، که اگر داشته باشد به مباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید.

هفتم: اگر غسل ترتیبی کند نیّت را مقارن [۵] شستن جزئی از سر یا جزئی از گردن سازد، و اگر غسل ارتماسی کند نیّت را مقارن شستن هرجزئی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی‌فاصله تابع آن کند.

هشتم: شستن سر و گردن است، و هریکی را بردیگری مقدّم داشتن جایز است [۶].

نهم: شستن جانب راست است.

دهم: شستن جانب چپ است. و ناف و عورتین [۷] را با هریک از جانبین که شوید

---

[۱] و همچنین است مکان و ظرف و محلّ ریختن، که هرگاه نداند غصبیّت آن را ضرر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] طهارت اعضاء قبل از غسل احوط است. (تویسرکانی)

[۳] بنابر احوط. (خراسانی)

[۴] اقوی عدم اشتراط قصد وجوب و اباحه و رفع حدث است، بلکه قصد قربت و اطاعت کفایت می‌کند. (تویسرکانی)

* نیّت وجوب و رفع حدث یا استباحه واجب نیست، چنانچه در وضوء گذشت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* نیّت وجوب و ندب و استباحه نماز و رفع حدث لازم نیست، چنانچه در وضوء گذشت. (کوهکمره‌ای)

[۵] این شرط بنابر اینکه نیّت داعی است وجهی ندارد، به جهت آنکه تمام عمل باید با نیّت‌باشد تحقیقاً. (کوهکمره‌ای)

[۶] احوط ابتداء شستن سر است. (تویسرکانی)

[۷] ناف و عورتین را با هر دو طرف بشوید یا نصف طرف راست را با طرف راست و نصف‌طرف چپ را با طرف چپ. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳

رواست [۱].

یازدهم‌آنکه: در غسل ترتیبی اوّل سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را، پس اگر شستن یکی از این دو جانب را برشستن سر مقدّم دارد به اجماع آن غسل باطل است، امّا اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن آن غسل خلاف است، بعضی برآنند که غسل صحیح است، امّا اکثر برآنند که غسل باطل است [۲].

دوازدهم‌آنکه: خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد، چنانکه در وضو مذکور شد.

سیزدهم‌آنکه: آب بر هریک از اعضا روان باشد [۳] پس اگر در غسل ترتیبی دست

* اوّل شستن آن دو است با هر دو جانب، یا بعد از فراغ از شستن جانب راست، آن دو را بشوید و بعد جانب چپ را بشوید. (خراسانی)

* بلکه تنصیف کند یا با هر یک از طرفین تمام آنها را بشوید. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* با هر دو جانب شوید خالی از اشکال است. (صدر)

* احوط شستن تمام ناف و عورتین است با هر یک از طرفین. (کوهکمره‌ای)

[۱] روا نیست، بلکه تنصیف باید کرد و یا اینکه تمام آنها را با جانب راست شوید و همچنین با جانب چپ هم بشوید. (مازندرانی)

[۲] قول اکثر احوط است. (تویسرکانی)

* البتّه متابعت اکثر را نمایند، بلی اگر دوباره طرف چپ را بعد از طرف راست بشوید صحیح است. (دهکردی، صدر)

* البتّه جانب راست را بر جانب چپ مقدّم بدارد. (کوهکمره‌ای)

* و این اقوی است. (مازندرانی)

* این قول اقوی است. (یزدی)

[۳] ولو به اعانت دست. (خراسانی)

* در وضوء گذشت که اگر تری زیاد باشد که به اعانت دست آب از موضعی به موضعی نقل شود صحیح است. (مازندرانی)

* هر گاه آب از جزئی به جزئی دیگر منتقل شود که صدق جریان کند کافی است، چنانچه در وضوء گذشت. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴

را تر سازد براعضا مالد [۱] غسل باطل [۲] خواهد بود، و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیّت کند و مقارن نیّت اصلًا حرکت نکند [۳] در این صورت نیز غسل باطل است [۴].

چهاردهم: تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد [به‌ظاهر بدن مثل انگشتر و زِهگیر «۱» و غیره.

پانزدهم: آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قُلّتین «۲» اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب برکف پایها برسد [۵] و اگر هردو پا یا یک پا بر زمین قُلّتین چسبیده باشد و آب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود [۶].

شانزدهم: بر حکم نیّت بودن [۷] از اوّل غسل تا آخر غسل، یعنی قصد امری که

[۱]- اقوی اکتفاء به مسمّای غسل است اگرچه به اعانت دست بوده باشد. (تویسرکانی)

* مناط صدق شستن است ولو به نحو تدهین که اجراء آب ولو به معونه دست از عضوی به عضو دیگر منتقل سازد، بلی [مسحِ اعضاء به دست تر کفایت نمی‌کند. (دهکردی)

[۲] یعنی غسل بر وجه تدهین باطل است. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلکه صحّت غسل در صورت حرکت نمودن نیز محلّ تأمّل و اشکال است، بلی به تمام بدن‌را از آب بیرون کردن لازم نیست، بلکه بیرون بودن قدر معتنی به کافی است. (کوهکمره‌ای)

[۴] بطلان در این صورت معلوم نیست، اگرچه احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه غسل صحیح است علی الاقوی. (دهکردی)

[۵] شاید مراد این است که باید زمانی آب به تمام بدن احاطه داشته باشد. (صدر)

[۶] هر گاه قصد این داشته باشد که به اندك پاها را حرکت بدهد بطلان غسل معلوم نیست، اگر چه احوط است. (تویسرکانی)

* قلّه خُمره بزرگ را می گوینـد دو تـای آنهـا یـك كرّ و زیاده آب می گیرد، مقصود دراینجا جائی است كه در او غسل می كنـد، و منـاط در صـحّت غسـل آن اسـت كـه تمـام اعضـاء را مقـارن نیّت غسـل آب فرو گیرد، یـا به خـود فرو رفتن یـا در زیر آب بـودن. (دهكردی)

[۷] نیّت داعی‌است نه اخطار، پس تمام عمل باید با نیّت‌باشد تحقیقاً، پس‌قصد منافی مضرّ

---

(۱) معنای آن در صفحه ۲۸ گذشت.

(۲) ظاهراً منظور «آبِ كُرّ» است كه در آن غسل كنند، چون در روایات آمده است: «إذا كان الماء قدر قُلّتین لم ینجّسه شیء».

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵

منافی غسل باشد نكند [۱] مثل قصد ریا [۲] یا خُنک ساختن بدن [۳] یا چرك برطرف كردن از بـدن یا قصد حدث اكبر كردن در اثنـای آن [۴] امّـا اگر قصـد حـدث اصـغر كنـد این غسل نزد بعضـی ازمجتهـدین باطل‌است «۱» چنانكه عن‌قریب به‌تفصـیل مـذكور خواهدشد.

هفـدهم: غسل ارتماسـی نكند هر گاه احرام یا روزه واجبی داشـته باشد و افطار بر او حرام باشد كه آن غسل باطل است، چه سـر در آب فروبردن در احرام و روزه واجب حرام است [۵]. امّا اگر روزه سنّتی داشته باشد غسل ارتماسی كند صحیح است [۶] و همچنین اگر در روزه واجب به سهو غسل ارتماسی كند آن غسل صحیح است [۷].

و هر گاه شخصی به آب غوطه خورد و در زیر آب به یاد آورد كه روزه واجبی دارد

و مبطل است، قصـد ریاء به جهت آنكه شـرك منافی خلوص است و همچنین قصـد خنك ساختن بـدن یا چرك بر طرف نمودن از آن مگر آنكه برگردد به قصد اول و تدارك كند آنچه را كه به قصد دوم به عمل آورده، امّا قصد حدث در اثنای غسل، پس منافی بودن آن محلّ تأمّل است هرچند احوط ترك نمودن آن است. (كوهكمره‌ای)

[۱]- مگر آنكه پیش از شستن جزئی برگردد به قصد و نیّت اوّل، یا اگر جزئی را شسته با آن قصدآن را اعاده كند، بلی در ریا مطلقاً باطل است هرچند آن جزء را اعاده كند. (یزدی)

[۲] اقوی این است كه ریا حرام است و مبطل و قصدهای دیگر نه حرام است و نه مبطل و احوط ترك آنها است. (تویسركانی)

[۳] قصد خنك شدن و مثل آن اگر بنحو تبعیّت باشد عیب ندارد. (خراسانی)

[۴] مجرد قصد حدث اكبر در اثناء غسل باطل نیست، اگر چیزی از شستن بدن در حال بی‌قصدی نباشد. (خراسانی، مازندرانی)

[۵] حرام و مبطل بودن ارتماس در حال احرام و در صوم واجب ا حوط است. (تویسركانی)

[۶] غسـل او صـحیح است، امّا روزه هرگاه عمـداً ارتماس نموده ظاهراً باطل است، هرگاه ارتماس را مبطل روزه دانستیم و فرقی بین روزه واجبی و مستحبیّ نیست علی الظاهر. (دهكردی)

* صحّت غسل با بقاء شخص در حال صیام محلّ تأمّل است. (كوهكمره‌ای)

* ولكن در صورت عمل روزه او باطل می‌شود. (یزدی)

[۷] صحّت غسل در صورت مفروضه گویا مسلّم است در میان فقهاء. (كوهكمره‌ای)

---

(۱) علّامه حلّی، نهایة الإحكام: ۱: ۱۰۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶

و خواهـد که در آن وقت غسل ارتماسـی کند باید در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیّت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند آن غسل صحیح است [۱].

و امّا آن پانزده چیز که در غسل سنّت است:

و امّا آن پانزده چیز که در غسل سنّت است:

اوّل‌آنکه: اگر مرد یـا زن را انزال شـده باشـد، قبل از غسل بول کنـد تا بقیّه منی یا بول بیرون آیـد، و اگر بول نیایـد استبرا کنـد [۲] به‌طریقی [۳] که در آداب طهارتخانه رفتن مذکور شد.

دوم: چون دست در آب گذارد این دعا بخواند: «بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ اللّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابِیْنَ وَاجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ».

سوم: هردو دست را تا به مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید.

چهارم: سه نوبت مضمضه کردن.

پنجم: سه نوبت استنشاق کردن.

ششم: مسواک کردن.

هفتم: هریک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید.

هشتم: دست بر بدن مالیدن.

نهم: اعضا را پی در پی شستن بی‌آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود.

دهم: شستن سر و گردن را به دست راست.

یازدهم: این دعا را در اثنای غسل خواندن: «اللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبی وَاشْرَحْ لیْ صَدْرِی وَاجْرِ عَلی لِسانِی مِدْحَتَکَ وَالثَناءَ عَلَیْکَ، اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لی طَهُوْرًا وَشِفاءً وَنُوْرًا انَّکَ عَلی کُلّ

---

[۱] در صحّت این غسل به این کیفیّت تأمّل است، چنانچه بعض از فقهاء رضوان‌اللّه علیه نیز تأمّل فرموده. (کوهکمره‌ای)

[۲] معلوم نیست استبراء به مسحات موجب شود حکم به طهارت و عدم ناقضیّت رطوبت‌مشتبه را که بعد از انزال منی بیرون می‌آید. (دهکردی)

* معلوم نیست استبراء به مسحات در انزال ثمری داشته باشد. (صدر)

[۳] و آن طریق کافی نیست در عدم وجوب غسل در صورت بیرون آمدن رطوبت مشتبه بین منی و غیر آن. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷

شَیْءٍ قَدیْرٌ».

دوازدهم‌آنکه: غسل ترتیبی را برغسل ارتماسی اختیار نماید.

سیزدهم‌آنکه: در وقت غسل کردن فوطه [۱] داشته باشد.

چهاردهم‌آنکه: هر گاه غسل مس میّت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را برغسل مقدّم دارد [۲].

پـانزدهم‌آنکه: چون از غسل فارغ شود این دعا را بخوانـد: «اللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبیْ وَذکِّ عَمَلی وَاجْعَلْ ما عِنْدَکَ خَیْرًا لِی اللّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ».

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مكروه.

امّا هشت امر حرام:

امّا هشت امر حرام:

اوّل: نماز واجب و سنّت است، مگر نماز ميّت، چنان‌كه گذشت.

---

[۱] بلكه قول اخير بهتر است كه غسل را از سر گيرد با وضوئی به قصد احتياط. (دهكردی)

* بلكه بهتر آن است كه غسل را از سر گيرد و وضوء بسازد به نيّت احتياط. (صدر)

* يعنی اقوی است والّا پس بهتر اين است كه غسل را از سر بگيرد و وضوء هم بسازد. (يزدی)

[۲] لزوم وضوء در اين صورت و لزوم غسل در دو صورت ديگر معلوم نيست. لكن احوطاست. (تويسركانی)

[۳] گذشت كه استبراء به غير بول صحيح نيست. (خراسانی)

[۴] فرق ما بين قدرت بر بول و عدم آن معلوم نيست، پس مطلقاً از سر گيرد. (يزدی)

* در اين صورت نيز اعاده غسل نمايد مثل صورت قدرت بر بول كردن. (مازندرانی)

[۵] بلكه نمی‌تواند و بايد اعاده غسل كند. (خراسانی)

[۶] چه قادر بوده باشد و چه نبوده، غسل را از سر گيرد. (صدر)

* در حكم به‌وجوب اعاده در جميع صور مذكوره اشكال است، لكن احتياط را ترك ننمايند. (كوهكمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جديد)، ص: ۴۹

دوم: طواف خانه كعبه.

سوم: عضوی از اعضای خود را به خطّ مصحف رسانيدن، يا به‌نام خدای تعالی، يا به‌نام يكی از چهارده معصوم عليهم السلام [۱] به‌شرطی [۲] چند كه در وضو مذكور شد [۳].

چهارم: قرآن نوشتن [۴] چنانكه در كتاب مشرق‌الشمسين بيان اين شده «۱».

پنجم: در مسجد مكّه يا مدينه داخل شدن.

ششم: در باقی مساجد درنگ نمودن.

هفتم: سوره عزيمه خواندن [۵] خواه كلّ و خواه بعض اگرچه يك كلمه باشد.

و سوره‌های عزيمه چهار تا است: اوّل: اقرء باسم دوم: والنجم اذاهوی سوم: حم تنزيل من الرحمن الرحيم چهارم: الم تنزيل الكتاب.

هشتم: چيزی در مسجد گذاشتن [۶]. امّا اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بيرون

---

[۱] حرمت مسّ نام مبارك يكی از چهارده معصوم بر جنب احوطاست وهمچنين حرمت قرآن نوشتن و همچنين بعض از سور عزيمه خواندن كه مشتمل بر آيه سجده نباشد. (تويسركانی)

* احوط الحاق اسماء شريفه ساير انبياء عليهم السلام به چهارده معصوم عليهم السلام. (كوهكمره‌ای)

[۲] به تفصيلی كه در وضوء گذشت. (صدر)

[۳] گذشت آن چه شرط است صدق مسّ است، نه حيات داشتن آن عضو. (خراسانی)

* مناط صدق نمودن مسّ است، چنانچه در وضوء مذكور شد. (كوهكمره‌ای)

* با آن چه در حاشیه مذکور شد. (یزدی)

[۴] بلکه حرام نیست. (خراسانی)

* حرمت قرآن نوشتن هرگاه مستلزم مسّ آن نباشد معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

* قرآن نوشتن جنب مکروه است، مگر آن که مستلزم مسّ بوده باشد، پس در این [صورت داخل در امر سوم خواهد شد. (کوهکمره‌ای)

* قرآن نوشتن بر جنب حرام نیست، مگر مراد این باشد که به انگشت بنویسد که برای او وجهی است، اگرچه باز محلّ تأمّل است. (مازندرانی)

[۵] حرمت قرائت ما عدای آیات سجده معلوم نیست، هرچند احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۶] بادخول درآن واحوط ترک‌آن‌است مطلقاً، حتّی‌ازخارج مسجد یادرحال‌عبور. (خراسانی)

---

(۱) مشرق الشمسین: ۲۹۸- ۳۰۰

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰

آوردن جایز است.

امّا آن هفت امر که بر جنب مکروه است:

امّا آن هفت امر که بر جنب مکروه است:

اوّل: عضوی از اعضای خود را به جلد مصحف رسانیدن یا به حاشیه آن.

دوم: زیاده برهفت آیه از سوره غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام می‌دانند «۱».

سوم: مصحف برداشتن، خواه در دست، و خواه در بغل، و خواه در گردن.

چهارم: چیزی خوردن.

پنجم: آب نوشیدن، امّا اگر قبل از این هردو مضمضه و استنشاق کند [۱] کراهیت برطرف می‌شود [۲].

ششم: خضاب کردن.

هفتم: روغن بربدن مالیدن [۳].

فصل در احکام حیض

[نشانه های حیض

[نشانه های حیض

بدان‌که خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبوست و اندك سوزشی دارد [۴] و از جانب چپ [۵] بیرون می‌آید [۶]. و تا زن نُه ساله نشود خونی که می‌بیند

---

* گذاشتن جنب چیزی در مسجد از خارج حرام نیست، لکن احتیاط سبیل نجات است. (کوهکمره‌ای)

[۱]- یا وضوء بگیرد. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] اگر وضوء بگیرد نیز برطرف می‌شود. (دهکردی، یزدی)

[۳] ... ترک آن است رجاءً. (خراسانی)

[۴] معلوم نیست. (خراسانی، یزدی)

[۵] در بعضی اخبار از جانب راست وارد شده پس احتیاط ترک نشود. (دهکردی، صدر)

[۶] در این تأمّلی است. (مازندرانی)

---

(۱) شهید اوّل در ذکری ۱: ۲۶۹، این قول را به سلّار نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱

خون حیض نیست، و اگر سنّ او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط [۱] نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود. امّا اگر یکی از آن دو طایفه باشد [۲] تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد.

و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه به خود بردارد و به تطوّق «۱» و عدم تطوّق معلوم نماید.

و کیفیّت معرفت تطوّق و عدم تطوّق آن است که: آن زن صاحب خون برپشت بخوابد نزدیک دیوار یا مانند آن و پنبه را به‌دست راست به اندرون فرج کند و اندکی صبر نماید، بعد از آن پنبه را به آهستگی بیرون آورد و ملاحظه کند، اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود، و اگر سرخی آن برگرد پنبه به‌طریق طوق باشد خون بکارت است [۳].

و میانه مجتهدین خلاف است در آنکه: زن آبستن خون حیض می‌بیند یا نه؟ بعضی برآنند که نمی‌بیند به جهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم می‌شود قسمی به پستانها می‌رود شیر می‌شود و قسمی دیگر از راه ناف به شکم طفل می‌رود و خوراک او می‌شود، پس چیزی زیاده نمی‌ماند که بیرون آید. و بعضی [۴] برآنند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولد خون باشد بسیار تناول نماید می‌تواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد به حیض بیرون آید.

---

[۱]- محلّ تأمّل است، پس احتیاط ترک نشود. (صدر)

[۲] در نبطیّهٔ اشکال است. (یزدی)

[۳] فرق نیست در این حکم میان اینکه در حال زوال بکارت حایض باشد یا نه، و نه میان اینکه پیش از این حیض دیده باشد یا نه، و نه میان اینکه شکّ از ابتداء باشد یا در اثنا عارض شود. (نخجوانی)

[۴] این قول اصحّ است. (خراسانی)

* این قول در نهایت قوّت است. (کوهکمره‌ای)

* قول این بعض اقوی است. (مازندرانی، یزدی)

---

(۱) دایره‌ای شکل، حلقه‌ای.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲

فصل

فصل

«۱»

[اگر خون حیض بیرون آیـد از موضع غیرمعتاد در زمان عادت حیض به شـرایط و موضع معتاد مسـدود شده باشد و موضع غیرمعتاد معتاد شود، آن خون که می‌آیـد خون حیض خواهد بود، چنانچه شـهید رحمه الله در کتاب بیان آورده است «۲» و حکایت کرده‌اند از زنی در زمـان شـیخ رحمه الله که خون حیض در زمـان عادت آن زن از دهان او بیرون می‌آمـد پس مادامی که خون از دهان زنی چنان بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض براو جاری خواهد بود، یعنی تا خون می‌آید نماز و روزه از آن زن ساقط است، و وطی شوهر براو حرام است، و بعد از انقطاع خون از دهان او پیش از غسل کردن خلاف است که شوهر او را وطی می‌تواند کرد یا نه، چنانچه در موضع معتاد گفته خواهد شد.]

فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست

فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست
به‌شرطی چند که- انشاءاللّه تعالی- در کتاب طلاق مذکور خواهد شد، و مجامعت با او نیز در قُبُل حرام است [۱] به اجماع. امّا وقتی که از حیض پاک شـده باشـد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلاف است، بعضـی از مجتهدین حرام می‌دانند و بعضـی مکروه [۲] و احتیاط [۳] آن است که قبل از غسل مجامعت نکند.

---

[۱]- و احوط ترک مجامعت در دُبر است نیز. (یزدی)

[۲] قول به کراهت اقوی است. (خراسانی)

* اقوی شدّت کراهت قبل از شستن فرج است و بعد از شستن آن کراهت وطی کمتر میشود. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلی ترک مجـامعت قبل از غسل احوط است، و اقوی جواز مجامعت است قبل غسل و بهتر است که قبل از مجامعت امر کنـد که زوجه فرج خود را بشوید. (دهکردی)

* لکن این احتیاط واجب نیست. (یزدی)

---

(۱) این فصل تا آخر در یک نسخه موجود است.

(۲) شهید اوّل، بیان: ۵۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳

امّا اگر شخصـی در وقت حیض مجامعت کنـد جمعی از مجتهـدین برآنند که اگر مجامعت در اوّل حیض واقع شود واجب [۱] است که یـک مثقـال شـرعی طلا کفّاره دهـد، و اگر در وسط حیض واقع شود نیم مثقال، و اگر در آخر حیض واقع شود چهاریک مثقال «۱» و بعضی برآنند که کفّاره دادن سنّت است [۲] «۲» و واجب نیست [۳].

فصل خون حیض از سه شبانه روز [۴] کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی‌باشد

فصل خون حیض از سه شبانه روز [۴] کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی‌باشد
[۵] و مدّت پاکی میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی‌باشد پس هرخونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست [۶] و همچنین هرخونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن

---

* مراعات این احتیاط لازم است. (نخجوانی)

[۱]- وجوب احوط و اولی است. (خراسانی)

[۲] این قول خالی از رجحان نیست، هرچند قول اوّل احوط است. (کوهکمره‌ای)

* این قول اولی است. (یزدی)

[۳] به ملاحظه خبر وارد در آن ترک احتیاط را البّته ننمایند. (صدر)

* وجوب کفّاره اقوی است. (مازندرانی)

[۴] بلکه سه‌روز، و شب اوّل یـا آخر داخـل نیست، و همچنین در اکثر حیض و اقلّ طهر که ده روزاست شب داخل‌نیست بنابر اقوی، هرچند مراعات احتیاط درهرسه مورد بهتراست. (یزدی)

[۵] شرعاً، اگر چه بسا است که کمتر شود همان خون مخصوص از سه روز یا بیشتر شود بر ده واقعاً. (خراسانی)

[۶] اگر از روز اوّل خـون ببینـد تـا آخر روز سیّم حیض است، اگرچه شب را نبینـد، و چنین است‌ده روز بیشـتر حیض و کمـتر طهر. (صدر)

* اظهر این است که شب اوّل که در فجر آن خون ببیند داخل نیست، چنانچه شب چهارم نیز خارج است از آنها، و همچنین در اکثر حیض و اقلّ طهر که ده روز است، شب داخل نیست علی الاقوی، هرچند مراعات احتیاط در هر سه مورد خوب است. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۴۱. ابن حمزه، وسیله: ۵۸. شیخ مفید، مقنعه: ۵۵. ابن ادریس، سرائر ۱: ۱۴۴.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۲۳۷. علّامه‌حلّی، قواعد ۱: ۲۱۶. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱: ۳۲۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴

زیادتی خون حیض نیست.

و بدان که زن یا عادت مقرّر دارد یا نه، و آن که عادت مقرّر ندارد یا نوبت اوّل است که خون حیض می‌بیند یا نه.

پس اگر خون از ده روز بگـذرد و عـادت مقرّر [۱] داشته باشـد همین ایّام عادت او حیض است، و در باقی روزها تا ایّام عادت [۲] رسیدن عمل استحاضه [۳] کنـد، به‌طریقی که بعد از این مذکور خواهد شد. و اگر نوبت اوّل است که حیض دیده و متّصل می‌آید، ملاحظه نمایـد اگر خون او در بعضـی اوقـات شبیه به حیض است و در بعضـی اوقـات شبیه به حیض نیست پس بر او لازم است در اوقاتی که خون او شبیه به‌حیض است نماز و روزه را ترک کنـد، و در اوقاتی که خون او شبیه به حیض نیست عمل اسـتحاضه کند، به شرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه به حیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد.

و اگر خون او همیشه به یـک طریق باشـد، در این‌صورت ایّـام حیض خود را به‌طریق ایّـام عـادت اقوام خود دانـد اگر عـادت ایشـان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمّه و خاله و دختران ایشان، و باقی ایّام را استحاضه داند. و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند به‌عادت اکثر [۴] ایشان. و اگر اکثر هم

---

[۱]- یعنی عادت وقتیّه، و اگر عـددیّه تنها باشـد همان عدد را باید حیض قرار داد در هر وقت که‌خواهد از اوّل خون یا وسط یا آخر آن، و اگر وقـتیه تنهـا باشـد و نبوده باشـد از برای او عـادت اقوام ده روز بایـد حیض قرار داد مـادامی که علم نداشـته باشـد به عـدم حیضیّت بعضی از آنها، والّا مقداری که ممکن است از ده روز. (خراسانی)

[۲] با فرض استمرار خون. (دهکردی، یزدی)

[۳] حکم با مستحاضه در باقی روزها مطلقاً صحیح نیست، به جهت اینکه در فرض مذکور صوری است مختلفه، پس در بعض صور

حکم همان است که در متن ذکر شد، و در بعض دیگر نحو دیگر است و مجالی از برای تفصیل نیست. (کوهکمره‌ای)

[۴] در اکتفاء به اکثر اگر غیر اکثر خیلی نادر بوده باشد اشکال است. (خراسانی)

* در عمـل کردن به عـادت اکثر اقوام خود بـا اختلاـف آنهـا در عـادت، و همچنین در رجوع به عادت هم سالان احوط، بلکه اقوی اعتبار حصول ظنّ است، پس عمل نماید به مظنّه

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵

معلوم نباشد [۱] یا اقوام نداشته باشد عمل نماید به‌عادت هم‌سالان [۲] خود به‌شرط آنکه همشهری او باشند، و اگر ایشان نیز مختلف باشـند و اکـثر هـم معلـوم نباشـد در مـاهی سه روز حیض دانـد و در مـاهی ده روز یـا در هرمـاه هفت روز [۳] و در بـاقی ایّـام عمل استحاضه کند.

فصل اگر زن عادت مقرّر داشت، امّا فراموش کرده که عادت او چند روز بود،

فصل اگر زن عادت مقرّر داشت، امّا فراموش کرده که عادت او چند روز بود،

پس اگر اوّل وقت عـادت را دانـد مثـل آنکه دانـد اوّل هرماه اوّل عادت او بود یقین خواهـد دانست که روز اوّل و دوم و سوم ماه از ایّام حیض او است، پس بر او واجب است که در این سه

خود در مطلق أمارات از رجوع به صفات یا عادت خود با تعارض عمل نماید به آن اماره که مفید ظنّ است. (دهکردی)

* کفایت مجرّد اکثریّت مشکل است، مگر آنکه غیر اکثر نادر باشد. (یزدی)

[۱]- بلکه کفـایت می‌کنـد علم به اتّفـاق جمـاعتی از آنهـا، بـا عـدم علم به حال باقی بلکه کافی است‌علم به حال یکی، خصوصاً در صورتی که متمکّن نباشد از علم به حال دیگران، و بین این دو فرقی است ظاهر میشود در قضا و نحو آن. (خراسانی)

[۲] اعتبار به عادت هم سالان نیست، بلکه باید رجوع به روایات کند، چنانچه بعد ذکر می‌شود. (خراسانی)

* کفـایت همسالاـن از اهـل بلـد برای تمیز ثـابت نیست، بلکه بایـد رجـوع به روایـات کنـد که بعـد از این می‌فرمایـد. (مازنـدرانی، نخجوانی)

* اعتبار عادت هم سالان محلّ اشکال است. (یزدی)

[۳] یا در هر ماه شـش روز اگر چه احوط اختیار هفت روز است و احوط از این اختیار سه روز درما عدای شهر اوّل و احتیاط نمودن در روز هفتم به جمع کردن بین تروک. (خراسانی)

* جمعی از ارکان دین و فقهاء ما رضوان اللّه تعالی علیهم فتوی داده‌اند بر اینکه در هر ماهی هفت روز حیض داند. (کوهکمره‌ای)

* و یا در هر ماه شش روز و احوط اختیار هفت [روز] است. (مازندرانی)

* احوط اختیار هفت روز است در هر ماه، و احوط از آن اختیار سه روز در هر ماه با استظهار تا ده روز. (نخجوانی)

* اقوی این که در هر ماه مخیّر است ما بین سه روز و شش روز و هفت روز. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶

روز نماز و روزه را ترک کند. و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اوّل هرماه وسط عادت او بود، پس یک روز قبل از اوّل ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است. و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند آخر هرماه آخر عادت او بود، پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایّام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سـه روز واجب است. و اگر دانـد که روز اوّل هرمـاه در حیض می‌بود امّـا ندانـد که آن روز اوّل حیض او بود یـا وسط یـا آخر، در این

صـورت همـان یـک روز حیض است به‌یقین پس در همین روز ترک نمـاز و روزه کنـد. و در این چهـار صـورت [۱] در ایّامی که احتمال حیض دارد براو لازم است که عمل مستحاضه [۲] بکند و روزه و نماز را ترک نکند [۳].

فصل [اقسام استحاضه و احکام آن

فصل [اقسام استحاضه و احکام آن

خون استحاضه اغلب اوقـات سیاه و غلیـظ نیست و به زردی مایـل است، و در وقت آمـدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است، و گرمی آن نیز کمتر است.

و استحاضه سه قسم است: قلیله، و کثیره، و متوسّطه.

قلیله آن است که خون به‌طرف پنبه که به‌جـانب بیرون فرج است نرسـد [۴] در این صورت واجب است [۵] که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاک به جای آن بردارد و از برای هرنماز وضو بسازد.

---

[۱]- عمل به احتیاط در این صور مطلوب است. (تویسرکانی)

[۲] حکـم بـه اسـتحاضه و بـه ترک ننمـودن نمـاز و روزه در جمیـع صـور علـم به حـدوث حیض و شـک در بقـاء آن مشکل است. (کوهکمره‌ای)

[۳] احـوط ایـن اسـت آنچه بر حـائض حرام است مثـل وطی زوج و دخـول مسـجد و نحـو آن را ترک کنـد. (خراسـانی، دهکردی، مازندرانی)

* احوط این است که تروک حائض را نیز ترک کند. (یزدی)

[۴] بلکه خون به پنبه برسد و در آن فرو نرود. (خراسانی)

[۵] واجب نیست، اگر چه احوط است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷

و متوسّطه آن است که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد [۱] امّا از آن لتّه «۱» که در کمر بند می‌کنند نگذرد، در این‌صورت آنچه در قلیله [۲] واجب است بر او نیز واجب است با تغییر دادن [۳] لتّه و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح.

و کثیره [۴] آن است که خون از لتّه [۵] بگذرد در این صورت آنچه در قلیله و متوسّـطه واجب است بر او نیز واجب است [۶] با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین [۷] «۲» و یکی از برای نماز شام و خفتن «۳». و مادامی که وضو [۸] و غسل را به‌طریقی که مذکور شد به‌فعل نیاورد نماز او صحیح نیست [۹] و مجامعت با او نیز در

---

[۱]- بلکه فرو رود در آن و از آن نگذرد. (خراسانی)

[۲] ولکن در وجوب وضوء بر او به جهت نماز صحیح اشکال است، اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۳] تغییر دادن لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۴] کثیره آن است که خون از پنبه بگـذرد و به لتّه برسـد، چه از لتّه بگـذرد و چه نگـذرد، و متوسـطه آن است که خون در پنبه فرو رود و از آن نگـذرد، و قلیلـه آن اسـت کـه کهنـه یـا پنبـه کـه در فرج میگـذارد خون بـه او برسـد ولکـن او را فرو نگیرد بتمـام. (کوهکمره‌ای)

[۵] بلکه از پنبه. (خراسانی)

* مناط رسیدن [خون به لتّه و نرسیدن به آن است، نه گذشتن از آن، پس هرگاه به لتّه برسد هر چند نگذرد کثیره است، و اگر به آن نرسد و لکن پنبه را فرا گیرد متوسّطه است، و اگر برسد به پنبه و لکن آن را فرا نگیرد قلیله است. (دهکردی، یزدی)

[۶] در وجوب وضوء بر او درجمیع نمازهای یومیّه در صورت عدم‌جمع بین‌ظهرین وعشائین، ودر صورت جمع بین‌آنها در غیر از عصر وعشا اشکال‌است، اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۷] در صورتی که جمع نماید ما بین اینها، والّا از برای هر یک از نمازها باید غسل نماید. (خراسانی)

[۸] وجوب وضوء در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی)

[۹] کفایت ننمودن غسل از وضوء در جمیع موارد آن محلّ تأمّل است، لکن احتیاط را ترک‌ننمایند. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) پارچه، کهنه.

(۲) ظهر و عصر.

(۳) مغرب و عشاء.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸

قُبُل حرام است [۱] و بعضی از مجتهدین برآنند که مجامعت با زن مستحاضه بی‌آنکه عمل‌های مذکوره را به‌فعل آورده مکروه است و حرام نیست [۲] «۱».

فصل [خون نفاس

فصل [خون نفاس

نفاس خونی است که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن، پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست.

و هرچه برحایض حرام است- مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره- برصاحب نفاس نیز حرام است. و مجامعت با او و کفّاره [۳] مجامعت به‌طریقی است که در حیض مذکور شد.

و عدد ایّام نفاس مقدار عدد ایّام حیض است [۴] اگر صاحب عادت باشد. و غسل نفاس مثل غسل حیض‌است. واگر زن بزاید ومطلقاً خون نبیند غسل براو واجب‌نمی‌شود.

و بدان که میانه مجتهدین خلاف است در آنکه اکثر مدّت نفاس چند است.

اصحّ آن است که ده روز است [۵] و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون بیند و دیگر

---

[۱]- قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه حرام نیست بنابر اقوی، اگرچه سزاوار نیست ترک احتیاط. (خراسانی)

* علی الاحوط. (کوهکمره‌ای)

[۲] و البتّه قول به حرمت احوط خواهد بود. (دهکردی، صدر)

* با ترک غسل البتّه مجامعت نکند و باقی افعال لازم نیست. (مازندرانی، نخجوانی)

* احوط ترک مجامعت است بدون غسل در آنچه محتاج به غسل است، مگر آنکه غسل به جهت نماز را کرده باشد. (یزدی)

[۳] وجوب کفّاره احوط و اولی است. (خراسانی)

* وجوب کفّاره معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۴] این حکم علی اطلاقه محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای)

[۵] اگرچه احوط جمع‌است بین تروک نفساء وعمل‌مستحاضه تا هیجده‌روز خصوصاً درغیر

---

(۱) محقّق، معتبر ۱: ۲۴۸. علّامه حلّی، تذکره ۱: ۲۹۱. شهید اوّل، دروس ۱: ۹۹. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱: ۳۴۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹

مطلقاً خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک لحظه خون بیند و نیز منقطع شود در این صورت کلّ آن ده روز ایّام نفاس او است [۱] پس اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اوّل غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود، و براو قضای آن نمازها واجب نیست، امّا قضای روزه‌ها واجب است.

فصل در احکام غسل دادن میّت و مقدّمات و توابع آن

بدان که صد و بیست و شش امر است که تعلّق به میّت دارد، از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند،

اشاره

بدان که صد و بیست و شش امر است که تعلّق به میّت دارد، از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر سپارند،
از آن‌جمله بیست و هفت امر واجب است، و هفتاد و یک امر سنّت، و بیست و شش امر مکروه، و دو امر حرام، و این صد و بیست و شش امر به‌تفصیل مذکور خواهد شد.

و امّا آنچه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند که بجا باید آورد پانزده امر است، یک امر واجب، و یازده امر سنّت، و سه امر مکروه.

امّا یک امر واجب:

امّا یک امر واجب:
آن است که روی او را [۲] به قبله بگردانند یعنی برپشت بخوابانند به‌طریقی که کف پاهای او به‌جانب قبله باشد.

ذات العاده. (خراسانی)

* بنابر قول مشهور. (کوهکمره‌ای)

[۱]- احوط در ما بین دو خون مراعات احتمال طهر است نیز. (خراسانی)

* در پاکی ما بین دو خون مراعات احتیاط کند به جمع ما بین اعمال طاهر و نفساء. (دهکردی، یزدی)

* اگر بعد از آن لحظه منقطع شد و تا دهم هیچ خون نبیند همان یک لحظه نفاس است، بلی مراعات احتیاط خوب است. (نخجوانی)

[۲] قول به وجوب استقبال میّت در حال احتضار احوط است و وجوب آن محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* در حال احتضار. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰

و امّا یازده امر سنّت:

و امّا یازده امر سنّت:

اوّل آنکه: او را تلقین کلمه اسلام و اقرار به امامت ائمّه اثنا عشر علیهم السلام نماید، به این طریق [۱] که: «یا عَبْدَاللَّهِ اذْکُرِ العَهْدَ الَّذیْ فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ دارِالدُّنْیا الی دارِالْآخِرَةِ شَهادَةَ انْ لا الهَ الَّا اللَّه وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَانَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ ارْسَلَهُ بِالْهُدی وَدیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدیْنِ کُلِّه وَلَوکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَانَّ خَلیْفَتَهُ مِنْ بَعْدِه امیْرُالْمُؤْمِنیْنَ وَسَیِّدُ الْوَصِیّیْنَ عَلِیُّ بْنُ ابیْ طالِبٍ ثُمَّ وَلَدُهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْباقِرِ ثُمَّ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ ثُمَّ مُوْسَی الْکاظِمُ ثُمَّ عَلِیٌّ الرِّضا ثُمَّ مُحَمَّدٌ التَّقِیُّ ثُمَّ عَلِیٌّ النَّقِیُّ ثُمَّ الحسنُ الْعَسْکَرِیُّ ثُمَّ الْخَلَف الْمُنْتَظَر مُحَمَّدٌ الْمَهْدِیُّ- صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِمْ اجْمَعیْنَ- عَلی هذا حَییتَ وَعَلی هذا مِتَّ وَعَلی هذا تُبْعَثُ ان شآءَ اللَّهُ تَعالی

و اگر میّت زن باشد به‌جای «یا عَبْدَاللَّهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ» «یا امَةَاللَّهِ اذکُرِی الْعَهْدَ» بگوید.

دوم‌آنکه: سوره والصافّات و یس نزد او بخوانند.

سوم‌آنکه: اگر جان به دشواری دهد او را نقل نمایند به‌جایی که همیشه در آنجا نماز می‌کرده تا جان به آسانی سپارد.

چهارم‌آنکه: چون اجابت امر حقّ نماید چشم و دهان او را بهم آورند [۲].

پنجم‌آنکه: او را تحت‌الحنک بندند تا دهانش باز نشود.

ششم‌آنکه: او را به چادر شبی یا پرده بپوشانند.

هفتم‌آنکه: هردو دست او را به پهلوی او بکشند.

هشتم‌آنکه: بعد از والصافّات و یس آنچه میسّر شود از قرآن نزد او بخوانند [۳].

---

[۱]- چون که مقصود از تلقین تذکار کلمه اسلام و اقرار به توحید و رسالت خاتم النبیّن و امامت‌ائمّه اثنا عشر- صلوات اللَّه وتسلیماته علیهم اجمعین- است، پس بهتر، بلکه احوط این است که بعد از تلقین نمودن به لغت عربیّه بر وجهی که در متن ذکر شده، به زبان خود محتضر نیز تلقین نمایند. (کوهکمره‌ای)

[۲] در استحباب بهم آوردن دهان تأمّل است، بهتر اتیان است به آن رجاءً، و همچنین است حال در کشاندن دو دست او به پهلویش. (خراسانی)

[۳] قصد رجاء نه استحباب. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱

نهم‌آنکه: اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند [۱].

دهم‌آنکه: مؤمنان را خبر کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند.

یازدهم‌آنکه: چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند.

امّا آن سه امری که مکروه است:

امّا آن سه امری که مکروه است:

اوّل‌آنکه: جنب یا حایض نزد او حاضر شوند.

دوم‌آنکه: بر شکم او آهن گذارند [۲].

سوم: او را تنها گذارند.

فصل سی و پنج امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند،

اشاره

فصل سی و پنج امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که خواهند او را کفن نمایند،
دوازده امر واجب است، و پانزده امر سنّت، و شش امر مکروه، و دو امر حرام.

امّا دوازده امر واجب:

امّا دوازده امر واجب:
اوّل: در وقت غسل دادن عورتین او را بپوشانند.
دوم: مرد را مرد بشوید و زن را زن، مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هریک می‌توانند دیگری را غسل دهند. و آقا کنیز خود را می‌تواند غسل دادن، امّا در غسل دادن کنیز آقا را [۳] بعضی توقّف کرده‌اند بجهت آنکه به ملک وارث انتقال یافته.
و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را می‌تواند غسل دادن، و حاجت به

---

[۱] در استحباب روشن‌کردن چراغ نزد او اشکال است و بهتر اتیان به‌آن‌است رجاءً. (خراسانی)
[۲] کراهت این محلّ اشکال است. (خراسانی)
[۳] اقوی جواز تغسیل کنیز است آقای خودرا و احوط این است که غیر غسل دهد به اذن او. (تویسرکانی)
* اگر غسل دهنده دیگری نباشد، البتّه غسل دادن کنیز ترک نشود. (صدر)
* ظاهراً امّ ولـد می‌توانـد غسل دهـد آقای خودرا، خصوصاً هنگامی که مرد یا زن محرم از برای غسل آقا پیدا نشود و در غیر امّ ولد مراعات احتیاط بشود. (دهکردی)
* مراعات احتیاط ترك نشود. (نخجوانی، یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲
پوشیدن عورتین نیست.
و هر گاه زن یافت نشود که زن را غسل دهـد شخصـی از اقوام آن زن که محرم او باشـد از بیرون پیراهن او را غسل دهد، و مرد نیز به‌همین طریق.
سوم: بعـد از ازاله نجاست او را به آب سدر غسل دهند، و نیّت چنین کند که [۱] غسل می‌دهد این میّت را به آب سدر برای آن که واجب [۲] است تقرّب به خـدا، و مقارن نیّت سـر و گردن میّت را بشویـد بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را به‌طریق غسل جنابت.
چهارم‌آنکه: او را بعد از آب سدر به‌همان طریق بشویند به آب کافور.
پنجم‌آنکه: او را بعد از آب کافور به آب خالی به‌همان طریق بشویند.
ششم‌آنکه: در وقت غسل دادن روی میّت به جانب قبله باشد [۳] به‌طریق احتضار.
هفتم‌آنکه: اگر سدر و کافور یافت نشود [۴] عوض آنها دو نوبت به آب خالی بشویند [۵].

هشتم‌آنکه: اگر آب متعذّر باشد او را سه تیمّم دهند [۶] عوض هرغسل یک تیمّم،

---

[۱]- نیّت به نحو مرقوم در متن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قصد وجوب لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی)

* محض قصد غسل تقرّباً إلی اللّه کافی است، هر چند قصد وجوب نیز احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۳] این امور مستحبّه است، چنانچه خود ماتن در مستحبّات ذکر خواهند فرمود. (خراسانی)

* وجوب این امر معلوم نیست، هرچند بعضی گفته‌اند، بلکه بعد از این از جمله مستحبّات شمرده است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* علی الاحوط. (کوهکمره‌ای)

[۴] در صورت تعذّر سدر و کافور دو غسل دیگر به آب خالص عوض آن دو غسل احوط است. (تویسرکانی)

[۵] لازم نیست بلکه کافی است یک غسل به آب خالی، اگرچه عدم اکتفاء به آن احوط است. (خراسانی)

[۶] سه تیمّم احوط است و همچنین نیّت به نحو مرقوم. (تویسرکانی)

* و احوط آن است که یک تیمّم او را به قصد ما فی الذمه قربهٔ إلی اللّه و دو تیمّم دیگر احتیاطاً. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳

و در تیمّم اوّل نیّت چنین کند که: تیمّم می‌دهم این میّت را عوض آب سدر واجب تقرّب [۱] به‌خدا، و در نیّت تیمّم دوم به‌جای «عوض آب سدر» «آب کافور» بگوید، و در تیمّم سوم عوض «آب خالی» آورد، و مقارن نیّت دو کف دست خود را برخاک زند و پیشانی میّت را به آن مسح کند و نوبت دیگر [۲] هر دو کف را بر خاک زند و پشت کف دست راست او را مسح کند [۳] و بعد از آن پشت کف دست چپ او را.

نهم‌آنکه: آب غسل طاهر باشد.

دهم‌آنکه: آب غسل مضاف نباشد.

یازدهم‌آنکه: آب غصبی نباشد.

دوازدهم‌آنکه: زمین و تخته [۴] که در آن غسل می‌دهند غصبی نباشد.

و امّا آن پانزده امر که سنّت است:

و امّا آن پانزده امر که سنّت است:

اوّل: چون خواهند که میّت را غسل دهند یقه پیراهن او را تا زهار «۱» بدرند [۵] امّا به رخصت‌وارث [۶] اگر بالغ و عاقل باشد، و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست.

---

* و تیمّم دیگر عوض مجموع نیز دهند. (کوهکمره‌ای)

* احوط این است که اوّل یک تیمّم بدهند [به قصد] بدلیّت از هر سه غسل بعد از آن بدل هر غسلی یک تیمّم بدهند. (نخجوانی)

* و احوط این است که یک تیمّم دیگر بدهند به قصد بدلیّت از هر سه غسل. (یزدی)

[۱]- قصد قربت کافی است، هرچند احوط قصد وجوب است نیز. (کوهکمره‌ای)

[۲] نوبت دیگر لازم نیست، بلکه یک دفعه زدن از برای مسح پیشانی و دستهای میّت کافی‌است. (کوهکمره‌ای).

* اقوی کفایت یک دفعه زدن است از برای مسح پیشانی و دستهای او. (یزدی)

[۳] احوط مسح پشت دستِ راست و چپ است مثل تیمّم حیّ. (تویسرکانی)

[۴] ذکر غصبی نبودن فضائی که در آن غسل میدهند اهمّ بود. (صدر)

* و هم چنین فضا و ظرف آب و محلّ ریختن آب غسل. (نخجوانی، یزدی)

[۵] اگر توقّف داشته باشد کشیدن آن از زیر بر دراندن. (خراسانی)

[۶] احتیاطاً. (خراسانی)

---

(۱) عانه، بالایِ عورت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴

دوم: در وقت پیراهن کندن او را برپهلو نگردانند بلکه چنانکه برپشت خوابیده پیراهن او را از زیر بکشند.

سوم: انگشتان او را به نرمی بمالند.

چهارم: در وقت غسل دادن به‌طریق حالت احتضار رو به قبله باشد [۱].

پنجم: جهت آبی که از غسل جدا می‌شود گودی علی حده «۱» بکنند.

ششم‌آنکه: در وقت غسل دادن میانه میّت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن.

هفتم‌آنکه: میّت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند [۲] در این وضو مضمضه و استنشاق سنّت نیست.

هشتم‌آنکه: غسّال در وقت غسل دادن در جانب راست میّت باشد.

نهم‌آنکه: قبل از هر یک از سه غسل [۳] دو دست خود را تا مرفق بشوید.

دهم‌آنکه: آب سدر را برهم زنند تا کف کند و به کف آن سر میّت را بشویند [۴].

یازدهم‌آنکه: عورتین میّت را قبل از غسل سه نوبت به اشنان «۲» بشویند.

دوازدهم‌آنکه: در هرغسلی از آن سه غسل هریک از سر و جانب راست و چپ را سه‌نوبت [۵] بشویند.

سیزدهم‌آنکه: در غسل اوّل و دوم آهسته دست بر شکم میّت کشد.

چهاردهم‌اگر میّت جنب باشد او را بعد از سه غسل واجب یا قبل از آن غسل

---

[۱] ظاهراً منافی با سابق است که چون در ضمن دوازده امر واجبش شمردند. (صدر)

* این حکم مناقض با حکم سابق ا ست، به جهت آنکه در سابق از جمله واجبات شمرده و در اینجا از جمله سنن قرار داده. (کوهکمره‌ای)

[۲] مشرعیّت این وضوء محلّ تأمّل، احوط ترک آن است. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلکه بعد از هر یک از سه غسل. (خراسانی)

[۴] قبل از غسل و بهتر اتیان است به آن رجاءً. (خراسانی)

[۵] رجاءً. (خراسانی)

---

(۱) جداگانه، مستقلّ.

(۲) گیاهی است خوشبو که به آن رخت درست شویند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵

جنابت [۱] دهند؛ چنان‌که قبل از این گذشت [۲] و نیّت چنین کند که: غسل جنابت می‌دهم این میّت را سنّت تقرّب به خدا.

پانزدهم: چون از غسلها فارغ شوند بدن میّت را خشک کنند.

امّا آن شش امر که مکروه است:

و امّا آن دو امر که حرام است:

و امّا آن دو امر که حرام است:

اوّل: اگر میّت احرام حجّ یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را به‌کافور غسل دهند.

دوم: حرام است که او را حنوط کنند.

فصل بیست و نه امر تعلّق به میّت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی‌که برآن نماز گزارند،

امّا آن نُه چیز که واجب است:

امّا آن نُه چیز که واجب است:

اوّل: حنوط کردن میّت‌است، یعنی‌کافور رسانیدن به هفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع می‌شود، و آن پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دوانگشت بزرگ پاها.

---

[۱]- احوط ترک نمودن آن غسل است. (کوهکمره‌ای)

[۲] و گذشت نیز که محتاج به مراجعه است. (خراسانی)

---

(۱) یعنی غساله را راهیِ چاهِ توالت کردن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶

دوم‌آنکه: کفن سه پارچه باشد [۱]: لنگ [۲] پیراهن، و چادری که میّت را سراپا فراگیرد، و آن را لفافه گویند.

سوم‌آنکه: هیچ‌یک از این‌سه پارچه حریر نباشد [۳] خواه میّت مرد باشدوخواه‌زن.

چهارم‌آنکه: طلاباف یا نقره‌باف و طلا دوز نباشد.

پنجم‌آنکه: طاهر باشد.

ششم‌آنکه: غصبی نباشد.

هفتم‌آنکه: بسیار تنگ نباشد به‌حیثیتی که بدن میّت از زیر آن نمایان شود [۴].

هشتم‌آنکه: قماشی باشد [۵] لایق به حال میّت، پس نسبت به بعضی کرباس واجب است، و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت. امّا اگر قرض میّت مساوی ترکه او باشد یا بیشتر [۶] قرض خواهان را می‌رسد که مانع شوند [۷] از کفن کردن او در قماشی بلند قیمت.

نهم‌آنکه: زن هرچند مالدار باشد کفن او برشوهر واجب است به سه شرط [۸]: اوّل:

[۱]- سه پارچه بودن کفن به نحو مرقوم احوط است. (تویسرکانی)

[۲] احوط در لنگ آن است که به مقداری باشد که تمام بدن میّت را فراگیرد. (خراسانی)

[۳] و همچنین معروف بین اصحاب- رضوان اللّه تعالی علیهم- آن است که مطلق پوست و هر چیزی که [نماز مرد] در آن جایز نیست نباشد، و هرگاه از مو و کرک مأکول اللحم باشد پس معروف جواز است، هرچند خلاف احتیاط است. (کوهکمره‌ای)

* و پوست هم نباشد. (مازندرانی)

* و همچنین باید از پوست نباشد، بلکه از شعر و وبر مالا یؤکل لحمه هم نباشد. (یزدی)

[۴] اقوی ساتر بودن تمام سه پارچه است بدن میّت را، اگرچه احوط اعتبار ساتر بودن هر یک از آن سه است. (خراسانی)

[۵] وجوب آن معلوم نیست. (خراسانی)

[۶] یعنی ترکه کمتر از قرض باشد. (مازندرانی)

[۷] احوط از برای طلبکارها عدم منع است. (تویسرکانی)

[۸] شرط اوّل و دوم ممنوع است، بلکه اقوی وجوب کفن زوجه است بر زوج، اگرچه متعه‌باشد یا ناشزه. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷

آنکه زن دائمی باشد نه مُتعه [۱] دوم: آنکه ناشزه [۲] نباشد، سوم: آنکه مرد را قدرت برکفن بوده باشد [۳] پس اگر مرد بی‌چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد. امّا اگر مرد بمیرد کفن او برزن واجب نیست.

امّا آن دوازده چیز که سنّت است:

امّا آن دوازده چیز که سنّت است:

اوّل‌آنکه: کافور حنوط میّت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگِ درهم [۴] و اگر این مقدار نباشد چهار درهم، و اگر چهار درهم میسّر نباشد یک درهم.

دوم‌آنکه: کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن.

سوم‌آنکه: آنچه از کافور حنوط زیاد ماند برسینه میّت نهند.

چهارم‌آنکه: جریدتین با میّت گذارند، یعنی دو چوب تر از نخل خرما، و اگر نباشد از درخت کُنار «۱» و اگر نباشد از درخت انار، و اگر نباشد از درخت بید [۵] و اگر نباشد از درخت دیگر. و می‌باید که هریکی از آن دو چوب به درازی ساق دست میّت باشد [۶]

[۱]- حکم به عدم وجوب در متعه و ناشزه مخالف مشهور است و طریق احتیاط واضح ا ست. (کوهکمره‌ای)

* در متعه نیز واجب است بر زوج و همچنین ناشزه. (یزدی)

[۲] بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهراً بر شوهر است. (صدر)

* شرط اول و دوم ممنوع است، بلکه اقوی وجوب کفن زوجه است بر زوج مطلقاً، اگرچه متعه و یا ناشزه باشد. (نخجوانی)

[۳] حتّی از آن چیزی که از زن منتقل به شوهر شده به ارث. (خراسانی، مازندرانی)

[۴] این افضل است و اوّل مرتبه فضل یک مثقال شرعی، و افضل از آن چهار مثقال و بعد از آن‌در فضل چهار درهم و احوط عدم

انتقال از مرتبه اولی است به دوم و از آن به سوم و از آن به چهارم. (خراسانی)

* یعنی ثلث درهم. (یزدی)

[۵] بلکه درخت بید مقدّم است بر انار و تقدیم انار بر سایر درختها باید رجاءً باشد. (خراسانی)

[۶] بلکه بودن هر یک از این دو چوب به این مقدار اولی است. (خراسانی)

---

(۱) سِدْر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸

یکی [۱] را برپهلوی راست میّت گذارند و دیگری را برپهلوی چپ او، و آنکه برپهلوی راست است می‌باید که میانه آن و بدن میّت کفن حایل نباشد، و آنکه برپهلوی چپ است می‌باید که میانه آن و بدن میّت پیراهن حایل باشد، و می‌باید که سر جریدتین به چنبر گردنِ میّت برسد.

پنجم آنکه: کفن میّت از پنبه باشد نه از جنس دیگر.

ششم آنکه: سفید باشد نه رنگین.

هفتم آنکه: ریسمانی که کفن به آن می‌دوزند از کفن بیرون آورده باشند [۲].

هشتم آنکه: مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت‌الحنک داشته باشد و هردو سر عمامه را از زیر تحت‌الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند.

نهم آنکه: پارچه [ای که طول آن سه ذرع و نیم باشد به ذرع دست، بر رانهای میّت به این طریق پیچند که: اوّل سر آن پارچه را شق کنند آن قدر که به دو جانب شق برکمر میّت توان بستن به طریق کمربند، و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند، و از زیر کمربند او بیرون آورند و بر رانهای او پیچند.

دهم آنکه: زن را به جای عمامه، مقنعه بر سر کنند.

یازدهم آنکه: لتّه پهنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد، و دوطرف آن لتّه را برپشت او گره زنند.

دوازدهم آنکه: پنبه بسیار برعورتین میّت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند، و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند. و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه‌ناقض وضو بیرون‌آید نوبت دیگرغسل‌بایدداد «۱». واین‌قول‌ضعیف‌است.

---

[۱]- و گذاشتن هر یک از جریدتین را به نحوی که ذکر فرموده‌اند اولی است. (خراسانی)

[۲] این را رجاءً بجا آورد. (خراسانی)

---

(۱) علّامه در مختلف ۱: ۳۸۸ به ابن ابی عقیل نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹

امّا آن هشت امر که مکروه است:

امّا آن هشت امر که مکروه است:

اوّل: کفن را به آهن یا فولاد بریدن.

دوم: پیراهنی را که به جهت میّت قطع کنند آستین گذاشتن. امّا اگر میّت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست، امّا مکروه است که تکمه داشته باشد [۱].

سوم: ریسمانی که کفن را به آن می‌دوزند به آب دهن تر ساختن [۲].

چهارم: کفن را بُخُور کردن.

پنجم: در کتان کفن کردن.

ششم: در قصب مثل قطنی [۳] و غیر آن کفن کردن.

هفتم: به سیاهی چیزی در کفن نوشتن.

هشتم: کافور در چشم و گوش میّت گذاشتن.

و بدان که اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از جانب چپ او بدرند و فرزند او را بیرون آورند، و شکم او را بدوزند. و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن، زنی دست به شکم او بَرَد و طفل را پاره کند و بیرون آورد، پس اگر طفل چهارماهه باشد او را به‌طریق مقرّر سه غسل دهند، و در سه پارچه [۴] به‌دستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند. و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لتّه پیچند و بی‌غسل دفن نمایند.

فصل آنچه متعلّق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را به خاک سپارند

اشاره

فصل آنچه متعلّق به میّت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را به خاک سپارند

---

[۱] بلکه مستحبّ است قطع تکمه او، بلکه احوط است. (خراسانی)

[۲] ترک‌تر ساختن ریسمان را به آب دهن نمایند رجاءً. (خراسانی)

[۳] بنابر ادّعاء بعضی فضلا «قطنی» اسم بلدی است در فارس و «قصب» اسم‌جامه‌است منسوب به آنجا شبیه به بُرد. (نخجوانی)

[۴] این احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰

چهل و هفت امر است: پنج امر واجب است، و سی و سه امر سنّت، و نُه امر مکروه.

امّا پنج امر واجب:

امّا پنج امر واجب:

اوّل: نماز کردن برمیّت به‌طریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد.

دوم: نقل کردن او به جانب قبر، و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذّر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آن را محکم سازند، و اگر خُم و صندوق نباشد چیز سنگینی بر او بندند و در این صورت به طریقی که در لحد می‌گذارند رو به قبله کرده [۱] در دریا اندازند.

سوم: او را در قبر برجانب راست رو به قبله [۲] بخوابانند، نه به طریقی که در وقت احتضار مذکور شد. امّا اگر زن ذمّیه [۳] بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را به‌قبله کنند [۴] به جهت

آنکه روی طفل در شکم مادر به جانب پشت مادر است.

چهارم: قبر را به نوعی بپوشانند که بدن میّت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونتِ او بیرون نیاید.

پنجم: زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده وصاحب زمین به آن راضی نشود واجب است که میّت را به جای دیگر نقل کنند [۵].

---

[۱]- این احوط است. (تویسرکانی)

* بنابر احوط. (خراسانی)

[۲] استقبال در قبر به طریق متعارف است، نه به طریق احتضار. (تویسرکانی)

[۳] بلکه مطلق کافره. (نخجوانی)

[۴] وجوب این معلوم نیست و شاید که احوط باشد. (تویسرکانی)

[۵] جواز نبش مشکل است، چه رسد که واجب باشد، پس اگر کسان میّت عوض بدهند برای زمین وجوب قبول عوض خالی از قوّت نیست، و اگر ندهند هم جواز نبش مشکل است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱

امّا آن سی و سه امر که سنّت است:

امّا آن سی و سه امر که سنّت است:

اوّل‌آنکه: جماعتی که تشییع جنازه می‌کنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند.

دوم‌آنکه: برداشتن جنازه به تربیع، یعنی دوش راست میّت را به دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن، و بعد از آن پای راست را به‌دوش راست برداشتن و چند قدم رفتن، و بعد از آن به همان طریق پای چپ را به دوش چپ برداشتن، و بعد دوش چپ را به‌دوش چپ برداشتن.

سوم‌آنکه: چون جنازه را بیند این دعا را بخواند: «اللَّهُ اکْبَرُ هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُوْلُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُوْلُهُ، اللَّهُمَّ زِدْنا ایْمانًا وَتَسْلِيْمًا، الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبادَ بِالْمَوْتِ وَالْفَناءِ، الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ لَمْ يَجْعَلْنیْ مِنَ السَّوادِ الْمُخْتَرَمِ».

چهارم‌آنکه: مقبره نزدیک را ترجیح دهند برمقبره دور مگر آن که در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد.

پنجم‌آنکه: عمق قبر به مقدار قد آدمی باشد، و اگر تا چنبرِ گردن باشد سنّت به فعل می‌آید.

ششم‌آنکه: لحد در قبر کندن، مگر آن که زمین بسیار نرم باشد و ترسند که قبر فرو ریزد.

هفتم‌آنکه: لحد به جانب قبله باشد.

هشتم‌آنکه: فراخ باشد آن قدر که در آن توان نشست.

نهم‌آنکه: میّت را در جانب پای قبر لمحه‌ای «۱» بگذارند بعد از آن دو قدم به جانب قبر نقل نمایند، و لمحه‌ای بگذارند و باز نوبت دیگر نقل کنند، و لمحه‌ای بگذارند و بعد از آن به‌قبر نقل کنند. و اگر میّت زن باشد این سه نقل [۱] سنّت نیست.

---

[۱] در این سه نقل فرقی ما بین مرد و زن نیست، بلکه فرق در این است که بهتر گذاشتن زن است در مقابل قبر در طرف قبله. (مازندرانی)

(۱) لحظه‌ای، مدّتی اندک.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲

دهم‌آنکه: اگر میّت مرد باشد اوّل سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را.

و اگر زن باشد به یک نوبت در قبر نهند.

یازدهم‌آنکه: وقتی که زن را در قبر می‌نهند روی قبر را به چادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند.

دوازدهم‌آنکه: شخصی که داخل قبر می‌شود و میّت را در قبر می‌گذارد سر برهنه و پابرهنه باشد.

سیزدهم‌آنکه: اگر میّت زن باشد آن شخص که داخل قبر می‌شود او را به خاک می‌سپارد باید که محرم او باشد، و شوهر أولی است از جمیع محارم، و اگر میّت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد.

چهاردهم‌آنکه: در وقتی که میّت را در لحد گذارند این دعا بخواند: «بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ وَفیْ سَبیْلِ اللّهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُوْلِ‌اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَالِه عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ نَزلَ بِکَ وَانْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِه اللّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فی قَبْرِه وَالْحِقْهُ بِنَبِیِّه اللّهُمَّ انّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ الّا خَیْرًا وَانْتَ اعْلَمُ بِه مِنّا».

و اگر میّت زن باشد به جای «عَبْدُک وَابْنُ عَبْدِکَ» «اَمَتُکَ وَبِنْتُ عَبْدِکَ» بگوید و به‌جای «نَزَلَ بِکَ» «نَزَلَتْ بِکَ» و به جای «افْسَحْ لَهُ فی قَبْرِه وَالْحِقْهُ بِنَبِیِّه» «افْسَحْ لَها فیْ قَبْرِها وَالْحِقْها بِنَبِیِّها» بگوید و به جای «لا نَعْلَمُ مِنْهُ» «لا نَعْلَمُ مِنْها» و به جای «انْتَ اعْلَمُ بِه مِنّا» «ا نْتَ اعْلَمُ بِها مِنّا» بگوید.

پانزدهم‌آنکه: خاک زیر سر میّت را به طریق بالش بلند سازند.

شانزدهم‌آنکه: در قبر زیر رخ میّت خاک کربلا گذارند.

هفدهم‌آنکه: گرههای کفن را بگشایند.

هجدهم‌آنکه: روی میّت را باز کنند.

نوزدهم‌آنکه: بر پس پشت میّت کلوخی گذارند تا برپشت نیفتد.

بیستم‌آنکه: تلقین کردن میّت در قبر به این طریق می‌باشد: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، الْحَمْدُللّهِ الَّذیْ لا یَبْقی الّا وَجْهُهُ وَلا یَدُوْمُ الّا مُلْکُهُ کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ الّا وَجْهَهُ لَهُ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳

الْحُکْمُ وَالَیْهِ تُرْجَعُوْنَ، یا عَبْدَاللّهِ اذْکُر الْعَهْدَ الَّذیْ خَرَجْتَ عَلَیْهِ مِنْ دارِ الدُّنْیا الی دارِالاخِرَةِ، شَهادَةَ انْ لا الهَ الّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ الهًا واحِدًا احَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا حَیًّا قَیُّومًا دائِمًا ابَدًا لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَدًا، وَانَّ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ والِه خاتَمُ انْبِیآئِه وَسَیِّدُ رُسُلِه ارْسَلَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدیْنِ کُلِّه وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ، وَانَّ عَلِیًّا صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَلِیُّ اللّهُ وَوَصِیُّ رَسُوْلِه وَخَلیْفَتُهُ مِنْ بَعْدِه الْقآئِمُ بِامْرِه وَانَّ الْاوْصِیآءَ مِنْ وُلْدِه الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوْسی وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِیًّا وَالْحَسَنَ وَالْخَلَفَ الْمُنْتَظَرَ مُحَمَّدًا الْمَهْدِیّ صَلواتُ اللّهِ عَلَیْهِم حُجَجُ اللّهِ عَلَی الْخَلْقِ اجْمَعیْنَ، یا عَبْدَاللّهِ اذا جآءَکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ الرُّسُولانِ الْکَریْمانِ النّازِلانِ مِنْ عِنْدِاللّهِ تبارَکَ وَتَعالی یَسْألانِکَ عَنْ رَبِّکَ وَعَنْ دیْنِکَ وَکِتابِکَ وَنَبِیِّکَ وَامامِکَ فَقُلْ وَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ فیْ جَوابِهِما: اللّهُ رَبیْ وَمُحَمَّدٌ نَبِییْ وَالْاسْلامُ دیْنیْ وَالْقُرانُ کِتابِیْ وَالْکَعْبَةُ قِبْلَتیْ وَعَلِیٌّ امامیْ وَالْاوْصِیآءُ الْمَذْکُوْرُوْنَ مِنْ بَعْدِه ائِمَّتیْ وَحُجَجی، وَاشْهَدُ انَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَسُؤالَ مُنْکَرٍ وَنَکیْرٍ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُوْرَ حَقٌّ وَالْحِسابَ حَقٌّ وَالْکِتابَ حَقٌّ وَالْمیْزانَ حَقٌّ وَالصِّراطَ حَقٌّ وَالجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّار حَقٌّ وَانّ الوقُوفَ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ تَعالی حَقٌّ، هذا اعْتِقادیْ عَلَیْهِ حَییتُ وَعَلَیْهِ مِتُّ وَعَلَیْهِ ابْعَثُ انْ شآءَ اللّهُ تَعالی .

و اگر میّت زن باشد به‌جای «یا عَبْدَاللّهِ اذْکُرِ الْعَهْدَ» «یا امَةَ اللّهِ اذْکُری الْعَهْدَ» بگوید و به‌جای «یا عَبْدَاللّهِ اذا جآءَکَ» «یا امَةَ اللّهِ» و کاف «جآءَکَ» و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند، و به جای «فَقُلْ وَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ» «فَقُوْلیْ وَلا تَخافیْ وَلا تَحْزَنیْ» بگوید.

بیست و یکم آنکه: لحد را به خشت خام و گل پوشیدن.

بیست و دوم آنکه: در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ، وَاسْكُنْ الَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنيه بها عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ، فَانَّما رَحْمَتُكَ لِلظّالِمِيْنَ». و اگر میّت زن باشد ضمیر مؤنّث به جای مذکّر بیاورد.

بیست و سوم آنکه: حاضران غیر اقوام میّت خاک را به پشت دست بر قبر ریزند.

بیست و چهارم آنکه: در وقت خاک ریختن بگویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَا جِعُونَ».

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴

بیست و پنجم: آنکه قبر را به‌مقدار چهار انگشت تا یک وجب بلند سازند.

بیست و ششم آنکه: بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سُرخ باشد ثواب آن بیشتر است.

بیست و هفتم آنکه: نشانه‌ای بر سر قبر میّت نصب نمایند.

بیست و هشتم آنکه: آب بر روی قبر بریزند به این طریق که از سر گرفته به‌جانب پا آیند و از جانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط ریزند و باید که ریختن آب از اوّل تا آخر منقطع نشود.

بیست و نهم آنکه: شخصی که آب می‌ریزد رو به قبله باشد.

سی‌ام آنکه: بعد از آب ریختن حاضران کف دست برقبر گذارند به حیثیتی که نشان انگشتان برقبر بماند.

سی و یکم آنکه: در وقت دست برقبر نهادن رو به قبله کنند.

سی و دوم آنکه: در آن وقت سوره «إِنَّآ أَنزَلْنَهُ فِي لَيْلَةِ ا لْقَدْرِ» هفت نوبت بخوانند و بعد از آن، این دعا را یک نوبت بخوانند: «اللَّهُمَّ جافِ الْارْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاصْعِدْ الَيْكَ رُوْحَهُ، وَلَقِّه مِنْك رِضْوانَك، وَاسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ما تُغْنيهِ مِنْ رَحْمَةِ غَيْرِكَ». و اگر میّت زن باشد به جای ضمیر مذکّر ضمیر مؤنّث بیاورد.

سی و سوم آنکه: ولیّ میّت یا شخصی به رخصت او بعد از رفتن حاضران به آواز بلند تلقین میّت کند به طریق تلقین در قبر.

و امّا آن نُه امر که مکروه است:

و امّا آن نُه امر که مکروه است:

اول: رفتن عورات [۱] «۱» با جنازه میّت.

دوم: دو میّت بر یک جنازه [۲] «۲» برداشتن.

سوم: دو میّت در یک قبر دفن کردن.

چهارم: زمین قبر را به تخته یا غیر آن فرش کردن.

---

(۱) زن‌ها.

(۲) یک تابوت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵

پنجم: ریختن خویشان میّت خاک بر قبر میّت.

ششم: خاک بیگانه- یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد- در قبر ریختن.

هفتم: صورت قبر را مُسَنَّم کردن، یعنی ماهی پشت ساختن.

هشتم: تجدید قبر نمودن بعد از آن که منهدم شده باشد.

نهم: برقبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن، و این همه وقت مکروه است.
و بدان‌که هر گاه میّت در مقبره عام دفن شده باشد و آن قدر وقت گذشته باشد که یقین شود که آن میّت خاک شده در این صورت واجب است [۱] که صورت قبر را برطرف سازند و حرام است که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هرکس خواهد میّت خود را در آنجا دفن نماید. امّا اگر آن میّت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند، تا به زندگان از زیارت او فیض و به مردگان از جوار قبر او نفعی برسد.
و سنّت است تعزیت دادن اقوام میّت را، یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلّا دادن.
و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن «جَبَرَاللَّهُ وَهْنَكُمْ وَاحْسَنَ عَزاكُمْ وَرَحِمَ مَوْتاكُمْ». و نیز سنّت است که تا سه روز هرروز طعام جهت ایشان فرستادن، و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن.

مقصد سوم در بیان احکام تیمّم

بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمّم کردن دارد: دوازده امر واجب است، و هفت امر سنّت، و دو امر مکروه.

اشاره

بدان که بیست و یک امر است که تعلّق به تیمّم کردن دارد: دوازده امر واجب است، و هفت امر سنّت، و دو امر مکروه.

---

[۱]- وجوب این معلوم نیست. (تویسرکانی)
* معلوم نیست مگر آن که زمین وقف باشد و مردم محتاج به آن باشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
* معلوم نیست. (صدر)
* وجوب معلوم نیست. (مازندرانی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶

امّا دوازده امر واجب:

امّا دوازده امر واجب:
اوّل‌آنکه: مکان تیمّم غصبی نباشد [۱] به‌طریقی که در وضو [۲] مذکور شد.
دوم‌آنکه: آنچه به آن تیمّم می‌کنند خاک باشد چه اصحّ [۳] آن است که تیمّم به سنگ و آجر و مانند آن درست نیست.
سوم‌آنکه: خاک تیمّم طاهر باشد.
چهارم‌آنکه: غصبی نباشد.
پنجم‌آنکه: ممزوج نباشد به‌غیر خاک، پس اگر ممزوج باشد به حیثیّتی که نام خاک برآن اطلاق نشود تیمّم بر او درست نیست.
ششم‌آنکه: اعضای تیمّم قبل از تیمّم کردن طاهر باشد.
هفتم: نیّت است، به این طریق که: تیمّم می‌کنم تیمّم واجب [۴] بدل وضو جهت

---

[۱] همچنین فضائی که در آن واقع میشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۲] و غصبی نبودن فضا نیز به طریقی است که در وضو گذشت. (صدر)

* گذشت در وضو که محلّ ایستادن اگر غصب باشد ضرر ندارد و در اینجا نیز اگر فضائی که دست در آن حرکت میکند غصب نباشد ضرر ندارد. (مازندرانی)

[۳] این احوط است. (تویسرکانی)

* اصحّ بودن در غیر از آجر محلّ نظر است. (خراسانی)

* بنابر احوط و اقوی جواز تیمّم به سنگ و کلوخ و رمل و نحو آن است، بلی تیمّم به آجر مشکل است مثل گچ و نوره و نحو آنها. (دهکردی، یزدی)

* اقوی صحّت تیمّم است به سنگ و ریگ و مانند آنها، بلی ترک نمودن تیمّم بر گچ و نوره و مانند آنها احوط است. (کوهکمره‌ای)

* بنابر احتیاط در صورت تمکّن از خاک. (مازندرانی)

* اقوی جواز تیمّم به سنگ و کلوخ و رمل و نحو آن است، و احوط این است که اوّل به خاک خالص تیمّم کند، بعد بر زمین، بعد به ریگ، بعد به سنگ، بعد به غبار، بعد به گل، بلی تیمّم به آجر مشکل است، مثل گچ و نوره و نحوهما. (نخجوانی)

[۴] قصد وجوب و بدلیّت و اباحه لازم نیست، بلکه قصد قربت کافی است. (تویسرکانی)

* نیّت وجوب و استباحه و بدلیّت، هیچ یک واجب نیست. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷

مباح بودن نماز تقرّب به خدا. و در تیمّم عوض غسل به‌جای «بدل وضو» «بدل غسل» گوید.

هشتم‌آنکه: انگشتر و زِهگیر «۱» و آنچه حایل باشد از دست بیرون کند.

نهم‌آنکه: مقارن نیّت دو کف دست بر خاک زدن.

دهم‌آنکه: مسح روی کردن به هردو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی [۱].

یازدهم‌آنکه: مسح پشت دست راست به کف دست چپ.

دوازدهم‌آنکه: مسح پشت دست چپ به کف دست راست.

و بدان‌که میانه مجتهدین خلاف است، بعضی برآنند که در تیمّمی که بدل وضُو است یک نوبت دستها را برخاک باید زدن، و اگر بدل غسل است دو نوبت، یکی از برای مسح رو و یکی از برای دستها و بعضی برآنند که در تیمّمی که بدل وضو باشد دو نوبت دست برخاک باید زدن به‌طریق تیمّمی که بدل غسل است و این مذهب اصحّ است [۲].

---

* در تیمّم اعتبار قصد قربت بی اشکال است، چنانچه اعتبار ما عدای آن احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۱] و ابروها و احوط مسح آنها است نیز، و احوط از این مسح تمام رواست. (خراسانی)

* در طرف بینی بلندی آن است که نزدیک به لبها است. (صدر)

[۲] این احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه اصحّ اکتفا به یک نوبت است، حتّی در تیمّم بدل از غسل، اگرچه احوط زدن است دو نوبت پیش از مسح دستها، حتّی در تیمّم بدل از وضوء. (خراسانی)

* اقوی کفایت یک مرتبه زدن است حتّی در تیمّم بدل از غسل، بلی ما فی المتن احوط است، و بهتر از این یک تیمّم به یک ضربت، و یک تیمّم به دو ضربت بکند، و بهتر در تحصیل احتیاط این است که یک دفعه بزند، پیشانی و دستها را مسح کند، و دفعه دیگر بزند، دستها را مسح کند. (دهکردی، نخجوانی)

* و اگر یک نوبت دست بر خاک زند و پیشانی و پشت دستها را مسح کند و نوبت دیگر بزند و پشت دستها را مسح نماید احوط است. (صدر)

---

(۱) معنای آن در صفحه ۲۸ گذشت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸

و امّا آن هفت امر که در تیمّم سنّت است:

و امّا آن هفت امر که در تیمّم سنّت است:

اوّل آنکه: خاک تیمّم خالص باشد [۱] یعنی ممزوج به غیر خاک نباشد هرچند اطلاق اسم خاک برآن توان کرد.

دوم آنکه: خاک تیمّم از زمین مرتفع باشد.

سوم آنکه: در وقت زدن کف دست برخاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد [۲].

چهارم آنکه: بعد از دستها برزمین زدن هردو دست را بتکاند.

پنجم آنکه: اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را به خاک مسح کند [۳].

ششم آنکه: تیمّم را به آخر وقت اندازد [۴] هرچند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد.

هفتم آنکه: جهت هرنماز تیمّم علی حده کند هرچند تیمّم سابق نقض نشده باشد.

---

* کفایت نمودن ضربه واحده مطلقاً درنهایت قوّت وصحت است، واین مذهب جماعتی از اساطین- رضوان اللّٰه تعالی علیهم- است، هرچند احوط جمع نمودن میان یک دفعه زدن و دو دفعه زدن است، خصوصاً در تیمّم بدل از غسل. (کوهکمره‌ای)

* احوط این است که یک دفعه بزند، پیشانی و پشت دستها را مسح کند و بعد از آن یک دفعه بزند، پشت دستها را مسح کند. (مازندرانی)

* اقوی کفایت یک دفعه زدن است، حتّی در تیمّم بدل غسل، بلی ما فی المتن احوط است، و بهتر در تحصیل احتیاط این است که یک دفعه بزند و پیشانی و دستها را مسح کند و دفعه دیگر بزند و دستها را مسح کند. (یزدی)

[۱]- استحباب این محلّ تأمّل است. (خراسانی)

[۲] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی)

[۳] بلکه احوط مسح کردن .... (خراسانی)

[۴] وجوب تأخیر تیمّم تا امید بر طرف شدن عذر خالی از قوّت نیست. (خراسانی)

* تأخیر در صورت رجاء و عدم یأس احوط است. (کوهکمره‌ای)

* با امید بر طرف شدن عذر، تأخیر تیمّم به آخر وقت ترک نشود. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹

امّا آن دو امر که در تیمّم مکروه است:

امّا آن دو امر که در تیمّم مکروه است:

اوّل: به ریگ تیمم کردن [۱].

دوم: برزمین شوره تیمّم کردن [۲].

---

[۱] مراد با تمکّن از خاك است و این منافی است با تعین خاك در صورت امکان چنانچه گذشت. (مازندرانی)

[۲] کراهت تیمّم به این دو محلّ نظر است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰

مطلب دوم در بیان مسائل طهارتی که احتیاج به نیّت ندارد

و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را مُطهّرات گویند:

اشاره

و ازاله نجاسات به دوازده چیز می‌شود که در شرع آنها را مُطهّرات گویند:

اوّل: آب. دوم: زمین. سوم: آفتاب [۱]. چهارم: آتش [۲].

پنجم: استحاله. ششم: انتقال [۳]. هفتم: انقلاب. هشتم: نقص [۴]. نهم: اسلام. دهم:

زوال عین. یازدهم: مسح به‌طاهر. دوازدهم: تبعیّت. و احکام این مطهّرات دوازده‌گانه به‌تفصیل مذکور می‌شود:

امّا احکام آب که اوّل پاك‌کننده‌هاست:

اشاره

امّا احکام آب که اوّل پاك‌کننده‌هاست:

بدان که آب یا مطلق است یا مضاف، و آب مطلق آن است که در عرف و عادت آب گویند بی‌آنکه قیدی با او باشد، و مضاف آن است که با قید آب گویند، مثل آبِ گُل و آبِ غوره.

و آب مطلق یـا جـاری است یـا غیرجاری، و آب غیرجاری چهار قسم است: آب مساوی کُر، و آب کم از کُر، و آب زیاده بر کُر، و آب چاه. پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد.

---

[۱]- مطهّر بودن آفتاب محلّ تأمّل واشکال است و احتیاط با نبودن عسر و حرج سبیل نجات‌است. (کوهکمره‌ای)

[۲] با حصول استحاله به آن. (خراسانی)

* احوط مطهّر نبودن آتش است. (کوهکمره‌ای)

[۳] انتقال قسمی است از استحاله. (کوهکمره‌ای)

[۴] بنابر نجاست عصیر به غلیان. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱

امّا آب جاری [۱]: در شرع آبی‌است که از زمین بجوشد [۲] غیر آب چـاه، و آن به ملاقات نجاست نجس نمی‌شود اگرچه کمتر از کر باشـد، مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر یابـد. وآب باران مادام‌که می‌بارد حکم آب جاری‌دارد. وآب حمّام [۳] نیز حکم آب جاری دارد اگر متّصل به ماده باشد، که آن مادّه کُر یا زیاده بر کُر باشد.

فصل و امّا آب کُر:

فصل و امّا آب کُر:

آبی‌است که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثُمن «۱» وجب باشد به وجب مستوی الخلقه [۴] «۲». و آن بـه وزن [۵] یـک هزار و دویست رِطـل به‌وزن عراق عرب است، و هررطلی یک صـد و سـی درهم شـرعی است، و هردرهمی چهـل و هشت جُوِ متوسّـط است، پس رطل عراق عرب شـش هزار و دویست و چهل جُوِ متوسّط است، پس کُر [۶] هفت هزار هزار «۳» وچهارصـد و هشـتاد و هشت هزار [۰۰۰ /۴۸۸ /۷] جـو متوسّـط است. و این آب نجس نمی‌شود به ملاقـات نجاسـت مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست متغیّر

---

[۱]- آب جـاری آبی است که از زمین بجوشـد و بر سـطح زمین هم جـاری شـود، و چشـمه‌هائی که‌آب از آن می‌جوشـد و جریـان ندارد، حکم آن حکم آب چاه است، علی الاقوی. (دهکردی)

[۲] و جاری شود در زمین، و در حکم آن ا ست آنچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و ننامند آن را چاه. (خراسانی)

[۳] اقـوی ایـن اسـت کـه هر قلیـل متّصـل بـه کرّ حکـم کرّ را دارد و بـا او یکی اسـت، پس فرق در میان‌حمّـام و غیر آن نیسـت. (کوهکمره‌ای)

[۴] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* بنابر احوط. (خراسانی)

[۵] کرّ شصت و چهار من شاه است إلّابیست مثقال که هر منی هزار و دویست و هشتاد مثقال‌باشد. (دهکردی، یزدی)

[۶] مجموع کرّ به حسب وزن یـک صـد و سـی و سه صـاع است و ثلث صـاع، که هر صـاع ششـصدو چهـارده مثقـال است به مثقال صیرفی و ربع مثقال. (مازندرانی)

---

(۱) هفت هشتُم.

(۲) آدم معمولی.

(۳) هفت میلیون.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲

شود، پس بنابراین اگر دست شخصی به خون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی‌زیاده و کم آب آن حوض تمام نجس می‌شود [۱] به جهت آن که معلوم است که انـدکی از آن آب به خون تغییریافته و تتمّه آن کم از کر است، پس کلّ آن آب نجس است. امّا اگر دست شخصـی به بول نجس شده باشد و بول خشک شده باشد [۲] و آن شـخص دست خود را در آن حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی‌شود و دست آن شـخص طاهر می‌شود، به جهت آن که چیزی از آن آب به نجاسـت تغییر نیـافته. امّا اگر آب حوض زیاده بر کر باشـد و قطره خون در آن افتـد و بعضـی از آن آب به رنگ خون تغییر یابـد تخمین باید کرد، اگر آنچه از آب آن حـوض تغییر نیـافته مقـدار کُر است آن آب طـاهر است، و اگر کمـتر است نجس است. و اگر در آبی‌که یـک کر است بی‌زیـاده و کم موئی از سـگ مثلًا در آنجا افتـد و شخصـی به کاسه آن مو را از روی آب به یکـدفعه بردارد انـدرون کاسه با آبی‌که در او درآمـده نجس خواهـد بود و بیرون کاسه با آبی‌که مانـده طاهر است، و اگر آن مو به کاسه درنیامـده باشد به عکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او در آمده طاهر است و بیرون کاسه با آبی که مانده نجس است.

و امّا آب کم از کُر نجس می‌شود به‌ملاقات نجاست، هرچند هیچ‌یک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد.

فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلاف است،

فصل بدان که در آب چاه میانه مجتهدین خلاف است،

بعضی برآنند که مادامی‌که رنگ یا بو یا طعم آن به نجاست تغییر نیابد نجس نمی‌شود، و بعضی برآنند که نجس می‌شود هرچند تغییر نیابد، و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود

---

[۱]- هرگاه در حین شستن دست را در آب حرکت دهد، جزئی از آب متغیّر نمی‌شود و آب به‌طهارت باقی و دست هم پاک میشود. (دهکردی)

[۲] دست که یک من بول بر نمی‌دارد که آب تغییر کند، خشک شدن لازم نیست، دست پاک‌میشود و آب هم به طهارت باقی است. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳

مگر به‌تغییر، و اگر کمتر از کر است نجس می‌شود [۱] اگرچه تغییر نیابد، و مذهب اوّل اقوی است [۲].

و واجب است نزد آن مجتهدین که قایلند به نجاست آب چاه به ملاقات نجاست آنکه کلّ آب آن را نَزْح [۳] «۱» نمایند اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالأصاله در آن افتد، یا فُقّاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود، پس اگر نَزْح کلّ آب متعذّر باشد واجب است که چهار مرد به نوبت آب بکشند، به این طریق که دو مرد آب بکشند تا مانده شوند «۲» پس این دو مرد دیگر آب بکشند چون ایشان مانده شوند آن دو مرد اوّل بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب.

و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب از آن بکشند.

و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند، خواه آدمی مرد باشد و خواه زن، و خواه بالغ و خواه طفل. امّا اگر کافر باشد در آن خلاف است، بعضی از مجتهدین کشیدن کلّ آب را واجب می‌دانند، و بعضی زیاده برهفتاد دلو واجب نمی‌دانند.

و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار- مثل آن قدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید- پنجاه دلو باید کشید. و اگر خون کم ریخته شود- مثل آن‌قدر خون که‌از ذبح کبوتر بیرون آید- ده دلو باید کشید، و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد.

و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند. و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید.

---

[۱]- علی الاحوط، ان لم یکن اقوی و طریق تطهیر آن به نزح مقرّر است. (دهکردی)

[۲] اقوی در آب چاه قول ثانی است که نجس شود به محض ملاقات، بلکه نجس می‌شود به تغیّر یکی از اوصاف او و طاهر می‌شود به زوال تغیّر به کشیدن و نحو آن. (تویسرکانی)

* بلکه اقوی قول سوم است، چنانچه اشاره شد. (دهکردی)

[۳] اگرچه بعض این تحدیدات مذکوره از برای نزح محلّ اشکال و خلاف است، و لکن امر درآن سهل است، بنابر قول بعدم نجاست، چنانچه مختار است. (خراسانی)

---

(۱) با دلو و مانند آن بکشند.

(۲) خسته شوند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴

و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند. و همچنین اگر بول مرد در چاه بریزد. و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید.

و هرآبی که مضاف باشد- مثل گلاب و عرق بیدمشک و غیره- به مجرّد رسیدن نجاست به او نجس می‌شود اگرچه ده کُر باشد. و وضو و غسل [۱] به آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین، مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده «۱» و باقی مجتهدین تجویز نکرده‌اند.

دوم از پاک کننده‌ها زمین است [۲]:

دوم از پاک کننده‌ها زمین است [۲]:

که زیر کفش و ته پاها را طاهر می‌سازد، و اگر پای شخصی را بریده باشند و به‌جای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را نیز طاهر می‌سازد [۳].

سوم از پاک کننده‌ها آفتاب است [۴]:

سوم از پاک کننده‌ها آفتاب است [۴]:

که طاهر می‌سازد زمین نجس را و حصیر و بوریا [۵] را هر گاه نجس باشد وخشک سازد، و همچنین طاهر می‌سازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که

---

[۱]- این حکم دیگری است از برای آب مضاف، و تفریع بر نجاست آن نیست، والّا کلام فاسدمیشود، خوب بود بفرمایند: و وضوء و غسل هم به آب مضاف صحیح نیست. (دهکردی)

[۲] احوط اقتصار است بر آن جائی که نجاست از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده باشد، نه از خارج. (یزدی)

[۳] محل تأمّل است. (خراسانی)

* محلّ تأمّل است، احوط عدم الحاق است. (نخجوانی)

* خالی از اشکال نیست. (یزدی)

[۴] در مطهّر بودن آفتاب اشکال است، پس احتیاط در غیر مورد حرج سبیل نجات است چنانچه در سابق مذکور شد. (کوهکمره‌ای)

[۵] در طاهر ساختن آفتاب غیر از زمین و دیوار و بام را اشکال است. (خراسانی)

* در حصیر و بوریا محلّ تأمّل است. (دهکردی، صدر)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۶، حدیث ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵

بردرخت باشد و درها و پنجره‌ها که داخل عمارت شده باشد، و اگر از گل نجس دیواری به‌طریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بریک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک می‌شود [۱].

چهارم از پاک کننده‌ها آتش است [۲]:

چهارم از پاك كننده‌ها آتش است [۲]:

و آن طاهر می‌سازد چیزی را كه انگِشت [۳] «۱» یا خاكستر كنـد. امّا اگر از گل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شـدن آن خلاف است. و همچنین اگر از گل نجس كوزه سازند، و شـیخ طوسـی علیه‌الرحمه برآن است كه این هردو طاهر می‌شود «۲» و این قول قوّت دارد [۴].

---

[۱] هرگاه صدق كند كه آفتاب خشكانیده ظاهر و باطن دیوار طاهر می‌شود و إلّامشكل است. (تویسركانی)

* اگرچه بهتر حكم به طهارت خصوص ظاهر است. (خراسانی)

* محتاج به تأمّل است، بلی ظاهر آن بلا اشكال پاك میشود. (دهكردی)

* اندرون طاهر میشود، لكن روی دیگر آن دیوار پاك شدن آن محلّ تأمّل بلكه ممنوع است. (مازندرانی)

* اندرون آن پاك میشود، و امّا روی دیگر آن پس خالی از اشكال نیست و محتمل است فرق بین دیواری كه بسیار كلفت باشد و دیوار رقیق. (یزدی)

[۲] احوط در تطهیر اكتفاء ننمودن است به آن، چنانچه در سابق گذشت. (كوهكمره‌ای)

[۳] در انگشت احوط اجتناب است. (دهكردی، صدر)

* انگشت و ذغال محلّ تأمّل است. (مازندرانی)

* پاك شدن انگشت و آجر و كوزه مشكل است. (یزدی)

[۴] اقوی عدم طهارت گل نجس است به آجر شدن و همچنین كوزه شدن اگرچه آتش بر او افروخته شده باشد. (تویسركانی)

* اقوی آن است كه آتش پاك نمی‌كند مگر چیزی را كه خاكستر یا دود یا بخار نماید. (خراسانی)

---

(۱) انگِشْت، به كسر گاف: زغال.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۴۹۹، مسأله ۲۳۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶

پنجم از پاک کننده‌ها استحاله است:

پنجم از پاك كننده‌ها استحاله است:

یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس، مثل آن كه منی حیوان طاهر شود، یا سگ در نمكزار افتد و نمك شود.

ششم انتقال

ششم انتقال

[۱]: یعنی نجس از جایی به جایی نقل شود مثل خون آدمی كه به شكم پشه رود [۲].

هفتم انقلاب:

هفتم انقلاب:

مثل آنکه خمر سرکه شود.

هشتم نقص:

نهم اسلام:

نهم اسلام:

و آن پاک می‌سازد کافر را از نجاست کفر.

دهم زوال عین

دهم زوال عین

[۵]: یعنی برطرف شدن نجاست، مثل آن که دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده به خون شود پس به مجرّد آنکه خون برطرف شود طاهر می‌شود [۶].

---

* بلکه طاهر نشدن قوّت دارد. (دهکردی، صدر)

* بلکه در نهایت ضعف و سقوط است. (کوهکمره‌ای)

* خلاف این قول اقوی است. (مازندرانی)

[۱]- انتقالی که استحاله بر او مترتّب است او مطهّر است، مانند مثالی که در متن ذکر فرموده به‌خلاف انتقالی که این معنی به او مترتّب نیست، مانند انتقال خون نجس به شکم زالو. (کوهکمره‌ای)

[۲] به شرط آنکه به او نسبت داده شود. (خراسانی)

* به شرط آنکه در عرف بگویند این خون شپش یا پشه است. (دهکردی، صدر)

[۳] اقوی عدم نجاست آن است، بلی حرمت آن بعد از جوش آمدن و پیش از رفتن چهار دانگ‌بی اشکال است. (یزدی)

[۴] بنابر نجاست بجوش آمدن آن. (خراسانی)

[۵] از حیوان غیر انسان یا از بواطن انسان. (یزدی)

[۶] باطن انسان مثل ظاهر حیوان نجس نمی‌شود، پس اگر عین نجاست باقی است، اجتناب از آن لازم است، و الّا پس محلّ پاک و طاهر است. (کوهکمره‌ای)

* احوط این است که اقتصار شود در حکم به طهارت، به صورت احتمال رسیدن مطهّر به آن. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷

یازدهم مسح به طاهر:

یازدهم مسح به طاهر:

واین در استنجا ازغایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه‌کلوخ یا به سه‌لته [۱] یا غیرآن به شرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود.

یازدهم مسح به طاهر:

یازدهم مسح به طاهر:

واین در استنجا ازغایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه‌کلوخ یا به سه‌لته [۱] یا غیرآن به شرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر می‌شود.

فصل نجاسات یازده چیز است

اوّل: بول. دوم: غایط

اوّل: بول. دوم: غایط

[۶] به شرط آن که این هردو از حیوانی باشد که گوشت آن

---

[۱] یا به سه گوشه یک سنگ و نحو آن. (یزدی)

[۲] واز مطهّرات شمرده‌اند استبراء از بول که مطهّر رطوبت مشتبه است که بعد از آن خارج شودوجدا شدن غساله‌که مطهّر رطوبات باقیه درمحلّ‌است وبیرون‌آمدن خون از محلّ ذبح ونحر ونحو آن به‌قدر متعارف که مطهّر خون باقی‌مانده در جوف است وغایب شدن مسلم که بدن یا جامه او نجس باشد با احتمال تطهیر و با استعمال آن در ما یشترط فیه الطهارهٔ. (یزدی)

[۳] خالی از اشکال نیست. (خراسانی)

* طهارت طفل مذکور مشکل است، هرچند مشهور است. (کوهکمره‌ای)

[۴] احوط عدم طهارت است به محض تبعیّت. (تویسرکانی)

* طاهر شدن رخت و بدن پزنده محلّ اشکال و منع است. (مازندرانی)

[۵] این حصر محلّ تأمّل است، به جهت این که مشهور در میان قدماء از طائفه اثناعشری- رضوان اللّه تعالی علیهم- نجاست عرق جنب از حرام است، و همچنین عرق شتر جلّال بلکه بعضی از اصحاب- رضوان اللّه تعالی علیهم- مطلق جلّال را نجس داشته و احتیاط در نجاست جمیع این‌امور است واین‌احتیاط در شترجلّال در غایت شدّت‌است. (کوهکمره‌ای)

* بلکه دوازده است و دوازدهم عرق جنب از حرام، و عرق شتر جلّال است، بلکه عرق مطلق حیوان جلّال بنابر احوط. (یزدی)

[۶] در نجاست بول و غایط حرام گوشت از طیور اشکال است. (خراسانی)

---

(۱) یعنی ۴۶، دو ثلث.

(۲) ملاقه و کفگیر و قاشق را گویند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸

حرام است و خون جهنده داشته باشد.

سوم: خون از هرحیوانی که خون جهنده داشته باشد،

سوم: خون از هرحیوانی که خون جهنده داشته باشد،

خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند به شرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد

بیرون آمده باشد، پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای [۱] آن حیوان بماند طاهر [۲] است و خوردن آن خون حلال است [۳]. و بعضی از فقها برآنند که خوردن وقتی حلال است که با گوشت باشد، امّا اگر از خونی که بعد از بیرون آمدن خون ذبح بماند جمع کند خوردن آن بی‌گوشت حلال نیست [۴] «۱».

چهارم: منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد،

چهارم: منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد،
خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام.

پنجم: سگ،

پنجم: سگ،
غیر سگ آبی که آن طاهر است امّا حرام است.

ششم: خوک،

ششم: خوک،
غیرخوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد، و اگر سگی به

---

[۱]- مگر خون عضوی که خوردن آن حرام است. (صدر)
[۲] طهارت آن در حیوان حرام گوشت محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای)
* در طهارت خونی که در اجزاء حرام آن بماند اشکال است، و همچنین در خون متخلّف در حیوان حرام گوشت، اگرچه قابل تذکیه باشد. (یزدی)
[۳] البتّه رعایت احتیاط را نمایند با حرمت. (خراسانی)
* بلکه حرام است، از خبائث است، مگر آنکه جزء گوشت محسوب شود عرفاً، چنانچه در خون متخلّف در حیوان حرام گوشت قابل تذکیه و خون در اجزاء حرام گوشت، احوط بنابر نجاست و حرمت است. (دهکردی)
* در غیر حرام گوشت. (صدر)
* حلّیت آن محلّ اشکال است. (کوهکمره‌ای)
* اطلاق آن ممنوع است. (مازندرانی)
* مشکل است مگر آنچه جزء گوشت باشد. (یزدی)
[۴] این قول احوط است. (تویسرکانی)
* و این قول معیّن است. (خراسانی)

---

(۱) یافت نشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹

گوسفندی بجهد و بچّه از ایشان حاصل شود پس اگر به سگ [۱] شبیه باشد نجس است، و اگر به گوسفند [۲] شبیه است یا به‌هیچ

حیوانی شبیه نیست طاهر [۳] است. امّا اگر سگی به خوکی بجهد و بچّه‌ای حاصل شود که به هیچ‌کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلاف است و احتیاط [۴] آن است که نجس است [۵].

هفتم: کافر

هفتم: کافر

خواه ذمّی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد. امّا قلیلی از مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند «۱». و این مذهب ضعیف است [۶].

هشتم: هرچه مست‌کننده باشد

هشتم: هرچه مست‌کننده باشد

به شرط آن که در اصل روان باشد. و شیخ ابن بابویه جایز می‌داند نماز کردن در جامه‌ای که آلوده به خمر باشد، و حرام می‌داند [۷] نماز کردن در خانه‌ای که در آن خمر باشد «۲».

---

[۱]- یعنی آن را سگ گویند حقیقتاً. (خراسانی)

[۲] یعنی آن را گوسفند نامند حقیقتاً. (خراسانی)

[۳] احوط نجاست آن است، به‌جهت آنکه تولید از طرفین‌می‌باشد، پس این بچّه سگ وگوسفند است واقعاً و احکام دائر مدار عناوین است، نه اسماء، بلکه اسماء کاشف از عناوین است، و این است معنای دوران احکام به مدار اسماء، بلی اگر عنوان تولید نباشد بلکه در مقام اعجاز بچّه از این دو حیوان حاصل شود و شباهتی به گوسفند داشته باشد یا به هیچ حیوان شبیه نباشد، پس پاک و طاهر است، و از اینجا معلوم شد حکم بچّه که از دو حیوان نجس العین متولّد شود، هرچند به هیچ کدام شبیه نباشد. (کوهکمره‌ای)

[۴] بلکه اقرب. (مازندرانی)

[۵] اگرچه اقوی آن است که طاهر است در صورتی که عدم شباهت به آن دو کاشف باشد از اختلاف آنها حقیقتاً. (خراسانی)

[۶] بلکه در نهایت ضعف است. (کوهکمره‌ای)

[۷] گویا مرادش از نقل این فتوی اظهار منافرهٔ بین دو فتوی باشد. (مازندرانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۱۰۷. علّامه در مختلف ۸: ۲۹۶. و محقّق عاملی در مدارک الأحکام ۲: ۲۹۵ به ابن‌جنید و ابن ابی عقیل و شیخ مفید نسبت داده است.

(۲) من لایحضره الفقیه ۱: ۷۴، حدیث ۱۶۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰

نهم: شیره انگور

نهم: شیره انگور

[۱] هر گاه بجوشد [۲] که چهار دانگه «۱» کم نشده باشد.

دهم: فُقّاع

دهم: فُقّاع
یعنی بوزه «۲» و آن نجس است اگرچه مست کننده نیست.

یازدهم: حیوانی که بمیرد به‌شرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد

یازدهم: حیوانی که بمیرد به‌شرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد
خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام، و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزایی که حسّ نداشته باشد مثل مُو و استخوان و شاخ و سُم از حیوانی که نجس‌العین نباشد.
و سیّد مرتضی برآن است که اجزای نجس‌العین که حسّ نداشته باشد- مثل مو واستخوان سگ و خوک- طاهر است «۳» و باقی مجتهدین خلاف او کرده‌اند [۳].

فصل اگرسگ ظرفی را به‌زبان بلیسد [۴] و خواهندکه به آب‌قلیل آن‌را طهارت دهند،

فصل اگرسگ ظرفی را به‌زبان بلیسد [۴] و خواهندکه به آب‌قلیل آن‌را طهارت دهند،
بایـد که آن‌را به خاک پاک‌بمالند [۵] وبعد ازآن دو نوبت [۶] به آب‌بشویند، واگرخاک‌متعذّر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هرچه شبیه به خاک باشد- مثل اشنان و سبوس [۷]-

---

[۱] بنابر احوط اگرچه اقوی طهارت است. (خراسانی)
* گذشت که اقوی طهارت آن است، هرچند احتیاط اولی است. (یزدی)
[۲] مراد از جوش، غلیان است که اسفل آن اعلا و اعلای آن اسفل شود. (صدر)
[۳] دوازدهم عرق جنب از حرام است بنـابر احـوط، بلکه خـالی از قوّت نیست، و ملحق به آن است عرق شـتر جلّال نیز. (دهکردی، صدر)
[۴] یا در آن آب یا مایع دیگر بخورد. (نخجوانی، یزدی)
[۵] احوط مالیدن آن است به خاک تر شده نیز و احوط از آن مالیدن دفعه سوم است به آب گل. (صدر)
[۶] اولی آن است که بعد از خاک مالی شش نوبت با آب بشویند تا اینکه مجموع آن هفت نوبت شود. (کوهکمره‌ای)
[۷] عوض خاک نمی‌شوند و به آب شستن نیز کفایت نمی‌کند. (یزدی)

---

(۱) یعنی ۴۶، دو ثلث.
(۲) بر وزن کوزه: شرابی که از آرد برنج و ارزن و جو سازند.
(۳) سیّد مرتضی، ناصریات: ۱۰۰.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱
عوض خاک [۱] می‌شوند [۲] و بعضی برآنند که عوض خاک [۳] یک نوبت به آب بشویند [۴]. و امّا اگر آن ظرف را به آب کثیر مثل کُر و آب روان طهارت دهند یک نوبت [۵] به آب فرو بردن [۶] کافی است بعد از آن که او را به خاک مالیده باشند.

و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر به آب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست.

و قول اوّل [۷] اصحّ است.

و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از مجتهدین بر آنند که آن ظرف را هفت نوبت [۸] به آب باید شستن و بعضی برآنند که به‌طریق لیسیدن سگ است «۱».

فصل اگر جامه‌ای مثلًا به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند،

فصل اگر جامه‌ای مثلًا به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند،

پس اگر به بول شیرخواره نجس شده باشد به مجرّد ریختن آب برآن طاهر

---

[۱]- اکتفاء به غیر خاک خلاف احتیاط است. (کوهکمره‌ای)

[۲] نمیشود. (مازندرانی)

[۳] ولکن اقوی عدم کفایت غیر خاک است در این صورت نیز. (خراسانی)

[۴] کفایت نمی‌کند. (مازندرانی)

[۵] بلکه دو نوبت لازم است بنابر احوط، اگر نگوئیم اقوی. (خراسانی)

* و احوط تعدّد است. (صدر، یزدی)

[۶] در جاری کافی است و در کرّ نیست. (مازندرانی)

[۷] قول اوّل احوط است، بلکه احوط اعتبار تعدّد است مطلقاً. (تویسرکانی)

* احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۸] این قول خالی از قوّت نیست و خاک مالی احوط است قبل از شستن هفت نوبت به آب. (خراسانی)

* این قول احوط است و همچنین است استعمال تراب قبل از سبع. (کوهکمره‌ای)

* این قول قوی است و خاک مالی احوط است. (مازندرانی)

* این قول خالی از قوّت نیست و همچنین است هرگاه موش صحرائی در ظرفی بمیرد، و احوط در اوّل تقدیم خاک مالی است بر شستن هفت دفعه، هرچند واجب نیست. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵ و خلاف ۱: ۱۸۶، مسأله ۱۴۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲

می‌شود و احتیاج به افشردن نیست امّا به سه شرط:

اوّل: آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر.

دوم: آنکه اکثر غذای او شیر باشد [۱].

سوم: آنکه سنّ او کمتر از دو سال [۲] بوده باشد.

و اگر به بول غیرطفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آن که آب برآن بریزند یک نوبت بیفشرند [۳] و باز آب برآن بریزند و نوبت دیگر بیفشرند.

و اگر به‌غیر بول نجس شده باشد یک نوبت آب ریختن و یک نوبت افشردن [۴] طاهر می‌شود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج به

دو نوبت نیست. امّا اگر در آب کُر [۵] یا آب روان طهارت دهند یک‌نوبت در آب فرو بردن آن کافی است بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن [۶] آن لازم نیست. و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آن را به آب قلیل طهارت دهند احتیاج به افشردن آن نیست و مالیدن آن کافی است.

و بدان که هر گاه جامه‌ای مثلًا نجس شود به نجاستی که رنگ داشته باشد- مثل خون یا غیر آن- و آن را بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاک است و ازاله آن لازم نیست.

---

[۱] یعنی طعام خور نشده باشد. (خراسانی)

[۲] اشتراط این محلّ نظر است. (خراسانی)

[۳] فشردن احوط ا ست و وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی)

* فشار لازم‌نیست، بلکه کفایت‌می‌کند چیزی‌که به آن محقّق‌میشود شستن‌عرفاً. (خراسانی)

[۴] فشردن آن لازم نیست. (خراسانی)

[۵] در کرّ دو نوبت احوط است اگر به بول نجس شده باشد. (خراسانی)

* گذشت که در کرّ احوط تعدّد است. (صدر)

* احتیاط به دو نوبت در کرّ ترک نشود و در جاری یک دفعه کفایت می‌کند و همچنین در افشرن در کرّ ترک نشود و در جاری لازم نیست. (مازندرانی)

[۶] احوط فشردن است که آب از حشو آن بیرون بیاید و ظاهر و باطن پاک میشود. (دهکردی)

* لازم است بنابر احوط. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خُم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند

اشاره

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خُم خواهند که به آب قلیل طهارت دهند

قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب به همه جای آن برسد و آن آب را بریزند، و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند بریزند [۱] آن ظرف طاهر می‌شود. و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند- مثل دیگ دکان طبّاخی- کندن آن لازم نیست و به‌همین طریق طهارت می‌توان داد، و اگر اندکی آب در تَهِ آن بماند آن را به لتّه یا پنبه پاک بردارند.

[احکام ظروف طلا و نقره

[احکام ظروف طلا و نقره

و بدان که از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن و آشامیدن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است [۲] برمرد و زن، امّا آن آب و طعام و میوه که در آن ظرف است حرام نمی‌شود، ولیکن از آن ظرف بیرون آوردن به قصد خوردن حرام است، و به قصد آن که برجایی گذارند و بعد از آن بخورند حلال است. و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است، و همچنین از طاس طلا و نقره آب برخود یا برجایی ریختن، و همچنین از دوات [۳] طلا-و نقره چیزی نوشتن، و از سُرمه‌دان طلا و نقره سرمه کشیدن. امّا به قلم ومیل طلا ونقره چیز نوشتن وسرمه کشیدن حلال است. و اگر از طاس و کوزه نقره‌کوب یا طلاکوب آب خورد واجب است که لب [۴] خود

را به نقره آن و طلای آن نرساند.

---

[۱]- سه نوبت این کار را نمایند بنابر اقوی. (خراسانی)

* ظرف نجس را سه نوبت شستن احوط است. (کوهکمره‌ای)

* احوط سه مرتبه است. (مازندرانی)

* ظرف نجس را سه نوبت باید شست هرگاه به آب قلیل بشویند. (یزدی)

[۲] ظاهر این است که سایر استعمالات ظرف طلا و نقره حکم خوردن و آشامیدن از آنها رادارد. (تویسرکانی)

[۳] حرمت در مثل دوات و سرمه دان معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۴] نرسانیدن لب به نقره یا طلا احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴

و اگر مِسِ مُطلّا را در آتش گذارند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت، و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلاف است، و اصحّ آن است که حکم ظرف مس دارد.

و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست، خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی. امّا اگر زمین آن حوض غیرطلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵

باب دوم در بیان مسائل نماز واجبی و سنّتی

اشاره

باب دوم در بیان مسائل نماز واجبی و سنّتی

و در آن مقدّمه و سه مطلب است:

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶

مقدّمه

بدان که نماز واجبی دوازده است:

بدان که نماز واجبی دوازده است:

اوّل: نماز شبانه‌روزی که آن را نماز یومیه گویند. دوم: نماز جمعه. سوم: نماز عید رمضان [۱]. چهارم: نماز عید قربان. پنجم: نماز طواف خانه کعبه. ششم: نماز آیات، یعنی کسوف و خسوف «۱» و زلزله، و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن. هفتم: نماز میّت. هشتم: نمازی که به نذر واجب شود.

نهم: نمازی که به سوگند واجب شود. دهم: نمازی که به‌عهد واجب شود.

یازدهم: نمازی که به اجاره واجب شود. دوازدهم: نمازی که از پدر [۲] فوت شده باشد [۳] بر پسر بزرگتر واجب می‌شود.

امّا نمازهای سنّتی

امّا نمازهای سنّتی

بسیار است و آنچه در این کتاب مذکور می‌شود بیست و چهار نماز است:

اوّل: نماز نوافل یومیّه که در هرروز و هرشب سنّت است که گزارده شود.

دوم: نمازی که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است. سوم: نمازی که به حضرت

---

[۱]- نماز عیدین واجب‌است در حال حضور امام، اگرچه احوط اتیان آن‌است مطلقا. (خراسانی)

[۲] یا از مادر. (یزدی)

[۳] یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط. (دهکردی، صدر)

---

(۱) کُسوف: خورشید گرفتن، خُسوف: ماه گرفتن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷

امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است. چهارم: نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است. پنجم: نماز جعفر طیّار. ششم: نماز اعرابی [۱]. هفتم: نماز طلب باران، که آن را نماز استسقا گویند. هشتم: نماز عید غدیر. نهم: نماز روز اوّل هرماه. دهم: نماز نافله ماه رمضان. یازدهم: نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم.

دوازدهم: نماز شب مبعث. سیزدهم: نماز روز مباهله. چهاردهم: نماز زیارت.

پانزدهم: نماز رغایب. شانزدهم: نماز شب نصف ماه رجب. هفدهم: نماز شب نصف ماه شعبان. هجدهم: نماز شب عید ماه رمضان. نوزدهم: نماز ساعت غفلت [۲].

بیستم: نماز وقت اراده سفر. بیست و یکم: نماز توبه. بیست و دوم: نماز هدیه. بیست و سوم: نماز روز عاشورا. بیست و چهارم: نماز روز نوروز.

---

[۱]- چون نماز مستحبّی چهار رکعتی معهود نیست، احوط ترک نماز اعرابی است. (صدر)

[۲] جدا بودن این نماز از نوافل لیلیّه محلّ اشکال است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸

مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی

اشاره

مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی

نمازهای واجبی دارای نُه مقصد است:

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه

اشاره

مقصد اوّل در بیان نماز یومیّه

نماز یومیّه یعنی نمازهای پنجگانه که در هرشبانه روز واجب است بر هربالغ و عاقل، مگر زنی که حایض باشد یا نفساء «۱».

بدان که مقدّمات نمازیعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز به‌فعل باید آورد شش چیز است:

اوّل: طهارت از حدث.

دوم: نجاست برطرف کردن از بدن و جامه.

سوم: پوشیدن عورت.

چهارم: ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس [۱] و غصبی نباشد.

پنجم: ملاحظه نمودن وقت نماز.

---

[۱] نجس بودن غیر از موضع سجود با عدم تعدّی به لباس یا بدن نمازگزار عیب ندارد. (دهکردی، خراسانی)

---

(۱) نفساء: زنی که خونِ زایمان ببیند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۹

ششم: تحقیق نمودن قبله.

و از این شش چیز دو چیز اوّل در باب اوّل این کتاب به‌تفصیل مذکور شد، و چهارِ باقی در چهار مبحث مذکور می‌شود.

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت:

اشاره

مبحث اوّل در بیان پوشیدن عورت:

و آن در نماز واجب است [۱] خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد، و خواه نگاه‌کننده محرم باشد- مثل زن و کنیز این‌کس- و خواه نامحرم، پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گزارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است. و برمرد همین پوشیدن قُبُل و دُبُر و خُصیه واجب است [۲]. امّا بر زن واجب است پوشیدن کلّ بدن غیر رو و کف دستها و قدمها [۳]. امّا اگر زن بنده «۱» باشد پوشیدن سر و مو براو واجب نیست.

و به رختی که بر آن نماز گزارند بیست و هفت امر متعلّق است: پنج امر واجب، و هفت امر سنّت، و پانزده امر مکروه.

امّا پنج امر واجب:

امّا پنج امر واجب:

اوّل: غصبی نباشد.

دوم: حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست. و شیخ ابن بابویه برآن است که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست «۲». امّا این قول ضعیف است.

و جایز است مردان را حریر پوشیدن به‌واسطه ضرورت مثل سرما یا دفع شپش [۴] و در

[۱]- غیر از نماز میّت، اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۲] احوط پوشاندن میان دُبر و خصیه است نیز. (کوهکمره‌ای)

[۳] احوط بر او پوشانیدن باطن پاها است. (خراسانی)

* بدون فرق ما بین ظاهر و باطن آنها، اگرچه در باطن قدمین بعضی احتیاط کرده‌اند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* احوط تستّر باطن قدمین است. (صدر)

* احوط پوشاندن باطن قدمها است. (کوهکمره‌ای)

[۴] اگر به مقدار از زمان نماز نیز مدخلیّت در دفع آن داشته باشد. (صدر)

(۱) بَرْده.

(۲) من لا یحضره الفقیه ج ۱: ۲۶۳، حدیث ۸۱۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۰

روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است.

سوم: طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطل است.

چهارم: طاهر باشد مگر در شش جا: اوّل آنکه: جراحتی یا دُملی داشته باشد که خون از آن روان باشد [۱] پس به آن خون نماز صحیح است [۲] تا وقتی که آن دمل و جراحت بِهْ شود. دوم آنکه: اگر بول شخصی به تواتر آید و جامه او به آن بول نجس شود در آن حال و در آن جامه نجس نماز او صحیح است [۳] به شرط آن که در هرشبانه روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد. سوم آنکه: اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر [۴] و غیر از یک جامه نداشته باشد [۵] هرچند آن جامه به بول و غایط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است [۶] به شرط آن

[۱]- روان بودن خون از او لازم نیست، ولی ملاحظه عسر و حرج را فی الجمله در ازاله آن نمایندعلی الاحوط. (صدر)

* خون قروح و جروح معفوّ است، هرچند روان نباشد. (کوهکمره‌ای)

[۲] به شرط آنکه تعدّی نکرده باشد از محلّ، مگر به مواضعی که متعارف است تعدّی به آنها و این مختلف میشود به اختلاف بزرگی و کوچکی جرح یا دمل و نزدیکی و دوری آن موضع. (خراسانی)

* با مشقّت در ازاله یا تبدیل لباس. (مازندرانی)

* به شرط آنکه نوعاً مشقّت داشته باشد تطهیر آن یا تبدیل جامه. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه جایز نیست و واجب است بر او منع کردن بول را به چیزی مثل کیسه یا کهنه از تعدّی‌کردن آن بر جامه یا بدن او، اگرچه احوط است، و اولی کیسه است و واجب نیست ظاهراً بر او تغییر آن عقیب هر نماز، اگرچه احوط است. (خراسانی)

* هرگاه تحفّظ به کیسه و نحو آن ممکن نباشد و بیرون آوردن آن موجب عسر و حرج شود. (کوهکمره‌ای)

* مشکل است مگر آنکه حرج شخصی باشد، پس حکم تابع آن است. (یزدی)

[۴] احوط در دختر عدم عفو است. (خراسانی)

* خالی از احتیاط نیست. (صدر)

[۵] یا داشته باشد و محتاج به پوشیدن همه با هم باشد. (خراسانی)

[۶] هرگاه نجاست از بول آن طفل باشد، نه غایط او. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۱

که در هرشبانه‌روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد، و افضل آن است که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی‌فاصله در آخر وقت گزارد و شام و خفتن را در اول وقت گزارد تا چهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النجاسه دریافته باشد. چهارم آنکه: خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن به‌قدر بند بالای انگشت زِهگیر [۱] «۱» است پس اگر در جامه یا دربدن آن‌مقدارخون‌باشد نمازصحیح‌است، وبرطرف‌کردن آن لازم‌نیست مگرآن‌که از مکان‌خود به‌جامه یا بدن سرایت‌کند، یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر [۲] باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجب است [۳] اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد. پنجم آنکه: نجاست درپوششی باشد که ستر عورت به آن نتوان کرد [۴] مثلًا کلاه و بندِ چاقشور «۲» و بندِ زیرجامه، هر چند نجاست آن مغلّظه [۵] باشد یعنی از آن شش خون باشد [۶]

---

* احوط اقتصار نمودن است بر نجاست بول. (کوهکمره‌ای)

* عفو مختصّ است به بول طفل، و اگر به غایط او نجس شود عفو نیست. (مازندرانی)

[۱]- احوط اقتصار به مقدار ناخن از این انگشت است، اگرچه اظهر تحدید آن است به گودی کف‌دست. (خراسانی)

[۲] احوط اجتناب است از خون مطلق نجس العین، بلکه خون غیر مأکول اللحم. (کوهکمره‌ای)

* یا خون میته، بلکه یا خون حیوان غیر مأکول اللحم ما عدای انسان بنابر احوط. (یزدی)

[۳] بلکه واجب نیست، مگر خون حیض و نفاس بنابر اقوی. (خراسانی)

[۴] بدون فرق ما بین اینکه در محلّ خود باشد یا نه، پس جایز است نماز در هر محمولی که‌ستر عورت به آن نتوان کرد. (یزدی)

[۵] عفو در نجاست مغلّظه محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای)

* ولی احوط آن است که هر یکی از آنها در محلّ خود باشد، مثل کلاه برسر و بند در زیر جامه. (صدر)

[۶] در خون سگ و خوک عفو مشکل است، زیرا که از اجزاء غیر مأکول اللحم است. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) معنای زِهگیر در صفحه ۲۸ گذشت، و این‌جا منظور انگشتی است که زهگیر بر آن پوشند.

(۲) شلوار گشاده و بلند کفدار زنانه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۲

که قبل از این مذکور شد. ششم آنکه: هرنجاستی که نمازگزارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آن که جامه نجس را به جهت شدّت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز صحیح است امّا در غیر مسجد [۱].

پنجم: از واجباتِ ساتر آن است که ساتر [۲] پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سَمُور «۱» و روباه و همچنین مو و پشم آنها. امّا دو حیوان است که گوشت آنها حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آنها صحیح است، یکی از آن دو حیوان «خز» است و آن جانوری است آبی که در خشکی زنده نمی‌ماند، و دیگری «سنجاب» است. و بعضی از مجتهدین [۳] منع نماز کرده‌اند در پوست و پشم سنجاب «۲».

---

* هرگاه عین آن خونها موجود باشد، مشکل است. (دهکردی، یزدی)

[۱] فرق ما بین مسجد و غیر مسجد نیست، بلی هرگاه نجاست مسری باشد که موجب تلویث مسجد شود، جایز نیست نماز در

مسجد. (دهکردی، یزدی)

* ظاهراً اگر آن نجاست سرایت به مسجد نکند، باکی ندارد، چنانچه خواهد آمد. (صدر)

* حرام است نماز کردن با آن جامه در مسجد، هرگاه موجب تلویث یا توهین بوده باشد و همچنین در مشاهد مشرّفه زادها اللّٰه عزّاً و شرفاً. (کوهکمره‌ای)

[۲] این حکم اختصاص به ساتر ندارد. (کوهکمره‌ای)

* بلکه مطلق لباس، بلکه مطلق آنچه همراه مصلّی است باید از اجزاء یا فضلات حیوان غیر مأکول اللحم نباشد، غیر از انسان. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و این احوط است. (صدر)

* قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای)

* و اظهر در نظر احقر قول همین بعض است. (مازندرانی)

---

(۱) جانوریست کوچک از گوشتخوران، پاهای کوتاه دارد، موهایش خاکستری، و پوستش نرم است و از آن لباس درست می‌کنند.

(۲) شیخ طوسی، نهایهٔ ۳: ۹۹ و ۱۰۱. خلاف ۱: ۶۴، مسأله ۱۱ وص ۵۱۱، مسأله ۲۵۶. ابن‌ادریس، سرائر ۱: ۲۶۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۳

امّا آن هفت امر سنّت که تعلّق به رخت مصلّی دارد:

امّا آن هفت امر سنّت که تعلّق به رخت مصلّی دارد:

اوّل: آنچه پوشش نماز است سفید باشد [۱].

دوم: بهترین و پاکیزه‌ترین پوشیدنیهای این‌کس باشد.

سوم: ممزوج به ابریشم نباشد [۲].

چهارم: اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد.

پنجم: مصلّی «۱» دستار بر سر داشته باشد.

ششم: دستاری که در آن نمازگزار تحت‌الحنک داشته باشد.

هفتم: در نعل عربی نماز گزاردن.

امّا آن پانزده امر که مکروه است:

امّا آن پانزده امر که مکروه است:

اوّل: در جامه مصوّر «۲» نماز کردن.

دوم: بر جانمازِ ابریشمی نماز گزاردن [۳].

سوم: در لباس سیاه نماز کردن، مگر دستار و مسحی «۳» که نماز کردن در این هردو اگر سیاه باشد مکروه نیست [۴].

چهارم: در لباسی که کافر بافته یا دوخته باشد نماز گزاردن.

پنجم: در لُنگی که بربالای پیراهن بسته باشند نماز کردن.

ششم: نماز کردن در رَخْتِ شخصی که از نجاست ملاحظه نکند [۵].

هفتم: نماز کردن در رَخْتِ شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند [۶].

---

[۱] بلکه مکروه است در لباس رنگ شده. (خراسانی)

[۲] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی)

[۳] کراهت این معلوم نیست. (خراسانی)

[۴] در عباء سیاه نیز مکروه نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۵] اگر موجب اتّهام آن رخت به نجاست گردد. (خراسانی)

[۶] اگر موجب اتّهام آن رخت به غصب گردد. (خراسانی)

---

(۱) نمازگزار.

(۲) عکس‌دار.

(۳) نوعی چکمه که صلحا و امرا در پا می‌کردند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۴

هشتم: نماز گزاردن و در دست انگشتر آهن باشد.

نهم: بدون رِدا نماز گزاردن.

دهم: آن که زن بدون گردن بند یا قلّاده [۱] نماز کردن.

یازدهم: آنکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند.

دوازدهم: در قبای بند بسته نماز کردن.

سیزدهم: آهنِ ظاهر با خود داشتن، امّا اگر پنهان باشد با خود داشتن آن مکروه نیست.

چهاردهم: نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ.

پانزدهم: اشتمال صمّاء، یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن.

مبحث دوم در مکان نماز:

بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلّق دارد: دو امر واجب، و چهار امر سنّت، و بیست و هفت امر مکروه:

اشاره

بدان که سی و سه امر است که به مکان نماز تعلّق دارد: دو امر واجب، و چهار امر سنّت، و بیست و هفت امر مکروه:

امّا دو امر واجب:

اوّل آنکه: مکان نماز غصبی نباشد، که نماز در مکان غصبی باطل است، مگر آنکه مالک رخصت دهد.

و همچنین در ملک شخصی بی‌رخصت او نماز صحیح نیست، و رخصت چهار نوع است: اوّل: رخصت صریح، مثل آنکه مالک گوید که: در منزل من نماز بگزار.

دوم: رخصت ضمنی [۲] مثل آن که بگوید: امروز در منزل من باش. سوم: رخصت فحوا مثل آنکه مهمانی را به منزل خود آورد.

چهارم: رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمّام و کاروانسراست که حال شاهد است به آن که مالک به نماز کردن در آن

راضی است.

---

[۱] یعنی بدون زینت، وقلّاده و گردن بند خصوصیّت ندارد. (خراسانی)

[۲] این هم از رخصت فحوا است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۵

دوم آنکه: مکان نماز نجس نباشد به حیثیّتی که نجاست به بدن مصلّی یا لباس او سرایت کند، اگرچه خون کم از درهم بغلی باشد [۱]. امّا اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است، مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلّی نرسد.

و امّا آن چهار امر سنّت که تعلّق به مکان نماز دارد:

و امّا آن چهار امر سنّت که تعلّق به مکان نماز دارد:

اوّل‌آنکه: کلّ مکان نماز طاهر باشد [۲]. دوم‌آنکه: مکان پیشانی در بلندی و پستی [۳] با مکان ایستادن برابر باشد [۴] یا آنکه مکان پیشانی [۵] از مکان ایستادن پست‌تر باشد. سوم آنکه: در برابر مصلّی ستره‌ای باشد، و مراد از ستره آن است که دیواری یا حایلی در قبله مصلّی باشد که میانه مصلّی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد، و اگر عصائی در برابر باشد کافی است. چهارم‌آنکه: نماز واجب در مسجد گزارده شود خصوصاً در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجدالحرام برابر ثواب صد هزار [۶] نماز

---

[۱]- هرگاه خون بعد از سرایت باز کمتر از درهم باشد معلوم نیست که غسل داشته باشد. (تویسرکانی)

* بلکه در این صورت، سرایت باکی ندارد. (خراسانی)

* عدم جواز در صورت سرایت خون کمتر از درهم معلوم نیست، بلی هرگاه بدن یا جامه متنجّس شود به آن بدون اینکه خود خون سرایت کند جایز نیست. (دهکردی، یزدی)

* اگر سرایت کرده کمتر از درهم باشد ضرر ندارد. (مازندرانی)

[۲] بلکه مکروه است نماز در مکان نجس به نجاست غیر متعدّیه. (خراسانی)

[۳] بلندی و پستی ما بین مکان پیشانی و مکان ایستادن زیاد از چهار انگشت باشد جایز نیست. (نخجوانی)

[۴] بلکه جایز نیست که مکان ایستادن بلندتر از مکان پیشانی، یا پست‌تر از آن باشد به زیاده از چهار انگشت بهم بسته. (دهکردی، یزدی)

[۵] بلکه احوط آن است که مکان پیشانی با مکان ایستادن زیادتر از چهار انگشت متّصل، تفاوت داشته باشد. (کوهکمره‌ای)

[۶] و از بعض احادیث مستفاد میشود هزار هزار. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۶

است، و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر ثواب ده هزار نماز است، و در هریک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است، و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است، و در مسجد محلّه برابر بیست و پنج نماز است، و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است «۱».

امّا زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد، و نماز او در خانه اندرونی [۱] افضل است از نماز او در خانه بیرونی، و نماز

او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل، و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بربام منزل، و بر بامی که فصیل «۲» دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد

امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلّق به مکان نماز دارد:

امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلّق به مکان نماز دارد:

اوّل: نماز در اندرون حمّام گزاردن. امّا در جامه‌کن حمّام [۲] و بربام حمّام مکروه نیست.

دوم: در کشتی نماز گزاردن [۳] هر گاه قدرت بر بیرون رفتن باشد.

سوم: در خانه کعبه نماز واجب گزاردن [۴] امّا نماز سنّت مکروه نیست.

---

[۱]- و مراد به خانه اندرونی و بیرونی و طاق و صندوقخانه است، و نماز زن در صندوقخانه‌افضل است از سایر جاهای منزل و تفاوتی بین اینها نیست. (خراسانی)

[۲] اولی ترک نماز است در جامه کن نیز. (مازندرانی)

* در جامه کن نیز اولی ترک است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] با تمکّن او از استیفاء شرایط و أجزاء، کراهت معلوم نیست و با عدم تمکّن از آن، واجب است بیرون رفتن. (خراسانی)

* احوط ترک است. (صدر)

* احوط ترک نماز است در کشتی، حال راه رفتن کشتی. (مازندرانی)

[۴] اولی بلکه احوط ترک نماز است در اندرون خانه کعبه، اگرچه اقوی جواز است با کراهت. (خراسانی)

* بلکه احوط ترک نماز واجب است در جوف کعبه. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) دعائم الاسلام ۱: ۱۴۸. جامع الاخبار: ۱۷۹. وسائل ۵: ۲۸۹، حدیث ۲.

(۲) دیوار.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۷

چهارم: در جایی نماز گزاردن که در برابر آن مصحف گشاده باشد، یا کتابی‌یا کاغذی نوشته به شرط آن که خطّ او نمایان باشد [۱].

پنجم: در جایی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته.

ششم: در جایی که در برابر او عورتی «۱» خوابیده باشد [۲] هرچند محرم باشد و پشت به‌جانب مُصلّی باشد.

هفتم: در جایی که شخص رو به رو باشد.

هشتم: در جایی که سلاح بی‌غلاف در برابر باشد [۳].

نهم: در خانه‌ای که مجوسی در آنجا باشد [۴]. امّا در خانه‌ای که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست [۵].

دهم: در خانه‌ای که در آن سگ باشد [۶].

یازدهم: در جایی که دری گشاده در برابر باشد.

دوازدهم: در گورستان نماز کردن.

---

[۱] بلکه اگرچه نمایان نباشد. (خراسانی)

[۲] کراهت آن معلوم نیست. (خراسانی)

[۳] کراهت به نظر نمی‌آید، بلی همراه داشتن نمازگزارنده سلاح بی غلاف را مکروه است. (مازندرانی)

[۴] در این حکم اشکال است، بلی مکروه است نماز خواندن در خانه مجوسی، هرچند در حال‌نماز مجوسی در او نباشد. (کوهکمره‌ای)

* در خانه مجوسی و در خانه‌ای که مجوس در آنجا باشد، و کراهت زایل میشود به اینکه آب بپاشد و صبر کند تا خشک شود، آن وقت نماز کند. (مازندرانی)

* و همچنین در خانه مجوسی، هرچند در حال صلات، مجوسی در آن نباشد. (یزدی)

[۵] خوب عبارتی نیست، بلکه آنچه مورد اخبار و کلمات اخیار است، عدم کراهت در بِیَع و کنایس است که معبد یهود و نصاری است. (مازندرانی، نخجوانی)

[۶] مگر سگ شکاری. (خراسانی)

---

(۱) زنی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۸

سیزدهم: در جایی که چهارپایان در آنجا بسته می‌شود مثل طویله و مانند آن هرچند چهارپایان در آنجا نباشد.

چهاردهم: در خانه‌ای که مست‌کننده در آن باشد.

پانزدهم: برروی خرمن گندم نماز کردن هرچند آن را به گِل اندوده باشند.

شانزدهم: در محلّی که اکثر اوقات آتش در آنجا می‌سوزانند مثل طون حمّام و مطبخ هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد.

هفدهم‌آنکه: مرد در جایی نماز گزارد که در پهلوی او یا مقدّم براو زنی نماز گزارد، خواه محرم باشد و خواه نامحرم هر گاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع- به ذرع دست- دوری نباشد. امّا اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف می‌شود واحتیاج به حایل یا دوری ده ذرع نیست. و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل می‌دانند هر گاه مقارن هم تکبیر احرام گویند «۱» و الّا نماز آن را که تکبیر احرام بعد از دیگری گفته باطل می‌دانند [۱] به شرط آن که زن در پهلوی مرد یا مقدّم برمرد نماز گزارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد.

هجدهم: نماز گزاردن برآن خاکی که مورچه‌ها از سوراخ خود بیرون می‌آورند.

نوزدهم: در جایی که حیوانات آن جا ذبح می‌شوند.

بیستم: در شوره‌زار نماز گزاردن.

بیست و یکم: برروی برف نماز گزاردن.

بیست و دوم: در گذرگاه آب نماز کردن، هرچند که آنجا آب نباشد.

بیست و سوم: بر ریگ روان نماز گزاردن.

بیست و چهارم: در جادّه راه نماز کردن [۲].

---

[۱]- و این احوط است. (صدر)

[۲] اگر مضرّ به حال عبور کننده‌ها نباشد، والّا حرام و باطل است بنابر اقوی. (خراسانی)

(۱) شهید ثانی، مسالک ۱: ۱۷۲. محقّق‌عاملی، مدارک ۳: ۲۲۴. محقّق‌ثانی، جامع‌المقاصد ۲: ۱۲۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۹

بیست و پنجم: در زمینی که شقایق در آن روییده باشد [۱].

بیست و ششم: در خانه‌ای که مصوّر باشد.

بیست و هفتم: در جایی که شتران در آنجا خوابند هرچند که از شتر خالی باشد.

فصل در احکام مساجد

اشاره

فصل در احکام مساجد

مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد، و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هرکس مسجدی بنا کند خدای تعالی خانه‌ای در بهشت جهت او بنا می‌کند «۱». و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است.

و بدان‌که: چهل و یک امر تعلّق به مسجد دارد: دوازده امر سنّت، و هفده امر مکروه، و یازده امر حرام می‌باشد.

امّا دوازده امر سنّت

امّا دوازده امر سنّت

اوّل: بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد [۲].

دوم: طهارتخانه مسجد را نزدیک درِ مسجد بسازند.

سوم‌آنکه: شخصی که داخل مسجد می‌شود اوّل پای راست پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون می‌رود پای چپ را.

چهارم‌آنکه: پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد.

پنجم‌آنکه: در وقت داخل شدن به مسجد این دعا را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُوْلِ‌اللَّهِ وَصَلَواتُ اللَّه وَصَلَواتُ مَلائِکَتِه عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ رَبِّ اغْفِرْلیْ ذُنُوبیْ وَافْتَح لیْ ابْوابَ فَضْلِکَ».

[۱] محتاج به مراجعه است. (خراسانی)

[۲] دلیلی بر استحباب این فعلًا در نظر نیست. (خراسانی)

(۱) کافی ۳: ۳۶۸، حدیث ۱. وسایل ۵: ۲۰۳، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۰

ششم‌آنکه: در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند.

هفتم: با وضو بودن در وقت داخل شدن.

هشتم‌آنکه: چون داخل شود دو رکعت نماز تحیّت مسجد بگزارد.

نهم: اکثر اوقات به مسجد تردّد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن.

دهم: در مسجد رو به قبله نشستن، و حمد خدای بجای آوردن، و صلوات فرستادن، و حاجت از خدا طلبیدن.

یازدهم: چراغ در مسجد روشن کردن، چه ازحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که:

هرکس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش آن جهت او استغفار می‌کنند مادام که آن چراغ روشن باشد «۱».

دوازدهم: مسجد را جاروب کردن خصوصاً در روز پنجشنبه و شب جمعه، و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هرکس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و به‌مقدار سُرمه که به چشم می‌کشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را می‌آمرزد «۲».

امّا هفده امر مکروه که به مسجد تعلّق دارد:

امّا هفده امر مکروه که به مسجد تعلّق دارد:

اوّل آنکه: دیوار مسجد کنگره داشته باشد.

دوم‌آواز در مسجد بلند کردن [۱].

سوم: شمشیر از غلاف بیرون کردن.

چهارم: در مسجد شعر خواندن [۲].

---

[۱] کراهت رفع صوت در مثل أذان و ذکر مسائل و مصائب و مواعظ و نحو آن از عبادات در صورت توقّف حصول غرض به آن معلوم نیست، بلکه رفع صوت در مثل امور مذکوره محبوب و مرضیّ صاحب خانه است. (کوهکمره‌ای)

[۲] کراهت مطلق شعر خواندن مشکل است، بلکه خواندن اشعاری که مدح انبیاء و ائمّه ف-

---

(۱) تهذیب ۳: ۲۶۱، حدیث ۷۳۳. وسائل ۵: ۲۴۱، حدیث ۱.

(۲) ثواب الأعمال: ۵۱، حدیث ۱. وسائل ۵: ۲۳۸، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۱

پنجم: خواب کردن.

ششم: خرید و فروش کردن.

هفتم: حکایت امور دنیا کردن.

هشتم: اطفال و دیوانه‌ها را گذاشتن که داخل مسجد شوند.

نهم: وضو کردن در مسجد [۱] از حدث بول یا حدث غایط.

دهم: برهنه کردن عورتین، یا ناف، یا ران، یا زانو.

یازدهم: قضا پرسیدن [۲].

دوازدهم: شخصی را حدّ زدن.

سیزدهم: بردیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت وغیره.

چهاردهم: آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن.

پانزدهم: داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید.

شانزدهم: مسجد را مکتب کردن.

هفدهم: به‌فعل آوردن اهل حرفت «۱» حرفت خود را در مسجد، به تخصیص تیر تراشیدن.

هجدهم: در مسجد ترکی یا فارسی یا به زبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن [۳]

طاهرین علیهم السلام است محبوب ربّ العالمین، و همچنین شعر خواندن در مصیبت آل رسول صلوات اللّه تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین. (کوهکمره‌ای)

[۱] گذشت که کراهت این وضوء محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای)

[۲] شاید مراد قضاوت و حکم کردن باشد. (مازندرانی)

[۳] کراهت این مطلقا معلوم نیست، بلی آنچه مکروه است یقیناً تکلّم به رمز که دو نفر یا زیادتر از برای خود قرار میدهند که غیر نفهمد، چنانچه متداول است بین اهل عجم. (خراسانی)

* این حکم علی اطلاقه محلّ تأمّل و اشکال است، به جهت آنکه کراهت حرف زدن غیر عرب در بلاد خودشان به لسان خودشان از اخبار استفاده نمی‌شود. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) اهل صنعت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۲

امّا آن یازده امر که حرام است:

امّا آن یازده امر که حرام است:

اوّل: مسجد را به طلا نقّاشی کردن [۱].

دوم: سنگ‌ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن [۲].

سوم: در مسجد چیز نجس داخل کردن هرچند سرایت به مسجد نکند [۳].

چهارم: درنگ نمودن جنب و حایض و نفاس در مسجد.

پنجم: فروشی «۱» که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن.

ششم: چیزی را در مسجد طهارت دادن [۴] اگر چه در آب کرّیاآب‌جاری‌باشد [۵].

---

[۱] نقاشی کردن مسجد به طلا مکروه است بنابر اقوی، اگرچه احوط ترک است. (خراسانی)

[۲] احوط بیرون نبردن سنگ ریزه است که فرش مسجد باشد، و همچنین احوط ... در حرام بودن همه این یازده امر تأمّل است و لکن احوط است. (تویسرکانی)

* حرمت مجرّد بیرون بردن معلوم نیست، و لکن اگر بیرون برد واجب است برگرداند به مسجد. (خراسانی)

[۳] با عدم سرایت، حرمت معلوم نیست، مگر آن که موجب هتك باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* داخل‌کردن نجاست مسریه، اگرموجب هتك حرمت مسجد نباشد عیب ندارد. (خراسانی)

* با عدم سرایت حرمت معلوم نیست، و خبر وارده در او زیاده بر نجاست مسریّه دلالت ندارد. (صدر)

* حرام است داخل نمودن نجس هرگاه موجب سرایت یا اهانت باشد. (کوهکمره‌ای)

* نجاست اگر به مسجد سرایت نکند، اگر داخل کردن آن باعث هتك حرمت مسجد است عرفاً، مثل مردار در مسجد افکندن و قازورات در مسجد ریختن حرام است، و اگر باعث هتك نیست، حرمت آن ثابت نیست. (مازندرانی)

[۴] اظهر جواز تطهیر است در مسجد، اگر سبب تنجیس آن نشود. (خراسانی)

* حرمت طهارت دادن با عدم سرایت و اهانت مشکل است. (کوهکمره‌ای)

[۵] حرمت تطهیر در کرّ و جاری معلوم نیست، بلکه به قلیل نیز هرگاه غساله را در آن نریزد، بلی هرگاه موردی مستلزم هتك باشد جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* احوط جواز تطهیر در کرّ و جاری است و احوط ترك است. (مازندرانی)

---

(۱) جمع فرش است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۳

هفتم: چیزی از زمین مسجد داخل ملك خود یا داخل کوچه کردن.

هشتم: میّت در مسجد دفن کردن [۱].

نهم: صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن [۲].

دهم: مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیرمسجد بکار بردن.

یازدهم: در مسجد درختی نشاندن.

مبحث سوم در ملاحظه نمودن اوقات نمازهای واجبی و سنّتی:

بدان که اوّل وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می‌کشد تا برآمدن آفتاب:

بدان که اوّل وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می کشد تا برآمدن آفتاب:

و اوّل وقت پیشین «۱» زیاده شدن سایه شخص است بعد از آن که به‌نهایت کوتاهی رسیده باشد چنان‌که در این بلاد واقع می‌شود، یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد چنان‌که در مکّه مشرّفه واقع می‌شود، و این وقت را زوال گویند.

و اوّل وقت عصر وقتی است که از زوال آفتاب مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر به حال مصلّی، پس اگر متطهّر [۳] و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده، و اگر محدث باشد [۴] مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد، و اگر

---

[۱] حرمت دفن در آن ممنوع است. (خراسانی)

[۲] حرمت این اختصاص به مسجد ندارد. (خراسانی)

* حرمت آن معلوم نیست. (مازندرانی)

[۳] معلوم نیست گذشتن مقدار طهارت و مثل آن از مقدّمات نماز، از وقت مخصوص بوده‌باشد. (دهکردی، صدر)

[۴] وقت مختصّ مقدار رکعات نماز است، بدون مقدّمات، لکن هرگاه از جهت اینکه بعض‌نماز در ما قبل الوقت واقع شده، یا از جهت دیگر پیش از مضیّ مقدار رکعات فارغ شد از نماز اوّل، میتواند نماز بعد را اتیان کند، هرچند در وقت مختصّ باشد، چنانچه در آخر وقت هرگاه نماز دوم را سهواً مقدّم داشت بر نماز اوّل میتواند در وقت مختصّ به دوم نماز اوّل را-

---

(۱) ظهر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۴

مسافر و متطهّر باشد مقدار دو رکعت، و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد.

و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر به حال مصلّی چنانچه معلوم شد، و این مقدار وقتِ مخصوصِ عصـر است. و مقـدار اداء ظهر از اوّل زوال مخصوص ظهر است. و مـابین دو وقت مخصوص مشـترکی است میـان ظهر و عصر.

و آخر وقت عصـر غروب آفتاب است [۱] و آن اوّل وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شـدن سـرخی [۲] است که در جانب مشرق ظاهر می‌شود.

و اوّل وقت نماز خُفتن وقتی است که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشـته باشد اگر متطهّر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محـدث باشد پس وقت مشترک می‌شود میان شام و خفتن تا آنکه باقی‌ماند به نصف شب آن مقدار که نماز خفتن را به آن ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر به حال مصـلّی چنان‌که گـذشت. و جمعی از مجتهدین برآنند که تا سـرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمی‌شود «۱».

اتیان کنـد، و همچنین در مغرب و عشاء لکن در ظهر و عصـر بهتر این است، که یک نماز چهار رکعتی بکنـد به قصد ما فی الذمّه و بدون تعیین اینکه ظهر است یا عصـر، چون محتمل است که عصـری را که مقدّم داشته ظهر محسوب شود، چنانچه مفاد نصّ صحیح است که فرموده: «إنّما هی أربع کان أربع». (یزدی)

[۱]- احوط تأخیر نینداختن نماز ظهر و عصر است از فرو رفتن قرص آفتاب، و اگر تأخیر شدالبتّه پیش از برطرف شدن سرخی بجای آورد و نیّت اداء و قضاء ننماید، و تأخیر افطار است در روزه از بر طرف شدن سرخی. (صدر)

[۲] اقوی این ا ست که صبر نماید که تجاوز سـرخی از سـمت راست ظاهر شود، احوط صبر نمودن است که سـرخی از تمام مشـرق که ربع فلک است برود. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ صدوق، هدایه: ۱۳۰. شیخ مفید، مقنعه: ۹۳. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۷۵ وخلاف ۱: ۲۶۲. سلّار، مراسم: ۶۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۵

فصل نماز در اوّل وقت گزاردن ثواب عظیم دارد، به‌تخصیص نماز صبح و مغرب.

فصل نماز در اوّل وقت گزاردن ثواب عظیم دارد، به‌تخصیص نماز صبح و مغرب.

و تـأخیر نمـاز اوّل وقت به‌غـایت مکروه است، مگر در چنـد جا که تأخیر نماز از اوّل وقت سـنّت است، و از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور می‌سازیم:

اوّل: تأخیر نماز خفتن [۱] تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود، و بعضی از مجتهدین این تأخیر را واجب می‌دانند «۱».

دوم: تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا به‌غایت گرم می‌شود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود.

سوم: تأخیر نماز عصر [۲] تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی [۳] شاخص شود.

چهارم: تأخیر زنی که استحاضه کثیره دارد هریک از نماز ظهر و عصر را به آخر وقت [۴] تا چهار نماز را به یک غسل [۵] دریابد.

پنجم: تأخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گزاردن نافله آن.

ششم: تأخیر پیشنماز، نماز را تا وقتی که مأمومین جمع شوند.

هفتم: تأخیر مأمومین نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود.

---

[۱]- این حکم در این أزمنه محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای)

* محتاج به تأمّل است. (مازندرانی)

[۲] این حکم در این أزمنه محلّ تأمّل و اشکال ا ست. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلکه تا وقتی که سایه چهار قدم که چهار سبع شاخص است شود. (خراسانی)

* اگرچه بعید نیست که پیش از آن نیز از وقت فضیلت باشد. (یزدی)

[۴] یعنی وقت فضیلت ظهر و مغرب یا نماز ظهر و عصر را، و همچنین نماز مغرب و عشاء را در یک غسل و در وقت فضیلتشان دریابد. (خراسانی)

[۵] ظاهراً چنین باشد یا دو نماز را در یک غسل. (مازندرانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۲۷۹ ومبسوط ۱: ۷۵. شیخ صدوق، هدایه: ۱۳۰. شیخ‌مفید، مقنعه: ۹۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۶

هشتم: تأخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن، هر گاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد.

نهم: تأخیر نماز مغرب و خُفتن تا رسیدن به مشعرالحرام، چنانچه در کتاب حجّ مذکور خواهد شد.

دهم: تأخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او بکشند که با او افطار نمایند، و یا خود روزه بوده باشد و به‌غایت گرسنه شده باشد.

یازدهم: تأخیر مربیّه طفل ظهر و عصر را به آخر وقت [۱] تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسهٔ دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد.

دوازدهم: تأخیر شخصی که به‌قضای نمازهای گذشته مشغول است، نماز حاضره را تا آخر وقت، و سیّد مرتضی تأخیر نماز حاضره را در این صورت واجب می‌داند و مذهب او این است که هرکس را نماز قضا در ذمّه باشد واجب است علی‌الفور بجاآورد و او را جایز نیست که به‌هیچ امر مباح یا سنّت اشتغال نماید تا وقتی‌که ذمّه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد «۱». امّا جمعی کثیر از مجتهدین در این مسأله با سیّدمرتضی موافقت نکرده‌اند.

فصل در احکام اذان گفتن

اشاره

فصل در احکام اذان گفتن

چون وقت هریک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنّت مؤکّد است، خصوصاً از برای نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند، وبعضی از مجتهدین اذان را از

---

[۱]- یعنی نماز ظهر و عصر را به آخر وقت بیندازد و نماز مغرب و عشا را در اوّل وقت بجای‌آورد که چهار نماز در ثوب طاهر خوانده شود. (دهکردی)

---

(۱) سیّد مرتضی، رسائل ۲: ۳۶۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۷

برای آن واجب می‌دانند «۱» و بعضی مخصوص آن نمی‌دانند بلکه اذان را از برای هریک از نمازهای پنجگانه واجب می‌دانند «۲» و بعضی همین [را] از برای نماز صبح و مغرب واجب می‌دانند و بس «۳».

و اذان از برای غیرنمازهای پنجگانه سنّت نیست بلکه حرام است، امّا سنّت است که سه نوبت «الصلاة» گفته شود. و در اذان گفتن از برای نماز یومیّه ثواب عظیم است واحادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام بسیار است، مثل آنکه در حدیث آمده که: هرکس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت بر او واجب می‌شود «۴».

و بدان‌که لازم نیست که مؤذّن بالغ باشد، پس اگر طفل ممیّز اذان بگوید کافی است.

و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند [۱] جایز است به شرط [۲] آنکه نامحرم آواز او را نشنود، امّا اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظّی نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند [۳].

تتمّه: آنچه به اذان متعلّق است سی امر است: نوزده امر سنّت، و نُه امر مکروه، و دو امر حرام.

اشاره

تتمّه: آنچه به اذان متعلّق است سی امر است: نوزده امر سنّت، و نُه امر مکروه، و دو امر حرام.

---

[۱]- احوط عدم کفایت اذان زن است برای مردان محرم. (خراسانی)

* کفایت اذان زن برای مردانی که محرم او باشند محلّ اشکال، بلکه منع است. (مازندرانی)

* لکن احوط عدم اکتفاء مرد است به اذان زن، هرچند محرم باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] این شرط احوط است. (تویسرکانی)

[۳] البتّه در این صورت نیز اذان نگوید. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) سیّد مرتضی در نماز صبح و مغرب و جمعه بر مردان و زنان واجب دانسته است، رسائل ۳: ۲۹، و به ابن جنید در خصوص مردان نسبت داده است، رجوع شود به مختلف ۲: ۱۹۹، و مدارک ۳: ۲۵۷.

(۲) قائل به این قول یافت نشد.

(۳) علّامه در مختلف ۲: ۱۲۰ و محقّق عاملی در مدارک ۳: ۲۵۷ به ابن ابی عقیل نسبت داده.

(۴) تهذیب ۲: ۲۸۳، حدیث ۱۱۲۶. وسائل ۵: ۳۷۱، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۸

امّا نوزده امر سنّت:

امّا نوزده امر سنّت:

اوّل آنکه: اذان را در اوّل وقت گوید.

دوم‌آنکه: مؤذن در وقت اذان گفتن رو به قبله باشد.

سوم‌آنکه: اذان را بلند بگوید [۱].

چهارم‌آنکه: ایستاده بگوید.

پنجم‌آنکه: در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد.

ششم‌آنکه: برجای بلند بایستد.

هفتم‌آنکه: دوانگشت خود را در دو گوش کند.

هشتم‌آنکه: اذان را به تأنّی بگوید، نه به شتاب.

نهم‌آنکه: در آخر هرفصل سکوت قلیل نماید.

دهم‌آنکه: اختیار مؤذّنی کنند که عدالت داشته باشد.

یازدهم‌آنکه: مؤذّن وقت شناس باشد.

دوازدهم‌آنکه: خوش آواز باشد.

سیزدهم‌آنکه: حرف نزند در وقت اذان گفتن.

چهاردهم: دانستن مؤذّن مسایل اذان را، به‌طریقی که فقها و علما قرار داده‌اند «۱».

پانزدهم: صلوات فرستادن مؤذّن و کسی که اذان می‌شنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم. و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقاً واجب می‌داند بر هر کس که نام آن حضرت بَرَدْ یا بشنود «۲» و این قول [۲] کمال قوّت [۳] دارد.

---

[۱] اگر مرد باشد. (خراسانی)

[۲] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۳] بلکه قوّت ندارد، اگرچه احوط است. (خراسانی)

* لکن اقوای این است که مستحبّ مؤکّد است. (دهکردی، یزدی) ف

---

(۱) بعضی از نسخه‌ها: قرار داده‌اند و مذکور شد.

(۲) من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۸۴، حدیث ۸۷۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۱۹

شانزدهم: اظهار کردن مؤذّن حرف ها را در لفظ «اللّه» و «اله» و «اشْهَدُ» و «الصلاة.

» هفدهم: اظهار کردن حرف حا را در لفظ «الفَلاح.

» هجدهم: آنچه مؤذّن از فصُول اذان گوید شنونده نیز آن را بگوید.

نوزدهم: اعاده نمودن مؤذّن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر به‌فعل آورده باشد.

امّا آن نُه امر که در اذان مکروه [۱] است:

امّا آن نُه امر که در اذان مکروه [۱] است:

اوّل: حرف زدن مؤذّن در اثنای اذان.

دوم: سکوت طویل در اثنای اذان.

سوم: نگاه کردن مؤذّن در حال اذان به جانب راست و چپ.

چهارم: هریک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن، چنان‌که مخالفان می‌کنند.

پنجم: اذان گفتن در وقت راه رفتن.

ششم: سواره اذان گفتن.

هفتم: اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گزارند [۲].

هشتم: اذان گفتن جهت عصر روز عرفه، شخصی را که حجّ می‌گزارد.

نهم: اذان گفتن جهت عشا در مشعرالحرام شخصی را که حجّ می‌گزارد. و بعضی از

---

* بلکه کمال ضعف را دارد، لکن محبوبیّت تعظیم و تکریم و صلوات فرستادن بر خاتم النبیّین و آل طاهرین آن حضرت- صلوات اللّه تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین- از ابده بدیهّیات و اوضح واضحات است. (کوهکمره‌ای)

* قوّت آن ثابت نیست. (مازندرانی)

[۱] اگرچه کراهت بعض این امور مذکوره محلّ اشکال است، و لکن اولی ترک جمیع است رجاءً. (خراسانی)

[۲] احوط ترک است. (تویسرکانی)

* احوط اذان گفتن است در این صورت رجاءً با جمع بین دو نماز، و با عدم جمع، اذان ساقط نیست، و فرقی نیست در روز جمعه میان جمعه گزاردن یا ظهر گزاردن. (خراسانی)

* هرگاه جمع کند ما بین صلاتین، بلکه همچنین است هرگاه ظهر گزارند. (دهکردی، یزدی)

* فرقی نیست میان جمعه گزاردن یا ظهر گزاردن. (مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۰

مجتهدین [۱] اذان گفتن در این سه جا [۲] را حرام می‌دانند «۱».

امّا آن دو امر که حرام است:

امّا آن دو امر که حرام است:

اوّل: اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است.

دوم: گفتن «الصَّلاةُ خَیرٌ من النوم» در اذان صبح، مگر به‌واسطه تقیّه که نزد مخالفان گفتن آن سنّت است.

فصل اقامت «۲» بعد از اذان سنّت مؤکّد است

فصل اقامت «۲» بعد از اذان سنّت مؤکّد است

[۳] و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از ثواب اذان است، و سنّت است که آواز در اقامت بلند نکند [۴] و تأنّی در آن سنّت نیست بلکه ترک تأنّی سنّت است. و سیّدمرتضی-/ علیه‌الرحمه- [۵] اقامت را در نمازهای پنجگانه واجب می‌داند و بی‌وضو اقامت گفتن [۶] را حرام می‌داند و ایستادن را

---

[۱] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* فرمایش بعضی از مجتهدین موافق با احتیاط است، ترک نشود. (دهکردی، صدر)

* این قول اقوی است، هرگاه جمع نماینـد میان دو نماز، بلکه در هر موضـعی که جمع نماینـد میان دو نماز را اذان از برای نماز دوم محلّ تأمّل و اشکال است. (کوهکمره‌ای)

[۲] اگر یکی از این سه جا اذان بگویـد به قصد خصوصیّت و مشـروعیّت نگوید، بلکه بعنوان رجاء مطلوبیّت و ادراک ثواب بگوید. (نخجوانی)

[۳] احوط عدم ترک اقامه است در صلات پنجگانه از برای مردان، مگر در مقامات سقوط. (یزدی)

[۴] بلکه سنّت است بلند کردن، نه به مقداری که در اذان بلند می‌کنند. (خراسانی)

[۵] قول مرحوم سیّد مرتضی احوط است. (تویسرکانی)

* متابعت سیّد اولی، بلکه احوط خواهد بود. (صدر)

[۶] اقوی اشتراط طهارت است در اقامه، و امّا ایستادن و حرف نزدن، پس شرط نیست در آن، هرچند احوط است. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۱: ۲۲۳. شهید اوّل، بیان: ۱۴۲.

(۲) اقامت/ اقامه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۱

در آن واجب می‌داند «۱». و بعضی «۲» از مجتهدین [۱] حرف زدن را بعد از «قد قامت الصلاهٔ» حرام می‌دانند «۳» مگر حرفی که به نماز تعلّق داشته باشـد، مثل التماس کردن حاضـران از شخصـی عادل که پیشنمازی ایشان کنـد، یا امر کردن مأمومین را به آنکه صفهای خود را راست بدارند، و مانند این.

و بدان که هر گاه شخصـی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنّت است که نماز را قطع کند [۲] و هردو را بجا آورده نماز را از سر گیرد، و این مشروط به پنج شرط است:

اوّل آنکه: به سهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه به عمد.

دوم آنکه: هنوز در رکعت اوّل باشد.

سوم آنکه: رکوع نکرده باشد.

چهارم آنکه: وقت نماز آن‌قدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نمایدبعضی از نماز در خارج وقت واقع شود.

پنجم آنکه: لازم نیایـد که بعضـی از نمـاز در مکـان غیرمباح یا در جامه غیرمباح واقع شود، مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گویـد که رخصت است که دو رکعت نمـاز در خـانه من یـا در جـامه من بگزاری و زیاده از آن رخصت نیست [۳] در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد، به جهت

---

[۱]- و متابعت این مجتهدین احوط است. (صدر)

[۲] احوط ترک قطع نماز است. (کوهکمره‌ای)

[۳] یعنی بگوید: به مقدار زمان دو رکعت نماز مرخّصی جامه بپوشی یا در خانه من باشی. (مازندرانی)

---

(۱) سیّد مرتضی، رسائل ۳: ۲۹ و ۳۰ (وجوب ایستادن در این منبع نیست).

(۲) بعضی از نسخه‌ها: جمعی.

(۳) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۲۸۹. شیخ مفید، مقنعه: ۹۸. و محقّق عاملی، مدارک ۳: ۲۹۵ به سیّد مرتضی در مصباح نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۲

آنکه آخر نماز در مکان غیرمباح یا در جامه غیرمباح واقع خواهد شد. و واجب [۱] است که چون خواهد که به‌واسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید: «السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُه».

و هر گاه در اثنای اذان از مؤذّن حدثی سرزند سنّت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد واذان را ازآنجاکه قطع‌کرده [۲] به‌اتمام رساند ولازم نیست که اذان را از سر گیرد.

امّا اگر در اثنای اقامت از مؤذّن حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد [۳].

و سنّت است که مابین اذان و اقامت فاصله واقع شود به دو رکعت [۴] یا به یک سجده، یا به یک نشستن، یا به یک گام [۵] برداشتن، یا به گفتن: «سُبْحانَ اللَّهِ» یا «الْحَمْدُلِلَّهِ» و اگر فصل به سجده یا به نشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اجْعَلَ قَلْبِیْ بارًّا وَعَیْشی قارًّا وَرِزْقِیْ دارًّا وَعَمَلِیْ سارًّا، وَاجْعَلْنی عِنْدَ قَبْرِ رَسُوْلِکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَالِه مُسْتَقَرًّا وَقَرارًا» و در وقت نشستن نیز این دعا بخواند: «سُبْحانَ مَنْ لا تَبِیدُ مَعالِمُهُ سُبْحانَ مَنْ لا یُنْسی ذِکْرُهُ سُبْحانَ مَنْ لا یُخَیِّبُ سآئِلُهُ سُبْحانَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی وَلا ابْوابٌ یُغْشی وَلا تَرْجُمانٌ یُناجی سُبْحانَ مِنَ اخْتارَ لِنَفْسه احْسَنَ الْاسْماءِ سُبْحانَ مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسی سُبْحانَ مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَةِ الْعَطایا الّا کَرَمًا وَجُوْدًا

---

[۱]- قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه اولی است، و همچنین است صلات بر نبی. (خراسانی)

* وجوب معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

* دلیل معتبر بر وجوب نیست، اخبار وارده در این مسأله مختلف است، جمعی از اصحاب مدّعی اجمال شده‌اند، اولی این است که در وقت اراده قطع صلاة بگوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله» و عدول بر نافله جایز نیست، چنانچه اگر عزم بر ترک کند بعد از التفات بر نسیان یا متردّداً بماند زمان معتدّ به بعد اراده قطع صلاة کند جایز نیست. (نخجوانی)

[۲] با عدم فوات موالات. (خراسانی)

[۳] لازم نیست، اگرچه افضل است. (خراسانی)

[۴] فصل دو رکعت در غیر نماز مغرب. (خراسانی)

[۵] استحباب آن در غیر منفرد معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۳

سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا وَلا هکَذا غَیْرُهُ» و بعد از اقامت این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلاةِ الْقآئِمَةِ، بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَالِه الدَّرَجَةَ وَالْوَسیلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضیلَةَ، بِاللَّهِ اسْتَفْتِحُ وَبِاللَّهِ اسْتَنْجِحُ وَعَلَی اللَّهِ اتَوَکَّلُ، وَبِمُحَمَّدٍ صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه اتَوَجَّهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِه وَاجْعَلْنی بِهِمْ عِنْدَکَ وَجیْهًا فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبیْنَ».

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله:

اشاره

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله:

بدان‌که شخصی که نماز می‌گزارد از چهار حال بیرون نیست، یا در اندرون خانه کعبه است، یا بربام خانه کعبه، یا به خانه کعبه آن قدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید، یا از شهر مکّه آن قدر دور است که دیدن خانه او را میسّر نیست.

پس اگر در اندرون خانه کعبه است به هرطرف که نماز بگزارد [۱] نماز او صحیح است بلکه در نمازهای چهار رکعتی می‌تواند که در هررکعتی رو به دیواری از دیوارهای خانه کعبه کند به‌شرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید. و اگر بربام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد، امّا واجب است که آن چنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد. و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه باشد و رو به جانب دَرِ خانه نماز کند واجب است که قدری از آستان دَرِ کعبه در قبله او باشد.

و امّا شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد به حیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکّه‌اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانه کعبه را ببیند، امّا بر او واجب است به‌طریقی نماز گزارد که اگر از میان دو قدم او یا به میان پیشانی او در وقت سجود خطّی بکشند آن خط راست به خانه کعبه بخورد.

و بباید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیرزمین تمام حکم خانه کعبه دارد، پس اگر شخصی که برکوهی که در شهر مکّه است یا در چاهی عمیقی نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطّی که از میان دو قدم او و به‌طریقی که مذکور شد بکشند برعین

---

[۱]- بلکه اولی و احوط نگزاردن نماز واجبی است در اندرون کعبه احتیاطاً، و همچنین بر بام آن، اگرچه اقوی جواز است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۴

خانه کعبه نخورد، امّا هر گاه به آنچه در حکم خانه کعبه است می‌رسد کافی است و نماز درست است.

فصل «۱» و امّا آن شخصی که از شهر مکّه دور است به حیثیّتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست

فصل «۱» و امّا آن شخصی که از شهر مکّه دور است به حیثیّتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست

- مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد- قبله او عین کعبه نیست [۱] بلکه جهت کعبه است، یعنی جانبی که خانه کعبه در او است، نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلّی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در آن بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست.

و آن را به قبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم می‌توان کرد، و به علاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم می‌شود.

مثلًا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آن است که جَدْی را بر پس دوش راست [۲]

---

[۱]- بلکه عین کعبه است و لکن استقبال آن برای بعید به این نحو است که اگر خطّی از ایستاده‌گاه او کشیده شود که به حسب نظر آن خط مستقیم شود بواسطه زیادتی دوری اگرچه غیر مستقیم باشد به حسب حقیقت آن خطّ متّصل شود به کعبه معظّمه. (خراسانی)

* قبله کسی که از شهر مکّه دور است نیز عین کعبه است، ولی کفایت می‌کند ایستادن به جانب او عرفاً و مستقبل عرفی کعبه بودن. (صدر)

* بلکه لازم است برای شخصی دور، ا ستقبال عین کعبه طوری که اگر کشف حجاب شود و خانه کعبه دیده شود، روی به او باشد و تحصیل به علامات است علماً و اگر نشد به مظنّه، و اگر نشد به شهادت عدلین، و اگر نشد به چهار جانب. (مازندرانی)

* قبله مطلقا عین کعبه است حتّی از برای بعید و محاذات عرفی کافی است و هر قدر بُعد بیشتر شود محاذات اوسع می‌شود و باید با امکان، علم به محاذات داشته باشد و اگر ممکن نباشد علم، ظنّ کافی است، الاقوی فالاقوی، و اگر ظنّ هم ممکن نباشد نماز به چهار جهت کند. (یزدی)

[۲] احوط این است که این در حالت غایت انخفاض یا ارتفاع آن بوده باشد. (خراسانی)

---

(۱) عنوان «فصل» در این‌جا زائد به نظر می‌رسد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۵

بگیرند. و علامت بعضی دیگر از آن بلاد- مثل شهر موصل [۱] آن است که مشرق را بر جانب چپ و مغرب بر جانب راست بگیرند. و علامت قبله بعضی از بلاد شام آن است که جَدْی را بر دوش چپ [۲] گیرند. و علامت بعضی از آن بلاد آن است که سهیل را در وقتی که به‌غایت بلندی رسد در مابین چشمها گیرند. و علامت بلاد یمن آن است که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین دوشها گیرند.

و اکثر این علامات از علم هیأت معلوم شده، و در دانستن قبله اعتماد براین علم جایز است [۳].

امّا اگر شخصی در صحرا [۴] باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظنّ قبله بهم رسد، بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت [۵] به چهار جهت [۶] بگزارد اگر وقت وسیع باشد، و اگر وقت تنگ باشد به هرقدر که وقت گنجد نماز گزارد اگر چه یک نوبت باشد، به هرجهت که خواهد.

فصل اگر برشخصی بعد از آن که نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او به قبله نبوده

فصل اگر برشخصی بعد از آن که نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او به قبله نبوده

---

[۱]- در تعیین قبله این بلاد رجوع نمایند به اهل بصیرت از کسانی که حاصل می‌شود از قول آنهاعلم یا ظنّ با عدم تمکّن از علم. (خراسانی)

[۲] بلکه بر شانه چپ. (خراسانی)

[۳] اگر مفید علم یا ظنّ با عدم تمکّن از علم باشند. (خراسانی)

* با حصول مظنّه در جائی که به آن اکتفاء میتوان نمود. (صدر)

[۴] یا در غیر صحرا. (یزدی)

[۵] و لکن به نحوی چهار نماز بگزارد که یقین حاصل نماید که یکی از آنها رو به قبله بوده و برتقدیر انحراف هم به جانب راست و چپ نرسد. (خراسانی)

[۶] نماز در چهار سمت احوط است. (تویسرکانی)

* احوط این است که چهار جهت هر دو جهت از آن مقابل یکدیگر باشد و دوری جهات از همدیگر مساوی باشد و این حاصل می‌شود به دو خطّ متقاطع که چهار زاویه قائمه حادث شود. (مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۶

بلکه پشت او به قبله بوده، نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد، و قضا کند [۱] اگر وقت باقی نباشد. و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او بوده، نماز را اعاده [۲] نماید اگر وقت باقی باشد، و اگر وقت گذشته باشد نمازی که گزارده است کافی است و قضای آن لازم نیست [۳].

و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت او یا در یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست [۴]: یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده، یا در مابین پیش رو و جانب چپ، یا در مابین پس پشت و جانب راست، یا در مابین پس پشت

و جانب چپ. پس در دو صورت اوّل اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده [۵] نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست، و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد [۶].

و بدانکه گاهی در نماز واجب رو به‌قبله کردن ساقط می‌شود، مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد، پس بر آن شخص واجب

---

[۱]- در وجوب قضاء تأمّل است. (خراسانی)

[۲] اعاده نماز احوط است. (تویسرکانی)

[۳] قضاء احوط است. (تویسرکانی)

* احوط قضاء کردن است. (دهکردی، یزدی)

* احوط لزوم است. (صدر)

* احوط قضاء نمودن است. (کوهکمره‌ای)

[۴] این تفصیل باعث تشویش ذهن است، ظاهر شدن خلاف قبله اگر تا به جانب چپ و راست، در وقت اعاده کند و در خاج وقت قضاء نیست، و اگر از جانب چپ و راست تجاوز کرد به سمت پشت سر، در وقت و خارج وقت هر دو نماز را از سر گیرد. (مازندرانی، نخجوانی)

[۵] اعاده واجب نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی، دهکردی، یزدی)

* لازم نیست. (صدر)

* بنابر احوط. (کوهکمره‌ای)

[۶] اعاده و قضاء که در این چهار صورت فرموده‌اند احوط است. (تویسرکانی)

* در صورت باقی نبودن وقت، قضاء لازم است احتیاطاً. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۷

است که در اثنای گریختن پشت به‌قبله نماز بگزارد. و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و دَرِ خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد، امّا اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگزارد، بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود.

فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است،

فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است،

یا فعل است یا ترک فعل، و هریک از این دو یا واجب است یا سنّت، و هریک از این چهار یا به زبان است یا به دل یا به اعضا، و جمیع آنچه به نماز تعلّق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست:

اوّل: آنچه برزبان بجا آوردن آن واجب است، مثل تکبیر احرام و قراءت.

دوم: آنچه به دل بجا آوردن آن واجب است، مثل نیّت نماز.

سوم: آنچه به اعضا بجا آوردن آن واجب است، مثل رکوع و سجود.

چهارم: آنچه به زبان بجا آوردن آن سنّت است، مثل خواندن قنوت.

پنجم: آنچه به دل بجا آوردن آن سنّت است مثل به خاطر گذرانیدن معنای آنچه در نماز خوانده می‌شود.

ششم: آنچه به‌اعضا بجا آوردن آن سنّت است، مثل‌دستها برداشتن در حال‌قنوت.

هفتم: آنچه به زبان ترک آن واجب است مثل تکلّم کردن به دو حرف [۱] که قرآن و دعا نباشد.

هشتم: آنچه بـه دل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا و غیره به بعضی افعال نماز.

نهم: آنچه به اعضا ترک آن واجب است، مثل دست بستن در نماز، چنانچه مذهب سنّیان است.

---

[۱]- یا یک حرف با معنی. (دهکردی، یزدی)

* و زیاده بر آن. (صدر)

* بلکه یک حرف با معنی نیز علی الأحوط. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۸

دهم: آنچه به زبان ترک آن سنّت [۱] است مثل قراءت مأموم [۲] با وجود شنیدن قراءت امام [۳].

یازدهم: آنچه به دل ترک آن سنّت است، مثل فکر در کار دنیا.

دوازدهم: آنچه به اعضا ترک آن سنّت است، مثل آنکه دست برکمر زند به‌طریق متکبّران.

و مـا در رسـاله اثنا عشـریّه که حَسَب‌الأمر اشـرف ارفع به‌فارسـی ترجمه شـده بیان کردیم که هریک از این دوازده نوع دوازده قسـم است، و همه اقسام را به‌ترتیب وبه‌تفصیل در آن رساله مذکور ساختیم.

فصل بدان‌که در جمیع نمازهای پنج‌گانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است،

اشاره

فصل بدان‌که در جمیع نمازهای پنج‌گانه یومیّه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است،

به این تفصیل: در رکعت اوّل بیست و یک فعل واجب است:

اوّل: ایستادن. دوم: رو به قبله کردن. سوم: نیّت کردن. چهارم: تکبیر احرام گفتن.

پنجم: درنگ نمودن [۴] در وقت تکبیر. شـشم: قراءت کردن. هفتم: درنگ نمودن به‌قـدر قراءت. هشـتم: خم شدن به جهت رکوع.

نهم: درنگ نمودن در رکوع به‌قدر ذکر گفتن. دهم: ذکر گفتن. یازدهم: سر از رکُوع برداشتن. دوازدهم: لمحه‌ای درنگ نمودن.

سیزدهم: خم شدن به جهت سجود. چهاردهم: درنگ نمودن در سجود به‌قدر ذکر.

---

[۱]- بلکه واجب است علی الاقوی. (خراسانی)

* مستحبّ بودن ترک قرائت دراینجا ممنوع‌است، بلکه اقوی‌وجوب‌ترک‌است. (مازندرانی)

[۲] احوط ترک قرائت است با شنیدن قرائت امام. (تویسرکانی)

* احوط ترک است. (صدر)

[۳] در نمـاز جهریّه بـا شـنیدن قرائت امـام یـا همهمه او حرام است قرائت مـأموم علی الاحوط و با عـدم سـماع جایز است، و در نماز اخفاتیّه مکروه است مطلقا. (کوهکمره‌ای)

* در نمـاز جهریّه بـا شـنیدن قرائت امـام یـا همهمه او واجب است ترک قرائت، و در نمـاز اخفاتیّه بهتر ترک است، چه بشـنود یا نه. (نخجوانی، یزدی)

[۴] یعنی طمأنینه و آرام گرفتن. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۲۹

پانزدهم: ذکر گفتن. شانزدهم: سر از سجده برداشتن. هفدهم: نشستن در میان دوسجده. هجدهم: لمحه‌ای درنگ نمودن. نوزدهم: خم شدن به جهت سجده دوم.

بیستم: درنگ نمودن به‌قدر ذکر. بیست و یکم: ذکر گفتن [۱].

به این بیست و یک فعل رکعت اوّل تمام است، و در رکعت دوم از این بیست و یک فعل سه فعل کم می‌شود: نیّت [۲] و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام.

پس افعالی که واجب است در رکعت دوم هجده است.

و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی‌شمارند:

اوّل: سر از سجده [۳] برداشتن. دوم: نشستن. سوم: تشهّد خواندن. چهارم: درنگ نمودن در تشهّد.

و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است [۴]: اوّل: نشستن به جهت سلام گفتن. دوم: سلام گفتن. سوم: درنگ کردن به‌قدر سلام گفتن.

پس در نماز صبح چهل و شش [۵] فعل واجب است، و در نماز شام شصت و هشت فعل، و در هریک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجب است.

این است جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجب است در نمازهای پنج‌گانه شبانه‌روزی به فعل آوردن آن.

و بدان‌که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد،

اشاره

و بدان‌که از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد،

و آن نیّت

---

[۱] سر از سجده دوم برداشتن و نشستن بعد از آن در رکعت اوّل نیز واجب است، و همچنین در رکعت سیّم از چهار رکعتی. (نخجوانی، یزدی)

[۲] بلکه نیّت که عبارت از داعی است باید تا آخر نماز باقی باشد. (خراسانی)

* نیّت داعی است، پس در تمام نماز معتبر است، بلی بنابر اینکه نیّت اخطار است تفصیل صحیح است. (کوهکمره‌ای)

[۳] یعنی سجده دوم. (صدر)

[۴] این سه فعل احوط است. (تویسرکانی)

[۵] سر از سجده دوم از رکعت اوّل برداشتن را نشمرد، آن هم واجبی است خارج از رکعت اوّل، پس چهل و هشت فعل واجب است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۰

است، و تکبیر احرام، و قیام، و قراءت، و رکوع و سجود، و تشهّد و تسلیم، و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل می‌یابد.

فصل اوّل در بیان آنچه تعلّق به نیّت دارد:

فصل اوّل در بیان آنچه تعلّق به نیّت دارد:

بدان که نیّت هریک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادت است از برای رضای خدا، و در نیّت اوّلًا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است، اداست یا قضا [۱] واجب است یا سنّت. بعد از آن قصد کند که آن را بجا می‌آورم از برای رضای خدا، و این قصد در نهایت آسانی است، و هیچ اشکالی ندارد، و وسواسی که بعضی مردم در نیّت می‌کنند از فعل شیطان است، و به این مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است «۱» و آنکه بعضی گمان برده‌اند که نیّت نماز مرکّبی است از چند چیز، مثل تعیین نماز [۲] و آنکه واجب است یا سنّت اداست یا قضا، این گمان غلط است بلکه این امور منوی‌اند، یعنی نیّت براینها واقع می‌شود.

---

[۱]- تعیّن اداء یا قضاء واجب یا مستحبّ در همه جا احوط است. (تویسرکانی)

* نیّت اداء و قضاء لازم نیست، مگر هرگاه تعیین موقوف بر آن باشد، و همچنین وجوب و سنّت. (دهکردی، یزدی)

* اداء یا قضاء بودن عمل ناشی می‌شود از وقوع آن در وقت یا در خارج وقت، پس اداء و قضاء امر قصدی نیست، مگر اینکه خروج عمل از ابهام موقوف بر آن باشد، پس در این صورت باید تعیین به او شود، و همچنین است نیّت وجوب وسنّت. (کوهکمره‌ای)

* نیّت اداء و قضاء لازم نیست با تعیین منوی، مثلًا اگر تعیین کند که نماز صبح امروز را می‌کنم، دیگر لازم نیست نیّت اداء و قضاء. (مازندرانی)

* نیّت اداء و قضاء و وجوب و سنّت لازم نیست با تعیین منوی، مثلًا اگر تعیین کند که نماز صبح امروز را می‌خوانم، دیگر لازم نیست نیّت اداء و قضاء و وجوب و سنّت، بلی اگر تعیین منوی توقّف داشته باشد به آنها لازم است. (نخجوانی)

[۲] آنچه معتبر است تعیین است با تعدّد مأمورٌ به نه قصد اداء یا قضاء و همچنین است وجوب‌و استحباب. (خراسانی)

---

(۱) وسائل ۱: ۶۳، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۱

فصل دوم در بیان آنچه تعلّق به تکبیر احرام دارد: و آن چهارده امر است: هفت امر واجب، و هفت امر سنّت.

امّا هفت امر واجب:

امّا هفت امر واجب:

اوّل آنکه: به لفظ عربی گفته شود، پس اگر به جای «اللَّه اکبر» خدا بزرگتر است گوید- مثلًا- نماز باطل خواهد بود.

دوم آنکه: حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد، به‌طریقی که مقرّر است.

سوم آنکه: مقارن نیّت [۱] باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیّت واقع شود مثل اندک سکوتی [۲] یا لفظی در میان آخر نیّت و اوّل تکبیر احرام درآید مثل آنکه بگوید: «قربهً الی اللَّه هُو اللَّه اکبر» نماز باطل است [۳].

چهارم آنکه: در میان لفظ «اللَّه» و لفظ «اکبر» فاصله درنیاید، خواه سکوت، و خواه لفظ دیگر، پس اگر در میان لفظ «اللَّه» و لفظ «اکبر» سکوت کند یا لفظ دیگر درآورد، مثل آنکه بگوید «اللَّه تعالی نماز باطل است [۴].

---

[۱]- چون نیّت داعی بر فعل است نه خطور به بال لهذا در نزد تکبیرهٔ الاحرام وجود داعی کافی‌است. (تویسرکانی)

* نیّت داعی است و باید در حال تکبیرهٔ الاحرام موجود باشد. (خراسانی)

* نیّت داعی است نه اخطار، پس بنابراین از همزه اوّل «اللَّه اکبر» تا میم «السلام علیکم» همه حقیقتاً مقارن نیّت هستند. (کوهکمره‌ای)

[۲] چون نیّت عبارت از داعی است، این مقدار از سکوت ضرر ندارد، هر چند نیّت را به اخطارکند، بلکه اگر اخطار را واجب بدانیم نیز سکوت کمی ضرر ندارد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بطلان از جهت زیاد کردن کلمه هُوَ است بر تکبیرهٔ الاحرام، والّا سکوت قلیل ضرر ندارد. (دهکردی)

* نیّت به لفظ نیست تا فاصله شدن لفظ متصوّر باشد یا مضرّ و در این مثال نه به جهت فاصله لفظ است، بلکه به جهت سقوط همزه اللَّه است به وصل و إلّاضرر ندارد. (مازندرانی)

[۴] بطلان نماز در چهارم و پنجم احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۲

پنجم آنکه: همزه «اللَّه» و همزه «اکبر» را قطع نمایـد [۱] پس اگر وصل سازد همزه [۲] «اللَّه» را به آخر نیّت، یا همزه «اکبر» را به هاء «اللَّه» نماز باطل است.

ششم آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگرچه به تقدیر باشد، مثل آنکه کَر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید، پس اگر برتقدیر آنکه اگر کر نمی‌بود یا فریاد مردم نمی‌شد تکبیر را می‌شنید نماز او صحیح است، و الّا باطل است.

هفتم آنکه: اگر گُنگ باشد به دِل قصد کند و با انگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد.

امّا هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنّت است:

امّا هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنّت است:

اوّل: دستها را برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها.

دوم آنکه: ابتدای تکبیرگفتن به ابتدای دست برداشتن باشد وانتهای آن‌به‌انتهای آن.

سوم آنکه: کفها [۳] دروقت دست برداشتن به جانب قبله باشد.

چهارم آنکه: انگشتان به هم چسبیده باشد [۴] مگر دوانگشت بزرگ که از انگشتان دیگر می‌باید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند.

پنجم: آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد [۵] و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد [۶] باشد.

ششم آنکه: تکبیر احرام [۷] را بعد از شش تکبیری که در اوّل نماز سنّت است [۸]

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۳

بجاآورد، یا در اثنای آنها، یا مقدّم برآنها.

هفتم آنکه: شش تکبیر سنّت را با دعاهای مقرّره به‌فعل آورد، به این طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن این دعا بخواند: «اللّٰهُمَّ انْتَ الْمَلِکُ الحَقُّ لا الهَ الّا انْتَ سُبْحانَکَ انی ظَلَمْتُ نَفْسیْ فَاغْفِرلیْ ذَنْبیْ انَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الّا انْتَ» بعد از آن دوتکبیر بگوید واین دعاء بخواند: «لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ وَالْخَیْرُ فیْ یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیسَ الَیْکَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لا مَلْجَا مِنْکَ الّا الَیْکَ سُبْحانَکَ وَحَنانَیْکَ تَبارَکْتَ وَتَعالَیْتَ سُبْحانَکَ رَبَّنا وَرَبَّ الْبَیْتِ الْحَرامِ» و بعد از آن دوتکبیر بگوید واین دعا بخواند: «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ حَنیْفًا مُسْلِمًا وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ».

فصل سوم در بیان آنچه تعلّق به قیام دارد: و آن هجده امر است: پنج امر واجب، ده امر سنّت، سه امر مکروه.

امّا آن پنج امری که واجب است:

امّا آن پنج امری که واجب است:

اوّل: راست ایستادن، پس اگر بی‌ضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هرچند به حدّ رکوع نرسد.

دوم: استقلال؛ یعنی برچیزی تکیه نکردن به حیثیّتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلّی بیفتد. امّا اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدّم است برنشسته نماز کردن.

سوم: استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن، پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بگزارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گزارد که باد او را نجنباند نماز او باطل است [۱].

چهارم: بر هردو پا ایستادن پس اگر بی‌ضرورت بر یک پا بسیار [۲] ایستاده نماز

---

[۱] بلکه مخیّر است، اگرچه بهتر است که بعد از همه قرار دهد. (خراسانی)

[۲] بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

[۳] بسیار هم نباشد عیب دارد در حال قرائت و تسبیح. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۴

گزارد نماز او باطل است [۱].

پنجم آنکه: قدمها را از یکدیگر دور نگذارد به حیثیّتی که از ایستادن متعارف بیرون رود.

امّا آن ده چیز که در وقت قیام سنّت است:

اشاره

امّا آن ده چیز که در وقت قیام سنّت است:

اوّل: به خضوع و خشوع ایستادن به‌طریقی که غلامان به اخلاص در خدمت آقای خود می‌ایستند.

دوم: نظر به موضع سجود افکندن نه به جای دیگر.

سوم: قدمها را از یکدیگر دور کردن به مقدار سه انگشت تا یک وجب.

چهارم آنکه: قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس.

پنجم: انگشتان پاها به جانب قبله داشتن.

ششم: هردو کف دست بردو ران گذاشتن.

هفتم: انگشتان دست را ملاصق «۱» هم داشتن [۲].

هشتم: زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند.

نهم: زن کفهای دست خود را برپستان خود گذارد.

دهم: قنوت [۳] کردن مرد و زن در رکعت دوم بعد از قراءت و قبل از رکوع، مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوم را بعد از رکوع می کند، و از زن نماز جمعه ساقط است.

[۱] بنابر احوط. (تویسرکانی)

* ظاهر این است که در حال قرائت و تسبیح و سائر اذکار واجبه در حال قیام باطل است هرچند بسیار هم نباشند. (نخجوانی)

[۲] حتّی ابهامین. (یزدی)

[۳] قنوت از مستحبّات قیام نیست، بلکه خود فعلی است مستحبّ. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

(۱) چسبیده بهم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۵

و بدان‌که قنوت سنّت مؤکّد است

اشاره

و بدان‌که قنوت سنّت مؤکّد است

و معنای آن دعاست، خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد. و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب می‌داند و نماز بی‌قنوت را باطل می‌داند «۱». و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنّت است که به نیّت قضا بجاآورد [۱] و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند، و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن به خاطر رسد همانجا رو به قبله کند و بجاآورد.

و در قنوت هفت امر سنّت است:

و در قنوت هفت امر سنّت است:

اوّل: اللّه اکبر گفتن قبل از قنوت.

دوم: دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر.

سوم آنکه: در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان.

چهارم آنکه: انگشتان را بهم بچسباند، مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد.

پنجم: تطویل کردن قنوت.

ششم: کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است: «لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ الْحَلیمُ الْکَریْمُ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیْمُ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضیْنَ السَّبْعِ وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَما تَحْتَهُنَّ وَما فَوقَهُنَّ وَرَبِّ «۲» الْعَرْشِ الْعَظیْمِ وَالْحَمْدُللَّهِ رَبِالْعالَمیْنَ» بعد از آن بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَعافِنا وَاعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ إنّک علی کلّ شیء قدیر».

هفتم: بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را [۲] و آهسته خواندن مأموم آن را.

[۱]- بلکه تعرّض اداء و قضاء نکند. (خراسانی)

[۲] بلکه و همچنین مأموم، اگر چه اولی آن است که به نحوی باشد که امام نشنود. (خراسانی)

(۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۳۱۶، حدیث ۹۳۲.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: وَهُوَ رَبُّ العَرْشِ العَظِیْم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۶

امّا آن سه امر که در قیام مکروه است:

امّا آن سه امر که در قیام مکروه است:

اوّل: دست بر کمر زدن به‌طریق متکبّران.

دوم: تورّک نمودن، یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن.

سوم: کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن [۱].

و در قنوت کردن به‌فارسی میانه علما خلاف است. و اصحّ آن است که جایز نیست [۲] و در کتاب حبل المتین بیان آن شده «۱».

فصل چهارم در بیان آنچه تعلّق به قراءت فاتحه و سوره دارد:

اشاره

فصل چهارم در بیان آنچه تعلّق به قراءت فاتحه و سوره دارد:

واجب است قراءت فاتحه و سوره [۳] در رکعت اوّل و دوم از نمازهای پنج‌گانه. امّا در رکعت سوم و چهارم مصلّی مخیّر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع، چنانچه به‌تفصیل مذکور خواهد شد.

و آنچه تعلّق به‌قراءت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است: یازده امر واجب، و ده امر سنّت، و پنج امر مکروه، و شش امر حرام.

امّا یازده امر واجب:

امّا یازده امر واجب:

اوّل آنکه: فاتحه و سوره به زبان عربی خوانده شود، پس اگر به‌زبان دیگر ترجمه آن را بخواند نماز باطل است.

---

[۱] کراهت این معلوم نیست. (خراسانی)

[۲] عدم جواز قنوت به فارسی احوط است. (تویسرکانی)

* در خصوص نمازهای فریضه. (خراسانی)

* در نماز واجب. (صدر)

* عدم جواز احوط است. (کوهکمره‌ای)

* وظیفه قنوت به فارسی حاصل نمی‌شود، لکن دعای فارسی خواندن در حال قنوت یا سایر احوال نماز جایز است، هرچند خلاف احتیاط است. (یزدی)

[۳] وجوب قرائت سوره احوط است. (تویسرکانی)

(۱) حبل المتین ۲: ۳۹۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۷

دوم: حرفها را از مخارج مقرّره اخراج نمودن.

سوم: اعْراب الفاظ [۱] و تشدید را ملاحظه کردن.

چهارم: موافق یکی از هفت قراءت مشهور [۲] خواندن، و لازم نیست که از اوّل تا آخر به‌یک قراءت بخواند، پس اگر بعضی را مثلًا بـه قراءت عـاصم و بعضـی را به‌قراءت حمزه و بعضـی را به قرءات بـاقی قُرّاء بخوانـد جـایز است، بلکه سـنّت است [۳] کـه در قرآن خواندن التزام یک قراءت نکند.

پنجم: مقدّم داشـتن فاتحه بر سوره، پس اگر به سـهو سوره را مقدّم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند، و اگر عمداً سوره را مقدّم دارد نماز باطل است [۴].

ششم: آنکه در میان الفاظ قراءت فاصله واقع نشود [۵] خواه سکوت طویل، و خواه به یک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد. امّا فاصله به هریک از قرآن و دعا جایز

---

[۱] یعنی تلفّـظ نکنـد بـه غیر اعراب کلمـه، مثـل اینکـه مرفـوع را منصـوب بخوانـد، و مراد دانسـتن اعراب نیسـت، وهـم تلفّظ به‌اعراب‌لازم‌نیست، اگر وقف‌کند برکلمه صحیح‌است. (مازندرانی)

[۲] بنابر احوط. (خراسانی، یزدی)

* بایـد قرائت صـحیح باشـد به قواعـد شـرعیّه، پس اگر فرض شود خوانـدن کلمه به قواعـد عربیّه صـحیح است، لکن موافق یکی از قرائت سبع نیست ظاهراً مجزی باشد. (دهکردی)

* احوط ترک موافقت قرائت ابی جعفر و یعقوب و خلف است، چنانچه موافقت قرائت باقی نیز احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۳] سنّت بودن این محلّ تأمّل است. (خراسانی)

[۴] اگر اکتفاء به آن نمایـد، یا برگردد به عـدم قصـد امتثال امر، وإلّا باطل نیست علی الاصـحّ، به خصوص اگر اعراض نماید از آن، اگر چه اعاده صلات احوط است. (خراسانی)

[۵] این شـرط قرائت بودن مشکل است، زیرا که سکوت طویل اگر ماحی صورت صلات است‌نماز فاسد است، اگرنه ضرر به قرائت و ضرر به نماز ندارد و لفظ اگر کلام آدمی است مبطل نماز است و اگر سهو است ضرر به هیچ یک ندارد. (مازندرانی)

* این شـرط قرائت بودن مشکل است، زیرا که سکوت طویل اگر ماحی صورت صلات است نماز فاسد است، اگر نه ضرر به قرائت ندارد، ضرر به نماز ندارد، و لفظ اگر کلام آدمی است عمداً مبطل نماز است، و اگر سهو است ضرر به هیچ یک ندارد مگر طوری شود که انتظام قرائت و صدق قرائت بودن برود. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۳۸

است [۱] به شرط آنکه انتظام قراءت فوت نشود.

هفتم: اگر مصلّی مرد [۲] باشد نماز صبح و دو رکعت اوّل نماز شام و خفتن [۳] را بلند بخواند [۴] و باقی را آهسته [۵].

هشتم: در اوّل فاتحه و سوره «بِسْمِ اللَّه» بخواند و ترک نکند، که آن مذهب بعض سنّیان است «۱».

نهم: فاتحه و سوره از بَر بخواند [۶] پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بَر تواند خواند نماز باطل است [۷].

دهم: در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معیّن کند [۸] قبل از آنکه «بِسْمِ اللَّه»

---

[۱] فاصله به غير قرآن و دعا اگر از روى سهو باشد نيز چنين است كه اگر انتظام فوت نشود ضرر ندارد بلكه سكوت نيز در صورتى ضرر دارد كه مفوّت انتظام باشد. (يزدى)

[۲] و امّا زن، پس در آن سه نماز مخيّر است ما بين آهسته و بلند خواندن، و در باقى بايد آهسته‌بخواند. (نخجوانى، يزدى)

[۳] يعنى حمد و سوره آنها را، نه ساير اذكار. (يزدى)

[۴] على الاحوط. (خراسانى)

[۵] مگر ظهر روزجمعه‌كه مستحبّ‌است در آن‌بلندخواندن، مثل‌نمازجمعه. (نخجوانى، يزدى)

[۶] اشتراط قرائت حمد و سوره ازبر احوط است و همچنين تعيّن بسم اللّه كه از براى چه سوره‌است و وجوب هيچ يك معلوم نيست. (تويسركانى)

[۷] بنابر احوط، اگرچه اقوى صحّت است. (خراسانى)

* بنابر احوط و اقوى خواندن از روى نوشته است، حتّى با تمكّن از خواندن ازبر. (دهكردى، يزدى)

* احوط اتمام و اعاده نماز است. (كوهكمره‌اى)

* بطلان معلوم نيست، بلى احوط است، اظهر جواز خواندن از روى نوشته است، حتى با تمكّن از بر خواندن. (نخجوانى)

[۸] بنابر احوط و اقوى عدم وجوب است، بلى هرگاه به قصد سوره معيّنى، بسم اللّه گفت‌كفايت از سوره ديگر نمى‌كند. (يزدى)

---

(۱) رجوع شود به الفقه على المذاهب الأربعة ۱: ۲۵۷، و المجموع ۳: ۳۲۳.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۱۳۹

بخواند پس اگر بعد از «بِسْمِ اللّه» خواندن سوره را تعيين نمايد نماز باطل است [۱].

يازدهم: چون سوره «الم تركيف» بخواند سوره «لِايلاف» در عقب آن بخواند و چون سوره «والضّحى بخواند سوره «الم نشرح» در عقب آن بخواند.

امّا آن ده امر كه در خواندن فاتحه و سوره سنّت است:

امّا آن ده امر كه در خواندن فاتحه و سوره سنّت است:

اوّل: قبل از شروع در فاتحه [۲] «اعُوْذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيْم» بگويد.

دوم: ملاحظه نمودن صفات حروف به‌طريقى كه در علم قراءت مقرّر است، مثل جهر و همس «۱» و غُنّه «۲» و غير آن.

سوم: اشباع كسره كاف «مالِكِ يَوْمِ الدِّين» كردن [۳].

چهارم: اشباع ضمه دال «ايّاك نعبد» كردن.

پنجم: وقف تامّ و وقف حسن بجا آوردن، و در فاتحه چهار وقف تامّ است و ده وقف حسن، امّا چهار وقف تامّ بر آخر «بِسْمِ اللَّه» است و بر «يَوْمِ الدّين» و بر «نستعين» و بر «ولَا الضَّآلّين» امّا ده وقف حسن بر «بِسْمِ‌اللَّه» است و بر «الرّحمن» و بر «الْحَمْدُلِلَّهِ» و بر «رَبِّ الْعالَميْن» و بر «الرَّحْمنِ» و بر «الرَّحيْم» و بر «ايَّاكَ نَعْبُد» و بر «الْمُسْتقيْم» و بر «انعَمْتَ عَلَيْهِم» وبر «غيرالمَغْضُوبِ عَلَيهم».

ششم: آنكه پيشنماز قراءت فاتحه و سوره را به مأمومين در نماز جهريّه بشنواند به‌شرط آنكه بسيار بلند به‌طريق اذان نخواند

---

[۱]

. معلوم نيست. (صدر)

* اتمام نماز و اعاده آن احوط است. (کوهکمره‌ای)

* بطلان معلوم نیست، بلی احوط است، بلی هرگاه به قصد سوره معیّن گفت کفایت از سوره دیگر نمی‌کند. (نخجوانی)

[۲] در رکعت اولی. (خراسانی)

[۳] ولی به طریقی که یاء از او ظاهر شود که چهار حرف پنج حرف گردد، و همچنین در دال نعبد. (صدر)

---

(۱) آواز نرم.

(۲) آوازی که از خیشوم بیرون آید- آواز بینی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۰

هفتم: بلند خواندن پیشنماز و منفرد «بِسْمِ اللَّه» را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند.

هشتم: بعد از خواندن هریک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن.

نهم: چون سوره «والشمس» بخواند بعد از تمام کردن آن «صدق اللّه» بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن «کذلِکَ اللَّه ربّی» سه نوبت بگوید.

دهم: در نماز صبح سوره‌ای بخواند که در درازی مثل سوره «عمّ» و سوره قیامت باشد، و در نماز ظهر [و عصر] «۱» مثل سوره «والشّمس» و سوره «اعلی» بخواند، و در نماز شام و خفتن مثل سوره «انَّا انْزلناهُ» و سوره «اذا جآءَ» بخواند، و در ظهر روز جمعه سوره «جمعه» و سوره «منافقین» بخواند.

و امّا آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است:

و امّا آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است:

اوّل: ادغام کردن میم «الرّحیم» در میم «مالِکِ.

» دوم: بعد از فاتحه دو سوره خواندن [۱] و بعضی [۲] از مجتهدین آن را حرام می‌دانند [۳] «۲».

) سوم: مکرّر خواندن یک سوره در دو رکعت، مگر سوره «اخلاص» که مکرّر خواندن آن مکروه نیست.

چهارم: عدول نمودن [۴] از سوره‌ای به سوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اوّل خوانده شود و بعد از آن حرام است [۵] چنانچه مذکور خواهد شد.

---

[۱] البتّه ترک نماید دو سوره خواندن را در یک رکعت. (مازندرانی)

[۲] قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۳] در نماز واجب، البتّه متابعت بعضی از مجتهدین را نمایند. (دهکردی، صدر)

* اقوی این است که حرام و مبطل است. (نخجوانی)

[۴] کراهت معلوم نیست. (خراسانی)

[۵] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۳۰۲. علّامه حلّی، نهایهٔ الإحکام ۱: ۴۶۷. فاضل مقداد، تنقیح الرائع ۱: ۲۰۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۱

پنجم: بسیار کشیدن مدّ الف [۱] خواه مدّ متّصل و خواه مدّ منفصل.

امّا آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره به‌فعل آوردن آن حرام است:

اوّل: آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه [۲].

دوم: سوره طویل خواندن [۳] در نماز که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود.

سوم: سوره‌ای از سوره‌های عزایم خواندن، و سوره‌های عزایم [۴] قبل از این به‌تفصیل مذکور شد «۱».

چهارم: خواندن فاتحه یا سوره به‌طریق تحریر و نفس و صورت [۵].

پنجم: عدول نمودن [۶] از سوره به سوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اوّل نه قبل از آن، مگر عدول کردن از سوره «اخلاص» یا سوره «قُلْ یا ایُّهَا الْکافرون» که آن مطلقاً حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن، الّا عدول

---

[۱] احوط نکشیدن مدّ الف است بسیار. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] علی الاحوط. (خراسانی)

[۴] در چیزهائی که حرام است بر جنب، گفته شد. (مازندرانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* عبارت خالی از عیب نیست، شاید چنین باشد: تحریر نفس و صوت و مراد آوازه خوانی باشد. (دهکردی، مازندرانی)

* این عبارت خالی از غلط نیست. (صدر)

* این عبارت بنا به تحقیقی که بعد از مقابله نسخ صحیحه به عمل آمده است این طور است چهارم: خواندن فاتحه و یا سوره به طریق تحریر و نقش و صوت، بدون راء، و مراد از تحریر پیچیدگی آواز است که قسمی است از موسیقی، و نقش هم به فتح اوّل قسمی است از سرود قوّالزن‌ها که خراسانیان وضع کرده‌اند، قدیم معمول بود میان اهل طرب، در غیاث اللغهٔ چنین مسطور است، بنابر نقل بعض موثّقین. (نخجوانی)

[۶] حرمت عدول به تفصیل مرقوم احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۴۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۲

نمودن از این دو سوره به سوره «جمعه» و سوره «منافقین» در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است، امّا به دو شرط: اوّل: اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد. دوم: به نصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره‌ای به سوره دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اوّل خوانده نکند.

ششم: بلند خواندن زن، فاتحه یا سوره را به‌نوعی که مرد نامحرم بشنود [۱] امّا اگر زن [۲] بسیار پیر باشد [۳] که مرد را میل به او نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود [۴].

بدان‌که در رکعت سوم و چهارم اگر به جای فاتحه «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکبر» بخواند واجب است که آهسته بخواند [۵] و أولی آن است که «اسْتَغْفِرُاللَّه» در آخر آن بگوید، و اگر مجموع را مکرّر سازد تا سه نوبت افضل [۶] خواهد بود. و اگر در رکعت اوّل و دوم خواندن فاتحه فراموش شود أولی [۷] آن است که در رکعت سوم یا چهارم به‌جای تسبیحات فاتحه

بخواند.

---

[۱]- حرمت بلند خواندن حمد و سوره را به نحوی که نامحرم بشنود احوط است. (تویسرکانی)

[۲] احوط ترک بلند خواندن زن است در صورت شنیدن اجنبی صوت او را، اگرچه به طریق‌لذّت نباشد به جهت پیری زن یا پیری مرد. (مازندرانی)

[۳] احوط ترک بلند خواندن است از برای زن پیر نیز. (خراسانی)

[۴] در نماز رعایت احتیاط را نمایند. (صدر)

* و احوط در نماز نشنوانیدن است. (یزدی)

[۵] و همچنین اگر فاتحه بخواند و اجب است آهسته بخواند. (خراسانی)

* اگر فاتحه بخواند نیز واجب است آهسته بخواند، ما عدای بسمله که مستحبّ است در آن جهر، اگرچه احوط آهسته خواندن آن است نیز. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* در رکعت سوم و چهارم آهسته خواندن واجب است مطلقاً، بلکه مقتضای احتیاط اخفات در بسمله است نیز اگر اختیار فاتحه نماید. (کوهکمره‌ای)

[۶] بلکه احوط است. (صدر)

* بلکه احتیاط شدید که مرخّص در ترک نیست. (مازندرانی)

[۷] اولویّت آن محلّ تأمّل است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۳

فصل پنجم در بیان آنچه تعلّق به‌رکوع دارد: وآن بیست وشش امر است: شش امر واجب، وشانزده امر سنّت، وچهارامر مکروه.

امّا شش امر واجب:

امّا شش امر واجب:

اوّل آنکه: آن مقدار خم شود که کف دستها به زانو برسد [۱] امّا دست بر زانو گذاشتن واجب نیست.

دوم: «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِه گفتن [۲] یا سه نوبت «سُبْحانَاللَّه» و اگر ضرورتی [۳] باشد یک نوبت «سُبْحانَ اللَّه» گفتن کافی است.

سوم: درنگ نمودن به مقدار ذکر.

چهارم‌آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگرچه به‌تقدیر باشد، چنانچه در فصل قراءت و تکبیر احرام مذکور شد.

پنجم: سر برداشتن از آن.

ششم: لمحه‌ای درنگ نمودن بعد از سر برداشتن.

امّا آن شانزده امر که در رکوع سنّت است:

امّا آن شانزده امر که در رکوع سنّت است:

اوّل آنکه: چون خواهد که خم شود «اللَّه اکبر» بگوید.

دوم آنکه: در حال رکوع زانوها را به پس برد به پیش نیاورد.

سوم: آن که پشت خود را راست بدارد به‌نوعی که اگر قطره آبی‌برآن ریخته شود به‌جای خود ایستد.

---

[۱]- علی الاحوط، اگرچه اقوی اکتفاء کردن به رسیدن انگشتان است. (خراسانی)

* علی الاحوط. (مازندرانی)

[۲] دور نیست که مطلق ذکر در رکوع کافی باشد، پس سه دفعه سبحان ربّی العظیم و بحمده یاسبحان اللّه سه دفعه گفتن واجب نیست، لکن احوط است. (تویسرکانی)

* بنابر احوط، اگرچه اقوی جواز گفتن مطلق ذکر است که سه مرتبه بگوید اگر غیر از تسبیحه کبری باشد. (خراسانی)

[۳] اگر ضرورت به نحوی باشد که رافع تکلیف نسبت به زیاده باشد. (خراسانی)

* ظاهر عبارت این است که مراد از ضرورت عرفی است که مجرّد فوق حاجت باشد، نه اضطرار رافع تکلیف، اگر این است کافی نیست. (مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۴

چهارم آنکه: گردن را موازی پشت بکشد.

پنجم آنکه: نظر به مابین دو قدم خود اندازد.

ششم آنکه: دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد.

هفتم آنکه: دو کف خود را بر دو زانو بگذارد.

هشتم آنکه: انگشتان را از هم دور کند.

نهم آنکه: دست راست را برزانو پیش از دست چپ گذارد.

دهم آنکه: زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد.

یازدهم: مکرّر گفتن «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیم وَبِحَمْدِه تا سه نوبت و پنج نوبت فاضل‌تر است، و افضل از آن هفت نوبت است.

دوازدهم آنکه: قبل از گفتن «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِه» این دعا بخواند: «اللّهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ اسْلَمْتُ وَبِکَ امَنْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَانْتَ رَبِیْ، خَشَعَ لَکَ سَمْعِیْ وَبَصَرِیْ وَشَعْرِیْ وَبَشَرِیْ وَلَحْمِیْ وَدَمِیْ وَمُخِیْ وَعَصَبِیْ وَعِظامِیْ وَما اقَلَّتْهُ قَدَ مایَ غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَلا مُسْتَکْبِرٍ وَلا مُسْتَحْسِرٍ».

سیزدهم: اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید.

چهاردهم: اگر مأموم باشد آهسته گوید [۱].

پانزدهم: اگر منفرد باشد ذکر را به‌طریق قراءت خواند در جهر و اخفات [۲].

شانزدهم: چون سر از رکوع بردارد بگوید: «سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهْ الْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعالَمیْنَ اهْلَ الْکِبْرِیآءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوْتِ».

امّا آن چهار امر که در رکوع مکروه است:

امّا آن چهار امر که در رکوع مکروه است:

اوّل: دستها را در وقت رکوع به دو پهلوی خود چسبانیدن [۳].

دوم: سر به زیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد.

---

[۱] بلکه شنوانیدن مأموم ذکر را به امام مکروه است. (خراسانی)

[۲] بلکه مخیّر است بین جهر و اخفات، چه در نماز جهری، چه اخفاتی. (خراسانی)

[۳] بلکه دو دست را از دو پهلو دور ساختن مستحبّ است، چنانچه گذشت. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۵

سوم آنکه: پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید [۱] اگر گمان داشته باشد که بعضی از مأمومین به‌واسطه ضرورتی تعجیل دارند.

چهارم: دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن [۲]. و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند [۳] «۱».

فصل ششم در بیان آنچه تعلّق به سجود دارد:

وآن سی وهفت امر است: ده امر واجب، وبیست وپنج امر سنّت، و دو امر مکروه.

امّا ده امر واجب:

امّا ده امر واجب:

اوّل آنکه: برمجموع هفت عضُو سجده کند، که آن پیشانی است، و دو کف دستها، و دو زانو، و دو انگشت بزرگ پاها

دوم آنکه [۴]: سنگینی خود را برکلّ این هفت عضو اندازد [۵] پس اگر بربعضی مطلقاً سنگینی نیندازد نماز باطل است [۶] امّا لازم نیست سنگینی انداختن برهمه عضوها برابر باشد.

سوم آنکه: هریک از این هفت عضو مستقرّ باشد یعنی برمحلّ خود قرار گرفته باشد، پس اگر برروی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند به حیثیتی که بعضی اعضا مستقرّ

---

[۱]- آنچه مکروه است تطویل رکوع است بحسب متعارف. (خراسانی)

[۲] احوط ترک آن است. (صدر- نخجوانی)

[۳] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

[۴] دوم و سوم احوط است. (تویسرکانی)

[۵] وجوب این امر معلوم نیست، بلکه مناط صدق سجده بر آن هفت عضو است. (دهکردی، یزدی)

[۶] بلکه باطل نیست بعد از صدق اسم سجود. (خراسانی)

* معلوم نیست. (صدر)

* باید تأمّل شود. (مازندرانی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۳۴۷، مسأله ۹۷. و علّامه در مختلف ۲: ۱۹۳ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۶

نباشد نماز باطل است [۱].

چهارم آنکه: پیشانی را برخاک [۲] گذارد یا برچیزی که از خاک روئیده باشد به‌شرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد به حسب عادت.

پنجم: گفتن «سُبْحانَ رَبِّیَ الْاعْلی وَبِحَمْدِهِ» یک نوبت یا سه نوبت «سُبْحانَ‌اللَّه [۳]» و در وقت ضرورت یک نوبت [۴] کافی است چنانچه در رکوع گذشت [۵].

ششم: درنگ کردن به‌قدر ذکر.

هفتم آنکه: ذکر را چنان گوید که خود بشنود، همچنان‌که در رکوع گذشت.

هشتم: سر از سجده اوّل برداشتن [۶].

نهم: بعد از سر برداشتن لمحه‌ای درنگ نمودن.

دهم: نوبت دیگر سجده کردن به‌طریق سجده اوّل.

امّا آن بیست و پنج امر که در وقت سجود به فعل آوردن آن سنّت است:

امّا آن بیست و پنج امر که در وقت سجود به فعل آوردن آن سنّت است:

اوّل: «اللَّه اکبر» گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن به جهت سجود.

دوم: درنگ نمودن به‌قدر «اللَّه اکبر» گفتن.

سوم: در وقت «اللَّه اکبر» گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها.

---

[۱] معلوم نیست. (صدر)

[۲] اولی اعتبار وضع پیشانی است بر زمین، چه خاک باشد یا سنگ باشد یا از زمین روئیده‌باشد و مأکول و ملبوس نباشد. (تویسرکانی)

* منحصر در خاک نیست. (صدر)

[۳] گفتن: «سبحان ربّی الأعلی و بحمده» یک نوبت یا «سبحان اللَّه» سه نوبت واجب نیست، بلکه مطلق ذکر کافی است چنانکه در رکوع ذکر شده لکن احوط است. (تویسرکانی)

[۴] و گذشت که این در صورتی است که ضرورت به نحوی باشد که رافع تکلیف نسبت به زیاده بشود. (خراسانی)

[۵] گذشت در رکوع که کافی نیست، اگر مجرّد حاجت باشد. (مازندرانی)

* گذشت در رکوع، اگر مجرد حاجت باشد کافی نیست. (نخجوانی)

[۶] و نشستن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* نه مجرّد سر برداشتن، بلکه به حدّ نشستن. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۷

چهارم آنکه: چون خواهد که به سجده رود اوّل دوکف دست برزمین رساند بعد از آن زانوها، و اگر زن باشد زانوها را اوّل به زمین برساند و بعد از آن دستها را.

پنجم آنکه: دروقت‌سجود انگشتان [۱] دستها را به هم چسباند و از یکدیگر دور نکند.

ششم آنکه: سرهای انگشتان به جانب قبله باشد.

هفتم آنکه: هیچ‌یک از دستها به پهلو چسبیده نباشد.

هشتم آنکه: از پیشانی مقدار یک درهم به سجده‌گاه [۲] برسانند نه کمتر از آن.

وبعضی از مجتهدین را [۳] مذهب آن است که رسانیدن مقدار یک درهم [۴] واجب است «۱».

نهم آنکه: برخاک سجده کند [۵] نه برسنگ و چوب و امثال آن، و افضل آن است که خاک یکی از چهارده معصوم علیهم السلام باشد، خصوصاً خاک کربلا- علی ساکنها السّلام.

دهم آنکه: قبل از ذکر سجود این دعا بخواند: «اللّهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَبِکَ امَنْتُ وَلَکَ اسْلَمْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَانْتَ رَبّیْ، سَجَدَ وَجْهِیْ لِلَّذیْ خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، وَالْحَمْدُلِلّهِ رَبِ الْعالَمِیْنَ تَبارَکَ اللّهُ احْسَنُ الْخالِقیْنَ».

یازدهم آنکه: ذکر را مکرّر بگوید، چنانکه در رکوع مذکور شد.

دوازدهم آنکه: میانه هریک از هفت عضو [۶] و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه به زمین برسد اگر مصلّی مرد باشد.

سیزدهم: بینی را هم اعضای سجود گردانیدن.

---

[۱] حتّی ابهامین. (یزدی)

[۲] و این احوط است و سنّت گذاشتن تمام پیشانی است. (خراسانی)

[۳] قول بعض احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۴] احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۵] بلکه مستحبّ سجده بر زمین است نه خصوص خاک، و افضل خاک قبر حضرت‌حسین علیه السلام است. (خراسانی)

[۶] بلکه خصوص دو کف دستها. (خراسانی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۱: ۱۸۰. شیخ صدوق، مقنع: ۸۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۸

چهاردهم: بینی را برخاک گذاشتن.

پانزدهم: زانوها را از هم دور داشتن [۱] اگر مصلّی مرد باشد نه زن.

شانزدهم آنکه: چون سر از سجده بردارد «اللّه اکبر» بگوید.

هفدهم آنکه: در وقت «اللّه اکبر» دستها را بالا بدارد به‌طریقی که قبل ازاین گفته‌شد.

هجدهم: گفتن «اسْتَغْفِرُاللّهَ رَبّیْ وَاتُوبُ الَیْهِ» بعد از گفتن «اللّه اکبر».

نوزدهم: درنگ نمودن به‌مقدار «اللّه اکبر» گفتن و استغفار کردن.

بیستم آنکه: در مابین دو سجده تورّک کند، یعنی برران چپ نشیند و پشت قدم راست را برشکم قدم چپ گذارد، و اگر زن باشد بر کَفَل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها برزمین نهد.

بیست و یکم: در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و برزمین بگزارد، و اگر زن باشد برزمین گذارد.

بیست ودوم آنکه: چون دررکعت‌اوّل وسوم درنماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد ولمحه‌ای بنشیند [۲] واین‌را جلسه استراحت گویند. و سیّد مرتضی- علیه الرّحمهٔ- آن را واجب می‌داند [۳] «۱».

بیست و سوم آنکه: در جلسه استراحت تورّک کند.

بیست و چهارم آنکه: زن در وقت سجده پیشانی را برجایی نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده‌گاه هرچند از پیشانی او آنچه واجب است که به سجده‌گاه برسد رسیده باشد.

---

[۱] در استحباب این تأمّل است. (خراسانی)

[۲] بلکه سزاوار نیست ترک نمودن این را. (خراسانی)

[۳] احوط است. (کوهکمره‌ای)

* موافق احتیاط است. (نخجوانی)

* خالی از قوّت نیست. (یزدی)

---

(۱) سیّد مرتضی، انتصار: ۱۵۰ و ناصریات: ۲۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۴۹

بیست و پنجم آنکه: مواضع هفت عضو برابر باشد [۱] یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد، و امّا تفاوت در بلندی و پستی به‌مقدار چهارانگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست [۲].

امّا آن دو چیز که در سجود به‌فعل آوردن آن مکروه است:

امّا آن دو چیز که در سجود به‌فعل آوردن آن مکروه است:

اوّل: پُف کردن در موضع سجود به شرط آنکه دو حرف [۳] از آن حاصل نشود، که اگر دو حرف از آن حاصل شود حرام است و نماز باطل می‌شود.

دوم: اقْعاء کردن در مابین دو سجده، یعنی برعقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را برزمین گذاشتن.

این است جمیع آنچه تعلّق به رکعت اوّل دارد.

تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن:

تتمّه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن:

بدان‌که سجده‌های تلاوت قرآن پانزده است:

اوّل: در سوره اعراف. دوم: در سوره رعد. سوم: در سوره نحل. چهارم: در سوره بنی‌اسرائیل. پنجم: در سوره مریم. ششم‌و هفتم: در سوره حجّ که آنجا دو سجده است. هشتم: در سوره فرقان. نهم: در سوره نمل. دهم: در سوره الم تنزیل. یازدهم: در سوره ص. دوازدهم: در سوره فصّلت. سیزدهم: در سوره والنّجم. چهاردهم: در سوره انشقّت. پانزدهم: در سوره اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجب است- و آن در سوره الم تنزیل است و فصّلت و النجم و اقر و یازده باقی سنّت است. و سجده وقتی است که

---

[۱]- بلکه سنّت مساوات است بین محلّ پیشانی و دو دست و ایستاده‌گاه و زیادی در بلندی‌و پستی بر چهار انگشت جایز نیست در خصوص محلّ پیشانی. (خراسانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* عدم جواز ازید مختصّ به موقف و مسجد است. (دهکردی، یزدی)

* این حکم در موضع پیشانی و محلّ ایستادن بی اشکال است، و امّا در باقی مواضع سجود، پس ضرر ندارد زیاد بودن از مقدار مذکور، مادامی که بحسب عرف سجده بر آن صادق‌است، هرچند زیاد نبودن از مقدار مذکور در این مواضع نیز احوط‌است. (کوهکمره‌ای)

[۳] و همچنین یک حرف که مفید باشد، بلکه احوط آن است که مطلقاً پف نکند. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۰

آیه تمام خوانده شود [۱]. و در حال سجده پاک بودن از حَدَث و خَبَث و رو به‌قبله کردن و ستر عورت کردن هیچ‌یک لازم نیست. امّا أولی [۲] آن است که برهفت عضو [۳] مقرّر سجده کند و اکتفا [۴] به پیشانی برزمین نهادن نکند، و برچیزی که سجده نماز برآن جایز نیست [۵] سجده نکند. و در چهار سجده واجب سنّت است که این ذکر بگوید: «لا الهَ الَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لا الهَ الَّا اللَّهُ ایْمانًا وَتَصْدیْقًا لا الهَ الَّا اللَّهُ عُبُودِیَّةً وَرِقًّا، سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا».

و بدان که همچنان‌که برخواننده عزایم سجود واجب است برشنونده [۶] نیز واجب است، و تأخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست، و اگر تأخیر شود به‌نیّت قضا بجا باید آورد [۷]. و بعضی از مجتهدین برآنند که همیشه اداست [۸] «۱» پس اگر تأخیر

---

[۱]- و اگر لفظ امر به سجده را مثل «وَاْسجُدْ» بگوید یا بشنود سجده کند علی الاحوط. (مازندرانی، نخجوانی)

[۲] بلکه اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی)

* مراعات این اولی موافق احتیاط است. (نخجوانی)

* بلکه احوط است. (یزدی)

[۳] احوط آن است که بر هشت عضو مقرّر سجده کند و هر چیزی که سجده نماز بر آن جایزنیست سجده نکند. (کوهکمره‌ای)

[۴] بلکه اکتفاء نماید. (خراسانی)

[۵] از حیث جنس و از حیث نجاست و همچنین بلند نبودن موضع سجود زیاده بر چهارانگشت متّصل. (مازندرانی)

[۶] بر مطلق شنونده واجب نیست، بلکه بر مستمع واجب است، هرچند سجود سامع نیزاحوط است. (کوهکمره‌ای)

[۷] قضاء نیست، همین قول بعض که نقل فرموده حقّ است. (مازندرانی)

[۸] این قول در نهایت قوّت است، به جهت آنکه واجب فوری است، نه آنکه موقّت است، پس نیّت قضاء معنی ندارد، هرچند تأخیر انداختن به عمد موجب عصیان است. (کوهکمره‌ای)

* این قول اظهر است. (یزدی)

---

(۱) محقّق حلّی، معتبر ۲: ۲۷۴. شهید ثانی، مسالک ۱: ۲۲۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۱

شود نیّت قضا لازم نیست [۱].

فصل هفتم در بیان آنچه تعلّق به تشهّد دارد: و آن هجده امر است: نُه امر واجب، و هشت امر سنّت، و یک امر مکروه.

امّا نُه امر واجب:

امّا نُه امر واجب:

اوّل: نشستن به مقدار تشهّد خواندن.

دوم: درنگ نمودن به آن مقدار.

سوم: تشهّد خواندن به این طریق [۲]: «اشْهَدُ انْ لاـ الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی

مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ» و جایز [۳] است که ب:

«اشْهَدُ انْ لا اله الَّا اللّهُ، وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» اکتفا نماید [۴].

چهارم: اخراج حروف از مخارج مقرّره نمودن.

پنجم: در اثنای تشهّد سکوت [۵] طویل نکردن [۶].

ششم: کلام اجنبی [۷] در میان درنیاوردن [۸].

---

[۱] احوط این است که قصد قربت کند و قصد اداء یا قضاء نکند. (تویسرکانی)

* نیّت قضاء و اداء ننمودن احوط است. (صدر)

[۲] ظاهر این است که تشهّد به این نحو واجب نباشد، بلکه اگر بگوید: «أشهد أن لا اله إلّااللّه وأنّمحمّـداً رسول اللّه» کافی باشد لکن این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۳] جایز نیست. (مازندرانی)

* اظهر این است که جایز نیست. (نخجوانی)

[۴] بلکه اکتفاء ننماید. (خراسانی)

* البتّه اکتفاء ننماید. (صدر)

[۵] گذشت در قرائت این پنجم و ششم مبطل نمازند، نه شرط قرائت و تشهد. (نخجوانی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۷] مضرّ بودن ذکر و دعا و قرآن معلوم نیست، اگر مخلّ به نظم نباشد. (یزدی)

[۸] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۲

هفتم: به‌قدر تشهّد «الحمدُللّه» مکرّر گفتن، اگر تشهّد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشند.

هشتم: تشهّد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد [۱].

نهم: آهسته خواندن اگر مأموم باشد [۲].

امّا هشت امری که سنّت است:

امّا هشت امری که سنّت است:

اوّل: تورّک نمودن، به‌طریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد.

دوم: دستها را بر رانها گذاشتن [۳].

سوم: انگشتان به‌هم چسبانیدن.

چهارم: نظر برکنار خود کردن.

پنجم: پیش از شروع در تشهّد: «بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ وَخَیْرُ الْاسْماءِ لِلّهِ» گفتن.

ششم آنکه: بعد از گفتن: «وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ» بگوید: «ارْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیْرًا وَنَذیْرًا بَیْنَ یَدَی السَّاعَةَ، وَاشْهَدُ انَّ رَبِّیْ نِعْمَ الرَّبُّ وَانَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَسُوْلُ».

هفتم آنکه: بعد از گفتن: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ فیْ امَّتِه وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ، الْحَمْدُللّهِ رَبِالْعالَمیْنَ».

هشتم آنکه: در تشهّد دوم بعد از گفتن: «وَانَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُول» بگوید:
«التَّحِيّاتُ للّهِ وَالصَّلَواتُ الطّاهِراتُ الطَّيِّباتُ الزّاكِياتُ الْعادِياتُ الرّائِحاتُ السّابِغاتُ النّاعِماتُ للّهِ ماطابَ وَطَهُرَ وَزَكى وَخَلُصَ وَصَفِىَ فَلِلّهِ، اشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ ارْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشيْرًا وَنَذيْرًا بَيْنَ يَدَىِ السّاعَةَ،

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* نه برامام مطلقا بلند خواندن و نه بر مأموم واجب است آهسته خواندن. (خراسانی، مازندرانی)

* وجوب بلند خواندن پیشنماز و آهسته خواندن مأموم ثابت نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* اقوی استحباب بلند خواندن امام و آهسته خواندن مأموم است. (کوهکمره‌ای)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* وجوب بعضِ این نُه امر معلوم نیست. (صدر)

[۳] استحباب این و همچنین انگشتان را بهم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۳

وَاشْهَدُ انَّ رَبىْ نِعْمَ الرَّبُّ وَانَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُوْلُ، وَاشْهَدُ انَّ السّاعَةَ اتِيَةٌ لا ـ رَيْبَ فيْها وَانَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُوْرِ، الْحَمْدُ للّهِ الَّذىْ هَدانا لهذا وَما كُنّا لِنَهْتَدىَ لَوْلا انْ هَدانَا اللّهُ، الْحَمْدُللّهِ رَبِالْعالَميْنَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَبارِكْ عَلى مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ عَلى مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلى مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ كَما صَلَّيْتَ وَبارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلى ابْراهيْمَ والِ ابْراهيْمَ انَّكَ حَميْدٌ مَجيْدٌ».

امّا آن یک امر که مکروه است:

امّا آن یک امر که مکروه است:

و آن «اقعاء» است در حال تَشَهُّدْ [۱] و معنای «اقْعاء» در بحث سجود مذکور شد.

فصل هشتم در آنچه تعلّق به تسلیم دارد: و آن هفده امر است: پنج امر واجب، دوازده امر سنّت.

امّا پنج امر واجب:

امّا پنج امر واجب:

اوّل: نشستن به‌مقدار تسلیم.

دوم: درنگ نمودن به آن مقدار.

سوم: گفتن: «السَّلامُ عَلَيْكُم [۲] وَرَحْمَةُاللّه وَبَرَكاتُهُ».

---

[۱] بلکه احوط ترک است. (خراسانی)

[۲] وجوب تسلیم و گفتن: «السلام علیکم ورحمة اللّه و برکاته» احوط است و لزوم آن واضح نیست. (تویسرکانی)

* مخیّر است در میان «السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» و «السلام علیکم» و احوط جمع نمودن میان این دو است به ترتیب مذکور، چنانچه علاوه نمودن «ورحمة اللّه وبرکاته» بر «السلام علیکم» نیز احوط است. (دهکردی، کوهکمره‌ای)

* یـا «السـلام علینـا و علی عبـاد اللّه الصـالحین» و احـوط گفتـن هر دو است و در این حـال «السـلام علینـا» را مقـدّم بـدارد. (صـدر، نخجوانی)

* و یا «السلام علینا وعلی عباد اللّه الصالحین» اگرچه احوط این است که اکتفاء به این نکنـد بعـد از این «السـلام علیکم» را بگویـد. (مازندرانی)

* و اضافه «ورحمهٔ اللّه وبرکاته» بر «السلام علیکم» واجب نیست علی الاقوی، اگرچه احوط است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۴

چهارم آنکه: تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهّد بجا آوردن.

پنجم آنکه: چنان گوید که خود بشنود اگرچه به‌تقدیر باشد.

امّا دوازده امری که سنّت است:

امّا دوازده امری که سنّت است:

اوّل: تورّک نمودن به‌طریق تورّک در تشهّد.

دوم: کفها را بر رانها گذاشتن [۱].

سوم: انگشتان را به‌هم چسبانیدن.

چهارم: قصد بیرون رفتن از نماز کردن [۲].

پنجم: قصد سلام برانبیا و ائمّه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جنّ کردن.

ششم: قصد کردن پیشنماز سلام بر مأمومین در ضمن مؤمنین.

هفتم: قصد کردن مأمومین سلام برپیشنماز در ضمن مؤمنین.

هشتم: بلند گفتن پیشنماز سلام را.

نهم: آهسته گفتن مأموم [۳] آن را، و منفرد مخیّر است.

دهم آنکه: پیشنماز و مأموم در وقت سلام دادن، به جانب راست [۴]

---

* یا «السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» و احوط جمع است، چنانچه زیاد کردن «ورحمهٔ اللّه وبرکاته» در «السلام علیکم» نیز از باب احتیاط است. (یزدی)

[۱] استحباب این و همچنین انگشتان را به هم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی)

[۲] قصد بیرون رفتن از نماز استحباب ندارد. (خراسانی)

[۳] بلکه مکروه است از برای مأموم شنواندن سلام را به امام. (خراسانی)

[۴] بلکه به گوشه چشم‌اشاره‌کند، یا به نحو دیگر به طریقی که منافی بااستقبال‌نباشد. (خراسانی)

* بلکه به‌گوشه چشم یا ابرو یا بینی به جانب‌راست اشاره‌کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* آنچه از اخبار ائمه طاهرین علیهم السـلام مسـتفاد است این است که امام و منفرد در وقت سـلام دادن به سمت راست اشاره کنند، به نحوی که از قبله منحرف نشود، امّا بودن اشاره به صفحه وجه یا به ابرو یا به بینی و یا به گوشه چشم، پس عینی و اثری از آنها در اخبار نیست و مأموم در هنگام سـلام گفتن به سمت راست اشاره کند و در سلام دیگر به جانب چپ اگر در طرف چپ او کسی از مأمومین باشد و اگر کسی نباشد اکتفاء به جانب راست نماید. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۵

به روی «۱» خود اشارت کنند.

یازدهم آنکه: مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد. و بعضی دیوار را در این مقام قایم مقام شخص دانسته‌اند «۲».

) دوازدهم آنکه: منفرد در وقت سلام‌دادن به‌گوشه چشم به‌جانب راست اشارت‌کند.

امّا دوازده امری که سنّت است:

امّا دوازده امری که سنّت است:

اوّل: تورّک نمودن به‌طریق تورّک در تشهّد.

دوم: کفها را بر رانها گذاشتن [۱].

سوم: انگشتان را به‌هم چسبانیدن.

چهارم: قصد بیرون رفتن از نماز کردن [۲].

پنجم: قصد سلام برانبیا و ائمّه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جنّ کردن.

ششم: قصد کردن پیشنماز سلام بر مأمومین در ضمن مؤمنین.

هفتم: قصد کردن مأمومین سلام برپیشنماز در ضمن مؤمنین.

هشتم: بلند گفتن پیشنماز سلام را.

نهم: آهسته گفتن مأموم [۳] آن را، و منفرد مخیّر است.

دهم آنکه: پیشنماز و مأموم در وقت سلام دادن، به جانب راست [۴]

---

* یا «السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» و احوط جمع است، چنانچه زیاد کردن «ورحمهٔ اللّه وبرکاته» در «السلام علیکم» نیز از باب احتیاط است. (یزدی)

[۱] استحباب این و همچنین انگشتان را به هم چسبانیدن معلوم نیست. (خراسانی)

[۲] قصد بیرون رفتن از نماز استحباب ندارد. (خراسانی)

[۳] بلکه مکروه است از برای مأموم شنواندن سلام را به امام. (خراسانی)

[۴] بلکه به گوشه چشم‌اشاره‌کند، یا به نحو دیگر به طریقی که منافی بااستقبال‌نباشد. (خراسانی)

* بلکه به‌گوشه چشم یا ابرو یا بینی به جانب‌راست اشاره‌کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* آنچه از اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام مستفاد است این است که امام و منفرد در وقت سلام دادن به سمت راست اشاره کنند، به نحوی که از قبله منحرف نشود، امّا بودن اشاره به صفحه وجه یا به ابرو یا به بینی و یا به گوشه چشم، پس عینی و اثری از آنها در اخبار نیست و مأموم در هنگام سلام گفتن به سمت راست اشاره کند و در سلام دیگر به جانب چپ اگر در طرف چپ او کسی از مأمومین باشد و اگر کسی نباشد اکتفاء به جانب راست نماید. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۵

به روی «۱» خود اشارت کنند.

یازدهم آنکه: مأموم نوبت دیگر به جانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد. و بعضی دیوار را در این مقام قایم

مقام شخص دانسته‌اند «۲».

) دوازدهم آنکه: منفرد در وقت سلام‌دادن به‌گوشه چشم به‌جانب راست اشارت‌کند.

مقصد دوم در نماز جمعه است

اشاره

مقصد دوم در نماز جمعه است

«۱»

بـدان‌که میانه مجتهـدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السـلام خلاف است، و اصـحّ [۱] آن است که مکلّـف مخیّر است میانه گزاردن نماز جمعه و نماز ظهر. امّا چون

---

[۱]- احوط عدم ترك نماز جمعه است با تمكّن از آن. (تویسركانی)

---

(۱) مقصد اوّل نماز یومیّه عنوان آن در ص ۹۸ گذشت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۸

ثواب نمـاز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است أولی [۱] آن است که به‌جای نماز ظهر نماز جمعه گزارده شود، و اگر کسـی خواهد که به جهت احتیاط [۲] نماز ظهر را بعد از آن بگزارد جایز است [۳] و از آن منعی نیست.

و نمـاز جمعه دو رکعت است مثل نماز صـبح، و از هشت کس ساقط است: اوّل: از زن. دوم: بنـده. سوم: مسافر. چهارم: کور. پنجم: پیر عاجز. ششم: بیمار عاجز. هفتم:

شلی که از راه رفتن عاجز باشـد. هشـتم: از کسـی‌که از نزد او تا جایی که نماز جمعه گزارده می‌شود زیاده بر دو فرسخ باشد، و اگر کسی از این جماعت غیر از زن [۴] حاضر شود نماز جمعه از او [۵] ساقط نیست [۶]

وآنچه به‌نماز جمعه تعلّق دارد سی‌امر است: نُه امر واجب، وبیست ویک امر سنّت.

امّا نُه امر واجب:

امّا نُه امر واجب:

اوّل: ملاـحظه وقت نمـاز جمعه است و وقت آن از زوال آفتـاب است تـا وقتی‌که سایه که بعـد از زوال حادث شـده مساوی شاخص شود [۷]. و بعضی از مجتهدین [۸]

---

[۱]- با امكان حضور به جماعت مجتهد جامع الشرایط و اجتماع سایر شروط، احوط عدم ترك‌نماز جمعه است. (دهكردی)

[۲] اگر احتیاط به این طریق نكنـد و بخواهد اكتفاء به یك نماز كند، احوط ترك جمعه و اختیارظهر است در زمان غیبت امام عجّل اللّٰه فرجه. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

[۳] بلكه احوط است. (دهكردی، یزدی)

* بلكه احوط نمودن میان آن و ظهر است، به اینكه هر دو را به نیّت قربت به عمل بیاورد. (كوهكمره‌ای)

[۴] و غیر از بنده و مسافر. (دهکردی، یزدی)

[۵] بلکه زن نیز بنابر اظهر. (خراسانی)

[۶] اولی و احوط اکتفا ننمودن و خواندن نماز ظهر است نیز. (صدر)

[۷] اگرچه اولی و احوط آن است که تاخیر نشود از زوال زیاده از مقدار اذان خطبه و آنچه ازلوازم آن است. (خراسانی)

[۸] این قول دور نیست لکن احوط قول اوّل است و احوط از آن عدم تأخیر است از زوال مگر به قدر دو رکعت نافله. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۵۹

برآنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است «۱».

دوم آنکه: به جماعت گزارند که فُرادا گزاردن نماز جمعه حرام است [۱].

سوم آنکه: جماعتی که نماز جمعه می‌گزارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است.

چهارم آنکه: پیشنماز [۲] یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه [۳] بخواند که هریک از آن دوخطبه مشتمل باشد برحمد و ثنای خدا و صلوات برپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل پیغمبر علیهم السلام [۴] و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه [۵] یا یک آیه تامّ‌الفایده.

پنجم آنکه: خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد [۶].

ششم آنکه: خطیب وضو داشته باشد [۷].

---

[۱] به حرمت تشریعی. (خراسانی)

[۲] باید پیشنماز و خطیب یکی باشد بنابر احوط با امکان. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] احوط این است که امام خطبه بخواند. (تویسرکانی)

* خطبه خواندن وظیفه امام است علی الاحوط. (کوهکمره‌ای)

[۴] صلوات بر آل در خطبه اوّل واجب نیست، بلی در خطبه دوم واجب است، علاوه بر آنچه ذکر شده صلوات بر ائمّه مسلمین صلوات اللّه علیهم اجمعین طلب مغفرت از برای مؤمنین ومؤمنات. (خراسانی)

* و در خطبه دوم علاوه کند صلوات بر ائمه مسلمین و طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات. (دهکردی، یزدی)

* احوط آن است که در خطبه دوم بعد از صلوات فرستادن بر خاتم النبیّین و آل طاهرین آن جناب، طلب مغفرت کند از برای مؤمنین و مؤمنات. (کوهکمره‌ای)

[۵] احوط اقتصار بر یک سوره کوچک است. (تویسرکانی)

* بلکه معین است خواندن سوره کوتاه در خطبه اوّل، بلکه در هر دو بنابر احوط. (خراسانی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۷] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* و بدن و لباس او طاهر باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی) ف

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۱: ۱۸۸ و بیان: ۱۸۶ و شهید ثانی، روضه ۱: ۲۹۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۰

هفتم آنکه: هردو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند.

هشتم آنکه: در مابین دو خطبه لمحه‌ای بنشیند.

نهم آنکه: هر گـاه دوجماعت در دو جا نماز جمعه گزارنـد واجب است که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصـله بوده باشـد، پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هردو به یک‌بار شـروع در نماز کرده باشند نماز هردو باطل است، و الّا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل.

امّا آن بیست و یک امر سنّت [۱] که تعلّق به‌نماز جمعه دارد:

امّا آن بیست و یک امر سنّت [۱] که تعلّق به‌نماز جمعه دارد:

اوّل: غسل جمعه کردن [۲] چنان‌که در باب طهارت مذکور شد.

دوم: سر تراشیدن و به سِدْر و خطمی شستن.

سوم: محاسن شانه کردن.

چهارم: ناخن چیدن.

پنجم: سبیل گرفتن.

ششم: بهترین و پاک‌ترین رُخوت «۱» خود پوشیدن.

هفتم: خود را به بوی خوش معطّر ساختن.

هشتم: قبل از زوال پیاده به مسجد رفتن.

نهم آنکه: جماعتی را که در زندان محبوسـند رخصت دهند که به‌نماز جمعه حاضـر شوند، بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را به زندان بازگردانند.

---

* و طهارت از خبث نیز. (کوهکمره‌ای)

* بنابر احوط. (مازندرانی)

[۱] در اسـتحباب بعضـی از این امور مـذکوره به جهت نمـاز تأمّـل است و اشاره به هر یک یک آنها موجب تطویل است، پس اولی اتیان است به آنها رجاءً. (خراسانی)

[۲] و اولی بلکه احوط به ملاحظه بعض اخبار ترک نکردن آن است، وفّقنا اللّه وجمیع المؤمنین لذلک انشاء اللّه تعالی. (صدر)

---

(۱) جمع رَخْت است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۱

دهم آنکه: خطیب عادل باشد [۱].

یازدهم آنکه: فصیح و بلیغ باشد.

دوازدهم آنکه: در وقت خطبه خواندن برشمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند.

سیزدهم آنکه: چون برمنبر برآید سلام برحاضران کند.

چهاردهم آنکه: بعد از سلام آنقدر برمنبر بنشیند که مؤذّن اذان را بگوید و بعد اذان شروع در خطبه نماید.

پانزدهم آنکه: در خطبه بسیار تطویل نکند.

شانزدهم آنکه: حاضران [۲] در وقت خطبه خواندن حرف نزنند.

هفدهم آنکه: متوجّه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین [۳] این دو امر را واجب [۴] می‌دانند «۱».

هجدهم آنکه: پیشنماز در رکعت اوّل سوره جمعه بخواند، و در رکعت دوم سوره منافقین [۵].

نوزدهم آنکه: در رکعت اوّل قبل از رکوع قنوت بخواند، و در رکعت دوم بعد از رکوع، چنانچه در بحث قنوت مذکور شد.

بیستم: جهر [۶] نماید در قراءت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهّد و تسلیم.

---

[۱] در صورتی که غیر امام باشد، و إلّاواجب است عدالت او. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* باید خطیب عادل باشد، به جهت اینکه او امام است، چنانچه گذشت. (کوهکمره‌ای)

[۲] و همچنین امام. (یزدی)

[۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی)

[۴] و این اقوی است. (دهکردی، یزدی)

[۵] احوط و اولی عدم ترک این دو سوره است و عدم ترک قنوت است به نحو مرقوم و عدم ترک جهر است در قرائت. (تویسرکانی)

[۶] ترک احتیاط در هیجدهم و نوزدهم و بیستم در جهر به قرائت ننمایند. (صدر)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۳۳۶. ابن حمزه، وسیله: ۱۰۶. ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۹۵. شهید اوّل، بیان: ۱۸۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۲

بیست و یکم: نافله جمعه گزاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است و هروقت از روز جمعه که می‌تواند گزارد، و افضل آن است که: شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب به اندک زمانی بگزارد، و شش رکعت بعد از آن به اندک زمانی، و شش رکعت قبل از زوال به اندک زمانی، و دو رکعت بعد از زوال.

مقصد سوم در نماز عیدین

اشاره

مقصد سوم در نماز عیدین

یعنی نماز عید ماه مبارک رمضان و عید قربان.

و آن نماز واجب است برجماعتی که نماز جمعه برایشان واجب است، هر گاه امام علیه السلام ظاهر باشد. و در زمان غیبت سنّت [۱] است، حتی برآن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است [۲]. و افضل [۳] آن است که به جماعت گزارده شود.

وآن دو رکعت است به‌طریق نماز صبح، و در رکعت اوّل پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هرتکبیر قنوت بخواند، و در رکعت دوم چهار تکبیر به‌همان طریق بجاآورد.

و آنچه به این نماز تعلّق دارد بیست و یک امر است: شانزده امر سنّت [۴] و پنج امر مکروه.

امّا شانزده امر سنّت:

امّا شانزده امر سنّت:

اوّل: ملاحظه نمودن وقت است، و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال [۵].

دوم: غسل کردن.

سوم: خود را معطّر ساختن.

---

[۱]- بعضی از علماء در زمان غیبت هم واجب می‌دانند و آن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] غیر از آن زنان، بلکه احوط ترک نمودن ایشان است مگر پیران از ایشان. (خراسانی)

[۳] احوط عدم ترک نماز عیدین است به جماعت مجتهد جامع الشرایط. (دهکردی)

[۴] در استحباب و کراهت بعض از این امور مذکوره اشکال است و اشاره به آنها چنانچه گذشت‌سابقاً موجب تطویل است، پس اولی فعل یا ترک آنها است رجاءً. (خراسانی)

[۵] احوط عدم تأخیر است از زوال و اگر تأخیر شد بجا آورد به قصد قربت. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۳

چهارم: بهترین رَخْت خود پوشیدن.

پنجم: پیاده و پابرهنه ذکرگویان به مُصلّا رفتن.

ششم: زندانیان را به مُصلّا بردن به‌طریقی که در نماز جمعه مذکور شد.

هفتم: نماز را به جماعت گزاردن.

هشتم: خواندن سوره «سَبِّحِ اسْمَ ربّک الأعلی در رکعت اوّل [۱] و سوره «والشمس» در رکعت دوم.

نهم: بلند خواندن فاتحه و سوره.

دهم: این دعـا را در قنوت خوانـد: «اللّهُمَّ اهْـلَ الْکِبْرِیآءِ وَالْعَظَمَـةِ وَاهْلَ الْجُوْدِ وَالْجَبَرُوتِ وَاهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَـةِ وَاهْلَ التَّقْوی وَالْمَغْفِرَة، اسْـئَلُکَ بِحَقِّ هذا الْیَوْمِ الَّذیْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْـلِمیْنَ عیْدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه ذُخرًا وَشَرَفًا وَکَرامَةً وَمَزیْدًا، انْ تُصَلّیٍّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ، وَانْ تُدْخِلَنا فیْ کُلِّ خَیْرٍ ادْخَلْتَ فیْهِ مُحَمَّدًا والَ مُحَمَّدٍ وَانْ تُخْرِجَنا مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا والَ مُحَمَّدٍ صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ، اللَّهُمَّ انَّا نَسْئَلُکَ خَیْرَ ما سَئَلَکَ بِه عِبادُکَ الصَّالِحُوْنَ، وَنَعُوْذُبِکَ مِمَّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلِصُونَ».

یازدهم: نماز را برروی زمین بی‌حایل واقع شود.

دوازدهم: دو خطبه بعد از نماز خواندن به‌طریقی که در نماز جمعه گذشت.

سیزدهم آنکه: اگر نماز عیـد رمضان باشـد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را به‌مردم بیان کند، و اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید.

چهاردهم آنکه: خطیب ایستاده خطبه را بخواند.

پانزدهم آنکه: این نماز در صحرا واقع شود، مگر در مکّه معظّمه که در مسجدالحرام أولی است.

شانزدهم: در وقت برگشتن از مصلّی از راه دیگر برگردند.

---

[۱]- اگر در رکعت اوّل سوره والشَّمس بخواند و در رکعت دوم غاشِیَه نیز سنّت را به عمل آورده. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۴

امّا آن پنج امر مکروه:

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه به آن متعلّق است چهار امر است: دو امر واجب، و دو امر سنّت.

امّا آن دو امر واجب:

امّا آن دو امر واجب:
اوّل آنکه: اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گزارند [۳] یا در یکی از دو جانب آن [۴] و اگر طواف سنّت باشد در هرجا از مسجدالحرام که خواهد

---

[۱] مگر اینکه خوف داشته باشد از دشمن. (کوهکمره‌ای)
[۲] روایاتی که در این باب از امام علیه السلام وارد شده، مضمون آن این است که در عیدین میسّر نیستو منبر از محلّ خود نقل نمی‌شود، و لکن چیزی مانند منبر از گل می‌سازند، پس از آن امام در بالای او ایستاده خطبه از برای مردم می‌خواند. (کوهکمره‌ای)
[۳] احوط این است که در پس مقام ابراهیم بجا آورد. (تویسرکانی)
* احوط، بلکه اقوی آنکه با امکان نماز طواف را پس مقام بجا آورند، و با عدم امکان به جهت ازدحام در یکی از دو جانب مقام هرچند دور باشد. (دهکردی)
* در طواف واجب مادام که ممکن باشد باید در پس مقام باشد و پُر دور نباشد از آن، و اگر ممکن نباشد، در یکی از دو جانب آن و اگر این هم ممکن نباشد، در هر جا از مسجد. الأقرب فالأقرب جایز است. (نخجوانی، یزدی)
[۴] احوط ترتیب است، نه تخییر، پس مادامی که ممکن است باید در پس مقام باشد، و اگرممکن نباشد در یکی از دو جانب آن. (کوهکمره‌ای)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۵
بگزارد [۱].
دوم آنکه: نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگزارند.

امّا دو امر سنّت:

امّا دو امر سنّت:
اوّل: خواندن سوره «قُل یا ایُّها الْکافرون» در رکعت اوّل و سوره «توحید» در رکعت دوم [۲].
دوم آنکه: بی‌فاصله بعد از طواف [۳] نماز بگزارد.

مقصد پنجم در نماز آیات

اشاره

مقصد پنجم در نماز آیات
نماز آیات یعنی کُسوف و خُسوف و زلزله، و هر امر آسمانی که موجب خوف [۴] باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن.
و این نماز دو رکعت است، در رکعت اوّل پنج رکوع واجب است به این طریق که:
چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند به رکوع رود، و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز به رکوع رود، تا پنج نوبت، و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم به سجده رود و دو سجده بجاآورد، و رکعت دوم را نیز به این طریق

بگزارد، و بعد از آن تشهّد بخواند و سلام دهد، و این نماز را به‌این طریق بجاآورد افضل است.

و جایز است که در هررکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و به رکوع رود،

---

[۱] بلکه در هر جای از مکّه جایز است. (یزدی)

[۲] بلکه در رکعت اوّل توحید و دوم قل یا ایّها الکافرون. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه به عکس، چنانچه در باب طواف خواهند فرمود. (دهکردی، یزدی)

* بلکه در رکعت اولی سوره توحید و در ثانیه سوره قل یا ایّها الکافرون، چنانچه در باب طواف ذکر خواهد فرمود. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلکه احوط بی فاصله بودن است در طواف واجب. (دهکردی، یزدی)

* بی فاصله بودن آن در طواف واجب احوط، بلکه خالی از قوّت نیست. (کوهکمره‌ای)

[۴] نزد غالب مردم. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۶

و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی‌فاتحه بخواند و به رکوع رود، و همچنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود.

و اوّل وقت نماز [۱] کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماه است و آخر آن شروع [۲] در انجلاست «۱». و سیّد مرتضی [۳] آخر وقت را آخر انجلا می‌داند «۲» واگرشخصی این نماز را دروقت ترک‌کند از روی‌عمد، پس اگرتمام قرص‌آفتاب یا ماه‌گرفته شده‌باشد [۴] قضای آن واجب است، و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد [۵]. و بعضی از مجتهدین [۶] قضا را واجب می‌دانند [۷] خواه تمام قرص گرفته شده باشد و خواه بعض «۳».

---

[۱]- احوط عدم تأخیر نماز آیات است از اوّل حصول سبب آن. (تویسرکانی)

[۲] بلکه تمام انجلا، چنانچه از سیّد مرتضی قدّس سرّه نقل نموده. (مازندرانی)

[۳] قول سیّد اصحّ است، ولی قصد اداء و قضاء نکند. (دهکردی)

* این قول اقوی است، هرچند قول اوّل احوط است. (کوهکمره‌ای)

* بنابر توقیت قول سیّد اقوی است، لکن اظهر این است که توقیت راجع است به ابتداء شروع پس بعد از شروع بر نماز اگر تمام انجلاء حاصل شود اتمام نماز واجب است، هرچند تمام وقت کسوف و خسوف و انجلا به قدر یک رکعت بوده باشد در واقع. (نخجوانی)

* قول سیّد اصحّ است. (یزدی)

[۴] با گرفتن تمام قرص بعد از اطلاع بر آن قضاء واجب است، خواه ترک عن جهل باشد یا عن‌عمد یا عن سهو، و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد و ترک نماز به جهت عدم اطّلاع بر خسوف یا کسوف است، قضای آن واجب نیست، و هرگاه مطّلع شده و عمداً یا سهواً نماز را ترک نموده قضاء دارد (دهکردی)

[۵] بلکه قضا دارد ... لازم نیست، در این صورت التفات به گرفتن آفتاب یا ماه نداشته باشد تازمان انجلا. (خراسانی)

[۶] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی)

[۷] این قول اقوی است. (کوهکمره‌ای)

* قول آن بعض اقوی‌است وتفصیل مذکور درصورتی‌است‌که ترک ازروی‌جهل‌باشد. (یزدی)

(۱) باز شدن.

(۲) سیّد مرتضی، رسائل ۳: ۴۶.

(۳) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۳۷۵. محقّق حلّی، معتبر ۲: ۳۳۱. ابن ادریس، سرائر ۱: ۳۲۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۷

و نماز زلزله در تمام عمر ادا است [۱]. و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمی گنجد نماز ساقط می‌شود [۲] و بعضی برآنند که ساقط نمی‌شود [۳] و بعضی [۴] برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است و الّا ساقط است.

تتمّه: هشت امر سنّت به این نماز متعلّق است:

تتمّه: هشت امر سنّت به این نماز متعلّق است:

اوّل: جهرنمودن مصلّی در قراءت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب.

دوم: خواندن سوره‌های طویل مانند سوره «انبیا» و «کهف» هر گاه وقت باشد.

سوم: «اللّه اکْبر» گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع [۵] مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَه» بگوید.

چهارم: قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم [۶].

---

[۱]- و احوط این است که نماز زلزله وقت آن مادام العمر نیست، بلکه وقت زلزله استو همچنین در سایر آیات مثل باد سرخ و سیاه و امثال آن اگر چه وقت گنجایش نداشته باشد. (تویسرکانی)

* ولی احوط مبادرت در اداء آن است. (صدر)

[۲] و همین قول احوط و اقوی است. (خراسانی)

[۳] این قول اقوی است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* ساقط نشدن با اینکه احوط است اقرب است. (مازندرانی)

[۴] البتّه متابعت این بعض را نمایند. (صدر)

[۵] تکبیر بعد از هر رکوع هست حتّی پنچم و دهم برای رفتن به سجود، پس مراد این است [که سَمِعَ اللَّهُ در غیر این دو رکوع نیست، پس هر رکوعی دو تکبیر دارد، یکی برای رفتن به رکوع ویکی برای سر برداشتن از او مگر برای پنچم و دهم که بعد از سر برداشتن سمع اللّه بگوید عوض تکبیر. (مازندرانی، نخجوانی).

* وهمچنین مستحبّ است تکبیر از برای رفتن به‌رکوع در هر رکعتی حتّی پنچم و دهم. (یزدی)

[۶] احوط عدم ترک قنوت است در رکعت پنچم و دهم. (تویسرکانی)

* ظاهراً بعد از رکوع پنچم و دهم، احدی قائل نشد به استحباب قنوت، بلکه مستحبّ است قنوت برای هر رکوع جفت مثل دوم و چهارم تا آخر قبل از رکوع علی الاشهر و اگر چنین نکند جایز است اقتصار به دو قنوت، یکی قبل از رکوع پنچم و یکی قبل از رکوع دهم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۸

پنجم آنکه: این نماز را در مسجد گزارند [۱] یا جایی که سقف نداشته باشد.

ششم آنکه: مقدار زمان هریك ازرکوع وسجود وقنوت مساوی زمان‌قراءت‌باشد.

هفتم آنکه: به جماعت گزارده شود، خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعضی.

و شیخ ابن بابویه برآن است که اگر همه قرص گرفته نشده باشد به جماعت گزاردن جایز نیست «۱».

هشتم آنکه: اگر قبل از تمام انجلاء از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند. و سیّد مرتضی برآن است که اعاده نماز در این صورت واجب است «۲».

و بدان که اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیّه جمع شود و وقت

(خراسانی، مازندرانی)

* این عبارت اشتباه است، قنوت مستحبّ ا ست به مرسله صدوق علیه الرّحمهٔ قبل از رکوع پنجم در رکعت اوّل و قبل از دهم در رکعت دوم، و اولی آن است که قبل از رکوع دوم و قبل از چهارم و قبل از ششم و قبل از هشتم و دهم قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت می‌شود. (دهکردی)

* ظاهراً این است که قنوت مستحبّ است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم. (صدر)

* بلکه پیش از پنچم و دهم. (کوهکمره‌ای)

* قول به استحباب قنوت بعد از رکوع پنچم و دهم خلاف مشهور است، بلکه خلاف اجماع و آن چه معروف است پیش از پنچم و دهم است، و بهتر این است که پیش از هر جفتی مثل دوم و چهارم و ششم تا آخر قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت باشد و جایز است اقتصار به دو قنوت، یکی قبل رکوع پنجم و یکی قبل از رکوع دهم، و جایز است اقتصار کند بر یکی پیش از دهم. (نخجوانی)

* بلکه پیش از پنجم و دهم، و بهتر این است که پیش از هر جفتی مثل دوم و چهارم و ششم تا آخر قنوت بخواند که مجموع پنج قنوت باشد، و جایز است اقتصار کند بر یکی پیش از دهم. (یزدی)

[۱] بلکه اولی آن‌است‌که این‌نماز را درموضعی‌ازمسجدکه سقف‌نداشته‌باشد بگزارد. (خراسانی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۱۴۳. علّامه در مختلف ۲: ۲۹۰ به ابن بابویه نسبت داده است.

(۲) سیّد مرتضی، رسائل: ۴۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۶۹

گنجایش هردو داشته باشد در این صورت مکلّف مخیّر است در تقدیم هرکدام که خواهد، و اگر وقت یکی مضیَّق باشد و وقت دیگری موسَّع تقدیم آنکه وقت آن مضیّق است نماید، و اگر وقت نسبت به هریك مضیّق باشد واجب است تقدیم نماز یومیّه.

و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میّت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد، و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیّه داخل شود جایز است [۱] که این نماز را قطع کند- اگر وقت تنگ باشد [۲] و به نماز یومیّه مشغول شود، و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده به اتمام رساند [۳].

مقصد ششم در نماز میّت

اشاره

مقصد ششم در نماز میّت

واین واجب [۴] کفائی‌است، یعنی هر گاه یک شخص بگزارد از هر کس ساقط می‌شود.
و نماز کردن برمیّت واجب است به‌شرطی که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان، مثل اطفال مسلمان به شرط آنکه شش سال [۵] تمام کرده باشد، و اگر کمتر از شش سال داشته

---

[۱]- احوط عدم قطع است با سعه وقت. (تویسرکانی)

* بلکه عدم جواز قطع در صورت سعه وقت نماز یومیّه خالی از قوّت نیست. (خراسانی)

* جایز بودن نماز یومیّه در اثنای نماز آیات اگر زمان نماز یومیّه تنگ شده باشد اشکالی ندارد و امّا به مجرّد دخول وقت یومیّه جایز بودن به جهت ادراک وقت فضیلت مشکل است، و بر تقدیر جواز آن چنانچه ماتن فرموده مشروط است به اینکه در زمان شروع به نماز آیات بدانند که قبل از اتمام نماز آیات وقت یومیّه داخل می‌شود. (مازندرانی)

[۲] یعنی وقت اجزا، نه وقت فضیلت، و قبل از شروع به نماز آیات ندانند که وقت یومیّه مضیّق‌است و احوط این است که از جهت ادراک فضیلت قطع نکنند و در وقت اجزا اگر پیش از شروع می‌دانست قطع کند، لکن نماز آیات را از سر گیرد، نه از موضع قطع. (نخجوانی)

* بلکه اگر تنگ نباشد نیز جایز است چنین کند به جهت ادراک وقت فضیلت یومیّه هر چند خلاف احتیاط است. (یزدی)

[۳] احوط آن است که از سر بگیرد. (کوهکمره‌ای)

[۴] بنابر مشهور. (کوهکمره‌ای)

[۵] وجوب نماز بر طفل شش سال احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۰

باشد نماز برایشان سنّت است.

و کیفیّت این نماز آن است که مصلّی اوّل نیّت کند به‌این قسم که نماز براین مرده می گزارم واجب تقرّب به خدا، و بعد از آن تکبیر احرام بجاآورده و بگوید: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ» باز تکبیر دوم بجا آورد و بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَبارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ کَافْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی ابْراهیْمَ والِ ابْراهیْمَ انَّکَ حَمیْدٌ مَجیْدٌ» باز تکبیر سوم بجاآورد و بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنیْنَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمیْنَ وَالْمُسْلِماتِ الْاحیآءِ مِنْهُمْ وَالْامْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ انَّکَ مُجیْبُ الدَّعَواتِ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدیْرٌ» باز تکبیر چهارم بجا آورد و بگوید اگر میّت مرد مؤمن باشد:

«اللَّهُمَّ انَّ هذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ امَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَانْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهِ اللَّهُمَّ انَّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ الَّا خَیْرًا وَانْتَ اعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ انْ کانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فیْ احْسانِهِ وَانْ کانَ مُسیْئًا فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ کانَ یَتَوَلّاهُ مِنَ الائِمَّهً الطَّاهِرِیْنَ» و اگر مخالف و معاند «۱» [۱] باشد به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ نارًا وَقَبْرهُ نارًا وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیَّاتِ وَالْعَقارِبَ» و اگر میّت مستضعف باشد یعنی مذهب حقّ را نداند و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِر لِلَّذیْنَ تابُوا وَاتَّبَعُوْا سَبیْلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ» و اگر اعتقاد میّت را مطلقاً ندانند بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ انَّ هذِهِ النَّفْسَ انْتَ احْیَیْتَها وَانْتَ امَتَّها، اللَّهُمَّ وَلِّها ما تَوَلَّتْ وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ احَبَّتْ» و اگر طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِابَوَیْهِ وَلَنا سَلَفًا وَفَرَطًا وَذُخْرًا» و اگر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ انَّ هذِه امَتُکَ وَابْنَهُ عَبْدِکَ وَابْنَهُ امَتِک نَزَلَتْ بِکَ وَانْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ به اللَّهُمَّ انَّا لا نَعْلَمُ مِنْها الَّا خَیْرًا وَانْتَ اعْلَمُ بِها مِنَّا، اللَّهُمَّ انْ کانَتْ مُحْسِنَهً فَزِدْ فیْ احْسانِها وَانْ کانَتْ مُسیْئَهً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ کانَتْ تَتَوَلّاهُ مِنَ الْائِمَّهِ الطَّاهِرِیْنَ» و آخر نماز میّت تکبیر پنجم است و به آن ختم نماز می‌شود.

(۱) در نسخه‌ای: اگر ناصبی باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۱

تتمّه: آنچه به این نماز تعلّق دارد بعد از نیّت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است: چهار امر واجب، و دوازده امر سنّت، و سه امر مکروه.

امّا چهار امر واجب:

امّا چهار امر واجب:

اوّل آنکه: در وقت نماز گزاردن سر میّت به جانب راست مصلّی باشد، پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است.

دوم آنکه: میّت را در آن وقت برپشت بخوابانند نه برپهلو، و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است.

سوم آنکه: مصلّی از تابوت میّت بسیار دور نباشد.

چهارم آنکه: نماز گزاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد.

و بدان‌که آنچه در این نماز [۱] مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آن است که بعد از نیّت و تکبیر احرام بگوید: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ‌اللَّهِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنیْنَ وَالْمُؤْمِناتِ» و بعد از تکبیر چهارم دعای میّت را بجاآورد به این نحو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیّت» و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند.

امّا آن دوازده امری که در این نماز سنّت است:

امّا آن دوازده امری که در این نماز سنّت است:

اوّل: مصلّی متطهّر باشد.

دوم: پیشنماز محاذی کمر میّت ایستد اگر مُذکّر باشد [۲] و محاذی سینه میّت ایستد اگر مؤنّث باشد.

سوم: کفش از پا بیرون کردن [۳].

چهارم: نزدیک ایستادن [۴] به حیثیّتی که اگر بادی وزد دامن مصلّی به تابوت برسد.

[۱]- آنچه در این نماز معتبر است علاوه بر نیّت و پنج تکبیر شهادتین و صلوات بر محمّد و آل‌محمّد است و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات و دعا از برای میّت. (تویسرکانی)

[۲] در استحباب این در غیر از مرد و زن اشکال است. (خراسانی)

[۳] در استحباب کفش بیرون‌آوردن اشکال است، اگرچه با آن نماز خواندن کراهت دارد. (خراسانی)

[۴] استحباب این معلوم نیست. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۲

پنجم آنکه: مصلّی در هریک از پنج تکبیر دستها را به نزدیک گوش رساند.

ششم آنکه: این نماز را به جماعت گزارند.

هفتم آنکه: اگر مأموم همین یک‌کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد، امّا در غیر این نماز سنّت است که در جانب راست پیشنماز ایستد.

هشتم: ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است.

نهم: نماز گزاردن برطفلی که کمتر از شش سال داشته باشد، به شرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد، پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنّت نیست.

دهم آنکه: نماز میّت را در روز گزارند اگر عذری نباشد.

یازدهم آنکه: مرد را به جانب مصلی گزارند و زن را به جانب قبله اگر جمع شوند، امّا به‌نوعی که سینه زن محاذی کمر مرد شود. و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود او را از زن مؤخّر گذارند، و بر هرسه یک نماز جایز است، و دعا به جهت هریک به‌طریقی که مذکور شد به فعل آورد و اگر هرسه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است، مثل آنکه بگوید: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ هؤُلاءِ الْامْواتِ».

دوازدهم آنکه: چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند.

امّا آن سه امر که مکروه است:

امّا آن سه امر که مکروه است:

اوّل: نماز برمیّت در مسجد گزاردن.

دوم: فاتحه یا سوره [۱] در این نماز خواندن، هر گاه تقیّه نباشد.

سوم: سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیّه نباشد. و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمی‌دانند «۱».

---

[۱] احوط ترک قرائت حمد و سوره و ترک سلام است، بلکه مشروعیّت آنها در این نماز به نظر نمی‌آید. (تویسرکانی)

* کراهت خواندن سوره و فاتحه معلوم نیست، و همچنین است سلام دادن. (خراسانی)

* در جواز خواندن فاتحه یا سوره و سلام دادن تأمّل است. (دهکردی، صدر)

---

(۱) شهید اوّل، ذکری ۱: ۴۴۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۳

و این نماز را جُنب و زن حیض‌دار می‌توانند گزارند، چنان‌که در باب طهارت مذکور شد.

مقصد هفتم در نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا به سوگند

مقصد هفتم در نمازی که به نذر واجب شود یا به عهد یا به سوگند

و شرط نمازی که به یکی از این سه امر واجب می‌شود آن است که کیفیّت آن مخالف کیفیّت نمازهای متعارف شرع نباشد، پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز به‌یک سلام بگزارد یا دو رکعت به چهار رکوع آن نذر باطل است، امّا اگر نذر کند که سه‌رکعت به یک سلام یا یک رکعت به یک سلام بگزارد در صحّت این نذر [۱] خلاف است، و اصحّ صحّت است [۲]. و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیروقت عید و کسوف بگزارد أولی [۳] عدم صحّت است.

و اگر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکّد می‌شود، پس اگر بجا نیاورد کفّاره براو لازم است و مقدار کفّاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفّاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می‌یابد، امّا گناه ترک نماز به حال خود باقی است و به‌کفّاره دادن تخفیف نمی‌یابد.

[۱]- اگر قصد اونمازی باشدکه مشروعیّت آن در دین ثابت‌است، پس صحیح و بی‌اشکال است، و إلّاپس این نذر باطل است، به جهت اینکه حقیقت وعده به خدای عزّوجلّ دادن است و بدیهی‌است‌که آنچه به خداوند عالم وعده داده‌می‌شود باید محبوب ایشان بوده باشد، پس از اینجا معلوم شد حکم مسأله نذر نماز عید و کسوف در غیر وقت آنها نیز. (کوهکمره‌ای)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* بلکه اصحّ عدم صحّت است. (خراسانی، مازندرانی)

* معلوم نیست، پس چنین نذری را ترک نمایند. (صدر)

* اگرقصد او ازسه‌رکعت مغرب واز یک‌رکعت وتر نباشد، صحیح‌نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه اقوی. (صدر)

* بلکه اقوی است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۴

و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آن [۱] است که واجب است [۲] که در هررکعت بعد از فاتحه سوره را بخواند [۳] «۱» هرچند در نافله سوره واجب نیست.

و اگر شخصی نذر کند که هرروز دورکعت نماز گزارد مثلًا یک روز عمداً ترک کند نذر او برطرف می‌شود [۴] و لازم نیست [۵] که دیگر روز بگزارد، امّا کفّاره خلاف نذر لازم است.

و اگر نذر کند که سجده بجاآورد نذر او صحیح است، امّا اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی [۶] بجا آورد آن نذر باطل است [۷].

[۱]- این قول ضعیف است اگرچه احوط است. (تویسرکانی)

* این مذهب ضعیف است. (کوهکمره‌ای)

[۲] و اقوی عدم وجوب آن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] بنابر احوط، اگرچه اقوی عدم وجوب است. (خراسانی)

[۴] احوط عدم برطرف شدن نذر است به ترک یک روز عمداً. (تویسرکانی)

* مطلقا معلوم نیست، بلکه تفصیل دارد. (صدر)

[۵] بلکه لازم است که بجا آورد به علّت اینکه ظاهر از هر روز عموم استغراقی است نه مجموعی، مگر اینکه خود ناذر قصد مجموع داشته باشد. (دهکردی)

* مگر آن که نماز در هر یک از روزها مستقلّاً ملحوظ در نذر باشند نه مجموع من حیث المجموع. (نخجوانی، یزدی)

[۶] یعنی تنها مجرّد از صلات. (مازندرانی)

[۷] هرگاه نذر رکوع کند احوط عدم بطلان است. (تویسرکانی)

* اگر غرض ناذر اتیان به رکوع و سجودی که جزء صلات است بدون اتیان به صلات باشد و امّا اگر غرض ایجاد طبیعت رکوع از برای خدا یا طبیعت تکبیر باشد نذر صحیح است، و همچنین است حال در نذر سجود. (خراسانی)

(۱) علّامه حلّی، ارشاد ۱: ۲۶۴ و ۲۶۵. محقّق ثانی، حاشیه بر ارشاد ۹: ۱۱۰. شهید ثانی، مسالک ۱۱: ۳۵۲ و روضه ۱: ۳۱۸ وروض ۲:

.۸۵۷

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۵

مقصد هشتم در نمازی که به اجاره واجب می‌شود

مقصد هشتم در نمازی که به اجاره واجب می‌شود

هر گاه در ذمّت شخصی نماز واجبی باشد واجب است [۱] که وصیّت کند شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمّت او است بگزارد، و این وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر او است، چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و برپدر واجب است که پسر را برآن مطّلع سازد.

و چون شخصی را به جهت قضای نماز میّت به اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد، و اگر وصیّت نکند برورثه لازم نیست که اخراج کنند.

و بعضی از مجتهدین برآنند که وجه اجاره نماز به‌طریق وجه اجاره حجّ از اصل ترکه باید داد [۲] «۱» خواه وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد [۳].

و شخصی را که به اجاره می‌گیرند نماز جهت میّت بگزارد می‌باید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد [۴] و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد. و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی‌الفور [۵] به آن اشتغال

---

[۱]- احوط عدم ترک است حتّی در صورتی که پسر بزرگتر مطّلع بر آن بوده باشد، مگر درصورتی که خاطر جمع باشد که پسر بجا می‌آورد. (تویسرکانی)

[۲] واحوط این‌است که وجه اجاره را از اصل خارج نمایند اگر ثلث وفا نکند. (تویسرکانی)

* این قول احوط است، بلکه خالی از قوّت نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و احوط بر ورثه این است که بعض مجتهدین فرموده‌اند. (صدر)

[۴] عدالت شرط نیست علی الاقوی، بلکه بجا آوردن کفایت می‌کند اگرچه اجیر غیر عادل‌باشد. (تویسرکانی)

* عدالت او لازم نیست، بلکه کافی است اتیان او به نماز اگرچه فاسق بوده باشد. (خراسانی)

* یعنی وثوق به او باشد که اعمال را صحیح بجا آورد. (دهکردی)

* اقوی کفایت نمودن وثوق و اطمینان است، بلی اعتبار عدالت احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۵] مناسبت درستی برای این فرع نبود، نه دراجیرخاصّ ونه‌دراجیرمشترک. (نخجوانی، مازندرانی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۱: ۱۴۷ و در ذکری ۲: ۴۵۰ به بعض اصحاب نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۶

نماید [۱] یا اکثر اوقات به آن مشغول باشد، بلکه آن‌قدر کافی است که بعضی اوقات بجاآورد به حیثیتی که به‌حسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمی‌کند.

و جایز است که دو شخص را یا زیاده به‌جهت قضای نماز یک شخص به اجاره گیرند امّا وقت نماز هریک از آن جماعت می‌باید که معیّن باشد [۲] تا دیگری در آن وقت به‌قضای نماز میّت اشتغال ننماید و نماز او به‌ترتیب [۳] قضا شود.

و چون مرد خود را به جهت قضای نماز زن به اجاره دهد [۴] مخیّر است میانه جهر و اخفات [۵]. همچنین اگر زن خود را به جهت

قضای نماز مرد به اجاره دهد به‌شرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود به‌تفصیلی که قبل از این مذکور شد.

مطلب دوم در بیان نمازهای سنّتی

اشارهٔ

مطلب دوم در بیان نمازهای سنّتی

و انواع آن بسیار است، و در این کتاب از آن جمله بیست و چهار نماز مذکور می‌شود، چنانچه قبل از این مذکور شد.

اوّل نوافل یومیّه است

اشاره

اوّل نوافل یومیّه است

که در هرشبانه‌روزی گزاردن آن سنّت است، و آن سی و چهار رکعت است، هشت رکعت نافله ظهر است مقدّم برظهر، و هشت رکعت نافله عصر است مقدّم بر عصر، و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب، و دو رکعت نشسته [۱] که به یک رکعت حساب است و آن را وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن «۱» و هشت رکعت نماز شب است، و دو رکعت نماز شفع، و یک رکعت نماز وتر است، و دو رکعت نماز نافله‌صبح است مقدّم برصبح.

و اوّل وقت نافله ظهر زوال آفتاب است، و آخر آن [۲] وقتی است که سایه

---

[۱]- و جایز است ایستادن در آن دو، چنانچه بعد از این خواهند فرمود، هرچند خلاف احتیاطاست. (یزدی)

[۲] بلکه آخر آن‌وقتی‌است که به مقدار اداء نماز ظهر از این‌وقت مذکور باقی بماند. (خراسانی)

---

(۱) یعنی بعد از نماز خفتن (عشاء).

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۷۹

شاخص [۱] به‌مقدار دو قدم [۲] برسایه وقت زوال افزاید درجایی که وقت زوال شاخص را سایه باشد. و در جایی که در وقت زوال شاخص را سایه نماند اوّل وقت نافله ظهر وقتی است که سایه معدوم می‌شود، آخر آن وقتی است که سایه بعد از عدم به دو قدم برسد [۳]. و مراد از قدم هفت یک شاخص است.

و اوّل وقت نافله عصر فارغ شدن است از نماز ظهر که در اوّل وقت گزارده شود، و آخر آن وقتی است که سایه شاخص به‌مقدار چهار قدم برسد [۴].

و اوّل وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اوّل وقت گزارده شود، و آخر آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم می‌رسد.

و اوّل وقت نافله نماز خفتن فارغ شدن است از نماز خفتن هر گاه که در اوّل وقت گزارده شود و آخر آن تا نصف شب است.

ووقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چند به فجر دوم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتراست. واگر بعد از گزاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی نافله را مخفّف بگزارد. و اگر قبل از گزاردن چهار رکعت طالع شود نافله را قطع

کند [۵]

---

[۱]- آنچه از اخبار اهل بیت علیهم السّلام مستفاد می‌شود این است که این وقت فضیلت است، و وقت اجزاء تمام روز است. (کوهکمره‌ای)

[۲] بعید نیست بقاء وقت نافله ظهر و عصر تا غروب، و تحدید به دو قدم و چهار قدم برای بیان افضلیّت‌است، لکن احوط بعد ازقدمین واربعهٔ اقدام ترک نیّت اداء وقضاء است. (یزدی)

[۳] بلکه به مقدار اداء نماز ظهر باقی مانده باشد از وقت مذکور، چنانچه گذشت. (خراسانی)

[۴] بلکه به مقدار اداء نماز عصر از وقت مذکور باقی مانده باشد. (خراسانی)

* این نیز مانند نافله ظهر است در وقت اجزاء. (کوهکمره‌ای)

[۵] بلکه اولی آن است که آنچه را مشغول است تمام نماید و بعد مشغول به نافله صبح‌و فریضه آن شود. (خراسانی)

* اگر قبل از شروع به نماز شب طالع شود، پس به نافله صبح و فریضه آن اشتغال نماید، و همچنین اگر دو رکعت از آن تمام نموده و به دو رکعت دیگر داخل نشده، و اگر در اثناء آن طالع شود، پس جواز قطع محلّ اشکال است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۰

و به نماز صبح اشتغال نماید [۱].

و جایز است که نماز شب را در اوّل شب بگزارد هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود.

و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است، و افضل آن است که شفع و وتر را ما بین فجر اوّل و فجر دوم بجاآورد.

و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن است از شفع و وتر [۲] و وقت آن می‌کشد تا پیدا شدن سرخی مشرق.

و ادعیه و آداب نوافل یومیّه بسیار است، و آن را در کتاب مفتاح‌الفلاح به‌تفصیل مذکور ساختیم، و در این کتاب آنچه اهمّ است مذکور می‌سازیم.

بدان‌که چون زوال آفتاب متحقّق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمّد باقر- صلوات‌اللّٰه علیه- تعلیم محمّد بن مسلم داده فرموده که محافظت کن برآن چنانکه محافظت می‌کنی برچشمهای خود، و آن این است که: «سُبْحانَ اللّٰهِ وَلا الٰهَ الّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُللّٰهِ الَّذیْ لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریْکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبیْرًا» «۱» بعد از آن وضو سازد [۳] و شروع در نافله ظهر کند، و در رکعت اوّل تکبیرات سبعه افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه آن به‌طریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجاآورد، و بعد از فاتحه سوره «قُل هُو اللّٰه احد» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «قُل یا ایُّهَا الْکافِرُون» بخواند پس سلام دهد، و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجاآورد، و این دعا بخواند: «اللّٰهُمَّ انیْ ضعیْفٌ فقَوّ فی رِضاکَ ضَعْفیْ وَخُذْ الَی الْخَیْرِ بِناصِیَتِی، وَاجْعَلِ

---

[۱] یا به نافله صبح مشغول شود ما دامی که وقت آن باقی باشد. (صدر)

[۲] اگر شفع و وتر را بعد از فجر اوّل بجای آورده باشد، زیرا که وقت نافله صبح بعد از فجر اّول‌است. (صدر)

[۳] اولی اتیان به این ترتیب و کیفیّت است که در نوافل ظهر و عصر بیان فرموده‌اند رجاءً. (خراسانی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۲۲۵، حدیث ۶۷۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۱

الْایمانَ مُنْتهی رِضایَ، وَبارِکْ لیْ فیْما قَسَمْتَ لیْ وَبَلِّغْنیْ بِرَحْمَتِکَ کُلَّ الَّذیْ ارْجُو مِنْکَ، وَاجْعَلْ لیْ وُدًّا وَسُرُوْرًا لِلْمُؤْمِنیْنَ وَعَهْدًا عِنْدَکَ».

پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگزارد به طریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیّه و أدعیه آن، پس دو رکعت دیگر را نیز به همین طریق بجاآورد، و بعد از هردو رکعت از این شش رکعت آنچه میسّر باشد از تعقیب بجاآورد، و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله ظهر را به این طریق بجاآورد.

و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلّقات آن شروع کند در نافله عصر، و در هررکعت بعد از فاتحه هر سوره‌ای که خواهد بخواند، و چون از دو رکعت اوّل فارغ شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ انَّهُ لا الهَ الّا انْتَ الحَیُّ الْقَیُّوْمُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ الحَلیْمُ الْکَریْمُ الْخالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْیِی الْمُمیْتُ الْمُبْدِئُ الْبَدیْعُ، لَکَ الْحَمْدُ وَلَکَ الْمَنُّ وَلَکَ الکَرَمُ وَلَکَ الْجُوْدُ وَلَکَ الْامْرُ وَحْدَکَ لا شَریْکَ لَکَ، یا واحِدُ یا احَدُ یا صَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُن لَهُ کُفُوًا احَدٌ وَلَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَدًا، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِه پس حاجت خود را بخواهد. و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگزارد به‌طریق دو رکعت اوّل، پس این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرَضینَ السَّبْعِ وَما فِیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَما تَحتَهُنَّ وَربَّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وربَّ جَبْرئیْلَ وَمِیکائیلَ وَاسْرافیْلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثانِیَ وَالْقُرْانِ الْعَظیْمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیِّیْنَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِهِ وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْاعْظَمِ الَّذیْ بِه تَقُوْمُ السَّماواتُ وَالْارْضُ، وَبِه تُحْیِی الْمَوْتی وَتَرْزُقُ الْاحْیآءَ وَتُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَیْنَ الْمُتَفَرِّقِ، وَبِه احْصَیْتَ عَدَدَ الْاجالِ وَوَزْنَ الْجِبالِ وَکَیْلَ الْبِحارِ، اسْئَلُکَ یا مَنْ هُوَ کَذلِکَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ» پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگزارد به این طریق، و بعد از آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ انیْ ادْعُوْکَ بِما دَعاکَ بِه عَبْدُکَ یُوْنُسُ اذ ذَهَبَ مُغاضِبًا فَظَنَّ انْ لَنْ تَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ انْ لا الهَ الّا انْتَ سُبْحانَکَ انّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمیْنَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّیْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذلِکَ تُنْجِیْ الْمُؤْمِنیْنَ، فَانَّهُ دَعاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا ادْعُوْکَ وَا نَا عَبْدُکَ وَسَئَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا اسْئَلُکَ وَانَا عَبْدُکَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تَسْتَجیْبَ لیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ، وَادْعُوْکَ بِما دَعاکَ بِه

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۲

عَبْدُکَ ایُّوْبُ اذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعاکَ انیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَانْتَ ارْحَمُ الرَّاحِمیْنَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَکَشَفْتَ ما بِه مِنْ ضُرٍّ وَآتَیْتَهُ اهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ، فَانَّهُ دَعاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا ادْعُوْکَ وَا نَا عَبْدُکَ وَسَئَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا اسْئَلُکَ وَا نَا عَبْدُکَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تُفَرِّجَ عَنّیْ کَما فَرَّجْتَ عَنْهُ وَانْ تَسْتَجیْبَ لیْ کَما اسْتَجَبْتَ لَهُ، وَادْعُوکَ بِما دَعاکَ بِه یُوْسُفُ عَبْدُکَ اذْ فَرَّقْتَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ اهْلِهِ وَهُوَ فِی السِّجْنِ فَانَّهُ دَعاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا ادْعُوْکَ وَا نَا عَبْدُکَ وَسَئَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَا نَا اسْئَلُکَ وَا نَا عَبْدُکَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تُفَرِّجَ عَنیْ کَما فَرَّجْتَ عَنْهُ وَانْ تَسْتَجیْبَ لیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگزارد پس این دعا را بخواند: «یا مَنْ اظْهَرَ الْجَمیْلَ وَسَتَرَ الْقَبیْحَ یا مَنْ لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَریْرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یا کَریْمَ الصَّفْحِ یا عَظیْمَ الْمَنِّ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یا سامِعَ کُلِّ نَجْوی وَیا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها، یا رَبَّاهُ یا رَبَّاهُ یا رَبَّاهُ، یا سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ یا سَیِّداهُ، یا غایَةَ رَغْبَتاهُ یا ذَالْجَلالِ وَالْاکْرام اسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوْسی وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صاحِبِ الزَّمانِ- سَلامُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ اجْمَعیْنَ- انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تَکْشِفَ کَرْبیْ وَتَغْفِرَ ذَنْبیْ وَتُنَفِّسَ هَمیْ وَتُفَرِّجَ غَمّیْ وَتُصْلِحَ شَانْیْ فیْ دیْنیْ وَدُنْیایَ واخِرَتیْ، وَانْ تُدْخِلَنی الْجَنَّةَ وَلا تُشَوِّهَ خَلْقیْ بِالنَّارِ، وَلا تَفْعَلْ بیْ ما ا نَا اهْلُهُ بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید: «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذیْ لا الهَ الّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ الرَّحْمنُ الرَّحیْمُ ذُوْالْجَلالِ وَالْاکْرام وَاسْئَلُهُ انْ یَتُوبَ عَلَیَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلیْلٍ خاضِعٍ فَقیْرٍ بائِسٍ مِسْکیْنٍ مُسْتَجیْرٍ لا یَمْلِکُ لِنَفْسِه ضَرًّا وَلا نَفْعًا وَلا حَیاةً وَلا نُشُورًا، اللَّهُمَّ انیْ اعُوْذُ بِکَ مِنْ نَفْسٍ لا تَشبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لا یَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لا یَنْفَعُ وَمِنْ صَلاةٍ لا تُرْفَعُ وَمِنْ

دُعآءٍ لا یُسْمَعُ، اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْکَرْبِ وَالرَّخآءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ، اللّهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ وَحْدَکَ لا شَریْکَ لَکَ، لا الهَ الّا انْتَ اسْتَغْفِرُکَ وَاتُوْبُ الَیْکَ.»

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۳

و سنّت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره: «انّا انْزَلْناهُ فیْ لَیْلَةِ الْقدر» ده نوبت بخواند، و بعد از آن دو سجده شکر بجا آورد به‌طریقی که قبل از این مذکور شد، و باید که آخر دعاهایی که بعد از نماز عصر می‌خواند این دعا باشد:

«اللّهُمَّ انیْ وَجَّهْتُ وَجهِیَ الَیْکَ وَاقْبَلْتُ بِدُعآئی عَلَیْکَ راجِیًا اجابَتَکَ طامِعًا فی مَغْفِرَتِکَ طالِبًا ما وَایْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ مُسْتَنْجِزًا وَعْدَکَ اذْ تَقُولُ: ادْعُوْنیْ اسْتَجِبْ لَکُم، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَاقْبِلْ الَیَّ بِوَجْهِکَ وَارْحَمنیْ وَاسْتَجِبْ دُعآئیْ یا الهَ الْعالَمیْنَ».

فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید [۱] که بی‌تأخیر متوجّه به نماز مغرب شود،

فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید [۱] که بی‌تأخیر متوجّه به نماز مغرب شود،

به‌جهت آنکه وقت آن [۲] مضیّق است [۳] چنان‌که قبل از این مذکور شد، و بعد از آنکه نماز مغرب بگزارد و تعقیب را به‌طریقی که مذکور شد بجا آورد سه نوبت بگوید:

«الحَمْدُللّهِ الَّذیْ یَفْعَلُ ما یَشآءُ وَلا یَفْعَلُ ما یَشآءُ غَیْرُهُ» پس نافله مغرب را بگزارد. و از ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- مبالغه و تأکید در گزاردن نافله مغرب بسیار است، چنانچه از حضرت امام جعفر صادق- صلوات اللّه علیه- منقول است که آن حضرت فرمودند به حارث بن مغیره که: «ترک مکن چهار رکعت را بعد از مغرب در سفر ودر حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا وایشان در عقب تو شتابند» «۱». و مکروه است

---

[۱]- بلکه افضل تعجیل است و إلّاوقت نماز مغرب، چه وقت اجزاء آن، چه وقت فضیلت آن هردو موسّع است. (خراسانی)

[۲] یعنی وقت فضیلت آن. (دهکردی، یزدی)

[۳] وقت فضیلت نماز مغرب مضیّق است، نه وقت اجزاء آن، و شاید مراد مؤلّف رحمه اللّه نیز همین باشد. (کوهکمره‌ای)

* معلوم نیست زیرا که وقت اجزائی باقی است تا چهار رکعت مانده به نصف شب در وقت فضیلت تا برطرف شدن سرخی از جانب مغرب و ظاهر زیاده بر یک ساعت طول بکشد. (مازندرانی، نخجوانی)

---

(۱) تهذیب ۲: ۱۱۳، حدیث ۴۲۳. وسائل ۴: ۸۹، حدیث ۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۴

حرف زدن میانه چهار رکعت نافله مغرب، و هرگاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند آن را همچو سایر نوافل. و چون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیّه [۱] را با ادعیّه ثلاثه «۱» بجاآورد و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره «قل هو اللّه احد» سه نوبت بخواند، ودر رکعت دوم بعد از حمدسوره «انّا انزلناهُ» یک بار و اگر خواهد در رکعت اوّل سوره «قُل یا ایّها الکافرون» بخواند و در رکعت دوم سوره «قل هُو اللّه احد» [۲] و اگر در هردو رکعت به «الحمد» تنها اکتفا کند جایز است همچنان‌که در سایر نوافل.

و باید که قراءت را در نافله مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخواند، و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اوّل این دعا بخواند: «اللّهُمَّ انَّکَ تری وَلا تُری وَانْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاعْلی وَانَّ الَیْکَ الرُّجْعی وَالْمُنْتَهی وَانَّ لَکَ الْمَماتَ وَالمَحْیی وَانَّ لَکَ الاخِرَةَ وَالْاوْلی اللّهُمَّ انّا نَعُوْذُبِکَ انْ نُذَلَّ وَنَخزی وَانْ نَأْتِیَ ما عَنْهُ تَنْهی اللّهُمَّ انیّ اسْئَلُکَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَاسْئَلُکَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَاسَتَعیْذُ بِکَ مِنَ النّارِ بِقُدْرَتِکَ، وَاسْئَلُکَ مِنَ الْحُوْرِالْعیْنِ بِعِزَّتِکَ وَانْ تَجْعَلَ اوْسَعَ رِزْقیْ عِنْدَ کِبَرِ سِنیْ وَاحْسَنَ عَمَلیْ عِنْدَ اقْترابِ اجَلیْ، وَاطِلْ فی

طاعَتِکَ وَما یُقَرِّبُ مِنْکَ وَیُحظِیْ عِنْدَکَ وَیُزْلِفُ لَدَیْکَ عُمْریْ وَاحْسِنْ فی جَمیْعِ احْوالیْ وَامُوْریْ وَمَعْرِفَتیْ، وَلا تَکِلْنیْ الی احَدٍ مِنْ خَلْقِکَ، وَتَطَوَّلْ عَلَیّ بِقَضاءِ جَمیْعِ حَوآئِجیْ لِلدُّنْیا وَالْاخِرَةِ، وَابْدَأ بِوالِدَیَّ وَوُلْدیْ وَجَمیْعِ اخْوانِیَ الْمُؤْمِنیْنَ فیْ جَمیْعِ ما سَئَلْتُکَ لِنَفْسیْ بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب، و در رکعت اوّل از این دو رکعت این چند آیه را از اوّل سوره حدید بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمْ* سَبَّحَ لِلَّهِ مَافِی السَّموَا تِ وَا لْأَرْضِ وَهُوَ ا لْعَزِیزُ ا لْحَکِیمُ* لَهُ مُلْکُ السَّموَا تِ وَا لْأَرْضِ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* هُوَ ا لْأَوَّلُ وَا لْأَخِرُ وَالظهِرُ وَا لْباطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ

---

[۱]- رجاءً. (خراسانی)

[۲] عکس اولی است. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۵

عَلِیمٌ* هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّموَا تِ وَا لْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی ا لْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی ا لْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ* لَهُ مُلْکُ السَّموَا تِ وَا لْأَرْضِ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ ا لْأُمُورُ* یُولِجُ الَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی الَّیْلِ وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» و در رکعت دوم آخر سوره حشر را بخواند: «لَوْ أَنزَلْنَا هـذَا ا لْقُرْءَانَ عَلَی جَبَلٍ لَّرَأَیْتَهُ خشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَتِلْکَ ا لْأَمْثلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَاإِلهَ إِلَّا هُوَ علِمُ ا لْغَیْبِ وَالشَّهدَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ* هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَاإِلهَ إِلَّا هُوَ ا لْمَلِکُ ا لْقُدُّوسُ السَّلمُ ا لْمُؤْمِنُ ا لْمُهَیْمِنُ ا لْعَزِیزُ ا لْجَبَّارُ ا لْمُتَکَبِّرُ سُبْحنَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ* هُوَ اللَّهُ ا لْخلِقُ ا لْبَارِئُ ا لْمُصَوِّرُ لَهُ ا لْأَسْمَآءُ ا لْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَافِی السَّموَا تِ وَا لْأَرْضِ وَهُوَ ا لْعَزِیزُ ا لْحَکِیمُ» و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید:

«اللّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَریْمِ وَاسْمِکَ الْعَظیْمِ وَمُلْکِکَ الْقَدیْمِ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تَغْفِرَ لیْ ذَنْبِیَ الْعَظیْمَ انَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظیْمَ الَّا الْعَظیْمُ» پس دو سجده شکر بجا آورد وبگوید آنچه قبل از این در سجده شکر مذکور شد، و در هریک «شکراً شکراً» کافی است، بعد از آن دو رکعت نماز غفیله [۱] بگزارد، و کیفیّت آن عنقریب مذکور خواهد شد.

و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامه بگوید، و ادعیه پیش از اقامه و بعد از اقامت را بجاآورد، و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجاآورد این دعا بخواند: «اللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تُؤْمِنَّا مَکْرَکَ وَلا تُنْسِنا ذِکْرَکَ وَلا تَکْشِفْ عَنَّا سِتْرَکَ وَلا تُحَرِّمْنا فَضْلَکَ وَلا تُحِلَّ عَلَیْنا غَضَبَکَ وَلا تُباعِدْنا مِنْ جوارِکَ وَلا تُنْقِصْنا مِنْ رَحْمَتِکَ وَلا تَنْزَعْ عَنَّا بَرَکاتِکَ وَلا تَمْنَعْنا عافِیَتَکَ، وَاصْلِحْ لَنا ما اعْطَیْتَنا وَزِدْنا مِنْ فَضْلِکَ الْمُبارَکِ الطَّیِّبِ الْحَسَنِ الْجَمیْلِ، وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَتِکَ وَلا تُؤیِسْنا مِنْ رَوْحِکَ وَلا تُهِنَّا بَعْدَ کَرامَتِکَ وَلا تُضِلَّنا بَعْدَ اذْ هَدَیْتَنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً انَّکَ انْتَ الْوَهَّابُ» پس هریک از فاتحه و «قل هو

---

[۱]- احوط آن است که دو رکعت نماز غفیله را از نافله مغرب قرار دهد. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۶

اللَّه أحد» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ بربّ النّاس» را ده نوبت بخواند، و ده نوبت بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکْبَرُ» و ده نوبت «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» و بعد از آن این دعا بخواند: «اللّهُمَّ افْتَحْ لیْ ابْوابَ رَحْمَتِکَ وَاسْبِغْ

عَلَیَ مِنْ حَلالِ رِزْقِکَ فَمَتِّعْنیْ بِعافِیَةٍ ماابْقَیْتَنیْ فیْ سَمْعیْ وَبَصَریْ وَجَمیْعِ جَوارِحیْ، اللَّهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ لا الهَ الّا انْتَ اسْتَغْفِرُکَ وَاتُوْبُ الَیْکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

پس دو سجده شکر بجاآورد و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته بگزارد و ایستاده [۱] نیز جایز است، و هفت تکبیر افتتاحیّه را با ادعیه ثلاثه «۱» بجاآورد، و در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره «تبارک» یا سوره «واقعه» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره «توحید» و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد.

فصل در بیان آداب نماز شب [۲]

فصل در بیان آداب نماز شب [۲]

چون بنده مؤمن شب از خواب بیدار شود اوّل چیزی که باید بکند آن است که سجده کند، پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود: «الحمدُللّهِ الَّذیْ احْیانیْ بَعْدَ ما اماتَنیْ وَالَیْهِ النُّشُوْرُ، الْحَمْدُللّهِ الَّذیْ رَدَّ عَلَیَّ رُوْحیْ لِاحْمَدهُ وَاعْبُدَهُ» پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند: «اللّهُمَّ انیْ اتَوَجَّهُ الَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ والِه وَاقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوآئِجیْ فَاجْعَلْنی بِهِمْ وَجیْهًا فِی الدُّنْیا وَالاخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبیْنَ، اللّهُمَّ ارْحَمْنیْ بِهِمْ وَلا تُعَذِّبْنیْ بِهِمْ وَاهْدِنیْ بِهِمْ وَلا تُضِلَّنیْ بِهِمْ وَارْزُقْنیْ بِهِمْ، وَلا تُحَرِّمْنیْ بِهِمْ وَاقْضِ لیْ حَوآئِجِ الدُّنْیا وَالاخِرَةِ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ وَبِکُلِّ شَیْءٍ عَلیْمٌ».

---

[۱]- لکن اگر ایستاده بگزارد از یک رکعت بیشتر جایز نیست، به جهت اینکه امام علیه السلام فرموده: دورکعت نشسته یک رکعت ایستاده محسوب است. (کوهکمره‌ای)

[۲] اولی اتیان به آداب نماز شب است به‌این‌نحو و به این ترتیب که ذکر فرموده‌اند رجاءً. (خراسانی)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۷

پس افتتاح کند رکعت اوّل را از نماز شب به تکبیرات سبعه افتتاحیّه با ادعیه ثلاثه «۱» و افضل آن است که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره «قل هو اللّه احد» را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم سوره «قل یا ایّها الکافرون» را، و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره‌های دراز مانند سوره «انعام» و «کهف» و «انبیا» و «یس» بخواند و اگر وقت تنگ شود از خواندن سوره‌های دراز کافی است خواندن «حمد» و «قل هو اللّه» در هر رکعت، و جایز است که اختصار به «حمد» تنها کند همچو سایر نوافل.

و بدان‌که اتّفاق کرده‌اند علمای ما- قدّس اللّه ارواحهم- بر این‌که قنوت همچنان‌که سنّت است در نمازهای واجبی سنّت است در هررکعت دوم از نوافل، مگر رکعت دوم شفع که در او قنوت [۱] نیست بلکه قنوت در رکعت سوم است که آن را وتر گویند چنان‌که عنقریب مذکور می‌شود. و کافی است از قنوت این‌که بگوید: «اللّهُمَّ اغْفِرْلَنا وَارْحَمْنا وَعافِنا وَاعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ» و سنّت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد، و همچنین سنّت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است.

و از قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنّت خوانده شود این دعاست: «الهیْ کَیْفَ ادْعُوْکَ وَقَدْ عَصَیْتُکَ وَکَیْفَ لا ادْعُوْکَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّکَ «۲» فیْ قَلْبیْ وَانْ کُنْتُ عاصِیًا، مَدَدْتُ الَیْکَ یَدًا بِالذُّنُوْبِ مَمْلُوَّهً وَعَیْنًا بِالرَّجآءِ مَمْدُوْدَهً، مَوْلایَ انْتَ

---

[۱]- اقوی استحباب قنوت است در شفع نیز، اگرچه اولی این است که به قصد مطلق دعا بجابیاورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* آن چه از اخبار اهل بیت علیهم السلام مستفاد است این است که وتر سه رکعت است، به جهت سهولت جایز است فصل دو رکعت از یک رکعت به تسلیم، پس اگر وصل نماید محلّ قنوت رکعت ثالثه است، و اگر فصل نماید جایز است که در رکعت دوم شفع قنوت بخواند، لکن معروف در میان علماء امامیّه رضوان اللَّه علیهم وجوب فصل است، پس احتیاط به فصل به تسلیم ترک نشود. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳.

(۲) در نسخه‌ها چنین است، وظاهراً «... وَقَدْ عَرَفْتُکَ، حُبُّکَ ...» صحیح است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۸

اعْظَمُ الْعُظَمآءِ وَا نَا اسیْرُ الاسَرآءِ، وَا نَا الْاسیْرُ بِذَنْبِی الْمُرْتَهنُ بِجُرْمیْ، الهیْ لَئِنْ طالَبْتَنیْ بِذَنْبیْ لَاطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ، وَلَئِنْ طالَبْتَنیْ بِجَریْرَتیْ لَاطالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ، وَلَئِنْ امَرْتَ بیْ الَی النَّارِ لَاخْبِرَنَّ اهْلَها انیْ کُنْتُ اقُوْلُ: لا الهَ الَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُاللَّه، اللَّهُمَّ انَّ الطَّاعَةَ تَسُرُّکَ وَالْمَعْصِیَةَ لا تَضُرُّکَ، فَهَبْ لیْ ما یَسُرُّکَ وَاغْفِرْلیْ مالا یَضُرُّکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

و سنّت است که میانه هردو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ وَلَمْ یُسْئَلْ مِثْلُکَ، انْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السَّآئِلیْنَ وَمُنْتَهی رَغْبَةِ الرَّاغِبیْنَ، ادْعُوْکَ وَلَمْ یُدْعَ مِثْلُکَ وَارْغَبُ الَیْکَ وَلَمْ یُرْغَبْ الی مِثْلِکَ وَانْتَ مُجیْبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرینَ وَارْحَمُ الرَّاحِمیْنَ، وَاسْئَلُکَ بافْضَلِ الْمَسآئِلِ وَانْجَحِها وَاعْظَمِها یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحیْمُ، وَباسْمآئِکَ الْحُسْنی وَامْثالِکَ الْعُلْیا وَنِعَمِکَ الَّتیْ لا تُحْصی وَباکْرَمِ اسْمآئِکَ وَاحَبِّها الَیْکَ وَاقْرَبِها مِنْکَ وَسیْلَةً وَاشْرَفِها عِنْدَکَ مَنْزِلَةً وَاجْزَلِها لَدَیْکَ ثَوابًا وَاسْرَعِها فِی الْامُوْرِ اجابَةً وَباسْمِکَ الْمَکْنُوْنِ الاکْبَرِ الْاعَزِّ الْاجَلِّ الْاعْظَمِ الْاکْرَمِ الَّذیْ تُحِبُّهُ «۱» وَتَهْویهُ وَتَرْضی بِه عَمَّنْ دَعاکَ [وَتَسْتَجیْبُ لَهُ دُعآءً وَحَقٌّ عَلَیْکَ انْ لا تُحْرِمَ سائِلَکَ وَلا تَرُدَّهُ «۲» وَبِکُلِ اسْمٍهُوَ لَکَ فِی التَّوْراةِ وَالْاِنجیْلِ وَالزَّبُوْرِ وَالْفُرْقانِ الْعَظیْمِ، وَبِکُلِّ اسْمٍ دَعاکَ بِه حَمَلَةُ عَرْشِکَ وَمَلائِکَتُکَ وَانْبِیاؤُکَ وَرُسُلُکَ وَاهْلُ طاعَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَانْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ وَتُعَجِّلَ خِزْیَ اعْدآئِه وَانْ تَفْعَلَ بیْ کَذا وَکَذا» [۱].

بعد از آن حاجت خود را بخواهد، و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد، و بعد از آن دو سجده شکر کند، و بخواند در یکی از دو سجده این دعا را که منسوب است به حضرت امام زین‌العابدین- صلوات اللَّه علیه-: «الهیْ وَعِزَّتِکَ وَجَلالِکَ وَعَظَمَتِکَ لَوْ انیْ مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتیْ مِنْ اوَّلِ الدَّهْرِ عَبَدْتُکَ دَوامَ خُلُودِ رُبُوْبِیَّتِکَ بِکُلِّ شَعْرَةٍ فیْ کُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ سَرْمَدَ الْابَدَ بِحَمْدِ الْخَلآئِقِ وَشُکْرِهِمْ اجْمَعینَ لَکُنْتُ مُقَصِّرًا فیْ بُلُوْغِ ادآءِ شُکْرِ

---

[۱] معنای «أن تفعل بی کذا وکذا» این است که حاجت خود را سئوال کند، نه اینکه بعد از این عبارت حاجت خود را بخواهد. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) در برخی از نسخه‌ها: تَحِنُّهُ.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۸۹

خَفِیّ «۱» [۱] نِعْمَةٍ مِنْنِعَمِکَ عَلَیَّ، وَلَوْ انیْ کَرَبْتُ مَعادِنَ حَدیْدِ الدُّنْیا بِانْیابیْوَحَرَثْتُ اراضیْها باشْفارِ عَیْنیْ وَبَکَیْتُ مِنْ خَشْیَتِکَ مِثْلَ بُحُوْرِ السَّماواتِ وَالْارَضیْنَ دَمًا وَصَدیْدًا لَکانَ ذلِکَ قَلیْلًا مِنیْ فیْ کَثیْرِ ما یَجِبُ مِنْ حَقِّکَ عَلَیَّ، وَلَوْ انَّکَ الهیْ عَذَّبْتَنیْ بَعْدَ ذلِکَ بِعَذابِ الْخَلائِقِ اجْمَعیْنَ وَعَظَّمْتَ لِلنَّارِ خَلْقیْ وَجِسْمیْ وَمَلَأْتَ طَبَقاتِ جَهَنَّمَ مِنیْ حَتّی لا یَکُوْنَ فِی النَّارِ مُعَذَّبٌ غَیْریْ وَلا یَکُوْنَ لِجَهَنَّمَ

حَطَبٌ سِوایَ لَکـانَ ذلِـکَ بِعَـدْلِکَ عَلَیَّ قَلیْلًا فی کَثیْرِ مَـا اسْـتَوْجِبُهُ مِنْ عُقُوبَتِـکَ» پس ده نوبت بگویـد: «یـا اللَّهُ یـا اللَّهُ» پس این دعا بخوانـد: «صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِهِ وَارْحَمْنیْ وَثَبِّتْنیْ عَلی دیْنِکَ وَدیْنِ نَبِیِّکَ وَلا تُزِغْ قَلْبیْ بَعْدَ اذْ هَدَیْتَنیْ وَهَبْ لیْ مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً انَّکَ انْتَ الْوَهَّابُ».

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر،

فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر،

و افضل اوقات آن مابین فجر اوّل و فجر دوم است و در هریک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند، و اگر خواهد در رکعت اوّل سوره «قل اعُوذ بربّ الفلق» و در رکعت دوم سوره «قل اعُوذ بربّ النّاس» بخوانـد و بعـد از سـلام دادن این دعا بخوانـد: «الهیْ تَعَرَّضَ لکَ فیْ هـذا اللَّیْلِ الْمُتَعَرِّضُوْنَ وَقَصَـدَکَ فیْهِ الْقاصِـدُوْنَ وَامَّلَ فَضْـلَکَ وَمَعْرُوْفَکَ الطَّالِبُوْنَ، وَلَکَ فیْ هذَا اللَّیْلِ نَفَحاتٌ وَجَوآئِزُ وَعَطایـا وَمَواهِبُ تَمُنُّ بِهـا عَلی مَنْ تَشـآءُ مِنْ عِبـادِکَ وَتَمْنَعُهـا مَنْ لَمْ تَسْـبِقْ لَهُ الْعِنایَـةُ مِنْـکَ، وَها ا نَا ذا عَبْـدُکَ الْفَقیْرُ الَیْکَ الْمُؤَمِّلُ فَضْـلَکَ وَمَعْرُوْفَـکَ، فَانْ کُنْتَ یا مَوْلایَ [فی هـذِهِ اللَّیْلَـةِ] «۲» تَفَضَّلْتَ عَلی احَـدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَعُـدْتَ عَلَیْهِ بِعآئِـدَةٍ مِنْ عَطْفِکَ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِهِ الطَّیِّبیْنَ الطَّاهِریْنَ الْخَیِّریْنَ الْفاضِـلیْنَ، وَجُدْ عَلَیَّ بِطَوْلِکَ وَمَعْرُوْفِکَ یا رَبَ‌الْعالَمیْنَ، وَصَلّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّیْنَ والِهِ الطَّاهِریْنَ الَّذیْنَ اذْهَبَ‌اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیْرًا انَّ اللَّهَ حَمیْدٌ مَجیْـدٌ، اللَّهُمَّ انیْ ادْعُوْکَ کَمـا امَرْتَ فَاسْتَجِبْ لیْ کَما وَعَدْتَ انَّکَ لا تُخْلِفُ الْمیْعادَ».

---

(۱) أخفی (خ ل).

(۲) در برخی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۰

پس اشتغال‌نماید به‌گزاردن مفرده وتر وافتتاح کند به تکبیرات سبعه و ادعیه ثلاثه [۱] «۱» و بخواند در او بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت و معوّذتین را، پس بردارد دستها را بر روی و دو قنوت کند در حالتی‌که بگرید یا بگریاند خود را به این دعا: «لا الهَ الَّا اللَّهُ الْحَلیْمُ الْکَریْمُ لا الهَ الَّا اللَّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیْمُ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِ‌السَّمواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْارَضیْنَ السَّبْعِ وَما فیْهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیْمِ، اللَّهُمَّ انْتَ اللَّهُ نُورُ السَّمـاواتِ وَالْـارْضِ وَانْتَ اللَّهُ زَیْنُ السَّماواتِ وَالْارْضِ وَانْتَ اللَّهُ جَمالُ السَّماواتِ وَالْارْضِ وَانْتَ اللَّهُ عِمادُ السَّمواتِ وَالْـارْضِ وَانْـتَ اللَّهُ قِوامُ السَّمـاواتِ وَالْـارْضِ، وَانْـتَ اللَّهُ صَـریْخُ الْمُسْتَصْـرِخیْنَ وَانْـتَ اللَّهُ غِیـاثُ الْمُسْـتَغیْثیْنَ وَانْـتَ اللَّهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَکْرُوْبیْنَ وَانْتَ اللَّهُ الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومیْنَ وَانْتَ اللَّهُ مُجیْبُ دَعْوَةِ الْمُضْـطَرّیْنَ وَانْتَ اللَّهُ الهُ الْعالَمیْنَ وَانْتَ اللَّهُ الرَّحْمنُ الرَّحیْمُ، وَانْتَ اللَّهُ کـاشِفُ السُّوءِ وَانْتَ اللَّهُ بِـکَ تَنْزِلُ کُـلُّ حاجَـةٍ، یـا اللَّهُ لَیْسَ یَرُدُّ غَضَـبَکَ الّا حِلْمُکَ وَلا یُنْجی مِنْ عِقابِکَ الّا رَحْمَتُکَ وَلا یُنْجیْ مِنْکَ الَّا التَّضَـرُّعُ الَیْکَ، فَهَبْ لیْ مِنْ لَدُنْک یا الهیْ رَحْمَةً تُغْنِینی بِها عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتیْ بِها احْیَیْتَ جَمیْعَ ما فِی الْبِلادِ وَبِها تُنْشِـرُ مَیْتَ الْعِبادِ، وَلا تُهْلِکْنیْ غَمًّا حَتّی تَغْفِرَ لیْ وَتَرْحَمَنیْ وَتُعَرِّفَنِی الْاسْـتِجابَةَ فیْ دُعآئیْ وَارْزُقْنِیْ الْعافِیَةَ الی مُنْتَهی اجَلیْ، وَاقِلْنی عَـثْرَتیْ وَلا ـ تُشْـمِتْ بیْ عَـدُوّیْ وَلا ـ تُمَکِّنْهُ مِـنْ رَقَبَتیْ، اللَّهُمَّ انْ رَفَعْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذیْ یَضَـعُنیْ وَانْ وَضَـعْتَنیْ فَمَنْ ذَاالَّذیْ یَرْفَعُنیْ، وَانْ اهْلَکْتَنیْ فَمَنْ ذَاالَّذیْ یَحُوْلُ بَیْنَکَ وَبَیْنیْ اوْ یَتَعَرَّضُ لَکَ «۲» فیْ شَیْءٍ مِنْ امْری، وَقَدْ عَلِمْتُ انْ لَیْسَ فیْ حُکْمِکَ ظُلْمٌ وَلا فیْ نِقْمَتِکَ عَجَلَـةٌ، فَانَّمـا یَعْجَـلُ مَنْ یَخـافُ الْفَوْتَ وَانَّمـا یَحْتـاجُ الَی الظُّلْمِ الضَّعیْفُ، وَقَـدْ تَعـالَیْتَ عَنْ ذلِکَ یا الهیْ، فَلا تَجْعَلْنیْ لِلْبَلاءِ غَرَضًا وَلا لِنِقْمَتِکَ نَصَـبًا وَمَهِّلْنیْ وَنَفِّسْـنیْ وَاقِلْنیْ عَثْرَتیْ وَلا تُتْبِعْنیْ بِبَلاءٍ عَلی اثْرِ بَلاءٍ فَقَـدْ تَری ضَـعْفیْ وَقِلَّةَ حیْلَتیْ، اسْـتَعیْذُ بِکَ اللَّیْلَـةَ فَاعِـذْنیْ وَاسْتَجیْرُ بِکَ مِنَ النَّارِ فَاجِرْنیْ وَاسْئَلُکَ الْجَنَّةَ فَلا تَحْرِمْنیْ» پس بخواند در قنوت هردعا که خواهد، و هفتاد نوبت

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۳۳.

(۲) در برخی از نسخه‌ها: لَهُ.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۱

استغفار کند به این طریق: «اسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبیْ وَاتُوْبُ الَیْهِ» [۱] و بعد از آن دعا کند از برای چهل‌شخص یا بیشتر ازبرادران مؤمن به‌این‌طریق: «اللّهُمَّ اغْفِرْ لفلان و فلان» و اسم ایشان را ذکرکند تاآخر. واگر صدنوبت استغفارکند افضل‌است وثواب‌آن بیشتراست. پس‌هفت نوبت بگوید: «اسْتَغْفِرُاللّهَ الّذیْ لا الهَ الّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ بِجَمیْعِ ظُلْمیْ وَجُرْمیْ وَاسْرافیْ عَلی نَفْسیْ وَاتُوْبُ الَیْهِ» پس بگوید: «رَبِّ اسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسیْ وَبِئْسَ ما صَنَعْتُ وَهذِه یَدایَ یا رَبِّ جَزاءً بِما کَسَبْتُ وَهذِه رَقَبَتیْ خاضِعَةً لِما اتَیْتُ، وَها ا نَا ذا بَیْنَ یَدَیْکَ فَخُذْ لِنَفْسِکَ مِنْ نَفْسِی الرِّضا حَتّی تَرْضی لَکَ الْعُتْبی لاـ اعُوْدُ» پس سیصدنوبت‌بگوید: «الْعَفْوَ الْعَفْوَ» پس بگوید: «رَبِّ اغْفِرْلیْ وَارْحَمْنیْ وَتُبْ عَلَیَّ انَّکَ انْتَ التَّوّابُ الرَّحیْمُ».

و بدان‌که قنوت در نماز وتر در رکعت سوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت [۲] نخواند. و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند برآن چه وقت وسعت آن داشته باشد.

و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجاآورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِه وَارْحَمْ ذُلیْ بَیْنَ یَدَیْکَ وَتَضَرُّعیْ الَیْکَ وَوَحْشَتیْ مِنَ النّاسِ وَانْسی بِکَ یا کَریْمُ، یا کائِنًا قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ یا کائِنًا بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ یا مُکَوِّنَ کُلِّ شَیْءٍ لا تَفْضَحْنیْ فَانَّکَ بیْ عالِمٌ وَلا تُعَذِّبْنیْ فَانَّکَ عَلَیَّ قادِرٌ، اللّهُمَّ انیْ اعُوْذُبِکَ مِنْ کَرْبِ الْمَوْتِ وَمِنْ سُوْءِ الْمَرْجعِ فِی الْقُبُورِ وَمِنَ النَّدامَةِ یَوْمَ الْقِیامَةِ اسْئَلُکَ عیْشَةً هَنیئَةً وَمیْتَةً سَویَّةً وَمُنْقَلَبًا کَریْمًا غَیْرَ مُخْزٍ وَلا فاضِحٍ، اللّهُمَّ انَّ مَغْفِرَتَکَ اوْسَعُ مِنْ ذُنُوْبیْ وَرَحْمَتَکَ ارْجی عِنْدیْ مِنْ عَمَلیْ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَال مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لیْ یا حَیًّا لا یَمُوْتُ».

و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آنچه متعلّق است به آن از ادعیه و آداب، دو رکعت نافله صبح را بگزارد و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره «قُل یا ایُّها الکافرون»

---

[۱]- یا بگوید: استغفر اللّه واسأله التوبة. (دهکردی)

[۲] گذشت که در آن نیز مستحبّ است. (دهکردی، یزدی)

* گذشت که در صورت فصل به تسلیم در رکعت دوم قنوت بخواند. (کوهکمره‌ای)

* گذشت که خواندن اولی است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۲

بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ» [۱] پس چون سلام دهد بریهلوی راست بخوابد رو به قبله و جانب راست رو را به‌دست راست بگذارد و این دعا بخواند: «اسْتَمْسَکْتُ بِعُرْوَةِاللّهِ الْوُثْقی الَّتیْ لَاانْفِصامَ لَها وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ‌اللّهِ الْمَتیْنِ، وَاعُوْذُ بِاللّهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْانْسِ، رَبِّی اللّهُ رَبِّی اللّهُ رَبّی اللّهُ، امَنْتُ بِاللّهِ، وَتَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللّهِ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إنَّ اللّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً، حَسْبِیَ اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ. اللّهُمَّ مَنْ اصْبَحَ وَلَهُ حاجَةٌ الی مَخْلُوقٍ فَانَّ حاجَتیْ وَرَغْبَتیْ الَیْکَ وَحْدَکَ لا شَریْکَ لَکَ، لَکَ الْحَمْدُ الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الصَّباحِ الْحَمْدُللّهِ فالِقِ الاصْباحِ الْحَمْدُللّهِ ناشِرِ الْارْواحِ الْحَمْدُللّهِ قاسِمِ الْمَعاشِ، اَلحَمْدُللّهِ جاعِلِ اللَّیْلِ سَکَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فیْ قَلْبیْ نُوْرًا وَفیْ بَصَریْ نُوْرًا وَعَلی لِسانیْ نُوْرًا وَمِنْ بَیْنِ یَدَیَّ نُوْرًا وَمِنْ خَلْفیْ نُوْرًا وَعَنْ یَمیْنیْ نُوْرًا وَعَنْ شِمالیْ نُوْرًا وَمِنْ فَوْقیْ نُوْرًا وَمِنْ تَحْتیْ نُوْرًا وَاعْظِمْ لِیَ النُّوْرَ وَاجْعَلْ لی نُوْرًا امْشی بِه فِی النّاسِ وَلاـ تَحْرِمْنیْ نُوْرَکَ یَوْمَ الْقِیمَةِ».

پس بخوانـد آیهٔالکرسـی و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و پنج آیه از آخر سوره آل عمران: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ* رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ* رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ* رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِٔ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ».

پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجاآورد و بعد از آن صد نوبت بگوید: «سُبْحانَ رَبِّیَ

---

[۱]- عکس أولی‌است که در أوّل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ودردوم «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ». (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۳

الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُاللَّهَ رَبیْ وَاتُوْبُ الَیْهِ» بعـد از آن هفت نوبت بگویـد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیْمِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّهَٔ الّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ» پس دو سجده شکر بجا آورد به‌طریقی که قبل از این مذکور شد، و این دعا را نیز بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّیالِیَ الْعَشْرِ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْرِ وَ رَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَالهَ کُلِّ شَیْءٍ وَخالِقَ کُلِّ شَیْءٍ وَمَلیْکَ کُلِّ شَیْءٍ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بیْ وبِفُلان وفُلان» یعنی نام برادران مؤمن ببرد «ما ا نْتَ اهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بِنا ما نَحْنُ اهْلُهُ فَانَّکَ اهْلُ التَّقْوی وَاهْلُ الْمَغْفِرَهِٔ».

دوم از نمازهای سنّتی [۱] «۱» نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است

دوم از نمازهای سنّتی [۱] «۱» نمازی است که به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوب است

و آن دو رکعت است در هررکعتی فـاتحه یـک نـوبت و «إِنَّا أنزلنـاه» پـانزده نـوبت بخوانـد و در رکوع نیز «إِنَّا أنزلنـاه» پـانزده نوبت بخواند، و همچنین در هر سربرداشتن از رکوع و در هرسجود و در هر سربرداشتن از سجود.

سوم نمازی که به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوب است

سوم نمازی که به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوب است

و آن چهار رکعت است به دو سلام، در هررکعت فاتحه یک نوبت بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» پنجاه نوبت.

چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است

چهارم نمازی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوب است

و آن دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت و «إِنَّا أَنْزَلْناهُ» صد بار، و در رکعت دوم فاتحه یک‌بار و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» صد بار.

---

(۱) اوّل از آنها «نوافل یومیّه» است که در صفحه ۱۷۸ گذشت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۴

پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیّار رضی الله عنه

پنجم نمازی که منسوب است به جعفر طیّار رضی الله عنه

و آن چهار رکعت است به دو سـلام در رکعت اوّل بعـد از فاتحه «إِذا زُلْزِلَتِ» بخوانـد و در رکعت دوم بعـد از فاتحه «وَ الْعادِیاتِ» و

در رکعت سوم بعد از فاتحه «إذا جاءَ» و در رکعت چهارم بعد از فاتحه «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و قبل از هر رکوع «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اكْبَرْ» پانزده نوبت بخواند، و در هر رکوع ده [۱] نوبت، و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت، و در هرسجود ده نوبت، و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت، پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته می‌شود.

این نماز را اگر هرشب گزارند ثواب عظیم دارد و اگر میسّر نشود هرهفته یک نوبت گزارند و الّا هرماه یک نوبت و الّا هرسال یک نوبت، و اگر شخصی نوافل یومیّه را به این طریق گزارد ثواب هردو را درمی‌یابد. و بعضی از مجتهدین برآنند که نماز واجب یومیّه را نیز به این طریق می‌توان گزارد و مُصلّی ثواب هردو را خواهد یافت «۱».

و جایز است که در رکعت اوّل [۲] این نماز به جای آن سه «۲» سوره «۳» «قُل هُواللَّه» بخواند. و سنّت است که چون از این نماز فارغ شود [۳] این دعا بخواند: «سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ العِزَّ وَالْوقارَ سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحانَ مَنْ لا يَنْبَغِى التَّسْبِيْحُ الَّا لَهُ سُبْحانَ مَنْ احصى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمُهُ سُبْحانَ ذِى الْمَنِّ وَالنِّعَم سُبْحانَ ذِى الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ

---

[۱]- ذکر رکوع و سجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط. (خراسانی، صدر)

[۲] و دوم. (خراسانی)

[۳] در سجده آخر این نماز دعا وارد شده، نه بعد از فراغ از نماز. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه در سجده این دعا را بخواند. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) بیان: ص ۲۲۲. و ذکری ۴: ۲۴۴.

(۲) یعنی «إذا زلزلت» «والعادیات» و «إذا جاء».

(۳) در بعضی از نسخه‌ها این چنین است: در رکعت اوّل و دوم و سوم این نماز به جای آن سه سوره سوره ...

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۵

سُبْحانَ ذِى العِزَّةِ وَالْفَضْلِ سُبْحانَ ذِى الْقُوَّةِ وَالطَّوْلِ وَالْامْرِ، اللَّهُمَّ انِىْ اسْئَلُكَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتابِكَ وَبِاسْمِكَ الْاعْظَمِ وَكَلِماتِكَ التَّامَّاتِ الَّتِىْ تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ بعد از آن حاجت خود را بخواهد.

ششم نماز اعرابی

ششم نماز اعرابی

[۱]

و آن ده رکعت است: دو رکعت به یک سلام، بعد از آن هشت رکعت دیگر هرچهار رکعت به یک سلام، و وقت آن چاشت روز جمعه است، در رکعت اوّل بعد از فاتحه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» هفت نوبت بخواند، و در رکعت دوم بعد از فاتحه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» هفت نوبت، و چون سلام دهد آیةالکُرسی را هفت نوبت بخواند، و بعد از آن هشت رکعت باقی را بگزارد و در هررکعت بعد از فاتحه سوره «إذا جاء» یک نوبت بخواند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بیست و پنج نوبت، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الَّا بِاللَّهِ العَلِىّ الْعَظِيْمِ».

هفتم نماز طلب باران

هفتم نماز طلب باران

و آن را نماز استسقا گویند و گزاردن آن به جماعت افضل است. و سنّت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و به آنکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سوم که روز دو شنبه است به صحرا روند اگر در مکّه نباشند، که در مکّه این نماز را در مسجدالحرام گزارند. و سنّت است که پابرهنه به‌خضوع و خشوع و استغفارکنان به صحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند

---

[۱] چون نماز چهار رکعتی مستحبّ معهود از شرع نیست، پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است، چنانکه گذشت. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۶

و اطفال را از مادران جدا سازند، و زنان جوان و مخالفان ملّت [۱] «۱» را همراه نبرند، و مؤذّنان پیش پیش باشند، و در وقت نماز به جای اذان سه نوبت «الصّلاة» بگویند.

و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت است به‌طریق نماز عید مگر دعای قنوت، که در قنوت این نماز این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اسْقِ عِبادَکَ وَبَهائِمَکَ وَانْشُرْ رَحْمَتَکَ وَاحْیِ بِلادَکَ الْمَیْتَیَةَ» و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز برمنبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بردوش راست است بردوش چپ اندازد و برعکس و دو خطبه بخواند، و چون از خطبه فارغ شود رو به قبله کند و صد نوبت «اللَّه اکبر» بگوید، و بعد از آن رو به جانب راست کند و صد نوبت «لا اله الَّا اللَّه» بگوید، بعد از آن رو به جانب چپ کند و صد نوبت «سُبْحان اللَّه» بگوید، و بعد از آن رو به جانب حاضران کند و صد نوبت «الحمدللَّهِ» بگوید، و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را به آواز بلند بگویند.

هشتم نماز عید غدیر است

هشتم نماز عید غدیر است

و آن دو رکعت است در هررکعت فاتحه یک نوبت بخواند، و هر یک از آیةالکرسی و «إنّا انزلناه» و «قُل هُو اللَّه» را ده نوبت بخواند. و اوّل وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت. و سنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مِصْباح مذکور است «۲» بخواند، و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد.

و خطبه این نماز قبل از نماز است به طریق نماز جمعه. و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دور و نزدیک در این روز سنّت است. و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است «۳» [۲] و ثواب تصدّق به یک درهم در این روز برابر ثواب تصدّق به هزار هزار درهم است، و غسل کردن و روزه داشتن و روزه‌داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد «۴».

---

(۱) منظور مخالفان در مذهب است.

(۲) شیخ طوسی، مصباح: ۷۴۷- ۷۴۸.

(۳) شیخ طوسی، مصباح: ۷۳۷.

(۴) تهذیب ۳: ۱۴۳، حدیث ۳۱۷. وسائل ۸: ۸۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۷

نهم نماز روز اوّل هر ماه

نهم نماز روز اوّل هر ماه

و آن دو رکعت است، در رکعت اوّل فـاتحه یـک بـار بخوانـد و «قُـل هُو اللَّه» سـی بار، و در رکعت دوم فاتحه یک بار و «انّا انزلناه» سی بار.

دهم نماز نافله ماه رمضان

دهم نماز نافله ماه رمضان

و آن هزار رکعت است و گزاردن آن به دو طریق است:

طریق اوّل آنکه: در شب اوّل تـا بیست شب، هرشب بیست رکعت گزارد: هشت رکعت میـانه شـام و خفتن، و دوازده رکعت بعـد از خفتن، و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند، و پانصد رکعت که باقی می‌ماند در ده شب آخر هرشبی سی رکعت بگزارند:

هشت رکعت میانه شام و خفتن، و بیست و دو رکعت بعـد از خفتن، و در شب بیست و یکم صد رکعت افزایند، و همچنین در شـب بیست و سوم.

طریق دوم آنکه: در هریک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم به صـد رکعت اکتفا کنـد و از هشـتاد رکعت که می‌ماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگزارد، هرروز ده رکعت، چهار رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السـلام و چهار رکعت نماز جعفر طیّار. و اگر پنـج جمعه در ماه رمضان اتّفاق افتـد مخیّر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگزارد، و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگزارد. و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در شب جمعه آخر بگزارد، و بیست رکعت نماز حضـرت فاطمه زهرا علیها السـلام در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگزارد.

و اگر مـاه رمضـان از سـی روز کمتر باشـد نماز شب سـی‌ام ساقط است و قضای آن شـرعی نیست، و هرچه غیر از آن گزارده نشود قضای آن سنّت است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۹۸

یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

و آن بیست و هفتم ماه رجب است، و این نماز دوازده رکعت است [۱] هردو رکعت به یک سلام، در هروقت از آن روز که خواهد بگزارد و در هررکعت فاتحه یک بار و هرسوره‌ای که خواهـد یک بار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسـته است [۲] چهـار نوبت بگویـد: «لا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکْبَرُ وَالْحَمْ‌دُللَّهِ سُـ‌بْحانَ اللَّهِ وَلاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ الّا بِاللَّهِ» بعـد از آن چهار نوبت بگویـد: «اللَّهُ اکْبَرُ ربّی لا اشْرِکُ بِه شَیْئًا» بعد از آن حاجت خود را بطلبد.

دوازدهم نماز شب مبعث

دوازدهم نماز شب مبعث

و این نماز نیز دوازده رکعت است، هر وقت از شب که خواهـد بگزارد، در هردو رکعت یک بار سـلام بدهد، و در هررکعت فاتحه یک‌بار و هر یک از سوره «ناس» و سوره «فلق» و «قل هُو اللَّه» بخواند چهار بار، و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسـته است چهار نوبت بگوید: «لا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکْبَرُ وَالْحَمْدُللَّهِ وَسُبْحانَ اللَّه وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ الّا بِاللَّهِ» بعد از آن حاجت خود را بخواهد.

سیزدهم نماز روز مباهله است

سیزدهم نماز روز مباهله است

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمّه معصومین علیهم السلام

چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی ائمّه معصومین علیهم السلام
وآن دو رکعت است بعد از زیارت کردن، وچون زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کند دورکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند، چون هردو در آن مکان مقدّس مدفونند. و سنّت است که نماز زیارت را در بالای سر بگزارند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اوّل دو رکعت نماز زیارت را بجاآورد و بعد از آن زیارت کند. [۱] «۱»

پانزدهم نماز رغایب

پانزدهم نماز رغایب
وآن در شب جمعه اوّل ماه رجب میان شام و خفتن باید گزارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد، و این نماز دوازده رکعت است هردو رکعت به یک سلام، و در هر رکعت الحَمْد یک بار بخواند و «إنَّا أنزلناه» سه بار و «قُل هُواللَّه» دوازده بار، و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ» بعد از آن به سجده رود و هفتاد نوبت بگوید: «سُبُّوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنا وَرَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوْحِ» و چون سر از سجده بردارد هفتاد مرتبه بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ انَّکَ انْتَ العَلِیُّ الْاعْظَم» باز به سجده رود و آنچه در سجده اوّل گفته به‌همان طریق باز بگوید، و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد.

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب

شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب
و آن سی رکعت است هردو رکعت به یک سلام، در هررکعت فاتحه یک نوبت بخواند و «قُل هُو اللَّه» پانزده نوبت.

---

(۱) حلبی، اشارة السبق: ۱۰۷.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۰

هفدهم نماز شب نصف شعبان

هفدهم نماز شب نصف شعبان
و آن چهار رکعت است به دو سلام در هررکعت فاتحه یک بار بخواند و «قُل هُو اللَّه» صد بار.

هجدهم نماز شب عید ماه رمضان

هجدهم نماز شب عید ماه رمضان
و آن دو رکعت است، در رکعت اوّل فاتحه یک‌بار بخواند و «قل هُو اللَّه» هزار بار، و در رکعت دوم فاتحه یک بار و «قل هُو اللَّه» یک‌بار.

نوزدهم نماز ساعت غفلت

نوزدهم نماز ساعت غفلت

[۱]

و آن ساعت مابین نماز شام و خفتن است و ا ین نماز را نماز غفیله گویند، و آن دو رکعت است در رکعت اوّل بعد از فاتحه این آیه بخواند: «وَذَا النُّونِ إذ ذَّهَبَ مُغضِبًا فَظَنَّ أن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِى الظُّلُمتِ أن لَّاإلهَ إلَّا أنتَ سُبْحنَكَ إنّى كُنتُ مِنَ الظلِمِينَ* فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنهُ مِنَ الْغَمّ وَكَذَا لِكَ نُن- جى الْمُؤْمِنِينَ» و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند: «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ ا لْغَيْبِ لَايَعْلَمُهَآ إلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَافِى ا لْبَرّ وَا لْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إلَّا يَعْلَمُهَا وَلَاحَبَّةٍ فِى ظُلُمتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَايَابِسٍ إلَّا فِى كِتبٍ مُّبِينٍ» و بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند: «اللّهُمَّ انىْ اسْئَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتىْ لا يَعْلَمُها الّا انْتَ انْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَانْ تَقْضِىَ حاجَتىْ [۲]» بعد از آن حاجت خود را بطلبد، [بعد از آن بگوید: «اللّهمّ انْتَ وَلِىُّ نِعْمَتى والقادِرُ عَلى

---

[۱] احوط آن است که نماز غفیله را از چهار رکعت نماز نافله مغرب قرار دهد چنانکه گذشت. (صدر)

[۲] «أن تقضی حاجتی» عین طلب نمودن حاجت است پس گفتن اینکه بعد از آن حاجت خودرا بطلبد گویا سهو قلمی است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۱

طَلِبَتى تَعْلَمُ حاجَتى، فَاسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحمّدٍ وآلِهِ عَلَيْهِ وعليهم السلام لَمّا قَضَيْتَها لى» و حاجت خود را ذکر کند [۱] «۱».

بیستم نماز سنّتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد

بیستم نماز سنّتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد

و آن دو رکعت است در هریک فاتحه و سوره یک بار بخواند، و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند: «اللّهُمَّ انىْ اسْتَوْدِعُکَ نَفْسىْ وَاهْلى وَمالىْ وَدينىْ وَدُنْياىَ واخِرَتىْ وَخَواتيْمَ عَمَلىْ».

بیست و یکم نماز توبه

بیست و یکم نماز توبه

و آن دو رکعت است، در هر رکعت فاتحه و هرسوره که خواهد بخواند، و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه بگزارد، و چون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفه کامله «۲» [۲] مذکور است بخواند.

بیست و دوم نماز هدیه میّت است

بیست و دوم نماز هدیه میّت است

و آن دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یک‌نوبت و آیةالکرسی یک نوبت، و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و «إنَّا أنزلناه» ده نوبت، و چون سلام دهد بگوید:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوابَ هاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ الى قَبْرِ فُلان» و نام میّت را ببرد، و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است.

---

(۱) ما بین دو علامت در برخی از نسخه‌ها نیست.

(۲) صحیفه کامله سجّادیه: ۱۳۸، دعای ۳۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۲

بیست و سوم نماز روز عاشورا

بیست و سوم نماز روز عاشورا

و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت بخواند و «قُل یا ایُّها الکافرون» یک نوبت، و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و «قُل هُو اللَّه» یک نوبت، و در رکعت سوم فاتحه یک نوبت و سوره احزاب یک نوبت، و در رکعت چهارم فاتحه یک نوبت و سوره منافقین یک نوبت، و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند.

بیست و چهارم نماز روز نوروز است

بیست و چهارم نماز روز نوروز است

و آن چهار رکعت است به دو سلام، در رکعت اوّل فاتحه یک نوبت و «إنَّا أنزلناه» ده نوبت، و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت «قُل یا ایّها الکافرون» و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت «قُل هُو اللَّهُ أحد» و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هریک از «قُل أعوذ بربّ الفلق» و «قل أعوذ بربّ النّاس» ده نوبت، و بعد از سلام به سجده رود و این دعا را در سجده بخواند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ الْاوْصِیاءِ الْمَرْضِیینَ وَعَلی جَمیعِ انبیائِکَ «۱» [۱] وَرُسُلِکَ بِافْضَلِ صَلَواتِکَ وَبارِکْ عَلَیْهِمْ بِافْضَلِ بَرَکاتِکَ وَصَلِّ عَلی ارْواحِهِمْ وَاجْسادِهِمْ، اللَّهُمَّ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَبارِکْ لَنا فیْ یَوْمِنا هذَا الَّذیْ فَضَّلْتَهُ وَکَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ، اللَّهُمَّ بارِکْ لیْ فیْما انْعَمْتَ بِه عَلَیَّ حَتّی لا اشْکُرَ احَدًا غَیْرَکَ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ فیْ رِزْقیْ یا ذَالْجَلالِ وَالْاکْرام».

و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اوّل وقت گزارده شود.

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: اوْلِیائِکَ.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۳

مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز واقع می‌شود

مقصد اوّل در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است

مقصد اوّل در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است

و آن بیست و سه امر است:

اوّل: حدث کردن در اثنای نماز، خواه از روی عمد واقع‌شود و خواه از روی سهو، و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار، و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن. و شیخ ابن بابویه برآن است که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر واقع شود نماز باطل نمی‌شود و واجب است که وضو بسازد و نماز را به اتمام رساند [۱] «۱».

دوم: عمداً پشت به قبله کردن بی‌ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو به قبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست، امّا اگر پشت به‌قبله

[۱] این قول بر خلاف احتیاط است. (کوهکمره‌ای)

(۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۳۵۶، حدیث ۴۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۴

کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آن است که وقت نماز باقی باشد [۱] «۱» که اگر بعد از خروج وقت به خاطر رسد که پشت به قبله نماز کرده آن نماز صحیح است [۲] چنانکه در بحث قبله مذکور شد [۳].

سوم: انحراف از قبله به [۴] جانب یمین یا یسار از روی عمد که بی‌ضرورت واقع شود، امّا اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد [۵] چنانکه سابقاً مذکور شد [۶].

چهارم: هر گاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمّم خللی داشته، مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده، یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمّم مضاف بوده یا مشتبه به مضاف، یا نجس بوده یا مشتبه به نجس، یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه به غصبی، دانسته وضو یا غسل یا تیمّم کرده باشد. امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمّم عالم به غصبیّت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه به‌غصبی، در این صورت نمازی که کرده صحیح است.

[۱]- با تنگی وقت احوط قضاء است. (تویسرکانی)

[۲] ولی قضای آن را ترک ننمایند. (صدر)

* احوط وجوب قضاء است، چنانچه در مبحث قبله نیز تصریح به آن نموده. (کوهکمره‌ای)

[۳] آنچه در بحث قبله مذکور داشتند وجوب قضاء در صورت مزبوره بود، صحّت نماز اگرچه گذشت که در وجوب آن تأمّل است. (خراسانی)

* در بحث قبله گذشت در متن که قضاء کند. (دهکردی، یزدی)

* بلکه گذشت در بحث قبله که صحیح نیست اگر از راست و چپ تجاوز کرده بود باید اعاده و قضاء نماید. (مازندرانی، نخجوانی)

[۴] در مبطل بودن این اگر در حال عدم اشتغال به افعال واقع سازد اشکال است. (خراسانی)

[۵] بطلان با بقاء وقت احوط است. (تویسرکانی)

[۶] و مذکور شد که احوط قضاء است اگر به حدّ یمین و یسار رسیده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: مگر آنکه وقت نماز تنگ باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۵

پنجم: هر گاه نداند [۱] که یک رکعت گزارده یا دو رکعت [۲].

ششم: شکّ در عدد رکعات نماز مغرب [۳] کردن.

هفتم: رکنی از ارکان خمسه نماز که نیّت و تکبیر احرام [۴] و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده [۵] یا کم کردن، اگر چه از روی سهو باشد.

هشتم: [۶] فعل کثیر در اثنای نماز کردن به حیثیتی که در عرف او را مُصلّی نگویند [۷] اگرچه سهواً باشد. امّا اگر فعل قلیل باشد

مثل کفش کندن یا عقرب به یک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل [۸] نمی‌شود.

نهم: سکوت طویل کردن به‌طریق فعل کثیر که در عُرف او را مُصلّی نگویند.

دهم: یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و به خاطر نرسد مگر وقتی که در مابین امری از او صادر شده باشد که نماز به آن باطل شود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت به‌قبله کردن، امّا اگر در مابین امری صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل می‌شود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمی‌شود- مثل تکلّم به [۹] دو حرف- در این

---

[۱] یعنی شکّ نماید در اثناء نماز بین یک و دو و در هر نماز واجبی، مگر در نماز احتیاط. (مازندرانی، نخجوانی)

[۲] و همچنین هرگاه نداند دو رکعت است یا سه، یا دو رکعت است یا چهار، یا دو رکعت است یا سه یا چهار، پیش از اکمال سجدتین. (یزدی)

[۳] بلکه در هر نماز غیر چهار رکعتی از فرایض. (خراسانی)

* و همچنین نماز صبح و هر نماز واجب دو رکعتی غیر از نماز احتیاط. (دهکردی، یزدی)

* و همچنین شکّ کردن در نماز صبح و هر نماز واجب دو رکعتی، غیر از نماز احتیاط، مثل نماز در سفر یا نماز جمعه یا نماز عید، واجب و غیر آن. (مازندرانی، نخجوانی)

[۴] در بطلان نماز به زیادتی تکبیر احرام سهواً اشکال است. (خراسانی)

[۵] زیاد کردن نیّت متصوّر نیست. (کوهکمره‌ای)

[۶] مبطل بودن هشتم و نهم احوط است. (تویسرکانی)

[۷] یعنی ماحی صورت صلاهٔ باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۸] هر فعلی که ماحی صورت نماز است مبطل است، چه قلیل و چه کثیر. (کوهکمره‌ای)

[۹] اگر تکلّم سهواً باشد نماز باطل نمی‌شود و عمداً مبطل است چنانکه ذکر شد. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۶

صورت نماز باطل نمی‌شود و به اتمام [۱] باید رساند.

یازدهم: در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده [۲] کردن به شرط آنکه بعد از رکعت چهارم به‌مقدار تشهّد نَنِشسته باشد، که اگر به‌قدر تشهّد نشسته باشد [۳] نماز [۴] او صحیح است [۵] هرچند تشهّد نخوانده باشد.

دوازدهم: کلّ نماز را پیش از وقت بجاآوردن خواه عمداً و خواه سهواً. امّا اگر به‌گمان آنکه وقت داخل شده نماز بگزارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است [۶].

سیزدهم: دانسته در مکان غصبی یا در فرش غصبی یا در جامه غصبی نماز گزاردن.

چهاردهم: در جامه یا بدن نجس [۷] که پیش از نماز می‌دانست که نجس است و بعد از آن فراموش کرد، نماز گزاردن.

پانزدهم: بی‌تقیّه [۸] عمداً به‌طریق سنّیان دست در نماز بستن.

---

[۱] احوط اتمام و اعاده است. (کوهکمره‌ای)

[۲] زیاده رکعت مطلقاً مبطل است، چه نماز چهار رکعتی، چه غیر آن، به مقدار تشهّد نشسته‌باشد یا نه، بلی در چهار رکعتی هرگاه در چهارم به مقدار تشهّد نشسته باشد، بعضی قائل به صحّت شده‌اند، مثل آنچه در متن است، ولکن اقوی بطلان است در آن نیز. (یزدی)

[۳] آنچه فرموده‌اند مضمون خبر وارد در این مقام است، ولی منافی با احتیاط نیست، پس اعاده‌نماز را مطلقاً ترک ننمایند. (دهکردی، صدر)

[۴] چه نشسته باشد به قدر تشهّد یا ننشسته باشد، نماز باطل است. (کوهکمره‌ای، مازندرانی، نخجوانی)

[۵] بلکه باطل است. (خراسانی)

[۶] به شرط آنکه به ظنّ معتبر داخل در نماز شده باشد، امّا هرگاه به ظنّ غیر معتبر باشد باید اعاده کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* بنابر مشهور. (کوهکمره‌ای)

[۷] نجاست لباس و بدن موجب اعاده در وقت است مطلقاً، و امّا قضاء پس چنانچه عالم به‌نجاست بوده و در تطهیر آن تقصیر نموده، پس واجب است مانند اداء اعاده، و اگر تقصیر ننموده، پس واجب نیست، و لکن احتیاط را مهما امکن ترک ننماید. (کوهکمره‌ای)

[۸] بنابر احوط. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۷

شانزدهم: در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن، هرچند اندک باشد [۱].

هفدهم: عمداً به دو حرف [۲] تکلّم نمودن.

هجدهم: عمداً به قهقهه خندیدن.

نوزدهم: از برای امور دنیا عمداً گریه کردن.

بیستم: عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد. امّا اگر به جهت جهل به [۳] مسئله عمداً ترک کند جهر را در جایی که جهر واجب است یا اخفات را در جایی که اخفات واجب است، آن نماز صحیح است.

بیست و یکم: عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگرچه رکن نباشد.

بیست و دوم: عمداً انحراف قلیل از قبله کردن [۴] که به حدّ یمین یا یسار نرسد.

بیست و سوم: عمداً کشف عورت خود کردن.

مقصد دوم در بیان احکام خللی که به وقوع آن نماز باطل نمی‌شود

اشاره

مقصد دوم در بیان احکام خللی که به وقوع آن نماز باطل نمی‌شود

و آن دو نوع است:

نوع اوّل: در بیان خللی که به‌واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود.

نوع دوم: در بیان خللی که به‌واسطه آن سجده سهو واجب است، و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می‌یابد.

فصل اوّل در بیان خللی که به‌واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود:

فصل اوّل در بیان خللی که به‌واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود:

و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محلّ آن به یاد

[۱] چیزی خوردن اندکی معلوم نیست که مبطل باشد، لکن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] یا یک حرف با معنی. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* یا زیاده. (صدر)

[۳] اقوی معذور بودن جاهل و ناسی است در جهر و اخفات. (تویسرکانی)

[۴] در مبطل بودن آن اگر در حال عدم اشتغال به افعال باشد اشکال است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۸

آید [۱] پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره قبل از رکوع به یادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نمایـد. و اگر رکـوع را فراموش کنـد و بعـد از خم شـدن به‌قصـد سـجود و قبـل از سـجود به یـادش آیـد، راست ایسـتد و رکوع را بجـاآورد، و جایز نیست [۲] که اکتفـا به آن خم شـدن [۳] کنـد خواه آن خم شـدن به حـدّ رکوع رسـیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشـد و خواه زیـاده برآن. و اگر دو سـجده یا تشـهّد اوّل را فراموش کنـد و بعـد از ایسـتادن و قبل از رکوع به یادش آیـد دو سجـده و تشـهّد را بجاآورد و نماز را به اتمام رسانـد. و اگر یک سـجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سـجده که کرده نشسته و طمأنینه [۴] را بجـاآورده احتیـاج به نشسـتن و طمأنینه دیگر نیست و الّا بنشـیند و طمأنینه [۵] و سـجده فراموش شـده را بجا آورد، و احتیاج به سجده سهو نیست [۶].

و اگر پیشـنماز در فعلی [۷] از افعـال نمـاز شکّ کنـد و مأموم او را برفعل آن یا برعـدم فعل واقف سازد بر پیشـنماز واجب است که عمل به قول مأموم نماید [۸] اگرچه مأموم

---

[۱]- احوط این است که از برای هر زیاده و نقیصه سجده سهوی بجا آورد. (تویسرکانی)

* در صور مذکوره هرچند سـجده سـهو واجب نمی‌شود از جهت نقصان چون متدارک است لکن ازجهت زیاداتی که واقع‌شده باید سجده سهو را بجا آورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] بلکه اگر زیاد نمایـد در آن خم شدن به قصد رکوع مجزی است بنابر اقوی، اگر زیاد نمودن موجب خروج از حدّ رکوع نگردد. (خراسانی)

* اگر فراموش کرد رکوع را در حال قیام و از قیام خم شـد برای سـجود، امّا اگر بعد از خم شدن به قصد رکوع فراموش کرد رکوع را قبل از رسیدن به حدّ رکوع و رفت به قصد سجود برگردد تا به حدّ فراموشی، یا راست بایستد و برود به رکوع. (مازندرانی)

[۴] باید هدم نماید قیام را و سجده فراموش شده را بجا آورده، نشستن و طمأنینه که پیش بجاآورده فائده ندارد. (کوهکمره‌ای)

[۵] و بعد از آن سجده فراموش شده را بجای آورد. (خراسانی)

[۶] احوط اتیان به سجده سهو است. (خراسانی)

* مگر از برای قیام بیجا. (دهکردی)

[۷] بلکه در خصوص عدد رکعات. (خراسانی)

[۸] لکن با حصول مظنّه چه در رکعات باشـد و چه درافعال، وبـدون حصول ظنّ احوط آن که فـبه قول مأموم عمل نماید و نماز را اعاده نماید ولا سیّما با ظنّ بر خلاف و همچنین مأموم در متابعت امام. (دهکردی)

* اگر از برای امـام از قـول مـأموم ظنّ اطمینـانی در اولیین و اوّل درجـات ظنّ در اخیرتین حاصـل نشود، پس عمـل به قول او واجب نیست. (کوهکمره‌ای)

* رجوع امام و مأموم به یکدیگر در رکعات است، در افعال ثابت نیست مگر مفید علم باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۹

یک شخص باشد و عادل نباشد، در این صورت برپیشنماز سجده سهو واجب نیست.

و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد، یا به لفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شکّ کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گزارده پس از سوره کهف «سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ» بخواند.

و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیرالسهو گویند، در این صورت تلافی [۱] آنچه نکرده براو واجب نیست [۲] هرچند محلّش باقی [۳] باشد، و سجده سهو نیز براو واجب نیست. و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیرالسهو می‌گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند [۴] «۱» یا در یک نماز سه سهو «۲».

و اگر شکّ بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیرالشکّ گویند ملتفت نشود هرچند محل آن [۵] باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست،

---

[۱]- و احوط تلافی آن است با بقاء محلّ و اعاده نماز است بعد از آن. (خراسانی)

[۲] اگرچه الحاق کثیر السهو به کثیر الشکّ خالی از وجه نیست، ولی اقوی آنکه با تذکّر حین بقاء محلّ تدارک نماید مسهو را و سجده سهو را هم بجاآورد در مواقع‌وجوب‌آن. (دهکردی)

[۳] با بقاء محلّ تدارک سهو، تدارک آن واجب است، بلکه جمیع احکام سهو جاری است، حتی سجده سهو و حکم به عدم اعتبار با کثرت مختصّ به شکّ است ودر صورت سهو جاری نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۴] ظاهراً به این قدر صدق کثرت بکند عرفاً. (مازندرانی)

[۵] اگر داخل فعل دیگری مثل تکبیر رکوع مثلًا شده باشد. (صدر) ف

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۱۰۲.

(۲) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۴۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۰

پس اگر مثلًا شکّ کند در خواندن سوره قبل از رکوع براو واجب است که به آن ملتفت نشده هرچند محلّ باقی باشد به رکوع رود سوره را نخواند، که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل است [۱] هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود.

فصل دوم در بیان خللی که دو سجده سهو به سبب آن واجب است:

فصل اوّل در بیان خللی که به‌واسطه آن سجده سهو واجب نمی‌شود:

و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محلّ آن به یاد

---

[۱] چیزی خوردن اندکی معلوم نیست که مبطل باشد، لکن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] یا یک حرف با معنی. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* یا زیاده. (صدر)

[۳] اقوی معذور بودن جاهل و ناسی است در جهر و اخفات. (تویسرکانی)

[۴] در مبطل بودن آن اگر در حال عدم اشتغال به افعال باشد اشکال است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۸

آید [۱] پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره قبل از رکوع به یادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نمایـد. و اگر رکـوع را فراموش کنـد و بعـد از خم شـدن به‌قصـد سـجود و قبـل از سـجود به یـادش آیـد، راست ایسـتد و رکوع را بجـاآورد، و جایز نیست [۲] که اکتفـا به آن خم شـدن [۳] کنـد خواه آن خم شـدن به حـدّ رکوع رسـیده باشد و خواه کمتر از حدّ رکوع باشـد و خواه زیـاده برآن. و اگر دو سـجده یا تشـهّد اوّل را فراموش کنـد و بعـد از ایسـتادن و قبل از رکوع به یادش آیـد دو سجـده و تشـهّد را بجاآورد و نماز را به اتمام رسانـد. و اگر یک سـجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سـجده که کرده نشسته و طمأنینه [۴] را بجـاآورده احتیـاج به نشسـتن و طمأنینه دیگر نیست و الّا بنشـیند و طمأنینه [۵] و سـجده فراموش شـده را بجا آورد، و احتیاج به سجده سهو نیست [۶].

و اگر پیشـنماز در فعلی [۷] از افعـال نمـاز شکّ کنـد و مأموم او را برفعل آن یا برعـدم فعل واقف سازد بر پیشـنماز واجب است که عمل به قول مأموم نماید [۸] اگرچه مأموم

---

[۱]- احوط این است که از برای هر زیاده و نقیصه سجده سهوی بجا آورد. (تویسرکانی)

* در صور مذکوره هرچند سـجده سـهو واجب نمی‌شود از جهت نقصان چون متدارک است لکن ازجهت زیاداتی که واقع‌شده باید سجده سهو را بجا آورد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] بلکه اگر زیاد نمایـد در آن خم شدن به قصد رکوع مجزی است بنابر اقوی، اگر زیاد نمودن موجب خروج از حدّ رکوع نگردد. (خراسانی)

* اگر فراموش کرد رکوع را در حال قیام و از قیام خم شـد برای سـجود، امّا اگر بعد از خم شدن به قصد رکوع فراموش کرد رکوع را قبل از رسیدن به حدّ رکوع و رفت به قصد سجود برگردد تا به حدّ فراموشی، یا راست بایستد و برود به رکوع. (مازندرانی)

[۴] باید هدم نماید قیام را و سجده فراموش شده را بجا آورده، نشستن و طمأنینه که پیش بجاآورده فائده ندارد. (کوهکمره‌ای)

[۵] و بعد از آن سجده فراموش شده را بجای آورد. (خراسانی)

[۶] احوط اتیان به سجده سهو است. (خراسانی)

* مگر از برای قیام بیجا. (دهکردی)

[۷] بلکه در خصوص عدد رکعات. (خراسانی)

[۸] لکن با حصول مظنّه چه در رکعات باشـد و چه درافعال، وبـدون حصول ظنّ احوط آن که فـبه قول مأموم عمل نماید و نماز را اعاده نماید ولا سیّما با ظنّ بر خلاف و همچنین مأموم در متابعت امام. (دهکردی)

* اگر از برای امـام از قـول مـأموم ظنّ اطمینـانی در اولیین و اوّل درجـات ظنّ در اخیرتین حاصـل نشود، پس عمـل به قول او واجب نیست. (کوهکمره‌ای)

* رجوع امام و مأموم به یکدیگر در رکعات است، در افعال ثابت نیست مگر مفید علم باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۰۹

یک شخص باشد و عادل نباشد، در این صورت برپیشنماز سجده سهو واجب نیست.

و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که به اشاره انگشتان باشد اگر نزدیک به پیشنماز باشد، یا به لفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شکّ کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گزارده پس از سوره کهف «سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ» بخواند.

و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند به حیثیتی که او را در عرف کثیرالسهو گویند، در این صورت تلافی [۱] آنچه نکرده براو واجب نیست [۲] هرچند محلّش باقی [۳] باشد، و سجده سهو نیز براو واجب نیست. و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیرالسهو می گویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند [۴] «۱» یا در یک نماز سه سهو «۲».

و اگر شکّ بسیار کند به حیثیتی که در عرف او را کثیرالشکّ گویند ملتفت نشود هرچند محل آن [۵] باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست،

---

[۱]- و احوط تلافی آن است با بقاء محلّ و اعاده نماز است بعد از آن. (خراسانی)

[۲] اگرچه الحاق کثیر السهو به کثیر الشکّ خالی از وجه نیست، ولی اقوی آنکه با تذکّر حین بقاء محلّ تدارک نماید مسهو را و سجده سهو را هم بجاآورد در مواقع‌وجوب‌آن. (دهکردی)

[۳] با بقاء محلّ تدارک سهو، تدارک آن واجب است، بلکه جمیع احکام سهو جاری است، حتی سجده سهو و حکم به عدم اعتبار با کثرت مختصّ به شکّ است ودر صورت سهو جاری نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۴] ظاهراً به این قدر صدق کثرت بکند عرفاً. (مازندرانی)

[۵] اگر داخل فعل دیگری مثل تکبیر رکوع مثلًا شده باشد. (صدر) ف

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۱۰۲.

(۲) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۴۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۰

پس اگر مثلًا شکّ کند در خواندن سوره قبل از رکوع براو واجب است که به آن ملتفت نشده هرچند محلّ باقی باشد به رکوع رود سوره را نخواند، که اگر سوره را در این صورت بخواند آن نماز باطل است [۱] هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود.

مقصد سوم در بیان احکام شکّ مصلّی

شکّ در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات، و احکام هریک در بحثی مذکور می‌شود.

بحث اوّل در شکّ در غیر عدد رکعات:

بحث اوّل در شکّ در غیر عدد رکعات:

بدان‌که هر گاه مصلّی در فعلی از افعال نماز شکّ کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیررکن، پس اگر محلّ آن فعل نگذشته واجب است که آن را بجا آورد، مثل آنکه قبل از رکوع شکّ کند که قراءت کرده یا نه، یا بعد از قراءت و پیش از خم شدن به‌واسطه سجود شکّ کند که رکوع کرده است یا نه، یا قبل [۲] از درست نشستن به‌واسطه تشهّد یا راست ایستادن به‌واسطه قیام

شکّ کند که سجود کرده است یا نه.

و اگر محلّ آن گذشته باشد یا شروع در واجب دیگر [۳] کرده باشد بجای آوردن آن لازم نیست و شکّ مذکور از معرض اعتبار ساقط است، مثل آنکه در اثنای قراءت شکّ کند که تکبیر احرام را بجاآورده یا نه، یا در اثنای سجود شکّ کند که رکوع کرده یا نه، یا در اثنای تشهّد [۴] شکّ کند که سجود کرده یا نه، یا در وقت شروع

---

[۱] البتّه مبادرت در بجا آوردن سجده سهو نمایند. (صدر)

[۲] بعد از درست نشستن و پیش از دخول در شهادتین سجده را بجا آورد ونماز را اعاده‌نماید. (صدر)

[۳] یا فعل مستحبّ دیگر. (دهکردی، یزدی)

* واجب دیگر لازم نیست، مستحبّ نیز چنین است، بلی دخول در مقدمات مثل خم شدن و امثال آن محلّ اشکال است، پس ترک احتیاط ننمایند. (صدر)

[۴] اگر در اثناء تشهّد یا بعد از تشهّد شکّ در سجود نماید اعتناء نکند به شکّ و اگر وقت شروع‌به قیام شکّ نماید در سجود در رکعتی که تشهّد نداشته باشد بر گردد و بجا بیاورد علی

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۵

در قیام [۱] شکّ کند که سجود کرده یا نه، امّا در دوصورت آخر بعضی از [۲] مجتهدین برآنند که سجود را بجا باید آورد. [۳] «۱»

و بدان‌که هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محلّ تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آن‌را بجاآورده پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل می‌شود و اگر رکن نیست نماز صحیح است. و اگر بعد از فوت محلّ تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیررکن.

بحث دوم در شکّ در عدد رکعات:

بحث دوم در شکّ در عدد رکعات:

بدان‌که شکّ در عدد رکعات نماز مغرب [۴] موجب بطلان نماز است، و همچنین شکّ میانه یک رکعت و دو رکعت [۵] هرچند در نماز چهار رکعتی باشد.

و هر گاه در نماز چهار رکعتی شکّ در میانه عدد رکعات [۶] واقع شود، مشهور از آن دوازده صورت است:

اوّل: شکّ کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین- و اتمام آن [۷] به‌فارغ شدن از

الاحوط. (نخجوانی، مازندرانی)

[۱]- اقوی در این صورت بجا آوردن سجود است. (دهکردی)

[۲] قول این بعض در صورت اخیره از این دو صحیح و منصوص است. (کوهکمره‌ای)

* قول آن بعض در صورت دوم از این دو قوی است. (یزدی)

[۳] و این قول اقوی است اگر شکّ کند در وقت شروع در قیام و اگر در اثناء تشهّد باشد احوط عدم التفات به شکّ است و اعاده نماز بعد از اتمام. (خراسانی)

[۴] و همچنین شکّ در نماز صبح. (دهکردی)

[۵] اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد. (مازندرانی)

* و همچنین شکّ در نماز دو رکعتی که واجب باشد، و همچنین میانه دو و زیادتر پیش از اکمال سجدتین چنانکه گذشت. (یزدی)

[۶] بعد از احراز دو رکعت. (مازندرانی)

[۷] اتمام سجدتین به‌رفع رأس از سجده اخیره است وبعد ازفارغ شدن از ذکرقبل از رفع رأس

---

(۱) شهید اوّل، ذکری ۴: ۶۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۶

ذکر از سجده آخر [۱] است اگرچه سر از سجده برنداشته باشد [۲] پس واجب است [۳] که بنابر سه نهد و نماز را به اتمام رساند، و بعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده بگزارد [۴] یا دورکعت نشسته.

دوم: شکّ کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را به اتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد، پس بنابر چهار نهد و احتیاط [۵] به طریق سابق بجا آورد.

سوم: شکّ کردن میانه دو و چهار بعد از اکمال سجدتین، پس بنابر چهار نهد و دو رکعت ایستاده به‌جهت احتیاط بگزارد. وشیخ ابن‌بابویه شکّ میانه دو و چهار را باطل می‌داند «۱».

چهارم: شکّ کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین، پس بنا برچهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگزارد و دو رکعت نشسته، و مخیّر است در تقدیم

محلّ تأمّل است، احتیاط به عمل شکّ و اعاده نماز خوب است. (دهکردی)

[۱]- بلکه به سر برداشتن از سجده آخر است، و لکن احوط در صورت عروض شکّ قبل از سربرداشتن چه بعد از فراغ از ذکر، چه قبل از آن، عمل نمودن به موجب همان شکّ و اعاده نماز است. (خراسانی)

[۲] ولی ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن ننماید. (صدر)

[۳] اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم شکّ کند، پس احوط اجزاء حکم مذکور و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای)

[۴] احوط در این صورت بعد از اتمام و نماز احتیاط اعاده نماز است. (تویسرکانی)

* اگرچه احوط جمع میان هر دو است با مقدّم داشتن یک رکعت ایستاده و اعاده نماز. (خراسانی)

* و احوط جمع میان هر دو است با مقدّم داشتن یک رکعت ایستاده و اقوی اکتفاء به یک رکعت قیام است. (مازندرانی)

* و لکن احوط جمع ما بین هر دو است به تقدیم یک رکعت ایستاده، و احوط از این اعاده نماز است نیز. (یزدی)

[۵] لکن در این صورت هرگاه جمع کند دو رکعت نشسته را مقدّم دارد. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۱۰۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۷

هرکدام که خواهد، و بعضی از مجتهدین [۱] برآنند که دو رکعت نشسته را مقدّم باید داشت [۲] «۱».

پنجم: شکّ کردن میانه دو و پنج [۳] بعد از اکمال سجدتین.

ششم: شکّ کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع، امّا اگر قبل از رکوع این شکّ واقع شود آن رکعت را منهدم [۴] سازد تا شکّ او میانه دو و چهار افتد و حکم او مذکور شد، امّا براو دو سجده سهو واجب است به‌واسطه زیاده کردن قیام.

هفتم: شکّ کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین.

هشتم: شکّ کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین.

در این چهار صورت [۵] مجتهدین را دو وجه است: یکی [۶] آنکه بنابر کمتر نهد

---

[۱]- و این قول احوط است بلکه ظاهر نصّ معتبر تعیّن آن است. (تویسرکانی)

* عمل به فرمایش بعض از مجتهدین چون موافق با خبری است که در این مقام وارد شده است البتّه ترک ننمایند و دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده نیز بجای آورند. (صدر)

[۲] بلکه احوط اگر نبوده باشد، اقوی تأخیر آن است از دو رکعت ایستاده. (خراسانی)

* احوط مقدّم داشتن دو رکعت ایستاده است. (دهکردی، یزدی)

* قائل به این قول معلوم نیست که کیست و اقوی مقدّم داشتن دو رکعت قیام است. (مازندرانی)

[۳] نماز باطل است مطلقا، احوط اتمام و اعاده است. (دهکردی)

[۴] انهدام رکعت لزومی ندارد بلکه جایز است که بنا را بر اقلّ گذارد و دو سجده سهو بجا آورداحتیاطاً. (تویسرکانی)

[۵] در این چهار صورت جایز است که بنا را بر اقلّ بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد احتیاطاًو صورت نهم نیز چنین است. (تویسرکانی)

[۶] و این وجه بعید نیست، اگرچه احوط اعاده نماز است بعد از اتمام آن و همچنین حال در صورت نهم. (خراسانی)

---

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۲: ۳۸۶ به مفید، و شهیدثانی در روض ۲: ۹۳۷ به قائلی نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۸

و نماز را تمام کند، و وجه دیگر [۱] آنکه نماز باطل است، و در صورت آخر [۲] وجهی دیگر گفته‌اند و آن برچهار نهادن است و دو رکعت نماز ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن.

نهم: شکّ کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم [۳] دارد با زیادتی [۴] دو رکعت احتیاط نشسته، و اگر خواهد یک رکعت به‌جای آن ایستاده بگزارد.

دهم: شکّ کردن میانه چهار و پنج، پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجاآورد، و اگر قبل از رکوع است [۵] آن رکوع را منهدم سازد تا شکّ میانه سه و چهار شود، پس مخیّر است در گزاردن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته، و دو سجده سهو بجا آورد. و اگر بعد از رکوع است [۶] بعضی از [۷]

---

[۱]- البتّه اعاده نماید نماز را در همه این صورتها، مگر اخیره که وجه اخیر در آن اقوی است. (مازندرانی)

* این وجه اوجه است هرچند عمل کردن به وجه اوّل در ما عدای صورت اخیره و به وجه اوّل یا سوم در اخیره و اعاده نماز احوط است. (کوهکمره‌ای، یزدی)

[۲] اظهر بطلان ا ست و همچنین در صورت نهم که ذکر شود. (دهکردی)

[۳] ممکن است که بنابر کمتر گذارد و نماز را اتمام کند و ممکن است بنا را بر چهار نهد و بعد ازسلام دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و هر کدام را اختیار نماید البتّه نماز را احتیاطاً اعاده نماید. (کوهکمره‌ای)

[۴] یعنی بنابر وجه ثالث که در آن فرموده همین اقوی است. (مازندرانی، نخجوانی)

* هر گاه اختیار وجه ثالث کند. (یزدی)

[۵] چنانچه گفته شود به بنا گذاشتن در این حال بلکه در سایر حالات خصوصاً در سجده اخیره‌بعد از ذکر و قبل از رفع بر چهار و اتمام نماز و اتیان به دو سجده سهو بعید نیست و مع ذلک سزاوار نیست ترک احتیاط به اعاده نماز. (خراسانی)

[۶] اقوی در سه صورت این است که بنا را بر اقلّ بگذارد و نماز را اتمام کند و دو سجده سهوبجا آورد احتیاطاً. (تویسرکانی)

[۷] و همین قول بعض واجب است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۱۹

مجتهدین نماز را باطل می‌دانند [۱] و بعضی مثل شکّ قبل از رکوع [۲] می‌دانند.

یازدهم: شکّ کردن میانه سه و چهار و پنج، در این صورت [۳] بعض از مجتهدین برآنند که بنابر سه نهد [۴] و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند، و بعضی برآنند که بنابرچهار نهد [۵] و یک رکعت احتیاط ایستاده بگزارد و دو سجده سهو بجاآورد.

دوازدهم آنکه: شکّ تعلّق به رکعت ششم گیرد، در این صورت [۶] بعضی از مجتهدین برآنند که [۷] نماز باطل

---

[۱] احوط اتمام و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای)

* و این قول اقوی است. (یزدی).

[۲] این سهو قلمی است. (کوهکمره‌ای)

* بلکه مثل شکّ بعد از سجود می‌دانند. (یزدی)

[۳] بنابر چهار در این صورت نیز دور نیست و احوط دو سجده سهو است. (تویسرکانی)

* در حال قیام بنشیند، پس حکم آن حکم شکّ میان دو و سه و چهار خواهد شد، پس دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است. (دهکردی)

* اظهر بطلان است هرچند احوط عمل به احد وجهین و اعاده نماز است. (یزدی)

[۴] و این قول بعید نیست اعاده نماز است بعد از اتمام آن، و این در صورتی است که شکّ درحال قیام نباشد وإلّا قیام را منهدم سازد تا شکّ او میانه دو و سه و چهار شود و عمل نماید عمل آن شکّ را. (خراسانی)

[۵] هرگاه شکّ مذکور در حال قیام واقع شود پس قیام را بر هم زند شکّش بر می‌گردد بین دو و سه و چهار و حکم او در متن گذشت، و اگر در غیر حال قیام و اقع شود، پس احوط عمل به قول این بعینه و اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای)

* همین قول اقوی است و در احتیاط آن مخیّر است بین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته. (مازندرانی)

[۶] در این صورت که شکّ تعلّق به شش دارد اقسام و صور بسیار دارد، در بعضی صحیح استو در بعضی فاسد و چون این صورت بسیار نادر الوقوع است لهذا متعرّض آنها در اینجا نشدم. (تویسرکانی)

[۷] در شکّ میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهّد بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو بجا آورد. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۰

است [۱] و بعضی برآنند که بنابر کمتر نهد [۲] و حکم آن مثل حکم تعلّق شکّ به رکعت پنجم است.

و هر گاه در عدد رکعات نماز سُنّتی شکّ واقع شود مصلّی مخیّر است در بنابر اقلّ و بنابر اکثر، و بنا بر اقلّ افضل است.

فصل در بیان نماز احتیاط

فصل در بیان نماز احتیاط

بدان‌که آنچه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجب است، مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیّت قُربت و تکبیر احرام وتشهّد و تسلیم، و چهار امر در نیّت آن واجب است [۳] که در نماز اصل واجب نیست:

اوّل: قصد نماز احتیاط.

دوم: تعیین یک رکعت یا دو رکعت.

سوم: تعیین آنکه نشسته می‌شود یا ایستاده.

---

* اگر شکّ میانه پنج و شش واقع شود در غیر حال قیام، پس اقوی بطلان نماز است، و اگر در حال قیام واقع شود قیام را منهدم سازد، پس از آن وظیفه شکّ میانه چهار و پنج بعد از سجود دو سجده سهو دیگر بجا بیاورد. (کوهکمره‌ای)

* اگر قبل از رکوع است صحیح است، هدم قیام می‌کند و شکّ چهار و پنج می‌شود عمل به حکم آن می‌کند و اگر غیر این صورت است، اگر بعد از تمام شدن رکعت است یک طرف شکّ چهار است، چه قبل از همه باشد یا نه صحیح است، مثلًا چهار و پنج و شش صحیح است با سجود سهو و احتیاط نمی‌خواهد و اگر سه و چهار و پنج و شش است بنا را بر چهار گذارد و احتیاطاً سه و چهار را به عمل آورد با سجود سهو و اگر شکّ متعلّق به چهار نیست باطل است مطلقاً. (مازندرانی)

[۱]- اظهر بطلان است مگر آنکه در حال قیام باشد پیش از رکوع که هدم قیام می‌کند بر می‌گرددبه چهار و پنج بعد از سجود، پس عمل آن شکّ را بجا می‌آورد. (یزدی)

[۲] در صورتی که طرف کمتر صحیح باشد و این قول بعید نیست، اگرچه احوط اعاده است بعد از اتمام. (خراسانی)

[۳] وجوب همه این چهار امر محلّ تأمّل است، لکن احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۱

چهارم: تعیین نمازی که احتیاط به جهت او است.

و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمی‌باید خواند، و فاتحه [۱] را بلند خواندن جایز نیست [۲] و تسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمی‌شود.

و نیّت چنین کند که: دو رکعت ایستاده می‌گزارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است [۳] ادا تقرّب به خدا، و اگر نشسته می‌گزارد قصد نشسته کند، و اگر بعد از وقت است قصد قضا [۴] کند.

و هر گاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود، مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر، در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل نمی‌شود «۱» و أولی [۵] بطلان است.

و هر گاه در اثنای [۶] نماز احتیاط [۷] ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از

---

[۱]- حتّی بسم اللّه را. (مازندرانی)

[۲] حتّی در بسمله آن علی الاحوط. (صدر)

[۳] نیّت وجوب و اداء لازم نیست. (خراسانی)

* قصد وجوب و اداء و قضاء لازم نیست. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۴] قصد قضاء البتّه نکند، بلکه متعرّض اداء و قضاء هیچ نشود. (صدر)

* قصد اداء و قضا بی و جه است. (مازندرانی)

[۵] بلکه اقوی. (خراسانی)

* احوط اتیان به نماز احتیاط و اعاده اصل نماز است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* البتّه عمل به این اولویّت نمایند و الاحتیاط سبیل النجاة. (صدر)

* بلکه اقوی در غیر فعل کثیر، وامّا اگر فاصله فعل‌کثیر باشد اقوی صحّت است. (مازندرانی)

[۶] در ظاهر شدن در اثناء یا بعد از فارغ شدن، مسائلی است که مجال ذکر آن در حاشیه نیست. (صدر)

[۷] احتیاطی که مشغول اواست اگر در مقدار و کیفیّت مطابق با ناقص است، تمام کند و احتیاطاً اعاده نماز کند، و اگر مخالف با ناقص است دست از این احتیاط بردارد و ناقص را تمام کند و اعاده نماز کند احتیاطاً. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۵۶. علّامه حلّی، ارشاد ۱: ۲۷۰. فخر المحقّقین، ایضاح ۱: ۱۴۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۲

مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست، و بعضی برآنند که نماز اصل باطل می‌شود و اعاده آن نماز باید کرد. و قول دوم أحوط [۱] است.

و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده به‌آن التفات نکند و نماز او صحیح است [۲].

و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله می‌شود و مُصلّی مخیّر است میانه قطع [۳] و اتمام آن.

و بدان‌که هر گاه شخصی که نماز احتیاط براو واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد [۴] آن نماز در ذمّت او ساقط نمی‌شود [۵] و واجب است براو که احتیاطی را که شارع فرمود بجاآورد، و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجاآورد در این صورت [۶] نیز نماز در ذمّت او [۷] باقی است به جهت آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده، و آن نمازی است که به خلاف شرع کرده [۸].

---

[۱] احوط جمع است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۲] اگر نماز احتیاط با آن چه ترک شده مطابق بوده باشد وإلّا پس احوط اعاده اصل نماز است، چنانچه احوط در اوّلی نیز اعاده است. (کوهکمره‌ای)

[۳] اقوی عدم جواز قطع است. (کوهکمره‌ای)

[۴] اگر بعد از ایجاد مبطل چنین کند مجزی است و لکن گناه کرده به ترک نماز احتیاط. (مازندرانی)

[۵] اگر مبطلی به عمل نیاورده قبل از سرگرفتن، وإلّا ساقط می‌شود، اگرچه اتیان کرده است. (خراسانی)

* اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی به عمل آمده نماز را از سرگیرد ظاهراً آن نماز از ذمّه او ساقط می‌شود، اگرچه معصیت کرده است. (دهکردی، صدر)

* بنابر احوط. (کوهکمره‌ای)

[۶] در این دو صورت احوط کردن نماز احتیاط و اعاده اصل نماز است. (تویسرکانی)

[۷] و چنانچه بعد نماز احتیاط دو مرتبه نماز اصل را احتیاطاً اعاده نماید ذمّه او بری می‌شود إن شاء اللّٰه. (خراسانی)

[۸] پس باید بار دیگر اعاده کند. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۳

خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت

فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا:

فصل اوّل در بیان احکام نماز قضا:

هر گاه نمازی از نمازهای یومیّه از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز براو واجب است، پس اگر نماز در وقت جنون [۱] یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد، و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایّام کفر قضا ندارد.

و امّا کافر مرتدّ هر گاه مسلمان شود واجب است بر او قضای نمازهای ایّام ارتداد.

و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجب است، و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی‌شود که همه وقت نماز در خواب باشد، پس اگر نمی‌دانست که خوردن آن موجب این چنین خوابی است براو قضای آن نماز واجب نیست [۲] و اگر می‌دانست که موجب آن چنان خوابی است امّا آن‌را به‌واسطه معالجه مرض خورده و علاج به‌قول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این‌صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست، و همچنین قضا ندارد اگر آن را به اکراه به خورد او داده باشند. امّا اگر نه به‌واسطه معالجه مرض‌خورده‌باشد، یابه‌قول طبیب

---

[۱]- و همچنین هرگاه فوت شود به اغماء مستوعب وقت، هرچند احوط قضاء کردن است روزآخر را، هرگاه افاقه در روز باشد، و شب افاقه را، هرگاه در شب باشد، و این احتیاط ترک نشود بلکه احوط این است که قضاء کند جمیع ما فات را، خصوصاً هرگاه اغماء مستند به فعل اختیاری خودش باشد، سیّما اگر از روی معصیت باشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] آنچه فوت شده به سبب خواب مستوعب وقت مطلقاً در جمیع صور مذکوره قضاء نماید. (مازندرانی)

* بلکه لازم است با رجاء زوال عذر. (خراسانی)

* در جمیع صور خواب قضاء واجب است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۴

غیرحاذق تناول نموده باشد، یا علاج منحصر در آن نبوده باشد، در این سه صورت [۱] قضا براو واجب است.

و هر گاه شخصی سنّی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی که در ایّام تسنّن کرده قضا کند [۲] امّا واجب است که نمازی که در ایّام تسنّن براو واجب بوده و از او فوت شده قضا کند [۳].

و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمّم کند نماز از او ساقط می‌شود، امّا در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلاف است. و أولی [۴] قضاست.

امّا اگر از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز بر او واجب است [۵].

و بدان‌که هر گاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر برقیام و برهمه افعال متعلّقه به‌نماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایّام بیماری و عدم قدرت برقیام و بر بعضی افعال، آن نماز را به حسب مقدور قضا کند و لازم نیست [۶] که منتظر ایّام صحّت و قدرت برهمه افعال باشد، پس بیماری که قادر

---

[۱]- در جمیع صور قضاء را ترک ننمایند. (صدر)

[۲] به شرط آن که به مذهب خودش صحیح باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] لکن به طریق مذهب شیعه قضاء کند. (دهکردی)

[۴] بلکه احوط و اقوی. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه اقوی قضاء است و احوط این است که در وقت هم اداء بجا آورد بی طهارت. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* بلکه احوط، و احوط از آن جمع ما بین اداء و قضاء است. (صدر)

[۵] بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهراً کافی است. (صدر)

[۶] بلکه لازم است با رجاء زوال عذر. (خراسانی)

* اقوی و احوط لزوم انتظار ایّام صحّت و قدرت است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۵

برقیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا، و اگر برنشستن قادر نباشد برجانب راست خوابیده نماز کند، و اگر از آن عاجز شود برجانب چپ، و اگر از آن نیز عاجز باشد برپشت خوابد به‌طریق وقت احتضار و رکوع و سجود را به اشاره به سر بجاآورد، و اگر از اشارت به سر عاجز باشد به چشم اشارت کند، و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفض‌تر سازد، و قراءت و باقی اذکار را بجاآورد. و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را به‌ترتیب به‌خاطر بگذراند.

و اگر بیماری که نشسته نماز می‌گزارد در اثنای نشستن قدرت برقیام پیدا کند باید که بایستد و قراءت کند، و اگر قراءت را تمام کرده باشد این ایستادن به‌جهت رکوع باشد، درنگ کردن در این قیام واجب است، و اگر از قیام عاجز باشد بنشیند، امّا در حال انتقال از قعود به قیام یا از قیام به قعود [۱] قراءت نکند، و اگر بیماری که نشسته رکوع می‌کند بعد از رکوع و [۲] قبل از سجود قدرت برقیام پیدا کند باید که بایستد [۳] و بعد از آن به‌جهت سجود خم شود، و درنگ در این قیام لازم [۴] نیست. و در همه این احکام میانه ادا و قضا [۵] فرق نیست.

---

* با رجاء صحّت مشکل است، خصوصاً خوابیده و به ایماء، پس احوط انتظار است و با عدم انتظار اعاده بعد از صحّت است. (نخجوانی، یزدی)

[۱]- احوط در انتقال از قیام به قعود قرائت کردن و اعاده آن است در حال قعود به نیّت قربت‌مطلقه. (صدر)

* در صورتی که عاجز از قیام شد و می‌خواهد بنشیند مشغول به قرائت بودن ارجح، بلکه معیّن است و اگر نشسته بود قادر بر قیام شد ترک قرائت نماید در حال برخاستن تا اینکه بایستد. (مازندرانی)

[۲] اگر بعد از سر برداشتن از رکوع قدرت بر قیام پیدا کند ایستادن واجب نیست اگرچه احوطاست. (خراسانی)

[۳] در صورتی که پیش از رفع رأس باشد، و امّا هرگاه بعد از رفع رأس و نشستن و درنگ کردن باشد معلوم نیست وجوب قیام، هرچند احوط است. (یزدی)

[۴] لازم است. (کوهکمره‌ای، یزدی)

[۵] احوط در قضا با وسعت وقت تأخیر است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۶

تتمّه: ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجب [۱] است «۱» پس هر گاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اوّل کدام فوت شد در این صورت سه‌نماز بگزارد یک عصر مابین دو ظهر [۲] یا یک ظهر مابین دو عصر.

و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد در این صورت به نُه نماز گزاردن ذمّت او بریء می‌شود، به این طریق که: ظهری بگزارد باز عصری باز مغربی، باز عصری باز مغربی باز ظهری، باز مغربی باز ظهری باز عصری. و اخصر از این آن است که قبل از مغرب و

بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگزارد، پس به هفت نماز ذمّت او بریء می‌شود.

و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشائی فوت شده باشد، شانزده نماز بگزارد، یکی از این چهار را بکند و سه دیگر بعد از آن، باز یکی دیگر را بگزارد و سه دیگر را بعد از آن، باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن، باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن. و اخصر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگزارد، پس به پانزده نماز ذمّت او بری می‌شود.

و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگزارد، یکی از این پنج

[۱]- وجوب ترتیب در غیر ظهرین و عشائین معلوم نیست، بلکه در اینها نیز خالی از تأمّل نیست، لکن آنچه را که مرحوم مصنّف فرموده‌اند احوط است. (تویسرکانی)

* با علم به ترتیب وإلّا واجب نیست بنابر اقوی مطلقاً، اگرچه احوط مراعات ترتیب است به تکرار در صورتی که مستلزم مشقّت نباشد. (خراسانی)

* وجوب ترتیب در صورت علم به آن مشهور است در میان علماء امامیّه- رضوان اللَّه تعالی علیهم- چنانچه عدم وجوب در صورت جهل مذهب اکثر علماء است، پس بنابراین حاجت به این تعلیقات نیست. (کوهکمره‌ای)

[۲] و اگر دو نماز کند و در اوّل قصد اوّل از مافی الذمّه و در دوم قصد از ما فی الذمّه کند کافی است. (دهکردی، یزدی)

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۳۸۲، مسأله ۱۳۹. محقّق، معتبر ۲: ۴۰۶. علّامه حلّی، منتهی ۷: ۱۰۱. فاضل مقداد، تنقیح ۱: ۲۶۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۷

و چهار دیگر بعد از آن، باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن، و همچنین تا پنج نوبت.

و اخصر از این آن است که چهار روزه نماز را به ترتیب بگزارد و بعد از آن صبحی بجاآورد.

تتمّه: اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است، پس اگر در حضر فوت شده، صبحی و مغربی‌و چهار رکعتی بگزارد، و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا. و در جهر و اخفات آن مخیّر است، و همچنین مخیّر است میانه جهر و اخفات در هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی.

و اگر در سفر فوت شده باشد، مغربی بگزارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر، دو رکعتی بگزارد مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا، و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند.

و اگر دو نماز [۱] فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده، چهار نماز بگزارد، صبحی و دو چهار رکعتی، اوّل را اطلاق کند میانه ظهر و عصر، و چهار رکعتی دوم را میانه عصر و عشا، و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگزارد تا ترتیب [۲] حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، و بعد از آن مغربی، و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا. و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا، و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا

[۱]

.- از یک روز، نه از دو روز. (یزدی)

[۲] این در وقتی است که دو نماز در یک روز فوت شده باشد و اگر در دو روز دو نماز فوت‌شده ترتیب به این قدر حاصل نمی‌شود، علاوه بر این تردید در نیّت در مثل این مقام صحّت آن مشکل، بلکه ممنوع است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۸

و اگر سه نماز فوت شده باشد، پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیّه را به‌ترتیب بگزارد، و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر، و دورکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، و بعد از آن دورکعتی مطلق میانه عصر و عشا. و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگزارد، دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر، بعد از آن ظهر و عصری تمام، بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر، بعد از آن مغربی، بعد از آن دورکعتی میانه عصر و عشا، بعد از آن عشا را تمام بگزارد.

و اگر چهار نماز فوت شده باشد، پنج نماز حاضر را بگزارد اگر در حضر فوت شده باشد، و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد. و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر، هشت نماز بگزارد، صبحی بعد از آن ظهری تمام، بعد از آن ظهری قصر، بعد از آن عصری تمام، بعد از آن عصری قصر، بعد از آن مغربی، بعد از آن عشائی تمام، بعد از آن عشائی قصر.

و همچنین اگر پنج نماز شبانه‌روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر، پس هشت نماز به همین طریق بگزارد.

و بدان‌که سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد: نماز جمعه، عید قربان، و عید رمضان.

و امّا نماز آیات غیر زلزله:

پس اگر بعضِ قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت برآن مطّلع شده باشد قضا ندارد، و اگر قبل از خروج وقت مطّلع شده و عمداً بجا نیاورده یا فراموش کرده، بعضی از مجتهدین قضای آن را واجب می‌دانند و بعضی واجب نمی‌دانند.

و أولی [۱] وجوب است.

---

[۱] و اقوی و احوط. (تویسرکانی)

* بلکه اقوی. (خراسانی، یزدی)

* بلکه ظاهراً اقوی وجوب است. (دهکردی، صدر)

* بلکه معیّن است قضاء نمودن. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۲۹

و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته شد برجمیع تقادیر قضا لازم است، خواه بعد از خروج وقت برآن مطّلع شده باشد و خواه قبل از آن، و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد.

و امّا نماز زلزله در تمام عمر اداست [۱].

فصل دوم در بیان احکام نماز سفر:

فصل دوم در بیان احکام نماز سفر:

واجب است بر مسافر که هریک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگزارد، به هشت شرط:

اوّل: قصد مسافت [۲] هشت فرسخ شرعی است، یا قصد چهار فرسخ به شرط [۳] آنکه اراده بازگشتن [۴] در همان روز [۵] یا در همان شب داشته باشد.

وفرسخی سه‌میل است، ومیلی چهار هزار گز است به گز دست، وگزی بیست وچهار انگشت است که به عرض در پهلوی هم باشد،

و انگشتی هفت جُو متوسّط است که به عرض درپهلوی‌هم باشد و جوی هفت مو از موهای یال یابوست که در پهلوی هم‌باشد.
پس فرسخ شرعی به گز شرعی دوازده هزار گز است، و به انگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است، و به جو یک هزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است، و به موی یابو چهارده هزار هزار و سیصد و دوازده هزار مو است.
و این هشت فرسخ را در شرع برابر می‌دانند به یک‌روزه راهی که شتر باردار برود

[۱] اقوی وجوب نماز زلزله است فوراً و وقت آن از اوّل زلزله است به قدر نماز آن، پس هرگاه تأخیر انداخت قضاء می‌شود و احوط اتیان به او است بدون قصد اداء یا قضاء. (تویسرکانی)
[۲] و نیز شرط است استدامه قصد به اینکه در اثناء متردّد نشود. (یزدی)
[۳] بلکه به شرط آنکه اراده بازگشتن قبل از ده روز داشته باشد. (خراسانی)
[۴] اقوی این است که با قصد مراجعت قبل از عشره هم قصر نماید و احوط در این صورت جمع بین قصر و اتمام است. (تویسرکانی)
[۵] یا غیر آن به شرط اینکه قصد اقامه ده روز در آن محلّ نکند. (دهکردی)
* بلکه در غیر آن روز هرچند بعد از نُه روز باشد. (یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۰
به‌شرط آنکه آن روز معتدل [۱] باشد در درازی و کوتاهی، و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری.
و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن به‌قصد نماز قصر کردن، و لازم نیست از راه نزدیک‌تر رفتن و نماز را تمام کردن.
وبدان‌که اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود به‌قصد آنکه هرجا غلام را یابد برگردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هرچند از هشت فرسخ بیشتر رود، امّا در وقت برگشتن به شهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ شرعی باشد یا بیشتر.
دوم آنکه: از موضع اقامت آن مقدار برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند [۲] و این مقدار را «حدّ ترخّص» گویند.
سوم آنکه: سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکارکننده که به محض لهو [۳] و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او امر حرام باشد هیچ‌یک از اینها را قصر نماز جایز نیست.
چهارم آنکه: سفر همه وقت نماز را فراگرفته باشد [۴] پس اگر به سفر رود بعد از

[۱]- این شرط وجهی ندارد به جهت اینکه مراد از روز یک روز فلکی است که مجموع شبانه روزباشد، پس اگر سیر کند در آن به طریق سیر قوافل و قطار با تأخیر و تعطیل و منزل نمودن که متعارف است زیاده از هشت فرسخ نمی‌شود. (کوهکمره‌ای)
[۲] یکی از این دو امر کفایت می‌کند، من غیر فرق بین الذّهاب و الایاب علی الاقوی. (تویسرکانی)
[۳] شکار لهو حکم آن تمام است اگر مقصد معیّنی نباشد، و اگر مقصد معیّنی داشته باشد، پس‌احوط جمع میانه قصر و اتمام است، بلی بعضی از موارد شکار لهو به جهت اشتمال آن بر خصوصیّتی از خصوصیّات محرّمه سفر معصیت می‌باشد، پس در این صورت اتمام نماز و وجوب صیام بی اشکال است، هرچند مقصد معیّنی داشته باشد. (کوهکمره‌ای)
[۴] بلکه مدار به حال بجا آوردن نماز است، پس اگر در اوّل ... (خراسانی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۱

آنکه از اوّل وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام گزارد و قصر [۱] جایز نیست. و همچنین هر گاه از سفر به وطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت ویک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگزارد.

پنجم آنکه: کثیرالسفر نباشد [۲] یعنی در عرف او را کثیرالسفر [۳] نگویند مثل مُکاری وملّاح، وبعضی از مجتهدین [۴] برآنند که وقتی کثیرالسفر می‌شود که سه سفر

---

* این شرط نیست بلکه مدار به وقت بجا آوردن نماز است، پس اگر در اوّل وقت در سفر بود قبل از رسیدن به حدّ ترخّص بخواند شکسته بعد که حاضر شد اعاده نمی‌خواهد و اگر نخواند و حاضر نشد تمام می‌کند، چنانچه در اوّل وقت اگر حاضر بود و مقدار اداء نماز گذشت و بجا نیاورد بعد مسافر شد قصراً بجا آورد. (مازندرانی)

[۱]- اقوی جواز قصر است در این صورت و جواز اتمام است در صورت ثانیه، و احوط در این‌دو صورت جمع ما بین قصر و اتمام است. (تویسرکانی)

* مناط در قصر و اتمام حال نماز کردن است، پس هرگاه نماز را بعد از گذشتن از حدّ ترخّص بکند قصر کند، هرچند مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد، چنانچه در رجوع هرگاه پیش از وصول به حدّ ترخّص باشد قصر کند و اگر بعد از آن یا بعد از ورود به منزل باشد تمام کند. (دهکردی، یزدی)

* قصر جایز بلکه ظاهراً لازم است، ولی به ملاحظه بعض اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز بجای آورد. (صدر)

* بلکه قصر واجب و تمام جایز نیست. (کوهکمره‌ای)

[۲] مدار در کثیر السفر بر این است که در عرف نگویند که عمل و شغل او سفر نیست و در این‌وقت لازم است بر او تمام به شرط آن که ده روز در بلد خود اقامت نکند و اگر ده روز یا بیشتر اقامت کند لازم است قصر. (تویسرکانی)

* یعنی شخصی که سفر عمل و شغل او بوده باشد. (خراسانی)

[۳] مناط این آن است که صدق کند که سفر کردن شغل و عمل اواست، پس بعد از صدق تمام می‌کند هرچند این صدق در اثناء سفر اوّل باشد از جهت طول آن، بلی هرگاه در منزل خود یا در مکان دیگر ده روز ماند و اگر چه بدون قصد باشد حکم کثرت منقطع می‌شود و محتاج است به سر گرفتن. (نخجوانی، یزدی)

[۴] چنین است که فرمودند: در سفر سوم تمام کند و در سفر دوم احوط جمع است بین‌قصر و اتمام. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۲

کند [۱] و در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقّف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز به‌قصد توقّف نایستد «۱» پس مادام که کثیرالسفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست.

ششم آنکه: در اثنای سفر به وطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر به‌وطن خود عبور کند نماز را تمام کند هرچند قصد اقامت ده روز ننماید.

هفتم آنکه: [۲] در اثنای سفر به‌موضعی [۳] نرسد [۴] که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت [۵] باشد و شش ماه در آن موضع توطّن کرده باشد، خواه آن مدّت

---

[۱]- بلکه معتبر قصد مکاری و ملّاح است مثلًا بر او، پس واجب است اتمام حتّی در سفر اوّل با صدق مزبور، مثل آنکه در کمتر از مسافت تردّد نماید وبعد سفرنماید به حدّ مسافت. (خراسانی)

[۲] وطن شرعی نداریم بلکه وطن امری است واقعی، پس حکم در صورت مفروضه قصر است‌نه تمام. (کوهکمره‌ای)

* این شرط ثابت‌نیست مناط وطن عرفی فعلی‌است، وطن شرعی ثابت نشده‌است. (یزدی)

[۳] بلکه به موضعی نرسد که آن موضع وطن او بوده باشد و مراد به وطن جائی است که قصد توطّن در آنجا را دارد مادام العمر ... اگرچه متّحد نباشد، مثل آنکه قصد داشته باشد شش ماه مثلًا در بلدی و شش ماه دیگر در بلد دیگر تعیّش نماید و معتبر نیست با قصد مزبور بودن ملکی از برای او در آنجا و با اعراض مرتفع می‌شود حکم وطن مگر آنکه در آن موضع ملکی داشته باشد ولو مثل درخت و منزلی که در آن منزل مقرّ و مسکن خود قرار داده اگرچه آن منزل ملك او نبوده باشد. (خراسانی)

[۴] ظاهر این است که رسیدن به چنین موضعی باعث تمام نمی‌شود، بلکه مدار بر رسیدن به وطن است و احوط جمع است ما بین قصر و اتمام. (تویسرکانی)

* احوط جمع است، مگر آنکه منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی در آن توطّن کرده باشد که در آن وقت تمام می‌خواند به شرط اینکه اعراض از توطّن در آن جا نکرده باشد. (دهکردی)

* احوط جمع است، مگر آنکه منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی توطّن کرده باشد. (صدر)

[۵] کفایت مثل درخت که منزل نباشد مشکل است. (مازندرانی)

---

(۱) شهید اوّل، ذکری ۴: ۳۱۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۳

شش ماه متوالی باشد و خواه متفرّق [۱] پس هر گاه مسافر به چنین موضعی برسد واجب است‌که نماز را تمام‌کند اگرچه قصدش این‌باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد.

هشتم آنکه: در اثنای سفر به یکی از چهار موضع که آن: مسجد مکّه، و مسجد مدینه، و مسجد کوفه، و حایر کربلاست نرسد، و مراد از «حایر» زمینی است که متوکّل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدّس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بردور آن زمین بربالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد، و آن را «حایر» جهت آن گفتند که آب حیران وار برگرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود، و آن صحن [۲] آستانه مقدّسه است با عماراتی که در آن است.

پس هر گاه مسافر به یکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند براو لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیّر است میانه قصر و اتمام، و اگر نماز را تمام [۳] گزارد ثواب آن بیشتر خواهد بود.

وقول مشهور آن‌است تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است. و سیّد مرتضی با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانه این چهار مواضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام نیست «۱» و ظاهر کلام ایشان آن است که اتمام نماز در همه

---

[۱]- در متفرّق اشکال است، احتیاط ترک نشود. (مازندرانی)

[۲] احوط اقتصار در روضه مقدّسه است دراتمام و در خارج از روضه احوط قصر است. (تویسرکانی)

* در تعیین حایر اشکال است و احوط اقتصار است بر تحت قبّه منوّره. (خراسانی)

* لکن احوط اقتصار بر اطراف ضریح مقدّس است. (دهکردی، یزدی)

* احوط اقتصار به بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهّر. (صدر)

* در تعیین حایر خلاف و اشکال است، ظاهراً آن قدری است که دیوارهای اطراف ضریح مقدّس به آن احاطه دارد. (مازندرانی)

* اقوی ثبوت تخییر در تمام صحن شریف و حجرات است، چنانچه ثبوت تخییر است در تمام شهر مکّه و شهر مدینه و مسجد کوفه.

(نخجوانی)

[۳] و اگر قصر کند احوط است. (خراسانی)

---

(۱) سیّد مرتضی رسائل ۳: ۴۷، و علّامه در مختلف ۳: ۱۳۵ از ابن جنید نقل کرده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۴

این مواضع برمسافر واجب است و قصر جایز نیست. و ابن بابویه برآن است که در چهار موضع مذکور قصر واجب است و اتمام جایز نیست [۱] «۱». و اصحّ قول مشهور است.

و واجب نیست در نیّت نماز قصد قصر یا اتمام کردن، امّا جایز است در اثنای نماز عدول کردن به‌قصر بعد از نیّت اتمام و عدول کردن به اتمام بعد از نیّت قصر. امّا در صورت اوّلی وقتی عدول به قصر جایز است که به رکعت سوم شروع نکرده باشد.

و هر گاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیّت قضای آن سه احتمال است:

اوّل آنکه: همچنان‌که مکلّف در ادا مخیّر بود در قضا [۲] نیز مخیّر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجاآورد.

دوم آنکه [۳]: اگر مکلّف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا می‌آورد مخیّر است، امّا در غیرآن مخیّر نیست بلکه قصر لازم است.

سوم آنکه: مطلقاً قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن

و اصحّ [۴] احتمال اوّل [۵] است.

---

[۱] قول صدوق- اعلی اللّه مقامه- در نهایت قوّت و صحّت است، بلکه تخییر در میان قصر و اتمام در [چهار موضع محال است و اخبار شریفه وارده در این باب معنای دیگری دارد که اینجا مقام بیان آن نیست. (کوهکمره‌ای)

[۲] یعنی قضای نماز که در آن چهار موضع فوت شده است. (یزدی)

[۳] احتمال دوم احوط است، و احوط از آن احتمال سوم است. (تویسرکانی)

[۴] و احوط اختیار قصر است در قضاء خصوصاً اگر در غیر آن اماکن قضاء کند. (مازندرانی)

[۵] بلکه احتمال دوم است، اگرچه اختیار قصر مطلقا احوط است. (خراسانی)

* احتمال سوم احوط، اگرچه احتمال دوم اقوی است. (دهکردی)

* بلکه احتمال سوم احوط است. (صدر)

* احتمال سوم اصحّ است. (کوهکمره‌ای)

* احتمال دوم اقرب است. (یزدی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۴۴۲، حدیث ۱۲۸۳. خصال: ۲۸۱، حدیث ۱۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۵

تتمّه: هر گاه شخصی به قصد سفر از شهر بیرون رود و به‌موضعی رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد، در این‌صورت [۱] واجب است که از روزی که به آن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند، و بعد از سی روز نماز را تمام کند هرچند داند که قافله ساعتی دیگر می‌رسد.

و همچنین هرمسافری که در اثنای سفر به‌موضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردّد باشد پس مادام که تردّد او باقی باشد

تا سی روز نماز را قصر کند، و بعد از آن نماز را تمام گزارد اگرچه یک نماز باشد.

و بدان‌که هر گاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز [۲] از آن موضع بیرون رود به‌موضعی که حدّ ترخّص است و از موضع اوّل تا این موضع کمتر از هشت فرسخ [۳] باشد، پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل عزم داشته باشد که معاودت کند و ده روز مجدّد در آنجا توقّف نماید در این صورت [۴] در وقت رفتن به موضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقّف نماز را تمام بگزارد، واگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل به عزم سفر بیرون رفته باشد نه به عزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقّف نماید و عزم عدم توقّف باقی باشد در این

---

[۱]- اگرچه اطمینان به آمدن قافله داشته باشد، یا در آن موضعی که انتظار می‌کشد به مقدارمسافت باشد، و اگر کمتر از مسافت باشد و اطمینان به مسافرت به جهت عدم اطمینان به آمدن رفقه نداشته باشد باید تمام نماید. (خراسانی)

[۲] یا بعد از گذشتن ده روز. (مازندرانی)

* یا بعد از آن. (یزدی)

[۳] بلکه چهار فرسخ بنابر اقوی. (خراسانی)

* بلکه کمتر از چهار فرسخ، زیرا که هرگاه چهار فرسخ باشد با برگشتن هشت فرسخ می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* بلکه کمتر از مسافت باشد. (کوهکمره‌ای)

[۴] احوط در این صورت جمع ما بین قصر و اتمام است در وقت رفتن و در وقت توقّف‌و برگشتن، بلکه در صورت ثانیه نیز هرگاه این احتیاط را بجا آورد خوب است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۶

صورت نماز [۱] را در وقت رفتن چون به محل ترخّص رسد و در وقت برگشتن [۲] و توقّف نمودن قصر کند [۳].

و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گزارده باشد [۴] باقی نمازها را که در آن موضع می‌گزارد تمام گزارد، و الّا قصر کند.

و جایز است مسافر را در اثنای گزاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید، پس در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگزارد.

و سنّت است که مسافر بعد از هرنماز قصر سی نوبت بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکْبَرُ».

---

[۱]- اقوی تمام است در این صورت نیز هرگاه از موضع اوّل اعراض نکرده باشد و احوط جمع‌است. (یزدی)

[۲] تمام واجب و قصر جایز نیست به جهت اینکه خروج از محلّ اقامت مغیّر حکم نیست، پس مادامی که قصد سفر نکرده حکم آن تمام است. (کوهکمره‌ای)

[۳] مجرّد عدم عزم بر توقّف ده روز در محلّ اقامه بعد از عود به آن کافی نیست در جواز قصر، بلکه واجب می‌شود قصر در صورتی که در وقت بیرون رفتن از محلّ اقامه منشیء سفر باشد به حیثیتی که اگر عود نماید به محلّ اقامه آن محلّ یکی از منازل سفر او محسوب شود و امّا اگر بنا دارد که بعد از عود به محلّ اقامه انشاء سفر نماید باید تمام نماید در وقت رفتن و برگشتن و توقّف نمودن بنابر اقوی اگرچه احوط جمع است. (خراسانی)

* احوط جمع است. (صدر)

* در این تفصیلی است و احوط جمع است میان قصر و تمام و اظهر آن است که اگر آن موضع ترخّص که از او قصد معاودت به

بلد اقامه دارد در جانب سفر مقصود است و بلد اقامه در خلاف او است مثل این که مقیم در کاظمین قصد دارد برود به بغداد و مراجعت نماید به کاظمین و برود به عجم، تمام نماید نماز را در وقت رفتن به بغداد و مراجعت به کاظمین و توقّف در آن ودر صورت عکس مثل اینکه مقیم بغداد می‌رود به کاظمین که برگردد به بغداد برود به عجم، زمان رفتن به کاظمین و توقّف در آن تمام کند و در وقت رجعت از کاظمین قصر بکند. (مازندرانی)

[۴] این حصر وجهی ندارد بلکه شروع در رکعت ثالثه از چهار رکعتی کافی است، بلکه هر عملی که با سفر منافی است ذاتاً موجب استقرار اقامه در زوال سفر است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۷

فصل سوم در بیانِ نماز خوف:

فصل سوم در بیانِ نماز خوف:

بدان‌که خوف موجب قصر نماز می‌شود خواه در سفر باشد و خواه در حضر [۱] و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مکرّر نماز خوف را به جماعت گزارده‌اند، پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیرجهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را به‌جماعت گزارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا برایشان حمله آورند دو فرقه شوند (اگر احتیاج به زیاده از دو فرقه نباشد) یک‌فرقه نماز را به جماعت گزارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند، و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگزارد و چون به رکعت دوم برخیزد فرقه‌ای که اقتدا کرده‌اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفرداً بگزارند و چون فارغ شوند به حراست اشتغال نمایند، و فرقه دیگر آیند و رکعت اوّل خود را به رکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهّد بنشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را انفراد بگزارند، و پیشنماز تشهّد را تطویل نماید تا با ایشان تشهّد را به‌فعل آورده سلام دهند.

و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیّر است به هریک از این دوفرقه که خواهد یک رکعت بگزارد و به‌فرقه دیگر دو رکعت. و جایز است که پیشنماز [۲] نماز را با یک‌فرقه به آخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر [۳] بگزارد، و این نماز دوم پیشنماز نافله [۴] خواهد بود.

و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند، پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد، صفی پیش و صفی پس، و هردو صف با او به‌رکوع روند و چون او به سجود رود صف اوّل با او به سجود روند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایستاده به حراست مشغول

---

[۱]- ثبوت نماز خوف در شریعت مطهّره بی اشکال است و لکن در کمّ و کیف آن تفصیلی است‌که اینجا محلّ بیان آن نیست. (کوهکمره‌ای)

[۲] و لکن اهل صف دوم نباید در صف اوّل، و اهل صف اوّل بروند در صف دوم. (خراسانی)

[۳] محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۴] فریضه به واسطه اعاده نافله نمی‌شود و استحباب اعاده فریضه منافی با فریضه بودن او نیست و از این جهت جمیع احکام فریضه بر او مترتّب است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۸

باشند، و چون پیشنماز به رکعت دوم شروع نماید به سجود روند و صف اوّل به حراست اشتغال نمایند، و چون به رکوع رود هردو صف با او رکوع کنند و چون به سجود رود صف اوّل با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند، و چون با صف اوّل به تشهّد مشغول شود صف دوم به سجود روند و بعد از تشهّد هردو صف با او سلام دهند.

و بدان‌که در نماز خوف چون محلّ ضرورت است سلاح با خود داشتن واجب است هرچند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتوان دور کردن در وقت سجود، دور کردن لازم نیست و نماز صحیح است.

تتمّه: هر گاه جنگ درگیرد در آن وقت به هرطریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگزارد پس اگر رو به قبله کردن در کلّ نماز متعذّر باشد در بعضی که تواند بکند اگرچه تکبیر احرام باشد و بس و سجده بر یال اسب یا کوهه «۱» زین کند، و اگر رکوع و سجود متعذّر باشد اشارت به سر کافی است و اگر نتواند به چشم اشارت کند. و اگر حال به جایی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هررکعت «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اكْبَرُ» بگوید، پس عوض نماز مغرب سه‌نوبت بگوید و عوض هریک از چهار نماز دیگر دو نوبت [۱] و نیّت و تکبیر احرام و تشهّد و تسلیم بجاآورد.

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:

فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت:

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه «۲». و جماعت در نمازهای پنج‌گانه یومیّه مستحبّ است به‌استحباب مؤکّد. و در نماز جمعه واجب است، خواه سنّت گزارده شود و خواه واجب،

---

[۱]- این در صورتی است که وظیفه دو رکعت باشد و نتواند او را ولو به اشاره بجا آورد. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) بلندیِ پیش و پس زین اسب.

(۲) تهذیب ۳: ۲۵، حدیث ۸۵. وسائل ۸: ۲۸۵، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۳۹

ودر نماز عید قربان و عید ماه رمضان هر گاه واجب باشد واجب است. و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحبّ است امّا در نماز سنّتی جماعت حرام است مگر در شش جا:

اوّل: نماز طلب باران.

دوم: نماز عید قربان.

سوم: نماز عید رمضان، وقتی که سنّت باشد.

چهارم: نماز عید غدیر [۱].

پنجم: نماز برمیّتی که به شش سال نرسیده باشد.

ششم: نمازی که یک نوبت پیشنماز گزارده باشد [۲] و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز به او اقتدا کنند [۳] پس جایز است [۴] که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر [۵] به‌نیّت سنّت [۶] بگزارد، و جمعی که با او آن نماز را گزارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیّت سنّت [۷] بگزارند.

---

[۱] اقوی و احوط ترک جماعت است در آن. (خراسانی)

* اقوی عدم جواز جماعت است در نماز عید غدیر. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* احوط اگر نگوئیم اقوی ترک جماعت است. (مازندرانی)

[۲] ثبوت معاودت برای کسی که نماز را با جماعت خوانده مشکل است، احتیاط و احتمال‌مظنون عیب ندارد، لکن اقتداء نمودن آنها که نماز بجا آورده‌اند محلّ اشکال است و خلاف احتیاط. (مازندرانی)

[۳] کسی که نماز را به جماعت بجا آورده، چه امام باشد چه مأموم، استحباب اعاده برای اومعلوم نیست. (مازندرانی)

[۴] محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۵] اگر آن جمع نماز نخوانده باشند، اگرچه احوط مع ذلک ترک است. (خراسانی)

[۶] اعاده صلوات یومیّه احتیاطاً که حقّ تقوی است مطلقا مستحبّ است، به انفراد یا به جماعت، نسبت به امام یا مأموم. (دهکردی)

[۷] استحباب اعاده از برای آنها معلوم نیست. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۰

و بدان‌که مشروع بودن نماز جماعت مشروط است به چهارده شرط:

اوّل: پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته‌اند که طفل نزدیک به‌بلوغ پیشنمازی کند «۱» و این مذهب [۱] ضعیف است.

دوم: شیعه اثنا عشری باشد.

سوم: عادل باشد اگرچه بنده باشد، و بعضی از مجتهدین [۲] تجویز نکرده‌اند که بنده پیشنمازی غیربنده کند «۲».

و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده برمأمومین لازم نیست [۳] که نماز را اعاده کنند، خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد. و اگردر اثنای نماز ظاهر شود نیّت انفراد کنند و آنچه به نیّت اقتدا واقع شده صحیح است.

چهارم: ایستاده نماز گزارند [۴] پس اگر به جهت بیماری نشسته نماز گزارد جایز نیست شخصی را که قادر برایستادن باشد به او اقتدا کند، امّا کسی‌که قدرت برایستادن ندارد جایز است.

پنجم: از اخراج بعض حروف و فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد [۵] پس

---

[۱] این مذهب بعید نیست لیکن احوط مذهب اوّل است. (تویسرکانی)

* بلی اگر مأمومین غیر بالغ باشند جایز است. (نخجوانی)

[۲] این قول قوی است. (تویسرکانی)

* این قول ضعیف است، بلی پیشنمازی بنده به غیر بنده مکروه است، خصوصاً اگر آزاد اقرأ و ابصر بوده باشد به احکام نماز. (کوهکمره‌ای)

[۳] مشروط بر اینکه از مأموم از جهت متابعت امام زیادتی رکوع و نحو او حاصل نشود، وإلّااعاده می‌کند، چنانچه احوط در اصل مسأله اعاده است در وقت بلکه مطلقا. (نخجوانی)

[۴] این شرط احوط است. (تویسرکانی)

[۵] اقوی جواز اقتداء است به کسی که عاجز است از اخراج بعض حروف در مواردی که امام ف-

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۱: ۵۵۳ مسأله ۲۹۵ و مبسوط ۱: ۱۵۴.

(۲) شیخ طوسی، نهایه: ۱: ۳۴۴ و مبسوط ۱: ۱۵۵. ابن حمزه، وسیله: ۱۰۵. شیخ صدوق مقنع: ۱۱۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۱

اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد، و جایز است [۱] که پیشنمازی مثل خود کند.

ششم: مرد باشد هر گاه پیشنمازی مردان کند، چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست، امّا پیشنمازی زنان کردن جایز است مرد را، و زن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند، امّا پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست.

هفتم: مأموم تقدّم برپیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر به‌قبله نباشد، امّا در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است [۲] و بعضی از مجتهدین [۳] آن را نیز جایز نمی‌دانند [۴] «۱». واگر سجده‌گاه مأموم به‌واسطه درازی قد اوبه‌قبله نزدیکتر باشد بعضی از مجتهدین نماز مأمومرا جایز می‌دانند [۵] «۲» و همچنین هرگاه مأمومین بردور کعبه نماز گزارند جایز نیست که احدی از ایشان به کعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز، و اگر در اندرون

تحمّل نمی‌کند از مأموم. (خراسانی)

* اعتبار این شرط در ما عدای قرائت از آنچه امام متحمّل از مأموم نیست معلوم نیست، هر چند احوط اطلاق است. (یزدی)

[۱] محلّ تأمّل است. (خراسانی)

* احوط ترک است، بلکه عدم جواز خالی از قوّت نیست. (مازندرانی)

* مشکل است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] مشکل است، احتیاط ترک نشود به مؤخّر شدن مأموم از امام عرفاً. (مازندرانی)

[۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی)

* و قول این بعض اقوی است. (خراسانی)

[۴] و احوط نیز جایز نبودن است. (صدر، کوهکمره‌ای)

[۵] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه جایز نیست بنابر اقوی. (خراسانی)

* بلی اقوی جواز است. (دهکردی)

* احوط جایز نبودن است. (صدر)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۲۷۷.

(۲) علّامه حلّی، نهایة الإحکام ۲: ۱۱۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۲

خانه کعبه نماز گزارند جایز است [۱] که یک صف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند [۲] رو به روی پیشنماز، و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایستد.

و اگر کشتی که مأمومین در آن نماز گزارند به وزیدن باد مقدّم بر کشتیِ پیشنماز شود واجب است که مأمومین نیّت انفراد کنند، که اگر برنیّت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است [۳].

هشتم آنکه: مأموم از پیشنماز [۴] بسیار دور نباشد [۵] به حیثیتی که به خلاف عادت رسد [۶] امّا اگر بعضی از مأمومین به‌واسطه تعدّد صفها بسیار دور شوند قصور ندارد.

نهم آنکه: مکان پیشنماز ازمکان مأمومین آن‌قدر بلندنباشدکه نتوان آن‌راگام‌زدن [۷]

---

[۱]- جایز نیست. (خراسانی)

* در نماز در اندرون کعبه هم احوط آن که مأموم تقدّم بر امام نجوید و همچنین به نحو استداره نباشد. (دهکردی)

* مشکل است، بلکه ممنوع است. (مازندرانی)

[۲] مشکل است و همچنین در استداره. (یزدی)

[۳] هر گاه مخالف نماز منفرد باشد یا قصد تشریع کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] زیاده از یک گام وسیع دور نباشد. (مازندرانی)

[۵] احوط این است که ما بین محلّ سجده مأموم تا موقف امام بیش از یک گام بلند نباشد و همچنین هر صفی نسبت به صف سابق. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* به ملاحظه خبری که تحدید دوری را بما لا یتخطّی فرموده البّته زیاده بر خطوه متعارفه از سر مأموم تا موقف امام دور نباشد. (صدر)

[۶] در جماعت. (خراسانی)

[۷] احوط این است که مکان امام بلندتر نباشد از مکان مأموم زاید بر قدر اصبع یا بیشتر. (تویسرکانی)

* بلکه اقوی این است که زیاده از یک وجب بلندتر نباشد. (خراسانی)

* بلکه به مقداری که آن را عرفاً بلندتر از مکان مأمومین می گویند نباشد. (صدر)

* بلکه بیش از یک شبر نباشد. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* احوط این است که زیاده از یک وجب بلندتر نباشد. (مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۳

امّا جایز است که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز به زیاده از یک گام. امّا هر گاه زمین [۱] سربالا یا سراشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است [۲] خواه مأموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز.

دهم: نیّت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید، و اگر بی‌نیّت اقتدا متابعت کند و امری که برمنفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود [۳] بجا نیاورد نماز او باطل است. امّا برپیشنماز نیّت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی [۴] که جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه که در آن برپیشنماز نیّت نماز جماعت واجب است.

یازدهم آنکه [۵]: پیشنماز نزد مأمومین معیّن باشد، پس اگر دو پیشنماز نماز گزارند و مأموم به‌یکی غیرمعیّن اقتدا کند نماز او باطل است.

دوازدهم آنکه: پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد، پس اگر اقتدا به دو شخص کند نماز او باطل است، امّا اگر پیشنمازی را بی‌هوشی یا حَدَثی واقع شود در این صورت به‌واسطه این عُذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند.

و بعضی از [۶] مجتهدین برآنند که بی‌عذر [۷] نیز جایز است [۸] در اثنای اقتدا به

---

[۱]- اگر عرفاً زمین پهن باشد عیب ندارد و اگر مثل کوه است مشکل است با بلندی امام زیاده بریک وجب. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] هر گاه سراشیبی آن پر زیاد نباشد. (یزدی)

[۳] عبارت خالی از غلط نیست، ذکر رکوع و سجود بر منفرد و مأموم هر دو واجب است، بایدحمد و سوره باشد. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه مثل حمد و سوره و ظاهراً نسخه غلط باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

[۴] نیّت امامت درهیچ‌جا واجب‌نیست، هرچند درصورت مفروضه‌احوطاست. (کوهکمره‌ای)

[۵] این دو شرط که یازدهم و دوازدهم باشد احوط است. (تویسرکانی)

[۶] و قول این بعض قوی است. (خراسانی)

[۷] اقتصار بر حال عذر احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۸] جایز نیست. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۴

پیشنمازی عدول به پیشنماز دیگر کردن «۱» خصوصاً اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد.

سیزدهم آنکه: مأموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیشنماز را [۱] بی‌واسطه بیند یا به واسطه یا به وسایط، پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد به‌حیثیّتی که مأموم نه پیشنماز را بیند و نه کسی را که به‌واسطه یا به وسایط پیشنماز را بیند نماز باطل است. و اگر حایل [۲] کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت تشهّد دیده نشود امّا در وقت قیام دیده شود در این صورت [۳] نماز جماعت صحیح [۴] است.

امّا اگر زن به مرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است.

چهاردهم آنکه: صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز مأموم نباشد، پس در وقتی‌که پیشنماز مثلًا نماز کسوف می‌گزارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر به او اقتدا کند. و جایز [۵] است در نماز واجبی اقتدا کردن به شخصی که نماز سنّت می‌گزارد در شش صورت [۶] که قبل از این مذکور شد «۲». و همچنین جایز است اقتدا

---

[۱]- از پیش نه از پهلو. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] احوط عدم حایل است در جمیع احوالات نماز. (تویسرکانی)

[۳] احوط در این صورت ترک نمودن اقتداء است. (کوهکمره‌ای)

[۴] صحیح نیست، بلکه در هر دو جا باید حایل نباشد. (خراسانی، مازندرانی)

* مشکل است. (دهکردی، صدر، نخجوانی، یزدی)

[۵] جواز اقتدای فرایض یومیّه به غیر از فرایض یومیّه ولو معاده به جماعت به سایر نمازهای مستحبّی محلّ تأمّل است و لو اینکه آن نماز مستحبّی را به جماعت کردن جایز باشد. (دهکردی)

[۶] چنانچه مذکور شد عدم جواز در بعض آن صور. (خراسانی)

* در بعضی از آنها معلوم نیست. (صدر)

* احوط اجتناب است مگر دو صورت اخیره از این شش صورت که در متن ذکر شده. (کوهکمره‌ای)

* با اشکال در بعض صور. (مازندرانی)

* و اشکال در بعض صور آن گذشت. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۴: ۲۷۱ و نهایة الإحکام ۲: ۱۷۱.

(۲) رجوع شود به ص ۲۳۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۵

کردن در نماز ظهر به‌نماز عصر و برعکس، و در نماز ادا به نماز قضا و برعکس، و در نماز دو رکعتی به‌نماز سه رکعتی یا چهار

رکعتی و برعکس.

و چون نماز مأموم کمتر باشد مخیّر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد [۱] تا وقتی‌که سلام دهد او نیز سلام دهد، و اگر خواهد بی‌انتظار سلام دهد، امّا انتظار افضل است [۲]. امّا اگر نماز مأموم اطول باشد مخیّر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمّه نماز خود را بجا آورد، و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند، و انتظار افضل است [۳].

تتمّه: برمأموم واجب است متابعت کردن پیشنماز، یعنی هیچ‌یک از اقوال وافعال نماز را قبل از پیشنماز به‌فعل نیاورد، امّا با هم [۴] بجاآوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آن را واجب است که مأموم بعد از پیشنماز بجاآورد، پس اگر با هم تکبیر احرام را بجاآورند نماز مأموم باطل خواهد بود. و بعضی از مجتهدین برآنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام [۵] واجب نیست «۱» پس اگر مأموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد. و این قول [۶] اصحّ است. و هر گاه

---

[۱]- به شرط عدم فوات موالات یا محو صورت نماز. (دهکردی)

* با فوات موالات مشکل است. (کوهکمره‌ای، یزدی)

[۲] افضلیّت آن معلوم نیست، بلکه احوط ترک آن است در صورتی که موجب فوات موالات‌باشد. (خراسانی)

[۳] بلکه احوط ترک است، اگرچه موجب فوات موالات باشد. (خراسانی)

[۴] احوط بعد از امام بجا آوردن است و این احتیاط در افعال وارد شده. (کوهکمره‌ای)

* اقوی اعتبار تأخّر است در افعال و در اذکار و در تسلیم، در صورت علم به عدم تقدّم امام، و امّا در صورت جهل اگر پیش از امام سلام دهد عیب ندارد. (نخجوانی)

[۵] و سلام نیز. (خراسانی)

[۶] این قول هرچند مشهور است و لکن احوط آن است که مهما امکن بعد از امام بجا آورد نبایدزیاد عقب بیفتد، چه در افعال و چه در اقوال. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) شهید ثانی، روض الجنان ۲: ۹۹۵ و روضه ۱: ۳۸۴. مدارک ۴: ۳۲۶. محقّق اردبیلی، مجمع‌الفائده ۳: ۳۰۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۶

بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمداً بجاآورد نماز او باطل نمی‌شود [۱] پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجب است که در رکوع توقّف کند تا پیشنماز رکوع را بجاآورد و نماز او صحیح است [۲] مگر در یک صورت و آن آنست که عمداً به رکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قراءت را تمام کند، امّا اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در این صورت واجب است که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشنماز کند در رکوع.

و جایز است [۳] مأموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه امّا بعد از آنکه نیّت انفراد [۴] کند. و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیّت انفراد [۵] نماید و تتمّه نماز را منفرداً بگزارد، مگر نمازی که جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود.

و هر گاه مأموم در اثنای نماز نیّت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آن است که پیشنماز حمد خوانده لازم است که او حمدو سوره را بخواند اگر محل سوره باقی [۶] باشد، و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا به خواندن پیشنماز کند در

[۱]- احوط بلکه اقوی بطلان نماز است در صورت رفع رأس یا هوی به رکوع یا سجود عمداًو در صورت سهو عود کند به رکوع یا سجود. (تویسرکانی)

[۲] ترک احتیاط به اتمام نماز و اعاده آن ننمایند. (صدر)

[۳] و احتیاطاً بعد از اتمام اعاده کند نماز را. (مازندرانی)

[۴] قصد انفراد لزومی ندارد در سلام قبل از امام. (تویسرکانی)

* هر گاه نیّت انفراد نکند، پس احوط آن است که بعد از امام سلام دهد. (کوهکمره‌ای)

* نیّت انفراد کردن هم لازم نیست مگر آنکه تقدّم به قدری باشد که منافی صدق قدوه باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۵] احوط عدم نیّت انفراد است در نماز بدون عذر. (تویسرکانی)

* به ملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار صلوات اللَّه علیهم اجمعین بدون عذر و علّت نیّت انفراد ننمایند علی الاحوط. (صدر، نخجوانی)

[۶] به اینکه وقت تنگ نشده باشد و گنجایش خواندن آن را داشته باشد. (خراسانی)

* یعنی در جائی که سوره خواندن واجب باشد و به جهت ضیق وقت و نحو آن ساقط نشده باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* مراد از باقی ماندن محلّ سوره و باقی نماندن معلوم نیست. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۷

خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محلّ سوره باقی باشد، و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیّت انفراد [۱] کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند [۲] و از مأموم غیر از قراءت حمد و سوره و تسبیحات اربع [۳] چیزی ساقط نمی‌شود، خواه قراءت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود [۴] امّا تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهّد و سلام دادن برمأموم واجب است و به‌فعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمی‌شود.

و بعضی از مجتهدین قراءت مأموم را حرام می‌دانند [۵] «۱» وبعضی مکروه «۲» مگر آنکه مأموم قراءت [۶] پیشنماز را به‌هیچ وجه نشنود در این صورت قراءت او را مکروه نمی‌دانند.

و بدان‌که هر گاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این‌صورت نیّت اقتدا کند و به رکوع رود حکم آن دارد که کلّ رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ

---

[۱]- در صورت انفراد در اثناء حمد و سوره احوط خواندن تمام است. (خراسانی)

* احوط در نیّت انفراد قبل از رکوع مطلقاً خواندن حمد و سوره است. (صدر)

[۲] بلکه تمام را بخواند. (مازندرانی)

[۳] تسبیحات اربع از مأموم ساقط نمی‌شود. (تویسرکانی)

* تسبیحات اربع ساقط نیست. (خراسانی، مازندرانی)

* تسبیحات نیز ساقط نمی‌شود از مأموم. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* سقوط تسبیحات از مأموم معلوم نیست، ولی به ملاحظه خبری که در این مقام وارد است به نیّت قربت مطلقه بخواند خالی از شبهه است. (صدر)

[۴] با نشنیدن قرائت جهریّه امام، قرائت را به تبعیّت قربت مطلقه بخواند. (صدر)

[۵] بلکه احوط برای مأموم در صورت نشنیدن قرائت امام یا همهمه آن را قرائت است به قصدقربت نه به قصد جزئیّت. (خراسانی)

[۶] در نماز جهریّه به اسماع صوت امام یا همهمه او واجب است ترک قرائت و با عدم سماع مستحبّ است قرائت ودراخفاتیّه مطلقامکروه است قرائت. (کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ‌طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۸. حلبی، کافی: ۱۴۴. ابن‌حمزه، وسیله: ۱۰۶. عاملی، مدارک ۴: ۳۲۳.

(۲) محقق، شرایع ۱: ۱۲۳ ومختصرنافع: ۴۷. سلّار، مراسم: ۸۷. شهیداوّل، بیان: ۲۲۶. شهیدثانی، روضه ۱: ۳۸۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۸

شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد، و اگر ترسد که تا به صف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد، در این صورت [۱] مخیّر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیّت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و به رکوع رود و رکوع کرده خود را به صف رساند، و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را به‌صف رساند، و سنّت است که در وقت رفتن به جانب صف پای خود را برروی زمین بکشد و گام برندارد.

و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و به سجود نرفته یا وقتی که در سجده اوّل باشد در این دو صورت سنّت است که به نیّت اقتدا تکبیر احرام بجاآورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز به رکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیّت کرده نماز را از سر گیرد [۲]. و بعضی از مجتهدین برآنند که نیّت اوّل کافی است [۳] «۱» و احتیاج به نیّت دیگر نیست.

و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته به‌تشهّد نشسته باشد سنّت است که بعد از نیّت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا را بجاآورد پس اگر تشهّد آخر باشد مأموم آن‌قدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز به همان نیّت اقتدای سابق تمام کند، و اگر تشهّد اوّل باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را به همان نیّت به اتمام رساند، و هرگاه مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیّر است در دو رکعت باقی که منفرداً می‌گزارد در میانه حمد و تسبیح [۴] اگرچه پیشنماز در دو

---

[۱]- ولی آن قدر دور نباشد که مانع از تحقّق جماعت است. (دهکردی، صدر)

* به شرط آنکه مانع از اقتداء نداشته باشد، مانند حایل و بلندی جای امام و بعد منافی و نحو آن، و احوط آن است که در حال ذکر رکوع حرکت نکند و همچنین در حال قرائت. (کوهکمره‌ای)

[۲] احتیاطاً. (خراسانی)

[۳] این قول قوی است. (تویسرکانی)

* این قول بعید نیست هرچند احوط آن است که در این حال اقتداء نکند و بر تقدیر اقتداء پس احوط بعد از اتمام اعاده نماید. (کوهکمره‌ای)

[۴] بلکه تسبیح افضل است و لکن واجب است بر مأموم در دو رکعت اوّل خود که دو رکعت

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۹. ابن ادریس، سرائر ۱: ۸۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۴۹

رکعت فاتحه نخوانده باشد. و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد برمأموم واجب است که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند «۱».

و اگر شخصی به‌واسطه تقیّه به پیشنماز سنّی اظهار اقتدا نماید واجب است که آهسته [۱] قراءت کند، و اگر مجال سوره خواندن

نماند فاتحه کافی است، و اگر مطلقاً قراءت نکند نماز او باطل است [۲] و اگر در اثنای قراءت کردن او پیشنماز به رکوع رود او نیز به رکوع رود، و از قرائت آنچه تواند بجای آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع [۳] قبل از ذکر بجاآورد [۴].

تتمّه: سنّت است که صفهای نماز جماعت راست بدارند، و صف اوّل را مخصوص آخر امام است قرائت حمد و سوره و اگر نتواند هر دو را بخواند اکتفا به حمد نماید و اگر نتواند حمد را اتمام کند، پس اولی و احوط آن است که در این حال اقتداء نکند تا اینکه امام رکوع نماید و در حال رکوع اقتداء کند و بر فرض اقتداء و عدم تمکّن از اتمام حمد پس حمد را قطع نماید و متابعت کند، لکن احوط در صورت اخیره بعد از اتمام اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای)

---

[۱]- به طریق حدیث نفس. (تویسرکانی)

[۲] مشکل است و احوط اعاده است. (خراسانی)

* احوط اتمام و اعاده هر دو است. (کوهکمره‌ای)

* حکم به بطلان مشکل است، بلکه صحّت خالی از قوّت نیست اگر چه احتیاط اعاده نماز است. (مازندرانی)

[۳] بلکه قطع نماید قرائت را و متابعت نماید بنابر اقوی، اگرچه احوط اعاده است بعد از اتمام. (خراسانی)

* بلکه فاتحه را قطع نماید و متابعت کند، هرچند احوط بعد از اتمام اعاده نماز است. (کوهکمره‌ای)

[۴] و احتیاط کند به اعاده نماز. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* ولی اعاده آن نماز را ترک ننمایند. (صدر)

---

(۱) سیّدمرتضی، رسائل ۳: ۴۱. ابن‌زهره، غنیه: ۸۹. شیخ‌طوسی، مبسوط ۱: ۱۵۸ وحلبی، کافی ۱۴۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۰

اهل فضل و تقوی گردانند، و اگر مأموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد، و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز ایستد. و اگر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدّم برایشان نکند.

و نیز سنّت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید، و نماز را تطویل ننماید به سوره‌های دراز خواندن یا به‌تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن. و هر گاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد به‌تطویل ذکر یا قراءت تا آن شخص رکعت را دریابد، و می‌باید که مدّت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد.

و هر گاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن‌جماعت بکشد آن‌قدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود.

و مکروه است که پیشنماز جولاه «۱» باشد اگرچه عالم باشد، یا حجّام «۲» باشد اگرچه زاهد باشد یا دبّاغ باشد اگرچه عابد باشد. و همچنین مکروه است که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص [۱] داشته باشد، مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علّتها مثل او باشند. و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصی که وضو دارد به شخصی که نماز را به‌واسطه ضرورت به تیمّم می‌گزارد.

---

[۱] احوط ترک امامت صاحب جذام و برص است. (خراسانی)

* امامت صاحب یکی از این دو علّت مکروه است، اگرچه برای مثل خود امامت کند. (کوهکمره‌ای، مازندرانی)

---

(۱) بافنده، نسّاج.

(۲) حجامتگر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۱

باب سوم در بیان احکام زکات واجبی و سنّتی و خمس واجبی و سنّتی

مطلب اوّل در بیان زکات واجبی

اشاره

مطلب اوّل در بیان زکات واجبی

زکات واجبی دارای شش فصل است:

فصل اوّل: بدان‌که در باب زکات دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است،

فصل اوّل: بدان‌که در باب زکات دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است،

از آن‌جمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: «زَكُّوْا امْوالَكُمْ حَتّى تُقْبَلَ صَلاتُكُمْ» [۱] «۱» زکات مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود.

نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: «مانِعُ الزكاةُ فِي النَّار» «۲» [۲] منع‌کننده زکات در آتش خواهد سوخت.

و در حدیث نیز این مضمون وارد است که: شخصی که زکات مال خود نمی‌دهد خدای تعالی در روز قیامت مار و افعی بر او می‌گمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد، و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکات او را نداده باشند آن شخص را در زیر دست و پای خود می‌گیرند و شاخ‌داران او را شاخ می‌زنند تا وقتی که حساب خلایق به آخر رسد «۳».

---

(۱) عوالی اللآلی ۳: ۱۱۳، حدیث ۳. مستدرک ۷: ۱۲، حدیث ۱۹.

(۲) مجمع الزوائد ۳: ۶۴.

(۳) مستدركِ وسائل ۷: ۱۸، باب ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۳

فصل دوم بدان‌که زکات در نُه چیز واجب است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند.

فصل دوم بدان‌که زکات در نُه چیز واجب است: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند.

و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل [۱] باشد و بنده نباشد، و مالك نصاب باشد به‌تفصیلی که مذکور خواهد شد، و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرّف نماید، پس در مالی که غصب شده باشد زکات نیست.

و زکات طلا و نقره دادن وقتی واجب است که سه شرط بهم رسد:

اوّل آنکه: سکّه داشته باشد اگرچه آن سکّه متروك شده باشد و کسی به آن معامله نکند، پس در شمشه طلا و نقره و طلاآلات و نقره‌آلات زکات نیست، و همچنین در زر مطلّس [۲] «۱» اگرچه مردم به آن معامله کنند.

دوم آنکه: هریک از طلا و نقره به‌نصاب رسیده باشد.

و نصاب طلا بیست مثقال شرعی است، و در کمتر از بیست مثقال زکات نیست.

و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دومثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا به چهار مثقال رسد. و همچنین اگر بربیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا وقتی که به چهار مثقال برسد، و بر این قیاس ...

و نصاب نقره دویست درهم [۳] است، و در کمتر از آن زکات نیست. و همچنین

---

[۱]- زکات خصوص نقدین بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد، امّیا باقی پس در تعلّق‌زکات به آن بلوغ و عقل معتبر نیست علی الاصحّ الاظهر الاقوی. (کوهکمره‌ای)

[۲] اگرچه احتیاط در این با رواج معامله به آن سزاوار نیست ترک شود. (خراسانی)

* هرگاه از اوّل سکّه داشته است واجب است زکات، بلکه هرگاه نداشته لکن معامله بـا آن قرار شده است احوط دادن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] و درهم سیزده نخود إلّادو خمس نخود است که دوازده نخود و سه خمس نخود باشد. (مازندرانی، نخجوانی)

---

(۱) طلائی که سکّه آن را محو کرده باشند، یا محو شده باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۴

اگر بردویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکات نیست تا وقتی که به چهل درهم برسد، و براین قیاس ...

و زکات طلا و نقره یک دانگ و نیمِ ده یک است، پس زکات بیست مثقال طلا نیم‌مثقال است»

و زکات هرچهار مثقال که بعد از بیست مثقال به هم رسد ده یک مثقال است.

و زکات دویست درهم نقره پنج درهم است. و زکات چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است [۱].

شرط سوم: حول است، یعنی آنکه نصاب مدّت یازده ماه در ملک این‌کس باشد، و در این یازده ماه سکّه‌دار باشد، پس در اوّل ماه دوازدهم [۲] زکات واجب می‌شود [۳] و اگر در اثنای این مدّت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا به قرض به شخصی داده شود یا بعضی را طلاآلات یا نقره‌آلات یا مطلّس سازد زکات ساقط می‌شود هرچند به عمد [۴] کرده باشد تا زکات براو واجب [۵] نشود.

و بدان‌که قرض‌داری مانع زکات نمی‌شود، پس اگر شخصی مالک دویست درهم

---

[۱] حاصل مطلب آن که نصاب اوّل طلا بیست اشرفی هیجده نخودی است و بعد از آن نصاب چهار اشرفی هیجده نخودی که علاوه شود و هکذا، و نصاب اوّل نقره صد و پنج مثقال صیرفی است که هر مثقال بیست و چهار نخود است به ریال معمول در اصفهان و سایر بلاد ایران در این زمان ۱۳۳۹ ده تومان پنج قران می‌شود و به قران یک مثقالی بیست و چهار نخودی و قدری که باید خارج شود چه در طلاـ و چه در نقره چهل یک است و اگر در نصاب نقره ده تومان حساب کنند عمل به احتیاط کرده است. (دهکردی)

[۲] و لکن ماه دوازدهم از سال اوّل محسوب است، پس ابتداء سال دوم بعد از تمامیّت ماه‌دوازدهم است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] و لکن بر وجه مراعی و تزلزل، نه بر وجه استقرار بنابر احتمال قوی، پس ماه دوازدهم از سال اوّل محسوب است، نه از سال دوم،

هرچند احوط استقرار و عدم تزلزل است به محض دخول ماه دوازدهم. (کوهکمره‌ای)

[۴] در فرار از زکات رعایت احتیاط را نمایند. (دهکردی، صدر، نخجوانی)

[۵] وجوب زکات در این صورت محتمل است، پس احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) به این بیان که ده یکِ بیست مثقال دو مثقال و یک دانگ و نیم یعنی ۱۴ آن نیم مثقال می‌باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۵

باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکات دادن براو واجب است هرچند مالك چیز دیگر نباشد.

فصل سوم زکات گندم و جو و خرما و مویز

فصل سوم زکات گندم و جو و خرما و مویز

زکات در این اجناس اربعه واجب می‌شود به دو شرط:

اوّل آنکه: خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه گندم، جو، انگور، دانه بندد و خرما زرد یا سرخ شود به ملك او درآید، پس اگر گندم، جو و انگور بعد از دانه‌بستن [۱] و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود به ملك شخصی درآید زکات براو واجب نیست.

دوم آنکه: به نصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع [۲] شرعی یک هزار و یکصد و هفتاد درهم شرعی است، و درهم شرعی به وزن چهل و هشت جو میانه است، پس صاع [۳] به وزن پنجاه و شش هزار و یک صد و شصت جو میانه است، چنانکه در بحث وضو مذکور شد [۴] و هرچه از نصاب زیاده باشد اگرچه آن یک من باشد یا کمتر زکات دادن آن واجب است.

و زکات این اجناس ده یك است اگر به آب روان یا آب باران یابی احتیاج به آب دادن حاصل شود، و نصف ده یك است اگر به آب چاه و گاو و امثال آن حاصل شده

---

[۱]- بلکه بعد از صدق اسماء مذکورات در ما عدای مویز و صدق انگور در مویز، پس مناط دروجوب و عدم وجوب صدق مذکورات است، نه دانه بستن و نبستن، هرچند چون مسأله مشکل است بهتر مراعات احتیاط است. (یزدی)

[۲] هر صاع ششصد و چهار ده مثقال و ربع مثقال صیرفی است که هر مثقال بیست و چهارنخود باشد. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است، و درهم شرعی دوازده نخود و سه خمس‌نخود است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] حاصل آنکه نصاب غلّات اربع یک صد و چهل و چهار من إلّاچند مثقال است به وزن شاه‌معمول شانزده عبّاسی. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۶

باشد. و اگر به هر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب [۱] است و اگر برابر باشد چهاردانگ و نیم [۲] از ده یک آن باید داد، پس اگر شصت خروار گندم به هردو آب بالسویّه حاصل شود زکات آن چهار خروار و نیم است.

و اعتبار نصاب [۳] این اجناس بعد از وضع خراج [۴] و تخم و حصّه برزگر و نقصان [۵] گاو و مصالح‌الاملاک «۱» است، و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن [۶] خریده باشد قیمت آنرا نیز بیرون کند و بعد از بیرون کردن اینها [۷] اگر مقدار نصاب

---

[۱]- مادامی که صدق شرکت نکند و إلّاحکم برابری را دارد که نصف آن را ده یک میدهدو نصف دیگر را بیست یک. (دهکردی)

* به شرط آنکه به حدّی باشد که دیگری کالعدم باشد و صدق شرکت نکند، پس مناط صدق شرکت و عدم آن است نه مجرّد زیادی احدهما و عدم آن. (یزدی)

[۲] یعنی سه ربع از ده یک. (مازندرانی)

[۳] بلکه اعتبار می‌شود نصاب قبل از اخراج امور مذکوره، اگرچه واجب نمی‌شود زکات مگربعد از اخراج. (خراسانی)

[۴] احوط عدم وضع مؤنه است، بلکه احوط عدم وضع خراج دیوانی است که سلاطین شیعه می‌گیرند خصوصاً در اراضی که مفتوح العنوه نباشد. (تویسرکانی)

* خراجیّه باشد که سلطان مخالف می‌گیرد. (خراسانی)

* خراج سلطان شیعه موضوع نیست، بلی آن چه از عین جنس می‌برد زکات آن مقدار را جایز است ندهند. (دهکردی، صدر)

[۵] در خروج نقصان مصالح اشکال است، مگر آن که معتدّ به باشد. (خراسانی)

[۶] فرقی میانه قبل از دانه بستن و بعد از او نیست، پس جمیع آن چه خرج نموده بیرون نماید بلی زراعتی که بعد از دانه بستن خریده شده زکات او بر مشتری نیست، تا آنکه قیمت او را بیرون نماید. (کوهکمره‌ای)

* یا بعد از آن و همچنین سایر مخارج بعد از دانه بستن. (یزدی)

[۷] احوط وضع نکردن مؤنه است، خصوصاً آن چه پیش از دانه بستن بوده است. (صدر)

* و احوط ملاحظه نصاب است پیش از مؤنه مگر حصّه سلطان مخالف در اراضی خراجیّه و بعد بیرون نمایند مؤنه را و ما بقی را زکات بدهند. (مازندرانی، نخجوانی)

---

(۱) ابزار کشاورزی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۷

بماند زکات واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است.

و انگوری که عادت نیست که آن را مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب می‌رسد یا نه اگر به نصاب رسد زکات واجب است و الّا ساقط است.

و تا وقت دادن زکات هرچه صاحب مال از این اجناس تصرّف نماید از انگور و رطب و غیره واجب است [۱] که مقدار زکات آن را معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکات عوض آن به مستحقّ رساند. و هر گاه زکات این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکات آنها واجب نیست اگرچه چند سال برآن بگذرد.

فصل چهارم دربیان زکات شتر و گاو و گوسفند

فصل چهارم دربیان زکات شتر و گاو و گوسفند

زکات اینها واجب است به چهار شرط:

اوّل آنکه: مدّت یازده ماه در ملک این کس باشند.

دوم آنکه: در مدّت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال مالک [۲].

سوم آنکه: در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند [۳] مثل بار کردن و زمین شیار کردن.

چهارم آنکه: به نصاب رسد، پس در کمتر از پنج شتر زکات نیست، و تا به بیست و شش شتر نرسد زکات هرپنج شتر یک رأس گوسفند است، و چون به بیست و شش رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] حتّی یک روز و دو روز هم علف از مال صاحب نخورد. (مازندرانی)

[۳] قادح بودن‌کار فرمودن به آنها یک روز یا دوروز متفرّق درسال محلّ‌اشکال‌است. (خراسانی)

* چون در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست. (صدر)

* نه مالک نه غیر مالک. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۸

شـده باشـد، و چون به سی و شـش رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که داخل سال سیّم شده باشد، و چون به چهل و شـش رسـد زکات آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شـده باشد، و چون به شـصت و یک رسد زکات آن یک نفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شـده باشد، و چون به هفتاد و شـش رسد زکات آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سوم شـده باشـد، و چون به نود و یک رسـد زکات دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شـده باشـد، و چون به صد و بیست و یک [۱] رسـد زکات آن در هرچهل نفر یک شتر ماده است که در سال سوم داخل شـده باشد، و در هرپنجاه نفر [۲] یک شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد.

و گاو تا سی نرسـد زکات نـدارد، وچون به سی رسد زکات آن یک فرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد، و چون به چهل رسد زکات یک فرد گوساله است که در سال سوم داخل شده [۳] باشد.

و گوسـفند تا به چهل نرسد زکات ندارد، و چون به چهل رسد زکات یک رأس گوسفند است، و چون به صد و بیست و یک رسد زکات آن دو رأس گوسـفند است و چون به دویست و یک رسد زکات آن سه رأس گوسـفند است، و چون به سیصد و یک رسد زکات آن چهار رأس گوسفند است، و چون به چهار صد رسد زکات در هر صد رأس یک‌رأس است.

و هرعددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسـفند آن را در شـرع نصاب گویند، و هرچه در مابین دو نصاب [۴] واقع است زکات ندارد.

[۱]- احوط آن است که به هر یک از چهل و پنجاه که تمام عـدد را می‌گیرد یا کمتر باقی می‌مانـد به‌آن حساب کند پس در صد و بیست و یـک اختیـار چهـل و در صـد و پنجـاه مثلاـ اختیار پنجاه نماینـد و در گاو نیز رعایت این اختیار را مرعی دارنـد إن شاء اللَّه. (صدر)

[۲] یعنی یا چهل چهل حساب کند یا پنجاه پنجاه. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] و ماده هم باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۴] هرچه در مـا بین دو نصـاب واقع است زکـات دارد و او عین زکـات نصـاب سـابق است، بلی زیادتی بر نصاب سابق تا به نصاب دیگر نرسد موجب زیادتی زکات نمی‌شود و این معنی عفو است، نه آنکه ما بین دو نصاب اصلًا زکات ندارد. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۵۹

و گوسفندی که به زکات داده می‌شود واجب است که کمتر از هفت‌ماهه [۱] نباشد وبیمار و عیبناک و لاغر [۲] و آبستن نباشد [۳] و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز [۴] نگذرد به زکات نمی‌توان داد [۵].

فصل پنجم در مستحقّان زکات

فصل پنجم در مستحقّان زکات

و ایشان هشت فرقه‌اند:

اوّل و دوم: فقرا و مساکین‌اند، یعنی کسانی‌که مالک قوت یک ساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که به آن وفا کند [۶] به شرط آنکه سیّد نباشند

---

[۱]- احوط این است که کمتر از یک سال نبوده باشد. (تویسرکانی، دهکردی، صدر)

* بنابر اقوی و احوط از این آن است که سال را تمام کرده باشد. (خراسانی)

* بلکه اگر میشینه باشد داخل در سال دوم شده باشد و اگر بُزینه باشد داخل در سال سوم باشد. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* و اگر بز باشد سال اوّل را تمام کرده باشد و داخل در سال دوم شده باشد. (مازندرانی)

[۲] مگر آن که گوسفندان او همه بیمار و لاغر باشند. (خراسانی، مازندرانی)

* مگر آنکه همه بیمار یا لاغر یا عیبناک باشند. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* اعتبار این ممنوع است. (خراسانی)

* علی الاحوط و در تازه زائیده احوط گذشتن دو ماه است بر او وقوچ و گوسفندی که مهیّا از برای خوردن نموده‌اند ندهند. (صدر)

* و آبستن بودن ضرر ندارد هرگاه مالک راضی باشد به دادن، بلی او را الزام نمی‌کنند بر دادن آن، و همچنین پرواری و فحل ضراب را که اگر مالک راضی نباشد نمی‌توان گرفت و با رضای او مانعی ندارد. (یزدی)

[۴] احوط این است که تا بیست روز از زائیدن نگذرد به زکات ندهد و احوط از او این است که دو ماه از زائیدن او گذشته باشد و همچنین گوسفندی را که مهیّا کرده از برای خوردن ندهد و همچنین قوچ را ندهد. (تویسرکانی)

[۵] بنابر مشهور میان علماء. (خراسانی)

[۶] و اگر دارند به قدر کمتر از سال تتمّه را می‌تواند داد. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۰

مگر آنکه زکات‌دهنده سیّد باشد چه زکات سیّد برسادات رواست.

سوم: جماعتی‌اند که حاکم شرع ایشان را به‌واسطه اخذ زکات از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد، و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند، پس هرچند مالدار باشند آنچه حاکم شرع به حقّ‌السعی ایشان تعیین نماید می‌توانند گرفت.

چهارم: جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام می‌کنند [۱].

پنجم: هربنده‌ای که در خدمت آقای خود مشقّت و آزار کشد پس او را از زکات می‌توان خرید و آزاد کردن، و همچنین بنده‌ای که شرط کرده باشد که مبلغی به آقا دهد و بعد از آن آزاد باشد، هر گاه عاجز باشد از تحصیل کلّ آن مبلغ یا بعض آن پس آن‌مبلغ را یا تتمّه آن را از زکات به آقای او می‌توان داد تا آزاد شود.

ششم: جماعتی که قرض بسیار برآورده باشند و از دادن آن عاجز باشند، به‌شرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند.

هفتم: سبیل اللَّه، مثل پُل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که به علمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن به ایشان رسد.

هشتم: ابن سبیل، یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد امّا به غربت افتاده و پریشان شده باشد به او زکات می‌توان داد، به شرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد.

فصل ششم در بیان زکات فطره

فصل ششم در بیان زکات فطره

بدان‌که هرشخصی که عاقل و بالغ باشد و قادر بر قُوت یک ساله خود و عیال خود باشد، خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند براو

---

[۱] این در زمان حضور امام است و در زمان غیبت مشکل است. (خراسانی، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۱

واجب است که از خود و از هریک از عیالان مقدار یک صاع [۱] یعنی یک من و یک چهار یک به وزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا [۲] برنج یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد به مستحقّ رساند. و مقدار صاع قبل از این نیز مذکور شد «۱».

و وقت دادن به مستحقّ نیّت چنین کند: که این جنس را به مستحقّ می‌دهم به جهت زکات فطره واجب تقرّب [۳] به خدا.

و کسی که فقیر بود وی را سنّت است که زکات فطره را اخراج نماید، و کیفیّت آن چنان است که یک صاع را نیّت کند و به‌دست عیال بدهد تا یک یک به‌دست گیرند آنگاه از ایشان بستاند و به مستحقّ برساند.

و مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است [۴] و جایز است دادن قیمت آن جنس به مستحقّ.

و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او براین‌کس واجب [۵] است خواه طعام این کس را خورد و خواه نخورد [۶] و همچنین هرغلام و کنیز که

---

[۱]- صاع نیم من به وزن شاه معمول شانزده عبّاسی إلّاچند مثقال است، هرگاه نیم من تمام‌بدهد برائت ذمّه حاصل می‌شود. (دهکردی)

* گذشت مقدار صاع در آب وضوء. (مازندرانی)

[۲] احوط اقتصار بر غلات اربع است. (خراسانی)

* احوط این است که یکی از غلات اربع را بدهد که گندم و جو و خُرما و مویز باشد و دادن قیمت کفایت می‌کند بلکه افضل است در بعض مقامات. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] قصد قربت کافی است نیّت وجوب لازم نیست. (کوهکمره‌ای، یزدی)

[۴] احوط آنکه به خصوص فقراء و مساکین بدهد. (دهکردی)

[۵] مناط دروجوب براین‌کس‌این‌است‌که صدق‌کند عیال اواست، پس به مجرّد رسیدن قبل از شام واجب نمی‌شود بلکه بر خودش واجب است، هر چند احوط این است که میزبان هم بدهد. (یزدی)

[۶] احوط آن است که مهمان هم نیز بدهد، مگر صدق عیلوله حاصل شود. (خراسانی)

* درصورت غذا نخوردن مهمان هم بدهد احتیاطاً، اگر چه اقوی عدم وجوب است. (مازندرانی)

(۱) رجوع شود به صفحه ۲۵۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۲

گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز براین‌کس واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد [۱].

و وقت دادن زکات فطره از اوّل شب عیـد است تا وقت ظهر [۲] روز عید، و حرام است [۳] تأخیر [۴] آن بعد از آن، پس اگر تأخیر کند به نیّت قضا [۵] باید داد. و بعضی از مجتهدین برآنند که تا آخر روز عید به نیّت ادا می‌توان داد، و بعد از آن قضاست «۱».

---

[۱] و عیال دیگری نباشد در شب عید، بلکه در عیلوله مولی باشد. (مازندرانی، نخجوانی)

[۲] بنابر احوط، اگرچه اقوی عدم ... (خراسانی)

* احوط در صورتی که نماز عید می‌کند عدم تأخیر از آن است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] بلکه حرام است تأخیر عزل. (خراسانی)

[۴] احوط عدم تأخیر است از نماز روز عید و اگر تأخیر انداخت قصد اداء یا قضاء نکند بلکه قصد قربت نماید. (تویسرکانی)

[۵] بهتر این‌است که قصد اداء و قضاء نکند، بلکه به قصد صدقه بدهد بدون تعیین. (دهکردی، یزدی)

* احوط آن است که بدهـد به قصد قربت و قصد کند که اگر وقت باقی است اداء و اگر قضاء باید داد قضاء و اگر نه تصدّق باشـد هرچند حرمت تأخیر از روز عید است و همیشه اداء بودن خالی از قوّت نیست. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۴۶۹- ۴۷۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۳

مطلب دوم در بیان زکات سنّتی

مطلب دوم در بیان زکات سنّتی

بدان‌که زکات در هشت چیز سنّت است:

اوّل: اسب مادیان است، و زکات هراسبی در سالی دو مثقال شـرعی [۱] طلاست اگر پدر و مادرش هردو اصـیل باشند، و یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصـیل باشد یا هیچ‌یک اصـیل نباشـند، به شرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق «۱» ایشان از مال مالک نباشد.

دوم از آنچه زکـات دادن در آن سـنّت است: مالی است که مالک آن کاری کرده باشـد که به‌واسـطه آن کار زکات در آن واجب نشده باشد [۲] مثـل آنکه در اثنای سال به‌شخصـی قرض دهـد یا زر سـکّه‌دار را مطلّس «۲» سـازد، یـا از نصاب اوّل شتر یا گاو و یا گوسفند چیزی به شخصی ببخشد، پس مثل اینها زکات دادن سنّت است.

سوم از آنچه زکات در آن سـنّت است: حاصل مسـتقلّات است مثل دکّان و حمّام و کاروانسـرا و امثال آن، پس سنّت است که یک دانگ و نیم ده یک [۳] حاصل آن را

---

[۱]- مثقال شرعی سه‌ربع‌مثقال صیرفی‌است‌که هیجده نخودباشد. (دهکردی، مازندرانی، یزدی)

[۲] یعنی برای فرار کردن از زکات دادن این کار را کرده باشد. (خراسانی، مازندرانی)

* یعنی به قصد فرار از زکات. (یزدی)

[۳] یعنی چهار یک از عشر آن را بدهد. (مازندرانی)

---

(۱) خوراک ستوران، از کاه، یونجه و علف و غیر آن.

(۲) معنای آن در صفحه ۲۵۳ گذشت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۴

به‌زکات بدهد هرچند به‌نصاب نرسد [۱] و حول نگذرد.

چهارم از آنچه زکات در آن سنّت است: هرچیزی است که از زمین بروید و به‌کیل و وزن درآید [۲] مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن. و نصاب و حول [۳] آن به‌طریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است، و همچنین در عشر و نصف عشر. امّا در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکات سنّت نیست.

پنجم آنکه: هر گاه مالی چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال به دست مالک آید سنّت است که زکات یک ساله آن را بدهد.

ششم از آنچه زکات در آن سنّت است: مالی است که مالک در آن شکّ داشته باشد که به نصاب رسیده یا نه، سنّت است که مادام که شکّ داشته باشد زکات آن را هرساله بدهد.

هفتم از آنچه زکات دادن آن سنّت است: مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند به جهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند به قصد آنکه به اجاره دهد که فایده از آن حاصل کند، پس هر گاه رأس‌المال به‌نصاب طلا و نقره برسد و در مدّت یک سال نقصان نکند زکات دادن آن سنّت است.

هشتم‌از آنچه زکات دادن آن سنّت است: مال طفل است هر گاه ولیّ طفل به آن تجارت کند [۴] از برای طفل و شرط زکات تجارت بهم رسد، سنّت است که ولیّ از آن زکات بدهد

---

[۱]

. محلّ تأمّل است. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی طعام باشد غیر از غلّات اربع. (مازندرانی)

[۳] حول معلوم نشد ا عتبار آن در غلّات مراد را نفهمیدم. (کوهکمره‌ای، مازندرانی)

* مراد از حول در اینجا شاید این باشد که حاصل دو زراعت را روی هم حساب می‌کنند هرچند در دو مکان باشد به شرط این که در یک سال باشد و إلّادر غلّات حول معتبر نیست. (یزدی)

[۴] در غلّات او نیز مستحبّ است هرگاه محقّق باشد. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۵

مطلب سوم در بیان احکام خمس

مطلب سوم در بیان احکام خمس

خمس در هفت چیز [۱] واجب است:

اوّل: غنیمتی که [۲] از کافران حربی به‌دست آید هرمقدار که باشد.

دوم: هر کانی «۱» که بهم رسد مثل: فیروزه، مس، گِلِ ارمنی و مانند آن، به‌شرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند بیست مثقال شرعی [۳] باشد. و بعضی از مجتهدین [۴] را مذهب آن است که دادن خمس آن واجب است هرچند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد «۲».

---

[۱] بلکه در هبه و هـدیّه و میراثی که من حیث لا یحتسب حاصل شود و مالی که به وصیّت و صیدی که بی زحمت دست آیـد نیز واجب است علی الاقوی. (کوهکمره‌ای)

[۲] در این تفصیلی است که در رساله نخبه مذکور است. (خراسانی)

[۳] در اعتبـار نصـاب و کـذا در مقـدار نصـاب هم میـانه فقهـاء خلاف است، اقوی در نظر حقیراعتبار نصاب است و آن بیست دینار است، هرچند احوط عدم اعتبار اصل نصاب است. (کوهکمره‌ای)

* بنابر اقوی و احوط دادن است هرگاه یک مثقال شرعی باشد. (یزدی)

[۴] قول بعض مجتهدین احوط است اگرچه قول به شرط اقوی و اظهر است. (تویسرکانی)

* فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (دهکردی، صدر)

---

(۱) کان/ معدن.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۱۱۹. ابن ادریس، سرائر ۱: ۴۸۸. علّامه در مختلف ۳: ۳۱۸ به عدّه‌ای از علماء نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۶

سوم: هرچه از دریا به‌غوّاصی بیرون آورند، مثل مروارید و مرجان و غیرآن، هر گاه [۱] قیمت آن بیست مثقال [۲] طلا شود.

چهارم: مال حلال هر گاه به مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد [۳] امّا این‌قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست، در این صورت خمس آنرا می‌باید داد [۴] هرمقـدار که باشد، و باقی حلال می‌شود. و اگر معلوم باشد که از پنج‌یک زیاده است خمس را باید داد [۵] و آن زیادتی را [۶] تخمین باید کرد و به فقرا و مساکین تصدّق باید نمود [۷].

پنجـم: زمینی که کـافر ذمّی از مسـلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یـا خمس قیمت آن یـا خمس حاصـل هر سـاله آن را بدهد [۸].

---

[۱] اقوی وجوب خمس است در عوض هرگاه قیمت آن به یک دینار برسد. (تویسرکانی)

* بلکه هرگاه بعد از آن خرج مؤنه سه ربع مثقال صیرفی باشد. (خراسانی)

* هرگاه قیمت آن یک مثقال شود احتیاط را رعایت نمایند. (دهکردی، صدر)

[۲] بلکه یک مثقال شرعی. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* نصاب در غوص رسیدن به مقدار یک مثقال طلای شرعی است نه بیست مثقال. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] مجهـول بـودن کـلّ‌حرام به‌این‌معنی‌که ندانـد کـمتر از خمس اسـت یـا مسـاوی آن است و کفایت‌می‌کنـد تردّد بین دوطرف از این‌اطراف پس لازم نیست علم به زیاده آن بر خمس. (خراسانی)

[۴] در صورت معلوم بودن مقدار حرام چه زیاده بر خمس باشد یا کمتر وجوب اخراج خمس‌ثابت نیست. (مازندرانی)

[۵] در صورت معلوم بودن مقـدار حرام زیاده بر خمس باشد یا کمتر وجوب خمس ثابت‌نیست، بلکه با یأس از آن تصدّق بدهد آن

را از برای او. (خراسانی)

[۶] احوط این است که زاید را به فقراء و مساکین سادات بدهد از ما فی الذمّه به قصد قربهٔ إلی اللّه. (تویسرکانی)

[۷] بنابر احوط و اقوی کفایت دادن مقدار خمس است هرچند معلوم باشد اجمالًا که زیادتر است. (یزدی)

[۸] خمس به عین تعلّق می‌گیرد، پس مستحقّ مسلّط نیست که او را اجبار نماید بر دادن قیمت یا خمس حاصل. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۷

ششم: زری [۱] که در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است [۲] خواه اثر اسلام برآن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است، و همچنین اگر در بلاد اسلام [۳] یافت شده باشد و اثر اسلام برآن نباشد [۴] که اگر اثر اسلام برآن باشد [۵] لُقطه «۱» است [۶] و احکام لُقَطَه بعد از این مذکور خواهد شد.

هفتم: فایده‌ای که از تجارت یا زراعت یا حِرْفت و مانند آن بهم رسد، پس هر گاه آن فایده زیاده از کلّ اخراجات [۷] یک ساله این‌کس باشد خمس زیاده را باید داد، پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلًا حاصل کرده باشد واخراجات لایق به‌حال او ده‌تومان شود، ده تومان از آن بیست تومان به جهت اخراجات بردارد و از ده‌تومان

---

[۱]- زر وغیر زر فرق ندارد، بلکه آن‌چه گنج باشد عرفاً و لکن شرط است در وجوب خمس بلوغ‌نصاب ونصاب آن بیست دینار است یا دویست‌درهم. (کوهکمره‌ای، مازندرانی، نخجوانی)

* یعنی گنجی هرچند از زر نباشد. (یزدی)

[۲] و نصاب بیست مثقال شرعی است یا دویست درهم شرعی. (یزدی)

[۳] در صورتی که در بلاد اسلام یافت شده باشد، اگر در زمین موات یا خربه باشد بعید نیست‌آنچه معلوم نباشد که مالک مسلّمی دارد مال یابنده است و در آن خمس است، چه اثر اسلام در آن باشد یا نباشد، و بلکه همین نحو است در صورتی که معلوم باشد در اطراف غیر محصوره، لکن احوط در این صورت تقدیم تصدّق به چهار خمس است و دادن یک خمس را به اربابش و امّا اگر در زمینی است که مالک دارد در آن تفصیلی است که در رساله نخبه مذکور است مراجعه شود. (خراسانی)

[۴] بلکه مطلقا خمس بدهد مگر آنکه معلوم باشد که بالفعل مالکی دارد محترم المال که در این‌صورت حکم مجهول المالک را دارد. (یزدی)

[۵] احوط این است که اگر اثر اسلام هم در او یافت شود خمس او را بدهد. (تویسرکانی)

[۶] معلوم نیست، پس خمس آن را البتّه بدهند. (دهکردی، صدر)

* مجهول المالک است. (مازندرانی)

[۷] به نحوی که اسراف و سفه نباشد. (نخجوانی، مازندرانی)

---

(۱) مالی که از کسی افتاده و دیگری آن را برداشته باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۸

که می‌ماند دو تومان به خمس بدهد، و براین قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود. و اگر در آن سال پیشکشی به [۱] شخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام یا کنیزک [۲] بخرد یا او را جریمه کنند [۳] از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کلّ آنها بماند دادن خمس آن واجب است هرقدر که باشد.

و بدان‌که نصف خمس تعلّق به‌حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام دارد، و نصف دیگر به سادات یعنی جمعی که از جانب پدر به

هاشم [۴] که جدّ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است منسوبند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند، به‌شرط آنکه شیعه اثناعشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشند، و نصفی که به این جماعت متعلّق است صاحب مال [۵] می‌تواند که خود میانه ایشان قسمت نماید [۶] و امّا آن نصف که تعلق به حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت برصاحب مال واجب است که به مجتهد دهد تا مجتهد آن را میانه آن جماعت قسمت نماید [۷].

---

[۱]- غرض عقلائی در آن داشته باشد. (دهکردی، صدر)

* بحسب لایق به حال او و همچنین در سائر مخارج. (یزدی)

[۲] اگر زیّ آن غلام و کنیز داشتن باشد. (صدر)

[۳] جریمه و آن چه ظلماً گرفته شود از مؤنه حساب نمی‌شود علی الأظهر. (خراسانی، مازندرانی)

* جریمه و ظلمهائی که متعلّق به زراعت و تجارت نباشد به این که از مالهای دیگر او گرفته شود محسوب نمی‌شود. (دهکردی، یزدی)

[۴] دادن خمس به اولاد مطّلب برادر هاشم اگر یافت شوند جایز نیست. (مازندرانی)

[۵] و احوط آن است که او را به اذن مجتهد عادل صرف فقراء و مساکین سادات نماید و احوطاز او آن است که جمیع خمس به اذن مجتهد باشد. (تویسرکانی)

[۶] قسمت هم لازم نیست، بلکه می‌تواند به یک فرقه بدهد. (مازندرانی، نخجوانی)

[۷] بلکه معامله نماید با آن آنچه را رأیش اقتضاء نماید. (خراسانی)

* اذن مجتهد نیز کفایت می‌کند. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۶۹

باب چهارم در بیان احکام روزه واجبی و سنّتی

مطلب اوّل در بیان محرّمات و مُبطلات روزه

مطلب اوّل در بیان محرّمات و مُبطلات روزه

هشت چیز [۱] است که به فعل آوردن آن در روزه واجبی [۲] حرام است، و اگر به‌فعل آورند روزه باطل می‌شود:

اوّل: چیزی خوردن و آشامیدن، هرچند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد. و بعضی از مجتهدین را مذهب آن است که خوردن چیزی که خلاف عادت است- مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن- روزه را باطل نمی‌کند «۱» و این مذهب ضعیف است.

و هر گاه بلغم از دماغ یا از سینه به دهن آید فروبردن [۳] آن روزه را باطل می‌سازد [۴].

و اگر تشنگی یا گرسنگی برشخصی غالب شود، چنانچه تحمّل نتواند کرد، در

---

[۱]- بلکه نه چیز است با حقنه به مایع کردن، چنانچه ذکر خواهد شد. (دهکردی)

[۲] اگر واجب معیّن یا قضاء شهر رمضان بعد از زوال باشد و إلّاحرام نیست، اگر چه مبطل روزه است. (خراسانی)

[۳] اقوی این است که فروبردن بلغم روزه را باطل نمی‌کند مادامی که از دهن بیرون نیامده. (تویسرکانی)

[۴] عدم بطلان خالی از قوّت نیست، لکن احتیاط را ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) سیّد مرتضی، رسائل ۳: ۵۴. علّامه در مختلف ۳: ۳۸۷ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۱

آن‌وقت بخورد [۱] امّا زیاده برآنچه دفع مضرّت کند نخورد [۲] و براو واجب است [۳] که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه آب را، که مدّت خوردن و آشامیدن دراز نشود.

دوم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: انزال منی است عمداً، به هرطریق که باشد. امّا اگر روزه‌دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمی‌شود، و لازم نیست [۴] که همان‌وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود. و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است [۵].

سوم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: داخل کردن حشفه است عمداً در قُبُل یا دُبُرِ مُرده یا زنده [۶] پس روزه فاعل و مفعول هردو باطل می‌شود. و اگر شخصی زن خود را در روز به زور جماع کند کفّاره خود و آن زن در گردن مرد است، و اگر زن مرد را به‌زور به‌جماع وادارد کفّاره زن و مرد بر زن [۷] است.

چهارم از آنچه روزه را باطل می‌سازد: عمداً برجنابت ماندن است تا وقت صبح،

---

[۱]- لکن باید قضاء بگیرد و وجوب بزرگ گرفتن لقمه و جرعه معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] وجوب اقتصار بر قدر ضرورت معلوم نیست بلکه احوط است. (تویسرکانی)

* لزوم آن معلوم نیست. (صدر)

[۳] واجب نیست بلکه جایز است از برای او زیاده بر آنچه دفع مضرّت کند بخورد بنابر اقوی، اگرچه مکروه است سیر خوردن بلکه احوط ترک است. (خراسانی)

* معلوم نیست. (صدر)

* وجوب آن ثابت نیست، درازی و کوتاهی فرق ندارد، به قدری که دفع ضرورت کند کافی است، و مفطر است علی الاقوی. (مازندرانی، نخجوانی)

[۴] لازم‌است همان‌وقت‌غسل کند وإلّا تأخیربدون‌عذر موجب‌قضا وکفّاره‌است. (کوهکمره‌ای)

[۵] حرمت مشکل است لکن احوط است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (یزدی)

[۶] وطی حیوان علی الاقوی مبطل است، بلی وطی در قُبل خنثای مشکل مبطل نیست. (مازندرانی، نخجوانی)

[۷] اصحّ عدم وجوب کفّاره مرد است بر زن در این صورت. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

* کفّاره مرد بر زن نیست علی الاقوی. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۲

پس کفّاره لازم می‌شود. و همچنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه [۱] یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود.

و اگر جنب بخوابد به‌قصد آنکه آخر شب غسل کند [۲] و تا صبح بیدار نشود نه بر او قضا لازم است نه کفّاره. و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفّاره لازم است. و اگر غسل کردن و نکردن به خاطرش نرسیده باشد قضا لازم است [۳] نه

کفّاره [۴].

و همچنین اگر از خواب اوّل بیدار شود و نوبت دوم به خواب رود به‌گمان آنکه به جهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا [۵] لازم است نه کفّاره [۶]. و اگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفّاره نیز لازم می‌شود.

و اگر نوبت سوم به خواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفّاره [۷] بر او لازم است هرچند به‌قصد غسل کردن به خواب رود و گمان داشته باشد که در شب به جهت غسل کردن بیدار خواهد شد [۸].

---

[۱]- تأخیر غسل استحاضه موجب قضاء و کفّاره نمی‌شود بنابر اقوی، اگرچه احوط تقدیم آن‌است قبل از فجر یا تجدید آن بعد از فجر. (خراسانی)

* در غسل استحاضه بنابر احوط. (مازندرانی)

* بنابر احوط در استحاضه. (نخجوانی، یزدی)

[۲] با احتمال راجح در بیدار شدن در حقّ خود. (خراسانی، مازندرانی)

[۳] احوط قضاء و کفّاره است. (تویسرکانی)

* محلّ اشکال است. (خراسانی)

* وجوب قضاء معلوم نیست، هرچند احوط است، بلکه کفّاره دادن نیز احوط است. (یزدی)

[۴] کفّاره دادن احوط است. (خراسانی، مازندرانی)

* احوط کفّاره است. (صدر)

[۵] احوط قضاء و کفّاره است. (تویسرکانی)

[۶] کفّاره احوط است. (خراسانی، مازندرانی)

* کفّاره نیز احوط است. (صدر)

[۷] کفّاره واجب نیست علی الاقوی، ولی اولی است. (دهکردی)

* وجوب کفّاره معلوم‌نیست، هرچند احوطاست، بلکه در خواب دوم نیز احوط است. (یزدی)

[۸] مناط در وجوب قضاء و کفّاره در جمیع صور مذکوره تعمّد بر بقاء جنابت است، پس

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۳

پنجم از آنچه روزه را باطل می‌کند: رسانیدن گرد [۱] غلیظ [۲] است عمداً به حلق، و همچنین رسانیدن دود غلیظ [۳] و بخار غلیظ، پس هر گاه یکی از این سه چیز را به حلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است، امّا کفّاره [۴] ندارد.

ششم از آنچه روزه را باطل می‌کند: قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضاست و کفّاره لازم نیست. و بعضی از مجتهدین [۵] کفّاره را نیز لازم می‌دانند [۶] «۱» امّا اگر بی‌اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمی‌شود.

هفتم از آنچه روزه را باطل می‌کند: فرورفتن در آب [۷] است از روی عمد و به

با امید بیداری نه قضا لازم است نه کفّاره، و با ناامیدی به جهت ضعف احتمال اگر بیدار نشود هم قضاء و هم کفّاره لازم است علی الاصحّ. (کوهکمره‌ای)

[۱]- مفطر بودن گرد و دود محلّ اشکال است و احتیاط ترک نشود. (خراسانی)

[۲] دلیل واضحی قائم نیست بر اینکه رسانیدن غبار غلیظ یا دخان غلیظ یا بخار غلیظ به حلق مبطل صوم است، بلی هرگاه این اشیاء

را عمداً داخل جوف نماید دور نیست که مبطل باشند و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

* و در رقیق هم بنابر احتیاط. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه غیر غلیظ نیز بنابر احوط. (یزدی)

[۳] علی الاحوط. (مازندرانی)

[۴] اقوی ثبوت کفّاره است نیز در غلیظ. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* وجوب کفّاره اقوی است. (مازندرانی)

[۵] این قول احوط است بلکه ظاهر بعض از اخبار است. (تویسرکانی)

* قول آن بعض اقوی است. (دهکردی، یزدی)

* چون ظاهر بعضی از اخبار لزوم کفاره است، پس رعایت احتیاط را موافق فرمایش بعضی از مجتهدین نمایند. (صدر)

[۶] و این احوط است. (مازندرانی)

[۷] اقوی این است که ارتماس و کذب هیچ یک روزه را فاسد نمی‌کنند، بلی هر دو حرام هستندو احوط قضاء و کفاره است. (تویسرکانی)

* بلکه به فرو بردن سر در آب، اگرچه بدن بیرون باشد. (خراسانی)

---

(۱) سیّد مرتضی، رسائل: ۳: ۵۴ به قومی از اصحاب نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۴

آن قضا [۱] واجب است. و بعضی از مجتهدین [۲] کفّاره را نیز واجب می‌دانند. [۳] «۱»

و اگر جُنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است.

هشتم از آنچه [۴] روزه را باطل می‌سازد: دروغ گفتن است برخدا، مثل آنکه بگوید که: فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال، و این قول خلاف واقع باشد. و همچنین دروغ گفتن برپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر یکی از حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام [۵] و آن موجب قضاست. و بعضی از مجتهدین [۶] کفّاره را نیز واجب می‌دانند [۷] «۲» و بعضی [۸] هیچ‌یک را واجب نمی‌دانند «۳».

---

* ارتماس حرام‌است، نه‌مبطل، هرچنداحوط‌بطلان ووجوب‌قضاء وکفّاره‌است. (کوهکمره‌ای)

[۱]- وجوب قضاء و کفّاره در ارتماس موافق احتیاط است و همچنین بنا را بر بطلان غسل گذاشتن و اعاده غسل نمودن. (دهکردی)

[۲] در اینجا نیز فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (صدر)

* اقوی قول آن بعض است. (یزدی)

[۳] و این اصحّ است. (خراسانی، مازندرانی)

[۴] نهم حقنه به مایع را نفرموده و بعد از این از مکروهات می‌شمارد و اقوی این است که مفطراست و موجب قضاء است علی الاقوی و کفّاره علی الاحوط. (مازندرانی)

* و همچنین از مفطرات است حقنه کردن به مایع. (یزدی)

[۵] احوط الحاق سایر انبیاء است و همچنین فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها. (یزدی)

[۶] در اینجا نیز فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است، و احوط الحاق حضرت زهرا سلام‌اللَّه علیها است به این حکم. (صدر)

* قول آن بعض که واجب میدانند اقوی است. (یزدی)

[۷] واقوی همین است. (خراسانی، مازندرانی)

[۸] قول این بعض اقوی است، هرچند احوط قول دوم است حتّی در کذب بر سایر انبیاء و بر حضرت صدّیقه علیهم السّلام. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) قاضی ابن برّاج، مهذّب ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۹۵ و ۳۹۶. ابن زهرهٔ، غنیه: ۱۳۸. شیخ مفید، مقنعه: ۳۴۴.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۳۴۴. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۷۰. ابن برّاج، مهذّب ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲.

(۳) محقّق، شرایع ۱: ۱۹۲ و معتبر ۲: ۶۷۱. ابن ادریس، سرائر ۱: ۳۷۷. محقّق عاملی، مدارك ۶: ۴۶ و ۸۷. علّامه، مختلف ۳: ۳۹۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۵

مطلب دوم در بیان روزه‌های واجب و سنّت و مکروه و حرام

فصل اوّل در بیان روزه‌های واجبی

فصل اوّل در بیان روزه‌های واجبی

و آن بر هشت قسم است:

اوّل: روزه ماه رمضان است.

و ثابت می‌شود داخل شدن ماه رمضان به یکی از سه چیز: اوّل آنکه: معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته. دوم آنکه: شیاع، یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظنّ [۱] حاصل شود، اخبار نمایند که ماه را دیده‌اند. سوم آنکه: دو مرد عادل گواهی دهند [۲] که

---

[۱]- اقوی عدم ثبوت به شیاع ظنّی، بلی به شیاع علمی ثابت می‌شود، بلکه ثابت می‌شود به‌علم مطلقا، اگرچه به واسطه شیاع نبوده باشد و همچنین ثابت می‌شود به حکم حاکم شرع اگرچه در حقّ حاکمی بوده باشد علی الاقوی. (تویسرکانی)

* شیاع ظنّی کافی نیست، لکن احتیاط بهتر است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* معلوم نیست. (صدر)

* کفایت ظنّ معلوم نیست، بلکه باید مفید علم باشد. (مازندرانی)

[۲] هرگاه دو عادل در شهادت متّهم نباشند، مثل این که در بلد عظیم جمع کثیری و خلق‌بسیاری استهلال کنند و ماه را نبینند، در این صورت به شهادت آن دو نفر ثابت نمی‌شود. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۶

ماه را دیده‌اند، پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده‌اند به‌گواهی ایشان ثابت نمی‌شود، مگر آنکه به سرحدّ شیاع رسد. و به‌حساب تقویم و غیرآن داخل شدن ماه ثابت نمی‌شود.

دوم از روزه‌های واجب: روزه قضای ماه رمضان است.

و واجب است [۱] بجا آوردن پیش از آنکه رمضان آینده داخل شود؛ پس اگر برشخصی ده روز مثلًا از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آن را تأخیر می‌تواند کرد تا وقتی که به ماه رمضان آینده ده روز بماند، پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا

کنـد و چون به مـاه رمضان ده روز بمانـد مانعی از روزه داشـتن بهم رسـد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بینـد در این‌صورت [۲] همین قضای ده روز واجب است [۳] و بس، و اگر بی‌عـذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد، ده روز را قضا کند و به جهت هرروز مقدار یک مدّ [۴] گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدّق کند، و مدّی چهار یک صاع است، یعنی به وزن چهارده هزار و چهل جو میانه است. و همچنین قضا و تصدّق

---

* و حکم حاکم نیز به منزله علم است در ثبوت هلال چه مستند حکم علم حاکم باشـد یا شـهادت عـدلین در حقّ حاکم باشد یا در حقّ مقلّدین. (مازندرانی، نخجوانی)

* به حکم حاکم شرع نیز ثابت می‌شود مادامی که معلوم الخطاء نباشد. (یزدی)

[۱]- هرگاه روزه هر کسی فوت شود، پس اگر ممکن باشد او را قضاء و قضاء بجا نیاورده‌باشد قبل از ماه رمضان آینده واجب است بر او قضـا و کفّـاره، و اگر قضاء ممکن نبوده واجب است بر او قضاء، و کفّاره واجب نیست، و کفّاره یک مـدّ از طعام است از برای هر روزی. (تویسرکانی)

* اگر مریض بوده و مرض او مسـتمرّ مانـده تـا رمضان آینـده قضاء ساقط است و بایـد کفّاره بدهـد عوض هر روزی مـدّی از طعام. (یزدی)

[۲] در این صورت کفّاره نیز احوط است. (کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] هم قضاء و هم تصدّق واجب است. (تویسرکانی)

* بلکه احتیاط به دادن کفّاره ترک نشود. (خراسانی)

[۴] ولی احوط دو مدّ است. (صدر، نخجوانی)

* هرگاه فقیر با مدّ سیر شود وإلّا پس احوط آن است که به جهت هر روز مقداری بدهد که فقیر سیر شود. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۷

لازم است اگر عزم برقضا نداشته باشـد تا وقتی که به رمضان آینـده مقـدار مـدّت قضا بماند و در این مدّت بیمار شود یا زن حیض بیند.

وبدان‌که قضای ماه رمضان را پیش از پیشین «۱» فاسد می‌توان ساخت به خوردن و جماع و غیرآن، و بعد از پیشین حرام است، پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد به خوردن و غیرآن قضا و کفّاره لازم [۱] می‌شود، و کفّاره آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد.

سوم از روزه‌های واجبی: آن است که شخصـی خود را به شخصـی به اجاره دهد که قضای روزه میّت او کند، پس براو واجب است [۲] که بسیار تأخیر در قضا نکند [۳] و نوعی نماید که در عُرف گویند که او مشغول است به‌قضای روزه.

چهـارم از روزه‌هـای واجبی: روزه‌ای است [۴] که بر پـدر [۵] این کس واجب بـوده [۶] و پـدر در حـال حیات با وجود قـدرت [۷] برقضای آن قضا نکرده

---

[۱]- لزوم کفّاره احوط است. (تویسرکانی)

[۲] بلکه بر او واجب است که عمل بر طبق آنچه قرار داده‌اند در اجاره نمایند. (خراسانی)

* وجوب آن ثابت نیست، مثل این کلام در اجیر نماز فرزند. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] اقوی این است که صوم استیجـار مضـیّق می‌شود به مضـیّق شـدن وقت آن که قرار شـده است و به خوف عـدم تمکّن از عمل با

تأخیر. (تویسرکانی)

* هرگاه مدّت معیّن نکرده باشند و إلّااز آن مدّت تأخیر جایز نیست. (یزدی)

[۴] احوط اگر نگوئیم اقوی قضاء روزه‌ای است که در سفر فوت شده، اگرچه قادر بر اقامه‌و قضاء نبود. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی)

[۵] احوط عدم فرق است میان پدر و مادر و همچنین احوط عدم فرق است میان تمکّن از قضاء و عدم تمکّن از آن هرگاه در سفر فوت شده باشد. (تویسرکانی)

* یا مادر او بنابر اقوی. (یزدی)

[۶] روزه واجب بر مادر را نیز قضاء نمایند علی الاحوط، چنانچه گذشت. (دهکردی، صدر، کوهکمره‌ای، نخجوانی)

[۷] مگر فوت در سفر که قدرت بر قضاء ظاهراً در آن شرط نیست. (صدر)

---

(۱) پیش از ظهر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۸

باشد [۱] پس برپسر بزرگتر واجب است که آن‌را قضا کند. و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر، امّا آنکه سال او کمتر است بالغ شده باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا برآن‌کس است که بالغ است «۱». امّا اصحّ آن است که قضا برآن‌کس است که سال او بیشتر است.

و اگر هردو در سنّ برابر باشند هریک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد، و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائی است، یعنی هرکدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط می‌شود، پس اگر هردو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفّاره آن [۲] نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است، و بعضی [۳] برآنند که بر هردو بالسویّه واجب [۴] است.

پنجم از روزه‌های واجبی: آن است که به نذر یا عهد یا سوگند واجب شود، و این بردو قسم است: مطلق و معیّن.

مطلق آن است که: نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید.

معیّن‌بر سه قسم است: اوّل: تعیین زمان کند مثل روزه اوّل ماه رجب. دوم: تعیین

---

[۱]- هر گاه فوت به سبب سفر باشد با عدم قدرت میّت بر قضاء نیز قضاء آن واجب است بر پسر. (یزدی)

[۲] احوط اگرنگوئیم اقوی دادن هریک است مستقلّاً، ومحتمل‌است سقوط کفّاره از هردو، پس‌محتملات در مسأله چهار است، و اگر یکی پیش از دیگری افطار کند اخیری باید کفّاره بدهد علی الاظهر امّا آنکه اوّل افطار کرده محتمل است ثبوت بر او و سقوط از او و قبول احوط است اگر اقوی نباشد، پس مقارن و غیر او فرق ندارد در نظر حقیر. (مازندرانی، نخجوانی)

* بر تقدیر ثبوت کفّاره در قضاء از غیر احوط این است که هر یک یک کفّاره بدهند و ظاهراً فرق نیست ما بین این که مقارن هم افطار کنند یا احدهما سابق باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* فرمایش این بعض احوط است. (صدر)

[۴] وجوب آن به هر دو احوط است. (خراسانی)

(۱) شهیدِ ثانی، روضه ۲: ۱۲۲ و مسالک ۲: ۶۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۷۹

مکان کند، مثل یکی از عتبات عالیات. سوم: تعیین زمان و مکان هردو کند مثل روزه اوّل ماه رجب در مکّه معظّمه. پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد.

ششم از روزه‌های واجبی: روزه دوماهه است به جهت کفّاره فاسد کردن روزه ماه رمضان، پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را به خوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیّر [۱] است در آنکه: دوماه روزه بدارد، یا یک بنده آزاد کند، یا شصت مسکین را طعام دهد هرمسکین را یک مدّ نزد بعض مجتهدین و دو مدّ نزد بعضی دیگر [۲]. و اگر روزه ماه رمضان را به چیزی حرام فاسد سازد- مثل خمر یا طعام غصبی خوردن، یا زنا کردن، یا در حیض جماع کردن- در این صورت سه کفّاره بر او لازم است، یعنی دوماه روزه بدارد، و یک بنده آزاد کند، و شصت مسکین را طعام دهد.

هفتم: روزه اعتکاف است، که به‌تفصیل عنقریب مذکور می‌شود.

هشتم: روزه کفّارات [۳] است، که در بحث کفّارات مذکور خواهد شد [۴].

فصل دوم در بیان روزه‌های مستحبّی «۱»

فصل دوم در بیان روزه‌های مستحبّی «۱» و انواع آن بسیار است؛ و ما در این کتاب بیست نوع از آنکه مشهورتر است مذکور

---

[۱]- احوط بلکه اقوی ترتیب است، پس اگر بتواند بنده آزاد کند و إلّادو ماه روزه بگیرد و إلّاالطعام نماید. (کوهکمره‌ای)

[۲] اقوی کفایت یک مدّ است و احوط دادن دو مدّ است. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

* اقوی کفایت یک مدّ است، اگرچه دو مدّ احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۳] قسم ششم هم داخل این قسم بود. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی)

* یعنی بقیّه کفّارات، و إلّاقسم ششم نیز روزه کفّاره است. (یزدی)

[۴] قسم نهم روزه روزی است که در شب آن خوابیده است پیش از نماز عشاء و بیدار نشده تا نصف آن شب، چنانچه در کفّارات خواهد آمد. (دهکردی، صدر)

---

(۱) سُنّتی خ ل.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۰

می‌سازیم:

اوّل: روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آن هفدهم ماه ربیع‌الاوّل است.

دوم: روزه روز مبعث آن حضرت، و آن بیست و هفتم رجب است.

سوم: روزه روز عید غدیر، و آن هجدهم ذی حجّه است.

چهارم: روزه سه روز از هرماه؛ یعنی پنج‌شنبه هفته اوّل ماه، و پنج‌شنبه هفته آخر ماه، و چهارشنبه اوّل دهه دوم ماه.

پنجم: روزه ایّام بیض و آن نیز سه روز است: سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از هر ماه.

ششم: روزه روز عرفه که نهم ماه ذی حجّه است، به دو شرط: اوّل آنکه: محقّق باشد که نهم ماه است. دوم آنکه: از روزه داشتن ضعف حاصل نشود به حیثیتی که نتواند به‌فراغت به‌دعا اشتغال نماید.

هفتم: روزه روز مباهله، و آن بیست و چهارم ماه ذیحجّه است، و آن روز [۱] تصدّق کردن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع.

هشتم: روزه اوّل ماه ذی حجّه است تا روز نهم.

نهم: روزه کلّ ماه رجب.

دهم: روزه کلّ ماه شعبان.

یازدهم: روزه دحوالأرض است، و آن بیست و پنجم ذی‌قعده است.

دوازدهم: روزه نُه روز اوّل [۲] ماه محرّم است.

سیزدهم: روزه روز عاشورا، که روز دهم محرّم است تا وقت عصر، و بعد از آن

---

[۱]- یعنی روز مباهله روز تصدّق نمودن نیز هست، نه اینکه معنی مباهله تصدّق نمودن است. (مازندرانی)

[۲] اختصاص استحباب به نه روز اوّل و جهی ندارد، بلی روزه اوّل و سوم و هفتم مستحبّ مؤکّد است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۱

افطار به آب نمایند یا به خاک کربلا [۱] به نیّت شفا [۲] به شرط آنکه زیاده بریک نخود نخورده باشد.

چهاردهم: روزه روز پنج‌شنبه و جمعه.

پانزدهم: روزه یوم ترویه، و آن هشتم ماه ذی حجّه است.

شانزدهم: روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان.

هفدهم: روزه پانزدهم ماه جمادی‌الاولی.

هجدهم: روزه داود پیغمبر علیه السلام وآن همیشه یک‌روز درمیان ماه‌روزه داشتن‌است.

نوزدهم: روزه یوم‌الشکّ به نیّت سنّت، و آن آخر شعبان است هر گاه احتمال اوّل ماه رمضان داشته باشد.

بیستم: روزه بیست و نهم ذی قعده است.

فصل سوم در بیان روزه‌های حرام

فصل سوم در بیان روزه‌های حرام

و آن نه قسم است:

اوّل: روزه عید ماه رمضان و عید قربان، به اجماع اهل اسلام.

دوم: روزه یوم الشکّ [۳] به قصد آنکه روزه ماه رمضان است، امّا به‌قصد قضا یا نذر حرام نیست.

سوم: روزه صَمْت، یعنی در اثنای نیّت روزه قصد کند که از اوّل روز تا شب حرف نزد.

---

[۱]- افطار به خاک کربلا مشکل است. (تویسرکانی)

* مدرکی در افطار به خاک کربلاء در روز عاشوراء غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متهجّد به نظر نرسیده است، پس در غیر حال ناخوشی که بتوان آن را به نیّت شفاء خورد چنانچه فرموده‌اند البتّه ترک نمایند. (صدر)

[۲] اگر مرض و علّتی داشته باشد. (خراسانی، مازندرانی)

[۳] حرمت روز یوم الشک به قصد مذکور در صورتی است که به عنوان تشریع باشد و إلّاپس‌حرمت آن محلّ تأمّل است.

(کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۲

چهارم: روزه وصال، و آن را دو تفسیر است: اوّل آنکه: در وقت نیّت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحُور را یکی نماید.

دوم: دو روز متوالی روزه بدارد بی‌آنکه در شب روزه بگشاید.

پنجم [۱]: روزه زن به نیّت سنّت [۲] بی‌رخصت شوهر [۳].

ششم: روزه غلام [۴] و کنیز به نیّت سنّت، بی‌رخصت آقا.

هفتم: روزه بیمار، هر گاه از روزه گمان مضرّت [۵] داشته باشد، یا طبیب حاذق گوید که: روزه مضرّت می‌رساند، هرچند آن طبیب کافر باشد، و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد، در این‌صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب می‌شود، پس اگر زن یا کنیزك این‌کس روزه واجب داشته باشند، و عورتی دیگر که روزه براو واجب نباشد یافت نشود، زن خود یا کنیز خود را می‌تواند که به زور مجامعت کند، و برایشان ممانعت آن‌قدر که توانند [۶] لازم است، و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجب است [۷]

---

[۱] این قسم و قسم ششم تفصیلی دارد که منافی با وضع حاشیه است. (صدر)

[۲] روزه زن و غلام و کنیز هرگاه منافی حقّ زوج و آقا نباشد حرمت آن معلوم نیست هرچند ترك احوط است، بلکه در صورت نهی ایشان ترك احتیاط نشود. (دهکردی، یزدی)

* با عدم نهی حرمت آن ثابت نیست. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] حرمت روزه‌زن‌بی‌اذن شوهر مشکل‌است، بلی‌بامنع‌ونهی، حرمت بعیدنیست. (تویسرکانی)

* علی الاحوط. (خراسانی)

[۴] محلّ تأمّل است. (خراسانی)

[۵] ملاك در وجوب افطار خوف مضرّت است فضلًا از ظنّ به آن و اگر خوف حاصل نشودجایز نیست افطار. (خراسانی)

* یعنی ظنّ به ضرر یا خوف ضرر داشته باشد. (دهکردی)

* گمانی که ملاحظه آن لازم است شرعاً. (صدر)

[۶] این حکم محلّ تأمّل است، چنانچه وجوب کفّاره در صورت مجامعت با زن خود و کنیزخود در مسأله مفروضه نیز محلّ تأمّل است. (کوهکمره‌ای)

[۷] وجوب کفّاره در این صورت معلوم نیست و لکن احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۳

که کفّاره او را بدهد.

هشتم از روزه‌های حرام: [۱] روزه مسافر است به نیّت وجوب هر گاه سفر او مباح باشد، مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست: اوّل: روزه نذری که سفرًا و حضرًا [۲] قید شده باشد. دوم: روزه سه روز در وقت حجّ هر گاه قربانی یافت نشود، چنان‌که در باب حجّ مذکور می‌شود. سوم: روزه هجده روز شخصی را که درحجّ قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود، چنان‌که در باب حجّ مذکور خواهد شد.

نهم از روزه‌های حرام: روزه ایّام تشریق است، و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجّه است، شخصی را که در منی باشد، که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست، بلکه ثواب دارد.

فصل چهارم در بیان روزه مکروه

فصل چهارم در بیان روزه مکروه

و آن چهار است:

اوّل: روزه سنّتی در سفر [۳].

---

* بلکه واجب نیست. (خراسانی)

* وجوب کفّاره محلّ تأمّل است. (دهکردی، یزدی)

* معلوم نیست وجوب کفّاره در این صورت، بلکه وجوب قضاء بر زوجه و کنیز ثابت نیست، حکم به فساد صوم آنها نمی‌توان نمود. (مازندرانی، نخجوانی)

[۱]- حرمت روزه ماه رمضان و قضای آن در سفر مذکور بی اشکال است امّا حرمت باقی پس‌محلّ تأمّل است، هرچند احوط ترک است. (کوهکمره‌ای)

[۲] یا خصوص سفر قید شده باشد. (یزدی)

[۳] بلکه احوط ترک است مگر اتیان نماید به آن رجاءً. (خراسانی)

* احوط ترک آن است، بلکه عدم جواز خالی از قوّت نیست. (دهکردی، یزدی)

* بلکه احوط ترک است. (صدر)

* جواز آن محلّ اشکال است، احوط اگر نگوئیم اقوی ترک آن است. (مازندرانی، نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۴

دوم: روزه سنّتی [۱] که شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد به طعام، سنّت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد.

سوم: روزه یوم عرفه هر گاه شکّ در اوّل ماه داشته باشد، یا روزه موجب ضعف شود بروجهی که به فراغت اشتغال به‌دعا نتواند نمود.

چهارم: روزه مهمان به نیّت سنّت بی‌رخصت صاحب خانه. و بعضی از مجتهدین برآنند که روزه صاحب خانه نیز بی‌رخصت میهمان مکروه است «۱».

---

[۱]- کراهت آن ممنوع است، اگرچه مستحبّ است افطار. (خراسانی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۶: ۲۰۲، شهید ثانی مسالک، ۲: ۸۰. محقّق اردبیلی در مجمع الفائده ۵: ۲۰۶ به عده‌ای نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۵

مطلب سوم در بیان باقی احکام روزه

فصل اوّل در بیان نیّت روزه

فصل اوّل در بیان نیّت روزه

بدان که شش امر در نیّت روزه معتبر است:

اوّل: نیّت را قبل از طلوع فجر بجاآوردن [۱].

دوم: قصد قربت.

سوم: تعیین [۲] آنکه این روزه واجب است یا [۳] سنّت.

---

[۱] در روزه واجب همچنین ... (خراسانی)

* مقارن طلوع فجر بجا آوردن کافی است، هرچند تقدیم احوط و اولی است. (کوهکمره‌ای)

* در روزه واجب معیّن اگر ملتفت و مختار باشد چنین است. (مازندرانی، نخجوانی)

[۲] تعیین این لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی)

* این بر وجه احتیاط است نه واجب. (مازندرانی)

[۳] اقوی عدم اعتبار تعیّن وجوب یا سنّت است و همچنین اقوی عدم اعتبار تعیّن صوم است در صوم معیّن مثل شهر رمضان و نذر معیّن. (تویسرکانی)

* هرگاه مأمور به مشترك باشد بین واجب و مستحبّ باید معیّن کند او را به وجوب یا

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۶

چهارم: تعیین آنکه از ماه رمضان [۱] است یا نذر یا کفّاره.

پنجم: تعیین [۲] آنکه ادا است یا [۳] قضا. و بعضی [۴] برآنند که در روزه ماه رمضان نیّت ادا لازم نیست «۱».

ششم: استدامت حکمی، یعنی دراثنای‌روز قصد فعلی‌نکندکه روزه‌را باطل‌می‌کند، مثل: خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مانند آن، پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی [۵] کند گناهکار است اگرچه آن را به‌فعل نیاورد. و میانه مجتهدین خلاف است که آیا به مجرّد این قصد روزه باطل می‌شود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم‌است یا کفّاره نیز لازم می‌شود و در این نیز خلاف است. و اصحّ آن است که [۶] قضا

ندب و هم قصد اداء و قضاء و غیرهما از اوصاف مأمور به معتبر است، در صورتی که تعیین مأمور به متوقّف باشد به قصد صفتی که ممّیز باشد و معیّن مأمور به باشد. (دهکردی)

* نیت وجوب و استحباب لازم نیست، مگر آن که تعیین موقوف به یکی از این دو امر باشد. (کوهکمره‌ای)

* نیت وجوب و استحباب در صورتی که موقوف علیه تعیین نباشد واجب نیست و همچنین است سایر عبادات و همچنین است نیّت اداء و قضاء که و اجب نیست مگر آنکه موقوف علیه تعیین باشد. (یزدی)

[۱] در ماه رمضان قصد این که روزه رمضان است لازم نیست. (مازندرانی)

[۲] تعیین این لازم نیست، اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۳] وجوب نیّت اداء یا قضاء لزومی ندارد. (تویسرکانی)

[۴] چنین است که بعضی فرموده‌اند. (کوهکمره‌ای، مازندرانی)

[۵] حرمت قصد چنین فعلی مشکل است و احوط ترک است و همچنین وجوب قضا به مجرّداین قصد احوط است. (تویسرکانی)

[۶] فرق است در میان قصد افطار و قصد مفطر و مبطل، پس اگر از روی عمد و عصیان قصدافطار نماید و بر این حال تا غروب باقی و مستمرّ بماند روزه‌اش باطل، قضاء و کفّاره هر دو بر او واجب می‌شود.، و اگر قصد مفطر یا مبطل نماید پس تا مفطری به عمل

نیاورده روزه او صحیح است، نه قضاء واجب است و نه کفّاره، هرچند گنهکار است. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) سیّد مرتضی، رسائل ۳: ۵۳. محقّق حلّی، معتبر ۲: ۶۴۴. فاضل مقداد، تنقیح ۱: ۳۴۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۷

لازم است، امّا کفّاره [۱] لازم نیست.

و بدان‌که اگر شخصی نیّت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین «۱» به یاد او آید و آن وقت نیّت کند، روزه او صحیح است [۲] و در روزه سنّتی هروقت به‌خاطر رسد اگر نیّت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگرچه پیش از شام به یک لحظه نیّت کند.

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست

فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست

و آنها دو طایفه‌اند:

اوّل: شخصی که از روزه داشتن به‌واسطه پیری مشقّت [۳] عظیم یابد، پس عوض هرروز یک مدّ گندم یا مانند آن تصدّق نماید.

دوم: شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقّت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هرروز یک مدّ گندم یا مثل آن تصدّق نماید، و هروقت که عذر او [۴] برطرف شود قضا کند [۵].

سوم: زنی که حامله باشد و گمان [۶] آن داشته باشد که از روزه داشتن به او یا به حمل او ضرر می‌رسد، حکم او حکم صاحب تشنگی است [۷].

---

[۱] ترک نکند دادن کفّاره را. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] بلکه در روزه واجب موسّع جایز است تأخیر نیّت اختیاراً تا پیش از زوال و در مستحبّ تاپیش از غروب. (یزدی)

[۳] با نبودن ضرری که شرعاً رعایت آن لازم است، صحیح نبودن معلوم نیست در این جماعت‌و جماعت دوم. (صدر)

[۴] در میان دو رمضان و حکم به قضاء احوط است. (مازندرانی)

[۵] بنابر احوط اگرچه اقوی وجوب است. (خراسانی)

[۶] ظنّ یا خوف داشته باشد. (دهکردی)

[۷] و لکن بر او لازم است قضاء. (خراسانی)

---

(۱) ظهر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۸

چهارم: زنی که به طفل شیر می‌دهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را، هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا به طفل نکند، و او حکم حامله دارد [۱].

پنجم: زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه [۲] داشته باشد و غسل واجب را به‌فعل نیاورده باشد.

ششم: بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد.

هفتم: مسافر [۳] چنان‌که قبل از این مذکور شد.

هشتم: طفلی [۴] که بعد از طلوع فجر بالغ شود، روزه آن روز از او صحیح نیست [۵]. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از

پیشین بالغ شود، روزه آن روز او صحیح است «۱».

نهم: شخصی که مست‌باشد روزه اوصحیح‌نیست، وقضای‌آن‌روز براو واجب‌است.

---

[۱] اگر زن دیگر شیر ندهد یا سخت بوده باشد بر وجهی که نتوان تحمّل نمود و إلّاپس جایز نیست افطار خصوصاً در صورتی که طفل غیر را شیر دهد. (کوهکمره‌ای)

[۲] ذکر استحاضه که غسل واجب ننموده در این‌جا بی محلّ است، زیرا که کلام در اشخاصی‌است که عذر دارند و روزه از آنها ساقط است. (مازندرانی)

* ترک غسل استحاضه مثل بقیّه مفطرات است و دخلی به مقام ندارد. (یزدی)

[۳] هرگاه قبل از زوال سفر کند و امّا هرگاه بعد از زوال سفر کند روزه آن روز او صحیح است و همچنین هرگاه قبل از زوال از سفر برگردد و به منزل برسد و افطار نکرده باشد روزه او صحیح است. (دهکردی، یزدی)

* عدم صحّت روزه رمضان و قضای آن بی اشکال است مگر اینکه بعد از زوال سفر کند یا آنکه قبل از زوال از سفر برگردد و به منزل برسد و مفطری به عمل نیاورده باشد و امّا سایر اقسام روزه پس عدم صحّت آن از مسافر محلّ تأمّل و اشکال است و احتیاط طریق نجات است. (کوهکمره‌ای)

[۴] روزه طفل ممّیز صحیح است اگرچه در تمام روز غیر بالغ باشد. (خراسانی)

[۵] اقوی صحّت آن است اگر مفطری به عمل نیاورده باشد، لکن بر او واجب نیست. (دهکردی، یزدی)

* اقوی صحّت است هرگاه مفطری به عمل نیاورده باشد. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۸۶. محقّق، معتبر ۲: ۷۱۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۸۹

دهم: شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود، روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است «۱» و قضای روزه‌های گذشته از او ساقط است [۱]. امّا هر گاه مرتدّ شود و باز توبه کند براو لازم است قضای روزه واجبی که [۲] در ایّام ردّه از او فوت شده. امّا اگر سنّی شیعه شود [حکم کافر اصلی دارد که «۲» قضای روزه براو واجب نیست [۳].

فصل سوم در بیان امری چند که به فعل درآوردن آنها در ماه رمضان سنّت است

فصل سوم در بیان امری چند که به فعل درآوردن آنها در ماه رمضان سنّت است

و آن دوازده امر است:

اوّل آنکه: در وقت دیدن هلال این دعا بخواند. و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب می‌دانند «۳» و می‌باید که در وقت خواندن این دعا رو به جانب قبله کند نه به جانب هلال، و دعا این است: «الْحَمْدُللَّهِ الَّذی خَلَقَنیْ وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَ مَنازِلَکَ وَجَعَلَکَ مَواقیتَ لِلنَّاسِ، اللَّهُمَّ اهِلَّهُ عَلَیْنا اهْلالًا مُبارَکًا، اللَّهُمَّ ادْخِلْهُ عَلَیْنا بِالسَّلامَةِ وَالْاسْلامِ وَالْیَقینِ وَالْایمانِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوی وَالتَّوفیْقِ لِما تُحِبُّ وَتَرْضی».

---

[۱]- این قول درنهایت قوّت‌است وصحّت است به شرط آنکه افطار نکرده باشد بلکه فرق میانه قبل از ظهر وبعد از ظهر هم‌نیست،

احوط در صورت اخیره عدم اکتفاء به اداءاست. (کوهکمره‌ای)

[۲] بلکه قضاء لازم است مطلقا، چه مرتدّ فطری باشد یا ملّی. (مازندرانی)

[۳] اگر روزه گرفته باشد بر وفق مذهب خود. (خراسانی، کوهکمره‌ای)

* هرگاه گرفته باشد بر وجه صحیح در مذهب خود. (دهکردی، یزدی)

* مگر آنچه در مذهب خود لازم بود مراعات نکرده باشد، و همچنین فرق اسلام که محکوم به کفرند. (مازندرانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۸۶. محقّق، معتبر ۲: ۷۱۱.

(۲) در برخی از نسخه‌ها نیست.

(۳) علّامه در مختلف ۳: ۵۰۱ به ابن عقیل نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۰

دوم: مباشرت با حلال خود کردن در شب اوّل ماه رمضان.

سوم: افطار کردن به شیرینی.

چهارم: تعجیل افطار قبل از نماز، اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند.

پنجم: سحور خوردن، و هرچند به طلوع فجر نزدیک‌تر باشد ثواب بیشتر است.

ششم: خواندن این‌دعانزد افطار: «اللَّهُمَ‌لَکَ‌صُمْنا وَعَلی‌رِزْقِکَ افْطَرْنا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمآءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَبَقِی الْاجْرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاعِنَّا عَلَیْهِ وَسَلِّمْنا فیْهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا».

هفتم: خواندن دعاهایی که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرّر است.

هشتم: گزاردن هزار رکعت نماز به‌طریقی که در باب نماز مذکور شد «۱».

نهم: خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سوم.

دهم: غسل کردن در هرشبی که طاق [۱] است، مثل شب سیم و پانزدهم و بیست ویکم. امّا در شب بیست و سوم دو غسل سنّت است: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب، چنان‌که در بحث طهارت مذکور شد.

یازدهم: آنکه در این ماه تخفیف نماید برغلام و کنیز خود در خدمت، یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید.

دوازدهم: وداع ماه رمضان در روز آخر ماه خواندن.

فصل چهارم در ذکر آنچه روزه‌دار را به فعل درآوردن آن مکروه است

فصل چهارم در ذکر آنچه روزه‌دار را به فعل درآوردن آن مکروه است

و آن یازده امر است:

اوّل: شعر خواندن [۲] اگرچه مدح حضرات مقدّسات علیهم السلام [۳] باشد.

---

[۱]- بلکه در هرشبی از شبهای دهه آخر آن نیز سنّت است، هرچند طاق هم‌نباشد. (کوهکمره‌ای)

[۲] ثابت نیست. (مازندرانی، نخجوانی)

[۳] کراهات خواندن شعر در مدح حضرات مقدّسات محلّ تأمّل است. (خراسانی)

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۹۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۱

دوم: هرفعلی که موجب ضعف باشد، مثل مکث بسیار در حمّام، و خون گرفتن، و مانند آن.

سوم: زنان را بوسیدن، یا دست بازی کردن.

چهارم: شیاف برداشتن [۱].

پنجم: حُقنه «۱» کردن [۲].

ششم: سقِّزْ خاییدن «۲».

) هفتم: در گوش یا بینی چیزی چکانیدن، هر گاه به حلق نرسد که اگر به حلق رسد روزه باطل می‌شود [۳].

هشتم: شکوفه و گل بو کردن، به تخصیص نرگس.

نهم: پیراهن برخود تر کردن.

دهم: سرمه که مشک یا صبر «۳» داشته باشد در چشم کشیدن.

یازدهم: زنان را در آب مکث کردن.

---

[۱] احوط ترک است. (خراسانی)

[۲] احوط حرمت است. (تویسرکانی)

* حقنه کردن به چیز روان مفسد روزه است علی الاقوی. (خراسانی)

* احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه به مایع است. (دهکردی، صدر)

* گذشت که حقنه به مایع مفطر است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (خراسانی)

---

(۱) داخل کردن دوای مایعی از راه مقعد در روده‌ها، برای روان کردن مدفوع بیمار.

(۲) آدامس جویدن.

(۳) گیاهی است گرمسیری، که از آن شیرابه‌ای به دست میآورند بنام «صبر زرد» که در تداوی مصرف دارد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۲

مطلب چهارم در اعتکاف

مطلب چهارم در اعتکاف

و آن مکث صائم است در مسجد جامع [۱] سه روز یا زیاده به‌قصد قربت.

و در آن ثواب عظیم است، خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود.

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف می‌فرمودند.

و بی‌روزه داشتن اعتکاف جایز نیست، و از سه روز کمتر نمی‌باشد، و در غیر مسجد جامع صحیح نیست [۲].

وهرگاه شخصی به‌نیّت سنّت دو روز اعتکاف نماید روز سوم واجب‌می‌شود، و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا

نهم واجب [۳] می‌شود، و براین قیاس ...

و جایز نیست اعتکاف‌کننده را که از مسجد بیرون رود، مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد برنیاید، یا عیادت مؤمنی یا رفتن به وداع او یا مشایعت جنازه او، و مانند آن. و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن [۴] و در سایه راه

[۱] بلکه در مسجدی که نبیّ یا وصیّ نبیّ در آن نماز جمعه خوانده باشد. (کوهکمره‌ای)

[۲] اقوی جواز اعتکاف است در هر مسجدی که جماعت در او منعقد می‌شود اگرچه مسجد محلّه یا قبیله بوده باشد. (تویسرکانی)

[۳] در وجوب نهم و سوم‌های بالاتر تأمّل است. (دهکردی، یزدی)

[۴] احوط حرمت نشستن است مطلقا چه در زیر سایه چه در غیر آن و همچنین در سایه راه‌نرفتن احوط است. (تویسرکانی)

* در زیر سایه با اختیار، اگرچه احوط ترک نشستن است مطلقا. (خراسانی)

* در زیر سقف بلکه مطلقاً بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۳

رفتن [۱] و نماز گزاردن در غیر مسجدی [۲] که در آن اعتکاف کرده، مگر به واسطه ضرورت، مثل آنکه به جهت غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در مسقّف باشد یا آن‌قدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گزارد، مگر در مکّه معظّمه [۳] و جایز است که هر گاه به‌واسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هرجا که خواهد بگزارد [۴].

و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن، و در شب جماع کردن، و در روز و شب بوی خوش شنیدن [۵] و زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن [۶].

و هرچه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌سازد. و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان به‌جماع فاسد سازد دو کفّاره لازم می‌شود، یکی به جهت ماه رمضان، و یکی به جهت اعتکاف، و اگر در شب به جماع فاسد سازد یک کفّاره به جهت اعتکاف لازم است وبس. و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز به غیر جماع [۷] فاسد سازد. و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب به اکراه مجامعت کند

[۱]- بنابر احوط. (یزدی)

[۲] مگر در مکّه که در آنجا نماز در غیر مسجد جایز است. (تویسرکانی)

* مگر آنکه معتکف در مسجد مکّه معظّمه باشد که در هر جای مکّه و هر خانه از خانه‌های آن می‌تواند نماز بگزارد. (مازندرانی)

[۳] یعنی در مکّه معظّمه هرجا بخواهد می‌تواند نماز کند مطلقا. (دهکردی، یزدی)

[۴] احوط اقتصار نماز است در همان مسجد، مهما امکن. (تویسرکانی)

* بلکه به غیر ضرورت در غیر همان مسجد نگزارد. (صدر)

[۵] شمّ طِیب حرام است و بوسیدن زنان و لمس آنها نیز حرام است علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] و همچنین حرام است بیع و شراء، مگر با ضرورت به جهت أکل و شرب، و همچنین حرام است ممارات یعنی مجادله از برای غلبه نه به قصد اظهار حقّ، و همچنین است استمناء کردن. (یزدی)

[۷] کفّاره افطار روزه بدهد اگر ماه رمضان باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۴

چهار کفّاره [۱] براو واجب می‌شود، دو کفّاره از جهت خود، و دو کفّاره از جهت زوجه خود

[۱]

.- بعضی از علماء قائلند که چهار کفّاره لازم نیست بلکه دو کفّاره لازم است و چهار کفّاره‌احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه سه کفّاره است بنابر اقوی. (خراسانی)

* بنابر احوط هرگاه در روز رمضان باشد، لکن اقوی کفایت سه کفّاره است، و هرگاه در شب باشد یا در روز غیر رمضان یک کفّاره کافی است، بلی هرگاه قضای شهر رمضان باشد و بعد از زوال کفّاره قضاء نیز بدهد. (دهکردی، یزدی)

* تعدّد کفّاره در شب و جهی ندارد و در روز هم بنابر این است که آن روزه همچه روزه باشد که افساد او کفّاره داشته باشد از غیر جهت اعتکاف تا دو کفّاره بر او باشد و تحملّ کفّاره اعتکاف هم از زوجه ثابت نیست. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۵

باب پنجم در بیان حجّ و شروط آن

مقدّمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است،

مقدّمه بدان که حجّ کردن از اعظم ارکان دین است،

و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است، و در حدیث به این مضمون وارد است که: هر گاه برشخصی حجّ واجب شود و به حجّ نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد، پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد، بلکه یا جهود خواهد مرد یا ارمنی «۱». [۱]

و روایات بسیار در کثرت ثواب حجّ از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- وارد شده، از آن جمله منقول است که: شخصی به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول‌اللَّه من از خانه خود به عزم حجّ بیت اللَّه بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حجّ فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم، پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حجّ باشد، پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک خود به آن شخص کرد و فرمود: که به کوه ابوقبیس نظر کن، اگر آن کوه تمام طلای سرخ‌شود و آن‌را در راه‌خدا صرف نمایی ثواب آن به‌ثواب حجّ نمی‌رسد؛ سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شخصی که اراده حجّ کند چون به مهیّا ساختن یراق و اسباب راه حجّ اشتغال نماید، هرنوبت که یک چیز از آن اسباب و یراق را که از زمین بردارد و یا برزمین گذارد حقّ تعالی ده ثواب از برای او می‌نویسد، و ده گناه او را می‌بخشد، و ده درجه جای او را در بهشت بلندتر می‌سازد، و شتری که آن شخص براو سوار است هربار که پاشنه از زمین برمی‌دارد یا برزمین می‌گذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی از برای آن شخص می‌نویسد «۲». [۲]

[۱] أ کافی ۴: ۲۶۸، حدیث ۱ و ۵. وسائل ۱۱: ۲۹، حدیث ۱ و ۳ و ۵.

[۲] ب- تهذیب ۵: ۱۹، حدیث ۵۶. وسائل ۱۱: ۱۱۳، حدیث ۱.

(۱) کافی ۴: ۲۶۸، حدیث ۱ و ۵. وسائل ۱۱: ۲۹، حدیث ۱ و ۳ و ۵.

(۲) تهذیب ۵: ۱۹، حدیث ۵۶. وسائل ۱۱: ۱۱۳، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۷

مطلب اوّل در بیان بعضی از آداب حجّ

مطلب اوّل در بیان بعضی از آداب حجّ

چون عزم حجّ جزم شود [۱] بایـد که ذمّت خود را از حقّ مردم خلاص سازد و وصیّت کند، و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دورکعت نماز سنّت بگذارد، و بعد از آن این دعا بخواند: «اللّهُمَّ انىْ اسْتَوْدِعُکَ السَّاعَةَ نَفْسىْ وَاهْلىْ وَمالىْ وَدينىْ وَدُنْياىَ واخِرَتىْ وخَواتِيمَ عَمَلىَ اللَّهُمَّ احْفَظ الشاهد مِنّا والغائبَ، اللَّهُمَّ احْفَظْنا واحفَظْ عَلَيْنا، اللَّهُمَّ اجْعَلْنا فىْ جَوارِکَ، اللَّهُمَّ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَيِّرْ مابِنا مِنْ عافِيَتِکَ وَفَضْلِکَ».

و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت‌الحنک بسته عصای بادام تلخ به‌دست گرفته از منزل خود بیرون آید.

و در وقت بیرون آمـدن بگویـد: «بِسْمِ اللَّهِ امَنْتُ بِاللَّه تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُ اکْبَرُ» و بعـد از آن سه نوبت بگویـد: «بِاللَّهِ اخْرُجُ وَبِاللَّهِ ادْخُلُ وَعَلَى اللَّهِ اتَوَكَّلُ» پس بگوید: «اللَّهُمَّ افْتَحْ لىْ فى وَجْهىْ هذا بِخَيْرٍ وَاخْتِمْ لىْ بخَيْرٍ وَقِنىْ شَرَّ كُلِّ دابَّةٍ انْتَ اخِذٌ بِناصِيَتِها انَّ رَبىْ عَلى صِراطٍ مُسْتَقيْم».

و چون از خـانه بیرون آیـد بر در خـانه رو به قبله بایسـتد، و فـاتحه و آیهٔ‌الکرسـی یک‌نوبت پیش رو، و یک‌نوبت بردست راست، و یک‌نوبت بردست چپ بخواند، و بعد از آن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ احْفَظْنىْ وَاحْفَظْ ما مَعىْ وَسَلِّمْنىْ وَسَلِّمْ ما مَعىْ

---

[۱]- اولی اتیان به آداب مذکوره است به این ترتیب و کیفیّت رجاءً. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۸

وَبَلِّغْنىْ وَبَلِّغ ما مَعِىْ بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الجَميْلِ يا ارْحَمَ الرَّاحِميْنَ».

بعد از آن نیّت حجّ کند به این طریق که: متوجّه خانه خدا می‌شوم که حجّ اسـلام را بجاآورم برای آنکه بر من واجب است تقرّب به خدا، و پای در رکاب کند و بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيْم بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ اکْبَرُ».

و چون بریشت مرکب قرار گیرد این دعا بخوانـد: «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذىْ هَدانا لِلْاسْلام وَمَنَّ عَلَيْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ والِه سُبْحانَ الَّذىْ سَخَّرَ لَنا هذا وَما كُنَّا لَهُ مُقْرِنيْنَ وَانَّا الى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُللَّه رَبِ‌الْعالَميْنَ، اللَّهُمَّ انْتَ الْحامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَى الْامْرِ، اللَّهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغًا الَى الْخَيْرِ بَلاغًا يَبْلُغُ الى مَغْفِرَتِک اللَّهُمَّ لا ضَيْرَ الّا ضَيْرُکَ وَلا خَيْرَ الّا خَيْرُکَ وَلا حافِظَ غَيْرُکَ».

و سنّت است که در هرمنزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند:

«رَبِّ انْزِلْنىْ مُنْزَلًا مُبارَكًا وَانْتَ خَيْرُالْمُنْزِليْنَ» و دورکعت نماز بگزارد، و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگزارد.

بدان‌که بهترین روزها ازبرای سـفر شـنبه وسه شنبه و پنج‌شنبه است، و در روز دوشنبه سفر به‌غایت بد است، و همچنین در روز جمعه قبل از نماز. و اگر ضـرورت شود که در روز بـد سـفرکند بایـد که تصدّق‌کنـد و متوجّه سـفر گردد، که تصدّق تلافی بدی آن روز می‌کند.

و سُنّت است فراخ دستی در این سـفر مبارک و سـعی در خوبی توشه و بسیاریِ آن، در حدیث آمده که: اسراف مذموم است، مگر در راه حجّ «۱». [۱]

و سنّت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مُکاریان «۲» [۲] و خشم فروخوردن از ایشان.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: هرکس به راه خانه خدا می‌رود اگر سه خصلت در او نباشد حجّ او هیچ است، و آن خوش خلقی است، و خشم فروخوردن، و صلاح و تقوی شعار خود کردن»

[۳].

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۷۹، حدیث ۲۴۴۶. وسائل ۱۱: ۴۱۷، حدیث ۱.

(۲) صاحبان وسائط نقلیّه.

(۳) کافی ۴: ۲۸۵، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۱۲: ۱۱، حدیث ۴ و ۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۲۹۹

مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حجّ

مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حجّ

بدان‌که تا هفت شرط بهم نرسد حجّ واجب نمی‌شود:

شرط اوّل: بلوغ است، پس برطفل حجّ واجب نمی‌شود، هرچند مالدار باشد. امّا اگر ولیّ او، او را به حجّ بَرَد و احرام ببندد، و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود، وباقی افعال حجّ‌را بجا آورد، حجّ او صحیح است واز حجّ اسلام مجزی‌است [۱].

شرط دوم: عقل‌است، پس مجنونی که هیچ وقت به هوش نیاید یا اگر به هوش آید مدّت هُشیاری او افعال‌حجّ را نگنجد بر او حجّ واجب نیست، امّیا اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هُشیاری بجا آورد، حکم‌اوحکم طفل‌است [۲].

شرط سوم: حرّیّت است، پس بربنده حجّ واجب نیست، هرچند بعضی از او آزاد باشد، و اگر به رخصت آقا حجّ کند ثواب دارد، امّا این حجّ از حجّ اسلام مجزی نیست، و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حجّ بهم رساند نوبت دیگر حجّ براو واجب است، مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف [۳] آزاد شود که در این صورت حکم طفل

---

[۱] احوط عدم اجزاء است. (تویسرکانی)

* ولی اگر استطاعتش تا سال دیگر باقی است حجّ ثانیاً از او فوت نشود. (صدر)

* مشکل است اجزاء اگرچه مشهور است. (مازندرانی)

* اجزاء از حجّ اسلام در صبیّ و مجنون هرگاه قبل از احد الوقوفین کامل شوند مشکل است خصوصاً در مجنون و خصوصاً هرگاه مسبوق به استطاعت نباشند، بلی در مملوك ثابت است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] احوط در اینجا نیز عدم کفایت است. (تویسرکانی)

* مذکور شد که مشکل است. (مازندرانی)

[۳] اجزاء در اینجا مورد اخبار است و معمول بها است نزد علماء. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۰

و مجنون [۱] دارد به‌طریقی که دانسته شد.

شرط چهارم: استطاعت [۲] یعنی قادر بودن برخرج راه در رفتن و برگشتن [۳] از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقیِ ضروریّات به حسب حال این‌کس [۴].

و اگر شخصی گوید که: خرج راه تو در عُهْده من است و بر سخن او اعتماد باشد در این صورت حجّ واجب است [۵]. و همچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمّه را شخصی که براو اعتماد باشد متعهّد شود.

و از جمله استطاعت: نفقه عیال و بازماندگان واجب‌النفقه از وقت رفتن تا رسیدن به

---

[۱] مشکل است. (صدر)

[۲] استطاعت ابا ننمودن حال شخص است از حجّ نمودن پس این معنی مختلف می‌شود به‌اختلاف امکنه و اشخاص، پس گاهی نه زاد لازم است و نه راحله، و گاهی هم زاد لازم است و هم راحله، چنانچه و گاهی زاد لازم است نه راحله، و گاهی به عکس، پس اختلاف اخبار در تفسیر آیه شریفه ناظر است به این معنی، پس تعارض در میان روایات نیست، چنانچه قوت عیال نیز مختلف می‌شود به اختلاف کثرت و قلّت، بلکه به اختلاف امکنه و احوال، پس از این بیان معلوم شد که اعتبار رجوع به کفایت است مثل صنعت و حرفت و یا سرمایه تجارت یا زراعت و غیر اینها، پس اگر کسی بعد از برگشتن از حجّ مبتلا به مذلّت سؤال بشود حجّ بر او واجب نیست. (کوهکمره‌ای)

[۳] ظاهر عبارت مصنّف مرحوم این است که شرط نیست وجود ما به الکفایه بعد از مراجعت یعنی باقی ماندن چیزی از اموال که در دست او باشد و به او کسب کند و آن در حقّ صاحبان حرفه و صنعت بی اشکال است و در غیر آنها محلّ خلاف و محلّ اشکال است، احوط عدم اشتراط است. (تویسرکانی)

* وشرط است بنابر اقوی که بعد از برگشتن هم به عسرت و مشقّت نیفتد به این که یا سرمایه تجارت داشته باشد یا مال الاجاره املاک یا زراعت یا کسبی که به آن امرش بدون عسرت بگذرد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] در صورتی که بدون خدمتکار و غیر آن در عسر و حرج واقع می‌شود. (خراسانی)

[۵] وجوب قبول مخارج راه از غیر و هم هبه و بذل مال از غیر مطلقا تا استطاعت حاصل شودو حجّ واجب شود معلوم نیست، بلکه ممنوع است، بلی اگر قبول کرد آن وقت حجّ بر او واجب می‌شود. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۱

منزل خود [۱] خواه خود قدرت برآن داشته باشد و خواه دیگری متعهّد آن شود.

و نیز از جمله استطاعت: قدرت بروفای دین مثل قرض [۲] و مهر زن و غیرآن، پس مادام که قادر بروفای آن نباشد حجّ واجب نمی‌شود [۳].

و اگر زن در راه حجّ احتیاج به محرم داشته باشد و محرم به جهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعت است، پس اگر براجرت او قادر نباشد حجّ براو واجب نمی‌شود.

شرط پنجم: صحّت بدن‌است، به حیثیّتی که از رفتن به‌حجّ مشقّت شدیده‌لازم‌نیاید.

شرطششم: امنیّت‌راه‌است، پس‌مادام‌که‌گمان [۴] ناامنی‌باشد، رفتن‌واجب‌نیست [۵].

شرط هفتم آنکه: آن‌قدر وقت باشد که خود را به مکّه معظّمه رساند و افعال حجّ را به‌فعل آورد، پس اگر وقت تنگ باشد، حجّ در آن سال ساقط است.

و هر گاه برزن واجب شود، می‌تواند که بی‌رخصت شوهر به حجّ رود. امّا حجّ سنّتی بی‌رخصت شوهر نمی‌تواند کرد.

---

[۱] ظاهر متن این است که شرط نیست در استطاعت داشتن مؤنه و سرمایه بعد از برگشتن بلی باید سوء حال دست ندهد برای او، پس اگر شخصی سرمایه دارد که به آن کسب و گذران می‌کند و اگر سرمایه را صرف در حجّ نماید بعد از برگشتن باید گذران به مذلّت سؤال کردن باشد لازم نیست حجّ بر او. (مازندرانی)

[۲] اگر حالّ باشد و امّا مؤجّل قدرت وفاء آن شرط نیست در حصول استطاعت. (خراسانی)

* مطلقاً معلوم نیست. (صدر)

[۳] و همچنین واجب نمی‌شود مگر بر کسی که علاوه بر قدرت داشتن او بر امور مذکوره قدرت بر تعیّش بعد از مراجعت به حسب خود داشته باشد، پس اگر شخصی متمکّن است از رفتن به حجّ به صرف مؤنه یا سرمایه یا فروختن آن ملکی که از منافع آن گذران می‌کند ولکن بعد از برگشتن از حجّ به سبب نداشتن سرمایه یا غیر آن از صنعت و ملک به ذلّت و خواری واقع می‌شود حجّ بر او واجب نخواهد بود. (خراسانی)

* مگر آنکه کسی بذل زاد و راحله نماید، پس واجب می‌شود حجّ هرچند قدرت بر وفای دین نداشته باشد. (کوهکمره‌ای)

[۴] به گمانی که سفر را حرام نماید. (صدر)

[۵] بلکه حرام است. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۲

مطلب سوم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقیت

مطلب سوم در بیان انواع حجّ و ذکر مواقیت

بدان‌که حجّ بر سه نوع است: حجّ تمتّع، و حجّ قران، و حجّ افراد.

حجّ تمتّع: بر شخصی واجب می‌شود که منزل او از مکّه معظّمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد.

حجّ قِران و افراد: برشخصی واجب می‌شود که از اهل مکّه معظمه باشد، یا دوری منزل او از آن مکان مقدّس کمتر از آن مقدار باشد.

و اوّل افعال حجّ تمتّع احرام عمره است از میقات، و میقات مکانی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده‌اند که حاجیان از آنجا احرام بندند، و آن پنج موضع است، که هریکی از آن مواضع میقاتگاه عمره حجّ تمتّعِ جمعی است:

اوّل: ذوالحلیفه [۱] است، و آن میقات جمعی است که از راه مدینه مقدّسه می‌آیند.

دوم: جُحفه است، و آن میقات جمعی است که از راه شام می‌آیند.

سوم: یَلَمْلَم است، و آن میقات جمعی است که از راه یَمَن می‌آیند.

چهارم: قرن المنازل است، و آن میقات جمعی است که از راه طایف می‌آیند.

---

[۱] و احوط اقتصار بر مسجد شجره است. (خراسانی، مازندرانی، یزدی)

* چون امام علیه السلام در بعضی روایات ذوالحلیفه را به مسجد شجره تفسیر فرموده پس احتیاط را البّته ترک ننمایند. (کوهکمره‌ای)

* احوط بلکه اظهر عدم جواز احرام است در غیر مسجد شجره. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۳

پنجم: عقیق است، و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می‌آیند [۱].

و بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن به میقات صحیح نیست، مگر آنکه شخصی به‌نذر [۲] یا عهد یا سوگند [۳] برخود لازم سازد که قبل از رسیدن به میقات احرام ببندد [۴].

و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی‌احرام حرام است، و اگر از میقات بی‌احرام بگذرند واجب است که برگردند و از میقات [۵] احرام ببندند.

---

[۱] و میقات کسی که منزل او نزدیک‌تر باشد به مکّه معظّمه از این مواقیت همان میقات اواست و این میقات ششم است. (تویسرکانی)

[۲] اگر نذر کند بر سبیل اطلاق که احرام حجّ یا عمره مفرده ببندم قبل از میقات صحّت آن‌مشکل است و اگر نذر کند از موضع معیّنی که قبل از میقات است مثل کوفه یا مدینه مثلًا صحیح است احرام از آن موضع، و عهد و سوگند ملحق به نذر نیستند در این حکم. (مازندرانی)

[۳] در عهد و سوگند این حکم ثابت نیست و در نذر هم قدر متیقّن این است که در وقت نذر معیّن کند مکان خاصّی را مثل کوفه یا بصره مثلًا و باید در اشهر حجّ هم باشد و مع ذلک احوط تجدید امر است در میقات. (خراسانی، نخجوانی، یزدی)

[۴] احوط تجدید احرام است در میقاتگاه. (دهکردی)

[۵] اگر به میقات دیگر نرسد. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۴

مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع برسبیل اجمال

مطلب چهارم در بیان افعال حجّ تمتّع برسبیل اجمال

بدانکه افعال حجّ تمتّع هجده است، به این ترتیب، یعنی باید که هریک این هجده فعل را به‌ترتیبی که مذکور می‌شود بجا آورد:

اوّل: احرام عمره بستن است.

دوم: طواف خانه کعبه است.

سوم: دو رکعت نماز طواف کردن.

چهارم: سعی میان صفا و مروه کردن.

پنجم: تقصیر است، یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن.

و به این پنج فعل، افعال عمره تمتّع تمام است.

ششم: احرام حجّ بستن است.

هفتم: وقوف عرفات است.

هشتم: وقوف مشعر است.

نهم: جمره عقبه را به هفت سنگریزه زدن.

دهم: قربانی کردن.

یازدهم: سر تراشیدن یا تقصیر کردن.

دوازدهم: طواف زیارت کردن.

سیزدهم: دو رکعت نماز طواف در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام گزاردن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۵

چهاردهم: سعی مابین صفا و مروه کردن.

پانزدهم: طواف نساء کردن.

شانزدهم: دو رکعت نماز طواف نساء کردن.

هفدهم: سه شب ایّام تشریق در منی بودن.

هجدهم: در هریک از ایّام تشریق، هریک از جمرات ثلاثه را به‌هفت سنگریزه زدن. و این آخر افعال واجبه حجّ است.

و چون از اینها فارغ شود، سنّت است که به‌مکّه عود نمایـد جهت بجاآوردن طواف وداع و باقیِ سنّتها که بعد ازاین مذکور خواهد شد. ان شاءاللّه تعالی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۶

مطلب پنجم در بیان افعال حجّ تمتّع است بر سبیل تفصیل

مقصد اوّل در بیان احرام بستن و مقدّمات و شروط آن

فصل اوّل در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنّت است:

فصل اوّل در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنّت است:

و آن هشت امر است:

اوّل آنکه: از اوّل ماه ذیقعده از موی سر و موی محاسن مطلقاً چیزی نگیرد [۱].

دوم: برطرف کردن موی زهار و موی زیر بغل، به تراشیدن یا بنوره گذاشتن، و نوره افضل است.

سوم: سبیل گرفتن.

چهارم: ناخن چیدن.

پنجم: مسواک کردن.

---

[۱] و این احوط است. (خراسانی، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۷

ششم: غسل احرام کردن. و بعضـی از مجتهدین آن را واجب می‌دانند «۱» و اگر بعـد از غسل و قبل از احرام به خواب رود یا حدثی کند، یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که برمحرم خوردن و پوشیدن و بوئیدن آن حرام باشد، غسل را اعاده کند [۱].

هفتم: نماز احرام گزاردن [۲] و آن شش رکعت [۳] است به سه سـلام، و اکتفا به چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است. و سـنّت است که در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره «قُل یا ا یُّهَا الْکافِرُون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه «قُلْ هُوَ اللّه» بخواند [۴].

---

[۱] بلکه اولی اعاده غسل است در جمیع تروک احرام اگر از او صادر شود. (نخجوانی)

[۲] و احتیاط بجا آوردن احرام بعد از نماز، چه فریضه باشد یا نافله ترک نشود و افضل بودن آن‌است در وقت زوال. (خراسانی)

* و مستحبّ است واقع ساختن احرام بعد از نماز ظهر اگر میسّر شد، و إلّابعد از نماز واجب دیگر ادائی و إلّاقضائی و نماز احرام را قبل از نماز واجب بجا آورد، بعد واجب، بعد از آن احرام. (خراسانی، مازندرانی)

* و مستحبّ است بستن احرام بعد از نماز ظهر و اگر ممکن نباشد بعد از فریضه دیگر، و اگر ممکن شود بعد از نافله که در متن ذکر شده و جمع نمودن میان نافله مذکوره و فریضه در میان فقهاء رضوان اللّه تعالی علیهم مشهور است، چنانچه تقدیم نافله بر فریضه و تأخیر آن از او محلّ خلاف است هرچند تقدیم نافله بر فریضه تا اینکه احرام بعد از فریضه واقع شود نیز مشهور است. (کوهکمره‌ای)

* و مستحبّ است که احرام را بعد از نماز ظهر ببندد اگر میسّر باشد و إلّابعد از نماز واجب دیگر چه اداء چه قضاء، پس اوّل نماز احرام را می‌کند و بعد نماز واجب و بعد از آن احرام می‌بندد. (یزدی)

[۳] این شش رکعت نماز نافله احرام است و با نماز واجب ساقط نمی‌شود، بلکه مستحبّ است که احرام بعد از نماز ظهر ببندد اگر میسّر شود و إلّابعد از نماز واجب دیگر، چه اداء و چه قضاء، پس اوّل نماز احرام را می‌خواند، بعد نماز واجب، بعد از آن احرام می‌بندد، و اگر نماز واجب نخواند اکتفاء می‌کند بر نماز احرام. (نخجوانی)

[۴] عکس أولی است که در رکعت اوّل «قل هو اللّه» و در کعت دوم «قل یا ایّها الکافرون» بخواند. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) علّامه در مختلف ۴: ۵۰ و ۵۱ به ابن ابی عقیل و ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۸

هشتم آنکه: بعد از نماز این دعا بخواند: «اَلْحَمْدُللّهِ رَبِ‌الْعالَمیْنَ وَصَلَّی اللّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ والِهِ الطّاهِریْنَ، اَللّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ انْ تَجْعَلَنیْ مِمَّنِ اسْتَجابَ لَکَ وامَنَ بِوَعْدِکَ وَاتَّبَعَ امْرَکَ، فَانیْ عَبْدُکَ وَفیْ قَبْضَتِکَ لا اوْقی الّا ما وَقَیْتَ وَلا اجِدُ الّا ما اعْطَیْتَ، وَقَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَاسْئَلُکَ انْ تَعْزِمَ لیْ عَلَیْهِ عَلی کِتابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ والِهِ وَتُقَوِّیَنیْ عَلی ما ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتَسَلَّمَ مِنیْ مَناسِکیْ فیْ یُسْرٍ مِنْکَ وَعافِیَةٍ، وَاجْعَلْنیْ مِنْ وَفْدِکَ الَّذیْ رَضیْتَ وَارْتَضَیْتَ وَسَمَّیْتَ وَکَتَبْتَ «۱» اَللّهُمَّ انیْ اریْدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ الَی الْحَجِّ عَلی کِتابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ والِهِ فَانْ عَرَضَ لیْ عارِضٌ یَحْبِسُنیْ فَحِلّنی «۲» حَیْثُ حَبَسْتَنیْ بِقُدْرَتِکَ الَّذیْ قَدَّرْتَ عَلَیَّ، اَللّهُمَّ انْ لَمْ تَکُنْ حَجَّةً فَعُمْرَةً، احْرِمُ لَکَ شَعْریْ وَبَشَریْ وَدَمیْ وَعِظامیْ وَمُخیْ وَعَصَبیْ مِنَ النِّساءِ وَالثِّیابِ وَالطِّیبِ، ابْتَغیْ بِذلِکَ وَجْهَکَ وَالدّارَ الاخِرَةَ».

و بدان که حیض مانع احرام نیست، و همچنین مانع غسل احرام نیست. امّا مانع نماز احرام است.

فصل دوم در بیان باقی امور متعلّقه به احرام:

فصل دوم در بیان باقی امور متعلّقه به احرام:

و آن چهل و سه امر است: سه امر واجب، و چهار امر سنّت، و دوازده امر مکروه، و بیست و چهار امر حرام.

امّا سه امر واجب:

اوّل: نیّت است، به این طریق که: احرام عمره تمتّع می‌بندم از برای آنکه

---

* عکس بهتر است به این که در رکعت اوّل «قل هو اللّه» و در رکعت دوم «قل یا ایّها الکافرون» بخواند. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* فرقی ندارند عمل به هر کدام جایز است. (نخجوانی)

(۱) در نسخه‌ای: «کَنَّیْتَ» و در برخی از نسخه‌ها این عبارت افزوده شده است: «اللّهُمَّ إنی خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعیْدَةٍ وَ انْفَقْتُ مالی ابْتِغاءَ مَرْضاتِکَ، اللّهُمَّ فَتَمِّمْ لِیْ حِجّتی وعُمْرتیْ ...».

(۲) در بعضی از نسخه‌ها «فحلّنی» و در بعض دیگر «فخلّنی» و صواب همان است که ثبت گردید، چنانکه در مصباح و مبسوط مرحوم شیخ طوسی مسطور است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۰۹

واجب [۱] است تقرّب به خدا.

دوم: مقارن داشتن نیّت است به تلبیات [۲] اربع، یعنی بعد از نیّت بی‌فاصله واجب است که یک نوبت [۳] بگوید: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْک لَبَّیْکَ لا شَریْکَ لَکَ لَبَّیْکَ [۴]».

سوم: پوشیدن دو جامه احرام است مردان [۵] را از هرچه جایز است نماز در آن [۶] یکی را لُنگ کند و یکی را بردوش اندازد، به شرط آنکه دوخته و شبیه به دوخته نباشد مثل کَپَنَکْ «۱» و زِرِه. و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر [۷].

امّا چهار امر سنّت:

اوّل آنکه: مرد تلبیات را بلند بگوید.

دوم آنکه: تلبیاتی که مذکور می‌شود اضافه کند به تلبیات واجب، و آن این است:

«انَّ الْحَمْدَ وَالنِّعَمَةَ وَالْمُلْکَ لَکَ، لا شَریْکَ لَکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ داعِیًا الی دارِالسَّلامِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوْبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ اهْلِ التَّلْبِیَةِ، لَبَّیْکَ ذَاالْجَلالِ وَالْاکْرامِ

[۱] قصد وجوب لازم نیست. (خراسانی)

[۲] واحوط تلبیات پنج است به این نحو که زیادت نماید بعد از لبیّک سوم: «انّ الحمد والنّعمةلک والملک» وبعد ازتلبیات چهارم زیاد نماید: «بحجّ اوعمرة تماماً علیک لبّیک». (خراسانی)

[۳] و احوط این است که یک نوبت دیگر به این نحو بخواند: «لبّیک اللّهمّ لبّیک إنّ الحمد والنّعمة لک والملک لا شریک لک لبّیک» و بهتر این است که «إنّ» را به کسر همزه بخواند، هرچند به فتح نیز جایز است. (دهکردی، یزدی)

[۴] و احوط این است که زیاد نماید بر این عبارت این قدر را: «إنّ الحمد والنّعمة والملک لک لا شریک لک لبّیک» و لفظ «لک» پیش از «والملک» هم احتیاط است و لفظ «انّ» به کسر خواندن و به فتحه احتیاط است. (کوهکمره‌ای، مازندرانی، نخجوانی)

[۵] و امّا بر زنان، پس واجب نیست، هرچند اولی است. (نخجوانی، یزدی)

[۶] در وجوب آن که آن چیزهائی باشد که نماز در آن جایز است تأمّل است اگرچه احوط است. (خراسانی)

[۷] احوط ترک‌پوشیدن حریراست ازبرای زنان‌نیز. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* در حریر مشکل است، احوط اگر نگوئیم اقوی ترک حریر است بر زنان نیز. (مازندرانی)

(۱) بالا پوش نمدین.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۰

لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَالْمَعادُ الَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ تَسْتَغْنیْ وَنَفْتَقِرُ الَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ مَرْهُوْبًا وَمَرْغُوْبًا الَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ الهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ ذَاالنَّعْماءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمیْلِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرُوْبِ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ یا

کَرِیْمُ لَبَّیْکَ».

سوم از سنّتهای احرام آن است که: کلّ تلبیاتی که مذکور شد اکثر اوقات بگوید، خصوصاً در هشت جا: اوّل: بعد از نماز، خواه واجب و خواه سنّت. دوم: هروقت شتری که برآن سوار است از هرجا برخیزد. سوم: هر گاه در راه بربلندی مثل پُشته یا کوهی براید. چهارم: هر گاه به سراشیبی درآید. پنجم: هر گاه از خواب بیدار شود. ششم: در وقت سحر. هفتم: هر گاه سوار شود یا فروآید. هشتم: هر گاه در راه به شخصی برخورد.

چهارم از سنّتهای [۱] احرام آنکه: چون خانهای مکّه معظّمه را ببیند تلبیات را قطع [۲] کند. وبعضی ازمجتهدین [۳] برآنند که در آن وقت، قطع تلبیات واجب است «۱».

امّا آن دوازده امر که در احرام مکروه است:

اوّل: حمّام رفتن [۴]

دوم: شستن جامه احرام [۵] هرچند چرکین شود.

سوم: بو کردن میوه [۶] مثل سیب و به و غیر آن.

چهارم: تکلّم کردن به غیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا، و حاجت ضروری.

---

[۱]- بلکه احوط است. (صدر)

[۲] و احتیاط به قطع ترک نشود. (خراسانی)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۴] کیسه کشیدن نیز مکروه است، چه در حمّام و چه در غیر حمّام. (کوهکمره‌ای)

[۵] مگر آن که نجس شود. (کوهکمره‌ای)

[۶] احوط ترک است. (تویسرکانی)

* بلکه احوط ترک بوئیدن است، هرچند خوردن آنها مانعی ندارد. (دهکردی، یزدی)

* احوط ترک است. (صدر)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۲۹۳، مسأله ۷۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۱

پنجم: در جواب احدی لبیّک گفتن.

ششم: خوابیدن برفرشی که سفید نباشد.

هفتم: تراشیدن سرِ [۱] شخصی که احرام نداشته باشد، که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است.

هشتم: غسل کردن از برای خنک ساختن بدن، نه به جهت سنّت مثل غسل جمعه و غیر آن.

نهم آنکه: جامه احرام از غیر پنبه [۲] باشد.

دهم آنکه: جامه احرام میل میل باشد، یعنی خطّها داشته باشد.

یازدهم آنکه: سیاه [۳] باشد.

دوازدهم آنکه: در ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد؛ امّا اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست.

امّا آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجاآوردن آن حرام است:

اوّل: شکار کردن، یا شخصی را شکار فرمودن «۱» یا گفتن که فلانجا شکاری هست، یا نمودن شکار، یا آلات شکار- مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ- به شخصی دادن که شکار کند.

و این امور حرام است به دو شرط: اوّل آنکه: آن جانور آبی نباشد؛ چه شکار کردن جانوران آبی‌در حال احرام حرام نیست، و مراد از «جانور آبی» حیوانی است که در آب تخم کند؛ پس شکار کردن غاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام

---

[۱]- حرام است بنابر اقوی. (خراسانی)

[۲] در کراهت این تأمّل است. (خراسانی)

[۳] احوط ترک احرام است در آن. (خراسانی)

* و همچنین اگر زرد باشد، بلکه اولی ترک مطلق جامه رنگین است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) یعنی امر به شکار کردن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۲

است. دوم آنکه: خوردن گوشت آن جانور حلال باشد [۱] مثل آهو و کلنك «۱» و غیر آن- پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوك و پلنگ و چرخ «۲» و باز، در حال احرام حلال است.

امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است [۲] شش جانور است که آنها را شکار کردن درحال احرام حرام است، و آن: شیر، و روباه، و خرگوش، و خارپشت، و سوسمار، و یربوع «۳» است. و اگر شخصی آنها را در حال احرام شکار کند آن شکار ملك او نمی‌شود [۳] و واجب است که آن را رها کند.

و خوردن گوشت شکار برمحرم حرام است، اگرچه دیگری آن را شکار کرده باشد.

و هر شکاری را که مُحرم بکُشد میته است [۴] و خوردن گوشت آن بر مُحرم و غیر مُحرم حرام است [۵].

---

[۱]- فرقی بین حلال گوشت و حرام گوشت نیست، مگر سباع در صورتی که آزار کنند شخصی راو همچنین سباع پرنده اگر اذیّت کنند کبوتران حرم را. (خراسانی)

* فرق ما بین حلال گوشت و حرام گوشت نیست، بلی خصوص سباع که خوف اذیّت آنها داشته باشد جایز است و همچنین سباع از طیور که اذیّت می‌نمایند طیور حرم را جایز است صید آنها. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* ظاهراً فرق بین حلال گوشت و حرام گوشت نیست، بلی سباع مستثنی است، لکن غیر از شیر و احوط در سباع اقتصار است به صورتی که خوف اذیّت آنها باشد. (مازندرانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] محلّ اشکال است. (خراسانی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* این‌مسئله درغایت‌اشکال استواین که فرموده: موافق‌احتیاطاست، ترک‌نشود. (مازندرانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* بنابر اقوی بر محرم و احوط بر غیر محرم. (خراسانی)

---

(۱) پرنده‌ایست درشت هیکل از راسته دراز پایان.

(۲) نام پرنده‌ایست کوچک از تیره گنجشکان، و آن را چرخ ریسک نیز گویند.

(۳) جانوری است همانند موش که دستی کوتاه و پائی بلند و دمی دراز دارد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۳

دوم‌از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است: جماع کردن است و مقدّمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن [۱] با حلال خود، و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری، پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است [۲]. امّا رجوع در طلاق، و کنیزک خریدن به قصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است.

سوم: گواه شدن برعقد نکاح و گواهی دادن به آن.

چهارم: بو کردن [۳] مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن. و در بو کردن گل نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلاف است، و اصحّ آن است که بو کردن آنها نیز حرام است [۴]. امّا شنیدن بوی [۵] مشک و عنبر و غیر آن که برخانه کعبه می‌مالند جایز است، وهمچنین جایزاست شنیدن بوهای‌خوش که در مابین‌صفا ومروه‌می‌باشد [۶].

پنجم: بینی گرفتن مُحرم از چیزهای بدبو.

ششم: روغن بربدن مالیدن، خواه خوش بو باشد و خواه نباشد.

---

[۱]- بلکه مطلق التذاذ و استمناء. (دهکردی)

* و به شهوت نظر نمودن، امّا استمناء پس حرمت آن اختصاص به حال احرام ندارد، اگرچه در حال احرام شدیدتر باشد. (کوهکمره‌ای)

* بلکه نظرنمودن به زن وکنیز به‌شهوت یا به قصد التذاذ حرام‌است. (مازندرانی، نخجوانی)

* و همچنین نظر به شهوت کردن و همچنین استمناء کردن. (یزدی)

[۲] اگرچه عقد و نکاح بین دو نفر غیر محرم باشد. (مازندرانی)

[۳] بلکه مطلق استعمال طیب، هر چند به مالیدن بر بدن و لباسی باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۴] حرمت طیب مطلقا و به عنوان عموم احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه اصحّ عدم حرمت است. (خراسانی، مازندرانی)

* حرمت احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۵] خوب بود بفرماید: استشمام بوی مشک و غیر آن که بر خانه کعبه می‌باشد، امّا شنیدن از حاسّه سمع‌است نه از قوّه شامّه واحوط ترک‌استشمام‌است در مابین صفا ومروه. (دهکردی)

[۶] احوط بلکه اقوی این است که بینی خود را بگیرد در ما بین صفا و مروه تا نشنود. (مازندرانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۴

هفتم: پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه به دوخته، چنان‌که قبل از این مذکور شد.

هشتم: پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد [۱].

نهم: انگشتری در انگشت کردن به جهت زینت [۲] نه به جهت آنکه سنّت است.

دهم: پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه به ارتماس باشد.

یازدهم آنکه: مرد در وقت راه رفتن [۳] در سایه چیزی رود که آن چیز بربالای سر او باشد، نه در پهلوی او مثل سایه دیوار، امّا در

سایه کجاوه [۴] و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است، هرچند بالای سر [۵] او باشد. و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی [۶] به راه رود و بنشیند [۷] هرچند آن چیز در بالای سر او باشد [۸] مثل خیمه و غیر آن.

دوازدهم: مو از سر یا بدن جدا کردن.

سیزدهم: ناخن چیدن، اگرچه ناخنِ انگشت زیادتی باشد.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* بنابر احوط. (خراسانی)

[۲] انگشتری که صلاحیّت زینت و استحباب هر دو را داشته باشد اظهر حرمت است و لو این که قصد استحباب را نموده باشد. (نخجوانی)

[۳] اگر سواره باشد و امّا پیاده بنابر احوط. (خراسانی)

[۴] احوط ترک است. (تویسرکانی)

[۵] فرقی نیست بین کجاوه و مانند آن اگر بر بالای سر باشند و غیر آن از چیزهای دیگر بنابراحوط و اقوی. (خراسانی)

* هر گاه بالای سر باشد جایز نیست، بلی‌درپهلوها جایزاست. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* احوط ترک است. (صدر)

* احوط بلکه اقوی عدم جواز است اگر بالای سر او باشند. (مازندرانی)

[۶] در وقت منزل نمودن اگر آمد و رفت می‌کند چیزی بالای سر خود مثل شمشیر نگیرد. (مازندرانی)

[۷] اولی ترک نشستن است در سایه چیزی که بالای سر است. (خراسانی)

[۸] بلی در وقت منزل نمودن جایز است استظلال، چه راه رود و چه بنشیند. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۵

چهاردهم: کشتن شپش یا از بدن یا از جامه خود به‌دور انداختن [۱].

پانزدهم: سرمه سیاه [۲] در چشم کشیدن.

شانزدهم: حنا بستن برای زینت [۳].

هفدهم: در آئینه نگاه کردن.

هجدهم: دندان کندن [۴].

نوزدهم: سلاح پوشیدن [۵].

بیستم: خون از بدن بیرون آوردن [۶] اگرچه به مسواک کردن باشد، امّا اگر از خاریدن [۷] خون بیرون آید قصوری ندارد.

بیست و یکم: جدال است [۸] یعنی «لا واللَّه و بلی واللَّه» گفتن مگر به جهت اثبات

---

[۱] حرمت دور کردن از بدن یا جامه معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی)

* این مسأله در غایت اشکال است و آنچه فرموده: از حرمت کشتن و دور انداختن موافق احتیاط است البتّه ترک نشود. (کوهکمره‌ای)

[۲] بلکه غیر سیاه نیز اگر به قصد زینت باشد. (دهکردی، یزدی)

* احوط اجتناب است از غیر سیاه نیز اگر خوشبو باشد. (کوهکمره‌ای)

[۳] بلکه مطلقا اگر ... (خراسانی)

* بنابر احوط، بلکه بهتر ترک آن است مطلقا، بلکه هرگاه قبل از احرام حنا ببندد که اثر آن بماند مکروه است. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* بلکه مطلقا بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* بنابر احوط اگرچه اقوی جواز است. (خراسانی)

* هرگاه موجب خون آمدن شود، لکن احوط ترک است مطلقا. (یزدی)

[۵] بلکه همراه داشتن علی الاحوط. (دهکردی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* بنابر احوط اگرچه به خاریدن بدن باشد. (خراسانی)

[۷] اگر مضطرّ باشد به خاریدن. (دهکردی، یزدی)

* اگر جرب به نحوی است که از نخاریدن اذیّت میرسد به او، خاریدن که خون بیاید ضرر ندارد. (مازندرانی)

[۸] بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۶

حقّ یا نفی باطل.

بیست و دوم: پوشیدن زن طلاآلات یا نقره‌آلاتی که عادت او نباشد [۱] که مثل آن را بپوشد.

بیست و سوم: اظهار کردن زن زیور خود را به شوهر یا برجمعی که محرم او باشند.

بیست و چهارم: روی خود را به چیزی پوشیدن که برروی او برسد [۲] پس می‌باید که پوشش روی زن به نوعی باشد که مطلقاً به رویِ او نخورد [۳].

مقصد دوم در بیان طواف و مقدّمات و شروط آن

اشاره

مقصد دوم در بیان طواف و مقدّمات و شروط آن

بدان‌که اوّلِ افعال عمره تمتّع بعد از احرام طواف خانه کعبه است؛ و چهل امر به آن متعلّق است، و مجموع آن در دو فصل تفصیل می‌یابد:

---

* و احوط ترک قسم خوردن است مطلقا، هرچند در غیر مجادله و هرچند راست باشد مگر آنکه قصد او احقاق حقّ یا نفی باطل باشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط. (صدر)

[۱]- بلکه اگرچه معتاد باشد. (خراسانی)

* معتاد را هم در حالتی که محرم است تزیین به آن نکند اگر در حال احرام پوشیده باشد عیب ندارد، لکن اظهار برای شوهر نکند. (مازندرانی)

* بلکه مطلقا ولو عادت او باشد، بلی هرگاه قبل از احرام پوشیده باشد کندن آن واجب نیست، لکن اظهار نکند حتّی از برای شوهر

خود. (یزدی)

[۲] و همچنین حرام است فسوق که دروغ و فحش و مفاخره باشد، بلکه احوط اجتناب از هرلفظ قبیحی است، بلکه از جمیع محرّمات و مناهی و همچنین حرام است قطع گیاه و درخت حرم، لکن اختصاص به محرم ندارد، بلکه بر محلّ نیز حرام است. (یزدی)

[۳] بیست و پنجم از محرمات: قطع شجر و حشیش است که در حرم روئیده باشد، بیست و ششم: غسل دادن محرم است اگر بمیرد به کافور. (تویسرکانی)

* بیست و پنجم: قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل است در دوازده میل، بیست و ششم استمتاع، هرچند به خیال باشد، بیست هفتم: فسوق یعنی دروغ گفتن و دشنام دادن و مفاخرت نمودن. (دهکردی)

* بیست و پنجم: قطع اشجار و گیاه حرم که دوازده میل در دوازده میل است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۷

فصل اوّل در بیان آنچه پیش از طواف بجاآورده می‌شود:

فصل اوّل در بیان آنچه پیش از طواف بجاآورده می‌شود:

و آن شانزده امر است: چهار امر واجب، و دوازده امر سنّت.

امّا چهار امر واجب:

اوّل: طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد [۱] امّا در طواف سنّت طهارت از حدث اصغر [۲] سنّت است.

دوم: ازاله نجاست از رخت و بدن [۳].

سوم: ستر عورت [۴] به‌طریق نماز.

چهارم: ختنه [۵] پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند، طواف او باطل است.

امّا آن دوازده امر که پیش از طواف سنّت است:

اوّل: غسل است جهت داخل شدن حرم مکّه معظّمه.

---

[۱]- یعنی جزء حجّ یا عمره باشد، هرچند مستحبّی باشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] و همچنین از حدث اکبر. (خراسانی)

* و امّا حدث اکبر، پس با آن جایز نیست دخول در مسجد و لکن هرگاه جهلا یا نسیاناً داخل شد و طواف کرد باطل نیست، بلی نماز طواف مطلقا باید با طهارت واقع شود. (دهکردی، یزدی)

* و همچنین حدث اکبر، پس اگر جنب نسیاناً طواف مستحبّ نمود صحیح است از او. (مازندرانی)

[۳] بنابر احوط. (خراسانی)

* وواجب است ایضاً غصبی نبودن لباس. (دهکردی، یزدی)

* غصبی نبودن لباس نیز شرط است در طواف بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی. (مازندرانی)

* و لو این که طواف مستحبّ باشد و لباس نماز به او تمام نشود، مگر آن چیزی که معفوّ است در نماز، مثل خون قروح و جروح و کمتر از درهم بغلی، اگرچه احوط اجتناب از جمیع است خصوصاً از اخیر. (نخجوانی)

[۴] بنابر احوط اگر نبوده باشد اقوی. (خراسانی)

[۵] بنابر احوط در مرد و اقوی در ... (خراسانی)

* اعتبار این در غیر بالغ و خنثی احوط است. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۸

دوم: اذْخِرْ «۱» خاییدن [۱] قبل از داخل شدن در حرم [۲].

سوم: نعلین کندن [۳] و پابرهنه به راه رفتن.

چهارم: نعلین خود را به دست خود گرفتن.

پنجم: در وقت داخل شدن این دعا خواندن: «اللَّهُمَّ انَّکَ قُلْتَ فِیْ کِتابِکَ وَقَوْلُکَ الْحَقّ: «وَاذِّنْ فِی‌النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوْکَ رِجالًا وَعَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتِیْنَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیْقٍ» اللَّهُمَّ انِیْ ارْجُوْ انْ اکُوْنَ مِمَّنْ اجابَ دَعْوَتَکَ، وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعیْدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ عَمیْقٍ سامِعًا لِندآئِکَ وَمُسْتَجیْبًا لَکَ وَمُطیْعًا لِامْرِکَ وَکُلُّ ذلِکَ بِفَضْلِکَ عَلَیَّ وَاحْسانِکَ الَیَّ، فَلَکَ الْحَمْدُ عَلی ما وَفَّقْتَنیْ لَهُ، ابْتَغیْ بِذلِکَ الزُّلْفَةَ عِنْدَکَ وَالْقُرْبَةَ الَیْکَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَیْکَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوْبیْ وَالتَّوْبَةَ عَلَیَّ مِنْها بِمَنِّکَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنیْ عَلَی النَّارِ وامِنِیْ مِنْ عَذابِکَ وَعِقابِکَ یا کَرِیْمُ».

ششم: غسل کردن به جهت داخل شدن مکّه معظّمه، و این غسل زن حیض‌دار را نیز سنّت است.

هفتم: غسل کردن جهت داخل شدن در مسجدالحرام.

هشتم: داخل شدن در مسجدالحرام از دری که آن را «باب بنی شیبه» گویند.

نهم آنکه: در بیرون در مسجدالحرام ایستد و بگوید [۴]: «السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا النَّبِیُ

---

[۱] مراد از خائیدن جائیدن است تا دهن خوشبو شود، حتّی این که اگر خائیدن اذخر ممکن نباشد به چیز دیگر دهن را خوشبو کند که منافی احرام نباشد، و استحباب این ثابت است نزد دخول حرم و دخول مکّه و دخول مسجد الحرام و وقت بوسیدن حجرالاسود. (مازندرانی)

[۲] و همچنین مستحبّ است خائیدن آن پیش از دخول مکّه و پیش از دخول مسجد و نزد بوسیدن حجرالاسود و اگر دهن را خوشبو کند به چیز دیگر از آنچه مضرّ به احرام نیست خوب است. (یزدی)

[۳] نزد دخول حرم تا داخل مسجد شود. (یزدی)

[۴] این دعا را رجاءً بخواند. (خراسانی)

---

(۱) گیاهیست خوشبو.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۱۹

وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» و بعد از آن بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ما شآءَاللَّهُ، وَالسَّلامُ عَلی انْبِیآءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُوْلِ اللَّهِ وَالسَّلامُ عَلی ابْراهیْمَ خَلیْلِ اللَّهِ، وَالْحَمْدُلِلَّهِ رَبِ‌الْعالَمیْنَ» [۱].

دهم: به خضوع و خشوع داخل مسجدالحرام شدن.

یازدهم آنکه: چون داخل شود رو به جانب کعبه مشرّفه کند و دستها برداشته این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ فیْ مَقامیْ هذا فیْ اوَّلِ مَناسِکیْ انْ تَقْبَلَ تَوْبَتیْ وَانْ تَجاوَزَ عَنْ خَطیْئَتیْ وَتَضَعَ عَنّیْ وِزْریْ، الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذیْ بَلَّغَنیْ بَیْتَهُ الْحَرامَ، اللَّهُمَّ انیْ اشْهَدُ انَّ هذا بَیْتُکَ الْحَرامِ الَّذیْ جَعَلْتَهُ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَامْنًا مُبارَکًا وَهُدًی وَرَحْمَةً لِلْعالَمیْنَ، اللَّهُمَّ انی عَبْدُکَ وَالْبَلَدُ بَلَدُکَ وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ جِئْتُ اطْلُبُ رَحْمَتَکَ أؤمُّ طاعَتَکَ مُطیْعاً لِامْرِکَ راضِیًا بِقَدَرِکَ، اسْئَلُکَ مَسْألَةَ الْفَقیْرِ الَیْکَ الْخآئِفُ لِعُقُوْبَتِکَ «۱» بِمَثُوْبَتِکَ «۲» اللَّهُمَّ افْتَحْ لیْ

ابْوابَ رَحْمَتِکَ وَاسْتَعْمِلْنی بِطاعَتِکَ وَمَرْضاتِکَ».

دوازدهم آنكه: به نزديك حَجَرِ اسود آيد، و رو به جانب حَجَر كند و اين دعا را [۲] بخواند: «اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذیْ هَدانا لِهذا وَما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا انْ هَدانَا اللَّهُ، سُبْحانَاللَّهِ وَالْحَمْدُلِلَّهِ وَلا الهَ الَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اکْبَرُ مِنْ خَلْقِه وَاکبَرُ مِمَّا اخافُ وَاحْذَرُ، لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْییْ وَیُمیتُ وَیُمیتُ وَیُحْییْ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوْتُ بِیَدِهِالْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلی جَمیْعِ الْانْبیاءِ وَالْمُرْسَلیْنَ» بعد از آن حَجَر را ببوسد [۳] و اگر به‌واسطه كثرت ازدحام نتواند بوسيدن

---

[۱] اين دعا بيشتر از اين است كه در اينجا ذكر فرموده. (مازندرانى)

[۲] بعض فقرات اين‌دعا باآنچه در بعض‌كتب مبسوطه مذكوراست اختلاف‌دارد. (كوهكمره‌اى)

[۳] بلكه احوط است. (خراسانى)

* و اين احوط است اگر شد تمام بدن خود را به حجر بمالد و در بغل بگيرد آن را. (مازندرانى)

---

(۱) در بيشتر نسخه‌ها نيست.

(۲) اين كلمه در مصباح مرحوم شيخ طوسى نيست، و ظاهراً زائد است.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۳۲۰

دست خود را به آن رساند و دست خود را ببوسد، و اگر دست نتواند رسانيد به جانب حَجَر به دست راست اشارت كند و اين دعا [۱] بخواند: «اللَّهُمَّ انیْ اؤْمِنُ بِوَعْدِکَ وَاوْفی بِعَهْدِکَ، اللَّهُمَّ امانَتیْ ادَّیْتُها وَمیْثاقیْ تَعاهَدْتُهُ لِیَشْهَدَ لیْ بِالْمُوافاةِ، اللَّهُمَّ تَصْدیْقًا بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّةِ نَبِیِّکَ، اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَانَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَکَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَاللّاتِ وَالْعُزّی وَعِبادَةِ الشَّیْطانِ وَعِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعا مِنْ دُوْنِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ الَیْکَ بَسَطْتُ یَدیْ وَفیْما عِنْدَکَ عَظُمَتْ رَغْبَتیْ فَاقْبَلْ سَعْییْ وَاغْفِرْلی وَارْحَمْنیْ، اللَّهُمَّ انیْ اعُوْذُبِکَ مِنَ الْکُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَواقِفِ الْخِزْیِ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ».

و چون از اين دعا فارغ شود شروع در طواف كند.

فصل دوم در بيان باقى امورى كه متعلّق است به طواف:

فصل دوم در بيان باقى امورى كه متعلّق است به طواف:

و آن بيست و سه امر است: يازده امر واجب، و دوازده امر سنّت:

امّا يازده امر واجب:

اوّل: نيّت طواف به اين طريق كه: طواف عمره تمتّع [۲] مى‌كنم از براى آنكه واجب [۳] است تقرّب به خدا. و نيّت را مقارن طواف سازد، بروجهى كه جزء اوّل جانب چپ او در ابتداى طواف محاذى جزء اوّل حجر اسود باشد [۴] و اين به دو طريق مى‌شود: اوّل آنكه: در مقابل حَجَرِ اسْوَدْ بايستد و مقارن نيّت، خود را بگرداند تا در ابتداى طواف كردن كلّ بدن او به محاذات كلّ حجر اسود بگذرد. دوم آنكه: در مقابل حجرِ اسْوَدْ نايستد بلكه آن را جانب چپ خود گيرد و بعضى از اجزاى بدن خود را پيش

---

[۱]- نه به قصد دعاء خاصّ، بلكه به قصد مطلق دعا. (خراسانى)

[۲] اگر در عمره تمتّع باشد. (خراسانى، مازندرانى)

[۳] قصد وجوب يا ندب لزومى ندارد، بلكه قصد طواف معيّن كفايت مى‌كند. (تويسركانى)

* قصد وجوب لازم نیست اگرچه احوط است. (خراسانی)

* نیّت وجوب احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۴] و در ابتـدای به حجرالاسود کفایت می‌کند صدق عرفی که در عرف بگویند ابتداء کرد درطرف به حجر و همچنین در اختتام به حجر صدق عرفی کافی است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۱

بدارد و محاذی جزء اوّل حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کلّ بدن او به محاذات کلّ حجر بگذرد، و طریق اوّل [۱] افضل است [۲].

دوم: استدامت حکمی [۳] یعنی در اثنای طواف واجبی قصـد امری نکند که منافی طواف باشد، مثل آنکه قصد حدث کند یا قصـد آنکه طواف را به اتمام نرساند.

سوم آنکه: در حال طواف می‌باید که خانه کعبه [۴] بردست چپ او باشد.

چهارم [۵]: دوریِ طواف کننده از خانه کعبه در کلّ جهات کمتر از دوریِ مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانه کعبه.

پنجم آنکه: گشـتنِ برگرد خـانه کعبه کمـتر از هفت نوبت و زیـاده برهفت نوبت نباشـد، و هرنوبت را یـک شوط گوینـد و هرهفت شوط یک طواف است، و اگر بعد از فارغ شدن [۶] شکّ کند که هفت شوط کرد یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است. امّا اگر شکّ او قبل از فارغ شدن باشد، در این صورت از سه حال بیرون نیست [۷]:

اوّل آنکه: شـکّ کنـد میـانه هفت شوط و زیاده. دوم آنکه: شک کنـد میانه هفت شوط و کمتر. سوم آنکه: یقین [۸] داند که هفت شوط نکرده و شکّ او میانه هفت شوط باشد،

---

[۱] و صدق عرفی در ابتداء به حجر کفایت می‌کند و اگر قدری پیشتر بایستد من باب المقدّمه و شروع کند در طواف به قصد ابتداء به حجر نیز کافی است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] بلکه احوط است. (خراسانی)

[۳] ظاهر این است که دراستدامه حکمیّه عدم فعل منافی و عدم قصد خلاف کافی باشد. (تویسرکانی)

[۴] احوط این است که چون مقابل حجر اسـماعیل علیه السلام است قدری شانه را بگرداند، تا آنکه شانه از حجر بسیار خارج نشود. (تویسرکانی)

* حتّی در آن مقداری که حجر اسماعیل علیه السلام است. (دهکردی، صدر)

[۵] باید که محلّ طواف میان بیت و مقام ابراهیم باشد در کلّ جهات. (تویسرکانی)

[۶] و بیرون رفتن از مطاف یا مشغول شدن به فعل دیگر با اعتقاد اتمام. (نخجوانی، یزدی)

[۷] حالت رابعه این‌که شکّ کند مابین هفت شوط و کمتر وبیشتر واین نیز باطل است. (یزدی)

[۸] یقین به عـدم لازم نیست در بطلان، بلکه عدم یقین به هفت شوط سـبب بطلان است، پس‌اگر شکّ کند که شـش شوط است یا هفت شوط یا هشت باطل است طواف باید استیناف کند. (کوهکمره‌ای، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۲

مثل آنکه شکّ کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش.

پس در صـورت اوّل به رکنی که حجر اسـود در او است رسـیده باشـد طـواف او صـحیح است [۱] و اگر به آن رکن نرسـیده باشـد طواف او باطل است [۲] و از سـر بایـد گرفت. و در صورت دوم و سوم مطلقاً طواف او باطل است [۳] خواه به رکن رسیده باشد و

خواه نرسیده باشد [۴] و طواف را از سر باید گرفت.

ششم آنکه: چهار شوط اوّل از پی یکدیگر باشد [۵] یعنی فاصله در میان واقع نشود، پس اگر فاصله در میان واقع شود، طواف را از سر گیرد، خواه فاصله به جهت ضرورت واقع شده باشد، مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد، و خواه بی‌ضرورت واقع شده باشد. امّا در میان شوط چهارم و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود، مثل نماز سنّتی که وقت آن تنگ شده باشد، یا قضای حاجت مؤمنی، یا داخل شدن [۶] به‌خانه کعبه. و همچنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن به جهت امثال آن امور، امّا واجب [۷] است که در وقت قطع طواف مکانی را که در آنجا قطع شده نشان کند تا چون برسر اتمام آن آید زیاد و کم نشود.

---

[۱]- البتّه اکتفاء به این طواف ننمایند. (دهکردی، صدر)

[۲] و سزاوار نیست ترک احتیاط به تمام کردن این شوط را و از سرگرفتن بعد از آن. (خراسانی)

[۳] بطلان در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی)

* و لکن سزاوار نیست ترک احتیاط بر بنا گذاشتن بر اقلّ و اتمام آن و از سرگرفتن بعد از اتمام. (خراسانی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] اشتراط عدم فاصله در چهار شوط اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۶] بودن دخول درکعبه مبارکه وقطع طواف محلّ اشکال است واحوط ترک است. (خراسانی)

* داخل شدن در خانه از مسوّغات قطع و فصل نیست، بلکه باید ضرورتی باشد لا اقلّ از قبیل مذکورات. (کوهکمره‌ای، یزدی)

* داخل شدن در خانه مبارکه داخل در عنوان حاجت مسوّغ قطع طواف بودن مشکل است، اولی واحوط ترک است. (مازندرانی)

[۷] وجوب معلوم نیست، بلکه اگر شکّ نماید در موضع، قطع طواف نماید از موضع یقین. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۳

هفتم آنکه: حِجْر را- به کسر حآء مهمله و سکون جیم- داخل طواف سازد، و آن دیواری است کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه.

هشتم آنکه: در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد، بلکه باید که کلّ بدن خارج از شاذروان باشد، و آن بنائی است در بیخ خانه کعبه متّصل به آن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه، چه خانه کعبه قدیم از این وسیع‌تر بوده، و شاذروان جای دیوار قدیم است، پس اگر طواف‌کُنان دست به دیوار کعبه گذارد آن طواف باطل است [۱] به جهت آنکه دست او داخل خانه کعبه خواهد بود.

نهم آنکه: در طواف به طریق متعارف راه رود، پس اگر بریک پا یا برچهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند، صحیح نخواهد بود.

دهم آنکه: آخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدای طواف را از آنجا کرده بی‌زیاده [۲] و نقصان.

یازدهم: دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام [۳] ابراهیم علیه السلام یا در پهلوی آن [۴]. و مخیّر است در قراءت این دو رکعت میانه جهر و اخفات. و اگر طواف سُنّت

---

[۱]- بطلان طواف به رسانیدن دست بر دیوار کعبه در حال طواف احوط است. (تویسرکانی)

* بنابر احوط اگرچه اقوی صحّت است با صدق طواف بر شاذروان. (خراسانی)

* بنابر احتیاط. (مازندرانی)

* بطلان معلوم نیست چون معظم بدن خارج است، هرچند احوط اعاده است. (یزدی)

[۲] ظاهر این است که زیاده قادح در صحّت نباشد و عیبی نداشته باشد اگر در نیّت قصد زیاده نکرده باشد. (تویسرکانی)

[۳] احوط این است که تا ممکن است نماز را در خلف مقام بجا آورد و در پهلوی آن مهما امکن‌نماز نکند در نماز واجب. (تویسرکانی)

* واجب است در پس مقام باشد و دور از آن هم نباشد مادام الامکان و إلّادر پهلوی آن یا در هر جائی از مسجد با مراعات الاقرب فالاقرب إلی المقام. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

[۴] احوط ترک نماز طواف است در پهلوی مقام با امکان. (صدر)

* با تمکّن از نماز در پس مقام در پهلو نماز نگزارد و در آن هم زیاد دور نباشد که صدق نکند نماز نزد مقام. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۴

باشد در هرجا [۱] از مسجدالحرام که خواهد این دو رکعت را می‌تواند گزارد. و سنّت است که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ احَد» بخواند و در رکعت دوم، سوره جحد، یعنی «قُل یا ایُّهَا الکافِرُونَ».

امّا دوازده امر سنّت که تعلقّ به طواف دارد:

اوّل آنکه: چون داخل مسجدالحرام شود [۲] به هیچ امری اشتغال ننماید، إلّا به‌مقدّمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد «۱» و بعد از آن بی‌فاصله شروع در طواف عمره کند، مگر آنکه وقت نمازِ واجب داخل شده باشد، یا ترسد که نماز جماعت از او فوت شود.

دوم: بوسیدن حجرِ أسْوَد در هر شوط، و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن.

سوم: بوسیدن هررکنی از چهار رکن خانه کعبه به تخصیص رُکن یمانی [۳] و رُکن عراقی.

چهارم آنکه: یک طرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بردوش چپ اندازد، و دوش راست را برهنه گذارد.

پنجم: گام خود را در حین طواف کوتاه گرداند، چه به‌واسطه هرگامی [۴] شش هزار [۵] حسنه جهت این‌کس نوشته می‌شود.

ششم: نزدیک شاذروان طواف کردن، هرچند گام کمتر شود، چه نزدیکی تلافی زیادتی گام می‌کند.

هفتم آنکه: راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته، بلکه میانه باشد.

هشتم آنکه: در اثنای طواف این دعا [۶] بخواند: «اللَّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذیْ

---

[۱]- بلکه در هرجا از مکّه چنانکه گذشت. (یزدی)

[۲] ترک اشتغال به امور دیگر را نماید رجاءً. (خراسانی)

[۳] و تأکید در رکن یمانی بیشتر است. (مازندرانی)

[۴] رجاءً. (خراسانی)

[۵] بلکه هفتاد هزار. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی)

[۶] اولی خواندن این دعا است و همچنین سایر ادعیه که مذکور می‌شود رجاءً. (خراسانی)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۱۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۵

یُمْشی بِه عَلی ظُلَلِ المآءِ کما یُمْشی به عَلی جُدَدِ الْارْضِ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذیْ تَهْتَزَّلَهُ اقْدامُ مَلائِکَتِکَ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذیْ دَعاکَ بِه مُوْسی مِنْ جانِبِ الطُّوْرِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَاسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذیْ غَفَرْتَ بِه لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه

ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِه وَما تَاخَّرَ وَاتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ، انْ تَفْعَلَ بیْ کَذا وَکَذا» و بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی بخواهد.

نهم آنکه: در اثنای طواف هر گاه محاذیِ درِ خانه کعبه شود صلوات بفرستد.

دهم آنکه: هروقت که در اثنای طواف به دیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه‌است برسد این‌دعا [۱] بخواند: «اللَّهُمَّ ادْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ وَ عافِنیْ مِنَ السُّقْمِ وَ اوْسِعْ عَلَیَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ وَادْرَءْ عَنیْ شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْانْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَم».

یازدهم آنکه: چون در شوطِهفتم به «مستجار» رسد وآن در زمان‌سابق درخانه کعبه بوده والحال بسته شده و علامات نمایان است، پس باید که رو به آن کند و خود [۲] را به آن بچسباند و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ البَیْتُ بَیْتُکَ وَالعَبْدُ عَبْدُکَ وَهذا مَکانُ الْعآئِذِ بِکَ مِنَ النَّار». ودرآن وقت به‌گناهان خود یک‌یک اقرار نماید، چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی‌درآن‌مکان شریف اقرار به‌گناهان خودکند البتّه حقّ‌تعالی گناهان او را می‌بخشد «۱».

دوازدهم آنکه: بعد از اقرار به گناهان خود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعافیَةُ، اللَّهُمَّ انَّ عَمَلیْ ضَعیْفٌ فَضاعِفْهُ لیْ وَاغْفِرْلیْ ما اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنیْ وَخَفِیَ عَلی خَلْقِکَ». و چون در مقابل رکن یمانی آید بگوید: «اسْتَجیْرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ قَنِّعْنیْ بِما رَزَقْتَنی وَبارِکْ لی فیْما اتَیْتَنیْ». و بعد از گزاردن دو رکعت نماز طواف سنّت است که نزدیک حجرِ اسْوَد آید و آن را ببوسد، و به جانب چاه زمزم آید و یک دَلْو یا دو دَلْو آب بکشد و از آن بخورد و بر سر و تن خود بریزد، و در وقت ریختن بگوید:

---

* این دعا به نحو دیگر هم نقل شده است. (کوهکمره‌ای)

[۱]- این دعا به نحو دیگر نیز نقل شده است. (کوهکمره‌ای)

[۲] بلکه شکم خود را بچسباند و دست را پهن بگذارد به دیوار. (خراسانی)

---

(۱) کافی ۴: ۴۱۱، حدیث ۵. وسائل ۱۳: ۳۴۵، حدیث ۴ و ....

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۶

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نافِعًا وَرِزقًا واسِعًا وَشِفآءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَسُقْمٍ». و بعد از آن متوجّه مابین صفا و مروه شود.

مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدّمات و شروط آن

مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدّمات و شروط آن

بدان‌که آنچه تعلّق به سعیِ صفا و مروه دارد هجده امر است: ده امر واجب، و هشت امر سنّت.

امّا ده امر واجب:

اوّل: نیّت سعی است به این طریق که: سعی می‌کنم میان صفا و مروه، هفت شوط در عمره تمتّع از برای آنکه واجب [۱] است تقرّب [۲] به خدا.

دوم آنکه: در وقت نیّت [۳] پاشنه پایِ او به زینه «۱» اوّل از صفا چسبیده باشد.

سوم: مقارن ساختن نیّت به ابتدایِ رفتن به جانب مروه.

چهارم: استدامت حکمی، یعنی قصد امری که منافی نیّت است نکند.

پنجم آنکه: از راه متعارف مابین صفا و مروه رود [۴] نه از راه مسجدالحرام [۵] و غیرآن [۶].

ششم آنکه: سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد.

---

[۱] نیّت وجوب احوط است. (کوهکمره‌ای)

[۲] قصد قربت کافی است. (تویسرکانی)

[۳] بنابر احتیاط. (مازندرانی)

[۴] و بایـد رفتن و برگشـتن به نحو متعارف باشـد، پس هرگاه به نحو قهقری باشـد کافی نیست، بلی گاهی نظرکردن به یمین ویسار وپشت سر ضرر ندارد. (کوهمکره‌ای- نخجوانی، یزدی)

[۵] و این اقرب است خصوصاً در سه شوط اخیر. (خراسانی، مازندرانی)

[۶] مثل سوق اللّیل. (نخجوانی، یزدی)

* این قول اقوی است، هرچند اوّل احوط است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) پِلّه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۷

هفتم: موالات، یعنی هرهفت شوط از پی هم باشد، به‌طریقی که در طواف مذکور شد. و بعضـی از مجتهدین [۱] برآنند که موالات شرط نیست «۱».

هشـتم: جمیع مسـافت مـابین صـفا و مروه را قطع کنـد و چیزی در میان نگـذارد، پس چون از صـفا به مروه رسـد چنان کنـد که سر انگشتان پا به زینه «۲» اوّل مروه برسد، و چون خواهد که از مروه به صفا رود پاشنه پا را به زینه اوّل مروه مُلْصَق سازد، پس به جانب صفا رود. و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را به اتمام رساند.

نهم آنکه: اگر [۲] طواف به روز کرده باشد سعی را به روز دیگر تأخیر [۳] نکند بلکه شب بجاآورد، و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب بجاآورد. و بعضی از مجتهدین تأخیر به روز دیگر را جایز داشته‌اند «۳».

) دهم آنکه: سعی بعد از طواف واقع شود، پس اگر قبل از طواف به فعل آوَرَد سعی باطل خواهد بود [۴].

امّا آن هشت امری که در سعی سنّت است:

اوّل آنکه: چون از مسجدالحرام به جهت سعی بیرون رود باید از در [۵] صفا بیرون

---

[۱] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۲] برای این شرط وجهی نیافتیم. (مازندرانی)

[۳] عدم جواز تأخیر معلوم نیست. (خراسانی)

[۴] اگر عمداً و اختیاراً چنین نماید و امّا تقدیم سعی بر طواف نسیاناً و بالضرورهٔ باشد صحیح است. (خراسانی، مازندرانی)

* و فرق نیست در بطلان ما بین عمد و سهو علی الاظهر، بلی از جهت ضرورت یا خوف حیض بوده باشد ضرر ندارد. (نخجوانی)

* مگر آنکه سهواً باشد یا از جهت ضرورت یا خوف حیض، لکن در صورت سهو احوط اعاده است. (یزدی)

[۵] و آن در محاذی حجر الاسود است. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکرهٔ ۸: ۱۳۸ ومنتهی ۱۰: ۴۲۳.

(۲) پِلّه.

(۳) محقّق حلّی، شرائع ۱: ۲۷۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۸

رود، جایِ آن در الحال داخل مسجد است، امّا دو ستون به جهت علامت آن گذاشته‌اند، پس باید که از مابین آن دو ستون بگذرد.

دوم: طهارت از حدث اکبر و اصغر.

سوم: ازاله نجاست از بدن و رَخْت.

چهارم آنکه: چون از مسجدالحرام بیرون آید به بالای صفا رود و رو به کعبه ایستد در مقابل رکنی که حجرِ اسود در اوست [۱] و هفت نوبت «اللّه اکبر» بگوید، و هفت نوبت «الْحَمْدُللَّهِ» و هفت نوبت «لا الهَ الّا اللّهُ» و سه نوبت «لا الهَ الّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْییْ وَیُمیْتُ وَیُمیْتُ وَیُحْییْ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوْتُ بِیَدِهِ‌الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدیْرٌ».

و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد، و سه نوبت «اللّهُ اکْبَرُ الْحَمْدُللَّهِ عَلی ما هَدانا، وَالْحَمْدُللَّهِ عَلی ما ابْلانا وَالْحَمْدُللَّهِ الْحَیِّ الْقَیُّوْمِ وَالْحَمْدُللَّهِ الْحَیِّ الدَّآئِمِ» و سه نوبت بگوید: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ، وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ، لا نَعْبُدُ الّا ایّاهُ مُخْلِصیْنَ لَهُ الدیْنَ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ» و سه نوبت بگوید: «اللّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعافِیَةَ وَالْیَقیْنَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ» و سه نوبت بگوید: «اللّهُمَّ اتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الْاخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ».

بعد از آن صد نوبت «اللّه اکبر» بگوید، و «لا الهَ الّا اللّهُ» صد نوبت، و «الْحَمْدُللَّهِ» صد نوبت، و «سُبْحانَ اللّه» صد نوبت.

و بعد از آن بگوید: «لا الهَ الّا اللّهُ [وَحْدَهُ وَحْدَهُ «۱» انْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَغَلَبَ الْاحْزابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ‌الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، اللّهُمَّ بارِکْ لیْ فِی الْمَوْتِ وَفیْما بَعْدَ الْمَوْتِ، اللّهُمَّ انیْ اعُوْذُبِکَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ اللّهُمَّ اظِلَّنیْ فیْ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظلَّ الّا ظِلُّکَ،

---

[۱]- پس از آن حمد و ثنای پروردگار عالم را بجا آورد و به قدر قوّت خود ذکر کند بلا و نعم خدارا و حسن آنچه را که به او مرحمت فرموده. (کوهکمره‌ای)

---

(۱) بعضی از نسخه‌ها ندارد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۲۹

اسْتَوْدِعُ‌اللّهَ الرَّحمنَ‌الرَّحیمَ الَّذیْ لا تَضیْعُ وَدایِعُهُ دِیْنیْ وَنَفْسیْ وَاهْلِی [وَمالیْ وَوَلَدی «۱» اللّهُمَّ اسْتَعْمِلنیْ عَلی کِتابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ وَتَوَفَّنی عَلی مِلَّةِ ابْراهیْمَ وَاعِذْنیْ مِنْ مُضِلّاتِ الفِتَنِ» [پس سه مرتبه «اللّهُ اکبَر» و دو [۱] مرتبه دیگر دعای «اسْتَوْدِعُ اللّه» را تا آخر بخواند، پس یک مرتبه «اللّهُ اکْبر» و یک مرتبه دیگر این دعا را بخواند: «۲» اللّهُمَّ اغْفِرْلیْ کُلَّ ذَنْبٍ اذْنَبْتُهُ قَطُّ فَانْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَیَّ بِالْمَغْفِرَةِ انَّکَ انْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابیْ وَانَا مُحْتاجٌ الی رَحْمَتِکَ [فیا مَنْ انا مُحْتاجٌ إلی رَحْمَتِه «۳» ارْحَمْنیْ، اللّهُمَّ افْعَلْ بیْ ما انْتَ اهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بی «۴» ما انَا اهْلُهُ فَانَّکَ انْ تَفْعَلْ بیْ ما انَا اهْلُهُ تُعَذِّبْنیْ وَلَنْ تَظْلِمَنیْ، اصْبَحْتُ اتَّقیْ عَذابَکَ وَلا اخافُ جَوْرَکَ، فَیامَنْ هُوَ عَدْلٌ لا یَجُوْرُ ارْحَمْنیْ».

و اگر فرصت خواندنِ کلّ این دعا و ذکرها نداشته باشد، آنچه از آن جمله میسّر باشد بخواند، و چون فارغ شود از صفا به زیر آید و شروع در سعی نماید.

و بدان‌که بربالای صفا رفتن و آنجا این دعاها را خواندن مردان را سنّت [۲] است و زنان را سنّت نیست.

پنجم از سنّتهای سعی آن است که: در آخر شوط اوّل چون به مروه رسد بربالای آن رود مقابل خانه کعبه ایستد، و ادعیه‌ای که در بالای صفا خوانده آنجا نیز بخواند.

ششم آنکه: پیاده سعی کند، مگر آنکه ترسد که به‌واسطه تعب نتواند به توجّه تمام مشغول دعا شود.

---

[۱]- و یک مرتبه دیگر دعای «استودع اللّه» را بخواند. (کوهکمره‌ای)

[۲] فرق ما بین مرد و زن نیست، اگرچه استحباب در حقّ مردان مؤکّد است. (خراسانی)

* اختصاص استحباب به مردان ثابت نیست و روایت عبدالرحمان بن حجّاج نفی استحباب از زنان نمی‌کند. (مازندرانی)

* اختصاص به مردان معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

(۱ و ۲) در بیشتر نسخه‌ها نیست.

(۳) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۴) در برخی از نسخه‌ها عبارت چنین است: «اللّٰهُمَّ افْعَلْ بیْ مـا ا نْتَ اهْلُهُ فَانَّکَ انْ تَفْعَلْ بیْ ما انْتَ اهْلُهُ تَرْحَمنیْ، اللّٰهُمَّ لا تَفْعَلْ بی ...».

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۰

هفتم آنکه: در اوّل هرشوط و آخر آن تنـد به راه نرود مگر در مـابین مناره و کوچه عطّاران که آنجا تنـد رفتن [۱] اولی است، خواه پیاده باشد و خواه سوار و این تند رفتن مردان را سنّت است و زنان را سنّت نیست.

هشتم: در اثنای سعی این دعا [۲] بخوانـد: «اللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمَّا تَعْلَمْ انَّکَ انْتَ الْاعَزُّ الْاجَلُّ الْاکْرَمُ، یـا ذَالْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْکَرَمِ وَالنَّعْمآءِ وَالْجُوْدِ اغْفِرْ لیْ ذُنُوْبیْ انَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ الّا ا نْتَ».

مقصد چهارم احکام تقصیر و احرام حجّ

اشاره

مقصد چهارم احکام تقصیر و احرام حجّ

بـدان‌که بعـد از فارغ شـدن از سـعی بایـد تقصـیر کند، یعنی از ناخن بگیرد، خواه دست و خواه پاها، یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگرچه به‌قدر سر مو باشد، خواه به مقراض و خواه به کندن و خواه به نوره کشیدن و خواه به تراشیدن، امّا تراشیدن همه سر [۳] جایز نیست.

---

[۱]- یعنی هروله نمودن. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] این دعا به این کیفیّت مذکوره رجاءً خوانده شود. (خراسانی)

* اوّل این دعا را ذکر نفرموده و او بنا بر نقل صاحب وسائل این است: «بسم اللّه واللّه‌اکبر وصلّی اللّه علی محمّدٍ وآله» وسنّت است که این دعـا را تا «ذا المنّ» در حال هروله بخوانـد، و از «یا ذا المنّ» تا آخر بعـد از تجاوز از حـدّ محل هروله به جهت آنکه امام علیه السـلام فرموده: زمانی که از مناره آخر تجاوز کردی سپس بگو: «یا ذالمنّ» الی آخره، پس از آن راه برود، پس معلوم شد که مؤلّف رحمه الله خلط فرموده. (کوهکمره‌ای)

[۳] و اگر تراشید جمیع سر را در کفایت آن از تقصیر اشکال است، احوط آن است که بعد تقصیر کند. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه احوط در این صورت کشتن یک گوسفند است، به جهت اینکه امام علیه السلام فرموده: «دمٌ یهریقه». (کوهکمره‌ای)

* یعنی‌به‌نیّت تقصیر، بلکه اگرتراشید احوطبلکه اظهرکشتن یک‌گوسفنداست، بلکه‌تراشیدن بعض سر نیز به نیّت تقصیر مشکل است کفایت آن وبعضی‌تراشیدن تمام‌سر را بعد ازتقصیر نیز منع کرده‌اند واین قول‌اظهر است، بلکه موجب کفّاره‌است به دو شـرط: اوّل آنکه بعد از دخول ذیقعده شود، دوم این که عالم بر حکم شود و إلّاکفّاره ندارد لکن حرام است. (نخجوانی)

* یعنی‌به‌نیّت‌تقصیر، بلکه‌اگر تراشید احوط کشتن یک گوسفند است، بلکه‌تراشیدن به‌بعض

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۱

و نیّت چنین کند که: تقصیر می‌کنم در عمره تمتّع از برای آنکه واجب است تقرّب به‌خدا. و مقارن نیّت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر به‌فعل آورد جمیع آنچه به احرام حرام شده بود حلال می‌شود [۱] و تقصیر آخر افعال عمره است. و سنّت است [۲] که تقصیر در مروه واقع شود.

و مکروه است [۳] طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر.

و واجب است که بعد از تقصیر به احرام حجّ اشتغال نماید. و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدّمات و غیر آن در احرام حجّ معتبر است.

و میقات این احرام [۴] شهر مکّه است. و نیّت چنین کند که: احرام حجّ تمتّع بجامی‌آورم از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا. و نیّت را مقارن تلبیات سازد. و سه امر در این احرام سنّت است:

اوّل آنکه: در روز هشتم ماه ذیحجّه [۵] واقع شود.

دوم آنکه: در مسجدالحرام [۶] باشد، و افضل آن است که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود.

سوم: بلند گفتنِ تلبیه [۷] در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد، و اگر سوار

سر نیزبه نیّت‌تقصیر مشکل‌است‌کفایت‌آن وبعضی تراشیدن تمام‌سر را بعد از تقصیر نیز منع کرده‌اند، لکن‌اقوی جواز آن‌است، هرچند مستحبّ‌است ترک‌آن به‌جهت توفیر یعنی‌زیادکردن موی از برای احرام حجّ، بلکه احوط است، چون بعضی توفیر را واجب می‌دانند. (یزدی)

[۱]- غیر از سر تراشیدن. (صدر)

[۲] باید مراجعه شود. (خراسانی)

[۳] باید مراجعه شود. (خراسانی)

[۴] یعنی احرام حجّ تمتّع. (خراسانی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی)

[۵] و این احوط است. (خراسانی، مازندرانی)

[۶] مهما امکن احرام در مسجد الحرام را ترک ننمایند. (صدر)

[۷] سزاوار است که بلند نگوید تلبیه را، چه سواره باشد چه پیاده، مگر آنکه مشرف شود برابطح. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی)

* بهتر این است که رفع صوت را تأخیر بیندازد تا وقتی که مشرف شود بر ابطح. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۲

باشد در وقت برخاستن شتری که برآن سوار است از جا برخیزد.

و واجب است که بعد از احرام بستن به‌عرفات رود از وقت پیشین [۱] تا وقت شام در عرفات توقّف نماید. و چون شام شود به مشعرالحرام رود تا طلوع آفتاب آنجا توقّف نماید. بعد از آن به منی رود، و در آنجا روز عید، میلی را که «جمره عقبه» گویند به هفت سنگریزه بزند. و بعد از آن قربانی کند. و بعد از آن سر بتراشد، و به مکّه مراجعت نماید به جهت طواف زیارت و سعی و طواف نساء. و بعد از آن به منی عود نماید به جهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی‌جمرات ثلاثه. و این اعمال در چهار فصل به‌تفصیل مذکور می‌شود:

فصل اوّل در بیان احکام وقوفِ عرفات

فصل اوّل در بیان احکام وقوفِ عرفات

بدان‌که مراد از وقوف عرفات، بودن در آن موضع شریف است از پیشین [۲] تا شام، خواه ایستاده باشد، و خواه نشسته و خواه تکیه کرده، و خواه پیاده و خواه سواره.

و پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنّت است:

اوّل آنکه: رفتن از مکّه به جانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجّه باشد نه قبل از آن، و آن روز را «یوم ترویه» گویند. امّا اگر بیمار شود، یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه به یک روز یا دو روز یا سه روز از مکّه بیرون رفتن او قصوری ندارد.

دوم آنکه: چون [۳] متوجّه عرفات [۴] شود این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ الَیْکَ صَمَدْتُ

---

[۱]- بنابر احوط در بودن به عرفات از وقت پیشین. (خراسانی)

[۲] بودن در عرفات در وقت پیشین احوط است، چنانچه گذشت. (خراسانی)

[۳] چون از مکّه بیرون رود این دعا را بخوانـد: «اللّهمّ ایّاک أرجو و ایّاک أدعو فبلّغنی أهلی‌وأصلح لی عملی» و چون به منی رسد دعای بعد را بخواند و چون از منی متوجّه عرفات شود بخواند: «اللّهم إلیک صمدت» إلی آخره. (کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

[۴] یعنی ازمنی‌متوجّه عرفات‌شود این دعا را بخوانـد، و اما از مکّه که متوجّه منی می‌شود بخوانـد: «اللّهمّ ایّاک أرجو و ایّاکّ أدعو فبلّغنی أهلی وأصلح لی عملی». (خراسانی، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۳

وَایَّاکَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَکَ ارَدْتُ، اسْئَلُکَ انْ تُبارِکَ لی فیْ رَحْلیْ وَانْ تَقْضِیَ لیْ حاجَتیْ وَانْ تَجْعَلَنیْ مِمَّنْ تُباهیْ بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ افْضَلُ مِنیْ».

سوم آنکه: در راه عرفات چون به منی رسد این دعا بخوانـد: «اللَّهُمَّ هـذه مِنی وَهِیَ ما مَنَنْتَ بِه عَلَیْنا مِنَ الْمَناسِکِ، فَاسْئَلُکَ انْ تَمُنَّ عَلَیَّ بِما مَنَنْتَ بِه عَلی انْبِیآئِکَ، فَانَّما ا نَا عَبْدُکَ وَفیْ قَبْضَتِکَ».

چهارم آنکه: ظهر و عصر و مغرب و عشا را در مِنی بگزارد [۱].

پنجم آنکه: در شب نهم ماه ذیحجّه که شب عرفه است در مِنی تا طلوع فجر توقّف نماید [۲].

ششم آنکه: نماز صبح را نیز در مِنی بگزارد، و افضل آن است که تا طلوع آفتاب در مِنی توقّف نمایـد [۳] بعد از آن از مِنی متوجّه عرفات گردد.

هفتم آنکه: خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزنند، در مکانی‌که به‌عرفات متّصل است، و آن مکان را «نَمِرَه» گویند.

و واجب است که اوّل وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کنـد به این طریق که: توقّف در عرفات می‌کنم از این وقت تا شام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا. و برحکم نیّت بماند تا وقت شام.

وبعد ازدخول درعرفات دوازده امر سنّت‌است [۴] که دراثنای وقوف به‌فعل آورد:

اوّل: غسل‌کردن جهت وقوف، نیّت چنین‌کنـد‌که: غسل وقوف عرفات می‌کنم از برای آنکه سنّت است تقرّب به خدا. و باید که این غسل بعد از ظهر در اوّل وقوف واقع شود.

دوم: با وضو بودن.

سوم: ظهر و عصر را در اوّل وقت با هم جمع کردن [۵] به یک اذان و دو اقامه.

---

[۱] محتاج به مراجعه است. (خراسانی)

[۲] بلکه این احوط است. (مازندرانی)

[۳] از وادی محسّر تجاوز نکند قبل از طلوع آفتاب علی الأفضل بل الأحوط. (مازندرانی)

[۴] در استحباب بعضی از امور مذکوره تأمّل است، اولی اتیان است به همه رجاءً. (خراسانی)

[۵] بلکه احوط است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۴

چهارم: برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام.

پنجم: رو به قبله بودن از اوّل وقت تا آخر وقت.

ششم: خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجّه به درگاه الهی.

هفتم آنکه: میانه او و آسمان حایلی نباشد، مثل خیمه و غیر آن.

هشتم: گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن.

نهم: دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد.

دهم آنکه: صد نوبت «الْحَمْدُللَّهِ» و صد نوبت «لا الهَ الَّا اللَّه» و صد نوبت «اللَّهُ اکْبَرُ» و صد نوبت «سُبْحانَ اللَّهِ» بگوید.

یازدهم آنکه: صد نوبت «قُلْ هُوَ اللَّهُ احَد» بخواند.

دوازدهم آنکه: این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ انّی عَبْدُکَ فَلا تَجْعَلْنیْ مِنْ اخْیَبِ وَفْدِکَ وَارْحَمْ مَسیْریْ الَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمیْقِ، اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشاعِرِ کُلِّها فُکَّ رَقَبَتیْ مِنَ النَّارِ وَاوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ وَادْرَءْ عَنیْ شَرَّ فَسَقهْ الْجِنِّ وَالْانْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَم، اللَّهُمَّ لا تَمْکُرْ بیْ وَلاتَخْدَعْنی وَلا تَسْتَدْرِجْنیْ، اللَّهُمَانیْاسْئَلُکَ بحَوْلِکَ وَقوَّتِکَ وَجُوْدِکَ وَکَرَمِکَوَمَنِّکَوَفَضْلِکَ يااسْمَعَ السَّامِعینَ وَیا ابْصَرَ النَّاظِریْنَ وَیا اسْرَعَ الْحاسِبیْنَ وَیا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ». بعد از آن حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید و بعد از آن رو به جانب آسمان کند و بگوید [۱]: «اللَّهُمَّ حاجَتیْ الَیْکَ الَّتیْ انْ اعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرُّنیْ ما مَنَعْتَنیْ وَانْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنیْ ما أَعْطَیْتَنی اسْئَلُکَ خَلاصَ رَقَبَتیْ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ انیْ عَبْدُکَ وَمِلْکُ یَدِکَ وَناصِیَتیْ بیَدِکَ وَاجَلیْ بِعِلْمِکَ، اسْئَلُکَ انْ تُوَفِّقَنیْ لِما یُرْضیْکَ عَنیْ وَانْ تُسَلِّمَ مِنیْ مَناسِکیَ الَّتیْ ارَیْتَها ابْراهیْمَ خَلیْلَکَ علیه السلام وَدَلَلْتَ عَلَیْها نَبِیّکَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنیْ مِمَّنْ رَضیْتَ عَمَلَهُ وَاطَلْتَ عُمْرَهُ وَاحْیَیْتَهُ بَعْدَالْمَوْتِ حیاةً طَیِّبَةً. لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْییْ

---

[۱]- این دعا به این تفصیل در روایت به نظر نرسیده، بلی فقرات مذکوره در اخبار مختلفه وارداست، ولکن بعض فقرات این دعا را در اینجا ذکر نفرموده، چنانچه بعضی خصوصیّاتی که اینجا ذکر فرموده بر خلاف آن چیزی است که در روایت دیدم. (کوهکمره‌ای)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۵

وَیُمیْتُ وَیُمیْتُ و یُحْییْ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوْتُ بیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ، اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَالَّذیْ تَقُوْلُ وَخَیْرًا مِمَّا نَقُوْلُ وَفَوْقَ ما یَقُوْلُ الْقآئِلُوْنَ، اللَّهُمَّ انیْ اعُوْذُبِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَمِنْ وَسْواسِ الصَّدْرِ وَمِنْ شَتَاتِ الْامْرِ وَمِنْ عَذابِ الْقَبْرِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ فیْ قَلْبیْ نُوْرًا وَفیْ سَمْعیْ نُوْرًا وَفیْ بَصَریْ نُوْرًا، وَفیْ لَحْمیْ وَدَمیْ وَعِظامیْ وَعُرُوْقیْ وَمَقامیْ وَمَقْعَدیْ وَمَدْخَلیْ وَمَخْرَجیْ نُوْرًا، وَاعْظِمْ لیْ نُوْرًا یا رَبِّ یَوْمَ الْقاکَ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ» «۱».

و بـدان که دعاهای روز عرفه که از حضـرات ائمّه معصومین- صـلوات اللّه علیهم اجمعین- نقل شده بسـیار است، و افضل آن دعاها دو دعاست: یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است، و دیگر دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله مذکور است «۲» و چون هریک از این دو دعا به‌غایت طویل بود، در این مختصر مذکور نشد.

فصل دوم در بیان احکام وقوف به مشعرالحرام

فصل دوم در بیان احکام وقوف به مشعرالحرام

چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجّه مشـعرالحرام شود، چون اراده بیرون آمـدن از عرفات کند این دعا بخواند [۱]: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هذا الْمَوْقِفِ وَارْزُقْنيهِ ا بَدًا ما ابْقَيْتَنىْ وَأَقْلِبْنى الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْـتَجابًا لىْ مَرْحُوْمًا مَغْفُوْرًا بِافْضَلِ ما يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ احَـدٌ مِنْ وَفْدِک عَلَيْک، وَاعْطِنىْ افْضَلَ ما اعْطَيْتَ احَدًا مِنْهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَبارِک لىْ فيْما ارْجِعُ الَيْهِ مِنْ اهْلٍ وَمالٍ اوْ قَليْلٍ اوْ كَثيْرٍ، وَبارِکْ لَهُمْ فِيَّ».

و باید [۲] که در وقت رفتن به‌جانب مشعر به تأنّی راه رود، و در کمال خضوع

---

[۱]- به قصد رجاء نه به قصد خصوصیّت. (خراسانی)

[۲] بر سبیل استحباب نه وجوب. (خراسانی، مازندرانی)

---

(۱) اواخر متن این دعا در نسـخه‌ها متفاوت بود، از فقره «اللَّهُمّ اجْعَلْ فی قَلْبی نورًا ...» مطابق با متن مصباح مرحوم شیخ طوسی تنظیم گردید، رجوع شود به مصباح المتهجّد: ۶۳۰.

(۲) صحیفه کامله سجّادیّه: ۲۰۱، دعای ۴۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۶

و خشوع و در اثنای راه رفتن به استغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد.

و چون به مشـعرالحرام رسد واجب است که نیّت کند به این طریق که: از این وقت تا طلوع آفتاب توقّف [۱] می‌کنم در مشعرالحرام در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب [۲] است تقرّب به خدا.

و سنّت است که در آنجا نُه امر بجاآورد [۳]:

اوّل آنکه: قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه بجاآورد.

دوم آنکه: نافله مغرب را بعد از عشا بگزارد.

سوم آنکه: آن شب را که شب عید قربان است احیاء بدارد.

چهـارم آنکه: تـا صبح به ذکر دعـا و تلاوت قرآن مشـغول باشـد، و از جمله دعاها این دعا را بخوانـد: «اللَّهُمَّ هـذِه جَمعٌ، اللَّهُمَّ انىْ اسْئَلُکَ انْ تَجْمعَ لىْ فيْها جَوامِعَ الْخَيْرِ، اللَّهُمَّ لا تُؤْيِسْنىْ مِنَ الْخَيْرِ الَّذى سَئَلْتُکَ انْ تَجْمَعَهُ لىْ فىْ قَلْبىْ، ثُمَّ اطْلُبُ بِهِ الَيْکَ انْ تُعَرِّفَنىْ ما عَرَّفْتَ اوْلِيآءَکَ فىْ مَنْزِلىْ هذا، وانْ تَقِيَنى جَوامِعَ الشَّرِّ».

پنجم آنکه: اوّل شب غسل [۴] کند و نیّت چنین کند که: غسل بودن در مشعرالحرام می‌کنم از برای آنکه سنّت است تقرّب به خدا.

ششم آنکه: تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد.

هفتم آنکه: اگر حجّ اوّل باشد بربالای کوهی که در مشعرالحرام واقع است [۵] برود و در آنجا ذکر الهی بجاآورد.

هشتم آنکه: هفتاد سنگریزه که به جهت رمی جمرات مقرّر است از مشعرالحرام

* یعنی مستحبّ است. (دهکردی، یزدی)

[۱]- احوط و اولی وقوف مشعرالحرام است در شب تا طلوع شمس. (تویسرکانی)

[۲] قصد وجوب لازم نیست. (خراسانی)

[۳] دلیل بر استحباب بعض امور مذکوره دیده نشده، اولی اتیان است به آنها رجاءً. (خراسانی)

[۴] استحباب این غسل بالخصوص در نظرم نیست. (مازندرانی)

[۵] و آن را قزح گویند. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۷

بردارد و واجب است که آن شب تا صبح [۱] در مشعرالحرام باشد.

نهم آنکه: چون فجر طالع شود أولی آن است که نیّت علی‌حده به جهت وقوف مشعر کند به این طریق که: توقّف می‌کنم در مشعرالحرام در حجّ تمتّع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا. و به حمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرام فُکَّ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلالِ الطَّیِّبِ وَادْرَءْ عَنیْ شَرَّ فَسَقَةِ الانْسِ وَالْجِنِّ وَالْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، اللَّهُمَّ انْتَ خَیْرُ مَطْلُوْبٍ الَیْهِ وَخَیْرُ مَدْعُوٍّ وَخَیْرُ مَسْئُولٍ وَلِکُلِّ وافِدٍ جآئِزَةٌ فَاجْعَلْ جائِزَتیْ فیْ مَوْطِنیْ هذا انْ تُقِیْلَنِی عَثْرَتیْ وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتیْ وَانْ تَجاوَزَ عَنْ خَطیئَتیْ ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوی مِنَ الدُّنْیا زادیْ».

دهم آنکه: چون آفتاب برآید به جانب منی رود. و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعرالحرام به جانب منی رود.

فصل سوم در بیان رفتن به جانب منی از مشعرالحرام و بیان افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در مِنی واجب است که به عمل آورد

اشاره

فصل سوم در بیان رفتن به جانب منی از مشعرالحرام و بیان افعال ثلاثه مناسك منی که روز عید قربان در مِنی واجب است که به عمل آورد

چون از مشعرالحرام متوجّه منی شود و در راه به موضعی رسد که آن را «وادی محسَّر» گویند سنّت است که در آن موضع موازی صد گام [۲] تند رود، و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَهدی وَاقْبَلْ تَوْبَتیْ وَاجِبْ دَعْوَتیْ وَاخْلُفْنیْ فیْمَنْ تَرَکْتُ بَعْدیْ».

و چون به منی رسد واجب است که افعال ثلاثه مناسک منی را در روز عید قربان به‌ترتیب بجا بیاورد:

[۱] یعنی تا طلوع آفتاب. (دهکردی، کوهکمره‌ای، مازندرانی، یزدی)

[۲] اقلّ مقداری که استحباب به آن حاصل می‌شود صدگام است. (خراسانی، مازندرانی)

* یا بیشتر. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۸

فعل اوّل رَمْیِ جمره عقبه:

فعل اوّل رَمْیِ جمره عقبه:

یعنی زدن میلی که آن را جمره عقبه گویند، به هفت سنگریزه. و در رمی‌جمره عقبه هشت امر واجب است، و دوازده امر سنّت.

امّا هشت امر واجب:

اوّل: نیت کردن [۱] به این طریق که: این میل را می‌زنم به هفت سنگریزه در حجّ اسلامِ حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا.

دوم: نیّت را مقارن شروع در رَمْی کردن.

سوم: استدامت حکمی، یعنی مدام برحکم نیّت بودن تا آخر رَمْی.

چهارم: هفت سنگریزه را یک یک انداختن، پس اگر هفت [۲] را به یک دفعه اندازد یکی از آنها حساب است و باقی محسوب نیست.

پنجم: هریک از هفت سنگریزه را به آن میل رسانیدن.

ششم: مجموع هفت سنگریزه را از زمین حرم برچیده باشد.

هفتم: همه آن سنگریزه‌ها بِکْر باشد [۳] یعنی به‌هیچ‌یک از آنها رمی نشده باشد.

هشتم: رَمْی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد.

امّا دوازده امر سنّت که در رَمْی جمره عقبه معتبر است:

اوّل آنکه: در وقت رَمْی وضو داشته باشد.

دوم آنکه: پیاده باشد نه سواره [۴].

سوم آنکه: در وقتی که هفت سنگریزه را در دست داشته باشد و خواهد که به میل

---

[۱]- نیّت رمی جمره قربهً إلی اللّه کفایت می کند. (تویسرکانی)

* نیّت به این تفصیل احتیاطی است که محلّ اتفاق بر کفایت است، پس بنابر این نیّت ادا و قضاء را هم تعرّض نماید. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] یا دو تا یا سه تا آن را یک دفعه اندازد یکی محسوب است، اگرچه در رسیدن به جمره به‌تدریج برسد و اگر متعاقب اندازد و یک دفعه برسد محسوب است. (مازندرانی)

[۳] این احوط است. (تویسرکانی)

[۴] محلّ تأمّل است. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۳۹

بزند این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ حَصَیاتی فَاحْصِهُنَّ لیْ وَارْفَعْهُنَّ فیْ عَمَلیْ».

چهارم آنکه: در وقت انداختن هریک از آن سنگریزه‌ها «اللّهُ اکْبر» بگوید و این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطانَ، اللَّهُمَّ تَصْدیْقًا بِکِتابِکَ وَعَلی سُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُوْرًا وَعَمَلًا مَقْبُوْلًا وَسَعْیًا مَشْکُوْرًا وَذَنْبًا مَغْفُوْرًا».

پنجم آنکه: در وقت رَمْی جمره عقبه رو به جمره کند و پشت به قبله.

ششم آنکه: دوری او از جمره در وقت رَمْی ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد.

هفتم آنکه: آن سنگریزه را بر شکمِ انگشتِ زِهْگیر گذارد و به پشت بند اوّل انگشتِ شهادت بیندازد.

هشتم آنکه: آن سنگریزه را برچیده باشد، نه آنکه سنگ را بشکند و به سنگریزه‌های آن رمْی کند.

نهم آنکه: سنگریزه‌ها را از مشعرالحرام برچیده باشد.

دهم آنکه: سنگریزه‌ها را بشوید [۱].

یازدهم آنکه: هریکی از سنگریزه‌ها به‌مقدار بند بالای انگشت باشد.

دوازدهم آنکه: رنگ هریک از سنگریزه‌ها مخالف رنگ دیگری باشد.

فعل دوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

فعل دوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

که در روز عید قربان بجاآوردن آن واجب است، قربان کردن است.

و در آن ده امر واجب است، و شش امر سنّت.

امّا ده امر واجب:

اوّل آنکه: قربانی گوسفند یا بُز یا گاو یا شتر باشد، و اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست

---

[۱]

. اگرچه اقوی عدم لزوم است. (خراسانی)

* از خاک و کثافت نظیف کند و امّا طهارت سنگ ریزه از نجاست پس آن احوط است. (مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۰

دوم آنکه: اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت‌ماهه [۱] نباشد، و اگر بُز یا گاو باشد یک‌سال تمام کرده باشد و در سال دوم [۲] داخل شده باشد، و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد.

سوم آنکه: بیمار نباشد [۳] و کری نداشته باشد، و لاغر و لنگ و خُصیّ «۱» و گوش بریده نباشد و شاخ‌اندرونی او نشکسته باشد.

چهارم آنکه: کلّ آن از یک شخص باشد، پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد.

پنجم آنکه: در وقت کشتن قربانی نیّت چنین کند که: این قربانی را می‌کشم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا.

ششم آنکه: نیّت را مقارن اوّل ذبح سازد اگر قربانی غیرشتر باشد، و مقارن اوّل نحر سازد اگر قربانی شتر باشد؛ و نَحْر آن است که کاردی یا حربه‌ای در گودی که میانه بیخِ گردن وسینه شتر واقع است بزنند.

هفتم آنکه: استدامت حکمیِ نیّت تا آخر ذبح و تا آخر نَحْر.

هشتم آنکه: خود مباشرِ کُشتن قربانی گردد، یا کسی را نایب خود سازد و نیّت چنین کند که: این قربانی را می‌کشم به نیابت فلان در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب است «۲» تقرّب به خدا. و اولی آن است که هردو نیّت کنند.

---

[۱]- بلکه احوط آن است کمتر از یک ساله نباشد. (خراسانی، مازندرانی)

* بلکه گوسفند کمتر از یک ساله و بز و گاو کمتر از دو ساله نباشد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

[۲] احوط این است که داخل سال سوم شده باشد. (خراسانی، مازندرانی)

* احوط بلکه اظهر آن است که در سال سوم داخل شده باشد و اگر گوسفند است داخل در سال دوم شده باشد. (نخجوانی)

[۳] بیمار نبودن احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) اخْته.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها اضافه شده است: بر او به اصالت و بر من به نیابت.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۱

نهم آنکه [۱]: قربانی کردن در روز عید [۲] واقع شود؛ و اگر متعذّر باشد در باقی ایّام ماه ذیحجّه جایز است.

دهم آنکه: بعضی از آن را تصدّق کند، و بعضی را خود [۳] بخورد، و بعضی را هدیه [۴] کند.

امّا شش امری که در قربانی کردن سنّت است:

اوّل آنکه: اگر قربانی گوسفند یا بُز باشد باید که نر باشد، و اگر شتر یا گاو باشد باید که ماده باشد.

دوم آنکه: فربهی آن نمایان باشد، نه آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد.

سوم آنکه: آن را در عرفات حاضر کرده باشد.

چهارم آنکه: اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را مابین زانو و پاشنه ببندد.

پنجم آنکه: اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد، دست خود را در وقت کشتن [۵] بردست او گذارد.

ششم آنکه: در وقتی که خواهد قربانی کند این دعا بخواند: «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذیْ فَطَرَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ حَنیْفًا مُسْلِمًا وَما ا نَا مِنَ الْمُشْرِکیْنَ، انَّ صَلاتیْ وَنُسُکیْ وَمَحْیایَ وَمَماتیْ لِلَّهِ رَبِ الْعالَمیْنَ لا شَریْکَ لَهُ وَبِذلِکَ امِرْتُ وَا نَا مِنَ الْمُسْلِمیْنَ، اللَّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ اکْبَرُ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْی و مقارن آن به کشتن مشغول شود.

---

[۱]- نهم و دهم احوط است. (تویسرکانی)

[۲] بنابر احوط، اگرچه اقوی جواز تأخیر است تا آخر ایّام تشریق. (خراسانی)

[۳] بعضی را که خود باید بخورد علی الاحوط مسمّی در آن کافی است، و امّا بعضی صدقه‌و بعضی هدیه هر یک را باید کمتر از ثلث آن نباشد. (خراسانی، مازندرانی)

* بنابر احوط و اقوی استحباب است. (نخجوانی)

[۴] بنابر احوط و اقوی کفایت صدقه دادن یا هدیه کردن جمیع آن است. (نخجوانی، یزدی)

[۵] بلکه خودش کارد را به دست بگیرد نائب دست بر دست او که کارد گرفته گذارد و ذبح کند. (خراسانی، کوهکمره‌ای، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۲

فعل سوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

فعل سوم از افعال ثلاثه مناسک منی:

که روز عید به فعل آوردن آن واجب است، آن است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند، خواه به تراشیدن و خواه به غیر [۱] آن. و زن را تراشیدن سر جایز نیست.

و در ازاله کردن مو سه امر واجب است، و هفت امر سنّت:

امّا سه امر واجب:

اوّل: نیّت کردن به این طریق که: از موی بدن چیزی ازاله می‌کنم در حجّ اسلام حجّ تمتّع از برای آنکه واجب [۲] است تقرّب به خدا.

دوم: مقارن داشتن نیّت است به مو ازاله کردن.

سوم: استدامت حکمی.

و امّا آن هفت امر سنّت:

اوّل آنکه: در وقت ازاله کردن مو رو به قبله باشد.

دوم آنکه: در آن وقت بگوید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیْمْ، اللّهُمَّ اعْطِنْی بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوْرًا یَوْمَالْقِیمَةَ».

سوم آنکه: در تراشیدن سر شروع به جانب راست کند.

چهارم آنکه: کلّ سر را بتراشد.

پنجم آنکه: اگر بر سر موی نداشته باشد پاکی [۳] را برسر بگذارد (بگرداند خ ل).

---

[۱]- و بهتر تراشیدن سر است، بلکه از برای نو حاجی و کسی که سر خود را ملبّد کرده است به‌صمغ و نحو آن احوط اختیار خصوص سر تراشیدن است. (دهکردی، کوهکمره‌ای، یزدی)

* سر تراشیدن از برای کسی که اوّل حجّش باشد، بلکه مطلقا احوط است. (صدر)

* لکن بهتر تراشیدن سر است، بلکه از برای نو حاجی و کسی که موی سر خود را ملبّد و صمغ بر سر خود چسبانیده باشد یا آن که موی سر خود را به وسط سر جمع نموده و آن را بسته باشد، پس درباره این سه طایفه سر تراشیدن احوط است. (نخجوانی)

[۲] قصد وجوب لازم نیست. (خراسانی)

[۳] بلکه سزاوار نیست ترک احتیاط به کشیدن پاکی برسر. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۳

ششم آنکه: موی را در منی دفن کند.

هفتم آنکه: بعد از مو ازاله کردن، ناخن بچیند [۱] و سِبیل بگیرد.

و بعد از فارغ شدن از افعال ثلاثه مناسک منی [۲] حلال می‌شود به او جمیع آنچه به احرام حرام شده بود، مگر زن و بوی خوش [۳].

فصل چهارم در بیان باقی افعال حجّ

فصل چهارم در بیان باقی افعال حجّ

چون مناسک منی را بجاآورد واجب است که به مکّه مراجعت نماید به جهت بجاآوردن پنج امر: و آن طواف حجّ، و دو رکعت نماز آن، و سعی مابین صفا و مروه، وطواف نساء، و دو رکعت نماز آن.

چون سه امر اوّل را به فعل آورد، بوی خوش بر او حلال می‌شود. امّا زن وقتی حلال می‌شود که طواف نساء را با دو رکعت نماز آن بجاآورد.

واجب است که آن پنج امر را به‌ترتیبی که مذکور شد به‌فعل آورد. و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنّتی در این دو طواف و سعی معتبر است [۴] و فرق همین در نیّت است، پس در طواف حجّ نیّت چنین کند که: طواف حجّ اسلامِ حجّ تمتّع می‌کنم از برای آنکه واجب است تقرّب به خدا. و در طواف نساء نیّت چنین کند که: طواف نساء می‌کنم در حجّ اسلام. حجّ تمتّع از برای آنکه

---

* یعنی تیغ را، و باید تقصیر کند به ازاله موی غیر سر یا ناخن گرفتن. (دهکردی، یزدی)

* یعنی تیغ را. (مازندرانی)

[۱] استحباب این دو فعل در نظر نیست. (خراسانی)

[۲] اگرچه پوشیدن‌لباس خیّاطی‌شده وپوشاندن سرمکروه‌است تا طواف حجّ کند. (مازندرانی)

[۳] حرمت صید نیز باقی است، لکن از جهت این که در حرم است نه از جهت احرام و لبس مخیط و پوشیدن سر هرچند حلال شده است، لکن مکروه است تا وقتی که طواف حجّ را بجای آورد. (دهکردی، کوهکمره‌ای، نخجوانی، یزدی)

* و احوط اجتناب از صید است من حیث الاحرام و إلّامن حیث حرم حرام است علی ایّ حال. (مازندرانی)

[۴] تعیّن این امور احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۴

واجب است تقرّب به خدا. و نیّت نماز این دو طواف و نیّت سعی مابین صفا و مروه به این طریق کند.

و چون از این پنج امر فارغ شود، واجب است که به‌منی عود کند برای چهار امر:

اوّل: در منی سه شب ایّام تشریق بودن، و آن یازدهم، و دوازدهم، و سیزدهم ماه ذیحجّه است. و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حجّ شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سوم در منی نماند و آنکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود، مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز نیست. و در هریکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست، بلکه آن‌قدر توقّف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود [۱] می‌تواند. و جایز است به جای آن شب در منی ماندن در مکّه بماند به شرط آنکه تا صبح به عبادت مشغول شود.

دوم: رَمْی کردن جمره اولی [۲] در هریکی از روزهای تشریق به هفت سنگریزه.

سوم: رَمْیِ جمره وسطی در این سه روز به همان طریق.

چهارم: رَمْی جمره عقبه در این سه روز به همان طریق. و واجب است این ترتیب را مرعی داشتن.

و وقت رَمْی از طلوع [۳] آفتاب است تا وقت شام [۴]. و اگر شخصی را عذر باشد جایز است که شب رمی کند.

و بدان‌که آداب سنّتی این رمی قبل از این مذکور شد. و فرقی نیست الّا در دو امر:

اوّل: هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رَمْی بردست راست گیرد [۵].

دوم: بعد از رَمْی هریک از این دو جمره اندکی نزدیک آن ایستد و به حمد

---

[۱]- اگرچه افضل ماندن تا صبح است. (خراسانی، مازندرانی)

[۲] جمره اولی دورتر از جمرات است از مکّه و نزدیک مسجد خیف. (مازندرانی)

[۳] و افضل بلکه احوط این است که در وقت زوال باشد. (کوهکمره‌ای، مازندرانی)

[۴] و احوط تا ظهر با امکان. (دهکردی)

[۵] یعنی جمره سمت دست راست او باشد و اوطرف چپ‌جمره‌باشد. (خراسانی، مازندرانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۵

وصلوات و دعا اشتغال نماید. امّا بعد از رَمْی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنّت نیست.

وبدان‌که رَمْی آخر افعال واجبه حجّ‌است، و جایزاست که از منی به‌وطن خود رود بی‌آنکه به مکّه معاودت نماید. امّا معاودت به مکّه به جهت وداع خانه کعبه سنّت است.

پس چون خواهد که به مکّه معاودت کند سنّت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگزارد، هردو رکعت به یک سلام، و بعد از آن متوجّه مکّه شود. و آداب دخول مکّه در مسجدالحرام از غسل و غیر آن به طریقی است که قبل از این مذکور شد.

وبدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنّت است و واجب نیست، و نُه امر [۱] در آن سنّت است:

اوّل: غسل کردن.

دوم: حلقه در را در وقت دخول بگیرد.

سوم آنکه: کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجای آوردن.

چهارم آنکه: در وقت داخل شدن بگوید: «اللّهُمَّ انَّکَ قُلْتَ «وَمَنْ دَخلهُ کانَ آمِنًا» فآمِنی مِنْ عَذابِکَ عَذابِ النَّارِ».

پنجم آنکه: برسنگ سرخی که مابین دوستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگزارد، در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره «حم سجده» بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن به عدد آیات «حم سجده» بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است.

ششم آنکه: در هر کُنجی از چهار کُنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگزارد، و بعد این دعا بخواند: «اللّهُمَّ مَنْ تَهَیَّاَ وَتَعَبَّاَ وَاعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوفادَةٍ الی مَخْلُوْقٍ رَجآءَ رِفْدِه وَجوائِزِه وَنَوافِلِه وَفَواضِلِه فَالَیْکَ کانَتْ یا سَیِّدیْ تَهْیِئَتِیْ وَتَعْبِیَتِیْ وَاعْدادیْ وَاسْتِعْدادیْ رِجآءَ رِفْدِکَ وَنَوافِلِکَ وَجَوآئِزِکَ، فَلا تُخَیِّبِ الْیَوْمَ رَجآئیْ یا مَنْ لا یُخَیِّبُ سآئِلَهُ وَلا یَنْقُصُ نآئِلَهُ، فَانیّ لَمْ اٰتِکَ الْیَوْمَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلا شَفاعَةِ مَخْلُوْقٍ رَجَوْتُهُ، وَلکِنْ اتَیْتُکَ مُقِرًّا بِالذُّنُوْبِ وَالْاساءَةِ عَلی نَفْسیْ، فَانَّهُ لا حُجَّةَ لیْ وَلا عُذْرَ، فَاسْئَلُکَ یا مَنْ هُوَ کَذلِکَ انْ

---

[۱]- اولی اتیان به آداب و سنن مذکوره است به این طریق و کیفیّت رجاءً. (خراسانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۶

تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ تُعْطِیَنیْ مَسْئَلَتیْ وَتُقیلَنیْ عَثْرَتیْ وَتَقْلُبَنی بِرَغْبَتیْ وَلا تَرُدَّنیْ مَحْرُوْمًا وَلا مَجْبُوهًا وَلا خآئِبًا، یا عَظیْمُ یا عَظیْمُ یا عَظیْمُ ارْجُوْکَ لِلْعَظیْمِ، [اسْئَلُکَ «۱» [۱] یا عَظیْمُ انْ تَغْفِرَ لِیَ الذَّنْبَ الْعَظیْمِ لا الهَ الّا انْتَ».

هفتم آنکه: در درون خانه کعبه سر به سجود نهد و این دعا بخواند: «اللّهُمَّ لا یَرُدُّ غَضَبَکَ الّا حِلْمُکَ وَلا یُنْجیْ مِنْکَ الَّا التَّضَرُّعُ الَیْکَ، فَهَبْ لیْ یا الهیْ مِنْ لَدُنْکَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتیْ بِها تُحْییْ امْواتَ الْعِبادِ وَبِها تَنْشُرُ مَیْتَ الْبِلادِ، وَلا تُهْلِکْنیْ یا الهیْ غَمًّا حَتّی تَسْتَجیْبَ لیْ دُعآئی وَتُعَرِّفَنِیَ الْاجابَةَ فی دُعآئیْ، اللّهُمَّ ارْزُقْنِیَ الْعافِیَةَ الی مُنْتَهی اجَلیْ وَلا تُشْمِتْ بیْ عَدُویْ وَلا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقیْ، مَنْ ذَالَّذیْ یَرْفَعُنیْ انْ وَضَعْتَنیْ وَمَنْ ذَالَّذیْ یَضَعُنیْ انْ رَفَعْتَنیْ، وَانْ اهْلَکْتَنیْ فَمَنْ ذَالَّذیْ یَعْرِضُ لَکَ فی عَبْدِکَ اوْ یَسْئَلُکَ عَنْ امْرِکَ، وَقَدْ عَلِمْتُ یا الهیْ انْ لَیْسَ فیْ حُکْمِکَ ظُلْمٌ وَلا فیْ نِقْمَتِکَ عَجَلَةٌ وَانَّما یَجْعَلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ وَإِنَّما یَحْتاجُ إلی الظُّلْمِ الضَّعیفُ وَقَدْ تَعالَیْتَ یا الهی عَنْ ذلِکَ عُلُوًّا کَبیرًا، فَلا تَجْعَلْنیْ لِلْبَلاءِ غَرَضًا وَلا لِنقِمَتِکَ نَصَبًا وَمَهِّلْنیْ وَنَفِّسنیْ وَاقِلْنیْ عَثْرَتی وَلا تُتْبِعْنی بِبَلاءٍ عَلی اثْرِ بَلاءٍ فَقَدْ تَری ضَعْفیْ وَقِلَّةَ حیْلَتیْ وَتَضَرُّعیْ الَیْکَ وَوَحْشَتیْ مِنَ النَّاسِ وَانْسیْ بِکَ، یا کَریْمُ اعُوْذُ بِکَ فَاعِذْنیْ وَاسْتَجیْرُبِکَ فَاجِرْنیْ وَاسْتَعیْنُ بِکَ عَلَی الضَّرآءِ فَاعِنیّ وَاسْتَنْصِرُ بِکَ فَانْصُرْنیْ وَاتَوَکَّلُ عَلَیْکَ فَاکْفِنیْ وَاوْمِنُ بِکَ فامِنیْ وَاسْتَهْدیْکَ فَاهْدِنیْ وَاسْتَرْحِمُکَ فَارْحَمْنیْ وَاسْتَغْفِرُکَ مِمَّا تَعْلَمُ فَاغْفِرْلیْ وَاسْتَرْزِقُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْواسِعِ فَارْزُقْنیْ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللَّهِ الْعَلِیّ الْعَظیْمِ».

هشتم آنکه: در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه درِ خانه را بگیرد، بگوید:

«اللّهُ اکْبَرُ اللّهُ اکْبَرُ اللّهُ اکْبَرُ، اللّهُمَّ لا تَجْهَدْ بَلائیْ وَلا تُشْمِتْ بیْ اعْدآئی فَانَّکَ الضَّارُّ النَّافِعُ».

نهم آنکه: چون از خانه به زیر آید دو رکعت نماز بگزارد در نزدیکیِ کعبه، به حیثیتی که درِ خانه کعبه بر دست چپ او باشد.

---

(۱) در برخی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۷

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه

و آن ده امر است:

اوّل آنکه: هفت شوط طواف وداع را بجاآورد، و نیّت چنین کند که: طواف وداعِ خانه کعبه می‌کنم، سنّت تقرّب به خدا.

دوم آنکه: در هر شوط استلام «۱» [۱] حَجَر اسود و رکن یمانی کند، و اگر در هرشوط نتواند شوط اوّل و دوم استلام نماید.

سوم آنکه: بعد از فارغ شدن از طواف التزامِ مستجار کند، به طریقی که در طواف عمره مذکور شد. «۲»

چهارم آنکه: در نزد حَجَر اسْوَد آید و شکَم خود را به کعبه بچسباند، و دست چپ خود را بر حَجَر اسود گذارد، و دست راست را از جانب درب خانه کعبه بچسباند، و بگوید: «الْحَمْدُللّهِ وَصَلَّی اللّهُ عَلی سَیِّدِنا وَنَبِیِّنا مُحَمَّدٍ والِه اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُوْلِکَ وَامینِکَ وَحَبیْبِکَ وَنَجِیِّکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اللّهُمَّ کَما بَلَّغَ رِسالاتِکَ وَجاهَدَ فیْ سَبیْلِکَ وَصَدَعَ بِامْرِکَ وَاوْذیَ فیْکَ حَتّی اتاهُ الْیَقینُ، اللّهُمَّ اقْلِبْنیْ مُفْلِحًا مُنْجحاً مُسْتَجابًا لیْ بَافْضَلِ ما یَرْجِعُ بِه احَدٌ مِنْ وَفْدِک مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَکَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوانِ وَالْعافِیَةِ مِمّا یَسَعُنیْ انْ اطْلُبَ، فَاسْئَلُکَ انْ تُعْطِیَنیْ مِثْلَ الَّذیْ اعْطَیْتَهُ اوْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِکَ تَزیْدُنیْ عَلَیْهِ، اللّهُمَّ انْ امَتَّنی فَاغْفِرْلیْ وَانْ احْیَیْتَنیْ فَارْزُقْنِیْهِ مِنْ قابِلٍ، اللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَةِ بَیْتِکَ، اللّهُمَّ انیْ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ امَتِکَ حَمَلْتَنیْ عَلی دابَّتِکَ وَسَیَّرْتَنیْ فی بِلادِکَ حَتّی ادْخَلْتَنیْ حَرَمَکَ وَامْنَکَ، وَقَدْ کانَ مِنْ حُسْنِ ظَنیْ بِکَ انْ تَغْفِرَ لیْ ذُنُوبیْ فَإنْ کُنْتَ غَفَرْتَ لی ذُنُوبی فَازْدَدْ عَنیْ رِضًا وَقَرِّبْنیْ الَیْکَ زُلْفی وَلا تُباعِدْنیْ، وَانْ کُنْتَ لَمْ تَغْفِرَ لیْ فَمِنَ الْانِ فَاغْفِرْ لیْ قَبْلَ انْ تَنْأی عَنْ بَیْتِکَ داری، فَهذا اوانُ انْصِرافیْ وانْ

(۱) لمس کردن، دست مالیدن.

(۲) رجوع شود به صفحه ۳۲۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۸

کُنْتَ اذِنْتَ لیْ غَیْرَ راغِبٍ عَنْکَ وَلا عَنْ بَیْتِکَ وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِکَ وَلا بِه اللّهُمَّ احْفَظْنیْ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَمِنْ خَلْفیْ وَعَنْ یَمیْنیْ وَعَنْ شِمالیْ حَتّی تُبَلِّغَنیْ اهْلیْ فَاذا بَلَّغْتَنیْ اهْلیْ فَاکْفِنیْ مَؤُونَةَ عِبادِکَ وَعِیالیْ فَانَّکَ وَلِیُّ ذلِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَمِنیْ».

پنجم آنکه: بعد از دعا خواندن به جانب چاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد، و بعد از آن متوجّه بیرون رفتن از مسجدالحرام شود.

ششم آنکه: در اثنای بیرون آمدن بگوید: «ائبُونَ تائبُونَ عابِدُوْنَ، لِرَبِّنا حامِدُوْنَ، الی رَبِّنا راغِبُونَ، الَی اللّهِ راجِعُوْنَ إنْ شاءَ اللّهُ تَعالی .

هفتم آنکه: نزد در مسجدالحرام سجده طویل با کمال خضوع و خشوع بجاآورد.

هشتم آنکه: بر درِ مسجدالحرام ایستد و بگوید: «اللّهُمَّ انیْ انْقَلِبُ عَلی لا الهَ الّا اللّهُ».

نهم آنکه: به یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدّق کند.

دهم آنکه: قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر به حجّ آید.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۴۹

مطلب ششم در بیان احکام حجّ قِران و حجّ افراد

مطلب ششم در بیان احکام حجّ قِران و حجّ افراد

قبل از این مذکور شده بود که حجّ قِران و حجّ افراد برشخصی واجب است که از اهل مکّه معظّمه باشد، یا آنکه دوریِ او از آن مکان مقدّس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد، و اگر دوریِ این کس از آن مکان مقدّس شانزده فرسخ باشد و زیاده حجّی که براو واجب می‌شود حجّ تمتّع است. و افعال حجّ تمتّع را به‌تفصیل مذکور ساختیم.

و افعال حجّ قِران و حجّ افراد مثل افعال حجّ تمتّع است، ولکن عمره حجّ تمتّع قبل از حجّ است و طواف نساء ندارد [۱] و عمره حجّ قِران و حجّ افراد بعد از حجّ است و طواف نساء دارد.

و افعال این دو نوع به یک طریق است، لکن در حجّ قِران مخیّر است میانه آنکه نیّت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد، و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد.

و احرام هریک از حجّ قِران و حجّ افراد واجب است که از میقات باشد، یا از مسکن خود هر گاه مسکن او به مکّه نزدیک‌تر باشد از میقات، یا از مکّه هر گاه مسکن او مکّه باشد، و باقیِ افعال به طریق افعال حجّ تمتّع است.

پس چون احرام ببندد متوجّه عرفات گردد، و بعد از وقوف عرفات متوجّه مشعرالحرام شود، و بعد از وقوف مشعرالحرام، به منی رود و رمی جمرات و قربانی

---

[۱]- احوط طواف است. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۰

و تقصیر بجاآورد، و به مکّه بازگردد و طواف و دو رکعت نماز آن را بجا آورد، و سعی مابین صفا و مروه، و طواف نساء و دو رکعت نماز آن را به طریقی که قبل از این مذکور شد به‌عمل آورد.

و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده را بجاآورد به این طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیک‌ترین موضعی به حرم احرام عمره مفرده ببندد، و طواف عمره و دو رکعت آن، و سعی میان صفا و مروه و تقصیر، و طواف نساء و دو رکعت آن بجاآورد.

و مراد از «اشعار» آن است که جانب راست کوهان شتری را که به جهت قربانی می‌برد که در منی قربان کند زخم زند و آن جانب را بـه خـون آن زخم آلـوده کنـد. و مراد از «تقلیـد» آن است که گردن قربـانی که می‌برد نعلین بیـاویزد که در آن نعلین نمـاز کرده باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۱

مطلب هفتم در بیان احکام حجّ به نیابت

فصل اوّل: نایب گرفتن به جهت میّت و حیّ

فصل اوّل: نایب گرفتن به جهت میّت و حیّ

بدان‌که چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حجّ اسلام براو واجب شده باشد و در ذمّه او مستقرّ گشته باشد واجب است که در آن سال شخصی را به اجاره گیرند که به‌نیابت [۱] او حجّ بجاآورد، اگر وقت حجّ باقی باشد، و الّا سال دیگر، خواه میّت وصیّت کرده باشد که حجّ جهت او کنند و خواه وصیّت نکرده باشد.

امّا اگر قبل از آنکه حجّ در ذمّه او مستقرّ گردد، فوت شود نایب گرفتن واجب نیست. و حجّ در ذمّت وقتی مستقرّ شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن به حجّ حجّ را تأخیر کند تا آن‌قدر وقت بگذرد که گنجایش حجّ بجاآوردن نداشته باشد [۲] پس اگر بعد

از استطاعت و قبل از گذشتن مدّت مذکور فوت شود حجّ ساقط است، و نایب گرفتن لازم نیست.

و اجرت حجّ مقدّم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد، پس هر گاه میّت مشغول الذمّه باشد به حجّ و قرض نیز داشته باشد، واجب است که اوّل اجرت‌المثل حجّ

---

[۱]- وجوب نیابت در آن سال اگر وقت باشد و در سال دیگر اگر باقی نباشد احوط است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی تمام اعمال حجّ و لو این که رکن نبوده باشد. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۲

و قرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند، و آنچه بعد از آن بماند به وارث می‌رسد، و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی به وارث نمی‌رسد. و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت‌المثل حجّ باشد کلّ متروکات او را به اجرت حجّ باید داد و وارث از متروکات او محروم می‌شود.

و هر گاه شخصی تبرّع نماید و بی‌اجرت به نیابت میّت حجّ بجاآورد در این صورت حجّ از ذمّه میّت ساقط می‌شود و لازم نیست که نایب به جهت او بگیرند. وهمچنین اگر شخصی به تبرّع از مال خود شخصی را به اجاره بگیرد که به نیابت آن میّت حجّ کند.

و بدان‌که میانه مجتهدین خلاف است در آنکه نایب از کجا متوجّه حجّ شود، بعضی برآنند که از آنجا که فوت شده واجب است متوجّه حجّ شود، و بعضی برآنند که توجّه از میقات کافی است، و بعضی برآنند که اگر متروکات میّت وفا کند از محلّ فوت متوجّه شود، و اگر به آن وفا نکند از میقات. و این قول [۱] به صواب [۲] نزدیک‌تر است،

---

[۱]- قول سوم که مختار مصنف است احوط است و لزوم آن معلوم نیست، بلکه قول دوم که‌کفایت از مواقیت باشد اقرب به قواعد است. (تویسرکانی)

* بلکه قول دوم اقوی و اقرب است. (خراسانی)

* قول اوّل با آنکه اقرب است احوط است فی الجمله. (مازندرانی)

* اظهر قول دوم است مطلقا و لو این که ترکه بر حجّ بلد وفا کند و وصیّت بر حجّ بلد بکند، غایة الامر در صورت وصیّت زیاده از اجرت حجّ میقات از ثلث حساب می‌شود اگر ورثه از اصل امضاء نکند چنانچه احوط بر کبار این است که حجّ بلد بگیرند و زیاده از اجرت حجّ میقات از خود حساب کنند و بر صغار محسوب ندارند و از اینجا معلوم شد که رجوع قول دوم بر سوم درست نیست، بلی بعید نیست که قول اوّل راجع بر او باشد و اظهر این است که مناط بلد موت است نه وطن ولو این که ابعد از وطن شود. (نخجوانی)

* بلکه اقرب قول دوم است، بلی احوط از برای کبار ورثه استیجار از محلّ موت است به این که مقدار زاید بر میقات را از حصّه خود بدهند و بر صغار محسوب ندارند، چنانچه هرگاه وصیّت به حجّ بلدی کند زائد بر میقات از ثلث باید خارج شود یا ورثه امضاء کند و مناط بلد موت است نه وطن. (یزدی)

[۲] ولی اصوب موافق احتیاط آنکه مازاد از اجرت از میقاتگاه را کبار ورثه پای خود محسوب کنند و صغار را معاف نمایند. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۳

و ظاهر قول دوم به این قول باز می‌گردد.

و اگر حجّ [۱] در ذمّه شخصی مستقرّ شده باشد، امّا بهواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد، مثل بیماری یا خوف از دشمن

نتوانـد به حجّ رفتن، واجب است [۲] که شخصـی را به اجاره بگیرد که به نیابت او حـجّ کنـد، هر گاه امید آن نداشـته باشد که مانع برطرف شود، و الّا بر او واجب است که خود حجّ کند.

و اگر بعـد از آنکه نایب به‌نیابت او حـجّ گزارده باشـد مانع او برطرف شود، براو واجب است که خود حـجّ کنـد و حـجّ که نایب او کرده کافی نیست.

امّا اگر حـجّ گزاردن براو واجب شـده [۳] باشـد وقبـل از آنکه در ذمّه او مسـتقرّ شود او را مـانعی از رفتن به حـجّ پیش آیـد در این صورت در وجوب نـایب گرفتن میـانه مجتهـدین خلاف است، بعضـی برآننـد که حکم شخصـی دارد که او را بعـد از اسـتقرار حجّ مانعی بهم رسـد، و بعضـی برآننـد که از این شـخص حـجّ ساقط است مادام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست، خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد.

و اقرب قول اوّل [۴] است.

فصل دوم: شروطی که در نیابت حجّ معتبر است

فصل دوم: شروطی که در نیابت حجّ معتبر است

و آن شش امر است:

اوّل آنکه: نایب بالغ باشـد. و بعضـی از [۵] مجتهدین نیابت غیربالغ را جایز داشـته‌اند، به‌شـرط آنکه تمیز داشـته باشد و بر سـخن او اعتماد باشد «۱».

---

[۱]- یعنی حجّهٔ الاسلام نه هر حجّی. (دهکردی، مازندرانی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (مازندرانی)

[۳] یعنی تمکّن مالی داشته باشد. (مازندرانی)

[۴] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۵] این قول اقوی است. (تویسرکانی)

* قول این بعض اقوی است. (خراسانی)

---

(۱) محقّق اردبیلی، مجمع الفائده ۶: ۱۲۸. محقّق عاملی، مدارك ۷: ۱۱۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۴

دوم آنکه: عادل باشد [۱] پس حرام است [۲] که غیرعادل را نایب حجّ سازند. امّا اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حجّ را به‌فعل آورده در این صورت حجّ او کافی است و احتیاج به نیابت عادل گرفتن نیست. و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه ظنّ غالب باشد که نایب افعال حجّ را بجاآورد، نایب گردانیدن او جایز است [۳] «۱».

سوم آنکه: در ذمّه نایب حجّ واجب [۴] نباشد.

چهارم آنکه: افعال حجّ را بالتمام داند، یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجاآوردن هرفعلی را از او تعلیم گیرد.

پنجم آنکه: در نیّت قصد کند که این افعال را به نیابت فلانی بجامی‌آورم.

ششم آنکه: آن شخصـی که نایب به نیابت او حـجّ می‌گزارد بایـد که شیعه اثنا عشری باشـد، پس نایب مخالف مـذهب شدن جایز نیست [۵] مگر آنکه پدر یا جدّ [۶] پدریِ

[۱]- اقوی عدم اشتراط عدالت است درنیابت بلکه وثوق و اطمینان به فعل کافی است. (تویسرکانی)

[۲] بلکه حرام نیست. (خراسانی)

* اصل نائب گرفتن غیر عادل حرمت آن وجهی نـدارد، بلی دادن مال میّت را به او با این که ندانـد افعال حـجّ‌را بجای‌می‌آورد جایز نیست وکفایت در ابراء ذمّه میّت‌نمی‌کند. (مازندرانی)

* یعنی مبرء ذمّه میّت نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] به شرط آنکه ظّن به مرتبه وثوق و اطمینان برسد. (نخجوانی)

[۴] اگر معیّن باشد در همان سال اجاره. (خراسانی)

* یعنی در آن سـال که نـائب می‌شود از جهت دیگر حـجّ بر او واجب نباشـد، پس اگر حـجّ واجب باشـد لکن نه در آن سال ضـرر ندارد، و همچنین اگر در آن سال واجب باشد و لکن متمکّن از آن نباشد. (دهکردی، یزدی)

* حجّی که بر او واجب است باشـد در همان سال که نایب حـجّ شـده، پس اگر حـجّ واجب در ذمّه داشـته باشد در سال‌های بعد از ایـن مـانع از نـائب شـدن قبـل نیسـت و همچنیـن کسـی کـه حـجّ بر ذمّه او هست و تمکّن از اداء آن نـدارد جـایز است نـائب شـود. (مازندرانی)

[۵] اگر ناصبی باشد و در غیر ناصبی بنابر احوط. (خراسانی)

[۶] در جدّ اشکال است. (خراسانی)

(۱) محقّق عاملی، مدارک ۷: ۱۰۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۵

نـایب باشـد، که در این دو صورت نیـابت کردن او جـایز است بـا وجود آنکه مخالف مـذهب باشـد. و بعضـی از مجتهـدین این دو صورت را نیز جایز نداشته‌اند [۱]»

.

و جـایز است که زن نـایب مرد شود و برعکس. و همچنین جـایز است که غلام یا کنیزی که عادل باشنـد [۲] به رخصت آقای خود نایب شوند.

واگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود، نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شـده، روانه حجّ شود، وورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی [۳] که قطع کرده می‌رسد و بس، و تتمّه به [۴] ورثه صاحب مال می‌رسد.

و اگر فوت او بعـد از احرام و داخـل شـدن حرم باشـد و از بـاقی افعـال چیزی بجـا نیـاورده باشـد آنچه به فعـل آورده کافی است، و احتیاج به نایب گرفتن دیگر نیست. امّا میانه مجتهدین خلاف است، بعضـی بر آنند که در این وقت [۵] کلّ مبلغی که وجه اجاره او است به وارث او می‌رسد [۶]. «۲»

والسلام علی من اتبع الهدی

[۱] و احوط نیز جایز نبودن است. (صدر)

[۲] بلکه اگر عادل هم نباشند و کافی است احراز بجا آوردن نائب مناسک حجّ را. (خراسانی)

[۳] در صورتی که قطع مسافت داخل در وجه اجاره باشد. (خراسانی)

[۴] بلکه تتمّه را باید صرف حجّ نمود و نائب گرفت، چنانچه تصریح بر آن نموده. (مازندرانی)

[۵] احوط در این صورت دادن به وارث با گذرانیدن به صلح است. (تویسرکانی)

[۶] اگر متعلّق اجاره اعمّ از تمام مناسک حجّ یا آنچه به حکم آن است از امری که مبرء ذمّه منوب عنه بوده باشد، و امّا اگر متعلّق آن خصوص مناسک باشد استحقاق ورثه اجیر تمام مبلغ را در این صورت وجه ندارد. (خراسانی)

* و اقوی تفصیل است ما بین این که اجیر باشد که ذمّه میّت را برئ کند یا اجیر باشد که تمام افعال را بجا آورد، در صورت اوّلی به وارث او میرسد و در دوم تقسیط می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* احوط تصالح و تراضی ا ست. (صدر)

* در صورت اطلاق اجاره این قول اقرب است نه در صورت توزیع و تقسیط اجرت بر جمیع افعال حجّ. (مازندرانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۱: ۶۳۲. قاضی ابن برّاج، مهذّب ۱: ۲۶۹.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۲: ۳۹۰، مسأله ۲۴۴. ابن‌زهره، غنیه: ۱۹۷. شهید دوم، مسالک ۲: ۱۶۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۵۷

تتمه جامع عباسی

دیباچه:

دیباچه:

الحمدللّٰه ربّ‌العالمین و الصلاهٔ و السّلام علی خاتم النبیّین محمّد المصطفی و خیر الوصیّین أمیرالمؤمنین علیّ المرتضی و آلهما الأئمّهٔ النجباء علیهم الصلاهٔ من العلیّ الأعلی.

امّا بعد؛ چون همگی همّت عالی نهمت «۱» [۱] بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیرالبشر مروّج مذهب حقّ ائمّه اثنا عشر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان- خلّداللّٰه ملکه وسلطانه وافاضَ علی العالمین برّه واحسانَه- بر احیاء معالم شریعت سیّدالمرسلین و اعلای اعلام مذهب حقّ ائمّه معصومین- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- مقصور و محصور است، و اراده خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر آنکه شیعیان و محبّان حضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام عالم به مذهب حقّ آن حضرت باشند، لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصهٔ المتقدّمین و زبدهٔالمتاخّرین بهآءالملّهٔ والشریعهٔ والحقیقهٔ والدین محمّد العاملی رحمه الله را مأمور ساخته بودند به‌تصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد به مسائل وضو و غسل و تیمّم و نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات ائمّه معصومین- صلوات اللّٰه علیهم اجمعین- و ایّام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات به آن احتیاج واقع می‌شود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن، و حضرت خاتم المجتهدین امتثالًا لأمره الأشرف شروع در تألیف آن کتاب نموده آن را موسوم به جامع عبّاسی ساخت، مشتمل بر بیست باب، و چون بعد از اتمام پنج باب

---

(۱) منتهای همّت و اهتمام، منتهای آرزو، کمال مطلوب.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۰

آن، در دوازدهم ماه شوّال سنه هزار و سی و یک هجری به جوار رحمت ایزدی پیوست، در ثانی الحال امر اشرف اعلی عزّ صدور یافت که پانزده باب تتمّه آن کتاب سِمَتِ اتمام وصورت اختتام پذیرد، وداعی دولت قاهره «نظام بن حسین ساوجی» امتثالًا لَامره الاشرف المطاع- لا- زال نافذًا فی الأقطار والأرباع- شروع دراتمام آن‌نموده، واللَّه الموفِّق للإتمام والمیسِّرِ لِلاختتام، که منظور نظر کیمیا اثر نوّاب همایون ارفع اقدس گردد.

باب ششم از کتاب جامع عبّاسی: در وقف کردن، و تصدّق نمودن، و قرض دادن، و بنده آزاد کردن، و با کفّار جهاد کردن.

باب هفتم: در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و باقی حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام و ایّام مولود و وفات ایشان.

باب هشتم: در بیان نذر و عهد نمودن، و سوگند خوردن، و کفّاره دادن.

باب نهم: در بیع کردن، و رهن نمودن، و شفعه گرفتن و توابع آن.

باب دهم: در بیان اجاره دادن، و عاریت نمودن، و احکام غصب و توابع آن.

باب یازدهم: در نکاح کردن به دوام و متعه و تحلیل و ملک یمین.

باب دوازدهم: در طلاق و خلع، وعدّه داشتن زنان.

باب سیزدهم: در شکار کردن و شروط آن.

باب چهاردهم: در ذبح حیوانات، و حلال و حرام.

باب پانزدهم: در آداب طعام خوردن، و آب نوشیدن، و رخت پوشیدن.

باب شانزدهم: در قضا پرسیدن و شروط آن.

باب هفدهم: در اقرار کردن و وصیّت نمودن.

باب هجدهم: در قسمت کردن ترکه.

باب نوزدهم: در حدودی که در شرع مقرّر است به جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن.

باب بیستم: در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای او، و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند، و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۱

باب ششم در وقف کردن، وتصدّق نمودن و قرض دادن، و بنده آزاد کردن، و جهاد با کفّار کردن

مطلب اوّل در بیان وقف کردن و توابع آن

فصل اوّل در شروط وقف:

فصل اوّل در شروط وقف:

بدان‌که شروط وقف شانزده است:

اوّل: اهلیّت واقف، پس وقف غیربالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست، و کسی‌که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیردیوانگی وقفش صحیح است. و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد، میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ عدم صحّت [۱] است. و گویا آن جماعتی که گفته‌اند وقف او صحیح است مستَنِد شده‌اند به حدیثی که واقع شده در جواز صدقه «۱» او و حمل

کرده‌اند تصدّق را بروقف چه وقف نیز صدقه جاریه است.

و همچنین وقف مست و بی‌هوش و قرض داری [۲] که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست. و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست

---

[۱]

.- عدم صحّت احوط است. (تویسرکانی)

[۲] ومثـل این است سـفیه، لکن این دو اگر وقف کننـد لزوم وقف اینهـا موقوف است بر اجازه‌غرما بالنسبه بر مفلس و بر اجازه ولیّ بالنسبه بر سفیه و امّا وقف مریض در مرض موت صحیح و لازم است و از اصل ترکه بیرون است نه از ثلث بنابر اظهر. (نخجوانی)

---

(۱) کافی ۷: ۲۸، حدیث ۱. وسائل ۱۹: ۳۶۲، حدیث ۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۳

دوم: نیّت واقف، پس وقف غافل و کسـی که در خواب باشد یا مست یا بی‌هوش باشد صـحیح نیست. و اگر بعد از وقف کردن و به قبض دادن دعوا نماید که وقف بی‌نیّت واقع شده آن دعوی مسموع نیست. [۱]

و خلاـف است میـانه مجتهـدین که آیـا قربت در وقـف شـرط است یـا نه؟ اقرب آن است که شـرط [۲] است، پس وقـف کـافر [۳] صحیح نیست.

سوم: مالکیّت واقف، پس اگر ملك دیگری را وقف کند صحیح نیست، و اگرچه مالکش بعد از وقف اجازت دهد [۴].

چهارم: ایجاب، چون «وَقَفْتُ» و آنچه با قرینه دلالت بروقف کند.

---

[۱] تفصیلی دارد که بیان آن منافی با وضع حاشیه است. (صدر)

[۲] دلیـل واضـحی بر اشتراط قصـد قربت نیست اگر چه احوط است و بر فرض تسـلیم اشتراط لاـزم نمی‌آیـد که وقف کافر صـحیح نباشـد زیرا که قصـد قربت از کـافر هم جایز و ممکن است، بلی از منکرین صانع قصـد قربت ممکن نیست لکن از یهود و نصاری و سـایر فرق کفّـار که قائلنـد بر وجـود صـانع قصـد قربت ممکن است و همچنین دلیـل واضـحی بر اشـتراط قبول در وقف نیست بلکه مقتضـای قواعـد شـرعیّهٔ اکتفـاء به ایجـاب است چنـانکه جماعتی قائلنـد لکن احوط اشتراط است مطلقاً اگر چه وقف عام یا وقف بر مصالـح باشـد و در این صورت حاکم شـرع قبول کنـد و همچنین اقوی عـدم اشتراط دوام است در وقف پس هرگاه وقف را مقارن نمایـد به مـدّتی صـحیح است و لا حبساً و بعـد از انقضاء مـدّت بر می‌گردد به واقف یا به وارث و همچنین هرگاه وقف نماید بر من ینقرض غالباً صـحیح است وقفاً لا حبساً و بعد از انقراض بر می‌گردد به واقف یا به وارث و همچنین اگر شرط نماید که هر وقت که خواهد رجوع کند صحیح است شرط و صحیح است وقف وقفاً لا حبساً پس اگر محتاج شد و رجوع کرد مالك می‌شود و بعد از او به وارث او می‌رسد ولکن مراعات احتیاط در جمیع این مسائل بسیار بجا است. (تویسرکانی)

* شرطیّت قربت محلّ اشکال است و اظهر صحّت وقف کافر است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] کافر مقرّ به صانع و موّحد قصد قربت معتبر در وقف که فی سبیل‌اللّٰه باشد از او متمشّی می‌شود، پس وقف او صحیح است علی الاقوی. (دهکردی)

* کافری که منکر صانع نیست تحقّق قربت از او مانعی ندارد. (صدر)

[۴] ولی اگر چنین اتّفاقی افتاد مالك مجیز رعایت احتیاط را نموده و ثانیاً به همان نحو وقف نماید. (دهکردی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۴

پنجم: قبول مقارن ایجاب از بطن اوّل در وقف اولادی، و در بُطون دیگر قبول شرط نیست، هر گاه وقف برکسی باشد که در او قبول ممکن باشد، و اگر وقف برطفلی باشد قبول ولیّ او با صرفه [۱] و غبطه کافیست.

و در وقف برفقرا قبول شرط نیست، چه در این صورت قبول ممکن نیست.

و همچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد، چون وقف بر مساجد و مشاهد. و بعضی از مجتهدین [۲] بر آن رفته‌اند که در این صورت قبول حاکم شرع لازم است. [۳] «۱»

ششم: معلَّق نساختن وقف به شرطی یا صفتی غیرواقع، پس اگر چیزی را وقف کند و آن را برشرط یا صفت واقعی که عالم به‌وقوع آن باشد معلَّق سازد صحیح است، مثل آنکه گوید: این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد.

هفتم: دوام وقف است، پس اگر وقف را مقارن مدّتی سازد آن وقف نخواهد بود، بلکه آن را حبس می گویند، و به‌انقضای مدّت باطل می‌شود. و همچنین است اگر شرط کرده باشد [۴] که هروقت خواهد رجوع کند.

و اگر وقف کند برکسی که اغلب آن باشد که منقرض شود، بعد از انقراض او میان فقها خلاف است، بعضی گفته‌اند که: راجع به‌واقف می‌شود در حالت حیات او و منتقل به وارث او می گردد بعد از وفات او، و بعضی برآنند که: به ورثه موقوف علیه راجع می‌شود، وبعضی گفته‌اندکه: در ابواب البرّ «۲» صرف باید کرد. و اصحّ قول اوّل است. [۵]

و اگر در اوّل منقطع باشد همچو وقف برمعدوم آنگاه برموجود، اقوی آن است که باطل است.

---

[۱] عدم ضرر کافی است. (تویسرکانی)

[۲] فرمایش بعضی از مجتهدین خالی از قوّت نیست. (صدر)

[۳] این قول احوط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] با این شرط باطل است و حبس هم نخواهد بود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] محتاج به تأمّل است. (صدر)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۲۶۷.

(۲) راه‌های خیر.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۵

و اگر در وسط منقطع شود، چون وقف بر زید آنگاه برغلام شخصی، آنگاه برفقرا، در این دو احتمال است: یکی [۱] صحّت طرفین و بطلانِ در وسط و عود حاصل آن به واقف و وارث او «۱».

و اگر در هردو طرف منقطع باشد، مثل اوّل أقوی بطلان است.

هشتم: قبض [۲] موقوف علیه از بطن اوّل در وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست، و قبض ولیِّ طفل [۳] یا حاکم شرع در صغیر کافی است، پس بنابراین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است.

و در قبض فوریّت شرط نیست، پس هر گاه قبض کند صحیح است. و در قبض اذن واقف شرطاست، وهرگاه واقف تولیت آن‌چیزی را که وقف برفقرا کرده جهت خویش شرط کرده باشد در مدّت حیات قبض فقرا شرط نیست، بلکه قبض او کافی است.

نهم آنکه: از نفس خود بیرون کند، پس‌اگربرخود وقف‌کند صحیح‌نیست. واگربرخود وقف کند بعد از آن بر فقرا، مجتهدین را دراین دو قول‌است. اصحّ آن است که باطل است.

و اگر وقف برخود و فقرا کند در او دو احتمال است اوّل: نصفش صحیح باشد و نصف باطل. دوم آنکه: تمام باطل باشد. [۴]

---

[۱]- احتمال دیگر صحّت وقف است بالنسبهٔ به اوّل و بطلان بالنسبهٔ به وسط و یا بعد آن و این‌احتمال خالی از قوّت نیست و احتمال ثالثی هم می‌رود و آن بطلان است مطلقاً و این ضعیف است. (تویسرکانی)

* احتمال دوم بطلان وسط و آخر و این اقوی است مگر آنکه مقصود واقف مقیّد به ترتیب مذکور باشد که در این صورت باطل است، حتی در طرف اوّل. (یزدی)

[۲] محتمل است که قبض شرط لزوم باشد نه شرط صحّت، بنابراین به موت واقف باطل‌نمی‌شود بلکه اختیار فسخ از برای وارث است مثل سایر عقود غیر لازمه. (تویسرکانی)

[۳] در اوقاف عامّه معتبر است قبض متولّی و اگر نباشد حاکم شرع قبض می کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] احتمال اوّل اقوی است. (تویسرکانی)

* و اظهر اوّل است مگر آنکه به نحو تقیید باشد. (یزدی)

---

(۱) احتمال دوم در متن ذکر نشده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۶

واگر شرط کندکه قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او درمدّت حیات از وقف باشد باطل است. [۱] و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است، زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده‌اند، پس در این صورت اگر ایشان اکتفا به وقف کنند و واجب النفقه باشند، نفقه ایشان آیا ساقط می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است [۲] و همچنین در نفقه زوجه خلاف است. [۳]

دهم آنکه: آنچه واقف وقف کرده عینی باشد و از آن منتفع شوند، پس وقفِ دَین و منفعت و کُلّیِ در ذِمّه صحیح نیست. [۴] و همچنین صحیح نیست وقف هرچه خورند از مأکولات، زیرا که اصل آن باقی نمی‌ماند.

و خلاف است میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه؟ بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده‌اند که وقف آنها جایز نیست «۱» و اصحّ آن است که جایز است [۵] زیرا که جهت زینت نفع از آنها می‌توان گرفت.

یازدهم آنکه: صحیح باشد که آن را مالك شوند، پس اگر شراب یا خوك را وقف کنند صحیح نیست. [۶]

---

[۱]- اگر واقف شرط کند که خود ادای دیون خود را از ملك وقف نماید یا استیفای قدر مؤنهٔو اخراجات خود را نماید باطل است ظاهراً و اگر شرط کند که موقوف علیه ادای دیون او را نماید یا آنکه مخارج او را متحمّل شود حکم به بطلان در این صورت خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۲] اظهر سقوط است در اقارب و امّا در زوجه پس ساقط نیست و اگر به عنوان نفقه واجب باشد در زوجه باطل است و همچنین در مملوك. (نخجوانی، یزدی)

[۳] قول به سقوط خالی از وجه نیست. (تویسرکانی)

[۴] ظاهراً همین قدر بگوید: «فی سبیل‌اللّه» بلکه هرگاه ملتفت باشد که معنای تحبیس اصل‌و اطلاق منفعت است «فی سبیل‌اللّه و ما یوجب التقرّب إلیه» کافی است و وقف صحیح است و حاجت به تعیین تفصیلی ندارد. (دهکردی)

[۵] مشکل است. (صدر)

[۶] مطلقاً معلوم نیست. (صدر)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۲۸۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۵۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۷

دوازدهم آنکه [۱]: بیان مصرف کند؛ پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست.

سیزدهم آنکه: موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف، پس اگر برمعدوم وقف کند صحیح نیست و اگرچه طفل در شکم باشد. [۲] و اگر برموجود وقف کند و بعد از آن بر آنچه از او در وجود آید صحیح است. امّا اگر بر معدوم وقف کند و بعد از آن بر موجود آیا صحیح است آن وقف در حقّ موجود آیا وقف باطل است یا نه؟ در این مسأله مجتهدین را دو قول است، اصحّ آن است که باطل است.

چهاردهم آنکه: موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی، پس وقف بر مَلَک و جنّ و دوابّ و بنده [۳] اگر چه مدبّر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست.

و برجمادات وقف صحیح نیست. و اگر وقف برمساجد و مشاهد و منبرها و پُلها کنند، صحیح است، زیرا که فی‌الحقیقه راجع به مسلمانان می‌شود.

پانزدهم آنکه: موقوف علیه مشخّص باشد، پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند، یا بریکی از دو مسجد، صحیح نیست.

شانزدهم آنکه [۴]: وقف کردن برموقوف علیه جایز باشد، پس اگر وقف کند، بر زنا کنندگان و قطّاع الطریق باطل است.

وهمچنین [باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را برنوشتن تورات و انجیل و کتب انبیآء سابق‌که الحال دین‌ایشان منسوخ است، یا وقف برعبادتخانه یهود و نصاری.

---

[۱] اعتبار این شرط معلوم نیست، پس هرگاه بیان مصرف نشد متحمل است که به هر مصرفی که موقوف علیه خواهد رساند. (تویسرکانی)

[۲] حکم به بطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر)

[۳] اظهر این است که عبد مطلقاً مالک می‌شود لکن محجور است. (نخجوانی)

[۴] حاصل این شرط آن است که باید مصرف وقف مانعی شرعاً نداشته باشد، پس وقف برنوشتن تورات و انجیل و مثل آن باطل است و وقف بر خارج مذهب یا معصیت کار به ملاحظه «لکلّ کبد حرّی أجر» و امثال آن مانع از صحت ندارد. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۸

و وقف کردن بر یهودان جایز است [۱] به مذهب بعضی از مجتهدین «۱» ودر این‌مقام اشکال کرده‌اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر عبادتخانه ایشان جایز نیست؟

و جواب [۲] این اشکال چنین گفته‌اند که: وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است، بخلاف وقف بر یهودان، چه از این حیثیّت که ایشان مخلوق اللّه تعالی‌اند جایز است، و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند.

و امّا وقف کردن یهود براینها جایز است. و بعضی از مجتهدین [۳] وقف کردن آتش پرستان را برآتشکده باطل [۴] می‌دانند «۲».

و هر گاه شروط وقف متحقّق شود موقوف علیه مالک می‌شود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل می‌شود. و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد، چون صوف و وَبَرِ گوسفند خلاف است میانه مجتهدین.

و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد.

و جایز نیست فروختن وقف، و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقفِ اولادی نزاع واقع شود که منجر به خراب شدن وقف شود، میانه مجتهدین در این خلاف است. اقرب آن است که جایز است فروختن آنچه وقف شده در این صورت، و به قیمت آن چیز مثل آن چیز بخرند.

---

[۱]- اقوی جواز وقف است بر یهود و غیر آن از اصناف کفّار و مخالفین. (تویسرکانی)

[۲] و در این جواب بحثی هست که همین علّت را در مادّه وقف بر زنا کنندگان و قطّاع الطریق‌نیز می‌توان گفت چه از حیثیّتی که ایشان مخلوق‌اند باید جایز باشد و حال آنکه تصریح کرده‌اند که وقف بر ایشان جایز نیست. جواب از این آنچه توان گفت آن است که وقف بر معاونت زانی وقطّاع الطریق مقصود واقف معاونت ایشان است نه مخلوقیّت خدای تعالی، به خلاف وقف بر جهود، چه در آن جهودیّت مقصود واقف نیست. (صدر)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۴] و اقوی صحّت اقراری است نه واقعی. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۲۷۵. محقّق، شرایع ۲: ۲۱۴. علامه حلّی، تبصره: ۱۲۴.

(۲) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۱۲. علّامه در مختلف ۶: ۳۲۱ به ابن جنید نسبت داده است و در صفحه ۳۲۴ نیز آن را اختیار نموده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۶۹

فصل دوم تصدّق نمودن:

فصل دوم تصدّق نمودن:

بدان‌که در تصدّق نمودن ثواب بسیار وارد شده، و صدقه پنهانی افضل است از آشکارا، چنانچه در حدیث تصریح به آن واقع شده «۱» مگر آنکه توهّم کنند که تصدّق نمی‌کنند، چه در این صورت آشکارا باید داد.

و در تصدّق چهار چیز شرط است:

اوّل: ایجاب، چون «تَصَدّقْتُ» و آنچه بدان ماند.

دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ.

» سوم: اقباض به اذن مالک؛ چه بدون اذن مالک صحیح نیست.

چهارم: نیّت قربت.

و حرام است بر بنی‌هاشم اخذ تصدّقات واجبی [۱] چون زکات واجب از غیر بنی‌هاشم، چنانچه در بحث زکات مذکور شد؛ امّا از بنی‌هاشم بربنی‌هاشم جایز است.

و غلامی که بنی‌هاشم آزاد کرده باشند، جایز است که از تصدّقات واجبی بگیرد.

و جایز است بنی‌هاشم که تصدّقات سنّتی را بگیرند، و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفا به معاش ایشان نکند به‌مقدار معاش بگیرند.

و جایز است تصدّق [۲] بر یهود واگرچه بیگانه باشد.

پس هر گاه تصدّقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن، و تصدّقات سنّتی نیز همین صورت دارد، خواه قابض ذی رحم

باشد و خواه اجنبی. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که رجوع می‌رسد هر گاه اجنبی باشد «۲». و اصحّ قول اوّل است.

---

[۱]- ظاهراً جایزاست صدقات واجبه غیر از زکات نیز بر بنی‌هاشم، اگر چه از بنی‌هاشم نباشد. (تویسرکانی)

[۲] تصدّقات مستحبّه. (دهکردی)

* ظاهراً مراد تصدّقات سنّتی بوده باشد. (صدر)

---

(۱) کافی ۴: ۸، حدیث ۲. وسائل ۹: ۳۹۵، حدیث ۳.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۰۹ و ۳۱۴. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۹۴ و ۹۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۰

فصل سوم در بیان سُکنی و عُمری

فصل سوم در بیان سُکنی و عُمری

یعنی شخصی به دیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی. و در آن سه چیز شرط است:

اوّل: ایجاب؛ چون «اسْکَنْتُکَ» وَ «اعْمَرْتُکَ» وَ «ارْقَبْتُکَ» و آنچه بدین‌ها ماند.

دوم: قبول. سوم: قبض.

و هر گاه ساکن گردانیدن مقیّد به عمرِ خود، یا عمرِ ساکن، یا مدّت معیّن باشد، لازم می‌شود به قبض، و بعد از مدّت یا موتِ هرکدام که شرط کرده باشد به مالک منتقل می‌شود؛ پس اگر گوید که مر تو را است که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی، هر گاه ساکن بمیرد منتقل به مالک می‌شود، و اگر در این صورت مالک بمیرد، ورثهِ مالک را نمی‌رسد که ساکن را بیرون کنند. و اگر گوید: در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من، پس هرگاه مالک بمیرد ساکن بیرون می‌رود. امّا اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمی‌رسد که [۱] ورثه ساکن را در مدّت حیات خویش بیرون کند. و اگر مقیّد به وفات نکرده باشد [۲] هرگاه خواهد ساکن را می‌تواند بیرون کرد.

و هرچیز را که جایز بود وقف کردن آن سُکنی و عُمریِ آن نیز جایز است. و باطل نمی‌شود سُکنی و عُمری آن به‌فروختن خانه.

و هر گاه سُکنی مطلق واقع شود، ساکن خود و اهل وفرزندان او ساکن می‌شوند.

واگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوایِ آنها جایز است.

و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید، یا گوید:

غلام خدمت خانه کعبه کند، یا مسجدالحرام کند، لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد. و اگر گوید: خدمت شخصی کند و معیّن نکند آن شخص را و بمیرد، به ورثه خودش منتقل می‌شود.

---

[۱]- مگر آنکه مقیّد باشد به سکنای خودش. (یزدی)

[۲] و ذکر مدّتی نیز نکرده باشد و الّا پیش از انقضاء مدت نمی‌رسد او را بیرون کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۱

مطلب دوم در بیان قرض دادن

موقف اوّل در ثواب قرض دادن:

موقف اوّل در ثواب قرض دادن:

بدان‌که در قرض دادن ثواب عظیم است، چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است‌که آن حضرت فرمودکه: «در شبی‌که مرا به معراج بردند بر درِ بهشت دیدم‌که نوشته بود: صدقه‌دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد» «۱» وآنچه در بعضی روایات وارد شده‌که: «صدقه دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد» «۲» مراد از آن صدقه برخویشان است و علماء، چه این صدقه برایشان افضل از قرض دادن است.

و در قرض دادن سه چیز لازم است:

اوّل: ایجاب، چون «اقْرَضْتُکَ» یا «تَصَرَّفْ فیهِ» یا «انْتَفِعْ بِه وَعَلَیْکَ رَدُّ عِوَضِه» و آنچه بدین‌ها ماند.

دوم: قبول چون «قَبِلْتُ» و آنچه دلالت بر رضای بر ایجاب کند.

سوم: واقع شود هریک از ایجاب وقبول از جایزالتصرف، پس از دیوانه، و مست، و مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش، و طفلی که پانزده سال نداشته باشد [۱]

---

[۱]- مقصود آنکه موجب و قابل باید بالغ باشند، خواه به سنّ یا به سایر امارات. (دهکردی)

---

(۱) ابوالفتوح رازی، تفسیر روح الجنان ۱: ۴۱۷. مستدرک وسائل ۱۳: ۳۹۵، حدیث ۳.

(۲) ابن قدامه، مغنی ۴: ۳۵۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۲

اگر مرد باشد، و اگر زن باشد نُه سال نداشته باشد [۱] معتبر نیست.

و قرض دادن بنده [۲] جایز است، و فرقی نیست میانه ذُکور و اناث. و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است. امّا آنچه مثل نداشته باشد دو قول است. [۳] و وعده در قرض دادن معتبر نیست [۴] «۱» پس فی الحال قرض دهنده می‌تواند مال خود را بالتمام طلبید و اگر چه متفرّق داده باشد.

موقف دوم در اموری که به قرض دادن متعلّق است:

موقف دوم در اموری که به قرض دادن متعلّق است:

پنج امر واجب، و هفت امر حرام، و چهار امر سنّت، و چهار امر مکروه.

امّا پنج امر واجب:

اوّل: ردّ کردن مثل آنچه گرفته باشد.

دوم آنکه: هرگاه قرض گیرنده همانچه گرفته باشد یا مثل آن را ردّ کند قبول کردن قرض دهنده واجب است، اگرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد. و اگر از مثل نیز متعذّر باشد قیمت او را در روزی که ردّ می‌کند بدهد، و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی

---

[۱] مگر آنکه به احتلام یا حیض دیدن بالغ شده باشد. (یزدی)

[۲] با اذن سیّد. (دهکردی، یزدی)

[۳] اظهر جواز آن است. (یزدی)

[۴] احوط اعتبار وعده و شرط است در قرض پس هرگاه شرط اجل کرده باشد قبل از حلول‌اجل مطالبه نکند. (تویسرکانی)

* اگر شرط مدّت کند واجب است وفاء به آن بنابر اظهر. (دهکردی، یزدی)

* عقد قرض لازم است از جهت دهنده بالنسبهٔ به عین که قرض داده می‌شود، یعنی جایز نیست که قرض دهنده فسخ کند عقد را و رجوع به آن عین کنـد، و امّا از جهت قرض گیرنـده جایز است از برای او فسـخ کنـد و خود عین را ردّ نمایـد یا آنکه فسـخ نکند و عـوض را بدهـد، پس هرگـاه اجـل معیّنی از برای ادائ این قرض در ضـمن صـیغه قرض شـرط شود اقوی عـدم لزوم آن است، لکن هرگاه اجل از برای قرض در ضمن عقد لازمی شود لزوم آن بی اشکال خواهد بود. (نخجوانی)

---

(۱) یعنی تعیین مدّت اعتبار ندارد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۳

که به قرض گرفته بدهد. [۱]

سوم آنکه: در خاطرش همیشه باشد که آن را بدهد، هر گاه قدرت بهم رساند.

چهارم آنکه: اگر قرض گیرنده بگذارد که سال برآن بگذرد و طلا و نقره سکّه‌دار باشد و به نصاب رسیده باشد، زکات براو واجب است. [۲]

پنجم آنکه: سعی کند در دادن مال به قرض دهنده.

امّا آن هفت امر حرام:

اوّل: شـرط زیاده و نقصان کردن در مقدار و وصف، خواه جنسـی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد، مثل طلا و نقره و گندم و جو، و آنچه به‌کیل و وزن درآید، یا آنچنان نباشد، پس اگر شـرط کند که خانه خود را به اجاره به کمتر از اجرت واقعی بدهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هـدیه بیاورد یا جهت او کاری کند، جایز نیست. امّا اگر زیاده بدهد بی‌شـرط جایز است. و در بعضـی احادیث وارد شده که: جایز است عوض دراهم غله دراهم صـحاح بدهند [۳] یا بـدل درهم کهنه درهم تازه بدهند «۱». و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت، شرط لغو [۴] است. و اگر شرط گِرو یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهر دیگر ردّ کند جایز است. و اگر شرط گِرو کند یا ضامنی جهت قرض دیگر جایز نیست.

دوم: قرض دادن آنچه به کیل و وزن درآید، بی‌آنکه بکشند.

سوم: اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه، بلکه باید که اکتفا به‌قلیل کند.

---

[۱] وجوب این محلّ تأمّل است لکن احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه قیمت یوم الاداء بدهد. (یزدی)

[۲] وجـوب نقره مطلقاً محـلّ تأمّـل است، بلکه بـا حلول أجـل و مطـالبه قرض دهنـده و تمکّن قرض گیرنـده واجب است اداء دین. (تویسرکانی)

[۳] و آن حدیث محمول است بر صورت عدم شرط. (نخجوانی، یزدی)

[۴] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۵: ۲۴۹، حدیث ۲۰. وسائل ۱۸: ۱۹۵، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۴

چهارم: طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی‌که قادر بردادن نباشد، بلکه می‌باید که با او مدارا کند.

پنجم: طلب کردن او است مال خود را از کسی که ملتجی به حرم کعبه شده باشد، مگر آنکه در حرم قرض داده باشد. و بعضی از مجتهدین مدینه طیّبه و مشاهده مشرّفه را نیز ملحق به کعبه ساخته‌اند. [۱] «۱»

ششم: قرض گرفتن کسی‌که قادر بر دادن آن نباشد.

هفتم: نماز کردن قرض‌دار در اوّل وقت. [۲]

و امّا چهار امر سنّت:

اوّل: قرض دادن.

دوم: ظاهر ساختنِ قرض گیرنده مالداری و مفلسیِ خود را برقرض دهنده.

سوم [۳]: وفا کردن به شرطی که کرده باشند.

چهارم آنکه: اگر هدیه جهت قرض، گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند «۲».

و امّا چهار امر مکروه:

اوّل: مال‌دار را قرض کردن بی‌ضرورتی، امّا اگر ضرورت باشد جایز است، چه در

---

[۱] این قول خالی از قوّت نیست. (نخجوانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* با مطالبه دیّان و تمکّن از اداء و همچنین هر شغلی که منافی فوریّت اداء باشد و مع ذلک هرگاه نماز کند یا غیر آن از عبادات صحیح است هر چند معصیت کرده است در تأخیر اداء دین که واجب فوری است با مطالبه و تمکّن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* اگر تمکّن از اداء دارد و قرض دهنده مطالب است علی الاحوط. (صدر)

[۳] احوط وفاء کردن به شرطی است که کرده است. (تویسرکانی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۳۳۱.

(۲) عبارت در نسخه‌ای دیگر این چنین است: اگر هدیه جهت قرض دهنده بیاورد مال خود حساب کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۵

احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند «۱».

دوم: قصد زیادتی کردن هریک از قرض دهنده و گیرنده بی‌آنکه به لفظ بگویند.

سوم: فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده.

چهارم: زیاده از سه روز در خانه او بودن. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۲». [۱]

---

[۱] و این احوط است. (تویسرکانی، صدر)

---

(۱) کافی ۵: ۹۳، حدیث ۲. وسائل ۱۸: ۳۱۹، حدیث ۱.

(۲) حلبی، کافی: ۳۳۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۶

مطلب سوم در بیان بنده آزاد کردن

اشاره

مطلب سوم در بیان بنده آزاد کردن

در آزاد کردن بنـده ثواب بسـیار است و در احادیث اهل‌بیت علیهم السـلام وارد شده که هرکس بنده آزاد کند حقّ سـبحانه وتعالی به‌عوض هرعضوی از اعضای آن بنـده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند، اگر مرد باشد و اگر زن باشد به‌عوض هردو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند «۱».

و اقسام آزادی پنج است:

اوّل: واجب، چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد، یا آنکه نذر کند آزادی غلام را، یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شـرط کند که آزاد کند.

دوم: سنّت، چون آزاد کردن بنـده مؤمن که از خویشـان او باشـد که به خریـدن آزاد نشود، چون برادر و عمّ و خال. [۱] و همچنین سنّت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد.

سوم: مکروه [۲] چون آزاد کردن بنده‌ای که از کسب عاجز باشد، یا طفل باشد ومعاش ایشان را تعیین نکند.

چهارم: حرام، چون آزاد کردن بنده کافر. [۳]

---

[۱]- به تفصیلی که خواهند فرمود. (صدر)

[۲] یعنی اقلّ ثواباً. (نخجوانی، یزدی)

[۳] حرمت عتق کافر معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی) ف

---

(۱) کافی ۶: ۱۸۰، حدیث ۳. وسائل ۲۳: ۱۳، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۷

پنجم: مباح [۱] چون آزاد کردن ولدالزنا و مستضعف.

و آزادی به چهار چیز حاصل می‌شود:

اوّل: مباشرت. دوم: سرایت. سوم: مالک شدن. چهارم: عوارض.

و در آن چهار موقف است:

موقف اوّل مباشرت است

قسم اوّل آزاد کردن بنده:

قسم اوّل آزاد کردن بنده:

و در آن هفت چیز شرط است:

اوّل: صیغه؛ چون «انْتَ حُرٌّ» یعنی‌تو‌آزادی، واگر گوید: «اعْتَقْتُکَ» یعنی آزاد گردانیدم تو را و قصد انشاء کند مجتهدین را در این دو قول است: اصحّ آن است که به این قول نیز آزادی واقع می‌شود. و به غیر از این دو لفظ [۲] آزادی بهم نمی‌رسد از کتابتها و اشارتها و اگرچه به آن قصدِ آزادی کند، مگر آنکه قادر برگفتن نباشد یا گُنگ باشد، چه در این صورت اشارت و نوشتن با قرینه برقصد قایم مقام گفتن این دو لفظ می‌شود.

دوم: صیغه از بالغ و عاقلِ مختار قصدکننده جایزالتصرف واقع شود، پس اگر آزاد کردن بنده از طفل- و اگرچه ده ساله [۳] باشد- و دیوانه و کسی که او را به اکراه برآن دارند و مست و غافل و مفلسی که حاکم شرع او را ازمالش منع کرده باشد که به قرض خواهان او دهد و بیماری که در بیماری [۴] زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع شود، باطل [۵] است.

---

* بنابر قول بعضی. (یزدی)

[۱] مراد عدم تأکّد استحباب است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۳] بطلان عتق طفل ده ساله احوط است و همچنین بطلان عتق زاید بر ثلث در مرض به موت. (تویسرکانی)

[۴] که به آن بیماری بمیرد. (صدر)

[۵] اقوی در عتق بیمار صحّت است، هرچند زائد بر ثلث مال باشد و مراد بیماری است که

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۸

سوم آنکه: مجرّد سازد آزادی‌را از شرط وصفت، امّا جایزاست که چیزی با آزادی شرطکند، پس اگرشرط خدمتِ غلام‌کند جهت خود یا غیر خود در زمانی معیّن جایز است.

و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمی‌شود و برغلام اجرت آن زمان لازم است. و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را می‌رسد که آن قدر زمان او را خدمت فرمایند؟ مجتهدین‌را در این دو قول است: اصحّ آن است که نمی‌رسد. [۱]

و همچنین در آنکه اگر اوّل شرط کند که آنچه شرط کرده اگر غلام به فعل نیاورد، همان بنده باشد، مجتهدین را در این دو [۲] قول است: اصحّ آن است که شرط باطل است.

چهارم آنکه: قصد قربت کند؛ پس اگر کافری بنده آزاد کند صحیح نیست، و بعضی این را شرط نمی‌دانند وآزاد کردن کافر را صحیح می‌دانند. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند [۴]: که اگر کفر او به سبب انکار نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن است صحیح است، و اگر سبب انکار خدای تعالی است باطل. [۵]

پنجم آنکه: غلام مسلمان باشد؛ پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین [۶] این را شرط نمی‌دانند [۷] و بعضی دیگر می گویند: اگر

در آن بیماری بمیرد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* در آن مقدار زیاده علی الاحوط و با اجازه ورثه اشکالی در صحّت نیست، چنانچه خواهند فرمود. (صدر)

[۱]- لکن اجرة المثل را باید به ایشان بدهد و اگر بعض از مدّت باقی باشد اگر شرط خصوصیّت‌مولی نشده است استخدام می کنند

او را و هرگاه خصوصیّت خدمت او قصد شده باشد باید اجرهٔ المثل بدهد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] مجتهدین‌را در این مسأله سه قول است: صحّت عتق و شرط، و بطلان هر دو، وصحّت عتق و بطلان شرط، و بطلان هر دو احوط است. (تویسرکانی)

[۳] خالی از قوّت نیست و احوط مراعات احتیاط است. (یزدی)

[۴] گفته بعضی از مجتهدین خالی از وجه نیست. (دهکردی، نخجوانی)

[۵] اقوی بطلان عتق کافراست مطلقاً. (تویسرکانی)

[۶] قول بعضی از مجتهدین که مسلمان بودن را شرط نمی‌دانند اقوی است. (دهکردی)

[۷] اقوی عدم اشتراط اسلام غلام است پس جایز است عتق غلام کافر. (تویسرکانی)

* عدم اشتراط خالی از قوّت نیست و قول سوم وجه ندارد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۷۹

نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جایز است.

ششم آنکه: مالك غلام باشد، پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست، و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است، اصحّ [۱] آن است که جایز نیست «۱».

هفتم آنکه: جنایتی [۲] از غلام برکسی واقع نشده باشد، چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست.

و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده‌اند، پس اگر گوید: یکی از دو غلام من آزاد است، صحیح نیست. [۳] و بعضی از مجتهدین این شرط را نمی‌دانند و می گویند:

مخیّر است [۴] در معیّن ساختن یکی از دو غلام.

تتمّه:

هفت امر تعلّق به آزاد کردن دارد: چهار امر مستحبّ است، و سه مکروه.

امّا چهار امر مستحبّ:

اوّل: آزاد کردن غلام مؤمن.

دوم: آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد.

سوم: هر گاه غلام خود را حدّ بزنند [۵] سنّت است که او را آزاد کند.

چهارم: یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد.

---

[۱] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* احوط این است که مجدّداً او را آزاد کند به اجراء صیغه عتق. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* احوط آن است که ثانیاً او را مالك آزاد نماید. (صدر)

[۲] یعنی جنایت عمدی و امّا هرگاه خطائی باشد مانع نیست. (دهکردی، یزدی)

[۳] قول به بطلان احوط است. (تویسرکانی)

[۴] قول به عدم شرطیّت اصحّ است و احوط تعیین به قرعه است، خصوصاً هرگاه پیش از تعیین بمیرد. (دهکردی، یزدی)

[۵] بدون استحقاق حدّ. (دهکردی، یزدی)

(۱) در برخی نسخه‌ها: جایز است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۰

و امّا سه امری که مکروه است:

اوّل: آزاد کردن غلام ناصبی.

دوم: جدا کردن طفل از مادرش. و بعضی از مجتهدین [۱] آن را حرام می‌دانند. [۲]

سوم: آزاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد.

قسم دوم کتابت است:

قسم دوم کتابت است:

و کتابت آن است که کسی با غلام خویش گوید که: مبلغ معیّن بده و آزاد باش، و این بردو قسم است:

قسم اوّل: مطلق است که اقتصار به صیغه، و عوض، و نیّت، و وعده [۳] بکند. و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد به قدر آن آزاد می‌شود.

قسم دوم: مشروط، و آن چنان است که آقا به غلام گوید که: هر گاه از عوض عاجز شوی، همان بنده باشی.

و شروط کتابت دوازده است:

اوّل: صیغه، و در مطلق چنین گوید که: «کاتَبْتُکَ عَلی انْ تُؤَدیَ الَیَّ کَذا، فَاذا ادَّیْتَ [۴] فَانْتَ حُرٌّ» یعنی مکاتب ساختم تو را به این‌که ادا کنی به من در هرماهی این مبلغ معیّن را و هر گاه ادا کنی آزاد باشی.

و در شروط چنین گوید: «کاتَبتُکَ علی أن تؤدّیَ إلیَّ کلّ شهرٍ کذا، فإذا أدّیت فأنت حرّ، وإن عجزت فأنت رقّ» یعنی مکاتب ساختم تو را به این‌که ادا کنی به من در هر ماهی این مبلغ معیّن را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی، و اگر عاجز [۵] شوی تو همان بنده باشی.

دوم: قبول غلام این معنی را.

---

[۱] البتّه فرمایش بعضی از مجتهدین را ترک ننمایند. (صدر)

[۲] و این احوط است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی ذکر اجل. (یزدی)

[۴] ذکر «فاذا أدّیتَ» إلی آخره در صیغه شرط نیست بنابر اقوی، هرچند احوط است. (یزدی)

[۵] و محقّق می‌شود عجز به این‌که مال یک وعده تأخیر افتد، هرچند به وعده دیگر نرسد، و بعضی اعتبار کرده‌اند تأخیر تا وعده دیگر را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۱

سوم: هریک از آقا و غلام بالغ باشند؛ پس اگر طفل باشند صحیح نیست، و اگرچه ده ساله باشند، و اگرچه ولیّ او اذن دهد.

چهارم آنکه: هریک از این هردو عاقل باشند؛ پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او به یک حال باشد صحیح نیست و اگر ولیّ او اذن دهد [۱] صحیح است. [۲]

و اگر دیوانگی او دَوری باشد، یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد، در حالتی که نباشد صحیح است. و اگر آقایِ غلام دعوی نماید که کتابت [۳] در حالت طفولیّت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدّم است [۴] هر گاه حالت جنون ظاهر باشد، و اگر

عکس باشد قول غلام مقدم است.

پنجم: قصد است، پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است.

ششم: جواز تصرّف است، پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد، و بیماری [۵] که ثلث مالش وفا به آزادی نکند و زیاده از ثلث شود، صحیح [۶] نیست [۷] مگر به اجازت وارث. و از مرتدّ ملّی نیز صحیح نیست [۸] مگر به اذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برآنند که

---

[۱] حال او حال طفل است. (دهکردی، یزدی)

[۲] احوط بطلان است با اذن ولیّ نیز. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۳] مسأله محلّ اشکال است. (صدر)

[۴] محلّ اشکال است. (تویسرکانی)

* مشکل است، بلکه بعید نیست عکس و همچنین در عکس، چون قول مدّعی صحّت مقدّم است. (یزدی)

[۵] در شروط آزاد کردن بنده گذشت. (صدر)

[۶] اقوی‌صحّت‌است مطلقاً خصوصاً باعدم‌محابات درمال‌الکتابهٔ. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۷] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۸] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* کتابت از مرتدّ فطری صحیح نیست مطلقاً، چه عبد مسلم باشد چه کافر، چون به مجرّد ارتداد مال وارث می‌شود، و امّا ملّی، پس هرگاه عبد مسلم باشد مشکل است، چون واجب است که از ملك او را بیرون کنند و اگر کافر باشد بعید نیست صحّت مطلقاً، لکن احوط

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۲

مراعات [۱] اسلامش باید کرد.

هفتم: اختیار است پس از کسی که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

هشتم آنکه: غلام مسلمان باشد، چه کتابت غلام غیرمسلمان صحیح [۲] نیست [۳] زیرا که در آن حدیثی وارد نشده.

نهم آنکه: تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست. [۴]

دهم آنکه: عوضی که غلام می‌دهد می‌باید که عین باشد؛ پس اگر دین باشد صحیح نیست. [۵]

یازدهم آنکه: آن عوض چیزی باشد که مولی مالك آن تواند شد، پس اگر شراب و خوك باشد جایز نیست.

دوازدهم آنکه [۶]: مالی که غلام می‌دهد می‌باید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد.

اناطه به اذن حاکم است چون محجور است از تصرّف در مال خود بنابر مشهور هرچند دلیلی بر آن نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۱] یعنی صحّت مراعی است به اسلام او، پس اگر توبه کرد صحیح است و اگر کشته شد یا مُرد بدون توبه کشف می‌کند که از اوّل باطل بوده. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] بعید نیست صحّت خصوصاً هرگاه مولای او کافر باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] هرگاه عبد مبعّض باشد اشکالی در جواز کتابت او نیست نسبت به بعض رقّ، و هرگاه مبعّض نباشد در صحّت کتابت بعض مشاع او خلاف است، بعضی مطلقاً صحیح، و بعضی مطلقاً باطل دانسته و بعضی تفصیل داده‌اند ما بین این‌که تمام از خودش باشد پس صحیح است، یا غیری شریک باشد و اذن ندهد پس باطل است، و اظهر قول اوّل است. (دهکردی، یزدی)

[۵] عدم صحت خالی از اشکال نیست، هرچند مشهور است، بلکه دعوی اجماع نیز شده است بر عدم صحّت عین، و امّا هرگاه منفعت باشد، پس اقوی صحّت است. (نخجوانی، یزدی)

[۶] و از جمله شرایط است که عوض مؤجّل باشد بنابر مشهور هرچند خالی از اشکال نیست، بلکه بعید نیست جواز کتابت حالّة، چنانچه محکی از جماعتی است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۳

تتمّه:

هر گاه برآقا زکات واجب باشد واجب است [۱] براو که از سهم رقاب چیزی به‌غلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد. و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته‌اند. و هر گاه آقا چیزی به او دهد واجب است [۲] براو که قبول کند. و سنّت است برآقا که اگر چیزی از زکات نیز براو واجب نباشد از خود چیزی به غلام بدهد و هر گاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند.

و مکروه است مکاتب ساختن غلام غیرامین و غلامی که قادر برکسب نباشد.

همچنین مکروه است مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن.

و خواصّ کتابت سیزده امر است:

اوّل: وقوع کتابت میانه غلام و آقا.

دوم آنکه: عوض و معوّض [۳] مِلک باشد.

سوم: بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال.

چهارم آنکه: از میان غلامان مکاتب مالک می‌شود [۴] و تصرّف او صحیح است.

پنجم: ثابت شدن برآقا ارْش جنایتی که آقا براو کرده باشد، و اگر برآقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد، آقا ارش آن را از او می گیرد.

---

[۱]- وجوب دادن زکات بر مولی معلوم نیست و همچنین وجوب قبول کردن زکات بر عبد، لکن‌احوط است. (تویسرکانی)

* اقوی استحباب دادن است و قبول عبد نیز واجب نیست. (دهکردی، یزدی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

[۳] یعنی عبد و عوض هر دو مال سیّد است، پس معاوضه کرده مال خود را به مال خود و این منافات ندارد با آنکه بعد می‌فرمایند که: میان غلامان مالک می‌شود زیرا که پیش از عقد کتابت منافع او مال سیّد است و بعد از این مال خودش. (دهکری، یزدی)

[۴] مالک شدن کاتب محلّ اشکال است. (تویسرکانی)

* ظاهراً منافی با آن است که فرمودند: عوض و معوّض ملک سیّد است، و مسأله محتاج به مراجعه است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۴

ششم آنکه: مضاربه به مال خود نمی‌تواند کرد و اگرچه آقا اذن دهد [۱] امّا از غیری به‌مضاربه می‌تواند گرفت.

هفتم: قرض نمی‌تواند داد، اگرچه آقا اذن دهد، امّا قرض می‌تواند گرفت.

هشتم: غلام خود را مکاتب نمی‌تواند ساخت مگر با غبطه و صرفه. [۲]

نهم: تزویج نمی‌تواند کرد، و خاصّه [۳] نیز بهم نمی‌تواند رسانید.

دهم: وصیّت وهبه [۴] قبول نمی‌تواند کرد کسی را که براو آزاد شود.

یازدهم: کنیزک مکاتبه نمی‌تواند شوهر کرد.

دوازدهم: کفّاره از او صحیح نیست [۵] مگر روزه داشتن الّا به اذن آقا.

سیزدهم آنکه: مکاتب می‌تواند غلام خود را تعزیر کند، بلکه بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه غلام او کاری کند که مستوجب حدّ باشد حدّ نیز می‌تواند زد. [۶]

قسم سوم تدبیر است:

قسم سوم تدبیر است:

یعنی آقا به غلام خود گوید که: تو بعد از مردن من آزادی. و آیا تدبیر نسبت به غیر آقا نیز واقع می‌شود؟ مثل آنکه آقا به کنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی، میانه مجتهدین در این خلاف است و آنچه در احادیث ائمّه معصومین علیهم السلام وارد شده آن است که این نیز تدبیر است «۱». [۷]

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

* هرگاه اذن دهد مانعی ندارد و همچنین در قرض. (دهکردی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] یعنی کنیز مخصوص برای مقاربت وبه اذن مولی جایزاست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] امّا قبول هبه، پس بعید نیست جواز آن هرگاه آن‌کس که بر او آزاد می‌شود واجب النّفقه او نباشد یا کسوب باشد، و امّا وصیّت، پس وصیّت غیر مولی از برای مکاتب مطلقاً صحیح نیست، چه موصی به کسی باشد که آزاد شود بر او چه مال دیگر. (یزدی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] احوط اذن حاکم شرع است. (تویسرکانی)

[۷] و همچنین است نسبت به مخدوم، چنانچه در بعض احادیث است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) تهذیب ۷: ۳۴۴، حدیث ۱۴۰۷ و ۸: ۲۶۴، حدیث ۹۶۵. وسائل ۲۳: ۱۳۰، حدیث ۱ و ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۵

و تدبیر بر سه قسم است:

اوّل: تدبیر واجب [۱] مثل آنکه به صیغه نذر گوید که: «للَّهِ عَلَيَّ عِتْقُ عَبْدی بَعْدَ وَفاتیْ» یعنی خدای راست برمن آزاد کردن بنده من بعد از وفات من. و رجوع در این قسم جایز نیست.

دوم: تدبیر مستحبّ، و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است.

سوم: تدبیر مکروه، چون تدبیر کافر و ناصبی.

و شروط تدبیر شش است:

اوّل: صیغه، چون «انْتَ حُرٌّ بَعْدَ وَفاتیْ» یعنی تو بعد از وفات من آزادی. و آنچه دلالت برآن کند. و اشارت اخْرس به جای صیغه گفتن او است

دوم آنکه: صیغه از بالغ و عاقل واقع شود، پس از طفل [۲] و دیوانه صحیح نیست.

سوم: جایزالتصرّف باشد؛ پس از سفیه [۳] و مفلسی [۴] که حاکم شرع او را از تصرّف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح می‌دانند.

چهارم آنکه: قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی‌که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

پنجم آنکه: قصد قربت کند [۵] پس تدبیر کافر صحیح نیست. و بعضی [۶] از مجتهدین نیّت قربت را شرط نمی‌دانند و می گویند: تدبیر وصیّتی است به آزاد کردن، نه

---

[۱]- مراد وجوب بعد از صیغه است و الّا نذر کردن واجب نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۲] بطلان تدبیر ده ساله احوط است. (تویسرکانی)

[۳] احوط بطلان تدبیر سفیه است. (تویسرکانی)

[۴] بطلان تدبیر مفلس هرگاه معلّق بر موت مولی باشد معلوم نیست، چون منافات با حقّ غرماء ندارد، بلی اگر معلّق بر موت غیر مولی باشد و پیش از مولی بمیرد صحیح نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۵] قصد قربت احوط است و مع ذلک بطلان تدبیر کافر مشکل است. (تویسرکانی)

[۶] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۶

آزاد کردن عتق، پس تدبیر کافر صحیح است، بنابراین قول.

ششم آنکه: تدبیر را از شرط مجرّد گرداند، پس اگر معلّق به‌شرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلًا صحیح نیست.

هفتم: تعیین [۱] و بعضی این را شرط نمی‌دانند. (نسخه تویسرکانی) و مدبّر همان بنده است، آقا می‌تواند که در او تصرّف کند به‌فروختن و بخشیدن و غیرآن. و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل می‌شود یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است: اکثر [۲] برآنند که باطل می‌شود. [۳] و اگر مدبَّر بگریزد تدبیرش باطل می‌شود. [۴]

و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی‌آنکه طفل او داخل باشد، و عکس آن جایز است. و سنّت است گواه گرفتن دو عادل برتدبیر.

قسم چهارم امّ ولد است:

قسم چهارم امّ ولد است:

و او کنیزی است که از آقای خود حامله شود. و در او دو چیز شرط است:

شرط اوّل آنکه: از آقای خود حامله شود به طفل آزادی در حالتی که مِلک او باشد، پس اگر وطی کننده غلام باشد، یا کنیز دیگری را به شبهه [۵] دخول کند و بعد از آنکه حامله شود مالک او گردد امّ ولد نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز امّ ولد می‌شود. و همچنین اگر ولد بنده باشد، مثل آنکه کنیز شخصی را به نکاح درآورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد، آنگاه حامله شود، و بعد از آن کنیز را بخرد امّ ولد نمی‌شود. امّا اگر کنیز خود را به شخصی تزویج نموده باشد آنگاه

خود

[۱]- تعیّن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول اکثر اصحّ است و محلّ کلام در جائی است که پیش از فروختن رجوع نکرده باشد و بفروختن هم قصد رجوع نکند والّا اشکالی در صحّت بیع و بطلان تدبیر نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] قول به بطلان احوط و اقوی است. (تویسرکانی)

[۴] در صورتی که معلّق بر موت مولی باشد، و اما هرگاه معلّق بر موت مخدوم باشد باطل نمی‌شود به گریختن. (دهکردی، یزدی)

[۵] یا به عقد دوام یا متعه. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۷

وطی کند فعل حرام کرده، امّا اگر کنیزک آبستن شود امّ ولد می‌شود. [۱]

شرط دوم: فرزند او از کافر و قاتل و کسی که میراث نبرد، نباشد.

و سه چیز از خواصّ استیلاد است:

اوّل: جایز است که او را مدبّر سازد. دوم: جایز است که او را مکاتب سازد. سوم:

فروختن اوجایز نیست مگر درعوض قیمت او؛ چه هرگاه آن‌شخصی که اورا خریده‌باشد ودخول کرده وفرزندی از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را می‌تواند فروخت. [۲]

و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز [۳] داشته‌اند، لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد.

موقف دوم سرایت است

موقف دوم سرایت است

یعنی هرگاه شخصی نصف [۴] غلامی را آزاد کند تمام او آزاد می‌شود. [۵] و اگر غلام میانه دو شخص به شراکت باشد حصّه شریک نیز آزاد می‌شود، و لازم است برآزاد کننده حصّه خود که قیمت حصّه شریک را نیز بدهد.

و در سرایت چهار چیز شرط است:

اوّل آنکه: مالدار باشد [۶] آن‌قدر مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه

[۱] امّ الولد شدن کنیز در این صورت مشکل است. (تویسرکانی)

* محلّ اشکال است. (دهکردی، یزدی)

* مشکل است. (صدر)

[۲] با فرض زنده بودن آن شخص مشکل است فروختن، بلی هرگاه مرده باشد و قیمت نداده‌باشد وترکه نداشته باشدکه اداء دین شود جایز است‌فروختن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] در چند صورت ازآن‌مواضع قوّت دارد جواز، یکی‌فروختن او به کسی که بر او آزاد می‌شود، مثل پدر و مادر و اولاد، دیگر هرگاه خویشی از او بمیرد که وارثی غیر از او نداشته باشد و او را می‌خرند و آزاد می‌کنند، دیگر هرگاه جنایتی به کسی برساند می‌تواند او را استرقاق کند و بفروشد، دیگر هرگاه بفروشند او را به شرط این‌که مشتری او را آزاد کند. (یزدی)

[۴] یا کمتر یا بیشتر، نصف از باب مثال است. (دهکردی، یزدی)

[۵] هرچند مال او منحصر در آن باشد. (دهکردی، یزدی)

[۶] این شرط در سرایت به حصّه شریک معتبر است نه به حصّه مال خودش. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۸

معتاد و نفقه یک ساله «۱» او و عیال او باشد و به‌مقدار قیمت حصّه شریک شود، و اگر مفلس باشد [۱] غلام خود سعی می کند. [۲] و بعضی گفته‌اند که [۳] اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصّه شریک را می‌دهد اگر مالدار باشد، و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند، و اگر غلام از دادن قیمت حصّه شریک عاجز آید نصف [۴] او آزاد است و نصف او بنده و کسبش نیز این حال دارد.

و خلاف است میانه مجتهدین که به مجرّ دادن قیمت به شریک آزاد می‌شود یا بعد از دادن؟ اصحّ قول دوم [۵] است چه آزادی بعد از مالک شدن می‌شود و آن بعد از دادن قیمت حصّه شریک است.

دوم آنکه: به اختیار آزاد کند، پس اگر نصف او از پدر و مادر به میراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست.

سوم آنکه: حقّی به او متعلّق نگردد از حقوقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و نذر. [۶]

چهارم آنکه: اوّل حصّه خود را آزاد کند، پس اگر اوّل حصّه شریک را آزاد کند سرایت نیست.

موقف سوم ملک است

موقف سوم ملک است

---

[۱]- یعنی مالدار به نحو مذکور نباشد. (یزدی)

[۲] قول اول احوط است. (تویسرکانی)

[۳] این قول خالی از قوّت نیست، لکن مراعات احتیاط بهتر است به این‌که در صورت قربت نیز قیمت حصّه شریک را بدهد هر گاه مؤسر باشد و در صورت مضارّه یا عدم ایسار شریک به سعی راضی شود. (یزدی)

[۴] یعنی بعض او، آن‌قدر که آزاد کرده. (یزدی)

[۵] قول دوم احوط است. (تویسرکانی)

[۶] یعنی بقیّه او، وقف یا متعلّق نذر نباشد. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) در نسخه‌ای: یک شبانه روز.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۸۹

یعنی مالک شدن مرد یازده کس را: اوّل: پدر. دوم: مادر سوم: جدّ. چهارم: جدّه.

پنجم: فرزندان؛ خواه ذکورو خواه انثی ششم: فرزند فرزند و هرچند پایین آید.

هفتم: خواهر. هشتم: عمّه. نهم: خاله و هرچند بالا رود. دهم: دختر برادر و هرچند پایین آید. یازدهم: دختر خواهر و هرچند پایین آید، چه هر گاه اینها را کسی مالک شود فی‌الحال آزاد می‌شوند.

و در آزاد شدن محرّمات رضاعی برمرد خلاف است میانه مجتهدین اشهر آن است که آزاد می‌شوند.

و اگر نصف اینها به‌سبب خویش آزاد شود آیا نصف دیگر اینها به سرایت آزاد می‌شود و قیمت نصف را به‌صاحبش می‌باید داد؟ اصحّ آن است [۱] که اگر به اختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی‌اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم‌نیست.

و برزن غیر از پدر و مادر هرچند بالا روند و فرزندان هرچند پایین آیند کسی دیگر به خریدن آزاد نمی‌شود.

موقف چهارم عوارض است

موقف چهارم عوارض است

بدان‌که هر گاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد می‌شود:

اوّل آنکه: غلام کور شود، چه در این صورت آزاد می‌شود.

دوم آنکه: جذام بهم رساند.

سوم آنکه: برص‌بهم‌رساند. [۲] و بعضی از مجتهدین [۳] به این علّت آزاد نمی‌دانند. [۴]

چهارم آنکه: آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید، مثل آنکه گوش

---

[۱]- این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۲] دلیلی بر آزاد شدن به برص بر نخوردیم و احوط انعتاق است. (تویسرکانی)

[۳] قول این بعض اقوی است. (یزدی)

[۴] احوط آن است که مالک در این حال او را آزاد نماید، چون دلیل واضحی بر انعتاق آن به نظر نرسیده. (دهکردی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۰

و بینی او را ببرد. [۱]

پنجم آنکه: غلام لنگ و زمین‌گیر شود.

ششم آنکه: غلام پیش از آقای خود در دیار کفّار مسلمان شود.

هفتم آنکه: هر گاه شخص مالداری بمیرد و میراث‌خوار نداشته باشد سوای میراث‌خوار بنده، حاکم شرع او را از مال میّت می‌خرد و آزاد می‌سازد و مال او را به او می‌دهد، و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر می‌کند برفروختن.

هشتم آنکه: هر گاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد می‌شود، هر گاه مولی شرط [۲] بندگی فرزند نکند.

---

[۱] ظاهر عدم اختصاص حکم است به گوش و بینی، بلکه آزاد می‌شود به تنکیل مولی مثل خواجه نمودن و غیر آن. (تویسرکانی)

* یا او را خصّی کند یا یک انگشت او را قطع کند و در قطع بعض یک گوش اشکال است. (دهکردی، یزدی)

[۲] بلکه هرچند شرط کند، چون اظهر عدم صحّت این شرط است. (دهکردی، یزدی)

* نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست، پس ترک کنند او را. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۱

مطلب چهارم در بیان جهاد [۱] با کفّار کردن

فصل اوّل ثواب جهاد

فصل اوّل ثواب جهاد

بدان‌که جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب برآن و سرزنش آن کسانی‌که

بی‌مانعی جهاد نکنند واقع شده، و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه- یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان- بی‌شمار است.
از آن جمله: از حضرت رسالت پناه محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: «وَالَّذیْ نَفْسیْ بِیَدِه لَغُدْوةٌ فیْ سَبیْلِ اللَّهِ وَرَوْحَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیا وَما فیْها» قسم به‌آن کسی‌که نفس من به ید قدرت او است که هررفتنی به جنگ در راه خدای تعالی و هرآمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در او است «۱».
نیز از آن حضرت منقول است که: «الْخَیْرُ کُلُّه فِی السَّیْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَ لا یُقیْمُ‌النّاسَ الّا السَیفُ وَ السُّیُوْفُ مَقالیْدُ الْجنةِ وَ النَّارِ» تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر، ومردمان راست‌نمی‌شوند مگربه‌شمشیر، وشمشیر کلید بهشت‌ودوزخ است «۲».

---

[۱] چون جهاد در زمان ما واقع نمی‌شود و اختصاص دارد به زمان امام علیه السلام لهذا متعرّض حکم آن نشدم. (تویسرکانی)

---

(۱) کنزالعمّال ۴: ۳۱۸. عوالی‌اللآلی ۳: ۱۸۲.

(۲) کافی ۵: ۲، حدیث ۱. وسائل ۱۵: ۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۲

و هم از آن حضرت منقول است که: «هیچ قطره‌ای پیش خدای تعالی دوست‌تر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود». [۱] «۱»

و هم از آن حضرت منقول است که: «رِباطُ لَیْلَةٍ فی سَبیْلِ اللَّهِ خَیْرٌ مِنْ صِیام شَهْرَیْنِ» نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن [۲]. «۲»

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن

بدان‌که جهاد واجب است به نصّ و اجماع و واجب بودن آن کفائی است، یعنی هر گاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهّد جنگ شوند از دیگران ساقط می‌شود، به شرطی که امام ایشان را به اسم نخوانده باشد؛ پس اگر امام جماعتی را به اسم طلبیده باشد جهت مصلحتی، جهاد برایشان واجب عینی است.

وهر گاه به نذر یا به اجاره برخود واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند، در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی می‌شود.

و هرگاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدوّ نکنند [در این حال نیز] جهاد واجب عینی است.

و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب است:

شرط اوّل آنکه: مرد باشد، پس برزنان و خُنثایِ مشکل جهاد واجب نیست.

شرط دوم آنکه: بالغ باشد، پس برطفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود.

شرط سوم آنکه: عاقل باشد، پس بردیوانه واجب نیست.

شرط چهارم آنکه: آزاد باشد، پس بربنده واجب نیست، و همچنین بر مُدبَّر، یعنی بنده‌ای که مولای او به او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین

---

(۱) کافی ۵: ۵۳، حدیث ۳. وسائل ۱۵: ۱۳، حدیث ۱۱.

(۲) کنز العمّال ۴: ۲۸۴. صحیح مسلم ۳: ۱۵۲۰. عوالی اللآلئ ۳: ۱۸۳. در این مصادر به جای «دو ماه روزه» صیام و قیام یک ماه آمده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۳

برمکاتب، یعنی بنده‌ای که مولای او با او قرار داده باشد که هر گاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگرچه اکثر او به سبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد. و اگر امام بنده‌های جماعتی را به اذن ایشان به جنگ برد جایز است، جهت آنکه از ایشان منتفع می‌توان شد.

شرط پنجم آنکه: پیر نباشد، چه پیران عاجزند و قوّت جنگ کردن ندارند. [۱]

شرط ششم آنکه: دانا به آداب جنگ باشد [۲] چه اگر دانا نباشد واجب نیست. [۳]

شرط هفتم آنکه: کور [۴] و لَنگ نباشد، به شرطی که قادر برپیاده رفتن و سوار شدن نباشد.

شرط هشتم آنکه: بیمار نباشد.

و اگر در این صورتها که از رفتن به جنگ عاجز باشد امّا قدرت داشته باشد که کسی را به اجرت بگیرد آیا واجب است بر او که کسی را به اجرت بگیرد یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۵]

شرط نهم آنکه: قادر باشد برنفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر.

شرط دهم آنکه: قادر باشد بر چاروائی [۶] «۱» که بر او سوار شود، پس اگر یافت نشود واجب نیست، خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا نیز شرط است «۲».

و اگر کسی نفقه و راحله به کسی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجب

---

[۱] و اگر قوّت داشته باشد واجب است. (یزدی)

[۲] یا بتواند یاد بگیرد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] ولی اگر دانا شدن ممکن است واجب است دانا شوند. (صدر)

[۴] به هر دو چشم و امّا اعور، پس بر او واجب است. (نخجوانی، یزدی)

[۵] اظهر با فرض عدم وجود قدر کفایت وجوب است. (دهکردی، یزدی)

[۶] هرگاه محتاج به آن باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* این شرط با تمکّن از پیاده‌روی معلوم نیست. (صدر)

---

(۱) چارپائی، مثل اسب، استر، شتر.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۵ و ۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۴

است به جنگ رفتن. امّا اگر به اجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن. [۱]

شرط یازدهم آنکه: قرض‌داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت برادادن آن داشته باشد چه در این صورت به جنگ رفتن او جایز نیست، مگر آنکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی به‌قرض‌خواه دهد و او را راضی گرداند. و اگر او را امام به اسم طلبیده باشد واجب است که به جنگ رود اگرچه قرض خواه اذن ندهد، امّا سنّت است که متعرّض جاهایی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود؛ یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد. و اگر وعده قرض خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و

قادر بردادن نباشد مجتهدین را در این دو قول است. اصحّ آن است که در این هردو صورت قرض خواه را منع نمی‌رسد.
شرط دوازدهم: رضای والدین؛ پس اگر بشخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر به جنگ نمی‌تواند رفت.
و هر گاه این دوازده شرط بهم رسد واجب است درحالت حضور امام که خود به جنگ رود یا کسی را به اجرت بگیرد که عوض او به جنگ رود، مگر آنکه امام او را به اسم طلبیده باشد که در این صورت نایب نمی‌تواند فرستاد، چنانچه سابقاً مذکور شد.
و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود [۲] مخیّر است در برگردیدن، خواه هردو لشکر به یکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند. امّا اگر عذر غیربیماری باشد، مثل آنکه آقای‌غلام از رخصت‌دادن پشیمان‌شود وغلام را طلب نماید در این صورت اگر هر دو لشکر به‌یکدیگر نرسیده‌اند واجب‌است که برگردد، و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست.
و در حالت غیبت امام نیز جهاد [۳] واجب است، هر گاه دشمنان به سر دیار مسلمانان آیند و از ایشان به اسلام آسیب رسد.

---

[۱] احوط قبول کردن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۲] به نحوی که نتواند جهاد کند و جواز رجوع مشروط است به این‌که موجب وهن مسلمین‌نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۳] ولی این قسم را دفاع می‌نامند. (دهکردی، صدر)
* یعنی دفاع. (یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۵

فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است

فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب است
بدان‌که سه طایفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجب است:
طائفه اوّل: حربی، و ایشان دو گروه‌اند: گروه اوّل: مردان چندنند که غیرخدای را پرستش می‌کنند؛ چون آفتاب‌پرستان و ستاره‌پرستان و بت‌پرستان و غیراینها. گروه دوم:
جماعتی‌اند که هیچ‌چیز را پرستش نمی‌نمایند، چون ملحدان و دهریان. و با این هردو جماعت جهاد کردن درحال حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند، و از این دو طایفه جزیه قبول نمی‌توان کرد.
طائفه دوم: اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم‌اند: قوم اوّل: جماعتی‌اند که کتابی‌در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند چون جهودان که تورات کتاب ایشان است و موسی کلیم- علیه التحیهٔ والتسلیم- پیغمبر ایشان. و نصاری که انجیل کتاب ایشان است و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان. قوم دوم: آنان که کتابی ندارند و پیغمبری نداشته‌اند، امّا به شبه کتابی و پیغمبری قائل‌اند، چون مجوسان که می‌گویند: کتابی موسوم به «ژند و پاژند» دارند و پیغمبری «زردشت» نام‌داشته‌اند، و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته‌اند آن را سوخته‌اند، و پیغمبری داشته‌اند که او را کشته‌اند، و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان «۱» [۱] آورده بود که به پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند «۲». و جهاد با این دو فرقه نیز واجب است تا آنکه مسلمان شوند، یا جزیه قبول کنند با شرایط.
شرایط جزیه دوازده شرط می‌باشد:
شرط اوّل: قبول نمودن جزیه است، و آن مقداری است که امام یا نایب امام هرساله در آخر سال برسرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا برزمین‌های ایشان مقرّر فرماید.
و میانه مجتهدین خلاف است که آیا بنده جزیه می‌دهد یا نه؟ اقرب آن است که نمی‌دهد. و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده یهودی که مِلک مسلمان باشد

(۱) برای آنان.

(۲) کافی ۳: ۵۶۷، حدیث ۴، وسائل ۱۵: ۱۲۶، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۶

و میانه بنده یهودی که مِلک یهودی باشد؛ پس بر اوّل واجب نمی‌دانند و بر دوم واجب می‌دانند.

و خلاف است میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معیّن است، چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقرّر کرده بود که: فقرای ایشان هرسال دوازده درهم بدهند، و متوسّط ایشان بیست و چهار درهم بدهند، ومالدار ایشان صد وچهل و هشت درهم»

یا آنکه مقدار جزیه غیرمعیّن است و تعیین آن منوط به امام است؟ و اصحّ قول دوم است چه او مناسب است به مذلّت و خواری ایشان، و آنچه در حدیث مذکور تعیین آن وارد شده محمول است برآنکه رأی شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقت به جهت مصلحتی برآن قرار گرفته بود.

واگر در اثنای سال جمعی ازاین دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط می‌شود. [۱]

شرط دوم آنکه: التزام نمودن احکام مسلمانان است.

شرط سوم آنکه: آنچه به منافات با امان دارد نکنند، مثل عزم کردن برحرب مسلمانان، و معاونت و امداد مشرکان.

و به این سه شرط اگر خلل رسانند حربی می‌شوند، خواه در عقد جزیه، نکردنِ اینها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند، و خواه عمداً کرده باشند و خواه سهواً.

شرط چهارم آنکه: زنا با زنان مسلمان نکنند، و همچنین ایشان را نکاح ننمایند.

شرط پنجم آنکه: ترک فتنه کردن کنند، به این‌که مسلمانان را از راه نبرند.

شرط ششم آنکه: ترک راه زدن مسلمانان کنند.

شرط هفتم آنکه: جاسوسان کفّار را در خانه خود راه ندهند و کفّار را براسرار مسلمانان عالِم نسازند، و خبری از اخبارِ مسلمانان به ایشان ننویسند.

شرط هشتم آنکه: مردان و زنان مسلمان را نکشند.

این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل به آن

[۱] و همچنین اگر بعد از تمامیّت سال و پیش از اداء مسلمان شوند بنابر اظهر. (یزدی)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۲۷۲. وسائل ۱۵: ۱۵۳، حدیث ۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۷

نکنند حربی می‌شوند.

شرط نهم آنکه: سبّ حقّ سبحانه وتعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نکنند، و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند، چه اگر- عیاذاً باللَّه- سبّ از ایشان واقع شود واجب القتل می‌شوند. و ترک استخفاف دین را اگر در جزیه شرط کرده باشند و به خلاف آن کنند حربی می‌شوند.

شرط دهم آنکه: اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند، چون شراب و گوشت خوک خوردن، و نکاح مادر و خواهر و غیراینها کردن.

شرط یازدهم آنکه: احداث عبادتخانه‌ها دردار اسلام نکنند، و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند، و ناقوس نزنند، و خانه‌های خود را بلندتر یا برابر خانه‌های مسلمانان نسازند، بلکه پست بسازند.

و به این شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند حربی می‌شوند.

شرط دوازدهم آنکه: به طریقی بگردند که از مسلمانان متمیّز شوند به این‌که لباس ایشان غیرلباس مسلمانان‌باشد، یا چاروای «۱» سواری ایشان غیرچاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند (یعنی هردو پای خود را بریک جانب آویزند) و بر اسب سوار نشوند و بر زین ننشینند، و شمشیر و سلاح نبندند، و نصاری زُنّار «۲» برمیان نبندند، و زنان ایشان نیز به‌نوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیّز شوند و در جادّه راه نروند، بلکه از جادّه منحرف شوند، و لقب و کنیت [۱] برمولود خود نگذارند.

و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده‌اند، امّا در حدیث مذکور نیست.

و جایز نیست ذمّی که در حجاز توطّن کند و مراد از حجاز: مکّه و مدینه و طایف

---

[۱] یعنی لقب و کنیت مسلمانان. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) چارپا، مانند اسب، استر، شتر.

(۲) رشته‌ای متّصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آویزند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۸

و حوالی آنهاست، و اگر بگذرد و توطّن نکند جایز است.

و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمی‌شوند. و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را به آن ملحق ساخته‌اند «۱» [۱] و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند «۲».

طائفه سوم‌از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجب است: چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه‌ای‌اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند، و قتال با ایشان واجب است تا آنکه به امام بگروند یا کشته شوند.

و هر گاه که متفرّق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهایی که به جنگ آمده باشند خواهند بود یا نه، برتقدیر اوّل واجب است که ایشان را بکشند ودر عقب گریخته‌های ایشان رفته بگیرند و بکشند، و بر تقدیر ثانی احتیاج به اینها نیست، بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافی است.

و به اجماع مجتهدین ذریّت این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالک نمی‌شوند.

و همچنین چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد، خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمی‌شوند. و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلاف است که آیا لشکریان مالک آن می‌شوند یا نه؟ اصحّ این است که مالک نمی‌شوند.

فصل چهارم در کیفیّت جهاد کردن با کفّار

فصل چهارم در کیفیّت جهاد کردن با کفّار

بدان‌که در جهاد با کفّار کردن بیست و هفت امر متعلّق است: سه امر واجب، و ده امر حرام، و شش امر سنّت، و هشت امر مکروه.

امّا سه امر واجب:

اوّل: دعوت کردن به اسلام است، زیرا که جایز نیست ابتدا به قتال کردن با کفّار، مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشان را به

شهادتین و اقرار به وحدانیّت خدای تعالی

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۶۲. شهید دوم، مسالک ۳: ۸۸ و ۸۹. محقّق ثانی، حاشیه شرایع ۱۱: ۱۰۳.

(۲) محقّق، شرایع ۱: ۳۳۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۳۹۹

و عدل او و نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند. و اگر بی‌آنکه امام کفّار را دعوت به اسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد، امّا قصاص ودیت بر او نیست.

و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت به ایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول- صلوات اللَّه علیه واله- نبوده باشند. امّا جماعتی را که دعوت به ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشند لازم نیست، لیکن سنّت است.

دوم: مبارزت نمودن هر گاه امام التزام برآن نماید.

سوم: ابتدا به قتال دشمن نزدیک کردن، مگر آنکه از دشمنان دور ترسِ بیشتر باشد، یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد. و بعضی این را سنّت می‌دانند «۱».

امّا آن ده امری که حرام است:

اوّل: در چهار ماه حرام قتال کردن، و آن: رجب و ذیقعده و ذیحجّه و محرّم است، و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام می گویند. و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند به اجماع حرام است.

و امّا با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند، جنگ کردن با ایشان در این ماهها حرام نیست.

دوم: مبارزت نمودن با منع امام.

سوم: گریختن از جنگ دشمنانی که دُو [۱] مثل مسلمانان باشند، اگرچه گمانش باشد که کشته می‌شود بعداز آنکه صفها راست شده باشند، مگر آنکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند، مثل آنکه پشت به آفتاب نماید، یا بربلندی برآید که خود را به‌جاهایی که آب داشته باشد رساند، یا پشت به کوه دهد، یا در گریختن غرضش آن باشد که به جماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود. و اگر زیاده بردو مثل باشند به اجماع

---

[۱]- یا کمتر. (یزدی)

---

(۱) فاضل مقداد، کنز العرفان ۱: ۳۵۶. محقّق، شرایع ۱: ۳۱۰. ابن ادریس، سرایر ۲: ۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۰

فقها ایستادن واجب‌نیست، امّا اگر گمان فتح‌داشته باشد در این صورت جهاد سنّت است.

چهارم: کشتن زنان کفّار اگرچه معاونت کفّار کنند، و همچنین حرام است کشتن اطفال و دیوانه‌های ایشان.

پنجم: کشتن پیرمردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مأیوس باشند.

امّا کشتن بندگان ایشان هر گاه جنگ کنند لازم است.

ششم: گوش و بینی ایشان را بریدن.

هفتم: غدر کردن با ایشان، یعنی کشتن ایشان بعد ازآنکه امام‌ایشان‌را امان داده‌باشد.

هشتم: غلول کردن، یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن.

نهم: جنگ کردن با کفّار بعد از صلح.

دهم: زهر در آب ایشان ریختن، هر گاه به غیر آن ممکن باشد. و بعضی از مجتهدین آن را مکروه می‌دانند «۱» و بعضی برآنند [۱] که اگر گمانش آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرام [۲] «۲» است.

و امّا آن شش امری که سنّت است:

اوّل آنکه: در وقت بهم رسیدن هردو صف جهت قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانده‌اند: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْکِتابِ سَرِیْعَ الْحِساب مُجْرِیَ السحاب اهْزِمِ الْاحْزابَ، یا صَرِیْخَ الْمَکْرُوْبِیْنَ، یا مُجِیْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِیْنَ، یا کاشِفَ الْکَرْبِ الْعَظِیْمِ اکْشِفْ کَرْبِیْ وَغَمیْ، فَانَّکَ تَعْلَمُ حالیْ وَحالَ اصْحابیْ، فَاکْفِنِیْ بِقُوَّتِکَ عَدُوی».

دوم آنکه: در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گزاردن نماز ظهر و عصر باشد، چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می‌شود، و نزدیک به شب است و کشتن کمتر بوقوع می‌آید، و اگر

---

[۱]- قول این بعض خالی از وجه نیست. (نخجوانی)

[۲] خالی از وجه نیست. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۲: ۱۴۲. شهید اول، لمعه: ۸۲. شیخ طوسی، در مبسوط ۲: ۱۱ به اصحاب نسبت داده است.

(۲) شهید دوم، مسالک ۳: ۲۵ و روضه ۲: ۳۹۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۱

کسی از جنگ [مسلمانان «۱» بگریزد خلاص می‌شود.

سوم آنکه: امام در راه رفتن لشکر را به‌تعجیل نبرد، بلکه به مدارا برد.

چهارم آنکه: با صاحب تدبیر آن لشکر مشورت نماید.

پنجم آنکه: اختیار منزل جائی نماید که آب و علف در آن بسیار باشد.

ششم آنکه: اگر چاروائی از لشکری مانده شود و چاروای دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد، امام بار او را برچاروای خود بردارد.

و جایز است قتال کردن به هرنوع که فتح درآن ممکن باشد، چون خراب کردن منازل و قلاع کافران، و سنگ انداختن به منجنیق برایشان، و منع کردن از تردّد قافله به‌سوی ایشان، و کشتنِ ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند، و به آتش سوزانیدن ایشان، و بریدن درختان ایشان.

ومنع کردن‌آب ازایشان به‌احتیاج جایز است. و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست «۲» و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل برآن کرده‌اند که زهر در آب ایشان ریختن بی‌احتیاج حلال نیست «۳».

و امّا آن هشت امری که مکروه است:

اوّل: به دست خود پدر کافرِ خود را کشتن.

دوم: شبیخون براعدا بردن به غیر حاجت.

سوم: پیش از زوال قتال کردن به غیر حاجت.

چهارم: چارواهای خود را پی کردن بی‌مصلحتی، اگرچه از رفتن بازمانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است. امّا پی کردن چارواهای کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان می‌شود.

پنجم: مبارزت نمودن در صفِ بی‌اذن امام. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۴».

---

(۱) در برخی از نسخه‌ها نیست.

(۲) نصر بن مزاحم، وقعهٔ صفّین: ۱۹۳.

(۳) ج- شهید اوّل، دروس ۲: ۳۲.

(۴) حلبی، کافی: ۲۵۶. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۸. علّامه حلّی، منتهی ۲: ۹۱۲ و ۹۱۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۲

ششم: نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی به او ندادن تا آنکه بمیرد. و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ‌کس را بدین طریق نکشته، مگر عقبهٔ بن ابی‌معیط را «۱».

هفتم آنکه: هر گاه فتح به غیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد، خراب کردن آنها، و آب برایشان سردادن، و ایشان را به آتش سوختن، و درختان ایشان را بریدن- خصوصاً درخت خرما- بی‌احتیاج مکروه است.

هشتم: کشتن چارواهای ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد. امّا در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت.

فصل پنجم در امان دادن کفّار

فصل پنجم در امان دادن کفّار

بدان‌که آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند، و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند. امّا امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که به اکراه کافر را امان دهد، و کسی‌که عقل او به خوردن شراب یا داروی بی‌هوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست.

و اسیران مسلمانانی که در دست کفّار باشند و بی‌اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است. و همچنین امان دادن تاجران مسلمانانی که به دیار کفّار تردّد می‌نمایند، و مسلمانانی که کافران ایشان را به اجرت گرفته باشند صحیح است، به شرطی که امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد.

و هرگاه یکی از مسلمانان ادّعا نماید که یکی از کفّار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد، قولش مقبول است، و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادّعا نماید قولش مقبول نیست.

و امان را دو لفظ است:

اوّل: «اَجَرْتُکَ» یعنی پناه دادم تو را.

دوم: «امَّنْتُکَ» یعنی امان دادم تو را. و آنچه صریحاً دلالت برآن کند، حکم این

---

(۱) تهذیب ۶: ۱۷۳، حدیث ۳۴۰. وسائل ۱۵: ۱۴۸، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۳

دولفظ دارد مثل آنکه گوید: «اذْمَمْتُکَ» یعنی امان دادم تو را، یا آنکه بگوید: «انْتَ فیْ ذِمَّةِ الْاسْلام» یعنی تو در امان اسلامی.

و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن به‌قصد امان واقع شده صحیح است، خواه آن نوشته به لغت عربی باشد و خواه به

فارسی، مثل آنکه نوشته باشد که:
مَتَرسْ. و همچنین اگر اشارت کند به‌طریقی که امان از آن مفهوم گردد.
و هر گاه امان داده شود واجب است وفا کردن به آن به هرطریقی که شرط شده باشد به شرطی که متضمّن شرط نامشروع نباشد.
و آنچه کفّار را به گمان امان اندازد و به سبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجب است که ایشان را نکشند و بگذارند که به منازل خود روند.
و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است، پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست. و امّا امام را بعد از گرفتار شدن کفّار و غلبه برایشان امان دادن جایز است.

فصل ششم در صلح کردن با کفّار

فصل ششم در صلح کردن با کفّار
بدان‌که هر گاه امام مصلحت در صلح کردن با کفّار بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند، و می‌باید که صلح کمتر از یک سال نباشد، و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته‌اند. و اصحّ آن است که آن‌مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است.
و اگر در صلح کردن محتاج به دادن چیزی باشد آیا دادن آن واجب است یا نه؟
میانه مجتهدین خلاف است [۱]. قول اقرب آن است که واجب نیست. [۲]
و متولّی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمی‌تواند شد، یعنی همچنان‌که هریک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد، صلح آنچنان نیست

---

[۱]
. خلاف در جواز و عدم است و اظهر جواز است. (یزدی)
[۲] موکول به نظر امام علیه السلام است. (دهکردی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۴
و هر گاه امام با کفّار صُلح کند بر او واجب است که ایشان را و اموال ایشان را نگاه دارد، و هرشرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا به آن کند.
و اگر امام بعد از آنکه با کفّار صلح کرده باشد بمیرد برامامی که بعد از او است لازم است که وفا به شرط او نماید.
و هر گاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد، صلح باطل می‌شود، و همچنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد و جماعت دیگر برصلح قائم باشند، صلح نسبت به‌جماعت اوّل باطل است.
و هر گاه برامام ظاهر شود که کفّار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد، جایز است که صلح را برطرف کند به شرطی که مجرّد گمان نباشد، بلکه ظنّ او غالب باشد.
و هر گاه میانه کفّاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را به امام رفع نمایند لازم است برامام به طریق اسلام میانه ایشان حکم کند. و اگر یهودان و نصاری دعویِ خود را به امام رفع نمایند، مخیّر است که میانه ایشان به طریق اسلام حکم کند، یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد.
فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن

و کیفیّت قسمت آن میانه جهادکنندگان

بدان‌که غنیمت مالی است که جهادکننده‌گان برسبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسم است:

قسم اوّل آنکه: قابل نقل و تحویل باشـد، چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند. امّا رخت پوشـیدنی و عمامه و سـلاح- چون شمشـیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه براو سوار باشند یا در دست داشته باشند- به کسانی تعلّق دارد که ایشان را کشته باشند.

و آیا انگشتری و میان بند و همیان «۱» کفّار تعلّق به کشنده‌گان ایشان دارد یا نه؟ میانه مجتهدین

---

(۱) کیسه‌ای باشد طولانی که بر کمر بندند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۵

خلاف است. اقرب آن است که تعلّق به کشـنده‌گان دارد. و بعضـی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها [۱] از کشنده باشد از او است والّا داخل غنیمت‌است «۱».

و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشـند، اوّل می‌باید که امام اجرت جماعتی را که به جهت مصلحت گرفته باشد بدهد، و اجرت نگاهدارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدّت احتیاج بیرون کند، آنگاه خمس آن را بیرون کند و به مستحقّ آن رساند، آنگاه به زنـان و اطفـال و غلامـان و کافران که به مـدد مسـلمانان آمـده باشند و در جنگگاه حاضـر باشـند، آنچه صـلاح‌داند بدهـد به‌شـرط آنکه‌کمتر ازحصّه جهادکنندگان باشد. [۲] و بعضـی از مجتهـدین گفته‌اند که: اگر آقا غلام خود را اذن داده باشد که به جهاد رود او نیز داخل جهادکننده‌گان است و موافق حصّه ایشان می‌برد. و بعضـی از مجتهدین برآنند که اگر غلام اسب داشـته‌باشد، یک‌سهم جهت اسب به آقای او دهند وکمتر ازیک سـهم به‌غلام دهند، و غلامی که او را مدبّر کرده باشـند، یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشـد، اگر پیش از آخر شـدن جنـگ آقـای او کشـته شود و ثلث مـال آقا برابر قیمت او باشـد از ثلث مال آقا، آزاد می‌شود و او در حصّه نیز از غنیمت مساوی جهادکننده‌گان می‌برد.

آنگـاه امام غنیمت را میانه جهادکننـده‌گان مسـلمانان که در جنگگاه حاضـر باشـند و اگرچه جنگ نکرده باشـند یا پیش از قسـمت غنیمت لاـحِق شونـد قسـمت نمایـد، به این طریق که: کسـی را که صـاحب یـک اسب است اگر چه در جنگ به او محتاج نباشـد یا جنـگ در دریـا باشـد دو سـهم دهـد، و اگر زیـاده از یک اسب [۳] داشـته باشـد سه سـهم دهـد، و پیاده را یک سـهم بدهـد. و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ به‌نوبت بر

---

[۱] یعنی تمام آنچه ذکر شد از رخت و سلاح و غیره و این قول اقوی است و قول مشهور علماء است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] و بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد: اگر آقا غلام خود را اذن داده باشـد که به جهاد رود او نیز داخل‌جهاد کننـدگان و موافق ایشان می‌برد. (نخجوانی)

[۳] هر چند ده اسب داشته باشد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۶۶ و ۶۷. علّامه حلّی، تذکره ۹: ۲۲۳ و منتهی ۲: ۹۴۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۶

او سواری کنند هریک را سهمی دهد، آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید.

و اگر اسب شخصـی پیش از آخر شـدن جنـگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشـته شود حصّه نـدارد. و اگر شخصـی بعـد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلّق به ورثه او دارد.

و سنّت است که قسمت غنیمت در دیار کفّار واقع شود، و تأخیر قسمت بی‌عذر مکروه است. و سنّت است که امام در قسمت ابتدا به جماعتی کند که نزدیک به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشند [۱] و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا به جماعتی کند که پیش از همه به جنگ رفته باشد، و اگر در آن مساوی باشند ابتدا به‌جماعتی کند که سنّ ایشان زیاده باشد، و بعد از ایشان انصار را مقدّم بدارد، و بعد از آن عرب را، و بعد از آن عجم را. و امام را می‌رسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلّق به پادشاهان داشته باشد.

قسم دوم: آنچه قابل نقل و تحویل نباشد، چون شهرها و دهکده‌ها و زمین‌ها و خانه‌ها و آنچه بدین‌ها ماند که به قهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها، مابقی تعلّق به مسلمانان دارد و مخصوص به جهادکننده‌گان نیست و متولّیِ آن امام یا نایب او است که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید، چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهادکننده‌گان و مایحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذّنان و آنچه بدین‌ها ماند. و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست.

و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی‌جنگ به‌دست آید مخصوص به امام است و لشکری را در آن دخلی نیست، و آنچه به‌دست لشکری افتد که بی‌اذن امام به جنگ رفته باشد آن نیز تعلّق به امام دارد.

قسم سوم: اسیرانی‌اند که در جنگگاه به‌دست افتند و اطفال و زنان ایشان به‌مجرّد اسیر گشتن ملک آنانی می‌شوند که ایشان را گرفته باشند [۲] و کُشتن ایشان جایز نیست.

امّا مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ به‌دست افتند، امام مخیّر است میانه کشتن ایشان

---

[۱]- در نسب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] مثل سایر منقولات مشترک است ما بین همه مقاتلین. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۷

یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند، و اگر بعد از جنگ به‌دست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیّر است میان منّت نهادن و سردادن، و فدیه گرفتن و آزاد کردن [و به بندگی نگاه داشتن «۱».

خاتمه در بیان امر به معروف و نهی از منکر

خاتمه در بیان امر به معروف و نهی از منکر

بدان‌که امر به‌فعل نیکِ واجب (چون نماز واجب) واجب است، و به‌فعل نیکِ سنّت (چون نماز سنّت) سنّت است. و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح (چون زنا) واجب است، و نهی کردن از فعل مکروه سنّت است. و در این هردو ثواب بسیار است.

و واجب بودن امر به‌معروف واجب و نهی از منکر اجماعی است، و هیچ‌یک از مجتهدین را در وجوب این هردو خلافی نیست.

امّا خلاف در آن است که آیا وجوب این به حسب عقل است یا به حسب شرع؟

اقوی قول دوم است. [۱]

و نیز میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب کفائی است که چون جمعی به آن قیام نمایند از دیگران ساقط می‌شود، یا برهمه‌کس واجب است؟ تا آنکه قبول کند.

[بعضی بر اوّل رفته‌اند، بعضی برثانی، به این معنی که هر گاه شخصی را امر به‌معروف و نهی از منکر کند و آن شخص قبول نکند

بر دیگران نیز واجب است بجای آوردن آن تا آنکه او قبول کند] «۲» اقوی [۲] قول دوم است. [۳]

---

[۱] در بعض از معاصی عقل نیز حاکم به وجوب است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] اقوی ایـن اسـت که امر به معروف و نهی از منکر واجب کفـائی است به این معنی که بر همه کس واجب است لکن تکلیـف از دیگران ساقط می‌شود به اقدام نمودن بعض که به اقدام آن غرض حاصل می‌شود. (تویسرکانی)

[۳] وجوب عینی بر همه کس مشکل است، بلی بر همه کس واجب است کفایتاً. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۲) مقداری که ما بین علامت قرار گرفته است در برخی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۸

و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمی‌شود:

اوّل آنکه: کسی که امربه‌فعل‌نیک ونهی ازفعل بد می کند می‌بایدکه عاقل وبالغ‌باشد.

دوم آنکه: بداندکه فعل‌نیک نیک‌است، و فعل بد بد، تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن.

سوم آنکه: بداند که [۱] اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر می کند، پس اگر اثر نمی کند واجب نیست.

چهـارم آنکه: آن شخصـی که اراده دارد که به‌فعـل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بـد نهی او کنـد، عازم باشـد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند، پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست.

پنجم آنکه: امر به‌فعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضـرر یا مفسده او یا ضـرر مسـلمانان نباشد، پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده‌ای باشد واجب نیست. [۲]

و بعـد از آنکه این شـروط متحقّق شود، هر گاه شخصـی دانـد که به مجرّد اظهار آزردگی ترک می کنـد واجب است که اظهار آن نمایـد. و همچنین اگر دانـد که به اظهار کراهیت برطرف نمی کنـد، بلکه به دوری کردن از او برطرف می کنـد واجب است که از او دوری کنـد. و اگر بدانـد که به اینها برطرف نمی‌شود تا آنکه به زبان اظهار نکنـد واجب است که به زبان اظهار کنـد، به‌آنکه وعظ بگویـد و او را به نرمی نصیحت کنـد، و اگر به نرمی برطرف نکنـد سـخنان درشت گویـد تا آنکه ترک کنـد. و اگر داند که به آن برطرف نمی کند واجب است که او را بزند.

و اگر دانـد که به زدن برطرف نمی کنـد و محتاج به آن است که عضوی را از او مجروح سازد یا او را بکشـد، آیا جایز است بی‌اذن امام یا نه [۳]؟ سیّد مرتضی رحمه الله براین است که جایز است بی‌اذن امام «۱». و اصحّ آن است که محتاج به اذن امام است.

---

[۱]- احتمال تأثیر کفایت می کند در وجوب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] بلکه در بعض صور حرام خواهد بود. (دهکردی، صدر)

[۳] در امر به معروف قتل بدون اذن امام علیه السلام جایز نیست و در جرح اشکال است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی در اقتصاد: ۱۵۰ و شهید دوم در مسالک ۳: ۱۰۵ و علّامه حلّی در مختلف ۴: ۴۶۰ نقل از سیّد مرتضی کرده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۰۹

وهمچنین‌خلاف‌است میـانه مجتهـدین که اقـامت حـدود بی اذن امام جایز است یانه؟ امّا در حالت غیبت بعضـی از مجتهـدین براین

رفته‌انـد که آقا غلام خود را می‌توانـد حَـدْ زد هر گاه مشاهـده کنـد یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحقّ حدّ شده باشد، به‌شرطی که ضرر برنفس یا مال یا بریکی از مسلمانان نرسد «۱».

و همچنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که پدر حد برپسر خود می‌تواند زد و شوهر بر زن خود، خواه شوهر و زن هردو آزاد باشند و خواه بنـده یا یکی از ایشان بنـده باشد و فرق نیست میانه رجم و جلد «۲» و بعضـی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده‌اند «۳». و شرط نیست در زن آن‌که دخول به او کرده باشد.

و آیـا می‌بایـد که زن به‌نکـاح دائمی باشـد یا آن‌که متعه نیز این حکم دارد؟ میانه مجتهـدین در این مسأله خلاف است. و اقرب آن است که بر متعه این حکم جاری است.

و همچنین خلاف است میان مجتهدین در آن‌که آقایِ غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع‌الشـرایط باشند می‌توانند حدّ زد یا مطلقاً جایز است ایشان را؟ اصحّ آن است که مطلقاً جایز است [۱] چرا که فقیه جامع‌الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد می‌تواند که مطلقاً حد بزند.

و خلاف است میانه مجتهـدین که آیا در حالت غیبت امام علیه السـلام مجتهدین [۲] می‌توانند اقامت حدود کردن؟ أقوی آن اسـت که می‌توانند به شرطی که [۳] مستلزم قتل و جرح [۴] نباشد.

---

[۱]- در پسر و زوجه مشکل است هرگاه پدر و زوج فقیه نباشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] مجتهد تکلیف خود را می‌داند. (صدر)

[۳] اشتراط این شرط معلوم نیست. (تویسرکانی)

[۴] شایـد مراد قتـل و جرح کس دیگر باشـد غیر از آن کس که اقـامه حـدّ بر او می‌شود والّـا پس بعضـی حـدود جرح و قتـل است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۴۸. شهید دوم، مسالك ۳: ۱۰۵. علّامه حلّی، تحریر ۲: ۲۴۲.

(۲) شهید اوّل، دروس ۲: ۴۸. شهید ثانی، روضه ۲: ۴۱۹.

(۳) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۵۳۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۱

باب هفتم درزیارت حضـرت رسالت‌پناه‌محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم وحضرت امیرالمؤمنین وحضرات ائمّه‌معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- وایّام مولود و وفات ایشان

فصل اوّل در ثواب زیارت هریک از ایشان [۱]

فصل اوّل در ثواب زیارت هریک از ایشان [۱]

بدان‌که سنّت مؤکّده است حاجیان و غیرایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه طیّبه زیارت کنند. و در حدیث وارد شده که امام جبراً و قهراً مردمان را به‌زیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند، زیرا که مستلزم جفاست. «۱»

چنانچه در حدیث از حضـرت رسالت پناه صـلی الله علیه و آله و سـلم وارد شده که: کسـی‌که حجّ کند و زیارت من در مدینه نکند برمن جفا کرده باشد، و جفاکار به‌عرصه محشر آید «۲» و جفا برحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حرام است.

ونیز آن حضرت فرموده: که هرکه مرا زیارت کند واجب می‌شود که روزقیامت اورا شفاعت کنم، وهرکه را واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که به بهشت رود «۳».

و هم آن حضرت فرموده که: آن کسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنان است که ازدار کفر به‌سوی من هجرت کرده باشند، و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور برمن سلام فرستند که به من می‌رسد «۴».

---

[۱] عمل به آنچه فرموده‌اند از ثواب و کیفیّت زیارات جایز است. (تویسرکانی-

---

(۱) کافی ۴: ۲۷۲، حدیث ۱. وسائل ۱۱: ۲۴، حدیث ۲.

(۲ و ۳) کافی ۴: ۵۴۸، حدیث ۵. وسائل ۱۴: ۳۳۳، حدیث ۳.

(۴) تهذیب ۶: ۳، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۳۷، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۳

و هم از آن حضرت منقول است که خطاب به حضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند: ای فرزند من، هرکس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادرت را یا تورا که حسینی من او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان خالص گردانم. «۱»

و هم از آن حضرت منقول است که: هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست، و از اتمام وفای به آن عهد زیارت کردن قبر او است، پس هرکس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد «۲».

و هم از آن حضرت منقول است که: وقتی حضرت امام حسن علیه السلام از او سؤال نمود که یا رسول‌اللَّه کسی‌که زیارت ما کند چه ثواب دارد؟ آن حضرت فرمودند: هرکس که مرا یا پدرت را یا برادرت را یا تو را در حیات و ممات زیارت کند هرآینه برمن واجب می‌شود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم «۳».

و هم از آن حضرت منقول است که: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هرکس مرا یا تو را که فاطمه‌ای سه روز زیارت کند واجب می‌شود مر او را بهشت، پس فاطمه علیها السلام از آن حضرت سؤال نمود که: در حال حیات یا ممات؟ فرمودند:

هم در حال حیات و هم در حال ممات «۴».

و از حضرت امام به‌حقّ ناطق جعفر بن محمّدالصادق علیه السلام منقول است که: هرکس زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پیاده بجاآورد خدای تعالی عوض هرگام او یک حجّ و عمره بنویسد، و اگر پیاده از زیارت آن حضرت برگردد به هرگامی دو حجّ و دو عمره بنویسد. «۵»

و نیز آن حضرت فرموده که: کسی‌که آن حضرت را زیارت کند و عارف به‌حقّ او

---

(۱) کافی ۴: ۵۴۸، حدیث ۲. وسائل ۱۴: ۳۲۶، حدیث ۱۴.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۴۷۴. کافی ۴: ۵۶۷، حدیث ۲. وسائل ۱۴: ۳۲۲، حدیث ۵. روایت از امام رضا علیه السلام است.

(۳) تهذیب ۶: ۴۰، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۳۰، حدیث ۱۹.

(۴) تهذیب ۶: ۹، حدیث ۱۸. وسائل ۱۴: ۳۶۷، حدیث ۱.

(۵) تهذیب ۶: ۲۰، حدیث ۴۶. وسائل ۱۴: ۳۸۰، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۴

باشـد، یعنی یقین دانـد که امام مفترض‌الطاعـهٔ است، خدای تعالی جهت او حجّ مقبولی و عمره مبروری بنویسد، و به خدا قسم آتش دوزخ نمی‌چشد پاهایی که خاک‌آلوده شده باشد در زیارت او، خواه در سواری و خواه در پیادگی «۱».

نیز از آن حضرت منقول است که فرمودند: که هرکس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضـرت پیغمبر را زیارت کرده باشـد «۲».

و از حضـرت علیّ بـن موسـی علیه السلام منقـول است که: خطـاب به احمـد بزنطی کرده فرمودنـد که: روز عیـد غـدیر نزد قـبر آن حضـرت حاضـر شو که خدای تعالی در آن روز از هرمؤمنی و مؤمنه‌ای و مسلمی و مسلمه‌ای گناهان شصت ساله را می‌بخشد، و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قـدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد می‌سازد در آن روز آزاد می‌گردانـد، و یک درهم تصدّق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز، پس در این روز تصدّق کن بر برادران مؤمن خود «۳».

و حضرت امام به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که: هرکس که در مشهد آن حضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگزارد در دیوان اعمال او حجّ مبروری نوشته می‌شود، و اگر چهار رکعت نماز بگزارند حجّ و عمره نوشته می‌شود، و همچنین است ثواب زیارت کردن هرامامی که اطاعت او واجب باشد»

.

و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است:

و در بعضی روایات وارد شده که: زیارت آن حضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه‌ای، و تارک او تارک خدا و رسول خداست، و بـاعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است، و واجب است برهرمالـداری که هرسال یک بار زیارت او کنـد، و کسـی که یک سال براو بگذرد و زیارت آن حضرت نکند یک سال از عمر او کم می‌شود،

---

(۱) تهذیب ۶: ۲۱، حدیث ۴۹. وسائل ۱۴: ۳۷۶، حدیث ۳.

(۲) کافی ۴: ۵۷۹، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۲۷، حدیث ۱۵.

(۳) تهذیب ۶: ۲۴، حدیث ۵۲. وسائل ۱۴: ۳۸۸، حدیث ۱.

(۴) تهذیب ۶: ۷۹، حدیث ۱۵۶. وسائل ۱۴: ۳۳۰، حدیث ۲۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۵

و زیـارت آن حضـرت عمر را دراز می‌کنـد، و ایّام زیـارت او از عمر این‌کس حسـاب نمی‌شود، و به هرگامی حجّی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خـدا آزاد کنـد می‌یابد، و به هر درهمی که در آن راه صـرف می‌کند ثواب دو هزار درهم دارد، و هرکس که او را زیارت کنـد و عارف به حقّ او باشـد خـدای تعالی گناهان پیشـین و آینـده او را می‌بخشد، و زیارت آن حضـرت در روز عرفه مقابل بیست حجّ و بیست عمره مبروره است که با حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و امام علیه السـلام بجای آورده باشـد «۱».

و در بعضـی روایـات وارد شـده که: زیارت آن حضـرت در روز عرفه با عارف بودن به حقّ او مقابل هزار حـجّ مقبول است، و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام «۲».

و زیارت آن حضرت در اوّل ماه رجب مغفرت گناهان است «۳».

و در نصف شعبان مصافحه می‌کنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر. «۴»

و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهان است. «۵»

و در یک سال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حجّ و هزار عمره مبروره است، و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت می کند (و). «۶»

و زیارت عاشورا با معرفت به حقّ او مثل زیارت خداست در عرش (ز). «۷»

و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگیِ بی‌شمار مثل کسی که خدای تعالی او را به عرش برد.

---

(۱) وسائل ۱۴: ۴۱۰ باب ۳۷ حدیث ۳ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۲۱، وصفحه: ۴۲۸ باب ۳۸ حدیث ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۷ وصفحه: ۴۴۲ باب ۴۲ حدیث ۱، وصفحه: ۴۴۳ باب ۴۴ حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ وصفحه: ۴۴۵ باب ۴۵ حدیث ۱ و ۲ و صفحه: ۴۵۹ باب ۴۹ حدیث ۱ و ۲.

(۲) کامل الزیارات: ۳۱۶. مستدرک ۱۰: ۲۸۲، حدیث ۱.

(۳) تهذیب ۶: ۴۸، حدیث ۱۰۷. وسائل ۱۴: ۴۶۵، حدیث ۱ و ۲.

(۴) کامل الزیارات: ۳۳۴. مستدرک ۱۰: ۲۸۸، حدیث ۲.

(۵) تهذیب ۶: ۴۹، حدیث ۱۱۱. وسائل ۱۴: ۴۷۲، حدیث ۱.

(۶) و- تهذیب ۶: ۵۱، حدیث ۱۱۹. وسائل ۱۴: ۴۷۵، حدیث ۲.

(۷) تهذیب ۶: ۵۱، حدیث ۱۲۰. وسائل ۱۴: ۴۷۶، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۶

و زیارت اربعین (یعنی روز بیستم ماه صفر) از علامات ایمان است «۱» و زیارت او در هرماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر «۲».

و هرکس بربلندی رود و سر به سوی آسمان کرده توجّه به‌قبر او کند و بگوید:

«السَّلامُ عَلَیْکَ یا ابا عَبْدِاللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» ثواب حجّ و عمره در دیوان اعمال او بنویسند «۳».

و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منوّرِ آن حضرت هر رکعتی معادل هزار حجّ و هزار عمره است، و هزار بنده که آزاد کند، و هزار جنگ در راه خدای تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل. «۴» و یک نماز واجب گزاردن معادل حجّ است، و نماز سنّت معادل عمره «۵».

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرموده: هرکس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند وبیمار نشود و مبتلا نمیرد (و). «۶»

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که: هر که مرا زیارت کند خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمی‌میرد (ز). «۷»

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پرسیدند از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است؟ آن حضرت فرمودند: آری! و گفتند که: هرکه پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین- صلوات اللَّه علیهما- را زیارت کرده باشد (ح). «۸»

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمودند: زیارت فرزندم علی

---

(۱) تهذیب ۶: ۵۲، حدیث ۱۲۲. وسائل ۱۴: ۴۷۸، حدیث ۱.

(۲) تهذیب ۶: ۵۲، حدیث ۱۲۳. وسائل ۱۴: ۴۳۸، حدیث ۴.

(۳) کافی ۴: ۵۸۹، حدیث ۴. وسائل ۱۴: ۴۹۳، حدیث ۲.

(۴) تهذیب ۶: ۷۳، حدیث ۱۴۰. وسائل ۱۴: ۵۱۸، حدیث ۲.

(۵) تهذیب ۶: ۷۳، حدیث ۱۴۱. وسائل ۱۴: ۵۱۸، حدیث ۳.

(۶) و- تهذیب ۶: ۷۸، حدیث ۱۵۴. وسائل ۱۴: ۵۴۳، حدیث ۳.

(۷) تهذیب ۶: ۷۸، حدیث ۱۵۳. وسائل ۱۴: ۵۴۳، حدیث ۲.

(۸) کافی ۴: ۵۸۳، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۱۴: ۵۴۴، حدیث ۱ و ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۷

پیش خدای تعالی برابر هفتاد حجّ مبرور است تا هفتاد هزار حجّ «۱».

واز حضرت امام‌محمّدتقی علیه السلام پرسیدندکه زیارت پدر تو افضل‌است یازیارت امام حسین علیه السلام؟ فرمودند که: زیارت پدرم، زیرا که پدرم را زیارت نمی‌کنند مگر خاصّان شیعه «۲».

و مراد به «خاصّان شیعه» جماعتی‌اند که قائلند به امامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیّه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را امام می‌دانند، و واقفیّه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را امام می‌دانند، و کیسانیّه که به امامت محمّد بن حنفیّه قائل‌اند، و غیراینها از فِرَق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام می‌کنند، و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمی‌کنند مگر خواصّ شیعه.

و بهتر آن است که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند.

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: به احمد بزنطی نوشتند که: برسان به شیعه من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حجّ مقبول و هزار عمره مقبوله است.

احمد بزنطی گوید: از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حجّ است؟ آن حضرت فرمودند که: مقابل هزار هزار حجّ است «۳».

واز حضرت امام‌رضا علیه السلام منقول‌است‌که: هرکه مرا از راه دور زیارت‌کند اورا در سه موضع یاری کنم؛ آنگاه که نامه‌ای از چپ و راست پرّان شود، و هنگام گذشتن از صراط، و هنگام کشیدن اعمال «۴».

فصل دوم در آداب زیارت

فصل دوم در آداب زیارت

بدان‌که بیست و یک امر تعلّق به زیارت دارد:

اوّل: غسل کردن پیش از دخول به روضه.

---

(۱) کافی ۴: ۵۸۵، حدیث ۴. وسائل ۱۴: ۵۶۵، حدیث ۱.

(۲) کافی ۴: ۵۸۴، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۵۶۲ و ۵۶۳، حدیث ۱.

(۳) من‌لایحضره‌الفقیه ۲: ۵۸۲، حدیث ۳۱۸۲. تهذیب ۶: ۸۵، حدیث ۱۶۸. وسائل ۱۴: ۵۶۶، حدیث ۳.

(۴) تهذیب ۶: ۸۵، حدیث ۱۶۹. وسائل ۱۴: ۵۵۱، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۸

دوم آنکه: تا داخل شدن با طهارت باشد، پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد.

سوم آنکه: جامه نو و پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد، پس اگر در آن حال او را رقّت بهم رسد داخل شود، و الّا انتظار بکشد که هر گاه رقّت [۱] بهم رسد داخل شود.

چهارم: داخل شدن به خضوع و خشوع، و در حین دخول پای راست را مقدّم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را.

پنجم آنکه: خود را به ضریح بچسباند. و بعضی توهّم کرده‌اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است، چه در احادیث وارد شده که برضریح تکیه باید «۱» کرد و بوسیدن ضریح جایز است، و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده. و بعضی از مجتهدین امامیه برآنند که جایز است «۲».

) ششم آنکه: رو به قبله نکند، بلکه رو به ضریح و پشت به قبله کردن در حالت زیارت بهتر است.

هفتم: زیارت به‌طریق منقول کردن، چنانچه درفصل آینده مذکور خواهدشدو قول «السَّلامُ عَلَیْکَ» کافی‌است وبعضی ازمجتهدین حاضرشدن درآنجاراکافی می‌دانند. «۳»

) هشتم: جانب راست روی خود را برضریح نهادن، و در وقت فارغ شدن از زیارت دعا کردن.

نهم: جانب چپ روی خود را برضریح نهادن و سؤال نمودن از خدای تعالی به‌حقّ او و به حقّ صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند به‌شفاعت صاحب قبر، و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن.

---

[۱] ولی اگر انتظار کشید و رقّت بهم نرسد داخل شدن را ترک نکند و مراقبت نفس خود را نماید و با آداب شرعیّه در مقام مجاهده با او بر آید که به زودی رقّت پیدا کند وفّقنا اللَّه و جمیع المؤمنین لذلک ان شاء اللَّه تعالی. (صدر)

---

(۱) کافی ۴: ۵۵۱، حدیث ۲. وسائل ۱۴: ۳۴۲، حدیث ۲.

(۲) شهید اوّل، دروس ۲: ۲۵.

(۳) شهید اوّل، دروس ۲: ۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۱۹

دهم: برسر بالین آمدن و رو به قبله نمودن و دعا کردن.

یازدهم: دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت. و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد سنّت است که نماز زیارت را در میان منبر آن حضرت و قبر او گزارد.

و اگر زیارت حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید گزارد، و در این نماز رخصت از ائمّه علیهم السلام وارد شده که رو به قبر می‌توان کرد اگرچه مستلزم پشت [۱] به‌قبله کردن باشد «۱». امّا اگر چنان کند که رو به ضریح کند و پشت به قبله نکند بهتر [۲] است.

دوازدهم: بعد از نمازِ زیارت دعای منقول خواندن، و آنچه به‌خاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن، و دعا برای جمیع خلایق نمودن بهتر است، چه آن به‌اجابت نزدیکتر است.

سیزدهم: در آن مکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آن را به صاحب ضریح هدیه کردن، چه نفع آن باز به او می‌رسد و سبب تعظیم صاحب قبر است.

چهاردهم: احضار قلب است در جمیع احوال به حسب استطاعت، و توبه کردن از جمیع گناهان.

پانزدهم: تصدّق نمودن برخدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان آنجا، چه ثواب تصدّق در آن مقام مضاعف می‌شود.

شانزدهم: تعظیم ایشان، چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است.

هفدهم آنکه: هر گاه از زیارت برگردد باز به زیارت رود تا در آن شهر است.

هجدهم آنکه: هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع به‌دعای منقول کند.

---

[۱]- نماز را البتّه روی به قبله باید بجا آورد امّا بنحوی که پشت به قبر مطهّر نشود، مثل طرف‌بالای سر یا طرف پشت سر. (دهکردی)

* نماز هرچند مستحبّی باشد پشت به قبله کردن جایز نیست، مگر در حال راه رفتن ماشیاً او راکباً. (نخجوانی، یزدی)

[۲] البتّه ترک این بهتر را در هیچ زیارت ننماید. (صدر)

---

(۱) روایتی که دلالت بر جواز داشته باشد نیافتیم، رجوع شود به وسائل ۵: ۱۶۰، باب ۲۶ مکان مصلّی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۰

نوزدهم آنکه: سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را.

بیستم آنکه: دروقت بیرون‌آمدن ازآن مقام روی‌به‌ضریح کرده پس‌پس بیرون‌آید.

بیست و یکم آنکه: زود از آن مقام بیرون رود، چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق بازآمدن زودتر بهم می‌رسد.

فصل سوم «۱» در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات ائمّه معصومین– صلوات اللَّه علیهم اجمعین–

اشاره

فصل سوم «۱» در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات ائمّه معصومین– صلوات اللَّه علیهم اجمعین–

بدان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمّه معصومین– صلوات‌اللَّه علیهم اجمعین– به‌طرق متعدّده واقع شده، و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت، لهذا در این رساله اختصار رفت به زیارت مختصری به جهت هریک از حضرات که ازکتب احادیث معتمده چون کتاب «من لا یحضره الفقیه» ابن بابویه و «کامل‌الزیارات» ابن قولویه، و تهذیب حدیثِ شیخ طوسی، و مصباح کبیر و صغیر او، و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده.

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بدان‌که– وفّقک اللَّه تعالی و ایّانا– که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم به‌فعل آری، و به آدابی‌که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آن حضرت شوی، و در بالای سر آن حضرت روی خود را به قبله کرده پهلوی چپ را به جانب ضریح مقدّس آن حضرت کنی، و پهلوی راست را به جانب منبر آن حضرت، و این دعا را که ابن عمّار به‌طریق صحیح از حضرت به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ، وَأشْهَدُ انَّ مُحمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُه وَاشْهَدُ انَّکَ رَسُوْلُاللَّهِ وَانَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَاشْهَدُ انَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ

(۱) این فصل تا آخر در دو نسخه خطّی نیامده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۱

وَنَصِحْتَ لِامَّتِکَ وَجاهَدْتَ فی سَبیْلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتّی اتاکَ الْیَقیْنُ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَادَّیْتَ الَّذیْ عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ وَانَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنیْنَ وَغَلَظْتَ عَلَی الْکافِریْنَ فَبَلَغَ اللَّهُ بِکَ اشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکَرَّمیْنَ، الْحَمْدُللَّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنابِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَةِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبیْنَ وَعِبادِکَ الصّالِحیْنَ وَانْبِیآئِکَ الْمُرْسَلیْنَ وَاهْلِ السَّمواتِ وَالْارَضیْنَ وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّالْعالَمیْنَ مِنَ الْاوَّلیْنَ وَالْاخِریْنَ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُوْلِکَ وَنَبِیِّکَ وَنَجِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَحَبیْبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، اللَّهُمَّ أعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسیْلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقامًا مَحْمُودًا یَغْبِطُهُ بِهِ الْاوَّلُوْنَ وَالْاخِرُوْنَ، اللَّهُمَّ انَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ «وَلَوْانَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ جآؤُکَ فَاسْتَغْفَروا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَلَهُمُ الرسولُ لَوَجَدوا اللَّهَ تَوّاباً رَحیْماً» وَانّی اتَیْتُ نَبِیَّکَ مسْتَغْفِراً تآئِبًا مِنْ ذُنُوْبیْ وَ انّی اتَوَجَّهُ الَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَی اللَّهُ عَلَیْهِ وَالِهِ یا مُحَمَّدُ انّی اتَوَجَّهُ الَی اللَّهِ رَبیْ وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لیْ ذُنُوْبیْ» «۱».

و بعد از آن نیّت زیارت کن به این طریق که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنم سنّت تقرّب به خدا، پس از آن بگوی: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیْبَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا امیْنَ اللَّهِ، اشْهَدُ انَّکَ قَدْ نَصَحْتَ لِامَّتِکَ وَجاهَدْتَ فیْ سَبیْلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَهُ حَتّی اتیکَ الْیَقیْنُ، فَجَزاکَ اللَّهُ افْضَلَ ما جازی نَبِیًّا عَنْ امّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ افْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی ابْراهیْمَ والِ ابْراهیْمَ انَّکَ حَمیْدٌ مَجیْدٌ».

آنگاه اگر حاجتی داشته باشی، ضریح مقدّس آن حضرت را پَسِ پشتِ خود گذاشته رو به‌قبله کن و دستهای خود را برداشته از حقّ سبحانه وتعالی طلب حاجت نمای که به اجابت مقرون گردد، و بعد از آن دعایی که حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام می‌خوانده‌اند بخوانی که: «اللَّهُمَّ الَیْکَ الْجَأْتُ امْریْ وَالی قَبْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم عَبْدِکَ وَرَسُوْلِکَ اسْتَنَدْتُ ظَهْریْ وَالْقِبْلَةِ الَّتیْ رَضیْتَ لِمُحَمَّدٍ اسْتَقْبَلْتُ، اللَّهُمَّ انیْ اصْبَحْتُ وَلا امْلِکُ لِنَفْسیْ خَیْرَ ما ارْجُولَها وَلا ادْفَعُ عَنْها شَرَّ ما عَلَیْها، وَاصْبَحَتِ الْامُوْرُ بِیَدِکَ وَلا فَقیْرَ افْقَرُ مِنی انیْ لِما انْزَلْتَ الَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیْرٌ، اللَّهُمَّ ارْدُدْنیْ مِنْکَ بِخَیْرٍ وَلا رادَّ لِفَضْلِکَ، اللَّهُمَّ انیْ اعُوْذُبِکَ مِن

(۱) کافی ۴: ۵۵۰، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۴۱، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۲

انْ تُبَدِّلَ اسْمیْ اوْ تُغَیِّرَ جِسْمیْ اوْ تُزیْلَ نِعْمَتَکَ عَنیْ، اللَّهُمَّ زَیِّنیْ بِالتَّقْوی وَجَمِّلْنیْ بِالنِّعَمِ وَاغْمُرْنی بِالْعافِیَةِ وَارْزُقْنیْ شُکْرَ الْعافِیَةِ».

آنگاه نزد منبر آن حضرت رفته، چشم و روی خود را برآن بمال، چه در حدیث وارد شده که: مالیدن چشمهای خود برمنبر آن حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آن حضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن، چه از حضرت رسالت پناهی منقول است که: میانه منبر و قبر من روضه‌ای است از ریاض جنّت «۱» آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگزارد و بعداز فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده، جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که به‌اجابت مقرون گردد، آنگاه بگوی: «اللَّهُمَّ انیْ صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنی إلی سَیّدی وَمَوْلایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّه رَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ، اللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِهِ وَتَقَبَّلْها مِنّیْ وَاجْزِنیْ عَلی ذلِکَ جَزآءَ الْمُحْسِنیْنَ، اللَّهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَلَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لا شَریْکَ لَکَ، لِا نَّهُ لا یَکُونُ الصَّلاةُ وَالرُّکُوْعُ الّا لَکَ لِانَّکَ انْتَ اللَّهُ لا الهَ الّا انْتَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنیْ زِیارَتیْ وَاعْطِنیْ سُؤْلیْ بِمُحَمَّدٍ وَالِهِ الطّاهِریْنَ».

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

بدان‌که مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام مختلف وارد شده، چه در بعضی از احادیث آمده که آن حضرت در گورستان بقیع مدفون گشته «۲» و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آن حضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده «۳». ورئیس المحدّثین محمّد بن بابویه قمی در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل کرده که صحیح آن است که: آن حضرت در خانه خود مدفون است و چون بنی‌امیّه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آن حضرت داخل مسجد شده «۴» والحال در پشت

---

(۱) کافی ۴: ۵۵۳، حدیث ۱. وسائل ۱۴: ۳۴۴، حدیث ۱.

(۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۵۷۲. وسائل ۱۴: ۳۶۹، حدیث ۴.

(۳) مقنعه: ۴۵۹. معانی الأخبار: ۳۷۸ و ۳۷۹. وسائل ۱۴: ۳۶۹، حدیث ۵.

(۴) فقیه ۲: ۵۷۲.

خانه‌ای که حضرت مدفون است علامت ضریح مقدّس آن حضرت است.

پس هر گاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آن حضرت کرده باشی، نیّت زیارت کن که: زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌کنم سنّت تقرّب به خدا، آنگاه بگوی:

«السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُوْلِ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلیْلِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبیْبِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ امیْنِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیرِ خَلْقِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ افْضَلِ انْبِیآءِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِه السَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِسآءِالْعالَمیْنَ مِنَ الْاوَّلیْنَ وَالْاخِریْنَ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللَّهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُوْلِ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا امَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُهَا الصِّدِّیقَةُ الشَّهیْدَةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُهَا الْفاضِلَةُ الزَّکِیَّةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُها المَظْلُومَةُ المَغْصُوبَةُ، السّلامُ عَلَیْکِ أیَّتُها الحوراءُ الإنْسِیَّةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُها التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِیَّةُ «۱»، السَّلامُ عَلَیْکِ ایَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُوْرَةُ، السَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطمةُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّه وَبَرَکاتُه، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکِ وَعَلی رُوْحِکِ وَبَدَنِکِ، اشْهَدُ انَّکِ مَضَیْتِ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکِ وَأنَّ مَنْ سَرَّکِ فَقَدْ سَرَّ رَسُوْلَ‌اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه وَمَنْ جَفاکِ فَقَدْ جَفا رَسُوْلَ‌اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه وَمَنْ اذاکِ فَقَدْ اذی رَسُولَ اللَّهِ صلّی اللَّه علیه والِه وَمَنْ وَصَلَکِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُوْلَ‌اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ والِه وَمَنْ قَطَعَکِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّه صَلّی اللَّهُ عَلَیهِ وَالِهِ لِانَّکِ بِضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوْحُهُ الَّتیْ بَیْنَ جَنْبَیْهِ کَما قالَ عَلَیْهِ افْضَلُ سَلامِ‌اللَّهِ وَصَلَواتِهِ، اشْهِدُاللَّهَ وَرَسُوْلَهُ وَمَلائِکَتَهُ انیْ راضٍ عَمَّنْ رَضیْتِ عَنْهُ ساخِطٌ عَلی مَنْ سَخَطْتِ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ مُوالٍ لِمَنْ والَیْتِ وَمُعادٍ لِمَنْ عادَیْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ ابْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ احْبَبْتِ، وَکَفی بِاللَّهِ شَهیْدًا وَحَسیْبًا وَجازِیًا وَمُثیْبًا».

بعد از آن صلوات برحضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده، دو رکعت نماز زیارت

---

(۱) العَلِیَمةُ خ ل.

حضرت فاطمه علیها السلام بجای‌آر، و دعایی که مذکور شد بخوان.

و چون بـه گورسـتان بقیع رسـی حضـرت امـام حسـن و امـام زین‌العابـدین و امـام محمّـد بـاقر وامـام جعفرصـادق علیهم السـلام را زیـارت‌کن، ونیّت چنین کن که: زیارت حضـرت امام حسن و امام زین‌العابـدین و امام محمّـد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام می‌کنم سنّت تقرّب به خدا، آنگـاه‌بگوی: «السَّلامُ‌عَلَیْکُمْ ائِمَّةَالْهُـدی، السَّلامُ عَلَیْکُمْ حُجَجَ اللَّهِ عَلی اهْلِ الـدُّنْیا، السَّلامُ عَلَیْکُمْ ا یُّهَا القَوَّامُوْنَ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ، السَّلامُ عَلَیْکُمْ اهْلَ الصَّفْوَةِ، السَّلامُ عَلَیْکُمْ اهْلَ النَّجْوی، اشْهَدُانَّکُمْ قَدْبَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ‌وَصَبَرْتُمْ فِیْ‌ذاتِ اللَّهِ وَکُذِّبْتُمْ وَاسیءَ عَلَیْکُمْ فَغَفَرْتُمْ، وَاشْهَدُ ا نَّکُمُ الْائِمَّةُ الرَّاشِدُونَ وَانَّ طاعَتَکُمْ مُفْتَرَضَةٌ وَانَّ قَوْلَکُمُ الصِّدقُ وَا نَّکُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا وَامَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوْا وَانَّکُمْ دَعآئِمُ الدیْنِ وَارْکانُ الْارْضِ لَمْ‌تَزالُوا بِعَیْنِ اللَّهِ وَیَنْسَخُکُمْ فِیْ اصْلابِ الْمُطَهَّرِیْنَ وَیَنْقُلُکُمْ فِیْ ارْحامِ الْمُطَهَّراتِ لَمْ تُدَنِّسْکُمُ الجاهِلِیَّةُ وَلَمْ تُشْرِکْ فیکُمْ‌فِتَنُ‌الاهْوآءِ طِبْتُمْ وَطابَ سُتَّتُکُمْ، انْتُمُ الَّذیْنَ مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنا دَیَّانُ الدّیْنِ فَجَعَلَکُمْ فِیْ‌بُیُوتٍ اذِنَ‌اللَّهُ انْ‌تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَواتِنا عَلَیْکُمْ رَحْمَةً لَنا وَکَفَّارَةً لِذُنُوْبِنا، وَاخْتارَکُمْ لَنا وَطَیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِکُمْ وَکُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمیْنَ بِعِلْمِکُمْ مُقِرِّیْنَ بِفَضْلِکُمْ مُعْتَرِفیْنَ بِتَصْدیْقِنا ایَّاکُمْ، وَهذا مَقامُ مَنْ اسْرَفَ وَاخْطَأَ وَاسْتَکانَ وَاقَرَّ بِما جَنی وَرَجا بِمُقاماتِ الخَلاصِ وَانْ یَسْتَنْقِذَهُ بِکُمْ مُسْتَنْقِذَ الْهَلْکی مِنَ النارِ، فکُونُوا فِیَّ شُفَعاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ إلَیْکُمْ اذْ رَغِبَ عَنْکُمْ اهْلُ الدُّنْیا وَاتَّخَذُوا اٰیاتِ اللَّهِ هُزْوًا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها».

آنگاه سرو دستهایِ خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان: «یا مَنْ هُوَ قآئِمٌ لا یَسْهُوْ وَدآئِمٌ لا یَلْهُوْ وَمُحیْطٌ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنیْ وَعَرَّفْتَنیْ ائِمَّتیْ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اذْ ضَلَّ عَنْهُمْ عِبادُکَ «۱» وَجَحَدُوْا مَعْرِفَتَهُمْ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِمْ وَمالُوا الی سِواهُمْ، وَکانَتِ المِنَّةُ لَکَ وَمِنْکَ عَلَیَّ مَعَ اقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنیْ بِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ اذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فِیْ مَقامی هذا مَذْکُوْرًا مَکْتُوْبًا فَلا تَحْرِمْنی ما رَجَوْتُ وَلا تُخَیِّبْنیْ فیْما دَعَوْتُ».

آنگاه هردعایی که خواهی بکن که مستجاب است بعد از آن دو رکعت نماز زیارت هرامامی که کرده‌ای بگزار.

و زیارت قبر عمّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حمزه که در احُد مدفون است بکن که از

---

(۱) در نسخه‌ای چنین است: عَرَّفْتَنی بما اقَمْتَنی عَلَیْهِ اذْ صَدَّ عِبادُکَ.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۵

جمله مستحبّات است، پس چون بـدانجا رسـی بگوی: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمَّ رَسُوْلِ‌اللَّهِ وَخَیْرَ الشُّهَداءِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا اسَدَاللَّهِ وَاسَدَ رَسُوْلِهِ وَاشْهَدُ ا نَّکَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ وَنَصَحْتَ لِرَسُولِ‌اللَّهِ وَصَبَرْتَ بِنَفْسِکَ وَطَلَبْتَ ما عِنْدَاللَّهِ وَرَغِبْتَ فیْما وَعَدَاللَّهُ».

و چون به قبر شـهدا رسـی بگو: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الـدَّارِ وَانْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَانَّا بِکُمْ لاحِقُوْنَ» و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نمایی باید که غسل کنی و زیارت آن حضرت را به طریقی که مذکور شد بجا آری، پس بگو: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَالْعَهْدِ مِنْ زِیارَةِ قَبْرِ نَبِیِّکَ فَانْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذلِکَ فَانیْ اشْهَدُ فِیْ مَماتیْ عَلی ما اشْهَدُعلیه فِیْ حَیاتیْ انْ لا الهَ الّا انْتَ وَانَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُوْلُکَ وَانَّکَ اخْتَرْتَهُ مِنْ خَلقِکَ ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ اهْلِ‌بَیْتِهِ الْائِمَّةِ الطَّاهِرِیْنَ الَّذیْنَ اذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرهُمْ تَطْهیْرًا، فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ وَفِیْ زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوآئِهِمْ، وَلا تُفَرِّقْ بَیْنیْ وَبَیْنَهُمْ فِی الـدُّنْیا وَالْاخِرَةِ یـا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ» و چون خواهی که وداع ائمّه بقیع علیهم السـلام کنی به طریقی که مـذکور شد زیارت ایشان‌را به فعل آر، آنگاه بگوی: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ ائِمَّةَ الْهُدی وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ اسْتَوْدِعُکُمُ اللَّهَ وَاقْرَأُ عَلَیْکُمْ السَّلامَ امَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَیْهِ، اللَّهُمَّ فاکْتُبْنا مَعَ‌الشَّاهِدیْنَ، اللَّهُمَّ لاتَجْعَلْهُ اخِرَالْعَهْدِ مِنْ زیارَتیْ ایَّاهُمْ وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ ثُمَ‌الْعَوْدَ».

زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بدان– وفّقک اللّهُ وایّانا– که هرگاه اراده زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمایی در نجف اشرف می‌باید که غسل کنی، و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد به آهستگی و سکینه و وقار متوجّه مرقد منوّر مطهّر آن حضرت شوی تا آنکه به مرقد رسی، آنگاه روی خود را به آن حضرت کرده پشت به قبله کن و نیّت چنین کن که: زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام می کنم، سنّت تقرّب به خدا، پس بگوی: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللّهِ انْتَ اوَّلُ مَظْلُوْمٍ وَاوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتّی اتاکَ الْیَقیْنُ، وَاشْهَدُ انَّکَ لَقِیْتَ اللّهَ وَانْتَ شَهیْدٌ، عَذَّبَ اللّهُ قاتِلَکَ بِانْواعِ الْعَذابِ وَجَدَّدَ عَلَیْهِ الْعَذابَ، جِئْتُکَ عارِفًا بِحَقِّکَ مُسْتَبْصِرًا بِشَأْنِکَ مُعادِیًا لِاعْدآئِکَ وَمَنْ ظَلَمَکَ، الْقی عَلی

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۶

ذلِکَ رَبیْ انْ شآءَاللّهُ تَعالی انَّ لیْ ذُنُوبًا کَثیْرَةً فَاشْفَعْ لیْ عِنْدَ رَبِّکَ فَانَّ لَکَ عِنْدَاللّهِ تَبارَکَ وَتَعالی جاهًا وَشَفاعَةً وَقَدْ قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَلا یَشْفَعُوْنَ الّا لِمَنِ ارْتَضی».

آنگاه بگوی: «الْحَمْدُللّهِ الَّذیْ اکْرَمَنیْ بِمَعْرِفَتِه وَمَعْرِفَةِ رَسُوْلِه وَمَنْ فَرَضَ طاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ وَتَطَوُّلًا مِنْهُ وَمَنَّ عَلَیَّ بِالْایْمانِ، الْحَمْدُللّهِ الَّذیْ سَیَّرَنی فیْ بِلادِه وَحَمَلَنیْ عَلی دَوابِّه وَطَوی لِیَ الْبَعیْدَ وَدَفَعَ عَنی الْمَکْرُوْهَ حَتّی ادْخَلَنیْ حَرَمَ اخیْ نَبِیِّه وَارانیْهِ فیْ عافِیَةٍ، الْحَمْدُللّهِ الَّذیْ جَعَلَنی مِنْ زُوّارِ قَبْرِ وَصِیِّ رَسُولِه، الحَمْدُ للّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا انْ هَدانَا اللّهُ، اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِه وَاشْهَدُ انَّ عَلِیًّا عَبْدُاللّهِ وَاخُوْ رَسُوْلِاللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِه وَوَصِیُّه وَخَلیْفَتُهُ فی امَّتِه وَاشْهَدُ انَّ الْائمَّةَ مِنْ وُلْدِه وَحُجَجِ اللّهِ عَلی خَلْقِه اللّهُمَّ عَبْدُکَ وَزائِرُکَ مُتَقَرِّبٌ الَیْکَ بِزِیارَةِ قَبْرِ اخیْ رَسُوْلِکَ، وَعَلی کُلِّ مَأتِیٍّ حَقٌّ لِمَنْ اتاهُ وَزارَهُ وَانْتَ خَیْرُ مَأتِیٍّ وَاکْرَمُ مَزُوْرٍ، فَاسْئَلُکَ یا اللّهُ یا رَحْمنُ یا رَحیْمُ یا جَوادُ یا واحِدُ یا احَدُ یا نُوْرُ یا فَرْدُ یا صَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا احَدٌ انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَیْتِه وَانْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ ایَّایَ مِنْ زِیارَتیْ فیْ مَوْقِفیْ هذا فَکاکَ رَقَبَتیْ مِنَ النَّارِ، وَاجْعَلْنیْ مِمَّنْ یُسارِعُ فِی الْخَیْراتِ وَیَدْعُوْکَ رَهَبًا وَرَغَبًا وَاجْعَلْنیْ لَکَ مِنَ الْخاشِعیْنَ، اللّهُمَّ انَّکَ بشَّرْتَنیْ عَلی لِسانِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ والِه فَقُلْتَ: «وَبَشِّرِ الَّذیْنَ امَنُوْا انَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اللّهُمَّ فَانیْ بِکَ مُؤْمِنٌ وَبِجَمیْعِ انْبِیآءِکَ فَلا تَقِفْنی بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفًا تَفْضَحُنیْ بِه عَلی رُؤُسِ الْخَلائِقِ بَلْ قِفْنیْ مَعَهُمْ وَتَوَفَّنیْ عَلَی التَّصْدیْقِ لَهُمْ فَانَّهُمْ عَبیْدُکَ وَانْت خَصَّصْتَهُمْ بِکَرامَتِکَ وَامَرْتَنیْ بِاتِّباعِهِمْ».

آنگاه نزدیک ضریح مقدّس آن حضرت رفته بگوی: «السَّلامُ مِنَ اللّهِ عَلی مُحَمَّدِ ابْنِ عَبْدِاللّهِ امیْنِ اللّهِ عَلی رُسُلِه وَعَزآئِمِ امْرِه وَمَعْدِنِ الْوَحْیِ وَالتَّنْزِیْلِ وَالْخاتِمِ لِما سَبَقَ و الْفاتِحِ لِما اسْتُقْبِلَ الْمُهَیْمِنِ عَلی ذلِکَ کُلِّهِ وَالشَّاهِدِ عَلی خَلْقِه وَالسِّراجِ الْمُنیْرِ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَیْتِهِ الْمَظْلُوْمیْنَ افْضَلَ وَ اکْمَلَ وَ ارْفَعَ وَ انْفَعَ وَ اشْرَفَ ما صَلَّیْتَ عَلی [احَدٍ مِنْ » انْبِیآئِکَ وَ رُسُلِکَ وَ اصْفِیآئِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی

---

(۱) در نسخه‌ای خطّ خورده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۷

امیْرِ الْمُؤْمِنینَ عَبْدِکَ وَ خَیْرِ خَلْقِکَ بَعْدَ نَبِیِّکَ وَ اخی رَسُوْلِکَ وَ وَصِیِّ رسولِکَ الّذی بَعَثْتَهُ بِعلْمِکَ وَ جَعَلْتَهُ هادِیاً لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِکَ وَالدَّلیْلَ عَلی مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسالاتِکَ وَ دَیَّانِ الدِّیْنِ بِعَدْلِکَ وَ فَصْلِ قَضآئِکَ بَیْنَ خَلْقِکَ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و الِهِ الْائِمَّةِ مِنْ وُلْدِه وَالْقَوَّامیْنَ بِامْرِکَ مِنْ بَعْدِهِ الْمُطَهَّرِیْنَ الَّذیْنَ ارْتَضَیْتَهُمْ انْصارًا لِدیْنِکَ وَ حَفَظَةً لِسِرِّکَ وَ شُهَداءَ عَلی خَلْقِکَ وَ اعْلامًا لِعِبادِکَ، السَّلامُ عَلَی الْائِمَّةِ الْمُسْتَوْدِعیْنَ السَّلامُ عَلی خالِصَةِ اللّهِ مِنْ خَلْقِه السَّلامُ عَلَی الْائِمَّةِ الْمُتَوَسِّمیْنَ، السَّلامُ عَلَی الْمُؤْمِنیْنَ الَّذیْنَ قامُوْا بِامْرِکَ وَآزَرُوْا اوْلِیآءَ اللّهِ وَخافُوا بِخَوْفِهِمْ، السَّلامُ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبیْنَ».

آنگاه بگو: «السَّلامُ‌عَلَیکَ یاأمِیْرَالْمُؤْمِنینَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیْبَ‌اللّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یاصَفْوَةَاللّهِ السَّلامُ‌عَلَیْکَ یاوَلِیَ‌اللّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ

یـا حُجَّةَاللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمُوْدَ الـدّیْنِ وَوارِثَ عِلْمِ الْاَوَّلیْنَ وَالْاخِرِیْنَ وَصاحِبَ الْمَیْسَمِ وَالصِّراطَ الْمُسْتَقیْمِ، اشْهَدُ ا نَّکَ قَدْ اقَمْتَ الصَّلاةَ واتَیْتَ الزَّکاةَ وَامَرْتَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِه وَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ جاهَدْتَ فیْ سَبیلِ اللَّهِ حَقَّ جِهادِه وَ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِه وَجُدْتَ بِنَفْسِکَ صابِرًا مُحْتَسِبًا وَمُجاهِدًا عَنْ دیْنِ اللَّهِ مُوْقِنًا «۱» لِرَسُوْلِاللَّهِ طالِبًا ما عِنْدَاللَّهِ راغِبًا فیْما وَعَدَاللَّهُ وَمَضَیْتَ لِلَّذی کُنْتَ عَلَیْهِ شَهیْدًا وَشاهِدًا وَمَشْهُوْدًا، فَجَزاکَ اللَّهُ عَنْ رَسُوْلِه وَعَنِ الْاسْلامِ وَاهْلِه افْضَلَ الْجَزآءِ، لَعَنَ اللَّه مَنْ قَتَلَکَ، ولَعَنَ اللَّهُ مَنْ تابَعَ عَلی قَتْلِکَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ خالَفَکَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ افتری عَلَیْکَ وظَلَمَکَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَضَبَکَ وَمَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِیَ بِه وا نا الَی اللَّهِ مِنْهُمْ بَریْءٌ، لَعَنَ اللَّهُ امَّةً خالَفَتْکَ وَامَّةً جَحَدَتْ وَلایَتَکَ وَامَّةً تَظاهَرَتْ عَلَیْکَ وَامَّةً قَتَلَتْکَ وَامَّةً حادَتْ عَنْکَ وَخَذَلَتْکَ، الْحَمْدُ للَّهِ الَّذیْ جَعَلَ النَّارَ مَثویهُمْ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدِ وَبِئْسَ وِرْدُالْوارِدیْنَ وَبِئْسَ دَرْکُ الْمُدْرِکیْنَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ انْبِیآئِکَ وَ اوْصِیآءِانْبِیائِکَ بِجَمیْعِ لَعَناتِکَ وَ اصْلِهِمْ حَرَّ نارِکَ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الْجَوابیْتَ وَ الطَّواغیْتَ وَ الْفَراعِنَةَ وَ اللاتَ وَ الْعُزّی وَ الْجِبْتَ وَ الطاغُوتَ وَکُلِّ نِدٍّ یُدْعی مِنْ دُوْنِ اللَّهِ وَکُلِّ مُفْتَرٍ «۲» عَلَی اللَّهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَاشْیاعَهُمْ وَاتْباعَهُمْ وَاوْلِیآئَهُمْ وَاعْوانَهُمْ وَمُحِبِّیهِمْ لَعْنًا کَثیْرًا».

---

(۱) مُوَقِّیاً خ ل.

(۲) مُحْدَث.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۸

آنگاه سه مرتبه بگوی: «اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ» آنگاه سه مرتبه بگوی:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ» آنگاه بگوی: «اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذابًا لا تُعَذِّبْهُ احَدًا مِنَ الْعالَمیْنَ فَضاعِفْ عَلَیْهِمْعَذابَکَ بِما شاقُّوا وُلاةَ امْرِکَ وَاعِدَّ لَهُمْ عَذابًا الِیْماً لَمْ تَحِلَّهُ بِاحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ، اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلی قَتَلَةِ انْصارِ رَسُوْلِکَ وَقَتَلَةِ انْصارِ امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ وَعَلی قَتلَةِ الحَسَنِ وَقَتَلَةِ انْصارِ الْحَسَنِ وَقَتَلَةِ الْحُسَیْنِ وَقَتَلَةِ انْصارِ الْحُسَیْنِ وَقَتَلَةِ مَنْ قُتِلَ فیْ وِلایَةِ الِ مُحَمَّدٍ اجْمَعیْنَ عَذابًا مُضاعَفًا فیْ اسْفَلِ دَرْکٍ مِنَ الْجَحیْمِ وَلا تُخَفِّفَ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها وَهُمْ فیْها مُبْلِسُوْنَ مَلْعُوْنُوْنَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَدْ عایَنُوا النَّدامَةَ وَالْخِزْیَ الطَّوْیلَ لِقَتْلِهِمْ عِتْرَةَ انْبِیآئِکَ وَرُسُلِکَ وَاتْباعَهُمْ مِنْ عِبادِکَ الصَّالِحیْنَ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ فیْ مُسْتَسِرِّ السِّرِّ وَظاهِرِ الْعَلانِیَةِ فیْ سَمائِکَ وَارْضِکَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لیْ لِسانَ صِدْقٍ فیْ اوْلِیآئِکَ وَحَبِّبْ الَیَّ مَشاهِدَهِمْ حَتّی تُلْحِقَنیْ بِهِمْ وَتَجْعَلَنیْ لَهُمْ تَبَعًا فِی الدُّنْیا وَالاخِرَةِ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

آنگاه در بالای سر آن حضرت بنشین و بگو: «سَلامُ اللَّهِ وَسَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرّبیْنَ وَالْمُسَلِّمیْنَ لَکَ بِقُلُوْبِهِمْ وَالنَّاطِقیْنَ بِفَضْلِکَ وَالشَّاهِدیْنَ عَلی انَّکَ صادِقٌ امیْنٌ صِدّیْقٌ عَلَیْکَ، یا مَوْلایَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَعَلی رُوْحِکَ وَبَدَنِکَ اشْهَدُ انَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ، اشْهَدُ لَکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ وَوَلِیَّ رَسُوْلِه بِالْبَلاغِ وَالادآءِ، وَاشْهَدُ ا نَّکَ حَبیْبُ اللَّهِ وَانَّکَ بابُ‌اللَّهِ وا نَّکَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذیْ یُؤْتی مِنْهُ وَا نَّکَ خَلیْلُ اللَّهِ وَ انَّکَ عَبْدُاللَّهِ وَاخُو رَسُوْلِه اتَیْتُکَ وافِدًا لِعَظیْمِ حالِکَ وَمَنْزِلَتِکَ عِنْدَاللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّی اللَّه عَلَیْهِ والِه اتَیْتُکَ مُتَقَرِّبًا الَی اللَّهِ بِزِیارَتِکَ خَلاصَ نَفْسیْ مِنَ النَّارِ مُتَعَوِّذًا بِکَ مِنْ نارٍ اسْتَحَقَّها مِثْلیْ بِما جَنَیْتُهُ عَلی نَفْسیْ، اتَیْتُکَ انْقِطاعًا الَیْکَ وَالی وَلَدِکَ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِکَ عَلی بَرَکَةِ الْحَقِّ، فَقَلْبیْ لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَامْریْ لَکُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتیْ لَکُمْ مُعَدَّةٌ، وَا نَا عَبْدُاللَّهِ وَمَوْلاکَ وفیْ طاعَتِکَ الْوافِدِ الَیْکَ وَالْتَمِسُ بِذلِکَ کَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَاللَّهِ وَانْتَ مِمَّنْ امَرَنِیَ اللَّهُ بِصِلَتِه وَحَثَّنیْ عَلی بِرِّه وَدَلَّنیْ عَلی فَضْلِه وَهَدانیْ الی حُبِّه وَرَغَّبَنیْ فِی الْوَفادَةِ الَیْهِ وَالی طَلَبِ الْحَوآئِجِ عِنْدَهُ، انْتُمْ اهْلُبَیْتٍ یَسْعَدُ مَنْ تَوَلّاکُمْ وَلا یَخیْبُ مَنْ اتاکُمْ وَلا یَخْسَرُ مَنْ یَهْواکُمْ وَلا یَسْعَدُ مَنْ عاداکُمْ وَلا اجِدُ احَدًا افْزَعُ الَیْهِ خَیْرًا لیْ مِنْکُمْ، انْتُمْ اهْلُبَیْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعآئِمُ الدینِ وَارْکانُ الْارْضِ وَالشَّجَرَةُ الطَّیِّبَةُ، اللَّهُمَّ لا تُخَیِّبْ تَوَجُّهیْ بِرَسُوْلِکَ والِ رَسُوْلِکَ، اللَّهُمَّ انْتَ مَنَنْتَ عَلَیَّ بِزِیارَةِ مَوْلایَ وَوِلایَتِه وَمَعْرِفَتِه فَاجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْتَصِرُ بِه وَیَنْصُرُهُ وَمُنَّ عَلَیَّ بِنَصْرِکَ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۲۹

لِدینِکَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ، اللَّهُمَّ انیّ احْیی عَلی ما حَیِیَ بِه «۱» عَلِیُّ بْنُ ابیْ طالِبٍ وَامُوْتُ عَلی ماماتَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ أبی‌طالِبٍ علیه السلام».

آنگاه‌دورکعت نماز دربالای سر آن‌حضرت بگزار وجهت مطالب دنیوی واخروی خود دعا کن که محلّ اجابتِ دعاست، بعد از آن بگو: «اللَّهُمَّ انیْ صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنیْ الی سَیِّدیْ وَمَوْلایَ وَلِیِّکَ وَاخیْ رَسُوْلِکَ امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ وَسَیِّدِالْوَصِیِّیْنَ عَلِیِّ بْنِ ابیْ طالِبٍ علیه السلام فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُما مِنیْ وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ جَزآءَ الْمُحْسِنیْنَ، اللَّهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَلَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لا شَریْکَ لَکَ لِانَّهُ لا تَکُوْنُ الصَّلاةُ وَالرُّکُوعُ وَالسُّجُوْدُ الّا لَکَ لِا نَّکَ ا نْتَ اللَّهُ الَّذیْ لا الهَ الّا ا نْتَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنیْ زِیارَتیْ وَاعْطِنیْ سُؤْلیْ بِمُحَمَّدٍ والِهِ الطَّاهِریْنَ».

آنگاه حضرت آدم و نوح علیهما السلام را زیارت کن، چه ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل‌نموده‌که استخوان آدم و جسد نوح علیهما السلام در آن مکان شریف مدفون است «۲» پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیّت زیارت کرده بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ، السَّلام عَلَیْکَ یا حَبیْبَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا امیْنَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا خَلیْفَةَ اللَّهِ فیْ ارْضِه السَّلامُ عَلَیْکَ یا ا بَا الْبَشَرِ صَلَواتُ اللَّه وَسَلامُهُ عَلَیْکَ وَعَلی رُوْحِکَ وَبَدَنِکَ وَعَلَی الطَّاهِریْنَ مِنْ وُلْدِکَ وَذُرِّیَّتِکَ صَلاةً لا یُحْصِیها الّا هُوَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ».

و درزیارت نوح علیه السلام بعد از نیّت زیارت بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا نَبِیَّ اللَّهِ، السَّلامُ‌عَلَیْکَ یا صَفِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِیَ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبیْبَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا شَیْخَ الْمُرْسَلیْنَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا امیْنَ اللَّهِ فیْ ارْضِه صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْکَ وعَلی رُوْحِکَ وَبَدَنِکَ وَعَلَی الطَّاهِریْنَ مِنْ وُلْدِکَ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ».

آنگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان.

و هرگاه اراده نمایی که به وطن خود روی و وداع حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت بجاآور بعد از آن بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ

---

(۱) عَلَیْهِ خ ل.

(۲) من لا یحضره الفقیه ۲: ۵۹۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۰

یا امیْرالْمُؤْمِنیْنَ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ اسْتَوْدِعُکَ اللَّهَ وَاسْتَرْعیْکَ وَاقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامُ امِنَّا بِاللَّهِ وَالرُّسُلِ وَبِما جآءَتْ بِه وَدَعَمَتْ إلَیْهِ وَدَلَّتْ عَلَیْهِ، اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدیْنَ، اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتیْ ایَّاهُ فَانْ تَوَفَّیْتَنیْ قَبْلَ ذلِکَ فَانیْ اشْهَدُ فیْ مَماتیْ عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فیْ حَیاتیْ: انَّ الأَئِمَّةَ عَلِیُّ بْن ابیْطالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوْسی وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صاحِبُ‌الزَّمانِ صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِمْ اجْمَعیْنَ، وَاشْهَدُ انَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحارَبَهُمْ مُشْرِکُوْنَ وَمَنْ رَدَّ عَلَیْهِمْ فیْ اسْفَلِ دَرکِ الْجَحیْمِ، وَاشْهَدُ انَّ مَنْ حارَبَهُمْ لَنا اعْدآءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَآءُ وَانَّهُمْ حِزْبُ الشَّیْطانِ وَعَلی مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُاللَّهِ وَالْمَلائِکَةِ وَالنَّاسِ اجْمَعیْنَ «۱» اللَّهُمَّ انیْ اسْئَلُکَ بَعْدَ الصَّلاةِ وَالتَّسْلیْم انْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وال مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلْ اخِرَالْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِه وَانْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنیْ مَعَ هؤُلاءِ الْأَئِمَّةِ الْمُسَمِّیْنَ، اللَّهُمَّ وَذَلِّلْ قُلُوبَنا بِالطَّاعَةِ لَهُمْ وَالنَّاصِحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوازَرَةِ وَالتَّسْلِیْمِ».

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

بدان- وفّقکَ‌اللَّه وایّانا- که هر گاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلّا باید که در نهر فرات غسل

کنی و جامه‌های پاک بپوشی و پای برهنه بروی، چه در حدیث وارد شده که: راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و رسول خدا راه رود «۲» و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات برمحمّد و آل‌محمّد بفرست، تا آنکه به درِ حایر آن حضرت رسی. و مراد به «حایر» دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده‌اند، و به‌واسطه آن حایرش می گویند که متوکّل عبّاسی خواست که کسی به زیارت قبر آن حضرت نرود آب را در آنجا سر داد تا قبر آن حضرت را خراب کند، آب چون به حوالی قبر رسید بربالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت و حیران‌وار بر دور آن بایستاد.

پس چون به در حایر آن حضرت رسی بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِه

---

(۱) وَمَنْ شَرِکَ فیهِمْ ومَنْ سَرَّهُ قَتْلُهِمْ.

(۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۱

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَةَاللَّهِ وَزُوّارَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ ابْنِ نَبِیِّ اللَّهِ» آنگاه داخل حایر شو، و بعد از آنکه ده گام برداشته باشی توقّف کن و سی‌مرتبه «اللَّهُ اکْبَر» بگو، آنگاه متوجّه آن حضرت شو و رو به حضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر و بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِه السَّلامُ عَلَیْکَ یا قَتیلَ‌اللَّهِ وَابْنَ قَتیلِه السَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللَّه وَابْنَ ثارِه السَّلامُ عَلَیْکَ یا وِترَاللَّهِ الْمَوْتُوْرِ فِی السَّماواتِ وَالْارْضِ، اشْهَدُ انَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الْجَنَّةِ وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اظِلَّةُ الْعَرْشِ وَبَکی لَهُ جَمیْعُ الْخَلائِقِ وَبَکَتْ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَالْارَضُوْنَ السَّبْعُ وَما فیْهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَمَنْ یَنْقَلِبُ فِی الْجَنَّةِ وَالنّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا وَما یُری وَمالا یُری اشْهَدُ انَّکَ حُجَّةُاللَّهِ وَابْنُ حُجَّتِه وَاشْهَدُ انَّکَ قَتیلُ‌اللَّهِ وَابْنُ قَتیلِه وَاشْهَدُ انَّکَ ثارُاللَّهِ وَابْنُ ثارِه وَاشْهَدُ انَّکَ وَتْرُ اللَّهِ المَوْتُورِ فی السَّماواتِ وَالْارْضِ، وَاشْهَدُ انَّکَ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَوَفَیْتَ وَوافَیْتَ وَجاهَدْتَ فیْ سَبْیلِ رَبِّکَ وَمَضَیْتَ لِلَّذیْ کُنْتَ عَلَیْهِ شَهیْدًا وَمُسْتَشْهَدًا وَشاهِدًا وَمَشْهُوْدًا، انَا عَبْدُاللَّهِ وَمَوْلاکَ فیْ طاعَتِکَ وَالْوافِدُ الَیْکَ، الْتَمِسُ بِذلِکَ کَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَاللَّهِ وَثُباتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَةِ الَیْکَ وَالسَّبْیلِ الَّذیْ لا یَخْتَلِجُ دُوْنَکَ مِنَ الدُّخُوْلِ فیْ کَفالَتِکَ الَّتیْ امَرْتَ بِها، مَنْ ارادَ اللَّهَ بَدَءَبِکُمْ مَنْ ارادَ اللَّهَ بَدَءَ بِکُمْ مَنْ ارادَ اللَّهَ بَدَءَ بِکُمْ وَبِکُمْ یُبَیِّنُ اللَّهُ الْکَذِبَ وَبِکُمْ یُباعِدُ اللَّهُ الزَّمانَ الْکَلِبَ وَبِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِکُمْ یَخْتِمُ اللَّهُ وَبِکُمْ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشآءُ وَبِکُمْ یُثْبِتُ وَبِکُمْ یَفُکُّ الذُّلَّ مِنْ رِقابِنا وَبِکُمْ تِرَةُ کُلِّ مُؤْمِنٍ یُطْلَبُ وَبِکُمْ تُنْبِتُ الْارْضُ اشْجارَها وَبِکُمْ تُخْرِجُ الْاشْجارُ اثْمارَها وَبِکُمْ تُنْزِلُ السَّمآءُ قَطْرَها وَرِزْقَها وَبِکُمْ یَکْشِفُ‌اللَّهُ الْکَرْبَ وَبِکُمْ یُنَزِّلُ‌اللَّهُ الغَیْثَ وَبِکُمْ تَسْبِحُ الْارْضُ الَّتیْ تَحْمِلُ ابْدانَکُمْ وَتَسْتَقِلُّ جِبالُها عَنْ مَراسیها، إرادَةُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ امُورِه تَهْبِطُ إلَیْکُمْ وَیَصْدُرُ مِنْ بُیُوتِکُمُ الصادِرُ عَمّا فُصِّلَ مِنْ احْکامِ الْعِبادِ، لُعِنَتْ امَّةٌ قَتَلَتْکُمْ وَامَّةٌ خالَفَتْکُمْ وَامَّةٌ جَحَدَتْ وَلایَتَکُمْ وَامَّةٌ ظاهَرَتْ عَلَیْکُمْ وَامَّةٌ شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهَدْ، الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ جَعَلَ النّارَ مَأْویهُمْ وَبِئْسَ وِرْدُ الْوارِدینَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدُ وَالْحَمْدُللَّهِ رَبِّ الْعالَمیْنَ».

پس سه نوبت بگوید: «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یا اباعَبْدِاللَّهِ، انَا الَی اللَّهِ مِمَّنْ خالَفَکَ بَریْءٌ».

آنگاه به بالین آن حضرت رفته فرزند او علیّ بن الحسین علیّ اکبر را زیارت کند، وبعد از آنکه نیّت زیارت کنی بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُوْلِ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ امیرِالْمُؤْمِنیْنَ علیه السلام السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ خَدیْجَةَ وَ فاطِمَةَ،

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۲

صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، انَا الَی اللَّهِ مِنْهُمْ بَریْءٌ، انَا الَی اللَّهِ مِنْهُمْ بَریء، انا الَی اللَّه مِنْهُمْ بَریء».

آنگاه به سر قبور شهدا رفته بگو: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ، السَّلامُ عَلَیْکُمْ، السَّلامُ عَلَیْکُمْ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فُزْتُم، وَاللَّهِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، یالَیْتَنیْ کُنْتُ

مَعَکَمْ فَافُوْزَ فَوْزًا عَظِیْمًا».

آنگاه به بالای سر آن حضرت آمده نماز زیارت بگزارد و دعایی که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخواند، و دعا کند جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبّه امام حسین علیه السلام مستجاب است و ردّ نمی‌شود.

بعد از آن که اراده کنی از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت به حضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو: «اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رَا جِعُونَ» تا آنکه قبر آن‌حضرت از نظر غایب شود.

آنگاه متوجّه زیارت حضرت عبّاس بن علیّ بن ابی‌طالب شو، و در وقتی که در گنبد رسی بگو: «سَلامُ اللّهِ وَسَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبیْنَ وَانْبِیآئِهِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعِبادِهِ الصَّالِحِیْنَ وَجَمیْعِ الشُّهَدآءِ وَالصِّدیقیْنَ الزَّاکِیاتِ الطَّیِّباتُ فیما تَغْتَدی وَتَرُوحُ عَلَیْکَ یَابْنَ امیرِالْمُؤْمِنیْنَ، اشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلِیْمِ وَالتَّصْدِیقِ وَالْوَفآءِ وَالنَّصیْحَهِٔ لِخَلَفِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ والِه وَسَلَّمَ الْمُرْسَلِ وَالسِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَالدَّلیْلِ الْعالِمِ وَالْوَصِیِّ الْمُبَلِّغِ وَالْمَظْلُوْمِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزاکَ اللّهُ عَنْ رَسُوْلِه وَعَنْ امیرِالْمُؤْمِنیْنَ وَعَنِ الْحَسَنِ وَعَنِ الْحُسَیْنِ افْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاعَنْتَ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ، لَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَکَ وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ، لَعَنَ اللّهُ مَنْ حالَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ ماءِ الْفُراتِ، اشْهَدُ انَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوْمًا وَانَّ اللّهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ، جِئْتُکَ یَابْنَ امیرِالْمُؤْمِنیْنَ وافِدًا اِلَیْکُمْ وَقَلْبی لَکُمْ مُسَلِّمٌ وَانَا لَکُمْ تابِعٌ وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌٔ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمین، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ انیْ بِکُمْ وبِایابِکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنیْنَ وَلِمَنْ خالَفَکُمْ وَقَتَلَکُمْ مِنَ الْکافِرِیْنَ، قَتَلَ اللّهُ امَّهًٔ قَتَلَتْکُمْ بِالْاَیْدیْ وَالْاَلْسُنِ».

آنگاه داخل گنبد شده روی خود را برقبر آن حضرت نهاده بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطیعُ لِلّهِ وَلِرَسُوْلِه وَلِامیْرِالْمُؤْمِنینَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ، السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُٔاللّهِ وَبَرَکاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوانُهُ عَلی رُوْحِکَ وَبَدَنِکَ، وَاشْهَدُ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۳

انَّکَ مَضَیْتَ عَلی ما مَضی عَلَیْهِ الْبَدْرِیّونَ وَالْمُجاهِدُونَ فیْ سَبیْلِ اللّهِ الْمُناصِحُوْنَ لَهُ فیْ جِهادِ اعْدآئِهِ الْمُبالِغُونَ فیْ نُصْرَهِٔ اوْلِیآئِهِ الذَّابُّوْنَ عَنْ احِبَّآئِه فَجَزاکَاللّهُ افْضَلَ الْجَزآءِ وَاکْثَرَ الْجَزاءِ وَاوْفَرَ الْجَزاءِ وَاوْفی جَزآءِ احَدٍ مِمَّنْ وَفی بَیْعَتَهُ وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاطاعَ وُلاهَٔ امْرِه اشْهَدُ وَاشْهِدُ اللّهَ انَّکَ قَدْ بالَغْتَ فِی النَّصیْحَهِٔ وَاعْطَیْتَ غایَهَٔ الْمَجْهُودِ فَبَعَثَکَاللّهُ مِنَ الشُّهَدآءِ وَجَعَلَ رُوْحَکَ مَعَ ارْواحِ السُّعَدآءِ وَاعْطاکَ مِنْ جِنانِه افْسَحَها مَنْزِلًا وَافْضَلَها غُرَفًا وَرَفَعَ ذِکْرَکَ فِی عِلِّیِّینَ وَحَشَرَکَ مَعَ النَّبِیِّیْنَ وَالصِّدیْقیْنَ وَالشُّهَدآءِ وَالصَّالِحیْنَ وَحَسُنَ اولئِکَ رَفیْقًا، اشْهَدُ انَّکَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْکُلْ وَانَّکَ مَضَیْتَ عَلی بَصیْرَهٍٔ مِنْ امْرِکَ مُقْتَدِیًا بِالصَّالِحیْنَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِیِّینَ فَجَمَعَ اللّهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُوْلِه وَاوْلِیآئِه فیْ مَنازِلِ الْمُخْبِتینَ فَانَّهُ ارْحَمُ الرَّاحِمیْنَ».

و هر گاه خواهی که عبّاس بن علی را وداع کنی بگو: «اسْتَوْدِعُکَ اللّهَ وَاسْتَرعیْکَ وَاقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامَ، امَنَّا بِاللّهِ وَبِکِتابِه وَبِما جاءَ بِه مِنْ عِنْدِاللّهِ، اللّهُمَّ اکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدیْنَ، اللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتیْ قَبْرَ وَلِیِّکَ وَابْنَ اخیْ رَسُوْلِکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ والِهِ وَارْزُقْنیْ زِیارَتَهُ ابَدًا ما ابْقَیْتَنیْ وَاحْشُرْنی مَعَهُ وَمَعَ ابآئِه فِی الْجِنانِ وَعَرِّفْ بَیْنیْ وَبَیْنَهُ وَبَیْنَ رَسُوْلِکَ وَاوْلِیآئِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَتَوَفَّنیْ عَلَی الْایْمانِ بِکَ وَالتَّصْدیْقِ بِرَسُوْلِکَ وَالوِلایَهِٔ لِعَلِیِّ بْنِ ابیْ طالِبٍ وَالْائِمَّهِٔ مِنْ وُلْدِه وَالْبَراءَهِٔ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَانیْ قَدْ رَضیْتُ یا رَبِّ بِذالِکَ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحمَّدٍ وآلِ مُحَمّدٍ».

و بعد از آن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن.

و هر گاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السلام کنی به طریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُٔاللّهِ وَبَرَکاتُهُ نَسْتَوْدِعُکَ وَنَقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامَ امَنَّا بِاللّهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَبِما جآءَ بِه وَدَلَّ عَلَیْهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ اللّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدیْنَ، اللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَالْعَهْدِ مِنَّا وَمِنْهُ، اللّهُمَّ انَّا نَسْالُکَ انْ تَنْفَعَنا بِحُبِّه اللّهُمَّ ابْعَثْهُ مَقامًا مَحْمُوْدًا تَنْصُرُ بِه دیْنَکَ وَتَقْتُلُ بِه عَدُوَّکَ وَتُبیرُ مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لِالِ مُحَمَّدٍ فَانَّکَ وَعَدْتَهُ ذلِکَ وَانْتَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ، السَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَهُٔاللّهِ وَبَرَکاتُهُ».

آنگاه روی خود را به جانب مشهد کرده بگو: «اشْهَدُ انَّکمْ شُهَدآءٌ نُجَبآءٌ جاهَدْتُمْ فی‌سَبیْلِ‌اللَّهِ وَقُتِلْتُمْ عَلی‌مِنْهاجِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّی اللَّه عَلَیهِ وَ الِه وَ ابْنِ رَسُوْلِه صلی الله علیه و آله انْتُمُ السَّابِقُوْنَ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۴

وَالْمُهاجِرُوْنَ وَالْانْصارُ، اشْهَدُ انَّکُمْ انْصارُاللَّهِ وَانْصارُ رَسُوْلِه وَسَلَّمَ تَسْلیمًا، اللَّهُمَّ لا تَشْغَلْنی فِی‌الدُّنْیا عَنْ‌شُکْرِ نِعْمَتِک وَلابِاکْثارٍ مِنْهاتُلْهِیْنی عَجائِبُ بَهْجَتِها وَتَفْتِنّی‌بِزَهَراتِ زِیْنَتِها وَلا بِاقْلالٍ یَضُرُّ عَلیَّ لَدُّهُ وَیَمْلَاءُ صَدْریْ هَمُّهُ، اعْطِنیْ مِنْ ذلِک غِنًا عَنْ شِرارِ خَلْقِک وَبَلاغًا انالُ بِه رِضاک یا رَحْمنُ، السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَةَ اللَّهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ ابِیْ عَبْدِاللَّهِ».

آنگاه طرف راست روی خود را به ضریح مقدّس بمال و بعد از آن طرف چپ را، و چنان بیرون رو که پشت به‌ضریح نکنی تا آنکه قبر از نظر غایب شود.

زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السلام

زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السلام

بدان- وفّقک‌اللَّهُ وایّانا- که هر گاه به بغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمّد تقی علیهما السلام نمائی غسل کن و رَخْتهای پاک بپوش و متوجّه زیارت شو و چون به مشهد مقدّس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفته، نیّت زیارت کن و بگو: «السَّلامُ عَلَیْک یا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْک یا حُجَّةَاللَّهِ السَّلامُ عَلَیْک یا نُورَ اللَّهِ السَّاطِعَ فی ظُلُماتِ الْارْضِ، اتَیْتُک زائِرًا عارِفًا بِحَقِّک مُعادِیًا لِاعْدآئِک مُوالِیًا لِاوْلِیآئِک فَاشْفَعْ لیْ عِنْدَ رَبّک یا مَولایَ»؛ آنگاه حاجتی که داری بخواه که محلّ اجابت است.

بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمّدتقی علیه السلام رفته نیّت زیارت آن حضرت کن و بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْامامِ البَرِّ التَّقِیِّ الرَّضِیِّ الْمَرْضِیِّ وَحُجَّتِک عَلی مَنْ فَوْقَ الْارَضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّری صَلاةً کَثیْرَةً نامِیَةً زاکِیَةً مُبارَکَةً مُتَواصِلَةً مُتَرادِفَةً کَافْضَلِ ما صَلَّیْتَ عَلی احَدٍ مِنْ اوْلِیآئِک، السَّلامُ عَلَیْک یا وَلِیَّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْک یا نُوْرَاللَّهِ السَّلامُ عَلَیْک یا حُجَّةَاللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْک یا امامَ الْمُؤْمِنیْنَ وَوارِثَ النَّبِیِّیْنَ وَسُلالَةُ الْوَصِیِّیْنَ السَّلامُ عَلَیْک‌یا نُوْرَاللَّهِ فی ظُلُماتِ الارْضِ، اتَیْتُک زَائِرًا عارِفًا بِحَقِّک مُعادِیًا لِاعْدآئِک مُوالِیًا لِاوْلِیآئِک فَاشْفَعْ لیْ عِنْدَ رَبِّک یا مَوْلایَ» آنگاه حاجتی که داری بخواه که به اجابت مقرون گردد.

بعد از آن بربالین حضرت امام محمّدتقی علیه السلام جهت هریک دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعایی که مذکور شد بخوان.

و هر گاه خواهی که ایشان را وداع کنی به‌طریقی که مذکور شد زیارت کن، آنگاه

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۵

بگو: «السَّلامُ عَلَیْکُما وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، یا وَلِیَّی اللَّهِ اسْتَوْدِعُکما وَاقْرَءُ عَلَیْکُما السَّلامَ، امَنّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَبِما جِئْتُما بِه وَدَلَلْتُما عَلَیْهِ، اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدیْنَ، اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی ایّاهُما وَارْزُقْنیْ مُرافَقَتَهُما، وَاحْشُرْنیْ مَعَهُما بِحُبِّهِما، وَالسَّلامُ عَلَیْکُما وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ».

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

بدان- وفّقک‌اللَّه تعالی وایّانا- که هر گاه به مشهد مقدّس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بجاآری اوّل غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان: «اللَّهُمَّ طَهِّرْنیْ وَطَهِّرْ قَلْبیْ وَاشْرَحْ لیْ صَدْریْ وَاجْرِ عَلی لِسانیْ مِدْحَتَک وَمَحبَّتَک وَالثَّنآءَ عَلَیْک فَانَّهُ لا قُوَّةَ الّا بِک وَقَدْ عَلِمْتُ انَّ قِوامَ دینی التَّسلیمُ لِامْرِک والاتِّباعُ لِسُنَّةِ نَبِیِّک وَالشَّهادَةُ عَلی جَمیعِ خَلْقِک،

اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِیْ شِفاءً وَنوراً انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ».

آنگاه جامه‌های پاک پوشیده پای برهنه با سکینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در آن وقت بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُوْلِ‌اللَّهِ، اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ وَانَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللَّهِ».

پس چون به ضریح مقدّس آن حضرت رسی رو به‌قبر کن و قبله را در میان هردو کتف خود بگیر و بگو: «اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَاشْهَدُ انَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ وَانَّهُ سَیِّدُالْاوَّلینَ وَالْاخِرینَ وَانَّهُ سَیِّدُالْانْبیآءِ وَالْمُرْسَلینَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ [وال مُحَمَّدٍ] عَبْدِکَ وَرَسُوْلِکَ وَنَبِیِّکَ وَسَیِّدِ خَلْقِکَ اجْمَعینَ صَلوةً لا یَقْوی عَلی احْصآئِها غَیْرُکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ عَلِیِّ بْنِ ابی‌طالِبٍ عَبْدِکَ وَاخیْ رَسُوْلِکَ الَّذِی انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِکَ وَجَعَلْتَهُ هادِیاً لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِکَ وَالدَّلیْلَ عَلی مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسالاتِکَ وَدَیَّانِ الدیْنِ بِعَدْلِکَ وَفَصْلِ قَضآئِکَ بَیْنَ خَلْقِکَ وَالْمُهَیْمِنِ عَلی ذلِکَ کُلِّهِ وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی فاطِمَةَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَزَوْجَةِ وَلِیِّکَ وَامِّ السِّبْطَیْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَی شَبابِ اهْلِ الْجَنَّةِ الطُّهْرِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِیَّةِ النَّقِیَّةِ الرَّضِیَّةِ الزَّکِیَّةِ سَیِّدَةِ نِسآءِالْعالَمیْنَ وَاهْلِ الْجَنَّةِ اجْمَعِینَ صَلوةً لا یَقْوی عَلی احْصآئِها غَیْرُکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۶

الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سِبْطَیْ نَبِیِّکَ وَسَیِّدَیْ شَبابِ اهْلِ الْجَنَّةِ الْقائِمَیْنِ فی خَلْقِکَ وَالدَّالَّیْنِ «۱» عَلی مَنْ بَعَثْتَ بِرِسالاتِکَ وَدَیَّانَی الدیْنِ بِعَدْلِکَ وَفَصْلَیْ قَضآئِکَ بَیْنَ خَلْقِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَبْدِکَ الْقآئِمِ فیْ خَلْقِکَ وَالدَّلیْلِ عَلی مَنْ بَعَثْتَ بِرِسالاتِکَ وَدَیَّانِ الدین بِعَدْلِکَ وَفَصْلِ قَضآئِکَ بَیْنَ خَلْقِکَ سَیِّدِالْعابِدیْنَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَبْدِکَ وَخَلیْفَتِکَ فیْ ارْضِکَ باقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّیْنَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّ دِیْنِکَ وَحُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ اجْمَعیْنَ الصَّادِقِ الْبارِّ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِکَ الصَّالِحِ وَلِسانِکَ فی خَلْقِکَ وَالنَّاطِقِ بِحُکْمِکَ وَالْحُجَّةِ عَلی بَرِیَّتِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُوْسَی الرِّضَا الْمُرْتَضی عَبْدِکَ وَوَلِیِّ دیْنِکَ الْقآئِمِ بِعَدْلِکَ وَالدَّاعیْ الی دیْنِکَ وَدیْنِ ابآئِهِ الصَّادِقیْنَ صَلوةً لا یَقْوی عَلی احْصائِها غَیْرُکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ الْقآئِمِ بِامْرِکَ الدَّاعیْ الی سَبیْلِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَوَلِیِّ دیْنِکَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعامِلِ بِامْرِکَ الْقآئِمِ فی خَلْقِکَ وَحُجَّتِکَ الْمُؤَدیْ عَنْ نَبِیِّکَ وَشاهِدِکَ عَلی خَلْقِکَ الْمَخْصُوْصِ بِکَرامَتِکَ الدَّاعی الی طاعَتِکَ وَطاعَةِ رَسُوْلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ اجْمَعیْنَ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی حُجَّتِکَ وَوَلِیِّکَ الْقآئِمِ فی خَلْقِکَ صَلوةً تامَّةً نامِیَةً باقِیَةً تُعَجِّلُ بِها فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِها وَتَجعَلُنا مَعَهُ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ، اللّهُمَّ انیْ الَیْکَ اتَقَرَّبُ بِحُبِّهِمْ وَاوالیْ وَلِیَّهُمْ وَاعادیْ عَدُوَّهِمْ، فَارْزُقْنی بِهِمْ خَیْرَالدُّنْیا وَالْاخِرَةِ وَاصْرِفْ عَنیْ بِهِمْ شَرَّ الدُّنْیا وَالاخِرةِ وَاهْوالَ یَوْمِ الْقِیمَةِ».

آنگاه بربالین آن حضرت بنشین و بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَاللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا نُوْرَاللَّهِ فیْ ظُلُماتِ الْارْضِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَمُوْدَ الدیْنِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ ادمَ صَفیِّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ نُوْحٍ نَجیِّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ ابْراهیْمَ خَلیْلِ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ اسْماعیْلَ ذَبیْحِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُوْسی کَلِیْمِ اللَّه، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عیْسی رُوْحِ‌اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ خاتَمِ النَّبِیینَ وَحَبیْبِ رَبِّ الْعالَمیْنَ رَسُوْلِ‌اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ عَلِیٍّ وَلِیِّ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ فاطِمَةَالزَّهْرآءِ سَیِّدَةِ نِسآءِ العالَمِیْنَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا

---

(۱) الدَّلیلَیْنِ، خ ل.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۷

وارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اهْلِ‌الْجَنَّةِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ سَیِّدِالْعابِدیْنَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ باقِرِ عُلُوْمِ الْاوَّلیْنَ وَالْاخِریْنَ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبارِّ الأمِینِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ الکاظِمِ الحَلیمِ، السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الصِّدیْقُ الشَّهیْدُ، السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا الْوَصِیُّ البارُّ التَّقِیُّ، اشْهَدُ انَّکَ قَدْ اقَمْتَ الصَّلاةَ واتَیْتَ

الزَّکاةَ وَامَرْتَ بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتّی اتاکَ الْیَقیْنُ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا ا بَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ».

آنگاه روی خود را به ضریح مقدّس آن حضرت نهاده بگو: «اللَّهُمَّ صَمَدْتُ الَیْکَ مِنْ ارْضی وَقَطَعْتُ الْبِلادَ رَجآءَ رَحْمَتِکَ فَلا تُخَیِّبْنی وَلا تَرُدَّنیْ بِغَیْرِ قَضآءِ حاجَتیْ وَارْحَمْ تَقَلُّبی عَلی قَبْرِ ابْنِ اخیْ رَسُوْلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ والِه بِابیْ انْتَ وَامیْ اتَیْتُکَ زائِرًا وافدًا عائِذًا مِمَّا جَنَیْتُ عَلی نَفْسیْ وَاحْتَطَبْتُ عَلی ظَهْریْ، فَکُنْ لی شافِعًا الَی اللَّهِ یَوْمَ فَقْری وَفاقَتیْ فَلَکَ عِنْدَاللَّهِ مَقامٌ مَحْمُوْدٌ وَانْتَ عِنْدَهُ وَجیْهٌ».

آنگاه دست راست خود را سوی آسمان بردار و دست چپ خود را به ضریح دراز کن و بگو: «اللَّهُمَّ انیْ اتَقَرَّبُ الَیْکَ بِحُبِّهِمْ وَوِلایَتِهِمْ وَاتَوَلّی اخِرَهُمْ بِما تَوَلَّیْتُ بِه اوَّلَهُمْ وَابْرَأُ مِنْ کُلِّ وَلیْجَةٍ دُوْنَهُمْ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذیْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَکَ وَاتَّهَمُوْا نَبِیَّکَ وَجَحَدُوْا ایاتِکَ وَسَخِرُوْا بِامامِکَ وَحَمَلُوا النّاسَ عَلی اکْتافِ الِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ انّی اتَقَرَّبُ الَیْکَ بِاللَّعْنَةِ عَلَیْهِمْ وَالْبَراءَةِ مِنْهُمْ فِی الدّنْیا وَالْاخِرَةِ یا رَحْمنُ».

آنگاه به پائین پای آن حضرت آمده بگو: «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یا ا بَا الْحَسَنِ صَلَّی اللَّهُ عَلی رُوْحِکَ وَبَدَنِکَ صَبَرْتَ وَانْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقِ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ بِالْایْدیْ وَالْالْسُنِ، اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ وَقَتَلَةَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَقَتَلَةَ اوْلادِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّیاللَّهُ عَلَیْهِ والِه .

آنگاه به بالای سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگزارد، در رکعت اوّل بعد از فاتحه سوره یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الرّحمن، و اگر به‌خاطر نداشته باشد از روی قرآن می‌تواند خواند، و اگر میسّر نشود هرسوره که خواهی بخوان، و بعد از فراغ از نمازِ زیارت دعائی که مذکور شد بخوان.

و هر گاه که خواهی آن حضرت را وداع کنی بگو: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَابْنَ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۸

مَوْلایَ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، انْتَ لَنا جُنَّةٌ مِنَ الْعَذابِ وَهذا اوانُ انْصِرافی عَنْکَ انْ کُنْتَ اذِنْتَ لی غَیْرُ راغِبٍ عَنْکَ وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِکَ وَلا مُؤْثِرٍ عَلَیْکَ وَلا زاهِدٍ فیْ قُرْبِکَ وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسی لِلْحِدَثانِ وَتَرَکْتُ الْاهْلَ [وَالْاوْلادَ] وَالْاوْطانِ، فَکُنْ لیْ شافِعًا یَوْمَ حاجَتیْ وَفَقْریْ وَفاقَتیْ یَوْمَ لا یُغْنیْ عَنیْ حَمیْمیْ وَلا قَرابَتیْ یَوْمَ لا یُغْنیْ عَنی والِدیْ وَلا وَلَدیْ، اسْئَلُ اللَّهَ الَّذیْ قَدَّرَ عَلَیَّ رِحْلَتی الَیْکَ انْ یُنَفِّسَ بِکَ کُرْبَتی، وَاسْالُ اللَّهَ الّذی قَدَّرَ عَلَیَّ فِراقَ مَکانِکَ انْ لا یَجْعَلَهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ رُجُوْعیْ، وَاسْئَلُاللَّهَ الَّذیْ ابْکی عَلَیْکَ عَیْنی انْ یَجْعَلَهُ سَبَبًا لیْ وَذُخْرًا، وَاسْئَلُ اللَّهُ الَّذیْ ارانیْ مَکانَکَ وَهَدانیْ لِلتَّسْلیْمِ عَلَیْکَ وَزِیارَتیْ ایّاکَ انْ یُوْرِدَنیْ حَوْضَکُمْ وَیَرْزُقَنیْ مُرافَقَتَکُمْ فِی الْجِنانِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلی امیْرِالْمُؤْمِنیْنَ وَوَصِیِّ رَسُوْلِ رَبِّ الْعالَمیْنَ وَقائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجِّلیْنَ، السَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدی شَبابِ اهْلِ الْجَنَّةِ، السَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوْسی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الزَّمانِ صَلَواتُاللَّه عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، السَّلامُ عَلی مَلئِکَةِاللَّهِ الْباقینَ، السَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللَّهِ الْمُقیْمیْنَ الْمُسَبِّحیْنَ الَّذیْنَ هُمْ بِامْرِه یَعْمَلُوْنَ، السّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِاللَّهِ الصَّالِحیْنَ، اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ اخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتیْ ایّاهُ فَانْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنیْ مَعَهُ وَمَعَ ابآئِهِ الْماضیْنَ وَانْ ابْقَیْتَنیْ یا رَبِّ فَارْزُقْنیْ زِیارَتَهُ ابَدًا ما ابْقَیْتَنیْ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیْرٌ، اسْتَوْدِعُکَاللَّهَ وَاسْتَرْعیْکَ وَاقْرَءُ عَلَیْکَ السَّلامُ، امَنَّا بِاللَّهِ وَبِما دَعَوْتَ الَیْهِ اللَّهُمَّ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدیْنَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنیْ حُبَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ ابَدًا ما ابْقَیْتَنیْ السَّلامُ عَلَیْکَ مِنیْ أبَدًا ما بَقیتُ وَدائِماً اذا فَنیتُ، السَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِاللَّهِ الصَّالِحیْنَ».

و چون بیرون آیی، پشت به ضریح مقدّس آن حضرت نکنی تا آنکه قبر از نظر پنهان شود.

زیارت حضرت امام علیّ نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

زیارت حضرت امام علیّ نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

بدان- وفّقک اللَّه تعالی وایّانا- که چون به سامره رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علیّ نقیّ و امام حسن عسکری علیهما

السلام کنی باید که اوّل غسل زیارت کرده جامه‌هایِ پاک بپوشی، و چون به جایی رسی که قبر ایشان را مشاهده کنی بگو: «السَّلامُ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۳۹

عَلَيْكُما يا وَلِيَّيِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْكُما يا حُجَّتَيِ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيْكُما يا نُوْرَيِ اللَّهِ فِىْ ظُلُماتِ الْارْضِ، اتَيْتُكُما عارِفًا بِحَقِّكُما مُعادِيًا لِاعْدآئِكُما مُوالِيًا لِاولِيآئِكُما مُؤْمِنًا بِما امَنْتُما بِه كافِرًا بِما كَفَرْتُما بِه مُحَقِّقًا لِما حَقَّقْتُما مُبْطِلًا لِما ابْطَلْتُما، اسْالُ اللَّهَ رَبِىْ وَرَبَّكُما انْ يَجْعَلَ حَظِىْ مِنْ زِيارَتِىْ ايَّاكُمُ الصَّلاةَ عَلى مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَانْ يَرْزُقَنِىْ مُرافَقَتَكُما فِى الْجِنانِ مَعَ ابائِكُما الصَّالِحِيْنَ، وَاسْئَلُهُ انْ يُعْتِقَ رَقَبَتِىْ مِنَ النَّارِ وَيَرْزُقَنِىْ شَفاعَتَكُما وَمُصاحَبَتَكُما وَيُعَرِّفَ بَيْنِىْ وَبَيْنَكُما وَلا يَسْلُبَنِىْ حُبَّكُما وَحُبَّ ابآئِكُما الصَّالِحِيْنَ وَانْ لا يَجْعَلَهُ اخِرَالْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكُما وَانْ يَحْشُرنى مَعَكُما فِى الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِه اللّهُمَّ ارْزُقْنِىْ حُبَّهُما وَتَوَفَّنِىْ عَلى مِلَّتِهِما، اللّهُمَّ الْعَنْ ظالِمِى الِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ، اللّهُمَّ الْعَنِ الْاوَّلِيْنَ مِنْهُمْ وَالْاخِرِيْنَ وَضاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ وَابْلُغْ بِهِمْ وَبِاشْياعِهِمْ وَمُحِبِّيْهِمْ وَشيْعَتِهِمْ اسْفَلَ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيْمِ انَّكَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ، اللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِمْ يا ارْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ».

آنگاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محلّ اجابت دعوات است، بعد از آن جهت هریک از امامَین معصومَین دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعای مذکور را بعد از نماز بخوان.

و بعضی از مجتهدین داخل شدن به گنبد این دو امام را جایز نمی‌دانند، زیرا که این هردو امام در خانه خود مدفونند، پس داخل شدن به خانه شخصی بی‌اذن او جایز نیست «۱». و شیخ طوسی- طاب ثراه- فرموده که: اگر داخل شود گناه ندارد، چه در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام واردشده‌که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده‌اند «۲».

و هر گاه خواهی که وداع ایشان کنی بگوی: «السَّلامُ عَلَيْكُما يا وَلِيَّيِ اللَّهِ اسْتَوْدِعُكُما اللَّهَ وَاقْرَءُ عَلَيْكُما السَّلامَ، امَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَبِما جِئْتُما بِهِ وَدَلَلْتُما عَلَيْهِ، اللّهُمَّ اكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِيْنَ، اللّهُمّ لا تَجعَلْهُ اخِرَ العَهْدِ مِنْ زِيارَتِهِما وَارْزُقْنِى الْعَوْدَ الَيْهِما وَاحْشُرْنى مَعَهُما وَمَعَ ابائِهِما الطَّاهِرِيْنَ

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۴۸۶.

(۲) تهذیب ۴: ۱۳۶، حدیث ۳۸۳ و ... و جلد ۶: ۹۴. وسائل ۹: ۵۴۳، حدیث ۱ و ....

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۰

زیارت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام

زیارت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام

بدان‌که چون اراده زیارت آن حضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامه‌هایِ پاک بپوشی و در سردابه آن حضرت رفته بگویی: «السَّلامُ عَلَى الْحَقِ الْجَدِيْدِ وَالْعالِمِ الَّذِىْ عِلْمُهُ لا يَبِيْدُ، السَّلامُ عَلى مُحْيِي الْمُؤْمِنِيْنَ وَمُمِيْتِ «۱» الْكافِرِيْنَ السَّلامُ عَلى مَهْدِىِّ الْامَمِ وَجامِعِ الْكَلِمِ، السَّلامُ عَلى خَلَفِ السَلَفِ وَصاحِبِ الشَّرَفِ السَّلامُ عَلى حُجَّةِ الْمَعْبُوْدِ، وَكَلِمَةِ الْمَحْمُوْدِ السَّلامُ عَلى مُعِزِّ الْاوْلِيآءِ وَمُذِلِّ الْاعْدآءِ السَّلامُ عَلى وارِثِ الْانْبِيآ وَخاتَمِ الْاوْصِيآءِ، السَّلامُ عَلَى الْامامِ القائمِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْغآئِبِ الْمُسْتَتَرِ وَ الْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ، السَّلامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّوْرِ الْباهِرِ، السَّلامُ عَلى شَمْسِ الظُّلامِ وَبَدْرِ التَّمامِ، السَّلامُ عَلى رَبِيْعِ الْايَّامِ وَفِطْرَةِ الْانامِ «۲» السَّلامُ عَلى صاحِبِ الصَّمْصامِ وَفَلّاقِ الْهامِ، السَّلامُ عَلى صاحِبِ الدينِ الْمَاثُوْرِ وَالْكِتابِ الْمَسْطُورِ السَّلامُ عَلى بَقِيَّةِاللَّهِ فِىْ ارْضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلى عِبادِهِ وَالْمُنْتَهى الَيْهِ مَوارِيْثُ الْانْبِيآءِ وَلَدَيْهِ مَوْجُوْدٌ اثارُ الْاصْفِيآءُ، السَّلامُ عَلَى الْمُؤْتَمنِ عَلَى السِّرِ وَالْعَلَنِ وَالْوَلِىّ لِلْامْرِ، السَّلامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِىْ وَعَدَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْامَمَ أنْ يَجْمَعَ بِهِ الكَلِمَ وَيَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَاءَ بِهِ الْارْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا وَيُمَكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَالْمُؤْمِنِيْنَ، اشْهَدُ انَّكَ وَالْائِمَّةَ مِنْ ابآئِكَ ائِمَّتِى وَمَوالِيَّ فِىْ الحَيوةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ يَقُوْمُ الْاشْهادُ، اسْئَلُكَ يا مَوْلاىَ انْ تَسالَ اللَّهَ

تَبارَکَ وَتَعالی فیْ صَلاحِ شَأْنیْ وَقَضاءِ حَوآئِجیْ وَغُفْرانِ ذُنُوْبیْ وَالْاخْذِ بِیَدیْ فیْ دیْنی وَدُنْیایَ واخِرَتیْ وَلِکافَّةِ اخْوانِیَ الْمُؤْمِنیْنَ وَالْمُؤْمِناتِ انَّهُ غَفُوْرٌ رَحیْمٌ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ رَسُوْلِاللّهِ والِ مُحَمَّدٍ الطَّیِّبینَ الطّاهِریْنَ».

آنگاه دو [۱] رکعت نماز بگزار و این دعا بخوان: «اللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ وَبَرِحَ الْخِفآءُ وَانْکَشَفَ الْغِطاءُ وَضاقَتِ الْارْضُ وَمَنَعَتِ السَّمآءُ وَالَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکی وَعَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَالرَّخآءِ، اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِهِ الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنا طاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنا بِذلِکَ

---

[۱]- و اگر دوازده رکعت نماز بگزارد، چنانچه دربعض کتب مزار مأثور و مذکور است البتّه اولی‌خواهد بود. (صدر)

---

(۱) مُبیر، خ ل.

(۲) رَبیعِ الأنامِ وَنَضْرَةِ الایّام، خ ل.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۱

مَنْزِلَتَهُمْ فَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلًا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اوْ هُوَ اقْرَبُ مِنْ ذلِکَ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ انْصُرانیْ فَانَّکُما ناصِرایَ وَاکْفِیانیْ فَانَّکُما کافِیایَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَالزَّمانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ ادْرِکْنیْ ادْرِکْنیْ ادْرِکْنیْ».

فصل چهارم در بیان ایّام مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمّه معصومین علیهم السلام و ایّام وفات ایشان

محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم

محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف صلی الله علیه و آله و سلم

کنیت او ابوالقاسم است. و مولد او در مکّه واقع شده، روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاوّل عام‌الفیل. و آنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که: مولود آن حضرت روز دوازدهم ربیع‌الاوّل بوده «۱» موافق قول سنّیان است، و در حدیث نیز وارد شده که: هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل به حدیثی باید کرد که موافق قول سنّیان نباشد «۲» لهذا اصحاب ما عمل به آن نکرده‌اند.

والده آن حضرت آمنه بنت وهب بن عبدمناف است، حامله شد به او از پدر او عبداللّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبد مناف در ایّام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی‌الحجّه است در خانه ایشان به منی نزدیک جمره وسطی. و در این مقام بحثی هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است.

وروز مبعث او به‌رسالت بیست وهفتم رجب‌است، و از سنّ مبارکش چهل سال گذشته بود. ودر شب بیست وهفتم وروز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آن حضرت سنّت است.

و در بیست و یکم ماه رمضان آن حضرت صلی الله علیه و آله را عروج به معراج واقع شد.

و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنج‌شنبه از مکّه هجرت به مدینه کرد، و در همین شب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید ونفس خود

---

(۱) کافی ۱: ۴۳۹. کمال‌الدین ۱: ۱۹۶، حدیث ۳۹.

(۲) علّامه مجلسی در بحار ۲: ۲۳۵ روایت را از قطب راوندی در رساله فقها، از صدوق نقل کرده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۲

را فدای آن حضرت نمود تا آنکه در قرآن بدین‌واسطه مدح آن حضرت وارد شده «۱».

و در دهم ماه ربیع‌الاوّل حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش درآورد، و آن حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله.

و در همین روز جدّ آن حضرت وفات یافت و در آن وقت آن حضرت نه ساله بود.

و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت.

و وفات آن حضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکّه به مدینه واقع شده بود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: وفات او در هجدهم ربیع‌الاوّل بود «۲». و سنّ شریفش شصت و سه سال بود

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

بنت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم مولد او در مکّه واقع شد، بعد از مبعث به پنج سال.

ایّام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به صد روز.

ودر مدفن اوخلاف‌است اصحّ آن‌است‌که در خانه خود باشد، چنانچه مذکور شد.

و بعد از آنکه بنی‌امیّه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ ساختند آن خانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم است. و در بقیع نزد چهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد.

و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد و در آن وقت سنّ حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود. و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله به جانب کعبه شد.

حضرت امام حسن بن علیّ بن ابی‌طالب علیهما السلام

حضرت امام حسن بن علیّ بن ابی‌طالب علیهما السلام

سیّد شباب اهل جنّت، مادر او فاطمه، کُنیت او ابومحمّد.

مولد او مدینه روز سه‌شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت. و بعضی از

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۴

مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته‌اند «۱».

مدفنش در بقیع. ایّام وفات او روز پنجشنبه هفتم [۱] ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته‌اند.

سنّ شریفش چهل و هشت سال بود، و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته‌اند.

حضرت امام حسین بن علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام

حضرت امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین علیهما السلام

حضرت امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین علیهما السلام

کُنیت او ابومحمّد، مادرش شاه زنان بنت شیرویهٔ بن کسری پرویز، و بعضی گفته‌اند که دختر یزدجرد است.

مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان به سی و سه سال از هجرت، و بعضی سی و هشت گفته‌اند.

مدفنش بقیع، پیش عمّ خود حضرت امام حسن علیه السلام، روز وفاتش شنبه دوازدهم محرّم‌الحرام سال نود و پنج از هجرت.

سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

---

[۱]- در بعضی از نسخ بیست و هشتم ماه صفر است. (دهکردی، صدر)

* در بعضی از روایات غیر از این وارد شده است. (صدر)

---

(۱) پیدا نکردیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۵

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

کنیتش ابوجعفر، والده‌اش امّ‌عبداللّه بنت الحسن بن علی، و او اوّل علوی است که از دو علوی به‌وجود آمده.

مولدش مدینه روز دوشنبه، سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علّامه و شیخ شهید در تحریر «۱» و درُوس «۲» نقل کرده‌اند، و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده، پس در روز شهادت آن حضرت، حضرت امام محمّد باقر علیه السلام چهار سال داشته باشد، چنانچه صدوق- علیه‌الرحمه- در کتاب «من لا یحضرُه الفقیه» نقل کرده «۳».

مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود، ایّام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجّه سال صد و چهارده از هجرت، و بعضی صد و شانزده گفته‌اند.

سنّ شریفش پنجاه و هفت سال.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

کُنیتش ابوعبداللّه، مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده.

مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع‌الاوّل سال هشتاد و سه از هجرت.

مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود. ایّام وفاتش منتصف شهر رجب، و بعضی شوّال گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت از هجرت.

سنّ شریفش شصت و پنج سال.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

کُنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی، مادرش حمیدهٔ بربریّه.

مولدش «ابوا» که منزلی است مابین مکّه و مدینه، روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۲: ۱۲۳.

(۲) شهید اوّل، دروس ۲: ۱۲.

(۳) صدوق، من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۴، حدیث ۲۳۰۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۶

صد و بیست و هشت از هجرت، و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند.

مدفنش مقبره قریش دربغداد. وفاتش در روزبیست وچهارم‌رجب‌سال‌صدو هشتاد و سه هجریّه، و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند.

سنّ شریفش پنجاه سال.حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

کُنیتش ابوعبداللَّه، مادرش امّ فروه و بعضی گفته‌اند که اسم مادرش فاطمه است و لقب او امّ فروه بوده.

مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع‌الاوّل سال هشتاد و سه از هجرت.

مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود. ایّام وفاتش منتصف شهر رجب، و بعضی شوّال گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت از هجرت.

سنّ شریفش شصت و پنج سال.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

کُنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی، مادرش حمیدهٔ بربریّه.

مولدش «ابوا» که منزلی است مابین مکّه و مدینه، روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۲: ۱۲۳.

(۲) شهید اوّل، دروس ۲: ۱۲.

(۳) صدوق، من لا یحضره الفقیه ۲: ۲۴۴، حدیث ۲۳۰۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۶

صد و بیست و هشت از هجرت، و بعضی صد و بیست و نه گفته‌اند.

مدفنش مقبره قریش دربغداد. وفاتش در روزبیست وچهارم‌رجب‌سال‌صدو هشتاد و سه هجریّه، و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند.

سنّ شریفش پنجاه سال.

حضرت امام علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام

حضرت امام علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام

کُنیتش ابوالحسن، مادرش امّ ولد.

مولدش مدینه روز پنج‌شنبه یازدهم «۱» ذی‌قعده، و بعضی بیست و سوم گفته‌اند، سال صد و چهل و هشت هجری.

مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت.

سنّ شریفش پنجاه و پنج سال.

حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السلام

حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السلام

کُنیتش ابوجعفر، پدرش حضرت امام رضا علیه السلام، مادرش خیزران امّولد از اهل‌بیت ماریه قبطیّه.

مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری، مدفنش مقابر قریش به قرب جدّش در بغداد.

ایّام وفاتش آخر ذی‌قعده، و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی‌قعده سال دویست و بیست هجری گفته‌اند.

سنّ شریفش بیست و پنج سال.

حضرت امام علیّ نقی علیه السلام

حضرت امام علیّ نقی علیه السلام

کُنیتش ابوالحسن، پدرش محمّدجواد و مادرش سمانه امّولد.

مولدش مدینه مُنتصف ذی‌حجّه، و بعضی بیست و ششم گفته‌اند، سال دویست و دوازدهم هجری.

---

(۱) در یک نسخه خطّی و مطبوع: پانزدهم ثبت شده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۷

مدفنش به‌خانه خود به سُرّ مَن رَأی روز دوشنبه سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار، و بعضی دوم رجب نیز گفته‌اند.

سنّ شریفش چهل و یک سال و نه ماه.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

کُنیتش ابومحمّد، پدرش حضرت امام علیّ نقی علیه السلام، مادرش حدیث امّولد.

مولدش مدینه در دهم ربیع‌الآخر، و بعضی روز دو شنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته‌اند، سال دویست و سی و دو هجری.

مدفنش در خانه پدرش در سرّ من رأی روز یکشنبه، و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال دویست و شصت هجری گفته‌اند.

سنّ شریفش بیست و هشت سال.

و شیخ مفید- علیه‌الرحمه- فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد، چه بی‌اذن داخل خانه غیر نمی‌توان شد «۱». و اصحّ آن است که جایز است دخول در آن، چه حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام مال خود را برشیعه خود حلال کرده‌اند، چنانچه در احادیث وارد شده «۲».

حضرت امام محمّدمهدی علیه السلام

کُنیتش ابوالقاسم، مادرش صیقل، لقبش نرجس، و بعضی مریم بنت زید، گفته‌اند.

مولدش سرّ من رَأی در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار، و بعضی دویست و پنجاه و پنج گفته‌اند.

و این آن شخص است که ظهور او پیش همه متیقّن است «۳»، و پُر خواهد گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پُر شده است.

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۴۸۶.

(۲) تهذیب ۴: ۱۳۶، حدیث ۳۸۳ و ... و جلد ۶: ۹۴. وسائل ۹: ۵۴۳، حدیث ۱ و ....

(۳) بعضی از نسخه‌ها: که ظهورش متعیّن است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۴۹

باب هشتم در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفّاره دادن

مطلب اوّل در نذر کردن و عهد نمودن

فصل اوّل در بیان شروط نذر

فصل اوّل در بیان شروط نذر

بدان‌که نذر آن است که شخصی، فعلی یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد. و هشت شرط به نذر متعلّق است:

شرط اوّل آنکه: صیغه را به لفظ بگوید [۱] مثل آنکه: «للّٰه علیّ إن رزقنِی اللّٰهُ ولدًا أوْ مالًا أو شفانی من مرضی أو ان ترکتُ الصلاةَ أو زنیت أن أؤدّی عشرهٔ مثاقیل ذهب» یعنی خدای راست برمن که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدّق کنم. و اگر مطلق گوید: «خدای راست بر من ده مثقال طلا» بی‌آنکه جهت شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد، میانه مجتهدین در این خلاف است. اصحّ آن است که صحیح است.

---

[۱]- هرچند به غیر عربی باشد و هر قومی به لغت خود باشد. (دهکردی)

* بعید نیست انعقاد آن به غیر عربی بالنسبه به قادر بر عربی، هرچند احوط به عربی خواندن است، و امّا بالنسبه به عاجز از عربی و از تعلّم آن جواز آن به غیر عربی اشکال ندارد، چنانچه هرگاه قادر بر عربی صیغه را به ترکی یا به فارسی بخواند احوط آن است که تخلّف نکند، بلکه هرگاه تخلّف کند کفّاره بر او لازم می‌شود بنابر احوط. (نخجوانی)

* هرچند به غیر عربی باشد بنابر اقوی. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۱

پس اگر به‌لفظ نگوید و قصد کند وفا کردن [۱] به آن سنّت [۲] است.

شرط دوم آنکه: نذرکننده بالغ و عاقل باشد، پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست.

شرط سوم آنکه: مختار باشد، پس نذر کسی‌که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

شرط چهارم آنکه: قصد کند، پس نذر مست و بی‌هوش و خفته صحیح نیست.

شرط پنجم آنکه: قصد قربت [۳] کند، پس نذر کافر صحیح نیست. امّا اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن به آن سنّت است.

شرط ششم آنکه: به اذن پدر [۴] و شوهر [۵] و آقا بوده باشد، پس نذر پسر و زن

---

[۱] وفا کردن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] بلکه احوط است نیز. (یزدی)

* بلکه احوط است. (صدر)

[۳] اعتبار قصد قربت در نذر ممنوع است، بلکه اصل نذر کردن مرجوح است، بلی متعلّق نذرباید راجح باشد و بنابراین صحّت آن از کافر مانعی ندارد و بودن متعلّق از عبادات و حال آنکه عبادات از کافر صحیح نیست ضرر ندارد، چون ممکن است او را مسلمان شدن تا بتواند اتیان کند، بلی هرگاه مقیّد کند به اتیان حال الکفر باطل است چون مقدور نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] در اشتراط اذن پدر خلاف است احوط عدم اشتراط است. (تویسرکانی)

* اشتراط اذن پدر معلوم نیست، هرچند احوط استیذان است و همچنین در زوجه بلی اقوی در زوجه با منع سابق عدم انعقاد است در آنچه منافی حقّ زوج است از استمتاعات و با منع لاحق منحلّ می‌شود در آنچه منافی حقّ اوست. (دهکردی، یزدی)

[۵] اشتراط صحّت نذر زن به اذن شوهر مشهور است، می‌خواهد متعلّق نذر از اموالش باشد یا آنکه عبادتی باشد، مثل روزه مستحبّ و نحو آن، مگر آنکه متعلّق نـذر او امر واجبی باشـد، مثل حـجّ واجب یا زکات واجبه و نحو اینها، یا اینکه بر ترک حرام باشد که بر این فرض نذر صـحیح و لازم است و محتاج به اذن زوج و رضای او نمی‌باشد، چنانچه در غیر نذری که متعلق به غیر واجب و ترک حرام باشد محتاج به اذن است، هرچند که منافات با حقوق زوج نداشـته باشد، و امّا نذر فرزند بدون اذن پدرش مشـهور عدم توقّف است بر اذن پـدر، لکن حکم به توقّف آن بر اذن او خـالی از وجه نیست، و امّـا بالنسـبه به اذن مـادر، پس کسـی از فقهاء متعرّض او نشده است و ظاهر عدم توقّف است، و امّا نذر مملوک، پس اشکالی نیست

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۲

و غلام بدون اذن صحیح [۱] نیست.

شرط هفتم آنکه: آن چیزی را که نـذر می کنـد می‌بایـد که مقـدور نذرکننـده باشـد، پس اگر ممتنع باشـد، خواه ممتنع عقلی (چون جمع میانه دو نقیض) یا ممتنع عادتی (چون رفتن به آسمان) صحیح نیست.

شرط هشـتم آنکه: آن چیزی را که نـذر می کنـد می‌باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حجّ و جهاد و غیر آن از عبادات یا «۱» فعل او راجح باشد، پس اگر معصیت باشد صحیح نیست. امّا اگر مباح باشد میانه مجتهدین خلاف است. اقرب [۲] متابعت نذر است در این صورت اگر راجـح باشـد به‌حسب دین و دنیا، و با مساوی بودن اولی مراعات نـذر است در فعل و ترک، چنانچه در احادیث وارد شده «۲».

فصل دوم در احکام نذر کردن

فصل دوم در احکام نذر کردن

بـدان‌که نذر به طلاق زوجه و آزادی بنده، پیش شـیعه صـحیح نیست. و اگر نذر طهارت کند به تیمّم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست. و بعضی از مجتهـدین نذر یک رکعت را نیز جایز «۳» دانسته‌اند [۳] «۴».

بر توقّف صحّت نذر او بر اذن مولی، و بر تقدیر عدم توقّف صحّت نذر زن و فرزند بر اذن شوهر و پدر اشکالی ندارد که نهی سابق ایشان مانع از صحّت و نهی لاحق موجب حلّ می‌شود. (نخجوانی)

[۱] صـحّت نـذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست، بلی اگر پدر بخواهد حلّ نماید می‌تواند و در زن زیاده از آنچه منافی با حقّ شوهر اوست ظاهراً دلیلی ندارد. (صدر)

[۲] احوط متابعت نذر است در مباح یا راجح به حسب دین یا دنیا. (تویسرکانی)

[۳] احوط عدم اجزاء به یک رکعت است. (تویسرکانی)

* اگر قصد او نماز وتر باشد صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) بعضی از نسخه‌ها: تا.

(۲) تهذیب ۸: ۳۰۱ و ۳۱۰ و ۳۱۲، حدیث ۱۱۱۶ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۷. وسائل ۲۳: ۲۴۱ و ۳۱۷ و ۳۱۹، حدیث ۵ و ۱ و ۱۱.

(۳) در نسخه‌ای: مجزی نیست.

(۴) ابن ادریس، سرائر ۳: ۶۹. محقّق، شرایع ۳: ۱۸۹. علّامه حلّی، تحریر ۴: ۳۵۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۳

و اگر نـذر حجّ پیاده کند از شـهری که نذر کرده لازم است که متوجّه مکّه مشـرّفه شود. و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند «۱»: می‌باید که از پنـج محلّی که حضـرت رسالت پناه صـلی الله علیه و آله و سـلم جهت احرام بسـتن مقرّر کرده- چنانچه در کتاب حجّ مذکور شده است- تا مکّه پیاده برود. [۱] و اگر در این صورت راه او بردریا واقع شود باید که در کشتی بایسـتد. [۲] و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجب است که برگردد و آن راه را پیاده برود. و بعضی از مجتهدین برآنند که در برگردیدن نیز پیاده برود «۲».

و اگر نـذر بیت‌اللَّه الحرام کنـد منصـرف به‌کعبه می‌شود، و همچنین اگر نـذر بیت‌اللَّه کند آن نیز به‌کعبه منصـرف می‌شود. وبعضـی ازمجتهدین این‌نذر را باطل‌می‌دانند [۳]»

.

و اگر نـذر روزه چند روز معیّن [۴] کند مخیّر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرّق، مگر آنکه در صـیغه نذر قصـد گرفتن پی در پی کرده باشد. و اگر نذر روزه عیدین کند صـحیح نیست. و همچنین نذر روزه ایّام تشـریق- که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجّه است- کسی را که در منی باشد صحیح نیست.

و همچنین اگر زن نذر کند که در ایّام حیض روزه دارد، یا مسافر نذر کند که روزه ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست.

و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازم است وفا کردن به آن نذر.

و اگر مکان شرافتی نداشته باشد، میان مجتهدین در آن خلاف است. اصحّ آن است که

---

[۱]- احوط قول اول است. (تویسرکانی)

[۲] لزوم ایستادن در کشتی معلوم نیست اگر چه احوط است و همچنین در پیاده در حین‌مراجعت. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

* بنابر احوط. (نخجوانی، یزدی)

[۳] اقوی و احوط صحّت است. (تویسرکانی)

[۴] یعنی معیّن به حسب عدد. (یزدی)

---

(۱) محقّق عاملی، مدارک ۷: ۱۰۳.

(۲) نیافتیم.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۹۴ مسأله ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۴

در این صورت متابعت نذر لازم نیست. [۱]

و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی، در حدیث واقع شده پنج ماه روزه بگیرد «۱» مگر [۲] آنکه قصدش کمتر [۳] از پنج ماه باشد.

و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه [۴] خدمت او کرده است آزاد می‌شود. و اگر نذر کند که اوّل بنده را که مالك شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را به یك دفعه مالك شود همه آزاد [۵] می‌شوند. و اگر نذر کند که آنچه کنیز او اوّل دفعه بزایـد آزاد باشد، پس اگر به یك دفعه دو طفل بزاید هردو آزاد است. و در نذر آزاد کردنِ بنده کوچك و بزرگ و ذکر

و انثی و صحیح و مریض مخیّر است.

و اگر نذر کند تصدّق به مال بسیاری، در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدّق کند «۲».

و اگر نذر تصدّق به جمیع مال خود کند و از آن ضرر به او رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و به‌تدریج تصدّق نماید.

و اگر نذرکننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می‌شود، و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان نذر واجب [۶] می‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند: در وقتی که عاجز

---

[۱] لزوم متابعت معلوم نیست اگر چه احوط است. (تویسرکانی)

* هرگاه نذر تعلّق گیرد به خصوصیّت مکان و امّا اگر متعلّق روزه مخصوص باشد متابعت لازم است، چون راجح است، هرچند خصوصیّت آن راجح نباشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] این استثناء جزء حدیث نیست. (دهکردی، یزدی)

[۳] یا بیشتر. (دهکردی، یزدی)

[۴] اظهر رجوع به عرف است و همچنین در فرع سابق. (یزدی)

[۵] آزادی همه غلامان که یک دفعه مالک می‌شود احوط است و همچنین آزادی دو طفلی که‌یک دفعه متولّد می‌شوند. (تویسرکانی)

* به اختلاف قصد حکم مختلف می‌شود و همچنین در فرع بعد وسابق. (یزدی)

[۶] وجوب آن معلوم نیست. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۴: ۱۴۲، حدیث ۵. مقنعه: ۵۶۴. وسائل ۱۰: ۳۸۸ حدیث ۲ و ۳.

(۲) کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۵

می‌شود می‌باید که کفّاره بدهد «۱». و در بعضی احادیث اهل‌بیت علیهم السلام وارد شده که:

هرگاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود به‌عوض هرروزی نیم من [۱] تبریز گندم تصدّق نماید «۲». و مجتهدین این حدیث را حمل کرده‌اند برآنکه این تصدّق [۲] سنّت است «۳».

و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد [۳] مگر در صیغه که عوض «لِلَّهِ عَلَيَّ» در عهد «عاهَدْتُ اللَّهَ» باید گفت.

---

[۱]- ظاهر آنچه وارد شده است یک مدّ است. (نخجوانی)

* بلکه یک مدّ. (یزدی)

[۲] اولی و احوط عدم ترک است. (تویسرکانی)

[۳] الحاق عهد به نذر در جمیع شروط و احکام محلّ تأمّل است و مراعات احتیاط در ... مستحسن است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۸۷ مسأله ۱۰۵، نهایه ۳: ۶۶.

(۲) کافی ۷: ۴۵۷، حدیث ۱۵. وسائل ۲۳: ۳۱۲، حدیث ۱.

(۳) علّامه، مختلف ۸: ۲۱۵. شهید ثانی، مسالک ۱۰: ۳۴ و جلد ۱۱: ۳۹۴. حرّ عاملی، وسائل ۲۳: ۳۱۳، ذیل حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۶

مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن

بدان‌که سوگند خوردن بر چهارده قسم است:

اوّل: قسم خوردن برچیزهای گذشته و این قسم کفّاره ندارد و اگرچه دروغ قسم خورد، و این قِسْم قَسَم را «غموس [۱]» گویند و داخل گناهان کبیره کرده‌اند. [۲]

دوم: قسم برچیزهای مستقبل. [۳]

سوم: قسم برفعل واجب.

چهارم: قسم برفعل سنّت.

پنجم: قسم برفعل مکروه.

ششم: قسم برفعل مباح.

هفتم: قسم برفعل معصیت.

هشتم: قسم برترک واجب.

نهم: قسم برترک سنّت.

دهم: قسم برترک معصیت.

یازدهم: قسم برترک مکروه.

دوازدهم: قسم برترک مباح.

---

[۱] یعنی هرگاه دروغ باشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] اگر دروغ قسم بخورد. (صدر)

[۳] به نحو اخبار. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۷

سیزدهم: قسم برمذکورات. [۱]

چهاردهم: دیگری را قسم دادن برمذکورات.

و باز منقسم می‌شود سوگند خوردن به پنج قسم:

اوّل: واجب، چون سوگند خوردن جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او [۲] یا عِرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او، و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود، بهتر [۳] است.

دوم: حرام، چون سوگند خوردن به دروغ و به غیر نامهای خدای تعالی، چون سوگند خوردن به اصنام و مانند آن، و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی‌اذن پدر و شوهر [۴] و آقا در غیر واجبات و ترک محرّمات.

سوم: سنّت، چون سوگند خوردن جهت چیزی که در آن مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم.

چهارم: مکروه، چون سوگند خوردن جهت چیزی به غیر نامهای خدای تعالی و غیراصنام، چون سوگند به پدر و مادر خوردن. و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می‌دانند «۱» و چون سوگندی که متعلّق او مکروه باشد، و سوگند خوردن راست نیز بی‌احتیاج مکروه است.

---

[۱] یعنی بر همه مذکورات. (دهکردی، یزدی)

[۲] وجوب قسم خوردن جهت خلاص مال غیر یا خود معلوم نیست، مگر آنکه مالی باشد که‌حفظ آن واجب باشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] بلکه احوط است. (دهکردی، صدر، یزدی)

[۴] اقوی عدم حرمت قسم است بدون رضای پدر و شوهر و همچنین اقوی عدم حرمت قسم است به غیر از نامهای خداوند عالم. (تویسرکانی)

* معلوم نیست (صدر)

* اعتبار اذن پدر و شوهر معلوم نیست، بلی با نهی ایشان منعقد نمی‌شود، و بر تقدیر ایقاع بی‌اذن می‌توانند حلّ نمایند. (یزدی)

---

(۱) شهید اوّل در دروس ۲: ۱۶۱ به قائلی نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۸

پنجم: مباح، چون سوگند خوردن برفعل مباح.

و شروط سوگند خوردن هفت چیز است:

اوّل آنکه: به‌نام خدای تعالی باشد، چون: «والَّذی نفسی بیده» «وَالَّذی خلق الْحبّةَ وبرئ النَّسَمَةَ» «ومُقلِّبِ الْقلوبِ وَالأبصار» ومانند اینها، یا به‌اسمای‌مخصوص به‌اوچون:

«وَاللَّهِ» وَ «بِاللَّهِ» «وَالرَّحمنِ» «والقَديم» «والبارئ» و مانند اینها، یا به اسمای مشترک که آنها را اغلب برخدای تعالی اطلاق کنند چون: «رَبّ» وَ «خالق» وَ «باری» و «رازق».

و به غیر از اینها چون: «موجود» و «خبیر» وَ «سَمیع» وَ «بَصیر» سوگند خوردن صحیح نیست. [۱]

و اگر ب «قدرةاللَّه» و «علماللَّه» سوگند خورد و به اینها قصد معانی [۲] آن را کند صحیح نیست و اگر به اینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است، صحیح است و اگر گوید: «بِجَلالِ اللَّهِ» وَ «بِعَظَمَةِاللَّهِ» وَ «بِكِبْرِيآءِ اللَّهِ» وَ «بِعِزَّةِ اللَّه» وَ «اقْسِمُ بِاللَّهِ» وَ «احْلِفُ بـاللَّهِ» و «اقَسَمْتُ بِـاللَّهِ» و «حَلَفْتُ بِـاللَّهِ» و «اشْـهَدُ بِـاللَّهِ» سوگند منعقد می‌شود. و اگر این مذکورات بی‌لفظ «اللَّه» واقع شود منعقد نمی‌شود و اگر گوید: «وحقِّ اللَّه» نیز منعقد می‌شود. [۳] و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمی‌دانند «۱».

---

[۱] دور نیست که با قصد خداوند عالم منعقد بشود. (تویسرکانی)

* هرگاه قصد خدا کند ترک احتیاط نکند. (دهکردی، یزدی)

* اگر قاصد بوده به آنها خداوند عالم جلّت الآؤه را، احوط انعقاد است. (صدر)

* ولو این‌که قصد کند خدا را، لکن مراعات احتیاط دراین‌صورت مطلوب‌است. (نخجوانی)

[۲] یعنی معانی انتزاعیّه که زاید بر ذات و حمل بر او می‌شود، نه حقیقت قدرت و علم که‌صفات حقیقیّه هستند و عین ذات‌اند که قسم به ذات می‌شود مع اعتبار الصفات. (دهکردی)

* یعنی اینها چیزی است زاید بر خدا. (نخجوانی)

* یعنی آنها را زاید بر ذات بداند و قسم به آنها بخورد، چون قسم به غیر خدا می‌شود، لکن فرق ما بین اینها و قسم به جلال اللّٰه ونحو آن از مذکورات معلوم نیست. (یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۲۵، مسأله ۱۶. ابن إدریس، سرائر ۳: ۳۷. علّامه حلّی، ارشاد ۲: ۸۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۵۹

و اگر سوگند خورد به برائت از خدا و رسول و ائمّه علیهم السلام به آنکه گوید: از دین خدا و ائمّه بری باشم، آیا سوگند منعقد می‌شود یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است: اصحّ آن است که منعقد نمی‌شود. [۱]

و بعضی از مجتهدین سوگند به مخلوقات عظیم الهی را جایز می‌دانند «۱» چون سوگند به حضرت رسالت پناه و ائمّه معصومین علیهم السلام و قرآن و کعبه و کواکب.

و سوگند به طلاق زوجه یا ظِهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمی‌شود.

دوم آنکه: شخصی که سوگند می‌خورد می‌باید که بالغ و عاقل باشد، پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست. و اگر طفلی [۲] دعوی احتلام کند، تصدیقش «۲» باید کرد و محتاج به قسم دادن او نیست، چه در احتیاج به قَسَم دور لازم می‌آید.

سوم آنکه: مختار باشد، پس سوگندکسی که او را به اکراه برآن دارند صحیح‌نیست.

چهارم آنکه: قصد کند، پس سوگند مست و خفته و بی‌هوش صحیح نیست.

پنجم آنکه: متعلّق سوگند می‌باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد به حسب دین و دنیا.

ششم آنکه: متعلّق سوگند فعل مستقبل باشد، چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست، خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست [۳] و کفّاره نیست، و اگرچه دروغ باشد عمداً چنانچه مذکور شد.

هفتم آنکه: متعلّق قسم مقدور باشد، پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست. و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده از آن عاجز آید ساقط می‌شود.

---

[۱] بلکه حرام است، چه حنث کند چه نکند، و احوط کفّاره دادن است و کفّاره آن خواهد آمد در کفّارات. (دهکردی، یزدی)

[۲] این مسأله دخلی به مقام ندارد. (یزدی)

[۳] اگر دروغ باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۸: ۱۴۲ به ابن جنید نسبت داده است.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: تفتیش باید کرد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۰

مطلب سوم در بیان کفّاره دادن

فصل اوّل در اقسام کفّارات

فصل اوّل در اقسام کفّارات

بدان که کفّاره- سوای آنچه درمحرّمات احرام مذکورشد- بر بیست و چهار قسم است:

اوّل: کفّاره ظِهار است، یعنی کسی با زن خود گوید که: پشت تو همچو پشت مادر من است.

بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد، آنگاه جبرش می کند به طلاق دادن، یا کفّاره دادن و دخول کردن. و کفّاره آن این است که: بنده‌ای آزاد کند، و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد، و اگر از آن عاجز آید، شصت مسکین را طعام دهد، هرمسکینی را نیم من [۱] گندم به وزن تبریز.

دوم: کفّاره کسی که مؤمنی را از روی خطابکشد، نیز مثل کفّاره ظِهار است. و بعضی از مجتهدین [۲] برآنند که کفّاره ظِهار واجب است [۳] بر کسی که به برائت از خدا و رسول و ائمّه سوگند خورد و خلاف کند «۱». و با عجز از کفّاره ظِهار، کفّاره یمین بر او

---

[۱] بلکه یک مدّ و احوط دو مدّ است. (یزدی)

[۲] احوط در این دو مسأله قول بعض مجتهدین است. (تویسرکانی)

[۳] محلّ اشکال است ولکن احوط است. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۵۸ و ۵۵۹. سلّار، مراسم: ۱۸۵. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۶۵ و ۶۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۱

لازم می‌شود. و بعضی از مجتهدین [۱] کفّاره بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیرمصیبت مثل کفّاره [۲] ظِهار می‌دانند «۱».

سوم: کفّاره افطار قضای ماه‌رمضان بعد اززوال، چه براو واجب‌است که ده‌مسکین را طعام [۳] یا جامه‌ای دهد و اگر از آن عاجز شود، سه روز پی در پی [۴] روزه دارد.

چهارم: کفّاره افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزه نذر معیّن، و کفّاره آن همان سه چیز است که در کفّاره ظِهار گذشت. امّا در دادن هریک از آنها مخیّر است.

و بعضی از مجتهدین آن را مُرتّبه گفته‌اند [۵] «۲» یعنی قائل به‌ترتیب کفّاره شده‌اند. و اصحّ تخییر است. و بعضی از مجتهدین در کفّاره زنی که گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم به تخییر نه ترتیب کرده‌اند [۶] «۳».

پنجم: کفّاره خلاف کردن نذر، و در آن میانه مجتهدین خلاف است. اصحّ آن است که مثل کفّاره افطار ماه رمضان در ترتیب مخیّر است «۴».

ششم: کفّاره خلاف کردنِ سوگند، و آن آزاد کردن بنده است، یا طعام دادن، یا جامه دادن ده مسکین، واگر از این هر سه عاجز آید، سه روز روزه داشتن.

---

[۱]- و این فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (صدر)

[۲] و اقوی این است که کفّاره مخیّره است، مثل کفّاره افطار رمضان و حکم مختصّ است به بریدن در مصیبت. (دهکردی، یزدی)

[۳] طعام معیّن است، تخییر ما بین آن و جامه نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] پی در پی بودن بنابر احتیاط است. (دهکردی، یزدی).

[۵] ترتیب احوط است. (تویسرکانی)

* و این احوط است. (صدر)

[۶] گذشت که اقوی است. (یزدی)

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۳۵۳. ابن إدریس، سرائر ۳: ۷۸. سیّدمرتضی، انتصار: ۳۶۵.

(۲) علّامه در مختلف ۸: ۲۱۶ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. شیخ طوسی، خلاف ۲: ۱۸۶ مسأله ۳۲. سلّار، مراسم: ۱۸۶.

(۳) نیافتیم.

(۴) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۶۹. یحیی بن‌سعید حلّی، جامع‌شرایع: ۴۱۸. ابن‌برّاج، مهذّب ۲: ۴۲۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۲

هفتم: کفّاره خلاف کردنِ عهد [۱] و آن مانند کفّاره خلاف کردنِ سوگند است.

و بعضی از مجتهدین برآنند [۲] که اگر عهد روزه است، کفّاره آن چون کفّاره افطار ماه رمضان است، و اگر غیر صوم است مثل کفّاره سوگند خوردن است «۱».

هشتم: کفّاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت، و آن مثل کفّاره سوگند خوردن است.

نهم: کفّاره کسی که جامه خود را از برای مردن‌فرزند خود یا زن‌خود پاره‌کند، و آن چون کفّاره سوگند خوردن است و اگرچه زن مُتعه باشد [۳] امّا اگر از برای کنیز یا جهتِ غیرمصیبت پاره‌کند، کفّاره ندارد. وبعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام می‌دانند «۲». [۴]

دهم: کفّاره کشتن مسلمانی به ناحقّ عمداً، و کفّاره آن کفّاره جمع است؛ یعنی هرسه خصال کفّاره در آن واجب است.

یازدهم: کفّاره افطار روزی از ماه رمضان برچیزی حرام، چه نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هرسه خصال کفّاره واجب است. [۵]

دوازدهم: کفّاره کسی که زن شوهردار یا زنی را که در عدّه باشد نکاح کند، آن است که از او مفارقت کند و پنج من [۶] گندم به وزن تبریز تصدّق نماید. و بعضی از

---

[۱]- احوط این است که کفّاره خلاف عهد کردن مثل کفّاره افطار شهر رمضان است. (تویسرکانی)

[۲] اقوی این است که مثل کفّاره افطار شهر رمضان است. (دهکردی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] این احوط است. (تویسرکانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* و خالی از قوّت نیست. (دهکردی، یزدی)

[۶] بلکه پنج صاع از آرد گندم یا جو، و وجوب آن معلوم نیست هر چند احوط است، خصوصاًدر زن شوهردار که مورد نصّ است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۷۴ و ۷۵. سیّدمرتضی، رسائل ۱: ۲۴۶. علّامه، تحریر ۴: ۳۶۷.

(۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۳

مجتهدین این را سنّت [۱] می‌دانند «۱».

سیزدهم: کفّاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض، و آن در اوّل حیض یک دینار است، یعنی یک مثقال شرعی طلا، و در

وسط حیض نصف دینار، و در آخر حیض ربع دینار. و بعضی از مجتهدین این را نیز سنّت [۲] می‌دانند «۲». و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفّاره ندارد. [۳]

چهاردهم: کفّاره کسی که سوگند به براءت از خداوند- جلّ جلاله- و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه اطهار علیهم السلام خورد و خلاف آن نماید، ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند.

پانزدهم: کفّاره کسی که نذر روزه معیّنی کند و از آن عاجز آید، آن است که دو [۴] مدّ به‌مسکین تصدّق کند و با عجز از آن به هرچه استطاعت داشته باشد صدقه دهد.

و بعضی از مجتهدین کفّاره را در این صورت ساقط [۵] می‌دانند «۳».

شانزدهم: کفّاره کسی که پیش از گزاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود آن است که آن روز را روزه دارد. [۶] و اگر

---

[۱] قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی)

[۳] احوط این است که سه مدّ از طعام به سه مسکین بدهد، چه در اوّل باشد، چه وسط، چه آخر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] یک مدّ کافی است، چنانچه وارد در بعض اخبار است و خبر دو مدّ منافات ندارد، چون آن‌خبر این است: «فی رجل یجعل علیه صیاماً فی نذر ولا یقوی، قال علیه السلام: یعطی من یصوم عنه کلّ یوم مدّین» یعنی عوض هر روزی دو مدّ بدهد به کسی که از جانب او روزه بگیرد و این غیر مدّعا است و ممکن است حمل آن بر استحباب. (دهکردی، یزدی)

[۵] عدم سقوط احوط است. (تویسرکانی)

[۶] وجوب روزه آن روز احوط است. (تویسرکانی)

* بنابر احوط. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) محقّق، شرایع ۳: ۶۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۷۷. شهید دوم، روضه ۳: ۱۸.

(۲) محقّق، معتبر ۱: ۲۳۲. شیخ طوسی، نهایه ۱: ۲۳۷. علّامه حلّی، قواعد ۱: ۲۱۶.

(۳) شهید ثانی، مسالک ۱۰: ۳۴. فاضل مقداد، تنقیح ۳: ۴۰۰. ابن فهد، مهذّب بارع ۳: ۵۷۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۴

عمداً به [۱] خواب رفته باشد یا نماز غیرخفتن باشد این حکم ندارد، چه روایت در این صورت وارد نشده.

هفدهم [۲]: کفّاره کسی که غلام خودرا زیاده از حدّ بزنند، آن‌است که اورا آزادکند].

هیجدهم: کفّاره دست بر روی خود زدن استغفار و توبه است «۱».

هیجدهم [۳]: کفّاره غیبت استغفار کردن است برای کسی که غیبت او کرده باشد.

نوزدهم [۴]: کفّاره خندیدن، گفتن: «اللَّهُمَّ لا تَمْقُتْنی» است، یعنی: بار خدایا مرا دشمن مدار و از جمله اعدا مشمار.

بیستم [۵]: کفّاره منصب‌داری از جانب پادشاه ظالم، آن است که حاجت برادران مسلمان برآرد.

بیست و یکم [۶]: کفّاره مجلس، گفتن: «سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُلِلَّهِ رَبِالْعالَمِیْنَ» [است «۲».

بیست و دوم [۷]: کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند «۳» آن است که غسل کند.

بیست و سوم: کفّاره کسی که بعد از سه روز به دیدن شخصی رود که به دارش کشیده باشند نیز غسل کردن است.

بیست و چهارم [۸]: کفّاره کسی که نماز کسُوف را در وقتی که تمام قُرص گرفته

---

[۱]- احوط این است که در صورت عمد نیز آن روز را روزه بگیرد. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] علی الاولی. (تویسرکانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] علی الاولی. (تویسرکانی)

[۷] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۸] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیامده است.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها فصل در این‌جا تمام می‌شود.

(۳) یعنی: حلق آویز کرده باشند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۵

باشد عمداً ترک نماید، این است که غسل کند و نماز را قضا کند.

فصل دوم در شروط کفّاره

فصل دوم در شروط کفّاره

شروط کفاره یازده چیز است:

اوّل آنکه: نیّت کفّاره کند.

دوم آنکه: قصد قربت نماید.

سوم آنکه: کفّاره را از عوض مجرّد سازد، پس اگر غلامی را آزاد کند به‌شرطی [۱] که او چیزی دهد صحیح نیست.

چهارم آنکه: سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد، چون بریدن گوش و بینی، چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهت کفّاره کند صحیح نیست.

پنجم: تعیین کفّاره با تعدّدِ اسباب اقسام آن، امّا با اتّحاد تعیین لازم نیست. [۲]

ششم آنکه: بنده را که در کفّاره آزاد می‌کند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد، پس آزاد کردن کافر صحیح نیست. [۳]

هفتم آنکه: بنده کسی باشد که به خریدن او آزاد نشود، پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفّاره کند صحیح نیست.

هشتم آنکه [۴]: بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود، یعنی کور و لنگ و زمین‌گیر و مجذوم و غیر آن نباشد، و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است.

نهم آنکه: بنده ملک او باشد، پس غلام غیر و غلامی که برکسی جنایتی [۵] کرده

[۱]- حـدیثی بر این شـرط نیافتیم ولکن اصل حکم مسلّم است بین العلماء، بلکه ادّعای اجماع کرده‌انـد لهذا البتّه مراعات این شـرط باید شود وترک نشود. (تویسرکانی)

[۲] هر چند احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] یعنی از روی عمد و در مدبّر اقوی صحّت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۶

باشد یا مدبّر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست.

دهم آنکه: تمام بنده را آزاد کند، پس اگر نصف او را در کفّاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت [۱] کند.

یـازدهم آنکه: آزاد کردن را معلّق به شـرطی نسازد، پس آزاد کردن مـدبّر و مکاتب [۲] در کفّـاره مجزی نیسـت. و فرقی نیست در کفّاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته هر گاه داند که زنده است. [۳]

و کفّاره بنده در جمیع آنچه از خصال کفّاره مذکور شد ضدّ «۱» کفّاره آزاد است، چه کفّاره بنده روزه داشتن است، نه آزاد کردن و طعام دادن، مگر آنکه آقایِ غلام او را چیزی دهد که در آن وقت می‌تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد.

و در اطعام لازم است که عـددی را که شارع مقرّر کرده از مساکین طعام دهـد، و اگر عـدد یافت نشود به آنچه یافت شود بدهـد تا آن عـدد تمام شود. و اگر یافت نشود مگر اطفال، دو طفل را عوض یک مسـکین حساب کند. و در اطعام سـیر شدن تمام عدد لازم است. و قوت غالب در طعام کافی است، و افضل نان و گوشت است.

و معتبر در لباس دوجامه [۴] است پیراهنی و ردائی. و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

[۱]

. با قصد سرایت نیز خالی از اشکال نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی تـدبیر و کتابت به قصـد کفّاره کافی نیست، چون آزادی فعلًا حاصل نمی‌شود، بلکه‌معلّق است بر موت یا ادای مال الکتابهٔ. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] ولو به استصحاب. (یزدی)

[۴] بنا احوط ولکن بعید نیست کفایت یک جامه که ساتر عورت باشد. (یزدی)

(۱) در برخی از نسخه‌ها: نصف.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۷

باب نهم در بیان بیع کردن و رهن‌نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن.

مطلب اوّل در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن

فصل اوّل در بیان اقسام تجارت و کسب

قسم اوّل: در تجارت و کسب واجب

قسم اوّل: در تجارت و کسب واجب
وآن وقتی واجب‌است که قُوت شخصی وقُوت عیال واجبُ‌النفقه او موقوف برآن باشد. [۱] و مطلق تجارت که به آن نظام نوع انسانی تمام می‌شود واجب کفائی است.

قسم دوم: در تجارت و کسب سُنّت

قسم دوم: در تجارت و کسب سُنّت
و آن تجارتی است که قصد وسعت براهل و عیال و نفع رسانیدن به مسلمانان کند.

قسم سوم: در تجارت و کسب مباح

قسم سوم: در تجارت و کسب مباح
و آن تجارتی است که غرض از آن زیاده شدن مال باشد برای استغنا.

قسم چهارم: در تجارت و کسب حرام

قسم چهارم: در تجارت و کسب حرام
و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بروجهی قبیح، و آن بر چهل و یک نوع است:

---

[۱] و همچنین اگر واجب مطلق دیگری موقوف بر آن باشد و احوط وجوب آن است هرگاه اداء دین توقّف بر آن داشته باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۶۹

اوّل: خرید و فروختن چیزهایی که نجس باشد.

خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر، و انواع نبیذها و فُقّاعها، و میته و پوست و گوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد، و خونی که [۱] در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد برآید [سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است «۱» و چون نجاست خوك و سگ، چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست. امّا بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گلّه می‌کند و سگی که حراست زراعت یا باغ یا خانه می‌نماید، جایز [۲] است.

و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهایی [۳] که روان باشد و قابل پاك کردن نباشد چون دوشاب [۴] روانی که موش در آن مرده باشد، سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جایی که سقف

---

[۱]- اختصاص به این ندارد، خون فصد و نحو آن از انسان یا حیوان نیز چنین است و ظاهراً ذکرآن از باب مثال است. (دهکردی، یزدی)

* معلوم است که خون حیوانی که نفس سایله داشته باشد به هر نحو بیرون بیاید نجس است، پس بریدن و ذبح کردن مدخلیّت ندارد، مگر از برای این‌که خونی که بعد از بیرون آمدن خون متعارف بعد از ذبح کردن آن باقی مانده در عضوی که خوردن آن

حلال است پاک ولو اگر خون در عضوی باشد که خوردن آن حرام است مثل طحال و سپرز احوط اجتناب است. (نخجوانی)

[۲] جواز فروختن ماعدای سگ شکاری معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

* ملکیّت و جواز خصوص بیع در بعض از مذکورات معلوم نیست. (صدر)

[۳] خرید و فروختن چیزهائی که نجاست آنها عارضی است از جهت غرض صحیحی جایزاست علی الاقوی مثل خریدن شیره نجس از جهت مالیدن بر شتر جَرب یا خریدن روغن نجس از جهت سوزانیدن اگر چه در جائی باشد که سقف داشته باشد. (تویسرکانی)

[۴] اقوی جواز بیع متنجّساتی است که ممکن است انتفاع به آنها در غیر آنچه طهارت شرط آن‌است مثل دوشاب متنجّس از برای دادن به حیوان و روغن متنجّس از برای صابون کردن و امثال اینها. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست، و مراد از آن معلوم نشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۰

نداشته باشد. [۱] و خلاف است میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت می‌توان کرد؟ أقوی [۲] آن است که جایز است. و همچنین جایز است خریدن و فروختن چیزهایی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد، چون جامه نجس.

دوم: خریدن و فروختن تریاقِ فاروق، جهت داخل بودن شراب [۳] و گوشت افعی.

سوم: خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند. و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلاف است. أقوی [۴] آن است که حرام است [۵] سوای بول شتر به جهت شفا.

چهارم: خریدن و فروختن آلات قمار ولهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود، و غیراینها.

پنجم: خریدن و فروختن انگور و شیره خرما برای آنکه شراب کنند.

ششم: خریدن و فروختن چوب به‌واسطه آنکه بت بتراشند.

هفتم: خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر به اعدایِ دین و ساختن سلاح جهت ایشان. و بعضی از مجتهدین [۶] گفته‌اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرام است نه در حالت صلح [۷] «۱». و در فروختن سلاح به‌کسانی که راهزنیِ مسلمانان می‌کنند، میانه مجتهدین خلاف است. أصحّ آن است که حرام است.

---

[۱]- اقوی جواز سوزانیدن در زیر سقف است نیز. (دهکردی، یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (صدر)

[۳] اگر معلوم بوده باشد والّا بیع آن مانعی ندارد. (صدر)

[۴] بلکه اقوی جواز است هرگاه منفعت محلّله داشته باشد. (دهکردی، یزدی)

[۵] قول به حرمت مشکل است لکن احوط است. (تویسرکانی)

* اگر عُرفاً مالیّت پیدا کند بیع آن مانعی ندارد. (صدر)

[۶] قول بعض مجتهدین اقوی است و قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۷] این قول اقوی است. (یزدی)

---

(۱) ابن إدریس، سرائر ۲: ۲۱۶. محقّق، مختصر نافع: ۱۱۶. شهید ثانی، مسالک ۳: ۱۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۱

هشتم: عمل‌صورتهای [۱] سایه‌دار، واجرت گرفتن‌برآن. و در عمل صورتهایی که سایه نداشته باشد، چون نقش پرده میانه مجتهدین خلاف است. اصحّ آن است که حرام است.

نهم: عمل غنا [۲] و آن تحریر آواز است به‌طریق سرود و دستان «۱» و اجرت برآن گرفتن. و از حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند [۳] به شرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند «۲» و همچنین حرام است هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان.

دهم: عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن برآنها، و قمار باختن.

یازدهم: قصّابی کردن یهود و نصاری

دوازدهم: فروختن آنچه در آن نفع نباشد، چون حشرات [۴] و فضلات انسان و کِرمها سوای کِرم ابریشم و کِرمی که جهت مکیدن خون برعضوی از اعضای بیماری چسبانند، چه در این هردو میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که فروختن آنها جایز است. و همچنین جایز است فروختن زنبور عسل، به شرط آنکه تسلیم آن ممکن باشد و مشاهده [۵] آن توان کرد.

---

[۱]- عمل صور مجسّمه از ذوات ارواح بلا اشکال حرام است، امّا عمل صور غیر مجسّمه مطلقاًوصور مجسّمه از غیر ذوات ارواح حرمت او معلوم نیست، احوط ترک آن است أیضاً. (دهکردی)

* هرگاه صورت ذی روح باشد، اما صورت درخت و نحو آن، پس هر چند سایه‌دار باشد حرمت آن معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۲] آوازی که مخصوص مجلس لهو و لعب است، غنا است، اگر چه در غیر آن مجلس خوانده‌شود. (صدر)

[۳] احوط اجتناب از آن است نیز. (یزدی)

[۴] هرچه از حشرات منفعت محلّله معتدّ بها داشته باشد بیع‌آن جایزاست علی‌الاقوی. (یزدی)

[۵] اشتراط مشاهده زنبور عسل احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: سرودِ مستان.

(۲) کافی ۵: ۱۱۹ و ۱۲۰، حدیث ۱ و ۲ و ۳. وسائل ۱۷: ۱۲۰، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۲

سیزدهم: خریدن و فروختن مصحف. امّیا فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است. و همچنین فروختن مصحف به کافر حرام است. [۱] و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کافر مصحف بخرد بیع صحیح است، امّا حاکم شرع جبرش می‌کند بر فروختن به مسلمانان «۱».

چهاردهم: خریدن و فروختن کتابهایی که حکم آن منسوخ باشد [۲] چون تورات و انجیل و زبور، و نوشتن و نگاهداشتن آنها به غیر نقض وحجّت.

پانزدهم: خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش به چیزی باشد [۳] که ظاهر نباشد چون آب در شیر.

شانزدهم: خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد [۴] چون میمون، مگر فیل که به استخوان آن منتفع می‌توان شد. و در حدیث وارد شده که: حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته‌اند «۲».

) هفدهم: خریدن و فروختن جانوران درّنده، سوای آنچه به آن توان شکار کرد

---

[۱]- حرمت معامله قرآن به کافر و مسلمان احوط است. (تویسرکانی)

[۲] و همچنین سایر کتب ضلال. (یزدی)

[۳] با جهل طرف مقابل. (یزدی)

[۴] خرید و فروش مسوخات و حیوانات درنده از جهت اغراض صحیحه عیبی ندارد. (تویسرکانی)

* عدم جواز خرید و فروش حشرات الارض و حیوانات مسوخ و درندگان مطلقاً معلوم نیست، بلکه اقوی جواز است با داشتن منفعت محلّله معتدّبه که مالیّت پیدا کند. (دهکردی)

* بلکه اقوی جواز است مادامی که معامله سفهائی نشود. (نخجوانی)

* هرگاه منفعت محلّله معتدّبها داشته باشد مانعی از بیع آنها نیست و همچنین جانوران درنده، پس مناط جواز منفعت محلّله داشتن است. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، نهایة الإحکام ۲: ۴۵۶ و ۴۵۷. شیخ طوسی در مبسوط ۲: ۶۲ به ناس و محقّق در شرایع ۱: ۳۳۴ به قائلی نسبت داده‌اند.

(۲) کافی ۵: ۲۲۶، حدیث ۱. وسائل ۱۷: ۱۷۱، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۳

چون پارس «۱» و باشه»

و باز، و شاهین و چُرز «۳» و غیره. و در خریدن و فروختن خرس و شیر و پلنگ و گرگ خلاف است. اصحّ آن است که حرام است، و بعضی از مجتهدین برحرمت آن نقل اجماع نموده‌اند «۴» و بعضی دیگر فروختن درنده‌ها را جایز داشته‌اند، هر گاه قابل تزکیه باشند «۵» چه انتفاع از پوست ایشان می‌توان یافت.

هجدهم: خریدن و فروختن مال غیر، چون مغصوب و دزدیده، و لُقَطه پیش از تعریف یک سال و موقوفات عامّه و خاصّه چون وقف اولادی، سوای موضعی که استثناء شده، چنانچه در بحث وقف مذکور شد. و همچنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکّان زرگری بهم رسد جایز نیست. [۱]

نوزدهم: فروختن کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر موضعی که استثنا کرده‌اند، چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد.

بیستم: خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا، پیش از آنکه در آن تصرّف کنند. [۲]

بیست و یکم: خریدن و فروختن زمینهایی که امام [۳] آن را به قهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهایی که در وقت فتح در آنها باشد.

بیست ودوم: [خریدن و فروختن تا وقت نتاج و همچنین (و) خریدن و فروختنِ نتاج «۶».

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] یعنی حیازت کنند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و همچنین اگر غیر امام گرفته باشد، لکن به اذن امام. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) جانوریست شکاری کوچکتر از پلنگ و او را یوز هم می‌گویند.

(۲) جانوریست شکاری از جنس زرد چشم و کوچکتر از باز باشد، و معرّب آن باشق است.

(۳) چکاوک. نوعی مرغابی که آنرا سرخاب گویند.

(۴) شیخ طوسی، خلاف ۳: ۱۸۴ مسأله ۳۰۸. ومبسوط ۲: ۱۶۶. شیخ مفید، مقنعه: ۵۸۹.

(۵) علامه حلّی، قواعد ۲: ۷. ابن إدریس، سرائر ۲: ۲۲۱. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۴۲. شهید ثانی، مسالک ۳: ۱۲۵. و- در بیشتر نسخه‌ها نیست.

(۶) در بعضی از نسخه‌ها: «نتاجِ نتاج» تصحیح شده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۴

بیست و سوم: خریدن و فروختن بچّه‌ای که در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها، بی‌آنکه چیزی به آن ضمّ کنند.

بیست و چهارم: خریدن و فروختن چیزی به شرط دست سودن، به این طریق که بایع به‌مشتری گوید که هرمتاعی که تو دست برآن نهی فروختم به تو به مبلغ معیّن.

بیست و پنجم: خریدن و فروختن به شرط انداختن، به این معنی که بایع به مشتری گوید: هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم به تو به این مبلغ.

بیست و ششم: خریدن و فروختن به شرط سنگ زدن، به این معنی که بایع به مشتری گوید: هرمتاعی را که سنگ تو برآن خورد فروختم به تو به مبلغ معیّن.

بیست و هفتم: خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه، و در این صورت بیع صحیح است، امّا این فعل حرام است.

بیست و هشتم: خریدن وفروختن چیزی‌که به کیل و وزن درآید پیش‌ازآنکه‌آن‌را قبض کند [۱] به غیر آن کسی که از او خریده است، امّا به او فروختن به مثل آنچه به آن خریده جایز است، و اگر به غیر مثل آن بفروشد به زیاده و کم به او فروختن جایز نیست.

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

* به شرط آنکه آن مکیل و موزون [را] به مبایعه مالک شده باشد والّا اگر به ارث و صداق و امثال آن، پس اشکالی در جواز بیع آن قبل القبض نیست. (دهکردی)

* مسأله محلّ خلاف است، بعضی مکروه می‌دانند، چنانچه مشهور بین المتأخّرین هم این است، و بعضی حرمت را اختصاص به طعام داده‌اند و بعضی فرق گذاشته‌اند ما بین بیع مرابحه و بیع تولیه احوط اجتناب است، خصوصاً در طعام خصوصاً در غیر تولیه بلکه در تولیه جواز خالی از قوّت نیست. (نخجوانی)

* به شرط این‌که آن‌را به مبایعه مالک شده باشد، و امّا هرگاه به غیر مبایعه مالک شده باشد، مثل ارث و صداق و نحو اینها، پس اشکالی در جواز بیع آن قبل القبض نیست و اصل مسأله هم محلّ خلاف است، بعضی مکروه می‌دانند نه حرام و بعضی حرمت را اختصاص به طعام داده‌اند و بعضی فرق گذاشته‌اند ما بین بیع مرابحه و بیع تولیه یعنی سر به سر، و بعضی ما بین غیر تولیه و تولیه و احوط اجتناب است خصوصاً در طعام و خصوصاً در غیر تولیه، بلکه در تولیه جواز خالی از قوّت نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۵

بیست و نهم: خریدن و فروختن دَیْن [۱] و منفعت آن.

سیم: خریدن و فروختن آزاد.

سی و یکم: بیع بنده گریخته [۲] و مرغ در هوا.

سی و دوم: بیع دَیْن به دَیْن.

سی و سوم: سلم [۳] و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد.

سی و چهارم: به زیاده وکم خریدن و فروختن دو جنس متّفق که به کیل و وزن در آید.

سی و پنجم: بیع میوه‌ها پیش از آن که ظاهر شود. و بعضی از مجتهدین [۴] گفته‌اند که: اگر زیاده از یک سال باشد یا آن را با چیزی دیگر ضم کنند جایز است. [۵] «۱» و نیز [۶] خرید و فروش پشمی که برپشت حیوانات باشد، تنها جایز [۷] نیست.

سی و ششم [۸]: بیع سبزیها، پیش از ظاهر شدن.

سی و هفتم: بیع مزابنه، و آن بیع میوه و خرماست به آن میوه و خرمایی که از آن درخت باشد [۹] سوای عریّه، یعنی یک درخت خرمایی که در خانه یا باغ داشته باشد،

---

[۱] عدم جواز بیع دین احوط است. (تویسرکانی)

* فروختن دین مانعی ندارد هرگاه آن‌را به غیر دین بفروشد، بلی بیع سلم پیش از حلول اجل جایز نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] بیع بنده گریخته با ضمیمه چیزی دیگر جایز است و احوط ترک است. (تویسرکانی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] قول بعض مجتهدین اقوی است. (تویسرکانی)

[۵] و این قول خالی از قوّت نیست، لکن اجتناب احوط است، و اگر زیاده از یک سال باضمیمه فروخته شود احوط است. (نخجوانی)

* قول آن بعض خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۷] با مشاهده بعید نیست جواز. (یزدی)

[۸] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۹] بلکه جایز نیست بیع خرمائی که بر درخت است به خرما، هر چند از همان درخت نباشد. (یزدی)

---

(۱) ابن إدریس، سرائر ۲: ۳۶۰. صیمری، غایة المرام ۲: ۹۲. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۱۰۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۶

چه در حدیث وارد شده که: اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد آن را به میوه همان درخت [۱] می‌تواند فروخت. [۲] «۱»

سی و هشتم: بیع محاقله، و آن بیع زراعت [۳] است به‌همان جنس به‌شرط آنکه از آن زمین حاصل شود.

سی و نهم: بیع طفل و دیوانه و مست و بی‌هوش و خفته و کسی‌که او را به اکراه برآن دارند، و مفلسی که او را از مالش حاکم شرع منع کرده باشد.

چهلم: فروختن گروکننده متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی‌اذن او.

چهل و یکم: خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد [۴] امّا آن بیع صحیح است.

قسم پنجم: تجارت و کسب مکروه

قسم پنجم: تجارت و کسب مکروه

آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح، و آن بربیست و هشت قسم است:

اوّل: فروختن گندم و جو.

دوم: فروختن کفن.

سوم: فروختن بنده، چه در حدیث وارد شده که: بدترین مردمان کسی است که بنده

---

[۱] هرگاه شرط کند که خرما از همان درخت باشد مشکل است، بلی هرگاه به جنس خرما بفروشد جایز است، هر چند از همان خرما بدهد. (دهکردی، یزدی)

[۲] تفصیلی دارد که بیان آن منافی با وضع حاشیه است. (صدر)

[۳] بلکه بیع ثمر زراعت است به جنس آن، بلی احوط اجتناب است از بیع زرع نیز به حبّ ازجنس آن. (یزدی)

[۴] مگر به جهت ضرورت از برای أکل و شرب و نحو آن در جائی که توکیل ممکن نباشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۵: ۲۷۵، حدیث ۹. وسائل ۱۸: ۲۴۱، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۷

می‌فروشد «۱».

چهارم: قصّابی و سلّاخی کردن.

پنجم: جولائی «۲» کردن.

ششم: حجامت کردن به شرط اجرت.

هفتم: زایانیدنِ زنان به شرط اجرت.

هشتم: معامله با ظالم کردن.

نهم: معامله کردن با کُردان و سُفلگان و دونان و صاحب عیب، چون کسی که برص و جذام داشته باشد.

دهم: معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس.

یازدهم: صرّافی کردن.

دوازدهم: زرگری کردن.

سیزدهم: ولیّ طفل به مالِ طفل تجارت کردن. و همچنین تجارت به‌مال کسی‌که از حرام پرهیز نکند مکروه است.

چهاردهم: خَصیّ کردن و بریدن و کوفتنِ «۳» خُصیتین حیوان. و بعضی از مجتهدین [۱] این را حرام می‌دانند. [۲] «۴»

پانزدهم: اجرت گرفتن برکتابت قرآن با شرط، و عشرهای «۵» آن را به طلا نوشتن.

---

[۱] البتّه فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نموده و احتیاط نمایند. (صدر)

[۲] و این احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) تهذیب ۶: ۳۶۱، حدیث ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸. وسائل ۱۷: ۱۳۵ و ۱۳۷، حدیث ۱ و ۴.

(۲) پارچه بافی.

(۳) در بیشتر نسخه‌ها: غلام.

(۴) ابن برّاج، مهذّب ۱: ۳۴۵. حلبی، کافی: ۲۸۱.

(۵) نشان که بر سر ده آیت در قرآن کنند. در زمان قدیم رسم قاریان این بود که شاگرد خود را هر روز ده آیت سبق می‌دادند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۸

و بعضی از مجتهدین آن را حرام می‌دانند. [۱] «۱»

شانزدهم: فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده باشد به مؤمن با [۲] احتیاج.

هفدهم: فروختن املاک، مگر آنکه به قیمت آن مِلکی بهتر از آن بخرند.

هجدهم: فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد.

نوزدهم: خریداری نمودن خویشانی که به خریدن براو آزاد نشوند، چون برادر و عمّ و خال.

بیستم: فروختن زره و خُود و کفش به اعدای دین در غیرحال صلح. [۳]

بیست و یکم: فروختن انگور و چوب به شراب فروش و بت تراش، نه به قصد [۴] شراب ریختن و بت تراشیدن.

بیست و دوم: نوحه کردن به باطل [۵] و اجرت گرفتن بر آن. امّا اجرت گرفتن بر نوحه‌کردن به حقّ جایزاست، زیرا که حضرت امام‌جعفرصادق علیه السلام «۲» وصیّت کرده بود که درهمی‌چند به نوحه‌گران دهند که در موسم حجّ در منی فضائل ایشان را بخوانند «۳».

---

[۱] و این احوط است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی هرگاه خریدن او به جهت قوت باشد نه از برای تجارت، و کراهت در صورتی است که فروشنده ضرورت نداشته باشد به ربح گرفتن. (نخجوانی، یزدی)

[۳] اقوی حرمت است مثل سلاح. (دهکردی، یزدی)

[۴] ونه با علم به‌این‌که شراب می‌کند ویا بت می‌تراشد، اگرچه قاصد نباشد. (دهکردی، صدر)

* هرگاه بداند که شراب یا بت می‌کند احوط نفروختن به او است، هرچند به این قصد نباشد. (یزدی)

[۵] نوحه کردن به باطل و اجرت گرفتن حرام است. (تویسرکانی، دهکردی، صدر)

* و اگر مشتمل بر دروغ باشد حرام است، بلکه احوط در باطل ترک است مطلقاً، هرچند دروغ نباشد. (یزدی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۲۸۳. شیخ طوسی، استبصار ۳: ۶۵ و ۶۶. محقّق، مختصر نافع: ۱۱۷.

(۲) در روایت: امام باقر علیه السلام.

(۳) کافی ۵: ۱۱۷ حدیث ۱. وسائل ۱۷: ۱۲۵، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۷۹

بیست و سوم: آرد خریدن جهت قوتِ خود، و کراهت خریدن نان از آن بیشتر است «۱».

بیست و چهارم: فروختن هریک ازکنیز وفرزند اورا تنها درمدّت‌دوسال. و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته‌اند. و بعضی دیگر این را حرام می‌دانند. [۱] «۲» و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جدّ و برادر، و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد.

بیست و پنجم: فروختن هریک از دو جنس مختلف را به دیگری نسیه و اگرچه در قدر [۲] مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد.

بیست و ششم: فروختن آب نهر مملوک و آبی که به آن احتیاج نداشته باشد.

بیست و هفتم: فروختن فرزند کنیزی که از زنا [۳] حامله شده باشد و بعد از چهار ماه به او دخول کرده باشد. [۴]

بیست و هشتم: سَلَم خریدن شیره انگور، چه احتمال دارد در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد.

فصل دوم در آداب تجارت

فصل دوم در آداب تجارت

بدان‌که شصت و هشت امر تعلّق به تجارت دارد: دو امر واجب، و سی و یک امر سنّت، و بیست و شش امر مکروه، و نُه امر حرام:

---

[۱]- قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

* البتّه فرمایش بعض از مجتهدین را رعایت نمایند. (صدر)

[۲] کراهت در صورت مساوات در قدر معلوم نیست، بلکه مخصوص است به صورت تفاضل و جمعی حرام دانسته‌اند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] یا از غیر زنا، لکن حمل از مولایش نباشد که امّ ولد شده باشد و احوط در صورت مفروضه‌نفروختن، بلکه آزاد کردن او است، چون تغذّی کرده است به نطفه او. (یزدی)

[۴] و عزل هم نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) یعنی: بهتر است گندم بخرد.

(۲) محقّق ثانی، جامع‌المقاصد ۴: ۱۵۷. شیخ مفید، مقنعه: ۵۴۵. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۱۹۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۰

امّا دو امر واجب:

اوّل آن که: متاع او اگر مشتمل باشد برعیب مخفی آن را به مشتری اظهار [۱] کند.

دوم آن که: هر گاه دو جنس را که گمان ربا در آن رَوَد به زیاده فروخته باشد، آن زیاده را به‌صاحبش بدهد. [۲]

امّا سی و یک امر سنّت:

اوّل: دانا بودن به [۳] آنکه کدام بیع صحیح [۴] است و کدام باطل و اگرچه به‌تقلید مجتهد باشد، تا آنکه از ربا سالم ماند.

دوم: استخاره کردن در خریدن و فروختن.

سوم: حلیم بودن.

چهارم آنکه: در خرید و فروش تقاضا «۱» نکند و مسامحت کند، خصوصاً در متاعی که در آن عبادت کنند.

---

[۱] وجوب اظهار عیب معلوم نیست ولکن احوط است. (تویسرکانی)

* اگر بر ترک اظهار صدق غشّ کند. (نخجوانی، یزدی)

[۲] و اقوی عدم وجوب این است نیز. (تویسرکانی)

* در بیع ربوی اصل معامله باطل است، پس فقط ردّ زیاده کفایت نمی‌کند، اگر چه آن هم واجب است. (دهکردی)

[۳] واجب است معرفت احکام تجارت یا آنکه احتیاط کند به این نحو که تصرّف در ثمن یامثمن نکند تا آنکه بداند صحّت را. (تویسرکانی)

* در خبر است که «طلب العلم فریضهٔ علی کلّ مسلم ومسلمهٔ» و نیز وارد است که «الفقه ثمّ المتجر» پس دانا شدن به احکام شرعیّه لازم است. (صدر)

[۴] اگر چه صحّت واقعی معامله موقوف به علم مکلّف به صحّت و فساد نیست، ولی ترتیب اثر کردن بر آن موقوف بر این است که اجتهاداً یا تقلیداً صحّت معامله را بداند. (دهکردی)

* بلکه واجب است هر معامله که می‌کند صحّت آن‌را بداند اجتهاداً او تقلیداً تا بتواند ترتیب اثر کند. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) چانه زنی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۱

پنجم: کم خریدن و زیاده فروختن. [۱]

ششم: پیش از همه کس به [۲] طلب روزی رفتن.

هفتم: دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن به بازار کند.

هشتم: دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن.

نهم: سه نوبت تکبیر و یک نوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن.

دهم: طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سُهولت در آنها.

یازدهم: ابتدا کردن فروشنده به فروختن.

دوازدهم: برابر دانستن خریداران یعنی تفاوت ننهادن ایشان را. امّا اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است.

سیزدهم آنکه: اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت آن‌را بازدهد.

چهاردهم آنکه: اگر قسمی از اقسام تجارت بر او دشوار شود به‌قسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند، و اگر در شهری میسّر نشود به شهر دیگر برود.

پانزدهم: هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید.

شانزدهم آنکه: براندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد، بلکه به‌مقدار قوت یک روزه برمشتریان قسمت کند.

هفدهم آنکه: اگر در متاع او عیبی‌باشد آن‌را اظهار کند، هر گاه آن عیب ظاهر باشد.

هجدهم آنکه: با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد.

نوزدهم آنکه: در خریدن و فروختن قسم نخورد.

بیستم آنکه: قوت یک سال را جمع کند.

---

[۱] خصوصاً به کسی که وعده احسان او کرده است. (تویسرکانی)

[۲] قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: «اللّهم بارک لُامتّی فی بکورها». وقال الصادق علیه السلام: «تعلّموا من الغراب ثلاث خصال: استتاره بالسفاد، وبکوره فی طلب الرزق، وحذره» إلی آخره. وقال صلی الله علیه و آله و سلم: «إذا أراد أحدکم حاجهٔ فلیبکر إلیها ولیسرع المشی إلیها» إلی آخره پس عنوان استحباب تبکیر است نه پیش از همه کس رفتن. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۲

بیست و یکم آنکه: در معاش حدّ وسط را نگاه دارد، یعنی نه اسراف کند و نه بسیار برخود تنگ گیرد.

بیست و دوم آنکه: در وقت نماز، اوّل نماز بگزارد آنگاه به تجارت مشغول شود.

بیست و سوم آنکه: اگر کسی جهت او هدیه‌ای بیاورد عوض آن دهد.

بیست و چهارم آنکه: درِ دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگر چه مایه نداشته باشد.

بیست و پنجم: پنهان کردن مال خود را اگرچه از برادر باشد.

بیست و ششم: خریدن املاک.

بیست و هفتم: خواب مقرّر خود را در شب کردن.

بیست و هشتم آنکه: برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان به امور دینی او رسد چون نایاب بودن آب به جهت وضو، پس باید که به شهر دیگر انتقال [۱] کند.

بیست و نهم آنکه: بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد.

سیم آنکه: شیرینی به خورد ایشان بدهد.

سی و یکم آنکه: چیزی به جهت ایشان تصدّق کند.

امّا بیست و شش امر مکروه:

اوّل: داخل شدن به بازار پیش از همه کس.

دوم: مدح بایع و ذمّ مشتری متاع را.

سوم: پوشیدن عیب ظاهر. [۲]

چهارم: سوگند [۳] خوردن در حال فروختن.

پنجم: خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع آفتاب.

---

[۱] البتّه با نبودن ضرر و عسر و حرج ترک انتقال را ننمایند. (صدر)

* بلکه در بعض صور واجب است انتقال کند. (یزدی)

[۲] احوط حرمت پوشیدن عیب ظاهر است. (تویسرکانی)

* البتّه ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند. (صدر)

* یعنی اعلام نکردن. (یزدی)

[۳] یعنی سوگند راست. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۳

ششم: فروختن به‌زیاده از آنچه خریده‌باشد به کسی که او را وعده احسان کرده باشد.

هفتم: ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد، و اگر در حسّ درنیاید اظهار واجب [۱] است چنانچه گذشت.

هشتم: کم کردن از قیمت بعد از بیع، خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن.

نهم: فروختن متاع [۲] در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود.

دهم: زیاده کردن برقیمت متاع در وقت فریاد کردن دلّال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند.

یازدهم: سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم به‌قیمت متاع آن شهر نباشد. و بعضی از مجتهدین [۳] آن را حرام می‌دانند «۱».

دوازدهم: کیل و وزن کردن کسی که عالم به آن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد.

سیزدهم: خریدن وکیل [۴] جهت موکّل چیزی را که خود داشته باشد، و همچنین چیزی که موکّل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن. و حکم دلّال حکم وکیل است. و بعضی از مجتهدین [۵] این را حرام می‌دانند «۲».

) چهاردهم: کاهلی کردن در خرید و فروش.

پانزدهم: کاری که مستلزم دناءت باشد به‌نفس خود کردن بلکه متوجّه کاری بزرگ

[۱] وجوب احوط است. (تویسرکانی)

[۲] احوط ترک است. (تویسرکانی- صدر)

[۳] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی)

[۴] در صورتی که وکالت شامل آن خریدن باشد. (دهکردی، صدر)

[۵] قول بعض مجتهدین احوط است. (تویسرکانی)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۱۶۰. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۴: ۵۲. ابن إدریس، سرائر ۲: ۲۳۶.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۳۷۹ و ۳۸۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۴

باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر.

شانزدهم: بی‌فایده در بازار گردیدن.

هفدهم: متوجّه کارهای ظالمان شدن.

هجدهم: امین ساختن شراب خوار را.

نوزدهم: برداشتن متاع به آستین، چه آن محلّ ضایع شدن متاع است.

بیستم: نسبت دادن فایده و نقصان به اصل مایه، چنانچه گوید که: اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار می‌خواهم. [۱]

بیست و یکم: سفر دریا کردن جهت تجارت، هر گاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیرتلاطم امواج دریا.

بیست و دوم آنکه: بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آن‌کس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت کند.

بیست و سوم: بسیار بیکار گردیدن.

بیست و چهارم: تجارت کردن به مالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد، چون مال کسی که رباخوار باشد یا به مالی که جاهل به حال آن باشد.

بیست و پنجم: دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن.

بیست و ششم: زینت دادن مال خود را به‌قصد آنکه جاهلی به آن رغبت کند. امّا اگر آن عادت او شده باشد نه به‌قصد مذکور جایز است.

امّا آن نُه امری که حرام است:

اوّل: زیاده خریدن و کم فروختن [۲] آنچه به کیل و وزن درآید.

دوم: مغشوش ساختن به چیزی که ظاهر نباشد.

[۱] بلکه بگوید: صد تومان خریدم و صد و ده می‌فروشم. (دهکردی)

* بلکه هرگاه بیع مرابحه می کند باید بگوید: اصل مایه صد دینار است و ده دینار می گیرم. (نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی بیع جنس ربوی به همان جنس متفاضلًا. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۵

سوم: زیاده کردن در قیمت متاع [۱] بعد از آنکه کسی که اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود، یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار به مشتری گوید که من مثل این متاع را به‌کمتر از آنچه خریده‌ای می‌دهم تا آکه مشتری پشیمان شود. وبعضی ازمجتهدین [۲] این را مکروه می‌دانند «۱».

چهارم: تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی. [۳]

پنجم: خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه.

ششم: زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری در خریدن آن حریص شود. و در این صورت اگرچه بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد.

هفتم: چهار فرسخ [۴] پیش رفتن به‌قافله جهت خریدوفروش تا با جماعتی که‌عالم به نرخ شهر نباشند معامله کند. امّا اگر اتّفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است. و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند. [۵] «۲» و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. و هر گاه در آن غبن باشد بایع را دعوای

---

[۱]- یعنی دخول در سوم مؤمن و اقوی قول آن بعض است که مکروه می‌داند. (یزدی)

[۲] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی)

[۳] حرمت این معلوم نیست لکن احوط است. (تویسرکانی)

* در یک معامله مثل این‌که بگوید: فروختم نقداً به ده قِران و نسیه به بیست قِران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] اقوی اختصاص حکم است به کمتر از چهار فرسخ، پس چهار فرسخ و بیشتر سفر تجارت‌محسوب است و ضرر ندارد، چنانچه اقوی قول آن بعض است که مکروه می‌داند نه حرام. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) محقّق، شرائع ۲: ۲۰. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۱۳ و ۱۴.

(۲) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۹. شهید ثانی، روضه ۳: ۲۹۷. محقّق، شرایع ۲: ۲۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۶

غبن می‌رسد. [۱]

هشتم: نگاهداشتن [۲] گندم و جو و خرما و مویز و روغن [۳] جهت گران شدن به شرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم به آن محتاج باشند. و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز به اینها الحاق کرده‌اند [۴] و بعضی دیگر این را حرام نمی‌دانند. و در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام وارد شده [۵] که: حدّ نگاهداشتن در [۶] گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز «۱». بعد از آن حاکم شرع او را جبر می‌کند به فروختن و میانه مجتهدین خلاف است که آیا نرخ را حاکم تعیین می‌کند یا نه؟ اصحّ آن است که به‌دست صاحب [مال است. [۷]

نهم: به سفردریارفتن جهت‌تجارت با خوف‌هلاک، یعنی دروقت‌تلاطم امواج آن.

فصل سوم در اقسام بیع کردن

قسم اوّل: آنکه متاع و قیمت آن هر دو حالّ باشد، و این قسم را «نقد» گویند.

قسم اوّل: آنکه متاع و قیمت آن هر دو حالّ باشد، و این قسم را «نقد» گویند.

و در جایی که

---

[۱] اقوی خیار غبن است با غبن. (تویسرکانی)

* و اظهر صحّت است حتّی بنابر قول به حرمت، بلکه اشکالی در آن نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] حرمت احتکار احوط است. (تویسرکانی)

[۳] اظهر این است که اختصاص به مذکورات ندارد، بلکه هر چیزی که محلّ احتیاج مردم باشد مثل قند و زغال و حطب و نفت و امثال اینها نباید احتکار نمود، پس مناط حاجت مردم است. (نخجوانی)

[۴] و این قول احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۵] ولکن محمول است بر اختلاف زمان لزوم. (نخجوانی)

[۶] و اقوی این است که مناط حاجت مردم است، چنانچه ذکر شد. (یزدی)

[۷] بلی اگر در قیمت احجاف کند او را اجبار می‌کنند بر کمتر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۵: ۱۶۵، حدیث ۷. وسائل ۱۷: ۴۲۳، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۸۷

بیع مطلق کنند یا شرط حالّ بودن قیمت متاع نمایند منصرف به این قسم می‌شود.

و شروط آن چهارده است:

اوّل: ایجاب، چون «بعتک هذا بهذا» [۱] یعنی فروختم به تو این کتاب را مثلًا به صد دینار.

دوم: قبول، چون «قبلت» یعنی قبول دارم این بیع را.

سوم آنکه: ایجاب و قبول را به‌لفظ گویند، پس با قدرت به لفظ اشارت و کتابت کافی نیست. و خلاف است میانه مجتهدین که اگر به لفظ نگویند و اکتفا به دادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است؟ و آن را بیع می‌گویند یا نه؟ اکثر مجتهدین برآنند که این قسم را بیع نمی‌گویند [۲] و هیچ‌کدام مالك نمی‌شوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمتِ آن.

چهارم آنکه: هریك از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد، پس اگر به صیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست. [۳]

پنجم آنکه: هریك از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایزالتصرف و مختار باشد، چه خرید و فروش طفل (و اگر چه ده ساله باشد) و دیوانه (و اگرچه ولیّ ایشان اذن دهد) و مست و خفته و بیهوش (و اگر چه بعد از آنکه به هوش آیند اذن دهند) و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش به‌واسطه قرض خواهان منع کرده باشد، و کسی‌که او را به اکراه بربیع دارند صحیح نیست. امّا اگر بعد از اکراه اذن به آن بیع دهد [۴] صحیح است.

---

[۱] اقوی این است که در بیع و شراء لفظ خاصّی شرط نیست بلکه هر لفظی که دلالت بر نقل و انتقال کند کافی است.

(تويسركانى)

[۲] اظهر اين است كه بيع است و مفيد ملكيّت نيز هست، غاية الامر اين است كه لازم نيست، مگر آن‌كه احدهما يا هر دوتصرّف كنند در عوض كه گرفته‌اند يا تلف شود. (دهكردى، يزدى)

* بيع مى‌گويند و هر دو مالك مى‌شوند و در لزوم آن ترك احتياط را اگر چه ضعيف است ننمايند. (صدر)

[۳] اقوى صحّت است. (نخجوانى، يزدى)

[۴] يعنى اجازه كند، لكن صحّت در صورتى است كه قصد بيع كرده باشد، و امّا اگر قصد بيع نكرده باشد و مجرّد صورت باشد به اجازه نيز صحيح نمى‌شود و در مفلس نيز اگر قرض خواهان اجازه كنند صحيح است. (دهكردى، نخجوانى، يزدى)

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۴۸۸

ششم آنكه: هريك از ايشان آزاد باشد چه خريد و فروش غلام بى اذن آقا صحيح نيست.

هفتم آنكه: مشترى مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف يا بنده مسلمان باشد، چه اگر اينها را كافر بخرد صحيح نيست. و بعضى از مجتهدين اين را شرط نمى‌دانند بلكه گفته‌اند كه اين بيع صحيح است [۱] امّا حاكم او را جبر مى‌كند به فروختن آنها به مسلمانان چنانچه گذشت «۱».

هشتم آنكه: فروشنده مالك باشد يا در حكم مالك، پس اگر مالك نباشد صحيح نيست، و موقوف است به رضاى مالك.

نهم آنكه: آن متاع چيزى باشد كه مالك آن توان شد، پس خريد و فروش شراب و خوك و حشرات [۲] و فضلات انسان چون موى [۳] و ناخن صحيح نيست. و ميانه مجتهدين خلاف است در جواز فروختن شيرِ آدمى. اقرب آن است كه جايز است.

دهم آنكه: متاع نجس‌نباشد يا قابل پاك ساختن‌باشد، چه بيع نجس- چنانچه گذشت [۴] صحيح نيست.

يازدهم آنكه: متاع عين باشد پس بيع دَيْن [۵] و منفعت آن صحيح نيست.

---

* يعنى اجازه كند صحيح است، چنانچه هرگاه قرض خواهان هم اجازه كنند صحيح است، لكن صحّت در صورتى است كه جامع شرايط ديگر بوده باشد، و امّا اگر فاقد باشد مثل اين‌كه مكره قصد بيع نكرده باشد و مجرّد صورت باشد به اجازه نيز صحيح نمى‌شود. (نخجوانى)

[۱]- قول اوّل احوط است. (تويسركانى)

[۲] گذشت كه حشراتى كه منفعت محلّله معتدّبها داشته باشند جايز است بيع آنها. (دهكردى، نخجوانى، يزدى)

[۳] عدم صحّت بيع موى مطلقاً معلوم نيست. (صدر)

[۴] گذشت كه نجسى كه منفعت محلّله غير موقوفه بر طهارت داشته باشد بيعش جايز است. (دهكردى، يزدى)

[۵] بطلان بيع دين معلوم نيست لكن احوط است. (تويسركانى)

* گذشت كه بيع دين به غير دين مانعى ندارد. (يزدى)

---

(۱) رجوع شود به صفحه ۴۷۲.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۴۸۹

دوازدهم آنكه: فروشنده قادر برتسليم آن باشد، پس خريد و فروش مرغ در هوا و ماهى در دريا و بنده گريخته صحيح نيست. [۱]

سيزدهم آنكه: متاعى كه مى‌فروشد مى‌بايد كه وقف نباشد، چه اگر وقف باشد صحيح نيست، مگر وقف اولادى به شرط آنكه ميانه موقوف‌عليهم نزاع باشد به‌طريقى كه سبب خراب شدن وقف گردد، چه در آن صورت [۲] بعضى از مجتهدين گفته‌اند كه آن را

می‌توان فروخت «۱» و به‌قیمت آن مِلک دیگر خرید، چنانچه گذشت «۲».

چهاردهم آنکه: متاعی‌را که می‌فروشند اگر قابل کیل و وزن‌باشد [۳] می‌بایدکه‌معلوم باشد به کیل یا وزن [۴] یا آنکه ذکر جنس یا وصف [۵] آن کند، پس اگر مجهول باشد صحیح‌نیست واگرچه مشاهده‌کند. امامشاهده درجامه و زمین و ذکر ذرع و عدد در آنها کافی است. [۶] و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت به یکی از فروشنده یا خرنده مجهول [۷]

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] قول به جواز بیع وقف در این صورت قوی است و بعضی صور دیگر نیز استثناء کرده‌اند. (تویسرکانی)

[۳] یعنی متعارف در آن کیل و وزن باشد. (دهکردی، یزدی)

* یعنی متعارف در بلد او کیل و وزن باشد، چنانچه هرگاه متعارف در عدّ باشد باید معلوم باشد عدد آن، مثل جوز و تخم مرغ و امثال اینها. (نخجوانی)

[۴] چنانچه هرگاه معدود باشد باید معلوم باشد عدد آن، مثل جوز و تخم مرغ و امثال آنها. (دهکردی، یزدی)

[۵] اقوی آن است که در مکیل و موزون ذکر جنس یا وصف آن کفایت نمی‌کند بلکه باید معلوم باشد کیل یا وزن آن و علاوه بر این جنس و وصف هم معلوم باشد و قیمت نیز باید معلوم باشد به حسب مقدار در مبلغ و جنس و وصف. (تویسرکانی)

[۶] هرگاه به مشاهده رفع غرر شود و الّا کافی نیست. (دهکردی، یزدی)

[۷] احوط اشتراط معلومیّت است بالنسبه به هر یک از بایع و مشتری. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۰۰ و نهایه ۳: ۱۲۸. محقّق، شرایع ۲: ۲۲۰. علّامه، تحریر ۳: ۳۱۶. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۳۰.

(۲) در صفحه: ۳۶۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۰

باشد صحیح است «۱» مثل آنکه مشتری گوید به بایع که: بفروش این متاع را به قیمتی که به‌دیگری فروخته‌ای. و همچنین قیمت متاع می‌باید که معلوم باشد.

قسم دوم: آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را «بیع دَیْن به دَیْن» گویند

قسم دوم: آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را «بیع دَیْن به دَیْن» گویند
و این‌حرام‌است چه حضرت پیغمبر- صلوات اللّه علیه وآله- از آن بیع نهی کرده‌اند «۲».

قسم سوم: آنکه متاع حالّ باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را «بیع نسیه» گویند،

قسم سوم: آنکه متاع حالّ باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را «بیع نسیه» گویند،
و شروط این قسم را (زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اوّل مذکور شد) مشخّص بودن وعده آن است، پس اگر وعده مشخّص نباشد چون آمدن حاجیان از حجّ یا رسیدن محصول صحیح نیست.

قسم چهارم: آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را «سَلَف» و «سَلَم» گویند،

قسم چهارم: آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را «سَلَف» و «سَلَم» گویند،

و شروط این‌قسم (زیاده برچهارده شرطی که درقسم‌اوّل مذکور شد) قبض قیمت است در مجلس، و ذکر وعده، در این عقد لازم است و می‌باید که در موعد وجودِ آن جنس ممکن باشد.

قسم پنجم: آنکه متاع را بفروشد بی‌آنکه ذکر مایه کند و این قسم را «مساومه» گویند،

قسم پنجم: آنکه متاع را بفروشد بی‌آنکه ذکر مایه کند و این قسم را «مساومه» گویند،
و شروط آن چهارده شرطی است که در قسم اوّل مذکور شد.

قسم ششم: آنکه متاع را به‌زیاده از آنچه خریده بفروشد واین‌قسم را «مرابحه» گویند،

قسم ششم: آنکه متاع را به‌زیاده از آنچه خریده بفروشد واین‌قسم را «مرابحه» گویند،
و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) ذکر مایه است با زیادتی [۱] برآن در عقد و بیع،

---

[۱]- دور نیست که ذکر ربح اجمالًا کافی‌باشد مثل اینکه بگوید به‌فلان مبلغ‌خریده‌ام و ده یک

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۳: ۱۹۴. علّامه، مختلف ۵: ۲۴۵. شهید ثانی، مسالک ۳: ۱۷۵.

(۲) کافی ۵: ۱۰۰، حدیث ۱. وسائل ۱۸: ۳۴۷، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۱

واگر به‌وعده خریده‌باشد می‌باید که به مشتری بگوید که: من به‌وعده خریده‌ام. و مکروه است در این بیع نسبت دادن فایده به اصل مایه، مثل آنکه گوید که: این متاع را من به صد دینار خریده‌ام و آن را به زیادتی هر ده دینار به یک دینار به تو می‌فروشم.

قسم هفتم: آنکه متاع را به آنچه خریده بفروشد و این قسم را «تولیه» گویند،

قسم هفتم: آنکه متاع را به آنچه خریده بفروشد و این قسم را «تولیه» گویند،
و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) علم به اصل مایه است و آنکه به‌قیمتی که خریده بفروشد بی‌زیاده و نقصان.

قسم هشتم: آنکه متاع را به کمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مواضعه» گویند،

قسم هشتم: آنکه متاع را به کمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را «مواضعه» گویند،
و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) إخبار به اصل مایه است. و در این قسم نیز نسبت دادن نقصان به اصل مایه مکروه است، چنانچه در مرابحه مذکور شد.

قسم نهم: آنکه دو متاع متساوی [۱] را که قابل کیل و وزن باشند به یکدیگر فروختن و آن را «ربا» [۲] گویند،

قسم نهم: آنکه دو متاع متساوی [۱] را که قابل کیل و وزن باشند به یکدیگر فروختن و آن را «ربا» [۲] گویند،
و شروط این قسم (زیاده بر چهارده شرط مذکور) عدم زیاده و نقصان است در قدر و نقد و نسیه، چه اگر به زیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست، و اگرچه آن زیادتی حکمی باشد، چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلًا.
و آنچه در بعض احادیث ائمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- وارد شده که:

فروختن درهم تازه به درهم کهنه به شرط زرگری جایز است «۱» مراد به درهم کهنه

علاوه می‌فروشم، و اگر ذکر اجل نکند خیار فسخ بهم می‌رسد از برای مشتری بنابر مشهور واقوی این‌است که‌آن‌قدر اجلی که ازبرای بایع‌بود ازبرای‌مشتری هم‌بهم‌می‌رسد. (تویسرکانی)

[۱]- یعنی از یک جنس. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی ربوی گویند. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) کافی ۵: ۲۴۹، حدیث ۲۰. وسائل ۱۸: ۱۹۵، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۲

مغشوش است، پس زرگری آن در برابر غشّ آن دیگری [۱] خواهد بود و زیاده برآن نخواهد بود. و همچنین طلا و نقره مغشوش را به جنس خالص آن نمی‌توان فروخت هرگاه مقدار غشّ معلوم نباشد، اما اگر معلوم باشد به زیاده می‌توان فروخت.

و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر، و آقا و غلام باشند ایشان اگر به زیاده و کم متاعی متّفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیح است. [۲]

و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در این صورت به‌زیاده از جنس آن به کافر می‌تواند فروخت، امّا زیاده به او نمی‌تواند داد. و آیا میانه مسلمان و جهود ربا هست؟ مجتهدین را در آن خلاف است. اقرب [۳] آن است که ربا هست. [۴]

و در فروختن طلاـ و نقره که آن را «صرف» گویند زیاده برشروط مذکوره قبض در مجلس شرط است، پس اگر پیش از آنکه خرنده و فروشنده قبض کنند متفرّق شوند باطل است، و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض را که قبض کرده‌اند صحیح است.

و اگر در دو جنس متّفق زیادتی واقع شود با علم، واجب است برگیرنده آن که زیاده را به صاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت او به‌ورثه او برساند، و اگر او را نشناسد جهت او تصدّق کند. [۵] و اگر مقدار زیاده را نداند امّا صاحب آن را شناسد با

---

[۱]- زیادی حکمی در احد عوضین مانند شرط هرچند موجب ربا می‌شود، لکن ضمّ آن به‌طرف ناقص کافی در رفع ربا نیست و لذا جایز نیست بیع دو من گندم ردیّ به یک من، به شرط این‌که جیّد باشد، پس شرط زرگری را در برابر غش گرفتن رفع نمی‌کند اشکال از حدیث با این‌که معلوم نیست که درهم غلّه که در حدیث وارد شده مغشوش بوده بلکه محتمل است که ردیّ یا مکسور بوده. و اولی در جواب از اشکال این است که در حدیث شرط زرگری در بیع درهم به درهم نشده باشد بلکه عکس است، زیرا که در قرار داد زرگری به جعاله یا اجاره شرط بیع درهم به درهم شده است و این اصلًا اشکال ندارد و حدیث این است: «روی أبوالصبّاح الکنانی عن الصادق علیه السلام قال: سألته عن الرّجل یقول للصائغ: صغ لی هذا الخاتم أبدل لک درهماً طازجیّاً بدرهم غلّة، قال علیه السلام: لا بأس». (دهکردی، یزدی)

[۲] و همچنین است پدر و دختر و مالک و مملوک، وزن منقطعه مثل زن دائمه است علی الاظهر، لکن احوطاجتناب‌است، چنانچه مابین جدّ ونواده اصحّ عدم‌جوازاست. (نخجوانی)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی) ۴- مادامی که جزیه می‌دهند. (نخجوانی) [۴]

[۵] و احوط اذن از حاکم شرع یا مأذون از قبل اوست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۳

او مصالحه کند، واگر صاحبش را نیزنشناسد خمس ازآن‌بیرون کند وباقی حلال است. [۱]

و اگر به حرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد. و آیا در این صورت زیادتی را به صاحبش باید داد یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است. أقوی آن است که ردّ آن بر او واجب است. [۲]
و می‌توان خلاص شدن از ربا به آنکه بگرداند با ناقص چیزی از غیر جنس آن، یا آنکه ناقص را به جنس دیگر بفروشد و به زیاده بخرد، یا آنکه زیادتی را ببخشد. [۳]

قسم دهم: آنکه دو جنس مختلف باشد، چه آن را به زیاده و کم نقد می‌توان فروخت.

قسم دهم: آنکه دو جنس مختلف باشد، چه آن را به زیاده و کم نقد می‌توان فروخت.
امّااگرهردو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است و اگرچه بی‌زیاده [۴] و نقصان بفروشد.

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است

اشاره

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است
و قاعده کلّی در آن آنست که هرچه در عرف آن را داخل دانند در بیع کردن داخل است.

و اقسام آن شش است:

قسم اوّل: زمین و عرصه و ساحت،

قسم اوّل: زمین و عرصه و ساحت،
پس هر گاه عقد بیع براینها واقع شود چشمه

---

[۱] اگر علم به زیاده بر خمس ندارد. (دهکردی، صدر)
[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)
[۳] اگر از روی حقیقت باشد بسیار مشکل است. (صدر)
* و اگر مشتبه باشد مالک آن میان جمع محصوری و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلّیّت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد و قدر مال ربا رابداند مثل مال مجهول المالک به آن عمل کند به این طریق که اگر از مالک مجهول معلوم باشد ظالم بوده است در آن مال به ردّ مظالم بدهد و اگر علم دارد که آن مال مال حلال او بوده ولکن بر ذمّه او مظالم می‌باشد اولی این است که حاکم شرع به عنوان تقاصّ از جانب فقراء اخذ و ردّ مظلمه بدهد و اگر معلوم است که آن مالک مجهول ظالم نیست اصلًا یا مجهول الحال باشد تصدّق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک آن هر دو مجهول باشند خمس آنرا بدهد به سادات. (نخجوانی)
[۴] کراهت در صورت تساوی در مقدار معلوم نیست، چنانچه گذشت. (دهکردی، یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۴
و چاه آب در بیع آن زمین داخل است، و درختهایی که در آن باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست، اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که: فروختم به تو این زمین را به‌جمیع حقوق آن. امّا اگر گفته باشد که: فروختم این خانه را با آنچه در بر آن بسته شود، یا این زمین را با آنچه در اوست، در این صورت درخت و زراعت داخل است. امّا سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست

[۱] و بایع را در این وقت لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدّت کندن سنگها بربایع لازم نیست [۲] و اگر چه زیان آن بسیار باشد، امّا بربایع لازم است که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند. [۳]

قسم دوم: باغ و بستان،

قسم سوم: خانه،

قسم سوم: خانه،

و داخل است در آن زمین و عمارت و بالاخانه و پائین خانه، مگر آنکه هريك به سرِ خود خانه باشد. و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است، خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقه‌ها و آنچه بدان در را بندند، و خواه از اجزای خانه نباشد لیکن به‌واسطه آسانی ساخته باشند، چون نردبانی که در جایی نشانیده باشند به‌نوعی که نتوان او را از جایی به جایی دیگر نقل نمودن

---

[۱]- اقوی دخول سنگهای مدفون است در بیع، لهذا بر بایع لازم نیست که سنگها را از زمین‌بیرون کند و همچنین لازم نیست که ناهمواری را هموار کند. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۲] هرگاه سنگهای مدفون شده داخل در مبیع نباشد و اجرت بیرون آوردن و بردن در عهد خودبایع است و همچنین اجرت تسویه زمین اگر عدم تسویه عرفاً ضرر بر مشتری باشد مگر آنکه مشتری عالم باشد که لازمه بیرون آوردن سنگها ضرر است بر او که در این‌صورت اجرت تسویه زمین بر بایع لازم نیست. (دهکردی)

[۳] معلوم نیست. (صدر)

[۴] اقرب آن است که داخل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۵

و درجه‌های چوب که ثابت ساخته باشند و میخهایی که در آن کوفته باشند. امّا دست آسیا و خُمها و طَغارها و چوبهای گازری که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چاروا «۱» و ریسمان و دلو خُرد و قفل [۱] داخل نیست.

قسم چهارم: قریه و دِهکده،

قسم چهارم: قریه و دِهکده،

پس اگر بیع به این هردو واقع شود عمارت وساحتهائی که احاطه آنجایها کرده باشد و راهها در آن داخل است. و آیا درختهایی که در میان آن باشد داخل است یا نه؟ در آن میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن [۲] است که داخل نیست. و همچنین مزرعه‌های حوالی قریه داخل آن نیست، مگر با قرینه که دلالت برداخل بودن آن کند.

قسم پنجم: درخت،

قسم پنجم: درخت،

و داخل است در آن شاخها و برگهای تر. و آیا شاخ و برگ خشك و برگ درخت توت در آن داخل است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۳]

امّا میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حقّ بایع ساقط می‌شود.
و میوه درخت خرما که نرِ آن را در ماده نشانیده باشد داخل نیست، مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد، و مشتری در این صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر به‌درخت نرساند، و اجرت آن زمان را نمی‌رسد که از بایع طلب کند، و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن به درخت ضرر رسد مشتری می‌تواند قطع آن کرد، و در ارش خلاف است. [۴]

---

[۱] مدار در امثال این امور بر عرف است، پس هر چیزی را که عرفاً بگویند که از توابع است داخل است و هر چیزی که عرفاً تابع نگویند داخل نیست و همچنین است مشکوک فیه. (تویسرکانی)

[۲] اقرب آن است که داخل است و مزارع نیز داخل است اگر از توابع قریه باشد عرفاً والّا داخل نیست مگر به قرینه. (تویسرکانی)

[۳] اقوی عدم دخول برگ توت است اگر در جائی باشد که معامله میوه با او نشود مثل جیلانات والّا اقوی دخول است به جهت صدق میوه عرفاً. (تویسرکانی)

* اظهر این است که در صورت اتصال به درخت داخل است. (نخجوانی)

[۴] احوط بلکه اقوی ثبوت ارش است. (تویسرکانی)

---

(۱) مرکب سواری و هر چیزی که چهارپا داشته باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۶

قسم ششم: خریدن غلام،

قسم ششم: خریدن غلام،
و در آن داخل نیست مالی که مولا تملیك او کرده باشد، بنابر آن قولی که گفته‌اند که غلام مالك چیزی می‌شود، مگر آنکه شرط کند به‌شرط آنکه ربا نشود. وجامه‌هایی که پوشیده باشد آیا داخل است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که آنچه در عرف [۱] حکم به آن کند داخل است.

فصل پنجم در بیان اقسام خیار

اشاره

فصل پنجم در بیان اقسام خیار
بدان‌که اصل دربیع‌کردن لزوم‌است، مگر در شانزده موضع که ردّ کردن جایز است:

اوّل: خیار مجلس

اوّل: خیار مجلس
و آن مخصوص به بیع کردن است، و هریك از بایع و مشتری را اختیار فسخ می‌رسد اگر در مجلس باشند، به چهار شرط [۲]:
اوّل آنکه: در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند، چه اگر شرط سقوط آن کرده باشند اختیار فسخ ندارند.
دوم آنکه: بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست.
سوم آنکه: هریك از فروشنده و خرنده از یکدیگر به اختیار متفرّق نشده باشند، چه اگر به اختیار متفرّق شده باشند خیار مجلس

نیست. امّا اگر به اکراه ایشان را از یکدیگر متفرّق سازند ساقط نمی‌شود. [۳] و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن

---

[۱] در جمیع اقسام مذکوره مناط عرف و قرائن مقامیّه است، چنانچه در اوّل فصل ذکر شد. (دهکردی، یزدی)

* اولی واگذار نمودن به عرف‌است در تمام شش‌قسم وآن بازمان و اشخاص و اوقات و غیر آن‌مختلف‌می‌شود، بلی درخصوص درخت‌خرمای مؤبّر ظاهراً دلیل‌به‌خصوص‌دارد. (صدر)

[۲] شرط دیگری نیز هست و آن این‌که تصرّف در عوضین نکرده باشند تصرّفی که نوعاً کاشف از رضا است، پس هر یک که تصرّف کنند خیار او ساقط است. (دهکردی، یزدی)

* و اگر یکی کند دون دیگری نسبت به آن‌که شرط سقوط یا اسقاط کرده است ساقط و مثل این است تصرّف کاشف از رضا، پس هر یک تصرّف کند خیار او ساقط است. (نخجوانی)

[۳] محلّ اشکال است، بلکه سقوط خالی از قوّت نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۷

دارد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۱] و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمی‌شود بلکه ولیّ ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست.

چهارم آنکه: چیزی که خرید و فروخت برآن واقع می‌شود یکی از آن یازده کس نباشدکه برمشتری آزاد می‌شود، چه اگر یکی ازآن یازده‌کس باشد اختیارفسخ ندارد. [۲]

و خریدن غلام نفس خود را به مذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته‌اند اختیار فسخ ندارد. و همچنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر پدرِ طفل چیزی از مال خود به‌جهت فرزند صغیر خود [۳] بخرد خیار [۴] مجلس ندارد «۱».

دوم: خیار حیوان

دوم: خیار حیوان

یعنی مشتریِ حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز (و بعضی از مجتهدین [۵] برآنند که بایع نیز مخیّر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد [۶] «۲» به دو شرط:

اوّل: در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد، چه با شرط سقوط ساقط می‌شود.

---

[۱]- اقوی عدم سقوط خیار است به موت احدهما. (تویسرکانی)

* اقوی عدم سقوط و انتقال به وارث است، هر چند در مجلس نباشد مادام که تفرّق ما بین جسد میّت و دیگری حاصل نشده است. (دهکردی، یزدی)

[۲] اقوی ثبوت خیار است، لکن عین بر نمی‌گردد، بلکه باید بعد از فسخ عوض آن‌را بدهد و همچنین در صورت خریدن غلام نفس خود را. (دهکردی، یزدی)

[۳] به این‌که متولّی طرفین عقد باشد. (یزدی)

[۴] اقوی ثبوت خیار است از برای پدر. (تویسرکانی)

[۵] این قول قوی است. (تویسرکانی)

[۶] قول آن بعض اقوی است، بلکه هرگاه مبیع غیر حیوان و ثمن حیوان باشد از برای بایع تنها خیار است تا سه روز. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۷۸. علّامه حلّی، تحریر ۲: ۲۸۴ ومختلف ۵: ۶۴. ابن برّاج، مهذّب ۱: ۳۵۳.

(۲) شهید ثانی، مسالک ۳: ۲۰۰. علّامه، تذکره ۱۱: ۳۷. شهید اوّل، دروس ۳: ۲۷۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۸

دوم: تصرّف در حیوان نکرده باشد به اجاره یا هبه و غیر آن، چه با تصرّف خیار حیوان ساقط است.

و اگر عیبی در این سه روزِ خیار حیوان را حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را در این سه قول است. اصحّ آن است که مشتری مخیّر است در فسخ یا نگاهداشتن آن حیوان که عیب دارد با گرفتن تفاوت میانه صحیح و معیوب بودن آن.

و اگر در این سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع [۱] است.

سوم: خیار شرط

اشاره

سوم: خیار شرط

و این خیار در جمیع عقود [۲] جاری است سوای عقد نکاح، و در وقف وابْراء و در طلاق نیز جاری نیست. [۳]

و شروط خیار شرط در بیع پنج است:

اوّل آنکه: شرطی نباشد که منافی بیع باشد [۴] چون شرط آنکه نفروشد. [۵]

---

[۱] بودن تلف وعیب بر بایع در صورتی‌که خیار مختصّ به مشتری باشد بی اشکال است و اما هرگاه هر دو خیار داشته باشند، پس هر چند بعید نیست که چنین باشد، لکن خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط نباید ترک شود، چنانچه هرگاه خیار مختصّ به بایع باشد تلف مبیع بر مشتری است که مالك آن است و خیار ندارد و امّا تلف ثمن که حیوان است، پس محتمل است که آن نیز بر مشتری باشد، لکن مشکل است و باید مراعات احتیاط شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] حتّی عقود جایزه علی الاقوی. (یزدی)

[۳] عدم اجرای شرط در امور مذکوره احوط است. (تویسرکانی)

* و در رهن اشکال است. (یزدی)

[۴] شرط منافی عقد مثل این است که بگوید: به شرط آنکه مالك نشوی، و امّا شرط این‌که نفروشد منافی نیست و علی الاقوی صحیح است، چنانچه شرط وطی نکردن و آزاد نکردن نیز منافی شرع نیست و اقوی صحّت آن است. و مخفی نماند که شرط اوّل و دوم دخلی به شرط خیار ندارد و از شرایط صحّت کلیّه شروط است، پس ذکر آن دو در این‌جا مناسب نیست. (یزدی)

[۵] اقوی این است که شرط کردن اینکه نفروشد جایز است و عیبی ندارد بلکه دور نیست که شرط عدم وطی یا ردّ عوض در صورت سرقت نیز عیب نداشته باشد. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۴۹۹

دوم آنکه: منافی شرع [۱] نباشد، چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آن را بدزدد عوض آن را بایع بدهد.

سوم آنکه: مضبوط باشد، پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حجّ باطل است.

چهارم آنکه: شرط را در عقد بیع کرده باشد، چه اگر در عقد بیع نکرده باشد [۲] اختیار فسخ ندارد.

پنجم آنکه: تصرّف در [۳] متاع نکرده باشد، چه با تصرّف- چون دخول کردن- خیار شرط ساقط می‌شود.

و همچنین اگر آن متاع تلف شود نیز [۴] خیار شرط ساقط می‌شود. آنگاه اگر مثل داشته باشد طلبِ مثل می کند، و اگر نداشته باشد طلبِ قیمت می کند.

و این خیـار شـرط در بیع به حسب رأی هریـک از بـایع و مشتری است، پس اگر هریـک از ایشـان جهت خود یا اجنبی شـرطی کند جایز است. و اگر در وقت فروختن شرط سکنی یک ساله یا دو ساله کند جایز است.

و خیار شرط به‌طریق میراث به‌ورثه منتقل می‌شود. [۵]

---

* شرط نفروختن در مقدار زمان معیّن مانعی ندارد. (صدر)

[۱]- منافی شرع بودن شرط آنکه او را وطی نکند معلوم نیست و در پنجم تفصیلی است که درحاشیه مجال ذکر آن نیست. (صدر)

[۲] هرگاه شـرط را در بیع نکرده باشـد بلکه بعـد از بیع یا قبل از آن کرده باشـد و عقد بیع به شـرطخیار واقع شده باشد اختیار فسـخ ندارد و اگر شرط را در ضمن عقد لازم دیگری کرده باشد محتمل است ثبوت خیار فسخ. (تویسرکانی)

* بلکه پیش از عقد یا بعد از آن کرده باشد. (یزدی)

[۳] ظاهر این است که تصرّف کاشف از رضا مسقط خیار است نه مطلقاً. (تویسرکانی)

[۴] در این مسأله تفصـیلی است در بعض صور معامله منفسـخ می‌شود و در بعض صور خیارباقی‌است وبعـد از فسخ رجوع‌می‌شود به عوض به‌تفصیلی که در محلّش مذکوراست. (یزدی)

[۵] مثل سایر خیارات، بلی هرگاه خیار از برای اجنبی شرط شده باشد انتقال آن به وارثش مشکل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۰

تتمّه: بدان که تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق برشرط چهار قسم است:

تتمّه: بدان که تکلیفات نسبت به قبول شرط و تعلیق برشرط چهار قسم است:

اوّل آنکه: قابل هیچ‌کدام نیست چون ایمان به خدا و ائمّه علیهم السلام و به واجبات قطعیّه و به تحریم محرّمات قطعیّه.

دوم آنکه: قابل‌شـرط وتعلیق بر شرطهست، چون آزادکردن غلام، وشرط نمودن که مبلغی‌بدهد ومدَبَّر ساختن‌او، ونذرکردن، وچون اعتکاف داشتن در مسجد، چه آن قابل تعلیق است به نذر و شبه آن و قابل شرط هست که هروقت که خواهد در آن رجوع کند.

سوم آنکه: قابـل شـرط هست و قابل تعلیق [۱] نیست چون بیع کردن و صـلح نمودن واجـاره گرفتن و رهن دادن، چه انتقـال بعـد از رضای ایشان است و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست.

چهارم‌آنکه: قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه [۲] با نذر یا یمین.

چهارم: خیار تأخیر

چهارم: خیار تأخیر

و آن‌چنان است [۳] که بایع چیزی را که بفروشد تمام آن متاع یا بعض آن‌را تسلیم مشتری‌نکند، ومشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آن را به بایع‌ندهد، با آنکه شرط وعده نکرده باشد، تا سه روز بایع صبر می کند و بعد از سه روز مخیّر است در فسخ و امضاء.

پنجم: خیار چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد

پنجم: خیار چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد

پس اگر کسی این چنین چیزها را بفروشد تا شب صبر می کند، اگر مشتری قیمت آن را بیاورد مالك می‌شود، و اگر نیاورد بایع مخیّر است در فسخ.

---

[۱]- آزاد کردن غلام قابل تعلیق نیست و همچنین قابل شرط خیار نیز نیست، چنانچه تدبیر نیزچنین است. (یزدی)

[۲] تعلیق در این صورت در نذر و یمین است نه در نماز و روزه. (یزدی)

[۳] ظاهراً عدم اشتراط عدم اقباض مبیع است بلکه کفایت می کند عدم اقباض ثمن و عدم شرطتأخیر در ثبوت خیار بعد از سه روز. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۱

و اگر مشتری بعض از قیمت آن را نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را ندهد [۱] آیا بایع مخیّر است در فسخ کردن یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است.

اقرب [۲] آن است که اختیار ندارد. و همچنین خلاف است در آنکه آنچه به وعده قرار داده باشد و در وعده ندهد.

ششم: خیار رؤیت

ششم: خیار رؤیت

و آن‌چنان است که شخصی متاعی را بی‌آنکه ببیند به وصف بخرد، پس اگر بعد از دیدن به خلاف آن صفت باشد مخیّر است در فسخ و نگاهداشتن آن. و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را به‌وصف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شود تمام را ردّ می‌تواند کرد، نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند.

هفتم: خیار غَبْن

هفتم: خیار غَبْن

و آن‌چنان است که هرگاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آن متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته، آن کسی که مغبون است مخیّر است در فسخ به سه شرط:

اوّل آنکه: تصرّفی که مانع ردّ باشد در آن متاع [۳] نکرده باشد، چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او. وبعضی از مجتهدین گفته‌اند که: در این صورت نیز بایع را می‌رسد که فسخ کند [۴] و الزام مشتری نماید بر ردّ کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع»

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند [۵] که: بایع را در این صورت می‌رسد که‌آن متاعی را که

---

[۱]- یا تمام را نقد قرار داده باشد و ندهد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] بلکه اقرب ثبوت آن است و همچنین در تخلّف از وعده. (دهکردی، یزدی)

[۳] پیش از ظاهر شدن غبن و احوط تصالح و تراضی است. (صدر)

[۴] این قول اقوی است، بلی هرگاه بعد از علم به غبن تصرّف کند خیار او ساقط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] قول اخیر خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی)

(۱) شهید ثانی، مسالك ۳: ۲۰۶ و روضه ۳: ۴۶۸ و ۴۷۰. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۴: ۲۹۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۲

مشتری فروخته از آن شخصی که خریده بگیرد «۱».

دوم آنکه: در وقت خرید و فروش عالم به‌قیمت آن نباشد، چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد.

سوم آنکه: زیادتی و نقصان فاحش باشد به حسب عرف و عادت، پس اگر اندك زیادتی و نقصانی باشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست.

هشتم: خیار عیب

هشتم: خیار عیب

و آن ثابت است در هرچیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد.

و آن بر بیست و هشت قسم است:

اوّل: دیوانه بودن غلام و کنیز. دوم: برص داشتن.

سوم: مجذوم بودن. چهارم: قرن داشتن؛ یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد. پنجم: برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز. ششم: گریختن ایشان به‌عادت نه آنکه از روی ترس جایی پنهان شوند، چه به آن گریختن ردّ نمی‌توان کرد.

هفتم: خنثی بودن. هشتم: خَصیّ بودن و اگرچه قیمت بدان زیاده شود. نهم: لنگ بودن.

دهم: کور یا احْول بودن یا علّت سبل «۲» در چشم داشتن. یازدهم: کر بودن. دوازدهم:

کافر بودن غلام و کنیز هر گاه مشتری شرط اسلام [۱] نکرده باشد برقول بعضی [۲] از مجتهدین. سیزدهم: نبودن موی برپشت زهار غلام. [۳] چهاردهم: مستحقّ بودن حدّ یا تعزیری که سبب هلاك شود یا مستحقّ قتل یا بریدن عضوی باشد. پانزدهم: موی در سر

---

[۱]- و اگر شرط اسلام کرده باشد خیار تخلّف شرط دارد. (دهکردی، یزدی)

[۲] مراد ردّ از جهت عیب است و الّا ردّ از جهت تخلّف شرط ظاهراً مانعی ندارد. (صدر)

[۳] ظاهراً تفاوتی میان غلام و کنیز نیست. (دهکردی، صدر)

* و همچنین کنیز. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۴۸. شهید ثانی، روضه ۳: ۴۶۸ و ۴۷۱ ومسالك ۳: ۲۰۵ و ۲۰۶.

(۲) بفتح اول و ثانی بر وزن اجل، مرضی باشد از امراض چشم، و آن موئی است که در درون پلك چشم بر می‌آید.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۳

نداشتن کنیز. شانزدهم: خون حیض ندیدن کنیز جوان به‌قول بعضی. [۱] هفدهم: بودن ثُفْل «۱» و دُرد زیاده برعادت در روغن و زیت. هجدهم: حامله بودن کنیز. نوزدهم: بیمار بودن، اگرچه تب یك روز باشد. [۲] بیستم: گندیدن دهن برقول بعضی از مجتهدین.

بیست و یکم: زناکار بودن غلام و کنیز برقول بعضی [۳] از مجتهدین. بیست و دوم: بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب برقول بعضی از مجتهدین. بیست و سوم:

دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز به‌شرط آنکه تمیز داشته باشند، نه آنکه طفل باشند.

بیست و چهارم: احمق بودن ظاهری. بیست و پنجم: شراب خوار بودن. [۴] بیست وششم آنکه: متاعی که خریده نجس باشد، و اگرچه قابل پاک ساختن بود امّا در پاک کردن آن مشقّت باشد، یا در قیمت نقصان بهم رسد. بیست و هفتم: بی‌ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین، به شرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده‌اند. بیست و هشتم:

بی‌قوّت بودن دست راست غلام با قوّت داشتن دست چپ او یا به عکس.

پس مشتری هرگاه عالم به این عیوب شود اختیار فسخ دارد به چهار شرط:

اوّل آنکه: تصرّف در آن متاع نکرده باشد، چه با تصرّف ردّ نمی‌تواند کرد. امّا ارْش که تفاوتِ میانه قیمت بی‌عیبی و عیب‌داری است می‌گیرد.

دوم آنکه: عیب پیش از بیع کردن باشد، سوای چهار عیب اوّل که آن چهار عیب از وقت بیع تا یک سال [۵] اگر بهم رسد مشتری فسخ آن می‌تواند کرد هر گاه تصرّف در آن نکرده باشد.

---

[۱]- این قول اقوی است. (نخجوانی)

[۲] بنابر مشهور. (صدر)

[۳] قول بعض در همه آنچه ذکر کرده است اقوی است. (نخجوانی)

[۴] مطلقاً معلوم نیست. (صدر)

[۵] اوّل سال از روز خریدن است. (نخجوانی)

---

(۱) تفاله و ته نشین شده روغن ومایعات، مایع کدری که در قعر ظرف مایعات ته نشین شود و رسوب کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۴

سوم آنکه: مشتری پیش از بیع کردن عالم به‌عیب نباشد، چه اگر عالم باشد ردّ نمی‌تواند کرد. و ارش نیز نمی‌تواند گرفت.

چهارم آنکه [۱] در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد، خواه به تفصیل و خواه به اجمال، چه اگر ساقط کرده باشد ردّ نمی‌تواند کرد. [۲]

و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت می‌شود:

اوّل آنکه: هر گاه مشتری تصرّف کرده باشد در متاع عیبناک، چنانچه گذشت.

دوم آنکه: هر گاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود، در این صورت نیز ردّ نمی‌تواند کرد و ارش می‌تواند گرفت.

سوم آنکه: در صورتی که مشتری اختیار فسخ‌داشته‌باشد وفسخ‌نکند، ارش می‌گیرد.

چهارم آنکه: هرگاه متاع در دست مشتری عیب جدید بهم رسانیده باشد، در این صورت [۳] نیز فسخ نمی‌کند لکن ارْش می‌گیرد.

نهم: خیار تدلیس

نهم: خیار تدلیس

و آن چنان است که شخصی کنیزی را مثلًا فروخته باشد به‌شرط آنکه سرخروی و جُعْد موی باشد ورویْ‌اورا به سرخاب سرخ‌کرده باشند ومویْ‌دیگری‌را به‌مویْ‌اووصل نموده باشند، پس در این صورت اگر مشتری عالم به آن نبوده باشد و بعد از خریدن عالم به آن شود اختیار دارد که فسخ کند. و همچنین هر گاه کسی گوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد به‌شرط آنکه شیر او مقدار معیّنی باشد و بعد از آن ظاهر

[۱]- شرط دیگر این‌که بایع پیش از بیع تبرّی از عیب نکرده باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] و ارش نمی‌تواند بگیرد. (دهکردی، یزدی)

[۳] در بعض مواضع ارش نمی‌تواند بگیرد لکن ردّ می‌تواند بکند، مثل این‌که بنده که خریده خصّی باشد و قیمت آن با غیر خصیّ مساوی یا ازید باشد در این صورت ارش نیست و ردّ ثابت است و مثل این‌که جنس ربوی را به مساوی آن بفروشد واحدهما معیب باشد که بعضی گفته‌اند نمی‌تواند ارش بگیرد چون مستلزم رباء است، لکن اقوی جواز است و لزوم رباء معلوم نیست چون ارش جزء احد عوضین نیست بلکه غرامت خارجیّه است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۵

شود که شیر او کمتر از آن بوده، در این صورت نیز مشتری مخیّر است در فسخ به شرطی که درکمتر از سه‌روز شیر او کم شود و الّا اختیار فسخ ندارد. [۱] و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که اختیار فسخ ندارد.

و آیا این حکم در غیر گوسفند می‌رود یا بنابرآنکه در حدیث «گوسفند» واقع شده مخصوص گوسفند است؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که در غیر گوسفند نیز می‌رود. [۲] و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد.

و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی به نگاه داشتن شود ارش نمی‌گیرد، مگر در شرط بکارت، چه هر گاه شرط کرده باشد که کنیز بِکْر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت [۳] بنابر قول مشهور [۴] ارش می‌گیرد.

و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست.

دهم: خیار اشتراط

دهم: خیار اشتراط

و آن‌چنان است که متاعی را که به‌شرطی می‌فروشد شرط در آن سالم نباشد، پس با عدم آن شرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست، چون فروختن به‌شرط آنکه در موعد معیّنی ردّ ثمن نماید، پس هرگاه در آن موعد ردّ ننماید، مسلّط برفسخ بیع باشد.

یازدهم: خیار شرکت

یازدهم: خیار شرکت

و آن‌چنان است که متاعی را که به‌کسی می‌فروشد ممزوج سازد به مثل آن، به

[۱]- محتاج به مراجعه است. (صدر)

[۲] پس گوسفند واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود. (صدر)

[۳] هرگاه قبل از دخول به جاریه ظاهر شود که با کره نیست خیار تخلّف شرط دارد، بلی هرگاه بعد از دخول به او ظاهر شود عدم بکارت او آن وقت ارش می‌گیرد یعنی تفاوت ما بین با کره بودن او با ثیّبه بودن. (دهکردی)

[۴] قول مشهور قوی است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۶

حیثیتی که از یکدیگر جدا نتوان کرد، چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هردو دارد.

دوازدهم: خیار دشواری تسلیم کردن

دوازدهم: خیار دشواری تسلیم کردن

چه هرگاه بایع متاعی را به گمان آنکه می‌تواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم آن، چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز بازآید، مشتری مخیّر است میانه فسخ و طلب مثل [۱] یا قیمت آن

سیزدهم: خیار ردّ کردن بعضی از متاع

سیزدهم: خیار ردّ کردن بعضی از متاع

و آن‌چنان است که کسی دو غلام را مثلًا به‌یکدفعه بخرد، آنگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملك دیگری بوده، مشتری مخیّر است میانه فسخ بیع هردو غلام یا نگاهداشتن یک غلام را بحصّه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع.

چهاردهم: خیار تفلیس

چهاردهم: خیار تفلیس

و آن چنان است که شخصی متاعی را به مفلسی بفروشد، و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قسمت کردن مال او بر قرض‌خواهان، چه در این صورت صاحب متاع مخیّر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود، و میانه امضا و شریک بودن با قرض‌خواهان در مال آن مفلَّس.

پانزدهم: خیار تلف شدن و غصب کردن [۲]

پانزدهم: خیار تلف شدن و غصب کردن [۲]

چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدّت خیار تلف شود به سببی از جانب بایع یا اجنبی، مشتری مخیّر است در فسخ بیع. [۳]

---

[۱] طلب مثل و قیمت وجه ندارد، بلکه مخیّر است ما بین فسخ و امضاء و بر تقدیر امضاء همان کبوتر را مالك است، بلی هرگاه بر نگردد و اصلًا قدرت بر آن نباشد معامله منفسخ می‌شود و تلف آن بر بایع است پس مشتری ثمن را پس می‌گیرد. (دهکردی، یزدی)

[۲] ثبوت خیار فسخ در این دو موضع محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* مسائل مذکوره در این موضع محتاج به شرح و تفصیل است. (صدر)

[۳] و اما تلف و غصب بعد از قبض در زمان خیار پس موجب خیار جدیدی نیست، بلکه

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۷

و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و ردّ آن ممکن نباشد مشتری مخیّر است در فسخ آن. و آیا اجرت مدّت غصب را مشتری از بایع می‌گیرد یا نه؟ در این خلاف است. [۱]

و اگر بایع در تسلیم تأخیر کند اجرت مدّت تأخیر براو لازم است.

شانزدهم: خیار جهالت اجاره

شانزدهم: خیار جهالت اجاره
و آن چنان است که هرگاه مشتری جاهل باشد از آنکه زمینی که بایع به او فروخته در اجاره دیگری بوده، چه در این صورت اختیار فسخ دارد.
و همچنین هر گاه جاهل باشد از آنکه سنگهایی که در زمین مدفون باشد [۲] از بایع [۳] است مخیّر است در فسخ آن.
و اجتماع اقسام خیار از خواصّ این کتاب است.

تلف خدائی در خیار مجلس و حیوان و شرط موجب انفساخ است و رجوع می‌کند مشتری به ثمنی که داده است و در سایر خیارات بر مالک است که مشتری باشد و رجوع بر کسی نمی‌کند و در اتلاف بایع و غصب یا اتلاف اجنبی نیز همان خیاری که از برای مشتری بوده باقی است، پس اگر فسخ کند ثمن را از بایع استرداد می‌کند و اگر فسخ نکند رجوع می‌کند بر بایع یا اجنبی به عوض مبیع و امّا تلف و غصب قبل از قبض پس در تلف سماوی انفساخ است و در اتلاف بایع و اجنبی هر چند محتمل است خیار داشتن مشتری ما بین فسخ و امضاء چنانچه جمعی گفته‌اند ولکن خالی از اشکال نیست بلکه بعید نیست که مثل تلف سماوی باشد که معامله منفسخ شود و رجوع کند مشتری بر بایع به ثمن پس بایع در صورت اتلاف اجنبی رجوع می‌کند بر او به مثل یا قیمت و احوط این است که مشتری اولًا فسخ کند ثمّ رجوع کند بر بایع. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۱] تسلّط مشتری بر بایع معلوم نیست. (تویسرکانی)
[۲] ثبوت خیار در احجار مدفونه در صورتی است که تفریغ ارض از آن مستلزم تفویت منفعت‌متعدّبها باشد و مشتری در این صورت مخیّر است میان فسخ و امضاء. (تویسرکانی)
[۳] شاید مراد این است که جاهل بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست. (صدر)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۸

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع

خاتمه در بیان احکام بعد از بیع
بدانکه بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع به‌مشتری لازم است هر گاه آن چیز قابل نقل و تحویل باشد. امّا آن چیزی که قابل نقل و تحویل نباشد- چون زمین و عمارت و باغ و درخت- [تسلیم تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرّفات آن باز داشتن یا آنکه رخت خود از آنجا بیرون بردن، و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن. و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل [۱] و وزن است کیل و وزن کردن، و اگر حیوان است نقل کردن، و در غیر اینها به‌دست گرفتن. [۲]
و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است، و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد.
و اگر مبیع حیوان باشد و استثنایِ کلّه و پوست آن کند، در آن مجتهدین را پنج قول است:
اوّل آنکه: بیع صحیح است.
دوم آنکه: باطل است.
سوم آنکه: حیوان را اگر توان ذبح نمود صحیح است، و الّا باطل.
چهارم آنکه: اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریک است در قیمت کلّه و پوست آن.

پنجم آنکه: مطلقاً نسبت به کلّه و پوست در آن شریک است.

---

[۱]- کفایت کیل و وزن بـدون استیلاء عرفی در تحقّق قبض و تسـلیم مشـکل است، بلکه اقوی‌این است که باید استیلاء حاصل شود در جمیع چیزهـا وآن به حسب مقامـات مختلف است، بلی در مکیل و موزون احوط علاوه بر استیلاء عرفی تحقّق کیل و وزن است. (دهکردی، یزدی)

[۲] تسلیم و قبض بمعنی مذکور در منقول و غیره کفایت می‌کند ولکن تعیّن آن محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۰۹

و اصحّ [۱] اقوال قول دوم [۲] است.

و اجرت کیـل و وزن‌کننـده و شـمرنده متاع و فروشـنده آن برابایع است. و اجرت نقدکننـده قیمت و وزن‌کننـده آن و خرنـده متاع و نقل‌کننده آن برمشتری است، به‌شرط آنکه بی‌رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند.

و دلّال امین است اگر متاع در دست او بی‌تعدّی و تقصیری فوت شود ضامن نیست.

و اگر میانه مالک و دلّال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن، قول قول دلّال است با قَسَم.

---

[۱] اصـحّ اقوال قول اوّل است پس با اراده ذبح و نحر مسـتحقّ است مسـتثنی را که کلّه و پوست مثلًا بوده باشد و با عدم اراده ذبح یا نحر شریک است در قیمت بالنسبه. (تویسرکانی)

* اقوی صحّت است در صورتی‌که حیوان مأکول اللحم باشد و مقصود ذبح آن باشد پس هرگاه ذبح کردند کلّه و پوست را بایع بر می‌دارد و هرگـاه بداشتند و ذبـح نکردنـد بـایع شـریک اسـت بـه نسـبت قیمـت کلّه و پـوست بـا قیمت سـایر اجزاء آن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۰

مطلب دوم در بیان رهن کردن

اشاره

مطلب دوم در بیان رهن کردن

یعنی گرو کردن، و در آن دو فصل است:

فصل اوّل در شروط گرو کردن

فصل اوّل در شروط گرو کردن

بـدان‌که گرو گذاشـتن کسـی‌که برذمّت او دَیْنی باشـد جهت اعتمـاد مشـروع است، خواه در سـفر و خواه در حضـر، و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است «۱» بنابر غالب است، چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمی‌رسد که تمسّک بنویسد اکتفا به گرو می‌کننـد. و این رهن عقـدیست لازم از طرف کسـی‌که گرو می‌کنـد «۲» بـه این معنی که دیگر نمی‌توانـد تصرّف در آن گرو کردن و آن را از گروگیرنده گرفتن تا وقتی که دَیْن او را ادا کند، و در آن نُه شرط است:

اوّل آنکه: گرو کننده بالغ و عاقل و جایزالتصرّف باشد، پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را به اکراه برآن دارند [۱] و بعد از اکراه اذن ندهد، و مست، و بی‌هوش، و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد، صحیح نیست. امّا ولیّ طفل می‌تواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دَیْنی که به‌واسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد.

---

[۱]- ولی ظاهراً به اجازه صحیح می‌شود. (صدر)

---

(۱) بقره: ۲۸۳.

(۲) گروگذار.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۱

دوم: ایجاب، چون «راهنتُک هذا علی الدینِ الفلانی» یعنی گرو کردم این عین را پیش تو به جهت فلان دَیْن.

سوم: قبول، چون «قبلتُ» و آنچه دلالت کند برآن. و می‌باید که [۱] قبول بعد از ایجاب بی‌فاصله واقع شود.

چهارم آنکه: ایجاب و قبول را به لفظ [۲] بگویند با قدرت [۳] و با عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است. و به‌غیر عربی و به غیر صیغه ماضی نیز جایز است.

پنجم: قبض کردن گرو، و در قبض کردن اذن گروکننده شرط [۴] است، پس اگر پیش از قبض گروکننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل می‌شود. و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمی‌دانند. [۵] «۱» و استدامت قبض شرط نیست، پس اگر بعد از قبض گروکننده در آن تصرّف کند گرو باطل نمی‌شود.

ششم: حاضر بودن گروگیرنده در قبض [۶]؛ پس اگر در غیبت او گرو کنند تا آنکه گروگیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست.

هفتم آنکه [۷]: گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن، پس گرو کردن دین و منفعت چون سُکنای خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی‌اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگرچه یهود

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] به معاطات نیز صحیح است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] اشتراط اذن در قبض احوط است. (تویسرکانی)

[۵] اظهر اشتراط است. (نخجوانی)

[۶] این شرط در منقول صحیح است و در غیر منقول مشکل است. (تویسرکانی)

* این شرط راجع به شرط پنجم است. (دهکردی، یزدی)

[۷] اعتبار این شرط هفتم احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۲: ۴۱۷. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۱۱۶. شیخ طوسی، خلاف ۳: ۲۲۳ مسأله ۵. فخر المحقّقین، ایضاح ۲: ۲۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۲

باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش یهودی دیگر بگذارد صحیح نیست.

امّا اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است، ولیکن در وقتی که شراب شود از گرو بیرون می‌رود و چون سرکه شود باز گرو می‌شود. و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آن را بریزد و شخصی که به نزد او گرو است آن را جمع کند آیا مالك آن می‌شود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملك کسی است که گرو کرده؟ در این مجتهدین را دو قول است. اصحّ آن [۱] است که اگر به قصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالك آن می‌شود [۲] و اگر به‌قصد شراب بودن جمع کرده مالك آن نمی‌شود. [۳]

و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر. و بعضی آن را جایز [۴] دانسته‌اند و گفته‌اند: واجب است که در این صورت به مسلمانان بسپارند «۱».

و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروه است. و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوبروی نزد فاسق، مگر آنکه محرم او باشد.

و میانه مجتهدین خلاف است در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون‌مرغ در هوا وماهی در دریا وبنده‌گریخته آیا جایز است یا نه [۵]؟ و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد. اصحّ آن است که

---

[۱]- این قول خالی از تأمّل نیست و احوط بقاء آن است بر ملك صاحب آن مطلقاً. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۲] بعد از سرکه شدن هرکس او را متصرّف است به قصد جدید در تملّك او را مالك می‌شود خواه مالك اوّل که راهن است یا خواه مرتهن باشد. (دهکردی)

[۳] هر چند بعد از سرکه شدن قصد ملکیّت نیز بکند علی الاظهر. (نخجوانی)

* و اگر در این صورت بعد از سرکه شدن قصد ملکیّت کند کافی است. (یزدی)

[۴] قول اول احوط است. (تویسرکانی)

* جواز با شرط مذکور خالی از قوّت نیست. (نخجوانی)

[۵] اظهر عدم جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۲۳۲. محقّق، شرایع ۲: ۷۷. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۱۱۰. فخرالمحقّقین، ایضاح ۲: ۱۱. شهید اوّل، لمعه: ۱۳۰. شهید ثانی، مسالك ۴: ۲۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۳

گرو می‌تواند کرد به‌واسطه قیمت او. [۱] و گرو کردن مکاتب و مدبّر صحیح است.

و گرو کردن زمین وقف و زمین خراجدار جایز نیست.

هشتم آنکه [۲]: گرو جهت دَیْنی باشد که در ذمّه ثابت باشد، پس جایز نیست گرو کردن برای دَیْنی که در ذمّت ثابت نباشد، چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت، و به جهت جنایتی که بر شخصی بکند، و برای اجرت [۳] کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او. و در گرو کردن جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلاف است. أقوی آن است که جایز است.

نهم آنکه: گرو جهت دَیْنی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد، پس گرو کردن براجاره متعلّقه به بدن شخصی معیّن- چون خدمت او- صحیح نیست، چه اگر او بگریزد نمی‌تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند.

فصل دوم در احکام گرو کردن

فصل دوم در احکام گرو کردن

بدان‌که عقد رهن قابل شرط است، پس هرشرطی که منافی آن نباشد جایز است، چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد، یا آنکه گروگیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در سرِ وعده، در این صورت گروکننده او را از وکالت نمی‌تواند عزل کرد.

امّا اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل [۴] می‌شود و اگر گروگیرنده بمیرد گرو او باطل نمی‌شود بلکه به‌ورثه او منتقل می‌شود.

واگر درگرو کردن‌شرطی کندکه‌جایز نباشد، چون شرط آنکه‌منافع گرو از گروگیرنده باشد صحیح نیست. [۵] و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است.

---

[۱] مشکل است. (دهکردی، یزدی)

[۲] اعتبار این شرط نیز احوط است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی مال الجعاله. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] بطلان گرو وجه ندارد، بلی وکالت باطل می‌شود و همچنین در موت مرتهن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] قوله: چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست، بطلان این شرط محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۴

وبعد ازآنکه گروکننده چیزی را گروکند دیگر اورا تصرّفی که منافی دین گروگیرنده باشد صحیح نیست [۱] چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن به آن مگر به اذن گروگیرنده. و همچنین گروگیرنده را تصرّف در آن صحیح نیست مگر به‌اذن گروکننده.

و وعده در گرو کردن شرط نیست، امّا اگر شرط کند لازم است. [۲] و اگر بعد از وعده [۳] گرو کننده از دادن دَیْن امتناع نماید، پس اگر گروگیرنده وکیل در فروختن باشد می‌تواند که گرو را بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتی را بازدهد، و اگر وکیل نباشد بی‌رخصت او نمی‌تواند فروخت. و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد، حاکم شرع [۴] می‌تواند آن را بفروشد و دین او را بدهد.

و اگر گروکننده گروگیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرّف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده.

و اگر چیزی گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد. و بعضی از مجتهدین براین رفته‌اند که فروختن آن صحیح است [۵] و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است «۱» پس اگر بی‌تقصیر او تلف شود ضامن نیست، و قول قول اوست در عدم تقصیر با قَسَم.

و قول قول گروکننده است [۶] در قیمت گرو [۷] و مقدار دَیْن.

---

* بطلان شرط منافع‌ازبرای مرتهن‌معلوم‌نیست، هرگاه‌مدّت‌آن‌را معیّن کند. (دهکردی، یزدی)

[۱]- علی اطلاقه معلوم نیست. (صدر)

[۲] قوله: امّا اگر شرط کند لازم است، ظاهر اصحاب این است که رهن قابل وعده نیست، بلی‌وعده و اجل در دین جایز است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی وعده دین. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] اعتبار اذن حاکم شرع احوط است. (تویسرکانی)

[۵] این قول قوی است. (تویسرکانی)

[۶] اقوی این‌است که قول قول‌راهن‌است در دین وقول قول مرتهن‌است درقیمت. (تویسرکانی)

[۷] در قیمت گرو هرگاه مرتهن تلف یا تفریط کرده باشد قول او مقدّم است علی الاقوی بلی ف-

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۲: ۱۱۱. فخر المحقّقین، ایضاح ۲: ۱۴. شهید ثانی، روضه ۴: ۷۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۵

و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج به‌صیغه دیگر نیست. [۱]

و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هردو را جهت یک دَیْن نمی‌تواند نگاهداشت. و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو، پس هرگاه دَیْن با گرو را ادا نماید نمی‌تواند گرو را جهت دین بی گرو نگاهداشت.

و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمی‌رسد که گرو را بفروشد.

و گرو گیرنده را نمی‌رسد که گروکننده را تکلیف کند به آنکه دَیْن او را از غیرگرو بدهد و اگر چه قادر برآن باشد. و گروگیرنده را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگرچه در مجلس حاکم باشد. و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دَیْن از مال گرو کننده است.

و اگر گرو حیوانی باشد خرج او به گروکننده تعلّق دارد و نفقه آن بر اوست. و در بعضی احادیث واقع شده که: اگر قابل آن باشد که بر او سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که گروگیرنده سوار شود و شیر آن را بخورد و نفقه او را بدهد «۱».

و قول اصحّ آن است که تصرّف در آن بی‌اذن گروکننده جایز نیست و نفقه براوست، و اگر گروگیرنده نفقه کند از گروکننده بستاند. [۲]

در صورتی‌که راهن تلف کرده باشد و خواسته باشد عوض آن را رهن کند قول راهن مقدّم است. (دهکردی، یزدی)

[۱] این در صورتی است که گرو کننده تلف کرده باشد و عوض آن بدهد چنانچه اگر دیگری تلف کرده باشد و عوض بدهد نیز چنین است و امّا اگر تلف شده باشد بدون ضمان و گرو کننده مال دیگری را بدهد رهن جدید است و محتاج است به صیغه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] قوله: از گرو کننده بستاند، به شرطی که به اذن او انفاق کرده باشد یا به قصد رجوع یا با تعذّر اذن از او انفاق کرده باشد. (تویسرکانی)

* با قصد رجوع و اذن گرو دهنده اگر ممکن بود. (صدر)

---

(۱) کافی ۵: ۲۳۶، حدیث ۱۶. تهذیب ۷: ۱۷۵، حدیث ۷۷۵. وسائل ۱۸: ۳۹۷، حدیث ۱ و ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۶

مطلب سوم در شفعه گرفتن

مطلب سوم در شفعه گرفتن

و آن چنان است که دو شخص ملکی به مشاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک [۱] شده باشد هرگاه آن شخص دیگر حصّه خود را بفروشد، شریک سابق آن حصّه را مستحق می‌شود و آنچه مشتری قیمت آن داده همان قیمت را به او می‌دهد، به سیزده شرط:

اوّل آنکه: آن چیزی را که شریک فروخته باشد، قابل نقل نباشد به‌حسب عادت، زیرا که در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که:

شفعه در حیوان [۲] نیز هست «۱». و هرگاه زمین را بفروشند در درخت و خانه و دولاب به تبعیّت آن شفعه می‌رود.

دوم آنکه: قابل قسمت باشد، پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمّام کوچک و دکّانچه‌های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد.

---

[۱]- پیش از دیگری مالک شدن معتبر نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] احوط عدم اخذ به شفعه است در منقول از حیوان و غیر آن. (تویسرکانی)

* وبعضی گفته‌اند: در خصوص مملوک‌هست نه غیرآن از حیوانات وسایر منقولات وبعضی گفته‌اند: در مطلق منقول هست و مسأله محلّ اشکال است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۲۲۸. ابن برّاج، مهذّب ۱: ۴۵۸. سیّدمرتضی، انتصار: ۴۴۸. ابن ادریس، سرائر ۲: ۳۸۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۷

سوم آنکه: آن‌چیز را قسمت نکرده‌باشند، چه هرگاه قسمت‌کرده باشندشفعه ندارد، مگرآنکه در نهر وراه شریک باشند چه در این‌صورت با قسمت نیز شفعه دارد هر گاه هر دو را با هم بفروشند، امّا اگر زمین را بی‌نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد.

چهارم آنکه: زیاده از دو شریک نباشند. و بعضی از مجتهدین برآنند که در غیرحیوان زیاده از دو شریک را شفعه [۱] می‌رسد، امّا در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمی‌رسد «۱».

پنجم آنکه: حصّه شریک به خریدن و فروختن منتقل شود به دیگری، چه اگر به غیر خرید و فروش چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود، شریک دیگر را شفعه نمی‌رسد. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که هبه معوّضه [۳] شفعه دارد «۲».

ششم آنکه: کسی‌که شفعه می‌طلبد یهود یا مُرتدّ نباشد و مشتری مسلمان، پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک یهود یا مرتد باشد، شفعه نمی‌رسد.

و اگر مشتری کافر باشد و کسی‌که شفعه می‌خواهد مُرتدّ باشد آیا او را شفعه می‌رسد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و همچنین میانه مجتهدین خلاف است در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مُرتدّ شود او را شفعه می‌رسد یا نه

؟ هفتم آنکه: حصّه شریکی که شفعه می‌طلبد وقف نباشد چه هر گاه وقف باشد او را شفعه نمی‌رسد. و سیّد مرتضی رضی الله عنه گفته که: هرگاه آن کسی که وقف [۵] بر او شده

---

[۱]- احوط عدم ثبوت شفعه است در زاید بر دو شریک مطلقاً. (تویسرکانی)

[۲] این قول ضعیف است. (تویسرکانی)

[۳] و بعضی در مطلق نقل و تملیک گفته‌اند. (دهکردی، یزدی)

[۴] اظهر ثبوت هست. (دهکردی، یزدی)

[۵] محکیّ ازسیّدمرتضی قدس سره اطلاق ثبوت‌است در وقف، بلی شهید در دروس فرق گذاشته است ما بین اتّحاد موقوف علیه و تعدّد او و اسناد داده است به متأخرین از علماء. (دهکردی نخجوانی یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۳: ۸۰. علّامه در مختلف ۵: ۳۳۶ به ابن جنید نسبت داده است.

(۲) علّامه در مختلف ۵: ۳۳۹ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۸

یک‌کس بیش نباشد او را شفعه می‌رسد «۱» و در صورتی که بیع وقف اولادی جایز است- چنانچه در باب وقف گذشت «۲»- شریک [۱] او شفعه [۲] می گیرد.

هشتم آنکه [۳]: یکی از دو شریک مقدّم باشد در خریدن، چه هرگاه هردو به‌یکدفعه خریده باشند، هیچ‌کدام را شفعه نمی‌رسد و همچنین در صورتی‌که یکی پیش‌تر خریده باشد متاخّر را شفعه نمی‌رسد.

نهم آنکه [۴]: آن شخصی که شفعه می‌طلبد می‌باید که عالم به قیمت [۵] آن باشد وعالم به‌قیمتی که شریک او آن را فروخته است نیز باشد، چه با جهالتِ هردو او را شفعه گرفتن صحیح نیست. [۶]

دهم آنکه: قادر باشد برقیمت دادن و گرفتن آن، پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است. امّا اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غایب است صبرکن تاحاضر سازم‌مهلتش دهد تا زمانی‌که حاضر سازد درآن زمان وسه‌روزِ دیگر [۷] مگر آنکه در مهلت ضرری به مشتری رسد، چه در این صورت شفعه ساقط است.

---

[۱] یعنی در صورتی‌که حصّه شریک ملک طلق است عکس مسأله سابقه در این مسأله فرق ما بین اتحاد موقوف علیه و تعدّد او نگذاشته‌اند، بلکه فرق ما بین وقف عامّ و خاصّ هم نگذاشته‌اند، مسأله خالی از اشکال نیست. (نخجوانی)

[۲] احوط عدم ثبوت شفعه است در این صورت نیز. (تویسرکانی)

* احوط نگرفتن شفعه است در این صورت نیز. (صدر)

[۳] این شرط معتبر نیست، چنانچه گذشت در حاشیه سابقه در اوّل باب. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] دلیل واضحی بر اعتبار این شرط نیست لکن احوط است. (تویسرکانی)

[۵] علم به قیمت شرط نیست بلا اشکال و امّا علم به قیمتی که شریک فروخته است به آن، پس هر چند جماعتی اعتبار کرده‌اند، لکن خالی از اشکال نیست، هر چند احوط است. (دهکردی، یزدی)

[۶] معلوم نیست. (صدر)

[۷] مراعات احتیاط در این مقام مطلوب است. (تویسرکانی)

---

(۱) سیّدمرتضی، انتصار: ۴۵۷.

(۲) در صفحه: ۳۶۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۱۹

یازدهم آنکه: در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد، چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است.

دوازدهم آنکه: طلب شفعه فی‌الفور کند، چه اگر عالم باشد به‌فروختن شریک و طلب شفعه نکند، یا آنکه بعد از دانستن فروختنِ شریک، حصّه خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت ساقط است.

و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان ساقط نمی‌شود، بلکه هر گاه عالم شوند می‌رسد ایشان را که شفعه بگیرند، و ولیّ طفل و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه می گیرد.

سیزدهم آنکه: در وقت گرفتن آن چیز بگوید که: «گرفتم این زمین را- مثلًا- به شفعه» چه این‌قول به جای عقد بیع است و محتاج به‌عقد بیع جدید نیست.

و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آنکه آن را فروخته باشد شریک را می‌رسد که آن را باطل سازد و از آن‌کس بگیرد [۱] و آنچه از منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است.

و شفعه ساقط نمی‌شود به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا ردّ کردن به بایع به واسطه عیب. [۲] و شفیع می‌تواند که آن را به شریک ردّ کند جهت عیب یا جاهل بودن او به‌عیب امّا اگر ردّ نکند تفاوت قیمت آن را از بایع نمی‌تواند گرفت، مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد.

و اگر میانه کسی که شفعه می‌خواهد و میانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا به میراث یا به هبه، پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتری است بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قَسَم، برقول مشهور. و اگر هردو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدّم است.

---

[۱]- یعنی و می‌تواند اخذ به شفعه از مشتری دوم کند. (دهکردی، یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۰

مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن

فصل اوّل در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد

قوم اوّل: طفلان،

قوم اوّل: طفلان،

چه‌ایشان از مال خود ممنوعند تاوقتی که بالغ‌وصاحب‌رشد شوند.

وبالغ شدن در مردان به یکی از سه چیز است: پانزده ساله شدن، یا موی درشت بر پشت زهار ایشان برآمدن، یا محتلم‌شدن. و درزنان به دوچیز: نُه ساله‌شدن یاحیض‌دیدن.

و صاحب رشد وقتی می‌شوند که ایشان را آزمایش کنند به این‌که ببینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف می‌کنند یا نه. [۱]

قوم دوم: دیوانگان

قوم دوم: دیوانگان

و ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند. و ولیّ اطفال و دیوانگان پدر است و جدّ پدری هرچند بالا روند، و اگر هردو جمع شوند هردو در ولیّ بودن شریکند، و اگر ایشان نباشند کسی که پدر یا جدّ او را وصیّ کرده باشد، و هر

---

[۱] معیار آن است که عرفاً بگویند: سفیه است و رشید نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۱

گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولیّ است، یا امینی که حاکم او را نصب نماید. [۱]

قوم سوم: سفیهان،

قوم سوم: سفیهان،

چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود، و اگر عقلی داشته باشند و برطرف شده باشد ولیّ ایشان جماعت مذکوره‌اند. و اگر سفیه بالغ شده باشد ولیّ ایشان حاکم شرع [۲] است. و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند، خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد. امّا هر گاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند [۳] منع ایشان برطرف نمی‌شود. [۴] و بعضی از سنّیان براین رفته‌اند که: هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرّف می‌تواند کرد، اگرچه سفیه باشد «۱».

و برسفیه هر گاه پیش از سفاهت [۵] حجّ واجب شود می‌تواند که حجّ واجب خود را به‌فعل آورد، به شرط آنکه خرج راه حجّ را به‌دیگری بسپارند. و حجّ سُنّت نیز می‌تواند کرد هرگاه خرج سفر [۶] و حضر او برابر باشد.

و اگر خلاف کنند سوگند یا نذر [۷] خود را، کفّاره آن روزه گرفتن است.

---

[۱] واگر حاکم شرع یا امین اونباشند عدول مؤمنین ولیّ‌می‌باشند، بلکه دور نیست ولایت عدول مؤمنین با وجود حاکم شرع نیز. (تویسرکانی)

[۲] احوط جمع است میان حاکم شرع و جماعت مذکورین. (تویسرکانی، صدر)

[۳] حاجت به حکم حاکم معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی، صدر)

[۵] فرق مابین پیش ازسفاهت وبعد ازآن‌نیست، بلکه‌مطلقاً واجب‌است‌برود. (دهکردی، یزدی)

* سفاهت مانع از تکلیف شرعی نیست، پس فرق ما بین پیش از سفاهت و بعد از سفاهت نیست، بلکه مطلقاً واجب است برود. (نخجوانی)

[۶] و اگر خرج سفر زیاد شود اظهر این است که ولیّ او را از احرام خارج می‌کند به صوم. (نخجوانی)

[۷] هرگاه آن سوگند و نذر را در حال سفاهت کرده باشد و امّا هرگاه انعقاد آنها سابق بر سفاهت باشد بعید نیست که تخییر باقی باشد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) نووی در مجموع ۱۳: ۳۶۸ به ابو حنیفه نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۲

قوم چهارم: بیمارانی که در آن مرض فوت شوند،

قوم چهارم: بیمارانی که در آن مرض فوت شوند،
چه ایشان از زیاده بر سه یک مال خویش [۱] ممنوعند [۲] به این معنی که اگر سی تومان داشته باشند و به کسی ببخشند، ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است. [۳]

قوم پنجم [۴]: جماعتی که متاعی فروخته باشند،

قوم پنجم [۴]: جماعتی که متاعی فروخته باشند،
چه ایشان از تصرّف در قیمت آن متاع ممنوعند [۵] تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند.

قوم ششم: جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند،

قوم ششم: جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آن را نداده باشند،
چه ایشان نیز ممنوعند از تصرّف در آن متاع تا قیمت آن را ندهند.

قوم هفتم: غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معیّن بدهند و آزاد شوند،

قوم هفتم: غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معیّن بدهند و آزاد شوند،
چه ایشان از آنچه پیدا کنند سوای نفقه و آنچه به آقا می‌دهند ممنوعند تا آنکه آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد بدهند.

قوم هشتم: جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند،

قوم هشتم: جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند،
چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان شوند.

قوم نهم: جماعتی که مال خود را جهت دَیْنی پیش کسی گرو کرده باشند،

قوم نهم: جماعتی که مال خود را جهت دَیْنی پیش کسی گرو کرده باشند،
چه ایشان

---

[۱]- اقوی نفوذ تصرّفات مریض است در تمام مال، هر چند احوط مراعات احتیاط است در زایدبر سه یک. (دهکردی، یزدی)
[۲] اقوی عدم حجر مریض است در زاید بر ثلث، بلکه تصرّفات او صحیح است از اصل مال. (تویسرکانی)
[۳] احوط تصالح و تراضی است. (صدر)
[۴] در پنجم و ششم تأمّل است. (تویسرکانی)
* اظهر این است که قوم پنجم و ششم ممنوع از تصرّف در قیمت و متاع نیستند، بلی تسلیم ثمن و مثمن بر ایشان واجب است، لکن اگر مخالفت کند مانع از تصرّف و صحّت عقد نیست مگر در موردی که قبض و اقباض در مجلس شرط صحّت باشد. (نخجوانی)
[۵] ممنوع بودن ایشان ممنوع است و همچنین در قوم ششم، ولی واجب است بر بایع تسلیم مبیع و بر مشتری تسلیم ثمن. (دهکردی)

* ممنوع بودن ایشان ممنوع است و همچنین در قوم ششم، و مسأله وجوب تسلیم دخلی ندارد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۳

از تصرّف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دَیْن را بدهند.

قوم دهم: مفلسانی که مالهای ایشان از قرضِ قرضخواهان ناقص باشد،

قوم دهم: مفلسانی که مالهای ایشان از قرضِ قرضخواهان ناقص باشد،

چه ایشان از تصرّف در مال خود [۱] سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب‌النفقه خود ممنوعند به‌چهار شرط:

اوّل آنکه: قرضِ قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت شده باشد.

دوم آنکه: وعده قروض ایشان رسیده باشد.

سوم آنکه: اموال ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد.

چهارم آنکه: قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مالشان منع کند.

چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت می‌نماید و بر قرضخواهان فراخور قرض ایشان قسمت می‌کند، به این طریق که مفلسان و قرضخواهان را حاضر می‌سازد و قرضخواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد و به آنها دهد و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست. و صاحبان متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیّر می‌سازد ایشان را که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند، بعد از آن جماعتی را که مفلس برایشان جنایتی [۲] کرده باشد حقّ ایشان را بدهد. آنگاه حیواناتی که محتاج به‌نفقه باشند اوّل [۳] بفروشد، پس از آن متاع و قماش و منقولات را بفروشد، آنگاه زمین را بفروشد. و خدمتکار مفلس و خانه او را نمی‌توان فروخت هر گاه محتاج به آنها باشد.

---

[۱]- تا روز قسمت. (یزدی)

[۲] تقدیم حقّ مجنیّ علیه ممنوع است، بلکه در عرض سایر دیون است، چون متعلّق به عین‌مال نیست، بلی هرگاه عبد مفلس جنایتی بر غیر وارد آورده باشد متعلّق است به رقبه او و مقدّم است بر سایر غرماء. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] ترتیب خاصّی لازم نیست، بلکه مدار بر مراعات مصلحت است در تقدیم و تأخیر. (دهکردی، یزدی)

* ظاهراً از کلمات فقهاء استحباب ترتیب مسطور است، لکن مراعات مصلحت در تقدیم و تأخّر احوط است. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۴

و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و به قرضخواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل می‌شود یا محتاج است به حکم حاکم؟ میانه مجتهدین خلاف است.

واقرب آن‌است که به مجرّد قسمت منع برطرف می‌شود و قرضخواهان را نمی‌رسد که بعد از آنکه آنچه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند واگرچه صاحب‌کسب‌باشد [۱] یاآنکه اگرکسی چیزی به اوببخشد تکلیفش‌نمایندکه قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید. و همچنین تکلیف نمی‌توان کرد زنان را به شوهر کردن به‌واسطه گرفتن مهر از ایشان. و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجب است که او را مهلت دهند تا آنکه حقّ سبحانه وتعالی او را مستغنی گرداند.

فصل دوم در ضامن شدن

اوّل: متعهّد مال شدن که برذمّه شخصی باشد

اوّل: متعهّد مال شدن که برذمّه شخصی باشد

و شروط آن هفت است:

اوّل: ایجاب چون «ضمنتُ عنه» یعنی ضامن شدم از فلان شخص برآنچه در ذمّه اوست، و آنچه صریحاً دلالت برآن کند. و با قدرت تلفّظ کتابت و اشارت کافی نیست، امّا از اخرس اشارت و کتابت کافی است.

دوم: قبول کسی که او را ضامن می‌سازد. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که رضای او کافی است «۱» اگرچه به‌لفظ نگوید. امّا رضای کسی که از جانب او ضامن می‌شود دخل

---

[۱]- مشکل است. (تویسرکانی)

* لکن هرگاه مُطالب‌باشد احوط این‌است‌که‌کسب‌کند وبدهد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* مشکل است، پس ترک احتیاط ننماید. (صدر)

[۲] این قول قوی است اگر چه قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۹. محقّق، شرایع ۲: ۱۰۸. علّامه حلّی، تحریر ۲: ۵۵۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۵

ندارد، و لیکن اگر بی‌رضای او ضامن شود مالی که می‌دهد رجوع به‌او نمی‌تواند کرد، امّا اگر به رضای او ضامن شود رجوع می‌کند. واگر کسی که به‌واسطه مال او ضامن شده چیزی به ضامن بخشد [۱] ضامن نمی‌تواند از آن‌کس که جهت او ضامن شده بگیرد.

و فوریّت قبول شرط نیست.

سوم آنکه: ضامن بالغ و عاقل و جایزالتصرّف و مختار باشد، پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست.

چهارم آنکه: ضامن آزاد باشد چه ضامنیّت بنده بی‌اذن مولی صحیح نیست.

و بعضی از مجتهدین برآنند که: صحیح است و بعد از آزادی می‌دهد. و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلّق به ذمّت بنده می‌گیرد نه به مال مولی [۲] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: تعلق به مال مولی می‌گیرد.

پنجم آنکه: ضامن مالدار باشد، یا آنکه کسی که جهت مال او ضامن می‌شود در وقت ضامن شدن عالم به‌مفلسی او باشد. امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست، پس اگر بعد از ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمی‌شود

---

[۱]

.- یعنی قدری از دین را ابراء کند و همچنین است هرگاه تنخواهی را به قیمت گران حساب‌کرده به عوض دین بدهد. حاصل آنکه آنچه داده همان قدر از مدیون می‌گیرد، بلی هرگاه تمام را بدهد و بعد قدری از آن یا تمام آن‌را مدیون به او هبه کند مال او می‌شود و تمام دین را از مدیون می‌تواند بگیرد. (دهکردی، یزدی)

* یعنی اگر ضامن شدند به اذن و با طلبکار سازش کردند به این‌که قدری را کم کردند از طلب او و ندادند به او برائت ذمّه حاصل کردند به این‌که صلح کردند با طلب، بخشش کردند یا چیزی را به قیمت گران تنخواه دادند به هر صورت آنچه را دادند به طلبکار

همان قـدر را می‌رسـد که از مـدیون بگیرنـد و آنچه را ندادند به طلبکار و از او کم کردند او را نمی‌رسد که از مدیون بگیرد و اگر بعد از آنکه طلب را از ضامن گرفته است و تمام مال را که از راه ضـمان داده بود می‌تواند که از مدیون بگیرد و آنچه به او بخشیده کم نکند اگر چه بعد از گرفتن تمامش را بخشید، لکن به شرط آن‌که توطئه و حیله نبوده باشد برای این‌که تمام را از مدیون بگیرد. (نخجوانی)

[۲] بلکه تابع کیفیّت اذن اوست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۶

ششم [۱] آنکه: ضـمان را معلّق به‌شـرطی نسازد، چه اگر معلّق به شـرط سازد صـحیح نیست. امّا اگر ضـمان را معلّق به‌شـرطی نسازد لیکن دادن مال [۲] را معلّق برشرط سازد صحیح است.

هفتم آنکه: مالی که ضامن متعهّد آن می‌شود می‌بایـد که در ذمّه آن کسـی‌که از او ضامن می‌شود ثابت باشـد، پس اگر در ذمّه او ثابت نباشد، ضـمان صحیح نیست، چون ضمان مال جعاله پیش از فعل، و ضمان مال کتابت [۳] و ضمان مال امانت و ودیعت [۴] و مال شرکت و مضاربه.

و بعد از آنکه شـروط ضامنیّت بهم رسد منتقل می‌شود مال از ذمّه آن شخصـی که از جانب او ضامن شده است به ذمّه او. و ضـمان حالّ و مؤجّل جایز است، و در مؤجّل اگر ضامن بمیرد ضـمان مؤجّل حالّ می‌شود. و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و، همچنین از او.

قسم دوم: حواله

قسم دوم: حواله

چه حواله نیز انتقال مال است از ذمّتی به ذمّتی دیگر.

و شروط آن شش است:

اوّل: ایجاب چون «أحلتُك بالدین الفلانی علی فلان» یعنی حواله کردم ترا به‌قرض تو برفلان کس.

دوم: قبول چون: «قبلتُ» و قبول حواله بر مالدار واجب نیست.

و بعضی از مجتهدین برآنند که قبول این حواله بر مالدار واجب است «۱»

---

[۱]- در این مقام تفصیلی است که در شرح شرایع متعرّض شده‌ام و مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۲] اگر دادن مال را معلّق سازد ضـمان معلّق شـده است، زیرا که معنی نـدارد که ضـمان مطلق باشـدو اداء واجب نباشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] اقوی صحّت ضمان مال کتابت است. (یزدی)

[۴] بلی صحّت ضمان‌اعیان مضمونه مثل‌عاریه مضمونه ونحوآن خالی ازقوّت نیست. (یزدی)

---

(۱) سلّار، مراسم: ۲۰۱. مجموع ۱۳: ۴۳۲. مغنی ابن قدامه ۵: ۶۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۷

و احادیثی «۱» که بدین مضمون وارد شده محمول براستحباب است.

سوم: رضای آنکس که حواله می‌کند و بر کسی‌که او را حواله کرده و کسی‌که حواله بر او کرده باشد. [۱]

چهارم آنکه: حقّ ثابت باشد در ذمّه کسی که حواله می کند، پس حواله کردن چیزی که به قرض خواهد گرفت صحیح نیست.
پنجم آنکه: معلّق نسازد حواله را برشرط.
ششم آنکه [۲]: عالم باشد به‌قدر دیْن.
و هرگاه شروط حواله متحقّق شود منتقل می‌شود مال از ذمّه کسی‌که حواله می‌کند به‌ذمّه کسی‌که حواله بر او میکند. و حواله کردن آن کسی‌که حواله بر او کرده شده است برکسی دیگر جایز است، و همچنین برکسی دیگر.
وحواله به غیر جنس نیز جایزاست، چناچه اگر بر ذمّه او دراهم باشد به دنانیر حواله کند.

قسم سوم: کفالت

قسم سوم: کفالت
و آن ضامن شدن بدن شخصی است که براو حقّ غیری ثابت باشد.
و شروط آن پنج است:
اوّل: ایجاب چون «کفلتُك» یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را.
دوم: قبول کسی‌که از برای او کفیل می‌شود. و بعضی از مجتهدین رضای کسی‌که ضامن بدن او می‌شود شرط کرده‌اند. [۳] «۲»

---

[۱] اقوی عدم اشتراط رضای محال علیه است. (تویسرکانی)
* و بعضی رضای کسی که بر او حواله شده را شرط نمی‌دانند، لکن احوط ما فی المتن است. (یزدی)
[۲] دلیل واضحی بر اعتبار این شرط نیست اگر چه احوط است. (تویسرکانی)
[۳] قول این اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی)

---

(۱) از جمله حدیث نبوی: «إذا احیل أحدکم علی ملیّ فلیحتل». سنن الکبری بیهقی ۶: ۷۰. مسند احمد ۲: ۴۶۳. خلاف شیخ ۳: ۳۰۵.
(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۳۳۷. ابن ادریس، سرائر ۲: ۷۷. علّامه حلّی، تحریر ۲: ۵۶۷.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۸
سوم: تعیین آن‌کسی که ضامن بدن او می‌شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص [۱] شدم صحیح [۲] نیست. و همچنین تعیین مدّت ضمان لازم است. [۳]
چهارم آنکه: ضمان را معلّق برشرط نسازد، چه اگر معلّق برشرط سازد باطل است.
پنجم آنکه: بر اوحدّ نباشد، چه‌کفیل شدن‌کسی‌که براو حد لازم‌باشد صحیح‌نیست.
و بعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است. و کفیل شدن حالّ جایز است، و همچنین به‌وعده نیز هر گاه وعده مشخّص باشد. و هر گاه عقد کفالت مطلق واقع شود منصرف به حالّ می‌شود.
وبه‌تسلیم‌کردن آن شخصی‌که ضامن بدن او شده‌کفیل بریء‌الذمّه می‌شود، به‌شرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند، چه در این وقت به تسلیم کردن بریء الذمّه از او نمی‌شود. و بریء‌الذمّه نمی‌شود [۴] به تلف شدن آن چیزی که بر ذمّه او باشد. و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند، یا آنچه در ذمّه اوست از عهده بیرون آید. و بعد از گرفتن آنچه بر او است ضامن رجوع می‌کند بر آن کسی که ضامن بدن او شده [۵] واگر چه به اذن [۶] او ضامن نشده باشد. [۷]

و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود، غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه برذمّه او است بدهد یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسأله

---

* مراعات احتیاط بهتر است. (یزدی)

[۱] اگر این دو شخص معلوم باشند صحّت بعید نیست. (نخجوانی)

[۲] صحّت بعید نیست. (یزدی)

[۳] اگر مؤجّل باشد. (دهکردی، یزدی)

[۴] مشکل است. (تویسرکانی)

[۵] مشکل است. (تویسرکانی)

[۶] اگر اداء به اذن او باشد و اگر اداء نیز به اذن او نباشد مشکل است رجوع به او. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۷] معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۲۹

خلاف است. اقرب آن [۱] است که می‌باید داد. [۲] و اگر غایب شدن او به‌طریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد.

و در حکم ضامن شدن است رها کردن قرض‌دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه، چه در این صورت بر او لازم است که او را ردّ کند یا آنچه بر اوست بدهد.

و باطل می‌شود کفالت به مردن کسی‌که ضامن بدن او شده باشد. و در این صورت دادن مالی که برذمّه او بوده ضامن را لازم نیست. و حاضر ساختن مرده بر [۳] او لازم نیست، مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد، چه در این صورت حاضر ساختن مرده بر او لازم است اگر چه او را دفن کرده باشند.

و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه [۴] او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یا نه؟

مجتهدین را در این دو قول است.

فصل سوم در بیان صلح کردن

فصل سوم در بیان صلح کردن

و آن عقدیست که شارع آن را وضع کرده است جهت قطع نزاع.

و آن بر سه قسم است:

قسم اوّل: میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفّار مذکور شد.

---

[۱]- معلوم نیست. (صدر)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] مگر در کفالت قهریّه که از استخلاص چیزی ناشی می‌شود، زیرا که موت در آن موجب‌سقوط ادای مال نمی‌شود، بر فرض این‌که قاتل قتل عمدی از او صادر شده و کسی او را از دست اولیای مقتول استخلاص نماید قهراً و ممتنع شود بر آنها، پس بر مستخلص لازم است احضار و بر فرض تعذّر آن هرچند سبب موت باشد باید دیه او را اداء نماید. (نخجوانی)

[۴] اقوی آن است که بر ورثه چیزی لازم نیست. (دهکردی)

* بر ورثه چیزی لازم نیست، بلی هرگاه ترکه داشته باشد محتمل است تعلّق حقّ به ترکه او. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۰

قسم دوم: میانه زن و شوهر، چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد.

قسم سوم: میانه دو خصم در اموال.

و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است:

اوّل: ایجاب، چون «صالحتُک هذا بهذا» یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را به تو به‌مبلغ معیّن مثلًا.

دوم: قبول، چون «قبلتُ» و هرچه دلالت کند بر رضای او برایجاب.

سوم آنکه: ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایزالتصرف واقع شود، پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه، و کسی‌که او را به اکراه بر آن دارند، یا مست یا بیهوش باشد، یا کسی‌که حاکم شرع به سبب افلاس از مالش او را منع کرده باشد به‌واسطه قرضخواه، صحیح نیست.

چهارم آنکه: صلح برچیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت، پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست، چون صلح کردن با زن [۱] تا آنکه اقرار کند به زوجیّت او چه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست.

پنجم آنکه: صلح با عوض [۲] واقع شود، پس اگر صلح بی‌عوض واقع شود صحیح نیست. [۳] و همچنین اگر برعوضی واقع شود که حقّ غیری باشد نیز باطل است.

ششم آنکه: صلح برحلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود، چه این

---

[۱]- زوجیّت را نمی‌شود به صلح نفی یا اثبات کنند، چه عوض در مقابل بدهند یا نه، پس‌صحیح نیست صلح بر اقرار زوجه و نه بر اسقاط دعوای زوج عوض بدهند یا نه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] عوض لازم نیست و لذا صحیح است صلح در مقام ابراء و صلح در مقام هبه غیر معوّضه. (دهکردی، یزدی)

* این شرط لازم نیست و لذا صحیح است در مقام ابراء و صلح و در مقام هبه غیر معوّضه. (نخجوانی)

[۳] اقوی جواز صلح بدون عوض است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۱

چنین صلح باطل است.

و در صلحِ طلا و نقره قبض در مجلس شرط نیست چه آن مخصوص بیع است، چنانکه گذشت.

و بعد از آنکه این شروط بهم رسد صلح لازم می‌شود، چه آن عقدیست لازم از هردو طرف.

و صلح عقدیست مستقلّ به سر خود. و بعضی [۱] از مجتهدین گفته‌اند که تابع بیع است هرگاه در آن عینی منتقل شود بعوض، و فرع اجاره است هرگاه در آن منفعتی منتقل شود، و فرع هبه است هرگاه در آن عینی منتقل شود بی‌عوض، و فرع إبراء است هر گاه در آن اسقاط حقّی شود، و فرع عاریت است هرگاه متضمّن منفعتی شود بغیر عوض «۱».

و صلح همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است، و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنّیان را که گفته‌اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد «۲».

و صحیح است صلح کردن برعین به‌عین، و برمنفعت به‌منفعت، و برعین به‌منفعت، و بر منفعت به‌عین، و بر جنس آنچه دعوی

می کند و به غیر جنس آن.
و جایز است صلح کردن به زیاده از قیمت متاعی که نزاع در آن کنند و به کمتر از قیمت آن. و همچنین صحیح است صلح کردن به چیزی حالّ از چیزی که به‌وعده باشد، و به‌وعده از چیزی که حالّ باشد.

---

[۱]- قول این بعض محلّ تأمّل است و اظهر قول اوّل است. (نخجوانی-

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۲: ۲۸۸.
(۲) شافعی، الامّ ۳: ۲۲۱ و ۲۲۸. مجموع، ۱۳: ۳۸۸. ابن قدامه، مغنی ۵: ۱۰. شیخ طوسی، خلاف ۳: ۲۹۳.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۳

باب دهم در بیان اجاره دادن، و عاریت نمودن و احکام غصب کردن، و توابع آن

مطلب اوّل در اجاره دادن

فصل اوّل در شروط اجاره

فصل اوّل در شروط اجاره
بدان‌که اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را به‌عوض معلومی.
و شروط آن پانزده [۱] است:
اوّل: ایجاب چون «آجرتُک هذا بهذا» یعنی اجاره دادم به‌تو فلان زمین را به‌مبلغی معیّن مثلًا. و به لفظ عاریت و بیع صحیح نیست، اگرچه قصد اجاره [۲] کنند [۳].
دوم: قبول چون «قبلتُ» و آنچه دلالت کند بر رضای او به ایجاب.
سوم آنکه: هریک از مؤجر و مستأجر بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرّف باشند، پس اجاره طفل [۴] و دیوانه و غافل و مست و بیهوش [۵] و خفته و کسی که او را به اکراه

---

[۱] بلکه شانزده است با تعیین مدّت اجاره. (دهکردی)
[۲] با فرض قصد اجاره بطلان خالی از اشکال نیست. (یزدی)
[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)
[۴] هر چند به اذن ولیّ او باشد. (نخجوانی)
[۵] ونه از هازل و نه از محجورعلیه به سبب سفه یا فلس لکن بالنسبه به سفیه ومحجور علیه
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۵
برآن دارند صحیح نیست. و مفلس اگر چیزی را به اجاره دهد صحیح نیست، امّا اگر خود را به‌اجاره دهد صحیح است.
چهارم آنکه: آنچه اجاره می‌کنند چیزی باشد که آن را توان دید یا وصف آن توان کرد به‌نوعی که جهالت از او برطرف شود [۱] پس در اجاره دادن حمّام- مثلًا- ناچار است از دیدن خانهای «۱» آن و بزرگی و کوچکی صحن آن، و تون و جایی که خاکستر

ریزند، و طهارتخانه و مصرف آب آن، یا وصف کردن آن حمّام به‌نوعی که جهالت از او برطرف شود. و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن که جهالت برطرف شود، و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن. [در اجاره حیوان لابدّ است از تعیین مدّت راکب و تعیین مرکوب به مشاهده یا به‌وصفی که جهالت برطرف گردد، و ذکر منازل و حمل نفقه و تقدیر آن، و دیدن آنچه کم شود هرروز به اکل معتاد لازم نیست مگر با شرط و امّا اگر کم شود بی‌اکل یا با اکل غیرمعتاد برداشتن بدل آن لازم است اگرچه شرط عدم ابدال کرده باشد.] «۲»

پنجم آنکه: آنچه به اجاره می‌دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از او نفع گیرند، پس‌اجاره درخت جهت خوردن میوه‌آن، وهیمه جهت سوزانیدن، و طعام جهت خوردن، وگوسفند جهت خوردن‌گوشت وشیر او، صحیح‌نیست. [۲] امّا در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز است.

صحیح است در اموال خودشان با اذن ولیّ سفیه یا اجازه او و با اذن غرماء محجور علیه یا اجازه آنها و همچنین بالنسبه به مکروه هرگاه اجازه نماید بعد از زوال اکراه. (نخجوانی)

[۱]- و همچنین باید مدّت اجاره معیّن باشد. (یزدی)

[۲] عدم صحّت اجاره درخت از جهت خوردن میوه احوط است. (تویسرکانی)

* اقوی جواز اجاره دادن درخت است از برای میوه که حین الاجاره موجود نباشد و همچنین گوسفند از برای شیر آن و همچنین چاه از برای آب کشیدن و نحو اینها، چون مذکورات عرفاً از منافع آنها محسوب می‌شود. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) رخت کن.

(۲) ما بین دو علامت در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۶

و آیا جایز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن برّه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز است. و همچنین اجاره کردن بوهای خوش که به بوئیدن کم نشود جایز است. و همچنین اجاره حمّام جهت نشستن در آن جایز است. و ریختن آب تابع آن است.

و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است.

ششم آنکه [۱]: آن چیزی را که اجاره می‌کنند باید که منفعت آن منتقل «۱» باشد.

و در اجاره‌کردن سیب جهت‌بوئیدن، ودرخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلاف است. [۲] امّا اجاره درخت جهت خشك کردن رَخْت برآن صحیح است.

هفتم آنکه: آنکه آن منفعت مباح باشد، پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست.

هشتم آنکه: منفعت مملوك باشد، پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست [۳].

نهم آنکه: نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره می‌گیرند ممکن باشد، پس اجاره نمودن زمین [۴] بی‌آب جهت زراعت کردن صحیح نیست، و همچنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین به‌عوض گاو یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست، چه

---

[۱]- شرط ششم محلّ تأمّل است، اظهر صحّت اجاره سیب جهت بوئیدن و درخت جهت‌نشستن در سایه او است. (نخجوانی)

[۲] اقوی جواز است. (تویسرکانی)

* اظهر صحّت است. (دهکردی، یزدی)

[۳] مگر اینکه صاحب ملک اجازه کند بنابر اظهر. (نخجوانی)

[۴] اجاره کردن زمین به جهت زراعت در امکنه که عادت جاری شده بر زراعت دیمی که به چندباران آن زرع عمل می‌آید بی اشکال جایز است و همچنین اشجار. (دهکردی)

---

(۱) دربعضی از نسخه‌ها: مستقلّ.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۷

انتفاع در این دو صورت ممکن نیست.

دهم آنکه: قادر باشد برتسلیم آن، پس اجاره حیوان و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست.

یازدهم آنکه: منفعت چیزی نباشد که به حسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند، پس اجاره شخصی جهت کندن دندانی که درد نمی‌کند، یا جنب و یا حایض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست. امّا اگر اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد می‌کند صحیح است. و همچنین صحیح نیست اجاره کردن کافر [۱] مصحف را جهت نظر کردن در آن و مسلمان را جهت خدمت کردن.

دوازدهم آنکه: ممکن باشد که مستأجر را منفعت حاصل شود، پس اجاره کردن کسی‌که حجّ بر او واجب باشد جهت حجّ کردن از غیر صحیح نیست.

سیزدهم آنکه: منفعت معلوم باشد چون خیّاطی کردن قباءِ شخص، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست.

چهاردهم آنکه: عوض منفعت معلوم باشد به مشاهده آن یا به‌وصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد به کیل و وزن درآوردن، پس اگر مجهول باشد صحیح نیست.

پانزدهم آنکه: عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیّر است میانه فسخ و امضای با ارش [۲] عیب.

و هر گاه این شروط متحقّق شده باشد اجاره لازم است، و فسخ آن نمی‌شود مگر به باطل شدن عینی که اجاره کرده باشد، چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی‌که او را به اجاره گرفته‌اند، خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض، و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلّاک.

و باطل نمی‌شود به منع کردن مؤجر مستأجر را از تصرّف کردن در عین، و غصب

---

[۱]- این احوط است. (تویسرکانی)

[۲] در ارش تأمّل است. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۸

نمودن عین پیش از قبض، و مفلس بودن مستأجر.

و خلاف است میانه مجتهدین که آیا اجاره به موت یکی از موجر و مستأجر باطل می‌شود یا نه؟ بعضی گفته‌اند که: باطل می‌شود، و بعضی [۱] برآنند که باطل نمی‌شود [۲] خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن، و بعضی گفته‌اند که: به موت مستأجر باطل می‌شود نه به موت موجر. [۳] و استاد فقیر اعنی شیخ الطّایفه بهاءالملّهٔ والدّین محمّد العاملی- طاب ثراه- در این مسأله متوقّف بود جهت تعارض ادلّه. [۴]

و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدّت اجاره میانه مجتهدین در این خلاف است، بعضی بر این رفته‌اند که اقرب آن است که باطل است [۵] و مستأجر برای بقیّه اجرت به ورثه موجر رجوع می‌کند. [۶]

و باطل نمی‌شود اجاره به‌فروختن عین، امّا اگر مشتری جاهل به اجاره باشد مخیّر است در فسخ و امضا.

و اگر اجیر معیّن بیمار شود اجاره باطل می‌شود، امّا اگر معیّن نباشد یا معیّن باشد

---

[۱]- قول این بعض اظهر است مگر این‌که شرط کرده باشد که مستأجر بنفسه استیفاء منفعت کندپس باطل می‌شود به موت مستأجر قبل از استیفاء منفعت چنانچه هرگاه موجر مالک منفعت مدّت حیات خود به سبب وصیّت مالک عین بوده باشد پس به موت این اجاره باطل می‌شود. (نخجوانی)

[۲] عدم بطلان مطلقاً اقوی است. (دهکردی)

[۳] قول دوم اظهر است. (یزدی)

[۴] اقوی عدم‌بطلان اجاره‌است به‌موت موجر یا مستأجر وتعارض ادلّه موجب‌توقّف نمی‌شود بلکه لابدّ است ازرجوع به‌قواعد شرعیّه ومقتضای‌آنها لزوم وعدم‌بطلان است‌وهمچنین‌اقوی عدم‌بطلان‌است به‌موت موقوف علیه بلکه موقوف است به اجازه موقوف علیه بعد از موت موقوف علیه اوّل. پس با اجازه او صحیح است و با عدم اجازه باطل است. (تویسرکانی)

* ظاهراً ترجیح با ادلّه باطل نشدن به موت است مطلقاً. (صدر)

[۵] بطلان اقرب است مگر آنکه آن موجر متولّی بوده و به ملاحظه مصلحت بطون اجاره داده‌باشد. (دهکردی، یزدی)

* ولی دور نیست که به اجازه طبقه بعد از او صحیح گردد. (صدر)

[۶] اگر تمام اجرت را داده باشد و از برای موجر ترکه باشد. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۳۹

و مضمون [۱] باشد باطل نمی‌شود و الزام می‌کنند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار.

و به مجرّد عقد موجر مالک اجرت می‌شود و مستأجر مالک منفعت، امّا تسلیم اجرت موقوف [۲] است برتسلیم عین. و اگر اجرت برعمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازم است.

و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستأجر، و هر گاه مدّتی بگذردکه انتفاع ازآن عین ممکن‌باشد و مستأجر منتفع نشود اجرت ثابت می‌شود.

و آیا نفقه کسی‌که به اجرت می‌گیرند و علیق «۱» چاروائی که کرایه می‌کنند و آب دادن او برکسی است که او را اجاره کرده یا برصاحب او است؟ میانه مجتهدین در این مسأله خلاف است. اقرب آن است که بر صاحب چارواست یعنی برآن کسی‌که اجیر شده نه برآنکه اجاره کرده. امّا مایحتاج چاروای اجاره از زین و لجام برکسی است که به‌اجاره می‌گیرد.

و سُنّت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخّص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که به او دهند. و مکروه است چیزی را که به تقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند.

فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه، و در چند موضع جایز

فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه، و در چند موضع جایز

بدان‌که در پانزده موضع اجاره حرام است، و در هشت موضع مکروه، و در شانزده موضع جایز. اما در پانزده موضعی که حرام است:

اوّل: اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو.

---

[۱]- یعنی عمل در ذمّه او باشد نه خصوص عمل خودش. (دهکردی، یزدی)

[۲] احوط عدم توقّف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل. (تویسرکانی، صدر)

---

(۱) خوراک ستوران از کاه و یونجه و علف.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۰

دوم: اجاره کسی که سرود به‌باطل [۱] کند، سوای‌عروسی [۲] که درآن جایز [۳] است.

سوم: اجاره کسی جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن. امّا اگر از برای سرکه کردن باشد، یا آنکه مرده را از محلّه جهت بوی بد بردارد صحیح است.

و همچنین است [۴] برداشتن شراب جهت یهود. [۵]

چهارم: اجاره کتابت‌کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیرنقض حجّت برایشان.

پنجم [۶]: اجاره دادن خانه به یهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد، و همچنین اگر خانه را به مسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن.

ششم: اجاره دادن سگ گیرنده و خوک.

هفتم [۷]: اجاره دادن خروس که به نماز بیدار کند. [۸]

هشتم [۹]: اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مردگان کردن. امّا رزق از بیت‌المال گرفتن ایشان جایز است.

نهم: اجاره دادن زمینی که آب برآن ننشیند جهت زراعت کردن.

دهم [۱۰]: اجاره دادن زمین به آنچه از آن زمین بیرون آید.

---

[۱] اگر مراد به باطل محرّم است در عروسی نیز جایز نیست. (دهکردی، صدر)

[۲] احوط منع است در حال عروسی نیز. (تویسرکانی)

* در عروسی نیز احوط ترک است. (یزدی)

[۳] جواز محلّ تأمّل است، احوط ترک است. (نخجوانی)

[۴] در عدم جواز. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] احوط ترک است. (تویسرکانی، صدر)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۷] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۸] بر فرض این‌که این فایده را داشته باشد مانعی ندارد. (دهکردی، یزدی)

* بر فرض ثبوت این فایده بطلان اجاره ممنوع است. (نخجوانی)

[۹] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۱۰] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۱

یازدهم: اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مُفلس.

دوازدهم: اجاره گوسفند نر که برماده اندازند. امّا اگر برای صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلال است.

سیزدهم [۱]: اجاره کسی جهت ساختن صورتهای سایه‌دار. [۲]

چهاردهم [۳]: اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیّه.

پانزدهم: اجاره‌دادن نفس خود را جهت حجّ، کسی که حجّ بر او واجب باشد. [۴]

و امّا آن هشت موضعی که مکروه است:

اوّل: اجاره مسلمان جهت خدمت یهودی.

دوم: اجاره برتعلیم قرآن غیرواجب، و کتابت آن و نوشتن عشرهای آن به طلا.

سوم: اجاره حجامت‌کننده با شرط اجرت.

چهارم: اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه.

پنجم: اجاره‌شخصی جهت گریه‌کردن به‌باطل. [۵] امّاجهت‌نوحه‌به حقّ جایز است.

ششم: اجاره دادن نفس خود را جهت زایانیدن زنان به شرط اجرت.

هفتم: اجاره حجّام جهت ختنه کردن.

هشتم: اجاره دادن کنیز به غیر امین.

و امّا شانزده موضعی که جایز است:

اوّل: اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن، و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] هرگاه ذی روح باشند، بلکه از برای نقش آنها نیز جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] یعنی حجّ بر آن‌که می‌خواهد اجیر شود واجب باشد. (دهکردی، صدر)

* یعنی در صورتی‌که مستأجر حیّ باشد. (نخجوانی)

[۵] هرگاه باطل در محرّمات باشد اجاره از جهت گریه به او حرام است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۲

دوم: اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و نوشتن خطّ.

سوم: اجاره کردن کسی جهت هرعمل مباحی که خواهد.

چهارم: اجاره کردن شخصی جهت حجّ که براو حجّ واجب نباشد.

پنجم: اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل.

ششم: اجاره کردن جهت نماز میّت. [۱]

هفتم: اجاره کردن قنات جهت زراعت کردن به آب آن.

هشتم: اجاره عقار، یعنی زمینها.

نهم: اجاره زیور جهت زینت.

دهم: اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت.

یازدهم: اجاره رَخْت جهت زینت.

دوازدهم: اجاره درخت برای خشک کردن رخت برآن یا نشستن در سایه آن.

سیزدهم: اجاره چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره.

چهاردهم: اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گزاردن در آن.

پانزدهم: اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن. و بعضی از مجتهدین [۲] این را جایز نمی‌دانند «۱».

شانزدهم: اجاره سگ شکاری و باز و چرغ «۲» و پارس «۳» جهت شکار.

---

[۱] احوط ترک است. (تویسرکانی، صدر)

* یعنی قضای فوائت او (دهکردی، یزدی)

[۲] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است. (صدر)

---

(۱) علّامه، تذکره ۲: ۲۹۶. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۷: ۱۳۱.

(۲) پرنده شکاری.

(۳) جانوری است شکاری کوچکتر از پلنگ که او را یوزپلنگ گویند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۳

فصل سوم در احکام اجاره کردن

فصل سوم در احکام اجاره کردن

بدان‌که مستأجر امین است، پس با تلف عین ضامن نیست. و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد [۱] می‌شود.

و در هجده موضع ضامن [۲] است:

اوّل: با تعدّی و تقصیر. و خلاف است میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف؟ اصحّ آن است که ضامن قیمت روز تلف [۳] است.

دوم: گازر «۱» اگر جامه را پاره کند ضامن است. و اگر جامه کسی را به‌سبب اشتباه به‌دیگری دهد نیز ضامن است.

سوم: حمّال اگر چیزی را بشکند ضامن است.

چهارم: ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند.

پنجم: ملّاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است.

ششم: طبیب.

هفتم: کحّال «۲».

) هشتم: بیطار «۳».

) نهم: اجیرآنچه‌را عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاهدارد و تلف شود ضامن است.

دهم: معلّم اطفال اگر برای تأدیب اطفال را بزنند به‌حدّی‌که به جنایت رسد ضامن است.

---

[۱] اقوی عدم فساد عقد است به این شرط، اگر چه فساد احوط است. (تویسرکانی)

* اقوی صحّت شرط ضمان است. (دهکردی، یزدی)

* معلوم نیست. (صدر)

* و این قول هر چند که مشهور است، لکن اقوی صحّت شرط ضمان است. (نخجوانی)

[۲] ضمان در بعضی از این هجده موضع محلّ تأمّل است یا محتاج به تفصیل است. (صدر)

[۳] بلکه قیمت روز اداء است. (یزدی)

---

(۱) رَخْتشوی.

(۲) سرمه‌کش و چشم پزشک.

(۳) دامپزشک.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۴

یازدهم: کسی‌که ختنه می‌کند اگر قطع حشفه کند یا بی‌اذن ولیّ طفل او را ختنه نماید و سرایت کند به جنایت طفل ضامن است.

دوازدهم: اگر کسی را به جهت کندن دندانی که درد کند اجاره کنند و او دندان صحیح را بکند ضامن است.

سیزدهم: خیّاط آنچه را ضایع کند از جامه ضامن است.

چهاردهم: طبّاخ آنچه را ضایع کند ضامن است.

پانزدهم: جولاه «۱»

آنچه را ضایع کند ضامن است.

شانزدهم: خبّاز اگر نان را بسوزاند ضامن است.

هفدهم: چوپانِ گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند در حفظ گوسفندان، آنچه ضایع شود از گوسفندان ضامن است.

هجدهم: حمّامی اگر چیزی به او سپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامن است.

و اگر میانه موجر و مستأجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قولِ منکر اجاره است با قسم. و در ردّ کردن آن قول قول مالك است با قسم. و در هلاك شدن متاع قول قول مستأجر است با قسم. و در کیفیّت اذن در فعل قول قول مالك است. و در قدر اجرت قول قول مستأجر است. و در مدّت اجاره قول قول موجر است. و در تعدّی قول قول مستأجر است.

---

(۱) جولاه- بر وزن روباه- بافنده را گویند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۵

مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن

فصل اوّل در عاریت دادن

فصل اوّل در عاریت دادن

و آن عقدی است جایز، و هریك از ایشان را می‌رسد رجوع کردن، الّا در دفن میّت مسلمان که در آن رجوع بعد [۱] از دفن جایز نیست، چه شکافتن قبر حرام است تا آنکه استخوان او پوسیده شود. و بعضی از مجتهدین استثنا کرده‌اند چیزی را نیز که رجوع کردن به‌آن ضرر رسد به کسی‌که آن را عاریت کرده، چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی به‌عاریت گرفته باشد در دریا، رجوع به [۲] آن نمی‌رسد چه آن موجب ضرر است «۱».

و شروط آن هفت است:

اوّل: ایجاب، و آن هرچیزی است که دلالت کند برعاریت گرفتن چیزی از کسی،

---

[۱]- شبهه نیست در اینکه عدم رجوع در دفن و در آنچه بعضی از مجتهدین گفته‌اند موافق‌احتیاط است و سزاوار نیست ترک این احتیاط. (تویسرکانی)

[۲] البتّه رجوع ننمایند. (صدر)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۳: ۲۱۴. شهید ثانی، مسالك ۵: ۱۳۴ و روضه ۴: ۲۵۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۶

و اشارت و ایماء نیز در آن کافیست.

دوم: قبول، و آن رضای به ایجاب است، خواه قولی مثل آنکه «قبول دارم» و خواه فعلی چون گرفتن به‌عاریت.

سوم آنکه: کسی که عاریت می‌دهد و می‌گیرد باید که بالغ و عاقل و جایزالتصرف باشد، پس عاریت طفل و مجنون بی‌اذن ولیّ ایشان، و سفیه، و بنده بی‌اذن مولی و کسی که او را به اکراه برآن دارند، صحیح نیست. [۱]

چهارم آنکه: کسی که عاریت می‌دهد مالك باشد پس عاریت مستأجر صحیح است [۲] و عاریت غاصب صحیح نیست.

پنجم آنکه: آن چیزی را که به‌عاریت می‌گیرند می‌باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر به‌واسطه جهاندن برگوسفند ماده. و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست. امّا اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آن را استثنا کرده‌اند. و در غیر گوسفند خلاف است. اقوی آن است که مخصوص گوسفند [۳] است.

ششم آنکه: کسی که عاریت می‌کند می‌باید که اهلیّت آن داشته باشد که به او توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حجّ عاریت شکار کند صحیح نیست.

هفتم آنکه: عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت

---

[۱] اگر بعد از زوال اکراه اجازه کند صحیح است. (نخجوانی)

[۲] با عدم قصد خصوصیّت در اجاره صحیح است و با اعتبار خصوصیّت تسلیم عین موجره بی اذن مالك جایز نیست. (دهکردی)

* تسلیم عین بی اذن موجر مشکل است مگر این‌که معلوم شود که معیر مالك منفعت مطلقه است چنانچه جایز نیست هرگاه شرط شده باشد بر او که خود بنفسه استیفاء منفعت از آن کند. (نخجوانی)

* تسلیم عین بی اذن موجر مشکل است. (یزدی)

[۳] اقوی عدم اختصاص است. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۷

ریختن شراب در آن جایز نیست، و عاریت گرفتن کنیز جهت تمتّع گرفتن از او به‌غیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحت گویند جایز نیست.

و مکروه است عاریت کردن پدر و مادر غلامی را جهت خدمت کردن آن غلام.

و آنچه به‌عاریت می‌گیرند امانت است در دست عاریت گیرنده، پس اگر بی‌تقصیر تلف شود او ضامن نیست اگرچه به سبب استعمال کردن ناقص شود، مگر آنکه شرط ضمان با تلف کرده باشد، یا آنکه آنچه به‌عاریت گرفته طلا و نقره باشد چه به تلف

آنها ضامن است خواه سکّه‌دار باشد و خواه بی‌سکّه.

و اگر میانه عاریت‌دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم، و اگر دعویِ ردّ کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم.

فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن

فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن

و شروط آن نیز هفت است:

اوّل: ایجاب به‌طریقی که در عاریت گذشت.

دوم: قبول به‌طریقی که در عاریت مذکور شد.

سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرّف باشد، چه اگر یکی از ایشان طفل باشد، یا دیوانه یا سفیه، یا مست یا بیهوش، یا کسی باشد که به اکراه او را برآن دارند، یا غلامی بی‌اذن آقا باشد، امانت صحیح نیست.

و قبول امانت کردن سنّت است و حفظ نمودن آن به‌قدر امکان بعد از قبول واجب است، و همچنین ردّ آن برمالک واجب است، و در وقت ردّ کردن آن گواه گرفتن سنّت است. و ممزوج ساختن امانت به‌مال خود یا به مال غیر، خواه به جنس آن باشد و خواه به غیر جنس آن حرام است.

و امانت‌گیرنده امین است، پس اگر تلف شود ضامن نیست.

امّا در هشت موضع ضامن است:

اوّل: به تصرّف کردن در آن چون پوشیدن

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۸

. دوم: ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جایی که ظالم ببیند و به‌قهر و غلبه بگیرد، یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند.

سوم: خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند، مگر آنکه از تلف ترسد.

چهارم: به کسی دیگر به امانت سپردن بی‌اذن مالک بی‌احتیاج و اگرچه عادل باشد.

پنجم: تقصیر کردن در مایحتاج آن چون علف حیوان.

ششم: انکار کردن امانت.

هفتم: اهمال کردن در دادن به صاحب آن با آنکه صاحبش بطلبد.

هشتم: عازم بودن بر ندادن به صاحب.

و باطل می‌شود امانت به مردن و جنون و بیهوشیِ هریک از ایشان اگرچه کم باشد، و همچنین به عزل نفس خود.

و اگر میانه امانت‌گیرنده و امانت‌دهنده در انکار امانت نزاع واقع شود [۱] قول قول امانت‌گیرنده است. و قول قول مالک است [۲] در قیمت با تعدّی. و قول قول امانت‌گیرنده است در این‌که گوید: ردّ کردم به کسی که امانت به من داده بود، امّا اگر گوید: ردّ کردم به وارث او قول قول وارث است با قسم.

---

[۱]- اظهر تقدیم قول امانت گیرنده است. (دهکردی، یزدی)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۴۹

مطلب سوم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن

فصل اوّل در احکام غصب کردن

فصل اوّل در احکام غصب کردن

بدان‌که غصب، گرفتنِ مال غیر است از روی تعدّی و غلبه، پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرّف آن نشوند او را غاصب نمی‌گویند.

و تصرّف [۱] در آنچه قابل نقل باشد نقل کردن آن است، و در چاروا سوار شدن بر او، و در فرش نشستن بر آن، و در عقار «۱» دخول نمودن در آن، و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب خانه کافیست. [۲]

و غصب کردن حرام است به حسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع، و تصرّف کردن غاصب در آن مال حرام است سوای ردّ کردن به صاحبش، چه ردّ آن واجب است اگرچه متعذّر باشد [۳] چون چوب در عمارت و لوح در کشتی و اگرچه محتاج به ویران

---

[۱]- مناط استیلاء و تحت ید در آوردن است که به حسب مقامات مختلف می‌شود. (دهکردی، یزدی)

[۲] غصب استیلاء و در تحت ید تسلّط در آوردن مال غیر است عمداً و عدواناً، سوار شدن و نشدن و امثال آن میزان نیست. (صدر)

[۳] یعنی صعوبت داشته باشد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) عقار: سرای و زمین، خواه دارای بنا باشد یا نباشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۰

کردن آن باشد، امّا اگر در دریا باشد و لوح در پایین کشتی باشد ردّ آن بعد از اخراج به‌ساحل واجب [۱] است.

و اگر ردّ نمودن عین مغصوب متعذّر باشد [۲] واجب است ردّ کردن مثل آن، و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلا بدهد. [۳]

و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل [۴] داشته باشد و غاصب امتناع از [۵] دادن مثل آن نماید، یا آنکه مثل آن موجود نباشد، در آن پنج قول است:

اوّل: قیمت اعلا از روز غصب تا روز تلف.

دوم: قیمت اعلا از روز تلف تا روز نایاب بودن.

سوم: قیمت اعلا از روز غصب تا روز نایاب شدن.

چهارم: قیمت اعلا از روز غصب تا وقت ردّ آن.

پنجم: قیمت روز اقباض. [۶]

و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد، خواه منفصل باشد چون فرزند، یا متّصل چون فربهی، واجب است برغاصب که با اصل به مالک ردّ کند. و اگر غاصب آن عین را ندهد و بدل او را بدهد مالکش صاحب بدل می‌شود [۷] امّا غاصب مالک آن عین

---

[۱] صبر کردن تا رسیدن به ساحل احوط است. (تویسرکانی)

* وجوب اخراج پیش از رسیدن به ساحل در مفروض متن معلوم نیست. (صدر)

[۲] یعنی ممکن نباشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] علی الاحوط ولکن اقوی قیمت یوم الاداء است. (دهکردی، یزدی)

* اظهر این است که در قیمی قیمت روز تلف و در مثلی قیمت روز اقباض بدهد و دادن اعلی احوط است و عبارت قاصر است و اقوال زیاده از پنج است. (نخجوانی)

[۴] عبارت ناخوش است، مراد این است که هرگاه مثلی باشد و مثل آن متعذّر باشد یا قیمی‌باشد و اقوال بیش از این است و اظهر آنها قول پنجم و احوط چهارم است. (یزدی)

[۵] به مجرّد امتناع غاصب‌ازمثل باعث‌انتقال به‌قیمت‌نمی‌شود. (تویسرکانی، دهکردی، صدر)

[۶] یعنی روز ردّ. (یزدی)

[۷] در غیر بدل حیلوله باید تأمّل نمود. (صدر)

* یعنی مالک بدل می‌شود. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۱

نمی‌شود. [۱]

و هرگاه گندم و جو را غاصب زراعت کند همه آن ملک مالک [۲] است.

و اگر غاصب در آن تصرّف کند به چیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد کردن گندم، و تعلیم کاری به غلام مالک آن نمی‌شود، بلکه لازم است که ردّ کند آن عین را.

و اگر تصرّف کند به چیزی که قیمت آن کم شود لازم است که آن عین را با ارش نقصان رد کند.

و اگر غاصب آن را ممزوج سازد به مساوی آن یا بهتر از آن شریک است با مالک آن، پس در این صورت اگر حقّ مالک را از اعلا [۳] بدهد واجب است بر او که قبول کند. و اگر به کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیّر [۴] است مالک در گرفتن آن عین با ارش یا مثل آن. و اگر مالک به‌قدر حقّ خود ازادون خواهد واجب است بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حقّ خود خواهد حرام است.

و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده، پس در این صورت ضامن مثل است. و ممزوج ساختن گندم به جو اتلاف نیست، بلکه او را تکلیف می‌کند به جدا کردن از یکدیگر و اگرچه بر او دشوار باشد.

و اگر ریسمان را غصب کند و به آن قبائی بدوزد واجب است شکافتن و بیرون آوردن، مگر آنکه ترسد که به سبب بیرون آوردن ریسمان قبا [۵] ضایع شود، چه در این

---

[۱] مشکل است، بلکه حکم به ملکیّت متزلزله او خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۲] بعید نیست که مالک مخیّر باشد ما بین تملّک زرع یا گرفتن عوض و همچنین در تخم که جوجه شود و امثال آن. (یزدی)

[۳] اگر از اعلاء ممزوج به مغصوب بدهد واجب است قبول. (تویسرکانی)

[۴] و بعید نیست تعیین ارش. (یزدی)

[۵] واجب است بیرون آوردن با مطالبه مالک هر چند قباء ضایع شود، بلی هرگاه ریسمان به‌بیرون آوردن تلف شود واجب نیست، بلکه به منزله تلف است و همچنین است ریسمان در جراحت حیوان که بر فرض این‌که بیرون آوردن موجب تلف ریسمان شود واجب نیست، و امّا هرگاه موجب تلف حیوان شود پس محلّ اشکال است. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۲

صورت لازم است [۱] قیمت آن را بدهد.

و همچنین قیمت می‌دهد [۲] اگر به آن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد، مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت می‌تواند شکافت وآن را بیرون آورد. و امّا اگر بشکافتن و بر آوردن ریسمان حیوان بمیرد آیا آن‌را می‌تواند شکافت و ریسمان بیرون آورد [۳] یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است.

و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند با جهل هر دو به حرمت و کنیز بکر باشد باید که کنیز را با مهرالمثل او و یا ده یک [۴] قیمت او به‌صاحبش ردّ کند. و اگر بکر نباشد او را با بیست یک قیمت او ردّ کند. و بعضی از مجتهدین برآنند [۵] که برغاصب لازم است که کنیز را ردّ کند با اکثر امرین از ارش و ده یک قیمت او در صورت اولی.

واگر بکارت کنیز را با انگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز ردّ کند، و اگر بعد از آنکه بکارت او را به انگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد- از مهرالمثل یا ده یک [۶] قیمت او- با اجرت‌المثل [۷] ایّامی که کنیز را داشته بدهد.

و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت [۸] از غاصب است و قیمت فرزند را در

---

[۱] معلوم نیست که بر مالک- واجب باشد قبول قیمت در این صورت و همچنین در صورت دوختن جراحت حیوان لکن اولی و احوط است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

[۳] ظاهراً مانع ندارد. (صدر)

[۴] اقوی ردّ ده یک است در بکر و بیست یک است در غیر بکر. (تویسرکانی)

* و اقوی تعیین ده یک است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] این قول ضعیف است. (نخجوانی)

[۶] ده یک معیّن است. (دهکردی، یزدی)

* اظهر تعیین ده یک است در این صورت نیز علاوه بر دیه بکارت است که او را به انگشت برده است. (نخجوانی)

[۷] حتّی زمان وطی اگر فرض شود منفعتی از برای آن زمان که با وطی جمع شود. (نخجوانی)

[۸] یعنی در صورت جهل به حرمت. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۳

روزی که وضع حمل کنیز می‌شود به صاحبش می‌دهد، با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد.

و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی برشکم آن کنیز زند که طفل او بیُفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد می گیرد، و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده می گیرد.

و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند، پس اگر به اکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهرالمثل [۱] و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایّامی که پیش غاصب بوده با کنیز می گیرد، و برغاصب حدّ لازم است. و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هردو را حدّ می‌زنند، و در مهر خلاف است [۲] میانه مجتهدین.

و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم به غصب بودن دخول کند حکم او حکم غاصب است.

و اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هردو از صاحب گوسفند ماده است و اگرچه آن از غاصب باشد، امّا غاصب اجرت و ارش نقصان را به‌صاحب گوسفند نر می‌دهد.

و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالك آن زمین را ازاله آن زراعت می‌رسد اگرچه نزدیک به چیدن شده باشد.

و اگر غاصب آنچه را غصب کرده بفروشد موقوف براجازت مالك است، و مشتری ضامن عین و منفعت آن است. و اگر مشتری عالم به آن بوده باشد واجب است که آن را به‌صاحبش ردّ کند، در این صورت مشتری رجوع برغاصب [۳] نمی‌کند و اگر

---

[۱]- بلکه ده یک یا بیست یک. (یزدی)

[۲] هرگاه بکر باشد ارش بکارت بدهد و در غیر بکر احوط مراعات احتیاط است به دادن غاصب نصف عشر را و مطالبه نکردن مالك آن را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] بلی رجوع می‌کند بر غاصب به ثمنی که به او داده اگر تلف نکرده باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۴

عالم به آن نبوده باشد رجوع برغاصب می‌کند، و مالك مخیّر است در رجوع کردن برغاصب یا مشتری.

پس اگر رجوع کند برمشتری، مشتری که عالم به غصب نبوده رجوع می‌کند برغاصب. و اگر رجوع کند برغاصب، غاصب رجوع می‌کند به مشتری که عالم به غصب بوده [۱] و اگرچه مشتری به‌دیگری فروخته باشد.

و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن‌اند و مالك مخیّر است که از هرکدام از ایشان که خواهد بگیرد.

و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد می‌شود [۲] و صاحب غلام قیمت او را از غاصب می‌گیرد.

و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آن است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۳]

فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

و آن در دوازده موضع است:

اوّل: غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است. و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلا را ضامن است.

دوم: غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامن است کنیز را و مهرالمثل او را یا ده یک [۴] قیمت او اگر بکر باشد، و بیست یک قیمت او اگر بکر نباشد

---

[۱]

. اگر تلف نشده باشد و الّا مشکل است. (یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* مشکل است بلکه آزاد نشدن خالی از قوّت نیست چون موجب آزادی تنکیل خود مالك است، بلی هرگاه در ید غاصب کور یا زمین گیر یا اجذم شود آزاد می‌شود و باید غاصب قیمت او را به مالك دهد. (دهکردی، یزدی)

[۳] هرگاه شراب را به جهت سرکه شدن نگاه داشته باشد و غاصب آن را غصب کند بعد از سرکه شدن باید ردّ کند و اگر تلفت شود عوض آن سرکه را بدهد. (دهکردی، یزدی)

[۴] گذشت که ده یک یا بیست یک متعیّن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۵

سوم: غصب کردن سگ‌شکاری وسگ گلّه وسگی که محافظت زراعت کندو سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید، چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامن است. [۱]

چهارم: غصب کردن مدرسه یا رباط «۱» و منع کردن مستحقّین آنها را از داخل شدن در آنها، چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است.

پنجم: غصب کردن زیت و جوشانیدن آن به حیثیتی که کم شود، چه غاصب آن را و آنچه کم شده باشد از آن ضامن است.

ششم: غصب کردن میوه، پس غاصب ضامن است آن میوه را و قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد، قیمت روزی [۲] که غصب کرده است.

هفتم: غصب کردن غلام و خَصی کردن او، چه قیمت خصیتین [۳] را با غلام ضامن است. [۴]

هشتم: غصب‌کردن [۵] طلا و نقره و زرگری کردن آنها، چه غاصب ضامن مثل آنها

---

[۱] اگر در ید او تلف شوند ضامن قیمت آنها است و اگر آنها را بکشد بعد از غصب کردن اکثر الامرین از دیه آنها و قیمت را باید بدهد. (دهکردی، یزدی)

[۲] احوط ضمانت اعلی القیم است. (تویسرکانی)

* اظهر قیمت یوم الاداء است و احوط اعلی القیم تا یوم اداء است مثل سایر چیزها. (دهکردی، یزدی)

[۳] وآن تمام قیمت غلام‌است، پس اگرغلام موجود است اورا باتمام قیمت‌باید بدهد واگر بعد از خصی‌کردن تلف‌شده باشد قیمت دیگر نیزبدهد با ملاحظه خصی بودن. (دهکردی، یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] در غصب طلا و نقره واجب است ردّ عین بابقاء آن و اگر صنعتی در آن بوده یا غاصب‌احداث کرده و زایل شده باشد باید ارش بدهد با ردّ عین و با عدم بقاء عین واجب است مثل هرگاه صنعتی در آن نبوده و اگر بوده هرچند به فعل غاصب باشد باید قیمت بدهد چون علی الظاهر داخل در قیمیّات می‌شود مثل حلیّ و نحو آن و بهتر این است که قیمت را از غیر جنس بدهد به جهت تخلّص از رباء هرگاه در وزن مساوی نباشند هرچند جریان رباء در غرامات معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) جایی که در کنار جاده جهت استراحت کاروانیان سازند، مانند اطاقها، طویله، آب انبار و غیر آن، کاروانسرا.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۶

می‌باشد، واگرمثل متعذّر باشد ضامن آنهاست به نقد بلد و واجب است که زرگری کرده به صاحب بدهد، و اگر بشکند و به‌صاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است.

نهم: غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب، چه غاصب قیمت آن شیره [۱] را ضامن است. و آیا لازم است که شراب را هم به صاحب آن دهد؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. اقرب آن [۲] است که آن را نیز بدهد.

و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا ردّ مثل آن برغاصب لازم [۳] است یا نه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. [۴] امّا اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور به صاحبش ردّ کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد.

دهم: غصب کردن جنسی و به کمتر از آن در قیمت ممزوج ساختن، چه غاصب قیمت [۵] آن را ضامن است.

یازدهم: غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن [۶] چه قیمت آن را ضامن است. [۷]

دوازدهم: غصب کردن شراب یهودی که پنهان خورد.

---

[۱]- علی الظاهر شیره مثلی است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] اقرب عدم وجوب است. (دهکردی، یزدی)

[۳] اظهر عدم لزوم است. (نخجوانی)

[۴] اقرب آن است که غاصب تفاوت قیمت سرکه را با شیره به مالک بدهد هرگاه تفاوت قیمت داشته باشد و احتیاط به تراضی خیلی خوب است. (دهکردی)

* ردّ مثل واجب نیست بلکه حال آن حال فرع بعد است. (یزدی)

[۵] هرگاه ممزوج به غیر جنس کند و مثلی هم نباشد قیمت بدهد و اگر مثلی باشد مثل بدهد و اگر به جنس ممزوج شده بعید نیست تعیّن شرکت با اخذ ارش. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۶] هرگاه تلف شدن او به جنایت غاصب یا به سببی از غاصب شود ضامن دیه است والّاضامن نیست بنابر مشهور. (دهکردی، یزدی)

[۷] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۷

فصل سوم در اسباب ضمان

فصل سوم در اسباب ضمان

بدان‌که اسباب ضمان شصت و چهار امر است، سی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد، و بیست و شش امر دیگر این است که مذکور می‌شود:

اوّل: فوت کردن مال غیری را به نفس خود، پس اگر غلام کسی مال شخصی را فوت کند برذمّه او ثابت می‌شود که بعد از آزادی بدهد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که:

مولا از کسب غلام می‌دهد.

دوم: سبب تلف شدن آن، چون کندن چاه در غیر ملک خود به قصد افتادن چیزی در آنجا، یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی به او رسد.

سوم: به اختیار زیاده از قدر حاجت آب [۱] در مِلک خود بستن با آنکه داند [۲] که ضرر به‌غیری می‌رسد.

چهارم: به‌قدرحاجت‌آب درمِلک خود بستن باآنکه داندکه ضرربه‌غیری می‌رسد.

پنجم: آتش به زراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت به زراعت دیگری می کند.

ششم: باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا غسل یا دوشاب باشد تا آنچه در آن است بریزد یا آفتاب آن را نرم سازد یا به ملاقات نجاست نجس شود.

هفتم: باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آنکه بگریزد.

هشتم آنکه: چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرّف کرده باشد.

نهم: سر دادن چاروای خود که ضرری به غیر رساند.

---

[۱]- اقوی این است که آب انداختن در ملك خود و ضرر رسانیدن به غیر موجب ضمان استو همچنین آتش به زراعت خود زدن اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و اگر چه نداند که ضرر می‌رساند. (تویسرکانی)

* احوط در آب در ملك خود انداختن و آتش به زراعت خود زدن ضمان است اگر چه زاید بر قدر حاجت نباشد و نداند که ضرر می‌رساند. (صدر)

[۲] هرگاه نداند که ضرر می‌رسد ولکن صدق کند که اتلاف مال غیر کرده نیز بعید نیست ضمان و همچنین در دو امر بعد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۸

دهم: تقصیر دلّال در محافظت متاع و مال.

یازدهم: تقصیر گروگیرنده در محافظت گرو.

دوازدهم: تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت.

سیزدهم: تعدّی شریك از آنچه شریك او در تصرّف در مال شراکت اذن داده باشد، یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت.

[انکار کردن عاریت کننده و امانت گیرنده از تلف شدن ضامن است .

[عازم بودن ایشان بر ردّ نکردن آن [۱] «۱».

چهاردهم: تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدّی از اذن مالك، چه با تلف در این صورت ضامن است.

پانزدهم: امتناع وکیل از تسلیم مال موکّل بی‌سبب شرعی و تلف شدن آن.

شانزدهم: تعدّی وکیل از آنچه موکّل تعیین کرده.

هفدهم: تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تعریف «۲» آن، و در صورتی که کسی وصف آن کند و به او دهد بی‌اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که مالك دیگری بوده و آن تلف شده باشد.

هجدهم: تدلیس کردن در نکاح چه مُدلِّس مهر را ضامن است.

نوزدهم: اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود، قیمت اعلایِ آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف [۲] آن ضامن است.

بیستم: هر گاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند به‌نوعی که تلف شود، یا عضوی از اعضای او مجروح گردد ضامن است.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] بعید نیست قیمت یوم الاداء هرگاه قیمی باشد و در مثلی مثل است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) این مسأله و ماقبل آن در بعضی از نسخه‌ها آمده است.

(۲) بعضی از نسخه‌ها: تملّك آن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۵۹

بیست و یکم: افساد نکاح چون [۱] شیر دادن زن بزرگ زن کوچك را و غیر آن.

بیست و دوم: هر گاه عوض چیزی که زن در خلع کردن می‌دهد تلف شود ضامن است عوض آن را.

بیست و سوم: ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن به او.

بیست و چهارم: ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان، به‌طریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد.

بیست و پنجم: حیوان مأکول اللحم یا غیر آن را کشتن، چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته او را ضامن است اگر تفاوتی داشته باشد، و اگر تفاوتی نداشته باشد ضامن [۲] قیمت آن است.

بیست و ششم: چاروای کسی‌که در شب یا روز نقصانی به زراعت یا غیر آن رساند، صاحبش با تقصیر ضامن است.

[هرگاه یکی از سگ شکاری و سگ باغ و زراعت را بکشند ضامن است.]

[خوک و شراب کافر و یهود ایمن مستتر را تلف کردن ضامن قیمت است «۱».

---

[۱] ضمان مهر در این فرض مشکل است. (دهکردی، یزدی)

[۲] با عدم تفاوت ضمان نیست. (یزدی)

---

(۱) این مسأله و ماقبل آن در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۰

مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب

فصل اوّل در مزارعه

فصل اوّل در مزارعه

یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصّه‌ای از حاصل بردارد.

و شروط آن نُه است:

اوّل: ایجاب چون «زارعتُك» یعنی برزگر کردم ترا به آنکه در محصول شریك باشی به حصّه معلومی و کار کنی.

دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بررضای ایجاب.

سوم آنکه: هریك ازایشان بالغ و عاقل باشد، چه اگرطفل یا دیوانه باشد صحیح نیست.

چهارم آنکه: جایزالتصرّف باشد، چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب [۱] باشد صحیح نیست.

پنجم: تعیین مدّت زراعت و ضبط و حفظ آن به ماه و سال. [۲]

---

[۱] در غاصب موقوف به اجازه است. (تویسرکانی)

[۲] یـا به طریق متعارف به طوری که علم یا ظنّ حاصل شود به حصول غلّه یا ثمره و ادراك آن در آن مـدّت بلکه اکتفاء به حصول غلّه یا ثمره بدون تعیین مدّت خالی از قوّت نیست

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۱

ششم آنکه: منتفع شدن به آن زمین ممکن باشد [۱] چه اگر آن زمین آب نداشته باشد از نهر یا چشمه یا چاه، برزگر مخیّر است در فسخ، و همچنین اگر آب زمین در اثنـای مـدّت منقطع شود برزگر مخیّر است [۲] پس اگر فسـخ کند اجرت آنچه کار کرده اسـت می گیرد.

هفتم آنکه: برزگر حصّه داشته باشد.

هشتم آنکه: قدر حصّه مشخّص باشد، چه با جهالت آن صحیح نیست.

نهم‌آنکه: حصّه مشترک باشـد، چه اگر مقسوم باشد صـحیح نیست. [۳] و مکروه [۴] است که مالـک بـا حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند، و غیر طلا و نقره مکروه نیست.

و هر گاه این شـروط بهم رسد عقد مزارعه لازم می‌شود و هیچ کدام را اختیار فسخ نمی‌رسد مگر آنکه هردو راضـی شوند به فسخ. و باطل نمی‌شود به مردن هریک [۵] از ایشان.

و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیّر است در زراعت به هرنوعی که

و ظاهر اخبـار وارده در مسأله همین است و در حـدائق تصـریح می‌کنـد که دلیـل بر اشـتراط مـدّت در مزارعه نیست، بلی احوط و مشهور تعیین مدّت است. (نخجوانی)

[۱]- بعضـی از علمـاء ذکر کرده‌انـد که اگر انتفاع ممکن نباشـد باطل می‌شود مزارعه و همچنین اگرآب در اثناء منقطع شـد و فسـخ نمود عامل مستحقّ اجرت نیست و این قول بعید نیست. (تویسرکانی)

[۲] اصل مزارعه ظاهراً باطل می‌شود و هرگاه در اثناء مدّت آب قطع شود ثبوت تخییر از برای‌برزگر و اخذ اجرت بر آنچه کار کرده محتاج به تأمّل است. (دهکردی)

* هرگـاه ممکن باشـد تحصـیل آب ولو به حفر بئر جدیـد والّا باطل است و هرگاه در اثناء منقطع شود و ممکن نباشـد تحصـیل آن منفسـخ می‌شود نه این‌که مخیّر باشـد و ثبوت اجرت آنچه کار کرده است نیز مشکل است چنانچه اجرهٔ المثل زمین دادن او چنانچه بعضی گفته‌اند نیز مشکل است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] کراهت معلوم نیست، بلی بعضـی حکم به عـدم جواز کرده‌انـد بـدون فرق مـا بین طلا و نقره و غیر این دو ولکن مشـهور و اقوی جواز است بدون فرق چنانچه فرق نیست ما بین این‌که شرط برای مالک باشد یا عامل. (یزدی)

[۵] مگر هرگاه قید مباشرت زارع کرده باشد و او بمیرد. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۲

خواهـد زراعت کنـد. و اگر مالک نوعی را معیّن کند آن نوع متعیّن می‌شود، و در این صورت اگر خلاف نوع مالک کند به چیزی که ضرر به [۱] مالک رسد مالک مخیّر است میانه فسخ و امضاء، و با فسخ اجرةالمثل می‌گیرد و با امضاء [۲] تفاوت.

و اخراجات زمین [۳] و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط [۴] کرده باشد که برزگر بدهد.

واگر مالک شرط کند که زمین از او باشد و تخم و کار و عمل از دیگری جایز است.

وبعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: مزارعه در این صورت باطل [۵] است.

و جایز است که شرط کنند که تخم از هردو باشد، خواه در حصّه موافق باشند و خواه مختلف، و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف.

و هرگـاه مزارعه فاسـد شود زراعت از کسـی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازم‌است. [۶] و جـایز است که مالک حصه برزگر [۷] را بـه خرص وتخمیـن ازاوبه چیزی [۸] قبـول کنـد و قبـول برزگر در این صـورت لازم نیست، پس اگر قبول کند مالک را می‌باید آنچه قرار داده بدهد هر گاه زراعت از آفت سماوی به سلامت بماند، چه اگر به

---

[۱]- ضرر نرسد نیز خیار تخلّف شرط دارد. (دهکردی، یزدی)

[۲] محتمل است ثبوت اجرهٔ المثل با امضاء نیز و همچنین محتمل است ثبوت مسمّی و عدم تسلّط بر زاید بر مسمّی و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۳] تمام اخراجات زمین بر مالك بودن معلوم نیست. (صدر)

[۴] با شرط و متعارف بودن این‌که مخارج زمین و خرج سلطان بر مالك یا زارع است کلامی نیست و بدون شرط مشکل است که مخارج زمین با مالك باشد. (تویسرکانی)

[۵] هرگاه اطلاق منصرف إلیه متعارفی نداشته باشد بطلان اقوی است و اگر داشته باشد متّبع همان است. (دهکردی، یزدی)

[۶] اگر تخم را زارع داده باشد و اگر مالك داده باشد زراعت مال او است و باید اجرهٔ المثل عمل‌زارع را بدهد. (دهکردی، یزدی)

[۷] و عکس نیز جایز است به این‌که برزگر حصّه مالك را قبول کند به مقدار معیّنی. (یزدی)

[۸] یعنی به مقدار معیّنی از حاصل همان زرع. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۳

آفت سماوی نقصان [۱] واقع شود چیزی برمالك نیست. [۲] و اگر از آنچه تخمین کرده زیاده [۳] شود آن زیاده حلال است.

اگر در عاریت زمین میانه مالك و برزگر نزاع شود، یعنی برزگر گوید که: این زمین عاریت است نزد من و مالك منکر عاریت باشد و گوید به حصّه یا اجرت است قول قول مالك است در عدم عاریت [۴] و مر اوراست اجرهٔالمثل با قسم خوردن برزگر مادامی که آنچه دعوی [۵] می‌کند کمتر از اجرهٔالمثل نباشد.

امّا اگر گوید که: این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم می‌خورد و اجرهٔالمثل و ارش می‌گیرد با نقصان، و ازاله زراعت می‌تواند کرد.

فصل دوم در مساقات

فصل دوم در مساقات

یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصّه‌ای در عوض کار کردن آن داشته باشد.

و شروط آن ده چیز است:

اوّل: ایجاب؛ چون «ساقیتُك علی اشجاری» [۶] یعنی باغبان گردانیدم تو را که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّه معیّنه‌ای از حاصل آن ببری.

---

[۱]- هرگاه تمام آن به آفت تلف شود چیزی بر او نیست و اگر بعض تلف شود بالنسبه ملاحظه‌می‌شود. (دهکردی، یزدی)

[۲] بدون شرط مشکل است. (تویسرکانی)

* مشکل است. (صدر)

[۳] و اگر نقصان شود به سبب تخمین چیزی کم نمی‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] و باید قسم بخورد بر عدم عاریت. (دهکردی، یزدی)

[۵] یعنی هرگاه حصّه یا اجرتی که مالك ادّعا می‌کند زیادتر باشد از اجرهٔ المثل باید برزگر قسم بخورد بر نفی آن والّا اگر کمتر یا مساوی باشد حاجت به قسم او نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۶] صیغه این نحو است: ساقیتك علی اشجاری فی مدّهٔ کذا بثلث من ثمرها، یعنی آبیار گرفتم‌تو را بر درختهای خودم در مدّت کذا

بثلث از ثمره درختها. (دهکردی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۴

دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بررضای ایجاب.

سوم آنکه: بالغ و عاقل باشند.

چهارم آنکه: جایزالتصرّف باشند.

پنجم آنکه: مدّت معیّن باشد و در آن مدّت وجود میوه ممکن باشد [۱] پس اگر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود [۲] باغبان در این صورت چیزی از آن میوه نمی‌برد، و اگر در آن مدّت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریک است.

و آیا کارکردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است بر او یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. اقرب آن است که واجب نیست.

ششم آنکه: حصّه عامل معیّن باشد، چه اگر معیّن نباشد صحیح نیست. و اگر مالک با حصّه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروه است، امّا غیر طلا و نقره مکروه نیست.

هفتم آنکه: در عوض عمل میوه باشد، پس اگر شرط کند حصّه‌ای از اصل را با میوه صحیح [۳] نیست. [۴]

هشتم آنکه: درخت را نشانده باشد، پس اگر ننشانیده باشد، یا قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد، صحیح نیست. [۵]

---

[۱]- بلکه غالب الوجود باشد. (یزدی)

[۲] اگر ظاهر نشدن از این جهت باشد که تعیین کند مدّتی را که وجود ثمره در آن مدّت معلوم‌عدم باشد یا مشکوک باشد، پس باطل می‌شود مساقات هر چند بر خلاف متعارف موجود شود در آن مدّت و اگر ظاهر نشدن از جهت امر عارضی باشد مثل سرمای هوا یا کثرت باران و نحو آن پس باید مالک زمین باقی گذارد تا ظهور آن و اجرة المثل بگیرد. (نخجوانی)

* بر خلاف متعارف از جهت عروض عارض مثل تغییر هوا و نحو آن، و امّا اگر تعیین کند مدّتی را که وجود ثمر در آن مدّت معلوم العدم یا مشکوک باشد، پس باطل است هر چند برخلاف متعارف موجود شود در آن مدّت. (یزدی

[۳] صحّت بعید نیست. (یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۵

نهم: کار کردن، چه اگر محتاج به کار کردن نباشد- مثل آنکه میوه رسیده باشد- صحیح نیست.

دهم آنکه: درختی باشد که میوه داشته باشد، چه در درخت بی‌میوه چون چنار و توت خلاف است. و بعضی از مجتهدین برآنند که جایز است. [۱] «۱»

و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم می‌شود و هیچ‌کدام را فسخ جایز نیست مگر به رضای یکدیگر.

و هرگاه مطلق واقع شود واجب است برباغبان هرعملی که صلاح میوه در آن باشد به‌عمل آورد. و اخراجات برمالک است مگر با شرط. و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند برباغبان است.

و باغبان مالکِ حصّه خود می‌شود به‌ظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان را بدهد. [۲] و هر گاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد [۳] و کسی به‌عوض او به رضا و رغبت کار نکند، پس اگر حاکم شرع

شخصـی را از مال باغبان یا از بیت‌المال چیزی دهـد که به عوض او کار کنـد مالك را [۴] فسخ نمی‌رسد. [۵] و اگر آن نیز متعـذّر باشد مالك مخیّر است در فسخ.

بـدان که باغبـان امین است، پس اگر دعوی تلف کنـد، یـا دعوی عـدم خیانت، یاعدم‌تقصـیر نمایـد قولش مسـموع است. و مالك را می‌رسد که امینی همراه او کند، و اجرت او بر مالك است.

واگر نگاهداشتن او «۲» ممکن نباشد آیا مالك اورا بیرون می‌تواندکردن یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که جایز [۶] است.

---

[۱] اقوی است. (نخجوانی، یزدی) ۲- علی الاحوط. (تویسرکانی، صدر)

[۲]

[۳] در صورتی که مباشرت خودش شرط نشده باشد. (یزدی، نخجوانی)

* و تمام ثمر مال مالك است. (دهکردی، یزدی)

[۴] بعید نیست که مخیّر باشد ما بین فسخ و رجوع به حاکم. (یزدی)

[۵] علی الاحوط. (صدر)

[۶] احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

---

(۱) شهید ثانی، مسالك ۵: ۴۳. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۳۱۷. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۲: ۳۴۹.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: نگاهداشتن آن (در هر صورت مقصود واضح نیست).

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۶

فصل سوم در شریک شدن

فصل سوم در شریك شدن

و آن جمع شدن حقوق چند مالك است در یك چیز.

و اسباب شرکت چهار چیز است:

اوّل: میراث.

دوم: خریدن. [۱]

سوم: ممزوج کردن دو جنس متّفق به حیثیّتی که هرگـاه ممزوج سازنـد از یکـدیگر ممیّز نشونـد، خواه مزج اختیـاری باشـد و خواه غیراختیاری. [۲]

چهارم: جمع کردن چند کس چیزی را.

و اقسام شرکت نیز چهار است:

اوّل: شرکت اموال.

دوم: شرکت ابدان در آنچه کسب کنند با اتّفاق یکدیگر در کسب.

سوم: شـرکت مفاوضه، و آن چنان است که دوکس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریك باشند، و در آنچه نقصان بدیشان رسد- چون غرامت جراحتی که برکسی زنند- بر هردو باشد.

چهارم: شرکت وجوه، و آن چنان است که دو مفلس [۳] یک متاعی را به نسیه

---

[۱] و نحو آن مثل آنکه با هم اجاره کنند یا قبول هبه کنند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] مثل این‌که به چیزی مزج شوند یا این‌که از باب اشتباه یا از روی غصب مزج شوند، مثل مزج به روغن یا شیره به شیره با فرض اتّفاق آنها تمیز ممکن نباشد و بالنسبهٔ یا به اجناس دیگری از مثلیّات، زیرا که مزج در قیمی سبب شرکت نمی‌باشد بنابر وجهی مزج نباتی با نبات دیگری سبب شرکت نمی‌شود، پس از باب مشتبه شدن با هم دیگری می‌باشد، پس هرگاه شرکت را طالب باشند به حسب آن مقداری که شرکت را خواهش دارند با هم دیگر صلح کنند. (نخجوانی)

[۳] هرگاه با هم یک متاع بخرنـد مانعی ندارد، بلکه شـرکت وجوه چنان است که با هم قرار دهندکه هر یک هرچه بخرند در نفع و نقصان آن شریک باشند. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۷

بخرند و در نفع با هم شریک شوند، یا آنکه مفلسی متاع مالداری بفروشد به زیاده تا آنکه او را نفعی باشد.

و غیر شرکت اموال از اقسام [۱] شرکت پیش شیعه معتبر نیست.

و شروط آن ده چیز است:

اوّل آنکه: هریک از شریکان بالغ و عاقل باشند.

دوم آنکه: جایزالتصرّف باشند.

سوم: ایجاب چون «اشترکنا» یعنی شریک شدیم.

چهارم: قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند به رضای به ایجاب.

پنجم آنکه: سرمایه باشد.

ششم آنکه: جنس و مقـدار سـرمایه معلوم باشـد، پس اگر مجهول باشد صـحیح نیست، و می‌باید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیّز نشوند، پس اگر هم چنین نباشد صحیح نیست.

هفتم آنکه [۲]: سرمایه حاضر باشد، پس اگر غایب باشد یا دَیْن باشد صحیح نیست.

هشـتم آنکه: نفع میانه ایشان بالسویه باشد به‌قدر مال ایشان. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شرط تفاوت کنند [۳] جایز است. [۴] «۱» و بعضی

---

[۱] اگر اجماع بر بطلان اقسام ثلاثه قائم نبود حکم به بطلان خالی از اشکال نبود و احتیاط ظاهر است. (تویسرکانی)

[۲] این شرط احوط است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی هرگاه با فرض تساوی در مقـدار مال شـرط زیادتی در ربح یا خسـران یا در هر دو از برای‌یک جانب و بر فرض تفاوت در مقدار مال تساوی و در ربح یا خسـران یا هر دو شرط شود بعضی قائل است که چنین شرطی باطل می‌باشد، لکن اظهر صحّت است. (نخجوانی)

[۴] این قول اقوی است، ولی احوط ترک این شرط است. (دهکردی)

---

(۱) سیّدمرتضی، انتصار: ۴۷۱. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۳۲۷ و مختلف ۶: ۲۳۱. فخرالمحقّقین، ایضاح ۲: ۳۰۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۸

برآنند که [۱]: اگر کارکننده زیادتی را بردارد با شرط صحیح است. [۲] «۱»

نهم آنکه: مدّت قرار ندهند [۳] چه این عقدیست جایز هروقت که خواهند قسمت می‌توانند کرد.

دهم آنکه: هریکی از ایشان دیگر را وکیل کند در تصرّف کردن به فروختن و خریدن، چه تصرّف هیچکدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست، و با اذن اقتصار برآن کند که شریک گفته، پس اگر تعدّی کند از آن ضامن است.

و در سه موضع عقد شرکت منفسخ می‌شود:

اوّل: رجوع هریک از شریکان هروقت که خواهند.

دوم: دیوانه [۴] شدن هریک از ایشان.

---

* این قول اقوی است. (یزدی)

[۱] اقوی قول ثانی است. (تویسرکانی)

[۲] لکن این اشبه به مضاربه می‌باشد لکن علی ایّ حال منافات با تحقّق شرکت ندارد همچنانکه هرگاه شرط شود که نفقه سفر هر یک که اختیار کند از برای خریدی یا فروشی بر هر دو باشد جایز می‌باشد، پس هر آینه بر وجه تملیک باشد جایز است گرفتن آن مطلقاً هر چند که انفاق در آن سفر حاصل نشود و اگر بر وجه تملیک نباشد، پس انفاق کند در آن سفر حساب می‌شود بر او و اگر انفاق ننماید از برای او چیزی نمی‌باشد. (نخجوانی)

[۳] اگر مقصود قرار دادن اجل است تا یک ماه مثلًا از برای تصرّف در مال الشّرکهٔ، پس لازم‌الوفاء نمی‌باشد زیرا که در ضمن عقد جایز واقع شده، پس جایز است از برای هر یک که شرکت را فسخ کنند به قسمت کردن یا به فسخت گفتن قبل از رسیدن اجل هر وقت خواهند لکن ثمره آن شرط بعد از انقضاء اجل ظاهر می‌شود و آن عدم تصرّف است بعد از اجل و اگر شرط اجل قرار دادن از برای لزوم شرکت باشد تا وقت معیّنی، پس شرط مطلقاً باطل است قصد اجرت داشته باشد یا نه، چنانکه هرگاه مراد از شرط مذکور تأجیل در ملکیّت حاصله از عقد شرکت است نیز شرط و عقد هر دو باطل می‌باشد. (نخجوانی)

* مدت قرار دادن مانعی ندارد غایهٔ الامر این‌که لازم نیست عمل به آن قرار بلکه اگر مشروط باشد آن مدّت در ضمن عقد لازمی عمل به آن واجب است. (یزدی)

[۴] به مردن و دیوانه شدن اذن در تصرّف باطل می‌شود نه شرکت. (یزدی)

---

(۱) محقّق، شرائع ۲: ۱۳۰. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۲۱۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۶۹

سوم: مردن هریک از ایشان.

و شریک امین است، پس اگر بی‌تقصیر او تلف شود ضامن نیست، و قول او مقبول است در تلف هر گاه دعوی سبب ظاهری [۱] کند چون غرق شدن و امثال آن، و همچنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصیر، و همچنین قول او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه خریده برای نفس خود خریده یا به شراکت خریده.

فصل چهارم در مضاربه کردن

فصل چهارم در مضاربه کردن

و آن چنان است که شخصی مال خود را به کسی دهد که تجارت به آن کند و حصّه‌ای از نفع آن بردارد.

و شروط آن پانزده است:

اوّل: ایجاب، چون «ضاربتُک» یعنی مضاربه کردم این مال را به تو که تجارت کنی به آن و نفع آن میانه من و تو دو نصف [۲] باشد.

دوم: قبول، و آن هرلفظی است که دلالت کند بررضای به ایجاب.

سوم آنکه: هریک از ایشان بالغ و عاقل باشند.

چهارم آنکه: جایزالتصرّف باشند.

پنجم آنکه: کسی که آن مال را می‌دهد مالک باشد یا وکیل یا ولیّ مالک باشد.

ششم آنکه: سرمایه باشد.

هفتم آنکه: سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست. [۳]

---

[۱]- بلکه در سبب غیر ظاهر نیز چنین است. (تویسرکانی)

* بلکه مطلقاً قول او مقبول است هر چند سبب خفّی باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* فرقی میان سبب ظاهر و غیر ظاهر نیست. (صدر)

[۲] یا ثلث و ثلث آن هر نحو قرار دهند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۰

هشتم آنکه: سرمایه معلوم‌القدر باشد. و آیا مشاهده آن کافیست یا نه؟ در آن خلاف است. [۱]

نهم‌آنکه: سرمایه نقره‌وطلای سکّه‌دار رایج‌الوقت‌باشد، چه‌اگربی‌سکّه‌باشد یا فُلوس یا مغشوش باشد [۲] صحیح نیست. [۳] و همچنین اگر سرمایه دَیْن باشد نیز صحیح نیست.

دهم آنکه [۴]: سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه به آن می‌کند، پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح [۵] نیست. و اگر در دست هردو باشد آیا صحیح است یا نه؟ در آن خلاف است.

یازدهم: کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است، و آن هرچیزی است که مالک متولّی آن می‌توانست شد، چون باز کردن متاع و پیچیدن آن، و خرید و فروش آن، و در صندوق نهادن آن، و آنچه بدان ماند.

دوازدهم آنکه: عمل تجارت باشد، پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست.

سیزدهم آنکه: فایده مخصوص عامل و مالک باشد؛ پس اگر شرط کنند که فایده را به اجنبی دهند صحیح نیست. [۶] امّا اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است. [۷]

چهاردهم آنکه: فایده مشترک باشد میانه ایشان، پس اگر مالک شرط کند که فایده

---

[۱] کافی نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی پول قلب که رایج المعامله نباشد و امّا هرگاه رایج المعامله باشد مثل شامی و قمری مانعی ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] اشتراط این امور احوط است. (تویسرکانی)

[۵] اظهر صحّت‌است، پس هر گاه شرط شود درضمن عقد مضاربه به‌این‌که مال در دست صاحب مال‌باشد وعامل معامله‌کند و بر اوحواله کند و اوثمن را بدهد صحیح می‌باشد. (نخجوانی)

* محتمل است صحّت چنانچه محکیّ از تذکره است. (یزدی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* مگر آنکه عملی به او محوّل باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۷] و همچنین هرگاه عامل از برای غلام خود شرط کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۱

از او باشد یا از عامل صحیح نیست.

پانزدهم آنکه: حصّه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع، امّا اگر گوید که: از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست [۱].

و عقد مضاربه عقدیست جایز هروقت که خواهند فسخ می‌توانند کرد، خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد. و هرگاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر نباشد عامل بفروشد [۲] و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را برفروختن جبر کند.

و منفسخ می‌شود مضاربه به مردن یا دیوانه شدن هریک از ایشان.

و هرشرط مشروعی که مالک در عقد کند صحیح است مثل آنکه به‌مال او سفر نکند یا از شخصی معیّن متاع را بخرد. امّا اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و چیزی که از مایه نقصان شود برعامل باشد، یا شرط مدّتی کند [۳] صحیح نیست. [۴]

و نفقه عامل در سفر کمال نفقه از اصل مال است. و عامل همچون وکیل است و تصرّفات او همه صحیح است با غبطه [۵] و عالم بودن به اذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد.

و به‌ظهور فایده کار کننده مالک حصّه خود می‌شود. و بعضی از مجتهدین [۶] گفته‌اند: هرگاه که نقد شود مالک می‌شود «۱».

و عامل امین است و قولش مقبول است در مقدار مایه [۷] و تلف و تقصیر نکردن

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] احوط این است که به اذن مالک بفروشد. (تویسرکانی)

[۳] شرط مدّت صحیح است لکن لازم نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۷] هرگاه آن مایه تلف شده باشد بر وجه ضمان یا باقی باشد ولکن ربح حاصل نشده باشد ف-

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۲: ۳۴۲. فخر المحقّقین، ایضاح ۲: ۳۲۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۲

و نقصان شدن مقدار فایده. و قول مالک مقبول است در ردّ کردن متاع، و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده، و مقدار حصّه عامل از فایده.

فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرّف در چیزی بالذات

موقف اوّل در شروط وکالت

موقف اوّل در شروط وکالت

و آن ده چیز است:

اوّل: ایجاب، و آن هر لفظی است که دلالت کند بر نایب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرّف کردن در مال او و چون «وکّلتُك» یا «استنبتُك» یعنی وکیل کردم تو را یا نایب گردانیدم تو را.

دوم: قبول، و آن هر لفظی است که دلالت کند بررضای به ایجاب، خواه قولی چون «قبلتُ» و خواه فعلی چون خرید و فروش. و مقارنه قبول [۱] مر ایجاب را شرط نیست، چه کسی را که غایب است می‌توان وکیل کرد.

سوم آنکه: هریك از ایشان بالغ و عاقل و جایزالتصرّف باشند، چه وکیل کردن

و امّا با بقاء آن و حصول ربح و معلومیّت مقدار تمام مال، پس مشکل است چون مرجع و برگشت آن به زیادی حصّه ربح عامل است، بلکه در این صورت اظهر تقدیم قول مالك است. (یزدی)

[۱]- فوریّت قول و اتصال آن به فراغ از ایجاب شرط نیست، لکن تأخیر قبول بالنسبه به غایب تااین‌که خبر وکالت به او برسد خالی از اشکال نیست، بلکه از باب امر بر عمل و اذن در فعل است خصوصاً بالنسبهٔ به تأخیر نمودن غایب قبول را بعد از رسیدن توکیل به او بر فرض این‌که جواز تأخیر بالنسبهٔ به غایب تا رسیدن توکیل به او اجماعی باشد و همچنین بالنسبهٔ به قابل حاضر نزد موجب به این‌که بگوید: تو را وکیل کردم در فلان شی و او ساکت شود بعد از مدّتی خصوصاً هرگاه فصل طویلی حاصل شود «قبلت» بگوید خالی از اشکال نیست. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۳

طفل [۱] و دیوانه و سفیه [۲] صحیح نیست، امّا ولیّ ایشان وکیل جهت ایشان تعیین می‌تواند کرد. و نیز وکیل کردن کسی که او را به اکراه برآن دارند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست. و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست، امّا در غیر مال صحیح است [۳] چون طلاق و خلع.

و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرط است نیز صحیح نیست، امّا در آنچه اذن مولی در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است. امّا غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین می‌تواند کرد.

چهارم آنکه: احرام نبسته باشد، چه وکالت محرم در نکاح و خریدن و فروختن شکار صحیح نیست. [۴]

پنجم آنکه: معتکف نباشد، چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمی‌تواند شد که خرید و فروش کند در مسجد. [۵]

ششم آنکه: وکالت معلّق برشرط متوقّعی نباشد، چه اگر موقوف برشرط متوقّع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست. [۶] امّا اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدّتی تصرّف کند جایز است.

هفتم آنکه: آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین کند می‌باید که ملك او باشد،

---

[۱]- هر چند به اذن ولیّ باشد. (نخجوانی)

[۲] وکالت سفیه ظاهراً صحیح است. (صدر)

* وکیل شدن سفیه از غیر در اجراء صیغه مانعی ندارد. (یزدی)

[۳] چنانچه وکیل شدن او از غیر مطلقاً مانعی ندارد. (یزدی)

[۴] و همچنین هرگاه محرم وکیل کند کسی را در خریدن شکار یا نکاح صحیح نیست مگر آنکه شرط کند که بعد از احلال او واقع سازد. (دهکردی، یزدی)

* یعنی در حال احرام واقع سازد مگر این‌که شرط کند بعد از احلال واقع سازد اظهر مستحبّ است احوط اجتناب است و همچنین هرگاه محرم وکیل کند کسی را در خریدن شکار یا نکاح که بعد از احلال او واقع سازد اظهر صحّت، احوط اجتناب است. (نخجوانی)

[۵] و نه در غیر مسجد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۶] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۴

پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر، یا مالی که خواهد خرید، یا طلاق زوجه‌ای که نکاح خواهد کرد، صحیح نیست.

هشتم آنکه: آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین می‌کند می‌باید که چیزی باشد که مسلمان مالك آن تواند شد، پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست.

نهم آنکه: آن چیز قابل وکالت باشد، چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست، پس وکیل کردن برای نماز گزاردن در حالت حیات او صحیح نیست.

دهم آنکه: آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین می‌کند می‌باید که معیّن باشد، پس اگر غیرمعیّن باشد چون خریدن غلامی [۱] صحیح نیست [۲] تا آنکه ذکر وصف آن کند.

و هرگاه این شروط متحقّق شود وکالت صحیح است.

و آن عقدیست جایز و در دوازده موضع فسخ می‌شود:

اوّل: عزل موکّل با علم وکیل به عزل، سوای وکالت گروگیرنده در فروختن گرو در وعده، چه این قسم وکالت به عزل موکّل باطل نمی‌شود. [۳]

دوم: انکار وکیل وکالت را.

سوم: مردن هریك از ایشان.

چهارم: دیوانه شدن هریك از ایشان، و اگرچه جنون دوری باشد.

---

[۱] اگر مراد از خریدن غلامی نکره باشد که معیّن عند الموکّل و مبهم عند الوکیل باشد وکالت صحیح نیست وامّا هرگاه مراد جنس غلام باشد وکالت صحیح است و یك غلام که مصداق‌جنس باشد خریداری می‌کند غایهٔ الامر، آنکه مراعات صلاح موکّل خود را می‌نماید. (دهکردی)

[۲] حکم به بطلان علی اطلاقه مشکل است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

* اقوی صحّت است لکن باید وکیل مراعات کند مصلحت موکّل را. (نخجوانی، یزدی)

[۳] صحّت مشکل است. (تویسرکانی)

* به شرط آنکه آن را در ضمن عقدی لازم شرط کرده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل می‌شود، بلکه مطلقاً خالی از مناقشه نیست و در رهن گذشت. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۵

پنجم: بیهوش شدن هریک از ایشان.

ششم: منع کردن حاکم شرع موکّل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات، امّا اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلًا به‌منع حاکم وکالت او باطل نمی‌شود.

هفتم آنکه: موکّل بنده شود مثل آنکه موکّل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند، چه وکالت او را در این صورت باطل می‌شود [۱].

هشتم آنکه: آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکّل خود آن را به‌فعل آورد.

نهم: خائن شدن وکیل. [۲]

دهم: گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد. [۳]

یازدهم: تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل [۴] تعیین کرده باشد.

دوازدهم: به‌فعل آوردن موکّل چیزی که منافی وکالت باشد [۵] چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* معلوم نیست بلکه باطل نمی‌شود چنانچه می‌آید. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* وجه این معلوم نشد، بلی گریختن غلام طلاق زوجه او است و همچنین موجب بطلان تدبیر او است، چنانچه منصوص است ولکن قیاس وکالت بر آن دو وجه ندارد. (یزدی)

[۴] بلکه فوات متعلّق وکالت هرچه باشد در هرجا که باشد به هر چه باشد. (یزدی)

[۵] ظاهراً مراد به بطلان وکالت بالنسبهٔ به این امور مذکوره ماعدای موت و جنون و اغماء نه به‌معنای انفساخ عقد آن است، بلکه مراد رفع موضوع آن است و نبودن محلّی از برای آن والّا لازم می‌آید که اگر بعض متعلّق وکالت تلف شود این‌که وکالت باطل شود، زیرا که عقد قابل تبعّض نمی‌باشد و حال آنکه عقد بالنسبهٔ به باقی مانده از آن صحیح است، پس معلوم می‌شود که عقد به تمامه باقی است و عدم تأثیر بالنسبهٔ به تالف از جهت انتفاء موضوع است. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۶

و می‌باید که وکیل اقتصار کند برآنچه موکّل تعیین کرده، چه با تعدّی از آن ضامن است اگر تلف شود.

و هرگاه وکالت در فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا می‌کند فروختن را به‌قیمت وقت در آن شهر، به‌شرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد. و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع بی‌آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد یا نه؟ در آن خلاف است میانه مجتهدین. اقرب آن است که جایز نیست. [۱]

و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن، خریدن وکیل به جهت نفس خود [۲] حرام است. [۳] و اگر او را وکیل کند در خواستنِ زن دخترِ خود را به جهت زن موکّل نمی‌تواند [۴] نکاح کرد. [۵]

و وکیل بی‌اذن موکّل تعیین وکیل نمی‌تواند کرد، مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه [۶] باشد یا آنکه آن چیز به جماعت محتاج باشد، امّا با اذن جایز است.

و هرگاه موکّل وکیلی برای وکیل تعیین کند، پس وکیل ثانی وکیل موکّل است و به مردن وکیل اوّل و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمی‌شود. امّا اگر گفته باشد که: وکیل نیز وکیل کند، به مردن او و عزل او باطل می‌شود. [۷]

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد و همچنین در فرع بعد. (یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] در هر دو مقام اگر وکالت شامل خود وکیل بوده جایز است و می‌تواند، بلی در صورت عدم تصریح شاید کراهتی داشته باشد. (صدر)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] صاحب جاه بودن مدخلیّتی ندارد مگر آنکه استظهار شود که اذن موکّل او را شامل است چنانچه در حاجت به جماعت چنین است. (دهکردی، صدر)

* با اطّلاع موکّل بر صاحب جاه بودن او یا محتاج به جماعت بودن. (یزدی)

[۷] در صورت عزل وکیل اوّل بطلان وکالت وکیل ثانی مشکل است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۷

و وکیل امین است و در آنچه بی‌تقصیر و تعدّی او تلف شود ضامن نیست، و اگرچه او را به اجرت گرفته باشد، و با تقصیر و تعدّی وکالت او باطل نمی‌شود، و قول او مقبول است در دعوی نمودن به آنکه عالم به‌عزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدّی از اذن موکّل ننموده، و در تلف مال نیز قول او مقبول است.

موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست

موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست

و آنها هجده چیزاند:

اوّل: وضو و غسل و تیمّم کردن با قدرت، چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها.

دوم: نماز واجب در حال حیات، سوای دو رکعت نماز حجّ واجب با تعذّر آن، چه در آن نایب می‌توان گرفت.

سوم: روزه واجب در حال حیات.

چهارم: اعتکاف واجب.

پنجم: حجّ واجب با قدرت بر رفتن، چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن.

ششم: سوگند خوردن و نذر [۱] کردن، چه دیگری به نیابت او سوگند نمی‌تواند خورد و نذر کرد.

هفتم: غصب کردن، چه دیگری به عوض او [۲] غصب نمی‌تواند کرد.

هشتم: میراث بردن، چه میراث به نیابت کسی نمی‌برد.

نهم: تنویب، یعنی به نوبت خوابیدن پیش زنان.

دهم: ظهار کردن، یعنی کسی با زن خود گوید که: «پشت تو همچو پشت مادر و خواهر من است» چه در این صورت نیز نیابت جایز نیست.

یازدهم: سوگند خوردن بردخول نکردن با زن خود.

[۱]- عدم جواز توکیل در اجراء صیغه نذر و عهد و ظهار و ایلاء محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۲] مراد واضح نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۸

دوازدهم: لِعان کردن با زن خود، به‌طریقی که مذکور خواهد شد.

سیزدهم: رضاع [۱] چه هر گاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمی تواند گرفت. [۲]

چهاردهم: انقضای عدّت «۱».

پانزدهم: قسامه.

شانزدهم: جنایت.

هفدهم: التقاط و احتطاب و احتشاش [۳] یعنی برچیدن و هیمه گرد کردن و علف درویدن.

هجدهم: اقامت شهادت، مگر بروجه شهادت برشهادت، چه در این صورت حاکم [۴] جهت او نایب می‌تواند گرفت.

موقف سوم در چیزهایی که قابل نیابت هست

موقف سوم در چیزهایی که قابل نیابت هست

و آنها سی و هشت چیزند:

اوّل: اخراج زکاۀ و خمس و قسمت تصدّقات. دوم: خریدن و فروختن [۵] مگر به نیابت [۶] کسی‌که احرام بسته باشد. سوم: قبض کردن قیمت متاع. چهارم: گرو کردن و قبض گرو. پنجم: مصالحه. ششم: حواله. هفتم: ضامن شدن. هشتم: شریک شدن.

---

[۱] با اعتبارمباشرت واختصاص به‌رضاع ندارد، در هر جا اعتبار مباشرت شود چنین‌است. (یزدی)

[۲] محتاج به تأمّل و تفصیل است. (صدر)

[۳] عدم قبول نیابت در التقاط و احتطاب و احتشاش محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* اقوی جواز نیابت است در مذکورات. (دهکردی، یزدی)

* معلوم نیست. (صدر)

[۴] اعتبار حاکم وجه ندارد و أیضاً شهادت فرع از باب نیابت نیست. (دهکردی، یزدی)

[۵] احوط منع است. (تویسرکانی، صدر)

[۶] که خریدن صیدی که همراه او باشد جایز نیست، و امّا اگر همراه او نباشد صحیح است اگروکالت سابق بر احرام او باشد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) یعنی کسی به نیابت عدّه نگهدارد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۷۹

نهم: مضاربه. دهم: برزگر گرفتن. یازدهم: باغبان گرفتن. دوازدهم: وکیل گرفتن.

سیزدهم: عاریه گرفتن. چهاردهم: طلب شفعه کردن و گرفتن آن. پانزدهم: اجاره کردن. شانزدهم: ابراء ذمّه از حقّی نمودن. هفدهم: نکاح کردن، مگر نکاح جهت کسی‌که احرام بسته باشد. هجدهم: تعیین کردن صداق. نوزدهم: خُلع. بیستم: رجعت کردن. بیست و یکم: در عدّه رجعیّه رجعت کردن. بیست و دوم: طلاق دادن. بیست وسوم: جعاله و مزد. بیست و چهارم: بخشیدن و وقف

کردن. بیست وپنجم: قصاص کردن. بیست وششم: قبض دیت. بیست و هفتم: قبض حقوق، چون میراث و وصیّت.
بیست و هشتم: عقد جزیه و قبض آن. بیست و نهم: جهاد با عدم تعیین آن. سیم:
کشتن گوسفند در هَدْی. سی و یکم: حدّ زدن آدمی. سی و دوم: اثبات حدود آدمی.
سی و سوم: تیر انداختن و اسب دوانیدن. سی و چهارم: آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبّر ساختن. سی و پنجم: قضا [۱] پرسیدن.
سی و ششم: دعوی نمودن. سی و هفتم:
اثبات حجّتهای مدّعی و حقوق او. سی و هشتم: طواف نسا و رمی کردن جمره جهت کسی که فراموش کرده باشد. [۲]

موقف چهارم در اقسام وکالت

موقف چهارم در اقسام وکالت
و آن بر سه قسم است:
اوّل: وکالت حرام، چون وکالت ذمّی جهت دعوی کردن برمسلمانان از جانب مسلمانان و ذمّیان، و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک، اگرچه وکیل یهود باشد.
دوم: وکالت مکروه، چون وکالت مسلمان برای ذمّی برمسلمان. و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام می‌دانند «۱».

---

[۱]- قضاوت و حکم قابل نیابت بودن معلوم نیست. (دهکردی، صدر)
* نیابت در قضاوت مشکل است. (نخجوانی، یزدی)
[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۳۳۷. شیخ طوسی، نهایهٔ ۲: ۴۴. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۲۷۷.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۰
سوم: وکالت جایز، و آن برهفت قسم است:
اوّل: وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه. و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمی‌دانند «۱».
دوم: وکالت از جانب سفیهان به‌اذن حاکم.
سوم: وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر.
چهارم: وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود به ایجاب و قبول.
پنجم: وکالت غلام به اذن آقا.
ششم: وکالت کافر.
هفتم: وکالت مفلس.
و سنّت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد، و عارف به لغتی که به آن مکالمه می کند باشد.
و واجب است براو تسلیم کردن آنچه در دست او است با طلبیدن موکّل به شرط آنکه تسلیم ممکن باشد، چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است، امّا اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است. [۱]
و واجب [۲] است بروکیل گواه گرفتن در دادن دَیْن مُوکّل و تسلیم متاع، چه بی گواه صحیح نیست، و امّا اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن. [۳]

[۱] احوط عدم جواز است. (تویسرکانی)

* جواز و وجوب در هر دو مقام معلوم نیست. (صدر)

* هرگاه مستلزم نباشد تأخیری را که مضرّبه مالک باشد، بلکه هرگاه منافی باشد با فوریّت عرفیّه مطلقاً مشکل است مگر آنکه در ترک آن مظنّه ضرر باشد بر وکیل و مسأله محتاج به تأمّل است. (یزدی)

[۲] اقوی عدم وجوب است. (تویسرکانی)

[۳] فرق ما بین دین و ودیعه معلوم نیست و وجوب گواه گرفتن معلوم نیست مگر آنکه متعارف باشدکه موجب‌انصراف اذن‌شود یا ازکلام موکّل مستفاد شود ولو به‌قرائن. (نخجوانی، یزدی)

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۴۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۱

و حرام است [۱] بروکیل خریدن آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود بی‌اذن موکّل، و حرام است براو نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه‌ای [۲] جهت موکّل.

و سنّت است برصاحب جاه و ثروت که به نفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند.

و ثبوت وکالت به یکی از دو چیز می‌شود: به اقرار موکّل پیش حاکم شرع، یا به‌گواهی دادن دو گواه عادل پیش او. و عزل وکیل ثابت می‌شودبه علم وکیل اگرچه خبر دهنده یک‌مرد عادل بوده باشد، چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده. [۳] «۱»

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن

و شروط آنها هفده است:

اوّل: ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایزالتصرّف. و بعضی مجتهدین برآنند که این جعاله است و ایجاب در آن کافیست «۲».

) دوم: حیوانی که به آن پیشدستی توان کرد چون: اسب و شتر و استر و خر و فیل، پس غیر اینها [۴] جایز نیست، چون: کبوتر پرانیدن، و شاطری کردن «۳» و کشتی گرفتن

[۱]- حرمت در این دو صورت علی الاطلاق مشکل است اگر چه احوط است. (تویسرکانی)

* مکرّر هر دو صورت گذشت. (صدر)

[۲] مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] ولی رعایت احتیاط منافی با روایت نیست. (صدر)

[۴] خصوصیّتی به نظر نمی‌رسد و احوط مطلقاً ترک است. (صدر)

(۱) تهذیب ۶: ۲۱۳، حدیث ۵۰۳. وسائل ۱۹: ۱۶۲، حدیث ۱.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۶: ۳۰۰ و خلاف ۶: ۱۰۵، مسأله ۹. علّامه حلّی، مختلف ۶: ۲۵۵.

(۳) در مسابقه‌ای چالاکی نمودن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۲

و سنگ برداشتن. و آیا اگر اینها بی‌عوض باشند حرام است یا نه؟ در آن خلاف است. [۱] بعضی از مجتهدین [۲] کشتی گرفتن بی‌عوض را جایز داشته‌اند «۱».

سوم: تعیین عوض [۳] یعنی آن چیزی که قرار می‌دهند که سابق بگیرد می‌باید که مقدار آن معلوم باشد به مشاهده یا به وصف، و جایز است که دَیْن باشد خواه حال و خواه مؤجّل. و همچنین جایز است که عوض از متسابقان باشد، یا از یکی از ایشان، یا از اجنبی، یا از بیت‌المال.

چهارم: تعیین جنس آلتی که به سبب آن پیشدستی می‌کنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان‌دار. امّا تعیین آن دو شخص [۴] لازم نیست.

پنجم: برابر بودن هردو اسب مثلًا در احتمال پیشدستی نمودن؛ یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد.

ششم آنکه: هردو از یک جنس باشند، پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست. امّا اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است.

هفتم آنکه: هردو به یکبار بدوانند، که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست [۵] امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست.

هشتم: گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلّل؛ پس اگر به‌غیر از

---

[۱] احوط حرمت است در اینها. (تویسرکانی)

* حرمت معلوم نیست هر چند احوط است. (یزدی)

[۲] این قول اظهر است، لکن احوط ترک است. (نخجوانی)

[۳] ظاهر آن است که اصل عوض قرار دادن شرط نباشد لکن اگر عوض قرار دادند باید معیّن‌باشد. (تویسرکانی)

[۴] یعنی تعیین دو شخص از اسب لازم نیست، تعیین جنس و نوع کافی است. (تویسرکانی)

* تعیین شخص اسب لازم است چون امتحان او مقصود است، لکن تعیین شخص تیر لازم نیست بعد ازتعیین جنس آن، چنانچه تعیین شخص کمان هم لازم‌نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۵] عدم صحّت معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شهید ثانی، مسالک ۶: ۸۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۳

ایشان دهند صحیح‌نیست [۱] و محلّل کسی است که میان دو کس که گرو می بندند در می آید، اگر بر هر دو یا بر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض می گیرد، و اگر سبقت نکرد غرامت نمی کشد.

نهم: علم بعدد تیرانداختن [۲] و در محاطّه و در مبادره [۳] خلاف است. [۴]

دهم: علم به عدد زدن تیر برنشانه، مثل آنکه گوید: هر که هرپنج تیر از جمله بیست تیر برنشانه زند عوض از او باشد.

یازدهم: علم به صفت زدن، مثل آنکه شرط کند که تیر از نشانه بگذرد، یا بر نشانه خورد، یا پیش نشانه بیفتد، یا بر جانب نشانه بخورد، یا برنشانه خورد به هرطریقی که باشد و با اطلاق منصرف به اخیر می‌شود.

دوازدهم آنکه: هردو در عدد و زدن و سایر احوال مساوی باشند.

سیزدهم آنکه: عالم باشند به قدر نشانه به مشاهده یا به تقدیر، چه نشانه مختلف می باشد.

چهاردهم: تعیین اندازه [۵] پس اگر معیّن نباشد صحیح نیست.

پانزدهم: پیشدستی کردن به تیر زدن برنشانه نه بردور انداختن، پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح [۶] نیست.

شانزدهم آنکه: ابتدای مسافت و انتهای آن مشخّص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست.

هفدهم آنکه: زدن نشانه ممکن باشد، پس اگر ممکن نباشد- چون زدن از پانصد ذراع راه- صحیح نیست.

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] مبادرت این است که بگویند هرکس از بیست تیر پنج تیر مثلًا به نشانه زند سابق باشد، و محاطّه آن است که بگویند هرکس در بیست تیر بیشتر به نشانه بزند او سابق باشد. (یزدی)

[۴] یعنی در وجوب تعیین این‌که مراعات به نحو محاطّه باشد یا مبادره خلاف است، بعضی گفته‌اند لازم است و بعضی لازم نمی‌دانند و از جهت انصراف اطلاق به محاطّه و اظهر این است که هرگاه انصراف باشد لازم نیست والّا باید معیّن کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] یعنی اندازه مسافت. (یزدی)

[۶] صحّت مانعی ندارد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۴

فصل هفتم «۱») در اقسام غلبه در تیر انداختن

فصل هفتم «۱») در اقسام غلبه در تیر انداختن

و آن بر سه قسم است:

اوّل: مبادرت، مثل آنکه گوید: هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابق است و عوض مال از او است، پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند، اوّل سابق است، و اکمال در این صورت لازم نیست.

دوم: محاطّه، یعنی کم کردن آنچه برابر زنند، مثل آنکه گوید: هرکه پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است، پس اگر هردو پنج تیر از ده تیر بزنند طرح می‌نماید، یعنی می‌اندازند تا بیست کامل شود.

سوم: مناضله [۱] مثل آنکه گویند: هرکدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابق است.

و سبق در رمایه باطل می‌شود به مردن اندازنده، و آیا به مردن اسب دواننده باطل می‌شود یا وارث او اسب می‌دواند؟ در آن خلاف است.

فصل هشتم در جُعاله

فصل هشتم در جُعاله

و آن مالی است که شخصی جهت اوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین می‌کند.

و شروط آن پنج است:

---

[۱]- مناضله قسم ثالث نیست، بلکه همان محاطّه است و هرچند علّامه آن‌را در قواعد قسم‌ثالث گرفته است، در تحریر آن را مرادف محاطّه دانسته است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) مخفی نماند که فصل مستقلّ قرار دادن مطلب ذیل نامناسب است، زیرا یکی از مباحث فصل ششم می‌باشد.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۵

اوّل: ایجاب، و آن هر لفظی است که دلالت کند برآنچه مذکور شد.

دوم: قبول [۱] فعلی، چون لفظی در جعاله لازم نیست.

سوم آنکه [۲]: بالغ و عاقل و جایزالتصرّف باشد.

چهارم آنکه: عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد.

پنجم آنکه: عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن.

و تعیین عمل و عوض شرط نیست، پس اگر بگوید: هرکس بنده گریخته مرا برگرداند نصف او یا عوض آن از او باشد جایز است. امّا اگر عوض را مشخّص سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف به اجرةالمثل می‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر گریخته [۳] را از شهری که مالک او در آن ا ست بیاورد یک مثقال طلا- [۴] می‌گیرد، و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال «۱» و مستند این قول حدیثی [۵] است ضعیف. [۶] «۲» امّا مشهور و اصحّ آن است که منصرف به اجرةالمثل می‌شود.

و اجرت او آنگاه لازم می‌شود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر به درِ خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحقّ اجرت نمی‌شود. و اگر

---

[۱] اشتراط قبول معلوم نیست همین که بداند ایجاب را و عمل کند به قصد عوض کفایت می‌کند، پس جعاله از عقود نیست، بلکه اعمّ است از عقد و ایقاع چون به هر دو وجه صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی جاعل. (دهکردی، یزدی)

[۳] که عبد باشد یا شتر، نه مطلقاً. (دهکردی، یزدی)

[۴] این در صورتی است که گریخته عبد باشد یا شُتر، نه مطلقاً. (نخجوانی)

[۵] احوط عمل به این حدیث است در عبد آبق و احوط الحاق غیر است به او. (تویسرکانی)

[۶] دلالت آن هم معلوم نیست، چون ظاهر آن صورتی است که بدون صدور صیغه از جاعل باشد یا اعمّ است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) ابن‌برّاج، مهذّب ۲: ۵۷۰. شیخ طوسی، خلاف ۳: ۵۸۹، مسأله ۱۷. ابن‌ادریس، سرائر ۲: ۱۰۹. محقّق حلّی، مختصر نافع: ۲۵۴.

(۲) تهذیب ۶: ۳۹۸، حدیث ۱۲۰۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۶

پیش از تسلیم بمیرد، بعضی از مجتهدین برآنند که مستحقّ اجرت می‌شود. [۱] «۱»

و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد بی‌آنکه صیغه واقع شده باشد مستحقّ چیزی نمی‌شود و لازم است بر او رسانیدن آن به مالک او. و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک‌کس بیاورند همه [۲] در اجرت برابر شریکند، مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد.

و اگر در مقدار آنچه مالك قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هردو [۳] سوگند خورند، و ثابت می‌شود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی برآن می‌کنند، مگر آنکه مالك زیاده از اجرةالمثل را دعوی کند، چه در این صورت زیاده [۴] متعیّن است.

و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالك است.

---

[۱] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* خالی از قوّت نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] در صورتی که تعیین شخص خاصّی نکرده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] قول به تحالف در صورت نزاع در مقدار، خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

* در صورت نزاع در مقـدار مالك تنها قسم می‌خورد بر نفس ما یدّعیه العامل یا برنفی زاید مگر آنکه غرض زیاده و نقصان عوض نباشد، بلکه مصبّ دعوی کیفیّت جعل و قرار داد باشد، و بنابر اوّل بعد از سوگند مالك معیّن است آن چه او می‌گوید و در صورت اختلاف در جنس اظهر بعـد از تحالف اجرةِ المثل است مگر آنکه مـدّعی به عامل از نقد غالب باشد که در این صورت اقلّ الامرین از اجرةِ المثل و آن چه ادّعا می‌کند مستحقّ است تا آنکه مدّعی به مالك از نقد غالب باشد که در این صورت اکثر الامرین از اجرةِ المثل و مایدّعیه را باید بدهد. (دهکردی، یزدی)

* اظهر این است در صورت نزاع در مقـدار مالك تنها قسم می‌خورد بر نفی مایدّعیه العامل و بعد از سوگند مالك معیّن است آنچه او می‌گوید و در صورت اختلاف در جنس اظهر بعد از تحالف اجرةِ المثل است. (نخجوانی)

[۴] مثل آنکه مالك بگویـد: ده درهم قرار شـد عامل بگوید: دوازده درهم و اجرةِ المثل پنج درهم باشد، پس چون ده درهم را قبول دارد باید آن را بدهد نه پنج درهم. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) فخرالمحقّقین، ایضاح ۲: ۱۶۳. شهید ثانی، روضه ۴: ۴۴۵. محقّق‌ثانی، جامع‌المقاصد ۶: ۱۹۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۷

فصل نهم در لقطه

اشاره

فصل نهم در لقطه

و آن برداشتن چیزی است که اگر بر ندارند ضایع شود.

و این برسه قسم است:

قسم اوّل انسان:

قسم اوّل انسان:

و آن را «لقیط» و «منبوذ» و «ملقوط» گوینـد، و آن هرطفل ضایعی است که کسـی نداشـته باشـد که او را بزرگ کنـد و محافظت او نماید، زیرا که اگر کسـی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقه او جبر تواند کرد- چون پدر یا جدّ، یا آقا در غلام- جبر کردن او لازم است.

و بر داشتن او واجب کفائی است هرگاه از تلف شدن او ترسند. و بعضی از مجتهدین این را سنّت می‌دانند «۱».

واگر دو کس یا زیاده برسر برداشتن طفل نزاع‌کنند سابق اولاست، و اگر به یک دفعه بردارند آن‌کس که از شهر باشد اولاست به محافظت از آن‌که از دهکده باشد، آن‌کس که در دهکده باشد اولاست [۱] از کسی‌که در صحرا منزل داشته باشد، و همچنین اولاست مالدار از مفلس، و ظاهرالعداله از مجهول‌الحال. و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هرکدام که بیرون آید از آن‌کس است.

و شروط آن کسی که لقیط را برمی‌دارد سه چیز است:

اوّل آنکه: بالغ و عاقل باشد.

دوم آنکه: آزاد باشد، چه برداشتن غلام بی‌اذن آقا صحیح نیست، مگر در وقتی که

---

[۱]- اقوی رجوع به قرعه است مطلقاً هرگاه ملتقط صلاحیت حضانت طفل را دارد و دلیلی براعتبار ترجیحات مذکوره نیافتم. (دهکردی)

* بر ترجیحات مذکوره دلیلی نیست. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) محقّق حلّی، شرائع ۳: ۲۸۵ و مختصر نافع: ۲۵۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۸

از تلف شدن طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد، چه در این صورت واجب است برغلام برداشتن او.

سوم آنکه: مسلمان باشد [۱] هر گاه طفل مسلمان باشد [یعنی در دارالاسلام افتاده باشد یا در دارالحرب به آنکه در او مسلمانی باشد] «۱» و بعضی از مجتهدین [۲] اسلام را شرط نمی‌دانند «۲» چه غرض از التقاط محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است، و بعضی از مجتهدین شرط عدالت [۳] در بردارنده کرده‌اند «۳».

و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست [۴] و اگر نداشته باشد استعانت به سلطان جویند، و اگر ممکن نباشد برمسلمانان واجب است بذل نفقه او، و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی‌که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع نماید جایز است. و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمی‌دانند. [۵] «۴» و بعضی

---

[۱]- احوط اشتراط اسلام و عدالت است در ملتقط. (تویسرکانی)

[۲] قول این بعض اقوی است در صورتی‌که لقیط محکوم به اسلام نباشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] اقوی اعتبار عدالت یا امانت است، هرگاه طفل لقیط مال داشته باشد والّا اقوی عدم اعتبار عدالت است. (دهکردی)

* اشتراط عدالت خلاف مشهور است هر چند که احوط است. (نخجوانی)

* اقوی عدم اعتبار عدالت است. (یزدی)

[۴] به اذن حاکم علی الاحوط. (تویسرکانی)

* به اذن حاکم شرع و اگر نباشد عدول المؤمنین. (نخجوانی، یزدی)

[۵] وهو الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) ما بین علامت در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۲) فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۴۰۶ وفاضل مقداد در تنقیح ۴: ۱۰۶، به شیخ در خلاف و نیز ریاض ۱۲: ۳۸۰ به نقل از دیگران به شیخ در خلاف و مبسوط نسبت داده‌اند و حال آنکه صحیح نیست. ولی محقّق در نافع: ۲۵۳ و شرایع ۳: ۲۸۴ تردید کرده است.

(۳) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۴۰. علامه، ارشاد ۱: ۴۴۰. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۶: ۱۰۸.

(۴) ابن إدریس، سرائر ۲: ۱۰۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۸۹

دیگر گفته‌اند که: اگر طفل غلام باشد جهت نفقه‌ای که به او داده او را با احتیاج به اذن حاکم شرع می‌تواند فروخت «۱».

و اگر استعانت از غیر ممکن بوده و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمی‌تواند کرد، و آن‌کس که او را برگرفته [۱] نمی‌تواند که بی‌اذن حاکم نفقه خود را از مال طفل برداشت مگر به احتیاج.

و قول قولِ بردارنده طفل است با قسم در قدر نفقه که معروف است، و همچنین قول قول او است در اصل نفقه و در تقصیر نکردن.

و اگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او.

و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد به او ملحق می‌شود.

و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند فرزندی وی را اعتبار ندارد.

و عاقله او امام است هر گاه کسی میراث‌خوار و ضامن جریره او نباشد، پس دیت خطای او بر امام است.

و حکم کرده می‌شود به آزادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند، چه اصل در هرکس آن است که آزاد باشد.

و اگر بنده او را بکشد بنده را در عوض او باید کشت، امّا اگر آزادی [۲] او را بکشد او را در عوض او نمی‌توان کشت، چه احتمال دارد که طفل بنده باشد. و اگر کسی زخمی بر او زند می‌رسد او را که بعد از بالغ شدن براو زخم زند یا دیت گیرد

قسم دوم حیوان:

قسم دوم حیوان:

و آن را «ضالّه» گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد و اگر او را

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] ظاهراً جمیع احکام آزادی بر او جاری است مادام که خلاف آن معلوم نشده است و اعتنائی‌به احتمال مذکور نیست. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۳: ۷۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۰

برندارند ضایع شود.

وبرداشتن اومکروه است، و آنچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن «۱» او محمول است برآنکه بردارنده به‌قصد تملیک بردارد، چه اگر به آن قصد بردارد حرام است [۱]. وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن اورا مخصوص حاکم شرع‌دانسته «۲».

و سنّت است بر داشتن حیوانی که اگر بر ندارند تلف شود در غیر آبادانی جهت نگاهداشتن. امّا اگر در آبادانی بردارد حرام است [۲] و در این صورت ضامن آن است، و اگر نفقه بدهد او را رجوع برمالک نمی‌رسد.

سوای گوسفند که آن را می‌توان برداشت، و مخیّر است در این صورت میانه نگاهداشتن او و دادن به حاکم شرع، و در این صورت

اگر تلف شود ضامن نیست.

و اگر گوسفند را در صحرایی که آب نباشد بیابند «۳» خوردن آن فی الحال حلال است [۳] به اجماع مجتهدین، و ضامن است قیمت آن را هرگاه صاحب آن پیدا شود.

و شتر و گاو [۴] را نمی‌تواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* هرگاه علم به تلف شدن داشته باشد در آبادانی می‌تواند بر دارد حتّی غیر گوسفند را و بر این تقدیر فرق ما بین گوسفند و غیر گوسفند نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] احوط تعریف سنه است و بعید نیست الحاق صغار از مثل شتر و گاو و خر که مانند گوسفند نتواند خود را از سباع حفظ کنند به گوسفند، و در اینها احتیاط به تعریف سنه اشدّ است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] وهمچنین هرچه مثل آنهاباشد درحفظ خود ازسباع مثل‌اسب واستر وفیل و اگر جائی باشدکه معلوم‌باشدکه نمی‌توانند حفظ خودکنند اخذ حرام‌نیست حتّی درشتر واسب وگاو چنانچه هر حیوان ضایعی که معلوم باشد که مالک از آن اعراض کرده است به جهت واماندگی یا غیر آن جایز است اخذ و تملّک آن حتّی در عمران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۹۲. وسائل ۲۵: ۴۳۹- ۴۴۱.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۳۱۹.

(۳) بگیرند، خ ل.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۱

و گیاه باشد؛ پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن می‌شود و بریءالذمّه نمی‌شود مگر به دادن آنها به حاکم یا به صاحب آن، و اگر رها کند بریءالذمّه نمی‌شود.

و خر را نیز در صحرا می‌توان گرفت، چه صبر برتشنگی ندارد. و بعضی از مجتهدین گرفتن آن را نیز منع کرده‌اند. [۱] «۱»

و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گلّه و سگی که محافظت باغ و زراعت کند، و بعد از یک سال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است، و ضامن است بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هر گاه صاحب آنها پیدا شود.

و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولیّ ایشان یک سال تعریف می‌کند، و بعد از آن مخیّر است با غبطه و صرفه طفل در نگاهداشتن آن حیوان و مالک شدن [و نفقه یافت شده لازم است، و رجوع می‌کند برصاحب اگر در برابر آن عوض نباشد چون سوار شدن اسب و شیر دادن گوسفند.

و حیوان یافت شده امانت است تا یک سال و بعد از آن قصد ملکیّت میتوان کرد.

وبعضی‌ازمجتهدین نیزیک‌سال‌تعریف [۲] را درضالّه شرطنمی‌دانند «۲». وبعضی گفته‌اند:

تعریف در گوسفند سه روز است، آنگاه فروختن و تصدّق کردن به‌قیمت آن «۳» وضامن است هر گاه صاحب پیدا شود «۴» ونفقه دادن او وضامن بودن قیمت آن.

قسم سوم لُقطه اموال:

قسم سوم لُقطه اموال:

و آن برداشتن هرمالی است ضایع، جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن.

---

[۱] و این احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول به تعریف یک سال در ضالّه مطلقاً احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۳: ۵۷۹. محقّق حلّی، شرائع ۳: ۲۸۹. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۲۰۶.

(۲) ابن قطان، معالم الدین ۲: ۴۶۷. و صیمری در غایة المرام ۴: ۱۵۱ به علّامه نسبت داده و خود نیز آن را اختیار کرده است.

(۳) ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۰۷.

(۴) ما بین علامت در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۲

وبرداشتن آن مکروه است اگرچه اعتماد برنفس خود داشته باشد، مگر آنکه ترسد که تلف شود؛ چه در این صورت مکروه نیست. و اگر اعتماد برخود نداشته باشد برداشتن آن حرام است [۱].

و در بردارنده لُقطه حرم مکّه عدالت [۲] شرط است، پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است. و عادل مخیّر است میانه نگاهداشتن یا به حاکم سپردن آن.

و اگر فاسقی لُقطه را بردارد [۳] حاکم از او برگیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یک سال تعریف آن کند، و بعد از یک سال اگر آن فاسق قصد تملّک کند حاکم شرع به او می‌دهد بی آنکه ضامن از او بگیرد.

و آنچه در غیر حرم مکّه معظّمه از صحرا و بیابان یا در زمینهایی که به‌حسب ظاهر مالک نداشته باشد پیدا شود از طلا و نقره و جواهر و اثر اسلام نداشته باشد- یعنی اسم خدای تعالی یا رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از پادشاهان مسلمان بر آن نقش نکرده‌باشند- از کسی‌است که آن را یافته باشد [۴] اگرچه زیاده از یک درهم باشد. و اگر اثر اسلام برآنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین آن است که اگر زیاده [۵] از یک درهم بوده باشد یک سال تعریف آن لازم است آنگاه

---

[۱] حرمت مشکل است. (تویسرکانی)

[۲] بنابر احوط، و اقوی کفایت وثاقت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] که معلوم یا مظنون باشد که قصد تعریف و ردّ به مالک ندارد. (یزدی)

[۴] هرگاه معلوم و مظنون نباشد که از اهل زمان واجد است والّا حکم لقطه بر آن جاری استو اثر اسلام داشتن و نداشتن فرق ندارد در هر دو صورت، پس هرگاه در بیابان یا خرابه باشد و معلوم یا مظنون نباشد به حسب قرائن که از اهل زمان واجد است مطلقاً مال او است هر چند اثر اسلام داشته باشد والّا مطلقاً باید تعریف کند مگر آنکه معلوم باشد که مال کافر حربی است. (یزدی)

[۵] لقطه کمتر از درهم را می‌تواند تملّک کند و حاجت به تعریف نیست، هرگاه در غیر حرم‌باشد. (دهکردی)

* بلکه اگر یک درهم یا زیاده باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۳

اگر قصد [۱] تملّک کند مالک آن می‌شود و اگر صاحب آن پیدا شود ضامن است.

و آنچه در بلاد اسلام در مِلک شخصی پیدا شود صاحب آن را خبردار کند، پس اگر دعوی کند که از اوست به او دهد و گواه و قسم بر او لازم نیست، و اگر گوید که: از من نیست، پس اگر اثر اسلام برآن نباشد از کسی است که آن را یافته باشد، و اگر اثر اسلام [۲] برآن باشد حکم لقطه برآن جاری دارد.

و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد، خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره، و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و تعریف لازم نیست.

و اگر زمینی که در او یافته باشند مالکی داشته باشد او را واقف می‌سازد، پس اگر گوید که او مال من نیست از آن کسی است که یافته.

و در روایت صحیح محمّد بن مسلم از امام به‌حقّ ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام مطلق واقع شده که: «آنچه در خرابه یافته باشند آن کسی که یافته اولاست به آن» «۱» خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نه، و محدّثین حمل کرده‌اند بر آنکه مراد امام در آنچه اثر اسلام داشته باشد آن است که بعد از تعریف باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده که: «آنچه در شکم چاروا [۳] یافته شود از طلا ونقره و جواهر باید از کسی‌که خریده باشد او را واقف سازد، پس اگر بشناسد که تعلّق به او دارد، و اگر نه از آن‌کس است که آن را یافته» «۲» هر گاه اثر اسلام در آن نباشد [۴]

---

[۱] واگرتصدّق کند و صاحبش پیدا شود و راضی نشود به تصدّق نیز ضامن است. (دهکردی، یزدی)

[۲] اثر اسلام داشتن و نداشتن تفاوت ندارد، پس مطلقاً حکم لقطه جاری کند مگر آنکه بداند که مال اهل زمان قدیم است، پس می‌تواند تملّک کند. (دهکردی، یزدی)

[۳] یا حیوان دیگر. (دهکردی، یزدی)

[۴] بلکه هر چند اثر اسلام در آن باشد. (دهکردی- یزدی)

---

(۱) تهذیب ۶: ۳۹۰ حدیث ۱۱۶۵ و ۱۱۶۹. وسائل ۲۵: ۴۴۷ حدیث ۱ و ۲.

(۲) کافی ۵: ۱۳۹ حدیث ۹. وسائل ۲۵: ۴۵۲ حدیث ۱ و ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۴

واگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال لازم است.

امّا آنچه در حرم مکّه [۱] بیابند بی‌تعریف یک سال مالک آن نمی‌تواند شد و اگرچه کمتر از یک درهم باشد. [۲] و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در حرم مکّه نیز درهم مطلّس [۳] بیابند «۱» بی‌تعریف از یابنده است.

و اگر بنده لقطه حیوان و مال را بردارد [۴] و بعد از یک سال تعریف [۵] تلف کند، ضمان تعلّق به رَقَبه او می‌گیرد که بعد از آزاد شدن بدهد.

تتمّه: احکام لُقطه چهار چیز است:

تتمّه: احکام لُقطه چهار چیز است:

اوّل: واجب، و آن تعریف است، یعنی شناسانیدن کسی که آن را برداشته یا نایب او، به‌آنکه فریاد کند همان روز تا شب، آنگاه هر روز یک بار یا دو بار، آنگاه هرهفته یکبار یا دوبار، آنگاه هرماهی به حیثیتی که فراموش نشود تا یک سال. و واقع گرداند تعریف آن را در مکانهایی که آنجا مردم جمع می‌شوند چون بازارها و درهای دروازه‌ها و مسجدها و در صباحها و شامها و روزهای عید و

جمعه‌ها و در وقت داخل شدن قافله به‌شهر، یعنی یابِنده در این قسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند و آن را

---

[۱]- اعتبار تعریف در حرم مکّه مطلقاً احوط است بلکه احوط حرمت برداشتن لقطه حرم است. (تویسرکانی)

[۲] اظهر عدم حاجت به تعریف و جواز تملّک آن است، بلی هرگاه درهم یا أزید باشد نمی‌تواندتملّک کند، بلکه باید بعد از تعریف سنه یا تصدّق کند یا به امانت نگاه دارد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه درهم مطلّس را هم می‌تواند قصد تملّک کند بدون حاجت به تعریف. (دهکردی)

[۴] به اذن مولی و امّا بدون اذن پس مشکل است جواز اخذ او و بعد از تعریف مولی را میرسدتملّک آن کند. (یزدی)

[۵] بعد از تعریف سال می‌تواند خود تملیک کند بنابراین که عبد مالک می‌شود، چنانچه اظهر است و می‌تواند مولی بعد از علم بر حصول تعریف قصد تملیک کند در صورتی که اخذ عبد به اذن مولی باشد. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۸۰. ومن لا یحضره الفقیه ۳: ۲۹۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۵

بشناساند. و در فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا و نقره.

و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف به شهر خود می‌تواند بُرد و سال را در شهر خود تمام کرد. و اگر در صحرا یافته باشد در هرجا که خواهد تعریف کند.

و آنچه باقی نماند [۱] برنفس خود قیمت کند یا به‌دیگری بفروشد و قیمت آن را نگاه دارد، و اگر تلف شود ضامن نیست، و اگر منتفع شود ضامن است.

و اگر در سال تعریف لقیط فوت شود ضامن نیست. و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متّصل چون فربهی در این یک سال از مالک است، و بعد از یک سال از ملتقط است، بعد از نیّت تملیک.

دوم: ضمان با تملّک [۲] و تقصیر در حفظ، و بدون تملّک امانت است.

سوم: تملّک، و آن بعد از تعریف کردن [۳] یک سال است با قصد مالک شدن.

چهارم: ردّ به مالک، و آن واجب است هر گاه به دوگواه عادل ثابت سازد که ملک اوست، و به یک گواه ثابت نمی‌شود، و وصف کردن آن کافی نیست و اگرچه ظنّ صدق او داشته باشد، بلکه در این صورت ردّ کردن جایز است [۴] پس اگر در این صورت به ردّ کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمی‌کند.

و اگر در صورت وصف ردّ کند، آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده، غیرانتزاع عین می‌کند، و با تلف رجوع می‌نماید برهرکدام که خواهد. و اگر برآن‌کس رجوع کند

---

[۱]- یعنی اگر بگذارد خراب و ضایع شود. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی در سال تعریف اگر فوت شود ضامن نیست، مگر این‌که تملّک کند یا تقصیر در حفظ نماید. (نخجوانی)

* چه تملّک قبل‌ازتعریف، چه تملّک بعد ازآن، هر چند تملّک بعد ازآن جایز است. (یزدی)

[۳] بعد از تعریف سنه مخیّر است ما بین سه امر، یکی تملّک با ضمان، دوم تصدّق با ضمان هرگاه مالک راضی نشود، سوم نگاه داشتن بر وجه امانت و بر این تقدیر هرگاه تلف شود ضمان ندارد مگر با تعدّی و تفریط در حفظ. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] معلوم نیست. (صدر)

* مشکل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۶

که به وصف‌کننده ردّ کرده است او را رجوع می‌رسد بروصف‌کننده، به شرط آنکه در وقت دادن اقرار به ملکیت او نکرده باشد، چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد.

واگرهریک گواه بگذرانند بعد ازآنکه به اوّل داده‌باشد وگواهان‌ایشان را بردیگری ترجیح نتوان داد، قرعه بزنند به اسم هریک از ایشان که بیرون آید به او دهند، پس اگر به اسم دوم بیرون آید انتزاع می‌کنند از اوّل، و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی‌که به اوّل داده است اگر به حکم حاکم شرع داده و اگر بی‌اذن حاکم داده ضامن است.

تکمله: بدان که التقاط پنج قسم است:

تکمله: بدان که التقاط پنج قسم است:

قسم اوّل: واجب است، و آن برداشتن طفلیست که اگر او را برندارند ضایع شود.

و بعضی از مجتهدین این را سنّت می‌دانند «۱».

قسم دوم: حرام، و آن وقتی است که شخصی که برمی‌دارد داند که خیانت می‌کند، یا فاسق [۱] باشد در لقطه حرم.

قسم سوم: سنّت و آن برداشتن مالیست که اگر او را برندارند ضایع شود.

قسم چهارم: مکروه، و آن برچند قسم است: اوّل: مطلق برداشتن آن، دوم:

برداشتن فاسق غیرلقطه حرم را، سوم: برداشتن غیر فاسق لقطه مال و حیوان را، چهارم:

برداشتن چیزی‌که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار، چون عصا و میخ و نعلین ومطهره و تازیانه. و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره «۲» و تازیانه را حرام می‌دانند «۳». پنجم: برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در حرم مکّه.

---

[۱] گذشت که عدالت شرط نیست. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) محقّق، شرائع ۳: ۲۸۵ و مختصر نافع: ۲۵۳.

(۲) آفتابه، ابریق، و ظرفی که بدان وضو سازند.

(۳) حلبی، کافی: ۳۵۰. ابن حمزه، مراسم: ۲۰۶. و علّامه در مختلف ۶: ۹۰ به صدوق و پدرش نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۷

قسم پنجم: لقطه مباح و آن کمتر از یک درهم است در غیر حرم مکّه. [۱]

و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است: اوّل: نگاهداشتن. دوم: گواه گرفتن [۲] در طفل.

و آنچه بر او سنّت است نیز دو چیز است اوّل: گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان.

دوم: شناسانیدن به‌گواه بعضی از اوصاف آن را تا آنکه فایده گواهی حاصل شود.

و آنچه براو مکروه است تعریف کردن در مسجد است.

و آنچه برصاحب گُم شده واجب است [۳] آن است که هر گاه یابنده آنچه یافته باشد به او ردّ کند قبول نماید، و اگر در صورتی که یابنده قصد تملّک آن کرده باشد و عیبناک شود چون آن را با ارش نقصان آن ردّ نماید قبول کند

فصل دهم در احیای موات

فصل دهم در احیای موات

وآن زمینهایی است که کسی متصرّف آنها نباشد و معطّل افتاده باشد به‌واسطه منقطع شدن آب از آنها یا [۴] از جهت مستولی شدن آب برآنها، و این زمینها ملک امام است، پس اگر مسلمانی تصرّف کند در آنها به‌عمارت کردن مالک می‌شود به‌هفت شرط:

اوّل آنکه: اگر امام ظاهر باشد به اذن او عمارت کند و در غیبت او هرکس که عمارت آن کند او اولاست در تصرّف در آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد.

دوم آنکه: مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد نباشد، پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی‌اذن مالک آن صحیح نیست.

---

[۱] امّا درحرم پس‌بعضی حرام‌دانسته‌اند، لکن اقوی جواز وکراهت آن‌است وهمچنین در درهم و مازاد، بعضی حرام دانسته‌اند و اظهر جواز با کراهت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] وجوب معلوم نیست، بلی بعضی مستحبّ دانسته‌اند. (نخجوانی)

* وجوب آن محلّ منع است، بلی بعضی مستحبّ دانسته‌اند. (یزدی)

[۳] وجوب معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۴] مخصوص به این دو صورت نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۸

امّا اگر مالک او غایب [۱] باشد و کسی آن را عمارت کند [۲] تا آمدن غایب او اولاست از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد، و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولاست به‌تصرّف در آن زمین.

سوم آنکه: کسی‌که عمارت می‌کند می‌باید که مسلمان باشد، پس اگر یهود باشد و امام او را اذن [۳] دهد مجتهدین را در آن دو قول است.

چهارم آنکه: آن شخصی که اراده عمارت زمین موات دارد می‌باید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده، پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست، چه اینها افاده ملکیّت نمی‌کند بلکه افاده اولویّت تصرّف او می‌کند.

و اگر زمین منتقل شود از او به دیگری [۴] آن دیگری اولاست از او، و اگر بمیرد وارث او اولاست، و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صحیح نیست.

و بعضی از مجتهدین براین رفته‌اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیّت می‌کند. [۵] «۱»

پنجم آنکه: زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی

ششم آنکه: مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن را جهت مصلحت مسلمانان مخصوص ساخته برای چیزی چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده

---

[۱]- اگر مراد از مالک غایب امام است حکم صحیح است والّا محتاج به تأمّل است. (دهکردی)

* مراد و مدرک در هر دو صورت محتاج به تأمّل است. (صدر)

[۲] جواز تعمیر آن بدون اذن غایب محلّ تأمّل است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بر فرض اذن امام علیه السلام همان مطاع است. (دهکردی)

[۴] یعنی به ارث یا به مصالحه و نحو آن. (نخجوانی، یزدی)

[۵] محلّ تأمّل است، بلکه اظهر قول مشهور است. (نخجوانی)

* خالی از قوّت نیست، هر چند خلاف مشهور است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) شهید در دروس ۳: ۵۶ و شهید ثانی در مسالک ۱۲: ۴۲۷ به نجیب الدین ابن نما نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۵۹۹

مخصوص ساخته بودند برای چریدن چاروهای زکات و صدقات و جزیه. و همچنین است حکم زمینهایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقاطعه کرده باشند با جماعتی، چنانچه وادی عقیق را با بلال بن الحارث به چیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرّف نکرده بود [تا زمان خلافت عمر که او بلال را از آن منع کرد] «۱».

هفتم آنکه: حریم عمارت نباشد، چه هرچیزی در مباح حریمی دارد، و آن برچند قسم است:

قسم اوّل حریم خانه: و آن مقدار خاک ریز و برف‌انداز آن است، و جایی که آب باران از ناودان برآن ریزد، و ممرّ داخل شدن به آن خانه باشد.

دوم حریم دیوار: و آن به‌مقدار ریختن خاک آن است هر گاه خراب شود.

سوم حریم شهر: و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر، و اسب دوانیدن، و خاک‌ریزی کردن، و محلّ خریدن چهارپایان اهل آن شهر.

چهارم حریم نهر: و آن به‌مقدار ریختن خاک آن است و راه رفتن بردوجانب آن.

پنجم حریم چاهی که شتران را آب می‌دهند: و آن چهل ذرع است، پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمی‌تواند کند. و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: «حریم چاه در جاهلیّت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع است» «۲».

ششم حریم چاهی که به شتر آب می‌کشند جهت زراعت کردن به آن آب: و آن شصت ذرع است.

هفتم حریم چشمه: و آن در زمین نرم هزار ذرع است، و در زمین سخت پانصد ذرع است، پس دیگری را نمی‌رسد که در این مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۲) مستدرک ۱۷: ۱۱۷، حدیث ۳. علّامه در مختلف ۶: ۲۰۶ این روایت را از ابن جنید نقل کرده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۰

دیگراحداث کند. [۱] ودر بعضی احادیث جهت حریم قنات نیزهمین‌مقدار وارد شده «۱».

هشتم حریم راه: و آن در زمین موات هفت ذرع [۲] است.

و این حریمها در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست.

فصل یازدهم در مشترکات

اشاره

فصل یازدهم در مشترکات

بدان‌که منافع مشترکه برپنج قسم است:

قسم اوّل راهها:

قسم اوّل راهها:

و فایده این آن است که در رفتن و نشستن در آن ضرر به‌جماعتی که از آن راه می‌روند نرساند، و اگر جهت خرید و فروش در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که به متردّدین ضرر نرساند جایز است، امّا با ضرر جایز نیست.

و اگر خود از آنجا برخیزد و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمی‌تواند آنجا نشست، امّا اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز به همان مکان عود نماید، میانه مجتهدین درآن خلاف است. اقرب آن است که حقّ او از آن مکان باطل شد به برخاستن او از آن مکان.

و بنای دکّه در راه کردن جایز نیست، و اگر در راه به چیزی چون بوریا سایه کند به‌شرطی که ضرر به متردّدین نرساند جایز است.

و اگر دو کس به یک دفعه در مکانی خواهند که بنشینند، اقرب آن است که قرعه

---

[۱] و اگر درازید از مقدارین نیز ضرر داشته باشد به آن چشمه یا قنات باز جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] ذراع صحیح است نه ذرع، مگر آنکه مراد از ذرع در امثال مقام ذراع بوده باشد و ذراع عبارتست از ابتدای مرفق تا سر انگشتان. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۵: ۲۹۶، حدیث ۸. وسائل ۲۵: ۴۲۶، حدیث ۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۱

بزنند به‌نام هرکدام که بیرون آید او اولاست.

و هوای راههایی که در آن تردّد می‌نمایند حکم زمین موات دارد که هرکس احداث چیزی در آن می‌تواند کرد به شرطی که ضرر به متردّدین نرسد. امّا در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمی‌تواند کرد مگر به اذن ایشان.

قسم دوم مسجدها:

قسم دوم مسجدها:

و فایده آن معلوم است و هرکس سبقت کند به گرفتن محلّی او اولاست از دیگری به آن مکان، و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولاست و اگرچه به قصد وضو ساختن برخاسته باشد، مگر آنکه رخت خود را در آنجا گذاشته باشد.

قسم سوم موقوفات عامّه:

قسم سوم موقوفات عامّه:

چون مدرسه‌ها و رباطها، و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها، پس هرکس که ساکن حجره‌ای از آنها شود و از آن جماعت باشد که اهلیّت سکنی در آنجا داشته باشد اولاست از دیگری تا در آنجاست، و بیرون کردن او جایز نیست اگرچه بسیار در آنجا بماند، به شرط آنکه واقف شرط مدّتی معیّن نکرده باشد، چه در این صورت به‌انقضای آن مدّت او را بیرون می‌توانند

کرد. و همچنین بیرون می‌توان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که به طلب علم مشغول باشد و آن‌کس به آن مشغول نباشد. و جایز است که ساکن حُجره کسی را با خود شریک نکند مادامی‌که برصفتی باشد که واقف شرط کرده باشد [۱] و هرگاه از آن حجره بیرون رود حقّ او از آن مکان باطل می‌شود. و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حقّ او باطل می‌شود یا نه؟ در این مسائل میانه مجتهدین خلاف است. [۲]

قسم چهارم معدنها و کانها:

قسم چهارم معدنها و کانها:

و آن بر دو قسم است:

اوّل: کانهای ظاهری که محتاج به خرج نیست چون نمک و نفت و کبریت و قیر

---

[۱]- و شرط تعدّدهم نکرده باشد. (یزدی)

[۲] هرگاه به قصد معاودت گذاشته باشد باطل نمی‌شود. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۲

و مومیائی و سرمه و یاقوت، چه اینها مشترك است میانه مسلمانان. و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام می‌دانند «۱» واگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمی‌توان کرد، وتا حاجت او تمام نشود دیگری نمی‌تواند گرفت.

و اگر دو کس یا زیاده برآن سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند، و احتمال قسمت [۱] و سبقت محتاج نیز دارد. و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالك آن میشوند، و غیری با او در آن نمک شریك نیست.

دوم: معدنهای‌باطنی که محتاج‌به‌خرج وعمل‌است، چون‌کان‌طلا ونقره‌وآهن و مس ورصاص «۲» بلور و فیروزج، و آن نیز مشترك است میانه مسلمانان. وبعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند «۳» پس اگر ظاهر باشد با احیا کردن مالك آن می‌شود، و اگر ظاهر نباشد و شخصی آن را ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملك او باشد مالك آن می‌شود، و همچنین اگر در زمین موات باشد به احیا کردن مالك آن می‌شود.

و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالك او است، خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلّق به احیا کننده دارد. امّا اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملك او نمی‌شود. و اگر چاهی بکند و به معدن رساند همان اشتراك باقی است و میانه مسلمانان مشترك است، و مالك آن نمی‌شود.

قسم پنجم آبها:

قسم پنجم آبها:

و آن بر شش قسم «۴» است.

---

[۱]- هرگاه قسمت ممکن باشد مقدّم است بر قرعه. (دهکردی، یزدی)

[۲]-

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۲۷۸. سلّار، مراسم: ۱۴۰. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۳.

(۲) شُرب.

(۳) شیخ مفید، مقنعه: ۲۷۸. سلّار، مراسم: ۱۴۰. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۰.

(۴) در بعضی از نسخه‌ها: پنج قسم، و در تفصیل قسم چهارم و پنجم ادغام گردیده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۳

اوّل: آنکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملك کسی است که ظرف وحوض از او است [۱] و اگر چه از مباح گرفته باشد. و جایز است فروختن آب آنها.

دوم: آب چاهی که کسی در ملك خود یا در زمین مباح بکَنَد، چه در این صورت او مالك آن می‌شود، و کسی را بی اذن او در آن تصرّف جایز نیست، و فروختن آن کیلًا و وزناً جایز است با کراهیّت. و فروختن همه آب چاه جایز نیست، چه تسلیم آن متعذّر است.

وهرگاه چاه قدیمی که پر از خاك شده‌باشدکسی‌آن را پاك کند مالك آن می‌شود.

و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه به قصد مالك شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن او اولاست به آن وقتی که آنجا باشد، و هرگاه از آنجا مفارقت کند هرکه سابق باشد در آنجا او اولاست به انتفاع از آن و مخصوص احدی نیست.

و هرگاه کسی چاهی در ملك خود بکند همسایه خود را منع نمی‌تواند کرد از چاه کندن دیگر عمیق‌تر از آن چاه، اگر چه آب چاه [۲] او به آن چاه سرایت کند.

سوم: آب چشمه و باران و آب انبار در زمین مباح نه از روی مالك شدن، مشترك است میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست، و از آنها هرکس آنچه بردارد مالك می‌شود.

چهارم: آب نهرهای بزرگ، چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترك است.

پنجم: نهرهای کوچك که ملك کسی نباشد، آن نیز میانه مسلمانان مشترك است، واگر آب‌آن‌کم باشد و وفا به همه نکند اوّل ابتدا به کسی کنند که نزد یك دَهَنه باشد. [۳]

---

[۱] بلکه ملك کسی است که حیازت کرده است، پس اگر غصب کند ظرفی را و آن را از آب مباح پر کند به قصد حیازت مالك آب می‌شود. (یزدی)

[۲] مطلقاً معلوم نیست. (صدر)

[۳] لکن این در صورتی است که آنکه دورتر است از دهنه سابق در احیاء نباشد والّا مقدّم است‌در استحقاق. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۴

اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین به او آب دهند، و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم، و جهت درخت خرما تا ساق، و بعد از آن آن جماعت آب را سر دهند به کسانی که در پهلوی ایشان باشند، و سر دادن بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگرچه به متأخّر نرسد، پس اگر از اوّل چیزی باقی نماند ما بقی را حقّی نیست.

ششم: آب نهرمملوك‌که‌جدا کرده باشند از مباح، چنانکه کسی نهری از فرات مثلًا بریده‌باشدمالك آن آب می‌شود وهرکس که در آن نهر کاری کرده شریك است در آن به‌قدر نفقه [۱] وعمل خود، اگر به همه وفاکند، والّا بقدرحصّه و نصیب خود قسمت کنند

[۱]- مناط عمل است نه نفقه، پس هرگاه بعضی نفقه زیادتر داده باشند، لکن در عمل مساوی‌باشند در حصّه مساویند. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۵

باب یازدهم در نکاح کردن به دوام، و متعه، و تحلیل، و ملک یمین

مقدّمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن

مقدّمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن

بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده، و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت، لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت.

و از آن جمله در حدیث ائمّه معصومین علیهم السلام آمده که: «هیچ فایده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست، که هرگاه او را بیند خوشحال شود، و هرگاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند» «۱».

و هم در حدیث ائمّه معصومین علیهم السلام واقع شده که: «دو رکعت نمازی که صاحب زن بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگزارد» «۲».

و نیز در حدیث آمده که: «بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی‌اند که عزب مرده باشند» «۳».

و اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده پنج است.

اوّل واجب: و [۱] آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد

---

[۱]- قول به‌وجوب نکاح دراین صورت‌احوطاست اگرچه اقوی عدم‌وجوب‌است. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۵: ۳۲۷، حدیث ۳. وسائل ۲۰: ۳۹، حدیث ۶ و ۸.

(۲) کافی ۵: ۳۲۸، حدیث ۱. وسائل ۲۰: ۱۸، حدیث ۱.

(۳) کافی ۵: ۳۲۹، حدیث ۳. وسائل ۲۰: ۱۹، حدیث ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۷

دوم سنّت: و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مَهر باشد.

سوم حرام: چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز به عقد [۱] درآوردن مرد آزاد را، و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را، و نکاح [۲] کردن سنّی [۳] و کافر زن مسلمان را.

چهارم مکروه: وآن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین «۱».

پنجم مباح: و آن ما عدای چهار قسم مذکور است.

و اقسام نکاح نظر به منکوحه نیز پنج است:

اوّل واجب [۴]: چون نکاح زن یا کنیزی که بر ایشان ترسند از افتادن به زنا.

دوم مستحبّ: چون نکاح خویشان جهت صله رحم.

سوم حرام: چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند، وهمچنین زنان کافره [۵] غیر اهل کتاب، و اهل کتاب را به عقد دوام [۶] خواستن، و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند، چه

---

[۱]- یعنی نکاح دائمی، امّا به انقطاع و ملك هر چه بخواهد مانعی ندارد. (دهکردی)

[۲] و همچنین نکاحی که سبب وقوع در محرّمی باشد. (یزدی)

[۳] اقوی جواز نکاح کردن سنّی است زن شیعه اثنی عشریّه را و لکن احوط منع‌است. (تویسرکانی)

[۴] اقوی عدم وجوب است در این صورت نیز اگر چه احوط است. (تویسرکانی)

[۵] عقد بر زن کافره باطل است، خواه از اهل کتاب باشد مثل یهودی و نصرانی و مجوس یااین‌که از مشرکین و عبده اصنام و نحو اینها باشد، بلی جایز است از برای او که زنی که از اهل کتاب باشد به عقد منقطع بگیرد او را لکن هرگاه زن مجوس باشد گرفتن او به عقد منقطع خالی از اشکال نیست، هر چند که جواز خالی از قوّت نیست، بلی نکاح غیر کتابیّه جایز نیست حتّی به ملك یمین و تحلیل. (نخجوانی)

[۶] بنابر احوط، لکن اقوی جواز نکاح کتابیّه است حتّی به عقد دوام و احوط ترک است حتّی در انقطاع، بلی نکاح غیر کتابیّه جایز نیست حتّی به ملك یمین و تحلیل. (یزدی)

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۲۸۹. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۱۶۰

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۸

نکاح جمیع آنها حرام است.

چهارم مکروه: چون نکاح زنان سفیه و زنی که عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد، و نکاح دخترِ زنی که نگاه به عورت او کرده باشند.

پنجم مباح: و آن ما عدای چهار قسم مذکور است.

و باز نکاح کردن منقسم می‌شود بر سه قسم:

قسم اوّل: نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دایمی گویند.

قسم دوم: نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر نشود و آن را نکاح متعه گویند.

قسم سوم: نکاح کردن کنیز، و آن بر سه قسمت است.

اوّل: کنیز غیر را به عقد خواستن.

دوم: کنیز غیر را به تحلیل خواستن، چنانچه مذکور خواهد شد.

سوم: خریدن کنیز، چه بمجرّد خریدن و طی او حلال می‌شود.

مطلب اوّل در بیان نکاح متعه

مطلب اوّل در بیان نکاح متعه

بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنا عشریّه اجماعی است، ومشروعیّت آن بنصّ قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت است، خلافاً للمخالفین چه ایشان میگویند که: مشروع بودن آن نسخ شده، و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیّه

نقل کرده‌اند همه معارض یکدیگرند. و قول عمر که: «دو متعه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نهی می کنم از آن» دلالت بر آن می کند که نسخ نشده بود، و به واسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیّه را نسخ کردن معقول نیست، زیرا که اگر عمر به‌اجتهاد خود حرام کرده، اجتهاد در مقابله نصّ قرآنی خطا است. و اگر به‌طریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوده چگونه این چنین حکمی بر جمیع صحابه تا

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۰۹

زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد؟ و در صحاح ترمذی هروی- که یکی از علمای مخالفین است- مذکور است که: شخصی از اهل شام از عبداللّه عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است؟ او در جواب شامی گفت: اگر چه پدرم نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده است، و کاری که آن‌حضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد «۱».

و متعه کردن بر سه وجه است:

وجه اوّل: سنّت، چون متعه کردن مؤمنه عفیفه.

وجه دوم: حرام، چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السلام [و متعه کردن سنّی [۱] زن مسلمان را «۲».

وجه سوم: مکروه، چون متعه کردن زن فاحشه و دختر بکر بی‌رخصت پدر [۲] او.

و بدانکه شروط نکاح متعه شش است:

اوّل: ایجاب، چون «ا نْکَحْتُکَ» یا «مَتَّعْتُکَ» یعنی نکاح کردم تو را یا متعه کردم تو را اگر زن و شوهر تلفّظ کنند. اگر وکیل ایشان تلفّظ کند وکیل زن چنین گوید که: «مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتی مِنْ مُوَکِّلِکَ» یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو.

دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ» در صورت اوّل و «قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی» در صورت دوم.

سوم: ذکر مدّت که احتمال کمی و زیادتی نداشته باشد، پس اگر مدّت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست، بعضی بر آنند که عقد باطل می‌شود. و بعضی گفته‌اند که: نکاح دائمی می‌شود. [۳]

---

[۱] قول به حرمت احوط است اگر چه جواز دور نیست. (تویسرکانی)

[۲] بلکه احوط ترک است. (صدر)

* لکن مراعات رخصت پدر احوط است. (نخجوانی)

* احوط ترک است بی رخصت پدر. (یزدی)

[۳] اقوی قول دوم است. (تویسرکانی)

---

(۱) صحیح ترمذی ۴: ۳۹، حدیث ۸۲۴.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها این مقدار نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۰

چهارم: ذکر مهر، پس اگر ذکر مهر نکند عقد باطل است، بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است. و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست. و بعضی از مجتهدین بر آنند که به کمتر از یک درهم عقد نباید کرد «۱».

پنجم: آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب، و در مجوسی اشکال است. [۱]

ششم: آنکه [۲] زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرّمات.

و عقد متعه قابل شرط مشروع است، چون شب یا روز پیش او آمدن، و یک مرتبه یا دو مرتبه دخول کردن، به شرط آنکه زمان

مشخّص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست.

و متعه محتاج به طلاق نیست بلکه هرگاه مدّت تمام شود [۳] از شوهر جدا گردد.

و متعه را نفقه دادن لازم نیست، و میراث از شوهر نمی‌برد. و اگر در عقد متعه شرط میراث [۴] بردن کند آیا میراث می‌برد یا نه؟ در آن خلاف است. [۵]

و لعان وایلاء در متعه نیست چنانچه در دائمی هست به‌طریقی که مذکور خواهد شد. و آیا با متعه ظهار میتوان کرد؟ یعنی به او می‌توان گفت که: «پشت تو همچون پشت مادر من است» چنانچه بتفصیل خواهد آمد، خلاف است.

---

[۱] و اظهر جواز است. (نخجوانی)

[۲] این از شروط نیست، بلکه از احکام آن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] یا هبه مدّت او کند. (نخجوانی، یزدی)

[۴] احوط ترک این شرط است و بر فرض شرط کردن اظهر ارث بردن است. (دهکردی)

[۵] اظهر و اقوی نبردن است مطلقاً ولو این‌که شرط توریث از طرفین یا طرف واحد کنند در عقد منقطع، بلی اگر وصیّت کند به دادن معادل حقّ ارث بر فرض دائمی بودن صحیح است. (نخجوانی)

* اظهر نبردن است، بلی اگر وصیّت کند به دادن معادل حقّ الارث بر فرض دائمی بودن صحیح است. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۳۹. مصنّفات شیخ مفید [رساله متعه ۶: ۴۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۱

و گواه گرفتن در عقد متعه سنّت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنّت است، امّا اگر ترسد از آنکه او را گویند که زنا می‌کند سنّت است که گواه بگیرد.

و سنّت است که متعه را از حالش سؤال کنند هرگاه به او بدگمان باشند.

وخلاف‌است میانه مجتهدین‌که آیا زیاده از چهار متعه جمع‌کردن جایزاست، یامثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرام‌است؟ اولی‌آن‌است‌که زیاده ازچهار [۱] متعه‌جمع‌نکنند.

مطلب دوم در بیان نکاح کنیز

قسم اوّل: عقد

قسم اوّل: عقد

و آن مخصوص کنیزِ غیر است. و خلاف است میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز [۲] جایز است یا نه؟ بعضی از مجتهدین گفته‌اند: جایز است به دو شرط [۳]:

اوّل: ترسیدن از وقوع در زنا.

دوم: مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد.

و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است.

و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا به این شرط فرزند بنده می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین

خلاف است [۴] قول مشهور آن است که بنده می‌شود. [۵]

---

[۱] اقوی جواز زیاده از چهار است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی بدون شرط و امّا اصل جواز پس بی‌اشکال است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و بعضی مطلقاً جایز می‌دانند ولکن بدون تحقّق شرطین مذکورین مکروه می‌دانند و این قول خالی از قوّت نیست هر چند قول اوّل احوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] اظهر عدم صحّت شرط مذکور است. (نخجوانی، یزدی)

[۵] گذشت که نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست، پس ترک کنند آن را. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۲

و شروط آن شش است:

اوّل: ایجاب.

دوم: قبول به طریقی که مذکور شد.

سوم: اذن صاحب، چه عقد غلام و کنیز بی‌اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه او است. و بعضی از مجتهدین برآنند که باطل است. و در این صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگرچه آزادی را شوهر کرده باشد هرگاه با علم دخول کند.

چهارم: اذن زن آزاد، چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زنِ آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست. [۱]

پنجم: آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد به‌قول بعضی از مجتهدین، و بعضی زیاده از یک نیز را نیز جایز نمی‌دانند.

ششم: آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد.

قسم دوم: مالک شدن کنیز

قسم دوم: مالک شدن کنیز

چه به تملّک دخول کردن او جایز است.

و عقد و ملک با هم جمع نمی‌شوند، چه هرگاه کنیز غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد می‌شود، و به ملکیّت دخول می‌کند.

و این قسم منحصر در عددی نیست چه می‌تواند شخصی به ملک هزار کنیز خود را دخول کردن، بخلاف عقد.

و هرگاه آقا کنیز خود را به دیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن [۲] به آن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عدّه او. و فسخ عقد او نمی‌تواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد، امّا اگر غلام او باشد تفریق میانه ایشان می‌تواند کرد.

و سنّت است بر آقا که هرگاه کنیز خود را به غلام خود نکاح کند چیزی از مال خود

---

[۱] قول به منع احوط است. (تویسرکانی)

[۲] و همچنین سایر استمتاعات حتّی نظر به شهوت، بلکه احوط اجتناب است از آن‌چه براجنبی حرام است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۳

به آن کنیز بدهد که به صورت مهر باشد. و بعضی از مجتهدین این چیز دادن [۱] را واجب میدانند. [۲]

واگر یکی ازغلام یا کنیز را به‌دیگری بفروشد مشتری مخیّر است در فسخ عقد و امضاء آن، و اگر فوراً فسخ‌نکند دیگر او را در

فسخ اختیاری‌نیست و عقد به جای خود باقی است.

و هرگاه آقا کنیز خود را به دیگری عقد کند بر آقا لازم است که روز از او خدمت بگیرد [۳] و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود. و اگر آقا کنیز خود را همراه به سفر برد و شوهر او خواهد که همراه او رود آقا منع شوهر نمی‌تواند کرد.

و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است، بخلاف دو زنِ آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروه‌است. و همچنین جایزاست دخول‌کردن برکنیز هرگاه طفلی آنجا باشدکه‌نگاه‌کند.

و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است. و منی در غیر فرج [۴] کنیز ریختن نیز جایز است.

و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست، و در تحلیل خلاف است. [۵]

قسم سوم: اباحه و تحلیل استقسم سوم: اباحه و تحلیل است

قسم سوم: اباحه و تحلیل است

و آن چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواصّ فرقه ناجیه اثنا عشریّه است. و خلاف است میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اوّل [۶] است یا داخل قسم ثانی؟ سیّدمرتضی- رضی الله عنه- داخل قسم اوّل می‌داند.

---

[۱]- احوط است. (یزدی)

[۲] این قول احوط است. (صدر)

[۳] این قول خالی از اشکال نیست، بلکه احوط عدم انتفاع آقا است در وقتی که مانع از انتفاع‌زوج باشد مگر به اذن زوج و همچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج. (تویسرکانی، صدر)

[۴] یعنی عزل کردن در حال جماع. (نخجوانی، یزدی)

[۵] اظهر جواز است. (نخجوانی، یزدی)

[۶] اقوی این است که قسم مستقلّ است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۴

و شروط این قسم شش است:

اوّل: ایجاب چون «أحللتُ لک وطی أمتی هذه» یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را. و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه؟ در آن خلاف است.

دوم: قبول، چون «قَبِلْتُ».

سیم آنکه: شخصی که تحلیل می‌کند می‌باید که مالک کنیز باشد، پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست.

چهارم آنکه: مالکِ کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد، و مفلسی که حاکم شرع به واسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد.

پنجم آنکه: کسی که وطی کنیز را بر او حلال می‌کند می‌باید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد، مثل آنکه کنیز مسلمان را به کافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را به سنّی، چه اینها جایز نیست. [۱]

ششم آنکه: آن کنیز شوهر نداشته باشد.

پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز به مجرّد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال می‌شود و

تعیین مدّت شرط نیست. [۲]

و اقتصار بر قول صاحب کنیز بایـد کرد، پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند دخول کردن به او جـایز نیست. امّـا اگر دخول کردن را حلاـل کنـد بوسه دادن و دست مالیـدن به بـدن او جـایز و حلال است، امّا خـدمت گرفتن حلال نیست.

و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط [۳] نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است [۴] والّا بنده.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۵

مطلب سوم در نکاح دایمی و مقدّمات و شروط آن

فصل اوّل در بیان مقدّمات نکاح:

فصل اوّل در بیان مقدّمات نکاح:

بدان‌که شصت و نُه امر به نکاح متعلّق است: یک امر واجب، و سی و چهار امر سُنّت، و هشت امر حرام، و بیست و شش امر مکروه.

امّا یک امر واجب:

اجابت خواستگاری کردن مؤمنی [۱] است که قادر بر نفقه دادن باشـد اگرچه در نسب موافق نباشـد [۲] و در این صـورت اگر ولیّ اذن ندهد گناه دارد.

و امّا سی و چهار امر سُنّت:

اوّل: خواستگاری کردن پیش از عقد.

دوم: دو رکعت نماز گزاردن پیش از عقد.

سوم: استخاره کردن.

چهارم: بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن.

پنجم: دو رکعت نماز حاجت گزاردن.

ششم: دعای برآمدن حاجت کردن.

هفتم: اختیار دختر بکر نمودن.

هشتم: اختیار زنی کردن که از شأن او زاییدن باشد، یعنی خویشان او زاینده باشند.

نهم: اختیار زن صاحب اصل کردن، یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح

---

[۱] گذشت بیان احسن از این بیان. (صدر)

[۲] اقوی عـدم وجوب اجابت است اگر چه احوط وجوب است لهـذا هرگـاه ولیّ ردّ کنـد و اذن‌ندهـد گنـاه نکرده است و همچنین خود زن نیز بر او اجابت واجب نیست. (تویسرکانی)

* وجوب آن معلوم نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] اگر مراد کفـو نبـودن است بر فرض وجوب اجـابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخـذ بودن ولیّ طفـل نیز محلّ نظر است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۶

و مؤمن باشند.

دهم: اختیار زن صاحب جمال کردن، به شرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند.

یازدهم: اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صله رحم. خلاف مر سنّیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه می‌دانند.

دوازدهم: اختیار مؤمنه کردن، زیرا که نکاح زنی که سنّی باشد مکروه است.

سیزدهم: عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن.

چهاردهم: گواه گرفتن بر عقد.

پانزدهم: خطبه خواندن پیش از عقد، و می‌باید که این خُطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمّه معصومین علیهم السلام و گفتن «الحمدُ للَّهِ» کافی است. و بعضی از سنّیان خطبه خواندن را واجب می‌دانند «۱».

شانزدهم: شب عقد کردن. خلاف مر سنّیان را که ایشان در روز جمعه سنّت می‌دانند.

هفدهم: دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او.

هجدهم: طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز یا دو روز. و بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب می‌دانند. «۲» وسنّت‌است‌که این طعام‌دادن در روز باشد.

نوزدهم: اجابت کردن و رفتن به مجلس عروسی و خوردن طعام آن و اگر چه روزه سنّتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده می‌شود.

و امّا اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن به آنجا حرام است، مگرآنکه‌کسی باشدکه او را ازآن منع تواندکرد، یا آنکه به‌واسطه خاطراوچیزهای حرام

(۱) ابن قدامه در مغنی ۷: ۴۳۳ و نووی در مجموع ۱۶: ۲۰۷ و شیخ در خلاف ۴: ۲۴۹، این قول را به داود نسبت داده‌اند.

(۲) ماوردی در حاوی کبیر ۹: ۵۵۵ و ۵۵۶ و ابن قدامه در مغنی ۸: ۱۰۵ و مجموع ۱۶: ۳۹۲ به امام شافعی و بعض اصحاب نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۷

را برطرف کند. [۱] و اگر ندانسته به آن مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجب است که برخیزد و برود، واگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد.

و اگر مجلس [۲] عروسی مشتمل بر صورتهای غیر سایه‌دار باشد بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن صورتها در قاب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن به آن مجلس «۱».

و بعضی گفته‌اند که: اگر بر بالش باشد نیز رفتن به آنجا جایز است «۲».

و گر دو کس به یک دفعه کسی را به عروسی خبر کنند به خانه آن کسی رود که به خانه او نزدیک‌تر باشد.

بیستم: رخصت خواستن از پدر [۳] در عقد کردن دختر بکر.

بیست و یکم: وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هر گاه پدر نباشد.

بیست و دوم: اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران او را جهت شخصی عقد [۴] کرده باشند.

بیست و سوم: دو رکعت نماز گزاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول.

بیست و چهارم: دعای منقول خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان را.

بیست و پنجم: امر کردن مردمانی که آن‌جا حاضر باشند در وقت دعا خواندن به آنکه آمین گویند.

بیست و ششم: دست برپیشانی زن نهادن و روی او را به قبله کردن پیش از دخول،

---

[۱]- بلکه در این دو صورت واجب است رفتن. (صدر)

[۲] اقوی جواز رفتن است در مجلسی که در او صورت باشد مطلقاً. (تویسرکانی)

[۳] بلکه ترک نشود بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

* بلکه احوط است. (صدر)

[۴] یعنی عقد فضولی. (صدر)

* و اگر فضولًا هر یک برای کسی عقد کرده باشند اولی اجازه عقد برادر بزرگتر است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۲: ۵۷۸.

(۲) مصدر سابق.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۸

و دعای منقول خوانـدن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضاء، و موزه‌های زن را از پای او کندن و پاهای او را با آب شسـتن و در دور خانه ریختن، که برکات بسیار به وقوع آن افعال در آن خانه به هم رسد.

بیست و هفتم: دخول کردن در شب.

بیست و هشتم: در وقت دخول و بعد از دخول «بسم‌اللّه الرحمن الرحیم» گفتن.

بیست و نهم: با وضو بودن هر یک از زن و شوهر.

سی‌ام: غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند.

سی و یکم: منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله خریده باشد [۱] و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند.

سی ودوم: مشخّص‌کردن مهر پیش ازدخول اگردروقت عقد مشخّص‌نکرده باشند.

سی و سوم: بیشتر از یک زن آزاد نخواستن. [۲]

سی و چهارم: چشم خود را در وقت جماع پوشیدن.

و امّا آن هشت امر حرام:

اوّل: خواستگاری کردن زنی که او را دیگری خواستگاری کرده باشـد و اجابت نموده باشـند. و بعضـی از مجتهـدین این را مکروه می‌دانند. [۳] «۱»

---

[۱]- هرگـاه کنیزی خریـده که حـامله است از غیر مولاـیش چه از زنـا باشـد و چه از غیر زنـا مقـاربت باآن زن جایز نیست تا وضع حملش بشـود بنـابر احـوط بلکه اظهر، و اگر مقـاربت نمود و عزل نکرد احوط این است که آن طفـل را نفروشـد، بلکه آزاد کنـد و چیزی از میراث برای او وصیّت کند. (نخجوانی، یزدی)

[۲] استحباب این امر مشکل است. (تویسرکانی)

[۳] قول به کراهت اقوی است و قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

* احوط ترک خواستگاری زنی است که مخطوبه غیر باشد و اجابت کرده باشد. (دهکردی)

* و این قول اظهر است. (نخجوانی)

* اقوی است. (یزدی)

---

(۱) محقّق، مختصر نافع: ۱۸۱. فاضل مقداد، تنقیح ۳: ۱۴۱. صیمری، غایهٔ المرام ۳: ۸۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۱۹

دوم: خواستگاری کردن زنی که در عـدّه [۱] رجعیّه باشـد خواه به صـریح و خواه به کنایه. و در عدّه وفات خواستگاری به صـریح حرام است، امّا به کنایه جایز است.

سوم: عقد کردن وکیلِ زن، او را برای خود. [۲]

چهارم: نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد.

پنجم: نکاح کردن زن مسلمانی را به کافر.

ششم: تزویج کردن زن مؤمنه جهت سنّی. و بعضی از مجتهدین [۳] این را مکروه می‌دانند «۱».

هفتم: تزویج کردن مسلمان زن کافره را. [۴]

هشتم: غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب آن راضی نیست.

و امّا بیست و شش امر مکروه:

اوّل: ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی.

دوم: نکاح کردن به قصد مال و جمال، چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که «اگر کسی زنی را به قصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم می‌شود، و اگر به قصد سنّت حضـرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نکاح کند حضـرت حقّ سبحانه و تعالی هر دو را به او روزی کند» «۲».

) سوم: عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد.

---

[۱]- حرمت خواستگاری در عدّه معلوم نیست اگر چه مشهور است و احوط است. (تویسرکانی)

[۲] حرمت این نیز معلوم نیست. (تویسرکانی)

* مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] این قول اقوی است. (تویسرکانی)

[۴] حرمت تزویج اهل کتاب معلوم نیست، اگر چه احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۲۹۱. محقّق، شرایع ۲: ۳۰۰ و مختصر نافع: ۱۸۰.

(۲) کافی ۵: ۳۳۳، حدیث ۳. وسائل ۲۰: ۴۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۰

چهارم: عقد کردن در سه روز آخر ماه.

پنجم: ترک «بسم‌اللّه» کردن در حالت دخول.

ششم: زیاده از دو روز طعام دادن.

هفتم: درحال جماع نگاه به فرج زن کردن، و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است.

و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند [۱] «۱» و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد آمد «۲».

) هشتم: سخن گفتن درحال جماع خصوصاً مرد را، مگر ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود «۳».

) نهم: طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن، امّا اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است.

دهم: رفتن به مجلس عروسی کافر.

یازدهم: غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند [۲] که صاحب آن راضی [۳] نیست.

دوازدهم: شوهر کردن زن مرد فاسق را، خصوصاً اگر شراب خوار [۴] یا سنّی، یا مستضعف باشد.

سیزدهم: نکاح کردن زنانی که سیاه باشند، سوای زنان لولی «۴».

---

[۱]- این قول خالی از قوّت نیست. (نخجوانی)

[۲] البتّه در این صورت ترک غارت نمایند. (صدر)

[۳] با شکّ در رضا احوط منع است. (تویسرکانی)

* به شرط این‌که ظاهر فعل دالّ بر رضا باشد والّا جایز نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] سابقاً در محرّماتش شمردند. (صدر)

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۳۱۴.

(۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۲. وسائل ۲۰: ۱۲۱ حدیث ۳ و ۵ و ...

(۳) کافی، ۵: ۴۹۸، حدیث ۷. فقیه ۳: ۵۵۲، حدیث ۴۸۹۹ و جلد ۴: ۵، حدیث ۴۹۶۸. وسایل ۲۰: ۱۲۳.

(۴) لولی: نازک و لطیف و ظریف.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۱

چهاردهم: نکاح کردن زنی که سفیه یا احمق باشد.

پانزدهم: نکاح کردن زنان فاحشه. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد «۱».

شانزدهم: نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم.

هفدهم: زنی را که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماعی که تو را راضی کند در نزد من است، یا به کنایه گفتن که من بسیار جمّاعم.

هجدهم: عقد کردن زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده باشد. و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند. «۲» [۱]

نوزدهم: نکاح کردن دخترِ زنی که او را زایانیده یا تربیت کرده باشد.

بیستم: نکاح کردن [۲] دخترِ زنی که پدرِ او آن زن را خواسته باشد، و بعد از آنکه او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد.

بیست و یکم: نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده باشد غیر از پدر او.

بیست و دوم: نکاح کردن دختر بکر بی‌رخصت [۳] پدر او.

بیست و سوم: نکاح کردن [۴] خواهرِ زنی که او را طلاق باین داده باشد فی الحال برقول بعضی از مجتهدین «۳».

---

[۱] حرمت این معلوم نیست. (تویسرکانی)

[۲] احوط منع است. (تویسرکانی)

[۳] احتیاط به رخصت گرفتن ترک نشود، چنانچه گذشت. (دهکردی، یزدی)

* البتّه ترک نمایند. (صدر)

* گذشت که احتیاط در اذن گرفتن است. (نخجوانی)

[۴] احوط منع است. (تویسرکانی)

* گذشت که احوط ترک است. (صدر)

---

(۱) حلبی، کافی: ۲۸۶.

(۲) شیخ مفید، مقنع: ۳۲۶.

(۳) شهید اوّل، لمعه: ۱۷۹. شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۵۱ وروضه ۵: ۲۱۰. محقّق، شرایع ۲: ۲۹۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۲

بیست و چهارم: منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان.

بیست و پنجم: ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که به‌عقد دوام او را خواسته باشد بی‌اذن او. و بعضی از مجتهدین [۱] این را حرام می‌دانند «۱» و هر گاه این عمل کند سنّت است که ده مثقال طلا دیت نطفه به آن زن دهد. امّا در متعه، و شیردهنده، و عقیم، و زنان مسنّ، و سلیطه، و کنیز، بی‌اذن ایشان جایز است. [۲]

بیست و ششم: خوابیدن میان دو زن آزاد، امّا میان دو کنیز مکروه نیست.

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی:

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دایمی:

و آن شانزده است:

اوّل: ایجاب، چون «زوَّجتُک» یعنی زن گوید به مرد که: تزویج کردم تو را.

دوم: قبول، چون «قبلتُ النکاح» یعنی مرد گوید: قبول دارم نکاح را، و «قبلتُ» گفتن بی‌آنکه لفظ نکاح را به آن ضَمّ کنند نیز کافی است، و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق‌نباشند چنانچه مذکور شد [۳] جایزاست، ومقدّم داشتن ایجاب برقبول لازم نیست.

و اگر هریک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید:

«زوَّجتُ مُوکِّلتی من مُوکِّلک» یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید: «قبلتُ لمُوکّلی» یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل‌کننده خود.

سوم: هریک از ایجاب و قبول را به صیغه ماضی گویند [۴] چنانچه مذکور شد، پس

---

[۱]- فرمایش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند. (صدر)

[۲] در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست. (یزدی)

[۳] به این که در ایجاب بگوید: زوّجتک، و در قبول بگوید: قبلت النّکاح. (نخجوانی، یزدی)

[۴] ظاهر این است که ماضویّت شرط نیست، بلکه قصد انشاء زوجیّت از لفظ کافی استو همچنین عربیّت شرط نیست.

(تویسرکانی)

* بنابر احوط. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ‌مفید، مقنعه: ۵۱۶. شیخ‌طوسی، مبسوط ۴: ۲۶۷ وخلاف ۴: ۳۵۹. شهید اوّل، لمعه: ۱۷۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۳

اگر به‌صیغه مضارع گویند جایز نیست. امّا اگر به صیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن‌را جایز داشته‌اند «۱».

چهارم آنکه: در صیغه قصد انشا کنند، یعنی قصد ماضی نکنند، چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست.

پنجم آنکه: ایجاب و قبول را به صیغه عربی بگویند هر گاه قدرت برصیغه عربی داشته باشند، امّا اگر برآن قادر نباشند به هرلغتی که دانند صحیح است.

ششم آنکه: هر یک از ایجاب و قبول را به لفظ بگویند با قدرت، پس اگر اشاره کنند صحیح نیست، امّا اگر قادر بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافی است.

هفتم آنکه: عقد را معلّق برشرط نسازند، پس اگر معلق برشرطّ سازند صحیح نیست.

امّا اگر در عقد شرط مشروعی [۱] کنند صحیح است.

هشتم آنکه: ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی‌فاصله [۲] پس اگر در دومجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگرچه اندک باشد صحیح نیست، امّا اگر فاصله سعال «۲» باشد صحیح است.

نهم آنکه: هریک از زن و شوهر بالغ باشند، پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی‌اذن [۳] ولیّ صحیح نیست.

دهم آنکه: هریک از ایشان عاقل باشند، چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی‌اذن ولیّ صحیح نیست.

---

[۱] تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست. (صدر)

[۲] فاصله قلیل مضرّ نیست. (تویسرکانی)

[۳] با اذن هم اگر خودش اجراء صیغه کند صحیح نیست، هر چند محتمل است اگر مراهق باشد و همچنین در دیوانه، بلی صیغه جاری کردن سفیه مانعی ندارد. (یزدی)

---

(۱) محقّق، شرایع ۲: ۲۷۳. ابن حمزه، وسیله: ۲۹۱. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۱۹۴ و خلاف ۴: ۲۹۱. ابن زهره، غنیه: ۳۴۱.

(۲) سُرفه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۴

یازدهم آنکه: عقد به قصد واقع شود، پس اگر از مست یا بیهوش یا خفته به‌وقوع آید صحیح نیست، اگرچه بعد از آنکه به خود آیند اذن دهند. [۱]

دوازدهم آنکه: هریک از ایشان مسلمان باشند، چه اگر یکی کافر [۲] باشد، یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنّی نیز، صحیح نیست. [۳]

سیزدهم آنکه: آزاد باشند، چه عقد بنده بی‌اذن آقا صحیح نیست.

چهاردهم آنکه: زن یکی از آنهایی نباشد که برمرد حرام است.

پانزدهم آنکه: زن در حال عقد مشخّص باشد، پس اگر ولیّ یکی از دو دختر خود را عقد کند بی‌آنکه مشخّص سازد صحیح

نیست.

شانزدهم آنکه: در عقد وکیل مخالفت قول موکّل نکند، چه مثلًا اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را به پانصد درهم نقره عقد بندد، پس اگر آن شخص به دویست درهم عقد کند صحیح نیست [۴] برقول بعضی از مجتهدین «۱».

و آیا قدرت داشتن شوهر برنفقه و مهر شرط است یا نه؟ در آن خلاف است میانه مجتهدین. اقرب آن است که شرط نیست. و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد.

فصل سوم در جماعتی که ولیّ عقدند:

فصل سوم در جماعتی که ولیّ عقدند:

و آنها سه قومند:

قوم اوّل: پدر و جدّ پدری، چه ایشان ولیّ طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و

---

[۱] هرگاه بعد از افاقه اجازه و امضاء کنند حکم به بطلان مشکل است و احتیاط واضح‌است. (تویسرکانی)

[۲] بطلان عقد کافر خالی از تأمّل نیست. (تویسرکانی)

[۳] عدم صحّت معلوم نیست، بلی مکروه است. (نخجوانی)

[۴] موقوف به اجازه است بدون اجازه فاسد است. (تویسرکانی)

* فضولی است با اجازه صحیح است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۲: ۶۰۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۵

عاقل شوند و از سفاهت برآیند، و با وجود ایشان کسی دیگر ولیّ ایشان نیست. [۱]

و خلاف است میانه مجتهدین که جدّ در حالت فوت پدر ولیّ است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرط است؟ اقرب آن است که ولیّ است اگرچه پدر مرده باشد.

و اگر پدر و جدّ کسی را وصیّ طفل سازند آیا آن وصیّ را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. اقوی آن است که او را ولایت نکاح [۲] هست. و اگر طفل فاسدالعقل بالغ شده باشد وصیّ با احتیاج او به‌نکاح می‌تواند برای او نکاح کرد. [۳]

و اگر ولیّ طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست [۴] مگر در چهار موضع [۵]:

اوّل آنکه: او را به هم‌جنس نکاح نکرده باشند.

دوم آنکه: تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد.

سوم آنکه: زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد.

چهارم آنکه: جهت او کنیزی خواسته باشند یا دخترِ خود را به‌غلامی داده باشند، چه برقول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ [۶] هست بعد از بالغ شدن، خصوصاً به مذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترسِ افتادنِ به زنا را شرط می‌دانند، چه براین مذهب [۷] طفلان را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ [۸] کنند.

---

[۱] احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز. (صدر)

[۲] اگر در خصوص نکاح هم وصیّ کرده باشند صریحاً یا ظاهراً معتبر است. (یزدی)

[۳] احوط این است که وصی به اذن حاکم نکاح کند با احتیاج. (تویسرکانی)

[۴] اگر اولیاء ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست والّا صحّت عقد مشکل است. (نخجوانی)

[۵] مشکل است، بلکه اگر ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست والّا صحّت عقد مشکل است. (یزدی)

[۶] احوط عدم فسخ است، مگر به یکی از اموری که موجب خیار فسخ است. (تویسرکانی)

[۷] بنابراین مذهب محتاج بر فسخ نیست. (نخجوانی)

[۸] حاجت به فسخ نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۶

وهرگاه هریک از پدر و جدّ برای طفل جداگانه عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است، و اگر هردو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است.

و به یکی از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود [۱]:

اوّل آنکه: بنده باشند.

دوم آنکه: ناقص عقل باشند.

سوم آنکه: کافر باشند و طفل مسلمان، چه کافر را ولایت برفرزند مسلمان نیست، امّا برفرزند کافر هست.

چهارم آنکه: احرام بسته باشند جهت حجّ یا عمره، چه اگر مُحرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست.

و هرگاه یکی از این چهار امر حادث [۲] شود ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود و به امام انتقال می‌یابد.

قوم دوم: آقای بندگان، چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست، و اگر ایشان به آن راضی نباشند آقا به‌تعدّی ایشان را به‌یکدیگر عقد می‌تواند کرد، و با وجود آقا دیگری ولیّ ایشان نیست، و بندگان را بی‌اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست.

قوم سوم: حاکم شرع هر گاه پدر و جدّ طفل نباشند، یا طفل بی‌عقل بالغ شود، چه در این صورت حاکم شرع ولیّ او است اگرچه پدر و جدّ [۳] او باشند. و همچنین امام ولیّ کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود [۴] و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح

---

[۱] مراعات احتیاط در این چهار امر مطلوب است. (تویسرکانی)

[۲] چنانچه هرگاه زایل شود عود می‌کند ولایت ایشان. (دهکردی، یزدی)

* و اگر بعد از حدوث زایل شود عود می‌کند ولایت ایشان. (نخجوانی)

[۳] گذشت که احوط جمع است. (صدر)

* با وجود پدر و جدّ، بله وصیّ پدر یا جدّ، حاکم ولایت ندارد هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود، بنابر اظهر و احوط استیذان از حاکم است نیز در این صورت. (نخجوانی)

* با وجود پدر و جدّ حاکم ولایت ندارد، هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود و احوط استیذان از حاکم است نیز. (یزدی)

[۴] در صورتی که پدر و جدّ یا وصیّ ایشان در نکاح نباشند بنابر اظهر. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۷

می‌تواند جهت ایشان نکاح کردن. [۱]

فصل چهارم در بیان ذکر جماعتی از زنان که برمردان حرام‌اند:

اشاره

فصل سوم در جماعتی که ولیّ عقدند:

و آنها سه قومند:

قوم اوّل: پدر و جدّ پدری، چه ایشان ولیّ طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و

---

[۱] هرگاه بعد از افاقه اجازه و امضاء کنند حکم به بطلان مشکل است و احتیاط واضح‌است. (تویسرکانی)

[۲] بطلان عقد کافر خالی از تأمّل نیست. (تویسرکانی)

[۳] عدم صحّت معلوم نیست، بلی مکروه است. (نخجوانی)

[۴] موقوف به اجازه است بدون اجازه فاسد است. (تویسرکانی)

* فضولی است با اجازه صحیح است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۲: ۶۰۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۵

عاقل شوند و از سفاهت برآیند، و با وجود ایشان کسی دیگر ولیّ ایشان نیست. [۱]

و خلاف است میانه مجتهدین که جدّ در حالت فوت پدر ولیّ است یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرط است؟ اقرب آن است که ولیّ است اگرچه پدر مرده باشد.

و اگر پدر و جدّ کسی را وصیّ طفل سازند آیا آن وصیّ را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. اقوی آن است که او را ولایت نکاح [۲] هست. و اگر طفل فاسدالعقل بالغ شده باشد وصیّ با احتیاج او به‌نکاح می‌تواند برای او نکاح کرد. [۳]

و اگر ولیّ طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست [۴] مگر در چهار موضع [۵]:

اوّل آنکه: او را به هم‌جنس نکاح نکرده باشند.

دوم آنکه: تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد.

سوم آنکه: زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد.

چهارم آنکه: جهت او کنیزی خواسته باشند یا دخترِ خود را به‌غلامی داده باشند، چه برقول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ [۶] هست بعد از بالغ شدن، خصوصاً به مذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترسِ افتادنِ به زنا را شرط می‌دانند، چه براین مذهب [۷] طفلان را بعد از بلوغ می‌رسد که فسخ [۸] کنند.

---

[۱] احوط در سفیه و مجنون اذن حاکم است نیز. (صدر)

[۲] اگر در خصوص نکاح هم وصیّ کرده باشند صریحاً یا ظاهراً معتبر است. (یزدی)

[۳] احوط این است که وصی به اذن حاکم نکاح کند با احتیاج. (تویسرکانی)

[۴] اگر اولیاء ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست والّا صحّت عقد مشکل است. (نخجوانی)

[۵] مشکل است، بلکه اگر ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست والّا صحّت عقد مشکل است. (یزدی)

[۶] احوط عدم فسخ است، مگر به یکی از اموری که موجب خیار فسخ است. (تویسرکانی)

[۷] بنابراین مذهب محتاج بر فسخ نیست. (نخجوانی)

[۸] حاجت به فسخ نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۶

وهرگاه هریک از پدر و جدّ برای طفل جداگانه عقد کنند عقد کسی‌که پیشتر کرده باشد صحیح است، و اگر هردو به یک دفعه عقد کرده باشند عقد جدّ صحیح است.

و به یکی از چهار امر ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود [۱]:

اوّل آنکه: بنده باشند.

دوم آنکه: ناقص عقل باشند.

سوم آنکه: کافر باشند و طفل مسلمان، چه کافر را ولایت برفرزند مسلمان نیست، امّا برفرزند کافر هست.

چهارم آنکه: احرام بسته باشند جهت حجّ یا عمره، چه اگر مُحرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست.

و هرگاه یکی از این چهار امر حادث [۲] شود ولایت پدر و جدّ ساقط می‌شود و به امام انتقال می‌یابد.

قوم دوم: آقای بندگان، چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست، و اگر ایشان به آن راضی نباشند آقا به‌تعدّی ایشان را به‌یکدیگر عقد می‌تواند کرد، و با وجود آقا دیگری ولیّ ایشان نیست، و بندگان را بی‌اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست.

قوم سوم: حاکم شرع هر گاه پدر و جدّ طفل نباشند، یا طفل بی‌عقل بالغ شود، چه در این صورت حاکم شرع ولیّ او است اگرچه پدر و جدّ [۳] او باشند. و همچنین امام ولیّ کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود [۴] و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح

---

[۱] مراعات احتیاط در این چهار امر مطلوب است. (تویسرکانی)

[۲] چنانچه هرگاه زایل شود عود می‌کند ولایت ایشان. (دهکردی، یزدی)

* و اگر بعد از حدوث زایل شود عود می‌کند ولایت ایشان. (نخجوانی)

[۳] گذشت که احوط جمع است. (صدر)

* با وجود پدر و جدّ، بله وصیّ پدر یا جدّ، حاکم ولایت ندارد هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود، بنابر اظهر و احوط استیذان از حاکم است نیز در این صورت. (نخجوانی)

* با وجود پدر و جدّ حاکم ولایت ندارد، هر چند جنون بعد از بلوغ حادث شود و احوط استیذان از حاکم است نیز. (یزدی)

[۴] در صورتی که پدر و جدّ یا وصیّ ایشان در نکاح نباشند بنابر اظهر. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۷

می‌تواند جهت ایشان نکاح کردن. [۱]

قسم اوّل: جماعتی که ایشان را مطلقاً نمی‌توان خواست،

صنف اوّل: جماعتی از زنان‌اند که به‌واسطه خویشی صحیح حرامند، که هرگز حلال نمی‌شوند،

صنف اوّل: جماعتی از زنان‌اند که به‌واسطه خویشی صحیح حرامند، که هرگز حلال نمی‌شوند،

و اینها هفت قومند: قوم اوّل: مادر و هرچند بالا رود. قوم دوم: فرزند.
قوم سوم: فرزندزاده و هرچند پایین روند. قوم چهارم: خواهر پدری و مادری. قوم پنجم: دختر خواهر و دختر برادر و هرچند پایین روند. قوم ششم: عمّه و هرچند بالا رود، چون عمّه پدر و عمّه مادر و عمّه جدّ، و امّا عمّه عمّه گاه هست که حرام نیست. [۲]
قوم هفتم: خاله و هرچند بالا رود، چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جدّ، و امّا خاله خاله گاه هست که حرام نیست.
و برزنان نیز هفت جماعت حرامند: اوّل پدر و هرچند بالا رود. دوم: فرزند. سوم:
فرزند فرزند و هرچند پایین روند. چهارم: برادر پدری و مادری. پنجم: پسر برادر و خواهر و هرچند پایین روند. ششم: عمّ و هرچند بالا رود به‌طریقی که مذکور شد.
هفتم: خال و هرچند بالا رود به‌طریقی که مذکور شد.

صنف دوم: جماعتی از زنان‌اند که حرام شدن ایشان عارض شده و به‌سبب آن نکاح ایشان اصلًا جایز نیست

صنف دوم: جماعتی از زنان‌اند که حرام شدن ایشان عارض شده و به‌سبب آن نکاح ایشان اصلًا جایز نیست
و آنها پانزده قومند:
قوم اوّل: مادر زن و هرچند بالا رود، چه هرگاه کسی زنی را به نکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هرچند بالا رود بر او حرام مؤبّد می‌شود اگرچه مادر

---

[۱] احوط در سفیه و مجنون مطلقاً اذن حاکم است نیز با بودن ولیّ دیگر. (صدر)
[۲] مثل این‌که عمّه نزدیک خواهر پدر باشد از جانب مادر، نه از جانب پدر او، پس بر این فرض‌عمّه عمّه خواهر شوهر مادر شخص می‌شود و خواهر شوهر مادر شخص بر شخص حرام نیست، چه جای خواهر شوهر جدّه‌اش باشد. (نخجوانی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۸
رضاعی آن باشد. و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبّد می‌شود.
و اگر زن را به عقد درآورد و دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبّد می‌شود یا نه؟
میانه مجتهدین در این خلاف است. أقوی آن است که حرام مؤبّد می‌شود.
آیا در عقد کردن دختر می‌باید که از هردو طرف لازم باشد یا از یک‌طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام می‌شود؟ میانه مجتهدین در این نیز خلاف است. [۱]
قوم دوم: دختر زن مدخوله و هرچند پایین رود، چه هر گاه زنی را به‌نکاح صحیح دخول کند دختر او و هرچند پایین رود حرام مؤبّد می‌شود اگرچه دختر رضاعی باشد، خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد، و خواه پیش از دخول. و آیا دخول به شبهه یا به زنا نیز همین حکم دارد یا نه؟ در آن خلاف است. [۲] امّا زنا کردن به دختر بعد از نکاح مادر او حرام نمی‌سازد مادر را. [۳]
قوم سوم: زن پدر هرچند بالا رود اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبّد است، اگرچه پدر دخول نکرده باشد. و همچنین است کنیزی که پدر به او دخول کرده باشد.
و همچنین حرام مؤبّداند [۴] زنانی که پدر کسی با پسر او با ایشان زنا کرده باشد.
قوم چهارم: زنِ فرزند و هرچند پایین رود- و اگر چه رضاعی باشد- برپدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد. و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد.
امّا اگر هریک از پدر و پسر زنِ یکدیگر را به شبهه دخول کنند آیا بردیگری حرام می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف

است. اصحّ آن است که حرام نمی‌شود. [۵]

و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست به

---

[۱] اظهر با عدم اجازه عدم حرمت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] احوط حرمت است هرگاه سابق بر عقد باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و همچنین است عکس در هر دو صورت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] بنابر احوط در زنای سابق بر عقد. (نخجوانی، یزدی)

[۵] چنانچه در زنا نیز حرام نمی‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۲۹

شهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند به‌جایی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا به مجرّد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبّد می‌شود بردیگری؟ اقرب [۱] آن است که حرام [۲] نمی‌شود بلکه مکروه است. و بعضی از مجتهدین برآن رفته‌اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد برپدر حرام نمی‌شود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد برپسر حرام می‌شود. [۳] «۱»

قوم پنجم: جماعتی از زنانند که به‌واسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام می‌شوند.

و شروط شیر خوردن دَه است:

اوّل آنکه: شیر دهنده زن باشد، پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع به هم نمی‌رسد.

دوم‌آنکه: هریک ازشیرخورنده ودهنده زنده‌باشند، پس اگر مرده باشند رضاع نیست.

سوم آنکه: شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد، پس اگر زنی بی‌آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و به‌طفل بخوراند رضاع بهم نمی‌رسد.

چهارم آنکه: طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد، پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آن را شیر نگویند رضاع بهم نمی‌رسد.

پنجم آنکه: طفل شیر از پستان آن زن بمکد، پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی [۴] بدوشد و به خورد طفل دهد رضاع بهم نمی‌رسد.

---

[۱]- اقرب حرمت است. (یزدی)

[۲] حرمت اگر اقرب نباشد احوط است مطلقاً و تفصیل مذکور صحیح نیست. (نخجوانی)

[۳] و احوط این است. (صدر)

[۴] و مثل ظرف است اگر از پستان به دهن او بدوشند. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۲ و ۵۴۳. سلّار، مراسم: ۱۴۹. شهید اوّل، لمعه: ۱۷۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۰

ششم آنکه: شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد، پس اگر از زنا باشد رضاع بهم نمی‌رسد. و از شیری که از دخول کردن به شبهه بهم رسد آیا رضاع به آن بهم می‌رسد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. اقرب آن است که بهم می‌رسد. و رضای شوهر و

آقا در شیر دادن شرط نیست، پس اگر زنِ کسی یا کنیز شخصی بی‌رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد. و همچنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست، پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد.
و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط [۱] نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد.
هفتم آنکه: طفل آن مقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید، یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد، یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و به خودی خود سر از شیر خوردن بردارد و پستان را بگذارد. و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافی است [۲] «۱».
هشتم آنکه: طفل در این میانه پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد.
نهم آنکه: شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین

---

[۱]- بلی شرط است که شیر زن مستند بر وطی صحیح باشد به این‌که زن معقوده باشد به عقددوام یا منقطع یا این‌که از روی ملکیّت زن باشد یا از تحلیل چنانچه هرگاه وطی از روی شبهه باشد پس حکم آن نیز حکم وطی به عقد است هرگاه شبهه هم از طرف زن و هم از طرف مرد باشد، و امّا اگر شبهه از یک طرف باشد بالنّسبهٔ به او حکم وطی صحیح جاری می‌شود که نشر حرمت باشد و بالنّسبه به طرف دیگر حکم زنا بر او جاری است، زیرا شیر ولادت از زنا نشر حرمت نمی‌کند علی الاظهر مطلقاً. (نخجوانی)
[۲] پس البتّه ترک احتیاط ننمایند. (صدر)

---

(۱) کافی ۵: ۴۳۹، حدیث ۱۰. وسائل ۲۰: ۳۸۰، حدیث ۱۹.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۱
برآنند که طفل شیردهنده می‌باید که دو ساله نباشد [۱] «۱» پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمی‌رسد.
دهم آنکه: صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بریکدیگر حرام نمی‌شوند [۲] و شیخ طبرسی براین رفته که اینها بریکدیگر حرام می‌شوند «۲».
و هرگاه این شروط بهم رسد زن شیردهنده مادر آن طفل می‌شود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او می‌شود، و فرزندانی که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او می‌شوند.
وبه‌سبب شیر خوردن هفت‌زن حرام مؤبّد می‌شوند؛ اوّل: زن شیر دهنده و مادر او هرچند بالا رود حرام مؤبّداند بر طفل شیر خورنده.
وهمچنین هرزنی‌که پدر ومادرواجداد طفل را شیر داده باشند حرام مؤبّداند، به جهت اینکه اینها همه به‌منزله مادرند در نسب.
دوم: هر دختری را که زن شخصی شیر دهد، چه آن دختر بر آن شخص به منزله دختر است در نسب.
سوم: فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد، چه اینها به منزله فرزندزاده‌اند در نسب.
چهارم: هر دختری که از شوهر شیردهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده

---

[۱]- اقوی عدم اعتبار آن است. (دهکردی، یزدی)
[۲] و همچنین اگر یک طفل را از شیر دو شوهر شیر دهند، به این‌که نصف دفعات از یکی و نصف دیگر از دیگری باشد هر چند فرض آن بعید است و آن این است که شیر زن از شوهر اوّل مستمرّ بماند تا زمان حمل از شوهر دوم و همچنین شرط است در تحقّق رضاع اتّحاد زن شیر دهنده، پس هرگاه بعض عدد از زنی و بعض دیگر از زن دیگر یک شخص باشد نشر حرمت نمی‌کند.

(دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۲۸۵. ابن زهره، غنیه: ۳۳۵. ابن حمزه، وسیله: ۳۰۱.

(۲) طبرسی، مجمع البیان ۳: ۲۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۲

باشد، و دخترانی که زن شیردهنده زاییده باشد برای طفل حرام است چه اینها به‌منزله خواهرند در نسب.

پنجم: فرزندان فرزند شوهر شیردهنده خواه نسبی و خواه رضاعی، و فرزندان فرزند نسبی شیردهنده، چه ایشان به‌منزله دختران خواهر و برادرند در نسب.

ششم: خواهر شوهر زن شیردهنده، چه او به‌منزله عمّه است در نسب.

هفتم: خواهر زن شیردهنده، چه او به‌منزله خاله است در نسب.

و همچنین هفت کس از مردان برزنان حرام مؤبّد می‌شوندبه سبب شیر خوردن:

اوّل: شوهر زن شیردهنده بردختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبّد است، چه او به‌منزله پدر او است در نسب.

دوم: پسری که شیر شیردهنده را خورده باشد حرام مؤبّد است، چه او به‌منزله پسر او است در نسب.

سوم: پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند، چه آنها به‌منزله فرزندان فرزندزاده‌اند در نسب.

چهارم: به‌منزله برادرند در نسب.

پنجم: فرزند و فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیردهنده، چه آنها به‌منزله پسران برادر و خواهرند در نسب.

ششم: برادر شوهر شیر دهنده، چه او به‌منزله عمّ است در نسب.

هفتم: برادر زن شیر دهنده، چه او به‌منزله خال اوست در نسب.

امّا مادر رضاعی شیردهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیردهنده باشند و عمّه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او، بر شیر خورنده حرام نمی‌شوند. [۱] و در حرام شدن اولاد رضاعی شیردهنده برپدر طفل شیر

---

[۱]- اظهر حرمت جمیع است ما عدای فرزندان رضاعی شیر دهنده چون اعتبار اتّحاد فحل دربنوّت و اخوّت است نه مطلقاً. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۳

خورنده خلاف است. شیخ طبرسی براین رفته که حرام می‌شود. [۱] «۱» و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند می‌توانند که دختران شیردهنده و شوهر او را نکاح کنند، و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام می‌دانند «۲».

و حرام می‌سازد رضاع لاحق نکاح سابق را، مثلًا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن برآن شخص حرام مؤبّد می‌شود، و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هردو برشوهر حرام می‌شوند هر گاه برزن بزرگ [۲] دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می‌شود و بس. [۳]

قوم ششم: زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدّه رجعیّه باشند و جمعی [۴] با ایشان زنا کنند، چه در این صورت آن زنان برآنهایی که دخول کرده‌اند حرام مؤبّد [۵] می‌شوند. و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا برآن شخص آن کنیز حرام می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۶]

قوم هفتم: زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عدّه بیرون

---

[۱]- اظهر عدم حرمت است، چنانچه مذهب مشهور است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی اگر شیر غیر باشد همان کبیره حرام می‌شود مؤبّد و صغیره حرام می‌شود جمعاً، پس‌نکاح زن کوچک منفسخ می‌شود محتاج می‌شود به عقد جدید، مگر این‌که مدخوله باشد آن وقت هر دو حرام می‌شوند بر او و از برای کبیره است مطالبه مهر اگر مدخوله باشد نه غیر مدخوله، و از برای صغیره است نصف مهر، مگر این‌که دفعه آخر شیر کامل این صغیره در حالتی باشد که کبیره مثلًا در خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است. (نخجوانی)

[۳] لکن نکاح زن کوچک منفسخ می‌شود. (یزدی)

[۴] یا یک نفر. (یزدی)

[۵] احوط حرمت ابدی است در زنا به ذات البعل و در معدّه رجعیّه یا باینه یا عدّه وفات‌و همچنین احوط الحاق کنیزی است که آقا با او وطی کرده باشد. (تویسرکانی)

[۶] حرمت معلوم نیست. (یزدی)

---

(۱) مجمع البیان ۳: ۲۸.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۰۲ و خلاف ۵: ۹۳. ابن حمزه، وسیله: ۳۰۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۴

نرفته باشند اگر جماعتی [۱] ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان به مجرّد عقد کردن برآن جماعت حرام مؤبّد می‌شوند و اگرچه دخول به آنها نکرده باشند، و اگر نادانسته به آن زنان عقد کنند حرام نمی‌شوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می‌شوند. امّا اگر کسی در مدّت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا برآن‌کس حرام مؤبّد می‌شود یا نه مثل عقد کردن زنی که در عدّه باشد؟

میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۲] و اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند آیا به مجرّد عقد بر او حرام مؤبّد می‌شود یا نه؟ در این نیز خلاف است. [۳]

قوم هشتم: زنانی که مردان در حالتی که [۴] احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبّد می‌شوند، و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده‌باشند آن عقد باطل‌است وحرام مؤبّد نمی‌شوند، امّا اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبّد می‌شوند برایشان یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۵]

قوم نهم: زنانی که شوهران ایشان با ایشان لِعان کرده باشند، و لِعان آن است که شخصی به زن خود گوید که: «فلان با تو زنا کرده» و گواه نداشته باشد، پس حاکم شرع ایشان را امر می‌کند به آنکه یکدیگر را لعنت کنند به‌طریقی که زود باشد که در بحث لِعان بیاید، چه بعد از لِعان آن زنان برشوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند.

قوم دهم: زنان کر و گنگ که شوهران ایشان به ایشان گفته باشند که: «فلان با تو زنا

---

[۱]- یا یک نفر. (یزدی)

[۲] حرمت معلوم نیست، هر چند احوط است. (یزدی)

[۳] عدم حرمت خالی از قوّت نیست، هر چند احوط است و امّا دانسته و یا با دخول پس حرام می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] هرگاه زن محرمه باشد و مرد محلّ باشد، بعضی گفته‌اند مثل محرم بودن مرد است. (دهکردی، یزدی)

[۵] اقوی عدم تحریم ابدی است. (تویسرکانی)

* در صورت عدم دخول هم خلاف است و اظهر عدم حرمت است با نادانستن مطلقاً، چنانچه احوط اجتناب است مطلقاً. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۵

کرده» چه دراین صورت به‌مجرّد این گفتن، آن‌زنان برشوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند.

قوم یازدهم: دختران عمّه و خاله [۱] هرگاه که با عمّه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان برآن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبّد می‌شوند، امّا اگر به عمّه وخاله‌به شبهه [۲] دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده باشد حرام نمی‌شوند.

قوم دوازدهم: مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند به‌غیوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دُبر ایشان غایب شده باشد، چه مادران وخواهران و دختران ایشان برلواطه‌کننده حرام مؤبّد می‌شوند هر گاه عقد ایشان پیش از [۳] لواطه کردن نباشد. و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر به مجرّد لواطه کردن با او حرام می‌شوند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و همچنین خلاف است در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او، و امّا دختر خواهر او حرام نمی‌شود.

قوم سیزدهم: زنان آزادی که شوهران ایشان نُه مرتبه ایشان را طلاق عدّی دهند، چه ایشان بعد از آن حرام مؤبّد می‌شوند برشوهران خود.

قوم چهاردهم: کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدّی دهند، چه بعد از آن ایشان برشوهران خود حرام مؤبّد می‌شوند. [۵]

---

[۱]- احوط قول به حرمت دختر عمّه و خاله است با زنای به عمّه و خاله. (تویسرکانی)

[۲] احوط حرمت‌است هرگاه سابق‌باشد بر عقد وهمچنین احوط نشرحرمت‌است به‌مطلق‌زنای‌سابق و وطی به شبهه سابق هر چند به غیر عمّه و خاله باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] احوط عدم فرق است ما بین لواطه سابق بر عقد ولاحِق از عقد، و همچنین احوط و اقوی‌الحاق رضاع است به نسب، و همچنین اقوی الحاق مادر مادر و دختر دختر است، بلکه احوط عدم فرق است در واطی مابین بالغ و غیر بالغ، بلکه احوط حرمت مادر و دختر و خواهر است بر پسر واطی. (تویسرکانی، صدر)

* احوط در صورت پیش بودن عقد مراعات احتیاط است به این‌که آن زن را طلاق بدهد و از او اجتناب کند ابداً. (نخجوانی، یزدی)

[۴] اظهر حرمت است و همچنین در مادر مادر و دختران دختر. (یزدی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۶

قوم پانزدهم: دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند ومخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود برشوهر خود حرام مؤبّد می‌شود. [۱]

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بعد از آنکه هردو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال می‌شود «۱». و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چون با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبّد می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۲]

و همچنین در اینکه اگر دختری را به انگشت بکارت او برند آیا حرام مؤبد می‌شود یا نه؟ اقرب آن است که حرام نمی‌شود. و همچنین خلاف است در اینکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبّد می‌شود یا نه؟ اقرب آن است که نمی‌شود.

قسم دوم: جماعتی از زنان که حرام مؤبّد نیستند بلکه به‌واسطه مانعی حرام شده‌اند،

قسم دوم: جماعتی از زنان که حرام مؤبّد نیستند بلکه به‌واسطه مانعی حرام شده‌اند،
چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن، و آنها هفده‌اند:
اوّل: جمع کردن میانه مادر و دختر [۳] به شرطی که دخول به مادر نکرده باشد، چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را می‌توان خواست، امّاجمع کردن میانه هردو حرام است.
دوم: جمع کردن میانه دو خواهر اگرچه به‌عقد متعه باشد حرام است، چه تا یک خواهر را طلاق ندهد و او از عدّه خود بیرون نرود- اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در

---

[۱]- قول به حرمت ابدی در جمیع احوط است و احوط طلاق است. (تویسرکانی)
* معلوم نیست. (یزدی)
[۲] حرام نمی‌شود. (یزدی)
[۳] عبارت خالی از ناخوشی نیست و مراد این است که جمع ما بین مادر و دختر در زمان واحدجایز نیست و در دو زمان جایز است در یک صورت و آن این‌که مادر را عقد کرده باشد و قبل از دخول طلاق داده باشد و امّا به عکس پس جایز نیست. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) ابن برّاج، جواهر: ۱۷۴. ابن سعید حلّی، نزهة الناظر: ۹۶.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۷
عدّه رجوع تواند کرد- خواهر دیگر را نمی‌تواند خواست، و در طلاق باین خلاف است میانه مجتهدین، اصحّ آن است که جایز است. [۱]
سوم: جمع میانه عمّه و خاله و هرچند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی‌اذن عمّه و خاله در عقد و اگرچه متعه باشد حرام است، امّا اگر اذن دهند حرام نیست. [۲] و در حرام بودن جمع کردن میانه عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلاف است میانه مجتهدین، و استاد بنده- اعنی افضل المتأخّرین بهاءالملّة والدّین محمّد طاب ثراه- نیز در این مسئله متوقّف بودند [۳] زیرا که در این باب حدیثی [۴] به‌نظر نرسیده.
چهارم: جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی‌اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرام است، و آیا با اذن او جایز است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۵]
پنجم: جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دایمی، و همچنین متعه [۶] بر

---

[۱] بلی در متعه هرگاه مدّت منقضی شود یا هبه مدّت کند یا این‌که عدّه باینه است احوط عدم تزویج خواهر او است پیش از انقضاء عدّه. (دهکردی، یزدی)
* احوط ترک است. (صدر)
[۲] چنانچه هرگاه عقد عمّه و خاله بعد از آن دو باشد نیز جایز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۳] ظاهر عدم فرق است در این حکم میان حرّه و کنیز، پس جایز نیست تزویج عمّه و دختربرادر و تزویج خاله و دختر خواهر مطلقاً

اگر چه کنیز باشند از جهت اطلاق نصوص، پس توقّف مرحوم شیخ بهائی به موقع نیست، بلی اقوی جواز جمع میان آنها است در وطی به طریق ملک یمین یا تحلیل نظر به اصل و عمومات. (تویسرکانی)

* اظهر عدم حرمت است هر چند اجتناب احوط است خصوصاً هرگاه عمّه و خاله را تزویج کرده باشد و دختر خواهر و برادر به ملک باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۴] ولی اطلاق حدیث وارد در این مقام کافی است. (صدر)

[۵] اقوی جواز است با اذن. (تویسرکانی)

* اظهر جواز است. (یزدی)

[۶] قول به منع در متعه ضعیف است. (تویسرکانی)

* در متعه اظهر جواز است و مخالف نادر است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۸

قول بعضی از مجتهدین «۱».

ششم: جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز، و بعضی از مجتهدین جمع میانه دوکنیز را جایز [۱] نمی‌دانند.

هفتم: جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر، چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست.

هشتم: جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده، چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است.

نهم: نکاح زن بت پرست، چه کفر مانع است از حلال بودن او برمسلمان.

دهم: نکاح زن مسلمانی که مرتدّ شده باشد، چه ارتداد مانع است از خواستن او.

یازدهم: زن جهود و ترسا را به‌عقد [۲] دایمی [۳] خواستن، امّا ایشان را متعه کردن جایز است برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) دوازدهم: زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد برآن شوهر حرام است تا آنکه او را دیگری به عقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه براو حلال می‌شود و اگرچه طلاق‌دهنده بنده باشد.

سیزدهم: زن آزادی که شش مرتبه [۴] شوهر او را طلاق گوید برشوهر او حرام

---

[۱] اقوی جواز جمع بین دو کنیز است. (تویسرکانی)

[۲] اقوی جواز است خصوصاً متعه، و احوط ترک است خصوصاً دوام. (دهکردی، یزدی)

[۳] دور نیست که نکاح‌اهل‌کتاب به عقد دوام نیز جایزباشد ولکن‌احوط‌منع‌است. (تویسرکانی)

[۴] یعنی هرگاه بعد از طلاق سوم که محلّل آمده او را تزویج کند و سه دفعه دیگر او را طلاق‌دهد باز محتاج به محلّل است، و امّا اگر سه مرتبه دیگر طلاق بدهد که مجموع نه مرتبه شود. اگر طلاقها عدّی بوده، پس حرام ابدی می‌شود، چنانچه گذشت و در کنیز در مرتبه ششم هرگاه عدّی باشد حرام ابدی می‌شود بنابر احوط، و محتمل است که مثل حرّه بعد از نه طلاق حرام ابدی‌شود، ومحتمل‌است‌که مطلقاً حرام ابدی نشود چون اخبار حرمت ابدی

---

(۱) ابن برّاج، مهذّب ۲: ۲۴۳. شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۲۹۵ و ۳۱۰.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۲۹۹. علّامه حلّی، قواعد ۲: ۳۸. محقّق، شرایع ۲: ۲۹۴. ابن حمزه، وسیله: ۲۹۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۳۹

است تا آنکه او را دیگری به‌عقد درآورده دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال می‌شود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد.

چهاردهم: کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید براو حرام می‌شود تا آنکه شخص دیگر او را به‌عقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد.

پانزدهم: کنیزی را هر گاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام می‌شود برشوهر تا آنکه دیگری او را به عقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد.

شانزدهم: هرگاه هریک از دوشخص دختر خود را به دیگری‌دهند که مهر هریک فرج دیگری باشد حرام است، و این را نکاح شقار می‌گویند، و این نکاح باطل است.

هفدهم: هر گاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر مشتبه باشند نکاح کردن آن جماعت بالتّمام حرام است.

فصل پنجم: در اقسام دخول کردن

فصل پنجم: در اقسام دخول کردن

و آن برپنجاه و یک وجه است: سه وجه واجب، و شانزده وجه حرام، و پنج وجه سنّت، و بیست و هفت وجه مکروه.

امّا سه وجه واجب:

اوّل: دخول کردن بعد از چهار ماه، چه هر گاه چهارماه بگذرد و به زن خود دخول [۱] نکند واجب است که بعد از آن دخول کند براو بی‌عذر شرعی.

دوم: هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن معامله خود را به حاکم شرع عرض می‌کند، و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت می‌دهد و مخیّر می‌سازد میانه دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، آنگاه براو واجب می‌شود دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد.

مختصّ است به حرّه و در نه طلاق، و احوط حکم به حرمت است در شش طلاق. (دهکردی، یزدی)

[۱] دخول کردن در هر چهار ماه یک مرتبه واجب است، و هرگاه تأخیر کند از چهار ماه آثم است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۰

سوم: هر گاه کسی با زن خود گوید که: «پشت تو همچو پشت مادر من است» در این صورت آن زن حال خود را به حاکم شرع عرض می‌کند، و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت می‌دهد، آنگاه واجب است براو دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن، چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد.

امّا شانزده وجه حرام:

اوّل: دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد.

دوم: در حالتی که نفسا باشد.

سوم: در حالتی که هریک از زن یا شوهر احرام حجّ یا عُمره بسته باشد.

چهارم: در حالتی که هریک از ایشان روزه واجب چون روزه ماه رمضان یا نذر معیّن داشته باشد، و در نذر غیرمعیّن خلاف است. [۱]

پنجم: در حالتی که وقت نماز تنگ باشد.

ششم: هر گاه یکی از ایشان نیّت اعتکاف واجب کرده باشد.

هفتم: در حالتی که یکی از ایشان در مسجد معتکف باشد. [۲]

هشتم: هر گاه کسی به زن خود گفته باشد که: «پشت تو همچو پشت مادر من است» پیش از آنکه کفّاره بدهد دخول کردن حرام است.

نهم: در حالتی که شخصی زن دیگر را به شبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن به آن زن حرام است تا آنکه از عدّه دخول کننده بیرون رود.

دهم: هر گاه به سبب دخول کردن به دختر غیربالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود، دخول کردن با او حرام است [۳] و بعضی از مجتهدین برآنند

---

[۱] اظهر جواز است، خصوصاً قبل از زوال و احوط ترک است خصوصاً بعد از زوال و همچنین سایر صیام واجب موسّعه غیر از قضاء شهر رمضان که جایز نیست بعد از زوال افطار کردن چه به جماع و چه به غیر آن، بلکه باید کفّاره بدهد، چنانچه در بحث صیام گذشت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] قول به حرمت خالی از اشکال نیست ولکن احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۱

که اگر نیک [۱] شود دخول کردن به او حلال می‌شود «۱».

یازدهم: دخول کردن به یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی‌اذن او [۲] برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) دوازدهم: در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر، پس اگر شوهر به قهر و غلبه او را دخول کند حرام است. [۳]

سیزدهم: در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عدّه بیرون رود دخول کردن غیرشوهر [۴] با او حرام است.

چهاردهم: دخول کردن به کنیز حامله‌ای که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرام است. [۵]

پانزدهم: دخول کردن به زنی که از دخول عاجز آید- به‌واسطه بیماری یا بزرگی آلت شوهر- حرام است.

شانزدهم: هر گاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه آن کنیز یک حیض بیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرام است [۶] و آیا در این مدّت چنانچه دخول کردن به او حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرام است

---

[۱] حرمت بر تقدیری که نیک نشده باشد نیز محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] دخول کردن غیر شوهر مطلقاً حرام است چه در عدّه رجعیّه، چه باینه، چه غیر آن، و اگر مراد از غیر شوهر مالک مزوّجه باشد نیز فرق نیست در حرمت ما بین عدّه رجعیّه و باینه. (نخجوانی، یزدی)

[۵] بنابر احوط، بلکه احوط ترک است تا وضع حمل او بشود. (دهکردی، یزدی)

* اظهر حرمت است تا این‌که وضع حمل او بشود، چنانچه گذشت. (نخجوانی)

[۶] اگر فروشنده به او دخول کرده باشد، چنانچه خواهند فرمود. (صدر)

(۱) ابن برّاج، جواهر: ۱۷۴. ابن سعید حلّی، نزهة الناظر: ۹۶.

(۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۲

یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۱]

امّا پنج وجه سنّت:

اوّل: مطلق دخول کردن با زن خود بی‌آنکه ضرری به او رسد و قدرت بر آن داشته باشد.

دوم: دخول کردن در شب اوّل ماه رمضان.

سوم: دخول کردن در شب سه شنبه و دوشنبه و پنج شنبه و جمعه بعد از خفتن.

چهارم: دخول کردن در روز پنج‌شنبه در وقت ظهر.

پنجم: دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر.

و امّا آن بیست و هفت وجه مکروه:

اوّل: دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند، چه در حدیث آمده که: اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد «۱».

دوم: برهنه دخول کردن.

سوم: دخول کردن در کشتی یا جایی که سقف نداشته باشد، یا در زیر درختان میوه‌دار.

چهارم: دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب.

پنجم: دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب.

ششم: دخول کردن در وقت ظهر، مگر در روز پنج شنبه که سنّت است.

هفتم: دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد.

هشتم: دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق.

---

[۱] اظهر عدم حرمت است، هر چند اولی ترک است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) تهذیب ۷: ۴۱۲، حدیث ۱۶۴۶ و صفحه ۴۵۹، حدیث ۱۸۳۷، وسائل ۲۰: ۱۳۹، حدیث ۱ و ۳ و صفحه ۲۵۷، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۳

نهم: دخول کردن در شب اوّل هرماه مگر در شب اوّل ماه رمضان که سنّت است، چنانچه مذکور شد، و همچنین مکروه است دخول کردن در ساعت اوّل شب.

دهم: دخول کردن در نیمه هر ماه، خصوصاً نیمه ماه شعبان.

یازدهم: دخول کردن در آخر ماه، چه در حدیث آمده که: اگر فرزندی در اوّل ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد، و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود «۱».

دوازدهم: دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد، یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد، یا زلزله باشد.

سیزدهم: دخول کردن در جایی که طفل ایشان را ببیند، چه در حدیث آمده است که: اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر

پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه «۲» و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر طفل ممیّز باشد حرام است نه مکروه است «۳» نهایتش در حدیث مطلق واقع شده. و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هر گاه زن دیگر نگاه کند.

چهاردهم: دخول کردن در حالتی که روی یا پشت به‌قبله یا ایستاده یا رو به آفتاب باشد.

پانزدهم: دخول کردن در سفر هر گاه آب یافت نشود، و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۱]

شانزدهم: دخول کردن با دختر بکر هر گاه متعه کرده باشد، چه سنّت است که در این حالت بکارت او را نبرد.

---

[۱] اگر تکلیف مشروط به طهارت به ذمّه علاقه گرفته است جایز نیست، خصوصاً اگر مضیّق باشد و احوط ترک است. (نخجوانی)

---

(۱) من لایحضره الفقیه ۳: ۴۰۳، حدیث ۴۴۰۸. وسائل ۲۰: ۱۲۹، حدیث ۳.

(۲) کافی ۵: ۴۹۹ و ۵۰۰، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۲۰: ۱۳۲، حدیث ۱ و ۲.

(۳) شهید ثانی، مسالک ۷: ۳۸ وروضه ۵: ۹۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۴

هفدهم: دخول کردن در دبُر زنان [۱] و مالک نیز که یکی از علمای سنّیان است براین رفته «۱» و بعضی [۲] از مجتهدین ما این را حرام [۳] می‌دانند «۲».

) هجدهم: دخول کردن به کنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی [۴] او چهار ماه گذشته باشد.

نوزدهم: دخول کردن به زنی که از زنا بهم رسیده باشد، خواه به عقد باشد و خواه به‌خریدن.

بیستم: دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن.

بیست و یکم: دخول کردن به زنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش از آنکه مشخّص کند.

بیست و دوم: دخول کردن به زنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد. [۵]

بیست و سوم: دخول کردن در شب عید قربان.

بیست و چهارم: دخول کردن میان اذان و اقامت.

بیست و پنجم: دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد.

بیست و ششم: دخول کردن در شبی که روزش به سفر رود.

---

[۱]- بلکه احوط ترک است، خصوصاً هرگاه راضی نباشد. (یزدی)

[۲] این قول اگر اظهر نباشد احوط است، خصوصاً هرگاه راضی نباشد. (نخجوانی)

[۳] قول به حرمت اقوی و موافق احتیاط است، خصوصاً با عدم رضای زوجه. (دهکردی)

[۴] یعنی ازآبستنی از غیرمالک فعلی واحوط ترک دخول‌است تاوضع‌حملش‌بشود. (دهکردی)

* یعنی‌حامله ازغیراو، وگذشت‌که احوط ترک‌است تاوضع حملش‌بشود. (نخجوانی، یزدی)

[۵] بلکه احوط ترک است. (صدر)

* حرمت وطی پیش از غسل اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی)

(۱) ابن قدامه در مغنی ۸: ۱۳۱ و ماوردی در حاوی الکبیر ۹: ۳۱۷ به مالک نسبت داده‌اند.

(۲) ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۶۸. ابن حمزه، وسیله: ۳۱۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۵

بیست و هفتم: دخول کردن به زنی به اشتهای غیر آن زن.

تتمّه: در دخول کردن به شبهه، و آن بر سه قسم است:

اوّل: نسبت به کسی که دخول کرده باشد، چنانچه کسی که زنی را در جامه خواب خود بیند و گمان کند که زن او است و دخول کند.

دوم: نسبت به کسی که دخول به او واقع شده باشد، چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا امّ ولد.

سوم: نسبت به مأخذ حکم جهت اختلاف در آن، چون دخول کردن به زنی که از زنا مخلوق شده باشد، چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول به او خلاف است، پس در این صورت اگر به او دخول کند دخول به شبهه خواهد بود، و احکام دخول کردن به شبهه پنج است:

اوّل: ساقط شدن حدّ از دخول کننده به شبهه، و در کنیز مشترک شرط است که گمان حلیّت داشته باشد، چه اگر گمان حلیّت نداشته باشد حدّ به‌قدر حصّه شریک لازم است.

دوم: ثابت شدن نسبت به وطی شبهه، چه اگر شخصی به زنی به گمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست، امّا اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمی‌رسد.

سوم: عدّه داشتن زنی که به شبهه به او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن به‌نطفه شوهر او، امّا اگر دانسته دخول کند عدّه ندارد، و در آنکه اگر زن جاهل باشد [۱] عدّه دارد یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است.

چهارم: مهر دادن، چه بر کسی که به زنی به شبهه دخول کند مهر دادن لازم است به‌شرطی که آن زن عالم نباشد، پس اگر عالم باشد مهر ندارد.

---

[۱] یعنی هرگاه مرد دانسته دخول کند، لکن نسبت به زن شبهه باشد، آیا عدّه دارد یا نه؟ خلاف است، و احوط عدّه نگاهداشتن است. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۶

پنجم: حرام شدن مادر آن زن [۱] و دختران او برکسی که به شبهه به آن زن دخول کرده باشد به‌شرطی [۲] که زن نیز جاهل باشد، و بعضی از مجتهدین در این توقّف کرده‌اند «۱» و بر تقدیر حرمت محرمیّت آن زن بهم نمی‌رسد به اجماع مجتهدین، چه محرمیّت او خواص نکاح صحیح است. و در هرموضعی که نگاه کردن به آن زن حرام است دست مالیدن [۳] به او نیز حرام است. امّا زنی را که دست مالیدن به او حرام باشد نگاه کردن به او لازم نیست که حرام باشد، چه نگاه کردن به زن اجنبیّه جهت گواه شدن به‌واسطه او حلال است و دست مالیدن او حرام. امّا گاه هست که دست مالیدن به زن نیز جایز است و نگاه کردن به او مکروه، چون دست مالیدن به زن خود و نگاه کردن به فرج او، چه مکروه است نگاه کردن به فرج چنانچه مذکور شد.

فصل ششم آنچه بر عقد کردن به زن و تمکین دادن زن شوهر را بردخول مترتّب می‌شود:

اشاره

فصل ششم آنچه بر عقد کردن به زن و تمکین دادن زن شوهر را بردخول مترتّب می‌شود:

و آن صد و هفت امر است؛ سی و یک امر از آن واجب، و بیست امر حرام، و دو امر سنّت «۲».

امّا سی و یک امر واجب:

امّا سی و یک امر واجب:

اوّل: غسل کردن هر دو جهت نماز.

---

[۱]- و همچنین حرام شدن آن زن بر پدر دخول کننده و پسر او و حرمت در هر صورت درصورتی است که دخول به شبهه سابق بر عقد باشد و بنابراین حرمت احتصاص ندارد به شبهه، بلکه در زنای سابق نیز چنین است بنابر احوط و خلاف در هر دو موجود است، حاصل این‌که در این حکم زنا و شبهه شریک‌اند. (یزدی)

[۲] اعتبار این شرط معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] معالجه کردن طبیب و جرّاح هرگاه موقوف باشد بر دست مالیدن و ممکن باشد بدون نگاه‌کردن، حرام است نگاه و جایز است دست مالیدن. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

(۲) در حاشیه یکی از نسخه‌ها: پنجاه وچهارامر دیگر از خصایص‌اند. (این امور در صفحه ۶۵۴ ذکر خواهد شد)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۷

دوم: تیمّم کردن ایشان جهت نماز هر گاه آب نباشد.

سوم: قضا کردن روزه واجب، هرگاه در آن حال دخول کنند.

چهارم [۱]: قضای اعتکاف واجب، هرگاه در اثنای آن دخول واقع شود.

پنجم: تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده، هرگاه شرط تتابع در آن کرده باشند و به سبب دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند.

ششم: قضای حجّ و عمره واجب [۲] هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند.

هفتم: تمام کردن افعال حجّی که به سبب دخول کردن باطل کرده باشند.

هشتم: کفّاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حجّ واجب، به آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حجّ مذکور شده.

نهم: نفقه دادن به زنی که در حجّ به او دخول کرده باشد [۳] در سال دوم که به حجّ روند و راحله او نیز بر او واجب است، هرگاه فاسد گردانیدن حجّ از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد.

دهم: تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم [۴] هرگاه به آن موضعی که در سال اوّل دخول کرده باشند برسند، به این طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حجّ را به‌اتمام رسانند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند.

یازدهم: هر گاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفّاره براو واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور شد، و بعضی از مجتهدین این کفّاره را

---

[۱] چهارم و پنجم و ششم احوط است. (تویسرکانی)

[۲] بلکه مستحّب نیز و حجّ و عمره‌ای که سال بعد می‌کند قضاء نیست، بلکه عقوبةً باید بکندو حجّ اوّل صحیح است بنابر اقوی هر

چند بهتر مراعات احتیاط است در ثمرات مترتّبه بر قولین از بطلان اوّل یا عقوبت بودن دوم. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* و همچنین در تتّمه اعمال حجّ همان سال. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۸

سنّت می‌دانند [۱] «۱».

دوازدهم: عدّه داشتن هرگاه به شبهه دخول واقع شود و اگر چه آن زن در سنّ زنانی باشد که حیض نبیند، و همچنین عدّه لازم است [۲] هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و اگر چه به او دخول نکرده باشد.

سیزدهم: هرگاه شخصی زن عقدی [۳] داشته باشد و زنا کند واجب است که حاکم شرع او را سنگسار کند، و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجب است که او را نیز سنگسار کند، و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب صد تازیانه‌اند، و موی او را باید تراشید و از شهر تا یک سال بیرون باید کرد، چنانچه عنقریب به‌تفصیل مذکور خواهد شد.

چهاردهم: هرگاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجب است که شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر آن شوهر اوّل حلال شود، و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج به کسی است که دخول کند تا حلال شود، و همچنین در هرسه طلاق غیرعدّی محتاج به محلّل است، امّا در طلاق عدّی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبّد می‌شود چنانچه مذکور شد. و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج به کسی است که به عقد دخول کند تا حلال شود.

پانزدهم: واجب است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند.

شانزدهم: هر گاه کنیزی بخرد به شرط آنکه بکر است و بعد از دخول ظاهر شود که

---

[۱] این قول قوی است و قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۲] شاید مراد این باشد که عدّه دخول به شبهه ساقط نمی‌شود به طلاق قبل الدخول شوهر والّابی‌ربط می‌شود. (یزدی)

[۳] یعنی عقد دوام، پس متعه کافی نیست، بلی هرگاه کنیزی که بتواند مقاربت کند داشته باشدکافی است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۱: ۲۳۷. علّامه حلّی، قواعد ۱: ۲۱۶. شهید ثانی، روض الجنان ۱: ۲۱۲. مقدّس اردبیلی، مجمع الفائده ۱: ۱۵۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۴۹

بکر نبوده، واجب است که ده یک [۱] قیمت کنیز را با کنیز به فروشنده او بدهد.

هفدهم: هر گاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آنکه به او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن است، واجب است که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز به فروشنده او بدهد. [۲]

هجدهم: هر گاه شخصی مرتدّ شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند، لازم است که مهر او را بدهد. [۳]

نوزدهم: هرگاه کنیزی را که آقای او به او دخول کرده باشد شخصی‌بخرد [۴] واجب است که بگذارد که یک حیض ببیند آنگاه به او دخول کند اگر حیض ببیند، و اگر نبیند و در سنّ زنانی باشد که حیض ببینند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از آن به او دخول کند، امّا اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول می‌تواند کرد. [۵]

بیستم: زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجب است برشوهر که نصف مهر را به او دهد، و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد.

بیست و یکم: اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخّص نکرده باشد، واجب است

---

[۱] بلکه بیست یک قیمت او را و این در صورتی است که فسخ بیع کند و می‌تواند فسخ نکند و ارش بگیرد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] هرگاه حمل از مولی باشد، چون بیع باطل بوده به جهت این‌که امّ ولد بوده، و امّا اگر حمل از غیر مولی باشد پس بعید نیست که معیّن باشد ارش گرفتن چون آبستنی عیب است و تصرّف کرده است در معیب به وطی کردن هر چند مشهور اطلاق متن است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] ظاهراً مراد این باشد که علاوه بر مهر سابق مهر المثل باید بدهد، چون نکاحِ باطل شده است به سبب ارتداد، ولکن مشروط است به این‌که زوجه نداند بطلان را یا مکره باشد والّا مهر دیگر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] یا به وجه دیگر به او منتقل شود. (یزدی)

[۵] چنانچه چنین است اگر فروشنده زن باشد یا آن کنیز مال طفل باشد و کسی به او دخول نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۰

بر شوهر که مهرالمثل به او دهد. [۱]

بیست و دوم: هر گاه زن مقرّر کردن مهر خود را به شوهر رجوع کرده باشد، واجب است براو که قبل از دخول [۲] مهر او را مشخّص کند.

بیست و سوم: واجب است برشوهر دادن مهرالمثل در هرموضعی که مهر مسمّی فاسد شده باشد، و همچنین واجب است مهرالمثل در وطی شبهه و در زنا کردن به تعدّی.

بیست و چهارم: واجب است نفقه دادن به زن عقد دایمی و اگرچه او را طلاق داده باشند تا زمانی که از عدّه بیرون نرفته است [۳] و همچنین واجب است نفقه زنی که او را طلاق [۴] گفته باشد و حامله باشد، و واجب است دادن جامه‌ای که بدن خود را به آن بپوشند و خانه‌ای که در آن بنشینند و خادمی که خدمت ایشان کند هر گاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند، و نیز واجب است دادن فرش و چیزهایی که بدن به آن پاک سازند و ازاله بوی بد از بدن کنند و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حمّام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن برقول بعضی از مجتهدین «۱».

بیست و پنجم: هرچهار شب یک شب پیش زن خوابیدن، چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجب است. [۵]

بیست و ششم: اگر برزن ظلم کرده باشد- یعنی پیش او نخوابیده باشد- قضای آن

---

[۱] اگر دخول کرده باشد و اگر قبل از دخول طلاق بدهد باید متعه بدهد، چنانچه می‌آید، و اگر قبل از دخول و پیش از فرض مهر احدهما بمیرد چیزی لازم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] وجوب قبل الدخول معلوم نیست. (یزدی)

[۳] هرگاه رجعی باشد. (دهکردی، یزدی)

[۴] اگر چه طلاق بائن باشد. (دهکردی، یزدی)

[۵] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* با تعدّد زوجه و خوابیدن نزد بعضی، بلکه مطلقاً بنابر احوط حتّی هرگاه یکی بیش نباشد یا شروع در قسم نکرده باشد. (نخجوانی، یزدی)

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۱

واجب است. [۱]

بیست و هفتم: اگر منی را در بیرون فرج زن دایمی بریزد بی‌اذن او واجب است [۲] که ده مثقال طلا به او بدهد.

بیست و هشتم: بر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است [۳] که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند.

بیست و نهم: واجب است برزن تهیّه آنچه دخول کردن و تمتّع گرفتن موقوف برآن باشد.

سیم [۴]: هر گـاه زنی نفس خود را به شوهر واگـذارد و نام مهر نبرد آنگاه او را پیش از دخول کردن و مشـخّص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ [۵] نکاح ایشان شود واجب است برشوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسـی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت آن ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا به آن زن بدهد، و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره بدهد، و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد، و در این حکم میانه بنده و آزاد فرقی نیست.

سی و یکم: واجب است کشـتن و سـوختن حیوان مـأکول اللّحم که بـا او دخول کرده باشـند، و همچنین واجب است قیمت آن را به مالکش دادن.

و امّا بیست امر حرام:

و امّا بیست امر حرام:

اوّل: نماز کردن ایشان پیش از غسل.

دوم: طواف کردن ایشان پیش از غسل.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

* وجوب محلّ تأمّل است. (نخجوانی)

[۳] در مکروهات نکاح فرمودند: سنّت است. (صدر)

[۴] حکم مرقوم در سی‌ام و سی ویکم احوط است. (تویسرکانی)

[۵] در فسخ معلوم نیست، هر چند احوط است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۲

سوم: روزه داشتن ایشان پیش از غسل.

چهارم: سجده تلاوت [۱] و سجده سهو کردن پیش از غسل.

پنجم: خوانـدن هریک از چهار سوره‌ای که در آنها سـجده واجب است [و خوانـدن بعض آنها] «۱» و اگرچه آیتی [۲] از آنها باشد چون خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیْم» پیش از غسل.

ششم: داخل شدن ایشان به مسجد مکّه و مدینه پیش از غسل.

هفتم: درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل.

هشتم: خواستن مادر زنی که به او دخول [۳] کرده باشد «۲».

) نهم: خواستن دختر زنی را که به او دخول کرده باشد.

دهم: پدر و فرزندان شوهر آن زن برآن زن حرام است.

یازدهم: خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عدّه رجعیّه [۴] باشد.

دوازدهم: خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی‌اذن این زنان که عمّه و خاله ایشانند حرام است.

سیزدهم: معقوده هر یک از پدر و پسر بریکدیگر حرام است.

چهاردهم: مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است، و همچنین زیاده از دو کنیز خواستن حرام است.

---

[۱] سجده تلاوت کردن پیش از غسل مانعی ندارد. (یزدی)

[۲] بنابر احوط ولکن حرمت ماعدای آیه سجده معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] خواستن مادر زن بدون دخول نیز حرام است، چنانچه گذشت و شاید دخول کردن بدون عقد از روی زنا یا شبهه مراد باشد. (دهکردی، یزدی)

[۴] یا در عدّه متعه بنابر احوط، هر چند بائنه است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: مادرِ زنی را که عقد کرده باشد حرام است خواستن.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۳

پانزدهم: بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است.

شانزدهم: هرگاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی‌اذن آن زن حرام است [۱] اگر آن مرد آزاد باشد، امّا اگر غلام باشد آیا کنیز را بی‌رخصت زن آزاد می‌تواند خواست یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است اقرب آن است که [۲] نمی‌تواند، و بعضی از سنّیان این را جایز می‌دانند.

هفدهم: ردّ کردن فرزند زنی را که به او دخول کرده باشد، به آنکه گوید که: این فرزند از من نیست.

هجدهم: ریختن منی در غیر فرج زن [۳] آزادی که او را به عقد دوام خواسته باشد بی‌اذن او حرام است [۴] و امّیا در متعه و کنیز جایز است.

نوزدهم: عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد، چه به مجرّد عقد براو حرام مؤبّد می‌شود. [۵]

بیستم: امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول [۶] کردن.

و امّا آن دو امر سنّت:

و امّا آن دو امر سنّت:

اوّل: وضو ساختن کسی را که دخول کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه خواهد که غسل نکرده بخوابد، واین وضوئی‌است که مجتهدین گفته‌اند که: بول و غایط آن را باطل نمی‌کند [۷] و هرگاه در آن حال آب نباشد سنّت است که تیمّم کند جهت خواب کردن.

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] گذشت که مکروه است. (یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۵] با علم به اینکه شوهر دارد هرگاه عقد کند حرام مؤبّد است و با جهل حرام مؤبّد نیست بلکه عقد باطل است علی الاقوی. (تویسرکانی)

[۶] هرگاه دخول به رضای زوجه باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۷] باید مراجعه و تأمّل شود. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۴

دوم: برابر دانستن زنان، یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده‌روئی و قسمت روزها میانه ایشان.

و امّا آن پنجاه و چهار امر باقی:

و امّا آن پنجاه و چهار امر باقی:

اوّل: باطل شدن وضو و غسل و تیمّم به دخول کردن.

دوم: باطل شدن نماز به دخول کردن.

سوم: باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد.

چهارم: باطل شدن تتابع در روزه‌های نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد، و همچنین باطل می‌شود در کفّاره ماه رمضان و غیر آن گاهی که دخول در ماه اوّل [۱] روزه واقع شده باشد.

پنجم: باطل شدن اعتکاف به سبب دخول.

ششم: باطل شدن حجّ [۲] و عمره هر گاه پیش از وقوف عرفات و مشعر عمداً دخول کرده باشد.

هفتم: فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف واجب دانسته دخول کند.

هشتم: غیر بکر شدن دختر بکر به سبب دخول کردن [۳] به او، پس احکامی که مخصوص دختر بکر است از او ساقط می‌شود، مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود، و در غیر بکر می‌باید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد.

نهم: بیرون رفتن از عنّین بودن به سبب دخول کردن.

[۱] یا روز اوّل از ماه دوم. (یزدی)

[۲] بطلان معلوم نیست هر چند باید سال دیگر حجّ کند چنانچه گذشت. (یزدی)

[۳] احکام بکر مختلف است در بعضی مجرّد شوهر کردن کفایت می‌کند در عدم لحوق آن حکم‌هر چند دخول نشده باشد و بعید نیست که کفایت سکوت و ثبوت ولایت پدر و جدّ از این قبیل باشد و اگر دخول شده باشد به زنا یا شبهه حکم بکر باقی باشد هر چند بکارت زایل شده باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۵

دهم: ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولّد شود به دخول‌کننده و اگرچه دخول به شبهه باشد هر گاه آن زن شوهر

نداشته باشد.

یازدهم: در عدّه رجعیّه رجوع کردن [۱] به سبب دخول.

دوازدهم: لعان کردن به زن مدخوله [۲] هرگاه نفی ولد کند.

سیزدهم: ساقطشدن امتناع‌زن از دخول‌کردن شوهرجهت‌گرفتن‌مهر بعد از دخول.

چهاردهم: ثبوت طلاق سنّت و بدعت. [۳]

پانزدهم: ثبوت مهر به وطی کنیز مشترک.

شانزدهم: ثبوت مهر به وطی کنیز مکاتبه. [۴]

هفدهم: گردیدن کنیز صاحب فراش به سبب دخول کردن، چه به این مضمون روایت وارد شده «۱».

هجدهم: قطع عدّه کردن هر گاه از زنا حامله باشد. [۵]

نوزدهم: ثبوت فسخ مشتری کنیز را هر گاه بایع وطی کرده باشد. [۶]

---

[۱] یعنی رجوع محقّق شدن به سبب دخول کردن اگر چه قصد رجوع نداشته باشد. یعنی رجوع محقّق می‌شود هرگاه شوهر وطی کند هر چند قصد رجوع نداشته باشد و امّا با قصد پس حاجت به دخول نیست، بلکه بعضی بوسه و دست مالیدن را بدون قصد در رجوع کافی دانسته‌اند. (یزدی)

[۲] یعنی شرط است در آن اینکه زوجه مدخوله باشد و حکم در لعان قذف نیز چنین است بنابر اقوی، پس دخول در لعان مطلقاً شرط است. (یزدی)

[۳] یعنی‌طلّاق عدّی‌شدن‌موقوف‌است بررجوع درعدّه ودخول بعدازرجوع. (نخجوانی، یزدی)

[۴] یعنی هرگاه مولی وطی کند باید مهر بدهد. (نخجوانی، یزدی)

[۵] حمل از زنا قطع عدّه‌نمی‌کند، بلی هر گاه در عدّه به شبهه وطی شود و حامله شود قطع عدّه می‌شود، پس باید اوّل عدّه شبهه به وضع حمل بگذرد بعد از آن بقیّه عدّه طلاق را نگاه دارد. (یزدی)

[۶] شاید مراد این باشد که هرگاه از مولی حامله شده باشد بیع منفسخ یعنی باطل می‌شود، چون امّ ولد شده است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۶

بیستم: اجازت بایع [۱] اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد.

بیست و یکم: ثبوت فسخ به [۲] سبب دخول کردن کنیزی که به کسی بخشیده باشند در جایی که رجوع کردن جایز باشد.

بیست و دوم: فسخ بیع هرگاه بایع [۳] در قیمت عیبی یابد چون دخول کند به کنیز.

بیست و سوم: دلالت کردن براختیار نمودن، چه هر گاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که از جمله آنها اختیار [۴] چهار زن کند و هر گاه دخول کند مشخّص می‌شود که اختیار کرده، و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین می‌کند.

بیست و چهارم: موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عدّه، هرگاه مدخوله مرتدّ شود مطلقاً یا آنکه دخول کننده مرتدّ ملّی باشد یا مدخوله مسلمان شود، یا دخول کننده مسلمان شود و مدخوله او بت‌پرست باشد.

بیست و پنجم: مانع شدن دخول کردن از ردّ نمودن مگر جهت آبستن بودن [۵] یا غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از ردّ کردن آن کنیز نیست.

بیست و ششم: ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد

---

[۱] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* شاید مراد این باشد که اگر مشتری دخول کرده باشد خیاری که داشته ساقط می‌شود، پس دخول او اجازت بیع است. (یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی هرگاه بایع کنیز خیار داشته باشد از جهت عیبی در ثمن و دخول کند به کنیزی که فروخته است این فسخ فعلی است و همچنین است اگر از جهت دیگری خیار داشته باشد. (دهکردی، یزدی)

[۴] احوط اختیار مدخوله و مطلّقه و معتقه است و اگر زوج یا مالك فوت شده باشند از برای‌وارث احوط اختیار آنها است. (تویسرکانی)

[۵] هرگاه حمل از مولی باشد، چون بیع باطل است از جهت امّ ولد بودن، اما اگر حمل از غیرمولی باشد بعید نیست مانع شدن دخول در آن نیز هر چند خلاف مشهور است و اخباری که مستند قول ایشان است مراد از آنها صورتی است که حمل از مولی باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۷

شود اختیار فسخ عقد خود دارد، امّا بعد از دخول اختیار [۱] فسخ ندارد، خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام برقول بعضی از مجتهدین. [۲]

بیست و هفتم: ممنوع بودن به سبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی‌که چهار زن کافره یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدّه ایشان، چه‌احتمال دارد که ایشان در عدّه مسلمان شوند امّا اگر دخول نکرده باشد می‌تواند فی‌الحال زن دیگر بخواهد و همچنین [۳] ممنوع است از خواستن خواهر زن کافره تا آن کافره از عدّه بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز [۴] هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه از عدّه بیرون آید.

بیست و هشتم: واقع شدن ظهار معلّق بر دخول.

بیست و نهم: واقع شدن آزادی معلّق بر دخول به نذر.

سیم: باطل شدن اختیار زن و شوهر به سبب دخول در عیبی [۵] که بعد از دخول بهم رسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمی‌شود چنانچه زود باشد که بیاید.

سی و یکم: تغییر مهر به حسب روزها در متعه. [۶]

سی و دوم: قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار به دخول کردن، چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی‌گیرد مگر آنکه دخول کند، که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود.

---

[۱]- در اختیار داشتن فرق مابین قبل‌الدخول وبعد الدخول نیست، بلی در بعض فروض نادره‌بعضی اشکال کرده‌اند در اختیار داشتن قبل الدخول عکس آنچه در متن است. (یزدی)

[۲] اقوی است. (یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] یعنی اختیار کردن زن کافره که کنیز باشد یا تزویج کردن کنیز. (یزدی)

[۵] در بعضی عیوب باطل می‌شود اختیار هرگاه حادث شود بعد از عقد، هر چند دخول نشده‌باشد، پس‌بطلان به‌سبب دخول‌نیست، بلکه به سبب عقد است، بلکه بنابر مشهور در جمیع عیوب زن چنین است که حادث بعد ازعقد موجب خیار نیست، هر چند قبل الدخول باشد. (یزدی)

[۶] یعنی هرگاه در بعض مدّت تمکین نداشته باشد از مهر بالنسبهٔ کم می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۸

سی و سوم: ثبوت تحصین هریک از ایشان به سبب دخول، خواه به عقد دوام و خواه به ملک.

سی وچهارم: نشر حرمت رضاع، چه‌اگر دخول‌نکرده‌باشد نشر حرمت‌نمی‌کند. [۱]

سی و پنجم: محرم شدن دختر به سبب دخول به مادر، و محرم شدن مادر به سبب عقد دختر.

سی و ششم: امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را به عنّین شدن شوهر بعد از دخول.

سی و هفتم: محقّق شدن رجوع در ایلا و ظهار به دخول کردن.

سی و هشتم: منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بدن، و امر کردن به پاک ساختن آنچه طبع از آن متنفّر باشد، چه دادن مهر تقاضای آن می‌کند که شوهر اینها را تواند کرد.

سی و نهم: التزام نمودن زن جهودیّه به غسل کردن [۲] برقول بعضی از [۳] مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن او از مجاورت نجاست و شراب «۱».

چهلم: منع کردن مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادتها و سفر غیرواجب.

چهل و یکم: وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند به‌عقد کردن، چه هرگاه عقد کند وفا به نذر خود کرده، و همچنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه به مجرّد عقد خلاف نذر و سوگند کرده.

چهل و دوم: بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن به سبب عقد.

---

[۱] در بعض صور مثل آنکه زن کبیره غیر مدخوله او شیر دهد زن صغیره او را، پس کبیره حرام است نه صغیره. (نخجوانی، یزدی)

[۲] معلوم نیست حتّی در غسل حیض با اینکه غسل کافر صحیح نیست، و اختصاص به متعه‌ندارد، در دائم نیز چنین است، مثل اینکه زوج او مسلمان شود یا اینکه جایز بدانیم نکاح کتابیّه را حتّی دواماً، چنانچه خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۳] این قول صحیح نیست. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۰۸. محقّق، شرایع ۲: ۳۰۳. علّامه در مختلف ۷: ۷۴ به علیّ بن بابویه نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۵۹

چهل و سوم: تمتّع گرفتن از زن و نگاه کردن به جمیع بدن او، نظر کردن زن نیز به‌جمیع بدن مرد به سبب عقد.

چهل و چهارم: مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان به سبب عقد.

چهل و پنجم: ثبوت فسخ هریک با عیب.

چهل و ششم: جواز سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد.

چهل و هفتم: ساقط شدن عفو ولیّ بعد از دخول، چه پیش از دخول عفو می‌تواند کرد.

چهل و هشتم: ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر به سبب عقد صحیح و دخول در بیمار.

چهل و نهم: جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هریک از زن و شوهر یکدیگر را به‌سبب عقد، هرگاه عقد دایمی باشد. [۱]

پنجاهم: مالک شدن زن نصف صداق را به مجرّد عقد، هرگاه طلاق دهد.

پنجاه و یکم: برانگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کند، گاهی که میانه ایشان نزاع باشد.

پنجاه و دوم: قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر، و قول زن در گرفتن مهر.

پنجاه و سوم: سوگند خوردن هریک اززن وشوهر در تعیین مهر با اختلاف‌ایشان.

پنجاه و چهارم: منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن، هرگاه مستلزم [۲] منع حقّی از حقوق شوهر باشد.

تتمه: بدان که جمیع این احکامی‌که مذکور شد قُبُل و دُبُر در آنها شریکند الّا در پنج موضع که حکم مخصوص قُبُل است:

تکمله: بدان‌که شش حکم از خواصّ بکارت است:

تکمله: بدان‌که شش حکم از خواصّ بکارت است:

اوّل: ولایت پدر و جدّ در نکاح بکر. [۲]

دوم: استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن.

سوم: وصیّت نمودن به جاریه بکر، چه اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمی‌تواند آمد.

چهارم: وکیل کردن در خریدن بکر، چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست.

پنجم: اکتفا کردن به سکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او به نکاح، به خلاف غیر بکر که می‌باید سخن گوید.

ششم: مخصوص بودن در وقت زفاف به هفت شب خوابیدن پیش او به خلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید، و همچنانکه بکارت به سبب وطی برطرف می‌شود به غیر وطی نیز برطرف می‌شود چون جستن دختر از جایی به جایی یا چیزی براو زدن یا بیماری یا به‌واسطه بسیاری سنّ او. و آیا احکام بکارت زایل می‌شود از بکری که به غیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج به حرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیربکری است که بکارت او به‌جماع رفته باشد؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است [۳] و بعضی از سنّیان

---

[۱]- اظهر جریان احکام است چون صدق دخول می کند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* احتیاط به جمع بین اذن بکر و بین اذن پدر یا جدّ را ترک ننمایند. (صدر)

[۳] مراعات احتیاط در این احکام مطلوب است. (تویسرکانی)

* گذشت که کفایت سکوت و ثبوت ولایت پدر و جدّ از احکام با کره غیر معقوده است وامّا باقی احکام از احکام باکره به معنی غیر مدخوله است. (نخجوانی)

* اظهر تفصیل است، پس بعض احکام زائل می‌شود دون بعض و باید هر مقامی ملاحظه دلیل آن شود. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۲

گفته‌اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیربکر «۱».

تتمّه: عادت مجتهدین امامیّه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور می‌کنند و اگرچه بعض

از آنها دخلی به نکاح ندارد،

تتمّه: عادت مجتهدین امامیّه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور می کنند و اگرچه بعض از آنها دخلی به نکاح ندارد،

بنابراین این بنده دعاگو نیز در این کتاب اقتدا به ایشان کرده آنها را مذکور می‌سازد.

بدان که سی و سه چیز از خواصّ [۱] آن حضرت است:

اوّل: حلال بودن نکاح کنیزان به عقد دوام، چه غیر آن حضرت را جایز [۲] است به دو شرط؛ اوّل: قدرت نداشتن برزن آزاد خواستن. دوم: ترسیدن از افتادن در زنا.

دوم: حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری به عقد، چه غیر آن حضرت را جایز [۳] نیست برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) سوم: حرام شدن زنانی که آن حضرت نگاه برایشان می کرده و ایشان را می‌خواسته برشوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را، و این حکم برطرف شده.

چهارم: حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست، و این حکم نیز نسبت به آن حضرت برطرف شد «۳».

) پنجم: مخیّر بودن زنان آن حضرت در بودن نزد او یا مفارقت گزیدن از او به‌غیر لفظ طلاق، و زنان غیر او بی‌طلاق مفارقت نمی‌توانند کرد.

ششم: حلال بودن نکاح کردن به لفظ هبه و وطی کردن بی‌مهر، چه غیر آن

---

[۱] مجموع این سی و سه امر محول از خواصّ محلّ تأمل است. (تویسرکانی)

[۲] گذشت که جواز بدون شرطین خالی از قوّت نیست هر چند مکروه است. (یزدی)

[۳] گذشت که اقوی جواز است. (یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

(۲) سیّدمرتضی، انتصار: ۲۷۹. ابن ادریس، سرائر ۲: ۵۴۱. شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۰.

(۳) در یکی از نسخه‌ها این چنین است: چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبود، و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن به دیگری و این دو حکم نسبت به آن حضرت برطرف شده.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۳

حضرت را جایز نیست.

هفتم: واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان، چه غیر آن حضرت را واجب است که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابند.

هشتم: حرام بودن زنان آن حضرت برغیر او.

نهم: واجب بودن مسواک کردن برآن حضرت.

دهم: واجب بودن قربانی کردن آن حضرت.

یازدهم: واجب بودن شب برخاستن و به‌نماز شب قیام نمودن برآن‌حضرت.

دوازدهم: واجب بودن انکار کردن برکسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار براو واجب بود و اگرچه داند که دیگری براو انکار کرده باشد.

سیزدهم: حرام بودن گرفتن تصدّقات واجبی برآن حضرت [۱] و برقول بعضی از مجتهدین تصدّقات سنّتی نیز بر او حرام بوده «۱».

چهاردهم: حرام بودن چشمک زدن برخلاف ظاهر از برای زدن یا کشتن به خلاف غیر آن حضرت که بردیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی.

پانزدهم: حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن.

شانزدهم: حرام بودن شعر گفتن.

هفدهم: حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه به‌قصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند.

هجدهم: حلال بودن اختیار کردن آن حضرت [۲] آنچه خواهد از غنیمت که

---

[۱]- اختصاص بر آن حضرت ندارد، بلکه بر مطلق هاشمیّین حرام است زکات مال و فطره‌و بعضی مطلق صدقات واجبه را بر ایشان حرام می‌دانند و این احوط است. (نخجوانی)

* بر مطلق هاشمیّین حرام است زکات مال و فطره، و بعضی مطلق صدقات واجب را بر ایشان حرام می‌دانند. (یزدی)

[۲] از برای امام علیه السلام نیز حلال است. (دهکردی، یزدی)

* اختصاص بر آن حضرت ندارد، بلکه از برای امام علیه السلام نیز حلال است. (نخجوانی)

---

(۱) علّامه، تحریر ۳: ۴۱۷ و تذکره ۲: ۵۶۶. شهید ثانی، مسالک ۷: ۷۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۴

لشکر در جنگ بگیرند، چون کنیز خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیرآن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد.

نوزدهم: حلال بودن روزه وصال داشتن، و آنچنان است که کسی یک روز و یک شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه روز دیگر کند، چه این روزه برغیر آن حضرت حرام است.

بیستم: حلال بودن گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان، چه غیر آن حضرت را حرام است.

بیست و یکم: حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آن‌حضرت، چه غیر او را حرام است.

بیست و دوم: حلال بودن غنیمت برآن حضرت و برامّت او، چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده به آتش می‌سوخته‌اند.

بیست و سوم: جایز بودن سجده کردن برزمین و تیمم کردن به خاک، چه پیغمبران سابق را سجده کردن برغیرخاک «۱» و عبادت کردن به غیر از وضوء و غسل جایز نبوده.

بیست و چهارم: برانگیخته شدن آن حضرت برتمام عالمیان. [۱]

بیست و پنجم: باقی بودن معجزه او- یعنی قرآن- تا قیام قیامت.

بیست و ششم: گردانیدن آن حضرت را خاتم پیغمبران.

بیست و هفتم: نصرت کردن آن حضرت به ترسیدن دشمنان او در جنگ از یک ماهه راه.

بیست و هشتم: نگاهداشتن امّت او را از مسخ شدن و فرورفتن به زمین.

بیست و نهم: مخصوص بودن آن حضرت روز قیامت به شفاعت عامّ.

سیم: مخصوص بودن آن حضرت به دیدن از پشت چنانچه از پیش می‌دیده، به

---

[۱] خواصّ از قبیل این مذکورات بسیار بلکه بیشمار است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) در بعضی نسخه‌ها: پیغمبران سابق را بر خاك سجده کردن و ....

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۵

این معنی که آنچه پس پشت او واقع می‌شد می‌دانست.

سی و یکم: مخصوص بود آن حضرت به خواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او، به این معنی که اگر آن حضرت در خواب می‌بود و کسی چیزی می‌گفت آن را درمی‌یافت.

سی و دوم: مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها.

سی و سوم: حلال بودن داخل شدن او بی‌احرام به مکّه، چه غیر آن حضرت را حرام است مگر جماعتی را که فقهاء استثناء کرده‌اند چون هیمه‌کش و غیره.

فصل هفتم در بیان صداق:

فصل هفتم در بیان صداق:

بدان‌که ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنّت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و با دخول مهرالمثل لازم است اگر به‌فرض کردن مهر راضی نشوند، ولیکن سنّت است که دخول نکند تا مهر را مشخّص نسازد. امّا اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه؟ مجتهدین را در این دوقول است. [۱] و سنّت است که صداق پنجاه مثقال طلا [۲] یا کمتر باشد، و مکروه است که از پنجاه مثقال طلا زیاده باشد، و سیّد مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمی‌داند «۱».

و سنّت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد [۳] زن یا ولیّ او مهر را ببخشند و مکروه است که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هر گاه در زندگی خود طلب نکرده باشد.

---

[۱]- اظهر بطلان است هر گاه مراد این باشد که اصلًا مهر نباشد، بلی هر گاه مراد شارط این باشد که‌مهر مسمّی نباشد صحیح است و باید مهر المثل بعد از دخول بدهد. (دهکردی، یزدی)

[۲] بلکه پانصد درهم که نقره باشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] بلکه در حال حیات نیز مستحبّ است که زن مهر خود را ببخشد، خصوصاً پیش از دخول. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) سیّد مرتضی، انتصار: ۲۹۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۶

و شروط صداق هر گاه صداق در حال عقد کردن مقرّر شود شش است:

اوّل آنکه: آنچه صداق می‌کنند چیزی باشد که مسلمان مالك آن تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره‌ای از قرآن یا تعلیم صنعتی، پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالك آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوك صحیح نیست [۱] و بعضی از مجتهدین برآنند که نکاح در این صورت باطل می‌شود [۲] «۱» و برتقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهرالمثل می‌دهد یا قیمت شراب و خوك؟ میانه مجتهدین خلاف است اقرب [۳] آن است که مهرالمثل می‌دهد. امّا اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح

است وچون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را می‌دهند.

دوم آنکه: صداق معلوم باشد به وزن یا کیل، یا به دیدن و اگرچه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم، یا آنکه آن را وصف کند به‌نوعی که جهالت از آن برطرف شود، پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهرالمثل می‌دهند.

سوم آنکه: در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد، پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرّر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست، و در آنکه آیا آن شرط صحیح نیست یا صداق؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴]

چهارم آنکه: صداق چیزی نباشد که وجود آن عدم آن را لازم داشته باشد، پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست، مثل آنکه شخصی برای غلام خود که تمام

---

[۱]- اقوی صحّت عقد است و رجوع به مهر المثل می‌شود با دخول. (دهکردی)

* یعنی مهر صحیح نیست. (یزدی)

[۲] مسأله محلّ اشکال است و قول آن بعض خالی از وجه نیست هر چند خلاف مشهور است. (یزدی)

[۳] احوط این است که اکثر الامرین را بدهند. (تویسرکانی)

[۴] اظهر این است که شرط صحیح نیست. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۰۸. شیخ‌طوسی، نهایه ۲: ۳۱۹. حلبی، کافی: ۲۹۳. ابن‌برّاج، مهذّب ۲: ۲۰۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۷

او یا بعض [۱] او آزاد باشد زنی نکاح کند و آن غلام را صداق آن زن کند، چه در این صورت صداق او باطل می‌شود [۲] و مهرالمثل می‌باید داد.

پنجم آنکه: صداق مقداری باشد که زن به آن راضی باشد پس اگر صداق به‌مقداری باشد که زن به آن راضی نباشد صحیح نیست.

ششم آنکه: ولیّ طفل او را به کمتر از مهرالمثل صداق نکند یا به‌جهت طفل صغیر خود زیاده از مهرالمثل صداق کند چه اگر به کمتر یا به زیاده از مهرالمثل صداق کند صحیح نیست [۳] و آیا در این صورت صداق باطل است یا نکاح؟ میانه مجتهدین خلاف است [۴] و جایز است که آقای کنیز کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او گرداند. و آیا در این صورت ابتدا به آزادی می‌کند یا به نکاح؟ میانه مجتهدین خلاف است، اقرب [۵] آن‌است که به هرکدام که ابتدا کند صحیح است، چه هردو به‌منزله یک کلامند.

فصل هشتم در بیان آنکه به دخول کردن مهر مسمّی واجب می‌شود:

فصل هشتم در بیان آنکه به دخول کردن مهر مسمّی واجب می‌شود:

بدان‌که مهر مسمّی به دخول کردن در قُبُل یا در دُبُر زن واجب می‌شود، خواه به‌عقد صحیح باشد و خواه به شبهه، و ممکن نیست که دخول بی‌مهر باشد الّا در چهار موضع:

اوّل آنکه: شخصی کنیز خود را به‌غلام خود عقد کند و او دخول نماید، چه در این صورت مهرنیست و لیکن سنّت است که آقا به غلام خود چیزی‌بدهد که او به کنیز دهد تا به صورت مهر باشد، و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا در این صورت واجب

می‌دانند. [۶]

---

[۱]- در بعض محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۲] صحّت نکاح نیز خالی از اشکال نیست. (دهکردی، یزدی)

[۳] قول به عدم صحّت خالی از اشکال نیست ولکن احوط است. (تویسرکانی)

* مگر آنکه مصلحتی مقتضی آن باشد. (دهکردی، یزدی)

* مطلقاً معلوم نیست. (صدر)

[۴] اظهر بطلان نکاح است، مگر آنکه بعد از بلوغ اجازه کند. (دهکردی، یزدی)

[۵] احوط ابتداء به نکاح است. (تویسرکانی)

[۶] گذشت که احوط است. (دهکردی، یزدی)

* و این احوط است. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۸

دوم آنکه: زن کـافره حربیّه باشـد که نفس خود را به اعتقاد نکاح برشوهر کافر خود واگذاشـته باشـد و او دخول کنـد و بعـد از آن هردو مسلمان شوند، چه در این صورت زن را مهر نیست. [۱]

سوم آنکه: زن سفیه دانسته بی‌اذن ولیّ شوهر کند و شوهر دانسته به او دخول نماید، چه در این صورت او را مهر نیست. [۲]

چهارم آنکه: زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌رخصت آقا شوهر کند [۳] و دخول واقع شود، چه در این صورت مهر ندارد. [۴]

و واجب نیست در یک بار دخول کردن الّا یک مهر مگر در پنج موضع [۵]:

اوّل آنکه: شخصـی کنیز دیگری را به شـبهه دخول‌کند و در اثنای دخول‌کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد، چه بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دخول‌کننده دو مهر می‌دهد یکی به‌آقای اوّل و یکی به آقای دوم.

دوم آنکه: زن پسـر را پـدر به شـبهه دخول کند، در این صورت بعضـی از مجتهدین برآنند که پدر دو مهر می‌دهد، یک مهر به زن جهت دخول به او، و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح [۶] میانه پسر و زن «۱».

---

[۱] هر گاه در مذهب خودشان مهر نباشد از باب تقریر ایشان به مقتضای مذهبشان. (دهکردی، یزدی)

[۲] مشروط بر این که ولیّ بعـد از عقـد اجازه نکنـد، پس عقـد فاسـد می‌شود و در هر عقد فاسدی که زن عالم به فساد باشد چنین است و دانستن شوهر مدخلیّت ندارد. (نخجوانی)

* با عدم اجازه ولیّ بعد از عقد در هر عقد فاسدی که زن عالم به فساد باشد چنین است و دانستن شوهر مدخلیّت ندارد. (یزدی)

[۳] و مولی اجازه نکند. (یزدی)

[۴] مشروط بر این‌که مولی اجازه نکند. (نخجوانی)

[۵] زاید بر یک مهر در این پنج موضع احوط است. (تویسرکانی)

[۶] اقوی عـدم فسـخ نکـاح است و بر فرض آن لزوم غرامت مهر از برای پسـر محـلّ منع است و بر تقـدیر غرامت کشـیدن به عنوان غرامت است نه مهر. (دهکردی، یزدی) ف

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۶۹

سوم آنکه: شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را نکاح کند آنگاه دختر را پدر به‌شبهه وطی کند و مادر را پسر، چه در این صورت هرکدام پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که به شبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را می‌دهد، و آن‌کس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهر می‌دهد و در نصف مهر رجوع می‌کند [۱] برکسی که پیشتر دخول کرده، پس آن‌کس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر می‌دهد.

چهارم آنکه: هر گاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد کرده است دخول کند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده، چه در این صورت آن زنی که به شبهه دخول به او واقع شده تمام مهر می‌گیرد، و آن زنی که پیشتر عقد او کرده‌اند نصف مهر می‌گیرد پس به سبب دخول کردن یک مهر و نصف [۲] می‌دهد.

پنجم آنکه: چون با زن یائسه- یعنی زنی که از حیض دیدن مأیوس شده باشد- دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق گویند، چه در این صورت مهر مسمّی و مهرالمثل به آن زن می‌دهند، و اگر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمّی بدهند. [۳]

---

* انفساخ نکاح محلّ منع است، بلکه اظهر عدم انفساخ است و بر فرض انفساخ لزوم غرامت مهر از برای پسر محلّ منع است و بر فرض لزوم به عنوان غرامت است نه بعنوان مهر. (نخجوانی)

[۱]- انفساخ و غرامت هر دو محلّ منع است مثل سابق و بر تقدیر غرامت پیش و بعد بودن فرق‌ندارد هر دو رجوع می‌کنند بر یکدیگر. (دهکردی، یزدی)

* گذشت که انفساخ و غرامت هر دو محلّ منع و بر تقدیر غرامت پیش و بعد بودن فرق ندارد هر دو رجوع می‌کنند بر یکدیگر. (نخجوانی)

[۲] نصف مهر زن اوّل به سبب دخول نیست، بلکه به سبب عقد است و عقد او هم باطل نمی‌شود. (یزدی)

[۳] با یک مهر المثل هرگاه فصلی ما بین طلاق و عقد ثانی باشد با فرض اینکه همه آنها در همان یک دخول باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۰

فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می‌شود:

اشاره

فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ می‌شود:

بدان‌که در بیست و هشت موضع نکاح برطرف می‌شود:

اوّل آنکه: طلاق دهند.

دوم آنکه: در میانه زن و شوهر زن رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد به شوهر تا او را طلاق گوید و این را طلاق خلع و مبارات گویند.

سوم آنکه: ولیّ او در حالت طفولیّت او را به هم‌جنس نداده باشد- یعنی به‌غیر مثل خود نکاح کرده باشد- چه در این صورت بعد از بالغ شدن می‌تواند فسخ کرد. [۱]

چهارم آنکه: ولیّ طفل او را به‌دیوانه یا خنثی [۲] یا خصی نکاح کند، چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد.

پنجم آنکه: زن کافر پیش از دخول [۳] مسلمان شود چه او فسخ نکاح [۴] خود می‌تواند کرد و بعد از دخول موقوف است برانقضای عدّه، پس اگر عدّه او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ می‌کند.

ششم [۵] آنکه: زن جهودیّه که پیش از دخول از دین خود به دین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ می‌شود، امّا بعد از دخول کردن موقوف است برانقضای عدّه، پس اگر عدّه او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ می‌شود. و همچنین است حکم کسی

---

[۱] جواز فسخ محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* محتاج به مراجعه است. (صدر)

* فضولی است، پس صحّت محتاج است به اجازه، نه آنکه بطلان محتاج به فسخ باشد و همچنین در فرض بعد. (یزدی)

[۲] در خنثی مشکل نکاح باطل است و در واضح فسخ مشکل است. (تویسرکانی، صدر)

[۳] پیش از دخول نکاح باطل می‌شود. (تویسرکانی)

* ظاهراً پیش از دخول نکاح باطل می‌شود. (صدر)

[۴] حاجت به فسخ نیست به مجرّد اسلام منفسخ می‌شود و در صورت دوم نیز بعد از انقضای عدّه منفسخ می‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۱

که مرتدّ شود و پدر او کافر [۱] بوده باشد چه اگر پیش از دخول باشد فی الحال منفسخ می‌شود و اگر بعد از دخول باشد تا بعد از انقضای عدّه نکاح زوجه او فسخ می‌شود «۱».

و کسی که پدر او مسلمان [۲] باشد و او مرتدّ شود بعد [۳] از انقضای عدّه وفات نکاح زوجه او فسخ می‌شود.

هفتم آنکه: زن و شوهر را در جنگ بگیرند [۴] یا آنکه زن صغیره گرفتار شود یا شوهر بالغ به بندگی افتد مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود، چه در این صورت فسخ نکاح زن کرده می‌شود.

هشتم آنکه: هر گاه آقا میانه غلام و کنیز [۵] جدایی اندازد بعد از آنکه ایشان را به یکدیگر نکاح کرده باشد.

نهم آنکه: هریک از زن یا شوهر راضی به نکاح شوند به ادّعای آنکه آن دیگری از طایفه مشخّص باشد آنگاه ظاهر شود که ازآن طایفه‌نبوده، چه آن دیگری را در این صورت [۶]

---

[۱]- یعنی مرتدّ ملّی باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی فطری باشد. (یزدی)

[۳] فی الحال فسخ می‌شود. (نخجوانی، یزدی)

[۴] هرگاه زن را هر چند کبیره باشد اسیر کنند، یا طفل را به مجرّد اسیر کردن مملوک می‌شوند، پس هرگاه زن شوهر یا طفل زن داشته باشد نکاح باطل می‌شود و هرگاه مرد بالغ را اسیر کنند در جنگ به مجرّد اسیر کردن مملوک نمی‌شود، بلکه اگر امام علیه السلام او را به بندگی انداخت مملوک می‌شود، پس هرگاه زن داشته باشد بعد از بنده شدن نکاحش باطل می‌شود و بنابراین هرگاه زن و شوهر را با هم اسیر کنند چون زن به مجرّد آن مملوک می‌شود نکاحشان باطل می‌شود. (نخجوانی، یزدی)

[۵] که هر دو از مال خودش باشد. (یزدی)

[۶] در هر دو صورت محلّ تأمّل است. (صدر)

(۱) در نسخه‌ای این چنین است: و همچنین است حکم شخصی که مرتدّ شود و پدر او کافر باشد بعد از دخول فسخ موقوف است به انقضای عدّه پس اگر در عدّه آن شخص رجوع به اسلام کند فسخ نمی‌کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۲

فسخ نکاح می‌رسد برقول بعضی از مجتهدین «۱».

دهم آنکه: جدّه هر یک [۱] از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد، چه ایشان بریکدیگر حرام می‌شوند و نکاح ایشان فاسد می‌شود، زیرا که شیرخورنده اگر پسر باشد عمّ زن خود می‌شود یا خال او، و اگر دختر باشد عمّه یا خاله شوهر خود می‌شود.

یازدهم آنکه: هر گاه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر او باطل [۲] می‌شود.

دوازدهم آنکه: خریدن زن شوهرخود را، چه دراین صورت نکاح‌برطرف می‌شود.

سیزدهم آنکه: فروختن آقا کنیز یاغلام خود را چه موجب‌آن می‌شودکه‌آقای‌دوم مخیّرباشد در رضای‌نکاح اوّل یا فسخ‌آن، خواه پیش ازدخول‌باشد وخواه بعدازدخول، وخواه یکی از ایشان بنده باشد و یکی آزاد، و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدّد.

وبعضی از مجتهدین گفته‌اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمی‌تواند کرد.

چهاردهم آنکه: هریک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دَوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح می‌توانند کرد، امّا اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی‌تواند کرد امّا مرد را اختیار فسخ هست.

پانزدهم آنکه: مرد خصی باشد؛ یعنی خواجه‌سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد، امّا اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمی‌تواند کرد. و همچنین است حکم کسی که خُصیه او را کوفته یا بریده باشند [۳] پیش از دخول، و اگر بعد از

---

[۱]- یعنی زنی که جدّه هر دو باشد. (یزدی)

[۲] باطل نمی‌شود چه زنا باشد چه شبهه. (یزدی)

[۳] در هر سه قسم از کشیده و کوفته و بریده خلاف است و مشهور بر اختصاص به ما قبل ازعقد است و بعضی ملحق کرده‌اند ما بعد العقد و قبل از دخول را و بعضی در بعد از دخول هم گفته‌اند و اقوی قول مشهور است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۳۵ و ۵۳۶ ومختلف ۷: ۱۹۸. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۷۲. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۲۳۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۳

دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است. و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد. [۱]

شانزدهم آنکه: مرد عنّین باشد [۲] یعنی مردی نداشته باشد- به حیثیتی که از دخول کردن مطلقاً عاجز [۳] باشد، چه در این صورت زن به حاکم شرع حال خود را عرض می‌کند و حاکم او را یک سال مهلت می‌دهد پس اگر چنانچه در این یک سال دخول توانست کرد خوب و الّا بعد از آن زن را فسخ نکاح می‌رسد، و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمی‌رسد.

هفدهم آنکه: هریک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح می‌توانند کرد، و بعضی از [۴] مجتهدین جذام را در زن عیب می‌دانند و می‌گویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمی‌تواند کرد «۱».

هجدهم آنکه: هریک از زن و شوهر برص داشته باشند، چه فسخ نکاح می‌توانند کرد. وبعضی ازمجتهدین برص را در مرد عیب نمی‌دانند «۲» و عجب از بعض مجتهدین

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] اگر چه بعد از عقد و قبل دخول حادث شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] چه به آن زن چه به زن دیگر. (دهکردی، یزدی)

* یعنی بعد از این نکاح دخول کردن هر چند به یک دفعه به آن زن یا زن دیگر از قبل یا دبر اگر جایز بداند عاجز باشد. (نخجوانی)

[۴] این قول اقوی است و همچنین در برص اقوی عدم فسخ است از برای زن و صحیح حلبی‌منزل است بر عیوب زن، بلی از جمله عیوب مردجبّ است یعنی ذکر او بریده باشد که به قدر حشفه از آن هم نمانده باشد، پس هرگاه قبل از عقد باشد زن می‌تواند فسخ کند. (دهکردی، یزدی)

* این قول بعض با اینکه اقوی است مشهور است و همچنین در برص اقوی عدم فسخ از برای زن، بلی از جمله عیوب مردجبّ است، یعنی ذکر او بریده باشد که به قدر حشفه هم از او نمانده باشد، پس هرگاه قبل از عقد باشد می‌تواند فسخ کند. (نخجوانی)

(۱ و ۲) علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۳۳. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۶۰ و ۳۶۲. ابن زهره، غنیه: ۳۵۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۴

که جذام را در مرد عیب می‌دانند و برص را در عیب مردان ذکر نکرده‌اند «۱» و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حلبی «۲» است و در آن نیز برص مذکور است.

نوزدهم آنکه: هردو چشم زن کور باشد، چه بر قول [۱] بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد «۳».

) بیستم آنکه: زن لنگ زمینگیر باشد، چه برقول [۲] بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد «۴».

) بیست و یکم: آنکه زن قرن داشته باشد- و قرن به‌فتح قاف و سکون رای [۳] مهمله چیزی است مشابه‌استخوان که در فرج زن بهم می‌رسد و مانع از دخول کردن می‌شود- چه در این صورت مرد فسخ نکاح او می‌تواندکرد.

بیست و دوم آنکه: زن عفل داشته باشد- و عفل به‌فتح عین بی‌نقطه و سکون فا [۴] چیزی است که در فرج زن بهم می‌رسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول می‌شود- چه در این صورت برقول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او می‌رسد. «۵»

) بیست و سوم آنکه: رتق داشته باشد- و رتق به‌فتح رای مهمله و تای [۵] به دو نقطه فوقانی وقاف بهم‌آمدن فرج‌وروئیدن گوشت‌آن‌است به نوعی که دخول کردن به آن دشوار باشد- چه‌برقول بعضی‌ازمجتهدین مرد دراین صورت فسخ نکاح او می تواند کرد «۶».

---

[۱]- اقوی است. (دهکردی، یزدی)

[۲] اقوی است. (یزدی)

[۳] بعضی به فتح راء ضبط کرده‌اند. (نخجوانی، یزدی)

[۴] بلکه به فتح فاء. (یزدی)

[۵] مفتوحه. (یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، لمعه: ۱۸۵.

(۲) کافی ۵: ۴۰۶، حدیث ۶. وسایل ۲۱: ۲۰۹، حدیث ۶.

(۳) علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۳۵. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۶۰ و ۳۶۲.

(۴) محقّق، شرایع ۲: ۳۲۰. علّامه‌حلّی، قواعد ۳: ۶۶ وتحریر ۳: ۵۳۵. شیخ‌طوسی، نهایه ۲: ۳۶۰.

(۵) ابن‌برّاج، مهذّب ۲: ۲۳۴. علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۳۴. شهید ثانی، مسالک ۸: ۱۱۵ و ۱۱۶.

(۶) علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۳۴. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۶۰. ابن زهره، غنیه: ۳۵۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۵

بیست و چهارم آنکه: مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود، چه در این حالت مرد فسخ نکاح او می‌تواند کرد.

بیست و پنجم آنکه: هریک از زن و شوهر خنثی [۱] باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح می‌توانند کرد «۱».

بیست و ششم [۲] آنکه: هر گاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد. مگر در یک صورت که فسخ نمی‌تواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را به صد درهم به دیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند، چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمی‌رسد زیرا که او آزاد نمی‌شود که فسخ نکاح خود تواند کرد، به‌واسطه آنکه قیمت آن کنیز زیاده از ثلث [۳] مال آن شخص است و وصیّت در ثلث اعتبار دارد.

بیست و هفتم [۴]: خواستن دختر برادر و دختر خواهر زنی را بدون اذن عمّه و خاله ایشان کسی را که عمّه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد، چه در این صورت عمّه و خاله فسخ نکاح خود می‌توانند کرد. [۵]

---

[۱]- خنثی اگر مشکل باشد نکاح باطل است و اگر مشکل نباشد موجب فسخ بودن آن معلوم‌نیست. (یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۳] این در صورتی‌است‌که آزادی قبل ازدخول باشد و منجّزات مریض را از ثلث بدانیم و امّا اگربعد ازدخول‌باشد پس مهررا مولی مستحقّ شده‌است وقیمت به قدر ثلث‌است و اگر از اصل بدانیم منجّزات را کما هو الاقوی نیز مانعی ندارد، بلی هرگاه وصیت کند به آزادی او از ثلث است قطعاً ولکن مع ذلک مبنی است بر این‌که فسخ قبل از دخول موجب سقوط مهر باشد و آن خالی از اشکال نیست چون مهر مال سیّد است و فاسخ کنیز است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] مشکل است. (تویسرکانی)

[۵] اظهر عدم جواز فسخ عقد خودشان است، بلی صحّت عقد دختر برادر و خواهر موقوف ف-

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۲۶۳ و ۲۶۶. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۴۱۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۶

بیست و هشتم [۱]: خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی‌اذن او، چه در این صورت آن زن فسخ نکاح خود می‌تواند کرد. [۲]

تتمّه: بدان‌که خیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار فسخ ندارند [۳] و در فسخ کردن نکاح به‌عیب اذن حاکم شرع شرط نیست [۴] و ثبوت عیب در چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون به دو گواه عادل است و در چیزهایی که ظاهرنباشد چون عیبهای‌باطنی زنان به‌گواهی زنان واقرارایشان‌ثابت می‌شود.

فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهرالمثل لازم است:

فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهرالمثل لازم است:

بدان‌که زن در بیست و پنج [۵] موضع مهرالمثل می‌گیرد گاهی که دخول واقع شده باشد:

اوّل آنکه: در عقد ذکر مهر نکرده باشند، چه در این صورت با دخول مهرالمثل می‌گیرد، و اگر در این صورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجب است که متعه به او دهند، و متعه [۶] آن است که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب اعلی

است بر اجازه ایشان. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۱]- محلّ کلام است. (تویسرکانی)

* این موضع و موضع سابق محلّ اشکال و کلام است. (صدر)

[۲] اظهر عدم جواز فسخ نکاح خودش است، بلی عقد کنیز موقوف است بر اجازه زن آزاد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] چنانچه اگر پیش از عقد عالم به عیب باشد نیز اختیار ندارد. (یزدی)

[۴] بلی در عنّین رجوع به حاکم لازم است از برای تعیین مدّت لکن بعد از گذشتن آن خود زوجه فسخ می‌کند بدون حاجت به اذن حاکم. (یزدی)

[۵] جمله‌ای از این بیست و پنج محلّ تأمّل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است. (تویسرکانی)

* در جمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اوّل محلّ تأمّل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است. (صدر)

[۶] این تفصیل در متعه احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۷

که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا به او بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسّط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد. و اگر مفارقت به‌غیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان [۱] آنچه مذکور شد از متعه دادن سنّت است، و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب می‌دانند [۲] «۱» و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز.

دوم آنکه: در عقد گفته باشند که آنچه هریک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخّص کند آن مهر قبول است آنگاه آن مرد [۳] بعد از دخول و پیش از مشخّص ساختن مهر بمیرد در این صورت آن زن مهرالمثل می‌گیرد.

سوم آنکه: چیزی را صداق کرده‌باشند که مسلمان مالك آن‌نتواندشد چون‌شراب و خوك هر گاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد، چه در این صورت مهرالمثل باید داد.

چهارم آنکه: صداق چیزی مجهول باشد، چه در این صورت مهرالمثل می‌گیرد.

پنجم آنکه: صداق مشتمل برعیب باشد، چه در این صورت [۴] مهرالمثل باید داد.

و بعضی از مجتهدین برآنند که مثل [۵] آن چیزی باید داد که بی‌عیب باشد «۲».

) ششم آنکه: چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هردو سوگند بخورند در این صورت [۶] زن مهرالمثل می‌گیرد.

---

[۱]- و مردن یکی از زن یا شوهر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* این قول احوط است، هر چند اقوی عدم وجوب آن است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه آن شخص که باید مشخّص کند هرکس باشد چه زن چه شوهر چه اجنبی، و هرگاه قبل‌از تشخیص و قبل از دخول بمیرد متعه ثابت است بنابر اقوی چنانچه مفاد نصّ صحیح است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] هرگاه راضی به معیب نشود. (یزدی)

[۵] هرگاه مثلی باشد و اگر قیمی باشد قیمت باید داد. (یزدی)

[۶] در اختلاف در قدر مهر قول‌زوج مقدّم‌است با یمین، چنانچه‌می‌آید وموردتحالف نیست، ف-

---

(۱) علّامه حلّی، مختلف ۷: ۱۸۰. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۳۲۰.

(۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۸

هفتم آنکه: هر گاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهرالمثل براو لازم است که بدهد، و بعضی از مجتهدین مهر مسمّی را در این صورت واجب می‌دانند. [۱] (أ

) هشتم آنکه: اگر صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آن را ندانند در این صورت او را مهرالمثل [۲] باید داد.

نهم آنکه: صداق مغصوب باشد، پس اگر عالم به غصب آن باشند مهرالمثل باید داد، واگر جاهل به غصب باشند مثل آن را یا قیمت آن را باید داد، و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز مهرالمثل را لازم می‌دانند. [۳] «۲»

) دهم آنکه: در صداق شرط نامشروعی کرده باشند، چه در این صورت نیز مهرالمثل باید داد.

یازدهم آنکه: چیزی را صداق کرده باشند که متضمّن فساد نکاح باشد، چون صداق کردن آقای غلام غلام را برای زنی که به جهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد، چه در این صورت مهرالمثل می‌دهد.

دوازدهم آنکه: اگر ولیّ طفل را به کمتر از مهرالمثل یا زیاده از آن صداق کند در این صورت [۴] منصرف به مهرالمثل می‌شود.

سیزدهم آنکه: عقد برخلاف آنچه زن گفته باشد واقع شود در این صورت [۵]

بلی در اختلاف در جنس مهر حکم تحالف و رجوع به مهر المثل است بعد از قسم خوردن هر دو. (دهکردی، یزدی)

[۱] قول آن بعض صحیح است، بلکه مشهور همین است. (دهکردی، یزدی)

[۲] محلّ منع است بلکه قدر متیقّن را بدهد کافی است. (دهکردی، یزدی)

[۳] قول آن بعض اقرب است. (دهکردی، یزدی)

[۴] هرگاه بر خلاف مصلحت طفل باشد فضولی است موقوف است به اجازه او بعد البلوغ واگر مصلحتی مقتضی آن شده باشد همان مسمّی ثابت است. (دهکردی، یزدی)

[۵] عقد فضولی است. (دهکردی، یزدی)

(۱ و ۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۷۹

مهرالمثل باید داد برقول بعضی از مجتهدین «۱».

چهاردهم آنکه: سفیه بی‌اذن ولیّ به زیاده از مهرالمثل صداق کند و دخول کرده باشد، چه در این صورت منصرف [۱] به مهرالمثل می‌شود.

پانزدهم آنکه: هر گاه شخصی به‌دیگری گوید که: تزویج کردم به تو کنیز خود را به‌شرطی که تزویج کنی به من دختر خود را و آن کنیز را صداق او کند، چه در این صورت مهرالمثل می‌دهد. [۲]

شانزدهم آنکه: اگر به شبهه با زنی دخول کرده‌باشد دراین‌صورت مهرالمثل می‌دهد.

هفدهم: هر گاه کنیزی را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص به او دخول کند به‌گمان آنکه جایز است [۳] او را در این صورت مهرالمثل باید داد.

هجدهم: هرگاه‌شخصی کنیزی را بی رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد. [۴]

---

[۱] انصراف محلّ منع است والّا فرق مابین دخول و عدم دخول نیست، بلکه عقد او فضولی است موقوف است بر اجازه ولیّ اگر مصلحت باشد، و فرق مابین دخول و عدم آن نیست، بلی هرگاه دخول کرده باشد بر تقدیر عدم اجازه باید مهرالمثل بدهد هرگاه زوجه جاهل به فساد باشد. (یزدی)

[۲] این بر تقدیری است که مهر کنیز تزویج بنت نباشد، بلکه مهر چیز دیگر باشد و تزویج بنت شرط شده باشد در عقد و این شرط را هم صحیح ندانیم، پس در این صورت نکاح کنیز صحیح است و مهر فاسد از جهت شرط فاسد، پس باید مهر المثل بدهد و اما هرگاه مهر کنیز همان تزویج بنت باشد پس اصل نکاح باطل است بنا بر عدم اعتبار و دوریّت در نکاح شغار چنانچه بر تقدیر اوّل اگر شرط را باطل ندانیم چنانچه بعضی می‌گویند همان مسمّی متعیّن است کما آنکه اگر در نکاح شغار اعتبار دور کنیم یعنی این‌که مهر هر یک از دو زن تزویج دیگری باشد بر تقدیر دوم نیز مسمّی متعیّن است که تزویج بنت باشد و مسئله محتاج به تفصیل و تطویل کلام است. (یزدی)

[۳] این هم از افراد دخول به شبهه است قسم دیگری نیست. (یزدی)

[۴] مگر اینکه کنیز عالم باشد به عدم جواز چون کنیز زانیه مهر ندارد بنابر اظهر، هر چند مراعات احتیاط بهتر است. (یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۰

نوزدهم: هر گاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و به او دخول کنند مهرالمثل [۱] باید داد.

بیستم: هرگاه زنی را به اکراه دخول کنند مهرالمثل باید داد.

بیست و یکم: هرگاه زن بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد براو لازم است که مهرالمثل زن کوچک را بدهد [۲] هر گاه دانسته شیر داده باشد.

بیست و دوم: هرگاه دو عادل گواهی دهند که: فلان مرد زن خود را طلاق داده، و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود به آن زن مهرالمثل می‌دهد و رجوع برگواهان می‌کند. و همچنین همین حکم است در صورتی که گواهان گواهی دهند که: میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او برآن شوهر حرام است، و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آنزن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته‌اند در این صورت شوهر دوم مهرالمثل می‌دهد و زن همان زن شوهر اوّل است.

بیست و سوم: هر گاه دوکس به شوهر بودن یک زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند می‌باید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوای آن شخص دیگر، پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهرالمثل [۳] می‌باید داد.

بیست و چهارم: هر گاه شخصی برزنی دعوی کند بعد از آنکه آن زن شوهر رفته باشد که: من در عدّه رجوع کرده‌ام، و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی‌کنند و او غرامت مهرالمثل می‌کشد.

بیست و پنجم آنکه: اگر زن دعوی کند که: مهر من مقدار معیّن است، و شوهر گوید: من نمی‌دانم زیرا که وکیل من عقد کرده، و وکیل مرده باشد، یا آنکه شوهر گوید:

---

[۱]- بعید نیست عشر و نصف عشر. (یزدی)

[۲] غرامت کشیدن مهر در تفویت بضع با فساد نکاح یا غیر آن مثل مسأله بعد که گواهی دادن به دروغ باشد معلوم نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] یعنی آن زن مهر المثل بدهد به آن کسی که او را تصدیق کرده است از جهت تفویت بضع خود بر او به سبب قسم نخوردن، لکن گذشت که تفویت بضع موجب غرامت نیست و از این جا حال فرع بعد هم معلوم می‌شود. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۱

که مرا فراموش شده، در این صورت شوهر سوگند می‌خورد و مهرالمثل می‌دهد [۱] بر قول بعضی از مجتهدین «۱» و معتبر در مهرالمثل حال زن است به حسب شرف و جمال به شرطی که از پنجاه مثقال طلا [۲] زیاده نباشد، که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد.

فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست:

فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست:

بدان‌که در چهارده موضع زن مهر نمی‌گیرد:

اوّل: مرتدّ شدن زن پیش از دخول، چه او مهر ندارد. [۳]

دوم: مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد، چه زیاده از چهار زن مهر ندارد [۴] و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد.

سوم: مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند، چه در این صورت زن مهر ندارد.

چهارم: شیر خوردن زن کوچک شخصی از پستان زن بزرگ مدخوله او بی‌آنکه زن بزرگ عالم باشد [۵] مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد، چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد.

---

[۱]- اظهر اخذ به قدر متیقّن و احوط تصالح است. (دهکردی، یزدی)

[۲] بلکه پانصد درهم. (دهکردی، یزدی)

[۳] بنابر مشهور و هرگاه زوج مرتّد شود پیش از دخول مشهور نصف مهر گفته‌اند و بعضی تمام، چنانچه می‌آید. (دهکردی، یزدی)

[۴] در متن گذشت که مهرالمثل است، لکن اظهر ثبوت مسمّی است چون بر دین‌خود مهر داشته، بلی هرگاه تسمیه نکرده باشند و در مذهب خودشان مهر نداشته ندارد. (دهکردی، یزدی)

[۵] مطلقاً مهر ندارد هر چند عالماً شیر داده باشد و احوط دادن نصف مهر و احوط از این دادن‌تمام مهر است و غرامتی بر زن بزرگ نیست هر چند عالماً شیر داده باشد چنانچه گذشت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۲

پنجم: شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی‌اذن آقای او چه در این صورت [۱] آن زن مهر ندارد. [۲]

ششم: شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بی‌رخصت آقا، چه در این صورت مهر ندارد.

هفتم: فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب یکی از عیبهایی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است، چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد. [۳]

هشتم: فسخ کردن شوهر نکاح را به سبب حرام مؤبّد بودن آن زن بر او، چه در این صورت [۴] پیش از دخول مهر ندارد، و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده به حرمت مهر ندارد، و بعضی برآنند که در این صورت مهرالمثل دارد «۱» و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست «۲».

) نهم: فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که به ادّعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است، چه در این صورت به فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد و اگرچه شوهر او بنده باشد.

دهم: فسخ کردن زن نکاح مردی را که به ادّعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده، چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول آن زن

---

[۱] در این صورت هرگاه آقا اجازه نکند نکاح باطل است و همچنین در مسأله بعد و در جمیع صور بطلان نکاح با علم زوجه حکم چنین است و اگر دخول نشده باشد مطلقاً مهر ندارد و اگر آقا اجازه کند مهر مسمّی ثابت است. (یزدی)

[۲] این حکم در پنجم و ششم خالی از اشکال نیست، زیرا که بدون اذن آقا عقد فاسد و با اذن مهر ثابت است. (تویسرکانی- صدر)

[۳] مگر در غبن که نصف مهر ثابت است. (دهکردی، یزدی)

[۴] در این صورت اصل نکاح باطل است و از باب فسخ نیست و فرق نیست ما بین اینکه حرام‌مؤبد باشد یا نباشد، لکن نکاح باطل باشد مثل آنکه خواهر زن او باشد. (دهکردی، یزدی)

(۱ و ۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۳

مهر ندارد.

یازدهم: فسخ کردن مرد نکاح زنی را به ادّعای آنکه دختر زنی [۱] بوده که او را مهر کرده‌اند آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد.

دوازدهم: فسخ کردن نکاح کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام [۲] باشد چه در این صورت مهر ندارد.

سیزدهم: فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول به‌واسطه خواستن شوهر او کنیزی بی‌اذن او، چه در این صورت [۳] با فسخ مهر ندارد. [۴]

چهاردهم: فسخ کردن عمّه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی‌رخصت ایشان، چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد.

فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است:

فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است:

بدان که در نُه موضع [۵] زن نصف مهر می‌گیرد:

اوّل: طلاق دادن زن پیش از دخول و اگرچه متعه باشد و مدّت را به زن ببخشد نصف آنچه به او قرار داده بدهد، و اگر زنی مهر خود را به چیزی صلح کرده باشد آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمّی [۶] را شوهر از زن می گیرد نه

---

[۱]- یعنی دختر زن آزاد بوده. (دهکردی، یزدی)

[۲] شوهر آزاد باشد نیز چنین است. (دهکردی- یزدی)

[۳] گذشت که نمی‌تواند فسخ عقد خود کند بنابر اظهر و همچنین در عمّه و خاله. (دهکردی، یزدی)

[۴] حکم در سیزدهم و چهاردهم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۵] جمله‌ای از این نُه موضع محلّ تأمّل است و مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

* پس مراعات احتیاط را ترک ننمایند. (صدر)

[۶] یعنی عوض نصف مهر مسمّی، چون خود مسمّی گویا تلف شده است به انتقال به صلح. (دهکردی، یزدی)

* زیرا که طلاق قبل ازدخول کشف کردکه مورد صلح‌نصف مهرمسمّی بوده‌است‌ونصف‌دیگر مال شوهر بوده‌است درواقع، پس صحیح ونافذ نمی‌شود بالنسبهٔ إلی‌المجموع. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۴

نصف چیزی را که به آن صلح کرده.

دوم: فسخ کردن نکاح زن به یکی از چیزهایی که در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است. [۱]

سوم: عنّین بودن شوهر پیش از عقد، چه در این صورت زن نصف مهر می گیرد.

و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند «۱».

چهارم: مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول، چه زن در این صورت نصف مهر می گیرد. [۲]

پنجم: خصی بودن شوهر پیش از عقد، چه برقول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر می گیرد، و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب می‌دانند.

ششم: مرتدّ شدن شوهر، چه در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر می گیرد [۳] و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته‌اند «۲».

) هفتم: خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول، چه برقول بعضی از مجتهدین نصف مهر می گیرد، و بعضی دیگر گفته‌اند که در این صورت [۴] مهر ندارد.

هشتم: طلاق دادن زن با تفخیذ- یعنی در میان‌ران زن منی ریختن- چه به این عمل

---

[۱] بلکه مهر ساقط است بتمامه و ظاهراً خلافی نباشد در سقوط تمام. (یزدی)

[۲] بنابر روایتی و مشهور ساقط می‌دانند چنانچه دلالت دارد بر آن صحیحه عبدالرحمن بن الحجّاج، بلی هرگاه شوهر مسلمان شود پیش از دخول مشهور به نصف مهر قائل‌اند و بعضی به تمام و بعضی ساقط می‌دانند. (یزدی)

[۳] بنابر مشهور. (یزدی)

[۴] ومحتمل است فرق مابین اینکه قرار شده باشد که مهر بر ذمّه شوهر باشد، پس ساقط است، یا بر ذمّه آقای او باشد، پس باید نصف بدهد. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) علّامه در مختلف ۷: ۱۹۷ به ابن جنید نسبت داده است و خود نیز آن را انتخاب کرده. شهید ثانی، مسالك ۸: ۱۲۹ و ۱۳۰.

(۲) محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱۲: ۴۱۰. شهید ثانی، مسالك ۷: ۳۶۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۵

زن نصف مهر [۱] می‌گیرد بعد از طلاق، و اگر به سبب این عمل منی به فرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر می‌گیرد یا نه؟ در این خلاف است، اقرب آن است که نصف مهر می‌گیرد. [۲]

نهم: شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچك را، چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچك را می‌دهد [۳] و بعضی از مجتهدین در این صورت کلّ مهر را ثابت داشته‌اند «۱».

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر:

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر:

بدان‌که اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عنّین بودن مرد به اینکه زن ادّعا کند که شوهر او عنّین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشند قول، قول شوهر است با قسم. و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عنّین است قبول نمی‌کنند:

اوّل آنکه: شوهر او طفل باشد.

دوم آنکه: دیوانه باشد، چه احتمال دارد بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده‌ام.

سوم آنکه: زن کنیز باشد برقول جمعی از مجتهدین که شرط کرده‌اند در صحّت

---

[۱]- ثبوت نصف مهر از جهت این عمل نیست، بلکه از جهت طلاق دادن قبل الدخول است هرچند این عمل را نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی هرگاه طلاق دهد او را قبل الدخول و ظاهر این است که قول دیگر لزوم مهرالمثل باشد هر چند قائل آن دیده نشده است و شاید مراد در صورتی باشد که آن زن بکر باشد و به واسطه زائیدن بکارت او زایل شود، پس مستحقّ باشد ارش بکارت را و آن در زن آزاد تمام مهرالمثل است. (یزدی)

[۳] گذشت عدم ثبوت غرامت در تفویت بضع، پس خود شوهر می‌دهد بدون رجوع بر زن‌بزرگ. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، مختلف ۷: ۲۱. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱۲: ۲۳۴. شهید ثانی، مسالك ۱۲: ۲۵۹ و ۲۶۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۶

نکاح کنیز به ترسیدن از افتادن در زنا، زیرا که اگر قول کنیز در این صورت مسموع باشد لازم می‌آید [۱] که نکاح او باطل باشد.

و اگر میانه زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر [۲] و شوهر منکر آن باشد قول، قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشد، و بعد از دخول نیز همین حکم دارد برقول مشهور.

و اگر در وصف مهر یا جنس [۳] آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول، قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول، و در وصف نیز خواه موافق مهرالمثل باشد و خواه نباشد. و هر گاه هریك از زن وشوهر گواهان برمدّعای خود داشته باشند گواهان زن مقدّم است [۴] بر گواهان شوهر.

و اگر شوهر دعوی کند که مهر را به زن داده و زن منکر باشد قول، قول زن است با قسم، خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول. و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول، قول شوهر است با قسم. [۵] «۱»

و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی کند که به من هبه کرده و عوض مهر نیست در این صورت قول، قول شوهر است با قسم. [۶]
و اگر میانه ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد.

---

[۱] هرگاه ادّعا کند حدوث آن را بعد از عقد این محذور لازم نمی‌آید. (یزدی)
[۲] یعنی زوجه بگوید: نام مهر برده شد و زوج بگوید: نشد، و امّا هرگاه زوجه دعوای استحقاق‌مهرکند وزوج بگوید: مستحقّ‌نیستی، پس‌مسأله محلّ اشکال و محتاج به تفصیل است. (یزدی)
[۳] در اختلاف در جنس و در وصف مشروط حکم مخالف است، بلی هرگاه اختلاف دراشتراط وصف زائد یا در قدر مهر باشد قول زوج مقدّم است با قسم. (یزدی)
[۴] این مسأله محتاج به تأمّل است. (صدر)
* محلّ تأمّل است. (یزدی)
[۵] احوط صلح است در این صورت. (تویسرکانی)
[۶] احوط صلح است در این صورت. (صدر)

---

(۱) کافی ۵: ۳۸۶، حدیث ۳. وسائل ۲۱: ۲۷۴، حدیث ۱.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۷
و اگر زن دعوی کند دخول را [۱] و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر [۲] باشد و شوهر گواهان عادل برعدم دخول داشته باشد قول، قول اوست و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این دو قول است. [۳]
و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر براو لازم است و شوهر دعوی کند [۴] که دو مرتبه عقد کرده‌ام ولکن دوم تکرار و تأکید اوّل بوده ویک مهر بر من‌لازم‌است دراین‌صورت قول، قول‌زن‌است [۵] با قسم. واگراختلاف کنند در نیک شدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن آن باشد قول، قول زن است با قسم.

خاتمه در بیان آنچه تعلّق به نکاح دارد

فصل اوّل در بیان شب خوابیدن پیش زنان:

فصل اوّل در بیان شب خوابیدن پیش زنان:
بدانکه در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب است یا نه؟ بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: واجب نیست مگر آنکه میانه ایشان ابتدا به‌قسمت

---

[۱]- این مسائل محتاج به تفصیل و شرح است. (صدر)
[۲] بکارت زن مدخلیّت ندارد بلکه مدار بر بطلان ادّعای زوجه است، پس اگر ادعای او معلوم البطلان باشد کیف کان که لاکلام. (تویسرکانی)
[۳] مشهور آن است که قول قول زوج است با قسم و قول دیگر آن است که قول قول مرأه است، و اوّل انسب به اصول و قواعد است. (تویسرکانی)

* اقوی این است که قول شوهر مقدّم است. (نخجوانی)

* اظهر این است که قول او مقدّم است با قسم. (یزدی)

[۴] یعنی شوهر اعتراف دارد به تعدّد عقد ولکن می گوید که: عقد ثانی تأکید عقد اوّل است وزن می گوید: عقد مستقلّ است، پس بعید نیست که گفته شود: با اینکه قول زن موافق ظاهراست، موافق اصل هم هست، و امّا مهر پس اظهر این است که هر دو مهر مسمّی ثابت است، و بعضی قائل است به یک مهر و نصف، و بعضی قائل است بر یک مهر. (نخجوانی)

[۵] این قول مشهور است بین اصحاب و موافق است با قواعد شرعیّه. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۸

کند «۱» و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست «۲» و مشهور آن است که واجب است.

[۱] پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد براو لازم است که در هرچهار شب یک شب نزد او بخوابد، پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هرجا که خواهد بخوابد، و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هرجا که خواهد بخوابد، و اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دایم باشند واجب است که هرشب پیش یکی از ایشان بخوابد تا چهار شب پیش چهار زن تمام شود. و تا ضرورت نباشد بی‌رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرام است.

و روز پیش زنان بودن لازم نیست، و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هرزنی که بخوابد صباح با او چاشت کند «۳» و محدّثین این حدیث را براستحباب حمل کرده‌اند «۴» و چاشت کردن با او را سنّت می‌دانند.

و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا بهزنی کند که نام او به قرعه [۲] بیرون آید.

و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است یا نه مثل آنکه قرار دهد که پیش هریک سه شب بخوابد؟ میانه مجتهدین در این خلاف

---

[۱]- اقوی عدم وجوب است در یک زن، بلکه وجوب قسمت ابتداء در متعدّده نیز خالی ازاشکال نیست به جهت عدم وضوح مسئله، بلی بعد از شروع لازم است و بعد از تمام شدن از سر گرفتن معلوم‌نیست واجب باشد للاصل وعدم وضوح‌الدلیل علی‌الوجوب. (تویسرکانی)

[۲] وجوب عمل به قرعه احوط است. (تویسرکانی)

* ظاهراً اختیار با شوهر است به هرکدام می‌خواهد ابتدا کند و حاجت به قرعه نیست اگر چه با تزاحم احوط است. (دهکردی)

* بنابر احوط هرگاه تزاحم کنند، بلکه مطلقا و اقوی تخییر است مطلقا. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۳۲۵ و ۳۲۶. محقّق، شرایع ۲: ۳۳۵. علّامه حلّی، تحریر ۳: ۵۸۸.

(۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۱۲. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۳۵۴. شیخ مفید، مقنعه: ۵۱۶.

(۳) دعائم ۲: ۳۵۳، حدیث ۹۵۸. کافی ۵: ۵۶۴، حدیث ۳۴. وسائل ۲۱: ۳۴۲، حدیث ۱.

(۴) از محدّثین نیافتیم، ولی شهید ثانی حمل بر استحباب نموده است، مسالک ۸: ۳۲۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۸۹

است [۱] امّا کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست.

و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عنّین وغیر اینها، و همچنین میانه زن بیمار و حایض و

نفسا و احرام بسته و غیراینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت مؤانست است و غرض مجامعت نیست.

و متعه و کنیزی که او را عقـد نکرده باشـند و زن کوچـک و دیوانه که تمـام وقت دیوانه باشـد و زن ناشـزه- یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد- در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند. [۲]

و تفاوتی در شب خوابیـدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواسـتن دختر بکر که چون او را به خانه شوهر آرنـد هفت شب [۳] پیش او خوابیـدن لازم است بر شوهر، و اگر بکر نباشـد سه شب [۴] پیش او بایـد بخوابـد چنانچه مـذکور شد. امّا در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت می‌برد [۵] پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد، و یک شب پیش کنیز، و پنج شب دیگر هرجا که خواهد بخوابد.

و اگر شوهر به سفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط می‌شود، و آیا قضای شب خوابیدن نسبت به زنی که در سفر واجب باشد چون سفر حجّ واجبی یا غیر واجب چون حج سنّتی به رضای شوهر برشوهر واجب است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف

---

[۱] اقوی جواز است. (تویسرکانی)

* و احوط عدم آن است بدون رضای ایشان. (دهکردی، یزدی)

[۲] سـقوط قسـمت در زن کوچکی که محلّ تلـذّذ نباشـد محلّ اشکال است و همچنین مجنونه مطبقه که خوف اذیّت از او نباشد و شعوری به انس داشته باشد خالی از اشکال نیست و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۳] قول به هفت شب در بکر مشهور است و قول دیگر است به سه شب و اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۴] و قضای آنچه از دیگران فوت شده است واجب نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۵] و همچنیـن اسـت زن آزاد کتـابیّه و امّـا کنیز کتـابیّه پس نصـف کتابیّه آزاد اسـت، پس هر شـانزده‌شب یـک شـب حقّ دارد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۰

است. [۱]

و زمانی که شب نوبت خوابیـدن پیش او باشـد نمی‌توانـد شب خود را به دیگری بخشـید مگر به رضای شوهر، و اگر ببخشـد رجوع می‌توانـد کرد در آن پیش از تمـام شـدن آن شب. و جـایز نیست [۲] که در عـوض شب خوابیـدن چیزی از شـوهر بگیرد، پس اگر چیزی گرفته باشد ردّ کند.

و در شبی که نوبت خوابیـدن پیش زنی باشـد به دیدن زن دیگر نمی‌تواند رفت مگر به‌واسـطه عیادت آن زن. و اگر تمام شب آنجا باشد برای زنِ صاحب نوبت شب دیگر قضا کند. [۳]

وواجب در شب خوابیـدن پیش زن آن‌است که نزدیـک او بخوابـد، امّـا دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت. و اگر در شب خوابیدن پیش زنان برایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند به‌قدر آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد.

و مخیّر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان به آنکه به‌خانه ایشان رود یا ایشان را به خانه خود طلبد. و کسـی که به‌واسـطه مانعی شب پیش زنان نتواند خوابید- چون پاسبانان و شبگردان- روز ایشان به جای شب ایشان است. [۴]

فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد:

فصل دوم در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد:

بدان‌که اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد، پس اگر سرکشی از طرف زن باشد- چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد به آنکه هر

گاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت به او تغییر دهد- باید که شوهر نصیحت او کند، و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را به جانب او کند، و اگر آن نیز فایده نکند از او کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد، و اگر آن نیز فایده نکند او را

---

[۱] اظهر عدم وجوب است. (نخجوانی)

[۲] عدم جواز معلوم نیست و اگر به مصالحه گرفته باشد ردّ لازم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۴] معلوم نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۱

بزند [۱] به‌نوعی که بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد، و باید که آنچنان نزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضای او را جراحت کند چنانکه به سبب زدن تلف شود ضامن است.

و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد- به آنکه بعضی از حقوق زن را منع کند- حاکم شرع شوهر او را از امتناع بازمی‌دارد و بر دادن آن حقوق جبر می‌کند. و اگر شوهر زن را بی‌گناه بزند حاکم شرع او را منع کند. و اگر زن در صورت رنجیدن مرد از او بعض حقوق خود را ببخشد که به او میل پیدا کند حلال است برشوهر قبول کردن آن.

و اگر سرکشی از هردو طرف باشد و ترسند که میان ایشان به جدایی رسد حاکم شرع یک‌کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن [۲] را امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند. پس اگر هردو براصلاح متّفق شوند آنچه حکم کنند صحیح است، و اگر بر جدایی میان ایشان اتّفاق کنند صحیح نیست مگر به اذن شوهر [۳] در طلاق دادن، و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگرچه خلع باشد.

فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر:

فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر:

بدان‌که هر گاه از دخول کردن به زن شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است به شرطی که از اقصای مدّت آبستنی نگذرد، و میانه مجتهدین در اقصای مدّت آبستنی خلاف است، بعضی گفته‌اند نُه ماه است، و بعضی برآنند که ده ماه، و بعضی یک سال [۴] و یک ماه گفته‌اند. و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد

---

[۱]- این احکام واقع است چه در مقام دعوی و انکار به آنها مأخوذ خواهد بود. (صدر)

[۲] یا از غیر خویشان هرکس را حاکم مصلحت بداند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و کفایت می‌کند اذن ایشان در اوّل زمان نصب حکمین چه به نحو توکیل باشد یا تحکیم. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] قول به اینکه یک سال است خالی از قوّت نیست و قول یک سال و یک ماه دیده نشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* شهید ثانی- طاب ثراه- نقل اتّفاق اصحاب فرموده‌اند که اکثر حمل زیاده بر یک سال نمی‌شود و در اخبار نیز یک سال و یک ماه به نظر نرسیده است، بلی روایت متعلّق به

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۲

و لاحق گردانیدن او به پدر ممکن باشد به او ملحق باید گردانیدن.

و به مجرّد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمی‌تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست، و به این گفتن فرزندی آن فرزند برطرف نمی‌شود اگر زن دایمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیّت لعان مذکور گردد، و امّا اگر متعه یا کنیز باشد به مجرّد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف می‌شود ومحتاج به لعان کردن نیست.

و همچنین جایز نیست نفی کردن فرزند به مجرّد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد، چه ممکن است که منی بی‌شعور در فرج او ریخته شده باشد.

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند:

فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند:

بدان‌که سی امر به ولادت فرزند تعلّق دارد: دو امر واجب، و بیست و دو امر سنّت، و شش امر مکروه.

امّا دو امر واجب:

اوّل: مدد دادن‌زنان یاشوهردروقت زاییدن زن [۱] و اگر زنان متعذّر باشند مردان محرم مدد دهند، و اگر وجود مردان محرم نیز متعذّر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند.

دوم: ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او.

و امّا بیست و دو امر سنّت:

اوّل: غسل دادن [۲] مولود در وقت ولادت او.

دوم: اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ [۳] او، چه از حضرت امام به‌حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: مکروهی «۱» بعد از آن به طفل

حضرت خاتم‌النبیّین صلّی‌اللَّه علیه وآله اجمعین بیانی‌داردکه حاشیه مجال آن‌را ندارد. (صدر)

[۱]- هرگاه محتاج به مدد باشد. (یزدی)

[۲] و بعضی آن را واجب دانسته‌اند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] پیش از آنکه ناف او را ببرند. (یزدی)

---

(۱) در اکثر نسخه‌ها: گناهی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۳

نمی‌رسد، و از ترس مرض امّ صبیان محفوظ می‌ماند، و شیطان بر او دست نمی‌یابد «۱».

سوم: خاک کربلا علی ساکنها التّحیّة والثّنا به‌کام طفل مالیدن، و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات، و اگر آن نیز نباشد آب شیرین، و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و به‌کام او مالیدن. و همچنین سنّت است که خرما را بخایند وبه‌کام طفل بمالند.

چهارم: تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت.

پنجم: تصدّق کردن به وزن موی سر او طلا یا نقره.

ششم: نام گذاشتن برآن طفل روز هفتم [۱] و بهترین نامها آن است که [در او بندگی خدای تعالی باشد چون عبداللَّه اگر پسر باشد

و بعد از آن بهتر آن است که «۲» محمّد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند، چه در حدیث آمده که: مفلسی به خانه داخل نمی‌شود که در آن نام محمّد واحمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبداللّه و فاطمه باشد «۳».

) هفتم: کنیت و لقب برطفل گذاشتن.

هشتم: ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او. [۲]

نهم: سوراخ کردن گوش راست طفل را در پایین، و گوش چپ را در بالا.

دهم: عقیقه کردن [۳] جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن

---

[۱]- و در بعضی اخبار است که پیش از ولادت نام گذارند به اسماء مشترکه ما بین ذکور و اناث. (نخجوانی، یزدی)

[۲] مستحبّ است که روز هفتم تولّد طفل او را ولیّ طفل ختنه نماید و هرگاه نکرد و ماند تا زمان بلوغ بر خود طفل بالغ واجب است که خود ختنه کند. (دهکردی)

[۳] و بعضی عقیقه کردن را واجب دانسته‌اند، چون در اخبار وارد شده است العقیقهٔ واجبهٔ. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۶: ۲۳، حدیث ۱ و ۲ و ۶. وسائل ۲۱: ۴۰۵ و ۴۰۶، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

(۲) این مقدار در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۳) کافی ۶: ۱۹، حدیث ۸. وسائل ۲۱: ۳۹۶، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۴

قیمت آن مجزی نیست، و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط می‌شود.

یازدهم آنکه: گوسفند یا شتری [۱] که به‌واسطه عقیقه طفل می‌کشد باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده.

دوازدهم آنکه: می‌باید که در آن گوسفند صفتهایی که در گوسفند قربانی شرط است باشد، یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد.

سیزدهم آنکه: چهار یک [۲] آن گوسفند یا شتر را به زنی که طفل را زایانیده باشد دهند، و اگر آن زن نباشد به مادر طفل دهند که تصدّق [۳] کند.

چهاردهم آنکه: گوشت آن را بپزند یا از آن طعامی سازند و به درویشان دهند، و اقلّ آن ده درویش را طعام دادن است.

پانزدهم آنکه: عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود، و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد.

شانزدهم آنکه: در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَللّهمَّ هِذِهَ عَقیقَةٌ عَنْ فُلانٍ لَحْمُها بِلَحْمِهِ وَدَمُها بِدَمِهِ وَعَظْمُها بِعَظْمِهِ، اللّهمَّ اجْعَلْهُ وَقاءً لِآلِ محمّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم» «۱». و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح و نحر بگوید: «یا قَوْمِ انیْ بریْءٌ مِمَّا تُشْرِکُوْن، انیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذیْ فَطَرَ السَّمواتِ وَالْارْضَ حَنیْفًا مُسْلِمًا وَما ا نَا مِنَ الْمُشْرِکیْنَ، انَّ صَلواتیْ وَنُسُکیْ وَمَحْیایَ وَمَماتیْ لِلَّهِ رَبِالْعالَمیْنَ لا شَریْکَ لَهُ وَبِذلِکَ امِرْتُ وَ انَا مِنَ الْمُسْلِمیْنَ، اللَّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ

---

[۱]- یا گاو. (یزدی)

[۲] ظاهراً تخيير است. (دهكردى)

* و در جمله اخبار است كه رجل و ورك را به او بدهند و در بعض اخبار است كه ثلث آن را بدهند. (نخجوانى، يزدى)

[۳] و شرط نيست در مورد تصدّق فقير بودن. (نخجوانى)

---

(۱) كافى ۶: ۳۰، حديث ۱. وسائل ۲۱: ۴۲۶، حديث ۱.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۶۹۵

اكْبَرْ» «۱» آنگاه نام طفل را ببرد و گوسفند را ذبح كند.

هفدهم: آنكه اعضاى آن گوسفند يا شتر را از هم جدا كنند، چه شكستن استخوانهاى آن مكروه است.

هجدهم: عقيقه كردن طفل بعد از بالغ شدن به جهت خود اگر داند كه پدر عقيقه او نكرده است. [۱]

نوزدهم: مباركباد گفتن كسى را كه فرزندى بهم رسيده باشد براى او.

بيستم: خوردن بِهْ زن حامله را، چه در حديث آمده كه: هر زن حامله‌اى كه بِه بخورد طفل او خوبروى و خوش طبع باشد «۲».

) بيست و يكم: خرما خوردن زن حامله در وقت ديدن نفاس، چه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه: فرزند او در اين حالت از حكما گردد «۳» و در بعضى احاديث وارد شده كه: اگر رطب خورد فرزند او حكيم شود «۴».

) بيست و دوم: پيچيدن طفل به خرقه سفيد.

و امّا آن شش امر مكروه:

اوّل: كنيت كردن ابوالقاسم طفلى را كه نام او محمّد كرده باشند، و بعضى از مجتهدين اين را حرام مى‌دانند. «۵»

) دوم: نام طفل را حكيم يا خالد يا حارث يا ضرار يا مالك كردن.

سوم: كنيت طفل را ابوحكيم يا ابومالك يا ابوعيسى كردن.

چهارم: موى سر طفل را اندكى تراشيدن و اندكى گذاشتن.

---

[۱] يا نداند كه عقيقه كرده يا نه. (نخجوانى)

---

(۱) كافى ۶: ۳۱، حديث ۴. وسائل ۲۱: ۴۲۶، حديث ۲.

(۲) كافى ۶: ۲۲، حديث ۱. وسائل ۲۱: ۴۰۲، حديث ۱.

(۳) كافى ۶: ۲۲، حديث ۳. وسائل ۲۱: ۴۰۳، حديث ۳.

(۴) كافى ۶: ۲۲، حديث ۴. وسائل ۲۱: ۴۰۲ و ۴۰۳، حديث ۱.

(۵) ابن حمزه، وسيله: ۳۱۵.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۶۹۶

پنجم: از گوشت عقيقه پدر و مادر و جماعتى كه عيال ايشان باشند خوردن.

ششم: استخوان گوسفند يا شتر عقيقه را شكستن، بلكه اعضاى آنرا جدا نبايد كرد.

فصل پنجم در بيان شير دادن طفل و محافظت كردن او و دايه گرفتن به جهت او:

فصل پنجم در بيان شير دادن طفل و محافظت كردن او و دايه گرفتن به جهت او:

بدان‌که چهارده امر به شیر دادن طفل و محافظت او و دایه او تعلّق دارد: دو امر از آن واجب است، و شش امر سنّت، و شش امر مکروه.

امّا دو امر واجب:

اوّل آنکه: مادر طفل [۱] شیری که اوّل مرتبه از پستان بعد از زائیدن بیرون می‌آید به خورد او دهد، چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمی‌ماند. [۲]

دوم: اجرت آن شیر، چه واجب است بر پدر که از مال خود به مادر دهد. امّا اجرت شیر دادن در مدّت دو سال از مال طفل باید داد، و اگر طفل مال نداشته باشد برپدر واجب است. [۳]

و امّا شش امر سنّت:

اوّل آنکه: شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است، و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لابدّ است از دادن، مگر آنکه زن بیگانه بی‌اجرت شیر دهد، چه در این صورت اجرت به مادر دادن لازم نیست. و اگر مادر نیز اجرت نطلبد اولی از بیگانه

[۱]- وجوب، ظاهر فاضل و شهید است و دلیل مذکور «اگر نخورد زنده نمی‌ماند» خلاف وجدان‌است، بلی بر فرض توقّف واجب است لکن واجب بودن اجرت او از مال پدر ممنوع است و محتمل است که اجرت نداشته باشد چون واجب است لکن این نیز ممنوع است زیرا که وجوب با اجرت گرفتن منافات ندارد نظیر بذل طعام در مخمصه. (نخجوانی)

[۲] این مطلب معلوم نیست، بلی بر فرض توقّف واجب است و واجب بودن اجرت آن از مال پدر ممنوع است، بلی محتمل است که اجرت نداشته باشد، چون واجب است، لکن این نیز ممنوع است و وجوب آن بر فرض قول به آن منافات با اجرت گرفتن ندارد نظیر بذل طعام در مخمصه. (یزدی)

[۳] و اگر پدر نداشته باشد یا فقیر باشد واجب است بر مادر شیر دادن بدون اجرت. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۷

است، و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست. و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی‌اجرت شیر می‌دهد و مادر منکر باشد قول، قول پدر است با قسم. [۱]

دوم آنکه: دو سال تمام شیر دهد، چه کمتر از دو سال به دو سه ماه جایز است [امّا ظلم است برطفل و زیاده از دو سال نیز جایز است [۲] «۱» امّا زیادتی اجرت ندارد. [۳]

سوم آنکه: شیر دهنده عاقله باشد.

چهارم آنکه: مسلمان باشد.

پنجم آنکه: عفیفه باشد.

ششم آنکه: خوش شکل باشد.

و امّا آن شش امر مکروه:

اوّل آنکه: زن شیر دهنده کافره باشد، امّا اگر مضطرّ شوند زن جهودیّه [۴] می‌تواند شیر دادن به‌شرطی که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد.

دوم آنکه: شیر دهنده جهودیّه باشد با قدرت برغیر او، و کراهت در زن مجوسیّه بیشتر است.

سوم: دادن طفل را برزن جهودیّه که به خانه خود ببرد و شیر دهد.

چهارم آنکه: شیر از ولد الزنا باشد.

پنجم آنکه: شیر شیردهنده از زنا به هم رسیده باشد، و در بعضی از احادیث وارد شده که: اگر کنیزی به زنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای

[۱] معلوم نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] زیاده از یک ماه یا دو ماه بدون ضرورت معلوم نیست. (صدر)

[۳] یعنی در زاید بر دو سال مادر استحقاق اجرت ندارد مگر آنکه قرار دهند با هم. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] یعنی کتابیّه. (دهکردی، یزدی)

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۸

او شیر [۱] او را حلال کند حلال می‌شود و الّا فلا «۱».

ششم آنکه: شیر دهنده بدخلق و احمق باشد.

و به محافظت کردن طفل در دوسالی که شیر می‌خورد مادر او اولی است از پدر و اگرچه طفل پسر باشد، و بعد از دوسال تا بالغ شدن به محافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر، و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر به محافظت او اولی است از پدر.

و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته‌اند «۲» و بعضی برآنند که تا شوهر نکرده است مادر اولی است از پدر در محافظت «۳» وقول اوّل اقوی است.

و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر به‌محافظت او اولی است از دیگری، و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد، امّا سنّت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود.

و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ به‌آن دیگری متعلّق است. و هر گاه هیچ‌یک از ایشان نباشد محافظت او [۲] به‌قول بعضی از مجتهدین به جدّ [۳] تعلّق دارد «۴» و اگر جدّ نیز موجود نباشد تعلّق به خویشان دارد و بعضی از

[۱] بلکه عمل او را. (دهکردی، یزدی)

[۲] احوط و اولی این است که حفظ طفل با فقد ابوین با جدّ ابی است و بعد از او با وصیّ استو بعد با ارحام به حسب مراتب ارث و بعد از برای حاکم، بعد از برای مسلمین است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی جدّ پدری و بعد از فقدان به وصیّ پدر یا جدّ و بعد به خویشان به حسب مراتب ارثو بعد حاکم شرع و بعد به عدول مؤمنین. (دهکردی، صدر)

(۱) کافی ۵: ۴۷۰، حدیث ۱۲ و ۱۳. وسائل ۲۱: ۱۳۹، حدیث ۱ و ۲.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۵۳۱. سلّار، مراسم: ۱۶۴. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۳۵۲. نُه سال فرموده‌اند، تصریح به ده سال یافت نشد.

(۳) شیخ صدوق، مقنع: ۳۶۰. علّامه در مختلف ۷: ۳۰۶ به صدوق و ابن جنید نسبت داده است.

(۴) ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۵۴. محقّق، شرایع ۲: ۳۴۶. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۱۰۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۶۹۹

مجتهدین محافظت غیرپدر و مادر را منع کرده‌اند «۱».

و در هشت موضع محافظت مادر ساقط می‌شود و تعلّق به پدر می گیرد:

اوّل آنکه: مادر کافره باشد و پدر مسلمان.

دوم آنکه: مادر بنده باشد و پدر آزاد.

سوم آنکه: مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد.

چهارم آنکه: اگر مادر از محافظت او امتناع نماید، چه در این صورت حاکم شرع [۱] پدر را برمحافظت طفل جبر می کند.

پنجم آنکه: مادر شوهر دیگر کند.

ششم آنکه: پدر «۲» خواهد که به سفر رود، چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محافظت مادر ساقط می‌شود و پدر پسر را همراه می‌برد «۳».

) هفتم آنکه: مادر جذام [۲] بهم رساند، چه بعضی از مجتهدین برآنند که پدر در این صورت اولی است به محافظت از مادر «۴».

) هشتم آنکه: مادر دیوانه باشد.

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن:

اشاره

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن:

بدان‌که سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت می‌شود:

سبب اوّل: خویشی،

سبب اوّل: خویشی،

چه نفقه پدر و مادر هرچند بالا روند و نفقه فرزندان او هرچند پایین آیند واجب است هر گاه قادر بردادن نفقه و کسوت باشد. و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عمّ و خال و عمّه و خاله را نفقه دادن

---

[۱] ظاهراً باید مقیّد به عدم امکان جبر مادر باشد. (صدر)

[۲] و همچنین است هر مرضی که خوف سرایت آن باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شهید ثانی در روضه ۵: ۴۶۲ به قائلی نسبت داده است.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: مادر.

(۳) شهیداوّل در قواعد و فوائد ۱: ۳۹۶ به قائلی نسبت داده است. غزالی، وجیز: ۳۴۰.

(۴) شهیداوّل، قواعد و فوائد ۱: ۳۹۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۰

واجب نیست بلکه سنّت مؤکّده است، و بعضی از مجتهدین [۱] نفقه آنها را نیز واجب می‌دانند «۱».

و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند، پس اگر کافر و فاسق نیز باشند با آنکه مفلس باشند نفقه ایشان واجب است. و نفقه پدر و مادر وقتی واجب است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود [۲] داشته باشد. و اگر از دادن نفقه با قدرت برآن امتناع نماید حاکم شرع او را برنفقه دادن جبر می کند، و آن مقدار نفقه به ایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه‌ای که

ایشان را بپوشد و خانه‌ای که ایشان در آن ساکن باشند لازم است که به ایشان دهد، امّا نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنّت است. و همچین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه دادن او لازم نیست. و اگر نفقه خویشان را مدّتی نداده باشد قضای آن واجب نیست. امّا اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقه خود قرض کنند به‌واسطه آنکه خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجب است.

و هر گاه پدر [۳] موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جدّ لازم است و هرچند بالا رود، و اگر جدّ نیز موجود نباشد یا مفلس باشد براجداد مادری واجب است که بالسویّه نفقه دهند. و هرخویشی که نزدیکتر باشد مقدّم است در نفقه دادن ایشان از آن از خویشی که دورتر باشد. و پدر و مادر او و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند.

سبب دوم: زن بودن،

سبب دوم: زن بودن،

چه نفقه زن برشوهر واجب می‌شود به چهار شرط: اوّل آنکه:

زن دایمی باشد، چه نفقه متعه واجب نیست. و نفقه زنی که او را طلاق رجعی داده باشند

---

[۱]- فرمایش بعض از مجتهدین اولی و احوط است. (صدر)

[۲] و زوجه خود اگر زوجه داشته باشد. (یزدی)

[۳] ترتیب مرقوم احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۲۸، مسأله ۳۱. سیّد عاملی، نهایة المرام ۱: ۴۸۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۱

وهنوز از عدّه بیرون نرفته باشد لازم است. [۱] و آیا نفقه زن در عدّه وفات واجب است یا نه [۲]؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۳]

دوم آنکه: زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد، پس اگر بردخول او و تمکین‌کامل‌نکند نفقه او واجب نیست، و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند نیز واجب نیست.

سوم آنکه: زن بالغ باشد، چه نفقه زن غیربالغ لازم نیست، و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیربالغ را نیز واجب می‌دانند. [۴] «۱»

چهارم آنکه: زن مرتدّه نباشد، چه نفقه مرتدّه ساقط است و اگرچه حامله باشد برقول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت حمل لازم نمی‌دانند «۲».

و هر گاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است: اوّل آنکه: شکم او را از نان سیر کند.

دوم آنکه: نان خورش به او دهد، و اگر مدّتی نان و نانخورش به زن ندهد قضای آن لازم است. و اگر زن بعضی از مدّت با شوهر چیزی نخورد قضای آن مدّت بر شوهر لازم نیست، و نمی‌تواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد. و هرصباح زن نفقه خود را می‌تواند طلبید وصبر کردن تا شب لازم نیست، پس اگر در اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقه آن روز را از او باز نمی‌گیرد. [۵] امّا اگر در اثنای روز سرکشی کند

---

[۱]- و امّا در عدّه طلاق باین، پس واجب نیست مگر آنکه حامله باشد. (دهکردی، یزدی)

[۲] یعنی در صورتی که حامله باشد و قائل به وجوب واجب می‌داند از مال حمل و اظهر عدم وجوب است، بلی هر گاه زوجه فقیر باشد محتمل است وجوب انفاق بر او از نصیب حمل از باب نفقه اقارب و شاید این وجه جمع ما بین اخبار مختلفه باشد. (یزدی)

[۳] اقوی عدم وجوب نفقه است بر متوفّی. (تویسرکانی)

[۴] این قول احوط است. (تویسرکانی، صدر)

* این اگر اقوی نباشد احوط است. (نخجوانی)

[۵] احوط تصالح و تراضی است. (صدر) ف

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۵۵.

(۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۲

آیا در بعضی نفقه رجوع می‌کند یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۱] و زن نفقه زیاده از یک روز نمی‌تواند طلبید. و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهد تا خدایتعالی وسعتی به او دهد، و زن در این صورت فسخ نکاح خود نمی‌تواند کرد، و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را از او می‌گیرد به‌شرطی [۲] که در مفلسی به‌قدر استطاعت از او نفقه نگرفته باشد. [۳]

سوم آنکه: جامه‌ای به او دهد که او را بپوشاند و آن پیراهن است و زیر جامه و مقنعه، و اگر از اهل تجمّل و شرف باشد جامه جهت غیرخانه او را لازم است. و در زمستان زیادتی جامه برای دفع سرما لازم است، و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد جهت او نیز لازم است. و اگر در جامه دادن مدّتی تقصیر کند و جامه ندهد قضای آن مدّت بر شوهر لازم است. و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع می‌کنند به زنانی که مثل آن زن در آن شهر باشند.

چهارم آنکه: خدمتکاری به او دهد اگر از اهل خدمتکار باشد، و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد، و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست و اگرچه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد، و نفقه خدمتکار زن برشوهر لازم نیست. و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر به آن راضی باشد خوب و الّا شوهر می‌تواند او را بیرون کند و دیگری را به جای او آورد. و اگر زن به شوهر گوید که اجرت خدمتکارم را به من ده که من خدمت خود می‌کنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست. و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع آن زیاده می‌تواند کرد. و همچنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع می‌تواند شد. و آیا او را از خوردن چیزهای بدبو منع

---

* مشکل است، بلکه می‌تواند باز گیرد و همچنین هر گاه بمیرد یا سرکشی کند بنابر اقوی. (نخجوانی، یزدی)

[۱]- اقوی توزیع است. (تویسرکانی)

[۲] مراد از این شرط خوب ظاهر نیست. (صدر)

[۳] یعنی هر گاه در حال مفلسی به کمتر از حقّ خود راضی نشده باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۳

می‌تواند کرد یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله دو قول است، اقرب آن است که او را منع می‌رسد. [۱] و همچنین منع می‌رسد او را از خوردن چیزهایی که سبب بیماری او شود، و از خوردن زهر او را منع می‌توان کرد.

پنجم: خانه‌ای که در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن تردّد نکند. [۲]

ششم: فرشی که روز بربالای آن نشیند، ولحاف وبالشی که شب در آن بخوابد، و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست. [۳]

هفتم: ظرفی که زن در آن طبخ کند، و ظرفی که در آن طعام بخورد، و کوزه‌ای که آب از آن بیاشامد، و کافی است که آن از چوب باشد یا از گل.

هشتم: چیزهایی [۴] که به آن بدن را از کثافت پاك کند چون شانه و روغن و صابون، امّا سرمه و بوی خوش و اجرت حمّام لازم نیست، مگر آنکه سرما باشد، چه در این صورت اجرت حمّام لازم است. و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او برشوهر لازم نیست. [۵]

سبب سوم: مالک بودن،

سبب سوم: مالك بودن،

چه نفقه بنده و علف حیوانات تا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالك واجب است. و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وَفا به نفقه او کند، و اگر وفا نکند تتمّه آن را لازم است که آقا بدهد. و در نفقه بنده رجوع به بندگان مثل آن آقا کنند. و هر گاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می‌کند به نفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند.

---

[۱]- خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

* اگر مانع از استیفاء حقوق او باشد والّا خالی از اشکال نیست. (صدر)

[۲] به شرط آنکه لایق به حال او چنین باشد والّا مانعی از تردّد غیر نیست. (یزدی)

[۳] لکن مقدار اجرت خدمت او بر شوهر است. (یزدی)

[۴] ظاهراً اقوی در نفقات ملاحظه معروف و معتاد بین الزوجات است، پس لازم است انفاق‌قدر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین النساء. (تویسرکانی، صدر)

[۵] محلّ تأمّل است، بلکه مناط صدق معاشرت به معروف است در این و در جمیع آنچه ذکر شده. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۵

باب دوازدهم در بیان طلاق دادن زنان، و عدّه نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات، و ایلا و ظِهار و لِعان با ایشان

مطلب اوّل در طلاق دادن

فصل اوّل اقسام طلاق دادن

قسم اوّل طلاق واجب [۱]:

قسم اوّل طلاق واجب [۱]:

و آن بر سه قسم است:

اوّل: طلاق دادن شوهر زنی را که به او گفته باشد که: پشت تو همچو پشت مادر من است، چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت می‌دهد، آنگاه واجب است براو طلاق گفتن یا بعد از دادن کفّاره دخول کردن.

دوم: طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند، چه در این صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت

می‌دهد، آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است.

سوم: طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد به اذن شوهر، و بعضی از مجتهدین این قسم را سنّت [۲]

---

[۱] بهتر در مثال طلاق واجب طلاقی است که فعل واجبی یا ترک حرامی موقوف بر آن باشد یا قسم بر آن خورده باشد یا نذر یا عهد کرده باشد در صورتی که راجح باشد طلاق دادن. (یزدی)

[۲] احوط وجوب است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۷

می‌دانند «۱».

قسم دوم طلاق حرام:

قسم دوم طلاق حرام:

و آن بر چهار قسم است:

اوّل: طلاق دادن زنی که حیض یا نفاس داشته باشد هر گاه شوهر به آن زن دخول کرده باشد و حاضر باشد.

دوم: طلاق دادن زن بالغه‌ای که حیض می‌بیند ولیکن حامله نباشد و به او شوهر دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض بیند و پاک شود.

سوم: زیاده ازیک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس [۱] چه به مذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافی است، و دوم وسوم حرام است [۲] امّا در مذهب سنّیان جایز است.

چهارم: طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بنابرقول بعضی از مجتهدین. [۳] «۲»

قسم سوم طلاق مکروه:

قسم سوم طلاق مکروه:

و آن بر دو قسم است:

اوّل: طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در

---

[۱]- بدون تخلّل رجوع والّا مانعی ندارد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] در صورتی که صیغه طلاق را مکرّر کند، مثل اینکه بگوید: زوجتی طالق، زوجتی طالق، زوجتی طالق، یک طلاق واقع می‌شود، دوم و سوم واقع نمی‌شود، و هرگاه صیغ را مکرّر نکند، بلکه ضمّ کند به یک صیغه لفظ سه را مثل اینکه بگوید: زوجتی طالق ثلاثاً و شوهر امامی باشد و قصدش وقوع سه طلاق شود اظهر این است این نحو طلاق از اصل باطل و حرام است و زن در زوجیّت باقی است. (نخجوانی)

[۳] این قول احوط است. (تویسرکانی)

* این قول محلّ تأمّل است بلکه اظهر عدم حرمت است و بر فرض حرمت حرام تکلیفی است از جهت اینکه تفویت حقّ زوجه است، نه وضعی، پس طلاق صحیح است چنانچه در سه قسم اوّل حرمت تشریعی است والّا طلاق باطل است نه حرام. (نخجوانی)

* و اظهر عدم حرمت است و بدان که حرمت در سه قسم اوّل تشریعی است والّا طلاق باطل است نه حرام، و امّا قسم چهارم پس بر فرض حرمت حرام تکلیفی است از جهت اینکه مفوّت حقّ زوجه است ولکن طلاق صحیح است. (یزدی)

(۱ و ۲) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۸

حدیث وارد شده است که: خدای تعالی طلاق دادن را دشمن می‌دارد «۱».

دوم: طلاق دادن بیمار زن خود را. [۱]

قسم چهارم طلاق سنّت:

اشاره

قسم چهارم طلاق سنّت:

و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد، و گاهی مجتهدین این قسم طلاق را سنّت می‌گویند و مقابل طلاق بدعت می‌خواهند و این طلاق را سنّت به‌معنی اعمّ می‌گویند، و گاهی طلاق سنّت می‌گویند و مراد ایشان آن است که چون مرد زن را طلاق دهد به شرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عدّه بیرون رود آنگاه او را عقد کند این‌را طلاق سنّت به‌معنی اخصّ می‌گویند. وطلاق سنّت به‌معنی اعمّ بردو قسم است:

قسم اوّل: طلاق باین،

قسم اوّل: طلاق باین،

یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه طلاق به آن زن رجوع نمی‌رسد، و آن بر هفت قسم است:

اوّل: طلاق دادن زنی که به او دخول نکرده باشد.

دوم: طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد. [۲]

سوم: طلاق غیربالغه.

چهارم: طلاق زنی که چیزی به شوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد، چه در این صورت [۳] مادامی‌که آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمی‌تواند کرد.

پنجم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه سوم و در کنیز مرتبه دوم، چه در این صورت رجوع نمی‌تواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید.

ششم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم، چه در این صورت

---

[۱] به قصد اضرار و ارث نبردن او. (یزدی)

[۲] یعنی درسنّی باشد که حیض نمی‌بینند به اینکه پنجاه سال داشته باشد در غیر قرشیّه و شصت سال در قرشیّه. (نخجوانی، یزدی)

[۳] با فرض اجتماع شرایط خلع که می‌آید. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۶: ۵۴. وسائل ۲۲: ۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۰۹

نیز شوهر رجوع نمی‌تواند کرد تا آنکه شخصی او را به‌عقد درآورد و دخول کند.

هفتم: طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم، چه در این صورت نیز شوهر را رجوع نمی‌رسد چرا که اگر طلاق عدّی باشد حرام مؤبّد می‌شود، و اگر غیرعدّی باشد محتاج به آن است که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور شد.

قسم دوم: رجعی،

قسم دوم: رجعی،

و آن بردو قسم است: اوّل: طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ماسوای طلاق باین است.

دوم: طلاق عدّی [۱] و آن چنان است که زنی را به شرایط طلاق، طلاق دهند و در عدّه به آن زن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عدّه رجوع نمایند و به او دخول کنند، و هرگاه این چنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمی‌رسد که به او رجوع کند و دخول به او حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را به نکاح دایمی درآورد و دخول کند، و در مرتبه ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام می‌شود تا آنکه دیگری به‌نکاح دایمی به او دخول کند، و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبّد می‌شود، وهمچنین طلاق بگویند یعنی در عدّه رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عدّه بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبّد می‌شود، بلکه هرگاه شخصی به نکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال می‌شود. و فرقی نیست در آن شخصی که در این مراتب میانه زن و شوهر به نکاح دایمی درمی‌آید از آنکه بنده باشد یا آزاد. [۲] و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس [۳] به آن زن دخول کند بعد از

---

[۱]- طلاق عدّی را قسم دوم شمردن صحیح نیست، بلی در عدّی باید ما عدای سوم و ششمو نهم یا دوم و چهارم و ششم آن رجعی باشد و در طلاق سنّی به معنای اخصّ اعمّ است از رجعی و باین. (نخجوانی، یزدی)

[۲] بلی باید بالغ باشد. (یزدی)

[۳] یا در حال احرام و نحو آن از موارد حرمت وطی. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۰

مفارقت او آیا بر شوهر حلال می‌شود یا آنکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاك شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۱] و شرط است که آن شخص در فرج دخول کند. [۲] پس اگر بی‌دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمی‌شود، و همچنین اگر در غیر قُبل نیز دخول کند.

فصل دوم در بیان شروط طلاق

فصل دوم در بیان شروط طلاق

بدان‌که شروط طلاق پانزده است:

اوّل: صیغه طلاق، مثل آنکه شوهر به زن خود گوید: «انْتِ طالِقْ» یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره به زن کند و گوید: «هذِه طالِقٌ» یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید:

«زَوْجَتیْ طالِقٌ»؛ یعنی زن من طالق است، و سوای این سه طریق [۳] پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست. پس اگر کسی به زن خود

گوید: «انْتِ طِلْقٌ» یعنی تو طلاقی یا تو از مطلّقاتی یا تو مطلّقه‌ای و مثل اینها طلاق واقع نمی‌شود. و همچنین طلاق صحیح نیست اگر به زن خود گوید که: تو خلیّه و بریّه از شوهر و مثل اینها، زیرا که این لفظها صریحاً دلالت برطلاق ندارند و طلاق واقع نمی‌شود اگرچه به آن قصد طلاق کنند.

دوم آنکه: صیغه طلاق را به عربی بگوید [۴] هر گاه قدرت برعربی گفتن داشته باشد،

---

[۱]- اقوی عدم اشتراط دخول است در حالت خلوّ از حیض و نفاس و غیرهما از موانع دخول. (تویسرکانی)

* اظهر قول اوّل است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] و احوط این است که انزال هم بشود هر چند اقوی کفایت مجرّد دخول حشفه یا مقدار آن است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] شبهه نیست در اینکه اقتصار به این سه طریق احوط و اولی است اگر چه قول به لزوم خالی‌از اشکال و مناقشه نیست. (تویسرکانی)

[۴] اشتراط عربیّت احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۱

و اگر قادر برآن نباشد به هرطریقی که قدرت برآن دارد صحیح است.

سوم آنکه: صیغه را به لفظ بگوید هر گاه قادر برگفتن باشد، پس اگر به لفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است «۱» و اگر قادر نباشد برگفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافی است. [۱] و در حدیث آمده که: در این صورت باید که مقنعه برسر آن زن اندازد تا دلالت کند برآنکه زن را لازم است که بعد از این رو از او بپوشاند «۲» و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر زن را مخیّر سازد میانه طلاق و غیرطلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است. [۲] «۳»

) چهارم آنکه: صیغه را معلّق برشرطی یا صفتی نسازد- چون آمدن حاجیان از حجّ- پس اگر معلّق سازد صحیح نیست.

پنجم آنکه: بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد، مثل آنکه بعد از آنکه گوید: «انْتِ طالِق» بگوید: نصف طلقه. [۳]

ششم آنکه: در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند، پس اگر این قصدها کند صحیح نیست.

هفتم آنکه: طلاق دهنده بالغ باشد، پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولیّ

---

[۱]- مشروط بر اینکه قادر بر توکیل نباشد. (نخجوانی)

[۲] این قول ضعیف است و اقوی عدم صحّت است. (تویسرکانی)

* اظهر این است که نفس اختیار طلاق طلاق نیست. (نخجوانی)

[۳] به طریقی که عرفاً مجموع را کلام واحد گویند. (صدر)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۴۲۹ و ۴۳۰. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۲۷۷. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۳. قطب‌الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۴۴۹.

(۲) کافی ۶: ۱۲۸، حدیث ۲ و ۳. وسایل ۲۲: ۴۷ و ۴۸، حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

(۳) علّامه در مختلف ۷: ۳۳۹ به ابن‌جنید و ابی‌عقیل نسبت داده است. شیخ صدوق، مقنع: ۳۴۷ و در من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۱۷ از پدرش نقل کرده است. سیّد مرتضی، رسائل ۱: ۲۴۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۲

او را اذن دهد و اگرچه ده ساله باشد. و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند [۱] «۱».

هشتم آنکه: طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست، و ولیّ زن دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد [۲] طلاق می‌تواند داد، و امّا اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولیّ صحیح نیست.

نهم آنکه: طلاق دهنده به اختیار طلاق دهد، پس اگر او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

دهم آنکه: طلاق دهنده قصد طلاق کند، پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست. و همچنین اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست.

یازدهم آنکه: زنی را که طلاقش می‌گویند باید که زن دایمی باشد، چه طلاق متعه و کنیزی که به او دخول کرده باشند به سبب مالک شدن و زنی که به شبهه به او دخول کنند صحیح نیست.

دوازدهم آنکه: در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد [۳] اگر به او دخول کرده باشد و حیض می‌دیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد، پس اگر شوهر به او دخول نکرده باشد یا حاضر نباشد ولکن عالم باشد که از پاکی که در آن وطی کرده به پاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد، طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است. [۴]

---

[۱] احوط عدم صحّت است. (تویسرکانی)

[۲] و از زمان بلوغش دیوانه بوده و مع ذلک خالی از اشکال نیست. (صدر)

[۳] و باید در آن پاکی با او مقاربت نکرده باشد والّا طلاق باطل است مگر آنکه یائسه یا آبستن‌یا صغیره باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۴] لکن شرط است در غایت اینکه عالم نباشد به وقوع طلاق در حال حیض یا نفاس به ف-

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۴۴۷ و ۴۴۸. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۲۸۸. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۳

سیزدهم آنکه: زنی را که طلاق می‌دهند می‌باید که در لفظ یا در قصد معیّن باشد، پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن [۱] صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین [۲] گفته‌اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین آن به قرعه می‌شود یا آنکه شوهر تعیین می‌کند «۱».

چهاردهم آنکه: در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و هردو به یک بار بشنوند، پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هردو به یک بار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود و یکی نشنود یا آنکه عادل نباشد صحیح نیست، و بعضی از مجتهدین [۳] عدالت ظاهری [۴] را در طلاق کافی می‌دانند «۲».

اینکه نداند که حایض است یا نه و در واقع حایض بوده، و امّا هرگاه در حال طلاق بداند که حایض است یا بتواند استعلام کند که حایض است یا نه صحیح نیست طلاق او، و امّا در آبستن و غیر مدخوله پس با علم به اینکه حایض است نیز جایز است. (یزدی)

[۱]- بلی اگر قصد کند یکی از این دو زن خارجی معیّن مشخّص معلوم، بعید نیست حکم به‌صحّت طلاق، لکن تعیین در این صورت مختصّ می‌شود به قرعه. (نخجوانی)

[۲] این قول خالی از اشکال نیست علاوه بر این خلاف احتیاط است. (تویسرکانی)

[۳] این قول قوی است. (تویسرکانی)

[۴] در مسأله سه قول گفته‌اند: اوّل‌اینکه عدالت شرطنیست، بلکه اسلام معتبراست درشاهدین، این قول با اینکه خلاف کتاب و سنّت است قائل به این قول از امامیّه هر چند نسبت بر شیخ در نهایه و قطب راوندی داده‌اند، لکن نسبت درست نیست. دوم اینکه عدالت شرط است در شاهدین ولکن شرط واقعی است مادامی که کشف خلاف نشده باشد حکم می‌شود به صحّت طلاق و اگر کشف خلاف شود طلاق باطل می‌شود، اگر طلاق واقع شود پیش دو نفر که ظاهراً فاسق باشند بعد معلوم شود در واقع حین طلاق عادل بودند طلاق صحیح است. سوم اینکه عدالت شرط است مثل عدالت در نماز جماعت، پس همین که اعتقاد عدالت شاهدین نمود طلاق صحیح است هر چند بعد معلوم شود فسق شاهدین در حین طلاق در واقع اظهر و اقوی این است که عدالت شرط واقعی است نه علمی. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۷۷ و ۷۸. محقّق، شرایع ۳: ۱۵. علّامه حلّی، ارشاد ۲: ۴۳.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۲۱۷. محقّق، شرایع ۳: ۲۱. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۱۲۹ و ۱۳۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۴

پانزدهم آنکه: آن دو عادل مرد باشند، چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه‌تنها و نه با مردان.

فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

قسم اوّل: قولی

قسم اوّل: قولی

مثل آنکه شوهر به زن گوید: «راجَعْتُكِ وَاسْتَرْجَعْتُكِ» یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند، و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا برگرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن فهمیده شود به‌جای گفتن است.

قسم دوم: فعلی

قسم دوم: فعلی

چون دخول کردن به آن زن یا بوسیدن یا دست به شهوت بر او مالیدن، و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته‌اند در عدّه عقد کنند [۱] آیا عقد کردن رجوع است یا نه؟

مجتهدین را دراین دو قول است. [۲] و همچنین خلاف است در صحّت مُعلّق ساختن رجوع برشرطی.

و در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست، پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عدّه رجوع کنند صحیح است.

و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنّت است.

---

[۱]- احوط عدم عقداست در عدّه وهمچنین احوط عدم‌معلّق رجوع‌است به شرط. (تویسرکانی)

[۲] یعنی در صورتی که از این قصد رجوع نکند، پس اگر می‌داند که این زن قابل عقد نیست‌اظهر اینکه رجوع است و اگر نمی‌داند و اعتقاد نموده است که قابل عقد است اظهر اینکه رجوع نیست و عقد هم صحیح نیست. (نخجوانی)

* اظهر این است که رجوع نیست هرگاه قصد رجوع نکند به آن و عقد هم صحیح نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۵

و حرام بودن دخول به زن چون دخول در حالت حیض مانع رجوع کردن به آن زن نیست، پس اگر در حالتی که زن حیض داشته

باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است.

و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع [۱] به او یا دخول و زن منکر دخول باشد قول، قول زن است با قسم. و اگر زن دعوی کند برشوهر که عدّه او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دولحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول، قول زن است با قسم. و ظاهر بعضی احادیث [۲] دلالت می‌کند که: قول زن را در چیزهایی که معتاد نباشد قبول نمی‌کنند مگر گواهی دادن چهار زن عادله که برباطن آن زن مطّلع باشند.

فصل چهارم در بیان عدّه داشتن زنان

اشاره

فصل چهارم در بیان عدّه داشتن زنان

یعنی انتظار کشیدن ایشان مدّتی معیّن را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدّت منقضی نشود شوهر نکنند، و آن بر ده قسم است:

قسم اوّل: جماعتی از زنان که عدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است

قسم اوّل: جماعتی از زنان که عدّه ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است

و ایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرّر داشته باشند که در هرماهی چند روز معیّن حیض بینند [۳] و با ایشان دخول کرده باشند، و تحقّق دخول به غیبوبت حشفه است در قُبُل [۴] و اگر چه انزال منی نکرده باشند، پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این طایفه

---

[۱]- اگر اختلاف کنند بعد از خروج از عدّه در رجوع در عدّه و زوجه منکر رجوع باشد یا اختلاف‌در اینکه دخول کرده بوده تا طلاق رجعی باشد و بتواند رجوع کند یا دخول نکرده بوده تا باین باشد قول زوجه که منکر دخول است مقدّم است با قسم. (یزدی)

[۲] عمل به این روایت احوط است. (تویسرکانی، یزدی)

[۳] و آزاد هم باشند. (یزدی)

[۴] یا دُبُر. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۶

سه‌مرتبه از حیض پاک شوند. [۱]

و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عدّه برایشان واجب است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۲]

و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدّه ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول ایشان را قبول می‌کنند.

و کمتر زمانی که زنان سه حیض ببینند و پاک شوند بیست و شش روز [۳] و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق به یک‌لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا لحظه اخیره داخل عدّه است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنان است از عدّه، اصحّ آن است که لحظه اخیره داخل عدّه نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از عدّه.

قسم دوم: جماعتی از زنان که سه ماه عدّه ایشان است

قسم دوم: جماعتی از زنان که سه ماه عدّه ایشان است

و ایشان چهار قومند:

اوّل: زنانی که عادتی مقرّر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه [۴] یک مرتبه حیض بینند و در سنّ زنانی‌باشند که حیض می‌بینند وایشان را طلاق دهند، چه عدّه ایشان سه ماه است اگر دروقت دیدن ماه طلاقش دهند، والّا دو ماه هلالی و سی‌روز عدّه ایشان است.

دوم: زنانی که بالغ نباشند [۵] چه برقول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن

---

[۱] یعنی عدّه ایشان سه پاکی است هرچند پاکی اوّل یک لحظه باشد. (نخجوانی)

* در عبارت مسامحه است، زیرا که در پاکی اوّل کفایت می‌کند یک لحظه و بهتر این است که گفته شود: عدّه ایشان سه پاکی است هرچند پاکی اوّل یک لحظه باشد. (یزدی)

[۲] احوط ثبوت عدّه است در اینها اگر چه اقوی عدم عدّه است. (تویسرکانی)

[۳] بلکه بیست و سه روز و سه لحظه ممکن است مثل آنکه بعد از وضع حمل پیش از رؤیت‌دم طلاق گوید بعد از آن لحظه خون نفاس آید و قطع شود و کمتر از این نیز ممکن است و بیان آن منافی با وضع حاشیه است. (صدر)

[۴] بلکه همین که بعد از طلاق سه ماه حیض نبیند کفایت می‌کند. (یزدی)

[۵] اقوی عدم عدّه است در غیر بالغ و در یائسه. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۷

واجب است برایشان که سه ماه عدّه دارند، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ایشان عدّه ندارند. [۱]

سوم: زنانی که از حیض دیدن مأیوس شده باشند و اوانِ یأس گاهی که از طایفه قریشی یا نبطی [۲] نباشند در پنجاه سالگی بهم می‌رسد و اگر از طایفه قریشی یا نبطی باشند در شصت سالگی، چه عدّه ایشان بعد از طلاق برقول بعضی از مجتهدین سه ماه است، و بعضی برآنند که ایشان عدّه ندارد. [۳]

چهارم: زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته، چه عدّه ایشان سه ماه است. [۴]

قسم سوم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است

قسم سوم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است

و ایشان دو قومند:

اوّل: کنیزانی که ایشان را عادتی مقرّر باشد و به عقد با ایشان دخول کرده باشند، چه عدّه ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدن است اگرچه شوهر ایشان آزاد شده باشد. و کمتر زمانی که کنیزان از عدّه بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است.

دوم: زنانی که به عقد متعه با ایشان دخول کرده باشند، چه عدّه ایشان دو مرتبه از حیض [۵] پاک شدن است هر گاه ایشان را عادت مستقیم باشد.

---

[۱] و صحیح این قول است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] در نبطی اشکال است. (صدر)

[۳] و این قول اصحّ است، بلی هرگاه بعد از یک حیض دیدن یائسه شوند باید دو ماه دیگر عدّه بدارند. (یزدی)

[۴] اگر ذات الشهور باشد و اگر ذات الأقراء باشد معلوم نیست که عدّه سه ماه باشد، بلکه تصریح کرده‌اند که سه طهر است بنابراین قسم علی حدّه نخواهد بود. (تویسرکانی، صدر)

* پس اگر حمل از زنا باشد کفایت می‌کند سه ماه عدّه بدارند هر چند بعض یا تمام آن در حال حمل باشد، و اگر از شبهه باشد باید از وضع حمل سه ماه عدّه بدارد، و در هر دو صورت اگر حیض ببیند باید عدّه او سه طهر باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۵] بلکه دو حیض است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۸

قسم چهارم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهل و پنج روز است

قسم چهارم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهل و پنج روز است

و ایشان نیز دو قومند:

اوّل: کنیزانی که ایشان را به عقد دخول کرده باشند. [۱]

دوم: زنانی که ایشان را به عقد متعه دخول کرده باشند و حیض نبینند امّا در سنّ زنانی باشند که حیض بینند، چه عدّه ایشان نیز چهل و پنج روز است

قسم پنجم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان نُه ماه است

قسم پنجم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان نُه ماه است

و ایشان زنانی‌اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نبینند [۲] چه بعد از طلاق عدّه ایشان نه ماه است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدّه این قسم زنان شش ماه است [۳] «۱».

قسم ششم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان به زاییدنشان منقضی می‌شود

قسم ششم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان به زاییدنشان منقضی می‌شود

و آنها زنان حامله‌اند، چه زنان حامله را هر گاه طلاق دهند به زاییدن از عدّه بیرون می‌روند اگرچه بعد از طلاق دادن به یک لحظه بزایند، به شرط آنکه حمل از کسی باشد که به جهت او عدّه نگاه می‌دارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند زنی که شوهر به او لِعان کرده باشد. و بعضی از مجتهدین [۴] برآنند که عدّه حامله در طلاق کمتر از سه ماه و زائیدن اوست «۲» پس اگر زائیدن او کمتر از سه ماه باشد عدّه او زائیدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زائیدن باشد عدّه او سه ماه است. و اگر حمل زن از زنا باشد عدّه ندارد [۵] و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج

---

[۱] و حیض نبینند یا اینکه در سنّ مَن تحیض باشند. (یزدی)

[۲] و احتمال حامله بودن ایشان باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] و بعضی یک سال هم گفته‌اند و این احوط و اولی است. (تویسرکانی، صدر)

* هرگاه هنوز احتمال حمل باشد به این قول عمل شود. (یزدی)

[۴] این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۵] این قول خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر)

---

(۱) نیافتیم.

(۲) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۰۹. ابن حمزه، وسیله: ۳۲۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۱۹

کنند [۱] یا خواهند که زیاده برچهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان است.

قسم هفتم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است

قسم هفتم: جماعتی از زنان که عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است

و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند [۲] و اگر چه شوهران ایشان بنده باشند، چه برایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عدّه نگاه دارند، و در آن مدّت ترک زینت کنند یعنی جامه نیکو نپوشند و بوی خوش به‌کار نبرند- یعنی برخود نزنند- و سرمه نکشند، و اگر احتیاج به سرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند وسفیدآب به روی نمالند. و هرچه در عرف و عادت آن را زینت دانند برایشان حرام است، امّا ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن به سبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف می‌شود، پس هرجامه‌ای که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشند. امّا سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و برفرشهای نیکو نشستن حرام نیست. و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست.

و در آنچه مذکور شد فرقی میانه زنان مدخوله و غیرمدخوله و کوچک و بزرگ نیست، خواه در حیض دیدن عادتی مقرّر داشته باشند و خواه نداشته باشند. و همچنین کنیزانی که آقا به ایشان دخول کرده باشد و حامله باشند [۳] بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدّه نگاه می‌دارند.

قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشندقسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند

قسم هشتم: کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند

اگرچه آن شوهران آزاد باشند، چه عدّه ایشان بعد از مردن شوهران ایشان شصت

---

[۱]- یعنی با آن مطلّقه زیاده بر چهار شود. (نخجوانی، یزدی)

[۲] و آن زنان آزاد باشند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] بلکه پیشتر زائیده باشند و امّا هرگاه در حال موت آقا از او حامله باشند عدّه ایشان ابعد الاجلین است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۰

و پنج روز است نصف عدّه زنان آزاد. و آنچه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن برکنیز واجب است. [۱] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدّه کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است. [۲]

و اگر کنیز در عدّه رجعیّه آزاد شود عدّه او نیز مثل عدّه آزاد است، امّا اگر در عدّه باین باشد همان عدّه رجعیّه کنیزان را تمام می کند.

قسم نهم: جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند

قسم نهم: جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند
چه عدّه ایشان دورترین دو مدّت است از چهار ماه و ده روز و زاییدن- یعنی هرکدام از این دو مدّت که دورتر باشد آن عدّه ایشان است- پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدّه آن چهار ماه و ده روز باشد، و اگر زیاده باشد عدّه او زاییدن اوست.

قسم دهم: زنانی‌اند که شوهران ایشان گم شده باشند

قسم دهم: زنانی‌اند که شوهران ایشان گم شده باشند
و خبری از ایشان ظاهر نباشد و ایشان خویشان نداشته باشند که نفقه زنان ایشان دهند و آن زنان از نفقه خود عاجز آیند و صبر نکنند حال خود را به حاکم شرع عرض نمایند، حاکم شرع چهار سال [۳] ایشان را انتظار می‌فرماید و نفقه از بیت‌المال به‌ایشان می‌دهد و در این مدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان می‌گیرد و تفحّص حال ایشان در آن جهتی که گم شده‌اند می‌کند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولیّ گم‌شده [۴] ایشان را طلاق می‌دهد و عدّه ایشان چهار ماه و ده روز است برقول مشهور، و اگر ولیّ طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق می‌دهد. و اگر شوهر ایشان در عدّه پیدا شود اولی است به

---

[۱]- اقوی عدم وجوب ترک زینت است بر کنیز. (تویسرکانی)
* معلوم نیست. (یزدی)
[۲] این قول ضعیف است. (تویسرکانی)
* این قول احوط است خصوصاً هرگاه از مولی ولد داشته باشند و شوهر ایشان وفات کند، بلکه در این صورت خالی از قوّت نیست. (یزدی)
[۳] انتظار چهار سال بعد از عرض به حاکم احوط است. (تویسرکانی)
[۴] البتّه به اذن حاکم شرع احوط و اولی است. (یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۱
زن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست، خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد.
تتمّه: واجب است بر کسی که کنیز مدخوله را می‌فروشد یا کنیزی را که به خریدن یا به هرنحوی که باشد مالک شود و آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض بیند آنگاه بفروشد یا با او دخول کند، و اگر حیض نبیند امّا در سنّ زنی باشد که حیض می‌بینند واجب است براو که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند، و اگر کنیز حامله شد آن‌قدر انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد [۱] آنگاه دخول کند.
و آیا در مدّت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه؟
مجتهدین را در آن دو قول است، أقوی آن است که جایز است. و اگر در ایّام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط می‌شود یا نه؟ در این نیز دو قول است، أقوی آن است که استبرا لازم است. [۲] و اگر دو عادل گواهی دهند که مالك اوّل استبرا کرده [۳] یا آنکه در حالتی که حیض‌دار باشد به او منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالك او زنی باشد، استبرا در این صورتها واجب نیست.
و در مدّت عدّه رجعیّه نفقه او برشوهر لازم است به‌طریقی که در نکاح مذکور شد.

و حرام است برآن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته به غیر عذر، و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است، مگر آنکه کاری کند که مستوجب حدّ زدن باشد چه او را جهت حدّ زدن بیرون می‌توان کرد، یا آنکه اهل خانه او را آزار کنند، چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و به خانه دیگر فرستد،

---

[۱] احوط بلکه اظهر ترک دخول است تا بزاید. (یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] و همچنین است هرگاه مالک اوّل اخبار کند که وطی نکرده یا استبراء کرده به شرط اینکه وثوق به اخبار او باشد، و همچنین است هرگاه مالک اوّل طفل باشد یا خصیّ یا مقطوع الذّکر. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۲

و همچنین نفقه کنیز نیز در عدّه رجعیّه لازم است. و در عدّه باین [۱] نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد.

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن

و آن چنان است که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را به شوهر ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید. و فرق میانه خلع و مبارات آن است که خلع رنجش [۲] از طرف زن است، و مبارات از هردو طرف.

و اقسام خلع سه است: حرام، سنّت، و مباح.

امّا حرام: و آن وقتی است که شخصی زن خود را به اکراه برآن دارد که خلع کند.

و همچنین حرام است هر گاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند.

و امّا خلع سنّت [۳]: آن است که زن به شوهر گوید که: من کسی را برتو بیاورم که تو از آن آزرده شوی، و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب می‌دانند. [۴] «۱»

وامّا خلع مباح: وآن گاهی‌است که زن از مرد آزرده ومالی به اودهد تا اوراخلع‌کند.

وشروط خلع ومبارات زیاده برشروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است [۵]:

اوّل: ایجاب، چون «خالَعْتُکِ یا بارَئْتُکِ» یعنی شوهر گوید به زن خود که: خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو. و آیا بعد از صیغه خلع بی‌فاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج به طلاق نیست؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است

---

[۱]- چه آزاد باشد چه کنیز. (یزدی)

[۲] رنجش شدید که خوف وقوع در معاصی باشد بنابر احوط. (یزدی)

[۳] ظاهراً محتاج بیان و تفسیر است. (صدر)

[۴] ضعیف است. (تویسرکانی)

[۵] بعض شروط مذکوره شرط مطلق طلاق است. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۲: ۴۷۰. ابن زهره، غنیه: ۳۷۴ و ۳۷۵. ابن حمزه، وسیله: ۳۳۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۳

که خلع فسخ [۱] است و محتاج به طلاق نیست. امّا اگر به لفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است.

دوم: قبول زن بی‌فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب.

سوم آنکه: می‌بایـد خلع به آزردگی زن واقع شود و مبارات به آزردگی شوهر و زن هر دو. پس اگر خلع بی‌آزردگی زن واقع شود و مبارات بی‌آزردگی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست، و احیاناً اگر به صیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود [۲] و شوهر را در عدّه می‌رسد که رجوع کند.

چهارم آنکه: چیزی که زن در عوض طلاق به شوهر می‌دهد باید چیزی باشد که مسلمان مالك آن توان شد، پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالك آن نتوان شد- مثل شراب و گوشت خوك- صحیح نیست. و آن عوض مقداری معیّن ندارد، بلکه آنچه در عوض می‌دهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد، امّا در مبارات می‌باید که از مهر زیاده نباشد. و خلع کردن کنیز بی‌اذن آقا صحیح نیست، امّا اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که کنیز آزاد می‌شود می‌دهد. و اگر بنده شخصی بی‌اذن آقا به زن خود خلع کند آن عوض ملك آقاست و خلع صحیح است.

پنجم آنکه: صیغه خلع و مبارات را بایـد که دو مرد عادل بالغ به‌یکدفعه بشنوند به‌طریقی که در طلاق مذکور شد، پس اگر دو مرد عادل به‌یکدفعه نشنوند صحیح نیست.

ششم آنکه: خلع و مبارات مجرّد از شرط باشد، مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد، چون شرط آنکه هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیّت رجوع نمایـد، چه این شرط صحیح است، زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد می‌شود شوهر را رجوع نمی‌رسد، مگر آنکه زن در آن عوضی که به‌شوهر داده است در عدّه رجعیّه رجوع کند، چه در این صورت شوهر را نیز می‌رسد که

---

[۱]- اقوی این است که طلاق است هرچند به صیغه خلع باشد و محتاج به صیغه طلاق نیست. (یزدی)

[۲] هرگاه طلاق سوم نباشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۴

در عدّه رجوع نمایـد. امّا اگر زن طفل باشـد یا غیرمدخوله باشد یا یائسه- یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد- در عوض رجوع نمی‌تواند کرد. و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس [۱] آن اختلاف کنند قول زن مقدّم است با قسم.

مطلب سوم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود

فصل اوّل اقسام ظهار کردن و شروط آن

فصل اوّل اقسام ظهار کردن و شروط آن

بدان‌که ظهار بردو قسم است:

اوّل آنکه: کفّاره آن پیش از دخول کردن است، و آن چنانست که شخصی به زن خود گویـد که: پشت تو همچو پشت مادر من است، چه در این صورت حرام است براو دخول کردن تا آنکه کفّاره بدهد، چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد.

دوم آنکه: کفّاره آن بعد از دخول کردن است، و آن چنان است که شخصی به زن خود گفته باشد که: پشت تو همچو پشت مادر من است اگر با تو دخول کنم، پس در این صورت [۲] اگر به آن زن دخول کند ظهار بهم می‌رسد و کفّاره براو لازم می‌شود.

و شروط ظهار کردن نُه است: اوّل: صیغه، مثل «انْتِ عَلَیَّ کَظَهْر امّی» یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی. و آیا در این حکم غیرمادر چون خواهر و دختر از زنان

---

[۱] در اختلاف در جنس تحالف است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] در این صورت نیز کفّاره پیش از دخول است چون مناط دخول بعد از ظهار است و ظهار بعد از شرط محقّق می‌شود بنابر اینکه ظهار معلّق را صحیح بدانیم، بلی تقسیم مذکور مفاد چند خبر است، لکن بعید نیست که مراد از آن اخبار در صورت تعلیق بر دخول یمین به ظهار باشد مثل یمین به طلاق و عتاق، و آن هر چند که باطل است لکن ممکن است که اخبار منزل بر تقیّه باشند چنانچه بعضی گفته‌اند. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۵

محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساویند یا این حکم مخصوص مادر است؟

میانه مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است که همه در این حکم مساویند.

و اگر شخصی به زن خود گوید که: پشت تو همچو پشت زن فلانکس است، ظهار واقع نمی‌شود.

دوم آنکه: ظهار کننده بالغ باشد، پس اگر طفل باشد صحیح نیست.

سوم آنکه: ظهارکننده عاقل باشد، پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست.

چهارم آنکه: ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد، پس اگر از مست یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را به اکراه برآن دارند واقع شود صحیح نیست.

پنجم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح نیست، چنانچه در روایت فضل بن یسار ازحضرت امام به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده «۱» و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند «۲» و اصحّ قول اوّل است. و در دخول کردن دخول در دبر کافی است.

ششم آنکه: ظهار را معلّق برصفتی نسازد، پس اگر معلّق برصفتی [۱] سازد چون طلوع آفتاب مثلًا صحیح نیست. واگر ظهار را معلّق برشرط سازد یا صحیح است یا نه؟

مجتهدین را در این خلاف است، اقرب [۲] آن است که صحیح است.

هفتم آنکه: صیغه ظهار را دو مرد عادل به یکبار بشنوند به‌طریقی که در طلاق مذکور شد، پس اگر دو مرد عادل به یکبار نشنوند صحیح نیست.

هشتم آنکه: در حالتی که شوهر صیغه ظهار می‌گوید می‌باید که آن زن از حیض

---

[۱]- فرق ما بین صفت و شرط معلوم نیست هرچند مشهور است، و صحّت بر شرط نیز خالی ازاشکال نیست از جهت اختلاف اخبار و کلمات اخیار. (نخجوانی، یزدی)

[۲] محتاج به مراجعه است. (صدر)

---

(۱) کافی ۶: ۱۵۸، حدیث ۲۱. وسائل ۲۲: ۳۱۶، حدیث ۱.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۵۲۴. سلّار، مراسم: ۱۶۰. ابن‌ادریس، سرائر ۲: ۷۱۰. ابن‌زهره، غنیه: ۳۶۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۶

و نفاس پاک باشد هرگاه شوهرش [۱] حاضر باشد و حامله نباشد [۲] و در آن پاکی دخول به او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد، پس اگر ظِهار کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد و حامله نباشد [۳] یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست.

نهم آنکه: ظهار را به لفظ «ظهر» یعنی پشت واقع گرداند، پس اگر به زن خود گوید که: دست تو همچو دست مادر من است، ظِهار نیست. [۴]

و آیا اسلام شرط است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۵] در این مسئله. و آیا در ظهار نکاح دایمی شرط است و متعه را ظهار می‌توان کرد یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله نیز خلاف است.

و آیا اگر ظهار را به مدّتی معیّن معلّق دارند صحیح است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است، اقرب آن است که صحیح است. [۶]

و همچنین مجتهدین را دو قول است در اینکه آیا حکم ظهار مکرّر می‌شود به مکرّر کردن ظهار یا آنکه در حکم یک مرتبه ظِهار کردن است؟ اقرب آن است که مکرّر می‌شود.

و کفّاره ظِهار در قسم اوّل وقتی واجب می‌شود که اراده دخول کند، زیرا که پیش

---

[۱]- عبارت خالی از سوء تعبیر نیست بهتر این است که گفته شود: شرط است که در حین اجراءصیغه از حیض و نفاس پاک باشد و در آن پاکی دخول نکرده باشد مگر آنکه زوج غایب باشد یا آن زن حامله باشد که در این دو صورت این دو شرط ساقط است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] یعنی اشتراط طُهر غیر مواقعه در غیر حامله است. (یزدی)

[۳] یعنی اگر حامله باشد ضرر ندارد که حایض یا نفساء باشد و همچنین ضرر ندارد اگر در پاکی‌باشد که دخول کرده باشد. (یزدی)

[۴] محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۵] اقوی عدم اشتراط اسلام است همچنان که اقوی عدم اشتراط دوام است بل هو الاحوط. (تویسرکانی)

[۶] اقرب صحّت است هرگاه تعلیق در متعلّق انشاء باشد از قبیل اکرم زیداً غداً. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۷

از دخول کردن کفّاره واجب است و جایز نیست دخول کردن پیش از کفّاره، و اگر پیش از کفّاره دادن دخول کند از روی عمد و علم دو کفّاره براو واجب می‌شود، واگر مکرّر دخول کند کفّاره دخول کردن مکرّر می‌شود نه کفّاره ظِهار. امّا اگر دخول نکند و طلاق دهد وبگذارد که از عدّه بیرون رود آنگاه عقد کند و دخول کند کفّاره ندارد. و همچنین کفّاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند آنگاه آن کنیز را بخرد برقول بعضی [۱] از مجتهدین.

و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را به حاکم شرع عرض می‌کند، و حاکم او را سه ماه مهلت می‌دهد به آنکه یا کفّاره دهد و دخول کند یا آنکه او را طلاق دهد، و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر می‌کند بریکی از اینها به این طریق که طعام و آب را براو تنگ می‌گرداند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند.

فصل دوم در ایلا کردن

فصل دوم در ایلا کردن

وآن چنان است که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهارماه به قصد ضرر رسانیدن به آن زن. و شروط ایلا کردن هشت است:

اوّل آنکه: آن شخصی که سوگند می‌خورد بالغ‌باشد، چه سوگند طفل صحیح‌نیست.

دوم آنکه: عاقل باشد، چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست.

سوم آنکه: قصد کند و مختار باشد، پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

چهارم آنکه: به زنی که سوگند می‌خورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی [۲] او باشد، چه اگر کنیز باشد و به ملکیّت به او دخول کرده باشد صحیح نیست

---

[۱] این قول اقوی است. (تویسرکانی)

* این قول اظهر است. (یزدی)

[۲] احوط عدم فرق است در نکاح بین دائم و منقطع. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۸

پنجم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست.

ششم آنکه: سوگند را به اسم خدای تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد، پس اگر به غیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست. و به عربی گفتن آن لازم نیست، پس اگر به فارسی با زن خود گوید که: واللّه دیگر با تو دخول نمی‌کنم، ایلا واقع می‌شود.

وسوگند خوردن به طلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست، خلاف مر سنّیان را که ایشان می‌گویند صحیح است.

هفتم آنکه: صریح بگوید که: واللّه من آلت خود را در فرج تو غایب نکنم، پس اگر به‌کنایه گوید مثل آنکه: واللّه که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم، صحیح نیست و اگر چه به اینها قصد ایلا [۱] کند. و اگر گوید که: واللّه با تو جماع نکنم یا وطی نکنم، و قصد ایلا کند صحیح است.

هشتم آنکه: سوگند خوردن را مجرّد سازد از شرط و صفت، پس اگر معلّق برشرطی یا صفتی سازد صحیح نیست. [۲] و بعضی [۳] از مجتهدین این را شرط نمی‌دانند «۱».

و هرگاه این شروط بهم رسد زن در این صورت حال خود را به حاکم شرع عرض می‌کند، و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می‌دهد و مخیّر می‌سازد میانه دخول کردن و کفّاره دادن یا طلاق گفتن، و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبرش می‌کند بریکی از اینها.

---

[۱]- اقوی وقوع ایلاء است بمایدلّ علی ترک الوطی ولو بتلک الالفاظ مع القصد. (تویسرکانی)

* البتّه احتیاط را ترک ننمایند. (صدر)

* وقوع با فرض قصد خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۲] حکم به بطلان مشکل است زیرا که نوعی است از مطلق قسم و در قسم و یمین اینها مضرّ نیست و حقیقت شرعیّه در خصوص ایلاء ثابت نیست. (تویسرکانی)

* البّته ترک احتیاط را ننمایند. (صدر)

[۳] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۱۱۷. علّامه حلّی، مختلف ۷: ۴۵۰ و ۴۵۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۲۹

و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل می‌شود.

و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتدّ شود ایّام ارتداد او داخل چهار ماه نیست. [۱]

و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کنند صحیح است. و هرکس که اعتقاد به خدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است.

و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول به مدّتی معیّن و آن مدّت منقضی شود آنگاه دخول کند کفّاره ندارد. و اگر کسی ایلا کند با کنیزی آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا- باطل می‌شود و آیا حکم ایلا به مجرّد خریدن آن کنیز باطل می‌شود یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۲]

و اگر چند مرتبه ایلا- کند آیا کفّاره آن مکرّر می‌شود یا همه یک حکم دارد؟ در این نیز خلاف است، اقرب آن است که مکرّر نمی‌شود [۳] مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید: واللَّه ششماه با تو دخول نکنم، و بعد از ششماه بگوید: واللَّه که ششماه دیگر با تو دخول نکنم.

و کفّاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب می‌شود که عمداً واقع شود، پس اگر سهواً دخول کند یا به شبهه یا به جنون واقع شود کفّاره ندارد، و آیا حکم ایلا به سبب این دخول کردن باطل می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۴]

و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدّم است که دعوای بقای آن می‌کند. و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدم است که دعوای تأخّر ایلا می‌کند.

و اگر میانه جهود و نصاری ایلا واقع شود و به حاکم شرع حال خود را عرض نمایند

---

[۱] محلّ منع است. (نخجوانی، یزدی)

* عدم دخول ایّام ارتداد خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۲] دور نیست که به مجرّد خریدن باطل شود. (تویسرکانی)

[۳] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۴] اظهر بطلان است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۰

حاکم مخیّر است که میانه ایشان به طریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را به بملّت ایشان رجوع نماید. [۱]

مطلب چهارم در لِعان

اشاره

مطلب چهارم در لِعان

لِعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن به‌طریقی که مذکور می‌شود، و در آن سه فصل است:

فصل اوّل در چیزهایی که سبب لِعان می‌شود

فصل اوّل در چیزهایی که سبب لِعان می‌شود

بدان‌که دو امر سبب لعان می‌گردد:

امر اوّل: نسبت دادن شوهر زن خود را به‌زنا، ودراین صورت پنج شرط لازم است:

اوّل آنکه: هریک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند، چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست. و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست، پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است. و بعضی از مجتهدین اینها را شرط می‌دانند «۱».

دوم آنکه: زنی که شوهر او را دعوی می‌نماید که زنا کرده است او را به عقد دایمی خواسته باشد، چه اگر متعه باشد لِعان واقع نمی‌شود.

سوم آنکه: زن عفیفه باشد، چه اگر مشهور به زنا باشد لِعان او صحیح نیست.

چهارم آنکه: شوهر دعوی مشاهده کند، یعنی گوید که: من دیدم که شخصی با او زنا می‌کرد به‌طریق مِیل در سُرمه‌دان، پس اگر گمان کرده باشد یا جمعی به او گفته باشند و اگرچه به حدّ شیاع برسد لِعان صحیح نیست.

---

[۱] بهتر بر تقدیر عدم حکم به طریق اسلام اعراض است نه ارجاع. (یزدی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۵۴۲. سلّار، مراسم: ۱۶۴. ابن ادریس، سرائر ۲: ۶۹۷. و علّامه در مختلف ۷: ۴۵۵ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۱

پنجم آنکه: زن کَرْ یا گُنگ نباشد، چه اگر کر یا گُنگ باشد بی‌لعان کردن بر شوهر حرام مؤبّد می‌شود هرگاه شوهر دعوای مشاهده زنا کردن با او کند. و آیا دخول کردن شوهر به آن زن شرط است یا نه؟ مجتهدین را در این سه قول است: بعضی از ایشان دخول را شرط می‌دانند [۱] و بعضی شرط نمی‌دانند، و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لِعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است.

امر دوم: انکار فرزند زن خود کردن، چه در این صورت نیز به چهار شرط لعان لازم است:

اوّل آنکه: زن به عقد دایمی باشد، چه انکار فرزند متعه [۲] و زن اجنبیّه که به شبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حدّ باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان می‌شود. و آیا در کنیز لعان واقع می‌شود؟ مجتهدین را در این چند قول است: بعضی می‌گویند مطلقاً موجب لِعان نمی‌شود، و بعضی برآنند که مطلقاً موجب لِعان می‌شود، و بعضی گفته‌اند که به سبب انداختن او به زنا لعان واقع می‌شود امّا در انکار فرزند او لعان واقع نمی‌شود، و اگر به عقد دخول کرده باشد لعان واقع می‌شود.

دوم آنکه: به آن زن دخول کرده باشد، چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمی‌شود.

سوم آنکه: از دخول کردن به آن زن ششماه یا زیاده گذشته باشد، و از نُه ماه یا ده ماه یا یک سال که نهایت مدّت آبستنی زنان است نگذشته باشد، چه اگر اینچنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمی‌شود.

چهارم آنکه: در وقت زاییدن آن فرزند اقرار به فرزندی او نکرده باشد، چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمی‌شود و اگر چه اقرار به فرزندی او به‌کنایه از او صادر شده باشد، مثل آنکه شخصی به او گفته باشد که مبارک باشد

---

[۱]- اشتراط دخول مطلقاً اقوی است. (نخجوانی)

* این قول اقوی است. (یزدی)

[۲] مراد واضح نیست. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۲

فرزندی که خدای تعالی به تو داده، و او آمین گفته باشد یا قول انشآء اللّه تعالی امّا اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار فرزندی آن فرزند کند مجتهدین را در این مسئله دو قول است، اقرب آن است که انکار او در این صورت موجب لعان می‌شود.

فصل دوم در کیفیّت لعان کردن و شروط آن

فصل دوم در کیفیّت لعان کردن و شروط آن

بدان‌که هر گاه شخصی به زن خود گوید که: من دیدم که شخصی با تو زنا می‌کرد، یا انکار فرزند او کند به شروطی که مذکور شد و گواهی برمدّعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می‌کند که چهار مرتبه بگوید: «اشْهِدُ بِاللَّهِ انّیْ لَمِنَ الصَّادِقِیْنَ فیما رَمَیْتُها بِهِ مِنَ الزِّنا» یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته‌ام به آن از زنا کردن. و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند حاکم شرع که بگوید که: «انَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَیّ انْ کُنْتُ مِنَ الکاذبیْن» یعنی به‌درستی که لعنت خدای برمن باد که اگر من از دروغگویان باشم.

و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید: «أُشهد باللّه إنّه لمن الکاذبین فیما رمانی من الزنا» یعنی گواه می‌گیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغگویان است در آنچه انداخته مرا به آن از زنا کردن. و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند حاکم شرع او را که بگوید: «انَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَیَّ انْ کانَ مِنَ الصَّادِقیْنَ»؛ یعنی غضب خدای برمن باد اگر شوهر من در این دعوا از راستگویان باشد.

و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت می‌شود:

اوّل: ساقط شدن حدّ از شوهر و زن به سبب لعان کردن، و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط می‌شود و آن مرد از آن زن میراث می‌برد، امّا در این صورت حدّ بر او

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۳

لازم است. و جایز است که جهت اسقاط حدّ [۱] با وارث لعان کند، و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمی‌شود. و در بعضی از احادیث وارد شده که: در این صورت میراث نمی‌برد «۱». واگر مرد پیش ازلِعـان کردن بمیرد زن از او میراث می‌برد و فرزندی که شوهر انکار او کرده بود نیز میراث می‌برد. و اگر زن چهار مرتبه اقرار به زنا کند یا از لعان امتناع نماید حدّ زنا بر او ثابت می‌شود، و امّا اگر حامله باشد او را حدّ نزنند تا زمانی که بزاید واگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف به دروغ گفتن خود کند حدّ بر او ثابت می‌شود و اگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند به‌دروغ‌گفتن خود، میانه مجتهدین دراین‌مسئله خلاف‌است. [۲] واگر شوهربه‌زن‌گوید که:

من دیدم که فلان مرد با تو زنا می‌کرد، دو حدّ بر او لازم می‌شود یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد، پس چون میانه ایشان لعان واقع شود حدّی که از جهت زن بر او لازم بود به لعان ساقط می‌گردد امّا حدّی که از جهت آن مرد براو لازم می‌آید ساقط نمی‌شود.

دوم: زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان.

سوم: حرام مؤ بّد شدن آن زن برآن شوهر به سبب لعان.

چهارم: برطرف شدن فرزندی فرزند به سبب لعان هر گاه سبب انکار فرزندی فرزندان زن باشد.

[۱]- لعان زوج تنها کافی است در اسقاط حدّ از او، لکن سایر احکام مترتّب نمی‌شود بلی دربعض احادیث است که هرگاه وارث به‌جای زوجه لعان کند زوج ارث نمی‌برد والّا می‌برد، لکن اظهر این است که میراث بردن ثابت می‌شود به موت و به لعان وارث ساقط نمی‌شود با اینکه صحّت لعان وارث‌محلّ‌اشکال‌است وحدیث من‌حیث‌السند ضعیف‌است. (نخجوانی)

* لعان زوج تنها کافی است در اسقاط حدّ از او، لکن سایر احکام لعان مترتّب نمی‌شود، پس میراث می‌برد از آن زن، بلی در بعضی احادیث است که هرگاه وارث به جای زوجه لعان کند زوج ارث نمی‌برد والّا می‌برد. (یزدی)

[۲] احوط و اقوی سقوط حدّ است. (تویسرکانی)

* سقوط خالی از قوّت نیست. (یزدی)

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۴

فصل سوم در آنچه تعلّق به لعان کردن دارد

فصل سوم در آنچه تعلّق به لعان کردن دارد

بدان‌که بیست امر تعلّق به لعان کردن دارد: دوازده امر واجب، و هشت امر سنّت.

امّا دوازده امر واجب:

اوّل [۱]: واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا حضور کسی که امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان کردن به خصوص، و اگر شوهر و زن [۲] در لعان کردن به حضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اگر چه امام یا نایب امام [۳] موجود باشند.

دوم آنکه: شهادت را به‌طریقی که مذکور شد بگویند، پس اگر به جای «اشْهِدُ» «أَحْلِفُ» یا «اقْسِمُ» یا «شَهِدتُ باللَّهِ» بگوید لعان واقع نمی‌شود.

سوم آنکه: لفظ «اللَّه» را بگوید، پس اگر آن را به «رَحْمن» یا «رَحیْم» بدل کند لعان نیست، و همچنین اگر بعضی از کلمات آن را بگوید و بعضی را نگوید.

چهارم آنکه: لفظ «لعن» و «غضب» را به لفظی که دلالت برمعنی آنها کند بدل نکند، پس اگر چنان کند لعان واقع نمی‌شود.

پنجم آنکه: در هرمرتبه که مرد شهادت را ذکر می‌کند باید که بگوید که: فرزندی که از این زن بهم رسیده از من نیست، امّا برزن ذکر خلاف آن لازم نیست.

ششم آنکه: لفظ «صدق» و «کذب» را به‌طریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که: «انیْ لَصادق» یا «لَکاذب» یا مانند آنها یا بگوید: «من الصادقین» یا «من الکاذبین» و لام تأکید را برآن داخل نسازند لعان واقع نمی‌شود.

هفتم آنکه: آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب به لفظ عربی بگویند با

[۱]- بنابرقول معروف بین الاصحاب که حکومت منصب امام علیه السلام یا نایب خاصّ یا عامّ است. (تویسرکانی)

[۲] محتاج به مراجعه است. (صدر)

[۳] با وجود امام علیه السلام یا نایب امام مشکل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۵

قدرت، و اگر عاجز باشند غیرعربی‌نیز جایز است، و در این صورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازم [۱] است که زبان غیر عربی را داند و یک عادل کافی نیست.

هشتم: ترتیب به‌طریقی که مذکور شد به آنکه شوهر اوّل چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آنگاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا به شهادت کند آنگاه به‌غضب.

نهم آنکه: شوهر و زن هردو در وقت ذکر شهادتین و لعن و غضب می‌باید که ایستاده باشند [۲] و بعضی از مجتهدین برآنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن می‌باید که ایستاده باشد و اگر چه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب می‌باید که ایستاده باشد و اگر چه شوهر در آن حال نشسته باشد «۱».

دهم: مشخّص ساختن زن، به آنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را به‌نوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند به او، پس اگر زن مشخّص نباشد لعان واقع نمی‌شود.

یازدهم آنکه: کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند.

دوازدهم آنکه: هریک از شوهر و زن به گفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید، پس اگر هریک از ایشان بی‌آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند صحیح نیست.

و امّا هشت امر سنّت:

اوّل آنکه: حاکم شرع پشت به قبله کند و روی به ایشان.

دوم آنکه: شوهر بر دست راست حاکم شرع بایستد «۲» و زن بر دست چپ او.

سوم آنکه: جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لِعان، و کمتر از چهار کس نباشند.

---

[۱] احوط دو عادل است. (تویسرکانی)

[۲] اعتبار قیام احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۳۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۵: ۱۹۸. ابن‌ادریس، سرائر ۲: ۶۹۹. محقّق، شرایع ۳: ۹۸.

(۲) در نسخه‌ای: بنشیند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۶

چهارم آنکه: حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند، و او را از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند، و این آیت را براو بخواند که: «إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ». «۱»

پنجم آنکه: حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب نیز وعظ بگوید و نصیحت کند به‌طریقی که در مرد گفته شد.

ششم آنکه: لِعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجرالاسود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع گرداند اگر در مکّه باشد، و میانه منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و قبر آن حضرت اگردر مدینه باشد، و در زیر صخره اگر در بیت‌المقدس باشد، و در مشاهد حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام اگر در آنجاها باشد، و در مسجد جامع اگر در شهرهای دیگر باشد.

هفتم آنکه: در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع گرداند.

هشتم آنکه: مردمان را برایشان جمع کند

(۱) آل عمران/ ۷۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۷

باب سیزدهم در شکار کردن

فصل اوّل در اقسام شکار

فصل اوّل در اقسام شکار

بدان‌که شکار کردن بر پانزده وجه است: یک وجه واجب، و یک وجه سنّت، و هفت وجه حرام، و شش امر مکروه.

امّا یک وجه واجب:

و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار می‌کند و نفقه عیال او موقوف [۱] بر آن باشد، چه در این صورت شکار کردن او واجب است.

و امّا یک وجه سنّت:

آن وقتی است که آن شخص نفقه‌ای داشته باشد امّا وسعتی نداشته باشد و از شکارکردن قصد وسعت معاش کند، چه در این صورت [۲] سنّت است شکار کردن او.

و امّا هفت وجه حرام:

اوّل: شکار کردن به آلتی که از دیگری به قهر و تعدّی گرفته باشد، خواه آن آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام، چه در این صورت شکار کردن به آن آلت حرام است، امّا شکار حرام نمی‌شود و اجرت آن آلت را واجب است که به صاحب او بدهد.

دوم: شکار کردن به آلتی که از شکار بزرگتر باشد [۳] و بعضی از مجتهدین این را

---

[۱]- و همچنین هرگاه اداء واجب دیگری موقوف بر آن باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] هرگاه توسعه موقوف باشد بر آن و به وجه دیگر ممکن نباشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۳۹

مکروه می‌دانند. [۱] «۱»

) سوم: شکار کردن در خانه غیری بی‌اذن او.

چهارم: شکار کردن به غیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر [۲] چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و پارس و پلنگ و کمان کروهه «۲» و کندن سر شکار و کوفتن سر او و کشتن به تفنگ، و سیّد مرتضی علم‌الهدی نقل اجماع امامیّه کرده است برحرام بودن شکاری که به‌غیر از سگ معلّم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند «۳». و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آنچه درندها چون پارس و پلنگ بکشند حلال است «۴». و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرموده‌اند که: اگر پارس شکاری را بکشد حلال است «۵» و بعضی از مجتهدین گفته که سوای سگ شکاری به هر چه شکار کنند حرام است «۶» و این قول ضعیف است. و بعضی از مجتهدین شکار کردن به کمان کروهه را مکروه می‌دانند [۳] «۷».

[۱] قول آن بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] و نحو آن از هر آلت تیزی و مراد به حرمت در ماعدای مذکورات حرمت فعل نیست، بلکه‌حرمت گوشت آن حیوان است هرگاه آن را ذبح شرعی نکند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] قول اوّل از این اقوال احوط است. (تویسرکانی)

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۳۹۷. محقّق، شرایع ۳: ۲۰۱ و مختصر نافع: ۲۴۱.

(۲) باشه: هم ریشه باز، یکی از پرندگان شکاری، چرغ: پرنده‌ای است شکاری، جزو رسته عقابها، که جثّه‌اش از باز و کلاغ کوچکتر است. پارس: یوزپلنگ. کمان کروهه: و آن کمانی باشد که بدان گلوله و مهره گلین اندازند.

(۳) سیّدمرتضی، انتصار: ۳۹۴.

(۴) علّامه حلّی در مختلف ۸: ۳۴۹ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. شیخ طوسی، تهذیب ۹: ۲۸ و ۲۹.

(۵) تهذیب ۹: ۲۹، حدیث ۱۱۴. وسائل ۲۳: ۳۴۴ حدیث ۴.

(۶) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۵. سیّدمرتضی، انتصار: ۳۹۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۸۲.

(۷) سلّار، مراسم: ۲۰۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۰

پنجم: شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیرممیّز، چه شکاری را که آنها بکشند خوردن او حرام است.

ششم: شکار کردن مُحرم در حالتی که احرام بسته باشد، چه در آن حالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن آن حرام است.

هفتم: شکار کردن در حرم مکّه [۱] «۱».

امّا شش وجه مکروه:

اوّل: شکار کردن به سگی که او را آتش‌پرست تعلیم کرده باشد.

دوم: شکار کردن به سگ سیاه، و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام می‌دانند [۲] «۲» چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است‌که آن حضرت می‌فرموده که: گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم امر به‌کشتن سگ سیاه کرده‌اند «۳» [چنانچه می‌فرماید: اقتلوا الأسودین، یعنی سگ سیاه و مار سیاه «۴».

) سوم: شکار کردن در شب و بچّه جانوران را از آشیانهای ایشان بیرون آوردن.

چهارم: شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه.

پنجم: شکار کردن در حرم مکّه و مدینه. [۳] «۵»

[۱] حرمت شکار کردن در حرم مدینه باطلاقه معلوم نیست. (تویسرکانی)

[۲] قول به حرمت احوط است. (تویسرکانی، صدر)

[۳] این فتوای شکار کردن بظاهره منافات دارد با فتوای سابق که در هفتم از محرّمات فرموده‌اند، مگر اینکه مراد از حرم مکّه و مدینه بین الحرمین باشد. (تویسرکانی) ف

(۱) در بیشتر نسخه‌ها: حرم مکّه و مدینه.

(۲) علّامه حلّی در مختلف ۸: ۲۷۱ به ابن جنید نسبت داده است.

(۳) کافی ۶: ۲۰۶، حدیث ۲۰. وسائل ۲۳: ۳۵۶، حدیث ۲.

(۴) ما بین علامت در اکثر نسخه‌ها نیست. و روایت در کنزالعمّال ۷: ۵۳۳ آمده، لکن «اسودین» به مار و عقرب تفسیر شده است، نه مار و سگ سیاه.

(۵) در همه نسخه‌ها چنین است، لکن گذشت که شکار کردن در حرم مکّه حرام است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۱

ششم: شکار کردن شکاری که [۱] متوجّه حرم مکه باشد.

فصل دوم در شروط شکار کردن

فصل دوم در شروط شکار کردن

بدان‌که ده امر در شکار کردن شرط است:

اوّل آنکه: سگی که به آن شکار می‌کنند می‌باید که او ا تعلیم کرده باشند به‌حیثیتی که هرگاه سر دهند [برود و هرگاه منع کنند بازگردد و اگر شکار کند] «۱» شکار را نکشد، پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرام است.

دوم آنکه: آن سگ شکار را نخورد [۲] چه اگر خوردن عادت او باشد حلال نیست.

سوم آنکه: کسی که سگ را سر می‌دهد یا آنکه تیر می‌اندازد یا نیزه و شمشیر می‌زند می‌باید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان- چون طفل ممیّز- خواه مرد باشد و خواه زن، پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتدّ یا دیوانه یا طفل غیرممیّز آن شکار حلال نیست واگرچه بسم اللّٰه گفته باشد. و اگر آن‌کس جهود و ترسا باشد آیا حلال است؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است و اقرب آن است که حلال نیست. و همچنین اگر سنّی باشد آیا حلال است یا نه؟ در این مسئله نیز خلاف است [۳] میانه مجتهدین

---

* و حرم یک برید است که چهار فرسخ باشد از خارج حرم در هر یک از چهار سمت، و حرم مدینه ما بین دو کوه است که یکی را عائر و دیگری را وعیر می‌نامند و ترک صید ما بین دو سنگستان از آن احوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۱] احوط شکار نکردن چنین شکار است. (تویسرکانی)

[۲] مراعات این شرط احوط است. (تویسرکانی)

[۳] اقوی حلّیّت است در غیر فرق محکوم به کفرهِم مثل ناصبی و خوارج و نحو اینها. (تویسرکانی)

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها نیست. و در نسخه‌ای این چنین است: به حیثیتی که هرگاه سر دهند او را بدود وهرگاه منع‌کنند بازگردد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام می‌شود.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۲

بعضی از [۱] ایشان گفته‌اند که اگر سنّی عداوت اهل‌بیت داشته باشد حرام است و اگر عداوت نداشته باشد حلال، و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آن شخصی که سگ را سر می‌دهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست، و بعضی از ایشان گفته‌اند که

اگر آنچنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد و فهمید حلال است. و اگر با سگ مسلمان سگ غیرمسلمان نیز باشد و هردو سگ شکار را بکشند حلال نیست.

چهارم آنکه: کسی که سگ را سر می‌دهد یا تیر می‌اندازد یا شمشیر و نیزه می‌زند می‌باید که: «بِسْمِ اللَّه» یا «اللَّه اکبر» یا «سُبْحان اللَّه» یا هرچه ذکر باشد در آن‌وقت بگوید و گفتن «اللَّه» تنها کافی نیست [۲] پس اگر عمداً ترک گفتن «بِسْمِ اللَّه» کند آن شکار حلال نیست. و همچنین اگر غیرآن کسی که سگ سر می‌دهد و حربه می‌زند «بِسْمِ اللَّه» گوید حلال نیست. و همچنین اگر دو سگ، شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها «بسم اللَّه» گفته باشد و دیگری عمداً نگفته باشد نیز حلال نیست. امّا اگر بسم اللَّه را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمی‌شود. و در بعضی از احادیث وارد شده که: اگر در وقت سر دادن بِسْمِ اللَّه را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بِسْمِ اللَّه [۳] باید گفت. «۱» و اگر در وقت سر دادن بِسْمِ اللَّه را فراموش کرده باشند و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر به آن شکار برسد بسم اللَّه بگویند حلال است. امّا اگر عمداً ترک کرده باشند و پیش از رسیدن به شکار بِسْمِ اللَّه گویند آیا حلال می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۴] و اگر آن شخص جاهل به حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمداً ترک بسم‌اللَّه کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده؟ در این مسئله نیز خلاف است. و آیا نام خدای تعالی را به عربی گفتن لازم است یا به هرزبانی که گویند

---

[۱]- قول این بعض صحیح است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] اظهر کفایت است هر چند ما فی المتن احوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] مستحبّ است بگوید: بسم اللَّه علی أوّله و آخره. (نخجوانی، یزدی)

[۴] اقوی و احوط این است که حلال نمی‌شود. (نخجوانی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۱۶، حدیث ۴۱۲۶. وسائل ۲۳: ۳۵۸، حدیث ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۳

جایز است؟ در آن نیز خلاف است میانه مجتهدین. و آیا به جای: «بِسْمِ اللَّه» یا «أَللَّهُ أَکبر» اگر «اللَّهُمَّ اغْفِرْلیْ» یا «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّد» بگویند شکار حلال می‌شود یا نه؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است. [۱]

پنجم آنکه: به قصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند، پس اگر بی‌قصد شکار کردن سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست، امّا اگر در اثنای رفتن سگ را نگاهدارند آنگاه سر دهند حلال می‌شود.

ششم آنکه: قصد جنس شکار کنند، پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست.

هفتم آنکه: شکار به‌سبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد.

و جراحت موضع ذبح لازم نیست، بلکه هرعضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و به آن بمیرد حلال است. امّا اگر به آن جراحت نمیرد بلکه به‌واسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد [۲] بی‌آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده‌ای غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست، مگر آنکه در این صورت جراحت سگ کشنده باشد. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که:

اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد، پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد «۱» یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون غاز و اردک حلال‌است [۴] «۲».

) هشتم آنکه: شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او

---

[۱] معلوم است که مراعات احتیاط در این مسائل خلافیّه مطلوب است. (تویسرکانی)

* اقوی و احوط این است که حکم کسی دارد که عمداً ترک بسم اللّه کرده باشد. (نخجوانی)

[۲] هرگاه‌به گرفتن‌سگ بمیرد بدون جراحت محتمل است حلیّت، لکن ترک احتیاط نشود. (یزدی)

[۳] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۴] اگراطمینان یا ظنّی قوی حاصل شود که مردن شکار مستند بر آب نیست حلال است. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۴۱۴ و ۴۱۵. علّامه حلّی در مختلف ۸: ۳۵۳ به صدوق و پدرش نسبت داده است.

(۲) علّامه حلّی، تحریر ۴: ۶۰۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۴

امکان داشته باشد و اگرچه نصف یک روز بیش نماند، پس اگر در این صورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست

[۱] خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد.

نهم آنکه: آن‌کس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد، چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازم است که سر او را ببرد، که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست. و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را به آن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلاف است، اقرب آن است که حرام است. و بعضی برآنند که: در این صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند. [۲] «۱».

دهم آنکه: می‌باید که شکار آنچنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی، پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست.

فصل سوم در احکام شکار کردن

فصل سوم در احکام شکار کردن

بدانکه واجب است موضعی از شکار را که سگ به دندان گرفته باشد به آب بشویند، و بعضی از مجتهدین شستن آن را واجب نمی‌دانند «۲».

و شرط نیست در تیرانداز و نیزه‌گذار و شمشیرزن که تنها باشد، چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلال است و همه در آن شکار شریکند. و همچنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند، چه اگر دیگری او را مدد کند حلال است.

---

[۱]- مگر آنکه معلوم شود که سگ او را کشته است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] این قول اقرب است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۸۷. شیخ صدوق، مقنع: ۴۱۳. علّامه حلّی در مختلف ۸: ۲۶۵ و ۲۶۶ به ابن جنید نسبت داده و خود نیز این قول را انتخاب نموده است.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۲، مسأله ۸ و مبسوط ۶: ۲۵۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۵

همچنین حلال است که اگر تیر برزمین آید و از آنجا جسته برشکار خورد و او را بکشد.

و اگر شخصی شکاری را به شمشیر زند و نصف کند به شروطی که مذکور شد حلال است، خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف، و خواه هردو نصف حرکت کند و خواه نکند، مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج به کشتن اوست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلال است «۱». و بعضی برآنند که: اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلال است. [۱] «۲»

و هرشکاری که کسی به‌دست آرد یا به دام گیرد مالک آن می‌شود، و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمی‌شود. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند:

آن‌کسی که اوّل او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از مِلک خود کرده آن کسی‌که در ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن می‌شود [۲] «۳».

امّا اگر شکاری یا مرغی به‌خانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا به کشتی کسی درآید مالک آن نمی‌شود بلکه آن‌کس به گرفتن او از دیگری اولی است،

---

[۱] قول اوّل اقرب است اگر چه مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۲] در این صورت از برای ثانی حلال است ولکن ملکیّت مشکل است. (تویسرکانی)

* مالک شدن ثانی به اعراض اوّل معلوم نیست، بلی حلال است از برای او مادامی که اوّلی رجوع به آن ننموده. (صدر)

* قول آن بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) ابن حمزه، وسیله: ۳۵۷. شیخ طوسی، خلاف ۶: ۱۸ و مبسوط ۶: ۲۶۱.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۸۸. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۳۶. ابن حمزه، وسیله ۳۵۷.

(۳) شهید ثانی در مسالک ۱۱: ۵۲۴ و فخر المحقّقین در ایضاح ۴: ۱۲۲ و ۱۲۳ به شیخ طوسی در مبسوط نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۶

پس اگر کسی بی‌رخصت او به خانه او درآید و آن را بگیرد مالک آن می‌شود امّا فعل حرام کرده، امّا اگر صاحب خانه وکشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند آیا اگر شکاری یا مرغی به آن خانه یا کشتی در آید مالک آن می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۱]

و اگر شکاری به‌دست کسی افتد که علامت ملکیّت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمی‌شود، و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که به صاحبش دهند.

---

[۱] اظهر مالک شدن است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۷

باب چهاردهم در ذبح کردن حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن

فصل اوّل در اقسام ذبح

فصل اوّل در اقسام ذبح

بدان که ذبح حیوانات بردوازده قسم است: چهار قسم حرام، و یک قسم مکروه، و یک قسم سنّت، و شش قسم مباح.

امّا چهار قسم حرام:

اوّل: ذبح کردن کافر و دشمن اهل‌بیت، و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حرام است.

دوم: ذبح کردن دیوانه.

سوم: ذبح کردن مست.

چهارم: ذبح کردن طفل غیر ممیّز.

و امّا یک قسم مکروه:

و آن ذبح کردن مخالف است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج به او شوند.

و امّا یک قسم سنّت:

و آن ذبح کردن مؤمن است.

و امّا شش قسم ذبح کردن مباح:

اوّل: ذبح کردن به سلاح، چون تیر و نیزه و شمشیر.

دوم: به سگ شکاری، به‌شروطی که در باب شکار کردن مذکور شد.

سوم: ذبح کردن بچّه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد، چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هر گاه خلقت او تمام شده باشد، یعنی موی براو روئیده باشد خواه روح

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۴۹

در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد. امّا اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازم است، و بعضی [۱] از مجتهدین گفته‌اند که: اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است «۱». و در این قول اشکال است. و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است.

چهارم: ذبح کردن ماهی، و آن زنده بیرون آوردن او از آب است. و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم اللَّه گفتن او شرط نیست بلکه سنّت است، پس اگر کافری ماهیی از آب بیرون آورد حلال است به شرطی که مسلمانی ببیند که زنده او را بیرون آورده، امّا اگر نبیند [۲] حرام است. و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست، و اگر مشتبه شود ماهی مرده به غیر مرده احتیاط آن است که از همه اجتناب کند.

پنجم: ذبح نمودن ملخ، و آن زنده گرفتن اوست به‌دست یا به آلتی چون دام و غیر آن. و در گرفتن ملخ بِسْمِ اللَّه گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد. پس اگر پیش از گرفتن ملخ به‌دست او را به آتش [۳] بسوزانند حلال نیست.

ششم: ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا به صحرایی گریخته باشد، و ذبح نمودن آنها به طریقی که از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها به هر طریقی که ممکن باشد مشروع است.

[۱]- این قول ضعیف است و قول اوّل اقوی است. (تویسرکانی)

* قول این بعض صحیح نیست. (نخجوانی)

[۲] هرگاه مسلم نبیند ولکن علم حاصل شود که کافر آن را زنده از آب بیرون آورده بعید نیست‌حلّیت هر چند احوط اجتناب است. (یزدی)

[۳] بلی هرگاه آتش را آلت صید قرار دهد بعید نیست حلّیت چنانچه بعضی گفته‌اند و روایت دالّه بر حرمت مراد از آن غیر این صورت است. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۶: ۲۸۲. شهید اوّل، لمعه: ۱۸۵. شهید ثانی، مسالک ۱۱: ۵۱۱ و روضه ۷: ۲۵۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۰

فصل دوم در بیان آنچه به ذبح نمودن تعلّق دارد

فصل دوم در بیان آنچه به ذبح نمودن تعلّق دارد

بدان‌که بیست و پنج امر به ذبح کردن متعلّق است: سیزده امر واجب، پنج امر سنّت، و هفت امر مکروه.

امّا سیزده امر واجب:

اوّل آنکه: کسی که ذبح می‌کند می‌باید که تمیز داشته باشد، چه ذبح نمودن طفل غیرممیّز حلال نیست.

دوم آنکه: عاقل باشد، چه اگر دیوانه باشد حلال نیست.

سوم آنکه: قصد تواند کرد، پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست.

چهارم آنکه: مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیّز، پس اگر کافر یا دشمن اهل‌بیت علیهم السلام یا خارجی [۱] باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم اللَّه گفته باشند. و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حرام است چنانچه گذشت.

پنجم آنکه: آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند، پس اگر قابل ذبح نباشد- چون سگ و خوک- به ذبح کردن پاک نمی‌شود.

و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند به ذبح کردن پوست او پاک می‌شود، و بعضی از مجتهدین برآنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمی‌شود «۱». و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا به کشتن پوست آنها پاک می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۲]

---

[۱]- یا در حکم آنها. (صدر)

[۲] اقوی طهارت است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۹۹. سیّدمرتضی، انتصار: ۹۲. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۱۴. یحیی بن سعید حلّی، جامع الشرایع: ۶۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۱

ششم آنکه: چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس او است و دو رگِ گردن، چه اگر

یکی از این چهار را نبرند حلال نمی‌شود.

وبعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافی است. [۱] «۱»

هفتم آنکه: اعضای آن حیوان را که می‌خواهند ذبح کنند به آهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد، و اگر ممکن نباشد به هرچه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سرتیزونی ببرند. و آیا اگر به ناخن و دندان ببرند حلال می‌شود یا نه؟ مجتهدین را در این مسئله خلاف است. [۲] بعضی برآنند که به دندان و ناخنی که متّصل به بدن و انگشتان باشد جایز است، امّا اگر جدا باشد جایز نیست.

هشتم آنکه: در وقت کشتن بسم اللّه گویند در آنچه بسم اللّه گفتن شرط باشد.

نهم آنکه: در وقت کشتن حیوان را رو به قبله کنند اگر مقدور باشد به این طریق که سر و گردن و سینه او را به طرف قبله کنند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: محلّ ذبح را به‌جانب قبله کردن کافی است. [۳] «۲» پس اگر عمداً رو به قبله ذبح نکنند حرام است. و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو به قبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد. و بعضی از مجتهدین براین رفته‌اند که در صورتی که آن حیوان را رو به قبله کردن ممکن نباشد آن‌کس که ذبح می‌کند خود رو به قبله کند. [۴]

---

[۱] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۲] قول به عدم جواز و منع احوط است. (تویسرکانی)

* اظهر حلّیت است. (یزدی)

[۳] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۴] این قول احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۸: ۳۵۳ به ابن جنید نسبت داده است. و شهید اوّل در دروس ۲: ۴۱۲ به ظهور کلام شیخ طوسی در خلاف و تمایل فاضل در مختلف به این قول نسبت داده است. [خلاف ۶: ۴۷، مختلف ۸: ۳۵۴]

(۲) ابن قطّان، معالم الدین ۲: ۴۵۶. شهید ثانی در مسالك ۱۱: ۴۷۷ به قائلی نسبت داده و آن را بعید نمی‌داند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۲

دهم آنکه: چهار اعضای او را به یکدفعه ببرند، پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است یا نه؟ مجتهدین را در این دو قول است، اقرب آن است [۱] که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که بریده‌اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است.

یازدهم آنکه: آن حیوان [۲] بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید، پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل نیاید حلال نیست.

دوازدهم آنکه: مردن او به سبب کشتن او باشد، پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست. [۳]

سیزدهم آنکه: اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند- یعنی او را به نیزه بکشند- و محلّ نحر کردن گردن شتر است به این طریق که نیزه یا حربه در گودی که در میانه بیخ گردن و سینه او است بزنند. و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند. اگر شتر را سر ببرند وگاو را و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست.

امّا پنج امر سنّت:

اوّل: نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک دست او را به‌میانه بغل او بسته باشد و هردو پای او را رها کند.

دوم: بستن هردو دست و هردو پای گاو را درحال ذبح نمودن و دم او را رهاکردن.

سوم: بستن هردو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را گذاشتن.

چهارم: سر دادن پرنده‌ها را بعد از ذبح کردن.

پنجم: به تعجیل کشتن.

---

[۱]- این قول احوط است. (تویسرکانی)

[۲] این شرط در صورتی است که حیات آن حیوان معلوم نباشد. (یزدی)

[۳] اگر بعد از ذبح نمودن و پیش از مردن شکم او را پاره کنند اقوی حلّیت است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۳

امّا هفت امر مکروه:

اوّل: در وقت ذبح کردن [۱] بریدن نخاع، یعنی مغز مهره‌های پشت.

دوم: پوست کندن پیش از سرد شدن.

سوم: جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد، و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته‌اند و گوشت آن را حرام می‌دانند «۱».

چهارم: گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که به‌طرف بالا بریده شود، و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده «۲».

پنجم: کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند.

ششم: شب ذبح نمودن بی‌احتیاج.

هفتم: ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال.

فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات

فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات

و آن بر چهل قسم است: شش قسم از آنها حلال، و بیست قسم حرام، و چهارده قسم مکروه.

امّا شش قسم حلال:

اوّل: شتر، و بعضی از سنّیان گفته‌اند که: مذهب امامیّه آن است که گوشت شتر حرام است و غلط کرده‌اند چه آن مذهب ابوالخطّاب است، که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده.

---

[۱] یعنی بعد از ذبح و پیش از خروج روح. (یزدی-

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۹۱ و ۹۲. ابن زهره، غنیه: ۳۹۷. ابن حمزه، وسیله: ۳۶۰.

(۲) کافی ۶: ۲۲۹، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۱۰، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۴

دوم: گاو اهلی و وحشی.

سوم: گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو.

چهارم: گورخر.

پنجم: پرنـده‌ای کـه دفیـف او بیش از صـفیف باشـد- یعنی برهـم زدن بـال او بیشـتر از پهن داشـتن آن باشـد- یـا آنکه چینه‌دان، یا سنگدان داشته باشد، یا آنکه در عقب پای او چیزی مانند خاری باشد. پس کبوتر و قمری و کبک و دُرّاج و تیهو «۱» و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال است.

ششم: ماهی [۱] که فلس‌دار باشد، پس کَنْعَتْ ورُبَیْثا وارْبَیان وطِمْر وطِمْرانی از اقسام ماهی حلال است، چه ایشان فلس دارند.

و امّا آن بیست قسم حرام:

اوّل: سگ برّی و بحری.

دوم: خوک برّی و بحری.

سوم: گربه اهلی و وحشی.

چهارم: همه درنده‌ها، چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند.

پنجم: موش اهلی و صحرائی و سوسمار. [۲]

ششم: خز و سنجاب و سمور و فنک «۲».

) هفتم: حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و پشه و شپش و غیرآنها.

هشتم: حیوانی که عادت به خوردن فضله آدمی کرده باشد، چه او حرام است تا

---

[۱]- ملخ نیز حلال است. (یزدی)

[۲] اقوی حرمت موش و سوسمار است مطلقاً. (تویسرکانی)

---

(۱) پرنده‌ای از دسته کبکها که کمی از کبکهای معمولی کوچکتر است.

(۲) گونه‌ای روباه کوچک اندام که به نام روباه خال‌دار نیز موسوم است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۵

آنکه او را مـدّتی اسـتبرا کنند، یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند وعلف پاک بدهند، و اگر گاو باشد بیست روز، و بعضـی از مجتهـدین در گـاو نیز چهل روز [۱] گفته‌اند وبعضـی از ایشان سـی روز. [۲] و اگر گوسـفند باشد ده روز، و بعضـی از مجتهـدین در گوسـفند بیست روز گفته‌اند، و بعضـی یک هفته. و اگر مرغ خانگی باشد سه روز. و اگر ماهی باشد یک روز. و اگر اردک باشد پنج روز، و بعضـی سه روز گفته‌اند. و در بعضـی روایات شش روز واقع شده «۱». و اگر غیر آنها باشد واجب است که آن مقدار ایشان را ببندند وعلف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود.

نهم: حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفندی که به شیر خوک پرورده شود وآنقدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام می‌شود، و هرچه از او بزاید نیز حرام است.

دهم: حیوانی که گوشت او را خورنـد و به او شخصـی وطی کنـد چو آن حیوان و نسل او حرام است، و واجب است سوزانیـدن آن حیوان، چنـانچه زود باشـد که در بحث حـدود مـذکور شود، و اگر اینچنین گوسـفندی در میان گله مشـتبه شود آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند.

یازدهم: هرنوع پرنده که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرغ «۲» و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها.

دوازدهم: کلاغ با جمیع اقسام او، سوای کلاغی که در زراعت می‌باشد، و زاغی که خاکستری‌رنگ است که این هردو مکروه است.

سیزدهم: خفّاش و طاووس و بعضی این هر دو را مکروه می‌دانند. [۳] «۳»

---

[۱]- اعتبار ازید در جمیع احوط و اولی است. (تویسرکانی)

[۲] احوط است. (یزدی)

[۳] در جواهر می‌فرماید: خلافی در حرمت این دو نیافتیم. (یزدی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۳۸، حدیث ۴۲۰۰. وسائل ۲۴: ۱۶۸، حدیث ۶.

(۲) چرخ (خ ل)

(۳) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۶

چهاردهم: مرغی که او را نشانه تیر می‌سازند تا آنکه می‌میرد، و همچنین حیوانی که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد.

پانزدهم: ماهیی که فلوس نداشته باشد چون جری، و ماهیی که در آب مرده باشد.

و هرگاه ماهی مرده به ماهی زنده مشتبه شود [۱] بعضی از مجتهدین برآنند که آن را در آب اندازند که برپشت افتد حرام است، و اگر بر رو افتد حلال «۱».

شانزدهم: سنگ‌پشت.

هفدهم: خارپشت.

هجدهم: خرچنگ برّی و بحری.

نوزدهم: حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون و خرس و فیل و نحو اینها.

بیستم: گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند، زیرا که آن گوشت حرام می‌شود به‌شرط آنکه سپرز را شکافته باشند. و همچنین حرام می‌شود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند به شرطی که ماهی حرام بربالای ماهی حلال باشد، امّا اگر ماهی حلال بربالای ماهی حرام باشد حرام نیست.

و تخم هرحیوانی تابع آن حیوان است. و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هرکدام که هردوطرف او مختلف باشد حلال است، و هر کدام که متّفق باشد حرام است [وآنچه فاسد شده باشد نیز حرام است.] «۲»

و امّا چهارده قسم مکروه:

اوّل: اسب.

دوم: خر.

---

[۱]- اقوی حرمت آن است مطلقاً. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۴۲۳. شیخ مفید، مقنعه: ۵۷۷. یحیی بن‌سعیدحلّی، جامع‌الشرایع: ۳۸۶.

(۲) این مقدار در بعضی از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۷

سوم: استر، و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام می‌دانند «۱».

چهارم: حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد، و سنّت است استبرای چنین حیوانی هفت روز به علف دادن اگر علف خورد و اگر علف نخورد هفت «۲» روز شیر حیوانی را خورد که گوشت او را خورند. امّا اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمی‌شود، بلکه آنچه در شکم او است بشویند. [۱]

پنجم: حیوانی که شیر آدمی‌بخورد.

ششم: کلاغی کوچک که در حوالی زراعت می‌باشد، و زاغی که به رنگ خاکستر باشد.

هفتم: هُد هُد، چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده‌اند از کشتن هُد هُد «۳».

هشتم: خُطّاف، چه در حدیث آمده که: خُطّاف همیشه «الحمدُللّهِ رَبِّ الْعالمیْن» می گوید «۴». و بعضی از مجتهدین او را حرام می‌دانند. «۵» و مؤیّد قول اوّل است آنکه بال برهم‌زدن او بیشتر از صفّ بستن بال اوست.

نهم: قُبَّره یعنی چکاوک، چه در حدیث آمده که: قبرّه را نباید خورد و به‌طفلان نباید داد که به آن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح می گوید و لعن بردشمنان اهل‌بیت می کند «۶».

) دهم: فاخته، چه در حدیث آمده که: شوم است نگاهداشتن فاخته «۷».

---

[۱] احوط این است که گوشت او را بشویند و از آنچه در شکم اوست اجتناب کنند. (یزدی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۲۷۶ و ۲۷۷. شیخ مفید، مقنعه: ۷۶۸.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: نه روز.

(۳) کافی ۶: ۲۲۴، حدیث ۳. وسائل ۲۳: ۳۹۵، حدیث ۳.

(۴) کافی ۶: ۲۲۳، حدیث ۱. وسائل ۲۳: ۳۹۲، حدیث ۲.

(۵) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۸۲. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۲۸ و ۴۲۹. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۰۴.

(۶) کافی ۶: ۲۲۵، حدیث ۱. وسائل ۲۳: ۳۹۵، حدیث ۱.

(۷) کافی ۶: ۵۵۱. وسائل ۱۱: ۵۲۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۸

یازدهم: حُباری.

دوازدهم: صرد.

سیزدهم: صوام، و آن مرغی است دراز گردن گرد آلود رنگ که بر درخت خرما می‌باشد.

چهاردهم: شِقراق، و وجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده آن است که: او مار را می کشد «۱».

فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است و مکروه

فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است و مکروه

و آن بر سی و دو قسم است: بیست و چهار قسم حرام، و هشت قسم مکروه.

امّا بیست و چهار قسم حرام:

اوّل: هرچیز روانی که مست کند، چون شراب که از شیره انگور می‌کنند و بتعی که از عسل و نقیعی که از مویز می‌گیرند، و مَزْری که از ذرّت می‌سازند و فضیخی که از خرما، وِجعَه که از جو می‌گیرند و غیراینها از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار. و فقّاعی که از مویز و جو می‌گیرند حکم شراب دارد به اجماع مجتهدین.

و امّا هرچیزی که از او بوی شراب آید- چون ربّ سیب و ربّ به و اتْرج و آنچه بدینها ماند- حلال است.

و در حکم شراب است شیره انگوری که بجوشد و دو حصّه آن ناقص نشود، امّا اگر دو حصّه آن ناقص شود و اگر چه به غیر آتش باشد حلال است. و اگر شیره مویز [۱] را آفتاب بجوشاند آیا حلال است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است، اصحّ آن است که حلال است [۲] زیرا که آفتاب زیاده از دو حصّه آن را ناقص کرده. و همچنین کشمش

---

[۱]- احوط الحاق عصیر مویز و خرما است به عصیر انگور. (تویسرکانی)

[۲] البتّه اجتناب نمایند. (صدر)

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۵۹

و مویزی که در طعام کنند حلال است [۱] برقول اصحّ.

و اگر شراب سرکه شود حلال می‌شود، خواه به علاج باشد- چون نمک انداختن- و خواه بی‌علاج، و خواه آن چیزی که به سبب آن شراب سرکه می‌شود و در آن مستهلک شود و خواه نشود. امّا اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست به آن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمی‌شود. و اگر آن مقدار سرکه در شراب ریزند که آن را مستهلک گرداند یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمی‌شود.

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز نیست [۲] تا آنکه آن شراب سرکه شود. [۳] «۱»

دوم: خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است، خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون خون کیک و غیر آن. و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلاف است.

سوم: بول [۴] از هرحیوانی که باشد حرام است خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سگ و خوک و خواه از غیرآن چون شیر و پلنگ، سوای بول شتر جهت شفا. و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت آن را خورند جایز می‌دانند «۲». و همچنین حرام‌است منیّ هرحیوانی و غیرآن از اعیان نجسه.

---

[۱] اگر بجوشد یا علم به جوش آمدن او نباشد. (صدر)

[۲] عبارت خالی از اختلال نیست، مراد این است که قائل شده‌اند به حلّیت بعد از سرکه شدن و حال‌آنکه مشکل‌است چون به‌ریختن‌شراب سرکه نجس شده پیش از استحاله شراب. (یزدی)

[۳] احوط اجتناب است از چنین سرکه. (تویسرکانی)

[۴] فضله طیور مطلقاً و بول طیر غیر خفّاش اقوی طهارت است و احوط اجتناب است سیّمادر صلات و نحو آن و امّا بول خفّاش

اقوی اجتناب است و خفاش در عرف عجم شب پره و شب کور را می گویند. (نخجوانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۱۱۳. علّامه حلّی، مختلف ۸: ۳۴۷ و ۳۴۸.

(۲) سیّدمرتضی، انتصار: ۴۲۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۲۵. محقّق، مختصر نافع: ۲۴۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۰

و همچنین فضلات ایشان از حیوان مأکول اللّحم و غیرآن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان، چه خوردن اینها همه حرام است.

چهارم: شیر هرحیوانی که گوشت آن را نخورند. و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را خلاف است. [۱]

پنجم: هرچیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن آن حرام است، چون آب نجس.

ششم: طعام غیری را بی‌اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیّه استثنا شده‌اند که ایشان بی‌اذن صاحب آن می‌توانند خورد، و اگر ایشان نیز دانند که صاحبش به‌آن راضی نیست برایشان نیز حرام است. [۲]

هفتم: اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد به ملاقات نجاست، پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است. و همچنین نانی که آن را به آب نجس خمیر کنند حرام است خوردن آن. و روغن که بسته باشد هر گاه نجاست به بعضی از اجزای آن برسد آنچه نجاست به آن رسیده حرام است و باقی حلال.

هشتم: مرده، ودر حکم اوست هرپاره که از زنده پاره کنند، چه آن نیز حکم‌مرده دارد، و خوردن و استعمال کردن آن حرام است سوای پشم و موی و ته‌نشین، و پر مرغ اگر آن را ببرند، و اگر بکنند بیخ آن را که به مرده متّصل است باید شست. و شاخ و سُم و دندان و ناخن و استخوان، و تخم هرگاه پوست بالایین را سخت کرده باشد، وانفحه یعنی [پنیر] مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز [۳] داشته‌اند «۱».

---

[۱] حلال بودن آن خالی از قوّت نیست، هر چند احوط اجتناب است. (یزدی)

[۲] بلکه با عدم احراز رضایت احوط ترک است. (صدر)

[۳] و آن اقوی است، بلکه در شیر آن نیز چنانچه گذشت. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، هدایه: ۳۰۹ و ۳۱۰. ابن‌ادریس، سرائر ۳: ۱۱۱ و ۱۱۲. شهیدثانی، مسالک ۱۲: ۵۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۱

نهم: ذکر حیوانات، خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند.

دهم: فرج حیوانات، خواه ظاهر آن و خواه باطن آن.

یازدهم: سپُرز هرحیوانی.

دوازدهم: زهره هرحیوانی.

سیزدهم: انثیین هر حیوانی، یعنی هردو خایه که منی در او جمع می‌شود.

چهاردهم: مثانه هر حیوانی، یعنی محلّ بول.

پانزدهم: مشیمه هر حیوانی، یعنی جائی که بچّه در آن قرار می گیرد.

شانزدهم: نخاع، و آن مغزی است سفید که در مهره‌های پشت می‌باشد، و عوام آن را حرام مغز می گویند.

هفدهم: علباء، و آن دوعصب‌است عریض زردکه از پس سر تا به فرج کشیده است.

هجدهم: غدد، یعنی گرههایی که در میان گوشت و پوست می‌باشد.

نوزدهم: اصلهای انگشتان که متّصل به‌عصب کف دست و پاست.

بیستم: حدقه، و آن سیاهی است که در چشم می‌باشد که بدان چیزی می‌بینند، و آن را مردمک چشم می گویند.

بیست و یکم: خرزه دماغ، و آن مغزی است که در کله سر می‌باشد به‌قدر نخودی.

وبعضـی از مجتهـدین سوای خون و سپُرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانـات حرام نمی‌داننـد، بلکه مکروه می‌دانند. [۱] «۱».

بیست و دوم: خاک و گل خوردن خواه پاک باشـد و خواه نجس، سوای خاک تربت حضـرت امام حسین علیه السلام که به‌مقدار نخودی جهت شفا می‌توان خورد، و گِل ارمنی نیز برای دوا می‌توان خورد.

---

[۱] قول اوّل احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) نیافتیم، رجوع شود به شرایع ۳: ۲۲۳، و مسالک ۱۲: ۶۰، و جواهر ۳۶: ۳۴۲، وکشف اللثام ۱۰: ۲۷۷، و ریاض ۱۲: ۱۸۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۲

بیست و سوم: زهرهای کشـنده، و امّا چیزی که بسیار آن کشـنده باشـد و کم آن کشـنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است، چون تریاک و سقمُونیا و تخم حنظل و مانند آنها.

بیست و چهارم: بنگ خوردن حرام است.

و هرگـاه کسـی را احتیـاج به این چیزهـای حرام بهم رسـد مثـل آنکه در صـحرایی واقـع شـود و چیزی نباشـد که بخورد سوای آن چیزهـای حرام و ترسـد که اگر نخورد ضـعیف شود و پیاده نتوانـد رفت و از همراهی بازمانـد و ترسـد که او را بکشـند یا مال او را ببرنـد، در این صورت جایز است که آنقـدر بخورد که سـدّ رمق او شود و زیاده جایز نیست، به‌شـرطی که آن شـخص به جنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد، چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرام است.

و اگر شخصـی در صـحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد وترسد که از گرسـنگی بمیرد و کسـی طعامی داشته باشد که به قیمت دهد و او را قدرت برقیمت دادن آن نباشد واجب است برآن کس که طعام به او دهد، و اگر ندهد به قهر و غلبه از او می توان گرفت.

و اگر در صـحرایی تشنه باشد و ترسد که بمیرد آن مقدار شـراب می‌تواند خورد که نمیرد. و اگر از تشـنگی محتاج به خوردن بول باشـد نیز می‌توانـد خـوردن. وفرق نیست میـانه خـوردن بول خود یـا غیر. و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که بول خود را بخورد نه از دیگری «۱». و خوردن تریاق فاروق حرام است [۱] مگر با احتیاج.

و امّا هشت قسم مکروه:

اوّل: گوشهای دل و رگهای حیوانی که گوشت او را خورند.

---

[۱] مطلقاً معلوم نیست، و گذشت کلام در آن. (صدر)

---

(۱) شهید اوّل در دروس ۳: ۲۵ به جعفی نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۳

دوم: گرده حیوانی که گوشت او را خورند.

سوم: گوشت خر و اسب و استر.

چهارم: شیر ایشان.

پنجم: چیزهایی که جنب و حایض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند به‌رطوبت دست برآن نهد، چه خوردن آنها مکروه است.

ششم: پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد، و در شب جمعه خوردن نیز.

هفتم: آبهای گرم خوردن- خصوصاً آبهایی که بوی کبریت از آن آید- به قصد شفا.

هشتم: شرابی که به علاج او را سرکه کرده باشند، و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام می‌دانند «۱».

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۴: ۶۴۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۵

باب پانزدهم در بیان آداب طعام خوردن آب نوشیدن و رخت پوشیدن

مطلب اوّل در بیان طعام خوردن و اقسام آن

مطلب اوّل در بیان طعام خوردن و اقسام آن

بدان‌که اقسام طعام پنج است:

اوّل: واجب، چون طعامی که سدّ رمق شود [۱] و طعام واجب‌النفقه، و طعام کفّارات با عاجز شدن از عتق.

دوم: حرام، چون طعام مائده‌ای که در آن شراب خورند.

سوم: سنّت، چون طعام‌عروسی، وخانه نو ساختن، وازحجّ‌آمدن، وختنه پسرکردن.

چهارم: مکروه، چون طعام ختنه کردن زنان، و طعام صاحب تعزیت.

پنجم: مباح، و آن ماعدای طعامهائی است که مذکور شد.

و امّا آنچه تعلّق به طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است: یک امر واجب، چهل و چهار امر سنّت، چهار امر حرام، و بیست و پنج امر مکروه.

امّا یک امر واجب:

و آن گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره، اگر در ظرف طلاکوب و نقره‌کوب طعام خورند.

امّا چهل و چهار امر سنّت:

اوّل: دست شستن پیش از طعام خوردن.

---

[۱]- و خوردن طعامی که ترک آن موجب ضرر باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۷

دوم: پاک نکردن دست خود به منديل بعد از دست شستن پيش از طعام، چه در حديث ائمّه معصومين سلام اللَّه عليهم اجمعين وارد شده كه: تا آن ترى در دست باشد بركت در آن طعام هست «۱».

سوم: نشستن بر زانوى چپ در حالت طعام خوردن.

چهارم: به سه انگشت طعام خوردن.

پنجم: انگشتان خود را ليسيدن.

ششم: طعام از پيش خود خوردن.

هفتم: لقمه را كوچك برداشتن.

هشتم: بسيار خائيدن.

نهم: به مردم نگاه نكردن در حالت طعام خوردن.

دهم: پيش از طعام خوردن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ» گفتن. و همچنين سنّت است گفتن «بِسْمِ اللَّه الرحمن الرحيْم» بواسطه هررنگى و هرقسمى از طعام كه برسفره باشد يا بر هر ظرفى. و اگر در ابتداى طعام خوردن بگويد: «بِسْمِ اللَّه الرّحمن الرّحيم مِنْ اوّله الى آخِره» [۱] كافى است. و اگر «بسم اللَّه» را فراموش كرده باشد هروقت كه بخاطرش آيد بگويد. و در بعضى از احاديث اهل‌بيت عليهم السلام آمده كه: اگر يكى از اهل مجلس «بسم اللَّه» گويد از همه كافى است «۲».

يازدهم: «الْحَمدُللَّهِ» گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن. و آنچه در اين زمان ميانه مردمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حديث مذكور نيست.

---

[۱]- وارد در حديث چنين است: بسم اللَّه على اوّله وآخره، و كسى كه فراموش كرده باشد بسم اللَّه‌در اوّل را نيز مستحبّ است به همين عبارت بگويد، چنانچه در همان حديث است. (نخجوانى، يزدى)

---

(۱) كافى ۶: ۲۹۱، حديث ۱. وسائل ۲۴: ۳۴۳، حديث ۲.

(۲) تهذيب ۹: ۹۹، حديث ۴۲۹. وسائل ۲۴: ۳۵۶، حديث ۲.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۷۶۸

دوازدهم: «الْحَمدُللَّهِ» مكرّر گفتن در اثناى طعام خوردن.

سيزدهم: بعد از فارغ شدن از طعام اين دعا خواندن: «الْحَمْدُللَّهِ الَّذىْ اطْعَمَنا فىْ جائِعيْنَ وَسَقانا فىْ ظَمْآنيْنَ وَكَسانا فىْ عاريْنَ وَايَّدَنا وَانْعَم عَلَيْنا الحَمْدُللَّهِ الَّذىْ يُطْعِمُ وَلا يُطْعَمْ وَيُجيْرُ وَلا يُجارُ عَلَيْه وَيَسْتَغْنىْ وَيَفْتَقِرُ الَيْهِ [وَهَدانا فىْ ضآلّيْنَ وَحَمَلَنا فى راجِليْنَ وَاوانا فىْ ضاحيْنَ وَاخْدَمَنا فىْ عانيْنَ وَفَضَّلْنا عَلى كَثيْرٍ مِنَ الْعالَميْنَ «۱»».

چهاردهم: هردو دست را شستن و اگرچه به يكى طعام خورده باشد.

پانزدهم: هردو دست بعد از شستن به ابروهاى خود ماليدن، چه در حديث اهل‌بيت عليهم السلام آمده كه: كلف «۲» را از روى زايل مى‌گرداند «۳».

شانزدهم: آبهايى كه از دست شستن بهم مى‌رسد در ظرفى جمع كردن.

هفدهم: در وقت دست شستن پيش از طعام اوّل صاحب طعام دستهاى خود را شستن، آنگاه كسى كه در دست راست او نشسته باشد. و در دست شستن بعد از طعام ابتدا به كسى كنند كه در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد، آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهاى خود را بشويد. و در بعضى احاديث واقع شده كه: در دست شستن ابتدا به كسى كنند كه در جانب راست در

خانه نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده «۴».

هجدهم آنکه: اوّل صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند.

نوزدهم آنکه: صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد.

بیستم: دعا کردن جهت صاحب طعام به‌طریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که آن حضرت بعد از طعام به صاحب طعام می گفته‌اند: «اَطْعَمَ عِنْدَکُمُ الصَّآئِمُوْنَ، وَاَکَلَ طَعامَکُمُ الْاَبْرارُ، وَصَلَّتْ عَلَیْکُمْ الْمَلائِکَةُ الْاَخْیارُ» «۵».

---

(۱) مقداری که در بین علامت قرار داده‌ایم در بیشتر نسخه‌ها نیست.

(۲) کَلَف: لکّه‌ای که در صورت انسان پدید آید.

(۳) کافی ۶: ۲۹۱، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۴۵، حدیث ۱.

(۴) کافی ۶: ۲۹۰، حدیث ۱. وسائل ۲۴: ۳۳۹، حدیث ۱.

(۵) کافی ۶: ۲۹۴، حدیث ۱۰. وسائل ۲۴: ۳۵۷، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۶۹

بیست و یکم: اوّل نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند.

بیست و دوم: بعد از طعام خوردن برپشت افتادن و پای راست را بربالای پای چپ نهادن.

بیست و سوم: بعد از هرسه روز یک بار گوشت خوردن.

بیست و چهارم: خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن، و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد.

بیست و پنجم: سبزیها با طعام آوردن، چه در حدیث آمده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می کردند «۱».

بیست و ششم: پیش از طعام ابتدا به نمک کردن، و بعد از طعام ختم به سرکه یا نمک نمودن.

بیست و هفتم: دهن را بعد از طعام به سُعد- یعنی به مشک زمین که بترکی بتلاق گویند- شستن چه در حدیث آمده که: دفع درد دندان [و دهن را خوشبو] «۲» می کند [و بواسیر را نیز نافع است و قوّه جماع نیز می‌دهد] «۳».

بیست و هشتم: جمع کردن آنچه در دستارخوان (سفره) ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند، و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند.

بیست و نهم: شب سیر خوابیدن مرد پیر، چه در حدیث آمده که: هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن می‌شود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود «۴».

سیم: خوردن آنچه از طعام در دستارخوان (سفره) ریخته باشد، چه در حدیث

---

(۱) کافی ۶: ۳۶۲، حدیث ۲. وسائل ۲۴: ۴۱۹، حدیث ۱.

(۲) کافی ۶: ۳۷۸، حدیث ۳ و ۴. وسائل ۲۴: ۴۲۷، حدیث ۲ و ۳.

(۳) آنچه در بین علامت‌ها است در بعضی از نسخه‌ها نیست.

(۴) من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۵۹، حدیث ۴۲۷۱. کافی ۶: ۲۸۸، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۳۲ و ۳۳۴، حدیث ۱ و ۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۰

آمده که سبب شفای مرضها می‌شود، و محتاجی را زایل می‌سازد، و فرزند زیاد می گرداند، و مرض ذات‌الجنب را برطرف می کند «۱».

سی و یکم: ضیافت کردن مهمان، و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن، و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن.

سی و دوم: اعزاز و احترام نمودن مهمان را.

سی و سوم: مهمان بسیار به خانه آوردن و طعام دادن، چه در حدیث آمده که:

بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است «۲».

سی و چهارم: آنچه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن.

سی و پنجم: تکلّف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد، و تکلّف کردن اگر او را طلبیده باشد.

سی و ششم: بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد، و کم پختن اگر مقدورش نباشد.

سی و هفتم: دو روز مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر نمودن، چه روز سوم مهمان چون اهل خانه این‌کس می‌شود.

سی و هشتم: صاحب طعام خود با مهمان خوردن.

سی و نهم: اجابت کردن دعوت مسلمان به طعام خوردن و اگرچه به مسافت پنج میل باشد، امّا اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست.

چهلم: به اشتهای عیال خود طعام خوردن، چه در حدیث وارد شده که: مؤمن به‌اشتهای عیال خود طعام می‌خورد، و کافر به اشتهای خود «۳».

چهل و یکم آنکه: بعد از حاضر شدن نان بردستارخوان (سفره) انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند.

چهل و دوم: کوچک پختن نان، چه در حدیث آمده که: با هر نانی برکتی هست «۴».

---

(۱) کافی ۶: ۲۹۹، حدیث ۱ و ۴ و ۷ و ۹. وسائل ۲۴: ۳۷۸، حدیث ۳ و ۴ و ۵ و ۶.

(۲) کافی ۶: ۲۸۴، حدیث ۴. وسائل ۲۴: ۳۱۶، حدیث ۱ و ....

(۳) کافی ۴: ۱۲، حدیث ۶. وسائل ۲۱: ۵۴۲، حدیث ۳.

(۴) کافی ۶: ۳۰۳، حدیث ۸. وسائل ۲۴: ۳۹۴، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۱

چهل و سوم: بعد از گزاردن نماز خفتن چیزی خوردن، چه آن از عادت پیغمبران است.

چهل و چهارم: خوردن پارچه‌نان که در راهها یافته باشند، چه در حدیث آمده که:

هرکس آن را بخورد حسنه‌ای در دیوان اعمال او بنویسند، و اگر نجس باشد و آن را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته می‌شود «۱».

امّا چهار امر حرام:

اوّل: بسیار خوردن به حدّی که ضرر رساند، چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا می‌شود و مرضها از این بهم می‌رسد، و در حدیث آمده که:

چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض [برص می‌شود «۲».

دوم: رفتن به مجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند. [۱] و بعضی از مجتهدین این را مکروه می‌دانند [۲] «۳».

سوم: خوردن طعام در مائده‌ای که شراب یا هرچه مست‌کننده باشد [۳] خورند.

چهارم: در ظرف طلا و نقره طعام خوردن.

و امّا آن بیست و پنج امری که مکروه است:

اوّل: شکم را از طعام پُر ساختن.

دوم: تکیه کرده طعام خوردن.

---

[۱]- هر گاه معلوم نباشد رضای صاحب خانه. (یزدی)

[۲] و اوّل احوط است. (تویسرکانی)

[۳] بلکه احوط الحاق هر معصیتی است. (تویسرکانی، صدر)

* بلکه نشستن بر آن مائده حرام است هر چند چیزی نخورد. (یزدی)

---

(۱) کافی ۶: ۳۰۰، حدیث ۵. وسائل ۲۴: ۳۸۱، حدیث ۳.

(۲) کافی ۶: ۲۶۹، حدیث ۷. وسائل ۲۴: ۲۴۳ و ۲۴۴، حدیث ۳ و ۷.

(۳) علّامه حلّی، تحریر ۴: ۶۴۷ و ۶۴۸. شهید اوّل، دروس ۳: ۲۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۲

سوم: بعد از طعام هر گاه آروغ زند سر به سوی آسمان کردن.

چهارم: مربّع نشستن در وقت طعام خوردن، چه در حدیث آمده که: مربَّع نشستن را خدای تعالی دوست نمی‌دارد «۱».

پنجم: پسر خود را همراه بردن، هر گاه او را تنها به مهمانی طلبیده باشند. [۱]

ششم: طعام خوردن به‌دست چپ با اختیار.

هفتم: طعام خوردن در حالتی که راه روند.

هشتم: اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند.

نهم: نان را به کارد یا غیر آن بریدن، یا در زیر کاسه نهادن.

دهم: پاک کردن استخوان از گوشت، چه در حدیث آمده که: جنّیان را در آن نصیبی‌هست، پس اگر تمام‌گوشت او را بخورند آنچه در آن خانه بهتر است می‌برند «۲».

یازدهم: هر روز گوشت خوردن، و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است.

دوازدهم: زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن.

سیزدهم: گوشت نیم پخته خوردن.

چهاردهم: مرد پیر را گرسنه خوابیدن.

پانزدهم: فراخ دستی کردن در معاش، هر گاه مفلس باشد. [۲]

شانزدهم: مهمان را خدمت فرمودن.

هفدهم: ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام، چه در حدیث آمده که: آن

---

[۱] بلکه در بعض احوال حرام است. (تویسرکانی)

* بلکه در بعضی احوال شاید حرام بوده باشد. (صدر)

* با عدم علم به رضای صاحب خانه حرام است. (یزدی)

[۲] بلکه در بعض اوقات حرام است. (تویسرکانی)

* بلکه در بعضی اوقات شاید حرام بوده باشد. (صدر)

---

(۱) کافی ۶: ۲۷۲، حدیث ۱۰. وسائل ۲۴: ۲۵۷، حدیث ۲.

(۲) کافی ۶: ۳۲۲، حدیث ۱. وسائل ۲۴: ۴۰۲، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۳

موجب خرابی بدن می‌شود. «۱» و نیز در حدیث آمده که: هرکس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوّت از او می‌رود، و تا چهل شبانه‌روز بازنمی‌آید «۲».

هجدهم: به دو انگشت طعام خوردن با اختیار.

نوزدهم: در ظرفهای نقره‌کوب طعام خوردن.

بیستم: خلال کردن به خوص «۳» درخت خرما و نی و ریحان، چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام می‌شود. و همچنین خلال کردن به چوب شاهسپرم وآس «۴» و گز و انار.

بیست و یکم: ماهی خوردن، چه در حدیث آمده که: خوردن آن گوشت بدن را می‌ریزاند «۵».

بیست و دوم: پنیر بی‌مغز گردو، و گردو بی‌پنیر خوردن.

بیست و سوم: گوشت قاق «۶» خوردن.

بیست و چهارم: گوشت گندیده خوردن، چه آن باعث خرابی‌بدن می‌شود.

بیست و پنجم: از چیزی که موش از آن خورده باشد خوردن.

مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها

مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها

به طریقی که از حضرات ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- منقول است.

نان‌شعیر: بدان‌که نان جو خوردن از شعار پیغمبران است و قوت ایشان، و در حدیث وارد شده که: در هیچ شکمی قرار نگیرد الّا هرمرضی که در آن باشد بیرون کند و قوت

---

(۱) کافی ۶: ۲۸۸، حدیث ۲ و ۳. وسائل ۲۴: ۳۲۸- ۳۳۰، حدیث ۱ و ۶ و ۷.

(۲) کافی ۶: ۲۸۹، حدیث ۸. وسائل ۲۴: ۳۲۹، حدیث ۴.

(۳) برگ درخت خرما.

(۴) شاهسپرم: ریحان. آس: مُوْرد گیاهی است تیره.

(۵) کافی ۶: ۳۲۳، حدیث ۵. وسائل ۲۵: ۷۷ و ۷۸، حدیث ۱ و ۷.

(۶) خشک.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۴

پیغمبران است «۱».

نان برنج: در حدیث آمده که: جهت مبطون- یعنی کسی که غایط او همیشه بیرون آید- نافع‌ترین دواهاست، و دباغت معده می‌کند «۲».

گوشت: در حدیث آمده که: خوردن گوشت، گوشت را در بدن می‌رویاند و سیّد طعامهاست در دنیا و آخرت «۳» و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سر دست را دوست‌تر می‌داشتند و گوشت قالیچه «۴» بدترین گوشتهاست، چه به محلّ بول نزدیک‌تر است.

گوشت کبک: ساقهای پای را قوی می‌کند و تب را میراند.

گوشت مرغ: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: گوشت مرغ بچّه بهترین گوشتهاست. «۵».

گوشت قطاۀ: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام منقول است که: گوشت قطاۀ «۶» مبارک است و صاحب یرقان را کباب آن نافع است. «۷»

گوشت حباری: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: گوشت حباری «۸» بواسیر و درد پشت را نافع است، و قوّت باه می‌دهد. «۹»

گوشت میش و گاو: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام منقول است که: گوشت میش شنوایی و بینایی را زیاده می‌کند و گوشت گاو با برگ چغندر خوردن برص را برطرف

---

(۱) کافی ۶: ۳۰۴، حدیث ۱. وسائل ۲۵: ۱۲، حدیث ۱.

(۲) کافی ۶: ۳۰۵، حدیث ۲. وسائل ۲۵: ۱۳، حدیث ۳.

(۳) کافی ۶: ۳۰۸، حدیث ۲ و ص ۳۰۹، حدیث ۱. وسائل ۲۵: ۲۲ و ۲۳، حدیث ۲ و ۴- ۱ و ۳.

(۴) گوشت ران.

(۵) کافی ۶: ۳۱۲، حدیث ۲. وسائل ۲۵: ۴۶، حدیث ۲ و ۳.

(۶) سنگخوار، سنگخارک.

(۷) کافی ۶: ۳۱۲، حدیث ۵. وسائل ۲۵: ۴۹، حدیث ۲.

(۸) چرز، چکاوک، مرغابی که آنرا سرخاب گویند.

(۹) کافی ۶: ۳۱۳، حدیث ۶. وسائل ۲۴: ۱۵۷، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۵

می‌سازد «۱».

هریسه: «۲» در حدیث‌آمده‌که: هریسه نفع بسیاری دارد و سبب قوّت باه می‌شود «۳».

تخم مرغ: در حدیث آمده که: خوردن آن سبب بسیاری فرزند می‌شود «۴».

عسل: شفای بیماری است که سبب آن بلغم باشد.

عدس بریان کرده: تشنگی را می‌نشاند، و قوّت معده می‌دهد، و شفای هفتاد مرض است، و عدس دل را نازک می‌کند، و اشک چشم را زیاده می‌گرداند.

آرد گندم بریان کرده: طعام پیغمبران است، و خوردن آن گوشت را می‌رویاند، و استخوانها را سخت می‌سازد، و قوّت باه می‌دهد.

پنیر با مغز گردو: و در حدیث آمده که: هردو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است «۵».

شکر: نافع است از همه چیزها، و ضرر ندارد.

سرکه و زیت: طعام انبیاست، و منافع آن بسیار است، چه ذهن را روشن می گرداند، و عقل را زیاد می کند، و صفرا را کم می‌سازد، و دل را زنده می‌دارد، و کرمهائی که در شکم آدمی باشد می کشد، و شهوت زنان را برطرف می‌سازد.

و زیتون: بادها را می‌شکند. روغن «۶» دواست خصوصاً در تابستان.

شیرگوسفند سیاه: نافع‌تر است ازگوسفند سرخ، و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه.

شیر و عسل: جهت آب پشت نافع است.

زنیان: «۷» هاضم طعام است.

---

(۱) کافی ۶: ۳۱۰، حدیث ۱. وسائل ۲۵: ۴۴، حدیث ۱.

(۲) طعامی که از گوشت و حبوب ترتیب دهند.

(۳) کافی ۶: ۳۱۹. وسائل ۲۵: ۶۹.

(۴) کافی ۶: ۳۲۴ و ۳۲۵، حدیث ۲ و ۳ و ۴. وسائل ۲۵: ۷۹- ۸۰، حدیث ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹.

(۵) کافی ۶: ۳۴۰، حدیث ۲ و ۳. وسائل ۲۵: ۱۲۱، حدیث ۱ و ۲.

(۶) در بعضی از نسخه‌ها: روغن آن.

(۷) تخمی است که آنرا به روی خمیر نان پاشند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۶

برنج: بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر.

نخود بریان کرده: جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر آن را دعا کرده.

باقلی مغز ساق را زیاده می کند، و فربه می‌سازد، و آب را در دماغ زیاده می گرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده می کند.

لوبیا: بادها را از شکم می‌راند.

ماش: مرض بهق «۱» را زایل می گرداند.

کدو: باعث زیادتی مغز دماغ می‌شود.

مویز سرخ: هرصباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها می کند.

انجیر: شبیه‌ترین میوه‌هاست به میوه‌های بهشت، بعضی از مرضها را نافع است، و قطع بواسیر و نقرس «۲» می کند.

انار: سیّد میوه‌هاست، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم او را بهترین میوه‌ها گفته، سیر را گرسنه می‌سازد و گرسنه را سیر می کند، و در هر اناری دانه‌ای از بهشت است، و لهذا بعضی از حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام انار را تنها می‌خورده‌اند، و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده می کند، و وسوسه شیطان از دل می‌برد، و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی می کند، و اگر دو نار بخورد هشتاد روز، و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز، و از وسوسه شیطان خلاصی یابد، و دود کردن چوب انار جانوران را می گریزاند.

سیب: نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم، و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف می‌سازد.

بِه: رنگ را نیکو می گرداند، و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکورو می‌سازد، و غم را می‌برد، و کسی که آن را همیشه بخورد کلام او تمام حکمت می‌شود، و شجاعت می آورد.

(۱) خالها و نقطه‌های سیاه و سفید روی بدن، لک و پیس.

(۲) مرضی‌است‌که به شکل‌التهاب مفصل شست پا بروز می کند و علت آن اختلال عمل کبد است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۷

امرود «۱»: دل را جلا می‌دهد، و معده را دباغت می کند خصوصاً در وقتی که طعام خورده باشد.

آلو: اطفای حرارت می کند، و صفرا را ساکن می‌سازد، و خشک آن جوشش خون را فرومی‌نشاند و مرض را میراند.

اترُج: بعد از طعام خوردن نافع است، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ترنج سبز را دوست می‌داشته‌اند.

سنجد: دباغت معده می کند، و بواسیر را زایل می‌سازد، و ساقین را قوی می کند، و تقطیر بول را نافع است.

کاسنی: امان است از قولنج هر صبح هفت ورق از آن، و بر هر ورقی از آن قطره‌ای از آب بهشت است، و باه را زیاده می کند، و فرزند را نیک می‌سازد، و در آن شفای هزار مرض است.

باد روج: یعنی ریحان کوهی سُدّه را می گشاید، و اشتهای طعام می‌آورد، و سل را می‌برد، و هضم طعام می کند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را دوست می‌داشته‌اند.

گندنا «۲»: جهت سپرز نافع است، و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوش می گرداند، و بادها را دفع می کند، و قطع بواسیر می کند، و امان است از جذام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با نمک می‌خورده‌اند.

کرفس: طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبران است، خوردن آن باعث زیادتی حافظه می گردد، و دل را پاک می کند، و جنون و جذام و برص را برطرف می‌سازد.

خرفه «۳»: حضرت فاطمه علیها السلام آن را دوست می‌داشته‌اند.

کاهو: خون را صاف می کند.

سداب «۴»: عقل را می‌افزاید.

(۱) گلابی.

(۲) گندنا: تره.

(۳) گیاهی است تیره ... دارای تخم‌های ریز و سیاه که در پزشکی به کار می‌رود.

(۴) گیاهی است از رده دو لپه. برگهایش ضخیم و سبز مایل به آبی و گلهایش زرد رنگ و میوه‌اش کپسول که دارای دانه‌های قهوه‌ای است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۸

چغندر: از حضرت امام بحقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: آن دفع جذام می کند و شفای مرضهاست و استخوان را سخت می گرداند «۱».

کماۀ: آب آن شفای درد چشم است.

تُرب: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: در آن سه خصلت است؛ ورق اوبادها را می‌شکند، ومغز او بول را میراند، و اصل او بلغم را برطرف می‌سازد «۲».

کرز «۳»: امان است از قولنج و بواسیر، و باه را قوی می گرداند.

شلغم: جذام را می‌برد.

بادنجان: مرض را می‌برد و طبیعت را به اصلاح می‌آورد.

پیاز: قوّت باه می‌دهد، و بلغم را می‌برد، و پشت را سخت می گرداند، و تب را زایل می کند، و مرض وبا را برطرف می‌سازد.

سعتر «۴»: خوردن آن پیش از طعام رطوبتها را دفع می کند.

مطلب سوم در آداب آب نوشیدن

مطلب سوم در آداب آب نوشیدن

بدان که بیست و سه امر به آب نوشیدن تعلّق دارد: یک امر واجب، و سیزده امر سنّت، و یک امر حرام، و هشت امر مکروه.

امّا یک امر واجب:

گردانیدن [۱] دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلاکوب باشد، چنانچه مذکور شد.

امّا سیزده امر سنّت:

اوّل آنکه: در وقت آب خوردن این دعا بخواند: «الْحَمْدُللَّهِ مُنَزِّلِ الْمآَءِ مِنَ السَّمآَءِ،

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۶: ۳۷۲. وسائل ۲۵: ۲۰۷.

(۲) کافی ۶: ۳۷۱. وسائل ۲۵: ۲۰۵.

(۳) آلبالو.

(۴) مرزه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۷۹

وَمُصَرِّفِ الْامْرِ کَیْفَ یَشآءُ، بِسْمِ اللَّهِ خَیْرِ الْاسْمآءِ».

دوم آنکه: بعد از آب خوردن این دعا بخواند: «الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ سَقانیْ مآءً عَذْبًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحًا اجاجًا بِذُنُوبیْ، الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ سَقانیْ فَارْوانیْ وَاعْطانیْ فَارْضانیْ وَعافانیْ وَکَفانیْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنیْ مِمَّنْ تُسْقیْهِ فِی الْمَعادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم وَتُسْعِدُهُ بِمُرافَقَتِه بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمیْنَ».

سوم آنکه: آب را بمکد.

چهارم آنکه: آب را به هردو دست بنوشد.

پنجم آنکه: به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد.

ششم آنکه: به یک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد.

هفتم آنکه: آب بسیار ننوشد، چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست.

هشتم آنکه: از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد.

نهم آنکه: در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند، چه اگر آن حضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت می‌شود، و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو می‌شود، و صد هزار درجه بلند او را روزی می گردد.

دهم آنکه: آبی که از ناودان خانه کعبه فرود آید نوشیدن، چه سبب شفای مرضها در آن است.

یازدهم: آب زمزم نوشیدن، چه در آن شفای مرضهاست.

دوازدهم: آب باران نوشیدن، چه سبب شفای امراض است.

سیزدهم: هدیه بردن آب زمزم به شهرها.

و امّا یک امر حرام: و آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن است.

و امّا هشت امر مکروه:

اوّل: آب نیل مصر نوشیدن، چه در حدیث آمده: که دل را می‌میراند «۱».

---

(۱) کافی ۶: ۳۹۱ حدیث ۳. وسائل ۲۵: ۲۷۱، حدیث ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۰

دوم آنکه: به یک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد.

سوم آنکه: به سه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد.

چهارم: به یک بار سر کشیدن و فرو بردن آب، چه آن باعث مرض کباد می‌شود و آن مرضی است در جگر.

پنجم: ایستاده آب نوشیدن. [۱]

ششم آنکه: از نزدیک دسته کوزه، و از موضع شکسته آب نوشیدن.

هفتم: بسیار آب نوشیدن.

هشتم: تگرگ خوردن.

مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن

اشاره

مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن

و عمّامه پیچیدن، وانگشتری به دست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن.

و در آن دو فصل است:

فصل اوّل: در اقسام رخت پوشیدن

اشاره

فصل اوّل: در اقسام رخت پوشیدن

بدان که رخت پوشیدن جهت تجمّل برپنج قسم است:

قسم اوّل: رخت پوشیدن واجب

قسم اوّل: رخت پوشیدن واجب

چون رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او خواهد، و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود.

قسم دوم: رخت پوشیدن سنّت

قسم دوم: رخت پوشیدن سنّت

چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اوّل دفعه، و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود، و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع، و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم.

---

[۱] در شب و امّا در روز پس مستحبّ است ایستاده نوشیدن. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۱

قسم سوم: رخت پوشیدن حرام

قسم سوم: رخت پوشیدن حرام

چون حریر پوشیدن مرد آن را در غیر جنگ و ضرورت، چنانکه مذکور خواهد شد.

قسم چهارم: رخت پوشیدن مکروه

قسم چهارم: رخت پوشیدن مکروه

چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر، چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند.

قسم پنجم: رخت پوشیدن مباح

قسم پنجم: رخت پوشیدن مباح

و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد، چه رخت خوب پوشیدن مباح است.

فصل دوم: آنچه به رخت پوشیدن متعلّق است

فصل دوم: آنچه به رخت پوشیدن متعلّق است

بدان‌که چهل و سه امر به رخت پوشیدن متعلّق است: یک امر واجب، شش امر حرام، بیست و شش امر سنّت، و ده امر مکروه.

امّا یک امر واجب:

آنکه جامه پاک باشد در حالتی که نماز می‌کند، چه در جامه نجس نماز صحیح نیست.

و امّا شش امر حرام:

اوّل: پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت.

دوم: پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام، و در وقت نماز کردن خلاف است. [۱]

سوم: پوشیدن پوست مرده.

---

[۱] اظهر در وقت نماز حلال بودن آن است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۲

چهارم: پوشیدن رختی که غصب کرده باشند.

پنجم: رخت خوب پوشیدن زن اجنبیّه به قصد آنکه با او زنا کنند.

ششم: انگشتر طلا [۱] در انگشت کردن.

و امّا بیست و شش امر سنّت:

اوّل: رختی که می‌پوشند قیمتی باشد به جهت تجمّل و زینت.

دوم آنکه: سفید باشد و از پنبه باشد، چه در حدیث آمده که: جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه معصومین علیهم السلام بوده «۱».

سوم آنکه: کوتاه باشد.

چهارم آنکه: آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد.

پنجم آنکه: جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد.

ششم آنکه: در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پرآب سازند و سوره «انَّا انْزَلْناه» را سی و دوبار برآن بخوانند و بدمند و قدری از آن برجامه پاشند، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: سبب فراخی نعمت می‌شود مادامی‌که از آن جامه اثری باقی باشد «۲».

هفتم: در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که محمّد بن مسلم به سند صحیح از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: پرسیدم از آن حضرت که کسی‌که جامه نو بپوشد چه کار کند؟ آن حضرت فرمودند: این دعا بخواند که «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَتقًى وَبَرَکَةٍ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِیْ فیْهِ حُسْنَ عِبادَتِکَ، وَعَمَلًا بِطاعَتِکَ، وَاداءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ، الْحَمْدُللَّهِ الَّذیْ کَسانیْ ما اواریْ بِهِ عَوْرَتیْ، وَأتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ» «۳».

---

[۱] از برای مردان و همچنین غیر انگشتر هر چه صدق لبس طلا کند. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۶: ۴۴۶، حدیث ۴. وسائل ۵: ۲۸، حدیث ۱.

(۲) کافی ۶: ۴۵۹، حدیث ۴. وسائل ۵: ۴۷، حدیث ۲.

(۳) کافی ۶: ۴۵۸، حدیث ۱. وسائل ۵: ۴۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۳

هشتم آنکه: در وقت عمّامه پیچیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ سَوِّمنیْ بِسیْماءِ الْایمانِ، وَتَوِّجْنیْ بِتاجِ الکَرامَةِ، وَقَلِّدْنیْ حَبْلَ الاسْلامِ، وَلا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْایْمانِ مِنْ عُنُقیْ».

نهم آنکه: ایستاده عمامه بندد، چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی واردشده «۱».

دهم آنکه: همیشه تحت‌الحنک ببندد.

یازدهم آنکه: در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ اسْتُرْعَوْرَتیْ، وامِنْ رَوْعَتیْ، وَاعِفَّ فَرْجیْ، وَلا تَجْعَلْ لِلشَّیْطانِ فی ذلِکَ نَصیْبًا، وَلا لَهُ الی ذلِکَ وُصُوْلًا فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکائِدَ وَیُهَیِّجُنیْ لِارْتِکابِ مَحارِمَکَ».

دوازدهم آنکه: زیر جامه را رو به قبله نپوشد.

سیزدهم آنکه: موزه و کفش و نعلین را نشسته بپوشد.

چهاردهم آنكه: در وقت پوشيدن نعلين و موزه پاى راست را پيش از پاى چپ درآن كند، و در وقت كندن اوّل از پاى چپ بكند.

پانزدهم آنكه: در وقت نعلين وموزه پوشيدن اين دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ، وَوَطِّئْ قَدَمَىَّ فِى الدُّنْيا وَالاخِرَةِ، وَثَبِّتْهُما عَلَى الصِّراطِ يَوْمَ تَزِلُّ فيْهِ الْاقْدامُ».

شانزدهم آنكه: در وقت كندن نعلين و موزه اين دعا بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ الَّذىْ رَزَقَنىْ ما اوَقّى بِه قَدَمَىَّ مِنَ الْاذى، اللّهُمَّ ثَبِّتْهُما عَلى صِراطِكَ، وَلا تَزِلَّهُما عَنْ صِراطِكَ السَّوِىِّ».

هفدهم آنكه: نعلين و موزه زرد بپوشد، چه در حديث آمده از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام كه: فرمودند كسى كه نعلين زرد بپوشد هميشه خوشحال خواهد بود تا كهنه شود «۲».

هجدهم: نعلين سفيد پوشيدن، چه از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است كه:

---

(۱) نيافتيم.

(۲) كافى ۶: ۴۶۶، حديث ۵. وسائل ۵: ۶۹، حديث ۱.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۷۸۴

نعلين سفيد اگر كسى بپوشد كهنه نشود تا مالى به‌دست پوشنده آن آيد، و نعلين زرد لباس پيغمبران است «۱».

نوزدهم: پوشيدن موزه.

بيستم: پوشيدن پيراهن كتان، چه در حديث آمده كه: پوشنده را فربه مى‌كند «۲».

بيست و يكم: انگشترى به دست كردن.

بيست و دوم: انگشترى به‌دست راست كردن.

بيست و سوم: انگشترى عقيق به‌دست كردن، چه در حديث آمده كه: امان است از هربلايى «۳».

بيست و چهارم: انگشترى كه نگين آن از ياقوت باشد در دست كردن، چه در حديث آمده كه: مفلسى را مى‌برد «۴».

بيست و پنجم: انگشترى كه نگين آن فيروزه باشد در دست كردن، چه در حديث آمده كه: كسى كه در دست او انگشترى باشد كه نگين آن فيروزه باشد هرگز محتاج نمى‌شود «۵».

بيست و ششم: انگشترى كه نگين آن جزع يمانى يا بلور باشد در دست كردن چه خاصيت بسيار دارد.

و امّا ده امر مكروه:

اوّل: پوشيدن موزه سرخ در حضر، امّا در سفر مكروه نيست.

دوم: پوشيدن نعلين سياه، چه در حديث آمده كه: به چشم ضرر مى‌رساند و غم مى‌آورد «۶» امّا كفش سياه پوشيدن مكروه نيست.

---

(۱) كافى ۶: ۴۶۵، حديث ۲ و ۳. وسائل ۵: ۶۸ و ۶۹، حديث ۲ و ۳.

(۲) كافى ۶: ۴۴۹، حديث ۱. وسائل ۵: ۲۸، حديث ۱.

(۳) ثواب الأعمال: ۲۰۸، حديث ۵. وسائل ۵: ۹۰، حديث ۶.

(۴) كافى ۶: ۴۷۱. وسائل ۵: ۸۹۲.

(۵) كافى ۶: ۴۷۲، حديث ۱. وسائل ۵: ۹۴، حديث ۲ و ۳.

(۶) كافى ۶: ۴۶۵، حديث ۲. وسائل ۵: ۶۷، حديث ۲.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۷۸۵

سوم: پوشیدن جامه مصوّر، به تخصیص در نماز.

چهارم: جامه سیاه پوشیدن، چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که:

حقّ‌تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که به مؤمنان بگو که: لباس دشمنان مرا نپوشند؛ یعنی جامه سیاه «۱».

پنجم: جامه شهرت پوشیدن [۱] که به سبب انگشت نما باشد، چه در حدیث آمده که: کسی‌که جامه‌ای بپوشد که به سبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامه‌ای از آتش دوزخ بپوشاند «۲».

) ششم: جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی.

هفتم: پوشیدن جامه‌ای که زرد باشد یا به زعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی، چه در حدیث آمده که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: که رنگ کردن جامه به زعفران خاصّه بنی‌امیّه است «۳». و در حدیث آمده که: آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده‌اند و از آن عُذر گفته که من چون عروسی کرده‌ام جهت آن قبای زرد پوشیده‌ام «۴».

هشتم: آنکه: یک کفش یا یک نعل پوشیده به راه روند مگر آنکه یکی را به دوختن داده باشند، چه در حدیث آمده که: هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری به‌او رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خود را. «۵»

) نهم: انگشتری از آهن در دست کردن.

دهم: عمّامه را نشسته پیچیدن.

---

[۱]- احوط حرمت پوشیدن لباس شهرت است. (تویسرکانی، صدر)

---

(۱) من‌لایحضره‌الفقیه ۱: ۲۵۲، حدیث ۷۷۰. وسائل ۴: ۳۸۵، حدیث ۸. مستدرک ۳: ۲۱۰، حدیث ۱.

(۲) کافی ۶: ۴۴۵، حدیث ۴. وسائل ۵: ۲۴، حدیث ۴.

(۳) کافی ۶: ۴۴۸، حدیث ۱۰. وسائل ۵: ۳۰، حدیث ۴.

(۴) کافی ۶: ۴۴۶، حدیث ۱ و ۳. وسائل ۵: ۳۱، حدیث ۲ و ۱۰.

(۵) کافی ۶: ۴۶۷، حدیث ۴ و ۵. وسائل ۵: ۷۵، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۷

باب شانزدهم در قضا پرسیدن و آداب آن

مطلب اوّل در اقسام قضا و صفات قاضی

فصل اوّل: در اقسام قضا پرسیدن

قسم اوّل: قضا پرسیدن عامّ

قسم اوّل: قضا پرسیدن عامّ

یعنی حکم کردن میانه مسلمانان، و آن وظیفه امام است یا نایب او، و برامام واجب است که در هر قطری از اقطار و در هرمصری از امصار قاضی نصب کند. و هرقاضی جامع‌الشرایطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند براو واجب عینی است، و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمی‌دانند هر گاه جمعی دیگر باشند که به آن قیام توانند نمود. «۱» و اگر امام تعیین نکند واجب

کفائی است مگر آنکه منحصر یک شخص باشد، چه در این صورت با عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی است. و اگر امام عالم به‌حال آن‌کس نباشد براو واجب است که حال خود را به عرض امام رساند تا امام عالم به‌حال او شود.

و در حال غیبت امام فقیه جامع‌الشرایط را لازم است حکم کردن، و واجب است برمردمان رفع قضایای خود به او نمودن، چنانچه برقاضی منصوب از جانب امام لازم

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۸۲ و ۸۴. محقّق، شرایع ۴: ۶۸ و ۶۹. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۸۹

بود. و بعضی [۱] از مجتهدین گفته‌اند که: در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع‌الشرایط قضای فقیه عادل امامی اگرچه مجتهد نباشد کافی است [۲] و حکم او حکم فقیه جامع‌الشرایط است «۱».

و هرگاه جماعتی که اهلیّت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنّت است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که اگر کسی که برخود اعتماد داشته باشد که به آن قیام تواند نمود سنّت است که متکفّل آن شود. و بعضی از مجتهدین برآنند که: اگر مفلس باشد سنّت است که قضا پرسد واز بیت‌المال رزق گیرد «۲». و اگر به فضل مشهور نباشد سنّت است که مرتکب قضا شود تا مشهور به‌فضل گردد، و اگر مشهور به‌فضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن.

و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع را به‌طریق حقّ جاری می‌تواند ساخت، و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد. امّا ترافع جهت ضرورت به آن قاضی جایز است. [۳] و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی به گرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن.

و جایز است متعدّد بودن قاضی در یک شهر، و در این صورت مردمان در رفع کردن قضای خود به هرکدام که خواهند مخیّرند هرگاه در جامعیّت شرایط مساوی باشند، و اگر مساوی نباشند رفع به اعلم باید کرد، و اگر در علم مساوی باشند به اورع،

---

[۱]- قول این بعض صحیح نیست. (نخجوانی)

[۲] احوط عدم کفایت است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست، بلکه ظاهراً عدم کفایت است. (صدر)

[۳] تفصیلی دارد که حاشیه مجال ذکر آن را ندارد. (صدر)

---

(۱) مقدّس اردبیلی در مجمع الفائده ۱۲: ۱۴ به حاشیه بر دروس ابن فهد نسبت داده است.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۸۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۰

و اگر یکی را علم باشد و یکی را ورع اعلم مقدّم است بر اورع. [۱] و اگر در این صورت میانه مدّعی و مدّعی علیه نزاع واقع شود و هریک از ایشان به‌قاضی راضی شوند قاضی که مدّعی خواهد مقدّم است [۲] برقاضی مدّعی علیه.

و جایز است که امام در هرمحلّه‌ای قاضی نصب کند، یا آنکه هرقاضی را به‌نوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان. و آیا جایز است که شرط کند که هردو مثلًا در حکم واحد متّفق شوند؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف [۳] است.

و کسی که جاهل به احکام شرعیّه باشد و شرایط قضا در او متحقّق نباشد قضا پرسیدن بر او حرام است، چه در حدیث از حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:
قاضی برچهار قسم است، سه از ایشان در دوزخ‌اند و یکی در بهشت، اوّل آنکه: دانسته حکم به باطل کند، دوم آنکه: حکم به باطل کند و نداند که باطل است، سوم آنکه:
حکم به حقّ کند و نداند که حقّ است، این هرسه به دوزخ می‌روند. امّا چهارم آنکه:
حکم به حقّ کند و داند که حقّ است، این قاضی به بهشت می‌رود «۱».

قسم دوم: قضا پرسیدن خاصّ

قسم دوم: قضا پرسیدن خاصّ
و آن در صورتی است که مدّعی و مدّعی‌علیه به شخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند، و حکم این شخص برایشان جاری است اگرچه امام یا کسی از جانب او جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد، و شرط است در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفاتی که مذکور خواهد شد. و آیا رضای مدّعی

---

[۱]- اعتبار اعلمیّت و اورعیّت معلوم نیست، بلی هرگاه در همان مسأله که محلّ ترافع واقع شده‌اختلاف داشته باشند احوط اخذ به قول اعلم است و با تساوی در علم اخذ به قول اورع است. (تویسرکانی)
[۲] و در صورت تداعی که هر دو مدّعی باشند قرعه است. (نخجوانی، یزدی)
[۳] اظهر جواز است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۴۰۷، حدیث ۱. وسائل ۲۷: ۲۲، حدیث ۶.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۱
و مدّعی علیه بعد از حکم این قاضی شرط است؟ مجتهدین را در آن خلاف است. و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی براو نافذ نیست، و حکم این قاضی از مدّعی و مدّعی علیه تعدّی نمی‌کند، پس اگر حکم به دیت کند در خطائی عاقله دیت نمی‌دهد.

فصل دوم: در صفات قاضی

فصل دوم: در صفات قاضی
بدان‌که بیست و هفت صفت می‌باید که در قاضی موجود باشد: دوازده صفت واجب، و پانزده صفت سنّت.
امّا دوازده صفت واجب [۱]:
اوّل آنکه: بالغ باشد، چه قضای طفل صحیح نیست.
دوم آنکه: عاقل باشد، چه قضای دیوانه صحیح نیست.
سوم آنکه: مرد باشد، چه قضای زن صحیح نیست، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است «۱».
چهارم آنکه: مؤمن باشد، چه قضای غیرمؤمن صحیح نیست.
پنجم آنکه: عادل باشد [۲] یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سرنزند- چه قضای فاسق صحیح نیست.

ششم آنکه: حلال‌زاده باشد، چه قضای ولدالزنا صحیح نیست.

هفتم آنکه: قدرت برچیزی نوشتن داشته باشد [۳] به مذهب بعضی از مجتهدین «۲».

---

[۱] وجوب تمام این دوازده صفت در قاضی محلّ تأمّل است، لکن احوط است. (تویسرکانی)

[۲] معنی عدالت آن است که در بیان شهادت خواهند فرمود. (صدر)

[۳] اظهر عدم اشتراط است و همچنین در آزادی و کور نبودن. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی در مبسوط ۸: ۱۰۱ به بعض نسبت داده است. ابن قدامه در مغنی ۱۱: ۳۸۰ و ماوردی در حاوی الکبیر ۱۶: ۱۵۶ به ابو حنیفه نسبت داده‌اند.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۲۰. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۶۶. محقّق، مختصر نافع: ۲۷۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۲

هشتم آنکه: آزاد باشد برقول بعضی از مجتهدین «۱».

نهم آنکه: کور نباشد به مذهب بعضی ازمجتهدین «۲». امّا اگر کر باشد صحیح‌است.

دهم آنکه: فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد، چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست.

یازدهم آنکه: کسی باشد که گواهی او بر مدّعی علیه مسموع باشد، پس اگر چنین نباشد- چون قضای فرزند برپدر و بنده برآقا وعدو برعدو- صحیح نیست. [۱]

دوازدهم آنکه: در احکام شرعیّه و اصول آن اجتهاد کرده باشد، و اجتهاد به دانستن هفت علم حاصل می‌شود:

اوّل: علم کلام به دلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی [۲] نیست، و آن علمی است که بحث کرده می‌شود در آن از شناختن خدای تعالی و صفات ثبوتیّه و سلبیّه و عدل و حکمت او، و نبوّت پیغمبر، و امامت امیرالمؤمنین و ائمّه طاهرین علیهم السلام، و معاد. و امّا معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور می‌شود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده‌اند و کنند واجب کفائی است.

دوم: علم اصول فقه، و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیراینها.

سوم: علم نحو ضروری، و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بِنا، امّا استیفای مسایل نحو لازم نیست.

چهارم: علم صرف ضروری، و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال

---

[۱] معلوم نیست. (یزدی)

[۲] دلیل اجمالی کافی است علی الاقوی. (تویسرکانی- صدر)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۰۱. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۹۹. شهید اوّل، دروس ۲: ۶۵. علّامه، قواعد ۳: ۴۲۲.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۰۱. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۹۸. محقّق، شرایع ۴: ۶۸. علّامه، قواعد ۳: ۴۲۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۳

بنای کلمه.

پنجم: علم به لغت عرب آن مقدار که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام را تواند فهمیدن.
ششم: علم منطق، و آن علمی است که فهم را از خطای در فکر نگاه می‌دارد، و از علم منطق دانستن شرایط حدّ و برهان و معرفت اشکال اقترانیّه و استثنائیّه کافی است.
هفتم: دانستن چهار اصل: اوّل: آیات قرآنیّه. دوم: احادیث نبویّه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمّه علیهم السلام که از آنها احکام شرعیّه مستنبط می‌شود، و در دانستن آنها دانستن بیست و پنج امر لازم است: و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأوّل و قصد «۱» الفاظ و کیفیّت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادلّه و قوّت استخراج. و آیات قرانیّه که احکام شرعیّه از آن مستنبط می‌شود قریب به پانصد آیه است، و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی آنها و استحضار آنها هرگاه محتاج به آنها شود کافی است. و در احادیث اعتماد بر اصل [۱] مُصحّحی از چهار اصل مشهور- که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که به سند متّصل از عدول تا امام روایت کرده‌اند- کافی است. سوم: احاطه [۲] به مسایل اجماعیّه تا آنکه اجتهاد به‌خلاف آن نکند، امّا معرفت مسایل اجماعی و خلافی واجب نیست. چهارم: دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیّه در جایی که محتاج به دلیل عقلی می‌شود و آنجا آیات قرآنیّه و احادیث نباشد، و دانستن قیاس پیش امامیّه حجّت نیست امّا نزد سنّیان حجّت است.

---

[۱]- اعتماد بر یک اصل بس نیست، بلکه فحص از معارض لازم است و شاید در اصول دیگرموجود باشد. (یزدی)
[۲] احاطه فعلی لازم نیست، قدرت بر اطّلاع کافی است، بلی در اجتهاد فعلی فحص فعلی لازم‌است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) قضیّه، خ ل.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۴

و مراد به دانستن این علوم آن است که او را قوّت آن باشد که ردّ فرع به اصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود، چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است، امّا بهم رسانیدن آن قوّت به‌غایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد. اینکار دولت است کنون تا که را رسد.

و امّا پانزده صفت سنّت:

اوّل آنکه: قاضی زاهد و متورّع و امین باشد.

دوم آنکه: اعمال صالحه بسیار کند.

سوم آنکه: از هوای نفس شدیدالعفّه باشد.

چهارم آنکه: به تقوی حریص باشد.

پنجم آنکه: بی‌عُنف و تعدّی صاحب قوّت باشد و بی‌ضعف و سستی ملایم باشد، تا آنکه قوی در باطل او طمع نکند، و ضعیف از عدل او مأیوس نشود.

ششم آنکه: حلیم باشد.

هفتم آنکه: فهیم باشد به مزایای امور.

هشتم آنکه: ضابط باشد.

نهم آنکه: چیزها را زود بشنود.

دهم آنکه: قوّت در بصر و بصیرت او باشد.

یازدهم آنکه: دانا باشد به زبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی است.

دوازدهم آنکه: از طمع منزّه باشد.

سیزدهم آنکه: صادق القول باشد. [۱]

چهاردهم آنکه: صاحب رأی باشد.

پانزدهم آنکه: جبّار نباشد.

تتمّه: قاضی بودن شخصی به سبب تعیین امام به سه طریق ثابت می‌شود:

اوّل: شنیدن از امام که به شخصی به صیغه ماضی گوید: «وَلَّیْتُکَ الْحُکْمَ» یعنی والی

---

[۱] صدق در قول و جابر نبودن از صفات واجبه در قاضی است. (تویسرکانی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۵

گردانیدم تورا درحکم‌کردن: یا «اسْتَنَبْتُکَ فِی الْحُکْمِ» یعنی نایب گردانیدم تورا در حکم کردن، یا به صیغه امر گوید چون: «احْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ» یعنی حکم کن تو میان مردمان.

دوم: گواهی دادن دو مرد عادل برقول امام در تعیین او.

سوم: گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن ایشان ظنّی [۱] حاصل شود و به شیاع برسد، و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی‌این سه طریق کافی نیست و اگر چه قرینه برآن دلالت کند. و آیا کافی است خطّ امام در قبول کردن قول او؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است. [۲]

و عزل قاضی از منصب قضا به چهار چیز می‌شود:

اوّل: دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او، در این صورت‌ها بعد از عزل او به این سببها اگر اینها زایل شود قضا عود نمی‌کند.

دوم: مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده.

سوم: ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده [۳] چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او.

چهارم: عزل کردن امام او را جهت مصلحتی. و آیا امام او را بی‌مصلحت عزل می‌تواند کرد یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که می‌تواند.

و در عزل علم قاضی به عزل او شرط است، پس اگر پیش از علم به عزل حکمی کرده باشد صحیح است. و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمی‌کنند مگر به گواه گذرانیدن، و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبول است.

---

[۱]- به ظنّ حاصل از شیاع ثابت نمی‌شود علی الاحوط. (تویسرکانی)

* اکتفاء به ظنّ ثابت نیست. (صدر)

* بلکه علم. (یزدی)

[۲] اقوی قبول است اگر ثابت شود که خطّ امام است. (تویسرکانی)

[۳] در صورتی که منصوب از جانب امام علیه السلام او را تعیین کرده باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۶

فصل سوم: در آنچه تعلّق به قضا پرسیدن دارد

فصل سوم: در آنچه تعلّق به قضا پرسیدن دارد

بدان‌که شصت و هفت امر تعلّق به قضا پرسیدن دارد: شانزده امر واجب، سی و شش امر سنّت، و چهار امر حرام، و یازده امر مکروه.

امّا شانزده امر واجب:

اوّل [۱]: حاضر ساختن مدّعی علیه جهت مدّعا و اگر چه تحریر دعوی نکرده باشد [۲] به‌خلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی. و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد، و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم می‌کند و گواه می‌گیرد. [۳] و اگر مدّعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمی‌آمده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او شود اگر او وکیل تعیین نکرده باشد، و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند. و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم به احضار او می‌کند، و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است. و قاضی معزول نیز اگر مدّعی علیه باشد لازم [۴] است رفتن پیش او، و امّا أولی آن است که تحریر دعوی کند آنگاه مدّعی علیه را بطلبد.

دوم: برابر داشتن [۵] مدّعی و مدّعی علیه- خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر- در نظر کردن و گوش برسخنان ایشان دادن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن در حکم. و بعضی از مجتهدین این را سنّت

---

[۱]- اقوی جواز حکم بر غایب است اگر چه در بلد حکم حاضر باشد إلّاأ نّه علی حجّته. (تویسرکانی)

[۲] وبهتر است که بعد از تحریر باشد، مگر آن که معلوم باشد که دعوای او مسموع است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] والغائب علی حجّته. (صدر)

* ولکن غایب بر حجّت خود باقی است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] لزوم مشکل است. (تویسرکانی)

[۵] اقوی عدم وجوب تسویه است مگر در عدل در حکم. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۷

می‌دانند «۱». امّا اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس براهلِ کتاب مقدّم دارد، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شریح پهلوی او نشست «۲». و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند، امّا تسویه در میل قلبی در هیچ‌کدام واجب نیست.

سوم [۱]: مقدّم داشتن کسی که پیشتر به دعوت آمده باشد، مگر آنکه متأخّر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسی‌که به سفر رود یا زن باشد، چه در این صورت واجب است که اینها را مقدّم دارد. و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه به‌نام ایشان بزنند، پس به‌نام هرکسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدّم دارد.

چهارم: شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین، و اگر هردو ابتدا به سخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد، و شیخ طوسی رحمه الله در این مسئله نقل اجماع کرده. و بعضی گفته‌اند که: قرعه بزنند خلاف مر سنّیان را که ایشان گفته‌اند که: می‌باید هردو قسم بخورند که کدام مدّعی است و کدام مدّعی علیه. و بعضی گفته‌اند که: صرف دعوی ایشان کنند تا صلح نمایند، و بعضی گفته‌اند که: حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیّر است «۳».

پنجم: زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدّی کند به این طریق که اوّل به آهستگی و نرمی دفع او نماید، پس اگر به آن متنبّه نگردد درشتی کند، و اگر محتاج به زدن باشد بزند، امّا اگر حقّ از قاضـی باشد سنّت است که عفو کند مادامی‌که به فساد نکشد.

ششم: تلقین نکردن یکی از مدّعی و مدّعی علیه را به چیزی که ضرر دیگری در آن

---

[۱]- وجوب امر سوم و چهارم معلوم نیست. (تویسرکانی)

---

(۱) سلّار، مراسم: ۲۳۰. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۵۷. علّامه حلّی، مختلف ۸: ۴۰۳.

(۲) الغارات ۱: ۱۲۴. مغنی ابن قدامه: ۱۱: ۴۴۴. مستدرک ۱۷: ۳۵۹، حدیث ۵.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۶: ۲۳۴ مسأله ۳۲ ومبسوط ۸: ۱۵۴. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۴۳۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۸

باشد، و هدایت نکردن یکی از ایشان را به حجّت او. [۱]

هفتم: رشوه نگرفتن، پس اگر گرفته باشد واجب است که به صاحبش ردّ کند با وجود آن، و بدل آن با تلف شدن آن.

هشتم آنکه [۲]: قاضـی در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آن را وسـیله گواهی خود سازد، یا او را دلیر گرداند بر گواهی دادن هرگاه در گواهی دادن متردّد باشد. و همچنین اگر مدّعی علیه خواهد که برحقّی اقرار کند حاکم شـرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد، مگر در حدود.

نهم: حکم کردن هرگاه مـدّعی التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد، پس در این صورت بگوید که: «حَکَمْتُ یا قَضَیْتُ یا اَنْفَذْتُ» و آنچه بدینها ماند.

و بعضـی از مجتهدین گفته‌اند که: هرگاه حقّ مدّعی را تسلیم او کند یا او را به‌گرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید کافی است و احتیاج به حکم [۳] کردن نیست «۱» و کـافی نیست که بگویـد: مـدّعای تو پیش من ثابت شـده یا دعوی تو ثابت است، چه در این صورت نقض آن جایز است، به خلاف امر کردن به گرفتن عین چه نقض آن جایز نیست.

دهم: حکم خود را برطرف کردن هر گـاه خلاـف آن به قرآن یـا حـدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحـد صـحیح ظاهر گردد، خواه او حاکم باشد و خواه غیر او، و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل به آن و خواه نکرده باشد.

یازدهم [۴]: نوشتن حکم و محضر، و همچنین واجب است نوشتن تمسّک جهت

---

[۱] مگر آنکه بداند که حقّ با اوست. (نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] لازم است انشاء حکم به هر نحو انشاء کند حتّی به گفتن: پیش من ثابت شد یا دعوای توثابت است. (یزدی)

[۴] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۴۳۴. شهید اوّل در دروس ۲: ۷۶ به قائلی نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۷۹۹

اقرارکننده هر گاه خصم او التماس کند و آن‌کس معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناساند. و قیمت کاغذ تمسّک از بیت‌المال

باید داد، و با تعذّر آن کسی که التماس می کند بدهد.

دوازدهم: جبر کردن محکومٌ علیه بربیرون آمدن از عهده حقّ اگر انکار کند، و اگر ادّعای مفلسی نماید و اصل مالی نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد، و اگر اینچنین نباشد [۱] او را حبس کند تا آنکه مفلسی او به گواهی که مطّلع برظاهر و باطن او باشد ظاهر شود، یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند. و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند حاکم به فروختن آن مال، و اگر از فروختن امتناع نماید او را برفروختن جبر کند یا آنکه به نیابت او خود بفروشد.

سیزدهم: سؤال کردن از گواه هر گاه مدّعی علیه منکر حقّ باشد، پس اگر مدّعی دعوی گواه کند او را به حاضر گردانیدن ایشان امر نماید، و بعد از آنکه گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر به التماس مدّعی یا آنکه گوید: هرکس پیش او گواهی هست بگوید، پس اگر هردو گواه متّفق گویند و مطابق دعوی مدّعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند به التماس مدّعی. و بعضی از مجتهدین برآنند که بی‌اذن مدّعی حکم می‌تواند کرد لیکن واجب است که گواهان را برخصم عرض کند تا آنکه اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گرداند «۱». پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد از آن حکم کند؛ و اگر حاکم حال گواهان را نداند گواهان عادل از مدّعی طلب کند، و اگر مدّعی گوید که گواه ندارم خاطرنشان مدّعی کند که او را قسمی بر مدّعی علیه می‌رسد، پس اگر مدّعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد.

---

[۱]- یعنی دعوای مال باشد و اصل مالی داشته باشد، یعنی سابقاً مالی داشته و شکّ در بقاء آن‌باشد. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۵: ۱۴۲. شهید اوّل، دروس ۲: ۷۷ به قائلی نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۰

چهاردهم: سؤال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد و اگر چه مدّعی علیه از آن ساکت باشد، و موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان برطعن در ایشان. و آیا وجوب تفحّص حال گواهان ساقط می‌شود به اقرار کردن مدّعی علیه به عدالت ایشان؟ مجتهدین را در این مسئله دو قول است. [۱]

پانزدهم آنکه: در حالتی که مدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه به‌او بگوید که: اگر قسم نمی‌خوری مدّعی قسم می‌خورد [۲] و حقّ خود را بازیافت می‌نماید، وهمچنین واجب‌است برحاکم قسم‌دادن مدّعی برغایب و میّت و غیر اینها. [۳]

شانزدهم آنکه: تا یکی از مدّعی و مدّعی علیه حاضر نباشد حکم نکند، چه اگر اینها نباشند وحاکم حکم کند حکم او صحیح نیست. [۴]

و امّا سی و شش امر سنّت:

اوّل: به مسجد جامع رفتن در وقت آمدن به شهر، و دو رکعت نماز تحیّت مسجد کردن، و سؤال نمودن از خدای تعالی توفیق و عصمت و اعانت را، و سلام کردن برآن کسی که اوّل پیش او آید.

دوم: نزول کردن در میان شهر.

سوم: گرفتن صورت تمسّکات و محضرها و قباله‌ها را از قاضی معزول.

چهارم: سؤال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آنکه محتاج به شناختن باشد.

پنجم: منادی کردن به آمدن او در وقت درآمدن به شهر، و خواندن چیزی که امام جهت او نوشته باشد.

ششم آنکه: ابتدا کند به احوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند، پس اگر

---

[۱] اظهر عدم سقوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] قسم خوردن مدّعی احوط و اولی است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی بعد از گواهی دادن گواهان، لکن این حکم در غایب محلّ تأمّل است هر چند احوط است. (یزدی)

[۴] اقوی صحّت حکم است بر غایب إلّاأ نّه علی حجّته. (تویسرکانی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۱

محبوس اقرار کند به‌واسطه خصم او را نگاهدارد تا آنکه حقّ را بدهد، و اگر منکر باشد سؤال از خصم کند. پس اگر خصم اعتراف کنـد به آنکه او را به غیر حقّ حبس کرده‌انـد رها کنـد. و اگر محبوس گویـد: مر اخصـمی هست امّا نمی‌شـناسم او را، نگاهـدارد تا خصم او پیـدا شود. و اگر گویـد: خصم ندارم، حال خصم او را به منادی کردن تحقیق نماید. پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظـاهر نشود او را سـر دهـد. و اگر گویـد که: حبس من به غیر حقّ واقع شـده، مجتهـدین را در این دو قول است، اقرب آن است که قولش مقبول نیست، چه متضـمّن قـدح در قاضـی اوّل است، بلکه تفحّص حال او باید کرد و او را قسم باید داد به بری‌الذّمه بودن او آنگاه او را سـردهد. و آیا کفیل گرفتن از او در این صورت لازم است یا نه؟ در آن خلاف است. و اگر گوید که: خصـمی دارم امّا مرا به ظلم حبس کرده بود، در این نیز میانه مجتهـدین خلاف است، اقرب آن است که قول او مقبول نیست، چنانچه در مسئله سابق گذشت.

هفتم: نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان، پس حکم کنـد میانه ایشان به آنکه ببیند که اطفال اگر بالغ و عاقل شده‌اند مال ایشان را به ایشان تسـلیم کنـد، و ولیّ ایشان اگر از ولایت معزول شـده باشـد حکم به اسـقاط ولایت او کنـد. و همچنین نظر کنـد در حال اوصـیا و اخراج حقوق، پس اگر ایشان خلاف وصـیّت کرده باشـند یا فاسق شـده باشـند تصـرّف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند، و اگر ضعیف باشند دیگری را به ایشان ضمّ کند.

هشـتم: نظر کردن در امینان قاضـی اوّل و لقطه و جعاله و قباله و ضالّه، پس هر گاه امینان خاین شـده باشـند امانتهای مسـلمانان را از ایشان بازگیرد، و لقطه و ضالّه که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد آنها را، و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آنکه به کسی دهد که آنها را یافته باشد.

نهم: فکر کردن در محرّران و قسـمت کننـدگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کننـد و مترجمان و کسانی که قاضـی اگر کر باشد یا به لغت ایشان عالم نباشد سخنان مدّعی

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۲

و مدّعی علیه را به قاضی بفهمانند، پس هرکدام از اینها که فاسق شده باشند به‌دیگری تبدیل کند.

دهم: نشستن جهت قضا در جایی که آمدن پیش او به آسانی میسّر گردد.

یازدهم آنکه: روی به قبله بنشیند، و بعضی از مجتهدین برآنند که قاضی پشت به‌قبله بنشیند «۱» و برخاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند.

دوازدهم آنکه: وضو بسازد و جامه خوب بپوشد.

سیزدهم آنکه: به سکینه و وقار از خانه بیرون آید.

چهاردهم آنکه: بسـیار گشاده روئی نکند به حیثیّتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند، و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود.

پـانزدهم آنکه: خـالی باشـد از آنچه او را مشـغول سـازد و بـاعث پراکنـدگی خـاطر او گردد، چون غضب و گرسـنگی و تشـنگی و خوشحالی بسیار و غم بی‌شمار و بیماری و بی‌خوابی و آنچه بدینها ماند.

شانزدهم: حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا تا آنکه او را آگاه گردانند برمأخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود.

هفدهم: حاضر گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی، و جماعتی که براقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند، و کاتبی عادل و قاسمی امین.

هجدهم: ترغیب نمودن قاضی مدّعی و مدّعی علیه را به صلح کردن، پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند. و اگر آن مسئله برقاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت طلبد [۱] تا براو ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند.

---

[۱] و این البتّه واجب است. (صدر)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۲۲. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۶۹. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۹. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۴۲۶

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۳

نوزدهم: متفرّق ساختن گواهان هر گاه در آن قضیّه شکّ و ریبی داشته باشد، اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند.

بیستم آنکه: کسی که اقرار به حدّی نماید قاضی او را چنان کند که شاید او انکار آن کند و از حدّ خلاص گردد، چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به ماعز کردند «۱».

بیست و یکم [۱]: امر کردن به نشستن مدّعی و مدّعی علیه در برابر او، و جایز است آنکه هر دو بایستند امّا ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان.

بیست و دوم آنکه: در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد.

بیست و سوم آنکه: قاضی خود متوجّه خریدن و فروختن جهت خود نشود.

بیست و چهارم: حاضر نشدن قاضی به ضیافت مدّعی و مدّعی علیه، و ضیافت نکردن یکی از ایشان را.

بیست و پنجم آنکه: هر گاه مدّعی و مدّعی علیه از سخن کردن ساکت باشند به ایشان بگوید که سخن گویید، یا مدّعی شما سخن گوید.

بیست و ششم آنکه: در ساقط گردانیدن حقّ یا ابطال دعوی شفاعت نکند.

بیست و هفتم: عیادت مدّعی و مدّعی علیه کردن، و بر جنازه ایشان حاضر شدن.

بیست و هشتم: اجتهاد کردن در آنکه مدّعی و مدّعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد.

بیست و نهم: سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است، و هر گاه مدّتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدّداً از حال ایشان سؤال کردن [۲] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه ششماه برایشان بگذرد از حال ایشان

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) رجوع شود به کافی ۷: ۱۸۵، حدیث ۶. وسائل ۲۸: ۱۰۲، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۴

سؤال باید کرد «۱».

سیم آنکه: قاضی در وقت قسم دادن وعظ گوید.

سی و یکم آنکه: قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جایی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد، تا آنکه از تغییر محفوظ باشد.

سی و دوم آنکه: برحکم کردن قاضی در هرقضیّه گواهان عادل بگیرد.

سی و سوم: عفو کردن قاضی از کسی که درشتی با او کند.

سی و چهارم: ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت‌المال جهت رزق اگر احتیاج به آن نداشته باشد، و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلّم قرآن و مدرّس آداب و غیر آن و صاحب دیوان و کیّال و گواهانی که گواهی دهند، مگر آنکه برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج به آن باشند، چه در این صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است.

سی و پنجم آنکه: سه نوبت به کسی که قسم متوجّه اوست بگوید که: اگر قسم نمی‌خوری حکم می‌کنم به حقّ جهت دیگری.

سی و ششم: سوگند مغلّظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد.

امّا چهار امر حرام:

اوّل: چیزی دادن جهت قاضی شدن. [۱] و بعضی از مجتهدین برآنند که آن‌کسی که اراده قاضی شدن دارد اگر میان مردمان مشهور نباشد سنّت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه به علم و فضل مشهور گردد «۲».

---

[۱]- اگر قابلیّت و اهلیّت نداشته باشد حرام است چیزی دادن از جهت قاضی شدن و اگر قابلیّت‌داشته باشد حرمت آن معلوم نیست، بلکه در بعض آنات سنّت است. (تویسرکانی)

* معلوم نیست. (صدر)

---

(۱) شیخ طوسی در مبسوط ۸: ۱۱۲ به بعض قوم نسبت داده است.

(۲) شیخ طوسی در مبسوط ۸: ۸۴ به بعضی نسبت داده است. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۴۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۵

دوم: رشوه‌گرفتن قاضی درقضا پرسیدن. و همچنین رشوه دادن به قاضی حرام‌است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت می‌شود، چه در این صورت جایز است.

سوم: اجرت گرفتن قاضی [۱] با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدّعی و مدّعی علیه و غیر ایشان، امّا با احتیاج [۲] مکروه است.

چهارم: تلقین کردن قاضی مدّعی و مدّعی‌علیه را به چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد.

و امّا یازده امر مکروه:

اوّل: دربان نگاهداشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند، جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نهی از آن کرده «۱».

دوم: قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب.

سوم: خریدن و فروختن قاضی به نفس خود چیزی را جهت خود.

چهارم: بسیار گشاده‌رو بودن قاضی، که به سبب آن هیبت او از دلها ساقط شود.

پنجم: بسیار مقبوض بودن قاضی.

ششم: تعیین کردن جماعتی مشخّص جهت گواه شدن.

هفتم: شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقّی یا ابطال دعوی.

هشتم: متفرّق ساختن گواهان هر گاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان.

نهم: سخن کردن با یکی از مدّعی و مدّعی علیه، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۲».

) دهم: در مسجد قضا پرسیدن، و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند «۳».

---

[۱]- تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست. (صدر)

[۲] مطلقاً حرام است. (یزدی)

---

(۱) فخرالمحقّقین در ایضاح ۴: ۳۱۰ به قائلی نسبت داده و خود نیز آن را در صورت دوام اقرب دانسته است. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۷۷.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۵۰. علّامه حلّی، تحریر ۵: ۱۲۹.

(۳) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۶

یازدهم: رزق گرفتن قاضی [۱] با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت‌المال.

مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیّت حکم حاکم

فصل اوّل: در تحقیق نمودن دعوی

فصل اوّل: در تحقیق نمودن دعوی

بدان‌که مدّعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند [۲] و مدّعی علیه مقابل اوست. و شش چیز در مدّعی شرط است:

اوّل آنکه: بالغ باشد، چه دعوی غیربالغ مسموع نیست.

دوم آنکه: عاقل باشد، چه دعوی دیوانه معتبر نیست.

سوم آنکه: مختار و جایزالتصرف باشد، چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی‌که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

چهارم آنکه: دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی‌که ولیّ یا وصیّ یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد، پس اگر کسی به غیر آنها دعوی کند صحیح نیست.

پنجم آنکه: آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد، پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگرچه دعوی بر جهود باشد.

ششم آنکه: دعوی او به حسب شرع لازم باشد، پس اگر شخصی دعوی نماید که

---

[۱] احوط ترک است. (تویسرکانی- صدر)

[۲] اولی اقتصار کردن بر تعریف اوّل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۷

فلان ملك را فلان شخص به من بخشید این دعوی مسموع نیست [۱] تا آنکه بگوید که:
به‌من بخشیده و به‌تصرّف من داده، چه در بخشیدن تا به قبض ندهند لازم نمی‌شود.
و جواب مدّعی علیه برسه قسم است:
قسم اوّل آنکه: اقرار کند به آنچه مدّعی دعوی می کند، پس در این صورت هر گاه مدّعی‌علیه بالغ و عاقل و مختار و جایزالتصرف باشد لازم می‌شود براو ادای حقّ کردن، و اگر در این صورت مدّعی از حاکم التماس نماید که براقرار مدّعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی برآن بنویسد و گواه بگیرد به‌شرطی که مدّعی علیه را بشناسد یا دوگواه عادل گواهی دهند که برحاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت. و اگر براین مدّعا گواه نباشد و مدّعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدّعی علیه را بنویسد، و به مجرّد قول اقرار کننده چیزی ننویسد و اگرچه مدّعی تصدیق او کند، زیرا که ممکن است که هردو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقّی برغیری. و اگر مدّعی علیه در صورتی که اقرار به مال مدّعی کند دعوی مفلسی نماید و به‌گواه آن را ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند، و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود.
قسم دوم آنکه: مدّعی علیه انکار دعوی مدّعی نماید، پس در این صورت اگر حاکم شرع عالم باشد به حقّ مدّعی حکم کند برمدّعی علیه به دادن آن حقّ به مدّعی، و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدّعی کند، پس اگر گواهان عادل بگذراند که برحاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند، و اگر گواهانی بگذراند که حال آنها برحاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدّعی و طلب جرح در ایشان از مدّعی علیه نماید، و اگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد. پس اگر مدّعی گوید که گواهان من غایب‌اند حاکم او را مخیّر می‌سازد میانه قسم دادن مدّعی علیه و صبر کردن تا گواهان

---

[۱]- مگر آنکه غرض عقلائی داشته در ثبوت بخشیدن هر چند ملك او نشده باشد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۸

را حاضر گرداند و در این صورت برمدّعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد. و اگر مدّعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او نماید که او را برمدّعی علیه قسمی است، پس اگر طلب قسم کند حاکم مدّعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی‌رضای مدّعی مدّعی علیه را قسم نمی‌تواند داد، و مدّعی علیه نیز بی‌رضای مدّعی نزد حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد.
و بعد از آنکه مدّعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط می‌شود، پس اگر بعد از آن مدّعی مالی از مدّعی علیه بیابد حرام است که آن را به عوض مال خود بردارد، مگر آنکه مدّعی علیه بعد از قسم گوید که: قسم دروغ خورده‌ام.
و اگر مدّعی بعد از قسم خوردن مدّعی علیه گواه بگذراند حقّ او در این صورت ثابت می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است، اصحّ آن است که ثابت نمی‌شود.
و در این صورت که قسم متوجّه مدّعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید [۱] آیا به مجرّد امتناع حاکم را می‌رسد که حکم کند به آن حقّ جهت مدّعی یا آنکه مدّعی هر گاه قسم بخورد جهت او حکم کند؟ مجتهدین را در این نیز خلاف است، اقرب [۲] آن است که مدّعی باید که قسم بخورد آنگاه برای او حکم کند.
و اگر در این صورت مدّعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلّیه ساقط می‌شود یا در آن مجلس دعوی او ساقط می گردد؟ در این نیز میانه مجتهدین خلاف است، و مشهور آن است که بالکلّیه دعوی او ساقط می‌شود [۳] مگر آنکه برمدّعای خود گواهان عادل بگذراند.
و اگر مدّعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت می‌دهد،

[۱]- اگر ردّ کند قسم را بر مدّعی باید قسم بخورد والّا حقّ او ساقط است. (نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] مشکل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۰۹

به خلاف مدّعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمی‌دهد.

و در صورتی که قسم متوجّه مدّعی باشد آیا می‌رسد او را که طلب حاضر گردانیدن حقّ خود کند؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که لازم نیست.

و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدّعی می‌شود آن است که به اسم خدای تعالی باشد یا به صفات مختصّه او، چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت.

و اگر حاکم داند که جهود را اگر قسم به مذهب او دهد بیشتر می‌ترسد قسم به [۱] مذهب او دهد، مگر آنکه مشتمل باشد مذهب او به قسم دادن بر فعل حرامی.

و سنّت است که حاکم در حقوق سوگند مغلّظه بدهد، مگر آنکه در کمتر از ربع دینار باشد که سوگند مغلّظه خوردن برمدّعی لازم نیست. [۲]

و سنّت است که حاکم سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید. [۳]

وقسم خوردن می‌باید که در مجلس حکم حاکم واقع شود مگر کسی که معذور باشد، چون زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید، یا بیماری که به مجلس حاکم نتواند حاضر شد.

و سوگند خوردن گنگ به اشارت او است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: دست او را براسم خدای تعالی نهند «۱» و بعضی گفته‌اند که: صورت قسم را برچیزی بنویسند وبشویند و به گنگ دهند که بخورد، اگر بخورد دعوی او ساقط می‌شود، و اگر نخورد آنچه مذکور شد براو حکم می‌کند «۲».

و کافی است منکر را سوگند خوردن برنفی استحقاق مدّعی، و اگرچه جواب مدّعی

[۱]- قسم به اسماء اللّه ترک نشود. (نخجوانی، یزدی)

[۲] اجابت به تغلیظ مطلقاً لازم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۳۲. شیخ طوسی، نهایه ۲: ۷۹. ابن إدریس، سرائر ۲: ۱۸۳.

(۲) ابن حمزه، وسیله: ۲۲۸. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۲۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۰

را به انکار چیزی مشخّص داده باشد. و سوگند خوردن برقطع باید در فعل نفس خود و در ترک آن، و در فعل غیر بر نفی علم است.

و قسم خوردن بردو قسم است:

قسم اوّل: بر نفی، و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد.

قسم دوم: در اثبات، و آن در پنج موضع است که مدّعی در آنها قسم می‌خورد جهت اثبات حقّ خود یا اثبات دفع ضرری از خود. اوّل: لعان به مذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم می‌دانند. دوم: قسم خوردن مدّعی بر کشتن [۱] و قسم خوردن خویشان او. سوم: قسم خوردن مدّعی هر گاه دو گواه نداشته باشد. چهارم: قسم خوردن مدّعی هر گاه مدّعی علیه ردّ کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد.

پنجم: قسم استظهاری هر گاه دعوی برمیّت [۲] یا طفل یا دیوانه [۳] یا غایب باشد، چه مدّعی در این صورتها قسم می‌خورد جهت اثبات مال خود.

و در چهار موضع [۴] مدّعی قسم می‌خورد، اوّل آنکه: مدّعی علیه قسم را ردّ کند، چه در این صورت مدّعی قسم می‌خورد چنانچه مذکور شد. دوم آنکه: مدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت مدّعی قسم می‌خورد. سوم آنکه: مدّعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد، چه در این صورت مدّعی قسم می‌خورد.

چهارم آنکه: مدّعی دعوی کشتن یا لوث برکسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد، چه در این صورت قسم متوجّه مدّعی است.

و در سه موضع ردّ قسم برمدّعی ممکن نیست، اوّل آنکه: هر گاه وصیّ یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت ردّ قسم بر وصیّ یتیم نیست. دوم آنکه: وصیّ یتیم بروارث دعوی نماید که

---

[۱]- در صورت لوث. (یزدی)

[۲] در ماعدای میّت تأمّل است، هر چند احوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] در طفل و دیوانه و غایب قسم خوردن احوط است. (تویسرکانی)

[۴] تکرار ما سبق است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۱

میّت مرا به چیزی برای فقرا وصیّت کرده یا به خمس یا زکات یا حجّ وصیّت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید، چه در این صورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند. سوم آنکه: امام وارث میّت باشد، چه سوگند خوردن امام نامشروع است، بلکه حبس منکر می‌کند تا سوگند خورد یا حکم به نکول کردن او کند.

و در پنج موضع امام [۱] قسم نمی‌تواند داد، اوّل آنکه: شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکات. دوم آنکه: شخصی منکر باشد رسیدن مال او به نصاب.

سوم آنکه: شخصی که دعوی اخراج زکات از مال خود کند. چهارم آنکه: شخصی که دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند. پنجم آنکه: جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود.

قسم سوم آنکه: مدّعی علیه از جواب ساکت باشد، و سبب آن اگر از آفت گنگی باشد حاکم او را به هرطریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم اوشود، واگر سبب سکوت او عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدّعی گوید، یا آنکه حاکم حکم کند به نکول کردن او یعنی قسم نخوردن او، و بعد از آنکه حاکم شرع جواب را به او ظاهر کند و او جواب از اقرار و انکار را بگوید مدّعی را به قسم خوردن امر کند اگر قسم‌خوردن او ممکن‌باشد، و حکم‌کند جهت مدّعی به حقّ او.

فصل دوم: در آنچه سبب حکم حاکم می‌شود

فصل دوم: در آنچه سبب حکم حاکم می‌شود

بـدان‌که امام حکم می‌توانـد کرد در حقوق اللّه و حقوق الناس به علم خود، و غیر امام از قاضـیان جامع الشـرایط در حقوق الناس به علم خود حکم می‌توانند کرد، و آیا در حقوق‌اللّه نیز حکم به علم خود می‌توانند کرد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که حکم می‌توانند کرد، امّا به مجرّد خطّ خودشان حکم نمی‌توانند کرد هر گاه کیفیّت آن حکم در خاطر ایشان نباشد.

---

[۱]- یا نایب خاصّ یا عامّ. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۲

و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را به‌علم خود در چهار موضع جایز داشته‌اند و در ماسوای آن منع کرده‌اند:

اوّل: عـدالت گواهان [۱] و جرح ایشـان، چه اگر قاضـی عـالم باشـد به‌عـدالت یـا فسق ایشان حکم به آن می‌توانـد کرد، و اگر عالم نباشد به عدالت یا فسق ایشان واجب است براو که از حال گواهان سؤال کند اگرچه مدّعی علیه از آن ساکت باشد.

دوم: اقرار کردن در مجلس حاکم اگرچه غیر او نشنود.

سوم: حکم کردن با علم یقینی به خطا کردن گواهان یا کذب ایشان.

چهارم: تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی‌ادبی کند، و اگرچه غیر او به آن عالم نباشد «۱».

و بعضـی از مجتهـدین زیاده کرده‌اند موضع پنجم را که قاضـی به علم خود حکم می‌تواند کرد و آن در صورتی است که: در واقعه که یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد، چه در این صورت قاضی حکم می‌تواند کرد «۲».

و قاضـی حکم می‌کنـد در حقوق النـاس بر غـایب از مجلس حکم [۲] خواه دور باشـد خواه نزدیک به شـرط آنکه مـدّعی قسم [۳] بخورد بربقـای حقّ خود، چه در این صورت قسم دادن مـدّعی واجب است هر گـاه مـدّعی جهت خود دعوی نمایـد. امّـا اگر جهت موکّـل یـا مولّی علیه باشـد براو قسم نیست بلکه مـال را تسـلیم او می‌کنـد یـا کفیل می‌دهـد تا آنکه غایب حاضـر شود. و در دعوی برطفل و میّت [۴] و دیوانه قسم

---

[۱]- این صورت از محلّ کلام خارج است چون معلوم مقدّمه حکم است نه محکوم به. (نخجوانی، یزدی)

[۲] این مسائل محتاج به تفصیل و بیان است. (صدر)

[۳] گذشت که حاجت بودن به قسم محلّ تأمّل است، هر چند احوط است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] گذشت تأمّل در ما عدای میّت. (یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۷۹. شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۸۵ و ۳۸۶.

(۲) شهید ثانی، مسالک ۱۳: ۳۸۶. ابن حزم در محلّی ۹: ۴۲۷ به لیث نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۳

خوردن [۱] لازم است.

و امّا اگر در شـهر باشـد و از آمـدن به مجلس حکم متعـذّر باشـد آیا قاضـی حکم در آن می‌کنـد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که حکم می‌کنـد، امّـا بعـد از آنکه حاضـر شود و دعوی ادای حقّ یـا ابرای آن کنـد و به گواهـان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد ردّ کند.

و قاضـی در حقّ اللّه برغایب حکم نمی‌توانـد کرد، امّا اگر چیزی باشـد که مشـتمل باشـد بر حقّ الناس و حقّ اللّه چون دزدی کردن غایب حکم می‌کند بر غایب به ردّ مال امّا به دست بریدن او حکم نمی‌تواند کرد.

و به سبب نوشته قاضی که به قاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی‌تواند کرد اگر چه مهر کرده باشد، امّا اگر قاضی قاضی دیگر را به‌حکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او می‌تواند کرد. و اگر قاضی به قاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است برآن دیگری انفاذ آن لازم نیست.

فصل سوم: در کیفیّت حکم کردن حاکم

فصل سوم: در کیفیّت حکم کردن حاکم

بدان‌که هر گاه مدّعی و مدّعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هردو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هریک را برنفی استحقاق آن دیگری سوگند می‌دهد و بالسویّه آن چیز را میانه ایشان قسمت می‌نماید، و همچنین است حکم آن اگر هردو از قسم خوردن امتناع نمایند. و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را به‌کسی دهد که سوگند خورد، پس اگر سوگند خوردن آن‌کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد سوگند میدهد حاکم آن دومی را که یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد حاکم او را یک سوگند می‌دهد و میانه نفی و اثبات جمع می‌کند، و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسمی

---

[۱] قسم خوردن در ادّعای بر غایب و دیوانه و طفل احوط است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۴

دیگر می‌دهد. [۱] و همچنین بالسویّه میانه ایشان قسمت می‌کند هر گاه هر دو گواه داشته باشند، و آنچه در دست هریک باشد حاکم از او می‌گیرد و به دیگری می‌دهد. [۲]

و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آن چیز تعلّق به او دارد با قسم، و اگر یکی از ایشان خانه‌ای را متصرّف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجّه او است خواه آن‌کس که متصرّف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد، و گواه از قسم خوردن او کافی نیست. [۳]

و اگر یکی از ایشان که متصرّف باشد [۴] دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد، حاکم نصف را به کسی می‌دهد که دعوی کلّ می‌کند بی‌منازعتی و نصف دیگر را قرعه [۵] می‌زنند به اسم هریک که بیرون آید از او است بعد از آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری، و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد، و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد، پس مدّعی کلّ سه ربع می‌برد و مدّعی نصف یک ربع. و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت می‌کند بعد از آنکه مدّعی نصف را قسم میدهد. و اگر هردو متصرّف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میان ایشان به دو قسم منقسم می‌سازد، و مدّعی قسم می‌خورد، و برمدّعی علیه قسم نیست.

و اگر در این صورت هردو گواه داشته باشند حاکم نصف را به مدّعی کلّ می‌دهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده‌اند و در جمیع امور مساوی‌اند مجتهدین در این اختلاف کرده‌اند جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج؟ پس

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] بنابر قول جماعتی، و خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] از این جا تا مسأله رجوع گواهان عبارت و مطلب هر دو مغشوش است، تفصیل مسأله به‌نحو دیگر است. (یزدی)

[۵] قرعه در این صورت خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی، صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۵

به مذهب جمعی که گواهان داخل رااعتبار کرده‌اند آن نصف را به مدّعی کلّ باید داد، وبه‌مذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبارکرده‌اند آن‌نصف را به مدّعی نصف باید داد.

و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل به قول اعدل گواهان می‌کند، واگر در عدالت مساوی باشند امّا تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدّم باشد حکم به‌آن مقدّم کردن مقدّم است. و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزنند و حکم به‌آن کند.

و هر گاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم به آن نمی‌تواند کرد، و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمی‌شود، ولیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن‌اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عین باقی باشد آن عین را می‌گیرد. «۱»

و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست، و در قصاص بعضی برآن رفته‌اند که منتقل به‌دیت می‌گردد، و بعضی از ایشان گفته‌اند که ساقط می‌شود. [۱]

و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً به دروغ گواهی داده‌اند گواهان را قصاص می‌توان کرد امّا زیادتی دیت ایشان را باید داد، و اگر اعتراف کنند که به‌خطا گواهی داده‌اند قصاص نیست بلکه دیت می‌دهند، و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده‌ایم و بعضی گویند که به خطا گواهی داده‌ایم، برآنهایی که عمداً گواهی داده‌اند قصاص است، و آنهایی که خطا کرده‌اند تتمّه دیت آنها را می‌دهند.

و اگر دعوی برطلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین در

---

[۱] اظهر است. (یزدی)

---

(۱) شیخ‌طوسی، نهایه ۲: ۶۶. ابن‌برّاج، مهذّب ۲: ۵۶۴. ابن‌حمزه، وسیله: ۲۳۴. حلبی، کافی: ۴۴۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۶

آن خلاف است، بعضی از ایشان گفته‌اند [۱] که حاکم آن زن را به شوهر اوّل ردّ کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند، و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده گواهان غرامت نمی‌کشند بلکه شوهر ثانی به سبب دخول مهر را می‌دهد و زن تعلّق به ثانی دارد، چه حکم را بعد از وقوع باطل نمی‌دانند، و اگر پیش از دخول رجوع کند گواهان نصف مهر را غرامت می‌کشند. [۲]

و اگر دروغ گفتن گواهان برحاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر ایشان می‌کند [۳] خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره به‌تفصیلی که مذکور شد. ض

فصل چهارم: در بیان قسمت کردن میانه شریکان

فصل چهارم: در بیان قسمت کردن میانه شریکان

و آن تمیز کردن حصّه یکی از شریکان است از حصّه دیگری. بدان‌که سنّت است برحاکم شرع که در هرشهری شخصی تعیین کند که چیزهایی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید، و رزق قسمت‌کننده را از بیت‌المال مسلمانان بدهد. و شروط

قسمت‌کننده پنج است:

اوّل آنکه: بالغ باشد.

دوم آنکه: عاقل باشد.

سوم آنکه: مؤمن باشد.

چهارم آنکه: عادل باشد.

پنجم آنکه: عالم باشد به معرفت حساب.

---

[۱]- این قول صحیح نیست و دلیل آن تمام نیست و قول دوم اصحّ است، هر چند فرق ما بین‌قبل الدخول و بعد از آن مشکل است، بلکه مقتضای قاعده عدم غرامت است مطلقاً. (یزدی)

[۲] این قول هر چند مشهور است، لکن غرامت کشیدن نصف در این فرض مشکل است چون لزوم آن به سبب عقد است، پس فرق ما بین قبل از دخول و بعد از آن مشکل است. (یزدی)

[۳] هرگاه متعمّداً دروغ گفته باشند. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۷

و اگر شریکان متّفق شوند برشخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است، و در آن شخصی که شریکان به او راضی شده باشند سوای آنکه مکلّف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد، چه اگر به‌قسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است. و قسمت کردن بردو قسم است:

قسم اوّل: قسمت اجباری، یعنی اگر هریک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع به جبر و قهر میانه ایشان قسمت می‌کند. و آن نیز بر دو قسم است [۱] اوّل آنکه: چیزی که میانه شریکان حاکم به جبر قسمت می‌کند می‌باید که حصّه هریک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد امّا توان مساوی ساخت، و در قسمت کردن ضرر به دیگری نرسد، و مراد به ضرر آن است که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هرقسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگرچه اندک باشد بی‌رضای شریک حاکم قسمت نمی‌تواند کرد، و بعضی از مجتهدین برآنند که: هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصّه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست، و بعضی گفته‌اند که: وقتی قسمت لازم است که شریک به طریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصّه خود می‌برد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد، و بهترین اقوال [۲] قول اوّل است. دوم آنکه: شریکی که به او ضرر رسد به سبب قسمت کردن راضی به قسمت نشود، چه در این صورت نیز حاکم به قهر میانه ایشان قسمت می‌کند.

قسم دوم: قسمت تراضی، یعنی قسمتی که به جبر و قهر حاکم نمی‌تواند کرد بلکه تا شریکان به آن راضی نشوند صحیح نیست، و آن نیز بر دو قسم است: اوّل آنکه:

به‌سبب قسمت کردن ضرر به شریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد، یا آنکه به قسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانه دوشخص مشترک باشد. دوم آنکه: قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از

---

[۱]- هر دو قسم محتاج به تأمّل است. (صدر)

[۲] احوط اعتبار رضای شریک است در هر چهار صورت. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۸

ایشان چیزی به دیگری دهد تا حصّه مساوی شود، پس در این صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع به قهر نمی‌تواند میانه

ایشان قسمت کرد.

و در صورت قسمت اجباری و غیراجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن با جزا یا به زیان کند جایز است، امّا اجابت او آن دیگری را لازم نیست، و اگر اجابت کند وفاء به آن واجب نیست بلکه هریک را می‌رسد که فسخ کنند.

و در قسمت اجباری و قسم اوّل از غیراجباری هر گاه حصّه شریک هریک را به اجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متّفق شوند به حصّه خود بی‌قرعه لازم می‌شود، و اگر متّفق نشوند [۱] حاکم میانه ایشان قرعه زند یا به این طریق که اسمهای ایشان بررقعه‌ها بنویسد وبه‌کسی دهدکه مطّلع برآن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هریک را برحصّه، یا به این طریق که اسمهای حصّه‌ها بر رقعه‌ها بنویسد و به کسی دهد که بیرون آورد هر رقعه را به اسم یکی از ایشان، آنچه بیرون آید بدان عمل کند.

و اگر برحاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل می‌شود.

و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و به گواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید داد، پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است، و اگر قسم نخورد و مدّعی قسم بخورد قسمت باطل است.

و اگر حصّه [۲] بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمی‌شود [۳] و امّا اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل می‌شود. [۴]

---

[۱]- و همچنین در قسم دوم از قسمت غیر اجباری بعد از تسویه و تعدیل. (نخجوانی، یزدی)

[۲] عبارت مغشوش است، مراد این است که هرگاه بعض مال مقسوم مستحقّاً للغیر باشد معیّناً، پس اگر در هر یک از قسمین بالسویّه باشد قسمت باطل نمی‌شود و اگر به اختلاف باشد باطل می‌شود و ظاهر این است که هرگاه مال غیر مشاع باشد نیز باطل می‌شود هر چند در هر دو بالسویّه باشد. (یزدی)

[۳] این در صورتی است که مال غیر معیّن باشد امّا اگر مشاع باشد باطل است قسمت مطلقاً علی الاقوی. (تویسرکانی)

[۴] بلکه اگر مشاع بوده نیز ظاهراً باطل است. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۱۹

مطلب سوم در شهادت، یعنی گواهی دادن

فصل اوّل در واجب بودن شهادت و شروط آن

اشاره

فصل اوّل در واجب بودن شهادت و شروط آن

بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است به اجماع مجتهدین با قدرت برآن، خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند، مگر با خوف ضرر برخود یا بر بعضی از مؤمنین. و اجرت گرفتن برآن حرام است، مگر مؤونت سفر جهت ادای شهادت. وگاه هست که واجب عینی می‌شود، و آن در صورتی است که گواه منحصر در یک شخص باشد. و شروطی که در گواه می‌باید یازده است:

شرط اوّل آنکه: بالغ باشد

شرط اوّل آنکه: بالغ باشد

پس گواهی دادن طفل مسموع نیست [۱] مگر در جراحتی که سرایت به مردن نکند [۲] به شرط آنکه ده سال داشته باشند ومتفرق نشده گواهی دهند و برچیزی مباح مجتمع شده باشند. و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقاً مقبول نمی‌دانند «۱».

شرط دوم آنکه: عاقل باشد

شرط دوم آنکه: عاقل باشد

چه گواهی دیوانه صحیح نیست، امّا اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالتی که دیوانه نباشد صحیح است.

---

[۱]- بلکه مسموع است در مطلق جراحات و باید به اوّل کلام ایشان گرفته شود و شاهد دیگرنباشد بنابر احوط. (یزدی)

[۲] مراعات احتیاط در شهادت اطفال خوب است اگر چه اقوی قبول شهادت آنها است درجرح به شروط مذکوره در عبارت علی الاحوط. (تویسرکانی)

* رعایت احتیاط را با شرط مذکوره ترک ننمایند. (صدر)

---

(۱) فخر المحقّقین، ایضاح ۴: ۴۱۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۰

شرط سوم آنکه: مسلمان باشد

شرط سوم آنکه: مسلمان باشد

چه گواهی کافر صحیح نیست و اگرچه جهت کافری گواهی دهد، و بعضی از مجتهدین برآنند که گواهی جُهود جهت جُهود مقبول است، و بعضی گواهی اهل ذمّه را در حقّ یکدیگر جایز داشته‌اند و اگرچه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن جهود جهت ترسا، و گواهی دادن غیرجهود به اجماع [۱] جایز نیست. و گواهی دادن جهود نیز جهت مسلمان جایز نیست، مگر در وصیّت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی دادن ایشان در وصیّت وقتی مقبول است که در سفر [۲] باشند. و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیّت وقتی مقبول می‌دانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیّت.

شرط چهارم آنکه: مؤمن باشد

شرط چهارم آنکه: مؤمن باشد

یعنی قایل به امامت دوازده امام علیهم السلام باشد، پس گواهی غیرمؤمن صحیح نیست.

شرط پنجم آنکه: عادل باشد

اشاره

شرط پنجم آنکه: عادل باشد

و عدالت قوّه‌ای است نفسانی [۳] که باعث بر ملازمت تقوی و مروّت [۴] می‌گردد، و عدالت به کردن گناهان کبیره و مصرّ بودن بر گناهان صغیره زایل می‌شود.

و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده‌اند، بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده‌اند «۱»:

اوّل: اثبات شریک جهت خدای تعالی کردن.

---

[۱]- ادّعای اجماع در این مسأله مشکل است. (تویسرکانی)

[۲] اعتبار سفر و بعد از قسمِ بعد از نماز عصر احوط است. (تویسرکانی)

* اعتبار سفر و بعد از نماز عصر احوط است. (صدر)

[۳] و حسن ظاهر کاشف از اوست. (صدر)

[۴] اشتراط مروّت احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۴ و ۲۲۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۱

دوم: مسلمان را به غیر حقّ کشتن، و به غیر حقّ زخم زدن.

سوم: زنا کردن.

چهارم: لواطه کردن.

پنجم: از جنگ‌گاه گریختن، هر گاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند، مگر به دو طریق که در بحث جهاد مذکور شد.

ششم: سِحر کردن.

هفتم: ربا خوردن.

هشتم: زنان شوهردار را به زنا نسبت دادن.

نهم: مال یتیم به غیر حقّ خوردن.

دهم: غیبت مسلمان کردن.

یازدهم: سوگند به دروغ خوردن.

دوازدهم: گواهی دروغ دادن.

سیزدهم: شراب و هرچه مست‌کننده باشد مثل بنگ و غیره خوردن.

چهاردهم: استحلال کعبه معظّمه، یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام به آن حرام است، مثل کشتن صید، و صید کردن کبوتران حرم، و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشان را استثنا کرده‌اند.

پانزدهم: دزدی کردن.

شانزدهم: بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمّه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد شکستن.

هفدهم: کافر شدن و به دیار کفر رفتن بعد از مسلمان بودن.

هجدهم: از رحمت خدای تعالی نومید بودن.

نوزدهم: از مکر خدای تعالی ایمن بودن. و در حکم این هردو است اعتراض به‌قضا و قدر الهی کردن.

بیستم: عاقّ شدن، یعنی از اطاعت مادر و پدر در هرموضعی که اطاعت ایشان لازم

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۲

باشد بیرون رفتن.

و بعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده‌اند گفته‌اند که: این بیست چیز صریحاً در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره‌اند «۱». و بعضی دیگر از مجتهدین «۲» بر آنچه مذکور شد هجده چیز دیگر زیاده کرده‌اند:

اوّل: قیاده، یعنی‌میانه زنان ومردان وسیله‌شدن و ایشان را به یکدیگر به حرام رسانیدن.

دوم: دیّوث بودن.

سوم: بیرون آوردن کسی که پناه به کعبه و مدینه برده باشد، مگر آن را که مجتهدین استثنا کرده‌اند.

چهارم: غصب مال مسلمان کردن.

پنجم: سخن چینی نمودن.

ششم: قطع صله رحم کردن.

هفتم: کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن، و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن.

هشتم: به اهل ظلم نفع رسانیدن. [۱]

نهم: ترک کردن نماز و روزه و زکات و حجّ در سالی که واجب شده باشد.

دهم: با زن خود ظِهار کردن.

یازدهم: گوشت مرده و خوک بی‌احتیاج خوردن.

دوازدهم: راه مسلمان زدن.

---

[۱] یعنی اعانت کردن ایشان در ظلم کردن. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، قواعد وفوائد ۱: ۲۲۴ و ۲۲۵. کافی ۲: ۲۷۶. وسائل ۱۵: ۳۱۸.

(۲) رجوع شود به: قواعد وفوائد ۱: ۲۲۴. روضه ۳: ۱۲۹. ریاض المسائل ۱۳: ۲۴۹. کشف اللثام ۱۰: ۲۷۷. مفتاح الکرامهٔ ۸: ۲۸۷. جواهر الکلام ۱۳: ۵۰۷. مجمع‌البیان ۳: ۳۹. جامع البیان ۴: ۳۹- ۴۶. تفسیر الکبیر ۱۰: ۷۳- ۷۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۳

سیزدهم: سرود مستان شنیدن و به آن طریق خواندن.

چهاردهم: قمار باختن.

پانزدهم: هجو مسلمانان کردن.

شانزدهم: مردان را حریر محض و طلا پوشیدن.

هفدهم: کبر و حسد و بُغض مؤمنان در دل داشتن.

هجدهم: وصیّت کردن جهت غیری به قصد ضرر رسانیدن به وارث. [۱]

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: عدد گناهان کبیره هفتاد است «۱».

و در بعضی از احادیث آمده که: عدد گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است که به هفتاد «۲».

و بعضی از مجتهدین برآنند که: گناهان کبیره آن است که شارع جهت کردن آنها حدّی قرار داده باشد «۳» پس هرچه حدّ نداشته باشد گناه کبیره نیست.

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گناه کبیره هرگناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث به‌عقاب سخت وعید داده باشند

«۴».

و بعضـی از مجتهـدین برآننـد که: گناه کبیره هرگناهی است که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن به مذهب و ملّت کم اعتقاد است «۵».

---

[۱] مثل آنکه بگوید: فلان ملک مال فلان‌است یا این قدر طلب‌دارد وخلاف واقع باشد. (یزدی)

---

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۱۲۵.

(۲) ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ۱: ۴۶۰. ابن جریر طبری، جامع البیان ۴: ۴۳ و ۴۴. شهید ثانی در روضه ۳: ۱۲۹ نقل کرده است.

(۳) شیخ طبرسی، مجمع البیان ۳: ۳۸. شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۵. شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۱۶۷.

(۴) شیخ طبرسی، مجمع البیان ۳: ۳۸. شهید اوّل، قواعد وفوائد ۱: ۲۲۵. شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۱۶۷ و روضه ۳: ۱۲۹.

(۵) شهید اوّل، قواعد و فوائد ۱: ۲۲۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۴

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گناه صغیره نمی‌باشد بلکه همه گناهان کبیره‌اند، امّا نظر به یکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره‌اند «۱» مثل آنکه نظر کردن به زنان اجنبیّه صـغیره است نسبت به بوسیدن‌ایشان، وبوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زناکردن بدیشان. [۱]

و این قول خالی از قوّت نیست، چه در حـدیث آمده که: نگاه به خوردی گناه مکنید، بلکه نگاه به بزرگی کسـی کنید که نسـبت به او گناه واقع می‌شود «۲». و در بعضی از احادیث آمده که: هر گناهی عظیم است «۳».

و همچنین عدالت به ترک مروّت [۲] نیز زایل می‌گردد [۳] و آن هرچیزی است که

---

[۱] این قول ضـعیف است، بلکه قول به اینکه کبیره هر گنـاهی است که در نزد شـارع مقـدّس و در شـریعت مقـدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگویند که این گناه بزرگی است خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی)

* این قول ضعیف است، بلکه قول به اینکه کبیره هر گناهی است که در نزد شارع مقدّس و در شریعت مقدّسه عظیم و بزرگ باشد و بگوینـد که این گناه بزرگی است خالی از قوّت نیست، و بعضـی احادیث معارض به اکثر عـدداً واصحَّ سـنداً و اوضح دلالةً است. (صدر)

* این قول خلاـف کتـاب و جملهای از اخبـار است و اظهر این است که کـبیره آن است که یـا در اخبـار معتبره آن را کبیره شـمرده باشـند، یا در کتاب یا سنّت وعـده نار بر آن شده باشد، یا برای آن عقاب ذکر شده باشد یا آن را اکبر شـمرده باشـند از آنچه کبیره بودن آن ثابت است، یا در نظر عقل و اهل شـرع بزرگ باشـد، یا آنکه معصیت بودن آن معلوم باشـد و شـهادت مرتکب آن مقبول نباشد. (یزدی)

[۲] ترک مروّت هرگاه دلالت بر بی عقلی و سبکی عقل و تفضیح و هتک آبرو نشود، عدالت رازایل نمی‌کند. (تویسرکانی)

[۳] اگر ارتکاب آن کاشف از بی مبالاتی در دین باشد والّا معلوم نیست. (یزدی)

---

(۱) شیخ مفید، مصنّفات ۴: ۸۳. شیخ طوسی، عدّه ۱: ۳۵۹. ابن ادریس، سرائر ۲: ۱۱۷ و ۱۱۸. شیخ طبرسی در مجمع البیان ۳: ۳۸ به ابن عبّاس و اصحاب نسبت داده است. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۵۶.

(۲) کراجکی، کنزالفوائد ۱: ۵۵. وسائل ۱۵: ۳۱۳، حدیث ۱۳.

(۳) کافی ۳: ۴۵۰، حدیث ۳۱. وسائل ۱۵: ۳۲۲، حدیث ۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۵

سبب سبکی این‌کس شود، چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها، و سربرهنه راه رفتن، و چیزهایی که سبب خنده شود بسیار گفتن، و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها.

و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود:

و عدالت گواهان به سه چیز ثابت می‌شود:

اوّل: علم حاکم به آن، به معاشرت باطنی کردن به او.

دوم: گواهی دادن دو عادل به عدالت او، و باید که گواهان آن شخص را به‌نام او و نام پدر او در حضور مدّعی و مدّعی علیه تعریف کنند، چه ممکن است که میانه شاهد و مدّعی شرکتی باشد، یا میانه او و مدّعی علیه عداوتی باشد.

سوم: شیاع [۱] به مذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی می‌دانند «۱». و اگر گواهان عدالت و گواهان غیرآن متعارض شوند گواهان فسق مقدّم‌اند [۲] برگواهان عدالت هر گاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند، و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: گواهان جرح مقدّمند [۳] و بعضی برآنند که: گواهان عدالت. و آیا عدالت گواهان ثابت می‌شود به اقرار کردن مدّعی علیه به عدالت او؟ میانه مجتهدین خلاف است. [۴] و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل برعدالت شخصی حاکم را شکّی باشد سنّت است که میانه گواهان تفریق کند هر گاه از اهل فضل نباشند. و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه

---

[۱]- هر گاه در شیاع حسن ظاهر مشخّص شود کافی است و اثبات جرح به او مشکل است‌مادامی که مفید علم شرعی نباشد و قول به تقدیم جارح بر معدّل یا به عکس باطلاقه خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

* شیاع ظنّی کافی نیست. (یزدی)

[۲] معلوم نیست. (یزدی)

[۳] تقدّم جارح بر معدّل یا به عکس محتاج به تفصیلی است که مجال ذکر آن نیست. (صدر)

[۴] اظهر عدم ثبوت است و بنابر ثبوت اختصاص دارد به خود مدّعی علیه. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۴۳۱. محقّق، شرایع ۴: ۷۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۶

شدن، مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن.

شرط ششم آنکه: حلال‌زاده باشد

شرط ششم آنکه: حلال‌زاده باشد

چه شهادت ولدالزنا مقبول نیست، و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که:

شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول می‌توان کرد «۱». و گواهی ولدالزنا وقتی مردود است که حال او به حسب شرع

مشخّص باشد، پس اگر میانه مردمان به خلاف آن مشهور باشد گواهی آن مقبول است.

شرط هفتم آنکه: در گواهی دادن متّهم نباشد

شرط هفتم آنکه: در گواهی دادن متّهم نباشد
چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصوّر باشد مقبول نیست، چون شهادت شریک جهت شریک خود، و شهادت وصیّ در آنچه جهت او وصیّت کرده باشند، و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی به مالی، و شهادت آقا جهت غلام، و شهادت عاقله به فسق گواهانی که گواهی دهند برکشتن شخصی دیگری را به‌خطا، و شهادت قرض خواهان مفلس به فسق [شاهد] قرض خواهان دیگر.

شرط هشتم آنکه: میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد

شرط هشتم آنکه: میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد
چه گواهی عدوّ برعدوّ مسموع نیست، امّا جهت عدوّ صحیح است هر گاه عداوت متضمّن فسق نباشد، و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن برجمیع اهل ملّتها صحیح است.

شرط نهم آنکه: گواهان بسیار سهو نکنند [۱]

شرط نهم آنکه: گواهان بسیار سهو نکنند [۱]
[گواهان بسیار سهو نکنند به حیثیتی که ضبط آنچه در آن گواه شده‌اند به واسطه آن

---

[۱] علی اطلاقه معلوم نیست. (صدر)

---

(۱) تهذیب ۶: ۲۴۴، حدیث ۶۱۱. وسائل ۲۷: ۳۷۶، حدیث ۵.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۷
نکنند. «۱»

شرط دهم آنکه: در حقوق الناس به سر خود گواهی ندهند

شرط دهم آنکه: در حقوق الناس به سر خود گواهی ندهند
تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد، پس اگر به سر خود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که به سر خود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست [۱] امّا اگر در معامله دیگر باشد مقبول است اگر در آن به سر خود گواهی ندهند، امّا اگر گواهی دادن ایشان در حقوق اللّه به سر خود باشد مسموع است.

شرط یازدهم آنکه: گواهی را به لفظ بگویند با قدرت [۲]

شرط یازدهم آنکه: گواهی را به لفظ بگویند با قدرت [۲]
چه اشارت کافی نیست، امّا در گنگ اشاره که دلالت برمقصود کند کافی است.

و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبول است، و آیا گواهی پسر برپدر مقبول است؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقوی [۳] آن است که صحیح نیست. [۴]
و می‌باید که گواهان در وقت گواهی دادن به این شروطی که مذکور شد متّصف باشند، پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در وقت گواهی دادن متّصف به آنها شوند گواهی ایشان مقبول است، مگر در گواهان طلاق که می‌باید در وقت گواه شدن برطلاق به این شروط متّصف باشند چنانچه مذکور شد.

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)
* علی الاحوط. (صدر)
[۲] و ایضا شرط است اینکه سائل به کفّ نباشند. (یزدی)
[۳] اقوی آن است که صحیح است. (تویسرکانی)
[۴] معلوم نیست. (صدر)
* محلّ اشکال است. (یزدی)

---

(۱) آنچه در بین علامت است در بعضی از نسخه‌ها نیست.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۸

فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن می‌شود

فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن می‌شود
بدانکه گواه، گواهی نمی‌تواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد به آنچه برآن گواهی می‌دهد، و آن به دو چیز حاصل می‌شود [۱]:
اوّل: دیدن در آنچه آن را توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه نمودن. و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع است هر گاه شروطی که مذکور شد در او باشد. و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیّه را جهت گواه شدن بر او، مگر آنکه آواز او را بشناسد، چه در این صورت دیدن روی [۲] او جایز نیست.
دوم: شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد، چون شنیدن عُقود و ایقاعات، و دیدن خطّ خود کافی نیست و اگرچه عادلی گواهی دهد، و آنچه سنّیان نسبت به امامیّه داده‌اند که ایشان قایلند به جواز گواهی دادن به دروغ جهت برادر مؤمن خود غلط است، زیرا که امامیّه نقل اجماع کرده‌اند برآنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده‌اند که این قول مذهب محمّد بن علیّ شلمغانی است که داخل غُلات است، و سبب غلط افتادن سنّیان این است که آن مرد وقتی مذهب امامیّه داشته و بعد از آن داخل غُلات شد.
و گواه تا آنکه نسب شخصی را و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمی‌تواند داد، پس انتساب او کافی نیست، چه تزویر ممکن است. و اگر حال آن مرد برگواه مجهول باشد و دو عادل حال او را بر او مشخّص کنند صحیح است.

فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند

اشاره

فصل سوم در بیان تفصیل حقوقی که به گواهان عادل ثابت می‌شوند

و آنها بر نُه قسم‌اند:

---

[۱] حصول علم موقوف به دیـدن و شـنیدن نیست، بلکه به غیر اینهـا نیز حاصل می‌شود و به هر نوع که حاصل شـد علم شـرعاً کافی است. (تویسرکانی، صدر)

[۲] دیدن رو بدون شهوت مطلقاً جایز است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۲۹

قسم اوّل: آنکه به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود،

قسم اوّل: آنکه به گواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود،

و آنها سه چیزند:

اوّل: زنا. دوم: لواطه. سوم: سحق.

قسم دوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود،

قسم دوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت می‌شود،

و آن زنایی است که موجب رجم است، چه آن به‌گواهی سه مرد و دو زن که همه عادل باشند نیز ثابت می‌شود.

قسم سوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود،

قسم سوم: آنکه به گواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود،

و آن زنایی است که موجب جلد است، چه آن به‌گواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌شود.

قسم چهارم: آنکه به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود،

قسم چهارم: آنکه به گواهی دو مرد عادل ثابت می‌شود،

و آن بیست و دو چیز است:

اوّل: مرتدّ شدن. دوم: به زنا نسبت دادن زنان. سوم: خوردن هرچه مست‌کننده باشد. چهارم: حدّ کسی که دزدی کرده باشد. پنجم: زکات. ششم: خمس. هفتم: نذر.

هشتم: کفّارات. نهم: مسلمان شدن. دهم: بالغ شدن. یازدهم: ولای عتق. دوازدهم: تعدیل و جرح. سیزدهم: عفو کردن از قصاص. چهاردهم: طلاق. پانزدهم: عدّه زنان.

شانزدهم: خلع. هفدهم: وکالت. هجدهم: وصیّت کردن به شخص غیرمال. نوزدهم: نسب. بیستم: دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد [۱]. بیست و یکم: دخول کردن با حیوان. بیست و دوم: کشتن آدمی که موجب قصاص باشد [۲] یعنی به عمد کشته باشد.

قسم پنجم: آنکه به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود،

قسم پنجم: آنکه به گواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک مرد با قسم ثابت می‌شود،

[۱]- ابر بودن و نبودن فرق ندارد بنابر اظهر. (نخجوانی، یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۰

و آن هرچیزی است که مال باشد یا غرض از او مال باشد، و آن هجده چیز است:

اوّل: دین و قرض. دوم: غصب. سوم: قراض. چهارم: بیع. پنجم: صُلح. ششم:

اجاره. هفتم: مزارعه. هشتم: مساقات. نهم: شرکت. دهم: رهن. یازدهم: وعده کردن [۱] در بیع. دوازدهم: وصیّت به مال. سیزدهم: خیارات. چهاردهم: شفعه.

پانزدهم: فسخ عقد کردن. شانزدهم: گرفتن مال کتابت. هفدهم: هبه معوّضه. هجدهم:

کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتها، و همچنین کشتن پدر پسر خود را، و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را، چه در این صورتها دیت ثابت می‌شود. و خلاف است میانه مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص به این قسم گواهان ثابت می‌شود یا نه؟ اقرب آن است که به یک مرد و دو زن ثابت می‌شود. [۲] [و نیز خلاف است در وقف، اقرب آن است که هر گاه وقف خاصّ باشد ثابت می‌شود.] «۱»

قسم ششم: آنکه به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هردو ثابت می‌شود،

قسم ششم: آنکه به گواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هردو ثابت می‌شود،

و قاعده در آن آنست که در هرموضعی که اطّلاع مردان برآن دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافی است، و آن هشت چیز است:

اوّل: بکارت. دوم: زائیدن. سوم: آواز کردن طفل در وقت زائیدن. چهارم: عیوب باطنی زنان. پنجم: رضاع برقول قوی. ششم: وصیّت به مال چه وصیّت به مال، به‌گواهی چهار زن ثابت می‌شود، و به گواهی دو زن نصف وصیّت، و به‌گواهی سه زن سه ربع وصیّت. و آیا به‌گواهی یک مرد نصف وصیّت ثابت می‌شود؟ مجتهدین را در این خلاف است. و اشکال در خنثی اقوی است. و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیّت به مال کرده آیا جایز است که او وصیّت را در گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه

[۱]- یعنی اجل در ثمن یا مثمن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] در آزادی و قصاص تأمّل است، بلکه در باب قصاص خواهد آمد که به یک مرد و دو زن‌ثابت نمی‌شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) آنچه در بین علامت است در بعض از نسخه‌ها نیست.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۱

ربع آن را که موافق اصل وصیّت باشد بگوید؟ میانه مجتهدین در این خلاف است.

هفتم: انقضای عدّه. [۱] هشتم: حیض و نفاس.

قسم هفتم: آنکه به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود [۲]

قسم هفتم: آنکه به گواهی پنجاه کس ثابت می‌شود [۲]

چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد به‌قول بعضی از مجتهدین «۱».

قسم هشتم: آنکه به گواهی یک کس ثابت می‌شود

قسم هشتم: آنکه به گواهی یک کس ثابت می‌شود

چون عزل وکیل، چه هر گاه وکیل را به‌گواهی یک مرد عادل ظنّیّ حاصل شود عزل ثابت می‌شود، چنانچه در بحث وکالت مذکور شد [۳] و چون دیدن ماه به‌قول سلّار که او در اوّل ماه یک گواه عادل کافی می‌داند [۴] «۲».

قسم نهم: آنکه به قسم تنها ثابت می‌شود

قسم نهم: آنکه به قسم تنها ثابت می‌شود

چون کشتن، چه مدّعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم می‌خورند تا کشتن ثابت می‌شود.

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می‌شوند

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که به شیاع ثابت می‌شوند

به مذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی می‌دانند [۵] و شیاع اخبار جماعتی

---

[۱] گذشت که در عدّه معتبر است گواهی دو مرد. (یزدی)

[۲] یعنی شیاع مفید علم عادی، و آن به حسب بلاد و مقامات تفاوت می‌کند. (دهکردی)

[۳] و مذکور شد احتیاط در آن نیز. (صدر)

[۴] و اظهر عدم کفایت است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۵] کفایت آن مشکل است. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۱۸۳. شیخ طوسی، مبسوط ۱: ۲۶۷ و نهایه ۱: ۳۹۱. ابن برّاج، مهذّب ۱: ۱۸۹. حلبی، کافی: ۱۸۱. ابن حمزه، وسیله: ۱۴۱.

(۲) سلّار، مراسم: ۹۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۲

است که حاکم شرع را به آن ظنّ غالب حاصل شود. و در ذکر تفصیل حقوقی که به‌شیاع ثابت می‌شود میانه مجتهدین خلاف است، بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده‌اند:

اوّل: نسبت به پدر و مادر. دوم: مردن شخصی. سوم: ملک مطلق. چهارم: وقف و صدقات. پنجم: نکاح. ششم: آزادی و بندگی. هفتم: ولایت از قبل امام.

و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور، پانزده چیز دیگر را به شیاع ثابت می‌دانند:

اوّل: عزل. دوم: ولای عتق. سوم: رضاع. چهارم: ضرر رسانیدن به زن. پنجم:

تعدیل گواه. ششم: جرح کردن گواه. هفتم: مسلمان بودن. هشتم: کافر بودن. نهم: رشید بودن. دهم: سفیه بودن. یازدهم: حامله

بودن. دوازدهم: زائیدن. سیزدهم: وصایت.

چهاردهم: آزاد بودن. پانزدهم: تهمت در کشتن شخصی دیگر را.

و بعضی از مجتهدین زیاده براین بیست و دو چیز، پنج چیز دیگر ذکر کرده‌اند:

اوّل: غصب کردن. دوم: دین. سوم: آزاد کردن بنده. چهارم: مفلس بودن. پنجم:

دیدن ماه. [۱]

فصل پنجم در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می‌شود

فصل پنجم در تفصیل حقوقی که به گواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان ثابت می‌شود

و این قسم را گواهی برگواهی‌می گویند. و آیا در این قسم گواهی دادن زنان برگواهی مردان مقبول است یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که مسموع نیست [۲] و اگرچه در جاهایی باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد، و به این قسم گواهی یازده چیز ثابت می‌شود:

---

[۱] ثبوت این امور به شیاع محلّ تأمّل است و مراعات احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی)

* ثبوت این امور به شیاع سوای معدودی از آنها معلوم نیست. (صدر)

[۲] وهو الاحوط. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۳

اوّل: قصاص. دوم: طلاق. سوم: نسب. چهارم: آزادی. پنجم: قرض و دین. ششم:

عقود. هفتم: عیوب زنان. هشتم: زائیدن. نهم: آواز کردن طفل در وقت زائیدن. دهم:

وکالت. یازدهم: وصیّت کردن به مال و غیر آن. و قاعده کلّیه در این قسم آن است که هرچه حقّ‌الناس است به این گواهی ثابت می‌شود امّا حقّ اللّه ثابت نمی‌شود.

و گواهی دادن این قسم گواهان مشروط به چهار شرط است:

اوّل آنکه: می‌باید که گواهان فرع آن قول را از گواهان اصل بشنوند و برهریک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند، پس اگر برهریک از گواهان اصل دو گواه [۱] فرع گواهی ندهند مسموع نیست.

دوم آنکه: گواهان اصل حاضر نباشند مثل آنکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد، چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست. [۲]

سوم آنکه: شروطی که در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد، پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست.

چهارم آنکه: گواهان اصل را معیّن سازند در وقت گواهی دادن به آنکه نام ایشان را ذکر کنند، پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست. و اگر گواهان فرع برگواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلاف است، اصحّ آن است که گواهی گواهان فرع در این صورت مسموع نیست. [۳] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است، و با مساوی بودن در عدالت گواهی ایشان مسموع نیست. و بعضی برآنند که با مساوی بودن گواهی

---

[۱]- و کفایت می‌کند دو گواه هرگاه بر هر یک گواهی دهند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۳] وهو الاحوط. (تویسرکانی)

* هرگاه انکار ایشان قبل از حکم باشد، و امّا انکار بعد از حکم پس اثر ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۴

ایشان مسموع است. و مراتب این قسم گواهی دادن سه است:

اوّل: اعلام، و آن چنان است که گواهان اصل به‌گواهان فرع بگویند که: گواه باشید برآنکه ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان‌کس مبلغی دارد.

دوم آنکه: گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند.

سوم آنکه: گواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند. و در قسم سوم میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که مسموع است.

و گواهان در قسم اوّل چنین ادای شهادت کنند که: گواه گرفته‌اند ما را فلانیان، و در قسم دوم: شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند، و در قسم سوم:

شنیدیم که فلانیان چنین می گفتند

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۵

باب هفدهم در اقرار کردن و وصیّت نمودن و در آن دو مطلب است:

مطلب اوّل در اقرار کردن

فصل اوّل: در اقرار به حقّ کردن

فصل اوّل: در اقرار به حقّ کردن

و شروط آن چهارده است:

اوّل آنکه: اقرارکننده بالغ باشد، چه اقرار غیربالغ صحیح نیست. امّا اقرار [۱] به‌بلوغ به‌احتلام با امکان آن صحیح است [۲] بدون گواه و قسم، امّا اگر اقرار به بلوغ به سال کند در این صورت تا به گواه ثابت نسازد مقبول نیست.

دوم آنکه: عاقل باشد، چه اقرار دیوانه صحیح نیست. و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیردیوانگی صحیح است.

سوم آنکه: اقرار را به چیزی معلّق نسازد، چون موت زید و شهادت عمرو، پس اگر معلّق سازد صحیح نیست. و صحیح است اقرار کردن به‌صیغه عربی و فارسی و غیر آن

---

[۱]

.- اقرار بودن به اعتبار حقوقی است که بر بلوغ ثابت است، و ظاهر اصحاب عدم فرق است‌بین صبی و جاریه در این مسأله، چنانچه ظاهر اصحاب عدم فرق است در حقوق مترتّب بر بلوغ بین راجع بر نفع یا ضرر خود یا اجنبی از این جهت مسأله محلّ اشکال است اگر اصل قبول مطلقاً محلّ اشکال نباشد. (نخجوانی)

[۲] مشکل است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۷

چهارم آنکه: قصد اقرار کند، چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد- چون مست و خفته و سهوکننده و غلطکننده- صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر مستی مست به‌سبب خوردن عین حرامی‌باشد اقرارش صحیح است، و به اقرار خود مؤاخذ است «۱».

پنجم آنکه: اقرارکننده آزاد باشد، چه اقرار بنده به آنچه تعلّق به مولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست، بلکه آنچه اقرار به مال [۱] از او واقع می‌شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید، امّا اگر بنده از آقا مأذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلّق است پس اگر اقرار به چیزی از او واقع شود که متعلّق به‌تجارت باشد صحیح است. [۲] وهمچنین صحیح است اقرار او به چیزی که غیرمال باشد چون طلاق زوجه.

ششم آنکه: مختار باشد، پس اقرار کسی که او را به اکراه برآن دارند صحیح نیست.

هفتم آنکه: جایزالتصرّف باشد، پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح [۳] صحیح نیست، و همچنین اقرار مفلسی که حاکم شرع به‌واسطه قرضخواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست امّا در دین صحیح است، و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی با تهمت بر ورثه صحیح نیست [۴] امّا اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی [۵] باشد از اصل بیرون می‌رود.

هشتم آنکه: کسی که اقرار جهت او می‌کند می‌باید که اهلیّت آن داشته باشد که

---

[۱]- بلکه غیر مال نیز علی اشکال. (نخجوانی، یزدی)

[۲] در آن قدری که مأذون بوده است. (یزدی)

[۳] و نحو اینها از غیر مالیات. (نخجوانی، یزدی)

[۴] عدم صحّت اقرار در زیاده بر ثلث محلّ تأمّل است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۵] در وارث نیز با تهمت ازید از ثلث صحیح نیست. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۶: ۴۷ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۸

جهت او چیزی اقرار کند، چه اگر برای ملک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست.

و اگر جهت چاروائی اقرار کند در آن خلاف است [۱] بعضی از مجتهدین گفته‌اند که:

احتمال بطلان دارد، و احتمال استفسار دارد- یعنی سبب آن را از او بپرسند- پس اگر گوید به سبب آن [۲] بعضی گفته‌اند که: به مالک او متعلّق است. و اقرب استفسار است، پس اگر تفسیر کند به ارش جنایت برشخصی آن را از او قبول می‌کنند واگرچه تعیین آن نکند برقول اقرب، و طلب تعیین از او می‌کنند، و احتمال بطلان نیز در این صورت [۳] می‌رود. و اگر اقرار کند جهت بنده‌ای منصرف به‌مولای او می‌شود، و اگر جهت مسجدی یا مدرسه‌ای اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیّت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است، و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است امّا آن اقرار درست است برقول بعضی از مجتهدین، و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل می‌دانند. [۴] و اگر جهت حمل اقرار کند همچنین است، و اگر مرده بیفتد باطل است [۵] اگر منسوب وصیّت کرده باشد، و از باقی ورثه است اگر نسبت به ارث داده باشد. و اگر حمل متعدّد باشد قسمت کنند به طریق

میراث اگر وصیّت نباشد، چه در وصیّت با عدم تنصیص به‌زیاده ونقصان همه مساویند.

نهم آنکه: کسی که جهت او اقرار می کند تکذیب اقرار کننده نکند، چه اگر تکذیب

[۱]- در اقرار بهائم محتاج به تأمّل است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی بگوید بر من فلان مقدار است به سبب این چاروا، بعضی گفته‌اند که این اقرار است ازبرای مالک چون محتمل است جنایتی بر او وارد آورده باشد یا از او منتفع شده باشد، و بعضی گفته‌اند چون محتمل است که به سبب آن چاروا جنایت بر شخص دیگری وارد آورده باشد غیر از مالک و خود آن چاروا، پس باید استفسار کنند. (یزدی)

[۳] احوط تصالح است و تراضی مطلقاً. (صدر)

* یعنی صورت عدم تعیین. (یزدی)

[۴] این قول اظهر است. (دهکردی، یزدی)

[۵] بطلان در ماعدای ارث محلّ تأمّل است، چون محتمل است که اشتراط تولّد او حیّاً در ملکیّت مختصّ به ارث باشد از جهت نصّ خاصّ، لکن ظاهر کلمات فقهاء اشتراط مطلق ملکیّت است به تولّد حیّاً. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۳۹

او کند مستحقّ چیزی نمی‌شود مگر آنکه بعد از تکذیب تصدیق کند یا آنکه تکذیب او اقرار را آزادی غلام را لازم داشته باشد، چه برقول شیخ اگر شخصی بنده‌ای را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد می‌شود. [۱]

دهم آنکه: آنچه به آن اقرار می کند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد، پس اگر به جهت مسلمانی به خوک یا شراب یا جهت کافری به مصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست. و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت آخر را جایز داشته‌اند و گفته‌اند که: حاکم شرع ایشان را به فروختن آنها جبر می کند. [۲]

یازدهم آنکه: آنچه به آن اقرار می کند باید چیزی باشد که صلاحیت مملوک بودن داشته باشد، پس اگر اقرار کند به آزادی جهت غلام کسی صحیح نیست. و همچنین اگر اقرار به فضله انسان یا پوست مرده کند، مگر آنکه پوست را جهت حلال‌داننده مرده اقرار کند، چه در این صورت صحیح است. و اگر اقرار کند جهت شخصی به حبّه‌ای از گندم یا پوست جوزی لازم است که به آن‌کس بدهد و اگرچه آن را مال نگویند.

دوازدهم آنکه: آن چیز ملک اقرارکننده نباشد [۳] پس اگر گوید که مِلک من از فلان است صحیح نیست.

سیزدهم آنکه: چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد، پس اگر کسی را به‌حسب شرع ثابت شده باشد که چیزی براو وقف کرده باشند و او آن چیز را به‌جهت غیری اقرار کند صحیح نیست.

چهاردهم آنکه: چیزی که اقرار به آن می کند می‌باید که در دست او [۴] باشد، پس اگر اقرار به مال غیر کند صحیح نیست.

[۱] با فرض معلوم بودن اینکه بنده است، حکم به آزادی مشکل است. (یزدی)

[۲] قول آن بعض اظهر است. (دهکردی، یزدی)

[۳] یعنی اسناد به ملکیّت خود ندهد. (یزدی)

[۴] اگر اقرار به چیزی کند که در دست غیر است از برای دیگری مأخوذ است به اقرار خود هرگاه‌درید او بیاید. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۰

فصل دوم: در اقرار کردن به خویش بودن

فصل دوم: در اقرار کردن به خویش بودن

بدان‌که شروط اقرار به خویشی کردن زیاده برآنچه مذکور شد سه چیز است:

اوّل: ممکن باشد الحاق به مقرّبه، پس اگر اقرار کند به بنوّت معروف به‌نسبی یا به بنوّت بزرگتر از خود یا مساوی به خود یا کمتر از خود که عادت برآن جاری نباشد باطل است، و همچنین باطل است اقرار به نسب کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولدالزنا و ولداللعان و اگرچه در این صورت فرزند میراث می‌برد. و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلاف است که اقرار به این از قبیل تعقیب اقرار به‌منافی است که قبول نمی‌کنند و اوّل آن را قبول می‌کنند یا اصلا باطل است.

دوم: تصدیق مقرّبه در غیر ولد صغیر و مجنون و میّت [۱] چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد. و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوّت صحیح است و تعدّی نمی‌کند از متصادقان به‌ورثه ایشان.

سوم: عدم منازعت در نسب، پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار به‌گواه است. و اگر عمّ اقرار کند به برادری مال میّت را به برادر می‌دهند، و اگر زوجه اقرار کند به ولدی و برادران تصدیقش کنند مال را به فرزند می‌دهند، و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت یک [۲] نصیب خود را به او می‌دهند. و اگر برادران گویند که فرزندی هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران به او می‌دهند. و اگر فرزند به فرزند دیگر اقرار کند نصف را به او می‌دهند، و اگر هردو به ثالثی اقرار کنند ثلث را به او می‌دهند، و با عدالت هردو نسب و میراث هردو ثابت می‌شود.

فصل سوم: در احکام اقرار کردن

فصل سوم: در احکام اقرار کردن

بدان‌که هر گاه شخصی برای شخصی به مال معیّنی اقرار کند لازم است بر او دادن آن مال به آن شخص، و هر گاه اقرار کند به چیزی مجهول تعیین آن برمتعارف بلد

---

[۱]- حکم در مجنون و میّت خالی از اشکال نیست، هر چند مشهور است. (یزدی)

[۲] یعنی نصف ربع را به او می‌دهد. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۱

اقرارکننده است، و هر گاه متعدّد باشد به آنچه غالب باشد در استعمال [۱] و اگر غالب نباشد تعیین آن به اقرارکننده تعلّق دارد. و هر گاه اقرار به مجهول [۲] کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرارکننده را به تفسیر آن، مثل آنکه اقرار کند به مال یا به شیئ یا مال بسیار یا مال عظیم [۳] یا کثیر یا نفیس، به شرط [۴] آنکه آن را در عُرف مال گویند، پس در این صورت اگر اقرار [۵] به پوست بادام یا حبّه از گندم کند صحیح نیست. و شیخ طوسی رحمه الله گفته که: مراد به‌مال کثیر هشتاد است، زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمّه معصومین صلوات‌اللّه علیهم اجمیعن به هشتاد تفسیر کرده‌اند «۱».

و در این قول اشکال است چه این حدیث در نذر کردن واقع شده، و حمل اقرار بر نذر کردن قیاس است. و اقرار مجهول برپانزده وجه است [۶]:

اوّل: اقرار کردن به شیئ و آن بر اعّم از مال است، پس اگر آن را به حدّ قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آن را قبول می‌کند، و اگر به سرگین نجس تفسیر کند قبول نمی‌کند، و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته‌اند. [۷] «۲»

دوم: اقرار به مال، پس آنچه آن را در عرف مال گویند بر او لازم است و اگرچه

[۱]- به شرط آنکه عرفاً آن غالب فهمیده شود بدون قرینه. (دهکردی، یزدی)

* معیار در اقرار ظهور لفظ و کلام اقرار کننده است که کاشف از مراد اوست، اگر چه به حسب قراین‌عامّه یا خاصّه بوده باشد و غلبه در استعمال من حیث هو یکی از اسباب ظهوراست. (صدر)

[۲] یعنی مجهولی که متعارف بلد مقرّ نداشته باشد. (دهکردی، یزدی)

[۳] در بسیار و عظیم و کثیر و نفیس باید صدق این عناوین کند. (دهکردی، یزدی)

[۴] این شرط در اقرار به شیء من حیث هو معلوم نیست. (صدر)

[۵] یعنی تفسیر. (یزدی)

[۶] مناط در همه مذکورات انفهام و صدق عرفی است. (یزدی)

[۷] اگر قابل تعلّق حقّ اختصاص با او است، فرمایش بعضی از مجتهدین بعید نیست. (صدر)

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۶ و خلاف ۳: ۳۵۳، مسأله ۱. کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸ حدیث ۱.

(۲) علّامه حلّی، تذکره ۲: ۱۵۱. شهید اوّل، دروس ۳: ۱۳۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۲

قلیل باشد، پس اگر مال نباشد چون سرگین نجس داخل نیست. و آیا تفسیر مال به حبّه گندم جایز است یا نه؟ در آن خلاف است، چنانچه مذکور شد. [۱]

سوم: اقرار به اسمای اجناس چون زیت و ذهب و فضّه، و قول قول مقِرّ است در تفسیر اینها با قسم. [۲]

چهارم: اقرار به صیغه جمع، و آن را حمل می‌کنند بر سه یا بیشتر. و اگر گوید که:

من از این اقرار دو می‌خواستم که اقلّ جمع منطقی است، در آن خلاف است، اقرب آن است که قبول می‌کنند با قسم. [۳]

پنجم: اقرار به صیغه عدد چون صد و هزار، و تفسیر آن تعلّق به مقرّ دارد و اگرچه تفسیر به حبّه گندم [۴] کند.

ششم: ابهام در صله، چون: «لَهُ عَلَيَّ مِنْ واحِدٍ الی عَشَرَةٍ» یعنی فلانی راست برمن از یک تا ده، چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نُه دارد و احتمال پنجاه وپنج «۱» نیز دارد.

هفتم: ابهام در وصف، چون: «لَهُ عَلَيَّ دِرْهَمٌ ناقِصٌ» و همچنین اگر گوید: «لَهُ عَلَيَّ مالٌ عَظيْمٌ جَليْلٌ نَفيْسٌ».

هشتم: ابهام در جزو چون نصف مثلًا، و تفسیر می‌کنند به نصف آنچه متموّل

[۱] ظاهر کلام سابق ترجیح عدم جواز بود. (صدر)

[۲] قسم احوط است. (تویسرکانی)

* التزام به قسم مشکل است. (صدر)

** یعنی قسم بر نفی ازید هرگاه نزاع در تعیین مقدار باشد یا بر نفی آنچه مقرّله ادّعا کند هرگاه نزاع در تعیین شخص یا نوع یا صنف باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] احوط عدم قبول است. (تویسرکانی)

* گذشت که التزام به قسم مشکل است. (صدر)

[۴] حبّه گندم بعید است مگر به قرائن خاصّه. (صدر)

(۱) جمع عدد ۱+/ ۲+/ ۳+/ ۴+/ ۵+/ ۶+/ ۷+/ ۸+/ ۹+/ ۱۰/ ۵۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۳

باشد. و اگر اقرار کند به درهمیو نصفی بعضی از مجتهدین می گویند که: نصف راجع به درهم می‌شود «۱».

نهم: ابهام به‌کذا، پس اگر گوید: «لَهُ عَلَیَّ کَذا» مثل آن است که بگوید: «لَهُ عَلَیّ شـیء» پس اگر بگوید: «له علیّ کَذا دِرْهَمٌ» به رفع یـا نصب یا جرّ اقرب آن [۱] است که مراد واحـد است چه رفع به بـدلیّت است و نصب به تمییز و جرّ به اضـافه و در جرّ بعض درهم نیز احتمال دارد. و بعضی گفته‌اند که: در نصب احتمال بیست دارد و در جرّ احتمال صد دارد چه اقلّ عددی که ممیّز در آن مجرور است صد است. و اگر «کَذا کَذا دِرْهَمٌ باشد مثل اوّل است در حالت نصب و جرّ. و بعضی برآنند که در نصب احتمال یازده دارد، و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است «۲».

) دهم: ابهـام به‌عطف وماننـد آن، چون: «لَهُ عَلَیَّ دِرْهَمٌ وَدِرْهمٌ وَدِرْهمٌ» چه احتمـال دارد که مراد سه درهم باشـد، و اگر گویـد که: مراد به ثالث تأکید ثانی است صحیح است و اگر گوید: مراد به ثانی تأکید اوّل است صحیح نیست. [۲]

یـازدهم: ابهام به ظرفیّت و ماننـد آن، چون: «لَهُ زَیْتٌ فیْ جُرةٍ اوْ سَـمْنٌ فیْ عَکَةٍ اوْ قُماشٌ فیْ عَیْبَـةٍ اوْ الْفٌ فیْ صُـنْدُوْقٍ» ظرف داخل نیست. وبعضی از مجتهدین [۳] گفته‌اند که: هرچه بی‌ظرف‌نمی‌باشد اقرار به‌آن اقرار به‌ظرف آن‌است، واقراربه‌چاروا اقراربه‌زین

[۱]- اولی و احوط اقتصار در این صور است به قدر متیقّن الّا با علم به قصد. (تویسرکانی)

* معلوم نیست، پس اقرب آن است که با ظاهر نبودن لفظ در چیزی اقتصار به قدر متیقّن نمایند و چنین است حرف عطف در حالت نصب. (صدر)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

[۳] این قول احوط است از برای مقرّ. (تویسرکانی)

(۱) علّامه حلّی، تذکره ۲: ۱۵۴ و قواعد ۲: ۴۲۲. محقّق ثانی، جامع المقاصد ۹: ۲۶۴ و ۲۶۵. شهیدثانی، مسالک ۱۱: ۴۴.

(۲) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۱۳ و خلاف ۳: ۳۶۵، مسأله ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱. ابن حمزه، غنیه: ۲۷۳. علّامه حلّی، ارشاد ۱: ۴۱۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۴

اواست «۱» امّا اقرار به‌بنده‌ای که عمامه بر سر وجامه در بردارد اقرار به‌عمامه وجامه‌نیست.

دوازدهم: ابهـام در اعیان [۱] چون: «لَهُ هـذَا الثَّوْبَ اوْ هـذَا الْعَبْـدَ» مطالبه تعیین می کند، پس با تعیین اگر مُقرّله منکر باشد سوگندش می‌دهند [۲] و انتزاع می کند حاکم مُقرّبه را یا در دست مقرّ می گذارد، پس اگر مُقرّله تصدیق کند بعد از انکار قبول می کند.

سیزدهم: ابهـام مسـتخرج، و آن به‌طریق اسـتخراج مجهول است، و این وقتی معتبر است که مقرّله عالم باشـد به آن عبارت، پس اگر عـامی‌را تلقین کننـد حکم برآن مترتّب نمی‌شود، مثلًا به‌طریق جبر و مقـابله اگر گویـد: زیـد را برمن مالی است و نصف مال عمرو، عمرو را برمن مالی است و نصف مال زید، پس مال هریک به‌طریق جبر و مقابله چهار است و به هریک از ایشان شـش می‌باید داد. و در تفسیر جنس رجوع به اقرارکننده باید کرد.

چهاردهم: ابهام ممکن الاسـتخراج به حساب و رجوع به مُقرّ کنند [۳] چون: «لَهُ عَلَیَّ مِنَ الفِضَّةِ بِوزْنِ هـذِهِ الصَّخْرَةِ اوْ بِقَدْرِ ثَمَن عَبْد زَیْدٍ».

پانزدهم: ابهام از حیثیت عموم، چنانچه گوید: زید راست جمیع آنچه در دست من است. و اگر گوید: فلان شخص را برمن زیاده از

مال فلان است، او را زیاده از قدر مال او باید داد، و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش می‌دهند. و اقرار به عین و دین صحیح است، پس اگر گوید که: دین یا عینی که بردمّه بکر است تعلّق به‌زید دارد و نام من در تمسّك عاریت است، صحیح است. و اگر گوید: مرا بر توست هزار، و او در جواب گوید: بلی، یا نعم، یا اجَل، یا من مُقرّم به آن، در این صورت

---

[۱]- تمام مطلب این وجه معلوم نشد، گویا نسخ مغلوط بوده. (صدر)

[۲] یعنی سوگند می‌دهند مقرّ را بر نفی آنچه مقرّ له تعیین می‌کند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] یعنی رجوع به مقرّ کنند در اخذ معادل وزن صخره مشار الیه یا معادل ثمن عبد. (دهکردی)

---

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۶: ۵۲ به ابن جنید نسبت داده است. ابن قدامه در مُغنی ۵: ۳۰۱ و ۳۵۲ به ابوحنیفه نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۵

هزار براو لازم است. و اگر در جواب گوید: وزن کن یا نقد کن، یا گوید که: من مقرّم و نگوید: مقرّم به آن، در این‌صورت لازم نیست، چه در عرف در دو صورت اوّل احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال [۱] آن دارد که من مقرّم به آن حقّ جهت تو یا دیگری.

فصل چهارم: در منافی اقرار

قسم اوّل: مقبول

قسم اوّل: مقبول

به دو شرط:

اوّل: بعد از اقرار کردن به چیزی استثنای زیاده برآن یا مساوی آن نکند بلکه به‌کمتر از آن استثنا کند، مثل آنکه بگوید: فلانی راست برمن ده درهم الّا دو درهم، چه در این صورت اقرار به هشت درهم کرده.

دوم آنکه: استثنا متّصل باشد، چنانکه اگر در مثال مذکور بی‌فاصله گوید: الّا دو درهم، صحیح است، امّا اگر بعد از مدّتی استثنا کند صحیح نیست. و استثنا از اثبات نفی است به‌اجماع، و از نفی اثبات، خلاف مر ابوحنیفه را که او براین رفته که استثنا از نفی اثبات نیست. و اگر استثنا متعدّد باشد به حرف عطف یا آنکه استثنای سوم زیاده از دوم باشد هردو استثنا از اوّل بیرون می‌روند، مثل آنکه گوید: فلانی راست برمن ده درهم الّا سه درهم و الّا سه درهم، یا فلانی راست بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم، پس در این دو صورت چهار درهم اقرار کرده. و اگر به حرف عطف نباشد

---

[۱]- این احتمال خالی از بعد نیست عرفاً زیرا که ظاهر از آن اقرار است به حقّ از برای متکلّم. (تویسرکانی)

* در دو صورت اوّل دور نیست قرینه نوعیّه باشد بر استهزاء، ولی در صورت آخر بعید است، بلکه ظاهراً اقرار است از برای گوینده، پس فرقی میان گفتن به آن و نگفتن آن به نظر نمی‌رسد. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۶

و استثنا از جنس باشد صحیح است به شرط آنکه مستغرق نباشد. و اگر استثنا به تردید باشد مثل آنکه گوید: فلانی راست برمن ده درهم الّا سه درهم یا چهار درهم صحیح است، و در این دو احتمال است چه احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد. [۱] و اگر

گوید: فلانی راست برمن درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین در این قول خلاف است، اقرب آن است [۲] که اقرار به یک درهم کرده مگر آنکه گوید: مراد من دو درهم است.

و اگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه گوید: فلانی راست بر من ده درهم وجامه‌ای الّا درهمی میانه مجتهدین در این خلاف است، بعضی از ایشان براین رفته‌اند که عاید به جمله اخیر است، و بعضی گفته‌اند که: عاید به هردو جمله است. [۳]

قسم دوم: مردود

قسم دوم: مردود

مثل آنکه گوید: فلانی راست برمن هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده‌ام، یا اقرار کند جهت مسلمانی به شراب یا خوک، چه در این صورت منافی اقرار مقبول نیست. [۴]

مطلب دوم در وصیّت نمودن

فصل اوّل: در وصیت کردن به مال و شروط آن

فصل اوّل: در وصیت کردن به مال و شروط آن

بدان که وصیّت، مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین یا منفعتی بعد از

---

[۱]- پس قدر متیقّن اقرار به شش است. (صدر)

[۲] معلوم نیست. (صدر)

[۳] و بعضی اگر بگویند: عاید به اوّل است نیز مانع ندارد. (صدر)

[۴] اگر عرفاً کلام واحد باشد عدم قبول مطلقا معلوم نیست. (صدر)

* مقامات مختلف است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۷

مردن [۱] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: وصیّت مسلّط ساختن شخصی است برتصرّف در چیزی بعد از مردن «۱». و شروط آن دوازده است:

اوّل: ایجاب، چون «أوْصیْتُ لِفُلانٍ بِکَذا أوِ افْعَلُوا کَذا بَعْدَ وَفاتیْ» یعنی وصیّت کردم جهت فلان شخص به فلان چیز مثلًا، یا آنکه گوید که: فلان مبلغ به تصدّق دهید و به‌فلان مبلغ حجّ اجاره کنید بعد از وفات من، و آنچه بدینها ماند. و صیغه عربی در وصیّت لازم نیست و اگرچه قادر برآن باشد. و وصیّت گنگ و کسی‌که از نطق عاجز باشد به‌اشاره و کنایت است. و اگر قادر برنطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل به آن واجب نیست [۲] واگرچه در حال نوشتن او حاضر باشند. [۳]

دوم: قبول کسی‌که وصیّت برای او می‌کند خواه به لفظ باشد چون «قَبِلْتُ» و خواه به فعل باشد چون تصرف کردن در آن، و این در جایی شرط است که محصُور باشد، امّا در غیر محصور چون فقرای بنی‌هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست. و در قبول اتصال به ایجاب شرط نیست، پس اگر بعد از ایجاب به زمانی یا بعد از وفات واقع شود صحیح است، و بعضی از مجتهدین [۴] گفته‌اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از

---

[۱]- اولی این است که تعریف شود وصیّت به اینکه تصرّفی است متعلّق بمابعد الوفاة در چیزی که از برای او است تصرّف در آن. (تویسرکانی)

* وصیّت یا تملیکی است و آن مالك گردانیدن کسی است چیزی را بعد از مردن، یا عهدی است و آن سفارش کردن است به تصرّفی بعد از مردن مثل آنچه نقل کرده است از بعض از مجتهدین. (دهکردی، یزدی)

[۲] عدم وجوب منسوب به مشهور است، ولی معلوم نیست. (صدر)

* مراعات احتیاط کند. (نخجوانی، یزدی)

[۳] اعتبار لفظ با قدرت مشهور است من الاصحاب، لکن دلیل واضحی بر آن مطّلع نشدیم ولکن شبهه نیست در اینکه این قول موافق با احتیاط است. (تویسرکانی)

[۴] این قول ضعیف است. (تویسرکانی)

* اگر مراد بعضی از مجتهدین آن است که لازم نیست، چنین است که فرموده‌اند. (صدر)

---

(۱) محقّق، مختصر نافع: ۱۶۳. شهید اوّل، لمعه: ۱۶۷. فاضل مقداد، تنقیح ۲: ۳۵۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۸

وفات «۱» و اگر ردّ کرده باشد وصیّت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع می‌تواند کرد و قبول کرد؟ خلاف است، مشهور آن است که جایز است. [۱] امّا اگر بعد از وفات و پیش از قبول ردّ کند باطل است [۲] و اگر بعد از قبول و بعد از قبض ردّ کند لغو است [۳] به اجماع. و اگر بعد از قبول و پیش از قبض ردّ کند خلاف است. [۴] و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول می‌رسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از مردن موصی [۵] و بعضی از مجتهدین برآنند که در این صورت وصیّت باطل است، و بعضی گفته‌اند که: اگر غرض موصی تعلّق به میّت داشته باشد باطل می‌شود و اگر نه صحیح است، و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلّق به وارث او می‌گیرد، و اگر پیش از او بمیرد باطل است. و در قبول و ردّ ورثه موصی له حکم او دارند. و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع به ورثه موصی می‌شود، و بعضی گفته‌اند که: به امام می‌رسد. [۶] «۲»

سوم آنکه: موصی بالغ باشد [۷] چه وصیّت طفل صحیح نیست. و در وصیّت طفل ممیّز و طفلی که ده ساله باشد خلاف است، بعضی [۸] از مجتهدین گفته‌اند که: وصیّت

---

[۱]- خالی از اشکال نیست.

[۲] و همچنین هرگاه بعد از قبض و پیش از قبول ردّ کند در صورتی که قبض او به عنوان قبول‌نباشد. (یزدی)

[۳] یعنی ردّ او لغو است. (یزدی)

[۴] اقوی صحّت وصیّت است. (تویسرکانی)

* اظهر لغویّت ردّ است در این صورت نیز. (دهکردی، یزدی)

[۵] اقوی قول اوّل است. (تویسرکانی)

[۶] محلّ تأمّل و محتاج به تفصیل است. (صدر)

[۷] احوط اعتبار بلوغ است مطلقا. (تویسرکانی)

[۸] قول این بعض خالی از قوّت نیست. (یزدی)

(۱) ابن‌زهره، غنیه: ۳۰۶. علّامه‌حلّی، مختلف ۶: ۳۳۸ و قواعد ۲: ۴۴۴، محقّق ثانی، جامع المقاصد ۱۰: ۱۰.

(۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۱۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۴۹

ده ساله «۱» در ابواب البرّ صحیح‌است «۲» وبعضی گفته‌اند که: اگر مرد است وصیّت هشت ساله صحیح است، و اگر زن است هفت ساله «۳».

) چهارم آنکه: عاقل باشد، چه وصیّت دیوانه صحیح نیست.

پنجم آنکه: رشید باشد [۱] پس وصیّت سفیه صحیح نیست [۲] مگر در ابواب البرّ و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح می‌دانند. و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم [۳] خوف مردن باشد، چه او نیز حکم سفیه دارد.

ششم آنکه: قصد کند، چه وصیّت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست.

هفتم آنکه: موصی له در حال وصیّت موجود باشد [۴] پس اگر وصیّت کند جهت حمل وجود او در حال وصیّت معتبر است، و اگر مشکوک [۵] باشد در وجود وصیّت او صحیح نیست. [۶]

هشتم آنکه: صحیح باشد که مالك شود- یعنی صلاحیّت مالك شدن چیزی داشته باشد- چه وصیّت جهت ملك و چاروا و دابّه صحیح نیست، مگر آنکه در دابّه قصد علف او کند.

نهم آنکه: موصی و موصی له آزاد باشند، چه وصیّت بنده جهت بنده صحیح

[۱]- احوط اعتبار رشد است مطلقا. (تویسرکانی)

[۲] محلّ تأمّل است در مالیات. (صدر)

[۳] هرگاه اوّل زخم بزنند و بعد از آن وصیّت کند، و امّا اگر اوّل وصیّت کرده باشد صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] این شرط در وصیّت تملیکیّه است نه عهدیّه. (نخجوانی، یزدی)

[۵] در مشکوک فیه محتمل است که مراعی باشد به وجود حین الوصیّه (تویسرکانی، صدر)

[۶] اگر بعد معلوم شود که موجود بوده صحیح است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: کمتر از ده سال.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۶۶۷. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۱۵۲. سلّار، مراسم: ۲۰۳. حلبی، کافی: ۳۶۴. ابن زهره، غنیه: ۳۰۵.

(۳) علّامه در مختلف ۶: ۳۹۱ به ابن جنید نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۰

نیست [۱] و اگرچه قایل به این شویم که بنده مالك چیزی می‌شود. و آیا وصیّتی که در حال رقّیت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه؟ در آن خلاف است، و اولی نفوذ است هرگاه وصیّت‌را برآزادی خود معلّق ساخته‌باشد. واگر موصی‌له بنده موصی باشد وصیّت اوصحیح‌است ومنصرف [۲] به آزادی اومی‌شود هرگاه ثلث مال موصی وفابه‌آن‌کند. [۳]

دهم آنکه: وصیّت بر موصی له جایز باشد، پس وصیّت برظالمان [۴] و نوشتن کتب ضلال و کافر [۵] حربی صحیح نیست و اگرچه ذی رحم باشد، و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته‌اند «۱». و وصیّت برجهودان صحیح است، و بعضی از مجتهدین مطلقاً جایز نمی‌دانند «۲». و در کسی که وصیّت می کند اسلام شرط نیست، پس وصیّت کافر جهت مسلمان به‌چیزی که مالك آن تواند

شد صحیح است، امّا اگر شراب جهت مسلمان وصیّت کند صحیح نیست.

یازدهم آنکه: وصیّت به چیزی باشد که مالک آن تواند شد، پس وصیّت به شخص آزاد و وقف و امّ ولد و گوشت میته و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست.

و همچنین وصیّت به شراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست، امّا اگر هردو جهود باشند صحیح است.

دوازدهم آنکه: ثلث مالی که در حال وفات باشد وفا به‌وصیّت کند، پس اگر به‌زیاده از ثلث مال باشد زیاده باطل است، مگر آنکه وارث اجازت دهد، و اجازت وارث بعد

---

[۱]- و همچنین وصیّت بنده برای آزاد و آزاد برای بنده غیر. (دهکردی، یزدی)

[۲] مطلقا معلوم نیست. (صدر)

[۳] و اگر کمتر از قیمت او باشد به همان قدر آزاد شود و در بقیّه سعی کند بنابر مذهب اکثر و اگر بیشتر از قیمت او باشد زیادی را به او دهند. (یزدی)

[۴] یعنی بر اعانتشان در ظلم. (دهکردی، یزدی)

[۵] اقوی جواز وصیّت است از برای کافر مطلقا اگرچه حربی باشد و اگرچه ذی رحم نباشد. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ‌مفید، مقنعه: ۶۵۳ و ۶۷۱. شیخ‌طوسی، نهایه ۳: ۱۴۷. ابن زهره، غنیه: ۳۰۷. ابن حمزه، وسیله: ۳۷۴.

(۲) ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۰۶. محقّق، شرایع ۲: ۲۵۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۱

از وفات موصی معتبر است به اجماع، و قبل از آن اعتبار [۱] دارد بنابرقول اکثر، و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را منع نموده‌اند «۱». و خلاف است میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در این صورت با تنفیذ آن چیز است که موصی وصیّت کرده یا به ابتدای عطیّه است. [۲]

فصل دوم: در اقسام وصیّت کردن و احکام مطلق وصیّت

فصل دوم: در اقسام وصیّت کردن و احکام مطلق وصیّت

بدانکه وصیّت بر چهار قسم است:

اوّل: وصیّت واجبه، چون وصیّت کردن جهت ادای حقوق واجب، خواه حقّ اللّه باشد و خواه حقّ الناس.

دوم: وصیّت مستحبّه، چون وصیّت کردن به مال کم، پس وصیّت به خمس مال کردن بهتر است از ربع، و ربع بهتر است از ثلث، و ثلث بهتر است از نصف. و بعضی از مجتهدین وصیّت به ثلث را با استغنای وارث بهتر می‌دانند، و اگر حال ورثه متوسّط باشد وصیّت ربع را بهتر می‌دانند، و خمس را با فقر بهتر می‌دانند «۲».

و چون وصیّت به شهادتین واقرار به نبوّت پیغمبر و امامت ائمّه علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده.

سوم: وصیّت حرام، چون وصیّت کردن به شراب و گوشت خوک و غیر آن.

چهارم: وصیّت مکروه، چون وصیّت کردن به مال بسیار و هر گاه وصیّت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه می‌کند مگر به تصریح کردن بر تفاوت،

[۱]- قول به اعتبار داشتن قبل از وفات چنانچه اکثر می گویند اصحّ است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] اقوی این است که اجازه تنفیذ وصیّت است. (تویسرکانی)

* اظهر تنفیذ است. (دهکردی، یزدی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۶۶۹ و ۶۷۰. سلّار، مراسم: ۲۰۳. ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۹۴.

(۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۷۵. علّامه حلّی، مختلف ۶: ۳۶۷. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۲

و در بعضی از احادیث [۱] صحیحه وارد شده که: وصیّت در عمّ و خال به طریق میراث است «۱» و جهت خویشان و موالی و مستحقّ زکات و سبیل اللّه به‌طریقی است که در بحث وقف مذکور شد. و وصیّت به مجهول و غیر موجود [۲] صحیح است، و تعیین آن بعد از وفات متعلّق به‌وارث است. پس اگر وصیّت به‌مال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن به‌وارث تعلّق دارد هر گاه ندانند از مورّث قدر معیّن را اراده کرده و اگر وصیّت کند به جزء [۳] از مال خود و مراد بجزو [۴] عشر است چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب از امام به حقّ ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده «۲» و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد به جزو سبع است «۳» و در بعضی دیگر آمده که ثلث است «۴» و در روایت صحیحه وارد شده که مراد به سهم ثمن است «۵» و در بعضی روایات ضعیفه سُدس وارد شده «۶» و شیٔ سدس است. و اگر وصیّت به مال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم

---

[۱]- این حدیث محمول است بر استحباب رضاء ورثه. (تویسرکانی)

* روایت منزل است بر جائی که مراد او علی کتاب اللّه باشد. (نخجوانی، یزدی)

[۲] غیر موجود مثل اینکه وصیّت کند بما تحمله المرأة بعد ذلك یا به آنچه درخت بار دهد بعداز این. (نخجوانی، یزدی)

[۳] مراعات احتیاط در وصیّت به جزء بین العشر و السبع مطلوب است و همچنین در وصیّت‌به سهم. (تویسرکانی)

[۴] اگر معلوم باشد که مراد او جزء شرعی است، و روایت منزّل بر این است و همچنین است در سدس و سهم. (یزدی)

---

(۱) من لا یحضره‌الفقیه ۴: ۱۵۴، حدیث ۵۳۵. کافی ۷: ۴۵، حدیث ۳. وسائل ۱۹: ۳۹۳، حدیث ۱.

(۲) کافی ۷: ۴۰، حدیث ۳. وسائل ۱۹: ۳۸۰، حدیث ۱.

(۳) ارشاد مفید ۱: ۲۲۱. وسائل ۱۹: ۳۸۲، حدیث ۶.

(۴) تهذیب ۹: ۲۰۹/ ۸۳۱. وسائل ۱۹: ۳۸۴، حدیث ۱۳.

(۵) ارشاد مفید ۱: ۲۲۱. وسائل ۱۹: ۳۸۸، حدیث ۷.

(۶) من‌لایحضره‌الفقیه ۴: ۲۰۴، حدیث ۵۴۷۵. معانی‌الاخبار: ۳۲۳. وسائل ۱۹: ۳۸۷، حدیث ۵ و ۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۳

است [۱] «۱» چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر «۲» که مذکور شد. و اگر کسی جهت شخصی شمشیری وصیّت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیّت به صندوق آنچه از اموال در آن باشد داخل است و همچنین در وصیّت کشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است [۲] «۳».

فصل سوم: در بیان وصی ساختن،

فصل سوم: در بیان وصی ساختن،

و آن والی گردانیدن شخصی است برای اخراج حقّی یا استیفای حقّی یا برطفل و مجنون و پدر و جدّ طفل بالاصاله مالك ولایت‌اند.

و وصیی که پدر و جدّ جهت طفل تعیین کنند صحیح است. و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است، و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمی‌تواند گرفت، و با اطلاق خلاف است، و مکاتبه صفّار [۳] از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤیّد جواز است.

و شروط وصیّ هشت است:

اوّل آنکه: عاقل باشد، پس وصیّ گردانیدن دیوانه صحیح نیست، و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل می‌شود. و اگر دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود می‌کند؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. و اگر دیوانگی او دوری [۴] باشد نیز

---

[۱]- در جمیع موارد این نحو از اخبار خصوصاً با تعارض ترک احتیاط را ننمایند. (صدر)

[۲] علی الاحوط. (تویسرکانی)

* و اظهر در مذکورات اتّباع انفهام عرفی است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] روایت مذکوره ظاهر الدلاله بر جواز نیست، پس قول به منع اقوی است. (تویسرکانی)

* دلالت مکاتبه معلوم نیست و اظهر با عدم استفاده اذن عدم جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* روایت مذکوره ظاهر الدلاله بر جواز نیست، پس قول به منع ظاهراً اقوی است. (صدر)

[۴] قول به جواز وصیّت به مجنون ادواری معلقا بحال الافاقه خالی از قوّت نیست و همچنین‌دور نیست صحّت وصیّت هرگاه‌جنون عارض شود بعدعاقل شود درحال‌عقل. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۳: ۶ وخلاف ۳: ۳۵۳. ابن برّاج، مهذّب ۱: ۴۰۵. ابن زهره، غنیه: ۲۷۱.

(۲) کافی ۷: ۴۶۳، حدیث ۲۱. وسائل ۲۳: ۲۹۸، حدیث ۱.

(۳) کافی ۷: ۴۴، حدیث ۱ و ۳ و ۴ و ۲. وسائل ۱۹: ۳۸۹، حدیث ۱ و ۲ و ص ۳۹۰، حدیث ۱ و ۲ و ص ۳۹۱، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۴

در آن خلاف است، اقرب آن است که در وقت غیر دیوانگی صحیح است.

دوم آنکه: بالغ باشد هر گاه تنها باشد، پس وصی گردانیدن طفل [۱] منفرد بی‌آنکه بالغی را با او ضمّ کند صحیح نیست، و تصرّف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه هردو شریکند.

سوم آنکه: مسلمان باشد [۲] هر گاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیّت بر اطفال مسلمانان باشد پس هر گاه مسلمان نباشد وصیّ بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست.

چهارم: آنکه عادل باشد برقول مشهور، پس وصایت فاسق باطل است و اگرچه بعد از فوت موصی فاسق شود، و بعضی گفته‌اند که: در این صورت باطل نمی‌شود «۱».

پنجم: اذن مولی اگر بنده شخصی را وصیّ کند، و آیا بنده خود را وصیّ می‌تواند کرد در آن خلاف است. [۳]

ششم آنکه: کسی که اولی از وصیّ باشد موجود نباشد چون پدر و جدّ، پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جدّ وصی گرداند صحیح

نیست با وجود یکی از آنها.

هفتم آنکه: وصیّ تواند که از عهده وصایت بیرون آید، پس اگر عاجز باشد از تصرّف به‌سبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد مجتهدین را در این مسأله دو قول است بعضی گفته‌اند صحیح است [۴] و ضمّ می‌کند حاکم به او شخصی را و اگر عجز حادث شود حاکم ضمّ می‌کند به او دیگری را «۲».

---

[۱]- دور نیست قول به‌جواز وصیّت به غیربالغ‌مستقلّاً ومنضمّاً ومعلّقاً علی‌البلوغ. (تویسرکانی)

[۲] اشتراط اسلام محلّ تأمّل است همچنانکه اقوی عدم اشتراط عدالت است. (تویسرکانی)

[۳] اظهر جواز است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] این قول قوی است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۱۹۰.

(۲) در برخی از نسخه‌ها عبارت این چنین است: آیا باطل است یا صحیح و حاکم کسی را با او ضمّ می‌کند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است. و اگر عجز در اثنا به هم رسد حاکم شخصی را با او ضمّ می‌کند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۵

هشتم آنکه: صیغه [۱] بگوید، چون «أوْصَیْتُ الَیْکَ» یعنی وصایت را به تو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را به تو تفویض کردم یا تو وصیّ منی.

و این شروط [۲] در حال وصیّت معتبر است تا حین فوت [۳] پس اگر به یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است [۴] و بعضی گفته‌اند که: در حال وصیّت کافی است، و بعضی برآنند که معتبر حین وفات است.

و شرط نیست در وصیّ ذکوریّت، پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصیّ می‌توان گردانید، و شیخ طوسی اجماع شیعه را براین نقل کرده «۱».

و همچنین بصر شرط نیست، و آنچه در روایت سکونی منع از آن واقع شده محمول برکراهیت یا تقیّه است.

و اتّحاد وصیّ نیز شرط نیست، و با اطلاق هردو با هم تصرّف می‌کنند، و با امتناع حاکم جبر می‌کند ایشان را براجتماع.

و واجب‌نیست بروصی قبول‌کردن وصیّت بلکه ردّ می‌تواندکرد به‌شرط‌آنکه‌موصی در حیات باشد و این خبر به او برسد، پس اگر خبر به او نرسد و بمیرد مشهور [۵] آن است که وصی را قیام به امور وصایت لازم است مگر آنکه عاجز باشد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هر گاه عالم به‌وصیّت نباشد تا آنکه وصیّت کننده بمیرد ردّ می‌تواند کرد «۲».

و وصیّ امین است و ضامن نیست مگر با تعدّی یا تفریط.

---

[۱]- اقوی جواز اکتفاء است به هر چیزی که دلالت کند بر تفویض امر اولاد به شخصی از قول‌و فعل. (تویسرکانی)

* لزوم صیغه معلوم نیست. (صدر)

[۲] اقوی اعتبار شروط است در حین وفات. (تویسرکانی)

[۳] بنابر احوط. (دهکردی، یزدی)

[۴] معلوم نیست. (صدر)

[۵] مشکل است. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۴: ۱۵۹ و مبسوط ۴: ۵۲.

(۲) علّامه حلّی، مختلف ۶: ۳۳۷ و تحریر ۳: ۳۷۹ و ۳۸۰. شهید ثانی، مسالك ۶: ۲۵۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۶

و در جایی که عادت جاری به‌توکیل باشد جایز است وصیّ را که وکیل بگیرد، و در غیرآنچه عادت به آن جاری نباشد خلاف است، اقوی آن است که جایز است. [۱]

و جایز است وصیّ را استیفای دین خود از آنچه که در دست اوست بی‌اذن حاکم، و همچنین ادای دین غیر نیز با علم خود می‌تواند کرد بعد از آنکه آن قرض خواه را سوگند دهد [۲] و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمی‌تواند داد و این قول اقوی است. [۳]

و باید که وصی اقتصار کند برآنچه جهت او تعیین کرده‌اند، پس اگر برمال موجودی او را وصیّ کرده باشند درمالی که بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد، و اگر مطلق باشد همه داخل است.

وهر گاه کسی بمیرد و وصیّ جهت اطفال خود تعیین نکند برحاکم شرع لازم است که تعیین کند. و حاکم مالك عزل آن وصیّ است هرگاه خواهد، و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذّر باشد مراجعت او جایزاست [۴] آحاد مؤمنین عدول را تصرّف در وصیّت مادامی که متعذّر باشد. و وصایت و رجوع ثابت نمی‌شود مگر به شهادت دو مرد مسلمان عادل

---

[۱]

. اقوی قول مشهور است و با عجز اگرچه به توکیل یا استیجار باشد حاکم ضمّ می‌کند به او امینی را. (تویسرکانی)

[۲] یعنی قسم دهد بر عدم ابراء وبقاء دین بر ذمّه میّت هرگاه احتمال ابراء یا فراغ ذمّه میّت رابدهند. (دهکردی)

[۳] اقوی جواز عمل وصیّ است به علم خود. (تویسرکانی)

* اگر عالم نبوده باشد. (صدر)

* هرگاه علم به اشتغال ذمّه میّت باشد اقوی اوّل است و حاجت به سوگند هم ندارد، بلی با احتمال برائت ولو به ابراء محتاج است به اثبات نزد حاکم و قسم استظهاری. (نخجوانی، یزدی)

[۴] ظاهر این است که جایز است که عدول مؤمنین تصرّف کنند در مال ایتام به نحوی که صلاح‌آنها باشد، اگرچه حاکم موجود باشد و مراجعت به او متعذّر نباشد. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۷

باب هجدهم در قسمت کردن ترکه و میراث

اشاره

باب هجدهم در قسمت کردن ترکه و میراث

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۸

[ترکه و میراث

و آن منتقل شدن مالی است یا حقّی از شخصی بعد از فوت او به ورثه به یکی از وجوهی که مذکور خواهد شد، به شرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد. و در آن شش مطلب است:

مطلب اوّل در بیان آنچه سبب میراث بردن می‌شود

وجه اوّل: خویش بودن

اشاره

وجه اوّل: خویش بودن

و آن به اتّصال شخصی است به دیگری به ولادت، یا به انتهای آن هردو به‌دیگری بروجه شرعی، و آن بر سه قسم است:

قسم اوّل: دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند:

قسم اوّل: دو قومند که با یکدیگر میراث می‌برند:

اوّل: پدر و مادر. دوم: فرزندان و هرچند پایین روند.

و این دو قوم بـا یکـدیگر میراث می‌برنـد، و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمی‌برد، پس هر گاه شخصـی بمیرد و پـدری داشته باشد تمام مال او تعلّق به پدر دارد، و همچنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلّق به مادر دارد. و اگر پدر و مادر

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۵۹

هردو جمع شوند سه یک مال میّت تعلّق به مادر دارد [۱] و تتمّه تعلّق به پدر.

و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هریک از پدر و مادر شش یک مال را می‌برند و تتمّه آن تعلّق به پسر دارد.

و اگر با پـدر و مادر دختری جمع شود هریک از ایشان شـش یک مال را می‌برند، و نصف مال را دختر می‌برد، و تتمّه میانه ایشان و دختر پنـج حصّه می‌شود، به‌شـرطی که میّت دو برادر یـا یـک برادر و دو خواهر پـدر و مادری یا چهار خواهر پـدر و مادری نداشـته باشد. چه اگر اینها موجود باشند تتمّه مال میانه دختر و پدر به‌چهار حصّه منقسم می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد.

و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلّق به دختران دارد، و ثلث آن به پدر و مادر.

و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان می‌برند، و شش یک از پدر است یا از مادر، و تتمّه میانه ایشان به‌پنج سهم یا چهار سهم منقسم می گردد.

و هر گاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از او است، و اگر متعدّد باشند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می کنند.

و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث می‌برد.

و هرگاه شخصـی بمیرد و یک دختر داشـته باشد تمام مال او از آن دختر است، و اگر متعدّد باشـند مال را میانه خود بالسویّه قسمت می کنند.

و هر گاه میّت فرزنـدان نداشـته باشـد و فرزنـدزاده داشـته باشـد آن فرزندزاده‌ها به جای فرزندان حصّه می‌برند به‌طریقی که مذکور شـد، خواه تنها باشـند و خواه با پـدر و مادر میّت جمع شونـد، و هریک از ایشان حصّه کسـی را می‌برد که به او می‌رسـد، پس پسـر دختر حصّه دختر می‌برد و دختر پسر حصّه پسر می‌برد، و ذکور و اناث هریک از ایشان

[۱] هر گاه اخوه حاجبین نباشند والّا مادر سدس می‌برد و پدر تتمّه را. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

* اگر حاجب نداشته باشد چنانچه خواهد آمد. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۰

به‌طریق میراث پسر دو برابر دختر میراث می‌برند. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساوی‌اند «۱».

قسم دوم: نیز دو قومند:

قسم دوم: نیز دو قومند:

اوّل: برادران و خواهران، و اولاد ایشان با عدم ایشان. دوم: جدّ و جدّه هر چند بالا روند.

و این دو قوم وقتی از میّت میراث می‌برند که دو قوم مرتبه اولی نباشند، چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمی‌برند. پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث‌خواری نداشته باشد تمام مال تعلّق به او دارد و اگرچه برادر پدری یا مادری باشد، و اگر دو برادر [۱] یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویّه منقسم می‌گردد. و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد.

و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصّه می‌برد [۲] و خواهر یک حصّه چنانچه در میراث پدر و دختر مذکور شد.

و هر گاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمی‌برند، و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر مادری [۳] جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال تعلّق به او دارد، و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال به‌ایشان تعلّق دارد، و تتمّه آن از برادران و خواهران پدر مادری [۴] است.

---

[۱]- که هر دو پدر مادری یا هر دو پدری یا هر دو مادری باشند و همچنین در خواهران. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] هرگاه پدر مادری یا پدری باشند و اگر مادری تنها باشند برادر و خواهر مساوی می‌برند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] یا با پدری تنها. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] یا پدری تنها اگر پدر و مادری نباشند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۳۳. شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۷۶. و در نهایه ۳: ۱۹۹ به بعض اصحاب نسبت داده است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۱

و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف از خواهران پدر مادری است و شش یک از خواهر مادری، و باقی میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود سه از خواهر پدری است و یک حصّه از خواهر مادری.

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: هر گاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمّه ردّ برهمه قسمت می‌شود.

و هر گاه جدّ و جدّه میّت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جدّ مساوی برادر میراث می‌برد و جدّه مساوی خواهر.

و جدّ و جدّه پدری چون برادر و خواهر پدری است، و جدّ و جدّه مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جدّ پدر مادری جدّ پدری را از میراث منع نمی‌کند، چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری می‌کنند. و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جدّ و جدّه حصّه پدران و مادران خود را می‌گیرند.

وهرگاه شخصی بمیرد و ازاو جدّ پدری یا مادری مانده‌باشد ودیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلّق به او دارد، خواه جدّ

پدری باشد و خواه جدّ مادری.

و هر گاه جدّ و جدّه جمع شوند جدّ یک حصّه می‌برد و جدّه نیم حصّه اگر هردو پدری باشند، و برابر حصّه می‌برند اگر هردو مادری باشند. و اگر از دو طرف باشند جدّ یا جدّه مادری اگر تنها باشد شش یک [۱] می‌برد و تتمّه تعلّق به جدّ و جدّه پدری دارد، واگر زیاده باشند سه یک مال تعلّق به ایشان دارد و تتمّه تعلّق به جدّ و جدّه پدری.

و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال او میانه ایشان به چهار حصّه می‌شود، یک حصّه مادر مادری برمی‌دارد، و سه حصّه مادر پدری.

---

[۱]- بلکه سه یک می‌برد هر چند یکی باشد، چنانچه مشهور است و مافی المتن مثل قول‌منقول از بعض مجتهدین شاذّ و خالی از وجه است، پس در این جهت جدّ امّی مثل برادر امّی نیست. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۲

و جدّ قریب به میّت جدّ بعید را منع می‌کند از میراث، پس جدّ بعید با وجود جدّ قریب میراث نمی‌برد.

و میّت را در مرتبه اولی چهار جدّ ممکن است که باشند: پدر و مادر پدر او و پدر و مادر مادر او، و در مرتبه دوم هشت جدّ و جدّه ممکن است، و در مرتبه سوم شانزده، و در مرتبه چهارم سی و دو، و همچنین هرچند بالا رود. پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد اجداد و جدّات مادری ثلث مال را می‌برند بالسویّه، و تتمّه به اجداد و جدّات پدری متعلّق است، به این طریق که ثلث تتمّه به پدر و مادر مادر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی، و دو ثلث تتمّه به‌پدر و مادر پدر پدر متعلّق است ذکر دو مثل انثی. پس سهام اجداد و جدّات مادری چهار است، و سهام اجداد و جدّات پدری نُه است. پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد جهت تبایُن چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد.

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند: ثلث ثلث به پدر و مادر مادر می‌رسد بالسویّه، و دوثلث ثلث به‌پدر و مادر پدر مادر بالسویّه می‌رسد، و ثلث دو ثلث باقی به‌پدر و مادر مادر پدر متعلق است بالسویّه، و باقی به پدر و مادر پدر پدر تعلّق دارد ذکر دو مثل انثی.

و در این صورت سهام خویشان مادری شش است، و سهام خویشان پدری هجده، پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد.

و بعضی از مجتهدین برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر مادر است بالسویّه، و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است ذکر دو مثل انثی می‌برد [۱] و این قول از پنجاه و چهار منقسم می‌گردد. و قول اوّل اقوی است. [۲]

---

[۱]- و اجداد پدری مثل قول اوّل قسمت می‌کنند دو ثلث را بر این قول. (نخجوانی، یزدی)

[۲] هر یک از اقوال ثلاثه خالی از اشکال و مناقشه نیست و دور نیست که گفته شود که: مقتضی قواعد شرعیّه این باشد که ثلث اصل مال از برای قرباء امّ باشد بالسویّه و دو ثلث از برای اقرباء أب باشد بالتفاوت. (تویسرکانی)

* مراعات احتیاط به مصالحه ترک نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۳

قسم سوم: نیز دو قومند:

قسم سوم: نیز دو قومند:

اوّل: عمّ و عمّه و هرچند بالا روند. دوم: خال و خاله و هرچند بالا روند.

و این دو قوم با عـدم مرتبه ثانیه میراث می‌برنـد، پس هر گاه شخصـی بمیرد و عمّ بگـذارد میراث به او متعلّق است، و همچنین اسـت عمّه. و اگر هردو جمع شوند یک حصّه عمّ می‌برد و نیم حصّه عمّه، به شرط آنکه هردو پدر و مادری یا پدری باشند امّا اگر مادری باشند بالسویّه میراث می‌برند. [۱]

و اگر عمّ و عمّه پدر مادری و عمّ و عمّه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادری است هر گاه زیاده از واحد باشـند، و سدس مال اگر واحد باشد، و تتمّه به خویشان پدری متعلّق است ذکر ضِعف انثی.

و اگر شخصـی بمیرد و از او خال بمانـد، تمام مال او تعلّق به خال او دارد، و همچنین است خاله خواه پدری باشد و خواه مادری که تعلّق به او دارد. و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث می‌برند.

و اگر خال و خاله پدر و مادری با خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سُدس می‌برند اگر واحد باشـند، و اگر متعدّد باشـند ثلث بالسویّه، و باقی از خویشان پـدر مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر مادری. و آیا ذکر ایشان در این صورت دو مثل انثی می‌برد؟ میانه مجتهـدین در این خلاف است، اصحّ آن است که همه برابر میراث می‌برند. [۲] و اگر متفرّق باشند سُدس ثلث تعلّق به خال یا خاله مادری دارد با اتّحاد، و ثلث ثلث با تعدّد، و تتمّه به خال و خاله پدر متعلّق است.

و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله جمع شونـد اخوال را ثلث می‌دهند اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث مساویند، و دو ثلث به عمّ و عمّه تعلّق دارد. [۳]

---

[۱] مشکل است ترک احتیاط به مصالحه نشود. (دهکردی، یزدی)

[۲] احوط صلح است. (تویسرکانی)

[۳] و حکم قسـمت اعمـام فی ما بین خود اگر متعـدّد باشـند مثل صورت انفراد ایشان است و همچنین اخوال با تعـدّد حکمشان مثل صورت انفراد ایشان است. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۴

و اولاد عمّ و عمّه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمی‌برند و هر گاه ایشان موجود نباشند میراث می‌برند.

و اعمام و اخوال میّت اولی‌اند به میراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او.

و اگر عمّ و عمّه و خال و خاله پـدر میّت با عمّ و عمّه و خال و خاله مادر او جمع شونـد ثلث ترکه متوفّی بالسویّه به خویشان مادری متعلّق است برقول مشـهور، و دو ثلث دیگر تعلّق به خویشـان پـدری دارد، به این طریق که ثلث دو ثلث به خـال و خاله پـدری متعلّق اسـت بـالسویّه، و دو ثلـث دیگر آن بـه عمّ و عمّه متعلّـق است ذکر دو مثـل انـثی می‌برد. پس فریضه ایشـان از صـد و هشت منقسـم می‌گردد، و بعضـی از مجتهـدین گفته‌انـد که: خـال مـادری و خـاله او ثلث ثلث بـالسویّه می‌برنـد، و دو ثلث ثلث از عمّ و عمّه مادر اسـت، پس در ایـن صـورت فریضـه ایشـان از پنجـاه و چهـار منقسم می‌گردد. و بعضـی برآننـد که اخـوال اربعه ثلث را بـالسویّه [۱] می‌برند، و ثلث ثلثان را عمّه و عمّ مادری می‌برند بالسویّه، و دو ثلث ثلثان به عمّ و عمّه پدری متعلّق است ذکر دو مثل انثی می‌برد. و در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می‌گردد. [۲]

تتمّه: اقرب به میّت از هر صنفی ابعد از آن صنف را از اصل میراث منع می‌کند، و آن بر شش وجه است:

وجه اوّل: منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سـنّت است پـدر و مادر را که سُـدس به جـدّ و جـدّه بدهنـد با نصـیب اعلی، خواه جدّ و جدّه پدری باشند و خواه مادری، و هر گاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سُدس سنّت نیست.

دوم: منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را.

سوم: منع نزدیکتر از هرمرتبه به‌پدر و مادر خویشان پدری تنها را در آن مرتبه.

چهارم: منع طبقه ثالثه معتق را

---

[۱]

.- مراعات احتیاط در احوال اربعه اولی است. (تویسرکانی)

[۲] در محلّ خلاف بین العلماء احتیاط را در ارث اجداد و اعمام و اخوال ترک ننمایند زیرا که بسیاری از آن دلیل واضح ندارد. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۵

پنجم: منع معتق ضامن جریره را.

ششم: منع ضامن جریره غیر او را.

و اقرب از هرصنفی منع ابعد از صنف دیگری نمی‌کند چون خواهران مادری و جدّ قریب پدری میّت، چه در این صورت جدّ قریب دوثلث مال می‌برد و خواهران مادری ثلث را، و همچنین جدّ مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری، چه در این صورت جدّ پسر برادر را حاجب نیست، و مزاحمت به برادر پدری نمی‌رساند و میراث می‌برد با جدّ. و این قاعده تخلّف نمی‌کند مگر در هشت موضع:

اوّل: میراث بردن فرزند زاده با پدر و مادر چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزندزاده به میّت.

دوم: میراث بردن اجداد با فرزندزاده برقول محمّد بن بابویه که مستند شده است به‌حدیثی [۱] که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده‌اند که: اگر شخصی بمیرد و از او دختر و جدّ و جدّه بمانند سُدس مال را جدّ و جدّه می‌برند و باقی از او است «۱».

سوم: میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر مادری برقول بعضی از مجتهدین «۲» و مستند شده‌اند به آنکه چون در پسر برادر پدر مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب، سُدس از برادر مادری است، و تتمّه از پسر برادر پدر مادری. و این قول ضعیف است، چه همین علّت را در برادر پدری و برادر زاده پدر مادری جاری می‌توان ساخت، و حال آنکه مانع است برادر پدری برادر زاده پدر مادری را «۳» از میراث بردن حتّی به مذهب صاحب این قول.

چهارم: در صورتی که شخصی بمیرد و پسر عمّ پدر و مادری بگذارد و عمّ پدری،

---

[۱]- این حدیث محمول بر استحباب است. (تویسرکانی)

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۸۱، حدیث ۵۶۲۸ وصفحه ۲۸۶ ذیل حدیث ۵۶۵۰.

(۲) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۰۷ وشیخ صدوق در من لایحضره‌الفقیه ۴: ۲۷۵ به فضل بن شاذان نسبت داده‌اند.

(۳) عبارت نسخه‌ها در این‌جا مختلف و ناصواب است، صحیح همین است که با ملاحظه صورت مسأله تحریر گردید.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۶

چه به‌اجماع مجتهدین شیعه مال آن میّت تمام تعلّق به پسر عمّ دارد و عمّ را در مال او دخلی نیست. و این حکم تغییر نمی‌یابد در متعدّد بودن هریک از پسر عمّ پدر مادری و عمّ پدری هردو، و همچنین حکم تغییر نمی‌یابد به موجود بودن زوج و زوجه با ایشان. و آیا به ذکوریّت و انوثیّت حکم تغییر می‌یابد مثل آنکه دختر عمّ پدر مادری با عمّ پدری جمع شود یا پسر عمّ پدر مادری با عمّه پدری جمع شود؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اجود آن است که حکم تغییر می‌یابد و مال در این صورت تعلّق به عمّ یا

عمّه پدری دارد. و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه هر گاه با پسر عمّ و عمّ مذکور خال جمع شود بعضی گفته‌اند که: مال تعلّق به عمّ و خال دارد به‌طریق میراث، و بعضی برآنند که میانه پسر عمّ و خال منقسم می گردد به‌طریق میراث، و بعضی گفته‌اند که: تعلّق به خال دارد. و قول اوّل اقوی است. [۱] و اگر یکی از پسر عمّ و عمّ خنثی باشد یا هردو خنثی باشند احتمال تغییر [۲] حکم دارد، و احتمال آن نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم. [۳]

پنجم: میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر برقول بعضی از مجتهدین «۱».

ششم: منع کردن جدّ پدری فرزند فرزند را برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) هفتم: میراث بردن خاله مساوی جدّ هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین «۳».

---

[۱]- رعایت احتیاط را در مسائل متعلّق به ابن عمّ پدری و مادری ترک ننمایند. (صدر)

[۲] اظهر است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] و احتمال قرعه هم میرود بلکه شاید این احتمال اقرب باشد. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۸۷، ذیل حدیث ۵۶۵۰. علّامه در مختلف ۹: ۱۰۶ و فاضل مقداد در تنقیح ۴: ۱۷۰ به ابن جنید نسبت داده‌اند.

(۲) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۶۹ و مقنع: ۴۹۰.

(۳) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۱۸ و ۱۲۱ و شیخ صدوق در مَن لا یحضره الفقیه ۴: ۲۹۲ و ۲۹۳. وشهید در دروس ۲: ۳۷۲ به یونس نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۷

هشتم: میراث بردن عمّه مساوی جدّ هرگاه جمع‌شوند برقول بعضی ازمجتهدین «۱».

تکمله: هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود، ایشان را از بردن زیاده از دو سُدس مال منع می کند مگر آنکه فرزند یک دختر باشد، چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سُدس نمی کند، بلکه با یکدیگر میراث می‌برند به‌طریقی که مذکور شد، و همچنین دو دختر با یکی از ایشان. و فرزندان شوهر و زن را از نصیب اعلایشان که نصف و ربع است منع می کنند.

و هر گاه برادران میّت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سُدس می کنند به هفت شرط:

اوّل آنکه: پدر ایشان موجود باشد، چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمی کنند.

دوم آنکه: دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند، چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمی کنند. و خنثی در این صورت چون انثی است، و احتمال قرعه اینجا اقوی است.

سوم آنکه: برادران پدر مادری یا پدری باشند، چه برادران مادری میّت منع مادر نمی کنند.

چهارم آنکه: در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارث است موجود نباشد، چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد [۱] منع مادر نمی کنند.

پنجم آنکه: برادران میّت در آن وقت موجود باشند، چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سُدس منع نمی کنند.

ششم آنکه: زنده باشند، چه اگر مرده باشند منع نمی کنند. و همین حکم دارد اگر

---

[۱] هرگاه مانع ارث قتل باشد محلّ اشکال است، مراعات احتیاط شود. (یزدی)

(۱) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۱۸ و ۱۲۱ و شیخ صدوق در مَن لا یحضـر الفقیه ۴: ۲۹۲ و ۲۹۳ وشهید در دروس ۲: ۳۷۲ به یونس نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۸

برادران میّت و میّت در یـک زمـان بمیرنـد و تقـدیم و تأخیر مشـخّص نباشـد. و بعضـی از مجتهـدین در غرقی و مهـدوم علیه توقّف کرده‌اند «۱».

هفتم آنکه: میـانه حـاجب و محجوب مغایرت باشـد، چه اگر متّحـد باشـند منع نمی‌کنـد مثل آنکه مادر کسـی خواهر پـدری باشـد، چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد، یا در وطی شبهه اتّفاق افتد، چه اگر کسی به شبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود.

وجه دوم: که سبب میراث بردن می‌شود

وجه دوم: که سبب میراث بردن می‌شود

و آن زن شوهری است که به عقـد دوام باشـد و زن آزاد باشـد، و دخول شـرط نیست مگر آنکه شخصـی در حـالت بیماری زنی را عقـد کرده باشـد، چه در این صـورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمی‌برد. [۱] و هریـك از زن و شوهر با اصـحاب مراتب ثلاث سابقه میراث می‌برند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد، و ایشان را دو نصیب است:

اوّل: اعلی، و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک و اگرچه زنان متعدّد باشند، هرگاه میّت را فرزندی نباشد.

دوم: ادنی، و آن در شوهر ربع و در زن ثمن و اگر چه زنان متعدّد باشند هرگاه میّت را فرزندی باشد.

وجه سوم: ولای آزادی

وجه سوم: ولای آزادی

چه هر گاه کسی بنده خود را آزاد کند از او میراث می‌برد به چهار شرط:

اوّل آنکه: او را به رضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن براو واجب نباشد

[۱]- بـه شـرط اینکه در همـان مرض بمیرد، پس اگر برء حاصـل شـود و به مرض دیگر بمیرد میراث‌می‌برد و همچنین هرگـاه مرض سالهای بسیار طول کشد، بلکه و همچنین هرگاه او را در آن مرض بکشند هر چند پیش از دخول باشد. (دهکردی، یزدی)

(۱) شهید اوّل، دروس ۲: ۳۵۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۶۹

چون آزاد کردن برای کفّاره، چه در این صورت میراث نمی‌برد.

دوم آنکه: کاری نکرده باشد که بنده به سبب آن آزاد شود، چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد، چه اگر چنیـن کرده باشـد از آن بنـده میراث نمی‌برد. و بنـده آزاد کرده از آقـا به ولاـ میراث نمی‌برد مگر در ولـای دایر. و شـیخ ابن بـابویه فرموده که: در ولای عتق بنده آزاد کرده شده از آقا میراث می‌برد.

سـوم آنکه: از گناهـان و جنایـاتی که از بنـده صـادر می‌شـود در وقت آزاد کردن او و خود را بری نسـاخته باشـد، چه در این صورت

میراث نمی‌برد.

چهارم آنکه: میراث خواری سوای او نداشته باشد، چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی‌برد. و هر گاه به این شروط مردی بنده‌ای آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث می‌برد، و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلّق به اولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث. [۱] و اگر اولاد نباشند میراث او به برادران و خواهران [۲] پدری و اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و اخوال و خالات و اولاد ایشان تعلّق دارد، و خویشان مادری را در این صورت میراث نمی‌رسد. و اگر آزادکننده خویش نداشته باشد خویشان کسی که آزادکننده را آزاد کرده باشد میراث از او می‌برند، و همچنین هرچند بالاـ روند. و اگر آزادکننده زن باشد خود میراث می‌برد، و با عدم او خویشان پدری میراث می‌برند، اما فرزندان آن زن از آن بنده ارث نمی‌برند مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند. پس در این صورت به سبب خویشی پدری زن میراث می‌برند. و هر گاه بنده‌ای کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلّق به کسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده باشد، پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جدّ ایشان را آزاد کند [۳] ولای اولاد به‌کسی منتقل می‌شود که جدّ

---

[۱]- بلکه مختصّ به ذکور است و پدر آزاد کننده نیز می‌برد و مادر او نمی‌برد. (دهکردی، یزدی)

* ارث بردن اولاد اناث خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط خوب است. (صدر)

[۲] در این مرتبه نیز مختصّ به ذکور است، پس خواهران وجدّات نمی‌برند و همچنین عمّات‌و خالات. (دهکردی، یزدی)

[۳] و پدر ایشان آزاد نشده باشد. (دهکردی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۰

ایشان را آزاد کرده باشد. و اگر بعد از آزادی جدّ [۱] پدر ایشان را آزاد کند ولای ایشان به کسی منتقل می‌شود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد.

وجه چهارم: ولای ضامن جریره

وجه چهارم: ولای ضامن جریره

و آن چنان است که شخصی غیروارث جنایتها و گناهان مرد آزادی را ضامن شود و شرط کند که از او میراث برد، میراث از او می‌برد هر گاه میراث خواری نداشته باشد، امّا او از آن شخص میراث نمی‌برد، مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد.

وجه پنجم [۲]: ولای کسی‌که کافری را مسلمان کرده باشد

وجه پنجم [۲]: ولای کسی‌که کافری را مسلمان کرده باشد

چه هر گاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ‌کس نداشته باشد حتّی ضامن جریره آن کسی‌که او را مسلمان کرده از او میراث می‌برد. [۳]

وجه ششم: ولای مستحقّین [۴] زکات

وجه ششم: ولای مستحقّین [۴] زکات

چه هر گاه بنده‌ای را از زر زکات بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد، میراث او از مستحقّان زکات است.

وجه هفتم: ولای امامت

وجه هفتم: ولای امامت

چه هر گاه کسی بمیرد و هیچ‌یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است، و بعضی [۵] از مجتهدین گفته‌اند که: هر گاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از زن است، و تتمّه آن [۶] در حالت حضور تعلّق به امام

---

[۱]- یا پیش از آزادی جدّ، فرق مابین پیش و بعد نیست. (دهکردی، یزدی)

[۲] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

* وجه پنجم و ششم مورد روایت است، ولی رعایت احتیاط را به جمع با وجه هفتم ترک ننمایند. (صدر)

[۳] بلکه مال امام علیه السلام است، بلی هرگاه مسلمان کننده فقیر باشد احوط در زمان غیبت دفع به او است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] این وجه راجع به ولای عتق است. (یزدی)

[۵] قول این بعض اقوی است و یک زن و بیشتر فرق ندارد. (دهکردی، یزدی)

[۶] به ملاحظه اخباری که در این مقام وارد شده رعایت احتیاط را بنمایند اگر چه در زمان

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۱

دارد «۱» و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث خوار نداشته در زمان خود به‌فقیران شهر و همسایگان [۱] مفلس خود می‌داده «۲» و در حال غیبت امام در آن چند قول است: بعضی از مجتهدین برآنند که آن را نگاه دارند تا ظهور امام و همچنین وصیّت به‌ورثه خود کنند در رسانیدن آن به امام «۳» و بعضی گفته‌اند که: در زمین دفن کنند «۴» و بعضی برآن رفته‌اند که برفقرا قسمت نمایند [۲] «۵». و استاد بنده- اعنی افضل المتاخّرین بهآء الملّة والدین محمّد عاملی طاب‌ثراه- ترجیح این قول کرده‌اند [۳]. و اگر ظالمی آن را به تعدّی بگیرد کسی ضامن آن نیست، امّا دادن آن به ظالم بی‌خوف جایز نیست. و همچنین اگر کافر حربی یا ذمّی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است.

غیبت بوده باشد. (صدر)

[۱]- همسایگان در روایت نیست، بلی در بعض نسخ بدل همشهریجه وهمشاریجه وهمشیرجه‌است و تفسیر شده است بر این نسخه به خواهران و برادران رضاعی. (یزدی)

[۲] این قول قوی است، بلکه محتمل است عدم تعیّن خصوص فقراء و جواز صرف آن به سائرمصارف وجوه برّ لکن احوط اقتصار است بر خصوص فقراءِ از سادات. (تویسرکانی)

[۳] رجوع به مجتهد جامع الشرایط حیّ کنند و به فرموده او عمل نمایند إن شاء اللّه تعالی. (دهکردی، صدر)

* احوط دادن به مجتهد جامع الشرایط است، او به تکلیف خود عمل کند و بهتر دادن او است آن را به فقراء. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۶۲، ذیل حدیث ۵۶۱۲. شیخ طوسی، نهایهٔ ۳: ۲۱۰ و ۲۱۱. یحیی بن سعید حلّی، جامع الشرایع: ۵۰۲. علّامه، تحریر ۵: ۳۹ و ارشاد ۲: ۱۲۵.

(۲) شیخ‌مفید، مقنعه: ۷۰۵. کافی ۷: ۱۶۹، حدیث ۱ و ۲. وسائل ۲۶: ۲۵۲، حدیث ۲ و ۳ و ۱۰ و ۱۱.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۴: ۲۳، مسأله ۱۵. ابن‌ادریس، سرائر ۳: ۲۲۹. شهیدثانی، روضه ۸: ۱۹۱.

(۴) شهید اوّل در دروس ۲: ۳۷۷ و ابن ادریس در سرائر ۱: ۴۹۸ به اصحاب و قومی نسبت داده‌اند.

(۵) شیخ مفید، مقنعه: ۷۰۶. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۵۴. شیخ طوسی، نهایهٔ ۳: ۲۴۶ و ۲۴۷. محقّق، شرایع ۴: ۴۰. علّامه حلّی، ارشاد ۲: ۱۲۶. شهید اوّل، لمعه: ۲۴۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۲

مطلب دوم در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع می‌شود

مطلب دوم در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع می‌شود

بدان‌که بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله می‌شود:

اوّل: بنده بودن، چه بنده میراث نمی‌برد خواه میّت آزاد باشد و خواه بنده و میراث میّت در این صورت تعلّق به میراث خوار آزاد دارد و اگرچه دور باشد چون ضامن [۱] جریره، و اگر بعض از او آزاد باشد و بعض بنده به‌مقدار آنچه آزاد است میراث می‌برد.

پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر به دو قسم منقسم می‌شود، و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر، و اگر با ایشان عمّ آزادی باشد چهاریك آن از برادر است و تتمّه را او می‌برد، و اگر نصف او آزاد باشد هشت یك را می‌برد. و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را می‌خرد و آزاد می‌سازد، و تتمّه مال میّت را به او می‌دهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میّت باشد و خواه غیر آنها از خویشان [۲] باشد. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی‌خرند.

دوم: کافر بودن، چه کافر از مسلمان میراث نمی‌برد و اگرچه نزدیک باشد، حتّی آنکه ضامن جریره اولی [۳] از پسر کافر است. امّا مسلمان از کافر میراث می‌برد و ورثه کافر او را از میراث بردن منع می‌کند و اگرچه نزدیك باشند، امّا اگر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث می‌برند. [۴] و فرقی میانه کافر حربی و ذمّی و خارجی

---

[۱]- دادن به ضامن مشکل است، بلکه بعید نیست وجوب خریدن آن بنده در این صورت. (دهکردی- یزدی)

[۲] و همچنین می‌خرند زوجه را و در زوج اشکال است. (یزدی)

[۳] بلکه مولای معتق نیز اولی است از پسر کافر. (دهکردی، یزدی)

[۴] مگر در ارتداد که میراث او با عدم وارث مسلم مال امام علیه السلام است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۳

و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیگر. و بعضی از مجتهدین برآنند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفّار میراث می‌برند و در عکس میراث نیست «۱» امّا در میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حقّ توارث جایز است. و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: مؤمن از اهل بدعت میراث می‌برد امّا او از مؤمن میراث نمی‌برد «۲» و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریکند اگر مساوی باشند، و تمام مال را می‌برند اگر اولی باشند خواه میّت مسلمان باشد و خواه کافر. و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه به‌حسب اسلام میراث می‌برند.

سوم: کشنده بودن، چه کشنده را از مال میّت میراثی نیست، و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمداً

کشته باشند. و در آنکه اگر به خطا باشد خلاف است، مشهور آن است که از دیت او ممنوعند. و اگر شبه عمد باشد در آن نیز خلاف است [۱] بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی پسر خود را جهت تأدیب بزند چنانکه بمیرد میراث از او می‌برد «۳» و همچنین اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از او می‌برد. و اگر طفلی یا دیوانه‌ای کسی را بکشد میراث می‌برد. [۲] و منع میراث مخصوص قاتل است، پس فرزند قاتل میراث می‌برد مگر در صورتی که آقا غلامی را آزاد کند آنگاه آن غلام را بکشد و آقا را پسری باشد، چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اینجا پسر مولی از غلام میراث نمی‌برد زیرا که انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده، و بعضی [۳] برآنند که در این صورت نیز میراث می‌برد زیرا که ولا منتقل می‌شود از

---

[۱]- مثل خطاء است که از ماعدای دیت می‌برد. (دهکردی، یزدی)

[۲] محلّ اشکال است در صورت عمد ایشان، پس مراعات احتیاط ترک نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

---

(۱) حلبی، کافی: ۳۷۵.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۰۱.

(۳) شیخ کلینی در کافی ۷: ۱۴۲ و شیخ صدوق در مَن لا یحضره الفقیه ۴: ۳۲۰ وعلّامه در مختلف ۹: ۶۴ و ۶۶ به فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل نسبت داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۴

اقرب به ابعد با عدم او، و در اینحال معتق در حکم عدم است. و همچنین [۱] خلاف است در آنکه هر گاه معتق کافر باشد و بگریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد، بعضی گفته‌اند که: در این صورت ولد معتق میراث از او نمی‌برد بلکه تعلّق به بیت‌المال دارد، و بعضی برآنند که میراث می‌برد، چه معتق در این صورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی می‌برد که وارث مال است. و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده‌اند. [۲]

و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده‌اند.

چهارم: لعان کردن، چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمی‌برند و فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمی‌برند امّا او از مادر و مادر از او می‌برد، و فرزندان او از او میراث می‌برند، و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث می‌برند. و در بعضی از روایات [۳] وارد شده که: او از خال میراث [۴] نمی‌برد، امّا خال از اومیراث می‌برد «۱» اقرب آن‌است که هردو میراث می‌برند. و اگر پدر بعد از لعان‌اعتراف به‌فرزندی اوکند فرزند از پدر میراث می‌برد اما پدر از او میراث نمی‌برد. و آیا در این صورت خویشان پدر از او میراث می‌برند؟ در آن خلاف است. [۵]

---

[۱]- مراعات احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۲] قول به منع اقرباء مادری خالی از قوّت نیست و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

* البّته ترک احتیاط نخواهند نمود. (صدر)

* این قول اقوی است، بلی در ماعدای برادر و خواهر مادری از متقرّبین به مادر حکم خالی از اشکال نیست مراعات احتیاط شود.

(نخجوانی، یزدی)

[۳] در مورد ورود روایات ترک احتیاط را ننمایند. (صدر)

[۴] مراعات احتیاط بالنّسبه به ارث بردن از خال و اقرباء امّ مطلوب است. (تویسرکانی)

[۵] اقوی این‌است‌که خویشان پدر از اوارث نمی‌برند و او نیز از آنها ارث نمی‌برد. (تویسرکانی)

* اظهر این است که نمی‌برند. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) تهذیب ۹: ۳۴۱، حدیث ۱۲۲۶. وسائل ۲۶: ۲۶۷، حدیث ۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۵

پنجم: زنا کردن، چه فرزند زنا میراث از پدر [۱] نمی‌برد و پدر از او و خویشان او نیز از او میراث نمی‌برند، امّا پسر [۲] او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث می‌برند.

ششم [۳]: بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع، چه این نیز مانع میراث بردن او است از پسر برقول بعضی ازمجتهدین «۱» واکثر برآنند [۴] که منع میراث نمی‌کند.

هفتم: بری ساختن پدر پسر خود را از میراث، چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محروم است. [۵]

هشتم [۶]: مشکوک بودن نسب [۷] مثل آنکه زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی به او دخول کند در طهر واحد، چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود، چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمی‌برد، و میراث پسر او از فرزندان اوست. وسنّت است که پدر جهت اوحصّه‌ای از مال خود بیرون کند. و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده‌اند «۲».

نهم: غیبت منقطعه مورّث، چه آن مانع است از میراث بردن از او تا آنکه موت او

---

[۱]- از مادر هم نمی‌برد و همچنین مادر از او و همچنین خویشان مادر. (یزدی)

[۲] و همچنین دختر. (یزدی)

[۳] حکم در ششم و هفتم خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۴] قول اکثر اصحّ است. (دهکردی، یزدی)

[۵] معلوم نیست. (صدر)

* ممنوع است. (یزدی)

[۶] و در هشتم نیز ملاحظه احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۷] این حکم در زن وشوهر جاری نیست، بلکه مختصّ به مولی وکنیز است ومع ذلک مختصّ است به صورتی که مظنّه باشد که از مولی نیست بنابر مشهور هر چند بعض اخبار اطلاق دارد و علی ایّ حال مشکل است، مراعات احتیاط ترک نشود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۶۷. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۶۷. ابن حمزه، وسیله: ۴۰۲. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۳۷۴.

(۲) ابن إدریس، سرائر ۳: ۲۸۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۶

به گواه دانسته شود یا به گذشتن مدّتی که آن‌قدر مدّت کسی زنده نتواند بود، و بعضی از مجتهدین [۱] گفته‌اند که: در این صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند. [۲] «۱»

دهم: قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد.

یازدهم: دو کس به یک دفعه مردن یا آنکه مشتبه شده باشد تقدّم و تأخر هریک به‌غیر سبب غرق یا حرق [۳] یا هدم، چه در این صورت چنانچه عنقریب مذکور می‌شود از یکدیگر میراث نمی‌برند و مال هریک از ورثه از احیای اوست.

دوازدهم: در شکم بودن طفل، چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمی‌برد، پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمی‌برد.

سیزدهم: ابعد درجه با وجود اقرب از کلّ میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد.

چهاردهم: مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در آن مرض، چه برقول مشهور زن را میراث نیست.

پانزدهم: منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل آنکه جمعی که به‌گواهی ایشان کلّ میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی دادن یک زن بر آواز دادن طفل،

---

[۱]- این قول اقوی است. (تویسرکانی)

* فرمایش بعض از مجتهدین خالی از وجه نیست، ولی الاحتیاط سبیل النّجاة. (صدر)

[۲] این قول خالی از قوّت نیست، و امّا اگر وارث غیبت داشته باشد این حکم در او جاری نیست، پس میراث برای او عزل می‌شود مادام که موت او ثابت نشود به بیّنه یا گذشتن مدّت عمر طبیعی. (دهکردی، یزدی)

[۳] در الحاق حرق به غرق و هدم اشکال است. (تویسرکانی)

* و امّا اگر به سبب غرق یا هدم باشد ارث از یکدیگر می‌برند و آنچه می‌آید این است و حرق ملحق به هدم و غرق نیست بلکه حکم غیر دارد. (دهکردی، یزدی)

* الحاق حرق به هدم و غرق معلوم نیست. (صدر)

---

(۱) شیخ صدوق، مَن لا یحضره الفقیه ۴: ۳۳۰ ذیل حدیث ۵۷۰۷. سیّدمرتضی، انتصار: ۵۹۵. ابن‌زهره، غنیه: ۳۳۲. حلبی، کافی: ۳۷۸. جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۷

چه در این صورت آن طفل میراث نمی‌برد مگر چهار یک مال.

شانزدهم: مشتبه شدن وارث آزاد و بنده، و در بعضی روایات [۱] وارد شده که به‌قرعه [۲] آزاد را بیرون آرند و میراث به او دهند «۱».

هفدهم: قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میّت، چه ورثه از آن میراث نمی‌برند.

هجدهم: وصیّت کردن میّت سه یک [۳] مال خود را برای کسی، چه در این صورت ورثه از سه یک مال او میراث نمی‌برند.

نوزدهم: مالی را که میّت وقف کرده باشد [۴] چه ورثه از آن نیز میراث نمی‌برند.

بیستم: جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی، چه در این صورت اگر او را بکشند وارث ازقیمت آن محروم است. امّا اگر جنایت بنده خطا باشد محروم‌نیست، چه در این صورت مخیّر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرّر باشد.

بیست و یکم: فرزند نداشتن [۵] زن، چه آن زن از شوهر از زمین میراث نمی‌برد.

بیست ودوم: حرام مؤ بّد شدن زن مدخوله برشوهربه‌واسطه شیر دادن زن کوچک، چه دراین صورت اومیراث نمی‌برد. ودر عیب اگر از طرف مرد باشد خلاف است. و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده‌اند و از خواصّ این کتاب است. [۶]

---

[۱]- به ملاحظه ورود بعضی روایات ترک قرعه و احتیاط را ننمایند. (صدر)

[۲] عمل به قرعه احوط است. (تویسرکانی)

[۳] یا بیشتر با عدم اجازه وارث. (یزدی)

[۴] شمردن این امر و امر بعد وجه ندارد، چنانچه مخفی نیست. (یزدی)

[۵] ظاهر عدم فرق است در این حکم میان ذات ولد و غیر ذات الولد. (تویسرکانی)

* در فرزند داشتن ترک احتیاط به تصالح و تراضی ننمایند. (صدر)

* فرزنددار نیز چنین است بنابر اظهر. (یزدی)

[۶] وجه ذکر این دو معلوم نیست، زیرا که هرگاه موت بعد از حرمت ابدی یا بعد از فسخ در عیب باشد از زوجیّت خارج شده است، پس وجهی از برای ارث بردن نیست و باید تأمّل و مراجعه شود. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۱۳۸، حدیث ۷. وسائل ۲۶: ۳۱۲، حدیث ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۸

بیست و سوم: قدر حبوه که تعلّق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند، و حبوه در کلام عرب به‌معنی عطیّه است، و آن چنان است که هر گاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلّق به پسر بزرگ دارد. و در بعضی روایات آمده که: زره و کتابها و راحله و سلاح [۱] او نیز از پسر بزرگ است «۱». و آیا این اجناس اگر متعدّد باشند همه از پسر بزرگ است یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است [۲] اقرب آن است که جامه‌ها چون به‌لفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست، و اجناس دیگر که به‌لفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلّق به پسر بزرگ دارد. و به‌عوض [۳] این عطیّه لازم است به پسر بزرگ که نماز و روزه‌ای که به سبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت برقضای [۴] آن اهمال [۵] کرده باشد قضا کند، و این خاصّه مذهب امامیّه است و در مذهب سنّیان نیست.

و شروط حبوه شش است:

اوّل آنکه: پسر بزرگ [۶] موجود باشد، که اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست. و اگر پسر بزرگ متعدّد باشند مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که حبوه میانه ایشان منقسم می‌شود

---

[۱]

.- مراعات احتیاط به صلح و نحوه در این امور خوب است. (تویسرکانی)

* در اینها مراعات احتیاط ترک نشود. (دهکردی، یزدی)

[۲] احتیاط در اینجا نیز مطلوب است. (تویسرکانی)

* در متعدّد مطلقاً مراعات احتیاط شود. (صدر)

[۳] عوض بودن معلوم نیست و لذا دائر مدار آن نیست، بلکه تفکیک می‌شود از طرفین. (یزدی)

[۴] گذشت که فوت روزه در سفر قدرت بر قضای در او شرط نیست. (صدر)

[۵] شرط اهمال در قضاء مختصّ به صوم است و آن هم در غیر سفر. (یزدی)

[۶] معتبر نیست که حین الموت بزرگ باشد. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۸۶، وسائل ۲۶: ۹۷، حدیث ۱ و ۲ و ...

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۷۹

دوم آنکه: پسر بزرگ بی‌عقل و سفیه نباشد [۱] برقول بعضی از مجتهدین «۱».

سوم آنکه: بالغ باشد [۲] برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) چهارم آنکه: غیر از حبوه میّت چیزی دیگر داشته باشد، چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست. [۳]

پنجم آنکه: میّت قرضی نداشته باشد که مستغرق [۴] تمام مال او باشد، چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست. امّا اگر بعضی از ورثه قرض میّت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلّق به پسر بزرگ دارد یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است، اقرب آن است که تعلّق به او دارد. [۵] و همچنین اگر در صورتی که قرض میّت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد آیا جایز است که متصرّف حبوه شود یا نه؟ در آن نیز خلاف است، اقرب آن است که جایز است.

ششم آنکه: قضای روزه و نماز پدر کند [۶] برقول بعضی از مجتهدین «۳» چنانچه مذکور شد، چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلّق به او ندارد.

و خلاف است میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجب است یا نه؟

اکثر مجتهدین براین رفته‌اند که واجب است. [۷] و اگر فرزند بزرگ میّت دختر باشد نیز

---

[۱] مراعات احتیاط شود. (دهکردی، یزدی)

[۲] اقوی عدم اشتراط بلوغ است. (یزدی)

[۳] مراعات احتیاط شود. (یزدی)

[۴] دین غیر مستغرق نیز مزاحمت می‌کند بالنسبهٔ. (یزدی)

[۵] به شرط اینکه قرض را تبرّعاً اداء کند. (یزدی)

[۶] اقوی عدم اشتراط است. (یزدی)

[۷] و این اقوی است. (یزدی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۶۸۴. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۱۹۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۵۸. ابن‌حمزه، وسیله: ۳۸۷.

(۲) ابن حمزه، وسیله: ۳۸۷. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۵۸.

(۳) ابن حمزه، وسیله: ۳۸۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۰

حبوه تعلّق به پسر بزرگ دارد، و خلاف است میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصّه میراث او کم می‌کنند یا نه؟ اکثر مجتهدین برآنند که کم نمی‌کنند. [۱] و اگر میّت حبوه را جهت دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیّت کرده باشد میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد، و اگر زیاده

از ثلث باشد موقوف است براذن پسر بزرگ. و اگر نصیب هروارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلاف است بعضی گفته‌اند که ممنوع نیست [۲] پسر بزرگ از حبوه، و بعضی برآنند که ممنوع است.

مطلب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان

فصل اوّل: در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

اشاره

فصل اوّل: در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

بدان‌که آنچه در قرآن مجید از تصریح حصّه هریک از میراث خواران وارد شده آن را فرض ایشان گویند، و آنچه حصّه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده‌اند آن را قرابت گویند، پس بدین سبب وارث منقسم می‌شود به سه قسم:

قسم اوّل: جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند

قسم اوّل: جماعتی که به فرض تنها میراث می‌برند

چون مادر و خواهران مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمّن ردّی نباشد، و زن بنابر قول اصحّ که بر او ردّ نمی‌شود. [۳]

قسم دوم: جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند

قسم دوم: جماعتی که گاهی به فرض و گاهی به قرابت میراث می‌برند

چون پدر و دختران و خواهران پدری.

---

[۱]- اقوی است. (یزدی)

[۲] اقوی است. (یزدی)

[۳] گذشت که ترک احتیاط را ننمایند. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۱

قسم سوم: جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند

قسم سوم: جماعتی که به قرابت تنها میراث می‌برند

و آنها سوای جماعتی‌اند که مذکور شد، چون جدّ و جدّه و عمّ و عمّه و خال و خاله و اولاد ایشان. پس اصحاب دو مرتبه اولی اصحاب فروض‌اند سوای پدر با عدم فرزند و دختر هرگاه با پسر باشد و اجداد و جدّات از هر طرف که باشند. و اصحاب مرتبه ثالثه به‌قرابت میراث می‌برند سوای خویشان مادری [۱] چه ایشان صاحب فرضند. و آنچه از میّت می‌ماند صاحب فرض فرض خود را می‌برد، و اگر متعدّد باشند هریک حصّه خود را می‌گیرند و آنچه زیاده می‌ماند باز به صاحبان فرض ردّ می‌شود چنانچه مذکور خواهد شد. و در ردّ برشوهر هر گاه میراث خواری سوای آن نباشد خلاف است، اصحّ آن است که بر او ردّ می‌شود. و در ردّ بر زن نیز خلاف است، اصحّ آن است که ردّ نمی‌شود [۲] چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در ظهور او و هر گاه میراث

خواری سوای او نباشد.

و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که به آن میراث می‌برد جمع شود به همه آن میراث می‌برد. و هر گاه یکی از آن مانع دیگری باشد به همه آن میراث نمی‌برد، و آن به هشت وجه است:

اوّل آنکه: در شخصی دو امر نسبی جمع شود به هردو میراث می‌برد، چون عمّ که خال باشد.

دوم آنکه: در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود به همه میراث می‌برد، چون پسر پسر عمّ که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد.

سوم آنکه: در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند به یک امر میراث می‌برد، چون برادری که پسر عمّ باشد به برادری میراث می‌برد.

چهارم آنکه: نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد

---

[۱]- خویشان مادری مرتبه ثالثه نیز به قرابت می‌برند، پس وجه استثناء معلوم نیست. (نخجوانی، یزدی)

[۲] گذشت احتیاط در آن. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۲

امّا غیرآنها یکی از آنها را مانع باشد، چون شوهری که پسر عمّ باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد، چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عمّ را مانعند از میراث بردن، پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر.

پنجم آنکه: دو نسب در شخصی و یک نسب در شخصی دیگر جمع شود، چون دو پسر عمّ که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد، چه یکی به هردو نسب میراث می‌برد و آن دیگری به یک نسب

ششم آنکه: دو سبب در یک شخص جمع شود که هریک مانع دیگری نباشد به هردو سبب میراث می‌برد، چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد.

هفتم آنکه: دو سبب در شخصی باشد و یک نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند، چون شوهر که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد، چه در این صورت شوهر به شوهری میراث می‌برد امّا به‌معتق بودن میراث نمی‌برد.

هشتم آنکه: دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن، چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد به‌ولای عتق میراث از آن غلام می‌برد نه به ولای امامت.

فصل دوم: در بیان [۱] تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض

قسم اوّل: نصف

قسم اوّل: نصف

و آن نصیب سه قوم است:

اوّل: نصیب شوهر، هر گاه زن فرزند و فرزندزاده نداشته باشد.

دوم: نصیب یک دختر، هر گاه با او پسری نباشد.

سوم: نصیب یک خواهر پدر مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری، هر گاه برادر نباشد.

---

[۱] از این جا تا تکمله که پنج ورق است دیده نشده است، معلوم باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۳

قسم دوم: ربع

قسم دوم: ربع
و آن نصیب دو قوم است:
اوّل: شوهر، هر گاه فرزند یا فرزندزاده باشد.
دوم: نصیب زن، هر گاه فرزند و فرزندزاده نباشد.

قسم سوم: ثُمن

قسم سوم: ثُمن
و آن نصیب یک زن یا چند زن است، هر گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد.

قسم چهارم: ثلث

قسم چهارم: ثلث
و آن نصیب دو قوم است:
اوّل: نصیب مادر، هر گاه میّت فرزند یا برادران نداشته باشد.
دوم: نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری، خواه ذکر باشند و خواه انثی

قسم پنجم: ثلثان

قسم پنجم: ثلثان
و آن نصیب دو قوم است:
اوّل: نصیب دو دختر یا بیشتر، هر گاه پسر با ایشان نباشد.
دوم: نصیب دو خواهر یا بیشتر، هر گاه با ایشان برادر نباشد.

قسم ششم: سُدس

قسم ششم: سُدس
و آن نصیب سه قوم است:
اوّل: نصیب پدر و مادر است هر گاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد.
دوم: نصیب مادر هر گاه میّت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد.
سوم: نصیب یکی از خویشان مادری.
و مرکّبات فروض ستّه هریک با دیگری بعد از سقوط مکررات آنها بر بیست و یک وجه است: چهارده ترکیب از آن ممکن است، و هفت ترکیب ممتنع.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۴

امّا چهارده ترکیب ممکن:

اوّل: جمع شدن نصف با نصف، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد.

دوم: جمع شدن نصف با ربع، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد، یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدری مادری یا پدری داشته باشد.

سوم: جمع شدن نصف با ثمن، مثل آنکه شخصی بمیرد ودختری با زنی‌داشته‌باشد.

چهارم: جمع شدن نصف با ثلثان، امّا قسمت نمی‌شود بلکه نقص برخویشان پدری می‌شود، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد، چه در این صورت نصف از شوهر آن زن است و مابقی از خواهران او.

پنجم: جمع شدن نصف وثلث، مثل آنکه زنی بمیرد وشوهری ومادری‌داشته باشد.

ششم: جمع شدن نصف و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد.

هفتم: جمع شدن ربع و ثلثان، مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد.

هشتم: جمع شدن ربع و ثلث، مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد.

نهم: جمع شدن ربع و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد.

دهم: جمع شدن ثمن با ثلثان، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد.

یازدهم: جمع شدن ثمن و سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد.

دوازدهم: جمع شدن ثلثان با ثلث، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد.

سیزدهم: جمع شدن ثلثان با سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۵

. چهاردهم: جمع شدن سُدس با سُدس، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد.

و امّا هفت ترکیب ممتنع:

اوّل: جمع شدن ربع با ربع، چه ربع فریضه شوهر است با فرزند، و فریضه زن است با عدم فرزند.

دوم: جمع شدن ربع با ثُمن، چه ربع فریضه زن است با عدم فرزند، و ثمن فریضه او است با وجود فرزند.

سوم: جمع شدن ثمن با ثلث، چه ثمن فریضه زن است با وجود فرزند، و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند.

چهارم: جمع شدن ثلثان با ثلثان.

پنجم: جمع شدن ثلث با ثلث.

ششم: جمع شدن ثلث با سُدس، چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند، و سُدس فریضه اوست با وجود فرزند.

هفتم: جمیع شدن ثمن با ثمن.

مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج به آنها می‌شود

فصل‌اوّل: در بیان نسبتهایی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم می‌رسد

اشاره

فصل‌اوّل: در بیان نسبتهایی که میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان بهم می‌رسد

بدان‌که نسبتهایی که میان اعداد غیرواحد ممکن است که بهم رسد چهار قسم است:

قسم اوّل: تماثل

قسم اوّل: تماثل
و آن چنان است که دو عدد مثل یکدیگر باشند.
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۶

قسم دوم: تداخل

قسم دوم: تداخل
و آن چنان است که دو عدد بروجهی باشند که عدد اقلّ را چون یکمرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد، و باید که هرعدد اقلّ از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش، و این قسم را متداخلان گویند.

قسم سوم: توافق

قسم سوم: توافق
و آن چنان است که دو عـدد بروجهی باشـند که عـدد اقلّ را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد، عددی ثالث غیر از ایشان هردو را فانی سازد، و این عـدد ثالث مخرج کسـری باشـد که آن هردو عـدد در آن موافق آید، چون چهار و شـش که هردو شریکنـد در عـدد دو که مخرج نصف است که هردو را فـانی می‌سـازد. و گاه هست که فقها جهت کمی عـدد فریضه متـداخلان را متوافقان به‌معنی اعمّ می‌گوینـد، زیرا که البتّه متـداخلان در کسـری موافق هسـتند، و این را میانه رؤس سـهام اعتبار می‌کننـد چنانچه زود باشد که در مسایل انکسار مذکور گردد.

قسم چهارم: تباین

قسم چهارم: تباین
و آن چنان است که دو عدد بر وجهی باشـند که اقلّ اکثر را فانی نسازد، و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

قسم چهارم: تباین

قسم چهارم: تباین
و آن چنان است که دو عدد بر وجهی باشـند که اقلّ اکثر را فانی نسازد، و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج.

مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هروارثی از ترکه به علم حساب

طریق اوّل: در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند

اشاره

طریق اوّل: در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند
عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود، و اگر با ایشان دختران جمع شوند هردو دختر را یک پسر حساب کند و برایشان قسمت نماید. و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد. و ترکه میّت نسبت به سهام ورثه بر سه قسم است:

قسم اوّل آنکه: ترکه به قدر سهام ورثه باشد،

قسم اوّل آنکه: ترکه به قدر سهام ورثه باشد،
و آن بر چند وجه است:
اوّل آنکه: بی‌کسری بر ورثه منقسم شود، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقلّ عددی که سُدس دارد شش است، سُدسان او که دو است به‌پدر و مادر متعلّق است و چهار باقی به چهار دختر.
دوم آنکه: با کسری منقسم شود پس خالی از آن نیست که بریک فرقه منکسر است یا بر زیاده، اگر بریک فرقه منکسر باشد پس در این صورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است، چون برایشان منکسر است میانه سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده می‌شود پس پدر و مادر شش سهم می‌برند و هردختری چهار سهم. و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد رؤس را نه جزء وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد، مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصّه پدر و مادر دو سهم می‌شود و حصّه شش دختر چهار سهم، و میانه چهار و شش توافق به نصف است نصف عدد روس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده می‌شود، شش سهم از پدر و مادر است و هریک از دختران را دو سهم می‌رسد. و اگر به زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است، و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هرفرقه منکسره و سهام ایشان
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۸۹
توافق هست ردّ باید کرد رؤس ایشان را به جزء وفق، و اگر میانه رؤس و سهام ایشان توافق نیست به حال خود باید گذاشت. و اگر میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد ردّ کند رؤس ایشان را به جزء وفق، و آنچه میانه ایشان توافق نباشد برحال خود بگذارد آنگاه نظر کند میانه عدد رُؤس جمیع فرق، پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه. و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد، و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه‌ای را در عدد روس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه، و همچنین هرچند فرقه که باشد. و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه، و همچنین هرچند فرقه که باشد.
و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود که مسائلی که برانکسار سهام برورثه دایر باشد بیست و چهار است، از آن جمله دوازده صورت که انکسار آنها مستغرق جمیع فِرَق است و امّهات مسایل انکسار است در این رساله مذکور می‌گردد:
اوّل آنکه: میانه سهام جمیع فرَق و عدد رؤس ایشان توافق باشد، و میانه رؤس جمیع فرَق تماثل باشد، و رؤس هرفرقه را به جزء وفق ردّ باید کرد، و عدد رؤس یک‌فرقه را در اصل فریضه باید زد، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده

خواهر پدرى داشته باشد، اصل فريضه ايشان دوازده سهم است، سه سهم نصيب شش زن است و چهار سهم نصيب خواهران مادرى و پنج سهم نصيب خواهران پدرى، و چون ميانه سهام زوجات و رؤس ايشان توافق به ثلث بهمعنى اعمّ بود ردّ كرديم رؤس ايشان را بهثلث كه دو بود، و ميانه سهام خواهران مادرى و رؤس ايشان توافق به ربع بهمعنى اعمّ بود رؤس ايشان را به ربع كه دو بود ردّ كرديم، و ميانه رؤس خواهران پدرى و سهام ايشان توافق بهخمس بهمعنى اعمّ بود ردّ كرديم رؤس ايشان را به خمس كه دو بود، چون رؤس جميع فرق بعد از ردّ آنها به جزء وفق متماثل شد، يكى از آنها را در اصل فريضه ضرب كرديم بيست و چهار شد. پس حصّه هريك از زنان يك سهم شد، و حصّه هريك از خواهران مادرى و خواهران پدرى يك سهم.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۸۹۰

دوم آنكه: ميانه رؤس و سهام جميع فرق توافق نباشد و ميانه رؤس ايشان تماثل باشد، همان رؤس يك فرقه را در اصل فريضه ضرب بايد كرد، مثل آنكه شخصى بميرد و هفت زن و هفت خواهر مادرى و هفت خواهر پدرى داشته باشد، چه اصل فريضه ايشان دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم است بر رؤس ايشان منكسر، و ميانه آنها تباين است، و حصّه خواهران مادرى چهار سهم است به رؤس ايشان منكسر و ميانه آنها تبايُن است و حصّه خواهران پدرى پنج سهم است بر رؤس ايشان منكسر، و ميانه آنها تباين است. و چون رؤس جميع متماثل بود رؤس يك فرقه را در اصل فريضه زديم هشتاد و چهار سهم شد، پس حصّه هريك از زنان سه سهم شد، و حصّه هريك از خواهران پدرى پنج سهم، و حصّه هريك از خواهران مادرى چهار سهم.

سوم آنكه: ميانه رؤس و سهام بعضى از فرَق توافق باشد و ميانه رؤس و سهام بعضى ديگر توافق نباشد و ميانه رؤس جميع فرَق تماثل باشد، رؤس آن بعضى را كه ميانه سهام و رؤس ايشان توافق باشد به جزء وفق ردّ بايد كرد، و همان رؤس يك فرقه را در اصل فريضه بايد زد، مثل آنكه شخصى بميرد و سه زن و نُه خواهر پدرى داشته باشد اصل فريضه ايشان چهار سهم است: حصّهِ زنان يك سهم و حصّه خواهران سه سهم، و چون ميانه سه و نُه توافق به ثلث بود بهمعنى اعمّ ردّ كرديم رؤس ايشان را به سه و سه را در اصل فريضه زديم دوازده شد، حصّه زنان سه سهم شد، و حصّه هريك از خواهران پدرى يك سهم.

چهارم آنكه: ميانه رؤس و سهام جميع فرق توافق باشد و ميانه رؤس ايشان تداخل باشد، رؤس هرفرقهاى را به جزء وفق ردّ بايد كرد و اكثر را در اصل فريضه بايد زد، مثل آنكه شخصى بميرد و شش زن و شانزده خواهر مادرى و ده خواهر پدرى داشته باشد اصل فريضه ايشان دوازده سهم است، حصّه زنان سه است با رؤس ايشان چون توافق بهثلث بود بهمعنى اعمّ ردّ كرديم و رؤس ايشان را به دو كه ثلث شش است، و حصّه خواهر مادرى چهار است با رؤس ايشان متوافق به ربع بود بهمعنى اعمّ ردّ كرديم رؤس ايشان را به ربع كه چهار است، و حصّه خواهران پدرى پنج است با رؤس ايشان متوافق

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۸۹۱

به خمس بود ردّ كرديم رؤس ايشان را به خمس كه دو است، و چون ميانه رؤس جميع فرَق تداخل بود اكتفا به چهار كرديم، و چهار را در اصل فريضه زديم چهل و هشت شد، حصّه هريك از زنان چهار «۱» [۱] سهم شد، و حصّه هريك از خواهران مادرى يك سهم، و حصّه هريك از خواهران پدرى دو سهم.

پنجم آنكه: ميانه رؤس و سهام جميع فرَق توافق نباشد و ميانه رؤس ايشان تداخل باشد همان رؤس يك فرقه را در اصل فريضه بايد زد، مثل آنكه شخصى بميرد و سه زن وشش پسر داشته باشد اصلفريضه ايشان هشتسهماست، يك سهمحصّه زنان وميانهآن و رؤس ايشان تباين، و هفت سهم حصّه پسران و ميانه آنها نيز تباين، و چون ميانه رؤس هردو فرقه تداخل بود اكتفا به شش كرده، شش را در اصل فريضه زديم چهل و هشت سهم شد، حصّه هريك از زنان سه «۲» سهم شد، وحصّه هريك از پسران هفت سهم.

ششم آنكه: ميانه رؤس و سهام بعضى از فرق توافق باشد و ميانه رؤس و سهام بعضى توافق نباشد و ميانه رؤس ايشان تداخل باشد، رؤس آن بعضى را كه با سهام ايشان موافقند به جزء وفق ردّ بايد كرد و اكثر را در اصل فريضه بايد زد، مثل آنكه شخصى بميرد و

چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است، حصّه زنان یک سهم شد، و حصّه برادران سه سهم، و چون میانه ایشان توافق به‌ثلث بود به‌معنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشان را به‌ثلث که دواست، و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد، حصّه زنان چهار سهم شد، و حصّه هریک از برادران پدری دو سهم.

هفتم آنکه: میانه رؤس جمیع فرَق و سهام ایشان توافق به‌معنی اعمّ باشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را به‌جزء وفق ردّ باید کرد و جزء وفق رؤس فرقه‌ای را در فرقه‌ای دیگر ضرب باید کرد، و حاصل را در وفق فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: دو سهم.

(۲) در بعضی از نسخه‌ها: دو.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۲

مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم بود چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق به‌معنی اعمّ بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث یعنی چهار، و حصّه خواهران مادری چهار سهم بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق به ربع بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به ربع یعنی شش، و حصّه خواهران پدری پنج بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق به خمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به‌خمس یعنی ده، و چون میانه رؤس و فرقه اولی و ثانیه توافق به نصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و میانه حاصل و رؤس فرقه ثالثه توافق به نصف بود، ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد، آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد، حصّه زنان صد و هشتاد سهم شد، و حصّه خواهران مادری دویست و چهل سهم، و حصّه خواهران پدری سیصد سهم.

هشتم آنکه: میانه رؤس و سهام جمیع فرَق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد، جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد، و حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان چهار سهم است، حصّه زنان یک سهم، و حصّه برادران پدری سه سهم، و چون میانه رؤس ایشان توافق به نصف بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به نصف، پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد، و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد، حصّه زنان بیست سهم شد، و حصّه برادران پدری شصت سهم.

نهم آنکه: میانه رؤس بعضی از فرَق و سهام ایشان توافق باشد و میانه سهام و رؤس بعضی توافق نباشد، رؤس آن بعضی را که توافق دارد میانه رؤس و سهام ایشان ردّ باید کرد به جزء وفق، و ضرب باید کرد جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثانیه، و حاصل او را در فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است، حصّه زنان یک سهم است، و حصّه خواهران پدری سه سهم، و میانه سهام و رؤس ایشان توافق به ثلث است به‌معنی اعمّ ردّ کردیم رؤس ایشان را به‌ثلث که چهار است، و چون میانه رؤس هردو

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۳

فرقه توافق به نصف بود سه را در چهار ضرب کردیم، حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد، حصّه زنان دوازده سهم شد، و حصّه خواهران پدری سی وشش سهم.

دهم آنکه: میانه سهام و رؤس جمیع فرَق توافق باشد و میان رؤس ایشان تباین، رؤس ایشان را به جزء وفق ردّ باید کرد، و ضرب باید کرد رؤس هرفرقه را در دیگری، و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است، سه سهم

حصّه زنـان، و چون میانه رؤس ایشـان و سـهام ایشـان توافق به‌ثلث بود به‌معنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را به ثلث که دو است، و حصّه خواهران مـادری چهار است و چون میانه رؤس و سـهام ایشان توافق به ثلث بود ردّکردیم رؤس ایشان‌را به‌ثلث یعنی چهار «۱» وحصّه خواهران پدری پنج است، و چون میانه رؤس و سـهام ایشان توافق به‌خمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را به پنج، آنگاه دو را در سه ضـرب کردیم، و حاصل آن را در پنج زدیم، و همچنین حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضـرب کردیم، سیصد و شصت سهم شد، حصه زنان نود سهم شد، و حصّه خواهران مادری صد و بیست، و حصّه خواهران پدری صد و پنجاه.

یازدهم آنکه: میان رؤس سهام جمیع فِرَق توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فِرَق تباین باشد، رؤس هرفرقه‌ای را در دیگری ضرب باید کرد، و حاصـل را در عـدد رؤس فرقه ثـالثه، و همچنین حاصـل را در اصـل فریضه، مثل آنکه شخصـی بمیرد و دو زن و پنـج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد، و اصل فریضه دوازده سهم است، حصّه زنان سه سهم است، و حصّه خواهران مادری چهار سهم، و حصّه خواهران پدری پنج سـهم، و چون میانه سـهام و رؤس جمیع فِرَق توافق نبود ضرب کردیم دو را در پنج، و حاصل آن را در هفت، و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد،

---

(۱) در بعضی از نسخه‌ها: توافق به ربع بود رد کردیم رؤس ایشان را به ربع یعنی سه.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۴

حصّه زنان دویست و ده سهم شد، و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم، و حصّه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم.

دوازدهم آنکه: میانه رؤس و سهام بعضی از فِرَق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی نباشد، و میانه رؤس جمیع فِرَق تباین باشد، رؤس متوافقین را به جزء وفق ردّ بایـد کرد، و رؤس فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضـرب باید کرد، و حاصل را در فرقه ثالثه، و همچنین حاصل را در اصل فریضه، مثل آنکه شخصـی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، حصّه زنان سه سهم، وحصّه خواهران مادری چهار سهم، و حصّه خواهران پدری پنج سهم، و چون میانه سهام و رؤس ایشـان توافق به نصـف بود ردّ کردیم رؤس ایشـان را به نصف که سه باشـد، و چون میـانه رؤس جمیع فرق تبـاین بود ضـرب کردیم چهـار را در سه و حاصـل را در هفت و حاصـل را در اصـل فریضه، یکهزار و هشت سـهم حاصل شـد، حصّه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد، و حصّه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم، و حصّه خواهران پدری چهارصد و بیست سهم.

قسم دوم آنکه: ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض،

قسم دوم آنکه: ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض،

پس زیادتی را بر صاحبان فروض ردّ بایـد کرد سوای زوجه که اصـحّ آن است که مطلقاً بر او ردّ نمی‌شود، و در زوج خلاف است، اصحّ آن است که ردّ می‌شود چنانچه مذکور شد.

و سوای مـادر بـا حاجب. به‌خلاف مـذهب سنّیان که ایشان قایلنـد به آنکه آنچه از حصّه صاحبان فروض زیاده می‌مانـد از خویشان پدری است، و این را تعصیب می‌گویند، و تعصیب پیش شیعه باطل است. و از عادت فقهای امامیّه رضوان اللَّه علیهم آن است که هر گـاه ترکه زیـاده از فروض صاحبـان فرض باشـد اوّل قسـمت فروض ایشـان می‌نماینـد آنگـاه تتمّه را نیز برایشـان ردّ می‌کننـد. و حضـرت سلطان المحقّقین و برهان المدقّقین نصیر الملّهٔ والحقّ والدین محمّد طوسی قدس سره در رساله میراثیّه خود به یک دفعه بر صاحبـان فرض قسـمت می‌کنـد، بـا وجـود آنکه طریقه قسـمت خواجه اخصـر از طریقه قسـمت ایشـان است احـادیث حضـرات ائمّه معصومین علیهم السلام نیز برطبق آن وارد است چنانچه در روایت

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۵

صحیحه محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام وارد شده که گفت: که آن حضرت علیه السلام صحیفه میراثیه‌ای که به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بود به من نمود، دیدم که نوشته بود که: شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته، حصّه دختر نصف است، و حصّه مادر سُدس، پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد، سه حصّه از آن تعلّق به دختر دارد، و یک حصّه به مادر «۱». [۱]

و همچنین محمّد بن مسلم نقل کرده که: در آن صحیفه دیدم به خطّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته، حصّه دختر نصف است سه سهم، و حصّه هریک از پدر و مادر یک سهم، پس مال را برپنج قسمت باید کرد، سه حصّه آن تعلّق به دختر دارد، و دو حصّه به‌پدر و مادر «۲». [۲]

تکمله: بدان‌که جمیع مسایلی که مشتمل بر ردّ برصاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه ردّ را جایز می‌دانند یازده قسم است:

اوّل آنکه: شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد، به‌طریق سلطان‌المحقّقین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود.

دوم آنکه: شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود.

سوم آنکه: شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می‌شود.

چهارم آنکه: زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می‌شود.

پنجم آنکه: مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد،

---

(۱) کافی ۷: ۹۳، حدیث ۱. وسائل ۲۶: ۱۲۸، حدیث ۱.

(۲) کافی ۷: ۹۳، حدیث ۱. وسائل ۲۶: ۱۲۸، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۶

اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم می گردد.

ششم آنکه: مردی مرده باشد و دختر و پدری و مادری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم می گردد.

هفتم آنکه: شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم می گردد.

هشتم آنکه [۱]: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم می‌شود.

نهم آنکه: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد، اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم می گردد.

دهم آنکه: شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد، اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم می‌شود.

یازدهم آنکه: شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم می گردد.

و اگر در این یازده صورت اصل فریضه برایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهایی که در ماسبق مذکور شد باید کرد تا برایشان صحیح منقسم شود. و ردّ نیز بر دو قسم است:
اوّل: ردّ اخماسی، و آن چنان است که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاده می‌آید برپنج سهم منقسم می گردد، مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد، اصل فریضه ایشان شش سهم است، دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد، و سه سهم تعلّق به دختر دارد، و تتمّه برایشان ردّ می‌شود به پنج سهم.
دوم: ردّ ارباعی، و آن چنان است که تتمّه به چهار سهم منقسم می‌شود، مثل آنکه

[۱]- این قسم و سه قسم بعد بنابر قولی است که اخوه امّی نیز مستحقّ ردّ می‌باشد چنانچه‌جماعتی گفته‌اند و در اوّل تکمله به آن اشاره کرد، و امّا بنابر مشهور اقوی ردّ مختصّ به خواهر پدری یا پدر مادری است. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۷
شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد، چه در این صورت برمادر ردّ نمی‌شود بلکه تتمّه میانه دختر و پدر به چهار سهم منقسم می گردد و بعضی از مجتهدین [۱] در این صورت نیز به پنج حصّه منقسم میکنند و حصّه مادر را به پدر می‌دهند. پس پیش ایشان ردّ [۲] بر یک قسم است.

قسم سوم آنکه: ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد،

قسم سوم آنکه: ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد،
و سبب آن دو امر است:
اوّل: داخل شدن شوهر، مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، چهار سهم حصّه پدر و مادر است، و سه سهم حصّه شوهر پس پنج سهم باقی ماند، و سهام مفروضه دختر شش است، چون اینجا شوهر داخل باشد حصّه او ناقص می‌شود و نقص براو واقع باشد. و هرجا که در ترکه نقصی بهم رسد برپدر [۳] و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف مر سنّیان را که ایشان برفریضه زیاده می کنند تا نقص برکسی واقع نشود، و این را عول می گویند و عول در مذهب حقّ امامیّه باطل است.
دوم: داخل شدن زن، مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر مادری یا پدری و زنی داشته باشد، اصل فریضه ایشان دوازده است، ثلث آن که چهار است حصّه خواهران مادری است، و ربع آن که سه است حصّه زن، و پنج باقی حصّه خواهر پدر مادری یا پدری است، و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع می‌شود.

طریق دوم: آنکه سهام هروارثی را از فریضه نسبت دهند

طریق دوم: آنکه سهام هروارثی را از فریضه نسبت دهند
پس به آن نسبت از ترکه می گیرند، و این نزدیک است به فهم هر گاه نسبت واضح

[۱]- معین الدین مصری است و قول او شاذّ است و موافقی ندارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)
[۲] بنابر مذهب بعضی که خواهران مادری نیز ردّ می‌برند ردّ ارباعی متصوّر است، چنانچه درقسم هشتم ذکر شد. (نخجوانی، یزدی)
[۳] از برای پدر موردی معیّن که این حکم مترتّب بر او شود نیست. (صدر)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۸

باشد، مثل آنکه شخصی بمیرد و از او زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد، چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم می‌شود، زن ربع ترکه که سه است می‌برد، و مادر ثلث ترکه که چهار است می‌برد، و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است به‌پدر متعلّق است. و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمی‌شود مگر به ضرب، مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند، چه در این صورت محتاج است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کند تا شصت حاصل شود، آنگاه هردیناری را به دوازده جزء باید کرد تا منقسم شود، پس زوجه را پانزده جزء می‌رسد که یک دینار و ربع دینار باشد، و مادر را بیست جزء که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد، و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف و سُدس دینار باشد.

طریق سوم: آنکه ترکه را برفریضه قسمت نمایند

طریق سوم: آنکه ترکه را برفریضه قسمت نمایند

بعد از آن خارج قسمت را در سهام هریک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هریک باشد، و این نزدیک است بفهم، چه قسمت در این صورت سهل است، مثلًا هر گاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بردوازده هریک سهم را نصف دینار می‌رسد، پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک‌دینار و نصف دینار بهم می‌رسد، و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می‌آید، و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف می‌شود.

طریق چهارم: مستعمل میانه دو فریضه

قسم اوّل آنکه: در ترکه کسر نباشد

قسم اوّل آنکه: در ترکه کسر نباشد

چون دوازده دینار، چه سهام هروارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد، آنچه حاصل شود براصل فریضه قسمت باید نمود، پس خارج قسمت نصیب آن وارث است، مثل آنکه سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند، چه فریضه ایشان بیست و چهار است، منکسر می‌شود نصیب

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۸۹۹

اولاد برپنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل می‌شود. پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آن‌را ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست، نصف دینار خارج قسمت است، نصیب هریک از زوجات نصف دینار، و سهام هریک از پدر و مادر بیست است چون آن را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل می‌شود، و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار می‌شود، آن نصیب هریک از پدر و مادر است. و سهام هر پسری بیست و شش است، چون آن را در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار می‌شود، نصیب دختر دیناری و سه عشر دینار می‌شود.

دوم آنکه: در ترکه کسر باشد،

طریق پنجم: مناسخات

اشاره

طریق پنجم: مناسخات
و آن چنان است که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد، چه در این صورت قسمت هردو فریضه را از یک اصل باید کرد، و آن بر دو قسم است:

قسم اوّل آنکه: وارث و استحقاق واحد باشد،

قسم اوّل آنکه: وارث و استحقاق واحد باشد،
چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر، و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرند تا آنکه یک برادر و خواهر بماند، مال میّت میان ایشان اثلاثاً حصّه می‌شود اگر برادران و خواهران پدری باشند، و بالسویّه می‌برند اگر برادران و خواهران مادری باشند
جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۰

قسم دوم آنکه: وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها،

قسم دوم آنکه: وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها،
پس اگر نصیب میّت ثانی بورثه ایشان منقسم شود هردو مسأله از مسأله اوّلی منقسم می‌گردد، مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد، فریضه اولی هشت است، حصّه شوهر چهار است و بورثه او منقسم می‌شود و اگر منقسم نشود، پس اگر نسبت میانه نصیب میّت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را نه وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب می‌کنند، مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند، فریضه اولی شش است، نصیب پسر چهار است، و سهام ورثه او شش، و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان توافق به نصف است سه را در شش ضرب می‌کنند هجده می‌شود. و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب می‌کنند، چون پدری و مادری وپسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند، فریضه اولی شش است و حصّه پسر چهار است، و سهام ورثه او پنج، و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است، پنج را در شش ضرب باید کرد سی می‌شود. و اگر یکی از میراث‌خوار میّت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است، و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند.

مطلب ششم لواحق میراث

فصل اوّل: در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد

فصل اوّل: در میراث جماعتی که به یک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد
و همه بمیرند از یکدیگر میراث می‌برند به چهار شرط:
شرط اوّل آنکه: هریک مال داشته باشد [۱] چه میراث در مال است، پس اگر در

---

[۱]- اگر احدهما مال داشته باشد دون‌دیگری منتقل‌می‌شود آن مال به آن شخص عدیم المال

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۱

میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمی‌برد و از او میراث نمی‌برند.

شرط دوم آنکه: از یکدیگر میراث‌برند، پس اگرازیکدیگر میراث‌نبرند مثل آنکه‌دو برادر غرق شوند ویکی ازایشان‌را فرزندی باشد، چه برادر با وجود فرزند میراث‌نمی‌برد.

شرط سوم آنکه: تقدیم و تأخیر مردن هریک بردیگری مشخّص نباشد، چه اگر تقدیم و تأخیر مشخّص باشد مقدّم میراث نمی‌برد. [۱]

شرط چهارم آنکه: مردن ایشان به سبب غرق یا هدم باشد، پس اگر دو کس به یک دفعه به اجل خود بمیرند میراث از هم نمی‌برند، و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی [۲] که باعث اشتباه شود این حکم دارد «۱» و بعضی از ایشان گفته‌اند که: اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث می‌برند «۲».

و هر گاه این چهار شرط بهم رسد میراث از همدیگر می‌برند از جمیع چیزهای یکدیگر، مگر از آنچه از یکدیگر میراث می گیرند که از آن میراث نمی‌برند زیرا که [۳] لازم [۴] می‌آید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که از آن نیز میراث می‌برند «۳».

و از او منتقل می‌شود به وارث او که زنده می‌باشد. (نخجوانی)

* یکی از ایشان مال داشته باشد کافی است، پس مال او میرسد به آنکه ندارد. (یزدی)

[۱] و اگر اجمالًا معلوم باشد تقدّم احدهما و معیّن نباشد بعید نیست قرعه. (یزدی)

[۲] مقتضای اصول و قواعد شرعیّه اقتصار بر هدم و غرق است و مراعات احتیاط مطلوب‌است. (تویسرکانی)

[۳] تعلیل ناتمام است و اولی استدلال به وجود نصّ معتبر است مثل صحیحه عبدالرحمن ابن‌الحجّاج و غیرها. (تویسرکانی)

* تعلیل خالی از مناقشه نیست و اولی استدلال به وجود نصّ معتبر است مثل صحیحه عبدالرحمن ابن الحجّاج و غیرها. (دهکردی، صدر)

[۴] مشترک الورود و اعتباری است و عمده در دلیل نصوص است. (یزدی)

---

(۱) شیخ‌طوسی، نهایه ۳: ۲۵۳. سلّار، مراسم: ۲۲۵. حلبی، کافی: ۳۷۶. علّامه‌حلّی، قواعد ۳: ۳۹۹ و ۴۰۰.

(۲) ابن حمزه، وسیله: ۴۰۰. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. علّامه حلّی، مختلف ۹: ۱۰۳.

(۳) شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. سلّار، مراسم: ۲۲۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۲

و خلاف است میانه مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجب است یا نه [۱]؟ اقرب آن است که واجب نیست لیکن سنّت است، پس اگر پدری و پسری به یک دفعه غرق شوند اوّل فرض مردن پسر باید کرد و حصّه پدر را از ترکه پسر باید داد، و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصّه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر به میراث برده چه از آن میراث نمی‌برد، آنگاه آنچه هریک از ایشان میراث برده است به میراث‌خوار زنده او می‌رسد، و اگر یکی از ایشان میراث‌خوار نداشته باشد میراث او به کسی می‌رسد که با او غرق شده [۲] و از او به‌ورثه زنده او می‌رسد.

فصل دوم: در میراث خنثی

فصل دوم: در میراث خنثی

[۳] یعنی کسی که هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن، و قاعده در تحقیق حال او چنان است که ببینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می‌آید حکم بر آن کنند، و اگر از هر دو به یک دفعه بیرون می‌آید ببینند آخر از کدام منقطع می‌شود، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: حکم برآن کنند که پیشتر منقطع می‌شود «۱». و اگر هردو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است، و در حکم او میانه

---

[۱]- قول به وجوب خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی)

[۲] بلکه به امام علیه السلام می‌رسد و اگر هیچ یک وارث زنده نداشته باشند از هر دو به امام علیه السلام می‌رسد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] ظاهر از نصوص وارده در خنثی بعد التأملّ فیها آن است که اگر ممکن باشد تمیز و تشخیص آن به اموری که از خواصّ مرد یا زن است مثل عدّ اضلاع، پس ملحق می‌شود به مرد و یا زن والّا خنثی مشکل خواهد بود و میراث او نصف میراث مرد و نصف میراث زن است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۷۱. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۵۸ و مبسوط ۴: ۱۱۴. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۳۷۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۳

مجتهدین خلاف است، بعضی برآنند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده باشد به این طریق که نُه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است «۱» و بعضی گفته‌اند که: قرعه بزنند و برآن حکم کنند «۲» و بعضی برآنند که اگر علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد به آن عمل نمایند [۱] و اگر این علامتها نباشد میراث مرد به او دهند «۳». و مشهور در میراث او آن است که نصف‌میراث مرد ونصف میراث زن به آنکه ترکه را یک مرتبه برتقدیر ذکوریّت منقسم سازند ویک مرتبه دیگر برتقدیر انوثیت، آنگاه ضرب‌کنند یکی را در دیگری در تباین، یا در جزء وفق در توافق، یا در اکثر در تداخل، و حاصل را در دو ضرب کنند. یا آن را تضعیف نمایند آنگاه هروارثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند «۴».

پس هر گاه میّت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم می‌شود، چه فریضه ذکوریّت پنج است و انوثیت چهار، و چهار در پنج بیست می‌شود، و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد، حصّه ذکر برتقدیر ذکوریّت خنثی شانزده می‌شود و بر تقدیر انوثیت خنثی بیست می‌شود و نصف هردو هجده است، و حصّه خنثی سیزده‌می‌شود زیرا که حصّه او برتقدیر ذکوریّت شانزده است و برتقدیر انوثیت ده،

---

[۱]- اگر به امارات علمیّه زن یا مرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط را در هر موردی‌نمایند. (صدر)

---

(۱) مصنّفات شیخ مفید ۹: ۶۲. سیّدمرتضی، انتصار: ۵۹۴. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۷۹ و ۲۸۲. و علّامه در مختلف ۹: ۳۷۹ به اسکافی نسبت داده است.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۴: ۱۰۶ مسأله ۱۱۶.

(۳) علّامه در مختلف ۹: ۸۰ به ابن ابی عقیل نسبت داده است.

(۴) صدوق، مقنع: ۵۰۳. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۸. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۵۸ و مبسوط ۴: ۱۱۴. سلّار، مراسم: ۲۲۵. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۷۱. ابن زهره، غنیه: ۳۳۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۰۲. در مختصر نافع: ۲۶۷ و قواعد ۳: ۳۸۳ و دروس ۲: ۳۷۹ و تنقیح ۴: ۲۱۴ و روضه ۸: ۱۹۴ نسبت به اشهر و مشهور داده‌اند.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۴

و حصّه دختر نُه می‌شود زیرا که حصّه او برتقدیر ذکوریّت خنثی هشت می‌شود و برتقدیر انوثیت او ده می‌شود.

و در صورت مذکوره اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد، آنگاه تتمّه را باید قسمت کرد برچهل سهم، هرسهمی به سه سهم اگر شوهر باشد، و هفت سهم اگر زن باشد.

و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریّت شش است و فریضه انوثیّت پنج، و حاصل ضرب پنج در شش سی است، و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم شصت می‌شود، پدر و مادر بیست و دو می‌برند چه حصّه ایشان برتقدیر ذکوریّت بیست است و برتقدیر انوثیت بیست و چهار، و خنثی سی و هشت می‌برد، برتقدیر ذکوریّت چهل می‌برد و برتقدیر انوثیّت سی و شش.

و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هردو صورت اکتفا به شش باید کرد، و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریّت شش است و فریضه انوثیّت چهار، و میانه ایشان توافق است نصف هریک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد، باز دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد، پس حصّه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصّه خنثی نوزده.

و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد، امّا شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست می‌شود.

و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسأله انوثیت را در هجده مسئله ذکوریّت ضرب کردیم، نود می‌شود، ونود را که در دو ضرب می‌کنیم صد و هشتاد می‌شود، حصّه یکی از پدر و مادر سی و سه می‌شود، برتقدیر ذکوریّت سی و شش می‌برد، و برتقدیر انوثیت سی، و حصّه دختر شصت و یک، و حصّه خنثی هشتاد و شش.

پس در این صورت از حصّه پدر نصف ردّ افتاده است، زیرا که مردود برتقدیر انوثیّت هردو شش است که فاضل است برتقدیر ذکوریّت.

و اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی یا خناثی ذکری- یعنی

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۵

برادری- نصیب مادر ایشان برفریضه ایشان زیاده نمی‌شود، و همچنین دو خنثی با پدر و مادر. و اگر برادران پدر مادری یا پدری خنثی باشند چون اولادند (اولاد پدرند خ) وامّا برادران مادری مساوی‌اند، و اعمام همچون برادران پدری است، و اخوال چون برادران مادری.

فصل سوم: در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد،

فصل سوم: در بیان میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد،

و میراث کسی که دو سر داشته باشد، و میراث فرزندی که در شکم باشد، و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد، و میراث ولدالزنا.

امّا میراث کسی که هیچ‌یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد، یا کسی‌که یکی از مخرج قُبُل یا دُبُر داشته باشد، یا کسی‌که هیچ‌کدام نداشته باشد و آنچه بخورد قیّ کند، یا کسی‌که بول و غایط او هردو از یک موضع بیرون آید همه به قرعه بیرون باید آورد، به این طریق که برپارچه کاغذی بنویسند «عبداللّه» و برپارچه دیگر «امَهُاللّه» و آن را در سهام مُبهمه بگردانند و این دعا بخوانند که: «اللّهُمَّ

انْتَ اللّهُ لا ـ الهَ الّا انْتَ، عـالِمُالْغَيْبِ وَالشَّهـادَةِ، انْتَ تَحْكَم بَيْنَ عِبادِكَ فيما كانُوا فيْهِ يَخْتَلِفُون، بَيِّنْ لَنا امْرَ هـذَا الْمَوْلُودِ كَيْف نُوْرِثُ ما فَرَضْتَ لَهُ فيْ كِتابِكَ» بعد از آن سهام را مشوّش سازند و رقعه را بیرون آورند، پس اگر «عبداللّه» بیرون آید میراث پسر می گیرد، و اگر «امهٔاللّه» بیرون آید میراث دختر.

و تحقیق میراث کسـی که دو سـر و دو بـدن بریک کمر داشـته باشـد به این طریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند، اگر هردو به یک دفعه بیدار شوند میراث یک کس می‌برند، و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس می‌برند.

و میراث فرزندی که در شکم باشد وقتی ثابت می‌شود که زنده از شکم بیرون آید [۱] و حرکت کند حرکت احیا، امّا احتیاطاً حصّه دو پسر باید گذاشت، پس اگر مرده

---

[۱]- یعنی بعـد از انفصال از شـکم مادر زنـده باشـد، پس اگر نصف آن بیرون آیـد و در وقت انفصال‌مرده باشد ظاهر این است که وارث نیست، اگر چه بعـد از خروج نصف صوت او بلند شده باشد و ظاهر این است که اسـتهلال شـرط نباشد اگر چه ارث بردن از دیه باشد و همچنین ظاهر عدم اشتراط استقرار حیات است نزد موت مورّث. (نخجوانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۶

زاییده شود ورثه قسمت کنند.

و میراث ولـد ملاعنه از مادر و فرزنـد و زوجه او است، و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویّه، و او نیز از خویشان مادری میراث می‌برد.

و میراث ولـدالزنا از طرفین از فرزنـد و زوجه اوست، و پدر و مادر از او میراث نمی‌برند، و نه کسـی که به ایشان نزدیک باشد. و هر گـاه زوجـه و فرزنـد مفقـود باشـد ضـامن جریره میراث از او می‌برد، و بـا عـدم او امـام علیـه السـلام. و ولـدالزنا از یـک طرف، منع مخصوص به آن طرف است دون طرف دیگر.

فصل چهارم: در بیان میراث مجوس

فصل چهارم: در بیان میراث مجوس

بـدان‌که میانه مجتهدین خلاف است [۱] در میراث ایشان، بعضـی گفته‌اند که: میراث می‌برند به نسب صـحیح و سـبب صـحیح و به فاسد نمی‌برند «۱» و بعضی برآنند که به هر دو می‌برند خواه صحیح باشد و خواه فاسد «۲» و بعضی گفته‌اند: به نسب صحیح و فاسد میراث می‌برند و به سبب صحیح می‌برند نه به سبب فاسد «۳».

و آنچه در احادیث وارد شده مؤیّد قول دوم است، چه سکونی از حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام روایت کرده که فرمودند: مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث می‌برد برای آنکه مادر اوست و هم زن اوست «۴» و حضرت امام به حقّ ناطق امام جعفر

---

[۱]- اقوی قول ثانی است عملًا به روایت سکونی. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی در تهذیب ۹: ۳۶۴ به یونس نسبت داده است. ابن ادریس، سرائر ۳: ۲۸۷ و ۲۸۸. حلبی، کافی: ۳۷۶. علّامه، مختلف ۹: ۹۱ و ۹۴. سیّدمرتضی، رسائل ۱: ۲۶۶.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۶۹ و ۲۷۰. شیخ مفید، مقنعه: ۶۹۹. سلّار، مراسم: ۲۲۴. ابن‌حمزه، وسیله: ۴۰۳. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۱۷۰.

(۳) شـیخ طوسی در تهذیب ۹: ۳۶۴ ذیل حدیث ۱۲۹۹ به فضل بن شاذان نسـبت داده است. شـیخ صـدوق، من لا یحضـره الفقیه ۴:

۳۴۴ ومقنع: ۵۰۷. محقّق، شرایع ۴: ۵۲ و مختصر النافع: ۲۶۸. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۰۸.

(۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۴۴، حدیث ۵۷۴۵، وسائل ۲۶: ۳۱۷، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۷

صادق علیه السلام به کسی که دشنام مجوسی می‌داده که مادر خود را خواسته بود فرمود که:

نمی‌دانی که این پیش مجوسی نکاح است «۱».

پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را می‌برد و دختر نصیب دختران دیگر می‌برد، و اگر خواهر مادری خود را که جدّه پدری او باشد یا خواهر پدری را که جدّه مادری باشد بخواهد به هر دو میراث می‌برد. و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث به مانع می‌رسد، چون دختر که خواهر مادری باشد و عمّه که خواهر پدری باشد و عمّه که دختر عمّه باشد و خواهری که مادر باشد.

و امّا غیرمجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است. [۱] و مسلمانان به سبب فاسد میراث نمی‌برند به اجماع، امّا به نسب فاسد چون وطی به شبهه میراث می‌برند.

---

[۱]- مگر آنکه مذهب ایشان مثل مجوس باشد در تجویز نکاح محارم. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) کافی ۵: ۵۷۴، حدیث ۱. وسائل ۲۱: ۱۹۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۰۹

باب نوزدهم در بیان حدودی [۱] که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرّر است و تعزیرهایی که اهل شرع «۱» جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند

اشاره

باب نوزدهم در بیان حدودی [۱] که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرّر است و تعزیرهایی که اهل شرع «۱» جهت بعضی از گناهان قرار داده‌اند

---

[۱] چون حدود و قصاص در این ازمنه متروک گردیده و دیده و شنیده نشده کسی متصدّی آن گردد الّا نادراً، لهذا حواشی بر آنها نوشته نشد، انشاء اللَّه تعالی اخوان مؤمنین- وفّقهم اللَّه تعالی- پیوسته در درگاه حضرت قاضی الحاجات تضرّع می‌نمایند و مدام در مظانّ استجابت دعوات مشغول دعا می‌باشند که ظهور موفور السرور حضرت امام عصر- عجلّ اللَّه تعالی فرجه و سهّل مخرجه- را نزدیک فرماید و مؤمنین را از ظلمت غیبت برهاند انشاء اللَّه تعالی، و البّته این دعا را از اعظم قربات خواهند شمرد و پیوسته منتظر ظهور موفور السرور خواهند بود انشاء اللَّه تعالی، وفقّنا اللَّه تعالی و جمیع المؤمنین لذلک انشاء اللَّه. (صدر)

---

(۱) در خطی‌ها: شارع مقرّر کرده.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۰

بدان‌که حدّ در لغت عرب به‌معنی منع آمده و به جهت شرع عقوبت خاصّی است متعلّق به آزار بدن کسی که گناهی از او صادر

شده باشد و شارع جهت آن مقداری معیّن کرده به حسب هرفردی از افراد حدود، و در آن سه مطلب است:

مطلب اوّل در بیان اقسام حدود

فصل اوّل: در بیان قسم اوّل از اقسام حدود

فصل اوّل: در بیان قسم اوّل از اقسام حدود

و آن بریـدن دست راست است در مرتبه اولی، و پای چپ در مرتبه ثانیه، و حبس مخلّـد در مرتبه سوم، و کشـتن در مرتبه چهارم، و این حدّ دزدی است، و شروط آن چهارده است:

اوّل آنکه: دزد بالغ باشد، چه اگر طفل دزدی کند تأدیبش باید کرد. و بعضـی از مجتهـدین [۱] گفته‌اند که: در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد، و در مرتبه دوم تأدیب او باید کرد، و در مرتبه سوم سرهای انگشتانش را آنقدر باید تراشید که خون‌آلوده شود، و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد، و در مرتبه پنجم دست راست او

---

[۱]- این قول خـالی از اشـکال نیست و اخبـار وارده در این مقـام واضـحهٔ الـدلاله نیسـتند و محتمـل‌است قول به تأدیب و تعزیر طفل بمایراه الحاکم. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۱

را به‌طریق بالغ باید برید «۱».

دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را تأدیب باید کرد و اگرچه مکرّر از او دزدی صادر شود، امّا اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیردیوانگی دزدی کند حدّ از او ساقط نمی‌شود.

سوم آنکه: مختار باشد، پس اگر کسی او را به اکراه برآن دارد بر او حدّی نیست.

چهـارم آنکـه: آنچـه دزدیـده است مـال باشـد، پس اگر مـال نباشـد براو حـدّی نیست، مثـل آنکه طفـل آزادی را بـدزدد و اگرچه جامه‌های او زیاده از ربع یک مثقال [۱] طلا بوده باشد حدّ ندارد، امّا اگر بالغی را بدزدد [۲] و جامه‌های او ربع مثقال طلا باشد حدّ دارد. و اگر غلام کوچک شخصـی را بـدزدد حـدّ دارد، و اگر غلام بزرک کسـی را بـدزدد حدّ ندارد مگر آنکه در خواب باشد یا مست باشد. و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و نان و نمک و برف و خاک و گِل ارمنی و حیوان و غیر آن نیست.

پنجم آنکه: آن مال به نصاب رسیده باشد، و نصاب، چهار یک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب به سکّه معامله باشد یا هرچه قیمت آن ربع مثقال باشـد، پس دزدیـدن چیزی که قیمت آن کمتر از این باشـد حدّ ندارد. و اگر انگشتری که وزن آن شـش یک مثقال باشـد و قیمت آن چهار یک مثقال بدزدد حدّ دارد، امّا اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شـش یک مثقال حدّ ندارد. و اگر مالی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد به گمان آنکه ربع مثقال نیست حدّ دارد. و اگر جامه بدزدد که قیمت

---

[۱]- یعنی مثقال شرعی که سه ربع مثقال صیرفی است، چنانچه می‌آید. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] به شـرط اینکه در خواب باشـد که صـدق کنـد که بر جامه‌های او یـد دارد و آنها را دزدیـده، بلکه‌در صـغیر نیز اگر صدق کند چنیـن است و اگر حرّ بـالغ را بفروشـد نیز حـدّ دارد از جهت فسـاد نه از جهت دزدی، چنـانچه مشـهور گفته‌انـد و جمله‌ای از اخبـار دلالت بر آن دارد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

(۱) شیخ‌طوسی، نهایه ۳: ۳۲۴ و ۳۲۵. ابن‌حمزه، وسیله: ۴۱۸. علّامه حلّی، مختلف ۹: ۲۰۳ و ۲۰۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۲

آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه [۱] ربع مثقال طلا باشد و عالم به آن نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حدّ دارد یا نه؟ میانه مجتهدین در آن خلاف است. [۲] و آیا دزدیدن نصاب به یک دفعه شرط است یا نه؟ در این نیز خلاف است، اقرب آن است که شرط است. و همچنین خلاف کرده‌اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع برایشان لازم است یا نه؟ اقرب آن است که لازم نیست.

ششم آنکه: آن مال، مال فرزند و بنده نباشد، چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بنده [۳] خود را و اگرچه مکاتب باشد براین هردو شخص قطع نیست.

امّا اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازم است، و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد.

هفتم آنکه: آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد، چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست.

هشتم آنکه: تمام آن مال، مال غیر دزد باشد، چه اگر مال خود را که به اجاره داده باشد از مستأجر بدزدد قطع نیست، و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک [۴] را یا مال خود را به‌گمان آنکه مال غیر است بدزدد، و همچنین قطع نیست هر گاه پیش از بردن از حِرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آنکه به حاکم عرض کنند و حکم به‌قطع او کند مالک او شود به هبه یا به میراث یا به خریدن.

نهم آنکه: توهّم حلّیت نباشد، پس اگر توهّم حلّیت باشد مثل آنکه کسی توهّم کند که آنچه برده است ملک اوست و اگرچه به مجرّد دعوی باشد [۵] قطع نیست.

دهم آنکه: آن مال دزدیده از محرّمات نباشد، پس دزدیدن شراب و گوشت خوک

---

[۱]- یا چیزی که با آن جامه ربع مثقال باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] اظهر این است که حدّ دارد. (نخجوانی، یزدی)

[۳] امّا اگر بنده مال آقا را بدزدد نیز قطع نیست. (یزدی)

[۴] اگر به قدر نصیب خودش باشد یا زائد به قدر نصاب نباشد والّا قطع می‌کنند. (دهکردی، یزدی)

[۵] اگر معلوم الکذب نباشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۳

باعث قطع نمی‌شود و اگرچه از جهود مستتر باشد لیکن در این صورت از جهت جهود غرامت باید کشید. [۱] و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را در آن خلاف است اقرب آن است که سبب قطع می‌شود. و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد به‌قصد شکستن، قطع نیست، و اگر به‌قصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلاف است، اقرب آن است که قطع لازم است. و اگر مال کافر حربی‌را بدزدد باعث قطع نمی‌شود، امّا اگر مال جهود را که به شرایط ذمّه باشد بدزدد باعث قطع می‌شود.

یازدهم آنکه: آن مال را از حرز بدزدد، و مراد به حرز جایی است که مال را به‌واسطه محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند، و آن مختلف به‌اختلاف اموال است، پس صندوق مقفّل حرز زر و جواهر است، و دکان دربسته حرز متاع و غیر آن، و خانه وباغ حرز میوه، و طویله حرز چاروا، و قبر حرز کفن. و اگر درِ دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه می‌کرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع می‌شود یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است. [۲] و درخت حرز میوه نیست، پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع

نیست. [۳] و اگر درِ مسجد را بدزدد [۴] یا کفن را از قبر بردارد قطع لازم است و آیا شرط است که قیمت آنها ربع یک مثقال باشد یا نه؟ مجتهدین را در آن خلاف است. [۵] و اگر غیر کفن چیزی با میّت در قبر گذارند و کسی آن را بدزدد قطع نیست. [۶] و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظّمه یا پاره‌ای از آن مجتهدین را خلاف

---

[۱]- علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] اظهر عدم قطع است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] هرگاه شجر در موضع محرز باشد، مثل دار سقوط حدّ مشکل است. (تویسرکانی)

* مگر آنکه آن درخت در حرز باشد. (دهکردی، یزدی)

[۴] در دَرِ مسجد تأمّل است. (تویسرکانی)

* قطع در دزدیدن دَرِ مسجد مشکل است، بلکه در کفن نیز هرگاه شغل او نبّاشی نباشد خالی از اشکال نیست. (دهکردی، یزدی)

[۵] اظهر اشتراط است. (نخجوانی، یزدی)

[۶] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۴

است. [۱] و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست.

دوازده آنکه: دزد در بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد، پس اگر حرز را بشکند و دیگری آن را بیرون آورد برهیچ‌کدام قطع نیست.

سیزدهم آنکه: دزد متاع را به نفس خود بیرون برد، پس اگر بر چاروائی [۲] بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراه ببرد که آن را بردارد قطع نیست. [۳]

چهاردهم آنکه: دزد به‌پنهانی ببرد، چه اگر به ظاهر به قهر و غلبه یا غیر آن ببرد قطع نیست. و در دزد مسلمانی و آزادی و ذکوریّت و بینائی شرط نیست، پس اگر کافری یا بنده‌ای یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع برایشان لازم است.

و بعد از آنکه شروط مذکور متحقّق شود واجب است بر دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آن را یا قیمت آن را اگر تلف شده باشد به صاحبش دهد، امّا ردّ کردن مال دزدیده به صاحب آن مانع از قطع دست او نمی‌شود. و حدّ او آن است که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اوّل چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف و انگشت شصت او بگذارد، و در مرتبه دوم پای چپ او را تا عقب [۴] ببرد و عقب را بگذارد، و در مرتبه سوم او را حبس مخلّد کند، و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس اگر چیزی بدزدد حاکم او را می‌کشد، و غیر حاکم را جایز نیست. و اگر دست راست دزد بعد [۵] از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را به‌عوض دست راست او نمی‌توان برید. و سنّت است که دست و پای دزد را بعد از بریدن به روغن زیت داغ کنند.

---

[۱]- اظهر عدم قطع است. (دهکردی، یزدی)

[۲] در سقوط حدّ در چاروا تأمّل است. (تویسرکانی)

[۳] باطلاقه مشکل است. (نخجوانی، یزدی)

[۴] احوط تا وسط قدم است. (یزدی)

[۵] و اگر پیش از دزدی تلف شده باشد، یا از اصل نداشته باشد در بریدن دست چپ یا پای‌چپ او خلاف است و اظهر عدم قطع

است نیز. (نخجوانی، یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۵

فصل دوم: در بیان قسم دوم از اقسام حدود

فصل دوم: در بیان قسم دوم از اقسام حدود

و آن بریـدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشـتن و از حلق کشـیدن است، و در این حـدّ میانه مجتهـدین خلاف است که آیا امـام میـانه آنها مخیّر است یا به‌ترتیب همه را به‌فعل آورد؟ بعضـی از مجتهـدین به‌ترتیب [۱] «۱» قایلنـد. و همچنین خلاف است در اینکه آیا زنده ازحلق بایدکشید یا اوّل بکشد وبعد از آن از حلق‌بکشد. و این‌حدّمحارب است.

و محارب کسـی است که در شـهر یا در صـحرا یا در دریا یا در شب یا در روز به‌قصد ترسانیدن مسـلمانان شمشـیر برهنه کند، خواه مرد باشد و خواه زن، و خواه ضعیف باشد وخواه قوی، وخواه از جماعتی‌باشد که گمان برند که راه مسلمانان می‌زنند یا نه. وبعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته‌اند. و بعضی گفته‌اند که: اگر کسی را کشته باشد ومال او را برده‌باشد دست‌راست وپای چپ اورا بایـد بریدآنگاه او را بایدکشت [۲] و اگر همین مال برده باشـد و کسـی را نکشـته باشد دست راست و پای چپ او را باید بریـد و از شـهر بیرون کرد و مکتوبی بایـد به شـهرها نوشت که از مصـاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کننـد و او را از داخـل شـدن به بلاـد شـرک منع نماینـد، و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهنـد قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را سـر دهند و از شـهر خود بیرون کنند، و اگر آنکس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است، و اگر اقتصار بکشـیدن شمشـیر و سلاح کرده باشـد و کسـی را نکشـته و جراحت هم نکرده باشـد و مال کسـی‌را نیز نبرده باشـد حدّ او آن است که او را از آن شـهر بیرون کننـد. و اگر آن شـخص محـارب پیش از گرفتن او توبه کنـد حـدّ از او ساقط می‌شود، امّا اگر مال کسـی را برده باشـد از او می‌گیرند، و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است.

---

[۱]- قول به ترتیب احوط است. (تویسرکانی)

[۲] و اگر کسـی را کشـته باشد ولکن مال نبرده باشد همین باید او را کشت و احوط مراعات این‌تفصـیل و ترتیب است. (نخجوانی، یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۳۴. حلبی، کافی: ۲۵۲. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۵۳. ابن زهره، غنیه: ۲۰۱ و ۲۰۲. ابن حمزه، وسیله: ۲۰۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۶

و اگر کسـی‌که سـلاح ظـاهر کرده است طلیع بوده باشـد- یعنی کسـی باشـد که از دشـمن خود ترسـد و همیشه جهت دفع شرّ او با شمشیر برهنه گردد- او را حدّی نیست، چه او محارب نیست. و همچنین کسی که مدد محارب کند امّا باعث کشتن و ایذای مردمان نشود، چه براو نیز حدّی نیست.

و سنّت است که بعد از بریدن دست و پای محارب به روغن زیت داغ کنند.

فصل سوم: در بیان هشت قسم از اقسام حدود

اشاره

فصل سوم: در بیان هشت قسم از اقسام حدود

و آن حدّ زنا است، و شروط آن هفت است:

اوّل آنکه: هریک از زن و مرد بالغ باشند، چه طفل را حدّی نیست بلکه تعزیرش می کنند.

دوم آنکه: عاقل باشند، چه به‌قول اقوی برمجنون حدّی نیست.

سوم آنکه: مختار باشند، چه بر کسی که به اکراه او را برآن دارند حدّی نیست.

چهارم آنکه: آن زنی که با او دخول کرده برآن مرد حرام باشد، پس اگر حلیله او باشد حدّی ندارد.

پنجم آنکه: آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد، چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدّی نیست.

ششم آنکه: به آن زن به شبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم به تحریم باشد، پس اگر به‌شبهه دخول کرده باشد حدّی نیست.

هفتم آنکه: آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد، خواه در قُبُل او و خواه در دُبُر او. و غیبوبت حشفه کافی است، پس اگر غیبوبت نشود حدّ زنا ندارد. و در اوّل اسلام حدّ زنای بکر آن بود که او را سرزنش می‌نموده‌اند و سخنان درشت به او می گفته، واگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلّد می کرده‌اند آنگاه نسخ شد.

و اقسام حدّ زنا هشت است:

قسم اوّل: رجم کردن،

قسم اوّل: رجم کردن،

یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن، و این حدّ

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۷

هریک از مرد جوان آزاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله به‌عقد [۱] صحیح یا ملک داشته باشد و هرصبح و شام او را رسیدن به آن زن ممکن باشد، و همچنین حدّ هریک از زن جوان آزاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا کند. و بعضی [۲] از مجتهدین گفته‌اند که: در این صورت جمع [۳] میانه صد تازیانه و سنگسار باید کرد «۱». و اگر یکی از مرد یا زن، شوهر یا زن داشته باشد این حدّ تعلّق به او دارد و آن دیگری حدّ دیگر دارد، چنانچه مذکور خواهد شد. و همچنین است حدّ زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه‌ای با او دخول کند.

قسم دوم: جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن،

قسم دوم: جمع میانه حدّ تازیانه زدن و سنگسار کردن،

و آن حدّ دو قوم است:

اوّل: حدّ مرد پیر آزاد بالغ عاقلی‌است که زن مدخوله به‌عقد صحیح یا ملک داشته باشد، و زن پیر اجنبیّه که شوهر داشته باشد و زنا کند، پس در این صورت ابتدا به تازیانه باید نمود آنگاه سنگسار باید کرد، و اگر یکی از ایشان به‌طریق مذکور باشد آن حدّ تعلّق به او دارد. دوم [۴]: حدّ مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد. [۵] و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد، و مسلمان و کافر محض و غیرمحض.

قسم سوم: صد تازیانه است،

قسم سوم: صد تازیانه است،

و آن حدّ هفت قوم است: اوّل: حدّ مرد [۶] و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند. دوم: حدّ زن آزادی که عقد واقع

شده

---

[۱]- یعنی عقد دوام نه متعه. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] قول این بعض اقوی است. (نخجوانی، یزدی)

[۳] قول به جمع خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی)

[۴] در ثبوت رجم در دوم تأمّل است. (تویسرکانی)

[۵] بنابر قول بعضی از علماء و اظهر در حدّ لواطه که دخول نکرده باشد صد تازیانه است فقط، چه زن داشته باشد چه نداشته باشد، مگر آنکه فاعل کافر باشد و مفعول مسلم که در این صورت فاعل را می‌کشند، هر چند دخول نکرده باشد. (دهکردی، یزدی)

[۶] و مرد را سرش بتراشند و او را یک سال به غربت فرستند. (یزدی)

---

(۱) شیخ صدوق، مقنع: ۴۲۸. شیخ مفید، مقنعه: ۷۷۵. ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۳۸ و ۴۳۹. محقّق، مختصر نافع: ۲۱۵. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۵۲۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۸

باشد امّا شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند. سوم: حدّ مردی است که زنا به زن صغیری یا دیوانه‌ای کند. چهارم: حدّ زنی که شوهر داشته باشد [۱] و طفلی به او زنا کند به رضا و رغبت او. پنجم: دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند. ششم: حدّ کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد. [۲] هفتم: زنی که با زنی مساحقه کند، و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهرداشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد «۱».

قسم چهارم: صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است،

قسم چهارم: صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است،
و آن حدّ مرد آزادی است که بکر باشد- یعنی زن نخواسته باشد- و زنا کند، و بعضی تفسیر بکر چنین کرده‌اند که: زن داشته باشد امّا به او دخول نکرده باشد «۲» چه حدّ او آن است که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از آن شهر بیرون کنند. [۳] و بر زن تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست.

قسم پنجم: پنجاه تازیانه است،

قسم پنجم: پنجاه تازیانه است،
و آن حدّ بنده بالغی است که زنا کند، خواه مرد باشد یا زن خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد. و بربندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست.

قسم ششم: هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است،

قسم ششم: هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حدّ است،
و آن حدّ دو گروه است:

گروه اوّل: حدّ جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند، در این صورت نصف حدّ آزاد که پنجاه تازیانه

است و نصف حدّ بنده که بیست و پنج تازیانه

---

[۱]- و همچنین هرگاه شوهر نداشته باشد. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] گذشت که هرگاه زن داشته باشد نیز چنین است بنابر اظهر. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۳] قول ثانی شاید احوط باشد. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۰۹. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۳۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۴.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۸۸. ابن زهره، غنیه: ۴۲۴. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۵۰. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۱۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۱۹

است براو می‌زنند هر گاه زن و شوهر [۱] به‌طریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند.

گروه دوم: حدّ جماعتی [۲] که زنان را به مردان به زنا وصلت دهند یا مردان را به مردان جهت لواطه رسانند.

قسم هفتم: ضغث است

قسم هفتم: ضغث است

- یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را به یکبار برآن کس که زنا کرده است زدن- و آن حدّ بیماری است که طاقت تازیانه نداشته باشد. [۳]

قسم هشتم: حدّ با زیادتی تعزیر،

قسم هشتم: حدّ با زیادتی تعزیر،

و آن حدّ جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه [۴] زنا کنند.

فصل چهارم: در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود

فصل چهارم: در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود

وآن حدّ لواطه‌است یعنی جماع‌کردن مردان با یکدیگر. و شروط آن سه چیز است:

اوّل آنکه: بالغ باشند، چه غیربالغ را حدّی نیست بلکه تعزیر لازم است.

دوم آنکه: عاقل باشند، چه دیوانه را تعزیر باید کرد. و امّا اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حدّ بر بالغ است و تعزیر برطفل و دیوانه.

سوم آنکه: مختار باشند، پس اگر کسی را به اکراه برآن دارند حدّ براو لازم نیست.

و بعد از آنکه این شروط بهم رسد حدّ لواطه آن است که ایشان را به شمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند، و امام مخیّر است میانه آنکه هردو را بسوزاند یا سنگسار کند، یا یکی از ایشان را بسوزاند و یکی را سنگسار کند. و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان وکافر وفاعل و مفعول، و میانه آنکه زن داشته باشند یا نداشته باشند. و بعضی از مجتهدین

[۱]- فرق نیست ما بین زن و شوهر داشتن و نداشتن. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۲] و اگر آن جماعت مرد باشند جزّ و تغریب نیز دارند. (دهکردی، یزدی)

[۳] و حدّ او جلد باشد نه رجم و جایز است تأخیر حدّ تا وقتی که از مرض به شود. (دهکردی، نخجوانی، یزدی)

[۴] و همچنین هر زمان و مکان شریفی. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۰

گفته‌اند که: اگر زن داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد به طریق حدّ زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد «۱». و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع لواطه شخصی به‌گواهان ثابت شود توبه کند حدّ از ایشان ساقط نمی‌شود، و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند آنگاه توبه کنند امام مخیّر است میانه حدّ زدن و عفو کردن.

فصل پنجم: قسم دوازدهم از اقسام حدود

فصل پنجم: قسم دوازدهم از اقسام حدود

و آن هشتاد تازیانه است، و آن حدّ دو قوم است:

قوم اوّل: حدّ کسی که دشنام به کسی دهد، به این طریق که تو زنا می‌کنی یا لواطه می‌کنی و هرچه بدینها ماند. و شروط آن هفت است: اوّل آنکه: بالغ باشد، چه طفل را تعزیر باید کرد. دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را تأدیب باید کرد. سوم آنکه: کسی را که دشنام می‌دهد آزاد باشد. چهارم آنکه: کسی را که دشنام می‌دهد مسلمان باشد. پنجم آنکه: عفیف باشد، چه اگر زانی یا کسی را که به فسق مشهور باشد به آنچه در ایشان است دشنام دهد حدّ ندارد. ششم آنکه: کسی را که دشنام می‌دهد فرزند او نباشد، چه اگر فرزند باشد پدر را حدّ نمی‌زنند. هفتم آنکه: دشنام دهنده عالم باشد به دشنامی که می‌دهد، چه اگر به لغتی دشنام دهد که معنی آن را نداند او را حدّ نمی‌زنند.

و هر گاه این شروط متحقّق شود دشنام دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند. و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که «۲»: اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حدّ اوست. و اگر دشنام دادن نسبت به‌جماعتی متعدّد باشد [۱] حدّ نیز متعدد می‌شود.

[۱]- یعنی هر یک را جداگانه دشنام دهد. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۰۷ و خلاف ۵: ۳۸۱ و مبسوط ۸: ۷. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۳۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۳.

(۲) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۳. شیخ طوسی، مبسوط ۸: ۱۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۱

و اگر جمعی را دشنام دهد [۱] و ایشان در طلب حدّ به یک دفعه جمع شوند او را یک حدّ باید زد و اگر متفرّق به طلب حدّ آیند حدّ نیز متعدّد براو باید زد. و اگر شخصی را گوید که: ای پسر زانی و زانیه، در این صورت دو حدّ بر او لازم است. و اگر به کسی دیّوث گوید، پس اگر در عُرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حدّ می‌زنند و اگر نه تعزیرش باید کرد. و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که: ای پسر زانیه، حدّ براو لازم است، امّا اگر زن بمیرد حدّ از او ساقط می‌شود.

و به چهار امر نیز ساقط می‌شود، اوّل: به تصدیق مقذوف. دوم: به‌گواه گذرانیدن.

سوم: به عفو کردن. چهارم: به لعان کردن.

و این حدّ میراث برده می‌شود، و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حدّ ساقط نمی‌شود.

و هر گاه کسی را سه مرتبه حدّ بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم می‌کشند. و هر گاه قذف مکرّر کرده باشد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ باید زد.

قوم دوم: حدّ شخصی که شراب یا هرچه مست‌کننده باشد خورد، و همچنین شیره انگور [۲] که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد.

و شروط آن چهار است: اوّل آنکه: شراب خورنده بالغ باشد، چه طفل را حدّی نیست. دوم آنکه: عاقل باشد، چه دیوانه را حدّی نیست. سوم آنکه: مختار باشد، چه اگر کسی را به اکراه شراب دهند، یا آنکه به خوردن آن مضطرّ باشد، مثل آنکه در جایی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد آن مقدار شراب می‌توان خورد که آن لقمه را فرو برد. چهارم آنکه: عالم باشد به حرمت و نجاست آن، چه اگر جاهل باشد حدّ ندارد.

هر گاه این شروط متحقّق گردد حدّ او هشتاد تازیانه است. و در این حکم میانه کافری که به‌ظاهر شراب خورده، و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست. و بعضی از مجتهدین حدّ بنده را چهل تازیانه مقرّر کرده‌اند.

و اگر شارب خمر را مکرّر حدّ بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند،

---

[۱]- یعنی به لفظ واحد. (یزدی)

[۲] ثبوت حدّ در شیره انگور خالی از تأمّل نیست. (تویسرکانی)

* خالی از اشکال نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۲

و اکثر مجتهدین [۱] برآنند که در مرتبه سوم او را باید کشت.

و اگر مکرّر شراب بخورد و او را حدّ نزده باشند یک حدّ براو لازم است. و اگر پیش از آنکه به نزد حاکم شرع شرابخوردن او به گواه ثابت شود توبه کند حدّ از او ساقط است، امّا اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمی‌شود. و اگر ثبوت آن به اقرار خود باشد امام مخیّر است در حدّ زدن براو و عفو کردن از او.

و اگر شراب‌خوار را اعتقاد این باشد که شراب حلال است [۲] و پدر او مسلمان باشد حدّ او کشتن است اگر مرد باشد، و توبه او مقبول نیست چه او مرتدّ است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: توبه او در این صورت قبول است. [۳] «۱» و کسی که فروختن شراب را حلال داند [۴] او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت، و اگر فروختن شراب را حلال نداند تعزیرش باید کرد.

حکم کشتن برکسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست. [۵] و کسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی به اکراه به خورد من داده‌اند حدّ از او ساقط می‌شود، به‌شرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند. و اگر دعوی کند که من عالم به حرمت شراب نبودم قولش مقبول است، چه احتمال [۶] دارد که جدیدالاسلام باشد.

---

[۱] این قول خالی از قوّت نیست. (تویسرکانی)

[۲] با علم به حرام بودن آن. (یزدی)

[۳] اقوی قبول توبه مرتدّ است باطناً و ظاهراً ولکن حدّ از او ساقط نمی‌شود. (تویسرکانی)

[۴] اقوی این است که کسی که فروختن شراب را حلال داند با اعتقاد به حرمت آن در شریعت‌مقدّسه باید او را کشت و توبه مسقط قتل او نیست و همچنین است حکم هر کسی که انکار کند حکم چیزی را که می‌داند در شریعت خلاف آن است. و بعبارت اخری: هرکس انکار کند چیزی را که در شریعت ثابت است به اعتقاد او، مرتدّ است و حدّ مرتدّ قتل است، بدون فرق در این حکم ما بین شراب و بیع آن و ما بین سایر چیزها. (تویسرکانی)

[۵] مگر آنکه علم به حرمت داشته باشد. (یزدی)

[۶] و اگر احتمال درباره او نرود قولش مسموع نیست. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۹۹. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۱۶. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۳۵. ابن حمزه، وسیله: ۴۱۶. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۵۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۳

فصل ششم: در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود

فصل ششم: در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم اقسام حدود

و آن حبس مخلّد است و کشتن.

امّا حبس مخلّد، و آن حدّ چند جماعت است:

اوّل: حدّ کسی که امر به کشتن کسی کند.

دوم: حدّ کسی که در مرتبه سوم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند.

سوم: حدّ زنی که مرتدّ شده باشد.

و امّا کشتن و آن حدّ بیست و پنج قوم است:

اوّل: حدّ دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلّد دزدی کند.

دوم: حدّ کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله زنا کند.

سوم: حدّ جهودی که با زنان مسلمان زنا کند، خواه به شرایط ذمّه باشد و خواه نباشد، و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه به اکراه زنا کرده باشد.

چهارم: حدّ کسی که با زنی به اکراه زنا کند.

پنجم: حدّ کسی که به زن پدر یا کنیزی که پدر [۱] به او دخول کرده باشد زنا کند.

ششم: حدّ کسی که او را جهت تفخیذ- یعنی منی ریختن در میان‌ران مردان- سه مرتبه تعزیرش [۲] کرده باشند.

هفتم: حدّ زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر [۳] کرده باشند.

هشتم: حدّ کسانی که جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حدّ زده باشند.

نهم: حدّ کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حدّ زده باشند.

دهم: حدّ کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند

---

[۱]

. در کنیز پدر محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۲] یعنی حدّش زده باشند. (یزدی)

[۳] یعنی حدّش زده باشند. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۴

یازدهم: حدّ کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند.

دوازدهم: حدّ کسی که محرّمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد.

سیزدهم: حدّ کسی که [۱] به کشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد.

چهاردهم: حدّ کسی که به قصد بردن مال کسی آید و به غیر از کشتن دفع او ممکن نباشد.

پانزدهم: حدّ کسی که حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمّه معصومین- صلوات‌اللّٰه علیهم اجمعین- را سبّ کند، چه او را باید کشت و اگرچه بی‌اذن امام باشد مادامی که متضمّن فتنه نباشد.

شانزدهم: حدّ کسی که دعوی پیغمبری کند و شکّ در نبوّت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد.

هفدهم: حدّ کسی که تصدیق نماید دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند.

هجدهم: حدّ مسلمانی که ساحر باشد و سحر کند.

نوزدهم: حدّ کسی که [۲] با زن شخصی زنا کند، چه شوهر را کشتن او جایز است ودر این کشتن کفّاره براو لازم نیست، امّا اگر به حسب شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص براو لازم است.

بیستم: حدّ مرتدّ فطری، یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد.

بیست و یکم: حدّ مرتدّ ملّی، یعنی مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد، چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد، پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت. و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت. و مرتدّ شدن یا به‌قول است چون گفتن چیزی که دلالت برکفر او کند، یا به‌فعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف به‌قصد استهزا و استخفاف. و شروط مرتدّ ملّی و فطری چهار است: اوّل آنکه: بالغ باشد، چه اگر طفلی مرتدّ شود تعزیرش می‌کنند. دوم آنکه: عاقل باشد، چه مرتدّ شدن دیوانه را

---

[۱] این از باب دفاع است نه حدّ و همچنین چهاردهم. (یزدی)

[۲] حدّ بودن این نیز معلوم نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۵

تعزیر لازم است. سوم آنکه: مختار باشد، چه اگر به اکراه او را مرتدّ سازند چیزی بر او لازم نیست. چهارم آنکه: قصد داشته باشد، پس اگر بی‌قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست. و توبه مرتدّ فطری به‌حسب ظاهر مقبول [۱] نیست، و تصرّفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیّت صحیح نیست، و زن او فی الحال عدّه وفات نگاه می‌دارد و اگرچه به او دخول نکرده باشد برقول اقوی، و میراث‌خوار ترکه اورا میانه خود قسمت می‌کنند و اگرچه او را نکشته باشند. و اگر زن مرتدّ شود او را نمی‌توان کشت بلکه حبس مخلّد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد. و مرتدّ ملّی را توبه باید داد، و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند، و این مرتدّ را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمی‌کنند، و تصرّفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان شود و زن او عده طلاق نگاه می‌دارد نه عدّه وفات، پس اگر در عدّه طلاق توبه کرد همان زن او است، و اگر بعد از عدّه توبه کرد زن او نیست. و توبه مرتد آن است که اقرار کند به آنچه انکار کرده بود، و نماز کردن او کافی نیست. و اگر بعد از مرتدّ شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست. و ولایت او به سبب مرتدّ شدن ساقط می‌شود، پس نمی‌تواند که دختر صغیر

خود را جهت دیگری عقد کرد، یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست، و همچنین کنیز خود را به شوهر نمی‌تواند داد، و بعضی از مجتهدین برآنند که می‌تواند «۱» داد.

بیست و دوم: حدّ کسی که به خانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند [۲] چه او را قبل از منع نمی‌توان کشت.

---

[۱]- اقوی قبول توبه مرتدّ فطری است ظاهراً و باطناً لکن حدّ قتل از او ساقط نمی‌شود. (تویسرکانی)

* اقوی قبول توبه او است در ماعدای وجوب قتل او و خروج زوجه او از زوجیّت و عدّه وفات و انتقال مال سابق او به وارث، پس بعد از توبه پاک می‌شود و عبادات او صحیح می‌شود. (یزدی)

[۲] هرگاه توقّف نداشته باشد دفع او بر کشتن مشکل است و این هم از باب حدّ نیست. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، تحریر ۵: ۳۹۲ و ۳۹۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۶

بیست و سوم: حدّ آقایی که به کشتن غلامان خود عادت کرده باشد.

بیست و چهارم: حدّ مسلمانی که به کشتن جهود عادت کرده باشد. [۱]

بیست و پنجم: حدّ کسی [۲] که مؤمنی را از روی عمد به ظلم کشته باشد، چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد.

مطلب دوم در آنچه تعلّق به حدود دارد

فصل اوّل: در آنچه حدود به آن ثابت می‌شود

فصل اوّل: در آنچه حدود به آن ثابت می‌شود

بدانکه دزدی به سه چیز ثابت می‌شود:

اوّل: به گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع.

دوم: به گواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال. [۳]

سوم: به اقرار کردن دزد دو مرتبه. [۴]

و محارب بودن- یعنی شمشیر کشیدن به‌قصد ترسانیدن مسلمانان- و استمنا کردن- یعنی به حرکت دست منی بیرون آوردن- و با حیوان دخول کردن و اینها به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل: به گواهی دادن دو مرد عادل.

دوم: به اقرار کردن یک مرتبه.

و لواطه به دو چیز ثابت می‌شود

---

[۱]

: مشکل است. (یزدی)

[۲] قصاص حدّ نیست و لذا عفو جایز است از ولیّ. (یزدی)

[۳] از برای اثبات مال نه قطع. (یزدی)

[۴] و از برای ثبوت مال یک مرتبه کافی است، چنانچه در عبد از برای قطع مطلقاً مسموع نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۷

اوّل: به گواهی دادن چهار مرد عادل.

دوم: به اقرار کردن چهار مرتبه.

و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل: به دو گواه عادل.

دوم: به اقرار کردن دو مرتبه. و به بوی شراب آمدن از دهن کسی شُرب او ثابت نمی‌شود، چه احتمال مضمضه نیز دارد.

و زنا به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل: به گواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل [۱] با چهار زن عادل.

دوم: به اقرار کردن چهار مرتبه.

و شروطی که در گواهان زنا و لواطه می‌باید سه است:

اوّل آنکه: گواهان دعوی مشاهده کنند به‌طریقی که میل در سرمه‌دان باشد.

دوم آنکه: گواهان متّفق گواهی دهند به حسب زمان و مکان و هیئت.

سوم: اتّفاق گواهان در وقت گواهی‌دادن، چه اگر متفرّق گواهی دهند صحیح نیست.

و بعد از آنکه زنا و لواطه به‌طریقی که مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود برایشان می‌کند، و غیر از امام یا نایب او دیگری متولّی حدّ نمی‌تواند شد. و در اقامت کردن آقا حدّ را برغلام و کنیز خود هر گاه خود بیند مجتهدین را خلاف است، و همچنین در اقامت نمودن پدر وشوهر حدّ را برپسر و زن خود هر گاه خود ببیند نیز خلاف است، امّا اگر پیش ایشان به گواه ثابت شود حدّ نمی‌توانند زد مگر به رخصت امام.

و امام مخیّر است میانه حدّ زدن جهودان به‌طریق اهل اسلام و میانه دادن ایشان به اهل ملّت خود تا به طریق خود حدّ براو بزنند. و در اقامت کردن حدّ حضور گواهانی که به‌گواهی ایشان حدّ ثابت شده لازم نیست، چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب باشند حدّ می‌توان زد. و سنّت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار می‌کند، چه مکروه

---

[۱] یا سه مرد عادل و دو زن عادله و در هر دو مرد و چهار زن جلد می‌کنند نه رجم، هر چند محصنه باشد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۸

است حریص ساختن اقرار کننده را براقرار مگر کسی را که عالم به حال او باشد.

فصل دوم: در آنچه تعلّق به حدود دارد

فصل دوم: در آنچه تعلّق به حدود دارد

و آن سی امر است: دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنّت و شش امر مکروه.

امّا دوازده امر واجب:

اوّل: اقامت حدود بر حقّ‌اللّه و حقّ‌الناس بعد از مطالبه صاحب حقّ.

دوم: حاضر شدن شهود، و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حدّ واجب می‌دانند «۱» و اقلّ ایشان یک است «۲»

و بعضی گفته‌اند که: اقلّ جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند «۳» و بعضی سه کس [۱] نیز گفته‌اند «۴» و بعضی این حاضر شدن را سنّت می‌دانند. «۵»

سوم: امر کردن کسی را که می‌خواهند سنگسار کنند به غسل میّت کردن و کفن پوشیدن، و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند وکفن کنند.

چهارم: نمازگزاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن.

پنجم آنکه: گواهانی که به زنا کردن او گواهی داده‌اند اوّل ایشان سنگ بزنند هر گاه موجود باشند.

ششم آنکه: امام ابتدا به زدن سنگ کند اگر به غیر گواه پیش او ثابت شده باشد.

---

[۱]- احوط حضور سه نفر است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۵۳. محقّق، مختصر نافع: ۲۱۷. فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۵۵۳.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۰۰. محقّق، شرایع ۴: ۱۵۷. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۴۹. فخر المحقّقین، ایضاح ۴: ۴۸۲.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۴، مسأله ۱۱.

(۴) ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۵۴. علّامه حلّی، مختلف ۹: ۱۵۶. فاضل مقداد، تنقیح ۴: ۳۴۴. شهید ثانی، روضه ۹: ۹۶.

(۵) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۴، مسأله ۱۱ و مبسوط ۸: ۸. محقّق، شرایع ۴: ۱۵۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۲۹

هفتم آنکه: اگر برشخصی رجم و جلد واجب شود اوّل او را تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند.

هشتم آنکه: در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند، و بعضی از مجتهدین این را سنّت [۱] می‌دانند «۱». و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن به گواه شده ایشان را برگردانند، و اگر به اقرار آن ثابت شده اگر سنگ براو خورده برگردانیدن او لازم [۲] نیست.

نهم آنکه: زانی را برهنه کرده سنگسار کنند برقول بعضی، و بعضی گفته‌اند به‌طریقی که در حالت زنا کردن بوده بزنند.

دهم: پوشیدن عورتین مرد واجب است، و زن را با رخت بزنند.

یازدهم: سخت [۳] زدن تازیانه، و بعضی میانه گفته‌اند.

دوازدهم: اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان.

امّا پنج امر حرام:

اوّل: اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند.

دوم: اقامت حَدِّ غیرقتل برزنی که بیمار باشد [۴] و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته باشند، چه این هردو بیمارند تا آنکه بهتر شوند، و اگر مصلحتی تقاضا کند که اقامت حدّ باید نمود حَدِّ ضغث باید زد چنانچه مذکور شد.

سوم: اقامت حدّ بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد.

چهارم: اقامت حدّ در حرم کعبه کسی را که ملتجی به حرم کعبه شده باشد.

---

[۱]- قول به وجوب احوط است. (تویسرکانی)

[۲] بلکه جایز نیست، و اگر سنگ بر او نخورده نیز احوط عدم ردّ است. (یزدی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۴] و همچنین مرد بیمار. (یزدی)

---

(۱) شهید ثانی، مسالک ۱۴: ۳۸۳ و ۳۸۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۰

پنجم: گذاشتن کسی که او را از حَلق کشیده باشند زیاده از سه روز. [۱]

امّا هفت امر سنّت:

اوّل آنکه: امام‌مردمان‌را خبرکند و امر به‌حاضرشدن ایشان نماید جهت اقامت حدّ.

دوم آنکه: سنگهایی که می‌زنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد، و بسیار کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد.

سوم آنکه: مردان‌را ایستاده حدّ بزنند وزنان را نشسته وزنان‌مخدّره را درخانه‌بزنند.

چهارم آنکه: حدّ را بر بدن او متفرّق گردانیدن، یعنی بریکجای بدن او نزدن.

پنجم آنکه: در بریدن دست و پای به‌نوعی ببرند که آسان باشد.

ششم آنکه: بعد از بریدن به روغن زیت داغ کردن.

هفتم آنکه: دست بریده را در گردن او آویختن.

امّا شش امر مکروه:

اوّل: حاضر شدن کسی که حدّی براو باشد.

دوم: اقامت حدّ در مساجد. [۲]

سوم: اقامت حدّ در حین سختی [۳] گرما و سرما، پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز.

چهارم: ضامن شدن [۴] کسی که حدّی براوست.

پنجم: شفاعت کردن در اسقاط حدّ از او.

ششم: مؤخّر داشتن حدّ بی‌عذر.

---

[۱] علی الاحوط. (تویسرکانی)

[۲] مگر آنکه مستلزم تلویث مسجد باشد پس حرام است. (یزدی)

[۳] بلکه احوط ترک در حالت سختی است در غیر رجم و قتل، بلکه اگر خوف هلاک باشد حرام‌است. (یزدی)

[۴] احوط عدم ضمانت و عدم شفاعت و عدم تأخیر حد است. (تویسرکانی)

* ضمانت و دوتای بعدی که شفاعت و تأخیر باشد جایز نیست و داخل در امور محرّمه است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۱

مطلب سوم در بیان تعزیر کردن

مطلب سوم در بیان تعزیر کردن

و آن در لغت عرب به‌معنی تـأدیب است، و به‌حسب شـرع عقوبتی است یـا اهـانتی متعلّق به جمـاعتی که گناهانی که مستوجب حدّ

نباشـد از ایشان به‌وقوع آمـده باشـد، و شارع مقـدار آنها را معیّن نکرده، مگر در پنـج موضع که مـذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرّر ساخته. بدان‌که گناهانی که سبب تعزیرکننده آنها می‌شود بر سی و پنج قسم است:

اوّل: کسـی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند، چه سه امر براو لازم است، اوّل: قضای آن روزه. دوم: کفّاره. سوم: بیسـت و پنج تازیانه.

دوم: کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی‌رخصت او به‌عقد درآورد و دخول کند، چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حدّ زناست باید زد، ونصف تازیانه را به‌دست گیرند و به نصف دیگر بزنند.

سوم: دو مرد بیگانه [۱] که برهنه در زیر یک لحاف باشند، چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد.

چهارم: مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشـند، چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد، و بعضـی در این صورت حدّ برایشان لازم می‌دانند «۱».

پنجم: کسـی که بکارت دختری را به انگشت ببرد، چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین «۲» و به‌قول بعضی از سی تا هشتاد «۳»

---

[۱]- و همچنین دو زن بیگانه بنابر مشهور هر چند از جهت اختلاف اخبار اولی ایکال به نظرحاکم است. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۳۷۳، مسأله ۹ و مبسوط ۸: ۷.

(۲) مطلب متن را نیافتیم ولی شیخ طوسی و محقّق حلّی در نهایه ونُکت آن ۳: ۲۹۶ و ۲۹۷، سی تا هفتاد ونه را مطرح کرده‌اند.

(۳) شیخ مفید، مقنعه: ۷۸۵. سلّار، مراسم: ۲۵۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۲

و بعضی از سی تا نود و نه گفته‌اند [۱] «۱».

ششم: کسی که اقرار به حدّی کند آن مقدار تازیانه براو بزنند [۲] که او خود گوید که تمام شد، به شرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند.

هفتم: کسی که یک مرتبه اقرار به لواطه یا سحق کند.

هشتم: کسی که پسری را به شهوت ببوسد.

نهم: دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند.

دهم: کسی که دشنام [۳] به کسی دهد که در عرف آن را دشنام گویند.

یازدهم: کسی که به کنایه چیزی گوید که سبب آزردگی دیگری شود، مثل آنکه به‌کنایه گوید که من حرام‌زاده نیستم. [۴]

دوازدهم: کسی‌که به زن خود گوید که من ترا بکر نیافتم. [۵]

سیزدهم: دشنام دادن طفل یا دیوانه. [۶]

چهاردهم: آنکه دو مردی که زن داشته باشند یکدیگر را به زن دشنام دهند.

پانزدهم: کسی که ترک واجبی کند و تعزیر او به رأی امام منوط است به شرط آنکه از حدّ آزاد و بنده نگذرد. [۷]

شانزدهم: کافری که سحر کند.

هفدهم: طفل و دیوانه که شراب خورند. [۸]

---

[۱] و اولی ایکال به نظر حاکم است. (یزدی)

[۲] محلّ اشکال است. (یزدی)

[۳] غیر از قذف به زنا و لواط. (یزدی)

[۴] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۵] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۶] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۷] اشتراط عدم تجاوز از حدّ بنده، مشکل است و محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۸] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه: ۶۹۹. ابن ادریس، سرائر ۳: ۴۴۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۳

هجدهم: کسی که شراب بفروشد امّا حلال نداند.

نوزدهم: کسی که حرام کند و حلال نداند.

بیستم: کسی که به‌ظاهر به قهر و غلبه مال کسی را بگیرد وبگریزد.

بیست و یکم: کسی که به خفیه مال کسی را بردارد و بگریزد.

بیست و دوم: کسی که به حیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشته‌ها بسازد.

بیست و سوم: کسی که بنگ [۱] یا داروی بیهوشی به خورد کسی دهد.

بیست و چهارم: کسی که به حرکت دست منی بیرون آورد، چه در حدیث آمده که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینچنین شخصی را آن مقدار تازیانه برکف دست او زده بود که کفش سرخ شده بود «۱».

بیست و پنجم: کسی که غلام خود را بکشد.

بیست و ششم: مسلمانی که جهودی را بکشد.

بیست و هفتم: کسی که در مجلسی که شراب یا آنچه مست‌کننده باشد خورند برود به اختیار بنشیند یا طعام خورد.

بیست و هشتم: کسی که ماهیی که فلُوس نداشته باشد بخورد.

بیست و نهم: کسی که حیوان زنده را بخورد.

سیم: کسی که سپرز حیوانات را بخورد.

سی و یکم: کسی که پسر خود را بکشد.

سی و دوم: طفل و دیوانه که زنا کنند.

سی و سوم: دزدی کردن طفل و دیوانه.

سی و چهارم: طفل و دیوانه که مرتدّ شوند.

---

[۱] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

---

(۱) کافی ۷: ۲۶۵، حدیث ۲۵. وسائل ۲۸: ۳۶۳، حدیث ۱ و ۲.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۴

سی و پنجم: دخول کردن با چهارپایان، چه در این صورت پنج امر براو لازم است، اوّل: تعزیر او به آنچه رأی امام باشد، و بعضی گفته‌اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد، و بعضی صد تازیانه که حدّ است قرار داده‌اند، و بعضی حکم به کشتن کرده‌اند.

دوم: ضامن قیمت آن حیوان است که به صاحبش دهد. سوم: حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولّد می‌شود اگر گوشت او را خورند. چهارم: کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت او را خورند. پنجم: بیرون آوردن آن حیوان از آنجایی که دخول کرده به شهر دیگر اگر گوشت او را نخورند. و آیا [۱] در آنکه قیمت آن را به صاحبش می‌دهد یا خود متصرف می‌شود یا تصدّق می‌کند؟ میانه مجتهدین خلاف است. و اگر آن حیوان به حیوانات دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند.

تتمّه: بدان‌که فرق میانه حدّ و تعزیر به ده امر می‌شود:

اوّل: مقدار معیّن نداشتن تعزیر در طرف قلّت، مگر در پنج موضع که مذکور شد.

دوم: مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر.

سوم: موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی، چه در حدّ مسمّای فعل کافی است.

چهارم آنکه: تعزیر تابع مفسده است و اگرچه معصیت نباشد چون تأدیب طفل و دیوانه، به‌خلاف حدّ که تابع معصیت است.

پنجم آنکه: هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگرچه فایده ندهد، وبعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمی‌دهد و کثیر جایز نیست «۱».

ششم: ساقط شدن تعزیر به سبب توبه، به خلاف حدّ، چه بعضی از آنها به توبه ساقط نیست.

---

[۱]- یعنی بعد از فروختن در شهر دیگر و قول به اینکه قیمت را به واطی می‌دهند بعد از غرامت‌کشیدن قیمت، خالی از قوّت نیست. (یزدی)

---

(۱) نیافتیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۵

هفتم: داخل شدن تخییر در تعزیر به حسب انواع تعزیر، به خلاف حدود که در آنها تخییری نیست مگر در محارب و لواطه.

هشتم: اختلاف تعزیر به حسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت، به خلاف حدود که مختلف نمی‌شود به اختلاف آنها.

نهم آنکه: اگر سبب تعزیر نسبت به دو شهر مختلف شود در هرشهری تفاوت آن شهر را رعایت باید کرد به خلاف حدود.

دهم آنکه: تعزیر برچند قسم است: حقّ اللَّه چون دروغ گفتن، و حقّ النّاس چون دشنام دادن به فحش، و حقّ هردو چون دشنام صلحائی که مرده باشند. به خلاف حدّ که حقّ‌اللَّه است الّا حدّ قذف که در آن خلاف است.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۷

باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی‌می‌زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی گه محافظت باغ یا زراعت کند

اشاره

باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی‌می‌زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و

سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند

و در آن چند مطلب است و خاتمه:

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۸

مطلب اوّل در بیان آنچه موجب کشتن است

فصل اوّل: در اقسام کشتن

فصل اوّل: در اقسام کشتن

و در آن پنج قسم است:

قسم اوّل: واجب، چون کشتن کـافر حربی هر گـاه مسلمان نشود، و جهود و ترسا و آتش‌پرست هرگاه التزام دوازده شرطی‌که در بحث جهاد مذکور شد نکنندومسلمان‌نیز نشوند، و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد، و کشتن مسلمانانی که کافران در جنگ ایشان را اسیر خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن ایشان.

قسم دوم: حرام، چون‌کشتن مؤمنی به‌غیر حقّ، و کشتن جهود و ترسا وآتش‌پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد کنند، و کشتن کافرانی که امام جهت مصلحتی به‌مدّت معیّنی با ایشان عهد کرده باشد، و کشتن کافری که او را امان داده باشند، و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت، و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ به‌دست آیند، و کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند.

قسم سوم: مکروه، چون کشتن کسی که جهاد می‌کند پدر خود را به‌دست خود.

قسم چهارم: سنّت، چون کشتن کسی که به جهت قصاص رود هر گاه ترسد

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۳۹

که اگر قصاص نکند او را ایذا کنند، چه در این صورت ممکن است که مستحبّ باشد. [۱]

قسم پنجم: مباح [۲] چون کشتن کسی به سبب حدّ [۳] یا به سبب قصاص.

و کشتن آدمی به اعتبار سبب او منقسم می‌شود به شش قسم، اوّل آنکه: موجب قصاص و دیت و کفّاره و گناه نباشد، چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که کافران ایشان را در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفّاره لازم است، و کشتن مباح.

دوم آنکه: موجب قصاص و دیت و کفّاره نباشد امّا گناه داشته باشد، چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید، و کشتن جهاد کننده کسی را بی‌اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت به اسلام کند. سوم آنکه: موجب قصاص و کفّاره باشد، چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد به غیر حقّ. چهارم آنکه: موجب دیت و کفّاره باشد، چون کشتن پدر پسر خود را، و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد. پنجم آنکه: موجب دیت باشد و موجب کفّاره نباشد، چون کشتن جهود و ترسا و آتش‌پرست. ششم آنکه: موجب کفّاره باشد و موجب دیت نباشد، چون کشتن بنده خود را هر گاه مسلمان باشد.

و کشتن آدمی باز منقسم به سه قسمت است، اوّل: خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند، مثل آنکه قصد داشت که تیری برکبوتری اندازد خطا شد و برآدمی خورد و او را کشت. دوم: شبیه به عمد که کشنده آن کار را کرده باشد امّا به قصد کشتن نکرده باشد، چون زدن طفل جهت تأدیب به چیزی که غالباً بکشد. سوم: عمد محض که کشنده کسی را به قصد بکشد، و این قسم موجب قصاص است، یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت.

---

[۱] مشکل است. (تویسرکانی)

[۲] حکم به اباحه محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۳] یعنی مباشرت اجراء حدّ بعد از حکم مجتهد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۰

فصل دوم: در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی برکسی زند

فصل اوّل: در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازم است

فصل اوّل: در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازم است

بدان که در پانزده [۱] موضع قصاص باید کرد:

اوّل: کشتن مؤمنی به‌غیر حقّ از روی عمد.

دوم: جراحت کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت می‌کند به کشتن. امّا اگر به سحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه؟ میانه مجتهدین در این خلاف است، اقرب آن است که در این صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند [۲] که من او را به سحر کشتم.

سوم: بسیار زدن [۳] که احتمال آن نتوان کرد.

چهارم: زدن اندک که به سبب آن بیمار شود [۴] و بمیرد.

پنجم: تیری یا سنگ سر تیزی زدن که به آن بمیرد.

ششم: گلوی کسی را گرفتن و نگاهداشتن تا بمیرد.

هفتم: خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن، یا او را از بلندی انداختن.

هشتم: کسی را در آتش یا آب انداختن به شرطی که داند که به شنا کردن بیرون نتواند آمد.

نهم آنکه: طعام زهردار دانسته به خورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد، امّا اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی‌رخصت به خانه او آید و بخورد قصاص نیست.

دهم: کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگرچه

---

[۱] اسباب قتل عمد منحصر به مذکورات نیست و مناط صدق عرفی قتل عمد است. (یزدی)

[۲] و همچنین هرگاه به بیّنه معلوم شود که کشته است و اگر قاصد قتل بوده است اظهر قصاص‌است. (یزدی)

[۳] به قصد کشتن یا با علم به اینکه کشته می‌شود. (یزدی)

[۴] با علم به اینکه بیمار خواهد شد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۱

قصد نکرده باشد به‌قول بعضی از مجتهدین «۱».

یازدهم: چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد، و سگ درنده را برگرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد، به‌شرطی که آن‌کس را ممکن نباشد خلاص شدن.

دوازدهم: پیش شیر انداختن کسی را، به شرطی که مذکور شد.

سیزدهم: پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد.

چهاردهم: در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد.
پانزدهم: گواهی دادن به دروغ به کشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن‌کس به‌گواهی او، به شرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته، امّا اگر داند قصاص بر ولیّ است.

فصل دوم: در بیان شروط قصاص کردن

فصل دوم: در بیان شروط قصاص کردن
بدان‌که در قصاص هفت امر شرط است:
اوّل: مساوی بودن هردو در آزادی و بندگی، پس مرد آزاد را به‌عوض بنده نمی‌کشند، مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که در این صورت او را می‌کشند. [۱] و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد می‌کشند بعد از آنکه ردّ کند- یعنی نصف دیت مرد را به‌ورثه او دهند- و زن آزاد را به‌عوض زن آزاد و مرد آزاد می‌کشند امّا ردّ نمی‌کنند برقول اقوی. و قصاص می‌کنند به جهت آزاد و بنده از بنده.
دوم: مساوی بودن در دین، پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی‌کنند، بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش می‌کنند و دیت می‌دهد، چنانچه خواهد آمد. و اگر عادت کند به‌کشتن جهود قصاص لازم است چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیت

---

[۱]- گذشت که مشکل است. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۶۲، مسأله ۲۲ و مبسوط ۷: ۱۹. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۶۴. محقّق، مختصر نافع: ۲۸۴. علّامه، مختلف ۹: ۴۶۰. شهیدثانی، مسالک ۱۵: ۸۰ و ۸۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۲
مسلمان را ردّ کند. و ذمّی را جهت ذمّی می‌کشند، وذمّی را جهت ذمّیه با ردّ، و ذمّیه را جهت ذمّی و ذمّیه می‌کشند و ردّ نیست. و ذمّی را جهت مسلمان می‌کشند [۱] و مال و فرزندان کوچک او تعلّق به ولیّ مقتول دارد [۲] برقول بعضی از مجتهدین. و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط می‌شود، بلکه دیت می‌دهد اگر مقتول ذمّی باشد. و اگر ذمّی مرتدّی را بکشد او را قصاص می‌کنند.
سوم آنکه: کشنده پدر و جدّ نباشد، چه پدر و جدّ را جهت پسر و پسرزاده نمی‌کشند، بلکه ایشان را تعزیر می‌کنند و کفّاره و دیت برایشان لازم است. و اگر پدر و بیگانه‌ای در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را می‌کشند، و پدر نصف دیت بیگانه را به‌ورثه او می‌دهد.
چهارم: آنکه کشنده بالغ باشد، چه اطفال را قصاص نیست و دیت برعاقله ایشان است، چه عمد ایشان خطا است. [۳] و در این مقام شیخ شهید قدس سره اشکال کرده [۴] که اصحاب گفته‌اند که: عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودی که تصریح کرده‌اند به‌آنکه حیوانی را که طفل ممیّز بکشد و شکاری که او بزند حلال است و حال آنکه در این هردو امر قصد شرط است، پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده‌اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده‌اند
؟ پنجم آنکه: کشنده عاقل [۵] باشد، چه اگر مجنون باشد قصاص نمی‌کنند. امّا اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاصش می‌کنند.

---

[۱]- و جایز است استرقاق او مگر آنکه پیش از استرقاق مسلمان شود که در این صورت استرقاق‌جایز نیست، بلکه همان کشتن است. (یزدی)

[۲] بلکه بنابر اقوی در مال او. (یزدی)

[۳] یعنی در حکم خطاء است در باب قصاص و بنابراین اشکال مرتفع است. (یزدی)

[۴] این اشکال ضعیف است زیرا که در قصاص ثابت شد عدم اعتبار قصد طفل و بودن عمد او در حکم خطاء و در حیوان و شکار ثابت نشد عدم اعتبار قصد طفل. (تویسرکانی)

[۵] و اگر عاقل مجنون را بکشد نیز قصاص نیست، بلکه باید دیه بدهد، لکن هرگاه بالغی طفلی‌را بکشد قصاص است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۳

ششم آنکه: کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد، پس اگر کشتن او به حسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست.

هفتم آنکه: کشنده به نفس خود یا به شراکت دیگری بکشد، چه اگر امر به کشتن کند قصاص نیست، بلکه او را حبس مخلّد باید کرد.

فصل سوم: در بیان آنچه قصاص به سبب آن لازم می‌شود

فصل سوم: در بیان آنچه قصاص به سبب آن لازم می‌شود

بدان‌که به یکی از سه چیز ثابت می‌شود:

اوّل: اقرار کردن عاقل مختار آزاد، و خلاف است میانه مجتهدین که به یک‌مرتبه اقرار کردن ثابت می‌شود یا به دو مرتبه. [۱] و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند. و اقرار سفیه و محجور و مُفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است، امّا در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست. [۲] و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را به عمد کشته و دیگری اقرار کند که او را به خطا کشته ولیّ مقتول مخیّر است در تصدیق هریک از ایشان که خواهد. و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخصی دیگر گوید که من کشته‌ام [۳] این مسئله‌ای است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌اللّٰه علیه امام حسن علیه السلام را به جواب آن مأمور ساخته‌اند، و آن حضرت فرموده که: قصاص از هردو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت‌المال باید داد «۱» و به این روایت اکثر مجتهدین عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که: ولیّ مقتول در این صورت مخیّر است در تصدیق هریک از ایشان که خواهد «۲».

---

[۱]- اقوی کفایت یک مرتبه است. (تویسرکانی، یزدی)

[۲] اقرار مفلس در موجب خون بهاء صحیح است، لکن شرکت با غرماء نمی‌شود مگر باتصدیق ایشان. (یزدی)

[۳] و اوّلی از اقرار خود رجوع کند. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۲۸۹، حدیث ۲. مقنعه: ۷۳۷ و ۷۳۸. وسائل ۲۹: ۱۴۲، حدیث ۱ و ۲.

(۲) ابن‌فهدحلّی، مهذّب‌البارع ۵: ۲۰۱ و ۲۰۲. شهیدثانی، مسالک ۱۵: ۱۷۶ و ۱۷۷ وروضه ۱۰: ۷۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۴

دوم: گواه گذرانیدن، چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت می‌شود، و به‌گواهی زنان یا دو زن و یک مرد ثابت نمی‌شود. [۱]

و بعضـى از مجتهـدين گفته‌اند كه: به‌گواهى يك مرد و دو زن خونبها ثابت مى‌شود «۱» و اين قول ضعيف [۲] است. و مى‌بايد كه گواهى دادن گواهـان متّفق باشـد به حسب زمـان و مكـان و آلت و خـالى باشـد از احتمـال، چه اگر مختلف باشـد به حسب زمان و مكان و آلت يا آنكه محتمل باشد- مثل آنكه گويند: ما ديديم كه او را جراحت كرده- قصاص ثابت نمى‌شود.

سوم: قسامه، وآن چنان است كه هرگاه بركسـى دعوى كنند كه تو كس ما را كشـته‌اى و گواه نداشـته باشند مى‌بايد كه خويشان او پنجاه قسم بخورنـد اگر دعوى قتل عمد نمايند به اجماع مجتهدين، و در قتل خطا و شـبهه خلاف است اقوى آن است كه در آن نيز پنجاه قسم است. و بعضى [۳] در قتل خطا بيست و پنج قسم گفته‌اند «۲». و اين قسم خوردن در وقتى است كه توان گفت كه مدّعى راست مى‌گويد، مثل آنكه شخصـى دعوى نمايد برسلاح‌دارى كه سلاحش به خون آلوده باشد كه كَسِ ما را تو كشته‌اى، يا كشته در خانه او افتاده باشـد، يا در كوچه‌اى كه غير مردم آن كوچه از آنجا تردّد نكننـد، يا در دهى كه ديگران در آن تردّد نكننـد، يا در ميانه دو ده كه غير مردم آن دو ده از آنجا تردّد

---

[۱]- و امّا در قتل خطاء و شبهه عمد پس به يك مرد و دو زن و يك مرد و قسم ثابت مى‌شود. (يزدى)

[۲] محلّ تأمّل است. (تويسركانى)

[۳] اين قول خالى از قوّت نيست. (تويسركانى)

* قول اين بعض بعيد نيست. (يزدى)

---

(۱) حلبى، كافى: ۴۳۶. شيخ طوسى، نهايه ۳: ۶۱ و ۶۲. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۵۸. علّامه، مختلف ۸: ۴۶۵.

(۲) شـيخ طوسى، نهايه ۳: ۳۷۲ و مبسـوط ۷: ۲۱۱ و خلاـف ۵: ۳۰۸، مسأله ۴. ابن برّاج، مهـذّب ۲: ۵۰۰. ابن حمزه، وسـيله: ۴۶۰. محقّق، شرايع ۴: ۲۲۴. علّامه، مختلف ۹: ۲۲۹.

جامع عباسى (طبع جديد)، ص: ۹۴۵

نكنند و كشـته در ميانه حقيقى آن دو ده افتاده باشد چه اگر به يكى از آن دو ده نزديك باشد به آن نزديك گمان بردن اولى است از دور، يـا آنكه برطبق دعوى مـدّعى يـك عـادل يـا جماعت فسّاق گواهى دهنـد به‌شـرط آنكه ظنّ حاصل شود كه مـدّعى راسـت مى‌گويـد. و امّا اگر كشـته‌اى در مسـجد جـامع يا در راهى كه جماعتى درآن تردّد كننـد يا در صـحرا يا در مكانى كه ازدحام خلق باشد يا بربالاى پلى يا كنار جسـرى افتاده باشد قصاص نيست، بلكه خونبهاى او را از بيت‌المال مى‌دهند. و آيا مظنّه صدق مدّعى در تفصيل دعوى [۱] چون تعيين قاتـل و نوع قتل شـرط است يا نه؟ مجتهـدين را در اين خلاف است. و هر گاه مـدّعى در اين صورت چهل و نه كس خويش داشـته باشد هريك قسـمى مى‌خورند كه فلانى خويش ما را كشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثـابت مى‌شود، و اگر زيـاده از پنجاه كس باشـد به پنجاه كس اقتصار مى‌كننـد كه يكى از ايشان مـدّعى باشـد، و ولىّ مقتول در اين صورت مخيّر است ميانه تعيين قسم خورندگان.

و اگر كمتر از پنجـاه كس باشـند يـا بعضـى از قسم خوردن امتنـاع نماينـد تتمّه مكرّر قسم بخورنـد تـا پنجـاه قسم تمـام بشود. و اگر خويشان مقتول قسم نخورنـد يا خويش نداشـته باشـد مدّعى خود پنجاه قسم بخورد. و اگر مدّعى از قسم خوردن امتناع نمايد مدّعى عليه [۲] و خويشان او پنجاه قسم مى‌خورنـد و دعوى ساقط مى‌شود. و بعضـى از مجتهدين برآنند كه اگر مدّعى عليه قسم نخورد در اين صورت قصاص ثابت مى‌شود، و بعضـى از مجتهـدين در اين صورت گفته‌انـد كه: اگر مـدّعى يك قسم بخورد ثابت مى‌شود. و سنّت است كه حاكم شرع پيش از قسم دادن ايشان را وعظ گويد. و آيا در اين

---

[۱]- یعنی آیا کفایت می‌کند در ثبوت به قسامه تحقّق ظنّ در نوع قاتل یا نوع قتل هر چند مظنّه‌نسبت به خصوص شخص مدّعی علیه یا کیفیّت قتل از عمد بودن یا خطاء بودن حاصل نباشد یا باید خصوص مدّعی علیه هم مظنون شود و همچنین خصوصیّت قتل هم مظنون شود. (یزدی)

[۲] احوط این است که هر یک از مدّعی علیهم پنجاه قسم بخورند، چنانچه احوط این است که‌با نکول از قسم، مدّعی قسم بخورد. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۶

قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرط است یا نه؟ مجتهدین را در این خلاف است.

و حاضر بودن مدّعی‌علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست. و در قسم خوردن شرط است ذکر کردن کشنده و کشته شده، و مخصوص بودن کشنده، و شریک بودن او، و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبیه به عمد.

فصل چهارم: در احکام قصاص و استیفای آن

فصل چهارم: در احکام قصاص و استیفای آن

بدان‌که هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقّق شود و کسی را بکشد قصاص براو لازم می‌شود و اگرچه کسی او را به اکراه برآن داشته باشد، امّا اگر طفل غیرممیّز و دیوانه را به اکراه کسی بر کشتن دارد یا مأمور گرداند در این صورت قصاص بر امرکننده است نه برایشان.

و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولیّ مقتول می‌تواند که همه را بکشد، و زیادتی خونبهای ایشان را به‌ورثه ایشان دهد. و اگر دو زن یک مرد را بکشند هردو را به عوض مرد می‌کشند، چه دو زن به‌عوض یک مرد حساب می‌شود.

و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را به‌عوض مرد می‌کشند، و آیا نصف خونبهای مرد را می‌گیرند؟ خلاف است، اقوی آن است [۱] که چیزی از او نمی‌گیرند.

و اگر دو خنثی [۲] مردی را بکشند هردو را می‌کشند و نصف خونبهای مرد را به‌ورثه ایشان می‌دهند.

و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هردو را می‌توان کشت و نصف خونبهای آن مرد را به‌ورثه او باید داد، و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را به‌ورثه او می‌دهد، و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای

---

[۱] اقوی این است که نصف دیه مرد را اوّلًا از زن می‌گیرند بعد او را می‌کشند زیرا که خود زن نصف معوّض مرد است و نصف دیگر را دیه می‌گیرند. (تویسرکانی)

[۲] محلّ تأمّل است در خنثی مشکل. (تویسرکانی)

* و اگر یک مرد و یک خنثی مردی را بکشند می‌تواند هر دو را بکشد و نصف دیه به ورثه مرد بدهد و ربع دیه به ورثه خنثی. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۷

او را می‌دهد. [۱]

و اگر مردی زنی را بکشد مرد را به‌عوض زن می‌کشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را به‌ورثه او دهند.

واگر بنده‌ای آزادی‌را بکشد آنگاه آزادشود [۲] قصاص‌لازم‌است، ودراین صورت ردّی نیست. و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند [۳] ولیّ مقتول مخیّر است که همه را بکشد [۴] و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده به آقاهای ایشان دهد.

و بنـده را در عوض بنـده قصاص لازم است. و آیا در بندگان تساوی [۵] در قیمت شـرط است؟ مجتهدین را در آن خلاف است. و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشـند ولیّ مقتول هردو را می‌کشد و نصف خونبهای آزاد را به ورثه او می‌دهد، و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها به آقای او می‌دهد.

و سنّت است حاضـر سـاختن دو عـادل در وقت استیفـای قصـاص، و اعتبـار آلت قصـاص که زهرآلوده نباشـد خصوصـاً در قصاص عضوی، پس اگر در این حالت آلت قصاص زهرآلوده باشد ضامن است. و قصاص نمی‌توان کرد مگر به شمشیر. و در وقت

---

[۱] یعنی نصف خون بهای مقتول را به وارث او می‌دهد. (یزدی)

[۲] و اگر آزاد نشود می‌توانـد او را قصـاص کنـد و می‌توانـد استرقـاق کنـد و آیا جایز است که مولی‌اختیاراً او را عتق کنـد پیش از استرقاق یا نه؟ محلّ خلاف است. (یزدی)

[۳] و اگر بنده را بکشند مولای او مخیّر است در کشتن همه و زیادتی قیمت دادن یا استرقاق هریک به قدر جنایتش. (یزدی)

[۴] و می‌توانـد هر یک را به قـدر جنایتش استرقاق کند، پس هرگاه ده بنده شـریک شوند در کشـتن و قیمت هیچ یک از عشـر دیه زیادتر نباشد همه را استرقاق می‌تواند کرد. (یزدی)

[۵] هرگاه بنـده بنـده را بکشد، اگر مالک ایشان یکی باشد مخیّر است ما بین عفو و قصاص، قیمت ایشان مساوی باشد یا مختلف، و اگر مالک متعدّد باشد جایز است قصاص و جایز است استرقاق قاتل، پس اگر در قیمت مساوی نباشـند، اگر قیمت قاتل انقص باشد چیزی نیست و اگر ازید باشد استرقاق می‌کند مولای مقتول به قدر قیمت مقتول و اگر بخواهد قصاص کند بعضـی گفته‌اند: باید ردّ زیادتی کند به مولای قاتل و بعضی لازم نمی‌دانند ردّ زیادتی را و این قول اقرب است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۸

استیفـای قصاص گردن را بایـد بریـد نه جای دیگر را. و اگر جنایت‌کننـده سـر او را بریـده جدا کرده باشـد آیا قاتل سـر او را جـدا می‌توانـد کرد؟ اقرب آن است که می‌توانـد کرد امّا اگر قاتل سـر مقتول را جـدا نکرده باشـد میانه مجتهدین خلاف است، اقرب آن است که نمی‌تواند. [۱]

و جایز نیست گوش و بینی بریـدن یا به آب غرق کردن یا به آتش سوزانیـدن و اگرچه جنایت به این طریق واقع شـده باشـد بلکه به شمشیر بایـد کشت، و بعضـی از مجتهـدین گفته‌اند: به‌طریقی که کشتـه او را می‌توان کشت «۱» و حرام است کشـتن به‌شمشـیر کُند جهت دشواری، امّا اگر به آن بکشد چیزی برقصاص‌کننده به غیر از گناه لازم نیست.

و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد.

و اجرت کسـی که قصاص می‌کنـد از بیت‌المال باید داد، و اگر در بیت‌المال چیزی نباشد یا باشد و صـرف ضـروریّات دیگر شود از مال ولیّ مقتول باید داد.

وکسی را قصـاص کردن می‌رسـد کـه میراث‌خـوار مقتـول باشـد مگر زن و شـوهر که ایشـان را قصـاص نمی‌رسـد [۲] و بعضـی از مجتهـدین برآنند [۳] که قصـاص کردن مخصوص پـدر و خویشان پـدری است و مادر و خویشان او را دخلی نیست «۲» و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که أناث را مطلقاً دخلی نیست «۳». و ولیّ بی اذن امام قصاص

---

[۱] قول به منع احوط است. (تویسرکانی)

[۲] لکن از دیه می‌برند هر چند در عمد باشد و مصالحه به دیه شود. (یزدی)

[۳] این قول احوط است و احوط از او قول ثالث است. (تویسرکانی)

(۱) علّامه حلّی در مختلف ۹: ۴۴۴ و ۴۴۵ به ابن جنید نسبت داده و خود نیز آن را قریب به صواب دانسته است.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۲۵۲ و ۳۶۳ و در مبسوط ۷: ۵۴ به‌اصحاب نسبت داده‌است. محقّق، شرایع ۴: ۲۲۸.

(۳) شیخ‌طوسی، استبصار ۴: ۲۶۳ و در مبسوط ۷: ۵۴ به اصحاب نسبت داده است. محقّق، شرایع ۴: ۲۲۸.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۴۹

می‌تواند کرد امّیا با اذن امام سنّت [۱] است خصوصاً در قصاص عضو، و بعضی از مجتهدین اذن امام‌را درقصاص کردن واجب می‌دانند «۱» و اگر ولیّ متعدّد باشند محتاج به اذن جمیع ایشان است [۲] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند: حاضران را قصاص می‌رسد «۲».

و اگر ولیّ مقتول طفل‌باشد وآن طفل پدری وجدّی داشته باشد ایشان قصاص او را نمی‌توانند کرد، بلکه صبر کنند [۳] تا آن طفل بالغ شود «۳». و بعضی برآنند [۴] که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد، چه ممکن است که تأخیر سبب فوت قصاص شود «۴». و اگر بعضی از اولیا راضی به قصاص شوند و بعضی به خونبها آن بعضی را به شرطی قصاص می‌رسد که حصّه جماعتی را که به خونبها راضی شده‌اند بدهند.

و شرط نیست در قصاص کردن آنکه دردار اسلام قصاص کنند، چه اگر دردار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است.

و جایز است سفیه و محجور و مفلس را استیفای قصاص کردن [۵] هر گاه بالغ

[۱]- اذن امام احوط است. (تویسرکانی)

* بلکه احوط است هر چند بر تقدیر مبادرت، دیه و قصاص لازم نمی‌آید. (یزدی)

[۲] دور نیست جواز قصاص از برای هر یک بدون اعتبار اذن باقی لکن حصّه باقی را ضامن‌است. (تویسرکانی)

* محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۳] وجوب صبر محلّ تأمّل است بلکه مقتضای عموم ولایت اب و جد جواز تعجیل قصاص‌است. (تویسرکانی)

[۴] قول این بعض اقرب است. (یزدی)

[۵] و همچنین می‌رسد ایشان را که عفو کنند. (یزدی)

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۰۵ مسأله ۸۰ و مبسوط ۷: ۱۰۰. شیخ مفید، مقنعه: ۷۶۰. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۸۵. حلبی، کافی: ۳۸۳.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۷۹ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و مبسوط ۷: ۵۴ و ۶۸ و ۶۹.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۱۷۹ و مبسوط ۷: ۵۴.

(۴) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۲۳. محقّق، شرایع ۴: ۲۲۹ و ۲۳۰. فخر المحقّقین، ایضاح ۴: ۶۲۴. شهیدثانی، مسالك ۱۵: ۲۳۹.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۰

و عاقل باشند و قرض خواهان [۱] را نمی‌رسد که مفلس را از قصاص کردن مانع شوند.

و وکیل کردن در قصاص جایز است، پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آنکه عالم به عزل شود قصاص کند چیزی براو لازم نیست.

فصل پنجم: در قصاص اعضای آدمی

فصل پنجم: در قصاص اعضای آدمی

بدان‌که موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد به چیزی که غالباً تلف کند و اگرچه قصد تلف نداشته باشد یا به‌غیر آنچه غالباً تلف کند با قصد تلف کردن، و ثبوت آن نیز به یکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد. امّا در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلاف است، بعضی گفته‌اند که: در جایی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد، و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند، یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد. و بعضی از مجتهدین برآنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم [۲] باید خورد به شرط آنکه در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد به نسبت به آن قسم باید خورد.

و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است در صحّت و عدم آن، پس دست صحیح را به‌عوض دست شلّ نمی‌توان برید، امّا اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را به‌عوض دست صحیح او ببرند جایز است به شرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست، پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است. و به‌عوض دست راست دست چپ را نمی‌توان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد، چه در آن حالت دست چپ او را به عوض دست راست ببرند، و اگر کسی یک چشم داشته باشد

---

[۱] بلی هرگاه به دیه راضی شوند به قرض خواهان باید داد. (یزدی)

[۲] احوط اعتبار پنجاه قسم است در قصاص اعضاء نیز. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۱

یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را به عوض چشم او کور می‌توان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را به عوض یک چشم او کور باید کرد، و بعضی گفته‌اند که نصف خونبها نیز بدهد [۱] «۱» زیرا که یک چشم او بجای دوچشم است پس در کور کردن آن کلّ خونبها لازم است. و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیّت قصاص او به‌طریقی که درحدیث وارد شده آن است که: قدری پنبه را تر کنند و برپشت چشم او بگذارند و او را در برابر آیینه گرمی که او را رو به آفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینایی چشم او برود وحدقه بماند «۲» واقوی در کیفیّت قصاص دراین صورت آن‌است که به هرطریقی که ممکن باشد که بینایی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه به حال خود بماند جایز است.

و گوش صحیح را به عوض گوش کر، و بینی صحیح را به عوض بینی کسی که بویها نشنود، و ذکر مرد جوان را به عوض ذکر مرد پیر، و ختنه کرده را به عوض ختنه ناکرده می‌توان برید. [۲]

و کسی‌که دندان دیگری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند به‌شرطی که دندان آن‌کس را که کنده است بیرون نیاید، امّا اگر بیرون آید قصاص نمی‌توان کرد، و رجوع در این به اهل خبرت باید کرد، پس اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمی‌آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید به خلاف عادت، براو چیزی نیست. و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می‌آید و او قصاص کرده

---

[۱]- این قول احوط است. (تویسرکانی)

* این قول اظهر است در صورتی که خلقةً یک چشم باشد، و امّا اگر به جنایتی یک چشم شده باشد نصف خون بهاء ثابت نیست. (یزدی)

[۲] لکن ذکر صحیح را به عوض عنّین قصاص نمی‌کنند. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۴۳۳ و مبسوط ۷: ۱۴۶. ابن حمزه، وسیله ۴۴۶ و ۴۴۷. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۹۲. علّامه، مختلف ۹: ۳۶۳ و ۳۶۵.

(۲) کافی ۷: ۳۱۹ حدیث ۱. وسائل ۲۹: ۱۷۳ حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۲

باشد ارش بر او لازم است. و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید، پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است، و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته، و اگر متغیّر شده بیرون آید نیز ارش می‌گیرد، و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پیش از مأیوس شدن از برآمدن دندان طفل بمیرد در این هردو صورت ارش لازم است. و دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمی‌توان کند، و همچنین دندان زیادتی را به عوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمی‌توان کند.

و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را، پس انگشت او را باید برید آنگاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد، و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را به صاحب انگشت دهند.

وهرعضوی که قصاص درآن واجب‌باشد هرگاه یافت نشود خونبهای آن‌را بایدداد.

وقصاص ثابت می‌شود در هر «حارصه» یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد، و در «باضعه» یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته باشد، و در «سمحاق» یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به‌پوست نازکی که براستخوان سرپیچده رسیده باشد نیز قصاص می‌رسد. و در استیفای قصاص در این زخمها طول و عرض را [۱] رعایت باید کرد، امّا قدر نزول اعتبار ندارد، چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوت است. و قصاص ثابت نمی‌شود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا آن را از جایی به جایی نقل کرده باشد، برای آنکه استیفای آن بی‌زیاده ونقصان ممکن نیست، زیرا که البتّه در قصاص زیادتی و نقصانی واقع می‌شود. و در حال قصاص هردو طرف زخم را نشان باید کرد، و از نشان اوّل تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد.

وقصاص به غیر آهن جایز نیست، و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست.

و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا نیک

---

[۱]- و نسبت ملاحظه نمی‌شود، پس هرگاه سر جانی کوچکتر یا بزرگتر باشد از سر مجنّی علیه‌مناط مقدار زخم به حسب طول و عرض است هر چند در احدهما مستوعب شود تمام یک طرف از سر یا تمام سر را دون دیگری. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۳

شدن بهتر است، و بعضی از مجتهدین برآنند که پیش از نیک شدن جراحت قصاص جایز نیست [۱] «۱» جهت آنکه احتمال سرایت به مردن دارد، چه در این صورت در قصاص نفس داخل می‌شود. و هر گاه شخصی زخمی زند به عضو شخصی و او بعد از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن او به‌سبب زخم بوده یا به‌واسطه مرض در آن قصاص نیست، بلکه قصاص عضو ثابت است.

مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی

فصل اوّل: در بیان آنچه موجب خونبها می‌شود

فصل اوّل: در بیان آنچه موجب خونبها می‌شود

بدان‌که در شصت و هشت موضع خونبها باید داد:

اوّل: کشتن آدمی هر گاه از روی خطا واقع شود، مثل آنکه شخصی تیری به‌قصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد.

دوم: کشتن آدمی از روی شبهه به عمد، مثل آنکه شخصی را به‌واسطه ادب کردن به‌چیزی بزند که غالباً کشنده نباشد و اتّفاقاً او را بکشد.

سوم: کشتن آدمی از روی عمد هر گاه از هردو جانب به خونبها راضی شوند جایز است، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: ولیّ مقتول مخیّر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی برآنند که هر گاه ولیّ مقتول به خونبها راضی شود برقاتل واجب است که خونبها بدهد.

چهارم: کسی که چاهی در راهی یا در ملك غیری بدون اذن او بکند و دیگری نداند که چاه است در آن افتد آن‌کس که چاه کنده خونبها می‌دهد.

---

[۱]- این قول احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۷۵.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۴

پنجم: هر گاه دو کس سبب شوند و یکی سابق [۱] باشد آن سابق ضامن خونبهاست، مثل آنکه سنگی برجایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی برسنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است، و اگر یکی از ایشان در ملك خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست.

ششم: طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه را از نفس یا عضو به علاج تلف کند و اگرچه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست «۱». و اگر بیمار پیش از مردن ابرای ذمّه طبیب کند آیا خونبها ساقط می‌شود؟ مجتهدین را در این دو قول است. [۲]

هفتم: کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهاست. [۳] و بعضی از مجتهدین برآنند که او خود ضامن خونبهاست از مال خود «۲».

) هشتم: بردارنده متاع هر گاه برکسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود. [۴]

نهم: کسی که زن خود را به نوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود.

---

[۱]- یعنی سابق در تسبیب نه در احداث. (یزدی)

[۲] قول به سقوط اقوی است. (تویسرکانی)

* اظهر سقوط است، بلکه بعید نیست عدم ضمانت در صورت اذن در علاج با حذاقت، هر چند طلب برائت نکند. (یزدی)

[۳] در غیر دایه و در دایه تفصیل است ما بین اینکه به جهت فقر باشد دایه شدن او پس بر عاقله‌است، یا به جهت عزّت و فخر باشد پس بر خود او است. (یزدی)

[۴] خالی از اشکال نیست و مراعات احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۳.

(۲) شیخ‌مفید، مقنعه: ۷۴۷. شیخ‌طوسی، نهایه ۳: ۴۱۱. یحیی‌بن‌سعیدحلّی، جامع شرایع: ۵۸۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۵

دهم: کسی که غافل فریاد کند و به سبب آن طفلی یا دیوانه‌ای یا بیماری یا صحیح‌المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشان است از مال خود، و بعضی از مجتهدین برآنند که عاقله او ضامن است «۱».

یازدهم: کسی [۱] که برکسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود، و اگر خود بمیرد خون او هَدَر است. و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر در افتادن مضطرّ [۲] باشد خونبها بر عاقله است «۲» و اگر باد او را بیندازد خون هردو هدر است.

دوازدهم: هر گاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتّفاقاً بکشد، خونبهای او را از مال خود ضامن است.

سیزدهم: هر گاه کسی در راه تنگ در جایی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای او است.

چهاردهم: هر گاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبها اوست هر گاه گواه نداشته باشد که باز او را به خانه او رسانیده یا دیگری او را کشته، و اگر او را مرده بیابند آیا خونبهای او براو لازم است؟ مجتهدین را در این خلاف است. [۳] و اگر بیرون آوردن به التماس مقتول باشد بیرون‌آورنده ضامن

---

[۱]- این تفصیل خالی از وجه نیست و حاصل کلام در این مسأله این است که به قصد قتل بیفتدو بکشد موجب قصاص است و اگر قصد افتادن دارد و قصد قتل ندارد شبه عمد است دیه مال خود اوست و اگر قتل مستند به فعل اوست لکن قصد قتل و فعل را اصلًا ندارد مثل مجنون و نائم دیه بر عاقله است، زیرا که خطاءِ محض است و شاید که مراد به مضطّر نحو نائم و مجنون باشد و اگر قتل اصلًا مستند به فعل او نباشد مثل اینکه باد او را بیندازد خون او هدر است و همچنین خون واقع هدر است. (تویسرکانی)

[۲] اگر اضطرار به حدّی باشد که بی اختیار خود را بیندازد قول آن بعض قوی است و امّا اگر مجرّد الجاء باشد بابقاءِ اختیار یعنی ضرورتی داعی شود پس مثل مختار است. (یزدی)

[۳] اقوی ضمان است. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۵۸. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۸۷.

(۲) محقّق، شرایع ۴: ۲۵۱. علّامه‌حلّی، تحریر ۵: ۵۳۵. شهیداوّل‌وثانی، لمعه: ۲۷۶ وروضه ۱۰: ۱۲۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۶

نیست، وبعضی ازمجتهدین گفته‌اند که: در این صورت نیز ضامن است «۱». امّا اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست.

پانزدهم: هر گاه زن شیردهنده در خواب برطفلی بیفتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفل است، و بعضی از مجتهدین برآنند [۱] که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او می‌دهد «۲» و اقوی [۲] آن است که در هردو صورت عاقله می‌دهد.

شانزدهم آنکه: اگر شیردهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولیّ آن طفل و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیردهنده گوید فرزند تست آنگاه ظاهر شود که دروغ گفته، در این صورت هر گاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفل است. [۳]

هفدهم: هر گاه کسی برکسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قول است، اوّل آنکه: خونبها برآن‌کس است که گزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

---

[۱]- قول بعض مجتهدین قوی است، نظر به ظاهر جمله‌ای از اخبار. (تویسرکانی)

[۲] اظهر در خصوص دایه تفصیل مذکور است. (یزدی)

[۳] در صورت احتمال اینکه همان طفل است ضمانت خون بهاء خالی از اشکال نیست زیرا که شیر دهنده امین است و قول امین معتبر است با یمین. (تویسرکانی)

* و اگر فرزندی آورد که محتمل باشد همان است قول او مقبول است حتّی با کذب سابق. (یزدی)

---

(۱) شیخ مفید در مقنعه: ۷۴۶ وشیخ طوسی در نهایه ۳: ۴۵۴ ومحقّق در مختصر نافع: ۲۹۷ به‌طور مطلق و شهید ثانی در مسالک ۱۵: ۳۵۰ وروضه ۱۰: ۱۲۹ وفاضل مقداد در تنقیح ۴: ۴۷۷ به صورت احتمال فرمودند.

(۲) شیخ طوسی، نهایهٔ ۳: ۴۱۰ و ۴۱۱. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۴. یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۵۸۳. محقّق، شرایع ۴: ۲۵۲. علّامه، ارشاد ۲: ۲۲۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۷

منقول است [۱] «۱». دوم آنکه هر یک از گزنده [۲] و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود به لعب سوار شده. سوم آنکه اگر گزنده لجاج کرده باشد آن‌کس را در انداختن به حیثیتی که بی‌اختیار نفرت کرده خونبها برگزنده است و اگر چنین نباشد خونبها برکسی است که انداخته، و این قول سوم اقوی است.

هجدهم: زن شخصی دیگری را در خانه پنهان کرده باشد [۳] و بعد از آنکه برشوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن می‌دهد برقول بعضی از مجتهدین «۲» و اقوی آن [۴] است که خون آن شخص هدر است.

نوزدهم: هر گاه شخصی طفلی را به اذن ولیّ خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد، و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که: اگر تقصیر نکرده ضامن نیست [۵] «۳».

بیستم: هر گاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی به سبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هر گاه بی‌اذن امام احداث‌کرده باشد، امّا اگر راه‌گشاده باشد وامام اذن داده‌باشد ضامن‌نیست. [۶]

---

[۱]- حدیث منقول این است که نصف برگزنده و نصف برگزیده شده است. (یزدی)

[۲] این نیز منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام است. (یزدی)

[۳] و آن مرد صدیق آن زن باشد به زنا. (یزدی)

[۴] این قول اقرب به قواعد است لکن در حدیثی وارد شده که دیه آن شخص بر زن است و احتیاط خوب است. (تویسرکانی)

[۵] اقوی ضمان است مطلقاً. (تویسرکانی)

[۶] اقوی عدم ضمان است با جواز احداث بناء در طریق از جهت اذن امام یا از جهت دیگر

---

(۱) مفید، ارشاد: ۱۰۵ و مقنعه: ۷۵۰. وسایل ۲۹: ۲۴۰.

(۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۶۳. محقّق، شرایع ۴: ۲۵۳. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۵۳. فخرالمحقّقین، ایضاح ۴: ۶۶۱.

(۳) محقّق، شرایع ۴: ۲۵۴. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۵۳ و تحریر ۵: ۵۴۵. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۳۶۳ و ۳۶۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۸

بیست و یکم: هر گاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد به شرطی که صاحب دیوار عالم به افتادن آن باشد و ممکن بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست.

بیست و دوم: هرگاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست، و اگر بی‌علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلاف است، اقرب آن است که ضامن نیست.

بیست و سوم: هر گاه کسی زیاده از قدر احتیاج [۱] آتش در ملك خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت به تلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که بسوزد، و همچنین اگر در روز یا در شبِ باد آتش در ملك خود روشن سازد، و همچنین اگر در غیر ملك خود آتش روشن کند چنانکه سرایت به‌دیگری کند.

بیست و چهارم: هر گاه در حفظ چاروای خود تقصیر کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن‌کس باشد، چه واجب است برصاحبان چاروای مست شده و درنده محافظت آنها کردن.

بیست و پنجم: هر گاه کسی شخصی را به ضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگرچه نداند که سگ او درنده است.

بیست و ششم: هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را به‌دست می‌کشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چاروا به سر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست، و امّا آنچه به پاها تلف کند ضامن نیست.

بیست و هفتم: هر گاه کسی بر چاروائی سوار باشد یا او را به‌دست گرفته ایستاده باشد و آن چاروا به‌دست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دوکس

همچنانکه اقوی ضمان است با عدم جواز احداث، پس مدار بر جواز احداث بناء است در طریق و عدم آن. (تویسرکانی)

[۱]- بلکه با عدم زیاده از قدر حاجت نیز ضامن است با علم به سرایت، بلکه با ظن و شكّ بشرطصدق اتلاف. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۵۹

سوار باشند هردو در ضامنیّت خونبها مساویند هر گاه یکی طفل یا بیمار نباشد.

بیست و هشتم: هر گاه صاحب چاروا کاری کند که چاروای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست.

بیست و نهم: هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل آن به حال خود بازآید خونبها را از او باز نمی‌توان گرفت.

سیم: هر گاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود به‌شرطی که مأیوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدّتی بشنود انتظار باید کشید.

سی و یکم: هر گاه کسی کاری کند که هردو چشم کسی چیزی نبیند خواه حدقه به حال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای

اوست.

سی و دوم: هر گاه کسی کاری کند که هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست، واعتبار حال‌او به‌بویهای خوش وبد می‌توان‌کرد، و اگر به اینها معلوم نشود به قسامه عمل کنند. ودربعضی احادیث وارد شده‌که حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام فرموده که: لتّه‌ای را بسوزند و پیش دماغ او برند اگر چشم او پرآب شود دروغ می گوید و الّا راست است «۱».

سی و سوم آنکه: کسی کاری کند که ذائقه شخصی برطرف شود ضامن خونبهای اوست به‌قول بعضی از مجتهدین «۲».

) سی و چهارم آنکه: کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او به‌دشواری بیرون آید. [۱]

---

[۱] در صورت تعذّر آمدن منی دیه لازم است و در صورت تعسّر مشکل است. (تویسرکانی)

* محلّ تأمّل است. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۳۲۳، حدیث ۷. وسائل ۲۹: ۳۶۳ و ۳۶۴، حدیث ۱.

(۲) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۸۳. ابن حمزه، وسیله: ۴۴۲. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۸۸. یحیی بن سعید حلّی، نزهة الناظر: ۱۴۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۰

سی و پنجم آنکه: کسی کاری کند که زن او حامله نشود. [۱]

سی و ششم آنکه: کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین [۲] «۱».

سی و هفتم آنکه: کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد، و اگر بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد.

سی و هشتم آنکه: کسی هردو استخوانی که دندانهای آدمی برآن نشسته و گوشت روئیده بشکند هر گاه دندانها با آن نباشد. [۳]

سی و نهم آنکه: کسی گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند.

چهلم آنکه: کسی کاری کند که چیزی به گلوی شخصی فرو نرود.

چهل و یکم آنکه: کسی هردو دست کسی را از بند دست که آن را زَنَد گویند ببرد.

چهل ودوم آنکه: کسی دو استخوان دست کسی‌را که ذراع گویند تا مرفق جدا کند.

چهل و سوم آنکه: کسی هردو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد.

چهل و چهارم آنکه: کسی پشت شخصی را بشکند، و همین حکم دارد اگر کسی را گوژپشت کند به حیثیتی که قادر برنشستن نباشد.

چهل و پنجم آنکه: کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهره‌های پشت است بریده شود.

چهل و ششم آنکه: کسی هردو پستان مرد یا زن را ببرد، و همین حکم دارد بریدن

---

[۱] محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۲] مراعات احتیاط به صلح خوب است. (تویسرکانی)

[۳] و اگر دندانها با آن باشد دو خون بهاء بدهد. (یزدی)

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۸۹. شهید اوّل، لمعه: ۲۸۳. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۴۵۱. ابن فهد، مهذّب البارع ۵: ۳۵۸. فخر المحقّقین،

ایضاح ۴: ۷۱۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۱

سرهای پستان ایشان به‌قول بعضی «۱».

چهل و هفتم: کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگرچه عنّین باشد. [۱]

چهل و هشتم آنکه: شخصی خصیه کسی را ببرد.

چهل و نهم آنکه: کسی هردو طرف فرج زنی را ببرد، خواه صحیحه باشد آن زن و خواه علّت‌دار چون رتقا، و خواه بکر باشد و خواه غیربکر، و خواه کوچک و خواه بزرگ.

پنجاهم آنکه: کسی زنی را دخول کند [۲] چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدرانند و هردو راه را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه بالغ باشد و خواه غیربالغ. امّا در بالغه هر گاه شوهر او باشد خونبها ساقط است.

پنجاه و یکم آنکه: کسی هردو نشستگاه کسی را ببرد که به استخوان رسد.

پنجاه و دوم آنکه: کسی هردو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق.

پنجاه و سوم آنکه: کسی انگشتان هردو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد.

پنجاه و چهارم آنکه: کسی انگشتان هردو پای کسی را ببرد و باقی را بگذارد.

پنجاه و پنجم آنکه: کسی هردو پایهای کسی را تا زانو جدا کند.

پنجاه و ششم آنکه: کسی هردو زانوی کسی را ببرد تنها، امّا اگر با ساقین ببرد در هردو یک خونبها دادن لازم است.

پنجاه و هفتم آنکه: کسی استخوان کون آدمی‌را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط از او آید.

---

[۱] مشهور علماء در عنّین ثلث دیه گفته‌اند. (یزدی)

[۲] و همچنین است اگر به غیر دخول باشد. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۴۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۹۴. علّامه حلّی، تحریر ۵: ۵۹۶ و ۵۹۷. شهید اوّل و ثانی، لمعه: ۲۸۱ و روضه ۱۰: ۲۳۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۲

پنجاه و هشتم آنکه: کسی بکارت بکری را با انگشت ببرَد چنانکه مثانه او دریده شود برقول بعضی از مجتهدین [۱] «۱».

پنجاه و نهم آنکه: کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود.

شصتم آنکه: کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید.

شصت و یکم آنکه: کسی پلکهای هردو چشم کسی را ببرد.

شصت و دوم آنکه: کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند.

شصت و سوم آنکه: کسی مویهای مژه هردو چشم کسی را بریزاند که دیگر بیرون نیاید. [۲]

شصت و چهارم آنکه: کسی هردو لب کسی را ببرد.

شصت و پنجم آنکه: کسی زبان کسی را از بیخ ببرد.

شصت و ششم آنکه: کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند.

شصت و هفتم آنکه: کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد.

شصت و هشتم آنکه: کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد، چه در این صورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها، و همین حکم دارد در حرم مکّه برقول بعضی از مجتهدین [۳] «۲».

---

[۱] خالی از قوت نیست. (یزدی)

[۲] محلّ اشکال و تأمّل است، بلکه بعید نیست ارش باشد. (یزدی)

[۳] خالی از قوّت نیست. (یزدی)

---

(۱) محقّق، مختصر نافع: ۳۰۲ و شرایع ۴: ۲۷۱. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۸۳ و ۶۸۴. شهید اوّل، لمعه: ۲۸۳. وشیخ صدوق، در من لا یحضره الفقیه ۴: ۹۲ به أکثر روایات اصحاب نسبت داده است.

(۲) شیخ مفید، مقنعه: ۷۴۳. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۱۷. ابن زهره، غنیه: ۴۱۴. ابن‌ادریس، سرائر ۳: ۳۲۳. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۶۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۳

فصل دوم: در بیان خونبهای اعضای آدمی

قسم اوّل: آنچه سبب نصف خونبها می‌شود

قسم اوّل: آنچه سبب نصف خونبها می‌شود

و آن بیست امر است:

اوّل آنکه: کاری کند که مویهای ابروی [۱] شخصی برود.

دوم آنکه: یک چشم کسی را کور کند.

سوم آنکه: یک دست کسی را تا زَنَد ببرد.

چهارم آنکه: ذراع کسی را تا مرفق ببرد.

پنجم آنکه: یک بازوی کسی را تا کتف ببرد، هر گاه اینها را تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست برقول بعضی از مجتهدین «۱».

ششم آنکه: یک پای کسی را تا مفصل ساق ببرد.

هفتم آنکه: یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد.

هشتم آنکه: زانوی کسی را ببرد و اگر یک دفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست.

نهم آنکه: یک استخوان روی را که دندانها در اوست بشکند یا ببرد.

دهم آنکه: یکی از لبهای شخصی را ببرد [۲] برقول بعضی از مجتهدین «۲».

---

[۱] یعنی هر دو ابرو و در هر یک ربع خون بهاء است و بعضی در هر دو تمام دیه گفته‌اند مثل سایر اعضائی که در انسان دوتا است چون چشم و دست و پا و شرط است در نصف دیه یا تمام اینکه نروید و بیرون نیاید و امّا اگر بعد بیرون آید پس ارش ثابت است. (یزدی)

[۲] محلّ تأمل است. (یزدی)

(۱) محقّق، شرایع ۴: ۲۶۷. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۷۸ و ۶۷۹. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۳۹۸.

(۲) علّامه در مختلف ۹: ۳۶۹ به ابن ابی عقیل نسبت داده است. محقّق، مختصر نافع: ۳۰۰ و شرایع ۴: ۲۶۴. علّامه حلّی، ارشاد ۲: ۲۳۶. شهید اوّل، لمعه: ۲۸۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۴

یازدهم آنکه: یک پستان زن را ببرد.

دوازدهم آنکه: یک خصیه [۱] شخصی را ببرد برقول بعضی از مجتهدین «۱».

سیزدهم آنکه: یک طرف فرج زنی را ببرد.

چهاردهم آنکه: یک طرف نشستگاه کسی را ببرد.

پانزدهم آنکه: کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود.

شانزدهم آنکه: یک گوش کسی را ببرد.

هفدهم آنکه: کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند.

هجدهم آنکه: کاری کند که مژه یک چشم کسی برود. [۲]

نوزدهم آنکه: کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود.

بیستم آنکه: دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بریکدیگر خورند و هردو کشته شوند ورثه هریک نصف خونبها از یکدیگر می گیرند.

قسم دوم: آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست

قسم دوم: آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست

و آن در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هردو پای او شل شود.

قسم سوم: آنچه دو خونبها در آن باید داد

قسم سوم: آنچه دو خونبها در آن باید داد

و آن پنج امر است:

اوّل: شکستن هردو استخوانی که دندانها در اوست با دندانها.

دوم: هر گاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد.

[۱] در یُمنی ثلث و در یُسری دو ثلث خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۲] در مژه‌های چشم جمعی به ارش قائلند و احتیاط مطلوب است. (تویسرکانی)

* ارش بعید نیست. (یزدی)

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۵۲ و نهایه ۳: ۴۴۱. حلبی، کافی: ۳۹۹. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۹۳.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۵

سوم: هر گاه چیزی برشخصی زنند که عقل او برود. [۱]

چهارم: هر گاه چیزی بر دو گوش کسی زنند که فاسد و کر شود یا هردو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود.

پنجم: هر گاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود.

قسم چهارم: آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است

قسم چهارم: آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است

و آن وقتی است که پستان زن را ببرند که شیر آن منقطع شود.

قسم پنجم: آنچه سبب دو ثلث خونبها می‌شود

قسم پنجم: آنچه سبب دو ثلث خونبها می‌شود

و آن چهار امر است:

اوّل: بریدن لب پائین شخصی برقول بعضی از مجتهدین «۱».

دوم: هر گاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی درازتر گردد.

سوم: هر گاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) چهارم: بریدن خصیه چپ شخصی برقول بعضی از مجتهدین «۳».

قسم ششم: آنچه موجب ثلث خونبهاست

قسم ششم: آنچه موجب ثلث خونبهاست

و آن چهارده امر است:

اوّل: بریدن لب بالائین برقول بعضی از مجتهدین «۴».

---

[۱] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

---

(۱) شیخ مفید، مقنعه: ۷۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۳۲. سلّار، مراسم: ۲۴۴. حلبی، کافی: ۳۹۸. ابن زهره، غنیه: ۴۱۷.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۶ مسأله ۲۴ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۸.

(۳) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۹. شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۵۹ مسأله ۶۹. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۸۱. سلّار، مراسم: ۲۴۴. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۱.

(۴) شیخ مفید، مقنعه: ۷۵۵. شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۳۲. سلّار، مراسم: ۲۴۴. حلبی، کافی: ۳۹۸. ابن زهره، غنیه: ۴۱۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۶

دوم: زایل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی برقول بعضی از مجتهدین «۱».

سوم: برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است. [۱]

چهارم: زبان گنگ را بریدن.

پنجم: تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید.

ششم: هر گاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیکو شود. [۲]

هفتم آنکه: کاری کند که بول کسی منقطع نشود آنگاه نیک شود. [۳]

هشتم: بریدن ذکر عنّین. [۴]

نهم: بریدن خصیه راست کسی برقول بعضی از مجتهدین «۲».

) دهم: هر گاه بکارت زنی را به انگشت ببرند، چنانکه بول و غایط او بند نشود. [۵]

یازدهم: هر گاه پای برشکم کسی نهند که بول و غایط او بیرون آید. [۶]

دوازدهم: بریدن انگشت ابهام، یعنی انگشت نر، خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین [۷] «۳».

---

[۱] جمعی در اینجا قائلند به نصف دیه و آن احوط است. (تویسرکانی)

* محلّ تأمّل است. (یزدی)

[۲] بنابر مذهب مشهور هر چند مستند واضحی ندارد. (یزدی)

[۳] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* اظهر ارش است. (یزدی)

[۴] محلّ اشکال است، بلکه در متن گذشت که مثل صحیح است. (یزدی)

[۵] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* گذشت که هرگاه مثانه او را بدرد تمام دیه خالی از قوّت نیست. (یزدی)

[۶] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۷] قول آن بعض به ثلث‌دیه در قطع دو ابهام‌است، و امّا درابهام یک‌دست یا یک‌پا، ثلث دیه

---

(۱) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۶ مسأله ۲۴ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۸.

(۲) شیخ صدوق، هدایه: ۲۹۹. شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۵۹ مسأله ۶۹. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۸۱. سلّار، مراسم: ۲۴۴. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۱.

(۳) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۱۱ مسأله ۹۳ و صفحه ۲۴۸ مسأله ۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۲. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۰۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۷

سیزدهم [۱]: هر گاه کسی زخمی برکسی زند که به اندرون شکم او برسد.

چهاردهم آنکه: زخمی بر کسی زند که به خریطه دماغ او برسد برقول بعضی از مجتهدین [۲] «۱».

قسم هفتم: آنکه موجب ربع خونبها می‌شود

قسم هفتم: آنکه موجب ربع خونبها می‌شود

و آن سه امر است:

اوّل: تراشیدن یکی از دو ابرو. [۳]

دوم: بریدن سر هر دو پستان مرد.

سوم: برطرف ساختن موی مژه یک پلک یکی از دو چشم. [۴]

قسم هشتم: آنکه موجب خمس خونبها می‌شود

قسم نهم: آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است

قسم نهم: آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است

چون شکستن دوازده دندان پیش؛ شش از پائین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پستر و شش از بالا به طریق مذکور.

قسم دهم: آنچه در آن دو خمس خونبها لازم است

قسم دهم: آنچه در آن دو خمس خونبها لازم است

و آن دو امر است:

اوّل: شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد.

دوم: هر گاه کسی کاری کند که هردو خصیه شخصی بزرگ شود

قسم یازدهم: آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است

قسم یازدهم: آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است

و آن در صورتی است که کسی کاری کند که هردو خصیه شخصی بزرگ شود، چنانکه قادر برآن نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد.

قسم دوازدهم: آنکه موجب سُدس خونبهاست

قسم دوازدهم: آنکه موجب سُدس خونبهاست

و آن در صورتی است که چیزی از یک سوراخ بینی شخصی بگذرانند آنگاه جراحت نیک نشود. [۲]

قسم سیزدهم: آنچه موجب عشر خونبهاست

قسم سیزدهم: آنچه موجب عشر خونبهاست

و آن پنج امر است:

---

[۱] این اطلاق صحیح نیست و آنچه آن بعض گفته و مورد خبر است شش نفر طفل در فرات بودند یکی غرق شد و دو نفر از آنها شهادت دادند که آن سه نفر دیگر غرق کرده‌اند او را و آن سه نفر شهادت دادند که آن دو نفر غرق کرده‌اند، پس حکم فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام بر هر یک از پنج نفر به خمس دیه و این قضیّه خاصّه است و تعدّی از آن مشکل است. (یزدی)

[۲] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* بر قول بعضی و بعضی پنجاه دینار گفته‌اند. (یزدی)

---

(۱) شهید ثانی، روضه ۱۰: ۱۴۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۶۹

اوّل: بریدن یکی از پنج انگشت، خواه از دست باشد و خواه از پا.

دوم: چیزی از سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از آن، آن جراحت نیک شود. [۱]

سوم آنکه: کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد امّا هنوز به حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد، خواه آن طفل مرد باشد و خواه زن، خواه جهود باشد و خواه نصاری، خواه آزاد باشد و خواه بنده، چه در اینها عشر خونبها دادن لازم است.

چهارم: بریدن سر مسلمان مرده.

پنجم آنکه: زخمی بر کسی زنند که به استخوان رسیده آن را شکسته باشد.

قسم چهاردهم: آنچه در آن نصف عشر خونبهاست

قسم چهاردهم: آنچه در آن نصف عشر خونبهاست

که پنجاه مثقال طلا باشد، چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش، شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پستر.

قسم پانزدهم: آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست

قسم پانزدهم: آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست

که بیست و پنج مثقال طلا باشد، و آن دو امر است:

اوّل: شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد.

دوم: شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد.

قسم شانزدهم: آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است

قسم شانزدهم: آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است

و آن ده امر است:

اوّل آنکه: کاری کند که چشم کور کسی فرو رود، چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است. [۲]

دوم: بریدن نرمه هردو گوش، چه در حدیث آمده که: خونبهای آنها ثلث خونبهای

---

[۱] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

* بر قول بعضی. (یزدی)

[۲] بر قول بعضی. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۰

گوشهاست «۱».

سوم: مثله ساختن بینی [۱] شخصی.

چهارم: کندن دندان زیادتی شخصی، چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است [۲] هر گاه تنها کنده باشد، امّا اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست.

پنجم: بریدن انگشت نر بر قول بعضی از مجتهدین [۳] «۲».

) ششم: بریدن انگشت زیادتی، چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است.

هفتم: مثله کردن انگشت [۴] کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح آن عضو لازم است.

هشتم: کوفتن‌استخوان هرعضوی، چه درآن ثلث خونبهای آن‌عضو لازم‌است. [۵]

نهم: شکافتن هر دو لب آدمی به‌طریقی که دندانها نمایان شود، چه در آن ثلث خونبهای هردو لب لازم است، خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی.

دهم: شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای لب لازم است.

قسم هفدهم: آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است

قسم هفدهم: آنچه در آن دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است

و آن چهار امر است:

اوّل: شل گردانیدن انگشتان صحیح، خواه از دست باشد و خواه از پای.

---

[۱] یعنی قدری از یک طرف آن بریدن. (یزدی)

[۲] بنابر قول بعضی و بعید نیست ارش باشد. (یزدی)

[۳] و اظهر عشر دیه است چنانکه گذشت. (یزدی)

[۴] یعنی بریدن یکی از بندهای آن لکن در ابهام چون دو بند است در هر یکی نصف دیه ابهام‌است. (یزدی)

[۵] بنا بر مشهور، لکن اطلاق حکم خالی از اشکال نیست. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۳۱۲، حدیث ۱۰ و ۵. وسائل ۲۹: ۳۳۷ و ۳۷۸، حدیث ۱ و ۳.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۱۱ مسأله ۹۳ و صفحه ۲۴۸ مسأله ۵۰. ابن حمزه، وسیله: ۴۵۲. ابن زهره، غنیه: ۴۱۸. قطب الدین کیدری: ۵۰۶.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۱

دوم: کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه. [۱]

سوم: شکستن استخوان [۲] عضوی چنانکه آن عضو باطل شود. [۳]

چهارم: هر گاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع نشود. [۴]

قسم هجدهم: آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است

قسم هجدهم: آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است

و آن چهار امر [۵] است:

اوّل: شکستن هرعضوی. [۶]

دوم: هر گاه زخمی برعضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد، چه در آن خمس [۷] خونبهای شکستن آن عضو لازم است.

سوم آنکه: کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود، چه در آن خمس خونبهای لبهاست.

چهارم: شکافتن یک لب که بعد از آن نیک شود، چه در آن خمس خونبهای یک لب است.

قسم نوزدهم: آنچه در آن خونبهای چهار خمس هرعضوی لازم است

قسم نوزدهم: آنچه در آن خونبهای چهار خمس هرعضوی لازم است

و آن دو امر [۸] است:

---

[۱] محلّ اشکال است و در روایت معتبره در او ده دینار است. (تویسرکانی)

* بر قول بعض و اظهر این است که ده دینار است و همچنین هرگاه بیرون نیاید و اگر بیرون آید سفید پس پنج دینار است. (یزدی)

[۲] بلکه فک استخوان، یعنی جدا کردن از محلّ آن، چنانکه باطل شود و مع ذلک خالی از اشکال نیست. (یزدی)

[۳] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۴] محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۵] در هر یک از چهار امر تأمّل است، باید تأمّل تامّ بشود. (تویسرکانی)

[۶] اگر خوب نشود والّا چهار خمس شکستن آن است چنانچه می‌آید. (یزدی)

[۷] بلکه ربع خون بهای شکستن آن است. (یزدی)

[۸] در این دو امر توقّف و تأمّل است اگر چه مشهور است بین الاصحاب. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۲

اوّل: هر گاه استخوان عضوی را بشکنند آنگاه نیک شود.

دوم: هر گاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از آن نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن لازم است.

قسم بیستم: آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است

قسم بیستم: آنچه هشت یک خونبها در آن لازم است

چون بریدن یک سر پستان مرد.

قسم بیست و یکم: آنچه در آن یک نفر شتر لازم است

قسم بیست و یکم: آنچه در آن یک نفر شتر لازم است

چون حارصه، و آن زخمی است در سر که پوست را بشکافد.

قسم بیست و دوم: آنچه در آن دو نفر شتر لازم است

قسم بیست و سوم: آنچه در آن سه نفر شتر لازم است

قسم بیست و سوم: آنچه در آن سه نفر شتر لازم است

چون باضعه، و آن زخمی است در سرکه در گوشت فرو رفته باشد و آن را متلاحمه نیز گویند.

قسم بیست و چهارم: در انچه چهار نفر شتر در آن لازم است

قسم بیست و پنجم: آنچه در آن پنج نفر شتر لازم است

قسم بیست و ششم: آنچه در آن ده نفر شتر لازم است

قسم بیست و ششم: آنچه در آن ده نفر شتر لازم است

چون هاشمه، و آن زخمی است در سر که به استخوان رسیده آن را شکسته باشد

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۳

و از جایی به جایی دیگر نقل [۱] کرده باشد.

قسم بیست و هفتم: آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازم است

قسم بیست و هفتم: آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازم است

چون مأمومه وآن جراحتی‌است درسر که به‌خریطه دماغ‌که آن‌را امّ‌الرأس می‌گویند رسیده باشد، و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه شتر و ثلث شتر گفته‌اند «۱».

قسم بیست و هشتم: آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش لازم است

قسم بیست و هشتم: آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش لازم است

چون دامغه [۲] و آن زخمی است در سرکه خریطه دماغ را بشکافد، و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند.

قسم بیست و نهم: آنکه در خونبهای آن قیاس به همان عضو باید کرد

قسم بیست و نهم: آنکه در خونبهای آن قیاس به همان عضو باید کرد

چون حارصه دست مثلًا، چه در آن نصف شتر باید داد.

قسم سی‌ام: آنچه در آن ده مثقال طلا لازم است

قسم سی‌ام: آنچه در آن ده مثقال طلا لازم است

و آن سه امر است:

اوّل: شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد.

دوم [۳]: منی را بی‌رخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن، چه در این صورت بر او لازم است که ده مثقال طلا به آن زن دهد. [۴]

---

[۱] هرگاه استخوان را ازجائی به‌جائی دیگر نقل کرده باشد در او پانزده شتر دیه ثابت است مگر اینکه موضحه هم باشد که در این صورت مجنی علیه می‌تواند که قصاص کند بقدر ایضاح و ده شتر هم بگیرد. (تویسرکانی)

* در منقله پانزده شتر است. (یزدی)

[۲] در آن ثلث دیه است در ارش تأمّل است. (یزدی)

[۳] لزوم دیه در این دو صورت احوط است. (تویسرکانی)

[۴] بر قول بعضی ولکن معلوم نیست. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۱۲۲. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۶۹۰. شهید ثانی، روضه ۱۰: ۲۷۳ و ۲۷۴ و مسالک ۱۵: ۴۶۰.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۴

سوم آنکه: کسی کاری کند که سبب آن شود که منی را در خارج فرج بریزد.

قسم سی و یکم: آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است

قسم سی و یکم: آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است

و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد.

قسم سی و دوم: آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است

قسم سی و دوم: آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است

و آن چنان است که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن علقه شده- یعنی خون بسته باشد- بیفتد.

قسم سی و سوم: آنچه در آن شصت مثقال طلا لازم است

قسم سی و سوم: آنچه در آن شصت مثقال طلا لازم است

و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن مُضغه- یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد- بیفتد.

قسم سی و چهارم: آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است

قسم سی و چهارم: آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است

و آن چنان است که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد و خلقت او تمام و متحرّک نشده باشد بیفتد، و اگر مادر آن طفل خود انداخته باشد براو لازم است که خونبهای آن را چنانکه مذکور شد به پدر طفل بدهد.

مطلب سوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن

مطلب سوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن

ساقط است، و در چند موضع نصف خونبها

بدان‌که در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط می‌شود، و در دو موضع نصف خونبها.

امّا آن بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است:

اوّل آنکه: ولیّ مقتول خونبها را به‌قاتل عفو کند، و اگر ولیّ نداشته باشد امام ولیّ او

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۵

است، و آیا امام را می‌رسد که عفو کند یا نه؟ میانه مجتهدین خلاف است.

دوم آنکه: هر گاه شخصی که تیر می‌اندازد به شخصی گوید که برحذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد.

سوم آنکه: دو بنده پیاده یا سواره در اثنای دویدن بریکدیگر خورند و هر دو بمیرند.

چهارم آنکه: باد کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد.

پنجم آنکه: کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود کشته شود.

ششم آنکه: کسی که به دزدی کردن به خانه کسی آید و کشته شود.

هفتم آنکه: دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند.

هشتم آنکه: کسی را که جهت قصاص بکشند.

نهم آنکه: هر گاه مقتول، کافر حربی‌یا ذمّی باشد که به شرایط جزیه عمل نکند.

دهم آنکه: مسلمانی را که کفّار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر به کشتن او.

یازدهم آنکه: هر گاه زن، شخصی را در [۱] خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد.

دوازدهم آنکه: شخصی در راه واسعی به اذن امام بنائی احداث [۲] نماید یا سنگی نصب کند که به سبب آنها کسی کشته شود.

سیزدهم آنکه: ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی‌علم او بیفتد و کسی را بکشد.

چهاردهم آنکه: کسی روزی که باد نباشد در ملک خود به‌قدر احتیاج آتش روشن کند و سرایت به سوختن کسی کند. [۳]

---

[۱]- به جهت فجور. (یزدی)

[۲] اقوی عدم ضمان است با جواز احداث بناء و ضمان است با عدم جواز. (تویسرکانی)

[۳] با ظنّ به تعدّی اقوی ضمان است و همچنین با شکّ با صدق اتلاف. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۶

پانزدهم آنکه: چاروای شخصی که بر او سوار شده باشد یا او را می‌کشیده باشد به‌پاها کسی را بکشد.

شانزدهم [۱] آنکه: شخصی هردو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آن‌کس او را از روی عمد بکشد پس هر گاه در این صورت ولیّ مقتول عفو کند خونبها ساقط می‌شود. [۲]

هفدهم آنکه: شخصی هردو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت [۳] به کشتن کند پس هر گاه ولیّ مقتول عفو کند خونبها ساقط می‌شود.

هجدهم آنکه: شخصی هردو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت به مردن کند چه ولیّ مقتول او را می‌تواند کشت، امّا اگر عفو کند خونبها ساقط می‌شود.

نوزدهم آنکه: شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آن کس را به عوض آن ببرند و سرایت به اوّلی کند و به ثانی سرایت نکند، چه در این صورت ولیّ او را می‌تواند کشت، امّا اگر پیش از کشتن بمیرد ولیّ خونبها از مال او نمی‌تواند گرفت برقول بعضی از مجتهدین «۱».

بیستم: هر گاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص می‌توانند کرد، امّا اگر عفو کند

[۱]- از شانزدهم تا بیست و یکم محلّ تأملّ است باید تأمّل تامّ شود. (تویسرکانی)

[۲] زیرا که چون دو دست او را قطع کرده است گویا به قدر خون بهاء به او رسیده است ولکن این حکم محلّ اشکال است، و همچنین در چند موضع بعد از جهت اینکه در قتل عمد قصاص است و خون بهاء ثابت نیست مگر به مصالحه و در آن مساوات با دیه شرط نیست، بلکه تابع قرار داد و تراضی است، پس به مجرّد عفو از قصاص چیزی ثابت نیست تا ساقط شود یا نشود و اثبات آن به صلح مانعی ندارد. (یزدی)

[۳] یعنی به نحوی ببرند که مستلزم سرایت باشد والّا هدر است، چون از باب قصاص بوده و سرایت آن هدر است. (یزدی)

---

(۱) رجوع شود به مسالک ۱۵: ۲۵۷ و ۲۶۳ و ۲۶۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۷

خونبها نمی‌توانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست.

بیست و یکم: هر گاه کسی خود را بکشد.

بیست و دوم: هر گاه کسی از روی عمد به ظلم کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مال [۱] نداشته باشد برقول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقط است «۱».

امّا آن دو موضعی که نصف خونبها ساقط است:

اوّل آنکه: دو مرد از سواره یا پیاده که در دویدن بریکدیگر خورند و هردو کشته شوند، چه هریک از ورثه نصف خونبها به‌ورثه دیگر می‌دهند.

دوم آنکه: زنی دست مردی را ببرد به‌عوض آن هردو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و آن مرد بمیرد، و بعد از آن ولیّ مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط می‌شود. [۲]

مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه به عمد

قسم اوّل: خونبهای مرد مسلمان و اگرچه طفل باشد

قسم اوّل: خونبهای مرد مسلمان و اگرچه طفل باشد

بدان‌که خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را به غیر حقّ عمداً کشته باشد

---

[۱] اگر مال داشته باشد نیز ساقط است به قول بعضی، بلی اگر گریخته باشد و در آن حال بمیرد از ترکه او داده می‌شود. (یزدی)

[۲] باید تأمّل بشود. (تویسرکانی)

* مشکل است مثل موضع شانزدهم و چندتای بعد از آن. (یزدی)

---

(۱) شیخ طوسی، مبسوط ۷: ۶۵ و خلاف ۵: ۱۸۵ مسأله ۵۰. ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۳۰. محقّق اردبیلی، مجمع الفائدة ۱۳: ۴۱۲. شهید اوّل و ثانی، غایة المراد ۴: ۳۱۷.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۸

و از هردو طرف به خونبها راضی شوند یکی از شش چیز است:

اوّل: صد نفر شتری که پنج سال یا بیشتر داشته باشند، و علّت‌دار و لاغر نباشند، و قیمت هرشتری [۱] ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد.

دوم: دویست رأس گاو که در عُرف آنها را گاو گویند.

سوم: دویست حلّه و هر حلّه دو جامه از برد یمانی است، و معتبر آن است که اسم جامه برآن صادق آید.

چهارم: هزار فرد گوسفند به‌طریقی که در گاو مذکور شد، و می‌باید که قیمت هر بیست گوسفند [۲] ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد.

پنجم: هزار مثقال طلای شرعی خالص.

ششم: ده هزار درهم شرعی نقره.

و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه به‌عمد و خطا نیست مگر به سه چیز:

اوّل: صد شتر چه در صورتی که به خطا کشته باشد صد نفر شتر، به این طریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح به آن وارد شده که: بیست شتر ماده یک ساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر ماده دو ساله و سی شتر سه ساله. و در شبیه به عمد آنچه در صحیح وارد شده: چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله «۱».

دوم آنکه: در صورتی که به عمد یا شبیه به عمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود می‌دهد، و در صورتی که به خطا کشته باشد عاقله می‌دهند، و زود باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود.

سوم آنکه: در قتل عمد خونبها را در مدّت یک سال می‌گیرند، و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال، و در زیاده از یک سال دادن جایز نیست مگر به رضای ورثه مقتول، به خلاف قتل خطا که در سه سال هرسال ثلث خونبها را تا آخر سال از

---

[۱] مناط صدق است، اعتبار قیمت مزبور معلوم نیست. (یزدی)

[۲] مناط صدق گوسفند است و قیمت مزبور معتبر نیست. (یزدی)

---

(۱) کافی ۷: ۲۸۱، حدیث ۳. تهذیب ۱۰: ۱۵۸، حدیث ۶۳۵. وسائل ۲۹: ۱۹۹، حدیث ۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۷۹

عاقله باید گرفت، و در شبیه به عمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا آخر سال. و در خونبهای ولدالزنا هر گاه اظهار اسلام کند خلاف است بعضی از مجتهدین گفته‌اند که:

مثل خونبهای مسلمانان است [۱] «۱». و بعضی برآنند که مثل خونبهای جهودان است و آن هشتصد درهم است [۲] «۲».

قسم دوم: خونبهای زن مسلمان

قسم دوم: خونبهای زن مسلمان

و آن نصف خونبهای مرد است، یعنی پنجاه نفر شتر یا صد رأس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حلّه یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم نقره، و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای آن عضو به‌ثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد می‌شود.

قسم سوم: خونبهای خنثی

قسم سوم: خونبهای خنثی

و آن سه ربع خونبهای مرد است. [۳]

قسم چهارم: خونبهای زنی که حامله باشد

قسم چهارم: خونبهای زنی که حامله باشد

چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است.

---

[۱]- اظهر است. (یزدی)

[۲] مشهور قول اوّل است نظر به اینکه ولد الزنا مسلم است پس احکام مسلمین بر او جاری است لکن در جمله‌ای از اخبار وارد شده که دیه آن دیه ذمّی است ولکن اخبار ضعیف السّند می‌باشند و مراعات احتیاط به صلح مطلوب است. (تویسرکانی)

[۳] علی الاحوط. (تویسرکانی)

---

(۱) محقّق، شرایع ۴: ۲۴۷. فاضل آبی، کشف الرموز ۲: ۶۳۵. علّامه، مختلف ۹: ۳۲۵. فخر المحقّقین، ایضاح ۴: ۶۸۲. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۳۲۳.

(۲) شیخ صدوق، مقنع: ۵۲۰ و هدایه: ۳۰۳. سیّدمرتضی، انتصار: ۵۴۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۰

قسم پنجم: خونبهای مردان جهود

قسم پنجم: خونبهای مردان جهود

و آن هشتصد درهم شرعی است.

قسم ششم: خونبهای زنان جهود

قسم ششم: خونبهای زنان جهود

و آن چهار صد درهم شرعی است.

قسم هفتم: خونبهای غلام

قسم هفتم: خونبهای غلام

و آن قیمت او است به شرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد، و خونبهای اعضای غلام به‌طریقی است که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد، پس هرچه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در غلام نصف قیمت او می‌شود، و همچنین در هرعضوی که در آزاد به حسب شرع خونبها مقرّر باشد آن را قیاس به قیمت غلام باید کرد، پس آنچه در غلام قیمت کنند در آزاد آن را باید داد. و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی برکسی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد در آنکه غلام را بدهد یا خونبهای او را. و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی [۱] قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت آن را بگیرد یا آنکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد.

مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش می‌شود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیرصحیح بودن عضو آدمی است

مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش می‌شود یعنی تفاوتی که میانه صحیح و غیرصحیح بودن عضو آدمی است

بدان‌که در شانزده موضع ارش لازم است:

اوّل آنکه: کسی کاری کند که به سبب آن چیزی به گلوی شخصی فرو نرود و بعد

---

[۱]- و اگر خونبهای او کمتر از قیمت او باشد مثل اینکه یک دست او را ببرد به قدر خون بها ازقیمت می گیرد و واجب نیست که چیزی از غلام بدهد. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۱

نیک شود. [۱]

دوم آنکه: کسی پشت دیگری را بشکند آنگاه نیک شود. [۲]

سوم آنکه: کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد برقول بعضی از مجتهدین «۱» وبعضی در این صورت خونبها را لازم می‌دانند «۲».

) چهارم [۳] آنکه: کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد.

پنجم آنکه: شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد.

ششم آنکه: کسی دست زیادتی کسی را ببرد.

هفتم: بریدن سرهای پستان برقول بعضی از مجتهدین «۳».

) هشتم: بریدن رکب و آن چیزی است در زن که مثل پشت زهار است در مرد.

نهم [۴]: آنکه چیزی [۵] بر شکم کسی نهند که بول یا غایط از او بیرون آید.

دهم آنکه: کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود.

یازدهم آنکه: کسی کاری کند که بول کسی منقطع نشود آنگاه نیک شود.

---

[۱] بعضی در اینجا قائلند به دیه اگر خوب نشود و اگر خوب شود به ارش و این قول احوط است اگر اقوی نباشد. (تویسرکانی)

[۲] در روایت ضریف صد دینار دیه اوست در این صورت و عمل به آن خالی از قوت نیست. (تویسرکانی)

[۳] چهارم و پنجم محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۴] نهم و دهم محلّ تأمّل است. (تویسرکانی)

[۵] غیر از لگد کردن که گذشت ثلث خون بهاء در آن. (یزدی)

---

(۱) ابن ادریس، سرائر ۳: ۳۷۸ و ۳۷۹. محقّق، شرایع ۴: ۲۶۲. علّامه حلّی، ارشاد ۲: ۲۳۶. شهید ثانی، مسالك ۱۵: ۴۰۱ و روضه ۱۰: ۲۰۱.

(۲) شیخ طوسی، خلاف ۵: ۲۳۷ مسأله ۲۵ و مبسوط ۷: ۱۳۰. ابن‌حمزه، وسیله: ۴۴۲. علّامه، قواعد ۳: ۶۷۰.

(۳) محقّق، شرایع ۴: ۲۶۸ و ۲۶۹. فخر المحقّقین، ایضاح ۴: ۶۹۹. شهید ثانی، مسالك ۱۵: ۴۳۲ و ۴۳۴.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۲

دوازدهم آنکه: پستانهای زنی را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون آید، چه در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد.

سیزدهم: هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه دماغ او را بشکافد، چه در این صورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد. [۱]

چهاردهم: هرگاه سیلی بر روی کسی زنندکه روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود برقول بعضی از مجتهدین، و بعضی [۲] برآنند که اگر سرخ شود به یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد [۳] شود سه مثقال، و بعضی گفته‌اند که: اگر اینها در بدن واقع شود نصف آنچه مذکور شد باید داد. و اطلاق روایت شامل مرد و زن است.

پانزدهم آنکه: حیوان کسی را شخصی عیبناک کند، چه در این صورت تفاوت عیبناکی او را می‌دهد.

شانزدهم: هر گاه شخصی حیوان کسی را بکشد، و آن بر دو قسم است:

قسم اوّل آنکه: قابل کشتن باشد، و آن بر دو قسم است؛ اوّل آنکه: گوشت او را خورند، چه در این صورت تفاوت قیمت میانه کشته و زنده او باید داد. و آیا مالک را در این صورت می‌رسد که به کشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که آن را خریده‌ام به‌من ده؟ مجتهدین را در این دو قول است [۴] اگر تفاوت نداشته باشد، و اگر کشته او قیمت نداشته باشد مثل آنکه گوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آن را باید داد. [۵] دوم آنکه: گوشت او حرام باشد قیمت روزی که کشته است میدهد پس اگر در روزی که قیمت می‌دهد موی و پشم و وَبَر او

---

[۱] گذشت تأمّل در آن. (یزدی)

[۲] این قول اقوی است. (تویسرکانی)

[۳] بلکه سبز شود و این قول اظهر است. (یزدی)

[۴] اقوی عدم تسلّط مالک است که بگوید کشته را بر دار و قیمت زنده را بده. (تویسرکانی)

[۵] این حکم صحیح است اگر قیمتی از برای آن گوشت در این صورت نباشد والّا مشکل است. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۳

قیمت‌دار باشد زیادتی آن را کم کند اگر غاصب نباشد، و اگر غاصب باشد به‌قول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای آن را از روز غصب تا روز تلف می‌دهد «۱».

قسم دوم آنکه: قابل کشتن نباشد، و آن بر پنج قسم است:

اوّل: سگ شکاری، ودرآن چهل درهم لازم است [۱] برقول بعضی از مجتهدین «۲» و بعضی برآنند که قیمت آن را باید داد «۳».

) دوم: سگی که محافظت گله می‌کند [۲] و در آن یک گوسفند براو لازم است، و بعضی ازمجتهدین بیست‌درهم گفته‌اند [۳] «۴» و بعضی برقیمت آن رفته‌اند «۵».

) سوم: سگی که محافظت باغ می‌کند، و در آن بیست درهم لازم است برقول مشهور، و بعضی از مجتهدین برآنند که قیمت آن را باید داد [۴] «۶».

) چهارم: سگی که محافظت زراعت می‌کند و در آن [وِقر، یعنی خرواری [۵] «۷» از

---

[۱]- بعید نیست. (یزدی)

[۲] مراعات احتیاط در سه قولی که در سگ گله است مطلوب است نظر به اختلاف اخبار واردەدر آن. (تویسرکانی)

[۳] بعید نیست. (یزدی)

[۴] بعید نیست. (یزدی)

[۵] احوط چهار قفیز است. (تویسرکانی)

---

(۱) علّامه حلّی، قواعد ۳: ۷۰۲.

(۲) شیخ صدوق، مقنع: ۵۳۴. شیخ مفید، مقنعه: ۷۶۹. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۴۶۶. محقّق، شرایع ۴: ۲۸۵ و مختصر النافع: ۳۰۶.

(۳) علّامه حلّی‌درمختلف ۹: ۴۲۳ و ۴۲۴ به ابن‌جنید نسبت‌داده وخود نیز آن‌را حسن‌دانسته‌است.

(۴) شیخ صدوق، مقنع: ۵۳۴. شیخ مفید، مقنعه: ۷۶۹. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۱۲. سلّار، مراسم: ۲۴۳.

(۵) علّامه حلّی، مختلف ۹: ۴۲۴.

(۶) یحیی بن سعید حلّی، جامع شرایع: ۶۰۳ و ۶۰۴. شهید ثانی، روضه ۱۰: ۳۲۴.

(۷) در برخی از نسخه‌ها: قفیزی.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۴

گندم باید داد. [۱] و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست.

پنجم: خوک [۲] کسی که خوردن گوشت او را حلال داند چه قیمت آن را باید داد، و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد.

خاتمه در بیان کفّاره قتل و تحقیق عاقله،

بحث اوّل: در کفاره قتل

بحث اوّل: در کفاره قتل

بدان که در کشتن مسلمان به ناحقّ و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگرچه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه به‌عمد واجب است کفّاره بدهد، چنانچه در بحث کفّاره مذکور شد. و اگر ولیّ مقتول به خونبها راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفّاره واجب است یا نه؟ در آن خلاف است، اقرب آن است که واجب است [۳] و از مال او بیرون باید کرد. و همچنین هر گاه کسی کاری کند که به سبب آن شخصی کشته شود، مثل آنکه سنگی در جایی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی آنجا گذاشتن موجب کفّاره است. [۴] و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هریک از ایشان کفّاره علیحده واجب است، و همچنین در کشتن مسلمانی که میان کفّار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفّاره واجب است، و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفّار خواه به شرایط ذمّه گردن نهاده

---

[۱] مشکل است و قیمت بعید نیست. (یزدی)

[۲] در خوک و خمر قیمت لازم است به شرط آنکه ذمّی به شرایط ذمّه باقی باشد. (تویسرکانی)

[۳] خالی از اشکال نیست. (یزدی)

[۴] وجوب کفّاره در این صورت معلوم نیست بلکه مقتضای اصول و قواعد شرعیّه عدم‌وجوب است مگر در صورتی که صدق قاتل بر آن شخص شود و بگویند در عرف او را کشته است. (تویسرکانی)

* مشکل است بلکه اظهر عدم وجوب است. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۵

باشند و خواه نباشند کفّاره واجب نیست. و همچنین [۱] برکسی که خود را بکشد یا کاری کند که بچّه از شکم زن حامله‌ای بیندازد به شرط آنکه بچّه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفّاره واجب نیست.

بحث دوم: تحقیق عاقله

بحث دوم: تحقیق عاقله

بدان که عاقله جمعی‌اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد می‌دهند [۲] چون پدر و فرزندان و خویشان پدری. و شروط عاقله ده است:

اوّل آنکه: پدر یا خویشان پدری باشند، پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست.

دوم آنکه: مرد باشند، چه برزنان واجب نیست.

سوم آنکه: بالغ باشند، چه برطفل واجب نیست.

چهارم آنکه: عاقل باشند، چه بردیوانه واجب نیست.

پنجم آنکه [۳]: در وقت دادن خونبها مالدار باشند، چه اگر مفلس باشند در آن وقت برایشان واجب نیست و اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند.

ششم آنکه: کشتن را به گواهان عادل به ثبوت رسانیده باشند، پس اگر کشنده اقرار کند یا ولیّ مقتول صلح نماید خونبها برعاقله واجب نیست.

هفتم آنکه: به خطا باشد، پس اگر عمداً کشته باشد خونبها برعاقله نیست.

هشتم آنکه: کشته شده آزاد باشد [۴] چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمی‌دهد.

نهم آنکه: کشته شده جهود نباشد، چه جهود را عاقله نیست.

---

[۱]- و در وجوب بر صبی و مجنون خلاف است. (یزدی)

[۲] این قول مشهور است ما بین اصحاب بلکه ادّعای اجماع بر او شده است و قول دیگر آن است که عاقله کسی است که دیه قاتل را می‌برد اگر کشته شود و دور نیست که این خلاف اجماع متأخّرین باشد. (تویسرکانی)

[۳] خالی از اشکال نیست. (تویسرکانی)

[۴] اعتبار این شرط معلوم نیست. (یزدی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۶

دهم آنکه: کشنده آزاد باشد، چه بنده را عاقله نیست و آقای او مخیّر است در آنکه خونبها دهد یا غلام را به ولیّ مقتول سپارد.

و هر گاه این شروط متحقّق شود واجب است برخویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگرچه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمی‌برند [۱] [و بعضی گفته‌اند که هرکس از قاتل میراث می‌برد خون بهاء را می‌دهد] «۱» و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد، و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هرجنایتی که از او سر زند او ضامن باشد، و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است.

و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها برعاقله لازم نیست، مگر آنکه کشنده مرده یا گریخته باشد، چه در این صورت بعضی

از مجتهدین [۲] گفته‌اند که خونبها را خویشان نزدیک اومی‌دهند هر گاه مالی‌نداشته‌باشد «۲». و همچنین عاقله‌را خونبها دادن لازم نیست هر گاه چاروای کسی کسی را بکشد. بلکه دراین صورتها از مال قاتل بایدداد.

و جهودان عاقله ندارنـد بلکه قاتل خود متعهّد خونبهای کشته شده است خواه به عمد واقع شده باشد و خواه به خطا، و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان می‌گیرد، و خونبها را امام به‌حسب رأی خود برعاقله قسمت می‌کند. و بعضی گفته‌اند که: مالدار ایشان نیم مثقال طلا می‌دهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال «۳». و قول اقرب آن است که امام آن را به حسب رأی خود به طریق

---

[۱]- این قول خلاف مشهور و خلاف اصول و قواعد شرعیّه است. (تویسرکانی)

[۲] این قول احوط است. (تویسرکانی)

---

(۱) مابین علامت در بعضی نسخ خطّی موجود می‌باشد. شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۶۶. ابن زهره، غنیه: ۴۱۳. قطب الدین کیدری، اصباح الشیعه: ۵۰۰.

(۲) شیخ طوسی، نهایه ۳: ۳۶۵ و ۳۷۰. محقّق، شرایع ۴: ۲۹۱. شهید ثانی، مسالک ۱۵: ۲۶۵. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۴۵۷. ابن زهره، غنیه: ۴۰۵. حلبی، کافی: ۳۹۵.

(۳) شیخ طوسی، مبسوط ۴: ۱۷۴ و خلاف ۵: ۲۸۲ مسأله ۱۰۵. ابن برّاج، مهذّب ۲: ۵۰۴. علّامه حلّی، قواعد ۳: ۷۱۱.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۷

مراتب میراث [۱] برعاقله ایشان قسمت می‌کند.

پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان ایشان برآن قادر باشند ایشان می‌دهند، و همچنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام قاتل و اولاد ایشان، و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان، و اگر ایشان نباشند اعمام جدّ و اولاد ایشان، و اگر ایشان نباشند آزاد کننده، و اگر او نباشد ضامن جریره، و اگر او نیز نباشد امام می‌دهد.

و خویشان حاضر و غایب هردو در خونبها شریکند، پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی به حاکم شهر غایب بنویسد که خونبها را برایشان قسمت کند.

و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت‌المال می‌دهد، و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او می‌دهد.

نکته: داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید: که از استاد خود- اعنی افضل المتاخّرین بهاءالملّهٔ والحقیقهٔ والدین محمّد عاملی طاب‌ثراه- شنیده شد که روزی نوّاب اعلی- که هزارجان گرامی فدای نامش باد- در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده، نواب اعلی پرسیده‌اند که: عاقله چه معنی دارد؟ ایشان گفته‌اند که: عاقله جماعتی‌اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان می‌دهند، نوّاب اعلی فرموده باشند که: حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد وجمعی دیگر خونبها بدهند؟ ایشان در جواب گفته‌اند که: ظاهراً حکمت در این آن است که چون ایشان دانند که هر گاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان خونبها می‌دهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند. حضرت اعلی فرموده‌اند که: حکمت در این، این خواهد بود که چون خویشان جُرمانه گناه او را می‌کشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند

---

[۱] قول به قسمت به رأی حاکم به طریق مراتب ارث احوط و اولی است. ولیکن هذا آخر ما أوردناه وأردناه والحمدللّه أوّلًا وآخراً

وظاهراً وباطناً. وقد وقع الفراغ منه فی لیلهٔ سلخ شهر رمضان المبارک ۱۲۷۵. (تویسرکانی)

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۸

نظر به این که منـدرجات این صـفحه در برخی از نسـخه‌ها نبود، و در سـایر نسـخه‌ها نیز کم و زیاد و اختلاف وجود داشت، اختتامیه یکی ازنسخه‌های خطّی که کامل‌تر بود در این جا منعکس نمودیم.

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۹۸۹

فهرست مطالب

جامع عباسی (طبع جدید)، ص: ۱۰۰۰

۲- علامه محمدباقر مجلسی (ره)

زندگینامه

تولد

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصودعلی مجلسی، معروف به علامه مجلسی یا مجلسی ثانی در سال ۱۰۳۷ هجری در شهر اصفهان دیده به جهان گشود. وی از نسل ابونعیم اصفهانی است و خاندان او از خاندانهای بزرگ شیعه در قرون اخیر است که نزدیک به صد عالم وارسته و بزرگوار از آن برخاسته‌اند.

پدرش مجلسی اول(۱۰۷۰ ۱۰۰۳ ق) محدث و فقیهی بزرگ و صاحب آثار و دارای مقامات معنوی است که شاگرد شیخ بهایی و میرداماد و عالم به علوم مختلف اسلامی و مرجع تقلید در زمان خویش بود. چهار خواهر مجلسی نیز هر یک دارای تألیفات و تحقیقات ارزنده‌ای در علوم اسلامی می‌باشند. چنانکه همسران این زنان نیز از علمای بزرگ بودند، مانند ملا صالح مازندرانی. پنج پسر مجلسی هم از محضر علم و معارف پدر بهره‌مند شدند و به مدارجی بالا دست یافتند. دامادهای علامه هم از طلاب و فضلای آن زمان بودند.

علامه محمدباقر مجلسی از جمله بزرگانی است که از جامعیت خاصی برخوردار بود. او در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد عصر بود. نگاهی اجمالی به مجموعه عظیم بحار این نکته را بخوبی آشکار می‌سازد. این علوم در کنار علوم عقلی همچون فلسفه، منطق، ریاضیات، ادبیات، لغت، جغرافیا، طب، نجوم و علوم غریبه از او شخصیتی ممتاز و بی‌نظیر ساخته بود. او همزمان با طی مدارج علمی، کمالات روحی را پیمود. هیچ‌گاه از یاد خدا غافل نبود و تمام اعمالش را با قصد قربت انجام می‌داد. به توسل و زیارت معصومین اهمیت فراوان می‌داد و با وجود مشکلات آن زمان و امکانات بسیار ابتدایی برای مسافرت، چندین بار به زیارت ائمه عراق، بقیع و مشهد مقدس نائل شد و هر بار مدتی طولانی در جوار آن بزرگواران سکنی گزیداو چند بار نیز به حج خانه خدا مشرف شد. از ویژگی‌های مهم این بزرگ مرد، زهد و پارسایی و ساده زیستی اوست و با آنکه شیخ الاسلام حکومت صفوی بود و امکانات دولت در اختیار او بود، زندگی شخصی‌اش در نهایت زهد و سادگی سپری می‌شد. چنانکه بسیار متواضع بود و هیچ‌گاه به مقام اجتماعی و بالا و پایین بودن موقعیت یا سنّ افراد نگاه نمی‌کرد چنانکه از سید علی خان مدنی شارح صحیفه سجادیه مطالب فراوانی در بحار آورده در حالی که سید علی خان ۱۵ سال کوچکتر از علامه بوده و از حیث مقام و منزلت اجتماعی هم به او نمی‌رسید.

شخصیت سیاسی

علامه در میان سلاطین صفوی هم نفوذ بالایی داشت. در سال ۱۰۹۸ با اصرار شاه سلیمان صفوی به سمت شیخ الاسلامی اصفهان منسوب شد و تا پایان عمر در این سمت بود. شیخ الاسلام بالاترین و مهمترین منصب دینی و اجرایی در آن عصر بود. او سیاستمداری مقتدر به شمار می‌آمد که با تدبیر خویش در زمان سلاطین بی‌کفایت صفوی کشور را از حمله و تجاوز دشمنان حفظ نمود. به طوری که پس از وفات او کشور دچار هرج و مرج شد و افغانها به ایران حمله کردند و حکومت صفویه را سرنگون نمودند.

مجلسی روشی معتدل بین اصولی و اخباری داشت و در عین اینکه محدثی بزرگ بود به علوم عقلی هم توجه داشت. او در عصر خود دست به مبارزه‌ای قاطعانه با تصوف زد.

اساتید

برخی اساتید و مشایخ نقل علامه عبارتند از: پدرش محمد تقی، آقا حسین خوانساری(م ۱۰۹۸ ق)، مولا محمد صالح مازندرانی(م ۱۰۸۶ ق)، ملا محسن فیض کاشانی(م ۱۰۹۱ ق)، شیخ حرّ عاملی.

شاگردان

بیش از یکهزار نفر از طلاب و دانش پژوهان از محضر پر فیض علامه مجلسی استفاده نموده و از او اجازه‌های فراوانی گرفته‌اند مانند: سید نعمت اللّه جزائری، جعفر بن عبد اللّه کمره‌ای، زین العابدین بن شیخ حرّ عاملی، سلیمان بن عبد الله ماحوزی بحرانی، شیخ عبد الرزاق گیلانی، عبدالرضا کاشانی، محمد باقر بیابانکی، میرزا عبد الله افندی، سید علی خان مدنی، شیخ حرّ عاملی.

آثار علامه مجلسی عمری بسیار پر برکت داشت و در عمر ۷۳ ساله خویش بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن بحار الأنوار امروزه در ۱۱۰ جلد و مرآة العقول در ۲۶ جلد منتشر شده است. مهم‌ترین آثار دیگرش: ملاذ الأخیار، شرح تهذیب شیخ طوسی، الفرائد الطریفهٔ، شرح صحیفه سجادیه، شرح أربعین حدیث، حق الیقین، زاد المعاد، تحفهٔ الزائر(در زیارات)، عین الحیاهٔ، صراط النجاهٔ، حلیهٔ المتقین(در آداب و مستحبات)، حیاهٔ القلوب در تاریخ پیامبران و ائمه، مشکاهٔ الأنوار(مختصر حیات القلوب)، جلاء العیون در تاریخ و مصائب اهل بیت. اکثر عناوین کتب وی کتب فارسی است.

وفات علامه در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ هجری در شهر اصفهان از دنیا رفت در حالی که کارهای نیمه تمامی داشت و موفق به اتمام آنها نشد. مزار او در اصفهان مشهور است.

مجموعه رسائل فقهی

مشخصات کتاب

نام کتاب: بیست و پنج رساله فارسی

نویسنده: محمد باقر مجلسی

موضوع: فقه روائی

تاریخ وفات مؤلف: ۱۱۱۱ ه ق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۴۱۲ ق

نوبت چاپ: اول

رساله آداب نماز

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۳۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه رب العالمین، و الصلاهٔ علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین.

و بعد: چنین گوید أحقر عباد اللّه محمد باقر بن محمد تقی که چون نماز عمده ارکان ایمان است می‌باید بنده مؤمن شرایط و آداب آن را بداند.

از آن جمله می‌بایـد بدانـد که خداوندی دارد که همه آسـمانها و زمینها و خلایق را آفریده است، و بر هر عاقلی ظاهر است که هیچ بنا بی‌بنایی نمی‌باشد، و اگر هزار کس گویند به طفلی که اندک شعوری داشته باشد که فلان بنا خود به خود به هم رسیده البته آن طفل قبول نمی‌کند.

پس وجود حق سبحانه و تعالی ظاهر است نزد هر عاقلی. و لیکن می‌بایـد که خداونـد خود را منزه دانـد از آنکه شبیه به مخلوقی از مخلوقات باشد.

پس بدان که جسم نیست مانند هوا و نور و بزرگی و کوچکی و رنگ و بو و مزه ندارد، و به دیدن و شـنیدن و بوییدن و چشـیدن و لمس کردن احساس او نمی‌توان نمود، و مکان ندارد، و در عرش

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۳۸

و کرسی نیست، با آنکه در همه جا هست و در هیچ جا نیست، به این معنی که علم و قدرتش به همه چیز احاطه کرده، و لیکن عقل به کنه ذات او نمی‌تواند رسید، نمی‌بینی که کور مادر زاد علم دارد که سرخ و سبز و زرد می‌باشد، اما تصور رنگها نمی‌تواند کرد، و هر چه تصور کند غلط کرده است.

دیگر بـدان که حق سـبحانه و تعالی قادر و مختار است، و به قـدرت کامله همه اشـیا را از عدم به وجود آورده است، و عالم است به همه اشـیاء، و همه نزد او ظـاهر است، و در ازل آزال علم داشت به جمیع آنچه در ابـد آباد آفریـده است، و هر چه را اراده کنـد که موجود شود فی الحال موجود می‌شود.

و چون آدمی فکر کنـد در هر ذره از ذرات کاینـات، بر او ظاهر می‌شود که خداونـدی دارد که آن را ایجاد کرده است، و آدمی به خود راه نمی‌دهد که کاری عبث بکند، یقین که تجویز نخواهد کرد که خداوند او که قدرتش بر کمال است و علمش لا یزال است کاری که بد یا عبث باشد بکند، و هر چه کرده است و می‌کند همه عین حکمت و مصلحت بندگان است.

دیگر خود فرموده است که من همه خلایق را آفریدم که بندگی کنند مراد، نه آن است که محتاج به بندگی ایشان باشم، بلکه می‌خواهم که بندگی کنند مرا تا قابل ثوابهای غیر متناهی من شوند.

و چون میان بندگان و خداوند ایشان بعدی عظیم بود، و همه کس قابل یافت مراد الهی نبودند، جمعی از ایشان را قابل رسالت گردانید، و به جمیع کمالات موصوف ساخت، و ایشان را به خلایق فرستاد، و هر یک از ایشان را معجزات کرامت فرمود، تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او به خلق آمده‌اند، از آن جمله

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۳۹

پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله را به ما فرستاد و زیاده از هزار معجزه به او کرامت فرمود.

و از جمله خصایص آن حضرت است که معجزه آن حضرت تا قیام قیامت باقی خواهد بود، به خلاف سایر انبیاء که معجزه ایشان مخصوص زمان حیات ایشان بود و بس، و آن قرآن است که جمیع عرب را فرمودند که مثل قرآن را بیاورند و عاجز شدند. و باز فرمود: که ده سوره بیاورند و نتوانستند. و باز فرمود: که مساوی یک سوره صغیری بیاورند و نیاوردند و همه اعتراف نمودند به عجز، و هر که تعصب نورزید به شرف اسلام مشرف شد،

و اعجاز قرآن از وجوه بسیار است

اشاره

از جهت فصاحت و بلاغت که در اعلی مرتبه است:

اول:

از جهت نظم و اسلوبی که نشنیده بودند مثل آن را.

دوم:

از جهت احاطه به جمیع اولین و آخرین، چنانچه زیاده از هزار سال است که چندین هزار عالم و فاضل در آن غور می‌نمایند و استنباط علوم می‌کنند و به قطره‌ای از آن دریا نرسیده‌اند، و هر چه بیشتر فکر کنند بیشتر ظاهر می‌شود، با آنکه آن حضرت نزد عالمی تردد نکرده بود، بلکه در میان عرب خصوصا در مکه معظمه عالمی نبود، مع هذا خبر می‌داد از جمیع کتب پیغمبران و از جمیع احوال ایشان.

سوم:

آنکه هر کتابی و حکایتی را که دوبار خواندند بار سوم نمی‌توان خواند و شنید به خلاف قرآن که اگر صد هزار مرتبه خوانده شود رغبت زیاده می‌شود.

چهارم:

آن است که در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی خبر از آینده بسیار داده است، که همه واقع شده و بسیاری دیگر خبر داده که واقع خواهد شد.

پنجم:

آنکه شفا دهنده همه دردها است، و دافع همه بلاها است، هر آیتی را که از جهت هر مطلوبی از روی اخلاص بخوانند البته آن حاجت روا می‌شود، و بیان اعجاز و معجزاتی که مشتمل است قرآن مجید بر آنها حصر نمی‌توان نمود.

و همچنین معجزات دیگر که از آن حضرت ظاهر شد، مانند زنده کردن مردگان، و شق قمر، و گواهی دادن سنگ و چوب و در و دیوار بر پیغمبری آن حضرت. و همچنین معجزاتی که بر دست حضرت أمیر المؤمنین و حضرات ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین ظاهر شده است، چنانکه دلیل حقیت امامت ایشان است، دلیل نبوت آن حضرت است، زیرا که آن جماعت با این معجزات تصدیق نبوت آن حضرت کرده‌اند.

[اصول دین]

بلکه معجزات همه دلیل وجود واجب الوجود نیز هست، چنانکه جمیع پیغمبران که معجزات می‌نمودند، خلق می گفتند که اگر خدا نمی‌بود ایشان کی قدرت بر این امور می‌داشتند.

و باید که اعتقاد کند که بعد از حضرت رسول (ص) حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب خلیفه و جانشین آن حضرت است، و اطاعت او بر همه خلق واجب است، و بعد از او امام حسن، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین، و بعد از او امام محمد باقر، و بعد از او امام جعفر صادق، و بعد از او امام موسی کاظم، و بعد از او امام علی بن موسی الرضا، و بعد از او امام محمد تقی، و بعد از او امام علی نقی، و بعد از او امام حسن عسکری، و بعد از او حضرت صاحب الزمان، که امام این زمان است، و غایب است، و ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدالت خواهد کرد، و همه کافران و مخالفان را به دین خود خواهد آورد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۱

و چون حضرت رسالت پناه (ص) از حج وداع رجوع نمودند و به غدیر خم رسیدند امر الهی رسید که آن حضرت علی بن أبی طالب را وصی و جانشین خود نمایند، و بعد از آن حضرت یازده معصوم دیگر را فرمودند که خلیفه و جانشین من خواهند بود به ترتیب، و امام دوازدهم غایب خواهد شد، و بعد از آن ظاهر خواهد شد، و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که پر از ظلم وجور شده باشد.

و دیگر می‌باید اعتقاد کند به آنکه هر چه خاتم پیغمبران فرموده است حق است، و از آن جمله آن است که چون حضرت مهدی (ع) ظاهر خواهد شد دشمنان ایشان را زنده خواهد کرد، و بسیاری از خواص شیعه نیز زنده خواهند شد و شیعیان داد خود را از دشمنان ایشان خواهند خواست، چنان که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده از آن با سایر اخباری که حق سبحانه و تعالی خبر داده است.

و باید اعتقاد کند که سؤال قبر و عذاب و ثواب قبر به رجعت و قیامت حق است، و جمیع مردگان زنده خواهند شد و به جزای عمل

خود خواهند رسید، و بهشت حق است، و دوزخ حق است.

[غسل]

و چون بنده بالغ و عاقل باشد و خواهد که نماز کند، پس اگر جنب شده و وقت نماز داخل شده باشد غسل جنابت می‌کند، و چنین نیت می‌کند که غسل جنابت می‌کنم از جهت مباح بودن این نماز و باقی نمازها و باقی چیزها که به سبب آن مباح می‌شود واجب قربهٔ الی اللّه، و اگر قصد رضای خدا کند کافی است، یعنی قصد می‌کند که چون حق سبحانه و تعالی فرموده است اطاعت امر او می‌کنم، و اگر پیش از دخول وقت باشد قصد قربت می‌کند و بس، و قصد واجب و سنت نمی‌کند، و اگر قصد مباح بودن نماز مطلق

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۲

کند که هر نمازی که خواهد تواند کرد بهتر است.

و همچنین اگر وضو نداشته باشد وضو سازد، اگر وقت داخل شده باشد به قصد وجوب، و اگر پیش از وقت باشد به قصد قربت.

و همچنین اگر زنی حائض یا نفسا باشد و پاک شده باشد از خون، غسل حیض و نفاس را واقع می‌سازد، پس اگر بعد از دخول وقت باشد به قصد وجوب غسل می‌کند، و پیش از دخول وقت به قصد قربت، اگر نمازی در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را به قصد نماز قضا واقع می‌سازند به قصد وجوب، و اگر علم به قضا نداشته باشد چنانکه گفتیم نیت می‌کند که غسل می‌کنم به جهت رفع حدث و مباح شدن نماز و هر چیز که به غسل مباح می‌شود قربهٔ الی اللّه تعالی.

و چون غسل کند آب بر سر ریزد و تمام سر و گردن را بشوید و اگر مو داشته باشد آب به زیر مو می‌رساند، و اگر گوشش سوراخ داشته باشد أحوط آن است که آب به سوراخ گوش برساند، و مجرب است که سوراخ بهم نمی‌آید هر چند مدتها شده باشد، و آب به ته مو البته باید برسانید، و مشهور آن است که شستن مو در کار نیست، و اگر بشوید احوط است، و بهتر آن است زنان را که موهای بافته را بگشاید، خصوصا در غسل حیض و نفاس.

و چون از شستن سر و گردن فارغ شود بدن را می‌شوید. و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید، و دیگر جانب چپ را. و بعد از غسل جنابت احتیاج به وضو نیست. و بعد از غسل حیض و نفاس و مس میت نیز در کار نیست و غسل کافی است، و لیکن اگر وضوئی احتیاطا پیش از غسل واقع سازد بهتر است به قصد قربت.

و اگر بعد از نیت به آب فرو رود کافی است، و این را غسل ارتماسی می‌گویند. و اگر روزه باشد باید که غسل ترتیبی به عمل

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۳

آورد و سر به آب فرو نبرد، و به هر حال غسل ترتیبی بهتر است.

و اگر در حمام اول سر و گردن را در میان آب بشوید، و آنچه از بدنش بیرون آب باشد بشوید، و آنچه اندرون آب باشد قصد شستن آن بکند و حرکت بدهد و دستی بمالد که آب به جانب راست همه جا برسد، و بعد از آن جانب چپ را به دستور بشوید خوب است. و اگر در شستن هر طرف پا را از آب بیرون آورد و آب بریزد یا داخل آب کند بهتر است.

و اگر در غسل ارتماسی بدن را أولا پاك سازد، و تخته را آب کشد، و بالای تخته رود و نیت کند، و هموار داخل آب شود بهتر است.

[وضو]

اشاره

و وسواس از شیطان است در نیت و طهارت، و نیت امری است که همه کس دارد، و چون وضو سازد و نیت کند احوط آن است که آب را از جانب بالای روی در رستنگاه موی بریزد، و مقداری از موی را می‌شوید که انگشت مهین و میانین بر او بگردد و ما بقی را تا گوش به قصد احتیاط می‌شوید.

و اگر ریش او کثیف باشد که ته موی نمایان نباشد روی موی را می‌شوید، و اگر تنک باشد، پس اگر مانند مورچه پی باشد آب به همه جا می‌رساند و اگر بعضی پیدا نباشد و بعضی پیدا باشد احتیاطا آب به همه جا برساند به عنوان جریان.

و بعد از آن دست راست را بشوید، و ابتدا از مرفق کند تا سر انگشتان، و مرد اول آب را بر پشت دست بریزد، و زن آب را بر شکم دست بریزد، و دست را از بالا به پائین آورد، و بهتر آن است که دست را بر نگرداند و بر دارد، و باز از بالا به پائین بیاورد تا آب به همه دست جاری شود، و سر دست راست را بشوید هر چند تری داشته باشد.

و احوط آن است که آب به ته ناخنها برساند، و ناخنها را بگیرد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۴

یا چرک آن را بیرون کند، و بعد از آن دست چپ را به دستور می‌شوید، و بعد از آن مسح پیش سر را می کند، و بهتر آن است که به دست راست بکشد، و آن مقدار آب در دست نمانده باشد که اقل غسل به فعل آید.

و چون خواهد که مسح کشد آب دست را بیفشاند که کم شود، و از بالای سر به پائین بکشد، و بهتر آن است که دست به تری پیش سر نرسد.

و بهتر آن است که به دست راست مسح پای راست بکشد، و به دست چپ پای چپ را مسح کند از آبی که از وضو مانده باشد و آب تازه بر ندارد.

و احوط آن است که به جمیع کف دست پاها را مسح کشد، و اول پای راست را مسح کند و دیگر پای چپ را.

و سنت است که اول دستها را تا بند دست یک مرتبه بشوید اگر وضو از خواب یا بول سازد، و دو مرتبه بشوید اگر وضو از حدث غائط باشد، و در غسل سه مرتبه بشوید.

و مستحب است که دعاها را بخواند به این نحو:

که چون آب وضو را بردارد و دست بشوید این دعا را بخواند:

«بسم اللّه و باللّه الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا».

یعنی: وضو می‌سازم به یاری خدا و ذات مقدس او، و حمد می‌کنم خداوندی را که آب را پاک کننده گردانیده است و نجس نگردانیده است

و بعد از مضمضه بخواند:

«اللهم لقنی حجتی یوم القاک، و أطلق لسانی بذکرک و شکرک، و اجعلنی ممن ترضی عنه».

یعنی: خداوندا تلقین نما به من حجت مرا در روزی که ملاقات

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۵

می‌نمایم تو را یعنی ملائکه تو از من سؤال می‌نمایند اعتقادات مرا در قبر، و گویا گردان زبان مرا به یاد تو و شکر تو، و بگردان مرا از آنها که خوشنود گردیده از ایشان.

و بعد از استنشاق بگوید

«اللهم لا تحرم علی ریح الجنهٔ و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها».
یعنی: خداوندا حرام مگرادان بر من بوی بهشت را، و بگردان مرا از آنها که می‌شنوند بوی آن را و نسیم آن را و گلهای آن را و بوی خوش آن را، و بهتر است که مضمضه و استنشاق را سه مرتبه بکند.

و چون آب بر روی ریزد بگوید

«بسم اللّه الرحمن الرحیم»

و بعد از شستن روی یا در اثنای آن بگوید

«اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه».
یعنی: خداوندا سفید و نورانی گردان روی مرا در روزی که سیاه می گردد در آن بعضی از رویها، و سیاه و تیره مگردان روی مرا در روزی که سفید می گردد در آن رویها، یعنی روز قیامت.

و چون دست راست را بشوید بگوید

«اللهم أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا».
یعنی: خداوندا بده به من در قیامت نامه مرا بد دست راست من، و نامه مخلد بودن در بهشت را به دست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان.

و چون دست چپ را بشوید بگوید

«اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولهٔ الی عنقی و أعوذ بک من مقطعات النیران».
یعنی: خداوندا مده به من در قیامت نامه مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دست مرا غل کرده بسوی گردن من، و پناه می‌برم به سوی تو از جامه‌ها که در جهنم برای کافران می‌برند
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۶
از آتش جهنم.

و چون مسح سر کشد بگوید

«اللهم غشنی رحمتک و برکاتک و عفوک».
یعنی: خداوندا فرو گیر از سر تا پای مرا به رحمت اخروی و برکتهای دنیوی و آموزش خود.

و چون مسح پاکند بگوید

«اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی».
یعنی: خداوندا ثابت گردان دو قدم مرا در قیامت بر صراط در روزی که می‌لغزد در آن قدمهای کافران و عاصیان، و بگردان سعی و رفتار مرا در آنچه باعث خوشنودی تو می گردد از من.

و چون متوجه نماز شود اذان و اقامه بگوید،

اذان

ودرچهار مرتبه اللّه أکبر بگوید یعنی خدا از آن بزرگ‌تر است که عقلها به او تواند رسید، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، یعنی گواهی می‌دهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن به جز معبود یکتای به حق که متصف است به جمیع صفات کمال.
و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه، یعنی گواهی می‌دهم که محمد پیغمبر فرستاده خدا است. و دو مرتبه حی علی الصلاهٔ، یعنی بشتابید به سوی نماز. و دو مرتبه حی علی الفلاح، یعنی بشتابید به سوی چیزی که موجب رستگاری آخرت است. و دو مرتبه حی علی خیر العمل، یعنی بشتابید به سوی عملی که بهترین عملها است که آن نماز است. و دو مرتبه اللّه أکبر، و دو مرتبه لا اله الا اللّه.

اقامه

ودردو اللّه أکبر از أول می‌اندازد، و یک لا اله الا اللّه آخر، و دو قد قامت الصلاهٔ بعد از حی علی خیر العمل می گوید.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۷
و به گمان فقیر اگر در آخر نیز دو مرتبه لا اله الا اللّه بگوید خوب است.

[شروع نماز]

و سنت است در میان اذان و اقامه به سجده رود و بگوید «لا اله الا أنت سبحانک و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا أنت».
یعنی: بار خدایا توئی پادشاه ثابت دائم، نیست معبودی به جز تو، پاک می‌دانم و منزه می‌شمارم تو را از هر چه لایق جلال ذات و کمال صفات تو نیست، و تو را حمد و شکر می کنم، بد کرده‌ام و ستم بر نفس خود کرده‌ام، پس بیامرز از برای من گناه مرا، به درستی که نمی‌آمرزد گناهان را به غیر از تو.
پس دو مرتبه بگوید: «أللّه أکبر» و بگوید: «لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک، و الشر لیس الیک، و المهدی من هدیت، عبدک و ابن عبدیک بین یدیک منک و لک و الیک، لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک الا الیک، سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت الحرام».
یعنی: می‌ایستم در خدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه در خدمت تو ایستاده‌ام، و یا آن که چون از ما پیمان طلبیده‌ای اینک اجابت تو کرده‌ام، و لبیک گویان در خدمت تو ایستاده‌ام، و یاری می کنم تو را یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی، یعنی پیوسته فرمان بردار توام، نیکیهای دنیا و آخرت همه در دست قدرت و رحمت تو است، و بد از تو نیست و به سوی تو راهی ندارد، هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده‌ای، بنده توام و کنیز و غلام زاده توام که در خدمت تو ایستاده‌ام.

از تو است ابتدای وجود من و به تو است بقا و یاوری من، و از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۸

برای تو است کارهـای من و به سوی تو است بازگشت من، نیست پناهی و امیـد گاهی و گریز گاهی از تو مگر به سوی تو، پاك و منزه می‌دانم ساحت کبریای تو را از غبار هر چه تو را نسزد و نشاید، و حال آن که سؤال می‌کنم از تو رحمت و مهربانی را پیوسته، و دائم مبـدء جمیع برکتها توئی در دنیا و عقبا، و بلنـدتری از ادراك عقلها و وهمها، مقـدس و منزهی ای پروردگار خانه کعبه، یعنی معبود و مقصودم توئی نه کعبه، و روی به کعبه آورده‌ام به فرموده تو.

پس یـك مرتبـه تکـبیر بگویـد، پس نیت کنـد که نمـاز صـبح می‌کنم ادا از جهت آن که واجب است قربـهٔ الی اللّه، و همین که در خاطرش باشد نیت است.

پس بگوید: «اللّه أکبر» تکبیر احرام را و این دعا بخواند «وجهت وجهی للذی فطر السـماوات و الارض علی ملهٔ ابراهیم و دین محمد صلی اللّه علیه و آله و منهاج علی صـلوات اللّه علیه حنیفا مسـلما و ما أنا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریك له و بذلك امرت و أنا من المسلمین».

یعنی: روی دل خود را گردانیده‌ام برای آن کسی که بی‌ماده و مدت به محض کمال قدرت بیافرید آسمانها و زمین را در حالتی که بر ملت یگـانه پرستی ابراهیم علیه السـلام و دین حق محمـد صـلی اللّه علیه و آله و طریق مسـتقیم علی علیه السـلام در اصول و فروع دین ثابت و راسـخم، و مایلم از شرك و ادیان باطله به سوی توحید و دین حق رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام، و منقادم جمیع اوامر و نواهی ایشـان را، و نیسـتم از شـرك آورنـدگان به شـرك جلیماننـد بت پرستی، و نه به شـرك خفی ماننـد ریـا و متابعت و موالات غیر ائمه هدی.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۴۹

به درستی که نمـاز از من و نسـك من، یعنی قربانی من یا حـج من یا همه عبادتهای من، و زنـدگانی من و مردن من، یا آنچه بر آنم در زنـدگی من، و آنچه به من می‌رسـد بعـد از مردن من، خـالص است از برای خداونـدی که پروردگـار جهانیان است، نیست او را شریکی و انبازی در خلق عالم و در معبودیت و استحقاق عبادت.

یعنی: در عبادت کسـی را با او شـریك نمی‌کنم، و به این مأمور شـده‌ام از جانب خـدا که او را به یگانگی به پرسـتم، و من از جمله مطیعان و فرمان بردارانم. و این کلمات فی الحقیقه نیت نماز است، و عمده آنچه در همه عبادات معتبر است همین اخلاص است که در این فقرات مذکور است.

پس بگوید: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» یا بگوید «أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم».

یعنی: پناه می‌گیرم و التجا می‌برم به معبود به حق و خداوند مطلق که شنوا است جمیع گفتهای خلایق را، و دانا است جمیع معلومات را، خصوصا اعمال و نیات بندگان را از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش، یا دور مانده از رحمت حق، و رجیم است یعنی سنگ باران کردند او را ملائکه چون از آسمان راندند به تیر شهاب، یا به لعنت خدا و خلق مرجوم است.

پس سوره حمـد را بخوانـد از روی وجوب، و یك سوره تمام بعد از حمد بخواند به قصد قربت، و چون قرائت سوره فاتحه در نماز واجب است، و بهترین سوره‌ها در اکثر نمازها بعد از آن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ و سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ است، ترجمه این سوره‌ها بر سبیل اجمال مذکور است.

[ترجمه سوره حمد]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، استعانت می‌جویم به نام خداوندی که سزاوار پرستش است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و رحمان

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۰

است به رحمتهای عام نسبت به جمیع خلق، و رحیم است به رحمتهای خاص نسبت به مؤمنان در دنیا و آخرت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، جمیع ستایشها مخصوص خداوندی است که آفریننده و تربیت کننده جمیع عالمیان است.

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، تأکید بسمله است، یا آن که در آنجا مراد رحمانیت و رحیمیت دنیا است، و در اینجا رحمانیت و رحیمیت آخرت است، که بار دیگر ایشان را حیات می‌بخشد، و مؤمنان را می‌آمرزد و داخل بهشت می گرداند.

مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ، یعنی جزا دهنده روز جزا، یا متصرف در امور در روز جزا. و جمعی از قراء ملک خوانده‌اند بدون ألف و فتح میم و کسر لام، یعنی پادشاه روز جزا است، و هر دو جایز است، و چون اکثر روایات دلالت بر مالک می کند شاید اختیار آن اولی باشد.

و چون به سبب استعاذه از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم، و تذکر صفات کمالیه رب العالمین، و اقرار به یوم دین، او را بعد از غایت بعد فی الجمله قربی، و بعد از نهایت هجرات اندک و صلی به هم رسید، از مقام غیبت گویا به مجلس انس و حضور رسیده به عنوان مخاطبه سخن می گوید:

إِیَّاکَ نَعْبُدُ، یعنی عبادت می کنم تو را و بس، و در این مقام دیگران را نیز ضم کرد که شاید به برکت آنها عبادت او نیز مقبول گردد.

و چون این کلام موهم این بود که او مفاخره به عبادت خود می کند و خود را مستقل در آن می‌داند بعد از آن فرمود: وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ یعنی از تو استعانت می‌جویم و بس نه غیر تو در همه امور خصوصا در عبادت.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۱

و چون آداب مقرره دعا از توسل به جناب مقدس الهی و حمد او بر نعم غیر متناهیه و ذکر او به صفات کمالیه و وسیله أمام حاجت از اظهار عبادت به عمل آورد، و دعا أحب عبادات است به سوی خدا و أعظم أسباب قرب است در درگاه حق تعالی شروع به دعا نمود.

و چون هدایت به راه دین اعظم مطالب است نزد أرباب یقین ابتدا به آن نمود و فرمود: اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ، یعنی هدایت و راهنمائی کن ما را به راه راست، یعنی راه حق، زیرا که راه حق راست می‌رود به سوی بهشت صوری و معنوی، و در آن افراط و تفریط و غلو و تقصیر نمی‌باشد، زیرا که در هر امری کسی که غلو می کند از جانب راست از حق بدر رفته است، و کسی که تقصیر می کند از جانب چپ از حق بدر رفته، چنانچه فرموده‌اند: راه راست و چپ گمراه کننده است و حق طریق وسط است.

مثل آن که جمعی در باب أمیر المؤمنین علیه السلام غلو کردند و به خدائی او قائل شدند، یا او را بهتر از پیغمبر دانستند و گمراه شدند، و بعضی به امامت آن حضرت بلا فاصله قائل نشدند و کافر شدند. و راه راست و راه وسط راه آن جماعتی است که اعتقاد به امامت آن حضرت بعد از رسول بی‌فاصله کردند و یازده نفر از فرزندان آن حضرت را به ترتیب بعد از او امام خود شناختند و متابعت ایشان را در گفتار و کردار بر خود واجب دانستند و ایشان همچنان که در دنیا در صراط مستقیم‌اند، در آخرت نیز به آسانی بر صراط می گذرند.

چنانچه در حدیث وارد شده است که صراط دو صراط است، یکی صراط دنیا که ولایت و متابعت أهل بیت رسالت است که آن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۲

دین حق است و دیگری صراط آخرت است که راه بهشت است از برای مؤمنان و بر روی جهنم کشیده است، و مؤمنان که در دنیا بر صراط دین حق ثابت ماندند از آن صراط عبور می کنند به سوی بهشت «۱».

و در أحادیث عامه و خاصه به طرق مستفیضه وارد شده است که صراط مستقیم علی بن أبی طالب علیه السلام است. یعنی ولایت و متابعت آن حضرت و امامان از ذریه او، یعنی ما را بر ایمان ثابت بدار و به کمال مرتبه یقین برسان.

و چون کمال ایمان به محبت و ولایت أنبیا و أوصیا و متابعت ایشان است، در این مقام اشاره به این معنی نمود و فرمود: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی است که انعام کرده‌ای بر ایشان.

و مراد نعمت دنیا نیست، زیرا که نعمت دنیا را به مؤمن و کافر و صالح و فاسق عطا کرده است، بلکه به کافران و فاسقان بیشتر داده است، پس مراد نعمت دین و محبت و معرفت و قرب به رب العالمین است.

چنان که در آیه کریمه در شأن شیعیان أهل بیت فرموده است:

که هر که اطاعت خدا و رسول او کند در ولایت علی بن أبی طالب و امامان از ذریه او پس ایشان در بهشت با گروهی‌اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان «۲».

و در أحادیث وارد شده است که مراد از پیغمبران حضرت رسول

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۳

صلی اللّه علیه و آله و از صدیقان أمیر المؤمنین علیه السلام و از شهدا حسن و حسین علیهما السلام و از صالحان سائر ائمه علیهم السلام است «۱».

پس مراد از این آیه آن است که راه رسول و أهل بیت او را به من بنما، و مرا تابع ایشان گردان.

و چون در این آیه اشاره به یک رکن عمده ایمان فرمود که ولایت و متابعت دوستان خدا باشد، و بیزاری از دشمنان خدا نیز از ارکان ایمان است، و ایشان دو قسم‌اند، یکی آن که دانسته از برای دنیا از راه حق بدر رفته است، مانند اولی و دومی و سومی و معاویه و یزید و سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس و علمای أهل سنت، و دیگری آن که به نادانی متابعت ایشان کرده است، مثل اکثر عوام سنیان.

پس اول اشاره به قسم اول نمود و فرمود: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، یعنی نه راه آن گروهی که غضب کرده‌ای بر ایشان که دانسته مخالفت أهل بیت رسالت کرده‌اند.

پس اشاره به قسم ثانی نمود و فرمود: وَ لَا الضَّالِّينَ، یعنی و نه راه آن جماعتی که به نادانی گمراه شده‌اند، از اکثر احادیث چنین ظاهر می‌شود.

و بعضی گفته‌اند مغضوب علیهم یهودند، و ضالین نصارا. و بعضی گفته‌اند مغضوب علیهم آنهایند که در اصول دین گمراه شده‌اند، و ضالین آنهایند که در فروع دین گمراه شده‌اند.

[ترجمه سوره قدر]

و أما ترجمه سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، یعنی به درستی که ما فرستادیم قرآن مجید را در شب قدر که شب نوزدهم یا بیست و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۴

یکم یا بیست و سوم ماه رمضان است. و أحادیث بیست و سوم بیشتر است، یعنی شبی که حق تعالی تقدیر امور سال را در آن شب می‌کند.

و خلاف است که نزول قرآن در آن شب چه معنی دارد؟ بعضی گفته‌اند: ابتدای نزول در آن شب شد، و بعضی گفته‌اند: که ختم نزول در آن شب شد. و بعضی گفته‌اند: همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده، و در بیست و سه سال آیه و سوره سوره به حسب مصالح نازل شده.

وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ، و از کجا دانستی که شب قدر چیست و چه فضیلت دارد تا ما نگوئیم.

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، شب قدر بهتر است از هزار ماه.

در بعضی روایات وارد شده است که یعنی عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد.

و در بعضی از اخبار وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او مانند بوزینه بالا می‌رفتند و مردم از پس پشت بر می‌گشتند، از این خواب ملول گردید جبرئیل این سوره را برای تسلی آن حضرت آورد که شب قدر برای أهل بیت تو و شیعیان ایشان در قربتها و کرامتها که ایشان را در آن شب حاصل می‌شود بهتر است از هزار ماه پادشاهی بنی امیه که در آن شب قدر نیست.

تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ، پیوسته تا روز قیامت فرود می‌آیند فرشتگان و روح که أعظم است از فرشتگان در آن شب بر امام زمان به فرمان پروردگار ایشان برای اعلام هر امری که مقدر شده است برای هر کس در آن شب، یا از برای هر امری از مصالح دین و دنیای مردم.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۵

سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ، یعنی باعث سلامتی است این شب از برای دوستان خدا تا طلوع صبح.

و أحادیث در این باب بسیار است، و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد.

و اما تفسیر سوره توحید،

روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که یهودان به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند نسب پروردگار خود را برای ما بیان کن، این سوره نازل شد «۱».

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، یعنی: بگو یا محمد که آن خدائی که از او سؤال کردید خداوندی است که مستحق عبادت است و خالق جمیع ممکنات است و مستجمع جمیع صفات کمال است، و عقلها در ذات و صفات او حیران است.

و أحد است یعنی هیچ گونه کثرت در ذات و صفات او نیست، و مرکب از اجزاء و اعضاء نیست، و بسیط مطلق است، و اجزای خارجیه و وهمیه و عقلیه ندارد، و صفت موجود زائد بر ذات ندارد، و در خداوندی شریک ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ، یعنی خداوند و معبود بر حق صمد است، یعنی همه خلق در همه امور به او محتاجاند، و محتاج به غیر خود نیست، و همه چیز به او قائم است، و او قدیم به هیچ چیز نیست، یا بالفعل من جمیع الجهات است، و محل حوادث و انفعالات نیست.

لَمْ یَلِدْ، کسی از او متولد نشده است، چنانچه کفار مکه می‌گفتند ملائکه دختران خدایند، و چنانچه ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است، و چنانچه بعضی از یهود گفتند که عزیر پسر خدا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۶

است، و اگر نه بایست جسمی باشد مثل آنها و از نوع آنها، و مرکب باشد به انواع ترکیبات، و محتاج و ممکن باشد، و محتاج بخالقی باشد که او را ایجاد کند.

و از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که تتمه سوره تفسیر صمد است. یعنی از او چیز کثیفی متولد نمی‌شود، مانند فرزند و بول و غائط و منی و بلغم و سایر کثافاتی که از مخلوقین جدا می‌شود، و نه چیز لطیفی مانند نفس و کلام و صوت، و از او منبعث نمی‌شود حوادث، مانند پینکی و خواب، و خطورات بال و غم و اندوه و شادی، و خنده و گریه، و بیم و امید، و رغبت و ترس، و ماندگی و گرسنگی و سیری «۱».

وَ لَمْ یُولَدْ، یعنی زائیده نشده است، و او را پدر و مادر نیست، و این رد است بر نصارا که عیسای زائیده شده مریم را خدا می‌دانند، و موجود به ذات خود است، و وجود او مستند به علت و سببی نیست.

و حضرت سید الشهداء صلوات اللّه علیه فرمود: یعنی از چیزی متولد نشده است، و از چیزی بیرون نیامده است، نه چنان که اشیاء

کثیفه از عناصـر خود بیرون می‌آیند، مانند حیوان که از حیوان دیگر بهم می‌رسد، و مانند گیاه که از زمین می‌روید، و مانند آب که از چشمه بیرون می‌آید.

و نه ماننـد چیزهـای لطیف که از مرکزهای خود بیرون می‌آینـد، چون بینائی که از چشم بیرون می‌آیـد، و شـنوائی که از گوش بهم می‌رسـد، و بوئیدن که از بینی بیرون می‌آید، و چشـیدن که از دهان بیرون می‌آید، و دانائی و تمیز که از دل ناشـی می‌شود، و آتش که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۷

از سـنگ بیرون می‌آید، بلکه او است خداوند صـمد که نه از علتی و سـببی بهم رسـیده است، و نه در چیزی است که مکانی داشـته باشـد، ماننـد چشم که محتاج به مکان است، و ماننـد عرض که محتاج به محل است و چون سـیاهی و سـفیدی، و نه بر چیزی است مانند پادشاهی که بر تخت نشسته باشد.

و همه ممکنات را او از عـدم به وجود آورده است، و به قـدرت کامله خود همه را خلعت هستی پوشانیـده است، فانی می‌گرداند هر چه را خواهد زایل گرداند، و باقی می‌دارد هرچه مصلحت در بقای آن داند «۱».

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، یعنی احدی از ممکنات کفو و مثل و شبیه و نظیر او نیست، پس نه جسم است که به اجسام ماند، و نه جوهر است که به جواهر شبیه باشد، و نه عرض است که مانند اعراض محتاج به محل باشد، و در خداوندی عدیل و شبیه ندارد.

و از حضـرت أمیر المـؤمنین صـلوات اللّه علیه پرسـیدند از تفسـیر این سـوره فرمود که خـدا أحـد است بی‌آن که تعـددی در ذات و صفات او باشـد، و صـمد است بی‌آن که اعضاء و اجزاء داشـته باشد، و فرزندی ندارد که وارث پادشاهی او را باشد، زیرا که هر که فرزنـد دارد جسـم اسـت و در معرض فنـا است و از او پادشـاهی به دیگری می‌رسـد و از کسـی متولـد نشـده است، و اگر نه او را به خداوندی سزاوارتر خواهد بود و لا أقل شریک او خواهد بود «۲».

و در تفسیر این سوره کریمه اگر کتابها نوشته شود وفا به عشری از اعشار آن نمی‌تواند کرد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۸

و سـنت است که چون از این سوره فارغ شود خواه در نماز و خواه در غیر نماز سه مرتبه بگویـد کـذلک اللّه ربی، یعنی چنین اسـت خداوندی که پروردگار من است، و بهترین سوره‌ها که در نماز خوانده شود این دو سوره است.

و در حدیث وارد شده است که عجب دارم از کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نماز او مقبول می‌شود «۱».

و در بعضی از روایات وارد شده است که در رکعت اول سوره انا أنزلناه بخوانند که سوره حضرت رسول و أهل بیت او است علیهم السـلام، و ایشان را شـفیع گردانـد در درگاه خـدا و به ایشان متوسل شود، و در رکعت دوم سوره توحیـد بخوانـد که بعد از آن دعا مستجاب است تا آن که دعائی که در قنوت بخواند مستجاب شود «۲».

و روایت دیگر دلالت بر عکس آن می‌کند، و هر دو خوب است، و فضیلت این دو سوره بسیار است.

امـا سـنت است که در نمـاز صـبح روز دوشـنبه و پنجشـنبه سوره هَلْ أَتی بخوانـد، و در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه در رکعت اول و سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی در رکعت دوم بخواند، و در نماز جمعه و ظهر و عصـر روز جمعه سوره جمعه و منافقون بخواند، و در نماز خفتن سایر شبها سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ بخواند.

[رکوع]

پس چون تمام شود اندکی مکث کند، پس دستها را بر دارد و بگوید اللّه أکبر از جهت رفتن به رکوع، و واجب است که آن مقدار کج شود که دسـتش به زانو برسد، و مرد را باید که آن مقدار کج شود که پشـتش مساوی شود و زانوها را به پشت بکشند و بالهای

او گشاده باشد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۵۹

و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید، و دستها بر زانوها نگذارند بلکه بر بالای زانوها بر ران گذارند و دستها را به خود بچسبانند.

و هر ذکری کافی است، و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده، یعنی: پاک و مقدس و منزه می‌شناسم پروردگار بزرگ خود را از هر چه لایق به عظمت و جلال او نباشد و کبریا و جبروت او را نشاید، و حال آن که شکر و ستایش می‌کنم او را بر آن که مرا توفیق تنزیه خود داده است، و یک مرتبه کافی است، و پنج مرتبه و هفت مرتبه بهتر است.

پس سر بر دارد و راست شود، بعد از آن بگوید سمع اللّه لمن حمده الحمد للّه رب العالمین، یعنی حق تعالی شنید و اجابت نمود، و جزائی خیر داد هر کس را که ستایش او کرد، و همه ثناها و ستایشها برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است، و به گفتن سمع اللّه لمن حمده مستحب به عمل آید.

[سجده]

پس اللّه أکبر بگوید در حالت دست بر داشتن، و چون تمام کند برود به سجده، و مرد دستها را پیش از زانو بر زمین گذارد، و زن را سنت است که زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد، و پیشانی را بر زمین گذارد، یا بر چیزی که از زمین روئیده باشد که نخورند و نپوشند، و سنت است که بر خاک کربلا باشد. و باید که هر دو دستها و زانوها و سر انگشتان مهین پاها را بر زمین رساند و زور او بر همه باشد.

و سنت است که بینی را بر خاک گذارد، و مرد را سنت است در سجود که بال گشاده باشد و اعضای او از یک دیگر جدا باشد، و زن را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر بچسباند و دستها

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۰

را تا ذراع بر زمین بخواباند، و چون درست قرار گیرد ذکر گوید، و بهتر آن است که سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده، یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید و یکی کافی است.

و ترجمه‌اش آن است: که منزه و مقدس می‌گرداند پروردگار خود را که از همه چیز بلندتر است به حسب مرتبه از هر چه بلند و رفعت او را نسزد، و حال آن که مشغولم به ستایش و ثنای او بر آن که توفیق بخشیده است مرا که تنزیه او را بجا آورم.

پس سر بر دارد و راست بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد، پس دست بر دارد و به سجده دوم رود مثل اول.

و چون درست بنشیند اللّه اکبر بگوید.

و چون خواهد که برخیزد اول زانوها را بر دارد و دیگر دستها را، و در وقت برخواستن بگوید بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد، یعنی بیاری خداوند عالم که بلندتر است از آن که عقلی به او برسد و قدرت و توانائی او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

و سنت است که اول دستها را بر دارند و بعد از آن زانوها را، و خود را بکشند و برخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

[قنوت]

و چون راست بایستد سوره حمد را بخواند وجوبا، و سوره دیگر بخواند قربهٔ الی اللّه، و بهتر آن است که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند.

پس اللّه أکبر بگوید از جهت قنوت در حالت دست برداشتن. پس دستها را برابر روی باز دارد و شکم دست به جانب آسمان باشد،

و قنوت بخواند احتیاطا به قصد قربت.

بهتر آن است که کلمات فرج را بخواند: «لا اله الا اللّه الحلیم الکریم» یعنی نیست معبودی بجز خدای یکتا جامع جمیع صفات کمال که بزرگوار و بخشنده است «لا اله الا اللّه العلی العظیم» نیست

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۱

معبودی بجز معبود به حق و سزاوار پرستش و بلند مرتبه و بزرگوار است «سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین».

یعنی: پاك و مقدس است خداوندی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمینهای هفتگانه است و آنچه در میان آنها است و پروردگار عرش عظیم است، یعنی تختی که حق تعالی در بالای آسمانها و کرسی و حجب و سرادقات خلق کرده است و از همه اجسام بزرگتر است.

و در بعضی از اخبار تفسیر عرش به علم حق تعالی شده است، و همه ستایشها و آفرینها مر خدای راست که پروردگار جهانیان است، و این دعا را کلمات فرج می‌گویند و از بهترین دعاها است، و در همه قنوتهای نمازها مستحب است، خصوصا در قنوت نماز جمعه، و نماز وتر، و تلقین میت در وقت جان کندن از برای آسانی قبض روح.

پس بهتر آن است که بعد از این بگوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» که بهترین دعاها است و دعا بدون صلوات بر ایشان مستجاب نمی‌شود، یعنی خداوندا رحمت و درود و ثنا و تحیت فرست بر محمد و آل محمد که حضرت علی و فاطمه و یازده امام علیهم السلام از فرزندان ایشانند.

پس بگوید: «اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الاخرة انك علی کل شیء قدیر» یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را از دردها و بیماریها و فتنه‌ها و بلاها، و عفو کن از خطاهای ما در سرای دنیا و سرای آخرت به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۲

و هر چند دعا بیشتر بخواند در قنوت بهتر است. و در حدیث وارد شده است که هر که قنوت او طولانی‌تر است راحت او در آخرت بیشتر است «۱». اما به دعای اول و دعای آخر و صلوات تنها، و اقل دعا اکتفا می‌توان کرد اگر چه سه مرتبه سبحان اللّه باشد.

[تشهد]

پس اللّه اکبر بگوید و به رکوع رود مثل رکعت اول، و چون سر از سجده دوم بردارد بر ران چپ بنشیند و هر دو پا را از جانب راست بیرون آورد و پشت پای راست بر شکم پای چپ گذارد و دستها را بر زانوها بگذارد و انگشتان را به یکدیگر بچسباند و نظر به دامن خود کند و تشهد بخواند.

و زن را در نشستن تشهد و غیر آن در نماز سنت است زانوها را به یکدیگر بچسباند و زانوها را از زمین بردارد و بر الیتین خود بنشیند به روشی که بر سر پا نشینند و زانوها را از زمین برندارد به روشی که اعضا و رانها بهم چسبیده باشد.

و در تشهد شهادتین واجب است با صلوات بر محمد و آل محمد؛ بنا بر مشهور و أولی آن است که صلوات را به قصد قربت بجا آورد و باقی زیادتیها به قصد سنت، به این نحو «بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه، أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریك له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته».

یعنی: یاری می‌جویم به بزرگی خدائی که سزاوار پرستش است و به خدای یگانه، و همه ثناها مخصوص خدا است «أشهد أن لا اله الا اللّه» یعنی گواهی می‌دهم به اینکه نیست معبودی به غیر خدائی که مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادت است در حالتی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۳

که یکتا و منفرد است در خداوندی و او را شریکی و انبازی نیست در استحقاق «و أشهد أن محمدا عبده و رسوله» یعنی گواهی می‌دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله بنده او و پیغمبر و فرستاده او است.

و بهتر آن است که بعد از و رسوله بگوید: «ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعهٔ، و اشهد أن ربی نعم الرب و أن محمدا نعم الرسول، و أن الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها، و أن اللّه یبعث من فی القبور، الحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّه».

یعنی: فرستاده است او را به راستی و درستی بی‌شک و شبهه در حالتی که بشارت دهنده است برحمت و تفضل خدا کسی را که به دین حق اقرار کند، و ترساننده است از عقوبت و عدل خدا کسی را که از دین حق بدر رود، و یا اصرار بر کبائر کند، و در پیش روی قیامت مبعوث گردیده است، یعنی نزدیک به قیامت است و پیغمبر دیگر بعد از او نیست.

گواهی می‌دهم که پروردگار من نیکو پروردگاری است، و اینکه محمد نیکو رسولی است، و به درستی که قیامت آینده است شکی و شبهه‌ای نیست در آن، و به درستی که خدا برمی‌انگیزد و زنده می‌گرداند آنها را که در قبرها مدفون‌اند ثنا و ستایش مر خدای را که به فضل خود راه نمود ما را به این اعتقادات و نبودیم ما که به قوت خود توانیم یافت اینها را اگر نه خدا ما را اراده می‌نمود.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی: خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد، گفته‌اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا به اعلای دین او و اظهار دعوت او و اعظام ذکر او و ابقای شریعت او، و در آخرت به قبول شفاعت او در حق امت او، و مضاعف گردانیدن ثواب او

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۴

و ظاهر گردانیدن فضیلت او بر اولین و آخرین، و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین صلوات اللّه علیهم أجمعین.

و مذکور شد که مراد به آل آن حضرت دوازده امام معصوم‌اند و حضرت فاطمه صلوات اللّه علیهم أجمعین.

«و تقبل شفاعته و ارفع درجته» یعنی قبول فرما شفاعت آن حضرت را از برای امت او، و بلند گردان درجه او را در بهشت.

پس سنت است که بعد از این یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمد للّه رب العالمین.

[تسبیحات اربعه]

پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد، و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برمی‌خیزد و می‌گوید: «بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد» و همچنین می‌گوید این را در برخواستن از رکعت چهارم.

و مخیر است در دو رکعت آخر میان حمد و تسبیح، و اگر تسبیح گوید می‌گوید: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أکبر» و أحوط آن است که أستغفر اللّه را ضم کند به قصد قربت، و اگر سه مرتبه بگوید أستغفر اللّه أکمل است.

و اگر سه مرتبه تسبیحات را بی اللّه أکبر در آخر الحاق کند ده تسبیح شود احتیاط است، اما به خصوص روایتی ندارد، و ظاهر همه خوب است. و اگر امام نماز جماعت باشد حمد بهتر است، و اگر منفرد باشد تسبیح أفضل است.

[سلام]

و بعد از تشهد آخر نماز باید سلام بگوید به قصد قربت، و بهتر آن است که چنین بگوید: «السلام علیک أیها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته» و سلام اول داخل تشهد است و سنت است، و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۵

در سلام آخر هر یک را که پیشتر بگوید با آن از نماز بیرون می‌رود.

یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و رحمت خدا و برکتهای او، سلام بر ما و بر بنده‌های شایسته خدا، سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکتهای او، یعنی زیادتی و خیرات او، باید در بندگان شایسته أنبیا و ائمه علیهم السلام را قصد کند، و در سلام آخر دو ملک که با اویند با سایر ملائکه و مؤمنان و مؤمنات را قصد کند.

و اگر پیشنماز باشد مأمومان را داخل کند، و اگر مأموم باشد پیشنماز و سایر مأمومان نیز قصد کند.

و أحوط آن است که مرد قرائت نماز صبح و دو رکعت شام و دو رکعت خفتن را بلند بخواند به نحوی که جوهر صوت ظاهر شود و ما بقی را آهسته بخواند که شخصی که نزد او باشد نشود و اگر شنود البته آهسته بخوانند.

و می‌باید سعی نماید در دو چیز، یکی اخلاص که در نماز و سایر عبادات به قصد اطاعت امر الهی واقع سازد نه به قصد ریا، دوم آن که قرائت را درست کند و حروف را از مخارج ادا نماید، و وقف در موضع وصل و وصل در موضع وقف نکند، و اگر اینها به عمل نیاید مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است.

[تعقیب نماز]

[تعقیبات مشترکه]

و باید که تعقیب نماز یعنی ذکر خدا و قرآن و دعا بعد از نماز خواندن، متمم نماز است و موجب حصول مطالب دنیا و آخرت است.

و أحادیث در فضیلت آن بسیار است، و بهتر آن است که در وقت تعقیب با وضو باشد و روی به قبله نشسته باشد و سخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصا در تعقیب نماز شام، و ظاهر اینها موجب کمال تعقیب است، و بر هر حالی که بعد از نماز مشغول دعا و قرآن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۶

و ذکر باشد ثواب تعقیب فی الجمله دارد، اگر چه در راه رفتن یا سواری باشد.

و اما تعقیب هر نماز بعد از سلام نماز سنت است که سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و در هر مرتبه دست را تا محاذی گوش بلند کند.

پس بگوید: لا اله الا اللّه وحده وحده، أنجز وعده، و نصر عبده، و اعز جنده، و هزم الاحزاب وحده، فله الملک، و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو علی کل شیء قدیر.

پس بگوید: اللهم أنت السلام، و منک السلام، و لک السلام، و الیک یعود السلام، سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه رب العالمین، السلام علیک أیها النبی و رحمة اللّه و برکاته، السلام علی الائمة الهادین المهدیین، السلام علی جمیع أنبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

السلام علی علی أمیر المؤمنین، السلام علی الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنة أجمعین، السلام علی علی بن الحسین زین العابدین، السلام علی محمد بن علی باقر علم النبیین، السلام علی جعفر بن محمد الصادق، السلام علی موسی بن جعفر الکاظم، السلام علی علی بن موسی الرضا، السلام علی محمد بن علی الجواد، السلام علی علی بن محمد الهادی، السلام علی الحسن بن علی الزکی العسکری، السلام علی الحجة بن الحسن القائم المهدی صلوات اللّه علیهم أجمعین.

پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را بخواند که آن بهترین تعقیبها است، حتی آن که منقول است که تسبیح آن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۷

حضرت را بعد از هر نماز خواندن بهتر است از آن که هر روز هزار رکعت نماز بکند.

و کیفیت آن آن است که اول سی و چهار مرتبه اللّه أکبر، پس سی و سه مرتبه الحمد للّه، پس سی و سه مرتبه سبحان اللّه بگوید، و سنت است که بعد از آن یک مرتبه لا اله الا اللّه نیز بگوید، و این تسبیح را در وقت خواب خواندن نیز ثواب بسیار دارد، و بهتر آن است که به تربت حضرت امام حسین علیه السلام حساب آن را نگاه دارد.

پس سه مرتبه بگوید: أستغفر اللّه الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و أتوب الیه.

پس بگوید: أعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها.

پس بگوید: اللهم انی أسألک من کل خیر أحاط به علمک، و أعوذ بک من کل شر أحاط به علمک، اللهم انی أسألک عافیتک فی اموری کلها، و أعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة.

پس بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، و أجرنی من النار، و ارزقنی الجنة، و زوجنی من الحور العین.

و سنت است که سوره حمد بخواند، و سوره قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، و این آیات را بخواند خصوصا آیة الکرسی.

اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۸

فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لَا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

پس گوید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.

پس بگوید: قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ.

پس بگوید: اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و أنزل علی من برکاتک.

پس بگوید: اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک.

پس بگوید: رضیت باللّه ربا، و بمحمد نبیا، و بالاسلام دینا، و بالقرآن کتابا، و بالکعبة قبلة، و بعلی ولیا و اماما، و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات اللّه علیهم أئمة اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر.

پس ده مرتبه بخواند این دعا را خصوصا در صبح و شام: أشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له الها واحدا أحدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۶۹

پس بگوید: أستودع اللّه العظیم الجلیل نفسی و أهلی و مالی و ولدی و من یعنینی أمره.

پس بگوید: توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا.

پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را زیارت کند به این نحو:

السلام علیک یا رسول اللّه و رحمهٔ اللّه و برکاته، السلام علیک یا محمد بن عبد اللّه، السلام علیک یا خیرهٔ اللّه، السلام علیک یا حبیب اللّه، السلام علیک یا صفوهٔ اللّه، السلام علیک یا أمین اللّه، أشهد أنک رسول اللّه، و أشهد أنک محمد بن عبد اللّه، و اشهد أنک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی أتاک الیقین فجزاک اللّه یا رسول اللّه أفضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد آل محمد أفضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

و چون از تعقیب فارغ شود به سجده رود بگوید: سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

و اما تعقیب مخصوص به بعضی از نمازها

بعد از نماز پیشین

سنت است که به دست راست ریش خود را بگیرد و دست چپ را به سوی آسمان بلند کند و بگوید: یا رب محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و اعتق رقبتنا من النار. و بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

و بعد از نماز پسین

سنت است که هفتاد مرتبه بگوید: أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه. و سنت است که ده مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.

و بعد از نماز شام و نماز صبح

هفتاد مرتبه بگوید: بسم اللّه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۰

الرحمن الرحیم لا حول و لا قوهٔ الا باللّه العلی العظیم. و صد مرتبه اگر بخواند بهتر است، و به هفت مرتبه نیز اکتفا می‌توان کرد تا هفتاد نوع بلا از او دور گردد.

و أیضا سنت مؤکد است که بعد از این دو نماز ده مرتبه بگوید:

لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.

و اگر پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن بخواند نیز خوب است. و بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید: الحمد للّه الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره.

و بعد از نماز خفتن

سنت است که هفت مرتبه سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند. و سنت است که در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه بگوید: الحمد للّه رب العالمین کثیرا علی کل حال.

و أیضا سنت مؤکد است که نزدیک به طلوع آفتاب و نزدیک به غروب آفتاب ده مرتبه بگوید: «أعوذ باللّه السمیع العلیم من همزات الشیاطین و أعوذ باللّه أن یحضرون ان اللّه هو السمیع العلیم.

[سجده شکر]

و بدان که بعد از فارغ شدن از تعقیب بعد از هر نماز سجده شکر بعد از هر نماز سنت مؤکد است، و در این سجده بر خلاف سجده‌های دیگر سنت است که دستها را بر زمین بخوابانند و سینه و شکم را به زمین برساند، و هر چند این سجده را بیشتر طول دهد بهتر است، و أقلش آن است که پیشانی را بر زمین گذارد و دعائی بخواند.

پس پهلوی راست روی را بر زمین گذارد، پس پهلوی چپ روی را بر زمین گذارد، پس باز پیشانی را بر زمین گذارد و ذکری بگوید اگر چه الحمد للّه یا سبحان اللّه یا یا اللّه باشد. و اگر به لغت فارسی یا لغت دیگر دعا کند و حاجتهای خود را بطلبد خوب است.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۱

و بهتر آن است که پیشانی را بگذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید و به سه مرتبه اکتفا می‌تواند کرد، و اگر صد مرتبه شکرا للّه بگوید بهتر است.

پس بگوید در سجده: أسألک الراحهٔ عند الموت و العفو عند الحساب. پس بگوید: سجد وجهی اللئیم لوجه ربی الکریم. پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را به هر زبان که داند از خدا بطلبد.

و اگر در گذاشتن یک طرف ده مرتبه یا اللّه، و در طرف دیگر ده مرتبه یا رب بگوید خوب است، و اگر یا اللّه یا رباه در این سجده‌ها بسیار گوید حاجتش برآورده می‌شود، پس سر بردارد و سه مرتبه دست راست را بر مهر یا موضع سجده به مالد و به جانب چپ روی بکشد تا پیشانی به جانب راست روی به مالد و از آنجا به سایر بدن بکشد.

و اگر در هر مرتبه این دعا بخواند بهتر است: بسم اللّه الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادهٔ الرحمن الرحیم، اللهم انی أعوذ بک من الهم و الحزن و السقم و العدم و الصغائر و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن. و چون از جای نماز برخیزد سنت است که به جانب راست حرکت کند.

[سلام بر حسین]

این مختصری است از دعاها و أذکار که در اینجا ذکر کرده‌ام و سایر ادعیه و اذکار را در کتاب مقباس بیان کرده‌ام.

و هر وقت که آدمی به بامی یا به صحرائی رود که اطراف آسمان نمایان باشد و نظر کند به جانب راست و به جانب چپ و به بالای سر خود، پس به انگشت شهادت اشاره کند به جانب قبر مقدس امام حسین علیه السلام و بگوید: السلام علیک یا أبا عبد اللّه، السلام علیک یابن رسول اللّه، السلام علیک و رحمهٔ اللّه و برکاته. ثواب زیارت آن حضرت

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۲

را می‌یابد. و از جانب راست قبله اندکی که می گردد جانب قبر آن حضرت است.

[آغاز هر کاری با یاد و نام خداوند]

و هر وقت که از منزلی حرکت کننـد بگوینـد: بسم اللّه آمنت بـاللّه توکلت علی اللّه مـا شـاء اللّه لاـ قوة الاـ باللّه. و چون پا به رکاب گذارند بگویند: بسم اللّه الرحمن الرحیم.
و چون سوار شوند آیهٔ الکرسـی بخوانند پس بگویند: الحمد للّه سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ، و الحمـد للّه رب العـالمین. تـا از بلاهـا به فضـل خـدا محفوظ باشـند، پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را از خـدا به طلبنـد که البته برآورده است.

خاتمه در بیان سایر احکام زنان است که مخصوص ایشان است

أول: در ستر عورت، مرد واجب است که عورت پیش و پس را به پوشانـد، و زن را واجب است موافق مشـهور که تمام بـدن و موها را به پوشانـد، به غیر از دو کف دست از بند دست خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان نشود احوط است.
و مستحب است زنـان را پوشـیدن سه جامه در نماز پیراهن و جامه که بر بالای آن پوشـند، و روی باز جایز است و کنیز و صبیه غیر بالغه را به سر برهنه کردن.
دوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۳
سوم: مردان را در مسـجدها نماز کردن سـنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است، هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نمـاز ایشـان در صـندوق خانه، و در خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صـحن خانه، و در صـحن خانه بهتر است از بام خانه.
چهارم: مرد را سـنت است که دسـتها را در ایسـتادن بر رانها بگذارد برابر زانوها، و زنان را سـنت است که بر پستانهای خود بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یکدیگر.
پنجم: زنان را نماز جماعت آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد، و پیشنمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند.
امـا پیشـنمازی زن زنـان را هرگاه به صـفات پیشـنمازی باشـد محل خلاف است، و أشـهر کراهت است، و أحوط ترک است، و مرد پیشـنمازی زنان را می‌توانـد کردن هر چنـد میان پیشـنماز و ایشان حائلی باشـد که او را مأمونان او نبینند هر گاه بر احوال نماز مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.
و اگر مردی و زنی با هم در یک جا نماز کنند که حائلی در میان ایشان مانند دیوار یا پرده نبوده باشد أحوط آن است که زن عقب بایسـتد و مرد پیش بایستد آن قدر که در احوال صلاهٔ جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.
این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست که در کتب مبسوطه مذکور است، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۵
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله بیان أوقات نماز

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الحمد للّه الذی زین اللیالی و الایام و الاوقات بما شرع لعباده من الصلوات و الدعوات و سایر القربات، لینالوا بها جمیل الاجر و عظیم المثوبات علی الصادع بها سید الوری محمد المصطفی و آله الاکرمین أشرف الصلوات و أکرم التحیات ما بقیت الانوار و الظلال بالاقدام و الساعات.

اما بعد: احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی اللّه عن جرائهما بر الواح ضمایر صافیه، سالکان مسالک عبادت، و طالبان مناهج هدایت، تصویر می‌نماید که چون جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه بندگان را برای معرفت و عبادت آفریده.

و افضل عبادات بدنیه نماز است، و برای هر یک از فرائض یومیه نوافل و سنن جهت تکمیل آنها مقرر فرموده، و برای هر یک از فرائض و نوافل اوقات تعیین نموده، و فریضه ظهر و عصر و نوافل آنها اطلاع بر اوقاتشان بر اکثر خلق مخفی است، خواست که در این رساله ضابطه‌ای برای استعلام آنها بیان کند تا طریق عبادت بر ایشان آسان گردد بمن اللّه و حسن توفیقه.

بدان که اول وقت فریضه و نافله ظهر وقتی است که سایه بعد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۸

از نهایت کوتاهی شروع کند به زیادتی، یا آن که بعد از بر طرف شدن سایه بهم رسد، یا آن که سایه از خط نصف النهار بگردد اگر معلوم کرده باشد آن را به دایره هندی یا غیر آن.

و بعد از آن که سایه شروع به زیاد شدن کرد، آن سایه زیاده که بعد از زوال بهم می‌رسد که آن را فیء می‌گویند تا دو قدم، یعنی دو هفت یک شاخصی که برای استعلام آن نصب کرده‌اند یا دو قدم آدمی نسبت به سایه قامت او، وقت نافله ظهر است.

به این معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از فریضه نمی‌توان کرد. اما اگر پیشتر فارغ شود، فریضه ظهر را کردن خوب است، و کسی که نافله نکند فریضه را در اول وقت کردن بهتر است، مانند مسافر یا کسی که نافله را برای عذری ترک کند.

و بعد از این دو قدم به قدر دو قدم دیگر وقت فضیلت ظهر و نافله عصر است، و چون چهار قدم بگذرد نافله عصر را پیش از فریضه نمی‌توان کرد.

و بعد از این چهار قدم دیگر وقت فضیلت عصر است، اما در دو قدم اول کردن بهتر است که در قدم پنجم و ششم واقع شود.

و اگر نافله در اوقاتش نشود بعد از نماز واجب تا وقت ادا باقی است کردن خوب است، و اگر قصد ادا و قضا نکند احوط است، و اگر بعد از خروج وقت کند به قصد قضا بکند.

و اگر فریضه ظهر را در چهار قدم نکند باید که از هفت قدم که یک برابر قامت است نگذراند، و عصر را اگر در هشت قدم نکند بهتر است که از چهارده قدم که دو برابر قامت شاخص است نگذراند، و اینها همه در سایه زیادتی است.

و سایه که در اول زوال می‌ماند حساب نباید کرد، لهذا در این

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۷۹

رساله بیان می‌کنیم که در هر فصل چه مقدار سایه می‌ماند، و دو قدم و چهار قدم و شش قدم و هشت قدم و چهارده قدم که اشاره به آنها شد در چند ساعت طی می‌شود.

بدان که در عرض اصفهان و آنچه نزدیک به آن است در عرض، و در اول سرطان در وقت زوال سایه به مقدار یک قدم و عشر قدم تقریبا می‌ماند، و در وسط سرطان یک قدم و خمس قدم. و در اول اسد یک قدم و نیم تقریبا، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول عقرب شش قدم و سه ربع قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.

و در اول جدی ده قدم و ثلث قدم، و در وسطش ده قدم تقریبا.

و در اول حوت شش قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریبا، و در اول حمل چهار قدم و نیم تقریبا، و در وسطش سه قدم و نیم. و در اول ثور دو قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش دو قدم. و در اول جوزا یک قدم و نیم، و در وسطش یک قدم و خمس قدم.

و اما ساعتهای اقدام: در اول حمل دو قدم در دو ساعت الا سه دقیقه می‌رود، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و سه دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و بیست و شش دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و هجده دقیقه.

و در وسط حمل دو قدم در یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و نیم، و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه، و هشت

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۰

قدم در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و سی دقیقه.

و در اول ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و سه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل دقیقه.

و در وسط ثور دو قدم در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه.

و در اول جوزا دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و چهار دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و چهل و یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه.

و در وسط جوزا دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و یک دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه.

و در اول سرطان دو قدم در یک ساعت و چهل و یک دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۱

ساعت و نوزده دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه.

و وسط سرطان مثل وسط جوزا است. و اول اسد مانند اول جوزا است، و وسطش مانند وسط ثور است. و اول سنبله مانند اول ثور است، و وسطش مانند وسط حمل است. و اول میزان مانند اول حمل است.

و در وسط میزان دو قدم در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و بیست و هشت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه.

و در اول عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و یک دقیقه، و شش قدم در دو

ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هجده دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه.

و در وسط عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و بیست و سه دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت الا یک دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه دقیقه.

و در اول قوس دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و هفده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و یک

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۲

دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و سی و دو دقیقه.

و در وسط قوس دو قدم در یک ساعت و سی و هشت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دوازده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و پنج دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه و دو دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه.

و در اول جدی دو قدم در یک ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دو دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و سه دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و دو دقیقه.

و وسط جدی مثل وسط قوس است. و اول دلو مثل اول قوس، و وسط دلو مانند وسط عقرب.

و اول حوت مثل اول عقرب، و وسط حوت مانند وسط میزان در جمیع تقادیر مذکوره، و ما بین تقدیرات و مقادیر مذکوره را به تخمین و مقایسه معلوم می‌توان کرد.

و اول وقت فریضه مغرب بنا بر قول مشهور بر طرف شدن سرخی است از جانب مشرق، و احوط آن است که سرخی از بالای سر نیز بر طرف شود، و جمعی از علماء غیبوبت قرص آفتاب را کافی می‌دانند، و اول احوط است.

و وقت نافله و فضیلت فریضه باقی است تا بر طرف شدن سرخی از جانب مغرب، و بعد از آن احوط است که نافله مغرب را بعد از عشاء بگذارد و قصد ادا و قضا نکند، و وقت فضیلت نماز

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۳

خفتن بعد از برطرف شدن سرخی مغرب است، و بعضی بدون عذر پیشتر کردن را جایز نمی‌دانند، و این احوط است.

و فضیلت خفتن تا ثلث شب باقی است، و تا نصف شب تأخیر نماز شام و خفتن جایز است، و احوط آن است که بدون عذر و سفر نماز شام را از بر طرف شدن سرخی مغرب تأخیر کند، و بعد از نصف شب تا صبح احوط آن است که نیت ادا و قضا بکند و البته بیش از صبح بکند.

و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع صبح صادق.

و وقت نافله صبح از اول صبح کاذب است تا ظهور سرخی مشرقی بنا بر مشهور، و اگر پیش از طلوع صبح صادق بگذارد احوط است، و کسی که نماز شب کند هر وقت که از نماز شب فارغ شود آن را می‌تواند گذارد.

و عدد نوافل شب و روز که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله در آخر عمر شریف خود بر آن اکتفا می‌فرمودند برای آسانی کار بر امت و سنت مؤکد گردانیدند سی و چهار رکعت است.

نافله ظهر پیش از فریضه هشت رکعت. و نافله عصر پیش از فریضه هشت رکعت، و در حالت عذر و استعجال به شش رکعت و

چهار رکعت اکتفا می‌توان کرد. و نافله شام چهار رکعت است بعد از فریضه، و به دو رکعت نیز اکتفا می‌توان کرد در حالت اعذار و اشغال، و دو رکعت نماز نشسته بعد از خفتن سنت است و آن را و تیره می گویند، و به یک رکعت حساب می‌شود چون نشسته کرده می‌شود و آن را ایستاده نیز می‌توان کرد، و هشت رکعت نماز شب است، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز و تر و دو رکعت نافله صبح.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۴

و گمان فقیر آن است که شب شرعی از اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق، و نصف شب را بنا بر این باید گذاشت نه بر اصطلاح منجمان که آخر شب را طلوع آفتاب می‌دانند.

و طریق استعلام نصف شب به آلات ساعت می‌تواند شد، بعد از آن که مقدار ما بین غروب شمس و طلوع صبح را از تقاویم معلوم کنند، و به دور فرقدین در دور جدی معلوم می‌تواند کرد، زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یک مرتبه بر دور جدی می گردد، اگر در اول شب. مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن می‌شود، و بعد از شش ساعت دیگر در جانب چپ محاذی می‌شود، و کسی که این قاعده را تجربه کند در شبی که ابر نباشد اکثر ساعات شب را به تقریب قریبی معلوم می‌تواند کرد.

و از سایر ستاره‌ها به تجربه‌های اوقات طلوع و غروب و رسیدن به نصف النهار و محاذی قبله، قواعد به دست می‌توان آورد.

و بعضی از علمای ما بنای استعلام ساعات شب را بر منازل قمر گذاشته‌اند، و چون در این بلاد اکثر مردم آنها را نمی‌شناسند ذکر قاعده آن چندان فایده ندارد.

و بعضی بنایش را بر طلوع و غروب ماه گذاشته‌اند، و ضابطه‌اش آن است که از اول ماه تا چهاردهم بشمارند که چند روز گذشته. و اگر بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم آنچه گذشته در شش ضرب کنند، و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند، پس در اول خارج قسمت قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه، و در ثانی قدر ساعات گذشته از شب باشد تا طلوع ماه.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۵

مثلا در شب چهارم ماه، چهار را در شش ضرب کنیم، بیست و چهار شود، آن را بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت سه و سه سبع شود، پس معلوم شود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود، و در شب هجدهم به همین عمل معلوم می‌شود که طلوعش در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود.

و همچنین هر گاه پنج را در شش ضرب کنیم، و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت چهار و دو سبع می‌شود، پس غروب ماه در شب پنجم و طلوعش در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت می‌شود.

و ساعاتی که در این قاعده مذکور شده ساعات معوجه است، که هر یک از شب و روز را به دوازده قسمت متساوی کنند، خواه دراز و خواه کوتاه، پس سه ساعت شب چهار یک شب خواهد بود، و شش ساعت نصف شب، و بنای شب بر طلوع و غروب آفتاب است در این قاعده نه طلوع صبح. و این قاعده تخمینی است، و به اعتبار تقدم و تأخر خروج شعاع اختلاف بهم می‌رسد.

و آنها که رعات شمس و قمر و نجوم‌اند و مترصد اوقات عباداتاند امری چند از احوال و اوضاع نجوم و غیرها بر ایشان ظاهر می‌شود که بنای عبادات خود را بر آن می گذارند، بلکه ملائکه آسمانی در اوقات معینه ایشان را بیدار می کنند، قال تعالی «وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا» «۱».

و تفاصیل این امور و دلایلشان را با سایر آداب و شرایط، و ادعیه فرائض و نوافل در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام، و در

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۶

خاطر قاصر هست که در رساله صلاتیه فارسی ایراد نمایم ان شاء اللّه تعالی.

و حرر فی شهر ذی الحجهٔ الحرام سنهٔ سبع و تسعین بعد الالف من الهجرهٔ المقدسهٔ.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۷

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلاهٔ

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

و سلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: چنین گوید حقیر محمد باقر بن محمد تقی: حکم زنان در نماز و وضو مثل حکم مردان است مگر در چند چیز:

اول: آن که زن در شستن دستها در وضو آب را بر شکم دست می‌ریزد، و مرد بر پشت دست می‌ریزد،

و مشهور میان علما آن است که این حکم مستحب است.

دوم: در ستر عورت

که مردان را واجب است که در عورت پیش و پس را به پوشانند، و زنان را واجب است موافق مشهور که تمام بدن را و مویها را به پوشانند به غیر از روی و کف دست از بند دست، خواه روی دست و خواه پشت دست، و به غیر از قدمهای پا، خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان شود احوط است.

و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز، پیراهن و جامه‌ای که بر بالای آن پوشند و روپاک. و جایز است کنیز و صبیه غیر بالغه را سر برهنه نماز کردن.

سوم: در پوشیدن جامه حریر و طلا

که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

چهارم: اذان و اقامه زنان را آن قدر تأکید نیست که در مردان هست،

و ایشان اکتفاء به چهار مرتبه اللّه اکبر، و دو مرتبه أشهد أن لا اله الا اللّه، و دو مرتبه أشهد أن محمدا رسول اللّه می‌توانند کرد. و اگر همه را یک مرتبه بگویند نیز ظاهرا کافی باشد، و اگر به شهادتین تنها بی اللّه اکبر اکتفا کنند مجزی است، و اذان و اقامه را تمام هم می‌توانند گفت به شرطی که نامحرم صدای ایشان را نشنود.

پنجم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نماز کردن سنت است،

هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، و خانه عقب بهتر است از خانه پیش، و در خانه پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.

ششم: مردان را سنت است که در نمازها پاهای خود را به قدر یک شبر دور از یک‌دیگر بگذارند،

و زنان را سنت است که پاها را نزدیک به یک‌دیگر بگذارند.

هفتم: مردان را سنت است که دستها را در ایستادن بیاویزند و بر رانها بگذارند برابر زانوها،

و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یک دیگر.

هشتم: مردان را سنت است که در رکوع بسیار خم شوند که پشت ایشان برابر شود،

و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۱
دستها را بر بالای زانوها بر ران بگذارند و بر زانوها نگذارند و دستها را به خود به چسبانند.

نهم: مردان را سنت است که چون به سجده روند اول دستها را بر زمین گذارند،

و زنان را سنت است که زانوها را پیش از دستها زمین گذارند.

دهم: مردان را سنت است که در سجود بال گشاده باشند و اعضای ایشان از یک دیگر جدا باشد،

و زنان را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر به چسبانند و دستها را تا ذراع بر زمین بخوابانند.

یازدهم: در نشستن زنان را سنت است که رانها را به هم به چسبانند و زانوها را از زمین بردارند و بر الیتین خود بنشینند به روشی که بر سر پا نشینند،

و اگر زانوها بر زمین باشد گرد بنشینند که اعضاء و رانها به هم چسبیده باشد.

دوازدهم: چون برخیزند خود را بکشند و برخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

سیزدهم: بلند خواندن ایشان را در نماز صبح و شام و خفتن واجب نیست،

و در همه نمازها ایشان را آهسته خواندن بهتر است اگر نامحرم صدای ایشان را نشنود، و اگر بشنود البته باید آهسته خواند.

چهاردهم: زنان را جماعت کردن آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد،

و پیش نمازی زنان مردان را جایز نیست هر چند محرم باشند، اما پیش نمازی زن زنان را هر گاه متصف به صفات پیش نمازی باشد خلاف است، و اشهر کراهت است، و احوط ترک است.

و مرد پیش نمازی زنان می‌تواند کرد هر چند میان پیش نماز

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۲

و ایشان حائلی باشد که مأمومان او را نبینند هر گاه بر احوال نماز او مطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانه خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطا.

و اگر مردی و زنی با هم در یک خانه نماز کند که حائلی در میان ایشان نباشد مانند دیوار یا پرده، احوط آن است که زن عقب بایستد و مرد پیش بایستد آن قدر که در حال صلاهٔ جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.

این مجملی است از احکام مختلفه مردان و زنان، و احکام دیگر هست در کتب مبسوطه مذکور است.

و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله شکیات نماز

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه الذی أزاح ظلمات الشبهات من الشکوک و الاوهام عن مناهج المسائل و الاحکام الشریفهٔ سید الانام و روایات أهل بیته الکرام صلوات اللّه علیه و علیهم ما استنار نهار و أدلهم ظلام.

و أما بعد: چنین گوید خاک راه سالکان مسالک شرع مبین محمد باقر بن محمد تقی حشر هما اللّه مع موالیهما الطیبین صلوات اللّه علیهم أجمعین، که چون نماز أشرف عبادات بدنیه، و أعظم قربات ربانیه است، و به این سبب شیطان علیه اللعنهٔ در آن حال زیاده از سایر اوقات و احوال سعی در شغل خاطر آدمی و اخلال به حضور قلب که اهم شرایط و آداب نماز است می‌نماید.

و به سبب کثرت و ساوس شیطان شک و سهو و نسیان اکثر نمازگذاران را عارض می‌شود، و محتاج به دانستن مسائل بسیار که متعلق به احوال آن است می گردند، و به سبب عدم علم به آنها نماز خود را در معرض بطلان و فساد در می‌آورند.

و جمعی از علما رضوان اللّه علیهم قائل شده‌اند که باطل است نماز کسی که مسائل ضروریه شک و سهو را نداند، هر چند شک و سهو در آن نماز او عارض نشود.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۶

و لهذا جمعی از برادران ایمانی از این قلیل البضاعه التماس رساله نمودند که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شک و سهو بوده باشد، و استدعا نمودند که به لغت فارسی و در غایت وضوح نوشته شود که نفعش اعم و فایده‌اش اهم بوده باشد. اجابت مسئول ایشان را

لازم دانسته، از هادی گم گشتگان به وادی حیرت استدعای عصمت از عوارض سهو و نسیان و غفلت نموده، بر سبیل استعجال با و فور أشغال بر وفق متمنای ایشان تحریر نمود، و بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه مرتب گردانید، أما:

مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است

بدان أرشدک اللّه تعالی که چیزهایی که در نماز در کار است رعایت آنها بر چند قسم‌اند، زیرا که یا داخل در نماز است یا خارج از نماز، و آنچه داخل در حقیقت نماز است یا رکن است یعنی به زیادتی و نقصان آن عمدا و سهوا غالبا نماز باطل می‌شود، یا واجبی است غیر رکن که به ترک آن از روی فراموشی نماز باطل نمی‌شود.

و آنچه خارج از حقیقت نماز است، یا شرط صحت نماز است مانند طهارت از حدث و خبث، یا ترکی چند است که در نماز واجب است که انها را ترک نماید، و مانند ترک سخن گفتن، و به جانب راست و چپ ملتفت شدن.

و اخلال به اینها نمودن یا به عنوان علم و عمد است که دانسته بکند، و عالم باشد که جایز نیست، یا به عنوان جهل مسأله و عمد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۷

است، که مسأله نداند و گمان کند که حلال است و عمدا واقع سازد، یا به عنوان سهو است که از روی فراموشی واقع سازد، یا به عنوان ظن است، که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یک طرف در نظر او راجح باشد.

پس آن طرف راجح را ظن می‌گویند و طرف مرجوح را و هم می‌گویند، یا شک دارد به این معنی که متردد است در فعل و ترک و هیچ یک در نظر او رجحان ندارد، و احکام هر یک از اینها را به عون الهی در فصلی بیان می‌نمائیم.

و بدان که چون احتیاط در دین امری است مطلوب و مرغوب، و در بسیاری از مسائل خلاف بسیار هست، و احادیث متعارضه نیز هست، پس در هر مسأله که این شکسته را ظنی قوی حاصل بوده، و موافق مشهور میان علما بوده است، غالبا متعرض احتیاط نشده‌ام، و در جائی که تعارض اخبار با اقوال مشهوره بوده، اشاره به ظن خود یا احتیاط کرده‌ام که همه کس را از این رساله انتفاعی باشد.

و هر امری که به عنوان احتیاط مذکور شده است در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند، و به قصد قربت اکتفا نمایند، و هر جا که أقوا و أظهر گفته‌ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده‌ام به قصد وجوب کردن بهتر است.

فصل اول در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود

بدان که علما نقل اجماع کرده‌اند بر آن که هر که عمدا یکی از واجبات نماز را ترک کند، خواه شرط باشد، و خواه جزء، و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۸

خواه فعل باشد، و خواه ترک، نماز او باطل است، و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا می‌باید کرد، اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده‌اند، چنانچه بعضی از متأخرین علما آمین گفتن، و دست راست بر دست چپ گذاشتن را حرام می‌دانند، و مبطل نمی‌دانند.

و همچنین دعوی اجماع کرده‌اند بر این که هر چه عمدا مبطل نماز است، اگر از روی جهل به مسأله نیز واقع شود نماز باطل می‌شود، مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت، و نماز قصر را تمام کردن، که اینها اگر از روی نادانی باشد نماز باطل نمی‌شود اجماعا.

و در این مسأله نیز در چند موضع خلاف کرده‌اند، چنانچه بعضی گفته‌اند که اگر کسی جاهل باشد به حرمت پوشیدن جیزی در

نماز که پشت پا را به پوشاند و ساق نداشته باشد، و در چنین چیزی نماز کند نماز او صحیح است، و نزد فقیر اصل حرمت آن ثابت نیست.

و همچنین گفته‌اند که اگر کسی تازه شیعه شده باشد و به نادانی بر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی است سجده کند نماز او باطل نمی‌شود، و مشهور وجوب اعاده است.

و از کلام شیخ طوسی رحمه اللّه در بعضی از کتب او ظاهر می‌شود که کسی که از روی جهل به مسأله بعد از سلام بی‌موقع و متذکر شدن که نمازش تمام نشده است سخن گوید، نمازش باطل نمی‌شود، و أشهر و أحوط اعاده است.

و اگر کسی نداند که مکان، یا جامه‌ای که در آن نماز کرده است، یا آبی که به آن وضو یا غسل ساخته است، یا خاکی که به آن تیمم کرده است غصبی بوده است و آخر ظاهر شود، نماز او صحیح است،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۲۹۹

و در این مسأله خلافی به نظر نرسیده است. و اگر فراموش کرده باشد غصبی بودن اینها را خلاف است، بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده می‌کند نه در خارج وقت، و بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده نمی‌کند، و این أقوا است.

و اگر نجاست بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد، و بعد از نماز معلوم شود، نماز صحیح است، و بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده می‌کند. و کسی که نجاست اینها را فراموش کرده باشد، مشهور آن است که در وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند.

و بعضی گفته‌اند که مطلقا اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اند که در هیچ یک اعاده واجب نیست، و مسأله در غایت اشکال است، اگر چه دور نیست که اعاده مطلقا خصوصا در خارج وقت محمول بر استحباب باشد، و أحوط آن است که اعاده کند مطلقا.

و همچنین اگر کسی گمان نجاستی کند و تفحص نکند و آخر معلوم شود که نجس بوده است، یا شستن جامه را به دیگری گذارد، و آخر معلوم شود که ازاله نجاست نشده بوده است، أحوط «۱» آن است که نماز را اعاده کند.

و اگر نداند که پوست و شبه آن میته است و نماز کند در آن، و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میته بوده است، نماز صحیح است.

و اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد، یا در بلاد اسلام از دست مجهول گرفته باشد نماز صحیح است. و اگر از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۰

دست کافر گرفته باشد، یا در بلاد کفر از دست مجهولی گرفته باشد نماز باطل است، و مشهور میان علما آن است که اگر در بلاد اسلام از زمین بر داشته باشد نیز همین حکم دارد، و أحوط عمل به این قول است، هر چند از أحادیث خلاف آن ظاهر می‌شود.

و ظاهرا مراد از بلاد مسلمانان بلادی است که غالب و اکثر اهل آن مسلمان باشند، نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هر چند اکثر اهل آن کافر باشند، مانند اکثر بلاد هندوستان، چنانچه اکثر اصحاب تصریح به این کرده‌اند.

و احوط آن است که نماز نکند در پوست و جامه‌ای که نداند که از جنسی است که نماز در آن می‌توان کرد، و اگر کرده باشد نماز را اعاده کند، خصوصا در صورتی که شک داشته باشد، چنانچه جمعی از علما گفته‌اند، اگر چه أظهر آن است که تا علم یا ظن نداشته باشد که از جنسی است که در آن نماز نمی‌توان کرد نماز او صحیح است.

و اگر از روی فراموشی در جامه‌ای نماز کند که در آن نماز می‌توان کرد ظاهرا نمازش صحیح باشد، و همچنین اگر از روی جهل به مسأله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح است.

و أظهر آن است که هر یک از تروک و شرائط صلاهٔ که از روی سهو یا مسأله ندانستن ترک شود نماز صحیح است، مگر طهارت

و قبله که اگر بی‌وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و خارج وقت اعاده و قضا می‌کند اتفاقا.

و در باب کسی که از روی جهل به مسأله یا فراموشی به غیر قبله نماز کرده باشد خلاف است، و أحوط اعاده است خصوصا در وقت، و وجوب اعاده در وقت خالی از قوتی نیست. و در سایر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۱

شرائط و تروک اگر اخلال نماید أحوط آن است که در وقت اعاده کند، هر چند عدم وجوب اعاده أقوا است.

و در چند موضع علما به خصوص متعرض شده‌اند، یکی آن که به اعتبار جهل یا فراموشی در اثنای نماز عورتش مکشوف باشد و نماز کند، و ابن جنید گفته است که در وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند، و شهید رحمه اللّه گفته است که اگر در تمام نماز عورتش باز بوده باشد اعاده در کار نیست، و أشهر و أقوا آن است که مطلقا در کار نیست، چنانچه حدیث بر آن دلالت کرده است. و ذکر مواضع دیگر مناسب این رساله نیست

فصل دوم در أحکام سهو است

بدان وفقک اللّه تعالی که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر احرام بگوید، یعنی در أصل در خاطر او نباشد که نماز می‌کند و از برای خدا می‌کند، نه آن که به لفظ نگفته باشد، یا ألفاظ را در دل نگذرانیده باشد، و این معانی در خاطر او باشد، زیرا که نیت بودن همان معانی است در خاطر، نمازش باطل است.

و اگر قیام در حال نیت را فراموش کرده باشد، جمعی از علما گفته‌اند که نمازش باطل است، هر چند ثابت نیست و مبنی بر عدم تحقیق نیت است، و لیکن أحوط اعاده است.

و همچنین اگر ایستادن در حال تکبیر احرام را فراموش کند، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل، و أحوط عمل به این قول است.

و اگر تکبیر احرام را فراموش کند، نمازش باطل است، و هر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۲

وقت که به خاطرش آید می‌باید که نماز را از سر گیرد، و همچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی، نماز او باطل است، موافق مشهور، و أحوط آن است که مبطلی به عمل آورد و نماز را از سر گیرد.

و اگر کسی رکوع را فراموش کند تا پیشانی را به موضع سجود نگذاشته است، بر می‌گردد و راست می‌ایستد موافق مشهور، و به رکوع می‌رود و راست می‌ایستد موافق مشهور، و به سجود می‌رود.

و اگر پیشانی را گذاشته است هر چند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد، نمازش باطل می‌شود و از سر می‌گیرد.

و بعضی گفته‌اند که اگر در دو رکعت آخر باشد هر چند هر دو سجده را هم کرده باشد بر می‌خیزد و رکوع را به جا می‌آورد و آن سجده‌ها را حساب نمی‌کند، و نماز را تمام می‌کند. و بعضی مطلقا به این قول قائل شده‌اند، خواه در دو رکعت اول و خواه در دو رکعت دوم، و خواه در نماز صبح و شام، و خواه در نمازهای چهار رکعتی، و اگر کسی به این قول عمل کرده نماز را هم اعاده کند شاید أحوط باشد، و قول مشهور أقوا است.

و اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد تا آن که در رکعتی که بعد از آن است به رکوع «۱» رفته باشد، نماز او باطل است موافق مشهور و أقوا. و اگر پیش از رکوع به خاطرش آمد بر می‌گردد و سجده‌ها را به جا می‌آورد و نماز را تمام می‌کند، و بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می‌کند، و چون در این صورت قائل به بطلان نماز شده‌اند اگر اعاده نیز بکند شاید بد نباشد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۳

و اگر کسی سهوا در یک رکعت دو رکوع بجا آورد، نماز او باطل است اجماعا، مگر در یک صورت که شک کند در رکوع در وقتی که ایستاده است، و باز به رکوع رود و هنوز سر بر نداشته به خاطرش آید که پیشتر رکوع کرده بوده است، که در این صورت خلاف است، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اند سر از رکوع بر نمی‌دارد و به سجده می‌رود و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را تمام کند و باز اعاده کند أحوط است.

و اگر کسی سهوا در یک رکعت چهار سجود بجا آورد، نمازش باطل می‌شود اجماعا. و این دو قاعده در نماز جماعت جاری نیست نسبت به مأموم، زیرا که اگر کسی از روی فراموشی پیش از پیشنماز به رکوع یا به سجود برود بر می‌گردد و باز با پیشنماز می‌رود، و همچنین اگر از روی فراموشی یا به گمان آن که پیشنماز سر بر داشته است سر بر دارد و بر او معلوم شود که پیشنماز هنوز سر بر نداشته است بر می‌گردد و با پیشنماز سر بر می‌دارد، و زیادتی رکن در این دو صورت باعث بطلان نماز او نمی‌شود.

و اگر عمدا پیشتر به رکوع یا به سجود برود یا پیشتر سر بر دارد، مشهور آن است که بر نمی‌گردد، و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را نیز اعاده بکند در این صورت أحوط است.

و اگر کسی یک رکعت بر نماز زیاده کند سهوا، نمازش باطل است موافق أشهر و أقوا، و بعضی از علما گفته‌اند که اگر به قدر تشهد در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهارم نشسته است نمازش صحیح است، و بعضی گفته‌اند که اگر تشهد خوانده است

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۴

نمازش صحیح است، و بعضی در غیر چهار رکعتی نیز چنین گفته‌اند.

و أحوط اعاده است مطلقا، خواه بعد از سجده‌های رکعت پنجم به خاطرش آید، و خواه میان سجده‌ها، و خواه میان رکوع و سجده‌ها، و اگر پیش از رفتن به رکوع به خاطرش آید می‌نشیند و تشهد اگر نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و احتیاطا دو سجده سهو می‌کند، و نمازش صحیح است.

و اگر کسی یک رکعت یا زیاده از نماز را فراموش کرده باشد و پیش از سلام و بعد از تشهد یا پیش از تشهد به خاطرش آید نماز را تمام می‌کند و صحیح است اتفاقا، و برای تشهد زیادتی اگر خوانده باشد احتیاطا سجده سهو می‌کند. و اگر بعد از سلام به خاطرش آید که یک رکعت یا زیاده از نماز را کم کرده است، و هنوز فعلی که منافی نماز است به عمل نیاورده باشد، آن نماز را تمام می‌کند، و احتیاطا دو سجده سهو می‌کند برای سلام بی‌موقع.

و اگر تشهد بی‌موقع خوانده باشد، برای آن نیز دو سجده سهو احتیاطا می‌کند و نمازش صحیح است، خواه دو رکعتی باشد و خواه سه رکعتی و خواه چهار رکعتی.

و اگر وقتی به خاطرش آید که فعلی از او صادر شده باشد که اگر عمدا کرده باشد در نماز به سبب آن نماز باطل می‌شود، و اگر سهوا کرده باشد نماز باطل نمی‌شود، مانند سخن گفتن و قهقهه کردن و پشت به قبله کردن بنا بر قولی، پس خلاف است میان علما، و أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است، و آنچه ترک کرده است بجا می‌آورد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۵

و اگر سخن گفته باشد به دو حرف یا زیاده یا به یک حرف تام الفائده، احتیاطا سجده سهو می‌کند، و بعضی گفته‌اند که نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اند که در غیر چهار رکعتی باطل است و در چهار رکعتی صحیح است، و أحوط اعاده است خصوصا در غیر چهار رکعتی، اگر چه أظهر آن است که در کار نیست.

و اگر وقتی به خاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن باعث بطلان صلاة می‌شود عمدا و سهوا، مانند حدث و فعل کثیر یا پشت به قبله کردن بنا بر مشهور، پس أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل می‌شود.

و از ابن بابویه رحمه اللّه نقل کرده‌اند که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام می‌کند و صحیح است، و اگر چنین کند

و بعد از آن اعاده کند شاید أحوط باشد.

و اگر کسی سلام را فراموش کند، و بعد از فعلی که مبطل نماز است به خاطر آورد، نمازش صحیح است، و اگر بعد از فعلی که عمدا و سهوا مبطل نماز است به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و أظهر آن است که باطل نمی‌شود، و أحوط عمل به مشهور است.

و اگر پیش از تشهد أخیر و بعد از فارغ شدن از سجده‌ها حدثی از او صادر شود، أشهر و أحوط بطلان صلاة است، و بعضی گفته‌اند که نماز باطل نمی‌شود و وضو می‌سازد و تشهد بجا می‌آورد، و این قول به حسب أحادیث خالی از قوتی نیست، و احتیاط آن است که چنین کند و اعاده نیز بکند.

و اگر در اثناء نماز پیش از تمام کردن سجده‌های رکعت آخر حدثی از او سهوا یا بی‌اختیار از او صادر شود، مشهور آن است

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۶

که نمازش باطل است، و اگر وضو بسازد و نماز را تمام کند و اعاده کند أحوط است.

و اگر کسی داند که دو سجده را در نماز ترک کرده است، و نداند که این دو سجده از یک رکعت بوده است که نمازش باطل باشد، یا از دو رکعت بوده است که نمازش صحیح باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که دو سجده سهو را با چهار سجود سهو بجا آورد و نماز را اعاده نیز بکند.

و اگر خللی کند به فعلی از أفعال نماز که رکن نبوده باشد، پس بر سه قسم است نزد فقهاء: اول- آن است که نماز را تمام می‌کند و احتیاج به تدارک ندارد، دوم: آن است که تدارک دارد اما به سجده سهو احتیاج نیست. سوم: آن است که هم تدارک دارد و هم سجده سهو.

اما قسم اول پس اگر کسی قرائت را یا حمد تنها را یا سوره تنها را یا بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است و تدارکی بر او لازم نیست.

و اگر قرائت در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت آخر متعین نیست بر او حمد خواندن بنا بر أشهر و أقوا.

و همچنین نمازش صحیح است بی‌تدارک هرگاه ذکر رکوع، یا درنگ کردن به قدر ذکر را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آید، یا سر برداشتن را فراموش کند، یا قرار گرفتن بعد از سر برداشتن را، و بعد از رفتن به سجده به خاطرش آید، یا ذکر سجود اول را، یا قرار گرفتن به قدر ذکر، یا بعضی اعضای غیر پیشانی را بر زمین گذاشتن را فراموش کند، و بعد از سر برداشتن به خاطرش آید، یا نشستن بعد از سر برداشتن از سجده اول را، یا درنگ کردن در آن را فراموش کند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۷

تا به سجود دوم برود، یا آن که سجده دوم را، یا قرار گرفتن در آن را، یا سجده کردن بر شش عضو غیر پیشانی را فراموش کند، و بیادش نیاید تا سر از سجود بر دارد، که در این همه صور نماز او صحیح است. و اگر در همه صور احتیاط دو سجده سهو بکند برای خروج از خلاف شاید بد نباشد.

و اما قسم دوم، پس اگر کسی قرائت را، یا خصوص حمد یا سوره را، یا بعضی از حمد یا سوره را اگر چه یک آیه باشد، یا کمتر فراموش کند، و پیش از رکوع به خاطرش آید، بر می‌گردد و آنچه ترک کرده است به عمل می‌آورد، و ما بعد آن را هر چند شروع به قنوت کرده باشد، و هر چند شروع به رفتن رکوع کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد.

و اما بلند خواندن قرائت و آهسته خواندن اگر ترک شود، محل خلاف است که آیا پیش از رکوع تدارک می‌کند یا نه؟ و أظهر آن است که تدارک نمی‌کند، و نمازش صحیح است.

و اگر ذکر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که از حد رکوع بدر رود بیادش آید، یا سر برداشتن از رکوع را یا درنگ بعد از

سر برداشتن را فراموش کند، و پیش از سجود بیادش آید، بر می گردد و به عمل می‌آورد، و در فراموش کردن درنگ بر می گردد و راست می‌ایستد، و اندکی توقف می‌نماید و به سجده می‌رود.

و اگر ذکر سجود اول را، یا سجود بر شش عضو غیر پیشانی را، یا درنگ در سجود به قدر ذکر را فراموش کند، و پیش از سر برداشتن از سجود اول بیاد آورد تدارک می کند.

و همچنین اگر درست نشستن بعد از سجود اول را، یا درنگ کردن در نشستن را فراموش کند، و پیش از آن که سر به سجده دوم

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۸

بگذارد بیادش آید تدارک می کند.

و همچنین اگر ذکر در سجود دوم، یا درنگ کردن در آن را، یا گذاشتن یکی از اعضای سجود غیر پیشانی را بر زمین فراموش کند، و پیش از سر برداشتن بیادش آید، آنچه فراموش کرده است به عمل می‌آورد.

و اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع به خاطرش آید، بر می گردد و آن سجده یا تشهد را بجا می‌آورد و بر می‌خیزد و قرائت را از سر می گیرد اگر چه قرائت کرده باشد، و نمازش صحیح است.

و اگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد، بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو می کند. و در صورتی که سجده را فراموش کرده باشد، اگر بعد از سر برداشتن از سجده اول نشسته باشد و طمأنینه، یعنی قرار گرفتن را به قصد واجب به عمل آورده باشد، و بعد از آن از سجده غافل شده باشد، و بعد از ایستادن به خاطرش آمده باشد، چون عود به سجده کند، نشستن و قرار گرفتن را به عمل نمی‌آورد، و به سجود می‌رود.

و اگر در اصل نشستن و درنگ کردن را به عمل نیاورده است، اول می‌نشیند و اندک درنگی می کند، و بعد از آن به سجود می‌رود، و اگر نشسته و درنگ کرده است اما نه به قصد واجب، بلکه به قصد جلسه استراحت که بعد از سجده دوم سنت است، در این صورت میان علما خلاف است، و خالی از اشکال نیست، و دور نیست که اگر واقع سازد به قصد احتیاط بد نباشد، و شاید که اگر اعاده نماز نیز بکند أحوط باشد.

و اگر بعد از ایستادن و پیش از رکوع جزم کند که یک سجده

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۰۹

از او فوت شده است و در سجده دیگر شک کند، از برای سجده‌ای که جزم دارد که نکرده است بر می گردد و بجا می‌آورد، و در سجده‌ای که شک دارد أظهر آن است که نباید کرد، و اگر در این صورت نیز نماز را اعاده کند شاید أحوط باشد.

و اما قسم سوم، پس اگر یک سجده را یا تشهد را فراموش کند، و بعد از رکوع به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است که آن یک سجده یا تشهد را بجا می‌آورد بعد از نماز، و از برای هر یک دو سجده سهو می کند.

و ظاهر أحادیث آن است که در فراموش کردن سجده به همان سجده فراموش کرده اکتفا می کند، و دو سجده سهو در کار نیست، و در فراموش کردن تشهد دو سجده سهو می کند، و همان تشهد که در سجده سهو می‌خواند کافی است، و احتیاج به تشهد دیگر برای قضا نیست، و أحوط عمل به مشهور است.

و موافق مشهور سجده و تشهد فراموش شده را پیش از دو سجده سهو می کند، و ظاهرا اگر قصد ادا و قضا نکند و به زبان نیت نکند، و در خاطر خود بگذراند که بجا می‌آورم سجده‌ای را که در نماز ظهر مثلا فراموش کرده‌ام از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و در تشهد نیز چنین قصد کند و قصد واجب نکند بهتر است، و اللّه یعلم.

و بدان که این احکام که گذشت احکام غیر سجده‌های آخر نماز و تشهد آخر است، و اما سجده‌های آخر پس اگر هر دو را یا یکی را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، آنها را به عمل می‌آورد، و تشهد را از سر می گیرد، و نمازش صحیح

است.

و دور نیست که اگر شروع در تشهد کرده باشد و بر گردد به

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۰

سجود سهو بنا بر رعایت بعضی از أقوال أحوط باشد.

و اگر بعد از سلام به خاطرش آید، اگر دو سجده باشد نمازش باطل است موافق مشهور، و اگر یک سجده باشد بجا آورد، و نمازش صحیح است.

و اگر تشهد را فراموش کرده باشد، و پیش از سلام به خاطرش آید، به این نحو که تشهد و سلام را هر دو فراموش کند بعد از سجده، و پیش از آن که مبطل به عمل آورد به خاطرش آید، هر دو را به عمل می‌آورد، و نمازش صحیح است، و اگر بعد از سلام به خاطرش آید تشهد را بجا می‌آورد و نمازش صحیح است، و بعضی در اینجا نیز به وجوب سجده سهو قائل شده‌اند، و أحوط است اگر چه دلیلی ندارد.

و اگر در این صورت پیش از اتیان به تشهد فراموش کرد، و حدثی از او ظاهر شود، أشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است و وضو می‌سازد و روی به قبله می‌نشیند و تشهد را بجا می‌آورد، و اگر در این صورت اعاده نیز بکند برای رعایت بعضی از أقوال بد نیست.

و اگر صلوات بر محمد و آل را در تشهد فراموش کرده باشد، و بعد از نماز به خاطرش آید، أحوط آن است که بجا آورد.

و بدان که أشهر میان علماء آن است که فعلی که فوت شده است که باعث سجده سهو شده است، اول آن را می‌باید کرد، و بعد از آن سجده سهو را.

و اگر چند فعل باشد، اول فعلی را به ترتیب که فوت شده است به عمل آورد، و بعد از فراغ از فعلها سجده‌های سهو را نیز به ترتیب به عمل آورد، و أحوط عمل به اینها است اگر چه تخییر أظهر است.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۱

و بدان که بعضی از علماء قائل شده‌اند که اگر در دو رکعت اول یک سجده را فراموش کند، و بعد از رکوع به خاطرش آید، نمازش باطل است، و قول مشهور که فرق میان دو رکعت اول و آخر نیست أقوی است، و اگر در این صورت بعد از تمام کردن نماز و بجا آوردن سجود و دو سجده سهو، اعاده نماز نیز بکند أحوط است.

فصل سوم در أحکام شک است

اشاره

بدان که شک یا در عدد رکعتهای نماز است یا در أفعال نماز، اگر در عدد رکعتها باشد، اگر شک او در نمازهای دو رکعتی باشد، مانند نماز صبح و جمعه، یا در نماز سه رکعتی باشد مانند نماز شام، یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است و از سر می‌گیرد «۱».

و همچنین اگر شک در عدد بسیار کند، که نداند که یک رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار یا یک رکعت را نیز نداند که تمام کرده است یا نه، نمازش باطل است.

و نماز آفتاب و ماه گرفتن و زلزله و آیات نیز حکم نماز دو رکعتی دارد اگر شک در عدد رکعتها باشد، و اگر در عدد رکوعها

شک کند بنا بر کمتر می‌گذارد و تمام می‌کند بنا بر مشهور و أقوا.

و اگر در نماز چهار رکعتی یقین به تحقیق دو رکعت داشته باشد و در زیادتی شک کند، صور مشهوره آن که ضرور است دانستن پنج است، و چهار صورت از فرضهای نادر با آنها که ضم نموده،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۲

نه صورت را بیان می‌کنیم شاید که در ضمن آنها حکم همه صور محتمله معلوم شود.

اول: آن که شک کند میان دو و سه،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم باشد نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم باشد أشهر و أقوا آن است که بنا بر سه گذاشته «۱» و یک رکعت دیگر بجا می‌آورد و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند که اگر سه باشد چهار شود «۲»، و أکثر گفته‌اند که یک رکعت ایستاده به عوض دو رکعت نشسته می‌کند، و أحوط آن است که دو رکعت نشسته بکند.

و اگر شک بعد از رفتن به سجود و پیش از سر برداشتن باشد، خواه ذکر را گفته باشد و خواه نگفته باشد، أحوط آن است که به همان نحو تمام کند و نماز احتیاط بکند و اعاده نیز بکند.

دوم: آن است که شک کند میان سه و چهار،

خواه پیش از رکوع باشد و خواه بعد از رکوع و پیش از سجده‌ها، و خواه بعد از سجده‌ها، بنا بر چهار می‌گذارد، و نماز را تمام می‌کند، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند یا یک رکعت ایستاده، و دو رکعت نشسته أحوط است «۳».

سوم: آن است که شک کند میان دو و چهار،

اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است أشهر و أظهر آن است که نمازش

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۳

صحیح است، و بنا بر چهار می‌گذارد، و نماز را تمام می‌کند، و دو رکعت نماز ایستاده می‌کند که اگر دو باشد چهار شود، و اگر پیش از سر برداشتن از سجده دوم شک کند، أحوط آن است که چنین کند، و اعاده نیز بکند.

چهارم: آن است که شک کند میان دو و سه و چهار،

پس اگر پیش از رفتن به سجده دوم است، نمازش باطل است، و اگر بعد از سر برداشتن از سجده دوم است بنا بر چهار می‌گذارد، و تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو رکعت ایستاده می‌کند و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند.

و اگر بعد از سر برداشتن «۱» به رکعت دیگر این شک را بکند، باز بنا بر چهار می‌گذارد و آن رکعت را بر هم می‌زند و می‌نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و باز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته می‌کند «۲»، و احتیاط دو سجده

سهو می‌کند. و اگر بعد از رفتن به سجده دوم و پیش از سر برداشتن باشد، أحوط آن است که چنین کند بی‌سجده سهو و اعاده نیز بکند.

پنجم: آن است که شک کند میان چهار و پنج، پس آن سه صورت دارد:

اول: آن که وقتی که ایستاده است

خواه شروع به قرائت کرده باشد و خواه نکرده باشد شک کند که این رکعت که در آن ایستاده‌ام چهارم است یا پنجم، پس می‌نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند، و احتیاطا دو سجده سهو نیز می‌کند.

دوم: آن که بعد از تمام کردن سجده‌ها شک کند که این رکعت که تمام کردم چهار بود یا پنجم،

نمازش صحیح است تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و دو سجده سهو بجا می‌آورد وجوبا.

سوم: آن که بعد از رفتن به رکوع و پیش از تمام کردن سجده‌ها شک کند،

در این صورت خلاف است، و بعضی قائل شده‌اند که نمازش باطل است، و ظاهرا اگر تمام کند این رکعت را و دو سجده سهو کند کافی باشد، و اگر با این اعاده نیز بکند أحوط است.

ششم: آن است که شک کند میان چهار و زیاده از پنج،

مثل چهار و شش یا چهار و هفت، در این صورت مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و بعضی این را مانند شک میان چهار و پنج می‌دانند در احکامی که گذشت، اگر عمل به آنها بکند و نماز را اعاده کند أحوط است. و همچنین اگر شک میان چهار و پنج و زیاده باشد، أحوط آن است که چنین کند که نماز را تمام کند با سجده سهو و اعاده نیز بکند.

هفتم: آن است که با شک میان چهار و پنج شکهای دیگر ضم کند «۱»،

مثل آن که شک کند میان سه و چهار و پنج، پس اگر پیش از رکوع است بر می‌گردد به شک میان دو و سه و چهار، چنانچه سابقا مذکور شد، و اگر بعد از رکوع باشد، اگر تمام کند، و دو رکعت
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۵
نماز احتیاطا نشسته، و دو سجده سهو بکند، ظاهرا مجزی باشد، و اگر اعاده نیز بکند أحوط است.
و همچنین اگر شک کند میان دو و سه و چهار و پنج، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نمازش باطل است، و اگر بعد از اتمام سجده‌ها باشد، دو رکعت نماز ایستاده، و دو رکعت نماز نشسته، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.
و اگر شک میان دو و چهار و پنج بوده باشد، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نماز باطل است، و اگر بعد از تمام کردن

سجده‌ها باشد، بنا بر چهار گذارد، و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بکند، و دو سجده سهو بکند، و احتیاطا اعاده نیز بکند.

هشتم: آن است که احتمال چهار در شک او داخل نباشد،

مثل آن که شک کنـد میان سه و پنج یا دو و پنج یا دو و سه و پنج یا سه و شـش یا دو و شـش، و همچنین احتمالات دیگر که میان زیـاده و کم باشـد، و احتمال چهار در آنها داخل نباشـد، پس مشـهور میان علما آن است که نمازش باطل است، و شـهید رحمه اللّه احتمال داده است که بنا بر کمتر گذارند و نماز را تمام کنند، و اگر چنین کند. و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند شاید أحوط باشد.

نهم: آن است که شک میان احتمالات زیاده باشد،

و احتمـال مسـاوی و ناقص نباشـد، مثل آن که شک کنـد میان پنـج و شـش، پس اگر پیش از رکوع است بر می‌گردد به شک میان چهار و پنج، پس می‌نشـیند و تشـهد می‌خواند و سـلام می‌گوید، و دو سـجده «۱» سـهو می‌کنـد، و اگر بعـد از رکوع باشد اگر در رکعت چهارم به قدر تشهد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۶

نه نشسته نمازش باطل است. و اگر نشسته است أحوط آن است که بنشیند و سلام گوید و اعاده نیز بکند چنانچه گذشت.

و اگر شک میان پنج و هفت، یا پنج و هشت یا زیاده بوده باشد، اگر پیش از رکوع باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، و أحوط آن است که بنشـیند و تشـهد بخواند و سلام بگوید، و دو سجده سهو بکند، و نماز را نیز اعاده کند، و اگر بعد از رکوع باشد اگر بعـد از رکعت چهارم به قـدر تشـهد نشسته است، أحوط آن است که سـلام بگویـد، و اعاده نماز بکنـد، و اگر نه نشسـته اسـت نمازش باطل است. و أحکام صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود بعد از تأمل.

و امـا شک در أفعال نماز، پس اگر وقتی شک کنـد که از محل فعلی که در آن شک کرده است گذشـته باشـد، و داخل فعل دیگر شده باشد، آن شک اعتبار ندارد، و اگر محل آن فعل باقی بوده باشد، آن را بجا می‌آورد و نمازش صحیح است، خواه شک در دو رکعت اول باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه رکن باشد، و خواه واجب دیگر.

و چون بعضی از علما قائل شده‌اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود نماز به آن باطل می‌شود، أحوط در این صورت آن است که عمل کنـد به مقتضای شک و اعاده نیز بکنـد، خصوصا در صورتی که شک تعلق به رکن دو رکعت اول گرفته باشد، پس اگر کسی شک کند در نیت بعد از آن که تکبیر احرام گفته باشد اعتبار ندارد.

و همچنین اگر شک کنـد در تکبیر بعـد از آن که شـروع به قرائت حمـد کرده باشـد اعتبار نـدارد، و اگر شک کنـد در قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شک کند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۷

در قرائت حمد بعد از آن که شـروع به سوره کرده باشد محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی‌شود، و أحوط آن است که در این صورت اعاده نماز بکند.

و اگر شک بکند در قرائت بعد از شـروع در قنوت محل خلاف است، و أقوا آن است که ملتفت نمی‌شود. و همچنین اگر شک کند در قرائت بعد از آن که شـروع در خم شدن کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسـیده باشد، أظهر آن است که اعتبار ندارد، و أحوط

آن است که تمام کند و نماز را اعاده کند. و اگر به حد رکوع رسیده باشد البته ملتفت نمی‌شود.
و اگر شک کند که آیا رکوع کرده‌ام یا نه، در وقتی که ایستاده است رکوع را بجا می‌آورد، و اگر بعد از رفتن به سجده شک کرده باشد ملتفت نمی‌شود، و اگر فرورفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته شک کند محل خلاف است، و أحوط آن است که التفات نکرده تمام کند و احتیاطا اعاده نیز بکند.
و اگر در حال نشستن شک کند که آیا سجده کرده‌ام یا در اصل نکرده‌ام، دو سجده می‌کند. و اگر شک کند که یک سجده کرده‌ام یا دو سجده، یک سجده دیگر می‌کند. و اگر به سجده دوم فرو رفته باشد و هنوز سر به سجده نگذاشته باشد، شک کند که آیا درست سر از سجده اول برداشته بوده است، یا درنگ بعد از سر برداشتن را به عمل آورده بوده است، محل خلاف است، و أظهر آن است که ملتفت نمی‌شود.
و اگر بعد از سر گذاشتن به سجده شک کند، البته اعتبار ندارد.
و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در بر خواستن و هنوز راست نه ایستاده باشد خلاف است، و أظهر آن است که بر گردد و سجده

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۸

مشکوک فیه را به عمل می‌آورد. و اگر بعد از راست ایستادن شک کند در سجود، ملتفت نمی‌شود.
و اگر کسی بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود شک کند در ذکر یا درنگ کردن به قدر آن یا واجبی چند که در حقیقت آنها داخل نیست، اعتبار ندارد. و اگر شک کند بعا از سر برداشتن از سجود که آیا حقیقت سجود به فعل آمده است، یا این که در پیشانی گذاشتن که حقیقت سجود به آن حاصل می‌شود خللی بوده است، خواه این شک بعد از دو سجده بهم رسد یا در میان دو سجده، و خواه نسبت به یک سجده باشد و خواه دو سجده، محل اشکال است، و أظهر آن است که تدارک می‌کند، و اگر اعاده نماز نیز بکند شاید أحوط باشد. و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در خواندن تشهد، أشهر و أظهر آن است که اعتبار ندارد.
و اگر شک کند در تشهد بعد از راست ایستادن، ملتفت نمی‌شود.
و اگر در اثنای بر خواستن شک کند، محل خلاف است، و أظهر عدم التفات است، و شاید اعاده أحوط باشد.
و اگر فعلی را به اعتبار شک به عمل آورد، و بعد از آن به خاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است، اگر آن فعل رکن باشد مانند تکبیر احرام و رکوع و دو سجده، نمازش باطل است و اعاده می‌کند، و اگر غیر رکن باشد ضرر ندارد، و اگر بعد از گذشتن از محل شک کند و بر گردد و آن فعل را که در آن شک کرده است بجا آورد، مشهور آن است که نمازش باطل است و اعاده می‌باید کرد.
و هر شکی که بعد از فارغ شدن از نماز عارض شود خواه در رکعات و خواه در افعال اعتبار ندارد. و اگر شک کند که آیا از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۱۹

برای نماز ظهر مثلا نیت ظهر کرده‌ام یا نیت عصر، جمعی گفته‌اند که اعاده می‌کند، و أظهر آن است که شکش اعتبار ندارد، خواه در اثنای نماز باشد و خواه بعد از نماز

فصل چهارم در بیان متفرقات أحکام شک و سهو است

اول: آن که نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد

در شرایط که با طهارت باشد و روی به قبله و عورتش پوشیده باشد و سایر أحکام، و باید که نیت بکند، و أحوط آن است که به زبان نیت نکند و در دل قصد کند که دو رکعت یا یک رکعت نماز احتیاط می‌کنم برای فریضه ظهر مثلا برای آن که واجب است از جهت رضای خدای تعالی، و تکبیر احرام بگوید و حمد تنها بخواند و سوره نخواند، و بدل سوره تسبیح نخواند، و قول به جواز تسبیح ضعیف است، و ظاهرا که قنوت ندارد و تشهد و سلام بجا آورد.

و أحوط آن است که نماز احتیاط را بی‌فاصله بجا آورد، و در میان آن و نماز اصل چیزی صادر نشود که اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز باشد، مانند حدث و گشتن از قبله، و حرف زدن عمدا، و اگر سهوا سخن گوید احوط آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

و همچنین أحوط آن است که منافی میان نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز به عمل می‌آورد مانند سجود و تشهد بجا نیاورد. و اگر حدثی در میان نماز اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود، وضو بسازد و آنها را بجا آورد، و احتیاط اعاده نماز نیز بکند، و همچنین در هر مبطلی که به عمل

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۰

آید، احتیاط این است چون جمعی به بطلان نماز قائل شده‌اند، و اگر چه أظهر عدم بطلان است.

دوم: آن که شک وقتی اعتبار دارد که هر دو طرف آن مساوی باشد،

و اگر ظن بر یک طرف غالب باشد به آن عمل می‌کند، خواه در دو رکعت اول بوده باشد، و خواه در دو رکعت آخر، و خواه در عدد رکعات باشد و خواه در أفعال «۱» بنا بر مشهور، و بعضی گفته‌اند که در دو رکعت اول علم می‌باید و ظن کافی نیست. و اگر در دو رکعت اول عمل به ظن کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

پس اگر شک در میان دو و سه باشد و ظنش بر دو غالب باشد دو رکعت دیگر می‌کند، و اگر بر سه غالب باشد یک رکعت دیگر می‌کند، و نماز احتیاط نمی‌کند، و اگر میان سه و چهار بوده باشد و ظنش بر سه غالب باشد، یک رکعت دیگر می‌کند، و اگر بر چهار غالب بوده باشد، سلام می‌گوید و چیزی بر او نیست، و اگر در این صورت سجده سهو کند احتیاط موافق مذهب ابن بابویه رحمه اللّه بد نیست.

و اگر میان چهار و پنج بوده باشد، و ظنش بر چهار غالب باشد، سلام می‌گوید، و اگر بر پنج غالب باشد نمازش باطل است، مگر آن که بعد از چهارم به قدر تشهد نشسته باشد که أحوط سلام گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی.

سوم: آن که أشهر آن است که اگر شک کند، و بعد از تأمل ظنش بر یک طرف غالب شود، عمل به ظن می‌کند چنانچه دانستی.

چهارم: آن که هر گاه کسی شک بسیار کند، حکم شک از او ساقط است،

به این معنی که اگر شک در فعلی کند هر چند وقت آن فعل باقی باشد تدارک نمی‌کند اگر چه رکن باشد «۱»، و اگر شک در عدد رکعتها باشد بنا بر أکثر می‌گذارد، مگر آن که أقل أصح باشد که بنا بر أقل می‌گذارد، مثل آن که در نماز صبح شک کند میان دو و سه، بنا بر دو که صحیح است می‌گذارد.

و اگر در جائی سجده به سبب شک واجب باشد بر او واجب نیست. و اگر صاحب این حال عمل به أحکام شک کند موافق مشهور

نامشروع کرده است، و اگر در میان نماز تدارک فعلی بکند که به اعتبار کثرت شک نباید بکند، أشهر آن است که نمازش باطل است.

و اما حدی که چون شک او به آن حد رسد او را کثیر الشک گویند شرعا، محل خلاف است، و أکثر حواله به عرف کرده‌اند، یعنی اینقدر شک کند که در عرف گویند که او شک بسیار می کند، و این أقوا است. و بعضی گفته‌اند که در سه نماز پی در پی شک کند، یا در یک نماز سه شک بکند.

و از بعضی از أحادیث ظاهر می‌شود که اگر مدتی بر این حال باشد که در هر سه نماز شک کند او کثیر الشک است، و چون سه نماز بی‌شک بکند از آن حکم بیرون می‌آید.

و در این مسأله خلاف است که شکی که بسیاری آن باعث حکم کثرت شک می‌شود آیا می‌باید از جنسی باشد که حکمی بر آن مترتب شود از نماز احتیاط یا تدارک در محل یا سجود یا اعم از این است، پس بنا بر قول اخیر اگر شک بسیار کند که بر یک طرف

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۲

ظنش غالب باشد یا بعد از تجاوز از محل شک کند یا در نافله شک کند، باز کثیر الشک خواهد شد، و این مسأله محل اشکال است، و أحوط آن است که چنین کسی اگر شکش موجب نماز احتیاط یا سجود سهو باشد بجا آورد، و اگر موجب تلافی در محل باشد بکند، و احتیاطا نماز را اعاده کند.

و اگر کثیر الشک در فعلی شک کند و بجا نیاورد، و بعد از گذشتن از محل آن فعل به خاطرش آید که آن فعل را نکرده است، اگر رکن باشد أحوط آن است که نماز را تمام کند و اعاده نیز بکند، و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است.

و اگر سجود و یا تشهد باشد بعد از نماز بجا آورد با سجده سهو احتیاطا، و اگر رکعت باشد و مبطلی به عمل نیاورده باشد که عمدا و سهوا مبطل باشد مانند حدث، آن رکعت را بجا آورد، و اگر مبطل به عمل آورده باشد، نماز را اعاده کند، اینها حکم کثیر الشک بود.

و اگر کسی سهو بسیار کند که اعمال را فراموش کند، بعضی گفته‌اند که او حکم کثیر الشک ندارد، و سهو و شکی که بکند احکامش را بجا می‌آورد و این قوی است، و بعضی گفته‌اند که او نیز حکم کثیر الشک دارد و بسیاری سهو باعث این می‌شود شک او نیز اعتبار نداشته باشد.

و لیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد، نمازش باطل است اگر وقتش گذشته باشد، و اگر وقت باقی باشد آن را بجا می‌آورد، خواه رکن باشد و خواه غیر رکن، و اگر فعلی را فراموش کرده باشد که تدارک باید کرد، مانند یک سجده و تشهد، بعد از نماز بجا می‌آورد، و لیکن می گویند که سجده

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۳

سهو از او ساقط می‌شود، و أظهر و أحوط آن است که سجده سهو را نیز بجا آورد.

پنجم: آن که کسی که نماز احتیاط یا أفعال فراموش شده را که تدارک باید کرد یا سجده سهو را فراموش کند،

هر وقت که به خاطرش آید بجا می‌آورد، و نیت اداء و قضا ظاهرا در کار نباشد.

و اگر در فعلی شک کند که وقتش باقی باشد، و فراموش کند تدارک آن را تا وقتش بگذرد، اگر رکن باشد أحوط آن است که بعد از اتمام نماز را اعاده کند، و اگر فعلی باشد که بعد از نماز تدارک باید کرد، أحوط آن است که تدارک کند، و اگر سجده

سهو داشته باشد بکند.

و اگر شک کنـد در فعلی که وقتش باقی باشـد و بایـد که آن فعل را بکنـد، و باز شک کند که آیا کردم آن را یا نکردم، أظهر آن است که اگر وقت باقی است باید که بکند، و اگر اعاده نماز نیز بکند دور نیست که أحوط باشد.

ششم: اگر در نماز احتیاط یا سجده‌های سهو یا افعال فراموش کرده بعد از نماز شک کند که آیا آنها را کرده‌ام یا نه؟

أظهر آن است که واجب است که بجا آورد، و اگر در رکعات نماز احتیاط، یا در افعال آن یا در عدد سـجده‌های سـهو، یا در أفعال آنها، یا در اجزای أفعالی که تـدارک می‌کنـد شک کنـد، مشـهور میان علما آن است که التفات به آن شک نمی‌کند و بنا بر طرف صحیح می‌گذارد.

مثل آن که شک کنـد در دو رکعت نماز احتیاط که یکی کرده‌ام یا دو بنا بر دو می‌گـذارد، و اگر شک کند میان دو و سه بنا بر دو می‌گذارد که صحیح است. و اگر در رکوع یا سجود شک کند و وقتش باقی باشد تدارک نمی‌کند.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۴

و اگر در سجده‌های سهو میان یک و دو شک کند بنا بر دو می‌گذارد. و اگر در میان دو و سه شک کند بنا بر دو می‌گذارد. و اگر آنچه محلش باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند أحوط است.

و اگر یقین دانـد که شـکی در نمـاز کرده بود که موجب نمـاز احتیـاط بود، و شـک کنـد که آیا شک میان سه و چهار بود یا دو و چهار، گفته‌اند که هم دو رکعت ایستاده می‌کند و هم دو رکعت نشسته.

و از حدیث بسـیار معتبری مسـتفاد می‌شود که اگر کسـی شـکی کند در نماز که موجب اعاده باشد و در اعاده نیز چنین شکی بکند آن شک اعتبار ندارد «۱»، و أکثر علما قائل شده‌اند به این، و اگر چنین نمازی را تمام کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

هفتم: آن که اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده، و نداند که سهو او در سجده واحده بوده یا در تشهد،

أحوط آن است که هر دو را بجا آورد و دو سـجده سـهو بکنـد، و اگر ندانـد که رکوع بود یا یک سـجده باید سـجده سـهو بکند و اعاده نماز نیز بکند.

هشتم: آن که اگر فعلی از أفعال نماز احتیاط یا سجده‌های سهو یا فعل فراموش کرده را فراموش کند،

و وقتی به خاطرش آیـد که وقت فعل باقی باشد تدارک می‌کند، و اگر بعد از گذشـتن وقت به خاطرش آید أحوط در نماز احتیاط آن است که احکام نماز اصل را در آن رعایت کند از تدارک مافات و سجود سهو.

و در سـجده فراموش شده اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید که فعلی از أفعال واجبه آن سجود را ترک کرده است تدارک در کار نیست.

و اگر در تشهد به خاطرش آید که جزوی را بجا نیاورده است

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۵

بجا آورد، و در سجده‌های سهو اگر به خاطرش آید که هر دو سجده را ترک کرده است بار دیگر بکند.

و اگر به خاطرش آیـد که یک سـجده را ترک کرده است، اگر پیش از شـروع در تشـهد به خاطرش آید آن را بجا می‌آورد، و اگر بعد از شروع در تشهد باشد، أحوط آن است که آن را بجا آورد، و بار دیگر سجده‌ها را اعاده نیز بکند.

و اگر واجبی از واجبات سـجود را فراموش کرده باشد، اگر پیش از سر برداشتن به خاطرش آید بجا آورد، و اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید أحوط آن است که سـجده‌ها را تمام کند و اعاده نیز بکند، و سجده سهو در خللی که در سجده سهو واقع شود لازم نیست.

نهم: شک امام یا مأموم با یقین دیگر اعتبار ندارد و عمل به یقین او می‌کند،

مثل آن که امام شک کند میان سه و چهار و مأموم جزم داشته باشد به سه، و بیابد که امام را ترددی عارض شده است، باید که امام را مطلع گردانـد به اینکه سه مرتبه سـبحان اللّه یا اللّه أکبر بگویـد تا امام بداند که او جزم به سه دارد، پس بر امام واجب است که به قول او عمل کند هر چند مأموم یکی باشد و فاسق باشد، و هر چند از گفته او امام را ظن حاصل نشود.

و همچنین اگر مأموم شک کند میان یک و دو مثلا و امام یقین داند که دو است، تابع امام می‌شود، و به شک خود اعتنا نمی‌کند.

و همچنیـن اگر یکی از ایشـان شـک داشـته باشـد و دیگری ظن، مشـهور و أقـوا آن است که صـاحب شـک رجـوع به صـاحب ظن می‌کند.

و اگر یکی از امام و مأموم یقین داشته باشد و دیگری ظن، باز مشهور آن است که صاحب ظن رجوع به صاحب یقین می‌کند، و در

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۶

این صورت بعضـی از متأخرین میل کرده‌انـد به آن که از هم جدا می‌شوند، و صاحب ظن به ظن خود، و صاحب یقین به یقین خود عمل می‌کند.

و اگر هر دو یقین داشـته باشـند هر یک به یقین خود عمل می‌کند، مثل آن که امام یقین دارد که چهار رکعت کرده است، و مأموم یقین دارد که سه رکعت کرده است، از یکدیگر جدا می‌شوند، و امام تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و مأموم قصد انفراد می‌کند و بر می‌خیزد و یک رکعت دیگر می‌کند.

و همچنین اگر هر یک ظن بر خلاف مظنون دیگری داشته باشند، چنین می‌کنند، و هر یک به ظن خود عمل می‌کنند.

و اگر هر دو شک داشـته باشـند، خالی از این نیست که شک ایشان موافق است یا مخالف یکدیگرند در شک، و در صورت دوم یا امر مشترکی در میان سهوهای ایشان هست یا نه، و باز خالی از این نیست که مأمومان متفق‌اند در شک یا مختلف.

اما اول که متفق باشـند، اگر شک ایشان مبطل است، مثل شک میان یک و دو، نماز را از سـر می‌گیرد یا به جماعت یا منفرد، و اگر مبطـل نباشـد همه عمل به حکم آن شک می‌کننـد، مثل آن که همه شک کردنـد میان سه و چهار بنا بر چهار می‌گذارنـد و نماز را تمام می‌کننـد، و دو رکعت نماز احتیاط نشسـته می‌کننـد، و دور نیست که اگر نماز احتیاط را تنها بکننـد و به جماعت نکنند أحوط باشد.

اما دوم که مختلف باشـند و امر مشترکی داشته باشند، پس هر دو رجوع به آن امر مشترک می‌کنند و نماز را تمام می‌کنند، مثل آن که امام شک میان دو و سه داشته باشد، و مأموم میان سه و چهار،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۷

پس مشهور و أقوا آن است که چون هر دو در احتمال سه شریک‌اند بنا بر سه می‌گذارند و نماز را تمام می‌کنند بدون نماز احتیاط.

و اگر امـام شـک میـان سه و چهـار داشـته باشـد و مـأموم میان دو و سه و چهار، پس امر مشترک میان سه و چهار است، بنا بر چهار

می گذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز نشسته می کنند، و اگر در دو صورت اعاده نیز بکنند شاید أحوط باشد.
اما سوم آن که مأمومان نیز با یکدیگر در شک اختلاف داشته باشند، اگر امر مشترکی در میان همه هست رجوع به آن می کنند، مثل آن که امام شک کند میان دو و چهار، و بعضی از مأمومان شک کنند میان سه و چهار، و بعضی دیگر از مأمومان میان چهار و پنج، پس بنا بر چهار می گذارند، و اگر امر مشترکی نیست جدا می‌شوند و هر یک عمل به شک خود می کنند، و اگر در هر دو صورت اعاده نیز بکنند نماز را أحوط «۱» است.
و بدان که در جمیع این أحکام فرقی نیست میان آن که شک ایشان در رکعتهای نماز بوده باشد یا در أفعال، و میان آن که شک یکی مبطل نماز بوده باشد یا نه.

دهم: مشهور میان علما آن است که اگر امام کاری کند که سبب سجده سهو باشد، و مأموم آن کار را نکند، سجده بر امام واجب است و بر مأموم واجب نیست،

و بعضی از علما قائل شده‌اند که بر مأموم نیز واجب است، و عمل به این قول أحوط است، اگر چه اول أقوا است.
و اگر بر عکس باشد که مأموم کاری بکند که سبب سجده سهو
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۸
باشد و امام آن کار را نکند، در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست، و أشهر آن است که مأموم عمل به حکم سهو خود می کند، و سجده سهو را به عمل می‌آورد، و جمعی از علما گفته‌اند که بر مأموم نیز لازم نیست، و اول أظهر و أحوط است. و اگر هر دو سهو کرده باشند، شکی نیست که هر دو عمل به مقتضای سهو می کنند.

یازدهم: اگر کسی شک کند در نماز خواه در رکعات و خواه در أفعال،

اگر دیگری که امام و مأموم نباشد او را خبر دهد به أحد طرفین شک او، مثل آن که شک کند میان سه و چهار و دیگری که نماز نکند به او بگوید که سه رکعت کرده‌ای، اگر او را ظنی از گفته او حاصل می‌شود بنا بر آن می گذارد اگر چه فاسق یا طفل باشد، و اگر ظن حاصل نشود عمل به حکم شک خود می کند اگر چه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی.

دوازدهم: اگر در نافله شک کند در عدد رکعات، مخیر است میان آن که بنا بر کمتر گذارد یا بنا بر بیشتر،

اشاره

أحوط و أفضل آن است که بنا بر کمتر گذارد، و اگر در نافله امری واقع شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجده سهو باشد سجده سهو لازم نمی‌شود، و جمعی از متأخران گفته‌اند که فرقی که میان نافله و فریضه هست در همین دو چیز است، و لیکن از أحادیث معتبره و کلام قدمای علما فرقهای دیگر ظاهر می‌شود.

اول: آن که زیادتی رکن در نافله باعث بطلان نمی‌شود،

چنانچه در دو حدیث صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی در نماز نافله سهو کند و تشهد نخواند

و به رکعت سوم برخیزد و بعد از رکوع به خاطرش آید رکوع را بگذارد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۲۹

و بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن بکند «۱».

دوم: آن که از کلام جمعی ظاهر می‌شود که اگر رکنی را در نافله فراموش کند تا به رکن دیگر داخل شود،

بر می گردد و آن رکن را به عمل می‌آورد، و أعمال بعد از آن را باز به عمل می‌آورد، و آنها که به این قول در فریضه قائل نشده‌اند احادیث را حمل بر نافله کرده‌اند.

سوم: آن که سوره در نافله اتفاقا شرط نیست،

و در فریضه مختلف فیه است و همچنین نافله را در حال اختیار نشسته و در راه رفتن و سواره می‌توان کرد و فریضه را بی‌ضرورت شرعی با این أحوال نمی‌توان کرد، و ابن أبی عقیل خواندن حمد را نیز در نافله لازم نمی‌دانند «۲» و بی‌وجه است.

و بعضی درست ایستادن در سر برداشتن از رکوع، و درست نشستن در سر برداشتن از سجود را در نافله در کار نمی‌دانند «۳»، و خلاف احتیاط است، اگر چه حدیثی فی الجمله دلالتی بر ثانی می‌کند، و أحوط آن است که همه آداب فریضه را در نافله رعایت کنند.

سیزدهم: [بحث ادا و قضای اجزاء]

فصل پنجم در بیان أحکام سجده سهو و سببی چند است که به آنها واجب می‌شود

فائده اول در بیان موجبات سجده سهو است

اول: سخن گفتن به دو حرف یا زیاده یا یک حرف تام الفائده است که دعا و ذکر قرآن نباشد،

و در این که این موجب سجده سهو است خلاف صریحی میان علما نیست، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است.

دوم: شک میان چهار و پنج است در نماز چهار رکعتی

چنانچه گذشت، و اگر چه در این فی الجمله خلافی نقل کرده‌اند اما نادر است، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است، و بعضی در شک میان چهار و شش یا زیاده نیز قائل به سجده سهو شده‌اند، و مشهور بطلان نماز است چنانچه گذشت.

سوم: آن است که تشهد اول را فراموش کند

و بعد از رکوع

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۳۱

به خاطرش آید چنانچه گذشت، و علامه رحمه اللّه در فراموشی تشهد دوم نیز قائل به سجده سهو شده است چنانچه مذکور شد.

چهارم: آن است که یک سجده را فراموش کند،

و بعد از رکوع متذکر شود بنا بر مشهور چنانچه گذشت.

پنجم: سلام گفتن بی‌موقع است

و بر این نقل اجماع کرده‌اند اگر چه خلافی نیز ظاهر می‌شود، و کلینی رحمه اللّه به عدم وجوب قائل شده است و أقوا و أحوط وجوب است.

ششم: ایستادن است در جائی که باید نشست، و نشستن است در جائی که باید ایستاد

موافق جمعی از علما، و أحوط آن است که ترک نکند.

هفتم: برای هر زیادتی و کمی که در نماز واقع شود بعضی سجده سهو را واجب دانسته‌اند،

و بعضی تخصیص به واجبات داده‌اند، و بعضی اعم از واجبات و مستحبات گفته‌اند، و ابن جنید از مستحبات خصوص قنوت را قائل شده است که اگر سهوا ترک کنند موجب سجده سهو است. و أبو الصلاح لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرف را از مخرج ادا نکند سهوا موجب سجود سهو دانسته است، و رعایت این اقوال أحوط است اگر چه عدم وجوب أقوا است.

هشتم: شک میان سه و چهار است با غلبه ظن بر چهار،

که ابن بابویه قائل شده است که بنابر چهار می‌گذارد، و سجده سهو می‌کند، و چون دو روایت «۱» معتبر بر این دلالت کرده است، أحوط عدم ترک است، بلکه در هر شکی در رکعات که ظن غالب شود بر زیاده أحوط سجده سهو است.

نهم: آن است که شک کند میان زیاده و نقصان فعلی،

مثل آن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۳۲

که شک کند که آیا سه سجده کرده‌ام یا یک سجده؟ و داند که یکی از اینها از او صادر شده است، و این شک بعد از فوت شدن محل تدارک باشد دو سجده سهو می‌کند بنا بر مذهب بعضی از علما و مدلول چند روایت، اما روایات شامل زیادتی و نقصان رکعات نیز هستند، لهذا ما در صورت هشتم شک رکعات سجده سهو را احتیاطا ذکر کردیم.

و اگر چنین شکی در رکن بکند، أظهر آن است که نمازش باطل است، مثل آن که شک کند میان آن که دو رکوع کرده‌ام یا در اصل رکوع نکرده‌ام، زیرا که شک او مردد است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است.

و شیخ مفید رحمه اللّه از برای سجده سهو در شک زیادتی و نقصان همین مثال را آورده است، و از کلام او ظاهر می‌شود که مبطل نمی‌داند.

و چون اطلاق روایات شامل این نیز هست، اگر احتیاطا تمام کند و سجده سهو بکند و اعاده نیز بکند شاید أحوط باشد، و در غیر صورت رکن وجوب سجده نهایت قوت دارد و باید که ترک نشود.

فائده دوم اگر کسی چند موجب سجده سهو از او واقع شود خلاف است که آیا یکی کافی است یا به عدد هر یک دو سجده باید کرد،

و اگر چه اول أقوا است، و ليكن أحوط آن است كه از براى هر يك جدا دو سجده بكند، و أولا آن است كه به ترتيب آنچه لازم شده است به عمل آورد، و نيت كند دو سجده سهو مى‌كنم براى فلان سهو كه در فلان نماز واقع شده است از جهت آن كه واجب است از براى

بيست و پنج رساله فارسى، متن، ص: ۳۳۳

رضاى خدا، و در غير سجده اول و در ساير سجده‌هاى احتياطى به قصد قربت اكتفا كند، و مشهور ميان أصحاب آن است كه مى‌بايد بعد از نماز فورا به عمل آورد، و بعضى مستحب مى‌دانند، و اين أظهر است و اول أحوط است.

و بايد كه سخن نگويد ميان نماز و آن، چنانچه أحاديث بر آن دلالت مى‌كند، و أكثر واجب مى‌دانند، و أحوط آن است كه مطلقا منافى نماز را در ميان به عمل نياورد، و اگر به عمل آورد يا تأخير كند از او ساقط نمى‌شود و نمازش نيز باطل نمى‌شود و هميشه واجب است كه به عمل آورد بنا بر أشهر و أقوا.

و بعضى گفته‌اند كه واجب است كه در وقت نمازى كه سجده سهو از براى آن مى‌كند بكند، و اگر در وقت آن نماز بكند ادا است، و اگر وقت بيرون رود قضا مى‌كند، و سابقا گفتيم كه نيت ادا و قضا در كار نيست، و اگر فورا بعد از نماز بجا آورد بى‌آن كه سخن بگويد ظاهرا اگر نيت ادا بكند خوب است، و اگر تأخير كرده باشد يا حرف گفته باشد بهتر آن است كه نيت ادا و قضا نكند.

و بعضى گفته‌اند كه اگر سجده سهو را براى نماز قضا كند نيت قضا مى‌كند و آن نيز ثابت نيست، و أحوط عدم نيت ادا و قضا است، و أشهر و أقوا آن است كه محل سجده سهو مطلقا بعد از سلام است، خواه از براى زيادتى باشد و خواه نقصان.

فائده سوم در بيان كيفيت سجده سهو است

علما گفته‌اند كه در سجده سهو واجب است نيت كردن، و بر هفت عضو مقرر سجده كردن، و طمأنينه و قرار گرفتن در هر يك

بيست و پنج رساله فارسى، متن، ص: ۳۳۴

از سجدتين و در سر برداشتن از سجده اول، و بعضى گفته‌اند كه آنچه در سجده نماز واجب است در اينها هم واجب است از درست نشستن بعد از سجود، و پوشانيدن عورت، و با وضو بودن، و روى به قبله كردن و اگر چه به حسب دليل ثابت نيست، اما أحوط آن است كه همه را رعايت كنند.

و شيخ طوسى رحمه اللّه تكبير پيش از سجده ذكر كرده است، و بعضى گفته‌اند سنت است، و اگر موافق روايتى كه در باب سجود پيشنماز واقع شده است در اول و بعد از سر برداشتن از هر سجده تكبير بگويد شايد أحوط باشد، و أظهر آن است كه در كار نيست، و اكثر علما تشهد و سلام و ذكر در سجده را واجب مى‌دانند.

و در تشهد خلاف است كه آيا البته تشهد صغير مى‌بايد خواند، يا تشهد كبير كه در نماز مى‌خوانند نيز خوب است، و أحوط آن است كه اكتفا نمايند به تشهد صغير به اينكه بگويد أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أن محمدا رسول اللّه اللهم صل على محمد و آل محمد، و بعد از آن سلام بگويد.

و أحوط آن است كه در ذكر هر سجده بگويد: بسم اللّه و باللّه السلام عليك أيها النبى و رحمة اللّه و بركاته. و اگر بگويد: بسم اللّه و باللّه و صلى اللّه على محمد و آل محمد نيز خوب است، و ظاهرا مطلق ذكر كافى باشد.

خاتمه در بیان علاج کثرت شک و سهو است

اول: آن است که تفکر کند در عظمت معبود خود،

و بداند که خداوند عظیمی را بندگی می‌کند که بر خفایای اعمال او مطلع

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۳۵

است، و کسی به غیر او قادر بر ضرر و نفع او نیست، و حیات و روزی و عزت و کرامت دنیا و آخرت او به دست او است، و نعمتهای غیر متناهی در هر لحظه بر او وارد می‌شود.

و تفکر کند در احتیاج خود به سوی آن خداوند و بزرگی او و در عظمت نعمتهای ابدی آخرت و فنا و پستی لذات دنیا، و شدت عقوبت آخرت.

پس اگر در این معانی تفکر صحیحی بکند موجب قطع علائق و قلت و ساوس نفسانی می‌شود، و دلش متوجه جناب مقدس الهی می‌شود، و چون دل متوجه خدا باشد، شک و سهو از او واقع نمی‌شود، و این معانی را در کتاب عین الحیاة فی الجمله بسطی داده‌ام، و این رساله مختصر گنجایش آن ندارد.

دوم: آن که پناه برد به جناب مقدس الهی از شر شیطان،

و استعاذه حقیقی بجا آورد، مانند کسی که از انواع درندگان گریخته پناه به بزرگ قادری برد و از او امان طلبند.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مردی به نزد حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه به تو شکایت می‌کنم از آنچه به من می‌رسد از وسوسهای شیطانی در نماز خود تا آن که نمی‌دانم که چه مقدار نماز کرده‌ام از کمی و زیادتی.

حضرت فرمود: که چون خواهی که داخل نماز شوی انگشت شهادت دست راست را بر ران چپ بگذار و زور کن و بگو: بسم اللّه و باللّه توکلت علی اللّه أعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم.

چون چنین کنی شیطان را از خود دور می‌کنی «۱».

سوم: آن است که حساب نماز خود را به سنگ ریزه، یا بگردانیدن انگشتر نگاه دارد،

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از بسیاری شک، فرمود: که عدد نماز خود را به سنگ ریزه نگاه‌دار «۱».

و در روایت معتبر دیگر منقول است که شخصی به آن حضرت عرض کرد که من بسیار شک می‌کنم و نمی‌دانم که حساب نماز خود را نگاه داشت مگر به انگشتر که از انگشت به انگشت می‌گردانم، فرمود که باکی نیست «۲».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که باکی نیست که کسی که نماز خود را بشمارد به انگشتر یا به سنگ ریزه‌ای چند که در دست گیرد و بشمارد «۳».

چهارم: آن است که نماز را بسیار طول ندهد و سبک بجا آورد و سوره‌های کوتاه بخواند،

چنانچه در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که سهو در نماز شام بسیار می‌کنم، فرمود که نماز را به قل هو اللّه أحد و قل یا أیها الکافرون بجا آورد، راوی گفت که من چنین کردم و شک از من بر طرف شد «۴».
و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است که سزاوار است نماز را سبک بجا آوردن از جهت سهو «۵».
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۳۷
و در حدیث موثق منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام عرض کرد که شک بسیار می‌کنم، فرمود که نماز را تند بکن، راوی گفت: چگونه تند بکنم؟ فرمود که سه تسبیح در رکوع و سجود بگو «۱». یعنی سه سبحان اللّه در هر یک بگو یا سه تسبیح بزرگ در مجموع سه بگو که هر یک یکی باشد.

پنجم: آن است که نماز را به جماعت بجا آورد که نفعش از همه بیشتر است،

زیرا که همه مذکر یکدیگرند و رحمت الهی بر همه نازل می‌شود، و صفوف جماعت که مانند صفهای جهاد در برابر لشگرهای شیطان می‌ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین می‌گردد.
و لهذا شیطان در منع نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی می‌نماید، و تا مقدور است او را شبهه‌ها در خاطر می‌اندازد که ایشان را از این فضیلت محروم گرداند، و استیلای او بر ایشان باقی باشد، حق تعالی جمیع مؤمنان را در سایر احوال از شر او محفوظ دارد بمحمد و آله الطاهرین.
به اینجا ختم شد این رساله عجاله در مشهد مقدس مطهر منور رضوی در روز دهم ماه ذی القعدهٔ الحرام از سال هزار و هشتاد و پنجم از هجرت، و الحمد للّه أولا و آخرا و صلی اللّه علی محمد و آله المقدسین.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۳۹
سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله زکات و خمس و اعتکاف

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق
تحقیق سید مهدی رجائی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۱
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
الحمد للّه رب العالمین و الصلاهٔ و السلام علی سید المرسلین محمد و عترته المعصومین.
اما بعد: این رساله ایست در بیان زکات و خمس و اعتکاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول در زکاهٔ است

اشاره

و آیات و أحادیث بر وجوب آن و عقاب ترک کننـده آن بسیار است، از آن جمله حق تعالی می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیم. یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» «۱».

یعنی: و آن کسـانی که جمع می‌کننـد طلا و نقره را، و حقوق الهی را نمی‌دهنـد، و در راه خـدا صـرف نمی‌نماینـد، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در آن روزی که سرخ کنند این طلا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۲

و نقره را در آتش جهنم و داغ کننـد به آنهـا پیشانیهـا و پهلوهـا و پشـتهای ایشان را، و به ایشان گوینـد این است مالهائی که از برای خود جمع کرده بودید، الحال به چشید عذاب آنها را.

و از حضـرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ندهد قیراطی از زکات را که بیست و یک دینار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت مردن استغاثه می‌کند که مرا بر گردانید به دنیا تا زکات را بدهم.

چنانچه حق تعالی فرموده است «حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ. لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» «۱» یعنی: تا وقتی که بیاید أحدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا بر گردانید مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آن مالی که بعد از خود گذاشته‌ام «۲».

و از حضـرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم به طرق صـحیحه منقول است که کسـی که طلا و نقره داشته باشد و زکات آن را ندهـد حق تعالی او را در روز قیامت حشـر خواهد نمود در زمین لغزنده که پا بند نشود بر آن، و مسلط سازد بر او مار پیسه را که زهرش از مارهای دیگر عظیم‌تر است، و در عقب او دود و او از وی گریزد، تا چون به او رسد و داند که از آن خلاصی نـدارد دست خـود را به دهـان او دهـد، پس به دنـدان بگیرد او را ماننـد شـتر نری که بر چیزی دنـدان فرو برد، پس طوقی گردد در گردن او.

و این است معنی قول حق تعالی «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامهٔ» یعنی به زودی طوق گردانند در گردن ایشان آن چیزی را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۳

که بخل ورزیدنـد در دنیا به آن و در راه خـدا ندادنـد در روز قیامت، و هر کس شتر یا گاو یا گوسـفند داشـته باشد و زکات آن را ندهد حق تعالی حشـر کند او را در صـحرائی لغزنده، و پامال کند او را هر حیوانی شـکافته سـمی به سم خود گزند او را به دندان و نیش هر صاحب زهری به نیش خود، و هر که زراعت داشـته باشـد یا باغ خرما و انگور داشـته باشـد و زکات آن را نـداده باشد، آن قطعه‌های زمین را تا طبقه هفتم طوق کرده در گردن او اندازند، و آن همه آتش گردد تا روز قیامت «۱».

و به روایت معتبر دیگر هر که زکـات مـالش را ندهـد حق تعـالی آن مـال را اژدهـائی گردانـد در گردن او که دمـاغش را خورد، و گوشش را به دندان کند تا از حساب خلائق فارغ شوند «۲».

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی‌شود مگر به ندادن زکات «۳».

و حق تعالی می‌فرمایـد «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَـبْعَ سَـنابِلَ فِی کُلِّ سُـنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» «۴».

یعنی: مثل جماعتی که صـرف می‌نماینـد مالهای خود را در راه خدا از زکات و خمس و جهاد و حج و غیر آنها مانند دانه ایست که برویـد از آن هفت خوشه، و در هر خوشه صـد دانه بوده باشـد که مجموع هفتصد برابر می‌شود، و حق تعالی مضاعف می‌گرداند به

أضعاف این از برای هر که خواهد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۴

و آیات و أخبار در این باب بسیار است، و آنچه مذکور شد برای کسی که ایمان به فرموده خدا و رسول داشته باشد کافی است. و اما:

اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود

اول: طلا،

هر گاه مقدار بیست اشرفی باشد، و سکه داشته باشد، و یک سال بماند که بدل نکنند و تغییر ندهند، مقدار چهل یک آن را به زکات می‌باید داد، و بعد از آن هر چهار اشرفی که زیاد شود، بعد از سال چهل یک می‌باید داد.

دوم: نقره است،

هر گاه به دویست درهم برسد، که تخمینا دروازه هزار و ششصد دینار باشد موافق زرده دانکی، و سکه داشته باشد، و یک سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل یک می‌باید داد، و همچنین هر چند چهل درهم زیاد شود که دو هزار و پانصد و بیست دینار باشد چهل یک آن را می‌باید داد.

سوم: شتر است،

و نصاب آن دوازده است:

اول: پنج شتر است، و در آن یک گوسفند است.

دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است.

سوم: پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر است، و در آن چهار گوسفند است.

پنجم: بیست و پنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندی که دهند بهتر آن است که هفتماهه یا در هشت باشد و کمتر نباشد اگر گوسفند باشد، و اگر بز باشد یک ساله یا در دو باشد.

ششم: بیست و شش شتر است، و باید که یک شتر یک ساله یا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۵

در دو بدهد، و اگر نداشته باشد شتر نر دو ساله یا در سه بدهد.

هفتم: سی و شش است، و باید شتر ماده دو ساله یا در سه بدهد.

هشتم: چهل و شش است، و باید شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد.

نهم: شصت و یک است، و باید شتر ماده چهار ساله یا در پنج بدهد.

دهم: هفتاد و شش است، و باید دو شتر ماده دو ساله یا در سه بدهد.

یازدهم: نود و یک است، و باید دو شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد.

دوازدهم: صد و بیست و یک است، و هر چه زیاد شود، در هر پنجاه شتر یک شتر ماده سه ساله می‌دهد، و در هر چهل شتر یک

شتر ماده دو ساله می‌دهد.

چهارم: گاو است،

و در هر سی گاو یک گوساله ماده یا نر یک ساله پا در دو می‌دهد، و در چهل گاو یک گاو ماده دو ساله پا در سه می‌دهد.

پنجم: گوسفند است،

و در چهل گوسفند یک گوسفند واجب است، و در صد و بیست و یک گوسفند دو گوسفند، و در دویست و یک گوسفند سه گوسفند واجب است، و در سیصد و یک گوسفند أحوط آن است که چهار گوسفند بدهد، و چون به چهار صد برسد هر چه زیاد شود از هر صد گوسفند یک گوسفند می‌دهد.

و در زکات هر یک از شتر و گاو و گوسفند شرط است که در علف مباح چریده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوک خورده باشند زکات واجب نیست. و اگر بعضی از سال چریده باشد و بعضی علف ملک خورده باشد، أحوط آن است که اگر چریدنش بیشتر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۶

باشد زکات بدهند، و بچه‌ها را تا شیر می‌خورند حساب نمی‌باید کرد بنا بر مشهور، و احتیاط در آن است که از روزی که متولد می‌شوند حساب کنند.

و در طلاـ و نقره و حیوانات همه شرط است که سال بر ایشان بگردد، و سال زکات یازده ماه است، و چون ماه دوازده داخل شد زکات واجب می‌شود. و در گاو و شتر شرط است که کار کن نباشند، پس اگر بار کشند یا خیش «۱» کنند زکات واجب نیست.

و گوسفند و بز را بر سر هم حساب می‌کنند، و گاو و گاومیش را بر سر هم حساب می‌کنند، و شتر نر و ماده و لوک «۲» را بر سر هم حساب می‌کنند.

ششم و هفتم و هشتم و نهم: گندم و جو و خرما و مویز است،

و شرط است که هر یک به نصاب برسند، و نصاب سیصد و هفت من و پنجاه درم است به سنگ تبریز، و انگور هر گاه به نهصد و بیست و یک من باشد، احوط آن است که زکات بدهند.

و شرط است که این غلات در ملک او به حد نصاب رسیده باشند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو کردن بخرد زکات بر فروشنده واجب است.

و اگر زمین را به اجاره گرفته باشد زکات بر مستأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگیرد به نصف یا ثلث یا ربع یا ده چهار مثلا، زکات حصه مالک بر مالک واجب است، و زکات حصه عامل بر عامل، اگر حصه هر یک به تنهائی به نصاب رسیده باشد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۷

پس اگر زراعت و باغ، آب روان، یا آب باران، یا آب قنات، یا آب ریشه خورده باشد، ده یک می‌دهند، و اگر آب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد، بیست یک می‌دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بیشتر اعتبار دارد.

و اگر هر دو مساوی باشد پانزده یک می‌دهند. و احوط و أقوا آن است که به غیر از خراج پادشاهی چیزی از خرج زراعت را بدر نکنند در دادن زکات.

و چون اکثر علما بر آنانـد که تعلق زکات به انگور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است که اول ارباب خبرت را بیاورد

که تخمین کننـد میـوه بـاغ را که چه مقـدار است، و بـا خود مقرر سـازد که به آن نسـبت زکـات خواهم داد، آنچه خورد از غوره و انگور حلال باشـد، یا آن که آنچه بر دارد بکشـد و حساب نگاه دارد، یا آنچه بر دارد عشـر غوره را بدهـد، و همچنین گنـدم و جو وقتی که دانه به بندد.

و بعضـی از علما گفته‌انـد که زکات واجب است در حبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اینها، هر گاه به نصاب جو و گندم برسند، به همان شرائط و مقداری که گذشت.

و مشهور آن است که زکات اینها سنت است، و در مادیان «۱» که در علف مباح چرا کند و سال بر او بگذرد زکات سنت است.

پس اگر پـدر و مـادرش عربی باشـند در سـالی دو اشـرفی چهار دانک و نیمی می‌دهـد، و اگر یابو باشـد که یکی از پـدر و مادرش عربی نباشند یک اشرفی می‌دهد.

و در زکات تجارت جمعی به وجوب قائل شده‌اند، و مشهور آن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۴۸

است که سنت است، و آن مالی است که مالک شود آن را به عنوان معاوضه، و در وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت به آن داشـته باشـد، و می‌بایـد که قیمت آن به یکی از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقی باشد، و در تمام سال از مایه کم نشود که یا به مایه یا بیشتر بخرنـد، و اگر چنـد سال بگـذرد که مایه در کمی باشد، سـنت است که زکات یک ساله را بدهد، و اگر بر مـایه باقی باشـد هر سال چهل یک را می‌دهـد، و اگر معاوضه کنـد در اثنای سال به قصـد تجارت خلاف است، و احوط آن است که باز بدهد.

و سـنت است که در وقت درو کردن اگر فقرا حاضـر باشند هر فقیری را دسته گندم بدهد هر قدر که در دستش در آید. و در وقت چیدن خرما و انگور یک مشت بدهد و به زکات حساب نکند، و بعضی واجب دانسته‌اند، و احوط آن است که ترک نکند. اما

مستحق زکات

اول و دوم: فقرا و مساکین،

و ایشان کسانی‌انـد که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشـته باشـند، و قادر بر کسبی نباشـند که معاش خود و عیال خود را به آن نتوانند گذرانید، و احوط آن است که صالح باشند، و سائل به کف نباشند.

سوم: کسی است که امام علیه السلام نصب می‌کند برای گرفتن زکات و حصه به او می‌دهد،

و در این زمان آن نمی‌باشد غالبا.

و همچنین چهارم که مؤلفه قلوبهم‌اند،

در این زمان نمی‌باشند غالبا.

پنجم: صرف کردن در آزادی بندگان است،

مثل آن که آقائی غلام خود را مکاتب کرده است که مالی بدهـد و آزاد شود و او عاجز باشـد از دادن آن، اگر بر آقا زکات واجب شـده باشـد، بایـد که قـدری از زکات را به مال کتابت او حساب کند، و الا دیگران از زکات حصه‌ای به او بدهند که به آقا بدهد و

آزاد شود، یا غلامی که از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زکات بخرند و آزاد کنند.

ششم: قرض داران‌اند،

که قرض کرده باشند و در معصیت صرف نکرده باشند، در ادای قرض ایشان می‌توان داد.

هفتم: فی سبیل اللّه است،

یعنی صرف راههای خیر مانند جهاد فی سبیل اللّه و یاری حاجیان و زائران ائمه معصومین علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال اینها. و بعضی گفته‌اند که مخصوص جهاد است در زمانی که جهاد حق باشد، و این احوط است.

هشتم: ابن السبیل است،

و آن کسی است که به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانه خود نداشته باشد، آن مقدار به او می‌دهند که به خانه خود برسد، اگر سفرش معصیت نباشد، و باید کسی که به او زکات می‌دهند غیر مؤلفه شیعه اثنا عشری باشد، و احوط آن است که اجتناب از گناهان کبیره کنند، خصوصا شراب خوردن.
دیگر شرط است که واجب النفقه مالك نباشد، مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند، و فرزندان و فرزند زادگان هر چند پایین روند و زن و بنده، و بهتر آن است که زکات را به خویشان پریشان دهند غیر آنها که مذکور شده‌اند اگر شرائط را داشته باشند.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۰
و غیر سید زکات به سید نمی‌تواند داد. اما سید زکات خود را به سید و غیر سید هر دو می‌تواند داد، و غیر سید احوط آن است که به شریف هم ندهد، و بهتر آن است که زکات را به نزد مجتهد یا عالمی که مصارف زکات را داند ببرند که او به مصرف برساند.
و مسائل زکات بسیار است، و برای ضرورت به این قدر اکتفا نمود، و السلام علی من اتبع الهدی، و الحمد للّه اولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتب الحقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما.

فصل دوم در خمس است

بدان که خمس در هفت چیز واجب می‌شود:

اول: غنیمتی که از کافران در جنگ بگیرند،

خواه در جنگ گاه باشد و خواه در بیرون.

دوم: معادن است،

مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و نفت و کبریت، و بعد از آن که خرج بیرون آوردن بدر رود پنج یك آن را باید داد، و مشهور آن است که نصاب ندارد، و بعضی گفته‌اند نصابش یك دینار است، تا به یك دینار نرسد خمس واجب نمی‌شود، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، یعنی بیست اشرفی که نصاب اول طلا است، و اکثر متأخرین به این قائل

شده‌اند و خالی از قوتی نیست، و اگر چند کس شریک باشند، باید حصه هر یک جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است،

یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد کفار بیابند که در آنجا مسلمانی نباشد،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۱

هر چند که سکه اسلام داشته باشد، یا در دار الاسلام بیابند و سکه اسلام نداشته باشد، و به بیست دینار یعنی یک اشرفی برسد، اگر طلاـ باشد خمس آن را می‌دهد و باقی از او است، و اگر نقره باشد به دویست درهم برسد که موافق زر ده دانگی دوازده هزار و ششصد دینار است، و اگر غیر طلا و نقره باشد قیمت آن به یکی از این دو مقدار برسد.

و اگر سکه اسلام داشته باشد، یا علامتی که دلالت کند بر آن که از مسلمانی بوده است، مشهور میان علما آن است که حکم لقطه دارد، می‌باید یک سال تعریف کند، اگر صاحبش پیدا شود به صاحب دهد، و الا مخیر است میان مالک شدن و تصدق کردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی نباشد عوض بدهد.

و ظاهر اخبار آن است که اگر از روی زمین یافته است لقطه است، و اگر در زیر زمین بوده است گنج است، خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد، و جمعی به این قائل شده‌اند، و خالی از قوتی نیست.

و اگر گنج را در زمین خود بیابد که از پدران به او رسیده باشد از او است، و اگر خمس آن را بدهد احوط است، و اگر زمین را خریده باشد تعریف می‌کند به بایع نزدیک و دور، اگر نشانی بدهند که ظن صدق ایشان حاصل شود به ایشان بدهد علی المشهور و الا از اوست، و باز احوط آن است که خمس آن را بدهد.

و همچنین اگر حیوانی بخرد، چون شتر و گاو، و در شکم آن چیزی بیابد، تعریف می‌کند به بایع، و اگر نشان ندهد از اوست، و احوط اخراج خمس است. و اگر در شکم ماهی بیابد خمس

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۲

می‌دهد احتیاطا و باقی از او است. و به آن ملحق کرده‌اند حیوانات شکاری را مانند آهو، و اگر محتمل باشد که در خانه مالک سابق خورده باشد، احوط آن است که به او تعریف می‌کند.

چهارم: چیزی است که به غوص از دریا بیرون آورند،

مانند مروارید و مرجان، و نصاب در آن معتبر است و مشهور آن است که نصابش یک دینار است، یعنی یک اشرفی تمام وزن، و بعضی بیست دینار گفته‌اند، و اگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب می‌کند هر چند در ما بین ترک غوص کرده باشد علی الاحوط.

و اگر چند کس شریک باشند حصه هر یک می‌باید به نصاب برسد.

و عنبر را اگر از دریا به غوص در آورند حکم مروارید دارد، و اگر از روی آب یا ساحل بردارند مشهور آن است که حکم معدن دارد، و احوط آن است که به هر حال خمس آن را بدهند، و رعایت نصاب در آن نکنند.

پنجم: حاصل مؤنت سالیانه است از ارباح تجارتها و زراعتها و جمیع کسبها،

و مشهور آن است که در میراث و بخشش و هدیه خمس نمی‌باشد، و خرج سالیانه را که بیرون می‌کنند قدر وسط مناسب حال آن شخص را اعتبار کرده‌اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بیرون می‌کند، و اگر بر خود تنگ گرفته

باشد آن را هم بیرون می کند علی المشهور.

و احوط آن است که هر چه حاصل شود و خرج بگذرد زیادتی را روز به روز خمس بدهد، و اگر در اثنای سال اخراجات ضروریه واقع شود، مثل خرج کدخدائی، و حج بیت اللّه، و زیارات رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم و امثال اینها، همه را به قدر وسط بیرون می کند، و همچنین تعدیات و زیادتیها که ظلمه کنند جمیع را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۳

بیرون می کند، و خمس بقیه را می‌دهد.

و ابو الصلاح رحمه اللّه قائل شده است که در میراث و هبه و هدیه نیز خمس واجب است. و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر از شخصی جائزه عظیمی به او برسد یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد به او برسد یا مالی از دشمنان دین به او برسد خمس می‌باید داد، و عمل به این روایت احوط است.

ششم: زمینی است که یهودیان و نصرانیان و مجوسیان از مسلمانی بخرند خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را با رضای ذمی می‌گیرند،

و اگر خانه یا باغ را بخرند، مشهور میان علما آن است که خمس زمین آنها را می گیرند، و اکثر قدمای علما متعرض این نوع خمس نشده‌اند.

هفتم: مال حلالی است که مخلوط شده باشد به حرام،

و صاحب آن را نداند، و مقدار حرام را نداند خمس آن را می‌دهد به فقرای سادات و غیر ایشان، و بعضی آن را مخصوص سادات می‌دانند، و بعضی گفته‌اند به سادات نمی‌توان داد، و ظاهرا به هر دو توان داد، و اگر به شریف دهند بهتر است.

و اگر مقدار حرام را داند، و صاحبش را نیز داند، آن مقدار را که علم دارد واجب است به صاحبش بدهد، و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند با صاحب می‌باید صلح کند، و بعضی گفته‌اند که آن مقدار را که علم دارد به صاحب می‌دهد و ما بقی را با صاحب صلح می کند احتیاطا، و این احوط است.

و اگر مقدار را داند و صاحب را نداند، سعی می کند تا صاحب را بهم رساند، و اگر بهم نرسد از برای او تصدق می کند، و این

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۴

صورت و صورت اول مسمی است به رد مظالم. و اگر خمس را بدهد یا تصدق کند کل را یا بعض را، و بعد از آن صاحب پیدا شود، خلاف است که آیا باید باز به صاحب بدهد یا نه، و احوط آن است که بدهد. اما

مستحق خمس

مشهور میان علما آن است که شش حصه می‌شود، چنانچه ظاهر آیه است، و حصه خدا و رسول و ذوی القربی که نصف خمس است بعد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله از امام زمان علیه السلام است. و نصف دیگر سه حصه می‌شود که به یتیمان سادات و مسکینان سادات و ابناء سبیل سادات می‌دهند.

و مراد از سید موافق مشهور کسی است که منسوب باشد از جانب پدر به عبد المطلب، و تفسیر مسکین و ابن سبیل در زکات گذشت، و در یتیم احوط آن است که پریشان باشد، و ابن سبیل را آن قدر می‌دهند که به شهر خود رود.

و از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که در زمان حضور امام علیه السلام جمیع خمس را به خدمت آن حضرت می‌برده‌اند، و حضرت

نصف را خود بر می‌داشته‌اند و نصف را به آن سه فرقه سادات می‌داده‌اند که مذکور شد، و به هر یک به قدر کفایت ایشان در یک سال می‌داده‌اند، و آنچه زیاد می‌آمده خود بر می‌داشته‌اند، و اگر وفا نمی‌کرده از حصه خود تتمه را می‌داده‌اند، و ایشان به منزله عیال امام بوده‌اند.

و در زمان غیبت احوط آن است که حصه سادات را به عالم عادل اثنا عشری بدهند که به سادات برساند به قدر احتیاج ایشان.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۵

و اما نصف دیگر خمس که حصه آن حضرت است در زمان غیبت خلاف است، و مشهور آن است که به عالم عادل باید داد که بر سبیل تتمه به نیابت آن حضرت به سادات بدهد، و اگر چیزی زیاد آید حفظ کند و بعد از خود به عالم دیگر بدهد که اگر سید پریشانی بیابد بدهد، و الا از برای آن حضرت ضبط کند، و این فرض در این زمانها بسیار بعید است، زیرا که سادات پریشان بسیار است و خمس دهندگان کم.

و جمعی گفته‌اند که در زمان غیبت ائمه علیهم السلام این حصه را بر شیعیان حلال کرده‌اند.

و این بی‌وجه است زیرا که از حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت صریحی نرسیده است که بر شیعیان حلال کرده باشد بلکه خلافش ظاهر است.

زیرا که در زمان غیبت صغرا که هفتاد سال و کسری بود نایبان آن حضرت، اعنی عثمان عمروی و پسر او محمد و حسین بن روح و علی بن محمد سمری رضی اللّه عنهم حصه آن حضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان می‌گرفتند و به فرموده آن حضرت به مردم می‌دادند.

و ظاهر آن است که در این زمان نیز نائب عام آن حضرت که علمای ربانی و محدثان و حاملان علوم ایشان‌اند باید بگیرند و به سادات که عیال آن حضرت‌اند برسانند، و الا باید که سادات که اشرف خلق‌اند، یا از گرسنگی بمیرند، یا سائل به کف شوند، و از همه کس ذلیل‌تر باشند، زیرا که زکات و صدقات واجب بر ایشان حرام است، و خمس را به عوض آن به ایشان داده‌اند.

و به سبب اختلافی که در میان علما بهم رسیده است بعضی از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۶

علمای عصر اغنیا را جرأت داده‌اند بر منع خمس، باعث این شده است که اکثر سادات به فقر و فاقه می‌گذرانند، و حقوق ایشان و اجداد ایشان بر ذمت اغنیا می‌ماند.

و بر تقدیری که امام بر ایشان رحم کرده باشد در زمانهای تقیه و خوف و تعدیات که از خلفای جور بر ایشان می‌شد و حلال کرده باشد، ایشان چگونه بر خود هموار می‌کند که عیال و خویشان و اقارب امام خود را در فقر و اضطرار بینند و بر ایشان رحم نکنند، و باز در قیامت امید شفاعت از ایشان داشته باشند، و حال آن که فرموده‌اند که بدترین احوال مردم در روز قیامت وقتی خواهد بود که صاحبان خمس برخیزند و بگویند پروردگارا خمس خود را می‌خواهیم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: من یک درهم خمس را از شما می‌گیرم و حال آن که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است، و نمی‌گیرم مگر از برای آن که شما پاک شوید از گناه و از حقوق ما «۱».

و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که احسانی به احدی از اهل بیت من بکند من مکافات می‌دهم او را در قیامت.

و اکثر علما بر آن‌اند که اگر صاحب مال خود حصه امام علیه السلام را به سادات بدهد بری الذمه نمی‌شود مگر آن که دستش به عالم محدث عادل نرسد، و به گمان فقیر همه خمس این حکم دارد.

فصل سوم در بیان فضیلت و کیفیت اعتکاف است

و اعتکاف مکثی است در مسجد جامع جهت عبادت، و آن سنت

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۷

مؤکد است به مقتضای آیات و اخبار بسیار، خصوصا در دهه آخر ماه رمضان، چنان که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه مبارک اعتکاف می‌نمودند مگر یک سال که در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بیست روز اعتکاف داشتند، ده روز قضای سال گذشته و ده روز ادا.

و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقول است که اعتکاف همه آخر ماه رمضان برابر است با دو حج و دو عمره.

و اعتکاف به نذر و شبه آن مانند عهد و قسم و اجاره دادن خود به غیر واجب می‌شود، و اگر بر پدر واجب شده باشد و نکرده باشد، احوط آن است که پسر بزرگ قضا کند.

و بعضی گفته‌اند که بعد از نیت و شروع کردن واجب می‌شود.

و بعضی گفته‌اند روز سوم واجب می‌شود، و همچنین ششم و نهم و دوازدهم و پانزدهم، و هر چه بالا رود به این نسبت.

و بعضی گفته‌اند مطلقا واجب نمی‌شود، تا آن اسباب وجوب به عمل نیاید، و این قول قوی است. و احوط آن است که در اول شبهای مذکور تجدید نیت بکند به قصد قربت.

و مستحب است که معتکف شرط کند بر پروردگار خود که اگر او را مانعی عارض شود بیرون تواند رفت از اعتکاف، و ظاهر جمعی آن است که جایز است اشتراط رجوع به اختیار بی‌تقیید به عارض و مانع، و بعضی در این مضایقه کرده‌اند و ظاهرا عارض و مانع اعم از عذر ضروری است.

و محل این شرط در اعتکاف سنت نزد نیت اعتکاف است و دخول در آن، و جماعتی از اصحاب ذکر کرده‌اند که محل آن در اعتکاف واجب به نذر نزد گفتن صیغه نذر است، و خالی از اشکال نیست.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۸

و فایده شرط آن است که نزد عارض یا مطلقا اگر خواهد رجوع تواند کرد اگر چه در روز سوم باشد. و فایده دیگر آن که اگر با شرط رجوع کند قضا بر او واجب نیست.

و اما مکان اعتکاف جمعی از اصحاب گفته‌اند که در غیر مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره اعتکاف نمی‌باشد، و بعضی بجای مسجد بصره مسجد مدائن را گفته‌اند، و بعضی هر دو را گفته‌اند، و خلاف در این باب بسیار است.

و مسجد مدائن در این زمانها گویا معلوم نیست. و مسجد بصره در این اوقات در بیابان واقع است و اعتکاف در آن مشکل است. و گفته‌اند مراد به مسجد مکه و مدینه آن قدری است که در زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله مسجد بوده، و آنچه بعد الحاق کرده‌اند و ظاهرا در هر مسجد جامعی اعتکاف توان کرد.

و مراد به مسجد جامع مسجد بزرگی است در بلد که در آنجا نماز جماعت کنند و مخصوص محله نباشد و از اکثر محلات شهر به آنجا برای اقامت جمعه یا جماعت حاضر شوند کو متعدد باشد، مثل مسجد جامع عباسی، و مسجد جامع قدیم در اصفهان، و مسجد آقا نور و مسجد عباس آباد محل تأمل است.

و احوط آن است که اگر در مکه و مدینه و کوفه باشند در غیر آن مسجد مخصوصه واقع نسازند، و در بلاد دیگر احوط آن است که اگر در مسجد کبیر بلد که مشهور به جامع باشد بجا آورند، و اگر مسجد بزرگ‌تر باشد احوط است.

و غایت احتیاط آن است که قصد کند که اعتکاف می‌کنم در این مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتکاف مقرر فیها، و الا در مسجد عبادت می‌کنم از برای رضای خدا قربة الی اللّه.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۵۹

و شرط است در اعتکاف لبث سه روز یا بیشتر، و مشهور آن است که دو شب میان داخل‌اند. و بعضی گفته‌اند شب اولی نیز داخل است، و احوط آن است که نزدیک به غروب آفتاب نیت اعتکاف بکند تا شام روز سوم، و اگر تا صبح روز چهارم قصد کند نهایت احتیاط است.

و شرط است در اعتکاف که معتکف روزه باشد، خواه روزه واجب و خواه سنت، و در سنت باید به رخصت کسانی باشد که رخصت ایشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهر زن را و مالک بنده را.

و احوط آن است که فرزند بی‌رخصت پدر و مادر اعتکاف سنت نکند و مهمان بی‌رخصت مهمان‌دار و بر عکس واقع نسازند.

و نیت در اعتکاف شرط است، و ظاهرا قصد قربت کافی است.

و واجب است که بیرون نرود از مسجدی که در آن اعتکاف می‌کند بدون ضرورت، مانند نماز جمعه اگر در غیر آن مسجد کند، یا عیادت بیمار مؤمن، یا حاضر شدن در جنازه مؤمن، یا قضای حاجت مؤمن، یا برای حاجات ضروری خود مانند بیت الخلا رفتن و غسل جنابت اگر محتلم شده باشد، و در غسل جمعه بنا بر قول به استحباب آن و سایر اغسال مستحبه اگر در مسجد نتوان کرد اشکالی هست، و مشهور آن است که نمی‌توان کرد.

و همچنین جایز است بیرون رفتن از برای تحصیل آب و نان و سایر ضروریات اگر کسی نداشته باشد که برای او تحصیل نماید.

و همچنین جایز است بیرون رفتن از جهت گواهی دادن، و گواه شدن اگر دیگری نباشد، و نتوان در مسجد بجا آوردن.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۰

و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا بر گردد به مسجد، و بهتر آن است که در زیر سقف راه نرود تا ممکن باشد، و از راههای نزدیک‌تر به مطلب برود، و به بیت الخلای نزدیک‌تر برود اگر ممکن باشد، و توقف بسیار زیاده از ضرورت واقع نسازد.

و چون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر آن مسجد که محل اعتکاف او است نکند مگر در مکه معظمه که در همه جا می‌تواند کرد، و اگر وقت تنگ شود در جای دیگر می‌تواند کرد، و اگر سهوا از مسجد بیرون رود اعتکاف باطل نمی‌شود مگر آن که زمان بسیار بگذرد که او را معتکف نگویند، و همچنین اگر جبرا او را بیرون برند.

و احوط آن است که جزء بدن را نیز از مسجد بیرون نکند، و بعضی منع کرده‌اند از رفتن به بام مسجد، و ظاهرا اگر داخل مسجد باشد قصور ندارد.

و بدان که حرام است بر معتکف جماع کردن با زنان در روز و شب، و همچنین حرام است بوسیدن به شهوت، و دست بر بدن او مالیدن به شهوت، و احوط اجتناب است از هر دو اگر چه به شهوت نباشد.

و حرام است طلب منی کردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد که از او منی آید به سبب آن، و احوط آن است که به عبث دست بر ذکر نمالد.

و حرام است بوی خوش استعمال کردن، و گل بوئیدن هر گلی که باشد علی المشهور. و باید جدال و نزاع با کسی نکند، و احوط آن است که مباحثه علمی نکند مگر به قدر اظهار حق.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۱

و خرید و فروش نکند مگر برای ضروریات خود و عیال خود، و احوط آن است که وکیلی از برای خود قرار دهد که آنها را بکند، و احوط آن است که مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتی عقد نکاح را، و جمیع آنها که در اعتکاف حرام است در روزها و شبها همه حرام است، مگر خوردن و آشامیدن که در شب جایز است نه در روز.

و هر چه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌کند اگر در روز به فعل آورد و در شب افطار می‌تواند کرد، و مفطرات غیر جماع و استمنا را واقع می‌تواند ساخت، و اولی اجتناب است از غیر اکل و شرب. و اگر جماع کند اعتکاف او باطل می‌شود، و

کفاره می‌دهد اگر اعتکاف واجب باشد.

و در روز اول و دوم اعتکاف سنت خلاف است، و احوط کفاره است اگر چه جماع در شب واقع شود، و احوط آن است که هر چه روزه را باطل می‌کند اگر آنها را واقع سازد کفاره بدهد احتیاطا، و کفاره بنده آزاد کردن است اگر تواند، و الا دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن، والا شصت مسکین را طعام دادن، و بعضی گفته‌اند مخیر است میان اینها، و اول احوط است بلکه أظهر است.

پس اگر جماع در شب واقع شود یک کفاره می‌دهد، و اگر در روز ماه رمضان واقع شود دو کفاره می‌دهد یکی مرتبه و دیگری مخیره، و بعضی گفته‌اند اگر در روز غیر رمضان واقع شود باز دو کفاره می‌دهد و آن بی‌وجه است.

و بیع و شرا و سایر محرمات غیر از جماع سبب بطلان اعتکاف نمی‌شود، و کفاره به آنها واجب نمی‌شود، و در بطلان به استمنا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۲

و کفاره به سبب آن خلاف است، و احوط اتمام است، و کفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل می‌کند اعتکاف را البته، و کفاره می‌دهد احتیاطا. و احکام اعتکاف بسیار است، و به آنچه ضرور بود اکتفا کردیم، و اللّه الموفق.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله تحدید صاع

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: باید دانست که احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است:

اول: حدیث ابراهیم بن محمد همدانی است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که صاع شش رطل است به رطل مدینه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سی درهم است، و رطل مدینه صد و نود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم می‌شود «۱».

و چون علمای شیعه و سنی اتفاق دارند که دینار و مثقال شرعی یکی است، و از احادیث نیز ظاهر می‌شود، و اتفاق کرده‌اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت.

و أیضا اتفاق کرده‌اند که هفت دینار ده درهم است، پس درهم شرعی موافق شصت و سه دینار فارسی می‌شود از زر ده دانگی قدیم، و مثقال شرعی سه ربع مثقال متعارف صرافان است، و بنا بر این صاع نیم من شاه و چهارده مثقال و ربعی می‌شود.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۶

و چون احادیث وارد شده است که درهم زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دینار و نیم می‌شود به دینار فارسی که پنجاه و یک شاهی قدیم است، و این احادیث که مذکور شد اکثر در حد صاع فطره وارد شده است. و موافق حدیث سلیمان بن حفص مروزی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که صاع پنج مد است، و مد دویست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه است، و هر حبه برابر دو حبه جو است از جوهای وسط نه کوچک و نه بزرگ «۱».

پس صاع موازی صد هزار و هشتصد جو می‌شود، و جو در وزن اختلاف بسیار دارد، و بسا باشد که نزدیک به من شاه بشود، و مد بیست هزار و صد و شصت جو می‌شود، و رطل عراق نه یک صاع می‌شود.

و ابن بابویه رحمه اللّه چنین جمع کرده است میان احادیث که صاع غسل را بر خبر سلیمان بن حفص بنا نهاده، و صاع فطره را بر حدیث ابراهیم بن محمد.

و والد فقیر رحمه اللّه این وجه را موجه می‌دانست، زیرا که شواهد اخبار بر این دلالت دارد. و گمان فقیر موافق جمع بین الاخبار آن است که در غیر غسل بنای درهم بر خبر سلیمان باشد، و بنای عدد صاع و درهم بر حدیث ابراهیم.

پس بنا بر تحدید مشهور درهم صاع یک من کهنه که سه چهار یک شاه باشد و بیست و یک مثقال و نیم تقریبا می‌شود، و مد چهار یک این مقدار، و رطل نه یک این مقدار، و اوقیه موافق احادیث چهل

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۷

درهم است، و موافق مشهور بیست مثقال و نیم صرافان می‌شود، و موافق حدیث سلیمان سی مثقال و سه ربع و قیراط به حسب مشهور بیست و یک مثقال شرعی است، و بعضی دوازده یک نیز گفته‌اند.

و تفاصیل هر یک در رساله اوزان مذکور است، و اللّه تعالی یعلم حقائق الامور و حججه الکرام علیهم السلام.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۶۹

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله مال ناصبی

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری.

شیخ طوسی رضی اللّه عنه در تهذیب به سند مختلف فیه از معلی ابن خنیس روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: خذ مال الناصب حیثما وجدت و ادفع الینا خمسه «۱».

یعنی: بگیر مال ناصب را هر جا بیابی و بفرست بسوی ما پنج یک آن را.

و أیضا از اسحاق بن عمار به سند مجهول روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: مال الناصب و کل شیء یملکه حلال لک الا امرأته، فان نکاح أهل الشرک جائز، و ذلک أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال: لا تسبوا أهل الشرک، فان لکل قوم نکاحا، و لو أنا نخاف أن یقتل منکم برجل منهم، و الرجل منکم خیر من ألف رجل منهم و مائة ألف منهم لامرناکم بالقتل لهم، و لکن ذلک الی الامام «۲».

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: مال ناصبی و هر چیز

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۲

که او مالک است حلال است از برای تو مگر زن او، زیرا که نکاح اهل شرک جایز است، یعنی حکم صحیح دارد، و این برای آن است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: دشنام مدهید أهل شرک را، زیرا که مر هر گروه را نکاحی هست، و اگر نه آن بود که ما می‌ترسیم که بکشند مردی از شما را به عوض مردی از ایشان، و حال آن که مردی از شما بهتر است از هزار مرد از ایشان، هر

آینه امر می‌کردیم شما را به کشتن ایشان، و لیکن اختیار این کشتن بسوی امام علیه السلام است.

و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب معانی الاخبار به سندی که به اصطلاح متأخرین ضعفی دارد روایت کرده است از معلی بن خنیس، قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السلام یقول: لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لانک لا تجد أحدا یقول أنا أبغض آل محمد، و لکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم انکم تتولونا و تتبرؤون من أعدائنا «۱».

و در علل الشرایع و عقاب الاعمال نیز این حدیث را روایت کرده است و به جای تتبرؤون من أعدائنا چنین است: و انکم من شیعتنا «۲».

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: نیست ناصبی کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت، زیرا که تو نمی‌یابی کسی را که گوید من دشمن می‌دارم آل محمد را، و لیکن ناصب کسی است که نصب عداوت کند برای شما، و حال آنکه داند که شما اعتقاد به امامت دارید و شما از شیعیان مائید. و به روایت دیگر و بیزاری می‌جوئید از دشمنان ما.

و به سند دیگر روایت کرده است: که هر که دشمن ما را سیر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۳

کند چنان است که دوست ما را کشته است «۱».

و أحمد بن محمد برقی رحمه اللّه در کتاب محاسن به سند صحیح از ابو بصیر روایت کرده است قال قلت لابی عبد اللّه علیه السلام: من نصب لعلی حربا کمن نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟

فقال: ای و اللّه، و من نصب لک أنت لا ینصب لک الا علی هذا الدین کما کان نصب لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «۲».

یعنی: گفتم با حضرت صادق علیه السلام که هر که نصب جنگ یا دشمنی کند برای علی چنان است که نصب کرده است برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله؟ گفت: آری به خدا سوگند، و هر که نصب کند برای تو و حال آن که نصب نکند مگر برای آن که تو صاحب این دینی، چنان است که نصب حرب و عداوت کرده است با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

و أیضا به سند صحیح روایت کرده است از ابو بصیر قال: قلت لابی عبد اللّه علیه السلام أرأیت الراد علی هذا الامر کالراد علیکم؟ فقال: یا أبا محمد من رد علیک هذا الامر، فهو کالراد علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله «۳».

یعنی: ابو بصیر گفت: عرض کرد به خدمت حضرت صادق علیه السلام که مرا خبر ده که رد کننده بر من این امر را- یعنی: دین تشیع و ولایت أهل بیت علیهم السلام را- مانند رد کننده بر شما است؟ پس گفت: ای ابو محمد هر که رد کند بر تو این امر را و از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۴

تو قبول نکند، مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفته او را.

و کلینی به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده است قال:

سألنی أبو عبد اللّه علیه السلام عن أهل البصرة ما هم؟ قلت: مرجئة و قدریة و حروریة، فقال: لعن اللّه تلک الملل الکافرة المشرکة التی لا تعبد اللّه علی کل شی «۱».

یعنی: سؤال کرد از من ابو عبد اللّه علیه السلام از اهل بصره که چیستند ایشان؟ یعنی چه مذهب دارند؟ گفتم مرجئه‌اند، و بعضی قدریه‌اند و بعضی حروریه‌اند گفت: لعنت کند خدا این مللهای کافر شرک آورنده را که نمی‌پرستند خدا را بر هیچ چیز، یعنی هیچ دین و ملت ندارند.

بدان که مرجئه را بر سه معنی اطلاق می‌کنند:

اول: جمیع اهل سنت را مرجئه می‌گویند، برای آن که امیر المؤمنین علیه السلام را تأخیر کرده‌اند از مرتبه اولی به مرتبه چهارم.

دوم: گروهی از ایشان را می‌گویند که اعتقاد دارند که با ایمان هیچ معصیت ضرر نمی‌کند، چنان که با کفر هیچ طاعت منع

نمی‌کند، و می‌گویند ایمان کسی که پیغمبران را بکشد مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است.

سوم: بر گروهی نیز اطلاق می‌کنند که اعتقاد ایشان آن است که در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ کس نمی‌توان کرد.

و قدریه را بر جبریه اطلاق می‌کنند که افعال بنده را از خدا می‌دانند. و بر تفویضیه نیز اطلاق می‌کنند که می‌گویند که خدا را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۵

بر افعال بنده هیچ دخلی نیست، بلکه بر افعال بنده قادر نیست.

و حروریه خارجیان را می‌گویند که به امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا می‌گویند، زیرا که اول جمعیت ایشان در قریه‌ای شد که آن را حرورا می‌گفتند.

و أیضا به سند حسن از فضیل روایت کرده است قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السلام و عنده رجل، فلما قعدت قام الرجل فخرج، فقال لی: یا فضیل ما هذا عندک؟ قلت: و ما هو؟ قال:

حروری. قلت: کافر؟ قال: ای و اللّه مشرک «۱».

یعنی: فضیل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود، چون من نشستم بر خواست آن مرد و بیرون رفت، پس گفت آن حضرت با من که ای فضیل چیست این مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب دارد؟ گفت: حروری است یعنی خارجی است، گفتم: کافر است؟ گفت: آری و اللّه مشرک است.

و برقی در محاسن روایت کرده است به سند حسن از علی زرگر قال: ان المؤمن لیشفع لحمیمه الا- أن یکون ناصبیا، و لو أن ناصبا شفع له کل نبی مرسل و ملک مقرب ما شفعوا «۲».

ظاهرا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است یعنی گفت: به درستی که مؤمن البته شفاعت می‌کند برای خویش خود، مگر آن که ناصبی باشد، و اگر ناصبی را شفاعت کند از برای او هر پیغمبری مرسل و هر ملک مقرب، هر آینه شفاعت ایشان در حق او مقبول نگردد.

و ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب عقاب الاعمال به سند ضعیف

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۶

از حمران روایت کرده است عن أبی جعفر علیه السلام قال: لو أن کل ملک خلقه اللّه عز و جل، و کل نبی بعثه اللّه، و کل صدیق، و کل شهید شفعوا فی ناصب لنا أهل البیت أن یخرجه اللّه جل و عز من النار ما أخرجه اللّه أبدا، و اللّه عز و جل یقول فی کتابه «ما کثین فیه أبدا» «۱».

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر هر ملکی که خلق کرده است او را خدا و هر صدیق و هر شهید که شفاعت کنند در کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای آن که بیرون آورد او را خدای عز و جل از آتش، هر آینه بیرون نیاورد خدا او را هرگز، و خدا می‌گوید در کتاب خود که مکث کنندگان‌اند در آن همیشه.

و أیضا به سند مجهول روایت کرده است از سدیر صراف قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: ان عدو علی علیه السلام لا یخرج من الدنیا حتی یجرع جرعهٔ من الحمیم، و قال: سواء علی من خالف هذا الامر صلی أم صام.

و فی حدیث آخر قال الصادق علیه السلام: الناصب لنا أهل البیت لا یبالی صام أم صلی أو زنا انه فی النار انه فی النار «۲».

یعنی: گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌گفت:

به درستی که دشمن علی علیه السلام بیرون نمی‌رود از دنیا مگر آن که می‌آشامد جرعه‌ای از حمیم جهنم.

و گفت: مساوی است بر کسی که مخالفت کند دین تشیع را که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۷

نماز کند یا روزه بدارد یا زنا کند به درستی که او در آتش است، البته او در آتش است.

و ابن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرائر به سند مجهولی روایت کرده است قال: کتبت الی أبی الحسن علیه السلام أسأله عن الناصب هل احتاج فی امتحانه الی أکثر من تقدیمه الجبت و الطاغوت و اعتقاد امامتها؟ فرجع الجواب: من کان علی هذا فهو ناصب.

یعنی: گفت نوشتم به سوی امام علی نقی علیه السلام سؤال کردم از ناصبی که آیا محتاج هستم در امتحان کردن او به سوی بیشتر از تقدیم کردن او جبت و طاغوت را یعنی اولی و دومی را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد کردن او به امامت ابو بکر و عمر، پس برگشت جواب که هر که بر این حالت باشد پس او ناصبی است.

و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار به سند مختلف فیه روایت کرده است از سالم بن مکرم عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال قال رجل و أنا حاضر: حلل لی الفروج، ففزع أبو عبد اللّه علیه السلام، فقال له رجل: لیس یسألك أن یعترض الطریق، انما یسألك خادما یشتریها، أو امرأة یتزوجها، أو میراثا یصیبه، أو تجارة أو شیئا أعطیه.

فقال: هذا لشیعتنا حلال، الشاهد منهم و الغائب، و المیت منهم و الحی، و ما یولد منهم الی یوم القیامة فهو لهم حلال، أما و اللّه لا یحل الا لمن أحللنا له، و لا و اللّه ما أعطینا أحدا ذمة، و ما عندنا لاحد عهد، و لا لاحد عندنا میثاق «۱».

یعنی: گفت مردی به حضرت صادق علیه السلام و من حاضر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۸

بودم که حلال گردان برای من فرجها را، پس اثر بیمی در آن حضرت ظاهر شد، و شاید برای تقیه باشد، پس مرد دیگر گفت با آن حضرت که او از تو سؤال نمی‌کند که برود و راه مردم را بزند و مال ایشان را بگیرد، سؤال نمی‌کند مگر خادمی را که بخرد او را، یا زنی را که تزویج نماید او را، یا میراثی که به او برسد، یا تجارتی یا چیزی که به او بخشیده شود.

پس حضرت گفت این از برای شیعه ما حلال است، برای هر که حاضر باشد از ایشان و هر که غائب باشد، برای مرده ایشان و زنده ایشان و هر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، پس آنچه گفتی بر ایشان حلال است، و بخدا سوگند که حلال نیست اینها مگر برای کسی که ما از برای او حلال کنیم، و نه بخدا سوگند نداده‌ایم احدی را امانی، و نیست نزد ما برای احدی عهدی، و نیست برای احدی نزد ما پیمانی.

و در کتاب علل الشرایع و کتاب تهذیب و کتاب استبصار به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده‌اند عن أبی جعفر علیه السلام قال قال أمیر المؤمنین علیه السلام: هلك الناس فی بطونهم و فروجهم، لانهم لم یؤدوا الینا حقنا، ألا و ان شیعتنا من ذلك و أباءهم فی حل «۱».

یعنی: امام محمد باقر علیه السلام گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هلاك شدند مردم به سبب شکمهای خود و فرجهای خود، زیرا که ایشان ادا نمی‌کنند به سوی ما حق ما را، و به درستی که شیعه ما از این و پدران ایشان در حلال بوده‌اند، یعنی بر ایشان حلال است.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۷۹

و در کلینی و تهذیب و استبصار و علل الشرایع به سند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است قال قال أبو عبد اللّه علیه السلام: أتدری من أین دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا أدری جعلت فداك.

قال: من قبل خمسنا أهل البیت، الا شیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم و لمیلادهم «۱».

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: آیا میدانی از کجا داخل شد بر مردم زنا کردن؟ پس گفتم: نمی‌دانم فدای تو گردم. گفت: از جهت خمس ما اهل بیت مگر شیعه ما که پاکیزه‌ترین خلق‌اند، پس به درستی که آن حلال کرده شده است از برای

ایشان و از برای متولد شدن ایشان که حلال زاده باشند.

و ایضا در تهذیب به سند صحیح از فضیل روایت کرده است عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: من وجد برد حبنا علی کبده، فلیحمده اللّه علی أول النعم، قال قلت: جعلت فداك ما أول النعم؟

قال: طیب الولادهٔ، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: قال أمیر المؤمنین علیه السلام لفاطمهٔ علیها السلام: احلی نصیبک من الفیء لاباء شیعتنا لیطیبوا، ثم قال أبو عبد اللّه علیه السلام: انا أحللنا امهات شیعتنا لا بائهم لیطیبوا «۲».

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت هر که بیابد سردی و لذت دوستی ما را بر جگر خود، پس حمد کند خدا را بر اول نعمتها.

فضیل گفت: گفتم فدای تو شوم کدام است اول نعمتها؟

گفت: پاکیزگی ولادت یعنی حلال زادگی، پس گفت ابو عبد اللّه علیه السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام مر فاطمه را علیها

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۰

السلام که حلال گردان بهره خود را از غنیمت و فایده‌ها که از تو است برای پدران شیعه ما، پاك و پاکیزه شوند از حرام زاده بودن، پس ابو عبد اللّه علیه السلام گفت: به درستی که ما حلال کردیم مادران شیعیان خود را برای پدران ایشان تا پاکیزه شوند یعنی حلال زاده باشند.

و علی بن ابراهیم در تفسیر به سند معتبر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کسی که مخالف شما است در دین هر چند عبادت کند و جهد کند در عبادت از اهل این آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. عامِلَةٌ ناصِبَةٌ. تَصْلی ناراً حامِیَةً» یعنی روی چند در روز قیامت ترسناك و خوار باشند که در دنیا عمل می‌کرده باشند و تعب می‌کشیده باشند در عبادت بر افروزند آتشی را بسیار گرم «۱».

و در کلینی و ثواب الاعمال چندین حدیث به این مضمون روایت شده است در تفسیر این آیه «۲».

و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج با رسول خود صلی اللّه علیه و آله خطاب کرد که ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا مانند مشك پوسیده شود و چون به نزد من آید اعتقاد به امامت یکی از امامان نداشته باشد او را در بهشت خود جا ندهم «۳».

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۱

که انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام و خلفای او علیهم السلام نماید همیشه در جهنم خواهد بود و از اهل این آیه است «بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «۱».

و کلینی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه روایت کرده است که اگر انکار کند امامت امیر المؤمنین علیه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود «۲».

و در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس‌اند که سخن نمی‌گوید با ایشان خدا در روز قیامت و نظر رحمت به سوی ایشان نمی‌افکند و عمل ایشان را نمی‌پسندد و از برای ایشان است عذاب الیم: کسی که دعوی کند امامت امامی را که از جانب خدا امام نباشد، و کسی که انکار کند امامت امامی را که از جانب خدا امام باشد، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست «۳».

و در معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام حمران را گفت که ریسمان بکش در میان خود و اهل عالم هر که مخالف تو باشد در این دین که داری پس او زندیق است، هر چند فرزند محمد و علی و فاطمه باشد صلوات اللّه علیهم أجمعین.

و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را علمی و نشانه‌ای گردانیده است در میان خود و میان خلق خود، و میان او و خلقش نشانه‌ای به غیر آن حضرت نیست، پس هر که متابعت او کند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۲

مؤمن است، و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرک است «۱».

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین کنند جمیع اهل زمین هر آینه خدا همه را داخل جهنم کند ۲.

و در محاسن برقی روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود: ترک کنندگان ولایت علی علیه السلام که انکار فضل او می‌نمایند و معاونت دشمنان او می‌کنند بیرون‌اند از اسلام اگر بر این اعتقاد بمیرند «۳».

و در اکمال الدین به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که بمیرد و اعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده است مردن جاهلیت و کفر و شرک و ضلالت «۴».

و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند در امام زمان خود پس به تحقیق که کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است «۵».

و شیخ طوسی در امالی به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که در روز قیامت بیاید با اعتقاد به امامت امام جائری که از جانب خدا نیست، و انکار امامت ما کند هر آینه حق تعالی او را سرنگون در آتش اندازد «۶».

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۳

و ایضا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که اگر بنده‌ای بیابد در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا این را از او قبول نکند تا خدا او را ملاقات کند با ولایت من و ولایت اهل بیت من «۱».

و در علل الشرایع به سند صحیح روایت کرده است که داود ابن فرقد از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه می‌گوئی در کشتن ناصبی؟ فرمود: خونش حلال است، و می‌ترسم که تو را به عوض او بکشند، اگر توانی که دیواری بر سر او بگردانی یا او را در آبی غرق کنی که کسی بر تو گواهی ندهد که او را کشته‌ای بکن. داود گفت: چه می‌فرمائی در مالش؟ فرمود: مالش را تلف کن تا توانی «۲».

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که شریک گرداند با امامی که از جانب خدا است امامی را که از جانب خدا نیست و مشرک است «۳».

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۵

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله کفارات

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیرة الوری.

اما بعد:

کفاره بر دو نوع است:

اول: کفارات احرام حج و عمره،

و آنها را در رساله حج بیان کرده‌ام:

دوم: سایر کفارات است

اشاره

و آنها بسیار است، بعضی متفق علیه، و بعضی مختلف فیه، و بعضی واجب، و بعضی سنت، و بعضی به ترتیب، و بعضی به تخییر، و همه را با یک دیگر بر سبیل اجمال برای طالبان ادراک سعادات ابدی، و محصلات نجات عقوبات اخروی بیان می‌نماید:

اول: کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان است،

و آن واجب می‌شود به خوردن و آشامیدن چیزی که خوردن و آشامیدن آن متعارف و معتاد باشد اتفاقا، و در غیر معتاد خلاف است، و اشهر و اقوا وجوب است، و به جماع کردن در قبل زن اتفاقا و در دبر زن علی الاقوی، و به باقی ماندن بر جنابت عمدا تا طلوع صبح علی الاقوی.

و به خوابیدن با جنابت بی‌نیت غسل تا صبح علی الاحوط، و به خوابیدن بعد از بیدار شدن یک مرتبه یا زیاده تا صبح علی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۸۸

الاحوط، و به رسانیدن غبار غلیظ به حلق بنا بر قول جمعی، و به طلب منی کردن و دست بازی کردن یا مکرر نظر کردن به زنی تا منی بیاید علی الاحوط، و به قی کردن عمدا بنا بر قول بعضی، و به حقنه کردن و شاف عمد کردن بنا بر قول بعضی.

و به دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام بنا بر قول بعضی، و به سر فرو بردن عمدا در آب بنا بر قول بعضی.

هر گاه یکی از این امور را به عمل آورد عمدا و مسأله داند کفاره باید داد، در بعضی اجماعا و در بعضی احتیاطا، و اگر از روی سهو باشد کفاره ندارد، و اگر مسأله نداند در کفاره خلاف است، و احوط کفاره است.

و اگر افطار به حلال باشد کفاره یک بنده آزاد کردن، یا دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن است، و بعضی به ترتیب قائل شده‌اند، یعنی اگر قادر باشد بر بنده آزاد کردن آن مقدم است، و الا دو ماه روزه، و اگر از این نیز عاجز باشد شصت مسکین را طعام بدهد.

و اگر افطار به حرام کرده باشد، مانند شراب و لحم خنزیر و مال مغصوب دانسته و زنا و لواط، بعضی از علما قائل شده‌اند که هر سه کفاره بر او واجب می‌شود، و بعضی مانند افطار به حلال می‌دانند، و اول احوط است.

دوم: هر گاه در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال افطار کند،

مشهور آن است که کفاره واجب است، و بعضی سنت می‌دانند، و اشهر و اقوا آن است که کفاره طعام دادن ده مسکین است. و اگر عاجز شود سه روز روزه می گیرد، و بعضی مخیر میان این دو می‌دانند، و بعضی کفاره قسم، و بعضی کفاره افطار ماه رمضان لازم می‌دانند.

سوم: کفاره ظهار است

که کسی با زن خود بگوید: أنت علی کظهر أمی. یعنی: تو بر من مانند پشت مادر منی یا خواهر یا سایر محارم علی الاشهر. اگر این را بگوید در وقتی که زن حائض نباشد، و در آن طهر با او جماع نکرده باشد، و در حضور دو عادل بگوید، اگر خواهد جماع کند، باید که کفاره بدهد، و اگر بدون کفاره جماع کند، دو کفاره بر او واجب می‌شود بنا بر مشهور. و کفاره یک بنده آزاد کردن است، و اگر عاجز باشد دو ماه پیاپی روزه داشتن، و با عجز شصت مسکین اطعام کردن.

چهارم: کفاره ایلا است،

یعنی قسم بخورد که زوجه دائمه خود را چهار ماه یا زیاده وطی نکند و زن او را به نزد حاکم شرع برد، و حاکم حکم کند که او را طلاق بگوید یا وطی کند و اختیار وطی نماید، باید که کفاره بدهد، و کفاره‌اش کفاره قسم است که بعد از این مذکور می‌شود ان شاء اللّه.

پنجم: کفاره مخالفت قسم است،

به آن که قسم خورد به اسمای مقدسه خدا بر گردن فعلی که ترکش رجحان نداشته باشد، یا نکردن فعلی که فعلش رجحان نداشته باشد، و مخالفت آن قسم نماید. و کفاره‌اش آن است که یک بنده آزاد کند، یا ده مسکین را اطعام، و اگر از هر دو عاجز شود سه روز پیاپی روزه بدارد.

ششم: کفاره مخالفت نذر است،

به آن که نذر کند فعل امری را که راجح باشد، یا ترک امری را که مرجوح باشد و مخالفت نماید. و کفاره‌اش بعضی گفته‌اند مانند کفاره قسم است.

و بعضی گفته‌اند مانند کفاره افطار ماه رمضان است یک بنده آزاد کردن، یا دو ماه روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن. و بعضی گفته‌اند که اگر نذر تعلق به روزه داشته باشد، کفاره افطار

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۰

ماه رمضان است، و اگر تعلق به غیر روزه داشته باشد، کفاره‌اش کفاره قسم است، و این قول خالی از قوتی نیست، و أحوط کفاره ماه رمضان است مطلقا.

هفتم: کفاره عهد است

که با خدا کرده باشد که امر راجحی یا غیر مرجوحی را به عمل آورد، یا ترک کند امر غیر راجحی یا مرجوحی را و مخالفت آن عهد نماید. و در کفاره‌اش مانند کفاره نذر خلاف است، و احوط آن است که در نذر مذکور شد.

هشتم: قسم خوردن به عنوان بی‌زاری از خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام است،

و در حرام بودن چنین قسمی خلافی نیست، و لیکن در وجوب کفاره به چنین قسمی یاد کردن خلاف است. بعضی گفته‌اند که کفاره‌اش کفاره ظهار است، اول بنده آزاد کردن، و با عجز از آن دو ماه روزه داشتن، و با عجز از آن شصت مسکین اطعام کردن، و اگر عاجز شود سه روز متوالی روزه بدارد. و بعضی گفته‌اند کفاره‌اش کفاره نذر است.

و ابن بابویه گفته است سه روز روزه بدارد و ده مسکین را طعام بدهد. و بعضی گفته‌اند گناه کرده است و کفاره ندارد.

و در حدیث صحیح وارد شده است که صفار به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نوشت که مردی سوگند یاد کرد به بیزاری از خدا و رسول و مخالفت کرد، توبه و کفاره او چیست؟

حضرت فرمودند: ده مسکین را طعام می‌دهد، هر مسکینی را یک مد، و طلب آمرزش می کند از خدا «۱».

و بعضی از علما به این مضمون قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست.

و أیضا خلاف کرده‌اند که این کفاره برای اصل سوگند خوردن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۱

است یا برای مخالفت سوگند کردن است، و باید که چنین سوگندی یاد نکند و اگر بکند به محض سوگند عمل به قول اول بکند، اگر چه ظاهر آن است که عمل به روایت مجزی است.

نهم: بعضی از علما قائل شده‌اند که زنی که در مصیبت موی سر خود را ببرد، کفاره افطار ماه رمضان می‌دهد

به ترتیب بر قول بعضی، و بر تخییر بر قول بعضی. و بعضی گفته‌اند گناه دارد و کفاره ندارد. و روایتی شده است که کفاره افطار ماه رمضان لازم است. و احوط عمل به روایت است.

دهم: هر گاه زنی در مصیبت موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد یا مردی جامه خود را در مرگ فرزند خود یا زوجه خود چاک کند، کفاره قسم لازم می‌شود

بنا بر قول بعضی، و روایتی بر این مضمون وارد شده است و احوط است هر چند وجوب ثابت نیست.

یازدهم: مردی که زن متعه یا کنیز خود را در ایام حیض جماع کند در قبل، بعضی کفاره واجب دانسته‌اند

و بعضی سنت، و مشهور میان علما آن است که اگر در اول حیض باشد یک اشرفی تصدق می کند، و در وسط حیض نیم اشرفی، و در آخر حیض ثلث اشرفی، و احوط عدم ترک کفاره است.

دوازدهم: کسی که به خواب رود و نماز خفتن نکرده باشد تا نصف شب بگذرد، بعضی گفته‌اند که واجب است که آن روز را روزه بدارد،

و اشهر استحباب است، و بعضی عامد و ناسی را نیز ملحق کرده‌اند، و مشهور آن است که بر تقدیر وجوب اگر روزه ندارد گناه کرده است و کفاره ندارد، و بعضی لازم دانسته‌اند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۲

کفاره ماه رمضان، و این قول ضعیف است، و احوط آن است که یک روز قضا بگیرد

سیزدهم: کفاره قتل عمد است که دانسته کسی را بکشد،

یا کاری که غالبا کشنده باشد نسبت به کسی واقع سازد و او کشته شود کو قصد کشتن نداشته باشد، کفاره‌اش آن است که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد، و شصت مسکین را طعام دهد.

چهاردهم: کفاره قتل است که کسی را به نادانی بکشد با آن که قصد قتل نداشته،

و کاری کند که غالبا کشنده نباشد و او کشته شود، مانند آن که طفلی را برای تأدیب بزنند و او به‌میرد، یا تیری بسوی آهوئی بیندازد و به شخصی خورد و کشته شود، یا در راه کسی بخورد و او بیفتد و بمیرد.
و اگر خود مباشر قتل نباشد و کاری کند که آن سبب قتل شود، مثل آن که چاهی در راهی بکند، و کسی در آن چاه بیفتد و بمیرد، یا سنگی بر سر راهی بگذارد و باعث قتل کسی شود، مشهور آن است که کفاره لازم نمی‌شود هر چند دیه لازم شود.
و کفاره‌اش بنده آزاد کردن است، و بعد از عاجز شدن از آن دو ماه متوالی روزه داشتن، و بعد از عجز از آن شصت مسکین طعام دادن است.

پانزدهم: اگر کسی زنی را در عده دیگری تزویج کند،

می‌باید از آن زن مفارقت کند، و به قول بعضی از علما پنج صاع آرد تصدق می‌کند، و احوط آن است که اگر زن دیگری را عقد کند نیز این کفاره را بدهد یا پنج درهم تصدق کند.

شانزدهم: کسی که مملوک خود را زیاده از حد شرعی بزند،

بعضی از علما گفته‌اند موافق بعضی از روایات واجب است که آن
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۳
مملوک را به کفاره آن عمل آزاد کند، و این احوط است. و اگر او را بکشد به عمد کفاره جمع می‌دهد، و اگر به خطا بکشد کفاره قتل خطا می‌دهد، و واجب است که قیمت آن غلام را تصدق کند بنا بر مشهور.

هفدهم: کسی که روزه ماه رمضان را افطار کند به سبب بیماری،

اگر تا ماه رمضان دیگر بیمار باشد اشهر و اقوا آن است که قضا ساقط می‌شود، و برای هر روز یک مد یا دو مد طعام می‌دهد علی الخلاف، و بعضی گفته‌اند قضا می‌کند. و ابن جنید رحمه اللّه گفته است احتیاطا هر دو را می‌کند.
و اگر در ما بین دو رمضان آزارش بر طرف شود و قادر بر روزه باشد و بدون عذری تأخیر کند تا آن که ماه رمضان دیگر بیاید، اشهر و اقوا آن است که بعد از ماه رمضان هم قضا می‌کند، و هم برای هر روز یک مد یا دو مد می‌دهد. و بعضی کفاره را واجب ندانسته‌اند.
و بعضی گفته‌اند کفاره در صورتی است که عزم بر قضا نداشته باشد، اگر عازم بر قضا باشد و بعد از تنگ شدن وقت بیماری یا عذر دیگر عارض شود قضا باید کرد و کفاره لازم نیست، و قول اول قوی‌تر است.

هجدهم: نوادر کفارات است.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کفاره عمل سلطان قضای حوائج مؤمنان است، و کفاره به سبب آن است که برای آن شخصی که او را غیبت کرده است استغفار کند.

و کفاره مجلس آن است که چون از مجلس برخیزد بگوید:
«سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۴
رَبِّ الْعالَمِینَ» و کفاره خنده آن است که بگوید: «اللهم لا تمقتنی» یعنی: خداوندا مرا دشمن مدار و بر من غضب مکن.

و اما احکام کفارات مذکوره،

اول: هر گاه بنده باید آزاد کرد در کفاره قتل می‌باید آن بنده مؤمن باشد

و در باقی کفارات خلاف است، و احوط رعایت ایمان است. و در کفاره قتل احوط آن است که بالغ باشد، و در غیر آن مرد و زن و بالغ و نابالغ مجزی است.
و باید که آن بنده کور و صاحب خوره و زمین‌گیر نباشد، و مولی جراحتی به او نرسانیده باشد که موجب عتق او باشد. و بعضی گفته‌اند که باید خصی و لال و کر نباشد و ولد الزنا نباشد، و مشهور آخر است، و احوط ترک است، و غلام گریخته را مشهور آن است که آزاد می‌توان کرد تا علم به مرگش بهم نرسد، و بعضی شرط کرده‌اند که خبری از او رسد، و بعضی شرط کرده‌اند که ظن حیات او باشد.

دوم: در کفاره مرتبه، تا از بنده آزاد کردن عاجز نشود به روزه منتقل نمی‌شود

و هر جا که روزه دو ماه باشد می‌باید متوالی بگیرد، و توالی به یک ماه و یک روز که متصل بگیرد به عمل می‌آید، به این معنی که اگر بعد از آن بدون عذر افطار کند نباید از سر بگیرد، و آیا تفریق جایز است بی‌عذری یا حرام است؟ اول اظهر است و ثانی احوط.
و اگر پیش از یک ماه و یک روز بی‌عذر افطار کند از سر می‌گیرد، و اگر به عذری باشد مانند حیض و نفاس و بی‌هوش و دیوانگی و بیماری و سفر ضروری، بعد از زوال عذر بنامی گذارد و تمام می‌کند، و همچنین اگر مجبور شود در افطار روزی بنا بر
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۵
اقوا. و هر جا که کفاره دو ماه متوالی باشد، اگر کفاره دهنده بنده باشد یک ماه پی‌درپی می‌گیرد علی الاقوی.

سوم: هر جا که اطعام لازم شود مشهور آن است که به هر یک آن‌قدر طعام بخوراند که سیر شود،

و بهتر آن است که نان خورشی با نان ضم کند، مانند خرما یا گوشت یا سرکه. و بعضی گفته‌اند می‌باید چاشت و شام هر دو به هر مسکین بخوراند آن قدر که سیر شوند، و احوط این است اگر چه اظهر آن است که به یک وقت اکتفا توان نمود.
و اگر خواهد طعام را به مسکین می‌توان داد، و در مقدار آن خلاف است، بعضی یک مد گفته‌اند، و بعضی دو مد، و احوط دو مد است، و احوط آن است که با آن نان خورشی نیز بدهد، چنانچه بعضی واجب دانسته‌اند، و در طعام دادن کوچک و بزرگ تفاوت نمی‌کند، احوط آن است که حصه اطفال را به ولی شرعی ایشان بدهد، و اگر طعام خوراند ظاهرا صغیر و کبیر را با هم تواند ضم

کرد، و اگر دو طفل را به جای یک مرد حساب کند احوط است.

و در یک کفاره دو حصه را به یک مسکین نمی‌توان داد، مگر آن که مستحق یافت نشود، و احوط آن است که تا ممکن باشد به غیر مؤمن ندهد، و به پریشان بسیار پریشان بدهد که مسکین بر او صادق باشد، و مد چهار یک صاع است، و صاع یک من تبریز و چهارده مثقال و ربع است بنا بر مشهور، و چون در احادیث اختلافی در تحدید صاع و مد هست احوط آن است که به جای دو مد نیم من شاه تقریبا بدهد.

چهارم: در جائی که کسوت باید داد، در زن پیراهن و مقنعه با هم مجزی است،

و در مرد بعضی به یک جامه مانند پیراهن اکتفا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۶

کرده‌اند، و بعضی دو جامه لازم می‌دانند، و بهتر آن است که پیراهن و قبا بدهد یا قبا و بالاپوش، و بهتر آن است که نو باشند، و جامه طفل را بهتر آن است که به رخصت ولی بر او به پوشاند.

پنجم: هر گاه از عتق رقبه عاجز شود و شروع کند در روزه، و بعد از آن قادر شود بر بنده آزاد کردن روزه او را مجزی است،

و بهتر آن است که ترک کند روزه را و بنده آزاد کند، خصوصا هرگاه کمتر از یک ماه و یک روز روزه داشته باشد.

و جمعی از اصحاب قائل شده‌اند که هر گاه بر کسی دو ماه متوالی روزه واجب شود و عاجز باشد از گرفتن آن هجده روز روزه می‌دارد، و اگر نتواند برای هر روز مدی از طعام، و اگر نتواند استغفار می کند، و اشهر و اقوا آن است که از هر کفاره که عاجز شود استغفار بدل آن می‌شود، مگر کفاره ظهار که بعضی گفته‌اند که تا کفاره ندهد وطی زن بر او حلال نمی‌شود هر چند عاجز باشد، و اگر بعد از عجز و استغفار بر کفاره قدرت بهم رساند احوط آن است که باز کفاره را به عمل بیاورد.

به اینجا ختم کردم رساله را و الحمد للّه اولا- و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین، و کتبه مؤلفه الحقیر محمد باقر بن محمد تقی فی شهر صفر ختم بالخیر و الظفر لسنهٔ احدی و تسعین بعد ألف.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۳۹۷

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله صغیره آداب حج

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه رب العالمین و الصلاهٔ علی أشرف الانبیاء و المرسلین محمد و عترته الطیبین الطاهرین.

اما بعد: این رساله‌ایست مختصر در بیان واجبات حج و عمره و برخی از مستحبات هر دو، و آن مشتمل است بر مقدمه و سه فصل:

مقدمه در بیان شرائط حج و عمره است و افعال این هر دو بر سبیل اجمال

اشاره

بـدان ایدك اللّه تبارك و تعالی که حج و عمره واجب است بر کسـی که بالغ و عاقل و آزاد بوده باشد، و او را توشه‌ای باشد مقدار رفتن و برگشـتن میانه حال، و راحله‌ای که توانائی برداشـتن او داشـته باشـد، اگر چه الاغ گوش و دم بریـده باشـد، زاید بر قرضـها و خرج عیال واجب النفقه تا وقت برگشتن.

و متمکن بوده باشد از رفتن، به آن که بیمار نباشد بیماری که بر راحله نتواند نشست، و دشمنی نباشد در راه که خوف بر نفس

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۴

یا مال از او بوده باشد. و اگر مدفوع نشود دشـمن مگر به دادن مال، اشـهر میان علما آن است که واجب است رفتن و دادن مال، اگر قدرت بر آن داشته باشد.

و آنچه از حج به اصل شرع به سبب این شرائط بر مکلف واجب می‌شود یك حج است، و آن را حج اسلام می‌گویند، و گاه هست که واجب می‌شود به نذر و عهد و یمین و استیجار و افساد.

و اما افعال عمره تمتع:

پس آن احرام است به عمره و پوشـیدن دو جـامه احرام، و گفتن تلبیه، و طواف خـانه کعبه، و دو رکعت نمـاز طواف، و سـعی میـان صفا و مروه، و تقصیر، و بعضی را گمان است که اگر با این عمره طواف نسا بکند احوط است، و ظاهرا در کار نیست.

و افعال حج تمتع:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه، و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و ذبـح یا نحر، و حلق یا تقصـیر، و طواف خانه کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سـعی میان صـفا و مروه، و طواف نسـاء، و دو رکعـت نمـاز طـواف نسـاء، و در منـا بـودن دو شـب یـا سه شب، و در هر روز رمی جمره اولا ـو وسـطا و عقبه کردن به تفصیلی که خواهد آمد.

و افعال عمره مفرده:

احرام است، و پوشـیدن دو جـامه احرام، و تلبیه، و طواف، و دو رکعت نمـاز طواف، و سـعی، و حلق یـا تقصـیر، و طواف نسـاء و دو رکعت نماز طواف نساء.

و افعال حج افراد:

احرام است به حج، و پوشیدن دو جامه احرام،، و تلبیه و وقوف عرفات، و به شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمره عقبه، و حلق یا تقصیر، و طواف

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۵

زیارت، و دو رکعت نماز طواف و سعی، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء، و سه شب یا دو شب بودن در منا، و در هر روز رمی جمار ثلاث کردن.

و افعال حج قران

همین است، و لیکن در وقت احرام هدی میراند و آن را اشعار یا تقلید می‌کند، و در منا روز عید می‌کشد آن را.

و حج تمتع بر کسی واجب است که میان او و مکه شانزده فرسخ یا بیشتر بوده باشد، و اگر کمتر بوده باشد قران یا افراد واجب است.

فصل اول در آداب است

می‌باید که چون کسی خواهد که به سفر مکه روانه شود قطع معاملات خود بکند، و حق مردمان را به ایشان به رساند. و روز شنبه یا سه‌شنبه یا پنج‌شنبه متوجه سفر شود، و رفیق صالح بهم رساند، و خلق خود را نیکو کند زیاده بر حضر، و توشه خود را بذل کند به رفقا، و بخل نورزد، و اسراف نکند.

و چون متوجه شود تصدق بکند، و بر در خانه به‌ایستد، و سوره حمد بخواند از پیش روی و از دست راست و از دست چپ، و همچنین آیهٔ الکرسی بخواند از سه طرف، پس معوذتین بخواند به همین دستور، و کلمات فرج را بخواند.

پس نیت کند که متوجه حج بیت اللّه الحرام می‌شوم از برای ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج اسلام حج تمتع از جهت رضای خدا.

و باید که در وقت روانه شدن تحت الحنک بسته باشد، و با وضو

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۶

باشد، و عصای بادام تلخ در دست گیرد، و چون پا در رکاب آورد بگوید بسم اللّه الرحمن الرحیم و اللّه أکبر. و باید که دو رکعت نماز بکند در هر منزلی، هم در وقت فرود آمدن و هم در وقت بار کردن.

و باید که هر چه صرف کند در راه خوشحال باشد، بلکه هر چه بر سر او آید از بلاها و مصیبتها در مقام رضا و خوشنودی باشد، و آن را علامت قبول حج خود داند.

و باید که با حضور قلب باشد، و بیاد حق سبحانه و تعالی باشد در هر حرکتی و سکونی، که آن روح عبادت است، و نزد خود محقق سازد که این سفر شبیه به سفر آخرت است، و تفکر کند که این سفر با این کمی این قدر تهیه می‌خواهد، پس تهیه سفر آخرت با آن درازی در خور آن می‌باید. و بداند که اگر در این سفر اندکی تقصیر می‌کند خود را در معرض تلف و هلاک در می‌آورد، یا در راه محتاج خلق خواهد شد. و همچنین در آن سفر اگر تقصیری کند مورث ندامت ابدی و عذاب سرمدی خواهد گردید.

و منقول است از حضرت ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آن حضرت فرمود: چون اراده حج کنی باید که دل خود را مجرد سازی از جهت حق سبحانه و تعالی از هر چه تو را مشغول سازد و حجاب تو باشد، و کارهای خود را همگی به خالق خود گذار، و توکل بر او کن در همه حالات خود از حرکات و سکنات، و تسلیم شو نزد قضا و قدر الهی.

و وداع کن دنیا و راحت دنیا و خلق را، و بیرون آر از هر حقی که بر تو لازم است از مردمان و به ایشان برسان، و اعتماد مکن بر توشه و راحله و مصاحبان و قوت جوانی و مال خود که مبادا اینها و بال تو شوند، به درستی که هر کس دعوی طلب رضای الهی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۷

می‌کند و اعتماد بر غیر او می‌نماید حق سبحانه و تعالی همه را و بال و دشمن او می‌گرداند، تا بداند که او را قوتی و حیله‌ای نیست و نه دیگری را، مگر به عصمت الهی و توفیق او.

پس استعداد این سفر چنین بکن که امید برگشتن نداشته باشی، و نیکو مصاحبت کن با رفیقان، و مراعات کن اوقات نماز واجب را که همه را در اوقات خود با شرایط و ارکان و خضوع و خشوع بجا آوری. و همچنین سنتها را نیز بجا آوری، و هر چه بر تو لازم است از آداب، و تحمل و بردباری، و صبر و شکیبائی، و شکر الهی، و شفقت بر خلق خدا و جوان مردی، و توشه خود را اتیان کردن بر دیگران، در همه اوقات رعایت بکن.

پس چون خواهی که غسل احرام کنی، باید که به آب توبه خالص گناهان خود را به شوئی، و با دو جامه احرام جامه صدق و صفا و خشوع و خضوع در پوشی، و چون احرام گیری احرام کن بر خود هر چه تو را از یاد حق سبحانه و تعالی باز می‌دارد، و حجاب تو است از طاعت الهی.

و چون لبیک گوئی اجابت کن خداوند خود را در آنچه تو را به آن خوانده است از صدق و صفا و اخلاص و چنگ در زدن به عروة الوثقای محبت او.

و چون طواف کنی طواف کن به دل با ملائکه در دور عرش، چنان که با مؤمنان طواف می‌کنی در دور خانه. و باید که دلت متوجه جناب مقدس الهی باشد.

و چون سعی میانه صفا و مروه می‌کنی و می‌دوی باید که آرزوی خود را از خود دور سازی، و بری شوی از حول و قوت خود، و بیرون آئی از غفلت و لغزشهای خود.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۸

و چون بیرون می‌روی به منا آرزو مکن آنچه را روا نیست آرزو کردن، و استحقاق آن نداری.

و چون به عرفات روی اعتراف به گناهان خود بکن، و تازه کن عهد خود را نزد حق سبحانه و تعالی، به اقرار به وحدانیت او و تقرب به سوی او، و پاکیزه ساز عهد خود را، و از نقض عهد بترس چون به مشعر الحرام در آئی، و چون به کوه مشعر الحرام بالا روی روح خود را به سوی ملا اعلا بالا بر.

و چون قربانی می‌کنی هواهای نفسانی و آرزوهای شیطانی را بکش، و چون سنگ ریزه‌ها افکنی شهوات نفس و خست و دناءت و بدیهای او را بینداز، و چون سر تراشی عیبهای ظاهر و باطن خود را بتراش و از خود زائل گردان.

و چون داخل حرم شوی داخل شو در امان الهی و حمایت او و ستر او از متابعت هواهای خود، و چون دور خانه کعبه گردی باید که در خاطر خود در آوری بزرگی صاحب خانه را، و بدانی جلال و عظمت و پادشاهی او را، و چون خود را به حجر الاسود به مالی باید که راضی شوی به قسمت او، و خاضع شوی نزد عزت او.

و چون طواف وداع کنی غیر حق تعالی را وداع کن، و چون در صفا ایستی صاف گردان روح خود را و سر خود را از جهت لقای حق سبحانه و تعالی در روز قیامت، و چون به مروه در آئی باید که ملاحظه نمائی که منظور نظر اوئی، و علم او شامل حال تو است،

و بر شرط این حج مستقیم باش، و وفا کن به عهدی که با خداوند کرده‌ای در روز الست، و عهدهای او را تا روز قیامت بر خود واجب گردان.

و بدان که حق سبحانه و تعالی حج را واجب نگردانید و از جمیع

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۲۹

طاعات آن را برنگزید به آن که اضافه به خود کرد و فرمود «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» مگر از جهت استعانت به این اهوال بر موت و قبر و بعث و قیامت و بهشت و دوزخ، به سبب مشاهده مناسک حج از اول تا به آخر مر صاحبان عقل و خرد را، تمام شد کلام معجز نظام آن حضرت «۱».

و این کلمات مشتمل است بر معارف و حقایق بسیار، پس باید که مؤمنان در هر یک از این سخنان تأمل بکنند، تا حق سبحانه و تعالی ابواب فضل خود را به روی ایشان مفتوح گرداند، و اللّه تعالی یعلم.

فصل دوم در افعال عمره تمتع است

اول: احرام است،

اشاره

و آن عبارت است از این که خود را بدارد و عزم نماید بر ترک کردن چیزهائی که خواهد آمد تا وقتی که محلل به فعل آید، پس باید که آن چیزها را بداند تا تواند نیت کردن، و چون از برای احرام شارع جائی چند مقرر فرموده است باید که آن جاها را نیز بداند.

بدان که میقات اهل عراق عقیق است، و بهتر آن است که احرام را تأخیر نکند به ذات عرق که اکنون میقات مدینه است که در صحت آن خلافی هست، و بعضی از احادیث دلالت می‌کند بر آن که از آنجا احرام بستن جایز نیست، بلکه از منزل پیش‌تر که مسما است به برکه شریف احرام بگیرد، و اگر مکاریان توقف نکنند در راه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۰

احرام بگیرد.

و میقات اهل مدینه مسجد شجره است، و در حال اضطرار جحفه است، و میقات اهل مغرب و شام و مصر جحفه است، و میقات اهل یمن یلملم است، و میقات اهل طائف قرن المنازل است.

و کسی که خانه‌اش به مکه نزدیک‌تر است از میقات، میقات او خانه او است، و اگر از راهی رود که به یکی از این مواقیت نرسد، مانند اهل احساء، چون محاذی میقات رسد احرام می‌گیرد بنا بر مذهب بعضی.

و احوط آن است که تا ممکن باشد البته به یکی از مواقیت بروند و احرام بگیرند، و اگر ممکن نباشد از جائی که مشهور است که محاذی است احرام بگیرند، و چون نزدیک حرم برسند تجدید احرام بکنند، و هر کس از راهی رود چون به میقات آن راه رسد از آنجا احرام می‌گیرد، و اگر چه از اهل آن راه نباشد، مثل آن که هر گاه مدینه از راه عراق روند از عقیق احرام می‌گیرند.

و میقات حج تمتع مکه معظمه است، و بهترین آن مسجد الحرام است، و بهترین آن مقام ابراهیم است، یا تحت میزاب.

و میقات عمره مفرده نزدیک‌ترین جاهای حل است به حرم. و بهتر آن است که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم الارام بگیرند، و کودکان را از چاه فخ برهنه کنند.

و اما آنچه واجب است ترک کردن آنها در احرام بیست و پنج چیز است:

اول: صید بر است،

و آن حیوانی است که رام نباشد با آدمیان، و حلال گوشت باشد، و شش چیز حرام گوشت است: شیر، و روباه، و خرگوش، و سوسمار، و موش صحرائی، و خارپشت.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۱

و بعضی گفته‌اند: هر حرام گوشتی که قصد این کس نکند شکار او حرام است، و این احوط است، و حرام است شکار اینها، و خوردن گوشت اینها، و کسی که قصد شکار داشته باشد او را راه نمودن، و اشاره به شکاری کردن، و در بر روی آن بستن. و اگر محرم بکشد شکاری را مانند مردار حرام است بر خودش و بر هر محرمی، و احوط آن است که محل نیز اجتناب کند، چنان که مذهب مشهور میان علما است.

و همچنان که شکار حرام است، جوجه آن حرام است و تخم او نیز حرام است، و شکار ملخ و خوردن آن نیز حرام است در حال احرام، و هر چه شکار دریا است حرام نیست بر محرم، و شکار دریا آن است که تخم و جوجه در دریا کند.

دوم: جماع است و مقدمات آن،

چون عقد کردن از جهت خود یا دیگری، و گواه شدن بر عقد، و بوسیدن زنان، و نظر کردن به زنان به شهوت، یا برداشتن ایشان به شهوت، یا بدن خود را به بدن ایشان مالیدن به شهوت اگر چه حلال او باشد.

سوم: طلب منی کردن است

به دست مالیدن به ذکر، یا به دست بازی کردن و غیر آن.

چهارم: بوی خوش است،

خواه به عنوان بخور کردن و یا بر خود مالیدن و یا بر خود پاشیدن، و یا خوردن چیزی که بوی خوش داشته باشد، و جمعی کثیر از علما گفته‌اند که از بوی خوش مشک و عنبر و زعفران و ورس حرام است، و بعضی عود و کافور را اضافه این چهار کرده‌اند، و احوط اجتناب است از هر بوی خوشی مگر خلوق کعبه و بوی میوه‌ها، و بهتر آن است که وقت خوردن میوه خوشبو دست به دماغ گیرد، و باید اجتناب کند از پوشیدن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۲

جامه‌های خوشبو و بالای آن نشستن و خوابیدن، و احوط آن است که از بوی بدبینی را نگیرد.

پنجم: رخت دوخته است مردان را و هر چه به صورت رخت دوخته باشد،

مانند کپنگ «۱» وزره و غیر آن ولنگ را گره می‌توان زد، و احوط آن است که ردا را که بر دوش می‌اندازد نبندد اگر به گذرانیدن سوزن و خلال باشد، و جایز است همیان بر میان بستن محرم را، و اولی و احوط آن است که زنان نیز رخت دوخته نپوشند اگر چه اشهر و اقوا آن است که جایز است، و اگر مردان را لنگ نباشد بدل آن زیر جامه می‌توانند پوشید.

ششم: سرمه سیاه در چشم کشیدن است،

و همچنین سرمه و داروئی که بوی خوش داشته باشد.

هفتم: نگاه به آینه کردن است به قصد زینت،

و احوط اجتناب است مطلقا هر چند به قصد زینت نباشد، و اگر چه در چیز صافی باشد مانند آب و غیر آن.

هشتم: هر چه پشت پا را به پوشاند مانند موزه و غیر آن،

و جایز است پوشیدن نعل عربی.

نهم: فسوق است،

و آن دروغ گفتن و دشنام دادن و تفاخر نمودن است، و احوط اجتناب است از هر لفظ قبیحی.

دهم: جدال است،

و آن گفتن لا و اللّه و بلی و اللّه است.

یازدهم: کشتن کیک و شپش است و مانند اینها از جانوران بدن،

و جایز است کنه را از بدن انداختن، و احوط آن است که کنه شتر را نیندازند.

دوازدهم: پوشیدن انگشتری از جهت زینت

بنابر اشهر، و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۳
احوط اجتناب است مطلقا.

سیزدهم: پوشیدن زنان است طلا آلت و نقره آلت و سایر زینتها را به قصد زینت،

و احوط اجتناب است از زینتی که به آن عادت نکرده باشد، و اگر زینتی را پوشید که به آن عادت کرده باشد می‌باید که به مردان ننماید خصوصا به شوهرش.

چهاردهم: بر خود مالیدن روغنی است که در آن بوی خوش بوده باشد

بعد از احرام و پیش از احرام نیز هر گاه بوی آن بماند تا بعد از احرام بنا بر مشهور. و همچنین حرام است بر خود مالیدن روغنی که بوی خوش نداشته باشد بعد از احرام در حال اختیار، و جایز است در حال اضطرار، و جایز است خوردن روغنی که بوی خوش داشته باشد.

پانزدهم: ازاله مو است،

خواه انـدک باشـد و خواه بسـیار به هر عنوان که باشد از هر جایی که باشد از بدن، و احوط آن است که در حال وضو تخلیل ریش نکنـد به حدی که مو جدا شود. و همچنان که جایز نیست ازاله موی بدن خود کردن، جایز نیست ازاله موی بدن دیگری کردن اگر چه آن شخص محرم نباشد.

شانزدهم: پوشیدن سر است مردان را،

و احوط آن است که دست بر سر نه نهد، و گل و حنا و غیر آن بر سر نمالد، و چیزی بالای سر نگذارد، و گوش را نیز نه پوشاند، و بهتر آن است که روی خود را نیز نه پوشاند، و اگر از روی فراموشی چیزی بر سر گذارد آن را بیندازد و تلبیه را تازه کند احتیاطا، و جایز است زنان را سر پوشیدن.

هفدهم: سر به آب فرو بردن است مردان را،

و احوط آن است که زنان نیز سر به آب فرو نبرند.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۴

هجدهم: روی پوشیدن است زنان را به نقاب و غیر آن،

و احوط آن است که دست را بر روی نیز نگـذارد، و جـایز است جـامه را از سـر آویختن بر روی تـا سـر بینی. و احوط آن است که چنین بیاویزد که بر روی نخورد.

نوزدهم: در زیر سایه رفتن است در حال راه رفتن مردان را،

مگر در حال ضرورت با کفاره، و در منزل جایز است، و در زیر خیمه و غیر آن بودن.

بیستم: ناخن گرفتن است

در حال اختیار.

بیست و یکم: غسل دادن محرم که مرده باشد به کافور،

و حنوط کردن آن به کافور.

بیست و دوم: بیرون آوردن خون از بدن

در حال اختیار به عنوان فصد کردن، و حجامت کردن، و بدن را خراشـیدن به عنوانی که از بدن خون در آید، یا دندان کندن و غیر آن در حال اختیار بنا بر مذهب مشهور، و بعضی اینها را مکروه می‌دانند، و عمل به قول مشهور احوط است.

بیست و سوم: بریدن درخت و کندن گیاه است محرم و محل را از زمین حرم،

مگر گیاه و درختی که از ملک او روئیده باشد، یا خود کشته باشد.

بیست و چهارم: پوشیدن سلاح و حربه است بی‌ضرورت

بنابر مذهب مشهور و احوط.

بیست و پنجم: حنا گذاشتن است از جهت زینت

بنا بر مذهب جمعی، و احوط اجتناب است اگر چه پیش از حرام بوده باشد هرگاه رنگ آن به ماند تا حال احرام.

اما مکروهات احرام،

اول: احرام بستن در جامه سیاه

و سرخ و زرد تیره و بر بالای این جامه‌ها خوابیدن.

دوم: در جامه چرکین احرام بستن

اگر پاک باشد، و اگر در اثنای احرام چرکین شود مکروه است آن را شستن، مگر آن که نجس شود که شستن احوط است.

سوم: جامه‌های علمدار پوشیدن است.

چهارم: به حمام رفتن است.

پنجم: ازاله چرک از بدن کردن است

در حمام و غیر آن.

ششم: لبیک گفتن است در جواب کسی که او را بخواند

بلکه می‌گوید یا سعد، زیرا که خداوند خود را لبیک می‌گوید، در آن حال می‌باید که دیگری را شریک نگرداند با حق سبحانه و تعالی.

[مستحبات احرام]

و چون خواهد که حج بکند باید که اول ماه ذی القعده موی سر را بگذارد، و احوط آن است که سر را نتراشد، و اگر بتراشد گوسفندی بدهد، و پیش از احرام موی سر و بغل را ازاله کند و ناخن بگیرد و شارب بگیرد، و موی پشت زهار را ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره بگذارد، و چرک بدن را ازاله بکند، و غسل احرام بکند، و بعضی آن غسل را واجب دانسته‌اند، پس احتیاط آن است که تا ممکن باشد ترک نکند.
و به هنگام جامه کندن نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربةً الی اللّه، و چون غسل کند دو جامه احرام را به‌پوشد، و در حال پوشیدن نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در عمره احرام عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربةً الی اللّه.
و در همه نیتها کسی که حج به نیابت دیگری کند نیت کند که این فعل را بجا می‌آورم در عمره اسلام عمره تمتع یا حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجب است بر فلانی به اصالت و بر من به

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۶

نیابت قربهٔ الی اللّه، و یکی از آن دو جامه را لنگ کند و بر میان خود بندد و دیگری را بر دوش اندازد.

پس نماز احرام بگذارد، و سنت است که احرام را عقیب فریضه ظهر بجا آورد، والا عقیب شش رکعت نماز نافله احرام واقع سازد، و در هر رکعت یک سلام بگوید، و اقلش دو رکعت نماز است که در رکعت اول سوره حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، و در رکعت دوم سوره حمد و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ.

و نیت نماز چنین کند که دو رکعت نماز نافله احرام می‌کنم قربهٔ الی اللّه، پس نیت کند که عمره می‌کنم عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، پس نیت کند که احرام می‌کنم به عمره اسلام عمره تمتع، و تلبیات اربع می گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است همه قربهٔ الی اللّه. و اگر کسی نیت نکند احرام او صحیح نیست.

و بهتر آن است که در وقت احرام عبارتی که از اهل بیت صلوات اللّه علیهم منقول است بخواند، و ما در رساله دیگر ذکر کرده‌ایم آن را با آداب احرام و سایر مستحبات، کسی که خواهد باید به آن رجوع نماید

دوم: تلبیه است،

چون از نیت احرام فارغ شود بلافاصله تلبیه بگوید بنا بر مذهب جمعی از علما، و احوط آن است که بعد از آن که به راه افتاد اگر پیاده باشد، یا سوار شود اگر سواره باشد مرتبه دیگر بگوید.

و اشهر در میان علما در تلبیه واجب این عبارت است: لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک. و احوط آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: ان الحمد و النعمهٔ لک و الملک لا شریک لک.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۷

و بهتر آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: لبیک بمتعهٔ بعمرهٔ الی الحج. و اگر تلبیه کبیر را بخواند که در رساله دیگر مذکور است اولا است.

و مستحب است که بلند بگوید بعد از روانه شدن، و مکرر بگوید خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در وقتی که به بلندی بالا رود، یا به سراشیبی رود، یا به سواری رسد.

پس اگر به حج محرم شده باشد مکرر می گوید تا پسین «۱» روز عرفه، و اگر احرام به عمره مفرده گرفته باشد از میقات وقتی که داخل حرم می‌شود قطع تلبیه می‌کند، و اگر از مکه به خارج حرم رفته باشد و احرام گرفته باشد می‌گوید تا وقتی که به‌بیند کعبه را.

و مستحب است که هر گاه احرام به حج از مکه گرفته باشد، چون به ابطح برسد آواز خود را به تلبیه بلند کند، و در حال احرام بگوید: اللهم حلنی حیث حبستنی. و این را نیز بگوید: ان لم تکن حجهٔ فعمرهٔ.

سوم: پوشیدن جامه‌های احرام است،

به آن که یکی را لنگ کند، و می‌باید که از ناف تا زانو را به‌پوشاند موافق قول مشهور، و یکی را ردا کند. و می‌باید که هر دو دوش را به‌پوشاند، یا یک دوش را به آن ردا حمائل کند بنا بر مشهور، و احوط پوشیدن هر دو دوش است، و لازم نیست که همیشه پوشیده باشد.

و شرط است در این جامه احرام که حریر محض نباشد اگر مرد احرام بندد، و پوست و موی حیوانی نباشد که گوشت او را نخورند،

و احوط آن است که زنان نیز حریر محض نپوشند، و احوط آن است که بسیار تنگ نباشد که زیر آن نمایان باشد خصوصا لنگ.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۸

و می‌بایـد که پاک باشد از نجاسات. و احوط آن است که پاک باشد از نجاساتی که در حال نماز معفو است نیز، مثل خون کمتر از درهم، و بهتر آن است که بدن نیز پاک باشد، و جایز است زیاده از دو جامه پوشـیدن، و تبدیل جامه احرام کردن، و لیکن مسـتحب است در جامه‌های اول احرام و طواف کردن. و سنت است که سفید باشد، و از پنبه باشد.

چهارم: طواف است،

اشاره

و مقدمات آن سـنت است، که چون به حرم رسد پیاده شود، و غسل دخول حرم بکند. و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد از روی تواضع و خضوع و خشوع، تا محو کنـد حق سـبحانه و تعالی صـد هزار گناه او را، و بنویسد در نامه اعمال او صد هزار حسنه، و برآورد از جهت او صد هزار حاجت.

و چون خواهـد که داخل مکه شود غسل بکند اگر میسـر شود، و اگر نه بعد از داخل شدن غسل کند، و به آرام دل و تن و تواضع و خشوع داخل شود.

و بعضی گفته‌اند که سنت است که از جهت دخول مسجد الحرام نیز غسل کند.

و چون داخـل مکه شود اذخر بجود تـا دهانش خوشـبو شود، و از در بنی شـیبه داخل مسـجد الحرام شود، و آن محاذی باب السـلام است، بـا کمـال خضوع و خشوع و آرام تن و دل و پای برهنه، و بر در مسـجد بایسـتد و دعاهای منقول را بخوانـد. و چون نظرش به کعبه افتد دعا بخواند، و چون نظرش به حجر الاسود افتد دعا بخواند.

پس چون نزدیک حجر الاسود رسد دسـتها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و صـلوات بفرستد، و بگوید: اللهم تقبل منی. پس دست به حجر الاسود بمالد، و حجر را ببوسد، و اگر نتواند بوسیدن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۳۹

دست بمالـد، و اگر نتوانـد دست رسانیـدن اشـاره کنـد، و دعـای منقول را بخوانـد، و تعظیم حجر الاسود بجا آورد، که آن نزد حق سبحانه و تعالی بزرگ است.

و واجب است که در حال طواف طاهر باشـد از حـدث اکبر، و با وضو باشـد، و طواف سـنت را بی‌وضو می‌توانـد کرد. و احوط آن است که با وضو بکند، و لیکن نماز طواف سنت را بی‌وضو نمی‌توان کرد.

و می‌باید که جامه و بدن او طاهر باشد از نجاسات مطلقا بر مذهب مشهور، و شرط است که مرد ختنه کرده باشد، و احوط آن است که طفل نیز ختنه کرده باشد، و شـرط است بنابر مشهور و احوط آن است که در حال طواف عورتین مرد و جمیع بدن زن مگر روی دستها و پاها پوشیده باشد.

و در طواف هفت چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و در حکم نیت بودن تـا فـارغ شـدن، و بهـتر آن است که چنین نیت کنـد که هفت شوط طواف خـانه کعبه می‌کنم در عمره اسـلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

دوم: واجب است نیت را مقارن اول طواف داشتن.

سوم: واجب است ابتدا به حجر الاسود کردن

به حیثیتی که هیچ زیاده و کم نشود، و احوط آن است که روی به حجر الاسود کند به عنوانی که دست راست او محاذی حجر الاسود باشد، و دعا بخواند، و نیت بکند، و نیت را در خاطر داشته باشد، و بگردد، و چنان کند که جزو مقدم بدنش مقارن جزو اول حجر شود، مانند بینی یا شکم یا انگشت پا، و چون در شوط هفتم به همین جا رسد ترک کند.

چهارم: واجب است که خانه را بر دست چپ گیرد و طواف کند

و کمال ملاحظه کند که در شوط روی به خانه نکند و پشت نکند، و خانه را به دست راست نگیرد، پس اگر هجوم خلق او را بگرداند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۰

باید که از آن جائی که گشته است باز خانه را بر دست چپ گیرد و روانه شود.

پنجم: واجب است داخل کردن حجر حضرت اسماعیل را در طواف که بیرون آن بگردد و داخل آن نشود،

پس اگر داخل حجر شود در اثنای طواف واجب است که آن شوط را بر هم زده باز از حجر الاسود متوجه شود و آن شوط را بجا آورد، و بعضی گفته‌اند که واجب است طواف را از سر گیرد، و دور نیست که اگر این طواف را به عنوان اول تمام کند، و بعد از آن طوافی از سر گیرد احتیاطا بهتر باشد.

ششم: واجب است هفت شوط بر دور کعبه معظمه گشتن.

هفتم: واجب است که طواف میان خانه و مقام حضرت ابراهیم باشد،

به این معنی که از هیچ جانب از این قدر دورتر نشود، و طرف حجر اسماعیل نیز احتیاط آن است که از خانه حساب کنند نه از دیوار حجر، اگر چه ظاهر آن است که اگر از دیوار حجر مسافت را حساب کنند خوب باشد.

و واجب است که در حال طواف از خانه بیرون باشد، پس اگر طواف بر شادروان کعبه کند صحیح نیست بنا بر مذهب جمعی، و آن قدری است از کعبه که بیرون افتاده است متصل به کعبه.

و همچنین احوط آن است که در حال طواف دست بر دیوار کعبه نمالد، و اگر دست بمالد در حال دست مالیدن حرکت نکنند تا دست خود را به نزد خود آورد، و بعد از آن روانه شود، و همچنین جایز نیست طواف کردن بالای دیوار حجر اسماعیل، چنان که جایز نیست داخل آن شدن در حال طواف.

پنجم: از واجبات عمره نماز طواف است،

چون از طواف فارغ

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۱

شد واجب است دو رکعت نماز کردن در مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام، و اگر طواف سنت باشد سنت است این دو رکعت.

و نیت کند که نماز طواف می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهْ الی اللّه، و در طواف سنت نیت کند که نماز طواف سنت می‌کنم قربهْ الی اللّه، و آنچه در نماز یومیه واجب است در این نماز واجب است.

و باید که کمال ملاحظه بکند در تصحیح واجبات خصوصا قرائت و اذکار، و مخیر است در این نماز بلند خواندن و آهسته خواندن، و بهتر آن است که اگر در روز کند آهسته بخواند، و اگر در شب کند بلند بخواند.

و می‌باید که این نماز را در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد، یا پشت مقام که مقام را در برابر قبله گیرد، و جمعی از علما تجویز کرده‌اند با ازدحام که این نماز را در جانب راست یا جانب چپ مقام بجا آورد یا پشت مقام.

و نماز طواف سنت را در هر جائی از مسجد الحرام جایز است بجا آوردن، و بهتر آن است که آن را نیز در مقام یا پشت مقام بجا آورد. و در این باب چند مسأله است:

اول: هر گاه شخصی طواف کند در جامه نجس با علم به نجاست طواف او صحیح نیست، و اگر نداند نجاست را تا از طواف فارغ شود طواف او صحیح است، و اگر کسی فراموش کرده باشد نجاست را احوط آن است که اعاده کند طواف را.

و اگر کسی در اثنای طواف به بیند نجاست را در جامه یا بدن قطع کند طواف را و نشان کند آن موضع را که از آنجا قطع کرده است، و ازاله نجاست بکند، و از آنجا شروع کرده تمام کند، و بهتر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۲

آن است که بعد از تمام کردن اعاده طواف کند احتیاط.

دوم: هر گاه شک کند در عدد طواف بعد از فارغ شدن از آن شک او اعتبار ندارد و طوافش صحیح است، و اگر شک کند در زیادتی، مثل آن که بعد از اتمام شوط شک کرد که آیا آنچه می‌کنم هفت شوط است یا هشت شوط، طوافش باطل است.

و اگر شک او در نقصان بوده باشد، مثل آن که شک کند میان چهار و پنج یا پنج و شش یا شش و هفت، پس اگر طواف واجب است، طوافش باطل است و از سر گیرد، بنابر مشهور میان علما، و احتیاط آن است که بنا بر کمتر گذارد و تمام کند، و بعد از آن طواف را از سر گیرد احتیاطا، و اگر شک در طواف سنت باشد بنا بر کمتر می‌گذارد.

سوم: هر گاه شخصی طواف کند می‌باید که در آن روز سعی بجا آورد و به روز دیگر نیندازد، و احوط آن است که بلافاصله سعی کند، و اگر هوا گرم باشد یا مانده شده باشد تأخیر می‌تواند کرد تا هوا سرد شود یا قوتی بگیرد.

و مستحب است که در حال طواف به دعا و ذکر الهی مشغول باشد با آرام تن و آرام دل، و دعاهای منقول را بخواند، و گامها را نزدیک بگذارد، و چون بدر کعبه رسد دعا بخواند و صلوات بفرستد، و چون به حجر اسماعیل رسد سر بردارد و نگاه به ناودان طلا کند و دعا بخواند، و چون به پشت کعبه رسد دعا بخواند، و در حال طواف صلوات بسیار بفرستد، و رکنها را همه در برگیرد، و بدن و دست خود را به آنها بمالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی.

و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است محاذی در خانه بایستد و دستهای خود را بگشاید به خانه و روی و شکم

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۳

خود را بمالد به کعبه و دعا بخواند، و گناهان خود را به تفصیل یاد کند آنچه را داند و آنچه را نداند، مجمل اقرار کند و طلب آمرزش کند از گناهان، و کمال ملاحظه بکند در این وقت و وقت استلام رکنها که جای خود را نشان کند، و چون استلام کند بجای خود آید و از آنجا روان شود تا طواف او زیاده و کم نشود.

و در رکعت اول نماز طواف الحمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، و در رکعت دوم الحمد و قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و دست و بدن به آن بمالد و به بوسد اگر تواند، و دست بمالد اگر نتواند بوسید، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند، پس متوجه سعی شود.

ششم: از واجبات عمره سعی میان صفا و مروه است،

اشاره

و پیش از سعی سنت است که از آب زمزم بخورد و دعا بخواند و یک دلو یا دو دلو آب خود بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم بریزد و دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و به‌بوسد، و دست و بدن بر آن بمالد، و اگر نتواند اشاره کند و دعا بخواند.

پس از دری که محاذی حجر الاسود است بیرون رود با آرام تن و دل تا بالای کوه صفا و دو دعاهای منقول را بخواند، و اگر نداند حمد و ثنای الهی بجا آورد، و تسبیحات اربع را بسیار بخواند، و نعمتهای الهی را یاد کند، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید، پس صلوات بفرستد، و هر یک از تسبیحات اربع را صد نوبت بخواند.

و در سعی چهار چیز واجب است:

اول: نیت کردن،

و بهتر آن است که به این عنوان نیت کند، که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۴

هفت شوط سعی میان صفا و مروه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه و روانه شود، و بهتر آن است که چون در پایه چهارم باشد نیت کند، و چون به زیر آید پاشنه پا را به کوه صفا گذارد و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

دوم: واجب است ابتدا به صفا کردن.

سوم: واجب است ختم به مروه کردن،

به آن که به مروه بالا رود یا انگشتان پای خود را به مروه برساند، و در وقت برگشتن از بالای مروه روانه شود، یا پاشنه پای خود را به مروه برساند و روانه شود تا به صفا رسد، یا بالا رود یا انگشتان پا را به صفا برساند، و بر این قیاس تا به آخر.

چهارم: واجب است هفت شوط کردن که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

و سنت و احوط آن است که در حال سعی با وضو باشد، و جامه و بدنش از نجاست پاک باشد، و پیاده باشد و سواره نیز جایز است، و همواره راه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا هروله کند و تند راه رود مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه راه رود تا به مروه، و دعاهای منقول را بخواند.

و اگر هروله را فراموش کند از پشت برگردد تا به جائی که تند می‌باید رفت و تند برود، و اگر مانده شود جایز است که در میان

سعی بنشیند از جهت استراحت.

و اگر کسی بر هفت شوط زیاده کند عمدا سعی او باطل است، و اگر از روی فراموشی باشد باطل نیست، و کسی که جاهل مسأله

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۵

باشد حکم کسی دارد که فراموش کرده باشد. و اگر نداند که چند شوط کرده است اعاده می‌کند سعی را، و اگر یقین داند که کم کرده است بجا می‌آورد آن را اگر چه یک گام باشد.

و اگر در اثنای سعی به خاطرش رسد که نماز طواف نکرده است آن موضع را نشان می‌کند و می‌رود و نماز می‌کند و می‌آید و سعی را از آن موضع تمام می‌کند.

هفتم: از واجبات عمره تقصیر است،

واجب است که نیت کند مقارن تقصیر، و بهتر آن است که چنین نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و بعد از آن تقصیر کند به آن که جدا سازد موی یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست بدل آن سر تراشیدن، بلکه حرام است او را سر تراشیدن تا روز عید.

و در عمره مفرده مخیر است میان سر تراشیدن و تقصیر کردن.

و در این عمره طواف نساء نیست، و در عمره مفرده طواف نساء واجب است بعد از سر تراشیدن یا تقصیر کردن.

و سنت است که از اطراف موی سر و موی بدن و ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج بگذارد که در روز عید بگیرد، و ابتدا به موی پیش سر کند.

و سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد تا احرام به حج بگیرد، و همچنین سنت است اهل مکه معظمه را که در موسم حج شبیه به محرمان باشند. و چون عمره تمام شود از مکه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۶

بیرون نرود احتیاطا تا احرام به حج بگیرد و بیرون رود و منتظر باشد تا وقت وقوف به عرفات.

و بدان که اگر احرام به عمره تمتع به بندد و وقت تنگ باشد بعد از رسیدن به مکه از کردن افعال عمره و دریافتن حج، عدول می‌کند به حج افراد، یعنی نیت می‌کند که احرامی که به عمره بسته بودم احرام حج باشد، و افعال عمره را نمی‌کند، و متوجه عرفات می‌شود، و در تنگی وقت خلاف است که در چه وقت حاصل می‌شود، و به گمان فقیر اگر تا غروب روز عرفه به عرفات نتواند رسید البته عدول می‌کند.

و اگر اول ظهر به عرفات نتواند رسید و پیش از شام تواند که قدری از روز باشد ظاهرا مخیر باشد میان بجا آوردن عمره و عدول، و همچنین زنان اگر حائض شوند یا نفساء و نتوانند تا پاک شدن و افعال عمره کردن ادراک وقوف عرفه کنند، ایشان نیز عدول می‌کنند احرام عمره تمتع را به حج افراد، و حج افراد به عمل می‌آورند علی المشهور بین الاصحاب، و هر دو بعد از فارغ شدن از افعال حج به خارج حرم می‌روند و احرام می‌بندند و عمره مفرده بجا می‌آورند، و از ایشان مجزی است.

فصل سوم در احکام حج تمتع است

اول و دوم و سوم: احرام، و پوشیدن دو جامه احرام، و گفتن تلبیه است.

بدان که محل احرام به حج تمتع مکه معظمه است، و افضل آن

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۷

مسجد الحرام است، و افضل آن مقام ابراهیم علیه السلام است، یا تحت میزاب، و وقت آن ماههای حج است، و افضل آن ماه ذی الحجه است، و افضل آن روز هشتم است بعد از زوال عقیب نماز ظهر.

و کیفیت احرام و محرمات و مکروهات و مقدمات، و جامه پوشیدن، و تلبیه گفتن به نحوی است که سابقا مذکور شد، مگر در نیت که آنجا نیت عمره تمتع می‌کند، و اینجا نیت حج می‌کند، به آن که چون غسل کند نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربة الی اللّه.

و همچنین در احرامی پوشیدن نیت می‌کند که دو جامه احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی اللّه.

و چون نیت حج می‌کند چنین می‌کند که حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی اللّه، و نیت احرام چنین می‌کند که احرام می‌گیرم به حج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است این هر دو قربة الی اللّه، و بعد از آن بلافاصله تلبیه بگوید.

و چون بر قطا رسد که آن را مدعا می‌گویند و هنوز به ردم یعنی سد نرسیده تلبیه بگوید مرتبه دیگر احتیاطا، و چون مشرف بر ابطح شود به آواز بلند گوید استحبابا، و بهتر آن است که در حال احرام عبارت منقول را بخواند، و تلبیه کبیر را بگوید، و اگر تلبیه صغیر را بگوید مجزی است.

و متوجه منا شود، و در وقت توجه دعا بخواند، و با آرام تن و دل و تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی روانه شود، و چون به منا رسد دعا بخواند، و در منا باشد و مشغول طاعت و عبادت الهی باشد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۸

و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازهای واجب را در مسجد خیف بجا آورد.

و چون نماز صبح را ادا کند تعقیب بخواند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود، و در وقت توجه دعا بخواند و تلبیه بگوید تا عرفات، و خیمه‌اش را در نمره بزند که متصل به عرفه است و داخل عرفه نیست.

چهارم: وقوف عرفات است،

و واجب است که در آن نیت کند و احوط آن است که ملاحظه اول وقت بکند، به آن که شاخصی نصب کند، و چون سایه شروع در زیادتی کند قصد کند که می‌ایستم در عرفات از پسین تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه.

و واجب است که توقف کند در عرفات از پسین تا شام به هر عنوان که باشد اگر چه سواره باشد، و صحیح نیست وقوف کردن در نمره یا عرفه یا ثویه یا ذوالمجاز یا تحت الاراک، زیرا که اینها حدود عرفات‌اند و داخل در آن نیستند، و اگر بوده باشد در عرفات و بیرون رود پیش از شام از روی جهل و نادانی یا از روی فراموشی بر او چیزی نیست. و لیکن اگر پیش از شام دانست یا به خاطرش آمد واجب است که عود کند به عرفات، و اگر نیاید بعضی گفته‌اند که حکم عامد دارد.

و اگر عمدا پیش از شام روانه شود واجب است که یک شتر بدهد و در روز عید بکشد آن را، و اگر بر شتر قادر نباشد هجده روز

روزه بدارد در مکه یا در راه یا در خانه، و احوط آن است که پی در پی بگیرد، و اگر برگردد پیش از شام کفاره ساقط می‌شود.

و اگر کسی در روز به عرفات نرسد یا فراموش کند، واجب

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۴۹

است که در شب وقوف کند و اگر چه اندکی باشد به شرطی که داند که اگر به عرفات می‌رود می‌تواند برگشت و مشعر را پیش از طلوع آفتاب دریافت، والا اکتفا می کند به وقوف مشعر.

و هر گاه کسی پیش از شام عرفات را دریابد و مشعر را درنیابد تا طلوع آفتاب باید که در مشعر توقف کند از طلوع آفتاب تا پسین، و حج او صحیح است.

و مستحب است که در وقوف با طهارت باشد و غسل کند پیش از ظهر، و بارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی باشد از خود دور کند، تا دل او متوجه جناب مقدس الهی باشد، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد با یک دیگر به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و رفیقان و اصحاب مجتمع باشند پهلوی یک‌دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند، و بعد از نماز بر پای ایستد و مشغول دعا شود، و مکروه است که بالای کوه رود یا سواره یا نشسته وقوف کند.

و سنت است که روی به قبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و تحمید و تهلیل کند، و صد نوبت اللّه اکبر، و صد نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه، و صد نوبت لا اله الا اللّه بگوید، و صد نوبت سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و صد نوبت سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ، و صد نوبت آیهٔ الکرسی بخواند، و صد نوبت صلوات بفرستد، و صد نوبت لا حول و لا قوهٔ الا باللّه، و صد نوبت ما شاء اللّه لا قوهٔ الا باللّه بگوید، و هفتاد مرتبه بگوید أسأل اللّه الجنهٔ، و هفتاد مرتبه بگوید أستغفر اللّه و أتوب الیه.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۰

و سعی کند در دعا که این روز روز دعا و مسألت است، و هیچ چیز نزد شیطان دوست‌تر از این نیست که در این روز آدمی را غافل کند از جناب مقدس الهی، پس باید که پناه گیرد بخدا از شر شیطان و نظر به جانب مردمان نیندازد، و متوجه خود باشد، و استغفار کند به دل و زبان، و گناهان خود را بشمارد، و گریه بسیار بکند، و اگر گریه‌اش نیاید خود را به گریه بدارد.

و دعا از جهت پدر و مادر و برادران مؤمن بکند، اقلا چهل کس، که در خبر است ملکی موکل است که آنچه این کس از جهت برادر مؤمن می‌طلبد آن ملک از حق سبحانه و تعالی صد هزار مثل آن را از جهت این کس طلب می کند، و حق تعالی مستجاب می کند.

و تمام این زمان را صرف دعا و استغفار و ذکر کند، و بعضی از علما قائل به وجوب این شده‌اند، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای عرفه حضرت امام حسین علیه السلام و دعای عرفه صحیفه، و دعاهای دیگر که از حضرت امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام منقول است.

و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب نماید، و دعا کند که توفیق حج بیابد در سال آینده و در هر سال، و چون شام شود روانه شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و بسیار بگوید: اللهم أعتق رقبتی من النار.

پنجم: بیتوته مشعر الحرام است، یعنی شب به روز آوردن، و اشهر میان متأخرین وجوب آن است،

و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۱

مشعر الحرام در حج تمتع از جهت رضای خدا.

و سنت است که نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا در مشعر بجا آورد، و اگر چه سه یک شب بگذرد. و اگر مانعی بهم رسد که نتواند پیش از ثلث شب به مشعر درآید نماز را در راه بکند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و دو اقامه، و نوافل شام را بعد از خفتن بجا آورد، و در شکم وادی فرود آید از دست راست راه، و دعای منقول را بخواند، و تا مقدور باشد این شب را به طاعت و عبادت الهی به روز آورد.

و در خبر است که درهای آسمانها در این شب بسته نمی‌شود و آوازهای مؤمنان بالا- می‌رود، و خداوند عالمیان می‌فرماید: من خداوند شمایم و شما بندگان منید ادا کردید حق مرا و بر من لازم است که اجابت کنم دعاهای شما را، پس از بعضی از ایشان تمام گناهان را می‌آمرزد، و از بعضی بعضی را. و سنت است که هفتاد سنگ ریزه از مشعر بردارد در این شب به صفتی که خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

ششم: وقوف مشعر الحرام است،

واجب است که چون فجر طالع شود نیت کند که می‌ایستم در مشعر الحرام از حال تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود، و در مشعر الحرام بایستد، و حد آن میان مأزمین است تا حیاض تا وادی محسر، و اگر جا نباشد جایز است بالای کوه رفتن، و احوط آن است که تا ممکن باشد نرود.

و اگر کسی پیش از صبح از مشعر بیرون رود عمدا حج او باطل است، مگر آن که شب در مشعر بوده باشد، که مشهور میان علما آن است که حج او باطل نمی‌شود اگر وقوف به عرفه کرده باشد،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۲

و یک گوسفند به تلافی این می‌کشد، و بعضی گفته‌اند که حج او باطل می‌شود. و جایز است زنان و ضعیفان و کسانی که خوف انبوهی دارند پیش از صبح روانه شوند از مشعر بی‌تلافی.

و سنت است که غسل بکند و با وضو باشد، و در حال وقوف بایستد، و دعاهای منقول را بخواند، و دعا بسیار بکند از جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان، و بعضی از علما قائل به وجوب شده‌اند.

و بهتر آن است غیر امام را که پیش از طلوع آفتاب روانه شوند، و لیکن از وادی محسر نگذرند تا آفتاب درآید، و امام را سنت است که تأخیر کند تا آفتاب بدر آید و روانه شود، و بعضی گفته‌اند که جایز نیست پیش از طلوع آفتاب روانه شدن، و این احوط است.

و چون روانه شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار برود، و چون به وادی محسر رسد تند برود مانند شتر صد گام اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند براند راحله خود را، و اگر فراموش کند هروله را برگردد و تدارک کند.

و اگر کسی تا طلوع آفتاب به مشعر نرسیده باشد بعد از آن تا پسین وقوف می‌کند، و هر گاه کسی به حج نرسد و حج او فوت شود عمره مفرده بجا می‌آورد وجوبا و محل می‌شود. و سنت است که در منا باشد تا روز سیزدهم.

هفتم و هشتم و نهم و دهم: مناسک منا است در روز عید،

اشاره

و آن چهار چیز است: رمی جمره عقبه، پس یا ذبح یا نحر، پس یا حلق یا تقصیر و اکل از قربانی.

اول: در بیان رمی است،

واجب است که نیت کند چون خواهد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۳

که سنگ ریزه را بزنـد، و بهتر آن است که چنین نیت کند که می‌اندازم این جمره را به هفت سـنگ در حج اسـلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و در حکم نیت باشد تا به آخر.

و واجب است هفت عـدد انـداختن نه زیاده و نه کم به نحوی که در عرف بگوینـد انداخت، و پی در پی بیندازد، و با هم نیندازد، و اگر شک کند و نداند که به جمره رسیده یا نه مجزی نیست و می‌باید به عوض آن سنگ دیگر بیندازد.

و واجب است که این سـنگ ریزه‌ها را از حرم بردارند نه از غیر مساجد، و می‌باید که سنگ ریزه باشد و نینداخته باشند آن را مرتبه دیگر. و سـنت است که رنگین باشـند، و سرمه باشند یا رنگ دیگر باشند، و نقطه نقطه باشند، و یک یک را برچیده باشند، و سست باشند نه سخت، و به قدر سر انگشت باشند.

و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد، و با وضو باشد احتیاطا، و هر سـنگ ریزه که اندازد اللّه اکبر بگوید، و دعا بخواند، و میان او و جمره ده ذرع یا پانزده ذرع فاصله باشد، و پشت به قبله کند و روی به جمره.

و احوط آن است که خذفا بیندازد که جمعی از علما آن را واجب دانسته‌اند، و کیفیتش چنان که در روایت صحیح واقع شده است آن است که سنگ ریزه را بر انگشت مهین بگذارد و به ناخن انگشت شهاده بیندازد.

و اگر کسـی فراموش کنـد رمی را می‌بایـد تا آخر روز سـیزدهم بجا آورد. و اگر وقتش بیرون رود در سال دیگر قضا کند خود اگر ممکنش باشد یا نایبش اگر او را ممکن نباشد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۴

دوم و سوم: کشتن هدی است، و خوردن از آن هدی،

واجب است بر کسـی که حج تمتع کند خواه حج واجب باشد و خواه سـنت، و خواه اهل مکه باشـند و خواه غیر ایشان، و بر قارن و مفرد واجب نیست.

و بنده که به اذن ولی حج تمتع کند مولای او مخیر است میان آن که برای او هدی بکشد یا او را امر کند بر روزه بدل از هدی.

و واجب است که نیت کنـد در وقت کشـتن که می‌کشم این هدی را در حج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و بهتر آن است که اگر دیگری کشـد دست بر بالای دست او بگذارد و قوتی بکند، و این نیت را بکند، و احوط آن است که هر دو نیت بکنند، و آن دیگر قصد نیابت او بکند.

و واجب است که در منا بکشـند هدی را، و در هدی واجب هر یک یک هدی بکشند، و در سنت یکی از هفت کس و هفتاد کس مجزی است.

و جایز نیست که گوشت هـدی را از منا بیرون برنـد، بلکه در منا صـرف نمایند، و احوط آن است که پوست و روده و جلد آن را و

غیر آن هر چه باشد تصدق کنند در منا، و واجب است که در روز عید بکشند پیش از سر تراشیدن و بعد از رمی.

و اگر کسی به این ترتیب واقع نسازد مجزی نیست، و گناه کرده است، و در حال ضرورت جایز است در بقیه ماه ذی الحجه واقع ساختن ذبح یا نحر.

و واجب است که هدی شتر یا گاو یا گوسفند باشند، و اگر شتر باشد می‌باید که شتر پنج ساله پا در شش بکشد، و اگر گاو باشد یک ساله پا در دو بکشد، و همچنین اگر بز کشد بز یک ساله

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۵

پا در دو بکشد، و بعضی گفته‌اند بز دو ساله پا در سه بکشد، و این احوط است. و اگر گوسفند کشد اقلا گوسفند ششماهه پا در هفت بکشد، و احوط آن است که هشت ماهش تمام باشد.

و می‌باید که هدی تمام خلقت باشد، پس کافی نیست هدی کور و یک چشم و نه لنگی که ظاهر باشد لنگی آن، و احوط آن است که مطلقا لنگی نداشته باشد، و می‌باید که شاخ اندرونش شکسته نباشد، و اگر شاخ بیرون که بر روی آن کشیده است شکسته باشد قصور ندارد، و می‌باید خصیه کشیده نباشد.

و می‌باید که لاغر نباشد، و در تفسیر لاغر مشهور آن است که بر گرده‌های آن پیه نباشد، و اگر به گمان لاغری بخرد و فربه درآید مجزی است، و اگر به گمان فربهی بخرد و لاغر درآید مجزی است.

و احوط آن است که گوش بریده و گوش شکافته و سوراخ کرده نباشد، و احوط آن است که بی‌شاخ نباشد به حسب خلقت، و دنبه بریده نباشد، و مستحب است که بسیار فربه باشد، و احوط آن است که هدی را به عرفات برده باشند.

و بهتر آن است که اگر شتر و گاو بوده باشد ماده باشد، و اگر گوسفند و بز باشد نر باشد، و چون شتر را کشد سنت است که شتر ایستاده باشد، و از سر دستها تا زانوی آن را ریسمانی پیچد، و از جانب راستش بایستد و کارد یا خنجر یا نیزه به گودال گردن او فرو برد.

و این دعا بخواند در وقت ذبح یا نحر: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۶

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ، اللهم منك و لك بسم اللّه و اللّه أكبر، اللهم تقبل منی.

و چون هدی را بکشد احوط آن است که آن را سه قسمت کند، سه یک آن را از جهت خود قرار دهد و اندکی به خورد وجوبا بر مذهب جمعی کثیر از علما، و بهتر آن است که در وقت خوردن چنین نیت کند که می‌خورم گوشت قربانی حج اسلام تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمه سه یک را تصدق کند.

و سه یک دیگر را به درویشان دهد، و نیت کند که تصدق می‌کنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربةً الی اللّه.

و سه یک دیگر را به قانع و معتر دهد، و احوط آن است که به مصاحبان و دوستانی دهد که فقیر باشند و روی طلب نداشته باشند، و به دو کس بدهد که یکی از ایشان پریشان‌تر باشد، و اگر این دو حصه از سه یک بیشتر باشد باکی نیست، و نیت کند که این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را می‌دهم یا می‌فرستم از جهت قانع و معتر قربةً الی اللّه.

و اگر یافت نشود قربانی و بهای آن را داشته باشد جمع کثیری از علما گفته‌اند که بهای آن را می‌گذارد نزد ثقه تا از جهت او بخرد تا آخر ماه ذی الحجه اگر بهم رسد، و اگر بهم نرسد در سال دیگر در ذی الحجه از جهت او بخرد و بکشد، و بعضی از علما گفته‌اند که در این صورت واجب است ده روز روزه گرفتن بدل آن، و احوط جمع است میان هر دو.

و اگر هدی نداشته باشد و بهای آن را نیز نداشته باشد واجب است بدل آن ده روز روزه گرفتن سه روز پی‌درپی در حج، و بهتر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۷

آن است که روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه باشد، و هفت روز وقتی که به اهل خود مراجعت نماید.

چهارم: سر تراشیدن یا تقصیر کردن است از موی یا ناخن،

و متعین است زنان و خنثا را تقصیر کردن، و جایز نیست ایشان را سر تراشیدن، و احوط آن است که نوحاجی و کسی که موی سر را در میان سر جمع کرده گره زده باشد یا عسل و صمغ بر سر انداخته باشد برای دفع شپش سر بتراشند، و غیر ایشان را نیز بهتر است سر تراشیدن مو.

چون سر تراشد نیت کند مقارن ابتدای سر تراشیدن، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و بهتر آن است که چنین نیت کند که سر می‌تراشم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه. و بهتر آن است که دلاك نیز نیت کند و ابتدا به جانب راست پیش سر کند، و موی سر را دفن کند.

و احتیاط کند در تراشیدن موی سر که موئی از آن باقی نماند، و در تقصیر مسما کافی است، و احوط آن است که از اطراف موی سر و ریش و شارب بگیرد و ناخنها را بگیرد.

و اگر تقصیر کند أولا نیت چنین کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و چون محرم سر تراشیده یا تقصیر کرد محل می‌شود از هر چه از آن احرام گرفته است مگر زنان و صید، و احوط ترك بوی خوش است نیز تا طواف زیارت بکند، و بعد از آن حلال می‌شود او را بوی خوش، و احوط آن است که تا سعی نکند بوی خوش نکند، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می‌شوند، و اولا آن است که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۸

رخت دوخته نپوشد و سر نپوشاند تا سعی میان صفا و مروه بکند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء کند.

یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم: أفعال مکه معظمه است بعد از برگشتن از منا، یعنی طواف زیارت، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، و طواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء.

بدان که چون حاج مناسك منا را به فعل آورد، افضل آن است که در همان روز به مکه آید از جهت این افعال، و اگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید، و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.

و چون به مکه آید سنت است که غسل کند، و ناخنها را بگیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور باشد.

و چون بدر مسجد آید دعا بخواند، پس به نزد حجر الاسود آید و به‌بوسد و دست بمالد، و آنچه در طواف عمره مذکور شد واقع سازد.

و نیت کند مقارن اول شوط، به این عنوان که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه می‌کنم از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و به همان عنوان که در عمره مذکور شد بجا آورد، و بعد از آن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بجا آورد، و بهتر آن است که چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

پس سعی کند میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، پس بعد از سعی به نزد خانه

کعبه آید و به عنوان طواف زیارت هفت شوط بکند، و نیت چنین کند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۵۹

که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

پس دو رکعت نماز طواف به نحو سابق بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه. و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و حج قران و حج افراد و عمره مفرده، بر مردان و زنان و خواجه سرایان و غیر ایشان، و در عمره تمتع طواف نساء واجب نیست.

و سنت است سیصد و شصت طواف کردن تا در مکه معظمه است، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند که پنجاه و یک طواف باشد، و طواف آخر ده شوط خواهد بود، و بعضی چهار شوط دیگر زیاده می‌کنند تا قران به فعل نیاید.

شانزدهم و هفدهم: فعلهای منا است، بعد از مراجعت به منا، و آن شبها در منا بودن، و در روزها جمرات زدن است.

بدان که اگر حاج در اثنای احرام از وی شکاری صادر نشده و نزدیکی با زنان نکرده است، واجب است که در شب یازدهم و دوازدهم در منا باشد، مگر آن که شب سیزدهم آفتاب فرو رود و او در منا باشد، که در این صورت نیز می‌باید که شب سیزدهم در منا باشد.

پس اگر این شبها را در غیر منا به روز آورد واجب است که به واسطه هر شب یک گوسفند بکشد بنا بر مشهور میان علما، مگر آن که در مکه مشغول عبادت باشد. و احوط آن است که در این شبها در منا باشد.

و واجب است بودن تا نصف شب، و بعد از آن جایز است بیرون

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۰

رفتن، و احوط آن است که بیرون نرود، و اگر کسی رود تا صبح داخل مکه بشود.

و واجب است نیت کردن در اول شب، و در حکم نیت بودن تا آخر شب، و بهتر آن است که نیت چنین کند که در این شب در منا می‌باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و واجب است انداختن سه جمره در روز هر شبی که بودن آن واجب است، و آنچه در رمی جمره عقبه شرط است در اینجا نیز شرط است، و زیاده بر آن شرط است ترتیب، به آن که اول رمی جمره اولی کند، پس وسطا پس عقبه.

و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب، و احوط آن است که نزد زوال بیندازد، و در حالت اضطرار جایز است که در شب آن روز بیندازد، و اگر فراموش کند رمی یک روز را واجب است که قضا کند آن را در روز دیگر، و ابتدا کند به قضای دیگر و سپس به ادا، و بهتر آن است که قضا را در اول روز بیندازد و ادا را نزد پسین، و جایز است رمی به نیابت معذور، مانند بیمار و کودک.

و مستحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسطا روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس اندکی پیش رود و دعا کند، و بگوید اللهم تقبل منی، پس باز اندکی پیش رود و دعا بخواند و سنگ ریزه‌ها را بیندازد.

و نیت کند که جمره اولی را هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و همچنین جمره

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۱

وسطا و عقبه را، و با هر سنگ که اندازد اللّه أکبر بگوید، و در جمره عقبه پشت به قبله کند، و نه ایستد نزد آن به جهت دعا و

تکبیر.

و احوط آن است که در منا تکبیر گوید عقیب پانزده نماز، و اول آن ظهر روز عید است، و آخرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بگویند، و آن تکبیر این است: اللّه أکبر اللّه أکبر لا ـ اله الا ـ اللّه، و اللّه أکبر اللّه أکبر، و لله الحمد الله أکبر علی ما هدانا اللّه أکبر علی ما رزقنا من بهیمهٔ الانعام، و الحمد للّه علی ما أبلانا.

و کسی که از صید و زنان اجتناب کرده باشد در حال احرام جایز است او را که در روز دوازدهم ذی الحجه بعد از زوال از منا باز گردد، مگر آن که غروب آفتاب شب سیزدهم بشود که واجب است که در منا بوده باشد تا نصف شب.

و همچنین کسی که از زنان و شکار اجتناب نکرده باشد بعد از نصف شب سیزدهم بیرون می‌تواند رفت. و بهتر آن است که باشد تا روز که رمی جمار بکند. و بهتر آن است که اگر در حال احرام از او چیزی صادر شده باشد، بلکه اگر معصیتی صادر شده باشد در روز دوازدهم بار نکند.

و سنت است که در این ایام نمازها را در مسجد خیف بجا آورد، و ذکر و تسبیح در آنجا بسیار بگوید، و سنت است که باز به مکه معظمه آید از جهت طواف وداع.

و چون به مکه آید داخل کعبه شود خصوصا اگر نو حاجی باشد، و پیش از دخول کعبه غسل کند، و پای برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن دعای منقول را بخواند، پس نماز در گوشه‌های کعبه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۲

بکند و دعا بخواند و به سجده رود و دعا بخواند، و رکنها را در بر گیرد، و دست بمالد خصوصا رکن عراقی و یمانی را.

پس چون خواهد که از مکه بیرون آید هفت شوط طواف وداع بکند، و دعاهای منقول را بخواند، پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجا آب بنوشد، پس بیرون رود و دعا بخواند و به سجده رود و سجده را طول دهد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود و از پشت بیرون رود.

و در وقت بیرون آمدن یک درهم که عبارت است از سه بیستی و سه نار تا چهار بیستی تخمینا خرما بخرد و تصدق کند تا کفاره چیزهائی شود که از روی نادانی از وی صادر شده باشد، و عزم کند بر عود، و احوط آن است که چیزی را که در حرم بیابند بر ندارند، خواه اندک و خواه بسیار.

خاتمه در بیان زیارت نبی و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است

بدان که در حدیث است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که هر که حج کند و زیارت من نکند مرا جفا کرده است، و هر که جفا کند مرا من نیز او را جفا کنم در روز قیامت «۱».

و در خبر است که هر امامی را عهدی است در گردن موالیان و شیعیان خود، و از تمامی وفا به عهد ایشان زیارت قبور ایشان است، پس کسی که زیارت کند ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان، و تصدیق به آنچه ایشان او را به آن ترغیب کرده‌اند،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۳

ائمه ایشان شفیع ایشان خواهد بود در روز قیامت «۱».

و سنت است که چون نزدیک به مدینه مشرفه رسند در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آیند، و اگر وقت نماز باشد نماز بجا آورند و اندکی بخوابند، و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که از عایر است تا وعیر درخت و گیاه آن را نکنند.

و سنت است زیارت سیدهٔ النساء فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها، و احتیاطا در سه موضع زیارت کنند، یکی در خانه آن حضرت، و یکی در روضه که میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع، و زیارت ائمه علیهم السلام در بقیع بکنند. و بهتر آن است که زیارت

جامعه کبیر را بخوانند، و از جهت زیارت رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هر یک غسل بکنند.

و آداب زیارت و کیفیت آن را در رساله دیگر ذکر کرده‌ایم، و سایر فروع و احکام نادره در رساله کبیر والـد فقیر رحمه اللّه مذکور است، هر که خواهد باید که به آن رجوع نماید.

و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و أهل بیته الطاهرین.

تمت الرسالهٔ بعون اللّه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۵

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله کبیره آداب حج

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه‍ ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمـد للّه الـذی جعـل من فضائـل الانعـام علی الانـام أن فرض علیهم حـج بیته الحرام لیشـهدوا منـافع لهم فی کـل عام، و لیغفر لهم الجرائم و الخطایا و الاثام، و الصـلاهٔ علی سـید الانام و أشـرف الکرام محمد المبعوث علی الخاص و العام و آله الاطهرین، الذین هم لیوث الزحام، و معادن الاکرام، و معاقل الانام، و مفزعهم فی الحلال و الحرام.

اما بعـد: چنین گویـد ذره حقیر و مجرم کثیر التقصـیر محمد باقر ابن محمد تقی عفی اللّه عن جرائمهما، که چون والد ماجد فقیر نور اللّه مرقـده رسائل صـغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج بیت اللّه الحرام تصـنیف فرموده بودند، و فقیر نیز رساله صـغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رساله کبیره ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم.

خواستم که رساله مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد، و احکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم، که موجب تسهیل امر مؤمنان و شیعیان گردد، و این حقیر را از اعمال ایشان بهره‌ای از ثواب بوده باشد، و اللّه الموفق.

[آداب خروج از منزل]

باید که چون مؤمن اراده حج نماید ذمه خود را از حقوق خدا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۸

و خلق پاک گرداند، و وصـیت کند، و روز نیکو برای سـفر اختیار نماید که قمر در عقرب نباشد، و روز دوشـنبه و چهارشنبه و پیش از زوال روز جمعه نباشد، و صبح شنبه بهترین ساعات است برای سفر.

و بهتر آن است که سوم و پنجم و هشـتم و سـیزدهم و شانزدهم و بیستم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم ماه نباشد. و در وقت بیرون رفتن تصدق به کند، و عصای چوب بادام تلخ با خود بر دارد.

و چون عصا بر دارد این آیات را بخواند:

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَ السَّبِیلِ. وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ

امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكَما قالَتا لا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ. فَسَقى لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. قالَ ذلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ «۱».

و باید که تحت الحنک به بندد، و چون خواهد بیرون آید دو رکعت نماز در خانه به گذارد پس بگوید:

اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و أمانتی و خاتمهٔ عملی.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۶۹

و تمجید الهی بسیار به‌کند و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد و بگوید:

اللهم انی استودعک الیوم دینی و نفسی و مالی و أهلی و ولدی و جیرانی و اهل حزانتی الشاهد منا و الغائب و جمیع ما انعمت به علی، اللهم اجعلنا فی کنفک و منعک و عیاذک و عزک، عز جارک و جل ثناؤک، و امتنع عائذک و لا اله غیرک، توکلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد للّه الذی لم یتخذ صاحبهٔ و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا، اللّه أکبر کبیرا، و الحمد للّه کثیرا، و سبحان الله بکرهٔ و اصیلا.

پس چون از خانه بیرون آید بگوید:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم، اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر، و کآبهٔ المنقلب، و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انی أسألک فی سفری هذا السرور و العمل بمایر ضیک عنی، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر.

پس بگوید:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا اللّه العلی العظیم، سبحان اللّه رب السماوات السبع و رب الارضین السبع [و ما فیهن و ما بینهن- خ] و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.

پس بگوید:

اللهم کن لی جارا من کل جبار عنید، و من کل شیطان مرید.

پس بگوید:

بسم اللّه دخلت، و بسم الله خرجت، و فی سبیل الله اللهم انی اقدم بین یدی نسیانی و عجلتی، بسم الله و ما شاء الله فی سفری هذا ذکرته أو نسیته، اللهم أنت المستعان علی الامور کلها، و انت الصاحب فی السفر و الخلیفهٔ فی الاهل، اللهم هون علینا سفرنا، و اطولنا الارض، و سیرنا فیها بطاعتک و طاعهٔ رسولک، اللهم اصلح لنا ظهرنا،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۰

و بارک لنا فی ما رزقتنا و قنا عذاب النار.

اللهم انی اعوذ بک من و عثاء السفر و کآبهٔ المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللهم انت عضدی و ناصری، اللهم اقطع عنی بعده و مشقته، و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر، و لا حول و لا قوهٔ الا باللّه العلی العظیم.

اللهم انی عبدک و هذا حملانک، و الوجه وجهک و السفر الیک، و قد اطلعت علی مالم یطلع علیه احد غیرک، فاجعل سفری هذا کفارهٔ لما قبله من ذنوبی، و کن عونا لی علیه، و اکفنی و عثه و مشقته، و لقنی من القول و العمل رضاک، فانما انا عبدک و بک و لک.

پس بر در خانه ایستاده روی به جانبی که متوجه است کرده سوره فاتحهٔ الکتاب بخواند، و روی به جانب راست خود کرده بخواند، و همچنین روی به جانب چپ خود کرده بخواند. و همچنین آیـهٔ الکرسـی را نیز به این سه طرف بخوانـد. و همچنین معوذتین را نیز بخواند.

پس بگوید:

اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی، و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل.

و دیگر بگوید:

اللهم خل سبیلنا، و احسن تسییرنا، و اعظم عافیتنا.

و دیگر بگوید:

اعوذ باللّه مما عاذت منه ملائکهٔ الله من شـر هذا الیوم و من شـر الشـیاطین، و من شـر من نصب لاولیاء الله، و من شر الجن و الانس، و من شر السباع و الهوام، و من شر رکوب المحارم کلها، اجیر نفسی باللّه من کل شر.

پس احوط آن است که قصد کند که متوجه بیت اللّه الحرام و مشاعر عظام می‌شوم از جهت ادای عمره اسلام عمره تمتع و حج

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۱

اسلام حج تمتع از جهت رضای حق تعالی.

پس پا از خانه بیرون گذارد و بگوید:

بسم الله آمنت بالله، توکلت علی اللّه ماشاء الله، لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

پس چون پا در رکاب در آورد بگوید:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، بسم الله و الله اکبر، سـبحان الذی سـخر لنا هذا و ما کناله مقرنین، و هفت نوبت سـبحان اللّه بگوید، و هفت نوبت الحمد للّه بگوید، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید.

پس این آیات بخواند:

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ. ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ. وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه، اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا أنت.

پس چون درست بنشیند بر راحله بگوید:

الحمد للّه الذی هدانا للاسلام، و علمنا القرآن، و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله، سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون، و الحمد للّه رب العالمین.

اللهم أنت الحامـل علی الظهر، و المسـتعان علی الامـر، و أنت الصـاحب فی السـفر، و الخلیفـهٔ فی الاهـل و المـال و الولـد، اللهم أنت عضدی و ناصری، اللهم بلغنا بلاغا نبلغ الی خیر بلاغا نبلغ الی مغفرتک و رضوانک، اللهم لا طیر الا طیرک [لا ضـیر الا ضیرک- خ ل] و لا خیر الا خیرک، و لا حافظ غیرک.

پس چون راحله به راه افتد در راه بگوید:

خرجت بحول اللّه و قوته بغیر حول منی و قوهٔ، و لکن بحول الله و قوته، برئت الیک

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۲

یا رب من الحول و القوهٔ، اللهم انی أسألک برکهٔ سفری هذا و برکهٔ اهله، اللهم انی أسألک من فضلک الواسع رزقا حلالا طیبا تسوقه

الی، و أنا خائض فی عافیهٔ بقوتک و قدرتک.

اللهم انی سرت فی سفری هذا بلاثقهٔ منی لغیرک، و لا رجاء لسواک، فارزقنی فی ذلک شکرک و عافیتک، و وفقنی لطاعتک و عبادتک حتی ترضا و بعد الرضا.

و چون به سرازیری رسد باید سبحان اللّه بگوید، و چون به بلندی برود اللّه اکبر و لا اله الا اللّه بگوید، و در سفر این کلمات را بسیار بگوید:

اللهم اجعل مسیری عبرا، و صمتی تفکرا، و کلامی ذکرا.

و اگر چنین واقع شود که در سفر تنها باشد این دعا را بخواند:

ماشاء اللّه لا حول و لا قوهٔ الا بالله، اللهم آنس وحشتی، و اعنی علی وحدتی، و اد غیبتی.

و چون به منزلی فرود آید بگوید:

اللهم انزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین.

و چون دهی یا شهری را به‌بیند بگوید:

اللهم انی اسألک خیرها، و أعوذ بک من شرها، اللهم حببنا الی اهلها، وحبب صالحی اهلها الینا.

و اگر راه گم کند فریاد کند:

یا صالح و یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم اللّه

[آداب احرام]

و اگر از راه عراق رود در وادی عقیق احرام بگیرد، و بهتر آن است که در برکه شریف احرام بگیرد، و احوط آن است که به ذات عرق که میقات سنیان است و مغاسل می‌گویند نیندازد.

و اگر از راه شام روند در مسجد شجره که در نزدیک مدینه طیبه واقع است احرام بگیرند. و اگر از راه دریا روند سعی کنند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۳

که به یلملم خود را به‌رسانند که اکنون سعدیه می‌گویند، و از آنجا احرام بگیرند، و به محاذات میقات اکتفا نکنند.

و اگر مضطر شوند و نتوانند به میقات رسد در محاذات میقات احرام بگیرند، و در ابتدای حرم نیز تجدید احرام به کنند اگر وقت نباشد که به میقات بر گردند.

و احوط آن است که از اول ماه ذی القعده موی سر و ریش را به‌گذارد، و اگر سر به‌تراشد احوط آن است که گوسفندی به‌کشد.

و پیش از احرام سنت است که موی زیر بغل را ازاله کند، و ناخن و شارب به‌گیرد، و موی پشت زهار را به نوره ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره به‌گذارد و بدن را از چرک و کثافت پاک کند. و غسل احرام به‌کند، و احوط آن است که غسل را ترک نکند. و نیت غسل چنین به‌کند که غسل احرام عمره تمتع می‌کنم قربهٔ الی اللّه تعالی.

و چون غسل کند این دعا را بخواند:

بسم الله و باللّه، اللهم اجعله لی نورا و طهورا و حرزا و امنا من کل خوف و شفاءا من کل داء و سقم، اللهم طهرنی و طهر لی قلبی، و اشرح لی صدری، و اجر علی لسانی محبتک و مدحتک و الثناء علیک، فانه لا قوهٔ لی الا بک، و قد علمت ان قوام دینی التسلیم لامرک، و الاتباع لسنهٔ نبیک صلواتک علیه و آله.

و چون جامه‌های دوخته را کند، بهتر آن است که نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربهٔ الی اللّه. و چون از غسل فارغ شود دو جامه بپوشد که دوخته نباشد، و حریر نباشد، و پوست و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد، و احوط آن است که ته

نما نباشد، و پاک باشد، یکی را لنگ کند، و باید میان ناف و زانوی او را به‌پوشاند، و دیگری را بر دوش گیرد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۴

و نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در عمره تمتع عمره اسلام از برای آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و چون به‌پوشد این دعا بخواند:

الحمـد للّه الـذی رزقنی ما اواری به عورتی، و اؤدی فیه فرضـی، و اعبـد فیه ربی، و انتهی فیه الی ما امرنی، الحمـد للّه قصدته فبلغنی واردته فأعاننی و قبلنی و لم یقطع بی، و وجهه اردت فسلمنی، فهو حصـنی و کهفی و حرزی و ظهری و ملاذی و ملجأی و منجای و ذخری وعدتی فی شدتی و رخائی.

و مستحب است که احرام را عقیب فریضه ظهر واقع سـازد، و اگر اتفاق نیفتـد عقیب فریضه دیگر، والا عقیب دو رکعت نماز که در رکعت اول بعد از سوره حمد قل هو اللّه أحد بخواند، و در رکعت دوم قل یا أیها الکافرون. و اگر شش رکعت به‌کند بهتر است.

و نیت کند که دو رکعت نماز نافله احرام می‌کنم از جهت آن که سنت است قربهٔ الی اللّه تعالی.

و احرام آن است که بر خود قرار دهـد ترک چیزی چند را که خدا فرموده تا وقتی که محل شود، و آن حیوان غیر دریائی را شـکار کردن است، و کشـتن آن و گوشت آن را خوردن، و نشان دادن کسـی را که خواهد شـکار کند، و در بر روی آن بسـتن، و زنان را وطی کردن، و عقـد کردن برای خود یـا دیگری، و گواهی بر عقـد دادن بنـا بر مشـهور، و بوسـیدن زنان، و به شـهوت نظر کردن به ایشان، و به شهوت برداشتن، یا بدن خود را به شهوت بر بدن ایشان مالیدن، و طلب منی کردن به هر عنوانی که باشد.

و از مشک و عنبر و زعفران و ورس و کافور و عود خود را خوشبو کردن، و استشمام کردن، و خوردن طعامی که اینها در آن باشد، و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۵

از جمیع بوهای خوش احتیاطا، مگر خلوق کعبه و بوی خوش بازار عطاریان میان صفا و مروه که بر دماغش خورد.

و پوشـیدن رخت دوخته یا چیزی که شبیه به دوخته باشد مانند کپنک، مگر زنان را بنا بر مشـهور، و سـرمه سـیاه یا خوشـبو در چشم کشیدن، و نظر در آئینه کردن با قصد زینت و بی‌قصد علی الاحوط.

و پوشیدن مردان چیزی را که پشت پا را به‌پوشاند.

و دروغ گفتن، و دشنام دادن، و تفاخر نمودن، و لا و اللّه و بلی و اللّه گفتن برای قسم، و از هر قسمی علی الاحوط. و کشتن شپش و کیک، و مانند اینها از جانوران بدن، و کنه شتر را از شتر انداختن علی الاحوط.

و پوشیدن زنان زیور را به قصد زینت، و زینتی که معتاد ایشان نباشد احتیاطا، و ظاهر کردن مطلق زیور به مردان خصوصا شوهر.

و بر خود مالیدن روغن خوشبو و غیر آن، و ازاله مو از بدن خود و دیگری به هر نحو که باشد.

و پوشانیـدن سـر به دسـتار و کلاه و مانند اینها، و به گل و حنا و امثال آنها نیز احتیاطا، و سـر به آب فرو بردن مردان را و زنان را نیز احتیاطا، و زنان را روی پوشیدن، و مردان را در حال راه رفتن در زیر سایه بودن اگر سواره باشند و پیاده نیز احتیاطا.

و ناخن گرفتن، و خون از بدن بیرون آوردن احتیاطا، و پوشیدن حربه و سلاح بی‌ضرورتی احتیاطا، و حنا به جهت زینت گذاشتن.

و مکروه است احرام گرفتن در جامه سیاه و سرخ و نارنجی و زرد تیره، و بر بالای اینها خوابیدن، و در جامه چرکین احرام بستن، و جامه‌های علم‌دار پوشیدن، و داخل حمام شدن و ازاله چرک از بدن کردن، و لبیک گفتن کسی را که این کس را آواز کند، بلکه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۶

بگوید یا سعد

پس چون از نماز فارغ شود حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد و بگوید:

اللهم انی أسألک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بو عدک، و اتبع امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا اوقی الا ما وقیت، ولا آخذ الا ما اعطیت، و قد ذکرت الحج، فاسألک ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنهٔ نبیک، و تقوینی علی ما ضعفت عنه، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیهٔ، و اجعلنی من و فدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کنیت.

اللهم انی خرجت من شقهٔ بعیدهٔ، و انفقت مالی ابتغاء مرضاتک، اللهم فتمم لی حجتی و عمرتی، اللهم انی ارید التمتع بالعمرهٔ الی الحج علی کتابک و سنهٔ نبیک صلواتک علیه و آله، فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی، لقدرک الذی قدرت علی.

اللهم ان لم تکن حجهٔ فعمرهٔ احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب، ابتغی بذلک وجهک و الدار الاخرهٔ.

پس احوط آن است که اول نیت عمره بکند که عمره به فعل می‌آورم عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، پس قصد کند که احرام می گیرم و تلبیه می گویم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

پس احتیاطا آهسته بگوید:

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمهٔ لک و الملک لا شریک لک لبیک.

و سنت است که اضافه کند:

لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام، لبیک لبیک غفار الذنوب، لبیک لبیک اهل التلبیهٔ، لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام، لبیک لبیک تبدیء و المعاد الیک،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۷

لبیک لبیک تستغنی و یفتقر الیک، لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک، لبیک لبیک اله الخلق، لبیک لبیک ذاالنعماء و الفضل الحسن الجمیل، لبیک لبیک کشاف الکرب العظام، لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک، لبیک یا کریم، لبیک.

و اگر این را نیز زیاد کند بهتر است:

لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد، لبیک لبیک بحجهٔ و عمرهٔ معا، لبیک لبیک هذه متعهٔ [عمرهٔ متعهٔ- خ ل] الی الحج، لبیک لبیک اهل التلبیهٔ، لبیک لبیک تلبیهٔ تمامها و بلاغها علیک لبیک.

و چون به راه افتد اگر پیاده باشد یا سوار شود، اگر سواره باشد تلبیه را بلند بگوید، و تکرار کند خصوصا در وقت بیدار شدن از خواب، و در عقب هر نماز واجب و سنت، و وقتی که بر شتر سوار شود و شتر برخیزد، و وقتی که بر بلندی یا پستی برود، و وقتی که به سواره‌ای برسد، و در صحراها و در همه حال می‌تواند گفت. و زنان را سنت نیست بلند گفتن.

[آداب دخول مکه]

و چون خانه‌های مکه را به نظر در آورد قطع تلبیه می‌کند. و چون به حرم رسد از راحله فرود آید و غسل دخول حرم به‌کند، و پاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد و داخل شود.

و در هنگام دخول این دعا را بخواند:

اللهم انک قلت فی کتابک و قولک الحق، وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، اللهم انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک، و قد جئت من شقهٔ بعیدهٔ و من فج عمیق، سامعا لندائک، و مستجیبا لک، مطیعا لامرک، و کل ذلک بفضلک علی، و احسانک الی.

فلک الحمد علی ما و فقتنی له، ابتغی بذلک الزلفهٔ عندک، و القربهٔ الیک، و المنزلهٔ لدیک، و المغفرهٔ لذنوبی، و التوبهٔ علی منها بمنک، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و حرم بدنی علی النار، و آمنی من عذابک و عقابک، برحمتک یا رحیم.

و اذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، و اگر میسر شود پیش از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۸

دخول مکه غسل دیگر به‌کند بنا بر مشهور، و اگر نه بعد از دخول در منزلش به‌کند، و به آرام تن و دل داخل مکه شود با کمال تواضع و شکستگی، و برای دخول مسجد الحرام نیز غسل دیگر گفته‌اند که سنت است.

[آداب دخول مسجد الحرام]

و سنت است که از در بنی شیبه داخل شود به آن که از باب السلام در آید، و راست بیاید تا به ستونها که در بنی شیبه اینجا بوده است.

و با آرام دل و تن پای برهنه داخل شود، و بر در مسجد به‌ایستد و بگوید:

السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته، بسم الله و بالله و ما شاء الله، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله، و السلام علی ابراهیم خلیل الله، و الحمد للّه رب العالمین.

بسم الله و بالله و من الله و الی الله و ما شاء الله، و علی ملهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و خیر الاسماء للّه، و الحمد لله و السلام علی رسول الله، السلام علی محمد بن عبد الله، السلام علیک أیها النبی و رحمهٔ الله و برکاته، و السلام علی انبیاء اللّه و رسله، السلام علی ابراهیم خلیل الرحمن، السلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بارک علی محمد و آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید.

اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک، و علی ابراهیم خلیلک، و علی انبیائک و رسلک و سلم علیهم، و سلام علی المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی فی طاعتک و مرضاتک، و احفظنی بحفظ الایمان ابدا ما ابقیتنی، جل ثناء وجهک، الحمد للّه الذی جعلنی من و فده و زواره، و جعلنی ممن یعمر مساجده، و جعلنی ممن یناجیه.

اللهم عبدک و زائرک فی بیتک، و علی کل ماتی حق ممن [لمن- خ ل] اتاه وزاره و أنت خیر مأتی و اکرم مزور، فأسألک یا اللّه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۷۹

یا رحمن یا رحیم، و بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک، و بانک واحد احد صمد لم تلد و لم تولد و لم یکن له کفوا احد، و ان محمدا عبدک و رسولک، صلی اللّه علیه و علی اهل بیته.

یا جواد یا ماجد یا جبار [یا حنان- خ ل] یا کریم، اسالک ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تجعل تحفتک ایای من زیارتی ایاک ان تعطینی فکاک رقبتی من النار.

پس سه بار بگوید:

اللهم فک رقبتی من النار.

پس بگوید:

و اوسع علی من رزقک الحلال الطیب، و ادرءعنی شر شیاطین الجن و الانس، و شر فسقهٔ العرب و العجم.

پس داخل مسجد شود و بگوید:

بسم اللّه و بالله و علی ملهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله.

پس دستها بر دارد و روی به کعبه کند و بگوید:

اللهم انی اسالک فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی، و ان تجاوز عن خطیئتی، و تضع عنی وزری، الحمد للّه الذی بلغنی

بیته الحرام، اللهم انی أشهدک ان هذا بیتک الحرام الذی جعلته مثابهٔ للناس، و امنا مبارکا و هدی للعالمین.

اللهم العبد عبدک [اللهم انی عبدک- خ ل] و البلد بلدک، و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک، و اوم طاعتک، مطیعا لامرک، راضیا بقدرک، اسالک مسالهٔ الفقیر الیک الخائف لعقوبتک، اللهم افتح لی ابواب رحمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.

پس خطاب به کعبه معظمه کند و بگوید:

الحمد للّه الذی عظمک و شرفک و کرمک و جعلک مثابهٔ للناس و امنا مبارکا و هدی للعالمین.

و چون نظرش به حجر الاسود افتد روی به سوی او کند و بگوید:

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۰

الحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله، سبحان الله و الحمد للّه و لا اله الا الله و الله اکبر من خلقه، و الله اکبر مما اخشی و احذر، لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.

اللهم صل علی محمد و آل محمد، و بارک علی محمد و آله، کأفضل ما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، و سلام علی جمیع النبیین و المرسلین، و الحمد للّه رب العالمین. اللهم انی او من بو عدک و اصدق رسلک و اتبع کتابک.

پس به تأنی روانه شود، و گامها را کوتاه به‌گذارد از ترس خدا. پس چون به نزدیک حجر الاسود رسد دستها بر دارد و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد و بگوید:

اللهم تقبل منی.

پس دست و روی و بدن را به حجر الاسود بمالد و ببوسد او را، و اگر نتواند بوسیدن دست بمالد، و اگر نتواند دست مالیدن اشاره کند و بگوید:

اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاهٔ، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنهٔ نبیک، اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، آمنت بالله، و کفرت بالجبت و الطاغوت و اللات و العزی و عبادهٔ الشیطان، و عبادهٔ کل ندیدعی من دون اللّه.

و اگر همه را نتواند خواند بعضی را بخواند و بگوید:

اللهم الیک بسطت یدی، و فیما عندک عظمت رغبتی، فاقبل سبحتی، و اغفرلی و ارحمنی، اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا و الآخرهٔ.

و بهتر آن است که اول روی به حجر الاسود کرده دعاها را بخواند.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۱

[آداب طواف]

پس نیت کند که هفت شوط طواف خانه کعبه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی.

پس بر گردد، و خانه کعبه را به دست چپ خود گیرد، و به نحوی به ایستد که اول جزوی از بدنش محاذی اول حجر باشد، و همان نیت را متذکر بوده شروع در طواف کند، و دست به دیوار کعبه نمالد، و روی به جانب خانه و پشت به خانه نکند. و باید که حجر اسماعیل را داخل طواف کند، و در شوط هفتم ختم به حجر کند به نحوی که ابتدا کرده.

و در حال طواف این دعا بخواند:

اللهم انی اسالک باسمک الذی یمشی به علی طلل الماء، کما یمشی به علی جدد الارض، و اسالک باسمک الذی تهتز له ارکان

عرشک، و اسالک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک، و اسالک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه محبهٔ منک، و اسالک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی اللّه علیه و آله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا و کذا.

و حاجت خود را به‌طلب، و گامها را تنگ گذارد در حال طواف.

و چون به در خانه کعبه رسد بگوید:

سائلک فقیرک، مسکینک ببابک، فتصدق علیه بالجنهٔ، اللهم البیت بیتک، و الحرم حرمک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک المستجیر بک من النار، فاعتقنی و والدی و أهلی و ولدی و اخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم.

و بعد از آن صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد، و هر چند به در کعبه رسد صلوات به‌فرستد.

و چون به حجر حضرت اسماعیل رسد سر بر دارد و نگاه به ناودان طلا کند و بگوید:

اللهم ادخلنی الجنهٔ، و اجرنی من النار برحمتک، و عافنی من السقم، و اوسع

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۲

علی من الرزق الحلال، و ادرء عنی شر فسقهٔ الجن و الانس، و شر فسقهٔ العرب و العجم.

و چون از حجر به‌گذرد و به پشت کعبه رسد بگوید:

یا ذا المن و الطول و الجود و الکرم، ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبله منی انک انت السمیع العلیم.

و چون به رکن یمانی رسد دست بر دارد و بگوید:

یا اللّه یا ولی العافیهٔ، و خالق العافیهٔ، و رازق العافیهٔ، و المنعم بالعافیهٔ، و المنان بالعافیهٔ، و المتفضل بالعافیهٔ علی و علی جمیع خلقک رحمن الدنیا و الاخرهٔ و رحیمهما، صل علی محمد و آل محمد، و ارزقنا العافیهٔ، و تمام العافیهٔ، و شکر العافیهٔ فی الدنیا و الاخرهٔ، یا ارحم الراحمین.

پس سر به جانب کعبه بالا کند و بگوید:

الحمد للّه الذی شرفک و عظمک، و الحمد لله الذی بعث محمدا نبیا، و جعل علیا اماما، اللهم اهد له خیار خلقک و جنبه شرار خلقک.

و چون میانه رکن یمانی و حجر الاسود رسد بگوید:

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهًٔ وَ فِی الْآخِرَهِٔ حَسَنَهًٔ وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.

و در حال طواف بگوید:

اللهم انی الیک فقیر، و انی خائف مستجیر، فلا تغیر جسمی، و لا تبدل اسمی.

و صلوات بسیار به‌فرستد، و همه ارکان را در بر گیرد، و بدن خود را و دست خود را به ایشان به‌مالد، خصوصا رکن عراقی و رکن یمانی. و بعضی گفته‌اند واجب است دست یا بدن مالیدن بر رکن یمانی.

و چون در شوط هفتم به مستجار رسد و آن پشت کعبه است، نزدیک به رکن یمانی برابر در خانه به‌ایستد و دستهای خود را به‌گشاید به خانه، و روی خود و شکم خود را به‌رساند به کعبه و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۳

بگوید:

اللهم البیت بیتک، و العبد عبدک، و هذا مقام العائذ بک من النار، اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیهٔ، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی، و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک، استجیر باللّه من النار.

و بگوید:

اللهم ان عندی افواجا من ذنوب، و افواجا من خطایا، و عندک افواج من رحمهٔ، و افواج من مغفرتک، یا من استجاب لا بغض خلقه الیه اذ قال انظرنی الی یوم یبعثون استجب لی.

پس حاجات خود را به‌طلبد، و دعا بسیار به‌کند و اقرار به گناهان خود هر چه داند مفصلا به‌کند، و هر چه را به خاطر نداشته باشد مجملا اقرار کند، و طلب آمرزش کند از جمیع گناهان که البته آمرزیده می‌شود انشاء اللّه تعالی.

پس چون به حجر الاسود رسد بگوید:

اللهم قنعنی بما رزقتنی، و بارک لی فیما آتیتنی.

و می‌باید که کمال ملاحظه به‌کند در هر مرتبه که می‌رود حجر را به‌بوسد، یا دست به‌مالد، یا ارکان را در بر گیرد، یا خود را بر مستجار به‌ساید آنجا را نشان کند.

و چون این اعمال را بجا آورد باز به جای خود رود و از آنجا روانه شود تا زیاده و کم نشود.

[آداب نماز طواف]

و چون از طواف فارغ شود به مقام حضرت ابراهیم علیه السلام آید، و در پشت مقام دو رکعت نماز به‌کند، و چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و سنت است که در رکعت اول قُلْ

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۴

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و در رکعت دوم قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ بخواند.

و چون سلام بگوید حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد و بگوید:

اللهم تقبل منی، و لا تجعله آخر العهد منی، الحمد للّه بمحامده کلها علی نعمائه کلها، حتی ینتهی الحمد الی ما یحب ربی و یرضی، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل منی و طهر قلبی و زک عملی.

پس بگوید:

اللهم ارحم بطواعیتی ایاک و طواعیهٔ رسولک صلی اللّه علیه و آله، اللهم جنبنی ان اتعدی حدودک، و اجعلنی ممن یحبک و یحب رسولک صلی اللّه علیه و آله و ملائکتک و عبادک الصالحین.

پس به سجده رود و بگوید:

سجد لک وجهی تعبدا ورقا، و لا اله الا انت حقا حقا، الاول قبل کل شیء، و الاخر بعد کل شیء، وها انا ذا بین یدیک ناصیتی بیدک، فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم غیرک، فاغفرلی فانی مقر بذنوبی علی نفسی، و لا یدفع الذنب العظیم غیرک.

پس بیاید به نزد حجر الاسود و دست و بدن بر آن مالد و به‌بوسد، یا دست به‌مالد اگر نتواند بوسیدن، و اگر نه اشاره کند، و آنچه اول مرتبه خوانده است بخواند البته.

[آداب سعی]

پس متوجه سعی میان صفا و مروه شود. و چون خواهد متوجه شود باید که نزد حجر الاسود رود و آن را به‌بوسد، و دستها یا بدن به آن بمالد یا اشاره کند، و از آب زمزم به‌خورد.

و در وقت آب خوردن بگوید:

اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا، و شفاءا من کل داء و سقم.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۵

و سنت است که خود یک دلو یا دو دلو آب به‌کشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت و شکم ریزد، و همان دعا بخواند، و باز به نزد حجر الاسود آید و همان افعال را بجا آورد.

پس متوجه کوه صفا شود از آن دری که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به در رفته است، و آن دری است که محاذی حجر الاسود است، و با آرام تن و آرام دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند به خانه کعبه، و روی به رکن عراقی کند و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و از نعمتهای الهی بر خود به‌شمارد آنچه می‌تواند.

پس هفت نوبت اللّه اکبر بگوید، و هفت نوبت الحمد للّه بگوید، و هفت نوبت لا اله الا اللّه بگوید. پس سه نوبت بگوید:

لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدیر.

پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، دیگر سه نوبت بگوید:

اللّه اکبر علی ما هدانا، و الحمد لله علی ما اولانا، و الحمد لله الحی القیوم، و الحمد لله الحی الدائم.

و سه نوبت بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه، و أشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا اياه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون.

و سه نوبت بگوید:

اللهم انی اسالک العفو و العافیهٔ و الیقین فی الدنیا و الاخرهٔ.

پس سه نوبت بگوید:

اللهم آتنا فی الدنیا حسنهٔ و فی الاخرهٔ حسنهٔ، و قنا عذاب النار.

پس صد نوبت اللّه أکبر بگوید، و صد نوبت لا اله الا اللّه، و صد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۶

نوبت الحمد للّه، و صد نوبت سبحان اللّه.

پس بگوید:

لا اله الا اللّه وحده انجز وعده، و نصر عبده، و غلب الاحزاب وحده، فله الملک و له الحمد، اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت، اللهم انی اعوذ بک من ظلمهٔ القبر و وحشته، اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک.

و بسیار بگوید:

استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع و دائعه دینی و نفسی و اهلی، اللهم استعملنی علی کتابک و سنهٔ نبیک، و توفنی علی ملته، و اعذنی من الفتنهٔ.

پس سه نوبت بگوید اللّه اکبر. پس دو نوبت مجموع را اعاده کند. پس یک نوبت اللّه اکبر بگوید. پس یک نوبت دیگر مجموع این عمل را اعاده کند، و اگر همه را نتواند بعضی از آن را اعاده کند.

و مستحب است که به قدر خواندن سوره بقره به تأنی توقف کند، و این دعا بخواند:

اللهم اغفرلی کل ذنب اذنبته قط، فان عدت فعد علی بالمغفرهٔ، فانک انت الغفور الرحیم، اللهم افعل بی ما انت اهله، فانک ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی، و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی، و انا محتاج الی رحمتک، فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی، اللهم و

لا تفعل بی ما انا اهله، فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک، فیامن هو عدل لا یجور ارحمنی.

پس بگوید:

یا من لا یخیب سائله و لا ینفد نائله، صل علی محمد و آل محمد، و اعذنی من النار برحمتک.

و در حدیث است که هر که بخواهد مال او زیاده شود، پس باید که طول دهد ایستادن در صفا را، و در پایه چهارم این دعا را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۷

بخواند روی به کعبه:

اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته وضیقه و ضنکه، اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک.

پس از آن پایه به زیر آید و پشت خود را برهنه کند و بگوید:

یا رب العفو، یا من امر بالعفو، یا من هو اولی بالعفو، یا من یثیب علی العفو العفو العفو العفو، یا جواد یا کریم، یا قریب یا بعید، اردد علی نعمتک، و استعملنی بطاعتک و مرضاتک.

و بهتر آن است که در پایه چهارم نیت کند که هفت شوط سعی میان صفا و مروه می‌کنم در عمره اسلام عمره تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و چون به زیر آید پاشنه پاها را به کوه صفا به‌چسباند و همان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

و احوط آن است که با وضو باشد.

و سنت است که جامه و بدنش از نجاسات پاک باشد. و سنت است که پیاده باشد، و میانه رود از صفا تا به مناره، و از آنجا تند راه رود به مانند شتر تا بازار عطاران، و از آنجا میانه به رود تا مروه.

و اگر سواره باشد چهار پای خود را تند کند. و زنان را سنت نیست تند رفتن.

و در حال تند رفتن بگوید:

بسم اللّه و باللّه و الله اکبر، و صلی الله علی محمد و علی اهل بیته، اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم، و اهدنی للتی هی اقوم، اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبل منی، اللهم لک سعیی و بک حولی و قوتی، تقبل منی یا من یقبل عمل المتقین.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۸

و چون از محل تند رفتن بگذرد بگوید:

یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود، اغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا کریم.

و چون به مروه رسد سنت است که به کوه مروه بالا رود و دعاها که در صفا خواند بخواند و بگوید:

یا من امر بالعفو، یا من یجزی علی العفو، یا من دل علی العفو، یا من زین العفو، یا من یثیب علی العفو، یا من یحب العفو، یا من یعطی علی العفو، یا من یعفو علی العفو، یا رب العفو العفو العفو العفو.

و سعی کند در گریه، و خود را به گریه بدارد، و دعا بسیار به‌کند.

و در حالت سعی این دعا بخواند:

اللهم انی اسالک حسن الظن بک علی کل حال، و صدق النیهٔ فی التوکل علیک.

و واجب است که هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه که رفتن را یکی حساب کند و برگشتن را یکی.

[آداب تقصیر]

و چون سعی را تمام کند نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی. پس تقصیر کند به آن که جدا کند مو یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست سر تراشیدن.

و سنت است که از اطراف موی سر و موی ریش و شارب بگیرد، و بعضی از ناخنها را بگیرد، و بعضی را از برای حج به‌گذرد. و بر او حلال می‌شود هر چه بر او حرام شده بود به غیر از سر تراشیدن، و لیکن سنت است که شبیه به محرمان باشد، و رخت دوخته نپوشد.

پس احرام به حج بگیرد، و بهتر آن است که در روز هشتم بعد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۸۹

از نماز ظهر و عصر احرام بگیرد، و غسل احرام و آداب و نیت و دعاها به نحوی که در احرام عمره مذکور شد به عمل آورد به آن که در غسل نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربهٔ الی اللّه تعالی.

[آداب احرام حج]

و همچنین جامه احرام را بار دیگر به‌گشاید و به‌پوشد، و نیت کند که دو جامه احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی.

و بهتر آن است که یک نیت حج مجمل به‌کند که حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی، و نیت احرام به‌کند که احرام می‌گیرم به حج اسلام حج تمتع، و تلبیات می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است هر دو قربهٔ الی اللّه تعالی لبیک اللهم لبیک.

و در اینجا مخیر است که تلبیه را مقارن احرام دارد یا فاصله بکند، و احوط آن است که اول مقارن سازد، و چون بر قطا رسد که مشهور است که آن را مدعا می‌گویند هنوز بر دم نرسیده تلبیه بگوید، و چون مشرف شود بر ابطح به آواز بلند بگوید.

و بهتر آن است که قبل از نیت این دعا نیز بخواند:

اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.

و بگوید:

احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی من النساء و الثیاب و الطیب، ارید بذلک وجهک و الدار الاخرهٔ، و حلنی حیث حبستنی لقدرک الذی قدرت علی.

پس تلبیه می‌گوید به عنوانی که گذشت در تلبیه و به جای لبیک بعمرهٔ می‌گوید:

لبیک بحجهٔ تمامها و بلاغها علیک.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۰

پس متوجه منا شود، و اگر این دعا را بخواند در حال احرام بهتر است:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السماوات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم، و الحمد للّه رب العالمین.

اللهم انی اسالک ان تجعلنی ممن استجاب لک، و آمن بوعدک، و اتبع کتابک و امرک، فانی عبدک و فی قبضتک، لا اوقی الا ما

وقیت، و لا ـ آخـذ الا ما اعطیت، اللهم انی اریـد ما امرت به من الحـج علی کتابک و سـنهٔ نبیک صـلواتک علیه و آله، فقونی علی ما ضعفت عنه، و یسره لی، و تقبله منی، و تسلم منی مناسکی فی یسر منک و عافیهٔ، و اجعلنی من و فدک و حجاج بیتک الذین رضیت عنهم و ارتضیت و سمیت و کنیت.

اللهم ارزقنی قضاء مناسکی فی یسر منک و عافیهٔ، و اعنی علیه و تقبله منی.

اللهم و ان عرض لی عارض یحبسـنی فحلنی حیث حبسـتنی لقـدرک الـذی قـدرت علی، و اصـرف عنی سوء القضاء و سوء القدر، و احرم لـک وجهی و شـعری و بشـری و لحمی و دمی و مخی و عظـامی و عصبی من النسـاء و الطیب و الثیاب، اریـد بـذلک وجهک الکریم و الدار الاخرهٔ.

پس تلبیه کبیر را بگوید، و چون متوجه منا شود بگوید:

اللهم ایاک ارجو، و ایاک ادعو، فبلغنی املی، و اصلح لی عملی.

و با آرام دل برود با تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی.

[آداب منی در شب عرفه]

و چون به منا رسد بگوید:

الحمد للّه الذی اقدمنیها صالحا فی عافیهٔ، و بلغنی هذا المکان.

پس بگوید:

اللهم هذه منی و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک أن تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۱

و سـنت است که شب عرفه در منا باشد، و مشـغول عبادت و طاعت الهی باشد، و بهتر آن است که این عبادات را خصوصا نمازها را در مسجد خیف به جای آورد.

[آداب عرفات]

و چون نماز صبح به جای آورد تعقیب کند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود و بگوید:

اللهم الیـک صـمدت، و ایـاک اعتمـدت، و وجهـک اردت، اسالک ان تبارک لی فی رحلی، و ان تقضـی لی حاجتی، و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی.

و تلبیه بگویـد تـا به عرفـات. و چون به عرفـات رسـد تلبیه را قطع کنـد. و چون اول زوال شود در عرفات نیت کنـد که می‌ایسـتم در عرفات از حال تا شام در حـج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و واجب است که تا شام در عرفات بماند.

و سـنت اسـت که در تمـام وقوف بـا طهـارت باشـد، و در وقت زوال غسـل کنـد، و بارهـای خـود را جمـع کنـد، و هر چه مـوجب پراکنـدگی خـاطر است از خود دور کنـد، و نماز ظهر و عصـر را در اول وقت به جا آورد به یک اذان و دو اقامه، و وقوف کنـد در دست چپ کوه نسـبت به کسـی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، و با اصحاب خود مجتمع باشند پهلوی یک دیگر، و فرجه در میان خود نگذارند.

و بعد از نماز بهایستد و مشغول دعا شود، و روی به قبله کند، و دل خود را متوجه حق تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی به جا آورد،

و تمجید و تهلیل بکند. و هر یک از اللّه أکبر و الحمد للّه و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه صد نوبت بگوید، و آیهٔ الکرسی صد نوبت بخواند، و صلوات بر محمد و آل محمد صد نوبت به‌فرستد، و إِنَّا

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۲

أَنْزَلْناهُ صد نوبت بخواند، و لا حول و لا قوهٔ الا باللّه صد نوبت بگوید، و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ صد نوبت بخواند.

و سعی کند در دعا و تضرع برای خود و جمیع خویشان و برادران مؤمن خود، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصا دعای صحیفه کامله، و دعای حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه.

و بگوید:

اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب و فدک، و ارحم مسیری الیک من الفج العمیق، اللهم رب المشاعر کلها، فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقهٔ الجن و الانس، اللهم لا تمکربی، و لا تخدعنی، و لا تستدرجنی، اللهم انی اسالک بحولک و جودک و کرمک و منک و فضلک، یا اسمع السامعین، و یا ابصر الناظرین، و یا اسرع الحاسبین، و یا ارحم الراحمین، ان تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تفعل بی کذا و کذا.

و حاجت خود را نام برد.

پس دست به جانب آسمان بر دارد و بگوید:

اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی، و التی ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی، اسالک خلاص رقبتی من النار، اللهم انی عبدک و ملک یدک، ناصیتی بیدک، و اجلی بعلمک، اسالک ان توفقنی لما یرضیک عنی، و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم صلوات اللّه علیه و دللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و آله، اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله، و اطلت عمره، و احییته بعد الموت حیاهٔ طیبهٔ.

پس بگوید:

لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدیر. اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما یقول القائلون.

اللهم لک صلاتی و نسکی و محیای و مماتی، و لک تراثی و بک حولی و منک قوتی.

اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من وسواس الصدر، و من شتات الامر، و من عذاب

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۳

القبر. اللهم انی اسالک خیر الریاح، و اعوذ بک من شر ما تجیء به الریاح، و اسالک خیر اللیل و خیر النهار.

اللهم اجعل فی قلبی نورا، و فی سمعی و بصری نورا، و لحمی و دمی و عظامی و عروقی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا، و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک، انک علی کل شیء قدیر.

و تا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، خصوصا بنده آزاد کردن. و ما شاء اللّه لا قوهٔ الا باللّه صد بار بگوید، و اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.

صد بار.

پس ده آیه اول سوره البقره را بخواند، و دیگر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ سه نوبت بخواند و آیه سخره:

إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً.

تا به آخر بخواند. پس معوذتین بخواند.

پس حمد بر نعم الهی همه بکند و یک یک را به‌شمارد آنچه داند از اهل و مال و نعمت و دفع بلا و بگوید:

اللهم لک الحمد علی نعمائک التی لا تحصی بعدد، و لا تکافیء بعمل.

و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد، و بگوید:

اسالک یا اللّه یا رحمن بکل اسم هولک، و اسالک بقوتک و قدرتک و عزتک، و بجمیع ما احاط به علمک، و بارکانک کلها، و بحق رسولک، صلواتک علیه و آله، و باسمک الاکبر الاکبر، و باسمک العظیم الذی من دعاک به کان حقا علیک ان لا ترده، و ان تعطیه ما سأل، ان تغفرلی جمیع ذنوبی، و جمیع علمک فی.

و هر حاجتی که داشته باشد از حق تعالی طلب کند، و دعا کند

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۴

که توفیق حج بیابد در سال آینده و هر سالی. و هفتاد مرتبه بگوید اسال اللّه الجنهٔ. و هفتاد مرتبه استغفر اللّه ربی و اتوب الیه بگوید.

پس بخواند دعائی را که جبرئیل در این مقام به حضرت آدم علیه السلام تعلیم نمود برای قبول توبه او:

سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت، عملت سوءا و ظلمت نفسی، و اعترفت بذنبی، فاغفر لی انک انت الغفور الرحیم، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت خیر الغافرین، سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی، فاغفرلی انک انت التواب الرحیم.

و چون آفتاب فرو رود بگرید و بگوید:

اللهم انی اعوذ بک من الفقر، و من تشتت الامر، و من شر ما یحدث باللیل و النهار، امسی ظلمی مستجیرا بعفوک، و امسی خوفی مستجیرا بامانک، و امسی ذلی مستجیرا بعزک، و امسی وجهی الفانی مستجیرا بوجهک الباقی، یا خیر من سئل، و یا اجود من اعطی، و یا ارحم من استرحم، جللنی برحمتک، و البسنی عافیتک، و اصرف عنی شر جمیع خلقک.

پس روانه جانب مشعر الحرام شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و این دعا را در وقت رفتن بخواند:

اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف، و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی، و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام، و اجعلنی الیوم من اکرم و فدک علیک، و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکهٔ و الرحمهٔ و الرضوان و المغفرهٔ، و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر، و بارک لهم فی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتقنی من النار.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۵

[آداب مشعر الحرام]

پس چون در وقت رفتن به مشعر الحرام به تل سرخ رسد از دست راست راه بگوید:

اللهم ارحم موقفی، و زد فی عملی، و سلم لی دینی، و تقبل مناسکی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتق رقبتی من النار.

و نماز شام و خفتن را تأخیر کند تا مشعر الحرام، و اگر چه سه یک شب به‌گذرد، و اگر نتواند رسید در راه به‌کند، و جمع کند میان هر دو نماز به یک اذان و اقامه، و نافله شام را بعد از خفتن بجا آورد. و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع قربهٔ الی اللّه.

و مستحب است که در شکم وادی فرود آید از جانب راست راه، و این دعا بخواند:

اللهم انی اسألک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر، اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی، ثم اطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک فی منزلی هذا، و ان تقینی جوامع الشر.

و تا مقدور باشد این شب را به عبادت به سر آورد. و سنت است که در این شب هفتاد سنگ ریزه بر دارد برای رمی جمرات.

و چون صبح شود نیت کند که می‌ایستم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و واجب است که تا طلوع آفتاب بماند. و سنت است که غسل به‌کند، و با وضو باشد، و در حال وقوف به‌ایستد و دعاهای منقول را بخواند، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و نعمتهای الهی را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۶

بسیار یاد کند، و صلوات بر محمد و آل محمد به‌فرستد.

و بگوید:

اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار، و اوسع علی من رزقک الحلال، و ادرء عنی شر فسقهٔ الجن و الانس. اللهم أنت خیر مطلوب الیه و خیر مدعو و خیر مسؤول، و لکل و افد جائزهٔ فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی، و تقبل معذرتی، و ان تجاوز خطیئتی، ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی، و اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک و حجاج بیتک الحرام.

و دعا بسیار به‌کند از جهت خود و پدر و مادر و برادران مؤمن و اهل و مال و فرزندان. و چون آفتاب بر کوه ثبیر بتابد اعتراف به گناهان به‌کند، و هفت نوبت استغفار کند و روانه منا شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار. و چون به وادی محسر به‌رسد تند برود مانند شتر اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند به‌راند راحله خود را صد گام.

و در وقت تند رفتن بگوید:

اللهم سلم عهدی، و اقبل توبتی، واجب دعوتی، و اخلفنی فیمن ترکت بعدی، رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم.

[آداب منی]

اشاره

پس چون داخل منا شود بگوید:

اللهم هذه منی، و هی مما مننت به علینا من المناسک، فاسألک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک، فانما انا عبدک و فی قبضتک.

[آداب رمی]

پس واجب است که به نزد جمره عقبه آید، و نیت کند که این جمره را به هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت

آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و هفت عدد سنگ ریزه می‌باید یک یک بر جمره به‌زنند.

و واجب است که این سنگها را از حرم بر دارد، و مرتبه دیگر

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۷

بر جمره نینداخته باشند. و سنت است که رنگین باشند، سرمه‌ای باشند یا رنگ دیگر، و نقطه نقطه باشند و سست باشند، و به قدر بند انگشت باشند. و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد و احوط آن است که با وضو باشد.

و چون سنگ ریزه‌ها را در دست گیرد پیش از انداختن این دعا بخواند:

اللهم هؤلاء حصیاتی، فاحصهن لی و ارفعهن فی عملی.

و با هر سنگ که اندازد این دعا بخواند:

اللّه اکبر، اللهم ادحر عنی الشیطان، اللهم تصدیقا بکتابک و علی سنهٔ نبیک صلی اللّه علیه و آله. اللهم اجعله حجا مبرورا، و عملا مقبولا، و سعیا مشکورا، و ذنبا مغفورا.

و میانه او و جمره ده ذرع باشد یا پانزده ذرع، و پشت به قبله کند و روی به جمره، و سنگ را بر انگشت مهین گذارد، و به ناخن انگشت شهادت بیندازد.

و چون فارغ شود و بجای خود بر گردد بگوید:

اللهم بک و ثقت و علیک توکلت، فنعم الرب و نعم المولی و نعم النصیر.

[آداب هدی]

پس واجب است که شتر یا گاو یا گوسفند به‌کشد، و نیت کند که ذبح می‌کنم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی. و واجب است که در روز عید به‌کشد پیش از سر تراشیدن، و بعد از رمی جمره.

و اگر شتر کشد باید شتر پنج ساله یا در شش به‌کشد، و اگر گاو یا بز کشد اقلا یک ساله یا در دو به‌کشد، و اگر گوسفند کشد احوط آن است که هفت ماهه یا در هشت باشد. و باید که معیوب و خصی نباشد، و بسیار لاغر نباشد. و سنت است که بسیار فربه باشد، و آن را به عرفات برده باشند.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۸

و در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند:

وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین، ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین، اللهم منک و لک بسم اللّه و الله اکبر اللهم تقبل منی.

و بهتر آن است که خود به‌کشد، و اگر نه دست بر بالای دست کشنده به‌گذارد و قوت کند. و احوط آن است که بعد از کشتن سه قسمت کند، و یک حصه را از برای خود قرار دهد و از آن بخورد اگر چه اندکی باشد، و در وقت خوردن نیت کند که می‌خورم گوشت قربانی حج اسلام حج تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمه سه یک خود را تصدق کند، و سه یک دیگر به قانع و معتر دهد.

و در خبر است که قانع کسی است که هر چه از جهت او فرستی قانع باشد، و معتر کسی است که از او غنی‌تر باشد و از تو سؤال نمی‌کند، و از جهت او بیشتر می‌باید فرستاد.

و بهتر این است که این هر دو از یاران و مصاحبان و دوستان این کس باشند، و چون به ایشان دهد یا از جهت ایشان فرستد نیت

کند که این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را می‌دهم یا می‌فرستم از جهت قانع و معتر قربهٔ الی اللّه.
و سه یک دیگر را به فقرا و مساکین دهـد، و نیت کنـد که تصـدق می کنم این گوشت هـدی حـج اسـلام حـج تمتع را قربهٔ الی اللّه تعالی.

[آداب حلق]

و بعد از این واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن از مو یا ناخن، و متعین است زنان را تقصیر، و سر تراشیدن بهتر است خصوصا نو حاجی را.
و چون سر تراشد نیت کند در ابتدای سر تراشیدن که سر می‌تراشم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۴۹۹
از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه. و بهتر آن است که دلاک نیز نیت کند.
و مستحب است که روی به قبله کند و ابتدا به جانب راست پیش سر به‌کند و این دعا بخواند:
اللهم اعطنی بکل شعرهٔ نورا یوم القیامهٔ.
و موی سر را دفن کند. و احوط آن است که تمام سر را به‌تراشد به حیثیتی که موئی از آن نماند، و در تقصیر مسما کافی است.
و احوط آن است که از اطراف سر و ریش و شارب موی به‌گیرد، و ناخنها را به‌گیرد.
و در وقت تقصیر نیت کنـد که تقصیر می کنم از جهت محل شـدن از احرام حج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

[آداب اعمال مکه بعد از مناسک منی]

و چون از این اعمـال فـارغ شود بهتر آن است که باز در روز عیـد به مکه آیـد از جهت دو طواف و سـعی، و اگر متعـذر باشـد روز یازدهم بیاید و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.
و چون به مکه آیـد سـنت است که غسـل کنـد و ناخنهـا بگیرد و شـارب به‌گیرد، و متـوجه شـود بـا ذکر و تمجیـد و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل او آنچه مقدور باشد.
و چون به در مسجد آید بگوید:
اللهم اعنی علی نسـکی، و سـلمنی له و سـلمه لی، و اسألـک مسألـهٔ العلیـل الـذلیل المعتـرف بـذنبه ان تغفر لی ذنـوبی، و ان ترجعنی بحاجتی، اللهم انی عبدک، و البلد بلدک و البیت بیتک، جئت اطلب رحمتک و اؤم طاعتک، متبعا لا مرک، راضیا بقدرک، اسألک مسألهٔ المضطر الیک المطیع لا مرک، المشفق من عذابک، الخائف لعقوبتک ان تبلغنی عفوک و تجیرنی من النار برحمتک.
پس به نزد حجر الاسود آید و استلام و تقبل و سایر آداب که
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۰
در طواف عمره گـذشت به عمـل آورد، و اللّه اکبر بگویـد، و نیت کنـد مقـارن اول شوط که هفت شوط طواف زیـارت خـانه کعبه می کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی.
و به همان عنوان که در عمره مذکور شد هفت شوط طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم بجا آورد، و نیت کنـد که دو رکعت نماز طواف حـج اسـلام حج تمتع می کنم از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و به نحوی که گذشت تمام

کند.

پس به نزد حجر الاسود آیـد و آن را به بوسـد و اللّه أکبر بگوید، و اعمالی که در عمره مذکور شد به عمل آورد متوجه صـفا شود، پس هفت شوط سـعی کند میان صـفا و مروه به نحوی که گذشت، و نیت چنین کند که هفت شوط سـعی می‌کنم میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

پس باز به نزد خانه کعبه آیـد، و به عنوان سابق هفت شوط طواف نساء به‌کند، و چنین نیت کند که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

پس در مقام ابراهیم علیه السـلام دو رکعت نماز بجا آورد به نحوی که گـذشت، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه.

و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و قران و افراد و عمره مفرده، و در عمره تمتع طواف نساء نیست.

و بدان که چون سر می‌تراشد یا تقصیر می‌کند محل می‌شود از

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۱

هر چه احرام از آن گرفته است مگر زنان و صـید، و احوط ترک بوی خوش است تا طواف زیارت به‌کنـد، بعد از آن حلال می‌شود بر او بوی خوش. و احوط آن است که تـا سـعی نکنـد نیز از بوی خوش اجتنـاب کنـد، و چون طواف نسـاء کرد زنـان بر وی حلال می‌شوند.

و احوط اجتنـاب از صـید احرامی است تـا بعـد از طواف نسـاء، بلکه تا بعـد از انقضای ایام تشـریق. و اولا آن است که رخت دوخته نپوشد تا سعی میان صفا و مروه به‌کند، و بوی خوش نکند تا طواف نساء به‌کند.

[آداب بیتوته لیالی تشریق]

پس واجب است که در منـا شب به روز آورد در شب یـازدهم و دوازدهم، اگر در حـال احرام از صـید و زنـان اجتناب کرده باشـد، مگر آن که غروب آفتاب شود در شب سـیزدهم و او در منا باشـد که واجب است که آن شب را نیز در آنجا باشـد، و اگر کسـی از شکار و زنان اجتناب نکرده است واجب است که در شب سیزدهم نیز در منا باشد.

و در اول شام هر شب نیت می‌کند که در این شب در منا می‌باشم در حج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه تعالی، و واجب است که هر شبی که در منا می‌ماند روزش سه جمره را هر جمره به هفت سنگ به‌زند به نحوی که گذشت.

و واجب است که اول جمره اولی را به‌زنـد، پس جمره وسـطی، پس جمره عقبه، و اگر بر عکس کنـد اعـاده کنـد تا ترتیب حاصـل شود. و وقتش از طلوع آفتاب است تا غروب، و اولی و احوط آن است که نزد زوال بیندازد.

و مسـتحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمره اولی و وسـطی روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۲

حمـد و ثنای الهی بجا آورد، و صـلوات بر محمد و آل محمد بفرسـتد، پس اندکی پیش رود و بگوید اللهم تقبل منی، پس اندکی نزدیک‌تر رود و دعائی که در رمی جمره در روز عید گذشت بخواند.

و نیت کنـد که جمره اولی را به هفت سـنگ می‌زنم در حـج اسـلام حـج تمتع از جهت آن که واجب است قربهٔ الی اللّه، و همچنین جمره وسـطی و جمره عقبه را نیت می‌کند، و با هر سـنگ که می‌اندازد اللّه اکبر می‌گوید، و اگر دعای سابق را بخواند بهتر است، و در جمره عقبه پشت به قبله می‌کند و نمی‌ایستد نزد آن برای دعا.

و تکبیر سنت است در منا، و بعضی واجب دانسته‌اند عقیب پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است، و آخرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بعد از هر نماز می گوید:

اللّه أكبر الله اكبر، لا اله الا الله و الله أكبر، الله اكبر و لله الحمد، الله اكبر على ما هدانا، اللّه اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام، و الحمد لله على ما ابلانا.

و سنت است که در ایام منا نمازهای واجب و سنت را در مسجد خیف بجا آورد، و صد رکعت نماز، و صد مرتبه گفتن سبحان اللّه، و صد مرتبه لا اله الا اللّه، و صد مرتبه الحمد للّه در این مسجد ثواب عظیم دارد.

[آداب خروج از مکه و طواف وداع]

و چون به مکه بر گردد سنت است که داخل کعبه شود، و سنت است که پیش از دخول غسل به‌کند، و پا برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن هر دو حلقه در را به‌گیرد و بگوید:

اللهم البيت بيتك، و العبد عبدك، و قد قلت و من دخله كان آمنا، فآمنى من عذابك، و اجرنى من سخطك.

پس داخل شود و بگوید:

اللهم انك قلت و من دخله كان آمنا، فآمنى من عذابك عذاب النار.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۳

پس دو رکعت نماز گذارد میان دو ستون بر سنگ سرخ، و در رکعت اول حم سجده، و در رکعت دوم عدد آیات آن از قرآن بخواند، و در گوشه‌های کعبه نماز گذارد.

و بگوید:

اللهم من تهيا و تعبا واعد و استعد لوفادة الى مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله، فاليك كانت يا سيدى تهيئتى و تعبئتى و اعدادى و استعدادى رجاء رفدك و جائزتك و نوافلك، فلا تخيب اليوم رجائى، يا من لا يخيب سائله، و لا ينقص نائله، فانى لم آتك اليوم بعمل صالح قدمته، و لا شفاعة مخلوق رجوته، و لكنى اتيتك مقرا بالذنوب و الاساءة على نفسى، فانه لا حجة لى و لا عذر، فاسألك يا من هو كذلك ان تصلى على محمد و آل محمد، و ان تعطينى مسألتى و تقيلنى عثرتى، و تقلبنى برغبتى، و لا تردنى محروما و لا مجبوها و لا خائبا، يا عظيم يا عظيم يا عظيم، ارجوك للعظيم، اسألك يا عظيم ان تغفر لى الذنب العظيم لا اله الا انت.

و به سجده رود، و در حال سجده این دعا بخواند:

لا يرد غضبك الا حلمك، و لا يجير من عذابك الا رحمتك، و لا ينجى منك الا التضرع اليك، فهب لى يا الهى فرجا بالقدرة التى بها تحيى اموات العباد، و بها تنشر ميت البلاد، و لا تهلكنى يا الهى غما حتى تستجيب لى دعائى، و تعرفنى الاجابة.

اللهم ارزقنى العافية الى منتهى اجلى، و لا تشمت بى عدوى، و لا تمكنه من عنقى، من ذا الذى يرفعنى ان وضعتنى، و من ذا الذى يضعنى ان رفعتنى و ان اهلكتنى، فمن ذا الذى يعرض لك فى عبدك او يسألك عن امرك، فقد علمت يا الهى انه ليس فى حكمك ظلم، و لا فى نقمتك عجلة، انما يعجل من يخاف الفوت، و انما يحتاج الى الظلم الضعيف، و قد تعاليت يا الهى عن ذلك علوا كبيرا.

فلا تجعلنى للبلاء غرضا، و لا لنقمتك نصبا، و مهلنى و نفسنى و اقلنى عثرتى، و لا ترد يدى فى نحرى، و لا تتبعنى ببلاء على اثر بلاء، فقد ترى ضعفى و قلة حيلتى و تضرعى اليك، و وحشتى من الناس و انسى بك، اعوذ بك اليوم فاعذنى، و استجير بك فاجرنى.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۴

و استعين بك على الضراء فاعنى، و استنصرك فانصرنى، و اتوكل عليك فاكفنى، و اؤ من بك فآمنى، و استهديك فاهدنى، و

استرحمک فارحمنی، و استغفرک مما تعلم فاغفرلی، و استرزقک من فضلک الواسع فارزقنی، و لا ـ حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

پس به رکنی آید که محاذی حجر الاسود است و شکم خود را بر آن به‌مالد و بگوید:

یا واحد یا احد یا ماجد یا قریب یا بعید یا عزیز یا حکیم لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین. هب لی من لدنک ذریهٔ طیبهٔ انک سمیع الدعاء.

پس دور ستون به گردد و شکم و پشت خود را به آن ستون به‌مالد، و همین دعا را به‌خواند، و دست و بدن به همه ارکان به‌مالد، خصوصا رکن یمانی، و نماز واجب را در کعبه نگذارد.

و چون بیرون آید بگوید:

اللّه اکبر الله اکبر الله اکبر، اللهم لا تجهد بلاءنا، ربنا و لا تشمت بنا اعداءنا، فانک انت الضار النافع.

پس چون از نردبان پائین آید نردبان را بر دست چپ گیرد، و نزدیک کعبه دو رکعت نماز به‌کند.

و چون خواهد که از مکه معظمه بیرون آید هفت شوط طواف وداع به‌کند، و اگر تواند در هر شوطی دست یا بدن به حجر الاسود و رکن یمانی به‌رساند، و اگر نتواند در شوط اول و آخر به‌رساند، و اگر نتواند باکی نیست. پس به نزد مستجار آید و در بغل گیرد و دعاهای سابق را بخواند.

پس بیاید به نزد حجر الاسود، و شکم خود را به خانه به‌رساند، و یک دست را بر حجر گذارد، و دست دیگر را به جانب در خانه به‌گشاید، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات بر محمد و آل او به‌فرستد.

پس بگوید:

اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و امینک و حبیبک و نجیبک و خیرتک من

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۵

خلقک، اللهم کما بلغ رسالاتک و جاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اوذی فیک و فی جنبک حتی اتاه الیقین.

اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من و فدک من المغفرة و البرکهٔ و الرحمهٔ و الرضوان و العافیهٔ مما یسعنی ان اطلب، فاسألک ان تعطینی مثل الذی اعطیته، و فضلا من عندک تزیدنی علیه، اللهم ان امتنی فاغفر لی، و ان احییتنی فارزقنیه من قابل، اللهم لا تجعله آخر العهد من بیتک.

اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، حملتنی علی دابتک، و سیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک و امنک، و قد کان فی حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی، فان کنت قد غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا، و قربنی الیک زلفی و لا تباعدنی، و ان کنت لم تغفر لی فمن الان فاغفر لی قبل ان تنای عن بیتک داری.

و هذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا عن بیتک، و لا مستبدل بک و لا به، اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و شمالی حتی تبلغنی اهلی، و اکفنی مؤونهٔ عبادک و عیالی، فانک ولی ذلک من خلقک و منی.

و دست به در گیرد و بگوید:

المسکین علی بابک، فتصدق علیه بالجنهٔ.

پس به نزد چاه زمزم آید و از آنجا به‌نوشد، پس بیرون آید و بگوید:

آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا، راغبون الی ربنا راجعون.

پس به سجده رود و سجده طویل بجای آورد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود روی به کعبه، و از پشت بیرون رود و بگوید:

انقلب علی ان لا اله الا اللّه.

و سنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه یک درهم خرما به‌خرد و تصدق کند تا کفاره چیزهائی باشد که شاید از روی جهالت

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۶

از وی واقع شده باشد، مثل آن که بدن خارانیده باشد، یا شپشی از بدن او افتاده باشد یا مانند آن.

و سنت است که عزم کند بر عود، و از حق سبحانه و تعالی طلب کند که مرتبه دیگر بر گردد به حج بیت اللّه الحرام و زیارت سید انام و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین.

و سنت است سیصد و شصت طواف کردن در ایام حج بعدد ایام سال، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط به‌کند.

[آداب مدینه]

اشاره

و مستحب است که چون متوجه مدینه شود در معرس نبی صلی اللّه علیه و آله فرود آید، و آن مسجدی است نزدیک مسجد شجره، و اگر وقت نماز باشد بجا آورد، و اندکی بخوابد خواه در شب باشد و خواه در روز.

و احوط آن است که در حرم مدینه مشرفه که آن از عیر تا و عیر است درخت و گیاه آن را نکند، و از سنگستان لیلی تا سنگستان و اقم صید نکند.

و زیارت حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها در سه موضع به کند، یکی در خانه آن حضرت، و اظهر آن است که در آنجا مدفون است، و دیگر در روضه‌ای که آن میان قبر و منبر است، و دیگر در بقیع نزد فرزندان آن حضرت.

و مستحب است مجاورت در مدینه مشرفه. و سنت است که نماز کند میانه قبر و منبر که آن روضه است، و روزه دارد سه روز در مدینه از برای حاجت، روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شب چهار شنبه نماز گذارد نزد ستون أبی لبابه، و شب پنجشنبه نماز گذارد نزد ستونی که پهلوی مقام رسول خدا است صلی اللّه علیه و آله، و شب جمعه نیز نزد آن ستون رود، و در آن شب و روز نماز گذارد.

و اگر ممکن باشد در این سه روز حرف لغو نگوید، و از مسجد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۷

بیرون نرود مگر به واسطه حاجتی، و خواب نکند در شب و روز، پس روز جمعه حمد و ثنای الهی بجای آورد، و صلوات بر محمد و آل او به فرستد، و حاجات خود را به طلبد.

و این دعا بخواند:

اللهم ما کانت لی الیک من حاجهٔ شرعت انا فی طلبها و التماسها او لم اشرع، سألتکها او لم اسألکها، فانی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمهٔ صلی اللّه علیه و آله فی قضاء حوائجی صغیرها و کبیرها.

البته حاجت او روا می‌شود انشاء اللّه.

و سنت است که به مساجد مدینه طیبه رود و در آنها نماز گذارد، مثل مسجد أحزاب، و مسجد فتح، و مسجد فضیح، و مسجد قبا، و مشربه ام ابراهیم، و به زیارت قبور شهدا رود خصوصا قبر حمزه علیه السلام. و مکروه است خواب کردن در مساجد خصوصا مسجد

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله.

[زیارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون داخل مدینه شود غسل دخول به کند، و غسل زیارت آن حضرت به کند، و از باب جبرئیل داخل مسجد شود.

و چون داخل شود بگوید:

السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوهٔ الله، السلام علیک یا امین الله، اشهد انک قد نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبدته حتی اتاک الیقین، فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته، اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

پس می‌آید تا نزد ستون پیش از جانب راست قبر نزد سر قبر، و نزد گوشه قبر می‌ایستد روی به قبله و دوش چپ به جانب قبر می‌کند و دوش راست به جانب منبر و می گوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، و اشهد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۸

انک رسول الله، و اشهد انک محمد بن عبد الله، و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک، و نصحت لامتک، و جاهدت فی سبیل اللّه، و عبدت الله حق عبادته حتی اتاک الیقین بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ، و ادیت الذی علیک من الحق، و انک قد رؤفت بالمؤمنین، و غلظت علی الکافرین، فبلغ اللّه بک افضل شرف محل المکرمین، الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالهٔ.

اللهم فاجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السماوات و الارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و امینک و نجیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک و خیرتک من خلقک، اللهم اعطه الدرجهٔ الرفیعهٔ، و آته الوسیلهٔ من الجنهٔ، و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون.

اللهم انک قلت وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً، و انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی، و انی اتوجه بک الی اللّه ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی.

و اگر حاجتی دارد پشت به قبر و روی به قبله آورد و دستها بردارد و حاجت خود را طلب کند که انشاء اللّه برآورده می‌شود، و این دعا را در این حال بخواند:

اللهم الیک الجات امری، و الی قبر محمد عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله اسندت ظهری، و القبلهٔ التی رضیت لمحمد صلی اللّه علیه و آله استقبلت، اللهم انی اصبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها، و لا ادفع عنها شر ما احذر علیها، و اصبحت الامور بیدک، فلا فقیر افقر منی، إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ.

اللهم اردنی منک بخیر فانه لاراد لفضلک، اللهم انی اعوذ بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی، اللهم کرمنی منک بالتقوی، و جملنی بالنعم، و اعمرنی بالعافیهٔ، و ارزقنی شکر العافیهٔ.

پس به مقام جبرئیل آید زیر ناودان و بگوید:

ای جواد ای کریم ای قریب ای بعید، أسألک ان تصلی علی محمد و اهل بیته،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۰۹

و أسألک ان ترد علی نعمتک.

و هر زنی که مبتلا باشد به خون استحاضه چون این دعا را می‌خواند البته پاک می‌شود.

پس به نزد منبر آید و چشمها و روی خود را به رمانهای منبر مالد که شفای چشم است، و به ایستد نزد آن و حمد و ثنای الهی بجای آورد، و حاجات خود را به طلبد، و هر چند داخل مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شود یا بیرون رود صلوات بر آن حضرت و آل او به فرستد.

[زیارت حضرت زهرا سلام اللّه علیها]

و محمد بن بابویه القمی رضی اللّه عنه در زیارت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها ذکر کرده است که غسل کردم و به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفتم از نزد ستونی که داخل آن می‌شوی از باب جبرئیل علیه السلام به پشت آن حظیره که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در آنجا است، پس ایستادم نزد آن حظیره و دست چپ من به جانب آن حظیره بود و پشت به قبله کردم و روی به آن حضرت و گفتم:

السلام علیک یا بنت رسول اللّه، السلام علیک یا بنت نبی الله، السلام علیک یا بنت حبیب اللّه، السلام علیک یا بنت خلیل الله، السلام علیک یا بنت صفی الله، السلام علیک یا بنت امین الله، السلام علیک یا بنت خیر خلق الله، السلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللّه و رسله و ملائکته، السلام علیک یا بنت خیر البریهٔ، السلام علیک یا سیدهٔ نساء العالمین من الاولین و الاخرین.

السلام علیک یا زوجهٔ ولی اللّه و خیر الخلق بعد رسول الله، السلام علیک یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنهٔ، السلام علیک ایتها الرضیهٔ المرضیهٔ، السلام علیک ایتها الفاضلهٔ الزکیهٔ، السلام علیک ایتها الحوریهٔ الانسیهٔ، السلام علیک ایتها التقیهٔ النقیهٔ، السلام علیک ایتها المحدثهٔ العلیمهٔ.

السلام علیک ایتها المظلومهٔ المغصوبهٔ، السلام علیک ایتها المضطهدهٔ المقهورهٔ،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۰

السلام علیک یا فاطمهٔ بنت رسول اللّه و رحمهٔ الله و برکاته صلی الله علیک و علی روحک و بدنک.

اشهد انک مضیت علی بینهٔ من ربک، و ان من سرک فقد سر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من جفاک فقد جفا رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من آذاک فقد آذی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، و من وصلک فقد وصل رسول الله، و من قطعک فقد قطع رسول اللّه صلی الله علیه و آله، لانک بضعهٔ منه و روحه التی بین جنبیه، کما قال افضل سلام الله و صلواته علیه.

اشهد اللّه و رسوله و ملائکته انی راض عمن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبریء ممن تبرءت منه، موال لمن و الیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت، و کفی بالله شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا.

[زیارت قبور شهدا]

و چون به قبور شهدا رود بگوید: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، و هفت بار إِنَّا أَنْزَلْناهُ بخواند.

و چون به مسجد فتح رود بگوید:

یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوهٔ المضطرین، اکشف عنی غمی و همی و کربی، کما کشفت عن نبیک صلواتک علیه و اله همه و غمه و کربه، و کفیته هول عدوه فی هذا المکان.

[زیارت وداع رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم]

و چون خواهد که از مدینه طیبه بیرون رود بیاید نزد سر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و بگوید از روی وداع:
صلی اللّه علیک، السلام علیک لا جعله الله آخر تسلیمی علیک، اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارهٔ قبر نبیک صلواتک علیه و آله، و ان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک.

[زیارت ائمه بقیع]

و چون به بقیع رود جامه‌های پاک به پوشد و با خضوع و خشوع متوجه شود، و غسل زیارت به‌کند و رخصت طلب کند، پس اگر گریان شود داخل شود و الا صبر کند تا او را رقتی حاصل شود.
پس چون داخل شود پای راست پیش گذارد، و خود را به ضریح مقدس به رساند و به بوسد، و در برابر قبر ائمه صلوات اللّه علیهم
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۱
اجمعین به ایستد و بگوید:
السلام علیکم ائمهٔ الهدی، السلام علیکم اهل التقوی، السلام علیکم الحجهٔ علی اهل الدنیا، السلام علیکم القوام فی البریهٔ بالقسط، السلام علیکم اهل الصفوهٔ، السلام علیکم اهل النجوی، اشهد انکم قد بلغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات اللّه و کذبتم و اسیء الیکم فغفرتم.
و اشهد انکم الائمهٔ الراشدون المهدیون، و ان طاعتکم مفروضهٔ، و ان قولکم الصدق، و انکم دعوتم فلم تجابوا، و امرتم فلم تطاعوا، و انکم دعائم الدین و ارکان الارض، و لم تزالوا بعین اللّه ینسخکم فی اصلاب کل مطهر، و ینقلکم فی ارحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیهٔ الجهلاء، و لم تشرک فیکم فتن الاهواء، طبتم و طاب منبتکم من بکم علینا دیان الدین.
فجعلکم فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه، و جعل صلاتنا علیکم رحمهٔ لنا و کفارهٔ لذنوبنا اذ اختارکم لنا، و طیب خلقنا بکم و بما من به علینا من ولایتکم، و کنا عندکم مسلمین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم.
و هذا مقام من اسرف و اخطأ و استکان و اقر بما جنا و رجا بمقامه الخلاص، و ان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من الردی، فکونوا لی شفعاء، فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا، و اتخذوا آیات اللّه هزوا و استکبروا عنها.
یا من هو قائم لا یسهو، و دائم لا یلهو، و محیط بکل شیء، لک المن بما وفقتنی و عرفتنی بما ائتمنتنی علیهم اذ صد عنهم عبادک و جهلوا معرفتهم، و استخفوا بحقهم و مالوا الی سواهم، فکانت المنهٔ لک و منک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا، و لا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت.
پس طرف راست روی خود را بر قبر گذارد و دعا کند از روی تضرع. پس طرف چپ روی خود را به گذارد و از حق سبحانه و تعالی بخواهد به حق آن حضرات که آن حضرات را شفیع او کند. پس هشت رکعت نماز به گذارد از جهت هر امامی دو رکعت نماز و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۲
هدیه آن حضرت کند.
و بعد از آن دعاهای منقول را بخواند، و اگر نه هر دعائی که داند خوب است. و چون دعا کند مؤمنان را با خود شریک کند، و بعد از آن قرآن بخواند و هدیه قبور آن حضرات کند از جهت تعظیم ایشان، و بداند که او نفع می‌یابد از اینها نه ایشان، پس هر حاجتی

که دارد بخواهد که برآورده می‌شود انشاء اللّه.

بعد از آن تصدق کند بر خدام و محتاجان آن بقعه مشرفه، و بهترین زیارات زیارت جامعه کبیره است، باید که تا ممکن باشد آن را نیز بخواند.

تمت الرسالهٔ و الصلاهٔ علی محمد خاتم الرسالهٔ و أهل بیته الطاهرین و حرر فی شهر شوال المکرم من شهور سنهٔ ثمانین بعد الالف.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

احکام جزیه

اشاره

بایـد دانست که به اتفاق علمای امامیه رضوان اللّه علیهم جزیه مخصوص اهل کتاب است، یعنی یهود که تورات دارنـد، و نصارا که انجیـل دارنـد، و گبران که شـبه کتـاب دارنـد و پیغمبری بر ایشان مبعوث شـد، و کتابی آورد که در دوازده هزار پوست گاو نوشـته می‌شد، پیغمبر خود را کشتند، و کتاب خود را سوزاندند.

پس زردشت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، و آن شبه کتاب است که گمان می‌کنند که کتاب خدا است، و کتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیاء نزد حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه است.

و از غیر این سه فرقه از بت پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی‌توان نمود.

و اگر حاکم مسلمان مصلحت داند در آن که بعضی از ایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شود، خواه بر ایشان عوضی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۷

قرار کنند که بدهند و خواه نکنند، مشهور آن است که جایز است.

و جزیه به وجود آن بـالغ و عاقـل می‌باشـد، و از اطفال نا بالغ جزیه نمی‌گیرنـد، و بر دیوانه که همیشه دیوانه باشـد جزیه نیست، و بر زنان جزیه نمی‌باشد.

و مشهور آن است که بر مردان پیر و کور و مزمن که حرکت نتوانند کرد جزیه می‌باشد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می‌گیرند جزیه او را.

و ایضا مشـهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می‌گیرند، و اگر نداشـته باشد مهلت می‌دهند تا بهم رسانند، اگر چه به گدائی باشد.

و مشـهور آن است که جزیه مقداری ندارد، آنچه امام علیه السلام یا نائب او مصلحت داند مقرر می‌گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشـان قرار کننـد، که مثلا- هر جریبی چنـد بدهنـد، و خلاف است در آن که آیا بر هر دو قرار می‌توان کرد یا نه، و روایتی وارد شده است که نمی‌توان کرد، و این احوط است.

و جایز است فرق میان ایشان قرار کنند، چنان چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط الحال بیست و چهار درهم، و بر غنی و مال‌دار چهل و هشت درهم که به حساب آن زمان نزدیک به پنج اشرفی بوده است.

و آنچه البته ضـرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، و کاری که منافی امان باشد، مثل جنگ کردن با مسـلمانان و مدد کردن کافران در جنگ ایشان به عمل نیاورند.

و بعضی گفته‌اند که باید التزام احکام مسلمانان بکنند، و حکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان کند امتناع نکنند.

و گفته‌اند آنچه سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول:

آن که زنا با زنان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم:

آن که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم:

آن که وسوسه مسلمانان نکنند که ایشان را از دین برگردانند.

چهارم:

آن که راه زنی مسلمانان نکنند.

پنجم:

آن که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم:

آن که معاونت کافران بر مسلمانان نکنند. که ایشان را راهنمائی بر راه غلبه بر مسلمانان کند و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم:

آن که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.اگر این هفت چیز را بر ایشان شرط کرده باشند مخالفت کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که بر ایشان لازم می‌شود، موافق شریعت اسلام به عمل می‌آورند، و از امان بدر نمی‌روند.

و اکثر علما گفته‌اند که باید به عمل نیاورند امری را که موجب منقصت دین اسلام باشد، به آن که جناب مقدس الهی، یا حضرت رسول، یا یکی از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را به بدی یاد کنند.

و باید که این شرط بر ایشان بشود، و اگر خلاف این شرط بکنند از امان بدر می‌روند. و اگر العیاذ باللّه به خدا و رسول و
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۱۹
ائمه علیهم السلام دشنام دهند، هر که از ایشان بشنود و ایمن از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

و از جمله اموری که ایشان را منع از آن باید کرد،

اشاره

و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نشده باشد از امان بدر نمی‌روند چند چیز است:

اول: آن که امری چند که در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می‌دانند،

و ضرری از آن به مسلمانان نمی‌رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوک خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن.

دوم: آن که احداث کلیسا و معابد خود و آتش کده در بلاد اسلام نکنند،

و اگر داشته باشند و محتاج به تعمیر شود، تعمیر می‌توانند
کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می‌توانند ساخت یا نه.

سوم: آن که صدا بلند نکنند به خواندن کتابهای خود،

و ناقوس نه نوازند، و بعضی گفته‌اند آهسته می‌توانند نواخت به نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن که خانه‌های خود را بلندتر از خانه مسلمانی که همسایه ایشان یا در خانه ایشان باشد نسازند.

و بعضی گفته‌اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست‌تر باشد.

پنجم: آن که اکثر علما گفته‌اند که سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان که مشتبه به مسلمانان نشوند،

چنان چه متعارف بوده است که یهودان جامه عسلی می‌پوشیده‌اند، و نصارا جامه‌های سیاه و کبود می‌پوشیده‌اند، و نصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۰

پارچه‌ای به رنگ دیگر بر روی جامه به‌دوزند که نمایان باشد.

و بعضـی گفته‌اند که مخالف کفش متعارف مسـلمانان باشد به‌پوشند، یا آن که یک تای کفش به رنگی باشد و تای دیگر به رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سـرخ، و انگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن به‌بندند، و در حمام زنگی بر پا به‌بندند، که از مسلمانان ممتاز باشند و همچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند به آنها که مذکور شد یا غیر آنها.

ششم: آن که بر اسب عربی سوار نشوند،

یـا مطلقا بر اسب سوار نشونـد، بلکه بر استر و دراز گوش سوار شونـد، و بر زین سوار نشونـد، بلکه بر پالان سوار شونـد، و پاها را از یک طرف بیاویزند، و شمشیر و خنجر و سلاح با خود بر ندارند، بلکه در خانه‌های خود نیز نگاه ندارند.

و بر اکثر این امور مستندی ندیده‌ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و اینها را بر ایشان شرط کند انسب خواهد بود.

و بعضـی گفته‌انـد: باید قدر جزیه معلوم ایشان نباشد، تا پیوسـته در عرض سال در تشویش و اضـطراب بوده باشـند، و در وقت ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرنده جزیه به‌ایستد و بگویند بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

و بعضی گفته‌اند: باید سر را به زیراندازد در وقت دادن، و چون ادا کند گیرنده جزیه بر ریشش چسبد و طپانچه بر رویش بزند، و بر اینها مستندی ندیده‌ام.

و گفته‌انـد: مسـتحب است که اگر مسـلمان با ایشان در راهی رونـد ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، و در حمام چون مسلمان در حوض باشد ایشان داخل حوض نشوند، و در مجالس ایشان را بالا نه‌نشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۱

و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیک بگوید.

و بـا ایشـان شـرکت نکننـد، و مضـاربه به ایشان ندهنـد، و واجب است که مأکولاتی که قابل تطهیر نباشـد، ماننـد روغن و عرقها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.

اگر چیزی باشـد که قابل تطهیر باشـدماننـد جامه‌ها، اگر خشک از ایشان گیرنـد پاک است. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشـند، بعد از گرفتن آب کشند.

و پوست و آنچه از پوست به عمـل می‌آیـد، ماننـد کفش و چکمه و گوشت و چیزهـائی که در طهـارت و حلیت آنها تـذکیه شـرط است، از ایشان نمی‌توان گرفت.

و همچنین مایعـاتی که در میـان پوست جـا کرده باشـند، ماننـد روغن و دوشـاب و شـیره امله و هلیله، و امثال اینها که در میان دبه یا مشک کرده باشند از ایشان نمی‌توان گرفت. و در این احکام سایر کفار از هنود و غیر ایشان با ایشان شریک‌اند، بلکه بدترند.

و ایضـا بهـتر آن است کـه حـاکم مسـلمانان مقرر فرمایـد که جمیع کفـار در روز برف و بـاران از جاهـای خـود حرکت نکننـد که مسلمانان را نجس می‌کنند.

و اگر بشـنوند که ایشـان به مسـلمانی دشـنام داده‌انـد، یـا اهانت رسانیـده، منع و زجر و تأدیب کننـد، و ایشان را بر مسـلمانان مسـلط نگردانند، و مسلمانان را نیز تأکید کنند که به عبث اهانت به ایشان نرسانند.

و اگر میان ایشان و مسـلمانان منازعه باشد، باید حاکم شـرع مسـلمانان میان ایشان حکم کند. و اگر با یک‌دیگر نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۲

به شرع اسلام میان ایشان حکم کند، یا حواله به حکام ایشان بکند، و اگر خود حکم کند بهتر است.

و اللّه الموفق للخیر و الصواب، و الحمد للّه أولا و آخرا، و صلی اللّه علی محمد و آله الطاهرین.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۳

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

رساله احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه رب العالمین، و العاقبة للمتقین، و الصلاة علی سید الانبیاء و فخر المرسلین، محمد و عترته الطاهرین المعصومین.

اما بعد: این رساله‌ایست در بیان بعضی از احکام و آداب اسب تاختن و تیر انداختن، حسب الالتماس بعضی از برادران ایمانی بر سبیل اختصار مرقوم گردید، و اللّه الموفق و المعین.

بدان که در احادیث معتبره وارد شده است که مسابقت و گروبندی جایز نیست، مگر در اسب و استر و شتر و فیل و در تیر اندازی «۱».

و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله اسب به گرو تاختند، و گرو را بر چند اوقیه نقره بستند، که هر اوقیه تخمینا بیست و یک مثقال نقره باشد «۲».

و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که سواری بکنید، و تیراندازی کردن را دوست‌تر می‌دارم از سواری کردن.

و فرمود: هر لهو و بازی که مؤمن کند باطل است مگر در سه چیز: در تأدیب و تعلیم اسب کردن، و تیر انداختن، و با زن خود

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۶

بازی کردن که اینها حق است، به درستی که به یک تیر که در راه خدا بیندازند حق تعالی سه کس را می‌آمرزد: آن کسی که آن تیر را ساخته است، و آن کسی که آن تیر را به جهاد فرستاده است، و آن کسی که آن تیر را در جهاد انداخته است «۱».

و در حدیث معتبر منقول است، که ملایکه می‌گریزند در هنگام گروبندی، و لعنت می‌کنند کسی را که این کار می‌کند، مگر در شتر و فیل دوانی با اسب و استر و الاغ دوانی، یا تیر اندازی با شمشیر و نیزه بازی «۲».

و بدان که گرو دوانیدن در اسب و استر و الاغ و شتر و فیل جایز است، و گرو بستن بر کبوتر پرانی که کدام یک دورتر بروند، یا بر کشتی راندن که دو کشتی را بر روی آب بدوانند، یا آن که دو کس گرو ببندند و بدوند که کدام بیشتر بروند، یا در کشتی گرفتن که کدام یک دیگری را بر زمین بزنند، یا در برداشتن چیزهای گران، جایز نیست.

اما بی‌آن که گروی به بندد خلاف است، و جایز بودن اینها قوی‌تر است، خصوصا در کشتی گرفتن که بعضی از احادیث دلالت بر جواز می‌کند.

چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شبی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به خانه حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها آمدند، و

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللّه علیهما با آن حضرت بودند، پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به آن دو نور دیده خود فرمودند: برخیزید و با یک‌دیگر کشتی بگیرید.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۷

پس ایشان مشغول کشتی گرفتن شدند، و حضرت فاطمه علیها سلام پی کاری بیرون رفتند، چون برگشتند شنیدند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله می‌فرماید: ای حسن بگیر حسین را و بر زمین انداز.

حضرت فاطمه سلام اللّه علیها فرمود: ای پدر چه عجب است که بزرگ‌تر را ترغیب می‌فرمائی که کوچک‌تر را بر زمین افکند.

حضرت فرمود: ای دختر اینک جبرئیل می گوید ای حسین حسن را بینداز، من در برابر او چنین می گویم «۱».

و در فقه الرضا علیه السلام منقول است: زنهار چوگان بازی مکن که در آن حال شیطان با تو می‌تازد و فرشتگان از تو نفرت می کنند، و اگر کسی در آن حال چهار پایش بسر آید و او بمیرد به جهنم می‌رود «۲».

و بدان که در گرو بستن مطلقا شرط است که آن مالی را که قرار می‌کنند برای کسی قرار کنند که پیشی گیرد، پس اگر از برای آن کسی قرار کنند که پس مانده است جایز نیست.

و همچنین اگر از برای کسی قرار کنند که با ایشان در عمل شریک نباشد جایز نیست، چنانچه متعارف است که دو کس با یک‌دیگر گرو می‌بندند و دو کس تیر می‌اندازند یا اسب می‌تازند.

و اگر امام از بیت المال مسلمانان قرار کند که هر یک بیشتر می‌رود یا بیشتر می‌زند این قدر می‌دهم جایز است.

و همچنین جایز است اگر کسی مالی بدر آورد و بگوید که این مال از کسی است که بیشتر برود از این دو کس که می‌تازند جایز است.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۲۸

و همچنین جایز است که آن دو کس که می‌تازند هر یک مالی بدر آورند و بگویند که این هر دو مال از آن است که بیشتر برود

و شرط است در گرو دوانیدن موافق مشهور میان علما چند شرط:

اول: آن که تعیین کنند ابتدا و انتهای مسافتی را که در آن می‌تازند،

که اسب هر یک که در این مسافت پیشی گیرد او برده است.

دوم: آن که مالی را که گرو بر آن مال می‌بندند مقدار و جنس آن معلوم باشد که چند است و از چه جنس است،

نقره است یا طلا است یا غیر آن.

سوم: آن که حیوانی را که بر آن هر یک سوار می‌شوند معین به دیدن.

و بعضی را اعتقاد آن است که اگر تعیین او به اوصاف بکنند جایز است.

چهارم: آن که هر یک از آنها محتمل باشد به حسب عادت که بر دیگری پیشی گیرد،

پس اگر حیوان بسیار کم راه لاغری را بتازند با حیوان بسیار تندرو و فربهی که معلوم باشد عادتا که بر آن پیشی نمی‌تواند گرفت جایز نیست.

پنجم: آن که آن دو حیوان که می‌تازند از یک جنس باشند که هر دو اسب باشند،

یا هر دو استر مثلاً، پس اگر اسب را با استر یا الاغ یا شتر یا فیل بتازند جایز نیست. و در این شرط خلاف است، و نزد فقیر ثابت نیست.

ششم: آن که هر دو را یک مرتبه بتازند،

پس اگر شرط کنند که یکی زودتر از دیگری بتازد جایز نیست موافق مشهور میان علما.

هفتم: آن که سوار شوند و بدوانند،

اگر اسبها را بی‌آن که سوار شوند بدوانند جایز نیست بر این گرو بستن.

هشتم: آن که مسافتی تعیین کنند که پیش از رسیدن منتهای آن مسافت چهار پایان مانده نشوند.

نهم: آن که با هم می‌تازند مردان باشند

نه زنان.

دهم: آن که هر دو در وقت تاختن برابر یک‌دیگر ایستاده باشند.

و در این شرط خلاف است، و اظهر آن است که اگر یکی بیشتر از دیگری ایستاده باشد جایز است.

و ده اسب را که با یک‌دیگر بتازند در میان عرب هر یک نامی دارد. آن که از همه بیشتر رود آن را مجلی می‌گویند، و آن که از آن پس مانده است و بر دیگران پیشی گرفته است آن را مصلی می‌گویند، و بعد از آن را تالی می‌گویند، و بعد از آن را بارع می‌گویند، و بعد از آن را مرتاح می‌گویند، و بعد از آن را حظی می‌گویند، و بعد از آن را عاطف می‌گویند، و بعد از آن را مؤمل می‌گویند، و بعد از آن را لطیم می‌گویند، و دهم را فسکل می‌گویند که از همه پس مانده است.

و از برای همه جایز است چیزی قرار دهند به غیر از آخر، پس اگر این ده اسب همه یک بار به آخر میدان برسند از برای هیچ یک چیزی نخواهد بود.

و بدان که گرو بر شمشیر و نیزه و تیر جایز است،

و در تیر انداختن چند شرط است به حسب مشهور میان علما:

اول:

آن که تعیین کنند که چند تیر که بزند برده است.

دوم:

ن که تعیین کنند که این چند تیر را در میان چند تیر بزند.

سوم:

آن که تعیین کنند که به چه نحو بخورد به نشانه، به یکی از آنها که بعد از آن بیان خواهیم کرد.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۰

چهارم:

آن که تعیین کنند که از نشانه چه مقدار دور باشند.

پنجم:

آن که تعیین کنند بزرگی نشانه را و موضع آن را از اماج خانه.

ششم:

آن که کمان هر دو و تیر هر دو از یک جنس باشد، و در این شرط خلاف کرده‌اند، و اقوا آن است که شرط نیست، اما اتفاقی است که در کار نیست که کمان و تیر معینی را شرط کنند؛ بلکه بعضی گفته‌اند که اگر شرط تعیین بکنند باطل است.

هفتم:

آن که یا به مبادره باشد یا به محاطه، و مبادره آن است که شرط کنند که هر که در عرض بیست تیر پنج تیر را بیشتر بزند برده

است، پس اگر هر یک ده تیر انداختند و یکی از ده تا پنج تا را زد بر نشانه و دیگری چهار تا را، آن که پنج زده است برده است، و اگر هر یک پنج تیر زدند، هیچ یک از دیگری نبرده‌اند.
و محاطه آن است که شرط کننـد که در عرض بیست تیر مثلا آنچه زده‌انـد از کم هم بـدر رونـد که اگر یکی پنج تیر مثلا بیشتر از دیگری زده باشد او برده است. پس اگر هر یک بیست تیر بیندازند، یکی پانزده تیر را بر نشانه زده باشد، و یکی ده تیر را زده باشد، آن که پانزده زده است برده است. و اگر یکی چهارده تیر را زد و دیگری ده تیر اولی برده است.
و احوط آن است که در اول یکی از این دو صورت را تعیین کنند تا بی‌خلاف صحیح باشد.

و باید دانست که زدن نشانه به چند قسم می‌باشد:

اول: خابی

یعنی اول بر زمین خورد و از زمین بجهد و بر نشانه خورد.

دوم: حاضر

یعنی بر یکی از دو جانب نشانه متصل شود.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۱

سوم: خازق

که نشانه را زخم کند و در آن فرو نرود.

چهارم: خاسق

که نشانه را سوراخ کند و بند شود.

پنجم: مارق

که بر نشانه به خورد و از طرف دیگر بدر رود.

ششم: خارم

که پهلوهای نشانه را بدرد و در میان ایشان فرو نرود.

پس باید که در اول شرط کند که به کدام نحو که بزند برده است. و اگر شرط کند که اگر بر پهلوی نشانه بزند برده است، و او نیز میان نشانه بزند باز برده است.

و اگر شرط کنند که بر نشانه فرو رود و چنان بزند که از جانب دیگر بجهد برده است، و همچنین هر که پست‌تر شرط کند و نیکوتر بزند برده است، و اگر نیکوتر شرط کند و پست‌تر بزند نبرده است.

و باید دانست که در تیر اندازی و گرو دوانی محلل می‌باشد، یعنی کسی که با ایشان شریک می‌شود که اگر ببرد حصه بگیرد، و اگر ببازد چیزی ندهد.

و بهتر آن است که اگر هر دو مال بیرون آورند برای گروبندی چنین کسی را با خود شریک کند، و احوط آن است که در اول صیغه بگویند که یکی از آنها این عقد را باین شرطها که مذکور شد به لفظ در آورد و دیگری قبول کند.

و سنت آن است که در هنگام تیر انداختن و اسب تاختن غرض ایشان محض لهو نباشد، بلکه مطلب ایشان ورزش برای جهاد در راه خدا، و تقویت دین و ایمان، و حمایت شیعیان از شر مخالفان بوده باشد تا ثواب عظیم بیابند.

[فضیلت جهاد وجه مشروعیت چنین مسابقات است]

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت رسالت پناه صلی اللّه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۲

علیه و آله اصحاب خود را فرمودند که اسب تاختند، و آنچه بر گرو بسته می‌شد از مال خود می‌دادند «۱».

و در روایت دیگر منقول است که بر صد و پنجاه و چهار مثقال نقره گرو بسته، و چون از جنگ تبوک برمی‌گشتند با اسامهٔ بن زید شتر به گرو دوانیدند «۲».

و جناب مقدس نبوی صلی اللّه علیه و آله از لعب و بازی منزه و مبرا بودند، بلکه از برای تقویت دین اسلام و تحریص مردم بر جهاد فی سبیل اللّه بود تا کافران بر مسلمانان و مخالفان بر شیعیان مستولی نشوند، و جان و مال و عرض مردم از شر اشرار محفوظ باشد.

و جهادی که در زمان غیبت امام علیه السلام می‌باشد آن است که دفع ضرر کافران و مخالفان از شیعیان بکنند. و اگر جمعی از مخالفان یا کافران بر سر گروهی از شیعیان بیایند بر آن جماعت واجب است که جهاد کنند در دفع آنها، و اگر کشته شوند شهیدند. و اگر آنها عاجز باشند بر جمیع مؤمنان واجب است که مدد ایشان بکنند، و در دفع آن کافران بکوشند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که کسی برای دفع از عرض خود یا مال خود کشته شود شهید است «۳».

و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که تمام خیرات در شمشیر و زیر سایه شمشیر است، و شمشیر اهل حق کلید بهشت است، و شمشیر اهل باطل کلید جهنم است «۴».

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۳

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که بهشت را دری هست که آن را جهاد کنندگان می‌کوبند، آنها که در راه خدا جهاد کرده‌اند به سوی آن در می‌روند، و می‌بینند که برای ایشان گشوده‌اند، و ملائکه ایشان را مرحبا می‌گویند.

و فرمود: حق تعالی مرا عزیز گردانیده است به سم اسبان ایشان، و سنان نیزه‌های ایشان.

و فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که هر که از امت تو در راه خدا جهاد کند و یک قطره بارانی یا دردسری به او برسد ثواب شهادت در نامه عملش نوشته شود «۱».

و در حدیث معتبر منقول است که لشگر معاویه علیه اللعنهٔ و العذاب الشدید در زمان حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بر انبار که محلی است در حوالی کوفه غارت کردند، آن حضرت خطبه خواندند که بعضی از فقرات آن خطبه ترجمه می‌شود:

به درستی که جهاد کردن برای خدا دری است از درهای بهشت که حق تعالی برای مخصوصان دوستانش گشوده است، و نعمتی است که برای ایشان ذخیره گردانیده است، و جهاد زره حفظ نماینده خدا و سپر محکم الهی است.

پس هر که ترک کند جهاد را با قدرت بر آن حق تعالی بر او جامه مذلت و خواری به پوشاند، و بلا او را فرو گیرد، و خوشنودی از او دوری کند، و در دیده‌ها حقیر و بی‌مقدار شود، و راه اندیشه بر دلش بسته شود، و مغلوب حق گردد، و با او به انصاف و عدالت سلوک نکنند.

به درستی که من شما را مکرر خواندم به جهاد این گروه در شب

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۴

و روز و آشکار و پنهان، و گفتم که با ایشان جهاد کنید پیش از آن که ایشان به جنگ شما آیند قبول نکردید، و اللّه که هر گروهی که در میان دیار و مملکت ایشان با ایشان جنگ کنند البته ایشان ذلیل و بی‌مقدار می‌شوند در آن نظرها.

پس سستی ورزیدند و به یک دیگر حواله کردید، تا آن که غارتها بر شما آوردند و طعامهای شما را مالک شدند، اینک سردار معاویه لشگرش به انبار آمده و حسان را کشته و حصنهای لشگری شما را گرفته.

و شنیده‌ام که شخصی از ایشان به خانه زن مسلمان یا کافری که جزیه می‌دهد می‌آمده و دست رنج و خلخال و زینتهای او را می‌کنده است، و او چاره‌ای به جز تضرع و عجز کردن و انا للّه و انا الیه راجعون گفتن نداشته است.

پس برگشته‌اند آن طاغیان با مال فراوان، و هیچ یک از ایشان جراحتی بر نداشته، و خونی از ایشان بر زمین نریخته است پس اگر مرد مسلمان بعد از چنین مصیبتی بمیرد از حزن و تأسف محل ملامت نخواهد بود، بلکه نزد من پسندیده خواهد بود.

پس بسی تعجب دارم تعجبی که دل را می‌میراند و غمها را جمع می‌کند از جمعیت آن جماعت بر دین باطل خود، و پراکندگی شما از دین حق خود، پس بدا حال شما و اندوه مهیا از برای شما که نشانه نبرد دشمنان گردیده‌اید، بر شما غارت می‌آورند و شما بر ایشان غارت نمی‌برید، و به جنگ شما می‌آیند ایشان و شما به جنگ ایشان نمی‌روید، و این قسم نافرمانی خدا می‌کنند و شما راضی می‌شوید.

اگر در تابستان می‌گویم به جنگ بروید، می‌گوئید عین شدت گرما است، ما را مهلت ده تا گرما کم شود. و اگر در زمستان

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۵

می‌گویم بروید، می‌گوئید عین شدت سرما است، ما را مهلت ده تا سرما بر طرف شود، هر گاه شما از گرما و سرما می‌گریزید پس از شمشیر بیشتر خواهید گریخت.

این مردمان‌اند چند که مثل عقلهای طفلان و زنان دارید، کاش هرگز شما را ندیده بودم و شما را نمی‌شناختم، دلم را پر از چرک و سینه‌ام را پر از خشم کردید، و بسکه نافرمانی کردید رأی مرا ضایع کردید.

قریش می‌گوید که پسر ابو طالب شجاع است اما علم جنگ را نمی‌داند، کی از ما داناتر است به جنگ؟ و کی از من بیشتر جنگ کرده است؟ هنوز بیست سال نداشتم که شروع به جهاد کردم، و اکنون از شصت سال گذشته‌ام، اما کسی را فرمان نبرند چه رأی به کار برد «۱».

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی جهاد را واجب ساخته و عظیم شمرده، و آن را موجب نصرت و یاری گردانیده، و اللّه که دین و دنیا به اصلاح نمی‌آید مگر به جهاد «۲».

و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله منقول است که هر که پیغام جهاد کننده را به اهلش برساند چنان است که بنده آزاد کرده باشد، و در ثواب جهاد او شریک باشد «۳».

و در حدیث دیگر فرمود: جهاد کنید که باعث عزت و بزرگواری فرزندان شما می‌شود «۴».

تمت الرسالة بعون اللّه و توفيقه.

رساله صیغ عقود نکاح

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الحمد للّه الذی أحل النكاح و ندب اليه، و حرم الزنا و السفاح، و توعد عليه، و الصلاة على سيد المرسلين و خاتم النبيين محمد و أهل بيته المطهرين المعصومين.

اما بعد: غرض از تحریر این رساله و جیزه آن است که جمعی از برادران ایمانی و دوستان روحانی فقیر را تکلیف و تحریض نمودند بر تحریر انحاء صیغ عقود نکاح و انواع تعبیرات آن، بر وجهی که غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است در آن بر وجه اکمل مراعا بوده باشد، و چون امر فروج مزید احتیاط را سزاوار بود، اجابت التماس ایشان را لازم دانسته، چند کلمه در خور ادراک و فهم خویش در حیز تحریر در آوردیم، و على اللّه التكلان و هو المستعان فی جميع الامور.

بباید دانست که ظاهر اخبار و اقوال اصحاب آن است که عقد دائم را به لفظ نکاح و تزویج هر دو واقع می‌توان ساخت، و لیکن مشایخ ما رضوان اللّه علیهم به هر دو لفظ ایراد می‌نمودند رعایة لغایة الاحتیاط.

و أیضا باید دانست که مشهور و مدار عمل جمعی از افاضل که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۰

سعادت خدمت ایشان یافته بودیم این بود که لفظ نکاح و تزویج را هر دو به مفعول ثانی متعدی به کلمه «من» می‌ساختند، و در کتب لغت متعدی به نفس وارد شده، و در قرآن مجید نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی به نفس وارد شده، از آن جمله قوله تعالی «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَى ابْنَتَیَّ» «۱».

و تزویج در بعضی آیات متعدی به نفس وارد شده، و هو قوله تعالی «زَوَّجْناکَها» «۲» و در بعضی متعدی به باء، و هو قوله تعالی «وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ» «۳» و لیکن این شکسته بعد از تتبع در بسیاری از اخبار دیدم که متعدی به «من» وارد شده، پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آن است که به جمیع این وجوه ایراد نمایند.

و ایضا در آیاتی که سبق ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم زن، و مشهور بر عکس است، پس اگر رعایت هر دو بشود اولی و احوط خواهد بود.

و أیضا ظاهر بسیاری از اخبار و قول اکثر اصحاب آن است که در باکره عاقله بالغه رضای دختر کافی است، و چون قول به تشریک و استقلال ولی نیز هست، احوط آن است که به رضای هر دو واقع شود.

و لهذا والد مرحوم رضی اللّه تعالی عنه از جهت رعایت نهایت احتیاط که طریقه مرضیه ایشان بود به وکالت دختر جدا، و به وکالت ولی جدا، و به وکالت هر دو در یک صیغه، و به صیغه بحت بدون ذکر وکالت به هر چهار طریق می‌فرمودند.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۱

و ولی در نکاح پدر است و جد پدری، و رضای هر یک از این دو کافی است.

و اگر این هر دو فوت شده باشند رضای دختر کافی است. و اگر باکره نباشد نیز رضای زن کافی است هر چند پدر و جد داشته باشد.

و أیضا باید دانست که مشهور میان علما آن است که صیغه جمیع عقود را به قصد انشاء واقع می‌باید ساخت، مثلا کسی که تلفظ به لفظ «أنکحت» می‌نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته‌ام و به این کلام از آن خبر می‌دهم، این خبر است و به این نحو نکاح واقع نمی‌شود.

و اگر مراد او این باشد که به لفظ «أنکحت» نکاح را واقع می‌سازم این معنی انشاء است، و به این نکاح واقع می‌شود، و همچنین در جمیع عقود مثلفا بعت که می‌گوید، می‌باید این باشد که عقد بیع را به همین لفظ بعت واقع می‌سازم.

بعد از تمهید این مقدمات بدان که خالی از این نیست که یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه می‌گوید، یا مرد با زن، یا وکیل مرد با زن، یا مرد با وکیل زن، و در هر صورتی با رضای ولی را رعایت می‌باید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد، یا اگر داشته باشد باکره نباشد، و از این مجموع هشت صورت بهم می‌رسد.

و اینها در صورتی است که شوهر و زن هر دو بالغ باشند، و اگر هر دو نابالغ باشند یک صورت دیگر است. و اگر مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا بر عکس، خالی از این نیست که یا ولی طفل با بالغ صیغه می‌گوید یا با وکیل بالغ، و از این پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل می‌شود.

اول: آن که وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید، و زن باکره باشد و ولی حاضر داشته باشد،

در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل می‌شود و هم از جانب پدر یا جد پدری.

پس فرض می‌کنیم که مرد محمد نام دارد و زن زینب، اولا وکیل زن می‌گوید: أنکحت موکلك محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا. وکیل مرد می‌گوید: قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم».

پس وکیل زن می‌گوید به این طریق: زوجت موکلك موکلتی بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت التزویج لموکلی.

پس وکیل زن می‌گوید: زوجت موکلك بموکلتی علی المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی علی المهر المعلوم.

پس وکیل زن می‌گوید: زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین الموصوف. وکیل مرد می‌گوید: قبلت وکالهٔ عن موکلی.

پس وکیل زن می‌گوید: أنکحت نفس موکلتی زینب وکالهٔ عنها و عن أبیها و عن جدها من موکلك محمدا بالصداق المذکور. وکیل مرد می‌گوید: قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور.

پس وکیل زن می‌گوید: زوجت بنت موکلی من موکلك بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.

پس وکیل زن می‌گوید: أنکحت زینب عن موکلك علی المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.

دوم: آن که زن و مرد صیغه گویند و زن ولی داشته باشد و باکره باشد.

زن می‌گوید: زوجتك نفسی علی صداق خمسین تومانا موصوفا. مرد می‌گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.

پس زن می‌گوید: أنکحت نفسی علی المهر المعلوم. مرد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۳

می‌گوید: قبلت لنفسی.

پس زن می گوید: زوجتك نفسی اصالهٔ و وكالهٔ عن أبی وجدی بالمهر المعلوم. مرد می گوید: قبلت التزویج لنفسی.
پس زن می گوید: أنكحت نفسی من نفسك بالمهر المعلوم.
مرد می گوید: قبلت النكاح لنفسی.
پس زن می گوید: زوجتك بنفسی علی المهر المذكور. مرد می گوید: قبلت لنفسی.
و در این صورت احتیاط آن است كه زن از جانب پدر یا جد پدری وكیل شود و به این نحو واقع سازد. و اگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وكیل می‌شود و می گوید: زوجتك بنتی زینب منك و كالهٔ عنها و ولایهٔ علیها بالمهر المعلوم.
بعد از جواب باز پدر می گوید: زوجتك بنتی زینب علی الصداق المعین المعلوم. مرد می گوید: قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم.

سوم: آن که وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

به نحوی كه در قسم اول گفتیم صیغه‌ها را باید گفت، و وكالت پدر را از لفظ باید انداخت، و اگر چهار صیغه اول آن قسم را به این ضم كند ظاهرا بس است كه وكیل زن بگوید: أنكحت و زوجت نفس موكلتی زینب من موكلك محمد بالمهر المعلوم. وكیل مرد بگوید: قبلت النكاح و التزویج وكالهٔ عن موكلی محمد بالمهر المعلوم.

چهارم: آن که زن با مرد صیغه گویند، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد،

در این صورت صیغه‌ها به نحوی است كه در قسم دوم مذكور شد، الا صیغه سوم كه تلفظ به آن نباید كرد.
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۴

و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم: که مرکب است از اقسام مذکوره،

ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر، و ذكر هر یك به تفصیل موجب تطویل است.

نهم: آن که هر دو صغیر باشند و به ولایت عقد کنند ولی ایشان،

ولی دختر می گوید: زوجت ابنك بنتی ولایهٔ علیها علی الصداق المعلوم. ولی پسر می گوید: قبلت لا بنی ولایهٔ علی الصداق المعلوم.
بار دیگر باز زوجت و به جای بنتی ببنتی می گوید، پس می گوید:
أنكحت و زوجت ببنتی زینب من ابنك محمد علی صداق اثنتا عشر تومانا فضیا صاحبقرانیا. ولی پسر می گوید: قبلت النكاح و التزویج لابنی. و باقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود.
و باید كه كسی كه مرتكب وكالت از طرفین می‌شود عارف به عربیت بوده باشد كه تمیز عددها و اعراب و سایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود، دیگر تصحیح لهجه خود نزد قاری كرده باشد كه اداء حروف از مخارج تواند كرد، و رعایت وقف و وصل در مواضع خود بكند.
و چون در این زمان در میان عجم الفاظ مركبه متعارف شده است، مثل محمد حسین و محمد علی، ظاهرش آن است كه رعایت قواعد تركیب در اینها نموده كه محمد علی و محمد حسین بگوید به فتح دال و یاء و دال و نون، و اگر رعایت طور عرب نموده محمد علی بكسر دال و یاء و دال با تنوین هم بكند از احتیاط دور نیست.
و هر یك از مرد و زن كه حاضر باشند در وقت عقد اگر وكیل به عوض اسم هذا بگوید و اشاره كند بهتر است. و باید كه قبل از

تمام صیغه ایجاب شروع به قبول نکند، و بعد از تمام فاصله عرفی در میان واقع نشود.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۵

و باید که در هنگام وکیل شدن یا دو مرد عادل یا جمعی از شهود تعریف باشند

که آن زن را بشناسند و بداند که او است که حرف می‌گوید نه دیگری تا در وقت شهادت تواند شهادت داد.

و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که زر تازه سکه است یا رایج نه دانگ و نیمی است یا ده دانگی.

و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر سفاح بخواند.

و خطبه‌های منقول در کافی «۱» هست هر یک را که بخواند خوب است،

و اگر آنها میسر نشود این دو کلمه که به خاطر رسیده بد نیست: الحمد للّه الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان علی کل شیء قدیر، و صلی اللّه علی أشرف المرسلین محمد و أهل بیته الذین أذهب اللّه عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، اما بعد فقد قال اللّه تبارک و تعالی و قوله الحق «وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى‏ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی أباهی بکم الامم یوم القیامهٔ و لو بالسقط، و الصلاهٔ علی أشرف المرسلین محمد و عترته المعصومین.

بدان که در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است،

پس وکیل زن می‌گوید: متعت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد من الان الی طلوع الشمس بأربع شاهیات. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموکلی.

و اگر وکیل زن بعد از تمهید مدت و مبلغ و تعیین هر دو بگوید:

متعت نفس موکلتی من موکلک فی المدهٔ المعلومهٔ بالمبلغ المعلوم.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۶

و وکیل مرد قبول کند خوب است.

و اگر احتیاطا موافق مدلول احادیث کثیره در حین وکالت بگوید به زن که تو را متعه می‌دهم به شرط آن که تو از او میراث نبری، و او از تو میراث نبرد، وعده بداری، و طلب قسمت لیالی چنانچه در نکاح دائم می‌باشد ننمائی، و توقع فرزند بهم رسانیدن از او نداشته باشی در مدت فلان به مبلغ فلان و صیغه به این نحو بگوید: زوجت نفس موکلتی زینب موکلک محمدا متعهٔ شهرا کاملا بتومان فضی نکاحا غیر سفاح علی کتاب اللّه و سنهٔ نبیه علی أن لا ترثه و لا یرثها و علی أن علیها العدهٔ. وکیل مرد بگوید: قبلت علی الشروط المذکورهٔ. بهتر خواهد بود.

و اگر طرفین خود صیغه گوینـد زوجتک نفسی متعهٔ می‌گوید، و ضمیرهای غائب را به عنوان تکلم خواهند گفت، و شقوق دیگر ظاهر است، و اللّه الموفق لکل خیر.

نمقه مؤلفه العبد المذنب محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما بالنبی و آله الطاهرین المقدسین صلی اللّه علیهم أجمعین و الحمد للّه أولا و آخرا.

فایده: در بیان بعضی از صیغ طلاق.

اگر طلاق بی عوض گوینـد اگر شوهر گویـد می گوید: زوجتی فلانهٔ طالق هی طالق طلقهٔ هی طالق مرهٔ. و اگر وکیل شوهر گوید به جای زوجتی زوجهٔ موکلی.

و اگر طلاـق در عوض مهر گفته شود اگر زن و مرد خود گوینـد زن گویـد: بـذلت لـک المهر لتطلقنی به. مرد می گویـد: أنت علی ذلـک طالق. و اگر وکیل مرد با وکیل زن می گویـد: بوکالتی بـذلت لموکلک مهرها لتطلقها به. وکیل مرد می گویـد: زوجـهٔ موکلی علی ذلک طالق. باز وکیل زن می گوید: هی علی ذلک طالق.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۷

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

مسائل أیادی سبا

اشاره

تألیف علامه محمد باقر مجلسی قدس سره متوفای ۱۱۱۰ ه ق

گردآورنده محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی

تحقیق سید مهدی رجائی

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۴۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الحمد للّه مجیب السائلین، و الصلاهٔ و السلام علی محمد و آله الطاهرین.

أما بعـد: بر ورق کمـارش نگارش می‌نمایـد، معتکف زاویه خمول و بی‌نشانی محمـد جعفر بن محمـد طاهر الخراسانی، که چون به هـدایت ربانی و عنایت بی‌نهایت سبحانی به مطالعه مسأله‌ای چنـد که جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شـریف بیرجندی، و مولانا مجد الدین شوشتری، و مولانا میرزا محمد بن فیاض اصـفهانی، و مولانا الحاج محمود میبدی، و مولانا الحاج حسین بقمشی و غیرهم، شکر اللّه سعیهم.

از غواص بحار الانوار باعانهٔ التوفیق، سـیار مضمار الاسرار باذمهٔ التحقیق، جامع الشرائع و الحقائق بعلو الهمهٔ، کاشف السرائر و الدقائق لسـمو الرتبـهٔ، العلامـهٔ الفهامـهٔ المحقق المدقق النحریر البصـیر، شـیخ الاسـلام و المسـلمین، قدوهٔ علماء المتبحرین، خاتم المجتهدین، شیخنا و استاذنا و من الیه استنادنا و مولانا محمد باقر صاحب بحار الانوار، لازال للعلوم عماد، و للفضائل سناد، سؤال

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۰

نموده بودند مشـرف شدم، به خاطر فاتر خطور می‌نمود که وی را ترتیبی بر وجه احسن نمایم، و به نظر فیض اثر مومی الیه دام فضـله رسانم، که قریب و بعید و مبتدی و منتهی از آن مستفیض گردند.

اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بردی، عزیمت این فقیر منسوخ می‌داشت.

تا آن که جماعتی از مجاورین مشـهد رضا علی ساکنه التحیهٔ و الثناء و ساکنین دار المؤمنین سبزوار، که از شـرف خدمت و الانهمت محروم‌اند، در این باب الحاح و اقراح بیرون از حد و قیاس نمودند.

پس بالضرورهٔ به اجابت حاجت مسارعه نموده شد، و آن مسائل به ترتیبی که خاطر فاتر به آن مسافحه می‌نمود مرتب و به نظر کیمیا اثر دام فضـله رسانیده شد، و این رساله مسـمی ب «مسائل ایادی سـبا» که مشتمل است بر دویست و هشتاد و شش مسأله مرتب است

بر دوازده باب.

باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد.

باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.

باب چهارم: در بیان روزه ماه مبارک رمضان و بعضی احکام آن.

باب پنجم: در خمس و زکات، و بیان استطاعت حج.

باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و وجوب مواضع این دو.

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۱

باب هفتم: در معاملات، و آنچه مناسب این باب است.

باب هشتم: در نذر و هبه و کفاره.

باب نهم: در نکاح و رضاع و عده، و آنچه مناسب این باب است.

باب دهم: در بعضی وجوه محرمه، و احکام اطعمه و اشربه محرمه، و بیان بعضی اسباب ملاهی.

باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.

باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

باب اول در بیان کیفیت وضو و غسل و تیمم و نماز با جماعت و منفرد

مسأله ۱-:وضو را به چه روش باید ساخت؟

جواب

سنت است که اول دستها را به تفصیل مشهور بشوید، و مضمضه و استنشاق کند یک مرتبه، و احوط آن است که سه مرتبه مضمضه کند، و سه مرتبه استنشاق به روشی که آب به میان بینی در هر مرتبه برسد.

و واجب است که بعد از آن به خاطرش باشد که وضو می‌سازد به جهت آن که نماز کردن بر او مباح شود، به جهت رضای خدا و فرموده خدا به عمل آید، آب بر روی ریخته، اما باید بر پیشانی بر رستگاه موی سر ریزد و دست بکشد جمیع روی را به روشی که آب بر جمیع اعضای او جاری شود، و قدری مبالغه در دست مالیدن کند تا به گودی چشمها و اطراف بینی او جاری شود.

و بعد از آن که یک کف آب بر مرفق دست راست ریخته تا سر انگشتان بشوید به روشی که آب به جمیع محل غسل جاری شود. و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۲

همچنین یک کف آب بر مرفق دست چپ ریخته تا سر انگشتان بشوید به روش مذکور.

و با تتمه آب وضویش سر را به قدر سه انگشت مضموم مسح کند، اگر چه ظاهر آن است که مسما کافی است.

و بعد از آن پشت پای راست را از سر انگشتان تا برآمدگی پشت پا به جمیع کف مسح کند، و همچنین پشت پای چپ را، اما مسح کردن تا مفصل که بند پا است احوط است، و ظاهر آن است که از سر انگشتان تا موضع مذکور اگر به یک انگشت مسح شود کافی است.

مسأله ۲–:غسل ترتیبی به چه روش باید کرد؟ و ارتماسی را به چه روش؟

جواب:

بعد از طهارت بدن از نجاست در غسل ترتیبی در وقت آب بر سر ریختن به خاطرش رساند، مثلا غسل جنابت می‌کند که نماز بر او مباح شود به جهت فرموده و رضای الهی آب را بر سر ریزد، و به روشی که به جمیع اعضای سر و گردن آب جاری شود حتی بیخ موها، و مبالغه در دست مالیدن کند، خصوصا زنان که آب در زیر جمیع موها جاری شود، و بعد از آن باقی بدن را بشوید.
و احوط آن است که اول جانب راست را بشوید با گردن، و بعد از آن جانب چپ را نیز با گردن به روشی که آب به جمیع اعضای بدن جاری شود، و در جمیع سه مرتبه شستن سنت است.
و در غسل ارتماسی بعد از نیت به روش مذکور یک عضو را مقدم داشته به روشی که دفعه عرفی صادق آید جمیع بدن را به میان آب فرو برد و پنهان در آب شود.

مسأله ۳–:تیمم را به چه روش باید ساخت؟

جواب:

بعد از قصد کردن اینکه تیمم می‌سازم بدل وضو یا غسل، تا آن که آنچه طهارت شرط آن است مباح شود، از جهت فرمان برداری و رضای خدا، پس هر دو کف دست را بر خاک زند، و سنت است که دستها را به‌تکاند، و پیشانی را تا بالای سر بینی به هر دو کف دست مسح کند، و احوط آن است که به جمیع هر دو کف دست پیشانی مسح شود.
و بعد از آن به شکم دست چپ پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان مسح کند. و بعد از آن به شکم دست راست پشت دست چپ را مسح کند به روشی که گذشت.
و سنت است که در تیمم بدل از غسل و وضو به جهت مسح پشت دستها نیز هر دو دست بر زمین زند، و باید که در دستها مانعی نباشد، مثل انگشتر یا زهگیر یا جائی بسته باشد. و باید خاک پاک باشد، و در وقتی که خاک یافت نشود تیمم بر سنگ و نمد زین و یال اسب جایز است، چنانچه یال اسب و نمد زین غبار داشته باشد، و الا سنگ مقدم است.

مسأله ۴–:کیفیت نماز را بر وجه کمال که مطلوب شارع است بیان فرمایند؟

جواب:

بعد از آن که بدن و جامه‌های نماز گذارنده پاک باشد از نجاست و طهارت شرعی، و آنچه بر او لازم است از وضو و غسل و تیمم بجا آورده باشد، و وقت و قبله را مشخص کرده باشد، و به قبله ایستاده.
اول اذان بگوید به این روش: اللّه أکبر چهار مرتبه، أشهد أن لا اله الا اللّه، أشهد أن محمدا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله، حی
بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۴
علی الصلاهٔ، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، اللّه أکبر، لا اله الا اللّه، هر یک از این فصول را دو مرتبه.

و بعد از آن که فاصله میان اذان و اقامت به دعای منقول یا نشستن یا سجده کردن به عمل آورد اقامه بگوید مثل اذان، مگر آن که در اول اقامت اللّه أکبر دو مرتبه بگوید، و بعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلاهٔ دو مرتبه می گوید، و در آخرش تهلیل یک مرتبه.

و بعد از آن که هفت مرتبه اللّه أکبر بگوید، و یکی از آنها را به قصد تکبیر احرام بگوید و بهتر آن است که اول یا آخر را بعد از نیت نماز بقصد تکبیر احرام بگوید به این روش: سه مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن دو مرتبه اللّه أکبر بگوید، و دعای منقول را بخواند، و بعد از آن اللّه أکبر بگوید.

و بعد از آن که قصد کرد، و در خاطر او هست مثلا که دو رکعت نماز که در صبح حق سبحانه و تعالی واجب کرده بجا می‌آورد به جهت فرمانبرداری و رضای خدا، و دستها را بلند کرده مقابل گوشها اللّه أکبر بگوید، و دعای توجه را بر وجه منقول بخواند، و أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم گفته آهسته، بسم اللّه را در جمیع نمازها بلند بگوید.

و الحمد للّه را سنجیده به روشی که قراء به لهجه عرب نقل کرده‌اند بخواند، خصوصا ملاحظه نماید در ادای مخارج حروف که به یک دیگر مشتبه نشود. و همچنین رعایت تشدید و اعراب کرده که مشتبه نشود، و مد متصل را ترک نکند.

و بعد از آن که حمد تمام شود، به قدر نفس زدن صبر کند، و شروع به سوره کند، و سوره کاملی به روش مذکور بخواند، و بعد

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۵

از آن به قدر یک نفس صبر کند و دستها را بلند کرده اللّه أکبر بگوید.

بعد از آن که تکبیر تمام شود خم شود برای رکوع به این روش که به دستها زانو را به روش لقمه بگیرد، و آن قدر خم شود که قطره آبی بر پشت او ریزد به هیچ طرف میل نکند، و سر را در وقت رکوع راست بگیرد که مساوی پشت شود، و سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه بگوید.

و بعد از اتمام ذکر سر از رکوع برداشته راست بایستد، و اندک صبر کند، و سمع اللّه لمن حمده بگوید، و در حال قیام اللّه اکبر بگوید، و به سجود رفته اول دستها را بر زمین رساند.

و باید در وقت سجود هشت عضو بر زمین باشد: پیشانی، و کف دستها، و هر دو زانو، و هر دو سر انگشتان مهین پاها و سر بینی، و پیشانی را بر چیزی گذرد که از جمله زمین باشد، و مأکول و ملبوس عادتی نباشد، و بهتر آن است که بر خاک سجده کند، خصوصا تربت امام حسین علیه السلام، و در وقت سجود باید بال گشاده باشد، و در رکوع و سجود هیچ عضوی از آن بر عضوی دیگر نباشد، و بعد از قرار گرفتن اعضای سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده سه مرتبه بگوید.

و بعد از اتمام ذکر سر از سجده بر دارد، و درست به‌نشیند، به روشی که پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن بگوید أستغفر اللّه ربی و أتوب الیه، و اللّه أکبر بگوید، و بعد از آن سجده دوم را به روش سجده اول بجای آورد.

و بعد از آن که بنشیند اللّه أکبر بگوید، و به جهت جلسه استراحت اندک صبر کند، و بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد گفته برخیزد.

و بعد از آن که درست ایستاد حمد و سوره مثل رکعت اول بخواند،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۶

و بعد از آن اللّه أکبر گفته دستها را به جهت قنوت خواندن مقابل روی بردارد، به روشی که کفهای دست به طرف آسمان باشد، و قنوت بخواند به دعائی که منقول است.

و اقلا این دعا را بخواند: اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم اغفرلنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الاخرهٔ انک علی

کل شیء قدیر، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم، و اللّه أکبر بگوید، و رکوع و سجود را به روش رکعت اول بجای آورد.

و بعد از آن که سر از سجده دوم بر دارد، و درست به نشیند، که پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و تشهد بخواند: أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد، و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته.

و چنانچه نماز دو رکعتی است سلام نماز بگوید: السلام علیک أیها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته، السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین، السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته. و چنانچه سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد، بعد از آن که تشهد را تمام کند بحول اللّه تعالی و قوته أقوم و أقعد گفته بر خیزد.

و در دو رکعت آخر مخیر است که الحمد بخواند یا تسبیح، اما تسبیح خواندن مطلقا بهتر است، و تسبیح را به این روش بخواند: سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه أکبر سه مرتبه، و بعد از آن رکوع و سجودهای رکعت سوم و چهارم را و تشهد و سلام را به روش مذکور بجای آورد.

و باید نظر در وقتی که ایستاده است بر موضع سجده باشد، و در رکوع به میان هر دو پا باشد یا چشمها را بر هم گذارد، و در سجده به طرف بینی نگاه کند، و در وقت قنوت به کف دستها، و در

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۷

جمیع تکبیرها در وقت اللّه أکبر گفتن دستها را مقابل گوشها برده اللّه أکبر بگوید.

و در وقت ایستادن دستها را بر رانها مقابل زانو گذارد، و در وقت تشهد بر بالای رانها مقابل زانو گذارد. و در وقت ایستادن میان هر دو پا سرهای انگشتان پا یک شبر فاصله باشد، و سر انگشتان پاها روی به قبله باشد.

و نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند باید خواند، و نماز ظهر و عصر را، و یک رکعت آخر نماز شام، و دو رکعت آخر نماز خفتن را آهسته باید خواند، الا نماز جمعه و ظهر روز جمعه، و دو رکعت اول ظهر روز جمعه را بلند باید خواند.

مسأله ۵-:شروط و کیفیت نماز جماعت، و معنی عدالت را بیان فرمایند.

جواب:

ظاهر این است که عادل کسی است که بعد از قدری از معاشرت اطمینان به تدین و صلاح او بهم رسد، به اینکه بدی از او ظاهر نشود، و ساتر جمیع عیوب خود باشد، و ملازم جمعه و جماعت باشد، و بدون عذر ترک جماعت مسلمانان نکند.

و عمده این است که بنای مسائل ضروری خود را اصولا و فروعا به روشی که معمول و مشهور میان علما است گذاشته باشد، که اعتقاد به اصول خمسه را به دلیل یقین کرده، و مسائل طهارت و نماز و باقی آنچه او را ضرور است، چنانچه قوت استدلال دارد از کلام خدا و سنت پیغمبر و اخبار ائمه هدی فرا گرفته باشد، و چنانچه قوت آن ندارد رجوع به اعلمی کند در مسائل ضروری خود،

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۸

و فتوی بغیر علم نمی‌داده باشد، و از غیبت کردن و غیبت شنیدن مؤمنان احتراز کند.

اکثر پیشنمازان این زمان را دغدغه عمده که هست در همین باب عدم اخذ مسائل از مأخذ شرعی و جرأت در فتاوی و غیبت کردن و شنیدن، که شیوع در این مجالس در این زمان دارد.

و عدالت به شهادت دو عادل و شیاع ثابت می‌شود، چنانچه از اهل محله او از کسی پرسند گوید ما ندیده‌ایم از او به غیر از خوبی،

و ملازم جماعت باشد نیز عادل است.

و در نماز جماعت بهتر این است که صفها متصل باشد، و از پیشنماز با صف پیش دور نباشد، و در نیت نماز همین که بخاطرش هست که نماز ظهر مثلاـ می‌کند اقتداء به پیشنماز حاضر از جهت فرمان برداری و رضای خدا کافی است در نمازهائی که بلند می‌خوانند، چنانچه صدای قرائت پیشنماز را هیچ نشنوند قرائت کنند، و اگر بشنوند گوش کنند قرائت او را.

و در دو رکعت آخر نمازها تسبیح بگوید به روش مذکور. و در نمازهائی که آهسته می‌خوانند در دو رکعت اول در محل قرائت سبحان اللّه بگوید، و باقی افعال و اذکار نماز را به غیر قرائت جمیع را مأمومین می‌باید بجای آورند اما بعد از پیشنماز، و در جمیع تابع باشند، تا او به رکوع و سجود نرود ایشان نروند، و تا سر از رکوع و سجود بر ندارد ایشان بر ندارند. و اگر امام به رکوع رفته باشد، احتیاط این است که اقتدا نکنند، و صبر کنند که در رکعت دیگر اقتدا کنند.

و اگر چنانچه کسی در رکعت دوم و سوم یا چهارم اقتدا کند، این رکعت را اول نماز خود قرار می‌دهد، و حساب نماز خود را

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۵۹

نگاه دارد، و آنچه را با امام در یابد اول نماز او است، و آنچه در کار است از تشهد و قنوت در موضع آن بجا می‌آورد، و به زودی ملحق می‌شود.

و در جائی که محل قنوت و تشهد او نباشد تابع امام شده او نیز به عمل آورد، اما در جائی که محل تشهد او نباشد بر سر پای به نشیند و امام که سلام داد برخاسته آنچه نمازش باقی ماند تمام کند.

و اگر پیشنماز در دو رکعت آخر تسبیح بخواند، و آن دو رکعت اول مأموم باشد، باید به قدر مقدور قرائت حمد و سوره کند، و چنانچه حمد بخواند قرائت سوره در کار نیست چنانچه امام به رکوع رود.

باب دوم در بیان آنچه متعلق به تطهیر و طهارت است

مسأله ۶–:در خانه‌ای که بعضی جاها و فرش نجس باشد به سبب طول مدت خصوص موضع نجس فراموش شده باشد به رطوبت ملاقات فرش خانه چه حکم دارد؟

جواب:

ظاهر این است که موضعی که به رطوبت به چنین فرشی رسیده باشد، حکم به نجس بودن نتوان کرد، اما احتیاط بهتر است

مسأله ۷–:زمین نجس را که بر و بند گرد آن چه حکم دارد؟

جواب

آن گرد نجس نیست.

مسأله ۸–:ازاله نجاست از بول و غیر آن به چه روش باید کرد که پاک شود؟

جواب

ازاله نجاست بول دو نوبت بایـد شسـتن، و احتیاطا دونوبت به فشارد، یکی در نوبت میان، و یکی در آخر. و در باقی نجاسات به غیر از لیسیدن سگ بعد از ازاله نجاست یک مرتبه باید شست.

مسأله ۹–:مثلا که نجس شود به محض آب ریختن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

پاک می‌شود به شـرط آن که آن مقـدار آب بریزنـد بعـد از بر طرف کردن نجاست که آب نفوذ کنـد در آن موضع نجاست، و در نجاست بول دو مرتبه آب بریزد.

مسأله ۱۰–:رخت خواب که نجاست در آن نفوذ کرده باشد، بلکه از آن طرف نیز بیرون آمده باشد، طریقه شستن آن چه روش است؟

جواب

بعد از ازاله نجاست آن مقدار آب بریزند که همه جا جاری شود و به کوبند، و در نجاست بول دو مرتبه برسانند.

مسأله ۱۱–:قالی یا پلاس و نمد که نجس شود بدون فشردن به محض آب ریختن دو مرتبه پاک می‌شود یا نه؟

جواب

پاک می‌شود به شرط آن که به جای فشردن احتیاطا به کوبند.

مسأله ۱۲–:در وضو ساختن و غسل کردن بعد از آب جاری شدن به اعتبار چربی که در بدن می‌باشد بعضی جاها و بیخ موها خشک می‌ماند، آیا دست مالیدن بسیار ضرور است به قدری که بر طرف شود یا نه؟

جواب:

به قـدری که ظن غالب بهم رسـد که آب به جمیع موضع غسل جاری شده کافی است و آنها ضـرر ندارد، و مبالغه در دست مالیدن سنت است.

مسأله ۱۳–:زنی که دختری شیر دهد در شیر او، و آهن در نجاست و طهارت چه اعتقاد دارید؟

جواب

ظاهرا شیر و آهن هر دو پاک است.

مسأله ۱۴–:هر گاه چیزی که نتوان به آن خاک مالید سگ به لیسد چگونه تطهیر باید داد؟

جواب:

خلاف است، بعضی می‌گویند نجاست باقی می‌ماند، و حدیثی در این باب ندیده‌ام که مطهر آن چه چیز است.

مسأله ۱۵–:با خون جراحت و دنبل یا خونی که از خارج به بدن یا به جامه کســی رسیده زیاده بر قدر معفو عنه باشد، یا رخت نجسی به غیر نجاست خون نجس شده باشد، داخل مسجد و روضه ائمه علیهم السلام می‌توان شد یا نه؟ و رخت نجس را داخل می‌توان کرد یا نه؟

جواب:

هر گاه نجاست آنها تعدی نکند در جمیع صور می‌توان کرد.

مسأله ۱۶–:آب چاه به ملاقات نجاست نجس می‌شود یا نه؟

جواب:

نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۷–:خانه‌ای که آفتاب نیفتد به سبب آب قلیل ریختن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

هر گاه آب بریزند که آب مستولی شود پاک می‌شود.

مسأله ۱۸–:جامه نجس به احتلام یا غیر آن که دیگری به شوید تا یقین به طهارت هم نرسد محض زوال عین و افعال مســلمانان را محمول بر صحت دانستن پاک می‌شود یا نه؟

جواب

هر گاه فی الجمله صلاح و تدین داشته باشد کسی که

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۶۲

می‌شوید حکم به طهارت می‌توان کرد.

مسأله ۱۹–در زمستان و بهار در کوچه‌ها بعضی جاها که آب متصل است و گل و برف آب شده و نجاست ظاهری در آن کوچه باشد، آن آب و گل در نجاست و طهارت و ترشح کردن بر رخت این کس چه حکم دارد؟

جواب

چنانچه نجاست متصل باشد تا هر جا که آن آب اتصال دارد نجس است، و گل چنانچه تلیین در آن باشد که نجاست نفوذ به اطراف آن کند آن اطراف نجس خواهد بود.

مسأله ۲۰–:هر گاه سگی از دلوی آب بخورد، دلو را به آب چاه رسانند چه باید کرد؟

جواب:

چهل دلو احتیاطا بکشند.

مسأله ۲۱–:رنگ خون که بعد از ازاله عین و غسل در جامه می‌ماند چون است؟

جواب:

ببعد از تطهیر شرعی قصور ندارد.

مسأله ۲۲–:ازاله مخرج بول را به چه روش باید کرد؟

جواب

ابه دو قدر آبی که بر سر حشفه ایستاده می‌توان کرد، اما احتیاط دو مرتبه شستن و سه مرتبه نهایت احتیاط است.

مسأله ۲۳–:چون مردم شعر باف ریسمان پنبه را به خون گوسفند رنگ می‌کنند چه حکم دارد؟

جواب

ظاهرا توان، اگر کسی احتیاط کند بد نیست.

مسأله ۲۴–:سلس البول که مشهور میان فقها است که برای هر نماز یک وضو بسازد حدش کدام است؟ و بر صاحب سلس چه چیز لازم است؟

جواب:

ظاهر این است که مراد از سلس البول آن باشد که بول

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۶۳

را محافظت نتواند در اثنای نماز نمود، و ظاهر این است که حدیثی که موجب وضو باشد همان بول معتاد است، و آن که برای هر

نماز وضو باید ساخت فقها نقل کرده‌اند، حدیثی به نظر نرسیده است، و احوط عمل به مشهور است.

مسأله ۲۵-:آب کاریز بدون معرفت و اذن صاحب که آیا مال صغیر است یا نه وضو ساختن و غسل کردن و آب برداشتن و رخت شستن چه حکم دارد؟

جواب

استعمال ضروری هر یک از اینها تا عدم رضا مشخص نباشد جایز است.

مسأله ۲۶-:در قریه‌ها و مزرعه‌ها حمامی دارند، و عادت چنین جاری شده که آب هر کس باشد می‌برند، و کسی هم مانع نمی‌شود، و گاه می‌شود که صغیر یا غائب دخلی داشته باشد، در آب مذکور غسل کردن و وضو ساختن چه حکم دارد؟ و استدلال کردن به اینکه از قدیم همچنین استمرار یافته

جواب:

با وجود دانستن که صغیر شریک است غسل کردن مشکل است، هر گاه ملک ایشان باشد احتیاط این است که شخصی قدری آب بخرد و وقف کند بر حمام که هر روز حمام را از آن آب پر کند، و در صورت اضطرار که به هیچ وجه صورت نتوان داد و آب دیگر یافت نشود، دور نیست که به اعتبار ضرورت جایز باشد.

مسأله ۲۷-:در آب غصبی وضو می‌توان ساخت؟

جواب:

آب غصبی دو قسم است، اگر چنانچه آبی در ظرف بوده و حیازت کرده‌اند غصب کرده، وضو ساختن و غسل کردن و

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۶۴

آشامیدن و باقی از استعمالات صحیح نیست. و اگر نهر را غصب کرده یا کاریز را، ظاهر آن است که استعمالات ضروری مثل وضو ساختن و آشامیدن و غیر آن جایز است.

مسأله ۲۸-:در زمین غصبی وضو ساختن و غسل کردن و نماز کردن چه حکم دارد؟

جواب:

حکم به بطلان نمی‌توان کرد.

مسأله ۲۹-:در آب نشستن از برای طهارت وقتی که آب روان باشد با کر احتمال دارد که از بابت عاری که نهی دارد که بی‌لنگ داخل آب شود یا نه؟

جواب

از تعلیل حدیث ظاهر می‌شود که مکروه باشد، اما حدیث چون در این صورت نیست حکم به کراهت نمی‌توان کرد.

مسأله ۳۰-:هر گاه کسی خواهد که زمینی که دغدغه داشته باشد و کری از آب یا زیاده بریزد، اگر منفصل نشود صورتی دارد یا نه؟

جواب

مشکل است به این طریق، و مطلق کر گرفتن نیز سندی ندارد.

مسأله ۳۱-:کسی که فصد کند یا جراحتی داشته باشد که مانع از شستن یا مسح کردن بعض اعضا باشد، جبیره مقدم است یا تیمم باید کرد، و جبیره چه روش است؟

جواب:

هر گاه مانع باشد غسل نباید کرد، و تیمم بدل غسل کرد، و جبیره کردن درست نیست. و اگر مانع در موضع وضو باشد، اگر آن موضع شکسته باشد و بسته باشد جاهای صحیح را باید شست و دست تری به بالای اعضاء بسته باید مالید.

اما اگر فصد کرده باشد یا دمبل جراحتی داشته باشد آنچه

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۶۵

مقدور باشد پاک کردن می‌شوید، و آنچه مقدور نشود غسل و مسح ساقط است، اگر احتیاطا دست تری بر بالای آنها که موضعش پاک نباشد بکشید خوب است، و اگر در این صورت تیمم کند جایز است.

مسأله ۳۲-:بعضی اعضا که کوبیده می‌شود و خون در زیر پوست جمع می‌شود، وضو ساختن چه حکم دارد؟ بر فرضی که پوست بالای خون حس ندارد.

جواب

چنانچه پوست سوراخ نشده باشد وضو درست است، و آن خون ضرری ندارد. و اگر سوراخ شده باشد کهنه تری بر او بکشند، اگر رنگ دارد به قدر مقدور که جراحت نشود ازاله کنند، و اگر رنگ ندهد احتیاج به ازاله ندارد وضو درست است.

مسأله ۳۳-:چرک داشتن بیخ ناخن مانع صحت وضو و غسل می‌شود یا نه؟

جواب

مانع شدنش محل اشکال است.

باب سوم در بیان احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۳۴–:قدمی که میان اذان و اقامه پیش می‌گذارند سند صحیحی دارد یا نه؟

جواب

روایتی نقل کرده‌اند، و بعضی از فقها نیز گفته‌اند.

مسأله ۳۵–:اذان ثانی را که بدعت می‌دانند در روز جمعه که از حدیث امام صادق علیه السلام می‌فهمند به اعتقاد شما کدام است؟ جمعه می‌دانند یا عام است؟ که هر چند نماز جمعه نکنند باید اذان اعلام را نگفت که اذان ثانی بنابر احتمال داخل بدعت نباشد.

جواب

اگر مطلقا اکتفاء به یک اذان از برای نماز و ثانی بکنند احوط است، چنانچه عمل بر آن است، اما حکم به حرمت مشکل است، و تفصیلش در بحار مذکور است.

مسأله ۳۶–:مثلا کسی در نماز در هنگام سر از رکوع برداشتن درست نه نشیند نماز او درست است یا نه؟

جواب

نماز او در هر دو صورت باطل است.

مسأله ۳۷–:اگر فعلی از افعال نماز واجبی نماز را به طریق جهل بجای نیاورده، و مدت مدید نماز کرده باشد اعاده نماید یا نه؟

جواب

احوط و اشهر در غیر جهر و اخفات و قصر و اتمام وجوب اعاده و قضا است. و در بعضی سخنی هست، و در رساله شک اشاره به بعضی شده.

مسأله ۳۸–:حدیثی واقع شده که اگر کسی عقد نماز را خالی از ریا بسته باشد، و در اثنای نماز ریا به عمل آید نقصان ندارد و محمول بر ظاهر است یا مأول؟

جواب

حدیث را تأویل کرده‌اند که در اثنای نماز به خاطرش خطور کند و باز تدارک کند و دل به او به بندد.

مسأله ۳۹–:کسی که بعد از تکبیرهٔ الاحرام خم شود و دست به زمین برساند و مهر و تسبیح خود را حرکت دهد نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اگر به نیت رکوع نرفته جزم به بطلان نمی‌توان کرد، و مشهور بطلان نماز است.

مسأله ۴۰–:در رکنیت قیام چه می‌فرمایند؟

جواب

رکنیت قیام مشخص نیست، و اما آن که هر گاه کسی بدون قصد رکوع خم شود، چون خم شود، به خاطرش رسد که می‌بایست به رکوع رود، اگر راست نشود باطل باشد بنا بر آن است که اصل رکوع عبارت است از اینکه ایستاده باشد و آن قدر خم شود، پس آن داخل رکوع خواهد بود.

مسأله ۴۱–:التحاف صما که در نماز مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که به طریق هند شال را از روی کتفها به پیش سینه آورد، و به زیر بغلها برد، و از عقب بر سر دوش اندازد. و احتمال دارد که از روی کتفها از عقب به زیر بغلها آورد و هر دو را جمع کند و بر یک دوش اندازد.

مسأله ۴۲–:و شاح که مکروه است کدام است؟

جواب

آن است که شال را به دوش اندازد که یک دوش پوشیده شود و یکی نه و سر دیگر را به دوش اندازد به طریق ردا.

مسأله ۴۳–:هر گاه پیشنماز ردا را پهن نکند که دوش را به پوشاند، و همچنان در گردن اندازد و طرف چپ را بر جانب راست اندازد، چه صورت دارد، و اگر آویخته باشد و بیندازد چون است؟

جواب

در صورت اول سنت ردا ممکن است که به عمل نیامده باشد، چون دوشها پوشیده نشده، و صورت ثانی را طریقه یهود می‌دانند.

مسأله ۴۴–:زنان را در نماز پشت پا را پوشیدن در کار است یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد.

مسأله ۴۵-:تحت الحنک را به چه روش باید بست؟

جواب

سر عمامه را آویختن از یک طرف به منزله اهل مکه.

مسأله ۴۶-:ابریشم که در رخت کسی باشد، مثل زه گریبان یا دکمه قبا چه حکم دارد نماز کردن با او؟ و مثل کیسه ابریشم که با این کس باشد یا عرقچین چه حکم دارد؟

جواب

آنچه لباس بگویند و جزء لباس شود مثل زه و دکمه ظاهر این است که جایز است، اما مثل کیسه احتیاط اجتناب است، و در مثل عرقچین دغدغه بیشتر است.

مسأله ۴۷-:هر گاه کسی در رخت غصبی مدتی نماز کند، صحت و بطلان نماز چون است؟ و اگر مغصوب منه معلوم یا موجود نباشد به ثمن آن رخت چه باید کرد؟ و نمازها قضا دارد یا نه؟ و اگر رخت مذکور دزدیده باشد یا از وجه حرام باشد چون است؟

جواب

با علم به غصب و حرمت آن بنا بر مشهور و احوط آن است که نمازها که در رخت غصبی کرده قضا کند، خصوصا رختی که در حین قیام نماز مثلا در سجود اگر خواهد به صاحب دهد باعث ترک آن شود، و کسی که از او غصب کرده اگر چنانچه موجود یا معلوم نباشد، بعد از ظن مأیوس شدن از او به مستحقین بدهند، و دزدی نیز حکم غصب دارد، و رختی از وجه حرام بخرند چنانچه صیغه بر آن وجه واقع شده حکم غصب دارد، و چنانچه بیع بر ذمه واقع شود و آن وجه را تنخواه بدهد نماز در آن رخت نقصان ندارد.

مسأله ۴۸-:اگر شخصی چیزی در پای خود کند که ساق داشته باشد مثل مسحی، و بعد از آن آن را در کفش کند مثلا، آیا درین صورت اتفاق نماز جایز است؟ یا در این صورت نیز داخل

جواب

به گمان فقیر قصور ندارد، و دور نیست که داخل خلاف باشد.

مسأله ۴۹-:دهلیزهای مسجدها داخل مسجد است؟ و می‌توان گفت ثواب مسجد دارد یا نه؟

جواب

ثواب داشتن احتمال دارد.

مسأله ۵۰-:تسبیح را زینت به طلا و نقره کردن و دانه میان آن را از طلا کردن چون است؟

جواب

اگر مرد مزین به طلا دست نگیرد احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۵۱-:در خانه‌ای که چند نفر صغیر و کبیر شریک‌اند، همه به حصه خود به نشینند، و جماعت کبار نماز کنند چه صورت دارد؟

جواب

در صورتی که همه به قدر احتیاج خود متصرف باشند شاید بد نباشد، اما در صورتی که صغیر محتاج به آن قدر نباشد تصرف آنها به اعتبار سکنی زیاده باشد باید اجاره کرده شود، و در شق اول هم احتیاط کرده شود بهتر است.

مسأله ۵۲-:مقدار درهم بغلی به اعتقاد شما چه قدر است؟

جواب

زیاده از قدر یک شاهی عجمی را اگر احتیاط کند بهتر است.

مسأله ۵۳-:سجده بر سنگ جایز است و تیمم و همچنین بر آجر پخته؟

جواب

سجده ظاهرا توان بر سنگ کرد، و تیمم نیز ظاهر این است که جایز باشد، و بر آجر هم ظاهر جواز است.

مسأله ۵۴-:در حمد و سوره که در نماز می‌خوانند قاعده قرائت دانستن و به عمل آوردن که نماز بدون آن صحیح نیست چند چیز است؟

جواب

بیرون آوردن هر حرفی از مخرج به روشی که قاریان نقل کرده‌اند به روشی که حروف از یک دیگر امتیاز داشته باشد، خصوصا

حروفی که در زبان فرس در وقت تلفظ اشتباهی دارد، مثل صاد و سین و ثا و ضاد و ظا و زا و ذال و قاف و غین، و در زبان ترکان جا و ها، و اعرابها ظاهر شود به سبب توقف بر آن حرف، و مدهای متصل ترک نشود، و حروف مدغم را نیز ادغام کند در جاهائی که قراء نقل کرده‌اند، مثل قل ربی قر ربی بخواند که لام را تبدیل به را کند، و من ربی نون را در را ادغام و باقی آداب مستحب است.

مسأله ۵۵–:کسی که شک در عدد رکوعهای نماز آیات کند که چند رکوع بجای آورده چه حکم دارد در حین قیام؟

جواب

بنا بر اقل باید گذارد، و همچنین هر گاه شک کند در عدد تکبیرات نماز عیدین.

مسأله ۵۶–:هر گاه کسی نماز می‌کرده باشد، و کسی دیگر قرآن بخواند در نماز یا غیر نماز چه صورت دارد؟

جواب

امر به احتیاط نمودن، چون بعضی از احادیث عام است در سکوت از جهت شنیدن قرائت، و خصوص شنیدن قرائت امام یک حدیث دارد.

مسأله ۵۷–:تسبیحات أربع در دو رکعت آخر خواندن یک نوبت کافی است یا نه؟

جواب

ظاهرا کافی باشد، و سه مرتبه بدون اللّه أکبر که نه تسبیح باشد بهتر است.

مسأله ۵۸–:در خطبه نماز جمعه آنچه واجب است چه چیز است؟

جواب

باید خطبتین مشتمل بر حمد و ثنای خداوند عالمیان، و شهادتین و موعظه و وصیت به تقوا و سوره قرآن باشد، در خطبه ثانی آیه قرآن نیز کافی است، و مشتمل بر ذکر ائمه نیز باشد خطبه ثانی.

مسأله ۵۹–:وقت نماز جمعه چه مقدار است؟

جواب

از ابتدای زوال تا آن که به قدر دو قدم که عبارت از دو سبع شاخص است بگذرد.

مسأله ۶۰-:مسافر نماز جمعه می‌تواند کرد خواه امام شود و خواه مأموم؟

جواب

امامت کردن مشکل است، و مأموم می‌تواند شد.

مسأله ۶۱-:در وقت بارش ترک نماز جمعه جایز است؟ بنا بر آن حدیث که واقع شده یا نه؟ و اگر قدری به بارد و بعد از اذان وقت باشد عذر می‌تواند شد که نرود؟ و برف نیز در این حکم است؟

جواب

به آن حدیث جمعی عمل کرده‌اند، و در حدیث مطلق واقع شده، و برف را هم بعضی در این حکم داخل می‌دارند، و احتیاط این است که تا مشقت شدید نباشد ترک نشود.

مسأله ۶۲-:کسی که به سفر رود به تکلیف حاکم جائر، نماز خود را قصر کند یا تمام؟

جواب

مشهور این است که اگر سفرش مشتمل بر معصیت نیست قصر می‌کند، و بعضی می‌گویند به اعتبار تکلیف آن شخص تمام می‌کند.

مسأله ۶۳-:مسافر در چهار فرسخ که قصد رجوع در همان روز نداشته باشد و ده روز هم نماند چه کند؟

جواب

به اعتقاد ما قصر باید کرد و احتیاج تمام معلوم نیست باشد.

مسأله ۶۴-:هر گاه کسی مسافر باشد، و قصد اقامت در جائی کرده باشد، و از آنجا به حد ترخص رود، و بعد از مراجعت اراده ده روز ماندن نداشته باشد، نماز او چه صورت دارد؟

جواب

اشکال دارد، و اگر هر دو را بکند احتیاط است.

مسأله ۶۵-:هر گاه در بلدی نماز جمعه می‌کرده باشند، و به اعتبار موانع اقتدا به آن امام نتوان کرد، و کسی باشد که تواند کرد، واجب است خروج از برای نماز یا نه؟

جواب

وجوب خروج را در این صورت جزم نداریم، اما با عدم مانع احوط است.

مسأله ۶۶–:زنی که حائض باشد و زلزله شود نماز زلزله را بعد از زلزله به عنوان وجوب بکند یا نه؟

جواب

حکم به وجوب کردن مشکل است، اما احتیاط این است که ترک نکند.

مسأله ۶۷–:چنان که سهوا در نماز آیات یک رکوع زیاده شود یا کم شود چه حکم دارد؟

جواب

اقوا آن است که نمازش صحیح است، و احوط آن است که در صورتی که یک رکوع را فراموش کرده باشد بعد از تمام نماز، رکوع فراموش کرده را بجا آورد و نماز را اعاده کند.

مسأله ۶۸–:در نماز میت حرف زدن عمدا مبطل است یا نه؟

جواب

به سبب حرف زدن و با کثرت مبطلات نماز حکم به بطلان نماز میت نمی‌توان کرد، اما احوط ترک است.

مسأله ۶۹–:پسر بزرگ اگر صلاهٔ و صوم پدر را بجا نیاورد،و پسر کوچک بجا آورد، برائت ذمه حاصل می‌شود یا نه؟ و اگر دختر بجا آورد و پسر نداشته باشد و یا امتناع نماید چون است؟

جواب

ظاهرا به کردن پسر کوچک یا دختر اگر درست به عمل آورد برائت ذمه حاصل می‌شود، و سقوط از پسر بزرگ‌تر محل اشکال است، و احوط آن است که او نیز بکند، و اللّه یعلم.

مسأله ۷۰–:در نماز میت از برای فاسق که علم به فسق او داریم گفتن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا چون است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد، و در بحار تفصیل این مذکور است.

مسأله ۷۱ –:در نماز جماعت هر گاه قصد شخص معینی کرد امامت می‌کند، و آخر مشخص شود که دیگری بوده، نماز او چه حکم دارد؟

جواب

مثلاـ اگر هر دو نفر را عادل می‌دانسته که یکی از این دو نفر در این موضع نماز می‌کند قصد اقتدا به امام حاضر کرده نمازش درست است هر کدام باشد. و اگر حاضر را قصد به شخص معینی کرده ظاهر می‌شود که دیگری بوده، چنانچه او را عادل داند حکم به بطلان نمازش نمی‌توان کرد، و ظاهرا نمازش درست است.

مسأله ۷۲ –:اقتدا کردن در نماز آیات وقتی که امام بعضی از رکوعها را بجا آورده باشد چه حکم دارد؟

جواب

حکم به صحت چنین نمازی کردن مشکل است.

مسأله ۷۳ –:در نمازهای یومیه که امام در رکوع باشد اقتدا می‌توان کرد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که در وقتی که امام در رکوع باشد اقتدا نکند، و چنانچه اقتدا کرده باشد، جزم به بطلان نمازنمی توان کرد

مسأله ۷۴ –:در نماز جهریه مثل نماز صبح هر گاه صدای امام را نشنوند قرائت باید کرد یا نه؟

جواب

احوط این است که قرائت را ترک نکند هر گاه صدای امام را هیچ نشنوند.

مسأله ۷۵ –:چنانچه کسی در دو رکعت آخر نماز برسد آیا مأموم قرائت باید کرد یا نه؟ و بر فرض قرائت حمد و سوره واجب است یا حمد تنها کافی است؟

جواب

چنانچه امام تسبیح می‌خوانده باشد به قدر مقدور قرائت باید کرد، و اگر حمد بخواند در کار نیست.

مسأله ۷۶ –:دو نفر از علما که به سبب استدلال یا به رجوع اعلم یکی نماز جمعه را واجب داند و بجای آورد، و دیگری حرام داند و نکند، این دو نفر به یک دیگر اقتدا می‌توانند کرد یا نه؟ و حال آن که حق یکی است.

جواب

هر گاه از اهل دیانت باشند، و در تحصیل علوم ضروری به استدلال یا رجوع به علما سعی می‌کرده، و بذل جهد خود را بجای آورده‌اند، نماز می‌توان کرد.

مسأله ۷۷–:نمازی که به جماعت گذارده شود اماما یا مأموما مرتبه دوم به جماعت می‌توان گذارد یا نه؟

جواب

احتیاط این است که مرتبه دوم گذارده نشود.

مسأله ۷۸–:هر گاه میان بعضی مأمومین و امام دیواری فاصله باشد، و آن مأمومین بعضی مأمومین صف پیش خود را می‌دیده باشند نماز جایز است یا نه؟

جواب

ظاهر این است که نماز جایز باشد.

مسأله ۷۹–:هر گاه فقیه فتوا دهد که اقتدا به فلان کس می‌توان کرد، احتیاج به شهادت عادل دیگر هست، یا همان فتوای او کافی است؟

جواب

ظاهرا اگر آن شخص امامت می‌کند ظاهر الصلاح باشد و فسقی از او ندیده باشند فتوای فقیه کافی باشد.

مسأله ۸۰–:گاه می‌شود که جماعت صلحا که از همه جهت دین داری ایشان بر ما معلوم است حدتی در مزاج ایشان هست، و به اندک امری از جا در می‌آیند، و به بعضی مردم صالح یا غیر صالح تندی و درشتی می‌کنند، و کسر قلب آن جماعت می‌شود، خواه تقصیر ایشان در مرتبه‌ای باشد که باید

جواب

اگر صلاح و دین داری او مظنون شده باشد، و فعل او محمل صحیح داشته باشد بر محمل صحیح حمل باید کرد، و اللّه یعلم

مسأله ۸۱–:قصد کردن در نماز جماعت به پیشنماز معین شرط است، و اگر دو کس باشند که امامت می‌کرده باشند، و قصد یکی کند و اتفاقا دیگری ایستاده باشد چه صورت دارد؟

جواب

ظاهرا درست باشـد، و قصـد کردن به امام معین از حـدیث ظاهر نمی‌شود، و هر گاه می‌داند که هر دو عادل‌اند و اقتدا می‌کند ظاهرا کافی باشد.

مسأله ۸۲–:اگر کسی یک نماز را به دو پیشنماز کند، خواه در اثنا و خواه در ابتدا جایز است یا نه؟

جواب

ابتدا جایز است به دو تا اقتدا کردن، و در اثنا نیز عمومات و حدیث عذر پیشـنماز دلالت بر جواز دارد، و بعضـی اشـکال کرده‌اند اما ظاهر جواز است.

مسأله ۸۳–:در نماز جماعت هر گاه صفهای پیش تکبیر گفته باشند صفهای عقب تکبیر می‌توانند گفت یا نه؟

جواب

ظاهرا وقتی که صـفها بسته شد کافی باشد چون واقع شده، و هر گاه صفوف فاصله باشد دوری نقصی ندارد، و خصوص هر گاه دو سه نفر تکبیرهٔ الاحرام گویند دغدغه ندارد.

مسأله ۸۴–:هر گاه در میان صـفهای جماعت چندین جا فاصله باشد به قدر شش هفت ذرع بلکه ده ذرع باشد که صف سابق از صف عقب دور است ضرری دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا اگر همه جا صفها اتصال داشته باشد فاصله چندین حوض و نهر آب ضرر نداشته باشد.

مسأله ۸۵–:هر گاه در میان نماز از صف پیش دو سه نفر بروند نماز صف بعد از آن چه صورت دارد؟ چون پیش ایشان خالی شده.

جواب

نقصی ندارد و آن جماعت پیشتر می‌توانند رفت.

مسأله ۸۶–:هر گاه در وقتی که پیشـنماز در رکوع باشـد شـما دغدغه می‌کنید از اقتدا کردن و می‌فرمائید که احادیث رخصت احتمال تقیه دارد، خبر «۱» حمد در رکعت آخر از برای پیشنماز افضل می‌دانید و حال آن که اینجا نیز احتمال تقیه دارد؟

جواب

احادیث تسبیح صـحیح‌تر است، و احادیث تخییر میان حمد و تسبیح احتمال تقیه ندارد، چون سـنیان قائل به تخییر نیسـتند، و حدیث

تعیین حمد احتمال تقیه دارد، پس تسبیح احوط است، و حمد به سبب حدیث افضل، و افضلیت معنی دیگر و احوط بودن معنی دیگر.

مسأله ۸۷-:شما تسبیح را چند نوبت می‌خوانید در دو رکعت آخر؟

جواب

نه نوبت می‌خوانیم که اللّه اکبر خوانده نمی‌شود، و گاه دوازده نوبت که در هر سه نوبت اللّه أکبر خوانده شود.

مسأله ۸۸-:در نماز جماعت هر گاه پیشنماز یک شبر بلندتر باشد از مأموم چه صورت دارد؟

جواب

در قدر شبر احتیاط باید کرد، و کمتر ظاهرا نقصی ندارد.

مسأله ۸۹-:ردائی که از برای پیشنماز به اعتقاد شما مستحب است، جمعی می‌گویند از احادیث ظاهر نمی‌شود که از برای غیر کسی که کتفش پوشیده نباشد سنت باشد، لهذا بعضی از علما مضایقه کرده‌اند.

جواب

از بعضی اخبار به طریق عموم قدری استحباب ظاهر می‌شود از برای چنان کسی که کتفش پوشیده نباشد تأکید بیشتر دارد، بلکه مکروه است بدون رداء.

مسأله ۹۰-:عبا و پوستین قائم مقام ردا می‌شود؟

جواب

ظاهر این است که قائم مقام بشود هر گاه دست به آستین نکرده باشد.

مسأله ۹۱-:هر گاه وفا به وعده‌هائی که می‌کنند واجب نباشد بنا بر مشهور، پس چرا خلف وعده قادح در عدالت باشد، چنانچهحدیث فی الجمله اشعاری به آن دارد.

جواب

در آن حدیث چند چیز مذکور است، می‌تواند به اعتبار بعضی قیود دیگر باشد، و اگر از برای ثبوت عدالت باشد در حدیث نیست که پیشنماز می‌باید عادل باشد، و بعضی اصطلاحات که متأخرین نقل کرده‌اند مأخوذ از کتب عامه است.

مسأله ۹۲–:در جائی که به اعتقاد شـما باید جمع کرد در نماز میان قصر و اتمام بنا بر خلافی، کسی که چنین باشد اگر امامت کند می‌توان به او اقتدا کرد؟

جواب

ظاهرا توان، و اگر رجحان در قصر و تمام نباشد مأموم مخیر است، و اگر نه هر کدام که راجح است در آن اقتدا کند.

مسأله ۹۳–:نماز غفیله و نماز وصیت که میان نماز شام و خفتن باید کرد، بعد از بر طرف شدن حمره مغربیه می‌توان کرد یا نه؟

جواب

دغدغه می‌شود.

مسأله ۹۴–:آیا نماز غفیله به غیر از چهار رکعت نماز نافله شام است؟

جواب

آنچه از اخبار ظاهر می‌شود این است که دو رکعت نافله شام را به طریق نماز غفیله بجا آورد.

مسأله ۹۵–:نافله پیاده در حضـر سند صحیحی دارد یا نه؟ و احادیثی که در جواز نافله در راه رفتن واقع شده اکثر در حالت سواری و بعضی در سفر است.

جواب

بهتر آن است که تا تواند در حضر وقتی که پیاده باشد نافله نگذارد.

مسأله ۹۶–:اگر در نماز شب سهوا وتر را بر شفع مقدم دارد چه باید کرد؟

جواب

باید اول شفع را کرد، و مرتبه دیگر وتر را بجای آورد.

مسأله ۹۷–:دعای چهل مؤمن در نماز شب کردن چون حدیث ندارد، خصوصا آن وقت چون است؟

جواب

در غیر آن وقت بهتر است خصوص جهت عوام که الفاظ فارسی را در میان نماز موافق ضابطه نمی‌توانند گفت، و غیر عوام هم چون روایت به خصوص ندارد و در غیر آن دعا بکند.

مسأله ۹۸–:از برای فساق و ظلمه با وجود علم به فسق ایشان دعا کردن و در زمره چهل مؤمن شمردن و گاه تعریف ایشان کردن چه صورت دارد؟ با وجود حدیثی که ورام نقل کرده اذا مدح الفاسق اهتزله العرش.

جواب

دعای هدایت و مغفرت از برای ارباب کبائر شیعیان خوب است، و مدح ایشان در صفت خوبی ایشان اگر باعث رسوخ ایشان در صفات ذمیمه نشود بد نیست، و الا نباید کرد.

باب چهارم در روزه ماه مبارک و بعضی احکام آن

مسأله ۹۹–:هر گاه کسی وعده افطار کند نزد کسی می‌تواند افطار کرد جای دیگر؟

جواب

معلوم نیست لازم باشد آنجا افطار کردن.

مسأله ۱۰۰–:خرمائی که کسی بدهد که به آن افطار کنند می‌توان به دیگری داد؟

جواب

محل تأمل است.

مسأله ۱۰۱–:اگر کسی در ایام روزه گوش یا دهن یا دماغ را به آب برد جدا جدا یا با هم، آیا ضرر دارد وقتی که تمام به زیر آب نرود؟

جواب

تا کاسه سر به زیر آب نرود قصور ندارد.

مسأله ۱۰۲–:گاه می‌شود که در آخر ماه مبارک مرد عامی می‌آید از دهی به مزرعه که چند نفر آنجا هستند و خبر می‌دهند که شب گذشته ماه را در فلان ده جمع کثیری دیدند و افطار کردند، آیا به حرف چنین یک نفر می‌توان افطار کرد؟ یا آن که از هیچ کس نشنیده باشیم اما می‌دانیم ک

جواب

در این صورت افطار کردن به حرف یک نفر چنین مشکل است، و اگر کسی افطار کند احتیاط قضای آن روز را بگیرد بد نیست، و چون آن جماعت به اعتقاد خود از روی علم افطار کرده‌اند کفاره معلوم نیست.

مسأله ۱۰۳–:در کفاره مشروط به تتابع اگر کسی ظن داشته باشد که شب است و سحور کند، اتفاقا در صبح افتد سهوا چه صورت دارد؟

جواب

اگر سهوا باشد معلوم نیست تتابع بر هم خورد.

مسأله ۱۰۴–:در وقت صوم فرو بردن بلغم که هنوز به فضای دهن نرسیده باشد که از راه دماغ به حلق برود مبطل است یا نه؟

جواب

بطلان معلوم نیست، و احتیاط بد نیست.

مسأله ۱۰۵–:بعضی از عوام در دهات در بعضی بلاد در شب ماه مبارک رمضان که جماع می‌کنند زنان ایشان یا مردان نزدیک به طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آفتاب غسل می‌کنند، اما اکثری علم ندارند که کفاره باید داد، با جهل به مسأله یا علم چه صورت دارد؟

جواب

چنانچه متصل به طلوع صبح غسل ممکن بوده قضای آن روز را باید گرفت، و احوط آن است که کفاره نیز بدهد خصوصا عالم.

مسأله ۱۰۶–:در عید ماه مبارک رمضان که اول ماه سی و یک روز نگذشته باشد بدون آن که کسی خود ماه را دیده باشد چه روش باید کرد؟ هر کس ثابت شود تا آن که جائز باشد افطار کردن به محض آن که از بعضی علما و صلحا بشنود که در نزد ایشان ثابت شده، یا از کسی بشنود که جماعتی ش

جواب

احتیاط این است که به همین شنیدن از آن جماعت که نزد ایشان ثابت شده اکتفا نکند، بلکه خود از شهود بشنود، یا علم شرعی ایشان را حاصل شود از شهادت عدلین یا شیاع. و ظاهر آن است که هر گاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا به سبب دیدن ماه افطار کرده‌اند افطار توانند کرد، و عورات را کافی باشد خبر دادن مردان ایشان به ثبوت.

مسأله ۱۰۷–:هر گاه هوا صاف باشد و ابر نباشد، و جمعی گویند و شهادت دهند که ماه را دیده‌اند از بلد یا خارج بلد، یا ابر بوده باشد و هوا صاف نبوده باشد به چند گواه ثابت می‌شود؟

جواب

در جمیع این شقوق و بر هر تقدیر به شهادت دو عادل یا شیاع ثابت می‌شود.

مسأله ۱۰۸–:غبار غلیظ و گرد خرمن که به حلق می‌رود، روزه را باطل می‌کند یا نه؟

جواب

اجتناب احوط است، اما حکم به بطلان روزه کردن مشکل است.

مسأله ۱۰۹–:کسی که خود را جنب کند یا محتلم شود بعد از طلوع صبح غسل کند، روزه قضا یا روزه سنت می‌تواند داشت یا نه؟

جواب

روزه سنت می‌تواند داشت، و روزه قضا نمی‌تواند داشت.

مسأله ۱۱۰–:هر گاه کسی روزه سنتی داشته باشد و وارد خانه مؤمنی شود، فنجان قهوه یا گلاب یا تکلیف آب خوردن کنند، و گاه هست که خرمائی یا لقمه نانی می‌دهند، داخل طعام مستحب است، و افطار کردن سنت است یا نه؟

جواب

ظاهر این است که به چنین اموری افطار کردن صورت ندارد. و ظاهر اخبار این است که به خانه مؤمنی وارد شوی و طعامی حاضر کند افطار سنت است.

مسأله ۱۱۱–:هر گاه کسی در شب در فکر سفر کردن نبوده و قبل از ظهر حرکت کرد افطار کند بی‌خلاف یا نه؟

جواب

بعضی تبییت و خروج قبل از ظهر هر دو را شرط کرده‌اند.

مسأله ۱۱۲–:اگر کسی شب در فکر سفر باشد، و عزم کند که صباح بعد از ظهر بیرون رود و روزه بگیرد، و بعد از ظهر حرکت چه صورت دارد؟ چون شب قصد سفر داشت.

جواب

دغدغه می‌کنند بعضی، اگر احتیاط قضائی بکنند بد نیست.

باب پنجم در خمس و زکات و بیان استطاعت حج

مسأله ۱۱۳–:کسی که قوت سال از حاصل ملکش یا کسبش بهم نمی‌رسد، اما ملکی یا سرمایه‌ای دارد که قوت سالش می‌شود هر گاه بفروشد، زکات و خمس می‌توان داد به او، و در این فرقی میان مستحق زکات و خمس هست یا نه؟

جواب

به چنین جماعت زکات و خمس و فطره دادن مشکل است.

مسأله ۱۱۴–:در خمس حصه امام یا غیر حصه امام علیه السلام را مالک با تجویز بعضی از صلحا که مرتبه استدلال نداشته باشند به سادات مستحقین می‌توانند داد یا نه؟

جواب

البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسأله ۱۱۵–:خمس را بر مستحقین و یتامی و ابن السبیل متساوات تقسیم باید کرد یا هر قدر خمس که کسی داشته باشد به یک صنف بلکه به یک شخص می‌تواند داد، و استحقاق در سید البته شرط است یا نه؟ و اگر قدری دارد و یا اصلا خبری ندارد، یا آنچه دارد از قوت سنه می‌توان داد یا

جواب

حصه امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه در تقسیم آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد، و استحقاق شرط است، و زیاده بر قوت سال نمی‌توان داد.

مسأله ۱۱۶–:در یتامی سادات نیز استحقاق شرط است یا نه؟

جواب

احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسأله ۱۱۷–:از مال صغیر زکات دادن در غلات و غیرها بر وصی یا قیم که مال صغیر عرفا به اعتبار خویشی در دست او هست باید داد یا واجب نیست؟

جواب

مشکل است دادن زکات در چنین صورتی.

مسأله ۱۱۸–:در غیر ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات کهعرفا به آن حرفه صادق آید و از زراعت که زیاده بر قوت سنه باشد بر جمیع که

خمس واجب است در امور دیگر، مثل نوکری شخصی کرده، یا نفع از حاصل گوسفند یا شتر بهم رسیده، یا مثل ملائی این زمان یا نماز و روزه گرفتن مبلغی

جواب

در امور هر چه به روشی شده باشد که عرفا کسب شده باشد باید داد، و احتیاط این است که در هبه که نسبت به حال او خطیر گویند، و در میراث که به او رسد از جائی که گمان نداشته باشد خمس باید داد، بنا بر حدیثی که علی بن مهزیار نقل کرده.

مسأله ۱۱۹–:در باب زکات گوسفند که به سیصد برسد هر صد یکی باید داد تا به چهار صد؟

جواب

احتیاط این است که در سیصد و یک چهار گوسفند بدهند و در چهار صد نیز چهار.

مسأله ۱۲۰–:مثلا کسی ده تومان داشت خمس آن را داد، و در اثنای سال دیگر که تجارت می‌کند جمیع اخراجات سال او باید از فایده باشد یا بعضی از اصل و بعضی از فایده، و بر فرضی که مداخل دیگر نیز داشته باشد چه حکم دارد؟

جواب

اخراجات از فایده است، و چنانچه مداخل دیگر نیز داشته باشد اخراجات را توزیع بر ربح تجارت و مداخل او بالنسبه می‌کند.

مسأله ۱۲۱–:مراد از مؤمنی که یتیم او را از زکات توان داد جماعت عامی که پروا به دین نداشته باشند، بعضی مثلا دوازده امام شنیده‌اند و نام ایشان را نمی‌دانند، و بعضی نام را یاد گرفته امانمی‌دانند که امام چه معنی دارد که خلیفه و جانشین پیغمبراند، چه جای آن که دلیل

جواب

چنان که دانشمند صالح بهم رسد بهتر است، و اگر چنین بهم نرسد به ضرورت می‌توان داد.

مسأله ۱۲۲–:سادات اضطرار ایشان به چه حد که می‌رسد از زکات واجبه و فطره از غیر سید می‌توانند گرفت؟

جواب

ظاهر این است که اضطراری که به حدی رسیده باشد که خوف تلف باشد به قدر سد رمق می‌توانند گرفت.

مسأله ۱۲۳–:کسی که به غریبی آمده و می‌گوید من سیدم بدون ثبوت خمس می‌توان داد، و بر فرضی که مشهور باشد که میر یا سید می‌گویند می‌توان داد بدون علم به ضبط سلسله ایشان.

جواب

خمس دادن بدون ضبط سلسله یا شهادت عدلین به روشی که علم شرعی به نسب او بهم رسد مشکل است.

مسأله ۱۲۴–:کسی احسان به کسی می‌کند، و گیرنده مستحق نباشد، و قرینه نباشد که آنچه می‌دهد از چه وجه است، آیا واجب است که بگوید که از چه وجه است یا نه؟

جواب

چنانچه ظن غالبی نداشته باشد که از قرائن ظاهر باشد که از وجه زکات است سؤال کردن در کار نیست.

مسأله ۱۲۵–:جماعتی که نهایت احتیاج دارند، اگر کسی به قرض به ایشان چیزی بدهد و خود از خمس بهم رسانند و تسلیم ایشان نکرده قرض خود را حساب کند هر چند به ایشان بگوید خوب است، و منع نقل خمس که واقع شده اگر به قرض ایشان داده شود و در آن بلدی که سادات حاضر نیستند به

جواب

بایـد او را مطلع کننـد، یـا اول که قرض به او می‌دهنـد اذن از او بگیرنـد که چنـانچه خمس بهم رسـد تنخواه طلب خود بر دارد، و خمس را نزد عالم به اخبار اهل بیت که قابل ترجیح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد.

مسأله ۱۲۶–:هر گاه غله را زکاتش داده باشند و سالی بر آن بگذرد زکات خمس دارد یا نه؟

جواب

زکات خمس باید داد، زکات دادن غله باعث سقوط این نشده.

مسأله ۱۲۷–:شخصی که از وجوه استحقاق می‌گیرد، خرج او باید به چه نحو باشد، مثلا اگر موافق زی اقوام باید بود زی اقوام مختلف باشد بعضی در ده باشند و وضعی نداشته باشند، و بعضی در شهرند و فی الجمله وضعی دارند، موافق کدام باید بود.و مثلا در مأکولات اگر وسط و عرف را

جواب

در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، و عمل به عرف و عادت و امثال آن در آن بلد خوب است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۲۸–:به اعتقاد شما مال و جهات و مصالح الاملاک و تخم از غله بیرون می‌روند، و بعد از آن زکات می‌دهند یا نه؟

جواب

سوای خراج که می‌گیرند دیگر دلیل ندارد که بیرون روند.

مسأله ۱۲۹–:هر گاه جنسی را یک نوبت خمس بدهند، مرتبه دیگر خمس باید داد یا نه؟ و بعد از آن لازم است که در سال آینده از آن خرج کنند و مداخل سال آینده ذخیره شود چون نفع سادات می‌شود، یا از مداخل آینده روز به روز خرج کند یا از هر دو تا؟

جواب

خمس یک نوبت که داد کافی است، و خرج را از هر دو تا بکند بهتر است.

مسأله ۱۳۰–:هر گاه نوکری مثلا کسب این کس شده باشد، یا بعضی که اکثر اوقات نماز می‌کنند و روزه می‌دارند، اینها اگراز آن وجوه چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس باید داد یا نه؟

جواب

بلی خمس می‌باید داد.

مسأله ۱۳۱–:شما از وظائفی که می‌گیرید اگر چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس می‌دهید یا نه؟

جواب

وجوبش مشخص نیست، و احتیاط خوب است.

مسأله ۱۳۲–:از چه وقت حساب می‌شود مـدتی که خرج سال وضع شود که خمس باید از وقت عمل یا از وقتی که آن وجه که کسب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل می‌ماند و بعد از مدتی به دست می‌افتد.

جواب

از وقتی که به دست آید اجرت عمل تا آن وقت سال دیگر هر چه زیاده آید خمس دارد.

مسأله ۱۳۳–:به سادات رد مظالم می‌توان داد یا نه؟ و کفاره واجبی نیز به ایشان دادن چه صورت دارد؟

جواب

رد مظالم را به ایشان می‌توان داد، بعضـی متعین می‌دانند دادن به ایشان را، و کفاره نمی‌توان داد، چون از صدقات واجبه است، مگر دهنده سید باشد.

مسأله ۱۳۴-:از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب

خلاف است.

مسأله ۱۳۵-:در وجوه استحقاق فرق میان بعضی وظائف مقید به استحقاق و میان خمس و زکوات و بعضی تصدقات واجبه هست یا نه؟

جواب

میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسأله ۱۳۶-:مردی که از جمله مستحقین و شغل ذمه به مهر دارد، آیا اگر از وجوه استحقاق زیاده از خرج سال به دست او افتد بگیرد و به مهر زن بدهد که از قرض خلاص شود بهتر است یا رعایت حال فقرا کند که دیگری صرف خود کند کدام ترجیح دارد؟

جواب

اگر قصدش ابراء ذمه خود باشد می‌تواند گرفت، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۷-:هر گاه در خمس باید احتیاط کرد که به تجویز فقیه جامع الشرائط داده شود، گاه باشد که طالبان علمان که دان مرتبه نباشند تکلیف نکنند به دادن خمس، و سادات عسرت تمام بکشند، و اکثر مردم هم ادای خمس نکنند، آیا تجویز می‌کنید که به نیابت شما تکلیف دادن خمس از

جواب

عموما این تجویز مشکل است، و اگر جائی دست به فقیه نرسد و صاحب خمس به تجویز محدث صالح متدین بدهند شاید بد نباشد.

مسأله ۱۳۸-:طلبه علوم که توانند میان قدری تحصیل و کسبی یا تجارتی یا زراعتی جمع کنند بهتر است، یا از وجوه استحقاق بگیرند و در تحصیل بیشتر بکوشند؟ و هر گاه جماعت مذکوره از سواد اعظم نقل کرده به رساتیق روند از برای هدایت مردم، و معاش ایشان از غیر وجوه مذکوره می میسر شود، لازم خواهد بود رفتن یا راجح یا بر عکس؟ چون سواد اعظم مسائل مشکله در خدمت فضلا تحصیل می‌کنند و در علم نیز ترقی می‌کنند.

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ،
با قدرت بر کسب اگر با طلب

بیست و پنج رساله فارسی، متن، ص: ۵۹۰

علوم ضروریه جمع شود دور نیست که بهتر باشد از اخذ زکات و صدقات. و اگر داند که بر تحصیل علم او فوائد عظیمه از نشر علوم و دفع بدع مترتب می‌شود و با کسب جمع نمی‌شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۳۹-:اگر کسی که از ارباب استحقاق است آن قدری که در کتابها مضبوط است در نفقه واجب النفقه گاه باشد زیاده بگیرند، مثلا هر عید و نوروز رخت تازه می‌خواهند، و اکثر آن است که صرفه کنند و ذخیره شود، بیان فرمایند که چه صورت دارد؟ باید دیگر نداد تا کهنه شود یا هر عید و نوروز می‌توان داد؟

جواب

باز به عرف و اقارب بلد بر می گردد.

مسأله ۱۴۰-:هر گاه کسی از جمله طلبه باشد که از صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول و تفسیر و فقه و حدیث هر کدام وقوف داشته باشد تواند در همه اینها درس گفت، یا در بعضی محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آیا می‌تواند که از تفاسیر سه و چهار دا

جواب

آنچه در تحصیل مسائل ضروریه و ترویج اخبار و آثار ائمه طاهرین او را ضرور باشد ظاهرا مستثنا باشد، مگر آن که به عاریه به آسانی برای او میسر شود، و اگر تملیک به زن و فرزند بکند ظاهرا بد نباشد، اگر چه به غیر ضرورت شرعیه قبول این امور نکردن بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۱-:زنی که به قدر پنج تومان یا شش تومان ملک داشته باشد، و اطفال سید داشته باشد، می‌تواند از برای ایشان خمس بگیرد یا واجب است که از ملک خود به فروشد و صرف ایشان کند هر چند خود به آن نهایت احتیاج داشته باشد؟

جواب

برای ایشان ظاهرا خمس توان گرفت.

مسأله ۱۴۲-:اگر کسی مستحق باشد که از وجوه استحقاق به سهولت معاش او می‌رسیده باشد، و خفتی و ذلتی نسبت به ایشان واقع نمی‌شده باشد، به آن اکتفا کند بهتر است یا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حکام کند؟ چون اینها گاه باشد به عنوان عطیه به‌دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

جواب

ظاهرا اولی باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسأله ۱۴۳-:ارباب استحقاق می‌توانند ظروف و فروش متعدده داشت، گاه باشد که در عرض سال سه چهار نوبت چند دست رخت خواب به واسطه مهمان احتیاج خواهد داشت، آیا از خود ذخیره کند که در آن وقت خجالت مردم نکشد و تصدیع به کسی ندهد یا نه؟

جواب

به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسأله ۱۴۴-:کسی که مستحق است و می‌باید زیاده بر مؤونت سال نگیرد سه چهار قبا دارد که دو سه سال اکتفا می‌تواند کرد، و بر این قیاس پوستین و بعضی اسباب ضروری.

جواب

مثل سابق است، و احتیاط در جمیع بهتر است، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۴۵-:کسی که استطاعت حج از راه بیابان نداشته باشد اما استطاعت راه دریا داشته باشد، چنانچه مشهور است که ده دوازده تومان اوساط مردمان را بیشتر خرج نمی‌شود آیا حج واجب است یا نه؟

جواب

چنانچه در دریا خوف غالب نباشد و فی الجمله مضبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، و چنین شخصی مظنون او باشد که مال او بعد آذوقه مال عیال وفا به اخراجات او می کند.

مسأله ۱۴۶-:کسی که در حین صغر سن میراثی به او می‌رسد که مستطیع شده و در حین بلوغ در دست وصی بوده به تدریج به او می‌داده، و ظن غالب داشته که جمیع را به یک مرتبه به او نمی‌دهند مگر به عنف و تعدی، و احتمال داشته که با وجود خشونت نیز ندهد، آیا بر چنین شخصی حج واجب

جواب

آن کس بهتر می‌داند چنان که ظن غالب بوده که بدون‌مرتکب شدن نامشروع گرفتن ممکن نبوده و در وقت اختیار وجه استطاعت بر طرف شده واجب نخواهد بود.

باب ششم در امر به معروف و نهی از منکر و صله ارحام و مواضع وجوب این دو

مسأله ۱۴۷-:هر گاه زوجه شخصی نماز نکند یا غلام یا کنیز یا نوکر یا غیر ایشان که ممکن باشد امر به معروف و نهی از منکر، تا چه حد امر به معروف و نهی از منکر واجب است؟ و مراتب امر و نهی به چه عنوان است؟

جواب

بر زن و مملوک تا زدن تجویز شده که بسیار نباشد، بلکه زدن به سهلی باشد، اما در غیر ایشان سعی نمودن بدون زدن.

مسأله ۱۴۸ –:در روی جماعت فساق خنده کردن و بشاشت نمودن و سبقت در سلام کردن چون است؟

جواب

اگر اعراض کردن از ایشان باعث ترک نامشروع ایشان شود باید کرد، و اگر حسن معاشرت باعث هدایت ایشان شود شق اول بهتر خواهد بود.

مسأله ۱۴۹ –:جماعتی که داخل اهل ظلم و حکم‌اند و تارک جمعه و جماعت‌اند با ایشان معاشرت کردن هر گاه احتمال دارد که کلمه حقی به ایشان گفته شود یا نفعی به مسلمانان رسد چون است؟

جواب

اینها به قصد بر می گردد، و گاه باشد معاشرت واقع‌شده، و محبت ایشان از راه فسق و ظلم ایشان خوب نیست، و در غیر آن معلوم نیست بد باشد.

مسأله ۱۵۰ –:در نهی از منکر گاه باعث خبث و کسر عرض این کس شود ساقط می‌شود یا نه؟

جواب

به سبب خبث کردن معلوم نیست ساقط شود، و اگر هتک عرض شود شاید واجب نباشد.

مسأله ۱۵۱ –:احادیث بسیار است که شکر نعمت مخلوق باید کرد، چنان که شکر نعمت خالق، هر گاه جماعت ظلمه و فساق به این کس مهربانی و رعایت کنند، نسبت به ایشان چه باید کرد.

جواب

دعای توفیق هدایتش کنند، و شاید که در همان امر تواند تعریف آن کرد.

مسأله ۱۵۲ –:نسبت به مردم ده یا ولایتی حرفی گفتن که اگر به کسی خاص گوئی بدش آید غیبت است یا نه؟

جواب

اگر آن شخص بدش نیاید غیبت نخواهد بود.

مسأله ۱۵۳–:دف بی جلاجل که فقها استثنا می‌کنند حرام است یا نه؟ و سند صحیحی به نظر شریف رسیده؟

جواب

نقلی کرده‌اند که در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام چنین بود اما صحتش معلوم نیست.

مسأله ۱۵۴–:نوشـــتن زنان که مکروه است، و نهی در حدیث واقع شده از تعلیم کتابت زنان، اگر چنانچه زنی خط خوبی داشته باشد قرآن و صحیفه به نویسد بهتر است یا ترک کند چون نهی دارد؟

جواب

ابتدا نهی دارد که کتابت تعلیم ایشان نکنند، اما بعد از آن که یاد گرفتند قصور ندارد و کسی خواهد بود از برای ایشان.

مسأله ۱۵۵–:اســـتماع قرآن که واجب است، وقتی که کلماتـــدرست دریافته شود، و اگر به محض آواز واجب نباشد گوش کردن در جائی که الفاظ درست شنیده می‌شده باشد، اگر کسی بلند حرف زند یا قرائت کند نقصی دارد یا نه؟

جواب

اگر قرائت پیشنماز باشـد همـان آواز بلنـد را بایـد گوش داد، و در غیر این صورت وجوب معلوم نیست، و هر گـاه لفظ را درسـت بشنود بلند حرف زدن و قرائت بلند کردن معلوم نیست فائده داشته باشد.

مسأله ۱۵۶–:کسی که از وجوه استحقاق می‌گیرد و صله ارحام کردن خواه مستحق باشد یا نه خوب است؟

جواب

ظاهرا بد نباشد اگر به حد اسراف نرسد، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۵۷–:در صله ارحام ضابطه به فرمائید، که هر گاه اقوام این کس فقرا و مساکین باشند، و از عهده همه بر نتواند آمد، آیا به هر کدام قدری از مال باید داد هر چند به حال موت نرســیده باشند، یا همان مهربانی و دیدنی و بشاشت به ایشان کافی است؟ و هر گاه از خود زیاده نداشته باشد به ایشان واجب نخواهد بود دادن؟

جواب

بـا عـدم غنـا رعایت مالی نسبت به ایشان واجب نیست، مگر با شـدت اضـطرار ایشان و قـدرت بر رعایت ایشان به مال حلال، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۵۸–:در صله رحم کسی قائل شده که از طرف خویشان سببی داخل رحم‌اند یا نه؟

جواب

به خاطر نمی‌آید؟

مسأله ۱۵۹–:حدیث صـله رحم که تا چهل پشت داخل رحم‌اند نزد شـما معتبر است یا نه؟ و بر تقدیر اعتبار اکثر مردم که رعایتدو پشت و سه پشت نمی‌کنند فاسق‌اند یا نه؟ و اقل مسمای صله ارحام که این کس قاطع رحم نباشد به فرمائید؟

جواب

صله رحم به عرف بر می گردد، و حسن خلق و حسن معاشرت و دیـدن و ملاطفت کردن و احسـان مـال با توسعه به قـدر متعارف مطلوب است، و قدر واجبش را تعیین کردن مشکل است، و اللّه تعالی یعلم.

باب هفتم در معاملات و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۱۶۰–:متعارف و مشهور که تجار قدر اجناس می‌دهند و اصل مایه او را می‌گویند، چنین قرار می‌شود میان ایشان مثلا که چنانچه چهار ماه دیگر قیمت بدهی دوازده تومان بدهی، چنین بیع و شـرا و شرطی جائز است؟ و آن بیع لازم است یا نه؟ و دادن چنین جنسی و قیمتی از مشتری طلب

جواب

چنین شرطی جائز نیست، و بیع و شرا جائز نیست، و جنسی و چنین وجهی دادن و قیمت طلبیدن دغدغه دارد.

مسأله ۱۶۱–:شرطی که در ضمن عقد لازم کرده می‌شود، آیا آن شرط لازم می‌شود یا نه؟

جواب

مشهور این است که می‌شود، و خالی از قوتی نیست، اگر چه لزوم مشکل است.

مسأله ۱۶۲–:به جهت خواندن قرآن چیزی می‌توان گرفت یا نه؟

جواب

حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگر بـدون شـرطخواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، و اگر با شـرط باشد احوط اجتناب است.

مسأله ۱۶۳–:در بعضـی مواضع پنبه دانه یا کنجـد یا غیر آن می‌دهنـد و روغن می‌گیرنـد، مثلا ده من یا نه من می‌دهند و یک من روغن می‌گیرنـد، و همچنین هر گاه باغهای انگور را خرص می‌کننـد به دهقان می‌گذارنـد و صد من انگور را به بیست من یا بیشتر دوشاب و مویز می‌گیرند اینها دغ

جواب

در اینها همه دغـدغه می‌کنم، یا زیادتی را به عنوان جعاله به آن طرف کم واگذارنـد، یا جنس زیاده را به او به فروشـند و در ذمه او جنس کم را از او به خرند.

مسأله ۱۶۴–:خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب

هر چیز که شارع حرام کرده، بدون این چیز دیگری را خبیث نمی‌فهمیم.

مسأله ۱۶۵–:آب رودخانه و چشمه را به محض داخل کردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملک آن جماعت می‌شود یا نه؟ و باز در آن رعایت اعلا فالاعلا باید نمود یا کل به قدری که اخراجات کشیدن کندن نهر و غیره کشیده‌اند شراکت دارند؟

جواب

به تبعیت مالک شدن نهر مالك شدن آب را نیز به قدر شراکت مالك می‌شوند، و الاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسأله ۱۶۶–:اراضی که در بیابانها و کوه‌ها هست تصرف واجبا که سبب ملک می‌شود به چه نحو است؟

جواب

هر گـاه شخصـی ازاله اسـباب موانع نمایـد تا آثار او باقی است و قابلیت زراعت دارد ملك او است، و بعـد از بر طرف شـدن قابلیت زراعت حکم به ملکیت آن نمی‌توان کرد.

مسأله ۱۶۷–هر گاه کسـی در ملک مشتری مشاع بدون اذن شرکا باغی به سازد، و چون اشجارها به بار رسد شرکا یا بعضی از آنها گویند که رسـد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گوید به قدر رسد خود از زمین غیر باغ بگیر که بهتر از زمین باغ باشد، یا قیمت زمین باغ را به قدر رسـد زیاده ار

جواب

موافق مشـهور حکم غاصب دارد، و شرکا می‌توانند گفت حکم ازاله اشجار و اعیان آن کرد. و اگر زمین باشد که مساوی الاجزاء و قابل قسمت اجباری باشد، شاید توان گفت که الحال قسمت کنید، و بعد از قرعه آنچه به قسمت او بیفتد ازاله نتوان کرد.

مسأله ۱۶۸–:متعارف است که ملکی که مشاع است میان چند برادر مثلا، بعضـی از آنها درختی می‌کارد و باقی نیز مطلع‌اند، و در آن وقت مذکور نمی‌شود که به جهت خود کاشته یا به جهت جمیع، و آخر میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع واقع می‌شود، در چنین صورتی حکم چیست؟

جواب

آن شـخص که کاشـته است درخت را درخت مال او است، کسانی که دعوی می‌کننـد که ما نیز شـریکیم بایـد ثابت کنند شـراکت خود را، و می‌رسد ایشان را که صاحب درخت یا ورثه ایشان را قسم دهند که به قصد شـراکت نکاشـته، و اکثر شـرکا مدعی باشـند که اذن نداده‌اند، و بنا بر اذن اگر خواهند درخت را از ملک مشاع به کنند باید تفاوت قیمت آن را افتاده و صحیح بدهند.

مسأله ۱۶۹–:هر گاه املاک و اجناس و دکاکین و آسـیا و نقد و غیره از کسـی بماند، و بعضی وارثها راضی به قسمت هستند، و بعضی راضی نیستند، آیا شرعا به جبر قسمت می‌توان کرد؟ و آنچه مساوی باشد قیمت آنها که احتیاج به تفاوت قیمت نقد دادن نباشد.

جواب

مشهور و اقوا این است که جبرا قسمت می‌توان کرد اینها را.

مسأله ۱۷۰–:هر گاه شخصـی مثلا یک جریب زمین به کسی فروخت، و بعد از مدت چند سال که آن زمین را پیمودند زیاده باشد، آن شخص وارث او از مشتری می‌تواند آن زیادتی را گرفت یا نه؟

جواب

می‌تواند گرفت.

مسأله ۱۷۱–:هر گاه کسی مدتی ملکی تصرف داشته باشد، و کسی ادعای ملکیت او کند صورتی دارد که منکر متصرف را باید وجه انتقال نمود یا همان محض بینه و قسم است؟

جواب

چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، و مسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسأله ۱۷۲–:هر گاه کسـی مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است و مدتی دائر بوده، آیا صاحب آب می‌تواند آب خود را به نهری دیگر بیندازد و طاحونه او را معطل کند، هر چند نقصان بسیار به هر دو طرف رسد؟

جواب

اگر به عنوان مصـالحه یا وجه دیگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشـده باشـد می‌توانـد تغییر داد، اولی و احوط آن است که

ضرر به برادر مؤمن نرساند، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۳–:هر گاه کسی راضی شده باشد که بر باغچه اونهر آبی بگذرد، و مدتی باشد که جریان داشته باشد، صاحب باغچه می‌تواند مانع شود که بر جائی دیگر جاری کند یا بر عکس یا هیچ کدام اختیار ندارند؟

جواب

حکمش همان است که مذکور شد.

مسأله ۱۷۴–:هر گاه همسایه رخصت کرده باشد که ناودان همسایه او از بام خانه او جاری شود، بعد از چند گاه می‌تواند مانع شد که آب از این جا نگذرد هر چند که صاحب ناودان متضرر باشد یا نه؟

جواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه یا التزام بر او لازم نشده باشد منع می‌توان کرد، اما سنت است که حق همسایه را رعایت باید کرده مانع شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۷۵–:کسی چنانچه از کسی طلبی داشته باشد، و در دادن تعلل نماید، و اگر چه نقد ندارد اما املاک دارد یا وجهی دیگر دارد، اما چون به قیمتی که او در نظر دارد نمی‌خرند و نمی‌فروشد و دین خود را ادا نمی‌کند، به حاکمان این زمان عرض کردن جائز است یا نه؟ خصوصا حاکمی

جواب

حکم کردن به حاکم جائر مشکل است، مگر بعد از آن که در حضور حاکم شرع ثابت شود، چنان که صاحب دین داند که ضرر مالی و بدنی به آن شخص نخواهد رسید، و متحمل خدمتانه و اخراجات نشود، شاید در چنین صورتی عرض توان کرد.

مسأله ۱۷۶–:کسی که قرض دارد و صاحب طلب می‌خواهد، و آن شخص املاک یا اجناس دارد و به قیمت وقت متعارف نمی‌خرند، اما اگر از آن قیمت وقت ارزان‌تر بدهد می‌خرند، تاچه حد به نقصان باید فروخت؟ و حدی هست که معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب

چنانچه صاحب دین را التماس کرد که راضی شود که صبر نمی‌کند به هر قیمت که می‌خرند باید فروخت و قرض را باید داد.

مسأله ۱۷۷–:متعارف چنین شده که اجناسی می‌خرند مثلا که قیمت آن را در عرض سه ماه بدهند، یا قرضی که مدت معین ندارد و صاحب دین طلب می‌نماید، و آن شخص قدری دارد اما می‌خواهد که به طلب کاری دیگر بدهد، یا به سبب اخراجات یومیه یا متاع ارزانی می‌خواهد بخرد، می‌گوید ندا

جواب

وقتی که بگوید ندارم هم دروغ گفته و هم تعطیل حق مؤمن کرده، و اگر بگوید برو وقتی دیگر بیا نیز تعطیل حق مؤمن کرده مگر طلب کار بسیار داشته باشد تقسیم نماید.

مسأله ۱۷۸–:ادای دین صاحب دین بی‌چیز بر وارثانش هر گاه مال داشته باشند لازم است یا نه؟

جواب

مشهور این است که لازم نیست.

مسأله ۱۷۹–:شخصی مشغول الذمه به حق کسی باشد و صاحب حق فوت شده باشد، ورثه صاحب حق یا قرض دار بر سبیل صلح یا هبه یا ابراء، بریء الذمه نماید، ذمه آن شخص مطلقا بری می‌شود یا نه؟ و همچنین عرضی.

جواب

حق عرضی اگر صاحب حق نباشد برای او دعا و استغفار باید کرد، و معلوم نیست استرضای ورثه نفعی داشته باشد، و اگر حق مالی باشد ورثه به طیب خاطر یا ابراء او نماید خوب است، یا آن که اعلام نماید که این مقدار از مورث شما نزد من است، وایشان دانسته صلح کنند، و اگر به ضرورت صلح کنند رفع نزاع اخروی نمی‌شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۸۰–:بیع شرط که صیغه فارسی بگویند هم در بیع و هم در اجاره، و همچنین در رهن که بعد از صیغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو ساله و سه ساله به بیست سی دینار اجاره می‌کند حاصل مرهون بر مرتهن به این طریق حلال است بی‌خلاف یا نه؟ و بعضی از مستاجرین در بیع و شرط

جواب

ظاهرا صیغه فارسی کافی باشد، و اگر بدون ضرورت اکتفا به آن نکنند احوط است، و با رعایت شرائط صورت می‌یابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم می گردد.

مسأله ۱۸۱–:جماعتی که حیله شرعی می‌کنند، و مثلا جنسی که به یک شاهی ارزنده است به پنج هزار دینار، یا یک تومان می‌دهند و به آن جنس یازده تومان یا دوازده تومان حساب می‌کنند صورت شرعی دارد؟ بنا بر آن که فقها نقل کرده‌اند یا نه؟ بر تقدیر صحت از صریح روایات ظاهر می

جواب

اکثر این صور در احادیث تجویز آنها وارد شده، اما از ثواب قرض الحسنه و احسان به برادر مؤمن محروم می گردد، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۸۲–:در نمازی که به نیابت میت می‌کنند به اجاره کردن و صیغه گفتن جائز است؟ و ترتیب در نماز نیابت شرط است؟می‌تواند کرد؟

جواب

به عنوان تبرع چیزی دادن و ایشان نیز تبرع نماز بجای آوردن احوط است، مگر آن که موصی وصیت به استجاره کند، ظاهر این است که استیجار جائز باشد و ترتیب شرط نیست به اتفاق یک دیگر توانند کرد.

مسأله ۱۸۳–:متعارف است که گوسفندی به اجاره می‌دهند که باز به همان سن بگیرند، و حاصل آن را سال به سال به مبلغ معین به اجاره می‌دهند، مشروع است یا نه؟

جواب

چنین اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است که ملک موجود مال موجر باشد، و اگر به میرد یا تلف شود از مال کسی است که به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، باید گوسفندان را به آن شخص که به اجاره می‌دهد به فروشد به مبلغ معین، و از مشتری به همان قیمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان وصف بخرد که ده سال یا نه سال دیگر تقسیم نماید، یا در ضمن بیع ثانی شرط کند که هر سال نیز فلان مقدار یا مبلغ نیز به مشتری بدهد، یا بعد از بیع ثانی گوسفندی که در ذمه او هست هر سال به مبلغ معین به اجاره بدهد.

مسأله ۱۸۴–:در بعضی جاها متعارف است که ملکی را گرو شخصی به مبلغ معین که دو حاصل یا زیاده یا کم صاحب آن مبلغ از آن زمین بردارد، و در کاغذ و سند می‌نویسند که به علت اخراجات دیوانی حاصل در این مدت تعلق به مرتهن دارد، گاه باشد که بعد از آن مدت چند سال دیگر آن شخص

جواب

بنا بر فرض مذکور اجرت المثل و مالکانه آن ملک مال صاحب آن ملک است، و حاصل سنوات را می‌رسد که از مرتهن بگیرند، مگر آن که شرعا صورتی داده باشد، مثل آن که ملک راهن را به صاحب زرکه مرتهن است به قلیلی اجاره بدهند، و او را نیز وکیل در تجدید اجاره به قدر مذکور کنند مادامی که مشغول الذمه حق او باشد، و صیغه اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل این که صاحب زمین بگوید که این ملک را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ یک شاهی، صاحب زر بگوید که قبول اجاره کردم به مبلغ مذکور.

مسأله ۱۸۵–:هر گاه کتابی خریده باشم، و از بعضی علامات مظنه این شود که وقف باشد، و صاحبش می‌گوید که وقف نیست، و شخصی می‌گوید که من از قدر قیمت کمتر به شما می‌دهم و کتاب را وقف می‌کنم، و اگر علم به وقفیت بهم رسد و صاحبش بی‌پروا باشد و قیمت را هم نمی‌دهد چه باید

جواب

تـا علم یقینی حاصل نشود به وقفیت قصور نـدارد، و اگر وقفیت ثابت شود قیمت از دیگری گرفته صورت نـدارد، و در صورت علم به فقیه باید داد تا ضبط کند.

مسأله ۱۸۶–:هر گاه کســی وصیت کرده باشد که کتابهای حدیث را وقف کنند، و کتابهای مقدمات را به فروشند و کتاب حدیث بگیرند و وقف کنند. و بعضــی از اجزای حدیث باشد که صــرفه نداشته باشد تمام کردن، آیا می‌توان فروخت عوض کتاب درست گرفت که وقف شود چون صرفه در این است؟

جواب

هر گاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم در نذر و هبه و کفاره

مسأله ۱۸۷–:کسی که نذر کند و چنین بگوید که نذر کردم که اگر بیمارم به شود هزار دینار به مستحقین بدهم، آیا به چنین صیغه گفتنی لازم می‌شود یا نه؟ بلکه باید قید مضمون للّه علی باید شود، و بر فرضی که به چنان صیغه نذر حضرت امام رضا علیه السلام بکنند باید داد؟ و اگر

جواب

به چنین صـیغه گفتن لازم نمی‌شود، مگر آن که نام خـدا را ببرد که به خـدا نـذر کردم یا عهـد کردم لازم می‌شود، و باید که بدون وجهی که نذر کرده و مصرفی که تعیین کرده برساند، مثلا هر گاه نذر کند به ضریح بیندازد باید به نذر وفا کند.

مسأله ۱۸۸–:اگر ملک به ولایت دیگر باشد آیا بدون رفتن موهب از برای تصرف موهب یا وکیل آن به محض مدتی که فاصله شود که توان به آن ولایت رسید کافی است یا نه؟

جواب

تا به قبض نگیرد صورت ندارد، و آن مدت فایده ندارد.

مسأله ۱۸۹–:عهد هم از بابت نذر هر گاه به فارسی صیغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتیاط باید کرد یا تفاوتی دارد؟

جواب

ظاهرا اگر اسم خدای عز و جل را مذکور سازد و به صورت نذر واقع شود لازم می‌شود با تحقق باقی شرائط، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۰–:کفاره وطی کردن زن در حیض واجب است یا سنت است؟

جواب

فعل حرام است، اما کفاره دادن ظاهر این است که سنت باشد، و احتیاط این است که ترک نشود.

مسأله ۱۹۱–:اطعام شـصت مسکین را اگر به تفریق ضیافت کند جائز است یا نه؟ و یک مسکین را مکرر اطعام کند در کفاره محسوب می‌شود یا نه؟ و قدر اطعام چه مقدار است؟

جواب

تفریق جائز است، و یک مسکین را مکرر اطعام کند و بر یک کفاره جائز نیست مگر این که مسکین یافت نشود، و چنان که اطعام کند به قدر آن که میسر شود. و اگر به ایشان دهد احتیاط آن است که دو مد که نیم من تبریز است اندک زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد و الا یک مد بدهد.

مسأله ۱۹۲–:در اطعام کفاره به سادات می‌توان داد یا نه؟

جواب

تصدقات واجبی به سادات نمی‌توان داد مگر آن که صاحب کفاره سید باشد.

باب نهم در نکاح و رضاع وعده و آنچه مناسب این باب است

مسأله ۱۹۳–:باکره بالغه رشیده در صحت عقد رضای او کافی است یا رضای پدر و جد پدری بنا بر تشریک یا استقلال می‌باید؟

جواب

اقوا این است که رضای دختر کافی است، و احتیاط این است که به رضای پدر یا جد پدری نیز واقع شود، و بر فرض اختلاف پدر و جد مقدم است.

مسأله ۱۹۴–:کسی که خواجه یا عنین باشد که جماع نتوان کرد، آیا متعه از برای او ثواب دارد یا نه؟ و بعد از قرب عده دارد یا نه؟

جواب

مشخص نیست، و اگر قصد متابعت سنت کند شاید بی‌اجر نباشد، و مشهور این است که بدون دخول عده واجب نیست، و بعضی خلوت را کافی می‌دانند.

مسأله ۱۹۵–:زنانی که مظنون است که عده نمی‌دارند آیا متعه کردن ایشان چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه معلوم نباشد که از مشهورات به زنایند ظاهرا توان، و همین که علم هیچ طرف ندارد که عده داشتن و نه عده نداشتن دور نیست که ثواب داشته باشد.

مسأله ۱۹۶—:دو کس به هم لواط کرده باشند اولاد خود را به هم تزویج توانند کرد یا نه؟ و در این باب فرقی میان واطی و موطو هست یا نه؟

جواب

ظاهرا در اولاد قول به حرمت شده باشد، و روایتی به نظر نرسیده، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۷—:اگر خواستگاری متعارف به غیر عربی و فارسی واقع شده باشد و از ایشان اولاد به هم رسیده باشد چه حکم دارد؟

جواب

اگر عالم به تحریم باشد اولاد ایشان اولاد زنا است، و اگر شبهه شده باشد بر ایشان اولاد شبهه خواهد بود و حکم صحیح خواهند داشت، و اللّه یعلم.

مسأله ۱۹۸—:اگر مادر شخصی فرزند پسرش را شیر دهد، مادر آن طفل بر پدرش حرام می‌شود یا نه؟

جواب

اگر مادر مرضعه آن طفل باشد مادر مرتضع حرام می‌شود بر پدرش، و اگر مادر مرضعه باشد احوط این است که شیر ندهد، و اگر داده احوط آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۱۹۹—:هر گاه کسی دو زن داشته باشد یکی از آن دو تا می‌توانند طفل دیگری را شیر داد یا نه؟

جواب

می توانند شیر داد.

مسأله ۲۰۰—:دو زن سیده در خانه یک عامی حرام است یا مکروه؟ بنا بر آن حدیث که آن معنی به حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسد و بر او شاق است؟

جواب

به محض همین یک حدیث حکم به حرمت مشکل است اگر کسی نکند بهتر است.

مسأله ۲۰۱-:می‌تواند زنی همشیره یا برادر خود را شیر دهد یا نه؟

جواب

ظاهرا تواند، و میر محمد باقر مضایقه داشت که آن زن به منزله مادر طفل می‌شود و بر شوهرش حرام می‌شود، اما مشخص نیست.

مسأله ۲۰۲-:اگر کسی خود سعی کرده باشد و حروف را از مخارج ادا نمی‌تواند کرد، واجب است که در صیغه گفتن نکاح دیگری را وکیل کند یا نه؟

جواب

معلوم نیست واجب باشد وکیل کردن.

مسأله ۲۰۳-:هر گاه شخصی با پسری لواط کرده باشد، اما شک در ایقاب نیز داشته باشد، و جاهل مسأله بوده که در صورت ایقاب همشیره آن پسر بر او حرام می‌شود، و همشیره او را خواسته، بعد از آن ظن در ایقاب بهم رسانیده آیا تفریق واجب است یا نه؟

جواب

در صورت شک وجوب تفریق معلوم نیست، و در ظن احتیاط در تفریق است، و گاه باشد که بعضی مردم علم دارند و ظن می‌نامند چون فرق میان آنها نکرده‌اند.

مسأله ۲۰۴-:زن یائسه عده دارد یا نه؟ و حد یأس زنان چند سال است؟

جواب

در قرشیه که سیده باشد شصت سال است و در غیر ایشان پنجاه سال است

مسأله ۲۰۵-:زوجه مطلقه که قبل از دخول طلاق واقع شود که عده ندارد و نصف مهر را باید بگیرد دخول در فرج است یا مطلقا؟

جواب

دخول در دبر یا تفخیذ یا خلوت باعث عده و تمام مهر می‌شود.

مسأله ۲۰۶-:عده مطلقه چند است، و عده وفات چند، و عده کنیز محلله چند یا استبراء کنیز، و آن که عده ندارد کدام است؟

جواب

صغیره یا یائسه و زوجه غیر مدخوله عده ندارد، و مطلقه که غیر اینها باشد آن است که در طهر غیر مواقعه طلاق واقع شود سه طهر است، که بعد از طلاق دو حیض بیند اول حیض سوم، اگر طلاق در آخر طهر واقع شده باشد، و بعد از طلاق قدری پاک باشد از حیض، والا اول طهر چهارم.

و اگر حیض نمی‌دیده باشد، عده آن سه ماه است، اگر در سه ماه یک حیض به‌بیند عده‌اش تمام شده، و اگر در سه ماه حیض به‌بیند یک سال است. و عده مطلقه حامله وضع حمل است، اگر حمل زودتر از عده مذکوره شود.

و عده وفات چهار ماه و ده روز است و اگر حامله باشد وضع حمل و چهار ماه و ده روز هر کدام دیرتر شود. و عده طلاق از حین طلاق است. و عده وفات از وقت رسیدن خبر فوت. و عده کنیز از طلاق دو طهر است، و اگر حیض به‌بیند چهل و پنج روز عده وفات چهار ماه و ده روز و مثل عده کنیز است عده متعه.

مسأله ۲۰۷-:جده پدری طفل پسر شیر دهد شما دغدغه می‌فرمائید، و اگر داده شود احتیاط طلاق داده شود؟

جواب

بلی طلاق گفته شود.

مسأله ۲۰۸-:عمه برادر زاده خود را و خواهر که خواهر زاده‌ای را شیر دهد بی‌خلاف یا نه؟

جواب

قول به منع هست اما که می‌تواند داد.

مسأله ۲۰۹-:طفل از جانب پدر تنها یتیم می‌شود یا از هر دو طرف؟

جواب

از طرف پدر تنها.

مسأله ۲۱۰-:کسی که زن سیده بخواهد به حضرت فاطمه علیها السلام محرم می‌شود از هر فرق سادات باشد یا نسبت به تعصیب، و اگر زن سیده و قرشیه در خانه یک کس باشد در آن حدیث نهی از جمع دو شده داخل خواهد بود یا نه؟

جواب

اگر از اولاد فاطمه علیها السلام باشد زوجه او محرم می‌شود خواه از جانب مادر و خواه از جانب پدر، و ظاهرا که قرشیه که از اولاد آن حضرت باشد در آن حدیث داخل است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۱–:هر گاه دختری را که صغیر است، ولی آن دختر به کسی صیغه عقد منقطع بخواند، آیا محرم می‌شود؟ و دیدن او مادر آن دختر را خوب است یا نه؟ و اگر عقد فضولی باشد و هر دو طرف صغیر باشد که غیر ولی عقد کند حکم اول خواهد داشت یا نه؟

جواب

اگر ولی عقد کند ظاهرا محرم شود، و در فضولی بدون تجویز بعد از بلوغ معلوم نیست که اثری مترتب شود، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۲–:اگر کســی مادر دختری را صیغه متعه بخواند با وجودی که دختر حرام مؤبد شده، بدون دخول به مادر دختر به آن مرد حرام می‌شود یا نه؟

جواب

حرام نمی‌شود بدون دخول و محرم نیز نمی‌شود.

مسأله ۲۱۳–:هر گاه کسی کنیزی را از مال حرام می‌خرد و و طی کند فرزند او چه صورت دارد؟

جواب

اگر جاهل به مسأله بوده فرزند شبهه خواهد بود، واگر صاحب زر تجویز بیع کند کنیز مال او است، اگر راضی نشود بیع فاسد است، و اگر بعـد از آن که علم بهم رسانـد و طی کنـد و فرزنـد بهم رسـد حرام زاده خواهـد بود، و اگر صاحب زر را راضـی کند مباح و حلال خواهد شد.

مسأله ۲۱۴–:کسی زنی را به پسر صغیر خود عقد منقطع کند و بعد از انقضای مدت آن زن را دیگری بخواهد آیا محرم پدر پسر می‌شود آن زن یا نه؟

جواب

ظاهرا محرم می‌شود در این صورت.

مسأله ۲۱۵–:صاحب زن متعدده تقسیم لیالی چگونه بر او لازم خواهد بود؟

جواب

کسـی که کمتر از چهار زن داشـته باشـد زیاده از حصه را نزد هر یک از آن زنان که خواهد می‌تواند خوابید، و احوط آن است که در شب نوبه زن به جـای دیگر نرود مگر برای نمـاز جماعت در مسـجد، یا عیادت زنی که بیمار باشـد، یا قـدری متعارف نشسـتن با

مهمانان و امثال آنها، و ظاهرا در قیلوله نزد صاحب نوبه بودن بر سبیل فضل و استحباب باشد، و لیکن احتیاط است که چنین کند، مگر آن که مشغول زیارت و عبادات و قضای حوائج مؤمنان و طلب علم و درس گفتن و امثال اینها از امور خیر بوده باشد. و اگر صاحب نوبه مرخص سازد به خانه دیگری می‌تواند بخشید، و رضای ظاهری کافی است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۶-:عورت زن نسبت به محارم قبل و دبر است یا از سره تا رکبه؟

جواب

ظاهرا خصوص عورتین است، و اجتناب از نظر ما بین سره و رکبه احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۱۷-:نظر کردن به زنان اهل ذمه از بابت زنان یهود و ارمنی نقصی دارد یا نه، و همچنین زنان ده‌ها و مزرعه‌ها.

جواب

اکثر قائل شده‌اند که جائز است که به زنان اهل ذمه نظر کنند، و زنان دهات هم هر گاه پروا نکنند، و اگر ایشان را منع کنند بر طرف نکنند جمعی رخصت کرده‌اند اما به غیر شهوت باشد، و احتیاط این است که به غیر روی و دست نگاه نکند.

مسأله ۲۱۸-:بعضی عوام که شبهه می‌کنند که حضرت فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و به مسجد داخل شد و حرف زد به جماعت اجنبی و ظاهر می‌شود که در حجاب نمی‌شد از بعضی صحابه و خدام جواب چیست؟

جواب

اعصار مختلف است و ابتداهای اسلام چندین تستر عرف نبوده، و بعد از آیه حجاب اندک اندک به این مرتبه رسید، و منکر اینها نمی‌توان شد چون متواتر است.

مسأله ۲۱۹-:زنان را از راه دور بدون کجاوه بر چاروا سوار کردن و به زیارت ائمه علیهم السلام بردن چون است؟ نامحرم گاه حرف ایشان را می‌شنود و ایشان را شاید به‌بینند، زیارت سنت است یا نه؟

جواب

ظاهرا خوب است اگر خوف هتک عرض نباشد.

باب دهم در بعض وجوه محرمه و بیان بعضی اسباب ملاهی

مسأله ۲۲۰-:وظیفه طالب علم از وجوه سر گله و ابریشم و غیر آن چون است؟

جواب

اینها صورت شرعی ندارد.

مسأله ۲۲۱-:مال و جهات را که حکام می‌گیرند بعد از گرفتن ایشان بر غیر ایشان حلال است هر چند صاحبش را دانیم؟ و عشـر گندم دیلجه همین حکم دارد یا نه؟

جواب

از احادیث ظاهر می‌شود که هر گاه ایشان خود بگیرنـد و حواله نکننـد که این کس خود بگیرد، بعد از گرفتن ایشان مباح است، هر چند صاحبش معلوم باشد، و عشر هم ظاهرا همین حکم دارد.

مسأله ۲۲۲-:هر گاه دو نفر عالم باشند و یکی را گوئیم اعلم است از دیگری این غیبت خواهد بود یا نه؟

جواب

معلوم نیست که این بیان واقع است که گفته.

مسأله ۲۲۳-:موشک اندازی چه صورت دارد؟ داخل آلات لهو است یا نه؟

جواب

احتمال اسراف دارد.

مسأله ۲۲۴-:شـبها که این کس می‌خوابد چراغ روشن گذاشتن که وقتی بیدار شود روشن باشد، و شاید که هم خوابش طولانی شود، اسراف است یا نه هر چند که ارباب استحقاق باشد؟

جواب

اگر قصد صحیحی داشته باشد معلوم نیست اسراف باشد.

مسأله ۲۲۵-:زراعت قبرسـتان کردن بعد از آن که اکثر آن مندرس شده باشد و از بعضـی شاید اندک علامتی باشد چون است؟و مالک آن سنگ کیست بعد از مدتی که قبر مندرس شود؟

جواب

حوط آن است که تا اثری از بعضـی قبور باشد زراعت و غیر زراعت از تصرفات نکنند، و سنگ دور نیست که حکم وقف داشته، و

تا ممکن باشد از جای قبر نباید حرکت داد، و با عدم معلومیت قبر بر سر قبر دیگر شاید توان گذاشت.

مسأله ۲۲۶-:جماعت جامه باف کلافه خود را به خون گوسفند رنگ می‌کنند، و بعد از آن مکرر در آب روان می‌شویند تا جوهر خون بر طرف می‌شود چه می‌فرمائید؟

جواب

جزم به دغدغه نمی کنیم، و نکردن این فعل بهتر است.

مسأله ۲۲۷-:عطیه و احسان که زن به معلم طفلش می‌کنـد و احتمال دارد که شوهرش اذن نداده باشد، آیا حمل به صـحت کنیم یا احتیاط باید کرد؟

جواب

حمل بر صحت می‌توان کرد، و اگر قرائن واضحه بر خلاف باشد احتیاط بد نیست، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۲۸-:جرت طواحین را بعضی دغدغه می‌کنند از چه راه است؟

جواب

از آنها که دغدغه می کنند باید پرسید.

مسأله ۲۲۹-:اسـباب ملاهی از بابت دهل و سـرنا و کرنا و سنج و نقاره و دف صاحب جلاجل و غیر اینها هر چیز از اسباب ملاهی باشد و نص خاص در آن باشد حکم به حرمت آن می‌توان کرد یا نه؟

جواب

هر چه داخل ملاهی باشد حرام است هر آن که عرفا سازگویند، و اگر استماع نکند و محظوظ نباشد شاید تغییر طریق ضرور نباشد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۳۰-:با آب گرم جامه را شستن که شپش به میرد چون است.

جواب

ظاهرا قصور ندارد و نهی در خاطر نداریم.

مسأله ۲۳۱–:پای بر سفره گذاشتن در حالت اختیار چون است با وجود این حدیث که امام علیه السلام از این فعل متغیر شد و اندک تصدیعی که می‌کشیده باشند به سبب گذاشتن ظروف و نان و غیر آن باعث جواز خواهد شد بدون کراهیت یا نه؟

جواب

تا مقدور باشد نکردن اولا است، و با قدری مشقت تخفیف کراهت با زوال معلوم نیست.

مسأله ۲۳۲–:گفتن به کسی بنده توام، خواه استاد باشد یا عالم یا صالح یا از اهل دنیا مرجوح است یا نه، هر چند منظور تواضع باشد نه سالوسی؟

جواب

نسبت به کسی که جهت دینی منظور باشد و معنی صحیحی قصد کند حکم به بدی نمی‌توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۳۳–:مراد به ظروف نقره که استعمالش حرام است چه چیز است؟

جواب

ظاهر این است که هر آنچه در عرف و عادت به جهت استعمال اکل و شرب باشد.

مسأله ۲۳۴–:کشمش را هر گاه به کوبند، و شیره آن را گرفته به جوشانند، آیا در عصیر این نیز در حدش بر طرف شدن دو ثلث شرط است، یا همین که عرفا صدق دوشاب و شیره بر آن صادق است کافی است؟

جواب

به سبب غلیان و جوشیدن حکم به حرمت عصیر کشمش و مویز نمی‌توان کرد، اما احتیاط این است که ذهاب ثلثین به عمل آید

مسأله ۲۳۵–:کشمش را هر گاه در میان آب نارنج و غیره به جوشانند چه حکم دارد در حرمت و حلیت قبل از ذهاب ثلثین؟

جواب

چنان که کشمش به قدری باشد که شیره او آب را رنگین کند به حیثیتی که آب مویزش گویند، و همچنین اگر انگور بیندازند و دغدغه دارد قبل از ذهاب ثلثین، اما اگر قدر قلیلی باشد که شیره او محسوس نشود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۳۶–:آوازی که طرب داشته باشد اما ترجیع و تحریر نداشته باشد غنا و حرام است یا نه؟ و در قرآن خواندن چه حکم دارد، و ترجیع و تحریر بدون طرب که به صدائی به خواند غنا است یا نه؟

جواب

غنا عبارت از ترجیع صوت مطرب است، پس طرب تنها حرام نیست، بلکه صوت حسن است، خصوصا در قرآن خواندن مستحب است. و ترجیع دو احتمال دارد یکی ترجیع که از شأنش طرب باشد، و به اعتبار بد صدائی کو طرب نداشته باشد، و یا ترجیعی که طرب هم داشته باشد، و احتیاط اجتناب از او است.

مسأله ۲۳۷–:آب غوره را که به جوشانند حرام می‌شود و احتیاج به ذهاب ثلثین هست یا نه؟

جواب

تا شیرین نشود به حیثیتی که در عرف انگور اطلاق کنند حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۳۸–:شیر زنان حرام است اگر کسی در کبر سن به خورد، و همچنین در طفل بعد از دو سال یا نه؟

جواب

بعد از دو سال تا دو ماه حدیث دارد، اما بعضی حمل کرده‌اند بر حالت اضطرار، و بعد از دو ماه دغدغه حرمت دارد، بلکه مطلقا بر ایشان سوای همان قدر احتمال حرمت دارد.

مسأله ۲۳۹–:در بعضی بلاد که أهل تسنن می‌باشند و کشک و روغن می‌سازند، و گاه اتفاق می‌شود که مهمان ما می‌شوند، یا ما را به ایشان رجوعی هست، چیزی دادن به ایشان، و در خانه ایشان چیزی خوردن چون است؟ و خریدن کشک و روغن ایشان هر چند ضرورت نباشد چه صورت دارد؟

جواب

چنان که تعصب ایشان ظاهر نباشد ظاهرا جائز است، و با ظهور تعصب ایشان اجتناب کردن بدون ضرر شاید احوط باشد.

مسأله ۲۴۰–:دعا هر گاه حدیث داشته باشد که بنویسند و بیاشامند به مرکب نوشتن و آشامیدن چون است با وجود نفرت طبع؟

جواب

حرمت هر چیز که طبع از آن متنفر باشد ثابت نیست، اما احتیاط آن است که به زعفران و امثال آن نوشته شود.

مسأله ۲۴۱–:پوست بادام تلخ و جوز و پوست پسته که مانند چوب است و در بعضی کوهسار پوست آن را با مغز آن آرد می‌کنند و با دو شاب ممزوج می‌کنند، و گاه با آرد گندم ممزوج می‌کنند و نان می‌پزند، و تلخی آن بر طرف می‌شود، بلکه لذت بهم می‌رساند، و همچنین عرق یا آب دهن هر

جواب

پوست به روش مذکور و آب دهن و عرق ظاهر این است که حلال باشد، و جماعتی که دغدغه می‌کنند از راه خباثت است، و خباثت آنها ثابت نیست، خصوصا به روش مذکور در پوست و در باب چرس و بیخ و در دانه حرمت آنها تابع اسکار است، هر چه کثیر آن باعث اسکار شود قلیلش نیز حرام است.

مسأله ۲۴۲-:زن ذبح می‌تواند کرد یا نه؟

جواب

مکروه است ذبح کردن ایشان اما جائز است.

مسأله ۲۴۳-:در وقتی که دو شاب می‌پزند دو محل است که یکی از برای انگور است و دیگری از برای عصیر، اول نسبت به ثانی ارتفاع دارد، و عمق هر کدام به قدر یک کر شاید زیاده باشد، اگر احد هما نجس شود جریان آب اگر مقدور نشود، تطهیر به آب قلیل چه نحو می‌توان دارد؟ و همچنی اگر کر پیش از آن که از آب کرده شود و آب روان و باران و تابیدن آفتاب ممکن نباشد علاج آن به چه خواهد بود؟

جواب

چنانچه کر میسر شود که بریزند آن آب را بر محل نجس احوط است. و طریق تطهیر در جمیع به آب قلیل آن است که اول پائین او را بشویند، و همچنین به تدریج از پائین بسمت بالا شسته شود، و آخر غساله آن را به کوزه بر دارند به کهنه خشک کنند، و آن کوزه و کهنه را آب کشند احتیاطا، و احتیاط این است که دو مرتبه به این روش شسته شود.

مسأله ۲۴۴-:بعضی اوقات گوسفند را می‌دوشند و این کس غافل است در میان ظرف شیر بول می‌کند یا فضله‌اش می‌ریزد، و گاه هست که فضله‌اش روان است و به شیر ممزوج می‌شود دغدغه دارد یا نه؟

جواب

ظاهرا دغدغه ندارد و حلال است.

مسأله ۲۴۵-:زراعتهائی که مدار آنها بر فضله انسان است که از میان آن می‌روید و آب می‌کشد چه صورت دارد؟

جواب

مباح و حلال است.

مسأله ۲۴۶-:در وقتی که گاو در خرمن می‌کنند که به کوبند گاو گندم را بسیار می‌خورد و باز گندم را درست دفع می‌کند در میان خرمن و به گندم خرمن ممزوج می‌شود چه صورت دارد؟

جواب

ظاهر این است که دغدغه نداشته باشد. و در میان گوشت می‌جوشد و آب گوشت به میان آن می‌رود و ممزوج می‌شود اشتباهی ندارد.

و تا علم بهم نرسیده باشد که از آن چیزی متصل شده باشد دغدغه آن معلوم نیست اگر چه بیرون کردن آن از میان گوشت اولا است، و در اعضای دیگر که حرام است اگر در میان گوشت به جوشد اشکال بیشتر است.

مسأله ۲۴۷-:در جلد کله که پخته شود چه می‌فرمایند می‌توان خورد یا نه؟ و بعضی می‌گویند مطلق جلد حرمتش معلوم نیست این حرف صورتی دارد یا نه؟

جواب

حرمت جلد معلوم نیست و اباحه اظهر است.

مسأله ۲۴۸-:در قلیان چه می‌فرمایند داخل شبهات می‌دانید یا نه؟ و بر تقدیر دانستن اجتناب از چنین شبهه چرا سنت باشد و حال آن که تهدید بلیغ در بعضی روایات بر ارتکاب شبهات نمی‌دانید، چه می‌فرمائید در این که آیات و روایات داله بر اباحت اشیاء ظاهرا بر مأکول و مشروب است، و قلیان را در عرف و لغت هیچ کدام مشروب نمی‌نامند، بلکه فعلی است که کردن آن موقوف بر رخصت شارع است.

جواب

عمومات اباحت اکثر اعم از مأکول و مشروب است، و جواب این سخنان در این مواضع ذکر نمی‌تواند کرد.

مسأله ۲۴۹-:بسیار می‌شود که بر مویز و انجیر و امثال آنها از مو و پشم و پنبه و غیر آنها می‌چسبد خوردن آن چه صورت دارد؟

جواب

دلیل بر حرمت مو و پشم و پنبه و امثال اینها قائم نشده، و حکم به حرمت بدون دلیل نمی‌توان کرد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۵۰-:در وظیفه سر کار فیض آثار حضرت امام رضا علیه السلام به فرمایند که اکثر مصارف آن بهم مخلوط شده، و بعضی مداخل آن به مصارفش وفا نمی‌کند، و مجموع به مجموع وفا می‌کند، آیا اگر در این صورت اگر مجموع مخلوط بهم شده باشد و به مصارف مقرره آن بدهند حرام است و و نامشروع چون خلاف گفته واقف یا نه؟

جواب

اگر در خصوص آن وجهی که به این کس دهند معلوم او باشد که خلاف شرائط وقف در آن به عمل آمده نمی‌توان گرفت، اما اکثر اوقات شرائطش معلوم نمی‌باشد، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۵۱–:هر گاه جمعی باشـــند که در پنجه مال وجهات با هم شـــریک باشند یا سرشماری که در بعض بلاد باشد و یک نفر از ایشان که به اعتبار دنیا اعتبار او بیشتر است او را التماس می‌کنند که ما را آنچه باید داد به شما می‌دهیم که شما تسلیم نوکر حاکم کنید و منت‌دار هستند، و شاید نفعی هم به ایشان برسد از دادن آن شـــخص، اگر کسی چنین کند و مرتکب این امر شده از ایشان بگیرد و به حاکم دهد آیا آثم است یا نه؟

جواب

اگر کسی به رضای خود کسی را التماس کنـد، دور نیست که به اعتبار مصـلحت او خوب باشد، اما چنانچه اغلبی آن‌است که سر گردانی کسی را رئیس می‌کنند و التماس می‌نمایند و بیچارگان هستند که از ایشان به تعدی می‌گیرند وجهی ندارد و اعانت بر ظلم است، و مرتکب شدن چنین امری صورت ندارد.

مسأله ۲۵۲–:گاه می‌شود که در مزرعه چند نفر تحصیل‌دار از مالو جهات و غیره وارد می‌شوند و به قدر دو هزار دینار طلب دارند، و هر شب قریب هزار دینار خرج ایشان است، آیا اگر کســـی از شرکا یا غیره وجه مطالبه آن جماعت از خود بدهد تا ایشان حرکت کرده اخراجات کمتر واقع شود و باعث نفع شرکاء شود، و بعد از آن از شرکاء متفرقه یا مجتمع الاجزاء بگیرد چه صورت دارد. و در صورت مذکوره هر گاه به اعتبار مکث محصلان نقصان آن ده باشد آیا سعی نمودن و تحریک مردم شرکاء از برای زود دادن وجه اعانت ظالم خواهد بود یا نه؟

جواب

این نیز از جواب مسأله سابق معلوم می‌شود، و چنین امور را حسبتا مرتکب نمی‌توان شد.

مسأله ۲۵۳–:تشدید قرآن را لازم است نوشتن یا نه؟

جواب

در کتابها که نوشته می‌شود مشخص نیست که واجب باشد اما در قرآن باید نوشت.

مسأله ۲۵۴–:خربزه بازی حرام است یا نه؟

جواب

سوای چند چیز که رخصت دارد در آن گرو بستن در غیر آن دیگر دغدغه دارد.

مسأله ۲۵۵–:غلط قرآن را واجب است درست کردن، و اگر کسی غلط بخواند البته به او باید گفت یا نه؟

جواب

به طریق امر معروف کردن اینها بهتر است و بعضی می گویند واجب است.

مسأله ۲۵۶-:حدیثی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سگهای هرزه گرد را به کشد معتبر است می‌توان کشت یا نه؟

جواب

بلی حدیث است، و سایر حیوانات که موذی نیستند نکشند بهتر است.

مسأله ۲۵۷-:شبها که کسی مطالعه می‌کند اگر چراغ را خاموش نکند و بخوابد داخل اسراف است یا نه که هر گاه بیدار شود چراغ مهیا باشد؟

جواب

اگر بر او دشوار باشد روشن کردن ظاهرا قصور ندارد.

باب یازدهم در بعضی مسائل میراث

مسأله ۲۵۸-:زوجه غیر ذات الولد از چه چیزها میراث می‌برد از متروکات زوج و از چه چیز نمی‌برد؟

جواب

از آب و زمین میراث نمی‌برد، و از قیمت عمله خانه و باغ و دکاکین و آسیا و از عین منقولات می‌برد.

مسأله ۲۵۹-:حبوه که مخصوص پسر بزرگ است چه چیزها است؟

جواب

اشهر و اقوا در مسأله حبوه این است که جامه‌هائی که پوشیده باشد یا مهیا کرده باشد برای پوشیدن داخل است، و آنچه نه پوشیده باشد محل تأمل است. و ظاهرا عمامه و رداء داخل باشد، و عدم دخول یا پونچی و کلاه و کفش و موزه و کمربند پوست اشهر است. و در جامه‌هائی که از پوست باشد یا جایز الصلاهٔ نباشدخلافی است، و دخول خالی از قوت نیست، و یک انگشتر که اختصاص بیشتر داشته باشد، و اگر نیست همه مساوی باشد شاید تعیین به قرعه اولا باشد.
و همچنین در تعیین یک مصحف اگر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف و زیور شمشیر خلافی هست، و دخول خصوصا در اخیر اقوا است، و احوط در اینها که محل خلاف است صلح است، و اللّه تعالی یعلم بحقائق الاحکام و حججه الکرام.

مسأله ۲۶۰-:متعارف است که در بعضی جاها که از میراث دختر حصه واقعی او را نمی‌دهند، و آن وقت به همان قلیلی که می‌دهند راضی

می‌شوند، و آخر او یا وارث او دعوی می‌کنند که تمام حصه خود را می‌خواهد، صورت شرعی دارد یا نه؟

جواب

هر گاه هبه نکرده باشد، هر گاه خواهند حصه آن دختر را می‌توانند تمام گرفت.

مسأله ۲۶۱ –:مال یتیم و غائب را هر گاه دست به حاکم شرع نرسد بنابر آیه کریمه «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ» جماعت مؤمنین متوجه حفظ آن می‌توانند شد یا نه؟

جواب

اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد ظاهرا توانند حفظ آن کرد.

باب دوازدهم در بعضی مسائل متفرقه

مسأله ۲۶۲ –:غیر آباء رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که از احادیث فهمیده می‌شود که باید که از کفر و شرک پاک بوده‌اند باقی انبیاء دیگر فهمیده می‌شود که چنین هستند یا نه؟

جواب

اکثر گفته‌اند اما معلوم نمی‌شود.

مسأله ۲۶۳ –:در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟

جواب

هر کس به قدر فهم و قابلیت خود مکلف است، و هر دلیل که موجب علم ایشان شود کافی است، اگر چه دلائل اجمالیه باشد، و اللّه تعالی یعلم.

مسأله ۲۶۴ –:کسی که از علومی که به اعتقاد شما موقوف علیه احادیث است از بابت صرف و نحو و معانی و بیان و لغت و فقه و اصول و قدری منطق و تفسیر و حدیث فی الجمله در هر کدام آنها را تواند مباحثه کرد، هر چند در این فنون نهایت مهارت نداشته باشد، چنین کسی اگر نقل آیات کلام و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام کند مرخص خواهد بود یا نه؟ با وجود آن که هر گاه رجوع به تفاسیر کند و معنی آیه را به فهمد و بر علما عرضه کند موافق فهمیده ایشان باشد.

جواب

این مسأله را جواب گفتن مشکل است، اشخاص در این باب اختلاف بسیار دارند و عمل به اقوای صور احوط است، و اللّه یعلم.

مسأله ۲۶۵–:اوساط طالب علم دانســتن که فرض ایشان رجوع به علما است در این مرتبه تتبع و قدرت به اســتدلال است یا این نیز رجوع به اعلم است؟

جواب

این مسأله اصول است باید به استدلال بر او معلوم شود که فرض او استدلال است یا رجوع به علما است

مسأله ۲۶۶–:کسی که رجوع به اعلم کند، و بر فرض رجوع باید طلب دلیل کند یا به اعتقاد او عمل کند؟

جواب

این را نیز به دلیل باید دانست.

مسأله ۲۶۷–:اگر کســی تتبع تمام ندارد، و عالمی نیست که رجوع به او کند، چنین شخصی که مسائل از کتب فقهی فهمد یا در کتب احادیث حدیثی که دلالت بر بعضی مسائل دارد داند جمعی که از او پرسند می‌تواند گفت یا نه؟

جواب

اگر بگوید علما یا بعضی علما چنین گفته‌اند یا حدیث چنین وارد شده بد نباشد.

مسأله ۲۶۸–:اگر کسی در اصول مذهب علم قطعی در بعضی مواد نداشته باشد حال او چون است؟

جواب

احوال اشخاص مختلف است نسبت به بعضی شاید علم حاصل نشود به ظن اکتفا خواهد کرد.

مسأله ۲۶۹–:در اخبار آحاد این کس را علم بهم رسد که همه جا عمل به علم کرده باشد؟

جواب

مشکل است علم بهم رسانیدن با وجود آن که بعضـی احتمال تصحیف دارد، اما علم داریم که تمام اینها مورد علم است، اما در هر کدام بخصوصه علم بهم رسانیدن معلوم نیست.

مسأله ۲۷۰–:در اثبات باری تعالی و وحدانیت او لازم استکه کسی کتب کلامیه به بیند یا به همان دلائلی که از معصوم متلقی شده است کافی است؟

جواب

در کار نیست بلکه از قرآن فهمیده می‌شود.

مسأله ۲۷۱–:چشم اثر دارد یا نه؟ و همچنین سحر را که بعضی منکرند؟

جواب

هر دو اثر دارد، و شاید در سحر به طریق میرانیدن و بعضی اقسام وجود نداشته باشد

مسأله ۲۷۲–:لعن أهل تصوف مطلقا می‌توان کرد یا نه؟

جواب

مطلقا لعن نمی‌توان کرد، و بعضـی که اعتقاد آن جماعت سابق را دارند کافرند، و بعضی جهال که همان اسم تصوفی دارند هر چند چرخ و سماع کنند فاسق‌اند لعن نمی‌توان کرد.

مسأله ۲۷۳–:در بعضی احادیث که بر افعالی مکروهه لعن واقع شده، لعن می‌توان کرد یا نه؟

جواب

آن لعن را شاید ایشان کرده باشند یا معنی دیگر مراد است.

مسأله ۲۷۴–:عباس و عقیل چه حال داشتند بعضی حرکات از ایشان ناشی شده؟

جواب

هر دو تا ضعیف الایمان بوده‌اند قدری.

مسأله ۲۷۵–:دفن اموات در روضه مقدسه چه صورت دارد با وجود نبش قبور؟

جواب

جزم به حرمت نمی‌توان کرد، اما رخصت دادن مشکل است.

مسأله ۲۷۶–:نقل کردن اموات به مشاهد مشرفه چه صورت دارد؟

جواب

ترک چندین سنت می‌شود، و باعث ریختن عرض میت است، و آزار مؤمن می‌شود، و حدیث رخصت نقل در کتب مشهوره نیست، و امانت سپردن میت نیز محل تأمل است، و تأخیر دفن مدتی می‌شود، و در زیر سردابها که به امانت می گذارند به طریق معهود مدفون نمی‌شود.

مسأله ۲۷۷–:بر طفل کمتر از شش سال به اعتقاد شما نماز کردن سنت است یا نه؟

جواب

نماز نمی‌کنم چون دغدغه بدعت می‌شود.

مسأله ۲۷۸–:دفن در نجف اشرف افضل است یا کربلای معلا و کعبه معظمه و مدینه طیبه؟

جواب

احادیث در باب نجف بیشتر است.

مسأله ۲۷۹–:آیا قبرستان کهنه را آجرش را می‌توان کند و تعمیر حمام نمود مطلقا یا نه؟ و همان کسانی که قبر را ساخته‌اند می‌توانند کند بی‌آن که نبش قبر شود؟

جواب

نمی‌توانند کند.

مسأله ۲۸۰–:مثلا هر گاه کسی وقف کند املاکی چند را وقف حضرت امام رضا علیه السلام یا بعضی قبور جماعتی به اعتبار حسن ظنی که به آن داشته‌اند که مذهب ایشان مشخص نیست، یا بر مساجد یا مسجد معینی، از مال چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می‌توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می‌توانند گرفت؟ و مصرف چنین وقفی چه چیز است؟

جواب

باید حاصل موقوفات صرف و خرج آن مزار از فرش و روشنائی، و کسی که به خدمت آن مزار و مسجد مشغول باشد به قدر اجرت عمل می‌توان گرفت، و به ازای استحقاق جائز نیست گرفتن.

مسأله ۲۸۱–:هر گاه حوضی یا پلی خراب شده باشد اجزاء آنرا در حوض دیگر صرف کنند که هر دو خراب است یا یکی ساخته شود مشروع است یا نه؟

جواب

نمی‌توان مگر آن که آن حوض را تعمیر نتوان کرد در این صورت شاید بد نباشد.

مسأله ۲۸۲–:حجره بعضی مدارس که شرط کنند که شب باشند، اگر متولی شرعی گوید که شب باید بود چه صورت دارد؟

جواب

هر گاه متولی شرعی بگوید که شب باید بود مشکل است ترک کردن، و اگر از واقف شرط پرسنده باشد و متولی بگوید روز کافی خواهد بود.

مسأله ۲۸۳–:گاه می‌شود که جماعتی که در مدارس حجره دارند، به قدر پنج ماه و شش ماه و بیشتر و کمتر حرکت می‌کنند به ولایت خود یا عتبات یا غیر آنها، و کسی در حجره ایشان می‌باشد، و بعد از شش ماه که آمدند متولی شرعی می‌خواهد که ایشان آنجا باشند، و کسی کهباشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

جواب

اگر شرط واقف معلوم باشد عمل به آن کنند، و اگر معلوم نباشد به قدر شش ماه و هفت ماه که بگذرد مشکل است اخراج کسی که نشسته باشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

مسأله ۲۸۴–:منجزات مریض از اصل اعتبار دارد یا از ثلث؟

جواب

احتیاط باید کرد.

مسأله ۲۸۵–:در ثواب الاعمال و غیر آن حدیثی هست از حضرت صادق علیه السلام که کسی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستد خدا و عالمیان از برای او هزار حسنه می‌نویسند، و از عمار بن موسی حدیثی واقع شده که گفت بودم در نزد حضرت صادق علیه السلام پس مردی گفت: اللهم صل علی محمد، پس بوده باشیم ما و شیعیان ما که به تحقیق داخل شده باشیم در آل. حدیث به حسب ظاهر با سابق منافات دارد؟

جواب

حدیث عمار کم است که تشویش لفظی یا معنوی نداشته باشد، و شاید آن مرد از اهل بیت اصحاب کبار اراده کرده باشد، لهذا منع فرموده، و اگر کسی معنی اعم اراده کند خوب باشد، و اللّه یعلم.

در آخر رساله چنین آمده: تمت الرسالهٔ فی یوم الجمعهٔ (۱۷) شهر جمادی الثانی من شهور سنهٔ (۱۱۲۷) علی ید احقر العباد محمد حسن.

و تمام شد استنساخ و تصحیح و تحقیق این بیست و پنج رساله در روز مولود پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله سنه (۱۴۱۲) ه ق بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی عفی عن جرائمه بحق محمد و اهل بیته الطاهرین.

۳– حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج حسین بروجردی (ره)

زندگینامه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم زندگینامه حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین احمدی طباطبائی بروجردی(ره) (یرْفَعِ اللّهُ الّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ) (خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که به آنان علم داده شده است،درجات عظیمی می بخشد) ۱

فصل اول

۱ – ولادت در آخرین روزهای ماه صفر سال ۱۲۹۲هـ. ق، در خانه‌ای از خاندان طباطبایی، در شهر تاریخی بروجرد، کودکی چشم به جهان گشود که او را حسین نامیدند. او از همان ایام کودکی، مورد مهر و علاقه سرشار پدرش، سید علی قرار گرفت و در سایه توجهات او تعلیم، تربیت و رشد یافت. ۲ – والدین پدر بزرگوار ایشان ، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج سید علی طباطبایی، عالمی جلیل القدر، موصوف به علم و تقوا، مرجع حوائج مردم، ساعی در اعلای کلمه دین و عارف به نسب بیت شریف خویش بود.۲ مادرش سیده آغابیگم ، دخت ارجمند مرحوم سید محمدعلی طباطبائی(رحمه الله) است که بانویی متدینه ، زاهده، عابده، متحفظ بر انجام مستحبات و ترک مکروهات و عالمه و پاکدامن بود. ۳ – نسب نسب ایشان، با سی و دو واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌رسد. گذشته از شخصیت علمی و دینی و موقعیت بسیار ممتاز ایشان، از جانب پدران، نیاکان مادری، وارث مرجعیت و ریاست دینی می باشد.۳ شجره نامه آیت الله العظمی بروجردی(ره)۴ « هو السید حسین بن السید علی بن السید احمد بن السید علی نقی بن السید محمد جواد بن السید مرتضی بن السید محمد الطباطبائی بن السید عبدالکریم بن السید مراد بن الشاه اسدالله بن جلال الدین امیر بن الحسن بن مجدالدین بن قوام الدین بن اسمعیل بن عباد بن ابی المکارم بن عباد بن ابی المجد بن عباد بن علی بن حمزه بن طاهر بن علی بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن حسن المثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم الاف التحیه والثناء .

فصل دوم

تحصیلات ایشان در هفت سالگی وارد مکتب خانه شد و کتاب «جامع المقدمات» را به خوبی آموخت و در میان شاگردان از امتیاز مخصوصی بر خورد دار شدند ، به طوری که ذکاوت و تیزهوشی و متانت وی زبانزد خاص و عام گردید. پدرش چون پیشرفتش را دید، او را به حوزه علمیه نوربخش بروجرد برد و از معلم خواست تا بقیه علوم مقدماتی را به پسرش بیاموزد. بدین گونه صرف و نحو، معانی بیان، بدیع و منطق، فقه و اصول را در بروجرد آموخت. هجرت به اصفهان از آن جا که حوزه علمیه بروجرد، نیاز علمی او را پاسخ‌گو نبود،به توصیه بزرگان و صلاحدید پدر، در سال هزار و سیصد و ده قمری به اصفهان مهاجرت کرد. اساتید ایشان در اصفهان ایشان، پس از ورود به اصفهان، در درس مرحوم حاج سیدمحمدباقر درچه‌ای شرکت کرد. آن استاد گران‌مایه، به حضرت آیت اللهالعظمی بروجردی، بسیار اظهار مهر و علاقه می‌کرد؛ حضرت آیت الله العظمی بروجردی(ره) تا آخرین لحظات حیات، این

استاد ارزش‌مند را فراموش نکرد. ایشان هم چنین در درس جناب میرزا ابوالمعالی کلباسی و جناب سیدمحمدتقی مدرس۵ شرکت می کردند. علاوه بر فقه و اصول و رجال، در درس فلسفه دو فحل این فن، یعنی آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی، حاضر شد. بازگشت به بروجرد ایشان بعد از چهار سال تحصیل در اصفهان، در ربیع الاول سال ۱۳۱۹هـ . ق، نامه‌ای از طرف پدر در یافت نمود که از او خواسته بود که به بروجرد بر گردد.ایشان گمان می کرد پدرش می خواهد او را برای ادامه تحصیل به نجف اشرف بفرستد، ولی بر خلاف تصورشان ، پس از دیدار پدر و بستگان، مشاهده می کند که مقدمات ازدواج او را فراهم کرده اند.

فصل سوم

ازدواج آیت الله بروجردی در مدت زندگی پر بارشان سه بار ازدواج کردند. ازهمسر نخست‌شان، دو پسر و سه دختر داشتندکه همه در کودکی وفات کردند، به جز یکی از دختران، به نام آغا نازنین که پس از دو سال ازدواج با عموزاده خود به نام مرحوم آقا بهاء الدین طباطبائی ، هنگام زایمان، وفات یافت. این بانوی مجلله پس از گذشت مدتی، به دلیل بچه دار نشدنش به آیت الله بروجردی پیشنهاد کردند که شما باید صاحب اولاد باشید، لذا اجازه دهید که برای شما همسر دوم اختیار نمایم. با اجازه آیت الله این کار انجام شد. ایشان با دختر حاج محمد جعفر روغنی اصفهانی(از تجار متدین بروجرد) ازدواج کرد که نتیجه این ازدواج دو دختر و دو پسر می باشد. همسر اول ایشان در سال ۱۳۲۶ شمسی در قم بدرود حیات گفت و در ایوان آئینه حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد. بانوی دوم ایشان هم در بروجرد در سال ۱۳۶۴ شمسی وفات یافت و در همان جا مدفون گردید. همسر سوم آیت الله بروجردی نیز دختر مرحوم سید عبدالواحد طباطبایی عموزاده ایشان است که پس از وفات در صحن حضرت معصومه (س) درمقبره پروین اعتصامی به خاک سپرده شد.۶ فرزندان همان گونه که قبلاً متذکر شدیم ؛ از همسر دوم آیت الله بروجردی دو پسر و دو دختر باقی ماند. حجت الاسلام و المسلمین سید محمدحسن طباطبائی بروجردی در سال ۱۳۴۶هـ . ق (۱۳۰۴ ش .) در بروجرد متولد شد. «او از همان روزهای اول زندگی تحت توجه مستقیم والد ماجد خود پرورش یافته، و ادبیات عرب و سطح را در محضر پدر آموخت ، سپس در حوزه درس خارج ایشان حاضر شد. نوشتن اکثر امور استفتائی آیت الله العظمی بروجردی نیز بعهده ایشان بود. وی در سال ۱۳۲۷ ش . با یکی از بنی اعمام خود ازدواج نموده و صاحب چهار فرزند گردید. آیت الله زاده گرامی، جوانی مؤدب، متین ، محجوب و مورد علاقه پدر و علما و فضلای حوزه بودند. آقای سید محمد حسن در صورت و سیرت و طرز برخورد و رفتار و مخصوصاً وقار و گفتار شباهت فوق العاده ای به پدر بزرگوارشان داشت.»۷ سید محمد حسن احمدی طباطبایی صاحب سه فرزند پسر به نام سید محمدصادق و سید محمدباقر و سید محمدرضا و دو فرزند دختر می باشند. او در سال ۱۳۵۶ ش . در شهر مقدس قم دار فانی را وداع گفت و در ایوان آیینه حرم مطهر فاطمه معصومه (س) به خاک سپرده شد. حجت‌الاسلام والمسلمین سید احمد طباطبائی بروجردی (ره) در سال ۱۳۱۶ ش . در بروجرد متولد شد . ایشان نیز جوانی مؤدب ، متین ، محجوب و مورد علاقه پدر و اقوام و علمای بزرگ بود، متأسفانه در سن جوانی در سال ۱۳۵۲ش . درگذشت و در مقبره میرزای قمی در گلزار شیخان قم به خاک سپرده شد. سیداحمد احمدی طباطبایی، صاحب چهار فرزند پسر به نام سید مجید و سید مهدی و سیدحسین و سید رضا و یک فرزند دختر می باشند. حجت الاسلام و المسلمین سید محمدرضا (مجید) احمدی (دام عزه) از فضلای محترم حوزه علمیه قم می‌باشد. حاجیه خانم ، آغا فاطمه احمدی طباطبایی ، دختر بزرگ ایشان و همسر مرحوم آیت الله سید جعفر احمدی (ره) ، صاحب دو فرزند پسر به نام سید محمد جواد و سید محمدرضا (معروف به دکتر محمد باقر) و دو فرزند دختر می باشند. او در سال ۱۳۷۲ شمسی و در ۸۰ سالگی در قم دار فانی را وداع گفته و در مقبره آیت الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری به خاک سپرده شد. حاجیه خانم ، آغا سکینه احمدی ، دختر دوم ایشان است . سال ۱۳۱۲ به دنیا آمد. او در سال ۱۳۲۸ شمسی به عقد آقای سید محمد حسین علوی طباطبایی بروجردی درآمد و در سال ۱۳۳۰در شب میلاد حضرت جواد الائمه صاحب اولین فرزند خود شد

و او را سید محمد جواد نامیدند. ایشان، بعد از اخذ دیپلم در رشته طبیعی (زمین شناسی) ، در هجده سالگی (سال ۱۳۴۸) وارد حوزه علمیه قم شد و در سال ۱۳۵۰ با دختر دایی خودش، (دختر مرحوم آقا سید محمد حسن ، پسر بزرگ آقای بروجردی)، ازدواج نمود. . ثمره این ازدواج دو پسر و یک دختر بود که پسر اولشان سید محمود، بر اثر تصادف دار فانی را وداع گفت. حضرت آیت الله حاج سید محمد جواد علوی بروجردی پس از طی مدارج عالیه امروز یکی از امیدهای حوزه علمیه قم به شمار می روند. ایشان غیر از سید محمد جواد، صاحب دو پسر به نام سید محمد رضا و سید محمد تقی و چهار دختر دیگر هم شد. این بانوی پارسا بعد از فوت پدر، همراه همسرش راهی تهران شد و هم اکنون در قید حیات می باشد.

فصل چهارم

هجرت به نجف زمانی که آیت الله بروجردی در اصفهان مشغول به تحصیل بودن، بار دیگر نامه ای ازطرف پدر به دستش رسید که از وی خواسته بود به نجف عزیمت کند، لذا در بیست و هفت سالگی به همراه برادر کوچکش سید اسماعیل، روانه نجف شدند. زندگی و درس آیت الله بروجردی پس از ورود به نجف اشرف، به حوزه درس مرحوم آیت الله العظمی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وارد شده و نه سال از محضر پر فیض آن فقیه بزرگ و علمای دیگری چون: آیت الله العظمی آقا سید کاظم یزدی ، و آیت الله شریعت اصفهانی (شیخ الشریعهٔ) در فقه و اصول و رجال کسب فیض کردند ایشان در ایام تحصیل در نجف اشرف ، بعد از اتمام درس مرحوم آخوند ، بحث همان روز را برای جمع کثیری تقریر می‌فرمودند. اجازات آیت الله بروجردی از جمله راه‌های شناخت مقام والای علمی آیت الله العظمی بروجردی ، اجازات مشایخ بزرگوار ایشان است که عبارتند از : الف) اجازه نامه مرحوم آخوند خراسانی(پیوست ۱-۲) توصیف آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق .) درباره این شاگرد برازنده‌اش ، بالاترین گواهی یک استاد درباره شاگرد خود به شمار می‌آید. ب) اجازه نامه آیت‌الله شیخ الشریعه اصفهانی (پیوست ۱- ۲- ۳- ۴ - ۵- ۶) مرحوم آیت الله العظمی ملا فتح الله نمازی شیرازی ملقب به شیخ الشریعه اصفهانی ، در اجازه نامه خود خطاب به ایشان، مراتب فضل و استعداد آیت الله العظمی بروجردی را ستوده است ج) اجازه نامه سید ابوالقاسم دهکردی (پیوست ۱-۲) ایشان اگر چه از اساتید آیت‌الله بروجردی(ره)نبوده است ، اما با آگاهی از مراتب دانش و فضیلت ایشان ، در سالِ (۱۳۲۰ق .) که آیت الله العظمی بروجردی از اصفهان قصد مهاجرت به دارالعلم علوی نجف اشرف را داشت، ایشان را مفتخر به صدور اجازه‌ای از سوی خود می کند. اجازات روائی آیت الله العظمی بروجردی مرحوم آیت الله بروجردی علاوه بر اجازات اجتهاد، دارای شش فقره اجازه روایتی از علمای طراز اول نیز بوده است.۸ ۱- آیت الله العظمی آخوند ملا محمدکاظم خراسانی. ۲- آیت الله شیخ فتح الله نمازی شیرازی، (معروف به شریعت اصفهانی). ۳- آیت الله شیخ محمدتقی اصفهانی. (معروف به آقا نجفی). ۴- آیت الله سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی. ۵- مرحوم علامه شیخ آقابزرگ تهرانی. ۶- مرحوم علم الهدی ملایری. بازگشت از نجف به بروجرد و مرگ پدر و استاد ایشان در اواخر سال ۱۳۲۸ ق، به اصرار و تأکید پدر از نجف اشرف به وطن خویش مراجعت و در میان استقبال پر شور علما و عموم اهالی بروجرد وارد این شهر شدند. شش ماه بعد از ورود ایشان، پدرش از دنیا رفت. چند ماه بعد، (سال ۱۳۲۹) آیت الله آخوند خراسانی هم دار فانی را وداع گفت. آیت الله بروجردی حدود سی و سه سال در بروجرد اقامت داشتند. و در تمام این مدت به طور مستمر مشغول به تحصیل ، تالیف، تدریس فقه واصول بودند. اکثر آثار مکتوب و ابتکارات علمی ایشان در فقه مانند حاشیه بر عروۀالوثقی، اصول، حدیث و رجال، حاصل تلاش این دوره اقامت در بروجرد است. اعتراض به رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۵ ق. رئیس اداره ثبت احوال بروجرد، شخصی بهایی را به معاونت خود منصوب کرد. همچنین مراسمی با حضور زنان برهنه و وضعیت شرم آور، در سطح شهر به راه افتاده بود. این اخبار به گوش آیت الله بروجردی رسید، ایشان به عنوان اعتراض به این اعمال ناروا، بروجرد را به مقصد عتبات عالیات ترک نمودند. فرماندار بروجرد و دیگر مسئولین شهر، مسئول اداره ثبت احوال و معاونش را

برکنار و تنبیه نمودند و حضرت آیت الله بروجردی را به شهر برگرداندند. ولی آیت الله فقید بعد از چند ماه ، بر اثر دلتنگی و اعمال خلاف شرع مسئولین کشوری، به طرف عتبات رفته و در نجف اشرف ساکن گردید. شش ماه بعد مردم اصفهان به رهبری آیت الله حاج آقا نور الله اصفهانی و برادرشان حاج آقا جمال الدین، به عنوان اعتراض به اعمال رضاخان به قم مهاجرت می کنند. با هجرت حاج آقا نورالله بسیاری از علمای بلاد نیز هجرت نموده و به آنها می پیوندند. توجه عمده علما و متحصنین قم به نجف اشرف و پشتیبانی آیات عظام و مراجع عالی قدر عتبات: آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ، آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیت الله میرزا علی آقا شیرازی بوده است. مرحوم آیت الله بروجردی به علت آگاهی و اطلاع کاملی که از اوضاع کشور و وضعیت حوزه های علمی ، خصوصاً قم و مشهد و شرایط خاص مردم داشتند ، طرف مراجعه و مشورت زعمای نجف قرار می گرفت. علمای نجف با دریافت تلگراف علمای متحصن در قم به حمایت از آنان برخاسته و تصمیم گرفتند اعتراض خود را به گوش رضاخان برسانند، بنابراین آیت الله بروجردی و شیخ احمد شاهرودی را به نمایندگی از طرف خود انتخاب نمودند تا با علمای قم دیدار کنند و به تهران رفته و خواسته های علما و مهاجرین را به گوش مقامات حکومتی برسانند. بازداشت آیت الله بروجردی همزمان با اوج گیری اعتراض‌های مردم علیه رضاخان و هجرت اعتراض آمیز روحانیان کشور به قم، آیت الله بروجردی به مرز ایران گام نهاد. مزدوران دربار، که از پیوستن او به مهاجران و رساندن پیام مراجع نجف به معترضان هراس داشتند، در قصر شیرین وی را دستگیر کردند و به پایتخت بردند. در تهران رضا خان به دیدارش آمد . آیت الله بروجردی رضاخان را به همراهی با روحانیت و عمل به دستورات الهی دعوت می کند و چون میدانست اجازه سفر به قم و بروجرد را به او نمیدهند، فرمود بر آنم به مشهد سفر کنم. اندکی پس از خروج رضاخان، تیمورتاش پنجاه هزار تومان نزد آن مرجع وارسته آورد. آیت الله العظمی بروجردی از پذیرش هدیه دربار خودداری کرد. سفر به مشهد مقدس ایشان پس از این ماجرا مستقیماً از تهران به سوی مشهد مقدس حرکت کردند و مدت هشت ماه در مشهد اقامت داشتند. ورود ایشان به مشهد مقدس با استقبال بسیار گرم بزرگان حوزه علمیه مشهد و فضلا و مدرسین مواجه شد. به درخواست علمای بزرگ مشهد از جمله مرحوم آیت الله حاج آقا محمد کفائی ، (معروف به آقازاده) و مرحوم آیت الله آقای حاج آقا حسین طباطبایی قمی، شبها در مسجد گوهرشاد ، اقامه جماعت نمودند . آقایان ائمه جماعات مسجد گوهر شاد و بسیاری از مساجد دیگر، نماز خود را تعطیل و به جماعت ایشان حاضر شدند. از جمله مرحوم آیت الله آقازاده با آن وجاهت و شخصیت عظیم علمی و گروهی دیگر، از ملتزمین جماعت ایشان بودند . مرحوم آیت الله قمی نیز گه گاه در این جماعت شرکت می‌کردند . پس از گذشت مدت حدوداً هشت ماه (به قولی سیزده ماه)، ایشان تصمیم به ترک مشهد و بازگشت به بروجرد می گیرد. در بازگشت از مشهد، در قم توقف نمودند و به گرمی از سوی حوزه قم مورد استقبال قرار می گیرد . مرحوم آیت الله حائری یزدی، مصراً از ایشان تقاضای اقامت در قم و شروع تدریس را می نمایند. مباحثات ایشان، با استقبال فضلای قم مواجه می شود. مرحوم آیت الله حائری نیز، طلاب و فضلا را به شرکت در درس ایشان ترغیب می کنند.

فصل پنجم

بازگشت به بروجرد اصرار طبقات مختلف بروجرد و درخواست‌های مکرر از معظم له برای بازگشت به بروجرد، باعث شد ایشان تصمیم به بازگشت بگیرند. در بازگشت به بروجرد ، بیش از سابق مورد استقبال و توجه مردم مسلمان واقع می شوند. کمی بعد از مراجعت از سفر، رساله عملیه ایشان به فارسی چاپ شده و بدین وسیله روز به روز بر تعداد مقلدین و ارادتمندان ایشان افزوده می شود. دوران مصیبت بار یکی از مشکل ترین ایام اقامت ایشان در بروجرد سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) و دوران فشار و اختناق رضاخان است. این دوران مصادف بود با تلاش حکومت برای برداشتن عمامه، تعطیلی حوزه های علمیه، کشف حجاب و تعطیلی مجالس دینی و مذهبی. به گفته خود مرحوم آیت الله بروجردی ، این دوران یکی از مصیبت بار

ترین ایام زندگانی ایشان بوده است . حفظ شخصیت‌ها مرحوم آیت الله بروجردی با درک شرایط خاص زمان، ابتدا سعی می کرد با نصیحت رؤسای محلی ، امتحان دادن طلاب برای گرفتن جواز عمامه و امثال آن ، از شدت فشارها تا حدی بکاهند، هدف اساسی ایشان در این ایام، حفظ شخصیت های روحانی ، طلاب و مردم متدین بود.

فصل ششم

کسالت و بیماری آیت الله العظمی بروجردی در سال ۱۳۶۴ هـ.ق برای معالجه از بروجرد بـه تهران آمدنـد و در بیمارستان فیروز آبادی مورد عمل جراحی قرار گرفت . علمای اعلام از قم ، تهران و ... به عیادت ایشان شتا فتند. در این هنگام چند نفر از فقهای سرشناس حوزه علمیه قم خصوصا امام خمینی(ره) فرصت را مغتنم شمرده از آیت الله بروجردی جهت اقامت در قم و قبول مرجعیت جهان تشیع و رهبری و مدیریت حوزه علمیه قم دعوت کردند.۹ این موضوع با اصرار آقایان و استخاره به قرآن مجید، مورد قبول واقع شد. آیت الله بروجردی پس از تشرف به مشهد مقدس ، عصر پنج شنبه ۲۶ صفر ۱۳۶۴ ق . در میان استقبال بی نظیر مراجع ، علما و مردم قم ، وارد این شهر مقدس شد . تجلیل علمای عالیقدر قم اغلب فضلا ومدرسین سرشناس از جمله امام خمینی(ره) و آیت الله سید محمد محقق داماد و حاج آقا مرتضی حائری برای نشان دادن اهمیت دروس ایشان و تشویق فضلا به حضور درآن دروس، همراه با شاگردان خود در مجالس درس ایشان حضور می‌یافتند .۱۰ آیت الله سید صدرالدین صدر (از مراجع تقلید)که در صحن بزرگ حضرت معصومه(علیها السلام) اقامه جماعت می کرد ، جایگاه نماز خود را به آیت الله بروجردی واگذار کرد. مرحوم آیت الله سید محمد حجت (یکی دیگر از مراجع وقت) ، جایگاه تدریس خود را در اختیار ایشان قرار داد . مرحوم آیت الله سید محمدتقی خوانساری با رغبت و نشاط به عنوان احترام در درس ایشان شرکت می کرد. ۱۱ آخرین مسافرت ایشان در این زمان یک بار دیگر ، راهی مشهد مقدس شدند و به تقاضای مردم مشهد ، ماه رمضان آن سال در جوار حرم ملکوتی حضرت امام رضا (ع) ماندند و در شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد به جای مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی اقامه جماعت فرمودند . ایشان در این سفر کتابخانه آستانه مقدسه حضرت علی بن موسی رضا (علیه السلام) را فهرست نگاری نموده و به نسخه اصلی خطی کتاب رجال شیخ طوسی دست پیدا کردند و بعد از سه ماه توقف، به قم مراجعت کرد. این آخرین مسافرت ایشان به خارج از قم بود.

فصل هفتم

ویژگی‌های منحصر به فرد آیت الله بروجردی از هوش و ذکاوتی سرشار ، بهره مند بود و دارای استعداد قوی و فوق العاده‌ای بود به طوری که در حل اکثر مسائل سیاسی و اجتماعی بصیر و توانا بود و همواره از امور مملکت مطلع بود. بسیار دوراندیش ، مدیر و مدبر بود. ویژگی‌های اخلاقی شناخت ویژگی های اخلاقی آیت الله العظمی بروجردی ، چراغی پر نور فراروی کسانی است که سلوک در مسیر أولیاءالله را تنها راه هدایت و سعادت خود می دانند: ۱ . اخلاص: آیت الله العظمی بروجردی خدا را با تمام وجود باور کرده بود، هر وقت سخن از خدمات ایشان به میان می آمد می فرمودند: اخلص العمل فان الناقد بصیر ۱۲عمل خود را خالص کن زیرا بازرس عمل بسیار بیناست. ۲ . اشتیاق به دانش و معرفت : ایشان تا آخر عمر لحظه ای دست از کسب علم ۱۳و معرفت برنداشت. در سال‌های پایانی عمر ، چون دوران جوانی، شب‌های بسیاری تا صبح غرق در مطالعه بود . ایشان فرموده بود که : «من از مطالعات علمی خسته نمی شوم ، بلکه هر گاه از کارهای دیگر خسته می‌شوم ، با مطالعات علمی خستگی خود را رفع می‌کنم .»۱۴ ۳. روح سماحت و بزرگواری : حضرت علی (علیه السلام) درحدیث شریفی می فرماید : « آلةُ الریاسةِ سعةُ الصدر؛ ۱۵ ابزار ریاست ومدیریت سعهء صدر [ودوری از تنگ نظری] است . از مطالبی که در زندگی ایشان بسیار قابل توجه است، روح سماحت و بزرگواری آن زعیم بزرگوار است . او در عین قدرت و توانایی، تملک نفس نشان داده، بی مهری‌های مخالفان خود را با شرح

صدر شگفت انگیزی نادیده می گرفت و از لغزش‌های آنان صرف نظر می کرد و این خود یکی از عوامل بسیار مهم و شدید التأثیر در سازمان یافتن ریاست کامل و بلامنازع برای او بود.۱۶ ۴ . عزت نفس: آیت الله بروجردی خود را وقف عزَت اسلام و مسلمین کرده بود و در این راه از هیچ امری دریغ نکرد. او در تمام عمر عزت نفس خود را حفظ کرد و هیچ گاه دست کمک و یاری به سوی کسی دراز نکرد و تنها پناه گاهش خدا بود. ۵. اهتمام به شوکت اسلام : در آخرین روزهای عمرشان وقتی خبر دادند پرفسور موریس متخصص قلب ، از پاریس برای معالجه ایشان به قم آمده است . ایشان را به حضور نپذیرفتند و از همراهان خواستند اتاق را مرتب کنند و شانه‌ای به ایشان بدهند تا محاسن خود را مرتب کند و وقتی به ایشان عرض کردند ، اشکالی ندارد ، چون حال شما خیلی خوب نیست !! فرمود : « من امروز پیشوای مسلمین هستم ، نباید در مقابل یک بیگانه به این حال باشم.»۱۷ ۶. مبارزه با عوام زد گی : در مسائل مربوط به عزاداری امام حسین(ع) که گاه آلوده با کارهای خلاف می‌شد و بعضی حاضر نیستند تذکر لازم را به این افراد بدهند، آن مرد بزرگ ، وظیفه خود را انجام می‌داد ، و از هیچ چیز باك نداشت.۱۸ .۷ایمان قوی به رابطه دین و سیاست: آیت الله بروجردی گر چه به خاطر حوادث دردناك مشروطیت که سیاست بازان عامل دست اجانب، سر رشته کار را از دست روحانیت خارج ساختند و بر کیان مسلمین ایران ضربه زدند، نسبت به بسیاری از حرکت‌های سیاسی بدبین بود، ولی این امر در نگرش کلی او نسبت به مسائل سیاسی و حکومت اسلامی تأثیری نداشت به همین جهت با استفاده از مقام ولایت فقیه، کارهایی انجام می‌داد که گاه در نظرافراد عادی عجیب به نظر می‌رسید!۱۹ ۸ . کظم غیظ: آیت الله بروجردی وقتی مصلحت اسلام و دین به میان می‌آمد، اگر خطایی می دید به شدت عصبانی می‌شد. اما در امور دنیایی با خود عهد کرده بود، اگر عصبانی شود یک سال تمام روزه بگیرد و یک بار که عصبانی شد، یک سال تمام (به غیر از روزهای حرام) روزه گرفت.۲۰ ۹. آرزوی شهادت: آن آیت الهی تا دقایق پایانی عمر در اشتیاق شهادت بود . مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی(رحمه الله) می فرمودند : «مرحوم آیت الله بروجردی بسیار اظهار تأسف می‌کردند ، به سبب این که با فراهم شدن زمینه شهادت این فیض بزرگ را درک نکردند و به مقام شهادت نایل نشدند .»۲۱ ۱۰ . اتصال به غیب : مرحوم آیت الله بروجردی در عرفان وعمل و سلوك الی الله و تهذیب نفس و... سابقه درخشانی داشته‌اند. ۱۱. توسل وسیع و عمیق : از حالات ایشان ، شدت توجه به خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. منزل ایشان در بروجرد مرکز اقامه عزا و سوگواری حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بود و دسته های سینه زن و زنجیرزن در آن بیت شریف به عزاداری پر شور می پرداختند. آیت الله مفتح (ره) از قول مرحوم آیت الله کمالوند نقل می کند: یك بار چشم ایشان بسیار درد می کرد، به طوری که نیاز به عینك پیدا کردند. از قضا آن ایام متقارن با ایام محرم بود و دسته های سینه زنی و زنجیرزنی آغشته به گل به منزل ایشان می آمدند. ایشان دستور دادند که قدری از گلی را که عزاداران حسین به سر خود می مالند، برای ایشان بیاورند. ایشان تیمنا مقداری از آن گل ها را برداشتند و به چشم خود مالیدند. چشمان ایشان شفا پیدا کرد، به طوری که تا آخر عمر هم بی نیاز از عینك بودند و کتاب های خط ریز را هم به خوبی مطالعه می کردند.۲۲ در دوران اقامتشان در شهر مقدس قم نیز همواره توسل به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) را ادامه می دادند. به زیارت مرقد مطهر فاطمه معصومه، (علیها السلام) ، اهتمامی شدید داشتند و در تفخیم و تعظیم شأن والای آن بانوی معظمه، بسیار کوشا و جدی بودند.۲۳ ۱۲. در اوج معرفت : روزی جمعی به دیدار ایشان آمده بودند؛ یکی با صدای بلند گفت : برای سلامتی امام زمان(عج) و آیت الله بروجردی صلوات . ایشان ناراحت شدند و گفتند : « این شخص را از اینجا بیرون کنید ! چرا اسم مرا در کنار نام مبارك امام زمان (عج) قرار می دهد؟۲۴ سالی که پادشاه عربستان به تهران آمده بود، ضمن ارسال هدایایی از ایشان درخواست ملاقات کرده بود. آیت الله بروجردی این پیشنهاد را نپذیرفتند و در جواب اطرافیان گفته بودند: « این شخص اگر به قم بیاید و به زیارت حضرت معصومه(س) نرود ، توهین به آن حضرت خواهد شد و من چنین امری را به هیچ وجه تحمل نمی‌کنم .۲۵ ۱۳. دقت در صرف بیت المال : آن حضرت با آن که در سخاوت و بلندی طبع بی نظیر بود ، در صرف بیت المال، دقتی ما فوق تصور داشت .

آیت الله سید مرتضی مبرقعی در این باره می گوید : آیت الله بروجردی ، به تمام معنا آقا بود ، طبع بسیار بلندی داشت و بزرگ منش بود ... نسبت به آقایان احتیاط را در جانب نیازمند و محتاج ، مراعات می کرد . با این حال ، در اداره زندگی و مصارف شخصی ، از صرف بیت المال پرهیز می کرد . فقط از پول بیت المال ، در بیرونی برای مراجعین یک چای می دادند . ... ۱۴ . روشن بینی: متفکر شهید ، استاد مطهری در این باره می نویسد : «یکی از مزایای برجسته معظم له که نماینده طرز تفکر روشن وی بود ، علاقه مندی وی به تأسیس دبستان‌ها و دبیرستان‌های جدید تحت نظر سرپرستان متدین بود که دانش آموزان را هم علم بیاموزند و هم دین . معظم له دیانت مردم را در بی‌خبری و بی اطلاعی و بی سوادی جستجو نمی کرد ، بلکه معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم به طور صحیح و معقول به آنها تعلیم گردد ، هم دانا خواهند شد و هم متدین . آن مقداری که من اطلاع دارم ، مبالغ زیادی از وجوه و سهم امام را اجازه داد که صرف تأسیس بعضی از دبیرستان‌ها شود.۲۶ ۱۵. ادب ویژه و برجسته : از مزایای بزرگ انسان ادب است که از عوامل سعادت و موفقیت به شمار می رود. حضرت آیت الله بروجردی در این زمینه نیز سرآمد بود. ادب ایشان در زندگی پر افتخار آن بزرگوار ، زبان زد آشنایان و معاشران و شاگردان اوست.۲۷ ۱۶. تنفر از تملق گویی : از خطرات عظیمی که حاکمان و زعما و رهبران دینی را تهدید می کند، میدان دادن به تملق گویان و چاپلوسان است. مرحوم آیت الله بروجردی با درایت خاص خود اهمیت این موضوع خطرناک را دریافته بود. از این رو از چنین اشخاصی متنفر و بیزار بودند و تنفر خود را هم به شدت اظها می کرد.

فصل هشتم

ویژگی های علمی درس ایشان، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که حتی بسیاری از علمای بزرگوار با اشتیاق در درس‌های خارج فقه واصول ایشان حاضر می شدند وهرگز فرصت بهره گیری از نعمت وجود او را از دست نمی‌دادند. مواردی از ویژگی‌های منحصر به فرد دروس ایشان : ۱- اهمیت به درس الف) مداومت: شهید مطهری می نویسد : «مرحوم آیت الله بروجردی به درس خیلی اهمیت می‌داد ، حتی تا یک هفته پیش از رحلت ، درس ایشان ادامه داشت . »۲۸ ب) کیفیت : آیت الله سید جواد علوی بروجردی به نقل از برخی شاگردان ایشان می نویسد : «بعضی از فضلا که به منظور شرکت در درس ایشان از قم به بروجرد رفته‌اند ، نقل می کردند: که مرحوم آیت الله بروجردی ، هیچ گاه به خاطر بی توجهی شاگرد و یا عدم دقت کافی و یا قلت تعداد آنان ، سطح درس را تنزل نمی دادند . به نحوی درس می گفتند که گویی شرکت کنندگان درس ایشان ، همه سید مرتضی ، شیخ مفید و شیخ طوسی هستند.»۲۹ ۲- برخورداری از الطاف الهی شهید مطهری می گوید : «روزی بعد از طرح درس فرمود : من توجهی به روایات این مسئله نداشتم ، اما همین امروز صبح قبل از شروع درس یادداشت‌ها را مطالعه می کردم که (ناخواسته) یادداشت‌های این بحث آمد جلوی دستم و روایات را خواندم و چه قدر روایات جالبی بود ؛ من این را از الطاف الهی می‌دانم ، چرا که آیت الله العظمی بروجردی از اول قصد نشر فقاهت برای خدای متعال را داشت.» ۳۰ ۳- سبک ابتکاری : حاج شیخ مجتبی عراقی(رحمه الله)می گوید : «افزون بر بعد معنوی و حالات ملکوتی آن مرحوم، سبک ابتکاری در تدریس و استنباط را داشت که طلاب را جذب می کرد، ایشان هر فرعی را به مبدأ آن بر می گرداند.»۳۱

فصل نهم

مکتب های علمی مکتب اصولی : روش ایشان در تدریس علم اصول، ساده گویی وکوتاه کردن مطالب واجتناب از مباحث زائد بود؛ از این رو، اول هر بحث اصولی ، مسأله اصلی را مطرح می کرد، سپس درباره آن به تفصیل بحث می کرد . مکتب فقهی : ایشان همچون علمای سلف مثل شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ طبرسی وعلامه بحرالعلوم، در علوم اسلامی دارای

جامعیت بود. در فقه شیوه ای استنباطی را به کار برد. علاوه بر این، به تتبع و جستجو در اقوال پیشینیان و نظریات قدما در فقه (چه شیعه و چه سنی) می‌پرداختند. به طور کلی شیوه مرحوم بروجردی در فقه، بر چند نکته اساسی استوار است: الف) اهمیت آگاهی از فتاوای قدما ایشان در تدریس فقه، دارای ابتکارات فراوانی بود. به آرای قدمای شیعه و شهرت فتوایی آنان اهمیتی فوق العاده می‌داد. ایشان در مسائل مورد بحث، ابتدا به اقوال علمای اهل سنت توجه می کرد، سپس اقوال علمای شیعه را از کتب آنان (بدون واسطه) نقل کرده و مورد بحث قرار می دادند. ایشان مسائل فقهی را به دو دسته تقسیم می کرد: یک دسته، مسائل متلقّات. دسته دیگر ، مسائل مشروحه. یعنی ، آنچه را بعداً فقها شرح وتفصیل داده‌اند. این تقسیم بندی ، غیر از تقسیم فقه به فقه منصوص وفقه تفریعی است . ب) اهمیت آگاهی از فتاوای اهل سنّت برای فقهای امامیه ایشان معتقد بود : با مراجعه به روایات وفتاوای رایج علمای اهل سنتِ معاصر با ائمه (علیهم السلام) ، بهتر می‌توان روایات و اقوال ائمه (علیهم السلام) را فهمید و می‌فرمود : «فقه شیعه حاشیه بر فقه اهل سنت است» ؛ زیرا در آن عصر ، بنا به دلایل سیاسی فتاوای مورد عمل مسلمانان همان فتوای اهل سنت بود ، راویان واصحاب ائمه با توجه به فتاوی آنان از ائمه سؤال می‌کردند ، وائمه هم با توجه به آنها پاسخ می‌گفتند. ج) تکیه بر روایات و روش بیان آنها در درس آیت‌الله بروجردی به اصول عملیه کمتر تمسک می جست ، اما نسبت به کنجکاوی در روایات واستفاده از آنها ، دقت و حوصله بسیاری را به خرج می‌داد . ایشان در فن درایهٔ الحدیث وشناخت راویان ورجال حدیث، تحقیقات و تسلط عجیب داشت. د) ریشه‌یابی مسائل مورد اختلاف ایشان مسائل مهم اختلافی بین شیعه وسنّی را بررسی ، وتاریخچه آن را دنبال می‌فرمود وریشه اختلاف را به طور معقول ودور از هر گونه تعصب مذهبی ، بیان می‌کرد. مکتب رجالی حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) در علم رجال، سرآمد و بی نظیر بود.ایشان در این علم، روشی منحصر به فرد و ابتکاری داشت . سندهای احادیث کتاب کافی، تهذیب ، استبصار و... را از متون آنها جدا کرده وبا دقت مطالعه می کرد و این کار دست آوردهای ارزشمندی نصیب محققان می کرد. تکریم علمای سلف آیت الله واعظ زاده خراسانی می‌نویسد یکی از فضلای حوزه برای من نقل می‌کرد : حضرت آیت‌الله در اثنای درس فقه به یکی از حاضران درس که به قبر حاج شیخ ، تکیه کرده بود، فرمود : « به قبر، پشت نکنید. برای اسلام زحمت کشیده‌اند!».

فصل دهم

تألیفات حضرت آیت الله العظمی بروجردی ۳۲ مرجع روشن بین شیعه در کنار تدریس و کارهای روزانه، به تحقیق میپرداخت و نتایج پژوهش های خویش را ثبت میکرد. آن بزرگوار در پاسخ علاقهمندانی که در پی بهره گیری از نوشته های ایشان بودند فرمود: زیاد چیز نوشتهام ... بعضی از آنها بر اثر نقل و انتقال از بروجرد به قم مفقود شده است. آثار علمی آن مرجع وارسته نشانه تلاش فراوان وی در این باره است. نمونه‌ای از این آثار: الف : کتب عربی : ۱ –ترتیب اسانید من لایحضره الفقیه. ۲ – ترتیب رجال اسانید من لایحضره الفقیه.۳ – ترتیب اسانید امالی الصدوق. ۴ – ترتیب اسانید الخصال. ۵ – ترتیب اسانید علل الشرایع . ۶ – ترتیب اسانید تهذیب الاحکام . ۷ – ترتیب رجال اسانید التهذیب . ۸ – ترتیب اسانید ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. ۹ – ترتیب اسانید عدهٔ کتب . ۱۰ – ترتیب رجال الطوسی . ۱۱ – ترتیب اسانید رجال الکشی . ۱۲ – ترتیب اسانید رجال النجاشی . ۱۳ – ترتیب رجال الفهرستین . ۱۴ – بیوت الشیعهٔ . ۱۵ – حاشیهٔ علی رجال النجاشی . ۱۶ – حاشیهٔ علی عمدهٔ الطالب فی انساب آل ابی طالب (از ابن عنبه) .۱۷ – حاشیهٔ علی منهج المقال . ۱۸ – ترتیب فهرست منتجب الدین . ۱۹ – رسالهٔ فی ترجمهٔ بعض اعاظم اسرته و اجداده. ۲۰ –طبقات الرواهٔ . ۲۱ – حاشیهٔ علی رجال الشیخ طوسی . ۲۲ – رسالهٔ حول سند الصحیفهٔ السجادیهٔ . ۲۳ – حاشیهٔ علی فرائد الاصول للشیخ انصاری . ۲۴ – حاشیهٔ علی کفایهٔ الاصول . ۲۵ – الاحادیث المقلوبهٔ و جواباتها . ۲۶ – حاشیهٔ علی وسائل الشیعهٔ . ۲۷– جامع احادیث الشیعهٔ (۳۱جلد) ۲۸ – حاشیهٔ علی مبسوط الشیخ الطوسی . ۲۹ – حاشیهٔ علی خلاف الشیخ الطوسی ۳۰ – حاشیهٔ علی

عروهٔ الوثقی . ۳۱ – الفقه الاستدلالی ۳۲ – رسالهٔ فی المواسعهٔ و المضایقهٔ ۳۳ –رسالهٔ فی منجزات المریض ۳۴ – رسالهٔ فی المهور ۳۵ – حاشیهٔ علی نهایهٔ الشیخ الطوسی ۳۶ – رسالهٔ فی المنطق ۳۷ – تعلیقهٔ علی الاسفار لملاصدرا الشیرازی ۳۸ – حاشیهٔ علی منهج الرشاد ۳۹ – المهدی ، علیه السلام، فی کتب اهل السنهٔ ۴۰ – الاثار المنظومهٔ ۴۱ – حاشیهٔ علی مجمع المسائل ۴۲ – حاشیهٔ علی وسیلهٔ النجاهٔ ۴۳ – الاعتقادات ۴۴ – حاشیهٔ علی منتخب الرسائل ۴۵ – صراط النجاهٔ ۴۶ – مجمع الفروع ۴۷ – حاشیهٔ علی تبصرهٔ المتعلمین ۴۸ – انیس المقلدین ب: کتب فارسی: ۱ – توضیح المناسک ۲ – توضیح المسائل ۳ – مناسک حج آن بزرگوار در سال‌های اقامت در بروجرد، همواره در اندیشه نگارش مجموعهای بود که فقیهان را در استنباط احکام یاری دهد و آنها را از مراجعه به کتاب‌های روایی متعدد بینیاز سازد. وقتی به قم آمدند. و شاگردان خبره‌ای تربیت کرد، این اندیشه را با آنها در میان گذاشت و به یاری گروهی از آنان در مدت هشت سال، اثر ۳۱جلدی «جامع احادیث الشیعه» را آماده چاپ کرد.۳۳

فصل یازدهم

شاگردان حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) در طول حیات علمی‌اش شاگردان بسیاری را تربیت نمود که هر کدام از آن‌ها منشأ خیر و برکات فراوانی برای حوزه های علمیه، کشور اسلامی ایران و جهان اسلام شدند. برخی از شاگردان ایشان از مراجع طراز اول و برجسته جهان تشیع شدند. همانند حضرات آیات امام خمینی (ره)، سیستانی، صافی گلپایگانی ، فاضل لنکرانی ، مکارم شیرازی ، شبیری زنجانی و ... .

فصل دوازدهم

معاصران آیت الله بروجردی بعضی از معاصران آیت الله بروجردی ، فقهای نامی و مجتهدین بزرگ و مراجع تقلید شیعیان بودند. بزرگانی همانند: حاج شیخ عبدالکریم حائری، آقا ضیاء عراقی ، مرحوم نائینی ، حاج آقا حسین قمی، کاشف الغطاء ، علامه شرف الدین عاملی و ... .

فصل سیزدهم

نامه‌های آخوند خراسانی به والد آیت‌الله بروجردی(پیوست ۱-۲) علاوه بر اجازاتی که ذکر شد، دو نامه از آخوند خراسانی ، به والد ایشان، در اسناد تاریخی موجود است که مرحوم آخوند خراسانی ، بر مراتب فضل و اجتهاد آیت‌الله تأکید کرده است. و در یکی از آنها به والد ایشان امر کرده که مراتب علم ودانش فرزندش را به مردم اعلام کند.۳۴ مرحوم آخوند خراسانی، نامه اول را هنگامی که آیت‌الله بروجردی در نجف در حال تحصیل بودند، به عنوان توصیه و سفارش برای والد ایشان نوشته است. نامه دوم را هنگام مراجعت آیت‌الله به ایران و به درخواست والدش و توصیه وی بر ترویج مراتب علمی فرزندش به مردم ، مرقوم داشته است .

فصل چهاردهم

مرجعیت الف) مرجعیت خاصه : غرب کشور با مرکزیت بروجرد گر چه بسیاری از مردم و عده‌ای از بزرگان، در مدتی که آیت الله العظمی بروجردی در بروجرد بودند، ایشان را به عنوان مرجع تقلید خویش قرار داده بودند ، امّا به طور رسمی ، با انتشار رساله عملیه، دوره نخست از مرجعیت ایشان آغاز شد . مراجع محلی که با ایشان آشنایی داشتند، مقلدین خود را به ایشان ارجاع می‌دادند . ب) مرجعیت عامه یک سال پس از اقامت آیت الله بروجردی در قم و بعد از ارتحال غمبار مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی ، اکثر مقلدین ایشان به آیت الله بروجردی رجوع کردند . اکثر وکلای مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بعد از

کسب اجازه از آیت الله بروجردی به عنوان وکلای ایشان به کار خود ادامه دادنـد. بعد از رحلت ناگهانی آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی قمی، آیت الله العظمی بروجردی، زعیم علی الاطلاق جهان تشیع شدند ، مرجعی که شیعه تا کنون مانند او را کمتر به خود دیده است.

فصل پانزدهم

اقـدامات آیت الله بروجردی در بروجرد الف) حمـایت از نیازمنـدان در سال‌هـای آخر حضور ایشـان در بروجرد به علت جنگ دوم جهانی ، قیمت آذوقه و مواد غذایی ، افزایش سـرسام آوری پیدا کرده بود و مردم در تنگنا قرار گرفته بودند، از این رو همه بزرگان شهر را به خـانه خود دعوت و تشویق کرد به بیچارگـان کمـک کننـد و بیشترین کمـک توسط شـخص ایشان و از ما یملک پـدری تأمین گردید. ب) تجدید حیات حوزه علمیه بروجرد شـهر کهن بروجرد از دیر باز محل اقامت و سکونت عالمان و مجتهدان بزرگی بوده است، به گونه ای که به شـهادت تاریخ ، در برهه‌ای از زمان ، بیش از هفتاد نفر مجتهد مسلم همزمان در این شـهر می‌زیستند؛ امـا به علـل مختلـف ، این رونق و شـکوه در حـال از میـان رفتن بود ، از این رو ، بـازگشت آیت الله العظمی بروجردی بـه بروجرد ، فرصت مغتنمی برای احیای مجـدد این حوزه به شـمار می‌رفت . ج) تأسـیس کارخـانه برق در زمان حضور ایشان، شـهر بروجرد از نعمت برق محروم بود. بـا درایت و مـدیریت ایشان و نیز پیگیری و حمایت برخی از خیرین متـدین ، این شـهر ، دارای کارخانه برق شد که در روزگار خود ، یکی از مجهزترین و بهترین کارخانه‌های برق در غرب کشور به شمار می‌آمد .

فصل شانزدهم

اقدامات آیت الله بروجردی در قم الف) انسـجام واداره حوزه علمیه قم وگسترش کمی وکیفی آن با مـدیریت واحد و مدبرانه آیت الله العظمی بروجردی ، تحولات عظیمی از نظر سیاسی ، اجتماعی در زمینه تألیف ، تصنیف وترجمه ، چاپ کتب فقهی و ... و همین طـور در اداره حوزه هـای علمیه و سازمانـدهی آن پدیـد آمـد . از همه مهم‌تر نوعی وحدت و انسـجام چشم‌گیری در میـان حوزه ، روحـانیت واقشـار مختلف مردم به وجود آورد. ب) سـرپرستی حوزه نجف و رسیـدگی به امور آن ایشـان برای حوزه علمیه نجف، ارزش و قداست خاصـی قائل بود و به دنبال مجد و عظمت این میراث کهن و ارزشـمند شیعه بود، لذا برای تجدید حیات این حوزه مقدسه، از هیچ تلاشـی دریغ نمی‌کرد. حتی شخصـیتی مانند آیت الله العظمی آقا سـید عبدالهادی شیرازی با کمال افتخار، از شهریه ای که آیت الله العظمی بروجردی به صـورت نـان به طلاب نجـف پرداخت می کرد، می گرفتنـد. وقتی برخی از افراد به این کـار اعتراض کردنـد فرمودنـد: بگذاریـد نان آقای بروجردی در سفره ما هم باشـد . ج) اعزام مبلغان توانا ۱ –تبلیغ داخـل کشور؛ زعیم روشن ضـمیر ، برای پایداری دین اسـلام، مبلغان را به میان مردم می فرسـتادند، تا اولاً تلاشـی که در آن زمان برای به انزوا کشـیدن روحانیت، صورت می گرفت ، خنثی شود، ثانیاً روحانیون همچون گذشـته در بین توده‌های مردم حضور داشـته باشند و به نیازهای دینی و اعتقادی مردم جامعه خود، آشنا باشند. ۲- تبلیغ خارج از کشور؛ ایشان علاوه بر تبلیغ در داخل کشور، به نشـر معارف بلند و تابنـاک شـیعه در خـارج از کشور نیز اهمیتی فوق‌العاده می‌داد و نماینـدگانی را به اقصـی نقـاط دنیا روانه می‌کرد. از جمله : آقـای محققی در هامبورگ آلمان، آقای صدر بلاغی در انگلستان ، آقای حاج شیخ مهدی حائری در آمریکا، آقای شریعت در پاکستان ، آقـای صـدر در لبنـان و آقـای فقیهی در مـدینه و ... .۳۵ د) تربیت و تشویـق محققـان و نویسـندگان حوزوی ایشـان برای شـکوفایی استعدادهای نهفته طلاب جوان و تثبیت امر مهم پژوهش در نسل‌های نوخاسته حوزه، اهمیتی بسیار قائل بود. در حوزه تحت زعامت ایشان، صدها بلکه هزارها طلبه ساعی و سخت کوش، مدارج عالی علم و کمال را کسب کردند. هـ) نشر مجلات و کتب با محتوای دینی اسـلامی آیت الله العظمی بروجردی برای ترویـج افکار توحیدی مکتب تشـیع، ارزش و اعتباری عظیم قائل بود به همین منظور،

هر تلاشی که در این جهت مقدس، قرار داشت، حمایت می کرد. نخستین نشریات علمی حوزوی از جمله نشریه وزین مکتب اسلام که توسط جمعی از فضلای خوشفکر و روشن اندیش منتشر می‌شد، از این قبیل بود. و) ایجاد روابط حسنه بین مذاهب اسلامی در زمانی که استعمار گران به چپاول ملل اسلامی چشم داشتند و اختلاف بین فرق مختلف اسلامی، گسترش می‌یافت، وحدت میان مذاهب مختلف اسلامی آرزوی دیرین تمام مصلحان مسلمان بود. تلاش‌های مختلفی نیز برای رسیدن به این هدف بزرگ، صورت می گرفت. تأسیس دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه، از مهم‌ترین و پایدارترین این اقدامات بود. آیت الله بروجردی به عنوان پناهگاه مسلمانان جهان ، به خصوص شیعیان به همراه بزرگانی چون شیخ محمود شلتوت، شیخ عبد المجید سلیم ومحمد عبده از ایجاد تفرقه جلو گیری می کردند. ایشان معتقد بودند که در قرآن، سنت پیامبر اکرم، سیره اهل بیت و مشی علمای سلف می توان موارد بسیار زیادی را یافت که در آنها به نقش تقریب مذاهب وجلوگیری از تفرقه تاکید شده است. راه‌های دستیابی به وحدت از دیدگاه ایشان پیوند علمای اسلام ،احیای شخصیت اسلامی مسلمانان ،وجود دشمن مشترك برای مسلمانان و احترام متقابل فرقه های اسلامی به یکدیگر بود. علاوه بر این ها آیت الله بروجردی تقریب مذاهب اسلامی را فرصتی برای معرفی شیعه و ارائه معارف شیعه به جهان تسنن می دانست. ز) ایجاد ابنیه بزرگ مذهبی و تأسیس کتابخانه‌های بزرگ در ایران و جهان مهم‌ترین آنها عبارتند از : ۱ . مسجد اعظم قم . ۲ . مدرسه نجف . ۳ . مدرسه کربلا . ۴ . مسجد بغداد . ۵ . بیمارستان نجف . ۶ . حسینیه و حمام سامرا . ۷ . مدرسه بقعه کربلا . ۸ . مدرسه کرمانشاه . ۹ . مسجد بزرگ ایرانشهر . ۱۰ . مسجد بزرگ و زیبای طرابلس لبنان . ۱۱ . مدرسه و مسجد درود . ۱۲ . مسجد صحنه کرمانشاه . ۱۳ . مسجد شاهرود . ۱۴ . چهار مسجد بزرگ در آفریقا . ۱۵ . ساختمان مسجد نور آباد لرستان . ۱۶ . مسجد سید بروجرد . ۱۷ . قبرستان وادی السلام قم . ۱۸ . مدرسه آیت‌الله بروجردی در قم . ۱۹ . بیمارستان نکویی قم . ۲۰ . مسجد و مرکز اسلامی هامبورگ آلمان . ۲۱ . کتابخانه شخصی آیت‌الله فقید . ۲۲ . کتابخانه مسجد اعظم . ۲۳ . کتابخانه مدرسه نجف . ۲۴ . کتابخانه مدرسه کرمانشاه . ۲۵ . کتابخانه مدرسه جدید الاحداث قم .

فصل هفدهم

اندیشه سیاسی آیت الله بروجردی حضرت آیت الله بروجردی (ره) سیاست را از اسلام جدا نمی‌دانست و مسائل سیاسی را با فکری باز و پویا دنبال می نمود. ملاقات‌ها و حمایت های ایشان از آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی که در آن عصر ، رادمرد بزرگ سیاسی دینی و سمبل سیاست اسلامی بود، نیز دلیل روشنی بر مشروعیت و لزوم کارهای سیاسی و دخالت در سیاست برای دفاع از دین است .۳۶ ایام مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی مصادف با هجمه های مختلف سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی به ساحت دین مقدس اسلام بود. این هجمه ها به دو بخش تقسیم می‌شد: ۱ـ مواردی که حاکمیت سیاسی کشور به صورت آشکار و پنهان در آن دست داشت همانند: ایجاد محدودیت برای بزرگان و علما ی دینی . نفوذ فرقه گمراه بهائیت در ارکان سیاسی و اقتصادی کشور . تلاش برای محو و قطع ارتباط با فرهنگ اسلامی . نفی و انکار دین و آموزه های آن ، خصوصاً حمله به مذهب حقه جعفری . ترویج و گسترش منکراتی نظیر : شرب خمر ، زنا و ... برای نشان دادن بی اعتنایی مردم به دین و... . ۲- مواردی که فراتر از مرزهای داخلی کشور بود مانند : مسأله فلسطین . موضع آیت الله العظمی بروجردی درقبال اشغال قدس شریف و سرزمین فلسطین ، توسط متجاوزان صهیونیست، موضعی غیرتمندانه بود . ایشان در سال ۱۳۲۷ ش . بیانیه پر محتوایی را در محکومیت صهیونیسم بین الملل و غاصبان فلسطین صادر فرمود و در آن از مجاهدان فلسطینی با احترام یاد کرده و برای پیروزی آنها دعا می‌کرد.۳۷ دفاع آیت الله العظمی بروجردی از ساحت دین ایشان با تمام امکانات و توان، از ساحت دین دفاع می‌کرد و به هیچ عنوان در مسائل مربوط به دین، اهل مماشات و مسامحه نبود.۳۸ منابع موجود نشان میدهد که آن پیر فرزانه در کمک به انقلابیون مؤمن، سیاستی بسیار دقیق داشت، و زمان را برای رویارویی مستقیم با دربار مناسب نمیدید. از سوی دیگر رها کردن شاه و راندنِ کامل وی موجب

فرو غلتیدن فزونتر او در دامان بیگانگان میشد،پس گاه با وی مدارا میکرد تا آن جوان مغرور جای پای خود را سست نبیند و برای حفظ خویش به بیگانگان پناه نبرد. ۳۹ مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در این باره می گوید : «به نظر من آیت الله بروجردی و تلاش‌های آن بزرگوار، زمینه سازانقلاب اسلامی بود ، زیرا آیت الله بروجردی به حوزه قم رشد و شخصیت داد . مبارزات حضرت امام در پرتو این شخصیت حوزه بود که به ثمر نشست . اگر این هویت و عظمت حوزه که آیت الله بروجردی بدان بخشیده بود، وجود نداشت ، مسلماً انقلاب و حرکتی سازنده پا نمی گرفت . » مبارزه با فرقه های ضاله رهبران بهائی در دوره نخستین ایجاد آیین دروغین خویش با جعل شریعتی ساده که در عین حال دارای مشکلات اساسی حقوقی و متضاد با تعالیم ادعایی آنان است ، به ارائه احکامی مانند : نماز ، روزه ، حج و... سایر آداب اسلامی پرداخته تا با این شبیه سازی کودکانه کارهای خود را دین معرفی کند .ایشان با آگاهی کامل از تعالیم تحمیق کننده بهائیت و انگیزه های شیطانی بیگانگان در حمایت از این نحله ساختگی ، خطر بهائیت را بسیار جدی دانسته و اهمال و کوتاهی در جلوگیری از خطر آنان را جایز نمی‌دانستند . دفاع از رسم الخط فارسی رسم الخط کنونی فارسی عامل مهمی برای ارتباط ملت و نسل‌های مسلمان کشورمان است. قرآن و سایر کتب اسلامی نیز با این خط نوشته شده است ؛ به عبارت دیگر این رسم الخط ، نشانه هویت دینی و ملی مردم این سرزمین است . با تحریک بیگانگان و به بهانه این که رسم الخط فارسی اشکالات فراوانی دارد مدعی شدند که تنها راه حل ، جایگزینی خط کنونی با رسم الخط لاتین است . رهبر فرهمند و شریعتمدار اسلام با بیداری و آگاهی ، نقشه پلید شیاطین را شناخته و با شجاعت در برابر آن موضع گرفت و فرمود : «هدف اینان از تغییر خط ، دور کردن جامعه ما از فرهنگ اسلامی است . من تا زنده‌ام اجازه نمی‌دهم این کار را عملی کنند . به هر جا که می خواهد منتهی شود ... .» ۴۰ الزامی کردن درس تعلیمات دینی در پی اعلام دولت ، برای اجرای لایحه تعلیمات اجباری در دوره ابتدایی ، آیت الله العظمی بروجردی خواستار گنجاندن درس تعلیمات دینی در این دوره شد و نماینده خود ، آقای فلسفی را مأمور مذاکره با دولت کردند . با تلاش ایشان درس تعلیمات دینی برای دانش آموزان این دوره، لازم الاجرا گردید .۴۱ ستیز با مظاهر آتش پرستی رژیم پهلوی به منظور اجرای دستورات حامیان بیگانه خود و بیزاری از شریعت اسلام ، با سوء استفاده از برخی رسوم باقی‌مانده از قبل از اسلام ، نظیر : چهارشنبه سوری، تلاش می کرد توجه مردم را به آیین زردشت جلب کند.۴۲ آیت الله العظمی بروجردی این بار نیز آگاهانه در برابرآنان ایستاد. نمونه هایی ازاین مقابله : الف) : فرماندهان لشکرآذربایجان ، تحت عنوان چهارشنبه سوری قصد داشتند بر فراز دو کوه مقابل هم، آتش افروخته و نیروهایشان را به احترام آتش به رژه وادارند، آیت الله العظمی بروجردی با اعزام چند تن از روحانیون و ارسال نامه‌ای خطاب به شاه او را از این کار بر حذر داشت ، ایشان نوشته بودند : «... شما پادشاه کشور اسلامی هستید ، اگر بنا باشد پادشاه ما به آتش پرستی بگراید ، همان مبارزه‌ای که در صدر اول اسلام با آتش پرستان انجام گرفت اکنون نیز شروع خواهد شد .»۴۳ ب) : بنا به مناسبتی قرار بود جشن بزرگ تجلیل از آتش با حضور رجال لشکری و کشوری ، از جمله شخص شاه در تهران برگزار گردد. آیت الله بروجردی ، توسط صدرالاشراف رئیس مجلس سنا ، در پیامی شاه را مجبور به لغو این برنامه کرد .۴۴ ج): مراسم ویژه روشن کردن مشعل در آغاز مسابقات ورزشی ، توسط برگزار کنندگان مسابقات یک رسم پذیرفته شده است. مخالفان مکتب اهل‌بیت (علیهم السلام)، تبلیغ می کردند که آتشی را که پیامبر(ص) هزار و چهارصد سال پیش در ایران خاموش کرده بود ، دوباره در ایران روشن می شود . آیت الله بروجردی ، آقای فلسفی را نزد شاه فرستاد تا مانع این کار شود .

فصل هجدهم

شوال ۱۳۸۰ ق. فرا رسید و بیماری بر پیکر مرجع جهان اسلام، پنجه افکند. در چنین روزهایی گروهی از ارادتمندان به عیادتش شتافتند. استاد، که بسیار اندوه گین مینمود، سربلند کرد و گفت: عمر ما گذشت. ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش

بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم.!! یکی از حاضران گفت: آقا، شما دیگر چرا؟ بحمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهادهاید؛ شاگردان پرهیزگار ، کتابهای پرارزش. مسجدها و کتابخانهها ساختهایدو...ما باید چنین سخنی بر زبان برانیم. فقیه پارسای شیعه فرمود: خَلِّصِ العَمَل فَانَّ الناقِدَ بصیر بصیر.۴۵ سرانجام در سیزدهم شوال ۱۳۸۰ هـق برابر با دهم فروردین ۱۳۴۰ هـش، برای همیشه چشم از جهان فرو بست . حاضرانی که در کنار بالین آن حضرت نشسته بودند می گویند : آن مرد بزرگ خطاب به پزشکان و اطرافیان که مشغول تلاش بودند، چنین فرمودند : «مرگ است ، مرگ ... رها کنید ... یا الله ، لااله الا الله ...» و پس از سه مرتبه تکرار، این جمله ، دیدگان پر فروغ و حق بینش آهسته به روی هم قرار گرفت ، لب‌ها بسته شد ، قلب آرام گرفت ، پیکر عزیز و شریفش بی‌حرکت گردید ، دفتر حیات عاریت بسته شد و خورشید درخشان عمر، غروب کرد ، روح پاك او ، با فراغت بال و سرشار از عظمت قدم به دنیای جاوید گذاشت تا در جوار قرب کردگار و ائمه معصومین آرام گیرد ... . برگ گل در دست نسیم پیکر مطهر ایشان بعد از خروج از منزل بر روی دست مردم قرار گرفت و چون برگ گلی در دست نسیم ، به این سوی و آن سوی حرکت می کرد . بیشتر مردم سیاه پوش بودند ، بعضی به سر و صورت خود گل مالیده و عده‌ای به سر خود و دیگران کاه می ریختند ، تابوت که با پارچه سیاه و روپوش سبزی پوشیده شده و عمامه آیت‌الله در جلوی عماری بر روی آن قرار داده شده بود ، به روی دستان مردم در حرکت بود . با نظر آیت الله بهبهانی ، حجت الاسلام آقا محمد حسن طباطبائی بر پیکر مطهر پدر ارجمند خویش ، نماز خواندند . چهل روز در سوگ آفتاب پیکر فقیه سترگ در میان اندوه هزاران نفر و با تشییع و تجلیلی که تا آن روز کمتر سابقه داشت ، در بالاسر حرم حضرت معصومه(س) جنب در ورودی مسجد اعظم به خاك سپرده شد . به همین مناسبت تمام شهرهای ایران تعطیل شدند . سفرا و نمایندگان کشورهای اسلامی ابراز همدردی کردند ، حتی کشورهای شوروی ، آمریکا و انگلیس مجبور شدند پرچم‌های سفارتخانه‌ها و کنسول‌گری‌های خود را به عنوان عزا نیمه افراشته نگه دارند .۴۶

فصل نوزدهم

آیت الله العظمی بروجردی در انظار بزرگان: الف) از دیدگاه علمای شیعه ۱. آیت الله بروجردی از منظر امام خمینی علاقه زاید الوصف امام به آیت الله بروجردی، بسیار کم نظیر و شاید منحصر به فرد بود. آیت الله مسعودی خمینی می‌گوید : امام خمینی می فرمودند : به جدم قسم ، هنوز سراغ ندارم کسی مثل من آقای بروجردی را دوست داشته باشد .۴۷ شهید آیت الله مطهری نیز می نویسد : «امام خمینی می‌فرمود : من در حال مطالعهء آقای بروجردی هستم و جز حقیقت چیز دیگری در این آقا نمی بینم »۴۸ ۲. آیت الله العظمی بروجردی در نگاه رهبر معظم انقلاب جای خوش وقتی بسیار است که همت و پشتکار مؤسسین این مجمع و شما حضار محترم آن ، مصروف تجدید یاد و اعلاء ذکر فقیه عظیم القدر و کم نظیری شده است که برکات و آثار حیات پربار او به زمان خود او و به عرصه فقاهت ، منحصر نماند و او چون خورشیدی درخشان بر تعدادی از علوم اسلامی بلکه بر روش ها و شیوه های تحقیق در آنها و نیز بر فضای عام حیات مسلمین در زمان خود و پس از آن پرتو افشانی کرد و هنوز علمای اسلام و جهان اسلام از تأثیرات مبارك آن عمر پرثمر و ریاست و مرجعیت تامه پانزده ساله او متمتع اند . این شخصیت عالی قدر و کم نظیر مرجع عام شیعه در زمان خود و استاد فقیهان و مراجع معاصر ، حضرت آیت الله العظمی مرحوم حاج آقا حسین بروجردی است ، اعلی الله مقامه و رفع الله اعلامه . علم و تقوی و اخلاص و روشن بینی و بزرگ منشی و کیاست و نو آوری و جامع نگری و خستگی ناپذیری و بسی خصلت های کمیاب و نفیس دیگر از این مرد بزرگ و ذخیره الهی ، چنان شخصیت ذو ابعاد و عظیمی فراهم آورده بود که نظیر آن را در فقهای صاحب نام و برخوردار از زعامت به ندرت می توان یافت . او در فقاهت ، مبتکر شیوه ای جدید و در رجال و حدیث ، صاحب سبک بود و در تدریس و تربیت شاگرد و تعلیم کار دسته جمعی بر زمان خود سبقت داشت . بینش وسیع او از مرزهای حوزه قم و حوزه های علمیه و چارچوب کشور جمهوری اسلامی ایران و جهان تشیع فراتر می رفت و بر جهان اسلام

و همه مذاهب مسلمین پرتو می افکند . زعامت او نه تنها به اداره امور درسی و معیشتی حوزه ها که به مسائل سیاسی و اخلاقی آن ، و نه تنها به امور حوزه ، که به امور دینی و شعائر اسلامی در سراسر کشور و در سطح بین المللی شمول می یافت . حوزه علمیه تحت زعامت او پرورشگاه و خاستگاه افکار نو و گوهرهای درخشانی شد که به برکت آن در سالهای بعد نهضت روحانیت پی ریخته شد و حرکتی که در اوج آن انقلاب عظیم و شکوهمند اسلامی به رهبری مجدد بزرگ اسلام حضرت امام خمینی ، قدس الله نفسه الزکیه ، بود ، سر برآورد . با این همه ، در مجموع شخصیت آن بزرگ مرد آن چه بیش از همه درخشنده و چشم گیر بود ، اخلاص و تقوایی بود که وی در همه امور خود از آن بهره می گرفت . اکنون که پس از گذشت سی سال از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی ، قدس سره ، به برکت نظام جمهوری اسلامی یاد و تجلیل می شود ، شایسته است که حوزه های علمیه و زعمای علمی آن به این تکریم اکتفا نکرده ، روشهای علمی و تحقیقی آن بزرگوار را نیز که همچنان از تازگی برخوردار است ، تعقیب و تکمیل کنند و گردونه فقاهت اسلام را به پیش برند . از خداوند متعال علو درجات آن عالم جلیل القدر و توفیقات آقایان محترم را ظل توجهات حضرت بقیهٔ الله– روحی فداه – مسألت می نمایم . ۴۹ و السلام علیکم و رحمهٔ الله سیدعلی خامنه ای ۸ /۲ /۱۳۷۰ ۳. مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی : آیت الله سید مصطفی خوانساری می‌گوید : «آیت الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی برای معالجه به تهران آمده بود و در بیمارستان بازرگانان (نجمیه) بستری بود . وقتی به ملاقات ایشان رفتیم فرمود: به حاج آقا حسین سلام مرا برسانید و بگویید : اگر بنا بود سید جمال مقلد باشد از شما تقلید می‌کرد . ۴. آیت الله العظمی گلپایگانی «آیت الله کریمی جهرمی می نویسد: آیت الله العظمی گلپایگانی از آغاز ورود آن بزرگوار به قم تا پایان زندگی او، در اعزاز و اجلال آن بزرگ مرد کوشش داشتند و در مراعات احترام ایشان چنان بودند که حتی از این که لفظ « آیت الله» روی رساله عملیه شان در زمان آن زعیم بزرگ نوشته شود ابا و امتناع ورزیدند . ۵. آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری ایشان با وجود این که شخصیت علمی و عملی‌اش محرز بود و مقبول خواص و توده‌های مردم بود ، ولی در برابر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی متواضع بود ، به گونه‌ای که وقتی معظّم له از ایشان(سید احمد خوانساری) درخواست کردند که به تهران برود و امامت مسجد سید عزیز الله را بپذیرد، پذیرفت. ۶.و.... ب) از دیدگاه علمای سنی ۱. شیخ عبدالمجید سلیم علامه محمدتقی قمی می‌گوید : «هرگاه نامه آیت الله بروجردی را برای شیخ عبدالمجید سلیم ، (رئیس جامع الازهر) می‌بردم ، ایشان بلند می شدند و نامه را می گرفتند و می‌بوسیدند ، آن گاه می‌نشستند .» ۲. شیخ محمود شلتوت ... دعا می‌کنم که آن بزرگوار همیشه مصدر و منبع برکات برای مسلمانان و وحدت کلمه آنان باشد . خداوند عمر شما را طولانی و پیروزی و موفقیت را نصیب شما گرداند... . ۵۰ ۳. شیخ حسین باقوری ایشان در قم با آیت الله العظمی بروجردی دیدار کرد و در بازگشت به مصر آیت الله بروجردی را چنین توصیف کرد : «اعظم شخصیهٔ رأیته فی عمری ؛ او بزرگ‌ترین شخصیتی است که در طول عمرم دیده‌ام .» ۴.و.... ج) از دیدگاه غیر مسلمانان ۱. دکتر آرشه تونک دکتر آرشه تونک ، رئیس انجمن بین المللی مبارزه با مشروبات الکلی با وجود آن که به نقاط مختلف جهان سفر کرده و با رهبران بزرگ سیاسی و مذهبی بسیاری ملاقات کرده بود ، بعد از ملاقات با ایشان گفته بود : «من تا به امروز هیچگاه این چنین تحت تأثیر روحانیت کسی قرار نگرفته بودم . » آیت الله سید محمد حسین علوی می‌نویسد : «هنگامی که وی به حضور آیت الله فقید رسید ، آنچنان قیافه جذاب و روحانیت و معنویت آیت الله فقید او را به خود متوجه ساخت که حدود یک ساعتی را که در محضر این مرد بود و در اطراف موضوع تحریم الکل از آیت الله فقید سئوالاتی می‌نمود علاوه بر این که طرز نشستن به همان نحوه بود که در برابر مجسمه حضرت مسیح و در کلیساها و هنگام عبادت به آن کیفیت جلوس می‌کنند ، در همه این مدت چشم از صورت ایشان برنمی داشت و کوچک‌ترین توجهی به اطرافش نداشت . »۵۱ ۲. پروفسور موریس پروفسور موریس در اولین ملاقات ، چنان تحت تأثیر روحانیت و عظمت آیت الله فقید قرار گرفت که خودش به این مطلب در همان جلسه اول اعتراف کرد . وی هنگام ترک ایران خطاب به خبر نگاران گفت : «جاذبه روحانیت حضرت آیت الله مرا تحت تأثیر قرار داد و

خیلی مایل بودم به من اجازه می‌فرمودند چند دقیقه‌ای در یکی از مساجد برای سلامت و بهبود کامل ایشان دعا کنم . » ۳ . جرج جرداق : جرج جرداق نویسنده و دانشمند مسیحی لبنانی ،مولف کتاب ارزشمند و خواندنی الامام علی صوت العدالهٔ الانسانیه ، این کتاب را به مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اهدا کرد و در نامه‌ای برای آن بزرگوار نوشته: «... من شما را شایسته‌ترین شخصیتی یافتم که این کتاب را به او هدیه نمایم ، لذا آن را به شما اهدا می کنم . » ج)تجلیل اقلیت‌های مذهبی از آیت الله العظمی بروجردی شرکت اقلیت‌های مذهبی در مراسم سوگواری آیت الله العظمی بروجردی و همدردی با شیعیان در این مصیبت و برگزاری مجالس عزاداری در کلیساهای مسیحی و کنائس یهودی ، حاکی از عظمت روح و جلالت قدر آن امام همام بود . به همین مناسبت در همه کلیساهای ایران و نمازخانه‌های کاتولیک، جلسات بزرگداشت برقرار شد و جمع کثیری در این مجالس شرکت نمودند . براستی او جلوه‌ای از فیض الهی بر بندگان خدا بود، به گفته مرحوم آیت الله سید مصطفی خوانساری :۵۲ آیت الله العظمی بروجردی ،خوابی بود که مردم دیدند و دیگر نخواهند دید! یادش رفیع به بلندای عشق باد. والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاتهٔ

پاورقیها

۱ . سوره مجادله، آیه ۱۱. ۲ . ایشان در سال ۱۲۵۲ هـ . ق در بروجرد متولد و در سال ۱۳۲۹ هـ . ق وفات یافت و در مقبره جد گرامیش، مرحوم سید محمد دفن گردید. ۳. ر. ک : کتاب مفاخر اسلام، علی دوانی ، ج ۱۲ ، صص ۶۹ – ۹۵ . ۴ . علوی،سیدجواد،مقاله خاندان ونسب آیت الله بروجردی، مجله حوزه،شماره ۴۳و۴۴ ،ص ... ۵ . تمری محمد رضا، شکوه شیعه ، ص ۲۰ . ۶ . دوانی علی ، مفاخر اسلام ، ج ۱۲ ، ص ۵۳۸ ، با اندکی تغییر. ۷ . دوانی علی ، مفاخر اسلام ، ج ۱۲ ، ص ۴۴۲. ۸ . دوانی ،علی، مفاخر اسلام،ج ۱۲،ص ۱۷۷ . ۹ . واعظ زاده خراسانی ، محمد ، زندگی آیت‌الله بروجردی ، نشر مجمع تقریب مذاهب اسلامی ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳۷۹ ، ص ۵۳ . ۱۰ . علی‌آبادی ، محمد ، الگوی زعامت ، انتشارات هنارس ، ص ۴۴ و نیز ر . ک . مجله حوزه ، ش ۲۳ ، ص ۴۲ . ۱۱ . علوی ، سید محمدحسین ، خاطرات زندگانی آیت‌الله بروجردی ، انتشارات اطلاعات تهران ، خرداد ۱۳۴۱ ، صص ۱۱۹ و ۱۲۰ . ۱۲ .این عبارت ، بخشی از حدیث قدسی است که تحت عنوان سوره ۲۵ تورات آمده است . یا بن آدم ! اکثر من الزاد فان الطریق بعید بعید ، وجدد السفینه فان البحر عمیق و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر و اخر نومک الی القبر و فخرک الی المیزان و الشهوتک الی الجنه و راحتک الی الاخره ...(کلمهٔ الله، تألیف سید حسن شیرازی ص ۴۷۱) . ۱۳ . ایشان در تمام مدت نسبتا طولانی که درقم بودند،در تابستان گرم وزمستانهای سرد و در حین ریزش برف و باران با همه اشتغالاتی که داشتند تدریس درس ، بخصوص فقه را ترک نکردند و در مدتی که در قم بودند کتابهای زیر را به ترتیب در فقه درس گفتند:کتاب اجاره،غصب،وصیت، ارث الزوجه، صلات جمعه، صلات مسافر،بقیه مباحث صلات که نه سال به طول انجامید، منجزات مریض،خلل حج، خمس، طهارت ، قضاء وشهادت که آخرین کتابی بود که ایشان درس گفتند. ۱۴ .مجله حوزه ، شماره ۴۳ و ۴۴ ، ص ۲۶۲ . ۱۵. نهج البلاغه ، حکمت ۱۷۶ . ۱۶ . شکوه فقاهت : ص ۳۰ . ۱۷ .علوی ، سید محمدحسین ، خاطرات زندگانی آیت الله بروجردی ، انتشارات اطلاعات ، خرداد ۱۳۴۱، ص ۳۶ . ۱۸ .مجله حوزه ، شماره ۴۳ و ۴۴ ، ص ۲۶۷ . ویژه نامه آیت‌الله العظمی بروجردی ، مجله حوزه ، شماره ۴۳ و ۴۴ ، صص ۲۶۸ و ۶۶ ..۱۹ همان..۲۰ شکوه فقاهت ، ص ۲۸ ..۲۱ ۲۲ . چشم و چراغ مرجعیت ،ص ۱۹۲. ۲۳ . شکوه فقاهت ، ص ۲۰. ۲۴ .مصاحبه با آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی ، مجله حوزه ، شماره ۴۳ و ۴۴ ، ص ۱۱۷ . ۲۵ . همان ، ص ۱۱۸ و نیز ر. ک . الگوی زعامت ، ص ۱۷۶ . ۲۶. مطهری ، مرتضی ، مزایا و خدمات آیت‌الله بروجردی ، شش مقاله ، انتشارات صدرا ، تهران ۱۳۸۰ ، ص۲۶۳ . ۲۷. شکوه فقاهت : ص ۲۲. ۲۸ .یادنامه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی ، شکوه فقاهت ، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ، ص ۵۰۸ . ۲۹.مقاله آیت‌الله بروجردی در بروجرد ، چشم و چراغ مرجعیت ، ص۳۳۲ . ۳۰ .شکوه فقاهت ، ص ۵۰۸ . (با اندکی تصرف .) ۳۱ .مصاحبه با آ یت‌الله حاج شیخ مجتبی عراقی ، چشم و

چراغ مرجعیت ، ص ۱۷۰ ۳۲. این فهرست از مقاله تحقیقی آیت الله رضا استادی وهمچنین از کتاب«فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره)،نگارش سیداحمدحسینی اشکوری» اقتباس گردیده است. ۳۳ . مجله نور علم، شماره دوازده، آبا ۱۳۶۴، ص ۸۷ـ۸۹. ۳۴. آیت الله واعظ زاده خراسانی ، زندگی آیت الله العظمی بروجردی ، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی ، چاپ اول تهران ۱۳۷۹ ، صص ۱۸۹ تا ۲۰۰ . (با اندکی تصرف و تلخیص) ۳۵. خاطرات زندگی آیت الله العظمی آقای بروجردی ، علوی طباطبایی ،انتشارات اطلاعات ، ۱۳۴۱ ص ۱۲۶ . ۳۶. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شکوه فقاهت ، ۲۴۶. ۳۷ جهت اطلاع از متن بیانیه به کتاب مفاخر الاسلام ، ج ۱۲ ص ۳۶۲ نوشته علی دوانی مراجعه شود . ۳۸. والبته دلایل آن بیشتر است که این جزوه مختصر، گنجایش ذکر همه آنها را ندارد . ۳۹ . مجله حوزه، سال هشتم، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۵ و ۱۵۴ و ۵۲ و ۲۸۰ ۴۰ .به نقل از مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی ، چشم و چراغ مرجعیت ، ص ۱۶۱ ،. ۴۱ .دوانی ، علی ، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی ، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، چاپ چهارم ، صص۱۸۹ – ۱۹۱ . ۴۲ . رژیم پهلوی با این امور قصد داشت تا با استفاده ابزاری از نمادهای دینی قبل از اسلام ، توجه مردم را از اسلام به ادیان منسوخه جلب کند و از ترویج اندیشه‌های ظلم ستیز اسلامی ممانعت کند . ۴۳.مجله حوزه ، شماره ۴۳ – ۴۴ ، ص ۱۰۰ . ۴۴. الگوی زعامت ، ص ۱۹۸ ، به نقل از آیت الله سید موسی شبیری زنجانی . ۴۵ . مجله نور علم، ص ۹۸ـ۹۹. ۴۶. دوانی ، علی ، مفاخر اسلام ، ج ۱۲ ، ص ۵۳۲ . ۴۷. .امامی ، جواد ، خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی ، مرکز استاد انقلاب اسلامی ، ص ۲۲۵ . ۴۸. شکوه فقاهت ، ص ۵۰۸ . ۴۹. مجله حوزه ، شماره ۴۳ – ۴۴ ، صص ۳ – ۴ – ۵ . ۵۰ .مجله حوزه ، شماره ۴۳ و۴۳ ،سال ۱۳۷۰ ، ص ۱۳ . ۵۱. علوی ، محمد حسین ، خاطرات زندگانی آیت‌الله بروجردی ، انتشارات اطلاعات تهران ، خرداد ۱۳۴۱ ، ص ۱۲۲. ۵۲. چشم و چراغ مرجعیت ،ص ۶۶ .

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۱۵/۱

سرشناسه : بروجردی حسین ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰

عنوان و نام پدیدآور : انیس المقلدین فی احکام الدین چاپ سنگی]حسین الطباطبائی البروجردی کاتب محمد صانعی ابن فتح‌الله خوانساری وضعیت نشر : [طهران حاج سید احمد و حاج سید محمود اخوان کتابچی‌ق۱۳۶۶

مشخصات ظاهری : ۸۳ ص۲۱X۱۵/۵س‌م یادداشت استنساخ : مرکز فروش در تهران کتابفروشی اسلامیه مشخصات ظاهری اثر : نستعلیق

صحافی جدید، جلد مقوایی با روکش گالینگور

یادداشت عنوانهای مرتبط : رساله شریفه انیس المقلدین در احکام دین عنوانهای گونه گون دیگر : رساله شریفه انیس المقلدین در احکام دین شماره بازیابی : ۱۰۴۱۵ ث ۲۵۴۴۸۵

احکام تقلید

اشاره

بِسمِّ الله الرَّحمنِ الرَّحیم:

الحمد لله رب العالمین و الصَّلوة و السلام علی خیر خلقه محمّد و آله الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

مسأله ۱

عقیده مسلمانان به اصول دین باید از روی دلیل باشد و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون دلیل گفته‌ی کسی را قبول کند؛ ولی در احکام دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند یعنی به دستور او رفتار نمایـد یا از راه احتیاط طوری به وظیفه‌ی خود عمل نماید که یقین کند، تکلیف خود را انجام داده است، مثلاً اگر عدّه‌ای از مجتهـدین عملی را حرام می‌داننـد و عـدّه‌ی دیگر می گوینـد حرام نیسـت، آن عمـل را انجـام ندهـد و اگر عملی را بعضـی واجب و بعضـی مستحب می‌دانند، آن را به جا آورد، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله ۲

تقلیـد در احکـام، عمـل کردن به دسـتور مجتهـد است و از مجتهـدی بایـد تقلیـد کرد که مرد و بالغ و عاقل و شـیعه دوازده امامی و حلال‌زاده و زنده و عادل باشد و عادل کسیست که کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی را که بر او حرام است، ترک کند که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشـرت دارند حال او را بپرسند، خوبی او را تصدیق نمایند و نیز مجتهدی که انسان از او تقلید می کند، باید اعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود استادتر باشد.

مسأله ۳

«مجتهد» و «اعلم» را از سه راه می‌توان شناخت:

اوّل:

آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

دوم:

آن که دو نفر عادل که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشـخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته‌ی آنان مخالفت ننمایند.

سوم:

آن که عدّه‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشـخیص دهند و از گفته‌ی آنان اطمینان پیدا می‌شود، مجتهد بودن یا اعلم بودنِ کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴

اگر شـناختن «اعلم» مشـکل باشـد، بایـد از کسـی تقلیـد کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال ضـعیفی هم بدهد که کسـی اعلـم است و بدانـد دیگری از او اعلم نیست، بایـد از او تقلیـد نمایـد و اگر چنـد نفر در نظر او اعلم از دیگران و بـا یکـدیگر مساوی باشند، باید

مسأله ۵

به دست آوردن فتوی، یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اوّل:

شنیدن از خود مجتهد.

دوم:

شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

سوم:

شنیدن از کسی که انسان به گفته‌ی او اطمینان دارد.

چهارم:

در رساله‌ی مجتهد، در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد

مسأله ۶

تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می‌تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷

اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهد، مقلّد آن مجتهد یعنی کسی که از او تقلید می‌کند نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوای ندهد و بفرماید:
احتیاط آن است که فلان طور عمل شود مثلاً بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز، سه مرتبه تسبیحات اربعه یعنی «سُبحانَ اللهِ و اَلحَمدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکبَرُ» بگوید مقلّد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می‌گویند عمل کند و سه مرتبه بگوید و یا به فتوای مجتهدی که علم او را از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند، می‌تواند یک مرتبه بگوید و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید:
مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

مسأله ۸

اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله‌ای فتوی داده، احتیاط کند مثلاً بفرماید:
ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می‌شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند مقلّد او نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند، بلکه باید یا به فتوی عمل کند، یا به احتیاط بعد از فتوی که آن را احتیاط مستحب می‌گویند عمل نماید.

مسأله ۹

اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند، از دنیا برود باید از مجتهد زنده تقلید کرد، ولی کسی که در مسأله‌ای به فتوای مجتهدی

عمل کرده، اگر بعد از مردن آن مجتهد در آن مسأله به فتوای مجتهد زنده رفتار نکرده باشد، می‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته باقی باشد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید.

مسأله ۱۰

اگر در مسأله‌ای به فتوای مجتهدی عمل کند و بعد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید، دوباره نمی‌تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد، ولی اگر مجتهد زنده در مسأله‌ای فتوی ندهد و احتیاط نماید و مقلّد مدّتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره می‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید، مثلاً اگر مجتهدی گفتن یک مرتبه «سُبحانَ اللهِ وَ الَحمدُ لِله وَ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اللهُ اَکبرُ» را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بداند و مقلّد مدتی به این دستور عمل نماید و یک مرتبه بگوید، چنانچه آن مجتهد از دنیا برود و مجتهد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بداند و مقلّد مدتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید، دوباره می‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۱

مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲

اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، چنانچه ممکن است باید صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد و اگر ممکن نیست باید به فتوای مجتهدی که علم او کمتر از مجتهد اعلم و بیشتر از مجتهدهای دیگر است عمل کند، یا اگر می‌تواند از راه احتیاط وظیفه‌ی خود را انجام دهد.

مسأله ۱۳

اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

مسأله ۱۴

اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که با فتوای مجتهدی که وظیفه‌اش تقلید از او بوده، یا با فتوای مجتهدی که فعلاً باید از او تقلید کند مطابق باشد، یا از راه دیگری بفهمد که به وظیفه‌ی واقعی خود رفتار کرده است.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

مسأله ۱۵

آب یـا مطلق است یا مضاف: آبِ مضاف آبیست که آن را از چیزی بگیرنـد، مثل آب هنـدوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشـد، مثل آبی که به قدری با گِل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آبِ مطلق است و آن بر پنج قسم است:

[انواع آب مطلق]

اشاره

اوّل:

آب کر،

دوم:

آب قلیل،

سوم:

آب جاری،

چهارم:

آب باران،

پنجم:

آب چاه.

۱ - آب کر

مسأله ۱۶

آب کر مقـدار آبیست که اگر در ظرفی که درازا و پهنـا و گـودی آن هر یـک سه وجب و نیم است بریزنـد، آن ظرف را پر کنـد و وزن آن از صد و بیست و هشت مَن تبریز بیست مثقال کمتر است، که ۳۷۶. ۷۴۰ کیلوگرم می‌شود.

مسأله ۱۷

اگر عین نجس ماننـد بول و خون یـا چیزی که نجس شـده است ماننـد لبـاس نجس به آب کر برسـد، چنانچه آن آب بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست را بگیرد، نجس می‌شود و اگر تغییر نکند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۸

اگر بوی آب کر به واسطه‌ی غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۹

اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه‌ی قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده، کمتر از کر باشد تمام آب نجس می‌شود و اگر به اندازه‌ی کر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه‌ی آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰

آب فوّاره اگر متصل به کر باشد آب نجس را پاک می کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی کند، مگر آن که چیزی روی فوّاره بگیرند تا آبِ آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و بنا بر احتیاط واجب باید آب فوّاره با آن آبِ نجس مخلوط گردد.

مسأله ۲۱

اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد، اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

مسأله ۲۲

اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳

آبی که به اندازه‌ی کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است؛ یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه، حکم آب کر ندارد.

مسأله ۲۴

کر بودن آب به سه راه ثابت می‌شود:

اوّل:

آن که خود انسان یقین کند.

دوم:

آن که دو مرد عادل خبر دهند.

سوم:

کسی که آب در اختیار اوست به کر بودن آن خبر دهد، مثلاً حمامی بگوید:

آب حوض حمام کر است.

۲ – آب قلیل

مسأله ۲۵

آب قلیل آبیست که از زمین نجوشد و از کُر کمتر باشد.

مسأله ۲۶

اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود، ولی اگر از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می‌رسد، نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می‌باشد.

مسأله ۲۷

آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدنِ عین نجاست، برای آب کشیدنِ چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود اجتناب کنند، ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط پاک است:

اوّل:

آن که بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نگرفته باشد.

دوم:

نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

سوم:

نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

چهارم:

ذره‌های غائط در آب پیدا نباشد.

پنجم:

بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ – آب جاری

مسأله ۲۸

آب جاری آبیست که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹

آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه‌ی آن به واسطه‌ی نجاست تغییر نکرده، پاک است.

مسأله ۳۰

اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطه‌ی نجاست تغییر کرده نجس است و طرفی که متصل به چشمه است، اگر چه کمتر از کر باشد پاک است و آب‌های دیگر نهر اگر به اندازه‌ی کر باشد، یا به واسطه‌ی آبی که

تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاك و گرنه نجس است.

مسأله ۳۱

آب چشـمه‌ای که جاری نیست ولی طوریست که اگر از آن بردارنـد باز می‌جوشد، حکم آب جاری دارد؛ یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه‌ی آن به واسطه‌ی نجاست تغییر نکرده، پاك است.

مسأله ۳۲

آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد.

مسأله ۳۳

چشمه‌ای که مثلاً در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری دارد.

مسأله ۳۴

آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه‌ی کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵

آب لوله‌های حمام و عمارات که از شیرها و دوش‌ها می‌ریزد، اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۶

آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشـد، چنانچه کمتر از کر باشـد و نجاست به آن برسـد نجس می‌شود، اما اگر از بالا با فشار به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پایین آن برسد بالای آن نجس نمی‌شود.

۴ – آب باران

مسأله ۳۷

اگر به چیز نجسـی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد پاك می‌شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.

مسأله ۳۸

اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّـح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نگرفته باشـد پـاك است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشّـح کنـد، چنانچه ذرّه‌ای خون در آن باشـد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه‌ی خون گرفته باشد نجس می‌باشد

مسأله ۳۹

اگر بر سقفِ عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می‌بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد پاک است و بعد از قطع شدنِ باران، اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسیده است نجس می‌باشد.

مسأله ۴۰

زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می‌کند.

مسأله ۴۱

خاک نجسی که به واسطه‌ی باران گِل شود، پاک است.

مسأله ۴۲

هرگاه آب باران در جایی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه موقعی که باران می‌آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.

مسأله ۴۳

اگر بر فرشِ پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می‌گردد.

۵ – آب چاه

مسأله ۴۴

آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه‌ی آن به واسطه‌ی نجاست تغییر نکرده پاک است؛ ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاست‌ها، مقداری که در کتاب‌های مفصّل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۵

اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آبِ آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، بنا بر احتیاط واجب موقعی پاک می‌شود که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

مسأله ۴۶

اگر آب باران یا آب دیگر، در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، به [مجرد] رسیدن نجاست به آن نجس می‌شود.

احکام آب‌ها

مسأله ۴۷

آب مضاف که معنی آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸

آب مضـاف هر قـدر زیـاد باشـد، اگر ذرّه‌ای نجـاست به آن برسـد نجس می‌شود، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقـداری که به چیز نجس رسـیده نجس و مقـداری که بالاتر از آن است پاک می‌باشـد؛ مثلًا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده، پاک است.

مسأله ۴۹

اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند، پاک می‌شود.

مسأله ۵۰

آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضـاف شـده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می‌کنـد، وضو و غسل هم با آن صحیـح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضـو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱

آبی که معلوم نیست مطلق است یـا مضاف و معلوم نیست که قبلًا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی‌کنـد، وضو و غسل هم با آن باطل است، ولی اگر به اندازه‌ی کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی‌شود.

مسأله ۵۲

آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسـد و بو یا رنگ یا مزه‌ی آن را تغییر دهـد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می‌شود، ولی اگر بو یـا رنـگ یـا مزه‌ی آب به واسـطه‌ی نجاستی که بیرون آن است عوض شود مثلًا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۳

آبی که عین نجـاست مثـل خون و بول در آن ریخته و بو یـا رنـگ یـا مزه‌ی آن را تغییر داده، چنـانکه به کر یا جاری متصل شود یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود پاک می‌شود، ولی بنا بر احتیاط واجب باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴

اگر چیز نجسی را در کر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن، از آن می‌ریزد پاک است.

مسأله ۵۵

آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶

نیم خورده‌ی سگ و خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده‌ی حیواناتِ حرام گوشت، پاک و خوردن آن مکروه می‌باشد.

احکام تخلّی (بول و غائط کردن)

مسأله ۵۷

واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلّفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند و همچنین از دیوانه و بچّه‌های ممّیز که خوب و بد را می‌فهمند بپوشانند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸

لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشانند و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشانند کافی است.

مسأله ۵۹

موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه و زانوها رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰

اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی‌کند و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱

احتیاط واجب آن است که طرف جلوی بدن در موقع استبراء که احکام آن بعداً گفته می‌شود و موقع تطهیر مخرج بول و غائط رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲

اگر برای آن که نامحرم او را نبیند، مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

مسأله ۶۳

احتیاط واجب آن است که بچّه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خودِ بچّه بنشیند جلوگیری از او واجب نیست.

مسأله ۶۴

در چهار جا تخلّی حرام است:

اوّل:

در کوچه‌های بن بست، در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

دوم:

در ملک کسی که اجازه‌ی تخلّی نداده باشد.

سوم:

در جایی که برای عدّه‌ی مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه‌ها.

چهارم:

روی قبر مؤمنین در صورتی که بی‌احترامی به آنان باشد.

مسأله ۶۵

در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می‌شود:

اوّل:

آن که با غائط، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

دوم:

آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

سوم:

آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد و در غیر این سه صورت می‌شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می‌شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶

مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود و در کر و جاری اگر بعد از برطرف شدنِ بول، یک مرتبه بشویند کافی است، ولی با آب قلیل باید دو مرتبه شست و بهتر است سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷

اگر مخرج غائط را با آب بشوینـد، بایـد چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندنِ رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعه‌ی اوّل طوری شسته شود که ذرّه‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸

با سـنگ و کلوخ و مانند اینها اگر خشک و پاک باشـند، می‌شود مخرج غائط را تطهیر کرد و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد، اشکال ندارد، ولی باید از سه دفعه کمتر نباشد اگر چه به یک مرتبه یا دو مرتبه مخرج پاکیزه شود.

مسأله ۶۹

احتیـاط واجب آن است که سـنگ یـا پارچه‌ای که غائط را با آن برطرف می‌کننـد، سه قطعه باشـد و اگر با سه قطعه بر طرف نشود، باید به قدری اضافه نمایند تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندنِ ذرّه‌های کوچکی که دیده نمی‌شود اشکالی ندارد.

مسأله ۷۰

پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم استماننـد کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشـته شده حرام است و با اسـتخوان و سـرگین هم نباید مخرج غائط را پاک کرد و اگر کسـی با اینها غائط را برطرف کند، معصـیت کرده ولی مخرج پاک می‌شود.

مسأله ۷۱

اگر شـک کنـد که مخرج را تطهیر کرده یـا نه، اگر چه همیشه بعـد از بول یـا غائط فوراً تطهیر می‌کرده، احتیاط واجب آن است که تطهیر نماید.

مسأله ۷۲

اگر بعـد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صـحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

استبراء

مسأله ۷۳

اسـتبراء عمل مسـتحبیست که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند، برای آن که یقین کنند بول در مجری نمانده است و آن دارای اقسامیست و بهترین آنها اینست که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اوّل آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با

انگشت میانه‌ی دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴

آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می‌شود و به آن مَذی می گویند پاک است و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن وذی گفته می‌شود و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن وَدی می گویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا یکی از اینها، پاک می‌باشد.

مسأله ۷۵

اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود، ولی اگر شک کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶

کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه‌ی آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۷

اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند، وضو هم بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط وضو گرفتن کافی است.

مسأله ۷۸

برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو و غسل را باطل نمی کند.
مستحبات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۹

مستحب است در موقع تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلّی، اوّل پای چپ و موقع بیرون آمدن، اوّل پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلّی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰

نشستن رو به روی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست و نیز در موقع تخلّی نشستن رو به روی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست، مکروه می‌باشد و همچنین است حرف زدن در حال تخلّی، ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۸۱

ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب خصوصاً آب ایستاده مکروه است.

مسأله ۸۲

خود داری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر برای بدن ضرر داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳

مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

[نجاسات]

مسأله ۸۴

اشاره

نجاسات دوازده چیز است:

اوّل:

بول،

دوم:

غائط،

سوم:

منی،

چهارم:

مردار،

پنجم:

خون، ششم و هفتم:

سگ و خوک،

هشتم:

کافر،

نهم:

شراب،

دهم:

فقاع، یازدهم و دوازدهم:

عرق جنب از حرام و عرق حیوان نجاست‌خوار که بنا بر احتیاط واجب باید از این دو اجتناب کرد.

۱ و ۲ – بول و غائط

مسأله ۸۵

بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند مثل ماهی حرام گوشت اجتناب کرد، ولی فضله‌ی حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.

مسأله ۸۶

بنا بر احتیاط واجب باید از فضله‌ی پرندگان حرام گوشت اجتناب کرد.

مسأله ۸۷

بول و غائط حیوان نجاست‌خوار نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده و گوسفندی که گوشت آن از خوردنِ شیر خوک محکم شده است.

۳ – منی

مسأله ۸۸

منی حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است.

مسأله ۸۹

مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد، یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰

چیزهایی از مردار که مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان روح نداشته پاک است.

مسأله ۹۱

اگر از بـدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است، گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

مسأله ۹۲

پوست‌هـای مختصـر لب و جاهای دیگر بـدن که موقع افتادنشان رسـیده، اگر چه آنها را بکننـد پاک است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده‌اند اجتناب نمایند.

مسأله ۹۳

تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوستِ روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۴

اگر برّه و بزغاله پیش از آن که علف خوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیر دادن آنها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۵

دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می‌آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است.

مسأله ۹۶

گوشت و پیه و چرمی که در بـازار مسـلمانان فروخته می‌شود پاک است و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسـلمان باشـد، ولی اگر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می‌باشد.

۴ – مردار

۵ – خون

مسأله ۹۷

خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جسـتن می‌کند) نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می‌باشد.

مسأله ۹۸

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه‌ی این که سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسأله ۹۹

بنا بر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذرّه‌ای خون در آن است باید اجتناب کرد، ولی اگر خون در زرده باشد تا پوست نازک روی آن پاره نشده، سفیده پاک می‌باشد.

مسأله ۱۰۰

خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۱۰۱

خونی که از لای دندان‌ها می‌آید، اگر به واسطه‌ی مخلوط شدن با آب دهان از بین برود پاک است؛ ولی احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۰۲

خونی که به واسطه‌ی کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است و اگر به آن خون بگویند نجس است و در این صورت چنانچه ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقّت ندارد باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقّت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و تیمّم هم بکنند.

مسأله ۱۰۳

اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه‌ی کوبیده شدن به آن حالت درآمده، پاک است.

مسأله ۱۰۴

اگر موقع جوشیدنِ غذا ذرّه‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۵

زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است پاک می‌باشد.

۶ و ۷ –سگ و خوک

مسأله ۱۰۶

سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند حتّی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبت‌های آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸ – کافر

مسأله ۱۰۷

کافر یعنی؛ کسی که منکر خدا است، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمّد بن عبدالله (ص) را قبول ندارد، نجس است و نیز کسی که ضروری دین (یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه‌ی مسلمانان جزءِ دین اسلام می‌دانند) منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است، نجس می‌باشد و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد.

مسأله ۱۰۸

تمام بدن کافر حتّی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.

مسأله ۱۰۹

اگر پدر و مادر و جد و جدّهٔ بچّه‌ی نابالغ کافر باشند آن بچّه هم نجس است و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچّه پاک است.

مسأله ۱۱۰

کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می‌باشد، ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی‌تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۱

اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

۹ – شراب

مسأله ۱۱۲

شراب و هر چیزی که انسان را مست می‌کند، چنانچه به خودی خود روان باشد، نجس است و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود پاک است.

مسأله ۱۱۳

الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها به کار می‌برند، اگر انسان نداند از چیزی که مست کننده و روان است درست کرده‌اند، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۱۴

اگر انگور و آب انگور به خودی خود جوش بیاید حرام و نجس است و اگر به واسطه‌ی پختن جوش بیاید، خوردن آن حرام و بنا بر احتیاط واجب نجس می‌باشد.

مسأله ۱۱۵

خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند، پاک و خوردن آنها حلال است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از آنها اجتناب کنند.

۱۰ – فقاع

مسأله ۱۱۶

فُقّاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آب جو می‌گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می‌گیرند و به آن ماءِ الشعیر می‌گویند، پاک می‌باشد.

۱۱ و ۱۲ – عرق جُنُب از حرام و عرق حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۱۱۷

عرق جنب از حرام بنا بر احتیاط واجب نجس است، چه در حال جماع بیرون آید یا بعد از آن، از مرد باشد یا از زن، از زنا باشد یا از لواط، یا از وطی و نزدیکی کردن با حیوانات یا استمناء، (و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید).

مسأله ۱۱۸

اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است مثلاً در روزه‌ی ماه رمضان با زن خود نزدیکی کند، بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود اجتناب نماید.

مسأله ۱۱۹

اگر جُنب از حرام عوض غسل تیمّم نماید و بعد از تیمّم عرق کند، باز هم بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود اجتناب نماید.

مسأله ۱۲۰

اگر کسی از حرام جُنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، یا اوّل با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام جنب شود، احتیاط واجب آن است که از عرق خود اجتناب نماید.

مسأله ۱۲۱

بنا بر احتیاط واجب باید از عرق شتر نجاست‌خوار و هر حیوانی که به خوردن نجاست عادت کرده، اجتناب کرد.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲

نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود:

اوّل:

آن که خود انسان یقین کند چیزی نجس است و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنا بر این غذا خوردن در قهوه‌خانه‌ها و مهمان‌خانه‌هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند در آنها غذا می‌خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است، اشکال ندارد.

دوم:

آن که کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است، نجس می‌باشد.

سوم:

آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید، چیزی نجس است بنا بر احتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۳

اگر به واسطه‌ی ندانستن مسأله نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند مثلاً نداند عرق جُنب از حرام پاک است یا نه باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با این که مسأله را می‌داند چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۲۴

چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵

اگر بدانـد یکی از دو ظرف یا دو لباسـی که از هر دوی آنها اسـتفاده می‌کنـد نجس شـده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر مثلاً نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسـی که هیچ از آن استفاده نمی‌کند و مال دیگری است، از لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید.

راه نجس شدن چیزهای پاک

مسأله ۱۲۶

اگر چیز پاک به چیز نجس برسـد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نجس می‌شود و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۷

اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۸

دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد، نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۹

زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰

هر گاه شـیره و روغن وماننـد اینها طوری باشـد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همین که یک نقطه‌ی از آن نجس شـد، تمـام آن نجس می‌شود، ولی اگر طوری باشـد که جای آن در موقع برداشـتن خالی بمانـد اگر چه بعـد پُر شود فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می‌باشد، پس اگر فضله‌ی موش در آن بیفتد، جایی که فضله افتاده نجس و بقیهٔ پاک است.

مسأله ۱۳۱

اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۲

اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۳

اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیهٔ آن پاک است؛ پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجسِ اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۳۴

اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می‌شود، بلکه اگر آب بر زمین جاری شود یا فرو رود، در صورتی که سوراخ آفتابه به زمین نجس متصل باشد، باز هم بنا بر احتیاط واجب باید از آب آفتابه اجتناب کرد، ولی اگر سوراخ آن به زمین نجس متصل نباشد و آبِ زیر آفتابه هم با آب داخل آن یکی حساب نشود، آب آفتابه نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۵

اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶

نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۷

اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸

گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۳۹

نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه‌ی تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

مسأله ۱۴۰

دادن قرآن به کافر حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

مسأله ۱۴۱

اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند به کلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲

خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است و همچنین است خورانیدن آن به دیگری حتی به اطفال، ولی اگر خود طفل غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد، لازم نیست از او جلوگیری کنند.

مسأله ۱۴۳

فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴

اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵

اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن، یا لباس، یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه‌ی او می‌شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶

اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمان‌ها بگوید، اما اگر یکی از مهمان‌ها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است به واسطه‌ی نجس بودنِ آنان خود او هم نجس شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷

اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه صاحبش آن چیز را در کاری که شرط آن پاکیست استعمال می‌کند مانند لباس که با آن نماز می‌خواند واجب است نجس شدن آن را به او بگوید، بلکه اگر در کاری هم که شرط آن پاکیست استعمال نمی‌کند، بنا بر احتیاط واجب باید نجس شدن آن را به او خبر دهد.

مسأله ۱۴۸

اگر بچّه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده، نباید حرف او را قبول کرد، ولی بچه‌ای که تکلیفش نزدیک است، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم حرف او قبول می‌شود و اگر بگوید چیزی نجس است احتیاط مستحب آن است که از آن اجتناب کنند.

مطهّرات

مسأله ۱۴۹

اشاره

یازده چیز نجاست را پاك می‌کند و آنها را مطهّرات گویند:

اوّل:

آب.

دوم:

زمین.

سوم:

آفتاب.

چهارم:

استحاله.

پنجم:

کم شدن دو سوم آب انگور.

ششم:

انتقال.

هفتم:

اسلام.

هشتم:

تبعیت.

نهم:

برطرف شدن عین نجاست.

دهم:

استبراء حیوان نجاست‌خوار.

یازدهم:

غائب شدن مسلمان و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – آب

مسأله ۱۵۰

آب با چهار شرط چیز نجس را پاك می‌کند:

اوّل:

آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاك نمی‌کند.

دوم:

آن که پاك باشد.

سوم:

آن که وقتی چیز نجس را می‌شویند، آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست هم نگیرد.

چهارم:

آن کـه بعـد از آب کشـیدن چیز نجس، عین نجـاست در آن نباشـد و پـاک شـدن چیز نجس بـا آب قلیـل (یعنی آب کمـتر از کر) شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می‌شود.

مسأله ۱۵۱

ظرف نجس را بـا آب قلیـل بایـد سه مرتبه شـست و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ لیسـیده، یا از آن ظرف آب یـا چیز روان دیگر خورده، بایـد اوّل بـا خـاک پاک خاک مال کرد و بعـد یک مرتبه در کر یا جاری، یا دو مرتبه با آب قلیل شست و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد.

مسأله ۱۵۲

اگر دهانهٔ ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است باید کهنه به چوبی به پیچند و به توسط آن، خاک را به آن ظرف بمالنـد و اگر ممکن نیست بایـد خاک را در آن بریزنـد و به شـدت حرکت دهنـد تا به همه‌ی آن ظرف برسد.

مسأله ۱۵۳

ظرفی را که خوک بلیسـد یـا از آن چیز روانی بخورد، بـا آب قلیـل بایـد هفت مرتبه شـست و در کر و جاری یک مرتبه کافیست و لازم نیست آن را خاک مال کنند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که خاک مال شود.

مسأله ۱۵۴

اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده، با آب قلیل آب بکشند، بنا بر احتیاط واجب باید هفت مرتبه بشویند.

مسأله ۱۵۵

کوزه‌ای که از گِل نجس سـاخته شـده و یـا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کر یـا جاری بگذارنـد، به هر جای آن که آب برسد پاک می‌شود و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود.

مسأله ۱۵۶

ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می‌شود آب کشید:
یکی آن کـه سـه مرتبه پُر کننـد و خـالی کننـد، دیگر آن که سه دفعه قـدری آب در آن بریزنـد و در هر دفعه آب را طـوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷

اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خُمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می‌شود و همچنین اسـت اگر سـه مرتبـه از بالاـ آب در آن بریزنـد، به طـوری که تمـام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می‌شـود بیرون آورند و احتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آب‌ها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسأله ۱۵۸

اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهرش پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۹

تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می‌شود و در غیر بول اگر بعد از بر طرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد، آب در آن بریزند کافی است، بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آب‌ها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۶۰

اگر چیز نجس را بعـد از برطرف کردن عین نجـاست، یـک مرتبه در آب کر یـا جـاری فرو برنـد که آب به تمـام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۱

اگر بخواهنـد چیزی را که به بول نجس شـده با آب قلیل آب بکشـند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانـده باشـد، یـک مرتبه‌ی دیگر که آب روی آن بریزنـد پـاک می‌شود، ولی در لبـاس و فرش و مانند اینها بایـد بعـد از هر دفعه فشار دهند تا غساله‌ی آن بیرون آید (و غساله آبیست که معمولاً در وقت شسـتن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود، خود به خود یا به وسیله‌ی فشار می‌ریزد).

مسأله ۱۶۲

اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده و شیر خوک و زن کافره نخورده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجسِ آن برسد پاک می‌شود، ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳

اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می‌گردد و نیز اگر در دفعه‌ی اوّلی که آب روی آن می‌ریزند نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدنِ نجاست هم آب روی آن بیاید، پاک می‌شود، ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله‌ی آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴

اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده، در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شود، ولی اگر بخواهند آن را با آب قلیل آب بکشند، بنا بر احتیاط واجب باید به هر قسم که ممکن است اگر چه به لگد کردن باشد دو دفعه فشار دهند، که در هر دفعه غساله‌ی آن خارج شود.

مسأله ۱۶۵

اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، به فرو بردن در کر و جاری پاک می‌گردد و اگر باطن آنها نجس شود پاک شدن باطن آنها محل اشکال است.

مسأله ۱۶۶

اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷

اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود و ظرف آن هم پاک می‌گردد، ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید در هر مرتبه که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۸

لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آن که به واسطه‌ی رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد، آن لباس پاک می‌شود، اگر چه موقع فشار دادن آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۹

اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلاً لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۰

اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده‌ی گِل یا اشنان در آن دیده شود پاک است، ولی اگر آب نجس به باطن گِل یا اشنان رسیده باشد، ظاهر گِل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱

هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگِ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد؛ پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می‌باشد، اما چنانچه به واسطه‌ی بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذرّه‌های نجاست در آن چیز مانده نجس است.

مسأله ۱۷۲

اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می‌شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

مسأله ۱۷۳

غذای نجسی که لای دندان‌ها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۴

اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، باید فشار دهند که غساله‌ی آن جدا شود.

مسأله ۱۷۵

اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آن جا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدنِ آن جا نجس می‌شود، با پاک شدنِ جای نجس پاک می‌شود و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند؛ پس اگر برای آب کشیدن یک انگشتِ نجس، روی همه‌ی انگشت‌ها آب بریزند و آب نجس به همه‌ی آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشت‌ها پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۶

گوشت و دنبه‌ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷

اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۸

چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است یک دفعه بشویند پاک می‌شود و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاستِ آن زیر شیر یا به وسیله‌ی دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد، بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نگرفته باشد، با آب شیر پاک می‌گردد؛ اما اگر آبی که از آن می‌ریزد، بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست گرفته باشد، باید به قدری آبِ شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می‌شود، بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست نباشد.

مسأله ۱۷۹

اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، چنانچه موقع آب کشیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده، آن چیز پاک است و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده، باید دوباره آن را آب بکشد.

مسأله ۱۸۰

زمینی که آب روی آن جاری نمی‌شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی‌گردد، ولی زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد،

چون آبی که روی آن می‌ریزنـد از آن جـدا شـده و در شن و ریـگ فرو می‌رود، بـا آب قلیـل پاک می‌شود، اما زیر ریگ‌ها نجس می‌ماند.

مسأله ۱۸۱

زمین سـنگ فرش و آجر فرش و زمین سـختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود بـا آب قلیل پاک می‌گردد، ولی بایـد به قـدری آب روی آن بریزند که جاری شود و چنانچه آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود، همه‌ی زمین پاک می‌شود و اگر بیرون نرود جایی که آب‌ها جمع می‌شود نجس می‌ماند و برای پاک شدن آن جا باید گودالی بکنند، که آب در آن جمع شود بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۸۲

اگر ظاهر نمکِ سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۳

اگر شکرِ آب شده نجس را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند، پاک نمی‌شود.

۲ – زمین

مسأله ۱۸۴

زمین با سه شرط کف پا و ته کفش نجس را پاک می‌کند:

اوّل:

آن که زمین پاک باشد.

دوم:

آن که خشک باشد.

سوم:

آن که اگر عین نجس مثـل خـون و بول یـا متنجّس مثـل گِلی که نجس شـده در کف پـا و ته کفش باشـد، به واسـطه‌ی راه رفتن یا مالیـدن پا به زمین برطرف شود و نیز زمین بایـد خاک یا سـنگ یا آجر فرش و ماننـد اینها باشـد و با راه رفتن روی فرش و حصـیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۸۵

پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه‌ی راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده، محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶

برای پـاک شـدن کف پـا و ته کفش بهتر است پـانزده قـدم یا بیشتر راه برونـد، اگر چه به کمتر از پانزده قـدم یا مالیـدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۷

لازم نیست کف پا و ته کفش نجس‌تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود

مسأله ۱۸۸

بعـد از آن که کف پـا یـا ته کفش نجس به راه رفتن پـاک شـد، مقـداری از اطراف آن هم که معمولاًـ به گـل آلوده می‌شود پاک می‌گردد.

مسأله ۱۸۹

کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، با راه رفتن پاک می‌گردد و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰

اگر بعـد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره‌های کوچکی از نجاست که دیـده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشـکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است به قدری راه روند که آنها هم برطرف شوند.

مسأله ۱۹۱

توی کفش و مقـداری از کف پا که به زمین نمی‌رسـد، به واسـطه‌ی راه رفتن پاک نمی‌شود و پاک شدنِ کف جوراب به واسـطه‌ی راه رفتن محل اشکال است.

۳ – آفتاب

مسأله ۱۹۲

آفتاب زمین و ساختمان و چیزهایی که ماننـد درب و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند با پنج شرط پاک می‌کند:

اوّل:

آن که چیز نجس به طوری تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسدتر شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

دوم:

آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آن را برطرف کنند.

سوم:

آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند (۱۱)، اشکال ندارد.

چهارم:

آن که آفتـاب به تنهایی چیز نجس را خشک کنـد، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسـطه‌ی باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

پنجم:

آن کـه آفتـاب مقـداری از بنـا و ساختمـان را کـه نجاست بـه آن فرو رفته یـک مرتبه خشـک کنـد، پس اگر یـک مرتبه بر زمین و ساختمـان نجس بتابـد و روی آن را خشک کنـد و دفعه دیگر زیر آن را خشک نمایـد، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

مسأله ۱۹۳

آفتـاب حصیر نجس را پاک می‌کنـد، ولی اگر یک طرف آن را خشک کنـد، پاک شـدن طرف دیگر آن اشـکال دارد و نیز پاک شدن درخت و گیاه به واسطه‌ی آفتاب محل اشکال است.

مسأله ۱۹۴

اگر آفتاب به زمین نجس بتابد بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب‌تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطه‌ی آفتاب خشـک شـده یـا نه، آن زمین نجس است و همچنین است اگر شـک کنـد که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شـده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵

اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاك نمی‌شود.

۴ – استحاله

مسأله ۱۹۶

اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی در آیـد پاك می‌شود و می گوینـد اسـتحاله شـده است، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خـاکستر گردد، یـا سـگ در نمـك‌زار فرو رود و نمـك شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاك نمی‌شود.

مسأله ۱۹۷

کوزه گِلی وماننـد آن که از گِل نجس ساخته شده نجس است و بنا بر احتیاط واجب باید از زغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

مسأله ۱۹۸

چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

مسأله ۱۹۹

اگر شراب به خودی خود یا به واسطه‌ی آن که چیزی مثل سرکه و نمك در آن ریخته‌اند سرکه شود، پاك می گردد.

مسأله ۲۰۰

شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، یا نجاست دیگری به آن برسد، به [واسطه‌ی] سرکه شدن پاك نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱

سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند، نجس است.

مسأله ۲۰۲

اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که تا خرما و کشمش و انگور سرکه نشده، خیار و بادمجان و مانند اینها در آن نریزند.

۵ – کم شدن دو سوم آب انگور

مسأله ۲۰۳

آب انگوری که به آتش جوش آمده اگر آن قدر بجوشد که ثلثان شود (یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند) پاک می‌شود، ولی اگر به خودی خود جوش بیاید فقط به سرکه شدن پاک می‌شود.

مسأله ۲۰۴

اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقیمانده‌ی آن جوش بیاید نجس است.

مسأله ۲۰۵

آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه پاک است، ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، پاک نمی‌شود.

مسأله ۲۰۶

اگر مثلاً در یک خوشه‌ی غوره یک دانه یا دو دانه انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود، آبغوره بگویند و اثری از شیرینی انگور در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷

اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد، احتیاط واجب آن است که از آن اجتناب کنند و خوردن آن هم حرام است.

مسأله ۲۰۸

اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، باید کفگیری را که در دیگِ جوش آمده زده‌اند در دیگی که جوش نیامده نزنند و اگر همه‌ی [دیگ‌ها] جوش آمده باشد، باید کفگیر دیگی را که ثلثان نشده در دیگی که ثلثان شده نزنند.

مسأله ۲۰۹

چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید نجس نمی‌شود.

۶ – انتقال

مسأله ۲۱۰

اگر خون بـدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنـده دارد، (یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جسـتن می کند) به بـدن حیوانی که خون جهنـده نـدارد، برود و خون آن حیوان حساب شود، پاك می گردد و این را انتقال گویند؛ پس خونی که زالو از انسان می‌مکد، چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می گویند خون انسان است، نجس می‌باشد.

مسأله ۲۱۱

اگر کسـی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، پاك است و همچنین است اگر بدانـد از او مکیـده ولی جزو بـدن پشه حساب شود، امّا اگر فاصـلهٔ بین مکیدن خون و کشـتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می‌باشد.

۷ – اسلام

مسأله ۲۱۲

اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی بگوید:
«اَشـهَد اَن لا اِلهَ اِلا اللهُ و اَشـهَدُ اَن مُحَمَّداً رَسُولُ الله» مسـلمان می‌شود و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاك اسـت، ولی اگر موقع مسـلمان شـدن عین نجـاست به بـدن او بـوده، بایـد برطرف کنـد و جـای آن را آب بکشـد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳

اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسـیده باشد و آن لباس در موقع مسـلمان شدن در بدن او نباشد، نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴

اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده، نجس است.

۸ – تبعیت

مسأله ۲۱۵

تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه‌ی پاک شدنِ چیز نجس دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۶

اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاک می‌شود و کهنه و چیزی هم که معمولاً ـ روی آن می‌گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می‌گردد، ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدنِ شراب، از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷

آب انگور اگر به آتش جوش بیاید و پیش از آن که دو قسمت از سه قسمت آن کم شود به جایی بریزد، بنا بر احتیاط واجب باید آن جا را آب بکشند؛ ولی ظرفی که آب انگور در آن جوش می‌آید و چیزهایی که مانند کفگیر برای پختن آب انگور به کار می‌رود، بعد از کم شدنِ دو قسمتِ آب انگور پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۸

تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۹

کسی که چیزی را با دست خود آب می‌کشد، بعد از پاک شدنِ آن چیز دست او هم پاک می‌شود.

مسأله ۲۲۰

اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه‌ی معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است.

مسأله ۲۲۱

ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته‌اند، آبِ کمی که در آن می‌ماند پاک است.

۹ – برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲

اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون یا متنجّس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شود، بدن آن حیوان پاک می‌شود و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی، مثلاً ـ اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدنِ توی دهان لازم نیست، ولی اگر دندان عاریه [مصنوعی] در دهان نجس شود باید آن را آب بکشند.

مسأله ۲۲۳

اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاک است و اگر خون به آن برسد نجس می‌شود.

مسأله ۲۲۴

مقداری از لب‌ها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می‌آید و نیز جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود بنا بر احتیاط واجب باید آب بکشد.

مسأله ۲۲۵

اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، پاک می‌شود.

۱۰ – استبراء حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۲۲۶

بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند (یعنی

تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاست‌خوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند).
و بنا بر احتیاط واجب باید شتر نجاست‌خوار را چهل روز و گاو را سی روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست جلوگیری کنند و غذای پاک به آنها بدهند و اگر بعد از این مدت باز هم نجاست‌خوار به آنها گفته شود، باید تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاست‌خوار به آنها نگویند آنها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

۱۱ – غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷

اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار اوست، نجس شود و آن مسلمان غائب گردد، با شش شرط پاک است:

اوّل:

آن که آن مسلمان چیزی که بدن یا لباسش را نجس کرده نجس بداند، پس اگر مثلاً لباسش به عرق جنب از حرام آلوده شود و آن را نجس نداند، بعد از غائب شدنِ او نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

دوم:

آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

سوم:

آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکیست استعمال می کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می‌خواند.

چهارم:

آن که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می‌دهد پاکی است، پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

پنجم:

آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده نباید آن چیز را پاک بداند و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

ششم:

آن که بنا بر احتیاط واجب آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸

اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۹

کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته‌ی او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است.

مسأله ۲۳۰

اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدنِ چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند، می‌تواند به گمان اکتفا نماید.

احکام ظرف‌ها

مسأله ۲۳۱

ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده، خوردن و آشامیدن از آن ظرف حرام است و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کنند؛ بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۲

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا ـ و نقره و استعمال آنها اگر برای زینت اتاق هم باشد، حرام است، بلکه نگاه داشتن آن اگر چه استعمال هم نکنند، حرام می‌باشد و بر صاحب ظرف واجب است طوری آن را بشکند که دیگر به آن ظرف نگویند.

مسأله ۲۳۳

ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می گیرند حرام است.

مسأله ۲۳۴

خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی هم که فروشنده می‌گیرد، حرام است.

مسأله ۲۳۵

گیرهٔ استکان که از طلا یا نقره می‌سازند، اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود، استعمال آن چه به تنهایی و چه با استکان حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶

استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۷

اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کننـد و ظرف بسازنـد، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸

اگر انسان غـذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصـد این که چون غـذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می‌باشـد، در ظرف دیگر بریزد اشـکال نـدارد و اگر بـه ایـن قصـد نباشـد، ریختـن غـذا از ظرف طلاـ یـا نقره در ظرف دیگر حرام است، ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹

اسـتعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشـیر و کارد و قاب قرآن، اگر از طلا یا نقره باشـد اشـکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که عطردان و سرمه دان و تریاک دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۴۰

اسـتعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشـکال نـدارد، ولی برای وضو و غسل در حال ناچاری هم نمی‌شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد.

مسأله ۲۴۱

استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد.

وضو

[برخی احکام]

مسأله ۲۴۲

در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳

درازای صورت را باید از بالای پیشانی جایی که موی سر بیرون می‌آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد باید شسته شود و اگر مختصری از این مقدار را نشوید وضو باطل است و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۴

اگر صورت یا دست کسی کوچک‌تر یا بزرگتر از معمول مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می‌شویند، او هم تا همان جا را بشوید و نیز اگر در پیشانی او مو روییده یا جلوی سرش مو ندارد، باید به اندازه‌ی معمول پیشانی را بشوید.

مسأله ۲۴۵

اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۴۶

اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد شستن مو کافیست و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷

اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیداست یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست برساند.

مسأله ۲۴۸

شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهایی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازهایی که خوانده صحیح است.

مسأله ۲۴۹

باید صورت و دستها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است.

مسأله ۲۵۰

اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه‌ی کشیدنِ دست، آبِ کمی بر آنها جاری شود کافی است.

مسأله ۲۵۱

بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشت‌ها بشوید.

مسأله ۲۵۲

برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳

کسی که پیش از شستن صورت دسته ای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴

در وضو شستن صورت و دسته ا، مرتبه‌ی اوّل واجب و مرتبه‌ی دوم مستحب و مرتبه‌ی سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد و این که کدام شستن اوّل یا دوم یا سوم است، مربوط به قصد کسیست که وضو می گیرد، پس اگر به قصد شستن مرتبه‌ی اوّل مثلاً ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد و همه‌ی آنها شستن اوّل حساب می‌شود و اگر به قصد این که سه مرتبه بشوید سه مرتبه آب بریزد مرتبه‌ی سوم آن حرام است.

مسأله ۲۵۵

بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و احتیاط واجب آن است که با دست راست از بالا به پایین مسح نماید.

مسأله ۲۵۶

یک قسمت از چهار قسمتِ سر که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه‌ی درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه‌ی پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

مسأله ۲۵۷

لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می‌ریزد، یا به جاهای دیگر سر می‌رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید و اگر موهایی را که به صورت می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند باطل است.

مسأله ۲۵۸

بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشت‌ها تا برآمدگی روی پا مسح کند و احتیاط واجب آن است که تا مفصل را هم مسح نماید.

مسأله ۲۵۹

پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه‌ی پهنای سه انگشت بسته مسح نماید و بهتر از آن مسح تمام روی پا است.

مسأله ۲۶۰

احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشت‌ها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد، نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱

در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲

جای مسح بایـد خشک باشـد و اگر به قـدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳

اگر برای مسـح رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی‌تواند دست را با آب خارج‌تر کند، بلکه باید از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

مسأله ۲۶۴

اگر رطوبت کف دست فقط به انـدازه‌ی مسح سـر باشد، احتیاط واجب آن است که سـر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسـح پاها از اعضاءِ دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵

مسـح کردن از روی جوراب و کفش باطـل است، ولی اگر به واسـطه‌ی سـرمای شدیـد یـا ترس از دزد و درنـده وماننـد اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسـح کردن بر آنها اشـکال نـدارد و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند و احتیاط واجب آن است که تیمّم هم بنماید.

مسأله ۲۶۶

اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمّم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷

وضوی ارتماسـی آن است که انسـان صورت و دسـتها را به قصـد وضو در آب فرو برد، یـا آنهـا را در آب فرو برد و به قصـد وضـو بیرون آورد و اگر موقعی که دسـتها را در آب فرو می‌برد نیت وضو کنـد و تـا وقتی که آنهـا را از آب بیرون می‌آورد و ریزش آب تمام می‌شود به قصـد وضو باشـد، وضوی او صـحیح است و نیز اگر موقع بیرون آوردن از آب قصـد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می‌شود به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۶۸

در وضوی ارتماسی هم بایـد صورت و دسـتها از بالا به پایین شسـته شود، پس اگر وقتی که صورت و دسـتها را در آب فرو می‌برد قصـد وضو کنـد، بایـد صورت را از طرف پیشانی و دسـتها را از طرف آرنج در آب فرو برد و اگر موقع بیرون آوردنِ از آب قصـد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج بیرون آورد.

مسأله ۲۶۹

اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکالی ندارد.
دعاهایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰

کسی که وضو می گیرد مستحّب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید:
«بِسْمِ اللهِ و بِاللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الّذی جَعَلَ الْماءَ طَهوُراً وَ لَم یجْعَلْهُ نَجِساً»
و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید:
«اللّهمَّ اجْعَلنی مِنَ التّوّابینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ المُتَطَهِّرینَ»
و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گرداندن بگوید:
«
اَللّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یوْمَ اَلْقاکَ وَ اَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ»
و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید:
«
اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَی رِیحَ الْجَنَّهْ وَ اجْعَلْنِی مِمَّن یشُمُّ رِیحَها وَ رَوْحَها وَ طِیبَها»
و موقع شستن رو صورت بگوید:
«اللّهُمَّ بَیضْ وَجْهی یوْمَ تَسْوَدُّ فیهِ الْوُجوُهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهی یوْمَ تَبیضُّ فیهِ الْوُجوُهُ»
و در وقت شستن دست راست بخواند:
«اللّهُمَّ اَعْطِنِی کِتابی بیمینی وَ الْخُلْدَ فِی الجَنانِ بیساری وَ حاسِبْنی حِساباً یسیراً»
و موقع شستن دست چپ بگوید:
«اللّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابی بِشِمالِی وَ لا مِنْ وَراءِ ظَهْری وَ لا تَجْعَلْها مَغْلولَهً اِلی عُنُقِی وَ اَعوذُ بِکَ مِنْ مُقَطِّعاتِ النِّیران»
و موقعی که سر را مسح می کند بگوید:
«اللّهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ»
و در وقت مسح پا بخواند:
«اللّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّراطِ یوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الاَقْدام وَ اجْعَلْ سَعْیی فی ما یرْضیکَ عَنِّی یا ذَاالْجَلالِ وَ الْاِکْرام».
شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

شرط اوّل؛

آن که آب وضو پاک باشد.

شرط دوم؛ آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱

وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲

اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمّم کند و اگر وقت دارد احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

شرط سوم؛ آن که آب وضو و فضایی که در آن وضو می‌گیرد، مباح باشد.

مسأله ۲۷۳

وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضیست یا نه، حرام و باطل است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آن جا نتواند وضو بگیرد وضوی او باطل می‌باشد و اگر در غیر آن جا بتواند وضو بگیرد وضو صحیح است.

مسأله ۲۷۴

وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه‌ی مردم وقف کرده‌اند یا برای محصّلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵

کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه‌ی مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آن جا نماز بخوانند از حوض آن وضو می‌گیرند، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶

وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند با آب آنها وضو بگیرند.

مسأله ۲۷۷

وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است، اشکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند، احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند.

مسأله ۲۷۸

اگر فراموش کند آب غصبیست و با آن وضو بگیرد صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، وضوی او باطل است.

شرط چهارم؛ آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم؛ آن که ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

مسأله ۲۷۹

اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا و نقره است و غیر از آن آب دیگری ندارد، باید تیمّم کند و نمی‌تواند با آب آنها وضو بگیرد و اگر آب دیگری دارد، چنانچه در ظرفِ غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد، یا با آنها آب را به صورت و دستها بریزد، وضوی او باطل است، در صورتی که با مشت یا چیز دیگر آب را از آنها بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۰

بنا بر احتیاط واجب باید در حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است، وضو نگیرد.

مسأله ۲۸۱

اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط ششم؛ آن که اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

مسأله ۲۸۲

اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

مسأله ۲۸۳

اگر غیر از اعضای وضو جایی از بـدن نجس باشد، وضو صـحیح است، ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴

اگر یکی از اعضای وضو نجس باشـد و بعـد از وضو شک کند که پیش از وضو آن جا را آب کشـیده یا نه، چنانچه در موقع وضـو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آن جا نبوده، وضو باطل است و اگر می‌دانـد ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه، وضـو صحیح است و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵

اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمیست که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد.

شرط هفتم؛ آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶

هرگاه وقت به قـدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود، بایـد تیمّم کند ولی اگر برای وضو و تیمّم یک اندازه وقت لازم است، باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷

کسی که در تنگی وقتِ نماز باید تیمّم کند، اگر به قصد قربت یا برای برای کارهای مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است و اگر برای خواندن آن نماز صورت بگیرد، باطل است.

شرط هشتم؛ [قربهٔ الی اللّه]

اشاره

آن که به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است.

مسأله ۲۸۸

لازم نیست نیت وضو را به زبان بگویـد یا از قلب خود بگذراند، ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، به طوری که اگر از او بپرسند چه می کنی؟

بگوید:

وضو می گیرم.

شرط نهم؛ [ترتیب]

آن که وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد،

یعنی اوّل صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و باید پای چپ را پیش از پای راست مسح نکند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم؛ [موالات]

اشاره

آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹

اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلیست که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثلاًـ موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید، رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، احتیاط واجب آن است که وضو را باطل کند و از سر بگیرد.

مسأله ۲۹۰

اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولی به واسطه‌ی گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱

راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.

شرط یازدهم؛ [وضو را خود انسان انجام دهد]

اشاره

آن که شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به

صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است (۴)

مسأله ۲۹۲

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، باید نائب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی بایـد خودِ او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد و اگر این هم ممکن نیست، باید از دست او رطوبت بگیرند و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کنند.

مسأله ۲۹۳

هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم؛ [استعمال آب مانعی نداشته باشد]

اشاره

آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴

کسی که می‌ترسـد که اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را به مصرف وضو برسانـد تشنـه بماند، نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد، اگر چه بعد بفهمد که ضرر داشته وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵

اگر رساندن آب به صورت و دسـتها به مقدار کمی که وضو با آن صـحیح است ضـرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط سیزدهم؛ [در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد]

اشاره

آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶

اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷

اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۸

اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه‌ی سوختن، یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافیست و چنانچه سوراخ شود رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۹

اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن که بعد از گِل کاری شک کند گِل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰

جایی را که باید شست و مسح کرد هر قدر چرک باشد، اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۳۰۱

اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲

اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳

اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۴

اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

احکام وضو

مسأله ۳۰۵

کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶

اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷

کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸

کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده مثلاً بول کرده اگر نداند که کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹

اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد و اگر خشک نشده باید جایی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است، بشوید یا مسح کند و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند، باید به همین دستور عمل کند.

مسأله ۳۱۰

اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱

اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۲

اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۱۳

اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد، یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نماز تا آخر آن، به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴

اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند و در بین نماز چند دفعه بول یا غائط از او خارج می‌شود، که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول یا غائط از او خارج شد، فوراً وضو بگیرد و بقیهٔ نماز را بخواند و احتیاط مستحب آن است که همان نماز را دوباره با یک وضو بخواند و اگر در بین آن نماز وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

مسأله ۳۱۵

کسی که بول یا غائط طوری پی در پی از او خارج می‌شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۶

کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، احتیاط واجب آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۷

اگر مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه‌ی کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کنند عمل نماید.

مسأله ۳۱۸

کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود، باید برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای به جا آوردن سجده و تشهّد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً به جا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست.

مسأله ۳۱۹

کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد، باید برای نماز به وسیله‌ی کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری ست که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند، خود را حفظ نماید و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول و کیسه را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقّت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

مسأله ۳۲۰

کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند در صورتی که ممکن باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید، اگر چه خرج داشته باشد، بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه می‌شود، احتیاط واجب آن است که خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۱

کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید، ولی اگر در بین وقتِ نماز مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.
چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۲۲

برای شش چیز وضو گرفتن لازم است:

اوّل:

برای نمازهای واجب غیر از نماز میت.

دوم:

برای سجده و تشهّد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده، مثلاً بول کرده باشد و احتیاط واجب آن است که برای سجده سهو هم وضو بگیرد.

سوم:

برای طواف واجب خانه‌ی کعبه.

چهارم:

اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم:

اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

ششم:

برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن است، باید بدون این که وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ۳۲۳

مس نمودن خط قرآن (یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن) برای کسی که وضو ندارد حرام است و احتیاط واجب آن است که موی خود را هم به خط قرآن نرساند، ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، مس آن اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴

جلوگیری بچّه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵

کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته شده باشد مس نماید و احتیاط واجب آن است که اسم مبارک پیغمبر و امام و حضرت زهرا علیهاالسلام را هم مس ننماید.

مسأله ۳۲۶

اگر پیش از وقتِ نماز به قصد این که با طهارت باشد، وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است و نزدیک وقتِ نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۷

کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸

مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان۳ وضو بگیرد و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه‌ی قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد، هر کاری را که باید با وضو انجام داد می‌تواند به جا آورد، مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۹

هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

اوّل:

بول.

دوم:

غائط.

سوم:

باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود.

چهارم:

خوابی که به واسطه‌ی آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود.

پنجم:

چیزهایی که عقل را از بین می‌برد، مانند دیوانگی و مَستی و بیهوشی.

ششم:

استحاضه‌ی زنان که بعداً گفته می‌شود.

هفتم:

کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره

[جبیره]

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند، جبیره نامیده می‌شود.

مسأله ۳۳۰

اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دُمَل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱

اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در صورت و دسته است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدنِ دست تَر بر آن ضرر ندارد، احتیاط واجب آن است که دست تر بر آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تَر را روی پارچه هم بکشد و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی‌شود آب کشید، باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا ـ به پایین بشوید و بنا بر احتیاط واجب پارچه‌ی پاکی روی زخم بگذارد و دست تَر روی آن بکشد و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست باید اطراف زخم را بشوید و بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۲

اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پارچه‌ی پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، مسح لازم نیست ولی باید بعد از وضو تیمّم نماید.

مسأله ۳۳۳

اگر روی دُمَل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها.

مسأله ۳۳۴

اگر زخم یا دُمَل یا شکستگی در صورت یا دستها باشد و بشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و

کشیدنِ دست تر ضرر ندارد، احتیاط واجب آن است که دست تر روی آن بکشد و بعد پارچه‌ی پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را هم دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۵

اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد، ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاك است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندنِ آب به روی زخم ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد، یا آن که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاك است روی آن را مسح کند و اگر جبیره نجس است، یا نمی‌شود روی آن را دست تر کشید مثلاً دواییست که به دست می‌چسبد پارچه‌ی پاکی را به طوری که جزء جبیره حساب شود، روی آن بگذارد و دست تر روی آن بکشد و اگر این هم ممکن نیست، احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶

اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره‌ای بگیرد و بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۷

اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید وضوی جبیره‌ای بگیرد و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۸

کسی که در کف دست و انگشت‌ها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹

اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهایی که باز است روی پا را و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰

اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱

اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دسته است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاهاست اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲

اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمّم کند و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره‌ای هم بگیرد.

مسأله ۳۴۳

اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی‌تواند آن را آب بکشد، یا آب برای آن ضرر دارد، باید به دستور جبیره عمل کند.

مسأله ۳۴۴

اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقّت دارد که نمی‌شود تحمّل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۴۵

غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی باید آن را ترتیبی به جا آورند و اگر ارتماسی انجام دهند باطل است.

مسأله ۳۴۶

کسی که وظیفه‌ی او تیمّم است، اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دُمَل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمّم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳۴۷

کسی که بایـد با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخوانـد، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخوانـد، ولی اگر امیـد دارد که تا آخر وقت عـذر او برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کنـد و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به جا آورد.

مسأله ۳۴۸

اگر انسان برای مرضـی که در چشم اوست موی چشم خود را بچسـباند، باید وضو و غسل را جبیره‌ای انجام دهد و احتیاط آن است که تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۴۹

کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمّم است یا وضوی جبیره‌ای، بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد.

مسأله ۳۵۰

نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده صـحیح است، ولی بعد از آن که عذرش برطرف شد، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

غسل‌های واجب

غسل‌های واجب هفت است:

اوّل:

غسل جنابت.

دوم:

غسل حیض.

سوم:

غسل نفاس.

چهارم:

غسل استحاضه.

پنجم:

غسل مس میت.

ششم:

غسل میت.

هفتم:

غسلی که به واسطه‌ی نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

[احکام]

مسأله ۳۵۱

به دو چیز انسان جنب می‌شود:

اوّل – جماع.

دوم – بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی‌شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

مسأله ۳۵۲

اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدنِ آن بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی دارد و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی را ندارد، ولی در مریض لازم نیست آن آب با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید و در موقع بیرون آمدن بدن سست شود، در حکم منی است.

مسأله ۳۵۳

اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای را که در مسأله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه‌های دیگر را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن آب، وضو داشته غسل تنها کافیست و اگر وضو نداشته باید غسل کند و بنا بر احتیاط واجب وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۴

مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد.

مسأله ۳۵۵

اگر انسان جماع کند و به اندازه‌ی ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، در زن باشد یا در مرد، در قُبُل باشد یا در دُبُر، بالغ باشند یا نابالغ،

اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب می‌شوند.

مسأله ۳۵۶

اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷

اگر نعوذ بالله حیوانی را وطی کند (یعنی با او نزدیکی نماید) و منی از او بیرون آید غسل تنها کافیست و اگر منی بیرون نیاید چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم غسل تنها کافیست و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸

اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹

کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمّم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰

اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدنِ منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱

پنج چیز بر جُنب حرام است:
اوّل:
رساندن جایی از بدن به خط قرآن، یا به اسم خدا و پیغمبران و امامان) عَلَيْهِمُ‌السَّلَام) به طوری که در وضو گفته شد.
دوم:

رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم:

توقف در مساجد دیگر و حرم امامان) عَلَيْهِمُ‌السَّلَام)، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد.

چهارم:

گذاشتن چیزی در مسجد.

پنجم:

خواندن سوره‌ای که سجده‌ی واجب دارد و آن چهار سوره است.

اوّل:

سوره‌ی سی و دوم قرآن (الم تنزیل).

دوم:

سوره‌ی چهل و یکم (حم سجده).

سوم:

سوره‌ی پنجاه و سوم (و النّجم).

چهارم:

سوره‌ی نود و ششم (اقرء) و اگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.

چیزهایی که بر جنب مکروه‌ست

مسأله ۳۶۲

نُه چیز بر جنب مکروه‌ست

اوّل و دوم:

خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

سوم:

خواندنِ بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجده‌ی واجب ندارد.

چهارم:

رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

پنجم:

همراه داشتن قرآن.

ششم:

خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه‌ی نداشتن آب، بدل از غسل تیمّم کند، مکروه نیست.

هفتم:

خضاب کردن به حنا و مانند آن.

هشتم:

مالیدن روغن به بدن.

نهم:

جماع کردن بعد از آن که محتلم شده (یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است).

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳

غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود، ولی برای نماز میت و سجده‌ی شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴

لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کنم و اگر فقط به قصد (قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵

اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶

غسل را چه واجب باشد و چه مستحب، به دو قسم می‌شود انجام داد:

ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۷

در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اوّل سر و گردن، بعد طرف راست بعد طرف چپ بدن را بشوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه‌ی ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۶۸

نصف ناف و نصف عورت را بایـد بـا طرف راست بـدن و نصف دیگر را بایـد بـا طرف چپ بشویـد، بلکه بهتر است تمـام نـاف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹

برای آن کـه یقیـن کنـد هر سـه قسـمت یعنی سـر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملاً ـ غسـل داده، بایـد هر قسـمتی را که می‌شویـد مقداری از قسـمت‌های دیگر را هم با آن قسـمت بشوید، بلکه احتیاط مسـتحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰

اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۱

اگر بعـد از غسل بفهمـد مقداری از بدن را نشسـته، چنانچه از طرف چپ باشد، شسـتن همان مقدار کافیست و اگر از طرف راسـت باشد باید بعد از شسـتن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

مسأله ۳۷۲

اگر پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است، ولی اگر در شستن مقداری از طرف راست شک کند، باید بعد از شسـتن آن مقدار، طرف چپ را هم بشوید و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند باید بعد از شستن آن، دوباره طرف راست و طرف چپ را بشوید.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳

در غسـل ارتماسـی بایـد آب در یک آن تمام بـدن را بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسـی در آب فرو رود، چنانچه پای او روی زمین باشد، باید از زمین بلند کند.

مسأله ۳۷۴

در غسل ارتماسی بنا بر احتیاط واجب باید موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد

مسأله ۳۷۵

اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آن را بداند یا نداند باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶

اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷

کسی که روزه‌ی واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸

در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است.

مسأله ۳۷۹

کسی که از حرام جنب شده و اگر بخواهد با آب گرم غسل کند عرق می‌کند، چون عرق او بنا بر احتیاط واجب نجس است، باید با آب سرد غسل کند و اگر آب سرد پیدا نکند یا برای او ضرر داشته باشد، نمی‌تواند در بیرون آب غسل ترتیبی کند و چنانچه بعد از آن که تمام بدن زیر آب رفت نیت غسل ترتیبی کند و به نیت سر و گردن بدن را حرکت دهد، بعد یک مرتبه به نیت طرف راست و مرتبه دیگر به نیت طرف چپ بدن را حرکت دهد، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۸۰

اگر در غسل به اندازه‌ی سر مویی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی‌شود مثل توی گوش و بینی واجب نیست.

مسأله ۳۸۱

جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطنِ آن، بنا بر احتیاط واجب باید بشوید.

مسأله ۳۸۲

اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

مسأله ۳۸۳

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید برطرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند بر طرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۴

اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵

در غسل باید موهای کوتاهی را که جزءِ بدن حساب می‌شود، بشوید و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود، غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست، بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶

تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد:
مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است؛ ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسل ترتیبی، لازم نیست بعد از شستنِ هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد. ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی‌آید، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم، فوراً نماز بخواند و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعداً گفته می‌شود.

مسأله ۳۸۷

کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد، یا بدون این که بداند حمامی راضی است، بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را

راضی کند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸

اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد، غسل او اشکال دارد.

مسأله ۳۸۹

اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۰

اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضیست یا نه، غسل او باطل است، مگر این که پیش از غسل حمامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱

اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۹۲

اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر زند مثلاً بول کند احتیاط واجب آن است که غسل را تمام نماید و دوباره غسل کند، وضو هم بگیرد، یا غسل را رها کرده و غسل دیگری نماید و بعد از آن وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۹۳

اگر به خیال این که به اندازه‌ی غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند، چنانچه بعد از غسل به اندازه‌ی خواندن یک رکعت یا بیشتر وقت داشته باشد، غسل او صحیح است و اگر کمتر از یک رکعت وقت داشته باشد، غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۴

کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند.

مسأله ۳۹۵

کسی که چند غسل بر او واجب است می‌تواند به نیت همه‌ی آنها یک غسل به جا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد.

مسأله ۳۹۶

اگر بر جایی از بـدن آیه قرآن یا اسم خداونـد متعال نوشـته شده باشد، بنا بر احتیاط واجب اگر ممکن است باید آن را از بین ببرد و اگر ممکن نیست باید وضو و غسل را ارتماسـی انجام دهد و چنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی به جا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسأله ۳۹۷

کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسل‌های دیگر نمی‌شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.

استحاضه

[استحاضه]

یکی از خون‌هایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدنِ خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸

خون اسـتحاضه در بیشتر اوقـات زرد رنگ و سـرد است و بـدون فشار و سوزش بیرون می‌آیـد و غلیظ هم نیست، ولی ممکن اسـت گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹

استحاضه سه قسم است:

قلیله، متوسطه و کثیره.

۱: استحاضه‌ی قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن داخل فرج می‌نماید آلوده کند و در آن فرو نرود.

۲: استحاضه‌ی متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاً زن‌ها برای جلوگیری از خون می‌بندند نرسد.

۳: استحاضه‌ی کثیره آن است که خون پنبه را بگیرد و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰

در استحاضه‌ی قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند و ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱

در استحاضه‌ی متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود کارهای استحاضه‌ی قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲

در استحاضه‌ی کثیره علاوه بر کارهای استحاضه‌ی متوسطه که در مسأله پیش گفته شد باید برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۰۳

اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید، چنانچه زن برای آن خون وضو و غسل به جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو و غسل را به جا آورد.

مسأله ۴۰۴

مستحاضه‌ی متوسطه و کثیره که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اوّل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵

اگر استحاضه‌ی قلیلهٔ زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۶

اگر استحاضه‌ی قلیله یا متوسطه‌ی زن بعد از نماز صبح کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری به جا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۷

مستحاضه‌ی کثیره یـا متوسـطه اگر پیش از داخـل شـدن وقت نماز برای نماز غسل کنـد، غسل او باطل است، ولی اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند و همین که وقت داخل شد فوراً نماز صبح را بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۴۰۸

زن مستحاضه برای هر نمازی چه واجب باشد و چه مستحب باید وضو بگیرد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای اسـتحاضه گفته شد انجام دهد، ولی برای خواندن نماز احتیاط و سـجده‌ی فراموش شده و تشـهّد فراموش شده و سجده‌ی سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً به جا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ۴۰۹

زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که می‌خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰

اگر زن نداند استحاضه‌ی او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعـد از آن که فهمیـد اسـتحاضه‌ی او کـدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دسـتور داده شـده انجام دهـد، ولی اگر بدانـد تا وقتی که می‌خواهـد نماز بخوانـد اسـتحاضه‌ی او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۱۱

زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه‌ی خود عمل کرده مثلاً اسـتحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه‌ی اسـتحاضه‌ی قلیله عمـل نموده نماز او صـحیح است و اگر قصـد قربت نداشـته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آن که استحاضه‌ی او متوسطه بوده و به وظیفه‌ی قلیله رفتار کرده نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲

زن مسـتحاضه اگر نتواند خود را وارسـی نماید، باید به آنچه مسلّماً وظیفه‌ی اوست عمل کند؛ مثلاً اگر نمی‌داند استحاضه‌ی او قلیله

است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه‌ی قلیله را انجام دهد و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه‌ی متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه‌ی همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳

اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی‌شود و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد، وضو و غسل را باطل می‌کند.

مسأله ۴۱۴

زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند، اگر چه بداند دوباره خون می‌آید با وضویی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵

زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده، می‌تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶

اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقتِ نماز به کلی پاک می‌شود، یا به اندازه‌ی خواندن نماز خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۷

اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد به کلی پاک می‌شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاک شد دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند و اگر وقت نماز تنگ شد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸

مستحاضه‌ی کثیره و متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نمازِ پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹

مستحاضه‌ی قلیله بعد از وضو و مستحاضه‌ی کثیره و متوسطه بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد.

مسأله ۴۲۰

زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

مسأله ۴۲۱

اگر خون استحاضه‌ی زن جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید پیش از غسل و بعد از آن به وسیله‌ی پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند، ولی اگر همیشه جریان ندارد، فقط باید بعد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲

اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضه‌ی متوسطه کثیره شود، احتیاط واجب آن است که غسل را از سر بگیرد.

مسأله ۴۲۳

احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به مقداری که می‌تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴

روزه‌ی زن مستحاضه‌ای که غسل بر او واجب می‌باشد، در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد و نیز در روز غسل‌هایی را که برای نمازهای روزش واجب است انجام دهد، ولی اگر برای نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب پیش از اذان صبح غسل نماید و در روز هم غسل‌هایی را که برای نمازهای روزش واجب است به جا آورد، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۴۲۵

اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۴۲۶

اگر استحاضه‌ی قلیلهٔ زن پیش از نماز متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه‌ی متوسطه کثیره شود، باید کارهای استحاضه‌ی کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه‌ی متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای [استحاضه‌ی] کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۷

اگر در بین نماز استحاضه‌ی متوسطه‌ی زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه‌ی کثیره غسل کند و وضو بگیرد و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند و اگر برای هیچ کدام از غسل و وضو وقت ندارد، باید دو تیمّم کند:
یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و اگر برای یکی از آنها وقت ندارد، باید عوض آن تیمّم کند و دیگری را به جا آورد، ولی اگر برای تیمّم هم وقت ندارد نمی‌تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز استحاضه‌ی قلیلهٔ او متوسطه یا کثیره شود.

مسأله ۴۲۸

اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۹

اگر استحاضه‌ی کثیرهٔ زن متوسطه شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را به جا آورد؛ مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه‌ی کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد؛ ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، باید برای عشا غسل نماید.

مسأله ۴۳۰

اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه‌ی کثیره قطع شود و دوباره بیاید، برای هر نماز باید یک غسل به جا آورد.

مسأله ۴۳۱

اگر استحاضه‌ی کثیره قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه‌ی متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۳۲

اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد، حتی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳

مستحاضه‌ی قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است مثلاً بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو بگیرد و وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

مسأله ۴۳۴

اگر مستحاضه غسل‌های واجب خود را به جا آورد، رفتن در مسجد و توقف در آن و خواندن سوره‌ای که سجده‌ی واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال می‌شود، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد.

مسأله ۴۳۵

اگر زن در استحاضه‌ی کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز سوره‌ای را که سجده‌ی واجب دارد بخواند یا مسجد برود، بنا بر احتیاط واجب باید غسل نماید و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، ولی اگر بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۶

نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد.

مسأله ۴۳۷

هر گاه در وقت نماز یومیه، نماز آیات بر مستحاضه واجب شود؛ اگر چه بخواهد هر دو را پشتِ سر هم به جا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهایی را که برای نماز یومّیه او واجب است انجام دهد و نمی‌تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند.

مسأله ۴۳۸

اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است به جا آورد.

مسأله ۴۳۹

اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خونِ استحاضه است یا خون‌های دیگر، چنانچه نشانه‌ی آنها را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

[حیض]

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رَحِم زن‌ها خارج می‌شود و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰

خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ۴۴۱

زن‌های سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند، یعنی خون حیض نمی‌بینند و زن‌هایی که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند.

مسأله ۴۴۲

خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بیند، حیض نیست.

مسأله ۴۴۳

زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند.

مسأله ۴۴۴

دختری که نمی‌داند نُه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد حیض است و معلوم می‌شود نُه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵

زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶

مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

مسأله ۴۴۷

باید سه روز اوّلِ حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً ـ دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۸

لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج یا رَحِم خون باشد کافیست و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدت پاک شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج یا رحم خون بوده، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹

لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روزِ اوّل تا غروبِ روز سوم پشتِ سر هم خون بیاید، یا در وسطهای روز اوّل شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است.

مسأله ۴۵۰

اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱

اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دُمَل و زخم است یا خون حیض، باید آن را حیض قرار

دهد.

مسأله ۴۵۲

اگر خونی ببینـد که ندانـد خون زخم است یـا حیض، بنـا بر احتیاط واجب بایـد عبادت‌های خود را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند.

مسأله ۴۵۳

اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴

اگر خونی ببینـد که ندانـد خون حیض است یا بکارت، بایـد خود را وارسـی کنـد، یعنی مقـداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه‌ی آن رسیده حیض می‌باشد.

مسأله ۴۵۵

اگر کمـتر از سه روز خـون ببینـد و پـاک شـود و بعـد سه روز خـون ببینـد، خـون دوم حیض است و خون اوّل اگر چه در روزهـای عادتش باشد، حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۶

چند چیز بر حائض حرام است:

اوّل:

عبادت‌هـایی که ماننـد نمـاز بایـد بـا وضو یـا غسل یا تیمّم به جا آورده شود، ولی به جا آوردن عبادت‌هایی که وضو و غسل و تیمّم برای آنها لازم نیست مانند نماز میت مانعی ندارد.

دوم:

تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم:

جمـاع کردن در فرج که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقـدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیایـد، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند و در دُبُر زن حائض هم وطی ننماید.

مسأله ۴۵۷

جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بینـد و بایـد به دسـتوری که بعداً گفته می‌شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۴۵۸

اگر شـماره‌ی روزهای حیضِ زن به سه قسـمت تقسـیم شود و مرد اگر در قسـمتِ اوّلِ آن با زن خود در قُبل جماع کند، باید هیجده نخود طلاـ کفاره به فقیر بدهـد و اگر در قسـمت دوم جماع کنـد نُه نخود و اگر در قسـمت سوم جماع کنـد، بایـد چهار نخود و نیم بدهـد؛ مثلًا زنی که شـش روز خون حیض می‌بینـد، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کنـد، باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نُه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم بدهد.

مسأله ۴۵۹

بنا بر احتیاط واجب. برای وطی در دُبُر زنِ حائض هم باید کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۰

احتیاط واجب آن است که هیجده نخود طلای کفاره را سکه‌دار بدهد و اگر ممکن نباشد قیمت آن را هم می‌توان داد.

مسأله ۴۶۱

اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۲

اگر کسـی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زنِ خود جماع کند، باید هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

مسأله ۴۶۳

اگر انسان بعد از آن که در حال حیض جماع کرده و کفاره آن را داده دوباره جماع کند، باز هم باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۴

اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند و در بین آنها کفاره ندهد، احتیاط واجب آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۵

اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۶

اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خود اوست جماع نماید، احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۷

کسی که نمی‌تواند کفاره بدهد، بنا بر احتیاط واجب باید استغفار کند و هر وقت توانست باید کفاره را بدهد.

مسأله ۴۶۸

طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در کتاب طلاق گفته می‌شود باطل است.

مسأله ۴۶۹

اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰

اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱

اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده،

نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲

بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، واجب است برای نماز و عبادت‌های دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود، غسل کنـد و دسـتور آن مثل غسل جنابت است؛ ولی برای نماز بایـد پیش از غسل یا بعـد از آن وضو هم بگیرد و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

مسأله ۴۷۳

بعد از آن که زن از خون حیض پاك شد، اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صـحیح است و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کند، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که پیش از غسـل از جماع با او خود داری نمایـد؛ امّا کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسأله ۴۷۴

اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد، باید غسل کند و بدل از وضو تیمّم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه‌ی غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵

نمازهای یومیه‌ای که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد؛ ولی روزه‌های واجب را باید قضا نماید.

مسأله ۴۷۶

هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند.

مسأله ۴۷۷

اگر زنِ حائض نماز را تأخیر بینـدازد و از اوّل وقت به انـدازه‌ی خواندنِ یک نماز بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تنـد خواندن و کُند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظه‌ی حال خود را بکند؛ مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اوّلِ ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دسـتوری که گفته شد از اوّل ظهر

بگذرد و حائض شود و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است.

مسأله ۴۷۸

اگر زن در آخر وقتِ نماز از خون پاک شود و به اندازه‌ی غسل و وضو و مقدّمات دیگرِ نماز، مانند تهیه کردن لباس، یا آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹

اگر زن حائض به اندازه‌ی غسل و وضو وقت ندارد، ولی می‌تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند، آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمّم است مثل آن که آب برایش ضرر دارد باید تیمّم کند و آن نماز را بخواند.

مسأله ۴۸۰

اگر زن حائض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۸۱

اگر به خیال این که به اندازه‌ی تهیه مقدمات نماز و خواندنِ یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲

مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد، تیمّم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

مسأله ۴۸۳

خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به ما بین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن، برای حائض مکروه است.

اقسام زن‌های حائض

مسأله ۴۸۴

زن‌های حائض بر شش قسمند:

اوّل:

صاحب عادتِ وقتیه و عددیه: و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره‌ی روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه‌ی باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.

دوم:

صاحب عادت وقتیه: و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، ولی شماره‌ی روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم:

صاحب عادت عددیه: و آن زنی است که شماره‌ی روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدنِ آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اوّل از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم:

مضطربه: و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم:

مبتدئه: و آن زنی است که دفعه‌ی اوّل خون دیدن او است.

ششم:

ناسیه: و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵

زن‌هایی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.

دوم:

زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلاً ـ از اوّل ماه تا هشتم ماه خونی که می‌بیند نشانه‌های حیض را دارد (یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید) و بقیهٔ خون‌های او نشانه‌های استحاضه را دارد، که عادت او از اوّل ماه تا هشتم می‌شود.

سوم:

زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه‌ی روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، که عادت او به اندازه‌ی تمام روزهاییست که خون دیده و در وسط پاک بوده است و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم ماه خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نُه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن نُه روز می‌شود.

مسأله ۴۸۶

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب‌تر خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل این که پیش از سه روز پاک شود باید عبادت‌هایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۷

زنی که عادت وقتیه و عدّیه دارد، اگر چند روز پیش از عادت و همه‌ی روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد و باید عبادت‌هایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید و اگر همه‌ی روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن، که روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای اوّل را استحاضه قرار می‌دهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹

زنی که عادت دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصلهٔ بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه‌ی روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد؛ مثل آن که پنج روز خون ببیند

و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱: آن که تمام خونی که دفعه‌ی اوّل دیـده یا مقـداری از آن، در روزهای عادت باشـد و خون دوم که بعد از پاک شدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، که باید همه‌ی خونِ اوّل را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

۲: آن که خون اوّل در روزهای عادت نباشـد و تمام خون دوم یا مقـداری از آن، در روزهای عادت باشـد که باید همه‌ی خون دوم را حیض و خون اوّل را استحاضه قرار دهد.

۳: آن که مقـداری از خون اوّل و دوم در روزهـای عادت باشـد و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشـد و با پاکی وسط و مقـداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشـد، که در این صورت همه‌ی آنها حیض است و مقـداری از خون اوّل که پیش از روزهـای عـادت بوده و مقـداری از خون دوم که بعـد از روزهـای عادت بوده استحاضه‌ی است، مثلاًـ اگر عـادتش از سوم مـاه تـا دهم بوده، در صورتی که یـک ماه از اوّل تا شـشم خون ببینـد و دو روز پاک شود و بعـد تا پانزدهم ماه خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و از اوّل تا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می‌باشد.

۴: آن که مقـداری از خون اوّل و دوم در روزهـای عادت باشـد، ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشـد، که بایـد در تمام دو خون و پاکی وسط کارهایی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شـد ترک کند و کارهای اسـتحاضه را به جا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادت‌های خود را انجام دهد.

مسأله ۴۹۰

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شـماره‌ی روزهای حیضـش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقتِ عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله ۴۹۱

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند، ولی شـماره‌ی روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره به شـماره‌ی روزهای عادتی که داشـته خون ببیند، باید در هر دو خون کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای استحاضه را به جا آورد.

مسأله ۴۹۲

زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهای عادت دیـده اگر چه نشانه‌های حیض را نداشـته باشـد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه‌های حیض را داشـته باشد استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از اوّل تا هفتم ماه است، اگر از اوّل تا دوازدهم خون ببینـد، هفت روزِ اوّلِ آن حیض و پنـج روزِ بعـد استحاضـه می‌باشد

۲ – صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳

زن‌هایی که عادت وقتیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره‌ی روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اوّل ماه خون ببیند، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اوّل ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

دوم:

زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه‌های حیض را دارد (یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید) و بقیهٔ خون‌های او نشانه‌ی استحاضه را دارد و شماره‌ی روزهایی که خون او نشانه‌ی حیض دارد، در هر دو ماه یک اندازه نیست، مثلاً در ماه اوّل از اوّل ماه تا هفتم و در ماه دوم از اوّل ماه تا هشتم خون او نشانه‌های حیض و بقیه نشانه‌ی استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

سوم:

زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد، مثلاً در ماه اوّل هشت روز و در ماه دوم نُه روز باشد، که این زن هم باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴

زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو [یا] سه روز پیش از عادت [و] یا دو [یا] سه روز بعد از عادت خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن‌های حائض گفته شد رفتار نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادت‌هایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵

زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه‌ی نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید شماره‌ی عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشند و چه مادری، زنده باشند یا مرده، ولی در صورتی می‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره‌ی روزهای حیض همه‌ی آنان یک اندازه باشد و اگر شماره‌ی روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد، مثلاً عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد، نمی‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد، مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند، که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۶

زنی که عادت وقتیه دارد و شماره‌ی عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد، باید روزی را که در هر ماه اوّل عادت او بوده اوّلِ حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه روز اوّلِ ماه خون می‌دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷

زنی که بایـد شـماره‌ی عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشـته باشد یا شـماره‌ی عادت آنان مثل هم نباشد، بایـد در هر ماه از روزی که خون می‌بینـد هفت روز را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد، ولی اگر در خون روزهای وسط یا آخر نشانه‌های حیض بیشتر باشد، باید هفت روز وسط یا آخر را حیض قرار دهد.

۳ – صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸

زن‌هایی که عادت عدّیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی کـه شـماره‌ی روزهـای حیض او در دو مـاه پشـت سـر هم یـک انـدازه باشـد، ولی وقت خـون دیـدن او یکی نباشـد که در این صورت، هر چنـد روزی که خون دیـده عـادت او می‌شود، مثلاً اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوم:

زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می‌بیند نشانه‌ی حیض و بقیه نشانه‌ی استحاضه را دارد و شـماره‌ی روزهـایی که خون نشـانه‌ی حیض دارد در هر دو ماه یک انـدازه است، اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت، هر چند روزی که خون او نشانه‌ی حیض را دارد عادت او می‌شود، مثلاً اگر یک ماه از اوّل ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم، خون او نشانه‌ی حیض و بقیه نشانه‌ی استحاضه را داشته باشد، شماره‌ی روزهای عادت او پنج روز می‌شود.

سوم:

زنی که دو ماه پشت سـر هم سه روز یا بیشتر خون ببینـد و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و وقت دیدن خون در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشـته باشد، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شمـاره‌ی روزهـای آن هم به یـک انـدازه‌ی باشـد، تمـام روزهـایی که خون دیـده بـا روزهـای وسـط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهـایی که در وسـط پـاک بوده در هر دو ماه به یک انـدازه باشـد، مثلاً اگر ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم خون ببینـد و دو روز پـاک شود و دوبـاره سه روز خون ببینـد و ماه دوم از یازدهم تا سـیزدهم خون ببینـد و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می‌شود.

مسأله ۴۹۹

زنی که عادت عـددیه دارد، اگر بیشتر از شـماره‌ی عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه‌ی خون‌هایی که دیده یک جور باشد، باید از موقع دیدن خون به شماره‌ی روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه‌ی خون‌هایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن نشانه‌ی حیض و چند روز دیگر نشانه‌ی اسـتحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی که خون نشانه‌ی حیض را دارد با شـماره‌ی روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهـایی که خون نشـانه‌ی حیض دارد از روزهـای عادت او بیشتر است، فقط به انـدازه‌ی روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضـه

است و اگر روزهایی که خون نشانه‌ی حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است، بایـد آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه‌ی روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ – مضطربه

مسأله ۵۰۰

مضـطربه یعنی زنی که چنـد ماه خون دیده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و همه‌ی خون‌هایی که دیـده یک جور باشـد، چنانچه عادت خویشان او هفت روز است، بایـد هفت روز را حیض و بقیه را استـحاضه قرار دهـد و اگر کمتر است مثلاً پنج روز است باید همان را حیض قرار دهد و بنا بر احتیاط واجب در تفـاوت بیـن شـماره‌ی عـادت آنـان و هفت روز که دو روز است، کارهـایی را که بر حـائض حرام است ترک نمایـد و کارهـای استـحاضه را به جا آورد (یعنی به دسـتوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادت‌های خود را انجام دهد) و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلاً نُه روز است، باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنا بر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید.

مسأله ۵۰۱

مضـطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه‌ی حیض و چند روز دیگر نشانه‌ی استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه‌ی حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، باید به دستوری که در مسألهٔ قبل گفته شد رفتار نماید و اگر خونی که نشانه‌ی حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه‌ی حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه‌ی حیض را داشـته باشد، مثل آن که پنج روز خون سـیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید به دستوری که در مسألهٔ قبل گفته شد رفتار نماید.

۵ – مبتدئه

مسأله ۵۰۲

مبتـدئه یعنی زنی که دفعه‌ی اوّلِ خون دیدن اوست اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه‌ی خون‌هایی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۰۳

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه‌ی حیض و چنـد روز دیگر نشانه‌ی استـحاضه را داشـته باشد، چنانچه خونی که نشانه‌ی حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد، همه‌ی آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خونی که نشانه‌ی حیض دارد دوباره خونی ببینـد که آن هم نشانه‌ی خون حیض داشته باشـد، مثل آن که پنـج روز خون سـیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۰۴

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چند روز آن نشانه‌ی حیض و چند روز دیگر آن نشانه‌ی اسـتحاضه داشـته باشد، چنانچه خونی که نشـانه‌ی حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشـد، بایـد عادت خویشان خود را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد.

۶ – ناسِیه

مسأله ۵۰۵

ناسـیه یعنی زنی که عـادت خود را فراموش کرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد بایـد روزهـایی که خون او نشانه‌ی حیض را دارد، حیض قرار دهــد و اگر نتوانـد حیض را بـه واســطه‌ی نشانه‌هـای آن تشــخیص دهـد، بایـد هفـت روز اوّل را حیض و بقیـه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه‌ی حیض

مسأله ۵۰۶

مبتـدئه و مضـطربه و ناسـیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض داشـته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می‌کشد، باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادت‌هایی را که به جا نیاورده‌اند قضا نمایند، ولی اگر یقین نکننـد که تـا سه روز طول می‌کشـد و نشانه‌هـای حیض را هم نداشـته باشـد، بنـا بر احتیاط واجب بایـد تا سه روز کارهای استحاضه را به جـا آورنـد و کارهـایی را که بر حـائض حرام است ترک نماینـد و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدنـد بایـد آن را حیض قرار دهند.

مسأله ۵۰۷

زنی که در حیض عادت دارد چه در وقت حیض عادت داشـته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن اگر دو ماه پشت سـر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن، یا شـماره‌ی روزهای آن، یا هم وقت و هم شـماره‌ی روزهای آن یکی باشـد، عادتش برمی‌گردد به آنچه در این دو ماه دیـده است، مثلاً اگر از روزِ اوّل ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

مسأله ۵۰۸

مقصود از یک ماه از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اوّل ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹

زنی که معمولاً ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون شـرایط حیض را داشـته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰

اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه‌ی حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه‌ی استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته، حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادت‌های خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمـام شـدنِ ده روز دوبـاره خون می‌بینـد، ولی اگر یقین داشـته باشـد که پیش از تمام شـدن ده روز دوباره خون می‌بیند نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲

اگر زن پیش از ده روز پـاک شود و احتمـال دهـد که در بـاطن خون هست، بایـد قـدری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کنـد و بیرون آورد، پس اگر پـاک بود غسـل کنـد و عبادت‌هـای خود را به جـا آورد و اگر پاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد، چنانچه در حیض عادت ندارد، یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد و غسل کند، اگر سرِ ده روز پاک شـد، یا خون او از ده گـذشت، سر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدنِ ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می‌گذرد، احتیاط واجب آن است که تـا دو روز عبادت را ترک کنـد و بعـد از دو روز تا روز دهم کارهای استـحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایـد، پس اگر پیش از تمـام شـدن ده روز یا سر ده روز از خون پاک شـد، تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادت‌هایی را که بعد از روزهای عادت به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۵۱۳

اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز را به گمان این که حیض نیست عبادت کند بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴

از وقتی که اولین جزء بچّه از شکم مادر بیرون می‌آیـد هر خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سرِ ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

مسأله ۵۱۵

خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بچّه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶

لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشـد، بلکه اگر خون بسـته‌ای هم از رحِم زن خارج شود و خودِ زن بدانـد، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می‌ماند انسان می‌شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله ۵۱۷

ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسأله ۵۱۸

هر گاه شک کند که چیزی سـقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می‌ماند انسان می‌شد یا نه، لازم نیست وارسی کند و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسأله ۵۱۹

توقف در مسجد و رسانـدن جایی از بـدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و مستحب و مکروه می‌باشد.

مسأله ۵۲۰

طلاق دادن زنی که در حال نفاس است و نزدیکی کردن با او حرام می‌باشـد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند، احتیاط مسـتحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۵۲۱

وقتی زن از خون نفـاس پاک شـد، بایـد غسل کنـد و عبادت‌های خود را به جا آورد و اگر دوباره خون ببینـد، چنانچه روزهایی که

خون دیـده بـا روزهـایی که در وسـط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشـد، تمام آن نفاس است و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد، باید قضا نماید.

مسأله ۵۲۲

اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کنـد که اگر پاک است، برای عبادت‌های خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳

اگر خون نفـاس زن از ده روز بگـذرد، چنـانچه در حیض عادت دارد، به انـدازه‌ی روزهای عادت او نفاس و بقیه اسـتحاضه است و اگر عادت ندارد، تا ده روز نفاس و بقیه اسـتحاضه می‌باشد و احتیاط مسـتحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هجدهم زایمان کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۲۴

زنی که عادت حیضـش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببینـد، بایـد به اندازه‌ی روزهای عادت خود نفاس قرار دهـد و بعـد از آن بنا بر احتیاط واجب تا دو روز عبادت را ترک نماید و بعد از دو روز تا روز دهم کارهای اسـتحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید و اگر از ده روز بگذرد استحاضه است و باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد و عبادت‌هایی را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید، مثلاً زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و بنا بر احتیاط واجب در روز هفتم و هشتم عبادت را ترک کند و در روز نهم و دهم کارهای اسـتحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او استحاضه می‌باشد.

مسأله ۵۲۵

زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعـد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند، به اندازه‌ی روزهای عادت او نفـاس است و ده روز از خونی که بعـد از نفـاس می‌بینـد اگر چه در روزهـای عـادت ماهانه‌اش باشـد اسـتحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیسـتم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زائیـد و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتّی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بیند استحاضه می‌باشد و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشـته باشد و همچنین است اگر روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد، اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می‌بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد، استحاضه است.

مسأله ۵۲۶

زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روزِ اوّل آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه‌ی حیض را داشته باشد حیض و گرنه آن هم استحاضه می‌باشد.

غسل مس میت

مسأله ۵۲۷

اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند (یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند) باید غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی‌اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸

برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست، اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹

اگر موی خود را به بدن میت برساند و یا بدن خود را به موی میت و یا موی خود را به موی میت برساند، احتیاط واجب آن است که غسل کند.

مسأله ۵۳۰

برای مس بچّه‌ی مرده حتی بچّه‌ی سقط شده‌ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مس میت واجب است، بلکه بنا بر احتیاط واجب برای مس بچّه‌ی سقط شده‌ای که از چهار ماه کمتر دارد باید غسل کرد، بنا بر این اگر بچّه‌ی چهار ماهه‌ای مرده به دنیا بیاید، مادر او باید غسل مس میت کند، بلکه اگر از چهار ماه کمتر هم داشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید مادر او غسل نماید.

مسأله ۵۳۱

بچّه‌ای که بعد از مردن مادر به دنیا می‌آید، وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میت کند.

مسأله ۵۳۲

اگر انسان میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند، اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۳۳

اگر دیوانه یا بچّه نابالغی میت را مس کند، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچّه بالغ شد، باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۳۴

اگر از بـدن زنـده یا مرده‌ای که غسـلش نداده‌انـد، قسـمتی که دارای اسـتخوان است جدا شود و پیش از آن که قسـمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند و اگر قسـمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، برای مس آن غسل واجب نیست.

مسأله ۵۳۵

برای مس اسـتخوانی که گوشت نـدارد و آن را غسل نداده‌اند چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده بنا بر احتیاط واجب باید غسـل کرد و همچنین است برای مس دنـدانی که از مرده جـدا شـده، در صورتی که آن مرده را غسل نداده باشـند، ولی برای مس دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، یا گوشت آن خیلی کم است، غسل واجب نیست.

مسأله ۵۳۶

غسل مس میت را بایـد مثل غسل جنابت انجام دهنـد، ولی کسـی که غسل مس میت کرده اگر بخواهـد نماز بخواند، باید وضو هم بگیرد.

مسأله ۵۳۷

اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

مسأله ۵۳۸

برای کسـی که بعـد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسـجد و جماع و خواندن سوره‌هایی که سـجده‌ی واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند و وضو بگیرد.

احکام محتضر

مسأله ۵۳۹

مسـلمانی را که محتضـر است یعنی در حال جان دادن می‌باشـد مرد باشـد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند، به طوری که کف پاهـایش به طرف قبله باشـد و اگر خوابانـدن او کاملاً به این طور ممکن نیست، تا انـدازه‌ای که ممکن است بایـد به این دسـتور عمل کننـد و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد، باید او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم نشود، باید او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۴۰

احتیاط واجب آن است که تا وقتی غسل میت تمام نشده، او را رو به قبله بخوابانند، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد بهتر است او را مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۴۱

رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولی او لازم نیست.

مسأله ۵۴۲

مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام) عَلَیْهِم‌السَّلَام) و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسأله ۵۴۳

مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:
«اللّهمَّ اغْفِرْ لِی الْکَثیرَ مِنْ مَعاصیکَ وَ اقْبَلْ مِنِّی الْیسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یقْبَلُ الْیسِیرَ وَ یعْفوُ عَنِ الْکَثِیر، اِقْبَلْ مِنی الْیسِیرَ و اعْفُ عَنِّی الْکثیرَ، اِنَّکَ اَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ، اللّهُمَّ ارْحَمْنِی فَاِنَّکَ رَحیمٌ».

مسأله ۵۴۴

مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵

مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او، سوره‌ی مبارکهٔ یس و وَ الصافات و اَحزاب و آیهٔ الکرسی و آیهٔ پنجاه و چهارم از سوره‌ی اعراف و سه آیهٔ آخر سوره‌ی بقره، بلکه هرچه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶

تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جُنُب و حائض نزد او و همچنین حرف زدنِ زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زن‌ها نزد او، مکروه است.

احکام بعد از مرگ

[مستحبات بعد از مرگ]

مسأله ۵۴۷

بعد از مرگ مستحب است، چشم‌ها و لب‌ها و چانهٔ میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است در جایی که مرده چراغ روشن کننـد و برای تشـییع جنازهٔ او مؤمنین را خبر کننـد و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارنـد بایـد صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میت حامله باشد و بچّه در شـکم او زنده باشد، باید به قدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله ۵۴۸

غسل و کفن و نماز و دفن مسـلمان اگر چه دوازده امامی نباشد بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضـی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند.

مسأله ۵۴۹

اگر کسـی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰

اگر انسان یقین کنـد که دیگری مشـغول کارهای میت شـده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱

اگر کسـی بدانـد غسل، یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲

برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۵۳

ولی زن شوهر اوست و بعد از او مردهایی که از میت ارث می‌برند مقدم بر زن‌های ایشانند.

مسأله ۵۵۴

اگر کسی بگوید:

من وصی یا ولی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند و دیگری هم نمی‌گوید من ولی یا وصی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده است، انجام کارهای میت با اوست و اگر به حرف او اطمینان ندارند، یا دیگری می‌گوید من ولی یا وصی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده است، در صورتی که دو نفر عادل به گفته‌ی اولی شهادت دهند، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵

اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری را معین کند، احتیاط واجب آن است که ولی و آن کس هر دو اجازه بدهند و لازم نیست کسی که میت او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

مسأله ۵۵۶

واجب است میت را سه غسل بدهند:

اوّل:

با آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوم:

با آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوم:

با آب خالص.

مسأله ۵۵۷

سِدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد، که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای هم کم نباشد، که نگویند سِدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸

اگر سِدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود، بنا بر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن طواف حج یا عمره بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند.

مسأله ۵۶۰

اگر سِدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آن که غصبی باشد باید به جای هر کدام که ممکن نیست، میت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله ۵۶۱

کسی که میت را غسل می‌دهد، باید مسلمانِ دوازده امامی و بالغ و عاقل باشد و مسائل غسل را هم بداند.

مسأله ۵۶۲

کسی که میت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد (یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد) و در اوّل غسلِ دوم و سوم هم نیت غسل را تجدید نماید.

مسأله ۵۶۳

غسل بچّه‌ی مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او جائز نیست و کسی که از بچّگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله ۵۶۴

بچّه‌ی سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵

حرام است مرد زن را و زن مرد را غسل بدهد، ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۶

مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که سن او سه سال بیشتر نیست غسل دهد. زن هم می‌تواند پسر بچّه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد غسل دهد.

مسأله ۵۶۷

اگر برای غسل دادنِ میتی که مرد است، مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و مَحرمند مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله، یا به واسطه‌ی شیر خوردن با او محرم شده‌اند می‌توانند از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند، غسلش بدهند و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه‌ی شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس او را غسل دهند.

مسأله ۵۶۸

اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد، یا هر دو زن باشند، بهتر آن است که غیر از عورت جاهای دیگر میت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹

نگاه کردن به عورت میت حرام است و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۵۷۰

اگر جایی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آن که آن جا را غسل بدهند آب بکشند و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسأله ۵۷۱

غسـل میت مثـل غسـل جنـابت است و احتیـاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسـی ندهنـد و در غسل ترتیبی هم اگر ممکن است هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند، بلکه آب را روی آن بریزند.

مسأله ۵۷۲

کسـی را که در حـال حیض یـا در حـال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهنـد، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله ۵۷۳

مزد گرفتن برای غسل دادن میت حرام است و اگر کسـی برای گرفتن مزد میت را غسل دهـد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

مسأله ۵۷۴

اگر آب پیـدا نشود، یا اسـتعمال آن مانعی داشـته باشـد، بایـد عوض هر غسل میت را یک تیمّم بدهند و احتیاط واجب آن است که یک تیمّم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهنـد و اگر کسـی که تیمّم می‌دهـد، در تیمّم سوم قصد ما فی‌الذّمه نماید، (یعنی نیت کند که این تیمّم را برای آن که به تکلیف عمل شده باشد، انجام می‌دهم)، تیمّم چهارم لازم نیست.

مسأله ۵۷۵

کسـی که میت را تیمّم می‌دهد، باید دست خود را بر زمین بزند و به صورت و پشت دسته ای میت بکشد و اگر ممکن باشد احتیاط مستحب آن است که با دست میت هم او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۶

میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می‌گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷

لنگ باید از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساقِ پا تمام بـدن را بپوشاند و بهتر آن است که تا روی پا برسد و درازی سرتاسـری باید به قدری باشد که بسـتن دو سـر آن ممکن باشد و

پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸

مقداری از لنگ که از ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسألهٔ قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می‌باشد.

مسأله ۵۷۹

اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۸۰

اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۱

اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند، احتیاط واجب آن است که مقدار واجب کفن را به ارزان‌ترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند، ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ هستند اجازه بدهند که از سهم آنان بردارند، مقداری را که اجازه داده‌اند از سهم آنان می‌شود برداشت.

مسأله ۵۸۲

کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ۵۸۳

کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ۵۸۴

احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه‌ی کفن به قدری نازک نباشد، که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۸۵

کفن کردن بـا پـوست مردار و چیز غصـبی، اگر [چه] چیز دیگری هم پیـدا نشـود جـایز نیست و چنـانچه کفن میت غصـبی باشـد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند.

مسأله ۵۸۶

کفن کردن میت بـا چیز نجس و بـا پـارچه‌ی ابریشـمی خـالص، یـا پـارچه‌ای که بـا طلا بافته شـده جائز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۷

کفن کردن بـا پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شـده در حال اختیار جایز نیست و احتیاط واجب آن است که با پوست حیوان حلال گوشتی هم که به دسـتور شرع کشته شده، میت را کفن نکنند، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۸

اگر کفن میت به نجاست خود او، یـا به نجاست دیگری نجس شود، چنـانچه کفن ضایع نمی‌شود، بایـد مقـدار نجس را بشوینـد یا ببرنـد، اگر چه بعـد از گذاشـتن در قبر باشـد و اگر شسـتن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

مسأله ۵۸۹

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۰

مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۱

بعـد از غسـل واجب است میت را حنوط کننـد؛ یعنی به پیشانی و کف دسـتها و سـر زانوها و سـر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند

و مسـتحب است به سـر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسـطه‌ی کهنه بودن عطر او از بین رفته باشد، کافی نیست.

مسأله ۵۹۲

احتیاط واجب آن است که اوّل کافور را به پیشانی میت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

مسأله ۵۹۳

بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند، اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۹۴

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن طواف بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست.

مسأله ۵۹۵

زنی که شوهر او مرده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله ۵۹۶

احتیاط واجب آن است که میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند و اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۷

مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشّهداء عَلَیْهِ السَّلَام با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۸

اگر کافور پیدا نشود یا فقط به اندازه‌ی غسل باشد، حنوط لازم نیست و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه‌ی هفت عضو نرسد، باید اوّل به پیشانی و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۹

مستحب است دو چوبِ تَر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

[احکام]

مسأله ۶۰۰

نماز خواندن بر میت مسلمان، اگر چه بچّه باشد واجب است، ولی باید پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

مسأله ۶۰۱

نماز خواندن بر بچّه‌ای که شش سال او تمام نشده، مستحب است، ولی نماز خواندن بر بچّه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

مسأله ۶۰۲

نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۶۰۳

کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند.

مسأله ۶۰۴

کسی که به میت نماز می‌خواند باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۵

مکان نمازگزار باید غصبی نباشد و نیز باید از جای میت پست‌تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶

نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند، اگر از میت دور باشد، چنانچه صف‌ها به یکدیگر متصل باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷

نمازگزار بایـد مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانـده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸

بین میت و نمازگزار باید پرده و دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۹

در وقت خوانـدن نماز بایـد عورت میت پوشیده باشـد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، بایـد عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۱۰

نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند و در موقع نیت، میت را معین کند، مثلاً نیت کند:
نماز می‌خوانم بر این میت قربهً الی الله.

مسأله ۶۱۱

اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۲

اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد و بر ولی هم واجب است که اجازه بدهد.

مسأله ۶۱۳

مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

مسأله ۶۱۴

اگر میت را عمداً، یا از روی فراموشی، یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

مسأله ۶۱۵

نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:
بعد از نیت و گفتن تکبیر اوّل بگوید:
«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسوُلُ اللهِ».
و بعد از تکبیر دوم بگوید:
«اللّهُمَّ صَلِ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».
و بعد از تکبیر سوم بگوید:
«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ».
و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید:
«اللّهُمَ اغْفِر لِهذا الْمَیتِ» و اگر زن است بگوید:
«اللّهُمَ اغْفِر لِهذِهِ الْمَیتِ».
و بعد تکبیر پنجم را بگوید.
و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید:
«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسوُلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذِیراً بَینَ یدَی السّاعَهْ».
و بعد از تکبیر دوم بگوید:
«اللّهُمَّ صَلِ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحِمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی اِبْراهِیمَ وَ آلِ اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجیدٌ وَ صَلِّ عَلی جَمِیعِ الاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الشُّهداءِ و الصِّدّیقینَ وَ جَمِیعِ عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ».
و بعد از تکبیر سوم بگوید:
«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ الأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الأمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَبَینَهُمْ بِالْخَیراتِ اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیر».
و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید:
«اللّهُمَ اِنَّ هذَا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیرُ مَنْزوُلٍ بِهِ، اللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْه اِلا خَیراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا، اللّهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ و اغْفِرْلَهُ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعلی عِلّیین وَ اخْلُفْ عَلی اَهْلِهِ فِی الغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمِتَکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».
و بعد تکبیر پنجم را بگوید.
ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید:

«اللّهُمَ اِنَّ هذِهِ اَمَتُکَ وَ ابْنَهُ عَبْدِکَ وَ ابْنَهُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ اَنْتَ خَیرُ مَنْزوُلٍ بِهِ،
اَللّهُمَّ اِنّا لانَعْلَمُ مِنْها اِلا خَیراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اَللّهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَهً فَزِدْ فی اِحْسانِها وَ اِنْ کانَتْ مُسِیئَهً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها، اَللّهُمَّ اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیین وَ اخْلُفْ عَلَی اَهْلِها فِی الغابِرینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمِتَکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ».

مسأله ۶۱۶

باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۷

کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۱۸

چند چیز در نماز میت مستحب است:

اوّل:

کسی که نماز میت می‌خواند با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و احتیاط مستحب آن است در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوم:

اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فُرادی به او نماز می‌خواند، مقابل وسط قامت او بایستد و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

سوم:

پا برهنه نماز بخواند.

چهارم:

در هر تکبیر دستها را بلند کند.

پنجم:

فاصلهٔ او با میت به قدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم:

نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم:

امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند.

هشتم:

در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد عقب امام بایستد.

نهم:

نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

دهم:

پیش از نماز سه مرتبه بگوید:

الصَّلاهْ.

یازدهم:

نماز را در جایی بخوانند، که مردم برای نماز میت بیشتر به آن جا می‌روند.

دوازدهم:

زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند در صفی تنها بایستد.

[خواندن نماز میت در مساجد]

مسأله ۶۱۹

خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۲۰

واجب است میت را طوری در زمین دفن کننـد که بوی او بیرون نیایـد و درنـدگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۱

اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به جای دفن او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۲۲

میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۳

اگر کسـی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او

را در زمین دفن کننـد و گرنه باید در کشتی غسـلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندنِ نماز میت چیز سـنگینی به پایش ببندنـد و به دریـا بیندازنـد، یـا او را در خمره بگذارنـد و درش را ببندنـد و به دریـا بیندازنـد و اگر ممکن است بایـد او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه‌ی حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۴

اگر بترسـند که دشـمن قبر میت را بشـکافد و بـدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشـد باید به طوری که در مسألهٔ پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۵

مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

مسأله ۶۲۶

اگر زنِ کافره بمیرد و بچّه در شـکم او مرده باشد، یا هنوز روح به بدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچّه مسـلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچّه به طرف قبله باشد.

مسأله ۶۲۷

دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۲۸

دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند جایز نیست.

مسأله ۶۲۹

دفن میت در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

مسأله ۶۳۰

دفن میت در قبر مرده دیگر جائز نیست، مگر آن که قبر کهنه شده و میت اوّلی از بین رفته باشد.

مسأله ۶۳۱

چیزی که از میت جدا می‌شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود و دفنِ ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود مستحب است.

مسأله ۶۳۲

اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید درِ چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۳

اگر بچّه در رَحِم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان‌ترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شونـد که او را قطعه قطعه کننـد اشـکال ندارد، ولی باید به وسـیله‌ی شوهرش اگر اهل فن است، یا زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورنـد و اگر ممکن نیست، مرد مَحرمی که اهـل فن باشـد و اگر آن هم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشـد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۴

هرگاه مادر بمیرد و بچّه در شـکمش زنده باشد، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله‌ی کسانی که در مسألهٔ پیش گفته شد، پهلوی چپ او را بشکافند و بچّه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

مسأله ۶۳۵

مستحب است قبر را به انـدازه‌ی قـد انسـان متوسط گود کننـد و میت را در نزدیک‌ترین قبرسـتان دفن نماینـد، مگر آن که قبرسـتان دورتر از جهتی بهتر باشد، مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحهٔ اهل قبور بیشتر به آن جا بروند.
نیز مسـتحب است جنـازه را در چنـد ذرعی قبر زمین بگذارنـد و تـا سه مرتبه کم کم نزدیـک ببرنـد و در هر مرتبه زمین بگذارنـد و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است در دفعه‌ی سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه‌ی چهـارم از طرف سـر وارد قبر نماینـد و اگر زن است در دفعه‌ی سوم طرف قبلـهٔ قبر بگذارنـد و به پهنا وارد قبر کننـد و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند.
و نیز مسـتحب است جنـازه را به آرامی از تابوت بگیرنـد و واردِ قبر کننـد و دعاهایی که دسـتور داده شـده پیش از دفن و موقع دفن بخواننـد و بعـد از آن که میت را در لحـد گذاشـتند، گره‌هـای کفن را باز کننـد و صورت میت را روی خاک بگذارنـد و بالشـی از خاک زیر سـر او بسازنـد و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارنـد که میت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحـد را بپوشانند، دست راست را به شانه راست میت بزننـد و دست چپ را به قوّت بر شانه چپ میت بگذارنـد و دهان را نزدیک گوش او ببرنـد و به شدّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند:
«اِسْـمَعْ اِفْهَمْ یا فُلانَ بنَ فُلانْ» و به جای «فلان بن فلان» اسم میت و پـدرش را بگوینـد، مثلاً اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علیسـت سه مرتبه بگویند:
«اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا محمّد بن عَلِی».
پس از آن بگویند:

«هَلْ اَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذى فارَقْتَنا عَلَيهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَيدُ النَّبِيينَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلِينَ وَ اَنَّ عَلياً اَميرُ الْمُؤمِنينَ وَ سَيدُ الوَصِيينَ وَ اِمامٌ اِفْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ عَلَى الْعالَمينَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَينَ وَ عَلِى بْنَ الْحُسَينِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِى وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ على بْنَ مُوسى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِى وَ عَلِى بْنَ مُحَمّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِى وَ الْقائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِى صَلَواتُ الله عَلَيهِمْ اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنينَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَى الخَلْقِ اَجْمَعينَ وَ اَئِمَّتَكَ اَئِمَّةُ هُدى بِكَ اَبْرارٌ يا فُلانَ بْنَ فُلان».

و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید:

«اذا اَتاكَ الْمَلَكانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَينِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالى وَ سَئَلاكَ عَنْ رَبِّكَ و عَنْ نَبِيكَ وَ عَنْ دِينِكَ وَ عَنْ كِتابِكَ وَ عَنْ قِبْلَتِكَ وَ عَنْ اَئِمَّتِكَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فِى جَوابِهِما: اللهُ رَبّى وَ مُحَمَّدٌ / نَبِيى وَ الْاِسْلامُ دِينِى وَ الْقُرآنُ كِتابِى وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِى وَ اَمِيرُ الْمُؤمِنينَ عَلى بْنُ اَبِى طالبٍ اِمامِى وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلى الْمُجْتَبى اِمامى وَ الْحُسَينُ بْنُ عَلِى الشَّهيدُ بِكَرْبَلا اِمامِى وَ عَلِى زَينُ الْعابِدينَ اِمامِى وَ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ اِمامِى وَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ اِمامِى وَ مُوسَى الْكاظِمُ اِمامِى وَ عَلى الرِّضا اِمامِى وَ مَحَمّدٌ الْجَوادُ اِمامِى وَ عَلِى الْهادِى اِمامِى وَ الْحَسنُ الْعَسْكَرى اِمامِى وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ اِمامِى هؤُلاءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِمْ اَجْمَعينَ اَئِمَّتِى وَ سادَتِى وَ قادَتِى وَ شُفَعايى بِهِمْ اَتَوَلّى وَ مِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّءُ فِى الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ يا فُلانَ بْنَ فُلان».

و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید:

«اِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّداً / نِعْمَ الرَّسوُلُ وَ اَنَّ عَلِى بْنَ اَبى طالِبٍ وَ أوْلادَهُ الْمَعْصوُمينَ الاَئِمَّةَ الْاِثنى عَشَرَ نِعْمَ الاَئَمَّةُ وَ اَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ / حَقٌّ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤالَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فى القَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ و النُشُورَ حَقٌّ وَ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِيزانَ حَقٌّ وَ تَطايرَ الكُتُبِ حَقٌّ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ آتيةٌ لا رَيبَ فيها وَ اَنَّ اللهَ يبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ».

پس بگوید:

«اَفَهِمْتَ يا فُلانُ» و به جای فلان اسم میت را بگوید.

پس از آن بگوید:

«ثَبَّتَكَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ و هَداكَ اللهُ اِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ عَرَّفَ اللهُ بَينَكَ وَ بَينَ أَوْلِيائِكَ فِى مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ».

پس بگوید:

«اللّهُمَّ جافِ الاَرْضَ عَنْ جَنْبَيهِ وَ اصْعدْ بِروُحِهِ اِلَيكَ وَ لَقِّهِ مِنْكَ بُرْهاناً اللّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ».

مسأله ۶۳۶

مستحب است کسی که میت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند:

«اِنّا لِلّهِ و اِنّا اِلَيهِ راجِعوُن». اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۷

مستحب است قبر را مربع یـا مربع مسـتطیل بسازنـد و به انـدازه‌ی چهار انگشت از زمین بلنـد کننـد و نشانه‌ای روی آن بگذارنـد که اشـتباه نشود و روی قبر آب بپاشـند و بعد از پاشـیدن آب کسانی که حاضـرند، دسـتها را بر قبر بگذارند و انگشت‌ها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره‌ی مبارکهٔ «اِنّا اَنْزَلْناه» بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند:
«اللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیهِ وَ اصْعَدْ اِلَیکَ روُحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضْواناً وَ اَسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَهْ مَنْ سِواکَ».

مسأله ۶۳۸

پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، مسـتحب است وَلِی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده، به میت تلقین کند.

مسأله ۶۳۹

بعد از دفن مسـتحب است صاحبان عزا را سـر سـلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشـته است که به واسطه‌ی سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آیـد، ترک آن بهتر است و نیز مسـتحب است تا سه روز برای اهل خانه‌ی میت غذا بفرسـتند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ۶۴۰

مسـتحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصاً در مرگ فرزنـد صبر کنـد و هر وقت میت را یاد می‌کند «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ» بگوید و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ۶۴۱

جائز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ۶۴۲

پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جائز نیست و احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکند.

مسأله ۶۴۳

اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشـد، یا موی خود را بکنـد، بایـد یک بنـده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را

بپوشاند و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۴

احتیاط واجب آن است که در گریهٔ بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۵

مستحب است در شب اوّل قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن اینست که:
در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه «آیهٔ الکرسی» و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره‌ی «اِنّا اَنْزَلْناه» بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند:
«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلَی قَبْرِ فُلانَ»
و به جای کلمه فلان اسم میت را بگویند.

مسأله ۶۴۶

نماز وحشت را در هر موقع از شبِ اوّل قبر می‌شود خواند، ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۴۷

اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.
نبش قبر

مسأله ۶۴۸

نبش قبر مسلمان (یعنی شکافتن قبر او) اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۹

نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سال‌ها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۵۰

شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اوّل:

آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

دوم:

آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شـده غصبی باشد و صاحب آن راضـی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خودِ میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوم:

آن که میت بی‌غسل یا بی‌کفن دفن شـده باشد، یا بفهمند غسـلش باطل بوده، یا به غیر دسـتور شـرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم:

آن که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم:

آن که میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم:

آن که برای یک مطلب شـرعی که اهمیت آن از شـکافتن قبر بیشتر است قبر را بشـکافند، مثلاً بخواهنـد بچّه‌ی زنـده را از شـکم زن حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم:

آن که بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

هشتم:

آن که قسـمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، ولی احتیاط مسـتحب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

غسل‌های مستحب

مسأله ۶۵۱

غسل‌های مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ غسـل جمعه و وقت آن از اذان صـبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهـد بهتر اسـت که بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه به جا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد و کسی که می‌ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می‌تواند روز پنجشنبه یا شب جمعه غسل را انجام دهد

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوّابینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ»

۲ غسل شب اوّل ماه رمضان و تمام شب‌های طاق مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اوّل، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم بیشتر سفارش شده است و وقت غسل شب‌های ماه رمضان تمام شب است و بهتر است مقارن غروب به جا آورده شود، ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشا به جا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اوّلِ شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳ غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب و بهتر است آن را پیش از نماز عید به جا آورد.

۴ غسل شب عید فطر و وقت آن از اوّل مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اوّل شب به جا آورده شود.

۵ غسل روز هشتم و نهم ذیحجّه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر به جا آورد.

۶ غسل روز اوّل و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

۷ غسل روز عید غدیر و بهتر است پیش از ظهر آن را انجام دهند.

۸ غسل روز بیست و چهارم ذیحجّه.

۹ غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی العقده.

۱۰ غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده است.

۱۱ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۱۳ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده.

۱۴ غسل کسی که در موقع گرفتنِ خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

۱۵ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد، یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

مسأله ۶۵۲

پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجدالحرام، خانه‌ی کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه و مسجد پیغمبر و حرم امامان) عَلَیْهِمُ‌السَّلَام)، مستحب است انسان غسل کند و اگر در یک روز چند مرتبه مشرّف شود، یک غسل کافیست و کسی که می‌خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجدالحرام و خانه‌ی کعبه شود، اگر به نیت همه یک غسل کند کافیست و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر / شود، یک غسل برای همه کفایت می‌کند و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشّهدا (ع)، مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسل‌هایی را که در این مسأله گفته شد به جا آورد و بعد کاری که وضو را باطل می‌نماید، مثلاً بخوابد غسل او باطل می‌شود وَ مستحب است دوباره غسل را به جا آورد.

مسأله ۶۵۳

انسان نمی‌تواند با غسل مستحبی، کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله ۶۵۴

اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل به جا آورد کافی است.

تیمّم

[موارد انجام تیمم]

اشاره

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اوّل از موارد تیمّم

اشاره

اوّل:
آن که تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۵

اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمینِ آن پست و بلند است، باید در هر یک از چهار طرف به اندازه‌ی پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند در جستجوی آب برود و اگر زمین آن پست و بلند نیست، باید در هر طرف به اندازه‌ی پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ۶۵۶

اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه‌ی پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست به اندازه‌ی پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ۶۵۷

در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۸

کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه‌ی آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند

آب هست، باید برای تهیه‌ی آب برود و اگر گمان دارد آب هست رفتن به آن محل لازم نیست، ولی اگر گمان او قوی باشد، بنا بر احتیاط واجب باید برای تهیه‌ی آب به آن محل برود.

مسأله ۶۵۹

لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند کسی را که به گفته‌ی او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

مسأله ۶۶۰

اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل، یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردنِ آن ناامید شود.

مسأله ۶۶۱

اگر پیش از وقتِ نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌کند، احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲

اگر بعد از داخل شدن وقتِ نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نمازِ دیگر در همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌شود، احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۳

اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمّل کند، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۴

اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود معصیت کرده، ولی نمازش با تیمّم صحیح است.

مسأله ۶۶۵

کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، نمازش باطل است.

مسأله ۶۶۶

اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۷

کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۶۶۸

اگر بعد از داخل شدن وقتِ نماز وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد نباید آن را باطل نماید.

مسأله ۶۶۹

اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد، احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۷۰

کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد و می‌داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن حرام است و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۱

کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمّم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۲

اگر به واسطه‌ی پیری یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد باید تیمّم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آن یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که مردم تحمّل آن را نکنند.

مسأله ۶۷۳

اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آنها به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۷۴

اگر ناچار شود که برای تهیه‌ی آب قرض کنـد، بایـد قرض نمایـد، ولی کسـی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۵

اگر کندن چاه مشقّت ندارد، باید برای تهیه آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۶

اگر کسی مقداری آب بی‌منّت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۷

اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که به واسطه‌ی استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود باید تیمّم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۸

لازم نیست یقین کنـد که آب برای او ضـرر دارد، بلکه اگر احتمال ضـرر بدهـد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمّم کند.

مسأله ۶۷۹

کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۰

اگر به واسطه‌ی یقین یا ترس ضرر تیمّم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمّم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۶۸۱

کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۲

هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خودِ او یا عیال و اولاد او یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند، مانند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرند، یا مریض شوند، یا به قدری تشنه شوند که تحمّل آن مشقّت دارد، باید به جای وضو و غسل تیمّم نماید و نیز اگر بترسد حیوانی که مال خود اوست از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمّم نماید و همچنین است اگر کسی که حفظ جانِ او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود.

مسأله ۶۸۳

اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و با تیمّم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۴

کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۵

اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاًـ آب یا ظرفش غصبیست و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد، باید به جای وضو و غسل تیمّم کند.

هفتم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۶

هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمّم کند.

مسأله ۶۸۷

اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

مسأله ۶۸۸

کسی که شک دارد اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، باید وضو و غسل را به جا آورد.

مسأله ۶۸۹

کسی که به واسطه‌ی تنگی وقت تیمّم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمّم خود را نشکسته باشد، در صورتی که وظیفه‌اش تیمّم باشد، باید دوباره تیمّم نماید.

مسأله ۶۹۰

کسی که آب دارد، اگر به واسطه‌ی تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه‌اش تیمّم باشد احتیاط واجب آن است که برای نمازهای بعد دوباره تیمّم کند.

مسأله ۶۹۱

اگر انسان به قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد، یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن به جا آورد، بلکه اگر به اندازه‌ی سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۲

تیمّم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است، ولی احتیاط واجب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمّم نکند و اگر خاک نباشد با ریگ و اگر ریگ نباشد با کلوخ و چنانچه کلوخ هم ممکن نباشد با سنگ تیمّم نماید.

مسأله ۶۹۳

تیمّم بر سنگِ گچ و سنگ آهک صحیح است، ولی تیمّم به گچ و آهک پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقیق باطل می‌باشد.

مسأله ۶۹۴

اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینهاست تیمّم نماید و چنانچه گرد

پیدا نشود باید به گل تیمّم کند و اگر گِل هم پیدا نشود، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند و واجب است بعداً قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۵

اگر بتوانـد با تکانـدن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمّم به گرد باطل است و اگر بتواند گِل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمّم به گِل باطل می‌باشد.

مسأله ۶۹۶

کسـی که آب ندارد، اگر برف یا یخ داشـته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم به آن صـحیح است نـدارد، احتیـاط واجب آن است که بـا برف یـا یـخ اعضـای وضو یـا غسل را نمناک کند و اگر این هم ممکن نیست به یخ یا برف تیمّم نماید، ولی در دو صورت اخیر نمازی را که خوانده باید قضا کند.

مسأله ۶۹۷

اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمّم به آن باطل است مخلوط شود، نمی‌تواند بر آن تیمّم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمّم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۸

اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند، چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۹

تیمّم به دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

مسأله ۷۰۰

چیزی که بر آن تیمّم می‌کنـد باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صـحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۱

اگر یقین داشته باشد که تیمّم به چیزی صحیح است و به آن تیمّم نماید، بعد بفهمد تیمّم به آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۲

چیزی که بر آن تیمّم می‌کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد، پس اگر بر خاک غصبی تیمّم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی‌اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمّم کند، تیمّم او باطل است.

مسأله ۷۰۳

تیمّم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیمّم او باطل می‌باشد.

مسأله ۷۰۴

تیمّم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی، یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در صورتی باطل است که انسان بداند غصب است و عمداً تیمّم کند و چنانچه نداند یا فراموش کرده باشد، تیمّم او صحیح است، ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و بر آن تیمّم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده و چیزی را که بر آن تیمّم می‌کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمّم نماید، تیمّم او باطل است.

مسأله ۷۰۵

کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمّم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۶

مستحب است چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدنِ دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

مسأله ۷۰۷

تیمّم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد

باطل است.

دستور تیمّم بدل از وضو

مسأله ۷۰۸

در تیمّم بدل از وضو چهار چیز واجب است:

اوّل:

نیت.

دوم:

زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمّم به آن صحیح است.

سوم:

کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دستها روی ابروها هم کشیده شود.

چهارم:

کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

دستور تیمّم بدل از غسل

مسأله ۷۰۹

در تیمّم بدل از غسل، بعد از آن که نیت کرد و (به دستوری که در مسأله پیش گفته شد) دستها را به زمین زد و به پیشانی کشید، باید یک مرتبه‌ی دیگر دستها را به زمین بزند و به پشت دستها بکشد و احتیاط مستحب آن است که تیمّم را چه بدل از وضو باشد، چه بدل از غسل به این ترتیب به جا آورد:

یک مرتبه دستها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد و یک مرتبه‌ی دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمّم

مسأله ۷۱۰

اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکند تیمّم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقّتِ زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

مسأله ۷۱۱

برای آن که یقین کنـد تمام پشت دست را مسـح کرده، بایـد مقـداری بالاتر از مـچ را هم مسـح نماید، ولی مسح بین انگشـتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۲

پیشـانی و پشت دسـتها را بایـد از بالا به پایین مسـح نمایـد و کارهای آن را بایـد پشت سـر هم به جا آورد و اگر بین آنها به قـدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می کند، باطل است.

مسأله ۷۱۳

در موقع نیت بایـد معین کنـد که تیمّم او بـدل از غسل است، یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید و چنـانچه اشـتباهاً به جـای بـدل از وضو بـدل از غسل، یا به جای بـدل از غسل بـدل از وضو نیت کنـد، یا مثلًا در تیمّم بـدل از غسـل جنابت، نیت تیمّم بدل از غسل مس میت نماید، تیمّم او باطل است.

مسأله ۷۱۴

در تیمّم باید پیشانی و کف دسـتها و پشت دستها پاک باشد و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، احتیاط واجب آن است که دو تیمّم کند، یکی با کف دست و یکی با پشت دست، یعنی پشت دست را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

مسأله ۷۱۵

انسان باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد مثلًا چیزی به آنها چسبیده باشد باید برطرف نماید.

مسأله ۷۱۶

اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

مسأله ۷۱۷

اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزنند.

مسأله ۷۱۸

اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا گمان کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۱۹

اگر وظیفه‌ی او تیمّم است و نمی‌تواند تیمّم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می‌شود باید او را با دست خودِ او تیمّم دهد و اگر ممکن نباشد، باید نائب دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسته ای او بکشد.

مسأله ۷۲۰

اگر در بین تیمّم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، باید آن قسمت را با آنچه بعد از آن است به جا آورد.

مسأله ۷۲۱

اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمّم کرده یا نه، تیمّم او صحیح است.

مسأله ۷۲۲

کسی که وظیفه‌اش تیمّم است نمی‌تواند پیش از وقتِ نماز برای نماز تیمّم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمّم کند و تا وقتِ نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمّم نماز بخواند.

مسأله ۷۲۳

کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند در وسعت وقت می‌تواند با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند و نیز اگر امید دارد که عذرش برطرف شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمّم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۲۴

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر احتمال ندهد که عذرش به زودی برطرف شود، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند، ولی اگر احتمال دهد بزودی عذر او برطرف می‌شود، خواندن نماز قضا برای او اشکال دارد.

مسأله ۷۲۵

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله‌های شبانه روز وقت معین دارد با تیمّم بخواند، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت آنها عذر او برطرف می‌شود، نباید آنها را در اوّل وقتشان به جا آورد.

مسأله ۷۲۶

کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره‌ای و تیمّم نماید، مثلًا جراحتی در پشت او است، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سرزند مثلًا بول کند برای نمازهای بعد باید بدل از غسل احتیاطاً تیمّم کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۷۲۷

اگر به واسطه‌ی نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند، بعد از برطرف شدن عذر تیمّم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۲۸

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمّم بدل از وضو را هم باطل می‌کند و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمّم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

مسأله ۷۲۹

کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، احتیاط واجب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمّم نماید.

مسأله ۷۳۰

کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمّم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

مسأله ۷۳۱

اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسل‌های دیگر تیمّم کند، باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمّم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۲

اگر بدل از غسل تیمّم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید وضو بگیرد و بنا بر احتیاط واجب بدل از غسل تیمّم نماید و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد، باید دو تیمّم کند:
یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو، ولی اگر تیمّم او بدل از غسل جنابت باشد، چنانچه یک تیمّم نماید به قصد این که آنچه تکلیف اوست انجام داده باشد، کافی است.

مسأله ۷۳۳

کسی که باید برای انجام عملی مثلاً برای خواندن نماز بدل از وضو و بدل از غسل تیمّم کند، احتیاط واجب آن است که تیمّم سومی هم به قصد این که بتواند آن عمل را انجام دهد بنماید، ولی اگر در تیمّم اوّل نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید و تیمّم دوم را به قصد این که وظیفه‌ی خود را انجام داده باشد به جا آورد، تیمّم سوم لازم نیست.

مسأله ۷۳۴

کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر برای کاری تیمّم کند، تا تیمّم و عذر او باقیست کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می‌تواند به جا آورد، ولی اگر به خاطر تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمّم کرده، فقط کاری را که برای آن تیمّم نموده می‌تواند انجام دهد.

[استحباب اعاده‌ی نمازهایی که با تیمم خوانده شده]

مسأله ۷۳۵

در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده است دوباره بخواند:
اوّل:
آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.
دوم:
آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.
سوم:
آن که تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد، آب پیدا می‌شد.

چهارم:

آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده است.

پنجم:

آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته است.

ششم:

آن که از ترس مزاحمت جمعیَّت و نرسیدن به نماز جماعت، نماز جمعه را با تیمّم خوانده است.

احکام نماز

اشاره

نماز مهم‌ترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادت‌های دیگر هم قبول می‌شود و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود و همانطور که اگر انسان در هر شبانه روز پنج نوبت در نهر آبی شست و شو کند، چرک در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کنند و سزاوار است که انسان نماز را در اوّل وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسیست که نماز نمی‌خواند، پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود:

«کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است».

روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند، مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را کاملاً به جا نیاورد، حضرت فرمودند:

«اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است».

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد و متوجّه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجّه کند از خود بی‌خبر می‌شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات بلکه هر معصیتی را ترک کند و همچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند به جا نیاورد، مثلًا در حال خواب آلودگی و خود داری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند به جا آورد، مثلاً انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

اشاره

نمازهای واجب شش است:

اوّل:

نماز یومیه.

دوم:

نماز آیات.

سوم:

نماز میت.

چهارم:

نماز طواف واجب خانه‌ی کعبه.

پنجم:

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است.

ششم:

نمازی که به واسطه‌ی اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود.

نمازهای واجب یومیه

اشاره

نمازهای واجب یومیه پنج است:

ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشا چهار رکعت، صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۶

در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می‌شود، دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۷

اگر چوب یا چیزی مانند آن را راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می‌آید، سایه‌ی آن به طرف مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود و در شهرهای ما در اوّل ظهر شرعی به آخرین درجه‌ی کمی می‌رسد و ظهر که گذشت سایه‌ی آن به طرف مشرق برمی‌گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود، سایه زیادتر می‌شود، بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه‌ی کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۸

چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می‌برند، شاخِص گویند.

مسأله ۷۳۹

نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند:
وقت مخصوص نماز ظهر از اوّل ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه‌ی خواندن نماز ظهر بگذرد، که اگر کسی سهواً تمام نماز عصر را در این وقت بخواند، نمازش باطل است و وقت مخصوص نماز عصر موقعیست که به اندازه‌ی خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند و ما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصر است، که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۰

اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، چنانچه در وقتِ مشترک باشد باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم، همه نماز ظهر باشد و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند، بعد هر دو نماز را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۷۴۱

در زمان حضور امام عَلَيْهِ السَّلَام واجب است انسان در روز جمعه به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی در این زمان اگر کسی نماز جمعه بخواند، احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را هم بخواند.

مسأله ۷۴۲

وقت نماز جمعه از اوّل ظهر است تا وقتی که سایه‌ی شاخص به اندازه‌ی خود شاخص شود.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۷۴۳

مغرب موقعیست که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۴

نماز مغرب و عشا هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند:
وقت مخصوص نماز مغرب از اوّل مغرب است تا وقتی که از مغرب به اندازه‌ی خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشا را سهواً در این وقت بخواند، نمازش باطل است و وقت مخصوص نماز عشا موقعیست که به اندازه‌ی خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخواند، باید اوّل نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا، وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۵

وقت مخصوص و مشترک که معنی آن در مسأله پیش گفته شد، برای اشخاص فرق می‌کند، مثلاً ـ اگر به اندازه‌ی خواندن دو رکعت نماز از اوّل ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترک می‌شود و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت بگذرد.

مسأله ۷۴۶

اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را در وقت مشترک خوانده و به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز را تمام کند بعد نماز مغرب را بخواند، اما اگر تمام آنچه را خوانده در وقت مخصوص نماز مغرب خوانده باشد و پیش از رکوع رکعت چهارم یادش بیاید، احتیاط واجب آن است که نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و دوباره نماز مغرب و بعد از آن عشا را بخواند.

مسأله ۷۴۷

آخر وقت نماز عشا نصف شب است و شب را باید از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کرد، نه تا اوّل آفتاب.

مسأله ۷۴۸

اگر از روی معصیت یا به واسطه‌ی عذری نماز مغرب، یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنا بر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح، بدون این که نیت ادا و قضا کند به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۹

نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اوّل گویند، وقتی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم یا فجر صادق و اوّلِ وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعیست که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۵۰

موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند.

مسأله ۷۵۱

اگر به واسطه‌ی ابر، یا غبار، یا نابینایی و یا بودن در زندان، نتواند در اوّلِ وقتِ نماز به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می‌تواند مشغول نماز شود، ولی احتیاط مستحب آن است که نماز را تأخیر بیندازد تا یقین کند

وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۲

اگر دو مرد عادل به داخل شـدن وقت خبر دهند، یا انسان یقین کند که وقت نماز شده و مشـغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده است، نماز او باطل است و همچنین اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

مسأله ۷۵۳

اگر انسان ملتفت نباشـد که بایـد با یقینِ به داخل شـدن وقت مشـغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانـده، نماز او صـحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطـل است، بلکه اگر بعـد از نمـاز بفهمـد که در بین نمـاز وقت داخـل شـده است، احتیـاط واجب آن است که دوبـاره آن نمـاز را بخواند.

مسأله ۷۵۴

اگر یقین کنـد وقت داخل شـده و مشـغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۵

اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسـطه‌ی به جا آوردنِ بعضی از کارهای مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، بایـد آن مسـتحب را به جا نیاورد، مثلاً اگر به واسـطه‌ی خوانـدن قُنوت مقـداری از نماز بعـد از وقت خوانـده می‌شود، باید قنوت را نخواند.

مسأله ۷۵۶

کسـی که به انـدازه‌ی خوانـدن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۷

کسـی که مسافر نیست، اگر تا مغرب به انـدازه‌ی خوانـدن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصـر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، بایـد فقط نماز عصـر را بخوانـد و بعـداً نماز ظهر را قضا کنـد و همچنین اگر تا نصف شب به اندازه‌ی خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را قضا نماید.

مسأله ۷۵۸

کسی که مسافر است، اگر تا مغرب به اندازه‌ی خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت

دارد بایـد فقط عصـر را بخوانـد و بعـداً نماز ظهر را قضا کنـد و اگر تا نصف شب به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را قضا نماید و چنانچه بعد از خواندن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا به جا آورد.

مسأله ۷۵۹

مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هرچه به اوّل وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۶۰

هرگاه انسان عـذری دارد که اگر بخواهـد در اوّل وقت نماز بخوانـد، ناچار است مثلاً با تیمّم یا با لباس نجس نماز بخوانـد، چنانچه بدانـد عذر او تا آخر وقت باقی است، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر احتمال بدهد که عذر او از بین می‌رود، باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد، می‌تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبات به جا آورد.

مسأله ۷۶۱

کسـی که مسائل نماز و شـکیات و سـهویات را نمی‌دانـد و احتمال می‌دهـد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صـحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اوّل وقت مشغول نمـاز شـود، پس اگر در نمـاز مسألـه‌ای کـه حکم آن را نمی‌دانـد پیش نیایـد، نمـاز او صـحیح است و اگر مسألـه‌ای که حکم آن را نمی‌دانـد پیش آیـد، جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهـد، عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند و اگر صحیح هم بوده بنا بر احتیاط واجب دوباره به جا آورد.

مسأله ۷۶۲

اگر وقت نماز وسـعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می‌کند، در صورتی که ممکن است، باید اوّل قرض خود را بدهد بعد نماز بخواند و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثلاً ببیند مسـجد نجس است که باید اوّل مسجد را تطهیر کند بعد نماز بخواند و چنانچه اوّل نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۳

انسان بایـد نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

مسأله ۷۶۴

اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همین طور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۶۵

اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، بنا بر احتیاط واجب باید نیت را به نماز عصر برگرداند و بعد از تمام کردن نماز دوباره نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۶۶

اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدنِ نماز، مغرب می‌شود، باید به نیت نماز عصر نماز را تمام کند.

مسأله ۷۶۷

اگر در نماز عشا پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می‌شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۸

اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند بعد نماز مغرب را بخواند.

مسأله ۷۶۹

اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید، نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

[برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا]....

مسأله ۷۷۰

برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۷۱

اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز

قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

اشاره

مسأله ۷۷۲

نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند و در بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله‌های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند، که هشت رکعت آن نافله‌ی ظهر و هشت رکعت نافله‌ی عصر و چهار رکعت نافله‌ی مغرب و دو رکعت نافله‌ی عشا و یازده رکعت نافله‌ی شب و دو رکعت نافله‌ی صبح می‌باشد و چون دو رکعت نافله‌ی عشا را بنا بر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می‌شود، ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله‌ی ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود.

[نافله‌ی شب]

مسأله ۷۷۳

از یازده رکعت نافله‌ی شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله‌ی شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن به نیت نماز وِتر خوانده شود و دستور کامل نافله‌ی شب در کتاب‌های دعا گفته شده است.

مسأله ۷۷۴

نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله‌ی نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می‌خواهد نافله‌ی ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می‌خواهد نماز وِتر را نشسته بخواند، دو نمازِ یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۵

نافله‌ی ظهر و عصر و عشا را در سفر نباید خواند.

وقت نافله‌های یومیه

مسأله ۷۷۶

نافله‌ی نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و وقت آن از اوّل ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه‌ی شاخص که بعد از

ظهر پیـدا می‌شود به انـدازه‌ی دو هفتم شاخص شود، مثلًا اگر درازی شاخص هفت وجب باشـد، هر وقت مقـدار سایه‌ای که بعـد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله‌ی ظهر است.

مسأله ۷۷۷

نافله‌ی عصـر پیش از نماز عصـر خوانده می‌شود و وقت آن تا موقعیست که آن مقدار از سایه‌ی شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله‌ی ظهر یا نافله‌ی عصـر را بعد از وقت آنها بخواند، باید نافله‌ی ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله‌ی عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنا بر احتیاط واجب نیت اداء و قضا نکند.

مسأله ۷۷۸

وقت نافله‌ی مغرب بعـد از تمام شـدن نماز مغرب است، تا وقتی که سـرخی طرف مغرب که بعـد از غروب کردن آفتاب در آسـمان پیدا می‌شود از بین برود.

مسأله ۷۷۹

وقت نافله‌ی عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۸۰

نافله‌ی صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و وقت آن بعد از فجر اوّل است تا وقتی سرخی طرف مشرق پیدا شود و نشانه‌ی فجر اوّل در وقت نماز صبح گفته شد و ممکن است نافله‌ی صبح را بعد از نافله‌ی شب بلافاصله بخوانند.

مسأله ۷۸۱

وقت نافله‌ی شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷۸۲

مسافر و کسی که برای او سخت است نافله‌ی شب را بعد از نصف شب بخواند، می‌تواند آن را در اوّل شب به جا آورد.
نماز غفیله

مسأله ۷۸۳

یکی از نمازهـای مستحبی نمـاز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانـده می‌شود و وقت آن بنا بر احتیاط پیش از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود و در رکعت اوّل آن بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:
وَ ذَا النّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجّیناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ.
و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:
وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیبِ لا یعْلَمُها إِلا هُوَ وَ یعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلا یعْلَمُها وَ لاحَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ

لا یابِسٍ إلا فی کِتابٍ مُبینٍ.
و در قنوت آن بگویند:

«

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَفاتِحِ الغَیبِ الَّتی لا یعْلَمُها اِلا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا».
و به جای کلمه کَذا وَ کَذا حاجت‌های خود را بگویند، بعد بگویند:
«اللّهُمَّ اَنْتَ وَلِی نِعْمَتی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتی تَعْلَمُ حاجَتِی فَأسألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمُ السَّلامُ لَمَّا قَضَیتَها لی».

احکام قبله

مسأله ۷۸۴

خانه‌ی کعبه که در مکهٔ معظّمه می‌باشد قبله است و باید رو به روی آن نماز خواند، ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافیست و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۵

کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید صورت و سینه و شکم و جلوی پاهای او را رو به قبله باشد و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶

کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی‌تواند به طور معمول بنشیند و در موقع نشستن کف پاها را به زمین می‌گذارد، باید در موقع نماز، صورت و سینه و شکم و ساق پای او رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۷

کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۸

نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده و سجده‌ی سهو را باید رو به قبله به جا آورد.

مسأله ۷۸۹

نماز مستحبی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خوانـد و اگر انسان در این دو حال نماز مسـتحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷۹۰

کسـی که می‌خواهـد نماز بخوانـد، باید برای پیدا کردن قبله کوشـش نماید تا یقین کند که قبله کدام طرف است و اگر نتواند یقین پیـدا کنـد، بایـد به گمانی که از محراب مسـجد مسـلمانان، یا قبرهای آنان، یا از راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید، حتی اگر از گفته‌ی فاسق یا کافری که به واسطه‌ی قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافی است.

مسأله ۷۹۱

کسـی که گمان به قبله دارد، اگر بتوانـد گمان قوی‌تری پیـدا کنـد، نمی‌توانـد به گمان خود عمل نمایـد، مثلاً اگر مهمان از گفته‌ی صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی‌تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۲

اگر برای پیدا کردن قبله وسـیله‌ای ندارد، یا با این که کوشـش کرده گمانش به طرفی نمی‌رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید چهار نماز به چهار طرف بخوانـد و اگر به اندازه‌ی چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه‌ای که وقت دارد نماز بخواند، مثلاً اگر فقط به انـدازه‌ی یک نماز وقت دارد، بایـد یک نماز به هر طرفی که می‌خواهد بخواند و باید نمازها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده، یا اگر از قبله کج بوده، به طرف دست راست و دست چپ قبله نرسیده است.

مسأله ۷۹۳

اگر یقین یـا گمان کنـد که قبله در یکی از دو طرف است، بایـد به هر دو طرف نماز بخوانـد، ولی احتیاط مسـتحب آن است که در صورت گمان به چهار طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۴

کسـی که بایـد به چنـد طرف نماز بخوانـد، اگر بخواهـد دو نماز بخوانـد که مثل نماز ظهر و عصـر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط واجب آن است که نماز اوّل را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۵

کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

[احکام پوشش]

مسأله ۷۹۶

مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانوها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۷

زن بایـد در موقع نماز تمام بدن حتی سـر و موی خود را بپوشاند و احتیاط واجب آن است که کف پا را هم بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقـداری که در وضو شسـته می‌شود و دسـتها تا مـچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست، امّا برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچ را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۸

موقعی که انسان قضای سـجده‌ی فراموش شده یا تشـهّد فراموش شده را به جا می‌آورد، بلکه بنا بر احتیاط واجب در موقع سـجده‌ی سهو هم باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

مسأله ۷۹۹

اگر انسان عمداً یا از روی ندانستن مسأله در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۰

اگر در بین نماز بفهمـد که عورتش پیـدا است، بایـد آن را بپوشاند و احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۱

اگر در حال ایسـتاده لباسـش عورت او را می‌پوشانـد، ولی ممکن است در حال دیگر مثلاً در حال رکوع و سـجود نپوشانـد، چنانچه موقعی که عورت او پیـدا می‌شود، به وسـیله‌ای آن را بپوشانـد، نماز او صـحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۲

انسان می‌تواند در نماز خود را با علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آن است موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.

مسأله ۸۰۳

انسان در حال ناچاری می‌تواند در نماز خود را با گِل بپوشاند.

مسأله ۸۰۴

اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می‌کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند.

مسأله ۸۰۵

کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشانیدن خود حتّی برگ درخت و علف و گِل و لجن نداشته باشد و آب گل آلود یا چاله‌ای هم که در آن بایستد پیدا نکند و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد که نامحرم او را می‌بیند، باید نشسته نماز بخواند و برای رکوع و سجود به قدری خم شود که عورتش پیدا نباشد و برای سجود کمی بیشتر از رکوع خم شود و مهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی‌بیند، احتیاط واجب آن است که دو نماز ایستاده بخواند و موقعی که ایستاده است قُبل خود را با دست بپوشاند و در یکی از آن دو نماز رکوع و سجود را به جا آورد و در دیگری به جای رکوع و سجود با سر اشاره نماید.

لباس نمازگزار

[شرایط لباس نمازگزار]

اشاره

مسأله ۸۰۶

لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اوّل:

آن که پاک باشد.

دوم:

آن که مباح باشد.

سوم:

آن که از اجزاء مردار نباشد.

چهارم:

آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.

پنجم و ششم:

آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

شرط اوّل

مسأله ۸۰۷

لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸

کسی که نمی‌داند نماز با بدن و لباس نجس باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد

مسأله ۸۰۹

اگر به واسطه‌ی ندانستن مسأله چیز نجسی را نداند نجس است مثلاً ـ نداند عرق جنب از حرام نجس است و با آن نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۱۰

اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۸۱۱

اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۲

کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد؛ ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می‌خورد و اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۳

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردنِ لباس، نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند؛ اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند، باید لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را تمام کند؛ ولی چنانچه طوریست که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند، نماز به هم می‌خورد و به واسطه‌ی سرما و مانند آن نمی‌تواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۴

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی‌زند، باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می‌زند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۵

کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۶

اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۷

اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خون‌های نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خون‌هایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۸

اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسیست که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دُمَل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۹

اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش

بیایـد، نماز او صـحیح است؛ ولی اگر بـدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسـد و بدون این که خود را آب بکشـد غسل کنـد و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آن جا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۲۰

کسـی که یـک لباس دارد، اگر بـدن و لباسـش نجس شود و به انـدازه‌ی آب کشـیدن یکی از آنها آب داشـته باشـد، چنانچه بتواند لباسـش را بیرون آورد، باید بدن را آب بکشد و نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد و اگر به واسطه‌ی سرما یا عـذر دیگر نتوانـد لباس را بیرون آورد، هر کـدام از بـدن یا لباس را که بخواهـد می‌توانـد آب بکشد، ولی اگر مثلاً نجاست یکی بول است که اگر بخواهـد با آب قلیل آب بکشـد بایـد دو مرتبه آب روی آن بریزد و دیگری خون است که یک مرتبه ریختن آب روی آن کافی است، باید آن را که به بول نجس شده آب بکشد.

مسأله ۸۲۱

کسـی که غیر از لبـاس نجس لبـاس دیگری نـدارد، بایـد نمـاز را به دسـتوری که برای برهنگـان گفته شـد به جـا آورد، ولی اگر به واسطه‌ی سرما و مانند آن نمی‌تواند لباسش را بیرون آورد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۲۲

کسـی که دو لباس دارد، اگر بدانـد یکی از آنها نجس است و ندانـد کدام یک از آنها است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخوانـد، مثلاً اگر می‌خواهـد نماز ظهر و عصـر بخوانـد باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصـر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، باید نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد و احتیاط مستحب آن است که آن نماز را با لباس پاک قضا نماید.

شرط دوم

مسأله ۸۲۳

لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسی که نخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبیست نماز بخواند باطل است.

مسأله ۸۲۴

کسـی که می‌دانـد پوشـیدن لبـاس غصبی حرام است، ولی نمی‌دانـد نمـاز را باطـل می‌کنـد، اگر عمـداً با لباس غصبی نماز بخوانـد، نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۵

اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبیست و با آن نماز بخواند، نمازش صـحیح است، ولی اگر کسـی خودش لباسـی را غصب

نماید و فراموش کند که غصب کرده است و با آن نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۶

اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبیست و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فوراً یـا بـدون این که موالات (یعنی پی در پی بودن) نمـاز به هم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، بایـد آن را بیرون آورد و نمازش صحیـح است و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده، یـا نمی‌توانـد لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می‌خورد، در صورتی که به مقـدار یک رکعت هم وقت داشـته باشـد، باید نمازش را بشـکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان، نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۷

اگر کسـی برای حفـظ جـانش با لباس غصبی نماز بخوانـد، یا مثلًا برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخوانـد، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۸

اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است.

شرط سوم

مسأله ۸۲۹

لباس نمازگزار بایـد از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنـده دارد (یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جسـتن می‌کند) نباشـد، بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که ماننـد ماهی و مار خون جهنـده نـدارد لباس تهیه کنند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۰

هرگاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، اگر چه لباس او نباشد، نمازش باطل است.

مسأله ۸۳۱

اگر چیزی از مردارِ حلال گوشت مانند مو و پشم که روح نـدارد همراه نمازگزار باشـد، یا با لباسـی که از آنها تهیه کرده‌انـد نماز بخواند، نمازش صحیح است.

شرط چهارم

مسأله ۸۳۲

لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۳

اگر آب دهـان یـا بینی یـا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت ماننـد گربه بر بـدن یا لباس نمازگزار باشـد، چنانچه تر باشـد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۴

اگر مو و عرق و آب دهان کسـی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشـکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۵

اگر شک داشـته باشـد که لباسـی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۶

صدف از حیوان حرام گوشت است و اگر انسان احتمال بدهد که تکمه‌ی صدفی و مانند آن، از آن حیوان است، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۷

پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسأله ۸۳۸

اگر با لباسـی که نمی‌دانـد یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

شرط پنجم

مسأله ۸۳۹

پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۰

زینت کردن به طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سـینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد حرام و نمـاز خوانـدن بـا آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از اسـتعمال عینک طلا هم خود داری کنـد، ولی زینت کردن به طلا برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۱

اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری یا لباس از طلا است، یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

شرط ششم

مسأله ۸۴۲

لباس مرد نمازگزار حتّی عرقچین و بند شلوار او باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است.

مسأله ۸۴۳

اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۴

لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، اگر در غیر نماز بپوشد اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۴۵

دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۸۴۶

پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکالی ندارد.

[لباس در حال ناچاری]

مسأله ۸۴۷

پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف و لباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می‌تواند با این لباس‌ها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۸

اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹

اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می‌تواند با همان

لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند.

مسأله ۸۵۰

اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۱

اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوریست که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۲

کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردِن آن برای او مشقّت نداشته باشد باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

[سایر احکام لباس نمازگزار]

مسأله ۸۵۳

پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست مثل آن که اهل علم لباس نظامی بپوشد حرام است، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۵۴

احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه نپوشد، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۵۵

کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز خود را با آنها نپوشاند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۶

در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می‌شود اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اوّل:

آن که به واسطه‌ی زخم یا جراحت یا دُمَلی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوم:

آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه‌ی یک اشرفی می‌شود) به خون آلوده باشد

سوم:

آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اوّل:

آن که لباس‌های کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

دوم:

آن که لباس زنی که پرستار پسر بچّه است، نجس شده باشد و احکام این پنج صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می‌شود.

مسأله ۸۵۷

اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دُمَل باشد، چنانچه طوریست که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دُمَل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۸

اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۹

اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می‌شود به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۶۰

اگر از زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است، خونی به بدن یا لباس برسد، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخوانند و همچنین است خون بواسیر در صورتی که دانه‌هایش بیرون نباشد، ولی با خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است، می‌شود نماز خواند.

مسأله ۸۶۱

کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۶۲

اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسأله ۸۶۳

اگر سر سوزنی خون حیض، یا نفاس، یا استحاضه، یا خون سگ، یا خوک، یا کافر، یا مردار، یا حیوان حرام گوشت در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است، ولی خون‌های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد (که تقریباً به اندازه‌ی یک اشرفی می‌شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۴

خونی که به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۵

اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر خونِ روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۶

اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد، در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه‌ی درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، بلکه اگر رطوبت و خون به اندازه‌ی درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال دارد.

مسأله ۸۶۷

اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه‌ی رسیدن به خون نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۸

اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۹

اگر لباس‌های کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده بباشد، نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۰

احتیاط واجب آن است که چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس همراه نمازگزار نباشد، ولی کسی که این مسأله را نمی‌دانسته و مثلاً مدتی با این که دستمال نجس در جیبش بوده نماز خوانده، لازم نیست آن نمازها را قضا کند.

مسأله ۸۷۱

زنی که پرستار پسر بچّه است و بیشتر از یک لباس ندارد، چنانچه نتواند لباس دیگری بِخَرَد، یا کرایه کند و یا عاریه نماید، هرگاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباسش به بول بچّه نجس شود، می‌تواند با آن لباس نماز بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که لباس خود را طرف عصر برای نماز ظهر و عصر آب بکشد و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه‌ی آنها را بپوشد، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه همه‌ی آنها را آب بکشد کافی است.

مسأله ۸۷۲

هرگاه لباس پرستار به بول دختر بچّه نجس شود، اگر چه روزی یک مرتبه آن را آب بکشد، چنانچه بعد از آن نجس شود احتیاط واجب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۷۳

چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است:
عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا، لباس سفید، پاکیزه‌ترین لباس‌ها، استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه‌ست

مسأله ۸۷۴

چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است و از آن جمله است:
پوشیدن لباس سیاه، چرک، تنگ، لباس شراب‌خوار، لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه‌های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه می‌باشد.

مکان نمازگزار

[شرایط مکان نمازگزار]

اشاره

مکان نمازگزار ده شرط دارد:

شرط اوّل؛ آن که مباح باشد.

مسأله ۸۷۵

کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، نمازش باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه‌ی غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۶

نماز خوانـدن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بـدون اجازه‌ی کسـی که منفعت ملک مال او می‌باشد باطل است؛ مثلاً در خـانه‌ی اجـاره‌ای اگر صـاحب خـانه یـا دیگری بـدون اجـازه‌ی کسـی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخوانـد، نمازش باطل است و همچنیـن است اگر در ملکی کـه دیگری در آن حقی دارد نمـاز بخوانـد؛ مثلاًـ اگر میـت وصـیت کرده باشـد که ثلث مـال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی‌شود در ملک او نماز خواند.

مسأله ۸۷۷

کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۸

اگر در جایی که نمی‌دانـد غصبیست نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعـد از نمـاز یادش بیایـد، نماز او صـحیح است؛ ولی کسـی که خودش جایی را غصب کرده، اگر فراموش کنـد و در آن جا نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۷۹

اگر بداند جایی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آن جا نماز بخواند، نماز او باطل می‌باشد.

مسأله ۸۸۰

کسـی که ناچـار است نمـاز واجب را سواره بخوانـد، چنـانچه حیوان سواری یـا زین یـا نعـل آن غصبی باشـد، نمـاز او باطل است و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۸۸۱

کسـی که در ملکی با دیگری شـریک است، اگر سـهم او جدا نباشد بدون اجازه‌ی شـریکش نمی‌تواند در آن ملک تصـرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۲

اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام و نمازش هم در آن باطل است.

مسأله ۸۸۳

اگر صاحب ملک به زبان اجازه‌ی نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز صحیح است.

مسأله ۸۸۴

تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند، تصرف و نماز در ملک او اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۵

تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر ضامن شوند که قرض‌های او را بپردازند، یا این که طلبه کارها و وصی میت یا طلبه کارها و حاکم شرع اجازه بدهند، تصرف و نماز در ملک او مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۶

اگر میت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه‌ی او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملک او حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۷

نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد؛ ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی می‌شود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است، مثل این که به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۸

در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است، موقع نماز از آن جا به جای دیگر بروند، بی‌اجازه‌ی مالک، می‌شود نماز خواند.

شرط دوم؛ [بی حرکتی مکان نماز]

مسأله ۸۸۹

مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر به واسطه‌ی تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها [این وسایل نقلیه] از

قبله به طرف دیگر حرکت کنند، [نماز گزار] به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۹۰

نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده‌اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۹۱

روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی‌شود بی حرکت ماند، نماز باطل است.

شرط سوم

مسأله ۸۹۲

بنا بر احتیاط واجب باید در جایی نماز بخواند که اطمینان داشته باشد، نماز را تمام می‌کند و در جایی که به واسطه‌ی احتمال باد و باران و زیادی جمعیَّت و مانند اینها اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، احتیاط واجب آن است که نماز نخواند.

شرط چهارم

آن که در جایی که ماندن در آن حرام است مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود نماز نخواند.

شرط پنجم

آن که روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده نماز نخواند.

شرط ششم

آن که در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی‌تواند در آنجا راست بایستد، یا به اندازه‌ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را به جا آورد.

شرط هفتم

مسأله ۸۹۳

بنا بر احتیاط واجب باید جلوتر از قبر پیغمبر و امام عَلَیْهِمُ‌السَّلَام نماز نخواند.

مسأله ۸۹۴

اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهّر باشد که بی‌احترامی نشود اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست.

شرط هشتم

آن که مکـان نمازگزار اگر نجس است به طوری تر نباشـد که رطوبت آن به بـدن یا لباس او برسـد؛ ولی جایی که پیشانی را بر آن می‌گـذارد اگر نجس باشـد، در صورتی که خشک هم باشـد نماز باطل است و احتیاط مسـتحب آن است که مکان نمازگزار اصـلاً نجس نباشد.

شرط نهم

مسأله ۸۹۵

بنا بر احتیاط واجب باید زن عقب‌تر از مرد بایستد و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب‌تر باشد.

مسأله ۸۹۶

اگر زن برابر مرد یـا جلوتر بایسـتد و با هم وارد نماز شونـد، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواننـد و اگر یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد، نماز او صحیح است و کسی که بعد مشغول نماز شده، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۸۹۷

اگر بین مرد و زن دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشـد که یکـدیگر را نبینند، یا بین آنان اقلاً ده ذراع که تقریباً پنج متر می‌شود فاصـله باشد، چنانچه زن برابر مرد یا جلوتر از او باشد نماز هر دو صـحیح است و همچنین است اگر مکان یکی از آنان به قدری بلند باشـد که نگویند زن جلوتر از مرد یا برابر او ایستاده است.

شرط دهم

آن که جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و سـر انگشـتان پای او بیش از چهار انگشت بسـته پست‌تر یا بلندتر نباشد و تفصـیل این مسأله در احکام سجده گفته می‌شود.

[احکام نماز در برخی مکانهای خاص]

مسأله ۸۹۸

بودن مرد و زن نامحرم در اتاقی که کسـی در آن جا نیست و کسـی هم نمی‌توانـد وارد شود، حرام است و احتیاط واجب آن اسـت که در آن جا نماز نخوانند، ولی اگر یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود، نماز او اشکال ندارد.

مسأله ۸۹۹

نماز خواندن در جایی که تار و مانند آن استعمال می‌کنند، باطل است.

مسأله ۹۰۰

احتیاط واجب آن است که در خانه‌ی کعبه و بر بام آن نماز واجب نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۱

خواندن نماز مستحب در خانه‌ی کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲

در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه‌ی مسجدها مسجدالحرام است و بعد از آن مسجد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و بعد مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از مسجد بیت المقدس مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محلّه و بعد از مسجد محلّه، مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳

برای زن‌ها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوق خانه و اتاق عقب بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، بهتر است در مسجد نماز بخوانند.

مسأله ۹۰۴

نماز در حرم امامان عَلَیْهِم‌السَّلَام مستحب بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام برابر دویست هزار نماز است.

مسأله ۹۰۵

زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است و همسایه‌ی مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶

مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه‌ی او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروهست

مسأله ۹۰۷

نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است:

حمام، زمین نمک‌زار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام و نماز باطل است، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کورهٔ آتش باشد، مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه‌ی چیزی که روح دارد، مگر آن که روی آن پرده بکشند، در اتاقی که جُنُب در آن باشد، در جایی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر، در قبرستان.

مسأله ۹۰۸

کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبروی او است، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹

نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند.

مسأله ۹۱۰

اگر نتواند مسجد را تطهیر کند، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی بنا بر احتیاط واجب باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۱۱

اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آن جا را بکنند یا خراب نمایند و پر کردن جایی که کنده‌اند و ساختن جایی که خراب کرده‌اند واجب نیست، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن به جای اولش بگذارند.

مسأله ۹۱۲

اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند، یا به طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، باز هم نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است.

مسأله ۹۱۳

نجس کردن حرم امامـان) عَلَيْهِمُ‌السَّلَام) حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس مانـدن آن بی‌احترامی باشـد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴

اگر حصیر مسـجد نجس شود باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه به واسطه‌ی آب کشیدن خراب می‌شود و بریدن جای نجس بهتر است باید آن را ببرند.

مسأله ۹۱۵

بردن عین نجاست مانند خون در مسـجد اگر بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد عین نجس را در مسجد نبرند؛ ولی بردن چیزی که نجس شده، در صورتی حرام است که بی‌احترامی به مسجد باشد.

مسأله ۹۱۶

اگر مسـجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷

زینت کردن مسـجد به طلاـ حرام است و بنـا بر احتیـاط واجب نبایـد صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، در مسـجد نقش کنند و نقّاشی چیزهایی که روح ندارد مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸

اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک یا جاده نمایند.

مسأله ۹۱۹

فروختن در و پنجره و چیزهـای دیگر مسـجد حرام است و اگر مسـجد خراب شود بایـد اینهـا را صـرف تعمیر همـان مسـجد کننـد و چنانچه به درد آن مسـجد نخورد بایـد در مسـجد دیگر مصـرف شود، ولی اگر به درد مسـجدهای دیگر هم نخورد، می‌توانند آن را

بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۹۲۰

ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱

تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد اوّل پای راست و موقع بیرون آمدن اوّل پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

مسأله ۹۲۲

وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۲۳

خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۲۴

راه دادن بچّه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده و بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵

برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگویند، ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات مستحب است سه مرتبه بگویند الصّلوة.

مسأله ۹۲۶

مستحب است در روز اوّلی که بچّه به دنیا می‌آید، یا پیش از آن که بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

مسأله ۹۲۷

اذان هیجده جمله است:

«اَللُّه اَکبرُ»؛ چهار مرتبه.

«اَشهّدُ اَنْ لاـ اِلهَ اِلاـ اللهُ – اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ حَی عَلَی الصَّلوة حَی عَلَی الفَلاحِ حَی عَلَی خَیرِ العَمَلِ اَللهُ اَکبرُ لا اِلَهَ اِلا اللهُ»؛ هر یک دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است:

یعنی دو مرتبه «اَللُّ اَکبرُ» از اوّل اذان و یک مرتبه «لا اِلهَ اِلا اللهُ» از آخر آن کم می‌شود و بعد از گفتن «حَی عَلَی خَیرِ العَمَلِ» باید دو مرتبه «قَد قامَتِ الصَّلوة» اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸

«اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ» جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوب است بعد از «اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رسُولُ اللهِ» به قصد قربت گفته شود.

ترجمه‌ی اذان و اقامه

«اللهُ اکبر»: یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند.

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ الا اللهُ»: یعنی شهادت می‌دهم که غیر خدایی که یکتا و بی‌همتاست خدای دیگری سزاوار پرستش نیست.

«اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رسُولُ اللهِ»: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمّد بن عبدالله) ص) پیغمبر و فرستادهٔ خدا است.

«اَشْهَدُ اَنَّ عَلیا اَمیرَالمؤمنینَ وَلِی اللهِ»: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت علی (علیه الصلوة و السلام)، امیرالمؤمنین و ولی خدا بر همه‌ی خلق است.

«حَی عَلَی الصَّلوة»: یعنی بشتاب برای نماز.

«حَی عَلَی الفَلاحِ»: یعنی بشتاب برای رستگاری.

«حَی عَلَی خَیرِ العَمَلِ»: یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

«قَد قامَتِ الصَّلوة»: یعنی به تحقیق نماز بر پا شد.

«لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ»: یعنی خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یکتا و بی‌همتا است.

مسأله ۹۲۹

بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰

اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود یعنی به طور آوازه‌خوانی که در مجالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید حرام است و اگر غنا نشود مکروه می‌باشد.

مسأله ۹۳۱

در پنج نماز اذان ساقط می‌شود:

اوّل:

اذان نماز عصر روز جمعه.

دوم:

نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است.

سوم:

نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعرالحرام باشد.

چهارم:

نماز عصر و عشای زن مستحاضه.

پنجم:

نماز عصر و عشای کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا فاصلهٔ کمی بین آنها باشد، ولی فاصله شدن نافله و تعقیب ضرر ندارد.

مسأله ۹۳۲

اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳

اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد برود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صف‌ها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۴

در جایی که عدّه‌ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صف‌ها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فُرادی، یا با جماعت دیگری که بر پا می‌شود نماز بخواند با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود:

اوّل:

آن که نماز جماعت در مسجد باشد و اگر در مسجد نباشد ساقط شدن اذان و اقامه اشکال دارد.

دوم:

آن که برای آن نماز اذان و اقامه گفته باشند.

سوم:

آن که نماز جماعت باطل نباشد.

چهارم:

آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

پنجم:

آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشد.

ششم:

آن که وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلاً ـ هر دو نماز ظهر، یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود، نماز ظهر باشد و او نمازِ عصر بخواند، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵

اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مسألهٔ پیش گفته شد شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است؛ ولی اگر در یکی از پنج شرط دیگر شک کند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۶

کسی که اذان و اقامهٔ دیگری را می‌شنود، مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود بگوید.

مسأله ۹۳۷

کسی که اذان و اقامهٔ دیگری را شنیده، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸

اگر مرد اذان زن را با قصد لذّت بشنود، اذان از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قصد لذّت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشکال دارد.

مسأله ۹۳۹

اذان و اقامهٔ نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافی است.

مسأله ۹۴۰

اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

مسأله ۹۴۱

اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «حَی عَلَی الفَلاحِ» را پیش از «حَی عَلَی الصَّلاة» بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲

باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامهٔ آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳

اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلاً ترجمه‌ی آنها را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴

اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید، باطل است.

مسأله ۹۴۵

اگر پیش از گفتن اقامه شک کنـد که اذان گفته یا نه، بایـد اذان را بگوید، ولی اگر مشـغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶

اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسـمتی را بگوید شک کند که قسمتِ پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شـک کرده بگویـد، ولی اگر در حـال گفتنِ قسـمتی از اذان یـا اقامه شک کنـد که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷

مسـتحب است انسان در موقع گفتن اذان رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸

مسـتحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسـته‌تر بگوید و جمله‌های آن را به هم نچسـباند، ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹

مسـتحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یـا حرفی بزنـد، یا دو رکعت نماز بخوانـد؛ ولی حرف زدن بین اذان و اقامهٔ نماز صبح و نماز خوانـدن بین اذان و اقامهٔ نماز مغرب مستحب نیست.

مسأله ۹۵۰

مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

اشاره

واجبات نماز یازده چیز است:

اوّل:

نیت.

دوم:

قیام، یعنی ایستادن.

سوم:

تکبیرة الاحرام؛ یعنی گفتن «اَللّهُ اَکبَرُ» در اوّل نماز.

چهارم:

رکوع.

پنجم:

سجود.

ششم:

قرائت.

هفتم:

ذکر.

هشتم:

تشهّد.

نهم:

سلام.

دهم:

ترتیب.

یازدهم:

موالات؛ یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۵۱

بعضی از واجبات نماز رکن است؛ یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می‌شود و بعضی دیگر [از واجبات] رکن نیست؛ یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود نماز باطل می‌شود و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد نماز باطل نمی‌شود.

[ارکان نماز]

اشاره

و رکن نماز پنج چیز است:

اوّل:

نیت.

دوم:

تکبیرهٔ الاحرام.

سوم:

قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام متصل به رکوع؛ یعنی ایستادن پیش از رکوع،

چهارم:

رکوع.

پنجم:

دو سجده.

نیت

مسأله ۹۵۲

انسان بایـد نماز را به نیت قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید:
که چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قُربَهً اِلی الله.

مسأله ۹۵۳

اگر در نماز ظهر یا در نماز عصـر نیت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند ظهر است یا عصـر، نماز او باطل است و نیز کسـی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهـد نماز قضا یا نماز ظهر را بخوانـد، باید نمازی را که می‌خواند در نیت معین کند.

مسأله ۹۵۴

انسان باید از اوّل تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵

انسان بایـد فقط برای انجام امر خداونـد عالم نماز بخواند، پس کسـی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶

اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد، نماز باطل است، چه آن قسمت واجب باشد مثل حمد و سوره چه مستحب باشد مانند قنوت بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اوّل وقت یا به طرز مخصوصی مثلًا با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۹۵۷

گفتن «اَللّهُ اَکبرُ» در اوّل هر نماز واجب و رکن است و باید حروف «الله» و حروف «اکبر» و دو کلمهٔ «الله» و «اکبر» را پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگوید، یا مثلًا ترجمه‌ی آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۵۸

احتیاط واجب آن است که تکبیرة الاحرامِ نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند مثلاً- به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.

مسأله ۹۵۹

اگر انسان بخواهد «اَللّهُ اَکبَرُ» را به چیزی که بعد از آن می‌خواند مثلاً- به بسم الله الرحمن الرّحیم بچسباند، باید (ر) اکبر را پیش [ضمه] بدهد.

مسأله ۹۶۰

موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیرة الاحرام را بگوید، باطل است.

مسأله ۹۶۱

تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه‌ی سنگینی یا کری گوش و یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲

کسی که لال است، یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند «أللّهُ أکبَرُ» را درست بگوید، باید به هر طور که می‌تواند بگوید و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید، باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد.

مسأله ۹۶۳

مستحب است بعد از تکبیرة الاحرام بگوید:

«یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاكَ الْمُسِیءُ وَ قَد اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسِیء أنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنا المُسِیءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجاوَز عَنْ قَبیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی»؛

یعنی؛ ای خدایی که به بندگان احسان می‌کنی، بنده‌ی گنهکار به در خانه‌ی تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گنهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گنهکار، به حق محمّد و آل محمّد / رحمت خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست و از بدی‌هایی که می‌دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۶۴

مستحب است موقع گفتن تکبیرِ اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوش‌ها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵

اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶

اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید و احتیاط واجب آن است که اوّل عملی که نماز را باطل می‌کند انجام دهد مثلاً صورت خود را از قبله برگرداند بعد تکبیر را بگوید.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷

قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸

واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد، تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله ۹۶۹

اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع بر گردد، چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰

موقعی که [برای تکبیرهٔ الاحرام یا قرائت] ایستاده است، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکند، ولی

اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱

اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به جایی تکیه کند اشکال ندارد، ولی در قیام، موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشی هم باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۲

احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳

کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که به حال ایستادنِ معمولی نباشد، نمازش باطل است.

مسأله ۹۷۴

موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزیست حتی موقع گفتن ذکرهای مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد و در موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید، ولی «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ اَقوُمُ وَ اَقْعُدْ» را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۵

اگر در حال حرکتِ بدن ذکر بگوید مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید، باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد، نماز صحیح است.

مسأله ۹۷۶

حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷

اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸

اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی

نخواند.

مسأله ۹۷۹

تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می‌کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد، باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند؛ ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰

تا انسان می‌تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند، باید به طوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی‌تواند، به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد، به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱

کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲

کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می‌تواند نشسته بخواند و نیز اگر می‌تواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۸۳

کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۸۴

کسی که می‌تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطه‌ی ایستادن مریض شود، یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵

اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند، باید نماز را به تأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را به جا آورد.

مسأله ۹۸۶

مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگه دارد، شانه‌ها را پایین بیندازد، دستها را روی ران‌ها بگذارد، انگشت‌ها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشتِ باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷

در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن یک سوره‌ی تمام بخواند.

مسأله ۹۸۸

اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده، یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

مسأله ۹۸۹

اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندنِ حمد، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۹۹۰

اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۱

اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند و [نیز] اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند؛ ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها و یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹۹۲

اگر در نماز یکی از چهار سوره‌ای را که آیهٔ سجده دارد و در مسأله ۳۶۱ گفته شد عمداً بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۹۹۳

اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده‌ی واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیهٔ سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده بفهمد، می‌تواند سوره را تمام کند و بعد از نماز سجده‌ی آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۴

اگر در نماز آیهٔ سجده را بشنود، نمازش صحیح است و باید بعد از نماز سجده‌ی آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۵

در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به واسطه‌ی نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره‌ی مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶

در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره‌ی «جمعه» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره‌ی «منافقین» بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷

اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره‌ی «قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ» یا سوره‌ی «قُلْ یا اَیهَا الکافِرُونَ» شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه، اگر از روی فراموشی به جای سوره‌ی «جمعه» و «منافقین»، یکی از این دو سوره را بخواند، تا به نصف نرسیده، می‌تواند آن را رها کند و سوره‌ی «جمعه» و «منافقین» را بخواند.

مسأله ۹۹۸

اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ» یا سوره‌ی «قُلْ یا اَیها الکافِرُونَ» بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند رها کند و سوره‌ی «جمعه» و «منافقین» را بخواند.

مسأله ۹۹۹

اگر در نماز غیر سوره‌ی «قُلْ هُوَ اَللهُ اَحَدُ» و «قُلْ یا اَیهَا الکافِرُونَ» سوره‌ی دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می‌تواند رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند.

مسأله ۱۰۰۰

اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلاً به واسطه‌ی تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره‌ی دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشته باشد، یا سوره‌ای را که می‌خوانده «قُلْ هُوَ اَللهُ اَحَدُ» یا «قُلْ یا اَیهُا الکافِرُونَ» باشد.

مسأله ۱۰۰۱

بر مرد واجب است حمد و سوره‌ی نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره‌ی نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۰۲

مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳

زن می‌توانـد حمـد و سوره‌ی نماز صـبح و مغرب و عشا را بلنـد یا آهسـته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشـنود، بنا بر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۴

اگر در جایی که بایـد نماز را بلنـد خوانـد عمـداً آهسته بخوانـد، یا در جایی که باید آهسـته خواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است، ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانسـتن مسأله باشـد صـحیح است و اگر در بین خوانـدن حمد و سوره هم بفهمد اشـتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵

اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند مثل آن که آنها را با فریاد بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶

انسان بایـد نماز را یاد بگیرد که غلط نخوانـد و کسـی که به هیـچ قسم نمی‌تواند صـحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می‌تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷

کسـی که حمـد و سوره و چیزهـای دیگر نمـاز را به خوبی نمی‌دانـد و می‌توانـد یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد بایـد یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است بنا بر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸

مزد گرفتن برای یاد دادن واجباتِ نماز حرام است، ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۰۹

اگر یکی از کلمـات حمـد یـا سوره را ندانـد، یـا عمـداً آن را نگویـد، یا به جای حرفی حرف دیگر بگویـد، مثلاً به جای «ض» «ظ» بگوید، یا جایی که باید بدون زیر و زِبَر [کسره و فتحه] خوانده شود، زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰

اگر انسان کلمه‌ای را صـحیح بدانـد و در نماز همانطور بخوانـد و بعـد بفهمـد غلط خوانـده، بایـد دوباره نماز را بخواند و اگر وقت

گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۱۱

اگر زیر و زِبَر کلمه‌ای را ندانـد، یا نداند مثلاً کلمه‌ای به «س» است یا به «ص» باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آن که در «إهدِنَا الصِراطَ المُستَقيمَ»، مستقیم را یک مرتبه با «سین» و یک مرتبه با «صاد» بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۲

اگر در کلمه‌ای «واو» باشـد و حرف قبل از «واو» در آن کلمه پیش [ضـمه] داشـته باشـد و حرف بعد از «واو» در آن کلمه همزه (ء) باشـد، مثل کلمه «سوء» بایـد آن «واو» را مد بدهد (یعنی آن را بکشد) و همچنین اگر در کلمه‌ای «الف» باشد و حرف قبل از «الف» در آن کلمه زِبَر [فتحه] داشـته باشـد و حرف بعـد از «الف» در آن کلمه همزه باشـد، مثل «جاء»، باید الف آن را بکشد و نیز اگر در کلمه‌ای «ی» باشد و حرف قبل از «ی» در آن کلمه زیر [کسـره] داشته باشد و حرف بعد از «ی» در آن کلمه همزه باشد مثل «جیء»، بایـد «ی» را بـا مـد بخوانـد و اگر بعـد از این «واو» و «الف» و «ی» به جای همزه (ء) حرفی باشـد که ساکن است (یعنی زیر و زبر و پیش نـدارد)، باز هم بایـد این سه حرف را با مد بخواند، مثلاً در «و لَا الضّالّين» که بعد از «الف» حرف لام ساکن است، باید «الف» آن را با مد بخواند و چنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۱۳

احتیاط واجب آن است که در نماز وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمهٔ بعدش فاصله دهد؛ مثلاً بگوید:
«الرَّحمنِ الرَّحِيمِ» و میم «اَلرَّحِيمِ» را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید:
«مالِكِ يومِ الدّينِ».
و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمهٔ بعد بچسباند، مثل آن که بگوید:
«اَلرَّحمنِ اَلرَّحِيم» و میم «اَلرَّحِيم» را زیر ندهد و فوراً «مالِكِ يومِ الدّين» را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴

در رکعت سوم و چهارم نماز می‌تواند فقط یک حمد بخواند، یا بنا بر احتیاط واجب سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی سه مرتبه بگوید:
«سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرَ» و می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۱۵

در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶

بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۷

اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید «بسم اللهِ» آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۰۱۸

کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹

اگر در دو رکعت اوّل نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰

اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اوّل است حمد بخواند، یا در دو رکعت اوّل نماز با این که گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند؛ چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱

اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲

کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳

در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید:
«اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتوُبُ اِلَیه» یا بگوید:
«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی» و کسی که مشغول گفتن استغفار است، اگر شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، چنانچه عادت داشته در نماز فقط بعد از خواندن تسبیحات استغفار کند، باید به شک خود اعتنا ننماید؛ اگر در جاهای دیگر نماز هم استغفار می‌کرده، باید حمد یا تسبیحات را بخواند و نیز اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴

اگر در رکوع رکعت سوم یـا چهارم، یا در حال رفتن به رکوع شک کنـد که حمـد یا تسبیحات را خوانـده یا نه، بایـد به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۰۲۵

هرگاه شک کنـد که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه، اگر به چیزی که بعد از آن است مشـغول نشده، باید آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده، چنانچه آن چیز رکن باشد، مثل آن که در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، بایـد به شک خود اعتنا نکند و اگر رکن نباشد، مثلاً موقع گفتن «اَللهُ الصَّمَدْ» شک کند که «قُل هُوَ اللهُ اَحَـدٌ» را درست گفته یا نه، باز هم می‌توانـد به شک خود اعتنا نکنـد، ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را به طور صـحیح بگویـد، اشـکال نـدارد و اگر چنـد مرتبه هم شک کنـد، می‌توانـد چنـد بار بگویـد، اما اگر به وسواس برسـد و باز هم بگوید، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶

مستحب است در رکعت اوّل، پیش از خواندن حمد بگوید:
«اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیم» و در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصـر، «بسم الله» را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسـباند و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجّه داشته باشد، اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمدِ امام و اگر فُرادی می خواند بعد از آن که حمد خودش تمام شد بگوید:
«اَلْحَمْـدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» و بعد از خواندن سوره‌ی «قُل هُوَ اَللهُ اَحَدٌ» یک یا دو یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللهُ رَبِّی» یا سه مرتبه «کَذلِکَ اَللهُ رَبُّنا» بگوید، بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷

مستحب است در تمام نمازها در رکعت اوّل، سوره‌ی «اِنّا اَنزَلناهُ» و در رکعت دوم سوره‌ی «قُل هُوَ اَللهُ اَحَدٌ» را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸

مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره‌ی «قُل هُوَ اَللهُ اَحَدٌ» را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹

خواندن سوره‌ی «قُل هُوَ اَللهُ اَحَدٌ» به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰

سوره‌ای را که در رکعت اوّل خوانـده مکروه است که در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سوره‌ی «قُل هُوَ اَللهُ اَحَدٌ» را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۳۱

در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند.

مسأله ۱۰۳۲

اگر به اندازه‌ی رکوع خم شود ولی دستها را به زانو نگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳

هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد مثلاً به چپ یا راست خم شود اگر چه دسته ای او به زانو برسد، صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴

خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلاً برای کشتن جانور خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه‌ی این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۳۵

کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد، یا زانوی او پایین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه‌ی معمول خم شود.

مسأله ۱۰۳۶

کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

مسأله ۱۰۳۷

احتیاط واجب آن است که در رکوع، سه مرتبه «سُبحانَ اَللهِ» یا یک مرتبه «سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِهِ» بگوید، ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک مرتبه «سُبحانَ اَللهِ» کافی است.

مسأله ۱۰۳۸

ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود
و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹

در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده‌اند

بگوید، بنا بر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۴۰

اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گوید، بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، باید بعد از آرام گرفتنِ بدن دوباره ذکر را بگوید؛ ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۴۱

اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۲

اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بردارد، نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد یادش بیاید، نماز او صحیح است.

مسأله ۱۰۴۳

اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیهٔ آن را در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۱۰۴۴

اگر به واسطه‌ی مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است؛ ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود ذکر واجب یعنی، «سُبْحانَ رَبِّی الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ» یا سه مرتبه «سُبْحانَ اللهِ» را بگوید.

مسأله ۱۰۴۵

هرگاه نتواند به اندازه‌ی رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند و اگر موقعی هم که تکیه داده، نتواند به طور معمول رکوع کند، باید به هر اندازه می‌تواند خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود، باید موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶

کسی که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، اگر در حال ایستاده یا نشسته نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشم‌ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاستن از رکوع چشم‌ها را باز کند و اگر از این هم عاجز است، باید در قلب نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷

کسی که نمی‌تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می‌تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشیند و هر قدر می‌تواند برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۴۸

اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به اندازه‌ی رکوع خم شود، یا بعد از آن که به اندازه‌ی رکوع خم شد و بدنش آرام گرفت، به قدری خم شود که از اندازه‌ی رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، چون رکوع زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۹

بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰

اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آن که به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱

اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسید یادش بیاید که رکوع نکرده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۲

مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگه دارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد، ولی آن را به نیت ذکر رکوع نگوید و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید:
«سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه».

مسأله ۱۰۵۳

مستحب است در رکوع زن‌ها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

[برخی احکام]

مسأله ۱۰۵۴

نمـازگزار بایـد در هر رکعت از نمازهـای واجب و مسـتحب بعـد از رکوع دو سـجده کنـد و سـجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵

دو سـجده روی هم یک رکن است، که اگر کسـی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶

اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل می‌شود و اگر سهواً یک سجده کم کند، حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

مسأله ۱۰۵۷

اگر پیشانی را عمـداً یا سـهواً به زمین نگـذارد سـجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسـد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸

احتیاط واجب آن است که در سـجده سه مرتبه «سُبْحانَ اَللهِ» یا یک مرتبه «سُبْحانَ رَبِّی الاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ» بگویـد و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود
و مستحب است «سُبْحانَ رَبِّی الاَعلی وَ بِحَمْدِهِ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۵۹

در سـجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم، اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده‌اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۶۰

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسـد و بـدن آرام بگیرد، عمـداً ذکر سـجده را بگویـد، یا پیش از تمام شـدن ذکر عمـداً سـر از سجده بردارد، نماز باطل است.

مسأله ۱۰۶۱

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، سـهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲

اگر بعـد از آن که سـر از سـجده برداشت بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته، یا پیش از آن که ذکر سـجده تمام شود

سر برداشته، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳

اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد، نماز باطل می‌شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴

اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد، نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵

بعد از تمام شدن ذکرِ سجده‌ی اوّل، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶

جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها و سر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد؛ بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتان و سر زانوهایش پست‌تر از چهار انگشتِ بسته نباشد.

مسأله ۱۰۶۷

در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشت‌های پا و سر زانوهای او مختصری بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۸

اگر پیشانی را به چیزی بگذارد که از جای انگشت‌های پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدریست که نمی گویند در حال سجده است، باید سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه‌ی چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و اگر بلندی آن به قدریست که می گویند در حال سجده است، احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه‌ی چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹

باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی نباشد، پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مُهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰

در سجده بایـد کف دست را بر زمین بگـذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی نـدارد و اگر پشت دست ممکن نباشـد، بایـد مچ دست را بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا را که می‌تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

مسأله ۱۰۷۱

در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشت‌های دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطه‌ی بلند بودن ناخن سر شست به زمین نرسد، نماز باطل است و کسی که به واسطه‌ی ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده، باید دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۲

کسی که مقداری از شست پایش بریده باید بقیه آن را به زمین بگذارد و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است، باید بقیهٔ انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳

اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند و یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۴

مُهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرفِ مُهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵

اگر در پیشانی دُمَل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دُمَل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۶

اگر دُمَل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد، باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست، باید به هر جای از صورت که ممکن است سجده کند و اگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست باید با جلو سر سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۷

کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند، باید به قدری که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیز بلندی گذاشته و پیشانی را طوری بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است؛ ولی باید کف دستها و زانوها و

انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸

کسی که هیچ نمی‌تواند خم شود، باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشم‌ها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می‌تواند مهر را بلند کند و بر پیشانی بگذارد و اگر با سر یا چشم‌ها هم نمی‌تواند اشاره کند، باید در قلب نیت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۷۹

کسی که نمی‌تواند بنشیند، باید ایستاده نیت سجده کند و چنانچه می‌تواند برای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی‌تواند با چشم‌ها اشاره نماید و اگر این را هم نمی‌تواند در قلب نیت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۸۰

اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد و این یک سجده حساب می‌شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی‌اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد باید بگوید.

مسأله ۱۰۸۱

جایی که انسان باید تقیه کند، می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲

اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد سجده کند، باطل است.

مسأله ۱۰۸۳

اگر انسان ناچار شود که در زمین گِل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقّت ندارد، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به جا آورد و اگر مشقّت دارد می‌تواند در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند و اگر سجده و تشهّد را به طور معمول هم به جا آورد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۴

در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا، بنا بر احتیاط واجب باید بعد از سجده‌ی دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۵

بایـد بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می‌روید مانند چوب و برگ درخت، سـجده کرد و سـجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی و معدنی صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۶

احتیاط واجب آن است که بر برگ مو سجده نکنند.

مسأله ۱۰۸۷

سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸

سجـده بر گل‌هایی که خوراکی نیسـتند صـحیح است، ولی سـجده بر دواهای خوراکی که از زمین می‌رویـد مانند گل بنفشه و گل گاوزبان صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۹

سجـده بر گیـاهی که خوردن آن در بعضـی از شـهرها معمول است و در شـهرهای دیگر معمول نیست و نیز سـجده بر میوه‌ی نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰

سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است و احتیاط واجب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه‌ی گِلی و مانند آن سجده نکنند.

مسأله ۱۰۹۱

اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است مثلاً از کاه ساخته باشند می‌شود بر آن سجده کرد، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده اشکال دارد.

مسأله ۱۰۹۲

برای سـجده بهتر از هر چیز تربت حضـرت سیدالشّـهداء عَلَیْهِ السَّلَام می‌باشـد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سـنگ و بعد از سـنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳

اگر چیزی که سـجده بر آن صـحیح است نـدارد، یا اگر دارد به واسـطه‌ی سـرما یا گرمای زیاد وماننـد اینها نمی‌تواند بر آن سـجده

کند، چنانچه لباس او از کتان یا پنبه است باید به لباسش سجده کند و اگر از چیز دیگر است باید بر پشت دست یا چیز معدنی مانند انگشتری عقیق سجده نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است بر چیز معدنی سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴

سجده بر گِل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵

اگر در سجده‌ی اوّل مهر به پیشانی بچسبد و بدون این که مهر را بردارد دوباره به سجده رود اشکال ندارد و دو سجده حساب می‌شود.

مسأله ۱۰۹۶

اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگر است بر پشت دست، یا چیز معدنی مانند انگشتری عقیق سجده نماید و احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است به چیز معدنی سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۷

هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر ممکن نباشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است در صورتی که لباسش از پنبه یا کتان است، باید پیشانی را از روی آن به روی لباسش بکشد و اگر از چیز دیگر است پیشانی را از روی آن به پشت دست یا چیز معدنی بکشد.

مسأله ۱۰۹۸

اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۹۹

سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان عَلَیْهِم‌السَّلَام پیشانی را به زمین می‌گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد و گرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰

در سجده چند چیز مستحب است:

۱. کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملًا ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آن که کاملًا نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.
۲. موقعی که مرد می‌خواهد به سجده برود اوّل دستها را و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.
۳. بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.
۴. در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.
۵. در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند:
«یا خَیرَ المَسئُولینَ وَ یا خَیرَ الْمُعْطینَ اُرْزُقْنِی وَ ارْزُقْ عِیالی مِنْ فَضْلِکَ فَاِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیم». یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان، روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی.
۶. بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.
۷. بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.
۸. بعد از سجده‌ی اوّل بدنش که آرام گرفت «اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَ اَتُوبُ اِلَیهِ» بگوید.
۹. سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی ران‌ها بگذارد.
۱۰ - برای رفتن به سجده‌ی دوم، در حال آرامی بدن «اَللّهُ اَکبر» بگوید.
۱۱. در سجده‌ها صلوات بفرستد ولی آن را به قصد ذکری که در سجده دستور داده‌اند نگوید.
۱۲. در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.
۱۳. مردها آرنج‌ها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زن‌ها آرنج‌ها و شکم را به زمین بگذارند و اعضاءِ بدن را به یکدیگر بچسبانند.
و مستحبات دیگر سجده در کتاب‌های مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۱۰۱

قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن دو حرف از دهان بیرون آید، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتاب‌های مفصّل گفته شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲

در هر یک از چهار سوره‌ی وَ النَّجم [نجم]، اِقرَأْ [علق] و الم تَنزیل [سجده] و حم سَجدِه [فصلت]، یک آیهٔ سجده است که اگر انسان بخواند یا بشنود، بعد از تمام شدنِ آن آیه باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید.

مسأله ۱۱۰۳

اگر انسان موقعی که آیهٔ سجده را می‌خواند از دیگری هم بشنود، بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده انجام دهد.

مسأله ۱۱۰۴

در غیر نماز اگر در حال سجده آیهٔ سجده را بخواند یا بشنود، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵

اگر انسان از بچّه‌ی غیر ممیز که خوب و بد را نمی‌فهمد، یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیهٔ سجده را بشنود احتیاط واجب آن است که سجده کند و همچنین است اگر مثلاً از گرامافون و رادیو آیهٔ سجده را بشنود.

مسأله ۱۱۰۶

در سجده‌ی واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد و جای پیشانی او از جای زانوها و سر انگشتانش بیش از چهار انگشتِ بسته بلندتر نباشد؛ ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد، در لباس او شرط نیست، اما اگر لباس او غصبی است، چنانچه سجده کردن تصرف در آن لباس باشد، سجده باطل است.

مسأله ۱۱۰۷

احتیاط واجب آن است که در سجده‌ی واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته و جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده‌ی نماز گفته شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸

هرگاه در سجده‌ی قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست و گفتن ذکر مستحب است و بهتر است بگوید:
لا اِلهَ اِلا اللهُ حَقّاً حَقّاً، لا اِلهَ الا اَللّهُ اِیماناً وَ تَصدیقاً، لا اِلهَ اِلا الله عُبودِیَّةً وَ رِقّاً سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً، لامُسْتَنْکِفاً وَ لا مُستَکبِراً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ.

[سایر واجبات نماز]

تشهّد

مسأله ۱۱۰۹

در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، باید انسان بعد از سجده‌ی دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهّد بخواند، یعنی بگوید:
«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اَللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» و احتیاط واجب آن است که به غیر این ترتیب نگوید.

مسأله ۱۱۱۰

کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۱۱

اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب بعد از نماز برای ایستادن بیجا، دو سجده‌ی سهو به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلامِ نماز تشهّد را قضا کند و برای تشهّد فراموش شده دو سجده‌ی سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۱۲

مستحب است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهّد بگوید:
«اَلْحَمْدُ لِلّهِ» یا بگوید:
«بِسْمِ الله وَ بِالله وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ خَیرُ الأسماءِ لِلّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر ران‌ها بگذارد و انگشت‌ها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهّد بگوید:
«وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

مسأله ۱۱۱۳

مستحب است زن‌ها در وقت خواندن تشهّد ران‌ها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴

بعد از تشهّد رکعت آخر نماز مستحّب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید:
«اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیها النَّبی وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» و بعد از آن باید بگوید:
«اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»
یا بگوید:
«اَلسَّلامُ عَلَینا وَ عَلَی عِبادِ اللهِ الصَّالِحینَ»؛
ولی اگر این سلام را بگوید، احتیاط واجب آن است که بعد از آن «اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، چنانچه پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد، نمازش صحیح است و اگر

پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد، نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷

اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۱۸

اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد مثلًا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید نماز باطل است.

مسأله ۱۱۱۹

اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلاً ـ پیش از آن که دو سجده کند تشهّد بخواند، باید رکن را به جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد مثلًا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلًا در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲

اگر سجده‌ی اوّل را به خیال این که سجده‌ی دوم است، یا سجده‌ی دوم را به خیال این که سجده‌ی اوّل است به جا آورد، نماز صحیح است و سجده‌ی اوّل او سجده‌ی اوّل و سجده‌ی دوم او سجده‌ی دوم حساب می‌شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳

انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهّد را پشت سر هم به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴

اگر در نماز سهواً بین حرف‌ها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرف‌ها یا کلمات را به طور معمول بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۵

طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

[مستحبات نماز]

قنوت

مسأله ۱۱۲۶

در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند و در نماز وتر با آن که یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، در رکعت اوّل پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

مسأله ۱۱۲۷

مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد و غیر شست انگشت‌های دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸

در قنوت هر ذکری بگوید اگر چه یک «سُبْحانَ اللهِ» باشد کافیست و بهتر است بگوید:
«لا ـ اِلهَ الا ـ اللهُ الْحَليمُ الْكَريمُ، لا ـ اِلهَ اِلاَّ اللهُ العَلِی العَظيمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ اَلاْرَضینَ السَّبْعِ وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ العَظيمِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمينَ».

مسأله ۱۱۲۹

مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۳۰

اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه‌ی رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید مستحب است بعد از سلام

نماز قضا نماید.

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۳۱

مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمّم او باطل شود رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتاب‌های دعا دستور داده‌اند بخواند

و از تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت سلام الله علیهاست که باید به این ترتیب گفته شود:

۳۴ مرتبه «اللهُ اَکبَرُ»، بعد ۳۳ مرتبه «اَلحَمدُ لِلّهِ»، بعد از آن ۳۳ مرتبه «سُبحانَ اللهِ» و می‌شود «سُبحانَ اللهِ» را پیش از «اَلحَمدُ لِلّهِ» گفت، ولی بهتر است بعد از «اَلحَمدُ لِلّهِ» گفته شود.

مسأله ۱۱۳۲

مستحب است بعد از نماز سجده‌ی شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است؛ ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه «شُکْراً لِلّهِ» یا «شُکْراً» یا «عَفواً» بگوید و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد، یا بلایی از او دور می‌شود، سجده‌ی شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر

مسأله ۱۱۳۳

هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول (ع) مانند محمّد و احمد، یا لقب و کُنیهٔ آن جناب مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴

موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول) ع) مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

اشاره

مسأله ۱۱۳۵

دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را مبطلات می گویند:

اوّل:

آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است.

دوم:

اشاره

آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد رفتار نماید، نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۶

کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۷

اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۸

اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده‌ی آخر نماز است یا در سجده‌ی شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند.

سوم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را روی هم بگذارد.

مسأله ۱۱۳۹

هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، اگر چه مثل آنها نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم:

از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد آمین بگوید، ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

پنجم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۴۰

اگر عمداً سر را به قدری بگرداند که بتواند پشت سر را ببیند، نمازش باطل است و اگر سهواً سر را به این مقدار بگرداند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر سر را کمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً، نمازش باطل نمی‌شود.

ششم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه‌ای بگوید که دو حرف یا بیشتر باشد، اگر چه معنی هم نداشته باشد، ولی اگر سهواً بگوید نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۱۴۱

اگر کلمه‌ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد، مثل «قِ» که در زبان عرب به معنای اینست که «نگهداری کن»، چنانچه معنای آن را بداند و قصد آن را نماید، نمازش باطل می‌شود، بلکه اگر قصد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۴۲

سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن اَخ و آه و مانند اینها که دو حرف است اگر عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۱۱۴۳

اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید:
«اَللهُ اَکبر» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد؛ ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید، اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۴۴

خوانـدن قرآن در نمـاز، غیر از چهار سوره‌ای که سـجده واجب دارد (و در احکام جنابت مسأله ۳۶۱ گفته شـد) و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵

اگر چیزی از حمـد و سوره و ذکرهای نماز را عمـداً یا احتیاطاً چنـد مرتبه بگوید اشـکال ندارد، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۴۶

در حال نماز انسان نباید به دیگری سـلام کند و اگر دیگری به او سـلام کند باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلًا اگر گفته «سَلامٌ عَلَیکُم» در جواب بگوید:
«سَلامٌ عَلَیکُم»؛ ولی در جوابِ «عَلَیکُمُ السَّلام» باید بگوید، «سَلامٌ عَلَیکُم».

مسأله ۱۱۴۷

انسان باید جواب سـلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید و اگر عمداً یا از روی فراموشـی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگویـد، جواب آن سـلام حسـاب نشود، چنـانچه در نماز باشـد نبایـد جواب بدهـد و اگر در نماز نباشـد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸

باید جواب سـلام را طوری بگوید که سـلام کننده بشـنود، ولی اگر سـلام کننده کر باشد، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافی است.

مسأله ۱۱۴۹

احتیاط واجب آن است که نمازگزار جواب سـلام را به قصد دعا بگوید، یعنی از خداوند عالم برای کسـی که سـلام کرده، سلامتی بخواهد.

مسأله ۱۱۵۰

اگر زن یا مرد نامحرم یا بچّه‌ی ممیز یعنی بچّه‌ای که خوب و بـد را می‌فهمـد به نمازگزار سـلام کند، نمازگزار می‌تواند جواب او را

بدهد، ولی در جواب سلام زن باید بگوید:
«سلامٌ علیکْ» و «کاف» را زیر و زبر و پیش ندهد.

مسأله ۱۱۵۱

اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲

اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

مسأله ۱۱۵۳

جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان واجب نیست.

مسأله ۱۱۵۴

اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همه‌ی آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله ۱۱۵۵

اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادنِ به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عدّه واجب است.

مسأله ۱۱۵۶

اگر به عدّه‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد و همچنین است اگر بداند که قصد او را هم داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد، امّا اگر بداند که قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷

سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچک‌تر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۵۸

اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹

در غیر نماز مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت:
«سَلامٌ عَلَیکُم» در جواب بگوید:

«سَلامٌ عَلَیکُمْ وَ رَحمَةُ اللهِ».

هفتم:

اشاره

از مبطلات نماز خنده‌ی با صدا و عمدیست و چنانچه سهواً هم با صدا بخندد، نمازش اشکال دارد؛ ولی لبخند نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۱۶۰

اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند مثلاً رنگش سرخ شد بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

هشتم:

از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی‌صدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا، یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم:

اشاره

از مبطلات نماز کاریست که صورت نماز را به هم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱

اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۶۲

اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است.

دهم:

اشاره

از مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند عمداً باشد یا از روی

فراموشی نمازش باطل می‌شود؛ ولی کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح نماز مستحبی بخواند و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب «رو به روی او در دو سه قدمی باشد، می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می‌کند مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳

اگر به واسطه‌ی خوردن یا آشامیدن عمدی موالات نماز به هم بخورد یعنی طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می‌خواند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۶۴

اگر در بین نماز، غذایی که در دهان یا لای دندان‌ها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم‌کم آب شود و فرو رود، اشکال ندارد.

یازدهم:

از مبطلات نماز شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی، یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید.

مسأله ۱۱۶۵

اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه‌ست

مسأله ۱۱۶۶

مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشم‌ها را هم بگذارد، یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشت‌ها را داخل هم نماید و آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب، یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است در موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

مسأله ۱۱۶۷

موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خود داری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتاب‌های مفصل گفته شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۸

شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ جان و مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۹

اگر حفظ جان خود انسان، یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند؛ ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است.

مسأله ۱۱۷۰

اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۱

اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیهٔ نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می‌زند، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز جایز نیست و اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۲

کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۳

اگر پیش از آن کـه به انـدازه‌ی رکـوع خم شـود، یـادش بیایـد که اذان و اقـامه را فرامـوش کرده، چنـانچه وقت نمـاز وسـعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند.

شکّیات نماز

اشاره

شکّیات نماز ۲۳ قسم است:
هشت قسم آن شک‌هاییست که نماز را باطل می‌کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شک‌های باطل

مسأله ۱۱۷۴

شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:
اوّل - شک در شـماره‌ی رکعت‌های نماز دو رکعتی مثل نماز صـبح و نماز مسافر، ولی شک در شـماره‌ی رکعت‌های نماز مستحب دو رکعتی و نماز احتیاط، نماز را باطل نمی‌کند.
دوم - شک در شماره‌ی رکعت‌های نماز سه رکعتی.
سوم - آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
چهارم - آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده‌ی دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر. (تفصیل این مسأله در صورت چهارم [از مسألهٔ ۱۲۰۸] از صفحه ۳۱۶).
پنجم - شک بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج.
ششم - شک بین سه و شش، یا سه و بیشتر از شش.
هفتم - شک در رکعت‌های نماز که نداند چند رکعت خوانده است.
هشـتم - شک بین چهار و شـش، یا چهار و بیشتر از شـش، پیش از تمام شدن سجده‌ی دوم؛ ولی اگر بعد از سجده‌ی دوم شک بین چهار و شـش و چهار و بیشتر از شـش برای او پیش آید، احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده‌ی سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۵

اگر یکی از شک‌های باطل برای انسان پیش آیـد، نمی‌توانـد نماز را به هم بزند، بلکه باید به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

اشاره

مسأله ۱۱۷۶

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اوّل – شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است، مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

دوم – شک بعد از سلام.

سوم – شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم – شک کثیرالشک، یعنی کسی که زیاد شک می کند.

پنجم – شک امام در شماره‌ی رکعت‌های نماز، در صورتی که مأموم شماره‌ی آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره‌ی رکعت‌های نماز را بداند.

ششم – شک در نماز مستحبی.

۱ – شک در چیزی که محل آن گذشته ست

مسأله ۱۱۷۷

اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه مثلاً شک کند که حمد را خوانده یا نه چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸

اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیهٔ پیش از آن را خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه را می‌خواند شک کند که اوّل آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹

اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۰

اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۱

اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲

کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند، شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۳

اگر شک کند که یکی از رکن‌های نماز را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده بوده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۴

اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد؛ مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۸۵

اگر شک کند که رکنی را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهّد است اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است؛ مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۶

اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند؛ مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنا بر این، اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۱۸۷

اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا نماز دیگر شده، یا به واسطه‌ی انجام کاری که نماز را به هم می‌زند از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک

کند باید سلام را بگوید.

۲ – شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۸

اگر بعـد از سـلام نماز شک کنـد که نمازش صـحیح بوده یا نه مثلاً شک کنـد رکوع کرده یا نه، یا بعد از سـلام نماز چهار رکعتی شـک کنـد که چهار رکعت خوانـده یا پنـج رکعت به شک خود اعتنا نکنـد، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشـد مثلاً بعـد از سلامِ نمازِ چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت نمازش باطل است.

۳ – شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۹

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست؛ ولی اگر پیش از گذشـتن وقت شک کنـد که نماز خوانـده یا نه، یا گمان کنـد که نخوانده، باید آن نماز را بخواند؛ بلکه اگر گمان کند که خوانده باید آن را به جا آورد.

مسأله ۱۱۹۰

اگر بعد از گذشتن وقت شک کند نماز را درست خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۱

اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۲

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز مغرب و عشا بدانـد یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ – کثیرالشک (کسی که زیاد شک می‌کند)

مسأله ۱۱۹۳

اگر کسی در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر هم مثلاً در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند کثیرالشک است و چنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۴

کثیرالشک اگر در به جا آوردن چیزی شک کنـد، چنانچه به جا آوردن آن نماز را باطل نمی‌کنـد، بایـد بنا بگذارد که آن را به جا

آورده، مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر به جا آوردن آن نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده، مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

مسأله ۱۱۹۵

کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند، چنانچه در چیزهای دیگرِ نماز شک کند باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شک می‌کند سجده کرده یا نه، اگر در به جا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۶

کسی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می‌کند، اگر در نماز دیگر مثلاً در نماز عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۷

کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شک می‌کند، اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۸

اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۹

کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده باید رکوع کند و اگر در سجده یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۰

کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته، باید آن را به جا آورد و اگر از محل آن گذشته، نمازش صحیح است؛ مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

۵ – شک امام و مأموم

مسأله ۱۲۰۱

اگر امام جماعت در شـماره‌ی رکعت‌های نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشـد که چهار رکعت خوانـده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشـد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شـماره‌ی رکعت‌های نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ – شک در نماز مستحبی

مسأله ۱۲۰۲

اگر در شـماره‌ی رکعت‌های نماز مستحبی شک کنـد، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کنـد، بایـد بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلاً اگر در نافله‌ی صبح شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت، بایـد بنا بگـذارد که دو رکعت خوانـده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کنـد مثلاً شک کنـد که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صـحیح است.

مسأله ۱۲۰۳

کم شـدن رکن نافله را باطل می‌کنـد، ولی زیاد شـدن رکن آن را باطل نمی‌کنـد؛ پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کنـد و موقعی یادش بیایـد که مشـغول رکن بعـد از آن شـده، بایـد آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به جا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده؛ باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۴

اگر در یکی از کارهـای نـافله شک کنـد، خواه رکن باشـد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشـته بایـد به جا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۵

اگر در نمـاز مسـتحبی دو رکعتی گمـانش به سه رکعت یـا بیشتر برود، بایـد اعتنا نکنـد و نمازش صـحیح است و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، بنا بر احتیاط واجب بایـد به همان گمان عمل کنـد، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می‌رود، احتیاطاً باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۶

اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سـجده‌ی سـهو واجب می‌شود، یا یک سجده یا تشهّد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده‌ی سهو یا قضای سجده و تشهّد را به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۷

اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله‌ی یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به جا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شک‌های صحیح

مسأله ۱۲۰۸

در نُه صورت اگر در شماره‌ی رکعت‌های نماز چهار رکعتی شک کند، باید فوراً فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرفِ شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند، وگرنه به دستورهایی که گفته می‌شود عمل نماید و آن نُه صورت از این قرار است:

اوّل:

آن که بعد از سر برداشتن از سجده‌ی دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد.

دوم:

شک بین دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده‌ی دوم، که باید بنا بگذارد که چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم:

شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده‌ی دوم، که باید بنا بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

چهارم:

شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده‌ی دوم، که باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده‌ی سهو به جا آورد؛ ولی اگر بعد از سجده‌ی اوّل، یا پیش از سر برداشتن از سجده‌ی دوم، یکی از این چهار شک برای او پیش آید، بنا بر احتیاط واجب باید به دستور همان شک عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

پنجم:

شک بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد، باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

ششم:

شک بین چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

هفتم:

شک بین سه و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

هشتم:

شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

نهم:

شک بین پنج و شش در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد و سجده سهو به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب دو سجده‌ی سهو دیگر برای ایستادن بیجا بنماید.

مسأله ۱۲۰۹

اگر یکی از شک‌های صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است؛ پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مثل روگرداندن از قبله نماز را از سر گیرد، نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۰

اگر یکی از شک‌هایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است؛ پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر گرفته باشد، نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۱

وقتی یکی از شک‌های صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه گفته شد باید فوراً فکر کند، ولی اگر چیزهایی که به واسطه‌ی آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود از بین نمی‌رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد؛ مثلاً اگر در سجده شک کند می‌تواند تا بعد از سجده، فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲

اگر اوّل گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید و اگر اوّل دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه‌ی اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۱۳

کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شک عمل کند.

مسأله ۱۲۱۴

اگر بعد از نماز بداند در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵

اگر موقعی که تشـهّد می‌خواند، یا بعد از ایسـتادن شک کند که دو سـجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شک‌هایی که اگر بعـد از تمام شـدن دو سـجده اتفّاق بیفتـد صـحیح می‌باشـد، برای او پیش آیـد مثلاً شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سـه رکعت چنانچه به دستور آن شک عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶

اگر پیش از آن که مشغول تشـهّد شود، یـا پیش از ایسـتادن شک کنـد که دو سـجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شک‌هایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۷

اگر موقعی که ایسـتاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸

اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آیـد؛ مثلاً اوّل شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت، بعـد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹

اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۰

اگر بعـد از نماز بفهمد که در نماز شـکی برای او پیش آمده، ولی نداند که از شک‌های باطل بوده یا از شک‌های صـحیح و اگر از شک‌های صـحیح بوده کدام قسم آن بوده است، باید دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده و دو رکعت نشسـته و دو سـجده‌ی سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۱

کسـی که نشسـته نماز می‌خواند، اگر شکی کند که باید برای آن، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسـته به جا آورد و اگر شـکی کند که باید برای آن، دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲

کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند (و حکم آن در مسألهٔ پیش گفته شد) نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۳

کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه‌ی کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴

کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز، باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهّد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از تشهّد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵

نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورد و احتیاط واجب آن است که «بسم الله» آن را هم آهسته بگویند.

مسأله ۱۲۲۶

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی را که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت‌های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سجده‌ی سهو بنماید و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸

اگر بعـد از نمـاز احتیـاط بفهمـد کسـری نمـازش به مقـدار نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹

اگر بعـد از خوانـدن نماز احتیاط بفهمد کسـری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده بایـد نماز را دوباره بخوانـد و اگر کاری که نماز را باطل می‌کنـد انجام نداده، باید دو رکعت کسـری نمازش را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۱

اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲

اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسـته یا یک رکعت ایستاده را می‌خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۳

اگر بین دو و سه و چهار شک کنـد و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می‌خوانـد پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیاید که نمازش را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند و بنا بر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۴

اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش

تمـام کنـد، بایـد آن را رهـا کنـد و کسـری نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب نماز را دوباره بخوانـد؛ مثلاً در شک بین سه و چهـار، اگر موقعی که دو رکعت نمـاز احتیاط ایسـتاده را می‌خوانـد، یادش بیایـد که نماز را دو رکعت خوانـده، چون نمی‌توانـد دو رکعت نشسـته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند و دو رکعت کسری نمازش را بخواند و احتیاطاً نماز را هم دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۳۵

اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند و اگر وقت دارد در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و کاری هم مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول کار دیگری شده، یا کاری که نماز را باطل می‌کند به جا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده، احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۶

اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کنـد، یا مثلاً به جای یک رکعت دو رکعت بخوانـد، نماز احتیاط باطل می‌شود و باید دوباره نماز احتیاط و اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷

موقعی که مشـغول نمـاز احتیـاط است، اگر در یکی از کارهـای آن شـک کنـد، چنـانچه محـل آن نگذشـته بایـد به جا آورد و اگر محلش گذشـته بایـد به شک خود اعتنا نکنـد؛ مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸

اگر در شـماره‌ی رکعت‌های نماز احتیاط شک کنـد، چنانچه طرفِ بیشترِ شک نماز را باطل می‌کنـد، بایـد بنا را بر کمتر بگـذارد و اگر طرف بیشتر شـک نمـاز را باطل نمی‌کنـد، بایـد بنا را بر بیشتر بگـذارد، مثلاً موقعی که مشـغول خوانـدن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شـک کنـد که دو رکعت خوانـده یـا سه رکعت، چون طرف بیشتر شـک نمـاز را باطل می‌کنـد، بایـد بنا بگـذارد که دو رکعت خوانـده و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹

اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو ندارد.

مسأله ۱۲۴۰

اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آن را به جا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱

اگر در نماز احتیاط، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲

اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهّد یا دو سجده‌ی سهو بر او واجب شود، باید اوّل نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳

حکم گمان در نماز مثل حکم یقین است، مثلًا اگر انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند و اگر گمان دارد رکوع کرده، نباید آن را به جا آورد و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، اگر به رکوع رفته نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴

حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلًا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود.

سجده‌ی سهو

[احکام]

مسأله ۱۲۴۵

برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده‌ی سهو به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد:

اوّل:

آن که در بین نماز سهواً حرف بزند.

دوم:

جایی که نباید نماز را سلام دهد، مثلاً در رکعت اوّل سهواً سلام بدهد.

سوم:

آن که یک سجده را فراموش کند.

چهارم:

آن که تشهّد را فراموش کند.

پنجم:

آن که در نماز چهار رکعتی بعد از سجده‌ی دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت و نیز اگر در جایی که باید بایستد، مثلاً موقع خواندن حمد و سوره‌ی اشتباهاً بنشیند، یا در جایی که باید بنشیند، مثلاً موقع خواندن تشهّد اشتباهاً بایستد، بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده‌ی سهو به جا آورد؛ بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند، احتیاط مستحّب آن است که دو سجده‌ی سهو بنماید.

و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۱۲۴۶

اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجده‌ی سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷

برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می‌شود، سجده‌ی سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا آه بگوید، باید سجده‌ی سهو نماید.

مسأله ۱۲۴۸

اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای دوباره خواندنِ آن سجده‌ی سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹

اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شود، دو سجده‌ی سهو بعد از سلام نماز کافی است.

مسأله ۱۲۵۰

اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید، یا بیشتر، یا کمتر از سه مرتبه بگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده‌ی سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱

اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید، سهواً بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَینا و عَلَی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ» یا بگوید:

«اَلسَّلامُ عَلَیکَم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرکاتُهُ» باید دو سجده‌ی سهو بنماید؛ ولی اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید، یا بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا النَّبِی وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»، احتیاط مستحب آن است که دو سجده‌ی سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲

اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجده‌ی سهو کافی است.

مسأله ۱۲۵۳

اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب برای ایستادن بیجا دو سجده‌ی سهو بنماید.

مسأله ۱۲۵۴

اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده، یا تشهّد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده یا تشهّد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده‌ی سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵

اگر سجده‌ی سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هرچه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً به جا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶

اگر شک دارد که سجده‌ی سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷

کسی که شک دارد مثلاً دو سجده‌ی سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است.

مسأله ۱۲۵۸

اگر بداند یکی از دو سجده‌ی سهو را به جا نیاورده، باید دو سجده‌ی سهو به جا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده‌ی سهو بنماید.

دستور سجده‌ی سهو

مسأله ۱۲۵۹

دستور سجده‌ی سهو اینست که بعد از سلامِ نماز، فوراً نیت سجده‌ی سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است

بگذارد و بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» یا «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

ولی بهتر است بگوید:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا النَّبِی وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»

بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهّد سلام دهد.

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰

سجده و تشهّدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به جا می‌آورد، باید تمام شرائط نماز، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱

اگر سجده یا تشهّد را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اوّل و یک سجده از رکعت دوم را فراموش نماید، باید بعد از نماز قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آنها لازم است به جا آورد و لازم نیست معین کند که قضای کدام یک آنها است.

مسأله ۱۲۶۲

اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که هر کدام را اوّل فراموش کرده اوّل قضا نماید و اگر نداند کدام اوّل فراموش شده، باید احتیاطاً یک سجده و تشهّد و بعد یک سجده دیگر به جا آورد، یا یک تشهّد و یک سجده و بعد یک تشهّد دیگر به جا آورد، تا یقین کند سجده و تشهّد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است.

مسأله ۱۲۶۳

اگر به خیال این که اوّل سجده را فراموش کرده، اوّل قضای آن را به جا آورد و بعد از خواندن تشهّد یادش بیاید که اوّل تشهّد را فراموش کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره سجده را قضا نماید و نیز اگر به خیال این که اوّل تشهّد را فراموش کرده، اوّل قضای آن را به جا آورد و بعد از سجده یادش بیاید که اوّل سجده را فراموش کرده، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره تشهد را بخواند.

مسأله ۱۲۶۴

اگر بین سلام نماز و قضای سجده، یا تشهّد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می‌شود مثلاً پشت به قبله نماید احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده و تشهّد دوباره نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۶۵

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل روگرداندن از قبله انجام نداده، بنا بر احتیاط واجب باید به قصد این که وظیفه‌ی خود را انجام داده باشد، سجده‌ی فراموش شده و بعد از آن تشهّد و سلام و دو سجده‌ی سهو به جا آورد و نیز اگر یادش بیاید که تشهّد رکعت آخر را فراموش کرده، احتیاطاً باید به قصد این که وظیفه‌ی خود را انجام داده باشد، تشهّد را بخواند و بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۶۶

اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشّهد کاری کند که برای آن سجده‌ی سهو واجب می‌شود مثل آن که سهواً حرف بزند بنا بر احتیاط واجب باید سجده یا تشهّد را قضا کند و غیر از سجده‌ی سهوی که برای قضای سجده یا تشهّد لازم است، دو سجده‌ی سهو دیگر بنماید.

مسأله ۱۲۶۷

اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهّد را باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اوّل به جا آورد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۲۶۸

اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۹

اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد به جا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۰

کسی که باید سجده یا تشهّد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهّد را قضا نماید، بعد سجده‌ی سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱

اگر شک دارد که بعد از نماز قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باید سجده یا تشهّد را قضا نماید و اگر وقت نماز گذشته قضای آن مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

مسأله ۱۲۷۲

هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳

اگر به واسطه‌ی ندانستن مسأله، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است؛ ولی چنانچه به واسطه‌ی ندانستن مسأله حمد و سوره‌ی نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره‌ی نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴

اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵

اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۶

اگر پیش از گفتن: «اَلسَّلامُ عَلَینا» و یا «اَلسَّلامُ عَلَیکُم» یادش بیاید که دو سجده‌ی رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۲۷۷

اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد، نماز را باطل می‌کند مثلاً پشت به قبله کرده نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۹

هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند مثلاً پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده‌ی آخر را به جا نیاورده، نمازش باطل است و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند یادش بیاید، باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده‌ی سهو برای سلامی که اوّل گفته است بنماید.

مسأله ۱۲۸۰

اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله، یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله به جا آورده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

نماز مسافر

[شرایط شکسته به جا آوردن نماز]

اشاره

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته به جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اوّل:

اشاره

آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی تقریباً پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱

کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر در یک شب و یک روز برود و برگردد، مثلًا اگر روز برود همان روز یا شب آن برگردد، چنانچه رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند؛ بنا بر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ باشد، باید نماز را تمام یعنی چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۲۸۲

اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد، ولی روزی که می‌رود همان روز یا شب آن برنگردد مثلاً- امروز برود و فردا برگردد به اندازه‌ای که ممکن است باید احتیاط را مراعات کند، یعنی نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۲۸۳

اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقّت دارد، باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقّت ندارد، بنا بر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند، یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۴

اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۲۸۵

کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶

کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۸۷

اگر بین دو محلی که فاصلهٔ آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸

اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آن جا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹

اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد، باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم:

اشاره

آن که از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از

رسیدن به آن جا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخوانـد؛ ولی اگر بخواهـد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن، به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰

کسـی که نمی‌دانـد سـفرش چنـد فرسخ است مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیـدا کند باید نماز را تمام بخواند، ولی در برگشـتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، هشـت فرسـخ یـا بیشتر باشـد، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد و نیز اگر در بین رفتن قصـد کنـد که چهار فرسـخ برود و همان روز یا شب آن برگردد، چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱

مسافر در صورتی باید نماز را شکسـته بخواند که تصـمیم داشـته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصـدش اینست که اگر رفیق پیـدا کنـد، سـفر هشت فرسـخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیـدا می‌کند، باید نماز را شکسـته بخواند و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲

کسـی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به جایی برسد که دیوار شـهر را نبیند و اذان آن را نشود، بایـد نمـاز را شکسـته بخوانـد؛ ولی اگر در هر روز مقـدار خیلی کمی راه برود که نگوینـد مسـافر است، بایـد نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳

کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است،ماننـد نوکری که با آقای خود مسافرت می‌کند، چنانچه بداند سـفر او هشت فرسخ است، بایـد نماز را شکسـته بخواند و اگر نداند بنا بر احتیاط واجب باید از او بپرسد، که اگر سـفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسـته به جا آورد.

مسأله ۱۲۹۴

کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشـته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵

کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه، باید نماز را تمام بخوانـد؛ ولی اگر شک او از این جهت است که احتمال می‌دهد مانعی برای سـفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا نباشد، باید نمازش را شکسته بخواند.

شرط سوم:

اشاره

آن که در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند، یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که همان روز یا شب آن برگردد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر همان روز یا همان شب برنگردد و بخواهد کمتر از ده روز در آن جا بماند، به اندازه‌ی ممکن احتیاط را مراعات کند و نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۸

اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اوّلی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹

اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقّیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۰

اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقّیه‌ی راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۱

اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقّیه‌ی راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقّیه‌ی راه را برود، چنانچه باقیمانده‌ی سفر او کمتر از هشت فرسخ باشد و نخواهد همان روز یا شب آن برگردد، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می‌رود، روی هم هشت فرسخ باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط چهارم:

اشاره

آن که نخواهـد پیش از رسـیدن به هشت فرسـخ از وطن خود بگـذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بمانـد، پس کسـی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲

کسـی که نمی‌دانـد پیش از رسـیدن به هشت فرسـخ از وطنش می‌گـذرد یـا نه، یا ده روز در محلی می‌مانـد یا نه، بایـد نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳

کسـی که می‌خواهـد پیش از رسـیدن به هشت فرسخ از وطنش بگـذرد، یا ده روز در محلی بماند و نیز کسـی که مردد است که از وطنش بگـذرد، یا ده روز در محلی بمانـد، اگر از ماندن ده روز یا گذشـتن از وطن منصـرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر باقیمانده‌ی راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و همان روز یا شب آن برگردد، باید نماز را شکسـته بخواند.

شرط پنجم:

اشاره

آن که برای کار حرام سـفر نکنـد و اگر برای کار حرامی ماننـد دزدی سـفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خودِ سفر حرام باشد، مثل آن که سـفر برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه‌ی شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

مسأله ۱۳۰۴

سفری که اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵

کسی که سفر او حرام نیست و برای کارِ حرام هم سفر نمی‌کند، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶

اگر مخصوصاً برای آن که کـار واجبی را ترک کنـد مسـافرت نمایـد، نمازش تمام است، پس کسـی که بـدهکار است، اگر بتواند بـدهی خود را بدهـد و طلب کار هم مطالبه کنـد، چنانچه در سـفر نتوانـد بـدهی خود را بدهـد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض

مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۷

اگر سفر او سفرِ حرام نباشد، ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸

کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹

اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰

اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه‌ی معاش به شکار رود، نمازش شکسته است و اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی باید روزه نگیرد.

مسأله ۱۳۱۱

کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر بر می‌گردد، اگر توبه کرده باید نماز را [در حال بازگشت] شکسته بخواند و اگر توبه نکرده باید نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲

کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقیمانده‌ی راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و همان روز یا شب آن برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳

کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقّیه‌ی راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است.

شرط ششم:

اشاره

آن که از صحرانشین‌هایی نباشد که در بیابان‌ها گردش می‌کنند و هر جا که آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می‌مانند و بعد از چندی به جای دیگر می‌روند و صحرانشین‌ها در این مسافرت‌ها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴

اگر یکی از صحرانشین‌ها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند، چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۵

اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم:

اشاره

آن که شغل او مسافرت نباشد، بنا بر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اوّل باید نماز را تمام بخوانند، ولی در سفر اوّل اگر چه طول بکشد نمازشان شکسته است.

مسأله ۱۳۱۶

کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر مثلاً شوفر اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷

حمله‌دار یعنی کسی که برای رساندن حاجی‌ها به مکه مسافرت می‌کند چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۸

کسی که شغل او حمله‌داریست و حاجی‌ها را از راه دور به مکه می‌برد، چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹

کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد باید در سفر نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۰

راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر مردم بگویند شغل او مسافرت است، در صورتی که سفر هشت فرسخی برود، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۱

کسی که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند باید در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۲

کسی که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز بماند، چنانچه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته، در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از اوّل قصد ماندن ده روز را نداشته، باید در سفر اوّل تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۳

کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴

کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵

کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرت‌های پی در پی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۶

کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم:

اشاره

آن که به حد ترخّص برسد، یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آن جا بماند، به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا غبار، یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست، به قدری دور شود که مناره‌ها و گنبدها را نبیند یا دیوارها هیچ پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوار کاملاً معلوم نباشد،

کافی است.

مسأله ۱۳۲۷

کسی که به سفر می‌رود، اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند ولی صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آن جا نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۸

مسافری که به وطنش برمی‌گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند و نیز مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، وقتی دیوار آن جا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، باید نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که نمازشان را تأخیر بیندازند تا به منزل برسند، یا نماز را هم شکسته و هم تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۲۹

هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آن جا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه‌ی معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۳۰

اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آن جا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۱

اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۲

اگر به قدری دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود، ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می‌گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳

اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می‌گویند نشنود، ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۴

اگر چشم یا گوش او و یا صـدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسـته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۵

اگر موقعی که سـفر می‌رود شک کند که به حد ترخص یعنی جایی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند و در موقع برگشتن اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۶

مسافری که در سـفر از وطن خود عبور می‌کنـد، وقتی به جایی برسـد که دیوار وطن خود را ببینـد و صـدای اذان آن را بشـنود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷

مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسـیده، تا وقتی در آن جا هست بایـد نماز را تمام بخوانـد؛ ولی اگر بخواهد از آن جا هشـت فرسـخ برود، یا چهار فرسـخ برود و همان روز یا شب آن برگردد، وقتی به جایی برسـد که دیوار وطن را نبینـد و صـدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۸

محلی را که انسان برای اقامت خود اختیار کرده وطن او است، چه در آن جا به دنیا آمـده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آن جا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

مسأله ۱۳۳۹

اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آن جا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۴۰

جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسـی که آن جا وطن اوست در آن جا زندگی می‌کند که اگر مسافرتی برای او پیش آید، دوباره به همان جا بر می‌گردد، اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آن جا بماند، وطن او حساب می‌شود.

مسأله ۱۳۴۱

کسی که در دو محل زندگی می‌کند مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند هر دو وطن اوست و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه‌ی آنها وطن او حساب می‌شود.

مسأله ۱۳۴۲

کسـی که در محلی ملـک دارد، اگر موقعی که آن ملـک را دارد شـش ماه در آن جا بمانـد، تا وقتی که آن ملک مال او است، هر

وقت در مسافرت به آن جا برسد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۳

اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آن جا صرف نظر کرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

[سایر احکام]

مسأله ۱۳۴۴

مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۵

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند از اوّل آفتاب روز اوّل تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۶

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اوّل قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آن جا برود، چنانچه جایی که می‌خواهد برود به قدری دور باشد که از آن جا صدای اذان محل را نشنود و دیوار آن را نبیند، اگر چه بخواهد همان روزی که می‌رود برگردد، باید در تمام ده روز نماز را شکسته بخواند و اگر به این مقدار دور نباشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۸

مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند، مثلاً قصدش اینست که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹

کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال دهد که برای ماندن او مانعی برسد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۰

اگر مسافر بدانـد که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانـده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر ندانـد تا آخر ماه چقـدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، باید نماز را شکسـته بخواند، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۱

اگر مسافر قصـد کنـد که ده روز در محلی بمانـد، چنانچه پیش از خوانـدن یک نماز چهار رکعتی از مانـدن منصـرف شود، یا مردد شود که در آن جا بمانـد یا به جای دیگر برود، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد و اگر بعـد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود، تا وقتی در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۲

مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر روزه بگیرد و بعـد از ظهر از ماندن در آن جا منصـرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانـده باشـد، روزه‌اش صـحیح است و تا وقتی که در آن جا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانـده باشد، روزه‌ی آن روزش صـحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسـته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۳۵۳

مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر از ماندن منصـرف شود و شک کند که پیش از آن که از قصد ماندن برگردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۴

اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسـته بخواند، مشـغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۵۵

مسـافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر در بین نمـاز چهار رکعتی از قصـد خود برگردد، چنانچه مشـغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و بقّیه‌ی نمازهای خود را هم شکسته بخواند و اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته نمازش باطل است و تا وقتی در آن جا هست، باید نماز را شکسته بخواند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و دوباره شکسته بخواند و تا در آن جا هست، نمازهایش را هم تمام و هم شکسته به جا آورد.

مسأله ۱۳۵۶

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آن جا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام

بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۷

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه‌ی واجب را بگیرد و می‌تواند روزه‌ی مستحبی را هم به جا آورد و نماز جمعه و نافله‌ی ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۸

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز بماند، از وقتی که می‌رود تا بر می‌گردد و بعد از برگشتن، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر نخواهد بعد از برگشتن ده روز بماند، در موقع رفتن به جایی که کمتر از چهار فرسخ است و در مدّتی که آن جا می‌ماند، بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند و در موقع برگشتن و بعد از آن که برگشت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آن جا بماند، باید در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد، نمازهای خود را تمام بخواند؛ ولی اگر محلی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد و نخواهد ده روز در آن جا بماند، باید موقع رفتن و مدّتی که در آن جا می‌ماند، نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۰

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلّی از برگشتن به آن جا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آن جا بماند یا نه، یا آن که از ده روز ماندن در آن جا و مسافرت از آن جا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا برمی‌گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱

اگر به خیال این که رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آن جا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲

اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ، سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیهٔ راه

مردد شود، از وقتی که مردد می‌شود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳

مسافری که می‌خواهد نُه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر را در آن جا ماند، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند و همین طور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۴

مسافری که سی روز مردد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

مسأله ۱۳۶۵

مسافر می‌تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد در جایی که اوّل جزء این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که شکسته بخواند و نیز مسافر می‌تواند در حائر حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام نماز را تمام بخواند؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر دورتر از اطراف ضریح مقدّس نماز بخواند، شکسته به جا آورد.

مسأله ۱۳۶۶

کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد، عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۷

کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر فراموش کند و تمام بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۶۸

مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۹

مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۷۰

مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۱

اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته به جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن نماز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۷۲

کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به جا آورد، در هر صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۷۳

اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۴

اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن (۴۴) برگردد، باید شکسته بخواند، چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی، مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۵

مسافری که باید نماز را تمام بخواند، اگر به واسطه‌ی ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۳۷۶

مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۷

اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید،

اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۸

مستحّب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید:
«سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَر» و در تعقیب نماز ظهر و عصـر و عشا بیشتر سـفارش شده است؛ بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

[احکام]

مسأله ۱۳۷۹

کسـی که نمـاز واجب خود را در وقت آن نخوانـده، بایـد قضـای آن را به جـا آورد، اگر چه در تمـام وقت نمـاز خواب مانـده یا به واسطه‌ی مستی نماز نخوانده باشد.
ولی نمازهای یومیه‌ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده است، قضا ندارد.

مسأله ۱۳۸۰

اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

مسأله ۱۳۸۱

کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۲

کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۳۸۳

اگر انسـان احتمـال دهـد که نمـاز قضـایی دارد یا نمازهایی را که خوانـده صـحیح نبوده، مسـتحّب است احتیاطاً قضای آنها را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۴

قضای نمازهای یومیه بایـد به ترتیب خوانده شود، مثلاً کسـی که یک روز نماز عصـر و روز بعد نماز ظهر را نخوانده، باید اوّل نماز عصر و بعد از آن، نماز ظهر را قضا نماید.

مسأله ۱۳۸۵

اگر بخواهـد قضای چنـد نماز غیر یومیه ماننـد نماز آیات را بخوانـد، یا مثلاً بخواهـد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۶

اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانـده فراموش کنـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد طوری آنها را بخوانـد که یقین کنـد به ترتیبی که قضـا شـده به جا آورده است؛ مثلاً اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی‌دانـد کـدام اوّل قضا شده، احتیاطاً بایـد اوّل یـک نمـاز مغرب و بعـد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخوانـد، یا اوّل یک نماز ظهر و بعـد از آن یک نماز مغرب و دوباره نماز ظهر بخوانـد، تا یقین کنـد هر کدام را که اوّل قضا شده اوّل خوانده است؛ ولی اگر نمازهایی که ترتیب آنها را فراموش کرده به قدری زیاد باشد که اگر بخواهد به ترتیب بخواند خیلی مشقّت دارد، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۷

اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصـر روز دیگر، یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصـر از او قضا شده و نمی‌داند کدام اوّل قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت این که اولی قضای نماز اوّل و دومی قضای نماز روز دوم باشد کافی است.

مسأله ۱۳۸۸

اگر یـک نمـاز ظهر و یـک نمـاز عشـا، یـا یک نماز عصـر و یک نماز عشا از او قضا شود و ندانـد کـدام اوّل قضا شـده است، بنا بر احتیـاط واجب بایـد طوری آنهـا را بخوانـد که یقین کنـد به ترتیب به جا آورده است، مثلاً اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شـده و اوّلی آنان را نمی‌دانـد، بایـد اوّل یک نماز ظهر بعـد یک نماز عشا دوباره یک نماز ظهر، یا اوّل یک نماز عشا بعد یک نماز ظهر دوباره یک نماز عشا بخواند.

مسأله ۱۳۸۹

کسـی که می‌دانـد یـک نماز چهار رکعتی نخوانـده، ولی نمی‌دانـد نماز ظهر است یا نماز عصـر، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافی است.

مسأله ۱۳۹۰

کسـی که پنـج نماز پشت سـر هم از او قضا شـده و نمی‌دانـد اوّلی آنها کدام است، باید نُه نماز به ترتیب بخواند؛ مثلًا از نماز صـبح شروع کند و بعد از آن که ظهر و عصـر و مغرب و عشا را خواند، دو مرتبه نماز صـبح و ظهر و عصـر و مغرب را بخواند و اگر شش نماز پشت سـر هم از او قضا شـده و اوّلی آنها را نمی‌دانـد، بایـد ده نماز به ترتیب قضا کنـد و همین طور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می‌شود، در صورتی که پشت سـر هم قضا شـده باشد، باید یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید؛ مثلاً اگر هفت نماز او قضا شده و اوّلی آنها را نمی‌داند، باید یازده نماز به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۱

کسی که می‌داند نمازهای پنج گانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی‌داند، باید پنج شبانه روز نماز بخواند و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده باید شش شبانه روز نماز بخواند و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، باید یک شبانه روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است، مثلاً اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، باید هفت شبانه روز قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۲

کسی که مثلاً چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره‌ی آنها را نمی‌داند، مثلاً نمی‌داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است؛ ولی اگر شماره‌ی آنها را می‌دانسته و فراموش کرده، بنا بر احتیاط واجب باید به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است؛ مثلاً اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده تا نبوده، احتیاطاً باید ده نماز صبح بخواند.

مسأله ۱۳۹۳

کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بنا بر احتیاط واجب اگر ممکن است باید اوّل آن را بخواند، بعد مشغول نماز آن روز شود و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد، ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، در صورتی که ممکن باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

مسأله ۱۳۹۴

اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، بنا بر احتیاط واجب باید نیت نماز قضا کند؛ مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از تمام شدن رکعت دوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، احتیاطاً باید نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند، بعد نماز ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، یا نمی‌تواند نیت را به نماز قضا برگرداند، مثلاً در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود، نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۵

اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی‌خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، ولی باید بعد از خواندن قضای نمازهای سابق، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده، به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۶

تا انسان زنده است، اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۷

نماز قضا را با جماعت می‌شود خوانـد، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند، مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۸

مستحب است بچّه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نماز خواندن و عبادت‌های دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۹

اگر پدر و مادر نماز و روزه‌ی خود را به جا نیاورده باشـند، چنانچه از روی نافرمانی ترک نکرده و می‌توانسـته‌اند قضا کنند، بر پسـر بزرگـتر واجـب اسـت کـه بعـد از مرگشـان بـه جـا آورد، یـا برای آنـان اجیر بگیرد؛ ولی روزه‌ای را که در سـفر نگرفته‌انـد، اگر چه نمی‌توانسته‌اند قضا کنند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید یا برای آنان اجیر بگیرد.

مسأله ۱۴۰۰

اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر و مادرش نماز و روزه‌ی قضا داشته‌اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۱

اگر پسر بزرگتر بداند که پدر و مادرش نماز قضا داشته‌اند و شک کند که به جا آورده‌اند یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۲

اگر معلوم نباشـد که پسـر بزرگتر کـدام است، قضای نماز و روزه‌ی پـدر و مادر بر هیـچ کـدام از پسـرها واجب نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه‌ی آنان را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۳

اگر میت وصیت کرده باشـد که برای نمـاز و روزه‌ی او اجیر بگیرنـد، بعـد از آن که اجیر نماز و روزه‌ی او را به طور صـحیح به جا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۴

اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلاً قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

مسأله ۱۴۰۵

کسی که خودش نماز و روزه‌ی قضا دارد، اگر نماز و روزه‌ی پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اوّل به جا آورد، صحیح است.

مسأله ۱۴۰۶

اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه‌ی پدر و مادر خود را قضا نماید و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۷

اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز و روزه‌ی پدر یا مادر را قضا کند بمیرد، چنانچه بین مرگ پدر یا مادر و مرگ او به قدری طول کشیده که می‌توانسته قضای نماز و روزه‌ی آنها را به جا آورد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست و اگر این مقدار طول نکشیده، قضای آنها بر پسر دوم واجب است.

نماز جماعت

[احکام]

مسأله ۱۴۰۸

مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود، بیشتر سفارش شده است.

مسأله ۱۴۰۹

اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می‌شود، تا به ده نفر برسند و عدّه‌ی آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمان‌ها کاغذ و دریاها مرکب و درخت‌ها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

مسأله ۱۴۱۰

حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۱۱

مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نمازِ اوّل وقت که فُرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فُرادی که آن را طول بدهند، بهتر می‌باشد.

مسأله ۱۴۱۲

وقتی که جماعت بر پا می‌شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده، دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد که نماز اوّلش باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

مسأله ۱۴۱۳

اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، اشکال دارد.

مسأله ۱۴۱۴

کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۱۵

اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، نماز جماعت بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۴۱۶

نماز مستحب را نمی‌شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام عَلَیْهِ السَّلَام واجب بوده و به واسطه‌ی غائب شدن ایشان، مستحب می‌باشد.

مسأله ۱۴۱۷

موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتداء کرد، ولی اگر امام نماز یومیه‌اش را احتیاطاً دوباره می‌خواند، اقتدا کردن به او اشکال دارد.

مسأله ۱۴۱۸

اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می‌خواند، می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می‌کند، یا قضای نماز کس دیگر را می‌خواند، اگر چه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد.

مسأله ۱۴۱۹

اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۰

اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده‌اند و به واسطه‌ی دیوار محراب امام را نمی‌بینند نمی‌توانند اقتدا کنند، بلکه اگر کسی هم پشت سر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به واسطه‌ی دیوار محراب امام را نمی‌بینند، اشکال دارد.

مسأله ۱۴۲۱

اگر به واسطه‌ی درازی صف اوّل، کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند، می‌توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه‌ی درازی یکی از صف‌های دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند، صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۲

اگر صف‌های جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده، نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، ولی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و صف جلو را نمی‌بینند، اشکال دارد.

مسأله ۱۴۲۳

کسی که پشت ستون ایستاده اگر از طرف راست یا چپ به واسطه‌ی مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۴

جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطّح بگویند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۵

اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به قدری بلند باشد که نگویند اجتماع کرده‌اند، جماعت صحیح نیست.

مسأله ۱۴۲۶

اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند بچّه‌ی ممیز یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد فاصله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است، می‌توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۲۷

بعد از تکبیر امام اگر صفِ جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده می‌تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

مسأله ۱۴۲۸

اگر بداند نمازِ یک صف از صف‌های جلو باطل است، در صف‌های بعد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۹

هرگاه بداند نماز امام باطل است مثلاً بداند امام وضو ندارد اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۳۰

اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده مثلاً بی‌وضو نماز خوانده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۳۱

اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفه‌ی مأموم است مثلاً به حمد و سوره‌ی امام گوش می‌دهد باید نماز را به جماعت تمام کند و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه‌ی امام و هم وظیفه‌ی مأموم است مثلاً در رکوع یا سجده باشد باید نماز را به نیت فُرادی تمام نماید.

مسأله ۱۴۳۲

احتیاط واجب آن است که در بین نماز جماعت تا ناچار نشود، نیت فُرادی نکند.

مسأله ۱۴۳۳

اگر مأموم به واسطه‌ی عذری بعد از حمد و سوره‌ی امام نیت فُرادی کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند.

مسأله ۱۴۳۴

اگر در بین نماز جماعت نیت فُرادی نماید، نمی‌تواند دوباره نیت جماعت کند، ولی اگر مردد شود که نیت فُرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۳۵

اگر شک کند که نیت فُرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فُرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۶

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود، امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۸

اگر موقعی که امـام در رکوع است اقتـدا کنـد و پیش از آن که به انـدازه‌ی رکوع خم شود، امـام سـر از رکوع بردارد، بنا بر احتیاط واجب باید بایستد تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند؛ ولی اگر برخاسـتن امام به قدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، باید نیت فرادی نماید.

مسأله ۱۴۳۹

اگر اوّل نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد، نماز او صحیح است.

مسأله ۱۴۴۰

اگر موقعی برسـد که امام مشـغول خوانـدن تشـهد آخر نماز است، چنانچه بخواهـد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرهٔ الاحرام بنشـیند و تشـهد را با امام بخواند، ولی سـلام را نگوید و صبر کند تا امام سـلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۱

مأموم نباید جلوتر از امام بایسـتد و اگر مساوی او بایسـتد، اشکال ندارد؛ ولی اگر قد او بلندتر از امام است، بنا بر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

مسأله ۱۴۴۲

در نماز جماعت بایـد بین مأموم و امام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی‌شود، فاصـله نباشد و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسـان به واسـطه‌ی او به امام متصل شـده است، ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشـد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه‌ی او به امام متصل شده است، پرده و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۳

اگر بعد از شـروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه‌ی او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله شود، چنانچه مأموم فوراً قصد فُرادی نکند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۴۴

احتیاط واجب آن است که بین جای سـجده‌ی مأموم و جای ایسـتادن امام، بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نباشد و نیز اگر انسان به واسطه‌ی مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، بنا بر احتیاط واجب باید فاصلهٔ جای سجده‌اش از جای ایستادن او بیشتر از یک قـدم معمولی نباشد و احتیاط مسـتحب آن است که جای سـجده‌ی مأموم با جای کسـی که جلو او ایسـتاده هیچ فاصـله نداشـته باشد.

مسأله ۱۴۴۵

اگر مأموم به واسطه‌ی کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۶

اگر در نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه‌ی او به امام متصل است، بیشتر از یک قدم فاصله پیدا شود، چنانچه فوراً قصد فُرادی نکند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۴۷

اگر نماز همه‌ی کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فُرادی نمایند، چنانچه فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند، یا کسانی که در صف بعد ایستاده‌اند فوراً قصد فرادی نمایند، نماز صف بعد صحیح است و در غیر این دو صورت نماز صف بعد باطل می‌باشد.

مسأله ۱۴۴۸

اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند، ولی قنوت و تشهّد را با امام می‌خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهّد، انگشتان دست و سینه‌ی پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۴۹

اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتیست اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۰

اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۱

اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده، خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر آن است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۵۲

کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد

نمازش اشکال دارد.

مسأله ۱۴۵۳

کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند، یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید.

مسأله ۱۴۵۴

کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۵

اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۶

اگر به خیال این که امام در رکعت اوّل یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۷

اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوم بوده، نمازش صحیح است و اگر در بین حمد و سوره بفهمد لازم نیست آنها را تمام کند.

مسأله ۱۴۵۸

اگر موقعی که مشغول نماز مستحبیست جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود؛ بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل برسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۹

اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتیست جماعت بر پا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۶۰

اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۱

کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، بنا بر احتیاط واجب باید وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می‌خواند، انگشتان دست و سینه‌ی پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

[احکام]

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۲

امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعهٔ دوازده امامی و عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچّه‌ی ممیز که خوب و بد را می‌فهمد به بچّه ممیز دیگر مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۶۳

امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقیست یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴

کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می‌خواند نمی‌تواند، به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۵

کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی که خوابیده نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۶

اگر امام جماعت به واسطه‌ی عذری با لباس نجس، یا با تیمّم، یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۷

اگر امام مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، می‌شود به او اقتدا کرد و نیز زنی که مستحاضه نیست می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۸

بنا بر احتیاط واجب کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، نباید امام جماعت شود.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۹

موقعی که مأموم نیت می‌کند باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۰

مأموم باید غیر از حمد و سور، همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اوّل یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۱

اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره‌ی امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند، ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۲

اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره‌ی امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره نخواند.

مسأله ۱۴۷۳

اگر مأموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدایی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۴

اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می‌تواند حمد و سوره بخواند.

مسأله ۱۴۷۵

احتیاط واجب آن است که مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر حمد و سوره نخواند
و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۷۶

مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۷۷

اگر مأموم سلام امام را بشنود، یا بداند چه وقت سلام می گوید، احتیاط واجب آن است که پیش از امام سلام نگوید و چنانچه عمداً پیش از امام سلام دهد، نمازش اشکال دارد، ولی اگر سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد.

مسأله ۱۴۷۸

اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام و سلام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۹

مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام، یا کمی بعد از امام به جا آورد و اگر عمداً پیش از امام، یا مدّتی بعد از امام انجام دهد معصیت کرده و احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۸۰

اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد امام سر بردارد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۱

اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۸۲

کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته، هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است، ولی اگر در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد، نماز باطل است.

مسأله ۱۴۸۳

اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال این که به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۴

اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال این که سجده‌ی اوّل امام است، به قصد این که با امام سجده کند، به سجده رود و بفهمد سجده‌ی دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می‌شود و اگر به خیال این که سجده‌ی دوم امام است به

سجده رود و بفهمد سجده‌ی اوّل امام بوده، باید سجده را به قصد همراهی با امام تمام کند و دوباره با امام به سجده رود و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۸۵

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می‌رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود، نمازش صحیح است و اگر عمداً برنگردد، احتیاط واجب آن است که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۸۶

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و اگر به قصد این که با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۴۸۷

اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و اگر به قصد این که با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به سجده رود، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۴۸۸

اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود، مأموم نباید قنوت و تشهّد را بخواند؛ ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت یا تشهّد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.
چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۸۹

اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر یک زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده‌اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن، یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها عقب امام و زن‌ها پشت مردها بایستند.

مسأله ۱۴۹۰

اگر امام و مأموم هر دو زن باشند، بهتر است بهتر که ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

مسأله ۱۴۹۱

مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱۴۹۲

مستحب است صف‌های جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه‌ی آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۹۳

مستحب است بعد از گفتن «قَد قامَتِ الصَّلوة» مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۴

مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه‌ی کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۵

مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۶

اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.
چیزهایی که در نماز جماعت مکروه‌ست

مسأله ۱۴۹۷

اگر در صف‌های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۸

مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۹

مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۵۰۰

نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه‌ی چهار چیز واجب می‌شود:

اوّل:

گرفتن خورشید.

دوم:

گرفتن ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

سوم:

زلزله، اگر چه کسی هم نترسد.

چهارم:

رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها، در صورتی که بیشتر مردم بترسند.

مسأله ۱۵۰۱

اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتّفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلًا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

مسأله ۱۵۰۲

کسی که [قضای] چند نماز آیات بر او واجب است، اگر همه‌ی آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد مثلًا سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه‌ی آنها باشد و همچنین است اگر چند نماز برای رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها بر او واجب شده باشد؛ ولی اگر برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله، یا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید موقع نیت معین کند نماز آیاتی را که می‌خواند برای کدامیک آنها است.

مسأله ۱۵۰۳

چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری اتّفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها به قدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود، نماز آیات بر آنها هم واجب است.

مسأله ۱۵۰۴

از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند انسان باید نماز آیات را بخواند و بنا بر احتیاط واجب باید به قدری تأخیر نیندازد

که شروع به باز شدن کند.

مسأله ۱۵۰۵

اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، بنا بر احتیاط واجب باید نیت ادا و قضا نکند، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

مسأله ۱۵۰۶

اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه‌ی خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، نمازی که می‌خواند اداست و همچنین است اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد، ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازه‌ی خواندن یک رکعت به آخرِ وقتِ آن مانده باشد.

مسأله ۱۵۰۷

موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتّفاق می‌افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است.

مسأله ۱۵۰۸

اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۹

اگر عدّه‌ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته‌ی آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، باید نماز آیات را بخواند، بلکه اگر مقداری از آن هم گرفته باشد، بنا بر احتیاط خواندن نماز آیات بر او واجب است و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند.

مسأله ۱۵۱۰

اگر انسان به گفته‌ی کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، بنا بر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول

می‌کشـد و انسان به گفته‌ی آنان اطمینان پیـدا کند، بنا بر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید، مثلًا اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به باز شدن می‌کند، احتیاطاً باید نماز آیات را تا آن وقت تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۵۱۱

اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۲

اگر در وقت نمـاز یومیه نمـاز آیـات هم بر انسـان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کـدام را اوّل بخوانـد اشـکال ندارد و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اوّل آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اوّل نماز یومیه را بخواند.

مسأله ۱۵۱۳

اگر در بین نماز یومیه بفهمـد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشـد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد باید آن را بشکند و اوّل نماز آیات و بعد نماز یومیه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۴

اگر در بین نماز آیات بفهمـد که وقت نماز یومیه تنگ است، بایـد نماز آیات را رها کند و مشـغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیهٔ نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۵

اگر در حـال حیض یا نفاسِ زن، آفتاب یا ماه بگیرد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم نـدارد، ولی اگر زلزله یا رعـد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد، احتیاط مستحب آن است که بعد از پاک شدن نماز آیات را بخواند.
دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۶

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنـج رکوع دارد و دسـتور آن اینست که انسان بعـد از نیت تکبیر بگویـد و یک حمـد و یـک سوره تمـام بخوانـد و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوبـاره یک حمـد و یک سوره‌ی بخوانـد، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سـجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و تشهّد بخواند و

سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۷

در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلاً به قصد سوره‌ی قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ بِسْمِ اللّهِ اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید:

قُل هُوَ اللهُ أَحَدٌ

دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید:

اَللهُ الصَّمَدُ

باز به رکوع رود و بایستد و بگوید:

لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ

و به رکوع رود، باز هم سر بردارد و بگوید:

وَ لَمْ یکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَد

و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از سجده‌ی دوم تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۸

اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۹

چیزهایی که در نماز یومیه واجب

و مستحب است در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد، ولی در نماز آیات مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند:

«اَلصَّلاهْ».

مسأله ۱۵۲۰

مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید:

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ

و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۲۱

مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند، کافی است.

مسأله ۱۵۲۲

اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۳

اگر شک کند که در رکوع آخرِ رکعتِ اوّل است یا در رکوعِ اوّل رکعتِ دوم و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است، ولی اگر مثلاً ـ شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده، باید رکوعی را که شک دارد به جا آورده یا نه، به جا آورد و اگر برای رفتن به سجده خم شده، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۲۴

هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است، که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۲۵

نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام غائب است مستحب می‌باشد و می‌شود آن را به جماعت یا فُرادی خواند.

مسأله ۱۵۲۶

وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل آفتاب روز عید است تا ظهر.

مسأله ۱۵۲۷

مستحب است نماز عیـد قربان را بعـد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مسـتحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۸

نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است، که در رکعت اوّل بعـد از خوانـدن حمـد و سوره‌ی بایـد پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یـک قنوت بخوانـد و بعـد از قنوت پنجم تکـبیر دیگری بگویـد و به رکوع رود و دو سـجده به جـا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگویـد و بعـد از هر تکبیر قنوت بخوانـد و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سـجده کند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۹

در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است، ولی بهتر است این دعا را بخوانند:
«اَللّهُمَّ اَهْـلَ الْکِبْریـاءِ وَ الْعَظَمَـةِ وَ اَهْـلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفوِ وَ الرَّحْمَـةِ وَ اَهْلَ التَّقْوی وَ الْمَغْفِرَةِ اَسْـئَلُکَ بِحَقِّ هـذا الْیومِ الَّذی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمینَ عیـداً وَ لِمُحَمَّدٍ (ص) ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ کَرامَـةً وَ مَزیـداً اَنْ تُصَـلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آل مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُـدْخِلَنِی فی کُلِّ خَیرٍ اَدْخَلْتَ فیهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمّداً و آلَ مُحَمَّدٍ صَـلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْـئَلُکَ خَیرَ ما سَئَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصَّالِحوُنَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلِصُونَ».

مسأله ۱۵۳۰

در زمـان غـائب بودن امام مسـتحب است بعـد از نماز عیـد فطر و قربان دو خطبه بخواننـد و بهتر است که در خطبـهٔ عیـد فطر احکام زکات فطره و در خطبهٔ عید قربان احکام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۱

نماز عیـد سوره‌ی مخصوصـی نـدارد، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سوره‌ی شـمس (سوره‌ی ۹۱) و در رکعت دوم سـوره‌ی غاشیه (سوره‌ی ۸۸) را بخوانند، یا در رکعت اوّل سوره‌ی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی
(سوره‌ی ۸۷) و در رکعت دوم سوره‌ی شمس را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۲

مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در مکّه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۳

مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند و پیش از نماز غسل کنند و عمامهٔ سفید بر سر بگذارد.

مسأله ۱۵۳۴

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و کسی که نماز عید می‌خواند اگر امام جماعت است، یا فُرادی نماز می‌خواند نماز را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۵

بعد از نماز مغرب و عشاءِ شبِ عید فطر و بعد از نمازِ صبح آن و نیز بعد از نمازِ عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: «اَللّهُ اَکْبَرُ، اَللّهُ اَکْبَرُ، لا اِلَهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ، اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدانَا».

مسأله ۱۵۳۶

مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید:
«اَللّهُ اَکْبَرُ عَلَی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَهِٔ الأنْعام وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَی ما اَبْلانا»؛ ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی‌حجّه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۷

احتیاط مستحب آن است که زن‌ها از رفتن به نماز عید خود داری کنند، ولی این احتیاط برای زن‌های پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۸

در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۹

اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوت‌ها را که با امام نگفته خودش بگوید و اگر در هر قنوت یک «سُبْحانَ اللهِ» یا یک «اَلْحَمدُ لِلّهِ» بگوید کافی است.

مسأله ۱۵۴۰

اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می‌تواند نیت کند و تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع برود.

مسأله ۱۵۴۱

اگر در نماز عید یک سجده یا تشهّد را فراموش کند، احتیاط آن است که بعد از نماز آن را به جا آورد و نیز اگر کاری که برای آن سجده‌ی سهو لازم است پیش آید، بنا بر احتیاط باید بعد از نماز دو سجده سهو برای آن بنماید.

ترجمه‌ی نماز

۱ - ترجمه‌ی سوره‌ی حمد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

یعنی ابتدا می‌کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر رحم می‌کند و در آخرت بر مؤمن رحم می‌نماید.

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ

یعنی ثنا مخصوص خداوندیست که پرورش دهنده‌ی همه‌ی موجودات است.

الرَّحمنِ الرَّحیمِ

یعنی در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌کند.

مالِکِ یومِ الدّین

یعنی پادشاه و صاحب اختیار روز قیامت است.

اِیاکَ نَعْبُدُ وَ اِیاکَ نَسْتَعینْ

یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم.

اِهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیمَ

یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است.

صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ

یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند.

غَیرِ الْمَغْضوبِ عَلَیهِمْ وَ لا الضّالّین

یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر ایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ - ترجمه‌ی سوره‌ی قُلْ هو الله اَحَدٌ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ

یعنی بگو ای محمّد (ص) که خداوند، خداییست یگانه.

اَللّهُ الصَّمَدُ

یعنی خدایی که از تمام موجودات بی نیاز است.

لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یوُلَدْ

فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

وَ لَمْ یکُنْ لَهُ کُفوُاً اَحَدٌ

یعنی هیچ کس از مخلوقات مثل او نیست.

۳ – ترجمه‌ی ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است.

«سُبْحانَ رَّبِی الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِه»

یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.

«سُبْحانَ رَبّیِ الاَعَلی وَ بِحَمْدِه»

یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.

«سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه»

یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

«اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیه»

یعنی طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خداوندی که پرورش دهنده‌ی من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم.

«بِحَولِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ اَقوُمُ وَ اَقْعُد»

یعنی به یاری خدای متعال و قوّه او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

۴ – ترجمه‌ی قنوت

«لا اِلهَ اِلا اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ»

یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که صاحب حلم و کرم است.

«لا اِلهَ الاَّ اللهُ العَلی العَظیمُ»

یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است.

«سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ اَلاَرَضینَ السَّبْعِ»

یعنی پاک و منزّه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

«وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ العَظیم»

یعنی پروردگار هر چیزیست که در آسمان‌ها و زمین‌ها و ما بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است.

«وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ»

یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که پرورش دهنده تمام موجودات است.

۵ – ترجمه‌ی تسبیحات اربعه

«سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ»

یعنی پاک و منزّه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای بی‌همتا و بزرگتر است از این که او را وصف کنند.

۶ – ترجمه‌ی تشهّد

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلَهَ اِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ»

یعنی ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد.

«وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»

یعنی شهادت می‌دهم که محمّد (ص) بنده خدا و فرستاده اوست.

«اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»

یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد.

«وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ»

یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن.

«اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبِی وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»

یعنی سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

«اَلسَّلامُ عَلَینا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصَّالِحینَ»

یعنی سلام از خداوند عالم بر نمازگزاران و تمام بندگان خوب او.

«اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ»

یعنی سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۲

بعد از مرگ انسان می‌شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی به جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند؛ یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۵۴۳

انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان عَلَیْهمُ‌السَّلَام از طرف زندگان اجیر شود و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۴

کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند.

مسأله ۱۵۴۵

اجیر بایـد موقع نیت میت را معین نمایـد و لازم نیست اسم او را بدانـد، پس اگر نیت کند از طرف کسـی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافی است.

مسأله ۱۵۴۶

اجیر بایـد خود را به جای میت فرض کنـد و عبادت‌های او را قضا نماید و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست.

مسأله ۱۵۴۷

باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را به طور صحیح انجام می‌دهد.

مسأله ۱۵۴۸

کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده، اگر بفهمد که عمل را به جا نیاورده، یا باطل انجام داده باید دوباره اجیر بگیرد.

مسأله ۱۵۴۹

هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگر چه بگوید انجام داده‌ام، باید دوباره اجیر بگیرد؛ ولی اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

مسأله ۱۵۵۰

کسـی را که عـذری دارد و مثلاً ـ بـا تیمّم یـا نشسـته نماز می‌خوانـد، نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگر چه نماز میت هم به همان‌طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۱

مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندنِ نماز باید به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۲

قضای نمازهای میت بایـد به ترتیب خوانـده شود و اگر ترتیب آنها را نمی‌داننـد بایـد با اجیر شـرط کننـد به قـدری نماز بخوانـد که

ترتیب به عمل آید.

مسأله ۱۵۵۳

اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد، باید همان طور به جا آورد و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه‌ی خودش و میت، هر کدام که به احتیاط نزدیک‌تر است به آن عمل کند، مثلاً اگر وظیفه‌ی میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۴

اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحّبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۵۵۵

اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، باید برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید، مثلاً اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صبح تا ظهر نماز قضا بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند و نیز باید نمازی را که در هر دفعه شروع می کند، معین نماید، مثلاً قرار بگذارد اوّل نمازی که می‌خواند صبح باشد یا ظهر یا عصر و همچنین باید با آنها قرار بگذارد که در هر دفعه نماز یک شبانه روز را تمام کنند و اگر ناقص بگذارند آن را حساب نکنند و دفعه‌ی بعد نماز یک شبانه روز را از سر شروع نمایند.

مسأله ۱۵۵۶

اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، بنا بر احتیاط واجب باید برای نمازهایی که می‌دانند یا احتمال می‌دهند به جا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند.

مسأله ۱۵۵۷

کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه‌ی آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولی میت بدهند، مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولی میت بدهند و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه‌ی او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۵۸

اگر اجیر پیش از تمـام کردن نمازهـای میت بمیرد و خودش هم نمـاز قضا داشـته باشـد، بایـد از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نماینـد و اگر چیزی زیاد آمـد، در صورتی که وصـیت کرده باشـد و ورثه اجازه بدهنـد، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش برسانند.

احکام روزه

[روزه]

[روزه]

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و شرح آنها بعداً گفته می‌شود خود داری نماید.
نیت

مسأله ۱۵۵۹

لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذرانـد، یـا مثلاًـ بگویـد فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قـدر که برای انجـام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد کافیست و برای این که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند، خود داری نماید.

مسأله ۱۵۶۰

انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای فردای آن نیت کند و بهتر است که شب اوّل ماه هم نیت روزه‌ی همه‌ی ماه را بنماید.

مسأله ۱۵۶۱

وقت نیت روزه‌ی ماه رمضان از اوّل شب است تا اذان صبح.

مسأله ۱۵۶۲

وقـت نیت روزه‌ی مسـتحبی از اوّل شب است تـا مـوقعی که به انـدازه‌ی نیت کردن به مغرب وقت مانـده باشـد، که اگر تـا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه‌ی مستحبی کند، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۳

کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت روزه کند، روزه‌ی او صحیح است، چه روزه‌ی او واجب باشد چه مستحب و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیت روزه‌ی واجب نماید.

مسأله ۱۵۶۴

اگر بخواهد غیر روزه‌ی رمضان روزه‌ی دیگری بگیرد، باید آن را معین نماید، مثلاً- نیت کند که روزه‌ی قضا یا روزه‌ی نذر می گیرم؛ ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه‌ی ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است، یا فراموش نماید و روزه‌ی دیگری را نیت کند، روزه‌ی ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۶۵

اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه‌ی غیر رمضان کند، نه روزه‌ی رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

مسأله ۱۵۶۶

اگر مثلًا به نیت روز اوّل ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۷

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه‌ی آن روز را تمام نماید و اگر [روزه‌ی آن روز را] تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه‌ی آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۹

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۰

اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بایـد نیت کنـد و روزه‌ی او صـحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام داده باشـد، یا بعـد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه‌ی او باطل می‌باشـد؛ ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید.

مسأله ۱۵۷۱

اگر بچّه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه‌ی آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۷۲

کسـی که برای به جا آوردن روزه‌ی میتی اجیر شده، اگر روزه‌ی مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه‌ی قضا یا روزه‌ی واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزه‌ی مسـتحبی بگیرد و چنانچه فراموش کند و روزه‌ی مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یـادش بیایـد روزه‌ی مسـتحبی او به هم می‌خورد و می‌توانـد نیت خود را به روزه‌ی واجب برگردانـد و اگر بعـد از ظهر ملتفت شود؛ روزه‌ی او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۳

اگر غیر از روزه‌ی ماه رمضان روزه‌ی معین دیگری بر انسان واجب باشـد مثلاً نـذر کرده باشـد که روز معیّنی را روزه بگیرد چنانچه عمـداً تا اذان صـبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است و اگر نداند که روزه‌ی آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت کند، روزه‌ی او صحیح و گرنه باطل می‌باشد.

مسأله ۱۵۷۴

اگر برای روزه‌ی واجب غیر معیّنی مثل روزه‌ی کفاره عمـداً تا نزدیک ظهر نیت نکنـد اشـکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیت تصـمیم داشـته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۵

اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نیت روزه کند و روزه را تمام نماید و اگر آن روز را روزه نگیرد، قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۵۷۶

اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه، آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۷۷

روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اوّل رمضان، واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی‌تواند نیت روزه‌ی رمضان کند، یا نیت کند که اگر رمضان است روزه‌ی رمضان و اگر رمضان نیست روزه‌ی قضا یا مانند آن باشد، بلکه باید نیت روزه‌ی قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده از رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۷۸

اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه‌ی مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه‌ی رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۹

اگر در روزه‌ی واجب معیّنی مثل روزه‌ی رمضان مردّد شود که روزه‌ی خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند که روزه را باطل کند، روزه‌اش باطل می‌شود، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و باید کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد.

مسأله ۱۵۸۰

در روزه‌ی مستحب و روزه‌ی واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه‌ی کفّاره اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، یا مردد شود که به جا آورد یا نه، چنانچه به جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه‌ی او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

اشاره

مسأله ۱۵۸۱

اشاره

نُه چیز روزه را باطل می‌کند:

اوّل:

خوردن و آشامیدن.

دوم:

جماع.

سوم:

استمناء و استمناء: آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.

چهارم:

دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر عَلَیْهِم‌السَّلَام.

پنجم:

رساندن غبار غلیظ به حلق.

ششم:

فرو بردن تمام سر در آب.

هفتم:

باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

هشتم:

اماله کردن با چیزهای روان.

نهم:

قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۲

اگر روزه‌دار عمداً چیزی را بخورد یا بیاشامد، روزه‌ی او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره‌ی درخت و چه کم باشد یا زیاد، حتّی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه‌ی او باطل می‌شود، مگر این که رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۳

اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو برد روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفّاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۸۴

اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۸۵

احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از استعمال آمپولی که به جای دوا و غذا به کار می‌رود خود داری کند، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی‌حس می‌کند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۸۶

اگر روزه‌ی دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۷

کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندان‌هایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۸

فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطه‌ی خیال کردنِ ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۸۹

فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۹۰

اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می‌تواند به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه‌ی او باطل می‌شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیهٔ روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند خود داری نماید.

مسأله ۱۵۹۱

جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی‌رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر انسان از اوّل بداند که به حلق می‌رسد، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۲

انسان نمی‌تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدریست که معمولاً نمی‌شود آن را تحمّل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ – جماع

مسأله ۱۵۹۳

جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۵۹۴

اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۹۵

اگر شک کند که به اندازه‌ی ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۵۹۶

اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، روزه‌ی او باطل نمی‌شود؛ ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود روزه‌ی او باطل است.

۳ – استمناء

مسأله ۱۵۹۷

اگر روزه‌دار استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۹۸

اگر بی‌اختیار از او منی بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست، ولی اگر کاری کند که بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۹۹

هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید بنا بر احتیاط واجب باید نخوابد، ولی در صورتی که به سبب نخوابیدن به زحمت بیفتد، اگر بخوابد روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۰

اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۱

روزه‌داری که محتلم شده می‌تواند بول کند و به دستوری که در مسأله ۷۳ گفته شد استبراء نماید، اگر چه بداند به واسطه‌ی بول یا استبراء کردن باقیمانده‌ی منی از مجری بیرون می‌آید.

مسأله ۱۶۰۲

روزه‌داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند، بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۳

کسی که می‌داند که اگر عمداً منی از خود بیرون آورد روزه‌اش باطل می‌شود، در صورتی که به قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، اگر چه منی از او بیرون نیاید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه را تمام کند و قضا هم بنماید.

مسأله ۱۶۰۴

اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود، اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید روزه‌ی او صحیح است، ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید روزه‌اش باطل است.

۴ – دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۱۶۰۵

اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها، به خدا و پیغمبران و جانشینان پیغمبران عمداً نسبت دروغ بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزه‌ی او باطل است و احتیاط واجب آن است که به حضرت زهرا عَلَيْهاالسَّلَام هم نسبت دروغ ندهد.

مسأله ۱۶۰۶

اگر بخواهد خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۷

اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۸

اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می‌کند و چیزی را که می‌داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، احتیاط واجب آن است که روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۰۹

اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد، روزه‌اش باطل می‌شود؛ ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۱۰

اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم چنین مطلبی فرموده‌اند؟ و او جایی که در جواب باید بگوید:
نه، عمداً بگوید:
بلی، یا جایی که باید بگوید:
بلی، عمداً بگوید:
نه، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۱

اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید:
دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن، که روزه می‌باشد بگوید:
آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵ – رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۱۶۱۲

رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک و بنا بر احتیاط واجب باید غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۳

اگر به واسطه‌ی باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است، مواظبت نکند و به حلق برسد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۴

احتیاط واجب آن است که روزه‌دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۵

اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته که به حلق نمی‌رسد، روزه‌اش صحیح است و اگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد، بنا بر احتیاط واجب باید آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۶

اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد.

۶ – فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۷

اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۸

اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۹

اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۰

اگر تمام سر زیر آب به رود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۱

اگر سر را در گلاب فرو برد روزه باطل می‌شود و احتیاط واجب آن است که سر را در آب‌های مضاف دیگر هم فرو نبرد، ولی در چیزهای دیگری که روان است اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۲

اگر روزه‌دار بی‌اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه‌ی او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۲۳

اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه‌اش اشکال دارد.

مسأله ۱۶۲۴

اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آن کس دست خود را بردارد باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۵

اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

مسأله ۱۶۲۶

اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه‌ی او مثل روزه‌ی رمضان واجب معین باشد، روزه و غسل هر دو باطل است و اگر روزه‌ی مستحب باشد یا روزه‌ی واجبی باشد که مثل روزه‌ی کفّاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می‌باشد.

مسأله ۱۶۲۷

اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه‌اش باطل می‌شود.

۷ – باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۸

اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه‌ی او تیمّم است عمداً تیمّم ننماید، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۲۹

اگر در روزه‌ی واجبی که مثل روزه‌ی ماه رمضان وقت آن معین است، تا اذان صبح غسل نکند و تیمّم هم ننماید، ولی از روی عمد نباشد، مثل آن که دیگری نگذارد غسل و تیمّم کند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۰

کسی که جنب است و می‌خواهد روزه‌ی واجبی بگیرد که مثل روزه‌ی ماه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنا بر احتیاط واجب باید تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۱

اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کنـد و بعـد از یک روز یادش بیایـد، بایـد روزه‌ی آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیایـد، بایـد روزه‌ی هر چنـد روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نمایـد، مثلاً اگر نمی‌دانـد سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه‌ی سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۲

کسـی که در شب مـاه رمضـان برای هیـچ کـدام از غسـل و تیمّم وقت نـدارد، اگر خود را جنب کنـد، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود؛ ولی اگر برای تیمّم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کنـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد تیمّم نمایـد و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۳

اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که به اندازه‌ی غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمّم کند روزه‌اش صـحیح است و اگر بدون جسـتجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمّم روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید روزه‌ی آن روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۴

کسـی که در شب ماه رمضان جُنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صـبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صـبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۵

هرگـاه جنب در شب ماه رمضان بخوابـد و بیـدار شود، احتیاط واجب آن است که پیش از غسل نخوابـد، اگر چه احتمال بدهـد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود.

مسأله ۱۶۳۶

کسـی که در شب مـاه رمضـان جنب است و می‌دانـد یـا احتمال می‌دهـد که اگر بخوابـد پیش از اذان صـبح بیـدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۷

کسی که در شب ماه رمضان جُنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، بنا بر احتیاط قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۸

کسـی که در شب مـاه رمضـان جُنب است و می‌دانـد یـا احتمال می‌دهـد که اگر بخوابـد پیش از اذان صـبح بیـدار می‌شود، چنانچه

نخواهـد بعـد از بیـدار شدن غسل کند، یا تردید داشـته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۳۹

اگر جُنب در شب ماه رمضان بخوابـد و بیـدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صـبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه‌ی آن روز را قضا کند و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه‌ی سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، قضای روزه و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۴۰

بنا بر احتیاط واجب خوابی را که در آن محتلم شـده، باید خواب اوّل حساب کند، پس اگر بعد از بیدار شدن دوباره بخوابد و بداند یا احتمال دهد که بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه تا اذان خواب بماند، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد، اگر دوباره بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر بخوابد بیدار می‌شود و تصمیم داشته باشد که بعـد از بیـدار شـدن غسل کند، در صورتی که باز هم بخوابد و تا اذان خواب بماند، باید قضای آن روز را بگیرد و بنا بر احتیاط واجب کفاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۴۱

اگر روزه‌ی دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۲

هرگاه در ماه رمضان بعـد از اذان صـبح بیـدار شود و ببینـد محتلم شـده، اگر چه بدانـد پیش از اذان محتلم شده، روزه‌ی او صـحیح است.

مسأله ۱۶۴۳

کسـی که می‌خواهـد قضای روزه‌ی رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صـبح جُنب بمانـد، اگر چه از روی عمد نباشد، روزه‌ی او باطل است.

مسأله ۱۶۴۴

کسـی که می‌خواهد قضای روزه‌ی رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شـده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ است مثلاً پنج روز روزه‌ی قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است بنا بر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان هم عوض آن را به جا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه‌ی او باطل است.

مسأله ۱۶۴۵

اگر در روزه‌ی واجبی غیر روزه‌ی رمضـان و قضـای آن، تا اذان صـبح جنب بمانـد ولی از روی عمـد نباشـد، چنانچه وقت آن روزه معین است مثلاًـ نـذر کرده که آن روز را روزه بگیرد روزه‌اش صـحیح است و اگر مثـل روزه‌ی کفاره وقت آن معین نیست، احتیاط واجب آن است که غیر از آن روز، روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۶

اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمـداً غسل نکند، یا اگر وظیفه‌ی او تیمّم است عمداً تیمّم نکند، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۴۷

اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه‌ی واجبی بگیرد که مثل روزه‌ی رمضان وقت آن معین است، بایـد تیمّم نماید و بنا بر احتیاط واجب تا اذان صـبح بیدار بماند و اگر بخواهد روزه‌ی مسـتحب یا روزه‌ی واجبی بگیرد که مثل روزه‌ی کفاره وقت آن معین نیست، نمی‌تواند با تیمّم روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۸

اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، چنانچه روزه‌ای را که می‌گیرد مثل روزه‌ی رمضان واجب معین باشد صحیح است و اگر روزه‌ی مستحب یا روزه‌ای باشد که مثل روزه‌ی کفاره وقت آن معین نیست، صحیح بودن آن اشکال دارد.

مسأله ۱۶۴۹

اگر زن بعـد از اذان صـبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشـد روزه‌ی او باطل است.

مسأله ۱۶۵۰

اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱

اگر زن پیش از اذان صـبح از حیض یـا نفـاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کنـد و تا اذان غسل نکنـد، روزه‌اش باطل است؛ ولی چنـانچه کوتـاهی نکنـد مثلاً منتظر باشـد که حمام زنانه شود اگر چه سه مرتبه بخوابـد و تا اذان غسل نکنـد، روزه‌ی او صـحیح است.

مسأله ۱۶۵۲

اگر زنی که در حال اسـتحاضه است، غسل‌های خود را به تفصـیلی که در احکام اسـتحاضه گفته شد به جا آورد، روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۳

کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه‌ی او باطل نمی‌شود.

۸ – اماله کردن

مسأله ۱۶۵۴

اماله کردن با چیز روان، اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه‌ی را باطل می‌کند.

۹ – قی کردن عمدی

مسأله ۱۶۵۵

هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند، اگر چه به واسطه‌ی مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۶

اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسطه‌ی خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می‌کند، احتیاط واجب آن است که روزه‌ی آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۷

اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خود داری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد، باید خود داری نماید.

مسأله ۱۶۵۸

اگر مگس در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه ممکن باشد باید آن را بیرون آورد و روزه‌ی او باطل نمی‌شود؛ ولی اگر بداند که به واسطه‌ی بیرون آوردن آن قی می‌کند، واجب نیست بیرون آورد و روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹

اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه ممکن باشد باید آن را بیرون آورد و روزه‌ی او صحیح است.

مسأله ۱۶۶۰

اگر یقین داشته باشد که به واسطه‌ی آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید، نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۱

اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۶۲

اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه‌ی او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۹ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند، روزه‌ی او باطل است.

مسأله ۱۶۶۳

اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال این که روزه‌اش باطل شده عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزه‌ی او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۴

اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه‌ی او باطل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه‌ی خود را باطل کند؛ مثلاً به او بگویند:
اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه‌ی او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۵

روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند چیزی در گلویش می‌ریزند، یا مجبورش می‌کنند که خودش روزه‌ی خود را باطل کند و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند، یا از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه‌ی او باطل می‌شود، بلکه اگر قصد رفتن کند، اگر چه نرود روزه‌اش باطل است.

آنچه برای روزه‌دار مکروه‌ست

مسأله ۱۶۶۶

چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است:

۱. دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲. انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می‌شود.

۳. انفیه کشیدن، اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست.

۴. بو کردن گیاه‌های معطّر.

۵. نشستن زن در آب.

۶. استعمال شیاف.

۷. تر کردن لباسی که در بدن است.

۸. کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه‌ی آن از دهان خون بیاید.

۹. مسواک کردن به چوب تر.

۱۰. بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن.

و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، روزه‌ی او باطل می‌شود.

جاهایی که قضا و کفاره واجب است

مسأله ۱۶۶۷

اگر در روزه‌ی رمضان عمداً قی کند، یا در شب جُنب شود و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روز را بگیرد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد، در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۶۸

اگر به واسطه‌ی ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، چنانچه می‌توانسته مسأله را یاد بگیرد، بنا بر احتیاط کفاره بر او واجب می‌شود و اگر نمی‌توانسته مسأله را یاد بگیرد کفاره بر او واجب نیست.

کفاره‌ی روزه

مسأله ۱۶۶۹

کسی که کفاره‌ی روزه‌ی رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسألهٔ بعد گفته می‌شود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، باید هیجده روز پی در پی روزه بگیرد و اگر نتواند بنا بر احتیاط واجب هر چند مُد که می‌تواند به

فقرا طعام بدهد و اگر نتواند روزه بگیرد و طعام بدهد، باید استغفار کند، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید: «اَستَغفِرُ اَللّه» و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفاره را بدهد.

مسأله ۱۶۷۰

کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره‌ی روزه‌ی رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیهٔ آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۱

کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره‌ی روزه‌ی رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزه‌ی آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۲

کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه‌ی آن واجب است مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه‌ی بگیرد باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۳

اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض، یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آید بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا می‌آورد.

مسأله ۱۶۷۴

اگر به چیز حرامی روزه‌ی خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا یا به جهتی حرام شده باشد مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می‌شود؛ یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام اینها یک مُد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

مسأله ۱۶۷۵

اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت دهد، اگر چه روزه‌ی خود را به چیز حرام باطل کرده، ولی

کفاره‌ی جمع که تفصیل آن در مسألهٔ پیش گفته شد بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۱۶۷۶

اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، بنا بر احتیاط برای هر دفعه یک کفاره بر او واجب است، ولی اگر جماعِ او حرام باشد، برای هر دفعه یک کفاره‌ی جمع واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۷

اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه‌ی آنها یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۷۸

اگر روزه‌دار غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید، بنا بر احتیاط برای هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۹

اگر روزه‌دار غیر جماع کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند غیر جماع انجام دهد مثلاً غذای حرامی بخورد یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۸۰

اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود و اگر خوردن آن چیز حرام باشد مثلاً موقع آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو ببرد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط کفاره‌ی جمع هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۱

اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه‌ی خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام دهد.

مسأله ۱۶۸۲

کسی که می‌تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته‌ی کسی که می‌گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۳

کسی که عمداً روزه‌ی خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنا بر احتیاط کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴

اگر عمداً روزه‌ی خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۵

اگر یقین کند که روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه‌ی خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶

اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اوّل شوال و عمداً روزه‌ی خود را باطل کند، بعد معلوم شود اوّل شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۷

اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره‌ی روزه‌ی خودش و روزه‌ی زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۸

اگر زنی شوهرِ روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کاری دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست کفّارهٔ روزه‌ی شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۹

اگر روزه‌دار در ماه رمضان زن خود را مجبور به جماع کنـد و در بین جماع زن راضـی شود، بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

مسأله ۱۶۹۰

اگر روزه‌دار در مـاه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نمایـد، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه‌ی زن صـحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱

اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به جا آورد، کفاره‌ی زن را نباید بدهد و بر خود زن هم کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲

کسـی که به واسـطه‌ی مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌توانـد زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع نماید، ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر او [مرد] واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۳

انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۴

اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ۱۶۹۵

کسـی که باید برای کفاره‌ی یک روز، شـصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شـصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام بدهـد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نمایـد، ولی می‌تواند برای هر یک از عیالات

فقیر، اگر چه صغیر باشند یک مُد به آن فقیر بدهد.

مسأله ۱۶۹۶

کسی که قضای روزه‌ی رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی‌تواند سه روز روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۷

در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اوّل:

آن که روزه‌دار در روز ماه رمضان عمداً قی کند.

دوم:

آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۹ گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

سوم:

عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورد، ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

چهارم:

آن که اگر در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

پنجم:

آن که در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روز بر او واجب است؛ بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، احتیاط واجب آن است که قضای روزه‌ی آن روز را به جا آورد.

ششم:

آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته‌ی او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم:

آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته‌ی او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هشتم:

آن که کور و مانند آن به گفته‌ی کس دیگری افطار کنند بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

نهم:

آن که در هوای صاف به واسطه‌ی تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابری به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست.

دهم:

آن که برای خنک شدن، یا بی جهت مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸

اگر غیر آب چیز دیگری در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب را داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۹

مضمضه‌ی زیاد برای روزه‌دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۷۰۰

اگر انسان بداند که به واسطه‌ی مضمضه، بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

مسأله ۱۷۰۱

اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۲

اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه‌ی قضا

مسأله ۱۷۰۳

اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۴

اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید؛ ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۵

روزه‌ای که از انسان به واسطه‌ی مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطه‌ی آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۶

اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، بنا بر احتیاط واجب باید مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید؛ مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، باید احتیاطاً شش روز روزه بگیرد، ولی کسی که نمی‌داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می‌تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً ـ اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداد که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۷

اگر از چند ماه رمضان روزه‌ی قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد؛ ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، احتیاط آن است که اوّل قضای رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۸

اگر قضای روزه‌ی چند رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اوّل حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۰۹

کسی که قضای روزه‌ی رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه‌ی او تنگ نباشد، می‌تواند پیش از ظهر روزه‌ی خود را باطل نماید.

مسأله ۱۷۱۰

اگر قضای روزه‌ی میتی را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۱

اگر به واسطه‌ی مرض، یا حیض، یا نفاس روزه‌ی رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسأله ۱۷۱۲

اگر به واسطه‌ی مرضی روزه‌ی رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه‌ی عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳

اگر به واسطه‌ی مرضی روزه‌ی رمضان را نگیرد و بعد از رمضان مرض او بر طرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان غیر مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر بر طرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه‌ی مرض نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند.

مسأله ۱۷۱۴

اگر در ماه رمضان به واسطه‌ی عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او بر طرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۵

اگر در قضـای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عـذری پیـدا کنـد، بایـد قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد گنـدم یا جو وماننـد اینها به فقیر بدهـد، ولی اگر موقعی که عذر دارد تصـمیم داشـته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر، روزه‌های خود را قضا کند و پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، قضا کافی است.

مسأله ۱۷۱۶

اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد، بعد از آن که خوب شد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سال‌های پیش یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷

کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفاره‌ی چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۸

اگر قضای روزه‌ی رمضان را چند سال تأخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹

اگر روزه‌ی رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شـصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، برای هر روز دادن یک مد لازم نیست.

مسأله ۱۷۲۰

اگر روزه‌ی رمضان را عمداً نگیرد و در روز مکرّر جماع کند، بنا بر احتیاط واجب کفاره هم مکرّر می‌شود، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد مثلاً چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۷۲۱

بعد از مرگ پدر و مادر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه‌ی آنان را به تفصیلی که در مسأله ۱۳۹۹ گفته شد به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۲

اگر پـدر و مادر غیر از روزه‌ی رمضان، روزه‌ی واجب دیگری را ماننـد روزه‌ی نـذر نگرفته باشـند، احتیاط واجب آن است که پسـر بزرگتر قضا نماید.

احکام روزه‌ی مسافر

مسأله ۱۷۲۳

مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخوانـد، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۴

مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است.

مسأله ۱۷۲۵

اگر غیر روزه‌ی رمضـان، روزه‌ی معین دیگری بر انسـان واجب باشـد مثلاًـ نـذر کرده باشـد روز معینی را روزه بگیرد تـا ناچار نشود نمی‌توانـد در آن روز مسافرت کند و اگر در سـفر باشد، چنانچه ممکن است باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۶

اگر نـذر کنـد روزه بگیرد و روز آن را معین نکنـد، نمی‌تواند آن را در سـفر به جا آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، بایـد آن را در سـفر به جا آورد و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۷

مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه‌ی مستحبی بگیرد.

مسأله ۱۷۲۸

کسـی که نمی‌داند روزه‌ی مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا

مغرب نفهمد روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۹

اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند روزه‌ی مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه‌ی او باطل است.

مسأله ۱۷۳۰

اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه‌ی خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخّص برسد یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه‌ی خود را باطل کند و اگر پیش از آن روزه را باطل کند کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۱

اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، روزه‌ی آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۳۲

اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۳۳

مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه‌ی بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۴

کسی که به واسطه‌ی پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقّت دارد، روزه بر او واجب نیست؛ ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۳۵

کسی که به واسطه‌ی پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد باید قضای روزه‌هایی را که نگرفته به جا آورد.

مسأله ۱۷۳۶

اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمّل کند، یا برای او مشقّت دارد، روزه بر او واجب نیست؛ ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷

زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته، باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۸

زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایه او باشد، یا بی‌اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید، ولی اگر کسی پیدا شود که بی‌اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه، یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۷۳۹

اوّل ماه به پنج چیز ثابت می‌شود:

اوّل:

آن که خود انسان ماه را ببیند.

دوم:

عدّه‌ای که از گفته‌ی آنان یقین پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که به واسطه‌ی آن یقین پیدا شود.

سوم:

دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اوّل ماه ثابت نمی‌شود.

چهارم:

سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه‌ی آن اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود، یا سی روز از اوّل رمضان بگذرد که به واسطه‌ی آن اوّل ماه شوال ثابت می‌شود.

پنجم:

حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است.

مسأله ۱۷۴۰

اگر حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی‌کند، باید به حکم او عمل نماید، ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی‌تواند به حکم او عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱

اوّل ماه با پیشگویی منجّمین ثابت نمی‌شود، ولی اگر انسان از گفته‌ی آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۲

بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اوّل ماه بوده است.

مسأله ۱۷۴۳

اگر اوّل ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده‌ایم، باید روزه‌ی آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۴

اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

مسأله ۱۷۴۵

اوّل ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده‌اند، نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند که تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

مسأله ۱۷۴۶

روزی را که انسان نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اوّل شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل شوال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۷

اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۸

روزه‌ی عید فطر و قربان حرام است و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل رمضان، اگر به نیت اوّل رمضان روزه بگیرد، حرام می‌باشد.

مسأله ۱۷۴۹

اگر زن به واسطه‌ی گرفتن روزه‌ی مستحبی حق شوهرش از بین برود، روزه‌ی او حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه‌ی او روزه‌ی مستحبی نگیرد.

مسأله ۱۷۵۰

روزه‌ی مستحبی اولاد اگر اسباب اذّیت پدر و مادر یا جد شود، حرام است.

مسأله ۱۷۵۱

اگر پسر بدون اجازه‌ی پدر روزه‌ی مستحبی بگیرد و در بین روز پدر او را نهی کند، باید افطار نماید.

مسأله ۱۷۵۲

کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه

برایش ضرر دارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

مسأله ۱۷۵۳

اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

مسأله ۱۷۵۴

کسی که عقیده‌اش اینست که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد که روزه برای او ضرر داشته، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۵

غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتاب‌های مفصّل گفته شده است.

مسأله ۱۷۵۶

روزه‌ی روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

مسأله ۱۷۵۷

روزه‌ی تمام روزهای سال غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱. پنجشنبه‌ی اوّل و پنجشنبه‌ی آخر هر ماه و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را به جا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶ / ۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲. سِیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳. تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴. روز عید نوروز.

۵. روز چهارم تا نهم شوال.

۶. روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده.

۷. روز اوّل تا روز نهم ذی حجّه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه‌ی ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه‌ی آن روز مکروه است.

۸. عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجّه).

۹. روز مباهله (۲۴ ذی حجّه).

۱۰. روز اوّل و سوم و هفتم محرّم.

۱۱. میلاد مسعود پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم (۱۷ ربیع الاول)

۱۲. روز مبعث حضرت رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم (۲۷ رجب)

و اگر کسی روزه‌ی مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خود داری نماید

مسأله ۱۷۵۸

برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می‌کند، خود داری نمایند:

اوّل:

مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

دوم:

مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

سوم:

مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

چهارم:

مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم:

زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم:

کافری که بعد از ظهر مسلمان شود.

مسأله ۱۷۵۹

مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر او است، یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند بهتر است اوّل افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا

آورد.

احکام خمس

[در هفت چیز خمس واجب می‌شود (درآمدهای خمس):]

اشاره

مسأله ۱۷۶۰

در هفت چیز خمس واجب می‌شود:

اوّل:

منفعت کسب.

دوم:

معدن.

سوم:

گنج.

چهارم:

مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم:

جواهری که به واسطه‌ی غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید.

ششم:

غنیمت جنگ.

هفتم:

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد.

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۱

هر گاه انسان از تجارت، یا صنعت، یا کسب‌های دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه‌ی میتی را به جا آورد و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیابد، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.

مسأله ۱۷۶۲

اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند، واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد.

مسأله ۱۷۶۳

مهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحب آن است خمس ارثی را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۶۴

اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد، ولی انسان [وارث] بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله ۱۷۶۵

اگر به واسطه‌ی قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۶

کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.

مسأله ۱۷۶۷

اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، بلکه اگر طور دیگری هم از ملک نفع ببرند مثلاً اجاره‌ی آن را بگیرند بنا بر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

مسأله ۱۷۶۸

اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقهٔ مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد، ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۹

اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم، چنانچه حاکم شرع معامله‌ی پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله‌ی آن مقدار صحیح است و انسان [خریدار] باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله‌ی آن مقدار باطل است، پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته، حاکم شرع خمس همان

پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته، عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۷۰

اگر جنسی را [به ذمّه] بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده، به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می‌باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته، حاکم شرع پنج یک همان را می‌گیرد و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۷۱

اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد، معامله‌ی آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند پنج یک آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۷۲

اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، پنج یک آن چیز مال او نمی‌شود.

مسأله ۱۷۷۳

اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس اعتقادی ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴

تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فائده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۷۵

انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس، سال شمسی [را ملاک شروع] قرار دهد، مانعی ندارد.

مسأله ۱۷۷۶

کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۷۷۷

اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر

او واجب نیست.

مسأله ۱۷۷۸

اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، چنانچه به اندازه‌ای نگه داشته که تجار معمولاً برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۷۹

اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده، یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده‌اند چنانچه قیمتش بالا رود و آن را بفروشد، مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد؛ ولی اگر مثلاً درختی که خریده میوه‌ی بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد، بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۰

اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درخت‌ها و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه‌ی آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه و نمو درخت‌ها را بدهد.

مسأله ۱۷۸۱

اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است، اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد، ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌بُرند، استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲

کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشتهٔ دیگر ضرر کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۸۳

خرج‌هایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند مانند دلّالی و حمّالی می‌تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید.

مسأله ۱۷۸۴

آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۵

مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۸۶

اگر انسان در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آن را نباید بدهد و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷

مالی را که خرج سفر حج و زیارت‌های دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.

مسأله ۱۷۸۸

کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله ۱۷۸۹

اگر آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۰

اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه‌ای برای منزل بخرد، هر وقت احتیاجش از آن برطرف شد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد و همچنین است زیور آلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن به آنها گذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۱

اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد، کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۲

اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۷۹۳

اگر مقداری از سرمایه از بین برود و از باقی مانده‌ی آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع بردارد؛ ولی اگر با سرمایه‌ای که برای او مانده، نتواند کسبی کند که سزاوار شأن او باشد، یا منافعی که از آن پیدا می‌شود برای مخارج سال او کافی نباشد، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۴

اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال‌های او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

مسأله ۱۷۹۵

اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۶

اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند از منافع سال‌های بعد قرض خود را ادا نماید.

مسأله ۱۷۹۷

اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد، ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده، از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب قرض خود را ادا نماید.

مسأله ۱۷۹۸

انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است، پول یا جنس دیگر بدهد.

مسأله ۱۷۹۹

کسی که قصد دادن خمس را دارد، تا پنج یک مال باقیست می‌تواند در بقیهٔ آن تصرف کند.

مسأله ۱۸۰۰

کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۱

کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۰۲

کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه‌ی شرکت بگذارد، هیچکدام نمی‌توانند در آن تصرف کنند.

مسأله ۱۸۰۳

اگر بچّه‌ی صغیر مالی داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، بنا بر احتیاط واجب بعد از آن که بالغ شد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۴

انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصرف کند، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده‌اند یا نه، می‌تواند تصرف نماید.

مسأله ۱۸۰۵

کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن را خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد؛ ولی اگر مثلاً پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته: این ملک را به این پول می‌خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله‌ی پنج یک آن را اجازه‌ی بدهد، خریدار باید خمس مقداری که آن ملک ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۰۶

کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته، باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

مسأله ۱۸۰۷

اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدن‌های دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۸

نصاب معدن بنا بر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا ۱۵ مثقال معمولی طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن

را بدهد.

مسأله ۱۸۰۹

استفاده‌ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۰

گچ و آهک و گل سر شور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می‌آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۱

کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۱۲

اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می‌رسد یا نه، باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.

مسأله ۱۸۱۳

اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۱۴

اگر معدنی را که در ملک دیگری ست بیرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آید مال صاحب ملک است و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

مسأله ۱۸۱۵

گنج مالیست که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند.

مسأله ۱۸۱۶

اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷

نصاب گنج بنا بر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنـج به دست می‌آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده، به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸

اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و بایـد خمس آن را بدهـد، ولی اگر احتمـال دهـد که مـال یکی از آنـان است، بایـد به او اطلاـع دهـد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، بایـد به کسـی که پیش از او مالـک زمین بوده است اطلاع دهـد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۹

اگر در ظرف‌های متعـدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، بنا بر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بدهـد، ولی چنانچه در چنـد جا پیـدا کنـد، هر کـدام آنها که قیمتش به این مقـدار برسـد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۰

اگر دو نفر گنجی پیـدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سـهم هر یک آنان به این مقدار نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۱

اگر کسـی حیوانی را بخرد و در شـکم آن مالی پیـدا کنـد، چنانچه احتمال دهـد که مالِ فروشـنده است، بایـد به او خبر دهـد و اگر معلوم شود مال او نیست بنا بر احتیاط واجب باید به ترتیب صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، اگر چه قیمت آن ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۲۲

اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشـخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود.

مسأله ۱۸۲۳

اگر مـال حلاـل با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را بدانـد، ولی صاحب آن را نشـناسد، بایـد آن مقـدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۲۴

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را ندانـد ولی صاحبش را بشـناسد، باید یکدیگر را راضـی نمایند و چنانچه صاحب مال راضـی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال اوست و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مـال اوست به او بدهـد و احتیـاط مسـتحب آن است مقـدار بیشتری را که احتمـال می‌دهـد مـال اوست به او بدهد.

مسأله ۱۸۲۵

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد و بعـد بفهمـد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنا بر احتیاط واجب باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۲۶

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شـناسد به نیت او صـدقه بدهـد، بعد از آن که صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد.

مسأله ۱۸۲۷

اگر مـال حلاـلی بـا حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشـد و انسـان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند.

۵ – جواهری که به واسطه‌ی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۲۸

اگر به واسـطه‌ی غوّاصـی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورنـد، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخـارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌انـد، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسـد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشـند یا در چنـد دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس، یک نفر آن را بیرون آورده باشد یا چند نفر.

مسأله ۱۸۲۹

اگر بـدون فرو رفتن در دریـا به وسـیله اسـبابی جـواهر بیرون آورد و بعـد از کم کردن مخـارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسـد، بنـا بر احتیـاط خمس آن واجب است، ولی اگر از روی آب دریـا یـا از کنـار دریـا جواهر بگیرد، در صورتی باید

خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۰

خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۱

اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۲

اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن، جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۳

اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۴

اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۳۵

کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۶

اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه‌ی فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی او باید خمس آنها را بدهد.

۶ – غنیمت

مسأله ۱۸۳۷

اگر مسلمانان به امر امام عَلَيْهِ السَّلَام با کفار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت [خرج] کرده‌اند مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام عَلَيْهِ السَّلَام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیهٔ آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۳۸

اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۸۳۹

اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند.

مسأله ۱۸۴۰

اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۴۱

اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صلح نماید کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۲

اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولی او زمینی را برایش بخرد، باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۴۳

خمس را باید دو قسمت کنند:

یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام عَلَیْهِ السَّلَام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام را به یک طور مصرف می‌کنند.

مسأله ۱۸۴۴

سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۴۵

به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۶

به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۷

به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۸

اگر کسی بگوید سیدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین کند سید است.

مسأله ۱۸۴۹

به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۰

کسی که زنش سیده است، بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۸۵۱

اگر مخارج سیدی که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف مخارج خودش برساند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۵۲

به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۳

احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۵۴

اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۵۵

هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود نباید چیزی بدهد، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۵۶

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۸۵۷

اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۵۸

اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گران‌تر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.

مسأله ۱۸۵۹

کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند.

مسأله ۱۸۶۰

مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

احکام زکات

[زکات نُه چیز واجب است]

اشاره

مسأله ۱۸۶۱

زکات نُه چیز واجب است:

اوّل:

گندم.

دوم:

جو.

سوم:

خرما.

چهارم:

کشمش.

پنجم:

طلا.

ششم:

نقره.

هفتم:

شتر.

هشتم:

گاو.

نهم:

گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده‌اند برساند.

مسأله ۱۸۶۲

سُلْت که دانه‌ایست به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و عَلَس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد، زکاتشان بنا بر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۶۳

زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۶۴

اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اوّل ماه دوازدهم باید زکات آن را بدهد، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۶۵

اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، احتیاط واجب آن است که زکات را بدهد، مثلاً اگر بچه‌ای در اوّل محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اوّل محرم بگذرد، اگر شرائط دیگر را هم دارا باشد، احتیاطاً باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۶۶

زکـات گنـدم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنهـا گنـدم و جو گفته شود و زکات کشـمش بنا بر احتیاط وقتی واجب می‌شود که غوره است و موقعی هم که رنگ خرما زرد یا سـرخ شـد بنا بر احتیاط زکات آن واجب می‌شود؛ ولی وقت دادن زکات در گنـدم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها و در خرما و کشمش موقعیست که خشک شده باشند.

مسأله ۱۸۶۷

اگر موقع واجب شـدن زکات گندم و جو و کشـمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۶۸

اگر صاحب گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست و اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنا بر احتیاط زکات بر او واجب است.

مسأله ۱۸۶۹

اگر صـاحب گـاو و گوسـفند و شتر و طلاـ و نقره در مقـداری از سـال مست یـا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد.

مسأله ۱۸۷۰

مالی را که از انسان غصب کرده‌انـد و نمی‌توانـد در آن تصـرف کنـد، زکات ندارد، ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات واجب می‌شود در دست غصب کننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت احتیاط واجب آن است که زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۱

اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کنـد و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسـی که قرض داده چیزی واجب نیست.

[۱ تا ۴؛] زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۷۲

زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ مَن تبریز ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷ / ۸۴۷ کیلو گرم می‌شود.

مسأله ۱۸۷۳

اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده، خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر بدهد،

باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۷۴

اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه‌ی نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۷۵

کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۶

اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود مثلاً خرما در ملک او زرد یا سرخ شود باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۷

اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۷۸

اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله‌ی مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۸۷۹

اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ مَن، ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۸۰

اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک شدن آنها به اندازه‌ی نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۱

خرمایی که تازه‌ی آن را می‌خورنـد و اگر بمانـد خیلی کم می‌شود، یا بعد از خشک شدن، خرما به آن نمی گویند، چنانچه مقداری باشد که وزن خشک آن به ۲۸۸ مَن، ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است.

مسأله ۱۸۸۲

گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۸۳

اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعت‌های مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یـک است و اگر بـا دلو و ماننـد آن آبیـاری شود، زکـات آن بیست یـک است و اگر مقـداری از بـاران، یا نهر، یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن، بیست یک می‌باشد، یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را باید بابت زکات بدهند.

مسأله ۱۸۸۴

اگر گنـدم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و ماننـد آن اسـتفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن ده یک است، بلکه اگر نگوینـد آب باران و نهر غلبه داشـته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنا بر احتیاط واجب زکات آن ده یک می‌باشد.

مسأله ۱۸۸۵

اگر شـک کنـد که آبیـاری بـا آب باران و آب دلو به یک انـدازه بوده یا آب باران غلبه داشـته، می‌توانـد از نصف آن ده یک و از نصف دیگر آن بیست یـک بدهـد و نیز اگر شک کنـد که هر دو به یک انـدازه بوده، یا آبیاری با دلو غلبه داشـته، می‌توانـد زکات تمام آن را بیست یک بدهد.

مسأله ۱۸۸۶

اگر گنـدم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشـروب شود و به آب دلو و ماننـد آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیـاد شـدن محصول کمـک نکنـد، زکـات آن ده یک است و اگر با دلو و ماننـد آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۸۷

اگر زراعتی را با دلو و ماننـد آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین اسـتفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است ده یک می‌باشد.

مسأله ۱۸۸۸

مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، حتّی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به وسیله‌ی زراعت کم شده می‌تواند از حاصل کسر کند و چنانچه باقیمانده‌ی آن به ۲۸۸ مَن، ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۹

تخمی را که به مصرف زراعت رسانده اگر از خودش باشد، به مقدار وزن آن می‌تواند از حاصل کسر کند و اگر خریده باشد می‌تواند قیمتی را که برای خرید آن داده جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۰

اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد، نباید کرایه‌ی آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهایی که خودش کرده، یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود.

مسأله ۱۸۹۱

اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده، جزء مخارج حساب می‌شود.

مسأله ۱۸۹۲

اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از حاصل کم کند، امّا باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید؛ مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۳

کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می‌تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۴

کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی‌تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه‌ی زراعت به کلی از بین بروند، می‌تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود، می‌تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۵

اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مانند برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، چنانچه مقصودش از زراعت کردن چیزی بوده که زکات ندارد و بعداً چیزی را که زکات دارد زراعت کرده، نباید مخارج را حساب کند و اگر مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکات دارد و بعداً چیزی را که زکات ندارد زراعت کرده، می‌تواند مخارج را حساب نماید و از حاصل کم کند و در صورتی که مقصودش زراعت هر دو بوده، مخارجی را که کرده باید به هر دو قسمت نماید، مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده می‌تواند نصف مخارجی را از جنسی که زکات دارد، کسر نماید.

مسأله ۱۸۹۶

اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایده دارد خرجی کند، می‌تواند آن را جزء مخارج سال اوّل حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۷

اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه‌ی آنها در یک وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه‌ی آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به اندازه‌ی نصاب یعنی ۲۸۸ مَن، ۴۵ مثقال کم باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه‌ی نصاب نباشد، در صورتی که یقین دارد با آنچه بعد به دست می‌آید به اندازه‌ی نصاب می‌شود، باز هم واجب است زکات آنچه را که رسیده، همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می‌رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه‌ی آنها به اندازه‌ی نصاب شود، صبر می‌کند تا بقیهٔ آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۹۸

اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنا بر احتیاط زکات آن واجب است.

مسأله ۱۸۹۹

اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه‌ی نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه‌ی آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه‌ی زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۰

اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد، اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.

مسأله ۱۹۰۱

کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۰۲

کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ مَن ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه‌ی بدهی او باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدریست که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبه کار می‌دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه‌ی نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۳

اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

[۸ تا ۹؛] [زکات طلا و نقره]

نصاب طلا

مسأله ۱۹۰۴

طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلاـ به بیست که پانزده مثقال معمولی ست برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته مثقال شرعی شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که نُه نخود می‌شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست.

و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است، که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۱۹۰۵

نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقال معمولی است، که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید

چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست.

و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال دیگر اضافه شود بایـد زکات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات نـدارد؛ بنا بر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهـد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً کسـی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهـد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۰۶

کسـی که طلا یا نقره‌ی او به انـدازه‌ی نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشـد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشـده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۷

زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سـکّه زده باشـند و معامله با آن رواج باشـد و اگر سـکّه‌ی آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۰۸

طلا و نقره‌ی سـکّه داری که زن‌ها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که معامله با آن رواج باشد، زکات آن واجب است، بلکه اگر معامله‌ی با آن رواج نباشد، ولی پول طلا و نقره به آن بگویند، بنا بر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۹۰۹

کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه‌ی نصاب اوّل نباشد، مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۰

چنـانکه سابقـاً گفته شـد، زکـات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۱

اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۱۲

اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه‌ی آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۱۳

اگر طلاـ و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه‌ی آنها را از طلا و نقره‌ی خوب بدهد.

مسأله ۱۹۱۴

طلاـ و نقره‌ای که بیشتر از اندازه‌ی معمولی فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه‌ی نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه‌ی نصاب هست یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وسیله‌ی آب کردن، یا از راه دیگر، خالص آن را معلوم کند.

مسأله ۱۹۱۵

اگر طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره‌ی خالصی که در آن هست به اندازه‌ی زکاتی می‌باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

[۵ تا ۷؛] زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۱۶

زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اوّل:

آن که حیوان در تمام سال بیکار باشد، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد، بنا بر احتیاط زکات آن واجب است.

دوم:

آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک، یا ملک کسی دیگر است بچرد، زکات ندارد، ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنا بر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۹۱۷

اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۱۸

شتر دوازده نصاب دارد:

اوّل:

پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره‌ی شتر به این مقدار نرسد، زکات ندارد.

دوم:

ده شتر و زکات آن دو گوسفند است.

سوم:

پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم:

بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم:

بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم:

بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم:

سی و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم:

چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم:

شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم:

هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

یازدهم:

نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم:

صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا، یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا، یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده باشد بدهد.

مسأله ۱۹۱۹

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره‌ی شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تاست نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و هم چنین است در نصاب‌های بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۰

گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تاست که وقتی شماره‌ی گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد انسان باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد.

و نصاب دوم آن، چهل است و زکات آن یک گوساله‌ی مادّه‌ایست که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شده بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده باقی می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۲۱

گوسفند پنج نصاب دارد:

اوّل:

چهل [تا است] و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوم:

صد و بیست و یک [است] و زکات آن دو گوسفند است.

سوم:

دویست و یک [است] و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم:

سیصد و یک [است] و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم:

چهار صد و بالاتر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول یا جنس دیگر بدهد، کافی است.

مسأله ۱۹۲۲

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره‌ی گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

مسأله ۱۹۲۳

زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه‌ی آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۲۴

در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۲۵

اگر گوسفند برای زکات بدهد، بنا بر احتیاط واجب باید اقلاً داخل سال دوم شده باشد و اگر بُز بدهد، احتیاطاً باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۲۶

گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۲۷

اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۸

اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه‌ی نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۲۹

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۰

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته

ای معیوب و دسته دیگری بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۳۱

اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۲

کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره‌ی آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه‌ی ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۳۳

انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اوّل:

فقیر و آن کسیست که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند، فقیر نیست.

دوم:

مسکین و آن کسیست که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند.

سوم:

کسی که از طرف امام عَلَيْهِ السَّلَام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نائب امام یا فقرا برساند.

چهارم:

کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند.

پنجم:

خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان.

ششم:

بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

هفتم:

سبیل الله، یعنی کاری که منفعت عمومی دینی دارد، مثل ساختن مسجد و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود.

هشتم:

ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۱۹۳۴

احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه‌ی کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۵

کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقیمانده، به اندازه‌ی مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۶

صنعت گر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه‌ی خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۳۷

فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۳۸

فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۹

به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید:
فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۰

کسی که می گوید:
فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.

مسأله ۱۹۴۱

کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۲

اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه‌ی قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه‌ی قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنا بر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۳

چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحّب است به اسم پیش کش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.

مسأله ۱۹۴۴

اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۴۵

کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده از آن معصیت توبه کرده باشد.

مسأله ۱۹۴۶

اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی احتیاط واجب آن است که اگر از آن معصیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.

مسأله ۱۹۴۷

کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۸

مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد.
ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آن جا برسد، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۹

مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.
شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۰

کسی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۱

اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد این که آنچه را می‌دهد مِلك طفل یا دیوانه باشد.

مسأله ۱۹۵۲

اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیله‌ی یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیت زکات کنند.

مسأله ۱۹۵۳

به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۵۴

به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

مسأله ۱۹۵۵

به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۵۶

انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران

می توانند به آنان زکات بدهند.

مسأله ۱۹۵۷

اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۵۸

اگر پسر به کتاب‌های علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۹

پدر می‌تواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد؛ پسر هم می‌تواند برای آن که پدرش زن بگیرد، زکات خود را به او بدهد.

مسأله ۱۹۶۰

به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد، یا خرجی نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۱

زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۶۲

زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۶۳

سید نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات، کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۶۴

به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیت زکات

مسأله ۱۹۶۵

انسان بایـد زکات را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهـد و در نیت معین کنـد که آنچه را می‌دهد زکات مال است، یا زکات فطره، ولی اگر مثلاً زکات گنـدم و جو بر او واجب باشـد، لازم نیست معین کنـد چیزی را که می‌دهـد زکات گندم است یا زکات جو.

مسأله ۱۹۶۶

کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده، هم جنس یکی از آنها باشـد، زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه‌ی آنها قسـمت می‌شود؛ پس کسـی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچ کـدام آنها را نکنـد، زکات گوسـفند حساب می‌شود، ولی اگر مقـداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسـفند و طلا بدهکار است تقسیم می‌شود.

مسأله ۱۹۶۷

اگر کسـی را وکیل کنـد که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می‌دهد، بنا بر احتیاط واجب باید نیت کند که آنچه را وکیـل او بعـداً به فقیر می‌دهـد زکات باشـد، وکیل هم وقتی که زکات را به فقیر می‌دهـد، بایـد از طرف مالک نیت زکات کند.

مسأله ۱۹۶۸

اگر مالک یا وکیل او بـدون قصـد قربت زکات را به فقیر بدهـد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۶۹

موقعی که گنـدم و جو را از کاه جـدا می‌کنـد و موقع خشک شـدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جـدا کنـد و زکات طلا و نقره و گاو و گوسـفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید؛ ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را جدا نکند.

مسأله ۱۹۷۰

بعـد از جـدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مسـتحق بدهد، ولی اگر به کسـی که می‌شود زکات داد دسترسـی دارد، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۱

کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه‌ی کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۲

کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آن که در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته، مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۳

اگر زکات را از مال خود کنار بگذارد، می‌تواند در بقیهٔ آن تصّرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.

مسأله ۱۹۷۴

انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۷۵

اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلًا گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد مال فقیر است.

مسأله ۱۹۷۶

اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقّی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۷۷

اگر بدون اجازه‌ی حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۷۸

اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۹

فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۰

فقیری که نمی‌دانـد زکات بر انسان واجب شـده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۱

مستحّب است زکات گاو و گوسـفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی که اهل سؤال نیسـتند بر اهل سؤال مقـدم بـدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحّب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۸۲

بهتر است زکات را آشکارا و صدقهٔ مستحبی را مخفی بدهند.

مسأله ۱۹۸۳

اگر در شـهر کسـی که می‌خواهـد زکات بدهـد، مسـتحقّی نباشـد و نتوانـد زکات را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شـده برساند، چنانچه امید نداشـته باشد که بعداً مسـتحق پیدا کند، باید زکات را به شـهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند و می‌تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بردارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۱۹۸۴

اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که با اجازه‌ی حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۸۵

اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد با خود او است.

مسأله ۱۹۸۶

کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره، یا بیشتر از بابت زکات بـدهکار است، بنا بر احتیاط واجب باید کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر ندهـد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد، بنا بر احتیاط واجب باید به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

مسأله ۱۹۸۷

مکروه است انسـان از مسـتحق درخـواست کنـد که زکـاتی را که از او گرفته به او بفروشـد، ولی اگر مسـتحق بخواهـد چیزی را که گرفته بفروشد، بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده، در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

مسأله ۱۹۸۸

اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سال‌های پیش باشد.

مسأله ۱۹۸۹

فقیر نمی‌توانـد زکـات را به کمتر از مقـدار آن صـلح کنـد، یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نمایـد، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسـی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۹۰

انسـان می‌توانـد از زکـات، قرآن یـا کتـاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نمایـد، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کنـد که خرج آنان بر او واجب است و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

مسأله ۱۹۹۱

انسان نمی‌تواند از زکات مِلک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است، وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۱۹۹۲

فقیر می‌توانـد برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۹۳

اگر مالک فقیری را وکیل کنـد که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات بر نـدارد، نمی‌توانـد چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر یقین داشـته باشـد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می‌تواند بردارد.

مسأله ۱۹۹۴

اگر فقیر شتر و گاو و گوسـفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شـرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۵

اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شـریک باشـند و یکی از آنها زکات قسـمت خود را بدهد و بعد مال را تقسـیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد.

مسأله ۱۹۹۶

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه‌ی آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد، می‌تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

مسأله ۱۹۹۷

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه‌ی آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیهٔ مال او را، چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلاً ـ اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه‌ی مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند.

مسأله ۱۹۹۸

کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم واجب یا مستحب باشد، می‌شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فطره

مسأله ۱۹۹۹

کسی که موقع غروب شب عید فطر، بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده‌ی کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلوست گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذُرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۰۰

کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذارند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۱

انسان باید فطره‌ی کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۰۲

اگر کسی را که نان‌خور اوست و در شهر دیگر است، وکیل کند که از مال او فطره‌ی خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که

فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۳

فطره‌ی مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده، اگر نان‌خور او حساب می‌شود بر او واجب است.

مسأله ۲۰۰۴

فطره‌ی مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحب خانه وارد می‌شود و مدّتی نزد او می‌ماند، بنا بر احتیاط، واجب است و همچنین است فطره‌ی کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۵

فطره‌ی مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه‌ی او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۰۶

اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۷

اگر پیش از غروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۸

کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹

کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۰

کسی که فقط به اندازه‌ی یک صاع که تقریباً سه کیلوست گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره‌ی آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان

نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می‌گیرد و احتیاط آن است چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۱۱

اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره‌ی او را بدهد، اگر چه مستحب است فطره‌ی کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد.

مسأله ۲۰۱۲

اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب، نان‌خور کس دیگر شود، فطره‌ی او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه‌ی شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۳

کسی که دیگری باید فطره‌ی او را بدهد، واجب نیست فطره‌ی خود را بدهد.

مسأله ۲۰۱۴

اگر فطره‌ی انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱۵

اگر کسی که فطره‌ی او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱۶

زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷

کسی که سید نیست نمی‌تواند به سید فطره بدهد، حتّی اگر سیدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

مسأله ۲۰۱۸

فطره‌ی طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسیست که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می‌دارد، فطره‌ی طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۹

انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره‌ی آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۰

اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد، باید فطره‌ی او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلاً پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره‌ی او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۱

اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره‌ی او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره‌ی او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۲۲

اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله ۲۰۲۳

اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه‌ی دادن به ولی طفل ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۲۴

فقیری که فطره به او می‌دهند لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شراب‌خوار و کسی که آشکارا معصیت می‌کند فطره ندهند.

مسأله ۲۰۲۵

به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۲۶

احتیاط واجب آن است که به یک فقیر، کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلوست فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۷

اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً- از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی ست نصف صاع (که معنای آن در مسأله پیش گفته شد) بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۸

انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً- گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد

قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۹

مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۰

اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۱

اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته‌ی او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است.
مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۳۲

انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می‌دهد، نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۳

اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۳۴

گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلوست برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۵

اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۶

کسی که فطره‌ی چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره‌ی بعضی را گندم و فطره‌ی بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۳۷

کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۸

اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می‌دهد، نیت فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۹

اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً باید بدون این که نیت ادا و قضا کند، فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰

اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۴۱

اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد، اشکال دارد.

مسأله ۲۰۴۲

اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

مسأله ۲۰۴۳

اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.
مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۲۲

اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است

که فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله ۲۰۲۳

اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه‌ی دادن به ولی طفل ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۲۴

فقیری که فطره به او می‌دهند لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شراب‌خوار و کسی که آشکارا معصیت می‌کند فطره ندهند.

مسأله ۲۰۲۵

به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۲۶

احتیاط واجب آن است که به یک فقیر، کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلوست فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۷

اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً- از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی ست نصف صاع (که معنای آن در مسأله پیش گفته شد) بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۸

انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً- گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۹

مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۰

اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۱

اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته‌ی او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است.
مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۳۲

انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می‌دهد، نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۳

اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۳۴

گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلوست برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۵

اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۶

کسی که فطره‌ی چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره‌ی بعضی را گندم و فطره‌ی بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۳۷

کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۸

اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می‌دهد، نیت فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۹

اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنار هم نگذارد، بعداً باید بدون این که نیت ادا و قضا کند، فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰

اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۴۱

اگر انسان مالی داشـته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد، اشکال دارد.

مسأله ۲۰۴۲

اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه دسترسـی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

مسأله ۲۰۴۳

اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

مسأله ۲۰۴۴

حـج زیـارت کردن خـانه‌ی خـدا و انجام اعمالیست که دسـتور داده‌انـد در آن جا به جا آورده شود و در تمام عمر بر کسـی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود:

[شرایط وجوب حج]

اشاره

اوّل:
آن که بالغ باشد.
دوم:
آن که عاقل و آزاد باشد.
سوم:

به واسطه‌ی رفتن به حج مجبور نشود کار حرامی را انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهم‌تر است ترک نماید، پس اگر مجبور باشد از راه غصبی برود و راه دیگری هم نباشد، نباید حج برود.

چهارم:

آن که مستطیع باشد و مستطیع بودن به چند چیز است:

اوّل:

آن که توشه‌ی راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند آنها را تهیه کند داشته باشد.

دوم:

سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به جا آورد.

سوم:

در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عِرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد باید از آن راه برود.

چهارم:

به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم:

مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچّه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند، داشته باشد.

ششم:

بعد از برگشتن کسب، یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

[احکام]

مسأله ۲۰۴۵

کسی که بدون خانه‌ی ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۴۶

زنی که می‌تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۴۷

اگر کسی توشه‌ی راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۴۸

اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکه می‌رود و بر می‌گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند و او قبول نماید، حج بر او واجب می‌شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

مسأله ۲۰۴۹

اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکه می‌رود و بر می‌گردد به او بدهند و بگویند: حج برو، ولی ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی‌گیرند، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۵۰

اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۵۱

اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۲

اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آن جا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۳

اگر انسان اجیر شود که از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۵۴

اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حج کند و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود، باید سال اوّل برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده، حج نماید.

مسأله ۲۰۵۵

اگر در سال اولی که مستطیع شده، به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سال‌های بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از سال‌های پیش مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۵۶

اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه‌ی پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و نا امید باشد از این که بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه‌ی پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط مستحب آن است کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید.

مسأله ۲۰۵۷

کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او [منسوب عنه] به جا آورد و اگر به جا نیاورد زن بر آن اجیر [نایب] حرام می‌شود.

مسأله ۲۰۵۸

اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد، صحیح است.

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۰۵۹

پنج چیز در خرید و فروش مستحب است:

اوّل:

یاد گرفتن احکام آن، حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمودند:

کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن خرید و فروش کند، به واسطه‌ی معامله‌های باطل و شبهه ناک به هلاکت می‌افتد.

دوم:

آن که در قیمت جنس بین مشتری‌های مسلمان فرق نگذارد.

سوم:

آن که در قیمت جنس سخت گیری نکند.

چهارم:

چیزی که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه می‌خرد کمتر بگیرد.

پنجم:

کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، برای به هم زدن معامله حاضر شود.

[جهل به صحت یا بطلان معامله]

مسأله ۲۰۶۰

اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

مسأله ۲۰۶۱

کسی که مال نـدارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه بایـد کسب کند (۴) و برای کارهای مسـتحب، مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۶۲

عمدهٔ معاملات مکروه از این قرار است:

اوّل:

ملک فروشی.

دوم:

قصابی.

سوم:

کفن فروشی.

چهارم:

معامله‌ی با مردمان پست.

پنجم:

معامله‌ی بین اذان صبح و اوّل آفتاب.

ششم:

آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

هفتم:

آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله ۲۰۶۳

معاملات حرام شش است:

اوّل:

خرید و فروش عین نجس، مثل بول و غائط.

دوم:

خرید و فروش مال غصبی.

سوم:

خرید و فروش چیزهایی که مال نیست، مثل حیوانات درنده.

چهارم:

معامله‌ی چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند اسباب قمار.

پنجم:

معامله‌ای که در آن ربا باشد.

ششم:

فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن رو غنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند، پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود:

از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند، یا به آنان ضرر بزند، یا تقلّب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.

مسأله ۲۰۶۴

فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد و اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن است مثلاً لباس است که می‌خواهد با آن نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

مسأله ۲۰۶۵

اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاك بودن است مثلاًـ روغن نجس را برای خوردن بخواهند فروش آن حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند فروش آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۶

خرید و فروش دواهای نجس حرام است، ولی اگر پول را برای ظرف آن، یا برای زحمت دوا فروش بدهند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۷

خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی رو غنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفّار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله‌ی آن باطل می‌باشد.

مسأله ۲۰۶۸

اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۶۹

خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۰

خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله‌ی آن باطل است.

مسأله ۲۰۷۱

خرید و فروش مسکرات، حرام و معامله‌ی آنها باطل است.

مسأله ۲۰۷۲

فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۷۳

اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد، معامله اشکال دارد.

مسأله ۲۰۷۴

اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۷۵

خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتّی سازهای کوچک حرام است.

مسأله ۲۰۷۶

اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند، به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند معامله آن حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۷۷

خرید و فروش مجسّمه حرام است، ولی خرید و فروش صابونی که روی آن مجسمه دارد، اگر مقصود معامله‌ی صابون باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۸

خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله‌ی باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلیش برگرداند.

مسأله ۲۰۷۹

اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند، مثلاً بگوید:
این یک مَن روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است، باطل می‌باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند معامله‌ی روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزنند، ولی اگر آن را معین

نکند بلکه یک مَن روغن بفروشد، بعد رو غنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۸۰

اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد مثلاً یک مَن گندم را به یک مَن و نیم گندم بفروشد ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۱

اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک مَن گندم به یک مَن گندم و یک قَران پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۲

اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند، مثلاً یک مَن گندم و یک دستمال را به یک مَن و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً یک مَن گندم و یک دستمال را به یک مَن و نیم گندم و یک دستمال بفروشد.

مسأله ۲۰۸۳

اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۸۴

جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشد.

مسأله ۲۰۸۵

اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک مَن برنج بفروشد و دو مَن گندم بگیرد، معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۸۶

اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد، از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک مَن روغن بفروشد و در عوض آن یک مَن و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه‌ی رسیده را با میوه‌ی نارس معامله کند، زیادی نگیرد.

مسأله ۲۰۸۷

جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک مَن گندم بدهد و یک مَن و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده مَن جو بخرد که سر خرمن ده مَن گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۸

اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۹

برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اوّل:

آن که بالغ باشند.

دوم:

آن که عاقل باشند.

سوم:

آن که سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

چهارم:

آن که قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید:
مال خود را فروختم، معامله باطل است.
پنجم:
آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد.
ششم:
آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۰

معامله‌ی با بچّه‌ی نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه‌ی داده باشند که معامله کند.
اما اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند، معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند.

مسأله ۲۰۹۱

اگر از بچّه‌ی نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه‌ی گرفته، از طرف صاحب آن مظالم بدهد.

مسأله ۲۰۹۲

اگر کسی با بچّه‌ی نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچّه‌ی یا ولی او مطالبه کند.

مسأله ۲۰۹۳

اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید:
راضی هستم، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله ۲۰۹۴

اگر انسان مال کسی را بدون اجازه‌ی او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، معامله باطل است.

مسأله ۲۰۹۵

پـدر و جـد پدری طفل و نیز وصـی پدر و وصـی جد پدری می‌توانند مال طفل را بفروشـند، مجتهد عادل هم می‌تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است بفروشد.

مسأله ۲۰۹۶

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی را که غصب کننـده به مشتری داده و منفعت‌هـای آن از موقع معامله ملک مشتریست و چیزی را که مشتری داده و منفعت‌های آن از موقع معامله ملک کسیست که مال او را غصب کرده‌اند.

مسأله ۲۰۹۷

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید، صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۸

جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:
اوّل:
آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.
دوم:
آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صـحیح نیست، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد، مثلاً با یک فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.
سوم:
خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه‌ی آنها میل مردم به معامله فرق می کند معین نماید.
چهارم:
کسـی در جنس یـا در عوض آن حقی نداشـته باشـد، پس مـالی را که انسان پیش کسـی گرو گذاشـته، بـدون اجازه‌ی او نمی‌تواند بفروشد.
پنجم:
خود جنس را بفروشـد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاًـ منفعت یـک سـاله‌ی خانه را بفروشـد صـحیح نیست، ولی چنانچه خریـدار به

جای پول، منفعت ملك خود را بدهد مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت یک ساله‌ی خانه‌ی خود را به او واگذار کند اشکال ندارد.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۹

جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۰۰

چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلاً ـ می‌خواهد ده مَن گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۰۱

اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد، معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۲

معامله‌ی چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیک‌تر باشد.

مسأله ۲۱۰۳

هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند، به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک‌تر است برسانند.

مسأله ۲۱۰۴

خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده‌ی آن ملك در مدت اجاره مال مستأجر است و

اگر خریـدار ندانـد که آن ملـک را اجـاره داده‌انـد، یـا به گمان این که مـدت اجاره کم است ملک را خریـده باشـد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه‌ی خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۵

در خرید و فروش لازم نیست صیغه‌ی عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید:
این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید:
قبول کردم، معامله صـحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۰۶

اگر در موقع معامله صـیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۱۰۷

فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۸

اگر بخواهنـد میـوه‌ای را کـه بر درخت است، پیش از آن که دانه ببنـدد و گلش بریزد بفروشـند، بایـد چیزی از حاصـل زمین مـانند سبزی‌ها را با آن بفروشند، یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچینند، یا میوه‌ی بیشتر از یک سال را به او بفروشند.

مسأله ۲۱۰۹

اگر خرمـایی را که زرد یا سـرخ شـده بر درخت بفروشـند اشـکال نـدارد، ولی نبایـد عوض آن را خرما بگیرنـد، امّا اگر کسـی یک درخت خرمـا در خـانه یا باغ کس دیگر داشـته باشـد، در صورتی که مقـدار آن را تخمین کننـد و صاحب درخت آن را به صاحب خـانه یـا باغ بفروشـد و عوض آن خرما بگیرد، چنانچه خرمایی را که می‌گیرد کمتر یا زیادتر از مقـداری که تخمین زده‌انـد نباشـد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۰

فروختن خیار و بادمجان و سبزی‌ها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۱

اگر خوشه‌ی گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۱۲

اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به اینست که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به اینست که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

مسأله ۲۱۱۳

در معامله‌ی نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۱۴

اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۱۵

اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

مسأله ۲۱۱۶

اگر به کسـی که قیمت جنس را نمی‌دانـد، مقداری نسـیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید؛ معامله باطل است، ولی اگر به کسـی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گران‌تر حساب کند، مثلاً بگوید:
جنسی را که به تو می‌دهم، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گران‌تر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۷

کسـی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله‌ی سلف

مسأله ۲۱۱۸

معامله‌ی سـلف آن است که مشتری پول را بدهـد که بعـد از مـدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید:
قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید:
فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۱۹

اگر پولی را سـلف بفروشـد و عوض آن را پول بگیرد، معـامله باطل است، ولی اگر جنسـی را سـلف بفروشـد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد، معامله صحیح است و احتیاط مستحب آن است در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله‌ی سلف

مسأله ۲۱۲۰

معامله‌ی سلف شش شرط دارد:
اوّل:
خصوصـیاتی را کـه قیمـت جنس به واسـطه‌ی آنهـا فرق می کنـد معین نماینـد، ولی دقّت زیـاد هم لازم نیست، همین قـدر که مردم بگوینـد خصوصـیات آن معلوم شـده کـافی است، پس معـامله‌ی سـلف در نـان و گوشت و پوست حیوان و ماننـد اینها که نمی‌شود خصوصیاتشان را کاملاً معین کرد، باطل است.
دوم:

پیش از آن که خریدار و فروشـنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشـنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشـنده طلب کار باشـد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کنـد و او قبول نمایـد و چنانچه مقـداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله‌ی همان مقدار را به هم بزند.

سوم:

مدت را کاملاً معین کنند و اگر مثلاً بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم، چون مدت کاملاً معلوم نشده، معامله باطل است.

چهارم:

وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم:

جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرف‌های آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

ششم:

وزن یا پیمانه‌ی آن را معین کنند و جنسـی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله‌ی سلف

مسأله ۲۱۲۱

انسان نمی‌تواند جنسـی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی فروختن غلّه مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.

مسأله ۲۱۲۲

در معامله‌ی سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

مسأله ۲۱۲۳

اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرار داد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۲۴

اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۵

اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد، نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۲۶

اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.
فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۲۷

اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۲۸

اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۲۹

اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۳۰

اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۱

اگر خاک نقره‌ی معدن را به نقره‌ی خالص و یا خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۳۲

حق به هم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

اوّل:

آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را خیار مجلس می گویند.

دوم:

آن که مغبون شده باشند (خیار غبن)

سوم:

در معامله قرار داد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).

چهارم:

فروشنده یا خریدار مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).

پنجم:

فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند که در این صورت هم می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).

ششم:

در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).

هفتم:

معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری ست و صاحب آن راضی نشود فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد.

(خیار شرکت).

هشتم:

فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رؤیت).

نهم:

مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر).

دهم:

حیوانی را خریـده باشـد که تا سه روز می‌توانـد معامله را به هم بزنـد و اگر در عوض حیوانی که خریـده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).

یازدهم:

فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذّر تسلیم).

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۱۳۳

اگر خریـدار قیمت جنس را ندانـد، یـا در موقع معـامله غفلت کنـد و جنس را گران‌تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنـانچه به قـدری گران خریـده که مردم به آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلـت کنـد و جنس را ارزان‌تر از قیمـت آن بفروشـد، در صـورتی کـه مردم به مقـداری که ارزان فروخته اهمیت بدهنـد، می‌تـواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۴

در معامله‌ی بیع شرط که مثلاً خانه‌ی هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشد و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد، بتواند معامله را به هم بزند در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۵

در معامله‌ی بیع شـرط اگر چه فروشـنده اطمینان داشـته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیـح است، ولی اگر سـر مـدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثه‌ی او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۶

اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۷

اگر خریـدار بفهمـد مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت

قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۳۸

اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

مسأله ۲۱۳۹

اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد.

مسأله ۲۱۴۰

اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حق به هم زدن معامله را ندارد.

مسأله ۲۱۴۱

هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۴۲

در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل:

آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

دوم:

به عیب مال راضی شود.

سوم:

در وقت معامله بگوید:

اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.

چهارم:

فروشنده در وقت معامله بگوید:

این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید:

مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده، مال را پس دهد، یا تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۴۳

در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل:

آن که بعد از معامله در مال تصرف کند.

دوم:

بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط ولی [در حال معامله] حق برگرداندن آن را ساقط کند.

سوم:

بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۴۴

اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۴۵

اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه‌ی آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

مسأله ۲۱۴۶

اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید:

این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال

است و فروشنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد؛ ولی اگر بگوید:

این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید:

قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود او است.

مسأله ۲۱۴۷

اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۴۸

اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۴۹

قسم خوردن در معامله، اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۱۵۰

اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر، صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله ۲۱۵۱

اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلاً: دلاک‌ها که قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵۲

اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده‌ی آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۵۳

کسانی که به واسطه‌ی عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵۴

اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند یا کمتر کار می‌کند، بیشتر منفعت ببرد، شرکت آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۵۵

اگر قرار بگذارند که همه‌ی استفاده را یک نفر ببرد، یا تمام ضرر، یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد، شرکت باطل است.

مسأله ۲۱۵۶

اگر شرط نکنند که یکی از شریک‌ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه‌ی آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه‌ی آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه‌ی یکی از آنان دو برابر سرمایه‌ی دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۵۷

اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۵۸

اگر معین نکنند که کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه‌ی دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۵۹

شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است، باید به قرار داد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرار داد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و نباید نسیه بخرد، یا نسیه بفروشد، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود ببرد.

مسأله ۲۱۶۰

شریکی که با سرمایه‌ی شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، ولی اگر بعداً به قرار دادی که شده معامله کند صحیح است و نیز اگر با او قرار دادی نکرده باشند و بر خلاف معمول و مصلحت معامله کند، ضامن می‌باشد، امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله کند، معامله‌ی او صحیح است.

مسأله ۲۱۶۱

شریکی که با سرمایه‌ی شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۶۲

شریکی که با سرمایه‌ی شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید:
سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۶۳

اگر تمام شریک‌ها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه‌ی خود برگردد، شریک‌های دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه‌ی خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرف کند.

مسأله ۲۱۶۴

هر وقت یکی از شریک‌ها تقاضا کند که سرمایه‌ی شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.

مسأله ۲۱۶۵

اگر یکی از شریک‌ها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، شریک‌های دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسأله ۲۱۶۶

اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسأله ۲۱۶۷

اگر با سرمایه‌ی شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه‌ی آنان است و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و گر نه باطل می‌باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به اندازه‌ی معمول از شریک‌های دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۸

صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آن که عوض بگیرد مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۶۹

دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند.

مسأله ۲۱۷۰

لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

مسأله ۲۱۷۱

اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، ولی اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد، اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۲

اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او [دیگری] قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۷۳

اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

مسأله ۲۱۷۴

اگر بخواهند دو چیزی که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است، صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۷۵

اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً ـ هر دو ده مَن گندم طلبکار باشند، مصالحه‌ی آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده مَن برنج و دیگری دوازده مَن گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً ـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه‌ی آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۶

اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۷۷

اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۸

تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند، می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین است اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در این سه روز حق به هم زدن صلح را ندارد و در

هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۹

اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۸۰

هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم، باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

[برخی احکام]

مسأله ۲۱۸۱

اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند، باید مکلّف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.

مسأله ۲۱۸۲

انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸۳

اگر ولی، یا قَیِّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد، ولی اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچّه بالغ شد، می‌تواند بقیهٔ اجاره را به هم بزند، ولی هر گاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچّه را جزء مدّت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۱۸۴

بچّه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه‌ی مجتهد نمی‌شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از چند نفر

مؤمن که عادل باشند اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۱۸۵

اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه‌ی عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید:
ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید:
قبول کردم، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۱۸۶

اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۸۷

کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است.

مسأله ۲۱۸۸

اگر خانه یا دکان یا اتاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸۹

اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، نباید زیادتر بگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

مسأله ۲۱۹۰

اگر غیر از خانه، دکان و اتاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۱

اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹۲

مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:

اوّل:

آن که معین باشد، پس اگر بگوید:

یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم، درست نیست.

دوم:

مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.

سوم:

تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده، باطل است.

چهارم:

آن مال به واسطه‌ی استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست.

پنجم:

استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

ششم:

چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله ۲۱۹۳

اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند، اشکال دارد.

مسأله ۲۱۹۴

زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه‌ی شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه‌ی او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹۵

استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

اوّل:

آن که حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی، یا نگهداری شراب و کرایه دادن اتومبیل برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوم:

پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوم:

اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه‌ی استفاده‌های آن.

چهارم:

مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.

مسأله ۲۱۹۶

اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه‌ی اجاره است.

مسأله ۲۱۹۷

اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۱۹۸

اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید:

هر وقت در خانه نشستی اجاره‌ی آن ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۱۹۹

اگر به مستأجر بگوید:
خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم، یا بگوید:
خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشینی، اجاره‌ی آن ماهی ده تومان است، در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره‌ی ماه اوّل صحیح است.

مسأله ۲۲۰۰

خانه‌ای را که غریب و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده‌ی از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند، اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه‌ی اجاره

مسأله ۲۱۰۱

مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهاییست که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهاییست که مثل تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، باید شماره‌ی آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگوید.

مسأله ۲۲۰۲

اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۰۳

کسی که چیزی را اجاره داده تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره‌ی آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.

مسأله ۲۲۰۴

هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۵

اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلًا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۰۶

اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد، مثلًا اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.

مسأله ۲۲۰۷

اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست و نیز اگر مثلاً ـ پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۸

هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله ۲۲۰۹

اگر قصاب سر حیوانی را ببُرَد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۱۰

اگر حیوانی را اجاره کنـد و معین کنـد که چقـدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود، ضـامن است و نیز اگر مقـدار بـار را معین نکرده باشـند و بیشتر از معمول بـار کنـد و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.

مسأله ۲۲۱۱

اگر حیوانی را برای بردن بار شکسـتنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه‌ی زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۲۱۲

اگر کسـی بچّه‌ای را ختنه کنـد و ضـرری به آن بچّه برسـد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریـده باشـد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۳

اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهـد، یـا درد و دوای مریض را به او بگویـد و مریض دوا را بخورد، چنـانچه در معـالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است؛ ولی اگر فقط بگوید:
فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه‌ی خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۴

هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگویـد که اگر ضـرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۵

مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرار داد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۶

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را به هم بزنـد، ولی اگر در صـیغه‌ی اجاره شـرط کننـد که اگر مغبون هم باشـند حق به هم زدن معامله را نداشـته باشـند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۷

اگر چیزی را اجاره دهـد و پیش از آن که تحویل دهـد کسـی آن را غصب نماید، مسـتأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنـده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزنـد و اجاره‌ی مدتی را که در تصـرف غصب کننده بوده، به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یـک مـاهه به ده تومـان اجاره نمایـد و کسـی آن را ده روز غصب کنـد و اجاره‌ی معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۸

اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۹

اگر پیش از آن که مـدت اجاره تمـام شود ملـک را به مسـتأجر بفروشـد، اجـاره به هم نمی‌خورد و مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۲۰

اگر پیش از شـروع مدت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل اسـتفاده نباشد، یا قابل اسـتفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۱

اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شـرط کرده‌انـد نباشـد، اجـاره‌ی مـدتی که بـاقی مانـده باطل می‌شود و اگر اسـتفاده‌ی مختصـری هم بتوانـد از آن ببرد، می‌تواند اجاره‌ی مدت باقی مانده را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۲

اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهـد و یک اتاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از اسـتفاده‌ی آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود و مسـتأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده‌ی مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره‌ی باقی مانده را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۳

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنـده است منفعت خـانه مـال او باشـد، چنـانچه آن خانه را اجاره دهـد و پیش از تمام شـدن مـدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

مسأله ۲۲۲۴

اگر صـاحب کـار بنّـا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهـد، زیـادی آن بر او حرام است و بایـد آن را به صـاحب کـار بدهـد، ولی اگر اجیر شود که ساختمـان را تمـام کنـد و برای خود اختیـار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او حلال می‌باشد.

مسأله ۲۲۲۵

اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جعاله

مسأله ۲۲۲۶

جُعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد، مثلاً بگوید:
هر کس گمشده‌ی مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم.
و به کسـی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسـی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و این که کسی را برای کاری اجیر کننـد اینست که در اجاره بعـد از خوانـدن صـیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسـی هم که او را اجیر کرده، اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسأله ۲۲۲۷

جاعل بایـد بالغ و عاقل باشـد و از روی قصـد و اختیار قرار داد کنـد و شـرعاً بتواند در مال خود تصـرف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۸

کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی‌فایده نباشد، پس اگر بگوید:
هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود، ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۹

اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند، مثلًا بگوید:
هر کس اسب مرا پیـدا کنـد، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معین نکند، مثلًا بگوید:
کسی که اسب مرا پیدا کند ده مَن گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید.

مسأله ۲۲۳۰

اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید:
هر کس بچّه‌ی مرا پیـدا کنـد، پولی به او می‌دهم و مقـدار آن را معین نکند، چنانچه کسـی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۳۱

اگر عامل پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

مسأله ۲۲۳۲

پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۳

بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند، اشکال دارد.

مسأله ۲۲۳۴

عامل می‌توانـد عمل را ناتمام بگـذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسـباب ضـرر جاعل شود، بایـد آن را تمام نماید، مثلًا اگر کسـی بگوید:

هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد.

مسأله ۲۲۳۵

اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فائده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد، مثلاً بگوید:
هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط اینست که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۳۶

مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.

مسأله ۲۲۳۷

مزارعه چند شرط دارد:
اوّل:
آن که صاحب زمین به زارع بگوید:
زمین را به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید:
قبول کردم، یا بدون این که حرفی بزنند مالك زمین را واگذار کند و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده، مالك و زارع می‌توانند معامله را به هم بزنند.
دوم:
صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
سوم:
مالك و زارع از تمام حاصل زمین ببرند، پس اگر شرط کنند که آنچه اوّل یا آخر می‌رسد، مال یکی از آنان باشد، مزارعه باطل است.
چهارم:
سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، پس اگر مالك بگوید:
در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست.

پنجم:

مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت دست آمدن حاصل ممکن باشد.

ششم:

زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

هفتم:

اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند، ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند.

هشتم:

مالک زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید:

در یکی از اینها زراعت کن و آن را معین نکند، مزارعه باطل است.

نهم:

خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

مسأله ۲۲۳۸

اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۳۹

اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.

مسأله ۲۲۴۰

اگر به واسطه‌ی پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً ـ آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره‌ی آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۴۱

اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و نیز اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آن که او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را به هم بزنند، ولی اگر

در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۴۲

اگر بعد از قرار داد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه‌ی او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.

مسأله ۲۲۴۳

اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه تخم مال مالك بوده، حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه‌ی گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست و باید اجاره‌ی زمین و خرج‌هایی را که مالك کرده و کرایه‌ی گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد.

مسأله ۲۲۴۴

اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالك راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالك بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

مسأله ۲۲۴۵

اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل بدهد، چنانچه مالك و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند.

احکام مساقات

مسأله ۲۲۴۶

اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درخت‌های میوه‌ای را که میوه‌ی آن مال خود اوست، یا اختیار میوه‌های آن با اوست، تا مدّت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه‌ی آن بردارد، این معامله را مُساقات می‌گویند.

مسأله ۲۲۴۷

معـامله‌ی مساقات در درخت‌هـایی که مثـل بیـد و چنـار میوه نمی‌دهـد صـحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن اسـتفاده می‌کنند، اشکال دارد.

مسأله ۲۲۴۸

در معامله‌ی مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۴۹

مالك و کسی که تربیت درخت‌ها را به عهده می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۲۵۰

مـدت مساقـات بایـد معلوم باشـد و اگر اوّل آن را معین کننـد و آخر آن را موقعی قرار دهنـد که میوه‌ی آن سـال به دست می‌آیـد، صحیح است.

مسأله ۲۲۵۱

باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد مَن از میوه‌ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۵۲

باید قرار معامله‌ی مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صـحیح است وگرنه اشـکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

مسأله ۲۲۵۳

معامله‌ی مساقات در بوته‌ی خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

مسأله ۲۲۵۴

درختی که از آب باران یا رطوبت زمین اسـتفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن

محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است.

مسأله ۲۲۵۵

دو نفری که مساقات کرده‌انـد، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شـرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشـته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۵۶

اگر مالک بمیرد، معامله‌ی مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

مسأله ۲۲۵۷

اگر کسـی که تربیت درخت‌ها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شـرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هسـتند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهنـد و اجیر هم نگیرند، حاکم شـرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالـک قسـمت می‌کنـد و اگر شـرط کرده باشـند که خود او درخت‌ها را تربیت نمایـد، پس اگر قرار گذاشـته‌اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد و اگر قرار نگذاشته‌اند، مالک می‌تواند عقد را به هم بزند، یا راضی شود که ورثه‌ی او، یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند درخت‌ها را تربیت نماید.

مسأله ۲۲۵۸

اگر شـرط کنـد که تمام حاصل برای مالک باشـد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسـی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه‌ی اجرت نمایـد، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درخت‌ها را تربیت کرده بدهد.

مسأله ۲۲۵۹

اگر زمینی را به دیگری واگـذار کنـد که در آن درخت بکـارد و آنچه عمـل می‌آیـد مال هر دو باشـد، معامله باطل است، پس اگر درخت‌ها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست و باید مزد کسـی که آنها را تربیت کرده بدهد و اگر مال کسـی بوده کـه آنهـا را تربیـت کرده، بعـد از تربیت هم مـال اوست و می‌توانـد آنهـا را بکنـد، ولی بایـد گودال‌هـایی را که به واسـطه‌ی کنـدن درخت‌هـا پیـدا شـده پر کنـد و اجـاره‌ی زمین را از روزی که درخت‌ها را کاشته به صاحب زمین بدهـد و مالک هم می‌توانـد او را مجبور نمایـد که درخت‌هـا را بکنـد و اگر به واسـطه‌ی کنـدن درخت عیـبی در آن پیـدا شود، بایـد تفـاوت قیمت آن را به صـاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۲۶۰

بچه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرف کند و نشانه‌ی بالغ شدن یکی از سه چیز است:

اوّل:

روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.

دوم:

بیرون آمدن منی.

سوم:

تمام شدن پانزده سال قمری [در مرد و تمام شدن نُه سال قمری در زن].

مسأله ۲۲۶۱

روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه‌ی بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه‌ی اینها به بالغ شدن یقین کند.

مسأله ۲۲۶۲

دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند.

مسأله ۲۲۶۳

کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می‌کند، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۶۴

انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد، ولی اگر مثلاً مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزان‌تر از قیمت بفروشد، چنانچه مقداری را که بخشیده یا ارزان‌تر فروخته، به اندازه‌ی ثلث مال او یا کمتر باشد، تصرف او صحیح است و اگر بیشتر از ثلث باشد، در صورتی که ورثه اجازه بدهند صحیح و اگر اجازه ندهند، تصرف او در مقدار بیشتر از ثلث باطل می‌باشد.

احکام وکالت

[وکالت]

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه‌ی او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف

می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی‌تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید.

مسأله ۲۲۶۵

در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۶۶

اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت‌نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۶۷

موکّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.

مسأله ۲۲۶۸

کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه‌ی عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۲۶۹

اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند، وکالت صحیح نیست.

مسأله ۲۲۷۰

اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله ۲۲۷۱

وکیل می‌تواند از وکالت کناره [گیری] کند و اگر موکّل غائب هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۷۲

وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۲۷۳

اگر انسان [وکیل اوّل]، با اجازه‌ی موکّل خودش، کسی را از طرف او [موکل] وکیل کند، [وکیل اوّل] نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۲۷۴

اگر وکیل با اجازه‌ی موکّل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکّل و وکیلِ اوّل می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اوّل بمیرد، یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۷۵

اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۷۶

اگر وکیل یا موکل بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد وکالت باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۷۷

اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۲۷۸

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۷۹

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است؛ پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۸۰

اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در مال بکند مثلاً لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

[استحباب قرض]

قرض دادن از کارهای مستحبیست که در آیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۲۸۱

در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.

مسأله ۲۲۸۲

هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۲۸۳

اگر در صیغه‌ی قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند، ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۸۴

اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۲۸۵

اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته و اثـاثیه منزل و چیزهـای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشـته باشـد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۶

کسـی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۷

کسـی که دسترس به طلبکار خود نـدارد، چنانچه امید نداشـته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه‌ی حاکم شـرع طلب او را به فقیر بدهد، ولی اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب او را به سید فقیر ندهد.

مسأله ۲۲۸۸

اگر مـال میت بیشـتر از خرج واجب کفن و دفن و بـدهی او نباشـد، بایـد مـالش را به همین مصـرف‌ها برساننـد و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۲۸۹

اگر کسـی مقـداری پولِ طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۰

اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۲۹۱

اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک مَن گندم بدهد و شرط کند که یک مَن و پنـج سیر بگیرد، یـا ده تخم مرغ بدهـد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگـذارد که بـدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهـد، ربـا و حرام است و نیز اگر بـا او شـرط کنـد که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهـد، مثلاً مقـداری طلای نساخته به او بدهـد و شـرط کنـد که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشـد، ولی اگر بدون این که شـرط کند خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد بلکه مستحب است.

مسأله ۲۲۹۲

ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض رِبایی گرفته، مالك آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرف کند، ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم [نگذاشته] بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده‌ی قرض در آن پول تصرف کند، قرض گیرنده می‌تواند در آن تصرف نماید.

مسأله ۲۲۹۳

اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض رِبایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید مال قرض دهنده است.

مسأله ۲۲۹۴

اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که به قرض رِبایی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با رباست به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید:
که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می‌باشد.

مسأله ۲۲۹۵

اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می گویند.

مسأله ۲۲۹۶

اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد مثلاً نه صد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد، در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۷

اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد و بخواهد طلب خود را پیش از وعده‌ی آن به کمتر از آن بفروشد، اشکال ندارد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۹۸

اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد،

کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹۹

بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۳۰۰

حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۱

موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده، نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۰۲

حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پس اگر مثلاً ده مَن گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید:
یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

مسأله ۲۳۰۳

اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر، حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۳۰۴

طلبه کار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۰۵

اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله می‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد، ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از

حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۰۶

بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و هر گاه کسی که به او حواله شـده در موقع حواله فقیر نباشـد، اگر چه بعـداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌توانـد حواله را به هم بزنـد و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشـد و طلبکار بدانـد فقیر است؛ ولی اگر ندانـد فقیر است و بعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبه کار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۳۰۷

اگر بـدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شـده، یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، می‌توانند حواله را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۰۸

اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده، داده است، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده و قصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله ۲۳۰۹

رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد، طلبش را از آن مال به دست آورد.

مسأله ۲۳۱۰

در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قـدر که بـدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصـد بگیرد، رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱

گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سـفیه نباشـند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۳۱۲

انسان مالی را می‌توانـد گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرف کند و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صـحیح

است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم.

مسأله ۲۳۱۳

چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.

مسأله ۲۳۱۴

استفاده‌ی چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسیست که آن را گرو گذاشته.

مسأله ۲۳۱۵

طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه‌ی یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید:
راضی هستم، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۱۶

اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه‌ی بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال، گرو می‌باشد.

مسأله ۲۳۱۷

اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبه کار می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه‌ی بگیرد.

مسأله ۲۳۱۸

اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه‌ی خانه محل احتیاج اوست چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبه کار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۱۹

اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید:

که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۲۰

ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.
ولی این شرطها در بدهکار نیست، مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد، صحیح است.

مسأله ۲۳۲۱

هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید:
اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، ضامن شدن او باطل است.

مسأله ۲۳۲۲

کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده انسان نمی‌تواند ضامن او شود.

مسأله ۲۳۲۳

در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه معین باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید:
من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید:
من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده مَن گندم و صد تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید:
من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۴

اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۵

اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۲۶

ضامن و طلبه کار می‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند، ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۲۷

هر گـاه انسان در موقع ضامن شـدن، بتوانـد طلب طلبکار را بدهـد، اگر چه بعـد فقیر شود طلبکار نمی‌توانـد ضامن بودن او را به هم بزنـد و طلب خود را از بـدهکار اوّل مطالبه نمایـد و همچنین است اگر در آن موقع نتوانـد طلب او را بدهـد، ولی طلبکار بدانـد و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۲۸

اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتوانـد طلب طلبکار را بدهـد و طلبکار در آن وقت ندانـد و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۳۲۹

اگر کسی بدون اجازه‌ی بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۳۳۰

اگر کسـی با اجازه‌ی بـدهکار ضامن شود که بـدهی او را بدهـد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او [بدهکار] مطالبه نماید، مثلاً اگر ده مَن گنـدم بـدهکار باشـد و ضامن ده مَن برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او [بدهکار] مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضـی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

احکام کفالت

مسأله ۲۳۳۱

کفـالت آن است که انسـان ضـامن شـود که هر وقت طلبکـار بـدهکار را خواست به دست او بدهـد و به کسـی که این طور ضـامن می‌شود، کفیل می گویند.

مسأله ۲۳۳۲

کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید:

که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۳۳

کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۳۴

یکی از پنج چیز کفالت را به هم می‌زند:
اوّل:
کفیل بدهکار را به دست طلبکار بدهد.
دوم:
طلب طلبکار داده شود.
سوم:
طلبکار از طلب خود بگذرد.
چهارم:
بدهکار بمیرد.
پنجم:
طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۳۵

اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۳۶

اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند، صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.

مسأله ۲۳۳۷

امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسانی مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

مسأله ۲۳۳۸

اگر از بچه یـا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کنـد، بایـد آن را به صاحبش بدهـد و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است، به ولی او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۳۹

کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند.

مسأله ۲۳۴۰

اگر انسـان به صـاحب مال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگـذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۴۱

کسـی که چیزی را امـانت می‌گـذارد، هر وقت بخواهـد می‌توانـد آن را پس بگیرد و کسـی هم که امانت را قبول می‌کنـد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۴۲

اگر انسان از نگهداری امانت منصـرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برسانـد، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضـر نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۳

کسـی که امانت را قبول می‌کنـد، اگر برای آن جای مناسبی نـدارد، بایـد جای مناسب تهیه نمایـد و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگوینـد در امانت خیانت کرده و در نگهـداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۴

کسـی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست، ولی اگر آن را در جایی بگـذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمـد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۳۴۵

اگر صـاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کنـد و به کسـی که امانت را قبول کرده بگویـد که بایـد مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بـدهی که از بین برود، نبایـد آن را به جای دیگر ببری، چنانچه امانت‌دار احتمال دهـد که در آن جا از بین برود و بدانـد چون آن جا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نبایـد از آن جا بیرون ببری، می‌تواند آن را به جـای دیگر ببرد و اگر در آن جـا ببرد و تلف شود ضـامن نیست، ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته که به جـای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۶

اگر صاحب مال برای نگهـداری مال خود جایی را معین کنـد، ولی به کسـی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت‌دار احتمال دهـد که در آن جا از بین برود، می‌توانـد آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ‌تر است ببرد و چنانچه مال در آن جا تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۷

اگر صاحب مال دیوانه شود، کسـی که امانت را قبول کرده، باید فوراً امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۸

اگر صاحب مال بمیرد، امانت‌دار بایـد مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد و مـال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهـد بفهمـد کسـی که می‌گویـد من وارث میتم، راست می‌گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۹

اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشـته باشد، کسـی که امانت را قبول کرده، باید مال را به همه‌ی ورثه بدهد، یا به کسـی بدهد که همه‌ی آنان گرفتن مال را به او واگـذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازه‌ی دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سـهم دیگران است.

مسأله ۲۳۵۰

اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۵۱

اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت او اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۵۲

اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

مسأله ۲۳۵۳

عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض چیزی هم از او نگیرد.

مسأله ۲۳۵۴

لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

مسأله ۲۳۵۵

عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلاً- آن را اجاره داده در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم.

مسأله ۲۳۵۶

چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۳۵۷

اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولی بچه مصلحت بداند مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۵۸

اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده‌ی از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۵۹

اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۶۰

اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه‌ی او بدهد.

مسأله ۲۳۶۱

اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثلاً دیوانه شود عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

مسأله ۲۳۶۲

کسی که چیزی را عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

مسأله ۲۳۶۳

عاریه دادن چیزی که استفاده‌ی حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره باطل است.

مسأله ۲۳۶۴

عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵

اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك، یا وکیل، یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه‌ی صاحب مال، یا وکیل، یا ولی او آن را به جایی ببرد که صاحبش معمولاً به آن جا می‌برده مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند، ضامن است.

مسأله ۲۳۶۶

اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکیست عاریه دهد مثلاً لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند بنا بر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند اطلاع دهد.

مسأله ۲۳۶۷

چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه‌ی صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

مسأله ۲۳۶۸

اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه‌ی صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریهٔ دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۳۶۹

اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۳۷۰

اگر مالی را که می‌داند غصبیست عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۷۱

اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبیست و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام نکاح یا ازدواج و زناشویی [و محارم و طلاق و رجوع]...

اشاره

به واسطه‌ی عقد ازدواج زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است:
دائم و غیر دائم.
عقد دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند.
و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معین شود، مثلاً ـ زن را به مدّت یک ساعت، یا یک روز، یا یک ماه، یا یک

سال، یا بیشتر عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند و مُتعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۳۷۲

در زناشویی چه دائم و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه‌ی عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند، یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۳۷۳

وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه‌ی عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۷۴

زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر رفتار محرمانه نمایند و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام کافی است.

مسأله ۲۳۷۵

اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد در آورد، ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۳۷۶

یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه‌ی عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۳۷۷

اگر صیغه‌ی عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید:

«زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصِّداقِ الْمَعلُوم»
(یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده)، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید:
«قَبِلْتُ التَّزْویجَ» (یعنی قبول کردم ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه‌ی عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید:
«زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِی فاطِمهَ مُوَکِّلَکَ اَحْمَدَ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم»، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید:
«قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی اَحْمَدَ عَلَی الصِّدَاقِ» صحیح می‌باشد و بنا بر احتیاط واجب باید لفظی که مرد می‌گوید با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن «زَوَّجتُ» می‌گوید مرد هم «قَبِلتُ التَزویجَ» بگوید.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۳۷۸

اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه‌ی عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدّت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید:
«زَوَّجْتُکَ نَفْسی فِی المُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعلُوم»، بعد بدون فاصله مرد بگوید:
«قَبِلْتُ»، صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید:
«مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی مُوَکِّلَکَ فِی المُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم»، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید:
«قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی هکَذَا»، صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۳۷۹

عقد ازدواج چند شرط دارد:
اوّل:
آن که به عربی صحیح خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، چنانچه ممکن باشد احتیاط واجب آن است کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند، امّا باید لفظی بگویند که معنی «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند.
دوم:
مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التَّزویجَ» زن بودن او را برای خود قبول نماید و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «زَوَّجْتُ و قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند زن و شوهر شوند.
سوم:
کسی که صیغه را می‌خواند بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم:

اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می‌خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند، مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید:

«زَوَّجْتُکَ اِحَدی بَناتی» (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید:

«قَبِلْتُ» (یعنی قبول کردم) چون در موقع عقد دختر را معین نکرده‌اند، عقد باطل است.

پنجم:

زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۸۰

اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند، عقد باطل است.

مسأله ۲۳۸۱

کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می‌تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۳۸۲

اگر زنی را برای مردی بدون اجازه‌ی آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۸۳

اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، احتیاط واجب آن است که دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۲۳۸۴

پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ، یا دیوانه‌ی خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند و بعد از آن که آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته، نمی‌توانند آن را به هم بزنند و اگر مفسده‌ای داشته می‌تواند آن را به هم بزند.

مسأله ۲۳۸۵

دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، بنا بر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد و اجازه‌ی مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۳۸۶

اگر پدر و جد پدری غائب باشند، یا دختر باکره نباشد، اجازه‌ی پدر و جد لازم نیست.

مسأله ۲۳۸۷

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۸

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیب‌هایی که به واسطه‌ی آنها می‌شود عقد را به هم زد

مسأله ۲۳۸۹

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را دارد می‌تواند عقد را به هم بزند:
اوّل:
دیوانگی.
دوم:
مرض خوره.
سوم:
مرض بَرَص.
چهارم:
کوری.
پنجم:
زمین گیر بودن.
ششم:
آن که افضا شده یعنی راه بول و حیض، یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتم:

آن که گوشت، یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۳۹۰

اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است، یا آلت مردی ندارد، یا مرضی دارد که نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید، یا تخم‌های او را کشیده‌اند، می‌تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۳۹۱

اگر مرد یا زن به واسطه‌ی یکی از عیب‌هایی که در دو مسألهٔ پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

مسأله ۲۳۹۲

اگر به واسطه‌ی آن که مرد نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر به واسطه‌ی یکی از عیب‌های دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده باید تمام مهر را بدهد.

عدّه‌ای از زن‌ها که ازدواج با آنها حرام است

مسأله ۲۳۹۳

ازدواج با زن‌هایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند، حرام است.

مسأله ۲۳۹۴

اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او، هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۹۵

اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه‌ی دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۹۶

اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است، نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۳۹۷

عمّه و خاله‌ی پدر و عمه و خاله‌ی پدر پدر و عمه و خاله‌ی مادر و عمه و خاله‌ی مادر مادر هر چه بالا روند، به انسان محرمند.

مسأله ۲۳۹۸

پدر و جد شوهر هر چه بالا روند و پسر و نوه‌ی پسری و دختری او هر چه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند، به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۳۹۹

اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد او است، نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج کند.

مسأله ۲۴۰۰

اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عدّه‌ی طلاق بائن هم که بعداً بیان می‌شود احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خود داری نماید.

مسأله ۲۴۰۱

انسان نمی‌تواند بدون اجازه‌ی زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند، ولی اگر بدون اجازه‌ی زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید:

به آن عقد راضی هستم، اشکالی ندارد.

مسأله ۲۴۰۲

اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهرزاده‌ی او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۰۳

اگر انسان پیش از آن که دختر عمّه یا دختر خاله‌ی خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۰۴

اگر بـا دختر عمه یا دختر خاله‌ی خود ازدواج نمایـد و پیش از آن که با آنان نزدیکی کنـد با مادرشان زنا نمایـد، احتیاط واجب آن است که از ایشان جدا شود.

مسأله ۲۴۰۵

اگر با زنی غیر از عمه و خاله‌ی خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کنـد بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود و همچنین است اگر پیش از آن که با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۰۶

زن مسـلمان نمی‌توانـد به عقـد کافر در آید، مرد مسـلمان هم نمی‌تواند با زن‌های کافره به طور دائم ازدواج کند، ولی صـیغه کردن زن‌های اهل کتاب، مانند یهود و نصاری، مانعی ندارد.

مسأله ۲۴۰۷

اگر با زنی که در عدّه‌ی طلاق رجعیست زنا کند، آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عده‌ی متعه، یا طلاق بائن یا عده‌ی وفات است زنا کنـد، بعداً می‌تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدّه‌ی متعه و عدّه‌ی وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

مسأله ۲۴۰۸

اگر با زن بی‌شوهری که در عـده‌ی نیست زنا کند، بعداً می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مسـتحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند، بعد او را عقد نماید و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۰۹

اگر زنی را که در عـدّه دیگری ست برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدّه‌ی زن تمام نشده و بدانند

عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۱۰

اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده، چنانچه هیچ کدام نمی‌دانسته‌اند زن در عدّه است و نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عدّه حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۴۱۱

اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و احتیاط واجب آن است که بعداً هم او را برای خود عقد نکند.

مسأله ۲۴۱۲

زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد، ولی باید مَهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۱۳

زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدّت او را بخشیده یا مدّتش تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم، عدّه‌ی شوهر اوّل تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۴۱۴

مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است، اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۱۵

اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۱۶

اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۱۷

اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، احتیاط واجب آن است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۱۸

اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش بر او حرام می‌شود و نیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش بر او حرام می‌شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می‌شوند.

مسأله ۲۴۱۹

اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، احتیاط واجب آن است که تا آخر عمر از دخول به او خود داری نماید.

مسأله ۲۴۲۰

زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می‌شود با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اوّل می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۲۱

زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه‌ی شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذّتی که او می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه‌ی غذا و لباس و منزل او بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

مسأله ۲۴۲۲

اگر زن در کارهایی که در مسألـهٔ پیش گفته شـد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد، ولی مَهر او از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۴۲۳

مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

مسأله ۲۴۲۴

مخارج سـفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست، ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سـفر ببرد، باید خرج سـفر او را بدهد.

مسأله ۲۴۲۵

زنی که از شوهر اطاعت می‌کند و شوهر خرج او را نمی‌دهد، اگر ممکن است می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست، چنـانچه ناچـار باشـد که معـاش خود را تهیه کنـد، در موقعی که مشـغول تهیه‌ی معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۲۶

مرد باید در هر چهار شب، یک شب نزد زن دائمی‌خود بماند.

مسأله ۲۴۲۷

شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه، نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند.

مسأله ۲۴۲۸

اگر در عقد دائمی مَهر را معین نکنند عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مَهر او را مطابق مَهر زن‌هایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۴۲۹

اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مَهر مدّتی معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مَهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مَهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مَهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه یا صیغه

مسأله ۲۴۳۰

صیغه کردن زن اگر چه برای لذّت بردن هم نباشد، صحیح است.

مسأله ۲۴۳۱

احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه نزدیکی با متعه خود را ترک نکند.

مسأله ۲۴۳۲

زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذّت‌های دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۳۳

زنی که صیغه شده، اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

مسأله ۲۴۳۴

زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۴۳۵

زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

مسأله ۲۴۳۶

زنی که صیغه شده می‌تواند بدون اجازه‌ی شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه‌ی بیرون رفتن حق شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است.

مسأله ۲۴۳۷

اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد، یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر فوراً بگوید:
راضی هستم عقد صحیح، وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۳۸

اگر پدر و جد پدری برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورد کافیست و نیز می‌تواند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، ولی باید آن عقد برای دختر نفعی داشته باشد.

مسأله ۲۴۳۹

اگر پدر یا جد پدری طفل خود را که در محل دیگری ست و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که به واسطه‌ی عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند.

مسأله ۲۴۴۰

اگر مرد مدّت صیغه زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد.

مسأله ۲۴۴۱

مرد می‌تواند زنی را که صیغه‌ی او بوده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۴۲

نگاه کردن مرد به بـدن زن نامحرم و دختری که نُه سالش تمام نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذّت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذّت باشد حرام است، بلکه احتیاط واجب آن است که بدون قصد لذّت هم به آنها نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۴۴۳

اگر انسان بدون قصد لذّت به صورت و دسـته ای زن‌های اهل کتاب مثل زن‌های یهود و نصاری نگاه کند، در صورتی که نترسد به حرام بیفتد اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که به غیر صورت و دسته ای آنان نگاه نکند.

مسأله ۲۴۴۴

زن بایـد بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسـری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد بپوشاند.

مسأله ۲۴۴۵

نگـاه کردن به عورت دیگری حتّی به عورت بچّه‌ی غیر ممیزی که خوب و بـد را می‌فهمـد حرام است، اگر چه از پشت شـیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها باشد؛ ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۶

مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذّت نداشته باشند، می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۷

مرد نباید به قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذّت حرام است.

مسأله ۲۴۴۸

مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد و اگر زن نامحرمی را بشناسد، نباید به عکس او نگاه کند.

مسأله ۲۴۴۹

اگر زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۴۵۰

اگر مرد برای معالجه‌ی زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

مسأله ۲۴۵۱

اگر انسان برای معالجه‌ی کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آیینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند، ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه‌ی زناشویی

مسأله ۲۴۵۲

کسی که به واسطه‌ی نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۴۵۳

اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می‌تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۴۵۴

ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آن جا نیست و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود، حرام است، چه به ذکر خدا مشغول باشند یا به صحبت دیگر، خواب باشند یا بیدار، ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود، یا بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آن جا باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۵

اگر مرد مَهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است، ولی مَهر را باید بدهد.

مسأله ۲۴۵۶

مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است مرتد می‌شود.

مسأله ۲۴۵۷

اگر زن پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می گردد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد یعنی اگر سیده است شصت سال و اگر سیده نیست پنجاه سال او تمام شده باشد، اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگه دارد، پس اگر در بین عدّه مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند، عقد او باطل است.

مسأله ۲۴۵۸

مردی که مسلمان‌زاده است، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود، عدّه‌ی وفات نگه دارد.

مسأله ۲۴۵۹

مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود، عقد او باطل می گردد و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، چنانچه زن او در سن زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند باید آن زن به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگه دارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه شوهر او مسلمان شود عقد باقی و گرنه باطل است.

مسأله ۲۴۶۰

اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۴۶۱

اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد، انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۶۲

اگر زنی از زنـا آبسـتن شود، در صورتی که خود آن زن، یـا مردی که با او زنا کرده، یا هر دوی آنان مسـلمان باشـند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند.

مسأله ۲۴۶۳

اگر کسـی با زنی که شوهر نـدارد و در عـدّه‌ی کسـی هم نیست زنا کنـد، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۶۴

اگر مرد ندانـد که زن در عـدّه است و با او ازدواج کنـد، چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است و شـرعاً فرزند هر دو می‌باشد، ولی اگر زن می‌دانسـته که در عدّه است، شرعاً بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

مسأله ۲۴۶۵

اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود.

مسأله ۲۴۶۶

اگر بعد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد، کسـی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

مسأله ۲۴۶۷

تا هفت سال دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند.

مسأله ۲۴۶۸

مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله کنند، حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمودند: یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه‌ی او حیض نبیند.

مسأله ۲۴۶۹

اگر زن مَهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آن است که زن مَهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۰

کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند، آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۷۱

هر گاه مرد در روزه‌ی ماه رمضان، یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۷۲

زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عدّه‌ی وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عدّه نگه دارد و شوهر دوم باید مَهر او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عدّه ندارد.

احکام شیر دادن

[کسانی که با شیر خوردن بچه به او محرم می‌شوند]

مسأله ۲۴۷۳

اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۸۳ گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عدّه محرم می‌شود:

اوّل:

خود زن و آن را مادر رضاعی می‌گویند.

دوم:

شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند.

سوم:

پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم:

بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا به دنیا می‌آیند.

پنجم:

بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچّه‌ها را شیر داده باشند.

ششم:

خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند، یعنی به واسطه‌ی شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

هفتم:

عمو و عمه‌ی آن زن، اگر چه رضاعی باشند.

هشتم:

دایی و خاله آن زن، اگر چه رضاعی باشند.

نهم:

اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند.

دهم:

پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

یازدهم:

خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است، اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم:

عمو و عمه و دایی و خاله‌ی شوهری که شیر مال اوست هر چه بالاـ رونـد، اگر چه رضاعی باشـند و نیز عـدّه‌ی دیگری هم که در مسائل بعد گفته می‌شود، به واسطه‌ی شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۷۴

اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله «۲۴۸۳» گفته می‌شود، شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌انـد ازدواج کنـد و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شـیر مال او است، اگر چه دخترهای رضاعی او باشـند برای خود عقد نمایـد، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کنـد، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که با آنان ازدواج نکنـد و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می‌تواند به محرم‌های خود کند به آنان ننماید.

مسأله ۲۴۷۵

اگر زنی بچه‌ای را بـا شـرایطی که در مسأله «۲۴۸۳» گفته می‌شود، شـیر دهـد، شوهر آن زن که صاحب شـیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که بـا آنـان ازدواج ننمایـد و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۷۶

اگر زنی بچه‌ای را شـیر دهـد، به برادرهـای آن بچّه محرم نمی‌شـود و نیز خویشـان آن زن به برادر و خـواهر بچّه‌ای که شـیر خـورده محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۷۷

اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۴۷۸

اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۷۹

انسان نمی‌تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان، او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر، یا مادر بزرگ، یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ۲۴۸۰

با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده، یا برادر زاده، یا نوه‌ی خواهر، یا نوه‌ی برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۴۸۱

اگر زنی بچه‌ی دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد، ولی اگر بچه‌ی پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است، بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۴۸۲

اگر زن پدر دختری بچه‌ی شوهر آن دختر را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۴۸۳

شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اوّل:

بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد، فایده ندارد.

دوم:

شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه‌ی آن شیر بچه به کسی محرم نمی‌شود.

سوم:

بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد.

چهارم:

شیر خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

پنجم:

شیر از یک شوهر باشد، پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچّه‌ای بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

ششم:

بچّه به واسطه‌ی مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه‌ی شیر خوردن به آن بچّه محرم می‌شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هفتم:

پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه‌ی شیر خوردن او، به او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم:

دو سال بچّه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدنِ زن شیر ده، بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد، آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می‌شود.

مسأله ۲۴۸۴

باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد، ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود یک دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۸۵

اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچه‌ی دیگر را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۴۸۶

اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه‌ی آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۸۷

اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم بچّه‌ای را شیر دهد، همه‌ی آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه‌ی آن زن‌ها محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۸۸

اگر کسی دو زن شیر ده داشته باشد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۴۸۹

اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۹۰

انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زن‌هایی که به واسطه‌ی شیر خوردن، خواهر زاده یا برادرزاده‌ی زن او شده‌اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند، احتیاط واجب آن است که با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر را که رضاعی هستند یعنی به واسطه‌ی شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند برای خود عقد نکند.

مسأله ۲۴۹۱

زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۹۲

انسان نمی‌تواند با دو خواهر اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه‌ی شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل است.

مسأله ۲۴۹۳

اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگر چه بهتر آن است که احتیاط کنند:

اوّل:

برادر و خواهر خود را.

دوم:

عمو و عمه و دایی و خاله‌ی خود را.

سوم:

اولاد عمو و اولاد دایی خود را.

چهارم:

برادرزاده‌ی خود را.

پنجم:

برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

ششم:

خواهرزاده‌ی خود، یا خواهرزاده‌ی شوهرش را.

هفتم:

عمو و عمّه و دایی و خاله‌ی شوهرش را.

هشتم:

نوه‌ی زن دیگر شوهر خود را.

مسأله ۲۴۹۴

اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله‌ی انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خود داری نماید.

مسأله ۲۴۹۵

مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۴۹۶

برای شیر دادن بچه، بهتر از هر کس مادر اوست و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۴۹۷

مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل، یا غیر دوازده امامی، یا بد صورت، یا بد خلق، یا زنا زاده باشد و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که بچه‌ای که دارد از زنا به دنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه‌ی شیر دادن

مسأله ۲۴۹۸

مستحب است از زن‌ها جلوگیری کنند که هر بچه‌ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعداً دو نفر مَحرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۹۹

کسانی که به واسطه‌ی شیر خوردن خویشی پیدا می‌کنند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حق‌های خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۰۰

در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۰۱

اگر به واسطه‌ی شیر دادن حق شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازه‌ی شوهر بچه‌ی کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه‌ای را شیر دهد که به واسطه‌ی شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام شود، مثلًا اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

مسأله ۲۵۰۲

اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیر خواری را مثلاً ـ دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسأله «۲۴۸۳» گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

مسأله ۲۵۰۳

اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید:
به واسطه‌ی شیر خوردن آن زن بر او حرام شده، مثلًا بگوید:
شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است، مَهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مَهر او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۰۴

اگر زن پیش از عقد بگوید:

به واسطه‌ی شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتیست که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

مسأله ۲۵۰۵

شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل:

خبر دادن عدّه‌ای که انسان از گفته‌ی آنان یقین پیدا کند.

دوم:

شهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلاً بگویند:

ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مسأله «۲۴۸۳» گفته شد شرح دهند.

مسأله ۲۵۰۶

اگر شک کنند بچّه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده بچه به کسی محرم نمی‌شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

احکام طلاق

مسأله ۲۵۰۷

مردی که زن خود را طلاق می‌دهد باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه‌ی طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۲۵۰۸

زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۲۵۰۹

طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اوّل:

آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوم:

معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آن است

که دوباره او را طلاق دهد.

سوم:

مرد به واسطه‌ی غایب بودن نتواند بفهمد زن از خون حیض یا نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۱۰

اگر زن را از خون حیض پاک بدانـد و طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۱۱

کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولاً زن‌ها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۱۲

اگر مردی که غایب است بخواهـد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطّلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه اگر چه اطّلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه‌های دیگری باشد که در شـرع معین شده باید تا مدتی که معمولاً زن‌ها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۱۳

اگر بـا عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بخواهـد طلاقش دهـد، بایـد صبر کنـد تا دوباره حیض ببینـد و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا آبسـتن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشـکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد؛ یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

مسأله ۲۵۱۴

اگر بـا زنی که از خون حیض و نفـاس پـاک است نزدیکی کنـد و در همـان پـاکی طلاقش دهـد، چنانچه بعـد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۵

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود صبر کند.

مسأله ۲۵۱۶

اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه‌ی مرضی حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خود داری نماید و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۷

طلاق باید به صیغه‌ی عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه‌ی طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید:

«زَوْجَتی فاطِمَةَ طالِقٌ»؛ یعنی:

زن من فاطمه رهاست و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید:

«زَوْجَةَ مُوَکِّلِی فاطِمَةَ طالِقٌ».

مسأله ۲۵۱۸

زنی که صیغه شده مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد و رها شدن او به اینست که مدتش تمام شود، یا مرد مدت را به او ببخشد، به این ترتیب که بگوید:

مدت را به تو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عدّه‌ی طلاق

مسأله ۲۵۱۹

زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائسه، عدّه ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۲۰

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگه دارد، یعنی بعد از آن که در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید عدّه‌ی او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند؛ ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۲۱

زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۲۲

زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عدّه نگه دارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم عدّه نگه دارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد، باید نُه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگه دارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگه دارد تا با

مقداری که از ماه اوّل عدّه نگه داشته، سی روز شود.

مسأله ۲۵۲۳

اگر زن آبستن را طلاق دهند، عدّه‌اش تا دنیا آمدن، یا سقط شدن بچّه او است، بنا بر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچّه‌ی او به دنیا آید، عدّه‌اش تمام می‌شود.

مسأله ۲۵۲۴

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صیغه شود، مثلاً یک ماهه، یا یک ساله شوهر کند چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدّت آن زن تمام شود، یا شوهر مدّت را به او ببخشد، باید عدّه نگه دارد، پس اگر حیض می‌بیند بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار دو حیض یا به مقدار دو پاکی هر کدام که بیشتر است، عدّه نگه دارد و شوهر نکند و اگر حیض نمی‌بیند، احتیاط واجب آن است که چهل و پنج روز از شوهر کردن خود داری نماید.

مسأله ۲۵۲۵

ابتدای عدّه‌ی طلاق از موقعیت که خواندن صیغه‌ی طلاق تمام می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد.

عدّه‌ی زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۲۶

زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد یعنی از شوهر کردن خود داری نماید اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زاییدن عدّه نگه دارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عدّه را عدّه‌ی وفات می گویند.

مسأله ۲۵۲۷

زنی که در عدّه‌ی وفات می‌باشد حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

مسأله ۲۵۲۸

اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدّه‌ی وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه‌ی طلاق گفته شد، برای شوهر دوم عدّه‌ی طلاق و بعد برای شوهر اوّل عدّه‌ی وفات نگه دارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اوّل عدّه‌ی وفات و بعد برای شوهر دوم عدّه‌ی طلاق نگه دارد.

مسأله ۲۵۲۹

ابتدای عدّه‌ی وفات از موقعیست که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۳۰

اگر زن بگوید عدّه‌ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود:

اوّل:

آن که مورد تهمت نباشد.

دوم:

از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۳۱

طلاق بائن آن است که بعـد از طلاق، مرد حق نـدارد به زن خود رجوع کنـد، یعنی بـدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است:

اوّل:

طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد.

دوم:

طلاق زنی که یائسه باشد، یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

سوم:

طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم:

طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.

پنجم:

طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعـداً گفته خواهـد شـد و غیر اینها طلاق رجعی است، [به این معنی] که بعـد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است، مرد می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۳۲

کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتاب‌های مفصل گفته شده بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۳۳

در طلاق رجعی مرد به دو قِسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:

اوّل:

حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است.

دوم:

کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

مسأله ۲۵۳۴

برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید: به زنم رجوع کردم صحیح است

مسأله ۲۵۳۵

مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع او از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۵۳۶

اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اوّل:

آن که عقد شوهر دوم همیشگی باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

دوم:

شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند.

سوم:

شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم:

عدّه‌ی طلاق یا عدّه‌ی وفات شوهر دوم تمام شود.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۳۷

طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مَهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۵۳۸

اگر شوهر بخواهد صیغه‌ی طلاق را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، می گوید:

«زَوجَتی فاطِمَةَ خالَعْتُها علی ما بَذَلَتْ هی طالِقٌ». (یعنی زنم فاطمه را طلاق خلع دادم او رها است.)

مسأله ۲۵۳۹

اگر زنی کسی را وکیل کند که مَهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل صیغه‌ی طلاق را این طور می‌خواند:

«عَنْ مُوَکِلتی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَکِّلِی مُحَمَّدٍ لِیخْلِعَها عَلَیهِ».

پس از آن بدون فاصله می گوید:

«زَوْجَةُ مُوَکِّلی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِی طالِقٌ» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مَهر، چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمهٔ (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید:

«بَذَلْتُ مَأَةَ تُومانْ».

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۴۰

اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۴۱

اگر شوهر بخواهد صیغه‌ی مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید:

«بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِها فَهِی طالِقٌ»؛ یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رهاست و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید:

«بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِها فَهِی طالِقٌ» و در هر دو صورت اگر به جای کلمهٔ «عَلی مَهْرِها» «بِمَهْرِها» بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۲

صیغه‌ی طلاق خُلع و مُبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد، مثلاً به فارسی بگوید:

برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۳

اگر زن در بین عدّه‌ی طلاق خلع، یا مُبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسأله ۲۵۴۴

مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشکال ندارد.

احکام متفرقه‌ی طلاق

مسأله ۲۵۴۵

اگر بـا زن نـامحرمی به گمـان این که عیـال خود اوست نزدیکی کنـد، چه زن بدانـد که او شوهرش نیست، یـا گمان کنـد شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۴۶

اگر با زنی که می‌دانـد عیالش نیست زنا کند، چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد، لازم نیست عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۴۷

اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صـحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۵۴۸

هر گاه زن در ضـمن عقـد با شوهر شـرط کنـد که اگر شوهر مسافرت نمایـد، یا مثلاً شـش ماه به او خرجی ندهـد اختیار طلاق با او باشـد، این شـرط باطل است، ولی چنانچه شـرط کنـد که اگر مرد مسافرت کنـد، یا مثلاً تا شـش ماه خرجی ندهد. از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه به رضایت شوهرش خود را طلاق دهد، صحیح است.

مسأله ۲۵۴۹

زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۵۵۰

پدر و جد پدری [شخص] دیوانه می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

مسأله ۲۵۵۱

اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صـیغه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت صـیغه باشد مثلاً برای پسر چهـارده سـاله خودش زنی را دو ساله صـیغه کنـد چنانچه صـلاح بچّه باشـد می‌توانـد مـدّت آن زن را ببخشـد، ولی زن دائمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۵۲

اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی‌دانـد می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش برای خود یا برای کس دیگر عقد کند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که

از ازدواج با او خود داری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۵۵۳

اگر کسی زن خود را بدون این که بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یک سال بگوید:
یک سال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

احکام غصب

[غصب]

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلّط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود.
از حضرت پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه‌ی آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۵۵۴

اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد و دیگری نگذارد که از آن جا استفاده نماید.

مسأله ۲۵۵۵

چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۵۵۶

مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند، صاحب مال و طلبه کار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گروست و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسأله ۲۵۵۷

اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۵۵۸

اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره‌ی آن را بدهد.

مسأله ۲۵۵۹

اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۰

هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان ضامن نصف آن است.

مسأله ۲۵۶۱

اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۵۶۲

اگر ظرف طلا- و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام است غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد، ولی اگر مثلاً- گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای این که مزد ندهد بگوید:

آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد.

مسأله ۲۵۶۳

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً- طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید:

مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه‌ی مالک حق ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد و اگر بدون اجازه‌ی او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۵۶۴

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید:

باید آن را به صورت اوّل درآوری، واجب است آن را به صورت اولش در آورد و چنانچه قیمت آن به واسطه‌ی تغییر دادن از

اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده، اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: باید به صورت اوّلش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود باید تفاوت آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۵

اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه‌ی آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره‌ی زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درخت‌ها را پُر نماید و اگر به واسطه‌ی اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۵۶۶

اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره‌ی آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۵۶۷

اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزاءِ آن با هم فرق دارد مثلاً گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد.

مسأله ۲۵۶۸

اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزائش با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.

مسأله ۲۵۶۹

اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزاءِ آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدّتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

مسأله ۲۵۷۰

اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام از آنان بگیرد،

یا از هر کـدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را داده از اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۵۷۱

اگر چیزی را که می‌فروشـند یکی از شـرطهای معامله در آن نباشـد مثلاً چیزی را که بایـد با وزن خریـد و فروش کننـد، بـدون وزن معامله نماینـد، معامله باطل است و چنانچه فروشـنده و خریـدار با قطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکدیگر تصـرف کنند اشـکال نـدارد، وگرنه چیزی را که از یکـدیگر گرفته‌انـد مثل مال غصبیست و بایـد آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۷۲

هر گاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۷۳

مالی که انسان پیدا می‌کند اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه‌ی آن صاحبش معلوم شود، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود آن را بر دارد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۷۴

اگر مالی پیـدا کنـد که نشانه دارد و قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره‌ی سـکه‌دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشـد و انسان ندانـد راضـیست یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه‌ی او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود بردارد و احتیاط واجب آن است که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۵۷۵

هر گاه چیزی که پیـدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسـطه‌ی آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه صاحب آن سـنی یا کافریست که در امان مسـلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره‌ی سـکه‌دار برسد، باید از روزی که آن را پیدا کرده، تـا یـک هفته روزی دو مرتبه و بعـد تـا یـک ماه هفته‌ای یک مرتبه و بعـد تا یک سال ماهی یک مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۵۷۶

اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۷

اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، می‌تواند آن را برای خود بردارد به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۷۸

اگر بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.

مسأله ۲۵۷۹

کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۵۸۰

اگر بچه‌ی نابالغ چیزی پیدا کند، ولی او باید اعلان نماید.

مسأله ۲۵۸۱

اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد، اشکال دارد.

مسأله ۲۵۸۲

اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۸۳

اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود نقره‌ی سکه‌دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه‌ی اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مالِ خود او است.

مسأله ۲۵۸۴

اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مالِ خود اوست بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید و همچنین است اگر مثلاً پای خود را به گمشده‌ای بزند و آن را از جای خودش حرکت دهد.

مسأله ۲۵۸۵

لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید:
چیزی پیدا کرده‌ام، کافی است.

مسأله ۲۵۸۶

اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید، ولی لازم نیست نشانه‌هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۵۸۷

اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۵۸۸

هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید با اجازه‌ی حاکم شرع یا وکیل او، قیمت آن را معین کند و بفروشد و پولش را نگه دارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۸۹

اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۰

اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسیست که کفش او را برده، می‌تواند به جای کفش خودش بر دارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه‌ی حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده، مالِ کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود سکه‌دار کمتر باشد، می‌تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه

بدهد.

مسأله ۲۵۹۱

اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره‌ی سکه‌دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد برای او حلال است.

احکام سر بریدن و شکار [و صید] کردن حیوانات

[برخی احکام]

مسأله ۲۵۹۲

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می‌شود سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده و حیوانی که نجاست‌خوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده‌اند آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سر بریدن گوشت آن حلال نیست.

مسأله ۲۵۹۳

حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بُزِ کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است اگر به دستوری که بعداً گفته می‌شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه‌ی تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۵۹۴

حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنا بر این بچّه‌ی آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچّه‌ی کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچّه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند آهو حلال و بچه اش حرام است.

مسأله ۲۵۹۵

حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله ۲۵۹۶

حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مردهٔ آن پاک است.

مسأله ۲۵۹۷

سگ و خوک به واسطه‌ی سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حیوان حرام گوشتی را که درنده و گوشت‌خوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۵۹۸

فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند، بلکه اگر سر آنها را هم ببرند، یا آنها را شکار نمایند، پاک شدن بدنشان اشکال دارد.

مسأله ۲۵۹۹

اگر از شکم حیوان زنده بچه‌ی مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۶۰۰

دستور سر بریدن حیوان، آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۰۱

اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد، بعد بقیه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند، ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند، اگر چه پیش از جان دادن حیوان بقیهٔ رگ‌ها را ببرند اشکال دارد.

مسأله ۲۶۰۲

اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن حیوان حرام

می‌شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند حلال و پاک می‌باشد.

شرائط سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۰۳

سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اوّل:

کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد چه زن، باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نکند و بچّه‌ی مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر حیوان را ببرد.

دوم:

سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می‌شود سر آن را برید.

سوم:

در موقع سر بریدن صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد.

چهارم:

وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد، به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید:

«بسم الله» کافیست و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم - حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند و نیز احتیاط واجب آن است که به اندازه‌ی معمول خون از بدن حیوان بیرون آید.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۰۴

اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۰۵

وقتی می‌خواهنـد کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایسـتاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه‌اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۰۶

اگر به جـای این که کـارد را در گودی گردن شتر فرو کننـد سـر آن را ببرنـد، یـا گوسـفند و گاو و ماننـد اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کننـد، گوشت آنها حرام و بـدن آنها نجس است، ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دسـتوری که گفته شـد کـارد در گودی گردنش فرو کننـد، گوشت آن حلاـل و بـدن آن پاك است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند حلال و پاك می‌باشد.

مسأله ۲۶۰۷

اگر حیوانی سـرکش شود و نتوانند آن را به دسـتوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد، حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۰۸

چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:
اوّل:
موقع سـر بریـدن گوسـفند، دو دست و یـک پای آن را ببندنـد و پای دیگرش را باز بگذارنـد و موقع سـر بریـدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر دو دست آن را از پایین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند
و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.
دوم:
کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد.
سوم:
پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.
چهارم:
کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه‌ست

مسأله ۲۶۰۹

چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

اوّل:

آن که کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود.

دوم:

پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدنش جدا کنند، ولی اگر از روی غفلت یا به واسطه‌ی تیز بودن کارد بی‌اختیار سر حیوان جدا شود، مکروه نیست.

سوم:

پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

چهارم:

پیش از آن که روح از بدن حیوان بیرون رود، مغز حرام را که در تیره‌ی پشت است ببرند.

پنجم:

در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

ششم:

در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

هفتم:

خود انسان چهار پایی را که پرورش داده است، بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۱۰

اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

اوّل:

آن که اسلحه‌ی شکار مثل کارد و شمشیر و برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه‌ی تیز بودن بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله‌ی دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله‌ی آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد، بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطه‌ی حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

دوم:

کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه‌ی مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌کند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

سوم:

اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً جایی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

چهارم:

در وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم:

وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه‌ی سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه‌ی سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۱۱

اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۲

اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند، مثلاً در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسطه‌ی تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست؛ بلکه اگر شک کند که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی‌باشد.

مسأله ۲۶۱۳

اگر با سگ غصبی یا اسلحه‌ی غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود، ولی گذشته از این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۱۴

اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهایی که در «مسأله ۲۶۱۰» گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است و همچنین است اگر حیوان زنده باشد، ولی به اندازه‌ی سر بریدن وقت نباشد، امّا اگر به اندازه‌ی سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال و گرنه آن هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۵

اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال و گرنه آن قسمت هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۶

اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچّه‌ی زنده‌ای از آن بیرون آید، چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال و گرنه حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۷

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه‌ی مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۱۸

اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اوّل:

سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد و نیز عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد اشکال ندارد.

دوم:

صاحبش آن را بفرستد و اگر پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگر چه به واسطه‌ی صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خود داری نمایند.

سوم:

کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد، یا بچّه‌ی مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

چهارم:

وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم:
شکار به واسطه‌ی زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.
ششم:
کسی که سگ را فرستاده وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه‌ی سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه‌ی سر بریدن وقت باشد مثلاً حیوان چشم یا دُم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۹

کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلاً به واسطه‌ی بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خود داری کنند.

مسأله ۲۶۲۰

اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه‌ی آنها دارای شرطهایی که در «مسأله ۲۶۱۸» گفته شده بوده‌اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۲۱

اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشند.

مسأله ۲۶۲۲

اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد، یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگ‌هایی را که فرستاده‌اند به طوری که در «مسأله ۲۶۱۸» گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۳

اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۲۴

اگر ماهی فلس‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاك و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد پاك است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد و ماهی بی‌فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است.

مسأله ۲۶۲۵

اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا به وسیله‌ی دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۲۶

کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد.

مسأله ۲۶۲۷

ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۸

بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن ماهی زنده خود داری کرد.

مسأله ۲۶۲۹

اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خود داری نمایند.

مسأله ۲۶۳۰

اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، بنا بر احتیاط واجب قسمتی را که بیرون آب مانده نباید خورد.

صید ملخ

مسأله ۲۶۳۱

اگر ملخ را با دست یا به وسیله‌ی دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد؛ ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته‌ام حلال نیست.

مسأله ۲۶۳۲

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند، حرام است.

احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

[برخی احکام]

مسأله ۲۶۳۳

خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است و پرستو حلال می‌باشد و احتیاط واجب آن است که از خوردن گوشت هدهد خود داری نمایند.

مسأله ۲۶۳۴

اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

[اجزاء حرام حیوانات حلال گوشت]

مسأله ۲۶۳۵

پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت حرام است:
۱. خون. ۲. فضله. ۳. نری. ۴. فرج. ۵. بچّه‌دان. ۶. غدد که آن را دشول می‌گویند. ۷. تخم که آن را دنبلان می‌گویند. ۸. چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد.

۹. مغز حرام که در میان تیره‌ی پشت است.

۱۰. پی که در دو طرف تیره پشت است.

۱۱. زهره دان.

۱۲. سپرز (طحال).

۱۳. بول دان (مثانه).

۱۴. حدقه چشم.

۱۵. چیزی که در میان سم است و به آن ذات الاشاجع می گویند.

مسأله ۲۶۳۶

خوردن سرگین و بول حیوان و آب دماغ و چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است، حرام می‌باشد، ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن به طوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۷

خوردن خاک حرام است، ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام برای شفا و خوردن گلِ داغستان و گِل ارمنی برای معالجه اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۸

فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهن آمده حرام نیست و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید، اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۹

خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است.

مسأله ۲۶۴۰

خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها وطی کند یعنی نزدیکی نماید، حرام می‌شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

مسأله ۲۶۴۱

اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود و آشامیدن شیر آنها هم حرام است و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۴۲

آشامیدن شراب حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است.
از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمودند:
شراب ریشه بدی‌ها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتی‌های آشکار رو نمی‌گرداند و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

مسأله ۲۶۴۳

نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۴۴

بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

چیزهایی که موقع غذا خوردن مستحب است

مسأله ۲۶۴۵

چند چیز در غذا خوردن مستحب است:
اوّل:
هر دو دست را پیش از غذا بشوید.
دوم:
بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.
سوم:
میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اوّل میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی

که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همین طور تا به طرف راست میزبان برسد.

چهارم:

در اوّل غذا «بسم الله» بگوید، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن «بسم الله» مستحب است.

پنجم:

با دست راست غذا بخورد.

ششم:

با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

هفتم:

اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هشتم:

لقمه را کوچک بردارد.

نهم:

سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

دهم:

غذا را خوب بجود.

یازدهم:

بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

دوازدهم:

انگشت‌ها را بلیسد.

سیزدهم:

بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکنند.

چهاردهم:

آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

پانزدهم:

در اوّل روز و اوّل شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

شانزدهم:

بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

هفدهم:

در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد.

هیجدهم:

میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهایی که در غذا خوردن مکروه‌ست

مسأله ۲۶۴۶

چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اوّل:

در حال سیری غذا خوردن.

دوم:

پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می‌آید.

سوم:

نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم:

خوردن غذای گرم.

پنجم:

فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

ششم:

بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم:

پاره کردن نان با کارد.

هشتم:

گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

نهم:

پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

دهم:

پوست کندن میوه.

یازدهم:

دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

مستحبات آب آشامیدن

مسأله ۲۶۴۷

در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اوّل:

آب را به طور مکیدن بیاشامد.

دوم:

در روز ایستاده آب بخورد.

سوم:

پیش از آشامیدن آب «بسم الله» و بعد از آن «الحمد لله» بگوید.

چهارم:

به سه نفس آب بیاشامد.

پنجم:

از روی میل آب بیاشامد.

ششم:

بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبدالله (-ع) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آب آشامیدن

مسأله ۲۶۴۸

زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکستهٔ کوزه و جایی که دسته آن است مکروه می‌باشد.

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۴۹

نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

مسأله ۲۶۵۰

در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید:
«چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم»، نذر او صحیح است.

مسأله ۲۶۵۱

نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به

واسطه‌ی عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۲

آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۳

اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند نذر کند و اگر با جلوگیری شوهر نذر کند، نذر او باطل است.

مسأله ۲۶۵۴

اگر زن با اجازه‌ی شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۶۵۵

اگر فرزند با اجازه‌ی پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، بلکه اگر بدون اجازه‌ی او نذر کند، بنا بر احتیاط عمل کردن به آن نذر واجب است.

مسأله ۲۶۵۶

انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنا بر این کسی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۷

اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۸

اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نذر او صحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلاً برای این که دود مضّر است، نذر کند که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۶۵۹

اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود، ثواب نماز در آن جا زیاد نیست، مثلاً نذر کند نماز را در اتاق

بخوانـد، چنانچه نماز خوانـدن در آن جا از جهتی بهتر باشـد، مثلاً به واسـطه‌ی این که خلوت است انسان حضور قلب پیـدا می‌کند، نذر صحیح است.

مسأله ۲۶۶۰

اگر نـذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده به جا آورد، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد، کافی نیست.

مسأله ۲۶۶۱

اگر نـذر کند روزه بگیرد، ولی وقت و مقدار آن را معین نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکنـد، اگر چیزی بدهـد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۶۶۲

اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد، بایـد همـان روز را روزه بگیرد و نمی‌توانـد در آن روز مسـافرت کنـد و اگر بـه واسـطه‌ی مسافرت روزه نگیرد بایـد گذشـته از قضای آن روز کفاره هم بدهد؛ یعنی یک بنده آزاد کند یا به شـصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، ولی اگر ناچـار شود که مسـافرت کنـد، یـا عـذر دیگری مثـل مرض یـا حیض برای او پیش آیـد، قضای تنها کافی است.

مسأله ۲۶۶۳

اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به مقداری که در مسألهٔ پیش گفته شد، کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۴

اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشـتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشـی یـا ناچـاری انجـام دهـد، چیزی بر او واجب نیست، ولی بـاز هم لازم است که تـا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسـیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در دو مسألهٔ پیش گفته شد، کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۵

کسـی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را

انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد، باید به مقداری که در سه مسألهٔ پیش گفته شد، کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۶

اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معینی مثلاً ـ روز جمعه را روزه بگیرد، چنـانچه یکی از جمعه‌ها عیـد فطر یا قربان باشـد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۲۶۶۷

اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.

مسأله ۲۶۶۸

اگر نـذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنا بر احتیاط باید به ورثه‌ی او بدهد.

مسأله ۲۶۶۹

اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت اباعبدالله عَلَیْهِ السَّلَام مشّرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست و اگر به واسطه‌ی عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۶۷۰

کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.

مسأله ۲۶۷۱

اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نـذر کند، باید آن را در تعمیر و روشـنایی و فرش حرم و مانند اینها مصـرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد.

مسأله ۲۶۷۲

اگر برای خود امام عَلَیْهِ السَّلَام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معینی را قصـد کرده بایـد به همان مصـرف برسانـد و اگر مصـرف معینی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوّار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه‌ی آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله ۲۶۷۳

گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد، مال کسیست که آن را نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزءِ نذر است.

مسأله ۲۶۷۴

هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۶۷۵

اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد از آن که به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

مسأله ۲۶۷۶

هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۶۷۷

در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و نیز کاری را که عهد می‌کند انجام دهد باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد.

مسأله ۲۶۷۸

اگر به عهد خود عمل نکند باید کفاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

اشاره

مسأله ۲۶۷۹

اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز، روزه بگیرد.

[شروط قسم]

مسأله ۲۶۸۰

قسم چند شرط دارد:

اوّل:

کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی‌قصد قسم بخورد.

دوم:

کاری را که قسم می‌خورد انجام دهد باید حرام و مکروه نباشد و کاری که قسم می‌خورد ترک کند باید واجب و مستحب نباشد و اگر قسم بخورد که کار مباحی را به جا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سوم:

به یکی از اسم‌های خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مانند خدا و الله و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند، ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است.

چهارم:

قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد، صحیح است.

پنجم:

عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می‌شود، قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.

[سایر احکام]

مسأله ۲۶۸۱

اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۶۸۲

اگر فرزند بدون اجازه‌ی پدر و زن بدون اجازه‌ی شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند.

مسأله ۲۶۸۳

اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید و قَسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید «وَالله» الآن مشغول نماز می‌شوم و به واسطه‌ی وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۸۴

کسی که قسم می‌خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود؛ اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنا بر احتیاط واجب باید توریه نماید، مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذّیت کند و از انسان بپرسد که او را ندیده‌ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، احتیاط آن است که بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

احکام وقف

مسأله ۲۶۸۵

اگر کسی چیزی را وقف کند از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی‌برد، ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۱۰۲ و ۲۱۰۳ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۸۶

لازم نیست صیغه‌ی وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید:
«خانه‌ی خود را وقف کردم» و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید:
«قبول کردم»، وقف صحیح است، ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد و مدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلاً بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی لازم نیست.

مسأله ۲۶۸۷

اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه‌ی وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف درست نیست.

مسأله ۲۶۸۸

کسی که مالی را وقف می‌کند، باید قصد قربت داشته باشد و از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید:
«این مال بعد از مردن من وقف باشد»، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، صحیح نیست و نیز اگر بگوید:
«تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد»، یا بگوید:

«تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد»، وقف صحیح نمی‌باشد.

مسأله ۲۶۸۹

وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولی آنها بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

مسأله ۲۶۹۰

اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می‌شود.

مسأله ۲۶۹۱

وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنا بر این سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

مسأله ۲۶۹۲

اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند درست نیست، ولی اگر برای زندگان و بعد از آنها برای کسانی که بعداً به دنیا می‌آیند وقف نماید مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دَسته‌ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کند صحیح است.

مسأله ۲۶۹۳

اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۶۹۴

اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرار داد او رفتار نمایند و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً- بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه‌ی حاکم شرع لازم نیست.

مسأله ۲۶۹۵

اگر ملکی را مثلاً- بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۶۹۶

اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره‌ی تمام مدّت را داده باشد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.

مسأله ۲۶۹۷

اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.

مسأله ۲۶۹۸

ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف، می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

مسأله ۲۶۹۹

اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع می‌تواند به جای او متولّی امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۰۰

فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

مسأله ۲۷۰۱

اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

مسأله ۲۷۰۲

اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا گمان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همان طور مصرف کنند و اگر یقین یا گمان نداشته باشند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیت

مسأله ۲۷۰۳

وصـیت آن است که انسان سـفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد.
یـا برای اولاـد خود و کسـانی که اختیـار آنـان بـا او است، قَیِّم و سـرپرست معین کنـد و کسـی را که به او وصـیت می کننـد، وصـی می گویند.

مسأله ۲۷۰۴

کسـی که نمی‌توانند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصـیت کند و کسی هم که می‌تواند حرف بزنـد، اگر در کارهای کوچك و کم ارزش با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصـیت کند صـحیح است، ولی در کارهای بزرگ مثل آن که بخواهد وصیت کند مبلغ زیادی به کسی بدهند، اشاره فائده ندارد.

مسأله ۲۷۰۵

اگر نوشته‌ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۰۶

کسی که وصیت می کند، باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و نیز باید سفیه نباشد:
یعنی؛ مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.

مسأله ۲۷۰۷

کسـی که از روی عمد مثلًا زخمی به خود زده یا سـمّی‌خورده است که به واسطه‌ی آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۸

اگر انسان وصـیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی زائد آن کس آن چیز را مالك می‌شود که بعد از مردن وصیت کننده آن را قبول کند و اگر در زمان زنده بودن او قبول نماید مالك نمی‌شود.

مسأله ۲۷۰۹

وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسـیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسـیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد

بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست.

مسأله ۲۷۱۰

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۱۱

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه‌ی قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید و اگر قضای نماز و روزه‌ی او به تفصیلی که در «مسأله ۱۳۹۹» گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

مسأله ۲۷۱۲

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطه‌ی ندانستن حقّشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچّه‌های صغیر خود قَیّم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قَیّم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قَیّم امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۱۳

وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۱۴

اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید.

مسأله ۲۷۱۵

اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلاً بگوید:

ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید:

به او ندهند، وصیت باطل می‌شود و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچّه‌های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قَیّم نماید، وصیت اوّلش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۱۶

اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلاً خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.

مسأله ۲۷۱۷

اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۱۸

اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، چنانچه روی هم بیشتر از ثلث نباشد، یا اگر بیشتر است ورثه اجازه بدهند که گفته‌ی او عملی شود، باید به آنچه گفته عمل کنند و اگر روی هم بیشتر از ثلث باشد، ورثه هم اجازه ندهند، باید مالی را که پیش از مرگ بخشیده، از ثلث بدهند و اگر چیزی از ثلث زیاد آمد مال دومی است.

مسأله ۲۷۱۹

اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته‌ی او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۲۰

اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد و کسی هم منکر گفته‌ی او نشود، باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۲۱

کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود، چیزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است؛ پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۲۲

اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست

بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ [موصی] موقعی ملتفت شود که [موصی] به واسطه‌ی شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، باید وصیت او را قبول نماید.

مسأله ۲۷۲۳

اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۲۴

اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

مسأله ۲۷۲۵

اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۷۲۶

اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده، ضامن نیست.

مسأله ۲۷۲۷

هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اوّل مُرد وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۲۸

حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

مسأله ۲۷۲۹

اگر مال میت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیایـد، چنانچه وصـیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد آنچه می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۳۰

اگر مصـرفی را که میت معین کرده از ثلث مـال او بیشتر باشـد، وصـیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صـحیح است که ورثه حرفی بزننـد، یا کاری کننـد که معلوم شود عملی شـدن وصـیت را اجازه داده‌انـد و تنها راضـی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است.

مسأله ۲۷۳۱

اگر مصـرفی را که میت معین کرده از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصـیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه‌ی خود برگردند.

مسأله ۲۷۳۲

اگر وصـیت کنـد که از ثلث او خمس و زکات یا بـدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه‌ی او اجیر بگیرند و کار مسـتحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهنـد، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه‌ی او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمـد به مصـرف کار مسـتحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.

مسأله ۲۷۳۳

اگر وصـیت کنـد که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه‌ی او اجیر بگیرند و کار مسـتحبی هم انجام دهند، چنانچه وصـیت نکرده باشـد که اینهـا را از ثلث بدهنـد، بایـد بـدهی او را از اصـل مال بدهنـد و اگر چیزی زیاد آمـد ثلث آن را به مصـرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۳۴

اگر کسـی بگویـد میت وصـیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته‌ی او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عـادل هم گفته‌ی او را تصـدیق نمایـد، یـا یـک مرد عـادل و دو زن عـادله، یا چهار زن عادله به گفته‌ی او شـهادت دهنـد، باید مقـداری را که می‌گویـد به او بدهنـد و اگر یک زن عادله شـهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شـهادت دهند نصف آن را [به او بدهند] و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشـند گفته‌ی او را تصدیق کنند در صورتی که میت ناچار بوده است که وصـیت کند

و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۳۵

اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قَیِّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته‌ی او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۳۶

اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه‌ی او وصیت را رد نکرده‌اند، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتیست که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد، وگرنه حقی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

[خویشانی که ارث می‌برند]

اشاره

مسأله ۲۷۳۷

کسانی که به واسطه‌ی خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:

دسته‌ی اوّل:

پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولادِ، اولاد اولاد هر چه پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته‌ی دوم ارث نمی‌برند.

دسته‌ی دوم:

جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته‌ی سوم ارث نمی‌برند.

دسته‌ی سوم:

عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۳۸

اگر عمو و عمه و دایی و خاله‌ی میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله‌ی پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله‌ی جد و جده‌ی میت و اگر اینها

نباشند اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۳۹

زن و شوهر به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته‌ی اوّل؛ [پدر و مادر و اولاد میت]

مسأله ۲۷۴۰

اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته‌ی اوّل باشد، مثلًا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه‌ی مال میت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه‌ی مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر یک پسر و یک دختر باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۱

اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود:
دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه‌ی آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه‌ی بودن اینها [افراد مذکور] مادر شش یک مال را می‌برد و بقّیه [] را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۷۴۲

اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند:
پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند:
پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند:
یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلًا اگر مال میت را به ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند.

مسأله ۲۷۴۳

اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند:
پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر

ببرد.

مسأله ۲۷۴۴

اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۵

اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۶

اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۷

اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند:
یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۴۸

اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه‌ی پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد و نوه‌ی دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد، مثلاً ـ اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته‌ی دوم؛ [جد، جده، خواهر و برادر]

مسأله ۲۷۴۹

دسته‌ی دوم از کسانی که به واسطه‌ی خویشی ارث می‌برند، جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۵۰

اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر

می‌برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۷۵۱

اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جداست ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری نـدارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پـدری داشـته باشـد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پـدری داشـته باشـد، مال را به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پـدری داشـته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۲

اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشـد که از پـدر با میت جـدا است، همه‌ی مال به او می‌رسـد و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۵۳

اگر میت برادر و خواهر پـدر و مادری و برادر و خواهر پـدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشـته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۴

اگر میت برادر و خـواهر پـدر و مـادری و برادر و خـواهر پـدری و برادر و خـواهر مـادری داشـته باشـد، برادر و خـواهر پـدری ارث نمی‌برند و مال را سه قسمت می‌کنند:
یـک قسـمت آن را برادر و خواهر مـادری به طور مسـاوی بین خودشـان قسـمت می‌کننـد و بقیه را به برادر و خواهر پـدر و مـادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۵

اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۶

اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۷

اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند، ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلاً ـ اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه‌ی مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

مسأله ۲۷۵۸

اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادر زاده و خواهرزاده‌ی مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادر زاده و خواهرزاده‌ی پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۹

اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه‌ی مال به او می‌رسد و با بودن جد میت پدر جد او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۶۰

اگر وارث میت فقط جد و جده‌ی پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود:

دو قسمت را جّد و یک قسمت را جده می‌برد و اگر جد و جده‌ی مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۷۶۱

اگر وارث میت فقط یک جد یا جده‌ی پدری و یک جد یا جده‌ی مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود:

دو قسمت را جد یا جده‌ی پدری و یک قسمت را جد یا جده‌ی مادری می‌برد.

مسأله ۲۷۶۲

اگر وارث میت جد و جده‌ی پدری و جد و جده‌ی مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود:

یک قسمت آن را جد و جده‌ی مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده‌ی پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

مسأله ۲۷۶۳

اگر وارث میت فقط زن و جد و جده‌ی پدری و جد و جده‌ی مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده‌ی مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جده‌ی پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند.

ارث دسته‌ی سوم؛ [عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان]

مسأله ۲۷۶۴

دسته‌ی سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۶۵

اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلاً اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۷۶۶

اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه‌ی مادری یا عمو و عمه‌ی مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۶۷

اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدری و مادری باشند، عمو و عمه‌ی پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند:
یک قسمت را به عمو یا عمه‌ی مادری و بقیه را به عمو و عمه‌ی پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمه‌ی پدر و مادری می‌برد و اگر هم عمو و هم عمه‌ی مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند:
دو قسمت را به عمو و عمه‌ی پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد و یک قسمت را به عمو و عمه‌ی مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۸

اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا

پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۹

اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله‌ی مادری و دایی و خاله‌ی پدر و مادری و دایی و خاله‌ی پدری باشد، دایی و خاله‌ی پدری ارث نمی‌برد و مال را شش قسمت می‌کنند:
یک قسمت را به دایی یا خاله‌ی مادری و بقیه را به دایی و خاله‌ی پدر و مادری می‌دهند و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۷۰

اگر وارث میت فقط دایی و خاله‌ی پدری و دایی و خاله‌ی مادری و دایی و خاله‌ی پدر و مادری باشد، دایی و خاله‌ی پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسمت کنند:
یک قسمت آن را دایی و خاله‌ی مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله‌ی پدر و مادری بدهند و احتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۷۱

اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد، مال را سه قسمت می‌کنند:
یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد.

مسأله ۲۷۷۲

اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند:
یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.

مسأله ۲۷۷۳

اگر وارث میت یا دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه‌ی مادری و عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند:
یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی مانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه‌ی مادری و بقیه را به عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد؛ بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند:
سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه‌ی مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

مسأله ۲۷۷۴

اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه‌ی مادری و عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می کنند:
یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقی مانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به طور مساوی بین عمو و عمه‌ی مادری قسمت می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند:
سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه‌ی مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه‌ی پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

مسأله ۲۷۷۵

اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود:
دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آن را دائی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند.

مسأله ۲۷۷۶

اگر وارث میت، دایی یا خاله‌ی مادری و چند دایی و خاله‌ی پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه‌ی باشد، مال سه سهم می‌شود:
دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله‌ی مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند:
یک قسمت را به دایی یا خاله‌ی مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله‌ی پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنا بر احتیاط باید در تقسیم آن با هم صلح کنند:
و اگر چند دایی مادری یا چند خاله‌ی مادری یا هم دایی مادری و هم خاله‌ی مادری دارد، آن یک سهم را سه قسمت می کنند:
یک قسمت را دائی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دایی و خاله‌ی پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنا بر احتیاط در تقسیم آن با هم صلح می کنند.

مسأله ۲۷۷۷

اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۲۷۷۸

اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله‌ی پدر و عمو و عمه و دایی و خاله‌ی مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود:
یک سهم آن را عمو و عمه و دایی و خاله‌ی مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند:
یک قسمت آن را دایی و خاله‌ی پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه‌ی

پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۷۹

اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه‌ی مال را شوهر او و بقیه را ورثه‌ی دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه‌ی مال را شوهر و بقیه را ورثه‌ی دیگر می‌برند.

مسأله ۲۷۸۰

اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن از زمین خانه‌ی مسکونی، نه از خودِ زمین و نه از قیمت آن ارث نمی‌برد و احتیاط واجب آن است که در زمین باغ و زراعت و زمین‌های دیگر هم با ورثه‌ی میت صلح کند و نیز از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد و از درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمین‌های دیگر است، اگر چه [زن] ارث می‌برد، امّا چون ارث بردن او از خود اینها یا از قیمت اینها محل اشکال است، احتیاط واجب آن است که در اینها هم با ورثه‌ی دیگر صلح نماید.

مسأله ۲۷۸۱

اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد مانند زمین خانه‌ی مسکونی تصرف کند، باید از ورثه‌ی دیگر اجازه بگیرد و نیز احتیاط واجب آن است که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه‌ی او تصرف نکنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گرنه باطل است.

مسأله ۲۷۸۲

اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، [که سهم زن را از آن قیمت بدهند] باید [به این صورت] حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین برود، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

مسأله ۲۷۸۳

مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۷۸۴

اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال و اگر اولاد داشته باشد هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مَهر هم ندارد.

مسأله ۲۷۸۵

اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸۶

اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه‌ی زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه‌ی رجعی، یا در عدّه‌ی طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۸۷

اگر شوهر در حال مرض، عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

اوّل:

آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.

دوم:

به واسطه‌ی بی‌میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

سوم:

شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه‌ی آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۸۸

لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۸۹

قرآن و انگشتری و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتری دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با ورثه‌ی دیگر صلح کند.

مسأله ۲۷۹۰

اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد باید لباس و قرآن و انگشتری و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۱

اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه‌ی مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند، مثلاً ـ اگر همه‌ی دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهاییست که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.

مسأله ۲۷۹۲

مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۹۳

اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می‌برد، ولی ارث بردن او از دیه‌ی قتل که بعداً گفته می‌شود محل اشکال است.

مسأله ۲۷۹۴

هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است، مثلاً احتمال بدهند که زن سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و

چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند.

احکام حدود

اشاره

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است.

مسأله ۲۷۹۵

اگر کسی با یکی از محرم‌های خود که مثل مادر و خواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می‌شود که مردم کار نامشروع نکنند و دنیا و آخرت آنان را حفظ می‌کند و منفعتش برای آنان بیشتر است از این که چهل روز باران ببارد.

مسأله ۲۷۹۶

اگر مرد آزادی زنا کند، باید او را صد تازیانه بزنند و چنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه‌اش بزنند، در دفعه‌ی چهارم باید او را بکشند، ولی کسی که زن عقدی دائمی دارد و در حالی که بالغ و عاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده و هر وقت هم بخواهد می‌تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند، باید او را سنگسار نمایند.

مسأله ۲۷۹۷

اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا می‌کند، چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند می‌تواند هر دو را بکشد و اگر آنان را نکشد آن زن بر او حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۷۹۸

اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند، باید هر دوی آنان را بکشند و حاکم شرع می‌تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا سنگسار کند، یا زنده‌ی بسوزاند، یا دست و پای او را ببندد و از جای بلندی به زیر اندازد و یا دیواری را روی او خراب کند.

مسأله ۲۷۹۹

اگر یک نفر کس دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد، در صورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی که او را امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.

مسأله ۲۸۰۰

اگر فرزنـد، پـدر یا مادر را عمداً بکشد باید او را بکشـند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، باید به دسـتوری که در احکام دیه گفته می‌شود دیه بدهد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند او را بزنند.

مسأله ۲۸۰۱

هرگاه پسری را از روی شـهوت ببوسـد، حاکم شـرع از سـی تا نود هر قـدر صـلاح می‌دانـد تازیانه به او می‌زنـد و روایت شـده که خداونـد عالم دهانه‌ای از آتش به دهان او می‌زنـد و ملائکـهٔ آسـمان و زمین و ملائکـهٔ رحمت و غضب بر او لعنت می‌کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود، ولی اگر توبه کند توبه‌ی او قبول می‌شود.

مسأله ۲۸۰۲

اگر کسـی مرد یا زن را برای زنا، یا مرد و پسر را برای لواط به هم برسانـد، چنانچه آن کس زن باشـد باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزننـد و اگر مرد باشد بعد از هفتاد و پنج تازیانه، باید سـر او را بتراشـند و در کوچه و بازار بگردانند و از محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند.

مسأله ۲۸۰۳

اگر کسـی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسـری لواط نماید و بدون آن که او را بکشـند جلوگیری از او ممکن نباشد، کشـتن او جایز است.

مسأله ۲۸۰۴

اگر کسـی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است، نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولد الزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

مسأله ۲۸۰۵

کسـی که مکلف و عاقل است، اگر از روی اختیار شـراب بخورد، در دفعه‌ی اوّل و دوم باید تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند و هشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه‌ی سوم یا چهارم باید او را بکشند.

مسأله ۲۸۰۶

کسـی که مکلف و عاقل است، اگر چهار نخود و نیم طلای سـکه‌دار یا چیز دیگری را که به این مقـدار ارزش دارد بـدزدد، چنانچه شرطهـایی را که در شـرع برای آن معین شـده دارا باشـد، در دفعه‌ی اوّل بایـد چهار انگشت دست راست او را از بیـخ ببرنـد و کف دست و شست او را بگذارند و در دفعه‌ی دوم بنا بر احتیاط واجب باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند و در دفعه‌ی سوم باید او را حبس کننـد تا بمیرد و چنانچه مال دارد خرج او را از مال خودش و اگر ندارد از بیت المال بدهند و در صورتی که در زندان دزدی کند باید او را بکشند.

احکام دیه

مسأله ۲۸۰۷

اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولی کشته می‌تواند قاتل را عفو کند، یا بکشد، یا مقداری که در مسأله بعد گفته می‌شود از او دیه بگیرد؛ اما اگر از روی خطا بکشد مثلاً برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد ولی کشته حق ندارد او را بکشد، اما می‌تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۸۰۸

دیه‌ای که قاتل باید بدهد، یکی از شش چیز است:

اوّل:

صد شتر که داخل سال ششم شده باشند.

دوم:

دویست گاو.

سوم:

هزار گوسفند.

چهارم:

دویست حُلّه و هر حُلّه [متشکل از] دو پارچه‌ایست که در یمن می‌بافند.

پنجم:

هزار مثقال شرعی طلا، که هر مثقال آن ۱۸ نخود است.

ششم:

ده هزار درهم، که هر درهمی۶ / ۱۲ نخود نقره‌ی سکه‌دار است.

مسأله ۲۸۰۹

دیه‌ی چند چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مسألهٔ پیش گفته شد:

اوّل:

آن که دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دوم:

دو گوش کسی را ببرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه‌ی کشتن را بدهد و اگر نرمه‌ی گوش او را ببرد، باید ثلث دیه کشتن را بدهد.

سوم:

تمام بینی یا نرمه‌ی بینی کسی را ببرد.

چهارم:

زبان کسـی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت دیه بدهد، مثلًا اگر نصف زبان را ببرد، باید نصف دیه‌ی کشتن را بدهد.

پنجم:

تمام دنـدان‌های کسـی را از بین ببرد و دیه‌ی هر کـدام از دوازده دندانِ جلوی دهان که شـش عدد بالا و شـش عدد پایین می‌باشد، پنجاه مثقال شـرعی طلاست و هر مثقال شرعی ۱۸ نخود است و اگر یکی از شانزده دنـدان عقب را که هشت عدد آنها بالا و هشـت عدد پایین است از بین ببرد، باید بیست و پنج مثقال شرعی طلا بدهد

ششم:

هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

هفتم:

ده انگشت کسی را ببرد و دیه‌ی هر انگشت ده یک دیه‌ی کشتن است.

هشتم:

پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود.

نهم:

هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد، باید نصف دیه‌ی کشتن را بدهد.

دهم:

هر دو پای کسی را تا مفصل، یا همه‌ی ده انگشت پا را ببرد و دیه‌ی هر انگشت ده یک دیه‌ی کشتن است.

یازدهم:

تخم‌های مردی را از بین ببرد.

دوازدهم:

طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.

سیزدهم:

به کسی صدمه‌ای بزند که دیگر بوی خوب و بد را نفهمد، یا منی از او خارج نشود.

مسأله ۲۸۱۰

اگر اشـتباهاً کسـی را بکشد باید دیه‌ی او را بدهد و یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند شـصت فقیر را سـیر کند و اگر عمداً و به ناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده آزاد نماید.

مسأله ۲۸۱۱

کسـی که سوار حیوان است، اگر کـاری کنـد که آن حیوان به کسـی آسـیب برسانـد، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کنـد که حیوان به سوار خود، یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می‌باشد.

مسأله ۲۸۱۲

اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه‌اش بیست مثقال شرعی طلاست که هر مثقال آن ۱۸ نخود می‌باشد و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده صد مثقال و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد دیه‌ی او هزار مثقال و اگر دختر باشد دیه‌ی او پانصد مثقال شرعی طلا است.

مسأله ۲۸۱۳

اگر زن حامله کاری کند که بچّه‌اش سقط شود، باید دیه‌ی آن را به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد به وارث بچّه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.

مسأله ۲۸۱۴

اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه‌ی زن و بچه را بدهد.

مسأله ۲۸۱۵

اگر پوست سر، یا صورت مردی را پاره کند، باید یک شتر به او بدهد و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد و اگر به پرده‌ی نازک استخوان برسد چهار شتر و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر و اگر استخوان بشکند ده شتر و اگر بعضی از ریزه‌های استخوان از جای خود بیرون آید پانزده شتر و اگر به پرده‌ی مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد.

مسأله ۲۸۱۶

اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند به طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطه‌ی زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

مسأله ۲۸۱۷

اگر به حیوان حلال گوشتِ کسی زخم بزند، یا چیزی از بدن آن را ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۸۱۸

اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد، باید بیست و یک مثقال معمولی نقره‌ی سکه‌دار به او بدهد و اگر سگی که نگهداری خانه را می‌کند، یا سگ گله‌ی کسی را تلف نماید، باید ده مثقال و نیم نقره‌ی سکّه‌دار بدهد و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می‌کند

بکشد، باید نُه مَن و نیم و سه سیر و چهارده مثقال و نیم گندم که تقریباً ۲۹ کیلو و ۷۵ گرم می‌شود، بدهد.

مسأله ۲۸۱۹

اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

مسأله ۲۸۲۰

اگر بچّه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا معلّم او می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه او واجب نشود، او را بزند.

مسأله ۲۸۲۱

اگر کسی بچّه‌ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده باید به ورثه‌ی او بدهد و چنانچه مثلاً پدر بچّه به قدری او را بزند که بمیرد، دیه‌ی او را ورثه‌ی دیگرش می‌برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی‌رسد.

مسائل متفرقه

اشاره

مسائل متفرقه‌ای که به صورت سؤال و جواب در آخر رساله‌های دیگر حضرت مستطاب آیت الله العظمی یادداشت شده، در این رساله هر کدام در محل مناسب خود نوشته شد و قسمتی از آنها که مناسب با مسائل گذشته نبود در اینجا بیان می‌شود.

مسأله ۲۸۲۲

اگر ریشه‌ی درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری هم از ریشه‌ی درخت به او [صاحب ملک] برسد، می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.

مسأله ۲۸۲۳

جهیزّیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر مثلاً به واسطه‌ی صلح یا بخشش، ملک او کرده باشد نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۴

اگر کسی بمیرد، ورثه‌ی بالغ او می‌توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی‌شود چیزی برداشت.

مسأله ۲۸۲۵

اگر انسان غیبت مسلمانی را کنـد، احتیاط واجب آن است که اگر مفسده‌ای پیدا نشود، از آن مسـلمان خواهش کند که او را حلال نماید و چنانچه ممکن نباشد باید برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر به واسـطه‌ی غیبتی که کرده، توهینی از آن مسـلمان شده، در صورتی که ممکن است باید آن توهین را برطرف نماید.

مسأله ۲۸۲۶

انسان نمی‌تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

مسأله ۲۸۲۷

آوازی که مخصوص مجالس لهو و بـازیگری است، غنـا و حرام می‌باشـد و اگر نوحه یـا روضه یـا قرآن را هم بـا غنا بخواننـد حرام است، ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۸

کشتن حیوانی که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۹

جایزه‌ای را که بانک به بعضـی از کسانی که در صندوق پس‌انداز حساب دارند می‌دهد، چون برای تشویق مردم از خودش می‌دهد و ضرر آن به کسی نمی‌رسد حلال است.

مسأله ۲۸۳۰

اگر چیزی را به صـنعتگری بدهنـد که درست کنـد و صـاحب آن نیایـد آن را ببرد، چنانچه صـنعتگر جسـتجو کنـد و از پیـدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۸۳۱

سینه زدن در کوچه و بـازار بـا این که زن‌ها عبور می‌کننـد، در صورتی که سـینه زن پیراهن پوشـیده باشـد، اشـکال نـدارد و نیز اگر جلوی جمعیَّت عزاداری بیرق و مانند آن ببرند مانعی ندارد، ولی باید استعمال آلات لهو نشود.

مسأله ۲۸۳۲

گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد برای زن مانعی ندارد، ولی اگر زینت حساب شود برای مرد جایز نیست.

مسأله ۲۸۳۳

حرام است انسان استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.

مسأله ۲۸۳۴

تراشیدن ریش و ماشین کردن آن، اگر مثل تراشیدن باشد حرام است و در این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خدا به واسطه‌ی مسخره‌ی [کردن] مردم تغییر نمی‌کند، پس کسی هم که اوّل تکلیف او است، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می‌کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن باشد، حرام می‌باشد.

مسأله ۲۸۳۵

احتیاط واجب آن است که ولی بچّه پیش از آن که بچّه بالغ شود، او را ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

مسأله ۲۸۳۶

اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، فرزند آنان اگر بتواند باید خرجی آنان را بدهد.

مسأله ۲۸۳۷

اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر با هم خرجی او را بدهند و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر باید خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۸۳۸

دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارد بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه‌ی عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، ولی کارهایی که معلوم است شریک راضیست مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، اما اگر شریک او بگوید به این کارها راضی نیستم، انجام اینها هم جایز نیست.

مسأله ۲۸۳۹

عکاسی و نقّاشی صورت مکروه است.

مسأله ۲۸۴۰

درخت میوه‌ای که شاخه‌ی آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی‌تواند از میوه‌ی آن بچیند و اگر

میوه‌ی آن روی زمین ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد.

۴- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (ره)

زندگینامه

اشاره

زندگی نامه والد مکرم حضرت آیهٔ الله العظمی فاضل لنکرانی حضرت آیت الله فاضل موحدی لنکرانی معروف به فاضل قفقازی ـ پدر بزرگوار آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی ـ نیز در زمره علمای برجسته و مجتهدین بزرگ و مدرسین حوزه علمیه قم بود. در ابتدا نگاهی گذرا به زندگی او می‌افکنیم.

حاج بشیر قفقازی

حاج بشیر ـ پدر آیت الله فاضل قفقازی و پدر بزرگ آیت الله العظمی محمد فاضل ـ از اهالی ارکوان بود. ارکوان روستایی از توابع لنکران قفقاز در جمهوری آذربایجان قرار دارد. حاج بشیر زمین‌های فراوان در منطقه داشت و در زمره انسان‌های مؤمن، خیّر و نیکوکار به شمار می‌رفت و بسیار مورد احترام مردم منطقه بود. کمک‌های او به مستمندان، اعتبار ویژه‌ای به او داده بود. یکی از خدمات ارزنده ایشان ساخت مسجدی در آن منطقه است. همسر او نیز از زنان مؤمن به شمار می‌رفت و همپای همسرش در کمک به مردم نقش بسزایی داشت.[۱]

آیت الله فاضل لنکرانی (فاضل قفقازی)[۲]

پدر بزرگوار مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی در سال ۱۳۰۹[۳] یا ۱۳۱۴ ق[۴] در ارکوان به دنیا آمد. وی ادبیات را در زادگان خویش نزد ثقهٔ الاسلام حاج محمد گلی آموخت. سال ۱۳۳۱ ق برای ادامه تحصیل، راهی حوزه علمیه اردبیل شد و مدت چهار سال به تحصیل پرداخت. ادبیات را نزد شیخ عبدالظاهر اردبیلی و شیخ قدرت الله، و شرح لمعه را نزد آقا سید محمود اردبیلی آموخت. سپس به زنجان رفت و سه سال در آنجا اقامت گزید. در زنجان سطوح فقه و اصول را از آخوند ملا محمد تقی، مدرّس مدرسه خانم و حاج میرزا علی نقی فرا گرفت. سال ۱۳۳۶ ق به قفقاز مراجعت کرد؛ اما به سبب انقلاب روسیه، زمینه اقامت در آنجا فراهم نشد و به مشهد رفت. سه سال در آنجا ساکن شد و از محضر آقازاده میرزا احمد کفایی (م ۱۳۹۱ ق) و آقامیرزا محمد آیت الله زاده خراسانی و آقا شیخ حسن برسی و حاج آقا حسین طباطبائی قمی (م ۱۳۶۶ ق) و شیخ مرتضی آشتیانی (م ۱۳۶۵ ق) بهره برد. او حکمت الهی را از شیخ اسد الله یزدی و شیخ حسن کاشانی آموخت.[۵]

هجرت به قم

سال ۱۳۴۱[۶] یا ۱۳۴۲[۷] ق ـ یک سال پس از تأسیس حوزه علمیه قم ـراهی این شهر شد و همراه بزرگانی چون حضرت امام خمینی (ره) و آیت الله العظمی گلپایگانی در درس آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۵۵ ق) شرکت کرد. حضور در این درس تا پایان حیات حاج شیخ ادامه یافت. با مرحوم حاج میرزا جوادآقا ملکی تبریزی (م ۱۳۴۳ ق) ارتباط زیاد داشت و از سجایای اخلاقی و مراتب معنوی او بهره فراوان می‌برد. فاضل قفقازی در اوان ورود به قم با خانم وجیهه مبرقعی ـ دختر آیت الله سید عباس فیض مبرقعی رضوی ـ ازدواج کرد و ثمره این ازدواج چهار پسر و پنج دختر بود. پسران ایشان به ترتیب عبارتند

از آقایان: علی، محمد، حسن و جعفر. دامادها عبارتند از آقایان: آیت الله محمود اردکانی، جناب آقای صالح اشراقی، آیت الله سید کاظم نورمفیدی گرگانی و آیت الله مصطفی ملکی. از میان فرزندان ایشان تنها حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی در سلک روحانیت وارد شد.

همراهی با آیت الله بروجردی

همگام با امام خمینی (ره) برای تثبت مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی (م ۱۳۸۰ ق) تلاش می کرد. علاوه بر شرکت در درس وی، در بیت معظّم له جایگاه ویژه داشت و به عنوان مشاور خاص آن مرجع عالیقدر مشغول خدمت شد و ریاست جلسات استفتا را به عهده گرفت.[۸] به جهت اعتماد زیاد آیت الله بروجردی به ایشان، اگر او در مورد مسائل حوزه و غیر آن اظهار نظر می کرد، آیت الله بروجردی ترتیب اثر می‌داد. یکی از عوامل حمایت او از آیت الله بروجردی، خوابی بود که پیش از آمدن آیت الله العظمی بروجردی به قم دیده بود. آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی چنین توضیح می‌دهد: مرحوم والد فرمود: قبل از آمدن آیت الله بروجردی به قم خواب دیدم در مسجد جمکران هستم، در حیاط آن مسجد روی بام آب‌انبار، منبری گذاشته‌اند و شیخ طوسی بالای منبر رفته و تمام بام و حیاط مسجد مملوّ از طلبه است. تعبیرم از خواب این بود که شخصیتی به قم خواهد آمد و طلاب گرد آن جمع خواهند شد و حوزه رونق خواهد گرفت، طولی نکشید که آیت الله العظم بروجردی به قم آمد. اینکه چرا شیخ طوسی و مسجد جمکران در خواب آمده، تعبیر آن بعداً روشن شد. آیت الله بروجردی به شیخ طوسی و آثار او بسیار اهمیت می‌داد و مسجد جمکران شاید کاشف از این باشد که اصل آمدن ایشان به قم و رسیدن به مقام مرجعیت مطلق، با عنایت امام زمان (عج) بود.[۹] آیت الله بروجردی پس از تکمیل بنای مسجد اعظم، امامت نماز ظهر و عصر آن را به او سپرد. این امر حکایت از آن دارد که آیت الله قفقازی در آن زمان شخصیتی برجسته و مورد علاقه آیت الله بروجردی بود. همچنین وی نماز مغرب و عشاء را در تکیه حاج سید حسن اقامه می کرد و اقامه هر دو جماعت تا پایان حیات ایشان ادامه داشت. جالب آن که آیت الله بروجردی چند روز پیش از ماه مبارک رمضان، حاج احمد خادم را به بیت آیت الله فاضل می‌فرستاد و برای اینکه خود، در ظهرهای آن ماه در مسجد اعظم اقامه جماعت کند، از ایشان اجازه می گرفت. این در حالی بود که آیت الله بروجردی خود، آن مسجد را بنا کرده بود و آیت الله فاضل را خود او برای امامت جماعت تعیین کرده بود.

نمونه‌ای از مشورت آیت الله بروجردی نقل نمونه‌ای از مشورت‌های آیت الله العظمی بروجردی با فاضل قفقازی مناسب است. آیت‌الله العظمی محمد فاضل به یاد می‌آورد: مرحوم پدرم برای من گفتند: در اطراف یزد فردی بهایی به دست مسلمانی کشته شد و دادگاه حکم به اعدام قاتل داد. بهائیان فعالیت زیاد می‌کردند تا این حکم در یزد و آن هم در روز نیمه شعبان اجرا شود! طبعاً اجرای حکم به ویژه در این روز برای مسلمانان ننگ بسیار بزرگی بود، روز چهاردهم شعبان خبر به آقای بروجردی می‌رسد. پدرم فرمود: وارد خانه آقا شدم؛ دیدم آیت الله بروجردی در حیاط قدم می‌زند و به شدت ناراحت است، علت را پرسیدم، فرمود: مگر نمی‌دانی آبروی اسلام در خطر است؟ امروز به ما خبر داده‌اند که روز نیمه شعبان مسلمانی را به جرم قتل فردی بهایی می‌خواهند در یزد اعدام کنند. فرصت برای هیچ اقدامی نیست، به ایشان گفتم: راه دارد. همین الآن حاج احمد را به تهران پیش شاه بفرستید و از شاه بخواهید که جلو این اعدام را در روز نیمه شعبان بگیرد. اگر در این روز واقع نشود، بعد می‌توان سر فرصت اصل قضیه را پیگیری کرد. مرحوم آیت الله بروجردی آرامش پیدا کرد و فرمود: پیشنهاد خوبی است. فوری حاج احمد را به تهران فرستاد، حاج احمد خواسته را به شاه رساند، شاه هم دستور داد که اعدام در روز نیمه شعبان اجرا نشود. بعد هم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی وارد میدان شد و با فعالیت و تلاش بسیار قاتل را تبرئه کرد.[۱۰]

وصیت آیت الله بروجردی

آیت الله العظمی بروجردی وصیت کرد که اموال و وجوهات شرعیه یعنی سهم مبارک امام۷ باقی مانده، پس از ادای بدهی‌ها، زیر

نظر حجت الاسلام سید محمد حسن فرزند ایشان و آیت الله فاضل قفقازی مصرف شود. در تاریخ ۹/۱۰/۱۳۴۰ سندی به شماره ۵۳۲۶۲ در دفتر اسناد رسمی شماره هشت قم، به امضای حاج احمد خادمی ـ خادم آیت الله بروجردی ـ رسیده است که وصیت‌نامه‌ی شفاهی آیت الله بروجردی را به ثبت رسانده است. بخشی از آن، چنین است؛ «وجوهی را که در نزد جناب آقای موصی (آیت الله بروجردی) است، آن چه را که محل آن تعیین شده است، از قبیل سهم سادات و غیره، باید به مصارف تعیین شده برسد و آنچه را که محل آن تعیین نشده است و باقی است، سهم امام ـ علیه السلام ـ می‌باشد که باید پس از ادای دیون جناب آقای موصی که در نجف اشرف به آقای خلخالی دارند و سایر دیون دیگر آنچه را که باقیست تحت نظر حجت الاسلام آقای سید محمد حسن فرزند آقای موصی احد از اوصیاء و آیت الله فاضل لنکرانی به مصرف طلاب علوم دینیه قم و نجف اشرف بالمناصفه برسد و نیز در سال اول فوت جناب آقای موصی به هر یک از فرزندان ذکور و اناث ایشان مبلغ یکصد هزار ریال از همین وجود داده شود و...»[۱۱]

فعالیت‌های علمی

فاضل قفقازی تقریرات بحث خارج صلوة آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری را با عنوان نتائج الأفکار به رشته تحریر درآورد، همچنین بر بسیاری از مطالب اصولی حاج شیخ در کتاب" درر الفوائد "حاشیه زد؛ اما به دلیل کامل نبودن آنها به صورت مخطوط باقی مانده‌اند. پس از گذشت مدتی از اقامت در قم، به عنوان یکی از چهره‌های سرشناس و از اساتید مبرّز حوزه علمیه قم به فعالیت‌های علمی و اجتماعی پرداخت. متون فقه و اصول را در جوار حرم حضرت معصومه۳ و مسجد عبداللهی ـ واقع در جنب دفتر آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی که اکنون به عنوان حسینیه واقف ـ تدریس می‌کرد.[۱۲] همچنین چند سال به تدریس خارج فقه مشغول شد و طلاب فراوان از محضر او بهره بردند. آیت الله العظمی سید احمد خوانساری به معظم‌له علاقه‌ی فراوان داشت و مکرر بحث از فروع فقهی را با ایشان در میان می‌گذاشت. پس از ارتحال آیت الله العظمی بروجردی جمعی از مردم آذربایجان به ویژه لنکران در تقلید به ایشان رجوع کردند و معظم له رساله‌ی عملیه خویش را با عنوان نهایة الاحکام به زبان عربی نگاشت و همان زمان چاپ و منتشر شد. از هنگام ورود به قم، جلسه‌ی روضه‌ای صبح‌های جمعه در منزل ایشان تشکیل می‌شد و بزرگانی چون آیات عظام؛ بروجردی، امام خمینی، گلپایگانی، سید احمد خوانساری، سید محمد باقر سلطانی، علاّمه طباطبائی و ... شرکت می‌کردند. در این جلسه بعد از مراسم روضه مسئله‌ای فقهی مطرح می‌شد و تا ساعت‌ها در مورد آن به بحث می‌پرداختند. ایشان با اشتیاق فراوان این بحث‌ها را دنبال می‌کرد و تبحّر زیادی داشت. پس از رحلت او، فرزند برومندش آیت الله العظمی محمد فاضل این جلسه را در منزل و دفتر خود ادامه داد و اکنون نیز ادامه دارد.

حامی طلاب

آیت الله فاضل قفقازی واسطه خوبی برای رفع نیازهای طلاب توسط آیت الله العظمی بروجردی بود. آیت الله العظمی محمد فاضل می‌گوید: ممکن نبود طلبه‌ای مشکلی داشته باشد و به وسیله مرحوم پدرم حل نشود».[۱۳] هنگامی که رئیس شهربانی وقت قم به برخی از طلاب اهانت کرد، این بزرگوار عکس العمل بسیار مناسبی نشان داد که هر که آگاه شد، تحسین کرد و آفرین گفت.[۱۴] قضیه از این قرار است که یک روز ایشان می‌بینند چند پلیس دو طلبه را که بر ضد شاه و رژیم سخنانی گفته بودند، دست بند زده‌اند و آنها را به طرف کلانتری می‌برند. آیت الله قفقازی شروع به داد و فریاد می‌کند و خدمت آیت الله العظمی بروجردی می‌رسد. از روی ناراحتی عمامه‌اش را برمی‌دارد و به زمین می‌زند. آیت الله بروجردی از علت ناراحتی می‌پرسد. ایشان می‌گوید: آیا درست است با وجود شما، طلابی را که سرباز امام زمان(عج) هستند با دست‌بند به طرف کلانتری ببرند؟! آیت الله العظمی

بروجردی با تأثر می‌پرسد: با چشم خود دیدی؟ جواب می‌دهد: بله. آیت الله العظمی بروجردی رئیس شهربانی را احضار می کند و با غیظ تمام می گوید: پیر و خرفت شده‌ای؟ به طلبه دست می‌زنی؟ برگرد. رئیس شهربانی که خیلی ترسیده بود، فرار می کند. پس از آن، سر و صدای زیادی در حوزه به راه می‌افتد و دروس تعطیل می‌شود و اعتصاباتی به راه می‌افتد تا بالأخره آن دو آزاد می‌شوند.[۱۵]

در صحنه سیاست و ارتباط با امام خمینی۱

ایشان با امام خمینی ارتباط زیاد و رفاقت داشت. آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی در مورد این ارتباط می گوید: «نه تنها حضرت امام از دوستان نزدیک پدرم بود، بلکه بین آن دو رفت و آمد زیاد بود و من ایشان را در منزل‌مان زیاد می‌دیدم»[۱۶] گویا این روابط تأثیر زیاد بر دیدگاه‌های سیاسی فاضل قفقازی داشته است. پس از تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با اینکه آیت الله العظمی بروجردی از دنیا رفته بود و امثال او پشتیبان خود را از دست داده بودند، در تاریخ ۲۰/۸/۱۳۴۲ طی تلگرافی تند به اسدالله علم ـ نخست وزیر وقت ـ اعتراض خود را اعلام کرد و خواستار لغو آن شد.

بیانی از آیت الله العظمی فاضل لنکرانی۱

با بیانی شیوا در عظمت پدر گرامی، کتاب" مدخل التفسیر "را به ایشان اهدا کرده است، ترجمه آن، چنین است. «اهدا به مربی بزرگ، والد معظم، یگانه مردی که توان ادای حقوق او را ندارم و نمی‌توانم عنایاتش را سپاس گویم. او در تربیت علمی و مذهبی‌ام و در تدارک وسایل مورد نیاز، کمال تلاش را داشت. او جامع فضایل معنوی و مربی تربیت در قول و عمل بود؛ کسی که به شرافت هجرت نائل آمد و مصداق این سخن خداوند بود: (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ).[۱۷] از خداوند متعال می‌خواهم که پاداش عملش را بدهد و او را در زمره دوستداران اولیای طاهرینش و برگزیدگان مکرّمش ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ قرار دهد و به من قدرت ادای بعضی از حقوق او را عطا فرماید. آمین». فرزندت آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی می‌فرمود: آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی بارها به من فرمودند: من از دو جهت به شما ارادت دارم: یکی از جهت پدر شما و دیگر از جهت خود شما. ارتحال سرانجام در ۱۴ صفر ۱۳۹۲ هـ ق برابر با ۱۰/۱/۱۳۵۱ هـ ش پس از پنجاه سال اقامت در قم وفات یافت و در قبرستان شیخان این شهر (کنار دیوار جنوبی) آرمید. بر سنگ مزار وی چنین نوشته شده است:

مدفن شریف

عالم عامل کامل مؤمن مجاهد وفقیه زاهد المهاجر إلی الله ورسوله والساعی فی إحیاء أمر الدین وترویج الشریعهٔ و نشر معارف العترهٔ وتقویهٔ بنیان الحوزهٔ وقضاء حوائج الأخوهٔ و تربیهٔ الفضلاء من الطلبهٔ صاحب التألیف القیمهٔ والتصانیف الجیدهٔ آیهٔ الله الحاج الشیخ فاضل اللنکرانی ـ قدس سره ـ وحشر مع من یحبه ویتولاه من النبی (ص) والائمهٔ المعصومین (ع) که پس از پنجاه سال اقامت در قم به سن ۷۸ سالگی صبح پنجشنبه ۱۴ صفر یکهزار و سیصد و نود و دو به عالم بقا ارتحال یافت. سال ۱۴۱۰ ق خانم وجیهه مبرقعی در هشتاد سالگی دار فانی را وداع گفت و در جوار همسر خویش آیت الله فاضل قفقازی دفن گردید. یافت شدن بدن سالم حجت الاسلام مسیح مهاجری می‌نویسد: «سال ۱۳۸۴ در قم خدمت آیت الله فاضل لنکرانی رسیدم، به مناسبت طرح بعضی مسائل معنوی فرمودند: شش سال بعد از رحلت مرحوم والد[۱۸] در حالی که از خیابان عبور می‌کردم، یکی از خطبای قم، از عرض خیابان عبور کرد و به طرفم آمد و با جوش و خروش به من گفت: دیروز جنازه‌ای را در قبرستان شیخان، مجاور قبر مرحوم والد شما دفن

می‌کردیم که ناگهان دیوار قبر مرحوم والـد شـما شـکافته شـد و من بـدن ایشان را دیدم که مثل روز اول دفن، سالم بود. پس از آن آیت الله فاضل از مراتب منویّت و تهجّد و تقوای مرحوم والـدشان گفتنـد».[۱۹] در کتاب" اجساد جاویـدان "در مورد یافت شـدن جنـازه آیت الله فاضـل قفقـازی آمـده است: «هشت سـال پس از وفات ایشان در تاریـخ ۸/۱/۱۳۵۹ جوانی به نـام ابوالفضـل کربلایی پوریزدی در افغانسـتان در نبرد با روس‌ها به شهادت رسید. جنازه‌اش را به قم انتقال دادند و پایین پای آیت الله قفقازی را برای دفن، حفر کردنـد. در این هنگام روزنه‌ای به قبر باز شـد و پاهای تر و تازه ایشان نمودار گشت. این مطلب را نخست آیت الله شبیری برای نگارنده نقل فرمود؛ سپس از طریق خانواده شادروان پوریزدی تعدادی از شاهدان عینی را یافتم و آنان به صحت این مطلب گواهی دادنـد. آشـنایان بـا مرحـوم فاضـل، رمز این سـعادت را در خـدمت به خلق می‌دانسـتند و می‌فرمودنـد: هر روزی که مرحـوم فاضـل می‌توانست گرهی را از کار طلبه‌ای بگشاید، بسیار شادمان می‌شد».[۲۰] آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از والد معظّم‌شان چنین نقل می‌کند: «هر روز که به طلبه‌ای خدمت می‌کنم، در همان شب خواب می‌بینم که به مکه یا کربلا مشرّف شده‌ام».

پاورقی

[۱]. ر.ک: ستارگان حرم، ج ۱۲، ص ۲۶۷.

[۲]. پدر مرجع عالیقدر حضـرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی در زمان آیت الله العظمی بروجردی مشهور به «فاضل قفقازی» بود. نام کوچک پدر آیت الله فاضل لنکرانی «فاضل» بود و نام او را «عبد الله» نیز ذکر کرده‌اند؛ چنان که شیخ آقابزرگ تهرانی در ذریعه (ج۲۴، ص ۴۴) او را عبدالله بن بشیر معرفی کرده است. [۳]. آینهٔ دانشوران، ص ۲۳۲. [۴]. آثار الحجه، ج۲ ، ص ۵۹. [۵]. کهن‌ترین شرح حال‌هـای آیت الله فاضـل قفقـازی در آینه دانشوران (ص ۲۳۲) و آثار الحجـهٔ (ص ۵۹) آمـده است. [۶]. آینه دانشـوران، ص ۲۳۲. [۷]. آثـار الحجه، ج۲، ص ۵۹، گنجینه دانشمندان، ج۲، ص ۲۱۴. [۸]. ر. ک: سال خاطره از آیت الله سـید حسـین بـدلا، ص ۱۵۵. [۹]. حوزه، ش ۴۳ ـ ۴۴، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۱. [۱۰]. حوزه، ش ۴۳ ـ ۴۴، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲. [۱۱]. عبارت فوق، از تصویر وصیت‌نامه‌ی ثبت شده در محضـر است. [۱۲]. حجت الاسـلام علی دوانی مبحث ضـمان از کتـاب" مکـاسب "شـیخ أنصاری را نزد معظم‌له تلمذ کرده است. (مفاخر اسلام، ج ۱۳، ص ۱۹۶). حضـرات آیات: میرزا علی مشـکینی (م ۱۳۸۶ ش) و شـیخ احمـد مجتهدی تهرانی (م ۱۳۸۶ ش) نیز از شـاگردان درس رسائـل ایشان بودنـد. [۱۳]. حـوزه، ش ۴۳ ـ ۴۴، ص ۱۴۱. [۱۴]. جمهوری اسلامی، ۱۵/۲/۱۳۸۲، ویژه نـامه شاخه‌ای از شـجره طوبی، ص ۵، به نقـل از آیت الله رضا اسـتادی. [۱۵]. ستارگان حرم، ج۱۲، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۵، به نقل از حجت الاسلام سعید اشراقی.س [۱۶]. گلشن ابرار، ج۶ ، ص ۵۶۶. [۱۷]. سوره نساء، آیه ۱۰۰. [۱۸]. چنان که تاریخ سـنگ قبر در پایین پا نشان می‌دهد، این قضـیه مربوط به هشت سال بعد از رحلت آیت الله فاضل قفقازی است و از سوی آیت الله فاضل یا حجت الاسلام مهاجری اشتباهی رخ داده است. [۱۹]. جمهوری اسلامی، ۳/۵/۱۳۸۶، ویژه نامه اسوه فقاهت و مرجعیت، ص ۴. [۲۰]. ر.ک: اجساد جاویدان، ص ۳۵۶ ـ ۳۵۷.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه : فاضل لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ – ۱۳۸۶.

عنوان و نام پدیدآور : رساله توضیح‌المسائل/ محمد فاضل‌لنکرانی.

وضعیت ویراست : [ویراست؟].

مشخصات نشر : قم: آدینه سبز، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۵۶۰ ص.
شابک : ۳۰۰۰۰ ریال: ۷-۴-۹۰۹۸۶-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: چاپ سوم: ۸-۰۲-۲۹۳۷-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۶.
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/ف۱۸ ر۵ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۵۳۷۰

احکام تقلید

اشاره

رساله توضیح المسائل
با تجدید نظر و اضافات
مرجع عالیقدر حضرت آیهٔ الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (مُدَّ ظِلُّهُ العَالِی)
بِسْمِ اللَّه الرحمن الرحیم
«الْحَمْدُ لِلَّه رب العالمین و الصّلوهٔ وَ السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و آله الطّاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین»
احکام تقلید

مسأله ۱

تقلید در اصول دین جایز نیست و مسلمان باید در اصول دین یقین داشته باشد و در احکام غیر ضروری دین یا باید مجتهد باشد و بر طبق اجتهاد خودش عمل نماید و یا از مجتهد تقلید کند یعنی به دستور او رفتار نماید و یا در صورتی که آشنا به کیفیت احتیاط است عمل به احتیاط کند به طوری که یقین کند تکلیف خویش را انجام داده است مثلاً؛ اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند انجام دهد و همچنین واجب است در کیفیت احتیاط نیز احتیاط کند.
یعنی چنانچه احتیاط از چند طریق ممکن باشد باید طریقی را اختیار نماید که مطابق با احتیاط باشد.

مسأله ۲

مکلّفی که باید تقلید کند چنانچه از تقلید سرپیچی نماید عمل

[۱۸]

او باطل است مگر آنکه عمل او مطابق با واقع و یا مطابق با فتوای مجتهدی باشد که در حین عمل، تقلید از او واجب بوده است.

مسأله ۳

تقلید در احکام؛ عمل نمودن به دستور مجتهد است و از مجتهدی باید تقلید کرد که: مرد بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال‌زاده، زنده و عادل باشد و مقصود از عدالت آن است که قدرت نفسانیه‌ای بر انجام واجبات و ترک گناهان کبیره و علاوه بر اینها مروّهٔ داشته باشد و این معنی به وسیله حسن ظاهر شناخته می‌شود و احتیاط واجب آن است که مرجع تقلید حریص به دنیا نباشد و لازم است از مجتهدین دیگر اعلم باشد یعنی در فهمیدن حکم خدا از همه مجتهدین عصر خودش عالمتر باشد.

مسأله ۴

در صورتی که دو مجتهد از نظر علمی مساوی باشند احتیاط لازم آن است که از کسی که اتقی و اورع است تقلید کند.

مسأله ۵

مجتهد اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اوّل:

خود انسان یقین و یا اطمینان پیدا کند، مانند اینکه انسان خود از اهل خبره باشد و بتواند مجتهد اعلم را بشناسد.

دوّم:

دو نفر عالم عادل که می‌توانند مجتهد اعلم را تشخیص دهند اعلم بودن کسی را تصدیق نمایند به شرط آنکه دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوّم:

اجتهاد و اعلم بودن شخصی به حدّی شایع باشد که از آن شیوع و شهرت برای انسان علم یا اطمینان حاصل شود.

مسأله ۶

اگر شناختن اعلم مشکل باشد باید از کسی تقلید نماید که گمان به اعلم بودن او دارد بلکه اگر احتمال ضعیفی بدهد که کسی اعلم است و احتمال اعلم بودن دیگری را ندهد باید از همان کس تقلید نماید و همینطور اگر علم داشته باشد که مثلاً دو نفر یا مساوی در علم هستند و یا یکی از آنها به طور معین، احتمالاً اعلم است و احتمال اعلمیّت دیگری را ندهد، باید از آن شخص معین تقلید نماید و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید کند.

مسأله ۷

به دست آوردن فتوی مجتهد سه راه دارد:

اوّل:

شنیدن از خود مجتهد.

[۱۹]

دوّم:

شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل می‌کنند و خبر دادن یک نفر عادل کفایت نمی‌کند مگر آنکه از قول او علم یا اطمینان حاصل شود.

سوّم:

دیدن فتوا در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد یعنی بداند که تمام رساله را خود مجتهد و یا افراد مورد وثوق وی ملاحظه نموده‌اند.

مسأله ۸

تقلید فقط در واجبات و محرمات لازم است اما تقلید در مستحبات واجب نیست، مگر اینکه مستحبی باشد که در آن احتمال وجوب باشد.

مسأله ۹

تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است می‌تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید و اگر احتمال دهد که فتوای وی عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۱۰

باقی ماندن بر تقلید میت جایز است در صورتی که مجتهد میت و مجتهد حی مساوی در علم باشند و چنانچه یکی از آن دو اعلم باشد تقلید از اعلم لازم است و در باقی ماندن بر تقلید میت فرقی بین مسائلی که عمل نموده و مسائلی که عمل ننموده، وجود ندارد.

مسأله ۱۱

رجوع کردن از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر در صورت تساوی آنها جایز است و اگر دیگری اعلم باشد، رجوع به او واجب است.

مسأله ۱۲

هنگامی که نظر مجتهد عوض شود، باقی ماندن بر رأی اول جایز نیست؛ مگر آنکه رأی اول موافق احتیاط باشد که در این صورت بقاء بر رأی اول به عنوان احتیاط و نه به عنوان تقلید، جایز است.

مسأله ۱۳

اگر مکلّفی مـدّتی عبادات خویش را بـدون تقلید انجام داده و مقدار آن عبادات را نداند در این صورت اگر آن عبادات را مطابق با فتوای مجتهـدی که بایـد از او تقلیـد می کرده است، انجام داده باشـد، صـحیح است و اگر مطابق نباشـد، واجب است به مقداری که یقین به برائت ذمهٔ پیدا کند قضاء کند، البته در صورتی که آن مجتهد قضاء را واجب بداند.

مسأله ۱۴

واجب است بر مکلف که در مسأله لزوم «تقلید از اعلم» یا «عدم لزوم» آن از یک مجتهد اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۵

اگر مجتهدی در احکام عبادات اعلم باشد و مجتهد دیگری در
[۲۰]
احکام معاملات، احتیاط آن است که مکلّف تقلید را تقسیم نماید یعنی در عبادات از اوّلی و در معاملات از دوّمی تقلید نماید.

مسأله ۱۶

واجب است مکلف در زمانی که در جستجوی اعلم است، به احتیاط عمل کند.

مسأله ۱۷

اگر مجتهـد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهـد مقلد آن مجتهد نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای دیگری عمل بنماید ولی اگر فتوی ندهد و احتیاط واجب نماید مقلد می‌تواند یا به این احتیاط عمل کند یا به مجتهدی که علم او از مجتهد اول کمتر است رجوع نماید.
[۲۱]

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

آب مطلق و مضاف

مسأله ۱۸

آب یـا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبیست که آن را از چیزی بگیرنـد، مثل آب هنـدوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشـد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است:
اوّل:
آب کر.
دوّم:

آب قلیل. سوّم آب جاری.

چهارم:

آب باران.

پنجم:

آب چاه.

۱ آب کُر

مسأله ۱۹

آب کر مقدار آبیست که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب و نیم است بریزند آن ظرف را پر کند و وزن آن از صد و بیست و هشت مَنِ تبریز بیست مثقال کمتر باشد.

مسأله ۲۰

اگر عین نجس مانند بول و خون به آب کر برسد چنانچه به واسطه آن بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند آب نجس می‌شود و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۲۱

اگر بوی آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۲۲

اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو

[۲۲]

یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می‌شود و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۳

آب فواره اگر متصل به کر باشد در صورتی که قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و بنا بر احتیاط واجب با آن مخلوط شود آن را پاک می‌کند ولی اگر بعد از قطره قطره شدن روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی‌کند.

مسأله ۲۴

اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است.

مسأله ۲۵

اگر مقداری از آب کُر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود و هرقدر از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۶

آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه حکم آب کر را دارد؛ یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر رسیده یا نه، حکم آب کر را ندارد.

مسأله ۲۷

کر بودن آب به دو راه ثابت می‌شود:

اوّل:

خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.

دوّم:

دو مرد عادل خبر دهند.

۲ آب قلیل

مسأله ۲۸

آب قلیل آبیست که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۹

اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود ولی اگر از بالا روی چیز نجس بریزد مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس و هرچه بالاتر از آن است پاک می‌باشد و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا رود در صورتی که نجاست به بالا برسد پایین نجس نمی‌شود و اگر نجاست به پایین برسد بالا نجس می‌شود.

مسأله ۳۰

آب قلیلی که روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است و همچنین بنا بر اقوی باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین

[۲۳]

نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود، اجتناب کنند.

ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط پاک است:

اوّل:

آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

دوّم:

نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

سوّم:

نجاست دیگری مثل خون، با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

چهارم:

ذرّه‌های غائط در آب پیدا نباشد.

پنجم:

بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ آب جاری

مسأله ۳۱

آب جاری آبیست که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۳۲

آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاك است.

مسأله ۳۳

اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاك است و آبهای دیگر نهر، اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاك، وگرنه نجس است.

مسأله ۳۴

آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی به گونه‌ایست که اگر از آن بردارند همچنان می‌جوشد؛ چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاك است.

مسأله ۳۵

آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، اگر نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاك است.

مسأله ۳۶

چشمه‌ای که مثلاً در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد فقط وقتی که می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۷

آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

مسأله ۳۸

آب لوله‌های حمام و ساختمانها که از شیرها و دوشها می‌ریزد اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است.

[۲۴]

مسأله ۳۹

آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود. اما اگر از بالا به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پایین آن برسد بالای آن نجس نمی‌شود.

۴ آب باران

مسأله ۴۰

اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد جایی که باران به آن برسد پاک می‌شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره کافی نیست بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.

مسأله ۴۱

اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند؛ چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است.

پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره‌ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه خون را گرفته باشد، نجس است.

مسأله ۴۲

اگر روی سقف ساختمان عین نجاست باشد، تا وقتی باران بر بام می‌بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد پاک است و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می‌باشد.

مسأله ۴۳

زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می‌کند.

مسأله ۴۴

خاک نجسی که به واسطه باران گل شود و آب آن را فرا گیرد پاک می‌شود.

مسأله ۴۵

هرگاه آب باران در جایی جمع شود اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می‌آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.

مسأله ۴۶

اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می گردد.

مسأله ۴۷

اگر آب باران یا آب دیگر در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد چنانچه بعد از قطع شدن باران، نجاست به آن برسد، نجس می‌شود.

[۲۵]

۵ آب چاه

مسأله ۴۸

آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاك است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصّل گفته شده، از آب آن چاه بکشند.

مسأله ۴۹

اگر نجاستی در چاه ریخته شود و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، موقعی پاك می‌شود که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد و به سبب آن، تغییر آب چاه از بین برود.

احکام آبها

مسأله ۵۰

آب مضاف که معنای آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱

اگر ذرّه‌ای نجاست به آب مضاف برسد نجس می‌شود، ولی چنانچه آب مضاف از بالا روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک می‌باشد.

مثلًا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا برود اگر نجاست به بالا برسد، پایین آن نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۲

اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند، پاک می‌شود.

مسأله ۵۳

آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است یعنی چیز نجس را پاک می‌کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۴

آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که

[۲۶]

قبلاً ـ مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است؛ ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد، حکم به نجس بودن آن نمی‌شود.

مسأله ۵۵

آبی که عین نجاست، مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد اگر چه کر یا جاری باشد نجس می‌شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلاً مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد، نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۶

آبی که عین نجاست مثل خون یا بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزّه آن را تغییر داده، چنان که به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد، باران را در آن بریزد، یا آب باران در موقع باریدن از ناودان در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود پاک می‌شود. ولی بنا بر احتیاط واجب باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۷

اگر چیز نجس را در آب کر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن، از آن می‌ریزد پاک است.

مسأله ۵۸

آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، نجس است.

مسأله ۵۹

نیم خورده سگ و خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن مکروه می‌باشد.

احکام تَخَلّی – استبراء

تخلّی

مسأله ۶۰

واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر و برادر با او محرم باشند و همچنین از دیوانه ممیّز و بچه‌های ممیّز که خوب و بد را می‌فهمند، بپوشاند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۶۱

لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند، کافی است.
[۲۷]

مسأله ۶۲

موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن، مانند شکم و سینه رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۳

اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن رو به قبله یا پشت به قبله باشد ولی عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی‌کند و گر جلوی بدن رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۴

در موقع تطهیر مخرج بول و غائط یا استبراء، رو به قبله یا پشت به قبله بودن اشکالی ندارد، ولی احتیاط مستحب است که در این حال هم، رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۵

اگر برای آن که نامحرم او را نبیند، مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند و نیز اگر به علت دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

مسأله ۶۶

احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از آن واجب نیست.

مسأله ۶۷

در چهار جا تخلّی حرام است:

اوّل:

در کوچه‌های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

دوّم:

در ملک کسی که اجازه تخلّی نداده است.

سوّم:

در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه‌ها.

چهارم:

روی قبر مؤمنین در صورتی که بی‌احترامی به آنان باشد.

مسأله ۶۸

مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود و اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است، گرچه احتیاط مستحب آن است که دو مرتبه شسته شود. ولی کسانی که بولشان از غیر مجرای طبیعی می‌آید، باید دو مرتبه بشویند، خصوصاً اگر بیرون آمدن بول از آن مجرا غیرمتعارف باشد.

مسأله ۶۹

اگر مخرج غائط را با آب بشویند باید چیزی از غائط در آن باقی نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۷۰

هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غائط را از مخرج برطرف کنند، اگر چه پاک شدنش محل تأمل است ولی نماز خواندن مانعی ندارد.

[۲۸]

مسأله ۷۱

لازم نیست با سه سنگ یا سه قطعه پارچه مخرج را پاک کنند، بلکه با اطراف یک سنگ یا یک پارچه هم کافی است، ولی باید از سه دفعه کمتر نباشد، لیکن اگر مخرج را با استخوان و سرگین و یا چیزهایی که احترام آنها لازم است، مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته شده، پاک کند نمی‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۷۲

در سه صورت، مخرج غائط فقط با آب پاك می‌شود:

اوّل:

آن که با غائط، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

دوّم:

آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

سوّم:

آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد و در غیر این سه صورت می‌شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می‌شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاك کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۷۳

اگر شك کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می‌کرده، احتیاط واجب آن است که تطهیر نماید.

مسأله ۷۴

اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

اِسْتِبْراء

مسأله ۷۵

استبراء عمل مستحبیست که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند و آن دارای اقسامیست و بهترین آنها اینست که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن گذاشته و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۶

آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می‌شود و به آن مذی می‌گویند پاك است و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن وذی گفته می‌شود پاك است و امّا آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن ودی می‌گویند، اگر بول به آن نرسیده باشد، پاك است و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شك کند که بول است یا یکی از اینها، پاك می‌باشد.

مسأله ۷۷

اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید

[۲۹]

که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود، ولی اگر شک کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۸

کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد، وضو را هم باطل نمی‌کند

مسأله ۷۹

اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند و وضو هم بگیرد.

ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

مسأله ۸۰

برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو و غسل او را هم باطل نمی‌کند.

مستحبات و مکروهات تخلّی

مسأله ۸۱

مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلّی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۲

نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست و نیز در موقع تخلّی، نشستن روبروی باد و در جادّه و خیابان و کوچه و درِب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می‌باشد و همچنین است حرف زدن در حال تخّلی ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۸۳

ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و لانه جانوران و در آب خصوصاً آب راکد، مکروه است.

مسأله ۸۴

خود داری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر ضرر برساند باید خود داری نکند.

مسأله ۸۵

مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند.

[۳۰]

نجاسات

نجاسات

مسأله ۸۶

نجاسات یازده چیز است:

اوّل؛ بول،

دوّم؛ غائط،

سوّم؛ منی،

چهارم؛ مُردار،

پنجم؛ خون،

ششم و هفتم؛ سگ و خوک،

هشتم؛ کافر،

نهم؛ شراب،

دهم:

فقّاع،

یازدهم؛ عرق شتر نجاست خوار

۱ و۲ بول و غائط

مسأله ۸۷

بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است.

مسأله ۸۸

فضله پرندگان حرام گوشت، پاک است.

مسأله ۸۹

بول و غائط حیوان نجاست‌خوار، نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده و همینطور گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک، محکم شده است.

۳ منی

مسأله ۹۰

منی حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است.

۴ مردار

مسأله ۹۱

مردار حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، چه خودش مرده باشد یا برخلاف دستوری که در شرع معیّن شده، آن را کشته باشند و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد، پاک است.

مسأله ۹۲

چیزهایی از مردار که مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان، روح ندارد اگر از غیر حیوانی باشد که مثل سگ نجس است، پاک می‌باشد.

مسأله ۹۳

اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد و در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

مسأله ۹۴

پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند پاک است.

مسأله ۹۵

تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر چه پوست روی آن سفت نشده باشد، پاک است.
[۳۱]

مسأله ۹۶

اگر بره و بزغاله بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۷

دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از کشورهای غیر مسلمان می‌آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است.

مسأله ۹۸

گوشت و پیه و چرمی که در دست مسلمان باشد، پاک است ولی اگر بدانند که آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس نمی‌باشد ولی خوردن آنها حرام است و نماز در لباسی که از آن چرم باشد، جایز نیست.

۵ خون

مسأله ۹۹

خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۰۰

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند، پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسأله ۱۰۱

خونی که در تخم مرغ می‌باشد نجس نیست و احتیاط مستحب آن است که از آن اجتناب شود.

مسأله ۱۰۲

زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۰۳

خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۱۰۴

خونی که از لای دندانها می‌آید، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است و فرو بردن آب دهان در این

صورت اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۵

خونی که به واسطه کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند، پاک است و اگر به آن خون بگویند در صورتی نجس است که ناخن یا پوست سوراخ شود و در این صورت اگر

[۳۲]

مشقت نـدارد بایـد برای وضو و غسل، خون را بیرون آورند و اگر مشـقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود، بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه، بر آن بگذراند و روی پارچه دست تر بکشند.

مسأله ۱۰۶

اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت درآمده پاک است.

مسأله ۱۰۷

اگر موقع جوشـیدن غـذا ذرّه‌ای خون در آن بیفتـد، تمام غـذا و ظرف آن نجس می‌شود و جوشـیدن و حرارت و آتش پاک کننـده نیست.

۶ و ۷ سگ و خوک

مسأله ۱۰۸

سـگ و خوکی که در خشـکی زنـدگی می‌کننـد حتی مو و اسـتخوان و پنجه و نـاخن و رطوبت‌هـای آنها، نجس است ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸ کافر

مسأله ۱۰۹

کافر یعنی کسـی که معتقد به خدا نیست، یا برای خدا شـریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را قبول نـدارد، نجس است؛ مگر اهل کتاب که پاک می‌باشـند و در مسأله (۱۱۴) نیز خواهد آمد و نیز کسـی که ضـروری دین یعنی چیزی را که مسـلمانان جزء دین اسلام می‌دانند منکر شود؛ چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز به انکار نبوت برگردد، نجس می‌باشد و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد.

مسأله ۱۱۰

تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.

مسأله ۱۱۱

اگر پدر و مادر و جد و جدّه بچّه نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس است و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

مسأله ۱۱۲

کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه اگر چنانچه مسلمان یا کافر بودن آن در گذشته نیز معلوم نباشد پاک است؛ ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد. مثلاً نمی‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند یا در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۳

اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

مسأله ۱۱۴

مرتد (ملّی باشد یا فطری) نجس است ولی اهل کتاب مانند

[۳۳]

یهود و نصاری پاک می‌باشند.

۹ شراب

مسأله ۱۱۵

شراب و هر چیزی که انسان را مست کند، چنانچه به خودی خود روان باشد، نجس است و اگر مثل بنگ و حشیش، روان نباشد اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاک است.

مسأله ۱۱۶

الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها به کار می‌برند اگر انسان نداند از چیزی که مست کننده و روان است درست کرده‌اند، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۱۷

اگر انگور و آب انگور به خودی خود یا به واسطه پختن جوش بیاید خوردنش حرام ولی نجس نیست.

مسأله ۱۱۸

خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ فقّاع

مسأله ۱۱۹

فقّاع که از جـو گرفته می‌شود و به آن آب جو می‌گوینـد نجس است، ولی آبی که به دسـتور طـبیب از جو می‌گیرنـد و به آن مـاء الشعیر می‌گویند پاک می‌باشد.

۱۱ عرق شتر نجاست‌خوار

مسأله ۱۲۰

عرق شتر نجاست‌خوار، نجس است، ولی اگر حیوانات دیگر، نجاست‌خوار شوند از عرق آنها اجتناب لازم نیست.

عرق جنب از حرام

مسأله ۱۲۱

عرق جنب از حرام، نجس نیست، ولی احتیاط واجب آن است که با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده، نماز نخوانند.

مسأله ۱۲۲

اگر انسـان در موقعی که نزدیکی با زن، حرام است (مثلاً در روزه ماه رمضان) با زن خود نزدیکی کنـد بنا بر احتیاط واجب بایـد از عرق خود در نماز

[۳۴]

اجتناب نماید.

مسأله ۱۲۳

اگر جنب از حرام نتواند غسل نماید و عوض غسل: تیمم نماید بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب نماید.

مسأله ۱۲۴

اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند بنا بر احتیاط واجب، باید از عرق خود در نماز اجتناب کند، ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام، جنب شود، واجب نیست از عرق خود اجتناب کند.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۵

نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود:

اوّل:

خود انسان یقین کنـد چیزی نجس است و اگر گمان داشـته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید، مگر آن که به واسطه گمان، اطمینانی که مردم عادی آن را علم به حساب می‌آورند حاصل شود، که در این صورت اجتناب لازم است.

بنا بر این غـذا خوردن در قهوه‌خانه و مهمانخانه‌هایی که افراد لاابالی و کسانی که پاکی و نجسـی را مراعات نمی‌کننـد، در آنها غذا می‌خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد.

دوّم:

کسـی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسـر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست نجس می‌باشد.

سوّم:

دو مرد عادل بگوینـد چیزی نجس است و نیز اگر یک نفر عادل هم بگویـد چیزی نجس است، بنا بر احتیاط واجب بایـد از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۶

اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند که عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسـد، ولی اگر با این که مسأله را می‌داند، چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۲۷

چیز نجسـی که انسـان شک دارد پاک شـده یا نه، نجس است و چیز پاک را اگر شک کنـد نجس شـده یا نه، پاک است و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست تحقیق کند.

مسأله ۱۲۸

اگر بدانـد یکی از دو ظرف یا دو لباسـی که از هر دوی آنها اسـتفاده می‌کنـد نجس شـده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، بلکه اگر مثلاً

[۳۵]

نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی‌کند و مال دیگری است، باز هم احتیاط آن است که از لباس خودش اجتناب نماید، اگر چه لازم نیست.

راه نجس شدن چیزهای پاک

مسأله ۱۲۹

اگر چیز پاک به چیز نجس برسـد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نجس می‌شود و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۰

اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۱

دو چیزی که انسـان نمی‌دانـد کـدام پاک و کـدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسـد، نجس نمی‌شود، ولی اگر یکی از آنها قبلاً نجس بوده و انسان نداند پاک شده یا نه، چنانچه چیز پاکی به آن برسد نجس می‌شود.

مسأله ۱۳۲

زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد هر قسـمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و نقاط دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۳

هرگاه شـیره و روغن روان باشـد همین که یک نقطه از آن نجس شـد، تمام آن نجس می‌شود. ولی اگر روان نباشد تمام آن نجس نمی‌شود بلکه فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می‌شود.

مسأله ۱۳۴

اگر مگس یا حیوانی مانند آن، روی چیز نجسـی که تر است بنشـیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۵

اگر جـایی از بـدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جـا به جـای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسـد نجس می‌شود و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۶

اخلاطی که از بینی یـا گلو می‌آیـد، اگر خون داشـته باشـد؛ جایی که خون دارد نجس و بقیه پاک است پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که

[۳۶]

انسان یقیـن دارد جـای نجس اخلاـط بـه آن رسیده، نجس است و محلی را که شـک دارد جـای نجس به آن رسیده یـا نه، پـاک می‌باشد.

مسأله ۱۳۷

اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارنـد چنـانچه آب طـوری زیر آن جمع گردد که بـا آب آفتـابه یکی حسـاب شود، آب آفتابه نجس می‌شود و اگر سوراخ آن به زمین نجس متّصل نباشـد و آب زیر آفتابه با آب داخل آن یکی حساب نشود آب داخل آفتابه نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۸

اگر چیزی داخل بـدن شود و به نجاست برسـد، در صورتی که بعـد از بیرون آمـدن، آلوده به نجاست نباشـد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و ماننـد اینها در بـدن فرو رود و بعـد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۹

نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

مسأله ۱۴۰

اگر جلد قرآن نجس شود باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۴۱

گذاشتن قرآن روی عین نجس، مانند خون و مردار اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۴۲

نوشتن قرآن با مرکب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود و چنانچه از بین نمی‌رود باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۴۳

باید از دادن قرآن به کافر خود داری کنند و اگر قرآن در دست اوست در صورت امکان از او بگیرند ولی چنانچه مقصود از دادن قرآن و یا داشتن قرآن تحقیق و مطالعه در دین باشد و نیز انسان بداند که کافر با دست تر قرآن را لمس نمی‌کند اشکالی ندارد.

مسأله ۱۴۴

اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است (مثل کاغذی که

[۳۷]

اسم خدا یا پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم یا امام عَلَیْهِ السَّلَام بر آن نوشته شده) در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد بنا بر احتیاط واجب به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است و نیز اگر تربت سیّد الشهداء عَلَیْهِ السَّلَام در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند که به کلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۵

خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است و نیز خورانیدن عین نجس به اطفال حرام می‌باشد، ولی اگر خود طفل غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد جلوگیری از او لازم نیست.

مسأله ۱۴۶

فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید اگر نجس بودن آن را اعلام نکند اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که خریدار یا عاریه گیرنده آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می‌کند باید نجاستش را به او بگوید.

مسأله ۱۴۷

اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۸

اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۹

اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمانها بگوید، اما اگر یکی از مهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد.

مسأله ۱۵۰

اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود اگر بداند که صاحبش آن چیز را در خوردن و آشامیدن استعمال می‌کند، واجب است به او بگوید.

مسأله ۱۵۱

اگر بچّه بگوید چیزی که در دست اوست نجس است و یا بگوید:
آن چیز را آب کشیدم، نباید حرف او را قبول کرد. اگر چه بعید نیست حرف بچّه ممیز که خوب و بد را می‌فهمد یا بچّه مراهق (یعنی بچّه‌ای که نزدیک به بلوغ است) معتبر باشد.
[۳۸]

مُطَهِّرات

مسأله ۱۵۲

ده چیز، نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهّرات گویند:
اوّل؛ آب،
دوّم؛ زمین،
سوّم؛ آفتاب،
چهارم؛ استحاله،

پنجم؛ انتقال،

ششم؛ اسلام،

هفتم؛ تبعیّت،

هشتم؛ برطرف شدن عین نجاست،

نهم؛ استبراء حیوان نجاست‌خوار،

دهم؛ غائب شدن مسلمان و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ آب

مسأله ۱۵۳

آب کر با چهار شرط، چیز نجس را پاک می‌کند.

اوّل:

مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی‌کند.

دوّم:

پاک باشد.

سوّم:

وقتی چیز نجس را می‌شویند آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد.

چهارم:

بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد و اگر آب قلیل باشد علاوه بر این چهار شرط، شرطهای دیگری هم دارد که بعداً ذکر می‌شود.

مسأله ۱۵۴

ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، ولی در آب کر و جاری یک مرتبه کافیست و ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف آب یا چیز روان دیگری خورده، باید اول با خاک پاک، خاک مال کرد و بعد بنا بر احتیاط واجب، دو مرتبه در آب کر یا جاری یا با آب قلیل شست و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن، خاک مال کرد.

مسأله ۱۵۵

اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد باید خاک را در آن بریزند و به شِدَّت حرکت دهند تا به همه ظرف برسد و در غیر این صورت پاک شدن ظرف محل اشکال است.

مسأله ۱۵۶

ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد، باید با اب قلیل هفت مرتبه شست و بنا بر احتیاط واجب در کُر و جاری نیز هفت مرتبه باید شُست و لازم نیست آن را خاك مال کنند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که خاك مال شود.

[۳۹]

مسأله ۱۵۷

اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند باید سه مرتبه بشویند و بهتر است هفت مرتبه شسته شود.

مسأله ۱۵۸

کوزه‌ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند به هر جای آن که آب برسد پاك می‌شود و اگر بخواهند باطن آن هم پاك شود باید به قدری در آب کُر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود و فرو رفتن رطوبت کافی نیست.

مسأله ۱۵۹

ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می‌شود آب کشید.

اوّل:

سه مرتبه پر کنند و خالی کنند.

دوّم:

سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۰

اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کننـد و خالی کنند پاك می‌شود و همچنین اسـت اگر سه مرتبه از بالاـ آب در آن بریزنـد به طوری که تمـام اطراف آن را بگیرد و آبی که در ته آن جمع شـده خارج کننـد و در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسأله ۱۶۱

اگر چیز نجس را بعـد از برطرف کردن عین نجـاست، یـک مرتبه در آب کر یـا جـاری فرو برنـد که آب به تمـام جاهای نجس آن

برسد پاک می‌شود و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها را طوری فشار یا حرکت دهند که آب داخل آن خارج شود.

مسأله ۱۶۲

اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می‌شود. ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه، فشار دهند تا غساله آن بیرون آید (غساله آبیست که در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود خود به خود یا به وسیله فشار خارج می‌شود).

مسأله ۱۶۳

اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که دو سال آن تمام نشده و غذاخور نشده و شیر خوک نخورده، نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود. ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم

[۴۰]

نیست.

مسأله ۱۶۴

اگر چیزی به غیر بول نجس شود؛ چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می‌گردد و نیز اگر در دفعه اوّلی که آب روی آن می‌ریزند نجاست آن برطرف شود پاک می‌شود. ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۵

اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده، در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شود.

مسأله ۱۶۶

اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود با فرو بردن در آب کر و جاری، پاک می‌گردد و اگر باطن آنها نجس شود پاک نمی‌گردد.

مسأله ۱۶۷

اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۸

اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود و ظرف آن هم پاک می گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند باید در هر مرتبه که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و غساله آن را کاملاً بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۹

لباس نجسی را که با نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آن که به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد آن لباس پاک می‌شود. اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

مسأله ۱۷۰

اگر لباسی را در آب کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلاً لجن آب را در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که آن لجن مانع رسیدن آب به لباس شده، آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۱

اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشیایی دیگر در آن دیده شود چنانچه بداند مانع رسیدن آب نشده پاک است، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشیاء رسیده باشد ظاهر گل و اشیاء، پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۲

از هر چیز نجس تا عین نجاست را برطرف نکنند پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد. پس اگر خون را از لباس

[۴۱]

برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می‌شود، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره‌های نجاست در آن چیز مانده، نجس است.

مسأله ۱۷۳

اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاك می‌شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

مسأله ۱۷۴

غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، با رعایت سایر شرایط تطهیر پاك می‌شود.

مسأله ۱۷۵

اگر موی سر و صورت زیاد باشد و با آب قلیل آب بکشند باید فشار دهند که غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۷۶

اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متّصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آن جا نجس می‌شود در صورتی که آبی که برای پاك شدن محل نجس می‌ریزند به آن اطراف جاری شود با پاك شدن محل نجاست پاك می‌شوند و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند؛ مثلاً اگر برای آب کشیدن یك انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاك شدن انگشت نجس، تمام انگشتها پاك می‌شود.

مسأله ۱۷۷

گوشت و دنبه‌ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند، با آب کشیدن پاك می‌شود.

مسأله ۱۷۸

اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که از رسیدن آب به آنها جلوگیری کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۹

چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است یک دفعه بشویند پاک می‌شود و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگری برطرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست به خود نگرفته باشد، پاک می گردد. اما اگر آبی که از آن می‌ریزد بو یا رنگ یا مزّه نجاست گرفته باشد باید به قدری آب روی آن بریزند تا آبی که از آن جدا می‌شود، بو یا رنگ یا مزه نجاست را نداشته باشد.

[۴۲]

مسأله ۱۸۰

اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، آن چیز پاک است.

مسأله ۱۸۱

اگر زمینی که نجس شده مثل شن و ماسه باشد که آب در آن فرو می‌رود با آب قلیل آب بکشند ظاهر آن پاک می‌شود ولی زیر آن نجس می‌شود.

مسأله ۱۸۲

زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود و چنانچه آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می‌شود و اگر آب خود به خود تخلیه نشود چنانچه آن را با وسیله‌ای مثل پارچه دستمال، یا وسیله مکنده دیگری جمع کنند و دوباره آب قلیل روی آن بریزند و بنا بر احتیاط واجب به صورت سابق جمع کنند، پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۳

اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۴

اگر با شکر نجس قند درست کنند و در آب کر یا جاری بگذارند، پاک نمی‌شود.

۲ زمین

مسأله ۱۸۵

زمین با پنج شرط، کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند.

اوّل:

آن که زمین پاک باشد.

دوّم:

آن که خشک باشد.

سوّم:

آن که اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجّس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود.

چهارم:

زمین بایـد خاک یا سـنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصـیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس، پاک نمی‌شود.

پنجم:

به واسطه راه رفتن نجس شده باشد و اگر به غیر از راه رفتن نجس شده باشد، پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶

پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۷

برای پاک شدن کف پا و تهِ کفش نجس، بهتر است پانزده قدم یا

[۴۳]

بیشتر راه بروند، اگر چه با کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۸

لازم نیست کف پا و ته کفش نجس تَر باشد بلکه اگر خشک هم باشد با راه رفتن پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۹

بعـد از آن که کف پـا یـا ته کفش نجس، بـا راه رفتن پـاک شـد مقـداری از اطراف آن هم که معمولاًـ به گـل آلوده می‌شود پاک می گردد.

مسأله ۱۹۰

کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود پاک شدن دست و زانوی او به وسیله راه رفتن محل اشکال است و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و مانند اینها.

مسأله ۱۹۱

اگر بعد از راه رفتن ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند بنا بر احتیاط واجب باید آن ذره‌ها را هم برطرف کرد، ولی باقی بودن بو و رنگ اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۲

آن قسمت از کفش و کف پا که به زمین نمی‌رسد به واسطه راه رفتن پاک نمی‌شود و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن، محل اشکال است، ولی اگر کف جوراب از پوست باشد به وسیله راه رفتن پاک می‌شود.

۳ آفتاب

مسأله ۱۹۳

آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی را که مانند درب و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند و جزء ساختمان حساب می‌شود با شش شرط پاک می‌کند.

اوّل:

چیز نجس، تر باشد پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را خشک کند.

دوّم:

اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آن را برطرف کنند.

سوّم:

چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر یا پرده به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

[۴۴]

چهارم:

آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

پنجم:

آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

ششم:

بین روی زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می‌تابد با داخل آن، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد.

مسأله ۱۹۴

آفتاب حصیر نجس را پاک می‌کند و همچنین درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می‌شود.

مسأله ۱۹۵

اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب‌تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب، عین نجاست از زمین برطرف شده یا نه، یا شک کند چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه، آن زمین نجس است.

مسأله ۱۹۶

اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی‌شود، ولی اگر دیوار به قدری نازک باشد که به واسطه تابش به یک طرف، طرف دیگرش هم خشک شود پاک می‌گردد.

۴ اِسْتِحاله

مسأله ۱۹۷

اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید پاک می‌شود و چنین تغییری را استحاله می‌گویند: مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد. یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آن که گندم نجس را آرد کنند تا نان بپزند پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹۸

کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

مسأله ۱۹۹

چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه نجس است.

[۴۵]

مسأله ۲۰۰

اگر شراب به خودی خود یا به واسطه آن که چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته‌اند سرکه شود پاک می گردد.

مسأله ۲۰۱

شرابی که از انگور نجس درست کنند، با سرکه شدن پاک نمی‌شود، بلکه اگر نجاستی هم از خارج به شراب برسد احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن از آن اجتناب نمایند.

مسأله ۲۰۲

سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

مسأله ۲۰۳

اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد و نیز اگر پیش از آن که خرما و کشمش و انگور سرکه شود خیار و بادنجان و مانند اینها در آن بریزند اشکال ندارد.

۵ سرکه شدن آب انگور

مسأله ۲۰۴

آب انگوری که جوش آمده پیش از آن که دو ثلث آن بخار شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است، ولی اگر ثابت شود که مست کننده است حرام و نجس می‌باشد و فقط با سرکه شدن پاک و حلال می‌شود.

مسأله ۲۰۵

اگر مثلاً در یک خوشه غوره یک دانه یا دو دانه انگور باشد چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آبغوره بگویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۶

چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حرام نمی‌شود.

۶ انتقال

مسأله ۲۰۷

اگر خون بـدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنـده دارد، (یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جسـتن می کند) به بـدن حیوانی که خون جهنـده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد و این را انتقال گویند. پس خونی که زالو از انسان می‌مکد چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می گویند خون انسان است نجس می‌باشد.
[۴۶]

مسأله ۲۰۸

اگر کسـی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، پاک است و همچنین است اگر بدانـد از او مکیـده ولی جزو بـدن پشه حساب شود، اما اگر فاصـله بین مکیدن خون و کشـتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می‌باشد.

۷ اسلام

مسأله ۲۰۹

اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی بگوید:
«أَشْـهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و أَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» مسـلمان می‌شود و بعـد از مسـلمان شـدن، بـدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است؛ ولی اگر موقع مسـلمان شـدن عین نجاست در بـدن او بوده، بایـد آن را برطرف کنـد و جای آن را آب بکشد و نیز اگر پیش از مسلمان شدن، عین نجاست برطرف شده باشد لازم است جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۰

اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بـدنش رسـیده باشد و آن لباس در موقع مسـلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۱

اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است، ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده بنا بر احتیاط واجب باید از او اجتناب کرد.

۸ تَبَعیّت

مسأله ۲۱۲

تبعیّت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۳

اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاک می‌شود و کهنه و چیزی هم که معمولاً روی آن می‌گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می‌گردد؛ بلکه اگر موقع جوشیدن، سر برود و پشت ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن پشت ظرف هم پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۴

تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد و همین طور کیسه و صابونی که با آن شسته می‌شود بعد از تمام شدن غسل پاک می‌شود.
[۴۷]

مسأله ۲۱۵

کسی که چیزی را با دست خود آب می‌کشد اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شوند بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۶

اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل، آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است.

مسأله ۲۱۷

ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن، روی آن ریخته‌اند، آب کمی که در آن می‌ماند پاك است.

۹ برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۱۸

اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس، آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شود بدن آن حیوان پاك می‌شود و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست.

مسأله ۲۱۹

اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، آن غذا پاك است و دندان مصنوعی هم همین حکم را دارد.

مسأله ۲۲۰

جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود لازم نیست آب بکشد اگر چه آب کشیدن احوط است.

مسأله ۲۲۱

اگر گرد و خاك نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه هر دو خشك باشند نجس نمی‌شود و اگر گرد و خاك یا لباس و مانند اینها تر باشد باید محل نشستن گرد و خاك را آب بکشند.

۱۰ اِسْتِبْراء حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۲۲۲

بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاك شود باید آن حیوان را استبراء کنند، یعنی تا مدّتی که بعد از آن مدّت دیگر نجاست‌خوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و خوراك پاك به آن بدهند و باید شتر نجاست‌خوار را چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز، نگذارند، نجاست بخورند و خوراك پاك به آنها بدهند.

[۴۸]

۱۱ غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۳

اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری مانند ظرف و فرشی که در اختیار اوست نجس شود و آن مسلمان غائب گردد اگر انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده یا به واسطه آن که مثلاً آن چیز در آب جاری افتاده پاک شده است، اجتناب از آن لازم نیست.

مسأله ۲۲۴

اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه آن چیز پاک است.

مسأله ۲۲۵

کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرّف او باشد اگر بگوید:
آب کشیدم، آن لباس پاک است.

مسأله ۲۲۶

اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند، همانند عرف مردم رفتار نماید و یقین برای او لازم نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۲۷

ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده خوردن و آشامیدن در آن ظرف حرام است و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند؛ بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ و خوک و مردار اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۲۸

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا- و نقره و استعمال آنها، حرام است، حتّی استعمال آنها در زینت اتاق حرام می‌باشد، ولی نگاه داشتن آنها حرام نمی‌باشد

مسأله ۲۲۹

ساختن ظرف طلا و نقره و اجرتی که برای آن می گیرند حرام نیست.

مسأله ۲۳۰

خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پولی را که فروشنده می گیرد

[۴۹]

حرام نیست.

مسأله ۲۳۱

دستگیره استکان که از طلا یا نقره می‌سازند اگر بعد از برداشتن استکان، به آن ظرف گفته شود، استعمال آن چه به تنهایی و چه با استکان، حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۲

استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳

اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۴

اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا- یا نقره است فقط به قصد خالی نمودن ظرف طلا- و نقره در ظرف دیگر خالی کند، این استعمال حرام می‌باشد.

اما اگر بخواهد غذا را بخورد و چون در ظرف طلا و نقره حرام است غذا را در ظرف دیگر بریزد اشکال ندارد و در هر صورت غذا خوردن از ظرف دوم که طلا و نقره نیست اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۵

استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد و همچنین عطردان و سرمه دان و

مثل اینها.

مسأله ۲۳۶

استعمال ظرف طلا‌ـ یا نقره در حال ناچاری اشکال نـدارد ولی برای وضو و غسل در حال ناچاری هم نمی‌شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد.

مسأله ۲۳۷

استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

وضو

مسأله ۲۳۸

در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۳۹

درازای صورت را باید از بالای پیشانی (جایی که موی سر بیرون می‌آید) تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار

[۵۰]

می گیرد بایـد شسـته شود و اگر مختصـری از این مقـدار را نشویـد وضو باطل است و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسـته شده باید کمی از اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۰

اگر صورت یـا دست کسـی کوچکتر یـا بزرگتر از حـد معمول باشـد بایـد ملا‌حظه کنـد که افراد معمولی تا کجای صورت خود را می‌شوینـد و او هم تـا همانجـا را بشویـد و اگر دست و صورتش هر دو بر خلا‌ف معمول باشـد امّا با هم متناسب باشـند لا‌زم نیست ملاحظه معمول را بکنـد بلکه به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد وضو بگیرد و نیز اگر در پیشانی او مو روییده یا جلوی سـرش مو ندارد باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید.

مسأله ۲۴۱

اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو بررسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۴۲

اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد شستن مو کافیست و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۳

اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیداست یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۴

شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند همه جاهایی که باید شسته شود شسته شده، مقداری از آنها را هم بشوید.

مسأله ۲۴۵

باید صورت را بنا بر احتیاط واجب از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است و دستها را باید از مرفق به طرف سر انگشتان بشوید.

مسأله ۲۴۶

اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

مسأله ۲۴۷

بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۴۸

برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.
[۵۱]

مسأله ۲۴۹

کسی که پیش از شستن صورت، دسته ای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۰

در وضو، شستن صورت و دسته ا، مرتبه اوّل واجب و مرتبه دوّم جایز و مرتبه سوّم و بیشتر از آن حرام می‌باشد و اگر با یک مشت آب، تمام عضو شسته شود و به قصد وضو بریزد یک مرتبه حساب می‌شود چه قصد بکند یک مرتبه را، یا قصد نکند.

مسأله ۲۵۱

بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و لازم نیست با دست راست باشد یا از بالا به پایین مسح نماید.

مسأله ۲۵۲

یک قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه سه انگشت بسته، مسح نماید.

مسأله ۲۵۳

لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است؛ ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند روی قسمتی از پیشانی می‌ریزد، یا به جاهای دیگر سر می‌رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید و اگر موهایی را که به صورت می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلوی آن آمده مسح کند باطل است.

مسأله ۲۵۴

بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح کند.

مسأله ۲۵۵

پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که با تمام کف دست، روی پا را مسح کند.

مسأله ۲۵۶

بنا بر احتیاط واجب بایـد در مسـح پا دست را بر سـر انگشـتها بگـذارد و روی پا را به تدریـج مسح کند و اگر همه دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد صحیح نمی‌باشد.

مسأله ۲۵۷

در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را

[۵۲]

نگهدارد و سر یا پا را بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۸

جای مسـح بایـد خشک باشـد و اگر به قـدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است؛ ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹

اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد نمی‌تواند دست را با آب خارج تَر کند، بلکه باید از اعضای دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

مسأله ۲۶۰

اگر رطوبت کف دست فقط به انـدازه مسـح سـر باشـد، می‌توانـد سـر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۱

مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند.

مسأله ۲۶۲

اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۳

وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو، با مراعات شستن از بالا به پایین در آب فرو برد و یا آنها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورد و اگر موقعی که دستها را در آب فرو می‌برد نّیت وضوء کند و تا وقتی که آنها را از آب بیرون می‌آورد و ریزش آب تمام می‌شود به قصد وضوء باشد وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۶۴

در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج
[۵۳]
بیرون آورد.

مسأله ۲۶۵

اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکالی ندارد.

دعاهایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۶۶

کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید:
«بِسْمِ اللهِ و بِاللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ الّذی جَعَلَ الْماءَ طَهوُراً وَ لَم یَجْعَلْهُ نَجِساً» و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید:

«اللّهمَّ اجْعَلنی مِنَ التّوّابینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ المُتَطَهِّرینَ» و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گرداندن بگوید:

«اَللّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یَوْمَ اَلْقاکَ وَ اَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ» و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید:

«اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الْجَنَّهِٔ وَ اجْعَلْنِی مِمَّن یُشَمُّ ریحَها وَ رَوْحَها وَ طیبَها» و موقع شستن صورت بگوید:

«اللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهی یَوْمَ تَسْوَدُّ فیهِ الْوُجوُهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهی یَوْمَ تَبْیَضُّ فیهِ الْوُجوُهُ» و در وقت شستن دست راست بخواند:

«اللّهُمَّ اَعْطِنِی کِتابی بِیَمینی وَ الْخُلْدَ فِی الجنانِ بِیَساری وَ حاسِبْنی حِساباً یَسیراً» و موقع شستن دست چپ بگوید:

«اللّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابی بِشمالِی وَ لا مِنْ وَراءِ ظَهْری وَ لا تَجْعَلْها مَغْلوُلَهًٔ اِلی عُنُقِی وَ اَعوذُ بِکَ مِنْ مُقَطِّعاتِ النِّیرانِ» و موقعی که سر را مسح می‌کند بگوید:

«اللّهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ» و در وقت مسح پا بخواند:

«اللّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیْهِ الاَقْدام وَ اجْعَلْ سَعْیِی فی ما یُرْضیکَ عَنِّی یا ذَالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ».

شرایط وضو

اشاره

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است.

شرط اوّل:

آب وضو پاک باشد.

شرط دوّم:

اشاره

آب وضو مطلق باشد.

مسأله ۲۶۷

وضو بـا آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشـد و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۶۸

اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد،

[۵۴]

چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

شرط سوم:

اشاره

آب وضو مباح باشد.

مسأله ۲۶۹

وضو بـا آب غصبی و بـا آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـیست یـا نه، حرام و باطـل است، ولی اگر سابقاً راضـی بوده و انسان نمی‌دانـد که از رضایتش برگشـته یا نه، وضو صـحیح است و نیز اگر آب وضو از صورت و دسـتها در جای غصبی بریزد، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۷۰

وضو گرفتن از حوض مـدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصـلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند و وضوء گرفتن مردم کاشف از اجازه عمومی باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۱

کسـی که نمی‌خواهـد در مسـجدی نماز بخواند اگر نداند که حوض آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آن جـا نمـاز می‌خواننـد، نمی‌توانـد از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولاًـ کسـانی هم که نمی‌خواهنـد در آن جـا نماز بخواننـد از حوض آن وضو می گیرند و وضو گرفتن مردم کاشف از اجازه عمومی باشد، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۲

وضو گرفتن از حوض تیمچه‌هـا و مسافرخانه‌هـا وماننـد اینهـا برای کسـانی که ساکن آن جاها نیسـتند در صورتی صـحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آن جاها نیستند با آب آنها وضو بگیرند و وضو گرفتن مردم کاشف از اجازه عمومی باشد.

مسأله ۲۷۳

وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان ندانـد که صاحب آنها راضـیست اشـکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند.

مسأله ۲۷۴

اگر فراموش کند آب غصبیست و با آن وضو بگیرد، وضو صحیح است.

شرط چهارم:

ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم:

اشاره

ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

مسأله ۲۷۵

اگر آب وضو در ظرف غصبیست و غیر از آن، آب دیگری ندارد

[۵۵]

باید تیمم کند و چنانچه با آن آب وضو بگیرد باطل است و اگر آب مباح دیگری دارد چنانچه در آن ظرف غصبی، وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف، آب به صورت و دستها بریزد وضویش باطل است، ولی اگر با کف دست، آب را از آن ظرف بردارد و به صورت و دستها بریزد وضویش صحیح است.

اگر چه از جهت تصرف در ظرف غصبی، فعل حرام مرتکب شده است و وضوی او از ظرف طلا-و نقره، به احتیاط واجب مثل وضوی از ظرف غصبی است.

مسأله ۲۷۶

اگر در حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبیست وضو بگیرد صحیح است.

مسأله ۲۷۷

اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط ششم:

اشاره

اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن، پاک باشد.

مسأله ۲۷۸

اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته و مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

مسأله ۲۷۹

اگر غیر از اعضای وضو جایی از بـدن نجس باشد، وضو صـحیح است؛ ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد بهتر آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۰

اگر یکی از اعضای وضو نجس باشـد و بعـد از وضو شک کند که پیش از وضو آن جا را آب کشـیده یا نه، چنانچه در موقع وضـو ملتفت پـاک بودن و نجس بودن آن جا نبوده وضو باطل است و اگر می‌دانـد ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه، وضـو صحیح است و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۱

اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمیست که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد.

شرط هفتم:

اشاره

وقت برای نماز و وضو کافی باشد.

مسأله ۲۸۲

هرگاه وقت به قـدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

[۵۶]

مسأله ۲۸۳

کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر وضو بگیرد وضو صحیح است چه برای آن نماز وضو بگیرد یا برای کار دیگر.

شرط هشتم:

اشاره

به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است.

مسأله ۲۸۴

لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد. به طوری که اگر از او بپرسند چه می کنی بگوید وضو می گیرم.

شرط نهم:

وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد، یعنی اوّل صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و بنا بر احتیاط واجب باید پای راست را پیش از پای چپ مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم:

اشاره

کارهای وضو را پشت سرهم انجام دهد.

مسأله ۲۸۵

اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلیست که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد مثلاً موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، بهتر آن است که دوباره وضو را از سر بگیرد.

مسأله ۲۸۶

اگر کارهای وضو را پشت سرهم به جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۷

راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، بنا بر این اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

شرط یازدهم:

اشاره

شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد و یا کمک کند، وضو باطل است.

مسأله ۲۸۸

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد باید کسی را به کمک بگیرد تا او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او و نائب هر دو نیّت وضو کنند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت

[۵۷]

بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند و به احتیاط واجب در صورت امکان علاوه بر وضو تیمّم هم بکند.

مسأله ۲۸۹

هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم:

اشاره

استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۰

کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند بنا بر احتیاط واجب نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد و بعد بفهمد که ضرر داشته، وضویش صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آن وضو نماز نخواند و تیمم کند و چنانچه با آن وضو نماز خوانده احتیاط مستحب آن است که دوباره آن را اعاده نماید.

مسأله ۲۹۱

اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط سیزدهم:

اشاره

در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۲

اگر می‌داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب

را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۳

اگر زیر ناخن چرک باشـد، وضو اشـکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلنـد باشـد و چرک زیر آن جزء ظاهر به حساب آیـد بایـد چرک زیر مقـداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۴

اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافیست و چنانچه سوراخ شود رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسـمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسـمتی که کنده نشده برساند ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن و هم روی آن برساند.

مسأله ۲۹۵

اگر انسان شک کنـد که به اعضای وضوی او چیزی چسبیـده یا نه؛ چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، مثل آن که بعد از گل کاری شک کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید بررسی کند یا به قدری دست بمالد تا اطمینان پیدا کند

[۵۸]

که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۲۹۶

جایی را که بایـد شـست و مسـح کرد هر قدر چرک باشد اگر چرک آن مانع از رسـیدن آب به بدن نباشد اشـکال ندارد و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سـفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۲۹۷

اگر پیش از وضو بداند که در بعضـی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۸

اگر در بعضـی از اعضـای وضو مانعی باشـد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسـد و گاهی نمی‌رسـد و انسان بعـد از وضـو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹۹

اگر بعد از وضو چیزی را که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۰

اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

احکام وضو

مسأله ۳۰۱

کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۲

اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۳

کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۴

کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلاً بول

[۵۹]

کرده، اگر نداند که کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است باید وضو بگیرد و نمازی را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۰۵

اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۶

اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

مسأله ۳۰۷

اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۰۸

اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن وقت پیدا می‌کند باید نماز را در وقتی که فرصت می‌کند، بخواند و اگر وقت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که فرصت دارد فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۰۹

اگر به مقدار وضو و نماز وقت پیدا نمی‌کند و در بین نماز چند دفعه بول از او خارج می‌شود اگر برای او سخت نیست باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول از او خارج شد بنا بر احتیاط واجب وضو بگیرد و بقیّه نماز را بخواند و نیز اگر مرضی دارد که در بین نماز چند مرتبه غائط از او خارج می‌شود، اگر برای او سخت نیست باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غائط از او خارج شد وضو بگیرد و بقیّه نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۰

کسی که غائط پی در پی از او خارج می‌شود اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید بعد از هر دفعه وضوی خود را تکرار کند تا وقتی که برای او سخت باشد.

مسأله ۳۱۱

کسی که بول پی در پی از او خارج می‌شود اگر بین دو نماز، قطره بولی از او خارج نشود می‌تواند با یک وضو هر دو نماز را بخواند و قطره‌هایی که بین نماز خارج می‌شود اشکال ندارد.

مسأله ۳۱۲

کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود اگر نتواند هیچ

[۶۰]

مقداری از نماز را با وضو بخواند می‌تواند چند نماز را با یک وضو بخواند مگر اینکه اختیاراً بول یا غائط کند یا چیز دیگری که وضو را باطل می‌کند پیش آید.

مسأله ۳۱۳

اگر مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن غائط خود داری کنند عمل نماید.

مسأله ۳۱۴

کسی که غائط پی در پی از او خارج می‌شود، باید برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای به جا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد لازم نیست وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۵

کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه‌ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری ست که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند، خود را حفظ نماید و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

مسأله ۳۱۶

کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، در صورتی که ممکن باشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید اگر چه متضمن مخارجی باشد و بنا بر احتیاط واجب اگر مرض او معالجه می‌شود خود را معالجه کند.

مسأله ۳۱۷

کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۱۸

برای شش چیز وضو گرفتن واجب است:

اوّل:

برای نمازهای واجب غیر از نماز میت.

دوّم:

برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز، حدثی از او سرزده

[۶۱]

مثلاً بول کرده باشد.

سوّم:

برای طواف واجب خانه کعبه.

چهارم:

اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم:

اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

ششم:

برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو، بی‌احترامی به قرآن باشد باید بدون این که وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد یا اگر نجس شده آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خود داری کند.

مسأله ۳۱۹

مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد، حرام است؛ ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۰

جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد، باید جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۱

کسی که وضو ندارد، خوب است اسم خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مس ننماید.

مسأله ۳۲۲

اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است.

مسأله ۳۲۳

کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیّت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۴

مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان عَلَيْهِم‌السَّلَام وضو بگیرد و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد می‌تواند به جا آورد مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

[۶۲]

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۵

هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

اوّل؛ بول.

دوّم؛ غائط.

سوّم:

باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود.

چهارم:

خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود.

پنجم:

چیزهایی که عقل را از بین می‌برد، مانند دیوانگی و مَستی و بیهوشی.

ششم:

استحاضه زنان، که بعداً گفته می‌شود.

هفتم:
کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره

اشاره

احکام وضوی جبیره
چیزی که با آن زخم و جای شکسته را می‌بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند جبیره نامیده می‌شود.

مسأله ۳۲۶

اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۲۷

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دسته است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف آن را بشوید و چنانچه کشیدن دست تَر بر آن ضرر ندارد، احتیاط آن است که دست تر بر آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تَر را روی پارچه هم بکشد و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی‌شود آب کشید، باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط واجب در فرض اخیر تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۲۸

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، مسح لازم نیست ولی باید بعد از وضو تیمم هم بکند.

مسأله ۳۲۹

اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن
[۶۳]
آن ممکن است و زحمت و مشقت هم ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و

مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها.

مسأله ۳۳۰

اگر زخم یـا دمـل یـا شکسـتگی در صورت یـا دسـتها باشـد و بشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب، روی آن ضـرر دارد و کشیدن دست تر ضرر ندارد، واجب است دست تر روی آن بکشد.

مسأله ۳۳۱

اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشـته پاک است و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر و زحمت و مشـقت ندارد باید آب را به روی زخم برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقت ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند و در صورتی که آب برای زخم ضـرر دارد، یا آن که رسانـدن آب به روی زخم ممکن نباشد یا زخم نجس است و نمی‌تواند آن را آب بکشـد، زخـم را به طـوری که در وضـو گفته شـد بشویـد و اگر جـبیره پـاک است روی آن مسـح کنـد و اگر جـبیره نجس است یا نمی‌شود روی آن را دست تر کشـید مثلاً ـ دوایيست که به دست چسبیـده، پارچه پاکی را به طوری که جزء جبیره حساب شود روی آن بگذارد و دست تر روی آن بکشد و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمّم هم بکند.

مسأله ۳۳۲

اگر جبیره، تمـام صورت یـا تمـام یکی از دسـتها را فرا گرفته باشـد بـاز احکام جبیره جاری و وضوی جبیره‌ای کافی است، ولی اگر بیشتر اعضای وضو را گرفته باشد، احکام جبیره جاری نمی‌باشد و باید تیمم نماید.

مسأله ۳۳۳

اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، باید تیمّم نماید.

مسأله ۳۳۴

کسـی که در کف دست و انگشـتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، می‌تواند سر و پا را با همان رطوبت مسح کند یا از جاهای دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله ۳۳۵

اگر جبیره تمـام پهنـای روی پـا را گرفته ولی مقـداری از طرف انگشـتان و مقـداری از طرف بالای پا باز است، بایـد جاهایی که باز است روی پا را و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۳۶

اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید

[۶۴]

و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳۷

اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشـتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنا بر احتیاط تیمم هم بنماید و اگر برداشـتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد و اگر زخم در صورت و دسته است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاهاست اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳۸

اگر در جـای وضو زخم و جراحت و شکسـتگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای همه دست و صورت ضـرر دارد، بایـد تیمم کند و بنا بر احتیاط واجب اگر برای مقداری از دست و صورت ضرر دارد باید اطراف آن را بشوید و تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۹

اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی‌توانـد آن را آب بکشد یا آب برای آن ضـرر دارد اگر روی آن بسـته است، باید به دسـتور جبیره عمـل کنـد و اگر باز است بعـد از شسـتن اطراف آن بنا بر احتیاط واجب پارچه ای روی آن قرار داده و دست تر بر روی آن بکشد.

مسأله ۳۴۰

اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشـتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی‌شود تحمل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند.

مسأله ۳۴۱

غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید آن را ترتیبی به جا آورند نه ارتماسی.

مسأله ۳۴۲

کسی که وظیفه او تیمّم است، اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳۴۳

کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود احتیاط واجب آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به جا آورد.

مسأله ۳۴۴

اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست موی چشم خود را بچسباند، باید وضو و غسل را جبیره‌ای انجام دهد.
[۶۵]

مسأله ۳۴۵

کسی که نمی‌داند باید تیمم کند یا وضوی جبیره‌ای بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد.

مسأله ۳۴۶

نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده صحیح است و بعد از آن که عذرش برطرف شد، برای نمازهای بعد هم نباید وضو بگیرد، ولی اگر برای آن که نمی‌دانسته تکلیفش جبیره است یا تیمم، هر دو را انجام داده باشد باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

غسلهای واجب

اشاره

غسلهای واجب
غسلهای واجب هفت قسم است:
اول:

غسل جنابت.

دوّم:

غسل حیض.

سوّم:

غسل نفاس.

چهارم:

غسل استحاضه.

پنجم:

غسل مس میت.

ششم:

غسل میت.

هفتم:

غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

[احکام]

مسأله ۳۴۷

به دو چیز انسان جنب می‌شود؛

اوّل:

جماع.

دوّم:

بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد با شهوت باشد یا بی‌شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

مسأله ۳۴۸

اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی را ندارد. ولی در زن و مریض لازم نیست آن آب با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آمده باشد در حکم منی است و لازم نیست بدن او سست شود.

مسأله ۳۴۹

مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند و اگر بول نکند و بعد از غسل، رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا

رطوبت دیگر، حکم

[۶۶]

منی را دارد.

مسأله ۳۵۰

اگر انسان جماع کنـد و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، در زن باشد یا در مرد، در قُبُل باشد یا در دُبُر، بالغ باشـند یا نابالغ اگر چه منی هم بیرون نیاید هر دو جنب می‌شود.

مسأله ۳۵۱

اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه وارد شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۲

اگر نعوذ بالله حیوانی را وطی کنـد یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید غسل تنها کافیست و اگر منی بیرون نیاید چنانچه پیش از وطی، وضو داشته بـاز هم غسـل تنهـا کـافیست و اگر وضو نداشـته باشـد احتیاط واجب آن است که غسل کنـد و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۳

اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۴

کسـی که نمی‌توانـد غسل کنـد ولی تیمم برایش ممکن است، بعـد از داخل شـدن وقت نماز بدون جهت با عیال خود نزدیکی کند اشکال دارد ولی اگر برای لذت بردن یا امر عقلایی دیگر باشد اشکال ندارد.

مسأله ۳۵۵

اگر در لباس خود منی ببینـد و بدانـد که از خود اوست و برای آن غسل نکرده، بایـد غسل کنـد و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد بعد از بیرون آمدن منی خوانده لازم نیست قضا نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۵۶

پنج چیز بر جنب حرام است:

اوّل:

رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و اسامی مبارکه پیامبران و امامان عَلَیْهمُ‌السَّلَام، که بنا بر احتیاط واجب حکم اسم خدا را دارد.

دوّم:

رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوّم:

توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان

[۶۷]

هم توقف نکند، اگر چه اولی آن است که حکم مسجدالحرام و مسجد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم را در حرم امامان عَلَیْهِ السَّلَام رعایت نماید.

چهارم:

گذاشتن چیزی در مسجد.

پنجم:

خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است:

اوّل:

سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل).

دوّم:

سوره چهل و یکم (حم سجده) سوّم:

سوره پنجاه و سوّم (و النّجم).

چهارم:

سوره نود و ششم (اقْرَأْ) و اگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.

چیزهایی که بر جنب مکروهست

مسأله ۳۵۷

نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوّم:

خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست.

سوّم:

خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجده واجب ندارد.

چهارم:

رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

پنجم:

همراه داشتن قرآن.

ششم:

خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، تیمم بدل از غسل کند، مکروه نیست.

هفتم:

خضاب کردن به حنا و مانند آن.

هشتم:

مالیدن روغن به بدن.

نهم:

جماع کردن، بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۵۸

غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۵۹

لازم نیست در وقت غسل نیت کند که: غسل واجب یا مستحب می‌کنم و اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است.

[۶۸]

مسأله ۳۶۰

اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۱

غسل را چه واجب باشد و چه مستحب، به دو قسم می‌شود انجام داد:

ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۲

در غسل ترتیبی باید به نیّت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست بعد طرف چپ بدن را بشوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند غسل او باطل است.

مسأله ۳۶۳

نصف نـاف و نصف عورت را بایـد بـا طرف راست بـدن و نصف دیگر را بایـد بـا طرف چپ بشویـد، بلکه بهتر است تمـام نـاف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۴

برای آن کـه یقین کنـد هر سه قسـمت، یعنی سـر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملاًـ غسـل داده، بایـد هر قسـمتی را که می‌شویـد مقـداری از قسـمتهای دیگر را هم بـا آن قسـمت بشویـد؛ بلکه احتیاط مسـتحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۶۵

اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۶۶

اگر بعـد از غسل بفهمـد مقداری از بدن را نشسـته، چنانچه از طرف چپ باشد، شسـتن همان مقدار کافیست و اگر از طرف راسـت باشد باید بعد از شسـتن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سـر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

مسأله ۳۶۷

اگر پیش از تمام شدن غسل، در شسـتن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است، ولی اگر بعد از اشتغال به شسـتن طرف چپ در شسـتن طرف راست یا مقداری از آن شک کند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست در شستن سر و گردن یا مقداری از آن شک نماید نباید اعتنا کند.

[۶۹]

غسل ارتماسی

مسأله ۳۶۸

در غسل ارتماسـی بایـد آب در یک آن، تمام بدن را بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسـی یکباره یا به تدریج در آب فرو رود تا تمام بدن زیر آب رود غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۹

در غسل ارتماسـی اگر همه بـدن زیر آب باشد و بعد از نیت غسل، بدن را حرکت دهد غسل او صـحیح است؛ ولی بهتر است بیشتر بدن خارج از آب باشد و پس از نیت زیر آب رود.

مسأله ۳۷۰

اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۱

اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۲

کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.
احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۳

در غسل ارتماسی بایـد تمام بدن پاک باشد ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است.

مسأله ۳۷۴

عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند صحیح است.

مسأله ۳۷۵

اگر در غسل به انـدازه سر مویی از بـدن نشسـته بمانـد، غسل باطل است، ولی شسـتن جاهایی از بـدن که دیـده نمی‌شود، مثل توی گوش و بینی، واجب نیست.

مسأله ۳۷۶

جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن بنا بر احتیاط واجب لازم است بشوید.

مسأله ۳۷۷

اگر سوراخ جای گوشواره و ماننـد آن به قـدری گشاد باشـد که داخل آن دیـده شود و جزء ظاهر بـدن به حساب آیـد، بایـد آن را شست و اگر دیده نشود

[۷۰]

و جزء ظاهر بدن محسوب نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

مسأله ۳۷۸

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید برطرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

مسأله ۳۷۹

اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه، چنانچه شکش منشأ عقلایی داشته باشد، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۰

در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شود، بشوید و بنا بر احتیاط شستن موهای بلند هم لازم می‌باشد.

مسأله ۳۸۱

تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسل ترتیبی، لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد. ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی‌آید، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعداً گفته می‌شود.

مسأله ۳۸۲

کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضیست بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمّامی را راضی کند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۳

اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۴

اگر حمّامی راضی باشد که پول حمّام نسیه بماند ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد یا از مال حرام بدهد غسل او اشکال دارد.

مسأله ۳۸۵

اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضیست یا نه، غسل او باطل است، مگر این که پیش از غسل حمامی را راضی کند.

[۷۱]

مسأله ۳۸۶

اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۸۷

اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر بزند، مثلاً بول کند، می‌تواند غسل را تمام نماید و بعد وضو بگیرد و بهتر آن است که غسل را احتیاطاً به قصد آنچه بر ذمّه اوست از اتمام یا اعاده از سر بگیرد ولکن وضوی بعد از غسل در این صورت هم واجب است.

مسأله ۳۸۸

هرگاه به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند، اگر چه بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته غسل او صحیح است.

مسأله ۳۸۹

کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند.

مسأله ۳۹۰

کسی که چند غسل بر او واجب است می‌تواند به نیّت همه آنها یک غسل به جا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد.

مسأله ۳۹۱

کسی که جنب است اگر بر جایی از بدن او آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسأله ۳۹۲

کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد؛ بلکه با غسلهای واجب دیگر غیر از غسل استحاضه متوسطه، نیز می‌تواند بدون وضو نماز بخواند اگر چه بهتر است وضو هم بگیرد.

استحاضه

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می‌گویند.

مسأله ۳۹۳

خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست ولی ممکن است گاهی سیاه و سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

[۷۲]

مسأله ۳۹۴

استحاضه سه نوع است

۱ قلیله: اگر خون از پنبه‌ای که زن داخل فرج می‌گذارد عبور نکند و از طرف دیگر ظاهر نشود.

۲ متوسطه: اگر خون در پنبه فرو رود و از طرف دیگر ظاهر شود ولی به دستمالی که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می‌بندند، نرسد.

۳ کثیره: اگر خون از پنبه به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۳۹۵

در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده آب بکشد و بنا بر احتیاط واجب پنبه را عوض کند یا آب بکشد.

مسأله ۳۹۶

اگر پیش از نماز یا در بین نماز خون استحاضه متوسطه ببیند باید برای آن نماز غسل کند ولی در استحاضه متوسطه اگر قبل از نماز صبح غسل نماید تا صبح روز دیگر برای هر نماز کارهای استحاضه قلیله که در مسأله قبل گفته شد انجام دهد ولی اگر عمداً یا از روی فراموشی غسل نکند باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکرد باید قبل از نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۳۹۷

در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل کند.

مسأله ۳۹۸

اگر خون استحاضه، پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون، وضو و غسل را انجام داده باشد بنا بر احتیاط واجب باید در موقع نماز وضو و غسل را به جا آورد.

مسأله ۳۹۹

مستحاضه متوسطه که بایـد وضو بگیرد و غسـل کنـد هر کـدام را اول به جـا آورد صـحیح است، ولی بهتر آن است که اول وضـو بگیرد.

مسأله ۴۰۰

اگر استحاضه قلیله زن، بعد از نماز صبح، متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای

[۷۳]

نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۱

اگر استحاضه قلیله یا متوسـطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری به جا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۲

مستحاضه کثیره یا متوسـطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کنـد و نماز شب را بخوانـد احتیاط واجب آن است که بعـد از داخل شدن صـبح، دوباره غسل و وضو را به جا آورد.

مسأله ۴۰۳

زن مستحاضه برای هر نمازی چه واجب باشد و چه مستحب، باید وضو بگیرد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخوانـد یا بخواهـد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، ولی برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشـهد فراموش شده و سـجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً به جا آورد لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ۴۰۴

زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می‌خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۰۵

اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه نوع است، کارهایی را که برای آن نوع دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۰۶

زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاً استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

مسأله ۴۰۷

زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید باید به آنچه مسلّماً وظیفه اوست عمل کند مثلًا اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید

[۷۴]

کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه نوع بوده باید به وظیفه همان نوع رفتار نماید.

مسأله ۴۰۸

اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی‌شود و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد، وضو و غسل را به تفصیلی که گذشت باطل می‌کند.

مسأله ۴۰۹

زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگر چه بداند دوباره خون می‌آید، با وضویی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۰

زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و تا بعد از نماز هم در داخل فرج نیست و بیرون نمی‌آید می‌تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۱

زن مستحاضه اگر بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلّی پاک می‌شود، یا به اندازه خواندن نماز، خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۲

اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز

را به جا آورد، به کلّی پاک می‌شود، بایـد نماز را تأخیر بینـدازد و موقعی که به کلی پاک شد، دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند و اگر وقت نماز تنگ شد لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۳

مستحاضه کثیره و متوسـطه وقتی به کلّی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش، مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۴

مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه کثیره و متوسـطه بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد.

مسأله ۴۱۵

زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست.
[۷۵]

مسأله ۴۱۶

اگر خون استحاضه زن جریان داشته باشد و قطع نشود، چنانچه برای او ضـرر نداشـته باشد باید پیش از غسل و بعد از آن به وسـیله پنبه از بیرون آمـدن خون جلوگیری کنـد ولی اگر همیشه جریان ندارد فقط باید بعد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نمایـد و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره غسل کند و وضو هم بگیرد و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۱۷

اگر در موقع غسل، خون قطع نشود غسل صحیح است؛ ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، واجب است غسل را از سر بگیرد.

مسأله ۴۱۸

احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می‌تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۱۹

روزه زن مسـتحاضه‌ای کـه غسـل بر او واجب می‌باشـد در صـورتی صـحیح است که در روز غسـلهایی را که برای نمازهـای روزش واجب است انجام دهـد و نیز بنا بر احتیاط واجب بایـد غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهـد فردای آن را روزه بگیرد به جا

آورد، ولی اگر برای نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب، پیش از اذان صبح غسل نماید و در روز هم غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است به جا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۰

اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۱

اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۲

اگر در بین نماز، استحاضه متوسّطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند و اگر برای غسل وقت ندارد باید تیمم کند و وضو هم بگیرد و اگر برای وضو هم وقت ندارد یک تیمم دیگر بکند و اگر برای تیمم هم وقت ندارد نمی‌تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود ولی اگر استحاضه متوسطه بود

[۷۶]

باید علاوه بر غسل، وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۲۳

اگر در بین نماز، خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده بوده، بنا بر احتیاط واجب باید وضو و غسل و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۴

اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را به جا آورد. مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره، متوسطه شود باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد.
ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد باید برای عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۲۵

اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید برای هر نماز باید یک غسل به جا آورد.

مسأله ۴۲۶

اگر استحاضه کثیره، قلیله شود بایـد برای نماز اول عمـل کثیره و برای نمازهـای بعـد عمـل قلیله را انجـام دهـد و نیز اگر استحاضـه متوسطه، قلیله شود باید برای نماز اوّل، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۲۷

اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد حتی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است.

مسأله ۴۲۸

مستحاضه قلیله اگر بخواهـد غیر از نماز کاری انجام دهد که شـرط آن وضو داشـتن است مثلاً بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند بنا بر احتیاط واجب باید وضو بگیرد زیرا وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

مسأله ۴۲۹

رفتن به مسجد الحرام و مسجد النبی و توقف در سایر مساجد و خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد و نزدیکی با شوهر، برای زن مستحاضه اشکال ندارد، هر چند احتیاط مستحب در اینست که برای این کارها غسلهای واجب خود را انجام داده باشد.

مسأله ۴۳۰

اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند باید غسل کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۱

نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد.
[۷۷]

مسأله ۴۳۲

هرگاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود اگر بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهایی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهد و نمی‌تواند هر دو را با یک غسل و وضو به جا آورد.

مسأله ۴۳۳

اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است به جا آورد.

مسأله ۴۳۴

اگر زن بدانـد خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شـرعاً حکم حیض و نفاس را نـدارد باید به دسـتور اسـتحاضه عمل

کند، حتی اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

[برخی احکام]

اشاره

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

مسأله ۴۳۵

خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ مایل به سیاهی یا سرخ تیره است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ۴۳۶

زنهای سیّده بعد از تمام شدن شصت سال قمری یائسه می‌شوند یعنی خون حیض نمی‌بینند و زنهایی که سیّده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال قمری یائسه می‌شوند.

مسأله ۴۳۷

خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال قمری و زن بعد از یائسه شدن می‌بینند حیض نیست.

مسأله ۴۳۸

زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند.

مسأله ۴۳۹

دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض نیست، حتی اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد نمی‌شود گفت حیض است.

مسأله ۴۴۰

زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض

[۷۸]

است یا نه باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۱

مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست.

مسأله ۴۴۲

بایـد سه روز اوّل حیض پشت سرهم باشـد، پس اگر مثلاً ـ دو روز خون ببینـد و یـک روز پـاک شود و دوبـاره یک روز خون ببیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۳

لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج خون باشد کافیست و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدت پاک شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۴

لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببینـد ولی بایـد در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سرهم خون بیاید، یا در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است.

مسأله ۴۴۵

اگر سه روز پشت سر هم خون ببینـد و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببینـد و روزهایی که خون دیـده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۴۶

اگر خونی ببینـد که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشـد و ندانـد خون دمـل است یـا خون حیض، چنـانچه ندانـد دمل در طرف چپ است یا طرف راست در صورتی که ممکن باشد مقداری پنبه داخل کند و بیرون آورد پس اگر خون از طرف چپ بیرون آید، خون حیض است و اگر از طرف راست بیرون آید خون دمل است.

مسأله ۴۴۷

اگر خونی ببینـد که از سه روز بیشـتر و از ده روز کمـتر باشـد و ندانـد خون حیض است یـا زخم، اگر قبلاً ـ حیض بوده حیض و اگر پـاک بـوده پـاک قرار دهـد و چنـانچه نمی‌دانـد پـاک بـوده یـا حیض همه چیزهـایی را که بر حـائض حرام است ترک کنـد و همه عبادتهایی که زن غیر حائض انجام می‌دهد به جا آورد.

مسأله ۴۴۸

اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۴۹

اگر خونی ببیند و نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض است.

[۷۹]

مسأله ۴۵۰

اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد از سه روز دوباره خون ببیند، خون دوّم اگر دارای شرایط حیض باشد حیض است و خون اوّل حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۱

چند چیز بر حائض حرام است:

اوّل:

عبادتهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود، ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میّت، مانعی ندارد.

دوّم:

تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوّم:

جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند و وطی کردن در دُبُر زن حائض، اگر راضی باشد، کراهت شدیده دارد.

مسأله ۴۵۲

جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است.

پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعداً گفته می‌شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۴۵۳

اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اوّل آن، با زن خود در قُبُل جماع کند، بنا بر احتیاط واجب باید هیجده نخود طلا کفّاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوّم جماع کند، نه نخود طلا و اگر در قسمت سوّم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد. مثلاً زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوّم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوّم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم بدهد.

مسأله ۴۵۴

وطی در دُبُر زن حائض، کفاره ندارد.

مسأله ۴۵۵

اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب

[۸۰]

کنید.

مسأله ۴۵۶

اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوّم حیض، با زن خود جماع کند، باید هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

مسأله ۴۵۷

اگر انسان بعد از آن که در حال حیض جماع کرده و کفاره آن را داده دوباره جماع کند باز هم باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۸

اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند و در بین آنها کفاره ندهد احتیاط واجب آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۹

اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود بنا بر احتیاط واجب باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۰

اگر مرد بـا زن حائض زنا کنـد یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خود اوست جماع نمایـد، احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد، بلکه باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۱

کسی که نمی‌تواند کفاره بدهد بنا بر احتیاط باید به اندازه سیر شدن یک فقیر گرسنه: صدقه بدهد و اگر نمی‌تواند استغفار کند و هر وقت توانست باید کفاره را بدهد.

مسأله ۴۶۲

طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در کتاب طلاق گفته می‌شود باطل است.

مسأله ۴۶۳

اگر زن بگوید:

حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۶۴

اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۶۵

اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۶۶

بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود، غسل کند و دستور آن مثل غسل جنابت است ولی برای نماز پیش از غسل یا بعد از آن بهتر است وضو هم بگیرد و اگر پیش از غسل وضو بگیرد افضل است.

[۸۱]

مسأله ۴۶۷

بعد از آن که زن از خون حیض، پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کند، ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خود داری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسأله ۴۶۸

اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد ولی به اندازه‌ای باشد که بتواند وضو بگیرد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۶۹

نمازهای یومیه‌ای که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد. ولی روزه‌های واجب را باید قضا نماید.

مسأله ۴۷۰

هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود باید فوراً نماز بخواند.

مسأله ۴۷۱

اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اوّل وقت به اندازه انجام واجبات یک نماز بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند؛ مثلاً زنی که مسافر نیست اگر اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اوّل ظهر بگذرد و حائض شود و برای زنی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافیست و نیز باید ملاحظه تهیه شرایطی را که دارا نیست بنماید. پس اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن یک نماز بگذرد و حائض شود قضا واجب است وگرنه واجب نیست.

مسأله ۴۷۲

اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو و مقدمات دیگر نماز مانند تهیّه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۳

اگر زن حائض به اندازه غسل وقت ندارد ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است مثل آن که آب برایش ضرر دارد، باید تیمم کند و آن نماز را بخواند.

مسأله ۴۷۴

اگر زن حائض بعد از پاک شدن شک کند که برای نماز وقت دارد

[۸۲]

یا نه، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۷۵

اگر به خیال این که به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۷۶

مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

مسأله ۴۷۷

خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به حاشیه و مابین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حائض

مسأله ۴۷۸

زنهای حائض بر شش قسمند:

اوّل:

صاحب عادت وقتیه و عددیه و آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سرهم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

دوّم:

صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین، خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوّم:

صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سرهم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم:

مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معیّنی پیدا نکرده یا عادتش به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم:

مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

ششم:

ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

[۸۳]

۱ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۷۹

زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معیّن خون حیض ببیند و در وقت معیّن هم پاک شود مثلاً دو ماه پشت سرهم از روز اول ماه، خون ببیند و روز هفتم پاک شود، که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است.

دوّم:

زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سرهم چند روز معین مثلاً از اول ماه تا هشتم ماه خونی که می‌بیند نشانه‌های حیض را دارد یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و بقیه خونهای او نشانه‌های استحاضه را دارد، که عادت او از اول ماه تا هشتم است.

سوّم:
زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین، خون حیض ببیند و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، چنین زنی عادت او به اندازه تمام روزهاییست که خون دیده و در وسط پاک بوده است و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم ماه خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نُه روز بشود، همه حیض است و عادت این زن نه روز می‌شود.

مسأله ۴۸۰

زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب‌تر خون ببیند به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه‌های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۱

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد، و

[۸۴]

باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۲

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای اوّل را استحاضه قرار می‌دهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۳

زنی که عـادت دارد، اگر بعـد از آن که سه روز یا بیشتر خون دیـد پاک شود و دوباره خون ببینـد و فاصـله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد.

(مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند) چند صورت دارد:

۱ تمام خونی که دفعه اول دیـده، یا مقـداری از آن در روزهای عادت باشـد و خون دوم که بعـد از پاک شـدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، این زن باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

۲ خون اول در روزهـای عـادت نباشـد و تمـام خون دوم یـا مقـداری از آن در روزهای عادت باشـد، این زن بایـد همه خون دوم را حیض و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ مقـداری از خون اول و دوم در روزهـای عـادت باشـد و خون اولی که در روزهـای عادت بوده از سه روز کمتر نباشـد و با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن

[۸۵]

هم در روزهـای عـادت بـوده از ده روز بیشـتر نباشـد، که در این صـورت همه آنهـا حیض است و مقـداری از خون اول که پیش از روزهـای عـادت بوده و مقـداری از خون دوم که بعـد از روزهـای عـادت بوده اسـتحاضه است، مثلًا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا شـشم ماه خون ببینـد و دو روز پاک شود و بعـد تا پانزدهم ماه خون ببیند، از سوم تا دهم ماه حیض است و از اول تا سوم ماه و همچنین از دهم تا پانزدهم ماه استحاضه می‌باشد.

۴ مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد، که باید در تمـام دو خون و پـاکی وسـط کارهـایی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شـد ترک کنـد مگر عبادتهای واجبه را که بایـد به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد انجام دهد.

مسأله ۴۸۴

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند، اگر بعد از وقت عـادت باشـد به محض اینکه خون دیـد بایـد همـان را حیض قرار دهـد و اگر پیش از وقت عـادت دیـده و در آن نشانه‌های حیض باشـد آن را حیض قرار دهـد و اگر نشانه‌های حیض نبود تا سه روز تمام کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند مگر عبادات واجبه را که باید طبق احکام استحاضه انجام دهد تا معلوم شود خون حیض است یا استحاضه.

مسأله ۴۸۵

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببینـد ولی شـماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن دوباره به شـماره روزهای عادتی که داشـته خون ببیند، باید در هر دو خون کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند مگر عبادات واجبه را که باید طبق احکام استحاضه به جا آورد.

مسأله ۴۸۶

زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهـای عادت دیـده اگر چه نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است.

مثلاً ـ زنی که عـادت حیض او از اول تـا هفتم ماه است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببینـد، هفت روز اول آن حیض و پنـج روز بعد

استحاضه می‌باشد.

[۸۶]

۲ صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۸۷

زنهایی که عادت وقتیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببینـد و بعـد از چنـد روز پاک شود ولی شـماره روزهای آن در هر ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سـرهم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز ششم از خون پاک شود، این زن باید روز اول ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

دوّم:

زنی که از خون پـاک نمی‌شود ولی دو مـاه پشت سـرهم در وقت معین خون او نشانه‌هـای حیض را دارد یعنی غلیـظ و سـیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آیـد و بقیه خون‌های او نشانه استحاضه را دارد و شـماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد، در هر دو ماه یک اندازه نیست مثلاً در ماه اول، از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشـتم، خون او نشانه‌های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

سوّم:

زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشـد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد، این زن هم باید روز اول را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۸۸

زنی که عـادت وقتیه دارد اگر در وقت عـادت خود یا دو، سه روز پیش از عادت یا دو، سه روز بعـد از عادت، خون ببینـد به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشـته باشد، باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته شـد رفتار نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضـا نماید.

مسأله ۴۸۹

زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشـند و چه مادری، زنده باشـند یا مرده. ولی در صورتی می‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شـماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد، مثلاً عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد نمی‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد.

[۸۷] مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قـدری کم باشـند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۰

زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه، روز اول ماه خون می‌دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می‌شده چنانچه یک ماه، دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۱

زنی که عادت وقتیه دارد و باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشته باشد یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد باید در هر ماه از روزی که خون می‌بیند سه روز یا شش روز یا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و در ماه‌های بعد هم همان مقدار را حیض قرار دهد.

۳ صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۲

زنهایی که عادت عددیه دارند سه دسته‌اند:

اوّل:

زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سرهم یک اندازه باشد ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود. مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوّم:

زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سرهم چند روز از خونی که می‌بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد عادت او می‌شود. مثلاً ـ اگر یک ماه از اول تا پنجم ماه و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم ماه، خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می‌شود.

سوّم:

زنی که دو ماه پشت سرهم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد به این صورت که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط

[۸۸]

پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد مثلاً اگر ماه اول، از روز اول تا سوم ماه خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم، از یازدهم تا سیزدهم ماه خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می‌شود.

مسأله ۴۹۳

زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از روزهای عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که دیده یک جور باشد بنا بر احتیاط واجب باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشد بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد اگر روزهایی که خون، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضه است و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ مُضْطَرِبه

مسأله ۴۹۴

مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر کمتر است مثلاً پنج روز است باید همان را حیض قرار دهد و بنا بر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز، که دو روز است، کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلاً نه روز است باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنا بر

[۸۹]

احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان، که دو روز است، کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید.

مسأله ۴۹۵

مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، خونی که نشانه حیض دارد حیض است و خونی که نشانه استحاضه دارد استحاضه می‌باشد و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید به عادت خویشان خود نگاه کند اگر هفت روز است باید هفت روز حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر عادت خویشان کمتر از هفت روز یا بیشتر از هفت روز است به دستوری که در مسأله قبل گفته شد عمل نماید. یعنی باید همان را حیض قرار دهد و تا هفت روز بقیه به دستوری که در مسائل قبل گفته شد رفتار نماید و همچنین است اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد و بقیه آن را تا هفت روز به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید.

۵ مُبْتَدِئه

مسأله ۴۹۶

مبتدئه یعنی زنی که دفعه اوّلِ خون دیدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد باید

عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷

مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، خونی که نشانه حیض دارد حیض می‌باشد و خونی که نشانه حیض ندارد استحاضه می‌باشد، ولی اگر پیش از گذشت ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند باید از اوّل خون اوّل، که نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد، رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

[۹۰]

مسأله ۴۹۸

مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشد، باید از اولی که خون نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد به خویشاوندان خود رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۶ ناسِیه

مسأله ۴۹۹

ناسیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد تا ده روز، حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر نتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۰

مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض داشته باشد یا یقین کنند که سه روز طول می‌کشد باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهایی را که به جا نیاورده‌اند قضا نمایند. ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می‌کشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را به جا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند باید آن را حیض قرار دهند.

مسأله ۵۰۱

زنی که عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سرهم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش بر می‌گردد به آنچه در این دو ماه دیده است.

مثلاً اگر از روز اول تا هفتم ماه خون می‌دیـده و پاک می‌شـده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه، خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

[۹۱]

مسأله ۵۰۲

مقصود از یک ماه، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز نه از اول ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۳

زنی که معمولاً ـ ماهی یـک مرتبه خون می‌بینـد اگر در یـک مـاه دو مرتبه خون ببینـد و آن خون نشانه‌هـای حیض را داشـته باشـد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۰۴

اگر سه روز یـا بیشتر خونی ببینـد که نشانه حیض را دارد، بعـد ده روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه اسـتحاضه را دارد و دوباره سـه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته، حیض قرار دهد.

مسأله ۵۰۵

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بدانـد که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشـته باشـد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند ولی اگر یقین داشـته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند نباید غسل کند و نمی‌تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض رفتار نماید.

مسأله ۵۰۶

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد؛ پس اگر پـاک بـود غسـل کنـد و عبادتهـای خـود را به جـا آورد و اگر پـاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشـد چنانچه در حیض عادت نـدارد یا عادت او ده روز است باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند و اگر سـر ده روز پاک شـد، یا خون او از ده گـذشت، سـر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می گذرد احتیاط واجب آن است که تـا یـک روز عبادت را ترک کنـد و بعـد از آن می‌توانـد تا ده روز عبادت را ترک کنـد ولی بهتر است تا ده روز کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای مسـتحاضه را انجام دهد پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا سـر ده روز از خون پاک شد تمامش حیض است و اگر ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادتهایی را که بعد از روزهای عادت به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۵۰۷

اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض

[۹۲]

نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز را به گمان این که حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۰۸

از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می‌آید هر خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سرِ ده روز قطع شود خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

مسأله ۵۰۹

خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بچّه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۰

لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته‌ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می‌ماند انسان می‌شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله ۵۱۱

ممکن است خون نفاس، یک آن، بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسأله ۵۱۲

هر گاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می‌ماند انسان می‌شد یا نه لازم نیست وارسی کند و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسأله ۵۱۳

توقف در مسجد و رفتن به مسجدالحرام و مسجد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و

مستحب و مکروه می‌باشد.

مسأله ۵۱۴

طلاق دادن زنی که در حال نفاس می‌باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می‌باشد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند احتیاط مستحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۵۱۵

وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند و عبادتهای

[۹۳]

خود را به جا آورد و اگر دوباره خون ببینـد چنانچه روزهایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

مسأله ۵۱۶

اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست بایـد مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کنـد اگر خون در مجری نبود برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۱۷

اگر خون نفـاس زن از ده روز بگـذرد، چنانچه در حیض عادت دارد به انـدازه روزهای عادت او نفاس و بقیه اسـتحاضه است و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه استحاضه می‌باشد و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عـادت نـدارد بعـد از روز دهم تا روز هیجـدهم زایمان، عبادتهای خود را طبق احکام اسـتحاضه به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۱۸

زنی که عـادت حیضـش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهـای عادتش خون نفاس ببینـد، بایـد به انـدازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و احتیاط واجب آن است که تا روز دهم زایمان عبادت را ترک نماید، پس اگر از ده روز بگذرد به مقدار روزهای عادتش نفاس است و بقیه استحاضه است و اگر عبادت را ترک کرده باید قضا کند.

مسأله ۵۱۹

زنی که عادت دارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند به اندازه روزهای عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعد از نفاس می‌بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد، استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است، اگر روز دهم ماه زایمان کرد و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم ماه نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم ماه است می‌بیند استحاضه می‌باشد و بعد از گذشتن ده روز، اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است چه نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و اگر در روزهای عادتش نباشد اگر چه نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید آن را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۲۰

زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا

[۹۴]

بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوّم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض وگرنه آن هم استحاضه می‌باشد.

غسل مس میّت

مسأله ۵۲۱

اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نماید، چه در حالت خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی‌اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند؛ ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۲

برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۳

اگر موی خود را به بدن میت برساند به صورتی که مس میت صدق نکند و یا بدن خود را به موی میّت و یا موی خود را به موی میّت برساند، غسل واجب نیست.

مسأله ۵۲۴

برای مس بچه مرده، حتی بچه سقط شده‌ای که چهار ماه او تمام شده غسل میت واجب است بلکه بهتر است برای مس بچه سقط شده‌ای که از چهار ماه کمتر دارد غسل کرد. بنا بر این اگر بچه چهار ماهه‌ای مرده به دنیا بیاید، مادر او باید غسل مس میت کند، بلکه اگر از چهار ماه کمتر هم داشته باشد بهتر است مادر او غسل نماید.

مسأله ۵۲۵

بچه‌ای که بعد از مردن مادر به دنیا می‌آید، وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میّت کند.

مسأله ۵۲۶

اگر انسان، میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۲۷

اگر دیوانه یا بچّه نابالغی، میت را مس کند بعد از آن که آن دیوانه

[۹۵]

عاقل یا بچّه بالغ شد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۲۸

اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید باید غسل مس میت کند و اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد برای مس آن، غسل واجب نیست.

مسأله ۵۲۹

برای مس استخوان و دندانی که از مرده جدا شده باشد و آن را غسل نداده‌اند بنا بر احتیاط واجب باید غسل کرد و همچنین برای مس استخوانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد بنا بر احتیاط واجب باید غسل کرد. ولی برای مس دندانی که از انسان زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل واجب نیست.

مسأله ۵۳۰

غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند.

مسأله ۵۳۱

اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

مسأله ۵۳۲

برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است توقف در مسجد و جماع و خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند و بهتر است وضو هم بگیرد.

احکام اموات (غسل میت)

احکام محتضر

مسأله ۵۳۳

مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد.
اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نیست تا اندازه‌ای که ممکن است رجاءً به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد به قصد رجاء او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم نشود باز به قصد رجاء او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۳۴

احتیاط واجب آن است که تا وقتی غسل میت تمام نشده او را رو به قبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر است او را مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند، بخوابانند.
[۹۶]

مسأله ۵۳۵

رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولی او لازم نیست.

مسأله ۵۳۶

مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام عَلَيْهِمُ‌السَّلَام و سایر عقاید حقه را به کسی که در حال جان دادن است طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسأله ۵۳۷

مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:
«اللّهمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثیرَ مِنْ مَعاصیکَ وَ اَقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعْفوُ عَنِ الْکَثیرِ اِقْبَلْ مِنّی الْیَسیر؛ وَ اعْفُ عَنّی الْکَثیرَ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ اللّهُمَّ ارْحَمْنی فَاِنَّکَ رَحیمٌ».

مسأله ۵۳۸

مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۳۹

مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سوره مبارکه یس و الصافات و احزاب و آیهٔ الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف یعنی آیه اِنَّ رَبَّکُمُ اللهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ ... و سه آیه آخر سوره بقره بلکه هرچه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۰

تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جُنُب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۱

بعد از مرگ مستحب است دهان میّت را ببندند که باز نماند و چشمها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است در جایی که مرده، چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید به

[۹۷]

قدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میّت

مسأله ۵۴۲

غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگر چه دوازده امامی نباشد بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند.

مسأله ۵۴۳

اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۴۴

اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۴۵

اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۴۶

برای غسل و کفن و نماز و دفن میّت باید از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۴۷

ولی زن که در غسل و کفن و دفن او دخالت می‌کند شوهر اوست و بعد از او مردهایی که از میّت ارث می‌برند مقدم بر زنهای ایشانند و هر کدام که در ارث بردن مقدم هستند در این امر نیز مقدمند.

مسأله ۵۴۸

اگر کسی بگوید:
من وصی یا ولی میّتم، یا بگوید:
ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه دیگری نمی‌گوید من ولی یا وصی میّتم یا ولی میت به من اجازه داده است، انجام کارهای میّت با اوست.

مسأله ۵۴۹

اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی، کس دیگری را معین کند، احتیاط واجب آن است که ولی و آن کس هر دو اجازه بدهند و لازم نیست کسی که میت، او را برای انجام این کارها معین کرده این وصیت را قبول کند ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میّت

مسأله ۵۵۰

واجب است میت را سه غسل بدهند:

[۹۸]

اوّل:

به آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوّم:

به آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوّم:

با آب خالص.

مسأله ۵۵۱

سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۲

اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود بنا بر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند ولی آن قدر کم نباشد که آب سدر و کافور اصلاً صدق نکند.

مسأله ۵۵۳

کسی که برای حج احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو، بمیرد.

مسأله ۵۵۴

اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود یا استعمال آن جایز نباشد مثل آن که غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست میت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله ۵۵۵

کسی که میت را غسل می‌دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بالغ باشد و مسائل غسل را هم بداند.

مسأله ۵۵۶

کسی که میت را غسل می‌دهد باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد و اگر به همین نیّت تا آخر غسل سوّم باقی باشد کافیست و تجدید لازم نیست.

مسأله ۵۵۷

غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او جائز نیست و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر و جد و جدّه او یا یکی از آنان مسلمان باشند باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله ۵۵۸

بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۵۹

اگر مرد، زن را و زن، مرد را غسل بدهد باطل است ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

[۹۹]

مسأله ۵۶۰

مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که سن او سه سال بیشتر نیست غسل دهد، زن هم می‌تواند پسر بچّه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد غسل دهد.

مسأله ۵۶۱

اگر برای غسل دادن میتی که مرد است، مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمه و خاله یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند می‌توانند از زیر لباس غسلش بدهند و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس، او را غسل دهند.

مسأله ۵۶۲

اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند بهتر آن است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۳

نگاه کردن به عورت میت، حرام است و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۵۶۴

اگر جایی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آن که آن جا را غسل بدهند، آب بکشند و احتیاط واجب آن است که تمام بدن میت پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسأله ۵۶۵

غسل میت مثل غسل جنابت است و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میت را غسل ارتماسی ندهند، ولی در غسل ترتیبی فرو بردن هر یک از سه قسمت بدن میت، در آب کثیر جایز است.

مسأله ۵۶۶

کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله ۵۶۷

جائز نیست که برای غسل دادن میت مزد بگیرند ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

مسأله ۵۶۸

اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند.

مسأله ۵۶۹

کسی که میت را تیمم می‌دهد باید دست خود را بر زمین بزند و به صورت و پشت دسته ای میت بکشد و اگر ممکن است بنا بر احتیاط واجب با دست میت هم او را تیمم بدهد.

[۱۰۰]

احکام کفن میّت

مسأله ۵۷۰

میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۱

لنگ باید از ناف تا زانو باشد و اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و بنا بر احتیاط واجب پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند و بهتر آن است که تا روی پا برسد و درازی سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۲

مقداری از لنگ که از ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می‌باشد.

مسأله ۵۷۳

اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری را که احتیاطاً لازم است از سهم و ارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۷۴

اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۷۵

کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می‌شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ۵۷۶

کفن میّت بر خویشان او واجب نیست اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ۵۷۷

احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

[۱۰۱]

مسأله ۵۷۸

کفن کردن با چیز غصبی اگر چیز دیگری هم پیدا نشود جایز نیست و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند، ولی بنا بر احتیاط در حال ناچاری می‌توانند با پوست مردار او را کفن کنند.

مسأله ۵۷۹

کفن کردن میت با چیز نجس و پارچه ابریشمی خالص یا پارچه‌ای که با طلا بافته شده جائز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۰

کفن کردن بـا پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شـده، در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را طوری درست کنند که به آن جامه گفته شود و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشـکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۱

اگر کفن میت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن از بین نمی‌رود بایـد مقدار نجس را بشویند یا ببرند ولی اگر در قبر گذاشـته باشـند بهتر است که ببرند بلکه اگر بیرون آوردن میت اهانت به او باشد بریدن واجب می‌شود و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

مسأله ۵۸۲

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۳

مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

مسأله ۵۸۴

بعـد از غسل، واجب است میت را حنوط کننـد؛ یعنی به پیشانی و کف دسـتها و سـر زانوها و سـر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند
و مسـتحب است به سـر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسـطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۸۵

در حنوط میت، مراعـات ترتیب بین اعضـای سـجود لازم نیست اگر چه احتیـاط مسـتحب آن است که اوّل کافور را به پیشانی میت بمالند.

[۱۰۲]

مسأله ۵۸۶

بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۸۷

کسی که برای حج احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که موی خود را کوتاه کند بمیرد نباید او را حنوط کنند.

مسأله ۵۸۸

زنی که شوهر او مرده و هنوز عده‌اش تمام نشده اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله ۵۸۹

احتیاط واجب آن است که میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند یا برای حنوط اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۰

مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام را با کافور مخلوط کنند ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد، آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۱

اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد باید غسل را مقدم بدارند و اگر برای هفت عضو نرسد پیشانی را مقدم بدارند.

مسأله ۵۹۲

مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میّت بگذارند.

احکام نماز میّت

مسأله ۵۹۳

نماز خواندن بر میت مسلمان اگر چه بچه باشد واجب است، ولی باید پدر و مادر و جد و جدّه آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

مسأله ۵۹۴

نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۵

کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم

باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند.

مسأله ۵۹۶

کسی که به میت نماز می‌خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب

[۱۰۳]

است میت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۵۹۷

مکان نمازگزار باید از جای میت پست‌تر یا بلندتر نباشد ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۸

نمازگزار بایـد از میت دور نباشـد ولی کسـی که نماز میت را به جماعت می‌خوانـد اگر از میت دور باشد چنانچه صـفها به یکدیگر متصل باشد اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۹

نمازگزار بایـد مقابل میت بایسـتد، ولی اگر نماز به جماعت خوانـده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۰

بین میّت و نمازگزار باید پرده یا دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۱

در وقت خوانـدن نمـاز بایـد عورت میت پوشـیده باشـد و اگر کفن کردن او ممکن نیست بایـد عورتش را اگر چه بـا تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۰۲

نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند و در موقع نیت، میت را معین کند، مثلاً نیت کند نماز می‌خوانم بر این میت قربهً الی الله.

مسأله ۶۰۳

اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۰۴

اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد و بر ولی هم بنا بر احتیاط واجب، واجب است که اجازه بدهد.

مسأله ۶۰۵

مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میّت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

مسأله ۶۰۶

اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میّت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.
[۱۰۴]

دستور نماز میّت

مسأله ۶۰۷

نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:
بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید:
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا الله وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسوُلُ اللهِ.
و بعد از تکبیر دوم بگوید:
اللّهُمَّ صَل علی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمّد.
و بعد از تکبیر سوّم بگوید:
اللّهُمَّ اغْفِر لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ.
و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید:
اللّهُمَ اغْفِر لِهذا الْمیِّتِ
و اگر زن است بگوید:
اللّهُمَ اغْفِر لِهذِهِ الْمیِّتِ
و بعد تکبیر پنجم را بگوید.
و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید:
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا الله وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ اِلهاً واحِداً أَحَداً صَمَداً فَرْداً حَیّاً قیّوماً دائِماً اَبَداً لَمْ یَتّخذْ صاحِبَهً وَ لا وَلَداً وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسوُلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ، لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکوُن. بَشیراً وَ نَذِیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَهِْ.
و بعد از تکبیر دوّم بگوید:
اللّهُمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمّد وَ بارِکْ عَلی مُحَمّد وَ آلِ مُحَمّد وَ ارحم محمّداً و آلِ مُحمّد کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی اِبْراهِیمَ وَ آلِ اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجیدٌ وَ صَلِّ عَلی جَمیعِ الْاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ.
و بعد از تکبیر سوّم بگوید:

اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاحْیاء مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیراتِ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیر.

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید:

اللّهُمَ اِنَّ هذَا الْمُسَجَّی قُد امَنَا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوُل بِهِ

اَللّهُمَ اِنَّکَ قَبَضْتَ روُحَهُ اِلَیْکَ وَ قَدِ احْتاجَ اِلی رَحْمِتَکَ وَ أَنْتَ غَنِیُّ عَنْ عَذابِهِ، اللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْه اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اللّهُمَّ انْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ انْ کان مُسیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَنا وَ لَهُ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اعلی عِلّیّین وَ اخْلُفْ اَعْلی اَهْلِهِ فِی الغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمِتَکَ یا اَرْحَمَ الرّااحِمینَ.

و بعد، تکبیر پنجم را بگوید. ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید:

اللّهُمَ اِنَّ هذِهِ الْمُسَجَّاةَ قُد امَنَا اَمَتُکَ وَ ابْنَةُ عَبْدِکَ وَ ابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ

اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اللّهُمَّ انْ کانَتْ مُحْسِنةً فَزِدْ

[۱۰۵]

فی اِحْسانِها وَ انْ کانَتْ مُسیئةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها اللّهُمَّ اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیّین وَ اخْلُفْ عَلَی اَهْلِها فِی الغابِرینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمِتَکَ یا اَرْحَمَ الرّااحِمینَ.

مسأله ۶۰۸

باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۰۹

کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبّات نماز میّت

مسأله ۶۱۰

چند چیز در نماز میّت مستحب است:

اوّل:

کسی که نماز میت می‌خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد و احتیاط مستحب آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوّم:

اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

سوّم:

پابرهنه نماز بخواند.

چهارم:

در هر تکبیر دستها را بلند کند.

پنجم:

فاصله او با میت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم:

نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم:

امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند، آهسته بخوانند.

هشتم:

در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد عقب امام بایستد.

نهم:

نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

دهم:

پیش از نماز سه مرتبه بگوید:

الصَّلاة.

یازدهم:

نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می‌روند.

دوازدهم:

زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۱

خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجدالحرام

[۱۰۶]

مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۲

واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و در صورتی که ترس درنده و نزدیک شدن انسانی که از بوی میت اذیت شود در بین نباشد احتیاط واجب آن است که گودی قبر به همان اندازه مذکور در بالا باشد و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۱۳

اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد می‌توانند به جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۱۴

میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۱۵

اگر کسی در کشتی بمیرد چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کننـد، وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میّت چیز سنگینی به پایش ببندنـد و بـه دریـا بیندازنـد یـا او را در خمره بگذارنـد و درش را ببندنـد و به دریـا بیندازنـد و اگر ممکن است بایـد او را در جـایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۱۶

اگر بترسند که دشمن، قبر میت را بشکافد و بـدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد چنانچه ممکن باشـد باید به طوری که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۱۷

مخارج انداختن در دریا و مخارج و محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد باید از اصل مال میت بردارند.

مسأله ۶۱۸

اگر زن کـافره بمیرد و بچه در شـکم او مرده باشـد، چنـانچه پـدر بچه مسـلمان باشـد، بایـد زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخواباننـد که روی بچه به طرف قبله باشـد بلکه اگر هنوز روح هم به بـدن او داخـل نشـده باشـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد به همین دستور عمل کنند.

مسأله ۶۱۹

دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان

[۱۰۷]

مسلمانان جائز نیست.

مسأله ۶۲۰

دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

مسأله ۶۲۱

میت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن در جایی که برای غیر دفن کردن وقف شده مثل مسجد و حسینیه جایز نیست.

مسأله ۶۲۲

دفن میّت در قبر مرده دیگر جائز نیست مگر آن که قبر، کهنه شده باشد و میت اوّلی از بین رفته باشد.

مسأله ۶۲۳

چیزی که از میّت جدا می‌شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود مستحب است.

مسأله ۶۲۴

اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۲۵

اگر بچه در رحم مادر بمیرد و مانـدنش در رحم برای مادر خطر داشته باشـد باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شونـد که او را قطعه قطعه کننـد اشـکال نـدارد، ولی بایـد به وسـیله شوهرش اگر اهـل فن است یا زنی که اهل فن باشـد او را بیرون بیاورنـد و اگر ممکن نیست مرد محرمی که اهـل فن باشـد و اگر آن هم ممکن نشود مرد نـامحرمی که اهـل فن باشـد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۲۶

هرگاه مادر بمیرد و بچه در شـکمش زنـده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشـته باشـند به وسـیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد پهلوی چپ او را بشکافند و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبّات دفن

مسأله ۶۲۷

مسـتحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند مگر آن که قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند و نیز جنازه را در چنـد ذرعی قبر، زمین بگذارنـد و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرنـد و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر

[۱۰۸]

کنند و اگر میت مرد است در دفعه سوّم طوری زمین بگذارند که سـر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نماینـد و اگر زن است در دفعه سوّم طرف قبله قبر بگذارنـد و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند و نیز جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند و دعاهایی که دسـتور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آن که میت را در لحـد گذاشـتند، گره‌هـای کفن را بـاز کننـد و صورت میت را روی خاک بگذارنـد و بالشـی از خاک زیر سـر او بسازنـد و پشت میت، خشت خام یا کلوخی بگذارنـد که میّت به پشت برنگردد و پیش از آنکه لحـد را بپوشاننـد دست راست را به شـانه راست میّت بزننـد و دست چپ را به قوّت بر شـانه چپ میّت بگذارنـد و دهان را نزدیک گوش او ببرنـد و به شِـدَّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند:

اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فُلانَ ابنَ فُلانْ

و به جای فلان اسم میت و پدرش را بگویند مثلًا اگر اسم او محمد و اسم پدرش علیست سه مرتبه بگویند:

اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمّد بن عَلِی پس از آن بگویند:

هَلْ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلّا الله وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلّی الله عَلَیْهِ وَ آلِه عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النّبیّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ اَنَّ عَلیاً اَمیرُالْمُؤمِنینَ وَ سَیّدُ الوَصِیّینَ وَ اِمامٌ اِفْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهَ عَلَی الْعالَمینَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْن وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْن وَ مُحَمَّدَ بْن عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر وَ علیَّ بْنَ مُوسی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ علیَّ بْنَ مُحَمَّد وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْقائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِی صَلَواتُ الله عَلَیْهِمْ اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنینَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی الخَلْقِ اَجْمَعینَ وَ اَئِمَّتَکَ اَئِمَّةٌ هُدیَ اَبْرارٌ یا فُلانَ بْنَ فُلان

و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید:

و بعد بگوید:

اذا اَتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِاللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ سَئَلاکَ عَنْ رَبِّکَ و عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دینکَ وَ عَنْ کِتابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ اَئِمَّتِکَ فَلاْ تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فِی جَوابِهِما اللهُ رَبّی وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیی وَ الْاِسْلامُ دینی وَ الْقُرآنُ کِتابی وَ الْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَ اَمِیرُالْمُؤمِنینَ عَلیُّ بْنُ اَبی طالب اِمامی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلیٍّ الْمُجْتَبی اِمامی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّهیدُ بِکَرْبَلا اِمامی وَ علیُّ زَیْنُ العابِدینَ اِمامی وَ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ اِمامی وَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ اِمامی وَ مُوسَی الْکاظِمُ اِمامی وَ علیُّ الرِّضا اِمامِی وَ مُحَمَّدٌ الْجَوادُ اِمامِی وَ عَلِیٌّ الْهادِی اِمامِی وَ الْحسَنُ الْعَسْکَری

[۱۰۹]

اِمامی وَ الْحُجَّةَ الْمُنْتَظَرُ اِمامِی هؤُلاءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ اَئِمَّتی وَ سادَتی وَ قادَتی وَ شُفَعْایی بِهِمْ اَتَوَلَّی وَ مِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّءُ فِی الدُّنْیا وَالاخِرَةِ ثُمَّ اَعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلان و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید بعد بگوید:

اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نِعْمَ الرَّسوُلُ وَ اَنَّ عَلِیِّ بْنَ اَبی طالِب وَ اوْلادَهُ الْمَعْصوُمینَ الاَئِمَّةَ الْاِثْنی عَشَرَ نِعْمَ الائَمَّةُ وَ اَنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَقٌّ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤالَ مُنْکَر وَ نَکِیر فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ و النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِیزانَ حَقٌّ وَ تَطایُرَ الکُتُبِ حَقٌّ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها وَ اَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبوُرِ

پس بگوید:

اَفَهِمْتَ یا فُلانُ و به جای فلان اسم میّت را بگوید پس از آن بگوید:

ثَبَّتَکَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ وَ هَدیکَ اللهُ اِلی صِراط مُسْتَقیم عَرَّفَ اللهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ اوْلِیائِکَ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ

پس بگوید:

اللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ بِروُحِه اِلَیْکَ وَ لَقّنهُ مِنْکَ بُرْهاناً اللّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَک.

مسأله ۶۲۸

مستحب است کسی که میّت را در قبر می‌گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند:

اِنّا لله و اِنّا اِلَیْهِ راجِعوُن. اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۲۹

مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاك فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه اِنّا اَنْزَلْناه بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند:
اللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ اِلَیْکَ روُحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضْواناً وَ اَسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَهْ مَنْ سِواکَ.

مسأله ۶۳۰

پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند مستحب است وَلِی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده، به میت تلقین کند.

مسأله ۶۳۱

بعد از دفن مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می‌آید، ترک

[۱۱۰]

آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ۶۳۲

مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یاد می‌کند بگوید:
«اِنّا لله وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ۶۳۳

جائز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ۶۳۴

پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جائز نیست.

مسأله ۶۳۵

اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد به طوری که خون بیاید یا موی خود را بکند باید یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد بلکه اگر خون هم نیاید بنا بر احتیاط واجب به این دستور عمل نماید.

مسأله ۶۳۶

احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۳۷

مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن اینست که در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیهٔ الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره اِنّا اَنْزَلْنا بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلَی قَبْرِ فُلانَ و به جای کلمه فلان اسم میت را بگویند

مسأله ۶۳۸

نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می‌شود خواند، ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۳۹

اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند. [۱۱۱]

نبش قبر

مسأله ۶۴۰

نبش قبر مسلمان یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۱

نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۴۲

شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اوّل:

اگر میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

دوّم:

اگر کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند. ولی اگر وصیت کرده باشد

که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند در صورتی که وصیتش بیشتر از یک سوم مال او نباشد، برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوّم:

اگر میت بی‌غسل یا بی‌کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسلش باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم:

اگر برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم:

اگر میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم:

اگر برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم:

اگر بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند یا سیل او را ببرد یا دشمن بیرون آورد.

هشتم:

اگر قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

[۱۱۲]

غسلهای مستحب

مسأله ۶۴۳

غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ غسل جمعه و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه به جا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند احتیاط آن است که از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد و کسی که می‌ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می‌تواند روز پنجشنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آن که مطلوب خداوند عالم است به جا آورد صحیح است

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید:

«اَشْهَدُ اَنْ لا ـ اِلهَ اِلا ـ الله وَحْدَهُ لا ـ شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اجْعَلْنِی مِنَ التّوّابینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ».

۲ غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اول، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم بیشتر سفارش شده است و وقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است و بهتر است مقارن غروب آفتاب به جا آورده شود ولی

از شب بیست و یکم تـا آخر مـاه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشا به جا آورد و نیز مسـتحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳ غسل روز عیـد فطر و عیـد قربان و وقت آن از اذان صـبح است تا غروب و بهتر است آن را پیش از نماز عیـد به جا آورد و اگر از ظهر تا غروب به جا آورد، احتیاط آن است که به قصد رجاء انجام دهد.

۴ غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب به جا آورده شود.

۵ غسل روز هشتم و نهم ذیحجّه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر به جا آورد.

۶ غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

[۱۱۳]

۷ غسل روز عید غدیر و بهتر است قبل از ظهر آن را انجام دهد.

۸ غسل روز بیست و چهارم ذیحجّه.

۹ غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی العقده را رجاءً انجام دهد.

۱۰ غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده است.

۱۱ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲ غسل کسی که در حال مستی خوابیده است.

۱۳ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده است.

۱۴ غسل کسی که در وقتی که ماه و خورشید کاملاً گرفته است نماز آیات را عمداً نخوانده است.

۱۵ غسـل کسـی که برای تماشـای دار آویخته رفته و آن را دیـده باشـد ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتـد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

مسأله ۶۴۴

پیش از داخـل شـدن در حرم مکـه، شـهر مکـه، مسـجدالحرام، خـانه کعبه، حرم مـدینه، شـهر مـدینه و مسـجد پیغمـبر و حرم امامـان عَلَیْهِم‌السَّلَام مسـتحب است انسان غسل کند و اگر در یک روز چند مرتبه مشرّف شود یک غسل کافیست و کسی که می‌خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسـجدالحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیت همه یک غسل کند کافیست و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شـهر مدینه و مسـجد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم شود، یک غسل برای همه کفایت می کند و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک و برای حاجت خواسـتن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای سـفر رفتن خصوصـاً سـفر زیارت حضـرت سیدالشّـهداء عَلَیْهِ السَّلَام مسـتحب است انسان غسل کنـد و اگر یکی از غسـلهایی را که در این مسأله گفته شد به جا آورد و بعد کاری که وضو را باطل می‌نماید مرتکب شود مثلاً بخوابد، غسل او باطل می‌شود و مستحب است دوباره غسل را به جا آورد.

مسأله ۶۴۵

انسان نمی‌تواند با غسل مستحبی کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله ۶۴۶

اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیّت همه یک غسل به

[۱۱۴]

جا آورد کافی است.

تیمّم

اشاره

تیمّم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

موارد تیمّم [بدل از وضو و غسل]

مورد اوّل

اشاره

تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۴۷

اگر انسان در آبادی باشد باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است و یا به واسطه درخت و مانند آن راه رفتن در آن زمین مشکل است باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این طور نیست باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ۶۴۸

اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا راه رفتن در آن مشکل باشد باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که این طور نیست به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ۶۴۹

در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۰

کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب

هست در صورتی که مانعی نباشد و مشقّت هم نداشته باشد باید برای تهیّه آب برود و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست. ولی اگر اطمینان داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید برای تهیّه آب به آن محل برود.

مسأله ۶۵۱

لازم نیست خود انسان به جستجوی آب برود بلکه می‌تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

[۱۱۵]

مسأله ۶۵۲

اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردنِ آن ناامید شود.

مسأله ۶۵۳

اگر پیش از وقت نماز، جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست دوباره به جستجوی آب برود.

مسأله ۶۵۴

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد آب پیدا می‌شود احتیاط واجب آن است که به جستجوی آب برود.

مسأله ۶۵۵

اگر از درنده یا دزد بر جان و مالش بترسد، یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز به قدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۶

اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است.

مسأله ۶۵۷

کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد نمازش باطل است.

مسأله ۶۵۸

اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۶۵۹

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید.

مسأله ۶۶۰

اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۱

کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد اگر بداند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن حرام است و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۶۲

کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت

[۱۱۶]

نماز وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

مورد دوّم

مسأله ۶۶۳

اگر به واسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند.

مسأله ۶۶۴

اگر برای کشیدن آب از چاه دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چندین برابر معمول باشد، باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمت بفروشند. ولی اگر تهیه آنها به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۶۵

اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند باید قرض نماید ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد واجب نیست قرض کند.

مسأله ۶۶۶

اگر کندن چاه مشقت ندارد به احتیاط واجب باید برای تهیه آب، چاه بکند.

مسأله ۶۶۷

اگر کسی مقداری آب بدون منت متعارف به او ببخشد باید قبول کند.

مورد سوّم

مسأله ۶۶۸

اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود یا مرضش طول بکشد یا شدت کند یا به سختی معالجه شود باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۶۹

لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود باید تیمم کند.
[۱۱۷]

مسأله ۶۷۰

کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد باید تیمم نماید.

مسأله ۶۷۱

اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است؛ ولی اگر بعد از نماز بفهمد نمازش صحیح است.

مسأله ۶۷۲

کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است.

مورد چهارم

مسأله ۶۷۳

هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند مانند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرند یا مریض شوند یا به قدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد باید به جای وضو و غسل تیمم نماید و نیز اگر بترسد حیوانی که مال خود اوست و یا شخص دیگری، از تشنگی تلف شود باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه بماند که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود باید آب را به او دهد و تیمم نماید.

مسأله ۶۷۴

اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك، وضو و غسل را انجام دهد.

مورد پنجم

مسأله ۶۷۵

کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند. ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

[۱۱۸]

مورد ششم

مسأله ۶۷۶

اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاًـ آب یا ظرفش غصبیست و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

مورد هفتم

مسأله ۶۷۷

هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۸

اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

مسأله ۶۷۹

کسی که شک دارد اگر وضو بگیرد یا غسل کند وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، باید تیمم کند.

مسأله ۶۸۰

کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد، در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد باید دوباره تیمم نماید.

مسأله ۶۸۱

کسی که آب دارد؛ اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، برای نمازهای بعد نمی‌تواند با همان تیمم نماز بخواند بلکه باید دوباره تیمم نماید.

مسأله ۶۸۲

اگر انسان به قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن به جا آورد بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

مسأله ۶۸۳

تیمم بر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ اگر پاک باشند صحیح است و بر گل پخته مثل آجر و کوزه نیز صحیح است. [۱۱۹]

مسأله ۶۸۴

تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک و سنگ مرمر سیاه و سایر اقسام سنگها صحیح است ولی تیمم بر جواهر مثل سنگ عقیق و فیروزه باطل می‌باشد و احتیاط واجب آن است که به گچ و آهک پخته هم تیمم نکند.

مسأله ۶۸۵

اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینهاست تیمم نماید و چنانچه گرد پیدا نشود باید به گل تیمم کند و اگر گل هم پیدا نشود احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بنا بر احتیاط بعداً قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۸۶

اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند تیمم به گرد باطل است و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می‌باشد.

مسأله ۶۸۷

کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بنا بر احتیاط واجب بعداً قضا کند.

مسأله ۶۸۸

اگر خاک و ریگ با چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی‌تواند بر آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ، از بین رفته حساب شود، تیمم بر آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۸۹

اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است باید با خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۰

تیمم بر دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

مسأله ۶۹۱

چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمم بر آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی احتیاط مستحب آن است که بدون تیمم و وضو نماز را بخواند و بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۲

اگر یقین داشته باشد که تیمم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمّم به آن باطل بوده نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۶۹۳

چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید غصبی نباشد.

[۱۲۰]

مسأله ۶۹۴

تیمم در فضای غصبی باطل نیست، پس اگر در ملک خود، دستها را بر زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را بر پیشانی بکشد، تیمم او باطل نمی‌شود.

مسأله ۶۹۵

اگر نداند محل تیمم غصبیست و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است، اگر چه فراموش کننده خود غاصب باشد.

مسأله ۶۹۶

کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

مسأله ۶۹۷

مستحب است چیزی که بر آن تیمم می‌کند گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

مسأله ۶۹۸

تیمم بر زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمّم

مسأله ۶۹۹

در تیمم چهار چیز واجب است:

اوّل:

نیّت.

دوّم:

زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم بر آن صحیح است.

سوّم:

کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی و بنا بر احتیاط واجب باید دستها روی ابروها هم، کشیده شود.

چهارم:

کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۰

تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند. ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم بدل از غسل را با دو ضرب انجام دهد به این نحو که: یک مرتبه دستها را به زمین بزنـد و بر پیشانی بکشـد و مرتبه دیگر دستها را به زمین بزنـد و به پشت دستها بکشـد، بلکه احتیاط مستحب آن است که تیمم بدل از وضوء هم با دو ضرب انجام دهد بلکه بهتر آن است که تیمم را به سه ضرب انجام دهد دو مرتبه پشت سرهم دستها را به زمین بزند و بر پیشانی بکشد و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و بر

[۱۲۱]

پشت دستها بکشد.

احکام تیمّم

مسأله ۷۰۱

اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکنـد تیمم باطل است چه عمـداً مسح نکنـد یا مسأله را نداند یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

مسأله ۷۰۲

برای آن که یقین کنـد تمام پشت دست را مسح کرده بایـد مقـداری بالاتر از مـچ را هم مسـح نمایـد، ولی مسح بین انگشتان لازم

نیست.

مسأله ۷۰۳

پیشانی و پشت دستها را بنا بر احتیاط واجب باید از بالا به پایین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سرهم به جا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند باطل است.

مسأله ۷۰۴

در موقع نیت بایـد معین کنـد که تیمم او بـدل از غسل است یا بـدل از وضو و اگر بـدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید و چنـانچه اشـتباهاً به جای بـدل از وضو، بـدل از غسل یا به جای بـدل از غسل، بـدل از وضو نیّت کنـد، یا مثلاً در تیمم بـدل از غسـل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میّت نماید، اگر اشتباه او اشتباه در تشخیص نباشد تیمم، او باطل است.

مسأله ۷۰۵

در تیمم باید پیشانی و کف دسـتها و پشت دستها پاک باشد ولی اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد باید با همان کف دست نجس تیمم کند ولی اگر نجاست کف دست مُسری باشد در این صورت باید با پشت دست یا ذراع نیز تیمم نماید.

مسأله ۷۰۶

انسـان بایـد برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دسـتها یا در کف دسـتها مانعی باشـد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید برطرف نماید.

مسأله ۷۰۷

اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نمی‌تواند باز کند باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و نتواند پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته، باز کند باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم بر آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

[۱۲۲]

مسأله ۷۰۸

اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۰۹

اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد باید جستجو نماید، تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۱۰

اگر وظیفه او تیمّم است و نمی‌تواند تیمم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می‌شود باید او را با دست خود او تیمّم دهد و اگر ممکن نباشد باید نائب، دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسته ای او بکشد.

مسأله ۷۱۱

اگر بعد از آن که وارد تیمم شد شک کند که قسمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه، اعتنا نکند و تیمم او صحیح است و نیز اگر بعد از به جا آوردن هر جزء شک کند که درست به جا آورده یا نه اعتنا نکند و تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۱۲

اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۱۳

کسی که وظیفه‌اش تیمّم است بنا بر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۱۴

کسی که وظیفه‌اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۱۵

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند هر چند احتمال بدهد که به زودی عذر او برطرف می‌شود ولی در صورت علم به زوال عذر تا پیش از فوت شدن نماز قضاء، باید منتظر بماند.

مسأله ۷۱۶

کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله‌های شبانه روز وقت معین دارد با تیمم بخواند حتی در اول وقت، به شرط آن که علم به زوال عذر تا آخر وقت نداشته باشد.

[۱۲۳]

مسأله ۷۱۷

کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره‌ای و تیمم نماید، مثلاً جراحتی در پشت او است، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حَدَث اصغری از او سر زند مثلاً بول کند، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۷۱۸

اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۱۹

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

مسأله ۷۲۰

کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، احتیاط واجب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمّم نماید.

مسأله ۷۲۱

کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۲۲

اگر بـدل از غسل جنابت تیمم کنـد لازم نیست برای نماز وضو بگیرد ولی اگر بـدل از غسـلهای دیگر تیمم کند، باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۲۳

اگر بدل از غسل تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند باید وضو بگیرد و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۲۴

کسی که وظیفه‌اش آن است که بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند، همین دو تیمم کفایت می‌کند و تیمم دیگری لازم نیست.

مسأله ۷۲۵

کسـی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کـاری تیمم کنـد، تا تیمم و عـذر او باقی است، کارهایی را که بایـد با وضو یا غسل انجام داد، می‌تواند به جا آورد ولی اگر به خاطر تنگی وقت یا با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد.

مسأله ۷۲۶

در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده است دوباره بخواند:

اوّل:

اگر از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز

[۱۲۴]

خوانده است.

دوّم:

اگر می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

سوّم:

اگر تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد، آب پیدا می‌شد.

چهارم:

اگر عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.

پنجم:

اگر می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته است.

[۱۲۵]

۷۲۶

مسأله ۷۲۷

واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر و برادر با او محرم باشند و همچنین از دیوانه ممیّز و بچه‌های ممیّز که خوب و بد را می‌فهمند، بپوشاند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۷۲۸

هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غائط را از مخرج برطرف کنند، اگر چه پاك شدنش محل تأمل است ولی نماز خواندن مانعی ندارد.

مسأله ۷۲۹

اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاك می‌شود. ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه، فشار دهند تا غساله آن بیرون آید (غساله آبیست که در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود خود به خود یا به وسیله فشار خارج می‌شود).

مسأله ۷۳۰

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دسته است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف آن را بشوید و چنانچه کشیدن دست تَر بر آن ضرر ندارد، احتیاط آن است که دست تر بر آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تَر را روی پارچه هم بکشد و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی‌شود آب کشید، باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط واجب در فرض اخیر تیمّم هم بنماید.

مسأله ۷۳۱

اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نماید، چه در حالت خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی‌اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و

استخوان میت برسد باید غسل کند؛ ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

[۱۲۶]

[۱۲۷]

احکام نماز

احکام نماز

احکام نماز

نماز بهترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می‌شود و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود و همانطور که اگر انسان شبانه روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند چرک در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کنند و سزاوار است که انسان نماز را در اوّل وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد مانند کسیست که نماز نمی‌خواند. پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم فرمود:

«کسی که به نماز اهمیّت ندهد و آن را سبک شمارد سزاوار عذاب آخرت است».

روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را کاملاً به جا نیاورد، حضرت فرمودند:

«اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است».

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا باشد و متوجه باشد با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجه کند، از خود بی‌خبر می‌شود، چنانچه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات و بلکه هر معصیتی را ترک کند و همچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند به جا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خود داری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند به جا آورد، مثلاً انگشتری عقیق بدست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

[۱۲۸]

نمازهای واجب

نمازهای واجب

اشاره

نمازهای واجب شش است:

اوّل:

نمازهای یومیّه،

دوّم:

نماز آیات،

سوّم:

نماز میّت،

چهارم:

نماز طواف واجب خانه کعبه (مانند نماز طواف در عمره تمتّع و عمره مفرده و نماز طواف در حج تمتّع و نماز طواف نساء).

پنجم:

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است،

ششم:

نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود (۱).

نمازهای واجب یومیّه

نمازهای واجب یومیّه پنج است:

ظهر و عصر؛ هر کدام چهار رکعت. مغرب، سه رکعت. عشا، چهار رکعت صبح، دو رکعت.

مسأله ۷۳۲

در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۳

اگر چوب یا چیزی مانند آن را، راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می‌آید سایه آن به طرف مغرب می‌افتد و هرچه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود و در شهرهای ما در اوّل ظهر شرعی (۲) به آخرین درجه کمی می‌رسد و ظهر که گذشت سایه آن به طرف مشرق بر می‌گردد و هرچه خورشید رو به مغرب می‌رود، سایه زیادتر می‌شود. بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است؛ ولی

۱ لازم به تذکر است که نمازهایی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود، خود نماز واجب نیست بلکه وفای به عقد اجاره و نذر و قسم و وفای به عهد واجب است.

۲ ظهر شرعی در بعضی از مواقع سال. چند دقیقه پیش از ساعت دوازده (به ساعت ظهر کوک) و گاهی چند دقیقه بعد از ساعت دوازده است (البته همه شهرستانها این طور نمی‌باشد).

[۱۲۹]

در بعضی شهرها مثل مکّه که گاهی موقع ظهر سایه به کلّی از بین می‌رود بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۴

چوب یا چیز دیگری را که برای معیّن کردن ظهر به زمین فرو می‌برند شاخص گویند.

مسأله ۷۳۵

نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند:
وقت مخصوص نماز ظهر از اوّل ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد و وقت مخصوص نماز عصر موقعیست که به اندازه خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند و مابین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترك نماز ظهر و نماز عصر است و اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز ظهر یا عصر را به جای دیگری بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۳۶

اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترك باشد، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیّت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد و بعد از آنکه نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عصر بخواند و احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز عصر دوباره نماز ظهر و عصر را بخواند.

مسأله ۷۳۷

نماز جمعه دو رکعت است و در روز جمعه جانشین نماز ظهر می‌شود و در زمان حضور پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و امام معصوم عَلَیْهِ السَّلَام و نائب خاص او واجب عینی است امّا در زمان غیبت کبری واجب تخییریست یعنی میان نماز جمعه و نماز ظهر مخیّر است ولی در زمانی که حکومت عدل اسلامی باشد و نماز جمعه اقامه شود بهتر آن است که نماز جمعه خوانده شود.

مسأله ۷۳۸

احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از موقعی که عرفاً اوّل ظهر می‌گویند تأخیر نیندازند و اگر از اوائل ظهر تأخیر افتاد به جای نماز جمعه نماز ظهر بخوانند.

مسأله ۷۳۹

همانطور که در مسأله (۷۳۰) بیان شد برای هر یک از نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا یك وقت مخصوص وجود دارد، که اگر مکلّف عمداً نماز

[۱۳۰]

عصر را در وقت مخصوص ظهر یا نماز عشا را عمداً در وقت مخصوص مغرب بخواند نمازش باطل است.
امّا اگر بخواهد نماز دیگری مانند قضاء نماز صبح یا غیر آن را در وقت مخصوص ظهر یا مغرب بخواند نمازش صحیح است.

وقت نماز مغرب و عشاء

مسأله ۷۴۰

مغرب موقعیست که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۱

نماز مغرب و عشا هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند:
وقت مخصوص نماز مغرب از اوّل مغرب است تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد بنا بر این اگر کسی مسافر باشد و تمام نماز عشا را سهواً در این وقت بخواند نمازش باطل است و وقت مخصوص نماز عشا موقعیست که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را عمداً نخوانده باشد باید اوّل نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند.
و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترك نماز مغرب و عشاست که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۲

وقت مخصوص و مشترك که معنی آن در مسأله پیش گفته شد برای اشخاص فرق می‌کند مثلاً اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اوّل ظهر بگذرد وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترك می‌شود و برای کسی که مسافر نیست باید به اندازه خواندن چهار رکعت از اوّل ظهر بگذرد.

مسأله ۷۴۳

اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده است چنانچه تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را در وقت مشترك خوانده و به رکوع رکعت چهارم نرفته است باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند.
و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز عشا را تمام کند بعد نماز مغرب را
[۱۳۱]
بخواند، امّا اگر تمام آنچه را خوانده در وقت مخصوص نماز مغرب خوانده باشد نمازش باطل است.

مسأله ۷۴۴

آخر وقت نماز عشا نصف شب است و احتیاط واجب آن است که برای نماز مغرب و عشا و مانند اینها شب را از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کرد و برای نماز شب و مانند آن می‌توان تا اوّل آفتاب حساب کرد (۱).

مسأله ۷۴۵

اگر به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند بنا بر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح بدون اینکه نیّت

ادا و قضا کند به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۶

نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا ـ حرکت می‌کند که آن را فجر اوّل گویند وقتی که آن سفیده در طرف مشرق و افق پهن و گسترده می‌شود آن را فجر دوّم گویند که اوّل وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعیست که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۷

هنگامی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، مشروط بر آنکه خبر و شهادت آنها حسّی باشد مثل اینکه شهادت بدهند که سایه شاخص بعد از کم شدن شروع به زیاد شدن نموده است.

اذان شخص وقت شناس و مورد اطمینان نیز کافی است.

مسأله ۷۴۸

نابینا و کسی که در زندان گرفتار است و مانند اینها بنا بر احتیاط واجب باید تا به داخل شدن وقت یقین نکنند مشغول نماز نشوند. ولی اگر انسان به واسطه وجود مانع در آسمان (مانند ابر و غبار و مانند اینها) که برای همه مانع از یقین کردن است نتواند در اوّل وقت نماز به داخل شدن وقت یقین کند چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می‌تواند مشغول نماز شود.

۱ بنا بر این تقریباً یازده ساعت و یک ربع بعد از ظهر شرعی آخر وقت نماز مغرب و عشا است.

[۱۳۲]

مسأله ۷۴۹

اگر انسان یقین کند که وقت نماز شده یا دو مرد عادل از روی حس به داخل شدن وقت خبر دهند و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده است نماز او باطل است و همچنین اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده نمازش باطل است و باید اعاده کند؛ ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شد، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده نماز او صحیح است.

مسأله ۷۵۰

اگر انسان بر اثر غفلت و فراموشی توجّه نداشته باشد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز

بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده نماز او صحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطل است بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است احتیاط واجب آن است که دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۷۵۱

اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است؛ ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۲

اگر وقت نماز به قدری تنگ است که انجام بعض از مستحبّات نماز باعث شود مقداری از واجبات در خارج وقت خوانده شود باید آن مستحبّات را ترک کند مثلًا اگر به واسطه خواندن قنوت، مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود نباید قنوت را بخواند و اگر بخواند معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۳

کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیّت ادا بخواند ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۴

کسی که مسافر نیست اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، ولی اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد باید نماز مغرب و عشا را بخواند، ولی اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً باید نماز مغرب را بخواند و بنا بر احتیاط واجب نیت اداء و قضا ننماید.

[۱۳۳]

مسأله ۷۵۵

کسی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد باید نماز ظهر و عصر را بخواند، ولی اگر کمتر وقت دارد باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد باید نماز مغرب و عشا را بخواند ولی اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را بدون نیّت اداء و قضا به جا آورد و چنانچه بعد از خواندن عشا معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است باید فوراً نماز مغرب را به نیّت ادا به جا آورد.

مسأله ۷۵۶

مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هرچه به اوّل وقت نزدیکتر باشد بهتر

است، مگر آنکه تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۷

هر گاه انسان عـذری دارد که اگر بخواهـد در اوّل وقت نماز بخواند ناچار است با تیمّم نماز بخواند چنانچه بداند یا احتمال دهد که عـذر او تا آخر وقت باقی است، می‌توانـد در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر مثلًا لباسـش نجس باشد یا عذر دیگری داشـته باشد و احتمال بدهـد که عـذر او از بین می‌رود بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز بخوانـد و لازم نیست به قـدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد؛ بلکه اگر برای مسـتحبّات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد می‌تواند با لباس نجس مثلاً نماز را با آن مستحبّات به جا آورد.

مسأله ۷۵۸

کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویّات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید بنا بر احتیاط واجب باید برای یاد گرفتن آنها نماز را از اول وقت تأخیر بینـدازد. ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صـحیح تمام می کنـد، می‌توانـد در اوّل وقت مشغول نماز شود، ولی اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌دانـد پیش آیـد می‌تواند به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد عمل نماید و نماز را تمام کند؛ ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند.

مسأله ۷۵۹

اگر وقت نماز وسـعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کنـد در صورتی که ممکن است بایـد اوّل قرض خود را بدهـد بعد نماز بخواند و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثلاً

[۱۳۴]

ببینـد مسـجد نجس است که بایـد اوّل مسـجد را تطهیر کنـد بعـد نماز بخواند و چنانچه اوّل نماز بخواند معصـیت کرده ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۰

انسان بایـد نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

مسأله ۷۶۱

اگر به نیّت نمـاز ظهر مشـغول نمـاز شود و در بین نمـاز یـادش بیایـد که نمـاز ظهر را خوانـده است نمی‌توانـد نیّت را به نمـاز عصـر بر گرداند بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همین طور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۶۲

اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیّت را به نماز ظهر برگرداند و داخل در رکن شود و بعد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده بنا بر احتیاط واجب باید نیّت را به نماز عصر برگرداند و بعد از تمام کردن نماز، دوباره نماز عصر را بخواند. ولی اگر پیش از داخل شدن در رکن یادش بیاید باید نیّت را به نماز عصر برگرداند و آنچه به نیّت ظهر خوانده دوباره به نیّت عصر بخواند و نمازش صحیح است گرچه احتیاط مستحب آن است که نماز عصر را اعاده کند.

مسأله ۷۶۳

اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده است یا نه، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می‌شود باید به نیّت نماز عصر نماز را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد.

مسأله ۷۶۴

اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می‌شود، باید به نیّت عشا نماز را تمام کند و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند بعد نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۵

اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه باید نماز را تمام کند بعد نماز مغرب را بخواند. ولی اگر این شک در وقت مخصوص به نماز عشا باشد خواندن نماز مغرب لازم نیست.

مسأله ۷۶۶

اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به

[۱۳۵]

آن نماز برگرداند. مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است نمی‌تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۷

برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۶۸

اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است در صورتی می‌تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوّم نشده است.

نمازهای مستحب

مسأله ۷۶۹

نمازهای مستحبّی زیاد است و آنها را نافله گویند. در بین نمازهای مستحبّی به خواندن نافله‌های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت هستند که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می‌باشد و چون دو رکعت نافله عشا را بنا بر احتیاط مستحب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می‌شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود.

مسأله ۷۷۰

از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیّت نافله شب و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود. دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

مسأله ۷۷۱

نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می‌خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۲

نافله ظهر و عصر در سفر ساقط است و نباید خواند ولی نافله عشا را به نیّت اینکه شاید مطلوب باشد می‌تواند به جا آورد.
[۱۳۶]

وقت نافله‌های یومیّه

مسأله ۷۷۳

نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و وقت آن از اوّل ظهر است تا موقعی که سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود به اندازه دو هفتم شاخص شود، مثلاً اگر ارتفاع شاخص هفتاد سانتیمتر باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به بیست سانتیمتر برسد آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۴

نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود و وقت آن تا موقعیست که سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود به چهار هفتم شاخص برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند بنا بر احتیاط واجب باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنا بر احتیاط واجب نیّت اداء و قضا نکند.

مسأله ۷۷۵

وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود از بین برود.

مسأله ۷۷۶

وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۷

نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و وقت آن بعد از گذشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است ولی احتیاط آن است که قبل از فجر اوّل نخوانند مگر آنکه بعد از نافله شب بلافاصله بخوانند که در این صورت مانعی ندارد.

مسأله ۷۷۸

وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷۷۹

مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند یا ترس آن دارد که در وقت بیدار نمی‌شود می‌تواند آن را در اوّل شب به جا آورد.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۰

یکی از نمازهای مستحبّی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و

[۱۳۷]

عشـا خوانـده می‌شـود و وقـت آن بعـد از نمـاز مغرب است تـا وقـتی که سـرخی طرف مغرب از بین برود و آن دو رکعت است، در رکعت اوّل بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَ ذَاالنُّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادَی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤمِنینَ».

و در رکعت دوّم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

«وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعلَمُها اِلا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی البَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقهْ اِلا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّهْ فِی ظُلُماتِ الاَرْضِ وَ لا رَطْب وَ لا یابس اِلا فِی کتاب مُبین».

و در قنوت آن بگویند:

«اَللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُکَ بِمَفاتِحِ الغَیْبِ الَّتی لا یَعْلَمُها اِلا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَ کَذا» و به جای کلمه کَذا وَ کَذا حاجتهای خود را بگویند، بعد بگویند:

«اَللّهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتی تَعْلَمُ حاجَتی فَأَسأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ لَمَّا قَضَیْتَها لی».

احکام قبله

مسأله ۷۸۱

خـانه کعبـه کـه در مکّه معظّمه می‌باشـد قبله است و بایـد روبروی آن نمـاز خوانـد ولی کسـی که دور است اگر طـوری بایسـتد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافیست و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۲

کسـی که نماز واجب را ایسـتاده می‌خواند باید طوری بایسـتد که بگویند رو به قبله ایسـتاده و لازم نیست زانوهای او و نوک پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۳

کسـی که بایـد نشسـته نماز بخوانـد اگر نمی‌تواند به طور معمول بنشـیند و در موقع نشسـتن، کف پاها را به زمین می‌گذارد باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد و لازم نیست ساق پای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۴

کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند باید در حال نماز به

[۱۳۸]

پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۵

نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده را باید رو به قبله به جا آورد و در سجده سهو هم احتیاط مستحب آن است که رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶

نماز مستحبّی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری «در ماشین قطار هواپیما و کشتی» خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحبّی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۷

کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند که قبله کدام طرف است و می‌تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه‌های حسّی شهادت می‌دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می‌شناسد و محل اطمینان است عمل کند و اگر اینها ممکن نشد باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید، حتّی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

مسأله ۷۸۸

کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید مثلاً اگر مهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر «مثلاً قبله نما» گمان قویتری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۸۹

قبله نماهای معمولی در صورتی که سالم باشد از وسائل خوب برای شناخت قبله است و گمان حاصل از آن کمتر از راه‌های دیگر نیست، بلکه غالباً دقیق‌تر است.

مسأله ۷۹۰

اگر جهت قبله را نمی‌دانـد، می‌توانـد بـا مراجعه به محراب مساجـد و قبرهـای مسـلمانان جهت قبله را پیـدا کنـد امّـا اگر بـا اجتهاد و کوشش خود یا با استفاده از وسائل جدید نظیر قبله نما به جهت دیگری اطمینان و علم پیدا کند.

بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند محراب مساجد و قبرها را ملاک قبله قرار دهد؛ لکن اگر گمان و ظن غالب پیدا کند که مسلمانان این منطقه در ساختن محراب مساجد و قبرها مسامحه کرده و دقّت کافی نکرده‌اند، باید به آن طرف یا اطرافی نماز بخواند که

[۱۳۹]

اطمینان یا ظن قوی به قبله دارد.

مسأله ۷۹۱

اگر برای پیـدا کردن قبله وسیله‌ای نـدارد یـا بـا اینکه کوشـش کرده گمانش به طرفی نمی‌رود، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد باید چهار نماز به چهار طرف بخوانـد و اگر به انـدازه چهار نماز وقت نـدارد باید به اندازه‌ای که وقت دارد نماز بخواند مثلاً اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد باید یک نماز به هر طرفی که می‌خواهد بخواند و باید نمازها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده است.

مسأله ۷۹۲

اگر یقین یـا گمـان کنـد که قبله در یکی از دو طرف است، بایـد به هر دو طرف نماز بخوانـد ولی احتیاط مسـتحب آن است که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۳

کسـی که بایـد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصـر یا مغرب و عشاء را بخواند بهتر آن است که نماز اوّل را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوّم را شروع کند.

مسأله ۷۹۴

کسی که یقین به سمت قبله ندارد اگر بخواهد غیر از نماز، کاری کند که باید رو به قبله انجام گیرد مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

مسأله ۷۹۵

اگر ظن به قبله پیـدا کرد ولی در اثنـاء نمـاز ظن به جهت دیگری پیـدا کرد بایـد باقیمانـده نماز را در جهت دوّم بخوانـد امّا اگر آن مقداری که خوانده است به طرف راست یا چپ یا پشت به قبله بوده است در این صورت باید نماز را به طرف قبله تمام کند و بنا بر

احتیاط مستحب نماز را دوباره اعاده کند.

مسأله ۷۹۶

اگر بدون اینکه تحقیق کند از روی غفلت یا سهل انگاری به نماز ایستاد، چنانچه بعد از نماز بفهمد جهت قبله درست بوده و در خواندن نماز هم قصد قربت داشته باشد نمازش صحیح است امّا اگر بعد از نماز بفهمد که جهت قبله درست نبوده نمازش باطل است و باید اعاده کند.

مسأله ۷۹۷

اگر گوسفند یا شتری را عمداً بر خلاف جهت قبله سر ببرد یا نحر کند خوردن گوشت آن گوسفند و شتر حرام است امّا اگر جهت قبله را نمی‌داند یا جهت قبله را فراموش کرده و یا جاهل و متعذّر باشد چنانچه بر خلاف جهت قبله سر بریده باشد خوردن گوشت آن حلال است.

[۱۴۰]

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۸

مرد باید در حال نماز، (اگر چه کسی او را نمی‌بیند) عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانوها را بپوشاند.

مسأله ۷۹۹

زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتّی سر و موی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست. امّا برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچ را هم بپوشاند.

مسأله ۸۰۰

موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهّد فراموش شده را به جا می‌آورد بلکه بنا بر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

مسأله ۸۰۱

برای زنان در حال نماز، پوشانیدن موهای مصنوعی و زینت‌های پنهانی (مانند دستبند و گردن بند) و زینت صورت (مانند سرمه چشم) لازم نیست، امّا واجب است از نامحرم بپوشاند.

مسأله ۸۰۲

اگر انسان عمداً، در نماز عورتش را نپوشاند نمازش باطل است بلکه اگر از روی ندانستن مسأله هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۸۰۳

اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیداست باید آن را بپوشاند و احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند. ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۴

اگر در حال ایستاده، لباسش عورت او را می‌پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند. چنانچه موقعی که عورت او پیدا می‌شود به وسیله‌ای آن را بپوشاند نماز او صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۵

انسان می‌تواند در نماز خود را با علف و برگ بپوشاند ولی احتیاط مستحب آن است، موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.

مسأله ۸۰۶

اگر غیر از گل چیزی ندارد که در نماز خود را بپوشاند گل ساتر

[۱۴۱]

نیست و می‌تواند برهنه نماز بخواند. ولی احتیاط مستحب جمع است یعنی یک بار برهنه نماز بخواند و یک بار با گل عورتین را بپوشاند و نماز بخواند.

مسأله ۸۰۷

اگر چیزی نـدارد که در نمـاز خود را با آن بپوشانـد، چنانچه احتمال دهـد که پیـدا می کنـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند.

مسأله ۸۰۸

کسـی که می‌خواهـد نماز بخوانـد اگر برای پوشانیدن خود حتّی برگ درخت و علف نداشـته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیـدا کنـد که خود را با آن بپوشانـد در صورتی که نامحرم او را می‌بیند باید نشسـته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشانـد و اگر کسـی او را نمی‌بیند ایسـتاده نماز بخواند و جلو خود را با دست بپوشاند و در هر صورت، رکوع و سـجود را با اشاره انجام دهد و برای سجود سر را قدری پایین‌تر می‌آورد.

لباس نمازگزار

[شرایط لباس نمازگزار]

مسأله ۸۰۹

لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اوّل:

آنکه پاک باشد.

دوّم:

آنکه بنا بر احتیاط واجب مباح باشد.

سوّم:

آن که از اجزاء مردار نباشد.

چهارم:

آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد.

پنجم و ششم:

آنکه اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد.

تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

شرط اوّل:

مسأله ۸۱۰

لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۸۱۱

کسی که نمی‌داند نماز با بدن و لباس نجس باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند نمازش باطل می‌باشد.

[۱۴۲]

مسأله ۸۱۲

اگر به واسطه ندانستن مسأله، نداند یک چیز نجس است مثلاً نداند عرق شتر نجاست‌خوار یا عرق مشرک نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۱۳

اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۸۱۴

اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۵

کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با لباس نجس بخواند متوجه شود که بدن یا لباس نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن نماز را به هم نمی‌زند باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را ادامه دهد. ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا بخواهد لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز به هم می‌خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۶

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با لباس نجس بخواند بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند.

امّا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند باید لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را تمام کند؛ ولی چنانچه طوریست که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند نماز به هم می‌خورد یا به واسطه سرما و مانند آن نمی‌تواند لباس را بیرون آورد باید با همان حال نماز را تمام کند و نمازش صحیح است.

[۱۴۳]

مسأله ۸۱۷

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با بدن نجس بخواند بفهمد که بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی‌زند باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می‌زند باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۸

کسی که در پاك بودن بدن یا لباس خود شک دارد چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاك نبوده است، بنا بر احتیاط واجب اگر وقت نماز باقیست باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باید نمازش را قضا کند.

مسأله ۸۱۹

اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاك شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاك نشده بنا بر احتیاط واجب اگر وقت نماز باقیست باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باید نمازش را قضا کند.

مسأله ۸۲۰

اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۲۱

هرگاه یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسیست که نماز با آن صحیح است مثلاً یقین کند خون زخم و دُمل است چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل می‌باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۲

اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نماز او صحیح است؛ ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند غسل و نمازش باطل است و نیز اگر جایی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند وضو و نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۲۳

کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و آب به اندازه آب کشیدن یکی از آنها داشته باشد، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد باید بدن را آب بکشد و نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نتواند لباس را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشد، مثلاً هر دو بول یا خون باشد یا نجاست بدن شدیدتر یا بیشتر باشد مثلاً

[۱۴۴]
نجاست بـدن بول باشد که باید دو مرتبه آن را با آب قلیل آب بکشد، احتیاط واجب آن است که بدن را آب بکشد و اگر نجاسـت لباس بیشتر یا شدیدتر باشد مختار است هر کدام از بدن یا لباس را بخواهد می‌تواند آب بکشد.

مسأله ۸۲۴

کسـی که غیر از لبـاس نجس لبـاس دیگری نـدارد و وقت تنـگ است یـا احتمال نمی‌دهـد که لباس پاک پیـدا کنـد بایـد نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد ولی همین شـخص اگر به واسـطه سرما یا عذر دیگر نمی‌تواند لباس را بیرون آورد در همان لباس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۵

کسی که دو لباس دارد اگر بداند یکی از آنها نجس است و نتواند آنها را آب بکشد و نداند کدامیک از آنهاست.
چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلًا اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نمـاز عصـر بخوانـد و اگر وقت تنـگ است بنـا بر احتیاط واجب نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شـد به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب آن نماز را با لباس پاک قضا نماید.

شرط دوّم:

مسأله ۸۲۶

لباس نمازگزار بنا بر احتیاط واجب باید مباح باشد و کسـی که می‌داند پوشـیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسـی که نـخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبیست نماز بخوانـد بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است بایـد آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده کند.

مسأله ۸۲۷

کسـی که می‌دانـد پوشـیدن لباس غصبی حرام است ولی نمی‌دانـد نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است و باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده کند.

مسأله ۸۲۸

اگر ندانـد یا فراموش کنـد که لباس او غصبیست و با آن نماز بخواند نمازش صـحیح است، ولی اگر خودش لباس را غصب کرده و به خـاطر سـهل انگـاری و بی‌مبالاـتی فراموش کنـد که غصب کرده است بنـا بر احتیاط لازم نمازش باطل است و بایـد آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده کند.

مسأله ۸۲۹

اشیاء غصبی کوچک باشد یا بزرگ (مانند تسبیح، دستمال و)...

[۱۴۵]

اگر همراه نمازگزار باشد موجب بطلان نماز نمی‌شود.

مسأله ۸۳۰

اگر کسی برای حفظ جانش بـا لبـاس غصبی نمـاز بخوانـد یـا مثلاًـ برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخوانـد نمازش صحیح است.

مسأله ۸۳۱

اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که لبـاس او غصبیست و در بین نمـاز بفهمـد چنانچه چیز دیگری که عورت او را بپوشانـد در تن دارد و می‌توانـد فوراً بـدون اینکه موالاـت یعنی پی در پی بودن نمـاز به هم بخورد لبـاس غصـبی را بیرون آورد بایـد آن را بیرون آورد و نمـازش صـحیح است ادامه داده تمام کنـد و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده یا نمی‌توانـد فوراً لباس غصبی را بیرون آورد یا اگر بیرون آورد پی در پی بـودن نمـاز به هم می‌خورد در صورتی که به مقـدار یـک رکعت هم وقت داشـته باشـد بایـد نمـازش را بشـکند و بـا لباس غیر غصبی نماز بخوانـد و اگر به این مقـدار وقت نـدارد، بایـد در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دسـتور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۳۲

اگر با عین پولی که خمس یا زکوهٔ آن را نـداده لباس بخرد حکم لباس غصبی را دارد و نماز خواندن در آن لباس باطل است، ولی اگر به ذمّه بخرد و در موقع معامله قصـدش این باشـد که از پولی که خمس یا زکاتش را نـداده بدهـد چنانچه پول دیگری که لازم نیست خمس آن را بدهـد داشـته باشـد در این صورت اگر به ذمّه بخرد و از پول غیر مخمّس بپردازد نمـاز صـحیح است در غیر این صورت باطل است.

شرط سوّم:

مسأله ۸۳۳

لباس نمازگزار بایـد از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنـده دارد (یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جسـتن می‌کند) نباشـد، بلکه اگر از حیوان مرده‌ای کهماننـد ماهی و مار، خون جهنده ندارد لباس تهیّه کند احتیاط مستحب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۴

اگر چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، نمازش باطل است، گرچه لباس او هم نباشد.

مسأله ۸۳۵

اگر چیزی از مردار حلاـل گوشت ماننـد مو و پشم که روح نـدارد همراه نمـازگزار باشـد یـا با لباسـی که از آنها تهیّه کرده‌انـد نماز

بخواند نمازش صحیح است.

[۱۴۶]

مسأله ۸۳۶

اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیّه شده لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

شرط چهارم:

مسأله ۸۳۷

لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۸

اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۹

اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۴۰

اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیّه شده باشد چه در خارجه، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۴۱

اگر انسان احتمال بدهد تکمه صدفی و مانند آن از حیوان است نماز خواندن با آن مانعی ندارد و اگر بداند صدف است و احتمال بدهد صدف گوشت نداشته باشد نماز خواندن با آن مانع ندارد.

مسأله ۸۴۲

با پوست خز نماز خواندن اشکال ندارد ولی بنا بر احتیاط واجب با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسأله ۸۴۳

اگر با لباسی که نمی‌داند از حیوان حرام گوشت است یا نه، نماز بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر فراموش کرده باشد بنا بر

احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۸۴۴

نماز خواندن با چرمهای مصـنوعی که به وسـیله مواد پلاستیکی و مانند آن می‌سازند اشـکال ندارد بنا بر این هرگاه انسان شک کند که چیزی چرم مصنوعیست یا چرم واقعی یا از حیوان حرام گوشت است یا حیوان مرده نماز با آن اشکال ندارد.

[۱۴۷]

مسأله ۸۴۵

اگر غیر از لباسـی که از حیوان حرام گوشت تهیّه شـده لباس دیگری نـدارد چنانچه ناچار باشـد لباس بپوشد، می‌تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند.

شرط پنجم و ششم:

مسأله ۸۴۶

پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۷

زینت کردن به طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سـینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد حرام و نمـاز خوانـدن بـا آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از اسـتعمال عینک طلا هم خود داری کنـد، ولی زینت کردن به طلا برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۸

اگر مردی نداند که انگشتری یا لباسش از طلاست و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است.

امّا اگر فراموش کند که انگشتری یا لباسش از طلاست و با آن نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است.

مسأله ۸۴۹

زینت کردن به طلا یا پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام است چه آشکار باشد یا پنهان و نماز با آن باطل است.

بنا بر این اگر زیر پیراهن مرد طلاباف باشد یا زنجیر طلا در گردن آویخته باشد گرچه پیدا نباشد حرام و نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۸۵۰

لباس مرد نمازگزار بایـد ابریشم خالص نباشـد و همچنین بنا بر احتیاط واجب چیزهاییماننـد عرقچین و مانند آن که به تنهایی ساتر عورتین نیستند اگر ابریشم خالص باشند نماز با آن باطل است و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است.

مسأله ۸۵۱

اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۵۲

اگر انگشتر یا زنجیر طلا و مانند آن در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

[۱۴۸]

مسأله ۸۵۳

پوشیدن لباسی که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است.

مسأله ۸۵۴

دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۸۵۵

پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکالی ندارد.

مسأله ۸۵۶

پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلاباف و لباسی که از مردار تهیّه شده در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی‌رود، می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۵۷

هر گاه لباس مرد نمازگزار مخلوط از ابریشم و غیر آن باشد نماز خواندن در آن صحیح است مشروط بر آنکه غیر ابریشم از جنسی باشد که نماز در آن صحیح است، امّا اگر غیر ابریشم به قدری کم باشد که به حساب نیاید، نماز خواندن با آن لباس برای مرد جایز نیست.

مسأله ۸۵۸

اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه ناچار نباشد لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۹

اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیّه نماید. ولی اگر تهیّه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوریست که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر

دارد باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۶۰

کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقّت نداشته باشد باید قبول کند بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۶۱

بنا بر احتیاط واجب باید انسان از پوشیدن لباس شهرت که پارچه یا رنگ یا دوخت آن بر کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست، خود داری کند ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

[۱۴۹]

مسأله ۸۶۲

احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه نپوشد ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۳

کسی که ساتر ندارد و احتمال می‌دهد تا آخر وقت پیدا شود بنا بر احتیاط واجب باید نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد و با ساتر نماز بخواند.

مسأله ۸۶۴

کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد احتیاط واجب آن است که در نماز، خود را با آنها نپوشاند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

[احکام]

مسأله ۸۶۵

در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می‌شود اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است:

اوّل:

آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوّم:

آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه سطح یک دو ریالی می‌شود) به خون آلوده باشد.

سوّم:

آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است.

اوّل:

آنکه لباسهای کوچک او مانند جوراب و دستکش نجس باشد.

دوّم:

آنکه لباس زنی که پرستار بچّه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می‌شود.

مسأله ۸۶۶

اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه به گونه‌ایست که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم یا برای شخص او دشوار است تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون، نماز بخواند و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۶۷

اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است و به اندازه درهم یا بیشتر باشد در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

[۱۵۰]

مسأله ۸۶۸

اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد به رطوبت زخم نجس شود جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می‌شود با رطوبت آن نجس شود نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۶۹

اگر از توی دهان و بینی و مانند اینها خونی به بدن یا لباس برسد، برای نماز باید آب بکشد و نمی‌تواند با آن نماز بخواند ولی با خون بواسیر می‌شود نماز خواند اگر چه دانه‌هایش در داخل باشد.

مسأله ۸۷۰

کسی که بدنش زخم است اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۱

اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود تا وقتی همه خوب نشده‌اند نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد. ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود هر کدام که خوب شد، باید برای

نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسأله ۸۷۲

اگر سر سوزنی خون حیض در بدن یا لباس نمازگزار باشد نماز او باطل است و بنا بر احتیاط واجب نباید خون نفاس و استحاضه در بـدن یـا لبـاس نمـازگزار باشـد و بهتر است از خون حیوان حرام گوشت بپرهیزد. ولی خونهـای دیگر مثـل خون بـدن انسـان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد (که تقریباً به اندازه سـطح یک دو ریالی می‌شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۳

خونی که به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسـد یک خون حساب می‌شود ولی اگر پشت آن جـدا خونی شود باید هر کدام را جـدا حساب نمود پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد نماز با آن صـحیح و اگر بیشتر باشـد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۷۴

اگر خون، روی لباسـی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسـد و یـا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، بایـد هر کـدام را جـدا حساب نمود. پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۷۵

اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسـیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را

[۱۵۱]

آلوده کنـد نمـاز بـا آن باطـل است بلکه اگر رطوبت و خون به انـدازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکنـد نمـاز خوانـدن با آن اشکال دارد ولی اگر رطوبت مخلوط به خون شود و مستهلک شده از بین برود نماز صحیح است.

مسأله ۸۷۶

اگر بـدن یـا لبـاس خـونی نشـود ولی به واسـطه رسـیدن به خـون نجس شود اگر چه مقـداری که نجس شـده کمـتر از درهم باشـد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۷۷

اگر خونی که در بـدن یـا لبـاس است کمتر از درهم باشـد و نجـاست دیگری به آن برسـد مثلاًـ یـک قطره بول روی آن بریزد نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۷۸

اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین، جوراب و دستکش که نمی‌شود با آنها عورت را پوشاند نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتر یا عینک نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۹

احتیاط واجب آن است که چیز نجسی که با آن می‌شود عورت را پوشاند همراه نمازگزار نباشد، ولی کسی که این مسأله را نمی‌دانسته و مدّتی این گونه نماز خوانده لازم نیست آن نمازها را قضا کند امّا همراه بودن چیز نجسی که نمی‌شود عورت را با آن پوشاند مانند دستمال کوچک و کلید و چاقو و پول نجس مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۰

زنی که پرستار بچّه است و بیشتر از یک لباس ندارد، چنانچه نتواند لباس دیگری بِخَرد یا کرایه کند و یا عاریه نماید، هرگاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد اگر چه تا روز دیگر لباسش به بول بچّه نجس شود می‌تواند با آن لباس نماز بخواند ولی احتیاط واجب آن است که لباس خود را شبانه روز یک مرتبه برای اوّلین نمازی که لباسش پیش از آن نجس شده آب بکشد و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را بپوشد، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه به دستوری که گفته شده همه آنها را آب بکشد کافی است.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۸۱

گذاشتن عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا خصوصاً برای کسی که امام جماعت باشد، پوشیدن لباس سفید و پوشیدن پاکیزه‌ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق برای نمازگزار مستحب است.

[۱۵۲]

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه‌ست

مسأله ۸۸۲

پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و پوشیدن لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، پوشیدن لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه‌های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد برای نمازگزار مکروه می‌باشد.

مکان نمازگزار

[شرایط] مکان نمازگزار

اشاره

مکان نمازگزار چند شرط دارد:

شرط اوّل:

اشاره

مباح باشد.

مسأله ۸۸۳

کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد نمازش باطل است ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۴

نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری ست بدون اجازه صاحب منفعت، باطل است، مثلًا در خانه اجاره‌ای اگر مالک خانه یا شخص دیگری بخواهد نماز بخواند بدون اجازه مستأجر نماز باطل است و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقّی دارد نماز بخواند باطل است.
مثلًا اگر وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند نمی‌شود در ملک او نماز خواند.

مسأله ۸۸۵

کسی که در مسجد نشسته اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید دوباره نمازش را در محل دیگری بخواند.

مسأله ۸۸۶

اگر در جایی که نمی‌داند غصبیست نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نماز او صحیح است مگر آنکه خودش غصب کرده باشد.
[۱۵۳]

مسأله ۸۸۷

اگر بداند جایی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند نماز او باطل می‌باشد.

مسأله ۸۸۸

کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه وسیله نقلیه یا حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد نماز او باطل است و همچنین است اگر بخواهد سواره نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۸۸۹

تصرّف در زمین غصبی که فعلاً مالک مشخّصی ندارد جایز نیست و نماز خواندن در آن باطل است و برای تعیین تکلیف آن باید

به مجتهد جامع الشّرائط رجوع شود. همچنین اگر مصالح ساختمانی از قبیل آهن، آجر و مانند آن را غصب کرده با آن خانه یا مغازه بسازد و مالك آن مصالح را نشناسد تصرّف در آن خانه و مغازه اگر عرفاً تصرّف در مال غصبی محسوب شود جایز نیست و نماز در آن باطل است و باید به مجتهد جامع الشرائط رجوع شود.

مسأله ۸۹۰

کسی که در ملکی با دیگری شریك است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی‌تواند در آن ملك تصرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۹۱

اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرّف او در آن ملك حرام و نمازش هم در آن باطل است و همچنین است اگر به ذمّه بخرد و در موقع خریدن قصدش این باشد که از مالی که خمس یا زکاتش را نداده بدهد.

مسأله ۸۹۲

اگر صاحب ملك به زبان، اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملك او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضیست نماز صحیح است.

مسأله ۸۹۳

تصرّف در ملك میّتی که خمس یا زکات بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است مگر آنکه بنا داشته باشند که آن بدهکاریها را بدهند.

مسأله ۸۹۴

تصرّف در ملك میّتی که به مردم بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است و این در صورتیست که بدهکاری به اندازه همه مال باشد.

ولی تصرّفات جزیی مانند تجهیز میّت (یعنی خرج کفن و دفن) به طور متعارف از طرف ورثه مانع ندارد، ولی اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و بدانند چون بدهکاری او کم است طلبکار یا طلبکاران راضی هستند و ورثه هم تصمیم داشته باشند که بدون مسامحه بدهی او را بدهند، تصرّف در آن ملك و نماز خواندن در آن اشکال ندارد لیکن در این

[۱۵۴]

صورت بنا بر احتیاط واجب باید از ولی میّت هم اجازه بگیرند.

مسأله ۸۹۵

اگر میّت قرض نداشته باشد ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرّف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرّفات جزیی که برای کفن و دفن معمول است اشکال ندارد.

مسأله ۸۹۶

نماز خواندن در اماکن عمومی مانند هتل‌ها، مسافرخانه‌ها و حمام‌ها که برای ورود مسافران و مشتریان آماده است اشکال ندارد ولی نماز خواندن برای دیگران که مسافر و مشتری آن اماکن نیستند اگر قرینه‌ای که دلالت بر رضایت صاحب آن بکند وجود داشته باشد مانع ندارد، امّا نماز خواندن در اماکن خصوصی بدون اجازه مالک آن جایز نیست، ولی اگر اجازه تصرّفات دیگری دهد که معلوم شود برای نماز خواندن نیز راضیست می‌تواند در آنجا نماز بخواند. مثل اینکه کسی را برای صرف غذا و استراحت دعوت کند که مسلماً برای نماز رضایت دارد.

مسأله ۸۹۷

در زمین‌های بسیار وسیعی که دور از شهرها و روستاها قرار دارد و معمولاً چراگاه حیوانات است و زراعتی فعلًا در آن نیست اگر چه صاحبانش راضی نباشند نماز خواندن و نشستن و خوابیدن در آن اشکال ندارد و در زمینهای زراعتی هم که نزدیک شهرها و روستاها واقع شده‌اند و دیوار ندارند اگر چه در مالکین آنها صغیر و دیوانه باشد نماز خواندن و عبور کردن و تصرّفات جزیی دیگر که مضرّ به محصول زمین نباشد اشکال ندارد، ولی اگر یکی از صاحبانش ناراضی باشد تصرّف در آن حرام و نماز باطل است.

شرط دوّم:

اشاره

استقرار است.

مسأله ۸۹۸

مکان نمازگزار باید آرام و بدون حرکت باشد، لذا نماز در وسائل نقلیه‌ای که در حال حرکت باعث تکان خوردن و عدم آرامش انسان می‌شود باطل است؛ مگر در زمان ناچاری مثلاً تنگی وقت که در این صورت نیز باید تا جایی که می‌تواند شرایط نماز را رعایت کند و هنگام حرکت و تکان خوردن چیزی نخواند و هرگاه وسیله نقلیه تغییر مسیر داد خود را به سمت قبله بچرخاند.

مسأله ۸۹۹

نماز خواندن در وسائل نقلیه‌ای که موجب حرکت و تکان

[۱۵۵]

خوردن انسان نمی‌شود و انسان در آن وسائل آرامش دارد؛ مثل کشتی، هواپیما، قطار با رعایت شرایط نماز، مثل قبله، اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۰

نماز روی خرمن گندم و جو و تپه‌ای از رمل و مانند اینها که نمی‌شود استقرار پیدا کرد باطل است، امّا اگر حرکت کم باشد که بتوان واجبات نماز را انجام داد و شرایط دیگر را رعایت کرد مانع ندارد.

مسأله ۹۰۱

در جایی که به واسطه احتمال باد و باران و زیادی جمعیّت و مانند اینها اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، اگر به امید تمام کردن شروع کند اشکال ندارد و اگر به مانعی برنخورد نمازش صحیح است و در جایی که ماندن در آن حرام است (مثلاً جایی که خطر خراب شدن سقف یا ریزش کوه یا تصادف و) ... نباید نماز بخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است لیکن مرتکب حرام شده است و همچنین روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است مانند فرش یا روزنامه‌ای که اسم خدا و آیات قرآن بر آن نوشته شده نباید نماز بخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است امّا مرتکب حرام شده است.

مسأله ۹۰۲

بودن مرد با زن نامحرم در جای خلوت که دیگری نمی‌تواند به آنجا وارد شود خلاف احتیاط است و احتیاطاً در آنجا نماز نخوانند ولی اگر یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری وارد شود نماز او اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۳

نماز خواندن در محلّی که مجلس گناه است مثلاً در آنجا شراب می‌نوشند، قمار می‌کنند، غیبت می‌کنند یا تار و مانند آن می‌زنند، خلاف احتیاط است.

مسأله ۹۰۴

احتیاط واجب آن است که در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب را نخوانند ولی در حال ناچاری مانع ندارد.

مسأله ۹۰۵

خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد بلکه مستحب است در داخل خانه کعبه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

شرط سوّم:

اشاره

در جایی نماز بخواند که بتواند واجبات نماز را انجام دهد.

مسأله ۹۰۶

در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی‌تواند در آنجا راست

[۱۵۶]

بایستد یا به اندازه‌ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد نباید نماز بخواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند باید قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را به جا آورد.

مسأله ۹۰۷

انسان بایـد رعایت ادب را بکنـد و جلوتر از قبر پیغمبر و امام عَلَیْهِ السَّلَام نماز نخوانـد و چنانچه نماز خوانـدن بی‌احترامی باشـد حرام است و نمـاز هم باطـل است، امّا مساوی قبر مطهّر معصوم نماز خوانـدن باطل نیست گرچه احترام معصوم و رعایت ادب پسـندیده و خوب است.

مسأله ۹۰۸

اگر در نماز چیزیماننـد دیوار بین او و قبر مطهّر معصوم حائل باشـد که بی‌احترامی نشود اشـکال نـدارد ولی فاصـله شدن صـندوق شریف و ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست.

شرط چهارم:

اشاره

موجب نجاست لباس و بدن نمازگزار نشود.

مسأله ۹۰۹

مکان نمازگزار اگر نجس است نبایـد به طوری تر باشـد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد مگر نجاستی باشد که در نماز معفو است؛ ولی جایی که پیشانی را بر آن می‌گـذارد اگر نجس باشد در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است و احتیاط مسـتحب آن است که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

شرط پنجم:

اشاره

مرد بر زن مقدم باشد.

مسأله ۹۱۰

در نماز، زن باید عقب‌تر از مرد بایستد و بهتر است جای سجده زن از جای ایستادن مرد کمی عقب‌تر باشد، بنا بر این اگر زن جلوتر یا مساوی مرد بایسـتد نماز باطل است و در این حکم بین محرم و نامحرم یا زن و شوهر تفاوتی ندارنـد و همینطور بین نماز واجب و مستحب فرق ندارد.

مسأله ۹۱۱

اگر زن در کنـار مرد یا جلوتر بایسـتد و با هم وارد نماز شونـد نماز هر دو باطل است امّا اگر یکی قبلاً وارد نماز شـده باشـد نماز او صحیح است ولی نماز دوّمی باطل است.
[۱۵۷]

مسأله ۹۱۲

اگر میـان مرد و زن دیوار یـا پرده یـا چیز دیگری باشـد که یکـدیگر را نبیننـد یـا بین آنها ده ذراع که تقریباً ۵ متر است فاصـله باشد نمازشان صحیح است.

مسأله ۹۱۳

اگر زن در طبقه دوّم نمـاز بخوانـد گرچه جلوتر یـا مسـاوی مرد باشـد نمـازش صـحیح است حتّی اگر ارتفاع کمتر از ۱۰ ذراع یعنی کمتر از پنج متر باشد.

شرط ششم:

اشاره

مسطح بودن مکان نمازگزار.

مسأله ۹۱۴

جای پیشانی نمازگزار از جای زانوهای او نباید بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر باشد و احتیاط واجب آن است که از سر انگشتان پا هم بیشتر از این پست و بلندتر نباشد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۱۵

در شـرع مقدّس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها مسجدالحرام است و بعد از آن مسـجد پیغمبر صَـلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم و بعد مسـجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدّس و بعد مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محلّه و بعد از مسجد محلّه، مسجد بازار است.

مسأله ۹۱۶

برای زنها بهتر آن است که نماز را در خانه و اتاق اختصاصی خود بخوانند. ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند بهتر است در مسـجد نماز بخواننـد و اگر راهی برای یاد گرفتن احکام و مسائل اسـلامی جز از طریق رفتن به مسـجد وجود نـدارد واجب است به مسجد بروند.

مسأله ۹۱۷

نمـاز در حرم امامـان «عَلَیْهِم‌السَّلَام» مسـتحب بلکه بهتر از مسـجد است و نمـاز در حرم مطهّر حضـرت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام برابر دویست هزار نماز است.

مسأله ۹۱۸

زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحّب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۱۹

مستحب است انسان با کسی که از روی بی‌اعتنایی به مسجد

[۱۵۸]

مسلمانها حاضر نمی‌شود رابطه دوستی برقرار نکند، با او غذا نخورد، در کارها با او مشورت نکند، همسایه او نشود، از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه‌ست

مسأله ۹۲۰

نماز خواندن در موارد زیر مکروه است:

حمّام، زمین نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جادّه و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام و نماز باطل است، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و گودالی که محل بول باشد، روبروی عکس و روبروی مجسمه چیزی که روح دارد مگر آنکه روی آن پرده بکشند، در اتاقی که جُنُب در آن باشد، در جایی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر و در قبرستان.

مسأله ۹۲۱

کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبروی اوست مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد که میان او و آنها حائل گردد حتّی اگر عصا، تسبیح یا ریسمانی باشد.

احکام مسجد

مسأله ۹۲۲

نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند، مگر آنکه واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد.

مسأله ۹۲۳

اگر نتواند مسجد را تطهیر کند یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند تطهیر مسجد بر او واجب نیست ولی بنا بر احتیاط واجب باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطّلاع دهد.

مسأله ۹۲۴

اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بـدون کنـدن یا خراب کردن ممکن نیست باید آنجا را بکنند، یا اگر خرابی زیاد لازم نمی‌آید خراب نمایند و پر کردن جایی که کنده‌اند و ساختن جایی که خراب کرده‌اند واجب نیست، ولی اگر آن

[۱۵۹]

کس که نجس کرده بکند یا خراب کند در صورت امکان باید پر کند و تعمیر نماید.

مسأله ۹۲۵

اگر مسجدی را غصب کننـد و به جای آن خانه و ماننـد آن بسازنـد یا در طرح توسعه و تعریض کوچه و خیابانهای شـهر و روستا قسمتی از مسجد در کوچه و خیابان واقع شود به طوری که دیگر امکان ساختن مسجد در آنجا نباشد، احکام مسجد را ندارد.

مسأله ۹۲۶

جسد میت را پیش از غسل دادن در مسـجد گذاشـتن اگر موجب سـرایت نجاست به مسـجد یا مسـتلزم بی‌احترامی به مسـجد نباشـد مانعی ندارد ولی بهتر آن است که جنازه میّت را در مسجد نگذارند امّا بعد از غسل بی‌اشکال است.

مسأله ۹۲۷

نجس کردن حرم پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم و حرم امامان عَلَیْهِ السَّلَام حرام است و اگر نجس شود چنانچه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند

مسأله ۹۲۸

اگر حصـیر یا فرش مسجد نجس شود، بنا بر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند ولی چنانچه به واسطه آب کشیدن خراب می‌شود و بریدن جای نجس ضرر کمتری دارد، باید آن را ببرند و اگر کسی که نجس کرده آن را ببرد، باید خسارتش را بپردازد.

مسأله ۹۲۹

بردن عین نجاست ماننـد خـون و بول در مسـجد اگر بی‌احـترامی به مسـجد باشـد حرام است و همچنین بردن چیزی که نجس شـده (مانند لباس و کفش نجس) در صورتی که بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است.

مسأله ۹۳۰

اگر برای مراسم عزاداری و روضه خوانی و سوگواری یا جشنهای مذهبی و مانند آن مسجد را چادر بزنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای و غذا در مسجد ببرند در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

مسأله ۹۳۱

بنا بر احتیاط واجب نباید مسـجد را به طلا زینت کنند و همچنین نباید صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد در مسجد

نقش کنند، ولی نقّاشی چیزهایی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۳۲

اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک یا جادّه کنند.

مسأله ۹۳۳

فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام و اگر مسجد

[۱۶۰]

خراب شود، باید آنها را صرف تعمیر همان مسجد کنند و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۹۳۴

ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۳۵

تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و فاخر و قیمتی بپوشد و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد مستحب است اوّل پای راست و موقع بیرون آمدن اوّل پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

مسأله ۹۳۶

وقتی انسان وارد مسجد می‌شود مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۳۷

خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۳۸

راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است ولی اگر آوردن بچه‌ها مزاحمتی ایجاد نکند و باعث علاقه‌مندی آنان به نماز و مسجد شود مستحب است.

مسأله ۹۳۹

کسی که سیر و پیاز و مانند اینها خورده و بوی دهانش مردم را آزار می‌دهد مکروه است به مسجد برود.
[۱۶۱]

اذان و اقامه

مسأله ۹۴۰

برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای یومیّه اذان و اقامه بگویند ولی پیش از نماز عید فطر و قربان مستحب است سه مرتبه بگویند «الصّلوة» و در نمازهای واجب دیگر سه مرتبه «الصّلوة» را به قصد رجاء بگویند.

مسأله ۹۴۱

مستحب است در روز اولّی که بچّه به دنیا می‌آید یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

مسأله ۹۴۲

اذان هیجده جمله است:
اَللهُ اکبرُ چهار مرتبه
اَشهدُ اَنْ لا الهَ اِلّا اللهُ، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رسولُ الله حیَّ عَلَی الصَّلوةِ حَیَّ عَلَی الفَلاحِ حَیَّ عَلی خیرِ العملِ، الله اکبرُ لا اِلَه اِلّا الله هر یک دو مرتبه
و اقامه هفده جمله است یعنی:
دو مرتبه الله اکبرُ از اوّل اذان و یک مرتبه لاـاِلَهَ اِلّا الله از آخر آن کم می‌شود و بعد از گفتن حَیَّ عَلَی خیرِ العَمَل باید دو مرتبه قَد قامَتِ الصَّلوةُ اضافه نمود.

مسأله ۹۴۳

اَشْهَدُ اَنَّ عَلیّاً وَلیُّ اللهِ جزو اذان و اقامه نیست ولی خوب است بعد از اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رسُولُ اللهِ به قصد قربت گفته شود.
ترجمه اذان و اقامه

اللّٰه اکبرُ: یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند.

اَشْهَدُ اَنْ لا الهَ الا اللّٰهُ: یعنی شهادت می‌دهم که غیر خدایی که یکتا و بی‌همتاست خدای دیگری وجود ندارد.

اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رسُولُ اللهِ: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمد بن عبدالله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم پیغمبر و فرستاده خداست.

اَشْهَدُ اَنَّ عَلیّا اَمیرالمؤمنین وَ ولیُّ اللهِ: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام امیرالمؤمنین و ولی خدا بر همه خلق است.

حَیَّ عَلَی الصَّلوةِ: یعنی بشتاب برای نماز.

حَیَّ عَلَی الفلاح: یعنی بشتاب برای رستگاری.

حَیَّ عَلَی خیرِ العَمل: یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

قَد قامتِ الصَّلوةُ: یعنی به تحقیق نماز برپا شد.

لا اِلهَ الَّا الله: یعنی نیست خدایی مگر خدایی که یکتا و بی‌همتا است.

[۱۶۲]

مسأله ۹۴۴

بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۴۵

اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد چنانچه غنا شود، یعنی به طور آوازه خوانی که در مجالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید حرام و باطل است و اگر غنا نشود مکروه است.

مسأله ۹۴۶

هر نمازی که با نماز قبل همراه خوانده شود اذان آن ساقط می‌شود چه همراه خواندن مستحب باشد یا نباشد، بنا بر این در موارد زیر اذان ساقط می‌شود و بنا بر احتیاط واجب باید آن را ترک کرد:

۱ اذان نماز عصر روز جمعه هنگامی که با نماز جمعه یا ظهر همراه خوانده شود.

۲ نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی‌الحجهٔ است اگر همراه ظهر خوانده شود.

۳ نماز عشای شب عید قربان برای کسی که در مشعرالحرام است و آن را با مغرب همراه می‌خواند، همراه خواندن و جمع کردن بین دو نماز در سه مورد مذکور مستحب است.

۴ نماز عصر و عشای زن مستحاضه که باید آن را بلافاصله بعد از نماز ظهر یا مغرب بخواند.

۵ نماز عصر و عشای کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند.

در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی فاصله نشود یا فاصله کمی بین آنها باشد ولی ظاهراً با خواندن نافله فاصله حاصل می‌شود. امّا اگر نمازها را جدا از هم هر یک را در وقت فضیلت خود به جا آورند اذان و اقامه هر دو مستحب است.

مسأله ۹۴۷

اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید گرچه اذان و اقامه را نشنیده باشد و یا موقع گفتن آن در جماعت حاضر نباشد.

مسأله ۹۴۸

اگر برای خواندن نماز به مسجد برود و ببیند نماز جماعتی که در مسجد تشکیل شده بود تمام شده تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده، در صورتی که برای نماز جماعت اذان و اقامه گفته شده باشد، نمی‌تواند برای

[۱۶۳]

نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۹

در جایی که عدّه‌ای مشغول نماز جماعتند یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که برپا می‌شود نماز بخواند با پنج شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود:

۱ برای نماز جماعت اوّل اذان و اقامه گفته باشند.

۲ آن نماز جماعت باطل نباشد.

۳ نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و بخواهد در بام مسجد نماز بخواند مستحب است اذان و اقامه بگوید.

۴ نماز او و نماز جماعت هر دو اداء باشد.

۵ وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد مثلاً- هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۵۰

اگر در شرط دوّم از شرطهایی که در مسأله پیش گفته شد شک کند یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است ولی اگر در چهار شرط دیگر شک کند بهتر است به قصد رجاء اذان و اقامه را بگوید.

مسأله ۹۵۱

کسی که اذان و اقامه دیگری را می‌شنود مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود بگوید ولی از «حَیَّ علی الصّلوة» تا «حَیَّ عَلَی خَیرِ العَمل» را به امید ثواب بگوید.

مسأله ۹۵۲

کسـی که اذان و اقامه دیگری را شـنیده چه با او گفته باشـد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۵۳

اگر مرد اذان زن را با قصد لذّت بشنود اذان از او ساقط نمی‌شود بلکه اگر قصد لذّت هم نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب اذان از او ساقط نمی‌شود، ولی اگر زن اذان مرد را بشنود اذان از او ساقط می‌شود.

مسأله ۹۵۴

در نماز جماعتی که مردان و زنان شرکت دارند اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید.

مسأله ۹۵۵

اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

[۱۶۴]

مسأله ۹۵۶

اگر کلمات اذان و اقامه را بـدون ترتیب بگویـد، مثلاً «حَیَّ علی الفلاح» را پیش از «حَیَّ عَلی الصَّلاهْ» بگویـد باید برگردد و از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۵۷

باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگویـد و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قـدری فاصـله دهـد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود مسـتحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۵۸

اذان و اقامه بایـد به عربی صـحیح گفته شود پس اگر به عربی غلط بگوید یا به جای یک حرف حرف دیگری بگوید یا مثلاً ترجمه آنها را به فارسی یا زبان دیگر بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۵۹

اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله ۹۶۰

اگر پیش از گفتن اقامه شک کنـد که اذان گفته یا نه بایـد اذان را بگویـد، ولی اگر مشـغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۶۱

اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسـمتی را بگوید شک کند که قسـمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسـمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید ولی اگر در حال گفتن قسـمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۶۲

مستحب است انسان در موقع گفتن اذان رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۶۳

مستحب است بـدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشـد و آن را از اذان آهسـته‌تر بگوید و جمله‌های آن را به هم نچسـباند ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۶۴

مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشـیند یا سـجده کند یا ذکر بگوید یا دعا بخواند یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بین

اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

مسأله ۹۶۵

مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معیّن می‌کنند عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید و در صورتی که از بلندگوها استفاده شود مانعی ندارد گوینده اذان در محل پایین قرار گیرد.

مسأله ۹۶۶

شنیدن اذان از رادیو و ضبط صوت و مانند آن برای نماز کافی نیست بلکه خود نمازگزاران باید اذان بگویند.

مسأله ۹۶۷

احتیاط واجب آن است که اذان را همیشه به قصد نماز بگویند و گفتن اذان برای اعلام دخول وقت بدون قصد نماز بعد از آن، مشکل است.

مسأله ۹۶۸

اگر اذان و اقامه را به قصد نماز فرادی بگوید، بعد جماعتی از او تقاضا کنند تا امام جماعت آنان شود یا بخواهد به عنوان مأموم نمازش را به جماعت بخواند آن اذان و اقامه کافی نیست و مستحب است دوباره بگویند.

واجبات نماز

اشاره

اشاره

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است:

اول؛ نیت؛

دوّم، قیام یعنی ایستادن،

سوّم؛ تکبیرهٔ الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اول نماز.

چهارم؛ رکوع،

پنجم؛ سجود،

ششم؛ قرائت،

هفتم؛ ذکر،

هشتم؛ تشهد،

نهم؛ سلام،

دهم؛ ترتیب،

یازدهم؛ موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۶۹

بعضـی از واجبات نماز رکن است یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد یا در نماز اضافه کند عمداً باشد یا اشـتباهاً نماز باطل می‌شود و بعضـی از آنهـا رکن نیست یعنی اگر عمـداً کم یـا زیـاد شود نمـاز باطـل می‌شود و چنـانچه اشـتباهاً کم یـا زیاد شود نماز را باطل نمی‌کند و ارکان نماز پنج چیز است:

اوّل نیت، دوّم تکبیرهٔ الاـحرام، سوّم قیـام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاـحرام و قیـام متصل به رکوع یعنی ایسـتادن پیش از رکوع، چهارم رکوع، پنجم دو سجده.

[۱۶۶]

نیّت

مسأله ۹۷۰

انسان بایـد نماز را به نیت قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند یا مثلًا به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربهٔ الی الله.

مسأله ۹۷۱

اگر در نماز ظهر یا عصـر نیّت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند که نماز ظهر است یا عصـر، نماز او باطل است و نیز کسـی که مثلاًـ قضـای نماز ظهر بر او واجب است اگر در وقت نماز ظهر بخواهـد نماز قضایا نماز ظهر را بخوانـد بایـد نمازی را که می‌خواند در نیّت معیّن کند.

مسأله ۹۷۲

انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسـند چه می‌کنی نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۷۳

انسان بایـد فقط برای انجام امر خداونـد عالم نماز بخواند پس کسـی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش

باطل است خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم یعنی هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۷۴

اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نماز باطل است؛ چه آن قسمت ریایی واجب باشد مثل حمد و سوره و چه مستحب مانند قنوت بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۹۷۵

گفتن «الله اکبر» در اول هر نماز واجب و رکن است و باید حروف الله و حروف اکبر و دو کلمه «الله» و «اکبر» را پشت سرهم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگوید یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۷۶

احتیاط واجب آن است که تکبیرة الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند مثلاً ـ به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.

[۱۶۷]

مسأله ۹۷۷

اگر انسان بخواهد «الله اکبر» را به چیزی که بعد از آن می‌خواند مثلاً ـ به بِسْمِ اللّه الرحمن الرّحیم بچسباند باید (ر) اکبر را ضمه بدهد.

مسأله ۹۷۸

موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیرة الاحرام را بگوید باطل است و چنانچه سهواً حرکت کند بنا بر احتیاط واجب باید اول عملی که نماز را باطل می‌کند انجام دهد و بعد از آن دوباره تکبیر بگوید.

مسأله ۹۷۹

تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش و یا سرو صدای زیاد نمی‌شنود باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۸۰

کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند «الله اکبر» را درست بگوید باید به هر طور که می‌تواند بگوید و اگر هیچ

نمی‌تواند بگوید باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد.

مسأله ۹۸۱

مستحب است قبل از تکبیرهٔ الاحرام بگوید:
یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاکَ الْمُسیِّیءُ وَ قَد اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسیِّیء أنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنا المُسیِّیءُ بِحَقِّ مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ تَجاوَزْ عَنْ قَبیحِ ما تَعْلَمُ مِنِّی
یعنی:
ای خدایی که به بندگان احسان می‌کنی بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گنهکار بگذرد تو نیکوکاری و من گنهکار به حق محمد و آل محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدی‌هایی که می‌دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۸۲

مستحب است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد و عکس آن مشکل بلکه جایز نیست.

مسأله ۹۸۳

اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۸۴

اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه باید به شک خود اعتنا نکند ولی مستحب است نماز را تمام کند و دوباره بخواند.
[۱۶۸]

قیام نماز

مسأله ۹۸۵

قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گویند رکن است ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند نمازش صحیح است.

مسأله ۹۸۶

واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله ۹۸۷

اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده نماز او باطل است.

مسأله ۹۸۸

موقعی که ایستاده است بایـد بـدن را حرکت ندهـد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکنـد ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۹۸۹

اگر موقعی که ایستاده از روی فراموشـی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود و یا به جایی تکیه کند اشـکال ندارد ولی در قیام موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشـی هم باشـد بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۹۹۰

واجب است در موقع ایستادن هر دو پـا روی زمین باشـد ولی لازم نیست سـنگینی بـدن روی هر دو پا باشـد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۹۱

کسی که می‌تواند درست بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که به حال ایستادن معمولی نباشد نمازش باطل است.

مسأله ۹۹۲

موقعی که انسان در نماز می‌خواهـد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بـدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهـد بایـد چیزی نگوید ولی «بِحَوْلِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ اَقوُمُ وَ أَقْعُدُ» را باید در حال برخاستن بگوید و در موقع گفتن ذکرهای واجب هم بدن باید بی حرکت باشـد بلکه احتیاط واجب آن است که در موقع گفتن ذکرهای مستحبی هم بدنش آرام باشد.

مسأله ۹۹۳

اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید مثلاً موقع رفتن به رکوع یا

[۱۶۹]

رفتن به سجده تکبیر بگوید چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید باید احتیاطاً نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۴

حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۹۵

اگر موقع خوانـدن حمـد و سوره یا خوانـدن تسبیحات بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۹۶

اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند مگر اینکه به قصد قربهٔ مطلقه باشد.

مسأله ۹۹۷

تا انسان می‌توانـد ایسـتاده نماز بخوانـد نباید بنشیند مثلاً کسـی که در موقع ایسـتادن بدنش حرکت می‌کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را کج کند یا خم شود و یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۹۸

تا انسان می‌توانـد بنشـیند نبایـد خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشـیند باید هر طور که می‌تواند بنشـیند و اگر به هیچ قسـم نمی‌توانـد بنشـیند بایـد به طوری که در احکـام قبله گفته شـد به پهلوی راست بخوابـد و اگر نمی‌توانـد به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۹۹

کسـی که نشسـته نماز می‌خواند اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایسـتد و رکوع را ایسـتاده به جا آورد باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۰

کسـی که خوابیده نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بنشـیند باید مقداری را که می‌تواند نشسته بخواند و نیز اگر می‌تواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند مگر به قصد قربت مطلقه.

[۱۷۰]

مسأله ۱۰۰۱

کسـی که می‌تواند بایسـتد اگر بترسد که به واسـطه ایسـتادن مریض شود یا ضـرری به او برسد می‌تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۱۰۰۲

اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند می‌تواند اول وقت نماز را نشسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۳

مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد، شانه‌ها را پایین بیندازد، دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۱۰۰۴

در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند.

مسأله ۱۰۰۵

اگر وقت نماز تنگ باشد یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند نباید سوره را بخواند و اگر در کاری عجله داشته باشد می‌تواند سوره را نخواند.

مسأله ۱۰۰۶

اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید باید سوره را رها کنند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند.

مسأله ۱۰۰۷

اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد نمازش صحیح است

مسأله ۱۰۰۸

اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده باید فقط سوره را بخواند ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها و یا حمد تنها را نخوانده باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۱۰۰۹

اگر در نماز، یکی از چهار سوره‌ای را که آیه سجده دارد و در

مسأله «۱۱۱۴» گفته می‌شود عمداً بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۰

اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد باید در بین نماز بنا بر احتیاط با اشاره، سجده آن را به جا آورد و به همان سوره که خوانده اکتفا نماید.

مسأله ۱۰۱۱

اگر در نماز آیه سجده را بشنود و به اشاره سجده کند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲

در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد ولی در بعضی از نمازهای مستحبّی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۱۰۱۳

در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد سوره جمعه و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۱۰۱۴

اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد یا سوره قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ شود نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقین یکی از این دو سوره را بخواند تا به نصف نرسیده می‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

مسأله ۱۰۱۵

اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد یا سوره قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ بخواند اگر چه به نصف نرسیده باشد بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

مسأله ۱۰۱۶

اگر در نماز، غیر سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد و قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ سوره دیگری بخواند تا به نصف نرسیده می‌تواند رها کند و سوره دیگری بخواند.

مسأله ۱۰۱۷

اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام کند می‌تواند آن

سوره را رها کند و سوره دیگری بخواند اگر چه از نصف گذشته باشد یا سوره‌ای را که می‌خواند قُلْ هُوَ اللَّهُ

[۱۷۲]

احد یا قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ باشد.

مسأله ۱۰۱۸

بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۹

مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۲۰

زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود بنا بر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۲۱

اگر در جایی که باید نماز را بلند خواند عمداً آهسته بخواند یا در جایی که باید آهسته خواند عمداً بلند بخواند نمازش باطل است ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۲

اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۲۳

انسان بایـد نماز را یاد بگیرد که غلط نخوانـد و کسـی که به هیـچ قسم نمی‌توانـد صـحیح آن را یاد بگیرد باید هر طور که می‌تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۲۴

کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است بنا بر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۲۵

احتیاط واجب آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرد ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۲۶

اگر یکی از کلمات حمـد یا سوره را نداند یا عمداً آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید مثلاً به جای (ض) (ظ) بگوید یا جایی که باید بدون زیر و زِبَر خوانده شود زیر و زبر بدهد یا تشدید را نگوید نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۲۷

اگر انسان کلمه‌ای را صـحیح بداند و در نماز همانطور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده احتیاط مستحب آن است که نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

[۱۷۳]

مسأله ۱۰۲۸

اگر زیر و زِبَر کلمه‌ای را ندانـد بایـد یاد بگیرد ولی اگر کلمه‌ای را که وقف کردن آخر آن جایز است همیشه وقف کنـد یاد گرفتن زیر و زبر آن لازم نیست و نیز اگر ندانـد مثلاً کلمه‌ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند مثل آنکه در اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند نمازش باطل است مگر آنکه هر دو جور قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع بخواند.

مسأله ۱۰۲۹

اگر در کلمه‌ای واو باشـد و حرف قبـل از واو در آن کلمه ضـمه داشـته باشـد و حرف بعـد از واو در آن کلمه همزه (ء) باشـد مثل کلمه سوء بهتر است آن واو را مـد بدهـد یعنی آن را بکشـد و همچنین اگر در کلمه‌ای الف باشـد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشـد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد مثل جاء بهتر است الف آن را بکشد و نیز اگر در کلمه‌ای (ی) باشد و حرف قبـل از (ی) در آن کلمه زیر داشـته باشـد و حرف بعـد از (ی) در آن کلمه همزه باشـد مثـل جیء بهتر آن است (ی) را با مد بخوانـد و اگر بعـد از این واو و الف و (ی) به جای همزه (ء) حرفی باشـد که ساکن است یعنی زیر و زبر و ضـمه ندارد باز هم بهتر آن است که این سه حرف را با مد بخواند مثلاً در و لا الضّالّین که بعد از الف حرف لام ساکن است بهتر آن است که الف آن را با مد بخواند.

مسأله ۱۰۳۰

اقوی اینست که لازم نیست در نماز وقف به حرکت و وصل به سـکون را مراعات نمایـد و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد مثلاً بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصـله دهد و بگوید مالک یوم الدین و معنی وصل به سـکون اینست که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالک یوم الدین را بگوید.

مسأله ۱۰۳۱

در رکعت سوم و چهارم نماز می‌توانـد فقط یک حمد بخواند یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی سه مرتبه بگوید سُـبْحانَ اللهِ وَ

اَلْحَمْدُ للهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرَ و احتیاط واجب آن است که سه مرتبه تسبیحات اربعه را بگوید و می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

[۱۷۴]

مسأله ۱۰۳۲

در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۳۳

بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوّم و چهارم نماز، حمد و تسبیحات را آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۳۴

اگر در رکعت سوّم و چهارم، حمد بخواند بنا بر احتیاط واجب باید بِسْمِ اللّٰه آن را هم آهسته بگوید خصوصاً برای مأموم و کسی که نمازش را فرادا می‌خواند.

مسأله ۱۰۳۵

کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست یا صحیح بخواند باید در رکعت سوّم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۳۶

کسی که در دو رکعت اوّل نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند و بنا بر احتیاط مستحب بعد از نماز سجده سهو برای تسبیحات زیادی انجام بدهد و اگر در رکوع بفهمد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۳۷

اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه در دو رکعت اول است حمد بخواند یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۳۸

اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند اما تسبیحات به زبانش آمد، یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد در چنین صورتی اقوی آن است آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده و در خزانه قلبش آن را قصد داشته می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۳۹

کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول حمد خواندن شود اقوی آن است که آن را

رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۴۰

در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند مثلاً بگوید:
اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتوُبُ اِلَیْه یا بگوید:
«اللّهُمَّ اغْفِرْ لی» و اگر به گمان آنکه حمد یا تسبیحات را گفته مشغول گفتن استغفار شود و شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا ننماید و همچنین است اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست شک کند که
[۱۷۵]
حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۰۴۱

اگر در رکوع رکعت سوّم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۰۴۲

هرگاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول نشده، باید آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده چنانچه آن چیز رکن باشد مثل آنکه در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه باید به شک خود اعتنا نکند و اگر رکن نباشد مثلاً موقع گفتن اَللهُ الصَّمَدْ شک کند که قُل هُوَ اللهُ احد را درست گفته یا نه باز هم می‌تواند به شک خود اعتنا نکند ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید اشکال ندارد و اگر چند مرتبه هم شک کند می‌تواند چند بار بگوید اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۴۳

مستحب است در رکعت اول پیش از خواندن حمد بگوید اَعوُذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر اگر امام جماعت است «بِسْمِ اللّه» را بلند بگوید و در حال فرادی آهسته بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند یعنی آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد.
اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادی می‌خواند بعد از آنکه حمد خودش تمام شد بگوید:
اَلْحَمْدُ لِله ربِّ الْعالَمینَ و بعد از خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحِد» یک یا دو یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللهُ رَبّی» یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللهُ رَبُّنا» بگوید و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۴۴

مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول سوره «انا انزلناه» و در رکعت دوّم سوره قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَد را بخواند.

مسأله ۱۰۴۵

مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد» را نخواند.

مسأله ۱۰۴۶

خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد را به یک نفس، مکروه است.
چنانکه خواندن حمد هم با یک نفس، مکروه است.

مسأله ۱۰۴۷

سوره‌ای را که در رکعت اوّل خوانده، مکروه است که در رکعت دوم بخواند ولی اگر سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.
[۱۷۶]

رکوع

مسأله ۱۰۴۸

در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند.

مسأله ۱۰۴۹

اگر به اندازه رکوع خم شود ولی دستها را به زانو نگذارد خلاف احتیاط است پس احتیاط آن است که دستها را به روی زانو بگذارد.

مسأله ۱۰۵۰

هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد مثلًا به چپ یا راست خم شود اگر چه دسته ای او به زانو برسد صحیح نیست.

مسأله ۱۰۵۱

خم شدن باید به قصد رکوع باشد پس اگر به قصد کار دیگری مثلًا برای کشتن جانور خم شود نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۵۲

کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد مثلًا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد یا زانوی او پایین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد باید به اندازه معمول خم شود.

مسأله ۱۰۵۳

کسی که نشسته رکوع می‌کند باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

مسأله ۱۰۵۴

انسان هر ذکری در رکوع بگوید کافیست ولی احتیاط واجب آن است که از سه مرتبه «سبحان الله» یا یک مرتبه «سبحان ربی العظیم وبحمده» کمتر نباشد.

مسأله ۱۰۵۵

ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود
و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۵۶

در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده‌اند بگویند بنا بر احتیاط واجب باید بدن آرام باشد.

مسأله ۱۰۵۷

اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گوید بی‌اختیار به قدری
[۱۷۷]
حرکت کند که از حال آرام بودن بدن، خارج شود بنا بر احتیاط مستحب بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۵۸

اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۹

اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۰۶۰

اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آنکه از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید باید در آن حال

ذکر را بگوید و اگر نتواند بنا بر احتیاط در حال برخاستن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۱

اگر به واسطه مرض و مانند آن نتواند در رکوع آرام بگیرد، نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود ذکر واجب یعنی «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ» یا سه مرتبه «سُبْحانَ اللهِ» را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲

هرگاه نتوانـد به انـدازه رکوع خم شود بایـد به چیزی تکیه دهـد و رکوع کنـد و اگر موقعی هم که تکیه داده نتوانـد به طور معمول رکوع کنـد بایـد به هر انـدازه می‌توانـد خم شود و اگر هیـچ نتوانـد خم شود باید موقع رکوع بنشـیند و نشسـته رکوع کند و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۶۳

کسـی که می‌تواند ایسـتاده نماز بخواند اگر در حال ایسـتاده یا نشسته نتواند رکوع کند باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند باید به نیت رکوع چشم‌ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاسـتن از رکوع چشـمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است باید در قلب نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۶۴

کسـی که نمی‌تواند ایسـتاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می‌تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط واجب آن

[۱۷۸]

است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشیند و هر قدر می‌تواند برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۶۵

اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شد نمازش باطل است و نیز اگر بعـد از آنکه به انـدازه رکوع خم شود و بـدنش آرام گرفت به قصـد رکوع به قـدری خم شود که از انـدازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۶

بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۶۷

اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سـجده برسد یادش بیاید باید بایسـتد بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به

رکوع برگردد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۶۸

اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین برسد یادش بیاید که رکوع نکرده بنا بر احتیاط واجب باید بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹

مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حمده.

مسأله ۱۰۷۰

مستحب است در رکوع، زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

[برخی احکام]

مسأله ۱۰۷۱

نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دو سجده کند و سجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۲

دو سجده روی هم یک رکن است که اگر کسی در نماز واجب

[۱۷۹]

عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۷۳

اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند نماز باطل می‌شود و اگر سهواً یک سجده کم کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

مسأله ۱۰۷۴

اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است.

اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید

سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۷۵

در سجده هر ذکری بگوید کافیست به شرط آنکه مقدار ذکر از سه مرتبه «سُبْحانَ اللهِ» یا یک مرتبه «سُبْحانَ ربی الاَعلی وَ بِحَمْدِهْ» کمتر نباشد

و مستحب است «سُبْحانَ ربی الاَعلی وَ بِحَمْدِهْ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۷۶

در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده‌اند بگوید آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۷۷

اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد نماز باطل است.

مسأله ۱۰۷۸

اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آنکه سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۷۹

اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن، ذکر را گفته یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۰

اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد نماز باطل می‌شود ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد دوباره بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۸۱

اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

[۱۸۰]

مسأله ۱۰۸۲

بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۸۳

جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها و از جای انگشتانش پست‌تر و بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسأله ۱۰۸۴

در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست احتیاط واجب آن است که جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد.

مسأله ۱۰۸۵

اگر پیشانی را سهواً به چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدریست که نمی گویند در حال سجده است می‌تواند سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت یا کمتر است بگذارد و می‌تواند سر را بر روی آنچه به اندازه چهار انگشت یا کمتر است بکشد و اگر بلندی آن به قدریست که می گویند در حال سجده است احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن بروی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۸۶

باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی نباشد پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مُهر نرسد سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۸۷

در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد و اگر پشت دست ممکن نباشد باید مچ دست را بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند باید تا آرنج هر جا را که می‌تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است.

مسأله ۱۰۸۸

در سجده بنا بر احتیاط واجب باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشت‌های دیگر را، یا روی پا را به زمین بگذارد یا به واسطه بلند بودن ناخن سر شست به زمین نرسد نماز باطل است و کسی که به واسطه ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده بنا بر احتیاط مستحب باید دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۸۹

کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است، باید بقیه انگشتان را

[۱۸۱]
بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد باید هر مقدار از پا باقی مانده، به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۹۰

اگر به طور غیر معمول سجده کند مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند و اگر پاها را دراز کند اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۹۱

مُهر یا چیزی دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد.
ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مُهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۹۲

اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دُمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۹۳

اگر دُمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست بنا بر احتیاط واجب باید به هر جای از صورت ممکن است سجده کند و اگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست باید با جلو سر سجده نماید.

مسأله ۱۰۹۴

کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و پیشانی را طوری بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است ولی اگر مُهر را بالا بیاورد و به پیشانی بچسباند سجده صحیح نیست. اما کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول باید به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۹۵

کسی که هیچ نمی‌تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیاط آن است که اگر می‌تواند مهر را بلند کند و بر پیشانی بگذارد و اگر با سر یا چشمها هم نمی‌تواند اشاره کند باید در قلب نیّت سجده کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۹۶

کسی که نمی‌تواند بنشیند، باید ایستاده نیّت سجده کند و چنانچه می‌تواند برای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی‌تواند با چشمها اشاره نماید (یعنی آن را به قصد سجده می‌بندد و به نیّت سر برداشتن باز می‌کند) و اگر این را هم نمی‌تواند در قلب نیّت سجده

کند و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای

[۱۸۲]

سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۹۷

اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد نباید بگذارد دوباره به جای سجده برسد و این یک سجده حساب می‌شود چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی‌اختیار دوباره به جای سجده برسد روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد باید بگوید.

مسأله ۱۰۹۸

جایی که انسان باید تقیّه کند می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده کند و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود ولی اگر در آن مکان حصیر یا سنگ یا چیزی که سجده بر آن صحیح است وجود دارد و بتواند طوری بر آن سجده کند که خلاف تقیه نباشد باید بر آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۹۹

اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد سجده کند باطل است ولی روی تشک پر یا چیز دیگری که بعد از سر گذاشتن و مقداری پایین رفتن آرام می‌گیرد سجده کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۰۰

اگر انسان ناچار شود که در زمین گِل نماز بخواند چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقّت ندارد، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به جا آورد و اگر مشقّت دارد می‌تواند در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند و اگر سجده و تشهّد را به طور معمول هم به جا آورد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۰۱

بعد از سجده دوّم در جایی که تشهّد واجب نیست مثل رکعت سوّم نماز ظهر و عصر و عشا بهتر است لحظه‌ای بنشیند سپس برای رکعت بعد برخیزد و این عمل را جلسه استراحت می‌گویند.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۱۰۲

باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می‌روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهای معدنی مانند:

فلزّات، طلا و نقره، عقیق و فیروزه باطل است اما سجده کردن بر سنگهای معدنی مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه اشکال ندارد.

[۱۸۳]

مسأله ۱۱۰۳

سجده کردن بر برگ درخت مو اگر تازه باشد جایز نیست ولی پس از خشک شدن می‌توان بر آن سجده کرد.

مسأله ۱۱۰۴

سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوانات است مثل علف و کاه، صحیح است.

مسأله ۱۱۰۵

سجـده بر گلهـایی که خوراکی نیسـتند صـحیح است ولی سـجده بر دواهـای خوراکی که از زمین می‌رویـد ماننـد گل بنفشه و گل گاوزبان، صحیح نیست.

مسأله ۱۱۰۶

سجـده بر گیـاهی که خـوردن آن در بعضـی از شـهرها معمول است و در شـهرهای دیگر معمول نیست و نیز سـجده بر میوه نـارس، صحیح نیست ولی سجده بر توتون جایز است.

مسأله ۱۱۰۷

سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است بلکه به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن هم می‌شود سجده کرد.

مسأله ۱۱۰۸

اگر کاغذ را از چیزی که سـجده بر آن صحیح است مثلاً از کاه یا چوب ساخته باشند می‌شود بر آن سجده کرد و سجده بر کاغذی که از پنبه تهیّه می‌شود اشکال ندارد ولی بنا بر احتیاط واجب بر کاغذی که از حریر و ابریشم ساخته می‌شود نمی‌شود سجده کرد.

مسأله ۱۱۰۹

برای سـجده بهتر از هر چیز تربت حضـرت سیدالشّـهداء عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد و بعد از آن خاک، بعد از خاک سـنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۱۱۰

اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد یا تقیّه و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند، باید به لباسـش اگر از کتان یا پنبه است سـجده کند و اگر لباسـش از چیز دیگر است بر همان لباس سـجده کند و اگر آن هم نیست باید بر پشت دست و چنانچه آن هم ممکن نباشد بنا بر احتیاط به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

مسأله ۱۱۱۱

سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد اگر بعد از آنکه مقداری فرو رفت آرام بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۱۲

اگر در سجده اوّل مهر به پیشانی بچسبد و بدون اینکه مهر را بردارد دوباره به سجده رود اشکال ندارد و دو سجده حساب می‌شود ولی بهتر است مهر را از پیشانی جدا کند.

مسأله ۱۱۱۳

اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی

[۱۸۴]

که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد و در جای دیگر چیزی که سجده بر آن صحیح است وجود داشته باشد باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ باشد یا چیزی که سجده بر آن صحیح است وجود نداشته باشد باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگری ست بر همان لباسش سجده کند و اگر آن هم ممکن نیست بر پشت دست و اگر آن هم نمی‌شود بنا بر احتیاط به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

مسأله ۱۱۱۴

هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن بروی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر وقت تنگ است به دستوری که در مسأله پیش گفته شد عمل کند.

مسأله ۱۱۱۵

اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۱۶

سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان «عَلَيْهِمُ‌السَّلَام» پیشانی را به روی زمین می‌گذارند اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد وگرنه حرام است.

مستحبّات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۱۷

در سجده چند چیز مستحب است:

۱) کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملًا ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آنکه کاملًا نشست برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲) موقعی که مرد می‌خواهد به سجده برود، اوّل دستها را و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳) علاوه بر پیشانی، بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴) در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، به طوری که سر انگشتان رو به قبله باشد.

[۱۸۵]

۵) در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد، یکی از دعاهای مناسب در سجده این است:

یا خَیر المسئُولینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطینَ اُرزُقْنی وَ ارْزُقْ عِیالی مِنْ فَضْلِکَ فَإنَّکَ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیم.

یعنی:

ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان، روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی.

۶) بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد، (و این را تَوَرُّک گویند).

۷) بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸) بعد از سجده اوّل بدنش که آرام گرفت اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبّی وَ اَتُوبُ الیه بگوید.

۹) سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰) برای رفتن به سجده دوّم، در حال آرامی بدن «الله اکبر» بگوید.

۱۱) در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲) در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳) مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را به زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبّات دیگر سجده در کتابهای مفصّل گفته شده است.

مسأله ۱۱۱۸

قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن دو حرف از دهان بیرون آید نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل گفته شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۱۹

در چهار سوره از قرآن مجید آیه سجده است «سوره‌های وَ النَّجم (۵۳) اِقرَأْ (۹۶) وَ الم تنزیل (۳۲) و حم سجده (۴۱)» و هر گاه انسان آیه سجده را بخواند یا گوش کند باید فوراً به سجده رود و اگر فراموش کرد هر زمان یادش آید سجده واجب است و اگر گوش ندهد بلکه آیه سجده به گوشش بخورد بنا بر احتیاط

[۱۸۶]

واجب باید سجده کند.

مسأله ۱۱۲۰

اگر انسان موقعی که آیه سجده را می‌خواند، از دیگری هم بشنود باید دو سجده انجام دهد.

مسأله ۱۱۲۱

در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۲۲

اگر آیه سجده را از صدا و سیما یا ضبط صوت یا رایانه بشنود لازم نیست سجده کند، بلی اگر به صورت مستقیم از صدا و سیما پخش شود، مثل اینکه از بلندگو بشنود باید سجده کند.

مسأله ۱۱۲۳

بنا بر احتیاط واجب در سجده واجب قرآن، نمی‌شود بر چیزهای خوراکی و پوشاکی سجده کرد ولی سایر شرایطی که در سجده نماز لازم است در این سجده واجب نیست.

مسأله ۱۱۲۴

در سجده واجب قرآن باید طوری عمل کند که بگویند سجده کرد یعنی نیّت و صورت ظاهری سجده کفایت می‌کند.

مسأله ۱۱۲۵

هرگاه در سجده قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست و گفتن ذکر مستحب است و بهتر است بگوید:
لا اِلهَ الا اللهُ حَقّاً حَقّاً، لا اِلهَ الا اللهُ اِیماناً وَ تَصدیقاً، لا اِلهَ الا الله عبودیّةً وَ رِقّاً سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً، لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُستَکبِراً بَلْ اَنَا عَبْدُ ذَلِیلٌ ضَعیفٌ خائِفٌ مُسْتَجیرٌ.

مسأله ۱۱۲۶

سجده واجب قرآن، تکبیرة الاحرام، تشهّد و سلام ندارد لیکن احتیاط واجب آن است که پس از سر برداشتن از سجده، تکبیر بگوید.
تشهّد

مسأله ۱۱۲۷

در رکعت دوّم تمام نمازهای واجب و رکعت سوّم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوّم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند یعنی بگوید:
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّهُمَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد.
[۱۸۷]

مسأله ۱۱۲۸

کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سرهم گفته شود.

مسأله ۱۱۲۹

اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه بایـد در آن رکعت خوانـده شود بخوانـد و نماز را تمام کند و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهّد را قضا کند و برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۳۰

مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهّد بگوید:
اَلْحَمْدُ الله یا بگوید:
بِسْمِ الله وَ بِالله وَ الْحَمْدُ لِله وَ خَیْرُ الأسـماءِ لِله و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهّد بگوید:
وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ.

مسأله ۱۱۳۱

مستحب است زنها در وقت خواندن تشهّد، رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۳۲

بعد از تشهّد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهْ و بعد از آن باید بگوید:
اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهْ یا بگوید:
اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلَی عِبادِ الله الصَّالِحینَ ولی اگر این سـلام را بگوید احتیاط واجب آن است که بعد از آن اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه را هم بگوید.

مسأله ۱۱۳۳

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۴

اگر سـلام نمـاز را فراموش کنـد و موقعی یـادش بیایـد که صورت نماز به هم خورده است چنانچه پیش از آنکه صورت نماز به هم

بخورد کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد نمازش صحیح است و اگر پیش از آنکه صورت نماز به هم بخورد کاری که عمدی و سهوی آن

[۱۸۸]

نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۳۵

اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۳۶

اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلًا پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

مسأله ۱۱۳۷

اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد مثلًا پیش از آنکه دو سجده کند تشهّد بخواند باید رکن را به جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند و بنا بر احتیاط واجب برای هر زیاده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۳۸

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد مثلًا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود نمازش صحیح است و برای حمد فراموش شده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۳۹

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد مثلاً- حمد را فراموش کند و سوره را بخواند چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد مثلًا در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بگذرد و نماز او صحیح است و برای هر واجب فراموش شده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد باید آنچه را فراموش کرده به جا آورده و بعد از آن چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند و برای زیاده بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو انجام دهد.

مسأله ۱۱۴۰

اگر سجده اوّل را به خیال اینکه سجده دوّم است یا سجده دوّم را به خیال اینکه سجده اوّل است به جا آورد نماز صحیح است و سجده اوّل او سجده اوّل و سجده دوّم او سجده دوّم حساب می‌شود.

مُوالات

مسأله ۱۱۴۱

انسان باید نماز را با موالات بخواند یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهّد را پشت سرهم به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند به طوری

[۱۸۹]

که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند نمازش باطل است گرچه به طور سهوی باشد.

مسأله ۱۱۴۲

اگر در نماز عمداً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود نمازش باطل نمی‌شود و اگر سهواً باشد چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است مگر در تکبیرهٔ الاحرام که اگر فاصله بین کلمات آن به قدری باشد که از صورت تکبیرهٔ الاحرام خارج شود نماز باطل است.

مسأله ۱۱۴۳

طول دادن رکوع و سجود و قنوت و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

[مستحبات نماز]

قنوت

مسأله ۱۱۴۴

در تمام نمازهای واجب و مستحب پیش از رکوع رکعت دوّم مستحب است قنوت بخواند و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد؛ در رکعت اوّل پیش از رکوع و در رکعت دوّم بعد از رکوع و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت و در رکعت دوّم چهار قنوت دارد.

مسأله ۱۱۴۵

اگر بخواهد قنوت بخواند بنا بر احتیاط واجب باید دستها را مقابل صورت بلند کند
و مستحب است کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد و غیر از شست، انگشتهای دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۴۶

در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک «سُبْحانَ اللهِ» باشد کافیست و بهتر است بگوید:
لا اِلهَ الا اللهُ الْحَليمُ الْكَريمُ لا اِلهَ الاَّ اللهُ العَلِيُّ العَظيمُ سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ اَلاْرَضينَ السَّبْعِ وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ العَظيمِ وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمينَ.

مسأله ۱۱۴۷

مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۴۸

اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از

[۱۹۰]

آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز قضا نماید.

ترجمه نماز

ترجمه نماز

۱ ترجمه سوره حمد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم یعنی ابتدا می‌کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر رحم می‌کند و در آخرت بر مؤمن رحم می‌نماید.

اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمين یعنی ثنا مخصوص خداوندیست که پرورش دهنده همه موجودات است.

الرَّحمن الرَّحيم یعنی در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌کند.

مالِكِ يَوم الدّين یعنی پادشاه و صاحب اختیار روز قیامت است.

ايّاكَ نَعْبُدُ وَ ايّاكَ نَسْتَعينْ یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم.

اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است.

صِراطَ الَّذينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند.

غَيْرِ الْمَغْضوبِ عَلَيْهِمْ وَ لا الضّالّين یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر ایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ ترجمه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم قُلْ هُوَ اللهُ اَحَد یعنی بگو ای محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم که خداوند، خداییست یگانه.

اَللهُ الصَّمَد یعنی خدایی که از تمام موجودات بی نیاز است.

[۱۹۱]

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

وَلَمْ یَکَنْ لَهُ کُفوُاً اَحَد یعنی هیچ کس از مخلوقات، مثل او نیست.

۳ ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است

سُبْحانَ رَبّی الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.

سُبْحانَ رَبّی الاعَلی وَ بِحَمْدِهِ یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و من مشغول ستایش او هستم.

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

اَسْتَغْفِرِ اللهِ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْه یعنی طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم.

بِحَولِ الله وَ قُوّتِه اَقوُمُ وَ اَقْعُد یعنی به یاری خداوند متعال و قوه او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

۴ ترجمه قنوت

لا اِلهَ الا اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمْ یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که صاحب حلم و کرم است.

لا اِلهَ الاَّ اللهُ العَلِیُّ العَظیمْ یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است.

سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ اَلْاَرْضینَ السَّبْع یعنی پاک و منزّه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ العَظیم یعنی پروردگار هر چیزیست که در آسمانها و زمینها و مابین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است.

وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمینَ یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که پرورش دهنده تمام موجودات است.

[۱۹۲]

۵ ترجمه تسبیحات اربعهٔ

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَر یعنی پاک و منزّه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای بی‌همتا و بزرگتر است از اینکه او را وصف کنند.

۶ ترجمه تشهد و سلام

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ یعنی ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد.

وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ یعنی شهادت می‌دهم که محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم بنده خدا و فرستاده اوست.

اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد.

وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَه یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن.

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهْ یعنی سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحین یعنی سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او.

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه یعنی سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۴۹

مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمّم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند و از

[۱۹۳]

تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیهاست که باید به این ترتیب گفته شود:

۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه اَلْحَمْدُ الله ۳۳ مرتبه سبحان الله و می‌شود سبحان الله را پیش از اَلْحَمْدُ الله گفت ولی بهتر است بعد از اَلْحَمْدُ الله گفته شود.

مسأله ۱۱۵۰

مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه شُکْراً لِلّهِ یا شُکْراً یا عَفواً بگوید و نیز مستحب است، هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر

مسأله ۱۱۵۱

هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مانند محمّد و احمد یا لقب و کنیه آن جناب مثل مصطفی و ابوالقاسم را بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرست

مسأله ۱۱۵۲

موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند صلوات بفرستد.

[۱۹۴]

مُبطِلات نماز

مسأله ۱۱۵۳

دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آنها را مبطلات می‌گویند:

اوّل:

اشاره

آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلًا در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است.

دوّم:

اشاره

آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلًا بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۴

کسی که بی‌اختیار خوابش برده اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن باید نمازش را دوباره بخواند، ولی اگر تمام شدن نماز را بداند و شک کند که خواب در بین نماز بوده یا بعد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۵

گر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۶

اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند.

سوّم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را رویهم بگذارد.

مسأله ۱۱۵۷

هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد اگر چه مثل آنها نباشد بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی

فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را رویهم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم:

از مبطلات نماز آن است که بعد از خواند حمد، آمین بگوید. ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیّه بگوید، نمازش باطل نمی‌شود. [۱۹۵]

پنجم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۵۸

اگر عمداً یا سهواً سر را به قدری برگرداند که بتواند پشت سر را ببیند نماز باطل است ولی اگر سر را کمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً نمازش باطل نمی‌شود.

ششم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه‌ای را بگوید که دارای معنی باشد خواه یک حرف باشد یا بیشتر و قصد معنی بکند نمازش باطل است و اگر سهواً بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۱۵۹

اگر کلمه‌ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل (ق) که در زبان عرب به معنای اینست که «نگهداری کن» چنانچه معنی آن را بداند و قصد آن معنی را نماید نمازش باطل می‌شود، بلکه اگر قصد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۶۰

سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها که دو حرف است اگر عمدی باشد نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۱۱۶۱

اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید مثلاً به قصد ذکر بگوید:
«الله اکبر» ولی در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد ولی چنانچه به قصد اینکه چیزی را به کسی بفهماند آن را بگوید اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۶۲

خوانـدن قرآن در نمـاز، غیر از چهـار سوره‌ای که سـجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شـد و نیز دعا کردن در نماز اشـکال ندارد ولی احتیاط واجب اینست که به عربی باشد.

مسأله ۱۱۶۳

اگر چیزی از حمـد و سوره و ذکرهای نماز را عمـداً یا احتیاطاً چنـد مرتبه بگویـد اشـکال ندارد ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۶۴

در حال نماز، انسان نبایـد به دیگری سـلام کنـد و اگر دیگری به او سـلام کنـد بایـد طوری جواب دهـد که سـلام مُقَـدَّم باشد مثلاً بگوید:
«اَلسّلامُ عَلَیْکُم» یا
[۱۹۶]
«سَلام عَلَیْکم» و نباید «عَلَیْکُمُ السَّلامُ» بگوید.

مسأله ۱۱۶۵

انسان باید جواب سـلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید و اگر عمداً یا از روی فراموشـی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگویـد جواب آن سـلام حسـاب نشود چنـانچه در نمـاز باشـد نبایـد جواب بدهـد و اگر در نماز نباشـد، جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۶۶

باید جواب سـلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود و اگر سلام کننده کر باشد باید با بلند کردن صدا یا به اشاره طوری جواب او را بدهد که بشنود یا متوجّه جواب سلام شود.

مسأله ۱۱۶۷

نمازگزار باید جواب سلام را به قصد جواب بگوید نه به قصد دعا.

مسأله ۱۱۶۸

اگر زن یا مرد نامحرم یا بچّه ممیّز یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند نمازگزار می‌تواند جواب او را بدهد و بهتر است به قصد دعا جواب بگوید.

مسأله ۱۱۶۹

اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۷۰

اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود جواب او واجب نیست و اگر سلام حساب شود جواب او واجب است و بهتر است به قصد دعا جواب بدهد.

مسأله ۱۱۷۱

جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند واجب نیست و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بگوید:
«علیک».

مسأله ۱۱۷۲

اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله ۱۱۷۳

اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند و فردی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عدّه واجب است.

مسأله ۱۱۷۴

اگر به عدّه‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد و همچنین است اگر بداند که قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد. امّا اگر بداند که قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد باید جواب او را بدهد.
[۱۹۷]

مسأله ۱۱۷۵

سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۷۶

اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۷۷

در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید مثلًا اگر کسی گفت:
«سَلامٌ علیکم» در جواب بگوید:
سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُٔ الله.

هفتم:

اشاره

از مبطلات نماز خنـده با صدا و ترجیع است و بنا بر احتیاط واجب خنده با صدا اگر چه ترجیع نداشـته باشد و عمدی باشد و چنانچه سهواً هم با صدا بخندد به طوری که صورت نماز از بین برود نماز باطل است ولی لبخند نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۱۷۸

اگر برای جلوگیری از صـدای خنـده حالش تغییر کنـد، مثلًا رنگش سـرخ شـد چنانچه به حدّی باشد که از صورت نمازگزار خارج شود نمازش باطل است.

هشتم:

از مبطلات نمـاز آن است که برای کـار دنیا عمـداً با صـدا گریه کنـد و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی‌صـدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم:

اشاره

از مبطلات نماز کاریست که صورت نماز را به هم بزنـد مثل دست زدن، رقصیدن و به هوا پریـدن وماننـد اینها، کم باشـد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی فرقی ندارد. ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۷۹

اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که از صورت نمازگزار خارج شود نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۸۰

اگر در بین نماز کاری انجام دهد یا مدّتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است.

دهم:

اشاره

از مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است، اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که صورت نماز به هم بخورد نمازش باطل می‌شود حتّی اگر صورت نماز به هم نخورد بنا بر احتیاط واجب نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۸۱

احتیاط واجب آن است که در نماز از خوردن و آشامیدنی که موالات عرفی نماز را به هم می‌زند اجتناب کند، هر چند صورت نماز از بین نرود.

مسأله ۱۱۸۲

اگر در بین نماز، ذرّاتی از غذا که در دهان یا لای دندانها باقیمانده

[۱۹۸]

فرو ببرد نماز را باطل نمی‌کند؛ ولی اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و مقصودش آن باشد که در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود نمازش اشکال پیدا می‌کند.

یازدهم:

از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا شک در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم:

اشاره

از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید.

مسأله ۱۱۸۳

اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه‌ست

مسأله ۱۱۸۴

مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشمها را هم بگذارد یا به طرف راست یا چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است در موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

مسأله ۱۱۸۵

موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خود داری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل فقهی گفته شده است.

مواردی که می‌توان نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۸۶

شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ جان و مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۸۷

اگر حفظ جان خود یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیّت ندارد مکروه است.
[۱۹۹]

مسأله ۱۱۸۸

اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار، طلب خود را از او مطالبه کند چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۸۹

اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیّه نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می‌زند باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۹۰

کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۹۱

اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند.
[۲۰۰]

شکّیات نماز

اشاره

شکّیات نماز ۲۳ قسم است:
هشت قسم آن شکهاییست که نماز را باطل می‌کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای مبطِل

مسأله ۱۱۹۲

شکهایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:
اوّل:
شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و بعضی نمازهای احتیاط، نماز را باطل نمی‌کند.
دوّم:
شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.
سوّم:
آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
چهارم:
آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوّم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر (برای تفصیل این مسأله به صورت چهارم شکهای صحیح مراجعه شود).
پنجم:

شک بین دو و پنج رکعت یا دو و بیشتر از پنج رکعت.

ششم:

شک بین سه و شش رکعت یا سه و بیشتر از شش رکعت.

هفتم:

شک در رکعتهای نماز به صورتی که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم:

شک بین چهار و شش رکعت یا چهار و بیشتر از شش رکعت چه پیش از تمام شدن سجده دوم باشد یا بعد از آن، ولی اگر بعد از سجده دوّم شک بین چهار و شش رکعت و چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید احتیاط مستحب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۹۳

اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید نمی‌تواند نماز را به هم بزند ولی اگر به قدری فکر کند که شک پابرجا شود به هم زدن نماز مانعی

[۲۰۱]

ندارد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۹۴

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اوّل:

شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است.

دوّم:

شک بعد از سلام.

سوّم:

شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم:

شک کثیر الشّک یعنی کسی که زیاد شک می‌کند.

پنجم:

شک امام و مأموم.

ششم:

شک در نماز مستحبّی.

۱ شک در چیزی که محل آن گذشته ست

مسأله ۱۱۹۵

اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه مثلاً شک کند که حمد را خوانده یا نه چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده باشد؛ باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۶

اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیه پیش از آن را خوانده یا نه و یا وقتی آخر آیه را می‌خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۷

اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۸

اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۹

اگر در حال برخاستن شک کند که تشهد را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر شک کند که سجده را به جا آورده یا نه باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۰

کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اگر موقعی که حمد یا

[۲۰۲]

تسبیحات می‌خواند شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه باید به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۱

اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به جا آورد مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه باید به جا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن را به جا آورده بوده چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۲

اگر شک کنـد که رکنی را به جا آورده یا نه چنانچه مشـغول کاری که بعـد از آن است شـده نباید به شک خود اعتنا کند مثلًا اگر مشغول تشهد است و شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده در صورتی که مشـغول رکن بعـد نشده باید آن را به جا آورد و اگر مشـغول رکن بعد شده نمازش باطل است؛ مثلًا اگر پیش از رکوع رکعت بعـد یـادش بیایـد که دو سـجده را به جـا نیـاورده بایـد به جـا آورد و اگر در رکوع یـا بعـد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۳

اگر شـک کنـد عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعـد از آن است نشـده بایـد آن را به جا آورد، مثلًا اگر پیش از خوانـدن سوره شک کنـد که حمد را خوانده یا نه باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده بوده چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است.

مسأله ۱۲۰۴

اگر شـک کنـد عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعـد از آن است شـده، بایـد به شک خود اعتنا نکنـد؛ مثلًا موقعی که مشغول خوانـدن سوره است شک کند که حمد را خوانده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیایـد که آن را به جا نیاورده در صورتی که مشغول رکن بعـد نشـده باید به جا آورد و اگر مشـغول رکن بعد شده نمازش صـحیح است بنا بر این اگر مثلًا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صـحیح است، ولی واجب است دو سـجده سـهو برای حمـد که نخوانـده به جـا آورد و اگر واجبی که نخوانـده تشـهد یا سـجده باشـد قضای آن را هم واجب است انجام دهد.

مسأله ۱۲۰۵

اگر شک کنـد که سـلام نماز را گفته یا نه یا شک کنـد درست گفته یا نه چنانچه مشـغول تعقیب نماز یا نماز دیگر شده یا مشـغول انجام کاری شده که

[۲۰۳]

نمـازگزار را از حال نماز بیرون می‌برد بایـد به شک خود اعتنا نکنـد و اگر پیش از اینها شک کنـد بایـد سـلام را بگویـد اما اگر در صحیح گفتن سلام شک کند در هر صورت باید به شک خود اعتنا ننماید چه مشغول کار دیگر شده باشد یا نشده باشد.

۲ شک بعد از سلام

مسأله ۱۲۰۶

اگر بعـد از سـلام نماز شک کنـد که نمازش صـحیح بوده یا نه؛ مثلًا شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سـلام نماز چهار رکعتی شـک کنـد که چهار رکعت خوانـده یا پنـج رکعت به شک خود اعتنا نکنـد، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشـد مثلًا بعـد از سلامِ نمازِ چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت نمازش باطل است.

۳ شک بعد از وقت

مسأله ۱۲۰۷

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز شک کنـد که نماز خوانـده یا نه یا گمان کند که نخوانده به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان هم کند که خوانده، باید آن را به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۸

اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند نماز را درست خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۹

اگر بعد از گذشـتن وقت نماز ظهر و عصـر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصـر باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است (ما فِی الذّمهٔ) بخواند.

مسأله ۱۲۱۰

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز مغرب و عشاء بدانـد یک نماز خوانـده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

[۲۰۴]

۴ کَثیرُ الشّک «کسی که زیاد شک می‌کند»

مسأله ۱۲۱۱

اگر کسـی در یک نماز سه مرتبه شک کند یا در سه نماز پشت سر هم مثلاً در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند کثیرالشک است و چنانچه زیاد شک کردن او از روی غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۱۲

کثیرالشـک اگر در به جـا آوردن چیزی شک کنـد چنانچه به جا آوردن آن نماز را باطل نمی‌کنـد بایـد بنا بگـذارد که آن را به جا آورده؛ مثلاً اگر شک کنـد که رکوع کرده یا نه بایـد بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر به جا آوردن آن، نماز را باطل می‌کند بایـد بنا بگذارد که آن را انجام نداده؛ مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

مسأله ۱۲۱۳

کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند باید به دستور آن عمل نماید؛ مثلاً کسی که

زیاد شک می‌کند که سجده کرده یا نه اگر در به جا آوردن رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید یعنی اگر هنوز ایستاده، رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۱۴

کسی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می‌کند اگر در نماز دیگر مثلًا در نماز عصر شک کند باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۲۱۵

کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شک می‌کند اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۶

اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه به نحو شبهه موضوعیه باید به دستور شک عمل نماید و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۱۷

کسی که زیاد شک می‌کند اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده چنانچه مشغول رکن بعد نشده باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است؛ مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده باید رکوع کند و اگر در سجده یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸

کسی که زیاد شک می‌کند اگر شک کند چیزی را که رکن نیست

[۲۰۵]

بجا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته باید آن را به جا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است؛ مثلاً اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه و اعتنا نکند چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

۵ شک امام و مأموم

مسأله ۱۲۱۹

اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند؛ مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند

باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ شک در نماز مستحبّی

مسأله ۱۲۲۰

اگر در شـماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند باید بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلًا اگر در نافله صبح شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده و اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل نمی‌کند مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۱

بنا بر احتیاط واجب کم شـدن رکن، نماز نافله را باطل می‌کنـد ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی‌کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کنـد و موقعی یادش بیایـد که مشغول رکن بعـد از آن شـده بایـد آن کار را انجام دهـد و دوباره آن رکن را به جا آورد؛ مثلًا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۲۲

اگر در یکی از کارهـای نـافله شـک کنـد خواه رکن باشـد یـا غیر رکن چنـانچه محل آن نگذشـته بایـد به جا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۲۳

اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر

[۲۰۶]

برود یـا گمـانش به دو رکعت یا کمتر برود بایـد به همان گمان عمل کنـد مگر آنکه موجب بطلان باشـد که در این صورت گمان حکم شک را دارد مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می‌رود احتیاطاً باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۲۴

اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سـجده سـهو واجب می‌شود یا یک سـجده یا تشهد را فراموش کند لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را به جا آورد

مسأله ۱۲۲۵

اگر شک کند که نماز مسـتحبی را خوانده یا نه چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشـته باشد بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیه، وقت معین داشـته باشد و پیش از گذشـتن وقت آن شک کند که آن را به جا آورده یا نه ولی اگر بعد از گذشت وقت شک کند که خوانده است یا نه به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۲۶

در نُه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند بایـد فکر نماید پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد بایـد همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کنـد وگرنه به دستورهایی که گفته می‌شود عمل نمایـد و آن نه صورت از این قرار است:

اوّل:

آنکه بعد از سر برداشتن از سجده دوّم شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد.

دوّم:

شک بین دو و چهار رکعت بعد از سر برداشتن از سجده دوّم که باید بنا بگذارد که چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوّم:

شک بین دو و سه و چهار رکعت بعد از سر برداشتن از سجده دوّم، که باید بنا بگذارد که چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نماز احتیاط نشسته به جا آورد، ولی اگر بعد از سجده اوّل یا پیش از سر برداشتن از سجده دوّم یکی از این سه شک برایش پیش آید

[۲۰۷]

می‌تواند نماز را رها کند و دوباره بخواند.

چهارم:

شک بین چهار و پنج رکعت بعد از سر برداشتن از سجده دوّم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو به جا آورد ولی اگر بعد از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوّم این شک برای او پیش آید بنا بر احتیاط واجب باید به دستوری که گفته شد عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

پنجم:

شک بین سه و چهار رکعت، که در هر جای نماز باشد بایـد بنا بر چهار رکعت بگـذارد و نماز را تمام کنـد و بعـد از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته به جا آورد.

ششم:

شک بین چهار و پنج رکعت در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

هفتم:

شک بین سه و پنج رکعت در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

هشتم:

شک بین سه و چهار و پنج رکعت در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نماز احتیاط نشسته به جا آورد.

نهم:

شک بین پنج و شش رکعت در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۷

اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است.
پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مثل روگرداندن از قبله نماز را از سر گیرد نماز دوّمش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شود نماز دوّمش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۸

اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است.
پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر گرفته باشد نماز دوّمش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل

[۲۰۸]

می‌کند مشغول نماز شده نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹

وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید چنانچه گفته شد باید فوراً فکر کند پس اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود برای او پیش نیاید شک او از بین نمی‌رود و چنانچه کمی بعد هم فکر کند اشکال ندارد؛ مثلاً اگر در سجده شک کند می‌تواند تا بعد از سجده، فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۳۰

اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد بعد دو طرف در نظر او مساوی شود باید به دستور شک عمل نماید و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۳۱

کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساویست باید احتیاط کند و در هر مورد، احتیاط به طور مخصوصیست که در کتابهای مفصل فقهی گفته شده است.

مسأله ۱۲۳۲

اگر بعد از نماز بفهمد در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ولی نداند که این بنا را روی گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا از باب این بوده که هر دو طرف در نظر او مساوی بوده باید به احتیاط واجب نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۳۳

اگر موقعی که تشهد می‌خواند یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد، برای او پیش آید مثلاً شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت باید به دستور آن شك عمل کند و بنا بر احتیاط واجب نمازش را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۴

اگر پیش از آنکه مشغول تشهّد شود یا در رکعتهایی که تشهد ندارد پیش از ایستادن شك کند که دو سجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۵

اگر موقعی که ایستاده بین ۳ و ۴ یا بین ۳ و ۴ و ۵ رکعت شك کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده نمازش باطل است.

[۲۰۹]

مسأله ۱۲۳۶

اگر شك او از بین برود و شك دیگری برایش پیش آید مثلاً اول شك کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت بعد شك کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شك دوّم عمل نماید.

مسأله ۱۲۳۷

اگر بعد از نماز شك کند که در نماز مثلاً بین دو و چهار رکعت شك کرده یا بین سه و چهار رکعت، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۸

اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند که از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است، بنا بر احتیاط واجب باید به دستور شکهایی که صحیح بوده و احتمال می‌داده عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۹

کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر شکی کند که باید برای آن یك رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید

یک رکعت نشسته به جا آورد و اگر شکی کند که باید برای آن، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۰

کسی که ایستاده نماز می‌خواند اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند و حکم آن در مسأله پیش گفته شده، نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۱

کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۴۲

کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

مسأله ۱۲۴۳

نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخواند و نیت آن را به زبان نیاورد و احتیاط واجب آن است که بِسْمِ اللَّه آن را هم آهسته بگوید.

[۲۱۰]

مسأله ۱۲۴۴

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی را که خوانده درست بوده لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله ۱۲۴۵

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید آنچه

را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی‌جا دو سجده سهو به جا آورد و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶

اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نمازش را سه رکعت خوانده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۷

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده بنا بر احتیاط واجب اگر عملی منافی انجام نداده باشد باید کسری نماز را به نماز متصل نماید و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۴۸

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره بخواند و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید دو رکعت کسری نمازش را به جا آورد و اصل نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۴۹

اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۵۰

اگر بین ۳ و ۴ شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده را می‌خواند یادش بیاید که سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۵۱

اگر بین دو و سه و چهار شک کنـد و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می‌خوانـد پیش از رکوع رکعت دوّم یادش بیاید که نمازش را سه

[۲۱۱]

رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند و بنا بر احتیاط واجب نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۲

اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسـری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسـری نمازش تمام کنـد بایـد آن را رها کنـد و کسـری نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب نماز را هم دوباره بخواند مثلاً در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسـته را می‌خوانـد یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده چون نمی‌تواند دو رکعت نشسـته را به جای دو رکعت ایسـتاده حساب کند باید نماز احتیاط نشسته را رها کند و دو رکعت کسری نمازش را بخواند و احتیاطاً نماز را هم دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۳

اگر شک کنـد نماز احتیاط را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه چنانچه وقت نماز گذشـته به شک خود اعتنا نکنـد و اگر وقت دارد در صورتی که مشـغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و کاری هم مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نـداده بایـد نماز احتیاط را بخواند و اگر مشـغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می‌کند به جا آورده یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده احتیاط آن است که نماز احتیاط را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۴

اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کنـد یا مثلاً به جای یک رکعت دو رکعت بخوانـد نماز احتیاط باطل می‌شود و بعید نیست که در این حال تنها به اعاده اصل نماز اکتفا کند.

مسأله ۱۲۵۵

موقعی که مشـغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد و اگر محلش گذشـته بایـد به شک خود اعتنا نکنـد مثلاً اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند و اگر به رکوع رفته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۵۶

اگر در شـماره رکعتهای نماز احتیاط شک کنـد باید بنا را بر بیشتر بگذارد ولی چنانچه طرفِ بیشترِ شک، نماز را باطل می‌کند باید نماز را از سر بخواند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست.

مسأله ۱۲۵۷

اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود اقوی اینست که سجده سهو ندارد.

مسأله ۱۲۵۸

اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط

[۲۱۲]

آن را به جا آورده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۵۹

اگر در نماز احتیاط تشهد یا یک سجده را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از سلام آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۰

اگر نماز احتیاط و قضای یک سـجده یا قضای یک تشـهد یا دو سـجده سهو بر او واجب شود بنا بر اقوی باید اول نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۱

حکم گمـان در رکعتهـای نمـاز حکم یقین است مثلاًـ اگر در نمـاز چهار رکعتی انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانـده نباید نماز احتیاط بخواند و همینطور در غیر رکعتها گمان معتبر است هر چند بهتر است به احتیاط عمل کند.

مسأله ۱۲۶۲

حکم شک و سـهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر غیر یومیه فرق ندارد مثلًا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت چون شک او در نماز دو رکعتیست نمازش باطل می‌شود.

سجده سهو

مسأله ۱۲۶۳

برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد:

اوّل:

آنکه در بین نماز سهواً حرف بزند.

دوّم:

آنکه یک سجده را فراموش کند.

سوّم:

آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت و در دو مورد دیگر هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو به جا آورد:

اوّل:

در جایی که نباید نماز را سلام دهد مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد.

دوّم:

آنکه تشهد را فراموش کند.

مسأله ۱۲۶۴

اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۵

برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می‌شود سجده سهو واجب نیست ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا آه بگوید باید سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۶

اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای

[۲۱۳]

دوباره خواندنِ آن، سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۶۷

اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شود دو سجده سهو بعد از سلام نماز برای تمام آنها کافی است.

مسأله ۱۲۶۸

اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید یا بیشتر و یا کمتر از سه مرتبه بگوید احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹

اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید:
«السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» یا بگوید:
«السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته» باید دو سجده سهو انجام دهد ولی اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید یا بگوید:
«السّلام علیک أیّها النّبی و رحمهٔ الله و برکاته» احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۰

اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجده سهو کافیست ولی احتیاط متعدد گفتن است یعنی یک سجده سهو برای عموم آنها و برای هر کدام هم دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱

اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید باید برگردد و آن را به جا آورد و سجده سهو برای زیادی‌ها که انجام شده واجب نیست.

مسأله ۱۲۷۲

اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده باید بعد از سلام نماز سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۳

اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد معصیت کرده و واجب است هرچه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً به جا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۷۴

اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۵

کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا اگر دو سجده به جا آورد کافی است.

مسأله ۱۲۷۶

اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده باید دو سجده سهو به جا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده باید دوباره سجده سهو به جا آورد.

[۲۱۴]

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۷۷

دستور سجده سهو اینست که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید:
«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِهِ یا بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد» ولی بنا بر احتیاط بهتر است بگوید: «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه» و بعد بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد سلام دهد.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۷۸

سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز، قضای آن را به جا می‌آورد باید تمام شرائط نماز مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۷۹

اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند مثلاً یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم را فراموش نماید باید بعد

از نماز، قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آنها لازم است به جا آورد و لازم نیست معین کند که قضای کدام یک آنهاست که انجام می‌دهد.

مسأله ۱۲۸۰

اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند احتیاط واجب آن است که هر کدام را اول فراموش کرده اول قضا نماید و اگر نداند اول کدام یک فراموش شده باید احتیاطاً یک سجده و تشهد و بعد یک سجده دیگر به جا آورد و یا یک تشهد و یک سجده و بعد یک تشهد دیگر به جا آورد تا یقین کند سجده و تشهد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است.

مسأله ۱۲۸۱

اگر به خیال اینکه اول سجده را فراموش کرده اول قضای آن را به جا آورد و بعد از خواندن تشهد یادش بیاید که اول تشهد را فراموش کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره سجده را قضا نماید و نیز اگر به خیال اینکه اول تشهد را فراموش کرده اول قضای آن را به جا آورد بعد از سجده یادش بیاید که اول سجده را فراموش کرده بنا بر احتیاط واجب باید دوباره تشهد را بخواند.

مسأله ۱۲۸۲

اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که چنانچه

[۲۱۵]

عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می‌شود مثلاً پشت به قبله نماید باید قضای سجده و تشهد را به جا آورد و احتیاط واجب اعاده نماز است.

مسأله ۱۲۸۳

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده باید قضای سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد، خواه کاری که نماز را باطل می‌کند کرده باشد یا نکرده باشد و اگر تشهّد رکعت آخر را فراموش کرده باشد باید قضای تشهد را به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۸۴

اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود مثل آنکه سهواً حرف بزند باید سجده یا تشهد را قضا کند.

مسأله ۱۲۸۵

اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اول به جا آورد اشکال ندارد.

مسأله ۱۲۸۶

اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه واجب نیست قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۷

اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد به جا آورده یا نه احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۸

کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود باید بعد از نماز، سجده یا تشهد را قضا نماید بعد سجده سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۸۹

اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورده یا نه چنانچه وقت نماز نگذشته باید سجده یا تشهد را قضا نماید و اگر وقت نماز هم گذشته بنا بر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا نماید.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

مسأله ۱۲۹۰

هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند اگر چه یک حرف آن باشد نماز باطل است.

مسأله ۱۲۹۱

اگر به واسطه ندانستن مسأله، چیزی از اجزاء نماز را کم یا زیاد کند نماز باطل است چه آن جزء واجب، رکن باشد یا غیر رکن.

مسأله ۱۲۹۲

اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده یا بدون وضو یا

[۲۱۶]

غسل مشغول نماز شده باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۹۳

اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش را فراموش کرده نمازش باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۹۴

اگر پیش از گفتن: «السّلام علینا» و یا «السّلام علیکم» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۲۹۵

اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۹۶

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند مثلاً پشت به قبله کرده نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۹۷

هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند مثلاً پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به جا نیاورده نمازش باطل است، بلکه اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند یادش بیاید که دو سجده را که فراموش کرده باید به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید و احتیاط واجب آن است که نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۹۸

اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا پشت به قبله یا به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله به جا آورده باید دوباره نماز را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

[۲۱۷]

نماز مسافر

[شرایط شکسته به جا آورد نماز]

اشاره

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته به جا آورد یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اوّل:

اشاره

آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

مسأله ۱۲۹۹

کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است اگر رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد باید نماز را شکسته بخواند بنا بر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ باشد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۰

اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند چه همان روز و شب بخواهد برگردد یا غیر آن روز و شب.

مسأله ۱۳۰۱

اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد (البته مشقّت در نظر عرف نه مشقّت عقلی) باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقّت (به معنایی که گفته شد) ندارد بنا بر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۰۲

اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است ظاهر اینست که با خبر عادل واحد سفر هشت فرسخ ثابت نمی‌شود و باید

نماز را تمام بخواند و احوط آن است که هم شکسته و هم تمام (جمع) بخواند.

مسأله ۱۳۰۳

کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده باید آن را چهار رکعتی به جا آورد و اگر وقت گذشته بنا بر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۳۰۴

کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده اگر چه کمی از راه باقی باشد باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته به جا آورد.

مسأله ۱۳۰۵

اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است چند مرتبه رفت و آمد کند اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود باید نماز را تمام بخواند.

[۲۱۸]

مسأله ۱۳۰۶

اگر محلی دو راه داشته باشد یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۷

اگر شهر دیوار دارد باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید و در شهرهای بزرگ خارق‌العاده خصوصیت و حکم خاصی از برای آن نیست در صورتی که خارج شدن از یک محلّه تا محله بعدی، در نظر عرف سفر به حساب نیاید.

شرط دوّم:

اشاره

آنکه از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز آنجا بماند برگردد به شرط آنکه رفتن از چهار فرسخ کمتر نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۸

کسـی که نمی‌دانـد سـفرش چند فرسخ است؛ مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا گمشده را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشـتن چنانچه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند هشـت فرسخ یا بیشتر باشـد، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد و نیز اگر در بین رفتن قصـد کنـد که چهار فرسخ برود و برگردد چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود با شرط آنکه رفتن چهار فرسخ کمتر نباشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۹

مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصـمیم داشـته باشد هشت فرسخ برود پس کسـی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصدش اینست که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۰

کسـی که قصـد هشت فرسـخ دارد اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی به جایی برسد که دیوار شـهر را نبیند و اذان آن را نشود باید نماز را شکسـته بخواند ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

[۲۱۹]

مسأله ۱۳۱۱

کسـی که در سـفر به اختیار دیگری ست مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می‌کند چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۲

کسی که در سفر به اختیار دیگری ست اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۳

کسـی که در سـفر به اختیار دیگری ست اگر شک دارد که پیش از رسـیدن به چهار فرسـخ از او جدا می‌شود یا نه ظاهر اینست که باید تمام بخواند مگر اطمینان به عدم مفارقت داشـته باشد و نیز اگر شک او از این جهت است که احتمال می‌دهد مانعی برای سـفر او پیش آید چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد باید نمازش را شکسته بخواند.

شرط سوّم:

اشاره

آنکه در بین راه از قصـد خود برنگردد پس اگر پیش از رسـیدن به چهار فرسـخ از قصد خود برگردد یا مردد شود باید نماز را تمام

بخواند.

مسأله ۱۳۱۴

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردد باشد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۵

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۶

اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۷

اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۸

اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردّد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۹

اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را

[۲۲۰]

برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود چنانچه باقی مانده سفر او هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد ولی بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می‌رود روی هم هشت فرسخ باشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط چهارم:

اشاره

آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن بگذرد یا ده روز در محلی بماند باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۰

کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه یا ده روز در محلی می‌ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۱

کسی که نمی‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد یا ده روز در محلّی بماند و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم:

اشاره

آنکه برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خودِ سفر، حرام باشد مثل آنکه سفر برای او ضرر داشته باشد یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر سفری بروند که بر آنان واجب نباشد ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۲

سفری که اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۲۳

کسی که سفر او حرام نیست و برای کارِ حرام هم سفر نمی‌کند اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۴

اگر مخصوصاً برای آنکه کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید، نمازش تمام است.
پس کسی که بدهکار است اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلب کار هم مطالبه کند چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از

[۲۲۱]

دادن قرض مسافرت نماید بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ولی اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵

اگر سفر او سفرِ حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد نمازش شکسته است ولی اگر در زمین

غصبی مسافرت کند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۶

کسی که با ظالم مسافرت می‌کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۲۷

اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۸

اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود نمازش تمام است و چنانچه برای تهیّه معاش به شکار رود نمازش شکسته است و اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ولی باید روزه نگیرد.

مسأله ۱۳۲۹

کسی که برای معصیت سفر کرده موقعی که از سفر بر می‌گردد اگر توبه کرده باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده باید نماز را تمام بخواند و اگر برگشتن از سفر در نظر عرف جزء رفتن به سفر، معصیت محسوب شود، احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۰

کسی که سفر او سفر معصیت است اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد به شرط آنکه رفتن آن از چهار فرسخ کمتر نباشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۱

کسی که برای معصیت سفر نکرده اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود باید نماز را تمام بخواند ولی نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است.

شرط ششم:

اشاره

آنکه از صحرانشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می‌کنند و هر جا که آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می‌مانند و بعد از چندی به

[۲۲۲]

جای دیگر می‌روند و صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۳۲

اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۳

اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم:

اشاره

آنکه شغل او مسافرت نباشد بنا بر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند ولی در سفر اول اگر چه طول بکشد نمازشان شکسته است.

مسأله ۱۳۳۴

کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر مثلاً راننده ماشین و اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۵

حمله‌دار یعنی کسی که فقط در ماه‌های حج به مسافرت اشتغال می‌ورزد، نماز را باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۶

کسی که شغل او حمله‌داریست و حاجیها را از راه دور به مکّه می‌برد چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷

کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد باید در زمانی که اشتغال به سفر دارد نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۸

راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۹

کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد و چه بدون قصد بماند باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۰

کسی که شغلش مسافرت است اگر در غیر وطن خود ده روز

[۲۲۳]

بماند در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود باید نماز را شکسته بخواند و اگر از اول قصد ده روز ماندن را نداشته باشد، به احتیاط واجب جمع بخواند.

مسأله ۱۳۴۱

اشخاصی که شغلشان در سفر است، مانند دانشجویانی که جهت تحصیل به شهر دیگر می‌روند و معمولاً جمعه‌ها به وطن خود بر می گردند یا معلمان و کارمندان و کارگرانی که همه روزه از وطنشان برای کار و شغل به مسافت شرعی می‌روند و شب بر می گردند، بنا بر احتیاط نمازشان شکسته است و روزه آنها صحیح نیست مگر اینکه در محل کار قصد ده روز کنند.

مسأله ۱۳۴۲

کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۳

کسی که شغلش مسافرت نیست اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۴

کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند اگر شغلش مسافرت نباشد باید در این مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم:

اشاره

آنکه به حد ترخّص برسد یعنی از وطنش به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان را هم نشود ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره و گنبد را نبیند یا دیوارها پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوار کاملاً تشخیص داده نشود کافیست و کسی که از جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند به قصد هشت فرسخ خارج شود تا به حد ترخص نرسیده بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و حد ترخص در بلاد کبیره منطقه‌ایست که منزل شخص در آن منطقه قرار دارد.

مسأله ۱۳۴۵

کسی که به سفر می‌رود اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند یا دیوارها را نبیند ولی صدای اذان را بشنود چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۶

مسافری که به وطنش بر می گردد وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند ولی مسافری که می‌خواهد ده روز

[۲۲۴]

در محلی بماند وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد تا به منزل برسد یا نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۷

هر گاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند کسی که از آن شهر مسافرت می کند وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی شد باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد باید ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۴۸

اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹

اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگر باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر بفهمد اذان می گویند لکن کلمات آن را تشخیص ندهد باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۰

اگر به قدری دور شود که اذان خانه‌های آخر شهر را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۱

اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۲

اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۵۳

اگر بخواهد در محلی نماز بخواند که شک دارد به حد ترخص یعنی جایی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند رسیده یا نه باید نماز را تمام بخواند و در موقع برگشتن اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه باید شکسته بخواند و چون در بعضی موارد اشکال پیدا می‌کند یا آنجا نماز نخواند یا هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴

مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۵

مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده تا وقتی که در

[۲۲۵]

آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و برگردد وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۶

محلی که انسان در آنجا به دنیا آمده باشد و وطن پدر و مادرش نیز باشد یا خودش آنجا را برای زندگی همیشگی اختیار کرده باشد وطن او است.

مسأله ۱۳۵۷

اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی را اگر چه طولانی باشد، بماند و بعد به جای دیگر برود آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۵۸

تا انسان قصد ماندن همیشگی در جایی که غیر وطن اصلی خودش است نداشته باشد وطن او حساب نمی‌شود مگر آنکه بدون قصد رفتن آنقدر بماند که مردم محل بگویند اینجا وطن اوست.

مسأله ۱۳۵۹

کسی که در دو محل زندگی می‌کند؛ مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند هر دو وطن اوست اما اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد بنا بر احتیاط واجب باید نماز را در محل سومی و مازاد هم شکسته بخواند و هم

تمام.

مسأله ۱۳۶۰

در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامه نکند نمازش شکسته است چه ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نمانده باشد.

مسأله ۱۳۶۱

اگر به جایی برسد که وطن اصلی او بوده و عملاً از آنجا صرف نظر کرده یا به جایی برسد که وطن غیر اصلی او بوده و دیگر قصد ماندن در آنجا را ندارد، نباید نماز را تمام بخواند اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

مسأله ۱۳۶۲

مسافری که قصد دارد ده روز پشت سرهم در محلی بماند یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند در آن محل باید نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز دهم بماند باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۴

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند در صورتی باید

[۲۲۶]

نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه بماند باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۵

مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا برود چنانچه جایی که می‌خواهد برود از مقدار ترخّص شهر دورتر نباشد باید در همه ده روز نماز را تمام بخواند و اگر از مقدار ترخص دورتر و کمتر از مسافت شرعی باشد چنانچه بخواهد ۵ ساعت یا ۶ ساعت ولو در همه ده روز برود و برگردد؛ باید نماز را تمام بخواند، مشروط بر اینکه شب را در محلی که قصد کرده بماند.

مسأله ۱۳۶۶

مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جایی بماند مثلاً قصدش اینست که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند باید

نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۷

کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند اگر چه احتمال دهد که برای ماندن او مانعی پیش بیاید، در صورتی که مردم به احتمال او اعتنایی نکنند باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۸

اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر، به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند باید نماز را تمام بخواند ولی اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند باید نماز را شکسته بخواند اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۶۹

اگر مسافر قصد کند که ده روز در محلی بماند چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۷۰

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد روزه‌اش صحیح است و تا وقتی که در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد روزه آن روزش صحیح است اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.
[۲۲۷]

مسأله ۱۳۷۱

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر از ماندن منصرف شود و شک کند که پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۲

اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۷۳

مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد چنانچه مشغول رکعت سوّم نشده

بایـد نماز را دو رکعتی تمام کند و بقیه نمازهای خود را هم شکسـته بخواند و اگر مشـغول رکعت سوّم شده نمازش باطل است و تا وقتی در آنجا هست بایـد نماز را شکسـته بخواند اگر چه داخل در رکوع رکعت سوّم شده باشد اگر چه احتیاط واجب آن است که نماز را تمام بخواند و دو رکعت شکسته هم بخواند.

مسأله ۱۳۷۴

مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد اگر بیشتر از ده روز در آن جا بمانـد تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۷۵

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند باید روزه واجب را بگیرد و می‌تواند روزه مسـتحبی را هم به جا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۷۶

مسافری که قصـد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسـخ است برود و برگردد به محل اقامه خود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۷۷

مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسـخ است برود و ده روز در آنجا بمانـد بایـد در رفتن و در جایی که قصـد ماندن ده روز کرده نمازهای خود را تمام بخواند ولی اگر جایی که می‌خواهـد برود هشت فرسـخ یا بیشتر باشـد بایـد موقع رفتن نمازهای خود را شکسـته بخواند و چنانچه در آنجا قصـد ماندن ده روز کرد نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۷۸

مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن

[۲۲۸]

یک نماز چهار رکعتی بخواهـد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلی از برگشـتن به آنجا غافل باشـد یا بخواهـد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه یا آن که از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد باید از وقتی که می‌رود تا بر می‌گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند

مسأله ۱۳۷۹

اگر به خیال این که رفقایش می‌خواهنـد ده روز در محلی بماننـد قصـد کنـد که ده روز در آنجا بمانـد و بعـد از خوانـدن یک نماز چهار رکعتی بفهمـد که آنها قصد نکرده‌اند اگر چه خودش هم از ماندن منصـرف شود تا مدتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۸۰

اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ، سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند باید نماز را تمام بخواند ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مردد شود از وقتی که مردد می‌شود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۸۱

مسافری که می‌خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر را در آنجا ماند بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند و همین طور تا سی روز گذشت، از روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند اگر چه به مقدار یک نماز بماند.

مسأله ۱۳۸۲

مسافری که سی روز مردد بوده در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یکجا بماند پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند بعد از تمام شدن سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

مسأله ۱۳۸۳

مسافر مخیّر است در شهر مکّه و شهر مدینه و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند یا شکسته و در این سه مکان فرقی بین بناء اصلی و اوّلیّه و آنچه بعد اضافه شده نمی‌باشد و نیز مسافر می‌تواند در حرم و رواق حضرت سیدالشّهداء عَلَیْهِ السَّلَام بلکه در مسجد متصل به حرم نماز را تمام یا شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۸۴

کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد عمداً نمازش را تمام بخواند، نمازش

[۲۲۹]

باطل است و نیز اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند بنا بر احتیاط واجب باید اگر وقت هم گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۳۸۵

کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر بدون توجه و به طور عادت نمازش را تمام بخواند نمازش باطل است و نیز اگر حکم مسافر و سفر خود را فراموش کرده باشد در صورتی که وقت داشته باشد نمازش را دوباره بخواند بلکه اگر وقت هم گذشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۸۶

مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۸۷

مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنانچه تمام بخواند در صورتی که وقت باقیست باید نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته قضای نماز شکسته را باید به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۸

مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند وقتی بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت هم گذشته قضای آن را به صورت شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۸۹

اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته به جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن نماز بر او واجب نیست ولی اگر به علت نسیانِ حکم بوده، به احتیاط واجب قضای آن را در خارجِ وقت به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۰

کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر شکسته به جا آورد در هر صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۹۱

اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است چنانچه به رکوع رکعت سوّم نرفته باشد باید نماز را دو رکعتی تمام بخواند و اگر به رکوع رکعت سوّم رفته نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۹۲

اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند مثلاً نداند که

[۲۳۰]

اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد باید شکسته بخواند چنانچه به نیّت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوّم مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۹۳

مسافری که بایـد نماز را تمام بخواند اگر به واسـطه ندانسـتن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشـغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمـد بایـد نماز را چهار رکعتی تمام کنـد و احتیاط مسـتحب آن است که بعـد از تمام شـدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۳۹۴

مسافری که نماز نخوانـده اگر پیش از تمام شـدن وقت به وطنش برسـد یا به جایی برسـد که می‌خواهـد ده روز در آنجا بمانـد باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۹۵

اگر از مسافری که بایـد نماز را شکسـته بخواند نماز ظهر و عصـر یا عشاء قضا شود باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگر چه بخواهد در وطن قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۶

مستحب است مسافر، بعد از هر نمازی که شکسته می‌خواند سی مرتبه بگوید:
«سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَر».

نماز قضا

[احکام]

مسأله ۱۳۹۷

کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد.
ولی نمازهای یومیه‌ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده است، قضا ندارد.

مسأله ۱۳۹۸

اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۹

اگر بچه قبل از تمام شدن وقت ولو به مقدار یک رکعت بالغ شود،

[۲۳۱]

نماز به نحو اداء بر او واجب است و چنانچه ترک نماید، قضاء آن نماز بر او واجب است و همچنین اگر زن حائض یا نفساء قبل از تمام شدن وقت، عذر آنان برطرف شود.

مسأله ۱۴۰۰

بر شخصی که نماز جمعه واجب است چنانچه آن را در وقتش انجام ندهد لازم است نماز ظهر را بخواند و چنانچه نماز ظهر را هم ترک کرد باید قضاء نماز ظهر را به جا آورد.

مسأله ۱۴۰۱

قضاء نمازهای واجب را در هر وقتی از شبانه روز می‌توان انجام داد چه در سفر و چه در حضر، لکن در حضر چنانچه بخواهد نماز در سفر را قضا کند باید به صورت قصر قضا کند و بر عکس چنانچه بخواهد در سفر نماز قضا شده در حضر را انجام دهد باید به صورت تمام قضا کند.

مسأله ۱۴۰۲

چنانچه نماز در مکانهایی که مانند مسجدالحرام مکلف مخیر بین قصر و اتمام است خوانده نشود، احتیاط واجب آن است که چنانچه در غیر آن امکنه قضاء کند به صورت قصر انجام دهد و چنانچه در همان امکنه بخواهد قضا کند مخیر است بین قصر و اتمام.

مسأله ۱۴۰۳

کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن سستی نکند لکن واجب نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۴۰۴

کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۴۰۵

احتیاط واجب، رعایت ترتیب در قضاء نمازهای یومیه است و در نمازهایی که در اداء آنها ترتیب لازم است مانند نماز ظهر و عصر، لازم است در قضا ترتیب بین آنها رعایت شود.

مسأله ۱۴۰۶

اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۷

اگر کسی نداند که نمازهایی که از او قضا شده کدام یک جلوتر بوده لازم نیست به طوری بخواند که ترتیب حاصل شود و می‌تواند هر کدام را مقدم بدارد.

مسأله ۱۴۰۸

اگر برای میتی می‌خواهند نماز قضا بدهند و ورثه علم به ترتیب نمازهای فوت شده داشته باشند لازم است ترتیب رعایت شود و بنا بر این صحیح نیست برای میت چند نفر را در یک وقت برای نماز اجیر نمود و لازم است برای هر یک
[۲۳۲]
از آنها وقتی را معین نمود و اگر ترتیب قضا شدن را نمی‌دانند این شرط لازم نیست.

مسأله ۱۴۰۹

کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند مثلاً نمی‌داند چهار تا بوده یا پنج تا، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است، لکن احتیاط واجب آن است چنانچه شماره آنها را قبلاً می‌دانسته و بعد فراموش نموده مقدار زیادتر را بخواند.

مسأله ۱۴۱۰

کسی که نمازِ قضای روزی که می‌خواهد نماز اداء را بخواند بر او واجب باشد، احتیاط واجب تقدیم نماز قضاء بر نماز اداء همان روز است.

مسأله ۱۴۱۱

تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند به عنوان نائب نمازهای او را قضا کند.

مسأله ۱۴۱۲

نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۱۳

مستحب است بچّه ممیّز یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است

اشاره

اگر پدر نماز خود را به جهت عذری که داشته است به جا نیاورده باشد، بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگش به جا آورد،

یا برای او اجیر بگیرد بلکه اگر از روی نافرمانی هم ترک کرده باشـد، بنا بر احتیاط واجب همینطور عمل کنـد و اگر پدر روزه را به جهت مرض یا سفر نگرفته باشد در صورتی که در زمان حیات می‌توانسته قضا کند و نکرده باید پسر بزرگتر قضا کند.

مسأله ۱۴۱۴

احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر نماز و روزه فوت شده مادر را قضا نماید.

مسأله ۱۴۱۵

بر پسـر بزرگتر قضـاء نمازهـای مربوط به خود پـدر و مادر واجب است اما قضاء نمازهایی که بر آنها به نحو استیجار واجب شـده یا اینکه از پدر یا مادر آنها بر ذمّه آنها بوده، واجب نیست.

مسأله ۱۴۱۶

بر پسرِ پسر (نوه) قضای نماز میّت در صورتی که در حال مردن

[۲۳۳]

میّت، از همه بچه‌های او بزرگتر باشد واجب نیست و احتیاط واجب آن است که اگر میّت فرزندی نداشـته باشد، نمازهای او را قضا کند.

مسأله ۱۴۱۷

لازم نیست که پسـر بزرگتر در حال مردن پـدر یا مادر، بالغ باشـد بلکه چنانچه طفل باشـد بعد از بلوغ لازم است قضا کند و چنانچه قبل از بلوغ بمیرد بر فرزند بعدی واجب نیست.

مسأله ۱۴۱۸

چنانچه یکی از اولاد از نظر سنّی بزرگتر و دیگری از جهت بلوغ بزرگتر باشد قضاء نماز بر اولّی واجب است.

مسأله ۱۴۱۹

لازم نیست پسر بزرگتر وارث میّت باشد، بنا بر این حتی اگر از ارث به یکی از اسباب منع مانند قتل یا کفر، ممنوع باشد، قضا واجب است.

مسأله ۱۴۲۰

اگر معلوم نباشد که پسـر بزرگتر کدام است، قضا بر هیچ کدام واجب نیست، لکن احتیاط مسـتحب آن است که نماز و روزه پدر یا مادر را بین خودشان تقسیم کنند یا به وسیله قرعه یکی را برای انجام آن معیّن نمایند.

مسأله ۱۴۲۱

اگر میّت وصـیّت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر، نماز و روزه او را به طور صـحیح به جا آورد،

بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست و همچنین اگر کسی مجاناً از طرف میّت، نماز و روزه او را قضا نماید.

مسأله ۱۴۲۲

در بلند خواندن یا آهسته خواندن نماز، پسر بزرگتر باید به وظیفه خویش عمل نماید یعنی قضاء نماز صبح و مغرب و عشاء را باید بلند بخواند اگر چه از طرف مادر قضا نماید.

مسأله ۱۴۲۳

چنانچه دو پسر با یکدیگر دوقلو باشند، آن کسی که زودتر متولد شده است بزرگتر است ولو اینکه نطفه دیگری زودتر منعقد شده باشد.

مسأله ۱۴۲۴

در صورتی که شخص در وسط وقت بعد از گذشتن مقداری که امکان خواندن نماز در آن بود بمیرد، قضاء آن نماز بر پسر بزرگتر واجب است.

مسأله ۱۴۲۵

در صورتی که میت پسر نداشته باشد یا پسر بزرگتر قبل از خواندن نماز قضای پدر بمیرد بر دیگران واجب نیست نماز قضای میت را بخوانند و چنانچه وصیت به قضا کرده باشد باید از ثلث مال او انجام داد.

[۲۳۴]

نماز جماعت

[احکام]

مسأله ۱۴۲۶

مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیّه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است.

مسأله ۱۴۲۷

در روایتی وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند و عدّه آنان که از ده گذشت اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختان قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

مسأله ۱۴۲۸

حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۲۹

مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز با جماعت از نمازِ اوّل وقت که فرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

مسأله ۱۴۳۰

وقتی که جماعت برپا می‌شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد که نماز اوّلش باطل بوده نماز دوّم او کافی است.

مسأله ۱۴۳۱

اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند در صورتی که جماعت دوّم و اشخاص آن غیر از اوّل باشند و او امام باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۳۲

کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۳۳

اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کنند که نماز را به جماعت بخواند در صورتی که ترک آن موجب اذیت و ناراحتی یا اسائه ادب به پدر یا مادر باشد واجب است نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۳۴

نمازهای مستحبّی را نمی‌شود به جماعت خواند مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند و همچنین نماز عید فطر و قربان را نیز

[۲۳۵]

می‌توانند به جماعت بخوانند.

مسأله ۱۴۳۵

موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند هر کدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتداء کرد ولی اگر امام نماز یومیه‌اش را احتیاطاً دوباره می‌خواند مأموم نمی‌تواند نماز خود را با او بخواند، مگر اینکه هر دو از جهت احتیاط مثل هم و از یک جهت باشند.

مسأله ۱۴۳۶

اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می‌خواند می‌شود به او اقتدا کرد ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می‌کند یا قضای احتیاطی نماز کس دیگر را می‌خواند اگر چه برای آن پول نگرفته باشد اقتدای به او اشکال دارد، مگر اینکه مأموم هم نماز احتیاطی از جهت احتیاطی که امام دارد، بخواند، ولی اگر انسان بداند نماز کسی که برای او قضا می‌خواند، فوت شده، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۳۷

اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا کرده باشد کسانی که دو طرف محراب ایستاده‌اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی‌بینند نمی‌توانند اقتدا کنند بلکه اگر کسی هم پشت سر امام اقتدا کرده باشد اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به واسطه دیوار محراب، امام را نمی‌بینند بنا بر احتیاط واجب صحیح نیست.

مسأله ۱۴۳۸

اگر به واسطه درازی صف اوّل کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند می‌توانند اقتداء کنند و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند صف جلوی خود را نبینند می‌توانند اقتداء نمایند.

مسأله ۱۴۳۹

اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح است، ولی کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و صف جلو را نمی‌بینند بنا بر احتیاط واجب اقتدا آنها صحیح نیست.

مسأله ۱۴۴۰

کسی که پشت ستون ایستاده اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متّصل نباشد نمی‌تواند اقتداء کند ولی اگر از طرف راست یا چپ متّصل باشد می‌تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۴۱

جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و

[۲۳۶]

امام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۴۲

اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد در صورتی که بلندی به مقدار متعارف زمان قدیم باشد که عرفاً یک اجتماع محسوب شود

اشکال نـدارد بنـا بر این در ساختمانهـای چنـد طبقه این زمان اگر فاصـله هر طبقه تا سه متر باشـد، ظاهراً وحـدت صـدق می کنـد و جماعت اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۳

اگر بین کسـانی که در یـک صف ایسـتاده‌اند بچّه ممیّز یعنی بچّه‌ای که خوب و بـد را می‌فهمـد فاصـله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است می توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۴۴

بعـد از تکبیر امام اگر صفِ جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشـد کسـی که در صف بعد ایسـتاده می‌تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

مسأله ۱۴۴۵

اگر بدانـد نمازِ یک صف از صـفهای جلو باطل است در صـفهای بعد نمی‌تواند اقتدا کند و اگر نداند نماز آنان صـحیح است یا نه، می تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۴۶

هر گاه بداند نماز امام باطل است مثلاً بداند امام وضو ندارد اگر چه خود امام ملتفت نباشد نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۴۷

اگر مأموم بعـد از نماز بفهمـد که امام عادل نبوده یا کافر بوده یا به جهتی نمازش باطل بوده مثلاً بی وضو نماز خوانده نماز جماعت مأموم صحیح است.

مسأله ۱۴۴۸

اگر در بین نمـاز شـک کنـد که اقتـداء کرده یـا نه، چنـانچه در حـالی باشـد که وظیفه مـأموم است مثلاً به حمـد و سوره امام گوش می‌دهد می‌تواند نماز را به جماعت تمام کند و اگر مشـغول کاری باشد که هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیّت فرادی تمام نماید.

مسأله ۱۴۴۹

انسان در بین نماز جماعت می‌تواند نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۵۰

اگر مأموم بعـد از حمـد و سوره امام نیّت فرادی کنـد لازم نیست حمـد و سوره را بخوانـد ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیّت فرادی نماید بنا بر احتیاط واجب حمد و سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۱۴۵۱

اگر در بین نماز جماعت نیّت فرادی کند بنا بر احتیاط واجب نباید دوباره نیّت جماعت کند، ولی اگر مردد شود که نیّت فرادی کند یا نه و بعد

[۲۳۷]

تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۲

اگر شک کند که نیّت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیّت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۵۳

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش به طور جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود، امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد جماعتش باطل است.

مسأله ۱۴۵۴

اگر موقعی که امـام در رکوع است اقتـداء کنـد و به مقـدار رکوع خم شود و شک کنـد که به رکوع امام رسـیده یا نه نمازش باطل است و احتیاط آن است که نمازش را تمام کند و دوباره اعاده کند.

مسأله ۱۴۵۵

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود امام سر از رکوع بردارد، می‌تواند نیّت فرادی کنـد یا صبر کنـد تا امام برای رکعت بعـد برخیزد و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کنـد؛ ولی اگر برخاسـتن امام به قدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، باید نیّت فرادی نماید.

مسأله ۱۴۵۶

اگر از اوّل نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع رود امام سـر از رکوع بردارد نماز او به طور جماعت صـحیح است و باید رکوع کند و خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۷

اگر موقعی برسـد که امام مشـغول خوانـدن تشـهد آخر نماز است چنانچه بخواهـد به ثواب جماعت برسـد، باید بعد از نیّت و گفتن تکبیرهٔ الأحرام بنشـیند و تشـهد را با امام بخواند ولی سـلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۵۸

مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و بنا بر احتیاط واجب قدری عقب‌تر از امام بایستد و چنانچه قد او بلندتر از امام باشد که در رکوع و سجودش جلوتر از امام باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۵۹

در نماز جماعت بین مأموم و امام نبایـد پرده وماننـد آن که پشت آن دیده نمی‌شود فاصـله باشد و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان

[۲۳۸]

به واسطه او به امام متّصل شـده است ولی اگر مأموم زن باشـد و امام مرد فاصـله شدن پرده و مانند آن اشـکال ندارد و فاصـله شدن پرده و مانند آن بین زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متّصل شده است اشکال ندارد، امّا اگر امام و مأموم هر دو زن باشند حکمش مانند مردان است که نباید چیزی بین آنها فاصله شود.

مسأله ۱۴۶۰

اگر بعـد از شـروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسـی که مأموم به واسـطه او متّصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله شود، نمازش فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۶۱

احتیـاط واجب آن است که بین جای سـجده مأموم و جای ایسـتادن امام بیشتر از یک قـدم معمولی فاصـله نباشـد و نیز اگر انسان به واسـطه مأمومی که جلوی او ایسـتاده به امام متّصل باشد بنا بر احتیاط واجب باید فاصـله جای سـجده‌اش از جای ایستادن او بیشتر از یک قدم معمولی نباشد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلو او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۶۲

اگر مأموم به واسـطه کسـی که طرف راست یا چپ او اقتـدا کرده به امام متّصل باشـد و از جلو به امام متّصل نباشد، چنانچه بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۳

اگر در نمـاز، بین مـأموم و امـام یا بین مأموم و کسـی که مأموم به واسـطه او به امام متّصل است بیشتر از یک قـدم فاصـله پیـدا شود نمازش فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۶۴

اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هسـتند تمام شود یا همه نیّت فرادی نمایند اگر فاصـله به اندازه یک قدم معمولی بیشتر نباشد نماز صف بعد به طور جماعت صحیح است و اگر بیشتر از این مقدار باشد فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۶۵

اگر در رکعت دوّم اقتدا کند، قنوت و تشهّد را با امام می‌خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهّد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهّد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند، یا نیّت فرادی کند و نمازش صحیح است.

[۲۳۹]

مسأله ۱۴۶۶

اگر موقعی که امام در رکعت دوّم نماز چهار رکعتیست اقتدا کند، باید در رکعت دوّم نمازش که رکعت سوّم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند

مسأله ۱۴۶۷

اگر امام در رکعت سوّم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۸

اگر در رکعت سوّم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر آن است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۶۹

کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را بخواند در رکوع به امام نمی‌رسد نباید سوره یا قنوت را بخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۰

کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید.

مسأله ۱۴۷۱

کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۲

اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوّم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۳

اگر به خیال اینکه امام در رکعت اوّل یا دوّم است حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوّم یا چهارم بوده نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۷۴

اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوّم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوّم بوده، نمازش صحیح است و اگر در بین حمد و سوره بفهمد لازم نیست آنها را تمام کند.

مسأله ۱۴۷۵

اگر موقعی که مشغول نماز مستحبّی ست جماعت برپا شود،

[۲۴۰]

چنانچه اطمینان نـدارد که اگر نماز را تمام کنـد به جماعت برسد، مسـتحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل می‌رسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۷۶

اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتیست جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوّم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیّت نماز مستحبّی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۷۷

اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد لازم نیست نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۷۸

کسی که یک رکعت از امام عقب مانده وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می‌خواند می‌تواند نیّت فرادی کند و برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۷۹

امام جماعت بایـد بالغ و عاقل و شـیعه دوازده امامی و عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را به طور صـحیح بخواند و نیز امام جماعت بنا بر احتیاط واجب باید مرد باشد و اقتدا کردن بچّه ممیّز که خوب و بد را می‌فهمد به بچّه ممیّز دیگر مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۸۰

امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقیست یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۸۱

کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می‌خواند نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۸۲

کسی که نشسته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند ولی بنا بر احتیاط واجب کسی که خوابیده است نباید به کسی که نشسته و یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۸۳

اگر امام جماعت به واسطه عذری یا تیمّم یا با وضوی جبیره‌ای

[۲۴۱]

نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد ولی اگر به واسطه عذری با لباس نجس نماز می‌خواند بنا بر احتیاط واجب نباید به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۸۴

اگر امام جماعت مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند بنا بر احتیاط واجب، نمی‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۸۵

بنا بر احتیاط واجب کسی که بیماری جذام (خوره) یا برص (پیسی) دارد و کسی که حد شرعی خورده است نباید امام جماعت شود.

مسأله ۱۴۸۶

موقعی که مأموم نیّت می‌کند، باید امام را معیّن کند ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیّت کند اقتدا می‌کنم به امام حاضر نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۷

مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اوّل یا دوّم او رکعت سوّم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۸۸

اگر مأموم در رکعت اوّل و دوّم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، نباید حمد و سوره را بخواند و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۸۹

اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۹۰

اگر مأموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدایی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۹۱

اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می‌تواند حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند.

مسأله ۱۴۹۲

احتیاط واجب آن است که مأموم در رکعت اوّل و دوّم نماز ظهر و

[۲۴۲]

عصر حمد و سوره نخواند

و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۹۳

مأموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۹۴

اگر مأموم سلام امام را بشنود، یا بداند چه وقت سلام می‌گوید، نباید پیش از امام سلام بگوید و چنانچه عمداً پیش از امام سلام دهد اشکال دارد. (۱) ولی اگر نیت فرادی کند یا سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره سلام دهد.

مسأله ۱۴۹۵

اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام و سلام چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می‌گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۹۶

مأموم بایـد غیر از آنچه در نماز خوانـده می‌شود، کارهای دیگر آن مانند رکوع و سـجود را با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد و اگر عمداً پیش از امام یا مدّتی بعد از امام انجام دهد معصیت کرده و احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۹۷

اگر سـهواً پیش از امام سـر از رکوع بردارد چنانچه امام در رکوع باشـد بایـد به رکوع برگردد و با امام سـر بردارد و در این صورت زیـاد شـدن رکوع که رکن است نمـاز را باطـل نمی‌کنـد ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسـد امـام سـر بردارد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۹۸

اگر اشـتباهاً سـر بردارد و ببیند امام در سـجده است باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۹۹

کسـی که اشـتباهاً پیش از امام سـر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده از یک رکعت این اتّفاق بیفتد نمازش باطل می‌شود.
۱ یعنی بنا بر احتیاط واجب به این نماز اکتفا نکند و نماز را اعاده کند.
[۲۴۳]

مسأله ۱۵۰۰

اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال اینکه به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۵۰۱

اگر سـر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است چنانچه به خیال اینکه سجده اوّل امام است به قصد این که با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سـجده دوّم امام بوده سـجده دوّم او حساب می‌شود و اگر به خیال این که سجده دوّم امام است به سجده رود و بعد از سـر برداشـتن از سـجده بفهمد سـجده اوّل امام بوده متابعت از امام جماعت به حساب می‌آید و باید بار دیگر با امام به سجده رود و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که نما را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۵۰۲

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می‌رسد چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نمازش صـحیح است و اگر عمـداً برنگردد بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است و در هر دو رکوع بایـد ذکر را بگوید لیکن احتیاط واجب آن است که در رکوع اوّل یک ذکر صغیر بیشتر نگوید.

مسأله ۱۵۰۳

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۵۰۴

اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۵۰۵

اگر امام در رکعتی که قنوت نـدارد اشـتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشـهد ندارد اشـتباهاً مشـغول خواندن تشـهد شود مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید با علامت و اشاره‌ای به او حالی کند و اگر نشد صبر کند تا امام تشهّد یا قنوت را تمام کند و بقیّه نماز را با او بخواند.
[۲۴۴]

مسأله ۱۵۰۶

اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده‌اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن و یا یک مرد و چند زن باشند مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند مستحب است مردها عقب امام و زنها پشت مردها بایستند.

مسأله ۱۵۰۷

مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱۵۰۸

مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۵۰۹

مستحب است بعد از گفتن «قَد قَامتِ الصَّلوةُ» مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۵۱۰

مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز مستحب است قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

مسأله ۱۵۱۱

مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۵۱۲

اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

مسأله ۱۵۱۳

اگر در صف‌های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۵۱۴

مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

[۲۴۵]

مسأله ۱۵۱۵

مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید. یعنی ثواب کمتری دارد. هر چند نماز جماعت افضل از نماز فرادی است.

[۲۴۶]

احکام جماعت

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه‌ست

نماز آیات

[احکام]

مسأله ۱۵۱۶

نماز آیات به واسطه چهار چیز واجب می‌شود؛

اوّل:

گرفتن خورشید،

دوّم:

گرفتن ماه، اگر چه کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

سوّم:

زلزله اگر چه کسی هم نترسد.

چهارم:

رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتی که بیشتر مردم بترسند.

بنا بر احتیاط واجب در حوادث وحشتناك زمینی مانند شكافته شدن و فرو رفتن زمین در صورتی که بیشتر مردم بترسند باید نماز آیات بخوانند.

مسأله ۱۵۱۷

اگر چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یک بار اتّفاق بیفتد انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر دو بار زلزله بشود باید دو نماز آیات بخواند و همینطور اگر دو تا از آنها اتفاق بیفتد یعنی هم خورشید بگیرد و هم زلزله شود.

مسأله ۱۵۱۸

کسی که چند نماز آیات بر او واجب است اگر همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معیّن کند که برای کدام دفعه آنها باشد و همچنین است اگر چند نماز برای رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها بر او واجب شده باشد ولی اگر برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله، یا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد بنا بر احتیاط واجب باید موقع نیّت معیّن کند؛ نماز آیاتی را که می‌خواند برای کدامیک از آنها است.

مسأله ۱۵۱۹

چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است در هر شهری اتّفاق بیفتد فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها به قدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود، نماز آیات بر آنها هم واجب است.

[۲۴۷]

مسأله ۱۵۲۰

از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند انسان باید نماز آیات را بخواند و بنا بر اقوی وقت آن تا زمانی است که همه آن باز نشده باشد و بنا بر احتیاط واجب باید به قدری تأخیر نیندازد که شروع به بازشدن کند.

مسأله ۱۵۲۱

اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، بنا بر احتیاط واجب باید نیّت اداء و قضا

نکند ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن، نماز بخواند باید نیّت قضا نماید.

مسأله ۱۵۲۲

اگر مدّت گرفتن خورشید یا ماه بیشتر از خواندن یک رکعت باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد باید نیّت ادا کند بلکه اگر مدّت گرفتن آنها به اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر هم باشد باید نماز آیات را بخواند و ادا است.

مسأله ۱۵۲۳

موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتّفاق می‌افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است.

مسأله ۱۵۲۴

اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۲۵

اگر عدّه‌ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد باید نماز آیات را بخواند و اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند باید نماز آیات را بخواند بلکه اگر در هر دو صورت معلوم شود که مقداری از آن گرفته احتیاط واجب آن است که نماز آیات را بخواند.

مسأله ۱۵۲۶

اگر انسان به گفته منجّمین و کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول می‌کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند باید به حرف آنان عمل نماید، مثلاً اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به بازشدن می‌کند نباید نماز آیات را تا آن وقت تأخیر بیندازد.

[۲۴۸]

مسأله ۱۵۲۷

اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۲۸

اگر در وقت نماز یومیّه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد

و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اوّل آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد باید اوّل نماز یومیّه را بخواند.

مسأله ۱۵۲۹

اگر در بین نماز یومیّه بفهمـد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشـد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد باید آن را بشکند و اوّل نماز آیات، بعد نماز یومیّه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۳۰

اگر در بین نماز آیات بفهمـد که وقت نماز یومیّه تنگ است بایـد نماز آیات را رها کنـد و مشـغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۳۱

اگر در حال حیض یا نفاسِ زن، آفتاب یا ماه بگیرد و تا آخر مدّتی که خورشید یا ماه باز می‌شوند در حال حیض یا نفاس باشد نماز آیات بر او واجب نیست، ولی بنا بر احتیاط واجب بعـد از پاک شـدن قضا نمایـد و همچنین اگر زلزله یا سایر آیات پدیـد آمد بنا بر احتیاط واجب پس از پاک شدن نماز آیات را به جا آورد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۳۲

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنـج رکوع دارد و دسـتور آن اینست که انسان بعـد از نیّت، تکبیر بگویـد و یک حمد و یک سوره تمام بخوانـد و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعـد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سـجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و تشـهّد بخواند و سـلام دهد.

مسأله ۱۵۳۳

در نماز آیات ممکن است انسان بعـد از نیّت و تکبیر و خوانـدن حمـد، آیه‌های یک سوره را پنج قسـمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوّم از همان سوره را بخواند

[۲۴۹]

و به رکوع رود و همینطور تـا پیش از رکوع پنجم سوره را تمـام نمایـد، مثلاً به قصـد سوره قُل هو الله احـد، بِسم الله الرحمن الرّحیم بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید:

قُل هُوَاللهُ اَحَد دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید:

اَللهُ الصَّمَد باز به رکوع رود و بایستد و بگوید:

لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یوُلَد و به رکوع رود، باز هم سر بردارد و بگوید:

وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَد و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوّم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از سجده دوّم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۳۴

اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۳۵

چیزهایی که در نماز یومیه واجب
و مستحب است در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد ولی در نماز آیات مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه به قصد امید ثواب بگویند:
اَلصَّلاهْ.

مسأله ۱۵۳۶

مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید:
سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَه و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر به عنوان بعد از رکوع مستحب نیست. ولی مستحب است به قصد قبل از سجده تکبیر بگوید.

مسأله ۱۵۳۷

مستحب است پیش از رکوع دوّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

مسأله ۱۵۳۸

اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد نماز باطل است.

مسأله ۱۵۳۹

اگر شک کند که در رکوع آخرِ رکعتِ اوّل است یا در رکوعِ اوّلِ رکعتِ دوّم و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است؛ ولی اگر مثلاً ـ شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده، باید رکوعی را که شک دارد به جا آورده یا نه، به جا آورد و اگر برای رفتن به سجده خم شده، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۴۰

هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است.

[۲۵۰]

نماز جمعه

مسأله ۱۵۴۱

در زمان غیبت ولی عصر (عج) نماز جمعه واجب تخییریست (یعنی مکلّف می‌تواند روز جمعه به جای نماز ظهر نماز جمعه بخواند) ولی جمعه افضل است و ظهر احوط و احتیاط بیشتر در آن است که هر دو را به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۲

کسی که نماز جمعه را به جا آورده واجب نیست نماز ظهر را هم بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را نیز به جا آورد.

شرایط نماز جمعه

مسأله ۱۵۴۳

نماز جمعه تنها توسط مردان منعقد می‌شود، ولی زنان هم می‌توانند در آن شرکت کنند.

مسأله ۱۵۴۴

نماز جمعه باید به جماعت برگزار شود و نمی‌توان آن را به طور فرادی به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۵

همه شرائطی که در نماز جماعت معتبر است در نماز جمعه نیز لازم است، مانند:
نبودن حائل، بالاتر نبودن جای امام، فاصله بیش از حد نداشتن و غیر اینها. (۱)

مسأله ۱۵۴۶

همه شرائطی که در امام جماعت لازم است باید در امام جمعه هم باشد مانند:
عقل، ایمان، حلال زادگی و عدالت. ولی امامت کودکان و زنان در نماز جمعه جائز نیست، گرچه در نمازهای دیگر برای خودشان برای کودکان ممیّز جائز است و برای زنها احتیاط وجوبی در ترک است.

مسأله ۱۵۴۷

بر هر مرد مکلّف آزاد غیر مسافری که نابینا، بیمار و پیر فرتوت نباشد، نماز جمعه واجب است البته در صورتی که فاصله او تا محل اقامه جمعه بیش از دو فرسخ نباشد.
بنا بر این بر کسانی که فاقد یکی از شروط باشند حرکت به سوی نماز جمعه به فرض اینکه وجوب تعیینی هم داشته باشد واجب

نیست گرچه حضور
۱ پیرامون شرائط، موانع، مبطلات، خلل، شک، سهو و غیره به فصل مربوط به نماز جماعت مراجعه شود.
[۲۵۱]
در آن برایشان هیچ مشقّتی نداشته باشد.

مسأله ۱۵۴۸

کمترین فاصله لازم بین دو نماز جمعه، یک فرسخ است.

مسأله ۱۵۴۹

کمترین عدد لازم برای انعقاد نماز جمعه پنج نفر است که باید یکی از آنها امام باشد.
پس نماز جمعه با کمتر از ۵ نفر واجب نیست و منعقد نمی‌شود ولی اگر هفت نفر و بیشتر باشند فضیلت جمعه بیشتر خواهد بود.

مسأله ۱۵۵۰

در صورت وجود شرائط لازم، نماز جمعه بر سکنه شهرها و شهرکها و حاشیه نشینان آنها و روستائیان، چادرنشینان و بیابانگردهایی که روش زندگی آنها چنین است واجب است.

مسأله ۱۵۵۱

فاقدین شرائط وجوب نماز جمعه اگر اتّفاقاً در نماز حاضر شوند یا با مشقّت خود را به آن برسانند نمازشان صحیح است و نماز ظهر بر آنها واجب نیست. همچنین کسانی که با وجود باران یا سرمای شدید یا نداشتن پا یا عضو دیگر که موجب مشقّت و اسقاط تکلیف نماز جمعه است در نماز جمعه شرکت کرده‌اند، نمازشان صحیح است.
امّا اگر دیوانه به نماز جمعه بپردازد نمازش صحیح نیست ولی نماز جمعه پسران نابالغ صحیح است گرچه نمی‌توانند مکمّل عدد لازم (۵ نفر) باشند همان گونه که نمی‌توانند به تنهایی تشکیل نماز جمعه بدهند.

مسأله ۱۵۵۲

مسافر می‌تواند در نماز جمعه شرکت کند و در این صورت نماز ظهر از او ساقط است.
لکن مسافرین به تنهایی (بدون شرکت حاضرین) نمی‌توانند نماز جمعه تشکیل دهند و در این صورت نماز ظهر بر آنها واجب است و نیز مسافر نمی‌تواند مکمّل عدد لازم (۵ نفر) باشد ولی اگر مسافرین قصد اقامه (ده روز یا بیشتر) بنمایند می‌توانند نماز جمعه تشکیل دهند

مسأله ۱۵۵۳

زنان می‌توانند در نماز جمعه شرکت کنند و نمازشان صحیح است و مجزی از نماز ظهر است اما به تنهایی (بدون شرکت مردان) نمی‌توانند نماز جمعه تشکیل دهند چنانکه نمی‌توانند مکمل عدد لازم ۵ نفر هم باشند، زیرا نماز جمعه با شرکت مردان منعقد می‌شود.

مسأله ۱۵۵۴

خنثی مشکله (۱) می‌تواند در نماز جمعه شرکت کند ولی نمی‌تواند مکمل عدد لازم (۵ نفر) یا امام جمعه باشد، پس اگر غیر از او فقط چهار نفر جمع شده

۱ کسی که مرد یا زن بودنش اصلاً معلوم نیست.

[۲۵۲]

باشند نماز جمعه برگزار نمی‌شود و باید نماز ظهر بخوانند.

وقت نماز جمعه

مسأله ۱۵۵۵

وقت نماز جمعه با زوال خورشید شروع می‌شود و تا وقتی که سایه شاخص به اندازه دو قدم متعارف برسد، امتداد دارد. ولی احتیاط واجب آن است که از اوائل عرفی زوال تأخیر نیندازند و اگر تأخیر افتاد احتیاط مستحب آن است که نماز ظهر را بخوانند.

مسأله ۱۵۵۶

اگر امام خطبه‌ها را قبلاً شروع کرده و هنگام زوال به پایان برساند و نماز جمعه را شروع کند صحیح است.

مسأله ۱۵۵۷

جائز نیست امام جمعه خطبه‌ها را آن قدر طولانی کند که وقت نماز بگذرد و الا باید نماز ظهر را بخواند، زیرا نماز جمعه در خارج وقت آن قضا ندارد.

مسأله ۱۵۵۸

اگر در بین نماز جمعه وقت آن تمام شود در صورتی که یک رکعت آن در وقت واقع شده باشد صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که پس از اتمام آن، نماز ظهر را هم به جا آورد و اگر یک رکعت آن در وقت واقع نشده باطل است ولی احتیاط مستحب آن است که آن را تمام کند و سپس نماز ظهر را بخواند.

مسأله ۱۵۵۹

اگر عمداً نماز جمعه را طوری به تأخیر بیندازند که تنها یک رکعت از وقت آن باقی باشد احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را به جا آورند.

مسأله ۱۵۶۰

اگر یقین دارد وقت به اندازه‌ای هست که می‌تواند حداقل واجب را در تحقق دو خطبه و دو رکعت نماز به جا آورد بین نماز جمعه و ظهر مخیر است و اگر یقین دارد که به این اندازه وقت نیست، باید نماز ظهر را بخواند و اگر شک دارد، نماز جمعه صحیح است

ولی در صورتی که پس از نماز معلوم شود که حتی برای یک رکعت هم وقت باقی نبوده، باید نماز ظهر را به جا آورد، گر چه احتیاط مستحب آن است که اگر تنها یک رکعت آن هم در وقت واقع شده، نماز ظهر را بخواند.

مسأله ۱۵۶۱

اگر مقدار وقت را می‌داند ولی شک دارد که در این مقدار می‌تواند نماز جمعه را به جا آورد یا نه، جایز است نماز جمعه را شروع کند، پس اگر وقت برای همه نماز کافی بود نمازش صحیح است و الا باید نماز ظهر را به جا آورد ولی احتیاط مستحب آن است که در این صورت اساساً نماز ظهر را اختیار کند.

[۲۵۳]

مسأله ۱۵۶۲

در صورتی که نماز جمعه با عدد کامل و در وقت دامنه دار شروع شده ولی مأمومی به رکعت اول نرسیده باشد، اگر به رکعت دوم، ولو به رکوع آن، برسد و اقتدا کند نمازش صحیح است (به شرط آنکه بداند وقت به اندازه‌ای هست که بتواند رکعت دوم آن را هم در وقت بخواند) در این صورت دومین رکعت نماز خود را به طور فرادی به جا می‌آورد، ولی برای کسی که تکبیر رکوع رکعت دوم امام را درک نکرده بهتر آن است که نیت خود را به ظهر برگردانده و نماز ظهر را به جا آورد.

کیفیت نماز جمعه

مسأله ۱۵۶۳

نماز جمعه دو رکعت است و کیفیت آن مانند نماز صبح است

و مستحب است که حمد و سوره با صدای بلند خوانده شود و در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم، سوره منافقین را قرائت نمایند.

مسأله ۱۵۶۴

نماز جمعه دارای دو قنوت است، قنوت اول قبل از رکوع رکعت اول و قنوت دوم پس از رکوع رکعت دوم است.

مسأله ۱۵۶۵

نماز جمعه دارای دو خطبه است که مانند اصل نماز، واجب بوده و باید توسط امام جمعه ایراد شود و بدون این دو خطبه نماز جمعه محقق نمی‌شود.

مسأله ۱۵۶۶

واجب است دو خطبه را قبل از نماز جمعه بخواند و اگر اول نماز جمعه را به جا آورد باطل است و در صورتی که وقت باقیست باید پس از ایراد خطبه‌ها مجدداً نماز جمعه را بخواند ولی اگر نسبت به حکم مسأله جاهل بوده یا اشتباه کرده، اعاده خطبه‌ها لازم

نیست بلکه اعاده نماز هم لازم نیست.

مسأله ۱۵۶۷

جائز است دو خطبه نماز جمعه قبل از ظهر شرعی ایراد شود به طوری که پایان خطبه‌ها با ظهر شرعی مصادف باشد، ولی احتیاط مستحب آن است که آنها را در وقت ظهر بخواند.

مسأله ۱۵۶۸

در خطبه اول واجب است حمد الهی، گر چه به هر لفظی که حمد الهی محسوب شود جائز است، ولی احتیاط مستحب آن است که به لفظ جلاله (الله) باشد و احتیاط واجب آن است که پس از آن به ثنای الهی بپردازد و سپس به پیغمبر اسلام درود فرستد و واجب است مردم را به تقوی سفارش کند و یک سوره کوچک از قرآن را بخواند و در خطبه دوم نیز حمد و ثنای الهی (به صورتی که ذکر شد) و درود بر پیغمبر اسلام واجب است و احتیاط واجب آن است که در این خطبه

[۲۵۴]

نیز به تقوی سفارش کند و سوره کوچکی از قرآن تلاوت نماید و احتیاط مستحب و مؤکّد آن است که در خطبه دوم پس از درود بر پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم به ائمه معصومین عَلَیْهِم‌السَّلَام نیز درود فرستد و برای مؤمنین استغفار کند و بهتر است از خطبه‌های منسوب به امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام یا آنچه از ائمه معصومین عَلَیْهِم‌السَّلَام وارد شده انتخاب کند.

مسأله ۱۵۶۹

شایسته است امام خطیب، بلیغ باشد و به تناسب اوضاع و احوال سخن گوید و عبارات فصیح و روان به کار برد، به حوادثی که در سراسر عالم بر مسلمین می‌گذرد به خصوص حوادث منطقه خود، آشنا باشد.

مصالح اسلام و مسلمین را تشخیص دهد. چنان شجاع باشد که در راه خدا از ملامت و نکوهش احدی بیم به خود راه ندهد، در اظهار حق و ابطال باطل بر حسب شرائط زمان و مکان صراحت داشته باشد، اموری از قبیل مواظبت در اوقات نماز و عمل به روش صلحا و اولیاء خدا را که موجب تأثیر کلام او در مردم است رعایت کند، کارهای او با مواعظ و وعد و وعیدهایش تطبیق نماید، از آنچه که موجب سبکی او و کلامش می‌شود حتی از قبیل پرگویی، شوخی و بیهوده گویی بپرهیزد و همه این امور را تنها برای خداوند رعایت کند و هدفش اعراض از دنیا پرستی و ریاست طلبی باشد که سر سلسله همه گناهان است تا کلامش در جان مردم مؤثر افتد.

مسأله ۱۵۷۰

شایسته است امام خطیب در خطبه نماز جمعه مصالح دین و دنیای مسلمین را تذکر دهد و مردم را در جریان مسائل زیان بار و سودمند کشورهای اسلامی و غیر اسلامی قرار دهد و نیازهای مسلمین را در امر معاد و معاش تذکر دهد و از امور سیاسی و اقتصادی آنچه را که در استقلال و کیان مسلمین نقش مهمی دارد گوشزد کند و کیفیت صحیح روابط آنان را با سایر ملل بیان نماید و مردم را از دخالتهای دول ستمگر و استعمارگر در امور سیاسی و اقتصادی مسلمین که منجر به استعمار و استثمار آنها می‌شود بر حذر دارد.

خلاصه، نماز جمعه و دو خطبه آن نظیر حج و مراکز تجمع آن و نمازهای عید فطر و قربان و غیره از سنگرهای بزرگیست که

متأسفانه کثیری از مسلمانان از وظائف مهم سیاسی خود در آن غافل مانده‌اند، چنانچه از سایر پایگاه‌های عظیم سیاست اسلامی هم غافلند. اسلام دین سیاست آن هم در همه شئون آن است و کسی که در احکام قضائی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام اندکی تأمل کند متوجه این معنی می‌شود. هر کس گمان کند دین از سیاست جداست جاهلیست که نه اسلام

[۲۵۵]

را می‌شناسد و نه سیاست را می‌داند.

مسأله ۱۵۷۱

مستحب است امام خطیب در زمستان و تابستان عمامه داشته و ردایی از برد یمانی یا (عدنی) بپوشد و خود را بیاراید، تمیزترین لباسهای خود را بپوشد و بوی خوش به کار برد به طوری که با وقار و سکینه باشد و قبل از خطابه هنگامی که مؤذن اذان می گوید او بر منبر قرار گرفته باشد تا اذان به پایان رسد و خطبه را آغاز کند و هنگام صعود بر منبر خطابه روبروی مردم بایستد و سلام کند و مردم نیز با چهره‌های خود از او استقبال کنند و به چیزی از قبیل کمان و شمشیر (اسلحه) و عصا تکیه کند و مردم نیز خود را روبروی او قرار دهند.

مسأله ۱۵۷۲

واجب است امام جمعه شخصاً و در حال ایستاده به ایراد خطبه بپردازد و اگر نتواند خطبه‌ها را در حال ایستاده بخواند، باید دیگری به ایراد خطبه بپردازد و امامت نماز را هم به عهده گیرد و اگر هیچکس برای ایراد خطبه‌ها در حال ایستاده پیدا نشود. نماز جمعه ساقط و نماز ظهر واجب است.

مسأله ۱۵۷۳

جائز نیست امام جمعه خطبه‌ها و به خصوص موعظه و توصیه به تقوی را به آهستگی ادا کند و احتیاط واجب آن است که با صدای بلند به ایراد خطبه بپردازد به طوری که حداقل عدد لازم (۴ نفر) صدای او را بشنوند، بلکه احتیاط مستحب آن است که در هنگام موعظه و سفارش به تقوی صدای خود را چنان بلند نماید که همه حاضرین مواعظ او را بشنوند و در مجامع بزرگ به توسط بلند گوها به خطبه بپردازد تا تشویق و تحذیر و مسائل مهمه را به گوش همگان برساند.

مسأله ۱۵۷۴

احتیاط مستحب آن است که امام در حال خطبه سخنی غیر مربوط به خطبه‌ها نگوید البته در فاصله بین خطبه‌ها و نماز، سخن گفتن بلامانع است.

مسأله ۱۵۷۵

واجب است امام پس از خطبه اول مقدار کمی بنشیند و سپس به خطبه دوم بپردازد.

مسأله ۱۵۷۶

احتیاط مستحب آن است که امام و مستمعین در حال خطبه، واجد طهارت کامل (که برای نماز معتبر است) باشند.

مسأله ۱۵۷۷

احتیاط مستحب آن است که مأمومین در حال خطبه روبروی امام بوده و بیش از مقداری که در نماز می‌توانند خود را از قبله منحرف کنند رو برنگردانند.

[۲۵۶]

مسأله ۱۵۷۸

واجب است مأمومین به خطبه‌های امام گوش فرا دهند و احتیاط مستحب آن است که ساکت باشند و از حرف زدن بپرهیزند که صحبت کردن در وقت خطبه‌ها مکروه است بلکه اگر سخن گفتن مأمومین موجب نشنیدن خطبه و از بین رفتن فایده آن باشد، سکوت لازم است.

مسأله ۱۵۷۹

احتیاط واجب آن است که امام جمعه در خطبه حمد الهی و درود بر پیغمبر و ائمه عَلَيْهِمُ‌السَّلَام را به زبان عربی ایراد نماید، گر چه او و مستمعین او عرب نباشند اما می‌تواند در مقام وعظ و توصیه به تقوی به زبان دیگری تکلم نماید و احتیاط مستحب آن است که موعظه و آنچه را به مصالح مسلمین مربوط می‌شود به زبان مستمعین ادا نماید، اگر مستمعین مختلفند آنها را به زبانهای مختلف تکرار کند.

گر چه در صورتی که مأمومین بیش از حد نصاب (۴ نفر) باشند می‌تواند به زبان حد نصاب (۴ نفر) اکتفا نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که آنها را به زبان خودشان موعظه کند.

مسأله ۱۵۸۰

اذان دوم در روز جمعه بدعت و حرام است.

احکام نماز جمعه

مسأله ۱۵۸۱

کسی که نماز جمعه را به امامی اقتدا کرده می‌تواند نماز عصر را نیز به همان امام اقتدا کند ولی اگر بخواهد احتیاطاً نماز ظهر را هم بخواند راه آن اینست که پس از پایان نماز جماعت مجدداً نماز ظهر و عصر را به طور فرادی به جا آورد مگر اینکه امام هم بعد از خواندن نماز جمعه احتیاطاً نماز ظهر را به جا آورده باشد که در این صورت اگر مأموم نیز همین طور عمل کرده لازم نیست نماز عصر را تکرار کند.

مسأله ۱۵۸۲

اگر امام و مأموم بخواهند پس از نماز جمعه، نماز ظهر را احتیاطاً به جا آوردند می‌توانند آن را به جماعت برگزار کنند ولی مأمومی که در نماز جمعه شرکت نکرده نمی‌تواند به این نماز اقتدا کند و اگر به این نماز اقتدا کند از نماز ظهر او مجزی نیست و باید آن

را اعاده نماید.

مسأله ۱۵۸۳

اگر مأمومی که رکوع رکعت اول امام جمعه را درک کرده به علت کثرت جمعیّت یا غیر آن نتواند در سجده‌ها با امام همراهی کند در این صورت اگر بتواند (پس از قیام امام برای رکعت

دوم)

سجده‌ها را خود به جا آورده و قبل از رکوع یا در حین آن به امام ملحق شود، نمازش صحیح است و الا باید به حال خود باقی بماند

[۲۵۷]

تا امام به سجده‌های رکعت دوم برسد آنگاه دو سجده را به نیت سجده‌های رکعت اول نماز خود همراه امام به جا آورد و سپس رکعت دوم را فرادی بخواند و نمازش صحیح است؛ ولی اگر آنها را به نیت سجده‌های رکعت دوم و یا به نیت متابعت امام انجام دهد احتیاط واجب آن است که از آن دو سجده صرف نظر کرده و دو سجده دیگر به نیت سجده‌های رکعت اول به جا آورد و سپس به رکعت دوم بپردازد و پس از اتمام نماز، نماز ظهر را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۸۴

اگر مأموم به قصد اتصال به نماز، در رکوع رکعت دوم تکبیر بگوید و به رکوع برود ولی شک کند که رکوع امام را درک کرده یا نه، نماز جمعه او محقق نمی‌شود و احتیاط واجب آن است که آن نماز را به نیت نماز ظهر به پایان برساند و سپس نماز ظهر را اعاده کند.

مسأله ۱۵۸۵

اگر مأمومین پس از اتمام خطبه‌ها و شروع نماز امام، از اقتدا به او خود داری کنند و امام را تنها بگذارند نماز جمعه منعقد نشده و باطل است و امام می‌تواند آن نماز را رها نموده و به نماز ظهر بپردازد، ولی احتیاط مستحب آن است که نیت خود را به ظهر برگرداند و پس از اتمام آن مجدداً نماز ظهر را بخواند و احتیاط بیشتر در آنست که نماز را به همان نیت نماز جمعه تمام کند و سپس نماز ظهر را به جا آورد.

مسأله ۱۵۸۶

اگر نماز جمعه با عدد کامل (حداقل ۴ نفر به اضافه امام) منعقد شود ولو اینکه فقط تکبیر آن را گفته باشند و سپس متفرق شوند، نماز باطل می‌شود چه همه مأمومین یا بعضی از آنها متفرق شوند و امام باقی بماند و چه بر عکس، چه یک رکعت کامل نماز را خوانده باشند و چه کمتر ولی احتیاط مستحب آن است که افراد باقیمانده نماز جمعه را تمام کنند سپس نماز ظهر را به جا آوردند اما اگر بعضی از آنها در اواخر رکعت دوم بلکه بعد از رکوع رکعت دوم متفرق شوند نماز جمعه صحیح است و احتیاط مستحب آن است که پس از آن نماز ظهر را به جا آورند.

مسأله ۱۵۸۷

اگر عـدد مأمومین بیش از حد لازم (۴ نفر) برای نماز جمعه باشـد پراکندگی عده‌ای از آنها مطلقاً ضـرر ندارد، به شـرط آنکه افراد باقیمانده از (۴ نفر) کمتر نباشد.

مسأله ۱۵۸۸

اگر پنـج نفر (یا بیشتر) برای نماز جمعه مهیا شونـد ولی در اثناء خطبه‌ها یا بعد از آنها و قبل از اقامه نماز متفرق شوند و برنگردند به طوری که کمتر از

[۲۵۸]

۵ نفر باقی مانده باشند وظیفه افراد باقی مانده، نماز ظهر است.

مسأله ۱۵۸۹

در صورتی که قبـل از انجـام مُسَمّای واجب در خطبه (یعنی حـداقلی از واجبـات خطبه‌هـا که بتوان آنهـا را خطبه نامیـد) عـده‌ای از مأمومین متفرق شونـد و کمتر از ۴ نفر بماننـد و پس از مـدت کوتاهی برگردند (به طوری که عدد لازم ۵ نفر کامل شود) اگر امام در این فاصـله سـکوت کرده باشـد، پس از مراجعت مـأمومین بایـد از نقطه‌ای که خطبه را قطع نموده ادامه دهـد ولی اگر (بـا وجود تقلیل مأمومین از حد نصاب لازم) خطبه را ادامه داده و جریان امر به صورتی بوده که افراد پراکنده صدای او را نشنیده‌اند باید پس از مراجعت آنها و تکمیل عدد لازم آن قسمت را که در غیاب آنها خوانده اعاده کند و اگر زمان بازگشت مأمومین طولانی باشد به طوری که عرفاً به یکپارچگی خطبه لطمه بزند باید امام خطبه را اعاده کند.
چنانچه اگر با ورود مأمومین جدید هم عدد لازم ۵ نفر کامل بشود اعاده خطبه ضروری است.

مسأله ۱۵۹۰

اگر مأمومین بعـد از خطبه یا در اثنای آن متفرق شوند (به طوری که کمتر از ۵ نفر باقی بمانند) و سپس برگردند تا عدد لازم کامل شود در صورتی که مُسَمّای خطبه محقق شـده باشـد اعـاده خطبه واجب نیست، گر چه مـدت تَفَرُّق طولانی باشـد و در صورتی که مُسَمّای خطبه محقق نشده باشد، اگر علت تَفَرُّق، انصـراف مأمومین از نماز جمعه بوده احتیاط واجب آن است که پس از بازگشـت آنها، امام، خطبه‌ها را از نو بخوانـد (ولو اینکه مـدت تَفَرُّق کم باشد) و اگر علت تَفَرُّق و پراکندگی امری نظیر باران و غیره بوده در این صورت اگر مـدت آن به قـدری طولانی شود که عرفاً به یکپارچگی خطبه لطمه بزنـد واجب است خطبه‌ها را از نو بخوانـد و الا خطبه قبلی را ادامه دهد و صحیح است.

مسأله ۱۵۹۱

اگر در جایی نماز جمعه برگزار شـد نبایـد در فاصـله‌ای کمتر از یک فرسـخی آن نماز جمعه دیگری منعقد شود. پس اگر با فاصـله یک فرسخ دو نماز جمعه اقامه شود هر دو صحیح است.
لازم به تـذکر است که میزان در مسـافت، محـل نمـاز جمعه است نه شـهری که نمـاز جمعه در ان تشـکیل شـده است بنـا بر این در شهرهای بزرگی که طول آن چند فرسخ است می‌توان چند نماز جمعه تشکیل داد.

مسأله ۱۵۹۲

احتیاط مستحب آن است که قبل از اقامه نماز جمعه مطمئن شوند که در کمتر از حد مقرر نماز جمعه دیگری قبل از آنها و یا مقارن آنها برگزار نشده و نمی‌شود.

[۲۵۹]

مسأله ۱۵۹۳

اگر دو نماز جمعه در یک زمان و با فاصله کمتر از حد معین (یک فرسخ) تشکیل شود هر دو باطل است؛ ولی اگر یکی از آنها قبلاً شروع شده ولو فقط تکبیرهٔ الاحرام را گفته باشد دیگری باطل است، چه نمازگزاران بدانند که قبل از آنها یا بعد از آنها نماز جمعه دیگری در فاصله کمتر برقرار شده و یا می‌شود و چه ندانند و میزان در صحت، تقدم در نماز است نه در خطبه ها. بنا بر این اگر یکی از دو نماز جمعه در خطبه‌ها مقدم بوده اما نماز دوم در شروع نماز تقدم داشته نماز دوم صحیح و اولی باطل خواهد بود.

مسأله ۱۵۹۴

اگر یقین دارند که در فاصله کمتر از حد لازم (یک فرسخ) نماز جمعه‌ای بر پا شده ولی شک دارند که آن نماز قبلاً برگزار شده یا نه و یا شک دارند که ان نماز مقارن با آنها برگزار می‌شود یا نه، در هر دو صورت می‌توانند خود نماز جمعه‌ای تشکیل دهند و همچنین است در صورتی که نسبت به اصل انعقاد نماز جمعه دیگر اطمینان نداشته باشند.

مسأله ۱۵۹۵

اگر پس از پایان نماز جمعه متوجه شوند که نماز جمعه دیگری در کمتر از حد مقرر تشکیل شده و هر یک از دو گروه احتمال دهد قبل از دیگری به اقامه جمعه پرداخته، بر هیچ یک اعاده جمعه و نیز نماز ظهر واجب نیست. گر چه قول به وجوب اعاده مطابق احتیاط است ولی اگر گروه سومی خواسته باشند در همان محدوده اقامه جمعه دیگری بنمایند، باید یقین داشته باشند که آن دو نماز جمعه باطل است و اگر احتمال صحت یکی از آن دو را بدهند نمی‌توانند اقامه جمعه دیگری بنمایند.

مسأله ۱۵۹۶

در زمان غیبت ولی عصر (عج) که نماز جمعه واجب تعیینی نیست خرید و فروش و سایر معاملات پس از اذان جمعه حرام نیست.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۹۷

نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام عَلَيْهِ السَّلَام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام عَلَيْهِ السَّلَام غائب است، مستحب می‌باشد و می‌شود آن را به جماعت یا فرادی خواند.

[۲۶۰]

مسأله ۱۵۹۸

وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

مسأله ۱۵۹۹

مستحب است نماز عیـد قربان را بعـد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مسـتحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۶۰۰

نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعـد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخوانـد و بعـد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگویـد و به رکوع رود و دو سـجده به جـا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهـار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۶۰۱

در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست ولی بهتر است این دعا را بخوانند:
«اَللّهُمَّ اَهْـلَ الْکِبْریـاءِ وَ الْعَظَمَـهِٔ وَ اَهْـلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْـلَ الْعَفوِ وَ الرَّحْمَـهِٔ وَ اَهْلَ التَّقْوی وَ الْمَغْفِرَهِٔ اَسْأَلُکَ بِحَقِّ هـذا الْیَوم الَّذی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْـلِمینَ عیداً وَ لِمُحَمَّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ کَرامَهً وَ مَزیداً اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ آل مُحَمَّدِ وَ اَنْ تُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیْر اَدْخَلْتَ فیهِ مُحَمَّداً وَ آلَ محمّد و اَنْ تُخْرِجَنی مِنْ کُلِّ سُوء اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمّداً و آلَ مُحَمَّد صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحوُنَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلَصُونَ».

مسأله ۱۶۰۲

مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

مسأله ۱۶۰۳

نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس را بخوانند.

مسأله ۱۶۰۴

مستحب است روز عید فطر قبل از نماز عید، به خرما افطار کند و در عید قربان بعد از نماز از گوشت قربانی بخورد.

مسأله ۱۶۰۵

مستحب است پیش از نماز عید غسل کند و پیاده و پابرهنه و با وقار به نماز عید برود و عمامه سفید بر سر بگذارد.

مسأله ۱۶۰۶

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

مسأله ۱۶۰۷

مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه

[۲۶۱]

مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۶۰۸

بعد از نماز مغرب و عشاءِ شبِ عید فطر و بعد از نمازِ صبح و ظهر و عصرِ روز عید و نیز بعد از نمازِ عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید:

«اَللّهُ اَکْبَرُ اَللّهُ اَکْبَرُ لا اِلَهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدانَا».

مسأله ۱۶۰۹

مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید:

«اَللّهُ اَکْبَرُ عَلَی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الأَنْعامِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَی ما اَبْلانا». ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۶۱۰

کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخوانند.

مسأله ۱۶۱۱

اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوت‌های آن، چنانچه از محل آن تجاوز کرده به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنا بر اقل بگذارد و اگر بعد معلوم شد که گفته بوده اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۱۲

اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوتها را فراموش کند و نیاورد و بعد از رفتن به رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۶۱۳

اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیرة الاحرام را فراموش کند نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۴

اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را رجاءً به جا آورد و اگر کاری کند که برای آن سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز رجاءً دو سجده سهو برای آن بنماید.

[۲۶۲]

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۶۱۵

بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۶۱۶

انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان عَلَيْهِم‌السَّلَام، از طرف زندگان اجیر شود و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۶۱۷

کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند یا عمل به احتیاط کند.

مسأله ۱۶۱۸

اجیر بایـد موقع نیت، میت را معین نمایـد و لازم نیست اسم او را بداند. پس اگر نیت کند از طرف کسـی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافیست

مسأله ۱۶۱۹

اجیر بایـد خود را به جای میت فرض کند و عبادتهای او را به نیابت از او قضا نماید و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

مسأله ۱۶۲۰

بایـد کسـی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشـند نماز را به طور صـحیح می‌خواند ولی بعد از خواندن نماز اگر شک کند صـحیح خوانده یا نه، اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۱

کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده اگر بفهمد که عمل را به جا نیاورده، یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

مسأله ۱۶۲۲

هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه اگر چه بگوید انجام داده‌ام، باید دوباره اجیر بگیرد.
ولی اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

مسأله ۱۶۲۳

کسی که عذری دارد، مثلاً با تیمم یا نشسته نماز می‌خواند،
[۲۶۳]
نمی شود برای نمازهای میت او را اجیر کرد، اگر چه از میت به همین نحو قضا شده باشد.

مسأله ۱۶۲۴

مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۶۲۵

قضای نمازهای میت در صورتی که ترتیب آنها را بداننـد بایـد به ترتیب خوانده شود و اگر ترتیب آنها را ندانند رعایت ترتیب لازم نیست، ولی در مورد نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز، رعایت ترتیب لازم است.

مسأله ۱۶۲۶

اگر با اجیر شـرط نکننـد که نماز را با چه مقـدار از مسـتحبات آن بخوانـد بایـد مقداری از مسـتحبات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۶۲۷

اگر انسان چنـد نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، در صورتی که ترتیب قضا شدن نماز میت را می‌داند باید برای هر کدام آنها وقتی را معین نمایـد، مثلاً اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صـبح تا ظهر نماز قضا بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند و نیز باید نمازی را که در هر دفعه شروع می‌کند، معین نماید مثلاً قرار بگذارد، اول نماز صبح را بخواند یا ظهر یا عصر و همچنین باید با آنها قرار بگذارد که در هر دفعه نماز یک شبانه روز را از سر شروع نمایند.

مسأله ۱۶۲۸

اگر کسـی اجیر شود که مثلاً در مـدت یک سال نمازهای میت را بخوانـد و پیش از تمام شـدن سال بمیرد، بنا بر احتیاط واجب باید برای نمازهایی که می‌دانند یا احتمال می‌دهند به جا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند.

مسأله ۱۶۲۹

کسـی را که برای نمازهـای میت اجیر کرده‌انـد، اگر پیش از تمام کردن نماز بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشـد، چنانچه شـرط کرده باشـند که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولی میت بدهند، مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولی میت بدهند و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست، ولی بهتر است دین میت را ادا کنند.

مسأله ۱۶۳۰

اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش

[۲۶۴]

برسانند.

[۲۶۵]

احکام روزه

احکام روزه

مسأله ۱۶۳۱

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و شرح آن بعداً گفته می‌شود خود داری نماید.

نیّت

مسأله ۱۶۳۲

لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلاً بگوید فردا را روزه می‌گیرم، بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد کافیست برای اینکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خود داری نماید.

مسأله ۱۶۳۳

در روزه واجب معین مثل رمضان از اول شب تا اذان صبح هر وقت نیت روزه فردا بکند اشکال ندارد و اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است یا واجب معین دیگر و پیش از ظهر ملتفت شود چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود روزه او باطل می‌باشد ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعداً آن روزه را قضاء نماید. اما وقت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۳۴

کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است؛ اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند روزه او صحیح است، چه روزه او واجب باشد چه مستحب و اگر بعد از ظهر بیدار شود نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید.

مسأله ۱۶۳۵

اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید مثلاً نیت کند که روزه قضاء یا روزه نذر می گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست

[۲۶۶]

نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۶

اگر بداند که ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

مسأله ۱۶۳۷

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و قضای آن را نیز به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۸

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بی‌هوش شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۹

اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۰

اگر مثلاً به نیت روز اول ماه رمضان روزه بگیرد بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۱

اگر ندانـد یا فراموش کنـد که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است روزه او باطل می‌باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم قضا آن را بگیرد.

مسأله ۱۶۴۲

اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۴۳

کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شـده اگر روزه مسـتحبی بگیرد اشـکال ندارد، ولی کسـی که روزه قضا دارد نمی‌تواند روزه مسـتحبی بگیرد و اگر روزه واجب دیگری دارد بنا بر احتیاط واجب نمی‌توانـد روزه مسـتحبی بگیرد و چنانچه فراموش کنـد و روزه مسـتحبی بگیرد در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید روزه مستحبی او به هم می‌خورد، می‌تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۴

اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صبح

[۲۶۷]

تا آنوقت کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام نـداده باشـد احتیاط واجب آن است که نیت کند و روزه بگیرد و اگر روزه نگرفت قضا کند.

مسأله ۱۶۴۵

اگر مریض پیش از ظهر مـاه رمضان خوب شود و از اذان صـبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام نـداده باشـد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۴۶

انسـان می‌توانـد در هر شـب از مـاه رمضـان برای روزه فردای آن نیـت کنـد و بهـتر است که شب اول مـاه هم نیت روزه همه مـاه را

بنماید.

مسأله ۱۶۴۷

روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی‌تواند نیت روزه رمضان کند، ولی اگر نیت روزه قضاء و مانند آن بنماید چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده از رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۶۴۸

اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضاء یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان کند و لو اینکه بعد از ظهر ملتفت شود و اگر به نیت رمضان روزه بگیرد باطل است و لو اینکه در واقع رمضان باشد.

مسأله ۱۶۴۹

اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد، روزه‌اش باطل است ولی چنانچه نیت کند که چیزی را که روزه را باطل می‌کند انجام دهد در صورتی که آن را انجام ندهد روزه‌اش صحیح است.
همین طور در روزه مستحبی و روزه واجب غیر معین اگر پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۵۰

ده چیز روزه را باطل می‌کند؛
اول:
خوردن.
دوم:
آشامیدن.
سوم:
جماع.
چهارم:
استمناء و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.
پنجم:

دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر عَلَیْهِم‌السَّلَام.

ششم:

رساندن غبار غلیظ به حلق.

هفتم:

فرو بردن تمام سر در آب.

هشتم:

باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

نهم:

اماله کردن با چیزهای روان.

دهم:

قی کردن و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

[۲۶۸]

۱ و ۲ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۶۵۱

اگر روزه‌دار عمداً چیزی را بخورد یا بیاشامد روزه او باطل می‌شود چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت و چه کم باشد یا زیاد، حتی اگر کسی نخ را با آب دهانش تَر کند و دوباره به دهانش ببرد و رطوبت آن را فرو برد روزه او باطل می‌شود و همینطور رطوبت مسواک، مگر اینکه رطوبت آنها به طوری در آب دهان از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود و همین طور با فرو بردن بقایای غذایی که از بین دندانها بیرون می‌آید روزه باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۵۲

اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۵۳

باید روزه‌دار از استعمال آمپولی که به جای غذا به کار می‌رود خود داری کند، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی‌حس می‌کند یا به جای دوا استعمال می‌شود اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۴

اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو برد روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۵۵

اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می‌تواند به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه او باطل می‌شود و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند خود داری نماید.

مسأله ۱۶۵۶

کسی که می‌خواهد روزه بگیرد لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند، روزه‌اش باطل می‌شود و فرق نمی‌کند که چیزی از آن فرو رود یا نرود.

مسأله ۱۶۵۷

فرو بردن آب دهان اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۶۵۸

فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

[۲۶۹]

مسأله ۱۶۵۹

جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی‌رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد، چنانچه فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۶۶۰

انسان نمی‌تواند به خاطر ضعف روزه‌اش را بخورد ولی اگر ضعف او به قدریست که معمولاً نمی‌شود آن را تحمل کرد خوردن روزه اشکال ندارد.

۳ جماع

مسأله ۱۶۶۱

جماع اعم از اینکه از جلو باشد از پشت، صغیر باشد یا کبیر، روزه جماع کننده و جماع شده را باطل می‌کند اگر چه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید و اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید روزه باطل نمی‌شود، ولی کسی که آلتش را بریده‌اند اگر به مقدار ختنه‌گاه داخل کند که دخول صدق کند روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۲

اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید یا در خواب باشد، یا او را به جماع مجبور نمایند روزه او باطل نمی‌شود ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۳

اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه روزه او صحیح است و کسی هم که آلتش قطع شده اگر شک کند که دخول شده یا نه روزه او صحیح است.

۴ استمناء

مسأله ۱۶۶۴

اگر روزه‌دار استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر بی‌اختیار از او منی بیرون آید روزه‌اش باطل نیست، ولی اگر کاری کند که بی‌اختیار منی از او بیرون آید روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۵

هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود، یعنی

[۲۷۰]

در خواب منی از او بیرون می‌آید می‌تواند بخوابد و چنانچه بخوابد و محتلم شود روزه‌اش صحیح است مخصوصاً اگر ترک خواب موجب حرج باشد.

مسأله ۱۶۶۶

روزه‌داری که محتلم شده می‌تواند قبل از غسل کردن بول کند و به دستوری که قبلًا گفته شد استبراء نماید، ولی اگر غسل کرده باشد و بداند که به واسطه بول یا استبراء کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می‌آید، نمی‌تواند استبراء کند و اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۶۷

روزه‌داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجرا مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید بهتر است که پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۶۸

اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند در صورتی که منی از او بیرون نیاید روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۶۹

اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند و منی از او خارج شود، در صورتی که عادت داشته که با این گونه کارها منی از او بیرون می‌آمده، روزه‌اش باطل است و اگر عادت نداشته که با این کارها از او منی خارج شود و اتفاقاً خارج شده باز روزه‌اش باطل است، مگر اینکه اطمینان داشته باشد که منی از او خارج نمی‌شود.

۵ دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۱۶۷۰

اگر روزه‌دار بگفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت عمداً نسبت دروغ بدهد اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند؛ روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که سایر پیغمبران و جانشینان آنان و حضرت زهرا سلام الله علیها هم در این حکم فرقی ندارند.

مسأله ۱۶۷۱

اگر بخواهد خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید، لکن اگر خودش هم به طور جزم خبر بدهد روزه‌اش باطل نمی‌شود گر چه ظن به کذب خبر یا احتمال کذب خبر را بدهد.

[۲۷۱]

مسأله ۱۶۷۲

اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۷۳

اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می‌کند و چیزی را که می‌داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۷۴

اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۵

اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم چنین مطلبی فرموده‌اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۷۶

اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است روزه‌اش باطل می‌شود.

۶ رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۱۶۷۷

رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است، مثل خاک.

مسأله ۱۶۷۸

احتیاط واجب آن است که روزه‌دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۷۹

اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود چنانچه اطمینان داشته که به حلق نمی‌رسد روزه‌اش صحیح است و اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد اشکال ندارد.
[۲۷۲]

۷ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۸۰

اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنا بر احتیاط واجب روزه او باطل می‌شود ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۸۱

اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۸۲

اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۸۳

اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۸۴

احتیـاط واجب آن است که سـر را در گلاب فرو نـبرد، ولی در آبهـای مضـاف دیگر و در چیزهـای دیگری که روان است اشـکال ندارد.

مسأله ۱۶۸۵

اگر روزه‌دار بی‌اختیـار در آب بیفتـد و تمام سـر او را آب بگیرد یا فراموش کنـد که روزه است و سـر در آب فرو برد روزه او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۸۶

اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می‌رود، چنانچه با توجه باین مطلب خود را در آب بیندازد و سرش زیر آب برود روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۸۷

اگر فراموش کند که روزه است و سـر را در آب فرو برد یا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد؛ چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آنکس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۸۸

اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

مسأله ۱۶۸۹

اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او مثل روزه رمضان واجب معین باشد، بنا بر احتیاط واجب بایـد دوبـاره غسـل کنـد و روزه را هم قضا نمایـد و اگر روزه مسـتحب یا روزه واجبی باشـد که مثل روزه کفّاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می‌باشد.

مسأله ۱۶۹۰

اگر برای آن کـه کسـی را از غرق شـدن نجـات دهـد سـر را در آب فرو برد، اگر چـه نجـات دادن او واجـب باشـد روزه‌اش بـاطل می‌شود.

[۲۷۳]

۸ باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۹۱

اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۹۲

اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید ولی از روی عمد نباشد مثل آن که دیگری نگذارد غسل و تیمم کند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۹۳

کسی که جنب است و می‌خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است؛ چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، می‌تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است.

مسأله ۱۶۹۴

اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلاًـ اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۹۵

کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد اگر خود را جنب کند روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره‌ی بر او واجب می‌شود. ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند با تیمم روزه او صحیح است، گناهکار هم حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۶۹۶

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۹۷

هر گاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد برای غسل بیدار می‌شود و عادتاً هم بیدار می‌شود، می‌تواند بخوابد.

مسأله ۱۶۹۸

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۹۹

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال

[۲۷۴]

می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۰۰

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۷۰۱

اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید آن روز را قضا کند و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و بنا بر احتیاط واجب در خواب سوم کفاره هم لازم است.

مسأله ۱۷۰۲

خوابی را که در آن محتلم شده نباید خواب اول حساب کرد بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد خواب اول حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۰۳

اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند ولی احتیاط مستحب آن است که فوراً غسل کند.

مسأله ۱۷۰۴

هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده است، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۷۰۵

کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد هرگاه تا اذان صبح جنب بماند اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است

مسأله ۱۷۰۶

کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است چنانچه وقت قضای روزه تنگ است مثلاً پنج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است، احتیاط واجب آن است که هم آن روز را روزه بگیرد هم عوض آن را بعد از رمضان و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست باید روز دیگری

روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۰۷

اگر در روزه ماه مبارك رمضان محتلم شود، می‌توانـد قبل از غسل استبراء كنـد، ولی اگر غسل کرد، بعـد از غسل در صورتی که بداند منی از او خارج می‌شود، نباید استبراء کند.

[۲۷۵]

مسأله ۱۷۰۸

اگر در روزه واجب غیر رمضان و قضای آن تا اذان صبح جنب بماند روزه‌اش صحیح است چه وقت آن معین باشد و چه نباشد.

مسأله ۱۷۰۹

اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۷۱۰

اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و برای غسل وقت نداشته باشـد، چنانچه بخواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، با تیمم روزه‌اش صحیح است و لازم است که تا صبح بیدار بماند و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست نمی‌تواند با تیمم روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۱۱

اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاك شده؛ روزه او در روزه واجب معینی، مانند رمضان صحیح است ولی در قضای رمضان، صحیح بودن آن اشکال دارد.

مسأله ۱۷۱۲

اگر زن بعـد از اذان صبح از خون حیض یـا نفاس پاك شود یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببینـد، اگر چه نزدیک مغرب باشـد روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۱۳

اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کنـد و بعـد از یک روز یا چنـد روز یادش بیایـد روزه‌هایی که گرفته صحیح است و بنا بر احتیاط مستحب قضای آن را نیز بگیرد.

مسأله ۱۷۱۴

اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یـا نفاس پاك شود و در غسل كردن كوتاهی كنـد و تا اذان غسل نكنـد و در تنگی وقت تیمم هم نكنـد روزه‌اش باطل است، ولی چنانچه كوتاهی نكنـد مثلاً منتظر باشـد كه حمام، زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابـد و تا اذان غسل نكند در صورتی كه تیمم كند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۷۱۵

اگر زنی كه در حال استحاضه است غسلهای خود را به تفصیلی كه در احكام استحاضه گفته شد به جا آورده روزه او صحیح است.

مسأله ۱۷۱۶

كسـی كه مس میت كرده یعنی جایی از بـدن خود را به بـدن میت رسانده می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید روزه او باطل نمی‌شود.

[۲۷۶]

۹ اماله کردن

مسأله ۱۷۱۷

اماله كردن با چیزهای روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می‌كند، ولی اسـتعمال شـیافهای غیر روان كه برای معـالجه است اشـكال نـدارد و احتیـاط مسـتحب است كه از اسـتعمال آنها نیز خود داری كنـد و احتیاط واجب آن است كه از چیزی كه جامد و مایع بودن آن مشكوك است اجتناب كند.

۱۰ قی کردن عمدی

مسأله ۱۷۱۸

هر گاه روزه‌دار عمداً قی كند اگر چه به واسـطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سـهواً یا بی‌اختیار قی كند اشكال ندارد.

مسأله ۱۷۱۹

اگر در شب چیزی بخورد كه می‌داند به واسطه خوردن آن در روز بی‌اختیار قی می‌كند؛ به احتیاط واجب روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۲۰

اگر روزه‌دار بتواند از قی كردن خود داری كند چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خود داری نماید.

مسأله ۱۷۲۱

اگر مگس در گلوی روزه‌دار برود چنانچه به قدری پایین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است و اگر به این مقدار پایین نرود و بیرون آوردن آن ممکن باشد باید آن را بیرون آورد و اگر باعث قی کردن شود، روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۲۲

اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه به قدری پایین رفته باشد که اگر آن را داخل شکم کند خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است و اگر به وسط یا ابتداء حلق رسیده باشد باید آن را بیرون آورد و در این مورد قی کردن صدق نمی کند.

مسأله ۱۷۲۳

اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می‌آید نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۷۲۴

اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی‌اختیار فرو رود اشکال ندارد و احتیاط مستحب آن است که قضای آن را نیز به جا آورد.

[۲۷۷]

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۷۲۵

اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد و فرقی نمی کند بین روزه ماه رمضان و غیر آن و بین روزه واجب و مستحب، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۹۶) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۲۶

اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و بخیال این که روزه‌اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۲۷

اگر چیزی بزور در گلـوی روزه‌دار بریزنـد یـا سر او را بزور در آب فرو برنـد، روزه او باطـل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کننـد که روزه خود را باطل کند مثلاً به او بگویند اگر غذا نخوری ضـرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضـرر چیزی بخورد روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۲۸

روزه‌دار نبایـد جایی برود که می‌دانـد چیزی در گلویش می‌ریزنـد یا مجبورش می‌کننـد که خودش روزه خود را باطل کند، امّا اگر قصـد رفتن کنـد و نرود، یا بعـد از رفتن چیزی به خوردش ندهند روزه او صـحیح است و چنانچه از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و از اوّل هم بداند که ناچار می‌شود، روزه او باطل می‌شود.

آنچه برای روزه‌دار مکروه‌ست

مسأله ۱۷۲۹

چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است:
دوا ریختن به چشم و سـرمه کشیدن در صورتی که مَزِّه یا بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضـعف می‌شود، أنفیه کشـیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست، بو کردن گیاه‌های معطّر، نشسـتن زن در آب، اسـتعمال شـیاف، تر کردن لباس که در بـدن است، کشـیدن دندان و هر کاری که به واسـطه آن از دهان خون بیایـد، مسواک کردن به وسـیله چوب تر و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی، زن خود را ببوسد یا کاری کند که
[۲۷۸]
شهوت خود را به حرکت آورد و عادتش هم این نباشـد که با این قبیل کارها از او منی بیرون بیایـد و اگر به قصـد بیرون آمدن منی باشد، در صورتی که منی بیرون آید روزه او باطل می‌شود.

جاهایی که قضا و کفّاره واجب است

مسأله ۱۷۳۰

اگر در روزه رمضان عمداً قی کند فقط قضای آن روز را باید بگیرد و چنانچه در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۹۶) گفته شـد؛ سه مرتبه بیـدار شود و بخوابـد و تا اذان صـبح بیـدار نشود، یا عمداً اماله کند، یا سـر زیر آب ببرد، یا دروغی را به خدا و پیغمبر صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت بدهد، بنا بر احتیاط واجب کفّاره هم باید بدهد، ولی اگر غیر از اینها کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد، در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند قضا و کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۱

اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند چنانچه می‌توانسته مسأله را یاد بگیرد بنا بر احتیاط کفّاره بر او واجب می‌شود و اگر نمی‌توانسته مسأله را یاد بگیرد، یا اصلاً ملتفت مسأله نبوده یا یقین داشته که فلان چیز روزه را باطل نمی کند کفّاره بر او واجب نیست.

کفّاره روزه

مسأله ۱۷۳۲

کسی که کفّاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسأله بعد گفته می‌شود دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد و چنانچه برایش ممکن نباشد مخیّر است بین اینکه هیجده روز روزه بگیرد و یا اینکه هر چند مد که می‌تواند به فقرا اطعام بدهد و اگر نتواند بدهد، باید استغفار کند اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید استغفر الله و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفّاره را بدهد.

مسأله ۱۷۳۳

کسی که می‌خواهد دو ماه کفّاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیّه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۷۳۴

کسی که می‌خواهد دو ماه کفّاره روزه رمضان را بگیرد نباید
[۲۷۹]
موقعی شروع کند که در میان سی و یک روز روزی باشد که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

مسأله ۱۷۳۵

کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز، روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۷۳۶

اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است؛ برای او پیش

آید، بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد بلکه بقیّه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا می‌آورد.

مسأله ۱۷۳۷

اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز أصلًا حرام باشد مثل شراب و زنا یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی با عیال خود در حال حیض، بنا بر احتیاط واجب کفّاره جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا بهر کدام اینها یک مد طعام بدهد و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها ممکن است باید انجام دهد.

مسأله ۱۷۳۸

اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم نسبت دهد بنا بر احتیاط واجب یک کفّاره بر او لازم است نه کفّاره جمع.

مسأله ۱۷۳۹

اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند بنا بر احتیاط واجب به همان اندازه کفّاره بر او واجب است و اگر جماعِ او حرام باشد به همان اندازه کفّاره جمع واجب می‌شود.

مسأله ۱۷۴۰

اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه کاری که روزه را باطل می‌کند غیر از جماع انجام دهد بنا بر احتیاط مستحب باید به همان اندازه که افطار کرده کفّاره بدهد. هر چند یک کفّاره کافی است.

مسأله ۱۷۴۱

اگر روزه‌دار جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید برای هر کدام کفّاره مستقل واجب است.

مسأله ۱۷۴۲

اگر روزه‌دار کاری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفّاره کافی است.

[۲۸۰]

مسأله ۱۷۴۳

اگر روزه‌دار آروغ بزنـد و چیزی در دهـانش بیایـد، چنـانچه عمـداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و بایـد قضای آن را بگیرد و کفّاره هم بر او واجب می‌شـود و اگر خـوردن آن چیز حرام باشـد، مثلاًـ موقع آروغ زدن خون یـا غـذایی که از صورت غـذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو ببرد، روزه او باطل می‌شود و بنا بر احتیاط کفّاره جمع هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۷۴۴

اگر نـذر کنـد که روز معیّنی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمـداً روزه خود را باطل کند باید یک بنده آزاد کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت فقیر را اطعام کند، یعنی کفاره نذر را بدهد.

مسأله ۱۷۴۵

کسـی که می‌تواند وقت را تشخیص دهد اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است بنا بر احتیاط قضاء و کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۴۶

کسـی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید، کفّاره او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنا بر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۴۷

اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۴۸

اگر یقین کنـد که روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شـعبان بوده کفّاره بر او واجب نیست، همچنین است اگر انسان شک کنـد که آخر رمضان است یا اوّل شوّال و عمـداً روزه خود را باطل کنـد، بعـد معلوم شود اوّل شوال بوده کفّاره بر او واجب نمی‌باشد.

مسأله ۱۷۴۹

اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفّاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفّاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۷۵۰

اگر زنی شوهرِ روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کاری دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۷۵۱

اگر روزه‌دار در ماه رمضان، با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه به طوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیار نداشته باشد و در بین جماع زن راضی شود، بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بدهد، و

[۲۸۱]

اگر با اراده و اختیار عمل انجام دهد، اگر چه مجبورش کرده باشد مرد باید کفّاره خودش و زن کفّاره خودش را بدهد.

مسأله ۱۷۵۲

اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفّاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۵۳

اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به جا آورد، کفّاره زن را نباید بدهد و بر خود زن هم کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۷۵۴

کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع نماید، ولی اگر مجبور کند، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۵۵

انسان نباید در به جا آوردن کفّاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۷۵۶

اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ۱۷۵۷

کسی که باید برای کفّاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه فقیر، دارای عائله باشد انسان می‌تواند، برای هر یک از عیالات فقیر او اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد، به شرطی که سهم هر کدام را جدا از سهم دیگران ندهد، بلکه سهم همه را رویهم بریزد و یکجا تحویل دهد.

مسأله ۱۷۵۸

کسی که قضای روزه رمضان را گرفته اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی‌تواند سه روز روزه بگیرد و بنا بر احتیاط مستحب شصت فقیر را طعام بدهد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۷۵۹

در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اوّل:

اگر در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۴۰) گفته

[۲۸۲]

شد تا اذان صبح از خواب دوّم بیدار نشود.

دوّم:

اگر عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورد، ولی نیّت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد.

سوّم:

اگر در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

چهارم:

اگر در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده و

نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روز بر او واجب است، ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صبح نشده و چیزی بخورد و بعد معلوم شود صبح بوده قضا واجب نیست.

و اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، بنا بر احتیاط واجب قضای آن روز را به جا آورد.

پنجم:

اگر کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته‌ی او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده.

ششم:

اگر کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده.

هفتم:

اگر شخص کور و مانند آن به گفته‌ی کس دیگری افطار کند بعد معلوم شود مغرب نبوده است و اگر به گفته آدم دروغگو افطار کند کفّاره هم واجب می‌شود.

هشتم:

اگر در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابری به گمان اینکه مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست.

نهم:

اگر برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

دهم:

اگر با زن خود شوخی کند و بی‌اختیار منی از او بیرون آید، با اینکه از اوّل قصد نداشته و عادتاً هم با شوخی کردن منی خارج نمی‌شده در این صورت قضا مستحب است.

[۲۸۳]

مسأله ۱۷۶۰

اگر غیر آب چیز دیگری در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب را داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۶۱

مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۷۶۲

اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

مسأله ۱۷۶۳

اگر در ماه رمضان بعـد از تحقیق یقین کنـد که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۶۴

اگر انسان شک کنـد که مغرب شـده یا نه نمی‌توانـد افطار کنـد ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۷۶۵

اگر دیوانه عاقل شود واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۶۶

اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، همچنین واجب نیست قضای روزه آن روزی که در آن روز مسلمان شـده بگیرد، ولی اگر قبل از ظهر مسلمان شود و کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام نـداده باشـد، بنا بر احتیاط واجب نیّت کنـد و روزه بگیرد و اگر آن روز را روزه نگرفت بنـا بر احتیـاط واجب قضای آن را بجا بیاورد. ولی اگر مرتـد مسلمان شود روزه‌های وقتی را که مرتد بوده باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۶۷

روزه‌ای که از انسان به واسطه مستی فوت شـده بایـد قضا نمایـد، فرق نمی‌کنـد که آن چیزی را که به واسطه آن مست شـده برای معالجه خورده باشد، یا اینکه بدون دلیل خورده باشد.

مسأله ۱۷۶۸

اگر برای عـذری چنـد روز روزه نگیرد و بعـد شـک کنـد که چه وقت عـذر او بر طرف شـده، می‌توانـد مقـدار کمتر را که احتمـال می‌دهـد روزه نگرفته قضـا نمایـد، مثلاً کسـی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌دانـد پنجم ماه رمضان از سـفر برگشـته یا ششم، می‌تواند پنج روز روزه بگیرد و نیز کسی هم که نمی‌داند چه

[۲۸۴]

وقت عـذر برایش پیـدا شـده می‌توانـد مقـدار کمتر را قضـا نمایـد، مثلًا اگر آخرهای ماه رمضان مسافرت کنـد و بعـد از ماه رمضان برگردد و ندانـد که بیست و پنجم ماه رمضان مسافرت کرده یا بیست و شـشم، می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، ولی احتیاط واجب اینست که مقدار بیشتر را قضا نماید، در صورتی که وقت مسافرت را می‌داند و مقدار آن را نمی‌داند.

مسأله ۱۷۶۹

اگر از چنـد ماه رمضان روزه قضا داشـته باشـد قضای هر کـدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشـد مثلاً پنـج روز از ماه رمضان آخر قضا داشـته باشـد و پنج روز هم به ماه رمضان مانده بنا بر احتیاط واجب اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۷۰

اگر قضـای روزه چنـد مـاه رمضـان بر او واجب باشـد و در نیّت معیّن نکنـد روزه‌ای را که می‌گیرد قضـای کـدام مـاه رمضان است، قضای سال اوّل حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۷۱

کسی که قضای روزه ماه رمضان را گرفته اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد می‌تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل کند.

مسأله ۱۷۷۲

اگر قضای روزه شخص دیگر را گرفته باشد احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۷۳

اگر به واسـطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شـدن ماه رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسأله ۱۷۷۴

اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلاً ـ برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۷۵

اگر به واسطه مرضی روزه ماه رمضان را نگیرد و بعد از ماه رمضان مرض او بر طرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان غیر مرض عذر

[۲۸۵]

دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر بر طرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۷۶

اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او بر طرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۷۷

اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، بلکه اگر موقعی که عذر دارد تصمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر روزه‌های خود را قضا کند و پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضای آن را بگیرد و احتیاط واجب آن است که برای هر روز هم یک مد غذا به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۷۸

اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آنکه خوب شد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشته باشد باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد که تقریباً ده سیر است طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۷۹

کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد می‌تواند کفّاره چند روز را به یک فقیر بدهد

مسأله ۱۷۸۰

اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۸۱

اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد برای هر روز نیز دادن یک مد طعام لازم است.

مسأله ۱۷۸۲

اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می‌کند مکرّر انجام دهد مثلاً چند مرتبه غذا بخورد، بنا بر احتیاط مستحب به همان اندازه کفّاره لازم است.

مسأله ۱۷۸۳

بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در بحث نماز قضا گفته شد به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب قضای روزه مادر را نیز به جا آورد.
[۲۸۶]

مسأله ۱۷۸۴

اگر کسی که مرده غیر از روزه ماه رمضان روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد بنا بر احتیاط واجب آن را نیز پسر بزرگتر قضا نماید.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۸۵

مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او معصیت است باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۸۶

مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

مسأله ۱۷۸۷

اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد مثل این که نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد، می‌تواند در آن روز مسافرت نماید همچنین است در تنگی وقت اگر قضاء ماه رمضان به عهده‌اش باشد.

مسأله ۱۷۸۸

اگر نـذر کنـد روزه بگیرد و روز آن را معیّن نکنـد، نمی‌تواند آن را در سـفر به جا آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معیّنی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به جا آورد و نیز اگر نذر کند روز معیّنی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۸۹

مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیّبه روزه مستحبی بگیرد.

مسأله ۱۷۹۰

کسی که نمی‌دانـد روزه مسـافر باطـل است اگر در سـفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمـد روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا مغرب نفهمد روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۹۱

اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۹۲

اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند وقتی به حد ترخّص برسد یعنی بجایی برسـد که دیوار شـهر را نبینـد و صـدای اذان را نشـنود باید روزه خود را باطل کند، اگر پیش از آن روزه را باطل کند، بنا بر احتیاط کفّاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۷۹۳

اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا بجایی برسد که

[۲۸۷]

می‌خواهـد ده روز در آنجا بمانـد، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده یا بعد از ظهر به وطنش برسد، یا بجایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۹۴

مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۹۵

کسـی که به واسـطه پیری نمی‌توانـد روزه بگیرد یا برای او مشـقّت دارد روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوّم بایـد برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۹۶

کسـی که به واسـطه پیری روزه نگرفته، اگر بعـد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد بنا بر احتیاط مسـتحب باید قضای روزه‌هایی را که نگرفته به جا آورد.

مسأله ۱۷۹۷

اگر انسان مرضـی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمّل کند یا برای او مشقّت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوّم بایـد برای هر روز یـک مـد طعـام به فقیر بدهـد و احتیـاط واجب آن است که بیشتر از مقـداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

مسأله ۱۷۹۸

زنی که زائیـدن او نزدیک و روزه برای حملش ضـرر دارد روزه بر او واجب نیست و نیز اگر روزه برای خودش ضـرر دارد، روزه بر او واجب نیست، در این صورت بایـد برای هر روز یـک مـد طعـام به فقیر بدهـد و در هر دو صورت روزه‌هایی را نگرفته بایـد قضـا نماید.

مسأله ۱۷۹۹

زنی کـه بچه شـیر می‌دهـد و شـیر او کم است چه مـادر بچه یـا دایه او باشـد یـا بی‌اجرت شـیر دهـد، اگر روزه برای بچه‌ای که شـیر می‌خورد ضـرر دارد روزه بر او واجب نیست و نیز اگر برای خودش ضـرر دارد روزه بر او واجب نیست و در این صورت بایـد برای هر روز یـک مـد طعـام به فقیر بدهـد و در هر دو صـورت روزه‌هـایی را که نگرفته بایـد قضـا نمایـد، ولی اگر کسـی پیـدا شـود که بی‌اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، باید بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

[۲۸۸]

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۸۰۰

اوّل ماه به چند چیز ثابت می‌شود:

اوّل:

آنکه خود انسان ماه را ببیند.

دوّم:

عدّه‌ای که از گفته آنان یقین پیدا می‌شود بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود.

سوّم:

سی روز از اول ماه شـعبان بگذرد که به واسـطه آن اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود یا سی روز از اوّل رمضان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه شوال ثابت می‌شود.

چهارم:

دو مرد عادل بگویند که: در شب، ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صـفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شـهادتشان خلاف واقع باشد مثل اینکه بگویند:

داخل دائره ماه طرف اُفُق بود، اوّل ماه ثابت نمی‌شود. امّا اگر در تشـخیص بعض خصوصـیّات اختلاف داشـته باشـند مثل آنکه یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود، به گفته‌ی آنان اول ماه ثابت می‌شود.

پنجم:

مجتهد جامع الشرائط حکم کند که اوّل ماه است.

مسأله ۱۸۰۱

اگر مجتهد جامع الشرائط حکم کند که اوّل ماه است کسی هم که تقلید او را نمی‌کند باید به حکم او عمل کند، ولی کسی که می‌داند مجتهد جامع الشرائط اشتباه کرده نمی‌تواند به حکم او عمل نماید.

مسأله ۱۸۰۲

اول ماه با پیشگویی مُنَجِّمین ثابت نمی‌شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۸۰۳

بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن دلیل نمی‌شود که شب پیش شب اوّل ماه بوده است.

مسأله ۱۸۰۴

اگر اوّل ماه برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده‌ایم باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۸۰۵

اگر در شهری اول ماه ثابت شود برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

مسأله ۱۸۰۶

اول ماه با مخابره تلگراف از شهری به شهر دیگر ثابت نمی‌شود، مگر دو شهری که از یکی ب دیگری تلگراف کرده‌اند نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند که تلگراف از روی حکم مجتهد جامع الشرائط یا شهادت دو مرد عادل بوده

[۲۸۹]

است.

مسأله ۱۸۰۷

روزی را که انسان نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اول شوّال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل شوال است

باید افطار کند.

مسأله ۱۸۰۸

اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است و باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته دوباره یک ماه روزه بگیرد و اگر بعد خلاف آن ثابت شود، روزه او صحیح است و اگر ثابت شود که هنوز ماه رمضان نرسیده، باید دوباره روزه بگیرد.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۸۰۹

روزه روز عید فطر و قربان حرام است و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل رمضان اگر به نیّت اول رمضان روزه بگیرد حرام می‌باشد.

مسأله ۱۸۱۰

اگر زن با گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، جایز نیست روزه بگیرد، بلکه اگر حق شوهر هم از بین نرود، ولی شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند بنا بر احتیاط واجب باید خود داری کند.

مسأله ۱۸۱۱

روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود جایز نیست، بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد.

مسأله ۱۸۱۲

اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد و در بین روز پدر او را نهی کند باید افطار نماید.

مسأله ۱۸۱۳

کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه پزشک بگوید ضرر دارد باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگر چه پزشک بگوید ضرر ندارد باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آنکه به قصد

قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته است.

مسأله ۱۸۱۴

اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آنکه به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر

[۲۹۰]

نداشته است.

مسأله ۱۸۱۵

کسی که عقیده‌اش اینست که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد که روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۸۱۶

غیر از روزه‌هایی که گفته شد روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصّل فقهی گفته شده است.

مسأله ۱۸۱۷

روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است، ولی مستحب است در روز عاشورا انسان، بدون قصد روزه تا عصر از خوردن و آشامیدن خود داری کند.

روزه‌های مستحب

مسأله ۱۸۱۸

روزه تمام روزهای سال غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است:

۱ پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶ / ۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ روز عیـد نـوروز، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعـده، روز اوّل تـا روز نهم ذیحجّه، روز عرفه. ولی اگر به واسـطه ضـعف روزه نتوانـد دعاهـای روز عرفه را بخوانـد روزه آن روز مکروه است، عیـد سـعید غـدیر (۱۸ ذیحجّه) روز اوّل و سـوّم محرّم، میلاـد مسـعود پیغمبر اکرم صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَـلَّم (۱۷ ربیع الاـول)، روز مبعث حضـرت رسول اکرم صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَـلَّم (۲۷ رجب) و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید.

[۲۹۱]

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خود داری نماید

مسأله ۱۸۱۹

برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می‌کند خود داری نمایند:

اوّل:

مسافری که در سـفر کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام داده باشـد و پیش از ظهر به وطنش یا بجایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

دوّم:

مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا بجایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند.

سوّم:

مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

چهارم:

مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم:

زنی که در بین روز از خون حیض و نفاس پاک شود.

ششم:

کافری که در بین روز ماه رمضان مسلمان شود.

مسأله ۱۸۲۰

مسـتحب است روزه‌دار نمـاز مغرب و عشـا را پیش از افطـار بخوانـد، ولی اگر کسـی منتظر او است، یـا میـل زیادی به غـذا دارد که نمی‌توانـد بـا حضور قلب نمـاز بخوانـد، بهتر است اوّل افطـار کنـد ولی به قـدری که ممکن است نماز را در وقت فضـیلت آن به جا آورد.

[۲۹۲]

احکام خمس

[محل درآمد خمس]

احکام خمس

مسأله ۱۸۲۱

در هفت چیز خمس واجب می‌شود اوّل:

منفعت کسب.

دوّم:

معدن.

سوّم:

گنج.

چهارم:

مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم:

جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید.

ششم:

غنیمت جنگ.

هفتم:

زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد.

۱ منفعت کسب

مسأله ۱۸۲۲

هر گاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد مثلًا نماز و روزه میّتی را به جا آورد و از اجرت آن مالی تهیه کند چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیابد باید خمس یعنی یک پنجم آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.

مسأله ۱۸۲۳

اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد مثلاً- چیزی به او ببخشند چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۴

مهری را که زن می‌گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته احتیاط واجب آن است که خمس ارثی را که از او می‌برد اگر از مخارج سالش زیاد می‌آید بدهد.

مسأله ۱۸۲۵

اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمس

[۲۹۳]

نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله ۱۸۲۶

اگر مالی که به ارث به او رسیده است نما داشته باشد یا افزایش قیمت پیدا کند باید خمس نما و قیمت افزوده شده آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷

اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۸

کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آید بدهد، ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد.

مسأله ۱۸۲۹

اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً ـ بر اولاد خود وقف نماید چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۳۰

اگر مالی را که فقیر به عنوان خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید واجب نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و در مالی که فقیر به عنوان صدقه مستحبی گرفته احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۱

اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را با این پول می‌خرم چنانچه مجتهد جامع الشرائط معامله یک پنجم آن را اجازه بدهد معامله آن مقدار صحیح است و انسان باید یک پنجم جنسی را که خریده به مجتهد جامع الشرائط بدهد و اگر اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است.

پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته مجتهد جامع الشرائط خمس همان پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس

را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.

مسأله ۱۸۳۲

اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد معامله‌ای که کرده صحیح است ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می‌باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته مجتهد جامع الشرائط پنج یک آن را می گیرد و اگر از

[۲۹۴]

بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

مسأله ۱۸۳۳

اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد چنانچه مجتهد جامع الشرائط معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و مجتهد جامع الشرائط می‌تواند پنج یک آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به مجتهد جامع الشرائط بدهد و اگر به فروشنده داده می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۸۳۴

اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند پنج یک آن چیز مال او نمی‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۵

اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد مالی به دست انسان آید واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۶

تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتفاقاً منفعتی ببرد بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۸۳۷

انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس سال شمسی را ملاک شروع قرار دهد مانعی نیست.

مسأله ۱۸۳۸

کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس سال قرار دهد اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهد.

مسأله ۱۸۳۹

اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۴۰

اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آیـد خمس مقـداری را که بالا رفته بر او واجب است بلکه اگر به انـدازه‌ای هم نگهداشـته که تُجّار معمولا برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد.

مسأله ۱۸۴۱

اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا

[۲۹۵]

خمس ندارد چنانچه قیمتش بالا رود و آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس دارد ولی اگر مثلاً درختی که خریده میوه بیاورد یا گوسفند چاق شود در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آنها ببرد باید خمس آنچه زیاد شده بدهد.

مسأله ۱۸۴۲

اگر باغی احـداث کنـد برای آنکه بعـد از بالا رفتن قیمتش بفروشـد بایـد خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده کند باید خمس میوه را بدهد و بنا بر احتیاط خمس نمو درختها را نیز بدهد.

مسأله ۱۸۴۳

اگر درخت بیـد و چنار وماننـد اینها را بکارد سالی که موقع فروش آنهاست اگر چه آنها را نفروشـد بایـد خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آن معمولا هر سال می‌برند استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر از مخارج سالش زیاد بیاید در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۴

کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد و چنانچه از یک رشـته نفع ببرد و از رشـته دیگر ضرر کند بنا بر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد، ولی اگر دو تجارت داشته باشد می‌تواند ضرر یکی را با نفع دیگری جبران نماید.

مسأله ۱۸۴۵

خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می کند مانند دلّالی و حمّالی می‌تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید.

مسأله ۱۸۴۶

آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیّه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند در صورتی که از شان او زیاد نباشد و در وقتی تهیه شود که معمولا تهیّه آن مورد حاجت است و زیاده روی نکرده باشد خمس ندارد.

مسأله ۱۸۴۷

مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۸۴۸

اگر انسان نتواند یک جا جهیزیّه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید و یا در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری

[۲۹۶]

از جهیزیّه دختر را تهیه می کنند و تهیه آن مورد حاجت باشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیّه بخرد خمس آن را نباید بدهد و همینطور اگر برای تهیه جهیزیه پول پس انداز کند.

مسأله ۱۸۴۹

مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند اگر مانند مرکب سواری باشد که عین آن باقیست و از منفعت آن استفاده شده، از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، ولی اگر مثل خوراکیها از بین رفتنی باشد باید خمس مقداری را که در سال بعد واقع شده بدهد.

مسأله ۱۸۵۰

کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله ۱۸۵۱

اگر از منفعت کسب، آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریده در آخر سال زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۸۵۲

اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه‌ای برای منزل بخرد چنانچه احتیاجش از آن بر طرف شود واجب است خمس آن را بدهد و همچنین است زیور آلات زنانه که اگر وقت زینت کردن زنها به آن بگذرد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۵۳

اگر در یک سال منفعتی نبرد نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسأله ۱۸۵۴

اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر نماید.

مسأله ۱۸۵۵

اگر مقداری از سرمایه یک رشته کسب به سبب تلف یا ضرر در معامله بدون تقصیر کم شود یا از بین برود و از باقیمانده آن رشته، منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع آن بردارد.

مسأله ۱۸۵۶

اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود نمی‌تواند

[۲۹۷]

از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد می‌تواند در بین سال از منافع کسب، آن چیز را تهیه نماید.

مسأله ۱۸۵۷

اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد نمی‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید.

مسأله ۱۸۵۸

اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند نمی‌تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را کسر نماید و در این صورت و صورت مسأله قبلی می‌تواند قرض خود را از ارباح اثناء سال اداء نماید و به آن مقدار، خمس تعلق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۸۵۹

اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی‌تواند از منافع کسب، آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.

مسأله ۱۸۶۰

انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد و امّا اگر جنس دیگر بخواهد

بدهد محل اشکال است مگر آنکه با اجازه مجتهد جامع الشرائط باشد

مسأله ۱۸۶۱

تا خمس مال را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرّف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.

مسأله ۱۸۶۲

کسی که خمس بدهکار است نمی‌توانـد آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بـدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصـرّف کند و چنانچه تصرّف کند و آن مال تلف شود باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۶۳

کسی که خمس بدهکار است اگر با مجتهد جامع الشرائط مصالحه کند می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۶۴

کسی که با دیگری شریک است اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی‌توانند در آن تصرف کنند.

مسأله ۱۸۶۵

اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بر ولی او واجب است پیش از بلوغ خمس او را بدهد.
[۲۹۸]

مسأله ۱۸۶۶

انسان نمی‌توانـد در مالی که یقین دارد خمسـش را نـداده تصـرف کنـد ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده یا نه می‌تواند تصرّف نماید.

مسأله ۱۸۶۷

کسی که از اوّل تکلیف، خمس نداده اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشـد مثلاًـ زمینی را برای زراعت خریـده است اگر پول خمس نـداده را به فروشـنده داده و به او گفته: این ملک را به این پول می‌خرم در صورتی که مجتهـد جامع الشـرائط معامله پنـج یک آن را اجازه بدهـد خریـدار بایـد خمس مقداری که آن ملک ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۶۸

کسی که از اول تکلیف، خمس نداده اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته باید

خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگر که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایـده برده آنها را خریده لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با مجتهد جامع الشرائط مصالحه کند.

۲ معدن

مسأله ۱۸۶۹

اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و هر چیزی که بر آن عنوان معدن، صدق کند، چیزی به دست آورده شود، چنانچه به مقدار نصاب رسیده باشد، باید خمس آن داده شود.

مسأله ۱۸۷۰

نصاب معـدن بنا بر احتیاط (۱۰۵) مثقـال نقره یا (۱۵) مثقـال طلاـ می‌باشـد و احتیـاط واجب آن است که نصاب، قبل از کم نمودن مخارج اخراج و تصفیه، محاسبه شود لکن مقداری را که باید خمس آن را ادا نمود بعد از کم نمودن مخارج است.

مسأله ۱۸۷۱

آنچه را که از معدن استفاده شده است چنانچه به حد نصاب نرسد در صورتی که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب، از مخارج سالیانه زیاد بیاید خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۷۲

گچ و آهک و گل سر شور و گل سرخ بنا بر احتیاط واجب از معدن به حساب می‌آید و خمس دارد.

مسأله ۱۸۷۳

کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را

[۲۹۹]

بدهد چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۷۴

اگر شک کند که آنچه را خارج نموده است به حد نصاب رسیده است یا خیر، احتیاط واجب آن است که امتحان نماید یعنی از راه وزن کردن یا راه‌های دیگر قیمت آن را معلوم نماید.

مسأله ۱۸۷۵

اگر چنـد نفری چیزی از معـدن بیرون آورنـد، چنانچه بعـد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌انـد، اگر سـهم هر کدام آنها به

۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۷۶

اگر معدنی را که در ملک دیگری ست بدون اذن صاحب آن استخراج کنند آنچه از آن به دست می‌آید مال صاحب ملک است و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

مسأله ۱۸۷۷

اجیر گرفتن برای اخراج معدن جایز است و اجاره کننده، مالک معدن می‌شود در صورتی که اجیر به نحو خاص باشد یعنی جمیع منافع او یا منفعت مخصوصه خارج کردن، برای اجاره کننده باشد اما اگر اجیر به نحو مطلق باشد، در صورتی که خودش قصد تملک کند، مالک می‌شود.

مسأله ۱۸۷۸

اگر معدن در زمین آبادی باشد که مسلمین آن را به زور و غلبه به دست آورده‌اند مانند اکثر اراضی ایران و عراق، چنانچه مسلمانی آن معدن را اخراج کند مالک می‌شود و باید خمس آن را بپردازد و اگر غیر مسلمان اخراج کند مالک نمی‌شود و اگر کافر معدنی را از زمینی که در حال فتح مسلمین، موات است اخراج کند مالک نمی‌شود.

۳ گنج

مسأله ۱۸۷۹

گنج مالیست که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند.

مسأله ۱۸۸۰

اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۱

نصاب گنج بنا بر احتیاط (۱۰۵) مثقال نقره یا (۱۵) مثقال طلا

[۳۰۰]

است.

یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج به دست می‌آورد بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به (۱۰۵) مثقال نقره سکه‌دار یا (۱۵) مثقال طلای سکّه دار برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۲

اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده است خبر دهد و به همین ترتیب بنا بر احتیاط واجب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۳

اگر در ظرفهای متعدّدی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها رویهم (۱۵) مثقال طلا باشد باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا پیدا کند هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.

مسأله ۱۸۸۴

اگر دو نفر گنجی پیدا کنند چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۸۵

اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست بنا بر احتیاط واجب باید به ترتیب صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست اگر چه قیمت آن (۱۰۵) مثقال نقره یا (۱۵) مثقال طلا نباشد بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد، ولی اگر ماهی بخرد و در شکم آن گوهری بیابد مال خود اوست و لازم نیست به فروشنده و صیاد خبر دهد و بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

۴ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۸۶

اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام

[۳۰۱]

معلوم نباشد باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال حلال می‌شود و بنا بر احتیاط واجب این خمس را به قصد ما فی الذّمه، (اعم از خمس اصطلاحی و صدقه) از طرف مالک بپردازد.

مسأله ۱۸۸۷

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از مجتهد جامع الشرائط هم اجازه بگیرد.

مسأله ۱۸۸۸

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید او را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال اوست و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال اوست به او بدهد و احتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال اوست به او بدهد.

مسأله ۱۸۸۹

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنا بر احتیاط مستحب مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۹۰

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد از آن صاحبش معلوم شود چیزی بر او نیست، ولی اگر مالی را که صاحبش را نمی‌شناسد به نیّت او صدقه بدهد و بعد از آن صاحبش پیدا شد واجب است به مقدار مالش به او بدهد؛ مگر اینکه او به این صدقه راضی شود.

مسأله ۱۸۹۱

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید قرعه بیندازد و بنام هر کس افتاد مال را به او بدهد.

۵ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۹۲

اگر به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا به دست می‌آید بیرون آورند، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند قیمت آن به (۱۸) نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس،

[۳۰۲]

ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به (۱۸) نخود طلا برسد، باید خمس بدهد.

مسأله ۱۸۹۳

اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به (۱۸) نخود طلا برسد بنا بر احتیاط مستحب خمس آن را بدهد، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۹۴

خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۹۵

اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید در صورتی که قصد کند آن چیز ملکش باشد باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۶

اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است باید خمس آن را بدهد و اگر آن حیوان اتفاقاً آن جواهر را بلعیده باشد، احتیاط واجب پرداختن خمس آن است.

مسأله ۱۸۹۷

اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۸

اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن (۱۸) نخود طلا یا بیشتر باشد باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد اگر قیمت آن به مقدار (۱۸) نخود طلا هم نرسد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۹۹

کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۰

اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی

[۳۰۳]

او باید خمس آنها را بدهد.

۶ غنیمت

مسأله ۱۹۰۱

چون مباحث غنیمت به زمان حضور امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام اختصاص دارد، از آوردن آن خود داری می‌شود.

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۹۰۲

اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، بایـد خمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد (ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهـد باید به اذن مجتهد جامع الشرائط باشد) و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند باید خمس زمین آن را بدهد و اگر خانه و دکان را رویهم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود خمس زمین واجب نیست. در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه مجتهد جامع الشرائط هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۹۰۳

اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید کافر ذمی خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهد.

مسأله ۱۹۰۴

اگر کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد شرط او صحیح نیست و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۵

اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر ذمّی کند و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صلح نماید، کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۶

اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولی او زمینی را برایش بخرد یا ارث به او برسد، لازم است ولی او خمس آن را از همان زمین یا قیمت آن بپردازد.

مصرف خمس

مسأله ۱۹۰۷

خمس را باید دو قسمت کرد:
یک قسمت آن سهم سادات است
[۳۰۴]
و بنا بر احتیاط واجب باید یا به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا با اذن او به سید فقیر یا سید یتیم یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام عَلَیْهِ السَّلَام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام را به یک طور مصرف کنند.

مسأله ۱۹۰۸

سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر در وطنش فقیر هم نباشد می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۹۰۹

به سیّدی که در سفر درمانده شده اگر سفر او سفر معصیت باشد بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۹۱۰

به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۹۱۱

به سیدی که معصیت کار است اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۹۱۲

اگر کسی بگوید:
سیدم نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است.

مسأله ۱۹۱۳

به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد می‌شود خمس داد در صورتی که به سید بودن او وثوق پیدا کند.

مسأله ۱۹۱۴

کسی که زنش سیده است بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد. جایز است خمس خود را به زنش بدهد که به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۹۱۵

اگر مخارج سیده‌ای که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط واجب، نمی‌تواند از خمس، خوراک و پوشاک او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس، ملك او کند که به مصرف دیگری که بر خمس دهنده پرداخت آن واجب

[۳۰۵]

نیست برساند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۹۱۶

به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۹۱۷

احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال بیک سید فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۹۱۸

اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۹

هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد،

می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود نباید چیزی بدهد، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۹۲۰

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۹۲۱

اگر با اذن مجتهد جامع الشرائط خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف مجتهد جامع الشرائط وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۹۲۲

اگر خمس را از خود مال ندهد و با اذن مجتهد جامع الشرائط از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.

مسأله ۱۹۲۳

کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت

[۳۰۶]

بدهی خود به او برگرداند.

مسأله ۱۹۲۴

مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیزدار شدنش هم نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، مستحق می‌تواند خمس را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۲۵

اگر خمس را با مجتهد جامع الشرائط یا وکیل او یا با سید، دست گردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی‌تواند از منافع آن

سال کسر نماید. پس اگر مثلاً هزار تومان دست گردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه (پول مخمس) بپردازد.

[۳۰۷]

احکام زکات

[زکات اموال]

احکام زکات

مسأله ۱۹۲۶

زکات نُه چیز واجب است:

اوّل؛ گندم.

دوّم؛ جو.

سوّم:

خرما؛ چهارم:

کشمش؛ پنجم:

طلا؛ ششم:

نقره؛ هفتم:

شتر؛ هشتم:

گاو؛ نهم:

گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معیّن شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌اند برساند. ولی مستحب است از سرمایه کسب و کار و تجارت نیز همه ساله زکات بدهند.

مسأله ۱۹۲۷

سُلْت که دانه‌ایست به نرمی گندم و خاصیّت جو، زکات ندارد ولی عَلَس که مثل گندم است و خوراک مردم صنعا می‌باشد، بنا بر احتیاط واجب زکات دارد.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۹۲۸

زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۹۲۹

اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اوّل ماه دوازدهم باید زکات آن را بدهد. ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۹۳۰

اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود احتیاط واجب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۳۱

زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که دانه‌ها بسته شده و به

[۳۰۸]

آن گندم و جو گفته شود و زکات کشمش بنا بر احتیاط وقتی واجب می‌شود که غوره است و موقعی هم که رنگ خرما زرد یا سرخ شده و قابل خوردن شود بنا بر احتیاط، زکات آن واجب می‌شود. ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها و در خرما و کشمش موقعیست که انگور خشک شده کشمش شود و رطب، تمر شده باشد.

مسأله ۱۹۳۲

اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۳

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست و اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد هر چند مدّت دیوانگی او کم باشد زکات بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۱۹۳۴

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد.

مسأله ۱۹۳۵

مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرّف کند زکات ندارد.

مسأله ۱۹۳۶

اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۹۳۷

زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسد و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز، ۴۵ مثقال کم است که حدود ۸۴۷ کیلو گرم برآورد شده است.

مسأله ۱۹۳۸

اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر بدهد، زکات مقداری را که مصرف کرده واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۹

اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات

[۳۰۹]

بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۹۴۰

کسی که از طرف مجتهد جامع الشرائط مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از کشمش شدن انگور و تمر شدن رطب می‌تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۴۱

اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلاً خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۴۲

اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد زراعت و درخت را بفروشد، باید فروشنده زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۴۳

اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده چنانچه مجتهد جامع الشرائط معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و مجتهد جامع الشرائط می‌تواند آن مقدار را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را

اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به مجتهد جامع الشرائط بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۹۴۴

اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من، ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۵

اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند اگر چه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، زکات آنها واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۶

خرمایی که تازه آن را می‌خورند و اگر بماند خیلی کم می‌شود چنانچه مقداری باشد که وزن خشک آن به ۲۸۸ من، ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است

مسأله ۱۹۴۷

گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۹۴۸

اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند زکات آن ده یک (۱۰۱) است و اگر با

[۳۱۰]

دلو و موتور و پمپ از چاههای عمیق و نیمه عمیق که فعلاـ متداول است آبیاری شود زکات آن بیست یک (۲۰۱) است و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و موتور و پمپ استفاده نماید، زکات نصف آن ده یک (۱۰۱) و زکات نصف دیگر آن بیست یک (۲۰۱) می‌باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را بابت زکات بپردازد.

مسأله ۱۹۴۹

اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران و نهر مشروب شود و هم از آب دلو و موتور و پمپ استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند با دلو و موتور مثلاً آبیاری شده نه باران، زکات آن بیست یک است (۲۰۱) و اگر عرفاً بگویند با آب باران مثلاً آبیاری شده نه دلو، زکات آن ده یک (۱۰۱) است.

مسأله ۱۹۵۰

اگر شک کند که با آب باران یا با دلو و موتور و پمپ آبیاری شده، بیست یک (۲۰۱) بر او واجب می‌شود و احتیاط مستحب آن است که ده یک (۱۰۱) بدهد.

مسأله ۱۹۵۱

اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران یا نهر مشروب شود و به آب دلو و موتور و پمپ محتاج نباشد ولی با آب دلو و موتور هم آبیاری شود لیکن آب دلو و موتور تأثیری در زیاد شدن محصول نداشته باشد، زکات آن ده یک (۱۰۱) است و اگر با دلو و موتور آبیاری شود و به آب نهر یا باران محتاج نباشد ولی با آب نهر یا باران هم مشروب شود لیکن در زیاد شدن محصول تأثیری نگذارد، زکات آن بیست یک (۲۰۱) است.

مسأله ۱۹۵۲

اگر زراعتی را با دلو و یا موتور یا پمپ آبیاری کند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند، که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست یک (۲۰۱) و زکات زراعتی که پهلوی آن است ده یک (۱۰۱) می‌باشد.

مسأله ۱۹۵۳

مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به وسیله زراعت کم شده، می‌تواند از حاصل کسر کند و چنانچه پیش از کم کردن اینها وزن محصول به ۲۸۸ من، ۴۵ مثقال کم برسد،، بنا بر احتیاط واجب باید زکات باقیمانده آن را بدهد.

مسأله ۱۹۵۴

قیمت بذری که زکات به آن تَعَلُّق نگرفته یا زکاتش را پرداخته است می‌تواند جزء مخارج زراعت حساب نماید، ولی باید قیمت زمان کاشت را

[۳۱۱]

حساب کند.

مسأله ۱۹۵۵

اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بدون اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود.

مسأله ۱۹۵۶

اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن و قبل از تَعَلُّق زکات بخرد، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می‌شود.

مسأله ۱۹۵۷

اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر

زراعت را پیش از تَعَلّق زکـات بخرد پولی را که برای خریـد آن داده می‌توانـد جزء مخارج حساب کنـد و از حاصل کم نمایـد، امّا باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۹۵۸

کسی که بدون گاو و وسایل کشاورزی دیگر که برای زراعت لازم است می‌تواند زراعت کند اگر آن وسایل را بخرد نباید پولی را که برای خرید آنها داده جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۹۵۹

کسـی که بـدون گـاو و وسایـل کشاورزی دیگری که برای زراعت لازم است نمی‌توانـد زراعت کنـد اگر آنها را بخرد و به واسـطه زراعت به کلّی از بین برود، می‌توانـد تمـام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نمایـد و اگر مقـداری از قیمت آنها کم شود، می‌تواند آن مقـدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۹۶۰

اگر در یـک زمین جو و گنـدم و چیزی ماننـد برنـج و لوبیـا که زکـات آن واجب نیست بکـارد، خرجهایی که برای هر یک از آنها کرده فقط پای همان حساب می‌شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده باید دو قسمت نماید، مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید.

مسأله ۱۹۶۱

اگر برای شـخم زدن یا کار دیگری که تا چنـد سال برای زراعت فایـده دارد خرجی کند بنا بر احتیاط واجب باید مخارج آن را بین چند سال تقسیم کند.

[۳۱۲]

مسأله ۱۹۶۲

اگر انسان در چنـد شـهر که فصل آنها با یکـدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو یا خرمـا یا انگور داشـته باشـد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسـد به انـدازه نصاب باشـد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسـد بدهـد و زکات بقیّه را هر وقت به دست می‌آیـد ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشـد در صورتی که علم و یقین دارد با آنچه بعـد به دست می‌آید به اندازه نصاب می‌شود، باز هم واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیّه را موقعی که می‌رسد بدهد و اگر یقین و علم ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر می‌کند تـا بقیّه آن برسـد، پس اگر روی هم به مقـدار نصـاب شود، زکـات آن واجب است و اگر به مقـدار نصـاب نشود زکـات آن واجب نیست.

مسأله ۱۹۶۳

اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهـد اگر در هر مرتبه به مقـدار نصاب نباشد زکات آن واجب نیست برای این که زراعت دو فصل مثل زراعت دو سال است.

مسأله ۱۹۶۴

اگر مقـداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۶۵

اگر زکات خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشـد نمی‌توانـد زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تـازه یا انگور بر او واجب باشـد، نمی‌توانـد زکات آن را خرمای خشک یا کشـمش بدهـد. امّا اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.

مسأله ۱۹۶۶

کسـی که بـدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شـده اگر بمیرد بایـد اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۶۷

کسـی که بـدهکار است و گنـدم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند هر کدام که سـهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسـد، باید زکات بدهند و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهنـد چنـانچه مـال میّت فقط به انـدازه بـدهی او باشـد واجب نیست زکات اینها را بدهنـد و اگر مال میّت بیشتر از بدهی او باشد، در

[۳۱۳]

صورتی که بـدهی او به قـدریست که اگر بخواهنـد ادا نماینـد بایـد مقـداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبه کار می‌دهند زکات ندارد و بقیّه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۶۸

اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، بنا بر احتیاط واجب باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و یا زکات همه را از خوب بدهد ولی زکات همه را از بد نمی‌تواند بدهد.

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۶۹

طلا دو نصاب دارد:

نصـاب اوّل آن، بیسـت مثقـال شـرعیست که هر مثقـال آن ۱۸ نخود است، پس وقـتی طلاـ به بیست مثقـال شـرعی که پـانزده مثقـال معمولی ست برسـد، اگر شـرایط دیگر را هم که گفته خواهـد شـد داشـته باشـد انسان باید چهل یک (۵ / ۲ ٪) آن را کـه نُه نخـود می‌شود بابت زکات بدهـد و اگر به این مقـدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوّم آن، چهار مثقال شـرعیست که سه مثقال معمولی می‌شود یعنی اگر سه مثقـال به پـانزده مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۸ مثقـال را از قرار چهل یک (۵ / ۲ ٪) بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۱۹۷۰

نقره دو نصاب دارد:

نصـاب اوّل آن، ۱۰۵ مثقـال معمـولی ست که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسـد و شـرایط دیگر را هم که گفته خواهد شد داشـته باشـد انسان باید چهل یک (۵ / ۲ ٪) آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهـد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصـاب دوّم آن، ۲۱ مثقـال است یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۲۶ مثقال را به طوری که گفته شـد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود فقط بایـد زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکات نـدارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال دیگر اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه

[۳۱۴]

شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد. بنا بر این اگر انسان چهل یک (۵ / ۲ ٪) هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلاً کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک (۵ / ۲ ٪) آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۷۱

کسی که طلاـ یـا نقره او به انـدازه نصـاب است، اگر چه زکـات آن را داده باشـد، تـا وقتی از نصاب اوّل کم نشـده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۲

زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکّه زده باشند و معامله با آن رایج باشد و اگر سکّه آن از بین هم رفته باشد باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۷۳

طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت به کار می‌برنـد در صورتی که معامله با آن رایـج باشد، یعنی مثل پول با آن معامله شود،

بنا بر احتیاط زکات آن واجب است؛ ولی اگر معامله با آن رایج نباشد، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۹۷۴

کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۷۵

زکـات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۷۶

اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات آنها را تبدیل کند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۷۷

اگر در مـاه دوازدهم پول طلاـ و نقره را آب کنـد، بایـد زکات آنها را بدهـد و چنانچه به واسـطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۷۸

اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

مسأله ۱۹۷۹

طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمولی فلز دیگری دارد، اگر

[۳۱۵]

خالص آن به انـدازه نصاب که مقـدار آن گفته شـد، برسـد انسان بایـد زکات آن را بدهد و همچنین پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از انـدازه معمولی فلز دیگر دارد اگر به آن پول طلاـ و نقره بگوینـد در صورتی که به حـد نصـاب برسـد زکاتش بنا بر احتیاط، واجب است هر چند خالصـش به حد نصاب نرسد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وسـیله آب کردن یا از راه دیگر خالص آن را معلوم کنـد یا به مقـداری زکات بپردازد تا یقین کنـد برئ الذّمه شده است و مقدار لازم را پرداخته است.

مسأله ۱۹۸۰

اگر طلا و نقره‌ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشـد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای بدهد که بیشتر از

معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۸۱

زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اوّل:

حیوان در تمام سال بیکار باشد، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز کار کرده باشد به طوری که حیوان کارگر محسوب نشود زکات آن واجب است.

دوّم:

حیوان در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کسی دیگر است بچرد زکات ندارد ولی اگر در تمام سال یکی دو روز از علف مالک چریده باشد باز زکات آن واجب است.

مسأله ۱۹۸۲

اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند وجوب زکات در آن مشکل است ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۸۳

شتر دوازده نصاب دارد:

[۳۱۶]

اوّل:

پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

دوّم:

ده شتر و زکات آن دو گوسفند است.

سوّم:

پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم:

بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم:

بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم:

بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوّم شده باشد.

هفتم:

سی و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوّم شده باشد.

هشتم:

چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم:

شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم:

هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شده باشد.

یازدهم:

نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم:

صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری که داخل سال سوّم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری که داخل سال چهارم شده باشد، بدهد. یا با چهل و پنجاه حساب کند؛ ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتر مادّه‌ای که داخل سال سوّم شده باشد بدهد.

مسأله ۱۹۸۴

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست. پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تاست نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد.

[۳۱۷]

نصاب گاو

مسأله ۱۹۸۵

گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن ۳۰ رأس است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده از بابت زکات بدهد و نصاب دوّم آن، چهل است و زکات آن یک گوساله مادّه‌ایست که داخل سال سوّم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلاً کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شده بدهد، ولی باید طوری

حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید بحساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد چون اگر با سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده باقی می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۸۶

گوسفند پنج نصاب دارد:

اوّل:

چهل گوسفند است و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوّم:

صد و بیست و یک گوسفند است و زکات آن دو گوسفند است.

سوّم:

دویست و یک گوسفند است و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم:

سیصد و یک گوسفند است و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم:

چهار صد و بالاتر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است، امّا چیز دیگری غیر از این دو را بدهد اشکال دارد.

مسأله ۱۹۸۷

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره

[۳۱۸]

گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوّم که صد و بیست و یک گوسفند است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۸۸

زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۸۹

در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۹۰

اگر برای زکات گوسفند بدهد، بنا بر احتیاط واجب باید داخل سال دوّم شده باشد و اگر بُز بدهد احتیاطاً باید داخل سال سوّم شده باشد.

مسأله ۱۹۹۱

گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۹۲

اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۹۳

اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۴

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۵

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند نمی‌تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب یا پیر بدهد؛ بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگری بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۹۶

اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض

[۳۱۹]

نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۹۷

کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم

نشـده، همه ساله بایـد زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست مثلًا کسـی که چهـل گوسـفند دارد، اگر از مـال دیگرش زکات آنها را بدهـد تا وقتی که گوسـفندهای او از چهل کم نشـده، همه ساله بایـد یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۹۸

انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اوّل:

فقیر و آن کسـیست که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد. ولی کسـی که صنعت، یا ملك یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را به تدریج کسب کند، فقیر نیست.

دوّم:

مسکین و او کسیست که از فقیر سخت‌تر می‌گذارند.

سوّم:

کسـی که از طرف امام عَلَیْهِ السَّلَام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام عَلَیْهِ السَّلَام یا نائب امام یا فقرا برساند، که می‌تواند به اندازه زحمتی که می‌کشد از زکات استفاده کند.

چهارم:

کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسـلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسـلمانان کمك می‌کنند و همچنین مسلمانانی که ایمان آنان ضعیف است که اگر زکات به آنان بدهند ایمانشان قوی می‌شود.

پنجم:

خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان.

ششم:

بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، به شرط آن که قرض در معصیت صرف نشده باشد.

هفتم:

سبیـل الله، یعنی کاری که ماننـد ساختن مسـجد و مـدرسه، منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصـلاح راه، که نفعش به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام و مسلمین نفع داشته باشد بهر نحو که باشد.

هشتم:

ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است.

احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

[۳۲۰]

مسأله ۱۹۹۹

احتیـاط واجب آن است که فقیر و مسـکین بیشتر از مخـارج سـال خود و عیالاـتش را از زکـات نگیرد و اگر مقـداری پول یـا جنس

دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۲۰۰۰

کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقیمانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۲۰۰۱

صنعتگر یا مالك یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملك یا سرمایه خود را به صرف مخارج برساند.

مسأله ۲۰۰۲

فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملك اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۲۰۰۳

فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۲۰۰۴

به کسی که قبلا فقیر بوده و می‌گوید:
فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکات داد.

مسأله ۲۰۰۵

کسی که می‌گوید:
فقیرم و قبلا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.

مسأله ۲۰۰۶

کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۲۰۰۷

اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

[۳۲۱]

مسأله ۲۰۰۸

چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است مال را به قصد زکات به او داده ولی زکات بودنش را اظهار ننماید.

مسأله ۲۰۰۹

اگر به اعتقاد این که کسی فقیر است زکات به او بدهد بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد می‌تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته هر گاه کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته یا احتمال می‌داده که زکات است باید عوض آن را بدهد و او به مستحق برساند، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و چنانچه در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد مثلاً بیّنه شرعیّه گواهی بر فقر او داده باشد لازم نیست دوباره از مال خود زکات بپردازد.

مسأله ۲۰۱۰

کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد یا اگر در معصیت خرج کرده از آن معصیت توبه کرده باشد که در این صورت از سهم فقرا می‌شود به او داد.

مسأله ۲۰۱۱

اگر به کسی که بدهکار و مقروض است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی اگر از آن معصیت توبه نکرده باشد بنا بر احتیاط واجب چیزی را که به او داده، بابت زکات حساب نکند.

مسأله ۲۰۱۲

کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۲۰۱۳

مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد.

ولی اگر بتوانـد در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کنـد، فقط به مقـداری که به آنجا برسـد، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۲۰۱۴

مسافری که در سـفر درمانـده شـده و زکات گرفته بعـد از آنکه به وطنش رسـید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد باید آن را به مجتهد جامع الشرائط بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

[۳۲۲]

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۲۰۱۵

کسـی که زکات می‌گیرد بایـد شـیعه دوازده امامی باشـد و اگر از راه شـرعی شـیعه بودن کسـی ثابت و به او زکات بدهند و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده لازم نیست دوباره زکات بدهد.

مسأله ۲۰۱۶

اگر طفل یا دیوانه‌ای از شـیعه فقیر باشـد، انسان می‌تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

مسأله ۲۰۱۷

اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسـی ندارد می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات را به مصرف آنان می‌رساند نیّت زکات کند.

مسأله ۲۰۱۸

به فقیری که گدایی می کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۲۰۱۹

به کسی که معصیت کبیره را آشکارا انجام می‌دهد احتیاط واجب آن است که زکات ندهند و همچنین است به شارب الخمر.

مسأله ۲۰۲۰

به کسـی که بـدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد می‌شود زکات داد تا قرضـش را بدهـد. ولی اگر زن یا کس دیگری که مخارجش بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کنـد انسان نمی‌تواند بدهی او را از زکات بدهد.

مسأله ۲۰۲۱

انسان نمی‌توانـد مخارج کسانی را که خرجشان بر او واجب است مانند زن دائمی و اولاد و نوه‌ها و پدر و مادر و اجداد را از زکات بدهد. ولی اگر مخارج آنان را ندهد دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

مسأله ۲۰۲۲

اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۳

اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

مسأله ۲۰۲۴

پـدر می‌توانـد به پسـرش زکات بدهـد که برای خود زن بگیرد پسـر هم می‌توانـد برای آن که پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

مسأله ۲۰۲۵

به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد، یا خرجی نمی‌دهد ولی

[۳۲۳]

ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۲۰۲۶

زنی که صیغه شـده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد شـرط کند که مخـارج او را بدهـد، یـا به جهت دیگری دادن مخـارجش بر او واجب باشـد در صورتی که بتوانـد مخـارج آن زن را بدهـد یا بتوان شوهر را مجبور کرد نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۲۰۲۷

زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج آن زن و اولادش کند.

مسأله ۲۰۲۸

سیّد می‌تواند از سیّد زکات بگیرد ولی سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد.

امّا احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش ناچار است، بگیرد.

مسأله ۲۰۲۹

به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۲۰۳۰

انسان بایـد زکات را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهـد و در نیّت معیّن کنـد که آنچه را می‌دهد زکات مال است، یا زکات فطره. ولی اگر مثلاً زکات گنـدم و جو بر او واجب باشـد، لازم نیست معیّن کنـد چیزی را که می‌دهـد زکات گندم است یا زکات جو.

مسأله ۲۰۳۱

کسـی که زکات چنـد مال بر او واجب شـده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر همجنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسـمت می‌شود. پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کـدام آنها را نکنـد، زکات گوسـفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسـفند و طلا بدهکار اسـت تقسیم می‌شود، همچنین است اگر گوسفند را به عنوان بدل یا قیمت بدهد باز تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۰۳۲

اگر کسـی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه وکیل وقتی که زکات را به فقیر می‌دهد، از طرف مالک نیّت زکات کند کافی است.

[۳۲۴]

مسأله ۲۰۳۳

اگر مالک یا وکیل او یا بـدون قصـد قربت، زکات را به فقیر بدهنـد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالک نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۲۰۳۴

موقعی که گنـدم و جو را از کاه جدا می‌کند و موقعی که انگور خشک شده کشـمش شود و موقعی که رطب خرما شود انسان باید زکات را به فقیر بدهـد یا از مال خود جـدا کنـد و زکات طلا و نقره و گاو و گوسـفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهـد یا از مال خود جـدا نمایـد و اگر منتظر فقیر معیّنی باشـد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد بنا بر احتیاط واجب زکات را جدا کند تا بعد به آن فقیر معیّن برساند.

مسأله ۲۰۳۵

بعـد از جـدا کردن زکـات لازم نیست فوراً آن را به مسـتحق بدهـد ولی اگر به کسـی که می‌شود زکات داد دسترسـی دارد احتیاط واجب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۲۰۳۶

کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند اگر ندهد و به واسطه کوتاهی او از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۰۳۷

کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قـدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده در صورتی که دسترسـی به مستحق نداشته چیزی بر او واجب نیست و اگر دسترسی به مستحق داشته بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۰۳۸

انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۲۰۳۹

اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد مال فقیر است.

مسأله ۲۰۴۰

اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مسـتحقّی حاضـر باشد بهتر است زکات را به او بدهد مگر کسـی را در نظر داشـته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

[۳۲۵]

مسأله ۲۰۴۱

اگر پیش از آن که زکـات بر او واجب شود، چیزی بـابت زکات به فقیر بدهـد زکات حساب نمی‌شود و بعـد از آن که زکات بر او واجب شـد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۲۰۴۲

مسـتحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی که اهل سؤال نیسـتند بر اهل سؤال مُقَـدَّم بـدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر

باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۲۰۴۳

بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبّی را مخفی بدهد.

مسأله ۲۰۴۴

اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند در این صورت مخارج بردن به آن شهر از زکات می‌باشد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۰۴۵

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۲۰۴۶

اجرت وزن کردن، پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد با خود اوست.

مسأله ۲۰۴۷

کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است بنا بر احتیاط مستحب کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار است و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد بنا بر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

مسأله ۲۰۴۸

مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند باز کسی که زکات را به او داده مکروه است خریداری کند.

مسأله ۲۰۴۹

اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه باید زکات را بدهد هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد.

[۳۲۶]

مسأله ۲۰۵۰

فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی چنانچه مصلحت باشد می‌تواند به عنوان قرض برگرداند. امّا کسی که زکات زیادی بدهکار است و

فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا شود، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۲۰۵۱

انسان می‌تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

مسأله ۲۰۵۲

انسان نمی‌تواند از زکات املاکی بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید تا عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۲۰۵۳

فقیر می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی‌تواند زکات بگیرد ولی از سهم سبیل الله مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۵۴

اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات بر ندارد نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر یقین دارد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می‌تواند بردارد.

مسأله ۲۰۵۵

اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود (یعنی به مقدار نصاب باشد و اتفاقاً سال بر آن بگذرد) باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۲۰۵۶

اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۰۵۷

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد مخیّر است می‌تواند خمس یا زکات را بدهد یا کفّاره و نذر و قرض و

[۳۲۷]

مانند اینها را ادا نماید ولی بهتر است بین آنها تقسیم کند.

مسأله ۲۰۵۸

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها به نسبت تقسیم کنند مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان بابت دین او بدهند.

مسأله ۲۰۵۹

کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می‌توان به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فطره

مسأله ۲۰۶۰

کسی که موقع غروب شب عید فطر (گرچه به چند لحظه باشد) بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلوست گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۶۱

کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسب و کاری هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذارند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۲

انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

[۳۲۸]

مسأله ۲۰۶۳

اگر کسی را که نان‌خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۶۴

فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده اگر نان‌خور او حساب شود بر او واجب است، لکن به مجرد صرف یک افطاری فطره مهمان بر صاحبخانه واجب نیست.
به طور، به طور)

مسأله ۲۰۶۵

فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحب خانه وارد می‌شود و مدّتی نزد او می‌ماند در صورتی که نان‌خور او حساب شود بنا بر احتیاط، واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۰۶۶

فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشند و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۶۷

اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۸

اگر پیش از غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۶۹

کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۷۰

کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۷۱

کسی که به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلوست گندم و مانند آن دارد مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر
[۳۲۹]
آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولی او به جای او می‌گیرد و احتیاط واجب آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۷۲

اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد. اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد.

مسأله ۲۰۷۳

اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۷۴

کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۷۵

اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۷۶

اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود مگر اینکه با اذن و اجازه طرف باشد.

مسأله ۲۰۷۷

زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۷۸

کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد حتّی اگر سیّدی نان‌خور او باشد نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد.

مسأله ۲۰۷۹

فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسیست که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می‌دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۸۰

اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد «مانند خدمتکار» در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان‌خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقداری از مخارج او را بدهد و مثلاً- پولی هم برای دیگر مخارجش بدهد، دادن فطره او واجب نیست مانند کارگران در

[۳۳۰]

کارخانه‌ها و مهمانخانه‌ها که معمولا کارکنان، غذای خود را همانجا می‌خورند فطره آنها بر خودشان است نه بر صاحبکار.

مسأله ۲۰۸۱

اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالا-تش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۸۲

اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافیست ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله ۲۰۸۳

اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولی طفل، ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۸۴

فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد.
ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و کسی که آشکارا معصیت می‌کند فطره ندهند.

مسأله ۲۰۸۵

به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۸۶

احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلوست فطره ندهند.

مسأله ۲۰۸۷

اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلًا از گندم اعلا که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۸۸

انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد و اگر آن را به قصد فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۸۹

مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از

[۳۳۱]

جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مُقَدَّم بدارد.

مسأله ۲۰۹۰

اگر با اعتقاد اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد معلوم شود فقیر نبوده یا از روی ندانستن مسأله به کسی که فقیر نیست فطره بدهد چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد می‌تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته هر گاه کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته یا احتمال می‌داده که فطره است باید عوض آن را بدهد تا به مستحق برسانند، ولی اگر به غیر عنوان فطره داده نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و چنانچه در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد مثلاً بیّنه شرعیّه گواهی بر فقر او داده باشد لازم نیست دوباره از مال خود فطره بپردازد.

مسأله ۲۰۹۱

اگر کسی بگوید:

فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آنکه اطمینان پیدا کند که فقیر است یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۲۰۹۲

انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می‌دهد، نیّت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۹۳

اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد. ولی اگر پیش از ماه رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۹۴

گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع برسد.

مسأله ۲۰۹۵

اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست، ولی اگر جایی باشد که خوراک غالب آنان معیوب است اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۶

کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعضی دیگر را جو بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۹۷

کسی که نماز عیـد فطر می‌خوانـد بنا بر احتیاط واجب بایـد فطره را پیش از نماز عیـد بدهـد ولی اگر نماز عیـد نمی‌خواند می‌تواند دادن فطره را تا ظهر

[۳۳۲]

تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۹۸

اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد هر وقت آن را می‌دهد نیّت فطره نماید.

مسأله ۲۰۹۹

اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنار هم نگـذارد احتیاط واجب آن است که بعـداً بدون این که نیّت اداء و قضا کند به قصد قربت بدهد.

مسأله ۲۱۰۰

اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مال دیگری را برای فطره بدهد.

مسأله ۲۱۰۱

اگر انسان مالی داشـته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشـد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۰۲

اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه دسترسـی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

مسأله ۲۱۰۳

اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

[۳۳۳]

احکام حج

مسأله ۲۱۰۴

حج: زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالیست که دسـتور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که شرایط زیر را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود.

اوّل:

بالغ باشد.

دوّم:

عاقل و آزاد باشد.

سوّم:

به واسطه حج مجبور نشود کار حرامی که اهمیتش در شرع از حج بیشتر است انجام دهد یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک کند.

چهارم:

مستطیع باشد و مستطیع بودن به چند چیز است:

اوّل:

آنکه توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است و در کتابهای مفصّل گفته شده دارا باشد و نیز مالی که بتواند بلیط سفر یا وسیله سفر را تهیّه کند داشته باشد.

دوّم:

سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند مکّه رود و حج را به جا آورد.

سوّم:

در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته است یا انسان بترسد که در راه جان او از بین برود حج بر او واجب نیست ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگر چه دورتر باشد در صورتی که مشقّت زیاد نداشته باشد و خیلی غیر متعارف نباشد باید از آن راه برود.

چهارم:

بقدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم:

مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچّه و مخارج

[۳۳۴]

کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشته باشد.

ششم:

بعد از برگشتن کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود بزحمت زندگی کند.

مسأله ۲۱۰۵

کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۱۰۶

زنی که می‌توانـد به مکّه برود، اگر بعد از برگشـتن از خود مالی نداشـته باشد و شوهرش هم فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۱۰۷

اگر کسی توشه راه و وسیله سفر نداشته باشد و دیگری بگوید حج برو من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۱۰۸

اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می‌رود و بر می‌گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد باید قبول نماید و حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۱۰۹

اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می‌رود و بر می‌گردد به او بدهند و بگویند: حج برو، ولی ملک او نکنند، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۱۱۰

اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکّه خدمت کسی که مال را داده بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود ولی اگر قبول کند و خدمت، منافات با انجام مناسک حج نداشته باشد حج واجب می‌شود.

مسأله ۲۱۱۱

اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۱۱۲

اگر برای تجارت یا کار دیگری به جدّه برود و آنجا مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکّه رود مستطیع باشد و سایر شرایط را دارا باشد باید حج کند و در صورتی که حج نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۱۱۳

اگر انسان اجیر شود که مباشرةً از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه

[۳۳۵]

خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۱۱۴

اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود و استطاعتش از دست برود باید به هر طریق که می‌تواند حج را به جا آورد، ولو با قرض گرفتن یا اجیر شدن باشد و اگر رفتن به حج مستلزم مشقّت و حرج باشد باز بنا بر احتیاط واجب باید به حج برود.

مسأله ۲۱۱۵

اگر در سال اولی که مستطیع شده بدون سستی و تأخیر به مکّه رود و در وقت معیّنی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد چنانچه در سالهای بعد مستطیع نشود حج بر او واجب نیست ولی چنانچه از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته به هر طریق که می تواند باید حج به جا آورد.

مسأله ۲۱۱۶

اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد تا برایش حج انجام دهد بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند احتیاط مستحب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید.

مسأله ۲۱۱۷

کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

مسأله ۲۱۱۸

اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد، صحیح است.

[۳۳۶]

امر به معروف و نهی از منکر

[احکام]

مسأله ۲۱۱۹

امر به معروف و نهی از منکر با شرائطی که ذکر خواهد شد، واجب است و ترک آن معصیت است و در مستحبات و مکروهات امر و نهی مستحب است.

مسأله ۲۱۲۰

امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی می‌باشد و در صورتی که بعضی از مکلّفین قیام به آن می‌کنند از دیگران ساقط است و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر موقوف بر اجتماع جمعی از مکلّفین باشد واجب است اجتماع کنند.

مسأله ۲۱۲۱

اگر بعضی امر و نهی کنند و مؤثر نشود و بعض دیگر احتمال بدهند که امر یا نهی آنها مؤثر است واجب است امر و یا نهی کنند.

مسأله ۲۱۲۲

در امر به معروف و نهی از منکر بیان مسأله شرعیه کفایت نمی‌کند، بلکه باید مکلف امر و نهی کند.

مسأله ۲۱۲۳

در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

مسأله ۲۱۲۴

امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که چهار شرط زیر وجود داشته باشد واجب می‌شود:

اول:

آن کسی که می‌خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلّف بجا

[۳۳۷]

نمی آورد واجب است به جا آورد و آنچه به جا می‌آورد باید ترک کند و بر کسی که معروف و منکر را نمی‌داند واجب نیست.

دوم:

آن که احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می‌کند، پس اگر بداند اثر نمی‌کند واجب نیست.

سوم:

آن که بداند و یا اطمینان داشته باشد شخص معصیت کار بنا دارد که معصیت خود را تکرار کند، پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال عقلایی بدهد که تکرار نمی‌کند واجب نیست.

چهارم:

آن که در امر و نهی مفسده‌ای نباشد، پس اگر بداند یا گمان کند که در اثر امر یا نهی ضـرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی قابل توجه به او می‌رسد واجب نیست؛ بلکه اگر احتمال عقلایی بدهد که ضـررهای مذکور به او می‌رسد واجب نیست؛ بلکه اگر بترسـد که ضـرری متوجه متعلقـان او می‌شود واجب نیست، بلکه بـا احتمـال وقوع ضـرر جـانی یا عرضـی و آبرویی یا مالی موجب حرج بر بعضی مؤمنین، واجب نمی‌شود بلکه در بسیاری از موارد حرام است.

مسأله ۲۱۲۵

اگر معروف یـا منکر از اموری باشـد که شـارع مقـدس به آن اهمیت زیاد می‌دهـد مثل اصول دین یا مـذهب و حفظ قرآن مجیـد و حفـظ عقایـد مسـلمانان یا احکام ضـروریه، بایـد ملاحظه اهمیت شود و مجرد ضـرر، موجب واجب نبودن نمی‌شود، پس اگر توقف داشته باشد حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروریه اسلام بر بذل جان و مال، واجب است بذل آن.

مسأله ۲۱۲۶

اگر بـدعتی در اسـلام واقع شود مثـل منکراتی که دولت‌هـای جائر انجام می‌دهنـد به اسم دین مبین اسـلام، واجب است خصوصاً بر علمـاء اسـلام اظهـار حق و انکـار باطـل و اگر سـکوت علمـاء اعلاـم موجب هتک مقام علم و موجب اسائه ظن به علماء اسـلام شود واجب است اظهار حق به هر نحوی که ممکن است اگر چه بدانند تأثیر نمی‌کند.

مسأله ۲۱۲۷

اگر احتمال عقلایی داده شود که سکوت موجب آن می‌شود که منکری معروف شود یا معروفی منکر شود واجب است خصوصاً بر علماء اعلام اظهار

[۳۳۸]

حق و اعلام آن و جایز نیست سکوت.

مسأله ۲۱۲۸

اگر سـکوت علمـاء اعلام موجب تقویت ظالم شود یا موجب تأییـد او گردد یا موجب جرأت او شود بر سایر محرمات، واجب اسـت اظهار حق و انکار باطل اگر چه تأثیر فعلی نداشته باشد.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

مسأله ۲۱۲۹

برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبیست و جائز نیست با احتمال حاصل شدن مقصود از مرتبه پایین، به مراتب دیگر عمل شود.

مسأله ۲۱۳۰

مرتبه اول آن که با شخص معصیت کار طوری عمل شود که بفهمد برای ارتکاب او به معصیت، این برخورد با او شده است، مثل این که از او رو برگرداند، یا با چهره عبوس با او ملاقات کند، یا ترک مراوده با او کند و از او اعراض کند به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او ترک معصیت کند و دیگر تکرار ننماید.

مسأله ۲۱۳۱

اگر در این مرتبه درجاتی باشد لازم است با احتمال تأثیر درجه خفیف تر، به همان اکتفا کند، مثلاً اگر احتمال می‌دهد که با عدم تَکَلُّم با او، مقصود حاصل می‌شود، به همان اکتفا کند و به درجه بالاتر، عمل نکند، خصوصاً اگر طرف، شخصیست که این نحو عمل موجب هتك او می‌شود.

مسأله ۲۱۳۲

اگر اعراض نمودن و ترک معاشرت با معصیت کار موجب تخفیف معصیت می‌شود یا احتمال بدهد که موجب تخفیف می‌شود، واجب است.

مسأله ۲۱۳۳

مرتبه دوم از امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی به زبان است، پس با احتمال تأثیر و حصول شرایط گذشته، واجب است اهل معصیت را نهی کنند و تارك واجب را امر کنند که واجب را انجام دهد.

مسأله ۲۱۳۴

اگر احتمال بدهد که با موعظه و نصیحت، معصیت کار ترك می‌کند معصیت را، لازم است اکتفاء به آن و نباید از آن تجاوز کند.

مسأله ۲۱۳۵

اگر می‌داند که نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر امر و نهی الزامی کند و اگر تأثیر نمی‌کند مگر با تشدید در گفتار و تهدید بر مخالفت، لازم است لکن باید از دروغ و معصیت دیگر احتراز شود.

مسأله ۲۱۳۶

جایز نیست برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت مثل

[۳۳۹]

فحش و دروغ و اهانت، مگر آنکه معصیت، از چیزهایی باشد که مورد اهتمام شارع مقدس باشد و به آن راضی نباشد، مثل قتل نفس محترمه، در این صورت باید جلوگیری کند به هر نحو که ممکن است.

مسأله ۲۱۳۷

اگر عاصی ترک معصیت نمی‌کند مگر به جمع ما بین مرتبه اولی و ثانیه، واجب است جمع به اینکه هم از او اعراض کند و ترک معاشرت نماید و با چهره عبوس با او ملاقات کند و هم او را امر به معروف کند لفظاً و نهی کند لفظاً.

مسأله ۲۱۳۸

مرتبه سوم توسل به زور و جبر است، پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ترک منکر نمی‌کند یا واجب را بجا نمی‌آورد مگر با اعمال زور و جبر، واجب است لکن باید تجاوز از قدر لازم نکند.

مسأله ۲۱۳۹

اگر ممکن شود جلوگیری از معصیت به اینکه بین شخص و معصیت حائل شود و با این نحو مانع از معصیت شود، لازم است اقتصار به آن اگر محذور آن کمتر از چیزهای دیگر باشد.

مسأله ۲۱۴۰

اگر جلوگیری از معصیت توقف داشته باشد بر اینکه دست معصیت کار را بگیرد یا او را از محل معصیت بیرون کند یا در آلتی که به آن معصیت می‌کند تصرف کند، جایز است، بلکه واجب است عمل کند.

مسأله ۲۱۴۱

جایز نیست اموال محترمه معصیت کار را تلف کند مگر آنکه لازمه جلوگیری از معصیت باشد، در این صورت اگر تلف کند احتیاط لازم آن است که مثل یا قیمت آن را بپردازد و در غیر این صورت، ضامن و معصیت کار است.

مسأله ۲۱۴۲

اگر جلوگیری از معصیت توقف داشته باشد بر حبس نمودن معصیت کار، در محلی یا منع نمودن از آنکه به محلی وارد شود، واجب است، با مراعات مقدار لازم و تجاوز ننمودن از آن.

مسأله ۲۱۴۳

اگر توقف داشته باشد جلوگیری از معصیت، بر کتک زدن و سخت گرفتن بر شخص معصیت کار و در مضیقه قرار دادن او جایز است، لکن لازم است مراعات شود که زیاده روی نشود و بهتر بلکه احتیاط لازم آنست که در این امر و نظیر آن اجازه از مجتهد جامع الشرایط گرفته شود.

[۳۴۰]

مسأله ۲۱۴۴

اگر جلوگیری از منکرات و اقامه واجبات موقوف باشد بر جرح و قتل، جائز نیست مگر به اذن مجتهد جامع الشرائط با حصول شرائط آن.

مسأله ۲۱۴۵

اگر منکر از اموریست که شارع اقدس به آن اهتمام می‌دهد و به وقوع آن به هیچ وجه راضی نیست، جایز است دفع آن بهر نحو که ممکن باشد، مثلاً اگر کسی خواست یک شخص را که جایز القتل نیست بکُشد باید از او جلوگیری کرد و اگر ممکن نیست دفاع از قتل مظلوم مگر به قتل ظالم، جائز است بلکه واجب است و لازم نیست از مجتهد اذن حاصل نماید لکن باید مراعات شود که در صورت امکان جلوگیری به نحو دیگری که به قتل منجر نشود به آن نحو عمل کند و اگر از حد لازم تجاوز کند معصیت کار و احکام متعدی بر او جاری خواهد شد.

[۳۴۱]

مسائل دفاع

مسأله ۲۱۴۶

اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع از آن بر هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد:

از بذل جان و مال و در این امر احتیاج به اذن مجتهد جامع الشرائط نیست.

مسأله ۲۱۴۷

اگر مسلمانان بترسند که اجانب نقشه استیلا بر بلاد مسلمین را کشیده‌اند چه بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از خارج یا داخل واجب است از ممالک اسلامی به هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد دفاع کنند.

مسأله ۲۱۴۸

اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه‌هایی از طرف اجانب کشیده شده باشد که خوف آن باشد که تسلط بر ممالک اسلامی پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله‌ای که ممکن است، نقشه آنها را به هم بزنند و از نفوذ آنها جلوگیری کنند.

مسأله ۲۱۴۹

اگر به واسطه نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری اجانب خوف آن باشد که تسلط بر بلاد مسلمین پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان، دفاع به هر نحو که ممکن است و قطع ایادی اجانب. چه عمال داخلی باشند یا خارجی.

مسأله ۲۱۵۰

اگر در روابط سیاسی بین دولتهای اسلامی و دول اجانب، خوف آن باشد که اجانب بر ممالک اسلامی، تسلط پیدا کنند اگر چه تسلط سیاسی و

[۳۴۲]

اقتصادی باشد، لازم است بر مسلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند و دول اسلامی را الزام کنند به قطع این گونه روابط.

مسأله ۲۱۵۱

اگر در روابط تجاری با اجانب خوف آن است که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب اسارت تجاری و اقتصادی شود، واجب است قطع این گونه روابط و حرام است این نحو تجارت.

مسأله ۲۱۵۲

اگر قرار داد رابطه چه سیاسی و چه تجاری بین یکی از دول اسلامی و اجانب، مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست این گونه رابطه و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دول اسلامی واجب است آن را الزام کنند به قطع رابطه به هر نحو ممکن است.

مسأله ۲۱۵۳

اگر بعض رؤسای ممالک اسلامی یا بعض مسؤولین موجب بسط نفوذ اجانب شود چه نفوذ سیاسی یا اقتصادی یا نظامی که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است، به واسطه این خیانت، از مقامی که دارد هر مقامی باشد منعزل است.
اگر فرض شود که احراز آن مقام به حق بوده و بر مسلمانان لازم است به هر نحو که ممکن شود آنان را با رعایت موازین شرعی مجازات نمایند.

مسأله ۲۱۵۴

روابط تجاری و سیاسی با بعض دول که آلت دست دول بزرگ جائر هستند از قبیل دولت اسرائیل، جایز نیست و بر مسلمانان لازم است که به هر نحو ممکن با این نحو روابط مخالفت کنند و بازرگانانی که با اسرائیل و عمال اسرائیل روابط تجاری دارند، خائن به اسلام و مسلمانان و کمک کار به هدم احکام اسلام هستند و بر مسلمانان لازم است با این خیانت کاران چه دولت و چه تجار قطع رابطه کنند و آنها را ملزم به قطع رابطه با این نحو دولت‌ها کنند.

[۳۴۳]

احکام خرید و فروش

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۱۵۵

یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است لازم است
و مستحب است فروشنده بین مشتری‌ها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سخت گیری نکند و کسی که با او معامله کرده اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزنند بپذیرد.

مسأله ۲۱۵۶

اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید ولی چنانچه در موقع معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۵۷

کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه و حرام

مسأله ۲۱۵۸

عمده معاملات مکروه از این قرار است:

اول:

بنده فروشی.

دوم:

قصابی.

سوم:

کفن فروشی.

چهارم:

معامله با مردمان پست.

پنجم:

معامله بین اذان

[۳۴۴]

صبح و اول آفتاب.

ششم:

آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

هفتم:

آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله ۲۱۵۹

در چند مورد معامله باطل است:

اول:

خرید و فروش عین نجس مانند مشروبات مسکر و سگ غیر شکاری و خوک. ولی خرید و فروش عین نجسی که بتوان از آن استفاده حلال نمود جایز است.

مثلا خرید و فروش غائط برای کودسازی جایز است.

همچنین خرید و فروش خون که در زمان ما برای نجات مجروحین و بیماران مورد استفاده قرار می گیرد جایز است.

دوم:

خرید و فروش مال غصبی مگر آن که صاحبش معامله را اجازه کند.

سوم:

خرید و فروش چیزهایی که مالیت ندارد مثل خرید و فروش حیوانات درنده.

چهارم:

معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی.

پنجم:
معامله‌ای که در آن ربا باشد.
غش در معامله حرام است.
یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن رو غنی که آن را با پیه مخلوط کرده است، از پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم منقول است که فرمود:
از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۱۶۰

فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد و اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید. ولی اگر لباس است لازم نیست به او بگوید، اگر چه مشتری با آن نماز بخواند زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است.

مسأله ۲۱۶۱

اگر چیزی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه مثلاًـ روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و
[۳۴۵]
عمل حرام است و اگر برای کاری بدهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، یا روغن نجس را تبدیل به صابون کنند فروش آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۲

خرید و فروش دواهای نجس خوردنی اگر چه جائز است ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند.

مسأله ۲۱۶۳

خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی رو غنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفّار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند.
در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده اگر چه پاک و خرید و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیّت را به مشتری بگوید.

مسأله ۲۱۶۴

اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۱۶۵

خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود در صورتی که احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید و فروش آن جائز است ولی نماز در آن جائز نیست.

مسأله ۲۱۶۶

خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خرید و فروش آن جایز است ولی نماز در آن چرم و خوردن آن گوشت جایز نیست.

مسأله ۲۱۶۷

خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است.

مسأله ۲۱۶۸

فروختن مال غصبی اگر مالک آن معامله را رد کرد باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۱۶۹

اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله

[۳۴۶]

اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۰

اگر خریـدار بخواهـد پول جنس را بعـداً از حرام بدهـد و از اول هم قصدش این باشد معامله اشـکال دارد و اگر از اول قصدش این نباشد معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۱۷۱

خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است.

مسأله ۲۱۷۲

اگر چیزی را که می‌شود اسـتفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصـرف کنند مثلًا انگور را به این قصـد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و بنا بر احتیاط باطل است.

مسأله ۲۱۷۳

خرید و فروش مجسّمه و چیزهای دیگری که روی آن مجسمه دارد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۷۴

خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است و اگر کسـی آن را بخرد یا به معامله دیگر به او منتقل شود، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

مسأله ۲۱۷۵

اگر رو غنی را کـه بـا پیـه مخلـوط است بفروشـد، چنـانچه آن را معین کنـد مثلاًـ بگویـد این یـک مَن روغن را می‌فروشم، مشـتری می‌توانـد معـامله را به هم بزنـد، ولی اگر آن را معین نکنـد بلکه یـک من روغن بفروشـد، بعـد رو غنی که پیه دارد بدهـد، مشـتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

ربای معاوضی

مسأله ۲۱۷۶

اگر مقـداری از جنسـی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشـند به زیادتر از همان جنس بفروشـد، مثلاً یک من گنـدم را به یک من و نیم گندم بفروشد.

ربـا و حرام است و گنـاه یـک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کنـد، بلکه اگر یکی از دو جنس سـالم و دیگری معیوب، یـا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشـد، یـا با یکـدیگر تفاوت قیمت داشـته باشـند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسـته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد

مسأله ۲۱۷۷

اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می

[۳۴۷]

فروشـد، مثلاًـ یک من گنـدم به یک من گنـدم و یک ریال پول بفروشـد، ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شـرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۱۷۸

اگر کسـی که مقـدار کمتر را می‌دهـد چیزی علاوه کند مثلًا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اگر مقـدار کمتر در قیمت مساوی با مقـدار بیشتر همجنس آن باشـد و کسـی که مقـدار کمتر را می‌دهد، برای خلاصـی از فروش آن به زیادتر از همجنس، چیزی علاوه کند مثلاً یک من گندم اعلا و یک دستمال را به یک من و نیم گندم متوسط بفروشد اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کننـد مثلاً یک من گنـدم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم و یک دسـتمال بفروشد.

مسأله ۲۱۷۹

اگر چیزی را که مثل پارچه متری می‌فروشـند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ عـددی معامله می‌کننـد، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهـد و یازده تا بگیرد اشـکال ندارد و چنانچه ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمّه بفروشد لازم نیست بین آنهـا امتیاز باشـد زیرا خریـد و فروش محقق می‌شود مثلاً می‌توانـد ده عـدد تخم مرغ بزرگ را به ۱۱ عـدد تخم مرغ متوسط به ذمّه بفروشد و از این قبیل است فروش اسکناس، یعنی می‌تواند اسکناس نقد را به زیادتر از آن با مدّت بفروشد مثلاً هزار تومان نقد را به هزار و دویست تومان بفروشـد که بعـد از شـش ماه دیگر وصول کند و همچنین خرید و فروش یا صـرف کردن اسـکناس به دلار یا سایر ارزهای خارجی توسط بانکها یا صرافی‌ها و اشخاص اشکال ندارد ولی قرض ربوی حرام است.

مسأله ۲۱۸۰

جنسـی را که در بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است و در شهر دیگر ربا نیست.

مسأله ۲۱۸۱

اگر چیزی را کـه می‌فروشـد و عوضـی را کـه می گیرد از یـک جنس نباشـد زیـادی گرفتـن اشـکال نـدارد، پس اگر یـک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد

[۳۴۸]

معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۸۲

اگر جنسـی را که می‌فروشـد و عوضـی را که می گیرد از یک چیز عمل آمـده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشـد و در عوض آن یـک من و نیم پنیر بگیرد، ربـا و حرام است و همچنین است اگر میوه رسـیده را بـا میوه نارس معامله کند نمی‌تواند زیادی بگیرد.

مسأله ۲۱۸۳

جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۱۸۴

اگر مسـلمان از کافری که در پناه اسـلام نیست ربا بگیرد اشـکال نـدارد و نیز پـدر و فرزنـد و زن و شوهر می‌تواننـد از یکـدیگر ربا بگیرند

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۱۸۵

برای فروشنده و خریدار شش شرط لازم است:

اول:

بالغ باشند.

دوم:

عاقل باشند.

سوم:

قاضی او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.

چهارم:

قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم:

کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم:

جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۱۸۶

معامله با بچه نا بالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه‌ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل جنس و پول را

[۳۴۹]

به صاحب آن می‌رساند.

مسأله ۲۱۸۷

اگر از بچه نا بالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن مظالم بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند و اگر او را پیدا نکرد به مجتهد جامع الشرائط بدهد.

مسأله ۲۱۸۸

اگر کسی با بچه نا بالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود نمی‌تواند از بچه یا ولی او مطالبه کند.

مسأله ۲۱۸۹

اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی

احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله ۲۱۹۰

اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۹۱

پدر و جد پدری طفل در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصی پدر و وصی جد پدری و مجتهد جامع الشرائط فقط در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد.

مسأله ۲۱۹۲

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن بوده با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله ۲۱۹۳

اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه ندهد معامله باطل است و حتی اگر برای غاصب هم اجازه نماید، معامله اشکال دارد.
[۳۵۰]

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۹۴

جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد:
اول:
مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.
دوم:
بتوانند آن را تحویل دهند، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر بنده‌ای را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلاً با یک فرش بفروشد، اگر چه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است و در غیر بنده مشکل است.

امّا اگر بنده فراری را برای آزاد کردن خریداری کند معامله صحیح است و نیاز به ضمیمه ندارد.

سوم:

خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند معین نماید.

چهارم:

کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی‌تواند بفروشد.

پنجم:

خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد محل اشکال است و چنانچه خریدار به جای پول: منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۱۹۵

جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۹۶

چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این صورت که اگر مثلاً می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۹۷

اگر یکی از شرطهایی که گفته شد غیر از شرط چهارم در معامله نباشد معامله باطل است ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند تصرف آنها اشکال ندارد و در شرط چهارم اگر گرو گیرنده معامله را امضا کند یا ملک از گرو بیرون بیاید معامله صحیح است.

[۳۵۱]

مسأله ۲۱۹۸

معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

مسأله ۲۱۹۹

هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌تواننـد آن مال را بفروشـند و بین موقوف علیهم تقسـیم نماینـد و همچنین است اگر واقف شـرط کند که اگر صـلاح در فروش وقف باشـد می‌توانند بفروشـند، ولی چنانچه اختلاف با تنها فروختن و تهیه مکان دیگر بر طرف می‌شود، لازم است آن موقوفه، به محـل دیگر تبـدیل و یـا بـا پول فروش آن محـل دیگر خریـده شود و به جای مکان اول و در همان جهت وقف اولی، وقف گردد.

مسأله ۲۲۰۰

خریـد و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشـکال ندارد، ولی اسـتفاده آن ملک در مدت اجاره، مال مسـتأجر است و اگر خریـدار ندادنـد که آن ملـک را اجاره داده‌انـد، یا به گمان این که مـدت اجاره کم است ملک را خریـده باشـد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۲۰۱

در خریـد و فروش لازم نیست صـیغه عربی بخواننـد، مثلاً ـ اگر فروشـنده به فارسـی بگویـد این مـال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگویـد قبول کردم معامله صـحیح است، ولی خریـدار و فروشـنده بایـد قصد انشاء داشـته باشـند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۲۰۲

اگر در موقع معامله صـیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

مسأله ۲۲۰۳

امضاء اسناد معامله خواه در دفاتر رسمی باشد یا غیر آن به طوری

[۳۵۲]

که در زمان ما متعارف است جانشین صیغه لفظی می‌شود.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۲۰۴

فروش میوه‌ای که گـل آن ریخته و دانه بسـته به طوری که معمولاًـ دیگر از آفت گذشـته باشـد، پیش از چیـدن صـحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد، امّا مقدار آنها باید به وسیله تخمین کارشناس معلوم شود.

مسأله ۲۲۰۵

اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گلش بریزد بفروشند، باید چیزی که دارای مالیت و قابل فروش جداگانه و ملک فروشنده باشد با آن ضمیمه نمایند.

مسأله ۲۲۰۶

اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.

مسأله ۲۲۰۷

فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و ماننـد اینها که سالی چنـد مرتبه چیـده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شـده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۰۸

اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۲۰۹

اگر جنسـی را نقد بفروشـند، خریدار و فروشـنده، بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و ماننـد اینها به اینست که آن را در اختیار خریـدار بگذارند که بتواند در آن تصـرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و ماننـد اینها به اینست که آن را طوری در اختیار خریـدار بگذارنـد که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشـنده جلوگیری نکند.

مسأله ۲۲۱۰

در معامله نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۲۱۱

اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار

[۳۵۳]

گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۱۲

اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

مسأله ۲۲۱۳

اگر به کسی که اصلاً قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است؛ ولی اگر قیمت جنس را به صورت نسیه بداند یا قیمت نقدی جنس را بداند و به صورت نسیه گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۴

کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سَلَف

اشاره

مسأله ۲۲۱۵

معامله سـلف آن است که جنس فروخته شده کلّی باشد و مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلاً بعـد از شـش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشـنده بگویـد قبول کردم، یا فروشـنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۱۶

اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سـلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد معامله باطل است؛ ولی اگر جنسی را سلـف بفروشـد و عـوض آن را جنس دیگر یـا پـول بگیرد معـامله صـحیح است و احتیـاط مسـتحب آن است، در عوض جنسـی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

[۳۵۴]

شرایط معامله سلف

مسأله ۲۲۱۷

معامله سلف شش شرط دارد:

اول:

خصوصـیاتی را که قیمت جنس به واسـطه آنها فرق می‌کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصـیات آن معلـوم شـده کـافی است، پس معـامله سـلف در نـان و گـوشت و پوست حیوان و ماننـد اینهـا در صورتی که نشود خصوصیاتشان را به طوری معین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غرری باشد باطل است.

دوم:

پیش از آن که خریدار و فروشـنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقـدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.

سوم:

مدت را کاملاً معین کنند و اگر مثلاً بگوید تا اول خرمن جنسی را تحویل می‌دهم چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم:

وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم:

جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

ششم:

وزن یا پیمانه یا شـماره آن را معین کنند و جنسـی را هم که معمولا با دیدن معامله می‌کنند اگر سـلف بفروشـند اشـکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سَلَف

مسأله ۲۲۱۸

انسان نمی‌تواند جنسـی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۹

در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده، در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند.

[۳۵۵]

مسأله ۲۲۲۰

اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد بهتر یا پست‌تر از جنسی باشد که قرار داد کرده‌اند مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله ۲۲۲۱

اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۲۲

اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد، نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۲۲۳

اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله ۲۲۲۴

اگر طلاـ را به طلاـ یـا نقره را به نقره بفروشـد، سـکه‌دار باشـند یا بی‌سـکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشـد معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۲۲۵

اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۲۲۶

اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.

مسأله ۲۲۲۷

اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۸

اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است؛ ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

[۳۵۶]

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۲۲۹

حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

اول:

طرفین معامله از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را (خیار مجلس) می‌گویند.

دوّم:

مشتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را (خیار غَبْن) گویند.

سوّم:

در معامله قرار داد کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).

چهارم:

فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).

پنجم:

فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد و به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).

ششم:

در جنس یا عوض آن عیبی باشد و قبلا اطلاع نداشته باشند (خیار عیب).

هفتم:

معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال

دیگری ست و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد.

(خیار تَبَعُّض صفقه).

هشتم:

فروشنده خصوصیات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است.

که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و همچنین است اگر با رؤیت سابقه معامله شود و بعد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر به نقص نموده که در صورت اوّل خریدار و در صورت دوّم فروشنده می‌تواند معامله را به

[۳۵۷]

هم بزند (خیار رؤیت).

نهم:

مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد.

در صورتی که شرط تأخیر برای بایع یا مشتری نسبت به ثمن و مثمن نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر).

دهم:

حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).

یازدهم:

فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذّر تسلیم) و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۲۳۰

اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌دانند و به کمی و زیادی آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۳۱

در معامله بیع شرط، که مثلاً جنس هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشند سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند

[۳۵۸]

معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۳۲

در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۳۳

اگر چای اعلا ـ را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد و مشتری خبر نداشته باشد وقتی که متوجه شود می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۳۴

اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلاً ـ مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۵

اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست پس اگر معامله به عوض کلّی بوده می‌تواند آن را پس بدهد و عوض سالم را مطالبه نماید و اگر به عوض مشخص بوده پس چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته می‌تواند معامله را به هم بزند، یا نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

مسأله ۲۲۳۶

اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به بزند، ولی اگر بخواهند

[۳۵۹]

تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۳۷

اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، بنا بر احتیاط واجب دیگر حق به هم زدن معامله را ندارد؛ مگر آنکه جاهل به مسأله باشد که وقتی فهمید می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی مقداری تأخیر برای فکر کردن مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۳۸

هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۳۹

در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌توان معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اول:

موقع خریدن، عیب مال را بداند.

دوّم:

به عیب مال راضی شود.

سوم:

در وقت معامله بگوید:

اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.

چهارم:

فروشنده در وقت معامله بگوید:

این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد یا تفاوت بگیرد.

مسأله ۲۲۴۰

در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد.

اوّل:

بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند به طوری که خریداری شده و تحویل داده شده باقی نمانده است.

مثل آنکه پارچه را برای دوختن بریده و یا گندم را آرد کرده باشد.

دوّم:

فقط حق فسخ را ساقط کرده باشد.

[۳۶۰]

سوّم:

بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، بدون تفریط مشتری عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۱

اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۲۴۲

اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگر چه به همان قیمت یا به کمتر یا بیشتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

مسأله ۲۲۴۳

اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال دلال است و نیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود او است.

مسأله ۲۲۴۴

اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۲۴۵

اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۶

قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

[۳۶۱]

احکام شرکت

مسأله ۲۲۴۷

اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کنند که عرفاً از

یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله ۲۲۴۸

اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند مثلاً خَیّاطها یا کارگران کارخانه که قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست و هر کدام مزد کار خود را مالک می‌شوند ولی اگر بخواهند به رضایت آنچه را مزد گرفته‌اند تقسیم کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۴۹

اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست. امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او به طور مشترک بخرد در این صورت شرکت آنها صحیح است.

مسأله ۲۲۵۰

کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرّف نمایند. پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند

[۳۶۲]

چون حق ندارد در مال خود تصرّف کند اگر شرکت کند صحیح نیست و همچنین است ورشکسته‌ای که از طرف مجتهد جامع الشرائط حکم ورشکستگی او صادر شده باشد.

مسأله ۲۲۵۱

اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، یا شرط کنند کسی که کار نمی‌کند یا کمتر کار می‌کند (به خاطر ارفاق یا علّت دیگر) بیشتر منفعت ببرد، باید به شرطی که کرده‌اند عمل نمایند.

مسأله ۲۲۵۲

اگر قرار بگذارند که (به خاطر ارفاق یا علّت دیگر) همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد شرکت و قرار داد هر دو صحیح است.

مسأله ۲۲۵۳

اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و

سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری ست چه، هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۲۵۴

اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۲۵۵

اگر معیّن نکنند که کدامیک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند ولی اگر در یک معامله اجازه دهند به طوری که در معاملات بعد اجازه جدید لازم نباشد همان اجازه اوّل کافی است.

مسأله ۲۲۵۶

شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل نماید، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوص بخرد، باید طبق همان قرار داد رفتار نماید و اگر با او قرار نگذاشته باشند بنا بر احتیاط واجب بایـد داد و ستدی نمایـد که به مصـلحت شرکت باشد و معاملات را به طوری که متعارف است و به مصـلحت شرکت است انجام دهد،

[۳۶۳]

پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد چنانچه مصلحت شرکت باشد باید همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد با رعایت مصلحت شرکت عمل کند.

مسأله ۲۲۵۷

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر در معاملات بعدی طبق قرار داد عمل کند صحیح است و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول و مصلحت معامله کند ضامن می‌باشد امّا اگر در معاملات بعدی مطابق معمول و مصلحت معامله کند صحیح است و امّا اگر اذن شرکاء مقیّد باشد که در صورت تخلّف حق معامله ندارد معاملات بعدی صحیح نیست.

مسأله ۲۲۵۸

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده روی ننمایـد و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۲۵۹

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش مجتهد جامع الشرائط قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۲۶۰

اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند و کسی که از اجازه خود برگشته او هم نمی‌تواند در مال شرکت تصرّف کند.

مسأله ۲۲۶۱

هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.

مسأله ۲۲۶۲

اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود یا سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کند یا مجتهد جامع الشرائط او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کند، شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند.

[۳۶۴]

مسأله ۲۲۶۳

اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسأله ۲۲۶۴

اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای انجام دهند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده چنانچه اجازه هر یک از شریکها مقیّد به صحیح بودن شرکت نباشد، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر اجازه هر یک مقیّد به صحیح بودن شرکت باشد معامله‌ای که انجام شده فضولیست در صورتی که بگویند به آن معامله راضی هستیم معامله صحیح است و گر نه باطل است و در معامله فضولی کاری که هر یک از شرکاء انجام داده‌اند مزد ندارد.

[۳۶۵]

احکام صلح

مسأله ۲۲۶۵

صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب، یا حق خود

بگـذرد که او هم در عوض مقـداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب، یا حقّی که دارد بگذرد؛ بلکه اگر بـدون آنکه عوض بگیرد مقـداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسـی واگـذار کنـد، یا از طلب یا حق خود بگذرد باز هم صـلح صحیح است.

مسأله ۲۲۶۶

دو نفری که چیزی را به یکدیگر صـلح می‌کنند باید بالغ و عاقل باشـند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و مجتهد جامع الشرائط هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد.

مسأله ۲۲۶۷

لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

مسأله ۲۲۶۸

اگر کسـی گوسـفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شـیر گوسـفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صـلح کنـد و قرار نگذارند که روغن حاصل از خود آن شـیر باشـد صحیـح است ولی اگر گوسـفند را یـک ساله به چوپان اجاره دهـد که از شـیر آن اسـتفاده کنـد و در عوض، مقـداری روغن بـدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۶۹

اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در

[۳۶۶]

صورتی صحیح است که او قبول نماید. ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بدون صلح بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۲۷۰

اگر انسان مقـدار بـدهی خود را بدانـد و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صـلح کند مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صـلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

مسأله ۲۲۷۱

اگر بخواهنـد دو چیزی که از یک جنس هسـتند و وزن آنها معلوم است به یکـدیگر صـلح کنند، در صورتی صـحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری ست صـلح صحیح است.

مسأله ۲۲۷۲

اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد.
ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است.

مسأله ۲۲۷۳

اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۷۴

اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۲۷۵

تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مال را
[۳۶۷]
صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد امّا در صورتی که طرف در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند یا اینکه شرط شده باشد که مثلاً مال المصالحه را نقد بدهد و طرف به شرط عمل ننماید، در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند و همچنین در بقیّه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۲۷۶

اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد محل اشکال است.

مسأله ۲۲۷۷

هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کردم

وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

[۳۶۸]

احکام اجاره

[احکام]

مسأله ۲۲۷۸

اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلّف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند چون حق ندارد در مال خود تصرف کند اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد صحیح نیست مگر اینکه ولی او اجازه دهد.

مسأله ۲۲۷۹

انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند.

مسأله ۲۲۸۰

اگر ولی یا قیّم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. ولی اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، نمی‌تواند بقیّه اجاره را نسبت به مال به هم بزند، ولی نسبت به اجاره خودش بعد از آنکه بالغ شد می‌تواند بقیّه اجاره را به هم بزند، ولی هر گاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدّت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۸۱

بچّه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد جامع الشرائط نمی‌شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد جامع الشرائط دسترسی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۲۸۲

اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید:

ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید:

قبول کردم، اجاره

[۳۶۹]
صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۲۸۳

اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود همین که به عنوان اجاره مشغول آن عمل شود یا خود را در اختیار موجر قرار دهد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۸۴

کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است.

مسأله ۲۲۸۵

اگر خانه یا مغازه یا اتاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید یا اجاره منصرف به این معنی باشد، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند و منصرف به این معنی هم نباشد می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد. ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۲۸۶

اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند یا اجاره منصرف به این معنی باشد نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، نباید زیادتر بگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

مسأله ۲۲۸۷

اگر شخصی غیر از خانه، مغازه و اتاق، چیز دیگری را از فردی اجاره نماید، مثل اینکه زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، در این صورت «مستأجر» می‌تواند مورد اجاره را به هر قیمتی که بخواهد به دیگری اجاره دهد، هر چند قیمت این اجاره از قیمت اجاره شده قبلی بیشتر باشد.

مسأله ۲۲۸۸

اگر خانه یا مغازه‌ای را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان یا کمتر اجاره

[۳۷۰]

دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۲۸۹

مالی را که اجاره می‌دهند باید چند شرط داشته باشد:

اوّل:

معیّن باشد، پس اگر بگوید:

یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم، درست نیست.

دوّم:

مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیّات آن را بیان کند که کاملاً معلوم باشد.

سوّم:

تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

چهارم:

آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست.

پنجم:

استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر و رودخانه هم مشروب نشود صحیح نیست.

ششم:

چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله ۲۲۹۰

اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۱

زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۲۹۲

استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند باید چهار شرط داشته باشد:

[۳۷۱]

اوّل:

حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن اتومبیل برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوّم:

پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوّم:

اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، باید استفاده‌ای را که مستأجر از آن می‌برد معیّن نمایند مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار هم می‌برد اجاره دهند. باید در موقع اجاره معین کنند که سواری آن یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم:

مدّت استفاده را معیّن نمایند و اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.

مسأله ۲۲۹۳

اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

مسأله ۲۲۹۴

اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۲۹۵

اگر مدت اجاره را معلوم نکنند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی (۱۰۰) صد تومان است اجاره صحیح است و این مقدار جهالت در اجاره مانع ندارد.

مسأله ۲۲۹۶

اگر به مستأجر بگوید:
خانه را یک ماهه به هزار تومان به تو اجاره می‌دهم و هر قدر بیشتر بمانی به همین قیمت است، اجاره صحیح است و این مقدار از جهالت در اجاره مضر نیست.

مسأله ۲۲۹۷

خانه‌ای را که مسافرین و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی صد تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود استفاده از آن خانه اشکال ندارد و اجاره صحیح است و صاحب خانه نمی‌تواند او را بیرون نماید. [۳۷۲]

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله ۲۲۹۸

مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد.
پس اگر از چیزهاییست که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهاییست که مثل تخم مرغ یا اسکناس با شماره معلوم می‌کنند باید شماره آن معیّن باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید.

مسأله ۲۲۹۹

اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد و مال الاجاره را از محصول همان زمین قرار دهد اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۰

کسی که چیزی را اجاره داده تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.

مسأله ۲۳۰۱

هر گـاه چیزی را که اجـاره داده تحویـل دهـد، اگر چه مسـتأجر تحویـل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مـدّت اجاره از آن اسـتفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۳۰۲

اگر انسـان اجیر شود که در روز معیّنی کـاری را انجام دهـد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، اگر کسـی که او را اجیر کرده به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد مثلًا اگر خیاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خَیّاط در آن روز آماده کار باشـد اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۳۰۳

اگر بعـد از تمام شـدن مـدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر باید مال الاجاره را به مقدار ارزش معمولی به صاحب ملـک بدهـد، مثلاًـ اگر خـانه‌ای را یـک ساله به هزار تومان اجاره کنـد بعـد بفهمـد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پانصـد تومان است بایـد پانصـد تومان را بدهـد و اگر دو هزار تومان است بایـد دو هزار تومان را بپردازد و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

مسأله ۲۳۰۴

اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن

[۳۷۳]

کوتـاهی نکرده و در اسـتفاده بردن از آن هم زیـاده روی ننموده ضـامن نیست. مثلاًـ پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود یا در آتش سوزی بسوزد، در صورتی که خَیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۰۵

هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله ۲۳۰۶

اگر قصّاب سر حیوانی را بِبُرَد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مَجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۳۰۷

اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن کند که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن است و اجرت مقدار زیاده را هم بدهکار است.

مسأله ۲۳۰۸

اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۳۰۹

اگر کسی بچّه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر متخصص بوده و بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست، امّا اگر تشخیص ضرر داشتن یا ضرر نداشتن را هم به عهده او گذاشته باشند جرّاح ضامن است.

مسأله ۲۳۱۰

اگر پزشک بدست خود به مریض دوا بدهد یا تزریق کند، یا به عنوان طبابت نسخه‌ای برای بیمار بنویسد یا دستوری به او بدهد و مریض دارو را بخورد، چنانچه در طبابت و معالجه‌اش خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، پزشک ضامن است؛ ولی اگر در مقام طبابت و معالجه نباشد بلکه به عنوان نظریه پزشکی در کتاب بنویسد یا بگوید فلان دارو برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دارو ضرری به مریض برسد یا بمیرد پزشک ضامن نیست.

مسأله ۲۳۱۱

هر گاه پزشک به مریض یا ولی او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد در صورتی که دقّت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری

[۳۷۴]

برسد، یا بمیرد، پزشک ضامن نیست.

مسأله ۲۳۱۲

مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرار داد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۱۳

اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است می‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۱۴

اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد، کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند ولی اجاره مدّتی را که در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماه به هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمول ده روز آن هزار و پانصد تومان باشد می‌تواند هزار و پانصد تومان را از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۳۱۵

اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۳۱۶

اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۳۱۷

اگر پیش از شروع مدّت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده، به او بر می‌گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۳۱۸

اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می‌شود و همچنین است اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد و می‌تواند اجاره همه مدّت را به هم بزند و نسبت به

[۳۷۵]

مقداری که استفاده کرده اجرت المثل بدهد.

مسأله ۲۳۱۹

اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد و یک اتاق آن خراب شود چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند. ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود (و مستأجر می‌تواند همه اجاره را به هم بزند و نسبت به آنچه استفاده کرده اجرهٔ المثل بدهد).

مسأله ۲۳۲۰

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود ولی اگر شرط کرده‌اند که مستأجر شخصاً از آن ملک استفاده کند نه دیگری، صاحب ملک حق دارد باقیمانده مدّت را فسخ کند و امّا اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلاً دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل می‌شود.

مسأله ۲۳۲۱

اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به کارگر بدهد زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد. ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد چنانچه خود او هم کاری که ارزش دارد انجام بدهد زیادی آن بر او حلال می‌باشد.

مسأله ۲۳۲۲

اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد بلکه اگر سبب

خرابی یا کمی ارزش پارچه شود ضامن است.

[۳۷۶]

احکام جُعاله

مسأله ۲۳۲۳

جعاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهنـد مال معینی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیـدا کنـد، ده تومان به او می‌دهم و به کسـی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسـی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند و فرق بین جعاله و این که کسـی را برای کاری اجیر کننـد، اینست که در اجاره بعـد از خواندن صـیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسـی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شـخص معیّن باشد می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسأله ۲۳۲۴

جاعل بایـد بالغ و عاقل باشـد و از روی قصـد و اختیار قرار داد کنـد و شـرعاً بتواند در مال خود تصـرف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۵

کاری را که جاعل می‌گویـد برای او انجام دهنـد، بایـد حرام نباشد و نیز باید بی‌فایده نباشد به طوری که غرض عقلایی به آن تعلق نگرفته باشـد، یا از واجباتی که شـرعاً لازم است مجاناً آورده شود نباشـد مگر در موردی که یک غرض عقلایی نسـبت به جاعل در آن وجود داشـته باشد پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۶

اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چقدر است؛ ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا

[۳۷۷]

کند ده من گندم به او می‌دهم، بنا بر احتیاط واجب باید خصوصیات آن را کاملاً معین نماید.

مسأله ۲۳۲۷

اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهـد، مثلاً بگویـد هر کس بچه مرا پیدا کند پول یا مژدگانی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکنـد جعاله صـحیح نیست ولی چنانچه کسـی آن عمل را انجام دهـد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۳۲۸

اگر عامل پیش از قرار داد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

مسأله ۲۳۲۹

پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل می‌تواند جعاله را به هم بزند.

مسأله ۲۳۳۰

بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۳۳۱

عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و پزشک جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد و ضامن عیبی که حاصل می‌شود نیز می‌باشد.

مسأله ۲۳۳۲

اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط اینست که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

[۳۷۸]

[۳۷۹]

احکام مزارعه

مسأله ۲۳۳۳

مزارعه آن است که مالک زمین یا کسی که زمین در اختیار اوست با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

مسأله ۲۳۳۴

مزارعه چند شرط دارد:

اول:

صاحب زمین به زارع بگوید:

زمین را به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید:

قبول کردم، یا بدون اینکه حرفی بزنند مالک، زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع تحویل بگیرد.

دوّم:

صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند، همچنین شرط است که صاحب زمین سفیه نباشد و حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری نکرده باشد امّا سفیه بودن یا محجور بودن زارع ضرری به صحت مزارعه نمی‌زند مگر اینکه زارع احتیاج به صرف مال داشته باشد.

سوّم:

همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود.

چهارم:

سهم هر کدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار بگذارند حاصل یک قطعه مال یکی و حاصل قطعه دیگر مال دیگری باشد مزارعه صحیح نیست و نیز اگر مالک بگوید:

در این زمین

[۳۸۰]

زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده، مزارعه صحیح نیست.

پنجم:

مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اوّل مدّت را روز معیّنی قرار دهند و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند به طوری که عادتاً معلوم باشد کافی است.

ششم:

زمین قابل زراعت باشد و اگر زمین قابلیّت زراعت ندارد امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود مزارعه صحیح است.

هفتم:

نوع زراعت باید معلوم باشد امّیا اگر در محلّی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می‌کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معیّن می‌شود و اگر چند نوع زراعت می‌کنند باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معیّن کنند مگر آنکه کاشت محصولی خاص متعارف باشد که به همان نحو باید عمل شود.

هشتم:

مالک باید زمین را معیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید:

در یکی از اینها زراعت کن و آن را معیّن نکند مزارعه باطل است.

نهم:

مخارج زراعت و همچنین بذر و مانند آن را باید معیّن کنند که بر عهده چه کسی باشد ولی اگر مخارجی را که هر کدام باید بکنند میان مردم آن محل معلوم باشد کافیست و لازم نیست آن را معین کنند.

مسأله ۲۳۳۵

اگر مالک با زارع قرار بگـذارد که مقـداری از حاصل برای او (مالک) باشـد و بقیّه را بین خودشان تقسیم کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۳۳۶

اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضـی شود که با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضـی باشـد مانعی نـدارد و اگر مالک راضـی نشود می‌توانـد زارع را وادار کنـد که زراعت را بچینند و اگر برای چیدن زراعـت ضـرری بـه زارع برسـد لازم نیست عـوض آن را بـه او بدهـد، ولی زارع اگر چه راضـی شـود که به مالـک چیزی بدهـد، نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.

مسأله ۲۳۳۷

اگر به واسطه پیش آمـدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاً آب زمین قطع شود، در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد حتّی مثل علف که

[۳۸۱]

می‌توان به حیوانات داد آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنهاست و در بقیّه مزارعه باطل است و اگر زارع زراعت نکند چنانچه زمین در تصـرّف او بوده و مالـک در آن تصـرّفی نداشـته است، بایـد اجـاره آن مـدّت را به مقـدار معمول به مالک بدهـد و اگر به واسطه ترک زراعت خسارت و ضرری به زمین وارد شده زارع باید خسارت را بپردازد.

مسأله ۲۳۳۸

اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشـند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۳۹

اگر بعد از قرار داد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شـرط کرده باشـند که خود زارع زراعت را انجـام دهـد، مزارعه به هم می‌خورد و چنـانچه زراعت نمایـان شـده باشـد، بایـد سـهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.

مسأله ۲۳۴۰

اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه بذر، مال مالک بوده حاصـلی که به دست می‌آید مال اوست و اگر بذر مال

زارع بوده زراعت هم مال او خواهـد بود و در صورت اوّل لازم است مالک اجرهٔ المثل به زارع را بدهـد و همینطور در صورت دوّم لازم است زارع اجرهٔ المثل زمین را به مالک بدهد.

مسأله ۲۳۴۱

اگر بـذر، مـال زارع باشـد و بعـد از زراعت بفهمنـد که مزارعه باطل بوده چنانچه مالک و زارع راضـی شونـد که با اجرت یا بـدون اجرت زراعت در زمین باقی بمانـد اشـکال ندارد و اگر مالک راضـی نشود، پیش از رسـیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچینـد و زارع نمی‌توانـد او را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد و نیز مالک هم نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

[۳۸۲]

مسأله ۲۳۴۲

اگر بعـد از جمع کردن حاصل و تمام شـدن مـدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بمانـد و سال بعـد دو مرتبه حاصل بدهد، چنانچه مالک و زارع از زراعت به طوری صـرفنظر کرده باشـند که از ملکیّت خود بیرون کرده باشـند، حکم مباحات را دارد و اگر قرار داد کرده باشـند که همه محصول و ریشه آن مشترک باشـد باید قسـمت کنند و اگر قرار دادشان فقط در مورد محصول سال اوّل باشـد محصول سال دوّم مال صاحب بذر می‌باشد.

[۳۸۳]

احکام مُساقات

مسأله ۲۳۴۳

اگر انسـان بـا کسـی به این قسم معـامله کنـد که درختهـای میوه‌ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه‌های آن با اوست تا مـدّت معیّنی به آن کس واگـذار کنـد که تربیت نمایـد و آب دهـد و به مقـداری مشاع که قرار می‌گذارنـد از میوه آن بردارد، این معامله را مُساقات می‌گویند.

مسأله ۲۳۴۴

معـامله مساقـات در درختهـایی که مثـل بیـد و چنـار میوه نمی‌دهـد صـحیح نیست، ولی در مثـل درخت حنا و سـدر که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن برای گلاب گیری استفاده می‌کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۵

در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است.

مسأله ۲۳۴۶

مالك و کسی که تربیت درختان را به عهده می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز در مالك شرط است که سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند و مالك نباید محجور باشد یعنی حاکم شرع او را از تصرّف در مالش منع نکرده باشد امّا در عامل سفیه نبودن و محجور نبودن شرط نیست مگر بخواهد در مالش تصرّف کند.

مسأله ۲۳۴۷

مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل آن را معیّن کنند و آخر

[۳۸۴]

آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است.

مسأله ۲۳۴۸

باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً یک تُن از میوه‌ها مال مالك و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

مسأله ۲۳۴۹

باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و پرورش میوه لازم است باقی باشد، معامله صحیح است و گر نه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

مسأله ۲۳۵۰

معامله مساقات در بوته خربزه و هندوانه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

مسأله ۲۳۵۱

درختانی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کنند و به آبیاری احتیاج ندارند اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن و سمپاشی که موجب زیاد شدن یا مرغوبیّت میوه می‌شود احتیاج داشته باشند معامله مساقات در آن صحیح است؛ ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا مرغوبیّت میوه تأثیری نداشته باشند معامله مساقات اشکال دارد.

مسأله ۲۳۵۲

دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد،

بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۳۵۳

اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

مسأله ۲۳۵۴

اگر کسی که تربیت درختان به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر و کارگر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر و کارگر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالک قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختان را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته‌اند که

[۳۸۵]

ب دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله مساقات به هم می‌خورد و اگر قرار نگذاشته‌اند مالک می‌تواند عقد را به هم بزند یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند، درختان را تربیت نماید.

مسأله ۲۳۵۵

اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید.

مسأله ۲۳۵۶

اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد بنا بر احتیاط واجب معامله باطل است پس اگر درختان مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد مشروط بر آن که از مقدار قرارداد بیشتر نباشد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودال‌هایی را که به واسطه کندن درختان پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختان را کاشته به صاحب زمین بدهد مشروط بر آن که از مقدار قرارداد بیشتر نباشد و مالک هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختان را بکند و اگر به واسطه کندن درختان عیبی در آنها پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد، ولی نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درختان را در زمین باقی بگذارد.

[۳۸۶]

کسانی که نمی‌توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۳۵۷

بچه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرف کند.

نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:

اول:

روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.

دوّم:

بیرون آمدن منی.

سوّم:

تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن.

مسأله ۲۳۵۸

روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها یقین کند بالغ شده است.

مسأله ۲۳۵۹

دیوانه و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند و تصرّفات آنها باید زیر نظر ولی آنها باشد و همچنین است ورشکسته‌ای که مجتهد جامع الشرائط او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد.

مسأله ۲۳۶۰

کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست.

مسأله ۲۳۶۱

انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود هر قدر از

[۳۸۷]

مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و اظهر اینست که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند تصرّف او صحیح است.

[۳۸۸]

احکام وکالت

اشاره

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرّف کند و کسی که حاکم شرع او را از تصرّف در مالش منع کرده باشد نمی‌تواند برای فروش مال

خودش کسی را وکیل نماید.

مسأله ۲۳۶۲

در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۶۳

اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۶۴

مُوَکِّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و بچه ممیز هم اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شرایطش بخواند صیغه‌ای که خوانده صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵

کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود. مثلاً کسی که در احرام حج است چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف

[۳۸۹]

دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۶۶

اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

مسأله ۲۳۶۷

وکالت، عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌توانند آن را به هم بزنند، مگر اینکه در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد مثلاً فرزند مغازه خود را به پدرش می‌فروشد و در ضمن عقد بیع شرط می‌کنند که فرزند وکیل باشد مغازه را تا ۵ سال اجاره بدهد و مال الاجاره را بپردازد که در این صورت پدر حق ندارد وکالت فرزندش را عزل نماید و در غیر این صورت اگر موکل وکیل را عزل کند یعنی از کار بر کنار نماید بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

مسأله ۲۳۶۸

وکیل می‌تواند از وکالت کناره کند و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۶۹

وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید و همچنین است اگر ظاهر امر اجازه توکیل باشد.
مثل اینکه کار، به نحویست که معلوم است خود وکیل نمی‌تواند آن را انجام دهد و اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۳۷۰

اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل وکیل اوّل را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۳۷۱

اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش (از طرف وکیل) وکیل کند موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود وکالت دومی باطل می‌شود.
[۳۹۰]

مسأله ۲۳۷۲

اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد یا عزل شود وکالت دیگران باطل نمی‌شود. ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی وکیل است که انجام دهد و از حرفش هم معلوم نباشد که می‌توانند به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و اگر دسته جمعی وکیل شده باشند که با هم انجام دهند، در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود ولی در صورت مبهم بودن کلام موکل، وکالت دیگران با مرگ یکی از وکلاء از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۳۷۳

اگر وکیل یا موکل بمیرد، وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود و اگر یکی از آنها دیوانه یا بیهوش شود در زمان دیوانگی یا بیهوشی وکالت اثری ندارد امّا بطلان وکالت به نحوی که بعد از بر طرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد محل اشکال است.

مسأله ۲۳۷۴

اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۳۷۵

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۷۶

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است.
پس اگر لباس را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۷۷

اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته‌اند بفروش بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرف صحیح است.
[۳۹۱]

احکام قرض

اشاره

احکام قرض
قرض دادن از کارهای مستحبیست که در آیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و بسرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود و نیز در روایتی آمده است ثواب صدقه ده برابر است و ثواب قرض هیجده برابر.

مسأله ۲۳۷۸

در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسأله ۲۳۷۹

اگر در قرض شرط کننـد که در وقت معین آن را بپردازنـد پیش از رسـیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کنـد ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید.

مسأله ۲۳۸۰

اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۸۱

اگر طلبکار طلب خود را در موقعی که حق دارد مطالبه کنـد، چنانچه بـدهکار بتوانـد بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد

[۳۹۲]

گناهکار است.

مسأله ۲۳۸۲

اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که منـاسب شـأن اوست و در آن نشسـته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۸۳

کسـی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او حرج نباشد واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۸۴

کسـی که دسترسـی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشـته باشد که او یا وارث او را پیدا کند، بنا بر احتیاط باید با اجازه مجتهد جامع الشرائط طلب او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سیّد نباشد احتیاط واجب آنست که طلب او را به سیّد فقیر ندهد.

مسأله ۲۳۸۵

اگر مـال میت بیشـتر از خرج واجـب کفـن و دفن و بـدهی او نباشـد، بایـد مـالش را به همین مصـرفها برساننـد و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۳۸۶

اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره یا چیزهای مثلی دیگر را قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۸۷

اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، همان را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۳۸۸

اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد.
ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.
[۳۹۳]

مسأله ۲۳۸۹

ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته مالک آن نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرف کند ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بوده که گیرنده قرض در آن پول تصرّف کند، قرض گیرنده می‌تواند در آن بدون اشکال تصرّف نماید.

مسأله ۲۳۹۰

اگر گندم یا بذر دیگری را به طور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید مال قرض دهنده است.

مسأله ۲۳۹۱

اگر لباسی را به ذمّه بخرد و بعداً از پولی که بابت ربا گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با رباست به صاحب لباس بدهد چنانچه موقع خریداری قصد داشته از این پول بدهد پوشیدن آن لباس جایز نیست و نماز خواندن در آن بنا بر احتیاط باطل است و اگر در هنگام خرید چنین قصدی نداشته باشد پوشیدن آن لباس جایز و نماز در آن صحیح است و نیز اگر پول ربایی یا حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز خواندن در آن هم بنا بر احتیاط واجب باطل می‌باشد.

مسأله ۲۳۹۲

اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند و این بمانند آنست که قسمتی از طلب خود را صرفنظر کرده باشد و همچنین است اگر پولی را به کسی بدهد و شرط کند همان مقدار را در شهر دیگری به او پس بدهد.

مسأله ۲۳۹۳

اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلًا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۹۴

اگر کسی از دیگری طلبی دارد که وزنی و پیمانه‌ای نیست می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقداً بگیرد بنا بر این در زمان حاضر برات یا سفته‌هایی که طلبکار از بدهکار گرفته است می‌تواند آنها را

[۳۹۴]

به بانک یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود بفروشد و وجه آن را نقداً بگیرد زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

[۳۹۵]

احکام حواله دادن

مسأله ۲۳۹۵

اگر انسان، طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۹۶

بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز اگر مجتهد جامع الشرائط کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌شود او را حواله بدهند که طلبش را از دیگری بگیرد و خودش هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد، ولی اگر سر کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۹۷

اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است احتیاط واجب آن است که حواله با رضایت و قبول او باشد، ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلًا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

[۳۹۶]

مسأله ۲۳۹۸

موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده و بدهکار او نشده اگر او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۹۹

حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلًا ده من گندم و صد تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیرد و آن را معیّن نکند حواله درست نیست.

مسأله ۲۴۰۰

اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است؛ مثلًا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر، حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۴۰۱

طلبه کار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۴۰۲

اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می‌تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۴۰۳

بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهایی که در دَین مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبه کار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را

از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۴۰۴

اگر بـدهکار و طلبکار و کسـی که به او حواله شـده، یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، می‌توانند حواله را به هم بزنند.

مسأله ۲۴۰۵

اگر حـواله دهنـده خـودش طلب طلبکـار را بدهـد، چنـانچه به خـواهش کسـی که به او حواله شـده داده است ذمّه او بری می‌شود و می‌تواند چیزی را

[۳۹۷]

که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده و قصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

[۳۹۸]

احکام رَهن

مسأله ۲۴۰۶

رهن یا وثیقه گذاشـتن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را بموقع ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد.

مسأله ۲۴۰۷

در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قـدر که بـدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصـد بگیرد رهن صحیح است.

مسأله ۲۴۰۸

گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، بلکه اگر به واسـطه ورشکسـتگی مجتهد جامع الشرائط او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.

مسأله ۲۴۰۹

انسان مالی را می‌توانـد گرو بگذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرف کند و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صـحیح

است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم، مانند اسنادی که در زمان ما برای استیفاء حق صاحب حق وثیقه گذاشته می‌شود.

مسأله ۲۴۱۰

چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و آلات قمار و مانند آن از چیزهایی که مالیّت شرعی و یا چیزهایی که مالیّت عرفی ندارند گرو بگذارند درست نیست.

مسأله ۲۴۱۱

منافع چیزی را که گرو می‌گذارند، مال مالک آن است.
[۳۹۹]

مسأله ۲۴۱۲

گرو دهنده و گرو گیرنده نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۱۳

اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد رهن باطل می‌شود و پول آن رهن نیست، مگر اینکه قبول وکالت در فروش مشروط به رهن گذاشتن پول آن باشد.

مسأله ۲۴۱۴

اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبه کار می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، اگر به مجتهد جامع الشرائط دسترسی دارد، بنا بر احتیاط واجب باید برای فروش آن از مجتهد جامع الشرائط اجازه بگیرد.

مسأله ۲۴۱۵

اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که متناسب شأن اوست و در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه، محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد.
طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبه کار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

مسأله ۲۴۱۶

احتیاط واجب آن است که گرو بدون تحویل دادن به طلبکار صورت نمی گیرد.

مسأله ۲۴۱۷

در میان بعضی از مردم معمول است که وامی به صاحب خانه می‌دهند و خانه او را گرو بر می‌دارند به شرط آنکه قیمت کمتری جهت مال الاجاره بپردازند، یا اصلاً مال الاجاره ندهند و آن را خانه رهنی می گویند این کار ربا و حرام است، راه صحیح آن است که اوّل خانه را به مستأجر به مبلغی اجاره بدهد ولو مقدار کمی باشد و در ضمن اجاره شرط نماید که مستأجر باید فلان مقدار وام به او بدهد در این صورت ربا نیست و حلال است و عنوان رهن وجود ندارد.

[۴۰۰]

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۴۱۸

اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که بهر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست و نیز می‌تواند قرارداد ضمانت را به وسیله امضا کردن ضمانت نامه، یا هر کار دیگر که این مطلب را به طلبکار بفهماند و او هم عملا قبول کند، انجام دهد.

مسأله ۲۴۱۹

ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند و کسی که به واسطه ورشکستگی مجتهد جامع الشرائط او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد، نمی‌تواند ضامن کسی شود، ولی این شرطها در بدهکار نیست.

مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد و طلبکار قبول کند، ضمانت صحیح است.

مسأله ۲۴۲۰

هر گاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد مثلاً بگوید:

اگر بدهکار قرض تو را ندهد می‌دهم، به احتیاط واجب ضمان شرعی صحیح نیست ولی از باب یک عقد عقلایی رایج در فرض سؤال ضامن لازم است طبق تعهد خود عمل نماید.

مسأله ۲۴۲۱

کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس

[۴۰۱]

اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده انسان نمی‌تواند ضامن او شود.

مسأله ۲۴۲۲

در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه معیّن باشد پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید:

من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را بدهد بنا بر احتیاط واجب ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید:

من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می‌دهد بنا بر احتیاط واجب ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و صد تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید:

من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول بنا بر احتیاط واجب صحیح نیست.

مسأله ۲۴۲۳

اگر طلبکار، طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۴۲۴

اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۴۲۵

ضامن و طلبکار بنا بر احتیاط واجب نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسأله ۲۴۲۶

هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۴۲۷

اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند. ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد،

[۴۰۲]

چنانچه بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۴۲۸

اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۴۲۹

اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از پرداخت آن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

[۴۰۳]

احکام کفالت

مسأله ۲۴۳۰

هر گاه کسی بر دیگری حقّی داشته باشد (مثلاـ طلبی یا قصاصی یا دیه‌ای یا حق دیگری) یا ادعای حقّی کند که دعوی او قابل طرح در دادگاه بوده و امکان اثبات داشته باشد، چنانچه انسان ضامن شود که صاحب حق یا مدعی، شخص متهم را رها کند و هر وقت او را خواست بدست او بسپارد این قرار داد را «کفالت» و به کسی که ضامن این کار می‌شود «کفیل» گویند.

مسأله ۲۴۳۱

کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به مدعی بفهماند که من ضامنم هر وقت متهم را بخواهی به دست تو بدهم و مدعی هم قبول نماید.

مسأله ۲۴۳۲

کفیل باید مکلّف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۴۳۳

یکی از هفت چیز، کفالت را به هم می‌زند:

اول:

کفیل متهم را به دست مدعی بدهد.

دوّم:

حق مدعی داده شود.

سوّم:

مدعی از حق خود بگذرد.

چهارم:

متهم بمیرد.

پنجم:

مدعی کفیل را از کفالت آزاد کند.

[۴۰۴]

ششم:

کفیل بمیرد.

هفتم:

کسی که صاحب حق است به وسیله حواله یا طور دیگری حق خود را به دیگری واگذار نماید.

مسأله ۲۴۳۴

اگر کسی به زور، متهم را از دست مدعی رها کند، باید یا او را به دست مدعی بسپارد یا حق مدعی را ادا کند.

مسأله ۲۴۳۵

در کفالت رضایت کسی که حق بر عهده اوست لازم نیست بنا بر این رضایت بدهکار شرط نمی‌باشد.

مسأله ۲۴۳۶

هر گاه کفالت به اجازه شخص مدیون باشد و کفیل ناچار شود طلب طلبکار را بدهد، حق دارد آن را از بدهکار بگیرد، ولی اگر به اجازه او نبوده حق ندارد.

[۴۰۵]

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۴۳۷

اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.

مسأله ۲۴۳۸

اگر کسی امانتی را بپذیرد نباید در نگهداری آن کوتاهی کند و هر وقت صاحب امانت از او بخواهد باید آن را تحویل دهد.

مسأله ۲۴۳۹

امانتـدار و کسـی که مال را امانت می‌گـذارد، بایـد هر دو عاقل باشـند، پس اگر انسانی مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مـالی را پیش کسـی امـانت بگـذارد صـحیح نیست، ولی جـایز است بچّه ممیّز با اذن ولی خود مالش را نزد کسـی امانت بگـذارد و همچنین می‌تواند مال شـخص دیگری را با اجازه او نزد کسـی امانت بگذارد و همینطور امانت گذاشـتن نزد بچّه ممیّز با اذن ولی او اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۴۰

اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی در امانت گذاشـتن بچّه اجازه نـداده باشد لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود بایـد عوض آن را بدهـد ولی اگر برای این که مـال از بین نرود آن را از بچه گرفته چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده باشد ضامن

[۴۰۶]

نیست و همچنین است اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۴۴۱

کسـی که نمی‌توانـد امانت را نگهـداری نمایـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد این احتیاط واجب نیست.

مسأله ۲۴۴۲

اگر انسان به صاحب مال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شـخص مال را بر نـدارد و آن مـال تلف شود، کسـی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ولی احتیاط مسـتحب آن است که اگر ممکن باشـد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۴۴۳

کسـی که چیزی را امـانت می‌گـذارد، هر وقت بخواهـد می‌توانـد آن را پس بگیرد و کسـی هم که امانت را قبول می‌کنـد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۴۴۴

اگر انسان از نگهـداری امانت منصـرف شود و ودیعه را به هم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برسانـد، یا به آنان خبر دهـد که به نگهداری حاضـر نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۴۵

کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۴۶

کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست. ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد مگر آن که جایی محفوظ‌تر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ می کند، برساند که در این صورت ضامن نیست.

مسأله ۲۴۴۷

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری چنانچه امانتدار احتمال دهد که

[۴۰۷]

در آن جا از بین می‌رود و بداند چون آن جا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آن جا بیرون ببری می‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست. ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد دو صورت دارد:

الف: جای دیگر به نظر امانت دار محفوظ‌تر از جاییست که امانت دهنده معیّن کرده، در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست.

ب: جای دیگر مساوی یا بدتر از جاییست که امانت دهنده معیّن کرده، در این صورت اگر تلف شود ضامن است و باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۴۸

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیّتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ‌تر یا مثل محل اوّلیست ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۴۴۹

اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۵۰

اگر صاحب مال بمیرد، امانتـدار بایـد مال را به وارث او برسانـد یا به وارث او خبر دهـد و چنانچه مال را به وارث او ندهـد و از خبر دادن هم کوتـاهی کنـد و مـال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهـد بفهمـد کسـی که می گویـد من وارث میتم، راست می گویـد یـا نه، یـا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهـد و خبر هم ندهـد ولی در حفظ آن کوتاهی نکنـد و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۴۵۱

اگر صاحب مال بمیرد و چنـد وارث داشـته باشد کسـی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسـی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگـذار کرده‌اند و اگر وصـی داشـته باشد باید به وصـی هم مراجعه شود پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

مسأله ۲۴۵۲

اگر کسـی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

[۴۰۸]

مسأله ۲۴۵۳

اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به مجتهد جامع الشـرائط بدهد و چنانچه به مجتهد جامع الشـرائط دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصـیت کند و گر نه باید وصـیّت کند و شاهد بگیرد و به وصـی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۴۵۴

اگر امانتـدار نشانه‌هـای مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شـد عمل نکنـد، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضـش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیّت کند.

[۴۰۹]

احکام مضاربه

اشاره

احکام مضاربه

مضاربه عبارت است از عقد و قراردادی که بین دو نفر منعقد و برقرار می‌شود، به این صورت که شخصی مالی را به دیگری بدهد تا با آن تجارت و معامله کند و سود حاصله بین هر دو به نسبتی که قرار می گذارند تقسیم گردد و کسی که سرمایه را می‌دهد مالک نام دارد و دیگری که تجارت و خرید و فروش را انجام می‌دهد عامل نام دارد.

لازم به یادآوریست که دین مقدس اسلام همانگونه که به عبادات و مسائل آن عنایت و توجه دارد، به اقتصاد و معاش عباد نیز عنایت و توجه دارد، زیرا که «لا معاد لمن لا معاش له» و بدیهیست که اساس سعادت فرد و جامعه عبادت و بندگی توأم با کسب و کار و اقتصاد است، اساس عزّت و عظمت مسلمین، ارتباط با خالق و همراه آن، بلکه در معیّت آن، تجارت و کار و اقتصاد عاقلانه و سالم است که فرمود:

«رجال لا تلهیم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة» (سوره نور، آیه ۳۷.) «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله» (سوره جمعه، آیه ۱۰) و «من طلب الحلال فهو من الله عز و جل صدقة علیه» (کافی، ج ۴، ص ۱۲) و نیز معلوم است که هدف از مضاربه رونق بخشیدن به

[۴۱۰]

اقتصاد و به جریان انداختن ثروتها و جلوگیری از رکود کسب و کار و بازار مسلمین است.

هدف از مضاربه به کارگیری نیروهای فعال و کارآمد و جلوگیری از عاطل و باطل ماندن انسانهای شایسته و مسلمان است.

هدف از مضاربه تحصیل سود و درآمد مشروع و حلال و جلوگیری از رباخواری و اکل مال به باطل است.

از سویی عامل نیز باید توجه داشته باشد که، مضاربه تنها تحویل گرفتن ثروت و اموال دیگران و تجارت کردن و پول به دست آوردن نیست بلکه مضاربه مجمع و مورد تبادل احکام شرعی و مسؤولیتهای سنگین و پرمخاطره است، زیرا که در صورت صحت آن و حاصل شدن سود، عامل شریک مالک است و در صورت باطل بودن مضاربه و فساد آن، عامل تنها مستحق اجرة المثل و در حقیقت اجیر مالک است و در صورت عدم حصول سود، عامل حقّی ندارد و امین و امانت دار مالک است و در صورت تخلف از شرایط تعیین شده، غاصب و گنه کار و ضامن مال مالک است و نهایتاً عامل، در تصرفات و معاملات، وکیل و کارگزار مالک است و غیر اینها از احکام و وظایف که از مضامین مسائل آینده روشن می‌شود ان شاء الله تعالی.

مسأله ۲۴۵۵

در مضاربه چند چیز معتبر است:

اول:

مالک و عامل بالغ، عاقل و مختار باشند و مالک شرعاً از تصرف در اموال خود ممنوع نباشد.

دوم:

ایجاب از طرف مالک و قبول از طرف عامل. (به لفظ باشد یا به غیر لفظ، عربی باشد یا غیرعربی)

سوم:

باید سرمایه عین خارجی باشد و مضاربه با دین صحیح نیست، بلی چنانچه طلبکار، مدیون را وکیل در قبض طلب و در ایجاب عقد مضاربه از طرف او کند و مدیون پس از قبض و ایجاب از جانب خود هم قبول نماید مضاربه صحیح است.

چهارم:

سود حاصله فقط بین مالک و عامل باشد و چنانچه شرط کنند که چیزی از سود برای غیر باشد، شرط صحیح نیست، مگر اینکه

شرط کنند، غیر کاری که مربوط به تجارت و مضاربه است انجام دهد که در این صورت شرط سهیم بودن در سود اشکال ندارد.

پنجم:

سهم سود هر یک از عامل و مالک تعیین شود و تعیین آن به دو صورت

[۴۱۱]

صحیح است:

الف: قرار بگذارند هر مقدار سود حاصل شد به نحو کسر مشاع، یعنی چند درصد، مربوط به مالک و چند درصد مربوط به عامل باشد.

ب: قرار بگذارند مقدار معینی از سود، مربوط به عامل و بقیه هر چه بود مربوط به مالک باشد، یا بر عکس، لکن صحت صورت دوم مشروط بر اینست که اطمینان داشته باشند بیش از مقدار تعیین شده، سود حاصل می‌شود و الا صحیح نیست.

ششم:

عامل قدرتِ انجامِ معامله و تجارت را داشته باشد.

هفتم:

سود بردن، به وسیله تجارت و خرید و فروش باشد، بنا بر این اگر مالک پول و سرمایه را به کسی بدهد که با آن زراعت کند یا خرج مغازه یا تعمیر ماشین کند مضاربه صحیح نیست.

مسأله ۲۴۵۶

در شرط پنجم گذشت که تعیین سود به دو صورت صحیح است و صورت دوم آن بود که قرار بگذارند مقدار معینی از سود برای عامل باشد و بقیه برای مالک یا به عکس حال اگر اتّفاقاً آن مقدار سود پیش بینی شده، حاصل نشد و مثلاً با اینکه قرار گذاشته بودند ده هزار تومان از سود مربوط به عامل باشد و بقیه برای مالک، کل سود حاصله فقط ده هزار تومان یا کمتر شد، در این صورت تمام سود برای عامل است و به مالک سهمی نمی‌رسد و به عکس، اگر سهم مالک را معین و بیش از آن حاصل نشد در این صورت تمام سود مربوط به مالک می‌شود و عامل از سود محروم است و چیزی به او نمی‌رسد. ضمناً چنانچه برای هر یک مقداری معین شده و سود حاصله کمتر از مجموع شده سود حاصله به نسبت قرارداد توزیع می‌شود. (توضیح اینکه اگر قرار گذارند که مثلاً ـ پنج هزار تومان از سود برای مالک و ده هزار تومان برای عامل باشد و بقیه هر چه بود بین آنها تنصیف شود و اتفاقاً کل سود از پانزده هزار تومان کمتر شد در این صورت به نسبت ۵ و ۱۰ توزیع می‌شود).

مسأله ۲۴۵۷

در صحت مضاربه، صیغه عقد، لازم نیست، بلکه مضاربه معاطاتی نیز صحیح است.

[۴۱۲]

مسأله ۲۴۵۸

لازم نیست سرمایه، طلا و نقره سکّه دار باشد بلکه با اسکناس و سایر و پولهای رایج نیز صحیح است.

مسأله ۲۴۵۹

اگر شخصی بدون اذن و یا وکالت و ولایت با مال غیر، مضاربه کند، مضاربه فضولیست و با اجازه مالك صحیح می‌شود و در صورت اجازه، سود حاصله، طبق قرارداد بین مالك و عامل تقسیم می‌شود و اگر هم خسارتی به سرمایه وارد شد به عهده مالك است و اگر امضا نکرد معامله واقع شده باطل و جنس به صاحب آن و پول به مالك بر می گردد و سودی حاصل نمی‌شود.

مسأله ۲۴۶۰

مضاربه عقد جایز است، یعنی طرفین هر وقت بخواهند می‌توانند عقد را به هم بزنند و حتی اگر در ضمن عقد مضاربه، مدّت معیّنی را شرط کنند، مضاربه عقد لازم نمی‌شود، بلی در صورتی که مدت، معیّن کردند پس از گذشت مدت، تصرف عامل در سرمایه منوط به اذن مالك است و بدون اجازه او شرعاً نمی‌تواند در سرمایه دخل و تصرف نماید و در مواردی که بخواهند مضاربه را به هم بزنند فرق نمی کند که قبل از شروع در تجارت باشد یا بعد از آن، سودی حاصل شده باشد یا نشده باشد.
بلی در صورت حصول سود و تصمیم بر فسخ، باید طبق قرارداد، سود تا زمان فسخ، محاسبه و بین طرفین تقسیم شود.

مسأله ۲۴۶۱

اگر در ضمن عقد مضاربه یا عقد دیگری (اعم از لازم یا جایز) شرط کنند که تا مدت معینی مضاربه را فسخ نکنند، وفای به این شرط واجب است لکن چنانچه تخلف کردند و مضاربه را فسخ نمودند، مضاربه فسخ می‌شود هر چند معصیت کرده‌اند.

مسأله ۲۴۶۲

بر عامل واجب است، معاملاتی را انجام دهد که مالك اجازه داده باشد و چنانچه معامله‌ای انجام دهد که مالك اجازه نداده است آن معامله فضولیست و صحت آن منوط به اجازه و امضای مالك است.

مسأله ۲۴۶۳

در مضاربه چنانچه خرید کالای خاصّی شرط شده باشد و عامل برخلاف شرط عمل کند، ضامن سرمایه است و اگر خسارت وارد شد چه کلی، چه جزیی، به عهده او است، بلی چنانچه پس از معامله، مالك اجازه دهد و خسارتی وارد شود بر عهده مالك است.

مسأله ۲۴۶۴

چنانچه عامل در تجارت تعدی و تفریط نکند، ضرر معامله به عهده
[۴۱۳]
او نیست.

مسأله ۲۴۶۵

اگر در عقد مضاربه، مالك شرط كند كه عامل در ضرر شريك باشد، اين شرط باطل است ولی اصل مضاربه باطل نيست. بلی اگر در ضمن عقد مضاربه يا در ضمن عقد ديگری، چه جايز چه لازم، شرط كنند كه در صورت خسارت، نصف آن را مثلاً، عامل از جيب خود بدهد، اين شرط صحيح و عمل به آن لازم است.

مسأله ۲۴۶۶

چنانچه مالك يا عامل فوت كنند مضاربه باطل می‌شود و ورثه می‌توانند با عامل توافق نمايند و مجدّداً عقد مضاربه، برقرار كنند.

مسأله ۲۴۶۷

عامل از پيش خود و بدون اجازه مالك نمی‌تواند وكيل يا اجير و هم دست بگيرد.

مسأله ۲۴۶۸

چنانچه چيزی از سرمايه بدون تقصير عامل تلف شود يا بسوزد يا به سرقت و مانند آن از بين برود عامل ضامن نيست و از مالك تلف شده است.
بلی در صورت خيانت ضامن است و بايد از عهده برآيد.

مسأله ۲۴۶۹

اگر مالك شرط كرده كه تجارت به گونه خاص و به كيفيّتی مخصوص انجام شود، عامل بايد رعايت كند امّا در صورتی كه شرط و كيفيت خاصی مطرح نشده است عامل بايد به طور متعارف و معمول تجارت كند و چنانچه معامله نسيه هم متعارف باشد و قرارداد از آن منصرف نباشد می‌تواند به صورت نسيه نيز معامله كند.

مسأله ۲۴۷۰

چنانچه عامل به صورتی غير از متعارف يا برخلاف شرط مالك، معامله كرد و سودی حاصل شد، سود حاصله را طبق قرارداد مضاربه تقسيم می‌كنند، بلی در اين فرض كه عامل بر خلاف متعارف يا برخلاف شرط عمل كرده است اگر سرمايه كلًّا يا بعضاً تلف شود و خسارت بر آن وارد شود بر عهده عامل است و بايد از عهده برآيد.

مسأله ۲۴۷۱

اگر به هر جهت سرمايه به صورت دين نزد مردم باشد، مثلاً به صورت نسيه معامله انجام شده و مضاربه فسخ يا منفسخ شود، بنا بر احتياط واجب بايد عامل ديون را جمع آوری و تحويل مالك دهد، خصوصاً اگر فسخ از جانب عامل باشد.
[۴۱۴]

مسأله ۲۴۷۲

جایز نیست عامل بدون اذن مالک سرمایه را با مال خودش یا با مال شخص ثالثی مخلوط کند و چنانچه بدون اذن، مخلوط کرد، گناهکار است، لکن مضاربه باطل نمی‌شود و اگر سود حاصل شد بین آنها نسبت به مقدار سرمایه هر یک، تقسیم می‌شود، ولی اگر ضرر کرد خودش ضامن ضرر است.

مسأله ۲۴۷۳

عامل می‌تواند با اذن صریح مالک یا با اذن ضمنی او (مثل اینکه بگوید به هر نحو که صلاح و مصلحت دانستی عمل کن) سرمایه را با مال خود یا با مال شخص ثالثی مخلوط کند و با مجموع تجارت نماید.

مسأله ۲۴۷۴

عامل حق ندارد چیزی از سرمایه را مصرف مخارج خود کند هر چند کم باشد، بلی اگر با اجازه مالک برای تجارت سفر کرد می‌تواند مخارج سفر را به مقدار متعارف و در حد شأن خود از سرمایه مصرف کند، مگر اینکه مالک شرط کرده باشد که مخارج سفر با خود عامل باشد.

مسأله ۲۴۷۵

چنانچه قبل از شروع تجارت یا در اثنای آن سرمایه تلف شود مضاربه خود به خود منفسخ می‌شود.

مسأله ۲۴۷۶

اگر به سبب سرقت یا سوختن یا ضرر در تجارت و مانند اینها مقداری از سرمایه تلف شود و با بقیه آن سود حاصل شود باید اول با سود حاصله، سرمایه را تکمیل کنند، پس از آن اگر چیزی ماند بین مالک و عامل طبق قرارداد تقسیم می‌شود، بلی چنانچه پس از فسخ مضاربه، خسارتی به سرمایه وارد شود بر مالک است نه عامل.

مسأله ۲۴۷۷

اگر معلوم شود که مضاربه به جهت اخلال بعضی از شرایط آن باطل بوده و عامل با علم به بطلان آن، اقدام به تجارت و کار نموده است، تمام سود حاصله متعلق به مالک است و عامل از سود قراردادی سهم نمی‌برد، بلی استحقاق اجرهٔ المثل دارد نه بیشتر و چنانچه اجرهٔ المثل او بیشتر از سود حاصله باشد، حقی به زاید بر سود حاصله ندارد و اگر اصلاً سود حاصل نشده است هیچ حقی ندارد.

مسأله ۲۴۷۸

اگر عامل پس از آنکه سرمایه را برای تجارت تحویل گرفت مدتی در تجارت تأخیر انداخت و سرمایه تلف شد ضامن سرمایه است، علاوه گنه کار هم می‌باشد و مالک می‌تواند اصل سرمایه را از او مطالبه و اخذ نماید نه بیشتر.

مسأله ۲۴۷۹

چنانچه عامل سرمایه را تحویل گرفت و مدتی با آن معامله و تجارت نکرد، مالك تنها حق مطالبه سرمایه را دارد و زائد بر آن را مستحق نیست، هر چند که

[۴۱۵]

عامل به جهت عمل نکردن به مقتضای عقد مضاربه معصیت کار است.

مسأله ۲۴۸۰

اگر مالك و عامل در مقدار سرمایه اختلاف و نزاع نمایند و بیّنه‌ای بر ادّعای خود نداشته باشند قول عامل با قسم مقدم است و در این مسأله فرقی نیست که سرمایه موجود باشد یا تلف شده و عامل ضامن آن باشد.

مسأله ۲۴۸۱

اگر سرمایه تلف شود یا ضرر و خسارت به آن وارد شود و مالك ادّعا کند که عامل خیانت کرده یا در حفظ آن کوتاهی و تقصیر نموده یا طبق شرط تعیین شده عمل نکرده است و بینه بر ادّعای خود نداشته باشد و عامل منکر باشد، قول عامل با قسم، مقدم است.

مسأله ۲۴۸۲

چنانچه عامل مدّعی شود که از طرف مالك در انجام بعضی از معاملات مجاز بوده و مالك منکر شود و بینه‌ای نداشته باشند قول مالك با قسم مقدم است و اگر مالك ادّعا کند که عامل را از انجام بعضی معاملات منع کرده و عامل منکر باشد، قول عامل با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۳

هر گاه مالك ادّعا کند که عامل خیانت کرده یا تعدّی یا کوتاهی نموده است و عامل منکر شود، قول عامل با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۴

چنانچه عامل ادّعا کند که مال تلف شده یا ضرر کرده یا سود حاصل نشده است و مالك انکار کند و بینه نداشته باشد قول عامل با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۵

اگر عامل در معامله نسیه مجاز بوده و مدّعی شود که مطالبات وصول نشده است و مالك منکر عدم وصول شود و بیّنه نداشته باشد، قول عامل با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۶

اگر عامل بگوید مقداری سود حاصل شد لکن بعداً به همان مقدار، خسارت وارد شد، قول او مقدم است.
(مثل فرع سابق) و همچنین اگر در مقدار سود یا در اصل آن اختلاف داشته باشند و بینه نداشته باشند، قول عامل با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۷

هرگاه مالک و عامل در مقدار سهم عامل اختلاف داشته باشند، مثلاً مالک مدّعی ثلث باشد و عامل مدّعی نصف و بینه نداشته باشند قول مالک با قسم مقدم است.

[۴۱۶]

مسأله ۲۴۸۸

چنانچه مالک و عامل در صحت و فساد مضاربه واقع شده، اختلاف کنند و یکی مدّعی صحت و دیگری مدّعی بطلان باشد و بیّنه نداشته باشند قول مدّعی صحت، با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۸۹

چنانچه عامل، مدّعی شود که سرمایه را به مالک رد نموده و بیّنه نداشته باشد و مالک منکر بشود، قول مالک با قسم مقدم است.

مسأله ۲۴۹۰

پدر و جد پدری صغیر می‌توانند با عدم مفسده و با رعایت مصلحت، با مال صغیر مضاربه کنند و همچنین قَیِّم شرعی صغیر با اطمینان به اینکه مال صغیر ضایع نمی‌شود و برای صغیر مصلحت دارد می‌توانند با مال او مضاربه کنند یا به مضاربه بدهند و سود حاصله را طبق قرارداد، به حساب صغیر منظور نمایند.

مسأله ۲۴۹۱

مضاربه با دین صحیح نیست، لکن طلبه کار می‌تواند به مدیون اجازه دهد که با دین و طلب او تجارت کند و هر مقدار سود حاصل شد به نسبت نصف مثلاًـ یا ثلث یا ربع تقسیم کنند و این نوع قرارداد جعاله است که فایده مضاربه را دارد ولی احکام مضاربه را ندارد.

مسأله ۲۴۹۲

نظر بر اینکه به حسب ظاهر مردم پول خود را در صندوقهای قرض الحسنه به عنوان قرض به هیأت مدیره صندوق تحویل می‌دهند، لذا هیأت مدیره می‌توانند آن پولها را به عنوان مضاربه به اشخاص کاسب و معامله گر بدهند یا خود اعضای هیأت با آن پولها تجارت کنند و از سود حاصله آن، مخارج صندوق را تأمین نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، هر طور توافق نموده و صلاح دانستند مصرف کنند.

مسأله ۲۴۹۳

چنانچه شخصی ماشین خود را در اختیار کسی قرار دهد و به او اجازه دهد که مسافر یا بار حمل و نقل کند و شرط کند که نصف یا ثلث کرایه‌ها را که به دست می‌آید برای او بگیرد، اشکال شرعی ندارد و چنین قراردادی اجازه و اباحه تصرف و استفاده مشروط به عوض است و در درآمد با هم شریک می‌شوند، لکن این گونه قرارداد مضاربه نیست و احکام آن را ندارد.

[۴۱۷]

احکام عارِیَه

مسأله ۲۴۹۴

عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.

مسأله ۲۴۹۵

لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

مسأله ۲۴۹۶

عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلاً آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم یا از قرائن رضایت او معلوم باشد.

مسأله ۲۴۹۷

چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند یا عرف از اجاره این معنی را بفهمد که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۴۹۸

اگر دیوانه و بچه و سفیه و مفلس مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد چنانچه این کار مصلحت آنها باشد اشکال ندارد و همچنین جایز است خود بچّه با اجازه ولی مال خود را در موردی که مصلحت او باشد عاریه دهد و نیز مفلس با اذن غرماء (طلبکاران) می‌تواند مالش را عاریه بدهد.

[۴۱۸]

مسأله ۲۴۹۹

اگر در نگهـداری چیزی که عـاریه کرده کوتاهی نکنـد و در اسـتفاده از آن هم زیاده روی ننمایـد و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست، ولی چنانچه شـرط کننـد که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد

مسأله ۲۵۰۰

اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۵۰۱

اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۵۰۲

اگر عاریه دهنده طوری شود که شـرعاً نتواند در مال خود تصـرف کند مثلاً دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

مسأله ۲۵۰۳

کسـی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسـی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد و در صورت اوّل اگر پس گرفتن، عرفاً موجب خسارت عاریه گیرنده شود بنا بر احتیاط واجب باید مهلت بدهد.

مسأله ۲۵۰۴

عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار یا ظرف طلا و نقره به جهت استعمال باطل است و امّا عاریه دادن به جهت زینت نمودن جائز است اگر چه احتیاط در ترک است.

مسأله ۲۵۰۵

عاریه دادن گوسـفند برای اسـتفاده از شـیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای آبستن کردن حیوان مادّه صحیح است و نیز عاریه دادن حیوانات دیگر برای منافع مشروع آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۰۶

اگر چیزی را که عـاریه کرده به مالـك یا به ولی یا به وکیلی که در مطلق کارها وکالت داشـته باشـد و یا به وکیلی که در خصوص عاریه وکالت دارد بدهـد و بعـد آن چیز تلف شود، عاریه کننـده ضامن نیست، ولی اگر بـدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را بجـایی ببرد اگر چه جـایی باشـد که صـاحبش معمولاـ به آنجـا می‌برده مثلاًـ اتومبیـل را در پارکینگی پارك کنـد که معمولا

صاحبش در آنجا پارک می‌کرده و بعد تلف شود یا کسی آن را تلف کند یا به سرقت برود ضامن است.

مسأله ۲۵۰۷

اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکیست عاریه دهد، مثلاً ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، باید نجس بودن آن را به کسی که

[۴۱۹]

عاریه می‌کند بگوید و امّا اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد.

مسأله ۲۵۰۸

چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.

مسأله ۲۵۰۹

اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دوّمی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۵۱۰

اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۵۱۱

اگر مالی را که می‌داند غصبیست عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۵۱۲

اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبیست و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

[۴۲۰]

احکام نکاح یا ازدواج

احکام نکاح یا ازدواج

احکام نکاح یا ازدواج
به واسطه عقد ازدواج زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است:
دائم و غیر دائم. عقـد دائم آن است که مـدّت زناشویی در آن معیّن نشود و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند و عقد غیر دائم آن است که مـدّت زناشویی در آن معیّن شود، مثلاً زن را به مـدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۵۱۳

در زناشویی چه دائم و چه غیر دائم، باید صـیغه خوانده شود و تنها راضـی بودن زن و مرد کافی نیست و صـیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند، یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۵۱۴

وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۵۱۵

زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی‌توانند با یکدیگر رفتار محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام کافی است.

مسأله ۲۵۱۶

اگر زنی کسـی را وکیل کنـد که مثلاً ده روز او را به عقـد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل
[۴۲۱]
اختیـار کامـل داده آن وکیـل می‌توانـد هر وقت که بخواهـد او را ده روز به عقـد آن مرد درآورد و اگر معلوم باشـد که زن، روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۵۱۷

یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۵۱۸

اگر صیغه دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید:
زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصَّداقِ الْمَعلُوم (یعنی خود را زن تو نموده به مهری که معیّن شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید:
قَبِلْتُ التَّزْویجَ (یعنی قبول کردم این ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید:
زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ مُوَکِّلَکَ اَحْمَدَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید:
قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی اَحْمَدَ عَلَی الصَّدَاقِ صحیح می‌باشد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۵۱۹

اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آنکه مدّت و مهر را معیّن کردند، چنانچه زن بگوید:
زَوَّجْتُکَ نَفْسی فِی المُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعلُوم، بعد بدون فاصله مرد بگوید:
قَبِلْتُ، صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید:
مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی مُوَکِّلَکَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید:
قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی هکَذَا، صحیح می‌باشد.
[۴۲۲]

شرایط عقد

مسأله ۲۵۲۰

عقد ازدواج چند شرط دارد:
اوّل:
آنکه به عربی صحیح خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند چنانچه ممکن باشد، احتیاط واجب آن است کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند. امّا باید لفظی بگویند که معنی زَوَّجْتُ و قَبِلْتُ را بفهماند.

دوّم:

مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد بگفتن «قَبِلْتُ التَّزویجَ» زن بودن او را برای خود قبول نماید و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، بگفتن «زَوَّجْتُ و قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند زن و شوهر شوند.

سوّم:

کسی که صیغه عقد را می‌خواند باید بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم:

اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می‌خوانند، در عقد، زن و شوهر را معیّن کنند مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید:

زَوَّجْتُکَ اِحَدی بَناتی (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید:

قَبِلْتُ یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر معیّن نبوده عقد باطل است.

پنجم:

زن و مرد به ازدواج راضی باشند ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است.

مسأله ۲۵۲۱

اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

مسأله ۲۵۲۲

کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و قصد انشاء بنماید و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید می‌تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۵۲۳

اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.
[۴۲۳]

مسأله ۲۵۲۴

اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

مسأله ۲۵۲۵

پـدر و جـد پـدری می‌توانند برای فرزند پسـر یا دختر نابالغ یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده است همسـر بگیرند و بعد از آنکه آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته باشد، نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده‌ای داشته یا مصلحت نداشته باشد، عقد فضولیست و می‌تواند آن را امضاء کرده یا عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۵۲۶

اگر پدر، یا جد پدری برای پسر نابالغ خود، زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

مسأله ۲۵۲۷

اگر پـدر یا جـد پـدری برای پسـر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشـته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

مسأله ۲۵۲۸

دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، بنا بر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و برادر او لازم نیست.

مسأله ۲۵۲۹

اگر پدر و جد پدری غائب باشـند، به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشـته باشد لازم نیسـت از پـدر و جد پدری اجازه بگیرند و همچنین اگر همسـر مناسبی برای دختر پیدا شود و بخواهد با پسـری که شـرعاً و عرفاً هم کفو او می‌باشد ازدواج کند و پدر و جد پدری مانع می‌شوند و سـخت گیری می‌کنند در این صورت نیز اجازه آنان لازم نیست و همینطور اگر دختر باکره نباشد در صورتی که بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جد لازم نیست.

عیبهایی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد

مسأله ۲۵۳۰

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را دارد می‌تواند عقد را به هم بزند به شـرط آنکه معلوم شود که عیب پیش از عقد بوده است:

[۴۲۴]

اول:

دیوانگی.

دوم:

مرض خوره.

سوّم:

مرض بَرَص (پیسی).

چهارم:

کوری.

پنجم:

زمین گیر بودن و در حکم آن است شلی که شل بودن او واضح باشد.

ششم:

آن که افضا شده یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود.

هفتم:

آن که گوشت، یا استخوانی یا غده‌ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۵۳۱

زن نیز می‌تواند در چهار صورت عقد را به هم بزند:

اوّل:

دیوانه بودن شوهر، اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهرش پیش از عقد دیوانه بوده یا آنکه بعد از عقد چه پیش از نزدیکی یا بعد از آن دیوانه شود می‌تواند عقد را به هم بزند.

دوّم:

نداشتن آلت مردی، چنانچه زن بعد از عقد بفهمد که شوهرش پیش از عقد آلت مردی نداشته یا بعد از عقد پیش از نزدیکی آلت او بریده شده می‌تواند عقد را به هم بزند.

سوّم:

ناتوانی از نزدیکی جنسی، اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهرش مرضی دارد که نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید هر چند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی عارض شده باشد می‌تواند عقد را به هم بزند.

چهارم:

بیضه‌های او را کشیده باشند، چنانچه زن بعد از عقد بفهمد که بیضه‌های شوهرش را کشیده‌اند می‌تواند عقد را به هم بزند. در تمام چهار صورتی که ذکر شد زن می‌تواند بدون طلاق عقد را به هم بزند. ولی در صورت سوّم که ناتوانی جنسی دارد لازم است که زن به مجتهد جامع الشرائط یا به وکیل او مراجعه نماید و مجتهد جامع الشرائط شوهر را تا یک سال مهلت می‌دهد چنانچه شوهر

نتوانست به آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کند، پس از آن زن می‌تواند عقد را به هم بزند و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود و زن عقد ازدواج را فسخ کند، فسخ اثری ندارد اگر چه احتیاط مستحب آنست که شوهر او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۳۲

اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبهایی که در دو مسأله پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

مسأله ۲۵۳۳

اگر به واسطه آن که مرد عنین است و نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی

[۴۲۵]

نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عدّه‌ای از زنها که ازدواج با آنها حرام است

مسأله ۲۵۳۴

ازدواج با زنهایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند حرام است.

مسأله ۲۵۳۵

اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او و هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۵۳۶

اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۵۳۷

اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۵۳۸

عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدربزرگ و عمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادربزرگ هر چه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۵۳۹

پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۵۴۰

اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج کند.

مسأله ۲۵۴۱

اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عدّه طلاق بائن هم که بعداً بیان می‌شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر زنش خود داری نماید.

مسأله ۲۵۴۲

انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود، با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکالی ندارد.
[۴۲۶]

مسأله ۲۵۴۳

اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهر زاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است، بلکه اگر از حرف نزدنش معلوم باشد که باطناً راضی بوده احتیاط واجب آن است که شوهرش از برادر زاده او جدا شود مگر آنکه اجازه دهد.

مسأله ۲۵۴۴

زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زنهای کافره به طور دائم ازدواج کند ولی صیغه کردن

زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد.

مسأله ۲۵۴۵

اگر انسان پیش از آن که دختر عمّه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۴۶

اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از ایشان جدا شود.

مسأله ۲۵۴۷

اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کنـد، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکنـد، ولی اگر زنی را عقـد نماید و با او نزدیکی کنـد بعـد با مادر او زنا کنـد، آن زن بر او حرام نمی‌شود و اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۵۴۸

اگر بـا زنی که در عـدّه طلاـق رجعیست زنـا کنـد آن زن بر او حرام نمی‌شود و اگر بـا زنی که در عـدّه متعه، یا طلاق بائن، یا عـدّه وفات است زنا کنـد بعـداً می‌توانـد او را عقد کند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدّه متعه و عدّه وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

مسأله ۲۵۴۹

اگر با زن بی‌شوهری که در عـدّه نیست زنا کنـد، بعـداً می‌توانـد آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد کند و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد نماید.

مسأله ۲۵۵۰

اگر زنی را که در عـدّه دیگری ست برای خود عقـد کنـد، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بداننـد که عـدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است آن زن بر او حرام می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۵۵۱

اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده

[۴۲۷]

چنانچه هیچ کدام نمی‌دانسته‌اند زن در عدّه است و نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عدّه حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۵۵۲

اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند باید از او جدا شود و بعداً هم او را برای خود عقد نکند.

مسأله ۲۵۵۳

زن شوهر دار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، اگر مشهوره به زانیه بودن شود احتیاط واجب آن است که شوهر او را طلاق دهد ولی باید مَهرش را بدهد.

مسأله ۲۵۵۴

زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدّت او را بخشیده یا مدّتش تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوّم عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۵۵۵

اگر شخص بالغی با پسر نابالغی لواط کند، مادر، خواهر و دختر پسر بر او حرام می‌شود ولی اگر هر دو بالغ باشند یا نابالغ باشند یا مفعول بالغ باشد یا شک کند که بالغ بوده یا دخول شده یا نه بر او حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۵۵۶

اگر با مادر یا خواهر یا دختر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج و دخول به زوجه با آن پسر لواط کند، آنان بر او حرام نمی‌شوند و اگر بعد از عقد و پیش از دخول لواط کند بنا بر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۵۵۷

اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج یا عمره است، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۵۵۸

اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته که ازدواج در حال احرام حرام است واجب است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

مسأله ۲۵۵۹

اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش که به واسطه مُحرم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی‌شود و نیز اگر زن طواف

[۴۲۸]

نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی‌شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می‌شوند.

مسأله ۲۵۶۰

اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نُه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضاء نماید هیچوقت نباید با او نزدیکی کند.

مسأله ۲۵۶۱

زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می‌شود با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اوّل می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۵۶۲

زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذّتی که او می‌خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر، واجب است و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد، یا نداشته باشد مدیون زن است.

مسأله ۲۵۶۳

اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شـد اطاعت شوهر را نکنـد گناهکار است و حق غـذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد ولی مهر او از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۵۶۴

مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

مسأله ۲۵۶۵

مخارج سـفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشـد با شوهر نیست، ولی اگر شوهر مایل باشـد که زن را سـفر ببرد باید خرج سـفر او را بدهد.

مسأله ۲۵۶۶

زنی که از شوهر اطاعت می‌کنـد اگر مطالبه خرجی کنـد و شوهر ندهـد می‌تواند جهت الزام شوهر بر پرداخت نفقه، به مجتهد جامع الشـرائط و اگر ممکن نباشـد به عدول مؤمنین و اگر آن هم ممکن نباشد به فُسّاق مؤمنین مراجعه نماید و چنانچه الزام شوهر بر دادن نفقه ممکن نباشد می‌تواند، در هر روز به اندازه خرجی آن روز بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشـد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.
[۴۲۹]

مسأله ۲۵۶۷

مرد اگر دو زن داشـته باشد و نزدیکی از آنها یک شب بماند واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضـمن چهار شب بماند و در غیر این صـورت مانـدن نزد زن واجب نیست بلی لازم است او را به طور کلی متـارکه ننمایـد و اولی و احوط اینست که مرد در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند.

مسأله ۲۵۶۸

شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه، نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند.

مسأله ۲۵۶۹

اگر در عقد دائم مهر را معین نکنند عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۷۰

اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد.
ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

مُتعه یا صیغه

مسأله ۲۵۷۱

صیغه کردن زن اگر چه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۵۷۲

شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند.

مسأله ۲۵۷۳

زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۵۷۴

زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

مسأله ۲۵۷۵

زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۵۷۶

زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی کند.

مسأله ۲۵۷۷

زنی که صیغه شده، می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون

[۴۳۰]

برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود بیرون رفتن او حرام است.

مسأله ۲۵۷۸

اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گر نه باطل است.

مسأله ۲۵۷۹

پدر و جد پدری می‌توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود درآورند و نیز می‌توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی درآورند ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد بلکه مصلحت داشته باشد.

مسأله ۲۵۸۰

اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری ست و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۵۸۱

اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد.

مسأله ۲۵۸۲

مرد می‌تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده به عقد دائم یا موقت خود درآورد ولی باید مدت صیغه تمام شده باشد یا مرد بقیه مدت را به زن بخشیده باشد.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۵۸۳

نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم چه با قصد لذّت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذّت باشد حرام است، ولی اگر بدون قصد لذّت باشد مانعی ندارد، اگر چه احوط اجتناب است و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم چه با قصد لذّت و چه بدون آن حرام می‌باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذّت نباشد و موجب تحریک شهوت نگردد و به واسطه نگاه کردن انسان نترسد که به حرام بیفتد مانعی ندارد.
[۴۳۱]

مسأله ۲۵۸۴

اگر انسان بدون قصد لذّت به آن قسمت از بدن زنهای کافر که معمولا نمی‌پوشانند نگاه کند در صورتی که نترسد به حرام بیفتد اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۸۵

زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و بحدّی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند.

مسأله ۲۵۸۶

نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها باشد و احتیاط واجب آن است که به عورت بچّه ممیّز هم نگاه نکنند.
ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۵۸۷

مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذّت نداشته باشند می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۵۸۸

مرد نباید به قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذّت حرام است.

مسأله ۲۵۸۹

اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار شود که او را نگاه کنـد و دست به بـدن او بزنـد اشـکال نـدارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

مسأله ۲۵۹۰

اگر انسـان برای معـالجه کسـی ناچـار شود که به عورت او نگـاه کنـد، بایـد آیینه را در مقابل گذاشـته و در آن نگاه کنـد ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشویی

مسأله ۲۵۹۱

کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد این وجوب به خاطر جلوگیری از حرام است یعنی اگر مطمئن شود که به حرام می‌افتد واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۵۹۲

اگر شوهر در عقـد شـرط کنـد که زن باکره باشـد و بعـد از عقـد معلوم شود که باکره نبوده، می‌تواند عقد را به هم بزند و همچنین است اگر لفظاً شرط بکارت نشده باشد لیکن مبنی عقد عرفاً بر بکارت زوجه باشد.
[۴۳۲]

مسأله ۲۵۹۳

مانـدن مرد و زن نـامحرم در محل خلوتی که کسـی در آن جا نیست و دیگری هم نمی‌توانـد وارد شود در صورتی که احتمال فساد برود حرام است ولی اگر طوری باشـد که کس دیگر بتوانـد وارد شود، یا بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد یا احتمال فساد نرود اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۴

اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

مسأله ۲۵۹۵

مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که منکر شدن آن حکم، به انکار خدا یا پیغمبر برگردد و بداند آن حکم ضروری دین است مرتد می‌شود و همچنین است اگر منکر معاد شود یا از خوارج و نواصب و غلات گردد.

مسأله ۲۵۹۶

اگر زن پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه شده باشد یعنی اگر سیّده است شصت سال و اگر سیّده نیست پنجاه سال او تمام شده باشد.
امّا اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگهدارد، پس اگر در بین عدّه، مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است.

مسأله ۲۵۹۷

کسی که پدر یا مادرش در موقع بسته شدن نطفه او مسلمان بوده‌اند، چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسلام کند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه وفات نگهدارد و در اصطلاح فقهاء به چنین شخصی مرتد فطری می‌گویند.

مسأله ۲۵۹۸

مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود و یا زنش یائسه باشد، عقد او باطل می‌گردد و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او در سن زنانی باشد که حیض می‌بینند، زن او باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود عقد باقی و گر نه باطل است؛ ولی در صورت اوّل نیز بهتر است عقد او تجدید شود و در اصطلاح فقهاء به چنین شخصی مرتد ملّی گویند.

مسأله ۲۵۹۹

اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و

[۴۳۳]

مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بدون رضایت او بیرون ببرد.

مسأله ۲۶۰۰

اگر زن انسان از شوهر سابقش دختری داشته باشد، انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۶۰۱

اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه اش را سقط کند.

مسأله ۲۶۰۲

اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۶۰۳

اگر مرد نداند که زن در عده است یا نداند که عقد در عدّه حرام است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است و می‌دانسته که عقد در عدّه حرام است شرعاً بچه، فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام ابدی می‌باشند.

مسأله ۲۶۰۴

اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود به شرط آن که متّهم نباشد و اگر متّهم باشد بهتر است تحقیق کند.

مسأله ۲۶۰۵

اگر بعد از آن که با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد. ولی اگر آن کس مورد وثوق باشد بنا بر احتیاط واجب آن مرد باید با طلاق از آن زن جدا

شود.

مسأله ۲۶۰۶

حفظ و پرورش نوزاد پسر تـا دو سـال و نوزاد دختر تـا هفت سـال حق مادر است به شـرط اینکه عاقل و مسـلمان و آزاد باشـد و به دیگری شوهر نکرده باشد و الا پدر مُقَدَّم است ولی اگر پدر مرده باشد مادر هر چند شوهر کرده باشد بر جد و دیگران مُقَدَّم اسـت و این ترتیب بنا بر احتیاط واجب رعایت شود.

مسأله ۲۶۰۷

مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی
[۴۳۴]
مکلّف شده عجله کنند، حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمودند:
یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

مسأله ۲۶۰۸

اگر زن مهر خود را به شوهر صـلح کنـد که زن دیگر نگیرد و شوهر هم قبول نمایـد، احتیاط واجب آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

مسأله ۲۶۰۹

کسی که از زنا به دنیا آمده اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۶۱۰

هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلال‌زاده است.

مسأله ۲۶۱۱

زنی که یقین دارد شوهرش در سـفر مرده اگر بعـد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سـفر برگردد بایـد از شوهر دوّم جـدا شود و به شوهر اول حلاـل است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشـد، زن باید

عـده نگهـدارد و شوهر دوم بایـد مهر او را بدهـد و اگر مهر المسـمای او بـا مهر المثل تفاوت دارد در تفاوت آن بنا بر احتیاط با هم مصالحه نمایند ولی خرج عدّه ندارد و به شوهر دوّم نیز حرام ابدی می‌شود.

مسأله ۲۶۱۲

زنی که شـوهرش به مسـافرت رفته یـا در جبهه جنـگ یـا در سـفر دریـایی یـا به جهت دیگری مفقود الاـثر شـده چنـانچه یقین دارد شوهرش زنده است نمی‌تواند شوهر کند و مخارج او از مال شوهر یا از صدقات و بیت المال در صورت نیاز باید پرداخت شود.

مسأله ۲۶۱۳

در فرض مسأله گذشـته چنـانچه زن نمی‌دانـد شوهرش زنـده است یـا مرده، اگر پـدر، یـا جـد یا وکیل شوهر از مال شوهر یا از مال خودشـان مخـارج زن را مطابق شأن او تأمین می‌کننـد زن بایـد صبر کنـد و حق شوهر کردن نـدارد و اگر به هیـچ وجه مخارج او را تأمین نمی‌کنند یا زن به واسطه نداشـتن شوهر به عسر و حرج شدید می‌افتد می‌تواند به مجتهد جامع الشرائط مراجعه کند و پس از مراجعه مجتهـد جامع الشـرائط دسـتور می‌دهـد زن تا چهار سال صبر کنـد و در طول این مـدّت به وسـیله نامه نوشـتن به مناطقی که احتمال می‌دهنـد شوهر زن در آنجاها باشـد یا به وسایل دیگر تحقیق می‌کننـد، اگر زنـده بودن او ثابت شد زن باید صبر کند و اگر ثابت نشد مجتهد جامع الشرائط به پدر یا جد پدری مرد دستور می‌دهد زن را طلاق دهد و اگر

[۴۳۵]

ممکن نشد خود مجتهد جامع الشرائط او را طلاق می‌دهد و بنا بر احتیاط واجب زن بعد از طلاق به مقدار عده وفات یعنی چهار ماه و ده روز عـدّه نگه می‌دارد و بعـد از عـدّه آزاد می‌شود و می‌توانـد شوهر کنـد ولی چنانچه شوهرش در بین عـدّه پیدا شد حق دارد رجوع کنـد و اگر بعد از عدّه پیدا شد احوط عدم رجوع است و در این فرض اگر بدانند یا اطمینان داشـته باشـند که اگر چهار سال صبر کنند از شوهر زن خبری نمی‌شود لازم نیست چهار سال صبر کنند.

[۴۳۶]

احکام شیر دادن

مسأله ۲۶۱۴

اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (۲۶۱۹) گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عدّه محرم می‌شود:

اوّل:

خود زن و او را مادر رضاعی می‌گویند.

دوّم:

شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند.

سوّم:

پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم:

بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا به دنیا می‌آیند.

پنجم:

بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچّه‌ها را شیر داده باشند.

ششم:

خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند. یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

هفتم:

عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هشتم:

دایی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند.

نهم:

اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند.

دهم:

پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

یازدهم:

خواهر و برادر شوهری که شیر مال اوست اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم:

عمو و عمه و دایی و خاله مادر و شوهری که شیر مال اوست هر چه

[۴۳۷]

بالا روند، اگر چه رضاعی باشند و نیز عدّه دیگری هم که در مسائل بعد گفته می‌شود، به واسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله ۲۶۱۵

اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (۲۶۱۹) گفته می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شیر مال اوست برای خود عقد نماید، بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند.
اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می‌تواند به محرم‌های خود کند به آنان ننماید.

مسأله ۲۶۱۶

اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (۲۶۱۹) گفته می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن

بچه محرم نمی‌شود. ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۶۱۷

اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۶۱۸

اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۶۱۹

اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۶۲۰

انسان نمی‌تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده‌اند ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ۲۶۲۱

با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر

[۴۳۸]

کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادر زاده، یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله۲۶۲۲ اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۶۲۳

اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیر پدر دختر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۶۲۴

شیر دادنی که علت محرم شدن است نُه شرط دارد:

اول:

بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

دوّم:

شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود.

سوّم:

شیر از ولادت باشد، بنا بر این اگر پستان بدون تولّد فرزندی شیر پیدا کند و بچه از آن شیر بخورد سبب محرمیّت نمی‌شود.

چهارم:

بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد.

پنجم:

شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

ششم:

شیر از یک شوهر باشد.

پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوّم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

هفتم:

بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

[۴۳۹]

هشتم:

پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر بدهند در صورتی که بین آن ده مرتبه

هیچ فاصله‌ای نباشد یعنی کودک شیر فرد دیگر یا طعام نخورده باشد، احتیاط واجب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

نهم:

دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، هشت مرتبه و بعد از آن، هفت مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیر ده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد احتیاط واجب در ترک ازدواج و ترک معامله محرمیّت است.

مسأله ۲۶۲۵

باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین شیردادن، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند، که از زمان اولی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد و در صورتی که ده بار شیر بخورد بنا بر احتیاط واجب شرائط باید رعایت شود.

مسأله ۲۶۲۶

اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگر را شیر دهد آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۶۲۷

اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۶۲۸

اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم، بچه‌ای را شیر دهد، همه آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها

[۴۴۰]

محرم می‌شوند.

مسأله ۲۶۲۹

اگر کسی دو زن شیر ده داشته باشد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۶۳۰

اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد آنها با هم محرم می‌شوند ولی خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۶۳۱

انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن، خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده‌اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند، بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند ازدواج نماید.

مسأله ۲۶۳۲

زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۶۳۳

انسان نمی‌تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل است.

مسأله ۲۶۳۴

اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگر چه بهتر آن است که این کار را نکند:

اول:

برادر و خواهر خود را.

دوّم:

عمو و عمه و دایی و خاله خود را.

سوّم:

اولاد عمو و اولاد دایی خود را.

چهارم:

برادر زاده خود را.

پنجم:

برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

ششم:

خواهر زاده خود، یا خواهر زاده شوهرش را.

هفتم:

عمو و عمه و دایی و خاله شوهرش را.

هشتم:

نوه زن دیگر شوهر خود را.

مسأله ۲۶۳۵

اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خود داری نماید.

مسأله ۲۶۳۶

مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

[۴۴۱]

آداب شیر دادن

مسأله ۲۶۳۷

برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۶۳۸

مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل یا

غیر دوازده امامی یابـد صورت، یا بـد خلق، یا زنا زاده باشـد و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که از زنا بچه دار شده و شـیر او از زنا است.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۲۶۳۹

مستحب است زنها مواظب باشند که هر بچه‌ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۶۴۰

کسانی که به واسطه شیر خوردن، خویشـی پیـدا می‌کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۶۴۱

در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۶۴۲

اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازه شوهر، بچه کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه‌ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود. مثلاً اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد خودش مادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

مسأله ۲۶۴۳

اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیر

[۴۴۲]

خواری را مثلاًـ دو روزه برای خود صیغه کنـد و در آن دو روز با شـرایطی که در مسأله (۲۶۱۹) گفته شـد زن برادرش آن دختر را شیر دهد. که در این صورت عقد دختر باطل و برای او محرم و حرام ابدی می‌گردد و زن برادرش به او محرم می‌شود.

مسأله ۲۶۴۴

اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده:
مثلا بگوید شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۶۴۵

اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده چنانچه تصدیق او ممکن باشد نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتیست که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد

مسأله ۲۶۴۶

شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:
اول:
خبر دادن عدّه‌ای که انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند.
دوم:
شهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که همگی عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلًا بگویند ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین آن نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مسأله (۲۶۱۹) گفته شد شرح دهند، ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می‌دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرایط را شرح دهند.

مسأله ۲۶۴۷

اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده بچه به کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.
[۴۴۳]

احکام طلاق

احکام طلاق

مسأله ۲۶۴۸

مردی که زن خود را طلاق می‌دهـد، بایـد عاقل و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۲۶۴۹

زن بایـد در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشـد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و اگر در حال نفاس یا حیض که پیش از این پـاکی بوده بـا او نزدیکی نموده باشـد بنـا بر احتیـاط واجب طلاق کافی نیست بلکه بایـد دوباره عادت شود و پاک گردد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۲۶۵۰

طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اوّل:

آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوّم:

آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد.

سوّم:

مرد به واسطه غایب بودن و مانند آن نتواند پاک بودن زن را بفهمد.

مسأله ۲۶۵۱

اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود

[۴۴۴]

که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بدانـد و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۶۵۲

کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد و نتواند از حالش با خبر شود باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۶۵۳

اگر مردی که غایب است بخواهـد زن خود را طلاق دهد چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عـادت حیض زن، یـا نشانه‌های دیگری باشـد که در شـرع معین شـده بایـد حال او را اسـتعلام کنـد و اگر نتواند، باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند و احتیاط واجب آنست که تا یک ماه صبر کند.

مسأله ۲۶۵۴

اگر بـا عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بخواهـد طلاقش دهـد، بایـد صبر کنـد تا دوباره حیض ببینـد و پاک شود و همچنین اگر در حال حیض یا نفاس با او نزدیکی کند بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند در پاکی بعد از آن حیض یا نفاس او را طلاق دهـد اگر چه در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشـد، ولی زنی را که نه سالش تمام نشـده، یا آبسـتن است، اگر بعـد از نزدیکی طلاق دهنـد، اشـکال نـدارد و همچنین است اگر یائسه باشـد یعنی اگر سیّده است بیشتر از شـصت سال قمری و اگر سیّده نیست بیشتر از پنجاه سال قمری داشته باشد.

مسأله ۲۶۵۵

هر گاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و در همان پاکی طلاقش دهد اگر بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۵۶

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سـفر طلاقش دهد و نتواند حال او را در سـفر اسـتعلام کنـد، بایـد به قـدری که زن معمولا بعـد از آن پاکی، خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود صبر کند و احتیاط واجب آنست که آن مدّت کمتر از یک ماه نباشد.

مسأله ۲۶۵۷

اگر مرد بخواهـد زن خود را که به واسطه اصل خلقتش یا مرض یا به واسـطه خوردن قرص که زنان برای جلوگیری از خون حیض می‌خورنـد و حیض نمی‌بینـد طلاـق دهـد. بایـد از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خود داری نمایـد و بعـد او را طلاق دهد.

[۴۴۵]

مسأله ۲۶۵۸

طلاق باید به صیغه عربی صحیح و بنا بر احتیاط واجب به کلمه «طالق» خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد باید بگوید:
«زَوْجَتی فاطِمَهُٔ طالقٌ»؛ یعنی:
زن من فاطمه رهاست و اگر دیگری را وکیل کند آن وکیل باید بگوید:
«زَوْجَهُٔ مُوکِّلِی فاطِمَهُٔ طالِقٌ».

مسأله ۲۶۵۹

زنی که صیغه شده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد و رها شدن او به اینست که مدتش تمام شود، یا مرد مدت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید:
مدت را به تو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.
[۴۴۶]

عِدّه طلاق

مسأله ۲۶۶۰

زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائسه (۱) عـده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۶۶۱

زنی که نُه سالش تمام شـده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگهدارد یعنی بعد از آن که در پاکی طلاقش داد و مقـداری (هر چنـد کم باشـد) بعـد از طلاق پاک بود، به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دیـد عـدّه او تمام می‌شود و می‌توانـد شوهر کند؛ ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۶۶۲

زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زنهایی باشد که حیض می‌بینند چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

مسأله ۲۶۶۳

زنی که عـدّه او سه مـاه است، اگر اول مـاه طلاـقش بدهنـد بایـد سه مـاه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیـده می‌شود تا سه ماه عـدّه نگهـدارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسـری ماه اول را از ماه چهارم عدّه نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلًا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهنـد و آن ماه بیست و نه روز باشـد باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از مـاه چهارم عـدّه نگهـدارد و احتیاط مسـتحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عـدّه نگهـدارد تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگهداشته سی روز شود.

مسأله ۲۶۶۴

اگر زن آبستن را طلاق دهند، باید تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچّه عده نگهدارد، بنا بر این اگر مثلًا یک ساعت بعد از طلاق بچّه او به دنیا آید، عدّه‌اش تمام می‌شود.

مسأله ۲۶۶۵

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صیغه شود مثلًا

۱ معنای یائسه در مسأله ۴۳۶ گفته شد.

[۴۴۷]

یک ماهه، یا یک ساله چنانچه شوهرش با او نزدیکی نمایـد و مـدت آن زن تمام شود یا شوهر مـدت را به او ببخشد در صورتی که حیض می‌بینـد بنا بر احتیاط واجب بایـد به مقدار دو حیض یا به مقدار دو پاکی هر کدام که بیشتر است عدّه نگهدارد و شوهر نکند و اگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خود داری نماید و در صورتی که آبسـتن باشد احتیاط واجب آنست که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگهدارد.

مسأله ۲۶۶۶

ابتـدای عـدّه طلاق از موقعیست که خوانـدن صـیغه طلاق تمام می‌شود، چه زن بدانـد طلاقش داده‌اند یا ندانند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۶۶۷

زنی که شوهرش مرده اگر آبسـتن نباشـد، بایـد تـا چهار ماه و ده روز عـدّه نگهـدارد یعنی از شوهر کردن خود داری نمایـد اگر چه یائسه یا صـغیره یا صـیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبسـتن باشد، باید تا موقع زاییدن عدّه نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشـتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا آیـد بایـد تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کنـد و این عـدّه را عـدّه

وفات می گویند.

مسأله ۲۶۶۸

زنی که در عـدّه وفات می‌باشد، حرام است لباس‌های زینتی بپوشد و سـرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۶۹

اگر زن یقین کنـد که شوهرش مرده و بعـد از تمام شدن عدّه وفات، شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوّم جـدا شود و در صورتی که آبسـتن باشـد، به مقداری که در عدّه طلاق گفته شد، برای شوهر دوّم عدّه طلاق و بعد برای شوهر اوّل عـدّه وفات نگهـدارد و اگر آبسـتن نباشد، برای شوهر اوّل عدّه وفات و بعد برای شوهر دوّم عدّه طلاق نگهدارد و ابتدای عدّه وفات را از موقعی که خبر صحیح وفات شوهر به او رسیده قرار دهد.

مسأله ۲۶۷۰

ابتدای عده وفات در صورتی که شوهر زن غائب یا در حکم غائب

[۴۴۸]

باشد از موقعیست که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۶۷۱

اگر زن بگوید عدّه‌ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود:

اوّل:

آن که بنا بر احتیاط مورد تهمت نباشد.

دوّم:

از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رِجْعِی

مسأله ۲۶۷۲

طلاق بائن آن است که بعـد از طلاق، مرد حق نـدارد به زن خود رجوع کنـد، یعنی بـدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج

قسم است:

اول:

طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد.

دوم:

طلاق زنی که یائسه باشد یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال قمری داشته باشد.

سوم:

طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم:

طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.

پنجم:

طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد و غیر اینها طلاق رجعیست که بعد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است مرد می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۶۷۳

کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصل گفته شده و از جمله آنها فحاشی و رفت و آمد با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۶۷۴

در طلاق رجعی مرد به دو قِسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:

اول:

حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دو باره زن خود قرار داده است.

دوّم:

کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

بنا بر این با هر لفظ و عبارت یا عملی که بفهمانند او را مجدداً زن خود قرار داده است رجوع محقّق می‌شود و ظاهر اینست که به نزدیکی کردن رجوع محقق خواهد شد اگر چه قصد رجوع نداشته باشد.

[۴۴۹]

مسأله ۲۶۷۵

برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است؛ ولی مستحب است برای رجوع کردن شاهد بگیرند امّیا اگر بعد از تمام شدن عدّه مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده‌ام لازم است اثبات کند.

مسأله ۲۶۷۶

مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر بعد از طلاق زن با مرد مصالحه کند که حق رجوع نداشته باشد مصالحه باطل و مالی را که در مقابل آن گرفته مالک نمی‌شود و اگر مصالحه این گونه باشد که با اینکه حق رجوع دارد عملا رجوع نکند و از حق خود استفاده ننماید در این صورت مصالحه صحیح و اگر رجوع کند صحّت آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۷۷

اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند.

یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق و گذشتن عدّه عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر و گذشتن عدّه عقد کند.

بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اول حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اول:

آن که عقد شوهر دوم دائم باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اول نمی‌تواند او را عقد کند.

دوم:

بنا بر احتیاط شوهر دوم بالغ باشد و باید با او نزدیکی و دخول کند و بنا بر احتیاط واجب باید انزال شود و نزدیکی از جلوی زن باشد.

سوّم:

شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم:

عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

طلاق خُلْع

مسأله ۲۶۷۸

طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۶۷۹

اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد پس از بذل می گوید:
زَوْجَتی فاطِمَهُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقٌ
[۴۵۰]
(یعنی زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است) و جمله «هی طالق» بنا بر احتیاط واجب است.

مسأله ۲۶۸۰

اگر زن کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وکیل صیغه طلاق را این طور می‌خواند:
عَنْ مُوکِّلَتی فاطِمَهَ بَذَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَکِّلِی مُحَمَّد لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ پس از آن بدون فاصله می گوید:
زَوْجَهُ مُوَکِّلی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقٌ و اگر زن کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید به جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید:
بَذَلْتُ مَأَهَ تُومانْ.

طلاق مبارات

مسأله ۲۶۸۱

اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مهر خود یا مال دیگری را به مرد ببخشد که او را طلاق دهد آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۶۸۲

اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید:
بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَـهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِق یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رهاست و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید:
بارَأْتُ زَوْجَهَ مُوَکِّلی فاطِمَهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِقٌ و در هر دو صورت اگر به جای کلمه (عَلی مَهْرِها) (بِمَهْرِها) بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۸۳

صیغه طلاق خلع و مبارات بایـد به عربی صـحیح خوانـده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسـی بگوید برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۸۴

اگر زن در بین عدّه طلاق خلع، یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسأله ۲۶۸۵

مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، بایـد بیشتر از مهر نباشـد بلکه احتیاط واجب آنست که کمتر باشد ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

[۴۵۱]

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۶۸۶

اگر بـا زن نـامحرمی به گمـان این که عیـال خود اوست نزدیکی کنـد، چه زن بدانـد که او شوهرش نیست، یـا گمان کنـد شوهرش می‌باشد، باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۶۸۷

اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۶۸۸

اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود طلاق و عقد آن زن صـحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۶۸۹

هر گاه زن در ضـمن عقـد با شوهر شـرط کنـد که اگر شوهر مسافرت نمایـد، یا مثلاً شـش ماه به او خرجی ندهـد اختیار طلاق با او باشـد، این شـرط باطل است، ولی چنانچه شـرط کنـد که اگر مرد مسافرت کنـد، یا مثلاً تا شـش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد صحیح است.

مسأله ۲۶۹۰

پـدر و جد پدری دیوانه‌ای که دیوانگی او متصل به زمان صـغیر بودنش باشد، اگر مصـلحت باشد می‌توانند زن او را طلاق بدهند و اگر متّصل نباشد با مجتهد جامع الشرائط است و احتیاط لازم آنست که مجتهد جامع الشرائط هم از آنان اذن بگیرد.

مسأله ۲۶۹۱

اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صـیغه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صـیغه باشد مثلاً برای پسر چهـارده سـاله خـودش زنی را دو سـاله صـیغه کنـد، چنـانچه صـلاح بچـه باشـد، می‌توانـد مـدت آن را ببخشـد ولی زن دائمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۶۹۲

اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی‌دانـد بنا بر احتیاط واجب نبایـد آن زن را برای خود یا برای کس دیگر عقـد کنـد؛ ولی اگر شک در عـدالت آنان داشـته باشـد می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش برای خود یا برای
[۴۵۲]
کس دیگر عقد کند.
[۴۵۳]

احکام غصب

اشاره

احکام غصب
غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است، که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عـذاب سـخت گرفتار می‌شود. از حضـرت پیغمبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۶۹۳

اگر انسـان نگـذارد مردم از مسـجد و مـدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شـده اسـتفاده کننـد، حق آنان را غصـب نموده و همچنین است اگر جایی را در مسجد که قبلا دیگری به آن پیشی گرفته است تصرف کند.

مسأله ۲۶۹۴

چیزی را که انسان پیش طلبکار «رهن» یا «وثیقه» می گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را بدون رضایت از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۶۹۵

مالی را که نزد کسی «رهن» یا «وثیقه» گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبه کار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم رهن است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز رهن می‌باشد.

مسأله ۲۶۹۶

اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر

[۴۵۴]

آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۹۷

اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید مثلاً از گوسفندی که غصب کرده، بره‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۶۹۸

اگر از دست بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنهاست غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد و اگر بدست آن بچّه یا دیوانه بدهد و از بین برود ضامن است.

مسأله ۲۶۹۹

هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است؛ ولی چنانچه هر کدام از آنان استیلای کامل بر آن چیز داشته باشد به طوری که هر گونه تصرّفی بتواند در آن انجام دهد در این صورت بعید نیست هر کدام ضامن همه آن چیز باشند.

مسأله ۲۷۰۰

اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۷۰۱

اگر گوشواره یـا چیز دیگری را غصب کنـد و خراب نمایـد بایـد آن را بـا مزد سـاختنش به صاحب آن بدهـد و در صورتی که مزد سـاختن کمتر از تفـاوت ساخته و نساخته باشـد تفاوت قیمت را هم بایـد بدهـد و چنانچه برای این که مزد ندهـد، بگویـد آن را مثل اولش می‌سازم مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

مسأله ۲۷۰۲

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اولش بهـتر شود مثلاً ـ طلاـیی را که غصب کرده گوشواره بسـازد، چنـانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بـده، بایـد به او بدهـد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشـیده مزد بگیرد بلکه بدون اجازه مالـک حق نـدارد آن را به صورت اولش درآورد و اگر بـدون اجـازه او آن چیز را مثـل اولش کنـد، بایـد مزد سـاختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد.

مسأله ۲۷۰۳

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگویـد بایـد آن را به صورت اول در آوری واجب است آن را به

[۴۵۵]

صـورت اولش درآورد و چنـانچه قیمت آن به واسـطه تغییر دادن از اولش کمـتر شـود، بایـد تفـاوت آن را به صـاحبش بدهـد، پس طلاـیی را که غصب کرده اگر گوشـواره بسـازد و صـاحب آن بگویـد بایـد به صـورت اولش درآوری، در صورتی که بعـد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

مسأله ۲۷۰۴

اگر در زمینی که غصب کرده بـا بـذر و نهـال خـود زراعت کنـد، یـا درخت بنشانـد زراعت و درخت و میوه آن مـال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضـی نباشـد که زراعت و درخت در زمین بمانـد، کسـی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چـه ضـرر نمایـد از زمین بکنـد و نیز بایـد اجـاره زمین را در مـدّتی که زراعت و درخت در آن بـوده به صـاحب زمین بدهـد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پُر نماید و اگر به واسـطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، بایـد تفـاوت آن را هم بدهـد و نمی‌توانـد صاحب زمین را مجبور کنـد که زمین را به او بفروشـد، یا اجاره دهـد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۷۰۵

اگر صاحب زمین راضـی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۷۰۶

اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که افراد آن یکنواخت و مثل هم نیستند بلکه به واسطه خصوصیات مختلف معمولا قیمت آنها تفاوت دارد باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که می‌خواهد بپردازد بدهد و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمت از روز غصب تا روز پرداخت را بدهد.

مسأله ۲۷۰۷

اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند فرش‌های ماشینی، ظروف و کتاب و مانند اینها که معمولا مثل آن فراوان است باشد باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.

[۴۵۶]

مسأله ۲۷۰۸

اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت افراد آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت زمانی که چاق بوده بدهد.

مسأله ۲۷۰۹

اگر شخص دیگری چیزی را که او غصب کرده از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام از آنان بگیرد یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و اگر از اوّلی بگیرد، می‌تواند اوّلی از دوّمی مطالبه کند ولی اگر از دوّمی بگیرد او نمی‌تواند آنچه را که داده از اوّلی مطالبه کند.

مسأله ۲۷۱۰

اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد و گر نه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبیست و باید آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۷۱۱

هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

[۴۵۷]

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۷۱۲

مال گمشده که از قسم حیوان نیست چنانچه انسان پیدا کند اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش معلوم شود و قیمت آن کمتر از یک درهم «۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار» نباشد احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۷۱۳

اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضیست یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود بردارد و احتیاط واجب آنست که هر وقت صاحبش پیدا شد اگر تلف نشده خود مال را و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد و احتیاط واجب آنست که لقطه منطقه حرم مکّه معظّمه را هم برندارد.

مسأله ۲۷۱۴

هر گاه چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد باید تا یک سال در محل اجتماعات مردم و جایی که احتمال می‌دهد صاحب آن آنجا باشد اعلان کند به نحوی که عرف مردم بگویند در مدّت یک سال مرتباً اعلان کرده است و چنانچه از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته هر روز و بعد تا یک سال هفته‌ای یک مرتبه در محل

[۴۵۸]

اجتماع مردم اعلان کند کافی است.

مسأله ۲۷۱۵

اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۷۱۶

اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود می‌تواند آن را برای خود بردارد به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، یا از طرف صاحبش صدقه بدهد. ولی احتیاط مستحب آنست که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۷۱۷

اگر بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.

امّا اگر صاحب مال به صدقه دادن راضی شود ضامن نیست.

مسأله ۲۷۱۸

کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۷۱۹

اگر دیوانه یا بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولی او باید اعلان نماید و پس از آن برای او تَمَلُّك و یا از طرف صاحبش صدقه بدهد امّا اگر برای صغیر مصلحت دارد تَمَلُّك نماید.

مسأله ۲۷۲۰

اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود به نحوی که اعلان کردن لغو شمرده شود، احتیاط واجب آن است که آن را صدقه بدهد.

مسأله ۲۷۲۱

اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۷۲۲

اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و لازم نیست صبر کند تا سال تمام شود و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید

[۴۵۹]

عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مالِ خود او است.

مسأله ۲۷۲۳

اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مالِ خود اوست بر دارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر آن را با پای خود حرکت داده و جا بجا کند.

مسأله ۲۷۲۴

باید موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده معین نماید به طوری که عرفا بگویند آن را تعریف کرده، مثل این که بگوید:

«کتاب یا لباسی را پیدا کرده ام» و اگر بگوید:

«چیزی پیدا کرده ام» کافی نیست.

مسأله ۲۷۲۵

اگر چیزی را پیـدا کنـد و دیگری بگوید بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید و یقین یا اطمینان پیدا کند که مال او است.

مسأله ۲۷۲۶

اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۷۲۷

اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره سـکه‌دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

مسأله ۲۷۲۸

هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد با اجازه مجتهد جامع الشرائط یا وکیل او قیمت آن را معیّن کنـد و بفروشد و پولش را نگهدارد و تا یک سال تعریف و اعلان کند چنانچه صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد.

مسأله ۲۷۲۹

اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد و الا حکم مغصوب را دارد.

مسأله ۲۷۳۰

اگر کفش او را ببرنـد و کفش دیگری به جـای آن بگذارنـد چنـانچه بدانـد کفشـی که مانـده مـالِ کسـیست که کفش او را برده و راضیست که کفشش را

[۴۶۰]

عوض کفشـی که برده است بردارد در صورتی که از پیـدا شـدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشـقت داشـته باشـد می‌تواند به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشـد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیـدا شـدن او نا امیـد شود بایـد زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشـی که مانده مالِ

کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه‌دار کمتر باشد می‌تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال بنا بر احتیاط واجب از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۷۳۱

لباسهایی را که برای دوختن نزد خَیّاط می‌آورند، طلاـیی را که نزد زرگر برای تعمیر می‌گذارند، کتابهایی که برای صحافی یا فروش به صحّاف و کتابفروش می‌سپارند و وسایلی که برای تعمیر و اصلاح نزد تعمیر کار می‌برند چنانچه صاحب آنها مجهول باشد و به سراغ آنها نیاید پس از جستجو و تحقیق اگر از آمدن صاحب آنها مأیوس شوند بنا بر احتیاط واجب باید از طرف صاحبانش آنها را صدقه بدهند.

[۴۶۱]

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

مسأله ۲۷۳۲

اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می‌شود سر ببرند:
چه وحشی باشد و چه اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که نجاست‌خوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده‌اند آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سر بریدن گوشت آن حلال نیست و همینطور بهیمه‌ای را که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده گوشت آن و گوشت بچه آن حرام است.

مسأله ۲۷۳۳

حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بُزِ کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است و به سهولت ذبحش میسّر نیست اگر به دستوری که بعداً گفته می‌شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است و ذبحش به سهولت ممکن است با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۷۳۴

حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید بنا بر این بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند

[۴۶۲]

و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچه اش را که نمی‌تواند فرار کند، با

یک تیر شکار نمایند آهو حلال و بچه اش حرام است.

مسأله ۲۷۳۵

حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود در آب بمیرد یا به غیر دستور شرعی که در صید ماهی گفته می‌شود آن را بکشند پاک است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله ۲۷۳۶

حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مرده آن پاک است.
چه خودش بمیرد یا سرش را ببرند.

مسأله ۲۷۳۷

سگ و خوک به واسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حیوان حرام گوشتی را که درنده و گوشتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۷۳۸

فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند سوسمار در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند بلکه اگر سر آنها را هم ببرند یا آنها را شکار نمایند، پاک شدن بدنشان اشکال دارد و احتیاط لازم اجتناب از آنها است.

مسأله ۲۷۳۹

اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۷۴۰

دستور سر بریدن حیوان آن است که حلقوم «مجرای نفس» و مری «مجرای غذا» و دو شاه رگ را که در دو طرف حلقوم است که

به آنها اوداج اربعه «چهار رگ» گفته می‌شود از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند کافی نیست. [۴۶۳]

مسأله ۲۷۴۱

اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند، به طوری که عمل واحد حساب شود اگر چه پیش از جان دادن حیوان بقیه رگها را ببرند اشکال دارد.

مسأله ۲۷۴۲

اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن حیوان حرام می‌شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند حلال و پاک می‌باشد.

شرایط سر بریدن حیوان

مسأله ۲۷۴۳

سر بریدن حیوان شش شرط دارد:

اول:

کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد، چه زن باید مسلمان باشد و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر حیوان را ببرد و اگر کسی که از کفّار یا از فرقه‌هاییست که در حکم کفّارند مانند غلات و خوارج و نواصب سر حیوان را ببرند، حلال نمی‌شود.

دوّم:

سر حیوان را با آهن ببرند ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز، می‌شود سر آن را برید.

سوّم:

در موقع سر بریدن، جلو بدن حیوان رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می‌شود ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است و نتواند بپرسد و ناچار به ذبح باشد یا نتواند حیوان را رو به قبله کند اشکال ندارد.

چهارم:

وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید:

«بِسْمِ اللَّه» کافیست و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، و [۴۶۴]

همچنین است اگر از روی جهل به مسأله نام خدا را نبرد ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم:

حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند.

اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده است و یا آنکه به اندازه معمول خون از بدنش بیرون آید و این حکم در صورتیست که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد و الا لزومی ندارد.

ششم:

آنکه کشتن از مذبح باشد و بنا بر احتیاط وجوبی جائز نیست کارد را پشت گردن فرو نموده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده شود.

مسأله ۲۷۴۴

استیل نوعی آهن مرغوب است بنا بر این ذبح با آن در حال اختیار مانعی ندارد.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۷۴۵

اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با شش شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

مسأله ۲۷۴۶

وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۴۷

اگر به جای این که کارد را در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است؛ ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را به دستوری که گفته شد ببرند حلال و پاک می‌باشد.

[۴۶۵]

مسأله ۲۷۴۸

اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم می‌شود به بدن حیوان زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد رعایت شود.

چیزهایی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۷۴۹

چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

اوّل:

«بنا بر مشهور موقع سر بریدن گوسفند دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند» و موقع سر بریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر دو دست آن را از پایین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند

و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

دوّم:

کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد.

سوّم:

پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

چهارم:

کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه‌ست

مسأله ۲۷۵۰

چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

اوّل:

در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

دوّم:

در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

سوّم:

خود انسان چهار پایی را که پرورش داده است بکشد و احتیاط واجب آن است که پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را نکنند و مغز حرام را که در تیره

[۴۶۶]

پشت است نبرند اگر چه گوشت ذبیحه به واسطه آن حرام نمی‌شود و بنا بر احتیاط واجب نباید پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدنش جدا کنند ولی با این عمل حیوان حرام نمی‌شود و اگر از روی غفلت یا به واسطه تیز بودن کارد بی‌اختیار سر حیوان جدا شود مکروه نیست.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۷۵۱

اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

اوّل:

آن که اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است مگر اینکه آن را زنده دریابند و ذبح کنند و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

دوّم:

کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است مانند غلات و خوارج و نواصب حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

سوّم:

اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً ـ جایی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

چهارم:

در وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم:

وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حرام است.

مسأله ۲۷۵۲

اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد آن حیوان حلال نیست و اگر هر دو مسلمان باشند و یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد آن حیوان بنا بر احتیاط واجب حلال نیست.

مسأله ۲۷۵۳

اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد و انسان

[۴۶۷]

بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست؛ بلکه اگر شک کند که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی‌باشد و اگر حیوانی را شکار کنند و از نظر ناپدید شود و بعد از آن مرده آن حیوان پیدا شود اگر بدانند که موت آن فقط مستند به سلاح شکار بوده حلال است ولی اگر احتمال دهند که سلاح شکار به ضمیمه چیز دیگر سبب مرگ حیوان شده محکوم به نجاست و حرمت است.

مسأله ۲۷۵۴

اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود ولی گذشته از این که گناه کرده باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۷۵۵

اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهایی که در مسأله ۲۷۴۶ گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است اگر به همین قطع کردن جان داده باشد و اگر حیوان زنده باشد و وقت تنگ باشد برای سر بریدن به آداب شرع، بنا بر احتیاط واجب قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر وقت باشد برای سر بریدن، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و آن قسمت دیگر اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال است به شرط آن که در زمان بریدن سرش زنده باشد اگر چه ممکن نباشد زنده بماند و در حال جان دادن باشد.

مسأله ۲۷۵۶

اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال است به شرط آن که در زمان بریدن سرش، زنده باشد اگر چه ممکن نباشد زنده بماند و در حال جان دادن باشد.

مسأله ۲۷۵۷

اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه زنده‌ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال و گر نه حرام می‌باشد.

[۴۶۸]

مسأله ۲۷۵۸

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و در اثر کشتن مادرش مرده باشد پاک و حلال است؛ ولی اگر پیش از کشتن مادرش مرده باشد نجس و حرام است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۷۵۹

اگر سگ شکاری حیوان وحشی و یا اهلی وحشی شده حلال گوشتی را شکار کند، با هفت شرط زیر پاک و حلال می‌شود:

اوّل:

سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد مانع ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت دارد که پیش از رسیدن صاحبش شکار را بخورد از شکار او اجتناب کنند، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا اتفاقاً شکار را بخورد اشکال ندارد.

دوّم:

صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است؛ بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خود داری نمایند.

سوّم:

کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است «مانند غلات و خوارج و نواصب» که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

چهارم:

وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد اشکال ندارد و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد بنا بر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نماید.

پنجم:

شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.

ششم:

کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده

[۴۶۹]

است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.

هفتم:

صیّاد و شکارچی با سرعت یا به نحو متعارف به طرف صید حرکت کند.

مسأله ۲۷۶۰

کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به طور معمول و با شتاب مثلاً کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر مثلاً به واسطه زیاد تنگ بودن غلاف یا چسبندگی آن بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد بنا بر احتیاط واجب حلال نمی‌شود و اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، واجب است که از خوردن آن خود داری کند.

مسأله ۲۷۶۱

اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرطهایی که در مسأله ۲۷۵۴ گفته شده بوده‌اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، ولی مؤثر در شکار باشد آن شکار حرام است.

مسأله ۲۷۶۲

اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشند.

مسأله ۲۷۶۳

اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد آن شکار حرام است و اگر همه مسلمان باشند و یکی از آنان عمداً نام خدا را نبرد، بنا بر احتیاط لازم آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگهایی را که فرستاده‌اند به طوری که در مسأله ۲۷۵۴ گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۷۶۴

اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۷۶۵

اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاك و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام

[۴۷۰]

می‌باشد مگر اینکه در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است و ماهی بی‌فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۷۶۶

اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۷۶۷

کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی مسلمان باید بداند که آن را زنده گرفته و در خارج آب مرده.

مسأله ۲۷۶۸

ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد، مگر آنکه یقین یا اطمینان حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که راست می‌گوید.

مسأله ۲۷۶۹

خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۷۰

اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۷۱

اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده اشکال ندارد.

صید ملخ

مسأله ۲۷۷۲

اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته‌ام حلال نیست مگر آنکه یقین یا اطمینان حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که راست می گوید.

مسأله ۲۷۷۳

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.
[۴۷۱]

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

مسأله ۲۷۷۴

گوشت پرندگانی که دارای چنگال هستند و درنده می‌باشند حرام است مانند باز و عقاب و کرکس و شاهین و امثال اینها و همچنین است بنا بر احتیاط واجب انواع کلاغ و شب پره و طاووس. ولی گوشت پرندگانی مانند انواع کبوتر و کبک و تیهو و قطا و مرغ خانگی و انواع گنجشک و امثال اینها حلال می‌باشد (بلبل و سار و چکاوک از اقسام گنجشک است)، امّا بنا بر احتیاط واجب

باید از خوردن گوشت پرستو و هدهد اجتناب کرد.

مسأله ۲۷۷۵

معمولا پرندگان حلال گوشت از حرام گوشت به دو راه شناخته می‌شوند:

اوّل:

اینکه هنگام پرواز، بال زدن آنها بیشتر باشد تا نگهداشتن بال، یعنی پرنده‌ای که بال زدنش بیشتر باشد حلال است و پرنده‌ای که بیشتر بال‌ها را در حال پرواز نگه می‌دارد حرام است.

دوّم:

پرندگانی که سنگدان یا چینه دان یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند حلال و پرندگانی که اینها را ندارند حرام است.

مسأله ۲۷۷۶

تخم پرندگان حلال، حلال و تخم پرندگان حرام، حرام است و اگر مشتبه باشد تخمهایی که دو طرف آن مساویست حرام است و تخمهایی که یک طرف آن باریک‌تر است حلال است.

[۴۷۲]

مسأله ۲۷۷۷

از حیوانات دریایی، فقط ماهی فلس دار حلال است و همچنین بعضی از اقسام ماهیان که فقط در کنار گوشش فلس نمایان و ظاهر است حلال می‌باشد، ولی ماهی بی‌فلس حرام است، چنانچه سایر حیوانات آبی از قبیل نهنگ و خرچنگ و قورباغه و امثال اینها نیز حرام می‌باشند.

مسأله ۲۷۷۸

تخم حیوانات دریایی حلال، حلال و تخم حیوانات دریایی حرام، حرام است.

مسأله ۲۷۷۹

اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۷۸۰

بعضی از اجزاء حیوانات حلال گوشت حرام و بعضی بنا بر احتیاط لازم حرام است و مجموع آنها پانزده چیز است:
۱) خون، ۲) فضله، ۳) نری، ۴) فرج، ۵) بچه دان، ۶) غدد که آن را دشول می گویند، ۷) تخم که آن را دنبلان می گویند، ۸) چیزی که در مغز کله است و دارای شکل است و به اندازه نصف نخود می‌باشد، ۹) مغز حرام که در میان تیره پشت است، ۱۰) پی که در دو طرف تیره پشت است، ۱۱) زهره دان، ۱۲) سپرز (طحال)، ۱۳) بول دان (مثانه)، ۱۴) عدسی و سیاهی چشم (مردم ک) بنا بر احتیاط لازم، ۱۵) چیزی که در میان سُم است و به آن ذات الاشاجع می گویند، بنا بر احتیاط لازم حرمت این چیزها در حیوانات بزرگ است امّا در حیوانات کوچکی مانند گنجشک چنانچه بعضی از این امور قابل تشخیص یا جدا کردن نباشد خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۸۱

خوردن سرگین و آب دماغ حرام است و احتیاط واجب آن است که از خوردن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است اجتناب کنند، ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن به طوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم مستهلک حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۸۲

خوردن خاک حرام است ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام برای شفا جایز است و بهتر است که تربت را در مقداری آب حل نمایند تا مستهلک شود و بعد آن آب را بیاشامند و خوردن گلِ داغستان و گل ارمنی برای معالجه اگر علاج منحصر به خوردن اینها باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۸۳

فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در فضای دهن نیامده باشد حرام نیست ولی اخلاط بینی و سینه که در فضای دهن وارد شده احتیاط واجب ترک
[۴۷۳]
فرو بردن آنست و فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۸۴

خوردن چیزی که موجب مرگ می‌شود یا برای انسان ضرر کلّی دارد حرام است.

مسأله ۲۷۸۵

از چهار پایان اهلی، گوشت شتر و گاو و گوسفند حلال و گوشت اسب و قاطر و الاغ کراهت دارد و از حیوانات بیابانی و وحشی، گوشت آهو و گوزن و گاو وحشی و قوچ و بز کوهی و گورخر حلال است.

مسأله ۲۷۸۶

حیوان اهلی حلال گوشت، از سه راه حرام گوشت می‌شود:

اوّل:

اینکه جلّال باشد، یعنی خوراک آن بر حسب عادت منحصر به مدفوع انسان باشد که در این صورت گوشت و شیر آن حرام و بنا بر احتیاط واجب بول و مدفوع آن نجس می‌شود.

دوّم:

اینکه انسان با حیوان چهار پا نزدیکی کند و عمل زشت انجام دهد.

در این صورت گوشت و شیر آن بلکه بنا بر احتیاط واجب نسل آن هم حرام می‌شود و نیز بول و مدفوع آن بنا بر احتیاط نجس است.

سوّم:

برّه و بزغاله و گوساله‌ای که از شیر خوک بخورد تا نمو کند و استخوانش محکم شود گوشت و شیر و نسلش حرام می‌شود و بنا بر احتیاط واجب بول و مدفوع آن نجس است ولی اگر از شیر انسان بخورند تا بزرگ شوند گوشت و شیرشان حرام نمی‌شود بلکه کراهت دارد.

مسأله ۲۷۸۷

حیوان جلّال را اگر بخواهند حلال شود باید استبراء کنند، یعنی تا مدّتی آن را از خوردن نجاست باز دارند و به آن غذای پاک بدهند به نحوی که دیگر نگویند جلّال است و بنا بر احتیاط واجب شتر را چهل روز و گاو را سی روز و بهتر است چهل روز و گوسفند را ده روز و بهتر است چهارده روز و مرغابی را پنج روز و بهتر است هفت روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شبانه روز استبراء کنند.

مسأله ۲۷۸۸

حیوان چهارپایی را که انسان با آن نزدیکی کرده اگر معمولا از گوشت و شیر آن استفاده می‌شود، مانند شتر و گاو و گوسفند باید آن را بدون تأخیر بهر

[۴۷۴]

نحو که امکان دارد بکشند و گوشت آن را بسوزانند و کسی که این عمل زشت «وطی» را انجام داده باید پول آن را به صاحبش بدهد.

و اگر معمولا ـ از آن استفاده سواری می‌شود مانند اسب و قاطر و الاغ باید آن را به شهر دیگر ببرند و در آنجا بفروش برسانند و کسی که عمل «وطی» را انجام داده خسارت و قیمت آن را بپردازد و اگر این حیوان بین حیوانات دیگر مخلوط و مشتبه شده باید به وسیله قرعه آن را معیّن کنند.

مسأله ۲۷۸۹

گوشت و شیر حیوان نجس، مانند سگ و خوک، حرام است و همچنین گوشت و شیر حیوانات درنده که معمولا نیش و چنگال دارند مانند شیر و پلنگ و یوزپلنگ و گرگ و کفتار و شغال و روباه و گربه و همینطور حیواناتی که مسخ شده‌اند مانند فیل و خرس و بوزینه و خرگوش حرام می‌باشند و خوردن حیوانات ریز و حشرات مانند موش و سوسمار و مار و مارمولک و عقرب و سوسک و زنبور و مور و مگس و پشه و انواع کرمها نیز حرام است.

مسأله ۲۷۹۰

آشامیدن شراب، حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند در صورتی که ملتفت باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیغمبر می‌باشد کافر است.
از حضرت امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمودند:
شراب ریشه بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتیهای آشکار رو نمی‌گرداند و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین، او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

مسأله ۲۷۹۱

نباید سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند (اگر انسان یکی از آنان حساب شود) نشست و چیز خوردن از آن سفره حرام است.

مسأله ۲۷۹۲

بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.
[۴۷۵]

چیزهایی که موقع غذا خوردن مستحب است

مسأله ۲۷۹۳

چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

اوّل:

هر دو دست را پیش از غذا بشوید.

دوّم:

بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوّم:

میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن و بعد از همه دست بکشد.

چهارم:

در اول غذا بِسْمِ اللَّه بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بِسْمِ اللَّه مستحب است.

پنجم:

با دست راست غذا بخورد.

ششم:

اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هفتم:

لقمه را کوچک بردارد.

هشتم:

با عجله غذا نخورد و غذا خوردن را طول بدهد.

نهم:

غذا را خوب بجود.

دهم:

بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

یازدهم:

بعد از غذا خلال نماید و باقیمانده غذا را از لای دندانها بیرون آورده و دهان را بشوید و مسواک کند.

دوازدهم:

از دور ریختن مواد غذایی خود داری کند ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

سیزدهم:

در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

چهاردهم:

بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

پانزدهم:

در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

شانزدهم:

میوه‌ها و سبزیجات را پیش از خوردن با آب بشوید.

هفدهم:

تا بتواند بر سر سفره مهمان داشته باشد؛.

هیجدهم:

هنگام غذا خوردن بنشیند و غذا بخورد

چیزهایی که در غذا خوردن مکروه‌ست

مسأله ۲۷۹۴

چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اوّل:

در حال سیری غذا خوردن.

دوّم:

پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می‌آید.

سوّم:

نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم:

خوردن غذای داغ.

پنجم:

فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

ششم:

بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم:

پاره کردن نان با کارد.

هشتم:

گذاشتن نان زیر ظرف غذا و هر گونه بی‌احترامی به آن.

نهم:

پاک کردن گوشتی که به استخوان

[۴۷۶]

چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

دهم:

دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

مستحبات آب آشامیدن

مسأله ۲۷۹۵

در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اوّل:

آب را به طور مکیدن بیاشامد.

دوّم:

در روز ایستاده آب بخورد.

سوّم:

پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللَّه و بعد از آن الْحَمْدُ لِلَّه بگوید.

چهارم:

به سه نفس آب بیاشامد.

پنجم:

از روی میل آب بیاشامد.

ششم:

بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبدالله عَلَیْهِ السَّلَام و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آب آشامیدن

مسأله ۲۷۹۶

زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته ظرف و جایی که دسته آن است مکروه می‌باشد.

[۴۷۷]

احکام نَذْر و عَهْد

مسأله ۲۷۹۷

نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

مسأله ۲۷۹۸

نذر دو قسم است:

اوّل:

نذری که به صورت مشروط انجام می‌شود مثلاً می گوید:

چنانچه بیمار من بهبود یابد انجام فلان کار برای خدا بر عهده من است «این گونه نذر را نذر شکر می گویند» یا اگر مرتکب فلان کار زشت شوم فلان کار خیر را برای خدا انجام خواهم داد «این گونه نذر کردن را نذر زجر گویند».

دوّم:

نذر مطلق: و آن نذریست که بدون هیچ قید و شرطی بگوید:

«من برای خدا نذر می کنم که نماز شب بخوانم» و همه این نذرها صحیح است.

مسأله ۲۷۹۹

در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است و باید «برای خدا» به زبان گفته شود و قصد آن در دل کافی نیست.

مسأله ۲۸۰۰

نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده صحیح نیست.

[۴۷۸]

مسأله ۲۸۰۱

شخص مفلّس و آدم سفیه «کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند» چنانچه نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۸۰۲

نذر زن اگر مزاحم حقوق شوهر باشد بی‌اجازه او باطل است و اگر مزاحم نباشد احتیاط واجب آنست که با اجازه او باشد خصوصاً در نذر مال، گر چه مال مَتَعَلِّق به خود زن باشد.

مسأله ۲۸۰۳

اگر زن با اجازه شوهر نذر کند شوهرش بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۸۰۴

هر گاه فرزنـد نـذری کنـد اگر چه بـدون اجازه پـدر باشد باید به آن نذر عمل نماید و چنانچه بعد از نذر پدر او را منع کند وفاء به نذر لازم نیست و همینطور مادر بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۲۸۰۵

انسان کاری را می‌توانـد نـذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنا بر این کسـی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۸۰۶

اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۸۰۷

لازم نیست جزئیات و خصوصـیات عملی که نذر کرده مطلوب باشد، همین اندازه که اصل آن شـرعاً مطلوب باشد کافی است، مثلاً اگر نذر کند شب اوّل هر ماه نماز شب بخواند صـحیح است و باید به آن عمل کند، یا اگر نذر کند در محل خاصّی فقراء را اطعام نماید باید مطابق آن عمل نماید.

مسأله ۲۸۰۸

اگر نـذر کنـد که کـار مبـاحی را انجـام دهـد یـا ترک نمایـد، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشـد، نـذر او صحیـح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد، مثلاً نـذر کنـد غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد نـذر او صـحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد و انسان برای همان جهت نـذر کند که آن را ترک نماید، مثلاً برای این که سیگار مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۸۰۹

اگر نـذر کنـد نماز واجب خود را در جایی بخوانـد که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نـذر کنـد نماز را در اتاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطه این که خلوت است انسان حضور

[۴۷۹]

قلب پیدا می‌کند، نذر صحیح است.

مسأله ۲۸۱۰

اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده به جا آورد پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه

بگیرد، یا نماز اول ماه بخوانـد چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۸۱۱

اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معین نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکنـد اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۸۱۲

اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد و نمی‌تواند در آن روز مسافرت کند و اگر به واسطه مسافرت روزه نگیرد بایـد گذشـته از قضـای آن روز کفـاره هم بدهـد ولی اگر ناچـار شود که مسـافرت کنـد،، یا عـذر دیگری مثل مرض یا حیض برای او پیش آید قضای تنها کافی است.

مسأله ۲۸۱۳

اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند یا به شـصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۸۱۴

اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشـتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسـیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد، بایـد به مقـداری که در مسأله پیش گفته شـد کفاره بدهد.

مسأله ۲۸۱۵

کسی که نذر کرده عملی را مستمراً ترک کند و وقتی برای آن

[۴۸۰]

معین نکرده است.

چنـانچه از روی اختیار آن را به جا آورد برای دفعه اول بایـد کفاره بدهـد و اگر نـذر او چنان بوده که هر دفعه از آن عمل، مسـتقلا تحت نـذر قرار داشـته بایـد برای هر دفعه که آن عمـل را انجـام می‌دهـد کفـاره‌ای بدهـد امّا اگر چنین قصـدی نداشـته یا شک کند قصدش چگونه بوده یک کفّاره بیشتر واجب نیست.

مسأله ۲۸۱۶

اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معیّنی مثلاً ـ روز جمعه را روزه بگیرد چنـانچه یکی از جمعه‌هـا عیـد فطر یـا قربان باشـد یا در روز جمعه عذر دیگر مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و احتیاطاً قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۲۸۱۷

اگر نـذر کنـد که مقدار معینی صدقه بدهد چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند و بهتر اینست که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصّه خود از طرف میّت صدقه بدهند.

مسأله ۲۸۱۸

اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صـدقه بدهـد نمی‌توانـد آن را به فقیر دیگر بدهـد و اگر آن فقیر بمیرد، بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۸۱۹

اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت اباعبدالله عَلَیْهِ السَّلَام مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۸۲۰

کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.

مسأله ۲۸۲۱

اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نذر کند باید آن را به مصارف حرم برساند از قبیل فرش و پرده و روشـنایی و اگر برای امام عَلَیْهِ السَّلَام یا امامزاده نـذر کنـد می‌توانـد به خـدامی که مشـغول خدمت هسـتند بدهد چنانچه می‌تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر به قصد بازگشت ثواب آن به منذور له برساند.

مسأله ۲۸۲۲

اگر برای خود امام عَلَیْهِ السَّلَام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معینی را قصـد کرده بایـد به همان مصـرف برسانـد و اگر مصـرف معینی را قصـد نکرده، بایـد به فقرا شـیعه و زوار بدهـد، یا مسـجد وماننـد آن بسازد و ثواب آن را هـدیه آن امام نمایـد و یا صـرف مجالس عزاداری و سوگواری یا نشـر آثار آن بزرگواران یا هر کار دیگری که نسـبتی با آنها دارد بکنـد و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله ۲۸۲۳

گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند

[۴۸۱]

پشم آن و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد بنا بر احتیاط واجب باید به مصرف نذر برسانند.

مسأله ۲۸۲۴

هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۸۲۵

اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آن که دختر به تکلیف رسید احتیاط آن است که اگر بتوانند او را راضی نمایند که به سید شوهر کند و اگر راضی نشد نذر آنان اعتبار ندارد و اختیار با خود دختر است.

مسأله ۲۸۲۶

هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش برآورده شد باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۸۲۷

در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و اسم خدا هم به زبان جاری شود و نیز کاری را که عهد می‌کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد مرجوح شرعی نباشد آن عمل را انجام دهد.

مسأله ۲۸۲۸

اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند.

[۴۸۲]

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۸۲۹

قسم دو نوع است:

الف: قسم برای انجام یا ترک کاری در آینده.

ب: قسم برای اثبات یا نفی چیزی.

مسأله ۲۸۳۰

الف: اگر قسم بخورد که کـاری را انجام دهـد یا ترک کنـد مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکنـد، چنانچه عمـداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی، روزه بگیرد.

مسأله ۲۸۳۱

ب: کسـی کـه قسـم می‌خـورد، اگر حرف او راست باشـد قسم خـوردن او مکروه است و اگر دروغ باشـد حرام و از گناهـان بزرگ می‌باشـد، ولی کفاره قسم را ندارد. ولی اگر برای این که خودش یا مسـلمان دیگری را از شـر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود امّا اگر بتواند توریه کند یعنی:

موقع قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود بنا بر احتیاط واجب باید توریه نماید؛ مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسـد که او را ندیده‌ای؟ و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، ولی بگوید او را ندیده‌ام به این قصد که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

مسأله ۲۸۳۲

قسم چند شرط دارد:

اوّل:

کسـی که قسم می‌خورد بایـد بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خودش قسم بخورد سـفیه نباشد و حاکم شـرع او را از تصرف در اموالش منع نکرده

[۴۸۳]

باشـد و از روی قصـد و اختیـار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسـی که مجبورش کرده‌انـد، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی‌قصد یا بی‌اختیار قسم بخورد.

دوّم:

کاری را که قسم می‌خورد انجام دهـد، بایـد حرام و مکروه نباشـد و کاری را که قسم می‌خورد ترک کنـد، بایـد واجب و مسـتحب نباشـد و اگر قسم بخورد که کـار مباحی را به جا آورد بایـد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشـد و نیز اگر قسم بخورد که کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سوّم:

به یکی از اسـامی خداونـد عـالم قسم بخـورد که به غیر ذات مقـدس او گفته نمی‌شودماننـد «خـدا» و «الله» و نیز اگر به اسـمی قسـم بخورد که به غیر خـدا هم می‌گوینـد ولی به قـدری به خـدا گفته می‌شود که هر وقت کسـی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صـحیح است؛ بلکه اگر به لفظی قسم بخورد که بدون قرینه، خدا بنظر نمی‌آید

ولی او قصد خدا را کند بنا بر احتیاط باید به آن قسم عمل نماید.

چهارم:

قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا به قلبش خطور دهد، صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم:

عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای قسم معین کرده عاجز شود یا برایش مشقت داشته باشد قسم او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد و نیز اگر مَتَعَلُّق قسم در موقع عمل مرجوح یا حرام شود قسم به هم می‌خورد و همینطور است حکم در عهد و نذر.

مسأله ۲۸۳۳

اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۸۳۴

اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، قسم آنان بعید نیست صحیح نباشد لکن نباید احتیاط را ترک کنند.

مسأله ۲۸۳۵

اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفاره

[۴۸۴]

بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید و الله الآن مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

[۴۸۵]

احکام وَقْف

مسأله ۲۸۳۶

اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی‌برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله (۲۱۹۳) و (۲۱۹۴) گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۳۷

لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و وقف به عمل نیز محقق می‌شود مثلاً چنانچه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در اختیار نمازگزاران بگذارد وقفیّت محقق می‌شود.

مسأله ۲۸۳۸

کسی که مالی را وقف می‌کند، باید برای همیشه وقف کند پس اگر مثلاً بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد و یا بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد باطل است و باید وقف از موقع خواندن صیغه باشد پس اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، اشکال دارد مگر اینکه نظر واقف وصیّت به وقف باشد برای بعد از فوت.

مسأله ۲۸۳۹

بنا بر احتیاط واجب در وقف خاص لازم است کسی که چیزی برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او قبول کند اما در موقوفات عامه مثل مسجد و

[۴۸۶]

مدرسه قبول نمودن لازم نیست.

مسأله ۲۸۴۰

وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولی او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند قبض و تصرف جدید لازم نیست.

مسأله ۲۸۴۱

اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می‌شود و به احتیاط واجب در اوقاف عامّه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر است و اگر کسی مسجدی بسازد و آن را تحویل متولی بدهد وقف ثابت و محقق می‌گردد و همینطور است اگر زمین را وقف مسجد نماید و تحویل متولی آن دهد.

مسأله ۲۸۴۲

وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند بنا بر این سفیه «یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند» و کسی که مجتهد جامع الشرائط او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند، صحیح نیست.

مسأله ۲۸۴۳

اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند محل اشکال است ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده‌اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می‌شوند.

مسأله ۲۸۴۴

اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست. ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۸۴۵

اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه مجتهد جامع الشرائط لازم نیست.

مسأله ۲۸۴۶

اگر ملکی را مثلاً ـ بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معین نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است.

[۴۸۷]

مسأله ۲۸۴۷

اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی‌شود و همچنین است اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشند. اجاره باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۸۴۸

اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود مثل اینکه باغ را برای تفریح وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود و به ورثه واقف بر می‌گردد.

مسأله ۲۸۴۹

ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، مجتهد جامع الشرائط یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

مسأله ۲۸۵۰

اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند حاکم شرع، امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از

خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می‌تواند به جای او متولّی امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۸۵۱

فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد و اگر ندانند آن فرش مخصوص حسینیّه است یا نه باز بردن آن به جای دیگر صحیح نیست همچنین سایر اموال وقف حتی مهر نماز مسجدی را به مسجد دیگری نمی‌توان برد.

مسأله ۲۸۵۲

اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایداتش در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد می‌توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

مسأله ۲۸۵۳

اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند

[۴۸۸]

و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یك چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

[۴۸۹]

احکام وصیت

مسأله ۲۸۵۴

وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قَیِّم و سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.

مسأله ۲۸۵۵

کسی که می‌خواهد وصیت کند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند می‌تواند وصیت کند اگر چه لال نباشد.

مسأله ۲۸۵۶

اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میت ببینند چنانچه مقصود او را بفهمانـد و معلوم باشـد که برای وصیت کردن نوشته بایـد مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۸۵۷

کسی که وصیت می‌کند باید عاقل و بالغ باشد ولی بچّه‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و پل وصیت کند صحیح می‌باشد و باید از روی اختیار وصیت کند و نیز وصیت کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد ولی وصیت او صحیح است خصوصاً اگر در امور معروف و کارهای خیر باشد.

مسأله ۲۸۵۸

کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن یقین یا گمان به مردن او پیدا شود اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست.

[۴۹۰]

مسأله ۲۸۵۹

اگر انسان وصیت کنـد که چیزی به کسی بدهند در صورتی آن کس آن چیز را مالك می‌شود که آن را قبول کند، ولی اظهر آن است که عدم رد وصیت کافیست زیرا که رد، مانع از منجّز شدن وصیّت است اگر چه در حال زنده بودن وصیّت کننده باشد.

مسأله ۲۸۶۰

وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دیـد باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند وصیت کردن لازم نیست.

مسأله ۲۸۶۱

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند؛ چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهـد کسی آنها را ادا نماید و یا از هر راه دیگر که فراغ ذمه برای او حاصل شود باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۸۶۲

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینـد اگر نماز و روزه قضا دارد بایـد وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند بلکه اگر مال هم نداشته باشـد ولی احتمال بدهـد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد باز هم واجب است وصیت نمایـد و اگر قضـای نماز و روزه او به تفصیلی که در بحث نماز قضا گفته شـده بر پسر بزرگترش واجب باشـد به او اطلاع دهـد یا

وصیت کند که برای او به جا آورند.

مسأله ۲۸۶۳

کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند چنانچه به واسطه ندانستن حقشان از بین برود باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قَیِّم و سرپرست معین کند ولی در صورتی که بدون قَیِّم حقوقشان تضییع می‌شود باید برای آنان قَیِّم امینی معین نماید.

مسأله ۲۸۶۴

وصی باید عاقل و مورد اطمینان باشد و اگر وصیت کننده مسلمان باشد چنانچه عمل به وصیت موجب استیلاء بر ورثه‌ای که در این فرض طبعاً مسلمان خواهند بود باشد، لازم است مسلمان باشد و بنا بر احتیاط واجب وصی باید بالغ باشد.
[۴۹۱]

مسأله ۲۸۶۵

اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند.
لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن باعث شود که عمل به وصیت مُعَطَّل بماند، مجتهد جامع الشرائط آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که طبق نظر وی صلاح را تشخیص می‌دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید.

مسأله ۲۸۶۶

اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه‌های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قَیِّم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۸۶۷

اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلاً خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.

مسأله ۲۸۶۸

اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند

و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۸۶۹

اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است.

مسأله ۲۸۷۰

اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.
[۴۹۲]

مسأله ۲۸۷۱

اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد یا دلیل شرعی بر بدهکاری او اقامه شود، باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۸۷۲

کسی که انسان وصیت می‌کند چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن بزاید چیزی بدهند باطل است؛ ولی اگر وصیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است، بنا بر این اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، میان ورثه تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۸۷۳

اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند؛ ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که حاضر نیست به وصیت عمل کند، باید وصیت او را انجام دهد و اگر وصی پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شِدَّت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، احتیاط لازم آن است که وصیت را قبول نماید.

مسأله ۲۸۷۴

اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود آن را انجام ندهد، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف

خود وکیل نماید.

مسأله ۲۸۷۵

اگر کسی دو نفر را وصی کند که با هم به شرکت عمل کنند چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، مجتهد جامع الشرائط یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، مجتهد جامع الشرائط دو نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۸۷۶

اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد و نتواند برای خود کمک بگیرد مجتهد جامع الشرائط برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۸۷۷

اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در

[۴۹۳]

نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده، مثلاً میت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است بلکه اگر در بین راه هم تلف نشود ولی به فقراء شهری دهد که مورد وصیّت نبوده ضامن است امّا چنانچه کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۸۷۸

هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد شخص دیگری وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مُرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسأله ۲۸۷۹

حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد، ولی اگر وصیّت کرده که از مال معیّنی پرداخت شود لازم است از همان مال بپردازند و چنانچه وافی نباشد باقیمانده را از اصل مال بپردازند.

مسأله ۲۸۸۰

اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیادتر باشد، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه باقی می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۸۸۱

اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیّت فقط در حصّه آنهایی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.

مسأله ۲۸۸۲

اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۲۸۸۳

اگر به واجبات مالی مثل خمس و زکات واجب و حج واجب یا

[۴۹۴]

بدهی خود وصیت کند، از اصل مال میت برداشته می‌شود مگر این که تصریح کند که این موارد را از ثلث بدهند که در این صورت از ثلث حساب می‌شود ولی اگر ثلث وافی به جمیع واجبات مالی نبود از اصل مال داده می‌شود تا تمام واجبات مالی اداء شود.

مسأله ۲۸۸۴

اگر وصیت به واجب و مستحب بکند امور واجب مقدم می‌شود و اگر از ثلث باقی ماند صرف امور مستحبه می‌شود.

مسأله ۲۸۸۵

اگر به چند امر واجب و مستحب به ترتیب وصیت کرده باشد اوّل واجبات پرداخت می‌شود ولی اگر از جانب میت در امور واجب ترتیب معین شده، باید رعایت شود.

مسأله ۲۸۸۶

اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید طبق وصیت عمل شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۸۸۷

اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که از گفته او یقین یا اطمینان حاصل شود یا دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۸۸۸

اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتیست که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گر نه حقّی به آن چیز ندارند.

[۴۹۵]

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۸۸۹

کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:

اوّل:

پدر و مادر و اولاد میّت می‌باشند و با نبودن اولاد، اولاد آنها (نوه میت) هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوّم ارث نمی‌برند.

دوّم:

جد یعنی پدر بزرگ و پدر او و هر چه بالا رود و جدّه یعنی مادر بزرگ و مادر او و هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوّم ارث نمی‌برند.

سوّم:

عمو و عمه و دایی و خاله هر چه بالا رود و اولاد آنان هر چه پایین روند و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند.

مسأله ۲۸۹۰

زن و شوهر به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله ۲۸۹۱

اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد مثلاً پدر یا مادر یا

[۴۹۶]

یـک پسـر یـا یک دختر باشـد، همه مال میت به او می‌رسـد و اگر چنـد پسـر یا چنـد دختر باشـند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و اگر یک پسـر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و چند دختر باشد، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ارث ببرد.

مسأله ۲۸۹۲

اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشـند، مال سه قسـمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشـته باشـد که همه آنان پـدری باشـند یعنی پـدر آنان با پـدر میت یکی باشد، خواه مادرشـان هم با مادر میت یکی باشـد یا نه، اگر چه تا میت پـدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برنـد، امّا به واسـطه بودن اینها مادر شش یک مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۸۹۳

اگر وارث فقط پـدر و مادر و یک دختر باشـند، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشـته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند.

پـدر و مادر، هر کـدام یک قسـمت و دختر سه قسـمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پـدری داشـته باشد، مال را شـش قسـمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسـمت و دختر سه قسـمت می‌برد و یک قسـمت باقیمانده را چهار قسـمت می‌کنند، یک قسـمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند

مسأله ۲۸۹۴

اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشند مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۹۵

اگر وارث میّت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشند، مال را شش قسمت می‌کنند.

یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.

مسأله ۲۸۹۶

اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت

[۴۹۷]

می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۹۷

اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیّه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۸۹۸

اگر وارث میّت فقط پـدر و چنـد دختر یا مادر و چنـد دختر باشـد، مال را پنج قسـمت می‌کنند، یک قسـمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۸۹۹

اگر میّت اولاد نداشـته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد سهم دختر میّت را می‌برد مثلًا اگر میت یک پسـر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۹۰۰

دسـته دوّم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۹۰۱

اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۹۰۲

اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جداست ارث نمی‌برند و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد. چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر ارث

[۴۹۸]

می‌برد.

مسأله ۲۹۰۳

اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۹۰۴

اگر میّت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۹۰۵

اگر میّت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.

مسأله ۲۹۰۶

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۹۰۷

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۹۰۸

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مبحث (ارث زن و شوهر) گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند.

مسأله ۲۹۰۹

اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادر زاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان

[۴۹۹]

قسمت می‌شود و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر ارث می‌برد.

مسأله ۲۹۱۰

اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت پدر جد او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۹۱۱

اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود. دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۹۱۲

اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.

مسأله ۲۹۱۳

اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۹۱۴

دسته سوّم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان هستند که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۹۱۵

اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه ارث می‌برد مثلاً اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشند، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار

[۵۰۰]

قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۹۱۶

اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، ولی اگر فقط چند عمو و عمّه مادری داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.

مسأله ۲۹۱۷

اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، پس

اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کننـد، یک قسـمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پـدری و مادری می‌دهنـد و عموی پـدر و مادری دو برابر عمه پـدر و مادری ارث می‌برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد مال را سه قسـمت می کنند، دو قسـمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۹۱۸

اگر وارث میت فقـط یک دایی یا یک خاله باشـد، همه مال به او می‌رسـد و اگر هم دایی و هم خاله باشـد و همه پـدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۹۱۹

اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و مـال را شـش قسم می کننـد، یک قسـمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پـدر و مادری می‌دهنـد که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۹۲۰

اگر وارث میت فقط دایی و خاله پـدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد و بایـد مال را سه قسـمت کنند، یک قسـمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۹۲۱

اگر وارث میت یک دایی و یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد.

[۵۰۱]

مسأله ۲۹۲۲

اگر وارث میّت یـک دایی یـا یـک خـاله و عمو و عمه باشـد چنـانچه عمو و عمه پـدر و مادری یا پـدری باشـند، مال را سه قسـمت می کننـد، یـک قسـمت را دایی یـا خـاله می‌برد و از بقیه دو قسـمت به عمو و یک قسـمت به عمه می‌دهنـد، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.

مسأله ۲۹۲۳

اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدری و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

مسأله ۲۹۲۴

اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را به سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند:
یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می‌دهند که بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد، بنا بر این مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

مسأله ۲۹۲۵

اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند.

مسأله ۲۹۲۶

اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و

[۵۰۲]

مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به طور تساوی قسمت می‌کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌ها مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که به طور مساوی قسمت کنند.

مسأله ۲۹۲۷

اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۲۹۲۸

اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط واجب در عمو و عمه مادری مادر میت آن است که با هم صلح کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد.

مسأله ۲۹۲۹

اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله جد و جدّه میت و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۹۳۰

اگر میت عموی پدری و پسرعموی پدری و مادری داشته باشد، در صورتی که وارث دیگری نداشته باشد تمام ارث به پسرعموی پدری و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۹۳۱

اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال او به شوهر او و بقیه به ورثه دیگر می‌رسد و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار

[۵۰۳]

یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند.

مسأله ۲۹۳۲

اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن از همه اموال منقول ارث می‌برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی مثل بنا و درخت ارث نمی‌برد و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد.

مسأله ۲۹۳۳

اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی‌برد تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، نباید در بناء و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد بدون اجازه او تصرف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گر نه نسبت به سهم او باطل است.

مسأله ۲۹۳۴

اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

مسأله ۲۹۳۵

مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته است در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۹۳۶

اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های دائم او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۹۳۷

اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۹۳۸

اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عده زن

[۵۰۴]

بمیرد، زن از او ارث می‌برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۹۳۹

اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

اوّل:

آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.

دوّم:

به واسطه بی‌میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود؛ بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

سوّم:

شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۹۴۰

لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است، مگر این که آن را به زن بخشیده باشد.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۹۴۱

قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است اگر چه نپوشیده باشد مال پسر بزرگتر است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد چنانچه مورد استعمال است یا برای استعمال مهیّا شده مال پسر بزرگتر است.

مسأله ۲۹۴۲

اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلاً ـ از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۹۴۳

اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند. مثلاً ـ اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهاییست که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد بنا بر احتیاط واجب پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.
[۵۰۵]

مسأله ۲۹۴۴

مسلمان از کافر ارث می‌برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۹۴۵

اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می‌برد ولی از دیه قتل ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۹۴۶

هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند در صورتی که میت بچّه‌ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند. ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلاً احتمال بدهند که زن سه قلو حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند.

۵- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج ابوالقاسم الموسوی الخوئی (ره)

زندگینامه

پیشگفتار

جهان مادّه با حرکت و دگرگونی ها خود، هر روز حادثه ای می آفریند. حادثه‌ها تا چندی در هاضمه جهان باقی می‌مانند، ولی

چیزی نمی گذرد که پدیده از هاضمه جهان عبور کرده و اثری از آن باقی نمی‌ماند، و این یک سنت کلی در جهان طبیعت است.
از این قانون، رجال برجسته دین، مراجع بزرگ و شخصیت‌های سماوی کاملًا مستثنی هستند. آنان در پرذتو ارتباط با جهان غیب به شخصیت خود ثبات و ابدیت بخشیده و پیوسته زنده یادند.
در تحولات جهان و فراز نشیب‌های زندگی، انسانهای بزرگی به وجود آمده‌اند که در پهنه هستی اسم و رسمی به هم زده و موجی در گیتی افکنده‌اند، اما به خاطر انقطاع از جهان بالا محکوم به حکم ماده شده و به تدریج نامشان از صفحه روزگار محو شده است.
امیر المؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات پر ارج خود چنین یادآور می‌شود که:
«العلماء بقون ما بقی الدهر، أعیانهم مفقوده، و أمثالهم فی قلوب موجوده ...»
عالمان ربّانی در صفحه روزگار جاودانند، جسم آنان به خاک سپرده می‌شود، اما یاد و خاطره نیک آنان در دل‌ها پابرجاست.
مرگ هر انسانی نسبت به خانواده، یا اجتماعی که در آن زندگی می کند، ضایعه‌ای محسوب می‌شود، بالأخص مرگ انسان‌های مفید و سودمندی که از جان و دل، به دین و دنیای مردم خدمت می کنند. همه این نوع فقدان‌ها البته، مایه غم و اندوه و عزا و
یاد نامه، ص: ۶
ماتم است، امّا: فرق دارد «ماتمی» با «ماتمی»؛ کجا می‌توان سوگ یک انسان عادی و یا خیّر نیکوکار را که با ثروت به اقتصاد مردم کمک می کرد، با سوگ مرجع بزرگی که هفتاد سال با قلم و بیان، با خامه و گفتار، با تربیت صدها فقیه مجتهد، و نگارش دهها کتاب و رساله، از سنگر علم و دین پاسداری می‌نمود، یکسان انگاشت؟ در اینجا، دید وحی (با حفظ احترام نسبت به تمام انسان‌های مؤمن) درگذشت دوّمی را «ثلمه‌ای در اسلام، خللی در بنیان دین و تزلزلی در ارکان آن» تلقّی می کند که هیچ گاه قابل جبران نیست: «ثُلِمَتْ فِی الأسلام ثُلْمَهٌ لا یَسُدُّها شَیءٌ»
دین که به عنوان گرانبهاترین امانت به بشر سپرده شده است، حافظان و نگهبانان آن در طول زمان، فقیهان اسلام و محدّثان عالیقدر، و استادان عقاید بوده‌اند، و اگر این پاسداران از حریم دین برگرفته شوند، چیزی نمی گذرد که دزدان دین و دشمنان فضیلت، ریشه‌های معرفت دینی را قلع و قمع کرده، و از آن چیزی باقی نمی گذارند.
پاسداران حریم دین در عرصه جهاد با دشمن، گاهی از طریق نیش قلم، و بیان و گفتار انجام وظیفه می کنند، و احیاناً در شرائطی با نثار خون خود، به وظیفه خطیر خویش: «حراست از دین» ادامه می‌دهند، و تاریخ سرخ فام تشّیع، گواه بر این است که عالمان بزرگ، و فقیهان عالیقدر، استادان اخلاق و عرفان، چه بسا با شمشیر دشمن به خون خود آغشته گردیده‌اند، و یا با کمال رضا و تسلیم بر چوبه‌دار بوسه زده‌اند: و در این مورد کافی است، گذری بر زندگی انسان‌های والایی مانند:
«حجر بن عدی»، «رشید حجری»، «عمرو بن حمق»، «سعید بن جبیر»، «ابن السکیت»، «شهید اوّل و ثانی» و «شیخ شهید نوری» و ... افکند.
آیت الله العظمی خویی به حقّ از نادره‌های جهان، و نابغه های اسلامی بود که با استقامت
کم نظیر متجاوز از هفتاد سال کرسی تدریس را در نجف در اختیار داشت، و به پرورش فقیه
یاد نامه، ص: ۷
مجتهد، و نگارش کتاب، بیش از هر چیز عشق می‌ورزید، و اگر بگوئیم برای مرجعیّت گامی
بر نداشت، و این مرجعیّت بود که سراغ او آمد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.
معظّم له تا آخر عمر رابطه خود را با علم و دانش و دین قطع نکرد، و آن را بر همه چیز مقدّم می‌داشت.
اکنون جهان اسلام، با چنین ضایعه بزرگ و خطیر، روبرو شده و چنین صدمه‌ای بر پیکر اسلام وارد شده است، و اینک وظایف

بزرگان حوزه‌های شیعه و اساتید وقت چیست؟

آیا جز این است که بایـد این خلاء را با تربیت فقیهان و نمونه‌های علم و فضـیلت، بسان این فقید سـعید، پر کنند؛ فقه شـیعه اقیانوس بزرگی است که کمتر غوّاصی می‌تواند در آن فرو رود، و با درّ و مرجان بیرون آید.

اجتهـاد یـک امر کوچکی نیست که دستیـابی به آن آسـان باشـد. اجتهـاد، نور الهی است که «شـیخ انصـاری» در کتاب: «فرائـد» در بخش: انسداد، آن را آرزو کرده است و از خدا می] واهد که او را به آن مقام برساند، و فتح قلّه اجتهاد را از تسـخیر قلّه‌های ظاهری در جهاد با دشمن، مشکلتر می‌داند و می‌گوید: «رزقنا الله الاجتهاد فإنّه اشدّ من طول الجهاد «۱»».

امروز مشـکلات دینی جهـان پزشـکی در جرّاحی و غیره، مسائـل مربوط به بیمه و اقتصـاد، حـدود سـیاست خارجی اسـلام و صـدها پرسش پیرامون حکومت اسلامی، مغزهای متفکّر و استعدادهای ناب می‌طلبد که با استفاده از میراث گرانبهای گذشتگان بر حلّ این مشکلات فائق آیند.

امروز: «فقه السیره»، در: فقه شـیعه جای بسـیار خالی دارد که باید پرشود؛ در حالی که دیگران، از قرن هشـتم به این سو، کتاب‌های پیرامون «فقه السیره» نوشته‌اند.

رحلت اسـفناک آیت الله العظمی خویی (قدّس سـره)، بزرگ مرجع جهان تشیّع، عالم اسلام را تکان سختی داد و با توجه به این که مقلدین و ارادتمندان آن مرد بزرگ در سراسر

---

(۱). فرائد چاپ رحمه الله، ص ۱۴۸. یاد نامه، ص: ۸

جهان وجود داشتند، همه را غرق در ماتم و اندوه ساخت.

کیفیّت رحلت ایشان و حوادث مقارن و بعد از آن به قدری ناگوار بود که بر ابعاد این اندوه بزرگ افزود.

مشـکوک بودن علت اصـلی رحلت ایشان، با توجه به خبرهائی که جسته و گریخته از اطراف، مخصوصاً از نزدیکان ایشان رسیده، و این که مسأله به شـکل «عارضه قلبی» نبوده و در نواحی سـینه و شـکم کبودی‌هائی دیده شده، و یا مقارن ساعات ارتحال عارضه دل درد شدید دست داده و اجازه ندادن به پزشـکان برای معاینه سریع و دقیق معظم له و قطع کردن تلفن‌های اقامتگاه ایشان و اصرار در به خاک سپاری سریع و شبانه، و قرائن دیگری مانند این‌ها، ابعاد فاجعه را عمیق‌تر می‌کند.

عدم موافقت با تشییع با شـکوه جنازه و جلوگیری از تشـکیل مجالس سوگواری و فاتحه و بزرگداشت در نجف اشرف و سایر بلاد عراق، از سوی بعثیان خون آشام شکل بسیار مظلومانه‌ای به این ضایعه بزرگ داده است و هنوز زود است که در این زمینه قضاوت نهائی شود. شاید در آینده‌ای نه چندان دور، پرده از اسرار رحلت مظلومانه این مرجع بزرگ اسلام برداشته شود. نا در این پیشگفتار به برخی از امتیازات ایشان اشاره می‌کنیم و تفصـیل آن را در مقالات آینـده می‌خوانید: ۱. یکی از امتیازات مهم این مرجع عالیقـدر وسـعت درس‌ها و بحث‌ها و کثرت شاگردان ایشان بود، کمتر کسـی در عصـر ما این همه شاگرد برومند پرورش داده است. فضلای بسـیار، محققین و فقهاء و علمای فراوان از محضـر ایشان برخاسته‌اند، و قشر عظیمی از علمای بزرگ شهرهای کشور ما و کشورهای دیگر اسـلامی را شـاگردان آن مرجع بزرگـوار تشـکیل می‌دهنـد: به طـوری که می‌توان گفت آیت الله خویی هرگز نمرده و هرگز نخواهد مرد، چرا که خیل عظیم شاگردان ایشان مشـعلداران علوم و مکتب ایشان خواهند بود ۲. آثار فراوان علمی که از ایشان باقی مانده نیز یکی از امتیازات مهم معظم له

یاد نامه، ص: ۹

است کمتر عـالمی در عصـر مـا این همه آثار از خود به یادگار گـذارده است. آثار فقهی فراوان، آثار اصولی بسـیار زیاد، آثار مهم تفسیر و رجال و درایه و غیر این‌ها.

سلیقه خاص ایشان در نظم مطالب، و بیان روشن دلائل علمی، و فشردگی بحث‌ها، و گوئیائی مطالب در عین عمیق بودن، به آثار علمی ایشان رنگ خاصی بخشیده و علاقه‌مندان فراوانی را به خود جذب کرده است.

۳. علاقه ایشان به گسترش اسلام در سطح جهان سبب شد که مراکز مهمی در نقاط مختلف دنیا برای نشر اسلام و مکتب تشیّع به وجود آورد. این مراکز در شهرهای مختلف ایران از جمله دو شهر مذهبی «قم» و «مشهد مقدس» و شهرهای مختلف پاکستان و هندوستان و عراق و لبنان و ... است. مخصوصاً در «انگلستان» و «آمریکا» دو مرکز عظیم و بسیار آبرومند با امکانات وسیع و محققان بسیار تأسیس نمودند و مبلغان متعددی که آشنا به زبان‌های مختلف زنده دنیا هستند به نقاط مختلف جهان اعزام داشتند و حتی در نظر داشتند که باز هم دایره این موضوع را گسترش داده و به مناطق دیگر بکشانند که متأسفانه اجل مهلت نداد و این کار مهم به اتمام نرسید.

ولی امیدواریم که پرورش یافتگان مکتب ایشان، و همچنین بازماندگان محترمشان سعی و تلاش فراوان به خرج دهند که این چراغ‌های فروزان خاموش نشود و سالیان دراز همچنان به نور افشانی ادامه دهد و ثابت کنند که فرزندان لایق روحانی این مرد بزرگند و می‌توانند آثار ایشان را پاسداری کنند و به کمال برسانند:

فقید سعید به حق مصداق و نمونه بارز این دو بیت است:

إن الذی صنع الجمیل مخلّد

لا ـ سیّما فی العلم و العرفان فإذا انقضت أیّام مده عمره فجمیل صنع المرىء عمر ثان یعنی: آن کس کار زیبا، انجام دهد، جاودان است، به ویژه در قلمرو علم و دانش، عرفان و معرفت خدا. آنگاه که روزهای زندگی او سپری گردید و طومار عمر او در هم پیچیده شد،

یاد نامه، ص: ۱۰

کارهای زیبای او برای وی تولد جدید و زندگی دوّم است.

*** مؤسسه خیریه آیت الله العظمی خوئی به مناسبت نخستین سالگرد رحلت آن زعیم بزرگ و تصمیم بر آن گرفت برخی از مقالات فارسی و عربی که در دوران حیات و پس از درگذشت ایشان پیرامون شخصیت ایشان در مجلات و جرائد و غیره نگارش یافته است، در یک جا گردآورد و به عنوان یادواره آن مرد بزرگ منتشر سازد.

البته، مقالاتی که پیرامون حیات و شخصیت و تلاش‌های علمی و خدمات اجتماعی آن مرجع عالیقدر نوشته شده و یا اشعاری که در سوگ او سروده شده است، بیش از آن است که در این یادواره گرد آیند. ولی از باب «المیسور لا یسقط بالمعسور» با کمال ضیق وقت به همین مقدار اکتفا گردید.

امید است در آینده یادواره گسترده‌ای، به ضمیمه برخی از رسائل مخطوط ایشان چاپ و منتشر گردد و از این طریق دین خود را به ساحت آن بزرگ ادا کنیم.

فسلام الله علیه، یوم ولد، و یوم مات، و یوم یبعث حیّاً.

مؤسسه خیریه آیت الله عظمای خویی ۲۰/ ۴/ ۷۲ برابر با ۲۰/ محرم/ ۱۴۱۴ یاد نامه، ص: ۱۱

نگاه کوتاهی به احوال و آثار آیت الله العظمی خویی

****

دکتر ابوالقاسم گرجی در حدود سال ۲۳- ۱۳۲۲ شمسی که برای دامه تحصیل به حوزه نجف اشرف- صانها الله عن احداث الدّهر و حدثانه، رهسپار شدم این حوزه یکی از درخشان ترین دوره‌های رشد و شکوفایی خود را می‌گذراند. علاوه بر زعامت و مرجعیت

مطلقه‌ای که در سرزمین مقدس وجود داشت و دانشمندان بزرگی که در مهد فقه و ام القرای استنباط به سر می‌برند، برجستگانی در فقه و اصول در آن حوزه مبارکه تـدریس می‌کردنـد که هر یک به تنهایی می‌توانسـتند حوزه بزرگی را از لحاظ علمی اداره کننـد. چون عـده این افراد نسبتاً زیـاد بود کـار انتخاب فردی که بتوان از او حـداکثر بهره را برد آسان نبود. لـذا اینجانب در بـدو ورود در حوزه تدریس بسیاری از آنان شـرکت کردم تا آن که با دقت و کوشش بسیار توانستم یکی از این بزرگان را که حقاً وحید عصر و فریـد دهر بود، یعنی حضـرت آیت الله العظمی حـاج سـید ابوالقـاسم خوئی (رحمه الله علیه) را انتخـاب کنم. اینجانب در طول عمرم بیش از هر کس دیگر از این شخصیت بزرگ بهره گرفتم، و بیش از یک دوره کامل علم اصول، تعدادی از کتب

یاد نامه، ص: ۱۲

فقهی (بیع، طهارت، صـلاه، خمس) را نزد ایشان آموختم. علاوه بر این، در ایام تعطیل نیز دروسی از قبیل تفسیر و فروع علم اجمالی را در محضر ایشان فراگرفتم.

امتیاز این علامه بزرگوار از دیگران در چند امر بود:

نخست- آن که بیـانی بسـیار بلیـغ داشت و مسائـل را بسـیار گویـا، رسـا، روشن و منطقی مـورد بحث قرار می‌داد. ملاـحظه آثـار آن بزرگ به خوبی این حقیقت را آشکار می‌سازد.

دوم- این که به علّت بهره گیری از اسـتادان بیشتر، طلاب تشـنه و مشـتاق را از نظرات برجسـتگان بیشتری آگاه و سیراب می‌ساخت. ایشان در درس اصول که بر حسب معمول به

ترتیب «کفایه» تـدریس می‌شـد، ابتـدا نظرات مرحوم آخونـد و دانشـمندان که نظرات آنان در کتاب آمده، از قبیل صاحبان: فصول، هـدایه المسترسـدین، قوانین، مرحوم شـیخ و معاصـران مرحوم آخوند را مطرح می‌کردند، و سـپس نظرات مرحوم نایینی را به عنوان «شـیخنا الاسـتاد» و مرحوم حاج شـیخ محمد حسـین اصـفهانی را به عنوان «بعض مشایخنا المعاصرین» و مرحوم آقا ضیاء عراقی را به عنوان «بعض الأساطین» عرضه می‌نمودند، و بالأخره نظر برگزیده خود را مطرح می‌ساختند.

در درس فقه هم نـاگزیر هر بـاب را به ترتیب کتـابی مطرح می‌نمودنـد؛ بیع را به ترتیب متاجر شـیخ (رحمه الله)، طهارت و زکات و صلاه را در آن زمان به ترتیب مصـباح الفقیه حاج آقا رضا همدانی و ظاهراً در دوره‌های بعد به ترتیب عروه الوثقی، و در این درس نیز پس از نقل نظرات صاحبان کتب و کسانی از

یاد نامه، ص: ۱۳

متقدمان و متأخران، و از جمله برخی شارحان و معلقان که نظرات آنان در کتاب نقل شده، به نظرات اسـتادان مسـتقیم و غیر مستقیم خود، از قبیل مرحوم آخوند، سـید محمد کاظم یزدی، ایروانی و دیگران که بر حسب «مکاسب» شـرح یا تعلیقه‌ای دارند و یا مرحوم نایینی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، و نیز محشّیان بزرگ «عروه الوثقی» می‌پرداختند و بالأخره نظر خود را بیان می‌فرمودند.

سوم- از لحاظ بیان دقیق، مسـتقیم، معقول، و مطابق ذوق و سلیمی که در عرضه نظرات داشت، نظرات ایشان پیوسته قاطعانه و مبتنی بر قیاسـات منطقی بود، لـذا هم بر دل می‌نشـست و هم در مغز جـای گیر می‌شـد، و این نه تنهـا در فقه اصول بود بلکه در همه علوم اسـلامی و اساساً در همه مسـائلی که تـدریس می‌فرمودنـد یا پاسـخ می‌دادنـد و یا خود مطرح می‌نمودنـد، مصـداق داشت. ملاحظه تقریرات درس یا آثار قلمی خود آن بزرگوار به خوبی این حقیقت را آشـکار می‌سازد. صاحب نظری بودنـد جوّال، با بینشـی دقیق، ملاحظاتی عمیق، حدسی قوی، فکری ثاقب و رأیی صائب.

گردآوری نظرات ایشان به تألیفی وسیع نیاز دارد، ولی در این‌جا مناسب است به برخی از نظرات آن بزرگ به اختصار اشاره کنم:

الف. در شـبهات مصـداقی عـام عقیـده داشـتند می‌توان آن‌ها را از راه ضّم وجـدان به اصل، ولو استصـحاب عـدم ازلی احراز نمود؛ عنوان عام را به وجـدان یعنی علم، و عدم وجود عنوان خاص را به استصـحاب عدم، ولو عدم ازلی. و این برخلاف نظر اسـتاد ایشان

بود.

ب. در باب استصحاب، استصحاب حکم کلی را جاری نمی‌دانستند،

یاد نامه، ص: ۱۴

نه بدین جهت که استصحاب احکام اساساً جاری نیست چنان که گروهی پنداشته‌اند، بلکه بدین جهت که پیوسته با استصحاب عدم جعل معارض است.

ج. در مورد اکراه بر قتل، بر خلاف نظر مشهور، بر این ع قیده بودند که چنان چه توعید به کمتر از قتل نباشد مکَره (به فتح راء) می‌تواند مرتکب قتل شود و در این صورت قصاص او جایز نیست، نهایت آن که باید دیه مقتول را بپردازند.

د. ضمان عاقله حکم تکلیفی محض است (نظیر نفقه اقارب) و ضمان وضعی با خود جانی است.

ه‍. قاعده «الحدود تدرأ بالشّبهات» به طور کلی چنان که مشهور بر آنند درست نیست، و تنها در موارد منصوصه جریان دارد.

و. در گذشته ایشان بر این عقیده بودند که عمل مشهور می‌تواند ضعف حدیث را جبران کند، ولی پس از آن گفتند: شهرت عملی که خود دلیلی بر حجیت ندارد چگونه می‌تواند غیز حجتی را حجت کند؟! و این بر خلاف قول مشهور است.

ز. اختلاف افق تأثیری در واقعیت ثبوت هلال ندارد؛ چنان چه ثابت شود در نقطه‌ای ولو دور دست ماه را رؤیت کرده‌اند، اول ماه یا عید ا ضحی ثابت می‌شود ولو در نقاط دیگری که ماه قابل رؤیت نبوده است.

ح. جز این آیه نجوی، در هیچ آیه دیگری نسخ ثابت نشده است. و این بر خلاف نظر اهل سنت و بسیاری از شیعه است.

یاد نامه، ص: ۱۵

ط. چنان چه قرآن مجید به زیاده تحریف نشده، بر خلاف نظر گروهی از اهل سنت و شیعه، به نقیصه هم در آن تحریفی به وقوع نپیوسته.

آیت الله العظمی خویی صرف نظر از مقام ممتاز علمی، مردی بودند وارسته، با تقوی، سلیم النفس، مخلق به اخلاق فاضله و عادل به تمام معنای کلمه.

بزرگترین استاد ایشان در درجه اول مرحوم نایینی بود، سپس مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، بالأخره مرحوم آقا ضیاء عراقی (قدس الله تعالی اسرارهم).

در هنگام تشرف اینجانب به نجف اشرف و توقف در آن جا تنها یک اثر علمی چاپ شده از استاد بزرگوار می‌دیدم، و آن کتاب «أجود التقریرات» بود که تقریر درس استاد مرحوم او نایینی (قدس سره) است. ظاهراً این کتاب را در عنفوان جوانی مرقوم فرموده بودند، لذا آن را با قدری تصرّف در انشاء و تعلیقات نسبتاً زیاد بسیار عالمانه و محقّقانه برای بار دوم در تهران به چاپ رساندند. بعدها آثار زیادی از آن فقید سعید (رحمه الله علیه) به ظهور و بروز پیوست که تعدادی از آن‌ها رسائل علمیه فارسی و عربی است. تعدادی هم تقریرات درس اصول یا فقه ایشان است. همه آن‌ها به نظر بنده خیلی خوب است، مخصوصاً کتاب بسیار مفید و سودمند «مصباح الفقاهه» تحریر مرحوم توحیدی، اما متأسفانه این اثر نفیس که دارای سه جزء است (جزئی در مکاسب محرمه و دو جزء دیگر تنها در قسمت کوچکی از بیع) به پایان نرسیده است، و اگر پایان می‌یافت یقیناً یکی از بهترین آثار علمی در بیع بود.

یاد نامه، ص: ۱۶

خوشبختانه بعدها از خودِ آن یگانه کتب متعدد دیگری به طبع رسید که هر کدام در فن خود بسیار برجسته است، از جمله: کتاب عظیم معجم رجال الحدیث در ۲۲ مجلد، و مبانی تکلمه المنهاج در دو جلد در قضا و شهادات و حدود و قصاص و دیات. این کتاب را اگر بی‌نظیر ندانیم، یقیناً می‌توانیم کم نظیر بدانیم، زیرا در عین اختصار، کامل است، و انشایی بسیار سلیس و روان و روشن دارد، و نظراتی متقن و استدلالاتی قوی در آن مطرح شده است.

در رساله کوچکی که در ناریخ فقه نگاشته‌ام برای فقه ۹ دوره ذکر کرده‌ام که آخرین دوره غـایت کمال تاریخ فقه است، در این دوره مردان بسیار بزرگی قدم بـه عرصه ظهـور و بروز گذاشـته‌اند که امـام خمینی، بنیانگـذار جمهـوری اسـلامی ایران، و آیت الله العظمی خویی، مرجع عالیقدر عام تشیّع، از آن جمله‌اند.

یاد نامه، ص: ۱۷

مقاله‌ای که پیش روی شـماست، در چهل و سه سال پیش توسط دانشـمند فقید اسـتاد حسین عماد زاده در روزنامه دینی «ندای حق» اول محرّم ۱۳۷۱ ق ضمن «رجال اسلام» نگاشته شده است.

و اینک با تغییرات مختصری تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

***

شخصیت حضرت آیت الله خویی

اسـتاد حسـین عماد زاده یکی از مراجع بزرگ شـیعه سید الفقهاء حضرت آقای حاج سید ابوالقاسم بن سید علی اکبر موسوی خویی می‌باشد.

این پیشوای بزرگ از نوابغ علما و شخصیت‌های برجسته علمی عالم تشیّع است.

تولّد معظم له در نیمه رجب سال ۱۳۱۷ ق درخوی، یکی از شهرهای آذربایجان رخ داده. پس از نشو و نمای در مهد علم و فضیلت و تربیت در مکتب سیادت در اثر استعداد کافی و جمع بین غرائز و ذکاوت و حافظه، آینده درخانی را نشان می‌داد.

پس از تحصـیل مقـدمات در سن ۱۳ سـالگی (سال ۱۳۳۰ ق) آقـا سـید علی اکبر (والـد ما جـدش) او را با خانواده به نجف اشـرف حرکت داد و در محیط ملایم طبع و آرام دانشگاهی خالی از هر غل و غش و پیرایش به تحصیل

یاد نامه، ص: ۱۸

علوم اسـلامی اشـتغال جسـته و تمام موجبات تحصـیل را که شـرط موفقیت است در اختیار او گذاشـته و با قریحه سـرشار و هوش و حافظه قوی و ذوق و جدیّت کافی با دقّت نظر و تعمق و پشتکار عجیبی که داشت پیشرفت شایانی کردند.

ما مکرر دیـده‌ایم که افراد با هوش که بین غرایز روحی و قوای دماغی جمع کرده‌اند، کمتر موفق شده‌اند. زیرا همیشه حوادث گیتی متوجه این افراد است و آن‌ها که توانسته‌اند از این سوانح جان به سالمت به در برند نابغه شده‌اند.

کمتر شده تمام اسـباب و جهات موفقیت برای کسـی میسّر گردد. حوادث اجتماع غالب روبرو با اشخاصی است که دارای مقام نبوغ و نیروی قـوای دمـاغی هسـتند و یکی از شخصـیت‌های علمی که در این میـدان گوی سـبقت را ربوده و نبوغ خود را به منصه ظهور رسانده آیت الله خویی می‌باشد. او واجد تمام شرایط و حائز أکثر کمالات است.

شش سال مقدمات و سـطح خود را تکمیل و از سال ۱۳۳۶ در سن بیست سالگی به درس خارج وارد شـده و از درس اساتید بزرگ و نوابغ علمی نجف استفاده کامل بردند.

اساتید آیت الله خویی عبارتند از: مرحوم آقاشـیخ مهدی مازندرانی، شـیخ الشـریعه اصـفهانی، شـیخ محمد حسـین کمپانی، آقا ضیاء الدین عراقی و میرزای نائینی که قریب چهارده سال از محضـر این مدرسـین بزرگ دانشگاه شیعه استفاده کرده‌اند. چهار سال ملازم کمپانی بوده‌اند که تقریرات فقه و اصول ایشان را نگاشته‌و ۱۴ سال از شاگردان ممتاز نائینی بوده‌اند و

تقریرات درسی ایشان را نگاشته‌آند که در سال ۱۳۴۸ هفت سال قبل از

یاد نامه، ص: ۱۹

فوت استاد، تقریرات اصول ایشان در صیدا چاپ شده است.

آیت الله خویی گذشته از مقام فقاهت، در اصول هم تخصص و تبحری دارند و امروز از مدرسین بزرگ و نوابغ این فن به شمار می‌روند. در علم کلام و معارف قرآن و عقاید اصولی و ردّ مادیین و طبیعیین و مذاهب باطله بزرگترین شاگرد علامه بلاغی (قدّس سره) می‌باشند.

در حکت الهی و فلسفه از مبرزترین شاگردان آسید حسین حکیم بادکوبه‌ای و علامه کمپانی و علامه بلاغی می‌باشد.

در ادب و ادبیات، در هیئت و حساب و هندسه و نجوم و ریاضیات، اساتید فن را درک کرده‌و از غالب علوم و فنون اسلامی بهره کافی گرفته‌اند.

آیت الله خویی تا سال ۱۳۵۰ ق به تدریس سطح اشتغال داشته و از آن پس به تدریس خارج پرداخته و در مدت بیست سال چهار دوره اصول تدریس کرده‌اند و در هر دوره گروهی از فضلای دانشگاه نجف اشرف از منبع فیوضات علمی ایشان سیراب شده و تقریرات درس معظم له را نوشته‌اند. در این مدّت چها دوره تقریرات ایشان نگاشته شده، چاپ خورده مانند فروع علم اجمالی، مباحث عقلیه، جبر و تفویض و غیره.

مکتب و آموزشگاه علمی آیت الله خویی از بهترین حوزه‌های علمی نجف اشرف است، در این مکتب تعلیمی علم و دانش را با فضیلت و اخلاق به هم آمیخته و آموخته‌اند و لذا طلّاب علوم دینیه با کمال میل و اشتیاق تام به حوزه درس ایشان می‌شتابند.

آیت الله خویی روزی چهار درس خارج می گویند و در تمام اوقات شبانه

یاد نامه، ص: ۲۰

روز مشغول مطالعه و تحقیق و تألیف و تعلیم و تربیت می‌باشند و یکی از دروس مهمه ایشان درس تفسیر است.

آیت الله خویی در سال ۱۳۵۳ سفری به زیارت کعبه مشرف شدند و در این مسافرت با برخی از علمای وهّابی، مناظه‌هایی انجام داده است.

در ماه رجب سال ۱۳۶۷ برای زیارت مشهد مقدس رضوی (أرواحنا فداه) سفری به ایران آمده و در طول راه همه جا استقبال شایانی از معظم له شده است که در جراید عصر نوشتند.

تألیفات آیت الله خویی عبارت است از: أجود التقریرات، تقریرات فقه نائینی، تقریرات فقه و اصول کمپانی، کتاب فقه استدلالی، حاشیه عروه، کتاب تفسیر، حاشیه بر مکاسب، نفحات الاعجاز در اثبات اعجاز قرآن که چاپ شده، لباس مشکوک چاپ شده، رساله در تحقیق غروب و مغرب، رساله در تعارض استصحابین، قاعده تجاوز، رساله در ارث زوج و زوجه قبل از دخول، رساله‌های علمی دیگر.

آیت الله خویی از برجسته‌ترین شخصیت های علمی این عصر است که در بزرگترین مکتب تشیّع تربیت شده و از مفاخر بزرگ عالم روحانیت اسلام و نابغه اصول و از مؤسسین این فن به شمار می‌رود. زیرا صاحب آراء و عقایدی در مبانی علم اصول است ....

یاد نامه، ص: ۲۱

مرجعیّت در شیعه «۱»

اشاره

ستاره درخشان اسلام، در افق تاریک درخشید و نور آن، به تدریج فراگیر شد مدتی نگذشت که جزیره العرب زیر پرچم اسلام در آمد قدرت‌های قبیله‌ای و قومی، همگی در یک قدرت ذوب شد و بر اثر این فشردگی، اسلام به صورت قدرتی بزرگ در منطقه معموره ظاهر گشت، قدرتی که دیگر قدرت‌های کسرائی و قیصری را در هم کوبید، و به صورت یک آئین جاودان که مایه‌های

ابـدیت و جـاودانی آن، در درون آن نهفته است در آمـد، و به حکم این که آئین خـاتم و پیـامبر آن پایـان بخش نبوت هـا است، به محتوا بیش از ظـاهر اهمیت بخشـد، و در سـایه آن از فرهنگ‌هـای بیگـانه تـا آن جـا که بـا اصول آن هماهنـگ بود، بهره گرفت و سرانجام تمدنی پی ریزی شد که در تاریخ تمدن‌های فراوان، نظیر آن دیده نشده است.

پی ریزی تمـدن، اگر کار مشـکلی باشد، نگهداری و نگهبانی آن، دشوارتر خواهد بود این آئین جاودانی، برای بقا و پایداری خود، عواملی

(۱). مجله مکتب اسلام سال ۳۲، مهر ۱۳۷۱ یاد نامه، ص: ۲۲

داشته و دارد که در این چهارده قرن، عظمت و بزرگی آن را حفظ نموده و ارکان و پایه‌های آن را سر پا نگه داشته است.

گذشـته از این که جاذبه‌های اسـلام، و ارتقان و اسـتواری تشـریع و تقنین آن و خرد پذیر بودن مبانی و معتقدات آن، از عوامل بقا و جاودانگی آن است نگهبانان از خاندان رسالت، به صورت امامان معصوم و پس از آنان، علما و اندیشـمندان اسـلام از اسـباب بقا و جاودانگی آن می‌باشـند، و در حقیقت امامان شـیعه پس از رسول گرامی بزرگ‌ترین پاسداران آن آئین بوده و در هر زمان با بیان و خامه خود و از طریق پرورش شاگردان برجسـته هر نوع زنگ و غبار را از روی آن می‌شسـته‌اند، و یکی از اسرار وجود امام معصوم، پس از پیامبر گرامی همین است که آئین را از هر نوع انحراف و کج روی و فزونی و کاستی، حفظ کند.

پس از غیبت دوازدهمین اختر برج امامت حضـرت ولی عصر وظیفه صیانت، بر دوش علمان متقی و وارستگان دانشمند نهاده شد، و آنان پیوسته شریعت مقدسه را از گزند و آسیب دشمنان که پیوسته در تحریف آن می‌کوشیدند، صیانت بخشیدند.

در نیمه دوم قرن سوم اسـلامی، که غیبت صغری رخ داد، محدثان عالیقدر و فقیهان بزرگ در تاریخ شیعه پیدا شدند که هر کدام با امکانات محدود خود در صیانت تشیع کوشیدند، و ما اسامی برخی از آنان را که تا آخر قرن پنجم می‌زیستند، در اینجا می‌آوریم:

۱- فضل بن شاذان (و ۲۶۰) مولف کتاب: «الایضاح» که با بیان و خامه خود تعجب دوست و دشمن را برانگیخت، و پاسدار صمیمی تشیع

یاد نامه، ص: ۲۳

بود.

۲- احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰) مولف کتاب «المحاسن و رجال برقی» و ده‌ها کتاب دیگر حافظ و نگهبان حدیث شیعه به شمار می‌رود.

۳- محمـد بن احمـد بن یحیی، مولف «نوادر الحکمه» (متوفای حدود ۲۹۳) نگارنده بزرگترین جامع حدیثی است که مرجع شـیعیان قم و ری و اکثر مناطق شیعه نشین بود.

قرن سوم به پایـان رسـید و تلخی‌هـا و شیرینی‌های آن سـرآمد، و گردونه زمـان همچنان در گردش بود و زنـدگی بشـر در یک آن متوقف نمی‌شـد و کیـد و حیله دشـمنان نیز دوچنـدان می‌گردیـد افرادی در لباس تشیع جلوه می‌کردنـد که ادعای مهـدویت و غیره داشتند چون شلمغانی‌ها که با ادعای پوچ خود گروهی را به دام افکند و سرانجام در سال ۳۲۳ به کیفر خود رسید، و همچنین از این شیادان روزگار که تاریخ نام و کار آنان را ثبت کرده است.

در قرن چهارم شخصیت‌هایی در شـیعه قـد علم کردنـد که با دانش و بینش خود و تألیف آثار خویش به اسـلام و تشـیع جاودانگی بیشتری بخشیدند اینک برخی از پاسداران تشیع را در این قرن یادآور می‌شویم:

۴- محمد بن یعقوب کلینی که در عصر امام عسکری (علیه السلام) (حدود ۲۵۵) دیده به جهان گشوده و در سال ۳۲۹ در بغداد در گذشت چشم روزگار محدثی مانند او ندیده است او در ظرف ۲۰ سال استوارترین کتاب حدیثی را برای شیعه نگاشت کتاب کافی

او سند شیعه و دو جلد نخست آن که به نام

یاد نامه، ص: ۲۴

اصول کافی است، متقن‌ترین مسائل عقیـدتی را مطرح کرده و برهان و دلیلی که از ائمه اهل بیت پیامبر پیروان آن‌ها وارد شـده گرد آورده است این کتاب در ۸ جلد منتشر شده و در حدود ۱۶۱۹۹ حدیث در آن هست نویسندگان سنی و شیعه به ستایش او پرداخته و او را والاترین محدث در جهان اسلام می‌دانند، و من فقط به گوشه‌ای از عظمت کتاب او اشاره می‌کنم که کمتر مورد توجه است و آن عنـاوین ابوابی است که وی در نر گرفته است و عنوان هر بـابی گویـا و فهرست اجمـالی روایـات آن بـاب است، در حالی که عناوینی که بخاری برای ابواب خود در نظر گرفته است در مواردی گویا نبوده و در پاره‌ای موارد، مناسب نیست.

در عصـر کلینی دو فقیه عالیقدر می‌زیسـتند که هر یک با نوشـته‌ها و تلاش‌های خود به وظیفه نگهبانی تشیع جامه عمل پوشانیده‌اند یعنی:

۵- علی بن موسـی بن بابویه (صدوق) متوفای ۳۲۹ مولف کتاب «الشـرایع» و غیره که در شهرسـتان قم به خاک سپرده شد و مرقد او زیارتگاه است و در عظمت روحی او همین بس که نامه‌ای به وسـیله یکی از نواب عص ر غیبت صـغری خدمت حضـرتش نوشـته و در آن، در خواست حاجتی نموده بود که از طریق دعای آن حضـرت برآورده شد و خدا به او دو فرزند عنایت کرد که هر دو مانند در شاهوار بر تارک تشیع درخشیدند.

۶- ابن ابی عقیل مولف کتاب «المتمسک بحبل آل الرسول» و غیره که فقیهی بزرگوار و معاصـر با کلینی و مرجع رسمی شیعیان در عصر خود بود شیخ نجاشی (۳۷۲- ۴۵۰) می‌نویسد:

«شیعیان خراسان که برای انجام وظیفه حج وارد عراق می‌شوند

یاد نامه، ص: ۲۵

نسخه‌ای از کتاب او را خریداری نموده و بدان عمل می‌کنند».

و نیز می‌نویسد:

«من قسمتی از کتاب‌های این فقیه بزرگ را نزد استادم شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳) فراگرفته و بر او خوانده‌ام». «۱»

با در گذشت مشایخ سه گانه (کلینی، ابن بابویه و ابن ابی عقیل) بار مرجعیت شیعه بر دوش دو نفر در ایران و عراق سنگینی می‌کرد و این دو نفر عبارتند از:

۷- احمد بن محمد بن الولید (م ۳۴۳) استاد شیخ صدوق، محدث و رجالی کم نظیر.

۸- جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۹) مولف «کامل الزیارات» و غیره.

عـالم نخست مرجعیت علمی شیعه در ایران، بالا‌خص ری و قم را بر عهـده داشـته و شخصـیت دوم، شـیخ شـیعه در عراق، به شـمار می‌رفت، و در اهمیت و عظمت ابن قولویه همین بس که در دامان خود، شیخ مفید را پرورش داده است.

با در گذشت این دو مرجع علمی و فقهی و حدیثی، مرجعیت شیعه بر دوش فقیه دیگری سنگینی کردیعنی:

۹. محمـد بن علی بن بـابویه (۳۰۶- ۳۸۱) که به حق بایـد او را شـیخ شـیعه و اسـتاد شـریعت و حـحدث بزرگ خواند شـیخ نجاشـی می‌نویسد:

«او در دوران نوجوانی، یعنی در سال ۳۵۵ وارد عراق شد مشایخ کهن

---

(۱). نجاشی الرجال، شماره ترجمه ۹۹، ج ۲، چاپ دار الاضواء بیروت یاد نامه، ص: ۲۶

شیعه از او اخذ حدیث کرده‌اند» «۱» او با نگارش بیش از ۲۰۰ کتاب به حدیث و فقه شیعه جاودانگی بیشتری بخشید و کتاب «من لا

یحضر الفقیه» او یکی از کتب چهارگانه حدیث شیعه است که عالمان و مراجع بزرگ به آن استناد جسته و از آن بهره می گیرند. شیخ صدوق در ایران در شهرستان ری در سال ۳۸۱ درگذشت و جهان تشیع متوجه استاد عظیمی گشت که تاریخ تشیع همانند او را نداشته و بعدها هم نظیر او کمتر دیده شده است و او عبارت است از:

۱۰. محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید) (۳۳۶- ۴۱۳) پس از زعامت صدوق، بزرگترین زعیم شیعه در کلام و حدیث و فقه و تاریخ بود ابن ندیم که فهرست خود را در حدود سالهای ۳۷۷ نگاشته است می‌نویسد:

در عصر ما ریاست کلام شیعه، به شیخ مفید منتهی شده و او یک متکلم بزرگ است که با مخالفان با قدرت و توان علمی بالائی به مناظره می‌پردازد و من مجلس در او را دیدم و او را

انسانی والا یافتم. «۲» زعامت شیخ مفید در عصر دولت آل بویه بود که خود از خاندان شیعی و مروج تشیعه بودند و در عین حال خلیفه نیز در بغداد مقام رسمی بود و نگهبان سنگر تسنن أما عراق و قسمتی از ایران، در قلمرو قدرت خاندان بویه بوده که در طول زعامت خود (۳۲۰ ه-- ۴۴۷ ه-) از حوزه‌های شیعه و. علمای بزرگ آن ترویج می کردند و عضد الدوله که خود فرمانروای مطلق بود

---

(۱). نجاشی رجال، ج ۲، ص ۳۱۱، شماره ترجمه ۱۰۵.

(۲). ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۶۶. یاد نامه، ص: ۲۷

به زیارت شیخ مفید می‌رفت «۱» ولی در عین حال پیوسته بدخواهان آتش جنگ را میان سنی و شیعه در بغداد روشن کرده و به فتنه دامن می‌زدند تا آن جا که شیخ بزرگ شیعه دوبار از بغداد به خارج آن تبعید گشت ولی بعداً با احترام شایسته‌ای به بغداد بازگشت.«۲»

درگذشت شیخ در سال ۴۱۳ برای تشیع فاجعه بود زیرا بزرگترین مناظر و نگهبان تشیع از دست رفت هر چن جنازه او را با تشییع بی‌سابقه‌ای به خاک سپردند و سید مرتضی بر جنازه او نماز گزارد، و متجاوز از هشتاد هزار نفر به او اقتدا کردند و گریه و شیون موافق و مخالف بلند بود، جایگاه شیخ در بغداد، در افاضه و تحقق خالی به نظر می‌رسید اما چون رسول گرامی از طریق وحی الهی خبر داده است که:

«یحمل هذا الذین فی کل قرن عدول ینفون عنه تأویل المبطلین و تحریف الغالین و انتحال الجاهلین کما ینفی الکَیر خُبث الحدید» «۳»

(در هر دوره و زمانی بار دین در گروهی از انسان‌های عادل و دادگر به دوش می کشند و تأویل باطل گرایان و تحریف غالیان و کجروی جاهلان را از آن می‌زدایند به همان نحوی که کوره آهنگری زنگ آن را می‌زداید).

طبق گفتار رسول گرامی سنگر تشیع باید پیوسته از شخصیت‌های بزرگ

---

(۱). ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۱۵، حوادث سال ۴۱۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۴۴، لسان المیزان، ج ۵، ص ۳۶۸، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۰۰.

(۲). ابن الجوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۲۳۷، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱۸- ۲۳۹، چاپ مصر، ۱۳۵۳ ه-. ق.

(۳). کشی، رجال، ص ۴، حدیث ۵. یاد نامه، ص: ۲۸

و مدافعان عالیقدر، خالی نباشد، از این جهت می‌بینیم پس از درگذشت شیخ مفید زمام امور شیعه را شخصیت عظیمی به دست گرفت که مورخان که مورخان و مترجمان بدون استثنا به ستایش او پرداخته‌اند و آن شخص عبارتند از:

۱۱. شریف مرتضی علی بن الحسین الموسوی (۳۵۵- ۴۳۶) این فقیه بزرگ و متکلم عالیقدر و قرآن شناس کم نظیر و ادیب برومند، بسان آفتاب در آسمان علم و ادب عراق درخشید، و کرسی استاد خود را در اختیار گرفت و به شیوه او به تدریس و تألیف و مناظره و تربیت فقیه پرداخت و اگر استاد او مفید، دهها کتاب نقد و رد بر طوائف گوناگون نوشته او نیز مجالس مناظره و نقدهای گوناگونی بر اندیشه‌های گزاف گویان نو. شت.

در عصر او عبد الجبار معتزلی (۳۲۴- ۴۱۵) کتاب عظیمی به نام «المغنی» در ۲۰ جلد نگاشت که در سال‌های اخیر چهارده جلد آن به وسیله هیئت علمی مصری در یمن شناسایی شد و منتشر گشت و ۶ جلد آن نایاب است و یکی از اجزای این کتاب درباره امامت بوده و این مؤلف معتزلی یک جلد را به رد شیعه اختصاص داد شریف مرتضی این کتاب را در چهار جلد به نام «الشافی» نقد کرد و شاگرد او شیخ طوسی نیز آن را تلخیص نمود.

در عصر شریف مرتضی نیز تضیقاتی برای شیعه بوده و او نیز بسان استادش یک بار بغداد را ترک کرد.

شریف مرتضی با در گذشت خود خلأی در مرجعیت شیعه پدید آورد ولی این خلاء به وسیله شاگرد او که پایه گذار حوزه علمیه نجف اشرف است پر شد و این شخصیت عبارت است از:

۱۲. محمد بن حسن طوسی (۳۸۵- ۴۶۰) معروف به شیخ طوسی که

یاد نامه، ص: ۲۹

در سال ۱۴۰۸ خراسان به عراق آمده و ۵ سال در خدمت استادش شیخ مفید و ۲۲ سال پس از در گذشت شیخ، خوشه چین خرمن استاد دیگرش شریف مرتضی بود و پس از درگذشت شریف، مرجعیت علمی شیعه بر دوش او نهاده شد و آوازه او در عراق و ایران و نقاط دیگر پیچید او

به هنگامی که بر کرسی تدریس می‌نشست شخصیت‌های عظیمی از سنی و شیعه در درس او حاضر بوده و بهره مند می‌شدند اما متأسفانه فتنه گران و آشوب طلبان و بازیگران صحنه سیاست به روشنی لمس کردندکه شیعه در حال رشد است و می‌رود که عراق و ایران و قسمت‌های دیگر را در خود هضم کند از این جهت نقشه کشیدند و با برپا کردن آشوب و این که سلف صالح به وسیله شیخ طوسی مورد طعن واقع شده بازار کرخ را که از شیعیان بود آتش زده و دامنه آتش به خانه و کتابخانه شیخ کشیده شد عظیم‌ترین کتابخانه شیعه که در آن خطوط امامان حدیث نگهداری می‌شد، طعمه آتش گردید سردمدار حمله «طغرل بک» با ورود به بغداد این غائله را رهبری کرد و جهانی از علم و دانش در آتش فرو رفت و مشایخ شیعه هر کدام راهی منطقه‌ای شده و شیخ طوسی در سال ۴۴۸ پس از دوره کوتاهی از زندگی مخفی، وارد نجف گردید و حوزه نجف را که حوزه کوچکی بود، مرکز علم و دانش قرار داد و تلامیذ و مشایخ شیعه را از اطراف و اکناف بدانجا خواند، و بار دیگر فروغ تشیع همره با غلغله محدثان و متکلمان و فقیهان و محققان از کنار مرقد مقدس حضرت امیرالمؤمنان (علیه السّلام) درخشید و از آن زمان تا کنون که قلم بر روی این صفحات در حال گردش است، نجف اشرف با فراز و نشیب‌های فراوانی پیوسته مرجع شیعیان و جایگاه مراجع تشیع بوده است، و در عین حال مراجع بزرگوار بسان مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی، در فشار و مضیقه بوده و احیاناً

یاد نامه، ص: ۳۰

فضای بازی داشتند.

با درگذشت مرحوم شیخ در سال ۴۶۰ فرزند او ابوعلی جایگاه شیخ را پر کرده و زعامت شیعه را تا سال ۵۰۱ بر عهده داشت، و قدرت این مرکز را از نظر نورافشانی حفظ کرد.

ما تا اینجا تاریخ مرجعیت شیعه را از آغاز نیمه دوم قرن سوم تا پایان قرن پنجم دنبال کردیم و برای فشرده گویی و پرهیز از اطاله سخن باقیمانده بحث (تاریخ مرجعیت شیعه را از آغاز قرن ششم تا قرن سیزدهم) را به وقت دیگر موکول و به همین گفتار بسنده

می کنیم.

مرجعیت شیعه در قرن چهاردهم

قرن چهاردهم، عصر بیداری ملت‌ها، عصر روشنگری‌ها و بیدار باش هاست در آغاز این قرن و پس از آن مراجع با کفایتی که با درایت خود سکاندار کشتی تشیع بودند رخ نمودند که ما اسامی برخی از آنان را به دور از ه گونه شرح حال می‌آوریم:

۱. مجدد مذهب، مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ (۱۲۲۴– ۱۳۱۲)

۲. شیخ محمد حسن مامقانی (م ۱۳۲۳) تلمیذ برجسته شیخ انصاری و سید حسین کوه کمری.

۳. شیخ محمد شربیانی (م ۱۳۲۲) شاگرد شیخ اعظم انصاری.

۴. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵– ۱۳۲۹) شاگرد شیخ انصاری و میرزای بزرگ.

یاد نامه، ص: ۳۱

۵. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (۱۲۴۷– ۱۳۳۷) تلمیذ میرزای بزرگ مؤلف «العروه الوثقی».

۶. شیخ محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک پایه گذار نهضت استقلال عراق (م ۱۳۳۸).

۷. شیخ الشریعت اصفهانی (۱۲۶۶– ۱۳۳۹).

۸. میرزا محمد حسین نائینی (۱۲۷۳– ۱۳۵۵).

۹. شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۴– ۱۳۵۵) مؤسس حوزه علمیه قم.

۱۰. سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴– ۱۳۶۵).

۱۱. حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶).

۱۲. سید محمد حجت (۱۳۱۰– ۱۳۷۲).

۱۳. حاج آقا حسین بروجردی (۱۲۹۲– ۱۳۸۰).

۱۴. سید عبدالهادی شیرازی (۱۳۰۶– ۱۳۸۲).

۱۵. سید محسن حکیم (۱۳۰۶– ۱۳۹۰) مؤلف مستمسک العروه الوثقی.

۱۶. سید محمود شاهرودی حدود (۱۳۰۳– ۱۳۹۶).

۱۷. امام خمینی (۱۳۲۰– ۱۴۰۹) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.

۱۸. سید ابوالقاسم خوئی (۱۳۱۷– ۱۴۱۳)

یاد نامه، ص: ۳۲

تا اینجا ما به اسامی برخی از مشاهیر نراجع شیعه در یک قرن و اندی اشاره نموده و از مراجع حی و زنده که خداوند بزرگ سایه بلند پایه آنان را بر رؤوس مسلمانان مستدام بدارد، خودداری می کنیم، هر یک از مراجع

هیجده گانه برای خود خصوصیات و شخصیت خاصی داشته هر یک در حدود امکانات و شرائط موجود از تشیع پاسداری نموده و در دامن خود مجتهدان و محققان بزرگی را پرورش داده‌اند آثار علمی عظیمی را به یادگار نهاده‌اند ولی چون در این روزها جهان شیعه با درگذشت مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی خویی قدس سره الشریف روبرو شد و هنوزاز فقدان امام بزرگوار، چهار سال نگذشته بود که جهان شیعه با مصیبت بزرگی دیگر روبرو گردید و همه را داغدار کرد شایسته است در حدود اطلاعات خود به گوشه آی از زندگانی و خدمات این مرجع عالیقدر اشاره نموده و دین خود را به عالم علم و تشیع ادا کنیم.

مرحوم آیت الله العظمی آقای خوئی در شب نیمه رجب سال ۱۳۱۷ هجری قمری در حدود سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در شهرستان

خوی در یک خانواده علمی دیده به جهان گشود.

والـد بزرگـوار او مرحـوم حـاج سـید علی اکـبر خوئی که از شـاگردان مرحوم آیت الله مامقـانی بود، و پس از فراغت از تحصـیل به زادگـاه خود بـاز گشـته و به وظـائف روحـانی خود اشـتغال داشت ولی حـادثه مشـروطه که به صورت یک فکر مبهم و مرموز وارد کشـور ایران شـد، علمـا و دانشـمندان را به دو گروه تقسـیم کرد گروهی طرفـدار و گروهی مخـالف و هر یـک برای خود حجت و برهانی داشتند.

شکی نیست که داشـتن دیوان عـدالت، ی عـدالتخانه یا مجلس که نماینـدگان ملت در آن جمع شوند، ا خود کامگی شاهان مسـتبد می کاهـد و دمکراسـی و آزادی را به کشور باز می گردانـد اما بایـد دید این مسأله در همین جا متوقف می‌شود یا پشت سـر این نوع آزادی برنامه‌های دیگری نیز هست که با

یاد نامه، ص: ۳۳

اصول اسـلامی سازگـار نخواهـد بود و در هر حـال ابهام انـدیشه و نبودن روابط صـحیح و محکم، آتش جنگ را در اکثر شـهرهای ایران میان دو گروه شـعله ور ساخت از این جهت والد آیت الله العظمی خوئی (سـید اکبر) در سال ۱۳۲۸ شهر ستان خوی را به عزم سکونت در نجف ترک گفت آن گـاه پس از دو سـال یعنی ۱۳۳۰ آیت الله العظمی خوئی همراه برادرش سـید عبـدالله خوئی به پدر پیوسـتند و نجـف را به عنـوان شـهر اقـامت برگزیدنـد آیت الله العظمی خـوئی به هنگـام ورود به نجـف سـیزده بهـار بیش از عمر او نگذشته بود در مدت اندکی ادبیات عرب و منطق و سطوح عالی یعنی لمعتین و رسائل و مکاسب و کفایه را به پایان رساند و حدود بیسـت و یـک سـالگی شایسـتگی آن را پیـدا کرد در بحث خـارج بزرگـترین مـدرس نجـف یعنی آیت الله العظمی سـیخ الشـریعت اصـفهانی حاضـر شود و از این جهت می‌بینیم که وی در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در بحث این مرد بزرگ حضور به هم رسانیـده و خوشه چین علم او شده است.

قهرمان گفتار ما مشایخ و اساتید بزرگ خود را در فقه و اصول را در کتاب «معجم رجال الحدیث» چنین می‌نگارد:

«من از اساتیـد و مشایـخ فراوانی علم و دانش فراگرفتم ولی در میان آن‌ها از پنـج نفر نام می‌برم که خـدا روح آن‌ها را شاد فرمايد و این پنج نفر عبارتند از:

۱- آیت الله العظمی شیخ فتح اله شریعت اصفهانی (م ۱۳۳۸)

۲- آیت الله العظمی حاج شیخ مهدی مازندرانی.

۳- آیت الله العظمی آقا ضیاء الدین عراقی. (۱۲۸۹- ۱۳۶۱).

۴- آیت الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی (۱۲۹۶- ۱۳۶۱).

یاد نامه، ص: ۳۴

۵- آیت الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی (۱۲۷۳- ۱۳۵۵).

آنگاه می‌افزاید من از دو اسـتاد اخیر بیشتر بهره برده و نزد هریک دوره کاملی از اصول را فراگرفته‌ام و خارج و کتابهای متعددی از فقه را حاضـر شده‌ام و نه تنها در بحث آن دو حاضـر می‌شدم بلکه درس آنان را برای دیگران تقریر کرده و در تقریر من گروهی از فضلا شـرکت می کردند و مرحوم اسـتاد بزرگوارم نائینی آخرین اسـتاد من است که تا آخر عمر ملازم محضـر او بوده و از او اجازه روایت را گرفته‌ام او به من اجازه داد که کتب اربعه را از ایشان نقل کنم که ایشان نیز از شـیخ خود محدث نوری (۱۲۵۴- ۱۳۲۰) و او از شیخ انصاری نقل می کرده‌اند و طریق شیخ انصاری نیز به ائمه اهل بیت واضح است «۱».

این سخنی است که خود صاحب ترجمه درباره خود نگاشته است.

ولی در اینجـا یـادآور می‌شـویم از روزی کـه آیت الله خـوئی به صـورت یـک جـوان ۱۴ سـاله وارد حـوزه نجف شـد و به خوانـدن

مقدمات و سطوح مشغول گردید ذکاوت و نبوغ از گفتار و کردار او آشکار بود و در محافل علمی، این جوان به صورت یک فاضل خوش فهم و نقاد و بحاث معروف بوده و پیوسته با مشایخ و بزرگان به بحث و مناظره می‌پرداخت او از سه قوه روحی فوق العاده برخوردار بود که کمتر در یکجا جمع می‌شوند:

الف: فهم و هوش و دریافتن مطالب به صورت صحیح.

ب: حفظ و ضبط مطالب بدون آن که با مرور زمان فراموش شود.

ج: تصرف و موشکافی در مطالب، و در نتیجه نوآوری.

---

(۱). معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸. یاد نامه، ص: ۳۵

مرجع بزرگ از دوران جوانی، به نبوغ و هوش و حفظ و ضبط و تصریف و نوآوری معروف بود و همین سه نیرو بود که در سنین سی سالگی و یا کمی بیشتر او را در سلک مدرسان خارج درآورد، تا آن جا که تلامیذ ایشان می‌گویند، وی از سال ۱۳۵۰ و یا اندی بیشتر، بحث خارج آغاز نمود که در آن گروهی از فضلا شرکت می‌کردند، و یکی از تلامی برجسته آن دوره که هم اکنون از نظر عرفان و فقاهت معروف حوزه علمیه قم است حضرت آیت الله بهجت (دامت برکاته) می‌باشد.

آیت الله العظمی خوئی از همان زمان، کرسی درس خارج را در اختیار داشت و تا اواخر که کهولت بر او غلبه نکرده بود متن کار او را تدریس سپس تألیف و تربیت شاگرد تشکیل می‌داد خود ایشان در ترجمه خویش چنین می‌نگارد:

«خارج مکاسب شیخ اعظم را از اول تا آخر، دوبار تدریس کرده و همچنان که خارج کتاب صلوه را ده بار تدریس نمودم.

و تدریس خارج عروه الوثقی را در ۲۷ ربیع الاول ۱۳۷۷ آغاز نموده و از کتاب طهارت تا کتاب اجاره، به پایان رسانیده و هم اکنون که ماه صفر سال ۱۴۰۱ قمری است تدریس کتاب اجاره به پایان رسیده است.

و اما از نظر اصول شش دوره کامل خارج اصول را تدریس کرده آن گاه به دوره هفتم رسیدم مشاغل مرجعیت مانع از ادامه آن شد، و در مبحث ضد، تدریس آن متوقف گشت» «۱».

---

(۱). معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸- ۱۹. یاد نامه، ص: ۳۶

این سخنی است که خود آیت الله العظمی خوئی در شرح زندگانی خویش می‌نگارد البته او در این قسمت به فشرده گوئی پرداخته و تفصیل آن را به دیگران موکول نموده است اینک ما در این قسمت به توضیح می‌پردازیم:

آثار فقهی آیت الله العظمی خوئی

همان طور که یادآور شدیم هر مرجعی در زندگی خویش ویژگیهای بخصوصی دارد این مرجع عالیقدر کشش بیشتری به تدریس و تألیف و تربیت استاد و فقیه داشت.

از این جهت می‌بینیم که در این مدت ۶۰ سال (۱۳۵۰- ۱۴۱۰) که قدرت و توانائی تدریس داشت صدها مجتهد مطلق که هر یک می‌تواند حوزه فقهی شیعه را اداره کند در دامن خود پرورش داده و هم اکنون گروهی از آنان در نجف و بلاد عراق و لبنان عهده دار وظائف سنگینی هستند و غالب آنان دروس استاد خویش را به رشته تحریر درآورده‌اند که شرایط اجازه طبع آن‌ها را نداده است اما در عین حال د قلمرو فقه و اصول از این استاد آثار زیادی چه به قلم و چه به خامه شاگردانش منتش شده که به حق در تاریخ مرجعیت شیعه بی‌نظیر است و ما در اینجا به ذکر اسامی برخی از آن‌ها می‌پردازیم (با درخواست پوزش از آنان که اسامی آن‌ها در اینجا نیامده است).

۱- «التنقیح» نگارش آقای حاج میرزا علی غروی تبریزی (دامت برکاته) وی در چندین جلد دروس استاد خویش را در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و

یاد نامه، ص: ۳۷

طهارت و صلاه به رشته تحریر کشیده و تا کنون ۸ جلد چاپ شده و از خداوند بزرگ خواهانیم که او را به اتمام خدمت علمی خود موفق گرداند.

۲- «مستند العروه الوثقی» نگارش آقای شیخ مرتضی بروجردی (دامت برکاته).

این اث نیز تقریر درس آیت الله خوئی به موازات کتاب پیشین «التنقیح» است ولی چون مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و طهارت به وسیله کتاب «التنقیح» منتشر شده بود، وی نشر تقریر خود را از کتاب صلوه آغاز نمود و در ۵ جلد منتش نموده است و همچنین مباحث مربوط به صوم را در ۲ جلد و اجاره را در ۱ جلد منتشر کرده است که مجموعاً هشت جلد می‌شود.

۳- «معتمد العروه الوثقی» نگارش آقای سیّد رضا خلخالی (دامت برکاته)، است که هم اکنون در زندان بعثی‌ها به سر می‌برد و آزادی او و دیگر علمای اسلام را که در چنگال بعثیان گرفتار شده‌اند، از خداوند بزرگ خواهانیم.

این فقیه بزرگ مباحث استاد خود در زمینه حج را در ۵ جلد منتشر نموده است.

۴- «مستند العروه الوثقی» نگارش فرزند عزیز آیت الله العظمی خوئی آقای سید محمد تقی خوئی که تقریرات دروس والد بزرگوار خود را در «نکاح» دو جلد منتشر نموده است.

۵- «مبانی العروه الوثقی» باز فرزند دانشمند ایشان سیّد محمّد تقی خوئی درس‌های فقهی والد خود را در مساقات و مضاربه در ۲ جلد به نام یاد شده منتشر ساخته است.

یاد نامه، ص: ۳۸

۶- «فقه الشیعه» نگارش آقای سیّد مهدی خلخالی این مرد بزرگ تقریر درس استاد خود آیت الله خوئی را در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و طهارت و غیره در ۵ جلد منتشر ساخته است.

۷- «منهاج الصالحین» در دو جلد که یک دوره متن فقهی است و به قلم خود حضرت آیت الله خوئی به رشته تحریر کشیده شده است هر چند خلاصه‌ای از این رساله به وسیله دیگران تحریر یافته است.

۸- «تکلمه المنهاج» این کتا مسائلی را که در منهاج الصالحین نیامده است، به صورت جداگانه آورده است.

۹- «مبانی التکمله» این کتاب مسائلی که در تکلمه المنهاج وارد شده را به صورت استدلالی مطرح نموده است و در این جلد قسمتی از احکام مربوط به حدود و دیات و قضا و شهادات وارد شده که متن آن‌ها د منهاج الصالحین وجود ندارد.

۱۰. «حاشیه العروه الوثقی» در این کتاب حواشی فقیه فقید به طور مستقل با عروه الوثقی چاپ شده است.

۱۱. «مصباح الفقاهه» در احکام مکاسب و بیع و خیارات نگارش فقید عزیز شیخ محمد علی توحیدی که در ماه رمضان ۱۳۹۵ در گذشته است و این کتتاب در ۳ جلد چاپ شده است.

۱۲. «فقه العتره» در ۲ جلد که در معجم الرجال از آن یاد می‌کند.

۱۳. «تحریر العروه» که در معجم از آن یاد می‌کند.

۱۴.: محاضرات فی الفقیه الجعفری» در ۲ جلد که در مصدر یاد شده آمده است.

یاد نامه، ص: ۳۹

۱۵. «الدر الغوالی فی فروع العلم الاجمالی» نگارش آقای حاج رضا لطفی در تهران در سال ۱۳۶۸ به طع رسیده است.

۱۶. «الرأی السدید فی الاجتهاد و التقلید»

۱۷. «رساله فی تحقیق الکرّ»

۱۸. «رساله فی حکم اوانی الذهب»

و از هردو در معجم الرجال نام می‌برد.

تا اینجا ما بخشـی از کتب فقهی که به قلم آن فقیه فقیـد یا به خامه تلامیذ آن بزرگوار بعه رشـته تحریر کشـیده شده است آوردیم و یـک حساب سـرانگشتی ما را با عظمت خـدمت و بزرگی و شـدت علاقه به فقه و تربیت فقیه در آن بزرگوار رهبری می‌کنـد و تنها مجلـدات چاپ شده از وی در حد ۴۸ جلـد است و اگر ما کتابهائی که پیرامون فقه به قلم خود این فقیه نوشـته شـده «۱» یا به وسیله تلامیذ او نگارش یافته اما به زیور طبع آراسـته نشده را بیفزائیم فکر و اندیشه و عظمت کار به شـگفت درآمده و زبان به تحسین این استاد باز می‌کند.

آثار اصولی آیت الله العظمی خوئی

اگر در قلمرو فقـه، ۴۸ اثر از آن مرجع بزرگ منتشـر شده در قلمرو اصول نیز آثار زیادی از آن اسـتاد بزرگ به چاپ رسـیده اسـت بالأخص که آن فقید در علم اصول نادره دوران خود بود.

---

(۱). آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) در معجم الرجال حـدیث یادآور می‌شود که قسـمتی از آثار من به صورت مخطوط باقی مانـده است و هنوز به چاپ نرسیده است. یاد نامه، ص: ۴۰

۱. «اجـود التقریرات» در ۲ جلـد اسـتاد فقیـد، در این دو جلـد دروس اسـتاد خـویش علامـه نـایینی را در علم اصـول به رشـته تحریر درآورده، و هر دو جلد آن به امضا و تصویب استاد رسیده و

در بیروت چاپ شده است و سپس جلد نخست آن در سال ۱۳۶۸ با یک رشته تعالیق آن مرحوم در تهران تجدید و چاپ گردید.

۲. «محاضـرات فی اصول الفقه» نگارش شیخ محمد اسحاق فیاض این کتاب یک دوره تقریر درس اصول استاد فقید است که تنها ۵ جلد از آن منتشر شده است. و مسائل عقلی علم اصول به صورت مخطوط باقی مانده است.

۳. «مصـباح الاـصول» نگارش سـید سـرور بهسودی که مباحث عقی را در ۲ جلد منتشـر نموده است گویا مؤلف به وسـیله دژخیمان نظام پیشین افغانستان به شهادت رسیده است.

۴. «مبانی الاستنباط» در ۲ جلد حاوی مباحث عقلی و نگارش آقای سید ابوالقاسم کوکبی یزدی (دامت برکاته).

۵. «مصابیح الاصول» در ۱ جلد نگارش سید علاء الدین بحر العلوم (دامت برکاته) که نیمی از مباحث الفاظ علم اصول در آن آمده است و اجزاء دیگر آن به صورت خطی باقی است.

۶. «دراسات فی الاصول العلمیه» تألیف سید علی شاهرودی در یک جلد.

۷. «جواهر الاصول» در یک جلد.

فقید در معجم الرجال الحدیث از این دو نام می‌برد تا اینجا ما با آثار به

یاد نامه، ص: ۴۱

جا مانده از آن اسـتاد در علم اصول آشـنا شدیم که مجموع آن به ۱۴ جلـد می‌رسـد هرگاه آنچه که از خود آن فقید یا از تلامیذ او نگارش یافته و منتشر نشده است بر آن بیفزائیم عظمت علاقه به این دو علم در او بیشتر جلوه می‌کند.

آثار دیگر آیت الله العظمی خوئی

۱. «البیان فی تفسیر القرآن»

در تاریخ مرجعیت شیعه، افراد معدودی را سراغ داریم که در عین تبحر و ژرف اندیشی در فقه و اصول در دیگر فنون اسلامی نیز متخصص یا سهیم و وارد باشند شیخ مفید در حالی که فقه شیعه را به صورت زیبایی تنظیم کرد و پایه‌های آن را از نظر اجتهاد استوار ساخت در

قلمرو کلام، متکلمی بی نظیر و در میدان حدیث، محدثی ماهر و در چشم انداز تاریخ، مورخ توانائی است و کتاب ارشاد و الجمل او نشانه نبوغ او در این بخش است.

تلمیذ بزرگ او سید مرتضی در حالی که فقیه و مرجع شیعه بود، ادیبی نامدهر و شاعری نغز گو و مفسری توانا و متکلمی نیرومند بود شیخ طوسی دیگر شاگرد مفید، در قلمروهای مختلف استاد و نمونه بود کتاب‌های تهذیب و استبصار او نشانه محدث بودن و کتاب «التبیان» او در تفسیر گواه بر غور و دقت او در کلام الله مجید است وی در عین حال زعامت شیعه را بر عهده داشت این نمونه از مراجع در تاریخ شیعه کم نبوده و در هر قرنی نمونه‌هائی

یاد نامه، ص: ۴۲

به چشم می‌خورند در تاریخ معاصر حضرت آیت الله العظمی خوئی در حالی که کرسی فقه و اصول را متجاوز از پنجاه سال در اختیار داشته ولی از دیگر علوم و فنون غفلت نورزیده، در دوران نوجوانی که تبلیغ مسیحیان علیه اسلام و قرآن در کشورهای عربی در حال افزایش بوده وی کتابی به نام «نفحات الاعجاز» در این مورد نوشته و از حریم قرآن با قاطعیت کامل دفاع نمود.

روزگاری احساس کرد حوزه نجف تا حدی از علوم قرآن و مسائل تفسیری دور مانده و غور در فقه و اصول به گونه‌ای فضلا را پرورش داده که از تفسیر آگاهی ندارند.

از این جهت در سال ۱۳۷۰ هجری قمری یعنی ۴۳ سال قبل درسی به عنوان درس تفسیر و علوم قرآن پی‌ریزی کرد که نخستین اثر آن کتاب «البیان فی التفسیر القرآن» است که بارها و بارها چاپ و منتشر شده است این اثر استاد یکی از مصادر علاقه‌مندان علوم قرآنی و تفسیر است و به حق شایسته بود استاد فقید این نوشته را تعقیب کند و تا آخر قرآن، آن را ادامه دهد در این جلد هر چند مقدمات علوم قرآن به صورت گسترده مورد بررسی قرار گرفته ولی از تفسیر قرآن جز سوره حمد چیزی نیامده است و از نظر علوم قرآن در چهار مسأله تحقیق شایان تقدیری انجام داده است:

۱. بخش اعجاز قرآن از دیدگاه‌های مختلف که در نوع خود ابتکاری بوده هر چند بخشی از آن‌ها را استاد وی محمد جواد بلاغی (۱۲۸۲– ۱۳۵۲) در کتاب «آلاء الرحمن» آورده است ولی شاگرد بسیاری‌از آن‌ها را پرورش داده و در بخشی نوآوری‌های زیبایی دارد.

۲. مسأله ابطال تحریف قرآن که بالاخص دشمنان آن را به شیعه نسبت

یاد نامه، ص: ۴۳

داده و از نظر تاریخ جمع‌آوری به این حقیقت رسیده است که در قرآن به هیچ وجه کم و فزونی رخ نداده و نمی‌توانست رخ دهد و به شبهاتی که در این راه قاصران و کوته فکران مطرح می‌کنند به خوبی پاسخ داده است و ثابت نموده است که قرآن در زمان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) جمع شده است.

۳. مسأله ناسخ و منسوخ است که افراط گران در قرآن بع نسخ فراوان قائل شده از این طریق از عظمت آن کاسته‌اند. استاد با تبحری که در مسائل تفسیری و فقهی دارند، ۳۶ آیه را که در آن‌ها ادعای نسخ شده مطرح کرده و ثابت نموده که نسخ در آن‌ها راه نیافته است.

۴. قراءات سبع است که عمر بسیاری از قاریان را به خود مشغول ساخته و جای امعان و دقت در قرآن دارد، به فراگیری اختلاف قراءات پرداخته‌اند ایشان ثابت نموده که این قراءات فاقد سند معتبر به پیامبر است.

با توجه به بحث‌های ابتکاری شایسته بود که استاد همین کار علمی را بوسیله تلامیذ خود به گونه‌ای ادامه می‌داد ولی خود از توقف این کار اظهار تأسف می‌کند و چنین می‌نویسد: «إلی أن حالت ظروف قاسیه دون ما کنت ارغب فیه من اتمامه و کم کنت اود انتشار هذا الدرس و تطویره» «۱»

(شرائط سخت مانع از آن شد که من این اثر را به پایان برسانم و پیوسته دوست می‌داشتم که درس تفسیر به پیش برود و کامل شود).

۲. معجم الرجال الحدیث

علم رجال یعنی شناسایی راویان حدیث از نظر وثاقت و اتقان روایت

---

(۱). معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۹. یاد نامه، ص: ۴۴

ی

کی از ارکان اجتهاد است و از همان زمان معصومان، این علم، مورد توجه یاران امام ما بوده و حسن محبوب (۱۵۰– ۲۲۴) که از یاران امام کاظم (علیه السلا) و حضرت رضا است، کتابی به نام «المشیخه» نگاشته و در اختیار محدثان آن زمان قرار داده است و پیوسته این علم، از زمان امامان تا به امروز راه تکامل خود را پیموده و طبق نقل محقق خبیر شیخ آغا بزرگ طهرانی در کتاب «مصطفی المقال» قریب (۵۰۰) اثر رجالی به صورت‌های مختلف از جانب علمای شیعه نوشته شده است.

دانشمندان رجالی، در تنظیم مطالب این علم، یکی از دو راه را پیموده‌اند:

۱. نگارش اسامی رواه، با ذکر خصوصیّات، به صورت الفبائی که با همزه آغاز می‌شود و در یاء پایان می‌پذیرد در این گونه نگارش، فقط انسان راویان و خصوصیات آن‌ها را می‌شناسد ولی طبقه او در حدیث و این که در چه قرنی می‌زیسته و از چه کسانی نقل روایت کرده و چه کسانی ازز او نقل روایت نموده‌اند، به روشنی شناخته نمی‌شود و اگر هم در کتاب‌های رجالی به مشایخ راوی و تلامیذ او اشاره‌ای می‌شود حالت فرعی دارد از این جهت گروهی راه دوم را پیموده‌اند که هم اکنون تذکر می‌دهیم:

۲. نگارش رجال به صورت طبقات در این شیوه رجال به صورت طبقات نوشته می‌شوند یعنی هر نسل از راویان به عنوان یک طبقه مورد بررسی قرار می‌گیرد و مرحوم شیخ طوسی در تنظیم طبقات محور را خود امامان قرار داده و راویان از پیامبر را در طبقه اول، راویان از امیرالمؤمنان را در طبقه دوم و همچنین تا زمان خود به رشته تحریر کشیده است.

یاد نامه، ص: ۴۵

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی که خود رجال را به صورت طبقات نگاشته‌اند می‌فرمودند: واقعیت رجال نگاری همان نگارش راویان بر اساس طبقات است و در میان اهل سنت، ابن سعد (م ۲۳۰) کتاب طبقات الکبری را بر همین منوال نگاشته است.

یکی از مزایای این شیوه این است که انسان، مشایخ و تلامیذ را به خوبی می‌شناسد و به ارسال یا سقط نام راوی در میان سند به خوبی پی می‌برد زیرا در بسیاری از کتب حدیث

تحریف در سند رخ داده و چه بسا شخصی از استادی نقل روایت کرده که هرگز او را درک نکرده است این حاکی از این است که میان راوی و مروی عنه، نام واسطه از قلم ناسخ افتاده است و در صورت احاطه بر طبقات می‌توان بر این نوع اشکالات در اسناد واقف شد.

مرحوم آیت الله العظمی خوئی کتاب خود «معجم الرجال الحدیث» را در ۲۳ جلد منتشر ساخته و تا کنون دو بار جامه طبع به خود پوشیده و اساس آن را در طبقات تشکیل می‌دهد او هر چند از روش شیخ طوسی که امام ه عصر را محور طبقه قرار می‌دهد، پیروی نکرده و همچنین از این که راویان حدیث را از نظر تاریخ وفات طبقه‌بندی کند و طبقه اول را در بخشی و طبقه دوم را در بخش دوم و به همین ترتیب قرار دهد، صرف نظر کرده و همه روات را به صورت الفبائی به رشته تحریر درآورده است اما ابتکگاری که در آن وجود دارد، این است که:

اولًا: همه مشایخ یک راوی و همچنین همه تلامیذ با ذکر محل روایت از قبیل باب و جلد و صفحه را می‌آورد و از این طریق انسان مشایخ و تلامیذ هر

یاد نامه، ص: ۴۶

راوی را به خوبی می‌شناسد.

ثانیاً: تعداد روایت هر راوی را با ذکر مصدر جایگاه از نظر نام کتاب و جلد و باب یادآور شده و انسان از این طریق به مقام علمی راوی واقف می‌شود چه بسا راوی حدیث که بیش از یک حدیث، یا چند حدیث انگشت شمار از معصومان نقل نکرده است ولی در این میان راویانی داریم که هزاران حدیث از پیشوایان معصوم دارند و مسلماً این نوع از راویان متخصص حدیث بوده‌اند، در حالی که راویان نوع اول نقل حدیث برای آن‌ها جنبه اتفاقی داشته است.

ثالثاً: اختلاف نسخه‌ها و احیاناً اغلاط آن‌ها را در ضمن فصلی یادآور شده و از این طریق خدمت عظیمی به کتب حدیث به ویژه کتب اربعه نموده است.

ما این گام بزرگ را به مرجع عالیقدر و از دست رفته تبریک می‌گوئیم که اثر جاودانی است، هر چند از نظر ما باید از طریق تلامیذ ایشان این کتاب به گونه‌ای دیگر نیز تنظیم شود، و روش طبقه بندی از نظر عصر و زمان در آن رعایت شود.

مشایخ آیت الله العظمی خوئی

آیت الله العظمای خوئی نزد مشایخ و اساتید مختلفی علم و دانش فرا گرفته است، اساتید او را در فقه و اصول، در آغاز مقاله از خود او شنیدیم اکنون به برخی از اساتید او در علوم دیگر اشاره می‌کنیم:

۱. آیت الله شیخ محمد جواد بلاغی (۱۲۸۲- ۱۳۵۲)، وی استاد کلام

یاد نامه، ص: ۴۷

و عقائد و تفسیر عصر خود در نجف اشرف بود مبارزات قلمی او با مسیحیان دو یهودیان و مادّیان مشهور و آثار او در این باره برای اهل تحقیق روشن است. مرحوم آیت الله العظمی خوئی کلام و تفسیر را نزد او فراگرفته و از او نیز در آثار خود یاد می‌کند.

۲. سید ابوتراب خوانساری: رجالی عصر خویش در نجف اشرف، حضرت آیت الله خوئی رجال و درایه را نزد او فراگرفته و او حق عظیمی بر غالب رجالیون پس از خود دارد.

۳. سید ابوالقاسم خوانساری، ریاضی دان عصر خویش، حضرت آیت الله خوئی ریاضیات عالی را نزد او فراگرفته است.

۴. سید حسین بادکوبه‌ای: استاد بلامنازع فلسفه و عرفان (۱۲۹۳- ۱۳۵۸)؛ وی استاد فلسفه حضرت آیت الله خوئی بوده است.

۵. حاج سید علی قاضی، عارف و سالک عصر خود که گروهی را در اخلاق و عرفان پرورش داده و مترجم ما مدتها در مکتب او به سیر و سلوک پرداخته است.

ویژگی‌های آیت الله العظمی خوئی

نگارنـده خود که مـدت کمی محضـر او را درک کرده ویژگی‌هـای خاص او را از نزدیک دریافته است، وکسانی نیز که مـدتی در محضر او به کسب فیض پرداخته‌اند بر ویژگیهای یاد شده در زیر اتفاق نظر دارند:

الف: علاقه به تدریس و بحث

آن مرد بزرگ از دوران جوانی به تدریس و بحث و گفتگوهای علمی

یاد نامه، ص: ۴۸

علاقه فراوانی داشت. با این که بار مرجعیّت در سنین اخیر بر دوش او سنگینی می‌کرد ولی از تدریس و تحقیق و نگـارش دست بر نـداشت حتی در سـفرهای خود به مشاهـد مشـرفه کـار علمی را ترک نمی‌کرد و کارهـای موقتی که یـک محقق می‌توانـد در سـفر انجام دهـد جزء برنامه خود قرار می‌داد و چه بسا در مجلسـی که گروهی به دیـدن او می‌آمدند او از کار مقابله و غیره اسـتفاده می‌کرد در علاقه او به بحث و گفتگو همین بس که چه بسا ساعاتی، با طرف به بحث و گفتگو می‌پرداخت و احساس خستگی نمی‌کرد.

در شـیوه آموزشی راه سقراط را می‌پیمود و با طرح سؤالها و شنیدن جواب‌ها از طرف چه بسا او را نسبت به رأی و اندیشه خود قانع می‌ساخت همچنان که سقراط به این روش معروف بود و می‌گفت معلم بیش از آن که آموزنده باشد پرورش دهنده فکر است.

ب: تواضع و فروتنی فزون از حدّ

او در دوران جوانی تا سـنین بالا که مرجعیت عظیمی پیـدا کرد به یک حالت زیست و زنـدگی طلبگی را از دست نـداد و پیوسـته با کمـال ابهت و عظمت ماننـد یـک دانشـجوی دینی سـخن می‌گفت و سـخن می‌شـنید و از دوسـتان و بزرگـان و کوچکـان پـذیرایی می‌کرد. عُجب و خود بینی در او راه نداشت ولی در عین حال از آراء و اندیشه‌های خود تا حدّ توان دفاع می‌کرد.

ج: احترام به بزرگان

او بزرگان را بیش از حدّ تکریم می‌کرد به خاطر دارم روزی که در

یاد نامه، ص: ۴۹

مسـجدی درس می‌گفت حضـرت آیت الله حکیم پس از درس او در همان جایگاه تدریس می‌کرد اسـتاد پس از فراغت ار تدریس به خار مذاکره تلامیذ، کمی در جایگاه تدریس باقی می‌ماند که ناگهان آیت الله حکیم وارد مسجد شد. وقتی چشم آیت الله خوئی به وی افتاد با یک دستپاچگی خاصی کفش و لوازم دیگر خود را برداشت و دست به سینه ایستاد و معذرت خواست.

د: مظلومیت آیت الله العظمی خوئی

در آغـاز مقـاله یاد آور شـدیم که مراجع بزرگی ماننـد شیخ مفیـد و سیـد مرتضـی و شیخ طوسـی در سـرزمین عراق با یک رشـته ناملایمـات روبرو شدنـد و گرفتـار چه مسائلی بودنـد و به حق آیت الله العظمی خوئی در مـدت زعامت خود با مصائب و مشـکلات فراوانی روبرو شد، زیرا

پس از تسـلط عبـد الکریم قـاسم بر عراق و کوتـاهی مکرر، وضع روحـانیون و مردم مـدینه نجف دچار مشـکل شـد. کمونیست‌های وطنی و بعثی‌هـای بی رحم از طرف دیگر عرصه را بر روحـانیون تنـگ کردنـد خصوصاً از سال ۱۹۸۹ که بعثی‌ها روی کار آمدنـد، مسائل زیادی آفریده و آیت الله حکیم و پس از او آیت الله خوئی را با مشـکلات زیادی روبرو نمودند، در شـهامت و اسـتقامت این مرد بزرگ همین بس که از دوران تسـلّط بعثی‌ها تا به امروز که ربع قرن از آن می‌گذرد آنان نتوانستند از این مراجع بزرگ، برگی به نفع خود دریافت کننـد و یا در جنگ تحمیلی علیه ایران دست خطی از او بگیرند و پیوسـته با حفظ مرجعیت و حوزه علمیه نجف کوچکترین باجی به آنان نداده و در عین حال ناملایمات را تحمل می‌کرد تا

یاد نامه، ص: ۵۰

آن جا که متجاوز از ده سال است که گروهی از نزدیک‌ترین یاران او به جرم خدمت و دیانت به رندان افتاده‌اند و از سرنوشت آنان خبری نیست، حتی یکی از فرزندان او یعنی آقای سید ابراهیم خوئی به وسیله بعثیان ربوده شده و هیچ نوع نام و نشانی از او در دست نیست.

او به خاطر ناملایمات از یک طرف و کبر سن از طرف دیگر دچار بیماری سختی شد و هرچه علاقه‌مندان و بزرگان تلاش کردند که برای او پزشکی از خارج بیاورند و یا او را به خارج ببرند، حزب بعث با آن موافقت نکرد و سرانجام به بیمارستان بغداد منتقل گشت و با یک مداوای مرموز، او را مرخص کردند و هیچ روشن نیست که چگونه و به چه علّتی از جهان رفت و در تاریخ مرجعیت شیعه این مسائل به تجربه ثابت شده است هر مرجعی که به بیمارستان بغداد منتقل گشت مرموزانه درگذشت و شما می‌توانید این مسأله را در تاریخ زندگی حاج شیخ احمد کاشف الغطاء (م ۱۳۴۴) و حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶) و آیت الله حکیم در سال (م ۱۳۹۰) و غیره به روشنی بیابید.

سرانجام این مرد بزرگ پس از یک عمر با برکت، طرف عصر روز هشتم ماه صفر ۱۴۱۳ جان به جان آفرین سپرد و خبر درگذشت او ساعت‌ها مکتوم ماند و سرانجام رادیو بغداد مجبور به بازگویی آن شد انتشار خبر درگذشت او موجی از اندوه در میان شیعیان پدید آورد شیعیان مظلوم عراق که در خوف و رعب عظیمی به سر می‌بردند خود را آماده تشییع نمودند

ولی متأسفانه حکومت حتی در خود نجف اجازه تشییع نداد و آن مرحوم در یک حکومت نظامی محلی در نیمه شب در صحن شریف در مدخل مسجد الخضراء که جایگاه تدریس او بود به خاک سپرده شد و در تشییع او جر چند

یاد نامه، ص: ۵۱

نفر از شاگردان او و فرزندش سید محمد تقی خوئی کسی حضور نداشت.

آنان به ظاهر جنازه آیت الله العظمی خوئی را به خاک سپردند ولی در حقیقت کوهی از علم و دانش و جهانی از سعی و تلاش را زیر خاک نمودند و همان مطلبی را که شاعر شیعه عصر امام صادق علیه السلام به هنگام دفن آن حضرت در سوگ ایشان گفت ما نیز در وصف فرزند آن حضرت یعنی آیت الله العظمی خوئی یادآور می‌شویم زیرا «ألوالد سر ابیه» آن شاعر گفت:

أقول و قد راحو به یحملونه

علی کاهل من حاملیه و عاتق

أتدرون ماذا تحملون إلی الثری

ثبیراً هوی من رأس علیاء شاهق

غداه حثی الحاثون فوق ضریحه

تراباً و اولی کان فوق المفارق

(می‌دانید چه گوهر گرانبهائی را به سوی خاک می‌برید؟ گوهر علمی را زیر خروارها خاک می‌نهید. صبحگاهان که خاک بر روی قبر او می‌ریختند ای کاش به جای ریختن آن بر روی قبر، بر سر خود می‌پاشیدند.)

«فسلام الله علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیّاً»

ما این ضایعه بزرگ را به حضور ولی عصر (عج الله فرجه) و مراجع بزرگ و بالأخص بیت شریف و رفیع آن مرجع و بازماندگان وی تسلیت می‌گوئیم و برای همگان صبر جمیل و اجر جزیل می‌طلبیم.

یاد نامه، ص: ۵۲

خدمات اجتماعی آن مرجع بزرگ

آن مرجع بزرگ در طول مرجعیت خود با امکاناتی که در اختیار داشت تأسیسات عظیمی و بناهای بزرگ و کتابخانه‌ها و مدارس و حوزه‌هائی را بنا نهاد که نقل آن‌ها خود در قلمرو مقاله جداگانه‌ای است ولی به صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می کنیم:

۱. مدینه العلم آیت الله العظمی خوئی- قم.

۲. مدرسه و کتابخانه حضرت آیت الله خوئی- مشهد.

۳. دارالعلم اصفهان.

۴. مجتمع امام زمان- اصفهان.

۵. المجمع الثقافی الخیری- بمبئی.

۶. مبره الامام الخوئی- بیروت.

۷. مدرسه دارالعلم نجف اشرف.

۸. مدرسه دینی در بانکوک (تایلند) و داکا (بنگلادش).

۹. مکتبات الامام الخوئی (کتابخانه نجف اشرف).

۱۰. مکتبه الثقافه و النشر للطباعه و الترجمه و التوزیع (انتشارات پاکستان).

۱۱. مکتبه الثقافه و النشر (انتشاراتی) مالزی.

یاد نامه، ص: ۵۳

۱۲. مرکز الامام الخوئی الاسلامی- نیویورک (آمریکا).

۱۳. مؤسسه الامام الخوئی- لندن (انگلیس).

۱۴. مرکز الامام الخوئی- سوانزی.

۱۵. مدرسه دارالعلم- بانکوک (تایلند).

۱۶. مدرسه الامام الصادق (علیه السلام)، پسرانه- لندن (انگلیس).

۱۷. مدرسه الزهرا (سلام الله علیهما)، دخترانه- لندن (انگلیس).

۱۸. مرکز اسلامی در فرانسه.

۱۹. مسجد و مرکز اسلامی در شهر لوس آنجلس آمریکا

۲۰. مسجد و مرکز اسلامی در دیترویت ایالت میشیگان آمریکا.

ما این ضایعه اسفناک را به همه مسلمین جهان به خصوص به حوزه‌های علمیه به ویژه مراجع بزرگ و رهبر معظم انقلاب تسلیت می گوییم و امیدواریم حوزه‌ها بکوشند خلأهای ناشی از این مردان بزرگ و اسطوانه‌های علمی و فضیلت را پر کنند و خدای نکرده مصداق «أولم یروا أنا نأتی الارض ننقصها من أطرافها» نشود که ما امروز در شرائط فعلی که اسلام در دنیا اوج می گیرد، و دشمنان فراوانی دارد، به این مردان سخت نیازمندیم.

در پایان از این که نتوانستیم حق آن مرجع بزرگ را ادا نمائیم، پوزش می‌طلبیم امید است در فرصت دیگر به تکمیل آن بپردازیم.

یاد نامه، ص: ۵۵

اسوه علم

اشاره

****

دانشـمند محترم ناصر الدین انصاری قمی تاریخ، مردان بزرگی را به خود دیده است. اگر کتاب پر برگ تاریخ را ورق زنیم، در هر صفحه آن به تصویر انسان‌هایی والا برمی‌خوریم که هر یک با کارکرد خویش در صـحنه‌های مختلف علم و دانش، نامی از خود به یادگار نهاده‌اند، که با گردش روزگار از کتاب‌ها و خاطره‌ها محو نشده و غبار نسـیان بر آن نخواهد نشست. اما همه شان یک گونه نبوده‌انـد. برخی به اقتضای کارهای مهمی که کرده‌اند و یادگارهای عظیمی که از خویش باقی گذاشته‌اند همیشه نامشان با عظمت برده می‌شود که بزرگ مردان الهی این گونه‌اند. زندگانی این مردان نامور گیتی در خور نگرش عمیقی است. نگرشـی که می‌تواند روشنی بخش راه پر پیچ و خم حیات عالمان و دانش دوستان و سرلوحه زندگی آیندگان باشد.

ما در این مقاله بر آنیم تا به یاد یکی از فرزنـدان رشـید اسـلام و مفاخر مـذهب جعفری، دانشـمند سترگ و مصلح بزرگ، محقّق و متکلم بصیر و مجتهد بی‌نظیر، فقیه اصولی و مفسر رجالی، نادره دوران و فرزانه زمان،

یاد نامه، ص: ۵۶

زعیم حوزه علمیه و مرجع عظیم شـیعیان، پرورش دهنده اندیشـمندان، حضـرت آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم موسوی خوئی، قلم زنیم و به ترسـیم گوشه‌هائی از زنـدگانی سراسـر جوش و خروش این فقیه فرزانه بپردازیم و اندکی از آگاهی و تعهد و احساس مسئولیت وی را بازگو نماییم.

ولادت

مرحـوم آیت الله العظمی خویی در یکی از بهـترین و مبـارک‌ترین شـبهای سـال، شب در پـانزدهم مـاه رجب سـال ۱۳۱۷ ق «۱» در خانواده علم و دانش و تقوا در شهرستان خوی دیده به جهان گشود «۲».

پدر

والدش مرحوم آیت الله علامه حاج سـید علی اکبر، فرزند سـید هاشم خویی یکی از شخصیت‌های برجسته خوی بود و مردم به او به دیده اکرام و اعظام می‌نگریستند.

وی در ۲۸ صفر ۱۲۸۵ ق در خوی به دنیا آمـد. در سال ۱۳۰۷ ق برای فراگیری دانش دینی به عتبات عالیات رفت و اساتیـد بزرگ سـامراء و نجف از جمله علامـه فاضل شـربیانی (م ۱۳۲۲ ق) و علامه شـیخ محمـد حسن مامقانی (م ۱۳۲۳ ق) از اساتیـد آن مرحوم بوده‌اند. او در سال ۱۳۱۵ ق به شهر خویش بازگشت و ریاست دینی شهر را برعهده گرفت و سال

---

(۱). در آثار الحجه، ج ۲، ص ۲۷، سال تولّد معظّم له ۱۳۱۲ ق دانسته شده که اشتباه است.

(۲). معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۷. یاد نامه، ص: ۵۷

۱۳۲۸ ق (در اوج جریانـات مشـروطه) به علت عـدم موافقت بـا مشـروطه مشروعه، به نجف مهـاجرت کرد و در آن جا مورد اعتماد مرحوم آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه)

قرار گرفت و از اطرافیان ایشان به شمار آمده و توزیع پول نان حوزه نجف بر عهده‌اش نهاده شد.

در سال ۱۳۴۶ ق به ایران بازگشته و در مشهد سکونت گزید و در مسجد جامع گوهر شاد به اقامه جماعت پرداخت. او دو یا سه بار نیز منصب غبارروبی و تنظیف ضـریح مبارک را بر عهـده گرفته و سـرانجام به سن هشـتاد و شـش سالگی در نجف در سـفر زیارت

مرقد امیر المؤمنین (علیه السلام) در ۱۸ شعبان ۱۳۷۱ ق بدرود حیات گفت و پس از تشییع با شکوه و نماز مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی بر پیکرش، در ایوان مقبره شیخ الشریعه اصفهانی به خاک سپرده شد.

از آثارش تقریرات درس اصول استادش مرحوم شربیانی (که بر آن تقریظ استاد دیده می‌شود) را می‌توان نام برد. «۱»

تحصیلات

آیت الله فقید در دامان پاک و پدر و مادرش دوران کودکی را پشت سر نهاد و پس از آموختن قرآن و خواندن و نوشتن، در ۱۳ سالگی (سال ۱۳۳۰ ق) همراه برادر بزرگ خویش مرحوم سید عبدالله خویی «۲» و دیگر افراد خانواده

---

(۱). رک: نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۶۰۹- ۱۶۱۰،

(۲). مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای سید عبدالله خویی یکی از مدرسین کربلا به شمار می‌رفت که در حدود سی سال پیش به رحمت خدا پیوست. یاد نامه، ص: ۵۸

رهسپار نجف شد.

ایشان از کودکی و نوجوانی به هوش و ذکاوت، حافظه و استعداد در میان اقران خود معروف بوده و در اندک زمانی گوی سبقت را از همگنان ربود.

استاد سید عبدالعزیز طباطبائی نقل کردند: «زمانی آیت الله فقید- در حالی که پانزده، شانزده سال بیشتر نداشتند در صحن مقدّس امیر المؤمنین علیه السّلام به حضور مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷ ق) رسید و از مسأله‌ای پرسش نمود. مرحوم سید جواب داد، اما آقای خوئی گفت: شما در عروه، خلاف این را می‌فرمائید! و این مسأله را این گونه مطرح نموده‌اید. مرحوم سید در بازگشت به خانه، به عروه رجوع کرده و حق را به جانب

ایشان می‌بیند. روز بعد، پدر آقای خوئی را که جزو اصحاب و اطرافیان مرحوم سید بوده است می‌بیند و به او می‌فرماید: قدر این بچه‌ات را بدان، او آینده درخشانی خواهد داشت.»

پس از یادگیری مقدمات، نزد بزرگان و اساتید سطح از جمله پدر بزرگوارش، به تعلّم کتب درسی فقه و اصول پرداخت. (مکاسب را نزد مرحوم آیت الله حاج میرزا فرج الله تبریزی و کفایتین را نزد حضرات آیات: مرحوم سید علی کازرونی و مرحوم میرزا محمود شیرازی بیاموخت) و در ۲۱ سالگی به درس خارج روی آورد و در فقه و اصول از انبوه دانش این اساتید نام آور نجف، توشه‌ها برگرفت. آیات عظام:

۱- آیت الله العظمی شیخ فتح اله شریعت اصفهانی (م ۱۳۳۹ ق).

یاد نامه، ص: ۵۹

۲- آیت الله العظمی حاج شیخ مهدی مازندرانی. (م ۱۳۴۲ ق).

۳- میرزای نائینی (۱۲۷۳- ۱۳۵۵ ق).

۴- آیت الله العظمی آقا ضیاء الدین عراقی. (۱۲۷۸- ۱۳۶۱ ق).

۵- آیت الله العظمی شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶- ۱۳۶۱ ق).

و هم زمان به فراگیری علوم مختلف پرداخ و مراتب علمی خویش را تکمیل نمود. اساتید وی در این علوم عبارتند از حضرات آیات:

۶- آیت الله العظمی شیخ محمد جواد بلاغی نجفی (۱۲۸۲- ۱۳۵۲ ق)، علم کلام و تفسیر و فن مناظره. «۱»

۷- آیت الله العظمی سید حسین بادکوبه‌ای (۱۲۹۳- ۱۳۵۸ ق)، حکمت و فلسفه. «۲»

۸- آمیرزا علی آقا قاضی (۱۲۸۵- ۱۳۶۶ ق).

۹- آقا شیخ مرتضی طالقانی.

۱۰- آقا سید عبد الغفار مازندرانی (م ۱۳۶۵ ق) اخلاق و سیر و سلوک.

۱۱- آقا سید ابوالقاسم خوانساری (م ۱۳۸۰ ق)، ریاضیات و حساب استدلالی و هندسه فضایی و مسطحه و جبر. «۳»

در این میان نقش مرحوم محقق نایینی و محقق اصفهانی برجسته‌تر

---

(۱). البیان، ص ۶۸ (پانوشت).

(۲). به اعتقـاد مرحوم آیت الله خویی ایشان از تسلّط خاصـی بر تـدریس کتب فلسـفی بهره منـد بود و حتی بهتر از محقّق اصـفهانی اسفار و دیگر کتابهای فلسفی را تدریس می‌کرده است.

(۳). مجله حوزه، ش ۳۰، مصاحبه با اسـتاد آیت الله حسـینی همـدانی، شایان ذکر است که در این مقاله از مصاحبه آیت الله همدانی بسیار استفاده شده است. یاد نامه، ص: ۶۰

و قابـل توجه است. پرورش روح اجتهـاد و تکوین شخصـیت فقهی ایشـان مرهون درس این دو بزرگوار بوده و بیشترین بهره‌ها را از جلسات درس آن دو برده است.

آیت الله خوئ خود در این زمینه چنین فرمودند:

«... از درس فقه و اصول این دو بیشترین اسـتفاده‌ها را نمودم و در محضـر هر یـک از ایشـان دوره‌ای کامل از علم اصول و برخی از کتابهای فقه را تلمّذ کردم و در آن هنگام، درس هریک از ایشان را بر جمعی از حاضرین تقریر می‌کردم.

مرحوم آیت الله نائینی (قده) آخرین استادی بود که هماره ملازم او بودم، و لحظه‌ای از وی جدا نمی‌شدم.» «۱».

مرجع عالیقـدر در طول حیات اسـتاد بزرگوارش مرحوم محقق نائینی بـدون فوت وقت درس وی را غنیمت شـمرده و آنی از افادات این رجل بزرگ علمی غافل نبود.

استاد آقای سید عبد العزیز طباطبائی فرمودند:

مرحوم آقـا در سـفر اوّلشان به ایران (سال ۱۳۵۳ ق) قرار بر آن نهـاد تا مـدتی را در تهران بمانـد، میهمان مرحوم آیت الله حاج سـید احمـد نخجوانی بوده و ضـمناً جلسه معارفه‌ای با ایشان با حضور علما و تجّار برگزار شود. پس از چنـد روز، ناگهان مرحوم آیت الله خویی اعلام داشتند که من باید به نجف بازگردم و لذا روز پنجشنبه برایم بلیط برگشت تهیه نمایید.

---

(۱). معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸. یاد نامه، ص: ۶۱

مرحوم آقای نخجوانی هر چه اصـرار کردند که بمانید تا این جلسه معارفه با توجه به این مقدمه چینی‌ها برگزار شود فایده نبخشید و آقا بر مراجعت پافشاری می‌کردند وقتی علّت را جویا شدند، فرمودند:

«شـنیده‌ام آقای نائینی روز شـنبه درس را آغاز می‌کند و من باید صـبح بر سـر درس حاضـر باشم» و به خاطر همین از آن جلسه مهم صرف نظر می‌نماید و به خاطر از دست ندادن چند جلسه درس مرحوم میرزای نائینی به نجف باز می‌گردد.

مشایخ روایت

مرجع فقیه از جمعی از بزرگان اجازه نقل حـدیث دریافت داشـته و توسط آنان کتابهای دانشـمندان شـیعه و سـنی را روایت می‌کند

یکی از این طرق، اجازه مرحوم میرزای نائینی است، خود ایشان می‌نویسد:

«... یکی از مشایخ اجازه من، مرحوم نـائینی بود که بوسیله ایشـان از اسـتادش محـدّث نوری به طرقی که در مواقع النجوم (خـاتمه کتـاب مسـتدرک الوسائـل) مسطور است کتاب‌هـای امـامیه از: کـافی، فقیه و تهـذیب و اسـتبصار و نیز وسائل و بحار و وافی و دیگر کتاب‌ها را روایت می‌نمایم ... «۱».

دیگر از اجازات ایشان، اجازه روایی علامه سترگ آیت الله عبـد الحسـین شـرف الدین عاملی صاحب المراجعات (م ۱۳۷۷ ق) بوده که به وسیله ایشان کتاب‌ها و تألیفات دانشمندان اهل سنت را روایت می‌نماید.

---

(۱). معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸. یاد نامه، ص: ۶۲

هم بحث‌های ایشان

مرحوم آیت الله العظمی خوئی هنگام تحصیل ظاهراً دروس فقه و اصول را با این بزرگان مباحثه می‌کردند:

مرحوم آیت الله العظمی میلانـی (م ۱۳۹۵ ق)، مرحوم آیت الله علامه سـید محمد حسین طباطبائی (م ۱۴۰۲ ق)، مرحوم آیت الله آقا سیـد صدر الدین جزائری (م ۱۳۸۵ ق). مرحوم آیت الله حـاج شـیخ علی محمـد بروجردی (م ۱۳۹۵ ق)، مرحـوم آیت الله حـاج آقا حسین خادمی اصفهانی (م ۱۴۰۵ ق)، آیت الله سید محمد حسینی همدانی.

خاطره‌ای از دوران تحصیل

آیه الله حسینی همدانی می‌فرماید:

... هنگـامی که آیه الله خوئی (رحمه الله علیه) در نجف مشـغول تحصـیل بودنـد، برادر خـانم ایشان مرحوم میرزا آقا- که مرد بسـیار محترمی بود- سالی دو مرتبه، هر دفعه مبلغ ششـصد روپیه، برای ایشان حواله می‌فرستاد. با این مبلغ اصول اولیه زندگی ایشان رو براه می‌شد. یک روز من در نجف به ایشان بر خوردم به من فرمودند: مدت زیادی بود که دست تنگ بودیم و خیلی در فشار و ناراحتی به سر می‌بردیم امروز من برای شستشو لباسم را تعویض کردم، خانواده در جیب لباس من نامه‌ای را از برادرش می‌بینند. نامه را به من نشان داد. یادم آمـد که حـدود بیست و هشت روز قبل، این نامه رسـیده و در آن حواله ششـصد روپیه است. این مـدت با وجود این حواله و آن همه فشار

یاد نامه، ص: ۶۳

و ناراحتی اقتصادی، من چنان سرگرم درس و بحث بودم که بکلی، موضوع نامه را فراموش کرده بودم.

و هم ایشان درباره تلاش و کوشش آیت الله فقید در تحصیل، می‌فرمایند:

... مقـداری از آفتاب گذشت ... بعد رفتم منزل آیت الله خوئی (رحمه الله علیه)، یک بیرونی کوچک داشـتند، تا من در را باز کردم ایشان از خواب برخاستند.

ایشـان فرمودنـد: منیـک هفته بود به جهت کـثرت درس و بحث نتوانسـته بودم درس آیت الله نـائینی را بنویسم، دیـدم امشب هم که می‌خواهیم مسـجد کوفه بمانیم، به این خاطر دیشب، از ابتدای شب، شـروع به نوشـتن کردم تا اذان صبح، بعد نماز خواندم، این بود که بعد از نماز مقداری استراحت کردم.

آری در طریق آموختن، بعد از توکل بر ایزد منان و رعایت تقوا، مشـکلات را هیچ انگاشـتن شرط اول است. بدون تحمل رنج راه و

بیدار خوابی‌ها نمی‌توان به مقصد رسید.

تدریس

مرحوم آیت الله خوئی از کودکی و نوجوانی خویش به هوش و استعداد، موصوف و به فضل و حافظه، معروف بوده است. وی در خلال تحصیل، به تدریس نیز پرداخته و هر کتابی را که

درس می‌گرفته، کتاب پیش از آن را تدریس می‌کرده است. معظم له خود در این باره فرموده است:

«زمانی که دومین جلد شرح لمعه را فرا می‌گرفتم، خود به تدریس

یاد نامه، ص: ۶۴

و تعلیم اولین جلد این کتاب پرداختم.»

و از این گفتار روشنمی‌شود که ایشان از اوان تحصیل یعنی بیش از هفتاد سال به تدریس علوم آل محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) و تربیت طلاب و تشنگان دانش ائمه اطهار (علیهم السلام) سطح و خارج- پرداخته و برای تدریس و تعلیم و اهمیت زیادی قائل می‌شده است.

آیت الله حسینی همدانی می‌فرماید:

«در سنه ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ ق، مرحوم آیات الله آقا شیخ محمد حسین غروی (کمپانی) درس فقه می‌فرمودند، بحث مکاسب بود. در این درس که بعد از ظهرها تشکیل می‌شد، فضلای چندی شرکت می‌کردند. من به آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) عرض کردم: شما چرا با این که نسبت به آیت الله کمپانی، اظهار علاقه علمی دارید در این درس شرکت نمی‌کنید؟ ایشان فرمودند: من به تجربه دریافته‌ام که انسان باید آنچه را که آموخت درس بگیرد، در درس گفتن یک نبوغ برای انسان حاصل می‌شود که این خیلی مفید است. در ضمن من می‌دانم که آیت الله کمپانی هیچ را نمی‌اندیشد مگر این که یادداشت می‌کند. من بعد از ظهرها درس می‌گویم و بعد نوشته‌های ایشان را می‌گیرم و از آن‌ها استفاده می‌کنم؛ چون نمی‌توانم هم در درس ایشان شرکت کنم و هم درس بگویم و فعلًا درس گفتن برای من لازم و مفید است. اتفاقاً این گونه هم شد و ایشان درست می‌فرمود.»

در سال ۱۳۵۲ قمری بود که بسیاری از بزرگان حوزه علمی نجف همچون حضرات آیات: نائینی، کمپانی، عراقی، بلاغی، میرزا علی آقا شیرازی و آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی به ایشان اجازه اجتهاد اعطا کرده و بر

یاد نامه، ص: ۶۵

مراتب عالی علمی‌شان تأکید کرده و شهادت دادند. «۱»

گفتنی است که: مرحوم آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) به اندازه‌ای مورد احترام و علاقه آیت الله العظمی اصفهانی بود که سال‌ها پیش از آن که ایشان شهریه حوزه علمیه نجف را بپردازد به آقای خوئی (رحمه الله علیه) به طور خصوصی شهریه پرداخت می‌کرد. حتی در مواردی ایشان را برای شور و مشورت به حضور می‌طلبیدند و این می‌رساند که: پیش از آن که ایشان به تدریس خارج روی آورد، به عنوان یکی از مدرسین نامدار حوزه شناخته شده بود.

در سال ۱۳۵۲ قمری بود که ایشان درس خارج فقه و اصول را شروع کرد. «۲» پس از وفات مرحوم نائینی و کمپانی، درس ایشان و شگرد دیگر مرحوم آیت الله میرزا محمد علی کاظمی خراسانی صاحب فوائد الأصول از درس‌های عمده بود و پس از رحلت مرحوم کاظمی در ۱۳۶۵ قمری بود که محفل درس آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) برترین و پرجمعیت ترین حوزه درسی نجف را تشکیل داده و قریب پنجاه سال، هزاران تشنه دانش اهل بیت را از آبشخور علوم خویش سیراب کرد و در عین حال دیگر وظایف زعامت و مرجعیت را به بهترین وجهی ایفا نمود. «۳»

صاحب کتاب «آثار الحجه» که آن را در ۱۳۷۳ قمری نگاشته است می‌نویسد: «جناب حجه الاسلام و المسلمین آیت الله فی العالمین آقای سیّد ابوالقاسم خوئی (رحمه الله علیه) اسطوانه علمی نجف و اول مدرس خارج و محقق

---

(۱). مقدمه دلیل المعجم، ص ۱۵.

(۲). یکی از شاگردان آن دوره حضرت آیت الله آقای شیخ محمد تقی بهجت می‌باشند.

(۳). گفتار استاد سیّد عبدالعزیز طباطبائی. یاد نامه، ص: ۶۶

و مدقق عصر حاضر و حوزه تدریسش در نجف است و از حیث کم و کیف، شهرت جهانی دارد». «۱»

آیت الله فقید خود می‌نویسد:

... من بسیار تدریس کرده‌ام، و در فنون فقه و اصول و تفسیر جلسات بسیار را تشکیل داده و جمعی بی‌شمار از فرزانگان و اندیشمندان را در حوزه علمی نجف پرورش داده‌ام.

جلسات تدریسم خارج مکاسب شیخ انصاری و کتاب صلاه- دو مرتبه به صورت کامل- و کتاب‌های دیگر فقهی می‌باشد.

در ۲۷ ربیع الاول ۱۳۷۷ قمری به تدریس ابواب کتاب عروه الوثقی، از باب طهارت پرداخته «۲» و در ۲۶ ربیع الاول ۱۴۰۰ قمری- بعد از ۲۳ سال- به کتاب اجاره رسیده و اکنون (ماه صفر ۱۴۰۱ قمری) در صدد اتمام این کتاب هستم. محاضرات خود در فنّ اصول را- از آغاز تا پایان- شش بار بر صدها نفر از دانشوران القاء کرده و دوره هفتم آن را به سبب سنگینی وظایف و مسئولیت‌های مرجعیت در مبحث ضد رها ساخته و به پایان نرسانیدم.

در سال‌های گذشته به تدریس علم تفسیر پرداخته و پس از زمانی چند بر خلاف خواسته قلبی، از آن هم دست برداشته و ادامه‌اش ندادم و چقدر دوست می‌داشتم این درس ادامه یافته و انتشار یابد.

خداوند را سپاس می‌گذارم که در خلال این سالیان طولانی لحظه‌ای

---

(۱). آثار الحجه، ج ۲، ص ۲۹۴- ۲۹۵.

(۲). ایشان پیشتر باب «اجتهاد و تقلید» را مطرح کرده و تقریرات آن هم به چاپ رسیده بود. یاد نامه، ص: ۶۷

از تدریس باز نایستاده و به جز روزهای بیماری و سفر، هماره به تعلیم فضلاء اشتغال داشته‌ام.

در سال ۱۳۵۳ ه- به حج مشرف شده و در ۱۳۵۰ و ۱۳۶۸ قمری به زیارت مرقد پاک حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) مشرف شده‌ام .... «۱»

سفر ایشان به قم

نویسنده کتاب آثار الحجه، درباره آن چنین می‌نویسد:

«در اوائل ماه رجب ۱۳۶۸ قمری بود که علامه اصولی و محقق رجالی حضرت حجت الاسلام و المسلمین آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) از نجف اشرف به قصد زیارت ثامن الحجج (علیه الصلوه و السلام) و معالجه مزاج و کسالت قلب و سینه خود عزیمت ایران نموده و از راه همدان راهی

قم شدند و چون خبر ورود ایشان به قم رسید حوزه علمیه عموماً و فضلاء و دانشمندان که صیت تحقیق و تقریر ایشان را شنیده و تشنه جام وصال معظم له بودند برای استقبال و تجلیل از آن شخصیت علمی مجهز شده ... و جماعتی بسیار از اهل علم همراه مردم تا هشت فرسخی استقبال نموده و با احترامات لایقه وارد و پس از زیارت به منزل جناب آقای حاج سید محمود روحانی نزول

اجلال و تا چنـدین روز عموم طبقات و به خصوص فضـلاء به زیارتش شـتافته و از بیانات و تحقیقاتش بهره‌منـد می‌شدنـد تا این که عازم حرکت به تهران شده و ... بسیاری از مردم تهران و حضـرت عبدالعظیم تا شـش فرسخ اسـتقبالش نموده و با احترام به تهرانش وارد ... و مورد تجلیل دولت و ملت واقع گردیده و پس از

(۱). معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸– ۱۹. یاد نامه، ص: ۶۸

مدتی توقف به مشهد مقدس مشرف و بعد از زیارت مراجعت نمودند ...». «۱»

آیت الله فقید هماره اوقاتش را چه در سـفر و چه در حضـر به افاده و اسـتفاده سپری می‌ساخت در سفرهای خویش که از تدریس و تعلیم باز می‌ماند، به بحث و مناظره می‌پرداخت و با مخالفان و مؤالفان به گفتگوی علمی می‌پرداخت.

گوشه‌ای از این احتجاجات در تفسیر شریف البیان به یادگار مانده است.

ایشان در صفحه ۵۳۸ این کتاب گفتگویی با یک عالم یهودی را مطرح ساخته، که در آن به اثبات جاودانگی قرآن به عنوان حجت و راهنمای الهی برای بشریت تا ختم آفرینش و به پایان رسیدن شرایع آسمانی، به جز اسلام می‌پردازد.

نیز در صفحه ۵۶۰ یکی از بحث‌هـای خویش را با یک دانشـمند سنّی، درباره سـجده بر خاک مطرح نموده که این گفتگو منجر به بحث‌های طولانی دیگر- در ده شب بعد- با حضور شخصیت‌های مذاهب گوناگون در مسجد النبی شده است.

چگونگی تدریس

مرجع عالیقدر در تدریس، شیوه خاصی را برگزیده بود که وی را از دیگران متمایز می‌ساخت.

ایشان در تعلیم بسیار چیره دست بوده و با تسلطی شگفت انگیز به

(۱). آثار الحجه، ج ۲، ص ۲۵– ۲۶. یاد نامه، ص: ۶۹

تدریس می‌پرداختند. وی در هنگام درس شـمرده، فصـیح، منظم و مرتبه سخن می گفت، از پرداختن به حشو و زواید پرهیز نموده و سنجیده تدریس می‌نمود و به قول آیت الله حسینی همدانی:

«من بعد از مرحوم آیت الله نائینی، کسـی را ندیدم به منظمی و پاکیزگی آیت الله خوئی (رحمه الله علیه) درس بگوید، با یک عربی کاملًا فصیح، منظم و مرتب.»

در خلال درس اصول خویش به فلسـفه نمی‌پرداخت، و در بحث فقه خود بر احـادیث و روایات تکیه زیادی کرده و به سـند اخبار، اهمیت داده و بسیار در توثیق و تضعیف روات و رجال سند بحث می‌فرمود.

اسـلوب ایشان در مناقشه و جدل، روش سـقراط بود، بدین گونه که تجاهل کرده و تظاهر به قبول گفتار طرف مقابل می کرد، سپس پرسـش‌ها و تشکیلات‌هائی در قول خصم نموده و ظاهراً خود را در مقام استفاده و یادگیری جلوه می‌داد و خصم هم- بدون آن که بفهمـد- به پاسـخ می‌پرداخت و به لوازم گفتار خویش اعتراف می کرد و در همین هنگام سـید اسـتاد، مستشـکل را به تناقض گوئی واداشته و بر اعتراف به اشتباه و نادانی خود مجبورش می‌ساخت. «۱»

درس ایشان فشـرده‌ای از آراء و مبانی آقا ضـیاء و کمپانی و نظرات خود ایشان، همراه با بحث و استدلال بر ردّ و قبول مبانی دیگران با بیانی جذّاب و سحّار و تحلیلی بود. «۲» به حق در حقایق و مبانی اصولی- که در طول ادوار مختلف بر آن‌ها اتفاق شده و خدشـه ناپذیر می‌نمود- انقلاب

(۱). مقدمه البیان، ص ۱۵.

(۲). تا آن جا که گفته‌اند «إنّه یجسم المعقولات». او ذهنیات را در پیش چشم مجسّم می‌سازد. یاد نامه، ص: ۷۰

و دگرگونی پدیـد آورد و در لابلای دروس ایشان نظریات جدید، ابتکار در مبانی، خروج از آراء پیشـینیان و تعمق و تحقیق و دقت و ژرف نگری و پژوهش موج می‌زد. «۱»

ایشان بر روی منبر تـدریس می‌کرد، در طول مـدت درس جا به جا نمی‌شد، دسـتانش را بر اسـتوانه‌های منبر می‌فشـرد. از آن جا که شاگردان ایشان بسیار بوده و ایراد اشکال تضییع حقوق دیگران بود، در خلال درس اجازه اشکال به همگان نمی‌داد «۲» ولیکن پس از ختم درس، قریب به یک ساعت نشسته و به پرسش شاگردان پاسخ می‌فرمود.

استاد سید عبدالعزیز طباطبائی به نقل از آیت الله حاج شیخ احمد انصاری «۳» (فرج الله عنه) می‌فرمودند:

روزی پس از درس، اطراف آقا ازدحام بوده و آیت الله شـهید سـید محمد باقر صدر اشـکالی را نوشـته و به استاد دادند. شب هنگام استاد در جلسه هیئت اسـتفتاء- که در آن کتـاب وسـیله النجاه مـورد بحث قرار گرفته و بر حاشـیه زده می‌شـد و مرحـوم صـدر هم شرکت داشت- این اشکال را مطرح ساخته و به تفصیل به پاسخ آن پرداختند.

---

(۱). تمام دوره شـشم درس اصول، و تدریس بسـیاری از کتب فقه در نوار کاست ضـبط شده و در کتابخانه ارزشمند مرجع فقید در محله «کنده» شهر کوفه موجود است. رک: مقدمه دلیل المعجم، ص ۱۷.

(۲). نقل شده که معظم له در دو مورد به خطیب عارف مرحوم حسنعلی راشد و امام موسی صدر- رهبر مفقود شده شیعیان لبنان در لیبی- اجازه اشکال دادند و خود بعداً فرمودند که به خاطر احترام این دو نفر، اجازه دادم که سر درس اشکال خود را مطرح کنند.

(۳). عموی بزرگوار نویسنده که ۱۳ سال همراه با برخی از بزرگان حوزه نجف در اسارت رژیم بعثی عراق به سر می‌برند. یاد نامه، ص: ۷۱

شاگردان

پیش از این گـذشت که آیت الله العظمی خـوئی (رحمه الله علیه) در طول حیـات پر بـار خویش حـدود ۷۰ سال به تدریس سـطح و خارج، اشـتغال داشته و قریب ۵۰ سـال هم نخستین و پربـارترین محفل علمی حوزه نجف را دارا بود و هزاران نفر از علماء و فضـلاء کشورهای مختلف اسـلامی از هنـد و افغان و پاکسـتان و ایران گرفته تا عراق و حجاز و لبنان و کشورهای حاشـیه خلیج فارس را در دامان خویش پرورش داده و به اقصی نقاط جهان فرستاده و توده‌های مسلمان را به سوی سعادت و هدایت رهنمون بوده است.

در این جا تنها به نام برخی از شاگردان معظم له اشاره نموده و از این که از همه آنان نام نمی‌بریم پوزش می‌طلبیم، چه تلامذه آیت الله فقید در گوشه و کنار کشورهای اسلامی منتشر بوده و آوردن اسامی تمامی ایشان کاری بسیار مشکل بلکه محال می‌نماید.

(قابل ذکر است که نام شریف آنان طبق حروف الفباء مرتب گردیده است).

حضرات آیات و حجج اسلام:

سید ابراهیم خراسانی کاظمی، سـید ابراهیم موسوی زنجانی، شـهید سـید ابوالحسن شمس آبادی، ابوالحسن شیرازی، ابوالحسن انوار زنجانی، ابوالفضل نجفی خوانساری، سـید ابوالقاسم کوکبی، سـید ابوالقاسم گرجی، سـید احمـد مـددی، میرزا احمد انصاری قمی، احمد مطهری، شیخ احمد دشتی، احمد وائلی، سید احمد فهری، احمد قبیسی عاملی، اسد حیدر،

یاد نامه، ص: ۷۲

سید اسـماعیل صدر، اسـماعیل محقق کابلی، باقر ایروانی، شیخ باقر شریف قرشی، سید تقی طباطبائی قمی، جعفر آل محبوبه نجفی،

جعفر آل صائغ عاملی، سید جعفر مرعشی، سید جعفر مروج جزایری، جعفر نائینی، سید جعفر بحر العلوم، سید جلال الدین فقیه ایمانی، سید جمال الدین خوئی، میرزا جواد تبریزی، سید جواد شاهرودی، سید جواد شبّر، حسن سعید، حسن صافی اصفهانی، سید حسن مرتضوی شاهرودی، سید حسن مکی، حسین وحید خراسانی، حسین راستی کاشانی، سید حسین بحر العلوم، حسین شاه آبادی، سید رضا خلخالی، رضا لطفی، شیخ سلمان خاقانی، سید صادق خلخالی، سید صادق روحانی، سید عباس خاتم، سید عباس مدرسی، عباس دشتی، عباس جمالی، عباس قوچانی، عباس علی عمید زنجانی، عبد الأمیر قبلان، عبد الجلیل جلیلی، سید عبد الرزاق مقرّم، سید عبدالرسول شریعتمداری، عبد الرضا روحانی قوچانی، سید عبد الزهراء حسینی خطیب، شهید سید عبد الطاحب حکیم، سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم قزوینی، عبدالله خنیزی، عبدالله نعمت عاملی، سید عبدالله عزیفی بحرانی، عبد اللطیف سمامی تنکابنی، سید عبد اللطیف أمین عاملی، عبد المنعم فرطوسی، سید عزالدین

بحر العلوم، سید علی بهشتی، سید علی سیستانی، سید علی شاهرودی، میرزا علی غروی تبریزی، علی فلسفی تنکابنی، سید علی مکّی، علی آزاد قزوینی، سَید علی شفیعی، سید علاء الدین بحر العلوم، شهید سید علاء الدین حکیم، علی اصغر احمدی شاهرودی، غلامرضا عرفانیان خراسانی، سید فاضل حسینی میلانی، شیخ کاظم تبریزی، سید مجتبی شیرازی، سید محمد

یاد نامه، ص: ۷۳

بحر العلوم، سید محمد بجنوردی، سید محمد رجایی اصفهانی، سید محمد روحانی، سید محمد شاهرودی، محمد آصف محسنی قندهاری، محمد ابراهیم بروجردی، محمد ابراهیم جناتی، سید محمد ابراهیم شیرازی، حمد اسحاق فیاض، محمد امین زین الدین، محمد باقر ناصری، سید محمد باقر خوانساری، شهید سید محمد باقر صدر، سید محمد باقر مصطفوی کاشانی، سید محمد باقر حکیم، سید محمد تقی حکیم، سید محمد تقی خویی، محمد تقی ایروانی، محمد تقی جواهری، محمد تقی بهجت غروی، محمد تقی جعفری، محمد تقی مجلسی، محمد تقی هرندی، سید محمد تقی حسینی جلالی، محمد جعفر شمس الدین، محمد جواد آل راضی، محمد جواد مغنیه، محمد جواد فقیه عاملی، سید محمد حسین حکیم، سید محمد حسین فضل الله، محمدرضا جعفری، محمد رضا لبیبی کرمانی، سید محمد رضا خلخالی، محمد رضا فرج الله، محمد سرور بهبودی افغانی، محمد صادق جعفری، سید محمد صادق صدر، سید محمد علی موحد ابطحی، محمد علی مدرس افغانی، محمد علی توحیدی، شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی، سید محمد کاظم مرعشی، شهید سید محمد مهدی حکیم، سید محمد مهدی خلخالی، محمد مهدی شمس الدین، سید محمد مهدی خراسانی، سید محمد مهدی لنگرودی، محمد هادی معرفت، محمود انصاری قمی، سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، سید مرتضی حکمی، سید مرتضی نجومی، مرتضی نجفی بروجردی، سید مرتضی خلخالی، مسلم ملکوتی سرابی، سید مصطفی جمال الدین، مصطفی نورانی اردبیلی، سید موسی صدر، موسی شراره عاملی، سید موسی مازندرانی، سید مهدی اشکوری،

یاد نامه، ص: ۷۴

سید مهدی مرعشی، سید مهدی حجازی قمشه‌ای، آقا

نجفی شهرستانی، نصرالله شاه آبادی، هادی آل راضی، سید هاشم معروف حسنی، یوسف دعموش لبنانی، سید یوسف حکیم.

با یک نگاه اجمالی به این اسامی روشن می‌شود که در محضر آن رادمرد فرزانه و آن مرجع و مدرس یگانه چه کسانی به کسب دانش پرداخته‌اند؟ صاحبان فتوا، ه مراجع تقلید، مدرسین بزرگ علوم اسلامی در حوزه های علمیه، نویسندگان، شاعران، مورخان، خطیبان و مفسرّان و فقیهان و ائمه جمعه و جماعات و در یک کلام کسانی که امروز تشیع با تکیه و اعتماد بر آنان به پیش می‌رود. مد الله ظلالهم و دامت برکاتهم.

یاد نامه، ص: ۷۵

تقریرات

اشاره

شاگردان آیت الله العظمی خوئی در خلال تحصیل خود، همواره به ضبط بیانات استاد در فقه و اصول پرداخته و در مجلس درس وی به نگاشتن افادات ایشان اشتغال داشته‌اند. لذاست که شمارش تقریرات درس آیت الله فقید- بسان شمارش شاگردان ایشان- کاری دشوار و نیازمند وقت وسیعی است.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای در این مورد فرمودند:

«... یکی از عواملی که مرحوم آیت الله العظمی آقای خوئی را در کار گسترش علم فقه و اصول موفق کرد، این بود که درس‌های ایشان به شکل منظمی نوشته می‌شد، سبک درس ایشان خیلی منظم و مرتب بود. ما در سال ۱۳۳۶ که حوزه درس ایشان را درک کردیم دیدیم که کسی در درس ایشان اصلًا اشکال نمی‌کرد. ایشان درس را می‌گفتند و کسانی آن را می‌نوشتند و بحث می‌کردند و بعد هم منتشر می‌شد ...».

در اینجا تنها به نام بعضی از تقریرات چاپ شده آن استاد بزرگوار اکتفا می‌شد.

أ: فقه

۱- التنقیح فی شرح العروه الوثقی (مباحث اجتهاد و تقلید، طهارت،

یاد نامه، ص: ۷۶

صلاحت) حاج میرزا علی غروی تبریزی، ۹ جل تاکنون.

۲- تحریر العروه الوثقی، شیخ قربانعلی محقق کابلی.

۳- معتمد العروه الوثقی، سید رضا خلخالی، (مباحث حج)، ۵ جلد.

۴- مستند العروه الوثقی (مباحث صلات، خمس، صوم، اجاره)، شیخ مرتضی بروجردی، ۱۰ جلد تاکنون.

۵- مبانی العروه الوثقی (مباحث: مضاربه، مزارعه، شرکت، ضمان، حواله، نکاح، غصب)، سید محمد تقی خوئی، ۴ جلد.

۶- مدارک العروه الوثقی/ فقه الشیعه (مبحث طهارت)، سید محمد مهدی خلخالی، ۵ جلد تاکنون.

۷- فقه العتره فی زکاه الفطره، سید محمد تقی حسینی جلالی.

۸- محاضرات فی الفقه الجعفری (مکاسب المحرمه)، سید علی حسینی شاهرودی، ۳ جلد.

۹- الدرر الغوالی فی فروع العلم الاجمالی، شیخ رضا لطفی.

۱۰- مصباح الفقاهه فی المعاملات (دوره مکاسب شیخ)، شیخ محمد علی توحیدی، ۷ جلد.

۱۱- نموذ فی الفقه الجعفری (صلاه المسافر)، سید عباس مدرسی یزدی.

۱۲- رساله فی تحقیق الکّر.

۱۳- رساله فی حکم أوانی الذهب، سید مهدی حجازی شهرضائی.

۱۴- المعتمد فی شرح المناسکه سید محمد رضا خلخالی، ۵ جلد.

یاد نامه، ص: ۷۷

۱۵- مصباح الناسک فی شرح المناسک، سید تقی طباطبائی قمی.

۱۶- مبانی منهاج الصالحین، سید تقی طباطبائی قمی، ۵ جلد، (دو کتاب اخیر شرح منهاج الصالحین و مناسک است.)

ب– اصول

۱۷– مبانی الاستنباط، سید ابوالقاسم کوکبی، ۴ ج.

۱۸– المحاضرات (فی اصول فقه)، محمد اصحاق فیاض، ۵ ج، این کتاب یک دوره کامل مباحث الفاظ بوده و مرجع عالیقدر از آن بسیار خوشش آمده بود.

۱۹– دراسات فی اصول العملیه، سید علی حسینی شاهرودی.

۲۰– مصباح الاصول، سید محمد سرور بهسودی، ۲ ج.

۲۱– مصابیح الاصول (مباحث قطع و ظن و شک، تعادل و تراجیح)، سید علاء الدین بحر العلوم.

۲۲– جواهر الاصول، شیسخ فخر الدین زنجانی.

۲۳– الامر بین الامرین (در جبر و تفویض)، ش یخ محمد تقی جعفری.

۲۴– الرأی السدید فی الاجتهاد و التقلید، غلامرضا عرفانیان خراسانی.

یاد نامه، ص: ۷۸

تألیفات

اشاره

آیه الله فقید از ابتدای زندگی علمی خویش در راستای نشر معارف اهلبیت علیهم الاسلام–/ و گسترش دانش اسلام، دمی نیاسود.
یاد نامه ۷۸ تألیفات

انی بر مسند تدریس نشست و به ترتیب و پرورش صدها عالم و دانشمند فرزانه پرداخت و زمانی دیگر دست به قلم برد و به تصنیف و تألیف در تفسیر و کلام، فقه و اصول و رجال پرداخت. ایم همه با توجه به اشتغالات گوناگون ایشان از هنگام تدریس سطوح تا روزهای آخر زندگانی پر بارش، و آن همه گرفتاری‌ها و مسئولیت‌های مختلف زعامت و مرجعیت، چشمگیر و قابل توجه است.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای در آغاز درس خارج فقه خویش (سال ۱۴۱۳ ق) فرمودند:

«... باید یاد نیکی از عالم بزرگوار و مرجع عظیم الشأن که اخیراً رحلت کردند یعنی مرحوم آیت الله العظمی آقای خوئی بکنیم ما به ایشان نه از دید یک مرجع، بلکه از دید یک محقق، مؤلف و مدرس موفق نگاه می‌کنیم.

آنچه که درباره این بزرگوار و امثال ایشان غالباً بعد از وفات صحبت می‌شود جنبه‌های مربوط به مرجعیت این بزرگواران است در حالی که آنچه در زندگی این افراد و شخصیت‌های برجسته، اهم است خصوصیاتی است که مستقیماً به مرجعیت آن‌ها، مربوط نیست بلکه می‌شود مرجعیت آن‌ها ناشی از آن

یاد نامه، ص: ۷۹

خصوصیات است و آن همان جنبه علمی، تحقیقی تدریسی و کار موفق و پیگیر آنان در این زمینه است اگر شما به زندگی این بزرگوار نگاه کنید می‌بینید حداقل در سه رشته علمی و درس مهم دارای فرآورده‌های تحقیقی هستند که یکی فقه، دیگری اصول و سومی رجال است. این همه کتاب‌های فقهی و اصولی که شاگردان ایشان نوشته‌اند همه از کلمات ایشان است و شما به این‌ها اضافه کنید آنچه را که از قلم خود ایشان مستقیماً صادر شده است، کتاب بزرگ کم نظیر رجالی ایشان که ظاهراً آن را در سال‌های اواخر عمرشان نوشته‌اند– چون ذکر می‌کنند که من این کتاب را با اشتغال زیاد و در دوران پیری می‌نویسم– یک فرآورده علمی عظیم است. حال شما

ببینید یک عالمی که این مقدار فرآورده علمی دارد چقدر می‌تواند تأثیر در حوزه‌های علمی نه فقط در زمان خود، بلکه حتی بعد از زمان خود بگذارد ...».

اینک در این مجال به بررسی مختصری از تألیفات و نوشته‌های آم مرجع بزرگوار می‌پردازیم:

تفسیر و علوم قرآنی

* ۱– نفحات الاعجاز

این کتاب در پاسخ به کتاب «حسن الایجاز فی ابطال الاعجاز» نوشته فردی آمریکایی به نام مستعار نصیر الدین ظاهر نوشته شده و در آن جاودانه بودن قرآن، به عنوان معجزه خاتم پیامبران را ثابت نموده و در سال ۱۳۴۳ ق در نجف به چاپ رسیده است. «۱»

---

(۱). الذریعه، ج ۴، ص ۲۴۶. یاد نامه، ص: ۸۰

این کتاب در بیست و پنج سالگی ایشان نگاشته شده است.

* ۲– البیان فی تفسیر القرآن

یکی از بهترین و ارجدارترین کتبی است که پیرامون علوم قرآنی تألیف گردیده و در آن، پس از مقدمه که خود یکی از برترین تألیفات قرآنی است، به تشریح و تفسیر فاتحه الکتاب آیه ششم پرداخته است.

مطالب مطرح شده در مقدمه کتاب:

فضیلت قرآن، قرائت قرآن، اعجاز و حقیقت آن، اعجاز قرآن از دیدگاه‌های مختلف، جاودانگی هدایت قرآن، پاسخ به گفته‌های منکرین فضل قرآن، بقیه معجزات پیامبر و بشارات عهدین، قرّاء سبعه، نزول قرآن بر «سبعه احرف» و این که قرائات هفتگانه به جز سبعه احرف هستند، مسئله تحریف قرآن و اثبات نادرستی آن، گرد آوری قرآن، حجیت ظواهر کتاب، مسأله نسخ و بررسی ۳۶ آیه که ادعای منسوخ بودن آن‌ها شده است اثبات عدم نسخ آن‌ها، و پس از آن مبحث بداء و دیدگاه شیعه و تفسیر آن و پاسخ منکران بداء، حدوث و قدم قرآن.

در جای جای این کتاب، روح تحقیق، ابتکار، تتبع، آشنایی با علوم اسلامی چون: کلام، فقه، اصول، حکمت و فلسفه، تاریخ، حدیث، مناظره، تراجم، تفسیر، ادب، لغت و احاطه به کتب شیعه و سنی به چشم می‌خورد.

صد افسوس که این کتاب عظیم در همین یک جلد متوقف شد و امت اسلام از داشتن تفسیری بی همانند محروم ماند. چند کا پیرامون این کتاب

یاد نامه، ص: ۸۱

صورت گرفته است:

أ– ترجمه بخش اعجاز آن به فارسی، به نام مرزهای اعجاز وسیله استاد ارجمند حاج شیخ جعفر سبحانی.

ب– ترجمه و تلخیص به فارسی، با عنوان شناخت قرآن وسیله آقایان محترم، محمد صادق نجمی و هاشم هریسی.

ج– ترجمه تمام البیان به فارسی به نام بیان در مباحث کلی قرآن به قلم اساتید نام برده.

کلام

* ۳- رساله در خلافت. «۱»

* ۴- قصیده در مدح امیرالمونین علی علیه السلام در ۹۰۰ بیت.

این قصیده به وسیله علامه سید مهدی موسوی خراسانی در سه جلد شرح گردیده و بزودی به چاپ می‌رسد.

رجال

* ۵- معجم رجال الحدیث

این کتاب یکی از کم نظیرترین کتب رجالی شیعه، و در بر گیرنده احوال ۱۵۶۷۶ نفر است که با نگارش زیبا و ترتیب جالب و تحلیل و منهج علمی در ۲۳ جلد به چاپ رسیده است.

---

(۱). مقدمه دلیل المعجم، ص ۲۰. یاد نامه، ص: ۸۲

مولف در این کتاب در ترجمه هر شخص، تمام راویان از او، و یا کسانی که شخص راوی از آنان نقل می‌نماید را ذکر کرده و جای روایات وی را در کتب اربعه معین نموده و با این کار،

مشکل «مشترکات» را نیز حل کرده است. علاوه بر این، در احوال راوی دقت کرده و درستی و نادرستی طریق شیخ مفید یا طوسی را به او معلوم کرده است. فایده این کار این است که شخصی تمام روات یک خبر را ملاحظه کرده و می‌بیند تمام آن‌ها ثقه هستند و حکم به صحت روایت می‌کند در حالی که غافل از آن است که طریق شیخ طوسی و یا مرحوم مفید به آن راوی ضعیف است و لذا روایت هم ضعیف می‌شود.

جلد اول کتاب در بر گیرنده ۶ مقدمه سودمند است:

۱- دلیل احتیاج به علم رجال و پاسخ به منکرین این دانش.

۲- معیارهای علمی که به کمک آن وثاقت و حسن احوال راوی ثابت می‌شود.

۳- بحث درباره توثیقات متأخرین همچون سید بن طاووس، علامه حلی، ابن داوود، و علامه مجلسی.

۴- مناقشه و بحث درباره سایر توثیقات عامه مانند: اصحاب امام صادق در رجال شیخ، سند اصحاب اجماع، روایت صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی از یک راوی، وکالت از امام، شیخوخت اجازه، مصاحبت معصوم، تألیف کتاب و تصنیف اصل، کثرت روایت از معصوم و امثال این‌ها.

۵- بحث درباره صحت روایت کتب اربعه.

یاد نامه، ص: ۸۳

۶- بحث درباره اصول پنجگانه علم رجال و کتاب ابن غضائری.

این کتاب در ماه رمضان سال ۱۳۸۹ ق به پایان رسیده و پیرامون آن دو کار انجام شده است:

۱- مستدرک معجم رجال الحدیث، نوشته: جناب مؤلف.

۲- دلیل معجم رجال الحدیث، نوشته: آقای محمد سعید طریحی. «۱»

فقه

آنچه به چاپ رسیده است:

* ۶- رساله در لباس مشکوک «۲»

این رساله در سال ۱۳۶۱ ق در نجف به چاپ رسیده است.

* ۷- المسائل المنتخبه

این مسأله به زبان‌های عربی، فارسی، انگلیسی، اردو، فرانسوی، اندونزیایی و ترکی منتشر گردیده، این کتاب خلاصه‌ای از تهذیب و تمیم منهاج الصالحین است.

* ۸- تعلیقه بر عروه الوثقی.

* ۹- تعلیقه بر المسائل الفقیهه.

---

(۱). برای آشنایی بیشتر رک: مجله الموسم، س ۱۴۱۰ ق، ش ۶، ج ۲، ص ۵۳۲- ۵۴۰ مقاله «معجم رجال الحدیث المنهجیه و النتایج» نوشته محمد سعید طریحی.

(۲). الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۹۳. یاد نامه، ص: ۸۴

* ۱۰- تکمله منهاج الصالحین.

منهاج رساله علمیه مرحوم آیت الله العظمی حکیم بوده، که معظم له بـا آراء خود منطبق نموده و بر آن تکمله‌ای نیز نگاشته است. «۱» این تکمله شامل کتاب‌های: قضاء، شهادات، حدود، قصاص، و دیات و به روش کتاب «عروه الوثقی» است.

آیت اله العظمی خوئی در مقدمه این کتاب چنین موقوم فرمودند:

«یقول العبد المفتقر الی رحمه ربه، الراجی توفیقه و تسدیده ابوالقاسم خلف العلامه الجلیل المغفور له «السید علی اکبر الموسوی الخوئی» ان رساله منهاج الصالحین لایه الله العظمی المغفور له السید محسن طباطبائی الحکیم- قدس سره- لما کانت حاویه لمعظم المسائل الشرعیه المبتلی بها فی العبادات و المعاملات فقد طلب منی جماعه اهل الفض ل و غیرهم من المومنین آن اعلق علها، و ابین موارد اختلاف النظیر فیها فأجبتهم الی ذلک.

ثم رأیت أن إدراج التعلیقه فی الاصول یجعل هذه الرساله أسهل تناولًا، و أیسر استفاده، فأدرجتها فیه.

و قد زدت فیه فروعاً کثیره أکثرها فی المعاملات لکثره الابتلاء بها، مع بعض التصرف فی العبارات من الایضاح و النیسیر، و تقدیم

بعض المسائل أو تأخيرها، فأصبحت هذه الرساله الشريفه مطابقه لفتاوانا».

*** ۱۱– مبانی تکمله منهاج الصالحین، ۲ جلد.**

ارزنده‌ترین کتاب‌های مورد استناد است.

---

(۱). الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۶۳. یاد نامه، ص: ۸۵

*** ۱۲– تهذیب و تتمیم منهاج الصالحین، ۲ جلد.**

*** ۱۳– المسائل و الردود (مجموعه فتاوی).**

*** ۱۴– مستحدثات المسائل.**

شامل برخی از مسائل جدید و مورد ابتلاء که از ایشان پرسش شده بود.

*** ۱۵– توضیح المسائل**

*** ۱۶– منتخب توضیح المسائل**

*** ۱۷– منتخب الرسائل**

*** ۱۸– تلخیص المنتخب**

این کتاب گزیده‌ای از «المسائل المنتخبه» است.

*** ۱۹– تعلیقه المنهج لأحکام الحج.**

*** ۲۰– مناسک الحج.**

به دو زبان عربی و فارسی نگاشته شده است.

*** ۲۱– منیه السائل (مجموعه فتاوی)**

و آنچه تاکنون به چاپ نرسیده است:

*** ۲۲- ازاله المحاده عن ملک المنافع المتضاده.**

این رساله در ۱۳۵۱ ق به امر مرحوم آیت الله میرزا علی آشتیانی نوشته شده است. «۱»

---

(۱). الذریعه، ج ۱، ص ۵۳۰. یاد نامه، ص: ۸۶

*** ۲۳- اضائه القولب بتحقیق المغرب و الغروب،**

این رساله در ۱۳۵۳ ق نوشته شده است. «۱»

*** ۲۴- اناره العقول فی انتصاف المهر بموت أحد الزوجین قبل الدخول،**

این مکتوب در سال ۱۳۵۵ ق نوشته شده است. «۲»

*** ۲۵- فقه القرآن علی المذاهب الخمس. «۳»**

*** ۲۶- قاعده التجاوز.**

*** ۲۷- فهرست جامع الشتات میرزای قمی. «۴»**

*** ۲۸- تقریرات درس فقه مرحوم میرزای نائینی.**

*** ۲۹- تقریرات درس فقه مرحوم محقق اصفهانی**

*** ۳۰- حاشیه بر وسیله النجاه.**

*** ۳۱- حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری. «۵»**

اصول

*** ۳۲- اجود التقریرات.**

تقریرات درس مرحوم آیت الله العظمی میرزا نائینی است که در سال

---

(۱). الذریعه، ج ۲، ص ۲۱۳.

(۲). همان، ج ۲، ص ۳۵۴.

(۳). مقدمه البیان، ص ۱۷.

(۴). دو کتاب اخیر از مقدمه دلیل المعجم، ص ۱۹ نقل شد.

(۵). چهار کتاب اخیر از مجله الموسم، ش ۶، سال ۱۴۱۰ ق، ص ۵۱۹ نقل شد. یاد نامه، ص: ۸۷

۱۳۴۸ (یعنی ۳۱ سالگی مولف) و ۱۳۵۴ ق در صیدا در دو جلد به چاپ رسیده است. «۱»

آیت الله العظمی میرزای نائینی در تقریزی بر کتاب چنین نوشته‌اند:

«... فـان قره عینی العـالم العامـل و الفاضـل الکامل عماد الاعلام و ثقه الاسـلام، صاحب القریحه القویمه و السـلیقه المسـتقیمه و النظر الصائب و الفکر الثاقب، المؤید المسدد التقی

الزکی جناب الآغا السـید أبو القاسم النجفی الخوئی أدام الله تعالی تأییداته- قد اکمل ما تقدم منه فی الجزء الاول من کتابه بما أودعه فی هـذه الکراریس و لقـد أحسن و أجـاد فی ضـبط مـا اسـتفاد و حفظه و تحریره بـأحسن عبـاده خـالیه عن الایجاز المخل و الاطناب الممل فلله تعالی دره و علیه سـبحانه اجره و اقر عینه کما اقر عین الاسلام، و له الحمد علی نعمه و آلائه و افضل صلواته علی رسوله و آله الطاهرین و الاعنه الـدائمه علی اعـدائهم ابد الابدین، و حرره بیمناه الداثره افقر البریه الی رحمه ربه محمد حسـین الغروی النائینی ۲۲ شوال ۱۳۵۱».

*** ۳۳- تقریرات درس اصول مرحوم محقق اصفهانی**

*** ۳۴- تعارض الاستصحابین. «۲»**

تأثیر در حوزه علمیه نجف

آیت الله فقید در سال ۱۳۶۵ ق که محفل درسـش یکی از پر رونق‌ترین و برترین محافل علمیه حوزه نجف شده بود، تأثیر خویش بر این حوزه استوار و

---

(۱). الذریعه، ج ۱، ص ۲۷۸

(۲). این دو کتاب از مجله الموسم نقل شد. یاد نامه، ص: ۸۸

شکوهمند را آغاز کرد. تشـنگان علم و دانش برای اسـتفاده از درس آیت الله خوئی از هر سو رو به نجف نهاده و بر شکل و عظمت حوزه نجف افزودند.

ایشان زعامت علمی حوزه را بر عهـده گرفته و دانش دین در آن شـهر علم امیر المومنین بر محور آن مرجع بزرگ می‌چرخید. وقتی درس او برای مدتی تعطیل می‌شد، اثر محسوس و آشـکاری بر حوزه می‌گذاشت و با شروع درس ایشان روح نشاط در کالبد حوزه دمیده می‌شد.

همچنین نقش ارزنـده و بسیار مهم آیت الله العظمی خوئی در جهت حفظ و صیانت حوزه هزار ساله نجف از گزند حوادث شوم و اتفاقات ناگوار، ناشی از هجوم رژیم ددمنش و کفر پیشه بعث عراق، چیزی نیست که بر کسی مخفی مانده باشد.

رژیم الحادی بعث که همواره وجود این حوزه پر شکوه و با عظمت را مانعی در برابر عملکرد شیطانی خود احساس می‌کرد و می‌دید که از همین حوزه بود که فریاد الشیوعیه کفر و الحاد «۱» برخاست، با تمام توان مترصد از بین بردن آن بود، اما وجود زعما و مراجع بزرگ حوزه نجف چون حضرات آیات اعظام: امام خمینی، حکیم، خوئی، شاهرودی و شیرازی رحمه الله علیهم را در برابر خود سدهایی استوار و موانعی مستحکم می‌یافت.

با وفات آیات اعظام: سید عبدالهادی شیرازی، سید محسن حکیم و سید محمود شاهرودی و مهاجرت حضرت امام خمینی قدس سره از حوزه نجف، رژیم بعث که صحنه را از معارض خالی دیده بود، با تمام توان در

---

(۱). فتوای مرحوم آیت الله العظمی حکیم درباره حزب بعث و مرام آن. یاد نامه، ص: ۸۹

صدد انهدام و فروپاشی آن برآمد، اما مواضع حکیمانه و ایستادگی قهرمانانه این مرجع فقید باعث شد تا سر دشمن بر سنگ خورده و از فکر باطل خود نا امید گردد.

آری آیت الله فقید یکه و تنها در برابر اذیت و آزارهای رژیم بعث ایستاده و سال‌های سخت و سیاه دوران جنگ تحمیلی و پس از آن، زندانی شدن و به شهادت رسیدن یاران خود را تحمل کرد، اما حوزه را از خطر نابودی نگه داشت.

اینک بعد از وفات آن زعیم بزرگ دست دعا به درگاه خداوند متعال بلند نموده و حیات و بقاء حوزه را خواستاریم.

از دیگر تاثیرات وجودی آیت الله خوئی در حوزه علمیه نجف، احیاء و رواج درس تفسیر و علم رجال بود. هر چند پیش از معظم له برخی از بزرگان حوزه همچون حضرات آیات: علامه شیخ محمد جواد بلاغی و مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی در دانش تفسیر قلم زده و به آن اهمیت می‌دادند ولی هنوز در عداد علوم رایج حوزه و در ردیف فقه و اصول قرار نگرفته بود، حتی زمانی فرا رسید که به غیر از فقه و اصول در حوزه علمی نجف هیچ دانش دیگری تدریس نمی‌شد، نه رجال و درایه و نه تفسیر و فلسفه. و این آیت الله خوئی بود که

با تدریس تفسیر و احیاء دوباره علم رجال این دو دانش ارزنده را از گوشه انزوا به در آورده و آن را در شمار علوم رسمی حوزه قرار داد.

یکی دیگر از آثار ایشان در حوزه نجف رایج نمودن نگارش تقریرات بود. مجلس درس با عظمت ایشان مالامال از علماء و فضلاء بود و ترغیب

یاد نامه، ص: ۹۰

و تشویق آنان به نگارش تقریرات از طرف استاد و نظر دقیق و تأییدی وی در برخی از آن نوشته جات، باعث شد تا اغلب شرکت کنندگان دست به قلم برده و تقریرات درس‌های فقه و اصول و تفسیر ایشان را بنویسند.

پیشتر گفتیم که ایشان یکی از مهم‌ترین عوامل حرکت علمی در حوزه معاصر نجف بوده و درس ایشان تأثیر بسیاری بر درس‌های دیگر نجف می‌نهاد، و همین رواج نوشتن تقریرات در درس ایشان سبب شد تا شاگردان دیگر بزرگان حوزه نجف نیز دست به قلم برده و تقریرات درس دیگر مراجع نیز به رشته تحریر درآید.

ویژگی‌های اخلاقی

فقهاء بزرگ شیعه در زندگی خویش همواره اخلاق نیکوی پیامبران را الگوی خویش قرار داده و با حرکت در مسیر انبیاء، برای هدایت و سعادت بشریت اسوه حسنه هستند. علماء تشیع با نصب العین قرار دادن خلق عظیم پیامبران الهی و ائمه اطهار (علیهم السلام) والاترین حماسه‌های شکوهمند تاریخ بشریت را ایجاد کرده‌اند، مرحوم آیت الله العظمی خوئی یکی از عالی‌ترین نمونه‌های آن است. اینک برخی از خصایص اخلاقی آن رادمرد فرزانه را بر می‌شماریم:

یاری ضعیفان

از ویژگی‌های بارز رفتار ایشان دستگیری از نیازمندان و کمک به درماندگان بود. هر جا که احساس می‌نمود عده‌ای به کمک و رسیدگی نیاز

یاد نامه، ص: ۹۱

دارند بدون درنگ به یاری آنان می‌شتافت و لا می‌بینیم که مؤسسات خیریه زیادی به نام ایشان در هند و پاکستان و تایلند و ایران وعراق و لبنان تأسیس شده است.

در ماه‌های رمضان و ذی الحجه خصوصاً اهتمام ایشان به زندگی فقرا و ایتام، بیشتر می‌شد.

لیستی از فقراء نجف نزد ایشان بود که هر ماه هزینه زندگی آنان را از طریق وکلاء خود می‌فرستادند و هم در بیروتمأسسه‌ای از جانب ایشان عهده‌دار کمک رسانی به یتیمان و فقیران شیعه بود و خود نیز سرپرستی بسیاری از خانواده‌های زندانیان و مفقودین و شهیدان جریانات عراق را بر عهده گرفته بود.

و نیز صرف حقوق شرعی در جهت رفع نیازمندی‌های سادات نخاوله در مدینه و شیعیان لبنان را اجازه داده بودند و پس از جنگ داخلی لبنان بود که به امر ایشان، دارالایتام مدرن و مجهزی با تمام امکانات آموزشی، بهداشتی، و یک هنرستان فنی و حرفه‌ای در یکی از بهترین نقاط بیروت بنا گردید. این بنا دارای سه بلوک پسرانه و سه بلوک دخترانه و هر بلوک دارای شش طبقه می‌باشدکه هنوز پابرجاست.

عفو وگذشت

خداوند بزرگ در کتاب جاودانه‌اش می‌فرماید: «خُذِ العَفْوَ وَ أمُرْ بِالعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الجَاهلین» «۱» مرجع بزرگوار ما این سروش آسمانی را به گوش

---

(۱). سوره اعراف ۱۹۹: ۷. یاد نامه، ص: ۹۲

جان شنوده و عفو و بخشش و سماحت و بزرگواری در رفتار وی کاملًا مشهود بود.

در طول زندگانی خویش با بدخواهان وحسودان و مخالفان زیادی مواجه شده، و با وجود این که آنان بر علیه ایشان سخن گفتند و حرکاتی انجام دادند، اما آیت الله فقید با آنان با بزرگواری و متانت رفتار نموده و از سر تقصیرات و اشتباهات آنان در می گذشت و حتی وقتی که با آنان مواجه می‌شد، بذل توجهی نیز به حال آنان می‌نمود.

بهره وری از وقت

امیر المؤمنـان فرموده: «إِذا أَمْکَنَکَ الفُرْصَهُ فَانْتَهِزْهَـا فَـإِنَّ إِضَاعَهَ الفُرْصَهِ غُصَّهٌ» «۱» آیت الله فقیـد به این دسـتور حضـرت کاملًا عمل کرده و از فرصت‌ها و ساعات زندگی خود استفاده و از کمترین اوقات، بیشترین بهره‌ها را می‌برد.

ایشـان اوقات شـبانه روز خود را به تـدریس، مطالعه، عبادت و تهجـد، قرائت قرآن، جواب اسـتفتائات، ملاقات با مردم، تألیف، نماز جماعت و زیارات می‌گذرانید.

جناب آقای شیخ ابراهیم نصیراوی می‌گوید:

ایشان تا نیمه‌های شب بیدار مانده و مشـغول مطالعه بودند، سـپس کمی خوابیده و پس از آن (یک ساعت و نیم) به اذان صبح بیدار شده و به تهجّد

(۱). غرر الحکم ج ۱ ص ۳۲۱. یاد نامه، ص: ۹۳

و قرائت قرآن و عبادت می‌پرداخت.

هنگـام صـبح هیئت اسـتفتاء نزد ایشان آمـده و جواب پرسشـهای فقهی را بر ایشان خوانـده و نظر خواهی می‌نمود، و این جلسه تا دو ساعت به طول می‌انجامید، نیزهر روز با دو تن از بزرگان نجف جلسه مشورتی تشکیل می‌دادند. پس از نماز مغرب و عشاء ایشان به بیرونی تشـریف آورده و با حاضـرین ملاقات می‌نمودنـد و مسائل شـرعی آنان را پاسـخ می‌گفتند و این برنامه هر روز ایشان بوده و کهولت و بیماری مانع از ادامه این برنامه نمی‌شد.

در هر وقت و فرصت مناسب به حفظ کردن اخبار و احادیث با سـندشان می‌پرداختند. هر وقت مسئله مشکلی در ریاضیات و حساب برایمان پیش می‌آمـد، با آقا در میان نهاد و پس از اندکی وقت به فوریت جواب مسـئله را می‌دادند، از هر فرصتی نهایت اسـتفاده را می‌نمـود. هنگـام وضـوع گرفتن و آمـاده شـدن برای نمـاز، به قرائت قرآن از طریـق نـوار گـوش فرامی‌دادنـد. حـتی روزی را به یـاد می‌آورم که نوار قـاری معروف «شـیخ خلیـل حصـری» را گوش می‌دادنـد که سه خطا در فنون تجویـد و قرائت، از وی گرفتنـد، این اشتباهات را در نامه‌ای نوشته و برایش فرستادند ... «۱».

معظم در طول مسیر نجف به کوفه حتی تا این اواخر به حفظ قرآن می‌پرداختند.

ساده زیستی

مرجع بزرگوار در زندگی، بی آلایش و ساده بود از تجمل و رفاه زاید

(۱). هفته نامه لواء الصدر، ش ۵۶۴، یکم ربیع الاول ۱۴۱۳ ق، ص ۷. یاد نامه، ص: ۹۴

دوری می‌کرد. سـفره‌هایش را غذایی ساده تشـکیل می‌داد و در صـرف وجوهات شـرعی، کاملًا احتیاط می‌نمود. از بسیاری کارهای مشروع به خاطر منافات داشتن با روح زهد و تقوا، دوری

می‌کرد. برخی از مؤمنین که زنـدگی بی آلایش و مقتصـدانه ایشان را مشاهـده کرده بودنـد و می دیدنـد که در زنـدگی بر خویش چقدر سـخت می‌گرفت، بر آن شدند تا ماهانه مبلغی به عنوان هدیه تقدیمش کنند تا در مصارف شخصی مصرف کرده و اینقدر بر خود سخت نگیرد. ایشان تا حد امکان از صرف وجه شرعیه در مصارف شخصی خودداری می‌کرد.

آقای نصیراوی می‌گوید:

روزی یکی از مؤمنین مبلغی از سهم سادات را به من داده و گفت: این را به خود آقا بدهید تا در مصارف خویش صرف نماید من هم پول را آورده و پیام را رسانیدم. آقا فرمود: من از حقوق شرعی چیزی را بر نمی‌دارم، من هم پول را برگردانیدم ....

تواضع و فروتنی

آیت الله فقید در زندگی، تواضع را پیشه خود ساخته بود و از کبر و غرور و عجب سخت بدش می‌آمد و از کارهایی که رنگ و بوی بزرگ منشی و خودبینی داشت سخت پرهیز می‌نمود. با این که وی از مدرسان بزرگ جهان تشیع به شمار می‌زفت و شاگردان و پرورش یافتگان مکتبش همه پیشوایان

یاد نامه، ص: ۹۵

فکری جهان تشیع محسوب می‌شدند و حوزه درسی‌شان برترین محفل علمی جهان اسلام بود با این همه از مظاهر کبر و غرور دوری می‌کرد، در خانه‌اش به روی همه باز بود، همه می‌توانستند شخصاً با آقا ملاقات نموده و مسئله خود را با ایشان در میان بگذارند. از دالان باریک خانه‌اش که عبور می‌کردی اتاقی روبرویت می‌دیدی که آقا خود نشسته و بدون مشکل و معطلی با ایشان ملاقات می‌نمودی. با ضعفاء و بیمارگان که به حضورش می‌رسیدند به همان نحو برخورد می‌کرد که با دیگران، و نحوه ملاقات تفاوت نمی‌کرد.

آیت الله فقید در پیروی از فرمان امیر مؤمنان که فرمود:

«لِکُلِّ داخِلٍ دَهْشَةٌ فَابْدَؤا بِالسَّلام» «۱».

همیشه ابتدا به سلام می‌نمود، هر وقت وارد مجلسی می‌شد با صدای بلند به حاضرین سلام می‌نمود.

از مظاهر دیگر فروتنی ایشان این بود که در جلوی پای واردین بلند می‌شدند یکی از آقایان می‌گفتند:

ما ۲۵ نفر بودیم که از کاظمین به نجف برای زیارت رفتیم پس از زیارت به دیدار آیت الله فقید رفته و من آخرین نفری بودم که وارد اتاق شدم، دیدم ایشان جلو پای اولین نفر بلند شد و تا زمانی که من بر زمین ننشستم آقا هم ننشست.

تجلیل از دانشمندان

ایشان به علم و دانش عشق می‌ورزیدند، از کودکی و نوجوانی با علم

---

(۱). غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۷۹، ح ۵۰. یاد نامه، ص: ۹۶

و دانش خو گرفته و با آن بزرگ شده بود. لذا برای علم

و عالم احترام فراوانی قائل بود.

گاه در مناسبت‌های مختلف از شاگردان فاضل خود (همچون مرحوم شهید صدر و سید علاء الدین بحر العلوم و استاد محمد تقی جعفری) نام برده و مقام فضل و دانش آنان را می‌ستود «۱». این که پس از درس، مدتی طولانی (نزدیک به یک ساعت) برای پاسخ به پرسش‌های علمی شاگردان خویش می‌نشست و در مجالس خصوصی صحبت علمی به میان می‌آورد، و حتی در کوچه و خیابان به سؤالات تلامذه و دیگران پاسخ می‌داد و این که در هر روز چهار نوبت به تدریس می‌پرداخت و دائم اوقات خویش را به تتبع، تحقیق، تألیف، تدریس و تعلیم شاگردان سپری می‌ساخت و حتی از استراحت خود (برای ازدیاد ساعات مطالعه) می‌کاست

همه نشان از دانش دوستی آن فقیه فرزانه دارد.

به استاد خود مرحوم آیت الله نائینی شدیداً علاقه‌مند بود و احترام می‌نهاد، حضرت آقای فقیه ایمانی می گوید:

«آقا همیشه پیش از درس، برای استاد خود حمد و سوره قرائت کرده و ثوابش را به روح ایشان اهداء می‌نمود. مرجع فقید وقتی می‌دید دانشمندی نوشته با ارزشی پدید آورده، برای بزرگداشت مقام علم و گرانی‌داشت آن دانشمند، تقریظی بر آن کتاب می‌نگاشت. مانند تقریظی «۲» که بر کتاب نهج

---

(۱). مجله شماره ۵۰- ۵۱، ص ۵۶.

(۲). این تقریظ در حدود چهل و پنج سال پیش نگاشته شده، در ابتدای جلد ششم کتاب به چاپ رسیده است. یاد نامه، ص: ۹۷

البلاغه منظوم، اثر مرحوم حجت الاسلام و المسلمین انصاری قمی (که شاید به زبان فارسی، همین یکی باشد) نوشته‌اند.

برخورد ایشان با اهل علم و دانشمندان بسیار جالب و آمیخته با توقیر و احترام بود و وقتی علما و وقتی علماء و دانشمندان به نجف می آمدند، ایشان خود به دیدن آن‌ها رفته و به فرستادن نماینده اکتفا نمی‌نمود.»

صبر و بردباری

صبر و شکیایی استوارترین ستونی است که کاخ سعادت انسان بر روی آن قرار گرفته است. هر گاه در مراحل پر آشوب سفر زندگانی، صبر رفیق راه بشر نباشد، نه تنها نمی‌تواند منازل سلوک اخلاقی را طی کند بلکه در اولین منزل خسته و فرسوده شده و از راه می‌ماند. «۱» خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ «۲» وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ». «۳» مرجع عالیقدر در طول زندگانی خویش با ناملایمات فراوان روبرو شد ولی در مقابل شدائد و حوادث، خم به ابرو نیاورد و صبر و بردباری را پیشه خویش ساخت. آن روز که فرزند فاضلش مرحوم

حجت الاسلام آقا سید علی خوئی (رحمه الله علیه) به علت جان سپرد و روزی که مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای سید جمال الدین خوئی (رحمه الله علیه) که به سان دست راست داد، او عنان بردباری را از

---

(۱). آئینه دل، ج ۱، ص ۲۴۴.

(۲). سوره زمر (۳۹): ۱۰.

(۳). سوره آل عمران (۳): ۱۴۶. یاد نامه، ص: ۹۸

کف نداده و به قضای الهی تن در داد. در پی نهضت اخیر شیعیان عراق (شعبان ۴۱۲ ق) بود که فرزندش آقا سید ابراهیم خوئی (رحمه الله علیه) و داماد ایشان جناب حجت الاسلام آقای حاج سید محمود میلانی توسط دولت عراق بازداشت شدند و پس از فرو نشستن این حرکت مردمی بود که خود شخصاً به فشارها، اهانت‌ها، سفاکی‌ها و هتاکی‌های رژیم ضد انسانی عراق مبتلا گشت. شب هنگام ایشان را از نجف به بغداد برده و مدت‌ها تحت نظر نگه‌داشته و سرانجام به کوفه تبعید کردند و در یک کلام به ساحت مقدس مرجعیت، اهانت‌های بسیار روا داشتند ولی او در مقابل این همه مصیبت صبر نموده و در پایان با دلی پر درد به اجداد طاهرینش پیوست.

تقید به زیارت

حضرت آیت الله به زیارت حضرت امیر المومنین (علیه السلام) بسیار علاقه داشته و هر روز پیش از شروع درس به حرم مطهر رفته و پس از زیارت و عرض سلام برای تدیس به مسجد خضراء تشریف می‌آورد. در ایام زیارتی مخصوص امام حسین (علیه السلام) به کربلا رفته و آن حضرت را زیارت می‌کرد و به همین منظور خانه‌ای هم در کربلا اجاره کرده بودند.

یکی از نزدیکان ایشان می‌گوید:

زمانی یکی از تجّار تهرانی پولی نذر ایشان کرده و به نجف فرستاد. مرجع فقید با آن پول وسیله نقلیّه‌ای اجاره کرده بود که با استفاده از آن هر شب جمعه، همراه با چند نفر از علماء و فضلا، به کربلا رفته و پس از انجام زیارت، صبح جمعه به نجف باز می‌گشتند. در طول مسیر رفت و برگشت

یاد نامه، ص: ۹۹

و مدتی که در کربلا بودند به بحث علمی اشتغال داشتند.

تجلیل از مراجع عصر

معظم له برای مراجع تقلید احترام خاصّی قائل بود و از آنان تجلیل می‌نمود.

گویند وقتی چشمان مرحوم آیت الله العظمی سید عبدا لهادی شیرازی رو به ضعف نهاده و سر انجام نابینا شد، ایشان فرموده بود: افسوس که چشم نجف نا بینا شد.

همچنین ایشان و مرحوم آیت الله شیرازی، در دوران مرجعیت عامه آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله علیه) از باب احترام و تأدّب، شهریه ایشان را می‌پذیرفتند در حالی که خود از مدرّسان بزرگ و مشهود تشیع و بی‌نیاز از آن بودند. همچنین ایشان برای آیت الله العظمی حکیم احترام عمیقی قائل بود، از این رو تألیفات ایشان را مطمح نظر قرا می‌داد چنان که بر کتاب منهاج الصالحین ایشان، تکلمه، مبانی تکلمه و تهذیب و تتمیم نگاشت و همچنین «مستند العروه» را ناظر به «مستمسک العروه» مرحوم حکیم قرار دادندو بدین سان آراء و نظرات مرحوم آیت الله حکیم را در سطح حوزه‌های علمیه مطرح نمودند. و هم پس از وفات آیت الله حکیم فرموده بودند: «لقد کان علماً من اعلام الإسلام ورکنا من ارکانه».

جناب آقای فقیه ایمانی داماد محترم ایشان آقای فقیه ایمانی می‌گویند: زمانی رژیم بعث در پی ایذاء و آزار مرحوم آیت الله حکیم بر آمد و ایشان را از نجف به کوفه تبعید کردند و به خاطر اهانت به آن مرجع عالی قدر هر گونه رفت و آمد

یاد نامه، ص: ۱۰۰

با ایشان را از نجف به کوفه تبعید کردند و به خاطر اهانت به آن مرجع عالی قدر هر گونه رفت و آمد با ایشان را ممنوع کرده و متخلفان را دستگیر و زندانی می‌نمودند و در همین حال آیت الله خوئی بیمار و بستری و برای ادامه درمان به بیمارستان ابن سیناء بغداد منتقل شده بود. پس از بهبودی که عازم نجف بودند رژیم بعث برای آن که زعامت و مرجعیت آیت الله العظمی حکیم را تضعیف نموده و تحت الشعاع قرار دهد به تمام قبایل و عشایر ساکن در طول مسیر بغداد، نجف دستور داده بود تا با برپایی جشن و سرور از موکب آیه الله فقید استقبال نمایند.

آیه الله العظمی خوئی این معنی را فهمیده و در صدد خنثی کردن نقشه رژیم برآمد، لذا با این که قرار بود شب جمعه از بغداد راهی نجف شوند، سحرگاه سه شنبه، پیش از اذان صبح، حرکت کرده و هنگام اذان صبح به نجف رسیدند.

مردم و طلاب نجف که ایشان را در حرم دیدند، بهت زده از خود می‌پرسیدند: چرا آقا بدون اطلاع و بدون استقبال به نجف

آمده‌انـد. آیه الله فقیـد پس از ادای نمـاز صـبح و صـرف صـبحانه به سوی کوفه حرکت کرده و هنگام طلوع آفتاب بود که در منزل آیت الله حکیم را دق الباب کرد و این در حالی بود که مأموران از ورود اشخاص به منزل ایشان جلوگیری می کردند، و فرزند آیت الله حکیم در را گشوده، و بـا کمـال ناباوری ایشان را در مقابل خود دیـد و در پی آن وارد منزل شـده و حـدود دو ساعت با مرحوم آیت الله حکیم به گفتگو پرداختند.

شهیـد آیت الله زاده حکیم می گفت: از آغاز تا پایان این ملاقات لحظه‌ای لبخنـد از صورت پدرم محو نشد و هیچ روزی پدرم را به این

یاد نامه، ص: ۱۰۱

خوشحالی ندیده بودم.

آیت الله حاج شیخ محمود انصاری فرمودنـد: زمانی مرحوم آیت الله العظمی خوانساری به نجف مشرف شده بودند. من و ایشان به دیدن مرحوم آیت الله خویی رفته بودیم. در این هنگام یکی از تجار کویتی برای پرداخت وجوهات نزد آیت الله فقید آمدند. و پس از پرداخت، قبض رسـید مطالبه نمود. اما مرجع فقیـد از دادن آن امتناع ورزیده و آن را به بعد موکول فرمودند. من علت را از ایشان جویا شدم، در جواب فرمودند، نمی‌خواستم نزد آیت الله خوانساری به شؤون مرجعیت مشغول شوم و به دادن قبض و مهر کردن آن بپردازم. و این خود کمال احترام ایشان به آیت الله العظمی خوانساری را می‌رساند.

تهجد و تهذیب نفس

ایشان از اوان تحصیل به محضر مرحوم آیت الله سید عبدالغفار مازندرانی و آیت الله میرزا علی آقا قاضی رسیده و در مکتب اخلاقی و عرفانی آن‌ها به تهذیب نفس پرداخته و در میان شاگردان مرحوم قاضی، آیت الله العظمی خوئی ارتباط خاصی با ایشان داشت.

ایشان در حالی که مدرس درس خارج در حوزه نجف بود تقریباً کلیه اوقاتشان صرف مطالعه می‌شد، شب‌های چهار شنبه به مسجد سهله (۱۰ کیلو متری نجف) رفته و در آن جا به عبادت می‌پرداخت. حتی یکسال، ۴۰ شب چهار شنبه پشت سر هم در مسجد سهله بیتوته کرده و صبح برای تدریس به نجف باز می گشت. و نیز در همان ایام چهل شب جمعه به کربلا

یاد نامه، ص: ۱۰۲

رفته و در آن جـا مشـغول زیـارت و مناجـات و ذکر و دعا می‌شدنـد. و این نشانه بارزی از آن است که مرجع فقیـد با دعا، مناجات، زیـارت و ذکر کاملًا مـأنوس بوده و تـا آن جـا که وقت اجـازه می‌داد و مسـئولیت‌های سـنگین زعامت و مرجعیت بر عهـده‌اش قرار نگرفته بود و از فرصت برای بیتوته و شب زنده‌داری در اماکن متبرکه استفاده می‌نمود.

سخن از ویژگی‌های اخلاقی مرجع بزرگوارماننـد: احترام عمیق به والـد، وفای به وعـده، نظم در امور، عفو و سـعه صـدر، اهتمام به عزاداری امام حسـین (علیه السـلام) و ذکر مصائب سالار شـهیدان، دقت در امور حسبیه، عدم تجمّل در پوشاک و خوراک، پیگیری اوضاع و احوال مسـلمانان، مهربانی با کودکان، رسیدگی به فقرا، رسیدگی به درماندگان و نیازمندان و ذکر نمونه‌هایی از هر کدام، نیازمند نوشتاری مفصل است.

آیت الله خویی و انقلاب اسلامی ایران

از آغـاز حرکت خروشـان مردم مسـلمان ایران به رهبری امـام خمینی (قـدّس سـرّه) در جهت نـابودی رژیم غـاصب و جنـایت پیشـه

پهلوی، از سال ۱۳۴۱ که رژیم بـا طرح مسئله انجمن‌های ایالتی و ولایتی در صـدد اجرای نقشه‌های ضـد دینی خود برآمـد، مراجع عالیقدر و علماء همه یکپارچه نبرد بی‌امان خویش را با دولت جبار و خائن شروع نمودند.

یکی از این بزرگـان آیت الله خویی بود که از اوان نهضت بـا صـدور اطلاعیه‌هـا، پیام‌هـا و تلگرامها نقش خود را در پیشبرد حرکت اسلامی مردم ایران ایفا کرد. اقدامات ایشان مکه از مهرماه ۱۳۴۱ شروع شد، همه حاکی از

یاد نامه، ص: ۱۰۳

ژرف نگری و عمق نظر ایشان است.

جناب حجت الاسلام آقای ناطق نوری در تشریح فعالیت‌های سیاسی ایشان می گوید:

... مبـارزات ایشـان در آغـاز نهضت شـکوهمند ایران به رهبری امـام راحلمان (اعلی الله مقامه) را همه می‌داننـد. مشارکت ایشان در نهضت و انقلاب در اوائـل نهضت، به گونه‌ای بود که بعضـاً در آن روزهـا و ماهها اول، آن چنان حاد و داغ، ایشان با حکومت شاه برخورد داشتند که

امام (رحمه الله علیه) و آیت الله العظمی میلانی (رحمه الله علیه) پیکی فرسـتادند و از ایشان خواستند که با آن حدّت و شدّت کار را ادامه ندهند ... «۱».

برخی از عناوین اعلامیه‌های ایشان عبارت است از:

درباره تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، رفرانـدوم شاه، یورش مزدوران شاه به فیضـیه، اهانت رژیم شاه به مقدسات اسـلامی، اعمال ضـد اسـلامی رژیم شاه، قیام پانزده خرداد، دسـتگیری جمعی از علمای آذربایجان، لغو قوانین خلاف اسـلام، آزاد کردن امام خمینی، تبعید امام خمینی، قانون شکنی‌های رژیم شاه، تهاجم مسلمانان برای آزاد سازی سرزمین‌های اسلامی، و اوج مبارزات مردم مسلمان ایران در آبان ماه ۱۳۵۷، و سرانجام درباره همه پرسی نظام جمهوری اسلامی و ... «۲».

چند نمونه از اعلامیه‌های ایشان:

---

(۱). روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۸/ ۵/ ۷۱.

(۲). این اعلامیه‌ها در جلد اول کتاب اسناد انقلاب اسلامی گرد آمده است. یاد نامه، ص: ۱۰۴

تلگرام به علماء ایران در پی یورش مزدوران شاه به مدرسه فیضیه:

در اوّل این ماه تلگرافاً از شاه خواستیم که از پشتیبانی قوانین شوم ضدّ اسـلام خودداری نماید و الّا علماء اعلام و مسـلمانان جهان در دفاع از مقدسات اسلام کوتاهی نخواهند نمود.

به قرار معلوم بر پشتیبـانی خود بـاقی و از اهـانت به مقـدسات دین دست بردار نیست، خصوصـاً حـادثه مؤلمه (قم) قلوب مـا و عموم مسـلمین را جریحه‌دار نموده. بار دیگر بـدین وسـیله اعلام می‌داریم چنان چه از این قوانین رفع ید نشود آخرین وظیفه خود را انجام خواهیم داد و مسؤل هر حادثه شخص شاه و هیئت دولت خواهد بود.

۸ ذی القعده ۱۳۸۲- نجف اشرف ابوالقاسم الخوئی- «۱»

در پی قیام خونین پانزده خرداد این اطلاعیه صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله سبحانه و تعالی: «وَ لاتَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسّکُمُ النَّارُ وَ مَالَکُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لاتُنْصَرُونَ». «۲»

کمک و همراهی با ظالمین و سـتمگران در شریعت مقدسه اسلامیه از اعظم محرّمات است و در حرمت آن بین علماء خلافی نیست. نظر به این که دولت فعلی ایران برای پیشـرفت مقاصـد شـوم خود که مخـالف مقررات دین اسـلام است از هر گونه تعـدّی و ظلم از

زدن و کشتن و زندان بردن آقایان علماء اعلام و طلاب علوم دینیه و سایر طبقات مومنین مضایقه ندارد،

---

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۶۹.

(۲). سوره هود (۱۱): ۱۱۳. یاد نامه، ص: ۱۰۵

بر هر فردی از از افراد مسلمان در هر لباس و هر مقامی که باشند واجب است که از همکاری با این دولت خائن خودداری نمایند. و بر تمام مسلمانان لازم است استغاثه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (علیه السلام) را در نظر گرفته و از دین مقدس اسلام دفاع نمایند.

نجف اشرف، ۱۴ محرم الحرام ۱۳۸۳، ابوالقاسم موسوی خوئی «۱». ایشان در اردیبهشت ۱۳۴۲ نیز فرمودند:

... حقاً در جهان امروز ما دیگر به هیچ وجه این گونه جرائم زشتی که شاه ایران و دستگاه حاکمه آن برای جنگ با دین و رجال دینی و ملت شریف ایران مرتکب می‌شود، قابل تحمل نیست ... گذشته هیئت حاکمه با ننگ و عار مشخص می‌شود، چنان که امتیاز این حکومت در وضع حاضر، فضیحت و رسوایی‌هایی است که یک نمونه آن را در کوباندن مراکز دینی و علمی و افتخاری که از این عمل شجاعت مآبانه خود به خرج می‌دهند، مشاهده می کنیم ...

تجاوزات مکرر دستگاه حاکمه بدون هیچ گونه مجوز قانونی، مشت آنان را در دشمنی با ملت در دنیا باز می کند و تدریجاً حکومت سیاه آنها بزرگ‌ترین لکه ننگ را برای ملت ایران به بار می‌آورد. کشتار وحشیانه‌ای که در قم و تبریز «۲» به عمل آمد، قلوب مردم جهان را در تمام اقتار عالم جریحه‌دار کرد و بدین وسیله یک صفحه ننگین دیگری بر پرونده جرائم بی‌حساب

خود افزودند ... رجال مجاهد ما پیوسته درخت اسلام را با خون‌های پاک خود آبیاری کرده‌اند و نشاط آن را باز یافتند، هم اکنون باز از

---

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، جلد ۱، ص ۱۰۷.

(۲). اشاره به تجاوز و کشتار در مدرسه فیضیه قم و مدرسه طالبیه تبریز. یاد نامه، ص: ۱۰۶

تشنگی و پژمردگی احساس شکایت می کند. من افتخار می کنم خون ناچیز خود را به عنوان قربانی در راه حفظ دین و قرآن و نابودی ستم کاران تقدیم کنم؛ زیرا زندگی با فشار ستمگران و دشمنان اسلام برای من چیزی جز مرگ و یا بدتر از مرگ نیست ... «۱».

نیز در اعلامه‌ای دیگر فرمودند:

... عدّه بسیاری در تاریخ ملاحظه می‌شوند که درخت مقدس اسلام را با خون خود آبیاری نموده و ریشه آن را مستحکم ساخته و از سقوط آن جلوگیری نموده‌اند، هم اکنون شاخه‌های این درخت به خشکی تمایل نموده و اصل آن نیازمند به آبیاری جدیدی است. من نیز خون خود را در این راه اهداء می کنم و بزرگترین افتخار من آن است که این هدیه برای سلامتی دین مقدس اسلام و برای محفوظ ماندن قرآن مجید از انواع تعدّیات و برای نابود شدن جنایتکاران وسیله‌ای قرار گیرد. نهایت خوشوقتی آن جا است که این هدیه در پیشگاه حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء مورد قبول واقع گردد.

زنده بودن و تماشای عجائب و ملاحظه تسلط دشمنان دیرینه اسلام بر مقدرات مسلمانان در حکم مرگ و تلختر از مرگ است. بدا به حال ما اگر در مقابل خطر ساکت بنشینیم و ودایع گرانبهای پیمبران را به رایگان به دست دشمنان بسپاریم. وای برحال ملت ایران اگر خدا نخواسته افرادی از دشمن اختیارات او را به دست گیرد.

تاریک روزی که قدرت حمایت از دین و کشور از افراد ملت بکلی

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۸۷- ۹۰. یاد نامه، ص: ۱۰۷

سلب گردد «۱».

نیز هنگامی که خبر دستگیری و شایعه محاکمه امام خمینی (قدس سرّه) به گوش ایشان رسید، شدیداً برآشفته و بدون فوت وقت همراه با عده‌ای از اساتید و علمای حوزه همچون حضرات آیات: شیخ مجتبی لنکرانی، شیخ صدرا باد کوبه‌ای، شیخ مرتضی آل یاسین و سید

محمد باقر صدر به بیت مرحوم آیت الله العظمی شاهرودی شتافته و همراه ایشان به سوی منزل آیت اله العظمی حکیم در کوفه رفتند، و پس از شور و مشورت بسیار، که تا نیمه‌های شب به درازا کشید در اولین ساعات بامداد، هر یک جداگانه تلگراف شدید اللحنی به ایران مخابره نموده و از ساحت رفیع مرجعیت امام خمینی حمایت کردند.

و هنگامی که وسیله مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی خبر آمدن حضرت به عراق به گوش مرجع فقید رسید، بدون لحظه‌ای درنگ، بسیاری از علما و فضلای حوزه نجف، از جمله حضرات آقایان: شیخ مجتبی لنکرانی، شیخ صدرا بادکوبه‌ای و فرزندش سید جمال الدین خوئی (رحمه الله علیهم) و دامادش آقای سید جلال الدین فقیه ایمانی را همراه گروهی از طلاب که بالغ بر ده دستگاه اتوبوس می‌شدند به استقبال ایشان فرستادند. روز اول پس از پایان درس به دیدار امام شتافتند و روز دوم نیز به ملاقات ایشان آمدند و در پاسخ افرادی که از انگیزه این کار پرسش می‌نمودند، فرمود:

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۸۴- ۸۵. این دو اعلامیه در هشت صفحه در پی چهلمین روز فاجعه مدرسه فیضیع صادر گردیده است. یاد نامه، ص: ۱۰۸

«ایشان با دیگران تفاوت می‌کند، و لذا دیدن او هم با دیگران باید فرق داشته باشد» و به هنگام بازدید امام از آیت الله فقید هم مجلس با شکوه و مفصلی ترتیب یافته و اطعام گسترده‌ای صورت گرفت.

مبارزه با نفوذ صهیونیسم در ایران

آیت الله فقید از تسلط مزدوران بیگانه و افراد نامسلمان و وطن فروشان بهایی و یهودی بر مقدرات مملکت و برقراری ارتباط با اسرائیل بسیار نگران و بیمناک بوده و هماره این خطر بزرگ را گوشزد نموده و می‌فرمودند:

... آیا ممکن است یک کشور مسلمان مقدّرات خود را به دست چند تن از دشمنان دین و مملکت بسپارد؟ آیا ممکن است علاوه بر جهات معلوم یک کشور کوچک که بر اساس دشمنی با اسلام به وجود آمده است کشور بزرگ ما را منطقه نفوذ خود قرار دهد؟ ... آیا

صلاح است که یکی از عمّال آن کشور که سابقاً فرزند یک کلیمی دوره گرد بوده است هم اکنون در ردیف رجال مملکت بلکه بزرگ‌ترین رجال آن درآید ... «۱».

... آیا شایسته است که در قلب کشور برای بیگانه پایگاه درست کنند و پس از آن که دوست کوچکی بر شالوده دشمنی با مسلمانان به وجود آوردند منطقه نفوذ بزرگتری به دست آن‌ها داد؟ آیا به جاست که یک نفر مزدور یهودی به اعلی درجه مقام ثروت برسد و قدرتش به بزرگترین دستگاه تبلیغاتی کشور و اکثر شرکت‌ها که برای مصالح دولت اسرائیل کار می‌کنند بسط

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۸۴. یاد نامه، ص: ۱۰۹

یابد؟ «۱»

و نیز ایشاندر همین مورد، مصاحبه مهمی ایراد نمود که در سطحی وسیع در کشورهای عربی منتشر شد و سبب انعکاس مظلومیت ملت ایران و رسوایی شاه در میان مسلمانان جهان گردید «۲».

نیز ایشان در جریان همه پرسی نظام جمهوری اسلامی- در فروردین ۱۳۵۸، مسلمانان را به شرکت گسترده در آن و رأی دادن به جمهور اسلامی فراخواند.

و در جنگ تحمیلی علیه ایران، آن مرجع بزرگ به جواز صرف حقوق شرعیه در خوراک و پوشاک رزمندگان اسلام فتوا داده و بسیاری از مواد دارویی و بهداشتی که از کشورهای حاشیه خلیج فارس برای کمک به رزمندگان اسلام به ایران فرستاده می‌شد، بیشتر از سوی وکلا و مقلدین ایشان بود.

نیز اکثر جوانان عراقی که خود را در جنگ تسلیم رزمندگان اسلام می‌نمودند از مقلدین ایشان بودند و حتی در صورت اجبار بنابر فتوای آن مرجع بزرگ به سوی نیروهای ایرانی شلیک نمی‌کردند. و مهمترین موضع ایشان در خلال جنگ تحمیلی، عدم توافق با رژیم جنایتکار صدام بود. با این که نظام ددمنش و ستم پیشه صدام با تمام امکانات در صدد

برآمده بود تا

---

(۱). اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۸۹.

(۲). رک: مجله الموسم، ش، ص ۵۷۵- ۵۸۰. این جزوه به نام «تصریحات خطیره للإمام الخویی (رحمه الله علیه) حول التغلغل الیهودی فی ایران» چاپ و به فارسی هم به نام «نیرنگ صهیونیسم در ایران» ترجمه و منتشر گردید. یاد نامه، ص: ۱۱۰

از آیت الله فقید یک سطر تأیید به نفع خویش و بر علیه نظام جمهوری اسلامی بگیرد و در این راستا از بازداشت «۱»، تبعید، به شهادت رساندن و اعمال فشار به اطرافیان نزدیکان و شاگردان ایشان استفاده کرد، امّا معظّم له کوچکترین کلام کوتاهترین نوشته‌ای را که رژیم بعث بتواند از آن بهره برداری کند صادر ننموده و با شجاعت تمام در مقابل اذیت، آزار و فشارهای رژیم صدام ایستادگی کرد.

آیت الله العظمی خویی و قیام شیعیان عراق

به دنبال تهاجم صدام مورخه به کویت و حمله همه جانبه کشورهای غربی به عراق و کویت، و پس از تخریب و ویرانی شهرها و کشتار مردم و نابودی منابع نظامی، اقتصادی این کشور و سرکوب و اخراج عراق از کویت بود که مردم به ستوه آمده از ظلم و ستم صدام، در شب نیمه شعبان ۱۴۱۲ ق، در کنار مرقد مطهر سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) با مشاهده آیت الله فقید، بغضی که سالها گلوگیرشان بوده، ترکید و فریاد تکبیر سر دادند و برائت و بیزاری خویش را از نظام حاکم اعلام نمودند.

با قیام مردم کربلا، مردم نجف، کوفه، عماره، حلّه، ناصریه، بصره

---

(۱). تا آن جا که برجسته‌ترین شاگردش: آیت الله سید محمد باقر صدر و خواهر مظلومه‌اش و ۲۳ تن از خاندان آیت الله حکیم را که بسیاری از آنان جزء شاگردان ایشان بودند به شهادت رسانید و پیش از شروع جنگ تحمیلی نزدیک به ۵۵ نفر از بزرگان شاگردانش را در نقاط معلومی زندانی نمودند و پس از قیام اخیر شیعیان نیز عده‌بسیاری از شاگردان ایشان را دستگیر و زندانی

نمودند. که هنوز هم از سرنوشت آنان خبری در دست نیست. یاد نامه، ص: ۱۱۱

و شهرهای دیگر نیز بر علیه رژیم به پا خاستند.

آیت الله خوئی با تعیین یک هیئت نه نفره، حرکت مردمی را جهت بخشید. و با صدور اعلامیه‌ای در ۱۸ شعبان مجاهدین را به رعایت احکام شرعی و عدم تندروی و عمل به موازین اسلامی دعوت نمود. «۱»

اما پس از چندی با هجوم وحشیانه رژیم به شهرها و قتل عام بی سابقه و سبعانه ساکنین آن‌ها و سکوت معنی‌دار کشورهای غربی و مجامع جهانی و سازمان‌های حقوق بشر و با

اهانت و جسارت به عتبات مقدسه و تخریب آن‌ها در کربلا و نجف و دستگیری آیت الله خوئی، شعله‌های قیام به سردی گرائید. «۲»

گارد جمهوری عراق در سحر گاه چهارشنبه سوّم رمضان ۱۴۱۲ از سه جانب به نجف حمله برد و خانه مرجع عالیقدر را محاصره نمود و دهها نفر از کسانی را که برای حفاظت از بیت معظم له گرد آمده بودند به خاک و خون کشید و صدها نفر از اعضای بیت مرجع بزرگوار، علمای اعلام، طلاب و فضلا- و از جمله آن‌ها، عده‌ای از خاندان بحر العلوم، آل خراسان و آل خلخالی- را دستگیر نموده و به زندانها روانه کرد.

پس از این وحشی گریها، آیت الله خوئی و عده‌ای از بستگانش را با تهدید و اجبار با هلی کوپتر برای دیدار با صدام به بغداد روانه کردند. و از او خواستند تا در صفحه تلویزیون ظاهر شده و از مجاهدین بخواهد تا سلاح‌های خویش را بر زمین گذارند و به دستورات رژیم گوش فرا دهند.

---

(۱). رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۶۹۵.

(۲). رک: همان، ص ۶۹۵- ۷۴۰. یاد نامه، ص: ۱۱۲

با این که ایشان از قبول این خواسته سر باز زدند اما وسائل تبلیغاتی صدام سخنان مرجع بزرگوار را با تحریف نقل کردند. «۱»

پس از این، مرجع بزرگوار و همراهانشان را در خانه‌ای زندانی نموده و تحت نظر قرار دادند. در پی این اعمال بی شرمانه جهان تشیع یکپارچه برآشفت و فریاد اعتراض سر داد.

مراجع عالیقدر تقلید، رهبر معظم انقلاب، نهادها و سازمانها، شخصیت‌ها و مردم ایران و پاکستان و لبنان و مسلمانان کشورهای دیگر، همه اهانت و جسارت به ساحت قدس، حوزه علمیه نجف و مرجعیت عظمای شیعه را محکوم کردند و خواهان آزادی و رفع حصر از مرجع فقید شدند.

اما جنایتکاری مانند صدام به جای آن که در مقام عذر خواهی برآید و ایشان را محترمانه به حوزه علمیه نجف برگرداند، به کوفه تبعید نمود در آن جا تحت نظر قرار داد و در ملاقات مردم با وی سخت گیری نمود. تا سرانجام آن مرجع بزرگ با دلی غمگین و قلبی اندوهگین به دیدار پروردگارش شتافت.

هیئت استفتاء

اصحاب جلسه فتوای مرجع فقید عبارت بودند از حضرات آیات:

۱- حاج شیخ صدرا باد کوبه‌ای. ۲- حاج شیخ مجتبی لنکرانی، ۳- شهید سید محمد باقر صدر. ۴- حاج میرزا جواد تبریزی. ۵- حاج میرزا

(۱). گزارش خبری «مؤسسه الامام الخوئی الخیریه»، رک: العراق الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۷۲۵. یاد نامه، ص: ۱۱۳

کاظم تبریزی. ۶- حاج سید جعفر مرعشی.

و پس از اخراج ایرانیان از حوزه علمیه نجف، ترکیب هیئت فتوا بر هم خورد و پس از آن نامبردگان ذیل آن جلسه را اداره می کردند. حضرات آیات:

۱- حاج سید علی سیستانی ۲- حاج سید علی بهشتی ۳- حاج سید مرتضی خلخالی ۴- حاج شیخ محمود فیاض ۵- حاج شیخ علی اصغر احمدی شاهرودی و حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جعفر نائینی.

فرزندان و دامادها

۱- مرحوم حجت الاسلام حاج سید جمال الدین خوئی، وی بازوی توانای پدر و خادمی دلسوز برای حوزه‌های علمیه و شیعیان بود. عالمی ادیب و دانشوری متواضع و مسلّط بر زبانهای فارسی و عربی و آشنا به زبانهای ترکی، هندی و انگلیسی بود و به زبان فارسی شعر می‌سرود.

از او تقریرات درس فلسفه برجای مانده است. او در عید فطر ۱۴۰۴ ه در اثر بیماری بدرود حیات گفت. و به دستور حضرت امام (قدّس سره) در حرم مطهر حضر فاطمه معصومه (سلام الله علیها) به خاک سپرده شد. به دنبال در گذشت ایشان، این تلگرام از سوی رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (قدّس سره) به والد بزرگوار مخابره شد:

حضرت آیت الله خوئی دامت برکاته

با تأسف و تأثر، مصیبت وارده بر جنابعالی و فامیل محترم را تسلیت عرض می کنم و از خداوند تعالی برای

آن مرحوم محترم مغفرت و برای

یاد نامه، ص: ۱۱۴

جنابعالی و بازماندگان او صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌نمایم و از خداوند تعالی عاجزانه می‌خواهم که دشمنان اسلام و دشمنان حوزه‌های مقدسه علمیه را به سزای خودشان برساند و در دنیا و آخرت آنان را رو سیاه فرماید و مجد حوزه علمیّه مبارکه نجف و سایر اعتاب مقدسه را با نابودی حزب عفلقی بعث عراق خذلهم الله تعالی به حال اوّل برگرداند و علمای اسلام و ملّت شریف عراق را از چنگال صدّام و صدّامیان نجات مرحمت فرماید و از جنابعالی و سایر علما و فضلای نجف و اهالی محترم عراق خواهانم که برای پیروزی لشگر اسلام بر فریب خوردگان لشگر کفر عفلقی در تحت قبّه‌های نورانی ائمّه اطهار (علیهم السّلام) خصوصاً سید اولیاء علیه السّلام الله دعا فرمایید.

والسلام علیکم و رحمه الله

روح الله الموسوی الخمینی، دوّم شوال المکرم ۱۴۰۴.

۲. مرحوم حجت الاسلام آقای حاج سید علی خویی، وی در زمان حیات پدر و در اثر تصادف در گذشت.

۳. جناب آقایی حاج سید عبد الصاحب خویی.

۴. حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد تقی خویی، از او تقریرات درس پدر بزرگوارش بنام «مبانی العروه الوثقی» در چهار جلد به چاپ رسیده است و هم اینک در نجف بسر می‌برد.

۵. حجت الاسلام سید عبدالمجید خویی، هم اکنون مؤسسات آیت الله فقید در خارج از ایران و عراق با نظارت ایشان اداره می‌شود.

۶. جناب آقای حاج سید ابراهیم خوئی (وی هم اینک در زندان عراق

یاد نامه، ص: ۱۱۵

به سر می‌برد.)

دامادهای ایشان نیز عبارتند ازحضرات آیات و حجت الاسلام:

۱. مرحوم حاج سید نصرالله موسوی مستنبط (۱۳۲۷- ۱۴۰۶ ق) وی از شاگردان آیات عظام: آقا ضیاء عراقی و محقق اصفهانی و سید ابوالحسن اصفهانی و آمیرزا علی آقا قاضی و مورد علاقه شدید آیت الله فقید بود، هنگام ضرورت به جای مرجع بزرگوار اقامه جماعت نموده و یکی از مدرسان برجسته و مشهور حوزه علمی نجف به شمار می‌رفت. برخی از آثار وی عبارت اند از: اجتهاد و تقلید، تقیه، عدالت، قاعده من ادرک، قاعده تجاوزو فراغ و ... مرجع بزرگوار در رثایش قصیده‌ای سرود و بدین گونه اندوه خویش را نمایان ساخت.

۲. حاج سید مرتضی حکمی.

۳. حاج سید جلال فقیه ایمانی.

ایشان بر تمام مؤسسات وابسته به آیت الله فقید در ایران اشراف و نظارت دارد و چاپ مجلدات باقی مانده کتاب جامع احادیث الشیعه زیر نظر وی ادامه یافته و به خدمات دینی و اجتماعی موفق باشد.

۴. حاج شیخ جعفر غروی نائینی، نوه مرحوم میرزای نائینی.

۵. حاج سید محمود حسینی میلانی، نوه مرحوم آیت الله میلانی. (وی هم اکنون در زندان رژیم عراق بسر می‌برد).

یاد نامه، ص: ۱۱۶

مؤسسات خیریه

اشاره

آیت الله العظمی خویی (رحمه الله علیه) همواره در جهت رفع نیازمندی‌های فرهنگی و دینی، اجتماعی، اقتصادی و ... شیعیان گام برداشته و مؤسسات زنجیره‌ای ایشان در گوشه و کنار جهان شاهد صدق این مدعا است.

به غیر از احداث و تأسیس صدها مسجد «۱»، مدرسه، حسینیه، کتابخانه، درمانگاه، بیمارستان و دارالأیتام در اقصی نقاط کشورهای اسلامی و نیز یاری و همکاری در جهت تکمیل این بناها و اجازه صرف حقوقی و شرعی به مقلّدان خود جهت تأسیس و تکمیل این گونه بناها، مؤسسات بزرگ زنجیره‌ای در برخی از کشورهای جهان که شیعیان بسیاری در آن‌ها سکونت دارند به نام ایشان احداث شده است.

این مؤسسات که ساختمان مرکزی آن در لندن است و به نام «مؤسسه الامام الخوئی الخیریه» نامیده می‌شود- شامل قسمت‌های مختلف مورد نیاز چون: مسجد، حسینیه، چاپخانه، کتابخانه، سالن‌های سخنرانی ویژه دختران و پسران، دارالضّیافه، دارالایتام، درمانگاه و داروخانه بازار، غسالخانه، حمّام و خانه‌های مسکونی روحانیون و غیره می‌باشد-.

این مؤسسات در شهرهای ذیل بنا شده‌اند.

نجف، کوفه، مشهد، قم، اصفهان، بیروت (لبنان)، اسلام آباد،

---

(۱). حجت الاسلام و المسلمین آقای سید محمد موسوی نماینده آیت الله فقید در هندوستان می گوید: در هند یک هزار مسجد به

فرمان ایشان بنا شده است. یاد نامه، ص: ۱۱۷

کراچی (پاکستان)، کوآلالامپور (مالزی)، بمبئی (هندوستان)، بانکوک (تایلند)، داکا (بنگلادش)، سوانزی، دیترویت، نیویورک (آمریکا)، تورنتو (کانادا)، لندن (انگلستان). «۱»

در این جا به اختصار به معرفی برخی از مؤسسات می‌پردازیم:

۱. مرکزالامام الخوئی الاسلامی نیویورک:

این مرکز که در یکی از بهترین نقاط شهر قرار دارد در نیمه شعبان ۱۴۰۹ ق افتتاح گردید. ساختمان این مرکز عظیم مشتمل است بر:

۱. سالن اجتماعات: در این سالن که گنجایش بیش از ۳۰۰۰ نفر از آقایان و بانوان را در آن واحد دارا است. انواع تلویزیون‌های مدار بسته و دستگاههای ترجمه (به زبان‌های دیگر) وجود دارد.

۲. کتابخانه: این کتابخانه با دارا بودن بیش از ده هزار جلد کتاب، یکصد خواننده را در خود جای می‌دهد.

۳. دو سالن اجتماعات دیگر با گنجایش ۱۰۰ نفر (برای برگزاری کنگره‌های علمی) و ۲۰۰ نفر (برای برگزاری مجلس خصوصی).

۴. کودکستان با دارا بودن تمام وسایل تفریح و بازی.

۵. قسمت‌های اداری برای اداره شؤون اسلامی مسلمانان و شیعیان در شهر و آمریکا.

۶. مدارس پسرانه با گنجایش ۱۵۰ دانش‌آموز. «۲»

---

(۱). برای آشنایی بیشتر مقاله مؤسسه الامام الخوئی الخیریه، فکرتها و مشهاریعها، مجله الموسم ص ۵۶۶- ۵۵۹.

(۲). برای آشنایی بیشتر رک: مقاله مؤسسه الامام الخوئی الخیریه، فکرتها و مشهاریعها، مجله الموسم ص ۵۶۶- ۵۵۹. یاد نامه، ص: ۱۱۸

۷. مدرسه دخترانه با گنجایش حدود ۱۵۰ دانش‌آموز.

۸. مدرسه الایمان، برای آموزش زبان عربی، تعلیم قرآن مجید و تربیت اسلامی کودکان و نوباوگان.

۹. آشپزخانه و سالنهای غذاخوری.

۱۰. غسّالخانه.

۱۱. اتاق‌های متعددی برای پذیرایی از مهمان‌ها و خانه‌ای جهات سکنونت روحانی مرکز.

نا گفته پیداست که وجود این مدرک در قلب آمریکا تا چه اندازه جهت پیش برد اهداف اسلام و تییع کارساز است.

۲. مرکز الامام الخوئی (رحمه الله علیه)- لندن

این مؤسسه که در شمال غربی لندن قرار گرفته، پیشتر کلیسایی بوده که به همّت آیت الله فقید به یک بنیاد فرهنگی اسلامی تبدیل شده است.

این مؤسسه شامل: مرکز اسلامی، مدرسه امام صادق (علیه السلام) (ویژه پسران)، مدرسه الزهرا (سلام الله علیهما) (ویژه دختران)، سالن‌های غذاخوری، سالن اجتماعات، کتابخانه عمومی، کتابفروشی و مرکز تبلیغات می‌باشد. تعداد دانش‌آموزان این دو مدرسه ۸۰۰ محصل است همچنین این مرکز مجلّه وزین «النّور» را به دو زبان عربی و انگلیسی در هر ماه منتشر می‌نماید، که در گسترش معارف شیعی در میان مسلمانان اروپا نقش بسزائی دارد

یاد نامه، ص: ۱۱۹

این مرکز بر تمام مؤسسات مرجع فقید شیعه در جهان اشراف دارد.

۳. مرکز الامام الخوئی (رحمه الله علیه)– سوانزی (آمریکا)

شهر سوانزی در استان ویلز واقع شده است و یکی از شهرهای دانشگاهی مشهور جهان به شمار می‌رود. این مرکز در قلب شهر و در یکی از خیابانهای اصلی آن قرار داشته و شامل سالن اجتماعات آقایان و بانوان و درمانگاه می‌باشد. این مرکز (که پیشترکلیسا بوده است) در هفدهم ربیع المولود ۱۴۱۲ ق رسماً افتتاح گردید.

۴. مجتمع فرهنگی الامام الخوئی الثقافی– بمبئی (هند)

این بنیاد یکی از عظیم‌ترین مؤسسات فرهنگی جهان اسلام به شمار می‌رود مساحت آن یکصد هزار متر مبرع بوده و در دامنه کوههای سرسبز در ۲۰ کیلومتری بمبئی و در کنار یکی از جاده‌های مهم هند که شمال و شرق کشور را به یکدیگر متصل می‌سازد واقع شده است.

این مرکز که بین معماری سنتی اسلامی و ساختمان سازی جدید را جمع نموده است، به شکل مساجد تاریخی اسلامی نظیر تاج محل و مرقد ائمه طاهرین ساخته می‌شود.

قسمت‌های مختلف آن عبارتند از:

۱- مدخل که نمایشگر عظمت مجتمع و در بر گیرنده مهمانپذیر و سالن بزرگ اجتماعات می‌باشد.

یاد نامه، ص: ۱۲۰

۲- مسجد، حسینیه وکتابخانه

این هر سه در زمینی به مساحت ۲۸۰* ۱۰۰ متر (۲۸ هزار متر مربع) واقع شده است. مسجد دربرگیرنده سه هزار نمازگزار و کتابخانه (که در قسمت فوقانی مسجد قرار گرفته) مشتمل بر ۵۰ هزار کتاب و قسمت‌های استنساخ، کامپیوتر و میکروفیلم و اتاقهای محققین می‌باشد و

حسینیه هم ظرفیت گنجایش هفتصد تن از عزاداران حسینی (علیه السلام) را دارد.

۳- مدرسه علوم دینی

این مدرسه شامل: حجرات، سالن‌های تدریس، سالن مطالعه، کتابخانه، آشپزخانه و درمانگاه بوده و یک هزار طلبه را در خود جای می‌دهد.

۴- مدرسه جدید

این مدرسه که در کنار مدرسه علوم دینی قرار دارد، ۱۲۰۰ دانش‌آموز را در مقاطع ابتدایی و راهنمایی می‌پذیرد.

۵- مسکن طلاب

تعداد این حجره‌ها به ۶۰۰ اتاق می‌رسد و تمام مایحتاج طلّاب در آن فراهم آمده است.

۶- سالن غذاخوری

در این سالن سه طبقه، بیش از یک هزار و پانصد تن در زمان واحد اطعام می‌شوند.

یاد نامه، ص: ۱۲۱

۷- بخش اداری

۸- درمانگاه و داروخانه

۹- سوپر مارکت

۱۰- دارالایتام

۱۱- خانه اساتید.

۱۲- رختشویخانه.

کار تکمیل این مجتمع عظیم به سرعت ادامه دارد.

۵- مؤسسه الإمام الخوئی الخیریه- کراچی (پاکستان)

این مرکز در آینـده نزدیک بهره برداری خواهـد شـد- شامل مسـجدی عظیم و با شـکوه (که در برگیرنده ده هزار نمازگزار خواهد بود)، کتابخانه، سالن مطالعه، حسینیه، مخزن کتاب، مدرسه علمیه و مسکن طلّاب و اساتید خواهد بود.

۶- مکتب الثقافه و النشر (انتشاراتی)- کراچی.

۷- مدرسه دارالعلم- بانکوک (تایلند).

در این مدرسه معارف اسلامی و علوم قرآنی به پسران و دختران مسلمان تعلیم داده می‌شود.

۸- مکتب الثقافه و النشر (انتشاراتی)- کوآلالامپور (مالزی)

۹- مدرسه علمیه- داکا (بنگلادش).

۱۰- دارالأیتام آیت الله خویی- بیروت.

یاد نامه، ص: ۱۲۲

۱۱- مدینه العلم- قم.

۱۲- مدرسه و کتابخانه آیت الله خویی- مشهد.

۱۳- مدینه العلم صاحب الزمان- اصفهان.

۱۴- مدرسه دارالعلم- نجف اشرف.

۱۵- کتابخانه آیت الله خویی- نجف اشرف.

این کتابخانه شامل ۲۵ هزار کتاب چاپی و شش هزار کتاب خطّی می‌باشد.

درگذشت

آیت الله العظمی خوئی پس از ۹۴ سال زندگی، با بر جای نهادن صدها خدمات بزرگ دینی و دهها آثار جاویدان، با تحمل فشارها و رنـج‌ها، دردها و مصـیبت‌ها و با مشاهده کشـتار، تبعید، حبس و ایذاء و آزار مردم مسـلمان به وسـیله رژیم ددمنش و جنایت پیشـه

بعث عراق و پس از یک سال دوری از جوار جدّ بزرگوارش امیرالمؤمنین و تبعید به کوفه، سرانجام فروغ فروزان زندگانی‌اش در عصر روز شنبه هشتم صفر ۱۴۱۳ ق ۱۷ مرداد ۱۳۷۱ ش، برای همیشه خاموش شد و مسلمانان را با اندوهی جانکاه مواجه کرد.

او که در زندگی به سان جدّش حضرت موسی بن جعفر (علیّه السلام) به طاغوت عصر خود مبتلا شده بود، پس از وفات نیز همانند جدّه مظلومه‌اش حضرت زهرا (سلام الله علیها) به خاک سپرده شد.

در نیمه‌های شب با حضور مأموران امنیتی رژیم بعث، پیکر پاکش

یاد نامه، ص: ۱۲۳

غریبانه و مظلومانه و بدون تشییع، پس از نماز توسط حضرت آیت الله حاج سید علی سیستانی وسیله چند تن از خویشانش در مسجد خضراء سر به تیره تراب سپرد.

انتشار این خبر موجب برقراری حکومت نظامی در نجف و کوفه و آماده باش نیروهای نظامی در بغداد، شهرهای مرکزی و جنوبی عراق و منع گرد همائی در این دو شهر و تفتیش افراد و اتومبیل‌ها شده و مأموران حکومتی در نقاط ورودی این دو شهر و اطراف صحن حضرت علی (علیه السّلام) و منزل ایشان در کوفه مستقر شدند و از برگزاری هرگونه مجلس یادبود و گرامی داشت از سوی بیت و مقلّدین و وکلای ایشان جلوگیری شد.

اما در ایران، از نخستین ساعات بامداد روز نهم صفر صدای قرآن از رادیو و مأذنه‌های حسینیّه‌ها و مساجد پخش و از سوی دولت جمهوری اسلامی سه روز عزای عمومی اعلام شد، و تمام در و دیوار شهر و روستاها سیاه پوش گردید، و مردم به نوحه خوانی و عزاداری پرداختند.

از سوی رهبر انقلاب، مراجع تقلید و علمای اعلام، رؤسای قوای مجریه، مقننه و قضائیه شخصیّت‌ها، نهادها، سازمان‌ها، انجمن‌های اسلامی، هیئت‌های مذهبی، پیام‌های تسلیت صادر و مجالس بزرگداشت بسیار برگزار گردید.

همچنین شعرا به مرثیه سرایی و خطبا به سخنرانی در عظمت مقام علمی و عملی مرجع تقلید فقید پرداخته و در کشورهای مختلف جهان (از هند و کشمیر و افغان و پاکستان و بنگلادش و کویت و سوریه و لبنان و امارات خلیج فارس گرفته تا آمریکا و کانادا و انگلیس) محافل یادبود مختلفی برگزار شد. «۱»

---

(۱). ماده تاریخ فوت ایشان چنین است «إن اباالقاسم حیّ»/ ۱۴۱۳. یاد نامه، ص: ۱۲۴

امّا او نمرده است. او با این همه خدمات شگرف و آثار جاویدان هرگز نخواهد مرد، که: «العُلَماءُ باقونَ ما بَقِیَ الدَّهْرُ، اعْیانُهُمْ مُفْقودَه، وَ امثالُهِمْ فِی الْقُلوبِ مَوْجودَه ...» «۱».

حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی دامت برکاته در قسمتی از پیام خود فرمودند:

«... عالم اسلام به طور عموم، و جهان تشیع را به طور خصوص در ضایعه بسیار بزرگ و اسفناک و ثلمه عظمای جبران ناپذیر ارتحال مرجع عظیم القدر حضرت آیت الله آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی (قدّس سرّه الشریف) غرق سوگ و عزا است.

شخصیتی که متجاوز از نیم قرن خورشیدوار در آسمان عالم اسلام نور افشانی می‌نمود و در مکتب علم و فقاهت و تربیت او هزاران عالم و مدرس پرورش یافته‌اند، جهان فانی را وداع نمود و به عالم باقی شتافت.

حضرت آیت الله خویی در عصر حاضر، الحق افتخار دنیای اسلام و جهان تشیع و ستاره درخشان علم فقاهت بودند. آثار ممتاز علمی ایشان در فقه و اصول و رجال و تفسیر همواره مورد استفاده علمای اعلام و حوزه‌های علمیه بوده و خواهد بود، و خدمات گرانبهایشان در تأسیس حوزه‌های علمیه و نشر معارف و احکام اسلام در سراسر جهان مشکور و

---

(۱). نهج البلاغه (ترجمه انصاری)، ص ۱۰۸۳، حکمت ۱۴۰. یاد نامه، ص: ۱۲۵

ارزنده خواهد ماند ...».

آیت الله العظمی اراکی (مدّظلله العالی) نیز فرمودند:

«... فقدان اسفناک مرجع عالیقدر اسلام و زعیم حوزه علمیه نجف اشرف حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی (قدّس سرّه) که حصنی حصین برای عالم اسلام بود حقاً ثلمه‌ای جبران ناپذیر است.

فقیهی که سالهای پر برکت عمرش را در راه اعتلای کلمه اسلام و تبیین فقه متعالی تشیع و تکفل ایتام آل محمد (علیهم السلام) به پایان برد. آثار گرانبهای علمی این رادمرد بزرگ علم و تقوا در فنون مختلف اسلامی رهگشای معضلات و مسایل غامض علوم بخصوص فقه و اصول است.

در سالهای اخیر و حوادث خونبار عراق همچون اجداد طاهرینش از طاغوت زمان و حزب بعث کافر چه رنجها کشید و چه خون دلها خورد و همچنان استقامت نمود و به پاسداری از حریم تشیّع و حوزه نجف اشرف ادامه داد و در حد توان مبارزه نمود ...».

و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای (أدام الله ظلّه الشریف) در پیام تسلیت خویش فرمودند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«إنّا لله و إنا إلیه راجعون»

با تأسف و تأثّر فراوان با خبر شدیم که عالم جلیل القدر و فقیه الشأن حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مرجع تقلید بزرگوار، روز گذشته دار فانی را وداع گفته و به جوار رحمت حق رحلت

یاد نامه، ص: ۱۲۶

نمودند.

این حادثه برای جهان اسلام مخصوصاً حوزه‌های علمیه مصیبتی بزرگ است. آن عالم بزرگ، بقیّه سلف صالح و یکی از پرچمداران علوم اسلامی و یکی از مراجع بزرگ تقلید دوران معاصر بود. ایشان در بسیاری از علوم اسلامی رایج در حوزه‌های علمیه از اساتید مسلّم و کم نظیر به حساب می‌آمد. فقیهی بزرگ و اصولی‌ای فسری نوآور و رجالی‌ای صاحب مکتب و متکلّمی زبردست بود.

آثار علمی ارزشمند این مرد بزرگ به دهها جلد در فقه و اصول و تفسیر و رجال منحصر نمی‌شود. هزاران شگرد تربیت یافته در حوزه دروس غنی و سرشار او هم اکنون در همه بلاد اسلامی منتشرند.

این بزرگوا یکی از نخستین کسانی بود که پس از شروع نهضت اسامی به رهبری امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) حوزه علمیه نجف ا به اهمیّت حوادث ایران متوجه ساخت و سعی و کوشش ارجمند در همراهی با حرکت عظیم روحانیت و مردم در ایران مبذول کرد. در نهضت خونین مرم عراق در رمضان سال ۱۴۱۲ هجری قمری قطب اصلی نهضت و مرکز صدور حکم قیام اسلامی بود و به همین جهت پس از سرکوب شدن این نهضت به

وسیله رژیم خونخوار بعثی این کهن مرد دانشمند مورد آزار و شکنجه و اهانت مأموران سنگدل بعثی قرار گرفت ودر معرض خطر جدی واقع شد و پس از آن که به فضل الهی از خطر نجات یافت تا مدتها در شرایط سخت زیر نظر مأموران بعثی قرار داشت.

عمر طولانی و پربرکت این مرد بزرگ که نزدیک به یک قرن امتداد

یاد نامه، ص: ۱۲۷

ی

افت، سرشار از آزمایش‌های الهی و نمایشگر سعی و تلاش یک انسان مؤمن و پرهیزگار است.

این جـانب مصـیبت درگـذشت این مرجع بزرگوار تقلیـد را به حضـر بقیه الله الأـعظم (أرواحنـا له الفـداه) و جهـان تشیّع مخصوصـاً حوزه‌های علمیه و علما و فقهای بزرگ و نیز به خانواده محترم و فرزندان ایشان و همه دوسـتداران و مقلدین ایشان تسلیت می گویم و رحمت و فضل و مغفرت الهی را برای ایشان مسئلت می‌نمایم.

ی

کشنبه نهم صفر ۱۴۱۳ هجری قمری سید علی خامنه‌ای * این مقاله پیشتر در مجله «نور علم»، شـماره ۴۷، به چاپ رسیده است، که اینک با اضافات بسیاری تقدیم خوانندگان گرامی شد.

یاد نامه، ص: ۱۲۸

مصادر

در این مقاله علاوه بر گفتار استاد علامه سید عبدالعزیز طباطبائی، از کتاب‌های ذیل نیز استفاده شد:

* آثار الحجه، ج ۲ محمد شریف رازی، قم، ۱۳۳۰ ش.

* آیینه دل (اخلاق)، محمد علی انصاری قمی، چاپ قم.

* اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، مقدمه: سید حمید روحانی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ش.

* البیان فی تفسیر القرآن- مقدمه: سید مرتضی حکمی، چاپ دوم، قم.

* دلیل معجم رجال الحدیث، مقدمه: محمد سعید طریحی، بیروت.

* الذریعه إلی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی.

* العراق بین الماضی و الحاض و المستقبل، تهیه و تنظیم: مؤسسه الدراسات الإسلامیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

* غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی. ترجمه: محمد علی انصاری قمی، چاپ قم.

* لواء الصدر، هفته نامه مؤسسه شهید صدر، ش ۵۴۷، سال ۱۳۷۱.

* مجله حوزه، نشریه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ش ۳۰، سال ۱۳۶۷ ش.

* مجله الموسم، زیر نظر: محمد سعید طریحی، ش ۶، ۱۴۱۰ ق، بیروت.

* مجله النور، نشریه مؤسسه الأمام الخوئی، لندن، ش ۱۶.

* معجم الرجال الحدیث، ج ۲۲، آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، بیروت.

* نقباء البشر فی القرن الرابع بعد العشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، مشهد، نشر مرتضی.

* نهج البلاغه، ترجمه: محمد علی انصاری قمی، چاپ قم.

یاد نامه، ص: ۱۲۹

بخش اشعار

اشاره

در ایـن بخش از اشـعاری کـه در شخصـیت این مرجع عالیقـدر، پس از رحلت او سـروده شـده است می‌آوریم. مسـلّماً آن دسـته از شعرای متعهـد که در سـوگ او سوخته‌انـد و یافته‌هـای روحی خود را در قـالب نظم ریخته‌انـد ولی به دست مـا نرسـیده است، مـا را معذور می‌دارند و چون مؤسسه به عنوان گام نخست، این یادواره را منتشر می کند، نوید می‌دهد که در آینده

مجموع آنچه در این مورد در جراید و مجلات منتشر شده است یکجا بیاورد و به حکم این که:

«آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر خوردنی باید چشید»

اینک برخی از اشعار را به عنوان نمونه منعکس می کنیم.

مؤسسه خیریه آیت الله عظمای خویی یاد نامه، ص: ۱۳۱

زکف گوهری بس درخشان برفت»

****

عباس رسولی- تبریز ********************

عزیزی بسوی عزیزان برفتزکف گوهری بس درخشان برفت

ز کان شرف شد دّری ناپدیدبه یغما گلی از گلستان برفت

به شهر نجف شد چراغی خموشزباغ شریعت نگهبان برفت

ز گنج هُدی شد نهان گوهریز مُلک عدالت سلیمان برفت

فقیهی بزرگ از تبار علیبه اجداد اطهار، مهمان برفت

فصیحی مبارز بسان هشامخطیب بلیغی چو سبحان برفت

ز دست آیت الله عظما حقبه سوی خداوند سبحان برفت

مهین مرجع شیعیان جهان‌پناه و امید ضعیفان برفت

ز حیث عدد رفت یک فرد، لیکز دید خرد صد هزاران برفت

تُهی ماند محراب و منبر از اودرغا که این مرد شایان برفت

سیه روز گشته است شهر نجفاز آن رو که مهر درخشان برفت

مگر دعوتی بود را زغیبکزین دار فانی شتابان برفت

فَطُوبی و طوبی لِإحوالِهِکه (خوئی) به جناب رضوان برفت

یاد نامه، ص: ۱۳۲ به هجرش شده شیعیان سوگوارفغان از زمین تا به کیوان برفت

امام زمان خود عزادار گشتکه آن خادم دین و قرآن برفت

به دلهای ما داغ فرقت نهادعجب کرد ما را پریشان برفت

همه شیعیان را به سوگ خودشچنین کرد گریان و نالان برفت

فراقش چنان کارگر شد به ماکه گوئی ز اجسام ما جان برفت

بدیده جهان تیره و تار شدمگر از جهان مهر تابان برفت

همه عمر خود صرف اسلام کردرساند عمر خود را به پایان برفت

میان خدا و خودش عهد داشتبروی همین عهد و پیمان برفت

زبان عاجز است از بیان حقشهمین قدر گویم که انسان برفت

به سوگش عزادار شد شیعیانبه سوی جنان خود خرامان برفت

چو مرغ قفس چون دلش تنگ شداز این عرصه نا به سامان برفت

ز صدام بی دین ستمدیده بودرها گشت از شر شیطان برفت

خوشا حال او را به فُلک نجات‌از این بحر پر موج طوفان برفت
دریغا که از دست اسلامیان‌چنین بنده پاک یزدان برفت
چنین مرد میدان تقوی و علم‌چنین افتخاری ز دوران برفت
دریغا جمالش ندیدیم مابه دلهای ما داغ هجران برفت
چرا من نگریم چو ابر بهارکه مصداق تقوی و ایمان برفت
چرا خون نگردد دل مؤمنان‌پناه هزاران مسلمان برفت
(رسولی) چنین گفت در سوگ اوعزیزی به سوی عزیزان برفت
یاد نامه، ص: ۱۳۳

طلیعه غم

علی اکبر ضیائی (ضیاء) تربت حیدریه ******************************
واحسرتا دوباره جهان شد به غم قرین‌افتاد زین طلیعه غم لرزه بر زمین
دریای دیده شد متلاطم ز موج اشک‌برخاست ناله از دل اسلام و مسلمین
خشکید در چمن گل گلزار معرفت‌آن هم گلی که بود معطر چو یاسمین
سروی ز پا فتاد که بُد سایبان دهرنوری افول کرد که بُد شمی ملک دین
دست از جهان کشید زعیمی بزرگوارکز درد هجرتش شده یک عالمی حزین
افتاد بر زمین چو تن رنجیده‌اش گوئی که اوفتاد ز انگشتری نگین
یاد نامه، ص: ۱۳۴ آن عاشقی که آرزوی وصل یار داشت‌آخر گرفت کام خود از یار این چنین
لبیک گفت دعوت دلدار را همانک‌بر خاک پای یار بسائیده بُد جبین
از سوگ جانگداز فروزان چراغ علم‌بشکست همچو آینه هر قلب آهنین
روح تو شاد و نام تو جاوید تا ابدبا اولیاء حق به جنان گشته همنشین
برده ست سر به جیب غم هجر تو (ضیا)تا دست گیریش به صف حشرای معین
یاد نامه، ص: ۱۳۵

«آسمان با مرگ او طومار دانش را درید»

حجت الاسلام والمسلمین عبدالجلیل جلیلی باختران باز آوائی بگوشم شُوم و جان فرسا رسیدزآن خبر گوئی شرر بر خرمن جان‌ها رسید
آفتابی منکسِف گردید در ابرِ لحدکز کسوفش تیره‌گی بر شمه بیضا رسید
خشک شد آن بحرِ مواجی ز طوفان اجل‌آن که موج دانشش سرتاسر دنیا رسید
تند باد حادثه بشکست نخل باسقی‌آن که گلزار شریعت زاد به استیلا رسید
شد خمش آن مشعل ارشاد از باد اجل‌کز زمین بر آسمان فریاد و اغوثا رسید
مرجع تقلید امّت آیت الله خوئی‌آن که صیت علم او تا گنبد خضرا رسید

مُرغِ روحش از قفس سوی جنان پرواز کردتا ندایِ «ارْجعی» از مبدأ اعلی رسید
یاد نامه، ص: ۱۳۶ دعوت پروردگار خویش را لبیک گفت‌تا به جنّت دعوتش از خالق یکتا رسید
سر قدم بنمود راه وصال یار و رفت‌بر مقام قرب باری ذات بی همتا رسید
ای دریغا شد گریبانی اسیر چنگ مرگ‌تیر غم کز آن به قلبِ عالی و ادنی رسید
ثلمه‌ای بر عالم اسلام وارد شد عظیم‌کز خلایق تا بگردون بانگِ واویلا رسید
آسمان با مرگ او طومار دانش را درید‌ای دریغا زین جفا کز چرخ دون بر ما رسید
غُصّه و اندوه و غم تنها نه در دل‌ها نشست‌بر جهان علم محنت‌ها ز سر تا پا رسید
خیز از این خاک سیه ای خاک عالم بر سرم‌از چه رو پیر خرد منزلگهت اینجا رسید
ای درخشان اختر برج فضیلت از چه روزیر سر خشتت به جای بالش دیبا رسید
رفتی و با رفتنت شد امّتی از غم یتیم‌بر جهانی سوگ آن پیدا و ناپیدا رسید
رفتی و با رفتنت فضل و ادب شد بی پدرز آن اسف شور شعار خلق بر شعرا رسید
یاد نامه، ص: ۱۳۷ رفتی و آتش زدی بر کلک و بر دفتر مراجای مهر طلعتت در قلب من غم‌ها رسید
آسمان را ذکر شد «یا لیتنی کنت تُراب»تا ترا بر خاک سرد آن لحد اعضا رسید
«یک دهان خواهم به پهنای فلک» تا گویمت‌از فراغت درد و محنت‌ها چه بر دل‌ها رسید
پرتو ارشاد تو همچون شعاع آفتاب‌در همه سطح جهان از طول و از پهنا رسید
جست از درد جهالت در نخستین دم شفاء‌هر کسی در خدمتت از بهر استشفا رسید
هم چنان آیات منزل می‌نهادندش به چشم‌هر کجا بر هر کس از سر خطّ و طغرا رسید
هر بنی آدم که پیرو بود احکامِ تراهم چو آدم بر مقامِ قرب کرّمنا رسید
نطقت از جان پریروی کار مسیحائی نمودکلکت از معجز نمائی بر ید بیضا رسید
پرتو رأی رزینت بر همه گیتی بتافت‌رتبه طور درت بر سینه سینا رسید
هر که شد خاک رتبتت شد تاج فرق دیگران‌هر که شد فرمانبرت بر رتبتت علیا رسید
یاد نامه، ص: ۱۳۸ پیرُوت گردیده هر گمره، به حق شد رهنمون‌بنده‌ات گردید هر مضطّر باستغنا رسید
ظلم های ناروا از بعثیان بد گهربر وجود حضرتت بی حدّ و بی احصا رسید
آن چه اولادِ امیّه کرد با آل رسول (ص)از رژیم بعث بر تو سیّد والا رسید
لعن و نفرین باد بر صدّام و حزب بعث اوبس مصیبت بر تو از آم مُلحدِ رسوا رسید
شاد زیْ ای آیت الله در جوار لطف حقّ‌چون تو شاد است از کسی بر جنه المأوی رسید
گر چه در خاک است جسمِ پاکت ای فرخنده پی‌طایر وحت بشاخ سِدره، و طوبی رسید
در رثاء حضرتت این چامه را انشاد کردتا «جلیلی» را به گوش دل چنین آوا رسید
یاد نامه، ص: ۱۳۹

القسم العربی

تقدیم

یاد نامه، ص: ۱۴۱

بسم الله الرحمن الرحیم

لقد کان لرحله الإمام السید أبی القاسم الخوئی (قدس سره) صدری عظیماً فی مختلف البلاد الاسلامیه، فمنذ أن اذیع نبأ وفاته بالوسائل الاعلامیه العالمیه ارتج العالم الاسلامی بسماعهم لذلک النبأ العظیم و تلقاه جمعیع الطبقات بحزن کبیر و ألم فادح، لما حل بالاسلام و المسلمین من قلمه الکبیره لا یسدها شیء إلی یوم القیامه فما نحن نأتی فی المقام ببعض المقالات المنشوره فی الصحف العالمیه حتی یقف القاری علی مدی تأثیر رحله الامام فی نفوس المسلمین.

و جدیر بالذکر إنّنا لأجل ضیق الوقت نقتطف فی المقام بعض ما وصل إلینا و سوف نقوم بجمعه و نشره فی مجموعه خاصّه فی الاونه الاخری. و جدیر بالذکر أنّ بعض هذه المقالات نشرت فی حیاه الامام الغوئی و بما أنها تلمح ألی نکات بدیعه فی حیاته نشرناه فی المقام منضماً ألی المقالات الاخری.

مؤسسه الامام الخوئی الخیریه یاد نامه، ص: ۱۴۳

البیان فی تفسیر القرآن‌أو مدخل التفسیر لآیه لله الخوئی «۱»

المغفور له العلامه الشیخ محمد جواد مغنیه إن من أبرز علامات العالم، بل أبرزها و إصدقها علی الاطلاق أن یتابع الدرس و البحث و یستمر فی الحفر و التنقیب صبوراً جلداً علی المصائب و المتاعب لا یمنعه عن عمله شیء بالغاً ما بلغ فهو أبداً و دئماً یقرأ، أو یکتب أو یذاکر، أو یفکر، أو یتهیأ لشیء من هذه حتی و هو مع جلیسه مظهراً الاصغاء لحدیثه، با حتی و هو یؤدی المکتوبه، و یقول: ایاک نعبد و ایاک نستعین حتی فی هذه الحال ینصرف بذهنه من حیث لا یرید ألی مشکله اعترضت طریقه، و عرقلت سیره ألی غایته المنشوده تماماً کما فکّر الامام علیه السلام- فی الناقه التی یتصدق بلحمها علی البائسین، و هو بین یدی خالقه و بارئه، و بهذا تجد تفسیر قوله- علیه السلام-: «نهومان لا یشبعان طالب علم و طالب مال».

أجل، انّ العالم مهما بلغ بعلمه یبقی طالباً من طلاب العلم، یقرا و یسمع بروح الطالب الراغب، حتی الاستاذ حین یلقی الدرس علی تلامیذ یتوقع الخطأ من نفسه و یتقبل النقد من تلمیذ و یرجو أن یرشد ألی ما ذهل عنه،

---

(۱). نشر فی مجله الایمان النجفیه السنه الثانیه عدد ۵- ۶. یاد نامه، ص: ۱۴۴

و یشکره اذا اجاد و افاد. و من هذا

تشعبت حیاه العالم و کثرت فیها الصور و الالوان، و کلها طریفه و جمیله، تلذ لسامعها و قارئها الذکی النبیه و یستخلص منها عبراً و مواعظ بل اصولًا و قواعد، و تشبع أغراضاً فی قلبه و عقله، لأنه وحوه الذی یعرف کیف یستخرج منها العظمه و التأمل.

و تسال: من هذا الذی وصفت و عنیت؟ و هل أنت علی علم من مکانه ووجوده أو أنّک تتحدث بلغه الانظار و الأفکار، أو قیل لک فقلت ووثف:

و أجیب بأنی أبعد الناس عن الوهم و الخیال، و التقلید و المحاکاه، لأنی لست کاتباً محترفاً با انساناً یحس و یشعر و یتأمل و یفکر، ثم یرسم و یصور ایمانه و احساسه، و لو أردت و حاولت أن أرسم غیر إیمانی و اعتقادی لجمد الفکر، و تمود القلم و نفرت الکلمات علی أن الذی وصف و عنیت غیر مجهول و لا مستور. و أنه کالشمس ترسل أشعتها فی کل مکان و زمان. انّه أُستاذی، و أُستاذ العلماء فی النجف الأشرف، و القطب الذی تدور حوله الحرکه العلمیه، و تدین له «الحوزه» بالشکر و الولاء و عرفان الجمیل جزاء الصغری من أیادیه، ولولا وجوده، ووجود القلّه من أهل التحقیق و التدقیق لأخذ العهد الذهبی للنجف الأشرف بالأفول- لا سمع الله- و کانت الجامعه النجفیه کغیرها لا- تعرف سوی الظواهر و القشور و أعنی بالعهد الذهبی العهد الذی عرف الشیخ الانصاری، و الشیخ

الخراسانی، و حوارییهما و الآن هل عرفته؟ ... أمّا اسمه الشهیر فالسید الخوئی أما وصفه فالعالم لحماً ودماً، عالم لم یقف عند جهه واحده من جهات العلم و الفکر بل اتقن منها ما أتقن، و ألم بما ألم، و أحاط و تعمق فی أشرفها و أغظمها،

حتی أصبح علماً من أإعلامها اأمثلین، ورائداً من روادها المقلدین، فقد لبث زمناً یدنو من السبعین یتعلم و بعلم و یولف و یخرج العلماء و یناقش

یاد نامه، ص: ۱۴۵

الجدد منهم و القدماء.

أما أُسلوبه فی الجدال و النقاش فهو أُسلوب سقراط، یتجاهل و یتظاهر بتسلیم قول الطرف المقابل، ثم یعرض علیه الشکوک و التساؤلات، و یتصنّع الاستفاده و الاسترشاد، شأن الطالب و التلمیذ حتی إذا أجاب المسکین ببراءه و سذاجه انقض علیه وانتقل به إلی حقائق تلزم أقواله، و لا- یستطیع التخلص منها و یوقعه فی التناقض من حیث لا- یشعر، و یحمله قهراً علی الاعتراف بالخطاء و الجهل.

أما الذین تخّرجوا علیه فلا یعلم عددهم إلّا الله وحده، ولکنّی علی علم الیقین أنّهم یعدون بالمئات؛ أنّهم یملؤن جامعه الکبری، و ما زالوا علی ازدیاد، والآن تنضوی النئات تحت منبره، و فیهم الشیوخ و الشباب، و الأساتذه و الطلاب، واکثیر منهم یهضم أفکاره و آراءه، بل ویلتهمها بشوق.

هذا جانب واح من جوانب السید العده، ولکنّک إذا عرفته فقد عرفت قیمه الکتاب الذی أقدّمه ... إنّه احدی الثمرات الیانعه، والدراسات النافعه لتحلیلاته العقلیه، و تأمّلاته الفلسفیه و قد أسماه «البیان فی التفسیر القرآن»، ولکنّه فی الحقیقه «مدخل التفسیر» کما فی آخر المقدمه.

والقسم الأوّل فی عظمه القرآن و أ عجازه، و فی النبوّه و دلالتها، و لیس من شک أنّه الأساس لعقیده الإسلام، حیث لا یستقر بناؤها لحظه بدوته، و إذا کان العالم و المجتهد- فی الاصطلاح- هو الذی یستخرج الأحکام و االمبادیء من الکتاب و السنّه! فأولی له، ثمّ أولی آن یعرف الطریق المثبت لهذین المصدرین، و ألّا استمد معرفته من الجهل- إن صحّ التعبیر-، و بنی أحکامه علی التقلید.

أما دلیل الاعجاز و النبوّه الذی اعتمده السید فإنّه یشبع حاجه الطالب،

یاد نامه، ص: ۱۴۶

و یستجیب لرغبه العالم، و یتحدّی کل معاند ... و آحسب أنّی لست بحاجه إلی أ أنقل أو أُلخّخص ما قال، ما دام کتاب- الآن- فی ید القاریء و هو أصدق فی الدلاله من النقل و التلخیص.

و تکلم فی بقیه الأقسام عن القراءات، و دعوی التحریف و أبطلها بالأرقام کما نفی نسبتها إلی الشیعه بما لا یقوی علی ردّه ناقد آو ماکر، والحال الکلام عن النسخ، و تتبع الأقوال فی الناسخ و المنسوخ و استقصاها بدقه و نقلها بأمانه و حاکمها بهدوء و استخرج الحقیقه من مکمنها بعقله المبدع الحکیم و ذوقه الصافی السلیم، و أإذا قلت المبدع فلا- أُرید کثیر الاحتمالات و الفدیر علی اثاره الشبهات فإنّ هذه بالهذیان أشبه، ولکنّه هذیان منظم. و إنّما أُرید بالابداع الإلهام و الوحی بجوهر الحقیقه.

و إذا کان التفسیر من العلوم الجزئیه لأنّ موضوعه خاص، و هو القرآن الکریم فإنّه من العلوم المعیاریه أیضاً لأنّه یضع قواعد عامّه یخضع لها کل شیء و یجب التفکیر علی أساسها فی کل شیء و لذا أشار السید إلی طرف من معارف القرآن کالفلسفه و التشریع و التاریخ.

هذا بع/ ض المضمون و المحتوی أما العرض و الشکل فإنّ سیّنا الأُستاذ یأخذ بناصیه اللغه العربیه و تستجیب کلماتها له و تراکیبها متی أراد، و لا یقتلعها اقتلاعاً من هنا و هناک فلا یدع معنی إلّا إذا جاء العرض وافیاً و معبراً. و جائت معانی الکلمات علی

وفاق واتساق و إذا لم یکن الکتاب فریداً فی موضوعاته فإنّه یقدم للقاریء وجهه نظر المؤلف الذی عرفت من هو؟ و ما هی مکانته؟

كما يحمله- من حيث يشعر أو لا يشعر- على الإيمان بأنَ طبيعه الإسلام لا تنفك عن العلم و العقل، و هنا تكمن قيمه الكتاب و فائدته العلميه و العمليه.

ياد نامه، ص: ١٤٧

الإمام الخوئى: وانجازاته العلميه و مشاريعه العامّه

الدكتور السيد محمد بحر العلوم كان الإمام الخوئى (قدس سرّه) أمير البيان و القلم، ففى مجال البيان الذلق تربّت على يده شخصيات علميه كبيره، يعدّون من أساتذه الفقه و الأُصول و مراجع الفتيا، و فى ظل قلمه السّيال، قام بتأليف كتب قيمه فى مختلف الموضوعات و قد قام الدكتور السى محمد بحر العلوم بتبيين هذه الزاويه من حياه الإمام الراحل فأتى بأسماء انجازاته العلميه فى مقال نشره فى مجله «النور» العدد ١۶ و ها نحن نأتى بنصّه:

يعتبر الإمام الراحل المغفور له السيد أبوالقاسم الموسوس الخوئى، أحد أبرز مراجع الشيعه فى العالم الإسلامى، قضى قرابه ثمانين عاماً فى خضم علوم الشريعه، و ذلك من

حين وصوله إلى النجف الأشرف- الجامعه الدينيه للشيعه الإماميه فى ١٣٣٠ ه‍-- ١٩١٢ م، و كان من أبرز أساتذته العلماء الأعلام، و آيات الله العظام، الذين التحق بدوراتهم التدريسيه من عام ١٣٣٨ ه‍-- ١٩٢٠ م هم الشيخ فتح الله، المعروف ب- (شيخ الشريعه الاصفهانى) و الشيخ مهدى المازندرانى، و الشيخ آقا ضياء العراقى، و الشيخ محمد حسين الاصفهانى، و الشيخ ميرزا حسين نائينى، و هذان الأخيران أكثر من تتلمذ عليهما فقهاً

ياد نامه، ص: ١۴٨

و أُصولًا، و أكمل على كل منهما دوره كامله فى الأُصول، و عده كتب فى

الفقه، و استمر خلال أكثر من خمسه عقود يرفد المدرسه العلميه فى النجف الأشرف بالنتاج العلمى، حيث كان انجازاً هامّاً، يمكن إيجازه بالآتى:

١- الفقه: حاضر الإمام الراحل طيلهسته عقود على طالب حوزته الفقيهه- و الذين تجاوز عددهم المئات- فى بحثه الخارج دوره كامله فى بحوث الفقه الإسلامى من العبادات و المعاملات، كانت على الوجه التالى:

أ- حاضر دورتين كاملتين لكتاب (المكاسب) و هو يضم بحوث المرحوم شيخ الفقهاء الشيخ المرتضى الأنصارى المتوفّى ١٢٨١ ه‍-- ١٨۶۴ م فى المكاسب المحرّمه، و قد جعله أصلًا لبحثه، و دار حوله تحقيقاً و شرحاً واسعاً.

ب- بحث فى موضوع الصلاه دورتين كاملتين استعرض أراء الفقهاء السابقين و ناقشها، و أضاف عليها تحقيقاً واسعاً فى هذا الباب من مواضيع الفقه.

ج-- كما أنّه جعل كتاب «العروه الوثقى» للفقيه الكبير المرحوم السيد كاظم الطباطبائى اليزدى، المتوفى عام ١٣٣٧ ه‍-- ١٩١٩ م أساساً لبحثه الفقهى العام و لعله المرجع الوحيد الذى آنهى البحث فى هذا الكتاب الفقهى القيّم، و الذى أصبح موضوع تدريس و تأليف لكثير منَ العلماء الأعلام من بعده.

د- بحوث فقيهه متنوّعه فى العبادات و المعاملات كانت بمثابه تكميل مع سبق من بحوثه الفقيهه لدوره فقيهه تضم كل أبواب الفقه الإسلامى من

ياد نامه، ص: ١۴٩

العبادات و المعاملات. و

كانت حصيله البحث الفقهى، مما حرّره هو مباشره أو محاضرات له دونها تلاميذه و نشرت تباعاً، و هى:

أ- مؤلّفاته

۱. تکلمه منهاج الصالحین- ۱ مجلد.

۲. مبانی تکلمه منهاج الصالحین- ۲ مجلد.

۳. تهذیب و تتمیم منهاج الصالحین- ۲ مجلد.

۴. المسائل المنتخبه- ۱ مجلد.

۵. مستحدثات المسائل- ۱ مجلد.

۶. تعلیق علی العروه الوثقی- ۱ مجلد.

۷. رساله فی اللباس المشکوک- ۱ مجلد. یاد نامه ۱۴۹ الإمام الخوئی: وانجازاته العلمیه و مشاریعه العامه ..... ص : ۱۴۷

منتخی الرسائل- ۱ مجلد.

۹. تعلیق علی المسائل الفقهیه- ۱ مجلد.

۱۰. تعلیق علی توضیح المسائل- ۱ مجلد.

۱۱. تلخیص المنتخب- ۱ مجلد.

۱۲. مناسک الحج (عربی)- ۱ مجلد.

۱۳. مناسک الحج (فارسی)- ۱ مجلد.

۱۴. تعلیق المنهج لأحکام الحج- ۱ مجلد.

ب- مادّونه طلّابه من محاضرات فی الفقه:

۱۵. تنقیح العروه الوثقی- ۹ مجلد

یاد نامه، ص: ۱۵۰

۱۶. دروس فی فقه الشیعه- ۴ مجلد.

۱۷. مستند العروه- ۳ مجلد.

۱۸. فقه العتره- ۲ مجلد.

۱۹. تحریر العروه- ۱ مجلد.

۲۰. مصباح الفقاهه- ۳ مجلد.

۲۱. محاضرات فی الفقه الجعفری- ۲ مجلد.

۲۲. الدرر الغوالی فی فروع العلم الاجمالی- ۱ مجلد.

۲۳. مبانی العروه الوثقی- ۴ مجلد.

هذه الکتب الفقهیه المطبوعه سواء من تألیفه، أو محاضراته و هی تؤلّف أکثر من ۴۰ مجلداً، و أمّا المخطوطه منها بأقلام تلامیذه فهی کثیره و تتجاوز المائه مجلد، و لعل الزمن یجود بطبعها، و ر فد المکتبه الفقهیه بها.

۲. الأُصول:

یعتبر فکر سیّدنا المغفور له الأُصولی من أروع ما وصل إلیه علم أُصول الفقه فی عصرنا الیوم، و لم یکن من المبالغه أذا قلنا أنّ أحدا من أعلام المحققین لم یسبقه فی هذا المضار، فقد درّس و حاضَرَ عده دورات کامله فی هذا الحقل، و تشیر المصادر المختصه بأنّه أکمل ست دورات و شرع فی الدوره السابعه و لم یکملها بسبب تراکم مسؤولیات

المرجعیه الدینیه العامه التی اضطلع بها، و اعتقادی بأن کتابه (أجود التقریرات) من أروع کتب الأصول الحدیثه، و قد ضمن فیه آراء

استاذه المحقق المیرزا حسین النائینی المتوّفی عام ۱۳۵۵ ه‍-- ۱۹۳۶ م مع تلاقح الأفکار الأصولیه فی هذا الحقل، و قد صدرت له عده کتب،

یاد نامه، ص: ۱۵۱

قد تتجاوز ۲۰ کتاباً أذکر منها:

۱. أجود التقریرات- ۲ مجلد.

۲. محاضرات فی أصول الفقه- ۵ مجلد.

۳. مصباح الأصول- ۲ مجلد.

۴. مبانی الاستنباط- ۲ مجلد.

۵. دراسات فی الأصول العلمیه- ۱ مجلد.

۶. مصابیح الأُصول- ۱ مجلد.

۷. جواهر الأُصول- ۱ مجلد.

۸. الأمر بین الأمرین- ۱ مجلد.

۹. الرأی السدید فی الاجتهاد و التقلید- ۱ مجلد.

وقـد طبعت هـذه الکتب و اعتبرت مصـدراً رائعـاً فی علم أُصول الفقه، و هنـاک عـدد کبیر من التقریرات التی لا-زالت مخطوطه و لم تنشر.

۳. قرآن:

و لقد شـرع (رضوان الله علیه) فی التفسـیر القرآن الکریم واهتم بذلک، و تحدّث عن مقدمه رائعه مرکزه عن التفسـیر کمدخل لتفسیر القرآن، ثمّ بـدأ فی سوره الفاتحه، و أصـدر ذل فی کتاب أسـماه (البیان فی التفسـیر القرآن) و طبع عده طبعات و بلغات مختلفه، کان موضع اهتمـام البـاحثین لمـا فیه من مواضـیع هـامه جلالهـا کـأحسن مـا یقتضـی ذلـک، و قـد حالت ظروفه القاسـیه دون الکمال هـذا المشروع.

یاد نامه، ص: ۱۵۲

۴. علم رجال الحدیث:

و نظراً لمـا معرفه رجـال الحـدیث الشـریف من أهمیه فی بنـاء الأحکام الشـرعیه، فقـد بـذل الإمام الراحل جهـداً کبیراً فی دراسه رواه الحـدیث، مع ترجمه بسیطه لکـل واحـد منهم، تبیّن مـدی وثـاقته، و موقعه من الاعتمـاد علیه فی نقـل الروایه، و أسـماه «معجم رجال الحدیث» و فرغ من تألیفه فی عام ۱۳۸۹ ه‍-- ۱۹۶۹ م و یقع فی ۲۴ مجلداً طبع عده مرات.

الاصلاح الاجتماعی:

لقد اعطی الإمام الراحل اهتماماً کبیراً إلی الجانب الاصـلاحی الاجتماعی و الثقافی و أولاه عنایه خاصه فی حیاته، فالمشاریع الدینیه و الثقـافیه و التربویه و الانسـانیه التی أمر بتشـییدها و أُنجزت، أو التی فی دور الانجـاز، و التی قـامت بها «مؤسـسه الإمام الخوئی الخیریه» کلهـا من تخطیطه، و رسـمه و توجیهه، و هی بمجموعهـا تـدل علی نظره قیـادیه رائـده لم تقتصـر علی مکـان معین، أو فئه معینه، إنّما أکدت علی شمولیه أوسع و توجّه أکبر لکل طوائف العالم الإسلامی الشیعی فی شتی بقاعهم، و أماکن تواجدهم، و أولیات احتیاجهاتهم سواء أکانت دینیه، أو ثقافیه أو تربویه أو اجتماعیه نظراً لها مِن تأثیر فاعل علی بناء الانسان المسلم الذی یعیش الیوم غربه فی عقیـدته و قیمه الأصـلیه أمام هذا الزخم الکبیر من الاغراءات و المدینه الحدیثه التی أثرت تأثیراً هاماً فی تفتیت الواقع العقائدی فی الانسان نتیجه عدم توفّر الموّقات و الامکانات البناءه فی تسییج الفکر الانسانی الإسلامی حمایته من الانحراف.

یاد نامه، ص: ۱۵۳

و لقد تمكنت هذه المؤسسه من قطع شوط كبير فى مسيرتها الاصلاحيه، و سجّلت لها مواقع جيده فى دائرظ العمل الفاعل فى هذا المضمار، و نستطيع أن نوجز تكلم المشاريع بما يلى:

۱. فى بريطانيا كان لها السهم الأكبر فى هـذا العمل فقد تمت أربع مشاريع هامه مترابطه تسد بمجموعها ثغره كبيره مانت أُمتنا بحاجه ماسّه إليها منذ زمان طويل.

هذه المشاريع هى:

۱. جامع الكبير واسع كامل المرافق، تحتاج أليه الطائفه فى شتى مناسباتها الدينيه و الارشاديه.

۲. مدرسه ابتدائيه للبنين و أُخرى للبنات تتوسّع و تتطوّر مع المراحل الدرسيه، و كانت الحاجه تقتضى ايجاد مثل هذه المدرسه. و التى يمكن بواسطتها صيانه أولادنا و بناتنا من الانجراف فى تيار الحريه الشخصيه الواسعه التى يعيشها طلاب المدارس فى الغرب و على كل المستويات تبعاً للتحديث الذى أوجدته فى أوروبا البطاله و التمادى فى التّحرر من الأخلاق و القيم.

۳. المؤسسه الثقافيه: و التى تأخذ على عاتقها نشر الفكر التربوى، و الثقافى لمدرسه أئمّه أهل البيت، و لتحقيق هذا الغرض أصدرت مجلتين (النور) با للغه العربيه و الاجليزيه و مجله (دايلوک) باللغه الانجليزيه و قد ترجمت و نشرت فى العام الماضى وحده مجموعه كتب تعريف بمذهب أهل البيت (عليهم السلام) فى أكثر من مائه و عشرين ألف مجلد با للغه الانجليزيه بما يخدم الانسان المسلم الذى يعيش فى العالم غير الملتزم.

۴. تأسيس مكتب للعلاقات العامه التى من خلالها تطرح مشاكل

یاد نامه، ص: ۱۵۴

المسلمين الشيعه بالشكل الواقعى و بيان مظلوميتهم.

هـذه أهم المشاريع الاصلاحيه التى تبنّتها المؤسسه الفتيه فى لندن، إلى جانب عدد من المشاريع الدينيه الاجتماعيه فى بريطانيا، و الموجهه بترشيد العاملين فى المضمار الدينى، و تهيئه ذى الكفاءه للقيام بمهام التبليغ الاصلاحى الدينى و رفع مستواهم العملى.

۵. فى ايران: انجز معهد دينى باسم (مدينه العلم) فى مدينه قم، و هذا المعهد الإسلامى خصّص لتدريس العلوم الإسلاميه على مختلف المستويات، مع أقسام داخليه للمقيمين من أساتذه و طلاب و المتتبعين لعلوم آل محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و قد شيّد هذا المبنى فى خمسمائه منزل و العمل جار فى الوقت الحاضر لخمسائه أُخرى على أحدث طراز ينسجم و متطلبات العصر من الناحيه الصحيه و المكانيه.

كما انجز بناء مدرسه لطلاب العلوم الدينيه فى مشهد الإمام الرضا (عليه السلام) بخراسان، و قد هيأت فيها كافه الوسائل المقتضيه لطلاب المعرفه، وروّاد العلم.

۳. مركز الإمام الخوئى الإسلامى فى نيو يورك: و قد أُعد للاستفاده الدينيه و الثقافيه و هو يستقبل المسلمين كل اسبوع بتنظيم برامج دراسيه فى مختلف المسويات و المحاضرات الاسبوعيه، و المناسبات العامه و اخاصه، كما هيأت فيه مكتبه إسلاميه يستفيد منها رواد الفضيله و العلوم كما و تضم مدرسه عصريه على غرار مدرستى لندن.

۴. مشروع انشاء مدينه جامعيه فى بومبى، مع بيوت سكن لطلاب العلوم، و يقدر أن يتم هـذا المشروع الدينى الضخم خلال أربع سنوات،

یاد نامه، ص: ۱۵۵

و يكون فريداً فى وجوده بالشرق، مهيّأ ليستوعب أعداداً كبيره من رواد العلم.

۵. المركز الإسلامى فى تايلاند، و قد تأسس منذ عده سنين و مهمته التبليغ الإسلامى فى تلك الجهات.

۶. مشروع مركز دينى لطلاب العلوم الإسلاميه فى اسلام آباد- باكستان وضع أساسه فى هذا العام.

۷. مشروع مدرسه على اختلاف مراحلها للطلاب المسلمين الشيعه فى دير بورن- مشيگان، نظراً إلى أن مدينه ديربورن تسكنها جاليات اسلاميه كبيره، لبنانيه و عراقيه و يمينيه.

و هناك مشاريع متعدده لها أهميتها أما فى دور الاعداد أو التنجيز، تقوم بها مؤسسه الإمام الخوئى الخيريه لا ـ يسع هذا المجال لحصرها الآن.

انّ المشاريع الهامه تحتاج إلى قدرات عالميه و امكانات ماليه، و كفاءات جيده، لاداره هذه المهام فى الساحه الإسلاميه، و الثوره الثقافيه للصحوه الإسلاميه فى عالمنا اليوم.

من هذا كله نستطيع أن نضع خلاصه لما تقدم فى المضمارين العلمى، و الاصلاح الاجتماعى و هو:

۱. انّ الإمام الراحل رفد المدرسه العلميه الإماميه بعمل ضخم فى الفقه و أُصوله و التفسير، و علم الرجال و لا شك ان هذه الوفره العلميه سيكون لها أثرها فى تقويم المدرسه الفكريه الإسلاميه الإماميه.

۲. انّه استطاع بمثابرته العلميه و مواكبته فى هذا المضمار طيله العقود السته التى مثلت عمله العلمى أن يخرّج عدداً كبيراً من الأعلام انتشروا

ياد نامه، ص: ۱۵۶

فى العالم الإسلامى لاداء المهمه الرساليه الإسلاميه، سواء بشخصياتهم العلميه أو بنتاجهم الثر.

۳. اهتمامته الكبيره للجاليات الإسلاميه فى العالم الإسلامى و العمل الجاد على تهيئته الامكانات الثقافيه لهم بما يرفع من شأنهم، و قدراتهم العلميه، و على كل المستويات.

و لا شك أنّ المسيره الحياتيه للمسلمين الشيعه فى وقتها الحاضر أكدت على حقيقتين هامّتين لايمكن التغاضى عنهما.

الأولى: انّ تطور مسيره المرجعيه من خلال مرجعيه الإمام الخوئى (رضوان الله عليه) يعرب عن واقع جدى فرضته الظروف المستجده للأُمه الإسلاميه، و انه أمر لابد من أخذ بنظر الاعتبار.

الثانيه: انّ التطور لابد و آن يكون فى الشكل و المضمون فى اطار التحرك العملى لمسيرهالمرجعيه و هذا ما تبنّاه الإمام الخوئى (رضوان الله عليه) فى مسيرته الفكريه و الاصلاحيه و الاجتماعيه.

كما أنّ علينا كافه أن نتعايش مع هذا التطور، و ننسجم معه، و نتجنب التخلف عن الركب الحضارى، و الانصهار فى تياره ليمكن دفع العمل البنّاء إلى الإمام. فالأزمه الخانقه التى يعيشها المسلمون فى كا مكان- و فى هذا العصر بالذات- تركت سلبيط و حذراً فى تفكير و سلوك الانسان الشيعى يوسمه بصفات غير انسانيه و أخلاقيه طارئه مما أدت إلى الحذر منه. و هى لست منه، كما أنّها يست من طباعه. ففى كل الطوائف الشعوب طالح و طالح، و ليس من الانصاف أن تحمل مشاكل البعض على الكل فإن الاختلاف فى الاتجاهات الفكريه، أو التباين فى الخطوط، أو التعارض فى

ياد نامه، ص: ۱۵۷

المبادىء الثانويه طبيعى فى البشر، و علينا أن نقيم الأمر باسلوب موضوعى، دون تحيز و انعطاف فى الأهواء.

إنّ هذه المشاريع التى أسّسها إمامنا الراحل الإمام الخوئى (رضوان الله عليه) لابد أن نحتضنها بكل جهدنا، و نهتم بها و نجل كل القائمين على تنفيذها و فى مقدمتهم الأخوين الجليلين حجه الإسلام و المسلمين السيد محمد تقى الخوئى و حجه الإسلام السيد عبد المجيد الخوئى نجلى الإمام الراحل و نشد على أيديهما بأن يحقّقا آمال الأدب العظيم، الذى كرّس حياته لأُمّته، و ذهب لربّه عظيماً كريماً. و بما سساعدهما على ديمومه المسيره الإنسانيه و تحقيق ما توخّاه إمامنا الراحل منهما، والله المسدّد للصواب.

ياد نامه، ص: ۱۵۹

لمحات من حياه الإمام الخوئى – دام ظلّه – «۱»

العلامه السيد مرتضى الحكمى هو من أبرز العلماء الأعلام، و المراجع العليا الشهيرين فى النجف نال المرجعيه فى التقليد و حاز التفرد فى التدريس؛ و جمع بين أصناف العلم، و قرن بين العلم و التقوى، و هو ممن لا ـ نظير لجامعيته إلّا فى السلف اصالح من أساطين علمائنا أعلام رجالنا.

و لقد نال المرجعيه فى التقليد بحكم جامعيته و أهليته، و بلغ الإنفراد فى التدريس بفضل علمه و بيانه، و جمع بين أصناف العلم شده انكبابه على الإطلاع و التتبع، و قرن بين العلم و التقى لأخذه بالعمل الصالح من وراء العلم، و تمسّكه باتباع خطوات الدين.

هذا قليل من كثير مما يتصف به آيت الله العظمى السيد أبوالقاسم الوئى من الصفات الرفيعه و المقامات العاليه، و لا يكفى ذلك فى ترجمته. و تقديم شخصيته اللامعه إلى المجتمع الإسلامى المعجب به، ولكنّه لابد من بسط ذلك؛ و الوصول إلى ما تنطوى عليه شخصيته من عناصر العبقريه و النبوغ، و الموهبه و القابليه؛ و غير ذلك مما بلغ به هذا المبلغ العظيم من المكانه و علوّ

(۱). كتبه فى حياه السيد الإمام الخوئى (قدّس سرّه) و نشره فى مجله الموسم عدد ۶/ ۱۴۱۰ ق- ۱۹۹۰ م. ياد نامه، ص: ۱۶۰

القدر و الشأن.

و عندما نريد أن نبسط و نستعرض حياه شخصيه علميه- كهذا العالم الفذ- يلزمنا أن نعرف أوّلًا: ما يمتاز به من العبقريه و النبوغ و المواهب العلميه و الفكريه و ما تمتاز به أيضاً هذه المواهب و الأفكار من طابع القوه و الحيويه، و الجده و الابتكار، لأنّ درس تلك المواهب و الأفكار؛ و عرض ما فيها من قوّه و ابتكار، و بسطها و تحليلها و الغور فى أعماقها هو الذى يصوّر لنا حقيقه العقبرى الموهب، كما يصوّر لنا مدى عليه من حده الذكاء، و عمق الاحساس، و توقد الذهن، و نباهه الخاطر، العوامل التى هى نفسها تكون العبقرى النادر؛ و الموهوب الفذ، و هى نفسها تبعث فيه الأفكار القويمه و الآراء الملهمه، و الآثار الجليله، و المواهب العلميه و الفكريه، ذات الجده و الابتكار و القوّه و الحياه.

و إنّما يلزمنا معرفه ما يمتاز به شخص العالم الفذ من نواحى العلم؛ و المواهب و القابليات دون المعرفه نواحى كثيره أُخرى يتلبّس بها، ذلك لأنّنا نريد أن نعرف بذلك أحد أساطين العلم؛ و أعلام الفكر، و نوابغ الرجال، و إذا كانت حقيقه العالم العبقرى تنزع من مواهبه العلميه؛ و قابلياته الفكريه، و تحلل من خلال آرائه و آثاره؛ فينبغى أن يراعى كل تلك الجوانب ف الترجمته، و يدرس فى معرفه حياته، و تصوير حقيقته، و أمّا إذا لم يتوفر ذلك فى ترجمته، و لا يتأتى فى تحليله و عرض آرائه، إمّا لعجز الكاتب عن ذلك، أو لضيق الكتاب عن ذلك أو لضيق المجال عن بسطها و التعرض لها،

أو لعجز كلّ قارىء عن فهم تلك الآراء التى أفرغت فى قالب علمى، و لغه فنيه خاصه بها، فتبقى ذلك الشخصيه العلميه قيد التعقيد و الغموض؛ و أسر الحجب الكثيفه المطبقه عليه، غير مصوره بحقيقتها الناصعه؛ و لا مجلوه بشكلها الواقعى الكامل.

ياد نامه، ص: ۱۶۱

و تكاد و تكون شخصيه سيدنا الحجه من اولئك الذين لا ـ يبلغ شأوهم فى العلم و الموهبه، و لا ـ يمكن ترجمتهم بهذه السرعه و السهوله، و يبقى المترجم له حائراً يحوم على هامش سيرته، لما يمتاز به من مقام علمى شامخ و مكانه فى عبقريه الآراء و الأفكار وجوده الانتاج و الآثار التى لا ـ يتمكن كل أحد أن يدرسها و يفهمها ليكون طريقاً إلى فهم شخصيته، و مفتاحاً للوصول إلى معرفه حقيقته. و إن أمكن جميع الناس على اختلاف طبقاتهم- أن يعرفوا شخصيته بخصائصها و موهبها، و لكن هناك من هذه المواهب العلميه و الخصائص ما لا ـ يستطيع أن يعرفه عنها إلا ـ رجال العلم، و أرباب التدقيق، و أبطال الفن، و لا عجب من ذلك فإنه الزعيم العلمى للحوزه العلميه، و أُستاذها الأوحد الذى شاء الله أن ينفع المسلمين ببحار علمه و لئلئ أفكاره؛ و جديد آرائه، و مبتكرات بحوثه

و تحقیقاته. و حقاً إنه لیعجز الکاتب عن الإحاطه بشخصه عن هذا الطریق مهما أُوتی من کفاءه و اقتدار، و هل یقدر أن یستعرض کل ما أفاد من آثار، و أجاد من بحوث، و یلم بکل ما أملا من حقائق، و قرر من آراء، و حرّر من فتیا، و نشر من صنوف العلم، و کل ما اختص به من المعارف، و اضطلع بأسرارها، و قام بأغبائها من النشر و التدریس، و البحث و التحقیق، بل هل یقدر علی فهمهما و استیعابها کل أحد لیدرک بها حقیقه صاحبها و یعرف منتهی عبقریته، و نبوغه المنقطع النظیر.

و إذا عجز أمثالنا عن الخوض فی ترجمته عن هذا الطریق، و تعذر علینا استخلاص شخصیته من آرائه و بحوثه العلمیه و سائر مواهبه لما بیننا، و کذلک إن عجزنا عن الوصول إلی ما تنطوی علیه شخصیته من أنواع العبقریه و النبوغ، و کل ما بلغ به هذا المبلغ العظیم من المکانه و علو القدر و الشأن کما أسلفنا،

یاد نامه، ص: ۱۶۲

فلا یفوتنا حینئذ أن نترجم له عوض هذا- سیرته العامه، و شیئاً من ممیزات و مزایا ذاته الکریمه، و بعض شؤونه و مراحل حیاته العلمیه و التعلیمیه، نعم لا_ یفوتنا أن نستعرض کل ذلک و نترجم له عن طریقالتنویه و الاشاده به. و الفرق واضح بین أن نکشف صفحه من مواهبه العلمیه، و بین أن نصفها و نشید بذکرها، و ننوه عن سیرته و حیاته المختلفه النواحی و الجهات، و إن کنا الآن نکتفی بذکر شیء من مزایا حیاته فی العلم و الدین؛ و العقل و الخلق و کل إنسان کامل إنّها یصیبه الکمال و الرقی عن طریق عقله و علمه، و خلقه و دینه، دون غیرها.

مزایا حیاته العلمیه:

و مزایا العلمیه تکاد تکون نادره فی بابها، عجیبه فی ندرتها، فرسوخه فی العلم و ثبات قدمه فی المعارف و الفنون، و إضطلاعه بکثیر من العلوم العقلیه و النقلیه یعجب کل إنسان. و نحلیکم فی درس کل ذلک إلی کتبه و آثاره، و بحوثه العلمیه القمیه و نکتفی الآن بهذه الإشاره إلیها و الإشاده بذکرها، بهذا القدر الیسیر من التنویه عنها. و لکن تفصیل ما نحن بصدده هو أنّ السید حفظه الله- ولد فی النصف من رجب سنه ۱۳۱۷ هجریه فی مدینه (خوی) من أعمال آذربایجان، و نشأ فی مهد العلم و الفضیله و تربی

بین أحضان والده الکریم حجه الإسلام السید علی أکبر الموسوی و کان منذ طفولته یبشر بمستقبل باهر لما کانت له من ظروف و قابلیات. ففی حدود سنه ۱۳۳۰ هاجر به والده رحمه الله- إلی النجف الأشرف، حیث کعبه الإسلام، و معهد العلم و الفضیله، و منبع النور و الهدایه، فوجهه هناک ألی الدراسه الدینیه، و المعارف الإسلامیه و هو فی

یاد نامه، ص: ۱۶۳

الثالث عشر من عمره الشریف. و لما کان یمتاز بالفکر الثاقب و الذکاء المفرط، و الاستعداد البالغ کان فی جمیع مراحل دراسته یحالفه التقدم و النجاح، و بلوغ المقصد و المرام و منالطبیعی أن یلتهم صاحب هذه المواهب و القابلیات جمیع العلوم التهاماً، و یزقها زقاً، و یحسن اتقانها حتی لکانه درسها من قبل، و فی حاله دراسته هذه یکاد یراجعها فیتذکرها و هذا ما یمتاز به فی السنین القلیله ما لم یبلغه غیرهم فی السنین المتمادیه، و إن کان هؤلاء النوابغ أیضاً یجهدون، ولکن أجهادهم هو فی کثره تتبعهم و طول مثابرتهم علی الأخذ و التحصیل؛ فکان یسیر علی هذا المنط من التقدم حتی بلغ یومذاک القمه العالیه من العلم و الفضیله، و نال القسط الوافر من الکمال.

و من ظواهر ذلک النبوغ العظیم أن فرغ من تحصیل القسم الأول و الثانی المصطلح علیها فی معاهد النجف ب- (المقدمات) و (السطوح) خلال ست سنوات. و بدأ من سنه ۱۳۳۶ یحضر الدرس (الخارج) و هو فی سن العشرین.

و تتلمذ علی أیدی أساتذه قدریزین انحصرت بهم الدراسه و انتهت ألیهم الریاسه فی عصرهم، من أمثال الشیخ مهدی المازندرانی، و شیخ الشریعه الاصفهانی، و الشیخ محمد حسین الکمبانی، و الشیخ ضیاء الدین العراقی، و المیرزا النائینی، فاستفاد من بحار

علومهم زهاء أربعه عشر سنه بجد و اجتهاد. و لازم أربع سنوات أُخری استاذه الشیخ الکمبانی، و کتب تقریراته فی الفقه و الاصول، و

کان فی الأربع عشره سنه المذکوره من أبرز تلامیذ المیرزا النائینی، و کان یکتب بدقه و تحقیق تقریراته الجیده. و فی سنه ۱۳۴۸ و ق بل سبع سنین من وفاه المیرزا النائینی رحمه الله– طبع تقریراته فی مطبعه صیدا؛ و بینما کان یتتلمذ علی أیدی هؤلاء الأساطین؛ و یأخذ من معینهم فإذا به بعد قلیل–

یاد نامه، ص: ۱۶۴

ی

ناقشـهم فی الرأی، و یقارعهم بالـدلیل. و لا غرابه من هذا فحین اشـتغل بمقدمات العلوم لو یلبث قلیلًا أن التحق بالبحث العالی و دخل فی حضـیره‌العلماء و وصل بسـرعه مـدهشه فی اول سـنی حیاته الی الـدرجات الرفیعه من الاجتهاد الصـعب المنال البعید الشوط. حتی شهد أکثر العلماء بمقامه العلمی الشامخ. وزوده بشـهادات علمیه، و إجازات اجتهادیه تلیق بشأنه و أبلغ من تلک الشـهادات هو رسائله العلمیه و العملیه، و قـد أوجب إخـذه من اولئـک الأعلاـم إن تکون عنـده عصاره أفکار وآراء أساتـذته النائینی و العراقی و الکمپانی؛ تضـاف إلی أفکـاره وآرائـه و تمحیصـه لتلـک الآثـار بـالرد أو القبـول، و یضـاف إلیـه أیضـاً بیـانه السـاحر الـذی قیـل فیه إنه [یجسـم المعقولاـت]؛ واخراج ذلـک فی حله قشـیبه من تحلیل، و العرض الجمیل الجدیـد. فله فی جل الحقائق الأُصولیه آراء إنقلابیه جدیـده یفند بها تلک الآراء الأُصولیه التی کسبت إجماع العلماء فی جمیع العصور، و بقیت حقائق مسلمه، و نظریات لا تقبل الجدل طیله هذا الزمن، و یعد بالإضافه إلی مکانته الممتازه فی الفقاهه– تخصـصه فی اصول الفقه من أعجب ما یکون و یعرف بهذا وذالک أنه فقیه و محقق عصره.

و له کهـذا المقـام العـالی فی صـنوف المعـارف و الحکمه و الفلسـفه؛ و التخصـص فی علم التفسـیر و الکلاـم، و المبـاحث المـادیه و الطبیعیه؛ و ما وراء الطبیعیه، و المذاهب الباطله فی الفلسفه و الدین، و یعد بحق من أکبر تلامیذ العلامه المجاهد (البلاغی) الذین قرأوا علیه علم الکلاـم و النـاظرات کمـا و قـد قرأ الفلسـفه علی الحکیم الشـیخ الکمبـانی و درس بعض مبادئهـا عنـد الحکیم السـید حسـن البـادکوبی و له إلی جـانب ذلـک الاطلاع الواسع فی العلوم الریاضـیه، و صـنوف العلم و الأدب و التاریـخ و سائر المعارف الإسـلامیه العامه. و عندما

یاد نامه، ص: ۱۶۵

ی

قضـی منهـا یجزم بـأنه حاز الاختصاص فی کل ذلک. فحین ترد علیه من کل جهه مختلف المسائل العلمیه و الـدینیه العویصه لا یقف عنها و یعطی فی جواب کل نوع منها حصه الاختصاص بما یشفی الغله و یدفع العله و لا یوجد لدینا من التعبیر فی تحدید معلوماته إلا أنها دائره معارف عامه.

و کان من حدود سنه ۱۳۵۰ قد بدأ بتدریس [السطوح] بعد أن فرغ من تحصیلها. و بعد ذلک بدأ بتدریس [الخارج]. و عند انتهاء کل دوره کان یتخرج علی حوزه بحثه عشرات العلماء و الفقهاء من نوابغ طلاب و مجتهدیهم و هم منتشرون فی البلاد للمرجعیه الدینیه، و بحثه العـالی الیوم هو البحث الـذی لابـد لفضـلاء أهل العلم من حضوره و إتقانه کما یعتقـدون هم بـذلک، و لا یرضون عنه بـدیلًا، و یکاد یسـتغرق جمیع أوقاته و حالاته حیث یسـتوقفه الطلاب لأسئلتهم فی الطرقات و یغتنمون وجوه فی مجالسه الخاصه و العامه، و أی مکان یلتقون به و ذلک لیسـتدرجوه فی تحقیق المسائل العلمیه و تحصـیل مـدارکها ببیان ساحر أخاذ و تقریر جید لا مثیل له ولا یزال المجدون

فی العلم، المهاجرون له ینتهلون من مناهل علمه الغزیر، و یکتبون تقریراته، و ما أفاض علیهم من حقائق الأُصول و قـد طبع أربع مرات من تقریراته (فروع العلم الاجمـالی) (المبـاحث العقلیه) [الجبـر و التفویض] و غیر ذلـک. و قـد انتهی إلی تـدریس دورات الإـصول و مـدارک الفقه، و هـو الیـوم من علی درسه تـدور رحی الحـوزه العلمیه فی النجف الأشـرف، و تنـاط به تربیه طلابهـا و هو من زعیمها

المقدم بلا نزاع، و إن الهجره العلميه عالقه بحوزته من جميع الأقطار الإسلاميه.

و سماحته من أهم مص ادر الحركه العلميه فى النجف. فإذا تعطل بحثه

ياد نامه، ص: ۱۶۶

ظهر على الدراسه فى النجف أثر بارز. و هو قدوه فى الجهاد العلمى و الدينى لايعرف الركود، و لايرضى لنفسه العقود، و هو يفيض على تلاويذه علماً و اشتغالًا وجداً منقطع النظير. ففى اليوم الواحد يقوم بتدريس أربع دورات فى (الخارج). و لاينفك يقضى أوقاته بالتتبع و الاطلاع، و التحقيق و التدقيق، و النشر و التدوين، و التربيه و التعليم، و يكاد يوصل الليل بالنهار، و يقضى على صحّته، و يتغلّب على نومه و استراحته توفيراً للوقت، و تحصيلًا للمجال الذى يسوعب كل هذه المهمات. و من دروسه المهمه التى تستغرق وقتاً كثيراً هو درس التفسير الذى أخذ على عاتقه تعليمه و التوسّع فيه على نحو جديد، و آراء مبتكره و هو [المرجع] الوحيد الذى عنى بهذه الناحيه الإسلاميه عنايه خاصه و أدرك ضرورتها فى حياه الطالب الدينى الذى ينبغى له التمسّك بحبل القرآن، و الهدايه بمشكاته. و سماحته حتى فى أسفاره كان لاينفك عن الإفاضه و الارشاد، و له مع الخصوم مناظرات قيمه، و مجادلات دفع بها مذاهبهم بالتى هى أحسن، و فى زيارته

للإمام الرضا (عليه السلام) فى النصف من رجب سنه ۱۳۶۷ و هو يسير بين جموع المستقبلين و المتعطشين إلى طلّته الكريمه بكل بلد حل فيه و ارتحل عنه [حيث تشهد بذلك صحف إيران التى و صفت ذلك فى افتتاحياتها أبلغ وصف] كان أيضاً لاينفك يباحث العلماء و يطارحهم بما يبهرهم و يفوق عليهم بالرأى، و الدليل و الاضطلاع فى كل فن.

و أمّا آثاره العلميه المنتشره التى تمثل أغلب العلوم الدينيه و أرقاها و أدقها هى: [أجود التقريرات] و هى تقريرات استاذه الميرزا النائينى (رحمه الله عليه) وضعه فى مجلدين و طبع مرتان، و تقريرات الفقه للميرزا أيضاً، و تقريرات الفقه و الأُصول للكمپانى، و الفقه الاستدلالى و هو حاشيه استدلاليه على العروه

ياد نامه، ص: ۱۶۷

الوثقى. و كتاب تفسير الحاشيه على المكاسب و كتاب نفحات الإعجاز- فى إثبات اعجاز القرآن- و هو مطبوع، و رساله فى اللباس المشكوك- مطبوع- و رساله فى الغروب و المغرب- بحث و تحقيق-، و رساله فى تعارض الاستصحابين- قاعده التجاوز- و رساله فى إرث الزوج و الزوجه قبل الدخول و رسائل اخرى علميه و علميه مطبوعه و منتشره فى الأقطار.

و يلاحظ من ذلك أن سماحته (حفظه الله) من أبرز علماء النجف الأعلام فى العالم الإسلامى و أكثر هم آثاراً و إنتاجاً و افاضه حيث لاتعيقه مرجعيته للتقليد عن ذلك و هو صاحب الآراء القيمه الجديده فى الفقه و الأُصول و يمتاز بالقريحه الوقاده و بالابتكار فى جميع آرائه و مذاهبه. و طريقته فى البحث و التحقيق، و الانتاج و التدوين هو التعمق و الخلق و الابتكار و التجدد و الخروج عن الآراء السلفيه، و النزوع إلى الموضوعات العلميه على هذه الوتيره القويمه، و يلاحظ أيضاً فيما يكتب أنّ أُسلوبه جيّد ملاذ و بالرغم من كل ما يكتب فى المواضيع العلميه أنّه يبسطها فى أسلوب فصيح، و بيان بليغ و لون أدبى جميل على عكس ما يكتبه العلماء، و ما تكتب المواضيع العلميه الدقيقه. و نحليكم فى كل ذلك درس كتبه و آثاره الآنفه الذكر.

مزايا حياته الخلقيه:

و يكاد يكون من أهم مزاياه الخلقيه [الكمال النفسى] و هو أوّل هدف يرمى إليه فى حياته الكريمه، و يعمل أيضاً على إيجاده فى غيره لشده ما يتعشّقه فى نفسه. و لقد ولع لذلك فى تهذيب طلابه و روّاد علمه و بالغ فى تعليمهم، و تنميه مواهبهم، و تكامل نفوسهم، و توجيههم إلى حياه العلم، و طلب المعارف

ياد نامه، ص: ۱۶۸

الإسلاميه. و فى مقدمه ما يمتاز به أيضاً من المزايا الخلقيه هو حب الخير و النفع للناس- و خير الناس أنفعهم للناس- و هل هنالك

شیء أعود علی الناس بالنفع و الخیر من بث العلم و ترکیز الـدین و تربیه رجال یحملون العلم، و یذودون عن الدین بالنحو الذی ینفع به سـماحته فی بث العلم و ترکیز الـدین و تربیه رجـال هم حمله للعلم ذاده عن الـدین، هـذا بلإضـافه‌إلی ما ینهض به (حفظه الله) من إسـعاف طالب العلم و سـد حاجه المعوز و إغاثه الملهوف، و إسـداء سائر الخـدمات الجلی إلی المجتمع الإسـلامی الـذی ینتظرها من أمثـاله. و لا ـ بـدلنا أیضـاً من ذکر مزایـاه الخلقیه الأُخری التی جعلته بهـذه المثابه من علو القـدر و الشأن، فمن عفّه نفسه و عزّه جانبه و ترفّعه عن المـال و الجـاه و حب الریاسه، إلی عطفه و تواضـعه و عصامیته، و اعتـداده بأتعابه و ثابرته علی بلوغ غایته، و تحقیق مناه من مراتب العلم و الفقاهظ کلّها

صور جلیه عن علوّ نفسه و کمـال ذاته. و لم یکن و لا یزال یوماً ما یحفل بالریاسه، و یجری وراء الزعامه التی یسـتحقها و إن أتت إلیه منقـاده و کـانت صـفاتها کلّهـا مجتمعه فیه، ولکنّه یتعشّق العلم و یتلـذّذ به أخـذاً و تعلیماً علی نحو عجیب. و قـد حضـرت له کلاماًمع بعض تلامیـذه کـان یفرغ عن حقیقه مـا یطمـح إلیه و هو: «إنّی– بحمـد الله و المنّه– بلغت مـا کنت أتمنّی، و أعطانی الله سؤلی، کنت أرجـو أن یختـار لی مقاماً علیّاً من العلم فی الـدین أسـتطیع أن أترک به و شـجات من العلم تؤثر عنّی، و أن أربّی فئه من أهـل العلم یحفظون مـا أخـذوا منّی، و یؤیـدون مـا تلقوه أو یردونه، یبرمونه أو ینقصونه کمـا کنّا نفعـل مع أساتیـذنا، و إمّا أن أعیش أیّاماً حافله بالجلاله و الحفاوه لمال أو ریاسه ثم أقضـی بعد ذلک و ینتهی ذکری و أکون نسـیاً منسیاً، ذلک ما لا أرتضیه لنفسی و لا أُریده، بدلًا عن أتعابی و ثمناً لجهودی فی هذه الحیاه التی تعبت کثیراً فیها» و لم

یاد نامه، ص: ۱۶۹

تأته– بعد ذلک– جاذبیه نفسه، و محبوبیه شخصه فی القلوب عفو الطبیعه إن کانت له مثل هذه المزایا و الأسباب.

مزایا حیاته العقلیه:

و نصـیب سـماحته من العقلیه الجباره و الحنکه أوفر نصـیب. ففیه من ذلک ما ینبغی للمرجع الـدینی أن یتحلّی به فیما یعالج به شؤون المسـلمین و یـدیر مختلف مهـامهم، و تعرف عقلیته و حنکته العظیمتین من سـداد رأیه. و صواب اتجـاهه، و اسـتقامه نفسه، و تقـدیره للأمور؛ و تصـریفه للحوادث و إرادته للشؤون، و مواجهته للأحداث الجسام، و وضعه الأشیاء فی مواضعها، و اصابه بره مواقعه، و لهذه الحقائق کلّها مناسبات و ظروف

لاتسع هذه الترجمه ذکرهاو لا یعرفها عنه إلّا العارفون بشخصه و الواقفون علی مختلف ظروف حیاته، و سائر تصرفاته الحکیمه.

مزایا حیاته الدینیه:

و أمّا مزایـاه الـدینیه فکمـا أنّه یختص فی الاضـطلاع بعلوم الـدین و معـارفه و فنونه. و الإحـاطه بشـرائعه و أحکـامه. و الاجتهاد فیها و الاسـتنباط منها فأکثر من ذلک یکون تمسّـکه بروح الدین و تعلّقه باتباع سـننه و تعالیمه. ماشـیاً وراء ما یرمی إلیه الدین من غایات– و غایه الـدین و جوهره هی مکارم الأخلاق و الزهـد و التقوی– و لأجل هـذا نجـد السـید الخوئی علی غایه من الزهـد و التقوی. و تکاد تسیطر هـذه الروح و الظـاهر الـدینیه علی عـامه شؤونه و أوضـاعه، فیحجم عن کثیر من المـداخل المشـروعه لأنّهـا تتنافی مع الزهـد و مخالفه النفس و الهوی. و مع ذلک لا نجده– فیما یتصف من الزهد و التقوی– أنّه یتخذ من التقشّف فی الحیاه وسیله

یاد نامه، ص: ۱۷۰

إلی التقوی، و من الخشونه و اختیـار جشوبه العیش مـا یفضـی إلیها– قل من حرّم زینه الله–، ولکنّه اتخـذ من التقوی و الزهـد و العباده جلبابـاً لنفسه و روحه لا ـ جلبابـاً لمظـاهره فی العیش و الحیـاه و التهـدل فیمـا یلبس و یرتـدی، و من التظـاهر بمختلف مظـاهر الزهـد و الاخشـیشان، و إن کانت تنبیء عن الحقیقه، و هو کذلک لیس من أولئک الذین یروّضون أنفسـهم علی صفائها بالتقشّف الذی اعتاد علی فعله المتصوّفون ولکنّه کـل مـا یعمله هو مخـالفه النفس و الهوی و موافقه أمر المولی. و هو بهـذا یحمل من التقوی و یتحمّل من ریاضتها ما لا یقدر علیه المرتاضون حیث بلغ بذلک أقصی الثقه عند الناس إماماً للجماعه و مرجعاً للتقلید. و لا

عجب من ذلک فقاده المسلمین من أمثاله الذی انیطت به المرجعیه الدینیه فی کثیر من أنحاء البلاد و الذی یستضیء الناس بنور علمه یتحتم علیه أن یکون کذلک، تتصل روحه بروح الدین، و تتحد أهدافه مع غایاته الشریفه.

و أخیراً قد یتصوّر القاریء أنّ هذا التنویه القلیل بشخصیه سیدنا الحجه للمجتمع الإسلامی- عدا العارفین بمکانته و المطلعین علی آثاره- کان وافیاً بالغرض و متناسبٌ مع تلک الشهره العلمیه العظیمه و الصیت الذائع الذی یتمتع به، و حتی شهرته العظیمه لا تستطیع أن تفی إلّا ببعض ما له من مقام فی العلم و المکانه الدینیه، ولکن الحقیقه تسفر لنا عن وجوه العجز و الأعتذار عن أن نبسط شیئاً من آرائه العلمیه و ندرسها و نخوض إلی لبابها کما هو حقائق و بحوث عمیقه تخفی علی أمثالنا، أو نقدر علی أن نفی بشیء من مزایاه الخلیقه و الذاتیه التی عرفنا أنّها أوجدت فیه تلک المزایا العلمیه المکتسبه لنقدم کل ذلک إلی عموم المسلمین، ولکنّا ندعو الله أن یوفق المسلمین إلی طول بقائه، و امتداد ظلّه علیهم شمول زعامته و إمامته فیهم إنّه سمیع مجیب.

یاد نامه، ص: ۱۷۱

نبذه عن الحیاه الخاصه لفقید الاسلام الامام السید الخوئی- رضوان الله علیه

-

ادکتور مجید العلوی یروی نجل الامام الراحل، السید عبد المجید الخوئی، أنه عندما بدأ دراسته للعلوم الدینیه وسط والدته لکی یحصل علی راتب شهری من والده کطالب فی الحوزه و کان جواب سماحته رضوان الله علیه- أنه إذا کان طالباً بالفعل فلیذهب لیمتحن مثل غیر فی «البرانی» حیث ینعقد المجلس الذی یختبر فیه طلبه العلوم الدینیه قبل تعیین رواتبهم.

یقول نجله: ذهبت یوم الخمیس (یوم انعقاد اجنه الامتحانات) و کنت خائفاً أن لا أنجح بدرجه تریح سماحه سیدی الوالد. امتحنت لدی الشیخ مصطفی الهرندی فی الشرایع و ألفیه ابن مالک. وأخبروا السید الولد فی المساء أن ابنه اجتاز الامتحان، و نظر سماحته إلی النتیجه، فعین لی راتباً کما یعین لباقی الطلبه المجردین (غیر المتزوجین). ثم جءته بعد مده اطلب زیاده فی الراتب، لمساواتی بباقی الطلبه الذین یتقاضون روتباً من حوزات أُخری بالاضافه لحوزه السید، حیث کانو یستامون روتباً من بقیه المراجع الاخرین، بینما لم أکن أتقاضی إلا من حوزه السید. کان ردّ الامام أن مصاریفک

یاد نامه، ص: ۱۷۲

الخری ٠ من لباس و مأکل) مکفوله، و علی أی حال زاد فی عطائی قلیلًا بعد أن قام بعملیه حسابیه دقیقه حول احتیاجاتی.

هذه الحادثه کما یرویها اسید المجید، ما هی ألا مؤشّر علی طریقه تعامل ألامام الراحل مع الأموال العامه، فلم یکن یصرف علی نفسه و بیته من الحقوق الشرعیه أبداً، بل أنّه یستخدم فی ذال ما تأتیه من اهدایا الخاصه و التی کان یذّکر عائلته بشحتها و أهمیته الترشید فی الصرف. کانت حیاه الهائله بسیطه، لا تتفضل علی الاخرین، و کان یحث أبناءه و عائلته علی عدم التفاضل و التمیز فی المعشیه، بل أن یعیشوا کأقرانهم فی الحوزه.

یوم حافل

طلب الأطباء مراراً من السید أن یروح قلیلًا عن نفسه و کان جوابه أن القراءه تریحه و القاء الدروس یرفه عنه، و بالفعل کانت أیام السید- قدس سره- کلها حافله بالعمل الجاد، حیث ینتبه سماحته قبل الفجر، و یتوضأ للصلاه و کان یتهجد ألی أن یحین وقت صلاه الصبح، ثم یصلی و یفطر مع العائله و عاده ما یکون أفطاره من الخبز و الجبن البلدی و الشای. و کان یصر علی أن لا یأکل وحده، بل ینادی أفراد العائله أو عمال

البیت أو الضیوف لمشارکته الطعام. بعد الافطار یستریح قلیلًا و فی الساعه الثامنه تماماً تبدأ جلسه الاستفتاءات الشرعیه. تأتی الرسائل (التی یصر سماحته علی فتحها بنفسه و قراءتها ئاحده واحده)، و فیها المسائل الشرعیه. و کان یحضر الجلسه بصوره شبه دائمه

مجموعه من العلماء لمناقشه المسائل الفقهیه، منهم آیه الله السید علی البهشتی و منهم آیه الله السید مرتضی الخلخالی (معتقل لدی السلطات

یاد نامه، ص: ۱۷۳

العراقیه منذ انتفاضه شعبان المبارکه)، و آیه الله الشیخ محمد أسحاق الفیاض، و حجه الاسلام و المسلمین الشیخ جعفر النائینی (حفید الشیخ النائینی الکبیر استاأ السید و هو صهر السید أیضاً).

هذه اللجنه الدائمه کانت تضم فی بعض الأیام علماء و أفاضل آخرین للمناقشه، و للاستفاده من کیفیه استنباط الأحکام لا سیّما فی المسائل العویصه. ومن الشخصیات العلمیه التی کانت تحضر أحیاناً مجتهدون کبار آخرون أمثال آیه الله العظمی السید علی السیستانی (الذی صلّی علی جثمان الفقید)، و آیه الله الشیخ مرتضی البروجردی و آیه الله الشیخ علی أصغر الأحمدی و بعد نقاشات و بحث، و بعد التوصل إلی الاجابات الفقیهه یتولی الأربعه (أعضاء اللجنه الأصلیه) کتابه الأجوبه بخط الید، ثمّ تعرض علی سماحه السید حیث یتحقّق منها و یوقّع علیها بخاتمه الشریف.

و لم یکن لیسمح لأحد أیّاً کان باستخدام خاتمه، بل کان یحتفظ به دائماً مع مفاتیحه الخاصه، و لا یمضی إلّا هو بنفسه علی کلّ رساله أو جواب.

تستمر جلسه المسائل الشرعیه حتی قبیل وقت الظهیره حیث یتهیّأ للصلاه، و یؤم الناس فی جامع الخضراء الملاصق للحرم الحیدری الشریف من الشرق. و قد شهد الجامع

دروساً و محاضرات السید علی مدی ستین عاماً (إلی ما قبل سنتین عندما منعته حالته الصحیه من الذهاب إلی الجامع). بعد الصلاه یبقی فتره وجیزه فی المسجد یتوافد فیها علیه الزائرون للسلام علیه التبرک بتقبیل یدیه الکریمتین، ثمّ یرجع لتناول طعام الغداء مع العائله أو الضیوف. بعد ذلک یستریح سماحته حتی الساعه الرابعه عصراً حیث یبدأ مجلسه الثانی لمناقشه الامومر العامه و الرسائل الوارده فی هذا الخصوص.

یاد نامه، ص: ۱۷۴

هذه الجلسه لیست لمناقشه فتاوی شرعیه، و إنّما لمناقشه القضایا الاجتماعیه و شؤون الوکلاء، و متابعه مسؤولیات المرجعیه فی العالم، من حوزات علمیه و مؤسسات و مشاریع و امور عامه من قبیل إرسال برقیات التعازی أو التبریکات أو الرسائل التوجیهیه للمؤمنین فی جمیع أنحاء العالم. و کان ممن یدیم الحضور فی جلسه العصر، أولاد المرحوم آیه الله العظمی السید عبد الهادی الشیرازی حجتا الإسلام و المسلمین السید محمد إبراهیم الشیرازی (معتقل لدی السلطات العراقیه منذ انتفاضه شعبان المبارکه) و السید محمد علی الشیرازی و کذلک بعض من له علاقه بالمشاریع و القضایا الاجتماعیه، و الاداریه و الساسیه و ما شابهما. و تضم الجلسه أحیاناً عشرین أو أکثر من المتخصصین فی مختلف الشؤون.

و کان المدیر الامور المالیّه و مسؤول توزیع رواتب العلماء و الطلاب هو العلامه الحجه الشیخ فخر الدین الزنجانی و یساعده فی ذلک العلّامه الشیخ أحمد الکاظمی.

کان سماحته یحب الاکثار من التشاور و تبادل الرأی و یردد دائماً «ما خاب من

استشار».

تستمر جلسه العصر حتی السادسه مساءاً یتهیّأ بعدها سماحته لتجدید الوضوء و إداء صلاتی المغرب و العشاء فی جامع الخضراء أیضاً. و بعد الصلاه یجلس فی البرانی- أی المجلس أو الدیوانیه)، یستقبل الناس الذی یتوافدون من المدن و البلاد المختلفه للسلام علیه و التبرّک بزیارته، و الکثیر منهم یعرض علیه مشالکله حیث یستمع إلیهم بعناء و یأمر بطریقه حلها و یتابع ذلک مباشره و یستمر المجلس حتی السلعه التاسعه مساءاً و یتأخّر أحیاناً إلی الحادیه عشره

یاد نامه، ص: ۱۷۵

من الليل.

بعدها يرجع سماحه السيد البيت ليجلس مع الأُسره حيث يلاطفت العيال و يتاحث معهم فى أمورهم الخاصه و العائليه، و ينصح هذا الابن و يسلى تلك الحفيده و هكذا. و كان لغرفته بابان، واحد يؤدى إلى المجلس الثانى على بيت العائله.

يقول نجله السيد عبد المجيد: كان الوالد يقضى بين عياله إذا تنازعوا. و كان مرحاً معنا، و كان سريع البديهه، إذا دخل عليه أحد مهموماً أو فرحاً أو ما شابه، ينظر إليه متفحّصاً و يستبقه بالسؤال عن سبب شعوره بما يحس به. و فى كل ليله، كان يعطى الأطفال حلوى، و يوزع عليهم ما جاءه من الهدايا الوارده من قبا الزوار. تستمر الجلسه مع العائله لمده ساعه أو أكثر بقليل، ثمّ ينصرفون من غرفته، و يبدأ سماحته بالمطالعه و الاستماع إلى الآخبار العالميه، حيث كان مواضباً على متابعه أخبار العالم، و المسلمين على وجه الخصوص بالاستماع إلى الآذاعات العربيه و العالميه. و أحياناً يشتكى أنه لم ينم الليله الماضيه لأنّه سمع خبراً مؤلماً عن كارثه فى هذا القطر الإسلامى أو ذلك، أو

أنّه سمع بقتلى مسلمين فى افغانستان أو لبنان أو فلسطين أو على جبهات القاتل خلال الحرب العراقيه الإيرانيه.

القلب الكبير

نعم كان سماحه السيد (رضوان الله عليه) يتابع المسلمين أوّلًا بأوّل، و يطلب من أبنائه و المقربين باطّلاعه على آخر الأخبار و تفاصيلها كما تنقلها الصحف و الناس، و يشرف على إرسال المعونات و المساعدات و برقيات المواساه

یاد نامه، ص: ۱۷۶

للمناطق و العوائل المنكوبه. و كان يوزع ما يأتيه من الحقوق الشرعيه على الفقراء و المحتاجين، و يتابع شكاواهم واحده واحده، حتى إذا نسى أحد أمراً ما، ذكرهم به و سألهم عما قاموا به تجاه مختلف الطلبات الوارده. و كان يوصى من حوله بالعوائل المحترمه التى أُصيبت بالضراء و يكرر دائماً (اهتموا بشأن هؤلاء الذين يحبسهم الجاهل أغنياء من التعفّف) و كانت المعونات ترسل إليهم بطريقه متكتمه هادئه لحفظ ماء وجوههم.

و على مدى أوسع كان يتابع أُمور الكوارث الطبيعيه فى مختلف أصقاع العالم اللإسلامى، و يوصى بارسال المعونات لهم و الوقوف إلى جانبهم، كما كان يتأكد من الصرف على المدارس و المستشفيات و مراكز رعايه الأيتام فى العراق و أنحاء العالم. فى نفس الوقت كان يشارك جيرانه و المقرّبين أفراحهم و أتراحهم، أما فى البيت فكان يهتم بالأيتام ممن حوله، حتى إذا تنازع أحد عياله مع يتيم قضى بالحق لليتيم، و إذا احتج الابن الذى يحسب أنّه على حق كان يذكره بأن له أب يرعاه بينما ليس لليتيم أحد يلجأ إليه فلا بأس بالعطف عليه.

نعم حتى أعدائه، كان رحمه الله يمنع المحيطين به عن مجابهتهم بالشده. و حتى أعداؤه الظالمين عند ما كانوا يأتون إليه يكرمهم كثيراً و يدعو لهم بالتوفيق و الهدايه. سأله يوماً أحد إبنائه «أبى أهل حقاً أنت ترجوا لهم الهدايه، أم أنّك تجاملهم لكونهم ضيوفاً؟» و كان رد سماحته واضحاً و بقوّه: أبداً اننّى أدعوا لهم بصدق آن يهتدوا و يكفى الله المؤمنين شرهم. لم يتحامل سماحته على أحد، و لم يحمل بغضاً على أحد حتى على الحاقدين الذين كانوا يرسلون رسائل الشتم و السباب له. كان لا يحمل عليهم شيئاً. و يمنع من حوله من الرد عليهم.

يقول له يوماً أحد إبنائه: لماذا تسكت عن هؤلاء الذين يتّهمونك

یاد نامه، ص: ۱۷۷

بالبهتان و الزور؟ فكان رده: إذا كان الحق لب فأنا ابرىء ذممهم. سأله ابنه: و ماذا عن حقّنا نحن أبناؤك؟ أليس من واجبنا الرد على هؤلاء، أن ندافع عنك؟ و كان جوابه: أنتم لكم حق فى ذلك، ولكنّى ما دمت حيّاً فأنا صاحب الحق والرد فلا تردّوا عليهم.

و كـان يفتـح رسائله الوارده إليه باسـتثناء المرسـله لعياله بصوره شخصـيه كان يعطيهم إيّاها، مغلقه، و إذا كانت مرسـله مفتوحه ضـمن رسائـل لسـماحته، يسـلمها لصاحب الرساله مشـيراً إلى إنّه لم يقرأ محتواها، يقول أحـد أبنائه: قلت له: سـيدى، ليس عنـدنا سـر مخفى عليك، ولكنّه يصر على عدم قراءتها.

الرساله الوحيـده التى آذته و أثرت فيه جاءت إليه من سـنين من (أحد طلاب الدنيا باسم الدين)، واحتفظ بها فى جيب سترته الداخليه يأخذها معه أين ما ذهب و أوصى بأن تدفن الرساله معه. كانت الرساله تشكّك فى نسبه الشريف و أنّه من عتره رسول الله

(صلى الله عليه و آله و سلم). و قد ألّمته كثيراً وطا لما ردّد أنّه يريد أن تدفن معه ليريها جده المصطفى (صلى الله عليه و آله و سلم) و جدته فاطمه الزهراء (عليها السلام) ليشتكى عندهما ممن يشكّك فى نسبه إليهما.

المعشر اللطيف

أكثر مـا كان يؤذى سـماحته الكـذب، فإذا أحس بأن أحـد عياله أو المقرّبين يحاول اخفاء شـىء ما عنه، فإنّه يتفحّص فى وجوههم، و ببديهه سريعه كان يتحقق من الأجواء العامه.

و كان (رضوان الله عليه) رقيق القلب و كثير البكاء و كان كثير الذكر لمصيبه جده الحسين (عليه السلام) و كان يقيم فى مجلسه العزاء كل اسبوع و يأمر باقامه المآتم و

ياد نامه، ص: ۱۷۸

الاطعام لزوار جده الحسين فى أيام الزيارات فى كربلاء المقدسه و كان ملتزماً بزياده سيد الشهداء فى الزيارات المخصوصه الوارده. و كـان يتـألم إذا أُصيب أحـد معـارفه أو آخرون بـأذى، و يتصـل بالعلمـاء و من يعرفهم فى العراق و خـارجه يتفقّـد أحـوالهم و يعرض مساعدته عليهم. و كما أشرنا فإنّه لم يكن يستقبل ضيوفه إلّا بالبشاشه و الترحاب، حتى إذا كانوا من أعدائه.

و على حيـاه والـده المرحوم السـيد على أكبر السـيد هـاشم الموسوى، كـان يبـدى حرجه من تقـديم الناس له على إبيه (و دفن والـده بالصـحن الحيـدرى الشـريف فى ايوان «مقبره» المرحوم النائينى). و كان شديد العلاقه بعوائل أساتذته السابقين يتابع أحوالهم و يتفقد أُمورهم مردداً أنّ لهم فضـلًا عليه. و كان (رضوان الله عليه) شديد الالتزام بالعهد و الوعد حتى فى المواعيد الخاصه العاديه، و أذا تأخّر أحد عن موعد مثلًا، كان لا يواجهه مباشره بل يقول مثلًا: إنّى أحب فلاناً لأنّه يحافظ على مواعيده.

كـان شـغوفاً بالفنون المعماريه، يتـذوّقها مع مختلف فنون الأدب و الشـعر، مثلًا كان يجلس مع المهندسـين المعماريين الـذين صـمّموا مـدرسه (دار العلم) واعتمـدوا فكرته العامه فى بناء ذلك (المدرسه مدمره الآن بعد أن هدمتها القوات العراقيه خلال قمعها للانتفاضـه الشعبانيه)

و كـان يقرض الشـعر باللغـات الثلاث التى كان يجيـدها، العربيه و الفارسـيه و التركيه، كما كان يشارك العائله فى شؤون المنزل من الطبخ و غيره.

و ممـا يروى عن نوادره أن أحـد العلمـاء الزائـدى التحرز فى شؤون الطهـاره دخل على سـماحته يوماً قائلًا: أنا أعتقـد أن الهواء نجس، فالهواء مع أنّه غير مرئى فهو محسوس، و دليل نجاسته أنّ الهواء يحتك باستمرار بالنجاسات

ياد نامه، ص: ۱۷۹

الأُخرى فى الوجود.

و كان رد سـماحته على الرجل: صـحيح ما تقول، انّ الهواء مربوط بالنجاسات، ولكنّه أيضاً مربوط بالبحار و البحيرات فى العالم و هى أكثر من كر، و بالتالى فهى لا تتنجّس.

حضور دائم

كـان سـماحه المرجع الأعلى (رضوان الله عليه) يتابع الأُمور الحسبيه بـدقه و اسـتمرار. و كانت معظم الاجازات و المعاملات و الرسائل

تحرّر من قبل المرحوم الحجه السید مرتضی النقشوانی (قده) (توفی فی آب/ اغسطس ۱۹۹۰). و کان یدقّق فی الوصولات و أرقامها و مطابقتها لم یرد و یصدر، و کان یحتفظ بخاتمه کما أشرنا معه دائماً لیوقّع کل رسائله و کان یحتفظ مع الخاتم بمفاتیح صنادیقه الخاصه، لیس لعدم ثقته فیمن حوله ولکن رغبه فی تجمل المسؤولیه مباشره. و لم یکن یستخدم الحقوق فی الصرف علی نفسه و عائلته، و کان یستبدل ثیابه إلّا بعد أن تبلی، حتی اعترض بعض المقرّبین علیه، قائلًا انّک زعیم المسلمین و لابد أن تبدوا عزیزاً فی ملبسک، فکان جوابه انّه ما دامت الثیاب نظیفه فلا مانع من قدمها، حتی اقترح علیه بعضهم بأن تعطی الثیاب للآخرین یلبسونها و یستبدلها بثیاب جدیده.

وطا لما سأل أولاده و مریدیه عن الرساله الفلانیه و الطلاب الفلانی، هل تابعوا أمر الطالبات الوارده و هل قضوا حوائج الناس، و حتی إذا نسی البعض اطلاعه بما تم فی أحد الشؤون، لایفوته الاستفسار عنه، مطالباً بتلبیه حوائج الناس و بدقه متناهیه، بما فی ذلک التفاصیل التی قد لا تخطر علی بال المنفّذین.

یاد نامه، ص: ۱۸۰

انّه من الصعب الابمام بحیاه هذا العملاق التی استمرت ما یقرب من قرن الزمان، ملیئه بالأحداث الجسیمه و الأعمال الجلیله، و قد یهیء الله من یقوم بتألیف شیء من هذا القبیل، إلّا أنّ الواضح أنّ سماحته نال الکثیر من الظلم فی حیاته، و تعرّض للکثیر من البهتان و اللغط من قبل من لهم مصلحه فی تشویه سمعه المرجعیه الرشیده.

و کان بفقده الإمام الفقیه و الأب الحنون و المرّبی و المرشد الفذ الذی أمضی عمره الشریف فی خدمه الدین و العلم و الانسانیه و قد عانی فی سبیل ذلک ألوان العذاب و تحمل شتی المصائب و خسرت بفقده الأُمّه الإسلامیه أباً عطوفاً و مرجعاً کبیراً و کهفاً و ملاذاً و هی خساره لن تعوض و قد قضی نحبه فی ظل أحلک الظروف القاسیه، مظلوماً صابراً محتسباً.

یاد نامه، ص: ۱۸۱

الإمام الخوئی فقیه الفقهاء

- قدّس الله سرّه- ترجمه: مجله النور تترجم النور و تنشر موجزاً لثمان حلقات حول حیاه و شخصیه الامام الراحل السید أبوالقاسم الموسوی الخوئی (قدّس الله سرّه) أُذیعت من برنامج (سیمای فرزانه کان) الاسبوعیه من اذاعه الجمهوریه الإسلامیه فی ایران باللغه الفارسیه کتبه و أعده و معد البرنامج ناصر عابدینی. من اللحظات الفانیه الزائله، حمل زاده للبقاء و الخلود ... و استقبل مصاعب و محن الزمان برحابه صدره، لقد دحر الیأس و القنوط- کلما هجما علیه- باستقامه و صلابه. و هناک من یری فی ظلام غیوم الخرافه ظلّا یستریح إلیه ... هارباً من شروق شمس الحقیقه من وراء الغیوم.

أمّا هو ... فق کان وجد طریقه.

لقد شغلت لحظات الزمان الزائله مساحه ضئیله من وجوده، و قد مسح غبار الوحده عن الکتاب المعزوله فی الزوایا، و منح لانتظارها حیاه جدیده. فلقد أضفی عطاؤه الثر جدیداً علی حدائق المعارف الإسلامیه.

الحدیث عن شخصیه العالم الجلیل، و الفقیه المعظم، و الأُصولی المتبحر،

یاد نامه، ص: ۱۸۲

و المرجع الأعلی للشیعه فی العالم آیه الله العظمی السید أبوالقاسم الموسوی الخوئی (قدّس الله سرّه).

و قد ساهم فی هذا البرنامج ثله من الاساتذ الکرام فی الحوزات العلمیه و الجامعات لیکرّموا هذا العالم الجلیل الذی فاق أقرانه فی کثیر من العلوم الإسلامیه، و سعی جاهداً فی احیاء الحوزات العلمیه و بالخصوص الحوزه العلمیه فی النجف الأشرف التی تمتاز علی غیرها بعلمائها و قدمها و عراقتها خلال الأعوام القادمه صیت عظیم و شأن کبیر فی عالم التشیع و هو الذی سیغنی الثقافه الإسلامیه

بجهوده المتواصله.

فقد ولد ليله الخامس عشر من رجب ١٣١٧ ه- في بيت حجه الإسلام السيد على أكبر الموسوى الخوئى ولد أضفى على البيت بهاءً و أدخل السرور فى قلب والديه.

لقد كان حجه الإسلام السيد على أكبر الموسوى الخوئى من تلاميذ آيه الله المامقانى و كان يقيم فى خوى و قد هاجر إلى العراق على اثر الإحداث المؤلمه التى صاحبت قضيه النشروطه (السلطه الدستوريه) و الانقسامات المختلفه التى أدّت إلى تكتلات وجبهات.

أما آيه الله الخوئى فقد التحق بوالده و معه شقيقه فى سنه ١٣٣٠. و قد ذكر آيه الله الشيخ جعفر السبحانى فى مقابله له عن الشخصيه الممتازه لآيه الله العظمى السيد الخوئى فقال: لقد كان سماحته أحد نوادر عصره، و كان يعد ركناً علمياً رصيناً للشيعه و كانت هناك ثلاث خصائص فى حياته العلميه مشهوده للجميع.

ياد نامه، ص: ١٨٣

١. كان متفوقاً من حيث الفهم وحده الذكاء.

٢. كان يمتاز بحفاظه قويه، لم يكن ينسى ما تعلّمه قط. و عندما كان ينقل شيئاً عن أساتذته كان نقله بدقه تامه، و كان واضحاً ان تقدّم الزمان لم يؤثر شيئاً ف دقته و ضبطه.

٣. و هذه الحقيقه الثالثه أهم من سابقيتها و هى ان أغلب من يملكون الذكاء، و يمتازون بالحافظه القويه قلما يتوفر ملكه القدره على هذه المرحله و هى المرحله التعمق و التحليل الدقيق، و قل من يجمع بى هذه الصفات أما سماحته فكان ممتازاً بها جميعاً.

فلقد أنهى آيه الله الخوئى فى مده قصيره دراسه علوم العربيه و المنطق و مبادىء الفقه و فرغ من دراسه المتون العليا فى سن الحاديه و العشرين، و وجد نفسه على أعتاب البحث الخارج لأعظم مدرسى النجف الأشرف أعنى آيه الله شيخ الشريعه الاصفهانى.

يقول الدكتور أبوالقاسم گرجى الأُستاذ بجامعه طهران:

«ذهبت إلى النجف الأشرف فى حوالى ١٩٤٣ أو ١٩٤٤ لأكمال الدراسه الدينيه و كانت هذه الحوزه تمر بمرحله من أفضل مراحل تطورها و نموها اشراقاً، إذا مضافاً إلى وجود الزعامه التامه و المرجعيه المطلقه فى تلك البقعه المباركه، كان يقنطها علماء كبار و فقهاء فطاحل، كان باستطاعه كل منهم أن يدير حوزه كبيره من الجانب العلمى. و حيث كان عدد هؤلاء ليس بالقليل فكان من الصعب اختيار من هو الأكثر فائده و عمقاً.

لذلك فمنذ وصولى إلى النجف الأشرف حضرت أبحاث عدد كبير منهم

ياد نامه، ص: ١٨٤

إلى آن وفقت- بعد جهد و اختبار طويلين- أن أختار أعمقهم و أدقهم و أكثرهم فائده ... العالم الذى

استفدت منه كثيراً، و يمكننى القول ان شطراً كبيراً من علومى فى الفقه و الأُصول و غيرهما يعود الفضل فيهما إليه ... انه آيه الله السيد أبوالقاسم الموسوس الخوئى.

لقد استفدت طيله أيام حياتى من هذه الشخصيه الفذه أكثر من أى شخص آخر، و حضرت دوره كامله فى علم الأُصول و عدداً من الكتب الفقهيه عند سماحته. و فى أيام العطل كنت أحضر فى بعض دروسه من التفسير و فروع العلم الاجمالى و غيرها.

و يضف الدكتور گرجى فى قسم آخر من المقابله:

مضافاً إلى الجانب العلمى فقد كان آيه الله الخوئى ممتازاً بالتقوى و التحلى بالأخلاق الفاضله و سلامه النفس، و كان متصفاً بالعداله بجميع ما تحمل الكلمه من معنى».

و يتحدث العلّامه الشيخ محمد جواد مغنيه- و كان من تلامذه الإمام الخوئى- عنه فيقول:

«لم يكتف بفرع أو فروع من العلوم الإسلاميه، بل كان بلغ رتبه الاجتهاد فى جميع هذه العلوم، و كانت له احاطه تامه بها، حتى عُد

واحداً من أعاظم العلماء، والقاده الموهوبين، و المراجع المرموقين.

كان اسلوبه فى الحديث شيقاً و بيانه جزلًا، و كان ذا احاطه تامه بدقائق الأدب العربى و رموزه. كانت العباره تطيعه يسوقها كيف يشاء و أنى يشاء بلا تكلف أو جهد».

ياد نامه، ص: ۱۸۵

فى سنه ۱۳۵۲ هجريه نال اجازه الاجتهاد من كبار مشايخ الحوزه العلميه فى النجف الأشرف و هم آيات الله العظام: النائينى، الغروى الاصفهانى، العراقى، الشيخ محمد جواد

البلاغى، الميرزا على الشيرازى، و السيد أبوالحسن الاصفهانى مؤكدين بأجمعهم على مقامه العلمى الشامخ.

لقد كانت مهاره آيه الله العظمى الخوئى فى التدريس فوق حد الوصف و الثناء، كان يتكلم حين القاء محاضراته على طلابه بفصاحه و نظم و تناسق، و كان يتحاشى الانتقال إلى الأُمور الهامشيه. كان يتطرق لآراء الفقهاء الذين سبقوه باختصار ذاكراً عصاره كلامهم و مبناهم ثم يبدأ بالنقاش و البحث مؤيداً أو رافظاً مدعوماً ذلك كلّه بالدليل المتقن.

و مع ان مسؤوليات المرجعيه كانت تثقل كاهله، فانه لم يكف عن التحقيق و التدريس و الكتابه يوماً.

يقول الدكتور السيد جعفر الشهيدى الأُستاذ بجامعه طهران و هو من تلامذه الإمام الخوئى:

«امتاز آيه الله العظمى السيد أبوالقاسم الخوئى من بين المراجع فى القرن الأخير بمزايا عديده، أهمها مقامه العلمى. ان عامه الذين سمعوا اسمه الكريم يعلمون ان الإمام الخوئى كان محتلًا الصداره فى الفقه و الأُصول و كان من المراجع الكبار فى العصر الحاضر. مضافاً إلى تبحره فى الفقه و الأُصول كان فى الفروع الأُخرى عالماً أو متبحرّاً. و على ما أعهده فانّه كان محيطاً بالأبحاث الفلسفيه، إذا كلما دعت المناسبه فى ضمن أبحاثه إلى الاشاره إلى المباحث العقليه كان يبدى رأيه فيها كخبير متضلع. كان محيطاً بعلم التفسير، و له الباع الطويل فى علم الرجال.

ياد نامه، ص: ۱۸۶

و على أيه حال فان هذه الموضوعات جميعاً تثبت انّه كان كآيه الله البروجردى خبيراً و متضلعاً فى فروع الكثيره من العلوم الإسلاميه، و لم يكن متميزاً فى حقل الفقه و الأُصول فقط.

تضاف إلى ذلك مزيه أُخرى هى انه شرع فى تدريس البحث الخارج حوالى سنه ۱۳۶۰ هجريه و استمر فى ذلك حتى آخر يوم من قدرته الجسميه و طاقته. و عل هذا يمكن القول انه ربى عشرين دوره من تلاميذه، يعتبر كل منهم مشعلًا وضاءً فى ايران و العراق و الباكستان و سوريا و لبنان و غيرها من الدول يرجع إليهم عامه المسلمين فى المسائل الشرعيه. و باختصار فان التوفيقات التى ناهلها قلما تجتمع لغيره».

و يقول الدكتور الشهيدى فى قسم آخر من مقابلته:

«كان آيه الله الخوئى جميل المعاشره حسن المجلس و غالباً ما كان يطرح بعض الموضوعات الأخلاقيه و التاريخيه و أحياناً الفكاهيه فى مجالسه الخاصه، بحيث كان الجميع يستفيدون من محضره الشريف، و زبده المخاض انّ آيه الله الخوئى كان سنداً عظيماً للشيعه فى حياته، و لقد أحدثت وفاته ثلمه كبيره فى الإسلام كما يؤكد عليه الحديث المشهور.

كان محيطاً بال‌أبحاث الفلسفيه و علم التفسير و له الباع الطويل فى علم الرجال »

و يتحدث سناحته عن تدريساته ضمن ترجمه فى (معجم الرجال الحديث):

«و قد أكثرت من التدريس، و ألقيت محاضرات كثيره فى الفقه و الأُصول

ياد نامه، ص: ۱۸۷

و التفسير وربيت جماً غفيراً من أفاضل الطلاب فى حوزه النجف الأشرف فألقيت محاضراتى فى

الفقه (بحث الخارج) دورتین كاملتين لمكاسب الشيخ الأعظم الأنصارى. و ألقيت محاضراتى فى الأصول (بحث الخارج) ست دورات كاملات أما السابغه فقد حال تراكم اشغال المرجعيه دون اتمامها فتخليت عنها فى مبحث الضد.

و انى أحمد الله تعالى على ما أنعم علىّ من مواصله التدريس طيليه هذه السنين الطوال، و ما توقفت إلا فى الضرورات كالمرض و السفر».

و يشير الشيخ محمد شريف الرازى مؤلف كتاب (آثار الحجه) إلى المقام العلمى الشامخ لأيه الله العظمى السيد الخوئى و الشهره الكبيره لمجلس درسه فيقول:

«آيه الله السيد أبوالقاسم الخوئى هو الاسطوانه العلميه للنجف، و المدرس الأول للبحث الخارج، و المحقق المدقق للعصر الحاضر، لحوزه درسه فى النجف الأشرف شهره عالميه كماً و كيفاً».

و من التطوير الذى أحدثه آيه الله العظمى السيد الخوئى فى الحوزه العلميه فى النجف الأشرف احياء و ترويج علم التفسير و الرجال. فرغم وجود محاولات لبعض العلماء فى الكتابه عن التفسير و الاهتمام به، ولكنه لم يكن ليعد ضمن العلوم المتداوله فى الحوزات. و لقد مرت فتره على النجف لم يكن يدرس فيها غير الفقه و الأُصول. أمام الإمام الخوئى فقد أحيا هذين العلمين بتدريسه إياهما و التأليف فيهما، و لذلك أعطاهما قيمه حقيقيه، و وجه انظار الفضلاء و الباحثين نحوهما.

و يعد معجم الرجال الحديث الذى طبع فى ۲۳ مجلداً، واحداً من

ياد نامه، ص: ۱۸۸

التأليفات القيمه التى دبجتها يراعه آيه الله الخوئى و بهذا الصدد يقول آيه الله المظفرى (و هو تلاميذ الإمام الخوئى) فى ضمن مقابله اذاعيه:

«واكبت السيد الأُستاذ منذ بدايه تأليف ها المعجم حتى الفراغ منه، لقد جمع فيه سماحته آراء الكتب الرجاليه الأُولى التى هى: رجال البرقى، و رجال الكشى، و رجال النجاشى، و رجال الشيخ الطوسى، و الفهرست، و هى المصادر الأُولى التى أخذ منها كل من جاء بعدهم من علماء الرجل.

لقد ذكر السيد الأُستاذ أهم مزاياو فوائد علم الرجال فى مقدمه كتابه، و هناك اثنتا عشره فائده مذكوره فى المقدمه تحتوى على مطالب علميه مهمه».

لقد شرع آيه الله الخوئى سنه ۱۳۷۰ هجريه درساً تحت عنوان (التفسير و علوم القرآن) و قد صدر منه (البيان فى التفسير القرآن)، الذى طبع و نشر مرات عديده. انّه يعتبر من المصادر المهمه للباحثين فى علوم القرآن و مقدمات التفسير. و من الأبحاث القيمه التى أثبتها فى هذا الكتاب عدم اعتبار سند القراءات السبع، و هو بحث جميل و دقيق للغايه.

إنّ الإمام الخوئى كانت طافحه بالدروس و العبر و الموعظه، يقول العلامه السيد محمد فقيه ايمانى، و هو من أسباط الإمام الخوئى: «كان رحمه الله دقيقاً فى حياته، و كان يقوم بشؤونه الخاصه بدقه بالغه، كان يشرف على الأعمال التى تمسه بمنتهى الاحاطه و الاستيعاب سواء ذلك فى اللوازم الشخصيه أو الرسائل الخاصه، خصوصاً فيما يتعلق بالأموال التى تصله مباشره، كان يضع كل مال فى المكان الخاص به، فكل من سهم

الإمام (عليه السلام)، و سهم الساده، والكفاره، والمظالم، والنذور كان له وض لا- يختط بغيره، و كان رحمه الله يحس بنوع من المسؤليه تجاه ذلك.

ياد نامه، ص: ۱۸۹

لم يتلق وقته قط!! كان يستغل كل فرصه تمر عليه. لقد عقد العزم فى أواخر حياته على حفظ القرآن الكريم، و ذلك فى الطريق بين الكوفه النجف الأشرف حيث كان يتردد يومياً. و على هذا المنوال أنهى قبل حوالى ۵ سنوات حفظ أربعه أجزاء من القرآن الكريم.

كـان يلتقى بعـامه النـاس، و كان من السـهل إن يصل الشـخص إليه، كان يحضـر إلى (المجالس العام- البرانى) بعـد صـلوه المغرب و العشاء يومياً و كان يستقبل الجميع لساعتين و المجال مفتوح أمام الجميع».

و من المشـاريع المفيـده التى تركهـا الإمام الخوئى تأسـيس المؤسـسات العديـده التى لها أكبر الأثر فى نشـر الثقافه الإسـلاميه و الفكر الشيعى فى العالم.

و يقول السيد عبد الصاحب الخوئى (نجله الكريم) حول المؤسسات:

«نظراً الحاجه المجتمعات الشـيعيه فى شتى بقاع العالم إلى مبلغين مرشـدين دينين، لإدراه الشؤون الدينيه و الثقافيه و الاجتماعيه و نشـر العلوم الإسلامى، فقد أمر الإمام الخوئى بانشاء مؤسسات فى جميع نقاط العالم لم يكن لها مثيل فى السابق من حيث الكيفيه و السعه و الانسـجام و التنظيم. لقـد كانت المراكز الإسـلاميه و الحوزات و المـدارس العلميه فى جميع بقاع العالم فى صـله مسـتمره بسـماحته، و كانت تتمتع بالدعم المعنوى و المساعدات الماديه».

أما العلامه السيد عبد المجيد الخوئى (و هو النجحل الآخر لسماحه الإمام الخوئى و المشرف على المؤسسه الخيريه التى مركزها لندن) يتحدث عن هذا المجمع الثقافى العظيم بما يأتى:

لقـد كـان سـماحه السـيد الوالـد (رضوان الله عليه) رغم انشـغاله بالأُمور العامه و اهتمامه البالغ بشؤون البحث و التـدريس و التحقيق و التأليف، و التفكير الجدى

ياد نامه، ص: ۱۹۰

فى شؤون الحوزات العلميه و العلماء و الفضـلاء، و بالنظر للضـغوط التى كان يمارسـها النظام العراقى، فقد كان يفكر دائماً فى تحسين أوضاع الشيعه فى المناطق البعيده، و قد قدم اطروحات عديده كسبل للعلاج.

لق كـانت مسأله التبليغ و الارشاد تحتل الصـداره فى اهتمامات سـماحته، كـذلك امـداد المؤمنين و مساعـدتهم، لـذلك أمر بتأسـيس مؤسسط عالميه لتنظيم و رعايه شؤون المؤمنين فى أبعد نقاط الولايات المتحده الأمريكيه ألى شمال أفريقيا و جنوبها و من اندونسيا و استراليا إلى أوروبا الوسطى و الغربيه.

مركز هذه المؤسـسه فى لندن و تعرف باسم (مؤسـسه الإمام الخوئى الخيريه) حيث لها فروع فى عدد من العواصم الأوربيه و أمريكا و الهند و باكستان و الخليج و لبنان و مسجله رسمياً لدى هذه الدول.

أما الأهداف الأصليه لهذه المؤسسه هى:

«تأسـيس المراكز الإسـلاميه، و المكتبـات و المـدارس العصـريه لانقـاذ الناشـئه و الحيلوله دون ذوبانهم فى الثقافه الغربيه، انشاء مراكز للتبليغ و الارشاد، لنشر الفكر الإسلامى

الصـحيح، و كـذلك تأسـيس مراكز الخـدمات الاجتمـاعيه من قبيـل دور الايتـام و مـدارس التمريض و المستوصـفات و مراكز توزيع الكتب».

لأبناء الإمام الخوئى دور بارز فى قيام بالخدمات الدينيه و نشر الثقافه الإسلاميه وهم:

۱. حجه الإسـلام و المسـلمين السـيد جمال الدين الخوئى: الذى كان علماء الحوزه العلميه، كان يجيد التكلم بعده لغات و ينظم الشعر بالفارسيه.

ياد نامه، ص: ۱۹۱

لقد لبى نداء سنه ۱۴۰۴ هجريه و دفن بجوار مرقد فاطمه بنت الإمام موسى بن جعفر فى قم المقدسه.

۲. سلاله الأطياب السيد على الخوئى: الذى توفى هو الآخر فى الحياه والده.

۳. حجه الإسـلام السـيد محمد تقى الخوئى: و يسـكن النجف الأشـرف، و قد كتب تقريراً لابحاث والده بعنوانى مبانى العروه الوثقى،

جزءان فی النکاح، و جزء فی المضاربه و جزء فی المزارعه و المساقاه.

۴. حجظ الإسلام السید عبدالمجید الخوئی: و یشرف علی مؤسسه الإمام الخوئی فی لندن.

۵. عمده الأخیار: السید عبد الصاحب الخوئی و یسکن فی طهران.

و من أصهاره حجه الإسلام و المسلمین السید جلال الدین فقیه ایمانی، الذی یدیر المؤسسات المرتبطه بآیه الله الخوئی فی إیران خصوصاً مشهد و اصفهان.

و هکذا توفی آیه الله الخوئی عن عمر ناهزاک ۹۴ قضاها فی خدمه الإسلام و المسلمین، و لبی نداء ربّه فی الثامن من صفر ۱۴۱۳.

یاد نامه، ص: ۱۹۲

الأشعار و المراثی

یاد نامه، ص: ۱۹۳ أبو الحوزه المبدی العقبری للدکتور الشیخ أحمد الوائلی ***************** أبا الأوصیاء عزاء بمن

أذاب الفؤاد و أجری العیون

أبوالقاسم الفذ من لج فیه

وأطنب فی نعته العارفون

أبو الحوزه المبدع العبقری

المجدّ إذا تعب السائرون

أفاض فأغنی جمیع العلوم

و أعطی فأرضی لکل الفنون

و للنجف الأشرف المشرأب

عزائی و إن فاجأته المنون

و غالت کواکبه اللامعات

غوائل و التهمتها السجون

و مهلًا فلیس یموت الغری

السری و إن أرجف المرجفون

یاد نامه، ص: ۱۹۴

سیبقی و یبقی بأبنائه

المعاجز یلقف ما یأفکون

و للأخوین التقی و المجید

و من لمنار الهدی ینتمون

عزاء فؤاد وفیّ برا

الأسی و ألّحت علیه الشجون

یاد نامه، ص: ۱۹۵ الحروف الولهی للسید حسین الصدر ***************** معاهد (أهل البیت) تیکیک بالدم

و فی قلب للأسی ألفُ مأتم

لقد کنت طوداً للشریعه شامخاً

تلوذ به فی الحادثات و تحتمی

بیُمناک من غالی العلوم (معادنَ)

و تُخرجها للناس من خیرِ منجم

فلیس عجیباً أن نری العلم نادباً

فقد کان (للخوئی) یُعزی و ینتمی

فیا منهلًا قد فاض فینا عطاؤه

لقد کُنت عَذْبَ الوِردْ للعاطش الظمی

وفی بُردک التقوی تمور بعطرها

و تعبقُ فی أندی ربیعٍ و موسم

و یا حاملًا من فقه (جعفر) روحه

یاد نامه، ص: ۱۹۶

علیک سلام الله من کلّ مُسلم

توهجت فی أُفق الفقاهه مطلعاً

نجوماً من الابداع فی إثر أنجم

و أوْحشت ربع الدین و العلم و الحجی

فأُرهق فی داجٍ من الخطب مظلم

حروفی ولهی لا تُطیق مراثیاً

ولکنما یرثیک قلبی لافمی

فیا أُمّه الإسلام نوحی حزینه

علی المرجع الزاکی الکبیر المُعظّم

رَحَلتَ ولکن للجنان مخلداً

وأبقیت (صداماً) لنار جهنّم

یاد نامه، ص: ۱۹۷

فهرست

یاد نامه، ص: ۱۹۸

بخش فارسی:

۲. طلیعه غم (سید علی اکبر ضیایی (ضیاء))

۳. آسمان با مرگ او طومار دانش را درید (عبد الجلیل جلیلی- باختران)

القسم العربی

البیان فی التفسیر القرآن (العلامه المغفوره له الشیخ محمد جواد مغنیه)

الإمام الخوئی و انجازاته العلمیه و مشاریعه العامه (الدکتور السید محمد بحر العلوم)

لمحات من حیاه الإمام الخوئی (العلامه السید مرتضی الحکمی)

نبذه عن الحیاه الخاصّه لفقید الإسلام الإمام الخوئی (رضوان الله علیه) (الدکتور السید مجید العلوی)

یاد نامه، ص: ۱۹۹

الإمام الخوئی (قدّس الله سرّه) فقیه الفقهاء (ترجمه مجله النور)

الأشعار و المراثی

۱. أبوالحوزه المبدع العبقری (الدکتور الشیخ احمد الوائلی)

۲. الحروف اولهی (السید حسین صدر)

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه : خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۲۷۸ - ۱۳۷۱.

عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل/ مطابق فتوای ابوالقاسم الموسوی الخوئی

مشخصات نشر : مشهد: رستگار، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۴۵۲ص.

شابک : ۱۱۰۰۰ریال:۹۶۴-۷۲۱۳-۰۵-۰ ؛ ۱۵۰۰۰ریال(چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۳.

یادداشت : عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل.

عنوان دیگر : رساله توضیح المسائل.

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه

رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/خ۹ر۵ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۲۳۵۵

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین، و الصلاهٔ و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین، و اللعنهٔ الدائمهٔ علی أعدائهم أجمعین، من الان الی قیام یوم الدین.

احکام تقلید

(مسأله ۱)- شخص مسلمان باید به اصول دین از روی دلیل اعتقاد کند و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون سؤال از دلیل، گفتهٔ کسی را قبول کند. ولی در احکام دین در غیر ضروریات و قطعیات باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به‌دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند یعنی بدون سؤال از دلیل به‌دستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط طوری به وظیفهٔ خود عمل نماید، که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است مثلًا اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند آن را به‌جا آورد. پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

(مسأله ۲)- تقلید در احکام، عمل کردن به‌دستور مجتهد است. و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال‌زاده و زنده و عادل باشد. و عادل کسی است که کارهائی را که بر او واجب است به‌جا آورد و کارهائی که بر او حرام است ترک کند و نشانه عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد، که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند. و درصورتی که اختلاف فتوی بین مجتهدین در مسائل محل ابتلاء ولو اجمالًا معلوم باشد لازم است مجتهدی که انسان از او تقلید می کند اعلم باشد یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر باشد.

(مسأله ۳)- مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

(اول): آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوّم): آن که دو نفر عالم عادل، که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند. مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم و عادل دیگر با گفتهٔ آنان مخالفت ننمایند و ظاهر این است که اجتهاد یا اعلمیت کسی به گفته یک نفر مورد وثوق باشد نیز ثابت می‌شود.

(سوّم): آن که عده‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفت آنان اطمینان پیدا می‌شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

توضیح المسائل، ص: ۳

(مسأله ۴)- اگر اختلاف بین مجتهدین ولو اجمالًا معلوم و شناختن اعلم مشکل باشد، لازم است احتیاط کند، و درصورتی که احتیاط ممکن نباشد، باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد. بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسی اعلم است و بداند دیگری از او اعلم نیست، باید از او تقلید نماید.

(مسأله ۵)- به‌دست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

(اوّل): شنیدن از خود مجتهد.

(دوّم): شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوّم): شنیدن از کسی که انسان به گفتهٔ او اطمینان دارد.

(چهارم): دیدن در رسالهٔ مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

(مسأله ۶)- تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می‌تواند به آنچه در رساله او نوشته شده عمل نماید: و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده، جستجو لازم نیست.

(مسأله ۷)- اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهد، مقلد آن مجتهد یعنی کسی که از او تقلید می کند نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلًا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت اول و دوم نماز، بعد از سورهٔ حمد یک سورهٔ تمام بخواند مقلد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می گویند

عمل کند و یا به فتوای مجتهد دیگری که تقلیدش جائز است عمل نماید، پس اگر او فقط سورهٔ حمد را کافی بداند می‌تواند سوره را ترک کند. و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

(مسأله ۸)- اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله‌ای فتوی داده یا پیش از آن احتیاط کند، مثلًا بفرماید ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می‌شود، اگرچه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند، مقلد او می‌تواند عمل به این احتیاط را ترک نماید و این را احتیاط مستحب می‌نامند.

(مسأله ۹)- اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند از دنیا برود درصورتی که فتوای او در نظر مقلد بوده و فراموش نکرده باشد حکم بعد از فوت او حکم زنده بودنش است، و اگر فتوای او را یاد نگرفته یا فراموش کرده است لازم است به مجتهد زنده رجوع کند.

(مسأله ۱۰)- اگر در مسأله‌ای فتوای مجتهدی را یاد گرفته، و بعد از مردن او در همان مسأله بر حسب وظیفه‌اش از مجتهد زنده تقلید نماید، دوباره نمی‌تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد.

توضیح المسائل، ص: ۴

(مسأله ۱۱)- مسائلی را که انسان غالباً به آن‌ها احتیاج دارد واجب است، یاد بگیرد.

(مسأله ۱۲)- اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند لازم است که احتیاط کند، یا با شرائطی که ذکر شد تقلید نماید، ولی چنان‌چه مخالفت غیر اعلم با اعلم را اجمالًا بداند و تأخیر واقعه و احتیاط ممکن نباشد و دستش به علم نرسد جائز است از غیر اعلم تقلید نماید.

(مسأله ۱۳)- اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنان‌چه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی آن مجتهد عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

(مسأله ۱۴)- اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، سپس از مجتهدی تقلید نماید، درصورتی که آن مجتهد به صحت اعمال گذشته حکم نماید آن اعمال صحیح است والا محکوم به بطلان است.

توضیح المسائل، ص: ۵

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

اشاره

(مسأله ۱۵)- آب یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد: مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است: (اول): آب کر (دوم): آب قلیل (سوم): آب جاری (چهارم): آب باران (پنجم): آب چاه.

۱- آب کر

(مسأله ۱۶)- آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند، آن ظرف را پر

کند، و وزن آن از صد و بیست و هشت من تبریز بیست مثقال کمتر است، تقریباً ۳۷۷ کیلوگرم می‌شود.

(مسأله ۱۷)- اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس، به آب کر برسد. چنان‌چه آن آب، بو یا رنگ و یا مز نجاست را بگیرد، نجس می‌شود و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۸)- اگر بوی یا رنگ یا مزهٔ آب کر به واسط غیر نجاست تغییر کند نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۹)- اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنان‌چه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می‌شود. و اگر به انداز کر یا بیشتر باشد، مقداری که بو یا رنگ یا مز آن تغییر کرده نجس است.

(مسأله ۲۰)- آب فواره اگر متصل به کر باشد، آب نجس را پاک می‌کند ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی‌کند، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند تا آب آن قبل از قطره قطره شدن، به آب نجس متصل شود و بهتر این است که آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد.

(مسأله ۲۱)- اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مز نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

(مسأله ۲۲)- اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد چنان‌چه نجاست به آن برسد نجس می‌شود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

توضیح المسائل، ص: ۶

(مسأله ۲۳)- آبی که به انداز کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه حکم آب کمتر از کر را دارد.

(مسأله ۲۴)- کر بودن آب، به دو راه ثابت می‌شود: (اول): آن که خود انسان یقین کند. (دوم): آن که دو مرد عادل خبر دهند و بعید نیست که قول یک مرد عادل بلکه قول کسی که مورد وثوق و اطمینان است نیز کافی باشد.

۲- آب قلیل

(مسأله ۲۵)- آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

(مسأله ۲۶)- اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود. ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس است و مقداری که به آن چیز نرسیده پاک است.

(مسأله ۲۷)- آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است، و آب قلیلی که بعد از برطرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود درصورتی که محل به مجرد شستن با او پاک شود آن آب پاک است، مثلًا اگر محل نجس چیزی باشد که به یک مرتبه شستن پاک شود و عین نجس هم نداشته باشد غسالهٔ آن یعنی آبی که از او در وقت شستن جدا می‌شود پاک است. و اما چیزی که دو مرتبه شستن آن لازم است از غسالهٔ شستن اول بنابر احتیاط واجب اجتناب لازم است و غسالهٔ شستن دوم پاک است.

(مسأله ۲۸)- آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج‌شرط پاک است: (اوّل): آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. (دوّم): نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. (سوّم): نجاست دیگری مثل خون، یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد. (چهارم):

ذره‌های غائط در آب پیدا نباشد. (پنجم): بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

توضیح المسائل، ص: ۷

۳- آب جاری

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

(مسأله ۲۹)- آب جاری اگرچه کمتر از کر باشد، چنان‌چه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مز آن بواسط نجاست تغییر نکرده پاک است.

(مسأله ۳۰)- اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش بواسط نجاست تغییر کرده نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگرچه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای طرف دیگر نهر اگر به انداز کر باشد یا بواسط آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک و گرنه نجس است.

(مسأله ۳۱)- آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه‌اش بواسط نجاست تغییر نکرده، پاک است.

(مسأله ۳۲)- آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، درصورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه‌اش تغییر نکند نجس نمی‌شود.

(مسأله ۳۳)- چشمه آب که مثلًا در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد، فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

(مسأله ۳۴)- آب حوضچهٔ حمام اگر کمتر از کر باشد، چنان‌چه به خزینه‌ای که آبش به ضمیمه آب حوض به انداز کر است متصل باشد و به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه آن تغییر نکند نجس نمی‌شود.

(مسأله ۳۵)- آب لوله‌های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می‌ریزد اگر به ضمیمهٔ حوضی که متصل به آن است به قدر کر باشد حکم کر را دارد.

(مسأله ۳۶)- آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشد، چنان‌چه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود. اما اگر با فشار جاری باشد و مثلًا نجاست به پایین آن برسد طرف بالای آن نجس نمی‌شود.

۴- آب باران

(مسأله ۳۷)- چیزی که نجس است و عین نجاست در آن نیست به هر جای آن یک مرتبه باران برسد پاک می‌شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.

توضیح المسائل، ص: ۸

(مسأله ۳۸)- اگر باران، بر عین نجس ببارد و به‌جای دیگر ترشح کند، چنان‌چه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزهٔ نجاست نگرفته باشد پاک است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنان‌چه ذره‌ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزهٔ خون گرفته باشد نجس می‌باشد.

(مسأله ۳۹)- اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن، عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می‌بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از

سقف یا ناودان می‌ریزد پاک است. ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد، به چیز نجس رسیده است نجس می‌باشد.

(مسأله ۴۰)- زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به‌جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می‌کند.

(مسأله ۴۱)- خاک نجسی که به واسطهٔ باران گل شود پاک است.

(مسأله ۴۲)- هرگاه آب باران در جایی جمع شود، اگرچه کمتر از کر باشد، چنان‌چه موقعی که باران می‌آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب بو یا رنگ یا مزهٔ نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.

(مسأله ۴۳)- اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد، و بر آن زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می‌گردد.

توضیح المسائل، ص: ۹

۵- آب چاه

(مسأله ۴۴)- آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگرچه کمتر از کر باشد چنان‌چه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که درکتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

(مسأله ۴۵)- اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنان‌چه تغییر آب چاه از بین برود پاک می‌شود و بهتر این است که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

(مسأله ۴۶)- اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، پس از بریدن باران برسیدن نجاست به آن نجس می‌شود.

احکام آبها

(مسأله ۴۷)- آب مضاف که معنی آن در مسألهٔ (۱۵) گفته شد، چیز نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۴۸)- آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذره‌ای نجاست به آن برسد نجس می‌شود، ولی چنان‌چه با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است و مقداری که نرسیده است پاک می‌باشد. مثلًا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به‌دست رسیده نجس، و آنچه به‌دست نرسیده پاک است.

(مسأله ۴۹)- اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود، که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می‌شود.

(مسأله ۵۰)- آبی که مطلق بوده و معلوم نیست که به حد مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می‌کند، و وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۵۱)- آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست که قبلًا مطلق یا مضاف بوده نجاست را پاک نمی‌کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است و چنان‌چه نجاستی به آن برسد نجس می‌شود اگرچه به اندازه کر یا بیشتر باشد.

توضیح المسائل، ص: ۱۰

(مسأله ۵۲)- آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگرچه کر یا جاری باشد نجس

می‌شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزهٔ آب، به واسط نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلًا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد، نجس نمی‌شود.

(مسأله ۵۳)- آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزهٔ آن را تغییر داده، چنان‌چه به کر یا جاری متصل شود، یـا بـاران بر آن ببـارد یـا بـاد بـاران را در آن بریزد، یـا آب بـاران از نـاودان هنگام باریـدن در آنجاری شود در تمام این صور چنان‌چه تغییر آن از بین برود پاک می‌شود. ولی بنابر احتیاط مستحب باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

(مسأله ۵۴)- اگر چیز نجسـی را در کر یا جاری تطهیر نمایند در شسـتنی که با آن پاک می‌گردد آبی که بعداز بیرون آوردن از آن می‌ریزد پاک است.

(مسأله ۵۵)- آبی که پـاک بوده و معلوم نیست نجس شـده یـا نه پـاک است، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شـده یا نه، نجس است.

(مسأله ۵۶)- نیم خوردهٔ سگ و خوک و کـافر غیر کتـابی بلکه کتابی نیز بنابر احتیاط واجب نجس و خوردن آن حرام است. و نیم خوردهٔ حیوانات حرام‌گوشت پاک و خوردن آن نسبت به غیر گربه مکروه می‌باشد.

احکام تخلی

(مسأله ۵۷)- واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگرچه مثل خواهر و مادر با او محرم باشـند، و همچنین از دیـوانه و بچه‌هـای ممیز (که خـوب و بـد را می‌فهمنـد) بپوشانـد، ولی زن و شوهر و کسـانی که در حکم آن‌ها هستند مثل کنیز و مالکش لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

(مسأله ۵۸)- لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند. و اگر مثلًا با دست هم آن را بپوشاند کافی است.

(مسأله ۵۹)- موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

(مسأله ۶۰)- اگر موقع تخلی طرف جلوی بدن کسـی رو به قبله یا پشت به قبله باشد، و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی‌کند، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

توضیح المسائل، ص: ۱۱

(مسأله ۶۱)- احتیاط مسـتحب آن است که طرف جلوی بـدن در موقع اسـتبراء که احکام آن بعداً گفته می‌شود، و موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

(مسأله ۶۲)- اگر برای آن که نامحرم او را نبیند، مجبور شود، رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند. و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

(مسأله ۶۳)- احتیـاط واجب آن اسـت کـه بچـه را در وقـت تخلی رو بـه قبلـه یـا پشـت به قبله ننشاننـد، ولی اگر خـود بچه بنشـیند، جلوگیری از او واجب نیست.

(مسأله ۶۴)- در چهار جا تخلی حرام است:

(اول): در کوچه‌های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوم): در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

(سوم): در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه‌ها.

(چهـارم): روی قبـر مـؤمنین در صـورتی که بی‌احـترامی به آنـان باشـد و همچنین هر جـائی که تخلی موجب هتـک حرمت یکی از مقدسات دین یا مذهب شود.

(مسأله ۶۵)- در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می‌شود:

(اول): آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

(دوم): آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

(سوم): آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد، و در غیر این سه صورت می‌توان مخرج را با آب شست و یا به‌دستوری که بعداً گفته می‌شود، با پارچه‌و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگرچه شستن با آب بهتر است.

(مسأله ۶۶)- مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود. و در کر و جاری اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

(مسأله ۶۷)- اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعهٔ اول طوری شسته شود که ذره‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

(مسأله ۶۸)- با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند می‌شود مخرج غائط را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۹)- احتیاط واجب آن است که سنگ و کلوخ یا پارچه‌ای که غائط را با آن برطرف می‌کنند، سه قطعه باشد، و اگر با سه قطعه برطرف نشود، باید به قدری اضافه نمایند تا مخرج کاملًا پاکیزه شود، ولی باقی ماندن ذره‌های کوچکی که دیده نمی‌شود اشکال ندارد.

(مسأله ۷۰)- پاک کردن مخرج غائط با چیزهائی که احترام آن‌ها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشته شده حرام است و پاک شدن مخرج با استخوان و سرگین محل اشکال است.

(مسأله ۷۱)- اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید اگرچه عادتاً همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می‌کرده.

توضیح المسائل، ص: ۱۲

(مسأله ۷۲)- اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، درصورتی که احتمال بدهد که پیش از شروع به نماز ملتفت حالش بوده نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید تطهیر کند.

استبراء

(مسأله ۷۳)- استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند، برای آنکه یقین کنند بول در مجرا نمانده است. و آن دارای اقسامی است و بهترین آن‌ها این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفع با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند، و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

(مسأله ۷۴)- آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن با زن از انسان خارج می‌شود، و به آن (مذی) می‌گویند پاک است نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید، و به آن (وذی) گفته می‌شود، و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن (ودی) می‌گویند اگر بول به‌آن نرسیده باشد پاک است. و چنانچه بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود، و شک کند که بول است یا یکی از این سه آب پاک می‌باشد.

(مسأله ۷۵)- اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد، و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود ولی اگر شک کند که استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که

نداند پاك است یا نه، پاك می‌باشد، وضو را هم باطل نمی‌كند.

(مسأله ۷۶)- كسی كه استبراء نكرده اگر به واسطهٔ آن كه مدتی از بول كردن او گذشته، یقین كند بول در مجرا نمانده است، و رطوبتی ببیند و شك كند كه پاك است یا نه آن رطوبت پاك می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌كند.

(مسأله ۷۷)- اگر انسان بعد از بول استبراء كند و وضو بگیرد، چنان‌چه بعد از وضو رطوبتی ببیند كه بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل كند و وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو كافیست.

(مسأله ۷۸)- برای زن استبراء از بول نیست، و اگر رطوبتی ببیند و شك كند بول است یا نه پاك می‌باشد، وضو و غسل او را هم باطل نمی‌كند.

توضیح المسائل، ص: ۱۳

مستحبات و مكروهات تخلی

) مسأله ۷۹)- مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند كه كسی او را نبیند، و موقع وارد شدن به‌جای تخلی اول پای چپ، و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند، و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.)

مسأله ۸۰)- نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مكروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مكروه نیست. و نیز در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و كوچه و دَرِ خانه، و زیر درختی كه میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر كردن با دست راست مكروه است. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشد یا ذكر خدا بگوید اشكال ندارد.)

مسأله ۸۱)- ایستاده بول كردن و بول كردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده مكروه است. (مسأله ۸۲)- خودداری كردن از بول و غائط مكروه است، و اگر برای بدن ضرر كلی داشته باشد حرام است.

(مسأله ۸۳)- مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول كند.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۴

نجاسات

اشاره

(مسأله ۸۴)- نجاسات ده چیز است: اول: بول، دوم: غائط، سوم: منی، چهارم: مردار، پنجم: خون، ششم و هفتم: سگ و خوك، هشتم: كافر، نهم: شراب، دهم: فقاع.

۱ و ۲- بول و غائط

(مسأله ۸۵)- بول و غائط انسان و هر حیوان حرام‌گوشتی كه خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می‌كند، نجس است و بول و غائط حیوان حرام‌گوشتی كه خون آن جستن نمی‌كند مث ماهی حرام‌گوشت و همچنین فضله حیوانات كوچك مثل پشه و مگس كه گوشت ندارند پاك است.

(مسأله ۸۶)- بول و فضله پرندگان حرام‌گوشت پاک و بهتر اجتناب از آن‌ها است.
(مسأله ۸۷)- بول و غائط حیوان نجاست خوار، نجس است و همچنین است بول و غائط گوسفندی که شیر خوک خورده به تفصیلی که خواهد آمد یا حیوانی که انسان با آن نزدیکی نموده است.

۳- منی

(مسأله ۸۸)- منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴- مردار

(مسأله ۸۹)- مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است چه خودش مرده باشد، یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگرچه در آب بمیرد، پاک است.
(مسأله ۹۰)- چیزهایی که از مردار مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندآنکه روح ندارند پاک است.
(مسأله ۹۱)- اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد و در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است.
توضیح المسائل، ص: ۱۵
(مسأله ۹۲)- اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.
(مسأله ۹۳)- تخم مرغ که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست روی آن سفت‌شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.
(مسأله ۹۴)- اگر بره و بزغاله پیش از آن که علف‌خوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که‌در شیردان آن‌ها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.
(مسأله ۹۵)- دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می‌آورند، اگر انسان یقین به نجاست آن‌ها نداشته باشد، پاک است.
(مسأله ۹۶)- گوشت و پیه و چرمی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به‌دستور شرع کشته شده پاک است، ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به‌دستور شرع کشته شده یا نه، خوردن آن گوشت و پیه حرام است، و نماز در آن چرم جائز نیست و اما آنچه از بازار مسلمان‌ها یا از مسلمانی گرفته شود و معلوم نباشد که از کافر گرفته شده، یا احتمال آن برود که تحقیق کرده اگرچه از کافر گرفته باشد نماز خواندن در آن چرم و خوردن آن گوشت و پیه نیز جائز است.

۵- خون

(مسأله ۹۷)- خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند نجس است. پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک می‌باشد.
(مسأله ۹۸)- اگر حیوان حلال‌گوشت را به‌دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند، پاک است. ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسط اینکه سر حیوان در جای بلند بوده خون به بدن حیوان

بر گردد، آن خون نجس است.

(مسأله ۹۹)- بنابر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذره‌ای خون در آن است بایـد اجتناب کرد. ولی اگر خون مثلًا در زرده باشـد تا پوست نازك روی آن پاره نشده سفیده پاك می‌باشد.

(مسأله ۱۰۰)- خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود، نجس است و شیر را نجس می کند.

(مسأله ۱۰۱)- اگر خونی که از لای دنـدان‌ها می‌آیـد، به واسطهٔ مخلوط شـدن بـا آب دهـان از بین‌برود اجتناب از آب دهان لازم نیست.

توضیح المسائل، ص: ۱۶

(مسأله ۱۰۲)- خونی که به واسطهٔ کوبیـده شـدن، زیر نـاخن یـا زیر پوست می‌میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگوینـد، پاك و اگر به آن خون بگوینـد، نجس است، و در این صورت چنان‌چه ناخن یا پوست سوراخ شود اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل مشقت زیاد دارد باید تیمم نماید.

(مسأله ۱۰۳)- اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطهٔ کوبیده شدن به‌آن حالت در آمده پاك است.

(مسأله ۱۰۴)- اگر موقع جوشـیدن غذا ذره‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود، و جوشیدن و حرارت و آتش پاك کننده نیست.

(مسأله ۱۰۵)- زردآبه‌ای که در حـال بهبـودی زخم در اطراف آن پیـدا می‌شـود، اگر معلوم نباشـد که بـا خون مخلوط است، پـاك می‌باشد.

۶، ۷- سگ و خوك

(مسأله ۱۰۶)- سگ و خوکی که در خشـکی زنـدگی می‌کنند حتی مو و اسـتخوان و پنجه و ناخن و رطوبت‌های آن‌ها نجس است، ولی سگ و خوك دریائی پاك است.

۸- کافر

(مسأله ۱۰۷)- کـافر یعنی کسـی که منکر خـدا یا معاد است، یا برای خـدا شـریك قرار می‌دهـد، و همچنین غلاهٔ (یعنی آن‌هایی که یکی از ائمه علیهم السـلام را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آن‌هائی که با ائمه علیم السـلام اظهار دشـمنی می‌نمایند) نجس‌اند، و همچنین است کسی که به نبوت یا یکی از ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسـلمانان جزو دیـن اسـلام می‌داننـد چنـان‌چه بدانـد آن چیز ضـروری دین است منکر شـود. و أمـا اهـل کتـاب (یعنی یهـود و نصـاری) که پیغمبری حضـرت خـاتم الانبیـاء محمـد بن عبـدالله (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را قبول ندارنـد نیز بنابر مشـهور نجس می‌باشند. و این قول موافق احتیاط است، پس اجتناب از آن‌ها نیز لازم است.

توضیح المسائل، ص: ۱۷

(مسأله ۱۰۸)- تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.

(مسأله ۱۰۹)- اگر پـدر و مادر و جـد و جدهٔ بچهٔ نابالغ کافر باشـند آن بچه هم نجس است، مگر درصورتی که ممیز و مظهر اسـلام باشد، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاك است.

(مسأله ۱۱۰)- کسـی که معلوم نیست مسـلمان است یـا نه، پـاك می‌باشـد، ولی احکام دیگر مسـلمانان را نـدارد، مثلًا نمی‌توانـد زن

مسلمان بگیرد و باید در قبرستان مسلمانان دفن نشود.

(مسأله ۱۱۱)- شخصی که به یکی از دوازده امام علیه السلام از روی دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹- شراب

(مسأله ۱۱۲)- شراب و نبیذی که مسکر است نجس است. و بنابر احتیاط واجب هر چیزی که انسان را مست می‌کند، چنان‌چه به خودی خود روان باشد نیز نجس است، و اگر مثل بنگ و حشیش (چرس) روان نباشد پاک است اگرچه چیزی در آن بریزند که روان شود.

) مسأله ۱۱۳)- الکل صنعتی که برای رنگ کردن در پنجره و میز و صندلی و مانند اینها بکار می‌برند، تمام اقسامش پاک می‌باشد.)

مسأله ۱۱۴)- اگر انگور و آب انگور به خودی خود یا به واسط پختن جوش بیاید، پاک، ولی خوردن آن حرام است.)

مسأله ۱۱۵)- خرما و مویز و کشمش و آب آن‌ها اگرچه جوش بیایند پاک و خوردن آن‌ها حلال است.

توضیح المسائل، ص: ۱۸

۱۰- فقاع

(مسأله ۱۱۶)- فقاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آبجو می‌گویند، نجس است و غیر فقاع مانند آبی که به‌دستور طبیب از جو می‌گیرند و به آن ماءالشعیر می‌گویند، پاک می‌باشد.

(مسأله ۱۱۷)- عرق جنب از حرام پاک است، و بنابر احتیاط مستحب نماز با آن نخوانند، و نزدیکی با زن در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.

(مسأله ۱۱۸)- اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است- مثلًا در روز ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند- عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

(مسأله ۱۱۹)- اگر جنب از حرام به عوض غسل تیمم نماید، و بعد از تیمم عرق کند، حکم آن عرق حکم عرق قبل از تیمم است.

(مسأله ۱۲۰)- اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید، و چنان‌چه اوّل با حلال خود نزدیکی کند، بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

(مسأله ۱۲۱)- عرق شتر نجاست‌خوار و هر حیوانی به خوردن نجاست انسان عادت کرده، اگرچه پاک است، ولی نماز با آنجایز نیست.

توضیح المسائل، ص: ۱۹

راه ثابت‌شدن نجاست

(مسأله ۱۲۲)- نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود:

«اول» آن که خود انسان یقین کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنابراین غذا خوردن در قهوه‌خانه و مهمان‌خانه‌هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند در آن‌ها غذا می‌خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد.

«دوم» آن که کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلًا همسر یا نوکر یا کلفت انسان نسبت به ظرف یا چیز

دیگری که در اختیار او است بگوید نجس می‌باشد.

«سوم» آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و نیز اگر یک نفر عادل بلکه شخص موثق- اگرچه عادل هم نباشد- بگوید چیزی نجس است، باید از آن چیز اجتناب کرد.

(مسأله ۱۲۳)- اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله، نجس بودن و پاك بودن چیزی را نداند، مثلًا نداند، فضلهٔ موش پاك است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با این که مسأله را می‌داند، در چیزی شك کند که پاك است یا نه، مثلًا شك کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاك می‌باشد، و وارسی کردن یا پرسیدن لازم نیست.

(مسأله ۱۲۴)- چیز نجسی که انسان شك دارد پاك شده یا نه نجس است، و چیز پاك را اگر شك کند نجس شده یا نه، پاك است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاك بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

(مسأله ۱۲۵)- اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آن‌ها استفاده می‌کند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر مثلًا نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که از تصرف او خارج بوده و مال دیگری می‌باشد، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می‌شود

(مسأله ۱۲۶)- اگر چیز پاك به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آن‌ها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاك نیز نجس می‌شود، و همچنین اگر به چیز سومی با همان رطوبت برسد نجسش می‌کند، و مشهور فرموده‌اند که متنجس به طور مطلق منجس است، ولی این حکم در غیر واسطهٔ اول محل اشکال است، اگرچه بنابر احتیاط واجب اجتناب از او لازم است (مثال) درصورتی که دست راست به بول متنجس شود، آن‌گاه آن دست با رطوبت

توضیح المسائل، ص: ۲۰

با دست چپ ملاقات کند این ملاقات موجب نجاست دست چپ خواهد بود، و اگر دست چپ بعد از خشکیدن با آب قلیل ملاقات کند آب نیز نجس می‌شود، ولی اگر با چیز دیگری با رطوبت ملاقات کند نجاست آن چیز محل اشکال است، و احتیاط واجب در اجتناب از آن است، و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاك بوده نجس نمی‌شود، اگرچه به عین نجس برسد.

(مسأله ۱۲۷)- اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد، و انسان شك کند که هر دو یا یکی از آن‌ها تر بوده یا نه، آن چیز پاك نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۲۸)- دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاك است و کدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً به یکی از آن‌ها برسد نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۲۹)- زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود، و جاهای دیگر آن پاك است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

(مسأله ۱۳۰)- هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همین که یك نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می‌شود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگرچه بعد پر شود، فقط جایی که نجس به آن رسیده نجاست می‌باشد، پس اگر فضلهٔ موش در آن بیفتد جایی که فضله افتاده نجس و بقیه پاك است.

(مسأله ۱۳۱)- اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند، و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند،

چنان‌چه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود و اگر نداند پاک است.

(مسأله ۱۳۲)- اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به‌جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود، و اگر عرق به‌جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

(مسأله ۱۳۳)- اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می‌باشد.

(مسأله ۱۳۴)- اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند چنان‌چه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس می‌شود، ولی اگر آب آفتابه جریان داشته باشد نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۳۵)- اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است. پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

(مسأله ۱۳۶)- نجس کردن خط و ورق قرآن درصورتی که مستلزم هتک باشد بی‌اشکال حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند. بلکه بنابر احتیاط واجب در غیر فرض هتک نیز نجس کردن آن حرام و آب کشیدن واجب است.

(مسأله ۱۳۷)- اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

(مسأله ۱۳۸)- گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگرچه آن عین نجس خشک باشد حکم نجس کردن آن را دارد.

(مسأله ۱۳۹)- نوشتن قرآن با مرکب نجس اگرچه یک حرف آن باشد حکم نجس کردن آن را دارد، و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسط تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

(مسأله ۱۴۰)- درصورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

(مسأله ۱۴۱)- اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا امام (علیه السّلام) بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگرچه خرج داشته باشد واجب است. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

(مسأله ۱۴۲)- خوردن و آشامیدن چیز متنجس حرام است، و همچنین است خوراندن آن به دیگری، و در خوراندن آن به طفل یا دیوانه اظهر جواز است و اگر خود طفل یا دیوانه غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد بی‌اشکال لازم نیست از او جلوگیری کنند.

(مسأله ۱۴۳)- فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اگرچه از قسم خوراکی باشد اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۱

(مسأله ۱۴۴)- اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست به او بگوید.

(مسأله ۱۴۵)- اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد، و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با رطوبت به‌جای نجس رسیده است، و در معرض این باشد که نجاست به مأکول و مشروب سرایت کند، باید به آنان بگوید.

(مسأله ۱۴۶)- اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به میهمان‌ها بگوید، اما اگر یکی از میهمان‌ها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد. ولی چنان‌چه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است به واسط نجس بودن آنان خود او هم نجس شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

(مسأله ۱۴۷)- اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنان‌که صاحبش آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند، مانند ظروفی که در خوردن و آشامیدن استعمال می‌شود واجب است نجس شدن آن را به او بگوید، و اما مثل لباس، نجس شدن او را لازم نیست بگوید، اگرچه بداند صاحبش با او نماز می‌خواند، زیرا که پاک بودن لباس در نماز شرط واقعی نیست.

(مسأله ۱۴۸)- اگر بچه بگوید چیزی نجس است، یا چیزی را آب کشیده، نباید حرف او را قبول کرد ولی بچه‌ای که تکلیفش نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، درصورتی که آن چیز در تصرف او باشد یا آن بچه مورد اطمینان باشد حرف او قبول می‌شود، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

***

توضیح المسائل، ص: ۲۲

مطهرات

اشاره

(مسأله ۱۴۹)- دوازده چیز نجاست را پاک می‌کند، و آن‌ها را مطهرات گویند: «اول»: آب. «دوم»: زمین. «سوم»: آفتاب. «چهارم»: استحاله. «پنجم»: انقلاب. «ششم»: انتقال. «هفتم»: اسلام. «هشتم»: تبعیت. «نهم»: برطرف شدن عین نجاست. «دهم»: استبراء حیوان نجاست خوار «یازدهم»: غایب شدن مسلمان. «دوازدهم»: خارج شدن خون متعارف از ذبیحه، و احکام اینها به طور تفصیل در مسایل آینده گفته می‌شود.

۱- آب

(مسأله ۱۵۰)- آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:

«اول»: آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی‌کند.

«دوم»: آن که پاک باشد.

«سوم»: آن که وقتی چیز نجس را می‌شویند آب مضاف نشود، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مز نجاست هم نگیرد، و در غیر آن شستن تغیر ضرر ندارد، مثلًا چیزی را به آب کر یا قلیل بشوید، و دو دفع شستن در او لازم باشد، در دفع اول اگرچه تغییر کند، در دفع دوم به آبی تطهیر کند که تغییر نکند پاک می‌شود.

«چهارم»: آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس عین نجاست در آن نباشد. و پاک شدن چیز نجس به آب قلیل یعنی آب کمتر از کر، شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۳

(مسأله ۱۵۱)- ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی که سگ از آن

آب یا چیز روان دیگر خورده بایـد اول با خاک با ریختن مقـداری آب پاک خاک مال کرد و بنابر احتیاط خاک بایـد پاک باشـد. سپس آب بریزنـد که خـاک از او زائل شود و بعـد یک مرتبه درکرّ یا جاری یا دو مرتبه با آب قلیل شـست. و همچنین ظرفی را که سـگ لیسـیده است بنابر احتیاط واجب بایـد پس از شسـتن خاک مالی کرد. و اگر آب دهان سگ در ظرفی بریزد خاک مالی لازم نیست.

مسأله ۱۵۲)- اگر دهـان ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشـد بایـد خاک را در آن بریزنـد و مقـداری آب ریخته با شـدت حرکت دهند تا خاک به همهٔ آن ظرف برسد. و بعد به ترتیبی که ذکر شد بشویند.)

مسأله ۱۵۳)- ظرفی را که خوک بلیسـد یـا از آن چیز روانی بخورد، یا در او موش صـحرایی مرده باشـد، با آب قلیل یا کر یا جاری باید هفت مرتبه شست و لازم نیست آن را خاک مالی کنند.)

مسأله ۱۵۴)- ظرفی را که به شـراب نجس شـده، بایـد سه مرتبه بشوینـد، و فرقی بین آب قلیـل و کر و جـاری نیست. (مسأله ۱۵۵)- کوزه‌ای که از گـل نجس سـاخته شـده و یـا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کر یـا جاری بگذارنـد، به هر جای آن که آب برسـد پاک می‌شود. و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند، و بعداً در آب کر یا جاری بگذارند.

(مسأله ۱۵۶)- ظرف نجس را با آب قلیل دو قسم می‌شود آب کشید: یکی آن که سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، دیگر آن که سه دفع قدری آب در آن بریزند و در هر دفع آب را طوری در آن بگردانند که به‌جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

(مسأله ۱۵۷)- اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنان‌چه سه مرتبه آن را از آب پر کننـد و خالی کنند پاک می‌شود. و همچنیـن اسـت اگر سـه مرتبه از بالاـ آب در آن بریزنـد به طـوری که تمـام اطراف آن را بگیرد و در هر دفـع آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند و واجب است که در مرتبهٔ دوم و سوم ظرفی را که با آن آب‌ها را بیرون می‌آورند، آب بکشند.

(مسأله ۱۵۸)- اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند ظاهرش پاک می‌شود.

(مسأله ۱۵۹)- تنـوری که به بـول نجس شـده است، اگر دو مرتبه از بالاـ آب در آن بریزنـد به طـوری که تمـام اطراف آن را بگیرد پاک می‌شود، و در غیر بول اگر با برطرف شـدن نجاست یک مرتبه به‌دسـتوری که گفته شـد آب در آن بریزنـد کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آب‌ها در آن جمع شود و بیرون بیاورند بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

توضیح المسائل، ص: ۲۴

(مسأله ۱۶۰)- اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می‌شود و در فرش و لباس وماننـد اینها فشار یا ماننـد آن از مالیـدن پا یا لگـد کردن لازم است و درصورتی که لباس و ماننـد آن متنجس به بول باشد در کر نیز دو مرتبه شستن لازم است.

(مسأله ۱۶۱)- اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنان‌چه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می‌شود، ولی در لباس و فرش و ماننـد اینها بایـد بعـد از هر دفع فشار دهنـد تا غساله آن بیرون آیـد. (و غساله آبی است که معمولا در وقت شسـتن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود خود به خود یا به وسیله فشار می‌ریزد).

(مسأله ۱۶۲)- اگر چیزی به بول پسـر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود، چنان‌چه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهـای نجس آن برسـد پـاک می‌شود، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که یک مرتبـهٔ دیگر هم آب روی آن بریزنـد. و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

(مسأله ۱۶۳)- اگر چیزی به غیر بول نجس شود چنان‌چه با برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود،

پاک می گردد ولی لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

(مسأله ۱۶۴)- اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند آب بکشند، باید به هر قسم که ممکن است (اگرچه به لگد کردن باشد) فشار دهند تا غسالهٔ آن جدا شود.

(مسأله ۱۶۵)- اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، به فرو بردن در کر و جاری پاک می گردد، و اگر باطن آن‌ها نجس شود تطهیر آن‌ها مثل تطهیر کوزه نجس است که در مسألهٔ (۱۵۵) گذشت.

(مسأله ۱۶۶)- اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

(مسأله ۱۶۷)- اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد چنان‌چه آن را در کاسه و مانند آن بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود، و آن ظرف هم پاک می گردد ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد، در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید در هر مرتبه‌ای که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

(مسأله ۱۶۸)- لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند یا با آب قلیل بشویند چنان‌چه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۵

) مسأله ۱۶۹)- اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلًا لجن آب در آن ببینند، چنان‌چه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.)

مسأله ۱۷۰)- اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن، خورده گل یا اشنان در آن دیده شود پاک است، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آن‌ها نجس است.)

مسأله ۱۷۱)- هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند، پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند، پاک می‌باشد اما چنان‌چه به واسط بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره‌های نجاست در آن چیز مانده نجس است.)

مسأله ۱۷۲)- اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می‌شود و بیرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نیست.)

مسأله ۱۷۳)- غذای نجسی که لای دندان‌ها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می‌شود.)

مسأله ۱۷۴)- اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، لازم نیست فشار دهند که غسالهٔ آن جدا شود. (مسأله ۱۷۵)- اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولًا موقع آب کشیدن، آب به آن‌ها سرایت می کند، با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود. به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلًا لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می‌شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند، پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی هم انگشت‌ها آب بریزند و آب نجس به هم آن‌ها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشت‌ها پاک می‌شود.

) مسأله ۱۷۶)- گوشت و دنبه‌ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آن‌ها جلوگیری نکند.)

مسأله ۱۷۷)- اگر ظرف یا بدن نجس باشد، و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آن‌ها کند، چنان‌چه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آن‌ها برسد. (مسأله ۱۷۸)- آب شیری که متصل به کر است حکم

کر دارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۶

(مسأله ۱۷۹)- اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین کند که عین نجاست برطرف شده است.

(مسأله ۱۸۰)- زمینی که آب در او فرو می‌رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌شود.

(مسأله ۱۸۱)- زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود.

(مسأله ۱۸۲)- اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

(مسأله ۱۸۳)- اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند، پاک نمی‌شود.

۲- زمین

(مسأله ۱۸۴)- زمین با سه شرط، کف پا و ته کفش را که به راه رفتن نجس شده پاک می‌کند: «اول» آن که زمین پاک باشد. «دوم» آن که خشک باشد. «سوم» آن که اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطهٔ راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۵)- پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسط راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده، محل اشکال است.

(مسأله ۱۸۶)- برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع دست یا بیشتر راه بروند، اگرچه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

) مسأله ۱۸۷)- لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.)

مسأله ۱۸۸)- بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولًا به گل آلوده می‌شود پاک می‌گردد. (مسأله ۱۸۹)- کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، پاک شدن آن راه رفتن محل اشکالست. و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند این‌ها.

) مسأله ۱۹۰)- اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آن‌ها هم برطرف شوند.)

مسأله ۱۹۱)- توی کفش به واسط راه رفتن پاک نمی‌شود. و پاک شدن کف جوراب به واسط راه رفتن محل اشکال است.

۳- آفتاب

(مسأله ۱۹۲)- آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند با پنج شرط پاک می‌کند: «اول»: آن که چیز نجس تر باشد، پس اگر خشک باشد باید به‌وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند. «دوم»: آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد، پیش از خشک شدن به تابیدن آفتاب آن را برطرف کنند. «سوم»: آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک

کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن

توضیح المسائل، ص: ۲۷

آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد. «چهارم»: آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلًا چیز نجس به واسط باد و آفتاب خشک شود پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد. «پنجم»: آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به‌آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند. پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفع دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

(مسأله ۱۹۳)- پاک کردن آفتاب حصیر نجس را محل اشکال است، و اما درخت و گیاه که در زمین است پیش از چیدن آن به واسط آفتاب پاک می‌شود.

(مسأله ۱۹۴)- اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن به واسط آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است. و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

(مسأله ۱۹۵)- اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، و به وسیلهٔ آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود بعید نیست هر دو طرف پاک شود.

۴- استحاله

(مسأله ۱۹۶)- اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید، پاک می‌شود، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمک‌زار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض شود، مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند، پاک نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۷)- کوز گلی و مانند آن، که از گل نجس ساخته شده و ذغالی که از چوب نجس درست شده نجس است.

(مسأله ۱۹۸)- چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

۵- انقلاب

(مسأله ۱۹۹)- اگر شراب به خودی خود یا به واسط ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود، پاک می‌گردد.

(مسأله ۲۰۰)- شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، چنان‌چه در ظرف دیگری که پاک باشد بریزند سرکه شود پاک می‌شود، و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و مستهلک شود، درصورتی که به ظرف نرسیده باشد بعد از سرکه شدن پاک می‌شود.

(مسأله ۲۰۱)- سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

توضیح المسائل، ص: ۲۸

(مسأله ۲۰۲)- اگر پوشال زیر انگور یا خرما داخل آن‌ها باشد و سرکه بریزند، ضرر ندارد بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن اگرچه پیش از سرکه شدن باشد نیز اشکال ندارد، مگر پیش از سرکه شدن مسکر شده باشد.

(مسأله ۲۰۳)- آب انگوری که به آتش یا به خودی خود جوش بیاید، حرام می‌شود، و اگر آنقدر با آتش بجوشد که ثلثان شود

یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، حلال می‌شود. و در مسألهٔ (۱۱۴) گذشت که آب انگور به جوش آمدن نجس نمی‌شود.
(مسأله ۲۰۴)- اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود چنان‌چه باقی ماندهٔ آن جوش بیاید حرام است.
(مسأله ۲۰۵)- آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، حلال نمی‌شود.
(مسأله ۲۰۶)- اگر مثلًا در یک غوره مقداری انگور باشد، چنان‌چه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آب انگور نگویند و بجوشد خوردن آن حلال است.
(مسأله ۲۰۷)- اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود، فقط خوردن آن دانه حرام است.
(مسأله ۲۰۸)- اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده‌اند در دیگی که جوش نیامده بزنند.
(مسأله ۲۰۹)- چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حلال است.

۶- انتقال

مسأله ۲۱۰)- اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد- یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند- به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می‌گردد و این را انتقال گویند. و همچنین است حکم در سائر نجاسات، و اما خونی که زالو از انسان می‌مکد چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می‌گویند خون انسان است، نجس می‌باشد.)
مسأله ۲۱۱)- اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد، و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، پاک است، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزء بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصل بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد، که بگویند خون انسان است یا معلوم نباشد که می‌گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می‌باشد.

۷- اسلام

(مسأله ۲۱۲)- اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الأنبیاء شهادت بدهد، به هر لغتی که باشد مسلمان می‌شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن
توضیح المسائل، ص: ۲۹
و آب دهان و بینی و عرق او پاک است، ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید برطرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.
(مسأله ۲۱۳)- اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.
(مسأله ۲۱۴)- اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه پاک است، و همچنین اگر بداند قلباً مسلمان نشده

است، ولی چیزی که منافی با اظهار شهادتین باشد از او سر نزند.

۸- تبعیت

(مسأله ۲۱۵)- تبعیت آن است که چیز نجسی به واسط پاکی چیز دیگر پاک شود.
(مسأله ۲۱۶)- اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به‌آنجا رسیده پاک می‌شود. و کهنه و چیزی هم که معمولًا روی آن می‌گذارند، اگر با آن نجس شده پاک می‌گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.
(مسأله ۲۱۷)- بچهٔ کافر به تبعیت در دو مورد پاک می‌شود ۱. کافری که مسلمان شود طفل او در پاکی تابع اوست، و همچنین اگر جد طفل یا مادر یا جدهٔ او مسلمان شوند. ۲. طفل کافری که به‌دست مسلمانی اسیر گردد، و پدر یا یکی از اجداد او همراه نباشد. در این دو مورد پاکی طفل به تابعیت مشروط به این است که طفل در صورت ممیز بودن اظهار کفر ننماید.
(مسأله ۲۱۸)- تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می‌دهند، و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند، و دست کسی که او را غسل می‌دهد تمام این چیزها که با میت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل، پاک می‌شوند.
) مسأله ۲۱۹)- کسی که چیزی را آب می‌کشد، بعد از پاک شدن آن چیز دست او و هم که با آن چیز شسته شده پاک می‌شود.)
مسأله ۲۲۰)- اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است، بلکه آبی که از او جدا شده نیز پاک است به تفصیلی که در مسألهٔ (۲۷) گذشت. (مسأله ۲۲۱)- ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته‌اند، آب کمی که در آن می‌ماند پاک است و همچنین است آبی که از او جدا شده به تفصیلی که در مسألهٔ (۲۷) گذشت.
توضیح المسائل، ص: ۳۰

۹-برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲)- اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنان‌چه آن‌ها برطرف شود، بدن آن حیوان پاک می‌شود و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلًا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود، باید آن را آب بکشند.)
مسأله ۲۲۳)- اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید چنان‌چه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاک است، و اگر خون به آن برسد نجس می‌شود. (مسأله ۲۲۴)- مقداری از لب‌ها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می‌آید، و نیز جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا از باطن آن، اگر نجس شود باید آب بکشد.
(مسأله ۲۲۵)- اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند چنان‌چه طوری آن‌ها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آن بریزد، و چیزی با رطوبت با آن‌ها ملاقات کند نجس نمی‌شود.

۱۰- استبراء حیوان نجاستخوار

(مسأله ۲۲۶)- بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، نجس است. و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن

نگویند، و بنابر احتیاط واجب باید شتر نجاستخوار را چهل روز، و گاو را بیست روز، و گوسفند را ده روز، و مرغابی را هفت یا پنج روز، و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست جلوگیری کننـد. و اگر بعد از این مدت باز هم نجاست خوار به آن‌ها گفته شود، باید تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاست خوار به آن‌ها نگویند آن‌ها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

۱۱–غایب شدن مسلمان

(مسأله ۲۲۷)- اگر بـدن یا لباس مسـلمان یا چیز دیگری که ماننـد ظرف و فرش در اختیار او است، نجس شود، و آن مسـلمان غائب گردد، با شش شرط پاک است:

(اول)- آنکه آن مسـلمان چیزی را که بـدن یـا لباسـش را نجس کرده نجس بدانـد. پس اگر مثلًا لباسـش بـا رطوبت به بـدن کـافر ملاقات کرده و آن را نجس نداند بعد از غائب شدن او نمی‌شود آن لباس را پاک دانست:

(دوم)- آنکه بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

(سوم)- آنکه انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند، مثلًا ببیند با آن لباس نماز می‌خواند.

توضیح المسائل، ص: ۳۱

(چهارم)- آنکه احتمال برود که آن مسـلمان بدانـد شـرط کاری را که با آن چیز انجام می‌دهـد پاکی است، پس اگر مثلًا ندانـد که باید لباس نمازگزار پاک باشد، و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

(پنجم)- آنکه انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده، نباید آن چیز را پاک بداند. و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

(ششم)- آنکه آن مسلمان بالغ، یا ممیز طهارت و نجاست باشد.

) مسأله ۲۲۸)- اگر انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است، و همچنین است اگر کسـی که چیز نجس در اختیار او است بگویـد آن چیز پاک شده، یا مسـلمانی چیز نجس را آب کشـیده باشد، اگرچه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه. و بعید نیست که خبر دادن یک نفر عادل یا شخص موثق به پاکی آن نیز کفایت کند.)

مسأله ۲۲۹)- کسـی که وکیل شده است، لباس انسان را آب بکشد اگر بگوید آب کشـیدم و انسان به گفتهٔ او اطمینان پیدا کند آن لبـاس پاک است. (مسأله ۲۳۰)- اگر انسـان حـالی دارد که در آب کشـیدن چیز نجس یقین پیـدا نمی‌کنـد می‌توانـد به گمان اکتفا نماید.

۱۲– رفتن خون متعارف

(مسأله ۲۳۱)- خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می‌ماند، چنان‌چه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاک است، چنان‌که در مسألهٔ (۹۸) گذشت.

(مسأله ۲۳۲)- حکم سـابق مختص به حیوان حلال‌گوشت است، و در حیوان حرام‌گوشت جاری نیست، بلکه بنابر احتیاط اسـتحبابی در اجزاء محرمه از حیوان حلال‌گوشت نیز جاری نیست.

توضیح المسائل، ص: ۳۲

احکام ظرفها

(مسأله ۲۳۳)- ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده، آشامیدن و خوردن چیزی از آن ظرف درصورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نبایـد آن ظرف را در وضو و غسل و کارهائی که بایـد بـا چیز پاك انجام داد استعمال کنند، و احتياط مستحب آن است که چرم سگ و خوك و مردار- را اگرچه ظرف هم نباشد- استعمال نکنند.

(مسأله ۲۳۴)- خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره بلکه بنابر احتیاط واجب مطلق استعمال آن حرام است، ولی زینت نمودن اتاق و ماننـد آن و نگاه داشتن آن‌ها مانعی نـدارد، اگرچه احوط ترك است، و همچنین است ساختن ظرف طلا و نقره و خریـد و فروش آن‌ها برای زینت نمودن یا نگاه داشتن.

(مسأله ۲۳۵)- گیر استکان که از طلا یا نقره می‌سازند اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۶)- استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۳۷)- اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کننـد و ظرف بسازنـد، چنان‌چه مقـدار آن فلز به قـدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۸)- اگر انسـان غـذائی را که در ظرف طلاـ یـا نقره است به قصـد چون غـذا خوردن در ظرف طلاـ و نقره حرام می‌باشـد درظرف دیگر بریزد، خوردن غذا از ظرف دوم درصورتی که عرفا نگویند از ظرف طلا و نقره غذا می‌خورد مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۹)- اسـتعمال بـادگیر قلیـان و غلاـف شمشـیر و کـارد و قـاب قرآن اگر از طلاـ یا نقره باشـد، اشـکال نـدارد. ولی احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه‌دان و تریاك‌دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

(مسأله ۲۴۰)- خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار دفع ضرورت اشکال ندارد، ولی زیاده بر این مقدار جائز نیست.

(مسأله ۲۴۱)- استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۳۳

وضو

اشاره

(مسأله ۲۴۲)- در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(مسأله ۲۴۳)- درازای صورت را بایـد از بالای پیشانی جایی که موی سـر بیرون می‌آید تا آخر چانه شـست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شـست قرار می گیرد، باید شسـته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشویند، وضو باطل است، و برای آن که انسان یقین کند این مقدار کاملًا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(مسأله ۲۴۴)- اگر صورت یـا دست کسـی کوچـک‌تر یـا بزرگتر از متعـارف مردم باشـد، بایـد ملاحظه کنـد که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می‌شویند، او هم تا همآنجا را بشوید. و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سـرش مو ندارد، باید به‌انداز معمول پیشانی بشوید.

(مسأله ۲۴۵)- اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آن‌ها برسد، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

(مسأله ۲۴۶)- اگر پوست صورت از لای مو پیـدا باشـد، بایـد آب را به پوست برسانـد، واگر پیـدا نباشـد شسـتن مو کافی است، و

رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

(مسأله ۲۴۷)- اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

(مسأله ۲۴۸)- شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی برای آن

توضیح المسائل، ص: ۳۴

که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آن‌ها را هم بشوید و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهائی که گرفته این مقدار را شسته یا نه نمازی را که با آن وضو خوانده و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید و قضای نمازهائی که وقتش گذشته واجب نیست.

(مسأله ۲۴۹)- باید صورت و دست‌ها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است.

(مسأله ۲۵۰)- اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنان‌چه تری دست به‌قدری باشد که به واسطهٔ کشیدن دست، آب کمی بر آن‌ها جاری شود، کافی است.

(مسأله ۲۵۱)- بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشت‌ها بشوید.

(مسأله ۲۵۲)- برای آن که یقین کند آرنج را کاملًا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

(مسأله ۲۵۳)- کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید. و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

(مسأله ۲۵۴)- در وضو شستن صورت و دستها مرتبهٔ اول واجب و مرتبهٔ دوم مستحب و مرتبهٔ سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد. و کدام شستن اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسی است که وضو می‌گیرد، پس اگر به قصد شستن مرتبهٔ اول مثلًا ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد و همهٔ آن‌ها شستن اول حساب می‌شود، و اگر به قصد سه مرتبه بشوید سه مرتبه آب بریزد مرتبه سوم آن حرام است.

(مسأله ۲۵۵)- بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده، مسح کند، و احتیاط واجب آن است که با کف دست راست مسح نماید و مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

(مسأله ۲۵۶)- یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد. و هر جای این قسمت را به هر انداز مسح کند کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازهٔ درازای یک انگشت و از پهنا به اندازهٔ پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

(مسأله ۲۵۷)- لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است. ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازای بلند است که اگر مثلًا شانه کند به صورتش می‌ریزد یا به‌جاهای دیگر سر می‌رسد باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید، و اگر موهائی را که به صورت می‌ریزد یا به‌جای دیگر سر، می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آن‌ها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند چنین مسحی باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۳۵

(مسأله ۲۵۸)- بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشت‌ها تا برآمدگی روی پا مسح کند، و احتیاط واجب آن است که پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

(مسأله ۲۵۹)- پهنای مسح پا به هر انداز باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازهٔ پهنای سه انگشت بسته بلکه تمام روی پا را با تمام دست مسح نماید.

(مسأله ۲۶۰)- احتیاط واجب آن است که در مسح پا، دست را بر سر انگشت‌ها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد یا آنکه دست را به مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد نه آنکه تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

(مسأله ۲۶۱)- در مسح سر و روی پا باید دست را روی آن‌ها بکشد، و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۲)- جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به‌آن اثر نکند مسح باطل است. ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۳)- اگر برای مسح، رطوبت در کف دست نمانده باشد نمی‌تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محل اشکال است.

(مسأله ۲۶۴)- اگر رطوبتی کف دست فقط به انداز مسح سر باشد می‌تواند سر را باهمان رطوبت مسح کند، و برای مسح پاها از ریش خود رطوبت بگیرد.

(مسأله ۲۶۵)- مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسط سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد تیمم نماید، و اگر تقیه در بین باشد مسح کردن بر جوراب و کفش نموده و تیمم نیز بنماید.

(مسأله ۲۶۶)- اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی

(مسأله ۲۶۷)- وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو، در آب فرو برد، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد، بنابراین دست چپ را نباید ارتماسی شست.

توضیح المسائل، ص: ۳۶

(مسأله ۲۶۸)- در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

(مسأله ۲۶۹)- اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد.

دعاهایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

(مسأله ۲۷۰)- کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید ":بسم الله و بالله و الحمد لله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعله نجساً "و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید ":بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین "و در وقت مضمضه کردن بگوید ":اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک "و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید ":اللهم لا تحرم علی ریح الجنهٔ و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها "و موقع شستن رو بگوید ":اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه "و در موقع شستن دست راست بگوید": اللهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا "و موقع شستن دست چپ بگوید ":اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولهٔ الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران "و موقعی که سر را مسح می‌کند، بگوید ":اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک "و در وقت مسح پا بگوید ":اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فی ما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام."

شرایط صحت وضو

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

«شرط اول»: آن که آب وضو پاك باشد.

«شرط دوم»: آن که مطلق باشد.

(مسأله ۲۷۱)- وضو بـا آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

(مسأله ۲۷۲)- اگر غیر از آب گل‌آلود مضاف، آب دیگری برای وضو نـدارد، چنان‌چه وقت نماز تنگ است، بایـد تیمم کند و اگر وقت دارد، باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

«شـرط سوم»: آن که آب وضو و فضـائی که در آن وضو می‌گیرد در حـال مسح بلکه بنـابر احتیـاط واجب در حال شسـتن نیز مباح باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۷

(مسأله ۲۷۳)- وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضـی است یا نه، حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد. چنان‌چه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد تکلیف او تیمم است، و اگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آنجا وضو بگیرد، ولی چنان‌چه در هر دو صورت معصیت کرده و همان‌جا وضو بگیرد وضویش صحیح است.

(مسأله ۲۷۴)- وضو گرفتن از حوض مـدرسه‌ای که انسـان نمی‌دانـد آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌انـد یـا برای محصـلین همان مدرسه، در صورتی که معمولًا مردم از آن حوض وضو می‌گیرند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۵)- کسـی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همهٔ مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجـا نمـاز می‌خواننـد نمی‌توانـد از حوض آن مسـجد وضو بگیرد، ولی اگر معمولًا کسانی هم که نمی‌خواهنـد در آنجا نماز بخوانند از آن وضو می‌گیرند، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

(مسأله ۲۷۶)- وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آنجاها نیسـتند، در صورتی صحیح است که معمولًا کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند آن‌ها وضو بگیرند.

(مسأله ۲۷۷)- وضو گرفتن در نهرهـای بزرگ اگرچه انسان ندانـد که صاحب آن‌ها راضـی است، اشـکال نـدارد، ولی اگر صاحب آن‌هـا از وضو گرفتن نهی کنـد، یـا انسـان بدانـد که مالـك راضـی نیست، یا مالك صـغیر یا مجنون باشـد، یا آن نهرها در تصـرف غاصب باشـند، در تمام این چنـد صورت وضو گرفتن با آب آن‌ها جایز نیست و اما نهرهائی که در دهات و مانند دهات سـیرهٔ مردم بر اسـتفادهٔ از آن‌ها جاری است وضو گرفتن و سائر اسـتفاده‌ها از آن‌ها اشـکال ندارد اگرچه مالك آن‌ها صـغیر و مجنون باشد و نیز مالك آن‌ها حق منع استفاده مردم را ندارد.

(مسأله ۲۷۸)- اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد صـحیح است، ولی کسـی که خودش آب را غصب کرده اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد وضوی او باطل است.

«شرط چهارم»: آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

«شرط پنجم»: آن که ظرف آب وضو بنابر احتیاط واجب طلا و نقره نباشد. و تفصیل این دو شرط در مسألهٔ بعدی ذکر می‌شود.

(مسأله ۲۷۹)- اگر آب وضو در ظرف غصبی است، و غیر از آن آب دیگری ندارد درصورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را

در

توضیح المسائل، ص: ۳۸

ظرف دیگر خالی نمایـد لازم است خالی کرده و بعـداً وضو بگیرد، و چنان‌چه میسور نباشـد باید تیمم کند، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن وضو بگیرد و در هر دو صورت اگر معصیت کرده و با دست و مانند آن آب را بر اعضاء وضو بریزد، و وضو بگیرد وضویش صـحیح است و با این کیفیت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صـحیح است چه آب دیگری داشته یا نداشته باشـد، و اگر در ظرف غصبی وضوی ارتماسـی بگیرد، وضوی او باطـل است چه آب دیگری داشـته یا نه، و اما اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد صحت آن محل اشکال است.

(مسأله ۲۸۰)- حوضـی که مثلًا یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است، درصورتی که برداشتن آب در عرف تصرف در آن آجر یا سنگ نباشد اشکالی ندارد و درصورتی که تصرف باشد برداشتن آب حرام ولی وضو صحیح است.

(مسأله ۲۸۱)- اگر در صـحن یکی از امامـان یـا امامزادگان که سابقاً قبرسـتان بوده حوض یا نهری بسازنـد چنان‌چه انسان ندانـد که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند. وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

«شرط ششم»: آن که اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

(مسأله ۲۸۲)- اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

(مسأله ۲۸۳)- اگر غیر از اعضاء وضو جایی از بـدن نجس باشـد وضو صـحیح است. ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

(مسأله ۲۸۴)- اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشـیده یا نه، چنان‌چه در موقع وضو ملتفت پـاک بودن و نجس بودن آنجـا نبوده وضو باطل است، و اگر می‌دانـد ملتفت بوده یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است، و در هر صورت جائی را که نجس بوده باید آب بکشد.

(مسأله ۲۸۵)- اگر در صورت یا دستها بریـدگی یا زخمی است که خون آن بنـد نمی‌آید، و آب برای آن ضـرر ندارد، باید بعد از شسـتن اجزاء صـحیحهٔ آن عضو با رعایت ترتیب موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد، و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، و انگشت خود را روی زخم بریدگی در زیر آب از بالا به پائین بکشد تا آب بر آنجاری شود و وضو صحیح است.

«شرط هفتم»: آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

(مسأله ۲۸۶)- هرگـاه وقت به قـدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک انداز وقت لازم است باید وضو بگیرد.

توضیح المسائل، ص: ۳۹

(مسأله ۲۸۷)- کسـی که در تنگی وقت نماز بایـد تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مسـتحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است و اگر با علم و عمد فقط برای خواندن آن نماز وضو بگیرد باطل است.

«شـرط هشـتم»: آن که به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شـدن یا به قصـد دیگری وضو بگیرد باطل است.

(مسأله ۲۸۸)- لازم نیست نیت وضو را به زبان بگویـد یا از قلب خود بگذراند بلکه اگر تمام افعال وضو بداعی امر خدا به‌جا آورده شود کفایت می‌کند.

«شـرط نهم»: آن که وضو را به ترتیبی که گفته شـد به‌جا آورد، یعنی اول صورت و بعـد دست راست و بعد دست چپ را بشوید، و بعد از آن سـر و بعد پاها را مسح نماید و باید بنابر احتیاط واجب پای چپ را بعد از پای راست مسح کند. و اگر به این ترتیب وضو

نگیرد باطل است.

«شرط دهم»: آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

(مسأله ۲۸۹)- اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثلًا موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، وضو صحیح است.

(مسأله ۲۹۰)- اگر کارهای وضو را پشت‌سر هم به‌جا آورد، ولی به واسط گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود وضوی او صحیح است.

(مسأله ۲۹۱)- راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست‌ها چند قدم راه برود، و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.

«شرط یازدهم»: آن که شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

(مسأله ۲۹۲)- کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، باید نایب بگیرد که او را وضو دهد، و چنان‌چه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند و مضر به حالش نباشد باید بدهد ولی باید خود او نیت وضو کند، و با دست خود مسح نماید،

توضیح المسائل، ص: ۴۰

و اگر نمی‌تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به‌جای او مسح بکشد، و اگر این هم ممکن نیست، باید نایب از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

(مسأله ۲۹۳)- هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

«شرط دوازدهم»: آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

(مسأله ۲۹۴)- کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد وضو بگیرد، اگرچه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر به حدی که شرعاً حرام است نبوده باشد، وضویش صحیح است.

(مسأله ۲۹۵)- اگر رساندن آب به صورت و دست‌ها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

«شرط سیزدهم»: آنکه در اعضاءِ وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

(مسأله ۲۹۶)- اگر می‌داند چیزی به اعضاءِ وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه باید آن را برطرف کند، یا آب را به زیر آن برساند.

(مسأله ۲۹۷)- اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند، باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند. و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

(مسأله ۲۹۸)- اگر در صورت و دست‌ها و جلوی سر و روی پاها به واسط سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است و چنان‌چه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنان‌چه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

(مسأله ۲۹۹)- اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا باشد مثل آن که بعد از گل کاری شک کند گل بدست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده، یا آب به زیر آن رسیده است.

توضیح المسائل، ص: ۴۱

(مسأله ۳۰۰)- اگر جائی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد، ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آن‌ها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آن‌ها را برطرف کند.

(مسأله ۳۰۱)- اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه، چنان‌چه احتمال بدهد در حال وضو ملتفت بوده، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۰۲)- اگر در بعضی از اعضاء وضو مانع باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسد، و گاهی نمی‌رسد، و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنان‌چه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۳)- اگر بعد وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند، و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که‌در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۴)- اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده، یا نه، چنان‌چه احتمال بدهد که در حال وضو ملتفت بوده است وضو صحیح است.

احکام وضو

(مسأله ۳۰۵)- کسی که در کارهای وضو و شرائط آن مثل پاك بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می کند، چنانچه به حد وسوسه برسد باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۳۰۶)- اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراءِ نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبت ازاو بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است.

(مسأله ۳۰۷)- کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۸)- کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلًا بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است، و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

توضیح المسائل، ص: ۴۲

(مسأله ۳۰۹)- اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنان‌چه رطوبت جاهائی که پیش از آن است به جهت طول مدت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده، باید جائی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جائی شک کند باید به همین دستور عمل نماید.

(مسأله ۳۱۰)- اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه درصورتی که احتمال بدهد که در حال شروع به نماز ملتفت حالش بوده است نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

(مسأله ۳۱۱)- اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

(مسأله ۳۱۲)- اگر بعد از نماز بفهمد که وضوی او باطل شده ولی شک کند، که قبل از نماز باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

(مسأله ۳۱۳)- اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد، یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنان‌چه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را به‌جا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

(مسأله ۳۱۴)- اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند، و در بین نماز چند دفع بول یا غائط از او خارج می‌شود، که اگر بخواهد بعد از هر دفع وضو بگیرد سخت نیست، احتیاط این است که ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول یا غائط از او خارج شد، فوراً وضو بگیرد، و بقیه نماز را بخواند، اگرچه اظهر آن است که اگر همان نماز را با یک وضو بخواند کفایت می کند.

(مسأله ۳۱۵)- کسی که بول یا غائط طوری پی در پی از او خارج می‌شود که وضو گرفتن بعداز هر دفع برای او سخت است، برای هر نمازش بدون اشکال یك وضو کفایت می کند، بلکه اظهر این است که یك وضو برای چندین نماز نیز کافی است، مگر محدث به حدث دیگری گردد، و بهتر آن است که برای هر نماز یك وضو بگیرد، ولی برای سجده و تشهد قضا شده و نماز احتیاط وضوی دیگر لازم نیست.

(مسأله ۳۱۶)- کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود، لازم نیست بعد از وضو فوراً نماز بخواند، اگرچه بهتر این است که به نماز مبادرت نماید.

توضیح المسائل، ص: ۴۳

(مسأله ۳۱۷)- کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود، بعد از وضو گرفتن جائز است که نوشتهٔ قرآن را مس نماید، اگرچه در غیر حال نماز باشد.

(مسأله ۳۱۸)- کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز به وسیلهٔ کیسه‌ای که‌در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به‌جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید. و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد، و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به‌جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

(مسأله ۳۱۹)- کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید بهتر آن است که جلوگیری نماید، اگرچه خرج داشته باشد، بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود خود را معالجه نماید.

(مسأله ۳۲۰)- کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۳۲۱)- اگر کسی مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفهٔ کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند عمل نماید.

توضیح المسائل، ص: ۴۴

چیزهائی که باید برای آن‌ها وضو گرفت

(مسأله ۳۲۲)- برای شش چیز وضو گرفتن واجب است: «اول»: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت. و در نمازهای مستحب وضو شرط صحت است. «دوم»: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آن‌ها و نماز حدثی از او سر زده مثلًا بول کرده باشد، ولی برای سجدهٔ سهو واجب نیست وضو بگیرد. «سوم»: برای طواف واجب خانهٔ کعبه. «چهارم»: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد. «پنجم»: اگر نذر کرده باشد که جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند. «ششم»: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنان‌چه معطل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن باشد باید بدون این که وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

(مسأله ۳۲۳)- مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

(مسأله ۳۲۴)- جلوگیری کردن بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد باید از آنان جلوگیری کنند.

(مسأله ۳۲۵)- کسی که وضو ندارد بنابر احتیاط واجب حرام است اسم خداوند متعال و صفات خاصهٔ او را به هر زبانی نوشته شده باشد مس نماید. و بهتر آن است که اسم مبارك پیغمبر و امام و حضرت زهراءِ علیهم السلام را هم مس ننماید.

(مسأله ۳۲۶)- اگر پیش از وقت نماز به قصد اینکه با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است. و نزدیك وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

(مسأله ۳۲۷)- کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۲۹)- مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبول و رفتن به مسجد و حرم امامان علیهم السلام و برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن، و مس حاشیهٔ قرآن، و برای خوابیدن وضو بگیرد. و نیز مستحب است

توضیح المسائل، ص: ۴۵

کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد، و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد، می‌تواند به‌جا آورد، مثلًا می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

(مسأله ۳۳۰)- هفت چیز وضو را باطل می‌کند: «اول»: بول. «دوم»: غائط. «سوم»: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود. «چهارم»: خوابی که به واسط آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود. «پنجم»: چیزهائی که عقل را از بین می‌برد: مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی. «ششم»: استحاضه زنان که بعداً گفته می‌شود. «هفتم»: جنابت بلکه بنابر احتیاط مستحب هرکاری که برای آن باید غسل کرد.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند جبیره نامیده می‌شود.

(مسأله ۳۳۰)- اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنان‌چه روی آن باز است و آب ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

(مسأله ۳۳۱)- اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دست‌ها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف زخم یا دمل را (به طوری که در وضو گفته شد) از بالا به پائین بشوید، و بهتر آن است که چنان‌چه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، دست تر بر آن بکشد، و بعد پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه نیز بکشد. و اما در شکستگی لازم است تیمم بنماید.

(مسأله ۳۳۲)- اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است چنان‌چه نتواند آن را مسح کند، به این معنی که زخم مثلًا تمام محل مسح را گرفته باشد. یا آنکه از مسح جاهای سالم نیز متمکن نباشد در این صورت لازم است تیمم نماید. و بنابر احتیاط وضو نیز گرفته و پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد، و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند.

(مسأله ۳۳۳)- اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنان‌چه بازکردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دست‌ها باشد، یا جلوی سر و روی پاها.

(مسأله ۳۳۴)- اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دست‌ها باشد چنان‌چه بازکردن و ریختن آب روی آن ضرر دارد باید مقداری را که متمکن است از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

(مسأله ۳۳۵)- اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد، ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاك است، و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده

توضیح المسائل، ص: ۴۶

نجس است، چنان‌چه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم از بالا به پایین ممکن باشد، باید آن را آب بکشد، و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضرر ندارد، ولی رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، باید تیمم بنماید.

(مسأله ۳۳۶)- اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را فراگرفته باشد بنابر احتیاط باید تیمم نماید و وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد و اگر تمام سر یا پاها مجبور باشد باید تیمم نماید.

(مسأله ۳۳۷)- لازم نیست جبیره از جنس چیزهائی باشد که نماز در او جائز است، بلکه اگر از حریر یا از اجزاء حیوانی که خوردن گوشت آنجائز نیست بوده باشد مسح بر آن نیز جائز است.

(مسأله ۳۳۸)- کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد، و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

(مسأله ۳۳۹)- اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته، ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

(مسأله ۳۴۰)- اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آن‌ها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آن‌ها را مسح کند، و در جاهائی که جبیره است باید به‌دستور جبیره عمل نماید.

(مسأله ۳۴۱)- اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید تیمم نماید مگر جبیره در مواضع تیمم باشد، که در این صورت لازم است بین وضو و تیمم جمع نماید، و در هر دو صورت اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دست‌ها است اطراف آن را بشوید، و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح

کند و برای جای زخم به‌دستور جبیره عمل نماید.

(مسأله ۳۴۲)- اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد باید تیمم کند.

(مسأله ۳۴۳)- اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است، و نمی‌تواند آن را آب بکشد، یا آب برای آن ضرر دارد، لازم است تیمم نماید.

(مسأله ۳۴۴)- اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به‌قدری مشقت دارد که نمی‌شود تحمل کرد، وظیفه‌اش تیمم است، بلی اگر آن چیزی که چسبیده دوا باشد حکم جبیره را دارد.

توضیح المسائل، ص: ۴۷

(مسأله ۳۴۵)- در غیر غسل میت از سائر اغسال غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی بایدآن را ترتیبی به‌جا آورند، و اظهر این است که اگر در بدن زخم یا دمل باشد و محل مجبور باشد واجب است غسل، و احتیاطاً مسح بر جبیره هم نماید و اگر محل مکشوف باشد مکلف مخیر است بین غسل و تیمم، و درصورتی که غسل را اختیار کند احتیاط مستحب آن است که پارچه پاکی روی زخم یا دمل باز گذاشته و روی پارچه را مسح نماید. و اما اگر در بدن شکستگی باشد باید غسل بنماید و احتیاطاً روی جبیره را هم مسح کند و درصورتی که مسح روی جبیره ممکن نباشد یا محل شکسته باز باشد لازم است تیمم کند.

(مسأله ۳۴۶)- کسی که وظیفه او تیمم است، اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به‌دستور وضوی جبیره‌ای، تیمم جبیره‌ای نماید.

(مسأله ۳۴۷)- کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنان‌چه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند. ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، بهتر آن است که صبر کند، و چنان‌چه عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به‌جا آورد. ولی درصورتی که اول وقت نماز را خواند و تا آخر وقت عذرش برطرف شد، لازم است وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۳۴۸)- اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست موی چشم خود را بچسباند، باید تیمم نماید.

(مسأله ۳۴۹)- کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره‌ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را به‌جا آورد.

(مسأله ۳۵۰)- نمازهائی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده و تا آخر وقت مستمر بوده صحیح است، و می‌تواند با آن وضو نمازهای بعدی را نیز به‌جا آورد.

****

توضیح المسائل، ص: ۴۸

غسلهای واجب

اشاره

غسلهای واجب هفت است: «اول»: غسل جنابت. «دوم»: غسل حیض. «سوم»: غسل نفاس. «چهارم»: غسل استحاضه. «پنجم»: غسل مس میت. «ششم»: غسل میت. «هفتم»: غسلی که به واسط نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

(مسأله ۳۵۱)- به دو چیز انسان جنب می‌شود: «اول»: جماع. «دوم»: بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با

شهوت باشد یا بی‌شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

(مسأله ۳۵۲)- اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر این‌ها، چنان‌چه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت‌حکم منی دارد، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی ندارد. ولی در مریض، لازم نیست آن رطوبت با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید، در موقع بیرون آمدن، بدن سست شود، در حکم منی است.

(مسأله ۳۵۳)- اگر از مردی که مریض نیست، آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای را که در مسأله پیش گفته شد داشته باشد، و نداند نشانه‌های دیگر را داشته یا نه، چنان‌چه پیش از بیرون آمدن آب، وضو داشته می‌تواند به همان وضو اکتفا کند، و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد، و غسل بر او لازم نیست.

(مسأله ۳۵۴)- مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعداز غسل، رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد.

(مسأله ۳۵۵)- اگر انسان با زنی جماع کند و به انداز ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، در قبل باشد یا در دبر، بالغ باشند یا نابالغ، اگرچه منی بیرون نیاید هر دو جنب می‌شوند.

توضیح المسائل، ص: ۴۹

(مسأله ۳۵۶)- اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۵۷)- اگر نعوذ بالله با حیوانی نزدیکی نمایـد و منی از او بیرون آیـد غسل تنها کافی است. و اگر منی بیرون نیایـد، چنان‌چه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد. و هم چنین است حکم نزدیکی نمودن با مرد یا پسر.

(مسأله ۳۵۸)- اگر منی از جای خود حرکت کنـد و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی ازاو بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۵۹)- کسی که نمی‌توانـد غسل کنـد ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند.

(مسأله ۳۶۰)- اگر در لباس خود منی ببینـد و بدانـد که از خود او است و برای آن غسـل نکرده، بایـد غسل کنـد و نمازهائی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهائی را که احتمال می‌دهد، پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده لازم نیست قضا نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

(مسأله ۳۶۱)- پنج چیز بر جنب حرام است: «اول»: رساندن جایی از بدن به خط قرآن، یا به اسم خدا به هر لغت که باشد و بهتر آن است که به اسم پیامبران و امامان و حضرت زهراء علیهم‌السلام نیز نرساند. «دوم»: رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگرچه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود. «سوم»: توقف در مساجد دیگر، و همچنین بنابر احتیاط واجب در حرم امامان علیهم السّلام، ولی اگر از یک در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود، مانعی ندارد. «چهارم»: گذاشتن چیزی در مسجد یا داخل شدن در آن برای برداشتن چیزی. «پنجم»: خواندن هر یک از آیات سجدهٔ واجب و آنچهار سوره است: «اول»: سورهٔ سی و دوم قرآن «الم تنزیل». «دوم»: سورهٔ چهل و یکم «حم سجده». «سوم»: سوره پنجاه و سوم «و النجم». «چهارم»: سوره نود و ششم «اقرأ».

چیزهای که بر جنب مکروه است

(مسأله ۳۶۲)- نه چیز بر جنب مکروه است: «اول و دوم»: خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دست‌ها را بشوید مکروه نیست. «سوم»: خواندن بیشتر از هفت آیه از قرآن که سجدهٔ واجب ندارد. «چهارم»: رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن. «پنجم»: همراه داشتن قرآن. «ششم»: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسط نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند، مکروه نیست. «هفتم»: خضاب کردن به حنا و مانند آن. «هشتم»: مالیدن روغن به بدن. «نهم»: جماع کردن بعد از آن که محتلم شده یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

توضیح المسائل، ص: ۵۰

غسل جنابت

(مسأله ۳۶۳)- غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. ولی برای نماز میت و سجدهٔ سهو و سجدهٔ شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

(مسأله ۳۶۴)- لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کند، بلکه اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است.

(مسأله ۳۶۵)- اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

(مسأله ۳۶۶)- غسل را چه واجب باشد و چه مستحب، به دو قسم می‌شود انجام داد ترتیبی و ارتماسی:

غسل ترتیبی

(مسأله ۳۶۷)- در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد بدن را بشوید و بهتر آن است که اول طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید و تحقق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از اعضاء سه گانه زیر آب به قصد غسل بی‌اشکال نیست، و احتیاط در اکتفا نکردن به اوست. و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطهٔ ندانستن مساله بدن را قبل از سر بشوید غسل او باطل است.

(مسأله ۳۶۸)- درصورتی که بدن را قبل از سر بشوید لازم نیست غسل را اعاده کند بلکه چنان‌چه بدن را دوباره پیش از آنکه حدثی از او سر بزند بشوید غسل او صحیح خواهد بود.

(مسأله ۳۶۹)- برای آن که یقین کند هر دو قسمت، یعنی سر و گردن و بدن را کاملًا غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

(مسأله ۳۷۰)- اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، دوباره شستن سر لازم نیست و فقط هر جائی را از بدن که احتمال می‌دهد نشسته باید بشوید.

(مسأله ۳۷۱)- اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنان‌چه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است، و اگر از طرف راست باشد احتیاط مستحب آن است که بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید. و اگر از سر و گردن باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره بدن را بشوید.

(مسأله ۳۷۲)- اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ یا طرف راست شک کند، لازم است که آن مقدار را

بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند، شکش غیر معتبر و غسلش صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۵۱

غسل ارتماسی

(مسأله ۳۷۳)- در غسـل ارتماسـی بایـد در یـک آن آب تمـام بـدن را فرا بگیرد، پس اگر به نیت غسـل ارتماسـی در آب فرو رود، چنان‌چه پای او روی زمین باشد باید از زمین بلند کند.

(مسأله ۳۷۴)- در غسل ارتماسی بنابر احتیاط واجب باید موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد.

(مسأله ۳۷۵)- اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده، جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

(مسأله ۳۷۶)- اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد، و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

(مسأله ۳۷۷)- کسـی که روزه‌ای گرفته که واجب معین است، یا برای حـج یا عمره احرام بسـته، نمی‌تواند غسل ارتماسـی کند. ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.

احکام غسل کردن

(مسأله ۳۷۸)- در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست، بلکه اگر به فرورفتن در آب یا ریختن آب به قصد غسل، بدن پاک شود غسل محقق می‌شود.

) مسأله ۳۷۹)- کسـی که از حرام جنب شده با آب گرم غسل کند اگرچه عرق می‌کند غسل او صـحیح است و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.)

مسأله ۳۸۰)- اگر در غسل به اندازهٔ سـر موئی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است. ولی شستن مثل توی گوش و بینی، و هر چه از باطن شـمرده می‌شود، واجب نیست. (مسأله ۳۸۱)- جـائی را که شـک دارد از ظـاهر بـدن است یا از باطن آن، چنان‌چه قبلًا از ظاهر بوده باید بشوید والا واجب نیست.

(مسأله ۳۸۲)- اگر سوراخ جـای گوشواره وماننـد آن به قـدری گشاد باشـد که داخل آن از ظاهر شـمرده شود، بایـد آن را شسـت وگرنه شستن آن لازم نیست.

(مسأله ۳۸۳)- چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند برطرف شده غسل نماید غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۴)- اگر موقع غسل شک کند، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن او هست یا نه، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

توضیح المسائل، ص: ۵۲

) مسأله ۳۸۵)- در غسل بایـد موهای کوتاهی را که جزو بـدن حساب می‌شود بشویـد و شسـتن موهای بلنـد واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برسانـد که آن‌هـا تر نشود، غسـل صـحیح است، ولی اگر رسانـدن آب به پوست بـدون شسـتن آن‌ها ممکن نباشـد، بایـد آن‌ها را بشویـد که آب به بدن برسد. (مسأله ۳۸۶)- تمام شـرطهایی که برای صـحیح بودن وضو گفته شـد؛ مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صـحیح بودن غسل هم شـرط است، ولی در غسل لازم نیست بـدن را از بالا به پایین بشویـد، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شسـتن سر و گردن فوراً بدن را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن صبر کند، و بعد مدتی

بدن را بشوید اشکال ندارد. بلکه لازم نیست تمام سر و گردن یا بدن را یک مرتبه بشوید پس جائز است مثلًا سر را شسته و بعد از مدتی گردن را بشوید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی‌آید باید فوراً غسل کند و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند.

(مسأله ۳۸۷)- کسی که پول حمامی را بدون اینکه بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد. اگرچه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۸)- اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۹)- اگر پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، اگرچه مرتکب حرام شده، ولی ظاهر این است که غسل او صحیح باشد و ذمه‌اش به مستحقین خمس مشغول می‌شود.

(مسأله ۳۹۰)- اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند.

(مسأله ۳۹۱)- اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، درصورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده و صحیح به‌جا آورده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مسأله ۳۹۲)- اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر زند، مثلًا بول کند، باید غسل را رها کرده و غسل دیگری بنماید، و چنان‌چه بخواهد غسل ترتیبی نماید بنابر احتیاط مستحبی وضو هم بگیرد.

(مسأله ۳۹۳)- اگر از جهت ضیق وقت وظیفهٔ مکلف تیمم بوده، ولی به خیال به اندازهٔ غسل و نماز وقت دارد غسل کند، درصورتی که با خود غسل قصد قربت کرده باشد غسل او صحیح است بلکه اگر برای نماز غسل نموده باشد غسل او نیز صحیح است.

(مسأله ۳۹۴)- کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده چنان‌چه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده صحیح است.

ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند. و درصورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد، لازم است وضو هم بگیرد، و اگر وقت باقی است نمازی را که خوانده اعاده نماید.

(مسأله ۳۹۵)- کسی که چند غسل بر او واجب است می‌تواند به نیت همه آن‌ها یک غسل به‌جا آورد، و ظاهر این است که اگر یکی معین از آن‌ها را قصد کند از بقیه کفایت می‌کند.

توضیح المسائل، ص: ۵۳

(مسأله ۳۹۶)- اگر بر جایی از بدن، آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، و چنان‌چه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی به‌جا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

(مسأله ۳۹۷)- کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسل‌های دیگر واجب غیر از غسل استحاضهٔ متوسطه و با غسل‌های مستحب که در مسأله (۶۵۱) می‌آید، نیز می‌تواند بدون وضو نماز بخواند اگرچه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

***

استحاضه

اشاره

یکی از خون‌هایی که از زن خارج می‌شود، خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

(مسأله ۳۹۸)- خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

(مسأله ۳۹۹)- استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره، استحاضۀ قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن با خود بر می‌دارد آلوده کند و در آن فرو نرود، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگرچه در یک گوشۀ آن باشد، ولی از پنبه به‌دستمالی که معمولاـ زن‌ها برای جلوگیری از خون می‌بندند، نرسد، استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به‌دستمال جاری برسد. توضیح المسائل ۵۳ احکام استحاضه ..... ص : ۵۳

احکام استحاضه

(مسأله ۴۰۰)- در استحاضۀ قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و بنابر احتیاط پنبه را عوض کند، باید ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده، آب بکشد.

(مسأله ۴۰۱)- در استحاضه متوسطه باید برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضۀ قلیله را که در مسألۀ پیش گفته شد انجام دهد و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند. و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد. توضیح المسائل، ص: ۵۴

(مسأله ۴۰۲)- در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسألۀ پیش گفته شد باید برای هر نماز بنابر احتیاط دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به‌جا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد. و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند، و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید، وأظهر این است که در استحاضۀ کثیره غسل از وضو کفایت می کند.

(مسأله ۴۰۳)- اگر خون استحاضه، پیش از وقت نماز هم بیاید، چنان‌چه زن برای آن خون، وضو و غسل را به‌جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل به‌جا آورد اگرچه در آن موقع مستحاضه نباشد.

(مسأله ۴۰۴)- مستحاضۀ متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول به‌جا آورد صحیح است ولی بهتر است که اول وضو بگیرد. مستحاضۀ اکثیره گر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل کند وضو بگیرد.

(مسأله ۴۰۵)- اگر استحاضه قلیلۀ زن، بعد از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

(مسأله ۴۰۶)- اگر استحاضۀ قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری به‌جا آورد. و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

(مسأله ۴۰۷)- مستحاضۀ کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است. ولی نزدیک اذان صبح جائز است به قصد رجاء غسل نموده و نماز شب بخواند، ولی بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده نماید.

(مسأله ۴۰۸)- زن مستحاضه، برای هر نمازی- غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت- چه واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد. ولی اگر بخواهد نماز روزانه‌ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهائی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، اما برای خواندن نماز احتیاط و سجدۀ فراموش شده

و تشهد فراموش شده، اگر آن‌ها را بعد از نماز فوراً به‌جا آورد همچنین برای سجدهٔ سهو در هر حال، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

(مسأله ۴۰۹)- زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می‌خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعدی لازم نیست.

توضیح المسائل، ص: ۵۵

(مسأله ۴۱۰)- اگر زن نداند استحاضهٔ او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید، و کمی صبر نماید و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضهٔ او کدام یک از آن سه قسم است کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی کند.

(مسأله ۴۱۱)- زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنان‌چه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلًا استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفهٔ استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده، مثل آن که استحاضهٔ او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

(مسأله ۴۱۲)- زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفهٔ اوست عمل کند، مثلًا اگر نمی‌داند استحاضهٔ او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد، و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد. ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

(مسأله ۴۱۳)- اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسل را که زن داشته باطل نمی‌کند، و اگر بیرون بیاید، هر چند کم باشد، وضو و غسل را باطل می‌کند.

(مسأله ۴۱۴)- زن مستحاضه اگر بعد از وضو یا غسل در اثناء آن‌ها خون دیده اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند چنان‌چه وقت وسعت داشته باشد، بنابر احتیاط لازم است بر حسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نماید و آن نماز را اعاده کند اگرچه بداند دوباره خون می‌آید.

(مسأله ۴۱۵)- زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده، خونی از او بیرون نیامده، می‌تواند خواندن نماز را تا وقتی که می‌داند پاک می‌ماند تأخیر بیندازد.

(مسأله ۴۱۶)- اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می‌شود، یا به اندازهٔ خواندن نماز خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

(مسأله ۴۱۷)- اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز را به‌جا آورد کلی پاک می‌شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاک شد

توضیح المسائل، ص: ۵۶

دوباره وضو و غسل را به‌جا آورد و نماز را بخواند. و اگر موقعی که خون در ظاهر قطع شود وقت نماز تنگ باشد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به‌جا آورد بلکه با وضو و غسلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

(مسأله ۴۱۸)- مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مسأله ۴۱۹)- مستحاضهٔ قلیله بعد از وضو، و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو، و مستحاضه کثیره بعد از غسل باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد. و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را

به‌جا آورد.

(مسأله ۴۲۰)- زن مستحاضه اگر بین وظیفه‌ای که دارد از وضو یا غسل و نماز فاصله بیندازد، باید مطابق وظیفه‌اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

(مسأله ۴۲۱)- اگر خون استحاضهٔ زن جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنان‌چه برای او ضرر ندارد، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنان‌چه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند، و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

(مسأله ۴۲۲)- اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است و اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم است که غسل را از سر بگیرد.

(مسأله ۴۲۳)- احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به‌مقداری که می‌تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

(مسأله ۴۲۴)- بنابر احتیاط روزه زن مستحاضهٔ کثیره، در صورتی صحیح است که نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به‌جا آورد ونیز در روز هم غسلهایی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد، ولی اگر مستحاضه متوسطه باشد، بعید نیست که در صحت روزه‌اش غسل شرط نباشد.

(مسأله ۴۲۵)- اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزه او صحیح است.

(مسأله ۴۲۶)- اگر استحاضه قلیلهٔ زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد، و اگر استحاضهٔ متوسطه، کثیره شود باید‌کارهای استحاضهٔ کثیره را انجام دهد. و چنان‌چه برای استحاضهٔ متوسطه غسل کرده باشد فائده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

توضیح المسائل، ص: ۵۷

(مسأله ۴۲۷)- اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند، و کارهای دیگر آن را انجام دهد، و همان نماز را بخواند. و بنابر احتیاط استحبابی قبل از غسل وضوء بگیرد و اگر برای غسل وقت ندارد لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمم کند، و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد، بنابر احتیاط نماز را نشکند، و به همان حال نماز را تمام کند، ولی لازم است در خارج وقت قضا نماید، و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضهٔ قلیلهٔ او متوسطه یا کثیره شود. مگر غسل استحاضهٔ متوسطه کفایت از وضو نمی‌کند کذشت.

(مسأله ۴۲۸)- اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنان‌چه بعد از نماز بفهمد به کلی قطع شده بوده، و وقت وسعت این را داشته باشد که در حال پاکی نماز را دوباره بخواند، لازم است بر حسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نموده و نماز را دوباره به‌جا آورد.

(مسأله ۴۲۹)- اگر استحاضهٔ کثیرهٔ زن متوسطه شود، باید برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به‌جا آورد. مثلًا اگر پیش از نماز ظهر استحاضهٔ کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کند، و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد. ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، باید برای نماز عشا غسل نماید.

(مسأله ۴۳۰)- اگر پیش از هر نماز خون مستحاضهٔ کثیره قطع شود و دوباره بیاید، بنابر احتیاط برای‌هر نماز باید یک غسل به‌جا آورد.

(مسأله ۴۳۱)- اگر استحاضهٔ کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد. و نیز

اگر استحاضهٔ متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را به‌جا آورد.
(مسأله ۴۳۲)- اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد ترک کند، نمازش باطل است.
(مسأله ۴۳۳)- مستحاضه‌ای که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنابر احتیاط نمی‌تواند در حال اختیار جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند، و در حال اضطرار جائز است ولی بنابر احتیاط باید وضو بگیرد.
(مسأله ۴۳۴)- مستحاضه‌ای که غسل‌های واجب خود را به‌جا آورده رفتن او در مسجد و توقف در آن و خواندن آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارد و نزدیکی شوهر با حلال است، اگرچه کارهای دیگری را که برای نماز انجام می‌داد، مثل عوض کردن پنبه و دستمال، انجام نداده باشد، و بعید نیست که این کارها بدون غسل نیز جائز باشد اگرچه احتیاط در ترک است.
توضیح المسائل، ص: ۵۸
(مسأله ۴۳۵)- اگر زن در استحاضهٔ کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز، آیه‌ای را که سجدهٔ واجب دارد بخواند یا مسجد برود، بنابر احتیاط مستحب باید غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.
(مسأله ۴۳۶)- نماز آیات بر مستحاضه واجب است. و باید برای نماز آیات وضو بگیرد، و بنابر احتیاط پیش از وضو در استحاضهٔ متوسطه و کثیره غسل نیز بنماید.
(مسأله ۴۳۷)- هرگاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگرچه بخواهد هر دو را پشت‌سر هم به‌جا آورد، نمی‌تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند.
(مسأله ۴۳۸)- اگر زن مستحاضه بخواهد نمازی را که قضای آن مضیق شده بخواند، باید برای هر نماز، کارهائی را که برای نماز ادا بر او واجب است به‌جا آورد.
(مسأله ۴۳۹)- اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به‌دستور استحاضه عمل کند بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنان‌چه نشانهٔ آن‌ها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

***

توضیح المسائل، ص: ۵۹

حیض

اشاره

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود، و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می‌گویند.
(مسأله ۴۴۰)- خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن، سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.
(مسأله ۴۴۱)- زنهایی که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند بنابر مشهور، ولکن واجب است بر زنهای غیر سیّده و زن‌های سیده بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت‌سال چنان‌چه با نشانه‌های حیض یا در روزهای عادت خون ببینند احتیاط کنند.
(مسأله ۴۴۲)- خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بیند حیض نیست.
(مسأله ۴۴۳)- زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند و حکم زن حامله و غیر حامله یکسان است فقط زن حامله درصورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اول عادتش اگر خونی ببیند که صفات حیض را دارد لازم است بنابر احتیاط بین

تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

(مسأله ۴۴۴)- دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند چه دارای نشانه‌های حیض باشد، چه نباشد حکم به حیض بودن آن نمی‌شود کرد.

(مسأله ۴۴۵)- زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

(مسأله ۴۴۶)- مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

توضیح المسائل، ص: ۶۰

(مسأله ۴۴۷)- باید سه روز اول حیض پشت سر هم باشد. پس اگر مثلًا دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

(مسأله ۴۴۸)- ابتداء حیض لازم است خون بیرون بیاید ولی لازم نیست تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافی است. و چنان‌چه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زن‌ها تماماً یا بعضاً متعارف است باز هم حیض است.

(مسأله ۴۴۹)- لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اول صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود، حیض است و همچنین است اگر در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد.

(مسأله ۴۵۰)- اگر سه روز پشت سر هم با نشانه‌های حیض یا روزهای عادت خون ببیند و پاک شود، چنان‌چه دوباره خونی که دارای نشانه‌های حیض است یا در روزهای عادت است ببیند، و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهائی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

(مسأله ۴۵۱)- اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد، و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، نباید آن را خون حیض قرار دهد.

(مسأله ۴۵۲)- اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، باید عبادتهای خود را به‌جا آورد مگر حالت سابقه‌اش حیض باشد.

(مسأله ۴۵۳)- اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه، چنان‌چه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

(مسأله ۴۵۴)- اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می‌باشد.

(مسأله ۴۵۵)- اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد از سه روز خون درعادت یا با نشانه‌های حیض ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگرچه در روزهای عادتش باشد، حیض نیست.

توضیح المسائل، ص: ۶۱

احکام حائض

(مسأله ۴۵۶)- چند چیز بر حائض حرام است: «اول»: عبادتهائی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به‌جا آورده شود، ولی به‌جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آن‌ها لازم نیست، مانند نماز میت مانعی ندارد. «دوم»: تمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد. «سوم»: جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگرچه به

مقـدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیایـد، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند و بنابر احتیاط لازم و طی زن در دبر چه حائض باشد چه نباشد حرام است.

(مسأله ۴۵۷)- جماع کردن در روزهائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شـرعاً بایـد برای خود حیض قرار دهد، حرام است. پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بینـد و بایـد به‌دسـتوری که بعـداً گفته می‌شود روزهـای عـادت خویشـان خود را حیض قرار دهـد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

(مسأله ۴۵۸)- اگر مرد بـا زن خـود در حـال حیض نزدیکی کنـد وچـه از قبـل باشـد چه از دبر لازم است اسـتغفار کنـد، و احتیـاط مستحب آن است که کفاره بدهد و کفارهٔ آن بعداً بیان می‌شود.

(مسأله ۴۵۹)- غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

(مسأله ۴۶۰)- کفـاره نزدیکی در حـال حیض در قسـمت اول آن، هیجـده نخـود طلاـی سـکه‌دار و در قسـمت دوم، نه نخـود، و در قسـمت سوم چهـار نخود و نیم است. مثلًا زنی که شـش روز خون حیض می‌بینـد اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نُه نخود، و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم بدهد.

(مسأله ۴۶۱)- اگر طلای سـکه‌دار ممکن نباشد، قیمت آن را بدهد، و اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

توضیح المسائل، ص: ۶۲

(مسأله ۴۶۲)- اگر کسـی هم در قسـمت اول و هم در قسـمت دوم و هم در قسـمت سوم حیض بازن خود جماع کنـد، بایـد هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

(مسأله ۴۶۳)- اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند بهتر آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۴)- اگر مرد در حال جماع بفهمـد زن حائض شـده، باید فوراً از او جدا شود، واگر جدا نشود احتیاط مسـتحب این اسـت که باید کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۵)- اگر مرد بـا زن حـائض زنـا کنـد یـا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است جماع نمایـد، نیز احتیاط مستحب این است که کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۶)- کسی که از روی نادانی یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفاره ندارد.

(مسأله ۴۶۷)- اگر مرد به اعتقاد زن حائض است با او نزدیکی کند و بعداً معلوم شود که حائض نبوده است کفاره ندارد.

(مسأله ۴۶۸)- طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق گفته می‌شود، باطل است.

(مسأله ۴۶۹)- اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۴۷۰)- اگر زن در بین نماز حائض شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۴۷۱)- اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نمازش صحیح است. ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده نمازی که خوانده باطل است.

(مسأله ۴۷۲)- بعـد از آن که زن از خون حیض پاک شد واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به‌جا آورده شود غسل کند. و بهتر آن است که پیش از غسل وضو هم بگیرد.

(مسأله ۴۷۳)- بعـد از آن که زن از خون حیض پاک شد، اگرچه غسل نکرده باشد، طلاق او صـحیح است، و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کنـد و اولی این است که جماع پس از شسـتن فرج باشـد، ولی احتیاط مسـتحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خودداری کنـد. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسـجد و مس خط قرآن، تا غسل نکند بر او

حلال نمی‌شود.

(مسأله ۴۷۴)- اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازای باشد که بتواند غسل کند باید غسل کند و بهتر آن است که بدل از وضو تیمم نماید، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به انداز غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم

توضیح المسائل، ص: ۶۳

نماید. و اگر برای هیچ یک از آن‌ها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

(مسأله ۴۷۵)- نمازهائی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد، ولی روزه‌های واجب را که در حال حیض نگرفته باید قضا نماید.

(مسأله ۴۷۶)- هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند یا احتمال دهد که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند.

(مسأله ۴۷۷)- اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اول وقت به اندازهٔ خواندن یک نماز با تحصیل طهارت از حدث بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظهٔ حال خود را بکند، مثلًا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز با تحصیل طهارت از حدث از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت با تحصیل طهارت کافی است.

(مسأله ۴۷۸)- اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پاک شود و به اندازهٔ غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آن را به‌جا آورد.

(مسأله ۴۷۹)- اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازهٔ غسل وقت ندارد، ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمم بخواند، ولی درصورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت از جهت دیگر تکلیفش تیمم است، مثل آن که آب برایش ضرر دارد، باید تیمم کند و آن نماز را بخواند. و درصورتی که نخواند لازم است قضا نماید.

(مسأله ۴۸۰)- اگر زن بعداز پاک شدن از حیض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

(مسأله ۴۸۱)- اگر به خیال این که به اندازهٔ تهیهٔ مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد نماز نخواند، و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به‌جا آورد.

(مسأله ۴۸۲)- مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

(مسأله ۴۸۳)- خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن را به مابین خطهای قرآن، و نیز خضاب کردن به حنا (حنا بستن) و مانند آن، برای حائض مکروه است.

توضیح المسائل، ص: ۶۴

اقسام زنهای حائض (مسأله ۴۸۴)

اشاره

زنهای حائض بر شش قسمند:

«اول»: صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شمارهٔ روزهای حیض اوهم در هر دو ماه یک انداز باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

«دوم»: صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند ولی شمارهٔ روزهای حیض او در هر دو ماه یک انداز نباشد، مثلًا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم، و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

«سوم»: صاحب عادت عددیه، و آن زنی است که شمارهٔ روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک انداز باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند. «چهارم»: مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

«پنجم»: مبتدئه، و آن زنی است که دفع اول خون دیدن او است.

«ششم»: ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسایل آینده گفته می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۶۵

۱- صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مسأله ۴۸۵)- زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته‌اند:

«اول»: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلًا دو ماه پشت‌سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود، که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

«دوم»: زنی که دو ماه پشت‌سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و در هر دو ماه همهٔ روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک انداز باشد که عادت او به انداز تمام روزهائی است که خون دیده و در وسط پاک بوده‌است، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک انداز باشد، مثلًا اگر در ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوّم بعد از آن که سه روز خون دید، کمتر از سه روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نه روز شود، در این صورت همهٔ نه روز حیض است، و عادت این زن نه روز می‌شود.

(مسأله ۴۸۶)- زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت یک یا دو روز جلوتر خون ببیند، اگرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند، و چنان‌چه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که به‌جا نیاورده قضا نماید.

(مسأله ۴۸۷)- زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر همهٔ روزهای عادت و چند روز با نشانه‌های حیض پیش از عادت و بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است، و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد. و باید عبادتهائی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به‌جا نیاورده قضا نماید، و اگر همهٔ روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت با نشانه‌های حیض

خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشـتر شود، فقـط روزهـای عـادت او حیض است، و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد، و چنان‌چه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را بـا چنـد روز بعـد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر بیشتر شود، فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

(مسأله ۴۸۸)- زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر مقـداری از روزهای عادت را با چنـد روز پیش از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود روزهائی که در عادت خون دیده چنان‌چه کمتر از سه روز باشد با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض، و روزهای اول را استحاضه قرار می‌دهد. و چنان‌چه سه روز یا بیشتر باشـد آن خون را حیض قرار دهد و روزهای قبل از زمان عادت را تا به اندازه‌ای که به مقدار عادت برسـد احتیاط کنـد، و اگر مقـداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهائی که در عادت خون دیده چنان‌چه کمتر از سه روز باشد با چند روز بعد از آن که روی هم به مقـدار عـادت او شود، حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهـد. و درصورتی که خونی را که در عادت دیـده سه روز یا بیشتر باشد در مقدار زیادی تا مقدار عادت احتیاط کند.

توضیح المسائل، ص: ۶۶

(مسأله ۴۸۹)- زنی که عادت دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشـد و همـهٔ روزهائی که خون دیـده با روزهائی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاك شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱- آن که تمـام خونی که دفع اول دیـده، در روزهـای عـادت باشـد و خون دوم که بعـد از پـاك شـدن می‌بینـد در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همهٔ خون اول را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد. و همچنین است اگر مقداری از خون اول را در عادت و مقـداری از آن را قبل از عادت به یك یا دو روز ببینـد یا دارای نشانه‌های حیض باشـد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲- آن که خون اول در روزهای عادت نباشد، و تمام خون دوم یا مقداری از آن به طوری که در صورت اول گفته شد در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳- آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهـای عادت باشـد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشـد در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نیست همه آن‌هـا حیض است، و مقـداری از خون اول که پیش از روزهـای عادت بوده و مقـداری از خون دوم که بعـد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلًا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یك ماه از اول تا شـشم خون ببینـد و دو روز پاك شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و روز اول و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه می‌باشد.

۴- آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشـد. ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشـد در این صورت بعیـد نیست مقـداری را که در عـادت خود دیـده بـا تمام کردن کسـری آن از ماقبل تا سه روز شود بایـد حیض قرار دهد، پس اگر بشود مقداری را که از خون دوم در بین عادت دیده حیض قرار دهد (باین معنی که مجموع این مقدار با مقداری که از اول حیض قرار داده بـا پـاکی مـابین آن‌هـا از ده روز تجـاوز نکنـد) تمـام آن‌هـا حیض اسـت والاـ خـون اول را حیض و بـاقی را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۴۹۰)- زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبینـد و در غیر آن وقت به شـماره روزهای حیضـش با

نشانه‌های حیض خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

توضیح المسائل، ص: ۶۷

(مسأله ۴۹۱)- زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاك شدن، دوباره به شمارهٔ روزهای عادتی که داشته با نشانه‌های حیض خون ببیند، چنان‌چه مجموع این دو خون با پاکی مابین آن‌ها از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار دهد. و درصورتی که بیشتر شود خونی را که عادت دیده حیض و خون دیگر استحاضه است، و چنان‌چه خون اول بیشتر از عادت بوده و مقدار زیادی نشانه‌های حیض را داشته همهٔ آن خون حیض است.

(مسأله ۴۹۲)- زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض است. و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد، استحاضه است. مثلًا زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض، و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۶۸

۲- صاحب عادت وقتیه

(مسأله ۴۹۳)- زنهایی که عادت وقتیه دارند دو دسته‌اند:

«اول»: زنی که دو ماه پشت‌سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاك شود، ولی شمارهٔ روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد. مثلًا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم، و ماه دوم روز هشتم از خون پاك شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

«دوم»: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاك شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلًا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

(مسأله ۴۹۴)- زنی که عادت وقتیه دارد، و شمارهٔ روزهای او به یک اندازه نیست چنان‌چه خونی ببیند که مقداری از آن نشانه‌های حیض داشته و مقداری نداشته باشد، درصورتی که خون نشانه‌دار از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد لازم است آن را حیض، و خونی که نشانه‌های حیض ندارد استحاضه قرار دهد، ولی چنان‌چه در وقت عادتش خون ببیند داشتن نشانه‌های حیض در حیض بودن آن معتبر نیست، پس خونی که در وقت عادتش دیده چنان‌چه ممکن است حیض باشد لازم است حیض قرار دهد. مثلًا در وقت عادت خود سه روز خون دید اگرچه نشانهٔ حیض را نداشته باشد حیض است. و همچنین است اگر در عادت خود مثلًا یک روز و پیش از عادت به دو روز خون ببیند یا در عادت خود مثلًا یک روز و پس از آن با نشانه‌های حیض دو روز خون ببیند در این دو صورت نیز لازم است آن سه روز را حیض قرار دهد پس اگر خون نشانه‌دار قبل از ده روز از اول خون دیدن قطع شد تمام آن خون حیض است و اگر بعداً نیز خون دید چنان‌چه آن خون دارای نشانه‌های حیض و فصل بین آن و آخر خون اول ده روز یا بیشتر باشد آن خون نیز حیض است والا استحاضه است.

(مسأله ۴۹۵)- زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در غیر وقت عادت با نشانه‌های حیض بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطهٔ نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید تا شش یا هفت روز حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۴۹۶)- زنی که هر ماه، روز اول ماه مثلًا خون می‌دیده و گاهی روز پنجم و گاهی روز هفتم پاک می‌شده، چنان‌چه یک ماه، دوازده روز خون ببیند و نتواند با نشانه‌های حیض مقدار او را معین نماید، باید از اول ماه تا شش یا هفت روز حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۴۹۷)- صاحب عادت اگر وسط یا آخر عادت او معلوم است چنان‌چه خون او از دوازده روز تجاوز کند شش یا هفت روز را طوری قرار دهد که آخر یا وسط آن موافق با آن وقت باشد.

توضیح المسائل، ص: ۶۹

۳- صاحب عادت عددیه

(مسأله ۴۹۸)- زنهایی که عادت عددیه دارند دو دسته‌اند:

«اول»: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود. مثلًا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

«دوم»: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و شمارهٔ روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد. مثلًا اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود، و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر بشود، عادت او هشت روز می‌شود. و اگر در یک ماه مثلًا هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسط هشت روز باشد، عادت او هشت روز خواهد بود.

(مسأله ۴۹۹)- زنی که عادت عددیه دارد، اگر با نشانه‌های حیض کمتر یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند، تمام آن‌ها را حیض قرار دهد اگرچه خون قطع نشود و بدون داشتن نشانه‌های حیض از ده روز تجاوز کند، و اگر با نشانه‌های حیض از ده روز تجاوز کرد باید از موقع دیدن آن خون به شمارهٔ روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

توضیح المسائل، ص: ۷۰

۴- مضطربه

(مسأله ۵۰۰)- مضطربه- یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده- اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همهٔ خونهائی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشد شش یا هفت روز را حیض قرار دهد و بقیه استحاضه است.

(مسأله ۵۰۱)- مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه دارد، چنان‌چه خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهٔ آن حیض است. و اگر همهٔ آن را که نشانهٔ حیض دارد نشود حیض قرار دهد، مثل آن که پنج روز به نشانه‌های حیض و پنج روز به نشانه‌های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه‌های

حیض ببینـد، پس اگر آنچه به نشـانه حیض است هر کـدام را بشود حیض قرار دهـد به هر کـدام کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد بایـد در هر دو خون احتیاط کنـد، و آنچه در وسط است و به نشانه‌های حیض نیست اسـتحاضه قرار دهـد و اگر فقط یکی از آن‌ها را بشود حیض قرار داد همان را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۵– مبتدئه

(مسأله ۵۰۲)- مبتـدئه یعنی زنی که دفع اول خـون دیـدن اوست، اگر بیشـتر از ده روز خون ببینـد و همه خونهـایی که دیـده دارای نشانه‌های حیض باشد، باید عادت خویشان خود را حیض، و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد. و اگر خویشـی نداشـته یا عادت خویشانش مختلف باشـد مـاه اول را شـش یـا هفت روز حیض قرار داده و تـا ده روز احتیاط کنـد و در ماههای بعـد سه روز حیض قرار داده و شش یا هفت روز احتیاط کند.

(مسأله ۵۰۳)- مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ اسـتحاضه را داشـته باشد، چنـان‌چه خونی که نشانـهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد، همـهٔ آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز

توضیح المسائل، ص: ۷۱

از خونی که نشانهٔ حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشـته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنـج روز خون سـیاه ببینـد، بایـد خون وسـطی را اسـتحاضه قرار دهـد و در دو طرف آن احتیاط کند چنان‌که در مضطربه گذشت.

(مسأله ۵۰۴)- مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، ولی خونی که نشانهٔ حیض دارد از سه روز کمتر باشد همهٔ خون‌هائی که دیده استحاضه است.

۶–ناسیه

(مسأله ۵۰۵)- ناسـیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است. اگر خونی به نشانهٔ حیض ببیند که کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد آن را حیض قرار دهد، و اگر آن خون بیشتر از ده روز باشد تا هر زمانی که احتمال بقاء عادت را می‌دهد حیض قرار داده، و بقیه استحاضه است، ولی درصورتی که احتمال بقاء عادتش در بیشتر از هفت تا ده روز باشد پس از روز هفتم احتیاط کند.

مسائل متفرقه حیض

(مسأله ۵۰۶)- مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض داشته باشد، باید عبادت را ترک کنند و چنان‌چه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهایی را که به‌جا نیاورده‌اند، قضا نمایند.

(مسأله ۵۰۷)- زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شمارهٔ روزهای آن، یا هم وقت و هم شمارهٔ روزهای آن یکی باشـد، عادتش برمی‌گردد به آنچه در این دو ماه دیـده است. مثلًا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده چنان‌چه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

(مسأله ۵۰۸)- مقصود از یک ماه، گذشتن سی روز از ابتدای خون دیدن است نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

(مسأله ۵۰۹)- زنی که معمولًا ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض را داشته باشد، چنان‌چه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

توضیح المسائل، ص: ۷۲

(مسأله ۵۱۰)- اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانهٔ حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانهٔ استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۱۱)- اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، نباید غسل کند.

(مسأله ۵۱۲)- اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد. پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را به‌جا آورد و اگر پاک نبود، چنان‌چه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل کند، و اگر سر ده روز پاک شد، یا خون او از ده روز گذشت، سر ده روز غسل نماید، و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند. و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می‌گذرد باید یک روز عبادت را ترک کند، و بعد جائز است احکام مستحاضه را جاری کند، و احوط این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمرهٔ الدم نبوده، والا بعد از گذشتن عادت جائز نیست عبادت را ترک کند.

(مسأله ۵۱۳)- اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها به‌جا نیاورده قضا نماید. و اگر چند روز را به گمان این که حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنان‌چه آن روزها را روزه نیز گرفته باشد، باید قضا نماید.

***

توضیح المسائل، ص: ۷۳

نفاس

(مسأله ۵۱۴)- از وقتی که اولین جزو بچه از شکم مادر بیرون می‌آید، خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می‌گویند.

(مسأله ۵۱۵)- خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می‌بیند، نفاس نیست.

(مسأله ۵۱۶)- لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد درصورتی که زائیدن صدق کند، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

(مسأله ۵۱۷)- ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

(مسأله ۵۱۸)- هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچه است یا نه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

(مسأله ۵۱۹)- بنابر احتیاط توقف در مسجد و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است. و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می‌باشد.

(مسأله ۵۲۰)- طلاق دادن زنی که در حال نفاس است و نزدیکی کردن با او حرام می‌باشد. و اگر شوهرش با او نزدیکی کند بدون اشکال کفاره ندارد.

(مسأله ۵۲۱)- وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند و عبادتهای خود را به‌جا آورد. و اگر دوباره خون ببیند، چنان‌چه روزهائی را که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است، و اگر روزهائی که پاک بوده روزه نیز گرفته باشد لازم است قضا نماید.

(مسأله ۵۲۲)- اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند که اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

(مسأله ۵۲۳)- اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنان‌چه در حیض عادت دارد، به اندازهٔ روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است. و اگر عادت ندارد به مقدار عادت خویشان خود نفاس قرار داده و تا ده روز احتیاط کند، و احتیاط مستحب آن است که کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد، بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان کارهای استحاضه را به‌جا آورد، و کارهایی را که بر نفساء حرام است، ترک کند.

(مسأله ۵۲۴)- زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازهٔ روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن واجب است یک روز عبادت را ترک نماید، و بعد جائز است احکام

توضیح المسائل، ص: ۷۴

مستحاضه را جاری یا عبادت را تا ده روز ترک نماید، و اگر خون از ده روز بگذرد، باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد، و عبادتهائی را که در آن روزها به‌جا نیاورده قضا نماید، مثلًا زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم نیز عبادت را ترک کند و در روز هشتم و نهم و دهم مخیر است بین عبادت را ترک کند یا کارهای استحاضه را به‌جا آورد، و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عبادت او استحاضه می‌باشد.

(مسأله ۵۲۵)- زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند، به اندازهٔ روزهای عادت او نفاس است. و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می‌بیند اگرچه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد، استحاضه است، مثلًا زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است، اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس است، و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست‌و هفتم است می‌بیند، استحاضه می‌باشد. و بعد از گذشتن ده روز، اگر خونی را که می‌بیند، در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه‌های حیض را داشته چه نداشته باشد. و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد، اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می‌بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

(مسأله ۵۲۶)- زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتراز یک ماه خون ببیند، حکم ده روز اول آن در مسألهٔ (۵۲۳) گذشت و ده روز دوم آن استحاضه است. و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانهٔ حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض، و گرنه آن هم استحاضه می‌باشد.

****

توضیح المسائل، ص: ۷۵

غسل مس میت

(مسأله ۵۲۷)- اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند، یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند، بایـد غسل مس میت نمایـد، چه در خواب مس کنـد چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی‌اختیار. حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد، باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۵۲۸)- برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست، اگرچه جایی را که سرد شده مس نماید.

(مسأله ۵۲۹)- اگر موی خود را به بدن میت برساند، یا بدن خود را به موی میت، یا موی خود را به موی میت برساند، چنان‌چه مو به حدی بلند باشد که عرفاً مس میت بر او صدق نکند غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۳۰)- برای مس بچه مرده، حتی بچهٔ سقط شده‌ای که چهار ماه او تمام شده غسل مس میت واجب است. بنابر این اگر بچهٔ چهار ماهه‌ای مرده به دنیا بیاید، و بدنش سرد شده و ظاهر بدن مادر را مس کند مادر او باید غسل مس میت کند.

(مسأله ۵۳۱)- بچه‌ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش به دنیا می‌آید، چنان‌چه ظاهر بدن مادر را مس نماید وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میت کند.

(مسأله ۵۳۲)- اگر انسان میتی را که سه غسل او کاملًا تمام شده مس نمایـد، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جائی از بدن او را مس کند، اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد باید غسل مس میت نماید.

(مسأله ۵۳۳)- اگر دیوانه یا بچهٔ نابالغی میت را مس کند، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد باید غسل مس میت نماید.

(مسأله ۵۳۴)- اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود، و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده، استخوان نداشته باشد، برای مس آن، غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۳۵)- برای مس استخوانی که گوشت نـدارد و آن را غسل نداده‌انـد چه از مرده جـدا شـده باشد، چه از زنده غسل واجب نیست و همچنین است برای مس دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

(مسأله ۵۳۶)- غسل مس میت را بایـد مثل غسل جنابت انجام دهنـد ولی کسی که غسل مس میت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

(مسأله ۵۳۷)- اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

توضیح المسائل، ص: ۷۶

(مسأله ۵۳۸)- برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسجد و نزدیکی با زن و خواندن آیه‌هائی که سجدهٔ واجب دارد، مانعی ندارد. ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

اشاره

(مسأله ۵۳۹)- مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، بنابر احتیاط در صورت امکان باید به پشت بخوابانند، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد.

(مسأله ۵۴۰)- اولی آن است تا وقتی که غسل میت تمام نشده، نیز او را رو به قبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر آن است که او را مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند بخوابانند.

(مسأله ۵۴۱)- بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است، و اجازه گرفتن از ولی او احوط است.

(مسأله ۵۴۲)- مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم السلام و سایر عقاید حقه را، به کسی که در حال جان دادن است طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهائی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

(مسأله ۵۴۳)- مستحب است این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد ":اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثیرِ مِنْ مَعاصِیْکَ وَ اقْبَلْ مِنّی الْیَسْیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسْیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثیرَ اقْبَلْ مِنّی الْیَسِیْرَ وَ اعْفُ عَنّی الْکَثْیرِ انّکَ انت الْعَفُوّ الْغَفُورَ اللّهُمَ ارْحَمْنِیَ فَانَّکَ رَحِیمٌ."

(مسأله ۵۴۴)- مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود به‌جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

(مسأله ۵۴۵)- مستحب است برای راحت‌شدن محتضر بر بالین او سورهٔ مبارکه "یس "و "الصافات "و "احزاب "و "آیهٔ الکرسی "و آیهٔ پنجاه و چهارم از سورهٔ اعراف و سه آیهٔ آخر سوره بقره را، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

(مسأله ۵۴۶)- تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

توضیح المسائل، ص: ۷۷

احکام بعد از مرگ

(مسأله ۵۴۷)- بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده، چراغ روشن کنند، و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند. و در دفن او عجله نمایند ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود، و نیز اگر میت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد باید به قدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

(مسأله ۵۴۸)- غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگرچه دوازده امامی نباشد، بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود. و چنان‌چه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند.

(مسأله ۵۴۹)- اگر کسی مشغول کارهای میت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

(مسأله ۵۵۰)- اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به‌کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

(مسأله ۵۵۱)- اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

(مسأله ۵۵۲)- بنابر احتیاط برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند.

(مسأله ۵۵۳)- ولی زن شوهر اوست، و بعد ازاو، مردهائی که از میت ارث می‌برند مقدم بر زنهای ایشانند.

(مسأله ۵۵۴)- اگر کسی بگوید من ولی میت هستم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم یا بگوید راجع به امور تجهیز میت من وصی او می‌باشم، چنان‌چه به حرف او اطمینان دارند یا میت در تصرف اوست یا دو نفر عادل بلکه یک نفر شخصی که مورد اطمینان باشد به گفتهٔ او شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۵۵۵)- اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری را معین کند، ولایت این امور با اوست و لازم نیست کسی که میت او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

(مسأله ۵۵۶)- واجب است میت را سه غسل بدهنـد: «اول»: با آبی که با سدر مخلوط باشد. «دوم»: با آبی که با کافور مخلوط باشد. «سوم»: با آب خالص.

توضیح المسائل، ص: ۷۸

(مسأله ۵۵۷)- سـدر و کافور باید به اندازای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به‌اندازای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

(مسأله ۵۵۸)- اگر سـدر و کافور به انـدازای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط مسـتحب باید مقداری که به آن دسترسـی دارند، در آب بریزند.

(مسأله ۵۵۹)- اگر کسـی در حال احرام بمیرد، نبایـد او را با آب کافور غسل دهند، و به‌جای آن باید با آب خالص غسـلش بدهند، مگر در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد، که در این صورت با آب کافور باید غسلش دهند.

(مسأله ۵۶۰)- اگر سـدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا اسـتعمال آنجائز نباشد، مثل آن که غصبی باشد، باید به‌جای هر کدام که ممکن نیست، بنابر احتیاط میت را با آب خالص غسل داده و تیمم نیز بدهند.

(مسأله ۵۶۱)- کسـی که میت را غسل می‌دهد، باید مسـلمان دوازده امامی و بالغ و عاقل باشد، و مسائل غسل را هم بداند. ولی اگر میت مسلمان غیر اثنی عشری را هم مذهب خودش بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثنی عشری ساقط است.

(مسأله ۵۶۲)- کسی که میت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به‌جا آورد.

(مسأله ۵۶۳)- غسل بچه مسـلمان اگرچه از زنا باشد، واجب است، و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او، جایز نیست. و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنان‌چه محکوم به اسلام بوده، باید اورا غسل داد.

(مسأله ۵۶۴)- بچهٔ سـقط شـده را اگرچهار ماه یا بیشتر دارد، بایـد غسل بدهند، و اگرچهار ماه ندارد، باید بنابر احتیاط در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

(مسأله ۵۶۵)- حرام است، مرد، زن را، و زن، مرد را غسـل بدهـد. ولی زن می‌توانـد شوهر خود را غسل دهـد، و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

(مسأله ۵۶۶)- مرد می‌تواند دختر بچه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد. زن هم می‌تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

(مسأله ۵۶۷)- اگر برای غسـل دادن میتی که مرد است مرد پیـدا نشود، زنـانی که با او نسـبت دارنـد و محرمنـد مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، یا به واسـطهٔ شـیر خوردن یا ازدواج با او محرم شده‌انـد، می‌تواننـد از زیر لباس یا چیزی که بـدن او را بپوشانـد غسـلش بدهنـد، و نیز اگر برای غسـل میت زن، زن دیگری نباشـد، مردهـائی که بـا او نسـبت دارنـد و محرمنـد، یا به واسـطهٔ شـیر خوردن یا ازدواج با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس و مانند آن او را غسل دهند.

توضیح المسائل، ص: ۷۹

(مسأله ۵۶۸)- اگر میت و کسـی که او را غسـل می‌دهـد، هر دو مرد یا هر دو زن باشـند، جائز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

(مسأله ۵۶۹)- نگاه کردن به عورت میت حرام است، و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

(مسأله ۵۷۰)- اگر جائی از بدن میت نجس باشد، بنابر احتیاط پیش از آن که آنجا را غسل بدهند، آب بکشند. و اولی آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل از جهت نجاست‌های دیگر پاک باشد.

(مسأله ۵۷۱)- غسل میت مثل غسل جنابت است. و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند. و در غسل ترتیبی هم لازم است طرف راست را پیش از طرف چپ بشویند، و نیز اگر ممکن است بنابر احتیاط مستحب هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند بلکه آب را روی آن بریزند.

(مسأله ۵۷۲)- کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

(مسأله ۵۷۳)- مزد گرفتن برای غسل دادن میت حرام است. و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

(مسأله ۵۷۴)- در غسل میت غسل جبیره‌ای مشروع نیست و اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند، و احتیاط واجب آن است که یک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند، و اگر کسی که تیمم می‌دهد، در یکی از این سه تیمم قصد مافی الذمه نماید، یعنی نیت کند که این تیمم را برای آنکه به تکلیف عمل شده باشد، انجام می‌دهم، تیمم چهارم لازم نیست.

(مسأله ۵۷۵)- کسی که میت را تیمم می‌دهد، باید دست خود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد. و اگر ممکن باشد، احتیاط واجب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهند.

توضیح المسائل، ص: ۸۰

احکام کفن میت

(مسأله ۵۷۶)- میت مسلمان را باید با سه پارچه که آن‌ها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند، کفن نمایند.

(مسأله ۵۷۷)- لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند. و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که تا روی پا برسد. و درازای سرتاسری باید به‌قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

(مسأله ۵۷۸)- مقداری از لنگ، که ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسألهٔ قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می‌باشد.

(مسأله ۵۷۹)- اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را، که در مسألهٔ قبل گفته شد از سهم آنان بردارند، اشکال ندارد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده، برندارند.

(مسأله ۵۸۰)- اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسألهٔ قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

(مسأله ۵۸۱)- اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند، و بخواهند از اصل مال بردارند، احتیاط واجب آن است که مقدار واجب کفن را با ملاحظهٔ شأن میت به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند، ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ

هستند اجازه بدهند که از سهم آنان بردارند، مقداری را که اجازه داده‌اند از سهم آنان می‌شود برداشت.

(مسأله ۵۸۲)- کفن زن بر شوهر است، اگرچه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در احکام طلاق گفته می‌شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد. و چنان‌چه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

(مسأله ۵۸۳)- کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگرچه از کسانی باشد که مخارج او در حال زندگی برآنان واجب باشد.

(مسأله ۵۸۴)- احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچهٔ کفن به قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

(مسأله ۵۸۵)- کفن کردن با پوست مردار و چیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست. و چنان‌چه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند، اگرچه او را دفن کرده باشند.

توضیح المسائل، ص: ۸۱

(مسأله ۵۸۶)- کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، و بنابر احتیاط با پارچه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

(مسأله ۵۸۷)- کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام‌گوشت یا پوست حیوان حلال‌گوشت تهیه شده، بنابر احتیاط در حال اختیار جایز نیست ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال‌گوشت باشد اشکال ندارد اگرچه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

(مسأله ۵۸۸)- اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود، چنان‌چه کفن ضایع نمی‌شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند. اگرچه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

(مسأله ۵۸۹)- کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

(مسأله ۵۹۰)- مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

توضیح المسائل، ص: ۸۲

احکام حنوط

(مسأله ۵۹۱)- بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند، و باید کافور، ساییده و تازه باشد و اگر به واسط کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

(مسأله ۵۹۲)- احتیاط واجب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند. ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

(مسأله ۵۹۳)- بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن هم حبوط نماید مانعی ندارد.

(مسأله ۵۹۴)- کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست، مگر در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد.

(مسأله ۵۹۵)- زنی که شوهر او مرده و هنوز عده‌اش تمام نشده، اگرچه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنان‌چه بمیرد حنوط او واجب است.

(مسأله ۵۹۶)- احتیاط واجب آن است که، میت را بـا مشـک و عنبر و عود و عطرهـای دیگر خوشـبو نکننـد، و نیز اینهـا را با کافور مخلوط نمایند.

(مسأله ۵۹۷)- مسـتحب است، قدری تربت حضرت سیدالشهدا را علیه‌السلام با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به‌جاهایی که بی‌احترامی می‌شود، نرسانند. و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

(مسأله ۵۹۸)- اگر کافور پیـدا نشود، یا فقط به اندازهٔ غسل باشد، حنوط لازم نیست، و چنان‌چه از غسل زیاد بیاید ولی به همهٔ هفت عضو نرسد، بنابر احتیاط باید اول پیشانی و اگر زیاد آمد به‌جاهای دیگر بمالند.

(مسأله ۵۹۹)- مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

توضیح المسائل، ص: ۸۳

احکام نماز میت

(مسأله ۶۰۰)- نماز خواندن بر میت مسلمان یا بچه‌ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

(مسأله ۶۰۱)- نمـاز خوانـدن بر بچه‌ای که شـش سال او تمام نشـده رجاءاً مانعی نـدارد ولی نماز خوانـدن بر بچه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

(مسأله ۶۰۲)- نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، کافی نیست.

(مسأله ۶۰۳)- کسـی که می‌خواهـد نماز میت بخوانـد، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشـد و بدن و لباسـش پاک باشد. و اگر لباس او غصبی هم باشد، اشکال ندارد. اگرچه بهتر آن است که رعایت کند تمام چیزهائی را که در نمازهای دیگر لازم است.

(مسأله ۶۰۴)- کسـی که بر میت نماز می‌خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او بطرف چپ نمازگزار باشد.

(مسأله ۶۰۵)- بنابر احتیاط مکان نمازگزار بایـد غصبی نباشـد، و نیز بایـد از جای میت پست‌تر یا بلنـدتر نباشـد، ولی پستی و بلنـدی مختصر اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۶)- نمازگزار بایـد از میت دور نباشـد، ولی کسـی که نماز میت را به جماعت می‌خوانـد، اگر از میت دور باشد، چنان‌چه صفها به یکدیگر متصل باشند، اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۷)- نمازگزار بایـد مقابل میت بایسـتد، ولی اگر نماز به جماعت خوانـده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگـذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند، اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۸)- بین میت و نمـازگزار بنابر احتیاط واجب بایـد پرده و یا دیوار و یا چیزیماننـد اینها نباشـد ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۹)- در وقت خواندن نماز، باید عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، بنابر احتیاط باید عورتش را اگرچه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

(مسأله ۶۱۰)- نماز میت را بایـد ایسـتاده و با قصـد قربت بخوانـد، و در موقع نیت میت را معین کند، مثلًا نیت کند نماز می‌خوانم بر این میت قربهٔ الی الله.

(مسأله ۶۱۱)- اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

(مسأله ۶۱۲)- اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میت

اجازه بگیرد.

(مسأله ۶۱۳)- مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

(مسأله ۶۱۴)- اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجبست با شرطهائی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

توضیح المسائل، ص: ۸۴

دستور نماز میت

(مسأله ۶۱۵)- نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نماز گزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است، بعد از نیت و گفتن تکبیر اول، بگوید ":اشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللهُ وَ انَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، "و بعد از تکبیر دوم، بگوید ":اللهُمَّ صلّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آل مُحَمَّدٍ "و بعد از تکبیر سوم، بگوید ":اللهُمَّ اغْفَرْ لِلْمُؤمِنِیْنَ وَ الْمُؤمِناتِ "و بعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید ":اللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتَ "و اگر زن است بگوید ":اللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ الْمَیِّتَ "و بعد تکبیر پنجم را بگوید. و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید ":اشْهَدُ انْ لا الهَ الَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَ اشْهَدُ انْ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُه ارْسَلَهُ بِالْحَق بَشِیْراً وَ نَذِیْراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَهْ. "و بعد از تکبیر دوم بگوید": اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ وَ آل مُحمَدٍ، وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدِ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً و آل مُحَمَّدِ، کَافْضَل ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَّحَّمْتَ عَلی ابْراهِیْمَ وَ آلِ ابْراهِیْمَ انَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ، وَصَلَّ عَلی جَمِیْعِ اْلَانْبیاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ، وَ الْشُهَداءِ وَ الِصّدِیْقینَ، وَ جَمِیْعِ عِبادِ اللهِ الْصّالِحِیْنَ. "و بعد از تکبیر سوم بگوید ":اللهُمَّ اغْفَرْ لِلْمُؤمِنْینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاحْیاءِ مِنْهُمْ والامْواتِ تابعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ انَّکَ مُجِیْبُ الدَّعَواتِ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدْیرْ. "و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید ":اللهُمَّ انَّ هذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدُکَ وَ ابْنُ أَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ أَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهِ، اللّهُمّ انّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ الا خَیْراً وَ انْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا اللّهُمَ انْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِیْ احْسانِهِ وَ انْ کانَ مُسِیْئاً فَتَجاوَز عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اللّهُمَ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی أَعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی أَهِلْهِ فِی الغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرّاحِمیْن. "و بعد تکبیر پنجم را بگوید. ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید ":اللّهُمَّ انَّ هذِهٖ أَمَتُکَ وَ ابْنَهُ عَبْدِکَ وَ ابْنَهُ أَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ انْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللّهُمَ انّا لا نَعْلَمُ مِنْها الّا خَیْراً وَ انْتَ أَعْلَمُ بِها مِنّا، اللّهُمَ انْ کانَتْ مُحْسِنَهً فَزِدْ فِی احْسانِها وَ انْ کانَتْ مُسِیْئَهً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْلَها، اللّهُمَ اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی أَعْلی عِلّیْینَ وَ اخْلَفْ عَلی أَهْلِها فِی الْغابِرِیْنَ، وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمیْنَ."

(مسأله ۶۱۶)- باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت‌سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود.

(مسأله ۶۱۷)- کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند، اگرچه مأموم باشد باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

(مسأله ۶۱۸)- چند چیز در نماز میت مستحب است: «اول»: آنکه نمازگزار بر میت، با وضو یا غسل یا تیمم باشد. و احتیاط آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد. «دوم»: اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد. و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد. «سوم»: پا برهنه نماز بخواند. «چهارم»: در هر تکبیر دستها را بلند کند. «پنجم»: فاصلهٔ او با میت به قدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد. «ششم»: نماز میت را به جماعت بخواند. «هفتم»: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند

بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند، آهسته بخوانند.

توضیح المسائل، ص: ۸۵

«هشتم»: در جماعت اگرچه مأموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد. «نهم»: نمازگزار، به میت و مؤمنین زیاد دعا کند. «دهم»: پیش از نماز سه مرتبه بگوید: الصلاهٔ. «یازدهم»: نماز را در جائی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می‌روند. «دوازدهم»: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند، تنها بایستد، و در صف نمازگزاران نایستد.

(مسأله ۶۱۹)- خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام کفن

(مسأله ۶۲۰)- واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید. و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند. و اگر ترس آن باشد که جانور، بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

(مسأله ۶۲۱)- اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به‌جای دفن او را در بنا یا تابوت بگذارند.

(مسأله ۶۲۲)- میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

(مسأله ۶۲۳)- اگر کسی در کشتی بمیرد، چنان‌چه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند. و او را در زمین دفن کنند. و گرنه، باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند. و پس از خواندن نماز میت بنابر احتیاط در صورت امکان او را در خمره بگذارند، و درش را ببندند و به دریا بیندازند. والا چیز سنگینی به پایش بسته و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

(مسأله ۶۲۴) اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنان‌چه ممکن باشد باید به طوری که در مساله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

(مسأله ۶۲۵) مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

(مسأله ۶۲۶) اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، یاهنوز روح هم به بدن او داخل نشده باشد، چنان‌چه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

(مسأله ۶۲۷) دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانآنجایز نیست.

(مسأله ۶۲۸) دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد، مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

(مسأله ۶۲۹) دفن میت در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

(مسأله ۶۳۰) دفن میت در قبر مرد دیگر جایز نیست. مگر آنکه قبر کهنه شده و میت اولی به کلی از بین رفته باشد.

توضیح المسائل، ص: ۸۶

(مسأله ۶۳۱) چیزی که از میت جدا می‌شود، اگرچه مو و ناخن و دندانش باشد، بنابر احتیاط باید با او دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود، مستحب است.

(مسأله ۶۳۲) اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

(مسأله ۶۳۳) اگر بچه در شکم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند. و چنان‌چه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند، اشکال ندارد. ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است، یا زنی که اهل فن باشد، او را بیرون بیاورند. و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد و اگرآن هم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد. و در صورتی که آن هم پیدا نشود، کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

(مسأله ۶۳۴) هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگرچه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مساله پیش گفته شد، پهلوی چپ او را بشکافند، بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

(مسأله ۶۳۵) مستحب است قبر را به انداز قد انسان متوسط، گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند مگر آن که قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد. مثل آن که مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میت مرد است در دفع سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، و در دفع چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند، و اگر زن است در دفع سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند وارد قبر کنند و دعاهایی که دستور داده شده، و پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آن که میت را در لحد گذاشتند گره‌های کفن را باز کنند، و صورت میت را روی خاک بگذارند، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد، و پیش از آن که لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند، و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدت حرکت دهند و سه مرتبه بگویند ":اِسْمَعْ اِفْهَمْ فُلانَ ابْنَ فُلانٍ. "و به‌جا ی فُلانَ ابْنَ فُلانٍ اسم میت و پدرش را بگویند. مثلًا اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است، سه مرتبه بگویند ":اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمَّدْ اَبْنِ عَلی. "پس از آن بگویند:

توضیح المسائل، ص: ۸۷

"هَلْ اَنْتَ عَلَی اْلعَهْدِ اَلِذی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا إلهَ اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریْکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلِیْنَ وَ أنَ عَلِیّاً امیْرُ الْمُؤْمِنْینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّیْنَ وَ امامٌ اَفْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالِمِینَ، وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ اْلحَسْینَ وَ عَلِیَّ بْنَ اْلحُسْینَ وَ مُحَمَّد بْنِ عَلِّیٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد وَ مُوْسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّ بْنَ مُوْسَی وَ مُحَمَّد بْنَ عَلِیَّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیَّ وَ الْقائمَ الْحُجَّةِ الْمَهْدِی صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ائمةُ الْمُؤمِنِینَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ اجْمَعِیْنَ وَ ائُمَّتُکَ ائمّةُ هُدیً ابْرارُ "یا "فُلانَ ابْنَ فُلانٍ "و به‌جا ی فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید. و بعد بگوید ":اذا اتاکَ اْلمَلَکانِ اْلمُقَرَّبانِ رَسُوْلَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ سَالاکَ عَنْ رَبِّکَ وَ عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دِیْنِکَ وَ عَنْ کِتابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ ائمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فِی جَوابِهِما اللهُ رَبیّ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیّیْ والاسْلامُ دِیْنیٌ وَ اْلقُرآنُ کِتابِی وَ اْلکَعْبَةُ قِبلتی وَ امِیْرُ الْمُؤْمِنْینَ عَلِیّ بْنِ ابّیْ طالِبٍ امامِی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیَ الْمُجْتَبی امامِیْ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّهیدُ بِکَرْبَلاءِ امامِی وَ عَلِیٌ زَیْنُ الْعابِدْینَ امامِی وَ مُحَمَّدُ الْباقِرُ امامِی وَ جَعْفَرُ الْصّادِقُ امامِی وَ مُوْسیَ الْکاظِمُ امامِی وَ عَلِیُ الْرِضا امامِی وَ مُحَمَّدُ الْجَوادُ امامِی وَ عَلِیُ الْهادِی امامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَری امامِی وَ الْحُجَةُ الْمُنْتَظَرُ امامِی هؤُلآءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ائِمَتِیْ وَ سادَتِیْ وَ قادَتِیْ وَ شُفَعائِی بَهَمْ أَتوَلّی وَ مِنْ اعْدائهِمْ اتَبَرَّا فِی الْدُنْیا والاخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ فُلانَ ابْنَ فُلانٍ "به‌جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید.

بعد بگوید ":ان الله تَبارَکَ وَ تَعالی نِعْمَ الْرَبَّ، وَ اَنَّ مُحَمَّدُ صَلی اللهُ عَلَیهْ وَ آلِهِ نِعْمَ الْرَسُوْلٌ وَ اَنَّ عَلِیُ بْنَ ابی طالِبٍ وَ اولادُهُ الْمَعْصُومِیْنةَ الائمةَ الاثنی عشر نعم اْلائِمَّةُ، وَ اَنَّ ما جآءِ بِهِ مُحَمَّدُ صَلی اللهُ عَلَیهْ وَ آلِهِ حَقُّ وَ اَنَّ الْمُوْتَ حَقُّ وَ سُؤالَ مُنْکَرٍ وَ نَکِیْرٍ فِی الْقَبْرِ حَقُّ وَ الْبَعْثَ حَقُّ وَ الُنّشُوْرَ حَقُّ وَ الْصِّراطَ حَقُّ وَ الْمِیْزانَ حَقُّ وَ تَطایرَ الْکُتُبِ حَقُّ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقُّ وَ الْنارَ حَقُّ وَ اَنَّ الْسّاعَةَ آتیةُ لا رَیْبَ فِیْها وَ اَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُوْرِ "پس بگوید ":اَفهِمْتَ یا فُلانُ "و به‌جا ی فلان اسم میت را بگوید. پس از آن بگوید ":ثَبَّتَکَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ وَ هداکَ اللهُ الی صِراطٍ مُسْتَقِیْمِ، عَرَّفَ الله بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أوْلیآئک فِیْ مُسْتَقرٍ مِنْ رَحْمِتَهِ "پس بگوید ":اَللّهُمَّ جافِ

اَلْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ بِرُوْحِهِ الَیْکَ وَ لَقِّهِ مُنْکَ بُرْهاناً اَللّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ."

(مسأله ۶۳۶) مستحب است کسی که میت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید، و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند ":انا لله و انا الیه راجعون. "اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

توضیح المسائل، ص: ۸۸

(مسأله ۶۳۷) مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود. و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند، و هفت مرتبه سوره مبارکه "انا انزلناه "را بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند:

"اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمهٔ من سواک."

(مسأله ۶۳۸) پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

(مسأله ۶۳۹) بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که به واسط سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آید، ترک آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

(مسأله ۶۴۰) مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصا در مرگ فرزند صبر کند. و هر وقت میت را یاد می‌کند "،انا لله و انا الیه راجعون "بگوید. و برای میت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

(مسأله ۶۴۱) جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد و سیلی بزند و به خود آسیب برساند.

(مسأله ۶۴۲) پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست. و احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکند.

(مسأله ۶۴۳) اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خونین کند یا موی خود را بکند، بنابر احتیاط مستحب یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد، و یا بپوشاند. و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

(مسأله ۶۴۴) احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت، صدا را خیلی بلند نکنند.

توضیح المسائل، ص: ۸۹

نماز وحشت

(مسأله ۶۴۵) سزاوار است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است، که در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیهٔالکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره "انا انزلناه "را بخوانند و بعداز سلام نماز بگویند ":اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان "و به‌جای کلمه فلان، اسم میت را بگویند.

(مسأله ۶۴۶) نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می‌شود خواند ولی بهتر است در اول شب، بعداز نماز عشا خوانده شود.

(مسأله ۶۴۷) اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

(مسأله ۶۴۸) نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۴۹) نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگرچه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

(مسأله ۶۵۰) شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول- آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

دوم- آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند، و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورث او رسیده با او دفن شده باشد، و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر میت وصیت کرده باشد دعا یا قران یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوم- آن که شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میت بی‌غسل یا بی‌کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم- آن که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم- آن که میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم- آن که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند مثلًا بخواهند بچ زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

توضیح المسائل، ص: ۹۰

هفتم- آن که بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند. یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

هشتم- آن که قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

نهم- آنکه میت را بخواهند به مشاهد مشرفه نقل نمایند به خصوص اگر وصیت کرده باشد.

***

توضیح المسائل، ص: ۹۱

غسلهای مستحب

اشاره

(مسأله ۶۵۱) در شرع مقدس اسلام غسلهایی مستحب است و از آن جمله است:

۱- غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است و بهتر آن است که نزدیک ظهر به‌جا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر آن است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب به‌جا آورد. و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به‌جا آورد. و کسی که می‌داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد، می‌تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد، و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید ":اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مِنَ التَوَّابِیْنَ وَ اجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ."

۲- غسل شب اول و هفدهم و اول شب نوزدهم و بیست و سوم و غسل در شب بیست و چهارم ماه رمضان.

۳- غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب بقصد رجاء بیاورند، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به‌جا آورد.

۴- غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر آن است که در اول شب به‌جا آورده شود.

۵- غسل روز هشتم و نهم ذی‌الحجه و در روز نهم بهتر آن است که آن را نزدیک ظهر به‌جا آورد.

۶- غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

توضیح المسائل، ص: ۹۲

۷- غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده باشد.

۸- غسل احرام.

۹- غسل دخول حرم.

۱۰- غسل دخول مکه.

۱۱- غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲- غسل دخول کعبه.

۱۳- غسل برای نحرو ذبح و حلق.

۱۴- غسل داخل شدن مدینه منوره.

۱۵- غسل داخل شدن حرم پیغمبر (ص).

۱۶- غسل وداع قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۱۷- غسل برای مباهله با خصم.

۱۸- غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹- غسل برای استخاره.

۲۰- غسل برای استسقاء.

۲۱- غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف.

(مسأله ۶۵۲) فقهاء در بیان اغسال مستحبه اغسال زیادی نقل فرموده‌اند که از جملهٔ آن‌ها این چند غسل است:

۱- غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان و غسل تمام شبهای دههٔ آخر آن، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲- غسل روز بیست و سوم ذی الحجه.

۳- غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی‌العقده.

۴- غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۵- غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶- غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچار نگاهش بیفتد یا مثلًا برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۹۳

۷- غسل برای دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۸- غسل برای زیارت معصومین علیه السلام از دور یا نزدیک. ولی احوط اینست که این غسلها را به قصد رجاء به‌جا آورند.

(مسأله ۶۵۳) انسان غسلهای مستحبی را که برای خود انجام داده و در مساله (۶۵۱) ذکر شد، می‌تواند کاری که مانند نماز، وضو

لازم دارد انجام دهد و اما غسلهایی که رجاء به‌جا آورده می‌شود از وضوء کفایت نمی‌کند.

(مسأله ۶۵۴) اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل به‌جا آورد کافی است.

***

توضیح المسائل، ص: ۹۴

تیمم

در هفت مورد به‌جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

«اول» آن که تهیهٔ آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

(مسأله ۶۵۵) اگر انسان در آبادی باشد، باید بنابر احتیاط برای تهیه آب وضوء و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و اگر در بیابان باشد، چنان‌چه زمین آن پست و بلند یا به جهت زیادی درختان راه آن دشوار است، باید در هر یک از چهار طرف به انداز پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند «۱» در جستجوی آب برود والا باید در هر طرف به انداز پرتاب دو تیر جستجو نماید.

(مسأله ۶۵۶) اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد، در طرفی که هموار است به انداز پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست به انداز پرتاب یک تیر جستجو کند.

(مسأله ۶۵۷) در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

(مسأله ۶۵۸) کسی که وقت نماز او تنگ نیست، و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست باید برای تهیه آب برود، و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر گمان او قوی و به حد اطمینان باشد، باید برای تهیه آب به آن محل برود.

(مسأله ۶۵۹) لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند کسی را که به‌گفتهٔ او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافیست.

(مسأله ۶۶۰) اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، بنابر احتیاط باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

(مسأله ۶۶۱) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید، و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همآنجا بماند، چنان‌چه احتمال دهد که آب پیدا می‌کند، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

---

(۱). مجلسی اول قدس سره در شرح کتاب من لا- یحضره الفقیه، مقدار پرتاب تیر را دویست گام معین فرموده است. توضیح المسائل، ص: ۹۵

(مسأله ۶۶۲) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند، چنان‌چه احتمال دهد که آب پیدا می‌شود احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مسأله ۶۶۳) اگر وقت نماز تنگ باشد یا، از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند، جستجو لازم نیست.

(مسأله ۶۶۴) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، اگرچه معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است.
(مسأله ۶۶۵) کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنان‌چه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، چنان‌چه وقت وسعت داشته باشد، لازم است وضو گرفته و نماز را اعاده نماید.
(مسأله ۶۶۶) اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده، درصورتی که وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره به‌جا آورد.
(مسأله ۶۶۷) کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند.
(مسأله ۶۶۸) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنان‌چه بتواند وضوی خود را نگه دارد، نباید آن را باطل نماید. ولی می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند، اگرچه بداند که از غسل متمکن نخواهد شد.
(مسأله ۶۶۹) اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیهٔ آب برای او ممکن نیست، چنان‌چه بتواند وضوی خود را نگهدارد، احتیاط مستحب آن است که آن را باطل نکند.
(مسأله ۶۷۰) کسی که فقط به مقدار غسل آب دارد، و می‌داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنان‌چه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط مستحب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.
(مسأله ۶۷۱) کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده، اولی نمازش با تیمم صحیح است، اگر
توضیح المسائل، ص: ۹۶
چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

دوم از موارد تیمم

(مسأله ۶۷۲) اگر به واسطِ پیری یا ناتوانی، ترس از دزد و جانور و مانند اینها یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند. و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نمی‌کنند، ولی در صورت اخیر چنان‌چه تیمم ننماید و وضو بگیرد وضوی او صحیح است.
(مسأله ۶۷۳) اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد، و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید، اگرچه قیمت آن چند برابر معمول باشد، باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آن‌ها به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.
(مسأله ۶۷۴) اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.
(مسأله ۶۷۵) اگر کندن چاه مشقت ندارد، باید برای تهیه آب چاه بکند.
(مسأله ۶۷۶) اگر کسی مقداری آب بی‌منت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم

(مسأله ۶۷۷) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد، که به واسط استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد و در مواردی که غسل لازم است غسل کند.

توضیح المسائل، ص: ۹۷

(مسأله ۶۷۸) لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا باشد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمم کند.

(مسأله ۶۷۹) کسی که مبتلا به درد چشم است، و آب برای او ضرر دارد باید تیمم نماید.

(مسأله ۶۸۰) اگر به واسط یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و اگر بعد از نماز بفهمد، بنابر احتیاط واجب درصورتی که وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا ندارد.

(مسأله ۶۸۱) کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد، چنان‌چه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، درصورتی که ضرر به حدی نباشد که اقدام برای آن شرعاً حرام است وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۲) هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو، یا غسل برساند دچار زحمت می‌شود باید تیمم نماید، و جواز تیمم به این جهت در سه صورت است.

۱- آنکه اگر آب را در وضو یا غسل صرف نماید خودش فعلًا یا بعداً به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می‌شود یا تحملش مشقت زیادی دارد مبتلا خواهد شد.

۲- آنکه بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳- آنکه بر غیر خود «چه انسان یا حیوان» بترسد و تلف یا بیماری یا بیتابیشان بر او گران باشد، و در غیر این سه صورت با داشتن آب تیمم جائز نیست.

توضیح المسائل، ص: ۹۸

(مسأله ۶۸۳) اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد، و با تیمم نماز بخواند، ولی چنان‌چه آب را برای حیوانش یا بچ نابالغ بخواهد، باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۴) کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای، آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند، در این صورت بنابر احتیاط واجب بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۵) اگر غیر از آب یـا ظرفی که اسـتعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری نـدارد، مثلًا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد، باید به‌جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۶) هر گاه وقت به قـدری تنگ باشـد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کنـد تمام نماز، یا مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود، باید تیمم کند.
(مسأله ۶۸۷) اگر عمداً نماز را به قدری تاخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.
(مسأله ۶۸۸) کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، باید تیمم کند.
(مسأله ۶۸۹) کسـی که به واسط تنگی وقت تیمم کرده، و بعد از نماز می‌توانست وضو بگیرد و نگرفت تا آبی که داشـته از دسـتش رفت، در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمم نماید، اگرچه تیمم خود را نشکسته باشد.
توضیح المسائل، ص: ۹۹
(مسأله ۶۹۰) کسـی که آب دارد، اگر به واسط تنگی وقت با تیمم مشـغول نماز شود، و در بین نماز آبی که داشـته از دسـتش برود، چنان‌چه وظیفه‌اش تیمم باشد، احتیاط واجب آن است که برای نمازهای بعد دوباره تیمم کند.
(مسأله ۶۹۱) اگر انسان به قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، و نماز را بدون کارهای مسـتحبی آن مثل اقامه و قنوت بخوانـد، بایـد غسـل کنـد یـا وضو بگیرد، و نماز را بـدون کارهای مسـتحبی آن به‌جا آورد، بلکه اگر به انـداز سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم به آن‌ها صحیح است

(مسأله ۶۹۲) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سـنگ صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگری تیمم نکند، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنان‌چه ریگ و کلوخ نباشد با سنگ تیمم نماید.
(مسأله ۶۹۳) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقیق تیمم ننماید.
(مسأله ۶۹۴) اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود باید به گرد و غباری که روی فرش و لباس و مانند اینهاست تیمم نماید، و چنان‌چه گرد پیـدا نشود، بایـد به گل تیمم کنـد و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که در صورت تمکن به یکی از امور گذشـته (گچ. آهک. آجر. سنگ معدن) نیز تیمم کند. و اگر غبار و گل میسور نشد فقط به یکی از این امور تیمم نماید و اگر هیچ یک از اینها پیدا نشود احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند، ولی واجب است بعداً قضای آن را به‌جا آورد.
(مسأله ۶۹۵) اگر بتوانـد با تکانـدن فرش و ماننـد آن خاک تهیه کند، تیمم به گرد باطل است، و همچنین اگر بتواند گل را خشـک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می‌باشد.
(مسأله ۶۹۶) کسـی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنان‌چه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نمایـد و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صـحیح است نـدارد، لازم است نماز خود را در خارج وقت قضا نماید، و بهتر آن است که با برف یا یـخ اعضاء وضو یا غسل را نمناک کنـد و اگر این هم ممکن نیست با یـخ یا برف تیمم نمایـد، و در وقت نیز

نماز را بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۰

(مسأله ۶۹۷) اگر با خاک و ریگ، چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود. نمی‌تواند به آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

(مسأله ۶۹۸) اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند، چنان‌چه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

(مسأله ۶۹۹) تیمم به دیوار گلی صحیح استو احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

(مسأله ۷۰۰) چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است، ندارد، نماز بر او واجب نیست، ولی باید قضای آن را به‌جا آورد و بهتر آن است که در وقت نیز نماز بخواند.

(مسأله ۷۰۱) اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است، و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده، باید دوباره بخواند.

(مسأله ۷۰۲) چیزی که بر آن تیمم می‌کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد پس اگر بر خاک غصبی تیمم کند، یا خاکی را که مال خود او است بی‌اجازه در ملک دیگری بگذارد، و بر آن تیمم کند تیمم او باطل می‌باشد.

(مسأله ۷۰۳) تیمم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیمم او باطل می‌باشد.

(مسأله ۷۰۴) تیمم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در حالی که فراموش کرده یا غفلت داشته باشد صحیح است. ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و بر آن تیمم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده، و چیزی را که بر آن تیمم می‌کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمم نماید حکماو حکم عامد است.

(مسأله ۷۰۵) کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

(مسأله ۷۰۶) چیزی که بر آن تیمم می‌کند، بنابر احتیاط در صورت امکان باید گردی داشته باشد که به‌دست بماند، و بعد از زدن دست بر آن، دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

(مسأله ۷۰۷) تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته، مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۱

دستور تیمم بدل از وضو یا غسل

(مسأله ۷۰۸) در تیمم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است: «اول» نیت «دوم» زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است. «سوم» کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید، تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دستها روی ابروها هم کشیده شود. «چهارم» کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

(مسأله ۷۰۹) احتیاط مستحب آن است که تیمم را چه بدل از وضو باشد چه بدل از غسل، به این ترتیب به‌جا آورد: یک مرتبه‌دست‌ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد و یک مرتبهٔ دیگر به زمین بزند و پشت دست‌ها را مسح نماید.

احکام تیمم

(مسأله ۷۱۰) اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مساله را نداند یا فراموش کرده باشد. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست‌ها مسح شده کافیست.

(مسأله ۷۱۱) برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

(مسأله ۷۱۲) پیشانی و پشت دست‌ها را بنابر احتیاط باید از بالا به پایین مسح نماید، و کارهای آن را باید پشت سر هم به‌جا آورد، و اگر بین آن‌ها به قدری فاصله دهد، که نگویند تیمم می‌کند باطل است.

(مسأله ۷۱۳) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است، یا بدل از وضو، و اگر بدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید، و چنان‌چه یک تیمم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفهٔ فعلی خود را انجام دهد، اگرچه در تشخیص اشتباه کند تیممش صحیح است.

(مسأله ۷۱۴) در تیمم بنابر احتیاط استحبابی باید پیشانی و کف دست‌ها و پشت دست‌ها در صورت تمکن پاک باشد.

(مسأله ۷۱۵) انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دست‌ها مانعی باشد، مثلًا چیزی به آن‌ها چسبیده باشد باید برطرف نماید.

(مسأله ۷۱۶) اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است، و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد یا پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد.

(مسأله ۷۱۷) اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد، اشکال ندارد ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۲

(مسأله ۷۱۸) اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی هست، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست.

(مسأله ۷۱۹) اگر وظیفه او تیمم است و نمی‌تواند تیمم کند، باید نایب بگیرد و کسی که نایب می‌شود، باید او را با دست خود او تیمم دهد، و اگر ممکن نباشد، باید نایب دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد.

(مسأله ۷۲۰) اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، چنان‌چه از محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به‌جا آورد.

(مسأله ۷۲۱) اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، درصورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده تیمم او صحیح است. و چنان‌چه شک او در مسح دست چپ باشد، لازم است او را مسح کند مگر آنکه در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد.

(مسأله ۷۲۲) کسی که وظیفه‌اش تیمم است نمی‌تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

(مسأله ۷۲۳) کسی که وظیفه‌اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمم نماز

بخوانـد، ولی اگر بدانـد که تا آخر وقت عـذر او برطرف می‌شود، بایـد صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، و نیز اگر امید دارد که عـذرش برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کنـد و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به‌جا آورد.

(مسأله ۷۲۴) کسـی که نمی‌توانـد وضو بگیرد، یا غسل کنـد، اگر یقین کنـد یا احتمال بدهـد که عذرش برطرف نمی‌شود، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، ولی بعداً عذرش برطرف شد باید دوباره آن‌ها را با وضو یا غسل به‌جا آورد.

(مسأله ۷۲۵) کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافل‌های شبانه‌روز، که وقت معین دارد با تیمم بخواند، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت آن‌ها عذر او برطرف می‌شود احوط آن است که آن‌ها را در اول وقتشان به‌جا نیاورد.

(مسأله ۷۲۶) کسـی که احتیاطاً غسل جبیره‌ای و تیمم نماید، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز حدث اصـغری از او سر بزنـد، مثلًا بول کنـد برای نمازهای بعد، بدل از غسل احتیاطاً تیمم کند و وضو هم بگیرد و چنانچه حدث پیش از نماز باشد برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمم نماید.

(مسأله ۷۲۷) اگر به واسط نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

(مسأله ۷۲۸) چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند، و چیزهائی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۳

(مسأله ۷۲۹) کسـی که نمی‌توانـد غسل کنـد، اگر چنـد غسل بر او واجب باشـد، جایز است یک تیم بـدل از آن‌ها بنمایـد و احتیاط مستحب آن است که بدل هر یک از آن‌ها یک تیمم نماید.

(مسأله ۷۳۰) کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نمایدو کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

(مسأله ۷۳۱) اگر بـدل از غسـل جنـابت تیمم کنـد، لازم نیست برای نمـاز وضو بگیرد. ولی اگر بـدل از غسـلهای دیگر تیمم کنـد، کفایت از وضو نمی‌نماید، پس اگر نتواند وضو بگیرد باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

(مسأله ۷۳۲) اگر بـدل از غسل تیمم کنـد و بعـد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید چنان‌چه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید بدل از غسل تیمم نماید و احتیاط مستحب آن است که وضو بگیرد.

(مسأله ۷۳۳) کسـی که بایـد برای انجام عملی مثلًا برای خوانـدن نماز بـدل از وضو و بـدل از غسل تیمم کند اگر در تیمم اول، نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید، و تیمم دوم را بقصد این وظیفه خود را انجام داده باشد به‌جا آورد کفایت می‌کند.

(مسأله ۷۳۴) کسـی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کنـد تا تیمم و عـذر او باقی است، کارهائی را که بایـد با وضو یا غسل انجام داد، می‌توانـد به‌جا آورد. ولی اگر عـذرش تنگی وقت بوده، یا با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده فقط کارهایی را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد.

(مسأله ۷۳۵) در چنـد مورد بهتر است نمازهائی را که انسان با تیمم خوانده قضا نماید. «اول»: آن که از اسـتعمال آب ترس داشـته و عمـداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است. «دوم»: آن که می‌دانسـته یا گمان داشـته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است. «سوم»: آن که تا آخر وقت عمداً در جسـتجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جسـتجو می‌کرد، آب پیـدا می‌شـد. «چهارم»: آن که عمـداً نماز را تاخیر انـداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانـده است. «پنجم»: آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمم نماز خوانده است.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۴

احکام نماز

اشاره

نماز بهترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادت‌های دیگر هم قبول می‌شود. و اگر پذیرفته نشود، اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود. و همانطور که اگر انسان شبانه روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند، چرک در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کند و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ":کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است. "روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد، و رکوع و سجودش را کاملا به‌جا نیاورد. حضرت فرمودند ":اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است."

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند، و اگر انسان در موقع نماز کاملًا به این مطلب توجه کند، از خود بی‌خبر می‌شود، چنان‌که در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند، و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید، و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، و ندادن خمس و زکاهٔ، بلکه هر معصیتی را ترک کند. و همچنین سزاوار است کارهائی که ثواب نماز را کم می‌کند به‌جا نیاورد، مثلًا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند. و کارهایی را که ثواب نماز را زیاد می‌کند به‌جا آورد، مثلًا انگشتری عقیق به‌دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند، و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است: «اول»: نماز روزانه. «دوم»: نماز آیات. «سوم»: نماز میت. «چهارم»: نماز طواف واجب خانه کعبه. «پنجم»: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است. «ششم»: نمازی که به واسط اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود و نماز جمعه از نمازهای روزانه است.

نمازهای واجب روزانه

نمازهای واجب روزانه پنج است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت. مغرب سه رکعت. عشا چهار رکعت. صبح دو رکعت.
(مسأله ۷۳۶) در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

(مسأله ۷۳۷) اگر چوب یا چیزی مانند آن را «شاخص» راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می‌آید، سایه آن به

طرف مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود، و در شهرهای ما در اول ظهر شرعی «۱» به آخرین درج کمی می‌رسد، و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق برمی‌گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود سایه زیادتر می‌شود، بنابر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم

---

(۱). ظهر شرعی عبارت از گذشتن نصف روز است. مثلًا اگر روز دوازده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت از طلوع آفتاب ظهر شرعی است و اگر روز سیزده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت و نیم از طلوع آفتاب ظهر شرعی است و اگر روز یازده ساعت باشد پس از گذشتن پنج ساعت و نیم از طلوع آفتاب ظهر شرعی که عبارت از گذشتن نصف از طلوع آفتاب تا غروب آن است در بعضی از مواقع سال، چند دقیقه پیش از ساعت دوازده (به ساعت ظهر کوک) و گاهی چند دقیقه بعد از ساعت دوازده است. توضیح المسائل، ص: ۱۰۵

می‌شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

(مسأله ۷۳۸) وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است ولی چنان‌چه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر از آخر وقت بیش ازآوردن یک نماز مجال نباشد، که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا است، و باید نماز عصر را بخواند، اگر کسی پیش از این وقت اشتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است، و احوط اینست که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد مافی الذمه آورد.

(مسأله ۷۳۹) اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۰۶

نماز جمعه و احکام آن

(مسأله ۷۴۰) نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است، و امتیازش از نماز صبح این است که دو خطبه در پیش دارد، و نماز جمعه تخییری است: به این معنی که مکلف در روز جمعه مخیر است که نماز جمعه را بخواند درصورتی که شرائطش موجود باشد، یا نماز ظهر به‌جا آورد، پس اگر نماز جمعه را به‌جا آورد کفایت از ظهر می‌کند. و واجب شدن نماز جمعه چند شرط دارد:

«اول»: داخل شدن وقت، و آن عبارت از زوال آفتاب است، و وقتش تا برابر شدن سایه شاخص است با شاخص بنابر أظهر، پس هر گاه تا برابر شدن سایه با شاخص نماز جمعه را تأخیر انداخت، وقتش خارج شده و نماز را باید به‌جا آورد.

«دوم» شمارهٔ افراد، و آن هفت نفر است با امام، و هر گاه هفت نفر از مسلمانان جمع نشوند نماز جمعه واجب نمی‌شود. بلی نماز جمعه از پنج نفری که یکیشان امام باشد صحیح است.

«سوم» بودن امام جامع شرائط امامت: از عدالت و غیر آن از چیزهایی که در امام جماعت معتبر است، همچنان‌که در بحث نماز جماعت خواهد آمد و بدون او نماز جمعه واجب نمی‌شود.

و صحیح بودن نماز جمعه چند شرط دارد:

«اول» جماعت بودن، پس فرادی صحیح نیست و هر گاه مأموم قبل از رکوع رکعت دوم نماز جمعه به امام برسد مجزی خواهد بود، و یک رکعت دیگر به او اضافه می‌کند، و اگر در رکوع درک امام کند مجزی بودنش مشکل است، و احتیاط ترک نشود.

«دوم» خواندن دو خطبه پیش از نماز: که در خطبه اول حمد و ثنای الهی را گفته و وصیت به تقوی و پرهیزگاری شود و یک سوره از قرآن بخواند، سپس نشسته و برخیزد، و باز هم حمد و ثنای الهی را به‌جا آورده و بر پیغمبر اکرم و ائمه مسلمین صلوات فرستاده، و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار (طلب آمرزش) کند. و لازم است خطبه پیش از نماز باشد، پس اگر نماز را پیش از دو خطبه شروع کرد صحیح نخواهد بودو خواندن خطبه پیش از زوال آفتاب جایز نیست. لازم است کسی که خطبه را می‌خواند هنگام خطبه ایستاده باشد پس هر گاه خطبه را نشسته بخواند صحیح نخواهد بود و فاصله انداختن بین دو خطبه به بنشستن لازم و واجب است، و لازم است نشستن مختصر و خفیف باشد، و لازم است امام جماعت و خطیب (کسی که خطبه می‌خواند) یک نفر باشد. واقوی این است که در خطبه طهارت شرط نیست، اگرچه اشتراط احوط است. و در مقدار واجب از خطبه عربیت (زبان عربی) معتبر است، و در مازاد بر آن معتبر نیست مگر آنکه حاضرین زبان عربی را ندانند، که احوط در این صورت در خصوص وصیت به تقوی جمع بین عربیت و زبان حاضرین است.

«سوم» آنکه مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد، پس هر گاه نماز جمعه دیگری در مسافت کمتر از یک فرسخ برپا باشد، و مقارن هم بودند هر دو باطل می‌شوند، و اگر یکی سبقت بر دیگری داشت هر چند به تکبیرهٔ الاحرام باشد صحیح و دومی باطل خواهد بود و اگر پس از برگزاری نماز جمعه کشف شد که نماز جمعه دیگری بر او سابق یا مقارنش در مسافت کمتر از یک فرسخ بر پا شده بوده به‌جا آوردن نماز ظهر واجب خواهد بود، و فرقی نیست بین این کشف در وقت یا در خارج وقت باشد و بر پا نمودن نماز جمعه درصورتی مانع از نماز جمع دیگر در مسافت مزبور می‌شود که خود صحیح و جامع شرائط باشد، والا در مانع بودنش اشکال است، و اقرب مانع نبودن است.

(مسألهٔ ۷۴۱) هر گاه نماز جمعه‌ای که دارای شرائط است بر پا شود، بنابر احتیاط حضورش واجب است. و در وجوب حضور چند چیز معتبر است:

(اول)- آنکه مکلف مرد باشد، و حضور جمعه بر زنان واجب نیست.

(دوم)- آزادی، پس حضور در نماز جمعه بر بندگان (برده) واجب نیست.

(سوم)- حاضر بودن، پس بر مسافر واجب نیست و در مسافر فرقی نیست که تکلیف او در نماز قصر باشد و یا تمام مثل مسافری که قصد اقامه نموده باشد.

(چهارم) سلامت از بیماری و کوری، پس بر بیمار و کور واجب نیست.

(پنجم)- پیر نبودن، پس بر پیرمردان واجب نیست.

(ششم)- آنکه بین جای شخص و جائی که نماز جمعه برگزار می‌شود بیش از دو فرسخ فاصله نباشد و بر کسی که سر

توضیح المسائل، ص: ۱۰۷

دو فرسخی است حضور واجب است و هم چنین بر کسی که حضور جمعه بر او دشوار باشد حضور واجب نیست، بلکه بعید نیست که اگر باران باشد حضور واجب نشود هر چند حرج و مشقتی نداشته باشد.

(مسألهٔ ۷۴۲)- چند حکم که به نماز جمعه راجع است از این قرار است:

(اول)- کسی که نماز جمعه از او ساقط شده و حضورش واجب نباشد، جائز است در اول وقت مبادرت به نماز ظهر نماید.

(دوم)- هر گاه در بلد انسان نماز جمعه جامع الشرائط بر پا می‌شود، بنابر احتیاط جائز نیست انسان بعد از زوال آفتاب سفر کند.

(سوم)- حرف زدن هنگامی که امام مشغول خطبه خواندن است- جائز نیست، و فرقی بین عدد معتبر در اصل وجوب نماز جمعه و بین بیشتر از آن نیست.

(چهارم)- گوش دادن به دو خطبه بنابر احتیاط واجب است ولی کسانی که معنای خطبه را نمی‌فهمند گوش دادن بر آن‌ها واجب

نیست.

(پنجم)- اذان دوم روز جمعه بدعت است، و این همان اذانی است که در عرف اذان سوم نامیده می‌شود.

(ششم)- وقت خطبه امام، ظاهر این است که حضور واجب نباشد.

(هفتم)- خرید و فروش هنگامی که برای نماز جمعه نداء می‌شود حرام است درصورتی که منافی نماز باشد، والا حرام نخواهد بود، و اظهر این است که در صورت حرمت نیز معامله باطل نیست.

(هشتم)- کسی که حضور جمعه بر او واجب بود، و ترک نموده و نماز ظهر را به‌جا آورد اظهر این است که نمازش صحیح باشد.

وقت نماز مغرب و عشا

(مسأله ۷۴۳)- احتیاط واجب آن است که قبل از سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود- از بالای سر انسان بگذرد انسان نماز مغرب را به‌جا نیاورد.

(مسأله ۷۴۴)- وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمهٔ شب امتداد دارد، ولی نماز عشاء درصورتی که با التفات، قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است مگر از وقت پیش از مقدار اداء نماز عشاء نمانده باشد، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

(مسألهٔ ۷۴۵)- اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند، و بعداز نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن به‌جا آورد.

(مسأله ۷۴۶)- اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده،

توضیح المسائل، ص: ۱۰۸

چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند، و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است باید نماز را به هم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشاء را به‌جا آورد.

(مسأله ۷۴۷)- آخر وقت نماز عشا نصف شب است. و شب از اول غروب تا اول آفتاب.

(مسأله ۷۴۸)- اگر از روی معصیت یا به واسط عذری نماز مغرب یا عشا را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح بدون این که نیت ادا و قضا کند، آن نماز را به‌جا آورد.

وقت نماز صبح

(مسأله ۷۴۹)- نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالاـ حرکت می‌کند که آن را فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح، موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

(مسأله ۷۵۰)- موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود: که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند. بلکه باذان شخصی که وقت‌شناس و مورد اطمینان باشد یا به خبر دادن او به دخول وقت نیز می‌توان اکتفا نمود.

(مسأله ۷۵۱)- اگر به واسط ابر یا غبار، نتواند در اول وقت نماز به داخل شدن وقت یقین کند، چنان‌چه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می‌تواند مشغول نماز شود، ولی در چیزهایی که نسبت به شناختن وقت مانع شخصی باشد مثل نابینائی و در زندان بودن، احتیاط واجب آن است که نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا اطمینان کند که وقت داخل شده‌است.

(مسأله ۷۵۲)- اگر به یکی از راه‌های زمان گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است. و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده. و بنابر احتیاط اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۷۵۳)- اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنان‌چه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطل است، بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است. باید دوباره آن نماز را بخواند.

(مسأله ۷۵۴)- اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است. ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت داخل شده، و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت

توضیح المسائل، ص: ۱۰۹

بوده یا نه نمازش صحیح است.

(مسأله ۷۵۵) اگر وقت نماز به قدری تنگ است، که به واسطهٔ به‌جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود باید آن مستحب را به‌جا نیاورد. مثلًا اگر به واسط خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود، باید قنوت نخواند. توضیح المسائل ۱۰۹ احکام وقت نماز ..... ص : ۱۰۸

(مسأله ۷۵۶)- کسی که به انداز خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

(مسأله ۷۵۷)- کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند، و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و همچنین اگر تا نصف شب به انداز خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشاء را بخواند و بعداً مغرب را به‌جا آورد.

(مسأله ۷۵۸)- کسی که مسافر است اگر تا مغرب به انداز خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند، و اگر تا نصف شب به انداز خواندن

چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند. و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند، و بعداً مغرب به‌جا آورد، و چنان‌چه بعد از خواندن عشا معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا به‌جا آورد.

(مسأله ۷۵۹)- مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند، و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است مگر آن که تاخیر آن از جهتی بهتر باشد مثلًا صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

(مسأله ۷۶۰)- هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمم نماز بخواند، چنان‌چه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند ولی اگر احتمال دهد عذر او از بین می‌رود، باید صبر کند تا عذرش برطرف شودو چنان‌چه عذر او بر طرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد بلکه اگر برای مستحبات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت اگر وقت دارد می‌تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات به‌جا آورد و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد جایز است اول وقت نماز بخواند، ولی چنان‌چه در اثناء وقت عذرش برطرف گردد لازم است اعاده نماید.

(مسأله ۷۶۱)- کسی که مسایل نماز و شکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش

توضیح المسائل، ص: ۱۱۰

آیـد، بایـد برای یـاد گرفتن اینهـا نماز را از اول وقت تأخیر بینـدازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صـحیح تمام می‌کنـد، می‌تواند در اول وقت مشـغول نماز شود، پس اگر در نماز مساله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید، نماز او صـحیح است، و اگر مساله‌ای که حکم آن را نمی‌دانـد پیش آیـد جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهـد عمل نمایـد و نماز را تمام کند ولی بعد از نماز باید مساله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

(مسأله ۷۶۲)- اگر وقت نمـاز وسـعت دارد و طلبکـار هم طلب خود را مطالبه می‌کنـد، در صورتی که ممکن است، بایـد اول قرض خود را بدهـد، بعـد نمـاز بخوانـد، و همچنین است اگر کـار واجب دیگری که بایـد فوراً آن را به‌جا آورد پیش‌آمـد کنـد مثلًا ببیند مسجد نجس است باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند، و چنان‌چه در هر دو صورت اول نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

(مسأله ۷۶۳)- انسان بایـد نماز عصـر را بعـد از نماز ظهر، و نماز عشا را بعـد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر، و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

(مسأله ۷۶۴)- اگر به نیت نماز ظهر مشـغول نماز شود و در بین نماز یادش بیایـد که نماز ظهر را خوانـده است، نمی‌توانـد نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همینطور است در نماز مغرب و عشا.

(مسأله ۷۶۵)- اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، باید نیت را به نماز عصر برگرداند و نماز را تمام کند.

(مسأله ۷۶۶)- اگر در بین نمـاز عصـر شک کنـد که نماز ظهر را خوانـده یا نه بایـد نیت را به نماز ظهر برگردانـد، ولی اگر وقت به قـدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، آفتاب غروب می‌کند و برای یک رکعت از نماز هم مجال نیست باید به نیت نماز عصر نماز را تمام کند.

(مسأله ۷۶۷)- اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کنـد که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنان‌چه وقت به قدری کم است که بعـد از تمام شـدن نماز، نصف شب می‌شود، و به مقـدار یک رکعت از نماز هم مجال نیست بایـد به نیت عشا نماز را تمام کند، و اگر بیشتر وقت دارد باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشا را بخواند.

(مسأله ۷۶۸)- اگر در نماز عشا بعـد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کنـد که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنان‌چه وقت کم است باید نماز عشاءرا تمام کند و اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد، باید نماز را به هم زده و نماز مغرب و عشاء را بخواند.

(مسأله ۷۶۹)- اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید، نمازی را که باید پیش از

توضیح المسائل، ص: ۱۱۱

آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند: مثلًا موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

(مسأله ۷۷۰)- برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

(مسأله ۷۷۱)- اگر وقت نماز ادا وسـعت داشـته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد مثلًا اگر مشـغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

(مسأله ۷۷۲)- نمازهای مستحبی زیاد است و آن‌ها را نافل گویند. و بین نمازهای مستحبی، به خواندن نافل‌های شبانه روزی بیشتر سفارش شده، و آن‌ها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند، که هشت رکعت آن نافل ظهر و هشت رکعت نافل عصر و چهار رکعت نافل مغرب و دو رکعت نافل عشا و یازده رکعت نافل شب، و دو رکعت نافل صبح می‌باشد. و چون دو رکعت نافل عشا را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می‌شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافل ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود و بهتر آن است که تمام بیست رکعت را پیش از زوال به‌جا آورد.

(مسأله ۷۷۳)- از یازده رکعت نافل شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافل شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع، و یک رکعت آن به نیت نماز وتر خوانده شود و دستور کامل نافل شب در کتابهای دعا گفته شده است.

(مسأله ۷۷۴)- نمازهای نافل را می‌شود نشسته خواند ولی بهتر است دو رکعت نماز نافل نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلًا کسی که می‌خواهد نافل ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند، و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

(مسأله ۷۷۵)- نافل ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و نافل عشاء چنان‌چه به قصد رجا خوانده شود مانعی ندارد.

وقت نافل‌های روزانه

(مسأله ۷۷۶)- نافل نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود. و وقت فضیلت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعداز ظهر پیدا می‌شود. به‌انداز دو هفتم آن شود، مثلًا اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود بدو وجب رسید، آخر وقت نافل ظهر است.

(مسأله ۷۷۷)- نافل عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود، و وقت فضیلت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به چهار هفتم آن برسد. و چنان‌چه بخواهد نافل ظهر یا نافل عصر را بعد از وقت آن‌ها بخواند، نافل ظهر را بعد از نماز ظهر، و نافل عصر را بعد از نماز عصر بخواند، و بنابر احتیاط واجب، نیت ادا و قضا نکند.

(مسأله ۷۷۸)- وقت فضیلت نافل مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از

توضیح المسائل، ص: ۱۱۲

غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود، از بین برود.

(مسأله ۷۷۹)- وقت نافل عشا، بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

(مسأله ۷۸۰)- نافل صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود. و وقت فضیلت آن بعد از فجر اول است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود. و نشانهٔ فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد. و ممکن است نافل صبح را بعد از نافل شب بلافاصله بخوانند.

(مسأله ۷۸۱)- وقت نافل شب از نصف شب است تا اذان صبح، و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

(مسأله ۷۸۲)- مسافر و کسی که برای او سخت است نافل شب را بعد از نصف شب بخواند می‌تواند آن را در اول شب به‌جا آورد.

نماز غفیله

(مسأله ۷۸۳)- نماز غفیله از نمازهای مستحبی مشهور است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود. و وقت آن بنابر احتیاط پیش

از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود. و در رکعت اول آن، بعد از حمد، باید به‌جای سوره این آیه را بخوانند ":وذاالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا نت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین."

و در رکعت دوم بعد از حمد به‌جای سوره این آیه را بخوانند:

"و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقهٔ الا یعلمها و لا حبهٔ فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین."

و در قنوت آن بگویند:

"اللهم انی اسألک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا. "و به‌جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند. و بعد بگویند:

"اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسالک بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی."

احکام قبله

(مسأله ۷۸۴)- خانه کعبه که در مکه معظمه می‌باشد قبله است، و باید روبروی آن، نماز خواند. ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند، کافیست. و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات باید رو به قبله انجام گیرد.

(مسأله ۷۸۵)- کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد، و احتیاط مستحب، آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۶)- کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۷)- کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممکن نیست، باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۸)- نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله به‌جا آورد. وبنابر احتیاط استحبابی در سجدهٔ سهو نیز رو به قبله به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۳

(مسأله ۷۸۹)- نماز مستحبی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۹۰)- کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین یا چیزی که در حکم یقین است پیدا کند که قبله کدام طرف است، و اگر نتواند باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می‌شود، عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسط قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافیست.

(مسأله ۷۹۱)- کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید. مثلًا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند. نباید به حرف او عمل نماید.

(مسأله ۷۹۲)- اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد، یا با این که کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی‌رود، نماز خواندن به یک طرف کافی است، و احتیاط مستحب آن است که چنان‌چه وقت نماز وسعت دارد باید چهار نماز به چهار طرف بخواند.

(مسأله ۷۹۳)- اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

(مسأله ۷۹۴)- کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط مستحب آن است که نماز اول را به هر چند طرف که بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

(مسأله ۷۹۵)- کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که بایدرو به قبله انجام داد، مثلًا بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید. واگر گمان ممکن نیست، به هر طرف که انجام دهد، صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

(مسأله ۷۹۶)- مرد باید در حال نماز اگرچه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را بپوشاند. و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

(مسأله ۷۹۷)- زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، و احتیاط مستحب آن است که کف پاها را بپوشاند. ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود، و دستها تا مچ، و پاها تا مچ پا لازم نیست. اما برای آن که واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت یقین کند که مقدار و قدری پایین تر از مچها را هم بپوشاند.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۴

(مسأله ۷۹۸)- موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را به‌جا می‌آورد باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند، احتیاط مستحب آن است که در موقع به‌جا آوردن سجدهٔ سهو نیز خود بپوشاند.

(مسأله ۷۹۹)- اگر انسان عمداً یا از روی ندانستن مسأله، از روی تقصیر در نماز عورتش را نپوشاند نمازش باطل است.

(مسأله ۸۰۰)- اگر شخصی در بین نماز بفهمند که عورت او پیدا است، اظهر این است که نمازش باطل است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است و همچنین است اگر در اثناء نماز بفهمد که قبلًا عورتش پیدا بوده، درصورتی که فعلًا پوشیده باشد.

(مسأله ۸۰۱)- اگر در حال ایستادن عورت او را می‌پوشاند، ولی ممکن است در حال دیگر مثلًا در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنان‌چه موقعی که عورت او پیدا می‌شود به وسیله‌ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

(مسأله ۸۰۲)- انسان موقعی که پوشاک ندارد می‌تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند.

(مسأله ۸۰۳) انسان در حال ناچاری می‌تواند در نماز خود را با گل بپوشاند.

(مسأله ۸۰۴)- اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنان‌چه احتمال دهد که پیدا می‌کند، بهتر این است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند.

(مسأله ۸۰۵)- کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف نداشته باشد، و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که نا محرم او را می‌بینند، باید نشسته نماز بخواند. و اگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی‌بیند، ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط دست را بر عورت خود بگذارد، و در هر حال رکوع و سجود را با اشاره به‌جا آورد و بنابر احتیاط استحبابی اشارهٔ سجود را بیشتر نماید.

لباس نمازگزار

(مسأله ۸۰۶)- لباس نمازگزار شش شرط دارد: «اول» آن که پاک باشد. «دوم» آن که مباح باشد. «سوم» آن که از اجزای مردار

نباشد. «چهارم» آن که از حیوان حرام‌گوشت نباشد. «پنجم و ششم» آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد. و تفصیل اینها در مسایل آینده گفته می‌شود.

(مسأله ۸۰۷)- «شرط اول» لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۸۰۸)- کسی که از روی تقصیر نمی‌داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد.

(مسأله ۸۰۹)- اگر به واسط ندانستن مساله از روی تقصیر چیز نجس را نداند نجس است، مثلًا نداند عرق کافر نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۵

(مسأله ۸۱۰)- اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۱۱)- اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است، و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسأله ۸۱۲)- کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده یا بفهمد بدن یا لباسش نجس است، و شک کند که همان وقت نجس شده، یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی‌زند، در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد. ولی چنان‌چه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می‌خورد یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

(مسأله ۸ (مسألهٔ)-)- کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را به هم نمی‌زند، و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند. اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند، باید باید با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

(مسأله ۸۱۴)- کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی‌زند بدن را آب بکشد و اگر نماز را به هم می‌زند، باید با همان حال نماز را تمام کند، و نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۱۵)- کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنان‌چه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۱۶)- اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۷)- اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خون‌های نجس نیست، مثلًا یقین کند که خون پشه است،

چنان‌چه بعد از نماز بفهمد از خون‌هایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۶

(مسأله ۸۱۸)- اگر یقین کنـد خونی که در بدن یا لباس او است خون نجسـی است که نماز با آن صـحیح است، مثلًا یقین کند خون زخم و دمل است چنان‌چه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۹)- اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نمـاز یـادش بیایـد، نماز او صـحیح است. ولی اگر بـدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسـد و بـدون اینکه خود را آب بکشـد، غسل کنـد و نماز بخوانـد، غسل و نمازش باطل است. مگر طوری باشد که به غسل نمودن، بدن نیز پاک شود، و نیز اگر جـایی از اعضـای وضو بـا رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسـد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد، مگر طوری باشد که به وضو گرفتن اعضاء وضو نیز پاک شود.

(مسأله ۸۲۰)- کسـی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسـش نجس شود و به انداز آب کشیدن یکی از آن‌ها آب داشته باشد، اولی این است که بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند، و جائز است که لباس را آب کشیده و با بدن نجس نماز بخواند، ولی درصورتی که نجاست یکی از آن‌ها بیشتر باشد لازم است آن را آب بکشد.

(مسأله ۸۲۱)- کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۲)- کسـی که دو لباس دارد، اگر بدانـد یکی از آن‌ها نجس است و ندانـد کدام یک از آن‌ها نجس است، چنان‌چه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلًا اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصـر بخواند، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصـر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، با هر کدام نماز بخواند کافی است.

(مسأله ۸۲۳)- «شـرط دوم» لباس نمازگزار باید مباح باشد، و کسـی که می‌داند پوشـیدن لباس غصبی حرام است، یا از روی تقصـیر مسئله را ندانـد اگر عمـداً در نماز بخوانـد، باطل است. ولی در چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی‌پوشاند و همچنین چیزهایی که فعلًا نمازگزاران آن‌ها را نپوشیده، مانند دستمال بزرگ یا لنگی که در جیب گذاشته شود، اگرچه بشود عورت را در آن‌ها بپوشاند، و هم چنین چیزهایی که نمازگزار آن‌ها را پوشیده ولی ساتر مباح دیگری دارد، در تمام این صور غصبی بودن آن‌ها به نماز ضرری ندارد، هر چند احتیاط در ترک است.

(مسأله ۸۲۴)- کسـی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند به تفصیلی که در مسألهٔ قبلی گفته شد نمازش باطل است.

(مسأله ۸۲۵)- اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که لباس او غصبی است یا فراموش کنـد درصورتی که خود غاصب نباشـد و با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۶)- اگر ندانـد، یا فراموش کنـد که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنان‌چه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فوراً یا بدون این که موالات (یعنی پی در پی بودن نماز) بهم بخورد، لباس غصبی را بیرون

توضیح المسائل، ص: ۱۱۷

آورد، بایـد آن را بیرون آورد، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده، یا نمی‌تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می‌خورد، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را بشکند، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند، و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به‌دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

(مسأله ۸۲۷)- اگر کسـی برای حفـظ جـانش بـا لبـاس غصبی نمـاز بخوانـد، یـا مثلًـا برای اینکه دزد لبـاس غصبی را نبرد با آن نماز

بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۸)- اگر بـا عین پولی که خمس آن را نـداده لبـاس بخرد، حکم نماز خوانـدن در آن لباس، حکم نماز خوانـدن در لباس غصبی است.

(مسأله ۸۲۹)- «شـرط سوم» لباس نمازگزار باید از اجزای حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند، خون از آن جسـتن می‌کنـد، نباشد. بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی، خون جهنده ندارد لباس تهیه کند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

(مسأله ۸۳۰)- بایـد چیزی از مردار-ماننـد گوشت و پوست آن که روح داشـته- همراه نمازگزار باشـد، بعید نیست نمازش صـحیح نباشد.

(مسأله ۸۳۱)- اگر چیزی از مردار حلال‌گوشت- مانند مو و پشم که روح ندارد- همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آن‌ها تهیه کرده‌اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۳۲)- «شـرط چهـارم» لبـاس نمازگزار بایـد از حیوان حرام‌گوشت نباشـد. و اگر مویی از آن همراه نمازگزار باشـد، نماز او باطل است.

(مسأله ۸۳۳)- اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام‌گوشت، مانند گربه بربدن یا لباس نمازگزار باشد، چنان‌چه تر باشد، نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

(مسأله ۸۳۴)- اگر مو و عرق و آب دهان کسـی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد. و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

(مسأله ۸۳۵)- اگر شـک داشـته باشـد که لباسـی از حیوان حلال‌گوشت است یا حرام‌گوشت، چه در داخله تهیه شـده باشـد چه در خارجه، جایز است که با آن نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۳۶)- معلوم نیست که صدف از اجزاء حیوان حرام‌گوشت باشد، پس جایز است که انسان با آن نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۳۷)- پوشین خز خالص و هم چنین سنجاب در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که با پوست سنجاب نماز نخوانند.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۸

(مسألهٔ ۸۳۸)- اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام‌گوشت است نماز بخواند، بنابر احتیاط مستحب آن نماز را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۸۳۹)- «شرط پنجم» پوشیدن لباس طلاباف برای مردان حرام است و نماز با آن باطل است، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۴۰)- پوشیدن طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتری طلا به‌دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به‌دست، و عینک طلا گذاشتن برای مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است. ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۴۱)- اگر مردی ندانـد یـا فراموش کنـد که انگشتری یا لباسـش او از طلا است، یا شک داشـته باشـد و با آن نماز بخوانـد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۸۴۲)- «شـرط شـشم» لباس مرد نمازگزار حتی عرقچین و بند شـلوار او بنابر احتیاط واجب نباید از ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مردان حرام است.

(مسألهٔ ۸۴۳)- اگر تمام آستر لباس، یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

(مسألهٔ ۸۴۴)- لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر جائز است بپوشد، و نماز با آن آن اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۴۵)- دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد، اشکال ندارد، و نماز با باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۸۴۶)- پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۴۵)- پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلاباف، و لباسی که از مردار تهیه شده، در حال ناچاری مانعی ندارد. و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می‌تواند با این لباس‌ها نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۴۶)- اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به‌دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۴۷)- اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام‌گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد چنان‌چه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می‌تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به‌جا آورد، و بنابر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند.

(مسألهٔ ۸۴۸)- اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد، چنان‌چه در پوشیدن لباس ناچار نباشد باید به‌دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۱۹

(مسألهٔ ۸۴۹)- اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگرچه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید. ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر دارد، باید به‌دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۵۰)- کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد، یا عاریه دهد، چنان‌چه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند. بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

(مسألهٔ ۸۵۱)- پوشیدن لباس شهرت که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشاند معمول نیست، مثل آنکه اهل علم لباس نظامی بپوشد، درصورتی که هتک حرمت باشد، حرام است، و اگر با آن لباس نماز بخواند و ساترش فقط ان باشد، بعید نیست نمازش باطل باشد.

(مسألهٔ ۸۵۲)- اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد، درصورتی که زی خود قرار دهد بنایر احتیاط حرام است*، و نماز خواندن با آن حکم مسآله سابقه را دارد.

(مسألهٔ ۸۵۳)- کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام‌گوشت باشد، نماز در آنجائز نیست هر چند برهنه نباشد، یا تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزای حیوان حرام‌گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز، خود را با آن‌ها نپوشاند.

(مسألهٔ ۸۵۴)- اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد، درصورتی که زی خود قرار دهد بنابر احتیاط حرام است، ونماز خواندن با آن حکم مسأله سابقه را دارد.

(مسألهٔ ۸۵۵)- کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام‌گوشت باشد، نماز در آنجایز نیست هر چند برهنه نباشد، و اگر نجس یا ابریشم باشد، درصورتی که پوشیدن بر آن نیز جایز نیست، ولی به مجرد روی خود کشیدن آن عیبی ندارد و ضرر به نماز نمی‌رساند، و اما تشک به هر حال عیب ندارد، مگر مقداری از آن را به

خود بپیچد که در عرف پوشیدن گفته شود، در این صورت حکم آن حکم لحاف است.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۲۰

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

(مسألهٔ ۸۵۶)- در سه صورت که تفصیل آن‌ها بعداً گفته می‌شود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است: «اول» آن که به واسطهٔ زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

«دوم» آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریبا سر انگشت سبابه- شهادت- می‌شود) به خون آلوده باشد. «سوم» آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، و نیز در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است: آن صورت آن است که لباس‌های کوچک او، مانند جوراب و عرقچین نجس باشد. و احکام این چهار صورت مفصلًا در مسائل بعد گفته می‌شود.

(مسألهٔ ۸۵۷)- اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنان‌چه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند. و هم چنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده، یا دوائی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

(مسألهٔ ۸۵۸)- اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

(مسألهٔ ۸۵۹)- اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولًا به رطوبت زخم آلوده می‌شود، به رطوبت آن نجس شود نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۸۶۰)- اگر از بواسیر که دانه‌های آن بیرون نباشد، یا زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است، خونی به بدن یا لباس برسد، ظاهر این است که می‌تواند نماز بخواند. و اما خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است بدون نماز خواندن با آنجایز است.

(مسألهٔ ۸۶۱)- کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی که بیشتر از درهم ببیند، و نداند از زخم است یا خون دیگر، جایز نیست با آن نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۶۲)- اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند، نماز خواندن با خون آن‌ها اشکال ندارد. ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

(مسألهٔ ۸۶۳)- اگر سر سوزنی خون سگ، یا خوک، یا کافر، یا مردار، یا خیوان حرام‌گوشت در بدن، یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است، و بنابر احتیاط خون حیض و نفاس و استحاضه نیز چنین است. ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال‌گوشت، و اگرچه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد. نماز خواندن

توضیح المسائل، ص: ۱۲۱

با آن اشکالی ندارد.

(مسألهٔ ۸۶۴)- خونی که به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، درصورتی که به هم نرسد باید هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد، نماز با آن نماز باطل است. و درصورتی که به هم برسد بنابر احتیاط همین حکم را

دارند.

(مسألهٔ ۸۶۵)- اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

(مسألهٔ ۸۶۶)- اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد، و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، اگرچه خون و رطوبتی به آن رسیده به انداز درهم نباشد، ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نکند، ظاهر این است که نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۶۷)- اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی به واسط رسیدن با رطوبت به خون نجس شود، اگرچه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

(مسألهٔ ۸۶۸)- اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد، و نجاست دیگری به‌آن برسد، مثلًا یک قطره بول روی آن بریزد، درصورتی که به بدن یا لباس برسد، نماز خواندن با آنجایز نیست.

(مسألهٔ ۸۶۹)- اگر لباس‌های کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آن‌ها عورت را پوشانده نجس باشد، چنان‌چه از مردار و حیوان حرام‌گوشت درست نشده باشد، نماز با آن‌ها صحیح است. و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۷۰)- چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جائز است همراه نماز گزار باشد، و بعید نیست که مطلق لباس نجس که همراه او است ضرری به نماز نرساند.

(مسألهٔ ۸۷۱)- اگر می‌داند که خونی که در بدن یا لباس او است کمتر از درهم است، ولی احتمال می‌دهد که از خون‌هایی باشد که عفو در آن‌ها نیست جائز است که با آن خون نماز بخواند و شستن لازم نیست.

(مسألهٔ ۸۷۲)- اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد و نداند که از خون‌هائی است که عفو در آن‌ها نیست، و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از خون‌هایی بوده که عفو در آن‌ها نیست، اعادهٔ نماز لازم نیست. و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند، و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده در این

توضیح المسائل، ص: ۱۲۲

صورت نیز حاجتی به اعاده نیست.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

(مسألهٔ ۸۷۳)- چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه با تحت الحنك، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباس‌ها، و استعمال بوی خوش، و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

(مسألهٔ ۸۷۴)- چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه، و چرک، و تنگ، و لباس شراب خوار، و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، و لباسی که نقش صورت دارد. و نیز باز بودن تکمه‌های لباس، و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه می‌باشد.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۲۳

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار هفت شرط دارد: «شرط اول» آن که مباح باشد.

(مسألهٔ ۸۷۵)- کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند، اگرچه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، درصورتی که مواضع سجودش غصبی باشد نمازش باطل است. و هم چنین است حال در مسائل آینده، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۸۷۶)- نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه کسی که منفعت ملک مال او می‌باشد باطل است، مثلًا در خانه اجاره‌ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است و اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، درصورتی که عمل به وصیت نشده باشد نمی‌شود در ملک او نماز خواند.

(مسألهٔ ۸۷۷)- کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۸۷۸)- اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده، و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است و اگر یا در جایی که نمی داند غصبی است نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد، محل سجده‌اش غصبی بوده بعید نیست که نمازش باطل باشد.

(مسألهٔ ۸۷۹)- اگر بداند جایی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است، و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل می‌باشد.

(مسألهٔ ۸۸۰)- کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنان‌چه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد، نماز او باطل است و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبی بخواند.

(مسألهٔ ۸۸۱)- کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازهٔ شریکش نمی‌تواند در آن ملک تصرف کند، و نماز بخواند.

(مسألهٔ ۸۸۲)- اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد تصرف او در آن ملک حرام و نمازش هم در آن باطل است.

(مسألهٔ ۸۸۳)- اگر صاحب ملک به زبان اجازه نماز خواندن بدهد، و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است نماز او صحیح است.

(مسألهٔ ۸۸۴)- تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شود که ادا نمایند، تصرف و نماز در ملک او اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۸۸۵)- تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است، درصورتی که ورثه بنای قرض را بدون مسامحه نداشته

توضیح المسائل، ص: ۱۲۴

باشند حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسألهٔ ۸۸۶)- اگر میت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرف در ملک او بدون اجاز ولی آن‌ها حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسألة ۸۸۷)- نماز خواندن در مسافر خانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد، ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی می‌شود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود، برای نماز خواندن اذن داده است مثل اینکه به‌کسی اجازه دهد در ملك او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

(مسألة ۸۸۸)- در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا به‌جای دیگر بروند، بی‌اجازه مالك می‌شود نماز خواند بنحوی که در (مسألة ۲۷۷) در وضو گذاشت.

(مسألة ۸۸۹)- «شرط دوم»: مکان نمازگزار باید بی‌حرکت باشد، و اگر به واسط تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است بایداستقرار و قبله را رعایت نماید، و اگر آن‌ها از قبله بطرف دیگر حرکت کنند، بطرف قبله برگردد.

(مسألة ۸۹۰) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی که ایستاده‌اند، مانعی ندارد.

(مسألة ۸۹۱) روی خرمن گندم و جو و مانند اینها، که نمی‌شود بی‌حرکت ماند، نماز باطل است.

«شرط سوم»- باید در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد نماز را تمام می‌کند. و نماز خواندن در جایی که به واسط باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها اطمینان دارد که نمی‌تواند نماز را تمام کند، صحیح نیست اگرچه اتفاقا نماز را تمام کند

(مسألة ۸۹۲) اگر در جایی که ماندن در آن حرام است، مثلًا زیر سقفی که نزدیك است خراب شود نماز بخواند- اگرچه معصیت کرده- ولی نمازش اشکالی ندارد.

(مسألة ۸۹۳) نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل جائی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده بنابر احتیاط صحیح نیست.

«شرط چهارم»- آن که در جایی نمازگزار سقفش باندازه‌ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد، وهمچنین به اندازای که جای رکوع و سجود نداشته باشد کوچك نباشد.

(مسألة ۸۹۴)- اگر ناچار شود که در جایی نماز بخواند که به طور کلی از ایستادن تمکن ندارد، لازم است نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود تمکن ندارد، برای آن‌ها با سر اشاره نماید.

(مسألة ۸۹۵)- باید جلوتر از قبر پیغمبر و امام (علیهماالسلام)، درصورتی که مستلزم هتك باشد نماز نخواند، والا عیبی

توضیح المسائل، ص: ۱۲۵

ندارد.

«شرط پنجم» آن که مکان نمازگزار اگر نجس است، به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جایی که پیشانی را بر آن می‌گذارد اگر نجس باشد، در صورتی که خشك هم باشد، نماز باطل است، و احتیاط مستحب آنست که مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

«شرط ششم» باید بین مرد و زن در حال نماز اقلًا مقدار یك وجب فاصله باشد، و نماز خواندن در فاصله کمتر از ده ذراع مکروه است.

(مسألة ۸۹۶) اگر زن برابر مرد یا جلوتر در کمتر از یك وجب بایستد، و با هم وارد نماز شوند، باید نماز را دوباره بخوانند، ولی اگر یکی زودتر از دیگری بنماز بایستد، فقط کسی که بعد مشغول نماز شده، باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسألة ۸۹۷)- اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می‌خوانند دیوار، یا پرده، یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، نماز هر دو صحیح است، اگرچه بین آن‌ها یك وجب هم فاصله نباشد.

«شرط هفتم»: آن که جای پیشانی نمازگزار از جای سرانگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر، یا بلندتر نباشد. و تفصیل

این مسألهٔ در احکام سجده گفته می‌شود.

(مسألهٔ ۸۹۸)- بودن مرد و زن نامحرم در جایی که کسی در آنجا نیست، و کسی هم نمی‌تواند وارد شود، درصورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند حرام است، و احتیاط مستحب آن است که در آنجا نماز نخوانند.

(مسألهٔ ۸۹۹)- نماز خواندن در جایی که تار می‌زنند، و مانند آن را استعمال می‌کنند باطل نیست، اگرچه گوش دادن و استعمال آن معصیت است.

(مسألهٔ ۹۰۰)- احتیاط واجب آن است که بر بام خانه کعبه در حال اختیار نماز واجب نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد، و ظاهر اینست که نماز در خانه کعبه در حال اختیار نیز جائز است.

(مسألهٔ ۹۰۱)- خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آن‌ها مستحب است

(مسألهٔ ۹۰۲)- در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همه مسجدها مسجدالحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، و بعد مسجد کوفه، و بعد از آن مسجد بیت‌المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محله، و بعد از مسجد آن بازار است.

(مسألهٔ ۹۰۳)- برای زن‌ها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوق‌خانه و اتاق عقب بهتر است.

(مسألهٔ ۹۰۴)- نماز خواندن در حرم امامان (علیهم‌السلام) مستحب، بلکه بهتر از مسجد است و مروی است که نماز در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برابر دویست هزار نماز است.

توضیح المسائل، ص: ۱۲۶

(مسألهٔ ۹۰۵)- زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است، و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(مسألهٔ ۹۰۶)- مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود، غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند، و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است

(مسألهٔ ۹۰۷)- نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله‌است (۱) حمام، (۲) زمین نمکزار، (۳) مقابل انسان، (۴) مقابل دری که باز است، (۵) در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد. و چنان‌چه زحمت باشد مزاحمت حرام است، (۶) مقابل آتش و چراغ، (۷) در آشپزخانه و هر کجا که کوره آتش باشد، (۸) مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد، (۹) روبه روی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آن که روی آن پرده بکشند، (۱۰) در اطاقی که جنب در آن باشد، (۱۱) در جایی که عکس باشد اگرچه روبروی نمازگزار نباشد، (۱۲) مقابل قبر، (۱۳) روی قبر، (۱۴) بین دو قبر، (۱۵) در قبرستان.

(مسألهٔ ۹۰۸)- کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبه روی او است، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

(مسألهٔ ۹۰۹)- نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است، و هر کس بفهمد که نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را برطرف کند. و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند. و اگر نجس شود، بر طرف کردن آن لازم نیست، مگر درصورتی که بقا نجاست موجب هتک مسجد باشد.

(مسألهٔ ۹۱۰)- اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، بنابر احتیاط واجب باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

(مسألهٔ ۹۱۱)- اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند، یا خراب نمایند، درصورتی که خرابی کلی و مستلزم ضرر وقف نباشد، و پر کردن جایی که کنده‌اند و ساختن جایی که خراب کرده‌اند، واجب نیست. ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، درصورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن، به‌جای اولش بگذارند.

(مسألهٔ ۹۱۲)- اگر مسجدی را غصب کنند، و به‌جای آن خانه و مانند آن بسازند یا به طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط باز هم نجس کردن آن حرام است ولی تطهیر آن واجب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۱۲۷

(مسألهٔ ۹۱۳)- نجس کردن حرم امامان (علیهم‌السلام)، حرام است، و اگر یکی از آن‌ها نجس شود، چنان‌چه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد، آن را تطهیر کنند.

(مسألهٔ ۹۱۴)- اگر حصیر مسجد نجس شود، بنابر احتیاط باید آن را آب بکشند. ولی چنان‌چه نجاست حصیر بی‌احترامی به مسجد باشد، و به واسط آب کشیدن خراب می‌شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آن را ببرند.

(مسألهٔ ۹۱۵)- بردن عین نجس و متنجس در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند.

(مسألهٔ ۹۱۶)- اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۹۱۷)- احتیاط مستحب این است که مسجد را به طلا و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد زینت نکنند.

(مسألهٔ ۹۱۸)- اگر مسجد خراب هم شود، نمی‌توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک و جاده نمایند.

(مسألهٔ ۹۱۹)- فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است، و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنان‌چه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

(مسألهٔ ۹۲۰)- ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است. و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند. بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

(مسألهٔ ۹۲۱)- تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است کسی که می‌خواهد مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد. و موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر

از مسجد بیرون رود.

(مسألهٔ ۹۲۲)- وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

(مسألهٔ ۹۲۳)- خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن

توضیح المسائل، ص: ۱۲۸

و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد، مکروه است. و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، و گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، بلی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۹۲۴)- راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند، مکروه است به مسجد برود.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۲۹

اذان و اقامه

اشاره

(مسألهٔ ۹۲۵)- برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه‌روزی (یومیه) اذان و اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب مشروع نیست ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات درصورتی که با جماعت بخوانند، مستحب است سه مرتبه بگویند ":الصلاهٔ."

(مسألهٔ ۹۲۶)- مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می‌آید، یا پیش از آن که بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

(مسألهٔ ۹۲۷)- اذان هیجده جمله است ":الله اکبر "چهار مرتبه "،اشهد ان لا اله الا الله، أشهد ان محمداً رسول الله، حی علی الصلاهٔ، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، الله اکبر، لا اله الا الله، "هر یک دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه "الله اکبر" از اوّل اذان، و یک مرتبه "لا اله الا الله "از آخر آن کم می‌شود، و بعداز گفتن "حی علی خیر العمل "باید دو مرتبه "قد قامت الصلاه "اضافه نمود.

(مسألهٔ ۹۲۸ ")-أشهد ان علیاً ولی الله "جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوب است بعد از "أشهد أن محمداً رسول الله "به قصد قربت گفته شود.

ترجمهٔ اذان و اقامه

"الله اکبر، "یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او وصف شود ".اشهد ان لا اله الا الله "یعنی شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست جز خدایی که یکتا و بی‌همتا است ".أشهد ان محمدا رسول الله "یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، پیغمبر و فرستاده خدا است ".أشهد ان علیا امیر المؤمنین ولی الله "یعنی شهادت می‌دهم که حضرت علی علیه الصلاهٔ و السلام، امیر المؤمنین (علیه السلام) و ولی خدا بر همه خلق است ".حی علی الصلاه "یعنی بشتاب برای نماز ".حی علی الفلاح "یعنی بشتاب برای رستگاری ".حی علی خیرالعمل "یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است ".قد

قامت الصلاه "یعنی به تحقیق نماز برپا شد.

"لا اله الا الله "یعنی خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یکتا و بی‌همتا است.

(مسألهٔ ۹۲۹) بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود. و اگر بین آن‌ها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید د

توضیح المسائل، ص: ۱۳۰

وباره آن را از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۹۳۰) اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنان‌چه غنا شود یعنی به طور آوازخوانی که در مجلس لهو و بازیگری معمول است اذان و اقامه را بگوید حرام است، و اگر غنا نشود مکروه می‌باشد.

(مسألهٔ ۹۳۱) در دو نماز اذان مشروع نیست: اول: نماز عصر در عرفات روز عرفه که روز نهم ذی‌حجه است. دوم: نماز عشای شب عید قربان، برای کسی که در مشعر الحرام باشد، و در این دو نماز در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی فاصله نشود، یا بین آن‌ها کمی فاصله باشد.

(مسألهٔ ۹۳۲) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

(مسألهٔ ۹۳۳) اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسألهٔ ۹۳۴) در جایی که عده‌ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها به‌هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که برپا می‌شود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود: اول: آنکه نماز جماعت در داخل مسجد باشد، و اگر در مسجد نباشد، ساقط شدن اذان و اقامه معلوم نیست. دوم: آنکه برای نماز، اذان و اقامه گفته باشد. سوم: آن که نماز جماعت باطل نباشد. چهارم: آنکه نماز او و نماز جماعت در یک جا باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید. پنجم: آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشد. ششم: آنکه وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلًا هر دو نماز ظهر، یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود، نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

(مسألهٔ ۹۳۵) اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مساله پیش گفته شده شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است. ولی اگردر یکی از پنج شرط دیگر شک کند مستحب است اذان و اقامه بگوید.

(مسألهٔ ۹۳۶) کسی که اذان و اقامه دیگری را بشنود، مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود آهسته بگوید.

(مسألهٔ ۹۳۷) کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسألهٔ ۹۳۸) اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود، اذان از او ساقط نمی‌شود، بلکه‌اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط نمی‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۱۳۱

(مسألهٔ ۹۳۹) اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید، کافی است.

(مسألهٔ ۹۴۰) اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث «با وضوء یا غسل یا تیمم» باشد.

(مسألهٔ ۹۴۱) اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلًا "حی علی الفلاح "را پیش از "حی علی الصلاهٔ "بگوید، باید از

جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

(مسألهٔ ۹۴۲) بایـد بین اذان و اقامه فاصـله ندهـد. و اگر بین آن‌ها به قـدری فاصـله دهـد، که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان را بگویـد. و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قـدری فاصـله دهـد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

(مسألهٔ ۹۴۳) اذان و اقامه بایـد به عربی صـحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگویـد یا به‌جای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلًا ترجمه آن را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

(مسألهٔ ۹۴۴) اذان و اقامه بایـد بعـد از داخل شـدن وقت نماز گفته شود. و اگر عمداً یا از روی فراموشـی پیش از وقت بگوید، باطل است.

(مسألهٔ ۹۴۵) اگر پیش از گفتن اقامه شک کنـد که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشـغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

(مسألهٔ ۹۴۶) اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسـمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسـمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

(مسألهٔ ۹۴۷) مستحب است انسان در موقع اذان گفتن رو به قبله بایستد، و با وضو یا غسل باشد، و دستها را به گوش بگذارد، و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آن‌ها حرف نزند.

(مسألهٔ ۹۴۸) مسـتحب است بـدن انسـان در موقع گفتن اقـامه آرام باشـد و آن را از اذان آهسـته‌تر بگویـد، و جمله‌های آن را به هم نچسباند. ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

(مسألهٔ ۹۴۹) مسـتحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی بزند، یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

(مسألهٔ ۹۵۰) مسـتحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند، عادل و وقت‌شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۳۲

واجبات نماز

واجبـات نمـاز یـازده چیز است: اول: نیت. دوم: قیام یعنی ایسـتادن. سوم: تکبیرهٔ الاحرام یعنی گفتن "الله اکبر "در اول نماز. چهارم: رکوع. پنجم: سـجود. شـشم: قرائت. هفتم: ذکر. هشـتم: تشهد. نهم: سلام. دهم: ترتیب. یازدهم: موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

(مسألهٔ ۹۵۱) بعضـی از واجبـات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آن‌ها را به‌جا نیاورد، عمـداً باشـد یا اشـتباها، نماز باطل می‌شود. و بعضـی دیگر رکن نیست یعنی اگر اشـتباهاً کم گردد، نمـاز باطـل نمی‌شود. و رکن پنـج چیز است: اول: نیت. دوم: تکبیرهٔ الاـحرام. سـوم: قیـام متصـل به رکـوع، یعنی ایسـتادن پیش از رکوع. چهـارم: رکوع. پنجم: دو سـجده از یـک رکعت و امـا نسـبت به زیـادی درصورتی که عمدی باشد مطلقاً نماز باطل می‌شود، درصورتی که از روی اشتباه باشد اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از یک

رکعت باشد نماز باطل است، والا باطل نیست.

نیت

(مسألهٔ ۹۵۲) انسان باید نماز را به نیت قربت یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند عالم به‌جا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند، یا مثلًا به زبان بگوید چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربه الی الله.
(مسألهٔ ۹۵۳) اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر، نماز او باطل است، و نیز کسی که مثلًا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می‌خواند در نیت معین کند.
(مسألهٔ ۹۵۴) انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.
(مسألهٔ ۹۵۵) انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.
(مسألهٔ ۹۵۶) اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به‌جا آورد، نمازش باطل است، بلکه اگر نماز را برای خدا به‌جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت، یا به طرز مخصوصی مثلًا با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است. بنابر احتیاط اگر جزء مستحبی را نیز مثل قنوت برای غیر خدا به‌جا آورد نمازش باطل است.

تکبیرهٔ الاحرام

(مسألهٔ ۹۵۷) گفتن "الله اکبر "در اول هر نماز واجب و رکن است و باید حروف "الله "و حروف "اکبر "و دو کلمه "الله "و "اکبر" را پشت‌سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود، و اگر به عربی غلط بگوید، یا مثلًا ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.
(مسألهٔ ۹۵۸) احتیاط واجب آن است که تکبیرهٔ الاحرام نماز را به چیزی که پیش ازآن می‌خواند، مثلًا به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.
توضیح المسائل، ص: ۱۳۳
(مسألهٔ ۹۵۹) اگر انسان بخواهد "الله اکبر "را به چیزی که بعد از آن می‌خواند مثلًا به "بسم الله الرحمن الرحیم "بچسباند، باید (راء) اکبر را پیش بدهد، ولی احتیاط واجب آنست که در نماز واجب نچسباند.
(مسألهٔ ۹۶۰) موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرهٔ الاحرام را بگوید، باطل است.
(مسألهٔ ۹۶۱) تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر به واسط سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.
(مسألهٔ ۹۶۲) کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند "الله اکبر "را بگوید، باید به هر طور که می‌تواند بگوید، و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید، بنابر احتیاط باید در قلب خود بگذارند، و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد.
(مسألهٔ ۹۶۳) مستحب است بعد از تکبیرهٔ الاحرام بگوید ":یا محسن قد اتاک المسییء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء

انت المحسن و انا المسیء بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی، "یعنی ای خدایی که به بندگان احسان می‌کنی بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گنهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار، به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیهایی که می‌دانی از من سر زده بگذر.

(مسألهٔ ۹۶۴) مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

(مسألهٔ ۹۶۵) اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه، چنان‌چه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده، به شک خود اعتنا نکند، و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.

(مسألهٔ ۹۶۶) اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه به شک خود اعتنا نکند.

قیام (ایستادن)

(مسألهٔ ۹۶۷) قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۹۶۸) واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را درحال ایستادن گفته است.

(مسألهٔ ۹۶۹) اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به

توضیح المسائل، ص: ۱۳۴

رکوع رود، و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را به‌جا نیاورده، نماز او باطل است.

(مسألهٔ ۹۷۰) موقعی که بر تکبیرةالاحرام یا قرائت ایستاده است، بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود، بنابر احتیاط در حال اختیار به‌جایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۹۷۱) اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به‌جایی تکیه کند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۹۷۲) احتیاط مستحب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۹۷۳) کسی که می‌تواند درست بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر او صدق نکند نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۹۷۴) موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است باید بدنش آرام باشد و در موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

(مسألهٔ ۹۷۵) اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید، مثلًا موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، نمازش صحیح است و «بحول الله و قوته اقوم و اقعد» را باید در حال برخاستن بگوید.

(مسألهٔ ۹۷۶) حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد. اگرچه احتیاط مستحب آن است که آن‌ها را هم حرکت ندهد.

(مسألهٔ ۹۷۷) اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط مستحب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۹۷۸) اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند، و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید.

(مسألهٔ ۹۷۹) تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلًا کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می‌کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را مختصری کج کند، باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

(مسألهٔ ۹۸۰) تا انسان می‌تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طور که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند باید به طوری که در احکام قبله گفته شد به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی‌تواند به پهلوی چپ بخوابد، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد، به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

توضیح المسائل، ص: ۱۳۵

(مسألهٔ ۹۸۱) کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، و رکوع را ایستاده به‌جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود، و اگرنتواند، باید رکوع را هم نشسته به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۹۸۲) کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می‌تواند نشسته بخواند و نیز اگر می‌تواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از اذکار واجب را نخواند.

(مسألهٔ ۹۸۳) کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نخواند.

(مسألهٔ ۹۸۴) کسی که می‌تواند بایستد اگر بترسد که به واسط ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

(مسألهٔ ۹۸۵) اگر انسان احتمال بدهد که آخر وقت می‌تواند ایستاده نماز بخواند، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد. پس اگر نتوانست بایستد در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را به‌جا آورد، و درصورتی که اول وقت نماز را خوند و در آخر وقت قدرت بر ایستادن حاصل نموده، باید نماز را دوباره به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۹۸۶) مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد، شانه‌ها را پایین بیندازد، دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

(مسألهٔ ۹۸۷) در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن بنابر احتیاط- یک سوره تمام بخواند و سوره والضحی و الم نشرح و همچنین سوره فیل و لایلاف در نماز یک سوره حساب می‌شود.

(مسألهٔ ۹۸۸) اگر وقت نماز تنگ باشد یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلًا بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

(مسألهٔ ۹۸۹) اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است. و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند.

(مسألهٔ ۹۹۰) اگر حمد و سوره یا یکی از آن‌ها را فراموش کند، و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۹۹۱) اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند. و اگر بفهمد سوره را

نخوانـده بایـد فقط سوره را بخوانـد، ولی اگر بفهمـد حمـد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند. و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و

توضیح المسائل، ص: ۱۳۶

به همین دستور عمل نماید.

(مسألهٔ ۹۹۲) اگر در نمـاز یکی از چهـار سـوره‌ای را کـه آیـه سـجده دارد و در (مسـأله ۳۶۱) گفته شـد عمـداً بخواند، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۹۹۳) اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد، چنان‌چه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، احتیاطاً به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند و بعد از نماز باید سجده آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۹۹۴) اگر در نماز آیه سـجده را گوش دهد، نمازش صـحیح است، و بنابر احتیاط به سـجده اشاره نماید و بعد از نماز سجده آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۹۹۵) در نماز مستحبی خوانـدن سوره لازم نیست، اگرچه آن نماز به واسط نـذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضـی از نمازهای مسـتحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصـی دارد، اگر بخواهد به‌دسـتور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

(مسألهٔ ۹۹۶) در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مسـتحب است در رکعت اول بعد از "حمد، "سوره "جمعه "و در رکعت دوم بعـد از "حمد "سوره "منافقون "بخواند واگر مشـغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

(مسألهٔ ۹۹۷) اگر بعد از حمد مشـغول خواندن سوره "قل هو الله احد "یا سوره "قل یا ایها الکافرون "شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به‌جای سوره "جمعه "و "منافقین "یکی از این دو سوره را بخواند، می‌تواند آن را رها کند و سوره "جمعه "و "منافقون "را بخواند و احتیاط این است که بعد از تجاوز نصف رها ننماید.

(مسألهٔ ۹۹۸) اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمـداً سوره "قل هو الله احـد "یا سوره "قل یا ایها الکافرون "بخواند، اگرچه به نصف نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند رها کند و سوره "جمعه "و "منافقون "را بخواند.

(مسألهٔ ۹۹۹) اگر در نمـاز، غیر سوره "قل هو الله احـد "و "قل یا ایها الکافرون "سوره دیگری بخوانـد. تا به نصف نرسـیده می‌تواند رها کنـد و سوره دیگر بخواند. و بنابر احتیاط در مابین نصف و دو ثلث رها نکند و پس از به دو ثلث رسـید رها کردن آن و عدول به سوره‌ی دیگر جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۰۰۰) اگر مقـداری از سوره را فراموش کنـد یـا از روی ناچـاری مثلًا به واسـط تنگی وقت یـا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگرچه از دو ثلث هم گذشـته باشد یا سوره‌ای که می‌خوانده "قل هو الله احد "یا "قل یا ایها الکافرون "باشد.

توضیح المسائل، ص: ۱۳۷

(مسألهٔ ۱۰۰۱) بر مرد واجب است حمـد و سوره نماز صـبح و مغرب و عشا را بلنـد بخواند. و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

(مسألهٔ ۱۰۰۲) مرد بایـد در نمـاز صـبح و مغرب و عشـا مواظب باشـد که تمـام کلمـات حمـد و سوره حتی حرف آخر آن‌ها را بلند

بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۰۳) زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، بنابر احتیاط آهسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۰۴) اگر در جایی که بایـد نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسـته بخواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است. ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانسـتن مساله باشـد، صـحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۰۵) اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آن که آن‌ها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۰۶) انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند. و کسـی که به هیچ قسم نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می‌تواند بخواند، و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۰۰۷) کسـی که حمـد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی‌دانـد و می‌تواند یاد بگیرد، چنان‌چه وقت نماز وسـعت دارد، باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش را به جماعت بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۰۸) مزد نگرفتن برای یاد دادن واجبات نماز بهتر است و مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات آن بدون اشکال جائز است.

(مسألهٔ ۱۰۰۹) اگر یکی از کلمات حمـد یا سوره را ندانـد، یا عمـداً آن را نگویـد، یا به‌جای حرفی، حرف دیگر بگویـد مثلًا به‌جای ض، ظ بگوید، یا جایی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۱۰) اگر انسان کلمه‌ای را که یاد گرفته صـحیح بدانـد و در نماز همانطور بخوانـد و بعـد بفهمـد غلط خوانده لازم نیسـت دوباره نماز را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۱۱) اگر زیر و زبر کلمه‌ای را ندانـد یـا ندانـد مثلًا کلمه‌ای به «س» است یـا به «ص» بایـد یـاد بگیرد و چنان‌چه دو جور یا بیشتر بخوانـد، مثل آن که در "اهـدنا الصـراط المسـتقیم "،"صـراط "را یک مرتبه با "سـین "و یک مرتبه با "صاد "بخواند نمازش باطـل است، ولی اگر آن کلمه‌ای را که دو جور خوانـده از اذکـار باشـد، و غلـط خوانـدن‌اش از ذکر بودن خـارجش نکنـد نمـازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۱۲) اگر در کلمه‌ای "واو "باشد و حرف قبل از "واو "در آن کلمه پیش داشته باشد و حرف بعد از "واو "در آن

توضیح المسائل، ص: ۱۳۸

کلمه همزه باشـد، مثل کلمه "سوء "بایـد آن "واو "را مد بدهد، یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه‌ای "الف "باشد و حرف قبل از "الف "در آن کلمه زبر داشـته باشـد و حرف بعـد از "الف "در آن کلمه همزه باشد مثل "جاء، "باید "الف "آن را بکشد و نیز اگر در کلمه‌ای «ی» باشـد و حرف پیش از «ی» در آن کلمه زیر داشـته باشـد و حرف بعـد از «ی» در آن کلمه همزه باشـد مثل " جیء، "بایـد «ی» را با مد بخواند و اگر بعداز این "واو "و "الف "و «یا» به‌جای همزه حرفی باشد که ساکن است، یعنی زیر و زبر و پیش نـدارد باز هم بایـد این سه حرف را با مـد بخوانـد، مثلًا در "و لا الضالین "که بعـد از "الف "حرف "لام "ساکن است، بایـد" الف "آن را با مـد بخوانـد، و چنان‌چه به‌دسـتوری که گفته شـد رفتار نکنـد، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کنـد و دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۱۳) احتیاط واجب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سـکون ننمایـد، و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد، مثلًا بگوید "الرحمن الرحیم "و میم "الرحیم "را زیر بدهـد و بعد قدری فاصـله دهد و بگوید ":مالک یوم الدین "و معنی وصل به سـکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را

نگویـد و آن کلمه را به کلمه بعـد بچسـباند، مثل آن که بگویـد ":الرحمن الرحیم "و میم "الرحیم "را زیر ندهد و فورا "مالک یوم الدین "را بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۱۴) در رکعت سوم و چهارم نماز می‌توانـد فقط یک حمـد بخوانـد، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید: یعنی یک مرتبه بگویـد ":سـبحان الله و الحمـدلله ولا اله الا الله والله اکبر، "و بهتر آن است سه مرتبه بگویـد، و می‌توانـد در یک رکعت حمـد، و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و در نماز فرادا بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند. و برای مأموم در نمازهای جهیره احوت لزومی اختیار تسبیحات است.

(مسألهٔ ۱۰۱۵) در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۱۶) بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

(مسألهٔ ۱۰۱۷) اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید "بسم الله "آن را هم آهسته بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۱۸) کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۱۹) اگر در دو رکعت اول نمـاز به خیـال این که دو رکعت آخر است تسبیحـات بگویـد، چنان‌چه پیش از رکوع بفهمـد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۲۰) اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۲۱) گر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمـد بخوانـد تسبیحات به زبانش آمد یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده

توضیح المسائل، ص: ۱۳۹

که به زبانش آمده، می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۲۲) کسی که عادت دارد، در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر از عادت خود غفلت نماید و به قصد ادا مشغول خواندن حمد شود کفایت می‌کند و لازم نیست دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۳) در رکعت سوم و چهارم مسـتحب است بعـد از تسبیحات اسـتغفار کنـد، مثلًا بگوید ":اسـتغفر الله ربی و اتوب الیه "یا بگویـد ":اللهم اغفر لی. "و اگر نمـازگزار پیش از خم شـدن برای رکوع اگرچه مشـغول گفتن اسـتغفار یا بعـد از فراغ از آن باشـد، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۴) اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کنـد که حمـد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند. و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۵) هرگـاه شـک کنـد که آیه یـا کلمه‌ای را درست گفته یـا نه، مثلًـا شک کنـد "قل هو الله احـد "را درست گفته یا نه، می‌توانـد به شـک خود اعتنا نکنـد، ولی اگر احتیاطا آن آیه یا کلمه را به طور صـحیح بگویـد، اشـکال نـدارد. و اگر چنـد مرتبه هم شک کند، می‌تواند چندبار بگوید اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط مستحب نمازش را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۶) مستحب است در رکعت اول پیش از خوانـدن حمـد بگوید ":اعوذ بالله من الشـیطان الرجیم "و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصـر "بسم الله "را بلند بگوید و حمد و سوره را شـمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن آیه را به آیه بعد نچسـباند، و در حال خوانـدن حمـد و سوره به معنای آیه توجه داشـته باشد. اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادا می‌خوانـد، بعـد از تمام شـدن حمد امام، و اگر فرادی می‌خواند بعد از آنکه حمد خودش تمام شد بگوید ":الحمد لله رب العالمین. "بعـد از خوانـدن سوره "قل هو الله احـد "یک یا دو یا سه مرتبه "کـذلک الله ربی "یا سه مرتبه "کـذلک الله ربنا"

بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۷) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره "انا انزلناه "و در رکعت دوم، سوره "قل هو الله احد "را بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۸) مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سور "قل هو الله احد "را نخواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۹) خواندن سوره "قل هو الله احد "به یک نفس مکروه است.

(مسألهٔ ۱۰۳۰) سوره‌ای را که در رکعت اول خوانده، مکروه است در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سوره "قل هو الله احد "را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

(مسألهٔ ۱۰۳۱) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد، و این عمل را رکوع

توضیح المسائل، ص: ۱۴۰

می گویند.

(مسألهٔ ۱۰۳۲) اگر به انداز رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۳۳) هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به‌جا آورد، مثلًا به چپ یا راست خم شود، اگرچه دستهای او به زانو برسد صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۰۳۴) خم شـدن بایـد به قصـد رکوع باشـد، پس اگر به قصد کار دیگری مثلًا برای کشـتن جانور خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسط این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۰۳۵) کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلًا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد یا زانوی او پایین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به انداره معمول خم شود.

(مسألهٔ ۱۰۳۶) کسی که نشسته رکوع می کند باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

(مسألهٔ ۱۰۳۷)- بهتر آن است که در حال اختیار در رکوع، سه مرتبه «سـبحان الله» یا یک مرتبه «سبحان ربی العظیم و بحمده» بگوید و ظاهر این است که گفتن هر ذکری به این مقـدار باشـد کفایت می کند. ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک «سـبحان الله» کافی است.

(مسألهٔ ۱۰۳۸)- ذکر رکوع بایـد دنبال هم و به عربی صـحیح گفته شود. و مسـتحب است آن را سه یا پنـج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

(مسألهٔ ۱۰۳۹)- در رکـوع بایـد به مقـدار ذکر واجب، بـدن آرام باشـد و در ذکر مستحب هم آرام بودن بـدن درصورتی که قصـد خصوصیت نماید احوط است.

(مسألهٔ ۱۰۴۰)- اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید، بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود بهتر این است که بعـد از آرام گرفتن بـدن، دوباره ذکر را بگویـد، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۴۱).- اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۴۲)- اگر پیش از تمام شـدن ذکر واجب، عمداً سـر از رکوع بردارد نمازش باطل است، و اگر سـهواً سـر بردارد، چنان‌چه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن ذکر را

توضیح المسائل، ص: ۱۴۱

بگوید، و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد، یادش بیاید، نماز او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۴۳)- اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیه آن را درحال برخواستن بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۴۴)- اگر به واسط مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نمازش صحیح است، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را به نحوی که گذشت بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۴۵)- هرگاه نتواند به انداز رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به‌طور معمول رکوع کند بنابر احتیاط باید به هر اندازه می‌تواند خم شود و اشاره به رکوع نیز بنماید و اگر هیچ نتواند خم شود، باید برای رکوع با سر اشاره نماید.

(مسألهٔ ۱۰۴۶)- کسی که برای رکوع باید با سر اشاره کند، و اگر نتواند با سر اشاره کند باید به نیت رکوع چشم‌ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخواستن از رکوع چشم‌ها را باز کند. و اگر از این هم عاجز است بنابر احتیاط در قلب خود نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۴۷)- کسی که نمی‌تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند، ولی برای رکوع می‌تواند درحالی که نشسته است خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشیند و برای رکوع خم شود.

(مسألهٔ ۱۰۴۸)- اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به انداز رکوع خم شود نمازش باطل است، و نیز اگر بعداز آن که به انداز رکوع خم شد و بدنش آرام گرفت به قصد رکوع به قدری خم شود که از انداز رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد بنابر احتیاط واجب نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و از سر بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۴۹)- بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۵۰)- اگر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که به سجده برسد یادش بیاید باید بایستد بعد به رکوع رود، و چنان‌چه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۵۱)- اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسید، یادش بیاید که رکوع نکرده، لازم است برگردد و رکوع را بعد از ایستادن به‌جا آورد، و درصورتی که در سجدهٔ دوّم یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۵۲)- مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگه‌دارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگه دارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید: «سمع الله لمن

توضیح المسائل، ص: ۱۴۲

حمده».

(مسألهٔ ۱۰۵۳) مستحب است در رکوع زن‌ها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

(مسألهٔ ۱۰۵۴) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دو سجده کند، و سجده آن است که پیشانی را به قصد خضوع بر زمین بگذارد و در حال سجده در نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر

زمین بگذارد.

(مسألهٔ ۱۰۵۵) دو سجده روی هم یک رکن است، که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی در یک رکعت هر دو را ترک کند یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۵۶) اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می‌شود، و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.)

(مسألهٔ ۱۰۵۷) اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است اگرچه در جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.)

(مسألهٔ ۱۰۵۸)- بهتر آن است درحال اختیار در سجده سه مرتبه «سبحان الله» و یک مرتبه «سبحان ربی العلی و بحمده» بگوید و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد کفایت می‌کند و مستحب است «سبحان ربی العلی و بحمده» را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۵۹) در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم، آرام بودن بدن با قصد خصوصیت احوط است.

(مسألهٔ ۱۰۶۰) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمدا ذکر سجده را بگوید و یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد نماز باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۶۱) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید، و پیش از آنکه سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره درحال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۶۲) اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت، بفهمد پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۶۳) اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد، نماز باطل می‌شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۱۴۳

(مسألهٔ ۱۰۶۴) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۶۵) بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

(مسألهٔ ۱۰۶۶) جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد بلکه واجب است که جای پیشانی او از جای انگشتان پایش پست‌تر از چهار انگشت بسته نیز نباشد.

(مسألهٔ ۱۰۶۷) در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۶۸) اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد، و بنابر احتیاط باید نماز را بعد از تمام نمودن دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۶۹) باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند چیزی فاصله نباشد، پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد سجده باطل است، ولی اگر مثلًا رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۷۰) در سجده باید دو کف دست را بر زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد، و اگر پشت

دست هم ممکن نباشد بنابر احتیاط باید مچ دست را به زمین بگذارد، و چنان‌چه آن را هم نتواند، تا آرنج هر جا را که میتواند بر زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است.

(مسألهٔ ۱۰۷۱) در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد یا به واسط بلند بودن ناخن، شصت به زمین نرسد نماز باطل است، و کسی که از روی تقصیر و ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده، باید دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۷۲) کسی که مقداری از شصت پایش بریده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد، واگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است بنابر احتیاط باید بقیه انگشتان را بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

(مسألهٔ ۱۰۷۳) اگر به طور غیر معمول سجده کند مثلًا سینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند،، اگرچه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد بنابر احتیاط مستحب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر طوری دراز بکشد که سجده صدق ننماید نماز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۷۴) مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاك باشد ولی اگر مثلًا مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاك آن بگذارد اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۱۴۴

(مسألهٔ ۱۰۷۵) اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنان‌که ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند. و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

(مسألهٔ ۱۰۷۶) اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد، بنابر احتیاط باید به یکی از دو طرف پیشانی و چانه اگرچه به تکرار نماز باشد سجده کند، و اگر ممکن نیست فقط به چانه، و اگر به چانه هم ممکن نیست، باید برای سجده اشاره کند.

(مسألهٔ ۱۰۷۷) کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

(مسألهٔ ۱۰۷۸) اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بگذارد لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید.

(مسألهٔ ۱۰۷۹) کسی که هیچ نمی‌تواند سجده نماید باید برای سجده با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید، اگر با چشمها هم نمی‌تواند اشاره کند بنابر احتیاط مستحب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند و در قلب نیز نیت سجده نماید.

(مسألهٔ ۱۰۸۰) اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنان‌چه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به‌جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می‌شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی‌اختیار دوباره به‌جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد بنابر احتیاط باید بگوید.

(مسألهٔ ۱۰۸۱) جایی که انسان باید تقیه کند می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز به‌جای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

(مسألهٔ ۱۰۸۲) اگر روی تشک پر و مانند آن سجده کند، درصورتی که بدن روی آن آرام نگیرد باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۸۳) اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنان‌چه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد، باید سجده و تشهد را به طور معمول به‌جا آورد، و اگر مشقت دارد، در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را

ایستاده بخواند، و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۸۴) در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا احتیاط مستحب این است که بعد از سجدهٔ دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

توضیح المسائل، ص: ۱۴۵

چیزهایی که سجده بر آن‌ها صحیح است

(مسألهٔ ۱۰۸۵) باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می‌روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد، و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی مانند گندم و جو و پنبه و آنچه که از اجزای زمین شمرده نشود مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۰۸۶) احتیاط واجب آن است که بر برگ مو قبل از خشک شدنش سجده نکنند.

(مسألهٔ ۱۰۸۷) سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۸۸) سجده بر گلهایی که خوراکی نیستند، صحیح است، بلکه سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می‌روید، مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۸۹) سجده بر برگ‌هایی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است، و در شهرهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۰۹۰) سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند اینها سجده نکنند.

(مسألهٔ ۱۰۹۱) سجده بر کاغذ اگرچه از پنبه و مانند آن ساخته شده باشد صحیح است.

(مسألهٔ ۱۰۹۲) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ، و بعد از سنگ گیاه است.

(مسألهٔ ۱۰۹۳) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد بواسط سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند باید به لباسش سجده کند، و اگر فراهم نباشد باید بر پشت دست یا چیز دیگری که در حال اختیار سجده بر او جایز نیست سجده نماید ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر آن چیز سجده نکند.

(مسألهٔ ۱۰۹۴) سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است.

(مسألهٔ ۱۰۹۵) اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد باید برای سجدهٔ دوم مهر را بردارد.

(مسألهٔ ۱۰۹۶) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنان‌چه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، باید به ترتیبی که در مسألهٔ «۱۰۹۳» گفته شد عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۰۹۷) هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید پیشانی را از

توضیح المسائل، ص: ۱۴۶

روی آن برداشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و اگر ممکن نباشد، چنان‌چه وقت نماز وسعت دارد، باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، به ترتیبی که در مسألهٔ «۱۰۹۳» گفته شد عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۰۹۸) اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید بر چیزی که سجده بر او صحیح است سجده نماید و بنابر احتیاط مستحب نماز را از سر به‌جا آورد. و اگر این کار از دو سجده از یک رکعت اتفاق افتاد

یک سجده را تدارک نماید و احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۰۹۹) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد. و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان علیهم السلام پیشانی را به زمین می‌گذارند اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد و گرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

(مسألهٔ ۱۱۰۰) در سجده چند چیز مستحب است:

۱- کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد، و کسی که نشسته نماز می‌خواند، بعد از آن که کاملا نشست برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲- موقعی که می‌خواهد به سجده برود، مرد اول دست‌ها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳- بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴- در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد بطوری که سر آن‌ها رو به قبله باشد.

۵- در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: «یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم»، (یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان، از فضل خود روزی بده به من و عیال من پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی).

۶- بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷- بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸- بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت «استغفر الله ربی و اتوب الیه» بگوید.

۹- سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد.

۱۰- برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن «الله اکبر» بگوید.

۱۱- در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲- در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳- مردها آرنج‌ها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسألهٔ ۱۱۰۱) قرآن خواندن در سجده مکروه است. و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار جای سجده را

توضیح المسائل، ص: ۱۴۷

فوت کند. و اگر در اثر فوت کردن حرفی از دهان عمداً بیرون‌آید، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده‌های واجب قرآن

(مسألهٔ ۱۱۰۲) در هر یک از چهار سوره: «و النجم، واقرا، والم تنزیل، و حم سجده» یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش به آن دهد بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند، و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید. و ظاهر این است که در شنیدن بدون اختیار سجدهٔ واجب نیست اگرچه بهتر سجده نمودن است.

(مسألهٔ ۱۱۰۳) اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش دهد خودش نیز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دو سجده نماید.

(مسألهٔ ۱۱۰۴) در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا گوش کند باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

(مسألهٔ ۱۱۰۵) اگر انسان از گرامافون یا ضبط صوت یا از بچهٔ غیر ممیز که خوب و بد را نمی‌فهمد، یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیه سجده را بشنود، یا گوش دهد سجده واجب نیست و همچنین است رادیو اگر به طور نوار و ضبط صوت باشد، ولی اگر شخصی ایستگاه رادیو آیهٔ سجده را به قصد از قرآن است بخواند و انسان به واسطهٔ رادیو گوش دهدسجده واجب است.

(مسألهٔ ۱۱۰۶) در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد و بنابر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای سر انگشتان بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاك باشد، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد در لباس او شرط نیست.

(مسألهٔ ۱۱۰۷) احتیاط واجب آن است که در سجده واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته و جاهای دیگر بدن را به‌دستوری که در سجدهٔ نماز گفته شد بر زمین بگذارد.

(مسألهٔ ۱۱۰۸) هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگرچه ذکر نگوید کافی است، و گفتن ذکر مستحب است و بهتر این است بگوید: «لاـ اله الَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً، لا اله الَّا اللهُ ایماناً وَ تَصْدِیْقاً، لا اله الَّا اللهُ عُبُوْدِیَّهً وَرِقّاً سَجَدْتَ لَکَ یا رَبِ تَعَبُداً وَرِقاً لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُسْتَکْبِرَاً بَلْ انَا عُبْد ذَلِیْلٌ ضَعِیْفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ».

تشهد

(مسألهٔ ۱۱۰۹) در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند یعنی بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، اللهم صلی علی محمد و آل محمد» و احتیاط واجب آن است که به غیر این ترتیب نگوید و در نماز وتر هم تشهد لازم است.

(مسألهٔ ۱۱۱۰) کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

توضیح المسائل، ص: ۱۴۸

(مسألهٔ ۱۱۱۱) اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند، بنابر احتیاط واجب بعد از نماز برای ایستادن بی جا دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز بنابر احتیاط واجب تشهد را قضا کند، و برای تشهد فراموش شده دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۱۲) مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الحمدلله» یا بگوید «بسم الله و بالله و الحمدالله و خیر الاسماءِ لله» و نیز مستحب است دست‌ها را بر ران‌ها بگذارد، و انگشت‌ها را به یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، و بعد از صلوات در تشهد بگوید «و تقبل شفاعته و ارفع درجته».

(مسألهٔ ۱۱۳) مستحب است زن‌ها در وقت خواندن تشهد، ران‌ها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

(مسألهٔ ۱۱۱۴) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته» و بعد از آن باید بگوید: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین» و یا بگوید: «السلام علیکم» و مستحب است که به جمله «السلام علیکم» جملهٔ «و رحمهٔ الله و برکاته» را اضافه نماید و هر دو صیغه را بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۱۵) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده، و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۱۶) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، یا کاری که عمدی یا سهوی نماز را باطل می‌کند، مثل پشت به قبله کردن انجام داده باشد، نمازش صحیح است.

ترتیب

(مسألهٔ ۱۱۱۷) اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به‌جا آورد، نماز باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۱۱۸) اگر رکنی از نماز را فراموش کند، و رکن بعد از آن را به‌جا آورد، مثلًا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

(مسألهٔ ۱۱۱۹) اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به‌جا آورد، مثلًا پیش از آن که دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را به‌جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۲۰) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به‌جا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و

توضیح المسائل، ص: ۱۴۹

مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۲۱) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به‌جا آورد مثلًا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید آنچه را فراموش کرده به‌جا آورد و بعد از آن چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۲۲) اگر سجده اول را به خیال این که سجده دوم است یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است به‌جا آورد، نماز صحیح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب می‌شود.

موالات

(مسألهٔ ۱۱۲۳) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پی در پی و پشت سر هم به‌جا آورد، و چیزهایی را که در نماز می‌خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آن‌ها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۱۲۴) اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنان‌چه مشغول رکن بعد نشده باشد باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند و درصورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۲۵) طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

(مسألهٔ ۱۱۲۶) در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند، و در نماز وتر با آن که

یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است، و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، و نماز آیات پنج قنوت نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

(مسألهٔ ۱۱۲۷) مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آن‌ها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شست، انگشتهای دیگر را بهم بچسباند و به کف دست‌های نگاه کند.

(مسألهٔ ۱۱۲۸)- در قنوت هر ذکری بگوید، اگرچه یک «سبحان الله» باشد کافی است. و بهتر است بگوید: «لا اله الا الله الحلیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السَبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین».

(مسألهٔ ۱۱۲۹)- مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

(مسألهٔ ۱۱۳۰)- اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آن که به‌انداز رکوع خم شود یادش بیاید مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده

توضیح المسائل، ص: ۱۵۰

یادش بیاید مستحب است بعد از سلام نماز آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

اشاره

-۱

ترجمه سوره حمد «بسم الله الرحمن الرحیم»: «بسم الله» یعنی ابتدا می‌کنم به نام خدا، ذاتی جامع جمیع کمالات و از هرگونه نقص منزه است «الرحمن» رحمتش واسع بی‌نهایت است «الرحیم» رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است. «الحمد لله رب العالمین» یعنی ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است. «الرحمن الرحیم» معنای آن گذشت. «مالک یوم الدین» یعنی ذات توانایی که حکمرانی روز جزا با اوست. «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم. «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است. «صراط الذین انعمت علیهم» یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند. «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر ایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

-۲

ترجمه سوره قل هو الله احد (بسم الله الرحمن الرحیم) معنای آن گذشت «قل هو الله احد»، یعنی بگو ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کهخداوند، خدایی است یگانه. «الله الصمد»، یعنی خدایی که از تمام موجودات بی‌نیاز است. «لم یلد و لم یولد»، فرزند ندارد و فرزند کسی نیست. «و لم یکن له کفوا احد»، یعنی هیچ کس از مخلوقات مثل او نیست.

-۳

ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آن‌ها مستحب است «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَ بِحَمْدِهِ»، یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم «سُبْحانَ رَبِّیَ الاعلیَ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار من از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم. «سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، یعنی خدا بشنود و

بپـذیرد ثنـای کسـی که او را سـتایش می‌کنـد. «اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّیْ وَ اَتُوْبُ الَیْهِ»، یعنی طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خداونـدی که پرورش دهنـده من است و من به طرف او بـازگشت می‌نمایم. «بِحُولِ اللهِ وَ قُوَتِهِ اقُومُ وَ اقْعُـدُ»، یعنی به یاری خـدای متعال و قوه او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

***۴ – ترجمه قنوت «لا ـ الهَ الّا اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ»، یعنی نیست خـدایی سـزاوار پرسـتش، مگر خـدای یکتای بی‌همتایی که صاحب حلم و کرم است. «لا الهَ الّا اللهُ الْعَلیُّ الْعَظِیمُ» یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ اسـت. «سُبْحانَ اللهِ رَبِّ الْسَّمـواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الارَضینَ السَّبْعِ»، یعنی پـاک و منزه است خداونـدی که پروردگـار هفت آسـمان و پروردگار هفت زمین است. «وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرشِ الْعَظِیم»، یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمان‌ها و زمین‌ها و ما بین آن‌ها است و پروردگار عرش بزرگ است. «وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِیْنَ»، یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۱ ۵-

ترجمه تسبیحـات اربعه «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْـدُ للهِ وَ لا ـ الهَ الّا اللهُ وَ اللهُ اکْبَر»، یعنی خداونـد متعال پاک و منزه است، و ثنا مخصوص او است و نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای بی‌همتا و بزرگتر است از این که وصف شود.

-۶

ترجمه تشـهد و سـلام کامل «الْحَمْدُ للهِ اشْهَدُ انَّ لا الهَ الّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ»، یعنی ستایش، مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خـدایی سـزاوار پرسـتش نیست مگر خـدایی که یگانه است و شـریک نـدارد. «وَ اشْـهَدُ انَّ مُحَمَّداً عَبْـدِهُ وَ رَسُولَهُ»، یعنی شهادت می‌دهم که محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده خدا و فرستاده او است. «اللهم صل علی محمد و آل‌محمد»، یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد. «و تقبل شـفاعته و ارفع درجته» یعنی قبول کن شـفاعت پیغمبر را، و درجه آن حضـرت را نزد خود بلنـد کن. «السـلام علیک ایها النبی و رحمـهٔالله و برکاته»، یعنی درود و سـلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد. «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین»، یعنی درود و سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او. «السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته» یعنی درود و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

(مسألهٔ ۱۱۳۱)- مسـتحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود. و بهتر است پیش از آن که از جـای خـود حرکت کنـد و وضو و غسـل و تیمم او باطـل شود، رو به قبله تعقیب را بخوانـد. و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتاب‌های دعا دسـتور داده‌اند بخواند، و از تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضـرت زهرا (سلام الله علیها) است که باید به این ترتیب گفته شود: «۳۴» مرتبه «الله اکبر»، بعد از آن «۳۳» مرتبه «الحمد لله»، بعد از آن «۳۳» مرتبه «سبحان الله» و می‌شود «سبحان الله» را پیش از «الحمد الله» گفت ولی بهتر است بعد از «الحمد الله» گفته شود.

(مسألهٔ ۲ ۱۱۳۲)- مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است. ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، «شـکراً لله» یا «عفواً» بگوید. و نیز مسـتحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلائی از او دور می‌شود سجده شکر به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۲

صلوات بر پیغمبر

(مسألهٔ ۱۱۳۳)- هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را مانند محمد و احمد یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

(مسألهٔ ۱۱۳۴)- موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مستحب است صلوات را هم بنویسند. و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کنند صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

(مسألهٔ ۱۱۳۵)- دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آن‌ها را مبطلات می‌گویند.

اول- آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلًا در بین نماز بفهمد که ساتر است غصبی است.

دوم- آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلًا بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود، چنان‌چه به‌دستوری که در احکام وضو صفحهٔ (۴۳) گفته شد، رفتار نماید، نمازش باطل نمی شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به‌دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۳۶)- کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۳۷)- اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۳۸)- اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، چنان‌چه بداند که بی‌اختیار خوابش برده، باید آن نماز را دوباره بخواند، و اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و احتمال دهد که از روی غفلت در سجده نماز خوابیده نمازش صحیح است.

سوم- از مبطلات نماز آن است که دست‌ها را به قصد جزء نماز باشد روی هم بگذارد و اگر به این قصد نباشد بلکه به‌عنوان ادب باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۳

(مسألهٔ ۱۱۳۹)- هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه یا برای کار دیگری مثل خاراندن دست و مانند آن، دست‌ها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم- از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد درصورتی که قصد دعا ننماید، و یا قصد جزء نماز باشد آمین بگوید ولی اگر فقط به قصد دعا یا اشتباهاً از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

پنجم- از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد، که نگویند رو به قبله است، اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۱۴۰)- اگر عمداً یا سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است، ولی اگر سر کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگرداند- عمداً باشد یا اشتباهاً- نمازش باطل نمی‌شود، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است، ولی به حد راست یا چپ قبله نرسیده باشد، در این صورت چنان‌چه روگرداندن عمدی باشد نماز باطل است، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است.

ششم- از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه‌ای را بگوید که یک حرف را بیشتر باشد اگرچه معنی هم نداشته باشد.

(مسألة ۱۱۴۱)- اگر سهواً کلمه‌ای بگوید که یک حرف یا بیشتر دارد اگرچه آن کلمه معنی داشته باشد نمازش باطل نمی‌شود، ولی لازم است بعد از نماز سجدهٔ سهو به‌جا آورد چنان‌که خواهد آمد.

(مسألة ۱۱۴۲)- سرفه کردن و آروق زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی باشد، نماز را باطل می کند.

(مسألة ۱۱۴۳)- اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید، مثلًا به قصد ذکر بگوید: «الله اکبر» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد. بلکه اگر به قصد این که چیزی به کسی بفهماند کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید اشکال ندارد.

(مسألة ۱۱۴۴)- خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارد و در احکام جنابت صفحه (۴۹) گفته شد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد. ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند. توضیح المسائل ۱۵۳ مبطلات نماز ..... ص : ۱۵۲

(مسألة ۱۱۴۵)- اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً و بدون قصد جزئیت یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۴

(مسألة ۱۱۴۶)- در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، بنابر احتیاط واجب باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلًا اگر گفته «سلام علیکم» در جواب بگوید «سلام علیکم» ولی در جواب «علیکم السلام» هر صیغه‌ای که می‌خواهد می تواند بگوید.

(مسألة ۱۱۴۷)- انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید، جواب آن سلام حساب نشود، چنان‌چه در نماز باشد، نباید جواب بدهد، و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

(مسألة ۱۱۴۸)- باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، و یا سلام داده و تند رد شود، چنان‌چه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافی است.

(مسألة ۱۱۴۹)- واجب نیست که نمازگزار جواب سلام را به قصد دعا بگوید، یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد. بلکه به قصد تحیت نیز بگوید مانعی ندارد.

(مسألة ۱۱۵۰)- اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد ولی در سلام زن که «سلام علیک» بگوید باید بگوید «سلام علیک» و کاف را زیر و زبر و پیش ندهد.

(مسألة ۱۱۵۱)- اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد اگرچه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

(مسألة ۱۱۵۲)- اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

(مسألة ۱۱۵۳)- جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان درصورتی که ذمی نباشند واجب نیست و اگر ذمی باشند بنابر احتیاط واجب به کلمهٔ «علیک» اکتفا شود.

(مسألة ۱۱۵۴)- اگر کسی است به عده‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همهٔ آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۵

(مسألة ۱۱۵۵)- اگر کسی به عده‌ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

(مسألهٔ ۱۱۵۶)- اگر به عده‌ای سـلام کند و کسـی که بین آن‌ها مشـغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نبایـد جواب بدهـد. و همچنین است اگر بدانـد قصـد او را هم داشـته ولی دیگری جواب سـلام را بدهد، اما اگر بداند که قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

(مسألهٔ ۱۱۵۷)- سـلام کردن مستحب است و خیلی سـفارش شده است که سواره به پیاده و ایسـتاده به نشسـته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

(مسألهٔ ۱۱۵۸)- اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بنابر احتیاط واجب باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

(مسألهٔ ۱۱۵۹)- در غیر نمـاز، مسـتحب است جواب سـلام را بهتر از سـلام بگویـد، مثلًا اگر کسـی گفت: «سـلام علیکم» در جواب بگوید: «سلام علیکم و رحمهٔ الله».

هفتم- از مبطلات نماز خندهٔ با صدا و عمدی است و چنان‌چه عمداً بی‌صدا یا سهواً با صدا بخندد، ظاهر این است که نمازش اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۶۰)- اگر برای جلوگیری از صـدای خنـده حـالش تغییر کنـد مثلًا رنگش سـرخ شود، بهتر آن است که نمازش را دوباره بخواند.

هشتم- از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی‌صدا گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است.

نهم- از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را به هم بزنـد، مثل دست زدن و به هوا پریـدن و مانند اینها عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۶۱)- اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند نمازش باطل می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۶

(مسألهٔ ۱۱۶۲)- اگر در بین نماز کاری انجام دهـد، یا مـدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، جائز است نماز را قطع کرده و اعاده نماید و بهتر این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

دهم- از مبطلات نماز، خوردن و آشامیـدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامـد که نگویند نماز می‌خواند، عمداً باشد یا از روی فراموشـی نمازش باطل می‌شود. ولی کسـی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صـبح نماز مسـتحبی بخواند و تشنه باشـد، چنان‌چه بترسـد که اگر نماز را تمام کند صـبح شود، درصورتی که آب رو به روی او در دو سه قدمی باشد می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می‌کند، مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

(مسألهٔ ۱۱۶۳)- اگر به واسطهٔ خوردن یا آشامیـدن عمدی، موالات نماز به هم بخورد، یعنی طوری که نگویند نماز را پشت سـر هم می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۶۴)- اگر در بین نماز، غذایی را که در دهان یا لای دندان‌ها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

یـازدهم- از مبطلاـت نمـاز، شـک در رکعت‌هـای نمـاز دو رکعتی یـا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است. درصورتی که نماز گزار در حال شک باقی باشد.

دوازدهم- از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم نماید، یا چیزی را عمداً در نماز زیاد کند یا رکنی را مثل رکوع یا دو سجدهٔ از یک رکعت سهواً زیاد کند و اما زیاد کردن تکبیره الاحرام سهواً مبطل نماز نیست.

(مسألهٔ ۱۱۶۵)- اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۷

چیزهایی که در نماز مکروه است

(مسألهٔ ۱۱۶۶)- مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده، والا نماز باطل است چنان که گذشت. و نیز مکروه است در نماز چشمها را هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند، و انگشت‌ها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۱۶۷)- موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد. و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتاب‌های مفصل گفته شده است.

توضیح المسائل، ص: ۱۵۸

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

اشاره

(مسألهٔ ۱۱۶۸)- شکستن نماز واجب از روی اختیار بنابر احتیاط واجب حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۶۹)- اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

(مسألهٔ ۱۱۷۰)- اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد، و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنان‌چه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد، و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۷۱)- اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنان‌چه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند. و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند. و اگر نماز را به هم می‌زند، درصورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز برای تطهیر جایز است، و اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، و بعد نماز را بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۷۲)- کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند اگرچه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است اگرچه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۷۳)- اگر پیش از آن که به اندازهٔ رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان یا اقامه را فراموش کرده، چنان‌چه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آن‌ها نماز را بشکند. و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش

کرده است.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۵۹

شکیات

شکیات نماز «۲۳» قسم است: هشت قسم آن شک‌هایی است که نماز را باطل می‌کند، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد، و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شک‌های باطل‌کننده

(مسألهٔ ۱۱۷۴)- شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:
اول- شک در شمارهٔ رکعت‌های نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر. ولی شک در شمارهٔ رکعت‌های نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل نمی‌کند.
دوم- شک در شماره رکعت‌های نماز سه رکعتی.
سوم- آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
چهارم- آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجدهٔ دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.
پنجم- شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.
ششم- شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.
هفتم- شک در رکعت‌های نماز که نداند چند رکعت خوانده است.
هشتم- شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش.
(مسألهٔ ۱۱۷۵)- اگر یکی از شک‌های باطل کننده برای انسان پیش آید، بهتر آن است که نماز را به هم نزند، بلکه به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۶۰

شکهایی که نباید به آن‌ها اعتنا کرد

(مسألهٔ ۱۱۷۶)- شک‌هایی که نباید به آن‌ها اعتنا کرد از این قرار است:
«اول» شک در چیزی که محل به‌جا آوردن آن گذشته است: مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه. «دوم» شک بعد از سلام نماز. «سوم» شک بعد از گذشتن وقت نماز. «چهارم» شک کثیرالشک، یعنی کسی که زیاد شک می‌کند. «پنجم» شک امام در شماره رکعت‌های نماز، در صورتی که مأموم شمارهٔ آن‌ها را بداند، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت‌های نماز را بداند. «ششم» شک در نمازهای مستحبی و نمازهای احتیاط.

۱

شک در چیزی که محل آن گذشته است (مسألة ۱۱۷۷)- اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلًا شک کند که حمد خوانده یا نه، چنان‌چه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به‌جا آورد و اگر کاری که باید بعد از آن انجام دهد مشغول شده، مثلًا در حال خواندن سوره شک کند حمد خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

(مسألة ۱۱۷۸)- اگر در بین خواندن آیه شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه را می‌خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسألة ۱۱۷۹)- اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسألة ۱۱۸۰)- اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، لازم است برگشته و بایستد و رکوع را به‌جا آورد، و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسألة ۱۱۸۱)- اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را به‌جا آورده یا نه، باید برگردد و به‌جا آورد.

(مسألة ۱۱۸۲)- کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند شک کند که سجده یا تشهد را به‌جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را به‌جا آورده یا نه، باید به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۱۶۱

(مسألة ۱۱۸۳)- اگر شک کند که یکی از رکن‌های نماز را به‌جا آورد یا نه، چنان‌چه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به‌جا آورده، مثلًا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و چنان‌چه بعد یادش بیاید که آن رکن را به‌جا آورده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

(مسألة ۱۱۸۴)- اگر شک کند عملی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه، چنان‌چه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به‌جا آورد، مثلًا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به‌جا آورده، چون رکن زیاد نشده نمازش صحیح است.

(مسألة ۱۱۸۵)- اگر شک کند که رکنی را به‌جا آورده یا نه، مثلًا مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و به شک خود اعتنا نکند و بعداً یادش بیاید که آن رکن را به‌جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آن را به‌جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلًا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به‌جا نیاورده باید به‌جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسألة ۱۱۸۶)- اگر شک کند عملی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه، چنان‌چه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلًا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید به‌جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلًا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

(مسألة ۱۱۸۷)- اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنان‌چه مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطهٔ انجام کاری که نماز را به هم می‌زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید، اگرچه

مشغول تعقیب باشد. و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه به شک خود اعتنا نکند، هر چند مشغول تعقیب هم نشده باشد.
۲
شک بعد از نماز (مسألهٔ ۱۱۸۸)- اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلًا شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلًا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.
توضیح المسائل، ص: ۱۶۲

شک بعد از وقت

(مسألهٔ ۱۱۸۹)- اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه اگرچه گمان کند که خوانده است، باید آن نماز را بخواند.
(مسألهٔ ۱۱۹۰)- اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.
(مسألهٔ ۱۱۹۱)- اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، بنابر احتیاط چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.
(مسألهٔ ۱۱۹۲)- اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء، بداند یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.
۴
کثیر الشک (کسی که زیاد شک می‌کند) (مسألهٔ ۱۱۹۳)- کثیرالشک کسی است که عرفاً بگویند زیاد شک می‌کند یا حال او به نحوی باشد که در هر سه نماز لا اقل یک مرتبه شک کند، چنین شخصی به شک خود اعتنا نکند.
(مسألهٔ ۱۱۹۴)- کثیرالشک اگر در به‌جا آوردن چیزی از اجزاء نماز شک کند باید بنا بگذارد که آن را به‌جا آورده، مثلًا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در به‌جا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می‌کند، مثل شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت بنا را بر صحت می‌گذارد.
(مسألهٔ ۱۱۹۵)- کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند، چنان‌چه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به‌دستور آن عمل نماید، مثلًا کسی که زیاد شک می‌کند سجده کرده یا نه، اگر در به‌جا آوردن رکوع شک کند باید به‌دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به‌جا آورد و اگر به سجده رفته، اعتنا نکند.
(مسألهٔ ۱۱۹۶)- کسی که در نماز مخصوصی مثلًا در نماز ظهر زیاد شک می‌کند، اگر در نماز دیگر مثلًا در نماز عصر شک کند، باید به‌دستور شک رفتار نماید.
(مسألهٔ ۱۱۹۷)- کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند، زیاد شک می‌کند. اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، به‌دستور شک عمل نماید.
(مسألهٔ ۱۱۹۸)- اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه، باید به‌دستور شک عمل نماید. و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.
(مسألهٔ ۱۱۹۹)- کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند رکنی را به‌جا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده، چنان‌چه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به‌جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلًا اگر شک کند

رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنان‌چه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید برگردد و رکوع کند و اگر در سجده دوم یادش بیاید، نمازش باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۱۶۳

(مسألهٔ ۱۲۰۰)- کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه و اعتنا نکند، و بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده چنان‌چه از محل به‌جا آوردن آن نگذشته، باید آن را به‌جا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلًا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند چنان‌چه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

۵

شک امام و مأموم (مسألهٔ ۱۲۰۱)- اگر امام جماعت در شماره رکعت‌های نماز شک کند، مثلًا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت چنان‌چه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند، و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است، و مأموم در شمارهٔ رکعت‌های نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

***

E

شک در نماز مستحبی (مسألهٔ ۱۲۰۲)- اگر در شمارهٔ رکعت‌های نماز مستحبی شک کند، چنان‌چه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلًا اگر در نافلهٔ صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، مثلًا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۰۳)- کم شدن رکن نافل را باطل می‌کند، ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی‌کند، پس اگر یکی از کارهای نافل را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را

به‌جا آورد، مثلًا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده باید برگردد و سوره حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

(مسألهٔ ۱۲۰۴)- اگر در یکی از کارهای نافل شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنان‌چه محل آن نگذشته، باید به‌جا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

(مسألهٔ ۱۲۰۵)- اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است. اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلًا اگر گمانش به یک رکعت می‌رود باید یک رکعت دیگر بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۶۴

(مسألهٔ ۱۲۰۶)- اگر در نماز نافل کاری کند که برای آن در نماز واجب سجدهٔ سهو واجب می‌شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجدهٔ سهو یا قضای سجده و تشهد را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۰۷)- اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنان‌چه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافلهٔ یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به‌جا آورده یا نه. ولی اگر بعد از گذشت وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شک‌های صحیح

(مسألهٔ ۱۲۰۸)- در نه صورت اگر در شماره رکعت‌های نماز چهار رکعتی شک کند، بنابر احتیاط مستحب باید فوراً فکر نماید پس اگر یقین یـا گمـان به یک طرف شک پیـدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کنـد، و گرنه به‌دسـتورهایی که گفته می‌شود عمل نماید، و آن نه صورت از این قرار است:

«اول» آن که بعـد از تمامی ذکر سـجدهٔ دوم شک کنـد دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که سه رکعت خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به‌جا آورد.

«دوم» شک بین دو و چهار بعد از تمامی ذکر از سـجدهٔ دوم، که باید بنا را بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

«سوم» شک بین دو و سه و چهار بعد از تمامی ذکر از سجدهٔ دوم که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

«چهارم» شک بین چهار و پنج بعد از تمام کردن ذکر از سجدهٔ دوم که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سـجدهٔ سـهو به‌جا آورد ولی اگر بعـد از سـجدهٔ اول، یا پیش از تمامی ذکر از سـجدهٔ دوم، یکی از این چهار شک برای او پیش آید، نمازش باطل است.

«پنجم» شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشـد، بایـد بنا را بر چهار بگـذارد و نماز را تمام کنـد، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

«شـشم» شک بین چهار و پنـج در حال ایسـتادگی که بایـد بنشـیند و تشـهد بخوانـد و نماز را سـلام بدهـد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

«هفتم» شک بین سه و پنج در حال ایسـتادگی که باید بنشـیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به‌جا آورد.

«هشتم» شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستادگی، که باید بنشیند و تشهد بخواند بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز

توضیح المسائل، ص: ۱۶۵

احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

«نهم» شک بین پنج و شـش در حال ایسـتادگی که باید بنشـیند و تشـهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد. و نیز بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای ایستادن بی‌جا در این چهار صورت به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۰۹)- اگر یکی از شک‌های صـحیح برای انسان پیش آید بنابر احتیاط واجب نباید نماز را بشکند و بایستی به‌دستوری که گفته شد عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۲۱۰)- اگر یکی از شـکهایی که نمـاز احتیـاط برای آن‌هـا واجب است در نماز پیش آیـد، چنان‌چه انسان نماز را تمام کند احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را بخواند، و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر نگیرد، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کنـد نماز را از سـر بگیرد، نماز دومش هم باطل است، و اگر بعـد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کنـد، مشـغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۱۱)- وقتی یکی از شـکهای باطل برای انسان پیش آیـد، و بداند که اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیـدا می‌شود جـائز نیست بـا حالت شک نماز را ادامه دهـد، مثلًا اگر در حال ایسـتادن شک کنـد که یک رکعت خوانـده یا بیشتر و

بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف یقین یا گمان پیدا می‌کند جائز نیست با این حال رکوع کند.

(مسألهٔ ۱۲۱۲)- اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود باید به‌دستور شک عمل نماید، و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه او است بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

(مسألهٔ ۱۲۱۳)- کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به‌دستور شک عمل کند.

(مسألهٔ ۱۲۱۴)- اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلًا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۱۵)- اگر موقعی که تشهد می‌خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شک‌هایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد، برای او پیش آید، مثلًا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنان‌چه به‌دستور آن شک عمل کند نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۱۶)- اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود یا پیش از ایستادن شک کند که یک یا دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید، نمازش باطل

توضیح المسائل، ص: ۱۶۶

است.

(مسألهٔ ۱۲۱۷)- اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش را به‌جا نیاورده، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۲۱۸)- اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید، مثلًا اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به‌دستور شک دوم عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۲۱۹)- اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلًا بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار، جایز است که نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۲۰)- اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شک‌های باطل یا صحیح بوده و اگر از شک‌های صحیح بوده، نداند کدام قسم آن بوده است، جایز است نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۲۱)- کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته به‌جا آورد، و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۲۲)- کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند که حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۲۳)- کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفهٔ کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

دستور نماز احتیاط

(مسألهٔ ۱۲۲۴)- کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول به‌جا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

(مسألهٔ ۱۲۲۵)- نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند، و احتیاط واجب آن است که «بسم الله» آن را هم آهسته بگویند.

(مسألهٔ ۱۲۲۶)- اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

توضیح المسائل، ص: ۱۶۷

(مسألهٔ ۱۲۲۷)- اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت‌های نمازش کم بوده، چنان‌چه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی‌جا دو سجدهٔ سهو بنماید، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند، انجام داده، مثلًا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۲۸)- اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۲۹)- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۳۰)- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنان‌چه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلًا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، نماز احتیاطش محسوب است، و یک رکعت کسری نمازش را به‌جا آورد و نمازش صحیح است و برای زیادی هر یک از سلام در اصل نماز، و نماز احتیاط دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۳۱)- اگر بین دو و سه و چهار شک کند، و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۳۲)- اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را تمام کند، و نمازش صحیح است، و برای سلام زیادی سجدهٔ سهو بنماید، و اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌خواند یادش بیاید، پس اگر قبل از رکوع اول یادش بیاید، بایستد و نماز را مطابق کسری که دارد تمام نماید، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۲۳۳)- اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند، و برای سلام زیادی سجدهٔ سهو بنماید.

(مسألهٔ ۱۲۳۴)- اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنان‌چه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آن را رها کند، و در این صورت اگر ممکن باشد کسری نماز را به‌جا آورد و اگر ممکن نباشد، نماز را دوباره بخواند، مثلًا در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می‌خواند، یادش بیاید که

نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی‌تواند دو رکعت نشسته را به‌جای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، پس اگر قبل از رکوع نماز اول نماز احتیاط یادش آمده بود باید کسری نمازش

توضیح المسائل، ص: ۱۶۸

را بخواند و اگر بعد از آن بوده باید نماز را هم دوباره به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۳۵)- اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به‌جا آورده یا نه، چنان‌چه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد در صورتی که بین شک و نماز طول نکشیده و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند. و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند به‌جا آورده یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده اعتنا به شک ننماید.

(مسألهٔ ۱۲۳۶)- اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند، یا مثلًا به‌جای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۳۷)- موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنان‌چه محل آن نگذشته، باید به‌جا آورد، و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلًا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه چنان‌چه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسألهٔ ۱۲۳۸)- اگر در شماره رکعت‌های نماز احتیاط شک کند، چنان‌چه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلًا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

(مسألهٔ ۱۲۳۹)- اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجدهٔ سهو ندارد.

(مسألهٔ ۱۲۴۰)- اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را به‌جا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسألهٔ ۱۲۴۱)- اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز آن را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۴۲)- اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجدهٔ سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۴۳)- حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است، مثلًا اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده بنا می‌گذارد که دو رکعت است، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند و امّا نسبت با فعال گمان حکم شک را دارد، پس اگر گمان دارد، رکوع کرده درصورتی که داخل سجده نشده است، باید آن را به‌جا آورد و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنان‌چه در

توضیح المسائل، ص: ۱۶۹

سوره داخل شده باشد اعتناء به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۴۴)- حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلًا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت است بر طبق گمان خود نماز را تمام می‌نماید.

سجده سهو

(مسألهٔ ۱۲۴۵)- برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجدهٔ سهو به‌دستوری که بعداً گفته می‌شود به‌جا آورد:

اول- آن که در بین نماز، سهواً حرف بزند.

دوم- جائی که نباید سلام نماز را بدهد، مثلًا در رکعت اوّل سهواً سلام بدهد.

سوم- آن که تشهد را فراموش کند.

چهارم- آن که در نماز چهار رکعتی بعد از تمامی ذکر سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

پنجم- آن که یک سجده را فراموش کند یا در جائی که باید بایستد مثلًا موقع خواندن حمد و سوره اشتباهاً بنشیند و در موقعی که باید بنشیند مثلًا موقع تشهد اشتباهاً بایستد در این صورت، بنابر احتیاط واجب باید دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند احتیاط مستحب آن است که دو سجدهٔ سهو بنماید. و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می‌شود.

(مسألهٔ ۱۲۴۶)- اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۴۷)- برای صدائی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می‌شود، سجدهٔ سهو واجب نیست، ولی اگر مثلًا سهواً آخ یا آه بگوید، باید سجدهٔ سهو نماید.

(مسألهٔ ۱۲۴۸)- اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجدهٔ سهو واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۲۴۹)- اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آن‌ها عرفا یک مرتبه حساب شود، دو سجدهٔ سهو بعد از سلام نماز کافی است.

(مسألهٔ ۱۲۵۰)- اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۵۱)- اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» یا بگوید: «السلام علیکم» اگر چه «و رحمهٔ الله و برکاته» را نگفته باشد باید دو سجدهٔ سهو بنماید، ولی اگر اشتباهاً بگوید: «السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته» احتیاط مستحب آن است که دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۵۲)- اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجدهٔ سهو کافی است.

(مسألهٔ ۱۲۵۳)- اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به‌جا آورد، و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب برای ایستادن بی‌جا دو سجدهٔ سهو بنماید.

(مسألهٔ ۱۲۵۴)- اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده باید بعد از سلام نماز بنابر احتیاط سجده یا تشهد را قضا نماید، و بعد از آن دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۱۷۰

(مسألهٔ ۱۲۵۵)- اگر سجدهٔ سهو را بعد از سلام نماز عمداً به‌جا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنان‌چه سهواً به‌جا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۵۶)- اگر شک دارد که سجدهٔ سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۵۷)- کسی که شک دارد مثلًا دو سجدهٔ سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است.

(مسألهٔ ۱۲۵۸)- اگر بداند یکی از دو سجدهٔ سهو را به‌جا نیاورده، و تدارک ممکن نباشد باید دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد و اگر بداند

سهواً سه سجده کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجدهٔ سهو بنماید.

دستور سجده سهو

(مسألهٔ ۱۲۵۹)- دستور سجدهٔ سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجدهٔ سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید: «بسم الله و بالله السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته» بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از تشهد بگوید «السلام علیکم» و اولی این است «و رحمهٔ الله و برکاته» را اضافه کند.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مسألهٔ ۱۲۶۰)- سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به‌جا می‌آورد، باید تمام شرایط نماز مانند پاك بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

(مسألهٔ ۱۲۶۱) اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلًا یك سجده از سجده رکعت اول، و یك سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که احتیاطاً برای آنها لازم است به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۶۲)- اگر یك سجده و تشهد را فراموش کند، می‌تواند هر یکی را که بخواهد قضا نماید. اگرچه بداند کدام اول فراموش شده است.

(مسألهٔ ۱۲۶۳)- اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

(مسألهٔ ۱۲۶۴)- اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیافتد نماز باطل می‌شود، مثلًا پشت به قبله نماید، احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده و تشهد دوباره نماز را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۶۵)- اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یك سجده یا تشهد از رکعت آخر را فراموش کرده، باید برگشته و نماز را تمام نموده دو سجده سهو برای سلام بی‌جا به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۶۶)- اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجدهٔ سهو واجب می‌شود، مثل آن که سهواً حرف بزند، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا کند، و غیر از سجدهٔ سهوی که برای قضا یا سجده یا تشهد می‌نماید دو سجده جدهٔ سهو دیگر بنماید.

توضیح المسائل، ص: ۱۷۱

(مسألهٔ ۱۲۶۷)- اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را باید سجده را قضا نماید و دو سجدهٔ سهو به‌جا آورد و احتیاطاً تشهد را نیز قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۶۸)- اگر شك دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه واجب نیست قضا یا سجد سهو نماید.

(مسألهٔ ۱۲۶۹)- اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده، و شك کند که پیش از رکوع رکعت بعد به‌جا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۷۰)- کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجدهٔ سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجدهٔ سهو را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۷۱)- اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به‌جا آورده یا نه، چنان‌چه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهد را قضا نماید. و اگر وقت نماز هم گذشته، قضای آن مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

(مسألهٔ ۱۲۷۲)- هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند اگرچه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

(مسألهٔ ۱۲۷۳)- اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله، از روی تقصیر چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است، ولی چنان‌چه به واسطهٔ ندانستن مسألهٔ حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند، یا حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۷۴)- اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به‌جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۷۵)- اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد، و دو سجده را به‌جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بی‌جا دو سجدهٔ سهو بنماید.

(مسألهٔ ۱۲۷۶)- اگر پیش از گفتن «السلام علینا» و «السلام علیکم» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به‌جا نیاورده، باید دو سجده را به‌جا آورد، و دوباره تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد.

(مسألهٔ ۱۲۷۷)- اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر، از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۲۷۸)- اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنان‌چه کاری انجام

توضیح المسائل، ص: ۱۷۲

داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلًا پشت به قبله کرده، نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید فوراً مقداری که فراموش کرده به‌جا آورد و برای سلام زیادی دو سجدهٔ سهو بنماید.

(مسألهٔ ۱۲۷۹)- هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلًا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجدهٔ آخر رابه‌جا نیاورده، نمازش باطل است. و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، یادش بیاید، باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده به‌جا آورد و تشهد بخواند، و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید.

(مسألهٔ ۱۲۸۰)- اگر بفهمد نماز را پیش از وقت‌خوانده، یا پشت به قبله خوانده باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید و امّا اگر بفهمد که به طرف راست یا به طرف چپ قبله به‌جا آورده، درصورتی که پیش از گذشتن وقت باشد دوباره بخواند، ولی اگر بعد از گذشتن وقت باشد بعید نیست قضا نداشته باشد مگر این عمل به جهت ندانستن حکم شرعی بوده باشد.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۷۳

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته به‌جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول- آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی مقداری کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

(مسألهٔ ۱۲۸۱)- کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است. چنان‌چه رفتن و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند. بنابراین اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، یا به عکس باشد باید نماز را تمام یعنی چهار رکعتی بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۲)- اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد، اگرچه روزی که می‌رود، همان روز یا شب آن برنگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگرچه بهتر آن است که تمام نیز بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۳)- اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنان‌چه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش لازم نیست، باید نمازش را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۴)- اگر یک عادل یا شخص موثقی خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را هم شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۵)- کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند، و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به‌جا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۸۶)- کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنان‌چه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگرچه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۷)- اگر بین دو محلی که فاصله آن‌ها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگرچه روی هم رفته هشت فرسخ شود باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۸)- اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنان‌چه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۸۹)- اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از

توضیح المسائل، ص: ۱۷۴

خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم- آن که از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به‌جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند، و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا به محلی که می‌خواهد ده روز بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۰)- کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلًا برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند، و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشتن چنان‌چه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در

آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید نماز را شکسته بخواند. و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۱)- مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلًا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود، چنان‌چه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۲)- کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگرچه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی به‌جایی برسد که اذان شهر را نشنود و اهل شهر او را نبینند و نشانهٔ آن این است که او اهل شهر را نبیند، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً بگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۳)- کسی که در سفر در اختیار دیگری است مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می‌کند، چنان‌چه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند، نماز را تمام به‌جا آورد، و پرسیدن لازم نیست.

(مسألهٔ ۱۲۹۴)- کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۵)- کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر شک او از این جهت است که احتمال می‌دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا نباشد، باید نمازش را شکسته بخواند.

شرط سوم- آن که در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۶)- اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنان‌چه تصمیم داشته باشد که همآنجا

توضیح المسائل، ص: ۱۷۵

بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۷)- اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، و تصمیم داشته باشد که برگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگرچه بخواهد کمتر از ده روز در آنجا بماند.

(مسألهٔ ۱۲۹۸)- اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسخ است حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنان‌چه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۹۹)- اگر بعد از آنکه چهار فرسخ، مردد شود که بقیه هشت فرسخ را برود یا بدون ده روز در جائی بماند به محل خود برگردد، چه در موقعی که مردد است راه برود یا نرود، باید نماز را شکسته بخواند، چه آنکه بعداً تصمیم بگیرد که بقیّهٔ راه را برود یا برگردد.

(مسألهٔ ۱۳۰۰)- اگر بعد از آن که به چهار فرسخ برود، مردد شود که بقیهٔ هشت فرسخ را برود یا به محل خود برگردد، ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر ده روز توقف می‌نماید، اگرچه بعد تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیه را برود، در این صورت لازم است نماز را تمام کند، چه در حال تردید راه برود چه نرود، ولی اگر تصمیمش این باشد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ برگردد از وقتی که شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

(مسألهٔ ۱۳۰۱)- اگر پیش از آن که به چهار فرسخ برود، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را

برود، چنان‌چه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد، یا بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد از وقتی که شروع به راه رفتن بعد از تصمیمش نماید نماز را شکسته می‌خواند و در این صورت نیز فرقی نیست که در حال تردید راه برود یا نرود.

شرط چهارم- آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۰۲)- کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه، یا ده روز در محلی قصد اقامت می‌نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۰۳)- کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد. یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد، و بخواهد برود و برگردد، و

توضیح المسائل، ص: ۱۷۶

برگشتن نیز چهار فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم: آن که برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آن که برای او ضرری که اقدام بر آن شرعاً حرام است داشته باشد یا زن بدون اجازه شوهر درصورتی که نشوز بر او صادق شود، و فرزند با نهی پدر و مادر که موجب عقوقش باشد سفری بروند که بر او واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

(مسألهٔ ۱۳۰۴)- سفری که واجب نیست اگر اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۰۵)- کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، اگرچه در سفر، معصیتی انجام دهد، مثلًا غیبت کند یا شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۰۶)- اگر برای آن که کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید چه غرض دیگری در سفر داشته باشد یا نه نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنان‌چه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد، و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر سفرش برای کار دیگری است اگرچه در سفر ترک واجب نیز بنماید، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۰۷)- اگر سفر او سفر حرام نباشد، ولی حیوان سواری او یا مرکب دیگری که سوار او است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳ ۰۸)- کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلًا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

(مسألهٔ ۱۳۰۹)- اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، او سفر او حرام نیست، و باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۰)- اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار رود، نمازش در حال رفتن تمام است و در برگشتن قصر است درصورتی که به‌حد مسافت باشد و چنان‌چه برای تهیه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است، و همچنین است اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، اگرچه در احتیاط احتیاط آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۱)- کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی‌گردد، اگر برگشتن بتنهایی هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آنست که درصورتی که توبه نکرده، هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۲)- کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنان‌چه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد، و بخواهد برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۳)- کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید

توضیح المسائل، ص: ۱۷۷

نماز را تمام بخواند، ولی نمازهایی را که شکسته خوانده درصورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است، والا احتیاط واجب آنست که آن نمازها را اعاده نماید.

شرط ششم: آن که از صحرانشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می‌کنند، و هر جا آب و خوراك برای خود و حشمشان پیدا کنند می‌مانند، و بعد از چندی به‌جای دیگر می‌روند، و صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

(مسألهٔ ۱۳۱۴)- اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند، چنان‌چه با بنه و دستگاه باشد نماز را تمام بخواند، والا چنان‌چه سفر او هشت فرسخ باشد نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۵)- اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند. شرط هفتم: آن که شغل او مسافرت نباشد. بنابراین شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها. اگرچه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند باید نماز را تمام بخوانند، و ملحق می‌شود به کسی که کارش سفر است کسی که کارش در جای دیگری است که مقدار معتدبهی از روزها را مثلًا ماهی ده روز یا بیشتر با آنجا سفر نموده و برمی‌گردد مانند کسی که اقامتش در جائی است و کارش در جای دیگر از قبیل تجارت و تدریس.

(مسألهٔ ۱۳۱۶)- کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مثلًا برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر مثلًا شوفر، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه دهد، و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۷)- حمله‌دار یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می‌کند، چنان‌چه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشدو فقط در ایام حج برای حمله داری سفر می‌کند، احتیاط واجب آنست که بین نماز و شکسته جمع نماید، ولی چنان‌چه مدت سفر او کم باشد مثل این زمان که سفر با هواپیما است، بعید نیست حکم که و شکسته باشد.

(مسألهٔ ۱۳۱۸)- کسی که شغل او حمله‌داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می‌برد، چنان‌چه مقدار معتنی بهی از ایام سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۱۹)- کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد، باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۲۰)- راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنان‌چه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۷۸

(مسألهٔ ۱۳۲۱)- چهارواداری که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند و همچنین است اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد بماند.

(مسألهٔ ۱۳۲۲)- کسی که شغلش مسافرت است غیر از چهاروادار، اگرچه در غیر وطن خود با قصد ده روز بماند، یا در وطن خود هر چند بدون قصد باشد ده روز بماند، در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود نیز حکمش تمام است ولی احتیاط مستحب آن است که بین نماز تمام و شکسته جمع نماید.

(مسألهٔ ۱۳۲۳)- چهاروادارى که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جاى دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۲۴)- کسى که در شهرها سیاحت مى‌کند، و براى خود وطنى اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۲۵)- کسى که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلًا در شهرى یا دهى جنسى دارد که براى حمل آن مسافرتهاى پى در پى مى‌کند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۲۶)- کسى که از وطنش صرف نظر کرده و مى‌خواهد وطن دیگرى براى خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم: آن که به حد ترخص برسد، معناى حد ترخص در (مسألهٔ ۱۲۹۲) گذشت، و اما در وطن اعتبارى به حد ترخص نیست و همین‌که از محل اقامت خارج شود نمازش قصر است.

(مسألهٔ ۱۳۲۷)- کسى که به سفر مى‌رود، اگر به‌جایى برسد که اذان را نشنود، ولى اهل شهر را ببیند یا اهل شهر را نبیند و صداى اذان را بشنود، چنان‌چه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۲۸)- مسافرى که به وطنش برمى‌گردد، وقتى اهل وطن خود را ببیند و صداى اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند ولى مسافرى که مى‌خواهد ده روز در محلى بماند. مادامى که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

(مسألهٔ ۱۳۲۹)- هرگاه شهر در بلندى باشد که از دور اهل آن دیده شود یا به قدرى گود باشد که اگر انسان کمى دور شود اهل آن را نبیند کسى که از اهالى آن شهر مسافرت مى‌کند، وقتى به اندازه‌اى دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود اهلش از آنجا دیده نمى‌شد، باید نماز خود را شکسته بخواند. و نیز اگر پستى و بلندى راه بیشتر از معمول باشد باید ملاحظه معمول را بنماید.

(مسألهٔ ۱۳۳۰)- اگر از محلى مسافرت کند که خانه و اهل ندارد، وقتى به‌جایى برسد که اگر آن محل اهل داشت از آنجا دیده نمى‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۷۹

(مسألهٔ ۱۳۳۱)- اگر به قدرى دور شود که نداند صدایى را که مى‌شنود صداى اذان است یا صداى دیگرى، باید نماز را شکسته بخواند. ولى اگر بفهمد اذان مى‌گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۲)- اگر به قدرى دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود ولى اذان شهر را که معمولا در جاى بلند مى‌گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۳)- اگر به‌جایى برسد که اذان شهر را که معمولا در جاى بلند مى‌گویند نشنود. ولى اذانى را که در جاى خیلى بلند مى‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۴)- اگر چشم یا گوش او، یا صداى اذان غیر معمولى باشد در محلى باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط اهل شهر را نبیند و گوش متوسط صداى اذان معمولى را نشنود.

(مسألهٔ ۱۳۳۵)- اگرموقعى سفر مى‌رود شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه،، باید نماز را تمام بخواند، و مسافرى که از شهر برمى‌گردد اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه باید شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۶)- مسافرى که در سفر از وطن خود عبور مى‌کند. وقتى به‌جایى برسد که اهل وطن خود را ببیند و صداى اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۷)- مسافرى که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتى در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولى اگر بخواهد از

آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که به حد ترخص برسد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۳۸)- محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

(مسألهٔ ۱۳۳۹)- اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند، و بعد به‌جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۳۴۰)- جائی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آنجا وطن او است در آنجا زندگی می‌کند مانند اکثر طلابی که در حوزه‌های علمیه ساکن می‌باشند که اگر مسافرتی برای آنها پیش آید، دوباره به همانجا بر می‌گردند، اگرچه قصد نداشته باشند که همیشه در آنجا بمانند، در حکم وطن او حساب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۳۴۱)- کسی که در دو محل زندگی می‌کند مثلًا شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند، هر دو محل وطن او است. و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همهٔ آنها وطن او حساب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۳۴۲)- کسی که در محلی مالک منزل مسکونی است اگر شش ماه متصل با قصد در آنجا بماند، تا وقتی که منزل مال او است هر وقت در مسافرت به آنجا برسد، باید نماز را تمام بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۸۰

(مسألهٔ ۱۳۴۳)- اگر به‌جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند، اگرچه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

(مسألهٔ ۱۳۴۴)- مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند، در آن محل بایدنماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۴۵)- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین اگر مثلًا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند.

(مسألهٔ ۱۳۴۶)- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که تمام ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلًا ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۴۷)- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا که به قدر ترخص یا بیشتر دور باشد، برود، اگر مدت رفت و آمدش مثلًا به انداز یک یا دو ساعت است که در نظر عرف با اقامت ده روز منافات ندارد، نماز را تمام بخواند و اگر مدت از این بیشتر باشد احتیاطاً بین شکسته و تمام جمع نماید، و اگر تمام یا بیشتر روز باشد نماز شکسته است.

(مسألهٔ ۱۳۴۸)- مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند، مثلًا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۴۹)- کسی که تصمیم دارد، ده روز در محلی بماند. اگرچه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد در احتمال او عقلائی باشد، اید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۰)- اگر مسافر بداند که مثلًا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده، و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند، بلکه اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، درصورتی که آخر ماه معلوم باشد، مثلًا روز جمعه است ولی مسافر نمی‌داند که روز اول قصدش پنجشنبه است، تا مدت اقامتش نه روز باشد یا چهارشنبه است تا ده روز باشد،

در این صورت نیز اگر بعداًمعلوم شود که روز اول قصدش چهارشنبه بوده نمازش تمام است، در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند اگرچه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

(مسألهٔ ۱۳۵۱)- اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنان‌چه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود که در آنجا بماند یا به‌جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۲)- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد، و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف

توضیح المسائل، ص: ۱۸۱

شود، چنان‌چه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد تا وقتی آنجا هست روزهایش صحیح است، و باید نمازهای خود را تمام بخواند. و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، روزهٔ آن روزش صحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۵۳)- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود، و پیش از آن که از قصد ماندن برگردد شک کند یک نماز چهار رکعتی خوانده، یا نه باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۴)- اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

(مسألهٔ ۱۳۵۵)- مسافری که قصد کرده، ده روز در جایی بماند، اگر در بین نماز اول چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنان‌چه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل است، و باید آن را شکسته اعاده نماید و تا وقتی که در آنجا هست نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۶)- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

(مسألهٔ ۱۳۵۷)- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد. و می‌تواند روزه مستحبی را هم به‌جا آورد، و نماز جمعه و نافل ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۸)- مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، یا بعد از ماندن ده روز- اگرچه یک نمازهای تمام هم نخوانده باشد- بخواهد به‌جائی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اول خود ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می‌رود تا وقتی که بر می‌گردد و بعد از برگشتن باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافرت شرعیه باشد لازم است، موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۵۹)- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادائی بخواهد به‌جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود، و ده روز در آنجا بماند، در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز را دارد باید نمازهای خود را تمام بخواند. ولی اگر محلی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد. باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند. و چنان‌چه نخواهد ده روز در آنجا بماند باید مدتی را که در آنجا می‌ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۶۰)- سافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادائی بخواهد

توضیح المسائل، ص: ۱۸۲

به‌جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنان‌چه مردد باشد که به محل اول برگردد یا نه، آنجا غافل باشدیا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا وقتی که برگردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

) مسألهٔ ۱۳۶۱) اگر به خیال رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند قصد کند که ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بفهمد که آن‌ها قصد نکرده‌اند، اگرچه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند. (مسألهٔ ۱۳۶۲)- اگر مسافر اتفاقاً سی روز در محلی بماند، مثلًا در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگرچه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۶۳)- مسافری که می‌خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند اگر بعد از آن که نه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند و همین طور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۶۴)- مسافر بعد از سی روز در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

(مسألهٔ ۱۳۶۵)- مسافر می‌تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند. و نیز مسافر می‌تواند در حرم حضرت سید الشهدا علیه السلام نماز را تمام بخواند. اگرچه دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۶۶)- کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار جایی که در مساله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند نمازش باطل است، و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند. ولی در صورت فراموشی اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا لازم نیست.

(مسألهٔ ۱۳۶۷)- کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر سهواً تمام بخواند در اثناء وقت ملتفت شود نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۳۶۸)- مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۳۶۹)- مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند مثلًا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنان‌چه تمام بخواند در وقت بفهمد لازم است اعاده کند و چنان‌چه اعاده نکرد باید قضا نماید ولی اگر در خارج وقت بفهمد قضا ندارد.

(مسألهٔ ۱۳۷۰)- مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی که بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر بعد از وقت گذشت بفهمد قضا لازم نیست.

توضیح المسائل، ص: ۱۸۳

(مسألهٔ ۱۳۷۱)- اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند چنان‌چه در وقت یادش بیاید، باید شکسته به‌جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن نماز بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۳۷۲)- کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به‌جا آورد در هر صورت نمازش باطل است. مگر مسافری که قصد

ماندن ده روز در جایی داشته باشد، و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۷۳)- اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنان‌چه به رکوع رکعت سوم نرفته، بایـد نماز را دو رکعتی تمام کنـد، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را از سر شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۷۴)- اگر مسافر بعضـی از خصوصـیات نماز مسافر را نداند، مثلًا نداند که اگرچهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسـته بخوانـد، چنان‌چه به نیت نماز چهار رکعتی مشـغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمـد باید نماز را دو رکعتی تمام کنـد و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد باید نماز را از سر شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۷۵)- مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسط ندانسـتن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشـغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

(مسألهٔ ۱۳۷۶)- مسافری که نماز نخوانـده اگر پیش از تمام شـدن وقت به وطنش برسـد، یا به‌جایی برسـد که می‌خواهد، ده روز در آنجا بمانـد، بایـد نماز را تمام بخوانـد و کسـی که مسافر نیست اگر در اول وقت نماز نخوانـد و مسافرت کنـد، در سـفر باید نماز را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۷۷)- اگر مسافری که بایـد نماز را شکسـته بخواند نماز ظهر یا عصـر یا عشاء او قضا شود باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگرچه در غیر سـفر بخواهـد قضـای آن را به‌جـا آورد و اگر از کسـی که مسـافر نیست یکی از این سه نمـاز قضـا شوده، بایـد چهار رکعتی قضا نماید اگرچه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۳۷۸)- مسـتحب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید ":سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر "و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

(مسألهٔ ۱۳۷۹)- کسـی که نمـاز واجب خود را در وقت آن نخوانـده بایـد قضای آن را به‌جا آورد، اگرچه در تمام وقت نماز خواب مانـده، یـا به واسـط مستی، نمـاز نخوانـده باشـد، ولی نمازهـای روزانه‌ای را که زن در حـال حیض یا نفاس نخوانـده قضا نـدارد چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن.

(مسألهٔ ۱۳۸۰)- اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده باید قضای آن را بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۸۴

(مسألهٔ ۱۳۸۱)- کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند، ولی واجب نیست فوراً آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۳۸۲)- کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۸۳)- اگر انسان احتمال دهـد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی را که خوانده صـحیح نبوده، مسـتحب است احتیاطا قضای آن‌ها را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۳۸۴)- در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست- مگر در نمازهایی که در ادای آن‌ها ترتیب هست، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز- اگرچه بهتر در غیر آن‌ها نیز مراعات ترتیب است.

(مسألهٔ ۱۳۸۵)- اگر بخواهـد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلًا بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز

غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آن‌ها را به ترتیب به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۳۸۶)- اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند بهتر است که طوری آن‌ها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به‌جا آورده است. مثلًا اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی‌داند کدام اول قضا شده، اول یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، یا اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است.

(مسألهٔ ۱۳۸۷)- اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی‌داند که کدام اول قضا شده است چنان‌چه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد در حاصل شدن ترتیب کافیست.

(مسألهٔ ۱۳۸۸)- اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا یا یک نماز عصر و یک نماز عشا از او قضا شود، و نداند کدام اول قضا شده است، بهتر آن است که طوری آن را بخواند که یقین کند به ترتیب به‌جا آورده است، مثلًا اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شده و اولی آن‌ها را نمی‌داند، اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز عشا، دوباره یک نماز ظهر بخواند، یا اول یک نماز عشا بعد یک نماز ظهر، دوباره یک نماز عشاء بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۸۹)- کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا نماز عشا اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به‌جا آورد کافیست، و نسبت به جهر و اخفات مخیر می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۳۹۰).-. کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی‌داند اولی آنها کدام است، چنان‌چه نه نماز به ترتیب بخواند مثلًا از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند یقین به ترتیب حاصل نموده است.

(مسألهٔ ۱۳۹۱)- کسی که می‌داند که نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آن‌ها را نمی‌داند، بهتر این است که نماز پنج شبانه‌روز را بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه‌روز را بخواند و

توضیح المسائل، ص: ۱۸۵

همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود یک شبانه‌روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده به‌جا آورده است، مثلًا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد نماز هفت شبانه‌روز را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۳۹۲)- کسی که مثلًا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره‌ی آن‌ها را نمی‌داند یا فراموش کرده مثلًا نمی‌داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، چنان‌چه مقدار کمتر را بخواند کافی است. ولی بهتر این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند که تمام آن‌ها را خوانده‌است، مثلًا اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده نماز نبوده، احتیاطا ده نماز صبح بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۹۳)- کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بهتر این است که اگر ممکن است اول آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز شود. و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، درصورتی که ممکن باشد بهتر این است که نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

(مسألهٔ ۱۳۹۴)- اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد چنان‌چه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، بهتر این است که نیت نماز قضا کند، مثلًا اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده درصورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نیت را به نماز ظهر برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی‌تواند نیت را به نماز قضا

برگرداند، مثلًا در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

(مسألهٔ ۱۳۹۵)- اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنان‌چه برای قضای تمام آن‌ها وقت ندارد یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند و بهتر این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق دوباره نماز قضائی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۳۹۶)- تا انسان زنده است اگرچه از قضای نمازهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۳۹۷)- نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلًا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۳۹۸)- مستحب است بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مسألهٔ ۱۳۹۹)- اگر پدر نماز خود را به‌جا نیاورده باشد، و می توانسته است قضا کند، و بنابر احتیاط از روی نافرمانی

توضیح المسائل، ص: ۱۸۶

ترک نکرده و می‌توانسته قضا کند، بنابر احتیاط هر چنداز روی نافرمانی ترک کرده باشدٔ بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگش به‌جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد و قضای نماز مادر بر او واجب نیست هر چند بهتر است.

(مسألهٔ ۱۴۰۰)- اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته یا نه چیزی بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۴۰۱)- اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به‌جا آورده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۰۲)- اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست ولی احتیاط مستحب آن است که نماز او را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.

(مسألهٔ ۱۴۰۳)- اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر نماز او را به طور صحیح به‌جا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۴۰۴)- اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز مادر را بخواند باید در جهر و اخفات به تکلیف خود عمل کند، پس قضای نماز صبح و مغرب و عشا مادرش را باید بلند بخواند.

(مسألهٔ ۱۴۰۵)- کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند هر کدام را اول به‌جا آورد صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۰۶)- اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز پدر را قضا نماید

(مسألهٔ ۱۴۰۷)- اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز پدر را قضا کند، بمیرد بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

(مسألهٔ ۱۴۰۸)- مستحب است نمازهای واجب خصوصا نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا خصوصا برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است.

(مسألهٔ ۱۴۰۹)- در روایات معتبره وارد است که نماز با جماعت بیست و پنج درجه افضل از نماز فرادا است.

(مسألهٔ ۱۴۱۰)- حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

(مسألهٔ ۱۴۱۱)- مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند. و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی- یعنی تنها خوانده شود- بهتر است. ولی نماز فرادی در وقت فضیلت افضل از نماز جماعت در غیر وقت فضیلت است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادایی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۴۱۲)- وقتی که جماعت بر پا می‌شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند. و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده نماز دوم او کافی است.

توضیح المسائل، ص: ۱۸۷

(مسألهٔ ۱۴۱۳)- اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، چنان‌چه احتمال فساد آن نماز را ندهد اشکال دارد مگر اماماً اعاده نماید به شرطی که در مأمومین کسی باشد که نماز واجب را نخوانده باشد

) مسألهٔ ۱۴۱۴)- کسی که در نماز به حدی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می‌شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند.)

مسألهٔ ۱۴۱۵)- اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را با جماعت بخواند، درصورتی که ترک آن موجب عقوقش شود نماز جماعت بر او واجب می‌شود و در غیر این صورت واجب نیست.)

مسألهٔ ۱۴۱۶)- نمازهای مستحبی را هم نمی‌شود با جماعت خواند، مگر نماز استسقاء- که برای آمدن باران می‌خوانند- ونمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام (ع) واجب بوده و به واسط غائب شدن ایشان مستحب می‌باشد. (مسألهٔ ۱۴۱۷)- موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتدا کرد.

(مسألهٔ ۱۴۱۸)- اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود یا کس دیگر را که فوت آن یقینی باشد می‌خواند، می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز خود یا کس دیگر را احتیاطا قضا می‌کند اقتدا به او جائز نیست.

(مسألهٔ ۱۴۱۹)- اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

(مسألهٔ ۱۴۲۰)- در صحت جماعت شرط است که بین امام و مأموم و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسط بین مأموم و امام است حائلی نباشد و مراد از حائل چیزی است که مانع از دیدن شود مانند پرده یا دیوار و امثال اینها. پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و مأموم یا بین مأموم دیگر که واسطهٔ اتصال است چنین حائلی باشد جماعت باطل خواهد شد، و زن از این حکم مستثنی است چنان‌که خواهد آمد.

(مسألهٔ ۱۴۲۱)- اگر به واسطهٔ درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند، امام را نبینند می‌توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطهٔ درازی یکی از صف‌های دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند، صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا نمایند.

(مسألهٔ ۱۴۲۲)- اگر صف‌های جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل در، پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، بلکه نماز کسانی که دو طرف ایستاده‌اند و از جهت مأموم دیگر اتصال به جماعت دارند نیز صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۲۳)- کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطهٔ مأموم دیگر به امام متصل نباشد،

توضیح المسائل، ص: ۱۸۸

نمی تواند اقتدا کند.

(مسألهٔ ۱۴۲۴)- جای ایستادن امام بایـد از جای مأموم به انـدازهٔ یک وجب متعارف بلنـدتر نباشـد، و اگر کمتر از یک وجب باشـد اشکال ندارد. و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۴۲۵)- اگر جای مأموم بلنـدتر از جای امام باشـد اشکال ندارد، ولی اگر به قدری بلندتر باشد که نگویند اجتماع کرده‌اند، جماعت صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۴۲۶)- اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند یک نفر که نمازش باطل است فاصله شود، می‌تواننـد اقتدا کنند، و اما اگر چند نفر که نمازشان باطل است، فاصله شوند یا از جهت دیگر فاصله زیادی باشد نمی‌توانند اقتداء کنند.

(مسألهٔ ۱۴۲۷)- بعـد از تکبیر امـام اگر صف جلو آمـاده نمـاز، و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشـد، کسـی که در صف بعـد ایسـتاده، می تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

(مسألهٔ ۱۴۲۸)- اگر بدانـد نماز یک صف از صف‌های جلو باطل است، در صف‌های بعـد نمی‌توانـد اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۲۹)- هر گاه بداند نماز امام باطل است، مثلًا بداند که امام وضو ندارد، اگرچه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

(مسألهٔ ۱۴۳۰)- اگر مـأموم بعـد از نمـاز بفهمـد که امـام عـادل نبوده، یـا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلًا بی‌وضو نماز خوانده، درصورتی که مثل زیاد کردن رکوع از کاهائی که نماز فرادی را ولو سهواً باطل می کند نکرده باشد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۳۱)- اگر در بین نمـاز شـک کنـد که اقتـدا کرده یـا نه، اگر بنـایش بر جماعت خوانـدن بوده و احتمال دهـد که از روی فراموشـی نیت جماعت نکرده است، چنان‌چه در حالی باشد که وظیفه مأموم است، مثلًا به حمد و سوره امام گوش می‌دهد باید نماز را به جمـاعت تمام کنـد. و اگر مشغول کاری باشـد که هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است، مثلًا در رکوع یا سـجده باشـد، باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید.

(مسألهٔ ۱۴۳۲)- اگر مأموم در بین نماز جماعت بخواهـد قصـد انفراد نمایـد درصورتی که از اول نماز چنین قصـدی نداشـته اشـکال ندارد ولی اگر از اول نماز قصد داشته است مورد اشکال است.

(مسألهٔ ۱۴۳۳)- اگر مأموم بعـد از حمـد و سورهٔ امام، نیت فرادی کنـد، بنابر احتیاط واجب بایـد تمام حمـد و سوره را بخوانـد، اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید، لازم است مقداری را که امام خوانده نیز بخواند.

(مسألهٔ ۱۴۳۴)- اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی‌تواند دوباره نیت جماعت کند، بلکه اگر مردد شود که

توضیح المسائل، ص: ۱۸۹

نیت فرادی کند یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، صحت جماعتش محل اشکال است.

(مسألهٔ ۱۴۳۵)- اگر شک کند که در بین نماز نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

(مسألهٔ ۱۴۳۶)- اگر موقعی که امام در رکوع است، اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگرچه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود، اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۴۳۷)- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسـیده یا نه،

نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۴۳۸)- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، بنابر احتیاط واجب باید قصد نیت فرادی بنماید.

(مسألهٔ ۱۴۳۹)- اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و اتفاقاً پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد، نماز او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۴۰)- اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است چنان‌چه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرهٔ الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند، و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

(مسألهٔ ۱۴۴۱)- مأموم نباید جلوتر از امام بایستد، و بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد قدری عقب تر در طرف راست امام بایستد، اگر متعدد باشند پشت سر امام بایستند، و در صورت اول اگر قد او بلندتر از امام است، بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

(مسألهٔ ۱۴۴۲)- اگر امام مرد و مأموم زن باشد چنان‌چه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به بواسط او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۴۴۳)- اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسط او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری حائل شود، جماعت باطل می‌شود و لازم است مأموم به وظیفهٔ منفرد عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۴۴۴)- احتیاط واجب آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام به اندازهٔ یک متر فاصله نباشد. و همچنین است اگر انسان به واسطهٔ مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد.

(مسألهٔ ۱۴۴۵)- اگر مأموم به واسط کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد، و از جلو به امام

توضیح المسائل، ص: ۱۹۰

متصل نباشد، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، یک متر فاصله نداشته باشد.

(مسألهٔ ۱۴۴۶)- اگر در نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسط او به امام متصل است یک متر فاصله پیدا شود، باید قصد انفراد کند و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۴۷)- اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود چنان‌چه فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند، جماعت صف بعد صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۴۸)- اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند ولی قنوت و تشهد را با امام می‌خواند، و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه و پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، اگر در رکوع به امام برسد، بنابر احتیاط واجب قصد انفراد کند.

(مسألهٔ ۱۴۴۹)- اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند، و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنان‌چه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، باید یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

(مسألهٔ ۱۴۵۰)- اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد،

بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۵۱)- اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد بنابر احتیاط واجب قصد انفراد کند.

(مسألهٔ ۱۴۵۲)- کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد، چنان‌چه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، اظهر این است که نمازش صحیح است و باید به وظیفهٔ منفرد عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۴۵۳)- کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، درصورتی که زیاد طول نکشد بهتر آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید و اگر زیاد طول بکشد احتیاط واجب آن است که شروع نکند، و چنان‌چه شروع کرده تمام ننماید.

(مسألهٔ ۱۴۵۴)- کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد، چنان‌چه سوره را بخواند و به رکوع نرسد جماعتش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۵۵)- اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگرچه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده.

توضیح المسائل، ص: ۱۹۱

(مسألهٔ ۱۴۵۶)- اگر به خیال این که امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند. و اگر نمی‌رسد بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

(مسألهٔ ۱۴۵۷)- اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره را بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است. و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آن را تمام کند.

(مسألهٔ ۱۴۵۸)- اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود چنان‌چه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

(مسألهٔ ۱۴۵۹)- اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود، چنان‌چه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

(مسألهٔ ۱۴۶۰)- اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد لازم نیست نیت فرادی کند.

(مسألهٔ ۱۴۶۱)- کسی که یک رکعت از امام عقب مانده بهتر آن است که وقتی امام تشهد رکعت آخر را می‌خواند، انگشتان دست و سینه و پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد. و اگر همآنجا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد. ولی چنان‌چه از اول قصد انفراد داشته محل اشکال است.

شرایط امام جماعت

(مسألهٔ ۱۴۶۲)- امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند، و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می‌فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد

اگرچه آثار جماعت بر او مترتب نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۴۶۳)- امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۶۴)- کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند. و کسی که نشسته نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۶۵)- کسی که نشسته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند، ولی اقتداء کسی که خوابیده نماز می‌خواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند محل اشکال است.

(مسألهٔ ۱۴۶۶)- اگر امام جماعت به واسط عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد.

توضیح المسائل، ص: ۱۹۲

(مسألهٔ ۱۴۶۷)- اگر امام مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، می‌شود به او اقتدا کرد ولی زنی که مستحاضه نیست می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

(مسألهٔ ۱۴۶۸)- بهتر است کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، امام جماعت نشود و بنابر احتیاط واجب به کسی که حد شرعی بر او جاری شده اقتدا ننماید، و همچنین، اهل شهر (خانه نشین) به اعرابی (صحرا نشین) اقتدا نکند.

احکام جماعت

(مسألهٔ ۱۴۶۹)- موقعی که مأموم نیت می‌کند، باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام جماعت حاضر، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۷۰)- مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد باید حمد و سوره را بخواند.

(مسألهٔ ۱۴۷۱)- اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگرچه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنان‌چه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۴۷۲)- اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

(مسألهٔ ۱۴۷۳)- اگر مأموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدائی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۷۴)- اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود که نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می‌تواند حمد و سوره بخواند.

(مسألهٔ ۱۴۷۵)- مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره بخواند و مستحب است به‌جای آن ذکر بگوید.

(مسألهٔ ۱۴۷۶)- مأموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده، تکبیر نگوید.

(مسألهٔ ۱۴۷۷)- اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد. بلکه ظاهر این است که اگرعمداً هم پیش از امام سلام دهد درصورتی که از اول نماز قاصد نبوده نمازش اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۴۷۸)- اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام و سلام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آن‌ها را

بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

(مسألهٔ ۱۴۷۹)- مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا

توضیح المسائل، ص: ۱۹۳

کمی بعد از امام به‌جا آورد. و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل می‌شود، ولی اگر به وظیفهٔ منفرد عمل نماید نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۸۰)- اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنان‌چه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۴۸۱)- اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد و چنان‌چه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۴۸۲)- کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد، و معلوم شود امام قبلًا سر برداشته است، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است.

(مسألهٔ ۱۴۸۳)- اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال این که به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود جماعت و نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۴۸۴)- اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است چنان‌چه به خیال این‌که سجدهٔ اول امام است، به قصد این که با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجدهٔ دوم او حساب می‌شود و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، باید به قصد با امام سجده کند تمام کند و دوباره با امام به سجده رود. و در هر دو صورت بهتر آن است که نماز را با جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۱۴۸۵)- اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می‌رسد، چنان‌چه سر بردارد و با امام به رکوع رود نمازش صحیح است و اگر عمداً برنگردد نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۱۴۸۶)- اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، اگر به قصد با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود، جماعت و نمازش صحیح است و اگر عمداً برنگردد نمازش صحیح است و منفرد و می‌شود.

(مسألهٔ ۱۴۸۷)- اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، اگر به قصد با امام نماز بخواند سربردارد و با امام به سجده رود، جماعت و نمازش صحیح است اگر عمداً برنگردد نمازش صحیح و منفرد می گردد.

(مسألهٔ ۱۴۸۸)- اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۹۴

وظیفهٔ امام و مأموم در نماز جماعت

اشاره

(مسألهٔ ۱۴۸۹)- بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد، قدری عقب‌تر طرف راست امام بایستد و اگر یک یا چند زن باشد، پشت سر امام بایستد، و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند مرد طرف راست امام قدری عقب‌تر بایستد و یک زن یا چند زن پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند، آنچه مرد است عقب امام و زن‌ها پشت سر مردها بایستند.

(مسألهٔ ۱۴۹۰)- اگر امام و مأموم هر دو زن باشند احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگری نایستد.

(مسألهٔ ۱۴۹۱)- مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

(مسألهٔ ۱۴۹۲)- مستحب است صف‌های جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

(مسألهٔ ۱۴۹۳)- مستحب است بعد از گفتن «قد قامت الصلاهٔ» مأمومین برخیزند.

(مسألهٔ ۱۴۹۴)- مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همهٔ کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

(مسألهٔ ۱۴۹۵)- مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

(مسألهٔ ۱۴۹۶)- اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگرچه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

توضیح المسائل، ص: ۱۹۵

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

(مسألهٔ ۱۴۹۷)- اگر در صف‌های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

(مسألهٔ ۱۴۹۸)- مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

(مسألهٔ ۱۴۹۹)- مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

***

توضیح المسائل، ص: ۱۹۶

نماز آیات

اشاره

(مسألهٔ ۱۵۰۰)- نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطهٔ چهار چیز واجب می‌شود:

اول: گرفتن خورشید. دوم: گرفتن ماه، اگرچه مقدار کمی از آن‌ها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد. سوم: زلزله، اگرچه کسی هم نترسد. چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند و اما در حوادث زمینی مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود بنابر احتیاط واجب نماز آیات ترک نشود.

(مسألهٔ ۱۵۰۱)- اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلًا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

(مسألهٔ ۱۵۰۲)- کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است، چه همهٔ آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلًا سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است، چه برای چند چیز باشد، مثلًا برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله نمازهائی بر او واجب شده باشد، موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها باشد.

(مسألهٔ ۱۵۰۳)- چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جائی اتفاق بیافتد، فقط مردم همآنجا باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۰۴)- از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند، انسان باید نماز آیات را بخواند بهتر این است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

(مسألهٔ ۱۵۰۵)- اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، نیت اداء مانعی ندارد ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن، نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۵۰۶)- اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازهٔ خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، وجوب نماز آیات در این صورت مبنی بر احتیاط است و اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند، تا به اندازهٔ خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد در این صورت نماز آیات واجب و ادا است.

توضیح المسائل، ص: ۱۹۷

(مسألهٔ ۱۵۰۷)- موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می‌افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند به نحوی که در نظر مردم تأخیر محسوب نشود و اگر تأخیر کرد معصیت کرده و بنابر احتیاط وقت خواندن نیت ادا و قضا نکند.

(مسألهٔ ۱۵۰۸)- اگر گرفتن آفتاب یا ماه ندانـد و بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۰۹)- اگر عده‌ای که اطمینان به گفتار آنها نباشد بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنان‌چه انسان از گفتهٔ آنان یقین یا اطمینان شخصی پیدا نکند و در آن اشخاص شخصی که ثقه باشد نباشد و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، نماز آیات را بخواند ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد، خواندن نماز آیات را بر او واجب نیست و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند.

(مسألهٔ ۱۵۱۰)- اگر انسان به گفتهٔ کسانی که از روی قاعدهٔ علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند. و نیز اگر بگویند فلان وقت‌خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول می‌کشد، و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۵۱۱)- اگر بفهمد نماز آیاتی را که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند، واگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۵۱۲)- اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنان‌چه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آن را بخواند، و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند.

توضیح المسائل، ص: ۱۹۸

(مسألهٔ ۱۵۱۳)- اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنان‌چه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را

تمام کند، بعد نماز آیات را بخواند. و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، آن را بشکند و اول نماز آیات، و بعد نماز یومیه را به‌جا آورد.

(مسألة ۱۵۱۴)- اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد، پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیه نماز آیات را از همآنجا که رها کرده بخواند.

(مسألة ۱۵۱۵)- اگر در حال حیض یا نفاس زن، آفتاب یا ماه بگیرد یا رعد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

دستور نماز آیات

(مسألة ۱۵۱۶)- نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد، و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به‌جا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

(مسألة ۱۵۱۷)- در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، به قصد سوره «قل هو الله احد»، «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: «قل هو الله احد» دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: «الله الصمد» باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: «لم یلد و لم یولد» و برود به رکوع بازهم سر بردارد و بگوید: «و لم یکن له کفوا احد» و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به‌جا آورد و بعد از سجده دوم، تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

(مسألة ۱۵۱۸)- اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۵۱۹)- چیزهایی که در نماز یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد، ولی در نماز آیات درصورتی که با جماعت باشد مستحب است به‌جای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند: «الصلاة» و در غیر

توضیح المسائل، ص: ۱۹۹

جماعت چیزی نیست.

(مسألة ۱۵۲۰)- مستحب است پیش از رکوع وبعد از آن تکبیر بگوید و بعد از رکوع پنجم و دهم قبل از تکبیر "سمع الله لمن حمده "نیز بگوید.

(مسألة ۱۵۲۱)- مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند، و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند، کافی است.

(مسألة ۱۵۲۲)- اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به‌جایی نرسد، نماز باطل است.

(مسألة ۱۵۲۳)- اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم، و فکرش به‌جایی نرسد، نمازش باطل است. ولی اگر مثلًا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنان‌چه شک او پیش از رسیدن به سجده بوده، رکوعی را

که شک دارد به‌جا آورده یا نه، به‌جا آورد. ولی اگر به سجده رسیده باشد، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسألهٔ ۱۵۲۴)- هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

***

توضیح المسائل، ص: ۲۰۰

نماز عید فطر و قربان

اشاره

(مسألهٔ ۱۵۲۵)- نماز عیـد فطر و قربان در زمان حضور امام (علیه السـلام) واجب است و بایـد به جماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام (علیه السلام) غایب است مستحب می‌باشد و می‌شود آن را به جماعت یا فرادی خواند.

(مسألهٔ ۱۵۲۶)- وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر است.

(مسألهٔ ۱۵۲۷)- مسـتحب است نماز عیـد قربان را بعـد از بلنـد شـدن آفتاب بخواننـد. و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند بعد نماز عید را بخوانند.

(مسألهٔ ۱۵۲۸)- نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکـبیر یـک قنوت بخوانـد و بعـد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگویـد و به رکوع رود و دو سـجده به‌جـا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

(مسألهٔ ۱۵۲۹)- در قنوت نمـاز عیـد فطر و قربـان هر دعا و ذکری بخواننـد کافی است ولی بهتر است این دعا را خواننـد: «اللّهُمَّ اهْلَ الْکِبْریـاءِ وَ الْعَظَمَـهِٔ وَ اهْـلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوُتُ وَ اهْـلَ الْعَفْـوِ وَ الرَّحْمَـهِٔ وَ اهْـلَ التَّقْـوی وَ الْمَغْفِرَهِٔ اسْأَلُـکَ بِحَـقِّ هَـذَا الْیَوْمِ الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسـلِمینَ عِیْـداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَـلَّی اللهُ عَلیهِ وَ آلِهِ ذُخراً وَ شَـرفَاً وَ کِرامَهًٔ وَ مَزیداً انْ تُصَـلّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آل مُحَمَّدٍ وَ انْ تُدْخِلَنِی فِیْ کُلِّ خَیْرٍ ادْخَلْـت فِیْـهِ مُحَمَّدَاً وَ آل مُحَمَّدٍ وَ انْ تُخْرِجَنِیْ مِـنْ کُـلِّ سُـوْءِ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَـلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ اللّهُمَّ انّی اسأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونُ وَ أَعُوذُ بِکَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلَصُوْنَ».

(مسألهٔ ۱۵۳۰)- در زمان غائب بودن امام (علیه السـلام) مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخواند و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکات فطره و در خطبهٔ عید قربان احکام قربانی را بگویند.

(مسألهٔ ۱۵۳۱)- نماز عیـد سوره مخصوصـی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شـمس «سورهٔ ۹۱» و در رکعت دوم سوره غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند، یا در رکعت اول سوره سبح اسم سوره ۸۷» و در رکعت دوم سوره شمس را بخوانند.

(مسألهٔ ۱۵۳۲)- مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

(مسألهٔ ۱۵۳۳)- مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند و پیش از نمازغسل کنند و عمامهٔ سفیدی بر سر بگذارند.

توضیح المسائل، ص: ۲۰۱

(مسألهٔ ۱۵۳۴)- مسـتحب است در نماز عید بر زمین سـجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دست‌ها را بلند کنند و کسی که نماز عید می‌خواند، اگر امام جماعت است، یا فرادی نماز می‌خواند نماز را بلند بخواند.

(مسألهٔ ۱۵۳۵)- بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید صبح آن و بعد از نماز فطر و بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را

بگویند: «اللهُ اکْبَرُ، اللهُ اکْبَرُ لا الهَ الّا اللهُ، وَ اللهُ اکْبَرُ، اللهُ اکْبَرُ، وَ للهِ الْحَمْدُ، اللهُ اکْبَرُ، عَلَی ما هَدانا».

(مسألهٔ ۱۵۳۶)- مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آن‌ها نماز ظهر روز عید و آخر آن‌ها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: «اللهُ اکْبَرُ عَلی ما رَزَقْنا مِنْ بَهیْمَةِ الانْعامِ وَ الْحَمْدُ للهِ عَلَی ما ابْلانا» ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعداز پانزده نماز که اول آن‌ها نماز ظهر روز عید و آخر آن‌ها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

(مسألهٔ ۱۵۳۷)- احتیاط مستحب آن است که زن‌ها از رفتن به نماز عید خودداری کنند ولی این احتیاط برای زن‌های پیر نیست.

(مسألهٔ ۱۵۳۸)- در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر، مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر را خودش بخواند.

(مسألهٔ ۱۵۳۹)- اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته بعد از آنکه امام به رکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوت‌ها را که با امام نگفته خودش بگوید و اگر در هر قنوت یک «سبحان الله» یا یک «الحمد لله» بگوید کافی است.

(مسألهٔ ۱۵۴۰)- اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است می‌تواند نیت کند و تکبیر اول نماز را بگوید و به رکوع رود.

(مسألهٔ ۱۵۴۱)- اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط آن است که بعد از نماز آن را به‌جا آورد، ولی اگر کاری که برای آن در نماز یومیه سجدهٔ سهو لازم است پیش آید لازم نیست دو سجدهٔ سهو بنماید.

***

توضیح المسائل، ص: ۲۰۲

اجیر گرفتن برای نماز

(مسألهٔ ۱۵۴۲)- بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی به‌جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آن‌ها را به‌جا آورد. و اگرکسی بدون مزد هم آن‌ها را انجام دهد، صحیح است.

(مسألهٔ ۱۵۴۳)- انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان (علیهم السلام)، از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

(مسألهٔ ۱۵۴۴)- کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح، بداند. یا آنکه عمل به احتیاط کند درصورتی که موارد احتیاط را کاملًا بداند.

(مسألهٔ ۱۵۴۵)- اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید، و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام، کافی است.

(مسألهٔ ۱۵۴۶)- اجیر باید عمل را به قصد آنچه در ذمهٔ میت است به‌جا آورد و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست.

(مسألهٔ ۱۵۴۷)- باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را انجام می‌دهد.

(مسألهٔ ۱۵۴۸)- کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر بفهمند که عمل را به‌جا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

(مسألهٔ ۱۵۴۹)- هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، همین که مورد اطمینان باشد و بگوید انجام داده‌ام، کافی است. و همچنین اگر شک کند که عمل او صحیح بوده‌یا نه، بنابر صحت آن بگذارد.

(مسألهٔ ۱۵۵۰)- کسی که عذری دارد و مثلًا با تیمم یا نشسته نماز می‌خواند نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگرچه نماز میت

هم همان طور قضا شده باشد.

(مسألهٔ ۱۵۵۱)- مرد برای زن و زن برای مرد می‌توانـد اجیر شود، و در بلند خواندن و آهسـته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۵۵۲)- در قضـای نمازهـای میت ترتیب واجب نیست، مگر در نمازهـائی که اداء آن‌ها ترتیب دارد مثل نماز ظهر و عصـر یا مغرب و عشاء از یک روز چنان که سابقاً گذشت.

(مسألهٔ ۱۵۵۳)- اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد، باید همان طور به‌جا آورد و اگر با او شرط نکنند، بایـد در آن عمـل به تکلیـف خـود رفتـار نمایـد، و احتیـاط مسـتحب آن است که از وظیفـهٔ خـودش و میت هر کـدام که به احتیـاط نزدیک‌تر است به آن عمل کند، مثلًا اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف

توضیح المسائل، ص: ۲۰۳

او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید. توضیح المسائل ۲۰۳ اجیر گرفتن برای نماز ..... ص : ۲۰۲

(مسألهٔ ۱۵۵۴)- اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۵۵۵)- اگر انسـان چنـد نفر را برای نماز قضای میت اجیر کنـد بنابر آنچه در مسألـهٔ «۱۵۵۲» گفته شـد لازم نیست برای هر کدام آن‌ها وقتی را معین نماید.

(مسألهٔ ۱۵۵۶)- اگر کسـی اجیر شود که مثلًا در مـدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهائی که می‌دانند به‌جا نیاورده دیگری را اجیر نمایند. اگر احتمال می‌دهند به‌جا نیاورده بنابر احتیاط واجب اجیر بگیرند.

(مسألهٔ ۱۵۵۷)- کسـی را که برای نمازهـای میت اجیر کرده‌انـد، اگر پیش از تمـام کردن نمازهـا بمیرد و اجرت همه آن‌ها را گرفته باشـد، چنـان‌چه شـرط کرده باشـند که تمام نمازها را خودش بخوانـد، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صـحیح و اجاره کننـده می‌تواند اجرت المثل باقی مانده را بگیرد یا آنکه اجاره را فسخ نموده و اجرت المثل مقداری را که به‌جا آورده کسر و مابقی را بگیرد و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است و می‌تواند اجرت‌المسمای باقی مانده را گرفته یا آنکه اجارهٔ مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرت المثل او را بدهد، و اگر شـرط نکرده باشـند که خودش بخواند باید ورثه‌اش از مال او کسی را اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۵۸)- اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشـته باشد، بعد از عمل به‌دستوری که در مسألـهٔ قبلی ذکر شـد. اگر چیزی از مال او زیاد آمـد، در صورتی که وصـیت کرده باشـد و ورثه اجازه بدهند برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

***

توضیح المسائل، ص: ۲۰۴

احکام روزه

اشاره

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از نه چیزه که بعداً گفته می‌شود، خودداری نماید.

نیت

(مسألهٔ ۱۵۵۹)- لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلًا بگوید فردا را روزه می‌گیرم، بلکه همین قدر که بنا داشته باشد برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، کافی است. و برای آن که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

(مسألهٔ ۱۵۶۰)- انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند بهتر آن است که شب اول ماه هم نیت روزه همهٔ ماه را بنماید.

(مسألهٔ ۱۵۶۱)- وقت نیت روزه ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح.

(مسألهٔ ۱۵۶۲)- وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به انداز نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۵۶۳)- کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه ماه رمضان بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب، و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید. و اما در ماه رمضان اگر بی‌نیت خوابیده باشد اگرچه پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند صحت روزه‌اش محل اشکال است.

(مسألهٔ ۱۵۶۴)- اگر بخواهد غیر روزه رمضان، روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلًا نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می‌گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است، یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۶۵)- اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، بنابر احتیاط واجب نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

توضیح المسائل، ص: ۲۰۵

(مسألهٔ ۱۵۶۶)- اگر مثلًا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزهٔ او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۵۶۷)- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزهٔ آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد، قضای آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۵۶۸)- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۵۶۹)- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۵۷۰)- اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعداز ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می‌باشد ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید. و همچنین است حکم بنابر احتیاط واجب اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

(مسألهٔ ۱۵۷۱)- اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۷۲)- کسی که برای به‌جا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد. ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد و چنان‌چه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد در صورتی که پیش از

ظهر یادش بیایـد، روزه مسـتحبی او به هم می‌خورد و می‌توانـد نیت خود را به روزه واجب برگردانـد و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است، و اگر بعداز مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۵۷۳)- اگر غیر از روزه مـاه رمضـان روزه معین دیگری بر انسـان واجب باشـد، مثلًا نـذر کرده باشـد که روز معینی را روزه بگیرد، چنان‌چه عمـداً تا اذان صـبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است، و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یـادش بیایـد، چنـان‌چه کـاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام نـداده باشـد، و نیت کنـد روز او صـحیح و گرنه باطل می‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۰۶

(مسألة ۱۵۷۴)- اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره، عمـداً تا نزدیک ظهر نیت نکنـد، اشـکال ندارد. بلکه اگر پیش از نیت تصـمیم داشـته باشـد که روزه نگیرد، یا تردید داشـته باشد که بگیرد یا نه، چنان‌چه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

(مسألة ۱۵۷۵)- اگر در مـاه رمضان پیش از ظهر کافر مسـلمان شود بنابر احتیاط واجب بایـد نیت روزه کنـد و روزه را تمام نمایـد و اگر آن روز را روزه نگیرد قضای آن را به‌جا آورد.

(مسألة ۱۵۷۶)- اگر در وسـط روز مـاه رمضـان پیش از ظهر یـا بعـد از آن مریض خـوب شود روزه آن روز بر او واجب نیست و هر چند آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

(مسألة ۱۵۷۷)- روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی‌توانـد نیت روزه رمضان کنـد، یا نیت کنـد که اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نیست روزه قضا یا ماننـد آن باشد، بلکه بایـد نیت روزه قضـا و ماننـد آن بنمایـدو چنان‌چه بعـد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می‌شود. ولی درصورتی که قصد کند آنچه را که فعلًا خدا از او خواسته است انجام دهد و بعد معلوم شود رمضان بوده نیز کافی است.

(مسألة ۱۵۷۸)- اگر روزی را که شـک دارد آخر شـعبان است یـا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مسـتحبی و ماننـد آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان کند.

(مسألة ۱۵۷۹)- اگر در روزه واجب معینی مثـل روزه رمضـان مردد شود که روزه خود را باطل کنـد یا نه، یا قصـد کنـد که روزه را باطل کند روزه‌اش باطل می‌شود، اگرچه از قصدی که کرده توبه نماید کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد.

(مسألة ۱۵۸۰)- در روزه مسـتحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثـل روزه کفاره، اگر قصـد کنـد کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجـام دهـد، یـا مردد شود که به‌جـا آورد یا نه، چنان‌چه به‌جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کنـد، روزه او صـحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

(مسألة ۱۵۸۱)- نه چیز روزه را باطل می‌کند: «اول»: خوردن و آشامیدن. «دوم»: جماع. «سوم»: اسـتمنا، و استمنا آن است که انسان با خود یـا دیگری غیر از جمـاع کاری کنـد که منی از او بیرون آیـد. «چهارم»: دروغ بسـتن به خـدا و پیغمبر و جانشـینان پیغمبر علیهم السلام. «پنجم»: رساندن غبار غلیظ به حلق. «ششم»: فرو بردن تمام سر در آب. «هفتم»: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. «هشتم»: اماله کردن با چیزهای روان. «نهم»: قی کردن. و احکام اینها در مسایل آینده گفته می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۰۷ ۱-

خوردن و آشامیدن (مسألة ۱۵۸۲)- اگر روزه‌دار بـا التفات به روزه دارد، عمـداً چیزی بخورد یا بیاشامـد، روزه او باطل می‌شود، چه

خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاك و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد. حتی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو ببرد، روزه او باطل می‌شود، مگر آن که رطوبت مسواك در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

(مسألهٔ ۱۵۸۳)- اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنان‌چه عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و به‌دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفاره هم بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۸۴)- اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۸۵)- آمپولی که عضو را بی حس می‌کند یا به جهت دیگری استعمال می‌شود، برای روزه‌دار اشکال ندارد. و بهتر آن است که از استعمال آمپولی که به‌جای دوا و غذا به کار می‌برند خودداری کند.

(مسألهٔ ۱۵۸۶)- اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان مانده است، عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۸۷)- کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند. ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنان‌چه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۸۸)- فرو بردن آب دهان، اگرچه بواسط خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

(مسألهٔ ۱۵۸۹)- فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده، اشکال ندارد. ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

(مسألهٔ ۱۵۹۰)- اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می‌تواند به‌اندازای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می‌شود. و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از به‌جا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند، خودداری نماید.

(مسألهٔ ۱۵۹۱)- جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی‌رسد، اگرچه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند. ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد، روزه‌اش باطل می‌شود، و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

(مسألهٔ ۱۵۹۲)- انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاـ نمی‌شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

-۲

جماع

توضیح المسائل، ص: ۲۰۸

(مسألهٔ ۱۵۹۳)- جماع روزه را باطل می‌کند، اگرچه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(مسألهٔ ۱۵۹۴)- اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۹۵)- اگر عمدا جماع نماید و شک کند که به انداز ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او باطل است. و لازم است قضا نماید، ولی کفاره واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۹۶)- اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به نحوی که از اختیار او خارج شود، روزه او باطل نمی‌شود. ولی چنان‌چه در بین جماع یادش بیاید یا جبر او برداشته شود، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

۳

استمناء (مسألهٔ ۱۵۹۷)- اگر روزه‌دار استمنا کن (معنای استمنا در مسأله ۱۵۸۱ گذشت)، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۵۹۸)- اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست.

(مسألهٔ ۱۵۹۹)- هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد، محتلم می‌شود، یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید، جایز است بخوابد هر چند به سبب نخوابیدن بزحمت نیفتد، و اگر محتلم شود، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۰۰)- اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

(مسألهٔ ۱۶۰۱)- روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند بول کند اگرچه به واسط بول کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می‌آید.

(مسألهٔ ۱۶۰۲)- روزه‌داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

(مسألهٔ ۱۶۰۳)- کسی که به قصد بیرون آمدن منی بازی و شوخی کند، اگرچه منی از او بیرون نیاید، باید روزه را تمام کند و قضا هم بنماید.

(مسألهٔ ۱۶۰۴)- اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی مثلًا با زن خود بازی و شوخی کند، چنان‌چه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود، اگرچه اتفاقا منی بیرون آید، روزه او صحیح است. ولی اگر اطمینان ندارد، درصورتی که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۲۰۹ ۴-

دروغ بستن به خدا و پیغمبر (مسألهٔ ۱۶۰۵)- اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها، به خدا و پیغمبران و جانشینان پیغمبران عمداً نسبتی را بدهد که دروغ است- اگرچه فوراً بگوید دروغ گفتم، یا توبه کند- روزه او باطل است. و احتیاط واجب آن است که به حضرت زهرا سلام الله علیها هم دروغ نسبتی ندهد.

(مسألهٔ ۱۶۰۶)- اگر بخواهد خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده، نقل نماید.

(مسألهٔ ۱۶۰۷)- اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۰۸)- اگر چیزی را که می‌داند دروغ است به خدا و پیغمبر نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، باید روزه را تمام کند و قضای آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۶۰۹)- اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۱۰)- اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده‌اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی، عمداً بگوید نه، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۱۱)- اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید، بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب به دروغ به آنان نسبتی بدهد و فردای آن که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵-

رساندن غبار غلیظ به حلق (مسألهٔ ۱۶۱۲)- بنابر احتیاط واجب رساندن غبار غلیظ یا غیر غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار از چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک.

(مسألهٔ ۱۶۱۳)- اگر به واسط باد غباری پیدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، بنابر احتیاط واجب

روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۱۴)- احتیاط واجب آن است که روزه‌دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

(مسألهٔ ۱۶۱۵)- اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنان‌چه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی‌رسد روزه‌اش صحیح است و اگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد، بهتر آنست که آن روزه را قضا کند.

(مسألهٔ ۱۶۱۶)- اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۰ ۶-

فرو بردن سر در آب (مسألهٔ ۱۶۱۷)- اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه‌اش باطل می‌شود. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه او باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۱۸)- اگر نصف سر را یک دفع و نصف دیگر آن را دفع دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۱۹)- اگر به قصد تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود و شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش باطل است ولی کفاره ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۲۰)- اگر تمام سر زیر آب برود اگرچه مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۲۱)- سر فرو بردن در غیر آب از چیزهایی روان مانند شیر به روزه ضرری ندارد بلکه اظهر این است که فرو بردن سر در آب مضاف نیز روزه را باطل نمی‌کند اگرچه احوط ترک است.

(مسألهٔ ۱۶۲۲)- اگر روزه‌دار بی‌اختیار در آب بیفتد و آب تمام سر او را بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روز او باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۲۳)- اگر به خیال آب سر او را نمی‌گیرد، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه‌اش اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۲۴)- اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنان‌چه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنان‌چه بیرون نیاورد، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۲۵)- اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او هر دو صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۲۶)- اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنان‌چه روز او روز رمضان باشد، روزه و غسل او هر دو باطل است و همچنین است حکم روزهٔ قضای رمضان بعد از زوال علی الاحوط و اگر روزهٔ مستحب باشد، یا روزهٔ واجبی باشد که مثل روزهٔ کفاره وقت معینی ندارد غسل او صحیح و روزه‌اش باطل می‌باشد و ظاهر این است که این حکم در روزهٔ واجب معین نیز جاری است.

(مسألهٔ ۱۶۲۷)- اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگرچه نجات دادن او واجب باشد، روزه‌اش باطل است.

-۷

باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح (مسألهٔ ۱۶۲۸)- اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند، روزه‌اش باطل است، و کسی که وظیفه‌اش تیمم است و عمداً تیمم ننماید روزه‌اش نیز باطل است. و حکم قضاء ماه رمضان بعداً خواهد آمد.

(مسألهٔ ۱۶۲۹)- اگر در روزه غیر ماه رمضان و قضاء آن از روزه‌های واجبی که مثل روزهٔ ماه رمضان وقت آن معین است، جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند اظهر این است که روزه‌اش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۳۰)- کسی که در شب ماه رمضان جنب است چنان‌چه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۱

(مسألهٔ ۱۶۳۱)- اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید روز هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلًا اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

(مسألهٔ ۱۶۳۲)- کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۳۳)- اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که به انداز غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمم کند، روزه‌اش صحیح است. و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، و با تیمم روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید روزهٔ آن روز را قضا کند.

(مسألهٔ ۱۶۳۴)- کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید غسل نکرده بخوابد و چنان‌چه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۳۵)- هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل درصورتی که عادتش به بیدار شدن نباشد نخوابد، اگرچه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۳۶)- کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنان‌چه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است. و همچنین است کسی که عادت بیدار شدن قبل از اذان صبح را داشته و احتمال بیدار شدن را نیز بدهد.

(مسألهٔ ۱۶۳۷)- کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان بح بیدار می‌شود، چنان‌چه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند بنابر احتیاط قضا بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۳۸)- کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنان‌چه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل و قضا و کفاره لازم است.

(مسألهٔ ۱۶۳۹)- اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و یقین کند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنان‌چه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود باید روزهٔ آن روز را قضا کند و بنابر احتیاط استحبابی کفاره نیز بدهد.

(مسألهٔ ۱۶۴۰)- مراد از خواب اول و دوم و سوم- درصورتی که انسان در خواب محتلم شود- خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد و اما خوابی که در آن محتلم شده خواب اول حساب نمی‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۲

(مسألهٔ ۱۶۴۱)- اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

(مسألهٔ ۱۶۴۲)- هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده، روز او

صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۴۳)- کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگرچه از روی عمد نباشد، روز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۶۴۴)- کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است روزهٔ او باطل است ولی چنان‌چه وقت روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است، مثلًا پنج روز روز قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است بهتر آن است که آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان هم عوض آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۶۴۵)- اگر در روزه واجبی غیر قضای روز رمضان از روزهائی که مثل روزهٔ کفاره وقت معینی ندارد عمداً تا اذان صبح جنب بماند اظهر این است که روزه‌اش صحیح است ولی بهتر آن است که غیر از آن روزه روز دیگری را روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۶۴۶)- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نکند، در روزهٔ ماه رمضان، روزه‌اش باطل است. و در غیر آن باطل نیست اگرچه احوط غسل کردن است و زنی که وظیفه‌اش نسبت به حیض یا نفاس تیمم است در روزهٔ ماه رمضان اگر عمداً پیش از اذان صبح تیمم نکند روزه‌اش باطل است.

(مسألهٔ ۱۶۴۷)- اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمم نماید و بنابر احتیاط واجب باید تا اذان صبح بیدار بماند و همچنین است حکم جنب درصورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد.

(مسألهٔ ۱۶۴۸)- اگر زن نزدیك اذان صبح در ماه مبارك رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، روزه او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۴۹)- اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاك شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیك مغرب باشد، روز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۶۵۰)- اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یك روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۵۱)- اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه‌اش باطل است ولی چنان‌چه کوتاهی نکند مثلًا منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، روز او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۵۲)- اگر زنی که در حال استحاض کثیره است، غسل‌های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در

توضیح المسائل، ص: ۲۱۳

صفحهٔ (۵۴) گفته شد به‌جا آورد، روز او صحیح است. و اظهر این است که در استحاضهٔ متوسطه اگرچه غسل نکند روزه‌اش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۵۳)- کسی که مس میت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد. و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

-۸

اماله کردن (مسألهٔ ۱۶۵۴)- اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

-۹

قی کردن (مسألهٔ ۱۶۵۵)- هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند اگرچه به واسط مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی

اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۵۶)- اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسط خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می‌کند، احتیاط واجب آن است که روز آن روز را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۶۵۷)- اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنان‌چه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

(مسألهٔ ۱۶۵۸)- اگر مگس در گلوی روزه‌دار برود، چنان‌چه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزهٔ او باطل نمی‌شود. ولی اگر بداند که به واسطهٔ بیرون آوردن آن قیء می‌کند واجب نیست بیرون آورد و روزهٔ او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۵۹)- اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، بیرون آوردن آن لازم نیست و روز او صحیح است.

(مسألهٔ ۱۶۶۰)- اگر یقین داشته باشد که به واسط آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید، بنابر احتیاط نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۶۱)- اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد، و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۴

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

(مسألهٔ ۱۶۶۲)- اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روز او باطل می‌شود و چنان‌چه از روی عمد نباشد اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأل (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند، روز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۶۶۳)- اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال این که روزه‌اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آن‌ها را به‌جا آورد، روز او باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۶۴)- اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روز او باطل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلًا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر، چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۶۵)- روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند چیزی در گلویش می‌ریزند یا مجبورش می‌کنند که خودش روز خود را باطل کند، و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند، یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزهٔ او باطل می‌شود، بلکه اگر قصد رفتن کند، اگرچه نرود روزه‌اش باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۵

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

(مسألهٔ ۱۶۶۶)- چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است: «۱» دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد، «۲» انجام دادن هر کاری مانند خون گرفتن و حمام رفتن که باعث ضعف می‌شود، «۳» انفیه کشیدن، اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست، «۴» بو کردن گیاهان معطر، «۵» نشستن زن در آب، «۶»

استعمال شاف، «۷» تر کردن لباسی که در بدن است، «۸» کشیدن دندان و هر کاری که به واسط آن از دهان خون بیاید، «۹» مسواک کردن به چوب تر، «۱۰» بی‌جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن. و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد. و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، روز او باطل است.

جایی که قضا و کفاره واجب است

(مسألهٔ ۱۶۶۷)- اگر در روز ماه رمضان در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۹» گفته شد بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود فقط باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد درصورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۶۸)- اگر به واسط ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، ظاهر این است که کفاره بر او واجب نیست. ولی اگر عمداً به خدا و پیغمبر به دروغ نسبتی بدهد و بداند که حرام است کفاره نیز واجب است اگرچه نداند این عمل روزه را باطل می‌کند.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۶

کفار روزه

(مسألهٔ ۱۶۶۹)- در کفارهٔ افطار روزه ماه رمضان، باید یک بنده آزاد کند یا به‌دستوری که در مسألهٔ بعد گفته می‌شود دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها و چنان‌چه اینها بدهد برایش ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید بقدر امکان تصدیق و استغفار نماید و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

(مسألهٔ ۱۶۷۰)- کسی که می‌خواهد دو ماه کفار ماه رمضان را بگیرد، باید یک ماه تمام و یک روز آن را از ماه دیگر پی در پی بگیرد و اگر بقیهٔ آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۷۱)- کسی که می‌خواهد دو ماه کفار روز رمضان را بگیرد نباید موقعی شروع کند که در بین یک ماه و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزهٔ آن حرام است.

(مسألهٔ ۱۶۷۲)- کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۱۶۷۳)- اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر به‌جا می‌آورد.

(مسألهٔ ۱۶۷۴)- اگر به چیز حرامی روز خود را باطل کند، چه آن چیز اصلًا حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر کلی دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط کفارهٔ جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آن‌ها یک مد که تقریبا ده سیر است گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد، و چنان‌چه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آن‌ها را که ممکن است باید انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۶۷۵)- اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمداً نسبت دهد، بنابر احتیاط کفارهٔ جمع که

تفصیل آن در مسأل پیش گفته شد بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۷۶)- اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، برای هر دفعه بر او واجب است، و ظاهر این است که استمناء نیز حکم جماع را دارد.

(مسألهٔ ۱۶۷۷)- اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همهٔ آن‌ها یک کفاره کافی است.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۷

(مسألهٔ ۱۶۷۸)- اگر روزه‌دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید، برای هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۷۹)- اگر روزه‌دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، مثلًا آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند غیر از جماع و استمناء انجام دهد، مثلًا غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافی است.

(مسألهٔ ۱۶۸۰)- اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنان‌چه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود، و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلًا موقع آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج است، به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد، و بنابر احتیاط کفارهٔ جمع هم بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۸۱)- اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنان‌چه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید کفاره بدهد و کفارهٔ آن به نحوی است که در کفاره حنث نذر بیاید.

(مسألهٔ ۱۶۸۲)- اگر روزه‌دار به گفتهٔ کسی که می‌گوید مغرب شده و اعتماد به گفتهٔ او نیست افطار کند، و بعد بفهمد مغرب نبوده است یا شک کند که مغرب بوده است یا نه قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۸۳)- کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش‌آمد کند نیز کفاره بر او واجب است.

(مسألهٔ ۱۶۸۴)- اگر عمداً روز خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، احتیاط واجب این است که کفاره بدهد.

(مسألهٔ ۱۶۸۵)- اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است، و عمداً روزهٔ خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۶۸۶)- اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اوّل شوال، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۶۸۷)- اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنان‌چه زن را مجبور کرده باشد، کفارهٔ روزهٔ خودش و روزهٔ زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۶۸۸)- اگر زنی شوهر خود را مجبور کند که با او جماع نماید، واجب نیست که کفارهٔ روزهٔ شوهر را بدهد.

(مسألهٔ ۱۶۸۹)- اگر روزه‌دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به جماع کند، و در بین جماع، زن راضی شود، بنابر

توضیح المسائل، ص: ۲۱۸

احتیاط واجب باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

(مسألة ۱۶۹۰)- اگر روزه‌دار در ماه مبارک رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود، و روز زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

(مسألة ۱۶۹۱)- اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود خود را مجبور کند که غیر جماع کاری دیگر که روزه را باطل می‌کند به‌جا آورد، بر هیچ یک از آن‌ها کفاره واجب نیست.

(مسألة ۱۶۹۲)- کسی که به واسط مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر مرد نیز واجب نیست.

(مسألة ۱۶۹۳)- انسان نباید در به‌جا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

(مسألة ۱۶۹۴)- اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به‌جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

(مسألة ۱۶۹۵)- کسی که باید برای کفار یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، نمی‌توانـد به هر کدام از آن‌ها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، و زیادی را از کفاره حساب نماید ولی می‌تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگرچه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

(مسألة ۱۶۹۶)- کسی که قضای روز رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد، و اگر نمی‌تواند سه روز روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

(مسألة ۱۶۹۷)- در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است، و کفاره واجب نیست:

«اول»: آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأل (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

«دوم»: عملی که روزه را باطل می‌کند به‌جا نیاورد، ولی نیت روزه نکند یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

«سوم»: آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند، و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

«چهارم»: آن که در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است. بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده باید قضای روز آن روز را به‌جا آورد.

«پنجم»: آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

توضیح المسائل، ص: ۲۱۹

«ششم»: آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفت او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

«هفتم»: آن که کور یا مانند آن به گفت کسی دیگر افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

«هشتم»: آن که در هوای صاف به واسط تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. ولی اگر در هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

«نهم»: آن که برای خنک شدن، یا بی‌جهت مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، و همچنین بنابر احتیاط

واجب، اگر مضمضه برای وضوی غیر نماز واجب باشد ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

«دهم» کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند لازم است قضا نماید و کفاره واجب نیست.

) مسألهٔ ۱۶۹۸)- اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست. (مسألهٔ ۱۶۹۹)- مضمضـزیاد برای روزه‌دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

(مسألهٔ ۱۷۰۰)- اگر انسان بداند که به واسط مضمضه، بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

(مسألهٔ ۱۷۰۱)- اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

(مسألهٔ ۱۷۰۲)- اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روز قضا

(مسألهٔ ۱۷۰۳)- اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

) مسألهٔ ۱۷۰۴)- اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید. (مسألهٔ ۱۷۰۵)- روزه‌ای که از انسان به واسط مستی فوت شده باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسط آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

(مسألهٔ ۱۷۰۶)- اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، واجب نیست مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلًا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند

توضیح المسائل، ص: ۲۲۰

پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، و یا مثلًا در آخرهای ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از رمضان برگشته و نمی‌داند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست‌و ششم، در هر دو صورت می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگرچه احتیاط مستحب آن است مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۷۰۷)- اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلًا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، بهتر آن است که اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

(مسألهٔ ۱۷۰۸)- اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد، و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است، قضای سال آخری حساب نمی‌شود.

(مسألهٔ ۱۷۰۹)- در قضای روزه رمضان می‌تواند پیش از ظهر روز خود را باطل نماید ولی اگر وقت قضا تنگ باشد، بهتر آن است که باطل ننماید.

(مسألهٔ ۱۷۱۰)- اگر قضای روزهٔ میتی را گرفته باشد بهتر آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

(مسألهٔ ۱۷۱۱)- اگر به واسط مرض یا حیض یا نفاس، روز رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته، برای او قضا کند.

(مسألهٔ ۱۷۱۲)- اگر به واسط مرضـی روزه رمضـان را نگیرد و مرض او تـا رمضـان سـال بعـد طول بکشـد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و بایـد برای هر روز یـک مـد که تقریبـا ده سـیر است طعام، یعنی گنـدم یا جو و نان وماننـد اینها به فقیر بدهـد، ولی اگر به واسط عـذر دیگری، مثلًا برای مسافرت روزه نگرفته باشـد و عـذر او تا رمضان بعـد باقی بمانـد، روزه‌هایی را که نگرفته، باید قضا کند، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۱۳)- اگر به واسـط مرضـی روز رمضان را نگیرد و بعـد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عـذر دیگری پیـدا کنـد که نتوانـد تـا رمضـان بعـد قضای روزه را بگیرد، بایـد روزه‌هایی را که نگرفته، قضا نمایـد. و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض، عـذر دیگری داشـته باشـد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسط مرض نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته، باید قضا کند و بنابر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام نیز به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۱۴)- اگر در ماه رمضان به واسط عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک طعام هم به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۱۵)- اگر در قضای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین است بنابر احتیاط واجباگر بعد از برطرف شدن عذر تصمیم داشته

توضیح المسائل، ص: ۲۲۱

باشد روزه‌های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند.

(مسألهٔ ۱۷۱۶)- اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۱۷)- کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفار چند روز را به یک فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۱۸)- اگر قضای روز رمضان را چند سال تاخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اول برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و اما از جهت تأخیر چند سال بعدی چیزی برای او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۷۱۹)- اگر روزه رمضان را عمـداً نگیرد، بایـد قضای آن را به‌جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شـصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده را آزاد کند و چنان‌چه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به‌جا نیاورد، برای هر روز یک مد طعام نیز کفاره بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۲۰)- اگر روز رمضان را عمـداً نگیرد و در روز مکرر جماع یا اسـتمناء کند، کفاره هم مکرر می‌شود. ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد مثلًا چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است.

(مسألهٔ ۱۷۲۱)- بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای روزه او را به تفصیلی که در نماز در صفحه (۱۹۷) گفته شد به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۷۲۲)- اگر پـدر غیر از روز رمضـان، روز واجب دیگری را ماننـد روز نـذر نگرفته باشـد، احتیـاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید. ولی اگر برای روزه‌ای اجیر شده و نگرفته باشد قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روز مسافر

(مسألهٔ ۱۷۲۳)- مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۷۲۴)- مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی برای فرار از روزه مسافرت مکروه است و همچنین است مطلق سفر قبل از روز بیست و چهارم ماه رمضان مگر سفر برای حج یا عمره یا به جهت ضرورتی باشد.

(مسألهٔ ۱۷۲۵)- اگر غیر روز رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلًا نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد بهتر آن است که تا ناچار نشود در آن روز سفر نکند. و اگر در سفر باشد، چنان‌چه ممکن است قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد، ولی ظاهر آن است که سفر جائز است و قصد اقامه واجب نیست و درصورتی که روزه نگیرد لازم است روز آن روز را قضا کند.

(مسألهٔ ۱۷۲۶)- اگر نذر کند که روز مستحبی بگیرد و روز آ ن را معین نکند، نمی‌تواند آن را در سفر به‌جا آورد. ولی چنان‌چه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، بایدآن را در سفر به‌جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد

توضیح المسائل، ص: ۲۲۲

(مسألهٔ ۱۷۲۷)- مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدین طیبه روز مستحبی بگیرد. و احوط این است که آن سه روز روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه باشد.

(مسألهٔ ۱۷۲۸)- کسی که نمی‌داند روز مسافر باطل است اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر تا مغرب نفهمد، روزه‌اش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۷۲۹)- اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روز مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روز او باطل است.

(مسألهٔ ۱۷۳۰)- اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روز خود را تمام کند. و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد، درصورتی که از شب نیت سفر داشته باشد روزه‌اش باطل می‌شود، والا بنابر احتیاط واجب روزه را تمام و بعداً قضا کند، و اگر پیش از رسیدن به حد ترخص روزه را باطل کند کفاره بر او واجب است.

(مسألهٔ ۱۷۳۱)- اگر مسافر در ماه رمضآنچه آنکه قبل از فجر در سفر بوده و چه آنکه روزه بوده و سفر نماید چنان‌چه پیش از ظهر به وطنش برسد یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، چنان‌چه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده، باید آن روز روزه بگیرد، و اگر انجام داده روز آن روز بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۷۳۲)- اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به‌جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۷۳۳)- مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملًا خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آن‌ها واجب نیست

(مسألهٔ ۱۷۳۴)- کسی که به واسط پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام- گندم یا جو یا نان و مانند اینها- به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۳۵)- کسی که به واسط پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، احتیاط مستحب آن است که قضای روزهایی را که نگرفته است به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۷۳۶)- اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. و احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد، و چنان‌چه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۷۳۷)- زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد طعام، به فقیر بدهد. و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و بنابر احتیاط مستحب

توضیح المسائل، ص: ۲۲۳

برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۷۳۸)- زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایه او باشد، یا بی‌اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد، روزه براو واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام، به فقیر بدهد. و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنابر احتیاط مستحب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید. ولی اگر کسی پیدا شود که بی‌اجرت بچه را شیر دهد یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، واجب است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت‌شدن اول ماه

) مسألهٔ ۱۷۳۹)- اول ماه به چهار چیز ثابت می‌شود: اول- آن که خود انسان ماه را ببیند. دوم- عده‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که به واسط آن یقین یا اطمینان پیدا شود. سوم- دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی‌شود. چهارم- سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسط آن اول ماه رمضان ثابت می‌شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسط آن، اول ماه شوال ثابت می‌شود.)

مسألهٔ ۱۷۴۰)- اول ماه به حکم حاکم شرع ثابت نمی‌شود، و رعایت احتیاط اولی است. (مسألهٔ ۱۷۴۱)- اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی‌شود. ولی اگر انسان از گفت آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۷۴۲)- بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است، بلی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود آن روز اول محسوب می‌شود و همچنین اگر ماه طوق داشته باشد معلوم می‌شود مال شب سابق بوده.

(مسألهٔ ۱۷۴۳)- اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنان‌چه بعد ثابت شود که شب پیش اول ماه بوده، باید روزه آن روز را قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۷۴۴)- اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک چه در افق متحد باشند یا نه نیز ثابت می‌شود درصورتی که در شب مشترک باشند ولو اول شب یکی آخر شب دیگری باشد.

(مسألهٔ ۱۷۴۵)- اول ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر انسان بداند که تلگراف از روی شهادت دو مرد عادل یا از راه دیگری بوده که شرعاً معتبر است.

(مسألهٔ ۱۷۴۶)- روزی را که انسان نمی‌داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر اثناء روز بفهمد که اول شوال است، باید افطار کند.

توضیح المسائل، ص: ۲۲۴

(مسألهٔ ۱۷۴۷)- اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که احتمال می‌دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه‌های حرام و مکروه

(مسألهٔ ۱۷۴۸)- روز عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد، حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۷۴۹)- اگر زن به واسط گرفتن روز مستحبی حق شوهرش از بین برود، روزهٔ او حرام است. و احتیاط واجب آن است، اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجاز او روز مستحبی نگیرد.

(مسألهٔ ۱۷۵۰)- روز مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود، حرام است.

(مسألهٔ ۱۷۵۱)- اگر پسر بدون اجاز پدر روز مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، چنان‌چه مخالفت او موجب اذیتش باشد باید افطار کند.

(مسألهٔ ۱۷۵۲)- کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۷۵۳)- اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنان‌چه احتمال او در نظر مردم به‌جا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست

(مسألهٔ ۱۷۵۴)- کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، درصورتی که ضرر به مرتبه باشد که به علم و عمد ارتکاب آن حرام است بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۱۷۵۵)- غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسألهٔ ۱۷۵۶)- روز روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

(مسألهٔ ۱۷۵۷)- روز تمام روزهای سال غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است: ۱- پنجشنب اول و پنجشنب آخر هر ماه، و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی آنها را به‌جا نیاورد مستحب است قضا نماید، و چنان‌چه اصلًا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۱۲/۶ نخود نقر سکه‌دار به فقیر بدهد. ۲- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه. ۳- تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگرچه یک روز باشد. ۴- روز عید نوروز ۵- روز چهارم تا نهم شوال ۶- روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی‌قعده، ۷- روز اول تا روز نهم ذی‌حجه، (روز عرفه) ولی اگر بواسط

توضیح المسائل، ص: ۲۲۵

ضعف روزه، نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روز آن روز مکروه است، ۸- عید سعید غدیر (۱۸ ذی‌حجه) ۹- روز مباهله (۲۴ ذی حجه) ۱۰- روز اول و سوم و هفتم محرم، ۱۱- روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ۱۷ (ربیع الاول). ۱۲- روز پانزدهم جمادی الاولی، و نیز مستحب است روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، (۲۷ رجب) را روزه بگیرد و اگر کسی روز مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگرچه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

(مسألهٔ ۱۷۵۸)- برای پنج نفر مستحب است در ماه رمضان- اگرچه روزه نیستند- از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند:

«اول»: مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به‌جایی که می‌خواهد ده روز بماند، برسد.

«دوم»: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به‌جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد و همچنین است اگر پیش از ظهر برسد درصورتی که قبلًا در سفر افطار کرده باشد.

«سوم»: مریضی که پیش از ظهر خوب شود و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود اگرچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

«چهارم»: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاك شود.

(مسألهٔ ۱۷۵۹)- مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۲۲۶

***

احکام خمس

اشاره

(مسألهٔ ۱۷۶۰)- در هفت چیز خمس واجب می‌شود: «اول»: منفعت کسب. «دوم»: معدن. «سوم»: گنج. «چهارم»: مال حلال مخلوط به حرام. «پنجم»: جواهری که به واسط غواصی، یعنی فرو رفتن در دریا به‌دست می‌آید. «ششم»: غنیمت جنگ. «هفتم»: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلًا گفته خواهد شد.

-۱

منفعت کسب (مسألهٔ ۱۷۶۱)- هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به‌دست آورد، اگرچه مثلًا نماز و روزه میتی را به‌جا آورده و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنان‌چه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی پنج‌یك آن را به‌دستوری که بعداً گفته خواهد شد بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۲)- اگر غیر از کسب، مالی به‌دست آورد، مثلًا چیزی به او ببخشند، چنان‌چه از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۳)- مهری که زن می‌گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع اخذ می‌نماید خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد ولی اگر مثلًا خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته احتیاط واجب آن است که خمس ارثی را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۴)- اگر مالی به ارث به او برسد، و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد. ولی اگر در خود مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است. باید

خمس را از مال او بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۵)- اگر به واسط قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۶)- کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به‌دست می‌آورد بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۷)- اگر ملکی را بر افراد معینی، مثلًا بر اولاد خود وقف نماید، چنان‌چه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به‌دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند مثلًا اجار آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

توضیح المسائل، ص: ۲۲۷

(مسألهٔ ۱۷۶۸)- اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته، از مخارج سالش زیاد بیاید، یا از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد، مثلًا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به‌دست آورد، از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۶۹)- اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صحیح است، و به جنسی که با این پول خریده است خمس تعلق می‌گیرد و احتیاجی به اجازه و امضاء حاکم شرع نیست.

(مسألهٔ ۱۷۷۰)- اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد معامله‌ای که کرده صحیح است. و خمس پولی را که بفروشنده داده بصاحبان خمس مدیون می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۷۷۱)- اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، خمسش بعهده فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست.

(مسألهٔ ۱۷۷۲)- اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، پنج‌یک آن بر عهدهٔ خود بخشنده است، و چیزی بر این شخص نیست.

(مسألهٔ ۱۷۷۳)- اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به‌دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

) مسألهٔ ۱۷۷۴)- تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی منفعت می‌برند، یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد. (مسألهٔ ۱۷۷۵)- انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به‌دستش آید خمس آن را بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد. و اگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۷۶)- کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی به‌دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس، باقی‌مانده را بدهند.

(مسألهٔ ۱۷۷۷)- اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۲۲۸

(مسألهٔ ۱۷۷۸)- اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، خمس مقداری را که بالا رفته بر او واجب نیست، بلکه مقدار خمس چه نسبتی بمجموع اصل و ربح داشته به همان نسبت از موجودی عیناً و یا قیمهً باید بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۷۹)- اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد، مثلًا چیزی را برای مؤنه‌اش خریده، باشد

چنان‌چه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشـد خمس مقـداری را که بر قیمتش اضافه شـده بایـد بدهد، و همچنین اگر مثلًا درختی را که خریـده میوه بیـاورد، یـا گوسـفند چـاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهـداری آن‌هـا این بوده که منفعتی از آن ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد. بلکه مقصودش منفعت بردن هم نبوده، باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۸۰)- اگر باغی احـداث کنـد برای آن که بعـد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که میوهٔ آن درختها را فروخته و از قیمتش اسـتفاده کند، فقط باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۸۱)- اگر درخت بیـد و چنـار وماننـد اینهـا را بکـارد، بایـد هر سـال خمس زیـادی آن‌ها را بدهـد، و همچنین اگر مثلًا از شاخه‌های آن که معمولًا هر سال می‌برنـد، اسـتفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسـبش از مخارج سال او زیاد بیایـد، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۸۲)- کسـی که چند رشـته کسب دارد، مثلًا اجارهٔ ملک می‌گیرد و خرید و فروش هم می‌کند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آیـد بدهـد. و چنان‌چه از یک رشـته نفع ببرد و از رشـتهٔ دیگر ضـرر کنـد، بنابر احتیاط مستحب باید خمس نفعی را که برده بدهـد ولی اگر دو رشـتهٔ مختلف دارد مثلًا تجـارت و زراعت می‌کنـد در این صورت بنـابر احتیـاط وجوبی نمی‌شود ضرر یک رشته را به نفع رشتهٔ دیگر تدارک نمود.

(مسألهٔ ۱۷۸۳)- خرجهایی را که انسان برای به‌دست آوردن فایـده می‌کنـد، ماننـد دلالی و حمالی می‌تواند از منفعت، کسر نماید و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست.

(مسألهٔ ۱۷۸۴)- آنچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسـی پسر و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۸۵)- مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۷۸۶)- اگر انسان در شهری باشد که معمولًا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیّه می‌کنند، چنان‌چه در بین سال از منافع آن سـال جهیزیه‌ای بخرد و از شـأنش زیـاد نباشـد خمس آن را لازم نیست بدهـد. و اگر از شأنش زیاد باشـد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیّه نماید، باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۸۷)- مـالی را که خرج سـفر حـج و زیارتهای دیگر می‌کنـد از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، آنچه در سال بعد خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۲۹

(مسألهٔ ۱۷۸۸)- کسـی که از کسب و تجارت فایـده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فاید کسبش حساب کند.

(مسألهٔ ۱۷۸۹)- آذوقه‌ای که برای مصـرف سالش از منافع کسـبش خریـده، اگر در آخر سال زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهد و چنان‌چه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

(مسألهٔ ۱۷۹۰)- اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثـاثیه‌ای برای منزل بخرد، هر وقت احتیـاجش از آن برطرف شـد، احتیاط مستحب آن است که خمس آن را بدهـد. و همچنین است زیورآلاـت زنـانه، درصـورتی که وقت زینت کردن زن بـا آنهـا گذشـته باشد.

(مسألهٔ ۱۷۹۱)- اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

(مسألهٔ ۱۷۹۲)- اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به‌دستش آید، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند و فقط مؤنه (مصارف) تجارت را می‌تواند از او کسر کند.

(مسألهٔ ۱۷۹۳)- اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید.

(مسألهٔ ۱۷۹۴)- اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به‌دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.

(مسألهٔ ۱۷۹۵)- اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، نمی‌تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را کسر نماید. بلکه اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ظاهر این است که نمی‌تواند مقدار قرض خود را از منفعت کسر نماید مگر قرض بعد از منفعت کردن باشد بلی در هر دو صورت می‌تواند قرض خود را از ارباح اثناء سال اداء نماید و با آن مقدار خمس تعلق نمی‌گیرد.

(مسألهٔ ۱۷۹۶)- اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب، مقدار آن قرض را اداء نماید، بلی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود در این صورت می‌تواند قرض خود را از منافع کسب آن سال بدهد.

(مسألهٔ ۱۷۹۷)- انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار خمسی که بدهکار است پول بدهد. و اما اگر جنس دیگر بخواهد بدهد، محل اشکال است مگر آنکه با اجازهٔ حاکم شرع باشد.

(مسألهٔ ۱۷۹۸)- کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند، بلکه بنابر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.

(مسألهٔ ۱۷۹۹)- کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند، و چنان‌چه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۰۰)- کسی که خمس بدهکار است اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمه بگیرد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید، و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به‌دست می‌آید مال خود اوست.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۰

(مسألهٔ ۱۸۰۱)- کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، آن کس می‌تواند در آن مال تصرف کند.

(مسألهٔ ۱۸۰۲)- اگر بچهٔ صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به‌دست آید، واجب نیست بعد از آنکه بالغ شد، خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۰۳)- کسی که مالی از دیگری بدست آورد و شک کند خمس آن را داده یا نه، می‌تواند در آن مال تصرف نماید بلکه اگر یقین هم داشته باشد که خمس آن را نداده می‌تواند در آن تصرف نماید.

(مسألهٔ ۱۸۰۴)- اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود واجب است بعد از تمامی سال خمس او را بدهد و چنان‌چه خمس او را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت، لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلًا ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

(مسألهٔ ۱۸۰۵)- کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر مثلًا ملکی بخرد و قیمت آن بالا- رود چنان‌چه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلًا زمینی را برای زراعت خریده است و از پول خمس نداده قیمت آن را داده باید خمس

قیمتی را که خریده بدهد. و اگر مثلًا پول خمس نداده را بفروشنده داده و به او گفته این ملک را با این پول می‌خرم باید خمس مقداری را که آن ملک فعلًا ارزش دارد بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۰۶)- کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته، باید خمس آن را بدهد، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آن‌ها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آن‌ها را خریده، لازم نیست خمس آن‌ها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

-۲

معدن (مسألهٔ ۱۸۰۷)- اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی به‌دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۰۸)- نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند، بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۰۹)- چنان‌چه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

(مسألهٔ ۱۸۱۰)- گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می‌آورد درصورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

(مسألهٔ ۱۸۱۱)- کسی که از معدن چیزی به‌دست می‌آورد باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۱

(مسألهٔ ۱۸۱۲)- اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه، خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.

(مسألهٔ ۱۸۱۳)- اگر چند نفر چیزی بیرون آورند چنان‌چه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، اگرچه سهم هر کدام آن‌ها این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند.

(مسألهٔ ۱۸۱۴)- اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد آنچه از آن به‌دست می‌آید مال صاحب ملک است و درصورتی که به مقدار نصاب برسد چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

-۳

گنج (مسألهٔ ۱۸۱۵)- گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند، و طوری باشد که به آن گنج بگویند.

(مسألهٔ ۱۸۱۶)- اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد. لکن درصورتی که آن گنج غیر از طلا و نقره باشد وجوب خمس در آن بنابر احتیاط است.

مسألهٔ ۱۸۱۷)- نصاب گنج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال نقرهٔ مسکوک و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال طلای مسکوک است، و اگر از غیر طلا یا نقره باشد نصاب را با یکی از طلا و نقره ملاحظه نمایند. (مسألهٔ ۱۸۱۸)- اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلًا مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که

مـال یکی از آنان است، بنابر احتیاط واجب بایـد به او اطلاع دهـد و چنان‌چه معلوم شود مال او نیست، بایـد به کسـی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به‌همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد، واگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۱۹)- اگر در ظرفهای متعـددی که در یک جا دفن شـده مالی پیدا کند که قیمت آن‌ها روی هم ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا باشـد، باید خمس آن را بدهد. ولی چنان‌چه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آن‌ها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۸۲۰)- اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال در طلا برسد، اگرچه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد، باید خمس آن را بدهند.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۲

(مسألهٔ ۱۸۲۱)- اگر کسـی حیوانی را از قبیل ماهی بخرد و در شـکم آن مالی پیدا کند چنان‌چه احتمال دهد که مال فروشنده است، لازم نیست به او خبر دهد و در حکم منافع کسب است ولی اگر آن حیوان از قبیل چهارپایان باشد لازم است به فروشنده اطلاع دهد و چنان‌چه او علامت داد مال اوست والا مال پیدا کننده است و در حکم منافع کسب است.

-۴

مـال حلال مخلوط به حرام (مسألـهٔ ۱۸۲۲)- اگر مـال حلـال بـا مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتوانـد آن‌ها را از یکـدیگر تشـخیص دهـد و صاحب مال حرام و مقـدار آن، هیچ‌کـدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار مال حرام کمتر از خمس است یا زیادتر باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقی مال حلال می‌شود.

(مسألهٔ ۱۸۲۳)- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را چه کمتر چه بیشتر از خمس باشـد- بدانـد، ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد. و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(مسألهٔ ۱۸۲۴)- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقـدار حرام را ندانـد ولی صاحبش را بشـناسد، باید یکدیگر را راضـی نمایند. و چنان‌چه صاحب مال راضـی نشود، باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد و بهتر آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است نیز به او بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۲۵)- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۲۶)- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آن که صاحبش پیدا شد، لازم نیست چیزی به او بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۲۷)- اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقـدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید در صورت امکان همهٔ آن‌ها را راضـی کند والا بین آن‌ها قرعه بزنند و به اسم هر کسـی اصابت کرد آن مال را به او بدهد.

-۵

جواهری که به واسط فرو رفتن در دریا به‌دست می‌آید (مسألهٔ ۱۸۲۸)- اگر به واسط غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورنـد، روئیـدنی باشـد، یا معـدنی، بایـد خمس آن را بدهند و بنابر احتیاط نصابی در آن معتبر نیست پس هر مقداری که باید خمس آن را داد چه بیرون آورنده یک نفر باشد، یا چند نفر.

(مسألهٔ ۱۸۲۹)- اگر بـدون فرو رفتن در دریـا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد بنـابر احتیـاط خمس آن واجب است. ولی اگر از

روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی بایـد خمس آن را بدهـد که آنچه به‌دست آورده به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسألهٔ ۱۸۳۰)- خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۳

(مسألهٔ ۱۸۳۱)- اگر انسان بـدون قصـد این که چیزی از دریـا بیرون آورد در دریـا فرو رود و اتفاقاً جواهری به‌دستش آیـد، بنـابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۳۲)- اگر انسان در دریـا فرو رود و حیـوانی را بیرون آورد و در شـکم آن جواهری پیـدا کنـد چنـان‌چه آن حیوان مـانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد درصورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسألهٔ ۱۸۳۳)- اگر در رودخانه‌هـای بزرگ ماننـد دجلـه، فرات فرو رود و جـواهری بیرون آورد، چنـان‌چه در آن رودخـانه جـواهر عمل می‌آید باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۳۴)- اگر در آب فرو رود و مقـداری عنبر بیرون آورد بایـد خمس آن را بدهـد. و چنـان‌چه از روی آب یـا از کنـار دریا به‌دست آورد بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

(مسألهٔ ۱۸۳۵)- کسـی که کسـبش غواصـی یـا بیرون آوردن معـدن است اگر خمس آن‌هـا را بدهـد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۳۶)- اگر بچه‌ای معـدنی را بیرون آورد یـا گنجی پیـدا کنـد یـا به واسـط فرو رفتن در دریـا، جواهری بیرون آورد خمس ندارد ولی اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته ولیّ او باید آن مال را تطهیر نماید.

-۶

غنیمت (مسألـهٔ ۱۸۳۷)- اگر مسـلمانان به امر امـام علیه السـلام بـا کفّـار جنـگ کننـد و چیزهـایی در جنگ به‌دست آورنـد به آن‌ها غنیمت گفته می‌شود و مخـارجی را که برای غنیمت کرده‌انـد ماننـد مخـارج نگهـداری، و حمل و نقل آن و نیز مقـداری را که امام علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیهٔ آن را بدهند و آنچه در زمان غیبت امام علیه السّلام در جنگ از کفار گرفته می‌شود بنابر احتیاط نیز حکم غنیمت را دارد.

-۷

زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد (مسألهٔ ۱۸۳۸)- اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مـال دیگرش بدهـد. و نیز اگر خـانه و دکان و ماننـد اینها را از مسـلمان بخرد، بایـد خمس زمین آن را بدهـد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

(مسألهٔ ۱۸۳۹)- اگر کـافر ذمی زمینی را که از مسـلمان خریـده به مسـلمان دیگری بفروشـد، خمس از کـافر ساقـط نمی‌شود ولی بر مسـلمان لازم نیست خمس آن را بدهد و همچنین است اگر بمیرد و مسـلمانی آن زمین را از او ارث ببرد و بنابر احتیاط مستحب در هر دو صورت در فرضی که خود کافر یا کس دیگر از قبلش خمس نداده باشد مسلمان خمس آن زمین را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۴۰)- اگر کافر ذمی موقع خریـد زمین شـرط کنـد که خمس ندهـد یا شـرط کنـد که خمس بر فروشـنده باشـد، شـرط او صحیـح نیسـت و بایـد خمس را بدهـد ولی اگر شـرط کنـد کـه فروشـنده مقـدار خمس را از طرف او به صاحبـان خمس بدهـد، بر فروشنده لازم است که عمل به شرط نماید.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۴

(مسألهٔ ۱۸۴۱)- اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلًا به او صلح نماید، کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۴۲)- اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

(مسألهٔ ۱۸۴۳)- خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، و باید به سید فقیر یا سید یتیم یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام، که در این زمان باید به مجتهد جامع‌الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد بنابر احتیاط واجب باید از مجتهدی که تقلید می‌کند اجازه بگیرد و در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام را به یک طور مصرف می‌کنند.

(مسألهٔ ۱۸۴۴)- سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد.

(مسألهٔ ۱۸۴۵)- به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

(مسألهٔ ۱۸۴۶)- به سیدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

(مسألهٔ ۱۸۴۷)- به سیدی که معصیت‌کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد. و احوط آن است که به سیدی که شراب می‌خورد یا نماز نمی‌خواند یا آشکارا معصیت می‌کند، اگرچه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، خمس ندهد.

(مسألهٔ ۱۸۴۸)- اگر کسی بگوید سیدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است.

(مسألهٔ ۱۸۴۹)- به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگرچه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد، می‌شود خمس داد.

(مسألهٔ ۱۸۵۰)- کسی که زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید.

(مسألهٔ ۱۸۵۱)- اگر مخارج سید یا سیده‌ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبهٔ او را از خمس بدهد ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری «غیر از نفقات واجبه» برساند، مانعی ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۵

(مسألهٔ ۱۸۵۲)- به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد، می‌شود خمس داد.

(مسألهٔ ۱۸۵۳)- احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند.

(مسألهٔ ۱۸۵۴)- اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعداً نیز پیدا نمی‌شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۸۵۵)- هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد اگرچه یقین یا اطمینان داشته باشد پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

(مسألهٔ ۱۸۵۶)- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

(مسألهٔ ۱۸۵۷)- اگر به امر حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

(مسألهٔ ۱۸۵۸)- جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد و در مسألهٔ «۱۷۹۷» گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آن‌ها مطلقاً محل اشکال است.

(مسألهٔ ۱۸۵۹)- کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعداً مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند. و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

(مسألهٔ ۱۸۶۰)- مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به‌او ببخشد، اشکال ندارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۳۶

احکام زکات

اشاره

(مسألهٔ ۱۸۶۱)- زکات در نه چیز واجب است: «اول»: گندم. «دوم»: جو. «سوم»: خرما. «چهارم»: کشمش. «پنجم»: طلا. «ششم»: نقره. «هفتم»: شتر. «هشتم»: گاو. «نهم»: گوسفند. و اگر کسی مالک یکی ازاین نه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود، باید مقداری که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌اند برساند.

(مسألهٔ ۱۸۶۲)- سلت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن‌ها زکات داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

(مسألهٔ ۱۸۶۳)- زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

(مسألهٔ ۱۸۶۴)- اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگرچه اول ماه دوازدهم زکات بر او واجب می‌شود ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

(مسألهٔ ۱۸۶۵)- اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، مثلًا بچه‌ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اول محرم بگذرد، زکاتی بر او نیست بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکات بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۸۶۶)- زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آن‌ها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که انگور می‌باشد و زکات خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آن‌ها است و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند.

(مسألهٔ ۱۸۶۷)- در موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأل پیش گفته شد، چنان‌چه صاحب آن‌ها بالغ و عاقل و آزاد و متمکن از تصرف باشد، باید زکات آن‌ها را بدهد و اگر بالغ یا عاقل نباشد واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۸۶۸)- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلاـ و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۷

(مسألهٔ ۱۸۶۹)- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

(مسألهٔ ۱۸۷۰)- مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند زکات ندارد.

(مسألهٔ ۱۸۷۱)- اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

(مسألهٔ ۱۸۷۲)- زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آن‌ها «۲۸۸» من تبریز و «۴۵» مثقال کم است که تقریباً «۸۴۷» کیلوگرم می‌شود.

(مسألهٔ ۱۸۷۳)- اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آن‌ها واجب شده خود و عیالاتش بخورند یا مثلًا به فقیر به غیر عنوان زکات بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۷۴)- اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به انداز نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۷۵)- کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۷۶)- اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آن‌ها واجب شود، باید زکات آن را بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۸

(مسألهٔ ۱۸۷۷)- اگر بعد از آن که زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شده زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات

آن‌ها را بدهد و چنان‌چه داد بر خریدار چیزی واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۸۷۸)- اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنان‌چه حاکم شرع معامل مقداری را که باید از بابت زکات داده شود اجازه ندهد، معامل آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد.

(مسألهٔ ۱۸۷۹)- اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به (۲۸۸) من و (۴۵) مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۸۸۰)- اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنان‌چه خشک آن‌ها به انداز نصاب باشد، باید زکات آن‌ها را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۸۱)- خرما بر سه قسم است: (۱) آن است که خشکش می‌کنند و حکم زکات آن گفته شد. (۲) آن است که در حال رطب بودنش می‌خورند. (۳) آن است که نارس خلال آن را می‌خورند و در قسم دوم چنان‌چه مقداری باشد که خشک آن به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد بنابر احتیاط زکات آن واجب است و اما قسم سوم ظاهر این است که زکات بر آن واجب نباشد.

(مسألهٔ ۱۸۸۲)- گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آن‌ها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند، زکات ندارد.

(مسألهٔ ۱۸۸۳)- اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعت‌های مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است

(مسألهٔ ۱۸۸۴)- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنان‌چه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده زکات آن ده یک است و اگر طوری است که عرفاً می‌گویند به هر دو آبیاری شده زکات آن سه چهلم است.

توضیح المسائل، ص: ۲۳۹

(مسألهٔ ۱۸۸۵)- چنان‌چه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا می‌گویند آبیاری آن مثلًا با باران است اگر سه چهلم بدهد کافی است.

(مسألهٔ ۱۸۸۶)- اگر شک کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است در این صورت دادن یک بیستم کافی است، و همچنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

(مسألهٔ ۱۸۸۷)- اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آن‌ها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن یک بیستم است.

(مسألهٔ ۱۸۸۸)- اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم و زکات زراعتی که پهلوی آن است یک دهم می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۸۸۹)- مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است نمی‌تواند از حاصل کسر نموده، و ملاحظ نصاب نماید

پس چنان‌چه یکی از آن‌ها پیش از ملاحظه مخارج به (۲۸۸) من و (۴۵) مثقال کم برسد، باید زکات آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۹۰)- تخمی را که به مصرف زراعت رسانده چه از خودش باشد، یا خریده باشد نمی‌تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید.

(مسألهٔ ۱۸۹۱)- آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد زکات آن واجب نیست مثلًا اگر حاصل زراعت «۸۵۰» کیلوگرم باشد و دولت «۵۰» کیلوگرم را به‌عنوان مالیات بگیرد فقط زکات در «۸۰۰» گرم واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۱۸۹۲)- مصارفی که انسان پیش از تعلق زکات نموده بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و فقط زکات بقیه را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۹۳)- مصارفی که بعد از تعلق زکات است می‌تواند از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آن‌ها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۰

(مسألهٔ ۱۸۹۴)- واجب نیست صبر نماید تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما خشک گردد و آن گاه زکات را بدهد بلکه همین که زکات واجب شد جایز است مقدار زکات را قیمت نموده و به‌عنوان زکات قیمت آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۸۹۵)- بعد از آنکه زکات تعلق گرفت می‌تواند عین زراعت یا خرما یا انگور پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل اینها مشاعاً تسلیم نماید و پس از آن در مصارف شریک می‌باشند.

(مسألهٔ ۱۸۹۶)- درصورتی که مالک این مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آن‌ها تسلیم نمود لازم نیست آن‌ها را مجاناً به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می‌تواند برای تا وقت درو یا خشک شدن برسد برای ماندن آن‌ها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۱۸۹۷)- اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آن‌ها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میو آن‌ها در یک وقت به‌دست نمی‌آید گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد و هم آن‌ها محصول یک سال حساب شود چنان‌چه چیزی که اول می‌رسد به انداز نصاب یعنی «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم باشد باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به‌دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به انداز نصاب نباشد، صبر می‌کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۸۹۸)- اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنان‌چه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است.

(مسألهٔ ۱۸۹۹)- اگر مقداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به انداز نصاب می‌شود، چنان‌چه به قصد زکات از تازه آن بقدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به انداز زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۰۰)- اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی‌تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد بلکه چنان‌چه ملاحظ قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا کشمش یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد بلکه چنان‌چه به اعتبار قیمت خرما و یا انگور دیگری بدهد اگرچه تازه باشد محل اشکال است.

(مسألهٔ ۱۹۰۱)- کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۱

(مسألهٔ ۱۹۰۲)- کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، و هر کدام که سهمشان به «۲۸۸» من و «۴۵» مثقال کم برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند چنان‌چه مال میت فقط به انداز بدهی او باشد، واجب نیست زکات را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، باید جنس زکات‌دار را نسبت به مجموع مال ملاحظه کنند به همان نسبت از جنس زکات‌دار کسر شود پس سهم هر یک از ورثه به انداز نصاب برسد زکات بر او واجب است.

(مسألهٔ ۱۹۰۳)- اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آن‌ها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن‌ها بدهد.

نصاب طلا

(مسألهٔ ۱۹۰۴)- طلا- دو نصاب دارد؛ نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن (۱۸) نخود است، پس وقتی که طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را- که نه نخود می‌شود- از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آنچهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام (۱۸) مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات (۱۵) مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آن‌ها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

(مسألهٔ ۱۹۰۵)- نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن «۱۰۵» مثقال معمولی است که اگر نقره به «۱۰۵» مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید یک چهلم آن را که «۲» مثقال و «۱۵» نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوم آن، «۲۱» مثقال است، یعنی اگر «۲۱» مثقال به «۱۰۵» مثقال اضافه شود باید زکات تمام «۱۲۶» مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از «۲۱» مثقال اضافه شود، فقط باید زکات «۱۰۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود. یعنی اگر «۲۱» مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آن‌ها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱» مثقال است زکات ندارد. بنابراین اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلًا کسی که «۱۱۰» مثقال نقره دارد اگر یک چهلم آن را بدهد، زکات «۱۰۵» مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «۵» مثقال آن داده که واجب نبوده است.

(مسألهٔ ۱۹۰۶)- کسی که طلا یا نقره او به انداز نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۲

(مسألهٔ ۱۹۰۷)- زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد. و اگر سکه آن از بین رفته باشد باید زکات آن را بدهند.

(مسألهٔ ۱۹۰۸)- طلاـ و نقره سکه‌داری که زن‌ها برای زینت به کار می‌برند، درصورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی باز معامله پول طلا و نقره با آن شود بنابر احتیاط زکات آن واجب است. ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد زکات واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۹۰۹)- کسی که طلا و نقره دارد. اگر هیچ کدام آن‌ها به انداز نصاب اول نباشد، مثلا «۱۰۴» مثقال نقره و «۱۴» مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۹۱۰)- چنان که سابقاً گفته شد، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالك مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقر او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۹۱۱)- اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید، یا آن‌ها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۱۲)- اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آن‌ها را بدهد، و چنان‌چه به واسطهٔ آب کردن، وزن یا قیمت آن‌ها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۱۳)- اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، بلکه اگر قسمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد می‌تواند زکات آن را از قسمت بد بدهد ولی بهتر آن است که زکات هم آن‌ها را از طلا و نقر خوب بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۱۴)- پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از انداز معمولی فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند درصورتی که به حد نصاب برسد، زکاتش واجب است، و هر چند خالصش به حد نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکات در آن محل اشکال است، هر چند خالصش به حد نصاب برسد.

(مسألهٔ ۱۹۱۵)- اگر پول طلاـ و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنان‌چه زکات آن را از پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، یا از پول غیر طلا و نقره بدهد ولی به قدری باشد که قیمت آن، به اندازهٔ قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۳

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مسألهٔ ۱۹۱۶)- زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد: (اول) آن که حیوان در تمام سال بی‌کار باشد، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است. (دوم) آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علف چیده شده، یا از زراعتی که ملك او یا ملك کس دیگر است بچرد، زکات ندارد، ولی اگر در تمام سال یك روز یا دو روز از علف مالك بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد.

(مسألهٔ ۱۹۱۷)- اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند، وجوب زکات در آن مشکل است اگرچه احوط دادن زکات است ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

(مسألهٔ ۱۹۱۸)- شتر دوازده نصاب دارد: (اول) پنج شتر، و زکات آن یك گوسفند است، و تا شمار شتر به این مقدار نرسد، زکات ندارد. (دوم) ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است. (سوم) پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است. (چهارم) بیست شتر، و

زکات آنچهار گوسفند است. (پنجم) بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است. (ششم) بیست و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال دوم شده باشد. (هفتم) سی و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد. (هشتم) چهل و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد. (نهم) شصت و یک شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد. (دهم) هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند. (یازدهم) نود و یک شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند. (دوازدهم) صد و بیست و یک شتر و بالاتر آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر «۱۴۰» شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل تا، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد، و شتری که در زکات داده می‌شود باید ماده باشد.

(مسألهٔ ۱۹۱۹)- زکات مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج تا است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد، فقط باید زکات پنج‌تای آن را بدهد. و همچنین است حال در نصابهای بعد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۴

نصاب گاو

(مسألهٔ ۱۹۲۰)- گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شمار گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد. و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد و نصاب دوم آنچهل است، و زکات آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد. و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلًا کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آن‌ها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد، تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد، و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود باید سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید، و زکات آن را به‌دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن، زکات سی تا، و برای چهل تای آن، زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

(مسألهٔ ۱۹۲۱)- گوسفند پنج نصاب دارد: (اول) چهل تا است و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد. (دوم) صد و بیست و یک است، و زکات آن دو گوسفند است. (سوم) دویست و یک است، و زکات آن سه گوسفند است. (چهارم) سی صد و یک است، و زکات آنچهار گوسفند است. (پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است که باید آن‌ها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آن‌ها یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است.

(مسألهٔ ۱۹۲۲)- زکات مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شمار گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد، تا

به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

(مسألهٔ ۱۹۲۳)- زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آن‌ها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

(مسألهٔ ۱۹۲۴)- در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

(مسألهٔ ۱۹۲۵)- اگر برای زکات گوسفند بدهند، بنابر احتیاط واجب باید اقلًا داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاطاً باید داخل سال سوم شده باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۵

(مسألهٔ ۱۹۲۶)- گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد. و همچنین است در گاو و شتر.

(مسألهٔ ۱۹۲۷)- اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۹۲۸)- اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به انداز نصاب باشند، باید زکات آن‌ها را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۲۹)- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آن‌ها را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۳۰)- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آن‌ها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آن‌ها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آن‌ها سالم و بعضی مریض، و دسته‌ای معیوب و دست دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آن‌ها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۳۱)- اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلًا چهل گوسفند بدهد، و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۹۳۲)- کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آن‌ها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آن‌ها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد. و اگر از خود آن‌ها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند زکات بر او واجب نیست، مثلًا کسی که چهل گوسفند دارد اگر از مال دیگرش زکات آن‌ها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آن‌ها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۶

مصرف زکات

(مسألهٔ ۱۹۳۳)- انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

«اول»: فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

«دوم»: مسکین، و او کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند.

«سوم»: کسی که از طرف امام علیه‌السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نایب امام یا فقرا برساند.

«چهارم»: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند. «پنجم»: خریداری بنده‌هایی که در شدت می‌باشند و آزاد کردن آنان.

«ششم»: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

«هفتم»: فی سبیل الله، یعنی کارهایی که می‌توان با آن‌ها قصد قربت نمود مثل ساختن مسجد، و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود، و تنظیف شهر و آسفالت راه‌ها و توسعه آنها و مانند اینها.

«هشتم»: ابن‌السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.

(مسألهٔ ۱۹۳۴)- احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد، و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به انداز کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۳۵)- کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به انداز مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۳۶)- صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمای خود را به مصرف مخارج برساند.

(مسألهٔ ۱۹۳۷)- فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد اگر خانه‌ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته یا مال سواری دارد چنان‌چه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگرچه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آن‌ها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

(مسألهٔ ۱۹۳۸)- فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد، و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۳۹)- به کسی که قبلًا فقیر بوده، و یا معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

(مسألهٔ ۱۹۴۰)- کسی که می‌گوید فقیرم و قبلًا فقیر نبوده چنان‌چه از گفته او اطمینان پیدا نشده، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.

(مسألهٔ ۱۹۴۱)- کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۷

(مسألهٔ ۱۹۴۲)- اگر فقیر بمیرد و مال او به انداز قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند بلکه اگر مال او به انداز قرضش باشد و ورثه قرض او ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مسألهٔ ۱۹۴۳)- چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است مال را به قصد زکات به او داده و زکات بودنش را اظهار ننماید.

(مسألهٔ ۱۹۴۴)- اگر به خیال این که کسی فقیر است به‌او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، کافی نیست، چنان‌چه چیزی را که به او داده باقی باشد بایستی از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر

از بین رفته باشد پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان می‌تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

(مسألة ۱۹۴۵)- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

(مسألة ۱۹۴۶)- اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنان‌چه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مسألة ۱۹۴۷)- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

(مسألة ۱۹۴۸)- مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنان‌چه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، خود را به مقصد برساند، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند فقط به مقداری که به آنجا برسد می‌تواند زکات بگیرد.

(مسألة ۱۹۴۹)- مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

(مسألة ۱۹۵۰)- کسی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیع بداند و به او زکات بدهد بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکات بدهد.

(مسألة ۱۹۵۱)- اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد، به قصد اینکه آنچه می‌دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۸

(مسألة ۱۹۵۲)- اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیت زکات کند.

(مسألة ۱۹۵۳)- به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند نباید زکات داد.

(مسألة ۱۹۵۴)- به کسی که شراب‌وار است نمی‌توان زکات داد بلکه کسی که معصیت کبیره را آشکارا به‌جا می‌آورد یا نماز نمی‌خواند هر چند آشکارا نباشد احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

(مسألة ۱۹۵۵)- به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد می‌شود قرضش را از زکات داد.

(مسألة ۱۹۵۶)- انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

(مسألة ۱۹۵۷)- اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید، اشکال ندارد.

(مسألة ۱۹۵۸)- اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر می‌تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفاد پسرش قرار دهد.

(مسألهٔ ۱۹۵۹)- پدری که تمکن تزویج پسرش را ندارد می‌تواند از زکات برای پسرش زن بگیرد و همچنین است پسر نسبت به پدر.

(مسألهٔ ۱۹۶۰)- به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی‌شود زکات داد.

(مسألهٔ ۱۹۶۱)- زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد در صورتی که مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

(مسألهٔ ۱۹۶۲)- زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

(مسألهٔ ۱۹۶۳)- سید نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۶۴)- به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیت زکات

(مسألهٔ ۱۹۶۵)- انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره. ولی اگر مثلًا زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو.

توضیح المسائل، ص: ۲۴۹

(مسألهٔ ۱۹۶۶)- کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود، و اگر از قسم پول بدهد که هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به هم آنها قسمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلًا یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می‌شود.

(مسألهٔ ۱۹۶۷)- اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می‌دهد، باید نیت کند که آنچه را وکیل او بعداً به فقیر می‌دهد زکات باشد، و احوط این است که نیت او تازمان رسیدن زکات به فقیر مستمر باشد.

(مسألهٔ ۱۹۶۸)- اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، نیت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

(مسألهٔ ۱۹۶۹)- بنابر احتیاط موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را جدا نکند.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۰

(مسألهٔ ۱۹۷۰)- بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد دسترسی دارد، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

(مسألهٔ ۱۹۷۱)- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند اگر ندهد و به واسط کوتاهی کردن او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۷۲)- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آن که در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنان‌چه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلًا دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۷۳)- اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرف کند. و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.

(مسألهٔ ۱۹۷۴)- انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به‌جای آن بگذارد.

(مسألهٔ ۱۹۷۵)- اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود مثلًا گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.

(مسألهٔ ۱۹۷۶)- اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

(مسألهٔ ۱۹۷۷)- اگر بدون اجازهٔ حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند باید آن را به مستحق بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۷۸)- اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و بعد از آن که زکات بر او واجب شد اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۱

(مسألهٔ ۱۹۷۹)- فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مسألهٔ ۱۹۸۰)- فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند. توضیح المسائل ۲۵۱ مسائل متفرقه زکات ..... ص : ۲۴۹

(مسألهٔ ۱۹۸۱)- مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان، و کسانی را که اهل سؤال نیستند، بر اهل سؤال مقدم بدارد، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۸۲)- بهتر است زکات را آشکار، و صدق مستحبی را، مخفی بدهند.

(مسألهٔ ۱۹۸۳)- اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد، و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنان‌چه

امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند، و می‌تواند مخارج بردن به

آن شهر را از زکات بپردازد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

(مسألهٔ ۱۹۸۴)- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که به امر حاکم شرع برده باشد.

(مسألهٔ ۱۹۸۵)- اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد با خود اوست.

(مسألهٔ ۱۹۸۶)- کسی که «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره یا بیشتر، از بابت زکات بدهکار است بنابر احتیاط مستحب کمتر از «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره برسد بنابر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

(مسألهٔ ۱۹۸۷)- مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

(مسألهٔ ۱۹۸۸)- اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکات‌دار موجود باشد باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش بوده باشد و اگر عین تلف شده، زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضر باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۲

(مسألهٔ ۱۹۸۹)- فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد. ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد چنان‌چه توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

(مسألهٔ ۱۹۹۰)- انسان می‌تواند از زکات قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

(مسألهٔ ۱۹۹۱)- انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

(مسألهٔ ۱۹۹۲)- انسان می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل الله زکات بگیرد، اگرچه فقیر نباشد یا به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد.

(مسألهٔ ۱۹۹۳)- اگر مالک فقیری را وکیل کند، که زکات مال او را بدهد، چنان‌چه آن فقیر یقین نداشته باشد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، می‌تواند به مقداری که به دیگران می‌دهد برای خودش نیز بردارد.

(مسألهٔ ۱۹۹۴)- اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنان‌چه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آن‌ها جمع شود، باید زکات آن‌ها را بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۹۵)- اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند چنان‌چه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده و بعداً نیز نمی‌دهد تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد مگر زکات شریک را تبرعاً با اذن او و در صورت امتناع با اذن حاکم بدهد.

(مسألهٔ ۱۹۹۶)- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد چنان‌چه نتواند هم آن‌ها را بدهد اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد می‌تواند خمس یا زکات را بدهد یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۳

(مسألهٔ ۱۹۹۷)- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجهٔ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای

هم آن‌ها کافی نباشد چنان‌چه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقی مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد باید مال او را صرف حج بنمایند و درصورتی که چیزی باقی باشد به خمس و زکات و قرض قسمت نمایند.

(مسألهٔ ۱۹۹۸)- کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنان‌چه تحصیل آن علم واجب باشد، می‌شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم مستحب باشد، زکات دادن به او فقط از سهم سبیل الله جائز است، و اگر نه واجب نه مستحب باشد جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

(مسألهٔ ۱۹۹۹)- کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و بیهوش و فقیر و بند کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد، کافی است.

(مسألهٔ ۲۰۰۰)- کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۰۰۱)- انسان فطرهٔ کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(مسألهٔ ۲۰۰۲)- اگر کسی را که نان‌خور اوست و در شهر دیگر است، وکیل کند که از مال او فطر خود را بدهد چنان‌چه اطمینان داشته باشد که فطر را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۰۳)- فطرهٔ مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان‌خور او حساب می‌شود، بر او واجب است.

(مسألهٔ ۲۰۰۴)- واجب بودن فطرهٔ مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند محل اشکال است بلکه اظهر عدم وجوب آن است اگرچه بهتر دادن است، و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۰۵)- فطرهٔ مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود درصورتی که نان‌خور او حساب شود بنابر احتیاط واجب است والا واجب نیست اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانهٔ او هم افطار کند.

(مسألهٔ ۲۰۰۶)- اگر کسی موقع غروب شب عید فطر، دیوانه باشد درصورتی که دیوانگی او تا ظهر روز عید فطر باقی باشد زکات فطره بر او واجب نیست والا بنابر احتیاط واجب لازم است فطره بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۰۷)- اگر پیش ازغروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۴

(مسألهٔ ۲۰۰۸)- کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره براو واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، احتیاط واجب آن است که، زکات فطره را بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۰۹)- کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

(مسألة ۲۰۱۰)- کسی که فقط به اندازِ یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنان‌چه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطرهٔ آن‌ها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آن‌ها صغیر باشد، ولی او به‌جای او می‌گیرد و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

(مسألة ۲۰۱۱)- اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود واجب نیست فطر او را بدهد، ولی احتیاط واجب آن است که فطر کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد.

(مسألة ۲۰۱۲)- اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است، مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

(مسألة ۲۰۱۳)- کسی که دیگری باید فطرهٔ او را بدهد، واجب نیست فطرهٔ خود را بدهد.

(مسألة ۲۰۱۴)- اگر فطرهٔ انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمی‌شود.

(مسألة ۲۰۱۵)- اگر کسی که فطرهٔ او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

(مسألة ۲۰۱۶)- زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنان‌چه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد باید فطرهٔ خود را بدهد.

(مسألة ۲۰۱۷)- کسی که سید نیست نمی‌تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطرهٔ او را به سید دیگری بدهد.

(مسألة ۲۰۱۸)- فطرهٔ طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی‌دارد، فطرهٔ طفل بر کسی واجب نیست.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۵

(مسألة ۲۰۱۹)- انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد باید فطرهٔ آنان را از مال حلال بدهد.

(مسألة ۲۰۲۰)- اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی چنان‌چه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد مثلًا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

(مسألة ۲۰۲۱)- اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

(مسألة ۲۰۲۲)- اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

(مسألة ۲۰۲۳)- اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند یا به واسطهٔ دادن به ولی او، ملک طفل نماید.

(مسألة ۲۰۲۴)- فقیری که فطره به او می‌دهند لازم نیست عادل باشد، ولی دادن به شراب‌خور جایز نیست و احتیاط واجب آن است که به بی‌نماز و کسی که آشکارا معصیت می‌کند فطره ندهند.

(مسألهٔ ۲۰۲۵)- به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند، نباید فطره بدهند.

(مسألهٔ ۲۰۲۶)- احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۲۷)- اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلًا از گندمی که قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأل پیش گفته شد بدهد کافی نیست، بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

(مسألهٔ ۲۰۲۸)- انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلًا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد، اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

(مسألهٔ ۲۰۲۹)- مستحب است در دادن زکات فطره خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را و بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند مستحب است آن‌ها را مقدم بدارد.

(مسألهٔ ۲۰۳۰)- اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنان‌چه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته یا احتمال می‌داده آنچه را که گرفته فطره است باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۶

(مسألهٔ ۲۰۳۱)- اگر کسی بگوید فقیرم نمی‌شود به او فطره داد، ولی اگر بداند قبلًا غنی بوده است به مجرد گفتنش نمی‌شود فطره به او داد مگر آن که از گفتهٔ او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زکات فطره

(مسألهٔ ۲۰۳۲)- انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می‌دهد نیت دادن فطره نماید.

(مسألهٔ ۲۰۳۳)- اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست، و بهتر آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۳۴)- گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنان‌چه مخلوط باشد اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتناء نباشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۳۵)- اگر فطره را از چیز معیوب بدهد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.

(مسألهٔ ۲۰۳۶)- کسی که فطرهٔ چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلًا فطرهٔ بعضی را گندم و فطرهٔ بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

(مسألهٔ ۲۰۳۷)- کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

(مسألهٔ ۲۰۳۸)- اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید.

(مسألهٔ ۲۰۳۹)- اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً بنابر احتیاط بدون نیت ادا و

قضا کند، فطره را بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۴۰)- اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

(مسألهٔ ۲۰۴۱)- اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنان‌چه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.

(مسألهٔ ۲۰۴۲)- اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنان‌چه دسترس به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترس به فقیر نداشته ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۰۴۳)- اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به‌جای دیگر نبرد و اگر به‌جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۵۷

احکام حج

(مسألهٔ ۲۰۴۴)- حج: زیارت کردن خانهٔ خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به‌جا آورده شود، و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد یک مرتبه واجب می‌شود:

«اول»: آن که بالغ باشد. «دوم»: آن که عاقل و آزاد باشد. «سوم»: به واسطهٔ رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حج مهمتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید. «چهارم»: آن که مستطیع باشد، و مستطیع بودن به چند چیز است:

«اول»: آن که توش راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال آن‌ها را تهیه کند داشته باشد. «دوم»: سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به‌جا آورد. «سوم»: در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگرچه دورتر باشد، باید از آن راه برود. «چهارم»: به قدر به‌جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد. «پنجم»: مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آن‌ها را لازم می‌دانند داشته باشد. «ششم»: بعد از برگشتن، کسب یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(مسألهٔ ۲۰۴۵)- کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۰۴۶)- زنی که می‌تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۰۴۷)- اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو، من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد، حج بر او واجب می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۸

(مسألهٔ ۲۰۴۸)- اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد، به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند، و او قبول نماید حج بر او واجب می‌شود، اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(مسألهٔ ۲۰۴۹)- اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد به او بدهند و بگویند

حج برو، ولی ملک او نکنند، حج بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۲۰۵۰)- اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۰۵۱)- اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنان‌چه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۰۵۲)- اگر برای تجارت مثلًا تا جده برود و مالی به‌دست آورد که اگر بخواهد ازآنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید اگرچه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود دیگر حج بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۰۵۳)- اگر انسان اجیر شود که مباشرتاً از طرف کسی دیگر حج کند، چنان‌چه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

(مسألهٔ ۲۰۵۴)- اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود، باید اگرچه به زحمت باشد بعداً حج کند، و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنان‌چه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به‌جا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده، راضی شود که حج او در سال بعد به‌جا آورده شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

توضیح المسائل، ص: ۲۵۹

(مسألهٔ ۲۰۵۵)- اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعرالحرام نرسد، چنان‌چه در سال‌های بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سال‌های پیش مستطیع بوده و نرفته اگرچه به زحمت باشد باید حج کند.

(مسألهٔ ۲۰۵۶)- اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطهٔ پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و ناامید باشد از این که بعداً خودش حج کند باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر ناامید هم نباشد احتیاط واجب آن است که اجیر بگیرد و درصورتی که بعداً قدرت پیدا کرد خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطهٔ پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و ناامید از توانائی خود باشد و در تمام این صور بنابر احتیاط واجب چنان‌چه منوب عنه مرد باشد باید نائب صروره باشد یعنی کسی که اولین مرتبهٔ حج رفتن او باشد.

(مسألهٔ ۲۰۵۷)- کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را نیز از طرف او به‌جا آورد و اگر به‌جا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

(مسألهٔ ۲۰۵۸)- اگر طواف نساء را درست به‌جا نیاورد یا فراموش کند چنان‌چه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به‌جا آورد صحیح است. و چنان‌چه برگشتنش برایش مشقت داشته باشد می‌تواند نائب بگیرد.

***

توضیح المسائل، ص: ۲۶۰

احکام خرید و فروش

اشاره

(مسألهٔ ۲۰۵۹)- شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش در موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد چنان‌چه از حضرت صادق (ع)

روایت شده است: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، به واسطهٔ معامله‌های باطل و شبهه‌ناک به هلاکت می‌افتد.

(مسألهٔ ۲۰۶۱)- اگر انسان برای ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

(مسألهٔ ۲۰۶۲)- کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند، و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

چهار چیز در خرید و فروش مستحب است. «اول» آنکه در قیمت جنس بین مشتری‌های مسلمان فرق نگذارد. «دوم» آنکه در قیمت جنس سخت‌گیری نکند. «سوم» آنکه چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد. «چهارم» آنکه کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

(مسألهٔ ۲۰۶۲)- عمد معاملات مکروه از این قرار است: «اول» ملک فروشی مگر ملک دیگری با پول آن بخرد. «دوم» قصابی. «سوم» کفن‌فروشی. «چهارم» معامله با مردمان پست. «پنجم» معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. «ششم»: آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. «هفتم» آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامل او شود.

معاملات حرام

(مسألهٔ ۲۰۶۳)- معاملات حرام شش است: «اول»: خرید و فروش عین نجس، مثل مشروبات مسکر، سگ شکاری، مردار، خوک، و در غیر اینها درصورتی که بشود از آن استفادهٔ حلال نمود مثلًا غائط را کود نمایند خرید و فروش جائز است اگرچه احتیاط در ترک است. «دوم»: خرید و فروش مال غصبی، «سوم»: بنابر احتیاط خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل حیوانات درنده. «چهارم»: معاملهٔ چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند اسباب قمار. «پنجم»: معامله‌ای که در آن ربا باشد. «ششم»: فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید، و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۱

(مسألهٔ ۲۰۶۴)- فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد. ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است، مثلًا از قسم خوراکی است که می‌خواهد او را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید. ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگرچه مشتری با آن نماز بخواند زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است.

(مسألهٔ ۲۰۶۵)- اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنان‌چه آن را برای کاری بخواهد

که شرطش پاک بودن است مثلًا روغن را برای خوردن بخواهد، لازم است فروشنده نجاست او را به مشتری بگوید و همچنین است اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست. مثلًا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، ولی در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است، زیرا که سبب شدن برای خوردن نجاست و همچنین سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان وضو یا غسل گردد جائز نیست.

(مسألهٔ ۲۰۶۶)- خرید و فروش دواهای نجس خوردنی اگرچه جائز است ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند و همچنین است اگر خوردنی نباشد ولی در معرض این باشد که خوراک یا بدن مشتری آلوده به نجاست شود.

(مسألهٔ ۲۰۶۷)- خرید و فروش روغن‌هایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آن‌ها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، درصورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به‌دستور شرع کشته شده چنان‌چه از دست کافر بگیرند یا از ممالک غیراسلامی بیاورند اگرچه پاک و خرید و فروش آنجایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیت را به مشتری بفهماند.

(مسألهٔ ۲۰۶۸)- اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معاملهٔ آن باطل است.

(مسألهٔ ۲۰۶۹)- چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند یا از دست کافر گرفته می‌شود درصورتی که احتمال برود از حیوانی است که به‌دستور شرع کشته شده خرید و فروش آنجائز است ولی نماز در آنجایز نیست.

(مسألهٔ ۲۰۷۰)- روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به‌دستور شرع کشته شده یا نه، خرید و فروشش جایز است ولی نماز در آن چرم و خوردن روغن آنجایز نیست.

(مسألهٔ ۲۰۷۱)- مشروبات مسکر معاملهٔ آن‌ها حرام و باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۲

(مسألهٔ ۲۰۷۲)- فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

(مسألهٔ ۲۰۷۳)- اگر خریدار جداً قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسی را که می‌خرد ندهد این قصد به صحت معامله ضرر ندارد و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۷۴)- اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمه خریده بعداً از مال حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد تا ذمه‌اش بریء گردد.

(مسألهٔ ۲۰۷۵)- خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است و بنابر احتیاط سازهای کوچک که بازیچهٔ بچه‌هاست نیز آن حکم را دارد و اما آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت درصورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد خرید و فروش آن مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۷۶)- اگر چیزی را که می‌شود استفاد حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلًا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامل آن حرام بلکه بنابر احتیاط باطل است ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۷۷)- ساختن مجسمهٔ جاندار بلکه نقاشی آن نیز حرام است ولی خرید و فروش آن مانعی ندارد اگرچه احوط ترک است.

(مسألهٔ ۲۰۷۸)- خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامل باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

(مسألهٔ ۲۰۷۹)- اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنان‌چه آن را معین کند، مثلًا بگوید این یک من روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند معاملهٔ روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند، ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن در ذمه بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۳

(مسألهٔ ۲۰۸۰)- اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنان‌چه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر ازآن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۱)- اگر چیزی را که اضافه می‌گیرند غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلًا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۲)- اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند، مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلًا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۳)- اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلًا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد، ولی چنان‌چه مثلًا ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است که بین آن‌ها امتیاز باشد مثلًا ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد زیرا که اگر بین آن‌ها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی‌شود بلکه واقع معامله قرض است اگرچه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و باطل است و از این قبیل است فروختن اسکناس نقداً به زیادتر از آن با مدت مثل صد تومان نقداً بدهد که صد و ده تومان بعد از شش ماه بگیرد. ولی اگر بین آن‌ها امتیاز باشد مانعی ندارد مثل آنکه صد تومان را به جنس دیگر از اسکناس مثل دینار یا پاون یا دولار بفروشد که در این صورت با تفاوت قیمت نیز اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۸۴)- جنسی را که در غالب شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند. و درصورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه‌ای در بین نباشد حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است.

(مسألهٔ ۲۰۸۵)- اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یک جنس نباشد زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

(مسألهٔ ۲۰۸۶)- جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد، اگر از یک چیز عمل آمده باشد باید در معامله زیادی نگیرد، مثلًا اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربا و حرام است و همچنین است اگر میوهٔ رسیده را با میوهٔ نارس معامله کند نمی‌تواند زیادی بگیرد.

(مسألهٔ ۲۰۸۷)- جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است، و نیز اگر مثلًا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد

مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۸)- معاملهٔ ربا چه با مسلمآنچه با کافر حرام است بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست یا از کافری که در پناه اسلام است و ربا گرفتن در شریعتش جائز باشد ربا بگیرد اشکال ندارد، و بنابر احتیاط واجب پدر و فرزند و زن و شوهر نیز نمی‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۴

شرایط فروشنده و خریدار

(مسألهٔ ۲۰۸۹)- برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: «اول»: آن که بالغ باشند. «دوم»: آنکه عاقل باشند. «سوم»: آن که سفیه نباشند- یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند-. «چهارم»: آن که قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلًا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. «پنجم»: آن که کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد. «ششم»: آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۰۹۰)- معامله با بچهٔ نابالغ، که مستقل در معامله باشد باطل است، اما اگر معامله با ولی باشد و بچهٔ نابالغ ممیز فقط صیغهٔ معامله را جاری سازد معامله صحیح است بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچه وکالتاً از صاحبش آن مال را بفروشد یا به آن پول چیزی بخرد ظاهر این است که معامله صحیح است اگرچه بچهٔ ممیز مستقل در تصرف باشد و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگرچه ممیز نباشد معامله صحیح است، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند، ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند، که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند.

(مسألهٔ ۲۰۹۱)- اگر از بچ نابالغ درصورتی که معامله با آن صحیح نیست چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته درصورتی که مال خود بچه باشد به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد.

(مسألهٔ ۲۰۹۲)- اگر کسی با بچهٔ ممیز درصورتی که معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، ظاهر این است که می‌تواند از بچه بعد از بلوغش یا از ولی او مطالبه نماید. و اگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۹۳)- اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنان‌چه بعد از معامله راضی شود مثلًا بگوید راضی هستم معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغهٔ معامله را بخوانند.

(مسألهٔ ۲۰۹۴)- اگر انسان مال کسی را بدون اجازهٔ او بفروشد، چنان‌چه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۵

(مسألهٔ ۲۰۹۵)- پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر، و وصی جد پدری بر طفل می‌توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم درصورتی که ضرورت اقتضا کند می‌تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد.

(مسألهٔ ۲۰۹۶)- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله صحیح است، و چیزی را که غصب‌کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک مشتری است و چیزی که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

(مسألهٔ ۲۰۹۷)- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن، مال خودش باشد، چنان‌چه صاحب مال معامله را اجازه بکند معامله صحیح است، ولی پول مال مالک می‌شود نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

(مسألهٔ ۲۰۹۸)- جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد: «اول»: آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. «دوم»: آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی که فرار کرده آن را با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلًا با یک فرش بفروشد اگرچه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است. «سوم»: خصوصیاتی را که در جنس و عوض است و به واسطِ آن‌ها میل مردم به معامله فرق می‌کند، معین نماید. «چهارم»: آنکه ملک مطلق باشد. پس مالی را که انسان وقف کرده فروش آنجایز نیست مگر در چند مورد که خواهد آمد. «پنجم»: خود جنس را بفروشد، نه منفعت آن را، پس اگر مثلًا منفعت یک سال خانه را بفروشد صحیح نیست ولی چنان‌چه خریدار به‌جای پول منفعت ملک خود را بدهد، مثلًا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک سال خان خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۰۹۹)- جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

(مسألهٔ ۲۱۰۰)- چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلًا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۶

(مسألهٔ ۲۱۰۱)- اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند تصرف آن‌ها اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۰۲)- معامل چیزی را که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلًا حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

(مسألهٔ ۲۱۰۳)- هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند. و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

(مسألهٔ ۲۱۰۴)- خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاد آن ملک در مدت اجاره مال مستأجر است، و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد پس از اطلاع به کیفیت می‌تواند معامل خودش را به هم بزند.

صیغ خرید و فروش

(مسألهٔ ۲۱۰۵)- در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول

فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

(مسألهٔ ۲۱۰۶)- اگر در موقع معامله صیغه نخوانند ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد مال خود را ملك او كند معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

(مسألهٔ ۲۱۰۷)- فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته پیش از چیدن صحیح است، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۷

(مسألهٔ ۲۱۰۸)- فروختن میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد نیز جائز است، و بهتر آن است که چیزی را از حاصل زمین مانند سبزی‌ها با آن بفروشند، یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند، یا میوهٔ بیشتر از یک‌سال را به او بفروشند.

(مسألهٔ ۲۱۰۹)- اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی عوض آن را از خرمای آن درخت قرار ندهند اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد درصورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را خرمای همان درخت قرار بدهند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۱۰)- فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، درصورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کند که مشتری در سال چند دفع آن را بچیند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۱۱)- اگر خوش گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو که از خودش حاصل می‌شود بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

(مسألهٔ ۲۱۱۲)- اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به‌جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.

(مسألهٔ ۲۱۱۳)- در معامل نسیه باید مدت کاملًا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملًا معین نشده معامله باطل است.

(مسألهٔ ۲۱۱۴)- اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورث او مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۱۱۵)- اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید او را مهلت دهد، یا معامله را فسخ کند و درصورتی که آن جنس موجود است پس

بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۱۶)- اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلًا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۱۷)- کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلًا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۸

معامله سلف و شرایط آن

(مسألهٔ ۲۱۱۸)- معامل سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد، و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

(مسألهٔ ۲۱۱۹)- اگر پولی را که از جنس طلا- یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد معامله باطل است، ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول طلا یا نقره بگیرد معامله صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۲۰)- معامل سلف هفت شرط دارد: «اول»: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسط آن‌ها فرق می‌کند معین نمایند ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است. «دوم»: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از آن را بدهد، اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند. «سوم»: مدت را کاملًا معین کنند، و اگر بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم چون مدت کاملًا معلوم نشده معاملهٔ او باطل است. «چهارم»: وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد. «پنجم»: جای تحویل جنس را معین نماید، ولی اگر از حرفهای آنآنجای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آنجا را ببرند. «ششم»: وزن یا پیمان آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولًا با دیدن معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند. «هفتم»: چیزی را که می‌فروشند چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شوند عوض آن از آن جنس نباشد، مثلًا گندم را با گندم سلفاً نمی‌توان فروخت.

احکام معامله سلف

(مسألهٔ ۲۱۲۱)- انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده‌اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد فروختن آن اشکال ندارد. ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود پیش از تحویل گرفتن آنجائز نیست مگر به سرمایه‌اش بفروشد.

(مسألهٔ ۲۱۲۲)- در معامل سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از

آنچه قرار گذاشته بدهد، و طوری باشد که از همان جنس حساب می‌شود، مشتری باید قبول نماید.

(مسألهٔ ۲۱۲۳)- اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

توضیح المسائل، ص: ۲۶۹

(مسألهٔ ۲۱۲۴)- اگر فروشنده به‌جای جنسی که قرارداد کرده جنس دیگری بدهد، درصورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۲۵)- اگر جنسی را که سلف فروخته، در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۲۶)- اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، بنابر احتیاط واجب معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

(مسألهٔ ۲۱۲۷)- اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، درصورتی که وزن یکی از آن‌ها زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

(مسألهٔ ۲۱۲۸)- اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آن‌ها مساوی باشد.

(مسألهٔ ۲۱۲۹)- اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند، تحویل ندهند معامله باطل است.

(مسألهٔ ۲۱۳۰)- اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته، تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به‌دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۱۳۱)- اگر خاک نقر معدن را به نقرهٔ خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا، و خاک طلا را به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

(مسألهٔ ۲۱۳۲)- حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

«اول»: آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند، و این خیار را خیار مجلس می‌گویند.

«دوم»: آن که مشتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را «خیار غبن» گویند.

«سوم»: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند که آن را «خیار شرط» گویند.

«چهارم»: یکی از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که آن را «خیار تدلیس» گویند.

«پنجم»: یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری انجام دهد و به آن شرط عمل نشود، یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد، که در این صورت شرط‌کننده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را «خیار تخلف شرط» گویند.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۰

«ششم»: در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را «خیار عیب» گویند.

«هفتم»: معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده‌اند، مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، گیرنده می‌تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد. و آن را «خیار شرکت» گویند.

«هشتم»: صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت طرف می‌تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار رؤیت» گویند.

«نهم»: اگر مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت پول تأخیر کند تا سه روز ندهد، اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می‌تواند معامله را به هم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را به‌هم بزند و آن را «خیار تأخیر» گویند.

«دهم»: کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به‌هم بزند و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند و آن را «خیار حیوان» گویند.

«یازدهم»: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را «خیار تعذر تسلیم» گویند و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.

(مسألة ۲۱۳۳)- اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألة ۲۱۳۴)- در معامل بیع شرط، که مثلًا خان صدهزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

(مسألة ۲۱۳۵)- در معامل بیع شرط، اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند، و اگر خریدار بمیرد نمی‌تواند ملک را از ورث او مطالبه نماید.

(مسألة ۲۱۳۶)- اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألة ۲۱۳۷)- اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد مثلًا در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از ردّ است نموده باشد در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلًا مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۱

(مسألة ۲۱۳۸)- اگر فروشنده بفهمد در عوضی که مالش را به آن فروخته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض

بوده و او نمی‌دانسته، می‌توانـد معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگردانـد و چنان‌چه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به‌دستوری که در مسأل پیش گفته شد بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۳۹)- اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جائز نیست.

(مسألهٔ ۲۱۴۰)- اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعداً هم حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین است حکم در سایر خیارات.

(مسألهٔ ۲۱۴۱)- هرگاه بعـد از خریـدن جنس عیب آن را بفهمـد، اگرچه فروشـنده حاضـر نباشـد، می‌توانـد معامله را به هم بزنـد و همچنین است حکم در سایر خیارات.

(مسألهٔ ۲۱۴۲)- در چهـار صورت خریـدار به واسـطهٔ عیبی که در مـال است نمی‌توانـد معـامله را به هم بزنـد یا تفاوت قیمت بگیرد: «اول»: آن که موقع خریـدن عیب مال را بدانـد. «دوم»: آنکه به عیب مال راضـی شود. «سوم»: آنکه در وقت معامله بگویـد: اگر مال عیبی داشـته باشـد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم. «چهارم»: آنکه فروشـنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر عیبی را معین کنـد و بگویـد مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریـدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد و درصورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۴۳)- اگر خریـدار بفهمـد مـال عیبی دارد و پس از تحویـل گرفتن مال عیب دیگری در آن پیـدا شود نمی‌توانـد معامله را به‌هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشـتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیـدا کنـد، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشـته باشـد و در آن مدت مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۱۴۴)- اگر انسـان مالی داشـته باشـد که خودش آن را ندیـده و دیگری خصوصـیات آن را برای او گفته باشـد، چنان‌چه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۲

مسائل متفرقه

(مسألهٔ ۲۱۴۵)- اگر فروشـنده قیمت خریـد جنس را به مشتری بگویـد باید تمام چیزهایی را که به واسط آن‌ها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگویـد، اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلًا باید بگوید که نقد خریده است یا نسـیه، و چنان‌چه بعضـی از آن خصوصیات را نگوید و بعداً مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۱۴۶)- اگر انسـان جنسـی را به کسـی بدهـد و قیمت آن را معین کنـد و بگویـد این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشـنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صـاحب مـال بگیرد. ولی اگر به طور جعـاله باشـد و بگویـد این جنس را به زیـادتر از آن قیمت اگر فروختی زیـادی مـال خودت باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۴۷)- اگر قصـاب گوشت نر بفروشـد و به‌جای آن گوشت ماده بدهـد معصـیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزند. و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به

گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

(مسألهٔ ۲۱۴۸)- اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود، و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۱۴۹)- قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۷۳

احکام شرکت

(مسألهٔ ۲۱۵۰)- اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنان‌چه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کنند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغهٔ شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

(مسألهٔ ۲۱۵۱)- اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلاً چند دلاک با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۱۵۲)- اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفادهٔ جنسی که هر کدام خریده‌اند با یکدیگر شریک باشند، صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

(مسألهٔ ۲۱۵۳)- کسانی که به واسطهٔ شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه- کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند-، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۱۵۴)- اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند، یا بیشتر کار نمی‌کند بیشتر منفعت ببرد، شرط باطل است اگرچه اظهر این است که شرکت آنان صحیح است و به نسبت مال منفعت بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۴

(مسألهٔ ۲۱۵۵)- اگر قرار بگذارند که هم استفاده را یک نفر ببرد، یا تمام ضرر یا بیشتر آن از یکی از آنان باشد شرکت صحیح است ولی منفعت و ضرر بین آن‌ها به نسبت مال تقسیم می‌شود.

(مسألهٔ ۲۱۵۶)- اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنان‌چه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

(مسألهٔ ۲۱۵۷)- اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

(مسألهٔ ۲۱۵۸)- اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازهٔ دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

(مسألهٔ ۲۱۵۹)- شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد، و مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد.

(مسألهٔ ۲۱۶۰)- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند یا آنکه قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، در این دو صورت معامله نسبت به حصهٔ شریک فضولی است پس چنان‌چه اجازه نکند می‌تواند عین مالش را و در صورت تلف عین عوض مالش را بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۶۱)- شریکی که با سرمای شرکت معامله می‌کند اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن تلف شود ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۱۶۲)- شریکی که با سرمای شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

(مسألهٔ ۲۱۶۳)- اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجاز خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرف کند.

(مسألهٔ ۲۱۶۴)- هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمای شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند، مگر آن که تقسیم ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۱۶۵)- اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود، شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

(مسألهٔ ۲۱۶۶)- اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است، ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید مثلًا بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

(مسألهٔ ۲۱۶۷)- اگر با سرمای شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنان‌چه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال هم آنان است، و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد، و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به انداز معمولی با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۷۵

احکام صلح

(مسألهٔ ۲۱۶۸)- صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد. بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

(مسألة ۲۱۶۹)- کسی که مالش را به یکدیگر صلح می‌کند باید بالغ و عاقل باشند و قصد صلح داشته، و کسی او را مجبور نکرده باشد و باید سفیه هم نباشد.

(مسألة ۲۱۷۰)- لازم نیست صیغ صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند باهم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

(مسألة ۲۱۷۱)- اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلًا یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنان‌چه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد نیز صحیح است.

(مسألة ۲۱۷۲)- اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

(مسألة ۲۱۷۳)- اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنان‌چه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلًا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

(مسألة ۲۱۷۴)- اگر بخواهند چیزی را که از یک جنس، و وزن آن‌ها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آن‌ها معلوم نباشد، اگرچه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

(مسألة ۲۱۷۵)- اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنان‌چه طلب آنان از یک جنس و وزن آن‌ها یکی باشد، مثلًا هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالح آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلًا یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولًا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمان آن‌ها مساوی نباشد، مصالح آنان اشکال دارد.

(مسألة ۲۱۷۶)- اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنان‌چه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. و این حکم درصورتی که طلب از جنس طلا یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، و اما در غیر آن‌ها برای طلبکار جائز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد چنان‌که در مسأله «۲۲۹۷» خواهد آمد.

(مسألة ۲۱۷۷)- اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۶

(مسألة ۲۱۷۸)- تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد، اما درصورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند یا شرط شده باشد که مثلًا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند و همچنین در بقیهٔ صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد، نیز می‌تواند صلح را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۱۷۹)- اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

(مسألهٔ ۲۱۸۰)- هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلًا وقف کنی، و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۷۷

احکام اجاره

اشاره

(مسألهٔ ۲۱۸۱)- اجاره‌دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۱۸۲)- انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند.

(مسألهٔ ۲۱۸۳)- اگر ولیّ یا قیّم بچه مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آن که بچه بالغ شد می‌تواند بقیهٔ اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد برخلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجاره مال خود را به هم بزند ولی نفوذ اجارهٔ خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است.

(مسألهٔ ۲۱۸۴)- بچه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند، اجازه بگیرد واو را اجیر نماید.

(مسألهٔ ۲۱۸۵)- اجاره‌دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک خود را اجاره دهد آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۱۸۶)- اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است.

(مسألهٔ ۲۱۸۷)- کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

(مسألهٔ ۲۱۸۸)- اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آن‌ها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، مگر اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد مثل زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعداً شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش اجاره دهد. و اگر مالک شرط نکند، می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلًا اگر با پول اجاره کرده، به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد، و بنابر احتیاط وجوبی، کشتی حکم خانه را دارد.

(مسألهٔ ۲۱۸۹)- اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که

در مسألهٔ قبلی گذشت. و اگر شرط نکند، چنان‌چه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد باید زیادتر نگیرد، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد می‌تواند زیادتر بگیرد. و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

(مسألهٔ ۲۱۹۰)- اگر غیر خانه و دکان و اطاق و کشتی و اجیر، چیز دیگر مثلًا زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۹۱)- اگر خانه یا دکانی را مثلًا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۸

شرایط مالی که اجاره می‌دهند

(مسألهٔ ۲۱۹۲)- مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: «اول»: آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. «دوم»: مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملًا معلوم باشد. «سوم»: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. «چهارم»: آنکه استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. «پنجم»: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. «ششم»: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

(مسألهٔ ۲۱۹۳)- اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند درصورتی که میوه‌اش فعلًا موجود نباشد صحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

(مسألهٔ ۲۱۹۴)- زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطهٔ شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازهٔ او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

(مسألهٔ ۲۱۹۵)- استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد: «اول»: آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. «دوم»: آنکه آن عمل در نظر شرع به طور مجان واجب نباشد پس اجیر شدن برای فرائض یومیه یا تجهیز اموات جائز نیست و بنابر احتیاط معتبر است که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. «سوم»: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فائده داشته باشد، استفاده‌ای که مستأجر باید از آن ببرد معین نماید، مثلًا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کند که سواری یا باربری آن مال مستأجر است یا همهٔ استفاده‌های آن. «چهارم»: مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.

(مسألهٔ ۲۱۹۶)- اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغ اجاره است.

(مسألهٔ ۲۱۹۷)- اگر خانه‌ای را مثلًا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگرچه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

(مسألهٔ ۲۱۹۸)- اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجارهٔ آن ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.

توضیح المسائل، ص: ۲۷۹

(مسألهٔ ۲۱۹۹)- اگر به مستأجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم یا بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجارهٔ آن ماهی ده تومان است، درصورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجارهٔ ماه اول صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۰۰)- خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلًا شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می‌تواند آن‌ها را بیرون کند.

مسائل متفرق اجاره

(مسألهٔ ۲۲۰۱)- مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد، و اگراز چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند، باید شماره آن معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره‌دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

(مسألهٔ ۲۲۰۲)- اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال‌الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلًا موجود نیست قرار دهد اجاره صحیح نیست. و اگر مال‌الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۰۳)- کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجار آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالب اجرت ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۰۴)- هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال‌الاجاره آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۰۵)- اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلًا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

(مسألهٔ ۲۲۰۶)- اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال‌الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلًا اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنان‌چه اجاره آن خانه معمولًا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، درصورتی که اجاره‌دهنده صاحب مال یا وکیل آن بوده لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

توضیح المسائل، ص: ۲۸۰

(مسألهٔ ۲۲۰۷)- اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنان‌چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم

زیاده‌روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلًا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده‌روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد نباید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۰۸)- هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.

(مسألهٔ ۲۲۰۹)- اگر قصاب سر حیوانی را بِبُرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۱۰)- اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنان‌چه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می‌باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۱۱)- اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنان‌چه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسط زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

(مسألهٔ ۲۲۱۲)- اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و آن بچه بمیرد ضامن است خواه مقداری که بریده بیشتر از معمول باشد یا نه و اما اگر ضرری به آن بچه برسد چنان‌چه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است. و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضمان محل اشکال، و احوط رجوع به صلح است.

(مسألهٔ ۲۲۱۳)- اگر دکتر به‌دست خود به مریض دوا بدهد چنان‌چه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است، ولی اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و به واسطهٔ خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۲۱۴)- هرگاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر اگرچه به‌دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۲۱۵)- مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.

توضیح المسائل، ص: ۲۸۱

(مسألهٔ ۲۲۱۶)- اگر اجاره‌دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است چنان‌چه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را به هم بزند ولی اگر در صیغ اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

(مسألهٔ ۲۲۱۷)- اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره‌دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجار مدتی را که در تصرف غصب‌کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد می‌تواند پانزده تومان را از غصب‌کننده بگیرد.

(مسألهٔ ۲۲۱۸)- اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب‌کننده بگیرد.

(مسألهٔ ۲۲۱۹)- اگر پیش از آن که مدت اجاره تمام شود ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید مال‌الاجاره را بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

(مسألهٔ ۲۲۲۰)- اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط

کرده‌اند نباشد اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی‌گردد بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد می‌تواند اجاره را به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۲۲۱)- اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد اجاره مدتی که باقی مانده باطل می‌شود و می‌تواند اجارهٔ مدت گذشته را بهم بزند و «اجرت‌المثل» یعنی اجرت معمولی آن مدّت را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۲۲)- اگر خانه‌ای را که مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود چنان‌چه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاد، آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره تمام مدت را بهم بزند و برای استفاده‌ای که کرده «اجرت‌المثل» بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۲۳)- اگر اجاره‌دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود ولی اگر خانه مال اجاره‌دهنده نباشد مثلًا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنان‌چه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. و اگر مالک فعلی آن اجاره را امضاء کند صحیح می‌شود و وجه اجارهٔ مدتی که بعد از مردن اجاره‌دهنده باقی مانده به مالک فعلی راجع می‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۲۴)- اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد چنان‌چه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد در صورتی‌که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۲۲۵)- اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلًا پارچه را با نیل رنگ کند چنان‌چه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۲

احکام جعاله

(مسألهٔ ۲۲۲۶)- جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد مثلًا بگوید هر کس گمشدهٔ مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم و به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند. و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد می‌تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۲۷)- جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنابراین جعالهٔ آدم سفیه- کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند- صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۲۸)- کاری را که «جاعل» می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی‌فائده یا از واجباتی که شرعاً لازم است مجاناً آورده شود نباشد پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد یا در شب به‌جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم «جعاله» صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۲۹)- اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند مثلًا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می‌دهم لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست. ولی اگر مال را معین نکند مثلًا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید.

(مسألهٔ ۲۲۳۰)- اگر «جاعل» مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید: هر کس بچ مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند چنان‌چه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۳۱)- اگر «عامل» پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۳۲)- پیش از آن که «عامل» شروع به کار کند، «جاعل» می‌توانند «جعاله» را به هم بزنند.

(مسألهٔ ۲۲۳۳)- بعد از آن که «عامل» شروع به کار کرد اگر «جاعل» بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

(مسألهٔ ۲۲۳۴)- «عامل» می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر «جاعل» شود باید آن را تمام نماید. مثلًا اگر کسی بگوید: هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنان‌چه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد حقی «به‌جاعل» ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۳۵)- اگر «عامل» کار را ناتمام بگذارد، چنان‌چه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای «جاعل» فایده ندارد «عامل» نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر «جاعل» مزد را برای تمام کردن «عمل» قرار بگذارد مثلًا بگوید: هر کس لباس من را بدوزد ده تومان به او می‌دهم ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، «جاعل» باید مزد مقداری را که انجام شده «به عامل» بدهد، اگرچه احتیاط این است که به طور مصالحه یک دیگر را راضی نمایند.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۳

احکام مزارعه

(مسألهٔ ۲۲۳۶)- مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۳۷)- مزارعه چند شرط دارد:

«اول»: آن که صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید.

«دوم»: صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

«سوم»: مالک و زارع از تمام حاصل زمین ببرند پس اگر مثلًا شرط کنند که آنچه اول یا آخر می‌رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

«چهارم»: سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلًا ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند.

«پنجم»: مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به‌دست آمدن حاصل

ممکن باشد. و اگر اول مدّت را روز معینی و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است.

«ششم»: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

«هفتم»: اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است لازم نیست آن را معیّن نمایند.

«هشتم»: مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن، و آن را معین نکند، مزارعه باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۲۸۴

«نهم»: خرجی را که هر کدام آنان باید بکند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

(مسألهٔ ۲۲۳۸)- اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنان‌چه بدانند که بعداز برداشتن آن مقدار چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۳۹)- اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به‌دست نیاید، چنان‌چه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند واگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد. ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند.

(مسألهٔ ۲۲۴۰)- اگر به واسط پیش‌آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلًا آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند چنان‌چه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجار آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۴۱)- اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست که اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند نیز بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند معامله را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن معاملهٔ مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشن، د می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

(مسألهٔ ۲۲۴۲)- اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد، و وارثشان به‌جای آنان است ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنان‌چه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورث او ارث می‌برند ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین او باقی بماند.

(مسألهٔ ۲۲۴۳)- اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنان‌چه تخم مال مالک بوده حاصلی هم که به‌دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرای گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست و باید اجار زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرای گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد. و در هر دو صورت چنان‌چه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد دادن زیادی واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۲۴۴)- اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنان‌چه مالک و زارع راضی شوند که با

اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد.

(مسألهٔ ۲۲۴۵)- اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریش زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد چنانچه مالک با زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، حاصل سال دوم مال مالک زمین است.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۵

احکام مساقات و مغارسه

(مسألهٔ ۲۲۴۶)- اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که میوهٔ آن مال خود اوست و یا اختیار میوه‌های آن با اوست تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میو آن بردارد این معامله را مساقات می‌گویند.

(مسألهٔ ۲۲۴۷)- معاملهٔ مساقات در درختهایی که میوه نمی‌دهد مثل بید و چنار صحیح نیست ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند اشکال دارد.

(مسألهٔ ۲۲۴۸)- در معامل مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۴۹)- مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد باید مکلف و عاقل باشند و کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد و نیز مالک باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.

(مسألهٔ ۲۲۵۰)- مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میو آن سال به‌دست می‌آید صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۵۱)- باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلًا صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

(مسألهٔ ۲۲۵۲)- باید قرار معامل مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی نمانده باشد معامله صحیح نیست. اگرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد. بلکه اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد صحت معامله محل اشکال است.

(مسألهٔ ۲۲۵۳)- معامل مساقات در بوت خربزه و خیار و مانند اینها بنابر احتیاط صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۵۴)- درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامل مساقات در آن صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۵۵)- دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به‌هم بزنند. و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند به هم زدن معامله اشکال ندارد. و اگر در ضمن معاملهٔ مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزنند.

توضیح المسائل، ص: ۲۸۶

(مسألهٔ ۲۲۵۶)- اگر مالک بمیرد، معامل مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به‌جای او هستند.

(مسألهٔ ۲۲۵۷)- اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنان‌چه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آن‌ها را تربیت کند، ورثه‌اش به‌جای او هستند و چنان‌چه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند حاکم شرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورث میت و مالک قسمت می کند و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، با مردن او معامله به هم می‌خورد.

(مسألهٔ ۲۲۵۸)- اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می کند نمی‌تواند مطالب اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد. ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد دادن زیادی لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۲۵۹)- اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله باطل است. پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعداز تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آن‌ها را تربیت کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آن‌ها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آن‌ها را بکند، ولی گودالهایی را که به واسط کندن درختها پیدا شده پر کند و اجار زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالک هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسط کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود، چیزی بر صاحب زمین نیست بلی اگر خود صاحب زمین درختها را بکَند و عیبی در آن پیدا شود باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد. و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۷

کسانی که از تصرف مال خود ممنوعند

(مسألهٔ ۲۲۶۰)- بچه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرف کند. و نشانهٔ بالغ شدن یکی از سه چیز است: «اول»: روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت. «دوم»: بیرون آمدن منی. «سوم»: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن.

(مسألهٔ ۲۲۶۱)- روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسط اینها به بالغ شدن یقین کند.

(مسألهٔ ۲۲۶۲)- دیوانه و مفلس یعنی کسی که از جهت مطالبهٔ طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است، و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند نمی‌تواند در مال خود تصرف نماید.

(مسألهٔ ۲۲۶۳)- کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۶۴)- انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و اظهر این است که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد، اگرچه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننماید تصرف او صحیح است.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۸

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلًا کسی را وکیل کند که خان او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی‌تواند برای فروش مال آن، کسی را وکیل نماید.

(مسألهٔ ۲۲۶۵)- در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلًا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۶۶)- اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۶۷)- موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند، و نیز کسی که وکیل می‌شود باید عاقل باشد و از روی قصد و اختیار اقدام کند و در موکل بلوغ نیز معتبر است.

(مسألهٔ ۲۲۶۸)- کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلًا کسی که در احرام حج است چون نباید، صیغ عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

(مسألهٔ ۲۲۶۹)- اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۷۰)- اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۷۱)- وکیل می‌تواند از وکالت کناره بگیرد اگرچه موکل غایب باشد.

(مسألهٔ ۲۲۷۲)- وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد به هر طوری که به او دستور داده، می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

(مسألهٔ ۲۲۷۳)- اگر وکیل با اجاز موکل کسی را از طرف او وکیل کند نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل، او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۷۴)- اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود وکالت دومی باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۷۵)- اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آن‌ها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام کنند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۷۶)- اگر وکیل یا موکل بمیرد وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلًا

گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود و اگر یکی از آن‌ها دیوانه یا بیهوش شود در زمان دیوانگی یا بیهوشی وکالت اثری ندارد امّا بطلان وکالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد محل اشکال است.

(مسألهٔ ۲۲۷۷)- اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۷۸)- اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین‌برود نباید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۷۹)- اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۸۰)- اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در مال بکند مثلًا لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۸۹

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.

(مسألهٔ ۲۲۸۱)- در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

(مسألهٔ ۲۲۸۲)- هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

(مسألهٔ ۲۲۸۳)- اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند. ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۲۸۴)- اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنان‌چه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

(مسألهٔ ۲۲۸۵)- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن‌ها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۸۶)- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد چنان‌چه بتواند کاسبی کند واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۸۷)- کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنان‌چه امید نداشته باشد که او را پیدا کند باید طلب او را از طرف صاحبش به فقیر بدهد، و بنابر احتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط مستحبی آن است که طلب او

را به سید فقیر ندهد.

(مسألهٔ ۲۲۸۸)- اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بـدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

(مسألهٔ ۲۲۸۹)- اگر کسـی مقـداری پول طلا یا نقره قرض کنـد و قیمت آن کم شود، چنان‌چه همان مقـدار را که گرفته پس بـدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقـدار را که گرفته بدهد. ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۹۰)- اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

(مسألهٔ ۲۲۹۱)- اگر کسـی که قرض می‌دهـد شـرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شـرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد ربا و حرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلًا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ربا و حرام است و نیز اگر با او شـرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد مثلًا مقداری طلای نسـاخته به او بدهـد و شـرط کنـد که سـاخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشـد ولی اگر بـدون‌این که شـرط کنـد خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

(مسألهٔ ۲۲۹۲)- ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته ظاهر این است که مالک می‌شود اگرچه اولی این است که در آن تصـرف نکند و چنان‌چه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضـی بوده که گیرندهٔ قرض در آن پول تصرّف کند، قرض گیرنده می‌تواند در آن بدون اشکال تصرف نماید.

(مسألهٔ ۲۲۹۳)- اگر گنـدم یا چیزیماننـد آن را به طور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کنـد ظاهر این است که حاصل را مالک می‌شود اگرچه اولی این است که در حاصلی که از آن به‌دست می‌آید تصرف نکند.

(مسألهٔ ۲۲۹۴)- اگر لباسـی را بخرد و بعـداً از پولی که به قرض ربائی گرفته یا از پول حلالی که مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهـد پوشـیدن آن لباس و نماز خوانـدن با آن اشـکال ندارد. و همچنین است حکم اگر به فروشـنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم اگرچه اولی این است که در این صورت آن لباس را در نماز و غیر نماز نپوشد.

(مسألهٔ ۲۲۹۵)- اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شـهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشـکال ندارد و این را صرف برات می گویند.

توضیح المسائل، ص: ۲۹۰

(مسألهٔ ۲۲۹۶)- اگر مقـداری پول به کسـی بدهـد که بعد از چند روز در شـهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلًا نهصد و نود تومان بدهد که بعـد از ده روز در شـهر دیگر هزار تومان بگیرد درصورتی که مادهٔ آن پول مثلًا طلا و نقره باشد ربا و حرام است ولی اگر کسـی که زیـادی را می گیرد در مقابـل زیـادی جنس بدهـد یـا عملی انجـام دهـد اشـکال نـدارد. و امـا در اسـکناس‌های معمـولی که از قسـم شمردنی‌ها است زیاد گرفتن اشکال ندارد مگر قرض داده و شرط زیادی نموده باشد.

(مسألهٔ ۲۲۹۷)- اگر کسـی از دیگری طلبی دارد کـه از جنس طلاـ و نقره یـا کشـیمنی و پیمـانه‌ای نیست می‌تـوان آن را به شـخص بـدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقداً بگیرد بنابراین در زمان حاضـر برات یا سـفته‌هایی که طلبکار از بدهکار گرفته است می‌توانـد آن‌ها را به بانک یا به شـخص دیگر به کمتر از طلب خود- که در عرف آن را نزول گوینـد- بفروشد و باقی وجه را نقداً بگیرد. زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۱

احکام حواله دادن

(مسألهٔ ۲۲۹۸)- اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید بعد از آن که حواله با شرایطی که بعداً گفته می‌شود درست شد کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۲۹۹)- بدهکار و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و معتبر است نیز بدهکار و طلبکار مفلس نباشند بلی اگر حواله بر شخص بریء باشد حواله‌دهنده اگرچه مفلّس باشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۰۰)- حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلًا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۳۰۱)- موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

(مسألهٔ ۲۳۰۲)- حواله‌دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلًا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

(مسألهٔ ۲۳۰۳)- اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلًا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۳۰۴)- طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

(مسألهٔ ۲۳۰۵)- اگر کسی که به حواله‌دهنده بدهکار نیست حواله را قبول کند پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله‌دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله‌دهنده مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۳۰۶)- بعد از آن که حواله درست شد، حواله‌دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگرچه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است، ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله‌دهنده بگیرد.

(مسألهٔ ۲۳۰۷)- اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده درصورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.

(مسألهٔ ۲۳۰۸)- اگر حواله‌دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنان‌چه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله‌دهنده بوده داده است می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده یا او مدیون حواله‌دهنده نبوده، نمی‌تواند چیزی

را که داده از او مطالبه نماید.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۲

احکام رهن

(مسألهٔ ۲۳۰۹)- رهن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگـذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به‌دست آورد.

(مسألهٔ ۲۳۱۰)- در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۱۱)- گرودهنـده و کسـی که مال را به گرو می‌گیرد باید مکلف و عاقل باشـند و کسـی آن‌ها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرودهنده مفلس و سفیه نباشد معنای مفلس و سفیه در مسألهٔ «۲۲۶۲» گذشت.

(مسألهٔ ۲۳۱۲)- انسان مالی را می‌توانـد گرو بگـذارد که شـرعاً بتوانـد در آن تصـرف کند و اگر مال کس دیگر را با اجازه او گرو بگذارد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۱۳)- چیزی را که گرو می‌گذارنـد بایـد خریـد و فروش آن صـحیح باشـد، پس اگر شـراب و ماننـد آن را گرو بگـذارند درست نیست.

(مسألهٔ ۲۳۱۴)- استفاد چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.

(مسألهٔ ۲۳۱۵)- طلبکار نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته، بدون اجاز بدهکار ملك کسی کند، مثلًا ببخشد یا بفروشد ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد بدهکار اجازه نماید اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۱۶)- اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشـته با اجاز بـدهکار بفروشـد پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشـد. و همچنین است درصورتی که بی‌اجازهٔ او بفروشـد و بعـد بـدهکار امضـاء کنـد یـا آنکه خود بـدهکار آن چیز را با اجازهٔ طلبکار بفروشـد که عوض آن گرو باشد و درصورتی که بی اجازهٔ او باشد آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند.

(مسألهٔ ۲۳۱۷)- اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد، طلبکار مطالبه کنـد و او ندهـد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشـته باشـد می‌توانـد مـالی را که گرو برداشته بفروشـد و طلب خود را بردارد. و درصورتی که وکالت نداشـته باشـد لازم است از بـدهکار اجازه بگیرد. و اگر دسترسـی به او نـدارد بایـد برای فروش آن از حاکم شـرع اجازه بگیرد. و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۱۸)- اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته و چیزهایی که ماننـد اثاثیه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشـته باشـد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته اگرچه خانه و اثاثیه باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

(مسألهٔ ۲۳۱۹)- اگر انسان بخواهـد ضامن شود که بـدهی کسـی را بدهـد، ضامن شـدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشـد یـا به عملی به طلبکـار بفهمانـد که من ضـامن شـده‌ام طلب تو را بـدهم، و طلبکـار هم رضـایت خود را بفهماند وراضی بودن بدهکار شرط نیست.

(مسألهٔ ۲۳۲۰)- ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشـند و کسـی هم آن‌ها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سـفیه و مفلس نباشند،

ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلًا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۲۱)- هرگاه کسی که ضمانت می‌نماید چنین بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، به این معنی که بالفعل عهده‌دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار از عهده برآید بعید نیست ضمان صحیح باشد و طلبکار در صورت ندادن بدهکار، بتواند از ضامن مطالبه نماید.

توضیح المسائل، ص: ۲۹۳

(مسألهٔ ۲۳۲۲)- اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخص به قرض‌دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم بعید نیست درصورتی که قرض‌گیرنده اداء نکند طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند.

(مسألهٔ ۲۳۲۳)- در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس‌الامر معیّن باشد. پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلًا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۳۲۴)- اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۳۲۵)- اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

(مسألهٔ ۲۳۲۶)- ضامن و طلبکار- بنابر احتیاط- نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

(مسألهٔ ۲۳۲۷)- هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

(مسألهٔ ۲۳۲۸)- اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار چگونگی را نمی‌دانسته و بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند اشکال دارد. علی‌الخصوص درصورتی که ضامن پیش از طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد.

(مسألهٔ ۲۳۲۹)- اگر کسی بدون اجاز بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

(مسألهٔ ۲۳۳۰)- اگر کسی با اجاز بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید. ولی اگر به‌جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلًا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۴

احکام کفالت

(مسألهٔ ۲۳۳۱)- کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به‌دست او بدهد و به کسی که این طور متعهد می‌شود کفیل می‌گویند.

(مسألهٔ ۲۳۳۲)- کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به‌دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

(مسألهٔ ۲۳۳۳)- کفیل باید مکلف و عاقل باشد و سفیه و مفلس نباشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

(مسألهٔ ۲۳۳۴)- یکی از پنج چیز، کفالت را به هم می‌زند: «اول»: کفیل، بدهکار را به‌دست طلبکار بدهد. «دوم»: طلب طلبکار داده شود. «سوم»: طلبکار از طلب خود بگذرد. «چهارم»: بدهکار بمیرد. «پنجم»: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

(مسألهٔ ۲۳۳۵)- اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنان‌چه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را بدست طلبکار بدهد.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۵

احکام ودیعه (امانت)

(مسألهٔ ۲۳۳۶)- اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.

(مسألهٔ ۲۳۳۷)- امانت‌داری و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو عاقل باشند پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد صحیح نیست. ولی جائز است بچهٔ ممیز با اذن ولیّ مالش را نزد کسی امانت بگذارد و همچنین جائز است مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و امانت گذاشتن نزد بچه ممیز عیبی ندارد اگرچه ولیّ اجازه نداده باشد.

(مسألهٔ ۲۳۳۸)- اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی در امانت گذاشتن بچه اجازه نداده باشد لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنان‌چه مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد و همچنین است حال اگر امانت گذار دیوانه باشد.

(مسألهٔ ۲۳۳۹)- کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، درصورتی که امانت‌گذار ملتفت حال او نباشد بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند.

(مسألهٔ ۲۳۴۰)- اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنان‌چه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(مسألهٔ ۲۳۴۱)- کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(مسألهٔ ۲۳۴۲)- اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنان‌چه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۴۳)- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را

نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۴۴)- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی- یعنی زیاده‌روی- هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست ولی اگر آن را در جایی بگذارد که مأمون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنان‌چه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۴۵)- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به‌جای دیگری ببری، و اگر به‌جای دیگر ببرد و تلف شود ضامن است.

(مسألهٔ ۲۳۴۶)- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می‌تواند آن را به‌جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر یا مثل محل اولی است ببرد و چنان‌چه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۳۴۷)- اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند، و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۴۸)- اگر صاحب مال بمیرد، امانت‌دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنان‌چه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم راست می‌گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۳۴۹)- اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به هم ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که هم آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجاز دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

(مسألهٔ ۲۳۵۰)- اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.

توضیح المسائل، ص: ۲۹۶

(مسألهٔ ۲۳۵۱)- اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند چنان‌چه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنان‌چه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند وگرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

(مسألهٔ ۲۳۵۲)- اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأل پیش گفته شد عمل نکند، چنان‌چه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۷

احکام عاریه

(مسألهٔ ۲۳۵۳)- عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.

(مسألهٔ ۲۳۵۴)- لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلًا لباس را به قصد عاریه به‌کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۵۵)- عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده به عاریه دادن راضی باشد.

(مسألهٔ ۲۳۵۶)- چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

(مسألهٔ ۲۳۵۷)- اگر دیوانه و بچه و مفلس و سفیه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولی بچه مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد و همچنین است اگر خود بچه با اجاز ولی مال خود را عاریه دهد.

(مسألهٔ ۲۳۵۸)- اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست ولی چنان‌چه شرط کند که اگر تلف شود عاریه‌کننده ضامن باشد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۵۹)- اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنان‌چه تلف شود ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۳۶۰)- اگر عاریه‌دهنده بمیرد، عاریه‌گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورث او بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۱)- اگر عاریه‌دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلًا دیوانه شود، عاریه‌کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۲)- کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۳)- عاریه دادن چیزی که استفادهٔ حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار یا ظرف طلا و نقره به جهت استعمال باطل است و امّا عاریه دادن به جهت زینت نمودن جائز است اگرچه احتیاط در ترک است.

(مسألهٔ ۲۳۶۴)- عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۲۹۸

(مسألهٔ ۲۳۶۵)- اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود عاریه‌کننده ضامن نیست ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل، یا ولی او آن را به‌جائی ببرد اگرچه جائی باشد که صاحبش معمولًا به آنجا می‌برده مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.

(مسألهٔ ۲۳۶۶)- اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلًا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید. و امّا اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۷)- چیزی را که عاریه کرده بدون اجاز صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۸)- اگر چیزی را که عاریه کرده با اجاز صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنان‌چه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاری دومی باطل نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۳۶۹)- اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه‌دهنده بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۷۰)- اگر مالی را که می‌دانـد غصبی است عاریه کنـد و از آن اسـتفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مـال و عوض اسـتفاده‌ای را که عاریه‌کننـده برده، از او یـا از کسـی که مـال را غصب کرده مطالبه کنـد و اگر از عاریه‌کننـده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه‌دهنده مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۳۷۱)- اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنـان‌چه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد او هم می‌تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه‌دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه‌کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه‌دهنده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه‌دهنده مطالبه نماید.

****

توضیح المسائل، ص: ۲۹۹

احکام نکاح (ازدواج)

به واسط عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم (ازدواج موقت). عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و همیشـگی باشد، و زنی را که به‌این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلًا زن را به مـدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقـد نماینـد، ولی باید مدت ازدواج از مقـدار عمر زن و شوهر زیادتر نباشـد که در این صورت عقد دائمی خواهد بود و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

اشاره

(مسألهٔ ۲۳۷۲)- در زناشویی چه دائم، چه غیر دائم باید صـیغه خوانده شود و تنها راضـی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغ عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

(مسألهٔ ۲۳۷۳)- وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغ عقد از طرف دیگری وکیل شود.

(مسألهٔ ۲۳۷۴)- زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آن‌ها صیغه را خوانده است نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام کافی است.

(مسألهٔ ۲۳۷۵)- اگر زنی کسـی را وکیل کنـد که مثلًا ده روزه او را به عقـد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می‌توانـد هر وقت که بخواهـد او را ده روزه به عقـد آن مرد درآورد و اگر معلوم باشـد که زن، روز یا ساعت معینی را قصـد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

(مسألهٔ ۲۳۷۶)- یک نفر می‌توانـد برای خوانـدن صـیغ عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد

(مسألهٔ ۲۳۷۷)- اگر صـیغ عقـد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید «زوجتک نفسـی علی الصداق المعلوم» یعنی خود را

زن تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: «قبلت التزویج» یعنی قبول کردم ازدواج را عقد صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آن‌ها صیغ عقد را بخواند، چنان‌چه مثلًا اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل زن بگوید: «زَوَجْتُ مُوَکّلَکَ احْمَدَ مُوَکِلَتی فاطِمَهَ عَلَی الصِّداق الْمَعْلُوم» پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید «قَبِلْتُ التَّزویج لِمُوَکِلیْ احْمَدْ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلوم» صحیح می‌باشد و بنابر احتیاط واجب باید لفظی که مرد می‌گوید با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، مثلًا اگر زن «زوجت» می‌گوید مرد هم «قَبِلْتُ التَّزویْجَ» بگوید.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۰

(مسألهٔ ۲۳۷۸)- اگر خود زن و مرد بخواهند صیغ عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنان‌چه زن بگوید «زَوَجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُدَهِ الْمَعْلوْمَهِ عَلَی الْمِهْرِ الْمَعْلوم» بعد بدون فاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ» صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید «زَوَجْتُ مُوَکِلَتی مُوَکِلَکَ فِی الْمُدَهِ الْمَعْلُوْمَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلوم» پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید «قَبِلْتُ التَّزویج لِمُوَکِلِی هکَذا» صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

(مسألهٔ ۲۳۷۹)- عقد ازدواج چند شرط دارد:

«اول»: آن که بنابر احتیاط به عربی صحیح خوانده شود. و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، چنان‌چه ممکن باشد، بنابر احتیاط واجب کسی که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

«دوم»: مرد و زن یا وکیل آن‌ها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زَوَجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قَبَلْتُ التَّزْویْجَ» زن بودن او را برای خود قبول بنماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «زوجت و قبلت» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند.

«سوم»: کسی که صیغه را می‌خواند بنابر احتیاط باید بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

«چهارم»: اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آن‌ها صیغه را می‌خوانند، در موقع عقد، زن و شوهر را معین کنند مثلًا اسم آن‌ها را ببرند یا به آن‌ها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید «زوجتک احدی بناتی» یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را، و او بگوید «قبلت» یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده‌اند عقد باطل است.

«پنجم»: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۸۰)- اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

(مسألهٔ ۲۳۸۱)- کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می‌تواند عقد را بخواند.

(مسألهٔ ۲۳۸۲)- اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد آن عقد را اجاز نمایند عقد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۳۸۳)- اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد اجازه نمایند، عقد صحیح است و بهتر آن است که دوباره عقد را بخوانند.

(مسألهٔ ۲۳۸۴)- پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند پسر یا دختر نابالغ یا دیوان خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند و بعد از آن که طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته، نمی‌تواند آن را به‌هم

بزنـد و اگر مفسده‌ای داشـته، می‌تواند آن را امضاء یا رد نماید ولی درصورتی که دختر و پسـر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند چنان‌چه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

(مسألهٔ ۲۳۸۵)- دختری که به حـد بلوغ رسـیده و رشـیده است یعنی مصلحت خود را تشـخیص می‌دهـد، اگر بخواهـد شوهر کنـد، چنان‌چه باکره باشد، بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، و اجاز مادر و برادر لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۳۸۶)- اگر دختر باکره نباشـد یا باکره باشـد ولی اجازه گرفتن از پـدر یا جـد پـدری به جهت غایب بودن یا غیر آن ممکن نباشد، و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد اجاز پدر و جد لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۳۸۷)- اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۸۸)- اگر پدر یا جد پدری برای پسـر نابالغ خود زن بگیرد، چنان‌چه پسـر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است، و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جد او باید مهر زن را بدهد.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۱

عیبهایی که بواسط آن‌ها می‌شود عقد را به هم زد

(مسألهٔ ۲۳۸۹)- اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب را که ذکر می‌شود دارد می‌تواند عقد را به هم بزند:

«اول»: دیوانگی. «دوم»: مرض خوره. «سوم»: مرض برص. «چهارم»: کوری. «پنجم»: زمین‌گیر بودن و در حکم آن است شلی که شل بودن او واضـح باشـد. «شـشم»: افضـاء، یعنی راه بول و حیض و یـا راه حیض و غائـط او یکی شـده باشـد. «هفتم»: آن که گوشت یا استخوانی یا غده‌ای در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

(مسألهٔ ۲۳۹۰)- اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است یا آنکه بعد از عقد چه پیش از نزدیکی یا بعد از آن دیوانه شود یا آلت مردی نداشته، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود یا مرضی دارد که نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید هرچنـد آن مرض بعـد از عقـد و پیش از نزدیکی عـارض شـده باشـد در تمام این صور بی‌طلاق می‌توانـد عقـد را به هم بزنـد. ولی درصورتی که شوهر نمی‌توانـد نزدیکی نمایـد لازم است که زن رجوع به حـاکم شـرع یا وکیل او نمایـد. حاکم شوهر را یک سال مهلت می‌دهـد و چنان‌چه شوهر نتوانست به آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کنـد پس از آن زن می‌تواند عقد را به هم بزند و اگر آلت مردی بعـد از نزدیکی بریـده شود و زن عقـد ازدواج را فسخ کند فسخ اثری ندارد اگرچه احتیاط مسـتحب این است که شوهر او را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۲۳۹۱)- اگر زن بعـد از عقـد بفهمـد که تخم‌هـای شوهرش را کشیـده‌اند درصورتی که امر را بر آن زن مشـتبه کرده باشـند می‌تواند عقد را به هم بزند و در غیر فرض اشتباه کاری احتیاط ترک نشود.

(مسألهٔ ۲۳۹۲)- اگر به واسط آن که مرد نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسط یکی از عیبهای دیگری که گفته شـد، مرد یا زن عقـد را به هم بزنـد، چنان‌چه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسألهٔ ۲۳۹۳)- ازدواج بـا زنهـایی که بـا انسان محرم هسـتند مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن حرام است.

(مسألهٔ ۲۳۹۴)- اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگرچه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۲

(مسألهٔ ۲۳۹۵)- اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نو دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

(مسألهٔ ۲۳۹۶)- اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است- بنابر احتیاط واجب- با دختر او ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۲۳۹۷)- عمه و خالهٔ انسان و عمه و خالهٔ پدر و عمه و خالهٔ پدر پدر، و یا مادر پدر و عمه و خال مادر و عمه و خالهٔ مادر مادر، یا پدر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

(مسألهٔ ۲۳۹۸)- پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند، و پسر و نو پسری و دختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

(مسألهٔ ۲۳۹۹)- اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

(مسألهٔ ۲۴۰۰)- اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، ولی در عد طلاق بائن می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید و در عدهٔ متعه احتیاط واجب آن است که ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۲۴۰۱)- انسان نمی‌تواند بدون اجاز زن خود با خواهرزاده و برادرزاد او ازدواج کند ولی اگر بدون اجاز زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۰۲)- اگر زن بفهمد شوهرش براد زاده یا خواهرزاد او را عقد کرده و حرفی نزد، چنان‌چه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

(مسألهٔ ۲۴۰۳)- اگر انسان پیش از آن که دخترخال خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید و بنابر احتیاط واجب دخترعمه نیز این حکم را دارد.

(مسألهٔ ۲۴۰۴)- اگر با دخترعمه یا دخترخال خود ازدواج نماید و پس از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کند موجب جدائی آن‌ها نمی‌شود و همچنین است حکم اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، اگرچه احتیاط مستحب آن است که در این صورت از ایشان به طلاق دادن جدا شود.

(مسألهٔ ۲۴۰۵)- اگر با زنی غیر از عمه و خال خود زنا کند، احوط و اولی آن است که با دختر او ازدواج نکند، بلکه اگر زنی را عقد نماید و پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا کند، بهتر آن است که از آن زن جدا شود ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید، بی شبهه لازم نیست از آن زن جدا شود. توضیح المسائل ۳۰۲ عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است ..... ص : ۳۰۱

(مسألهٔ ۲۴۰۶)- زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند ولی صیغه کردن زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد، و بنابر احتیاط استحبابی عقد دائمی با آن‌ها ننماید و بعضی از فرق از قبیل خوارج و غلات و نواصب که خود را مسلمان می‌دانند در حکم کفارند، و مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آن‌ها به طور دائم یا انقطاع ازدواج نمایند.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۳

(مسألهٔ ۲۴۰۷)- اگر بـا زنی که در عـده طلاـق رجعی است زنـا کنـد آن زن بنابر احتیاط بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عد متعه، یا طلاق بائن، یا عد وفات است زنا کند، بعداً می‌تواند او را عقد نماید، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عد متعه و عد وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۴۰۸)- اگر با زن بی‌شوهری که در عده نیست زنا کند، بعداً می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کنـد تا آن زن حیض ببینـد بعـد او را عقـد نمایـد، و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

(مسألهٔ ۲۴۰۹)- اگر زنی را که در عـده دیگری است برای خود عقـد کند، چنان‌چه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عد زن تمام نشـده و بداننـد عقد کردن زن در عده حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۴۱۰)- اگر زنی را که در عـد دیگری است برای خود عقـد کنـد و بـا او نزدیکی کنـد، آن زن برای او حرام ابـدی می‌شود اگرچه نمی‌دانسته که آن زن در عده است، یا نمی‌دانسته که عقد زن در عده حرام است.

(مسألهٔ ۲۴۱۱)- اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بعداً هم نباید او را برای خود عقد کند و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

(مسألهٔ ۲۴۱۲)- زن شـوهردار اگر زنـا کنـد بر مرد زناکننـده بنـابر احتیـاط، حرام ابـدی می‌شـود ولی بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنان‌چه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

(مسألهٔ ۲۴۱۳)- زنی را که طلاق دادهانـد و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مـدت او را بخشـیده یا مدتش تمام شده، چنان‌چه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عد شوهر اول تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسألهٔ ۲۴۱۴)- مادر و خواهر و دختر پسـری که لواط داده بر لواطکننـده- درصورتی که بالغ بوده- حرام است ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۱۵)- اگر با مادر یا خواهرپسـری ازدواج نمایـد و بعد از ازدواج با آن پسـر لواط کند، آن‌ها بر او حرام نمی‌شوند مگر آن ازدواج به طلاق یاماننـد آن به هم بخورد و لواطکننـده بخواهـد دوباره با آن‌ها ازدواج کند در این‌صورت احتیاط واجب آن اسـت که با آن‌ها ازدواج ننماید.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۴

(مسألهٔ ۲۴۱۶)- اگر کسـی در حـال احرام کـه یکی از کارهـای حـج است بـا زنی ازدواج نمایـد عقـد او باطـل اسـت، و چنـان‌چه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

(مسألهٔ ۲۴۱۷)- اگر زنی کـه در حـال احرام اسـت بـا مردی کـه در حـال احرام نیسـت ازدواج کنـد عقـد او باطـل اسـت، و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است واجب است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۲۴۱۸)- اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حـج است به‌جا نیاورد، زنش و زنان دیگر بر او حرام می‌شوند و نیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش و مردان دیگر بر او حرام می‌شوند، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند حلال می‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۱۹)- نزدیکی با دختری که بالغ نشـده حرام است ولی اگر کسـی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آن که نه سـال دختر تمـام شود، بـا او نزدیکی کنـد، اظهر آن است که بعـد از بلوغ دختر نزدیکی بـا او حرام نیست اگرچه افضاء نموده باشـد (معنای افضاء در مسألهٔ «۲۳۸۹» گذشت) ولی احوط این است که او را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۲۴۲۰)- زنی را که سه مرتبه طلاق دادهانـد بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شـرائطی که در احکام طلاق گفته می‌شود

با مرد دیگری ازدواج کند بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم و گذشتن مقدار عد او شوهر اول می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

(مسألهٔ ۲۴۲۱)- زنی که عقد دائمی شده احتیاط در آن است که بدون اجاز شوهر برای کارهای جزئی نیز از خانه بیرون نرود هر چند با حق شوهر منافات نداشته باشد و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و تهی غذا و لباس و منزل زن مادامی که بدون عذر از منزل بیرون نرفته بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

(مسألهٔ ۲۴۲۲)- اگر زن در کارهایی که در مسأل پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند حق همخوابی ندارد و گناهکار است و مشهور فرموده‌اند که حق غذا و لباس و منزل نیز ندارد. ولی این حکم مادامی که زن نزد شوهر است محل اشکال است. و اما مهر او بدون اشکال از بین نمی‌رود.

(مسألهٔ ۲۴۲۳)- مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

(مسألهٔ ۲۴۲۴)- مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

(مسألهٔ ۲۴۲۵)- زنی که خرج او بر عهدهٔ شوهر است و شوهر خرج او را نمی‌دهد می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست چنان‌چه ناچار باشد که معاش خود را تهی کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است

توضیح المسائل، ص: ۳۰۵

اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۴۲۶)- مرد اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آن‌ها یک شب بماند واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند و در غیر این صورت ماندن نزد زن واجب نیست بلی لازم است او را به طور کلی متارکه ننماید و اولی و احوط این است که مرد در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند.

(مسألهٔ ۲۴۲۷)- شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه با عیال دائمی جوان خود نزدیکی را ترک کند.

(مسألهٔ ۲۴۲۸)- اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است، و چنان‌چه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند بدهد و اما در متعه چنان‌چه مهر را معین نکنند عقد باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۲۴۲۹)- اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدت معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقت)

(مسألهٔ ۲۴۳۰)- صیغه کردن زن اگرچه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

(مسألهٔ ۲۴۳۱)- احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه با متعه خود نزدیکی را ترک نکند.

(مسألهٔ ۲۴۳۲)- زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر

فقط می‌تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

(مسألهٔ ۲۴۳۳)- زنی که صیغه شده اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۳۴)- زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد مگر درصورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هرکه شرط کرده ارث می‌برد.

(مسألهٔ ۲۴۳۵)- زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

(مسألهٔ ۲۴۳۶)- زنی که صیغه شده، چنان‌چه بدون اجاز شوهر از خانه بیرون برود، و به واسط بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است و بنابر احتیاط درصورتی که حق شوهر از بین نرود بدون اجازهٔ او از خانه بیرون نرود.

(مسألهٔ ۲۴۳۷)- اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنان‌چه مرد او را به عقد دائم خود درآورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید، اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح وگرنه باطل است.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۶

(مسألهٔ ۲۴۳۸)- برای محرم شدن، می‌تواند پدر و جد پدری دختر نابالغ خود را یک ساعت یا بیشتر به عقد کسی درآورد ولی باید آن عقد برای دختر نفعی داشته باشد و امّا اگر برای پسر نابالغ جهت محرم شدن در زمانی که به طور کلی قابلیت استمتاع نداشته باشد زنی را عقد نماید محل اشکال است.

(مسألهٔ ۲۴۳۹)- اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، درصورتی که مدت زوجیت قابل باشد که به معقوده استمتاع شود برحسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنان‌چه بعداً معلوم شود که در موقع عقد، آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانی که به واسط عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

(مسألهٔ ۲۴۴۰)- اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنان‌چه با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف مهر را بدهد و احتیاط مستحب آن است که تمام مهر را بدهد.

(مسألهٔ ۲۴۴۱)- مرد می‌تواند زنی را که صیغ او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد یا دوباره صیغه نماید.

احکام نگاه کردن

اشاره

(مسألهٔ ۲۴۴۲)- نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت و چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستهای آنان اگر به قصد لذت باشد حرام است بلکه احتیاط واجب آن است که بدون قصد لذت هم به آن‌ها نگاه نکنند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد بنابر احتیاط در غیر صورت و دست‌ها و سرو گردن و پا، و اما نظر زن به این مواضع مرد ظاهر آن است که جائز است بدون قصد لذت، اگرچه احوط نیز ترک است.

(مسألهٔ ۲۴۴۳)- اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دستهای زنهای کفار و جاهائی از بدن که عادت آن‌ها به پوشانیدنش نیست نگاه کند، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۴۴)- زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند و بهتر آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ

نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد بپوشاند.

(مسألهٔ ۲۴۴۵)- نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عورت بچه ممیزی که خوب و بد را می‌فهمد حرام است، اگرچه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد ولی زن و شوهر و کنیز و مولایش می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(مسألهٔ ۲۴۴۶)- مرد و زنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت نداشته باشند می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند. و در حکم عورت است مابین ناف و زانوهای آن‌ها علی الاحوط.

(مسألهٔ ۲۴۴۷)- مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت

توضیح المسائل، ص: ۳۰۷

حرام است.

(مسألهٔ ۲۴۴۸)- مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد. و اگر زن نامحرمی را بشناسد، بنابر احتیاط نباید به عکس او نگاه کند.

(مسألهٔ ۲۴۴۹)- اگر زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

(مسألهٔ ۲۴۵۰)- اگر مرد برای معالج زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

(مسألهٔ ۲۴۵۱)- اگر انسان برای معالج کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرق زناشویی

(مسألهٔ ۲۴۵۲)- کسی که به واسط نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

(مسألهٔ ۲۴۵۳)- اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده و بکارتش به نزدیکی مردی با او از بین رفته بنابر احتیاط نمی‌تواند عقد را به هم بزند ولی می‌تواند با ملاحظه نسبت به تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده‌اند بگیرد.

(مسألهٔ ۲۴۵۴)- ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی آنجا نیست و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود درصورتی که احتمال فساد برود حرام است، ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود، یا بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد یا احتمال فساد نرود اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۵۵)- اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

(مسألهٔ ۲۴۵۶)- مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر یا معاد یا از فرقه‌هائی بوده باشد که در مسألهٔ «۲۴۰۶» گفته شد و یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه درصورتی که بداند آن حکم ضروری دین است انکار کند مرتد می‌شود، و احکامی که در مسائل آینده ذکر می‌شود بر او مترتب است.

(مسألهٔ ۲۴۵۷)- اگر زن پیش از ازدواج به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد. و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عده ندارد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد اما اگر یائسه نباشد، باید به‌دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد، عده نگه دارد و مشهور آن است که اگر در بین عده مسلمان شود عقد او به حال خود باقی می‌ماند ولی این حکم محل اشکال است و البته احتیاط ترک نشود و معنای

توضیح المسائل، ص: ۳۰۸

یائسه در مسألهٔ «۴۴۱» گذشت.

(مسألهٔ ۲۴۵۸)- مردی که مسلمان‌زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری عد وفات که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد.

(مسألهٔ ۲۴۵۹)- مردی که از پـدر و مـادر غیرمسلمان به دنیا آمـده و مسلمان شـده، اگر بعـد از ازدواج مرتـد شود، عقـد او بـاطل می‌گردد و چنـان‌چه بـا زنش نزدیکی نکرده باشـد یا زن یائسه باشـد عـده نـدارد و اگر بعـد از نزدیکی مرتـد شود و زن او در سـن زن‌هائی باشـد که حیض می‌بیننـد بایـد آن زن به مقـدار عـدهٔ طلاق که در احکام طلاق گفته می‌شود، عـده نگهدارد و مشـهور آن است که اگر پیش از تمام شدن عده، شوهر او مسلمان شود، عقد او به حال خود باقی می‌ماند ولی این حکم نیز محل اشکال است و البته احتیاط ترک نشود.

(مسألهٔ ۲۴۶۰)- اگر زن در عقـد با مرد شـرط کند که او را از شـهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

(مسألهٔ ۲۴۶۱)- اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشـته باشد، شوهر بعدی می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

(مسألهٔ ۲۴۶۲)- اگر زنی از زنـا آبستن شود، درصورتی که خود آن زن یـا مردی که با او زنا کرده یا هر دوی آنان مسـلمان باشـند برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند.

(مسألهٔ ۲۴۶۳)- اگر کسی با زنی زنا کند، چنان‌چه بعد از استبراء به نحوی که در مسألهٔ «۲۴۰۸» گفته شد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطف حلال است یا حرام آن بچه حلال‌زاده است.

(مسألهٔ ۲۴۶۴)- اگر مرد ندانـد کـه زن در عـده است و بـا او ازدواج کنـد، چنـان‌چه زن هـم ندانـد و بچـه‌ای از آنـان به دنیـا آیـد، حلال‌زاده است و شـرعاً فرزند هر دو می‌باشد ولی اگر زن می‌دانسته که در عده است، و تزویج در عده جایز نیست شرعاً بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

(مسألهٔ ۲۴۶۵)- اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود.

(مسألهٔ ۲۴۶۶)- اگر بعد از آن که انسان با زنی که گفت شوهر ندارم ازدواج کرد و بعداً کسـی بگوید آن زن شوهر داشته چنان‌چه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف آن کس را قبول کرد.

(مسألهٔ ۲۴۶۷)- تا دو سال پسـر یا دختر تمام نشـده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند. و احوط و اولی آن است که دختر را تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

(مسألهٔ ۲۴۶۸)- مسـتحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله کنند، از حضـرت صادق (علیه السـلام) روایت شده که یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خان او حیض نبیند.

توضیح المسائل، ص: ۳۰۹

(مسألهٔ ۲۴۶۹)- اگر زن مهر خـود را به شـوهر صـلح کنـد که زن دیگر نگیرد، واجب است که زن مهر را نگیرد و شـوهر هم بـا زن دیگر ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۲۴۷۰)- کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند آن بچه حلال‌زاده است.

(مسألهٔ ۲۴۷۱)- هر گـاه مرد در روز مـاه رمضان یا در حال حیض زن، با او نزدیکی کنـد معصـیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است.

(مسألهٔ ۲۴۷۲)- زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عد وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگه دارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عده ندارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۱۰

احکام شیر دادن

اشاره

(مسألهٔ ۲۴۷۳)- اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأل «۲۴۸۳» گفته خواهد شد شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می‌شود: «اول»: خود زن و آن را مادر رضاعی می‌گویند. «دوم»: شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند. «سوم»: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند. «چهارم»: بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا بعد به دنیا می‌آیند. «پنجم»: بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، چه اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند. «ششم»: خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند یعنی به واسط شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند. «هفتم»: عمو و عم آن زن اگرچه رضاعی باشند. «هشتم»: دایی و خال آن زن اگرچه رضاعی باشند. «نهم»: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند. «دهم»: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند. «یازدهم»: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند. «دوازدهم»: عمو و عمه و دایی و خال شوهری که شیر مال اوست هر چه بالا- روند، اگرچه رضاعی باشند و نیز عده دیگری هم که در مسایل بعد گفته می‌شود، به واسط شیر دادن محرم می‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۷۴)- اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأل «۲۴۸۳» گفته می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند ولی جائز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند. و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شیر مال اوست اگرچه دخترهای رضایی او باشند برای خود عقد نماید و در هر دو صورت چنان‌چه یکی از آن‌ها فعلًا زن او باشد عقد او باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۲۴۷۵)- اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأل «۲۴۸۳» گفته می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۷۶)- اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۷۷)- اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

(مسألهٔ ۲۴۷۸)- اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

(مسألهٔ ۲۴۷۹)- انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنان‌چه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند،

بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۳۱۱

(مسألهٔ ۲۴۸۰)- با دختری که خواهر یا زن برادر انسان او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد. و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نو خواهر یا نو برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

(مسألهٔ ۲۴۸۱)- اگر زنی بچ دختر خود را شیر دهد آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر بچ پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۴۸۲)- اگر زن پدر دختری، بچ شوهر آن دختر را به شیر پدرش شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود چه بچه از همان دختر چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

(مسألهٔ ۲۴۸۳)- شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

«اول»: بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

«دوم»: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسط آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود.

«سوم»: بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

«چهارم»: شیر خالص باشد و باچیز دیگر مخلوط نباشد.

«پنجم»: شیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلًا هشت دفع پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفع بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

«ششم»: بچه به واسط مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند بنابر احتیاط واجب کسانی که به واسط شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

«هفتم»: پانزده مرتبه یا یک شبانه‌روز به طوری که‌در مسأل بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، درصورتی که بین آن ده مرتبه هیچ فاصله حتی به طعام دادن نباشد احتیاط واجب آن است که کسانی که به واسط شیر خوردن او به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

«هشتم»: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود بلکه اگر مثلًا پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنان‌چه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۳۱۲

(مسألهٔ ۲۴۸۴)- بایـد بچه در بین یک شبانه‌روز غـذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال نـدارد و نیز بایـد پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفع بدون فاصله شیر بخورد ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می‌گیرد

تا وقتی سیر می‌شود یک دفع حساب شود اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۸۵)- اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچ دیگر را شیر دهد آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند اگرچه بهتر است که با هم ازدواج نکنند.

(مسألهٔ ۲۴۸۶)- اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، هم آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۸۷)- اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم بچه‌ای را شیر دهند، هم آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به هم آن زنها محرم می‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۸۸)- اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلًا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۴۸۹)- اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

(مسألهٔ ۲۴۹۰)- انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود با زنهایی که به واسط شیر خوردن خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند نمی‌تواند با دختر و خواهر و مادر و مادربزرگ آن پسر که رضاعی هستند یعنی به واسط شیر خوردن دختر و خواهر و مادر او شده‌اند برای خود عقد کند.

(مسألهٔ ۲۴۹۱)- زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۲۴۹۲)- انسان نمی‌تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند یعنی به واسط شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند و چنان‌چه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده مخیر است هر کدام را بخواهد اختیار کند و اگر در یک وقت نبوده عقد «اولی» صحیح و عقد «دومی» باطل می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۴۹۳)- اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند: «اول»: برادر و خواهر خود را. «دوم»: عمو و عمه و دایی و خال خود را. «سوم»: اولاد عمو و اولاد دایی خود را. «چهارم»: برادرزاد خود را. «پنجم»: برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را. «ششم»: خواهرزاده خود یا خواهرزاد شوهرش را. «هفتم»: عمو و عمه و دایی و خال شوهرش را. «هشتم»: نو زن دیگر شوهر

توضیح المسائل، ص: ۳۱۳

خود را.

(مسألهٔ ۲۴۹۴)- اگر کسی دخترعمه یا دخترخال انسان را شیر دهد به او محرم نمی‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

(مسألهٔ ۲۴۹۵)- مردی که دو زن دارد اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد زنی که فرزند عموی او شیر خورده به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

(مسألهٔ ۲۴۹۶)- برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

(مسألهٔ ۲۴۹۷)- مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه

است کم‌عقل یا غیر دوازده امامی یا بـد صورت، یا بـد خلق، یا زنازاده باشـد. و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که شـیرش از بچه‌ای است که از زنا به دنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

(مسألهٔ ۲۴۹۸)- مستحب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچه‌ای را شـیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

(مسألهٔ ۲۴۹۹)- کسانی که به واسط شیر خوردن خویشی پیدا می‌کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقهای خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

(مسألهٔ ۲۵۰۰)- در صورتی که ممکن باشد مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

(مسألهٔ ۲۵۰۱)- اگر به واسط شـیر دادن حق شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجاز شوهر، بچ کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه‌ای را شـیر دهد که به واسط شـیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود مثلًا اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقـد کرده باشـد، زن نبایـد آن دختـر را شـیر دهـد، چون اگر آن دختـر را شـیر دهـد، خودش مـادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می گردد.

(مسألهٔ ۲۵۰۲)- اگر کسـی بخواهد زن برادرش به او محرم شود باید دختر شیرخواری را مثلًا دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسأل «۲۴۸۳» گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

(مسألهٔ ۲۵۰۳)- اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید به واسط شـیر خوردن آن زن بر او حرام شده، مثلًا بگوید شیر مـادر او را خورده چنان‌چه تصـدیق او ممکن باشـد نمی‌توانـد با آن زن ازدواج کنـد. و اگر بعـد از عقـد بگویـد و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی

توضیح المسائل، ص: ۳۱۴

در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۰۴)- اگر زن پیش از عقـد بگویـد به واسط شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنان‌چه تصدیق او ممکن باشد نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کنـد و اگر بعـد از عقـد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأل پیش گفته شد.

(مسألهٔ ۲۵۰۵)- شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود: «اول»: خبر دادن عده‌ای که انسان از گفت آنان یقین پیدا کند. «دوم»: شـهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که عادل باشند ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند مثلًا بگوینـد مـا دیـده‌ایم که فلاـن بچه بیست و چهـار ساعت از پسـتان فلان زن شـیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مسأل «۲۴۸۳» گفته شد شرح دهند.

(مسألهٔ ۲۵۰۶)- اگر شک کننـد به مقداری که علت محرم شدن است بچه شـیر خورده یا نه، یا گمان داشـته باشـند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۱۵

احکام طلاق

اشاره

(مسألهٔ ۲۵۰۷)- مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۵۰۸)- زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، و تفصیل این دو شرط در مسایل آینده گفته می‌شود.

(مسألهٔ ۲۵۰۹)- طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

«اول»: آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

«دوم»: معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آن است که دوباره او را طلاق دهد.

«سوم»: مرد به واسط غایب بودن یا حبس بودن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

(مسألهٔ ۲۵۱۰)- اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است، و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

(مسألهٔ ۲۵۱۱)- کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود مثلًا مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولًا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند و بعد طلاق بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۱۲)- اگر مردی که غایب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنان‌چه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگرچه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده، باید تا مدتی که معمولًا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند.

(مسألهٔ ۲۵۱۳)- اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد، و همچنین است اگر یائسه باشد. (معنای یائسه در مسألهٔ ۴۴۱ گذشت).

(مسألهٔ ۲۵۱۴)- اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنان‌چه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۲۵۱۵)- اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنان‌چه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولًا بعد از آن پاکی، خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود، صبر کند. و احتیاط واجب آن است که آن مدت کمتر از یک ماه نباشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۱۶

(مسألهٔ ۲۵۱۶)- اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسط اصل خلقت یا مرضی حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده، تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۲۵۱۷)- طلاق باید به صیغ عربی صحیح و به کلمهٔ طالق خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغ طلاق را بخواند و اسم زن او مثلًا فاطمه باشد، باید بگوید: «زوجتی فاطمهٔ طالق» یعنی زن من فاطمه رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «زوجهٔ موکلی فاطمهٔ طالق» و درصورتی که زن معین باشد ذکر نام او لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۵۱۸)- زنی که صیغه شده، مثلًا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد، و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود یا مرد مدت را به او ببخشد، به این ترتیب که بگوید: مدت را به تو بخشیدم، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عدهٔ طلاق

(مسألهٔ ۲۵۱۹)- زنی که نه سالش تمام نشده و زن یائسه عده ندارد، یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

(مسألهٔ ۲۵۲۰)- زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگهدارد و عدهٔ زن آزاد آن است که بعد از آن که شوهرش در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید، عده او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش دهد، عده ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

(مسألهٔ ۲۵۲۱)- زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زنهایی باشد که حیض می‌بینند، چنان‌چه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

(مسألهٔ ۲۵۲۲)- زنی که عد او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عدّه نگهدارد، و اگر در بین ماه طلاقش بدهد، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عدّه نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلًا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگهدارد، و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگهدارد تا به مقداری که از ماه اول عدّه نگهداشته سی روز شود.

(مسألهٔ ۲۵۲۳)- اگر زن آبستن را طلاق دهند، عدّه‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچ او است، بنابر این اگر مثلًا یک ساعت بعد از طلاق، بچه او به دنیا آید، عده‌اش تمام می‌شود.

توضیح المسائل، ص: ۳۱۷

(مسألهٔ ۲۵۲۴)- زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر صیغه شود، مثلًا یک ماهه یا یک ساله شوهر کند، چنان‌چه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود یا شوهر مدت را به او ببخشد باید عدّه نگهدارد پس اگر حیض می‌بیند باید به مقدار دو حیض عدّه نگه‌دارد و شوهر نکند واگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید. درصورتی که آبستن باشد احتیاط واجب آن است که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگهدارد.

(مسألهٔ ۲۵۲۵)- ابتدای عدّ طلاق از موقعی است که خواندن صیغ طلاق تمام می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

(مسألهٔ ۲۵۲۶)- زنی که شوهرش مرده درصورتی که آزاد است اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد یعنی از شوهر کردن خودداری نماید اگرچه یائسه یا صغیره باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عدّه نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه‌اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش

صبر کند، و این عدّه را عد وفات می گویند.

(مسألهٔ ۲۵۲۷)- زنی که در عـد وفـات می‌باشـد حرام است لباس الوان بپوشـد و سـرمه بکشـد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۵۲۸)- اگر زن یقین کنـد که شوهرش مرده و بعـد از تمام شـدن عـد وفات شوهر کنـد، چنان‌چه معلوم شود شوهر او بعـداً مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و بنابر احتیاط در صورتی که آبستن باشد، تا مقدار زائیدن برای شوهر دوم عدّه طلاق و بعد برای شوهر اول عد وفات نگهدارد، و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اوّل عد وفات و بعد برای شوهر دوم عدّ طلاق نگهدارد.

(مسألهٔ ۲۵۲۹)- ابتدای عدّهٔ وفات درصورتی که شوهر زن غائب یا در حکم غائب باشد از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

(مسألهٔ ۲۵۳۰)- اگر زن بگویـد عدّه‌ام تمام شده، با دو شـرط از او قبول می‌شود: «اول»: آنکه بنابر احتیاط مورد تهمت نباشد. «دوم»: از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت، تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

(مسألهٔ ۲۵۳۱)- طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنـج قسم است: «اول»: طلاـق زنی که نه سـالش تمام نشـده باشـد. «دوم»: طلاق زنی که یائسه باشـد. «سوم»: طلاق زنی که شوهرش بعـد از عقـد بـا او نزدیکی نکرده باشـد. «چهـارم»: طلاـق سوم زنی که او را سه دفع طلاـق داده‌انـد. «پنجم»: طلاـق خلع و مبارات، و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد. و غیر اینها طلاق رجعی است، به

توضیح المسائل، ص: ۳۱۸

این معنی تا وقتی زن در عده است شوهرش می‌تواند به او رجوع نماید.

(مسألهٔ ۲۵۳۲)- کسـی که زنش را طلاـق رجعی داده، حرام است او را از خـانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کنـد، ولی در بعضی از مواقع که از جملهٔ آن‌ها فحاشی یا رفت و آمد نمودن با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

(مسألهٔ ۲۵۳۳)- در طلاق رجعی مرد به دو قسم می‌توانـد به زن خود رجوع کند: «اول»: حرفی معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است. «دوم»: کـاری کنـد و به آن کار قصـد رجوع کنـد و ظاهر این است که به نزدیکی کردن رجوع محقق می‌شود اگرچه قصد رجوع نداشته باشد.

(مسألهٔ ۲۵۳۴)- برای رجوع کردن لاـزم نیست مرد شاهـد بگیرد، یـا به زن خبر دهـد، بلکه اگر بـدون این که کسـی بفهمـد خودش رجوع کند، رجوعش صحیح است. ولی اگر بعد از تمامی عدّه مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده‌ام، لازم است اثبات نماید.

(مسألهٔ ۲۵۳۵)- مردی کـه زن خـود را طلاـق رجعی داده اگر مـالی از او بگیرد و بـا او صـلح کنـد که دیگر به او رجـوع نکنـد این مصالحه اگرچه صـحیح است و لازم است که رجوع ننماید ولی حق رجوع او از بین نمی‌رود و درصورتی که رجوع کند طلاقی که داده موجب جدائی نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۵۳۶)- اگر زنی را دوبار طلاق دهـد و به او رجوع کنـد، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از

یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند بعد از طلاق سوم، آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با پنج شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

«اول»: آن که عقد شوهر دوم همیشگی باشد و اگر مثلًا یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

«دوم»: شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند، و احتیاط واجب آن است که نزدیکی از جلوی زن باشد.

«سوم»: شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

«چهارم»: عدّه طلاق یا عد وفات شوهر دوّم تمام شود.

«پنجم»: بنابر احتیاط واجب شوهر دوّم بالغ باشد.

طلاق خلع

(مسألهٔ ۲۵۳۷)- طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد طلاق خلع گویند.

توضیح المسائل، ص: ۳۱۹

(مسألهٔ ۲۵۳۸)- اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند، چنان‌چه اسم زن مثلًا فاطمه باشد پس از بذل می‌گوید: «زَوَجَتِیْ فاطِمَـةَ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَت» و بنابر احتیاط مستحب نیز بگوید «هِیَ طَالق» یعنی زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است و درصورتی که زن معین باشد بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات نیز لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۵۳۹)- اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنان‌چه مثلًا اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد وکیل صیغه را این طور می‌خواند: «عَنْ مُوَکّلَتی فاطِمَـةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکِّلی مُحَمَّدْ لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ» پس از آن بدون فاصله می‌گوید: «زَوَّجَةُ مُوَکِّلِی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِق» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر ببخشد که او را طلاق دهد وکیل به‌جای کلم «مهرها» آن چیز را بگوید، مثلًا اگر صد تومان داده باید بگوید: «بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان».

طلاق مبارات

(مسألهٔ ۲۵۴۰)- اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

(مسألهٔ ۲۵۴۱)- اگر شوهر بخواهد صیغ مبارات را بخواند، چنان‌چه مثلًا اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: «بارأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلْتْ فَهِیَ طالِق» یعنی من و زنم فاطمه در مقابل بذل کردهٔ او از هم جدا شدیم پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «عَنْ قِبَلِ مُوَکِّلِی بارَأْتُ زَوْجَتَهُ فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِق» ودر هر دو صورت اگر به‌جای کلم «علی ما بذلت» «بما بذلت» بگوید اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۵۴۲)- صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلًا به فارسی بگوید: برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۵۴۳)- اگر زن در بین عدّهٔ طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

(مسألهٔ ۲۵۴۴)- مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، بایـد بیشتر از مهر نباشـد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشـکال ندارد.

احکام متفرق طلاق

(مسألهٔ ۲۵۴۵)- اگر بـا زن نـامحرمی به گمان این که عیال خود او است نزدیکی کنـد، چه زن بدانـد که او شوهرش نیست یا گمان کند که شوهرش می‌باشد باید عدّه نگهدارد.

توضیح المسائل، ص: ۳۲۰

(مسألهٔ ۲۵۴۶)- اگر با زنی که می‌دانـد عیالش نیست، زنا کند، چنان‌چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد لازم نیست عده نگهدارد.

(مسألهٔ ۲۵۴۷)- اگر مرد، زنی را گول بزنـد که از شوهرش طلاـق بگیرد و زن او شود، طلاـق و عقـد آن صـحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

(مسألهٔ ۲۵۴۸)- هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلًا شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شـرط باطل است، ولی چنان‌چه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند، یا مثلًا تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد صحیح است و درصورتی که شرط حاصل شود و خود را طلاق دهد طلاق صحیح است.

(مسألهٔ ۲۵۴۹)- زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به‌دستور او عمل نماید.

(مسألهٔ ۲۵۵۰)- پدر و جد پدری دیوانه، می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

(مسألهٔ ۲۵۵۱)- اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد، مثلًا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صـیغه کنـد، چنان‌چه صـلاح بچه باشد، می‌تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دایمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

(مسألهٔ ۲۵۵۲)- اگر از روی علاماتی که در شـرع معین شـده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که عـدالت آنان نزدش ثابت نشـده می‌توانـد آن زن را بعـد از تمام شـدن عـدّه‌اش برای خود یا برای کس دیگر عقـد کنـد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

(مسألهٔ ۲۵۵۳)- اگر کسـی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنان‌چه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلًا بعـد از یک سال بگوید: یک سال پیش تو را طلاق دادم و شـرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۲۱

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسـی مسـلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسـی انجام دهد در قیامت به عذاب سـخت گرفتار می‌شود. از حضـرت پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقهٔ آن مثل طوق بر گردن او می‌اندازند.

(مسألهٔ ۲۵۵۴)- اگر انسان نگـذارد مردم از مسـجد و مـدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده است اسـتفاده کنند،

حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

(مسألهٔ ۲۵۵۵)- چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به‌دست آورد. پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

(مسألهٔ ۲۵۵۶)- مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند، هر یک از صاحب مال و طلبکار می‌تواند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نماید، و چنان‌چه آن چیز را از او بگیرد، باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۵۵۷)- اگر انسان چیزی را غصب کند باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۵۸)- اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به‌دست آید مثلًا از گوسفندی که غصب کرده بره‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است، و نیز کسی که مثلًا خانه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند، باید اجاره آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۵۹)- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آن‌ها است غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۰)- هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یک به تنهایی می‌توانسته آن را غصب نماید، هر کدام آنان ضامن نصف آن است.

(مسألهٔ ۲۵۶۱)- اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلًا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنان‌چه جدا کردن آن‌ها ممکن است اگرچه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسألهٔ ۲۵۶۲)- اگر شخصی مثلًا گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد، و چنان‌چه برای مزد ندهد بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید، و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد. (مسألهٔ ۲۵۶۳)- اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلًا طلایی را که غصب کرده

توضیح المسائل، ص: ۳۲۲

گوشواره بسازد، چنان‌چه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش درآورد و اگر بدون اجاز او آن چیز را مثل اولش کند باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۴)- اگر چیزی را غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری، واجب است آن را به صورت اولش درآورد، و چنان‌چه قیمت آن به واسط تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده، اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۵)- اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است، و چنان‌چه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت، و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده، باید فوراً زراعت، یا درخت خود را، اگرچه ضرر نماید، از زمین بکند، و نیز باید اجار زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد، و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلًا جای درختها را پر نماید، و اگر به واسط اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد، و نیز صاحب زمین

نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(مسألهٔ ۲۵۶۶)- اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجارهٔ آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی صاحب زمین راضی شده بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۷)- اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنان‌چه قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۸)- اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصیه با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می‌دهد، باید خصوصیات نوعی و سنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است. مثلًا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده نمی‌تواند از قسم پست‌تر بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۶۹)- اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود چنان‌چه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد

توضیح المسائل، ص: ۳۲۳

ولی در مدتی که پیش او بوده مثلًا چاق شده باشد باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۷۰)- اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری را مطالبه نماید و چنان‌چه عوض مالی را از اولی بگیرد، اولی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۵۷۱)- اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلًا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است. و چنان‌چه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یک دیگر تصرف کنند اشکال ندارد وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند. و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۷۲)- هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندیده بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۲۴

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

(مسألهٔ ۲۵۷۳)- مال گم شده که از قسم حیوان نیست چنان‌چه انسان پیدا کند و نشانه‌ای نداشته باشد که به واسط آن صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از یک درهم (۱۲/ ۶ نخود نقره سکه‌دار) نباشد احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و تملک نکند.

(مسألهٔ ۲۵۷۴)- اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از یک درهم کمتر است، چنان‌چه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش است بردارد، و واجب است که هر وقت صاحبش پیدا شد، درصورتی که تلف نشده خود مال را و درصورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد.

(مسألة ۲۵۷۵)- هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسط آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن سنی یا کافری است که اموالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به یک درهم برسد باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

(مسألة ۲۵۷۶)- اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید.

(مسألة ۲۵۷۷)- اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود درصورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد می‌تواند آن را برای خود بردارد یا برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد یا از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد. و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد احتیاط واجب آن است که تصدیق کند.

(مسألة ۲۵۷۸)- اگر بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنان‌چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننموده، ضامن نیست، ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است. و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد صاحبش مخیر است بین آنکه به صدقه راضی شده یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد.

(مسألة ۲۵۷۹)- کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به‌دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

(مسألة ۲۵۸۰)- اگر دیوانه یا بچ نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او می‌تواند اعلان نماید و پس از آن برای او تملک و یا از طرف صاحبش تصدق کند.

(مسألة ۲۵۸۱)- اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، و بخواهد آن را صدقه بدهد یا تملک نماید اشکال دارد.

(مسألة ۲۵۸۲)- اگر در بین سالی که اعلان می‌کند، مال از بین برود، چنان‌چه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی

توضیح المسائل، ص: ۳۲۵

یعنی زیاده‌روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

(مسألة ۲۵۸۳)- اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسط اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود.

(مسألة ۲۵۸۴)- اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید.

(مسألة ۲۵۸۵)- لازم نیست موقع اعلان جنس، چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام، کافی است.

(مسألة ۲۵۸۶)- اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید، درصورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال او است و لازم نیست نشانه‌هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آن‌ها نیست بگوید.

(مسألة ۲۵۸۷)- اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد، چنان‌چه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

(مسألة ۲۵۸۹)- هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید با اجاز حاکم شرع، یا وکیل او قیمت آن را معین کند و

بفروشد و پولش را نگهدارد، و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد.

(مسألهٔ ۲۵۹۰)- اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، بی‌شبهه اشکال ندارد والاّ حکم مغصوب را دارد.

(مسألهٔ ۲۵۹۱)- اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به‌جای آن بگذارند، چناچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می‌تواند به‌جای کفش خودش بردارد. و همچنین اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، والاّ حکم مجهول‌المالك نسبت به زیادی قیمت جاری است و در غیر این دو صورت حکم مجهول‌المالك بر آن کفش جاری خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۵۹۱)- اگر مالی که در دست انسان است مجهول‌المالك «صاحب آن نامعلوم» باشد و گمشده بر آن مال صدق نکند، لازم است صاحب آن را جستجو کند و پس از مأیوس شدن از پیدا شدن صاحبش آن را به فقراء صدقه بدهد و احوط این است که با اجازهٔ حاکم شرع تصدیق کند، و اگر بعداً صاحبش پیدا شود ضمانی ندارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۲۶

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

اشاره

(مسألهٔ ۲۵۹۲)- اگر حیوان حلال‌گوشت را به‌دستوری که بعداً گفته می‌شود سر ببرند چه وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که انسان با آن وطی «نزدیکی» کرده و گوسفندی که شیر خوك خورده و همچنین حیوانی که نجاستخوار شده، اگر به‌دستوری که در شرع معین نموده‌اند آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سر بریدن گوشت آن حلال نیست.

(مسألهٔ ۲۵۹۳)- حیوان حلال‌گوشت وحشی مانند آهو و کبك و بز کوهی و حیوان حلال‌گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به‌دستوری که بعداً گفته می‌شود آن‌ها را شکار کنند، پاك و حلال است ولی حیوان حلال‌گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال‌گوشت وحشی که به واسط تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاك و حلال نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۵۹۴)- حیوان حلال‌گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاك و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاك و حلال نمی‌شود، و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با یک تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

(مسألهٔ ۲۵۹۵)- حیوان حلال‌گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد، پاك است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

(مسألهٔ ۲۵۹۶)- حیوان حرام‌گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار، مرد آن پاك است ولی با سر بریدن حلال نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۵۹۷)- سگ و خوك به واسط سر بریدن و شکار کردن پاك نمی‌شوند و خوردن گوشت آن‌ها هم حرام است و حیوان حرام‌گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشتخوار است اگر به‌دستوری که گفته می‌شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، پاك است ولی گوشت آن حلال نمی‌شود، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاك شدن بدنش هم اشکال

دارد.

(مسألهٔ ۲۵۹۸)- فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند سوسمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند، نجسند، ولی اگر سر آن‌ها را ببرند یا با اسلحه شکار نمایند پاک‌اند.

(مسألهٔ ۲۵۹۹)- اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

(مسألهٔ ۲۶۰۰)- دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را به طور کامل ببرند، و اگر آن‌ها را بشکافند، کافی نیست. و معروف این است که بریدن این چهار رگ در خارج واقع نمی‌شود مگر از زیر برآمدگی گلو ببرند و آنچهار رگ عبارتند از مجرای تنفس و مجرای خوردن و دو رگ کلفتی که در دو طرف مجرای نفس می‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۲۷

(مسألهٔ ۲۶۰۱)- اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد، بعد بقیه را ببرند، فایده ندارد اما درصورتی که چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی به طور معمول پشت سرهم نباشد، آن حیوان پاک و حلال است اگرچه احتیاط مستحب آن است که پشت سرهم ببرند.

(مسألهٔ ۲۶۰۲)- اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند، آن گوسفند حرام می‌شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگری بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد، و به‌دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد.

شرایط سر بریدن حیوان

(مسألهٔ ۲۶۰۳)- سر بریدن حیوان چند شرط دارد:

«اول»: کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد چه زن، باید مسلمان باشد و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد، می‌تواند سر حیوان را ببرد و اما کسی که از کفار یا از فرقه‌هائی است که در حکم کفارند مانند غلات و خوارج و نواصب نمی‌توانند سر حیوان را ببرند.

«دوم»: سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنان‌چه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، یا ضرورتی مقتضی سربریدنش شود، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز، می‌شود سر آن را برید.

«سوم»: در موقع سر بریدن، صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد. و احتیاط مستحب آن است که برندهٔ سر (کشنده- ذابح) نیز رو به قبله باشد.

«چهارم»: وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید: بسم الله کافی است واگر بدون قصد سر بریدن، نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

«پنجم»: حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلًا چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند و این حکم

درصورتی است که زنده بودن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد والاـ لزومی ندارد و نیز واجب است که به اندازهٔ معمول آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

«ششم»: آن‌که بنابر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکنند بلکه خود این کار فی‌النفسه حتی در پرندگان محل اشکال است بلی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکالی

توضیح المسائل، ص: ۳۲۸

ندارد و ذبیحه حلال است و همچنین بنابر احتیاط رگ سفیدی را که از مهره‌های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و او را نخاع می گویند عمداً قطع نکند.

«هفتم»: آن‌که کشتن از مذبح باشد و بنابر احتیاط وجوبی جائز نیست کارد را پشت گردن فرو نموده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده شود.

دستور کشتن شتر

(مسألهٔ ۲۶۰۴)- اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاك و حلال باشد، باید با شرائطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

(مسألهٔ ۲۶۰۵)- وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه‌اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۰۶)- اگر به‌جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آن‌ها حرام و بدن آن‌ها نجس است، ولی اگرچهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است، به‌دستوری که گفته شد، کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاك می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۰۷)- اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به‌دستوری که در شرع معین شده بکشند یا مثلًا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به‌دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد، حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، دارا باشد.

چیزهایی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

(مسألهٔ ۲۶۰۸)- چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

«اول»: موقع سر بریدن گوسفند، دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند، و موقع سر بریدن گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند، و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پایین تا زانو، یا تا زیر بغل به یک دیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند، و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزنند.

«دوم»: پیش از کشتن حیوان، آب جلوی آن بگذارند.

«سوم»: کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلًا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

توضیح المسائل، ص: ۳۲۹

چیزهایی در کشتن حیوانات مکروه است

(مسألهٔ ۲۶۰۹)- چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

«اول»: پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

«دوم»: در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

«سوم»: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

«چهارم»: خود انسآنچهارپایی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

(مسألهٔ ۲۶۱۰)- اگر حیوان حلال‌گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد، با پنج شرط حلال و بدنش پاك است:

«اول»: آن که اسلح شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسط تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند. و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاك نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است. و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنان‌چه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاك و حلال است. و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسط حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاك و حلال بودنش اشکال دارد.

«دوم»: کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است- مانند غلات، خوارج و نواصب، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

«سوم»: اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد. و اگر مثلًا جایی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن هم حرام است.

«چهارم»: در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنان‌چه عمداً نام خدا را نبرد، شکار حلال نمی‌شود. ولی اگر فراموش کند، اشکال ندارد.

«پنجم»: وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است، به انداز سر بریدن آن وقت نباشد. و چنان‌چه به انداز سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

(مسألهٔ ۲۶۱۱)- اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو، نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

(مسألهٔ ۲۶۱۲)- اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند، مثلًا در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسط تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست. بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۳۰

(مسألهٔ ۲۶۱۳)- اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۱۴)- اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است، با شرطهایی که در مسألهٔ «۲۶۱۰» گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است. و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازهٔ سر بریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازهٔ سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به‌دستوری که در

شرع معین شده ببرند، حلال وگرنه آن‌هم حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۱۵)- اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به‌دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال و گرنه آن قسمت هم حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۱۶)- اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچ زنده‌ای از آن بیرون آید، چنان‌چه آن بچه را به‌دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال، وگرنه حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۱۷)- اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچ مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنان‌چه خلقت بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

(مسألهٔ ۲۶۱۸)- اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال‌گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

«اول»: سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند، برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند، بایستد و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا اتفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد.

«دوم»: صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است. بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگرچه به واسط صدای صاحبش شتاب کند، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

«سوم»: کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است مانند غالی و خارجی و ناصب یعنی شخصی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

توضیح المسائل، ص: ۳۳۱

«چهارم»: وقت فرستادن سگ، نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

«پنجم»: شکار به واسط زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

«ششم»: کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده است به انداز سر بریدن آن وقت نباشد. و چنان‌چه وقتی برسد که به‌انداز سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

(مسألهٔ ۲۶۱۹)- کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنان‌چه مثلًا بواسطهٔ بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد، حلال است. ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، حلال نمی‌شود ولی در این حال اگر سگ را وادار کند که آن حیوان را بکشد حلال می‌شود.

(مسألهٔ ۲۶۲۰)- اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنان‌چه هم آن‌ها دارای شرطهایی که در مسألهٔ «۲۶۱۸» گفته شده بوده‌اند، شکار حلال است و اگر یکی از آن‌ها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است.

(مسألهٔ ۲۶۲۱)- اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است. و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آن‌ها حلال و پاک می‌باشند.

(مسألهٔ ۲۶۲۲)- اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آن‌ها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است. و نیز اگر یکی از سگهایی را که فرستاده‌اند به طوری که در مسألهٔ «۲۶۱۸» گفته شد، تربیت‌شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.
(مسألهٔ ۲۶۲۳)- اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند آن شکار حلال نیست ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به‌دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی و ملخ

(مسألهٔ ۲۶۲۴)- اگر ماهی فلس‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاك و خوردن آن حلال است. و چنان‌چه در آب بمیرد، پاك است ولی خوردن آن حرام می‌باشد مگر در تور ماهی‌گیری در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است. و ماهی بی‌فلس را، اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است.
(مسألهٔ ۲۶۲۵)- اگر ماهی از آب بیرون بیفتد یا موج آن را بیرون بیندازد یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنان‌چه پیش از آن که بمیرد با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.
(مسألهٔ ۲۶۲۶)- کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد. ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.
توضیح المسائل، ص: ۳۳۲
(مسألهٔ ۲۶۲۷)- ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنان‌چه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته‌ام، حرام می‌باشد.
(مسألهٔ ۲۶۲۸)- خوردن ماهی زنده جائز است و اولی خودداری کردن است.
(مسألهٔ ۲۶۲۹)- اگر ماهی زنده را بریان کنند یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جائز است ولی اولی آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.
(مسألهٔ ۲۶۳۰)- اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند، و یك قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده جائز است و احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.
(مسألهٔ ۲۶۳۱)- اگر ملخ را با دست یا به وسیل دیگری زنده بگیرند بعد از جان دادن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام، حرام است.
(مسألهٔ ۲۶۳۲)- خوردن ملخی که بال در نیاورده، و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۳۳

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

اشاره

(مسألهٔ ۲۶۳۳)- خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشك حلال است، و بلبل و سار و چکاوك از قسم گنجشك است، و شب‌پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده‌ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد یا هنگام پرواز بال زدنش

کمتر از صاف نگه‌داشتن بالش باشد حرام است و همچنین هر مرغی که چینه‌دان و سنگ‌دان خار پشت پا ندارد مگر آن‌که معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن اوست که در این صورت حلال است. و خوردن گوشت پرستو و هدهد مکروه است.

(مسألهٔ ۲۶۳۴)- اگر چیزی را که روح دارد، از حیوان زنده جدا نمایند، مثلًا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۳۵)- بعضی از اجزاء حیوانات حلال گوشت، بی‌اشکال حرام است و بعضی بنابر احتیاط واجب حرام است و مجموع آن‌ها چهارده چیز است: «۱» خون. «۲» فضله. «۳» نری. «۴» فرج. «۵» بچه‌دان. «۶» غدد که آن را دشول می گویند. «۷» تخم که آن را دنبلان می گویند. «۸» چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد. «۹» مغز حرام که در میان تیره پشت است. «۱۰» پی که در دو طرف تیر پشت است. «۱۱» زهره‌دان. «۱۲» سپرز (طحال). «۱۳» بول‌دان (مثانه). «۱۴» حدق چشم. ولی ظاهر این است که در پرندگان به جز خون و فضله و زهره‌دان و سپرز و دنبلان از چیزهائی که ذکر شد وجود ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۳۶)- خوردن بول شتر حلال است، و اجتناب از بول سایر حیوانات حلال گوشت و همچنین سائر چیزهائی که طبع از آن‌ها متنفر است احوط و اولی است.

(مسألهٔ ۲۶۳۷)- خوردن خاك حرام است، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اشکال ندارد و خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهدا (علیه السلام) برای استشفاء جائز است و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب مثلًا حل نمایند که مستهلك شود و بعداً آن آب را بیاشامند.

(مسألهٔ ۲۶۳۸)- فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده، حرام نیست، و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن از لای دندان بیرون می‌آید اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۳۹)- خوردن چیزی که موجب مرگ می‌شود یا برای انسان ضرر کلی دارد، حرام است.

(مسألهٔ ۲۶۴۰)- خوردن گوشت اسب و قاطر والاغ مکروه است، و اگر کسی آن‌ها را وطی (نزدیکی) کند خود و نسلشان حرام می‌شوند، و بول و سرگین آن‌ها نجس می‌شود و باید آن‌ها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند و بر واطی لازم است که قیمتش را به صاحبش بدهد و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آن‌ها نجس می‌شود و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آن‌ها هم حرام است و همچنین است نسل آن‌ها و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده، پول آن را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۴۱)- بزغاله و برهٔ شیرخوار اگر از خوك به مقداری که گوشت و استخوانشان قوت بگیرد شیر بخورند خود و

توضیح المسائل، ص: ۳۳۴

نسلشان حرام می‌شوند و درصورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد لازم است استبراء شوند و پس از آن حلال می‌گردند و استبراء آن این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند و حیوان نجاست‌خوار نیز خوردن گوشتش حرام است و چنان‌چه استبرائش نمایند حلال می‌شود و کیفیت استبراء آن در مسأل «۲۲۶» بیان شد.

(مسألهٔ ۲۶۴۲)- آشامیدن شراب، حرام است و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است، و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است. از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: شراب ریش بدیها، و منشأ گناهان است، و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باك ندارد، و احترام هیچ‌کس را نگه نمی‌دارد، و حق خویشان نزدیك را رعایت نمی کند، و از زشتیهای آشکار، رو نمی گرداند، و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است، در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین، او را

لعنت می‌کننـد، و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود، و روز قیامت روی او سیاه است، و زبان از دهانش بیرون می‌آید، و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

(مسألهٔ ۲۶۴۳)- نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام و چیز خوردن از آن سفره حرام است.

(مسألهٔ ۲۶۴۴)- بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

آداب غذا خوردن

(مسألهٔ ۲۶۴۵)- آداب غذا خوردن چند چیز است: «اول»: هر دو دست را پیش از غذا بشوید. «دوم»: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند. «سوم»: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد، و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین‌طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته و دست خود را بشوید و همین طور تا به میزبان برسد. «چهارم»: در اول غذا بسم الله بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها، گفتن بسم الله مستحب است. «پنجم»: با دست راست غذا بخورد. «ششم»: با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. «هفتم»: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هر کسی از غذای جلو خودش بخورد. «هشتم»: لقمه را کوچک بردارد. «نهم»: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد. «دهم»: غذا را خوب بجود. «یازدهم»: بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند. «دوازدهم»: انگشتها را بلیسد. «سیزدهم»: بعداز غذا خلال نماید، ولی با چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند. «چهاردهم»: آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد ولی اگر در بیابان غذا

توضیح المسائل، ص: ۳۳۵

بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد. «پانزدهم»: در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد. «شانزدهم»: بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. «هفدهم»: در اول غذا و آخر آن نمک بخورد. «هیجدهم»: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهایی که در غذا خوردن مذموم است

(مسألهٔ ۲۶۴۶)- چند چیز در غذا خوردن مذموم است:

«اول»: در حال سیری غذا خوردن. «دوم»: پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می‌آید. «سوم»: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن. «چهارم»: خوردن غذای گرم. «پنجم»: فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد. «ششم»: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن. «هفتم»: پاره کردن نان با کارد. «هشتم»: گذاشتن نان زیر ظرف غذا. «نهم»: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند. «دهم»: پوست کندن میوه. «یازدهم»: دور انداختن میوه پیش از آن که کاملًا آن را بخورد.

آداب آشامیدن

(مسألهٔ ۲۶۴۷)- آداب آشامیدن چند چیز است: «اول»: آب را به طور مکیدن بیاشامد. «دوم»: در روز ایستاده آب بخورد. «سوم»:

پیش از آشامیدن آب بسم‌الله و بعد از آن الحمدلله بگوید. «چهارم»: به سه نفس آب بیاشامد. «پنجم»: از روی میل آب بیاشامد. «ششم»: بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبد الله (علیه السلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

چیزهائی که در آشامیدن مذموم است

(مسألهٔ ۲۶۴۸)- زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده، مذموم است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ، و همچنین از جای شکست کوزه و جایی که دستهٔ آن است، مذموم است.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۳۶

احکام نذر و عهد

(مسألهٔ ۲۶۴۹)- نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به‌جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

(مسألهٔ ۲۶۵۰)- در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید چنان‌چه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است.

(مسألهٔ ۲۶۵۱)- نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به واسط عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۵۲)- شخص مفلس و آدم سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) اگر مثلًا نذر کند چیزی به فقیر می‌دهد صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۵۳)- اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند درصورتی که وفا به نذرش منافی با حق شوهر باشد نذر کند بلکه بدون اذن شوهر در این صورت نذر منعقد نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۶۵۴)- اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید مگر در ظرف عمل وفا به نذر منافی با حق شوهر باشد که در این صورت بعید نیست بتواند به هم بزند.

(مسألهٔ ۲۶۵۵)- اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازهٔ او نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید. ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند ظاهر این است که نذرش منحل است.

(مسألهٔ ۲۶۵۶)- انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین کسی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود نذر او صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۵۷)- اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحب را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۵۸)- اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنان‌چه به‌جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست، و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلًا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر او صحیح است، و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد، و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلًا برای این که دود مضر است، نذر کند که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۶۵۹)- اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلًا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنان‌چه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلًا به واسط این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا

می کند، نذر او صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۳۳۷

(مسألهٔ ۲۶۶۰)- اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد، باید همانطور که نذر کرده به‌جا آورد. پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد یا روزه بگیرد یا نماز اول ماه بخواند، چنان‌چه قبل از آن روز یا بعد از آن به‌جا آورد، کفایت نمی کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد، صدقه بدهد، چنان‌چه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد، کافی نیست.

(مسألهٔ ۲۶۶۱)- اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند چنان‌چه یک روز روزه بگیرد، کافی است. و اگر نذر کنـد نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیات آن را معین نکنـد، اگر یک نماز دو رکعتی بخوانـد کفایت می کند واگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به‌جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

(مسألهٔ ۲۶۶۲)- اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد، بایـد همـان روز را روزه بگیرد، و درصـورتی کـه عمـداً روزه نگیرد بـاید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره‌اش کفاره مخالفت یمین است چنان‌که خواهد آمد ولی در آن روز اختیاراً می‌تواند مسافرت کند و روزه نگیرد. و چنان‌چه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و درصورتی که از جهت سفر یا عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند.

(مسألهٔ ۲۶۶۳)- اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۶۴)- اگر نـذر کنـد که تا وقت معینی عمل را ترک کنـد، بعد از گذشـتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به‌جا آورد و اگر پیش از گذشـتن آن وقت از روی فراموشـی، یا ناچاری انجام دهـد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به‌جا نیاورد، و چنان‌چه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید کفاره بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۶۵)- کسـی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقـتی برای آن معین نکرده است اگر از روی فراموشـی یـا ناچـاری، یا غفلت، آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی چنان‌چه از روی اختیار آن را به‌جا آورد باید کفاره بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۶۶)- اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معینی مثلًا روز جمعه را روزه بگیرد چنـان‌چه یکی از جمعه‌هـا عیـد فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۲۶۶۷)- اگر نـذر کنـد که مقـدار معینی صـدقه بدهـد، چنان‌چه پیش از دادن صـدقه بمیرد باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را حصه خود از قبل میت صدقه بدهند.

(مسألهٔ ۲۶۶۸)- اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد،

توضیح المسائل، ص: ۳۳۸

بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

(مسألهٔ ۲۶۶۹)- اگر نـذر کنـد که به زیـارت یکی از امامان مثلًا به زیارت حضـرت اباعبـدالله (علیه‌السـلام) مشـرف شود چنان‌چه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر بواسطهٔ عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۶۷۰)- کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده لازم نیست آن‌ها را به‌جا آورد.

(مسألهٔ ۲۶۷۱)- اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را بنابر احتیاط در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

(مسألهٔ ۲۶۷۲)- اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند، چنان‌چه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، بهتر آن است که به مصرفی برساند که نسبتی با امام (علیه السلام) داشته باشد مانند زوار فقیر یا

به مصارف حرم آن امام از قبيل تعمير و مانند آن برساند و همچنين است اگر چيزی را برای امامزاده‌ای نذر كند.

(مسألهٔ ۲۶۷۳)- گوسفندی را كه برای صدقه، يا برای يكی از امامان نذر كرده‌اند، اگر پيش از آن كه به مصرف نذر برسد شير بدهد يا بچه بياورد، مال كسی است كه آن را نذر كرده ولی پشم گوسفند و مقداری كه چاق می‌شود جزء نذر است.

(مسألهٔ ۲۶۷۴)- هر گاه نذر كند كه اگر مريض او خوب شود، يا مسافر او بيايد، عملی را انجام دهد چنان‌چه معلوم شود كه پيش از نذر كردن مريض خوب شده، يا مسافر آمده است، عمل كردن به نذر لازم نيست.

(مسألهٔ ۲۶۷۵)- اگر پدر يا مادر نذر كند كه دختر خود را به سيد شوهر دهد، بعد از آن كه دختر به تكليف رسيد، اختيار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۷۶)- هرگاه با خدا عهد كند كه اگر به حاجت شرعی خود برسد كار خيری را انجام دهد، بعد از آن كه حاجتش برآورده شد، بايد آن كار را انجام دهد و نيز اگر بدون آن كه حاجتی داشته باشد عهد كند كه عمل خيری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

(مسألهٔ ۲۶۷۷)- در عهد هم مثل نذر بايد صيغه خوانده شود و مشهور آن است كاری را كه عهد می‌كند انجام دهد، بايد يا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب يا كاری كه انجام آن بهتر از تركش باشد ولی بنابر احتياط واجب درصورتی كه متعلق عهد مرجوع شرعی نباشد آن عمل را انجام دهد.

(مسألهٔ ۲۶۷۸)- اگر به عهد خود عمل نكند، بايد كفاره بدهد يعنی شصت فقير را سير كند يا دو ماه پی‌درپی روزه بگيرد، يا يک بنده آزاد كند.

توضيح المسائل، ص: ۳۳۹

احکام قسم خوردن

(مسألهٔ ۲۶۷۹)- اگر قسم بخورد كه كاری را انجام دهد يا ترک كند، مثلًا قسم بخورد كه روزه بگيرد يا دود استعمال نكند، چنان‌چه عمداً مخالفت كند بايد كفاره بدهد يعنی يک بنده آزاد كند يا ده فقير را سير كند يا آنان را بپوشاند و اگر اينها را نتواند بايد سه روز روزه بگيرد و بايد روزه پی در پی باشد.

(مسألهٔ ۲۶۸۰)- قسم چند شرط دارد:

«اول»: كسی كه قسم می‌خورد بايد بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد قسم بخورد پس قسم خوردن بچه و ديوانه و مست و كسی كه مجبورش كرده‌اند، درست نيست و همچنين است اگر در حال عصبانی بودن بی‌قصد قسم بخورد.

«دوم»: كاری را كه برای انجام آن قسم می‌خورد، بايد حرام يا مكروه نباشد و كاری را كه قسم می‌خورد ترک كند، بايد واجب و مستحب نباشد، و اگر قسم بخورد كه كار مباحی را به‌جا آورد، بايد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نيز اگر قسم بخورد كار مباحی را ترک كند، بايد انجام آن بهتر از تركش نباشد.

«سوم»: به يكی از اسامی خداوند عالم قسم بخورد كه به غير ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مثل (خدا) و (الله) و نيز اگر به اسمی قسم بخورد كه به غير خدا هم می‌گويند، ولی به قدری به خدا گفته می‌شود كه هر وقت كسی آن اسم را بگويد، ذات مقدس حق در نظر می‌آيد، مثل آن كه به خالق و رازق قسم بخورد، صحيح است، بلكه احتياط وجوبی در غير اين صورت هم عمل به قسم نمايد.

«چهارم»: قسم را به زبان بياورد و اگر بنويسد يا در قلبش آن را قصد كند صحيح نيست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحيح است.

«پنجم»: عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهدی به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.

(مسألهٔ ۲۶۸۱)- اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۸۲)- اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آن‌ها را به هم بزنند، بلکه ظاهر آن است که قسم آن‌ها بدون اجازهٔ پدر یا شوهر منعقد نمی‌شود و همچنین است حکم کنیز و بنده نسبت به مولایشان.

(مسألهٔ ۲۶۸۳)- اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد مثل اینکه می‌گوید و الله الان

توضیح المسائل، ص: ۳۴۰

مشغول نماز می‌شوم و به واسطهٔ وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند، کفاره ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۸۴)- کسی که قسم می‌خورد که حرف من راست است چنان‌چه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود، اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود بهتر این است که توریه نماید مثلًا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده‌ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۴۱

احکام وقف

(مسألهٔ ۲۶۸۵)- اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی‌برد، ولی در بعضی موارد که در مسأل «۲۱۰۲ و ۲۱۰۳» گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۸۶)- لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند بلکه اگر مثلًا بگوید خان خود را وقف کردم، کسی که خانه برایش وقف شده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید قبول کردم وقف صحیح است. بلکه وقف به عمل نیز محقق می‌شود مثلًا چنان‌چه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد و یا جائی را به قصد مسجد بودن بسازد و در اختیار نمازگزاران بگذارد وقفیت محقق می‌شود. و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی که برای عموم وقف کند، یا مثلًا بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی در صحت وقف لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۶۸۷)- اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود.

(مسألهٔ ۲۶۸۸)- کسی که مالی را وقف می‌کند باید از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلًا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست. و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۸۹)- وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولی او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود از طرف آنان نگهداری نماید، وقف

صحیح است.

(مسألهٔ ۲۶۹۰)- ظاهر این است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نباشد و وقفیت به مجرد وقف نمودن محقق می‌شود.

(مسألهٔ ۲۶۹۱)- وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیه (یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگرچیزی را وقف کند صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۹۲)- اگر مالی را برای بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز بدنیا نیامده وقف کند، صحت آن محل اشکال است و لازم است رعایت احتیاط نماید. ولی اگر برای اشخاصی که فعلًا موجودند و بعد از آن‌ها برای کسانی که بعداً به دنیا می‌آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشد مثلًا چیزی را بر اولاد خود

توضیح المسائل، ص: ۳۴۲

وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دستهٔ دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.

(مسألهٔ ۲۶۹۳)- اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلًا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

(مسألهٔ ۲۶۹۴)- اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند، چنان‌چه بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۶۹۵)- اگر ملکی را مثلًا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

(مسألهٔ ۲۶۹۶)- اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبق دیگر از آن استفاده کنند چنان‌چه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشته باشد، و یک طبقه از کسانی که ملک بر آن‌ها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، چنان‌چه طبق بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر مال‌الاجاره تمام مدت را داده باشد مال‌الاجار از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.

(مسألهٔ ۲۶۹۷)- اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آن‌که عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود مثل باغ را برای تنزه وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود و به ورثهٔ واقف برمی گردد.

(مسألهٔ ۲۶۹۸)- ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

(مسألهٔ ۲۶۹۹)- اگر متولی وقف، خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد و درصورتی که ممکن نباشد می‌تواند به جای او متولی امینی معین نماید.

(مسألهٔ ۲۷۰۰)- فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

(مسألهٔ ۲۷۰۱)- اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنان‌چه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

توضیح المسائل، ص: ۳۴۳

(مسألهٔ ۲۷۰۲)- اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد

اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همان طور مصرف کنند، و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۴۴

احکام وصیت

(مسألهٔ ۲۷۰۳)- وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد یا چیزی از مال او را به کسی تملیک یا صرف در خیرات و مبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیم و سرپرست معین کند، و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.

(مسألهٔ ۲۷۰۴)- کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصیت کند، بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.

(مسألهٔ ۲۷۰۵)- اگر نوشته‌ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنان‌چه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند بلکه اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهائی را نوشته است که بعداً مطابق آن وصیت کند بعید نیست که برای وصیت کافی باشد.

(مسألهٔ ۲۷۰۶)- کسی که وصیت می‌کند، باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچه ده ساله برای ارحامش جائز است و اعتبار سفیه نبودن در نفوذ وصیت محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که عمل به وصیت او ترک نشود.

(مسألهٔ ۲۷۰۷)- کسی که از روی عمد مثلًا زخمی بخود زده یا سمی خورده است که به واسط آن، یقین یا گمان به مردن آن پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۷۰۸)- اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد در صورتی که آن وصیت را قبول کند، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می‌شود بلکه ظاهر این است که قبول اصلًا معتبر نباشد و فقط ردّ مانع است.

(مسألهٔ ۲۷۰۹)- وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند یا آن‌که به آن‌ها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۷۱۰)- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد، چنان‌چه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آن‌ها را ادا نماید، باید وصیت کند، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

(مسألهٔ ۲۷۱۱)- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آن‌ها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آن‌ها را

توضیح المسائل، ص: ۳۴۵

انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روز او به تفصیلی که در باب نماز قضاء گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به‌جا آورند.

(مسألهٔ ۲۷۱۲)- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنان‌چه به واسط ندانستن حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد، و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیّم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، برای آنان باید قیّم امینی معیّن نماید.

(مسألهٔ ۲۷۱۳)- وصی باید عاقل باشد و احوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است وصی مسلمان باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست لازم است مورد اطمینان باشد.

(مسألهٔ ۲۷۱۴)- اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنان‌چه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آن‌ها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند، به‌جای یکی از آنان شخص دیگری را معین می‌نماید.

(مسألهٔ ۲۷۱۵)- اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد مثل آن که قیّمی برای بچه‌های خود معین کند، بعد دیگری را به‌جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

(مسألهٔ ۲۷۱۶)- اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلًا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۱۷)- اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

(مسألهٔ ۲۷۱۸)- اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، باید مالی را که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند چنان‌که در مسألهٔ «۲۲۶۴» گذشت ولی مالی را که وصیت کرده باید از ثلث خارج کنند.

(مسألهٔ ۲۷۱۹)- اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

(مسألهٔ ۲۷۲۰)- اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنان‌چه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد، اقرار او نافذ است و

توضیح المسائل، ص: ۳۴۶

باید از اصل مالش بدهند.

(مسألهٔ ۲۷۲۱)- کسی را که انسان وصیت می‌کند چیزی به او بدهند، لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند، و اگر موجود نباشد در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف می‌کنند ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح والا باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

(مسألهٔ ۲۷۲۲)- اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنان‌چه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، درصورتی که مشقت نداشته باشد باید وصیت او را انجام دهد، و نیز اگر

وصـی پیش از مرگ موصـی موقعی ملتفت شود که موصـی بواسـط شـدت مرض یا مانع دیگر نتوانـد به دیگری وصـیت کنـد، بنابر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.

(مسألهٔ ۲۷۲۳)- اگر کسـی که وصـیت کرده بمیرد، وصـی نمی‌توانـد دیگری را برای انجام کارهـای میت معین کنـد و خود از کار کنـاره نمایـد، ولی اگر بدانـد مقصود میت این نبوده که خود وصـی آن کـار را انجـام دهـد، بلکه مقصودش فقـط انجـام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

(مسألهٔ ۲۷۲۴)- اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنان‌چه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را به‌جای او معین می‌کنـد، و اگر هر دو بمیرنـد، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شـرع دو نفر دیگر را معین می‌کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۷۲۵)- اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

(مسألهٔ ۲۷۲۶)- اگر مقـداری از مال میت در دست وصـی تلف شود، چنان‌چه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلًا میت وصـیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته، ضامن است واگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده، ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۷۲۷)- هرگاه انسان کسـی را وصـی کند، و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

(مسألهٔ ۲۷۲۸)- حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آن‌ها

توضیح المسائل، ص: ۳۴۷

واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند اگرچه میت برای آن‌ها وصیت نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۷۲۹)- اگر مـال میـت از بـدهی و حـج واجـب و حقـوقی که مثـل خمس و زکـات و مظـالم بر او واجب است زیـاد بیایـد، چنان‌چه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

(مسألهٔ ۲۷۳۰)- اگر مصـرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصـیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند، صـحیح است و چنان‌چه بعضـی از ورثه اجازه و بعضـی رد نمایند وصـیت فقط در حصهٔ آنهایی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.

(مسألهٔ ۲۷۳۱)- اگر مصـرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشـد و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجاز خود برگردند.

(مسألهٔ ۲۷۳۲)- اگر وصـیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روز او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهنـد، بایـد اول بـدهی او را از ثلث او بدهنـد و اگر چیزی زیاد آمـد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصـرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنان‌چه ثلث مال او فقط به اندازهٔ بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.

(مسألهٔ ۲۷۳۳)- اگر وصـیت کنـد که بـدهی او را بدهنـد و برای نماز و روز او اجیر بگیرند و کار مسـتحبی هم انجام دهند چنان‌چه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مسـتحبی که معین کرده برساننـد، و در صورتی که ثلث کافی نباشـد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصـیت او

عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

(مسألهٔ ۲۷۳۴)- اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنان‌چه دو مرد عادل گفت او را تصدیق کنند یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفت او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفت او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند نصف آن را، و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفت او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیت کند، و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه

توضیح المسائل، ص: ۳۴۸

می‌کند به او بدهند.

(مسألهٔ ۲۷۳۵)- اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میّت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفت او را تصدیق نمایند.

(مسألهٔ ۲۷۳۶)- اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش از آن که قبول کند یا ردّ نماید بمیرد، تا وقتی ورثهٔ او وصیت را ردّ نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارند.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۴۹

احکام ارث

اشاره

(مسألهٔ ۲۷۳۷)- کسانی که به واسطِ خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دست اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پائین روند هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دست دوم ارث نمی‌برند. دست دوم: جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دست سوم ارث نمی‌برند. دست سوم: عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده‌اند اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میّت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۳۸)- اگر عمو و عمه و دایی و خال خود میّت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خال پدر و مادر میّت ارث می‌برند. و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند، و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

(مسألهٔ ۲۷۳۹)- زن و شوهر به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دست اول

(مسألهٔ ۲۷۴۰)- اگر وارث میّت فقط یک نفر از دست اول باشد، مثلًا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می‌رسد. و اگر پسر و دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

(مسألهٔ ۲۷۴۱)- اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همهٔ آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگرچه تا میّت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطهٔ بودن اینها مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

(مسألهٔ ۲۷۴۲)- اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنان‌چه میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مشهور این است مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت، و دختر سه قسمت می‌برد، و یک قسمت باقی‌مانده را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند. و در نتیجه مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند ولکن این حکم محل اشکال است و بعید نیست که در این صورت نیز پنج قسمت کنند.

(مسألهٔ ۲۷۴۳)- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک

توضیح المسائل، ص: ۳۵۰

قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد. و اگر چند پسر یا دختر باشند، آنچهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آنچهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مسألهٔ ۲۷۴۴)- اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک یا چند پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می‌برد و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند.

(مسألهٔ ۲۷۴۵)- اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مسألهٔ ۲۷۴۶)- اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۴۷)- اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

(مسألهٔ ۲۷۴۸)- اگر میت اولاد نداشته باشد، نوهٔ پسری او اگرچه دختر باشد سهم پسر میت را می‌برد و نوهٔ دختری او اگرچه پسر باشد سهم دختر میت را می‌برد مثلًا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دست دوم

(مسألهٔ ۲۷۴۹)- دستهٔ دوم از کسانی که به واسط خویشی ارث می‌برند، جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ، و برادر و خواهر میت است. و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

(مسألهٔ ۲۷۵۰)- اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، هم مال به او می‌رسد. و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند

خواهر پـدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشـند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلًا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۱)- اگر میت برادر و خواهر پـدر و مادری دارد، برادر و خواهر پـدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد. و اگر برادر و خواهر پـدر و مادری نـدارد، چنان‌چه فقط یک خواهر یا یک برادر پـدری داشـته باشـد، هم مال به او می رسـد، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۲)- اگر وارث میت فقط یک خواهر، یا یک برادر مادری باشد، که از پدر با میت جدا است، همهٔ مال به او

توضیح المسائل، ص: ۳۵۱

می‌رسـد. و اگر چنـد برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۵۳)- اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پـدری ارث نمی‌برنـد، و مـال را شـش قسـمت می کننـد، یـک قسـمت آن را به برادر یـا خواهر مادری، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند. و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۴)- اگر میت برادر و خواهر پـدر و مادری، و برادر و خواهر پـدری، و چنـد برادر و خواهر مادری داشـته باشـد، برادر و خواهر پـدری ارث نمی‌برد، و مـال را سه قسـمت می کننـد، یـک قسـمت آن را برادر و خواهر مـادری به طور مسـاوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۵)- اگر وارث میت فقـط برادر و خواهر پـدری، و یـک برادر مادری، یا یک خواهر مادری باشـد، مال را شـش قسـمت می کننـد، یـک قسـمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پـدری می‌دهنـد، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۶)- اگر وارث میت فقـط برادر و خواهر پـدری، و چنـد برادر و خواهر مـادری باشـد، مال را سه قسـمت می کننـد، یک قسـمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد، و بقیه را به برادر و خواهر پـدری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۵۷)- اگر وارث میـت فقـط برادر و خـواهر و زن او باشـد، زن ارث خـود را به تفصـیلی که بعـداً گفته می‌شـود می‌برد، و خواهر و برادر به طوری که در مسایل گذشـته گفته شـد ارث خود را می‌برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشـد. شوهر نصف مـال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسایل پیش گفته شـد ارث خود را می‌برنـد، ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد، از سـهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود، و از سـهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شـود، مثلًا اگر وارث میت، شـوهر و برادر و خـواهر مـادری و برادر و خـواهر پـدر و مـادری او باشـد، نصـف مـال به شـوهر می‌رسـد، و یـک قسـمت از سه قسـمت اصـل مـال را به برادر و خواهر مـادری می‌دهنـد، و آنچه می‌مانـد مال برادر و خواهر پـدر و مادری است. پس اگر همهٔ مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

(مسألهٔ ۲۷۵۸)- اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند، و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسـمت می‌شود، و از سـهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پـدری یا پدر و مادری می‌رسد، بنابر مشـهور هر

پسری دو برابر دختر می‌برد ولی بعید نیست که بین اینها هم بالسویه قسمت شود و احوط رجوع به صلح است.

توضیح المسائل، ص: ۳۵۲

(مسألهٔ ۲۷۵۹)- اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همهٔ مال به او می‌رسد و با بودن جد میت پدر جد او ارث نمی‌برد و اگر وارث میت فقط جد و جدهٔ پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد. و اگر جد و جدهٔ مادری باشد مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مسألهٔ ۲۷۶۰)- اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جدهٔ پدری و یک قسمت را جد مادری می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۶۱)- اگر وارث میت جد یا جدهٔ پدری و جد و جده مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، یک قسمت آن را جد و جدهٔ مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جدهٔ پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۶۲)- اگر وارث میت فقط زن و جد و جدهٔ پدری، و جد و جدهٔ مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جدهٔ پدری می‌دهند، و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به‌دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند.

(مسألهٔ ۲۷۶۳)- در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها و خواهرها یا جد یا جده یا اجداد یا جدات چند صورت است:

«اول»: هر یک از جد یا جده و برادر و خواهر همه از طرف مادر باشند در این صورت مال بین آن‌ها به طور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.

«دوم»: همهٔ آن‌ها از طرف پدر باشند در این صورت مال بین آن‌ها نیز به طور مساوی تقسیم می‌شود در فرضی که همه ذکور و یا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند پس هر یک ذکری دو مقابل انثی می‌برد.

«سوم»: هر یک از جد یا جده از طرف پدر باشد و برادر، یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا خواهر پدری و مادری جمع شود پدری تنها ارث نمی‌برد.

«چهارم»: اجداد یا جدات بعض از آن‌ها پدری باشد و بعضی مادری چه همه‌شان ذکور باشند یا اناث یا مختلف و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدات یک سوم از ترکه است، و به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود، اگرچه مختلف باشند از جهت ذکورت و انوثت و از برای خویشان پدری از آن‌ها دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می‌شود و اگر اختلاف بین آن‌ها نباشد و همه ذکور و یا همه اناث باشند به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

«پنجم»: جد یا جده از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که

توضیح المسائل، ص: ۳۵۳

یکی باشد یک ششم از مال را می‌برد و اگر متعدد باشند یک سوم را به طور مساوی بین‌شان تقسیم می‌نمایند و باقیمانده مال جد یا جده است، و اگر جد و جده هر دو باشند، جد دو مقابل جده می‌برد.

«ششم»: جد یا جده از طرف مادر یا برادر از طرف پدر جمع شود در این صورت از برای جد یا جده یک سوم است، اگرچه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشد، و اگر با آن جد و جده خواهر از طرف پدر باشد درصورتی‌که یکی باشد نصف را می‌برد و اگر متعدد باشد دو سوم را می‌برند، و در هر صورت از برای جد و یا جده یک سوم است، و بنابراین اگر خواهر یکی شد یک ششم از ترکه زائد از فریضه می‌ماند و احتیاط واجب در آن مصالحه است.

«هفتم»: اجداد یا جدات بعض از آن‌ها پدری و بعض از آن‌ها مادری و با آن‌ها برادر یا خواهر پدری باشد، چه یکی باشد یا متعدد در این صورت از برای جد یا جده مادری یک سوم است و با تعدد به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود اگرچه اختلاف داشته باشند از حیث ذکورت و انوثت، و از برای جد یا جده پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم باقی از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می‌شود، و اگر با آن اجداد یا جدات برادر یا خواهر مادری باشد از برای جد یا جده مادری، با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت اختلاف داشته باشند و از برای جد و یا جده پدری دو سوم است و بین‌شان در صورت اختلاف با تفاضل والا به طور مساوی تقسیم می‌شود.

«هشتم»: برادرها یا خواهرها بعض از آن‌ها پدری و بعض از آن‌ها مادری و با آن‌ها جد یا جده پدری باشد در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد و یک سوم از آن است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جده پدری باقی آن ترکه است و به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود درصورتی که اختلاف از حیث ذکورت و انوثت نداشته باشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آن‌ها تقسیم می‌شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جده مادری باشد از برای جد یا جده مادری با برادر یا خواهر مادری تماماً یک سوم است و به طور مساوی بین آن‌ها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است و بین آن‌ها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۶۴)- درصورتی که میت برادر یا خواهر دارد برادرزاده یا خواهر زادهٔ او ارث نمی‌برند. ولی این حکم در جائی که ارث برادرزاده یا خواهرزاده با برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلًا اگر میت برادر پدری و جد مادری داشته باشد برادر پدری دو ثلث و جد مادری یک ثلث ارث می‌برد و در این صورت اگر میت پسر برادر مادری نیز داشته باشد پسر برادر با جد مادری در ثلث شریک می‌باشند.

ارث دست سوم

(مسألهٔ ۲۷۶۵)- دست سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اول و

توضیح المسائل، ص: ۳۵۴

دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند.

(مسألهٔ ۲۷۶۶)- اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر عمو و عمه هر دو باشند، و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مشهور این است که عمو دو برابر عمه می‌برد، مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند ولی بعید نیست که قسمت بین عمو و عمه نیز به طور مساوی باشد.

(مسألهٔ ۲۷۶۷)- اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو و عمهٔ مادری باشند، ظاهر آن است که مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۶۸)- اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، و مشهور این است که اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به

عمو یا عم مادری و بقیه را به عمو و عمـهٔ پـدر و مادری می‌دهنـد و در فرض نبودن آن‌ها به عمو و عمـهٔ پـدری می‌دهنـد و اگر هم عمو و هم عمـهٔ مادری دارد، مال را سه قسـمت می‌کننـد دو قسـمت را به عمو و عمهٔ پدر و مادری و در فرض نبودن آن‌ها به عمو و عمـهٔ پـدری و یک قسـمت را به عمو و عمـهٔ مادری می‌دهنـد، ولی بعیـد نیست که در هر دو صورت عمو و عمه مادری مثل عمو و عمه‌های دیگر باشند و مال بین همهٔ آن‌ها به طور مساوی تقسیم شود.

(مسألهٔ ۲۷۶۹)- اگر وارث میت فقـط یـک دایی، یا یک خاله باشـد هم مال به او می‌رسـد، و اگر هم دایی و هم خاله باشـد، و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۷۰)- اگر وارث میت فقط یک یا چند دایی، و خالهٔ مادری و دایی و خالهٔ پدر و مادری، و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد، و بعید نیست بقیه در تقسیم با همدیگر مساوی باشند.

(مسألهٔ ۲۷۷۱)- اگر وارث میت یک یا چنـد دایی یا یک یا چنـد خاله یا دائی و خاله و یک یا چنـد عمو یا یک یا چند عمه یا عمو باشد مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو، بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۷۲)- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشد چنان‌چه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسـمت می‌کنند، یک قسـمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه بنا بر مشهور دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند بنابر این مال را نه قسـمت می‌کنند سه قسـمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند ولی بعید نیست که بقیه بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود.

توضیح المسائل، ص: ۳۵۵

(مسألهٔ ۲۷۷۳)- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله، و یک عمو یا یک عمـهٔ مادری و عمو و عمـهٔ پـدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسـمت می‌کننـد، یک قسـمت را دایی یا خاله می‌دهنـد، و بقیه ورثه دو قسـمت باقیمانـده را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند.

(مسألهٔ ۲۷۷۴)- اگر وارث میت چنـد دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمه هم داشـته باشـد مال سه سـهم می‌شود، دو سـهم آن را به‌دسـتوری که گفته شـد بین عمو و عمه قسـمت می‌کننـد و یک سـهم آن را دائی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند.

(مسألهٔ ۲۷۷۵)- اگر وارث میت دایی یا خالـهٔ مادری، و چنـد دائی و خالهٔ پدر و مادری، یا پدری تنها درصورتی که پدری و مادری نباشد و عمو و عمه باشد مال سه سهم می‌شود دو سهم آن را به‌دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و بعید نیست بقیهٔ ورثه در تقسیم یک سهم باقیمانده با هم مساوی باشند.

(مسألهٔ ۲۷۷۶)- اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشـته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

(مسألهٔ ۲۷۷۷)- اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خـاله پـدر و عمو و عمه و دایی و خـاله مادر او باشـند، مال سه سـهم می‌شود، یک سـهم آن را مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسـمت می‌کنند، یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

(مسألهٔ ۲۷۷۸)- اگر زنی بمیرد و اولاد نداشـته باشـد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورث دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا

از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همهٔ مال را شوهر و بقیه را ورثهٔ دیگر می‌برند.

(مسألهٔ ۲۷۷۹)- اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثهٔ دیگر می‌برند. و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد هشت یک مال را زن و بقیه را ورثهٔ دیگر می‌برند، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمین‌های دیگر ارث نمی‌برد نه از خود زمین و نه از قیمت آن و نیز از خود هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌برد و همچنین است درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمین‌های دیگر است.

(مسألهٔ ۲۷۸۰)- اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آن‌ها ارث نمی‌برد مانند زمین و خانه مسکونی تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند در چیزهایی که زن از قیمت آن‌ها ارث می‌برد، مانند بنا و درخت بدون اجاز او تصرف کند.

(مسألهٔ ۲۷۸۱)- اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آن‌ها بدون اجاره در زمین

توضیح المسائل، ص: ۳۵۶

بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند، و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

(مسألهٔ ۲۷۸۲)- مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد، و آجر و چیزهایی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است.

(مسألهٔ ۲۷۸۳)- اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنان‌چه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال، به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های او قسمت می‌شود، اگرچه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده، و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد، و حق مهر هم ندارد. توضیح المسائل ۳۵۶ ارث زن و شوهر ..... ص : ۳۵۵

(مسألهٔ ۲۷۸۴)- اگر زن در حال مرض شوهر کند، و به همان مرض بمیرد شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۸۵)- اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند، و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد. و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد، زن از او ارث می‌برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۸۶)- اگر شوهر در حال مرض، عیالش را طلاق دهد، و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

«اول»: آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. و درصورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند.

«دوم»: به واسط بی‌میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

«سوم»: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطهٔ آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

(مسألهٔ ۲۷۸۷)- لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

(مسألهٔ ۲۷۸۸)- قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباس‌هائی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از

یکی دارد، مثلًا دو قرآن یا دو انگشتر دارد احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آن‌ها با ورث دیگر صلح کند.
(مسألهٔ ۲۷۸۹)- اگر پسر بزرگ میت، بیش از یکی باشد، مثلًا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید

توضیح المسائل، ص: ۳۵۷

لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.
(مسألهٔ ۲۷۹۰)- اگر میت قرض داشته باشد، چنان‌چه قرضش به انداز مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأل پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید ازآن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند. مثلًا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آنچهار چیز را بابت قرض میت بدهد.
(مسألهٔ ۲۷۹۱)- مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد، از او ارث نمی‌برد.
(مسألهٔ ۲۷۹۲)- اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد. ولی اگر از روی خطا باشد، مثل آن که سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی ارث بردن او از دیهٔ قتل که بعداً گفته می‌شود محل اشکال است.
(مسألهٔ ۲۷۹۳)- هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه‌ای که در شکم است، که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، درصورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود سهم یک پسر را کنار می‌گذارند. و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند ولی اگر احتمال بدهند بیشتر از یکی است، مثلًا احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه حامله باشد، و ورثه راضی نباشند که سهم حمل محتمل را کنار بگذارند نسبت به زائد از سهم یک پسر را با وثوق و اطمینان به حفظ سهم زائد جائز است بین ورثه تقسیم کنند.
****

توضیح المسائل، ص: ۳۵۸

حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

(مسألهٔ ۲۷۹۴)- اگر کسی با یکی از محرم‌های خود مثل مادر و خواهر که با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند. و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می‌شود که مردم کار نامشروع نکنند و دنیا و آخرت آنان را حفظ می‌کند و منفعتش برای آنان بیشتر است از چهل روز باران ببارد.
(مسألهٔ ۲۷۹۵)- اگر مرد آزادی زنا کند، باید او را صد تازیانه بزنند و چنان‌چه سه مرتبه زنا کند، و در هر دفع صد
تازیانه‌اش بزنند، در دفعهٔ چهارم باید او را بکشند ولی کسی که زن عقدی دائمی یا کنیز مملوک دارد، و در حالی که بالغ و عاقل و آزاده بوده با او نزدیکی کرده، و هر وقت هم بخواهد می‌تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند باید او را سنگسار نمایند.
(مسألهٔ ۲۷۹۶)- مشهور این است که اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا می‌کند چنان‌چه نترسد که به او ضرری بزنند، می‌تواند هر دو را بکشد ولی این حکم خالی از اشکال نیست و به هر حال آن زن بر او حرام نمی‌شود.
(مسألهٔ ۲۷۹۷)- اگر مرد مکلف عاقل با مکلف عاقل دیگر لواط کند باید هر دوی آنان را بکشند. و حاکم شرع می‌تواند لواطکننده را با شمشیر بکشد یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست و پای او را ببندد و از جای بلندی به زیر اندازد و با شرائطی که در مسألهٔ «۲۷۹۵» گفته شد می‌تواند سنگسارش کند.
(مسألهٔ ۲۷۹۸)- اگر یک نفر کس دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد درصورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده، هر

دو مکلف و عاقل باشند قاتل را باید کشت و کسی که او را امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.

(مسألهٔ ۲۷۹۹)- اگر فرزند، پدر یا مادر را عمداً بکشد باید او را بکشند ولی اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، باید به‌دستوری که در احکام دیه گفته می‌شود دیه بدهد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند او را بزنند.

(مسألهٔ ۲۸۰۰)- هر گاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه هر قدر صلاح می‌داند، به او می‌زنند. و روایت شده است که خداوند عالم دهانه‌ای از آتش به دهان او می‌زنند و ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب بر او لعنت می‌کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبهٔ او قبول می‌شود.

(مسألهٔ ۲۸۰۱)- اگر مردی، مرد و زن را برای زنا یا مرد و پسر را برای لواط به هم برساند، باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزنند و مشهور آن است که بعد از هفتاد و پنج تازیانه باید سر او را بتراشند و در کوچه و بازار بگردانند و از آن محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند ولی این حکم ثابت نیست.

(مسألهٔ ۲۸۰۲)- اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید و بدون آن‌که او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است.

(مسألهٔ ۲۸۰۳)- اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولدالزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

توضیح المسائل، ص: ۳۵۹

(مسألهٔ ۲۸۰۴)- کسی که مکلف و عاقل است اگر از روی اختیار و علم به حرمت، شراب بخورد، در دفعهٔ اوّل و دوّم باید هشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعهٔ سوّم او را بکشند و چنان‌چه مرد باشد لازم است برای تازیانه زدن بدن او را غیر از عورتش برهنه کنند.

(مسألهٔ ۲۸۰۵)- کسی که مکلف و عاقل است اگر سه نخود و سه پنجم نخود طلای سکه‌دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد، چنان‌چه شرطهائی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد، دفعهٔ اوّل باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند و کف دست و شصت او را بگذارند و در دفعهٔ دوّم پای چپ او را از وسط ببرند و در دفعهٔ سوّم باید او را حبس کنند تا بمیرد و خرج او را از بیت المال بدهند و درصورتی که در مرتبهٔ چهارم در زندان یا غیر آن دزدی کند، باید او را بکشند.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۶۰

احکام دیه

(مسألهٔ ۲۸۰۶)- اگر کسی که بالغ و عاقل است عمداً و به ناحق مسلمانی را بکشد، درصورتی که مقتول، مرد یا پسر باشد، ولیّ مقتول می‌تواند قاتل را ع- ف- و ك- ند یا بکشد. ولی اگر مقتول کافر باشد قاتل او را که مسلمان است نمی‌توان کشت و اگر مقتول مسلمان زن یا دختر باشد اگرچه می‌توان قاتل مسلمان او را کشت لکن اگر قاتل مرد باشد باید نصف دیهٔ او را به ولیّ او بدهند و اگر قاتل دیوانه یا نابالغ باشد مطلقاً دیه باید بدهند و دیهٔ آن بر عاقله است که معنای آن خواهد آمد و نیز ولی می‌تواند به مقداری که طرفین راضی شوند از قاتل دیه بگیرد. و درصورتی که رضایت آن‌ها به دیه‌ای باشد که در شرع معین شده است چون تقدیرات شرعی در دیه مختلف است اختیار تعیین آن با قاتل است و می‌تواند هر کدام که برای او آسانتر است اختیار نماید. بنابراین می‌توان قیمت نقره را که از سایر اقسام دیه کمتر است بدهد و آن به حساب قران قدیم ایرانی که یک مثقال بوده پانصد و بیست و پنج تومان می‌شود و اعتبار آن به قران قدیم است نه به ریال رائج امروزی امّا اگر از روی خطای محض بکشد مثلًا برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته حق ندارد او را بکشد، امّا می‌تواند از عاقله (یعنی قوم و خویشان پدری قاتل) و در

صورت ندادن آن‌ها از خود قاتل، دیه بگیرد. و اگر از روی خطای شبیه به عمد بکشد به این معنی که شخصی کسی را با آلتی بزند که عادتاً کشنده نیست و قصد کشتن هم نداشته باشد و اتفاقاً بکشد در این فرض خود قاتل باید دیه بدهد و ولیّ مقتول حق کشتن او را ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۰۷)- دیه‌ای که قاتل باید بدهد درصورتی که مقتول مرد و مسلمان و آزاد باشد یکی از شش چیز است:

«اول»: در قتل عمدی صد شتر که داخل سال ش- شم شده باشند. و در قتل خطای محض و شبه عمد سن شترها کمتر از این است. «دوم»: دویست گاو. «سوم»: هزار گوسفند. «چهارم»: دویست حله و ه- ر ح- ل- ه دو پ- ارچ- ه است و اولی این است که از پارچه‌های یمن باشد. «پنجم»: هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال آن ۱۸ نخود است. «ششم»: ده هزار درهم که هر درهمی ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار است. و اگر مقتول زن و مسلمان و آزاده باشد دیهٔ او در هر یک از این شش چیز نصف دیهٔ مرد است و اگر مقتول کافر ذمی باشد درصورتی که مرد باشد دیهٔ او هشتصد درهم و درصورتی که زن باشد دیهٔ او چهارصد درهم است و اگر کافر غیر ذمّی باشد دیه ندارد و دیهٔ مقتولی که غلام یا کنیز باشد قیمت او است درصورتی که بیشتر از دیهٔ آزاد نباشد و درصورتی که قتل عمدی هم باشد نمی‌شود قاتل آزاد را برای او کشت.

(مسألهٔ ۲۸۰۸)- دیهٔ چند چیز مثل دیهٔ کشتن است که مقدار آن در مسألهٔ پیش گفته شد.

«اوّل»: آنکه دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیهٔ کشتن را بدهد.

«دوّم»: دو گوش کسی را ببرد یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف

توضیح المسائل، ص: ۳۶۱

دیهٔ کشتن را بدهد و اگر نرمهٔ گوش او را ببرد احوط این است که با او صلح نماید.

«سوّم»: تمام بینی یا نرمهٔ بینی کسی را ببرد.

«چهارم»: زبان کسی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت مخارج حروفی که جهت قطع زبان از بین رفته است ملاحظه نمایند و دیه تمام را نسبت به مخارج حروف تقسیم کنند و نسبت آن مقدار را بدهد و اولی این است که با مقداری که در ملاحظهٔ مساحت یعنی نصف یا ثلث یا ربع و مانند اینها واجب می‌شود ملاحظه نموده هرکدام بیشتر است آن را بدهد.

«پنجم»: تمام دندان‌های کسی از بین برود و درصورتی که بعضی از دندان‌ها از بین ببرود درصورتی که صاحب دندان مرد باشد باید برای هر دندانی از دندان‌های جلو که دوازده عدد است پانصد درهم دیه بدهد و برای هر یک از دندان‌های دیگر که هیجده عدد است دویست و پنجاه درهم بدهد و اگر زن باشد دیهٔ آن تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد با دیهٔ مرد مساوی است و درصورتی که به ثلث برسد دیهٔ دندان‌های او نصف دیهٔ دندان‌های مرد است.

«ششم»: هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیهٔ کشتن مثل او را بدهد.

«هفتم»: ده انگشت کسی را ببرد و دیهٔ انگشت ابهام ثلث دیهٔ دست و دیهٔ سایر انگشت‌ها سدس است و دیه در زن اگر به ثلث برسد نصف دیهٔ مرد است.

«هشتم»: هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آن‌ها را ببرد، باید نصف دیهٔ کشتن او را بدهد.

«نهم»: هر دو پای کسی را تا مفصل یا همهٔ ده انگشت پا را ببرد و دیهٔ انگشت پا مثل دیهٔ آن انگشت از دست است.

«دهم»: تخم‌های مردی را از بین ببرد.

«ی ازدهم»: طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود. و اگر پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود باید تمام دیه را بدهد اگرچه احوط این است که رجوع به صلح شود.

(مسألهٔ ۲۸۰۹)- اگر اشتباهاً کسی را بکشد باید علاوه بر دیه که در مسألهٔ «۲۸۰۹» گفته شد خود قاتل یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند شصت فقیر را سیر کند و اگر عمداً و به ناحق بکشد، در صورت عفو یا گرفتن دیه باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده را آزاد نماید.

(مسألهٔ ۲۸۱۰)- کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است. و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صدمه بزند ضامن می‌باشد.

(مسألهٔ ۲۸۱۱)- اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، و آن سقط آزاد و محکوم به اسلام باشد چنان‌چه چیزی که سقط شده نطفه باشد دیه‌اش بیست مثقال شرعی طلای سکه‌دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می‌باشد و اگر علقه یعنی خون بسته باشد چهل مثقال. و اگر مضغه یعنی پارهٔ گوشت باشد، شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد،

توضیح المسائل، ص: ۳۶۲

هشتاد مثقال و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال و اگر روح در او دمیده شده، چنان‌چه پسر باشد دیهٔ او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیهٔ او پانصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است و در جمیع این صور اگر عوض هر یک مثقال طلا ده درهم نقره بدهد کافی است.

(مسألهٔ ۲۸۱۲)- اگر زن حامله کاری کند که بچه‌اش سقط شود، باید دی آن را به تفصیلی که در مسألهٔ پیش گفته شد به وارث بچه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.

(مسألهٔ ۲۸۱۳)- اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیهٔ زن و بچه را بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۴)- اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یک صدم دیهٔ انسان را که در مسألهٔ «۲۸۰۷» گفته شد به او بدهد. و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، باید دو صدم بدهد و اگر خیلی از گوشت را پاره کند باید سه صدم بدهد و اگر به پردهٔ نازک استخوان برسد، چهار صدم. و اگر استخوان نمایان شود پنج صدم و اگر استخوان بشکند ده صدم و اگر بعضی از ریزه‌های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده صدم و اگر به پردهٔ مغز سر برسد باید سی و سه صدم بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۵)- اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند به طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکه‌دار که هر مثقال ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال. و اگر سیاه شود، باید شش مثقال شرعی طلای سکّه‌دار بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطهٔ زدن سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۶)- اگر به حیوان حلال‌گوشت کسی زخم بزند یا چیزی از بدن آن را ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۷)- اگر انسان سگ شکاری کسی را یا سگی که نگهداری خانه می‌کند، یا سگ گلهٔ کسی را یا سگی که پاسبانی زراعت را می‌کند بکشد باید قیمت او را بدهد و اگر قیمت سگ شکاری کمتر از چهل درهم باشد لازم است چهل درهم بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۸)- اگر حیوان زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنان‌چه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۱۹)- اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولیّ یا مثلًا معلم او با اجازهٔ ولیّ می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند.

(مسألهٔ ۲۸۲۰)- اگر کسی بچه‌ای را طوری بزند که دیه واجب شود دیه مال طفل است و اگر مرده باید به ورثهٔ او بدهد و چنان‌چه مثلًا پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد، دیه او را ورث دیگرش می‌برند و به خود پدر از دی چیزی نمی‌رسد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۶۳

مسائل متفرقه

(مسألهٔ ۲۸۲۱)- اگ- ر ریش درخت همسایه در ملک انسان بیایـد، می‌توانـد از آن جلوگیری کنـد و چنان‌چه ضـرری هم از ریشـه درخت به او برسد، می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.

(مسألهٔ ۲۸۲۲)- جهیزیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر مثلًا بواسط صـلح یا بخشـش ملک او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد پس گرفتن آن اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۲۳)- اگ- ر ک- سی بمیرد، ورث بـالغ او می‌تواننـد از سـهم خودشان خرج عزاداری میت نماینـد، ولی از سـهم صـغیر نمی‌شود چیزی برداشت.

(مسألهٔ ۲۸۲۴)- اگ- ر ان- سـان غیبت مسـلمانی را کنـد، احتیـاط مسـتحب آن است که اگر مفسـده‌ای پیـدا نشود، از آن مسـلمان خواهش کنـد که او را حلال نمایـد. و چنان‌چه ممکن نباشـد، بایـد برای او از خـدا طلب آمرزش کند و اگر بواسط غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است باید آن توهین را بر طرف نماید.

(مسألهٔ ۲۸۲۵)- انسان نمی‌توانـد بدون اذن حاکم شـرع از مال کسـی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شـرع برساند.

(مسألهٔ ۲۸۲۶)- آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می‌باشـد. اگر نوحه یا روض- ه یا قرآن را هم با غنا بخوانند حرام است ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۲۷)- کشتن حیوانی که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۲۸)- جایزه‌ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می‌دهد، چون برای تشویق مردم از خودش می‌دهد حلال است.

(مسألهٔ ۲۸۲۹)- اگر چیزی را به صـنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنان‌چه صنعتگر جستجو کند و از پیـدا کردن صـاحب آن ناامیـد شـود، بایـد آن را به نیت صـاحبش به فقیر ص- دق- ه بدهـد، و احوط این است که از حـاکم شـرع استجازه کند.

(مسألهٔ ۲۸۳۰)- سینه زدن در کوچه و بازار با این که زن‌ها عبور می‌کنند، اشکال ندارد ولی بنابر احتیاط سینه‌زن باید پ- ی- راهن پوشیده باشد و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید آلات لهو استعمال نشود.

(مسألهٔ ۲۸۳۱)- گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد، برای زن و مرد مانعی ندارد، هر چند زینت حساب شود.

(مسألهٔ ۲۸۳۲)- حرام است انسـان اسـتمنا کنـد یعنی بـا خود یا دیگری غیر زن و کنیزی که وطی آنجائز است به غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

توضیح المسائل، ص: ۳۶۴

(مسألهٔ ۲۸۳۳)- تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد در حال اختیار بنابر احتیاط واجب، حرام است.

(مسألهٔ ۲۸۳۴)- احتیاط واجب آن است که ولیّ بچه پیش از آن که بچه بالغ شود او را ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

(مسألهٔ ۲۸۳۵)- اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

(مسألهٔ ۲۸۳۶)- اگر کسـی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را

بدهد، چنان‌چه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، مشهور آن است که ج- د پدری او باید خرجی او را بدهد. و اگر جد پدری ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، مادرش ب- ای- د خ- رجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، و پدر مادر، با هم خرجی او را بدهند و اگر بعضی از اینها نباشند یا نتوانند، باید بعضی دیگر خرجی او را بدهند، و قول مشهور موافق احتیاط است.

(مسألهٔ ۲۸۳۷)- دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارد بدون اذن شریک دیگر آن را ب- سازد یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا به دیوار میخ بکوبد ولی کارهایی که م- ع- ل- وم است شریک راضی است مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، امّا اگر شریک او بگوید به این کارها هم راضی نیستم، انجام اینها هم جایز نیست.

(مسألهٔ ۲۸۳۸)- نقاشی تمام بدن از حیوان یا انسان هرچند مجسمه نباشد حرام است ولی عکاسی فتوگرافی اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۳۹)- درخت میوه‌ای که شاخ آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است بنابر احتیاط نمی‌تواند از میو آن بچیند و اگر میو آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۶۵

احکام سفته

نظر به معاملات سفته و سرقفلی در بین مردم رائج و مورد ابتلای عموم گردیده و راجع به مشروعیت این معاملات سؤالاتی می‌شود لازم دیدیم موضوع را با توضیحات بیشتری نوشته و در آخر این رساله در دسترس عموم بگذاریم.

(مسألهٔ ۲۸۴۰)- مشهور فرموده‌اند در کلیّه معاملات که به نحو معاوضه (داد و ستد) باشد لازم است هر یک از دو طرف معاوضه مالیت (قیمت و ارزش) داشته باشد، زیرا که اگر یکی از دو طرف مالیت نداشته باشد معامله سفهی و باطل خواهد بود. (مثلًا) اگر کسی یک دانه جو را که مالیت ندارد به یکصد ریال بفروشد معامله باطل است ولی ظاهر این است که اگر در معامله غرض شخصی باشد معامله سفهی نمی‌شود (مثلًا) شخصی طالب خط پدرش باشد و آن خط نزد کسی است و ارزش ندارد، چنان‌چه آن شخص خط پدر خود را به قیمتی بخرد این معامله سفهی نخواهد بود. علاوه بر دلیلی بر بطلان معاملهٔ سفهی نیست بلکه معاملهٔ سفیه باطل است و تفصیل آن را در محل خود ذکر نموده‌ایم.

(مسألهٔ ۲۸۴۱)- مالیت مال دو قسم است: یکی آن‌که مال ذاتاً دارای منافع و خواصی است که مردم به جهت آن منفعت یا خاصیت به آن رغبت می‌نمایند و بدین جهت قیمت و ارزش پیدا می‌کند، مانند خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، فرش‌ها، ظرف‌ها، اقسام جواهرات و مانند اینها. دیگری آن‌که ذاتاً ارزش و مزیتی ندارد بلکه ارزش و قیمتش اعتباری است: مثل تمبرهای پست که دولت برای آن‌ها قیمت معین کرده است از یک ریال کمتر یا بیشتر و آن‌ها را در پستخانه برای مراسلات و در گمرکات و دادسراها برای چسباندن به اظهارنامه و در محاضر رسمی برای اسناد و معاملات و غیر اینها قبول می‌نماید، و از این جهت ارزش و مالیت پیدا می‌کند و هر وقت دولت بخواهد که آن‌ها را از مالیت بیندازد روی آن‌ها مهر باطله زده و از اعتبار ساقط می‌نماید.

(مسألهٔ ۲۸۴۲)- اجناسی که مورد معامله و یا قرض واقع می‌شوند دو قسمند:

۱. مکیل و موزون (پیمانه‌ای و کشیمنی)

۲. غیر مکیل و موزون.

قسم اوّل: آن است که قیمت و ارزشش روی پیمانه یا کشش قرار گرفته مثل برنج، گندم؛ جو، طلا و نقره و مانند اینها.

قسم دوّم: آن است که قیمتش فقط به شماره: مانند تخم مرغ، یا به ذراع است مانند پارچه و فرش. حال چنان‌که در باب قرض هر جنسی را به دیگری قرض بدهیم به شرط زیاده ربا بوده و آن قرض حرام می‌شود خواه مکیل و موزون باشد یا غیر آن، در باب معامله هم اگر مکیل و موزون را با همجنس خود خرید و فروش نمائیم با زیاده معامله باطل و حرام خواهد بود و امّا اگر غیر مکیل و موزون را با همجنس خود به زیاده معامله کنیم ربا نخواهد بود، و در نتیجه این مسأله به میان می‌آید که هرگاه کسی صد عدد تخم مرغ را به دیگری قرض دهد تا مدت دو ماه مثلًا به صد و ده عدد، ربا می‌شود، ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تا به مدت دو ماه بفروشد چنان‌چه فرق بین ثمن و مثمن باشد ربا نشده و معامله صحیح است، درصورتی که نتیجه یکی است ولی عنوان فرق کرده، اگر عنوان قرض باشد ربا است، و اگر

توضیح المسائل، ص: ۳۶۶

خرید و فروش باشد ربا نیست و در اینجا باید معلوم باشد که واقع قرض غیر از واقع فروش است، به این معنی که قرض عبارت است از انسان مالی را به دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمهٔ گیرنده باشد، و فروش آن است که مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد، پس در فروش لازم است مال فروخته شده غیر از عوض او باشد، و از اینجا معلوم می‌شود که اگر مثل صد عدد تخم مرغ را به صد و ده عدد در ذمه بفروشد بایستی بین آن‌ها امتیاز باشد، مثل صد عدد تخم مرغ بزرگ را با صد و ده عدد تخم مرغ متوسط در ذمه بفروشد زیرا اگر امتیاز بین آن‌ها به وجهی نباشد بیع محقق نشده بلکه واقع قرض بوده و به صورت بیع است و از این جهت معامله حرام خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۸۴۳)- تمامی پول‌های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا لیره‌های انگلیسی یا دولارهای آمریکایی یا ریالهای ایرانی و امثال اینها مالیت دارند زیرا که از طرف هر یک از دولت‌ها نسبت به پول‌های کاغذی خود قیمتی معین شده که در تمام مملکت قبول و رائج است، و بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می‌نمایند. و معلوم است که این پول‌ها مکیل و موزون نیستند و از این جهت معاوض این پول‌ها به هم‌جنس خود یا زیاده ربا نیست و همچنین معامل این پول‌ها که دین در ذمه باشد به نقدی یا نقیصه یا زیاده ربا نیست، (مثلًا) اگر ده هزار ریال طلب را به کس دیگر به نه هزار ریال نقد معامله نمائیم ربا نمی‌شود چنان‌که مرحوم آیت الله یزدی اعلی الله مقامه در ملحقات عروه در (مسألهٔ ۵۶) تصریح نموده و می‌فرماید: «اسکناس معدود است و از جنس غیر نقدین (طلا و نقره) می‌باشد و دارای قیمت معینه‌ای است، و حکم نقدین بر او جاری نمی‌شود پس جائز است فروش بعضی از آن‌ها به بعض دیگر با زیاده، و همچنین جاری نمی‌شود بر آن حکم صرف که وجوب قبض در مجلس است.»

(مسألهٔ ۲۸۴۴)- سفته‌های ریالی که در بین مردم معامله می‌شود خود سفته‌ها مالیت نداشته و مورد معامله نیست، و مورد معامله ریالهایی است که این سفته‌ها سند اثبات آن‌ها است، مثلًا زید یک خروار گندم را به دو هزار ریال فروخته و برای آن سفته دو ماهه می‌گیرد، آن وقت این طلب را می‌فروشد به یکصد ریال کمتر یعنی یک هزار و نهصد ریال نقد، و سفته برای اثبات دو هزار ریال طلب است، و شاهد بر این سفته مالیت ندارد این است که شما یک خروار گندم را که می‌فروشی به دو هزار ریال اگر مشتری آن وجه را به شما داد ذمه‌اش بریء می‌شود، ولی اگر سفته داد زمه‌اش بریء نمی‌شود و به شما مقروض است تا دو هزار ریال بپردازد و اگر سفته گم شود یا بسوزد باز هم مشتری ذمه‌اش مشغول است و باید وجه گندم را بپردازد. اما اگر دو هزار ریال وجه نقد به فروشنده داده بود و آن گم شود یا بسوزد از کیسه فروشنده رفته و به مشتری هیچ مربوط نیست.

(مسألهٔ ۲۸۴۵)- سفته‌ای را که به بانک یا غیر بانک فروخته شود درصورتی که حقیقت داشته باشد و جای خالی نباشد مثل کسی جنسی را به دیگری فروخته به معادل صد هزار ریال طلب، سفته گرفته همان صد هزار ریال طلب خود را به بانک و غیر بانک به‌عنوان معامله و تملیک واگذار کردن و در مقابل وجه گرفتن با نقیصه که به نسبت مدت طلب

توضیح المسائل، ص: ۳۶۷

واگذاری از مقدار وجه کم می‌نماید اشکالی ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۴۶)- سفته‌هائی که حقیقت ندارد و مجامله‌ای است اگر بخواهد با بانک غیراهلی معامله کند مبلغ کمتری را که بانک به او می‌پردازد می‌تواند برای خود مجهول المالک با اجازه حاکم شرع قبول نماید و وقتی که در عوض بانک تمام مبلغ سفته را به خواست او یا معمولًا که برگشت به خواست او است از دهنده سفته وصول کند او ضامن تمام آن مبلغ برای دهنده می‌شود که به او بپردازد و موجب ربائی برای آن دو نخواهد صورت گرفت و اگر بخواهد با بانک اهلی معامله نماید از برای فرار از ربا طرقی است، دو طریق آن در مسألهٔ (۲۸۴۹) ذکر می‌شود.

(مسألهٔ ۲۸۴۷)- سفته‌های وعده‌ای که به بانک‌ها یا غیر بانک‌ها فروخته می‌شود معمولًا در مقابل وجه نقد فروخته می‌شود و باید هم در مقابل وجه نقد فروخته شود زیرا اگر در مقابل وجه نسیه و وعده فروخته شود بیع دین بدین شده و معامله محل اشکال خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۸۴۸)- سفته‌هائی را که می‌فروشند دولت قانونی وضع کرده که به موجب آن قانون اگر سفته‌دهنده در سررسید سفته وجه را نپردازد بانک‌ها یا خریدارهای دیگر این اختیار را دارند که به هر کدام از فروشنده یا امضاءکنندگان سفته مراجعه نموده و وجه سفته را از او مطالبه و سفته را به او در مقابل معادل وجه سفته بدون کسر واگذار نمایند و فروشنده یا امضاءکننده‌گان هم ملزمند که در صورت معاملهٔ بانک یا خریدار دیگر وجه را بپردازند و این الزام و التزام را همه یا اغلب آن‌هائی که سفته می‌دهند و یا امضاء می‌کنند می‌دانند و معاملات سفته و بنای عمل روی این شرط که او را شرط ضمنی گویند بوده پس بنابراین سفته‌هائی که روی این شرط عمل می‌شود نسبت به کسانی که این الزام را می‌داند شرط ضمنی و لازم‌المراعاة است و این شرط نظیر شرط ثبت معاملات غیر منقول است که دولت هر معاملهٔ غیر منقولی را که به ثبت نرسد قابل اجراء نمی‌داند، و همهٔ مردم در خرید و فروش به ثبت دادن ملزم می‌باشند چنان‌که هیچ‌کس از ثبت دادن امتناع نباید نماید، چون بنای عمل به آن شرط است. و چنان‌که گذشت این گونه شرطها را که عمل روی او انجام می‌شود شرط ضمنی گویند.

(مسألهٔ ۲۸۴۹)- مرسوم در بانک‌ها این است که یک امضاء را نمی‌خرند ولی اشخاصی هستند که یک امضاء را هم معامله می‌کنند و چون عموماً این اشخاص وجه می‌دهند و سفته می‌گیرند و غالباً به‌عنوان قرض است و در قرض زیاده ربا است لهذا معاملات مزبور حرام و زیاده ربا است، ولی اگر خواسته باشند معامله‌شان صحیح باشد و زیاده‌ای که می‌گیرند ربا نباشد چند راه دارد و دو راهش که آسانتر از بقیه است ذکر می‌شود:

۱. آن‌که وجه را که می‌دهد به‌عنوان معامله منتقل نماید نه به‌عنوان قرض و استقراض مثلًا صد هزار ریال نقد را بفروشد به پانصد دینار عراقی و عده‌ای به مدت معین.

۲. آنکه یک جعبه کبریت یا یک طاقه دستمال یا چیز دیگری را بفروشد به ده‌هزار ریال به شرط صد هزار ریال تا مدت

توضیح المسائل، ص: ۳۶۸

مثلًا یک سال بدون منفعت قرض بدهد و یا کسی که قرض گرفته است و مدت آن سرآمده و می‌خواهد تمدید نماید طلبکار یک جعبه کبریت را به مقروض می‌فروشد به هزار ریال به شرط طلب خود را تا مدت یک ماه بدون منفعت تمدید نماید و این چاره‌جوئی به این نحو برای تجدید و تمدید مدت به ملاحظهٔ این است که جائز نیست ابتداء در مقابل تجدید یا تمدید مدت طلبکار چیزی از بدهکار بگیرد. و توّهم این معامله صوری است زیرا که هیچ کس یک جعبه کبریت را که قیمتش یک ریال است به هزار ریال نمی‌خرد، توهّم بی‌جائی است زیرا که احدی بدون جهت چنین معامله‌ای نمی‌کند اما درصورتی که صد هزار ریال قرض دادن بدون منفعت تا یک سال ضمیمه شود همه می‌خرند و در این موضوع چند روایت در کتاب وسائل الشیعه ابواب احکام عقود نقل

فرموده‌اند و ما برای رفع شبهه یک روایت از آن را در اینجا نقل می‌نماییم:

شیخ طوسی قدس الله روحه به سند صحیح از محمد بن اسحاق بن عمار که موثق است روایت نموده می‌گوید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم «و یکون لی علی الرجل دراهم، فیقول أخرّنی بها و انا أربحک فأبیعه جبهٔ علی بألف درهم بعشرهٔ آلاف درهم- او قال: بعشرین ألفاً- و أؤخره بالمال؟ قال لابأس» ترجمه: من چند درهم از شخصی طلبکارم و آن شخص خواهش می‌کند او را مهلت دهم و به من منفعتی برساند من جبه‌ای را که قیمتش هزار درهم است به او به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم می‌فروشم و طلب خود را به تأخیر می‌اندازم؟ حضرت فرمود: عیبی ندارد.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۶۹

احکام سرقفلی

از جمله معاملات متعارفه سرقفلی است که مورد ابتلاء شده و باید تشریح شود. اساساً سرقفلی که به محل کسب تعلق می‌گیرد از این لحاظ است که وجه اجارهٔ محل کسب ترقی می‌نماید و موجر نمی‌تواند مستأجر را از آن محل بیرون کند یا اجاره را بالا ببرد و گاهی می‌شود که یک مغازه یا یک محل کسب سالهای متمادی در دست مستأجر با همان مبلغ اجارهٔ سابق می‌ماند بدون به مال‌الاجاره دیناری اضافه شود، چون موجر نه قدرت دارد مستأجر را بیرون کند و نه اجاره را بیفزاید در حالی که نظائر محل مزبور چندین برابر اجاره داده می‌شود.

(مسألهٔ ۲۸۵۰)- این گونه محل کسب‌ها سه قسمند: در یک قسم آن کسب کردن و سرقفلی گرفتن برای آن بدون اذن و رضای مالک حرام و در دو قسم دیگر سرقفلی گرفتن مشروع است و ملاک مشروعیت و عدم مشروعیت آن این است که در هر مورد که موجر حق تخلیه و بالا- بردن مبلغ اجاره را داشته باشد و مستأجر بزور متکی شده نه به اجاره بیفزاید و نه تخلیه کند در این مورد سرقفلی گرفتن و کسب کردن در آن محل بدون رضای صاحب ملك جائز نبوده و حرام است و در هر مورد که صاحب ملك حق بالا بردن وجه اجاره و یا تخلیه را ندارد و مستأجر حق تخلیه را به دیگری دارد بدون رضای مالك سرقفلی گرفتن مشروع و کسب کردن جائز است و در مسائل بعد برای هر سه قسمت مثال واضحی ذکر می‌شود تا مطلب روشن گردد.

(مسألهٔ ۲۸۵۱)- املا-کی که در زمان سابق که صحبت سرقفلی در بین نبوده و مالك می‌توانست هر وقت که مدت اجاره سرآمد محل را تخلیه کند و یا مبلغ اجاره را اضافه نماید و مستأجر هم باید تخلیه یا مبلغ اجاره را زیاد کند در همچو وقتی اجاره داده شده و هیچ گونه شرطی و شروطی نسبت به افزایش وجه اجاره و تمدید مدت در بین نبوده و بعداً از طرف دولت قانونی وضع شده که موجر نتواند ملك را تخلیه و یا مبلغ اجاره را زیاد نماید حال اگر مستأجر با تکاء این مساعدت دولت محل مزبور را خالی نمی‌کند و بر مبلغ اجاره هم نمی‌افزاید درصورتی که نظائر آن محل که بعد از این قانون اجاره داده می‌شود چند برابر بیشتر است و به همین جهت محل سرقفلی پیدا کرده در این صورت سرقفلی گرفتن مستأجر مشروع نبوده و تصرفاتش هم در محل مزبور بدون رضای مالك حرام خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۸۵۲)- اشخاصی که مغازه‌ای را می‌سازند و مبالغی خرج می‌کنند و مبلغ اجارهٔ مغازهٔ مزبور در هر ماه مثلًا ده

توضیح المسائل، ص: ۳۷۰

هزار ریال ارزش دارد ولی چون پول لازم دارند با رضا و رغبت خود این مغازه را به مدت یک سال به ماهی یک هزار ریال به علاوه مبلغ پانصد هزار ریال اجاره داده و در ضمن شرط می‌کنند که تا زمانی که مستأجر در محل مزبور ساکن است سال به سال اجاره را به همان یک هزار ریال تمدید نموده و حق افزودن را بر وجه اجاره نداشته باشند و چنان‌چه مستأجر بخواهد محل اجاره را

به دیگری واگذار نماید موجر با همان شخص طبق اجارۀ مستأجر اول رفتار نماید یعنی بر مبلغ اجاره نیفزوده و سال به سال به همان مبلغ اول اجاره را تجدید نماید در این صورت مستأجر می‌تواند محل را به دیگری واگذار نماید و سرقفلی را که داده یا زیادتر یا کمتر در مقابل تخلیۀ محل و رفع ید از سکونت در آن از آن شخص که به او واگذار کرده اخذ نماید، و صاحب ملک حق مخالفت نداشته چون مستأجر طبق شرطی که نموده به أخذ سرقفلی و واگذاری ذی‌حق خواهد بود و سرقفلی که گرفته مشروع است.

(مسألۀ ۲۸۵۳)- کسانی که مغازه‌ای می‌سازند و مبالغی خرج نموده و به قیمت عادلانه روز اجاره می‌دهند و سرقفلی هم نمی‌گیرند ولی در اجاره شرط می‌نمایند که مادامی که مستأجر در آنجا ساکن است حق تخلیه و افزودن اجاره را ندارند و سال به سال باید اجاره را تمدید نمایند و با مرور زمان اجاره محل ترقی می‌کند در این صورت مستأجر حق انتقال دادن به دیگری را ندارد و موجر ملزم نیست به انتقال به دیگری رضایت بدهد، ولی شخص ثالثی به‌عنوان مشتری پیدا می‌شود و مستأجر را تطمیع نموده می‌گوید اگر شما این محل را تخلیه کنی صد هزار ریال مثلًا من به شما می‌دهم آن وقت می‌رود و مالک را راضی می‌نماید که مبلغی بگیرد و به همین شخص اجاره دهد و آن شخص مبلغ صد هزار ریال را به مستأجر اول داده و او تخلیه کرده سپس خود مالک با دادن مبلغی که وعده نموده اجاره می‌کند مبلغ صد هزار ریال برای مستأجر اول حلال است زیرا که در مقابل انتقال محل مزبور چیزی نگرفته که ذی‌حق نباشد بلکه فقط در مقابل تخلیه محل وجه را گرفته که حق داشت تخلیه ننماید و مشتری از صاحب ملک به اجاره محل را تصرف می‌نماید. توضیح: آنکه در این صورت سرقفلی در مقابل تخلیۀ محل است و اجارۀ محل از صاحب ملک است.

(مسألۀ ۲۸۵۴)- شخصی محلی را اجاره می‌نماید و با مالک شرط می‌کند که مالک حق بیرون کردن و تخلیه نمودن آن محل را نداشته باشد فقط سال به سال یا ماه به ماه اجرت معمولی را از مستأجر بگیرد و ایضاً مستأجر حق داشته باشد که حق سکنای خود را به دیگری واگذار کند در این صورت نیز مستأجر می‌تواند سرقفلی را به دیگری بفروشد یعنی مبلغی از کسی گرفته و حق خود را به او واگذار نماید.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۷۱

احکام بیمه

بیمه (سیگورتا) عبارت از این است که شخص هر سال مبلغی به کسی یا به شرکتی بدون عوض داده و در ضمن شرط کند که اگر آسیبی مثلًا به تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا خودش برسد آن شرکت یا شخص خسارت را جبران یا آسیب را برطرف یا مرض را معالجه کند. و این معامله داخل در هبۀ معوضه است و چنانچه آسیبی وارد شود حسب شرط بر مشروط علیه واجب است که از عهده برآید و برای گیرنده اشکالی ندارد.

والحمدلله أولا و آخراً

****

توضیح المسائل، ص: ۳۷۲ بسم الله الرحمن الرحیم با توجه به اوضاع و احوال زمان دائماً در تغییر و تحول است و تغییرات و پدیده‌های نو خواه ناخواه در جهات زندگی فردی و اجتماعی بشر اثر می‌گذارد و چون شریعت مقدس اسلام اختصاص به یک زمان نداشته بلکه همگام با تمام تحولات و نوآوری‌های روزگار، پیش می‌رود و در تمام شئون زندگی و در کیفیت انجام وظائف دینی و داد و ستدها برای مردم هر زمانی مطابق همان زمان وظیفه معین کرده است.

بنابراین لازم بود حکم شرعی مسائل مورد ابتلاء روز را که سؤالات زیادی از آن‌ها می‌شود، در رسالهٔ مستقلی بیان کنیم و این رساله بدین منظور تحریر گردید و آن را به مستحدثات المسائل نامیدیم ....

امیدواریم مورد استفادهٔ مؤمنین قرار بگیرد و برای ما نیز ذخیرهٔ اخروی بوده باشد .... «ان شاءالله تعالی»

توضیح المسائل، ص: ۳۷۳

مسائل مربوط به بانک‌ها

بانک‌ها بر سه نوعند: ۱. بانک‌های شخصی. ۲. بانک‌های دولتی. ۳. بانک‌هائی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می‌شود.

بانک‌هائی که به وسیلهٔ یک یا چند نفر تأسیس و سرمایه‌گذاری می‌شوداین بانک‌ها را شخصی و اهلی می‌نامند.

(مسألهٔ ۱)- وام گرفتن از این بانک‌های شخصی و وام دادن به آن‌ها که در شرط سود و فایده شده باشد جایز نیست و ربا و حرام است، ولی می‌توان با انجام دادن عملی که ذیلًا اشاره می‌شود، از ارتکاب به حرام و از ابتلاء و ربا دور شد و آن شخصی که می‌خواهد وام بگیرد کالا و جنسی را از بانک و یا وکیل او به نسبت معینی ۱۰ درصد یا ۲۰ درصد از قیمت بازار گرانتر بخرد، به شرط بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدت معینی به او قرض دهد و یا کالا و جنسی را به بانک یا وکیل او به کمتر از قیمت بازار به نسبت معینی بفروشد، به شرط بانک مبلغ مورد تقاضای او را قرض دهد و همین طور در عکس قضیه، اگر بخواهد وام به بانک دهد، بانک کالا و جنسی را بیشتر از قیمت بازار از او بخرد به شرط مبلغ مورد نظر را به بانک قرض دهد یا کالا و جنسی را به کمتر از قیمت بازار، بانک به او بفروشد به شرط مبلغی را تا مدت معینی به بانک قرض دهد و با این کار می‌توان از ربا دور شد.

اما فروختن مبلغی به ضمیمهٔ چیزی به مبلغ بیشتری تا مدت معینی، مانند یک صد تومان را به ضمیمهٔ یک قوطی کبریت و یا یک عدد استکان مثلًا بفروشند به یک صد و ده تومان به مدت دو یا سه ماه یا بیشتر، جایز نیست و این عمل در واقع همان وام دادن با سود است که به صورت خرید و فروش انجام می‌شود.

(مسألهٔ ۲)- در مسألهٔ قبل گفته شد که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است چنان‌چه در قرارداد وام شرط فائده و سود شده باشد ربا و حرام است و فرق نمی‌کند پولی که به بانک داده می‌شود به نحو سپردهٔ ثابت باشد یعنی صاحب پول بر حسب قرارداد تا مدت معینی نمی‌تواند از پول خود استفاده کند یا به نحو حساب در گردش که هر موقع بخواهد می‌تواند از پول خود استفاده کند ولی چنان‌چه سود نشده باشد و صاحب پول به این قصد پول خود را به بانک نمی‌دهد که فایده‌ای عاید او گردد و اگر سودی هم به او ندهند خود را طلبکار نمی‌داند و مطالبه نخواهد کرد در این صورت از گذاشتن چول نزد آن بانک جائز است و اشکال ندارد ....

توضیح المسائل، ص: ۳۷۴

بانکی که به وسیلهٔ دولت سرمایه‌گذاری شده و به سرمایهٔ دولت می‌باشد

اشاره

(مسألهٔ ۳)- گرفتن پول از بانک‌های دولتی و تصرف در آن بدون اجازه حاکم شرع و یا وکیل او جایز نیست. «۱»

(مسألهٔ ۴)- قرض گرفتن از بانک‌های دولتی درصورتی که شرط سود و فائده در آن باشد جایز نیست، ربا و حرام است و فرق نمی‌کند که قرض با وثیقه بوده باشد یا بدون وثیقه، و وثیقه سند ملکی باشد یا اسناد اعتباری مانند سفته و غیره ولی چنانچه پول را به‌عنوان مجهول‌المالک و با اجازه حاکم شرع یا وکیل او گرفته باشند نه به‌عنوان قرض جایز است و اشکال ندارد و می‌داند که

بانك اصل پول و سود آن را به طور الزام از او خواهـد گرفت اشـكالى در جواز تصـرف در آن ايجاد نمى‌كند و اگر نتواند از دادن آن خوددارى كند پرداخت آن نيز جايز است.

(مسألهٔ ۵)- سپردن پول به بانـك دولتى به قصـد زيـاد شـدن آن و گرفتن سود و فايـده بر آن پول جـائز نيست ربا و حرام است ولى براى جلوگيرى از ابتلاء به ربا و حرام مى‌توانـد در نيت خود شـرط گرفتن سود و فايـده قرار ندهـد و بنابر اين گـذارد كه اگر بانك سود و فايده‌ندهـد خود را طلبكار نمى‌دانـد و مطالبه نخواهـد كرد، در اين صورت اگر بانك فايده‌اى دارد مى‌تواند به‌عنوان مجهول المالك با اجازهٔ حاكم شرع يا وكيل او آن فايده را بگيرد و در آن تصرف كند.

اين بود حكم بانك‌هـاى دولتى و از اينجـا حكم بانك‌هائى كه به شـركت مردم با دولت سـرمايه‌گذارى شـده است معلوم مى‌گردد چون پول موجود در اين بانك‌ها مخلوط با مجهول‌المالك است حكم بانك‌هاى دولتى را دارند.

اما حكم بانك‌هاى غير اسـلامى مانند بانك‌هاى بلاد كفر چه دولتى باشد چه شخصـى گرفتن پول از اين بانك‌ها جائز است ولى نه به‌عنوان قرض و تصـرف در آن احتيـاج به اجـازه حـاكم شـرع يـا وكيـل او نـدارد و امـا سپردن پول به اين بانك‌ها حكم آن، حكم سپردن پول به بانك‌هاى اسـلامى است كه قبلًا گفته شد چنان‌چه شـرط سود و فايده باشد، تصـرف در آن فايده و سود جايز نيست، ربا و حرام است. «۲»

---

(۱). اين حكم بر مبنـاى نظريه‌اى است كه دولت و حكومت مالك نمى‌شود و آن چه در دست دولت است مال مردم و ملت است و چون هر مقدارى كه از بانك دولتى و يا صـندوق‌هاى دولتى گرفته مى‌شود صاحب واقعى آن معلوم نيست و مجهول‌المالك بوده و بدون اجازهٔ حاكم شـرع يا وكيل او نمى‌شود در آن مال تصرف كرد و اما استفاده از پولهائى كه اشخاص در حساب جارى خود در بانك‌هـاى دولتى مى‌گذارنـد، چون خود صـاحب پول تصـرف را در آن‌هـا را اجـازه داده‌انـد در صورتى كه بـا پولهاى ديگرى كه مجهول‌المالـك بوده باشـند، مخلوط نشـده باشـد، گرفتن آن‌هـا جـائز است و به اجازهٔ حاكم شـرع احتياج نـدارد و مى‌توانـد در آن تصرف نمايد ...

(۲). در خصوص گرفتن سود از غير مسـلمان در رسالهٔ منهاج الصالحين ج ۲ ص ۱۶ مسألهٔ ۲ ۱ ۸ چنين آمده است كه گرفتن ربا از كافر حربى پس از انجام معامله از باب استنقاذ جايز است.

(به اين معنى كه چـون كـافر حربى خـود و آن چه در ملـك اوست مـال مسـلمانان است آن مقـدارى كه به عنـوان فايـدهٔ پـول از او مى‌گيرد از باب حق خود استنقاذ مى‌كند.) توضيح المسائل، ص: ۳۷۵

اعتبارهای بانکی

واردات كالا- كسـى كه بخواهـد جنس و كالاهاى اجنبى از كشورهاى خارجى وارد كند، بايد بنابر مقررات بين‌المللى در نزد يكى از بانك‌هـاى كشور وارد كننـد كالاـ گشـايش اعتبـار كنـد و بـانكى كه نزد او گشايش اعتبار شـده متعهـد مى‌شود كه پس از انجام گرفتن مقـدمات معـامله بين طرفين فروشـنده و خريـدار چه از طريق مكـاتبه و يـا از طريق نماينـدگى فروشـنده در كشور خريـدار به موجب فـاكتور صـادر شـده از طرف فروشنده با تمام مشـخصات و اوصاف كالاى مورد معامله از جهت كيفيت و كميت مبلغ مورد اتفـاق طرفيـن را بـه وسيلهٔ بـانـك كشـور فروشـنده بـه فروشـنده بـپردازد و بـا ايـن اقـدام ۱۰ يـا ۲۰ كـل بهـاى مـورد سـفارش را از سفارش‌دهنـده دريافت مى‌كنـد تا تماميت معامله از طرف خريدار به فروشـنده اعلام تا اسـناد حمل را به جهت دريافت بهاى كالا به بانـك تحويل دهـد و با تحويل گرفتن اسـناد عمل كالا بر طبق مشـخصات مـذكور در موقع گشايش اعتبار تمام مبلغ را به فروشـنده مى‌پردازد.

صادرات کالا- کسی که بخواهد جنس و کالائی را به خارج کشور صادر کند باید طبق مقررات، اعتباری در بانک گشایش شود تا بانک طبق تعهـد خود نسبت به پرداخت قیمت کالا و دریافت اسـناد بر حسب مقررات جاریه اقدام نماید و نتیجتاً عمل بانک در هر دو مورد صادرات و واردات یک چیز است و در واقع فرقی از هم نـدارد و براساس تعهـد پرداخت مبلغ کالای مورد معامله و گرفتن اسناد حمل و تحویل آن بر سفارش‌دهنده انجام می گیرد.

و یک نوع دیگر از اعتبارهای بانکی هست و او فروشـند کالا و یا نمایند او صورت و قائمهٔ کالا را با ذکر تمام مشخصات آن کمّاً و کیفاً بدون قبلًا مذاکره و معامله‌ای با طرف مقابل یعنی خریدار انجام داده باشد، به بانک می‌فرستد و بانک وکالت می‌دهد که اسناد به طرف مقابل که خریـدار باشـد عرضه کند، اگر خریدار به قیمت عرضه شده قبول کرد، تقاضای گشایش اعتبار می کند، آن موقع بانک بر حسب مقررات خود با دریافت ۱۰ یا ۲۰ مثلًا از مبلغ قیمت کالا قرارداد انجام معامله را با خریدار می‌بندد و تعهد می کند که تمام مبلغ را به فروشنده پرداخت نماید و اسناد حمل آن را گرفته و به خریدار تسلیم نماید.

(مسألهٔ ۶)- این عمـل بانـک که قبول گشـایش و انجـام تعهـدات باشـد جـایز است همین طوری که برای خریـدار نیز عمل گشایش اعتبار جائز است و اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۷)- جایز است بانک بابت انجام عمل گشایش و تعهدات مربوطه مبلغی از سـفارش‌دهنده و خریدار به‌عنوان کارمزد دریافت بدارد و این عمل بانک را می‌شود از نظر شرع به یکی از دو عنوان فقهی تطبیق کرد:

توضیح المسائل، ص: ۳۷۶

۱. ممکن است گفته شود که خریـدار بانک را برای این عمل اجیر می کنـد و کارمزد پرداختی را که با نسبت معینی از بهای کالای مورد سفارش که مورد توافق بانک و خریدار می‌باشد بابت اجرت عمل مزبور به بانک می‌پردازد و درصورتی که این عمل با بانک دولتی انجـام گردد، چون بانـک پولی که در اختیـار دارد، قیمت کالـای مورد سـفارش را به فروشـنده می‌دهـد، لازم است از حاکم شرع یا وکیل او اجازه داشته باشد و همین‌طور در مسائل بعدی اگر طرف معامله بانک دولتی بوده باشد.

۲. ممکن است این عمـل از بـاب عقـد جعـاله بوده باشـد، یعنی سـفارش‌دهنده با بانک قرار می گـذارد که اگر بانک عمل گشایش اعتبـار را برای او انجـام دهـد مبلغی را که به‌عنوان کـارمزد می گیرد، به بانک بپردازد و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار حق دارد که آن مبلغ را از او دریافت بـدارد و ممکن است عمل بانک را یک نوع معاملـهٔ خریـد و فروش بـدانیم از این جهت که بانک مبلغ سـفارش را بـا ارز خـارجی و به پول کشور فروشـندهٔ کالاـ به او می‌پردازد و از خریـدار پول رایـج کشور خودش عوض آن را می گیرد، پس آن ارز خارجی را در ذمـهٔ خریدار به پول کشور خودش با فایده‌ای که می گیرد، می‌فروشد و چون مورد معامله ارزی دو نوع مختلف می‌باشد، اشکال پیدا نمی کند و جایز است.

(مسألهٔ ۸)- آیا جایز است که بانک بر حسب تقاضای سفارش‌دهنده مبلغ کالای مورد سفارش را تا مدت معینی مطالبه نکند و بابت آن مبلغی از سـفارش‌دهنده بگیرد، ظـاهر این است که گرفتن مبلغ اضـافی و فایـده برای بانـک جایز باشـد و این عمل چون به‌عنوان قرض نبوده است که سود و فایده برای قرض بوده باشد ربا نمی‌شود بلکه برحسب تقاضای سـفارش‌دهنده و به امر او بوده است و بر طبق قانون اتلاف بابت ضـمان زیان تأخیر و دیر کرد پرداخت پولی که در ارز خارجی در ذمهٔ خریدار بفروشـنده داده است دریافت می‌دارد اشـکال نـدارد ولی چنان‌چه اگر مبلغ سـفارش را به‌عنوان قرض تا مـدت معین به خریـدار بدهد برای آن مدت سود و فایده بگیرد جایز نیست و ربا خواهد شد مگر آن‌که علاوه بر تأخیر انداختن پول، بانک در ضمن عملی مربوط به این معامله برای خریدار انجام داده باشـد و آن مبلغ فایـده را بابت آن عمل از باب جعالهٔ سـفارش‌دهنده به بانک بدهد در این صورت گرفتن آن فایده جایز است و اشکال ندارد.

و در آنچه گفته شـد فرق نمی کنـد که به‌جای بانک شـخص دیگر تاجری که مورد اعتماد طرفین فروشـنده و خریدار بوده باشد آن

اعمال را انجام دهد.

توضیح المسائل، ص: ۳۷۷

نگه‌داری کالا به وسیلهٔ بانک

گاهی می‌شود که بانک کالا را به حساب واردکننـده نگهـداری می کند و پس از آن‌که قرارداد معامله بین واردکننده و صادرکننده تمام شده باشد و بانک مبلغ سفارش را به فروشنده پرداخت کرده باشد و با رسیدن اسناد و کالا به خریدار ابلاغ می کند، پس اگر واردکننـده از آن در موعـد معین تأخیر کند، بانک کالا را به حساب او نگهداری می کند و در مقابل اجرتی برای این عمل دریافت می‌دارد. و گاهی بانک نگهداری و حفاظت کالا را به حساب فروشنده انجام می‌دهد و این درصورتی است که صادرکننده‌ای کالا را بـدون قرارداد و معاملـهٔ قبلی حمل کرده و اسناد را به بانک فرستاده باشـد تا بانک به بازرگانان شـهر عرضه می کند، اگر کسـی حاضر به خرید آن نشد، آن موقع کالا را به حساب فرستندهٔ کالا با دریافت کارمزد نگهداری می کند.

(مسألهٔ ۹)- در هر دو مورد چه کالا را بانک به حساب خریـدار نگهـداری کنـد و چه به حساب فرستنده، چنان‌چه گرفتن کارمزد و اجرت نگهـداری کالاـ به نحو شـرط ضـمن عقـد بـوده ولو بـا بودن در ذهن طرفین و توجه به آن در این گونه معاملاـت و یـا عمل نگهـداری به درخواست یکی از واردکننـده و یا صادرکننده بوده است، در این صورت گرفتن اجرت و کارمزد برای آنجایز است و اگر چنین شرطی به هیچ نحوی با بانک نشده باشد، بانک حق ندارد چیزی بابت نگهداری به‌عنوان کارمزد دریافت بدارد.

توضیح المسائل، ص: ۳۷۸

و اگر حمل کالا و ارسال اسناد به وسیلهٔ بانک با قرارداد قبلی بین واردکننده و صادرکننده صورت گرفته و بانک وصول اسناد را به واردکننده ابلاغ کند و او از تحویل و گرفتن اسـناد خودداری کند، جایز است بانک برای رسـیدن به حق خود که قیمت سـفارش را به فروشنده پرداخت کرده است کالا را به دیگری واگذار کند، چون در اینگونه موارد بانک وکالت دارد و مجاز است که از طرف واردکننده کالا را به دیگری بفروشد و اجازهٔ در فروش، اجازهٔ در خرید است، لذا خریدن آن کالا نیز جایز است.

ضمانتنامه‌های بانکی

شخصـی انجـام کـاری را چه از دولت و چه از اشـخاص به نحـو مقاطعه‌کـار قبول می‌کنـد ماننـد ساختمـان مـدرسه یـا بیمارسـتان یا جاده‌سازی و مانند اینها و در ضـمن قرارداد صاحب کار برای اطمینان خود از مقاطعه‌کاری ضـمانتنامهٔ بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می‌کنـد که در صورت تخلف مقاطعه‌کـار از انجـام اصـل کار و یا تخلف از شـرایط قرارداد به‌عنوان خسارت احتمالی آن تخلف از ضمانتنـامه اسـتفاده کرده و مبلغ وجه‌الضـمان را دریـافت بـدارد و مقـاطعه کـار به بانک مراجعه می‌کنـد و از بانک تقاضای صـدور ضمانتنامه‌ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می‌کند و بانک با دریافت تضـمین لازم برای مقاطعه کار ضـمانتنامه صادر می‌کند و برای صدور ضمانتنامه با نسبت مبلغ وجه‌الضمان از مقاطعه‌کار کارمزد دریافت می‌کند.

در اینجا چند مسأله است:

اول: در صحت این نوع ضمانت است، ظاهر این است که در صورت تحقق عقد ضمان به هر نحوی که دلالت بر وقوع آن عقد کند چه با لفظ باشد به طور صـیغهٔ ایجاب و قبول یا به غیر لفظ و هر عملی که دلالت بر آن کند، صـحیح باشد و فرق ندارد در ضامن به صاحب کار تعهـد نمایـد که مقاطعه‌کار بدهی خود و وجه‌الضـمان را بپردازد یا تعهد کند که مقاطعه کار به تعهدات و شـرایط خود

وفا کند و در صورت تخلف وجه اضمان را بپردازد.
دوم: واجب است بر مقاطعه کار و تعهد کنندهٔ عمل که در صورت تخلف از انجام قرارداد به شرط خود که پرداخت وجه‌الضمان باشد درصورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد، وفا کند و اگر از پرداخت وجه‌الضمان خودداری کند، صاحب کار به بانکی که ضمانتنامه صادر کرده مراجعه می‌کند و چون صدور ضمانتنامه به تقاضا و درخواست مقاطعه کار بوده او ضامن بانک می‌باشد، آنچه بانک می‌پردازد و خسارت می‌کشد باید مقاطعه کار بپردازد و بانک حق دارد از او مطالبه کرده و دریافت کند.
سوم: کارمزد مخصوصی که بانک بابت انجام ضمانتنامه از مقاطعه‌کار می‌گیرد، ظاهراً جایز باشد برای صادر کردن ضمانتنامه عمل محترم است و اجرت گرفتن بر عمل محترم جایز است. و پرداخت کارمزد به بانک برای صدور ضمانتنامه ظاهراً از باب عقد جعاله است که مقاطعه کار مبلغ کارمزد را جعل قرار می‌دهد جهت عمل مزبور و ممکن است از باب اجاره بوده باشد که بانک را به این مبلغ برای عمل مزبور اجیر قرار داده است ولی از باب صلح و یا عقد جداگانه‌ای نمی‌باشد ...
توضیح المسائل، ص: ۳۷۹

فروش سهام

گاهی شرکت‌های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود بانک‌ها را واسط قرار می‌دهند و بانک‌ها با دریافت مبلغی بر حسب قرارداد به‌عنوان واسط به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می‌کنند.
(مسألهٔ ۱۰)- این قرارداد با بانک‌ها جایز است برای عمل بانک یا از باب اجاره است که شرکت سهامی بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار (فروش سهام) اجیر خود قرار داده است و یا از باب جعاله، که شرکت سهامی متعهد شده است که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد، این مبلغ را به او بپردازد، در هر دو صورت این قرارداد و معامله با بانک صحیح است و بانک با انجام دادن عمل مزبور حق دارد کارمزد تعیین شده را دریافت کند.
(مسألهٔ ۱۱)- فروش و خرید سهام و اسناد بهادار از شرکتهای سهامی درصورتی که در آن شرکتها معاملات ربوی انجام نمی‌شود جایز است ولی اگر معاملات ربادار در آن شرکت‌ها انجام شود، خرید سهام ولو به نحوالشرکه جایز نیست ...

حوالجات داخلی و خارجی

در این جا چند مسأله وجود دارد و حواله به چند نوع می‌باشد:
اول: مشتری پولی در بانک داشته باشد و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله‌ای به عهدهٔ یکی از شعب خود در داخل کشور و یا به یکی از بانکهای طرف حساب خود در خارج کشور صادر کند و مشتری مبلغ چک یا حواله را در آن محل دریافت می‌کند و بانک بابت این عمل کارمزد و حق العمل از مشتری دریافت می‌کند، گرفتن این کارمزد و حق العمل را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون بانک شرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر دیگر یا کشور دیگر بپردازد و حق دارد که در همان محلی که از مشتری پول گرفته بپردازد و برای رفع ید از این حق شرعی جایز است که مبلغی کارمزد بگیرد که مشتری را در شهر دیگر و یا در کشور دیگر به او بپردازد.
(مسأل دوم)- مشتری پولی در نزد بانک نداشته باشد و بانک برای مشتری چک یا حواله‌ای صادر می‌کند که در داخل یا خارج کشور به مشتری خود قرض دهد و برگشت این کار وکالت دادن به مشتری است که پول را به‌عنوان قرض دریافت کند و برای این عمل بانک کارمزدی از مشتری می‌گیرد و ممکن اسن گرفتن این کارمزد را نیز به این نحو تصحیح کرد که بانک با اجازه دادن به

مشتری که چنین مبلغی را در محل مورد درخواست خود بتوانـد قرض بگیرد و این یک نوع خدمتی است به مشتری که بانک انجام می‌دهد و جایز است برای این خدمت مبلغی به‌عنوان کارمزد بگیرد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۰

و اگر چنان‌چه حواله‌ای که در خارج کشور به مشتری می‌دهـد به پول کشور خارج بوده باشـد و مشتری وکالتاً از بانک آن پول را برای خـود قرض می‌گیرد، پس بانـک حق دارد که طلب خـود را به همـان پـول خـارجی از او مطـالبه کنـد و چون از آن حق خود صرف نظر می‌کنـد، جـایز است که مبلغی به‌عنوان کـارمزد بـابت آن دریـافت کنـد و یـا می‌توانـد آن پول خـارجی را با پول کشور مشتری به ضمیمهٔ اضافه‌ای که به نام کارمزد می‌گیرد، تبدیل و معاوضه کند.

(مسألـهٔ سوم)- شخصـی مبلغی را در شـهر خود به بانـک می‌دهـد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانک طرف آن بانک دریافت کنـد، مثلًا پولی را در نجف اشـرف به بانک می‌دهـد که در بغـداد بگیرد، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد و بانک بـابت این کار، کارمزد و حق العمل می‌گیرد، عمل حوالـهٔ مزبور اشـکال نـدارد و جایز است و همین طور گرفتن کارمزد و اجرت بر این عمل اشکال ندارد و جواز گرفتن و مبلغ اضافی از دو راه قابل تصحیح است:

یکی گفته شود که این یـک نوع معـامله است که بانـک پول محـل مشتری را به مبلغی از پول کشور خارج می‌فروشـد، پس گرفتن کارمزد، اشکالی پیدا نمی‌کند.

دوم ربـای حرام در قرض، آن زیـادی است کـه قرض‌دهنـده از قرض گیرنـده علاـوه بر اصـل پـول اضـافه می‌گیرد، ولی اگر قرض گیرنده از قرض‌دهنده زیادی و اضافه بگیرد، آن حرام نیست و داخل در قرض ربوی نیست.

(مسألـهٔ چهارم)- کسـی مبلغی در محلی از بانک می‌گیرد و حواله می‌کنـد که بانک آن مبلغ را در محل دیگری و بانک بابت قبول این حواله مبلغی کارمزد از آن شخص می‌گیرد، گرفتن این کارمزد به یکی از دو راه جایز است:

یکی اگر حواله در پول‌هـای خارجی بوده باشـدماننـد ریال ایرانی بگیرد و پول غیر ایرانی حواله کنـد، در این صورت عنوان معامله بیع پیـدا می‌کنـد که بانـک آن پول خارجی را با اضافه‌ای که می‌گیرد، می‌خرد به پولی که به آن شـخص تحویل می‌دهـد و در این صورت گرفتن کارمزد، داخل در معامله می‌شود و جایز است.

دوم بانک ملزم نیست شـرعاً پولی که از آن شـخص گرفته را محل دیگر بپردازد و حق دارد این کار را قبول نکنـد و می‌توانـد برای تنازل از این حق مبلغی به‌عنوان کارمزد از او بگیرد، در این صورت گرفتن آن کارمزد جایز است.

پس آنچه گفته شـد از اقسام حواله‌های بانکی و تطبیق آن‌ها با عناوین فقهی عیناً در اشـخاص هم جاری است ماننـد کسـی مبلغی در محلی به شخصی می‌دهد که آن مبلغ و یا معادل آن را در شهر و محل دیگری دریافت کند و یا مبلغی از شخصی در محلی بگیرد و معادل آن را در شهر دیگری بپردازد و برای این کار اجرت و کارمزد بگیرد، در تمام این صور گرفتن کارمزد جایز است.

(مسأله ۱۲)- در آنچه گفته شـد فرق نمی‌کند در حواله‌کننده مبلغی نزد شخصـی که بر او حواله می‌کند داشـته باشد یا پولی و مالی در نزد آن شخص نداشته باشد و در هر دو صورت عمل حواله صحیح است.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۱

جایزه‌های بانکی

گـاهی بانک‌هـا به منظور تشویق و ترغیب مشتریـآنکه بیشتر پول‌شـان را به بانک بسـپارند و یا حساب باز کننـد، از طریق قرعه‌کشـی جایزه‌ای قرار می‌دهد و به کسی که قرعه به نام او اصابت کند، جایزه می‌پردازند.

(مسأله ۱۳)- آیا جایز است که بانک چنین عملی را انجام دهد و گرفتن آنجایزه شرعاً جایز است یا نه؟

در این مسأله تفصیل هست به اگر عمل قرعه‌کشی پس از اعلام بانک به صورت شرط از طرف مشتریان نباشد و پول خود را به این شرط نگذارند که قرعه‌کشی انجام شود، بلکه قرعه‌کشی فقط به‌عنوان مشتریان بوده باشد که بیشتر پول در آن بانک بگذارند و یا اشخاصی حساب در آن بانک باز کنند، در این صورت عمل قرعه جایز است و کسی که قرعه به نام او اصابت کند جایز است آنجایزه را به‌عنوان مجهول‌المالك به اذن حاکم شرع یا به اذن وکیل او درصورتی که بانك دولتی و یا مشترك بوده باشد، بگیرد و اگر بانك دولتی و یا مشترك نبوده باشد، در گرفتن جایزه احتیاج به اذن حاکم شرع ندارد و اگر عمل قرعه‌کشی چنان‌چه به نحو شرط ضمن عقد مانند عقد قرض و یا عقد دیگری بوده باشد، انجام بگیرد و از باب وفا به آن شرط قرعه بکشند، جایز نمی‌باشد و گرفتن جایزه نیز برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است به‌عنوان وفا به آن شرط جایز نمی‌باشد.

تحصیل و نقد کردن سفته‌ها به وسیلهٔ بانک‌ها

از خدماتی که بانک انجام می‌دهد، وصول کردن سفته‌های مشتری می‌باشد، به این ترتیب که قبل از سررسید آن، وجود آن سفته را در بانک و شماره و مقدار و سررسید آن را به متعهد و امضاء کنندهٔ سفته اعلام و ابلاغ می‌کنند تا متعهد سفته خود را برای پرداخت آن در سررسید آماده کند و پس از وصول سفته مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می‌کند و یا نقداً به مشتری می‌پردازد و برای این خدمت کارمزد دریافت می‌کند.

از این قبیل است وصول کردن چك‌هایی که مشتری‌ها در بانك می‌گذارند و چنان‌چه چکی به عهدهٔ بانکی در شهر دیگر باشد و بانك آن چك را برای مشتری وصول کند، از مشتری کارمزد می‌گیرد.

(مسأله ۱۴)- این عمل بانك که وصول کردن سفته و یا چك‌ها برای مشتریان بوده باشد، جایز است و گرفتن کارمزد نیز برای این عمل جایز می‌باشد به شرط بانك فقط در گرفتن اصل مبلغ سفته و یا چك دخالت داشته باشد و اما چنان‌چه برای آن مبلغ سود و فائده نزولی قرار داده باشند در این صورت تصدی بانك جایز نمی‌باشد و گرفتن کارمزد برای وصول مبلغ سفته و یا چك را از نظر فقهی از باب جعاله می‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۲

(مسأله ۱۵)- گاهی متعهد سفته پولی در نزد بانك دارد و در آن سفته قید شده است که در سررسیدش به آن بانك مراجعه کند و بانك مبلغ سفته را از حساب او برداشت کرده و به طلبکار نقداً بپردازد و یا در حساب طلبکار منظور نماید و این کار به این معنی است که متعهد سفته طلبکار خود را به بانك حواله کرده و چون در نزد بانك پول داشته و بانك بدهکار او می‌باشد، عمل حواله صحیح بوده و احتیاج بقبول ندارد.

و بر این فرض جایز نیست که بانك برای پرداخت بدهی خود کارمزد دریافت کند و گاهی بطوریکه قبلًا اشاره شد، مشتری سفته را بدون حواله‌ای از جانب متعهد شده باشد، جهت وصول به بانك می‌دهد و گفتیم که گرفتن کارمزد در این صورت جایز است.

و صورت سومی هست و او متعهد سفته بدون آنکه پولی در بانك داشته باشد و بانك به او بدهکار باشد، مبلغ سفته را به بانك حواله می‌کند و بانك نیز این حواله را قبول می‌کند و مبلغ آن را می‌پردازد و بابت قبولی حواله از متعهد سفته کارمزد می‌گیرد و گرفتن این کارمزد نیز جایز است.

(این دو نوع از سفته وصول کردن که به صورت حواله متعهد سفته به بانك طرف حساب خود بوده باشد در بانك‌های ایران معمول نیست و واگذاری سفته به بانك چندین صورت دارد که بعد از این بیان خواهد شد. مترجم).

فروش پول‌ها و ارزهای خارجی و خرید آن‌ها

از خدمات بانکی خرید و فروش پول‌های کشورهای خارجی است و این به دو منظور می‌شود: یکی در اختیار قرار دادن آن به اندازهٔ کافی به موجب احتیاجات مردم و تقاضای روز و دیگری به‌دست آوردن سود از راه خرید و فروش آن.

(مسأله ۱۶)- خرید و فروش پول‌های خارجی به زیادتر از آنچه خریداری شده، جایز است چنان‌چه به بیشتر از آنچه خریده است بفروشد یا به مساوی بفروشد و فرق ندارد که معامله با مدت باشد یا بدون مدت، چون بانک همان طوری که معاملات به غیر مدت انجام می‌دهد، معاملات مدت‌دار نیز انجام می‌دهد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۳

حساب‌های جاری

کسی که حساب جاری در بانک دارد و پولی در بانک گذاشته، حق دارد که هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد، از بانک برداشت کند بلی گاهی بانک اجازه می‌دهد که مشتری او مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب، برداشت کند و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد و این را برداشت آزاد می‌نامند و بانک برای این مبلغ فائده می‌گیرد.

(مسأله ۱۷)- آیا جایز است که بانک این فائده را بگیرد؟

ظاهراً بلکه قاطعاً گرفتن این فائده جایز نیست برای فائده‌ای است برای قرض و آن ربا است ولی بنابر آنچه در اول مسائل بانکی گفته شد چنان‌چه به یکی از آن عناوین شرعی تطبیق کند، مانعی ندارد بلکه می‌توان گفت که گرفتن این فائده صحیح باشد.

خرید و فروش سفته‌ها

مالیت هر چیزی به یکی از دو چیز ثابت می‌شود: یکی آن چیز منافع و آثار خاصی داشته باشد که عقلًا برای آن منافع و آثار بر آن چیز رغبت پیدا می‌کنند مانند چیزهای خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و آنچه از این قبیل است. دو از ناحیهٔ مقامی که اعتبار در دست اوست بر آن چیز اعتبار مالی داده شود مانند اسکناس‌هائی که دولت‌ها در اختیار مردم می‌گذارند و تمبرهای دولتی و هر شیء بهاداری که دولت برای او بها و مالیت قائل است.

(مسأله ۱۸)- بیع و معامله و خرید و فروش از جهاتی با قرض و وام دادن فرق دارد و امتیاز پیدا می‌کند.

اول: در بیع و فروش چیزی را به ملک دیگری درآوردن است، در عوض چیز دیگر نه به طور رایگان و مجانی و در قرض چیزی و مالی را به ملک کسی درآوردن است به آن مال در ذمه گیرنده باشد و آن کس ضامن و عهده‌دار مانند آن چیز و مال بوده باشد درصورتی که مانند داشته باشد و یا ضامن و عهده‌دار قیمت آن چیز بوده باشد درصورتی که مانند نداشته باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۴

دوم: در بیع و فروش آنچه فروخته می‌شود باید با آنچه به‌جای او گرفته می‌شود کالا و بها- با هم فرق داشته باشند و نمی‌شود هر دو یک چیز بوده باشند در غیر این صورت بیع محقق نمی‌شود ولی در قرض لازم نیست که مال و عوض آن یک چیز نباشد و اگر خود آنچه را قرض گرفته‌اند و یا مانند آن را که هیچ فرقی با هم نداشته باشند به‌جای مال قرض بدهند، صحیح است ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تخم مرغ در ذمه بفروشند که هیچ فرقی بین آن‌ها نباشد، صحیح نیست و این قرض است که به صورت بیع انجام شده و چون زیادی در آن به عمل آمده، ربا و حرام است.

سوم: نوع ربا در بیع و فروش با نوع ربا در قرض فرق می‌کند در قرض هر نوع زیادی که شرط و رعایت شده باشد، ربا و حرام است برخلاف بیع که هر زیادی در آن حرام حرام نیست مگر چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس و با کیل و وزن فروخته می‌شود

که در این صورت اگر زیـادی بگیرنـد، حرام است ولی اگر از یک جنس نبودنـد و یا به صورت پیمانه و کشـیمنی فروش نمی‌شوند زیاد گرفتن در آن حرام نیست مثلًا اگر صـد عدد تخم مرغ را به صد و ده عدد به مدت دو ماه قرض دهند ربا و حرام است ولی اگر صـد عـدد را به صـد و ده عـدد به مـدت دو ماه بفروشـند، درصورتی که بین آن‌ها یعنی عوض و معوض از جهت حجم کوچکی و بزرگی و یا نوعیت آن‌ها فرق داشته باشد معامله صحیح است و اگر فرق نداشته باشند گفتیم قرض ربوی است که به صورت بیع انجام می‌شود.

چهارم: ربا در معامله غیر از ربا در قرض است چنان‌چه معامله ربوی باشـد، اصل معامله باطل است، نه فروشـنده مالک و صاحب بها می‌شود و نه خریدار صاحب مال می‌شود، یعنی هیچ یک از مال فروشـنده و مال خریدار به آن دیگری شرعا منتقل نشده است، ولی در قرض این طور نیست چنان‌چه قرض ربوی باشـد فقط مقـدار زیادی که به‌عنوان ربا گرفته می‌شود به پول‌دهنده منتقل نمی‌شود و قرض گیرنده می‌تواند در پول و یا مالی که به قرض گرفته تصرف نماید.

(مسأله ۱۹)- پول‌های کاغذی مانند اسکناس‌ها چون از نوع کالاهائی نیست که با پیمانه و یا وزن و کشیمنی خرید و فروش شوند، پس جایز است کسـی که پولی از کسـی طلب دارد آن را به کمتر از آن نقداً بفروشد مثلًا ده تومان طلب خود را در ذمهٔ کسـی به نه تومان یا صد تومان را به نود تومان بفروشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۵

(مسأله ۲۰)- سـفته‌های ریالی که مابین مردم و تجار معمول است و با آن‌ها معامله می‌کنند مانند اسکناس نیست که برای خود آن‌ها مالیت قائل شده باشـند، بلکه آن‌ها یک نوع مدرک و سـندی است که گواهی می‌کند که مبلغ ثبت شده در آن بدهی و دین اسـت که در ذمهٔ متعهـد امضاءکنندهٔ سـفته می‌باشد پس مشتری موقعی‌که سـفته‌ای بفروشـندهٔ کالا می‌دهد در واقع بهای کالای خریداری شده را نداده است و لذا چنان‌چه آن سفته در دست فروشنده گم شده باشد یا سوخته باشد، چیزی از مال فروشنده تلف نشده و ذمه مشتری فارغ و بری نشده است به خلاف اگر بهای کالا را اسکناس داده بود و گم می‌شد از کیسهٔ فروشنده رفته و او ضرر کرده.

(مسأله ۲۱)- سـفته‌ها بر دو نوع است: یکی حکایت کند از یک بدهی واقعی یعنی امضاء کننده مبلغ ذکر شدهٔ در سـفته را حقیقتاً به صاحب سفته بدهکار است و سفته مدرک آن بدهکاری است.

دوم: واقعیت نـدارد، فقـط یـک عمـل صوری که به منظوری صـادر شـده است. امـا نوع اول که حقیقتـاً صاحب سـفته به موجب آن طلبکار است، جایز است که طلب مـدت‌دار خود را که در ذمه بدهکار دارد، به مبلغ کمتری به وجه نقد به بانک یا شـخص دیگری بفروشـد و به‌جـای صـاحب سـفته، خریـدار آن طلبکـار می‌شود ولی فروختن آن به طور نسـیه و به مـدت، بنـابر احتیـاط واجب جایز نیست، چون شامل فروش بدهی به بدهی می‌باشد.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۶

اما نوع دوم که سـفتهٔ صوری بوده باشـد جایز نیست صاحب سـفته آن را به دیگری بفروشد، چون در واقع طلبی در ذم امضاء کنندهٔ آن سـفته ندارد بلکه این سـفته به این منظور صادر شده که صاحب سـفته و کسـی که به حواله‌کرد او می‌باشد بتواند از آن اسـتفاده کرده و با کم کردن مقـداری از مبلغ به دیگری بفروشد و لذا به این نوع سـفته‌ها، سـفتهٔ صوری و مجامله‌ای گفته می‌شود و فروختن آن به بانک در واقع قرض کردن صاحب سـفته است از بانک و حواله کردن بانک است بعهـدهٔ امضاء کننـدهٔ آن با در ذمهٔ او طلبی ندارد، بنابراین مبلغی که بانک بابت مدت آن سفته کم می‌کند، ربا و حرام است.

ولی ممکن است برای نجـات از گرفتـاری ربا، فروش این نوع سـفته را به بانک به صورت یک معامله صـحیح و شـرعی درآورد، به متعهد سـفته به شخصـی که سفته به حواله کرد او می‌باشد، وکالت می‌دهد که مبلغ سفته را با کم کردن مقداری در ذمهٔ او به بانک بفروشـد درصورتی که وجه سـفته با نوع دیگری از پول معاوضه و فروخته شود مثلًا وجه سـفته اگر هزار تومان ایرانی باشـد او را دو

ماهه به پنجاه دینار عراقی در ذمهٔ متعهد صوری سفته بفروشد، باز وکالت داشته باشد که آن پنجاه دینار عراقی را از قبل متعهد سفته، دو ماهه به هزار تومان ایرانی به خودش بفروشد و به این ترتیب ذمه صاحب سفته بدهکار می‌شود به مقدار مبلغی که متعهد سفته به بانک بدهکار گردیده است، ولی چون در صحت این معامله لازم است که وجه مبلغ سفته با عوض آن مغایر باشد لذا نتیجهٔ زیادی نخواهد داشت و در صورت یک نوع بودن پول مانند ریال بریال. این همان قرض با سود است که جایز نیست و یا با توجه بانک به سفتهٔ صوری است و واقعیت ندارد و وجه سفته را به صاحب سفته قرض می‌دهد، مبلغی را که از وجه سفته کم می‌کند به‌عنوان کارمزد و حق‌العمل ثبت در دفاتر و تحصیل آن به موقع و در سررسید منظور کند و در این صورت نیز اشکالی ندارد.

و اما مراجعهٔ متعهد سفته به کسی که از آن استفاده کرده است و گرفتن مبلغ سفته تماماً اشکال ندارد و ربا نمی‌باشد، چون استفاده کنندهٔ سفته تمام مبلغ را به عهده او حواله کرده است و او هم پرداخت کرده است، پس ذمهٔ صاحب سفته بدهکار شده است به همان مقدار که حواله کرده است.

کارهای بانکی

کارهای بانکی دو قسمت می‌باشد، یک قسمت که مربوط به معاملات ربوی است، داخل شدن در آن معاملات و شرکت در آن‌ها جایز نیست و کارمندی که در این نوع کارها مشغول است در مقابل آن نمی‌تواند اجرت و حق‌العمل بگیرد و قسمت دوم که ارتباطی با معاملات ربادار ندارد، وارد شدن در آن کارها و اجرت گرفتن برای آن‌ها جایز است.

(مسأله ۲۲)- در حرمت معاملات ربادار بانک‌ها فرق نمی‌کند در بانک دولتی اسلامی باشد و یا دولتی غیر اسلامی و فرقی که دارد این است که چون آنچه در دست بانک‌های دولتی اسلامی است مجهول‌المالک است و بدون اجازهٔ حاکم شرع و یا وکیل او تصرف در آن‌ها جایز نیست و اما بانک‌های دولتی غیر اسلامی، احکام مجهول‌المالک بر آن‌ها جاری نیست و گرفتن پول از آن‌ها بدون اجازهٔ حاکم شرع یا وکیل او از باب استنقاذ جایز است چون آنچه در دست آن‌ها است مال اسلام و مسلمانان است.

توضیح المسائل، ص: ۳۸۷

حواله‌های بانکی

کسی که بدهکار کسی است می‌تواند طلبکار خود را با صادر کردن چکی و یا به وسیلهٔ دستور کتبی به بانک حواله کند که مبلغ بدهی او را بانک به طلبکار بدهد، مانند اگر تاجری کالائی از خارج بخرد، تمام بهای او و یا مقداری از بها را نداده باشد و بفروشنده مدیون باشد و به بانک مراجعه می‌کند که بدهی او را به وسیلهٔ شعبه و یا طرف حساب خود در شهر فروشنده کالا به او بپردازد و حواله‌دهنده مبلغ طلب فروشنده را به پول کشور خود به بانک می‌پردازد و یا می‌نویسد از حساب جاری او برداشت کند.

و در این کار دو حواله انجام می‌شود: یک: حوالهٔ بدهکار طلبکار خود را به بانک که به‌جای او بانک بدهکار طلبکار او می‌شود.

دوم: حوال بانک طلبکار را به شعبهٔ خود در خارج و یا بانک دیگری که طرف حساب این بانک می‌باشد، هر دو حواله شرعاً صحیح است.

(مسأله ۲۳)- جایز است که بانک در مقابل عمل انجام حواله کارمزد و حق‌العمل از حواله‌کننده بگیرد، چون حق دارد از انجام عمل حواله خودداری کند، پس جایز است که برای تنازل از این حق و انجام حواله کارمزد دریافت بدارد، ولی درصورتی که طرف بدهکار دستوری به بانک داده نشده بود و خود بانک بدهی او را پرداخت و وفا کرده است، جایز نیست کارمزد بگیرد چون جایز نیست بدهکار چیزی بابت وفای دین خود در محل خود بگیرد، ولی چنانچه بدهکار پولی نزد بانکی که به او حواله کرده نداشته

باشد و بانک بدهی او را بپردازد، چون در ذمهٔ بانک چیزی نداشته، جایز است که بانک در مقابل قبولی حواله کارمزد دریافت کند و چون قبول حواله بر بانک واجب نبوده و می‌توانست از آن خودداری کند، بنابراین می‌تواند در مقابل تنازل از این حق و انجام عمل حواله مبلغی کارمزد بگیرد.

(مسأله ۲۴)- آنچه از احکام مسائلی که در گذشته گفته شد و دارای حالت خاص و وضعیت مخصوصی بودند، بین بانک‌های شخصی و دولتی و یا مشترک بین اشخاص و دولت فرق نمی‌کند و در تمام آن‌ها بستگی به آن وضعیت و حالت خاص دارد، در هر موردی که از مصادیق آن وضعیت بوده باشد، حکم او همان است که گفته شد.

***

توضیح المسائل، ص: ۳۸۸

قراردادهای بیمه‌ای

بیمه یک نوع قراردادی است بین بیمه‌گر (دولت یا شرکت) و بیمه‌کننده (شخص یا اشخاص) که بیمه‌کننده با پرداخت مبلغی به طور ماهیانه یا سالیانه به نام اقساط بیمه به بیمه‌گر طبق قرارداد خسارت هر نوع ضرر و زیانی که بر بیمه‌کننده وارد شود و در قرارداد ذکر شده باشد، از بیمه‌گر دریافت می‌کند.

(مسأله ۲۵)- بیمه انواع و اقسام متعددی دارد: بیمهٔ حیات و سلامت بدن- بیمهٔ اموال چه اموالی که از خارج خریداری شده باشد و یا موجود در انبارهای کالای شخصی و یا عمومی و یا اثاث البیت- بیمهٔ خطر آتش سوزی و غرق در آب و نقص حاصل در کالا و حصول عیب و خرابی در آن- بیمهٔ ماشین شخص ثالث یا تمام بدنه- بیمهٔ کشتی‌های تجارتی و آنچه از این قبیل است و بیمه اقسام دیگری نیز دارد و چون حکم آن‌ها یکی است لزومی ندارد که تمام آن‌ها ذکر شود.

(مسأله ۲۶)- قرارداد بیمه چند رکن و پایه دارد:

۱. ایجاب از بیمه‌کننده یعنی انشاء عقد بیمه بر طبق بیمه‌نامه به وسیلهٔ بیمه‌کننده.

۲. قبول بیمه‌گر یعنی آنچه بیمه‌کننده انشاء کرد، او قبول کند.

۳. معلوم کردن آنچه بیمه می‌شود: حیات و سلامتی بدن- اموال- ماشین و یا چیزهای دیگر.

۴. تعیین بیمهٔ ماهیانه و یا سالیانه ...

(مسأله ۲۷)- لازم است در قرارداد بیمه تعیین آنچه که بیمه می‌شود و تعیین خطرهای احتمالی که آن چیز به خاطر آن خطرات بیمه می‌شود و همین طور لازم است اقساط بیمه و ابتداء و انتها و مدت بیمه تعیین گردد.

(مسأله ۲۸)- می‌توان قرارداد بیمه را با تمام اقسام آن از باب عقد هبهٔ معوضه تصحیح کرد به این معنی که بیمه‌کننده مبلغی را به طور ماهیانه یا سالیانه یا یک جا به بیمه‌گر هبه می‌کند و در ضمن عقد هبه به بیمه‌گر شرط می‌کند که در صورت پیش‌آمد و رخداد هر نوع خسارتی که در بیمه‌نامه ذکر شده، باید بیمه‌گر آن را جبران کند و بر بیمه‌گر نیز واجب است به این شرط وفا کند و خسارت بیمه‌کننده را جبران کند، بنابراین عقد بیمه به تمام اقسام آن یک نوع هبه معوضه است، جایز و صحیح است.

(مسأله ۲۹)- چنان‌چه بیمه‌گر در صورت پیش‌آمد خسارتی بر بیمه‌کننده از جبران آن خودداری کند و به شرط هبه عمل ننماید و خسارت نپردازد، بیمه‌کننده خیار تخلف شرط دارد و می‌تواند قرارداد بیمه را فسخ کند و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده است، مسترد داشته و پس بگیرد.

(مسأله ۳۰)- درصورتی که بیمه‌کننده به پرداخت اقساط بیمه کمّاً و کیفاً اقدام نکند، واجب نیست بر بیمه‌گر که خسارات وارده را جبران کند و بیمه‌کننده حق ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده است مسترد بدارد و پس بگیرد.

(مسأله ۳۱)- برای صحت قرارداد بیمه مدت معینی اعتبار نشده است که باید یک ساله باشد یا دو ساله و یا بیشتر بلکه تابع است به آنچه طرفین بیمه‌گر و بیمه‌کننده اتفاق کرده باشند.

(مسأله ۳۲)- اگر عده‌ای و چند نفری جمع شوند و اتفاق کنند بر تأسیس شرکتی که سرمایهٔ شرکت را به طور مشترک از مال خودشان بگذارند و هر یک از شرکاء و یا یکی از آن‌ها در ضمن عقد شرکت بر دیگران شرط کند که چنان‌چه پیش‌آمد ضرر و حادثه‌ای بر جان و یا مال و یا ماشین و یا چیز دیگر او وارد شود، با تعیین نوع حادثه شرکت باید خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند، در صورت وقوع حادثه واجب است شرکت به این شرط عمل کند و خسارت او را جبران کند.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۸۹

احکام سرقفلی

از معاملات رایج بین تجار و کسبه که مورد ابتلاء است و از مسائل روز می‌باشد موضوع سرقفلی است که محل‌های تجارتی و کسب، سرقفلی پیدا کرده است و قاعدهٔ کلی و ملاک برای مشروعیت گرفتن سرقفلی و عدم مشروعیت آن این است که در هر موردی که مالک و موجر حق داشته باشد وجه‌الاجاره را زیاد کند و یا ملک را تخلیه کند، و مستأجر حق نداشته باشد از زیاد شدن وجه‌الاجاره و یا تخلیهٔ ملک خودداری کند، در این صورت جایز نیست مستأجر سرقفلی را بگیرد و تصرف او در آن ملک بدون رضایت مالک حرام است ولی چنان‌چه مالک حق زیاد کردن وجه‌الاجاره و حق خالی کردن ملک را هم نداشته باشد بلکه مستأجر حق تخلیه کردن ملک برای غیر واگذاری اجارهٔ آن را بر دیگری داشته باشد در این صورت گرفتن سرقفلی بر مستأجر جایز است برای روشن شدن در این باب به مسائل بعدی مراجعه شود ....

(مسأله ۳۳)- ملک‌ها و محل‌هائی که در زمان سابق پیش از جعل قانون جلوگیری مالک از اجبار مستأجر بر تخلیهٔ محل اجاره و یا اضافه کردن حق الاجاره به اجاره داده شده و بلکه مالک می‌توانست مبلغ اجاره را بالا ببرد و یا مستأجر را وادار به تخلیه کند و هیچ‌گونه شرط و شروطی بین مالک و مستأجر در بین نبود و پس از آن جعل قانون مالک و مستأجر به پشتیبانی این قانون مستأجر حاضر نیست مالک را تخلیه کند و مبلغ اجاره را بالا ببرد و با اجارهٔ محل‌هائی مانند آن چندین برابر بیشتر از این محل شده است و به همین جهت محل سرقفلی پیدا کرده است، در این صورت سرقفلی گرفتن مستأجر جایز نبوده و تصرف او در آن محل بدون رضایت مالک غصب و حرام است.

(مسأله ۳۴)- محل‌هائی که پس از جعل قانون مالک و مستأجر اجاره داده شده است و با مبلغ اجارهٔ آن محل در هر ماه مثلًا یک هزار تومان ارزش داشته است ولی موجر با گرفتن مبلغی مثلًا پنجاه هزار تومان از مستأجر با رضایت خود محل را به کمتر از آن مبلغ اجاره می‌دهد و در ضمن شرط می‌کند که سال به سال اجاره را برای مستأجر تجدید کند یا بر کسی که مستأجر به او واگذاری می‌کند، بدون افزودن بر مبلغ اجاره به همان شخص دوم اجاره دهد. در این صورت جایز است مستأجر برای تخلی محل بر دیگری و رفع ید از سکونت در آن محل سرقفلی را که داده یا کمتر یا بیشتر از آن دریافت کند و مالک بر طبق شرطی که کرده است، حق مخالفت و ممانعت ندارد.

(مسأله ۳۵)- محل‌هائی که بدون گرفتن سرقفلی به اجاره داده می‌شود اگر در عقد اجاره چنین شرط شده که مالک حق ندارد مستأجر را مجبور به تخلیه محل کند و مستأجر حق دارد با تجدید اجاره مطابق سال اول تا مدتی که بخواهد سالیانی در آن محل بماند، چنان‌چه شخصی مبلغی به مستأجر ولو به اسم سرقفلی بدهد که از حق سکونت و اشتغال در آن محل تنازل کند و دست بردارد و با پس از تخلیه محل مالک نسبت به اجاره دادن آن آزاد است و آن شخص از خود مالک اجاره خواهد کرد، در این

صورت جائز است که مستأجر آن مبلغ و سرقفلی را در مقابل تخلیهٔ محل بگیرد نه در مقابل انتقال حق تصرف و استفاده از محل مستأجر ...

****

توضیح المسائل، ص: ۳۹۰

مسائلی چند از باب الزام

یکی از قواعد مسلمهٔ عقلائیه این است که اگر شخصی یا قومی بر حسب ضوابط معینهٔ خودشان به یک قاعده و ضابطه‌ای ملتزم باشند، شخص دیگری که آن ضابطه از نظر او صحیح نیست، می‌تواند با کسی که به آن ضابطه ملتزم است، عمل کند و این در مواردی شرعاً امضاء شده و دستور داده‌اند از این قاعدهٔ عقلائی پیروی کنیم و در این جا به چند مسأله از این باب اشاره می‌کنیم:

۱. به فتوای علمای اهل سنت در صحت عقد نکاح شرط است که موقع اجرای صیغ عقد نکاح شهود و گواهان حاضر باشند و این شرط در نزد علمای امامیه معتبر نیست، بنابراین اگر مردی از اهل سنت بدون حضور شهود عقد کند بر مذهب خود او، این عقد باطل است و آن زن همسر او نشده است، در این صورت مرد شیعی‌مذهب می‌تواند برطبق قاعدهٔ الزام آن زن را به عقد خود درآورد.

۲. به فتوای علمای اهل سنت جایز نیست که شخصی با عمه و دختر برادر عمه و خاله و دختر خواهر خاله یا هر دو ازدواج کند، فقط می‌تواند با یکی از آن‌ها ازدواج کند، عمه یا دخترعمه برادر او، خاله با دختر خواهر او، ولی در نزد علمای امامیه اگر عقد بر دختر برادر عمه و یا عقد بر دختر خواهر خاله با اجازه موافقت عمه یا خاله که زن آن مرد باشند، واقع شود صحیح است.

بنابراین اگر شخص سنی‌مذهب عمه و دختر برادر او را و یا خاله و دختر خواهر او را عقد کند، بنابر مذهب خود او، این عقد باطل است و هیچ یک زن او نشده‌اند، در این صورت شخصی شیعی‌مذهب می‌تواند بر طبق قاعدهٔ الزام با هر کدام آن‌ها ازدواج کند.

۳. در مذهب اهل سنت در طلاق زن یائسه و یا صغیره‌ای که شوهر با آن‌ها نزدیکی کرده باشد، بر آن زن واجب است عده نگه دارد، ولی در مذهب تشیع در طلاق زن یائسه و صغیره عده واجب نیست.

پس بر مذهب اهل سنت، طبق این حکم آن‌ها ملزم هستند که احکام عده را رعایت کنند، بنابراین اگر زن یائسه یا صغیره سنی‌مذهبی شیعه گردد از آن قاعده (لزوم نگهداری عده) خارج می‌شود و اگر طلاق او رجعی بوده باشد جایز است نفقهٔ ایام عده را از شوهر سنی مطالبه کند و چون بر مذهب شیعه عده ندارد جایز است در آن ایام با شخص دیگری ازدواج کند و همین طور اگر مرد سنی شیعه گردد، جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره‌ای که طلاق داده است و هنوز به مدت اهل سنت در ایام عده هستند، ازدواج کند و لازم نیست که احکام عده را رعایت کند.

۴. اگر مرد سنی‌مذهب بدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد و یا مقداری از بدن زن خود را، مثلًا یک انگشت زنش را طلاق دهد، بر مذهب او این طلاق صحیح است و طلاق تمان زن واقع می‌شود ولی بر مذهب امامیه این طلاق باطل است و باید طلاق در حضور دو عادل واقع شود، بنابراین مرد شیعه‌مذهب بنا به قاعدهٔ الزام می‌تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایام عده ازدواج کند.

توضیح المسائل، ص: ۳۹۱

۵. مرد سنی بنابر مذهب خود اگر در حالت عادت، زن خود را طلاق دهد و یا در حالی پاکی که با او مقاربت کرده است طلاق دهد، این طلاق صحیح است ولی در مذهب امامیه این طلاق باطل است بنابراین، مرد شیعه‌مذهب بنا به قاعدهٔ الزام می‌تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایام عده ازدواج کند.

۶. به مذهب ابی حنیفه کسی که به اجبار و اکراه زنش را طلاق دهد، آن طلاق صحیح است ولی به مذهب امامیه طلاقی که به جبر واقع شود، باطل است.

بنابراین شخص شیعه‌مذهب بنا به قاعدهٔ الزام می‌تواند با زنی که با جبر و اکراه شوهرش او را طلاق داده درصورتی که پیرو مذهب ابی حنیفه باشد ازدواج کند.

۱۷اگر مرد سنی قسم یاد کند که کاری را انجام ندهد و اگر آن کار را انجام داد، زنش مطلقه شود، اتفاقاً آن کار را انجام داد در این صورت بر مذهب خودش زن او مطلقه می‌شود و بر مذهب امامیه طلاق تحقق پیدا نکرده، بنا به قاعدهٔ الزام جایز است مرد شیعی مذهب بعد از ایام عده با آن زن ازدواج کند، از این قبیل است به نوشته طلاق دادن زن که بر مذهب اهل سنت جایز است و بر مذهب امامیه با نوشته طلاق انجام نمی‌شود بنا به قاعدهٔ الزام مرد شیعه‌مذهب می‌تواند با زن مطلقه با نوشته پس از ایام عده ازدواج کند.

۸. در مذهب شافعی اگر کسی چیزی را بدون رؤیت به توصیف فروشنده خریداری کند و بعداً رؤیت کند ولو آن چیز مطابق توصیف بوده باشد، برای خریدار خیارالرؤیه ثابت می‌شود، ولی در مذهب امامیه در چنین مورد خیار رؤیت ندارد بنابراین اگر یک فرد شیعه از یک شافعی چیزی بر حسب توصیف خرید و بعداً رؤیت کرد بنابر قاعدهٔ الزام برای آن فرد شیعی خیار رؤیت ثابت می‌شود.

۹. در مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون گردد، خیار غبن ندارد بنابراین اگر یک فرد شیعی از یک شافعی چیزی خرید و بعداً معلوم گردید که فروشنده شافعی مغبون می‌باشد بنابر قاعدهٔ الزام خریدار شیعی می‌تواند فروشنده شافعی را الزام کند به حق فسخ ندارد.

۱۰. در مذهب ابوحنیفه در صحت عقد سلف و سلمی (فروش چیزی به نحو کلی مدت دار به بهای نقد حاضر) شرط است که آن چیز در حین معامله خارجاً موجود باشد ولی در مذهب شیعه این شرط در صحت معاملهٔ سلمی معتبر نیست.

توضیح المسائل، ص: ۳۹۲

بنابراین اگر یک فرد شیعه با یک فرد حنفی‌مذهب معاملهٔ سلمی انجام دهد و آن چیز مورد معامله موجود نباشد بنابر قاعدهٔ الزام می‌تواند فروشندهٔ حنفی را وادار کند به بطلان معامله و همین طور است اگر حین انجام معامله خریدار هم حنفی بوده و بعداً شیعه شده باشد.

۱۱. اگر شخص سنی مذهب بمیرد و از او یک دختر سنی بماند و برادری داشته باشد، اگر برادر شیعی مذهب باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود بنابر قاعدهٔ الزام جایز است برادر شیعه آنچه از ترکهٔ میت زیاد می‌آید از باب تعقیب بگیرد گرچه تعقیب در مذهب شیعه باطل است.

و همین‌طور است که اگر شخصی سنی یک خواهر سنی وارث داشته باشد و عموی ابوینی هم داشته باشد، چنان‌چه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر برادرش شیعه شود، بنابر قاعدهٔ الزام جایز است گرفتن آنچه از باب تعقیب به او می‌رسد و در سایر موارد تعقیب نیز قاعدهٔ الزام جاری است.

۱۲. در مذهب اهل سنت زن میت از تمام آنچه از میت مانده چه اموال منقول باشد و یا زمین ارث می‌برد ولی در مذهب جعفری زن از زمین نه از عین آن و نه از قیمت آن ارث نمی‌برد، و از بنا و درخت، از قیمت آن‌ها ارث می‌برد، نه از عین آن‌ها بنابراین اگر وارث میت سنی مذهب باشد و زن او شیعه باشد، جایز است بنا به قاعدهٔ الزام زن شیعه از آنچه از زمین و اعیان و بناها و اشجار از بابت ارث به او می‌رسد بگیرد.

آنچه گفته شد مهمترین مسائلی است که برمبنای قاعدهٔ الزام قرار گرفته است و از اینجا حال مسائلی هم که از این قبیل می‌باشد،

روشن می‌شود و ضابطه این است هر شـخص شیعی مذهب می‌تواند الزام کند اهل سایر مذاهب را با آنچه خود آن‌ها ملتزم هستند و عقیده‌مند می‌باشند ....

****

توضیح المسائل، ص: ۳۹۳

احکام تشریح

(مسألهٔ ۳۶)- جایز نیست بدن مرد مسلمان را تشریح کردن، و اگر تشریح کنند بر گردن تشریح کننده دیه لازم می‌شود به طوری که تفصیل آن را در کتاب دیات بیان کرده‌ایم.

(مسألهٔ ۳۷)- جایز است بدن مرد کافر را تشـریح کردن به تمام انواع تشـریح و همین طور است اگر مرده‌ای اسلام او مشکوک باشد و فرق نمی‌کند تشریح بدن کافر یا مشکوک الاسلام در بلاد اسلامی بوده باشد یا غیر اسلامی.

(مسألـهٔ ۳۸)- اگر زنـده مانـدن یـک مسـلمانی متوقـف شـود بـه تشـریح بـدن مردهٔ مسـلمانی و تشـریح بـدن غیر مسـلمان و یا مشکوک‌الاسـلام ممکن نباشـد و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مرد مسـلمان نباشد، در این صورت جایز است که بدن مرده مسلمان را تشریح کنند و نسبت به لزوم پرداخت دیه در چنین صورتی در باب دیات ذکر شده است.

(مسألهٔ ۳۹)- جایز نیست بریدن عضوی از اعضاء بدن مردهٔ مسلمان مانند چشم و یا عضو دیگر به منظور پیوند زدن آن عضو به بدن شخص زنـدهٔ دیگر و قطع کننـده ملزم شود که دیـهٔ آن عضو را به ورثـهٔ مرده بپردازد، ولی چنـان‌چه زنـده مانـدن یک فرد مسـلمان متوقف گردد که عضو بـدن مردهٔ مسـلمانی را ببرنـد و به او پیونـد زننـد، جایز است بریـدن آن عضو ولی قطع کننده باید دیهٔ آن را بپردازد و در هر دو صورت پیونـد زدن عضو قطع شـده به بـدن دیگری اشـکال نـدارد و پس از پیونـد چون جزء بـدن شـخص زنده می‌گردد، احکام بدن زنده بر او جاری است ....

و ظاهر این است که جایز باشـد در حال حیات خود وصیت کنـد که پس از مردن او عضوی از اعضاء او را قطع کننـد و به دیگری پیوند زنند و در این صورت بریدن عضو آن میت دیه ندارد.

(مسأله ۴۰)- اگر شخصـی راضـی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضاء او را بریده و به دیگری پیوند زنند چنان‌چه عضوی که به رضایت خود او بریـده می‌شود از اعضاء رئیسه بوده باشـد که بریـدن آن صدمه‌ای به حیات او می‌زنند و یا نقص و عیبی در او ایجاد می‌کند، بریدن آن عضو جایز نیست.

و اگر بر بدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی‌شود مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روئیده می‌شود، در این صورت بریدن آن عضو به رضایت خود او جایز است و می‌تواند برای بریدن آن عضو مبلغی را نیز دریافت کند.

(مسأله ۴۱)- جایز است تبرع کردن خود به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارنـد و جایز است گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون ولی در هر دو صورت باید دادن خون به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

(مسأله ۴۲)- جایز است بریدن عضوی از بدن مردهٔ کافر و یا مشـکوک الاسـلام، به منظور پیوند زدن آن به بدن شـخص مسـلمان و پس از پیونـد زدن چون جزء بـدن مسـلمان می‌شود، احکام بدن مسـلمان بر او جاری است و همین طور جایز است عضوی از اعضاء بـدن حیوان نجس‌العین را به بـدن شـخص مسـلمان پیونـد زدن و چون پس از پیونـد زدن جزء بـدن مسـلمان می‌گردد، احکام بـدن مسلمان بر آن عضو جاری است و نماز خواندن با آن عضو نیز جایز است.

توضیح المسائل، ص: ۳۹۴

(مسأله ۴۳)- جـایز نیست نطفه و منی مرد اجنبی را به زنی تلقیـح و تزریق نماینـد و فرق نمی‌کنـد که عمل تلقیـح به وسـیلهٔ شـخص

اجنبی انجام بگیرد یا به وسیلهٔ خود شوهر زن، و اگر عمل تلقیح انجام شود و زن تلقیح شده حامله و بچه‌دار گردد، آن بچه مال صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است و از یکدیگر هم ارث هم می‌برند و فقط آنچه در مورد ارث استثناء شده است، بچه‌ای است که از زنا تولید شده باشد و در عمل تلقیح گرچه خود عمل حرام می‌باشد، ولی زنا تحقق پیدا نکرده است و همچنین زنی که به وسیلهٔ تلقیح بچه‌دار شده باشد، مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است و از این قبیل است اگر زنی به طور مساحقه نطف شوهر خود را به فرج زن دیگر بریزد و آن زن از این نطفه حامله و بچه‌دار شود، آن بچه مال صاحب نطفه است و آن زن هم مادر بچه است و احکام اولاد بر او جاری است.

(مسأله ۴۴)- جایز است گرفتن نطفهٔ مردی درصورتی که مقدمات حرام نداشته باشد و گذاشتن آن در رحم مصنوعی و تربیت کردن آن به منظور تولید بچه و چنان‌چه بچه‌ای از این راه تولید گردد، آن بچه مال صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزندی بین آن‌ها برقرار می‌شود ولکن این بچه مادر ندارد.

(مسأله ۴۵)- جایز است تلقیح نطفهٔ شوهری را به زن او، ولی غیر از شوهر جایز نیست کس دیگر متصدی این عمل باشد درصورتی که مستلزم نگاه کردن به صورت آن زن و یا مس کردن بدن او بوده باشد و بچه‌ای که با تلقیح تولید می‌گردد حکم بقیهٔ اولاد را دارد و فرقی بین آن‌ها نیست.

****

توضیح المسائل، ص: ۳۹۵

احکام خیابان‌هایی که به وسیلهٔ دولت کشیده می‌شود

(مسأله ۴۶)- خیابانهائی که جدیداً احداث می‌شود و خانه و املاک مردم در مسیر آن قرار می‌گیرد و دولت به جبر و اعمال زور آن‌ها را خراب و خیابان‌کشی می‌کند، ظاهر این است که پس از خیابان‌کشی عبور از آن‌جاها جایز باشد چون عرفاً در حکم مالی است که تلف شده باشد و به عبور کردن از آنجا تصرف در اموال مردم گفته نمی‌شود و مانند کوزه یا ظرف شکسته و خرد شده می‌باشد، که صاحبان آن املاک نسبت به آن‌ها اولویت دارند و این اولویت مانع از تصرف دیگران نمی‌شود و اما آنچه از آثار و مصالح آن املاک باقی می‌ماند از ملک مالک خارج نشده است و درصورتی که دولت آن‌ها را غصب کرده باشد، خرید و فروش آن‌ها جایز نیست.

(مسأله ۴۷)- مساجدی که در مسیر خیابانها قرار می‌گیرد و جزو خیابان می‌شود ظاهر این است که بعد از خیابان شدن از عنوان مسجد بودن خارج می‌شود بنابر این باید در این گونه موارد مابین احکام مربوط به‌عنوان مسجدیت و احکامی که تابع صدق عنوان مسجد بودن و صدق نکردن آن است و بین احکام وقف و تفصیل قائل شد از جملهٔ احکام مسجد این است که حرام است نجس کردن مسجد و واجب است برطرف کردن نجس از مسجد و جایز نیست شخص جنب یا زن حائض وارد مسجد شود و دیگر احکامی که تابع عنوان مسجد بودن اوست، این قبیل احکام با برطرف شدن عنوان مسجدیت برداشته می‌شود، گرچه احتیاط مستحب آن است که با رفتن عنوان مسجدی، آن احکام باز رعایت شود.

و از احکام وقف بودن این است که جایز نیست تصرف کردن در محل وقف از سنگ و چوب و خود زمین و غیره و جایز نیست خرید و فروش آن‌ها مگر با اجازهٔ حاکم شرع یا وکیل او که آنچه پس از خراب شدن قابل فروش بوده باشد بفروشند و مبلغ آن را در نزدیکترین مسجد دیگری مصرف نمایند و یا خود مواد باقیماندهٔ بنا را در مسجد دیگر نزدیک آن مصرف نمایند و از این بیان حکم مدارس و حسینیه‌هائی که در مسیر خیابانها قرار می‌گیرند و خراب می‌شود، معلوم گردید درصورتی که وقف بوده باشند با خراب کردن آن‌ها زمین و مواد بنا از وقفیت خارج نمی‌شود و تصرف در آن‌ها و خرید و فروش آن‌ها جایز نیست مگر با اجازه

حاکم شرع یا وکیل او که پس از فروش پول آن‌ها را در نزدیکترین مدرسه یا حسینی دیگری مصرف کنند و یا خود مواد باقی‌مانده را در اینگونه محل‌ها با رعایت نزدیکترین آن‌ها به کار ببرند.

(مسأله ۴۸)- جایز است عبور و مرور از زمین مساجدی که در خیابان واقع شده و همچنین جایز است عبور از زمین‌های مدارس دینی و حسینیه‌هائی که در خیابان واقع شده‌اند.

(مسأله ۴۹)- آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است اگ به اندازه‌ای باشد که می‌شود از آن‌ها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد، تمام احکام مسجد بر آن باقیمانده مترتب است و اگر شخص متجاوزی آنجا را دکان و محل کار و یا خانه قرار دهد، آیا جایز است استفاده از آن به همان نحوی که قرار داده شده است؟

در این صورت باید تفصیل قائل شد که اگر استفادهٔ از آن با مسجد بودن منافات ندارد مانند خوردن و خوابیدن در آن محل، در این مورد این نوع استفاده‌ها بی‌شبهه جایز است، چون مانع از استفاده در جهت مسجدی مانند اقامهٔ نماز جماعت و مجالس وعظ و تبلیغ از طرف غاصب می‌باشد و با بودن این مانع و عدم امکان استفاده در آن جهات مسجدیت استفاده در جهات دیگر مانع ندارد و مانند این است مسجدی که در یک محل متروک قرار گرفته و از آن استفادهٔ مسجدی نمی‌شود، مانع ندارد که زمین آن مسجد محل زراعت و یا کسب قرار داده شود، ولی جایز نیست در آن محل کارهای منافی با مسجدیت انجام داد، مانند این که محل بازی و یا لهو و لعب و مانند اینها قرار گیرد، و اگر متجاوزی آن مسجد را محل برای کاری که منافات با مسجدیت دارد قرار داده باشد استفاده از آنجا برای آن نوع کارها جایز نیست.

توضیح المسائل، ص: ۳۹۶

(مسأله ۵۰)- قبرستان‌های مسلمان‌ها اگر در مسیر خیابان قرار گیرد چنان‌چه زمین آن قبرستان ملک کسی بوده باشد حکم آن حکم املاک شخصی است که قبلًا گفته شد و اگر وقف کرده باشند، حکم آن نیز گفته شد و این درصورتی است که عبور و مرور از آن زمین‌ها موجب هتک و بی‌حرمتی به مرده‌های مسلمان نشود و اگر راه قرار دادن و عبور از آن‌ها موجب هتک بوده باشد عبور از آن‌ها جایز نیست.

و اگر نه ملک کسی بوده و نه وقف می‌باشد زمین بایر و بدون مالک بوده قبرستان شده است، درصورتی که هتک مرده‌ها نشود، تصرف در آن‌ها جایز است.

و از اینجا حکم مصالح باقیمانده از آن‌ها بعد از خرابی معلوم می‌گردد که در فرض اول تصرف در آن‌ها و خرید و فروش آن‌ها بدون اجازهٔ مالک جایز نیست و در صورت دوم تصرف در آن‌ها احتیاج به اجازهٔ متولی وقف دارد و پول آنچه فروخته شود، باید مصرف نزدیکترین قبرستان بشود و در فرض سوم بدون احتیاج به اجازهٔ کسی تصرف در آن‌ها جایز است ....

****

توضیح المسائل، ص: ۳۹۷

مسائل نماز و روزه

(مسأله ۵۱)- اگر شخص روزه‌داری در ماه رمضان بعد از غروب و بعد از افطار کردن در محل خود با هواپیما به طرف مغرب و به محلی که در آنجا آفتاب هنوز غروب نکرده، مسافرت می‌کند، پس از وصول به آن محل آیا لازم و واجب است که تا غروب آفتاب امساک کند؟

ظاهر این است که واجب نباشد چون این شخص طبق آیهٔ مبارکهٔ (واتموا الصیام الی اللیل) روزه‌ای را که گرفته و تا غروب رسانده است و مقتضی ندارد که در آن محل امساک کند.

(مسأله ۵۲)- اگر شخص مکلف نماز صبح را در محل خود به‌جا آورد و سپس به طرف مغرب به محلی که هنوز صبح طلوع نکرده است، مسافرت کند و یا نماز ظهر و عصر را خوانده و بعداً به طرفی که هنوز در آنجا ظهر نشده مسافرت می کند و یا نماز مغرب را خوانده و بعداً به محلی که هنوز آفتاب در آنجا غروب نکرده مسافرت می کند، آیا لازم و واجب است که در تمام این موارد نمازهای خود را اعاده کند؟

دو وجه دارد و احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

(مسأله ۵۳)- اگر شخصی وقت نماز در شهر و محل خودش گذشته باشد به آفتاب طلوع کرده و او نماز صبح را نخوانده و یا آفتاب غروب کرده و او نماز ظهر و عصر را نخوانده و سپس با هواپیما به محلی مسافرت می کند که در آنجا آفتاب طلوع نکرده و یا غروب نکرده آیا لازم است بر او نمازهائی که از او فوت شده به طور اداء یا قضاء یا به قصد مافی‌الذمه به‌جا آورد؟

در اینجا چند وجه دارد و احتیاط آن است که نمازها را به قصد مافی‌الذمه اعم از قضاء و یا اداء به‌جا آورد.

(مسأله ۵۴)- اگر کسی با هواپیما مسافرت کرد و خواست نماز خود را در هوا بخواند، چنان‌چه بتواند نماز را رو به قبله و با دیگر شرایط به‌جا آورد، نماز او صحیح است و اگر نتواند در هوا نماز را رو به قبله به‌جا آورد، اگر وقت نماز به اندازه‌ای وسعت دارد که پس از پیاده شدن می‌تواند نماز را رو به قبله به‌جا آورد، در این صورت نماز خواندن در هواپیما صحیح نیست و اگر وقت نماز تنگ شده باشد و تا موقع پیاده شدن وقت آن تمام می‌شود واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در ان طرف باشد به‌جا آورد و اگر علم نداشته باشد به هر طرفی که گمان دارد قبله باشد نماز را بخواند و اگر گمان هم نداشته باشد، می‌تواند به هر طرفی که بخواهد نماز را بخواند اگرچه احتیاط مستحب آن است که در چنین حال به چهار طرف نماز بخواند و اگر اصلًا متمکن از خواندن نماز در هوا به سوی قبله نمی‌باشد این شرط از او ساقط است.

(مسأله ۵۵)- اگر کسی هواپیمایی سوار شود که سرعت حرکت آن یک برابر سرعت حرکت زمین بوده باشد مانند سفینه‌های فضایی و از طرف شرق به سوی غرب حرکت کند و مدتی به دور زمین بگردد، احتیاط واجب آن است که در هر بیست و چهار ساعت نمازهای پنجگانه خود را به‌جا آورد و اما گرفتن روزه ظاهر این است که واجب نباشد چون اگر مسافرت در شب شروع شده باشد، واضح است که شب روزه ندارد و اگر در روز شروع شده است، دلیلی بر وجوب گرفتن روزه در چنین فرضی نداریم، و اگر سرعت حرکت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین بوده باشد، یعنی در هر دوازده ساعت یک بار دور زمین می گردد، در فرض از شرق به غرب حرکت می کند، آیا واجب است در این صورت نماز صبح را موقع فجر و ظهر و عصر را موقع زوال و مغرب و عشاء را موقع غروب به‌جا آورد و یا در هر بیست و چهار ساعت نمازها را بخواند؟ دو صورت دارد ولی احتیاط واجب است بلکه ظاهر آن است که نمازها را باید در موقع خود یعنی وقت فجر و زوال و غروب به‌جا آورد. و اگر سرعت حرکت هواپیما خیلی زیاد بوده باشد به حدی که در هر سه ساعت یا کمتر از آن یک بار دور زمین می گردد، در این صورت مشکل است که گفته شود واجب است نمازها را در موقع فجر و زوال و غروب به‌جا آورد بلکه احتیاط واجب آن است که در هر بیست و چهار ساعت نمازها را به‌جا آورد و از این جا حکم حرکت هواپیما از غرب به سوی شرق نیز معلوم می گردد و درصورتی که حرکت او یک برابر و یا کمتر از یک برابر حرکت زمین بوده در این صورت واجب است نمازها را در موقع فجر و زوال و مغرب به‌جا آورد و اگر سرعت هواپیما خیلی بیشتر از حرکت زمین بوده باشد به حدی که در هر سه ساعت یا کمتر از آن یک بار دور زمین می گردد حکم آن نیز از گذشته معلوم گردید که باید نمازها را در هر بیست و چهار ساعت به‌جا آورد.

توضیح المسائل، ص: ۳۹۸

(مسأله ۵۶)- کسی که وظیفهٔ او روزه گرفتن در مسافرت است مانند مکاری و کسانی که سفر شغل آنان می‌باشد اگر پس از طلوع صبح و نیت روزه با هواپیما به محل دیگری مسافرت بکند که در آنجا صبح نشده باشد آیا خوردن و آشامیدن و به‌جا آوردن سایر

مفطرات بر او جایز است یا نه؟ ظاهر آن است که جایز باشد بلکه شبهه‌ای در جایز بودن آن نیست چون او در محلی وارد شده است که آنجا شب است و شب روزه گرفتن جایز نیست.

(مسأله ۵۷)- اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر دیگری رسید که در آنجا ظهر نشده است آیا واجب است که امساك کند و روزه را به آخر برساند؟ ظاهر آن است که واجب است امساك کند و اطلاق دلیلی که دلالت کرده است وظیفهٔ کسی که بعد از ظهر در ماه رمضان از محل خود مسافرت می‌کند امساك و خودداری از انجام فطرات تا شب می‌باشد، شامل این مورد نیز می‌شود.

(مسأله ۵۸)- اگر فرض شود شخص مکلف در محلی است که روز آن شش ماه و شب آن شش ماه است و می‌تواند هجرت کند و منتقل شود به شهری که نماز و روزه را به وقتش به‌جا آورد واجب است که هجرت کند و اگر نمی‌تواند مهاجرت کند احتیاط واجب آن است که در هر بیست و چهار ساعت نماز پنجگانه را به‌جا آورد.

الحمد لله علی نعمائه والائه و الصلوة و السلام علی نبیه واولیائه

۶- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید روح الله موسوی خمینی (ره)

زندگینامه

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۹-۱۴۵۳

سرشناسه : جاورسیانی، اکرم

عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه امام خمینی(ره)/ جاورسیانی، اکرم

منشا مقاله : ، شبستان، سال ۲، ش ۶ ، (مرداد ۱۳۷۸): ص ۴ - ۵.

توصیفگر : امام خمینی(ره)

امام خمینی از ولادت تا رحلت

در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۱ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی) در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده ای اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر سلام الله علیها, روح الله الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد.

او وارث سجایای آباء و اجدادی بود که نسل در نسل در کار هدایت مردم وکسب معارف الهی کوشیده اند. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (رض), پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلامی را فرا گرفته و به درجه اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجاء مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالیکه بیش از ۵ ماه ولادت روح الله نمی گذشت, طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوئیهایشان به مقاومت بر خاسته بود, با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراك وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به.تهران (دار الحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید

بدین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیمیآشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی

را تحت سرپرستی مادر مومنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زبده التصانیف) بوده است. همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حقجو بود سپری کرد اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید.

هجرت به قم, تحصیل دروس تکمیلی وتدریس علوم اسلامی

اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی ـ رحمه الله علیه ـ (نوروز ۱۳۰۰ هجری شمسی, مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می توان از فرا گرفتن تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بیان) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری, و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سید علی یثربی کاشانی و دروس فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی ـ رضوان الله علیهم نام برد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی(رض) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. در این زمان, امام خمینی به عنوان یکی از مدرسین و مجتهدین صاحب رای در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می شد. حضرت امام طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه, اصول, فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامی در فیضیه, مسجد اعظم, مسجد محمدیه, مدرسه حاج ملاصادق, مسجد سلماسی, و... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب ۱۴ سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالیترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار.مبانی نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسهای ولایت فقیه بازگو نمود.

امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام

روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت و محیط خانوادگی و شرایط سیاسی و اجتماعی طول دوران زندگی آن حضرت داشته است. مبارزات ایشان از آغاز نوجوانی آغاز و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یکسو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است و در سال ۱۳۴۰ و ۴۱ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبریت قیام و روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه ها, و شعارها و هدفهای قیام, سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعد ها تحت نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی شد امام خمینی خاطره خویش از جنگ بین الملل اول را در حالیکه نوجوانی ۱۲ ساله بوده چنین یاد می کند: من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست... من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین, من آنجا آنها را می دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع می شدیم در جنگ بین الملل اول. حضرت امام در جایی دیگر با یاد آوری اسامی برخی از خوانین واشرار ستمگر که در پناه حکومت مرکزی به غارت اموال و نوامیس مردم می پرداختند می فرماید: من از بچگی در جنگ بودم... ما مورد زلقی ها بودیم, مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریبا شاید اوایل بلوغم بود, بچه بودم, دور این سنگرهایی که بسته بود ند در محل ما و اینها می خواستند هجوم کنند و غارت کنند, آنجا می رفتیم سنگرها را سرکشی می کردیم کودتای رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی که بنابر گواهی اسناد و مدارک تاریخی و غیر قابل خدشه بوسیله انگلیسها حمایت و سازماندهی شده بود

هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوك الطوایفی خوانین و اشرار پارکنده را محمدود ساخت اما درعوض آنچنان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند ودودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید.

در چنینی شرایطی روحانیت ایران که پس از وقایع نهضت مشروطیت در تنگنای هجوم بی وقفه دولتهای وقت و عمال انگلیسی از یکسو و دشمنیهای غرب باختگان روشنفکر مآب از سوی دیگر قرار داشت برای دفاع از اسلام و حفظ موجودیت خویش به تکاپو افتاد. آیه اللـه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به دعوت علمای وقت قم از اراک به این شهر هجرت کرد واندکی پس از آن امام خمینی که با بهره گیری از استعداد فوق العاده خویش دروس مقدماتی و سطوح حوزه علمیه را در خمین و اراک با سرعت طی کرده بود به قم هجرت کرد و عملا در تحکیم موقعیت حوزه نو تاسیس قم مشارکتی فعال داشت.

زمان چندانی نگذشت که آن حضرت در اعداد فضلای برجسته این حوزه در عرفان و فلسفه و فقه و اصول شناخته شد.

پس از رحلت آیه اللـه العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ ه-ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام:

سید محمد حجت, سید صدر الدین صدر و سید محمد تقی خوانساری -رضوان اللـه علیهم ـ بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان, شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه اللـه حایری و از جمله امام خمینی به سرعت تعقیب شد. شخص امام در دعوت از آیه اللـه بروجردی برای هجرت به قم و پذیرش مسئولیت خطیر زعامت حوزه مجدانه تلاش کرد.

امام خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه ها را زیر نظر داشت و اطلاعات خویش را از طریق مطالعه مستمر کتب تاریخ معاصر و مجلات و روزنامه های وقت و رفت و آمد به تهران و درك محضر بزرگانی همچون آیه اللـه مدرس تکمیل می کرد دریافته بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضا خان پدید آمده است, بیداری حوزه های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می باشد.

امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساس ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه اللـه مرتضی حایری تهیه کرد و به آیه اللـه بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت.

اما رژیم در محاسباتش اشتباه کرده بود. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن, سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها تغییر می یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ ه - ش به تصویب کابینه امیر اسد اللـه علم رسید. آزادی انتخابات زنان پوششی برای مخفی نگه داشتن هدفهای دیگر بود.

حذف و تغییر دو شرط نخست دقیقا به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود. چنانکه قبلا- نیز اشاره شد پشتیبانی شاه از رژیم صهیونیستی در توسعه مناسبات ایران و اسرائیل شرط حمایتهای آمریکا از شاه بود. نفوذ پیروان مسلك استعماری بهائیت در قوای سه گانه ایران این شرط را تحقق می بخشید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند.

نقش حضرت امام در روشن ساختن اهداف واقعی رژیم شاه و گوشزد کردن رسالت خطیر علما و حوزه های علمیه در این شرایط بسیار موثر وکارساز بود. تلگرافها و نامه ها سرگشاده اعتراض آمیز علما به شاه و اسد اللـه علم موجی از حمایت را در اقشار مختلف مردم برانگیخت. لحن تلگرافهای امام خمینی به شاه و نخست وزیر تند و هشدار دهنده بود. در یکی از این تلگرافها آمده بود:

اینجانب مجددا به شما نصیحت می کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید واز عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساس بترسید وعمدا و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.

بدین ترتیب ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی تجربه ای پیروز و گرانقدر برای ملت ایران بویژه از آنجهت بود که طی آن ویژگیهای شخصیتی را شناختند که از هر جهت برای رهبری امت اسلام شایسته بود. باو جود شکست شاه در ماجرای انجمنها, فشار آمریکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش را بر شمرد و خواستار رفراندوم شد. امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به نشست و چاره جویی دوباره فراخواند.

با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام از انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل افشا شده بود. از سوی دیگر, شاه در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکا به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود و نام اصلاحات را انقلاب سفید نهاده بود. مخالفت علما برای وی بسیار گران میآمد.

امام خمینی در اجتماع مردم, بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و همپیمان با اسرائیل یاد می کرد و مردم را به قیام فرا می خواند. او در سخنرانی خود در روز دوازده فروردین ۱۳۴۲ شدیدا از سکوت علمای قم و نجف و دیگر بلاد اسلامی در مقابل جنایات تازه رژیم انتقاد کرد و فرمود: امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است حضرت امام روز بعد (۱۳ فروردین ۴۲) اعلامیه معروف خود را تحت عنوان شاه دوستی یعنی غارتگری منتشر ساخت.

راز تاءثیر شگفت پیام امام و کلام امام در روان مخاطبینش که تا مرز جانبازی پیش می رفت را باید در همین اصالت اندیشه, صلابت رای و صداقت بی شائبه اش با مردم جستجو کرد.

سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونرنگ شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالتهای آمریکا و خیانتهای شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگرافهایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه ها مطرح شده بود.

حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها, پاسخ تلگراف آیه اللـه العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تاکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست.

امام خمینی در پیامی(به تایخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۲) بمناسبت چهلم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تاکید ورزید وپیمانهای شاه و اسرائیل را محکوم کرد.

قیام ۱۵ خرداد

ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام

علیه رژیم مستبد شاه بعمل آورد.

امام خمینی در عصر عاشورای سال ۱۳۸۳ هجری قمی(۱۳ خرداد ۱۳۴۲شمسی) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد.

در همین سخنرانی بود که امام خمینی با صدای بلند خطاب به شاه فرمود: آقا من به شما نصیحت می کنم, ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نیصحت می کنم دست بردار از این کارها, آقا اغفال می کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی, همه شکر کنند... اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان, در اطرافش فکر کن... نصیحت مرا بشنو... ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید از اسرائیل حرف نزنید... مگر شاه اسرائیلی است ؟ شاه فرمان خاموش کردن قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز, منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالیکه مشغول نماز شب بود دستگیر و سراسیمه به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آنروز به زندان قصر منتقل نمودند. صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران, مشهد, شیراز ودیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد.

نزدیکترین ندیم همیشگی شاه, تیمسار حسین فردوست در خاطراتش از بکارگیری تجربیات و همکاری زبده ترین ماموریـن سیاسی و امنیتی آمریکا برای سرکوب قیام و همچنین از سراسیمگی شاه و دربار وامرای ارتش وساواک در این ساعات پرده برداشته و توضیح داده است که چگونه شاه و ژنرالهایش دیوانه وار فرمان سرکوب صادر می کردند.

امام خمینی, پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد.

با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم در روز ۱۵ خرداد ۴۲, قیام ظاهرا سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان, با شهامت و اعلام اینکه هیئت حاکمه در ایران و قوه قضائیه آنرا غیر قانونی وفاقد صلاحیت می داند, اجتناب ورزید. در شامگاه ۱۸ فروردین سال ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی, امام خمینی آزاد و به قم منتقل می شود. به محض اطلاع مردم, شادمانی سراسر شهر را فرا می گیرد وجشنهای باشکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز بر پا می شود. اولین سالگرد قیام ۱۵خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه های جداگانه حوزه های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد.

امام خمینی در همین روز (۴ آبان ۱۳۴۳) بیانیه ای انقلابی صادر کرد و درآن نوشت: دنیا بداند که هر گرفتاری ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است, از آمریکاست, ملل اسلام از اجانب عموما و از آمریکا خصوصا متنفر است... آمریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می کند. آمریکاست که به اسرائیل قدرت می دهد که اعراب مسلم را آواره کند. افشاگری امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون, ایران را در آبان سال ۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد. سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران, منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. شگفت آنکه وقت باز داشت, همانند سال قبل مصادف با نیایش شبانه امام خمینی بود.حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیما به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود, تحت الحفظ ماموریـن امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آنروز ساواک خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه ها منتشر ساخت.

علیرغم فضای خفقان موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران, تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه ها و ارسال طومارها و نامه ها به سازمانهای بین المللی و مراجع تقلید جلوه گر شد.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. اقامت اجباریدر ترکیه فرصتی مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ تحریر الوسیله را آغاز کند.

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق

روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ حضرت امام به همراه فرزندشان آیه الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم, کشور عراق اعزام شدند. امام خمینی پس از ورود به بغداد برای زیارت مرقد ائمه اطهار(ع) به شهرهای کاظمین, سامرا و کربلا شتافت ویک هفته بعد به محل اصلی اقامت خود یعنی نجف عزیمت کرد.

دوران اقامت طولانی و ۱۳ ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیتهای مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت اما مخالفتها و کارشکنیها و زخم زبانها نه از جبهه دشمن رویارو بلکه از ناحیه روحانی نمایان و دنیا خواهان مخفی شده در لباس دین آنچنان گسترده و آزاردهنده بود که امام با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد.

امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت. حوزه درسی ایشان به عنوان یکی از برجسته ترین حوزه های درسی نجف از لحاظ کیفیت و کمیت شاگردان شناخته شد.

امام خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه ها و پیکهایی به ایران, ارتباط خویش را با مبارزین حفظ نموده و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف قیام ۱۵ خرداد فرا می خواند.

امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید, علیرغم دشواریهای پدید آمده, هیچگاه دست از مبارزه نکشید, وبا سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می داشت.

امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۱۳۴۷ دیدگاههای خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتوا داد.

اوایل سال ۱۳۴۸ اختلافات بین رژیم شاه و حزب بعث عراق بر سر مرز آبی دو کشور شدت گرفت. رژیم عراق جمع زیادی از ایرانیان مقیم این کشور را در بدترین شرایط اخراج کرد. حزب بعث بسیار کوشید تا از دشمنی امام خمینی با رژیم ایران در آن شرایط بهره گیرد.

چهار سال تدریس, تلاش و روشنگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. اینک در سال ۱۳۴۸ علاوه بر مبارزین بیشمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق, لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می دانستند.

امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰ ـ ۱۳۵۶)

نیمه دوم سال ۱۳۵۰ اختلافات رژیم بعثی عراق و شاه بالا گرفت و به اخراج و آواره شدن بسیاری از ایرانیان مقیم عراق انجامید. امام خمینی طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق شدیدا اقدامات این رژیم را محکوم نمود. حضرت امام در اعتراض به شرایط پیش آمده تصمیم به خروج از عراق گرفت اما حکام بغداد با آگاهی از پیامدهای هجرت امام در آن شرایط اجازه خروج ندادند سال ۱۳۵۴ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد, مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود

بر خمینی ومرگ بر سلسله پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت پیش از این سازمانهای چریکی متلاشی شده وشخصیتهای مذهبی و سیاسی مبارز گرفتار زندانهای رژیم بودند.

شاه در ادامه سیاستهای مذهب ستیز خود در اسفند ۱۳۵۴ وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبداء هجرت پیامبر اسلام به مبداء سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنیشی سخت, فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبداء موهوم تاریخی همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم ایران استقبال شد و هر دو مورد افتضاحی برای رژیم شاه شده و رژیم در سال ۱۳۵۷ ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد.

اوجگیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم

امام خمینی که به دقت تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست آمده نهایت بهره برداری را کرد. او در مرداد ۱۳۵۶ طی پیامی اعلام کرد: اکنون به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطنخواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمنهای اسلامی در هر جایی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده بپا خیزند.

شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ و مراسم پر شکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت. اعتراض به این مقاله, به قیام ۱۹ دی ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند. شاه علیرغم دست زدن به کشتارهای جمعی نتوانست شعله های افروخته شده را خاموش کند.او بسیج نظامی و جهاد مسلحانه عمومی را بعنوان تنها راه باقیمانده در شرایط دست زدن آمریکا به کودتای نظامی ارزیابی می کرد.

هجرت امام خمینی از عراق به پاریس

در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد. روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف بوسیله قوای بعثی محاصره گردیدانعکاس این خبر با خشم گسترده مسلمانان در ایران, عراق و دیگر کشورها مواجه شد.

روز ۱۲ مهر ,امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت با اشاره رژیم ایران از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد. قبلا صحبت از هجرت امام به لبنان و یا سوریه بود اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان (حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت. در روز ۱۴ مهر ایشان وارد پاریس شدند.

و دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) مستقر شدند. ماءمورین کاخ الیزه نظر رئیس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هرگونه فعالیت سیاسی به امام ابلاغ کردند. ایشان نیز در واکنشی تند تصریح کرده بود که اینگونه محدودیتها خلاف ادعای دمکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود باز دست از هدفهایش نخواهد کشید.

امام خمینی در دیماه ۵۷ شورای انقلاب را تکشیل داد. شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رای اعتماد برای کابینه بختیار در روز ۲۶ دیماه از کشور فرار کرد. خبر در شهر تهران و سپس ایران پیچید و مردم در خیابانها به جشن و پایکوبی پرداختند

بازگشت امام خمینی به ایران

پس از ۱۴ سال تبعید

اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می شنید اشک شوق فرو می ریخت. مردم ۱۴ سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی بر قرار بود. اما امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می خواهد در این روزها سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست.

دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد. سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبرگزاریهای غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند.

رحلت امام خمینی

وصال یار, فراق یاران

امام خمینی هدفها و آرمانها و هر آنچه را که می بایست ابلاغ کند , گفته بود و در عمل نیز تمام هستیش را برای تحقق همان هدفها بکار گرفته بود. اینک در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ خود را در آماده ملاقات عزیزی می کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در برابر او , در مقابل هیچ قدرتی خم نشده , و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. سروده های عارفانه اش همه حاکی از درد فراق و بیان عطش لحظه وصال محبوب بود. و اینک این لحظه شکوهمند برای او , و جانکاه و تحمل ناپذیر برای پیروانش , فرا می رسید. او خود در وصیتنامه اش نوشته است: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمن و رحیم می خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند.

شگفت آنکه امام خمینی در یکی از غزلیاتش که چند سال قبل از رحلت سروده است:

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم. سالها می گذرد حادثه ها می آید.

ساعت ۲۰ / ۲۲ بعداز ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیاء کرده بود. به وسیله دوربین مخفی ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه لقای حق ضبط شده است. وقتی که گوشه هایی از حالات معنوی و آرامش امام در این ایام از تلویزیون پخش شد غوغایی در دلها بر افکند که وصف آن جز با بودن در آن فضا ممکن نیست. لبها دائما به ذکر خدا در حرکت بود.

در آخرین شب زندگی و در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی درسن ۸۷ سالگی تحمل کرده بود و در حالیکه چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد. در ساعات آخر , طمانینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتبا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم (ص) را زمزمه می کرد و با چنین حالتی بود که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد. وقتی که خبر رحلت امام منتشر شد , گویی زلزله ای عظیم رخ داده است , بغضها ترکید و سرتاسر ایران و همه کانونهایی که در جهان با نام و پیام امام خمینی آشنا بودند یکپارچه گریستند و بر سر و سینه زدند. هیچ قلم و بیانی قادر نیست ابعاد حادثه را و امواج احساسات غیر قابل کنترل مردم را در آن روزها توصیف کند.

مردم ایران و مسلمانان انقلابی , حق داشتند اینچنین ضجه کنند و صحنه هایی پدید آورند که در تاریخ نمونه ای بدین حجم

و عظمت برای آن سراغ نداریم. آنان کسی را از دست داده بودند که عزت پایمال شده شان را باز گردانده بود , دست شاهان ستمگر ودستهای غارتگران آمریکایی و غربی را از سرزمینشان کوتاه کرده بود , اسلام را احیاء کرده بود , مسلمین را عزت بخشیده بود , جمهوری اسلامی را بر پا کرده بود , رو در روی همه قدرتهای جهنمی و شیطانی دنیا ایستاده بود و ده سال در برابر صدها توطئه براندازی و طرح کودتا و آشوب و فتنه داخلی و خارجی مقاومت کرده بود و ۸ سال دفاعی را فرماندهی کرده بود که در جبهه مقابلش دشمنی قرار داشت که آشکارا از سوی هر دو قدرت بزرگ شرق و غرب حمایت همه جانبه می شد. مردم ,رهبر محبوب و مرجع دینی خود و منادی اسلام راستین را از دست داده بودند.

شاید کسانی که قادر به درك و هضم این مفاهیم نیستند , اگر حالات مردم را در فیلمهای مراسم تودیع و تشییع و خاکسپاری پیکر مطهر امام خمینی مشاهده کنند و خبر مرگ دهها تن که در مقابل سنگینی این حادثه تاب تحمل نیاورده و قلبشان از کار ایستاده بود را بشنوند و پیکرهایی که یکی پس از دیگری از شدت تاثر بیهوش شده , بر روی دستها در امواج جمعیت به سوی درمانگاهها روانه می شدند را در فیلمها و عکسها ببینند , در تفسیر این واقعیتها درمانده شوند.

اما آنانکه عشق را می شناسند و تجربه کرده اند , مشکلی نخواهند داشت. حقیقتا مردم ایران عاشق امام خمینی بودند و چه شعار زیبا و گویایی در سالگرد رحلتش انتخاب کرده بودند که:

عشق به خمینی عشق به همه خوبیهاست.

روز چهاردهم ۱۳۶۸ , مجلس خبرگان رهبر تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید , بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشینی امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی ـ سلام الله علیه ـ و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود , به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. سالها بود که غربیها و عوامل تحت حمایتشان در داخل کشور که از شکست دادن امام ماءیوس شده بودند وعده زمان مرگ امام را می دادند.

اما هوشمندی ملت ایران و انتخاب سریع و شایسته خبرگان و حمایت فرزندان و پیروان امام همه امیدهای ضد انقلاب را بر باد دادند و نه تنها رحلت امام پایان راه او نبود بلکه در واقع عصر امام خمینی در پهنه ای وسیعتر از گذشته آغاز شده بود. مگر اندیشه و خوبی و معنویت و حقیقت می میرد ؟ روز و شب پانزدهم خرداد ۶۷ میلونها نفر از مردن تهران و سوگوارانی که از شهرها و روستاها آمده بودند , در محل مصلای بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر مطهر مردی که با قیامش قامت خمیده ارزشها و کرامتها را در عصر سیاه ستم استوار کرده و در دنیا نهضتی از خدا خواهی و باز گشت به فطرت انسانی آغاز کرده بود , وداع کنند.

هیچ اثری از تشریفات بی روح مرسوم در مراسم رسمی نبود. همه چیز, بسیجی و مردمی وعاشقانه بود. پیکر پاك و سبز پوش امام بر بالای بلندی و در حلقه میلیونها نفر از جمعیت ماتم زده چون نگینی می درخشید. هر کس به زبان خویش با امامش زمزمه می کرد و اشك می ریخت. سرتاسر اتوبان و راههای منتهی به مصلی مملو از جمیعت سیاهپوش بود.

پرچمهای عزا بر در و دیورا شهر آویخته و آوای قرآن از تمام مساجد و مراکز و ادارات و منازل بگوش می رسید. شب که فرا رسید هزاران شمع بیاد مشعلی که امام افروخته است , در بیابان مصلی و تپه های اطراف آن روشن شد. خانواده های داغدار گرداگرد شمعها نشسته و چشمانشان بر بلندای نورانی دوخته شده بود.

فریاد یا حسین بسیجیان که احساس یتیمی می کردند و بر سر و سینه می زدند فضا را عاشورایی کرده بود. باور اینکه دیگر صدای دلنشین امام خمینی را در حسینیه جماران نخواهند شنید , طاقتها را برده بود. مردم شب را در کنار پیکر امام

بـه صبـح رسانیدند. در نخستنی ساعت بامداد شانزده خـرداد , میـلیـونهـا تـن به امامت آیت الله العظمـی گلپایگانی(ره) با چشمانی اشکبار برپیکر امام نماز گذاردند.

انبـوهی جمعیت و شکوه حماسه حضـور مـردم در روز ورود امام خمـینی به کشـور در ۱۲ بهمـن ۱۳۵۷ و تـکـرار گسـترده تـر ایـن حماسـه در مـراسـم تشییع پیکر امام , از شگفـتیهای تـاریخ اسـت. خبرگـزاریهای رسمـی جهـانـی جمعیت استقبال کننده را در سال ۱۳۵۷ تا ۶ میلیـون نفر و جمعیت حاضـر در مـراسـم تشـییع را تا ۹ میلیـون نفر تخمیـن زدند و ایـن در حالی بـود که طی دوران ۱۱ سـاله حکومت امام خمینی بـواسـطه اتحـاد کشـورها غربـی و شرقی در دشمنی با انـقلاب و تحمیل جنگ ۸ ساله و صـدهـا تـوطـئه دیـگـر آنـان , مردم ایـران سـختیها و مشکلات فـراوانـی را تحـمـل کرده و عزیزان بی شماری را در ایـن راه از دست داده بـودند و طبعا مـی بـایـست بـتدرج خسته و دلسـرد شـده باشنـد امـا هرگز اینچنیـن نشـد. نسل پرورش یـافـته در مکتب الـهی امام خمینی به ایـن فرمـوده امام ایـمان کامـل داشـت که:در جهـان حجـم تحمل زحمـتها و رنجها و فـداکاریها و جان نثـاریها ومحرومیتها مناسـب حجـم بـزرگی مقصـود و ارزشـمندی وعلـو رتـبـه آن اسـت پـس از آنـکـه مراسـم تـدفـیـن بـه علت شـدت احسـاسـات عـزاداران امـکان ادامـه نیافت , طـی اطلاعیه های مـکرر از رادیـو اعلام شـد کـه مـردم بـه خانه هایشان بازگردنـد , مراسـم به بعـد مـوکـول شـده و زمـان آن بعـدا اعلام شـد. برای مسئولیـن تـردیـدی نـبـود که هر چه زمان بگـذرد صـدها هزار تـن از علاقه منـدان دیگر امـام کـه از شـهـرهای دور راهـی تهران شده اند نیز بر جمعیت تشییع کننـده افـزوده خـواهـد شـد , ناگزیر در بعدازظهر همان روز مراسم تـدفـین بـا همـان احساسـات و بـه دشـواری انـجام شـد کـه گـوشـه هـایـی از این مـراسـم بـوسـیله خبرنگـاران بـه جهان مخـابره شـد و بـدین سـان رحلت امـام خمینـی نیز همچـون حیـاتـش منـشـاء بیـداری و نهضـتـی دوباره شـد و راه و یادش جاودانه گـردید چرا کـه او حقیـقت بـود و حقیقت همیشه زنـده است و فناناپذیر.

زندگی امام به روایت امام

متـن زیر فرازهـائی از زنـدگی حضـرت امـام خمینی – سـلام الله علیـه – اسـت که پس از توضیـحات معظم له، فرزنـد گرامی ایشـان حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی نوشته و سپس حضرت امام آن را اصلاح نموده است:

بسمه تعالی

به حسب شناسـنامه شماره ۲۷۴۴ تولد: ۱۲۷۹ شمسـی در خمین، امـا در واقع ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطـابق اول مهر ۱۲۸۱ شمسی است. (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است)

نـام خـانوادگی: مصـطفوی ;پـدر: آقـا مصـطفی ;مادر: خانم هاجر (دختر مرحوم آقامیرزا احمـد مجتهـد خوانساری الاصل و خمینی المسکن)

صدور در گلپایگان به وسیله صفری‌نژاد رئیس اداره آمار ثبت گلپایگان در خمین در مکتبخانه مرحوم ملا ابوالقاسم تحصیل شروع و نزد مرحوم آقاشیـخ جعفر و مرحوم میرزا محمود (افتخار العلماء) درسهای ابتدایی سپس در خلال آن نزد مرحوم حاج میرزا محمد مهـدی (دایی) مقـدمات شـروع و نزد مرحوم آقـای نجفی خمینی منطق شروع و نزد حضـرت‌عالی (×) ظاهرا (سیـوطی و شـرح باب حادی عشـر و) منطق و مسلما در مطول مقداری. در ادراک که سنه ۱۳۳۹ قمری برای تحصـیل رفتم نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی بروجردی مطول و نزد مرحوم آقـا شیـخ محمـد گلپایگـانی منطق و نزد مرحوم آقـا عبـاس اراکی شـرح لمعه پس از هجرت به قم به دنبال هجرت مرحوم آیت‌الله حاج شیـخ عبدالکریم – رحمهٔ الله علیه – (ظاهرا هجرت ایشان رجب ۱۳۴۰ قمری بود) هجرت آیت‌الله حـائری به قم رجب ۱۳۴۰ و نـوروز ۱۳۰۰ شمسـی است) تتمه مطول را نزد مرحـوم ادیب تهرانی موسوم به آقـا میرزا محمـد علی و سطوح را نزد مرحوم آقـای حـاج سیـد محمـد تقی خوانساری مقـداری و بیشتر نزد مرحوم آقا میرزا سیـد علی یثربی کاشانی تا آخر

سطوح و با ایشان به درس خارج مرحوم آیت‌الله حائری (حاج شیخ عبدالکریم) می‌رفتیم و عمده تحصیلات خارج نزد ایشان بوده است. و فلسفه را مرحوم حاج سید ابوالحسن قزوینی و ریاضیات (هیئت، حساب) نزد ایشان و مرحوم آقامیرزا علی اکبر یزدی. و عمده استفاده در علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقای آقامیرزا محمد علی شاه‌آبادی بوده است پس از فوت مرحوم آقای حائری با عده‌ای از رفقا بحث داشتیم تا آنکه مر حوم آقای بروجردی - رحمهٔالله - به قم آمدند برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم و از مدتها قبل از آمدن آقای بروجردی عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالیه اصول و فقه بود پس از آمدن ایشان به تقاضای آقایان ;مثل مرحوم آقای مطهری به تدریس خارج فقه مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم و این اشتغال در طول اقامت قم و مدت اقامت نجف مستدام بود و پس از انتقال به پاریس از همه محروم و به امور دیگر اشتغال داشتم که تاکنون ادامه دارد. نام عیال اینجانب خدیجه ثقفی معروف به قدس ایران، متولد ۱۲۹۲ شمسی، صبیه حضرت آقای حاج میرزا محمد ثقفی طهرانی.

تاریخ ازدواج: ۱۳۰۸ ;فرزند اول: مصطفی، متولد: ۱۳۰۹ شمسی ;۳ دختر در قید حیات با یک پسر، احمد متولد: ۱۳۲۴ ;دختران به ترتیب سن: صدیقه، فریده، فهیمه، سعیده و بعد از احمد، لطیفه ;آخرین فرزند در حیات احمد.

پی‌نوشت:

× منظور آیت الله پسندیده می‌باشند.

سفری به تاریخ

گشت و گذاری در خمین، زادگاه رهبر آزادگان جهان

۹۰ سال به عقب باز می‌گردیم، سلسله متزلزل پادشاهی قاجار توان اداره صحیح مملکت را ندارد، قدرت مرکزی تضعیف و به موازات آن قدرتهای محلی سر برآورده‌اند. در هر گوشه مملکت‌شاهزاده‌ای با به کار گرفتن خدم و حشم. بساطی به راه انداخته و یاغیان و اشرار از فرصت استفاده کرده، مردم را غارت می‌کنند. بار مالیاتهای فزاینده بر دوش مردم سنگینی می‌کند. شلاقها تنها بر گرده محرومین و پابرهنگان فرود می‌آید. قدرت حکومت مرکزی - حکومت ایالتها و ولایتها، خان‌های کوچک و بزرگ محلی و بالاخره طراران و دزدان و اشرار، بسان حلقه‌ای ملت را در محاصره گرفته و هر لحظه حلقه تنگتر می‌شود. ملت گرسنه است، ملت‌بی‌دفاع است و مردم ستم دیده‌اند...

در چنین شرایطی، خمین کوچک در میان جلگه‌ای بزرگ نیز به کام آشوب فرو رفته است. کمر مردم از ستم خان‌ها و شاهزادگان خمیده است هر کس در خود قدرتی سراغ دارد از اعمال آن دریغ نمی‌کند و خلاصه همه درها به روی مردم بسته است.

در این زمان در شهر کوچک خمین تنها یک در بر روی مردم باز است. تنها یکجا ملجا محرومان است و دلها فقط در یک خانه آرام می‌گیرد و آنجا جایی جز بیت و منزل حاج آقا مصطفی خمینی نیست. خانه‌ای قلعه مانند که در پس دروازه محله سادات در شرق خمین واقع شده است، خانه‌ای نه چندان بزرگ که دو برج بلند در شمال و مشرق آن چشمها را به سوی خود می‌خواند.

برجهایی که بر فراز آن بارویی به ارتفاع تقریبی دو متر جهت‌سنگربندی ومذقلهایی (سوراخهای مورب) برای تیراندازی تعبیه شده است. این برجها به واسطه ارتفاع بلندی که دارند بر شهر مشرف بوده و از آنجا هر گونه حرکتی کنترل می‌گردد.

رودخانه‌ای که از پشت‌بیت می‌گذرد، جنوب قلعه را امنیت‌بخشیده است. شبها دروازه شرقی شهر بسته می‌شود و نگهبانانی چند بر فراز باروی شهر تا صبح بیدارند. و به گاه اضطرار و وجود خطر تهاجم اشرار، بر تعداد نگهبانان اضافه می‌شود و تا صبح فریاد بیدار باش - بیدار باش به گوش می‌رسد.

بیت مصطفوی از طریق کوچه‌ای پیچ در پیچ و باریک به بازار و مسجد جامع متصل می‌گردد، کوچه‌ای که از ابتدا تا انتها در زیر

دید و کنترل با روی برج قرار دارد.

هجوم اشرار و دزدان غارتگر (که سر در آخور شاهزادگان و خان‌ها داشتند) و صدای ناهنجار سم ستوران که با سرعت‌به پیش می‌تازند، هول و هراسی عظیم در دل مردم می‌افکند و غبار مرگ بر جبین‌شان می‌نشاند. در چنین مواقعی، خان‌های شهر اگر با دزدان همراهی نکنند، امیدی به خیرشان نیست و لذا هیچ مامن و پناهی جز بیت آقا مصطفی خمینی یافت نمی‌شود.

آقا مصطفی، سیدی جلیل القدر و مجتهدی محبوب و عاملی که برای دفاع از محرومان سلاح بر دوش گرفته و برای حفظ حیثیت و آبرو و مال و جان مردم، جان در طبق اخلاص نهاده است و مردم، آنانی که به هیچ جا راهی ندارند و قدرت دفاع از خود و خانواده را در خود نمی‌بینند همه به منزل آقا مصطفی روی می‌آورند، پس از ورود این بی‌پناهان و پا برهنگان درها بسته می‌شود، مردان بر روی برجها رفته و در شت‌باروها سنگر گرفته و به سوی دشمن شلیک می‌کنند. این روحیه سلحشوری و مبارزه و دفاع است که کارساز بوده و تهاجمات اشرار را با شکست مواجه می‌کند.

در این دوران و در این منزل است که کودکی چشم به جهان می‌گشاید (تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری) و از طرف پدر نام روح‌الله بر خود می‌گیرد. هیچ کس از آینده خبر ندارد. مردم تنها اطراف خویش را می‌بینند که جز سیاهی چیزی به چشم نمی‌آید. ظلم و ستم اشرار و خان‌ها به اعلا درجه خود رسیده است، مصطفی چاره‌ای می‌اندیشد، شکایت‌خان‌ها به حکومت منطقه بردن. لذا راه اراک را در پیش می‌گیرد و با اسب بدان سو می‌تازد، اما قبل از رسیدن به مقصد (در روز جمعه ۱۲ ذیقعده ۱۳۲۰ قمری) آماج تیرکین ظلمه قرار می‌گیرد. و خون سرخش زینت‌بخش صحرا می‌گردد. او در واقع انتقام حمایت از سیلی خوردگان را پس می‌دهد، انتقام پناه‌دادن به محرومان و پا برهنگان، و در این زمان روح‌الله چهار ماه و بیست و دو روز بیشتر ندارد.

مبارزه با اشرار ادامه می‌یابد و روح‌الله (که اطرافیان او را آقا روح الله صدا می‌زنند در همان خانه بزرگ می‌شود. با گذشت زمان با رنجها و محن مردم آشنا می‌شود و در می‌یابد که پدرش برای چه قربانی شد بنابراین در همان دوران صباوت همراه با برادر بزرگتر در مبارزه با اشرار شرکت می‌جوید و از فراز با روی قلعه به سوی متجاوزین شلیک می‌کند.

و اما امروز از آن دو برج که منشا خیر برای اهالی خمین بود تنها یکی بیش نمانده است. صحن خانه‌ای که بنیانگذار جمهوری اسلامی در آن پا به عرصه وجود نهاد، خاموش و ساکت در زیر بارش باران و تابش آفتاب با دیوارهای کهنه درد دل می‌کند. این صحن کهن خاطراتی خوش و ناگوار در دل خود جای داده است. حوض کوچک منزل نور خورشید را تکرار می‌کند، درهای چوبی و کوچک بیت‌بسته است. پله‌های برج با شیب بسیار تند پیچ و تاب خورده و به زحمت‌خود را به بارو می‌رساند ولی در آنجا دیگر اثری از مبارزان نمی‌یابد. آجرهای کف حیاط هنوز مانده‌اند ولی عبور از تاریخی یکصد ساله، از آنها رنگ و رویی باقی نگذارده است. امروز کف کوچه سفالت‌شده، خانه‌های خشت و گلی اطراف به مرور جای خود را به خانه‌هایی نوساز با نمایی آجری یا سنگی داده‌اند. تنها زادگاه امام است که همچنان با خشت و گل خویش در این میان جلب توجه می‌کند، و همه را به خود می‌خواند، باروها ندا می‌زنند: خمینی، سازش ناپذیری را در اینجا تجربه کرد، ظلم ستیزی را از پشت مذقلهای ما آغاز کرد. محروم نوازی را در این خانه و از پدر به ارث برد. آغاز نقطه جهاد را در این مکان گذارد، نخستین آثار تلفیق دین و سیاست را در این منزل رویت کرد.

آری این منزل اگر چه کمتر از ۲۰ سال از امام میزبانی نکرد. لیکن خاطراتی بیش از قرنها در دل خود جای داده است.

روز شمار تبعید حضرت امام خمینی (ره)

۱۶ مهرماه سال ۱۳۴۱ جلسه مهم حضرت امام خمینی (س) با مراجع قم در رابطه با انجمنهای ایالتی و ولایتی

۱۱ آذر ماه سال ۱۳۴۱ لغو تصویبنامه ساختگی انجمنهای ایالتی و ولایتی به دنبال مبارزات پیگیر حضرت امام خمینی (س) و صدور

پیام حضرت امام خمینی (س) در مورد ختم این غائله

۲ بهمن سال ۱۳۴۱ تحریم رفراندوم غیر قانونی و قلابی شاه از سوی حضرت امام خمینی (س)

۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۲ فاجعه خونین مدرسه فیضیه به دست عمال رژیم شاه

۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ دستگیری شبانه حضرت امام خمینی (س). قیام تاریخی ملت ایران در اعتراض به دستگیری حضرت امام (س)

۴ تیرماه سال ۱۳۴۲ انتقال حضرت امام خمینی (س) از پادگان قصر به سلولی در عشرت آباد.

۲۱ فرودین سال ۱۳۴۳ سخنرانی تاریخی حضرت امام خمینی (س) در مسجد اعظم قم پس از آزادی از حبس و حصر.

۴ آبان ۱۳۴۳ سخنرانی کوبنده حضرت امام خمینی (س) به مناسبت طرح اسارتبار کاپیتولاسیون.

۱۳ آبان ۱۳۴۳ بازداشت و تبعید حضرت امام خمینی (س) به ترکیه

۲۱ آبان سال ۱۳۴۳ انتقال حضرت امام خمینی (س) از آنکارا به بورسای ترکیه

۱۳ مهرماه سال ۱۳۴۴ انتقال حضرت امام خمینی (س) از ترکیه به بغداد

۱۶ مهرماه ۱۳۴۴ حرکت امام خمینی (س) از سامرا به کربلا بعد از تبعید به عراق

۲۳ مهرماه ۱۳۴۴ ورود و استقرار حضرت امام خمینی در نجف بعد از تبعید به عراق

۲۳ آبان ۱۳۴۴ شروع درسهای حوزه‌ای حضرت امام خمینی در نجف پس از تبعید به عراق

– ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۶ پیام حضرت امام خمینی (س) به مناسبت چهلم شهدای قم

۲ مهرماه ۱۳۵۷ محاصره منزل حضرت امام خمینی (س) توسط نیروهای بعثی عراق

۱۰ مهرماه ۱۳۵۷ هجرت حضرت امام خمینی (س) از عراق به سوی کویت

۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ هجرت حضرت امام خمینی (س) از عراق به فرانسه

۱۲ بهمن ۱۳۵۷ بازگشت امام خمینی (س) به میهن اسلامی پس از ۱۵ سال تبعید.

مبارزه تاریخی امام و پیروزی انقلاب اسلامی

مبارزه تاریخی امام

این نوشتار مهمترین سرفصلهای مبارزات امام خمینی – قدس سره – و قیام اسلامی حاصل از آن را تا مقطع ارتحال امام در بردارد.

تا سال ۱۹۶۳ نـام آیت الله روح الله خمینی به عنوان یـک مخالف برجسـته رژیم شاه بر سـر زبانها افتاده بود. جلسات درس ایشان در قم، انبوه دانشـجویان را که مجذوب انتقادهایش از رژیم شاه می شدند، جلب می کرد. در مارس ۱۹۶۳ (اسفند ۱۳۴۲) فیضیه قم در سـالگرد شـهادت (امـام) جعفر صادق (ع)، امام شـشم مورد حمله نیروهای ساواک و چتربازان قرار گرفت و عـده ای از دانشـجویان کشته و آیت‌الله خمینی توقیف شد. وی پس از یک بازداشت کوتاه آزاد شد و به انتقاد از کنترل امریکا بر ایران ادامه داد.

امام بار دیگر در سالگرد شهادت امام حسین (ع) بازداشت‌شد. وقتی این خبر به مردمی که در خیابانها برای امام حسین (ع) عزاداری می کردند، رسید، تظاهراتی برای آزادی وی در تهران، اصفهان، مشهد، شیراز و کاشان برگزار شد.

نیروهای امنیتی به ۱۵هزار نفر شلیک کردند. امام خمینی تا ماه اوت زندانی شد. وی پس از آزادی به پیروانش گفت انتخابات اکتبر را تحریم کنند و دوباره توقیف شد.

۷۰ – ۱۹۶۴: آیت‌الله خمینی در مه ۱۹۶۴ (خرداد۱۳۴۳) از زنـدان آزاد شد. در اکتبر، مجلس با تصویب لایحه‌ای به مشاوران نظامی امریکایی مصونیت دیپلماتیک داد و رای به پذیرفتن یک وام ۲۰۰ میلیون دلاری امریکا برای خرید تجهیزات نظامی داد. امام خمینی با صدور اعلامیه ای به این اقدامات مجلس حمله کرد و کمی بعد به ترکیه تبعید شد که در سال ۱۹۶۵ از آنجا به عراق رفت.

طی سیزده سال بعد، شهر مقدس نجف خانه وی بود و در آنجا خود را به عنوان یک شخصیت مذهبی برجسته تثبیت کرد. انتقادهای او از رژیم پهلوی مخفیانه در ایران انتشار می‌یافت و پیامهایش برای مسلمانان جهان در مراسم حج در مکه پخش می شد. انتقادهای او از سیاستهای دولت ایران، اساسی بود. اصلاحات ارضی فاجعه از آب در آمد، باغهای میوه، مراتع، چراگاهها و کشاورزی مکانیزه را از قانون اصلاحات ارضی معاف کرده بودند و به مالکان بزرگ فرصت داده شده بود املاک خود را به طور غیرقانونی به اقوام خویش انتقاد دهند یا با تبدیل وضعیت آنها را در گروه زمینهای معاف از تقسیم قرار دهند. فقط ۹ درصد کشاورزان ایران صاحب زمین شدند، و دولت‌حتی به همین عده هم برای افزایش تولید کمک نکرد.

گندم و سایر مواد غذایی از خارج وارد می‌شد، اما به کشاورز ایرانی کمک نمی شد. سیل مهاجرت روستاییان بیکار و بی زمین به نسبت ۸ درصد در سال، در جستجوی کار به شهرها روان شد. استفاده از درآمدهای نفت، ثروتی بی‌حساب به ثروتمندان داد و این در شرایطی بود که اکثریت عظیم مردم با فشار روزگار می گذراندند و نارضایتیها افزایش یافت. در این حال، پس از شکست اعراب در جنگ سال ۱۹۶۷ از اسرائیل و امریکا، آیت الله خمینی برای احتمال آغاز تلاش مشترک علیه اسرائیل با آیت الله باقر صدر به مشورت پرداخت.

۱۹۷۰–۷۷: با افزایش شدید قیمت نفت‌شاه اعلام کرد که ایران به زودی یکی از پنج قدرت بزرگ جهان خواهد شد! او و واقعیت کمبود مواد غذایی، راه بندیهای شدید و زیادی جمعیت در تهران را نادیده می گرفت، جهان غرب دلارهای نفتی شاه را به اسلحه تبدیل می کرد، به طوری که ایران بیش از انگلیس، تانکهای چیفتن انگلیسی داشت و امریکا هواپیماهای جنگی خود را قبل از این که به خط تولید بیفتد یا کارساز بودن آنها تایید شود، به شاه می فروخت. فروشندگان تسلیحات امریکا دارای موقعیت مهم در اقتصاد ایران بودند، سیمان و مصالح ساختمانی صرف ساختن پایگاههای نظامی می شد و برای ساختن خانه، مردم با کمبود مصالح روبرو بودند. نفت، بانکداری و تسلیحات ایران به شدت تحت کنترل امریکا بود، تاجگذاری در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) و مراسم پر خرج برای خیالپردازیهای شاه در زمینه اثبات این قضیه که تاریخ شاهنشاهی ایران به ۲۵۰۰ سال پیش برمی گردد، شکاف عظیم بین فقیر و غنی را در ایران علنی تر کرد. آیت الله خمینی از این اقدامات به شدت انتقاد می کرد.

سرکوب هرگونه آزادی بیان، مطبوعات و حتی مخالفت‌بالقوه به تمرکز مخالفان در خارج از کشور منجر شد. توزیع پیامهای آیت الله خمینی به شکل نوار کاست، این مخالفان را تشویق می کرد. امام خمینی از علما در ایران خواست‌خفقان سیاسی و برباد دادن منابع ایران را محکوم کنند. شاه وقتی در ۱۹۷۷ برای دیدار با کارتر به واشنگتن رفت‌با تظاهرات خصومت آمیز عظیمی مواجه شد. در ایران زنان دانشجو مجددا شروع به استفاده از حجاب کردند و یک مخالفت مذهبی شروع به خودنمایی کرد. در اکتبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) ماموران ساواک (آقا) مصطفی پسر امام خمینی را به شهادت رساندند.

سال ۱۹۷۸: در ژانویه به تحریک شاه، مقاله ای در روزنامه اطلاعات انتشار یافت که در آن به شدت به آیت الله خمینی حمله شده بود.

روز بعد طلبه ها در قم یک اعتراض مسالمت آمیز ترتیب دادند و اقدام به تحصن کردند، ماموران امنیتی با خشونت واکنش نشان دادند و عده ای را شهید کردند. تظاهرات به سراسر کشور انتشار یافت. آیت الله خمینی از مردم خواست‌برای سرنگونی شاهنشاهی به سود یک دولت اسلامی مبارزه کنند.

در هر یک از مراسم چهلم شهدا، عده بیشتری به وسیله ماموران امنیتی شهید می شدند. مردم در تظاهرات خود در مقابل سربازان مسلح خواستار بازگشت آیت الله خمینی شدند.

سپتامبر: شاه به این امید که نداشتن یک پایگاه موجب نابودی قدرت رهبری امام خمینی خواهد شد از عراق خواست آیت الله را اخراج کند. آیت اللهخمینی گفت آماده است‌به کشوری برود که تحت نفوذ شاه نباشد، اما هیچ دولتی پیشنهاد پذیرفتن و تضمین

ادامه فعالیت وی را نداد.

اکتبر: امام خمینی وارد نوفل لوشاتو در نزدیکی پاریس شد.

سپتامبر: در پایان ماه رمضان یک تظاهرات اعتراض آمیز عظیم منجر به اعلام حکومت نظامی در ایران شد. صبح روز بعد وقتی مردم بی خبر از اعلام حکومت نظامی در میدان ژاله اجتماع کردند، نیروهای امنیتی به روی آنها شلیک کردند و هزاران نفر را کشتند. یک ملت وحشتزده علیه شاه قیام کرد و اعتصابها، بازارها، مدارس، دانشگاهها، ادارات، کارخانه‌ها و حوزه‌های نفت را به تعطیل کشاند و اقوام و دوستان ثروتمند شاه، طی سه ماه با ۵/۱ میلیارد دلار به غرب گریختند.

آیت الله خمینی از پاریس پیامهای خود را برای پخش به ایران می فرستاد.

۱۰و۱۱ دسامبر (۹و۱۰ محرم): تقریبا چهار میلیون نفر به خیابانها آمدند و خواستار تشکیل یک دولت اسلامی تحت رهبری امام خمینی شدند. هزاران نفر از تظاهر کنندگان غیر مسلح کشته شدند. بازداشت‌شدگان شکنجه می‌شدند، و مجروحان را در تختهای بیمارستانها قتل عام می کردند. فشار تحمل ناپذیر و بی پایان افکار عمومی، امریکا را وادار کرد تا شاه را تشویق به انتخاب یک نخست وزیر (شاپور بختیار) برای خنثی کردن نفوذ امام خمینی کند.

۱۶ ژانویه ۱۹۷۹: شاه از ایران فرار کرد و به مصر رفت و یک دولت‌بی قدرت و مردمی بپاخاسته را در خیابانها رها کرد.

اول فوریه: امام خمینی با استقبالی بی سابقه به ایران آمد. امام دستور داد دولت موقت اسلامی تشکیل شود. پس از این که صدها نفر از اعضای نیروی هوایی از امام حمایت کردند، یک پادگان نظامی تهران ناگهان مورد هجوم گارد شاهنشاهی قرار گرفت. انبوه مردم بی سلاح به تقاضای کمک نیروی هوایی پاسخ دادند و گاردیها را مجبور به بازگشت‌به سربازخانه‌هایشان کردند. با پذیرفتن رهبری امام خمینی از طرف بیشتر نیروهای امنیتی، کلیه پاسگاههای پلیس، زندانها، پایگاههای ارتش و ادارات دولتی به تصرف انقلابیان در آمد.

۱۱ فوریه: سرانجام رژیم شاه سقوط کرد.

۱۶ فوریه: چهار نفر از محافظان شاه سابق تیرباران شدند.

اول مارس: امام خمینی تشکیل دولت اسلامی را اعلام کرد.

اول آوریل: هویدا نخست وزیر شاه اعدام شد.

۵ ژوئیه: صنایع بزرگ خصوصی ملی شد.

پیروزی انقلاب اسلامی

۹ ژوئیه: امام به استثنای جنایتکاران و شکنجه گران، دیگران را عفو کرد.

۲۳ اکتبر: شاه سابق در یک بیمارستان نیویورک بستری شد.

۴ نوامبر: دانشجویان ایرانی در نیویورک علیه حضور شاه مخلوع در امریکا تظاهرات کردند.

سفارت امریکا در تهران، معروف به لانه جاسوسی به وسیله دانشجویان پیرو خط امام تصرف شد. آنها ۵۲ امریکایی را مدت ۴۴۴ روز در مقابل تحویل شاه و برگرداندن داراییهای دزدیده شده ایران، گروگان نگه داشتند.

۶ نوامبر: بازرگان از نخست وزیری استعفا داد.

۲۳ نوامبر: وزارت خارجه و اقتصاد، کلیه بدهیهای خارجی ایران را کان لم یکن اعلم کرد.

۴ دسامبر: به دنبال رفراندم، قانون اساسی تصویب شد.

۱۵ دسامبر: شاه سابق پس از این که نتوانست‌به مکزیک برود، از امریکا عازم تبعید در پاناما شد.

۴ ژانویه ۱۹۸۰: کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل به دنبال عدم موافقت‌با تقاضایش برای ملاقات با گروگانهای امریکایی،

ماموریتش را در ایران ناتمام گذاشت.

۱۷ فوریه: دبیرکل سازمان ملل تشکیل کمیسیونی برای بررسی فعالیتهای شاه سابق را تکمیل کرد.

۱۰ مارس: یک سخنگوی خط امام گفت وقتی کمیسیون سازمان ملل نتایج‌بررسیهای خود را انتشار داد و نشان داد که طرفدار ایران و درستکار است می تواند به ایران برگردد و با گروگانها ملاقات کند.

مارس، مه: اولین انتخابات مجلس.

۲۳ مارس: شاه سابق درست ۲۴ ساعت قبل از این که قرار بود، ایران استرداد او را تقاضا کند، از پاناما به قاهره رفت.

۹ آوریل: روابط دیپلماتیک امریکا با ایران قطع شد.

۲۵ آوریل: حمله کوماندویی امریکا برای نجات گروگانها در یک طوفان شن کست‌خورد. امام خمینی گفت این ماموریت اقدامی احمقانه بود.

۳۰ آوریل: مردان مسلح عرب، بیست ایرانی را در سفارت ایران در لندن گروگان گرفتند.

۵ مه: نیروهای امنیتی انگلیس به سفارت ایران در لندن حمله کردند و چهار نفر از پنج مرد مسلح را کشتند.

۱۱ مه: گور رضاخان پدر شاه سابق در نزدیکی تهران ویران شد.

۲۷ ژوئیه: شاه سابق در قاهره مرد.

۱۱ اوت: محمد علی رجایی نخست وزیر شد.

۲۲ سپتامبر: عراق علی رغم تعهد اعلام شده اش به منشور سازمان ملل و برخلاف عبارت اول ماده ۳۳ منشور فوق که به حل مسالمت آمیز اختلافات بین دولتها اشاره کرده است، به ایران حمله کرد.

۲۴ سپتامبر: عراق به آبادان و خرمشهر حمله کرد و پالایشگاه نفت آبادان را به آتش کشید.

۲ نوامبر: مجلس چهار شرط پیشنهادی امام را برای آزادی گروگانهای امریکایی تصویب کرد.

۲ ژانویه ۱۹۸۱: در آخرین روز ریاست جمهوری کارتر گروگانهای امریکایی آزاد شدند.

۱۰ ژوئن: امام خمینی بنی صدر را از فرماندهی کل قوا خلع ید کرد.

۲۰ ژوئن: استیضاح بنی صدر آغاز شد.

۲۱ ژوئن: بنی صدر از ریاست جمهوری عزل شد.

۲۸ ژوئن: ۷۲ مقام برجسته کشور در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در تهران شهید شدند.

۲۴ ژوئیه: محمدعلی رجایی به ریاست جمهوری انتخاب شد.

۲۹ژوئیه: بنی صدر به فرانسه فرار کرد.

۳۰ اوت: انفجار بمب، محمدعلی رجایی و جواد باهنر نخست وزیر او را به شهادت رساند.

۲۹ سپتامبر: چهار تن از فرماندهان نظامی ایران در سقوط هواپیما کشته شدند.

اکتبر: آیت الله علی خامنه ای به ریاست جمهوری انتخاب شد و میرحسین موسوی را به نخست وزیری منصوب کرد.

۲۸ مارس ۱۹۸۲: ایران در شدیدترین نبردهای جنگ به پیروزیهای با ارزشی دست‌یافت.

۲۴ مه: نیروهای انقلابی وارد خرمشهر شدند. بیشتر قسمتهای ایران که در مراحل اولیه جنگ به تصرف عراق در آمده بود، بازپس گرفته شد.

۱۴ ژوئیه: امام خمینی در پیامی از مردم عراق خواست قیام کنند و صدام را سرنگون نمایند. نیروهای ایران به عراق حمله کردند و تا حدود پانزده کیلومتری بصره پیش رفتند.

اول اکتبر: با شروع سومین سال جنگ، ایران حمله علیه عراق را آغاز می کند.

۲ اکتبر: در یک انفجار تروریستی در تهران ۶۰ نفر کشته و ۷۰۰ نفر مجروح شدند.

۱۱ ژوئن: عملیاتی برای آزادی قسمتهای دیگری از خاک ایران آغاز و ۵۰ هزار سرباز عراق به اسارت در آمدند

۲۲ ژوئیه: حمله ایران نیروهای عراق را از حاج عمران در کردستان بیرون کرد.

آوریل ۱۹۸۴: انتخابات مجلس دوم انجام شد. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ۵/۱ میلیون رای آورد.

۱۲ ژوئن: پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل از عراق خواست‌حمله به مناطق مسکونی ایران را قطع کند.

۱۸ مارس ۱۹۸۵: نیروهای ایران در حمله ای در شمال بصره از خطوط نیروهای عراقی گذشته و جاده بغداد را به خطر انداختند.

۱۴ اوت: آیت الله علی خامنه ای برای بار دوم به ریاست جمهوری انتخاب شد.

۱۹ فوریه ۱۹۸۶: نیروهای ایران در یک حمله یازده روزه شبه جزیره فاو را گرفتند. عراق در این حمله از گاز خردل استفاده کرد.

۲ ژوئیه: ایران شهر مرزی مهران را پس گرفت.

۴ نوامبر: رسوایی ایران گیت، معامله امریکا برای تبادل اسلحه در برابر آزادی گروگانه برملا شد.

۱۸ ژانویه ۱۹۸۷: نیروهای ایران به بصره رسیدند.

۱۷ ژوئیه: سفارت فرانسه در تهران تعطیل شد.

۲۰ ژوئیه: شورای امنیت‌سازمان ملل با قطعنامه ۵۹۸ خواهان آتش بس فوری شد اما ایران که خواهان معرف عراق به عنوان متجاوز بود، آن را نپذیرفت.

۳۱ ژوئیه: بیش از ۴۰۰ زایر که ۲۷۵ نفرشان ایرانی بودند، در مراسم حج‌به شهادت رسیدند.

۲۹ سپتامبر: به دنبال رهگیری هلیکوپترهای امریکایی در تنگه هرمز و بازرسی کشتی ایران اجر ;ایران کشتیهای خود را در تنگه هرمز افزایش داد.

۱۸ اکتبر: چهار ناوشکن امریکایی دو سکوی نفتی ساحلی ایران را با شلیک هزار گلوله به آتش کشیدند و خسارات سنگینی به آنها وارد کردند.

۲۸ فوریه ۱۹۸۸: جنگ شهرها با شلیک ۱۳۵ موشک به تهران تشدید شد.

۱۷مارس: بمباران شیمیایی عراق بیش از پنج هزار نفر را در حلبچه کشت و متجاوز از هشت هزار نفر دیگر را به شدت مجروح کرد.

۱۸آوریل: امریکا چند کشتی ایران را در خلیج فارس غرق کرد، هلیکوپترهای توپدار امریکا در حمله عراق به فاو به کمک عراقیها رفتند.

۲ ژوئن: هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، کفیل فرماندهی نیروهای مسلح شد.

۳ ژوئیه: ناو امریکایی به هواپیمای ایرباس مسافربری ایران حمله کرد و ۲۹۰ سرنشین آن را به شهادت رساند.

۱۸ ژوئیه: ایران با بی میلی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. امام خمینی گفت‌برای او این تصمیم کشنده تر از سرکشیدن زهر است.

۲۰ اوت: آتش بس در جبهه ها و مذاکره بین ایران و عراق شروع شد. موسوی نخست وزیر گفت درهای ایران به روی بازرگانی و نفوذ غرب بسته خواهد ماند.

۱۵ فوریه ۱۹۸۹: امام خمینی اعلام کرد سلمان رشدی به خاطر کفرگویی در کتاب آیه‌های شیطانی خود، باید کشته شود.

۷ مارس: روابط دیپلماتیک انگلیس و ایران قطع شد.

۱۹ مارس: رفسنجانی نامزد ریاست جمهوری شد.

۲۴ آوریل: اعضای کمیته اصلاح قانون اساسی انتخاب شدند.

۲۳ مه: امام خمینی به علت‌خونریزی داخلی تحت عمل جراحی قرار گرفت.

۳ ژوئن: امام خمینی درگذشت.

مسلم مدیا – چاپ لندن

بیانات

دیدگاههای امام خمینی (ره) در مورد مطبوعات

نقش مهم مطبوعات در رشد و صلاح کشور

...((در باب نشریات، خودتان می دانید که نقش نشریات در هر کشوری از همه چیزها بالاتر است. روزنامه ها و مجلات می توانند که یک کشوری را رشد بدهند به راهی که صلاح کشور است و می توانند که بعکس عمل بکنند))...

صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۴۸ ۱۱/۳/۶۰.

((.. نشریه بسیار خوب است و در صورتی که محتوای آن محتوای آموزنده باشد و دست اندرکاران آن متعهد باشند، این نشریه راس همه امور می شود. انسان اگر انصاف داشته باشد، باید به خاطر مردمی که قلم ها را برای اینها آزاد گذاشته اند، از قلم و قدمش استفاده کند و دیانت هم اقتضای همین را می کند. ما باید نشریاتمان مفید باشد و اخلاق جامعه را اصلاح کنیم..))

همان، ج ۱۴، ص ۲۴۹ ۱۱/۳/۶۰

جایگاه خطیر مطبوعات در هدایت و ضلالت جامعه

...((اگر خدای نخواسته قلمهای شما بلغزد و از تعهدی که برای خدا تبارک و تعالی باید داشته باشید غفلت بکنید، اینجور نیست که تنها به شما و دوستان و هم مذهب و هم دین شما ضرر بزنند، به همه ضرر می زند، پس یک ضرر کوچک نیست. شما که روزنامه کثیر الانتشاری در دستتان است، باید توجه کنید که مسئولیت بسیار خطیری پیش مردم و ملت های جهان دارید که اگر ارشاد کنید مردم را بالاتر از طاعت هایی است که در گوشه خانه و یا یک مجلس که چند هزار نفر هستند می باشد. قلم شما اگر ارشادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می کندو می تواند مردم را از انحراف نجات دهد..))

همان،ج ۱۴، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ ۱۲/۳/۶۰

((باید بدانید که اگر دو هزار مجله چاپ کنید، لااقل پنج هزار نفر این مجله را می خواهند، و یک عده کثیری هم آن را مطالعه می کنند. اگر تیتراژ روزنامه ای دویست هزار باشد، پانصد هزار نفر آن را مطالعه می کنند و اگر انحراف باشد، پانصد هزار نفر را منحرف می کند و این مسولیت کوچکی نیست. این غیر از معصیتی است که در خانه است. آن هم معصیت است اما نه بزرگی این. هر چه تیراژ شما بیشتر باشد، باید بیشتر توجه به اصلاح آن بکنید. آنها که می گویند تیراژ بیشتر، توجه مردم بیشتر است، پس هر چه می خواهیم می نویسیم ؟ اشتباه می کنند. آنها مسئولیت بیشتر دارند))...

همان، ج ۱۴، ص ۲۴۹ ۱۱/۳/۶۰

...(مجله نوشتن مسئولیتی بزرگ دارد، هم پیش خدای تبارک و تعالی، هم پیش مردم. ممکن است اینها مملکتی را به فساد بکشانند، اگر کوشش نکنند در اینکه اصلاح کنند، و اگر آن که می نویسد از روی صلاحدید و مبانی غیر نفسانی و رسوا نکردن مسلمانان و اینطور مسائل باشد، مجله ها مفید خواهند بود و مردم رو به تباهی نمی روند))...

همان، ج ۱۴ ص ۲۴۹ ۱۱/۳ /۶۰

ضرر رسانه های گروهی مخرب بیشتر از سلاحهای نظامی

(.. ملت عزیز در طول ۵۰ سال سیاه اخیر گرفتار مجلات و روزنامه های تخریب کننده و فاسد کننده نسل جوان او و از آنها بدتر سینماها و رادیو تلویزیون بود که با برنامه های خود، ملت را به حد وافر در آغوش غرب و غرب زده ها غلتانید و ضررهای رسانه های گروهی از خرابی های توپ و تانک ها و سلاحهای مخرب بالاتر و بدتر است، چه که ضررهای سلاحها گذراست و ضررهای فرهنگی باقی و به نسلهای بعد انتقال پیدا می کند. چنانچه دیدید و می بینید))...

همان، ج ۱۹، ص ۱۰۹ ۲۲/۱۱/۶۳

مطبوعات منحرف دوران ستمشاهی و سوق دادن جوانان بسوی شرق و غرب

...((مجله ها با مقاله ها و عکس های افتضاح بار، و اسف انگیز و روزنامه ها با مسابقات در مقالات ضد فرهنگی خویش و ضد اسلامی، با افتخار، مردم بویژه طبقه جوان موثر را به سوی غرب یا شرق هدایت می کردند))...

همان، ج ۲۱، ص ۱۹۵ ـ وصیت نامه سیاسی ـ الهی

صدمات فراوان مطبوعات دوران ستمشاهی به اسلام و کشور

((.. ما یکی از گرفتاری های بزرگمان در زمان طاغوت گرفتاری به دست مطبوعات بود. طاغوت مهره هایی که در خدمت او بودند و در خدمت اجانب، انتخاب می کرد و زبده های آنها را انتخاب می کرد برای اداره مطبوعات و برای تبلیغات به ضد اسلام و به ضد کشور، لکن با آب و رنگ اسلامی و ملی من نمی دانم که صدمه ای که کشور ما و اسلام از مطبوعات در زمان طاغوت دید بیشتر بود یا صدماتی که از سایر ارگانهای طاغوتی.

مطبوعاتی که حامل پیام ملت و حامل پیام اسلام باید باشد و مبلغ احکام اسلام و مجری احکام اسلام و مهزب جامعه باید باشد و اخلاق را در جامعه باید پخش بدهد اخلاق الهی را، در زمان طاغوت درست بر عکس همه این معانی ماموریت داشتند که کشورها را با آن تبلیغات دامنه دار این رسانه های طاغوتی، تمام مسائل اسلامی و تمام مسائل کشوری را به طرف منافع طاغوتی سوق دهند و صدمه ای که اسلام از مطبوعات و رسانه های طاغوتی خورد از کمتر دستگاه هایی خورد و آنقدر که جوان های ما را این مطبوعات فاسد و آن مجله های فاسدتر و آن رادیوو تلویزیونهای فاسد تر به فساد کشیدند معلوم نیست که مراکز فساد آنقدر به فساد کشیده باشند. این مجلات بود و این مطبوعات و این رادیو تلویزیون و تمام این رسانه های گروهی بود که جوانهای ما را به جای اینکه بطرف دانشگاه بکشند بطرف علم و ادب بکشد، بطرف فساد کشاند))...

بنگاه هدایتی و تربیتی مردم

...((مطبوعات باید یک مدرسه سیار باشند تا مردم را زا همه مسایل روزگار آگاه نمایند و به صورتی شایسته از انحرافات جلوگیری کنند و اگر کسی انحرافی دید با آرامش در رفع آن بکوشند. بطور کلی مطبوعات باید یک بنگاه هدایت باشند، یعنی به صورتی که اگر دست مردم بیفتد مردم هدایت شوند))...

همان، ج ۱۸، ص ۶۵ ۲۶/۵/۶۲

تربیت نسل جوان

...((اگر مطبوعات متحول بشود (و ان شاالله می شود و شده است) متحول بشود به یک مرکزی که بخواهند تقوا را در جامعه منتشر کنند، وقتی جوانها و بچه های تازه رس ما وارد می شوند. در میدان فعالیتهای اجتماعی بروند، دنبال روزنامه، روزنامه مربی باشد، گوش کنند به رادیو، رادیو مربی باشد، نگاه کنند به تلویزیون، تلویزیون مربی باشد. نگاه کنند به مجلات، مجلات مجلاتی باشد که تربیت بکند، این جوان وقتی که به هر جا توجه کرد، دید که گوش و چشمش پر شده از تربیت اینطور بار می آید. اگر رها بشود، هرزه بار می آید))...

همان، ج ۱۳ ص ۴۱ ۴/۶/۵۹

بیدارگری توده های مردم

((باید دانشمند ها فکر بکنند، مردم را بیدار بکنند قلم تنها فایده ندارد، اعتماد به دولت ها فایده ندارد، خود مردم و خود نویسندگان و گویندگان بایدمردم را بیدار کنند و قلمی فایده دارد که بیدارگر توده های مردم باشد..))

همان، ج ۱۷، ص ۷۱ ۱۳/۸/۶۱

خدمت به کشور و اسلام

...((شما حضرات آقایان که در پیروزی انقلاب سهیم بودید و اسلام و ایران مال خودتان است، سعی کنید قلم ها و زبانهایتان در خدمت انقلاب و به ثمر رسیدن آن که آزادی و استقلال در سایه جمهوری اسلامی و زیر پرچم توحید و اسلام بزرگ است. باشد. سعی کنید روحیه ملت را تقویت نمائید و در مقابل فحاشیهای منحرفین که برای تضعیف روحیه ملت است، بی دریغ فعالیت نمایید و از تضعیف اشخاص و یا گروههایی که در خدمت جمهوری اسلامی هستند و تضعیف آنان مستقیما خدمت به جهانخوارانی است که در کمین نشسته اند تا از قلمها و زبانهای شما بهره گیری کنند، بپرهیزید..))

همان، ج ۱۴، ص ۶۰ ۲۲/۱۱/۵۹

((.. مطبوعات باید همیشه در خدمت اسلام عزیز و مردم و کشور باشند))...

همان، ج ۱۲، ص ۸۰ ۲/۲/۵۹

...((مجله باید در خدمت کشور باشد، خدمت به کشور این است که تربیت کند و جوان تربیت کند، انسان درست کند، انسان برومند درست کند، انسان متفکر درست کند تا برای مملکت مفید باشد. مجله باید وقتی کسی بخواند، ببینید، اگر مطلبی دارد، مطلبی باشد که بسیج کند این را برای حفظ استقلال خودش. برای حفظ آزادی خودش. اگر مجله، این مجله است، مجله اسلامی است و مجله جمهوری اسلامی. اگر مجله همان مسائل سابق است منتها حالا یک خورده تخفیفش داده اند لکن باز هست، اگر آن باشد نباید اسمش را مجله جمهوری اسلامی گذاشت، باید اسمش را مجله طاغوتی گذاشت))...

همان، ج ۸، ص ۲۴ ۱۴/۴/۵۸

((.. لکن مطبوعات، سینما، تلویزیون، رادیو، مجله ها، همه اینها برای خدمت به یک کشور است، اینها باید در خدمت باشند، نه اینکه هر که پا شود و یک مجله ای درست کند و هر چه دلش بخواهد در آن باشد و هر عکسی بهتر مشتری داشته باشد توی آن بیندازد. عکسهای مهیج، عکسهای مهوع در آن بیندازند که مشتریهایش زیاد بشود، آنوقت اسمش مطبوعات است و ـ عرض می کنم ـ صاحب قلم است و آزادی هم می خواهد!! باید دید تو چه می کنی، چه خدمتی در ازای به این مملکت می کنی، با ملتت داری چه می کنی ؟ با قلمت داری بچه های ما را به باد فنا می دهی یا تربیت می کنی))...

همان، ج ۸، ص ۲۳ ۱۴/۴/۵۸

انعکاس آرمانهای ملت

((.. نقش مطبوعات در کشور منعکس کردن آرمانهای ملت است. مطبوعات باید مثل معلمینی باشند که مملکت را و جوانان را تربیت می کنند و آرمان ملت را منعکس می کنند. در مملکتی که در آن همه خونریزی شد و آن همه ملت ما خون دادند تا اینکه یک جمهوری اسلامی موافق آرا اکثریت قریب به اتفاق محقق شد و دست خائنین کوتاه گردید و دست چپاولگران قطع شد، اگر ـ مطبوعات ـ در مطبوعات بخواهند باز به پشتیبانی از جنایتکاران و خیانتکاران چیزی بنویسند، این مطبوعات ما نیست، این خیانت است. باید مطبوعات آنچه که ملت می خواهند بنویسند، نه آنچه که برخلاف مسیر است و بر خلاف آمال جامع ملت است..))

همان، ج ۶، ص ۱۹۱ ۲۶/۲/۵۸

...((باید مطبوعات در خدمت کشور باشند، نه بر ضد انقلاب کشور، مطبوعاتی که بر ضد انقلاب کشور هستند اینها خائن هستند مطبوعات باید منعکس کننده آمال و آرزوی ملت باشند، مسائلی که ملت می خواهند، آنها را منعکس بکنند، البته آزادند که یک مطلب دیگری هم که کسی می گوید منعکس کنند، لکن در توطئه آزاد نیستند. ما از بعضی مطبوعات توطئه می فهمیم، برای اینکه می بینیم مسائلی که بر ضد انقلاب است با آب و تاب و با تفسیر و طول می نویسند، مسائلی که موافق انقلاب است یا نمی نویسند یا با اشاره رد می شوند. اینطور مطبوعات مورد قبول ملت نیست و مردم نمی خرند یک همچو روزنامه ای را و اگر گفته بشود بهشان که این روزنامه ها اینطور است، مردم خودشان نمی خرند..))

همان، ج ۶، ص ۱۹۳ ۲۶/۲/۵۸

حرکت در مسیر انقلاب

((.. ملت روزنامه ای را می خواهد که مطابق آرا خودش، مطابق آرا ملت، مطابق خواسته های ملت رفتار کند مقاله نویسی نمی خواهد، قصه نویسی نمی خواهد، چیزهایی را می خواهد که مطابق مسیر ملت باشد..))

همان، ج ۶، ص ۱۹۱ ۲۶/۲/۵۸

((.. بطور کلی در هر کشوری مطبوعات آن کشور و تلویزیون و رادیوی آن کشور باید رد مسیر آن ملت و در خدمت ملت باشند. مطبوعات باید ببینند که ملت چه می خواهد، مسیر ملت چیست، روشنگری از این طریق داشته باشد و مردم را هدایت کند. اگر مطبوعاتی پیدا بشود، مسیر آنها بر خلاف مسیر ملت است، راهی که آنها می روند غیر از راهی است که ملت می روند و این بر فرض اینکه ملت هم و دولت هم اجازه بدهند که بنویسند و بگویند، لکن مورد تأیید این ملت نمی تواند باشد و نباید آن را حساب کرد که یک رسانه ملی است))...

همان، ج ۷، ص ۱۸ ۸/۳/۵۸

((.. روزنامه از ملت است و برای ملت است و چنانچه بر خلاف مسیر ملت بخواهد یک روزنامه ای یا چیز دیگری رفتار بکند، خود ملت با او مخالفت می کنند. لازم هم نیست که مخالفتش این باشد که بریزد و بزند و بشکند، نه اینها این کار را نمی کنند، لکن روزنامه برای خواننده است، وقتی خواننده نباشد روزنامه نیست..))

همان، ج ۶، ص ۱۹۳ ۲۶/۲/۵۸

((.. امروز هم که اقشار برای رسیدن به آزادی واستقلال بپا خواسته اند، مسئولیت نویسندگان محترم و مسئول به مرحله بسیار حساسی رسیده است. انحراف از راه ملت اگر چه یک قدم باشد، کمک به تباهی و نیستی ملت شجاع و خیانت به اسلام و مسلمین است. نویسندگان محترم بطور شایسته خواسته های ملت را منعکس کنند و به جنبش بزرگ اسلامی کمک نمایند..))

همان، ج۲، ص ۲۱۱ ۴/۸/۵۷

((.. شما از این به بعد توجه به این معنا داشته باشید که به روی همین مسیر رفتار کنید، همانطوری که ملت دارد می رود رفتار کنید نه اینکه به اسم آزادی قلم بر خلاف مسیر ملت مشی کنید))...

همان، ج ۱۳، ص ۲۴۷ ۱۵/۱۰/۵۹

((.. مطبوعات باید به این ملت خدمت کند و باید همان را ه را پیش بگیرند که ملت داشته و بواسطه آن پیروز شده است..))

همان، ج ۱۳، ص ۲۴۷ ۱۵/۱۰/۵۹

گسترش تعالیم اسلامی

((.. آقایان شما نویسندگان الان تکلیف بسیار بزرگی به عهده تان هست، پیشتر قلم شما را می شکستند، الان قلم شما باز است لکن استفاده از قلم در راه آزادی هست، در راه تعالیم اسلامی بکنید. این ملت که می بینید، تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت

پیدا کردند، اگرنبود قضیه وحدت اسلامی، ممکن نبود اجتماع اینها..))

همان، ج ۵، ص ۱۰۱ ۳۰/۱۱/۷۵

تبیین خدمات جمهوری اسلامی

(از مسائلی که در مطبوعات لازم است این است که مقداری از اوراق خودشان را صرف این کنند که جمهوری اسلامی چه کرده است...

از وظایف رادیو و تلویزیون و مجلات و سایر جاها این است که مسائلی که واقع شده است، بگویند..))

همان، ج ۱۳، ص ۲۵۱ ۱۵/۱۰/۵۹

انتقاد اصلاحی

((.. روزنامه ها باید با کسی صورت مخاصمه نداشته باشند بلکه صورت ارشادی داشته باشند، مطالب را بگویند. انتقادها باید باشد زیرا یک جامعه تا انتقاد نشود اصلاح نمی شود عیب هم در همین جاست چون سر تاپای انسان عیب است و باید این عیبها را انتقاد کرد تا جامعه اصلاح بشود))...

همان، ج ۱۴، ص ۲۵۹ ۱۲/۳/۶۰

تشویق تلاشگران عرصه های مختلف

((.. باشد با اخبار مردم را تعلیم کرد و باید اخبار به صورتی باشد که مفید باشد، باید کاری شده باشد تا اخبار باشد. آن اشخاصی که در اطراف ایران زحمت می کشند، وقتی خبرشان را دادید تشویق می شوند. این طور نیست که هم لله کار کنند و چه بنویسید و چه ننویسید، فرقی نکند. ما مکلفیم تا افراد را در هر رشته تشویق کنیم تا امثالشان زیاد بشود. اگر مطلبی از این طبقه ها در رزونامه آبروی خوبی پیدا می کنند. روزنامه ها مال طبقه سوم است، مال طبقه اول نیست و این هم نیست که همه اش مال حکومت باشد و از چیزهای حکومتی بنویسید، این صحیح نیست. به نظر من روزنامه ها برای همه مردم است و همه مردم حق دارند))...

همان، ج ۱۱، ص ۲۱۶ ۱۰/۶/۶۴

((رادیو تلویزیون و مطبوعات مال عموم است ـ چنانچه شما هم همین اعتقاد دارید که عموم بر آنها حق دارند ـ از این جهت من به سهم خود خیال دارم که راجع به من کم باشد، مگر در مواقع حساسی که لازم است که آن هم باید از ما سئوال شود که آیا مطلبی را باید نقل بکنند یا خیر و الا آنچه خوب است در رادیو تلویزیون و مطبوعات باشد، آن است که برای کشور اثری داشته باشد. مثلا اگر زارعی خوب زراعت کرد و زراعتش خوب بود، شما این شخص را بجای مقامات کشور در صفحه اول روزنامه بگذارید و زیرش بنویسید این زارع چگونه بوده است، این منتشر بشود و یا کارمندی خوب کارکرد و یا اگر طبیبی عمل خوبی انجام داد، عکس او را در صفحه اول چاپ کنید و بنویسید که این عملش چطور بوده است. این باعث تشویق اطبا می شود و بیشتر دنبال کار می روند. یا مثل اگر کسی کشفی کرد، باید معضل با عکس و مطلب باشد یا اگر کسی سارقی را دستگیر نمود، و یا یک کشاورز و یا هنرمند و یا جراح ـ که متاسفانه نه اسمشان است و نه عکسشان! ـ در حالی که اینها لایقند تا در روزنامه ها مطرح شوند.

خلاصه باید اساس تشویق اشخاص باشد که در این کشور فعالیت می کنند؛ اینها به این کشور حق دارند، به این روزنامه ها حق دارند))...

همان، ج ۱۹، ص ۲۱۹ ۱۰/۶/۶۴

تعیین حدود آزادی در اسلام

((.. مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هر گونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازد آزادند و اسلام در تمامی این شوون حد و مرز آن را تعیین کرده است))...

همان، ج ۲، ص ۲۸۰، ۱۱/۸/۵۷

مصلحت کشور و انقلاب

((مطبوعـات در عین حال که یک موسسه محترم و بسیار موثرنـد لکن بایـد روی موازین مطبوعاتی و خـدمت به ملت رفتار کننـد، آزادی قلم و آزادی بیـان معنایش این نیست که کسـی بر ضـد مصـلحت کشور قلمش آزاد است که بنویسـد، بر خلاف انقلابی که مردم خـون پـایش داده انـد بنویسـد، همچـو آزادی صـحیح نیست. قلم آزاد است که مسائـل را بنویسـد لکن نه اینکه توطئه بر ضـد انقلاب بکنـد. بیـان آزاد است که مطـالبی اگر دارد بنویسـد آن هم مطالبی که به او داده می شود، از همه اشـخاص بنویسـد بـدون توطئه..))

همان، ج ۶، ص ۱۹۲ ۲۶ / ۲/۵۸

مصالح علیه اسلام و کشور

((.. و نیز به مطبوعـات و رسانه های جمعی همین اخطار را اکیـدا می کنم، آزادی غیر از توطئه است و از توطئه های خلاف مصالح علیه اسـلام و کشور و ملت جدا جلوگیری می شود و من در صورت احساس خطر جدی، مسائل را با ملت عزیزم درمیان می گذارم تا ملت دلیر خود تصمیم لازم را بگیرد، که تا به حال در مسائل مختلف، تصمیم قاطعانه گرفته است))...

همان، ج ۸، ص ۲۱۹ ۳/۵/۵۸

ضرر رساندن به ملت

((.. روزنامه هایی که مضر به حال ملت نباشند و روزنامه هایی که نوشته شان گمراه کننده نباشد آزادند))...

همان، ج ۴، ص ۲۶۰ ۳/۱۱/۵۷

سلب آزادی تحت لوای آزادی

((.. ما در بعضـی مطبوعات، حالا من اسم مطبوعات را نمی برم لکن در بعضی مطبوعات می بینیم که اینها از آزادی سو استفاده می کننـد، به گمـان اینکه یـا به خیـال اینکه آزادی است می خواهنـد از مردم آزادی را سـلب کننـد. این مردم با این زحمتی که در این سالهای طولانی کشیده اند و با این خونهایی که در این دو سال اخیر داده اند می خواهند آزاد باشـند، بعضی مطبوعات می خواهند اینهـا را ازشان سـلب آزادی بکننـد، با اسم آزادی قلم بر خلاف سیر ملت عمل بکننـد.دست اشخاصـی که می خواهنـد چپاولگری کنند، بعضـی مطبوعات دست آنها را دارند باز می کنند این معنی آزادی نیست، این معنی خیانت است. اینکه داده می شود به ملت آزادی است، نه خیانت،آزادی قلم است، نه خیانت قلم، آزادی بیان است، نه بیان خائنانه))...

همان، ج۶، ص ۱۹۲ ۲۶ / ۲/۵۸

وابستگی به بیانگان

((.. تا پنـج ماه همه چیز آزاد بود، همه روزنامه ها و هم مقالات و هم گویندگان و همه چیزها و همه راه ها باز بود، حالا هم که باز است. بعـد از چنـد ماه معلوم شـد که خوب، این مطبوعات همچو نیست، یک مطبوعاتی باشـد که مثلا یک دسته ای یک عقایـدی دارنـد می خواهند آن عقاید را ذکر بکنند. معلوم شد یک توطئه هایی دارند اینها و از اسـرائیل که دشـمن بشـریت است اینها دارند ارتزاق می کنند و توطئه دارند..))

همان، ج ۱۱، ص ۱۹۱ ۱۴/۱۰/۵۸

((.. یک قلمی است که با صـهیونیسم و امثال اینها روابط دارنـد، یک روزنامه ای که با بودجه آنها اداره می شود و خودشان تیراژی ندارند تا خود را اداره کنند، ما باید به اینها بگوییم آزاد هستید ؟!

کجـای دنیـا وجود داشـته که یک انقلابی بشود و این همه روزنامه داشـته باشـد، همه روزنامه ها را می بسـتند و ، تنها یک روزنامه

ارگان خود حزب مثلا یا خود دولت را می گذاشتند باشد))...

همان، ج ۱۲، ص ۹۱ ۲۶/۲/۵۹

فتنه انگیزی و ایجاد اختلاف بین مسئولین

((.. در روزنامه ها مشغول فتنه انگیزی هستند و مشغول این هستند که دولت را با رئیس جمهور، مجلس را با رئیس جمهور را با مجلس مخالف کنند و این توطئه ای است که در روزنامه ها ایجاد شده است و باید خود آقایان جلویشان را بگیرند، قبل از اینکه ملت جلویش را بگیرد، قبل از اینکه خود ملت بیاید و بی ملاحظه از کسی تمام این روزنامه ها را خفه کند خودشان جلویش را بگیرند))...

همان، ج ۱۲، ص ۲۷۵ ۱۵/۵/۵۹

درک ارزش و جایگاه آزادی

((.. وقتی ما دیدیم که در یک روزنامه ای از یک اشخاصی مطالب نوشته می شود که اینها عمال اجانب هستند و می خواهند مملکت ما را باز به خرابی بکشانند، از آن طرف مقالاتی و مطالبی که راجع به مسائل نهضت است، راجع به مسایل نهضت است، راجع به مسایل اسلام است، یا تحریف می شود یا نوشته نمی شود، اینطور مطبوعات را نمی توانیم برایش احترام قائل بشویم. برای مطبوعاتی ما احترام قائل هستیم که بفهمد آزادی بیان و آزادی قلم یعنی چه))...

همان، ج ۶، ص ۱۹۲ ۲۶/۲/۵۸

استقلال و عدم وابستگی

((.. من بار دیگر از مطبوعات سراسر ایران می خواهم که بیایید و دست در دست یکدیگر نهید و آزادانه مطالب را بنویسید، ولی توطئه نکنید. من بارها گفته ام که مطبوعات باید مستقل و آزاد باشند ولی متاسفانه و با کمال تعجب تعدادی از آنها را در مسیری دیدم که با کمال بی انصافی مقاصد شوم راست و چپ را در ایران پیاده می کردند و هنوز می کنند. مطبوعات در هر کشوری نقش اساسی را در ایجاد جوی سالم و یا نا سالم دارند. امید است که در خدمت خداو مردم درآیند..))

همان، ج ۱۲، ص ۲۳ ۱/۱/۵۹

انتقاد صحیح و سازنده

((.. مساله دیگر راجع به انتقاد، البته روزنامه ها باید مسائلی که پیش می آید را نظر کنند، یک وقت انتقاد است؛ یعنی انتقاد سالم است، این مفید است. یک وقت انتقام است، نه انتقاد، این نباید باشد، این با موازین جور در نمی آید. انسان چون با یکی خوب نیست، در مطبوعات او را بکوبند،کار درستی نیست. اما اگر کسی خلاف کرده است، باید او را نصیحت کرد، پرده دری نباشد، ولی انتقاد خوب استفاده عموم و این که مردم بفهمند باید چه بکنند و باید چه بشود..))

همان، ج ۱۹، ص ۲۱۶ ۱۰/۶/۶۴

((.. باید مطالب نشریات رو به انتقاد سالم و مصلحت اندیشی و هدایت باشد. گاهی ممکن است یک انتقادی از باب اینکه با سلامت نوشته نشده است، انتقاد باعث بدتر شدن وضع شده باشد. انتقادی وضع را آرامش میدهد که از روی مصالح باشد و نویسنده توجه به این داشته باشد که مسئولیت الهی دارد و پیش خدا مسئول است. کسی که قلم بدست می گیرد، بداند که مورد سئوال قرارمی گیرد که اینکه نوشتی چه بود..))

همان، ج ۱۴، ص ۲۴۸ ۱۱/۳/۶۰

((این روزنامه هایی که هر کدام به جان هم افتاده اند و یک راهی را دارند باز می کنند برای انتقاد از کشور، برای انتقاد از جمهوری اسلامی، برای انتقاد از جمهوری اسلامی، برای انتقاد از گروهها یا اشخاص، اینها شیاطین هستند و قلم ها در دست

شیاطین است و خودشان توجه دارند، روزنامه ها و مطبوعاتی که باید در خدمت این ملت و در خدمت اسلام باشند، باید همه با هم به طور برداری رفتار کنند و اگر انتقاد دارند، انتقاد برادری داشته باشد، مصلحت گرایی باشد..))

همان، ج ۱۴، ص ۴۰ ۱۵/۱۱/۵۹

((در هر صورت مـا یک وظیفه اسلامی و انسانی داریم که آن چیزهایی که در این جمهوری اسلامی شده است بگوئیم و به مردم برسانیم، انتقاد هم اگر داریم، البته اگر کوتاهی شده باشد، باید نوشته شود، نمی گوئیم آن را ننویسند، آنها را هم بنویسید، اما انتقاد غیر از غرض ورزی است. یک وقتی قلمی می خواهد مساله ای را که کوچک است، بزرگ کند، چند مقابل کند، تیتر بزرگی بنویسد و هر چه دلش می خواهد بنویسد که می بینیم گاهی تیترهایی مناسب با خود مطلب نیست بلکه تیتر را از جای دیگر پیدا کردند و زیرش چیز دیگری نوشته اند که البته این غرض ورزی است و یک وقت یک قلمی را می بینیم که می خواهد جامعه را اصلاح کند که هم خوبش را می گوید و هم آنچه ناقص است اما نه به طور غرض آلود، نه به طور تضعیف..، دو جور گفتار است و دو جور نوشتن است. باید فکر این مطلب باشیم که دگر در کار شمای تنها و نه همه، انتقاد است، همه نویسندگان، همه گویندگان به طور ملایم و بطور دلسوزانده مسائل را مطرح بکنند، نه به طوری که بخواهید، جمهوری اسلامی ایران ضربه بزنید. اگر این جمهوری اسلامی به واسطه قلم اینها ضربه بخورد، پیش خدای تبارک و تعالی و پیش ملت و پیش همه ملت ها مسئولند ...))

همان، ج ۱۳، ص ۲۵۲ ۱۵/۱۰/۵۹

دقت در انتخاب تیتر

((.. مطبوعات موظفند از تیترهایی که موجب تحریک و یا تضعیف مردم می شود و یا مخالف واقع است خودداری کنند و خود را با مسیر انقلاب تطبیق دهند و نیز از درج مقالاتی که مضر به انقلاب و موجب تفرقه می شود خودداری کنند که این خود توطئه محسوب می شود..))

همان، ج ۸ ص ۲۸۵ ۶/۶/۵۸

((.. مقالاتی که می نویسید اصلاحی باشد، اخباری که می نویسید، تیترهایی هست، مردم اینها را در روزنامه ها می بینند و می فهمند که این تیتر از کجا پیدا شده است و برای چه مقصدی این تیتر را گذاشته اند و گاهی هم آدم می بیند مساله اینطوری نبوده است، تیترش یک جور است و مساله اش یک جور دیگر. مردم این تیترها را نگاه می کنند که چه فسادی یا چه صلاحی واقع شده است. باید توجه کنید که روزنامه ای تیترش چیزی نباشد که محتوایش آنطور نباشد، نه به آن تندی که در تیتر است و نه به آن عظمت، این غش است. درست مثل کاسبی که روی متاعش چیز خوب می ریزد و آخرش فاسد است و این حرام است و اگر تیتر با محتوا نخواند، غش است که شما با قلم هایتان می کنید. باید توجه کنید و شک نکنید ما روز محاسبه داریم، از همه چیزها محاسبه می شود ان روز، خود انسان، قلم ها، دست، چشم ها، شهادت می دهند، دیر یا زود چیزی نیست، ولی روزی هست))...

همان، ج ۱۴، ص ۲۵۸ ۱۲/۳/۶۰

ضرورت گزینش افراد صالح

((.. باید آنهایی که در راس مطبوعات هستند توجه داشته باشند که مبادا در بین آن ها اشخاصی خودشان را جا بزنند.. این از مسائل مهم کسانی است که بخواهند خدمتی بکنند، مجله ای بیرون بدهند یا روزنامه ای بنویسند. اولین مساله آن ها این اسست که افراد انتخاب کنند، اولین مساله آنها انتخاب افراد است، چون افراد اگر چنانچه اشخاصی منحرف باشند، بدون اینکه شما توجه داشته باشید، یک وقت متوجه می شوید که انحراف پیدا شده است، چون اشخاصند که می توانند انسان را به دامان آمریکا و یا دامان شوروی بکشانند))...

همان، ج ۱۳، ص ۲۴۸ ۱۵/۱۰/۵۹

((.. شما نمی توانید در مجله ای که دارید افرادی را انتخاب کنید که سابقه شان انحراف بوده است به حساب اینکه حالا دیگر خوب شده است و آدم مسلمانی است و به این حساب او را در روزنامه تان وارد کنید. اینکه او خیلی خوب است، برای خودش، ما نمی گوئیم بد است. اما نمی توانیم مطلبی را که در تربیت یک ملتی و در سرنوشت یک ملتی دخالت دارد، به دست او بدهیم.انی از مسائل مهمی است که در همه جا باید رعایت شود..))

همان، ج ۱۳، ص ۲۵۰ ۱۵/۱۰/۵۹

ضرورت نظارت بر محتوای مطبوعات

((.. نوشته هایی که می خواهید طرح بشود، چند نفری را که یقین دارید آدم هایی هستند وارد مسیر ملت و کشور هستند و وابستگی به هیچ جا ندارند، مطالعه و درست در آن دقت کنند و بعد از دقت در روزنامه یا مجله نوشته شود. اینطور نباشد که بنویسند و منتشر بشود، بعد بفهمند که این نوشته بر خلاف بوده است، و این مطلب یک امری است لازم..))

همان، ج ۱۳، ص ۲۴۹ ۱۵/۱۰/۵۹

((.. مقالاتی که نوشته می شود از اشخاصی که مقاله به شما ـ ممکن است از خارج از خود شما باشد ـ و مقاله می فرستند، این مقالات را با دقت در یک شورایی که خودتان تاسیس می کنید که ممکن است یک وقت یک مقاله ای ابتدایش خیلی هم دلچسب باشد و برای شما خوب باشد، لکن در خلالش یک وقت مسائلی مطرح می شود که بر خلاف مسیر خود شماست... مقالات هم باید بطور دقت، یک نفر نه، یک شورایی باشد، یک جمعیتی باشد که مقالات را درست تحت نظر بگیرد و بعد از اینکه دید همین راه و همین مسیر است، آنوقت در مجله آن مقاله را منعکس کنید و همین طور راجع به عکس هایی که اگر در آن هست، من درست الان نمی توانم بگویم چیزی را، اگر عکس هایی در آن هست، اگر چیز هایی مثلا در آن هست، باز توجه کنید که یک وقت قالب نزنند به شما یک عکسهایی که نباید در مجله شما باشد..))

همان، ج ۱۴، ص ۵۱ ۱۸/ ۱۱/۵۹

فرم و شکل نشریات

((.. در این مورد آنچه بیش از همه در فرهنگ مردم تاثیر می گذارد، مجله و فرم مجله است، برای اینکه مجله و نحوه ارائه آن خیلی تاثیر می کند. شما دیدید زمانی که مجلات دست منحرفین بود، همان نوشتن و صفحه ها در آنها تاثیر داشت. یک جوانی که مجله را ورق می زند، در روحیه اش تاثیر می گذارد. اگر می خواند، همه چیز انحرافی گذاشته بودند و همه چیز را وارونه می کردند. فکرها را مقید کرده بودند در یک محدوده هایی و نمی گذاشتند که جوانی که تازه می خواهد وارد شود در جامعه، فکر آزاد داشته باشد و خودش مسائل را بررسی کند. این کودک از دبستان گرفته تا هر کجا بوده، تحت تاثیر این معلم ها و.. آنهاست.))

همان، ج ۱۵، ص ۳۵ ۴/۴/۶۰

پرهیز از نوشته های اختلاف انگیز و حفظ آرامش جامعه

((.. بر جمیع سخنرانان، چه در محیط های باز و چه بسته و تمام نویسندگان تکلیف حتمی شرعی است که حتی بطور اشاره و کنایه، از گفتار و نوشته های اختلاف انگیز اجتناب نمایند که امروز اختلافات برای امت اسلامی سم کشنده است و باید بدانند که ایجاد اختلاف در محیط حاضر، جز تبعید از نفس اماره و شیطان درونی و خدمت به ابرقدرتها خصوصا آمریکای جهانخوار نیست و از منکرات بزرگی است که شیطان به اسم اسلام، بر زبانها و قلم ها جاری می کند و باید بدانند که انقلاب اسلامی تاب تحمل را ندارد و متخلف را مجازات خواهد کرد))...

همان، ج ۱۴، ص ۱۵۷ ۱۲/۱/۶۰

((.. یکی از مسائلی که الان لازم است من عرض می کنم، ما الان در ایران احتیاج به آرامش داریم، اگر ما بخواهیم که این نهضت پیروز بشود، باید ما آرامش این مملکت را حفظ بکنیم، باید همه قشرها متوجه باشند که آرامش را حفظ بکنند، نباید به جان هم بریزند،ارشاد بکنند، تلویزیون باید ارشاد بکنند، روزنامه نباید یک چیزهایی را که موجب تهییج مردم است و موجب انحراف مردم است در آنجا بنویسند..))

همان، ج ۱۲، ص ۲۰۹ ۷/۴/۵۹

پرهیز از شایعه پراکنی

((.. من ارباب جراید و رسانه ها و گویندگان را نصیحت می کنم که دست از این شایعه افکنی ها بردارند و مسائل بیهوده ومطالب دروغ را برای زیاد شدن تیراژ پخش نکنند، که اگر احساس توطئه و فساد شود، ملت با آنها به طور دیگر عمل می کنند از آزادی سوء استفاده نکنید و مسیر ملت را رها ننمائید و از بزرگ نشان دادن وقایع کوچک بپرهیزید که صلاح مملکت و ملت در آن است..))

همان، ج ۸، ص ۲۲، ۸/۵/۵۸

رعایت تقوای الهی

((.. باز می گویم توجه داشته باشید که همه ما در محضر خدا هستیم، اینجا محضر خداست. آنوقت که قلم در دست می گیرید و می خواهید بنویسید بدانید که فکر شما، زبان شما، قلب شما، قلم شما همه در محضر خداست..))

همان، ج ۱۴، ص ۱۱۶ ۱۲/۱۲/۵۹

((.. در نوشته هایتان به خدا توجه داشته باشید، بدانید که این قلم که در دست شماست، در محضر خداست و اگر هر کلمه ای نوشته شود، بعد سئوال می کنند چرا این نوشته شده است. اگر به جای این کلمه بشود یک کلمه خوبتر نوشت، از شما سئوال می کنند، چرا این کلمه زشت را نوشته اید))...

همان، ج ۱۳، ص ۲۵۳ ۱۵/۱۰/۵۹

ضرورت اصلاح بنیادین در مطبوعات

((.. خدمتی که مجله ها و روزنامه ها و سایر رسانه های این مملکت می توانند به کشور خودشان و به اسلام بکنند این است که وضع این مجله ها را تغییر بدهند. این مجله ها در زمان رژیم سابق یک وضعی داشت از حیث مطالب، از حیث عکس ها و از این جهات، اگر شما بخواهید خدمتی بکنید به کشور خودتان، خدمتی بکنید به اسلام، باید از چیزهایی که انحراف می آورد بپرهیزید ...((

همان، ج ۸. ص ۲۲ /۴/۴ ۵۸

((.. با اهمیتی که مطبوعات و نقشی که در ساختن جامعه دارند. با گذشت بیش از یک سال از برقراری جمهوری اسلامی باز دیده می شود که بسیاری از مطبوعاعت در خط انقلاب نیستند و اصلاحاتی بنیادی در آنها باید تحقق یابد که اشخاص منحرفی که موجب این امور انحرافی می شوند دستشان از این رسانه های گروهی کوتاه شود..))

همان، ج ۱۲، ص ۶۳ ۸/۲/۵۹

گزیده ای از بیانات حضرت امام خمینی (ره) در رابطه با ابرقدرتها

مستکبران

باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود. ۲۴/۲/۵۸

مستکبرین غاصبند، مستکبرین باید از میدان خارج بشوند. ۲۷/۲/۵۸

اگر شما کسانی که زیر دستتان هست ضعیف شمردید به آنها خدای نخواسته تعدی کردید. تجاوز کردید، شما هم مستکبر می‌شوید و آن زیردستها مستضعف. ۴/۳/۵۸

و همه باید کوشش کنیم که وحدت بین مستضعفان در هر مسلك و مذهبی که باشند، تحقق پیدا کند که اگر خدای نخواسته سستی پیدا شود، این دو قطب مستکبر شرق و غرب مانند سرطان همه را به هلاکت‌خواهند رساند. ما عازم هستیم که تمام سلطه‌ها را نابود سازیم. ۲۰/۲/۶۲

خدای تبارك و تعالی ما و شما را از شر این مستکبرین نجات بدهد (آمین حضار) و ملتهای ایران را، ملتهای دیگران را،... همه مسلمین را بیدار کند (آمین حضار) تا دماغ این مستکبرین را به خاك بمالد (آمین حضار) و آنها را رسوا کند (آمین حضار). ۶/۸/۶۰

امریکا و ابرقدرتها

ابرقدرتها می‌خواهند انسانیت انسانها را تحت‌سلطه قرار دهند. ۶/۸/۶۰

آمریکا می‌خواهد با تمام قوا بین مسلمین اختلاف بیندازد. ۱۱/۹/۶۰

آمریکا محدود نیست آمالش، به یک کشور و دو کشور. ۱۴/۶/۶۱

شریان حیات آمریکا و غرب بسته به نفت این منطقه است. ۱۴/۶/۶۱

اگر قدرت امریکا نبود، اسرائیل هم نمی‌توانست که این کار سفاکانه را بکند. ۱۳/۸/۶۱

دنیا باید امریکا را از بین ببرد. و الا تا اینها هستند، این مصیبتها در دنیا هست. ۱۳/۸/۶۱

باید در مقابل ابرقدرتها مقاومت کرد. ۹/۱۲/۶۶

ابرقدرتها آن لحظه‌ای که منافعشان اقتضا کند شما و قدیمی‌ترین وفاداران و دوستان خود را قربانی می‌کنند و پیش آنان دوستی و دشمنی و نوکری و صداقت ارزش و مفهومی ندارد. ۲/۲/۵۹

امروز تمامی قدرتها و ابرقدرتها مصمم شده‌اند تا ریشه اسلام ناب رسول گرامیمان صلی‌الله علیه و آله وسلم - را قطع کنند. ۲/۲/۵۹

فلسطین در چشم انداز امام خمینی (ره)

دیار فلسطین، محل ظهور و موطن و مزار حضرت موسی (ع) و زادگاه و مزار حضرت عیسی و نخستین قبله گاه مسلمین، همواره کانون توجه و احترام مذاهب بزرگ دنیا و همه ملل جهان است. مسلمانان همواره اکثریت مطلق جمعیت فلسطین را دارا بودند و قرنها در سایه حکومت مسلمین، همه مذاهب و فرق در همزیستی کامل زندگی کردند اما از هنگامی که با دسایس استعماری، تسلط انحصاری صهیونیزم و نادیده گرفته حقوق اکثریت‌ساکنان آن دیار آغاز شد، به پایگاه استعمار در منطقه و کانون تهدید و تفرقه در منطقه حساس خاورمیانه تبدیل گردید.

در نیم قرن اخیر مبارزات آزادیبخش مسلمانان مظلوم فلسطین افت و خیزهای فراوانی را پشت‌سر گذاشت و وابستگی اغلب حکومتها در سرزمینهای اسلامی به استعمار، مسلمانان مجاهدفلسطین را از پشتوانه وسیع هم کیشان محروم ساخته و جنبش ضدصهیونیستی را به نوعی رکود کشانیده بود. با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، روح جدیدی در کالبد مبارزات ضدصهیونیستی دمیده شد. اگر در یک تحلیل جامع و کلی تر بخواهیم به عوامل و موانع اوجگیری مبارزات ملت فلسطین پس از انقلاب اسلامی اشارتی داشته باشیم می‌توان گفت که وقوع انقلاب اسلامی و به تبع آن نفوذ معنوی و شخصیت امام خمینی و

مواضع وی جزو عوامل اوجگیری مبارزات و تحول روش و ایدئولوژی مبارزه و سرانجام پیدایش انتفاضه بود. اما موانع آن بطور کلی در این بود که انقلاب اسلامی در مرحله‌ای از پیشرفت تکنولوژی و اوج تکامل صنعتی دنیای غرب واقع شد که در برابر مسائل و دشواری‌های بسیار پیچیده‌ای برای تداوم راه خود و تقویت جنبش‌های موازی قرار می گرفت که امپریالیزم رسانه‌ای، تنها به عنوان نمونه‌ای از آن موانع، قادر بود در افکار عمومی مردم جهان و حتی در داخل کشور، رسوخ کرده و با بهره گیری از روشهای پیچیده روانشناختی و خبری در سطحی وسیع دست‌به سمپاشی، تاثیر گذاری و مقابله بزند و جهان را علیه اهداف انقلاب اسلامی متحد سازد و یا آنرا در جنگی نابرابر قرار دهد که یک طرف آن متکی به آواکس‌ها و ماهواره‌ها و پیچیده ترین و پیشرفته ترین امکانات باشد و طرف دیگر متکی به نیروهای انسانی مومن و فداکار. (۱)

انقلاب اسلامی در چنان شرایطی پیروز شد و خط مشی حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و نیز مبارزات فلسطین را در پیش گرفت. در زمانی که جهان در آستانه ورود به دوران تمدن سوم، عصر رایانه ها، عصر انفجار اطلاعات و پیدایش تکنولوژی ارتباطات دوسویه و آمیزش‌های فرهنگی، وحدت جهانی و ظهور علائم فروپاشی ابرقدرت شرق بود و پدیده‌ای موسوم به نظم نوین جهانی شکل می گرفت و در درون خود شبکه‌های سنتی سلطه را نیز حفظ می کرد. زمانی که ستیزه‌های بین‌المللی به تدریج‌به سود قدرتمندان جهانی تبدیل به همکاری بین المللی شده و نظام استعمار و سلطه شکل نوینی گرفت و اکنون که در آخرین سال‌های قرن بیستم هستیم، نظم نوین جهانی با پشتیبانی قدرتهای نظامی و فوق صنعتی در شرف وقوع است، امریکا با هجوم گسترده موسوم به جنگ نفت علیه عراق (به بهانه اشغال کویت توسط آن کشور) زهرچشمی از اعراب و دولتهای مترقی عرب گرفت. به لیبی حمله کرد و در بمباران مقر حکومت قذافی رهبر لیبی، تنی چند از اعضای خانواده او کشته شدند اما آب از آب تکان نخورد و دنیای اسلام فقط نظاره گر این حادثه بود اکنون در سایه راه‌اندازی بحران‌ها و جریانات انحرافی (و سرگرم کردن مسلمانان به مسائل متفرقه و پرداختن به مسائلی نظیر انفجار بوئنوس آیرس، خطر هسته‌ای ایران و پاکستان و... ادعای مالکیت‌سه جزیره ایرانی توسط امارات و جنگ داخلی بوسنی و صرب و غیره) مسئله فلسطین را می‌خواهند حل کنند و سوریه را که سال‌ها بر موضع سازش ناپذیری با اسرائیل پای می‌فشرد مجبور به مذاکره و سازش کرده‌اند. کشور اسلامی سومالی توسط امریکایی‌ها اشغال شد و جنوب عراق در تصرف قوای امریکایی هاست امریکایی‌ها نفت عراق را خود استخراج می کنند و می‌فروشند و پس از کسر کردن غرامت جنگی و هزینه قشون خویش، هرچه را که خواستند به دولت عراق می‌پردازند. خلیج فارس نیز جولانگاه ناوگان‌های امریکایی گردیده است و دنیای اسلام در برابر همه این فجایع خاموش است و گاه به اعتراضات شفاهی اکتفامی کنند.

اکنون جو غالب بر اعراب جو مذاکره، سازش و تسلیم در برابر اسرائیل است. هنگامی که سادات قرارداد کمپ دیوید را امضاء کرد، مصر از جرگه اعراب اخراج شد و امروز نه تنها مصر به جرگه اعراب بازگشته است که افتخار تقدم سازش با اسرائیل و به سمیت‌شناختن آن را نیز به دوش می کشد و ممالک مترقی ضدصهیونیستی هم اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند و بدینسان یک اقلیت کوچک یهودی اراده خویش را به یک میلیارد مسلمان تحمیل و بر آنان حکمفرمایی می کند.

ما این حوادث را به مثابه برگی از کتاب برای آیندگان ثبت می‌کنیم تا آیندگان بدانند خادم و خائن چه کسانی بودند و روند انحطاط چگونه آغاز شد و چه کسانی تا واپسین دم از حقوق غصب شده یک ملت دفاع کردند و... در روزگاری که، افشای صهیونیزم حتی در ممالک غربی مدعی دمکراسی، تهدید، ترور و محاکمه در پی داشت و نشانه نفوذ صهیونیزم بر ارگانهای حکومتی آنان بود و یا در برخی از ممالک جهان سوم مانند حکومت‌شاه در ایران که سازمان اطلاعات و امنیت آن (ساواک) با همکاری اسرائیل طراحی و تربیت‌شده بود سخن گفتن علیه اسرائیل ممنوع بود در خرداد سال ۱۳۴۲ امام خمینی در نطق معروف خویش که منجر به بازداشت ایشان و قیام پانزده خرداد شد چنین گفت:

امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما با سه موضوع کار نداشته باشید، پس از

آن هر چه خواستید بگویید. یکی اینکه با شاه کاری نداشته باشید و از او حرف نزنید و یکی هم اینکه با اسرائیل کار نداشته باشید و یکی هم اینکه نگویید دین در خطر است. (۲)

وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و جهت‌گیری ضدصهیونیستی اش پدیده‌ای غیرمنتظره و نگران کننده برای اسرائیل بود. ایران در زمان شاه، بازار واردات انبوه کالاها و محصولات اسرائیلی بود که رونقی به اقتصاد اسرائیل می‌بخشید و از آن سو با صادرات نفت‌به آن جان می‌داد و نفت ایران تبدیل به گلوله و سلاح می‌شد و بر سینه فلسطینیان می‌نشست. ایران تبدیل به پایگاهی برای اسرائیل شده بود و همین امر از دلایل دشمنی متقابل اسرائیل با انقلاب اسلامی ایران بود. امام خمینی می‌گویند:

یکی از جهاتی که ما را در مقابل شاه قرار داده است کمک او به اسرائیل است من همیشه در مطالبم گفته‌ام که شاه از همان اول که اسرائیل بوجود آمد با او همکاری کرده و وقتی که جنگ بین اسرائیل و مسلمانان به اوج خود رسیده بود، شاه همچنان نفت مسلمین را غصب کرده و به اسرائیل می‌داد و این امر خود از عوامل مخالفت من با شاه بوده است. (۳)

با وقوع انقلاب اسلامی همه این روابط گسسته شد و سفارت اسرائیل در تهران تبدیل به سفارت فلسطین گردید. بدیهی است که در مصاف انقلاب با امپریالیسم، توطئه‌های اسرائیل بخشی از توطئه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران خواهد بود. جنگ تحمیلی یکی از آنها بود که مانع از رویارویی انقلاب اسلامی با اسرائیل شد.

آنچه که موجب تاسف بسیار است آن است که ابرقدرت‌ها بویژه امریکا با فریب صدام، با هجوم به کشور ما دولت مقتدر ایران را سرگرم دفاع از کشور خود نمود تا مجال به اسرائیل غاصب تبهکار دهد تا به نقشه شوم خود که تشکیل اسرائیل بزرگ که از نیل تا فرات است، اقدام نماید. (۴) عقوبت مبارزه با اسرائیل فقط تهدید و ترور نبود. در مقیاسی بزرگ، جنگ تحمیلی نیز راهی بود برای مستهلک کردن انرژی ملت‌های مسلمان، به فراموشی سپردن مسئله اسرائیل و یا در درجه دوم قرار دادن آن. در عین حال رهبر کبیر انقلاب اسلامی علیرغم جنگ تمام عیار با عراق، از مسئله فلسطین و اصلی بودن مبارزه با اسرائیل غافل نبودند به طوری که یکی از راههای‌انگیزه بخشی به مردم ایران و نسل انقلابی و حزب اللهی، شعار (راه قدس از کربلا می‌گذرد) بود و امام خمینی با توجه به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شرایطی که در پایان قرن بیستم با آن روبرو هستیم، مبارزه با صهیونیزم را جز لاینفک انقلاب اسلامی ایران اعلام داشتند.

محورهای اساسی در دیدگاههای امام خمینی پیرامون فلسطین (۵)

استفاده از حربه نفت علیه امریکا و اسرائیل:

پس از فتح قسطنطنیه به دست‌سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳م، دوران انقلاب و نوزائی فکری و فرهنگی (رنسانس) در غرب آغاز شد و در نیمه دوم قرن هیجدهم به انقلاب صنعتی و اقتصادی انجامید. اما درست از همان آغاز اولین انقلاب فکری در غرب،دنیای شرق انحطاط خویش را آغاز کرد به گونه‌ای که در قرن بیستم دیگر هیچ توازنی میان آنها وجود نداشت. جهان به دو قطب پیشرفته صنعتی و ثروتمند یعنی غرب سیاسی و مسیحی و قطب عقب مانده و فقیر موسوم به جهان سوم تقسیم شد که ممالک اسلامی در زمره آن بودند و به مدد بهره‌گیری از ثروت و تولید و امکانات و سلاح‌های مدرن بود که غرب توانست اسرائیل را با جمعیت‌اندکی به اعراب مسلمان تحمیل کند. تجربه جنگ‌های متعدد اعراب و اسرائیل، بالاخص جنگ رمضان که ارتش‌های چند کشور عربی مورد حمایت ابرقدرت شوروی، از اسرائیل کوچک شکست‌خوردند. نموداری از ضعف آنان بود و این احساس ضعف و حقارت ناشی از این شکست‌ها و تلقی اینکه تداوم دشمنی با اسرائیل که با برخی از آنان مرزهای مشترک دارد، امنیت ملی آنها را به خطر می‌اندازد، زمینه‌های سازش را در اعراب بوجود آورد. در چنین شرایطی، امام خمینی بر ادامه مبارزه با اسرائیل تاکید کرد و راه موثر در این مبارزه را استفاده از حربه تحریم نفت علیه اسرائیل و حامیانش دانست. ایشان در پیامی به دول و ملل اسلامی به مناسبت جنگ رمضان اعراب و اسرائیل در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۵۲ گفتند:

دولتهای ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند، بعنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت‌به آن دولتهایی که به اسرائیل کمک می کنند خودداری ورزند.

با داشتن آن همه ذخایر، آن همه امکانات اگر یک هفته نفت‌خودشان را به روی این جنایتکارها ببندند، تمام مسائل حل خواهد شد معذلک می گویند که ما این کار را نمی کنیم. (۶)

اسرائیل قیام مسلحانه بر ضد کشورهای اسلامی نموده است و بر دول و ملل اسلام، قلع و قمع آن لازم است. کمک به اسرائیل چه فروش اسلحه و مواد منفجره و چه فروش نفت‌حرام و مخالف با اسلام است. (۷)

آیا جا ندارد که اعتراض کنیم: آقا نفت مسلمین را چرا به کفار می‌دهی، به کفاری که در حال جنگ و تجاوز به سرزمین و امت اسلام هستند. (۸)

حقیقت این است که نفت چون خون در رگهای اقتصاد و صنعت دنیای پیشرفته صنعتی است و کاهش یا قطع صدور نفت موجب کم خونی و ضعف و مرگ آن خواهد شد، غرب سیاسی علیرغم همه پیشرفت هایش، مانند غول شیشه‌ای است که با قطع صدور نفت از پای در می‌آید. ممکن است تصور شود، همان‌اندازه که غرب به نفت محتاج است، فروشندگان نفت نیز که دارای اقتصاد تک پایه‌ای نفت می باشند، زندگی شان به همان‌اندازه وابسته به درآمد نفت است اما حقیقت این است که در صورتی که کشورهای تولید کننده نفت در یک مدت زمان، سیاست ریاضت اقتصادی و استفاده از ذخایر خویش را اتخاذ می‌کردند، غرب سریعتر از آنان از پای می‌افتاد. فقط با یکماه قطع نفت‌بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عظیمی غرب را فرا می‌گرفت و آنان را به تسلیم وامی داشت‌بویژه که در آن هنگام هنوز کشورهای صنعتی تدابیری از قبیل ایجاد چاهها و منابع ذخیره نفتی را نیندیشیده بودند اما پس از آنکه مدت‌ها نظریه تحریم اقتصادی غرب بخاطر حمایتش از اسرائیل مطرح شد (ولی متاسفانه توسط همه ممالک اسلامی به اجرا در نیامد)، مصرف کنندگان نفت‌به صرف احتمال وقوع چنین امری در فکر ایجاد منابع ذخیره نفتی به مدت سه ماه افتادند و آنرا عمل کردند زیرا اقتصاد ممالک صنعتی بسیار آسیب پذیر است و برنده نهائی در جنگ نفت فقط کسی است که بتواند چند روز بیشتر مقاومت کند و ذخیره سازی نفت‌به منظور افزایش زمان و ضریب مقاومت‌بود اما اگر اعراب حاضر به جنگ نفت‌با اسرائیل و حامیان نیرومند غربی اش نشدند خود دلایلی داخلی داشت که این دلایل در نهایت‌به ماهیت وابسته، رفاه طلب، عافیت جو، استبدادی و عدم پایگاه مردمی حکومت‌های ممالک اسلامی مربوط می‌شد.

وابستگی، عدم مشروعیت مردمی و روش استبدادی حکومت‌های منطقه مانع اصلی نجات فلسطین:

لازمه اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی این است که مردم مبتلا به بیماری و تب مصرف نباشند و اگر هم بودند آنقدر به زمامداران خویش اعتماد داشته باشند که با آنان همکاری و همراهی کنند، ولی خفقان و استبداد به حدی بود که مردم و مخالفین حکومت نه تنها حاضر به همکاری نبودند بلکه درکمین فرصت‌ها می‌نشستند تا به محض ضعیف شدن حکومت، آن را از پای درآورند. به همین روی در صورت اتخاذ روش ریاضت اقتصادی کوتاه مدت، که نتیجه آن کمبود ارزاق، کالاها و صعود تورم بود. نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی وسعت می گرفت و برای حکومت‌ها خطرساز بود، بویژه آنکه در بسیاری از کشورهای عربی اصولا حکومت‌ها یا پادشاهی بودند و پارلمان و انتخابات وجود نداشت و یا اگر هم مانند کویت پارلمانی وجود داشت‌یک مجلس تشریفاتی بود که مطابق قوانین آن کشور پادشاه حق انحلال آن یا عزل و نصب اعضای مجلس را داشت و یا اگر هم نظام حکومتی جمهوری بود، تفاوتی با نظام سلطنتی استبدادی نداشت و رئیس جمهور مادام العمر بود. در نتیجه از آنجا که مردم نقشی در روی کارآوردن دولت‌ها نداشتند، مسئولیتی هم در قبال آن احساس نمی‌کردند و دلیلی هم برای شرکت اختیاری و داوطلبانه در خطر نمی‌دیدند. به همین دلیل است که امام خمینی کرارا به اعراب می گوید شما هم مانند ایران شاه را کنار بزنید:

ما تا به اسلام برنگردیم اسلام رسول الله - تا به اسلام رسول الله برنگردیم، مشکلاتمان سر جای خودش هست، نه می‌توانیم قضیه

فلسطین را حلش کنیم، نه افغانستان را نه سایر جاها را. ملت‌ها باید برگردند به صدر اسلام، اگر حکومت‌ها هم با ملت‌ها برگشتند که اشکالی نیست و اگر برنگشتند ملت‌ها باید حساب خودشان را از حکومت‌ها جدا کنند و با حکومت‌ها آن کنند که ملت ایران با حکومت‌خودش کرد، تا مشکلات حل شود... (۹)

تاکید امام بر قیام و مبارزه علیه حکومت‌ها بعنوان راه نجات فلسطین:

امام خمینی کرارا در مواضع و بیانات خویش، علاوه بر تاکید بر اتحاد و تمسک به اسلام و بازگشت‌به ارزشهای اسلامی قیام علیه حکومت‌ها را در ممالک اسلامی یکی از مقدمات واجب برای نجات فلسطین می داند زیرا حکومت‌های استبدادی به دلیل فقدان پایگاه داخلی، برای حفظ خود در برابر نارضایتی‌ها و مخالفت‌های داخلی نیاز به حمایت‌خارجی دارند و بدینسان میان استبداد و استعمار اتحاد بوجود می آید.

طبیعی است که مبارزه با استبداد داخلی مقدم بر مبارزه با استعمار خارجی است زیرا مادامی که دشمن در خانه است، مبارزه در جبهه خارجی بی ثمر خواهد بود. برای مبارزه با استعمار نخست‌باید پایگاههای داخلی آن یعنی استبداد و حکومت‌های وابسته و سرمایه‌های وابسته و پایگاههای اقتصادیش را از میان برد به همین دلیل از دیدگاه امام خمینی، سرنگونی حکومت‌های وابسته و مسلط بر ممالک اسلامی، فوری ترین راه نجات فلسطین است.

همانطور که گفته شد، از راههای اساسی مبارزه با اسرائیل و حامیان قدرتمند غربی آن، تحریم اقتصادی و نفتی بود اما این واقعه محتمل بود که فقط با تحمل ریاضت اقتصادی خاتمه نیابد و غرب برای نجات خویش دست‌به تهاجم به منابع نفتی خاورمیانه و اشغال آنها بزند. اگرچه نظام دو قطبی جهان و وجود ابرقدرت شوروی در همسایگی کشورهای اسلامی سبب خودداری غرب از چنین اقدامی می‌گردید زیرا قهرا پای روس‌ها را به میدان جنگ می کشید و جنگ جهانی سوم را شعله‌ور می ساخت که در آن صورت اثری از حیات روی کره زمین نمی‌ماند و از طرفی هرگونه درگیری امریکا و غرب با کشورهای نفت‌خیز منطقه خاورمیانه، نتیجه اش گسترش بیشتر نفوذ شوروی در این کشورها می‌شد و سرنوشت امروز جهان بگونه‌ای دیگر بود و غرب نیز به دلیل فقدان نفت در جنگ با کشورهای نفت‌خیز تاب مقاومت نمی‌آورد اما مهمتر از همه این موارد آن بود که در برابر سلاحهای مدرن و تجهیزات پیشرفته کشورهای غربی، جهان سومی‌ها فقط با تکیه بر امواج انسانی مومن و فداکاری که به فرماندهی حکومت‌های خویش اعتماد دارند و با استفاده از روش جنگ‌های چریکی می توانستند وارد هماوردی با غرب شوند که این امر به دلایل مختلف بعید می‌نمود زیرا هم حکومت‌ها به دلیل غیر مردمی بودن قدرت بسیج امواج انسانی مومن را نداشتند و هم به دلیل ماهیت وابسته عده‌ای از آن ها، به سادگی، توده‌های مردم وجه المصالحه قرار می گرفتند، چه اساسا برخی از این حکومت‌ها با کمک امریکا و انگلیس به قدرت رسیده بودند. به همین دلیل امام خمینی علاوه بر راه تحریم نفتی، سرنگونی رژیم‌های وابسته و غیر مردمی منطقه توسط مردم آن کشورها را اصلی ترین و مقدم ترین راه می‌دانستند:

مشکل مسلمین، حکومت‌های مسلمین است. این حکومت‌ها هستند که این مسلمین را به این روزانداخته‌اند ملت‌ها مشکل مسلمین نیستند. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی شان با ابرقدرت‌های چپ و راست، مشکلات را برای ما و مسلمین ایجاد کرده‌اند مشکل مسلمین فقط قدس نیست، این یکی از مشکلاتی است که مسلمین دارند.

افغانستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ پاکستان مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ ترکیه مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ مصر مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ عراق مگر از مشکلات مسلمین نیست؟ باید ما تحلیل کنیم که مشکلی که در همه اقطار مسلمین هست از کجا پیدا شده است و راه حلش چیست؟ چرا مسلمین در همه جای دنیا تحت فشار حکومت‌ها و ابرقدرتها هستند و راه حل این مسئله چیست؟ تا اینکه هم رمز پیروزی بر همه مشکلات بدست‌بیاید و هم قدس و افغان و سایر بلاد مسلمین آزاد بشوند.

مشکل مسلمین حکومت‌های مسلمین است این حکومت‌ها هستند که مسلمین را به این روز رسانده‌اند، ملت‌ها مشکل مسلمین

نیستند، ملت‌ها با آن فطرت ذاتی که دارند می‌توانند مسائل را حل کنند لکن مشکل، دولت‌ها هستند شما سرتاسر ممالک اسلامی را وقتی که ملاحظه کنید کم جایی را می‌توانید پیدا بکنید که مشکلاتشان بواسطه حکومت هایشان ایجاد نشده. این حکومت‌ها هستند که بواسطه روابطشان با ابرقدرت‌ها و سرسپردگی‌شان با ابرقدرت‌های چپ و راست مشکلات را برای ما و همه مسلمین ایجاد کرده‌اند اگر این مشکل از پیش پای مسلمین برداشته بشود، مسلمین به آمال خودشان خواهند رسید و راه حلش با دست ملت هاست. (۱۰)

افشای مکرر نقشه اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات:

دلایل مختلف نشان می‌داد که مرزهای جغرافیایی اسرائیل محدود به اراضی اشغال شده فلسطین نخواهد ماند:

الف: از یک سو شعار اصلی پارلمان اسرائیل که برگرفته از کتاب تورات است این بود که اسرائیل، مرزهای تو از نیل تا فرات است و این شعار در دوران ضعف و نوپایی اسرائیل که اشغالگران از جمعیت و قدرت‌اندکی در برابر دنیای اسلام برخوردار بودند مطرح می‌شد و بدیهی است که به هنگام قدرت آن را عملی سازند.

ب: صهیونیست‌ها نژادپرست‌بودند و نژاد خود را برترین نژادها و بنی اسرائیل را فرزندان خدا می‌دانستند که باید حکومت جهان را به دست گیرند و دست کم زمانی که قدرت آن را ندارند از نیل تا فرات را به دلایل مذهبی خود، از آن خویش می‌دانستند. همین عقاید و روحیات یکی از دلایل رواج جهودکشی بود بطوری که حکومت تزاری روسیه آنان را قلع و قمع می‌کرد و هیتلر بعنوان نژادپرست دیگری که این گروه را رقیب خویش می‌دید، برای براندازی نسل یهود و بنی اسرائیل آنان را فوج فوج به هلاکت می‌رساند.

ج: دنیای غرب با آینده نگری که داشت نیازمند تسلط پایدار بر سرزمین‌های طلای سیاه (نفت) و معادن عظیم دیگر در خاورمیانه و قبضه کردن بازار مصرف آن بود و اسرائیل وسیله مناسبی برای تحقق این رویا بود. اما این کار نیاز به زمانی طولانی و زمینه سازیهائی ماهرانه داشت. اسرائیل همواره یکی از مهمترین عوامل ناامنی منطقه بود که اعراب و مسلمانان همواره ناچار از تجهیز و تسلیح خویش برای حفظ امنیت ملی بودند و همین امر خاورمیانه را به زرادخانه امریکا و غرب تبدیل کرد و از این رهگذر میلیاردها دلار را به جیب سرمایه‌داران و دولت‌های غربی سرازیر ساخت.

د: تجربه تحمیل یک اقلیت کوچک یهودی بعنوان حکومت اسرائیل، بر اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین نشان داد که تکرار این تجربه در سایر ممالک عربی هم امکانپذیر است. بخصوص وقتی که اعراب در جنگ با اسرائیل شکست‌خوردند امید به تحقق اسرائیل بزرگ و تکرار آن تجربه بیشتر شد. امام خمینی کرارا به هدف و نقشه اسرائیل بزرگ در سخنان خویش اشاره داشته است. از جمله می گوید:

این مهره دومی که حالا آمده است، اسحاق شامیری که الان آمده است و می خواهد نخست وزیر بشود از اول برنامه خودش را گفته است. از اول گفته است که اسرائیل بزرگ باید تحقق پیدا کند - باید فلسطین به کلی از بین برود. تمام جاهایی که دست اسرائیل است اینها لاینفک از اسرائیل است، اسرائیل بزرگ یعنی از نیل تا فرات، یعنی تمام منطقه‌ای که عرب نشین است، حجاز هم جز این باید باشد، مصر هم جزو این است و اینها (دولتهای عربی) نشسته‌اند آنجا دارند تماشا می‌کنند و عده کثیرشان هم همراهی می‌کنند و اسرائیل را می‌خواهند (به رسمیت) بشناسند (۱۱)

امام خمینی معتقد بود که اهداف نهائی اسرائیل حتی فراتر از نیل تا فرات است و آنان حتی دراندیشه تسلط بر ایران هم بوده‌اند زیرا صهیونیست‌ها سال‌ها پیش از اشغال فلسطین و تشکیل دادن حکومت دراندیشه کودتا در ایران بوده‌اند:

عمال اسرائیل در ایران (در زمان محمد رضا شاه پهلوی) هر جا انگشت می گذاری می‌بینی که یکی از اینها در مراکز حساس، مراکز خطرناک، والله مراکز خطرناک برای تاج این آقا (شاه)، ملتفت نیستند اینها، اینها (یهودی ها)، آنها بودند که در شمیران توطئه

کردند ناصرالدین شاه را بکشند، مملکت ایران را قبضه کنند شما تاریخ را نگاه کنید، تاریخ که می‌دانید، در نیاوران توطئه کردند، در نیاوران چند نفر رفتند ناصرالدین شاه را ترور کنند و یک عده هم در تهران بودند که حکومت را قبضه کنند. اینها حکومت را از خودشان می‌دانند، اینها در کتاب هاشان نوشته‌اند، در مقالاتشان نوشتند حکومت مال ماست، باید ما یک سلطنت جدیدی بوجود آوریم (۱۲)

مسئله یهود و صهیونیزم جداست:

رفتار بنی اسرائیل با حضرت موسی (ع)، نشان می‌دهد که آنان به پیشوا و پیامبر خویش هم جفا نمودند و در خلال مدت ۴۰ روز غیبت موسی (ع) مجددا به بت پرستی گراییدند و ۴۰ سال قوم بنی اسرائیل بخاطر این عمل آواره شدند. تاریخ نشان می‌دهد که از سرسخت ترین و خطرناک ترین دشمنان پیامبر اسلام، قوم یهود بودند که نه تنها نبوت او را انکار می‌کردند که برای نابودی او و یا شکست دادن حکومت نوپای پیامبر در برابر مشرکین توطئه می‌کردند اما در یهودیان، در همان روزگار نیز دو گروه مشاهده می‌شدند. عده‌ای با پیامبر اسلام دشمنی می‌کردند و گروهی نیز خواستار همزیستی مسالمت آمیز و انجام مناسک همزیستی خویش بودند تا قرنها پس از ظهور اسلام، یهودیان به استناد روش تسامح و مدارای پیامبر با پیروان مذاهب گوناگون (که تا وقتی توطئه نمی کردند آزاد بودند) با مسلمانان در کنار هم زندگی می‌کردند. وقتی عمربن خطاب با مرکب و لباسی ساده پس از چند ماه محاصره اورشلیم وارد این شهر شد برخلاف انتظار یهودیان با آنان به نیکی رفتار کرد و یهودیان، قرنها با مسلمانان در کنار هم می‌زیستند و اما افراطیون و نژادپرستان یهودی در امتداد خط همان نیاکان خویش که موجب آوارگی قوم موسی شدند و بعدها فتوای قتل حضرت عیسی (ع) را دادند و با مذهب مسیح به جدال برخاستند و با پیامبر اسلام نیز دشمنی می کردند، دراندیشه تحقق رویای باستانی اسرائیل بزرگ افتادند. صهیونیست‌ها ادامه همان خطی بودند که حسابشان را باید از یهود جدا ساخت. یهودیانی که می‌خواستند مذهبی باشند و خود را آلوده به بازی‌های سیاسی نکنند از آغاز نهضت صهیونی بویژه در امریکا و اروپا، مخالفت‌خویش را با آن اعلام کردند و در مواردی سازمان‌های مختلف یهودی دست‌به مبارزه با صهیونیزم زدند. پس از انقلاب اسلامی ایران، اگرچه تفکیک روشنی در این مورد بعمل نیامد و یهودیان زیادی بودند که از عدم مرزبندی دقیق میان یهود و صهیونیزم و یک کاسه کردن آنها کدورت خاطر داشتند اما شواهدی از سخنان امام خمینی دال بر این مرزبندی وجود دارد:

ما حساب جامعه یهود را از حساب صهیونیست‌ها جدا می‌دانیم، آنها (صهیونیست ها) اهل مذهب نیستند، و قیام بر ضد مستکبرین، طریقه حضرت موسی سلام الله علیه بوده و این درست‌برخلاف صهیونیست هاست‌حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است و ما با آنها مخالف هستیم و مخالفت ما برای این است که آنها با همه ادیان مخالف هستند، آنها یهودی هستند، آنها مردمی سیاسی هستند که به اسم یهود کارهایی می‌کنند و یهودی‌ها هم ازآنها متنفر هستند و همه انسان‌ها باید از آن‌ها متنفر باشند (۱۳)

صهیونیزم یک پدیده سیاسی با آرمان‌های جاه طلبانه، نژادپرستانه و استعمارگرانه است که زیر پوشش مذهب یهود، جلوه مذهبی به خود می‌گیرد و بعنوان ناجی قوم یهود خواسته است این ملت را زیر چتر خویش جمع کند.

مسئله اصلی صهیونیزم، اسلام است:

همانطور که در تاریخ صدر اسلام مشهود است، افراطیون و نژادپرستان بنی اسرائیل و یهود، علیرغم سیاست مدارا از سوی حکومت پیامبر و آزادی آنان در اعمال و مناسک مذهبی خویش، دست‌به فتنه گری و بستن پیمان با دشمنان خارجی می‌زدند و حتی اقدام به ترور پیامبر اکرم نمودند اما ناکام ماندند. رویه دشمنی آنها با اسلام همواره ادامه داشت و در دهه‌های اخیر نیز به اشکال و طرق گوناگون در تخریب ا سلام کوشیده‌اند و برای تحریف کتاب آسمانی مسلمانان و احکام دینی آنها نیز به ترفندهای گوناگونی متوسل شده‌اند که امام خمینی به نمونه‌ای از آن اشاره دارد:

این اسرائیلی که همین چند وقت پیش از این، همین اخیرا به قرآن کریم نسبت داد به اینکه جنایت‌بعضی از امراض در آلمان گردن قرآن است‌برای اینکه قرآن دستور داده است، در سوره پنجم آیه ششم دستور داده است که مسلمین وقتی مستراح می‌روند حق ندارند با صابون بعدش دست‌خودشان را بشویند... از این جهت میکروب سرایت می‌کند به دست و کذا. آن آیه ششم سوره پنجم چه است؟ آیه وضو است و آیه غسل است این هم در آلمان یک بساطی درست کرد این مطلب، آن طوری که نوشتند به بهداری ها، به چه و چه و اسرائیل نقل کرد این مطلب را که به قرآن یک همچنین نسبتی داده (۱۴)

حفاری مسجدالاقصی قبله اول مسلمین و ویران کردن آن و کشتار جمعی مسلمانان، نمونه‌ای دیگر از دلایل دشمنی اسرائیل با اسلام و مسلمین است و مسلمانان در برابر اسرائیل باید به اسلام و قرآن که وجه مشترک همه مسلمانان است تمسک کنند.

اسلام و اتحاد راه نجات فلسطین:

امام خمینی همواره بازگشت‌به اسلام و متحد شدن را شرط نجات فلسطین و جلوگیری از امیال توسعه طلبانه صهیونیزم دانسته‌اند و همواره با تاکید بر اینکه مسئله اصلی اسرائیل نابود کردن اسلام است، خواستار کنار گذاشتن اختلافات از جمله اختلافات مذهبی بود. اگرچه اکثریت اعراب و مسلمانان ساکن فلسطین، پیروان مذاهب اهل سنت‌بودند اما امام خمینی بعنوان یک فقیه و مرجع شیعه از هیچگونه حمایتی نسبت‌به آنان فروگذار نمی‌کرد. این رویه برخلاف کسانی بود که چون اهل سنت را غاصب و کافر می‌دانستند معتقد بودند که سنی‌ها دارند مجازات می‌شوند و حمایت از فلسطین را به این بهانه که تقویت اهل سنت است تجویز نمی‌کردند. امام خمینی مسئله را نه در چارچوب‌های تنگ دعوای شیعه و سنی که مربوط به کیان اسلام می‌دانست و به همین رو، پیوسته شیعیان لبنان را در کمک به فلسطین تشویق می‌ساخت زیرا شیعیان لبنان در برابر اسرائیل هم سرنوشت هستند. امام خمینی حکمفرمایی یک عده قلیلی صهیونیست را بر یک میلیارد مسلمان جهان ننگ و عار می‌دانست و می گفت:

چرا باید یک کشورهایی که دارای همه چیز هستند و دارای همه جور قدرت هستند اسرائیل با آن عده کم بیاید و به آنها اینطور حکمفرمایی کند؟ چرا باید اینطور باشد؟ جز این است که ملت‌ها از هم جدا و از دولت‌ها جدا و دولت‌ها از هم جدا و یک میلیارد جمعیت، یک میلیارد جمعیت مسلمین با همه تجهیزاتی که دارند نشسته‌اند و اسرائیل آن جنایات را به لبنان می‌کند و به فلسطین می‌کند. (۱۵)

نه تنها کنار گذاشتن اختلافات مذهبی که کنار گذاشتن اختلافات سیاسی میان دولت‌ها و ملت‌ها و متحد شدن علیه اسرائیل شرط دیگر نجات فلسطین و پاک کردن لکه ننگ سلطه یک عده قلیل بر اراده یک میلیارد مسلمان جهان است و این سخن معروف امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی است که اگر همه مسلمین جمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند، اسرائیل را آب می‌برد:

برای من یک مطلب به شکل معماست و آن این است که همه دول اسلامیه و ملت‌های اسلام می‌دانند که درد چیست؟ می‌دانند که دست اجانب در بین است که اینها را متفرق از هم بکنند، می‌بینند که با این تفرقه‌ها ضعف و نابودی نصیب آنان می‌شود می‌بینند که یک دولت پوشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند و هر کدام یک سطل آب

می ریختند او را سیل می‌برد، معذلک در مقابل او زبون هستند. (۱۶)

روز جهانی قدس روز بسیج مسلمانان علیه اسرائیل و امریکا:

تجربه چند دهه اخیر حاکی از آن است که با یک گام عقب نشینی اعراب، اسرائیل چند گام به جلوبرمی داشت و از هنگامی که طرح‌های سازش کارانه در اعراب وارد بورس دیپلماسی شد، اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرد و وقتی طرح‌های سازشکارانه فهد و فاس وطائف هم به کمپ دیوید افزوده شد ضعف اعراب و عدم تصمیم دولت‌های وابسته و مرتجع عربی برای مبارزه با اسرائیل به نمایش در آمد و اسرائیل نیز از همین ضعف‌ها و فرصت‌ها بهره‌گیری کرد و گام‌های دیگر را برداشت از جمله آنکه، علیرغم مخالفت‌های وسیع، پس از مدت‌ها تلاش، پایتخت‌خود را به قدس انتقال داد که فقط با مخالفت‌های زبانی دولتهای عربی و اسلامی

مواجه گردیـد. امـام خمینی در مقابـل این عقب نشـینی هـا، آخرین جمعه مـاه مبارک رمضان را روز قـدس اعلام کرد. در این روز اجتماع مسـلمانان در فضایی روحانی، زمینه بسـیار مناسبی برای طرح همزمان مسـئله فلسـطین در جهان اسلام است. اعلام روز قدس حرکتی بود در مقابل یهودی کردن بیت المقدس، سازشکاری‌های اعراب و پیشروی‌های اسرائیل. روز قدس حرکتی بود در راستای استراتژی اتحاد مسـلمین و روز قدس بستر خیزش امواج انسانی و احیای وسـیع مسـئله قدس و بیداری مسـلمین بود. چون حکومت‌ها در خـط امتیـازدهی پی در پی به اسـرائیل افتـاده بودنـد، روز قـدس عامل توقف این رونـد و روزی بود که ملت‌ها را نیز وارد معادله سرنوشت‌ساز قدس می‌ساخت.

مسـلمانان ننشـینند که حکومت هایشان برایشان عمل بکنند و اسـلام را از دست صـهیونیزم نجات بدهند ننشینند که سازمان‌های بین المللی برای آنهـا کـار بکننـد، ملت‌ها خودشان قیام کننـد و حکومت‌های خودشان را وادار کننـد در مقابل اسـرائیل بایسـتند و اکتفا نکنند به محکوم کردن (۱۷)

من از عموم مسـلمانان جهان و دولتهای اسـلامی می‌خواهم که برای کوتاه کردن دست این غاصب و پشتیبانان آن، به هم بپیوندند و جمیع مسـلمانان جهان را دعوت می کنم، آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را که از ایام قدر است و می‌تواند تعیین کننده سرنوشـت فلسـطین نیز باشد بعنوان روز قدس انتخاب و طی مراسـمی همبسـتگی بین المللی مسـلمانان را در حمایت از حقوق قانونی مسـلمانان اعلام نمایند. (۱۸)

امام خمینی می گفتند اگر یک میلیارد جمعیت مسلمانان مجتمع شوند و هر کدام یک سطل آب بریزند اسرائیل را آب می‌برد و روز قـدس مقـدمه‌ای بود برای به راه‌انـداختن راهپیمایی‌ها و تظاهرات همزمان مسـلمانان جهان و راه‌اندازی امواج انسانی علیه اسـرائیل و برای نجات فلسطین.

پاورقی:

۱– ن، ک، بررسی انقلاب ایران. ع. باقی ص۱۶.

۲– صحیفه نور، جلد ۱، ص ۵۴، سخنان ۱۳/۳/۱۳۴۲.

۳– صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۰، مصاحبه با امل در تاریخ ۱۶/۹/۱۳۵۷.

۴– صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۱۲۰، سخنان مورخ ۳۱/۶/۱۳۶۲.

۵– تقدم و تاخر محورهایی که در این مقاله مطرح شده به مفهوم اولویت و اهمیت هر بند نسبت‌به بند بعدی نیست‌بلکه برعکس، هر کدام از محورها مقدمه و زمینه‌ای برای بحث‌بعدی است و به همین دلیل اهمیت این بندها از دیدگاه امام خمینی در دو بند آخر بحث است که به نوعی نتیجه گیری از مجموعه بحث‌های پیشین می‌باشد.

۶– در دیدار با نمایندگان جنبش‌های آزادیبخش در تاریخ ۲۴/۳/۱۳۶۱. صحیفه نور، جلد ۱۶، ص۱۹۷.

۷– اعلامیه مورخ ۱۸/۳/۱۳۴۶ خطاب به ملل و دول اسلامی بمناسبت جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل. صحیفه نور، جلد ۱، ص۱۳۹.

۸– سخنرانی علیه جشن‌های دو هزاروپانصد ساله شاهنشاهی در تاریخ ۶/۳/۱۳۵۰. صحیفه نور، جلد۱، ص۱۶۵.

۹– صحیفه نور، جلد ۱۲، ص۲۸۲، سخنان مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۹.

۱۰– صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۲۷۸، سخنان مورخ ۱۸/۵/۱۳۵۹.

۱۱– صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۹۸، سخنان مورخ ۱۵/۶/۱۳۶۲.

۱۲– صحیفه نور، جلد، ص ۹۶، سخنان مورخ ۱۸/۶/۱۳۴۳.

۱۳– صحیفه نور، جلد ۶، ص ۱۶۳، سخنان مورخ ۲۴/۲/۱۳۵۸ امام خمینی در جمع نمایندگان کلیمی.

۱۴– صحیفه نور، جلد۱، ص ۱۷۲، سخنان مورخ ۶/۳/۱۳۵۰.

۱۵- صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۹۳، سخنان مورخ ۱۰/۸/۱۳۵۸.

۱۶- صحیفه نور، جلد ۸، ص ۲۳۵، سخنان مورخ ۲۵/۵/۱۳۵۸.

۱۷- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۶۲، سخنان امام خمینی در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۰.

۱۸- صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۲۹، پیام امام به مسلمانان جهان و اعلام روز قدس در ۱۶/۵/۱۳۵۸.

فرمایشات امام خمینی (ره) در ارتباط با سینما، تئاتر، تلویزیون، موسیقی و...

بایـد کسانی که فیلمسازنـد، بایـد معلوم بشود که اینها چکاره انـد. چه جوری بوده اند، وضع روحی شان، وضع زندگی شان، وضع معاشـرتشان، قبلاـ چه جوری بوده است آیا تحول حاصل شـده برایش، تحول روحی، یا اینکه باز همان ته مانـده سـفره شان هست و قلبهـای شان. گاهی وقتها فیلم را خوب، بسیاریها متوجه نمی‌شونـد چی است، لکن محتوایش روی هم رفته انسان یک وقت می‌بیند که یا طرف چپ استیا طرف راست استیا رو به فساد است. (۱۶/۵/۶۱)

رادیو و تلویزیون از تمام رسانه هایی که هست‌حساستر است. رادیو و تلویزیون می‌توانـد یک مملکت را اصـلاح کنـد و می‌تواند به فساد بکشد. تبلیغات رادیو و تلویزیون می‌تواند از راه سمع مردم را با تربیت کند یا منهدم کند.

(در دیدار با جمعی از کارکنان صدا و سیما - ۲۸/۴/۵۸)

بایـد فیلمهـایی که در تلویزیـون هست، فیلمهـای آموزنـده باشـد. فیلمهـایی باشـد ولو از خود ایران درست کننـد، آموزنـده باشـد یا فیلمهایی که از خارج می‌آید درست تفتیش شود که ممکن است آنها با شیطنت فیلمهایی را بفرستند که بخواهند فاسد کنند جوانان ما را.

(در دیدار با شورای سرپرستی وقت صدا و سیما ۲۵/۲/۵۹)

فیلمی که شـما نشان می‌دهید اگر فیلم سازنده باشد در سراسـر کشور سازندگی دارد و اگر یک فیلم خدای نخواسـته انحرافی باشـد در سرتاسـر کشور نقش دارد. کارشـناس می‌خواهـد این فیلمهـا، فیلمهـا ممکن استیک نتایجی بدهـد که نتایـج را اشـخاص عادی نتوانند درستبفهمند، کارشناسـها درش فکر کنند، تامل کنند تا اینکه یک فیلم صـحیحی باشد که مناسب با جمهوری اسـلامی و با مصالح اسلام، با مصالح کشور خودتان. (۲۷/۱۲/۶۰)

اینجور سـرودهایی که مهیـج است و سـرودهایی که مفید است اشـکال ندارد. از جمله سـرودی که درباره آقای مطهری ساخته شده است اشکالی ندارد. (۲۵/۳/۵۹)

دیدگاههای امام خمینی (ره) راجع به زنان

اینجـانب به زنان پرافتخار ایران، مباهات می کنم که تحولی آنچنان در آنان پیـدا شـد که نقش شـیطانی بیش از پنجاه سال کوشـش نقاشان خارجی و وابستگان بی شرافت آنان، از شعرای هرزه گرفته تا نویسندگان و دستگاه‌های تبلیغاتی مزدورانش بر آب نمودند و اثبات کردند که زنان ارزشـمند مسلمان دچار گمراهی نشده و با این توطئه های شوم غرب و غربزدگان آسیب نخواهد پذیرفت. هر چنـد در طـول سـلطنت غاصـبانه پهلـوی بـا آن بوق و کرنـاهـای تبلیغـاتی، به جز مشـتی زنـان مرفه طـاغوتی و وابسـتگان سـاواکی و سرسپردگی آنان دیگر قشرهای میلیونی زنان متعهد که اساس ملت مسلمانند، در دام فریب دلباختگان به غرب نیفتاده و با عمل خود در طول ۵۰ سال سیاه با روی سفید نزد خدا و خلق شجاعانه مقاومت نموده اند لکن در این تحول الهی اخیر، امید کوردلانی که قبله گـاه خود را غرب نموده انـد لکن در این تحول الهی اخیر، امیـد کوردلـنی که قبله گـاه خود را غرب می دانسـتند و اکنون هم می

دانند، به طور قاطع و برای همیشه قطع نموده اند.

در جامعه زنها تحولی ایجاد شده که در مردها نیست. در جامعه زنها یک جور تحول عجیبی می بینم که بیشتر از تحولی است که در مردها پیدا شده و آنقدری که این جامعه محترم به اسلام خدمت کردند و در این زمان، بیشتر از این مقداری است که مردها خدمت کردند.

زنان باید همه از حریم خود و اسلام دفاع کنند من امیدوارم که شما (خواهران)...هم در میدان تحصیل که یکی از امور مهمه است مجاهده کنید و هم در میدان دفاع از اسلام، این از مهماتی است که بر هر مردی، بر هر زنی، بر هر کوچک و بزرگی جز واجبات است. دفاع از اسلام، دفاع از کشور اسلامی، احدی از علمای اسلام، احدی از اشخاص که در اسلام زندگی کرده اند و مسلم هستند، در این جهت خلاف ندارند که این واجب است. آن چیزی که محل حرف است(قضیه) محل صحبت است، قضیه جهاد اولی است، آن بر زن واجب نیست، اما دفاع از حریم خودش، از کشور خودش، از زندگی خودش، از مال خودش و از اسلام، دفاع بر همه واجب است.

بانوان از صدر اسلام، همدوش مردان در جنگ شرکت داشتند.

بانوان از صدر اسلام، در صدر اسلام، با مردان در جنگ ها هم شرکت داشته اند. مقام زن مقام والاست. عالیرتبه هستند، بانوان در اسلام بلند پایه هستند، ما می بینیم و دیدیم که زن ها، بانوان محترمات همدوش مردان بلکه جلوی مردان در صف قتال ایستادند، بچه های خودشان را از دست دادند، جوانان خودشان را از دست دادن و شجاعانه مقاومت کردند.

فداکاری و مقاومت زنان در جنگ تحمیلی، نظیر نداشت

مقاومت و فداکار این زنان بزرگ در جنگ تحمیلی آنقدر اعجاب آمیز است که قلم و بیان از ذکر آن عاجز بلکه شرمسار است. اینجانب در طول این جنگ، صحنه هایی از مادران وخواهران و همسران عزیر از دست داده دیده ام که گمان ندارم در غیر این انقلاب نظیری داشته باشد و آنچه برای من یک خاطره فراموش نشدنی است، با اینکه تمام صحنه ها چنین است، ازدواج یک دختر جوان با یک پاسدار عزیز است که در جنگ هر دو دست خود را از دست داده و از هر دو چشم آسیب دیده بود. آن دختر شجاع با روحی بزرگ و سرشار از صفا و صمیمیت گفت حال که نتوانستم به جبهه بروم، بگذار با این ازدواج دین خود را به انقلاب و به دینم ادا کرده باشم. عظمت روحانی این صحنه و ارزش انسانی و نغمه های الهی آنان را نویسندگان، شاعران، گویندگان، نقاشان، هنرپیشگان، عارفان، فیلسوفان، فقهیان و هر کس را که شماها فکر کنید، نمی توانند بیان و یا ترسیم کنند، و فداکاری و خداجویی و معنویت این دختر بزرگ را هیچ کس نمی تواند با معیارهای رایج ارزیابی کند. و این روز مبارک، روز این زن و این زن هاست که خدایشان برای اسلام و ایران عظمت آن پایدار بماند.

زنان سربازان گمنام هستند

من وقتی که در تلویزیون می بینم این بانوان محترم را که اشتغال دارند به همراهی کردن و پشتیبانی کردن از لشگر و از قوای مسلح، ارزشی برای آنها در دلم احساس می کنم که برای کس دیگری نمی توانم قائل بشوم. آنها کارهایی که می کنند یک کارهایی است که دنبالش توقع اینکه یک مقامی داشته باشند یا یک پستی را اشغال کنند یا یک چیزی را از مردم خواهش کنند هیچ این مسائل نیست. بلکه سربازان گمنامی هستند که در جبهه ها باید گفت مشغول به جهاد هستند و ما اگر فایده ای از این جمهوری اسلامی نداشتیم، الا همین حضور ملت به همه قشرهایش در صحنه و نظارت همه قشرها در امور همه، این یک معجزه ای است که جایی دیگر من گمان ندارم تحقق پیدا کرده باشد و این یک هدیه الهی است که بدون اینکه دست های بشر در آن دخالت داشته باشند، خدای تبارک و تعالی به ما اعطا فرموده است. و ما باید قدر این نعمت را بدانیم و اقتدا کنیم به این زن ها و بانوان و بچه های پشت جبهه و آنهایی که در خود شهرهایی مخروبه، نیمه مخروبه حاضرند. ماها باید از اینها اخلاق اسلامی و

ایمانی و توجه به خدا را یاد بگیریم.

تعلیم نظامی بانوان باید در محیط اسلامی انجام شود.

اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل بشود، از آن جمله قضیه این که ترتیب نظامی بودن، یاد گرفتن انواع نظامی بودن را برای آنهایی که ممکن است، این طور نیست که واجب باشد بر ما که دفاع کنیم و ندانیم چه جور دفاع کنیم، باید بدانیم چه جور دفاع کنیم...البته در آن محیطی که شما تعلیم نظامی می بینید باید محیط صحیحی باشد، محیط اسلامی باشد، همه جهان عفاف محفوظ باشد، همه جهات اسلامی محفوظ باشد.

اسلام مخالف شرکت زنان در ارتش نیست.

زنان همانطور که قبلا گفتم، می توانند در ارتش باشند. آنچه اسلام با آن مخالف است و آن را حرام می داند، فساد است، چه از طرف زن باشد و چه از طرف مرد فرقی نمی کند.

مادران مربی مردان و زنان بزرگ جامعه اند

از شماست که مردان و زنان بزرگ تربیت می شود. در دامن شما مردان و بانوان بزرگ تربیت می شود. شماها عزیز ملت هستید، پشتوانه ملت هستید، شماها در تحصیل کوشش کنید که برای فضایل اخلاقی، فضایل اعمالی مجهز شوید. شما برای آتیه مملکت ما جوانان نیرومند تربیت کنید، دامان شما یک مدرسه ای است که در آن باید جوانان بزرگ تربیت شود. شما فضایل تحصیل کنید تا کودکان شما در دامان شما به فضیلت برسند.

تربیت فرزند یک وظیفه الهی انسانی است

دامن مادر بزرگترین مدرسه است که بچه در آنجا تربیت می شود، آنچه که بچه از مادر می شنود غیر از آن چیزی است که از معلم می شنود، بچه از مادر بهتر می شنود تا از معلم، در دامن مادر بهتر تربیت می شود تا در جوار پدر، تا در جوار معلم، یک وظیفه انسانی است، یک وظیفه الهی است، یک امر شریف است، انسان درست کردن است.

بانوان محترم! مسؤلید، همه مسؤلیم همه شما مسئول تربیت اولادها هستید، شما مسئولید که در دامن های خودتان اولادهای متقی بار بیاورید، تربیت کنید، به جامعه تحویل بدهید، همه مسئول هستیم که اولادها را تربیت کنیم لکن در دامن شما بهتر تربیت می شوند. دامن مادر بهترین مکتبی است از برای اولادها.

در تربیت فرزندانتان به آیه شریفه «اقرا باسم ربک» توجه داشته باشید شماها که مربی هستید یا می خواهید تربیت بکنید فرزندان خودتان را یا جامعه را، باید توجه به این آیه شریفه داشته باشید که «اقرا باسم ربک» می خواهید آموزش بدهید، آموزش پیدا کنید، قرائت کنید، با اسم رب باشد. با توجه به خدا باشد، با تربیت الهی باشد. اگر یک انسانی هم علت داشت و هم تربیت الهی داشت، این مفید خواهد شد برای مملکت خودش، و هرگز یک مملکتی از دست آن که آموزش و پرورش صدمه نمی بیند صدمه هایی که وارد می شود بر مملکت غالبا از این متفکرین بی پرورش، آموزش های بی پرورش واقع می شود. علم را تحصیل می کنند لکن تقوا ندارند، لکن پرورش باطنی ندارند، از این جهت عمال خارجی می شوند، از این جهت نقشه ها را برای فنای مملکت خودشان می کشند.

زنان تا وقتی که از غرب تقلید می کنند مستقل نخواهد شد تا این خانم ها شما را نمی گویم شما توده هستید، آن خانم ها را می گویم تا اینها توجهشان به این است که فلان چیز باید، فلان مد از غرب به اینجا بیاید، فلان زینت باید از آنجا به اینجا سرایت بکند، تا یک چیزی آنجا پیدا می شود اینجا هم تقلید می کنند، تا از این تقلید بیرون نیایید نمی توانید آدم باشید و نه می توانید مستقل باشید اگر بخواهید مستقل باشید، اگر بخواهید شما را به اینکه یک ملتی هستید بشناسند و بشوید یک ملت، از این تقلید غرب باید دست بردارید. تا در این تقلید هستید، آرزوی استقلال را نکنید.

زنان نباید گول جنایتکاران را بخورند

آنها که زن ها را می خواهنـد ملعبه مردان و ملعبه جوان های فاسـد قرار بدهند خیانتکارانند. زن ها نباید گول بخورند، زن ها گمان نکنند که این مقام زن است که باید بزک کرده بیرون برود، با سر باز و لخت. این مقام زن نیست. این عروسک بازی است، نه زن

زن در رژیم پهلوی به منزله یک کالا بود.

قلم های مسـموم خطاکار و گفتار گوینـدگان بی فرهنگ در این نیم قرن سـیاه اسارت بار عصـر ننگین پهلوی زن را به منزله کالایی خواسـتند درآوردند و آنان را که آسـیب پذیر بودند به مراکزی می کشـیدند که قلم را یارای ذکر آن نیست. هر کس بخواهد شمه ای از آن جنایـات مطلع شود، به روزنامه‌ها و مجله ها و شـعرهای اوباش و اراذل زمان رضاخان از روزگار تباه کشف حجاب الزامی به بعد مراجعه کند و از مجالس و محافل و مراکز فساد آن زمان سراغ بگیرد. رویشان سیاه و شکسته باد قلم های روشنفکرانه آنان و گمان نشود که آن جنایات با اسم آزاد زنان و آزاد مردان بدون نقشه جهانخواران و جنایتکاران بین اللمللی بود.

زنان در زمان پهلوی آسیب پذیر ترین قشر جامعه بودند.

من می توانم بگویم که در زمان این پدر و پسـر به بانوان ما بیشتر ظلم شد تا به سایر اقشار. شما شاید اکثرا یادتان نباشد که در زمان رضاشـاه بـا بانوان چه کردنـد اینها، چه مصیبت هایی به بار آوردنـد با اسم اینکه می خواهیم ایران را نظیر اروپا مثلاً بکنیم، ایران را متجدد بکنیم، نصف از جمعیت ایران را می خواهیم در جامعه بیاوریم. با بانوان نمی دانید چه کردند.

آزادی زن مسـلمان مغایر است بـا کشف حجاب مبتـذل مگر می شود یک نفر مسـلمان باشـد و با این سـطور کشف حجاب مبتـذل موافق باشد؟ زن هایی ایران هم قیام کردند بر ضدش و تودهنی به او زدند که ما نمی خواهیم این طور چیزی را، ما باید آزاد باشـیم و این مردک می گویـد، آزادید لکن باید حتماً- آزادید اما باید حتماً- بدون چادر و بدون روسـری توی مدارس بروید. این آزادی است؟

کشف حجاب زن بر خلاف مصلحت مملکت ما بود.اساس بر این بود که انحراف درست کنند، اساس بر اصلاحات نبود. اساس این بود که نگذارنـد یک مملکتی رشـد بکنـد و لهذا از آن می فهمیم که آن کشف حجابی که رضا خان به ترکیه غرب و به ماموریتی که داشت، آن بر خلاف مصلحت مملکت ما بود.

به فسـاد کشانـدن زنـان هـدف تـوطئه کشف حجـاب بود. نقشه این بود که بـا توطئه کشف حجـاب مفتضـح در زمـان قلـدر نـافهم، رضاخان این قشـر عزیز را که جامعه را بایـد بسازنـد تبدیل کنند به یک قشـری که فاسد کنند جامعه را و این نقشه نه اختصاصـی به شمـا بـانوان داشت بلکه جوانـان مرد را هم همین طور بکشاننـد به مراکز فسـاد و آنطور که می خواهنـد آنها را تربیت کننـد که اگر چنانچه کشورشان به دست هر کس بیفتد بی تفاوت باشند یا موید.

زنان ما در عصـر پهلوی مصـیبت های زیادی را تحمل کردند. در رژیم پهلوی آن نظامی که به بانوان محترم ایران شد، به مردها آن ظلم نشـد. بـانوانی که مقیـد بودنـد به اینکه بر طبق اسـلام عمـل کننـد و موافق آنچه که اسـلام امر کرده است زی خودشـان را قرار بدهند، در آن رژیم در زمان رضا شاه به وضـعی و در زمان محمدرضا به وضع دیگر زمان رضاشاه، که من یادم است و خوب است که شـماها یادتـان نیست آنچه بر بانوان گـذشت قابل توصـیف نیست. آن ظلمی که بر این قشـر از ملت در آن دوران گـذشت نمی شود بیان کرد. آن فشاری که بر اینها وارد شد و آن مصیبت ها که اینها تحمل کردند در زمان آن شاه فاسد نمی شود گفت که چه انـدازه بود. در زمـان محمـد رضـا آن عصـر و آن وضع تبـدیل شـد به یک وضع دیگر که عمق جنایت زیادتر بوده از زمان او. او با قلـدری و فشـار و زدن و گرفتـن و چـادر پـاره کردن و دست به گیس هـای زن هـا گرفتن و کشانـدن و اینهـا گذرانـد و این اساساً برخلاـف عفت زن ها قیام کرد، یعنی بر خلاف همه چیز ایران، یکی اش هم زن های ایران بودنـد که اینها با یک وضع خاصـی و با یک توطئه خاصـی اینها را می خواستند که به فساد بکشند و عفت را از جامعه ما بردارند و به حمدا... بانوان ایران مقاومت کردند و

جز یک دسته ای که جز دارو دسته خود آنها بودند و غربزده بودند و با رژیم او مناسب بودند، سایر خواهرها مقاومت کردند.

دیدگاههای امام (ره) در مورد مقابله با ابرقدرتها و استکبار

۱. لزوم مقابله با توطئه قدرت های بزرگ در جهت استحاله فرهنگی

ما آن صدمه ای که از قدرت های بزرگ خوردیم، باید بگوییم که بالاترین صدمه، صدمه شخصیت بوده. آنها کوشش کردند که شخصیت ما را از ما بگیرند و به جای شخصیت ایرانی و اسلامی، یک شخصیت وابسته اروپایی شرقی و غربی به جایش بگذارند. یعنی تربیت فاسدی که در رژیم سابق بود و به تدریج داشت قوت می گرفت. این بود که از همان کودکستان شروع کنند به این برنامه که اطفال ما را از همان جا زمینه تبدلیشان را به یک موجود وابسته فراهم کنند تا برود به مرتبه بالا مثل دبیرستان بعد هم بالتر از او.

صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۷۶

۲. مقابله با استعمارگران، گامی در جهت ایجاد وحدت و همدلی

این جدایی که در این طول زمان بین اقشار ملت بود. این یک امری بود که استعمار گران این امر را درست کرده اند یعنی عمال آنها در اینجا و خود آنها با تبلیغات بین اقشار ملت جدایی انداختند. باید ما همه با هم همانطوری که تا اینجا با هم پیروز شده ایم و همه یک مطلب می خواستیم و آن اسلام و جمهوری اسلامی، از این به بعد هم باید همه با هم تا آخر نقطه ای که جراین احکام اسلام در کشور باشد همه با هم باشیم، جدایی نداشته باشیم.

صحیفه نور، ج ۶، ص ۶

۳. لزوم مقابله با مستکبران جهانخوار از طریق هوشیاری و وحدت

از جمله چیزهایی که برای قیام مسلمانان و مستضعفان جهان علیه چپاولگران جهانی و مستکبران جهانخوار لازم به تذکر است آن است که نوعا قدرتهای ستمگر از راه ارعاب و تهدید یا به وسیله بوق های تبلیغاتی خودشان و یا به وسیله عمال مزدور بومی خائن شان مقاصد شوم خود را اجرا می کنند، در صورتی که ملت ها با هشیاری و وحدت در مقابلشان بایستند موفق به اجرای آن نخواهند شد و زنده ترین شاهد در کشورهای منطقه،ایران و افغانستان است.

صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۹

۴. لزوم مقابله با جهانخواران شرق و غرب بر اساس اسلام

باید مسلمانان و خصوصا برادران عرب ما بدانند که مساله اسرائیل و ایران نیست، مساله اصلی برای جهانخوران شرق و غرب اسلام است که می تواند مسلمانان جهان را تحت پرچم پر افتخار توحید مجتمع و دست جنایتکاران را از کشورهای اسلامی و از سلطه بر مستضعفان جهان کوتاه و مکتب ارزشمند و مترقی الهی رابر جهان عرضه نماید.

صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۲۵

۵.لزوم مبارزه با مستکبرین و حمایت از مستضعفین

" تمام ادیان آسمانی از بین توده ها برخاسته است و با کمک مستضعفین بر مستکبرین حمله برده است. مستضعفین در همه طول تاریخ به کمک انبیا برخاسته اند و مستکبرین را به جای خود نشانده اند. در اسلام پیغمبر اکرم از بین مستضعفین برخاست و با کمک مستضعفین، مستکبرین زمان خودش را آگاه کرد یا شکست داد. مستضعفین بر تمام ادیان حق دارند، مستضعفین به اسلام حق دارند زیرا در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله این جمعیت بودند که کمک کردند دین اسلام را ترویج کردند از دین اسلام، رژیم های شاهنشاهی و مستکبرین وابسته به آن رژیم، همیشه راه آنها غیر راه اسلام بوده است و با مبارزه با اسلام زندگی منحوس خود را

ادامه می دادنـد. مستضـعفین بودند که دنبال انبیا بودند. دنبال علما بودند، دنبال اولیا بودند. نهضت ما هم با مستضـعفین پیش رفت، مستکبرین یا فرار کردند یا در منازل خود نشستند.

بیانات امام خمینی (ره) در جمع عشایر خرم اباد و اقشار مردم، صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۹، ۲۶/۲/۵۸.

۶.لزوم مقابله با تهاجم تبلیغاتی ابرقدرتها

مـا اکنون در این زمـان دست ابرقـدرتها را از کشور خود کوتـاه کردیم، مورد تهـاجم تبلیغـاتی تمـام رسـانه های گروهی وابسـته به قدرتهای بزرگ هستیم، چه دروغ و تهمت ها که گویندگان و نویسـندگان وابسته به ابرقدرت ها به این جمهوری اسلامی نوپا نزده و نمی زننـد؛ مع الاـسف اکثر دولت هـای منطقه اسـلامی که به حکم اسـلام بایـد دست اخوت به مـا دهنـد به عـداوت با ما و اسـلم برخاستنه اند و همه در خدمت جهانخواران از هر طرف به ما هجوم آورده اند و قدرت تبلیغاتی ما بسیار ضعیف و ناتوان است و می دانند که امروز جهان روی تبلیغات می چرخد.

صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۹۱

۷. لزوم مقابله با نقشه های شیطانی قدرت های استعمارگر در جهت منزوی کردن روحانیت

از نقشه های شیطانی قـدرت های بزرگ اسـتعمار و اسـتثمارگر که سال های طولانی در دست اجرا است و در کشور ایران از زمان رضاخـان اوج گرفت و در زمـان محمـد رضـا بـا روش هـای مختلف دنباله گیری شـد، به انزوا کشـیدن روحانیت است که در زمان رضاخـان با فشار و سرکوبی و خلع لباس و حبس و تبعیـد و هتک حرمت و اعـدام و امثال آن و در زمان محـدرضا با نقشه و روش هـای دیگر که یکی از انهـا ایجـاد عـداوت بین دانشـگاهیان و روحـانیون بود، که تبلیغات وسـیعی در این زمینه شـد و مع الاسف به واسـطه بی خبری هر دو قشـر از توطئه شـیطانی ابرقـدرت هـا نتیجه چشم گیری گرفته شـد. از یـک طرف از دبسـتانها تا دانشـگاهها کوشـش شـد که معلمـان و دبیران و اساتیـد و روسای دانشـگاهها از غرب زدگان یا شـرق زدگان و منحرفان از اسـلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند و متعهدان مومن در اقلیت قرار گیرند که قشر موثر را که در آینده حکومت را بدست می گیرند، از کودکی تانوجوانی و تا جوانی طوری تربیت کنند که از ادیان مطلقا و اسـلام به خصوص و از وابسـتگان به ادیان و زمین خواران و طرفـدار ارتجـاع و مخـالف تمـدن و تعـالی در بعـد از ان معرفی می نمودنـد و از طرف دیگر بـا تبلیغات سوء، روحانوین و مبلغان و متدینان را از دانشگاه ترسانده و همه را به بی دینی و بی بندو باری و مخالفت با مظاهر اسلام و ادیان متهم می نمودند.

صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۲

۸. لزوم مقابله با توطئه های جهانخواران با تکیه بر اسلامیت نظام

من قبلاـ نیز گفته ام همه توطئه های جهانخواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصـر اقتصادی و غیره برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جوابگوی جامعه است و حتما در مسائل و اقدامات خود از آنها مجوز بگیریم.

صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۹

از توطئه هـای مهمی که در قرن اخیر، خصوصـا در دهه معاصـر و بویژه پس از پیروزی انقلاب آشـکارا به چشم می خورد، تبلیغات دامنه دار با ابعاد مختلف برای مایوس نمودن ملت ها و خصوص ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به این که احکام اسـلام که هزار و چهارصد سال قبل وضع شده است نمی تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند یا آن که اسلام یک دین ارتجـاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمـدن مخالف است و در عصـر نمی شود کشورها از تمـدن جهانی و مظاهر آن کناره بگیرد وامثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موذیانه و شـیطنت آمیز، به گونه طرفـداری از قـداست اسـلام که اسـلام و دیگر ادیان الهی سروکار دارنـد با معنویت وتهـذیب نفوس و تحـذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیاو اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می کند و حکومت و سیـاست و سر رشته داری بر خلاف آن مقصد و مقصود بزرگ

و معنوی است.

صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۷

د) دنیای غرب و شرق

۱. لزوم مقابله با راهبردهای تبلیغاتی غرب جهت تضعیف مسلمانان

از جمله مسائلی که به مسلمانان و مستضعفان جهان اجازه هیچ گونه فعالیت برای خروج از قید و بند استعمارگران را نمی دهد و آنان را به هر حال رکود و عقب افتادگی نگاه می دارد تبلیغات همه جانبه ای است که غربزدگان و شرق زدگان یا به امر ابرقدرت ها یا کوتاه نظری خود در سراسر کشورهای اسلامی و استضعافی به راه انداخته اند و می اندازند و آن است که علم و تمدن و پیشرفت مختص به دو جناح امپریالیسم و کمونیسم است و آنان خصوصا غربی ها و اخیرا آمریکایی ها نژاد برتر هسستند و دیگران نژاد پست و ناقص هستند و ترقی آنان در اثر والاـ نژادی آنان است و عقب افتادگی اینان در اثر نقص نژادی است و به تعبیردیگر، آنان انسان های تکامل یافته هستند. پس کوشش برای پیشرفت بی فایده است و زادگان یا باید وابسته به سرمایه داری غرب باشند ویا کمونیسم شرق و به بیان دیگر. از خود هیچ نداریم و باید همه چیز را زا ابرقدرت های غرب یا شرق بگیریم، علم را، تمدن را، قانون را، پیشرفت را و شما امروز سیاه ما را می بینید که در اثر این تفکر که بر ما تحمیل کرده اند و هر چیز اگر ممتاز می باشد و از خودی باشد به همین جرم مشتری اش کم است و همین را اگر اسم غربی به آن بگذارند مشتری زیاد پیدا یم کند.

صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۸۹

۲. لزوم مقابله با شرقی ها و غربی ها به جهت اسلام ستیزی آنها

ما می دانیم که شرقی ها و غربی ها با ما خوب نیستند و نخواهند بود و خیر و صلاح ما را نمی خواهند و دلیلش هم وضعی است که شما می بینید که اکثر جناح هایی که در دنیا هستند بر ضد ما تبلیغ می کنند و این به خاطر آن است که آنها اسلام را نمی خواهند و هر کشوری که بخواهند به اسلام عمل کند مورد تهاجم آنها قرار می گیرد.

صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۶۳

۳. لزوم مقابله با توطئه های شرق و غرب برای براندازی اسلام

توطئه های شرق و غرب برای براندازی اسلام و جمهوری اسلامی به هم پیوند خورده اند و سازمان های عریض و طویل حقوق بشر و امنیت جهانی با رسانه های گروهی چپ و راست یک صدا به مقابله با آن برخاسته اند.

صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۵

دیدگاه امام در مورد مبارزه با مخالفین اسلام و انقلاب

۱- تکلیف بر گسترش نهضت مستضعف در مقابل مستکبر

ما امیدواریم، ما امید آن داریم که همه اقشار ملت های مستضعف به هم بپیوندند. ما از خدای تبارک و تعالی می خواهیم که مسلمین در تمام اقشار عالم بیدار شوند. مسلمین از تفرقه، از اختلاف دست بردارند. من امیدوارم که شما جوانان پاکستانی که به دیدار من آمدید و هم پیوستگی خود را با نهضت ما اعلام داشتید. همه موفق و سالم باشید. باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود، ایران مبدا و نقطه اول و الگو برای همه ملت های مستضعف، ملت های مستضعف ببینند که ایران با دست خالی و با قدرت ایمان و با وحدت کلمه تمسک به اسلام در مقابل قدرت های بزرگ ایستاد و قدرت های بزرگ را شکست داد. سایر اقشار ملت ها به این رمز اسلامی، به این رمز ایمانی اقتدا کنند. در تمام اقشار عالم مسلمین بپا خیزند بلکه مستضعفین بپا خیزند وعده الهی که مستضعفین را شامل است و می فرماید که ما منت بر مستضعفین می گذاریم که

آنها امام بشوند در دنیا و وارث باشند، امامت حق مستضعفین است. وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبند، مستکبرین باید از میدان خارج بشوند. ما مستکبرین ایران را از صحنه بیرون کردیم و به جای آن مستضعفین نشستند.

صحیفه نور، جلد ۶، ص ۱۶۸

۲- چرا مسلمین بر ضد مستکبرین قیام نمی کنند؟

مسلمین را چه شده است که در این مسائل که مربوط به اسلام است و مربوط به حیثیت مسلمین است ساکت نشسته اند. تماشاچی شده اند ؟ ما احتیاج به کمک های جندی و کمک های ارتشی نداریم و ما خودمان حساب اینها را پاک خواهیم کرد، لکن تاسف دارد که مسلمین بی توجه هستند به این مسائل اسلامی، بی توجه هستند به قرآن کریم عمل نمی کنند به صریح قرآن کریم که فرموده است که: اگر یک طایفه ای ولو مسلم باشد اگر چنانچه حمله کرد بر طایفه دیگر از مسلمین، بر مسلمین لازم است که از آن طایفه مظلوم دفاع کنند. چرا خبرگزاری های خودشان را نمی فرستند و ببینند مسائلی که در ایران واقع شده است، مصائبی که در ایران واقع شده است ؟ و چرا اگر خبرگزاری هایی باشد و اطلاع بدهد به آنها در رادیوهای آنها منعکس نمی شود؟ این سکوت مرگبار چیست که در مسلمین است ؟ شما گمان می کنید که مطرح عراق و ایران است و صدام است و مملکت ایران ؟ قضیه این نیست. نه مطرح یک کشور. مطرح تمام کشورهای اسلامی است، مطرح مستضعفین جهانند. آن چیزی که آنها می خواهند این است که مسلمین متفرق باشند و آنها حکومت کنند به این مسلمین. آنها تمام جوان های ما را به تباهی بکشند. آنها به ایران فقط نظر ندارند. آنها به همه بلاد مسلمین، به همه بلادی که تحت سلطه اسلام باید باشد آنها نظر دارند. لکن می بینند که اگر یک میلیارد مسلم با هم مجتمع بشود و آن معنایی که در سی و پنج میلیون جمعیت ایران تحقق پیدا کرد و ضربه زد به آنها، آن چنان ضربه ای که تا آخر سر خودشان را نمی توانند بلند بکنند، اگر یک میلیارد جمعیت مسلمین این طور بشوند چه خواهد شد؟ آنها برای جلوگیری از این معناست که این معناست که این جنگ ها را به پا می کنند. چرا باید دولت های اسلامی این طور از هم منفصل باشند و جدا باشند ؟ چرا باید دولت های اسلامی توجه به مسائلی اجتماعی و سیاسی اسلام نداشته باشند؟ چرا باید ممالک اسلامی توجه نداشته باشند که نقطه نظر آنها اسلام است نه ایران ؟ ملت ها همه توجه دارند، چرا دولت ها توجه ندارند ؟ تا کی باید ما و دولت های ما تحت سلطه اجانب باشیم ؟ تا کی باید مستشاران آمریکا و شوروی به ما حکومت کنند؟ تا کی باید یک گروهبان شوروی، یک گروهبان انگلیسی، یک گروهبان آمریکایی بیاید و به ارتش ما حکومت کند ؟ ما آنها را بیرون کردیم شما هم بیرون کنید. سایر ممالک اسلامی هم بیرون کنند. ما آنهایی که تشتت ایجاد می کنند در ایران به جای خودشان نشانده ایم و می نشانیم. سایر ممالک اسلامی هم مکلفند به این که آنهایی که بر خلاف دستورات نبی اسلام ایجاد تشتت می کنند، آنها را بگیرند و بیرون کنند و از بین ببرند. چرا نشسته ایم ما؟ چرا مسلمین نشسته اند ؟ چرا نهضت نمی کنند؟ چرا قیام نمی کنند مسلمین بر ضد مستکبرین؟ چرا مستضعفین جهان قیام نمی کنند بر ضد مستکبرین ؟ سیاه های آمریکا ما را تایید کردند لکن دولت های اسلامی اکثرا تایید نکردند. ملت ها در هر جا بودند ما را تایید کردند، مسلمین ملت هاشان در هر جا بود ما را تایید کردند و این دولت غاصب بعث را، بعث عراق را محکوم کردند، لکن دولت ها این کار را نکردند. چه طور شده است دولت هارا ؟ چرا باید تا آخر اینها تحت فشار ظلم ابر قدرت ها تسلیم بشوند ؟ چرا باید افغانستان را آن طور کنند و مسلمین نشسته باشند ؟ چرا باید ایران را این طور کنند و مسلمین ساکت باشند ؟ نشسته اند که یکی یکی اینها را از بین ببرند. نوبت بعدی بشود؟

صحیفه نور، ج ۱۳، صص ۱۶۶، ۱۶۷

۳- تکلیف ما مبارزه با ظلم هاست

و من امیدوار هستم که خداوند تایید کند ما را در این مقصدی که داریم، لکن مهم این است که ما تکلیفی ادا می کنیم، تکلیف ما این است که در مقابل ظلم ها بایستیم، تکلیف ما این است که با ظلم ها مبارزه کنیم، معارضه کنیم، اگر توانستیم آنها را به عقب

برانیم که بهتر و اگر نتوانستیم، به تکلیف خودمان عمل کردیم. این طور نیست که ما خوف این را داشته باشیم که شکست بخوریم. اولا که شکست نمی خوریم، خدا با ما است و ثانیا بر فرض این که شکست صوری بخوریم شکست معنوی نمی خوریم و پیروزی معنوی با اسلام است، با مسلمین است، با ماست. شما قدرتمند باشید و در مقابل همه مشکلات قیام کنید و وحدت خودتان را حفظ کنید. توجه به خدا را حفظ کنید، از خداوند تعالی سلامت و سعادت همه شما را خواستارم و امیدوارم که با صحت و سلامت پیروزی پیدا بکنید و بر همه مشکلات غلبه کنید.

صحیفه نور، ج ۱۲. صص ۹۲و ۹۳

۴- ما باید با صلاح ایمان با قدرت ها مقابله کنیم

شما می دانید، در تاریخ دیدید که مسلمین صدر اسلام با یک وعده کم اما مجتمع و با ایمان غلبه کردند، در ظرف کمتر از نیم قرن بر تقریبا معموره آن وقت غلبه کردند برای این که با هم بودند و اسلحه ایمان در دست آنها بود. کی ما می خواهیم این اسلحه ایمان را – که کنار گذاشته است – به دست بگیریم و با این قدرت ها با اسلحه ایمان مقابله کنیم ؟ شما دیدید که یک ملتی که عددش کم و هیچ اسلحه نداشت و هیچ ابزار جنگی نداشت و هیچ نظامی گری نداشت و ابزار ایمان داشت و با ابزار ایمان غلبه کرد بر یک قدرت شیطانی که همه قدرت ها دنبال او بودند. نه همان ابر قدرت ها، همه قدرت ها دنبال او بودند. این قدرت ایمان بود که یک مشت مردم را که هیچ نداشتند غلبه داد. این همان قدرتی بود که در صدر اسلام با یک ابزار کم غلبه کردند بر روم با آن بساط.

صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۹۳

۵- مبارزه با استعمارگران و مخالفین بزرگ اسلام ((آمریکا و انگلیس))

مهمترین و درد آورترین مساله ای که ملت های اسلامی و غیر اسلامی کشورهای تحت سلطه با آن مواجه است موضوع امریکاست. دولت آمریکا به عنوان قدرتمند ترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه، از هیچ کوششی فروگذارنمی کند.

آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. آمریکا برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی نماید. او مردم مظلوم جهان را با تبلیغات وسیعش که به وسیله صهیونیسم بین الملل سازماندهی می گردد، استثمار می نماید. او با ایادی مرموز و خیانتکارش، چنان خون مردم بی پناه را می مکد که گویی در جهان هیچ کس جز او و اقمارش حق حیات ندارند. ایران که خواسته است از هر جهت با این شیطان بزرگ قطع رابطه کند، امروز گرفتار این جنگ های تحمیلی است. آمریکا عراق را وادار نموده است خون جوانان ما را بریزد او سایر کشورهای تحت نفوذش را وادار نموده است تا ما را با حصر اقتصادی از پای در آورد مع الاسف اکثر کشورهای آسیایی هم با ما سر ستیز برداشته. ملتهای مسلمان باید بدانند که ایران کشوری است که رسما با آمریکا می جنگد و شهدای ما این جوانان و دلاوران ارتش و سپاه از ایران و اسلام عزیز در مقابل آمریکا دفاع می کنند. پس ذکر این مسئله ضروری است که درگیریهای غرب کشور عزیز ما درگیریهایی است از جانب آمریکا که گروه های از خدا بی خبر وابسته. هر روز ما را با آن مواجه کرده اند و این به محتوای انقلاب اسلامی ما مربوط می شود که بر پایه استقلال واقعی بنا گشته است. چه اگر ما با آمریکا و یا سایر ابر قدرت ها و قدرت ها کنار آمده بودیم. گرفتار این مصائب نبودیم ولی مردم ما دیگر به هیچ وجه حاضر نیستند تن به خواری و ذلت دهند و مرگ سرخ را به زندگی ننگین ترجیح می دهند. ما برای کشته شدن حاضریم و با خدای خویش عهد نموده ایم که دنباله روی امام خود سیدالشهدا (ع) باشیم. ای مسلمانانی که در کنار خانه خدا به دعا نشسته اید! به ایستادگان در مقابل آمریکا و سایر ابر قدرت ها دعا کنید و بدانید که ما با عراق جنگی نداریم و مردم عراق پشتیبان انقلاب اسلامی ما هستند. ما با آمریکا در ستیزیم و امروز دست آمریکا از آستین

دولت عراق بیرون آمـده است و به امیـد خـدا این ستیز تـا اسـتقلال واقعی ادامه دارد که بارهـا گفته ام مـا مرد جنگیم و تسـلیم برای مسـلمانان معنا ندارد. ای کشورهای بی طرف! شـما را به شـهادت می طلبیم که آمریکا قصد نابودی ما را دارد، کمی به خود آئید و مـا را در هـدفمان کمـک کنیـد. مـا به شـرق و غرب به شوروی و آمریکا پشت کرده ایم تا خود، کشور خود را اداره کنیم، آیا حق است تا این چنین مورد هجوم شـرق و غرب واقع شویم ؟ با اوضاع فعلی جهان این یک استثنای تاریخی است که با مرگ و شهادت و شـکست ما، مطمئنا هدف ما شـکست نمی خورد. بارها گفته ام که گروگان گیری توسط دانشـجویان مسلمان و مبارز و متعهد ما عکس العمـل صـدماتی است که ملت مـا از آمریکـا خورده است. اینـان فعلاـ با باز پس دادن اموال شاه معـدوم و لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران و ضـمانت به عدم دخالت سیاسی و نظامی آمریکا در ایران و آزاد گذاشتن تمامی سرمایه های ما آزاد می گردند که البته این امر را محول به مجلس اسـلامی نموده ام تا آنان به هر نحو که صـلاح می داننـد عمل نمایند. با اینان در ایران به بهترین وجه رفتـار شـده است ولی تبلیغـات آمریکـا و اقمـارش از هیـچ دروغ و افترا و تهمتی در این مورد فروگـذار نکردنـد. در حـالی که امریکا و انگلیس به فرزنـدان عزیز ما بدترین اهانت ها و شـکنجه های جسـمی و روحی را نمودند و هیچ مقام رسـمی ای در مجامع بیـن المللی از این دوسـتان عزیز مـا دفـاع ننمـود و هیـچ کس آمریکـا و انگلیس را در مقابـل این رفتـار وحشـیانه، محکـوم نکرد. از خداوند متعال آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی را برای تمام ملت های دربند آرزومندیم.

صحیفه نور. ج ۱۳. ص ۸۳. ۲۱/۶/۱۳۵۹

۶- مقابله مسلمین با مخالفان، با استفاده از سلاح ایمان

یـک فردی که بـا قوه ایمـان پیش می رود بـا افراد زیادی که همان قوه دارنـد لکن ایمان ندارنـد این مقابله می کنـد. در اسـلام اگر ملاحظه کرده باشـید. در بعضـی از جنگها که پیش آمد برای مسـلمین و یک عده کمی بودند تمام قوایشان به حسب آن طوری که در تاریخ هست ظاهرا سـی هزار بود و پیشـقراول لشـکر روم ظاهرا بود. پیشـقراولشان شـصت هزار بود و دنبالش هشـتصد یا هفتصد هزار جمعیت بـا سـاز و برگهـایی که آن وقت روم و ایران داشـتند این کتیبه آنها یعنی پیشـقراولهای آنها وقتی که روی آوردنـد که شصت هزار ظاهرا بود. یکی از سـردارهای اسلام گفت که من با سی نفر می روم با اینها مقابله می کنم با سی عدد و ما اگر اینها را ترساندیم و سـی نفرمان رفت و شـصت هزار نفر را عقب نشاند. این چشم زخم اسـباب این می شود که اینها آن لشکر بزرگشان هم شکست بخورد. خوب اشخاصـی که آنجا بودنـد گفتند سـی تا آخر نمیشود. شـصت هزار نفر با سـی نفر ؟ بالاخره قرار شد شصـت هزار نفری. هر نفرمقابل هزار نفر و شـکست دادند اینها را و این اسـباب این شد که لشـکر روم که تهیه دیده بود و هشتصد هزار هم دنبالش بود. ان هم شکست بخورند و بروند سراغ کارشان. این قوه ایمان است یعنی یک مومنی که اگر بکشد. بهشت می رود و از اینجـا بهـتر است، بـا یـک همچو حربه ای که حربه ایمـان است. این دیگر ترسـی از این نـدارد که کشـته بشود این شـهادت را برای خودش سـعادت می دانـد. آنهـایی که مقابـل شـما هست. برای دنیـا می زننـد. انهایی که اعتقاد به ماورای طبیعت ندارنـد، اعتقاد به قیـامت ندارنـد، اعتقـاد به بهشت و جهنم ندارنـد، آنها برای همین دنیاست، می خواهنـد دنیایشان درست بشود. خوب کسـی که می خواهـد هی خودش را حفظ کنـد که غلبه کند و دنیایش چه بشود. اما این آدمی که برای خدا، این آدمی که برای مقصد الهی قدم بر می دارد و وارد میدان می شود، این آدم برای دنیا نیست تا این که لرزه ای در قلبش بیاید. این برای خداست.

صحیفه نور. ج ۱۲. ص ۴۵

۷- ما مکلفیم به مبارزه با مخالفین اسلام و ملت

وعمده مطلب این است که ما تکلیفی داریم، ما مکلفیم، خدا به ما تکلیف داده است که با این مخالفین اسلام و مخالفین ملت اسلام مبـارزه کنیم یـا پیش می بریم. یـا نمی بریم اگر پیش بردیم که الحمـدلله، هم ما به تکلیفمان عمل کرده ایم و هم پیش بردیم و اگر هم مردیم و کشـته شـدیم. به تکلیفمان عمل کردیم. ما چرا بترسـیم. ما شـکست نـداریم، شـکست برای ما نیست برای این که از دو

حال خارج نیست یا پیش می بریم که پیروز هم شدیم یا پیش نمی بریم که پیش خدا آبرومندیم. اولیا خدا هم شکست می خورند. حضرت امیر در جنگ معاویه شکست خورد، این که حرف ندارد. شکست خورد،. امام حسین سلام لله علیه هم در جنگ با یزید شکست خورد و کشته شد اما به حسب واقع پیروز شدند آنها، شکست ظاهری و پیروز واقعی بود. اگر ما ها هم که برای خدا می خواهیم کار کنیم شکست هم بخوریم، تکلیف را عمل کردیم و به حسب واقع هم پیروزی با ما خواهد شد.

صحیفه نور، ج ۹. ص ۲۲

۸- مقابله ملت ایران با تمام قدرت ها

شما مثل این که از انقلاباتی که در دنیا واقع شده است، کم توجهش کردید و انقلاب مثل یک تبدیل مثلا نخست وزیری با یک رئیس جمهور می دانید. شما می دانید که این انقلاب ایران یک انقلاب نمونه است. از حیث این که انقلاب هایی که در دنیا بوده است و در این صد سال اخیر زیاد هم بوده است، آنها با یک کودتای نظامی بسیاری از اوقات واقع می شده است یک قدرت شیطانی می رفته است. یک قدرت شیطانی دیگر جایش می آمده است. به مجرد این که انقلاب می شده است و این کودتا تحقق پیدا می کرده است، در دست و دهان و قلم همه را می شکستند. در همین چند روز که ملاحظه می کنید یک انقلاب در یکی از ممالک واقع شده است و دنبالش به طوری که رسانه ها می گفتند تمام مطبوعات تعطیل، تمام فعالیتهای سیاسی تعطیل. تمام احزاب تعطیل و خفقان برای همه. و باز انقلاباتی که در دنیا شده است مثل انقلاب اکتبر، انقلاب فرانسه. اینها در سالهای طولانی. تا سالهای طولانی دنبالش زحمت ها، قحطی ها و کشتارهای چند میلیونی.

صحیفه نور، ج ۱۰. ص۹۸

۹- طریق مبارزه انبیاء قیام بر ضد مستکبرین بوده است

سابقا یک مطلبی بود که علمی بود که اگر اجتماع کننده مردم با هم اگر یک ملتی با هم اجتماع بشود نمی شود جلویشان را بگیرند روی آن مساله علمی ای که داشتند و دید سیاسی که داشتند نمی گذاشتند اقشار با هم نزدیک بشوند ما ها را از دانشگاهی ها همچو دور کردند که ماها آنها را تکفیر می کردیم آنها ما را تحمیق می کردند آنها می گفتند این دسته -عرض می کنم- که عمال دربار هستند، آخوند یعنی درباری،آخوند یعنی انگلیسی.اصل دین را اینها دین را آنکه به جا آورند برای افیون است دین اینها قدرتمندها ایجاد کرده اند و دینی را که اینها ایجاد کرده اند قدرتمندها بودند برای این که مرد را خواب بکنند و آنها قدرت خودشان را اعمال بکنند که مبادا توده ها بر ضد قدرتمند ها چیره بشوند اینها با وعده بهشت و با وعده این طور چیزها مردم را آرام می کنند لالایی می گویند برای مردم، مردم را بیهوش می کنند و قدرتمندها مردم را می چاپند در صورتی که اگر هر منصفی به تاریخ انبیا مراجعه کند می بیند که انبیا بودند که توده ها را بیدار می کردند بر ضد دولتها خوب این موسی علیه سلام است که توده مردم را یک آدم شبان با یک عصا راه افتاد توده مردم را بیدار کرد بر ضد فرعون نه فرعون موسی را درست کرد برای خواباندن آنجا موسی مردم را تجهیز کرد برای اینکه جلوی قدرتمند ها را بگیرد این تاریخ اسلام که دم دستمان است و همه شما می دانید که این طور نبود که قدرتمندهای قریش حضرت رسول را درستش کرده باشند و دین اسلام را درست کرده باشند برای اینکه توده ها را خواب کنند این حضرت رسول بود که توده ها را بیدار کرد، گداها را بیدار کرد، صعلوک را بیدار کرد، فقرا را بیدار کرد و بر ضد این چیزها قیام کرد بر ضد قدرتمندها جنگهای پیغمبر همه با قدرتمندها بوده این طرف عبارت از یک عده بی ساز و برگ یک عده توده مردم فقرا و ضعفا و مستضعفین و مستکبرین وعرض بکنم که دارای کذا و کذا آن تبلیغات آنها به قدری بوده است که شاید در بین خود ماها و شاید در بین جوان های ما این معنا را به باور رسانند به ثبت رسانند که خیر، اصل دین برای همچین چیزی است در صورتی که اصل مطلب بوده است در خارج همه می دانند که عکس مطلب بوده است همیشه نزاع ما بین پیغمبرها از توده ها شروع شده بر ضد مستکبران، برضد قدرتمندان از آن رو ((این روحانیون طرفدار دولتها هستند شما اگر سوابق را ما

یادمـان نیست چه برسـد به شـما ولکن من از اول دولت رضـا شـاه تـا حالا یادم هست و وارد در جریان بودم و مطلع بودم شـما البته اکثرتان یادتان نیست از اولش از بین ما شایـد بعضـی هایتان آنکه با این قدرت شـیطانی در طول این پنجاه و چند سال مخالفت کرد روحـانیون بودنـد تمام جبهه های سیاسـی کنار بودنـد گاهی ممکن بود یک کلمه ای در خارج اینها بگوینـد اما آنکه در داخل، در داخـل مملکت قیام کردنـد بر ضـد رضا شاه علمای تبریز بودنـد یک وقت هم علمای خراسان بودنـد یک وقت هم علمای اصـفهان بودنـد که در قم جمع شدنـد که ما همه اش را حاضـر بودیم آن که در مجلس مخالفت می کرد جبهه ملی نبود مدرس بود نهضـت آزادی نبود مـدرس بود که می ایسـتاد بر خلاف آنجا اینها آنوقت چیزی نبودند کاری نداشـتند به این کارها بعد که چیز شد خوب آنهـا حالاـ هسـتند ما کاری با آنها نـداریم اما قضـیه این است که تبلیغات بر ضـد روحانیت بوده است و این تبلیغات برای خاطر این بوده است که آنها می خواستند که این جناح روحانی را از مردم جدا بکنند تا نتوانند اینها با هم مجتمع بشوند و تا نتوانند منافع اینها را در اختیار بگیرند این قضیه تز آنها و جهات سیاسی و علمی.

صحیفه نور. ج ۶، صص ۳۰و ۳۱و ۳۲

پرتوی از بیانات حضرت امام پیرامون تسخیر لانه جاسوسی توسط دانشجویان

تسخیر لانه جاسوسی

سفارتخانه‌ها حق ندارند که جاسوسـی کنند، توطئه بکنند و اینها جاسوسـی می‌کردند. ملتی که برای خدا قیام کرده و شـهادت طلب می‌کند از هیچ نمی‌ترسد.

مـا مـدعی هستیم که اینجـا سـفارتخانه نیست، اصـلش قضـیه سـفارت در کار نبوده و ما مـدعی هستیم که این آدمهایی که در اینجا بودند، اینها اجزاء سـفارتخانه نبودند، به اسم سـفارتخانه شما یک چیزی درست کردید که لانه جاسوسی است و بیایند ببینند که آیا این چیزهایی که در این سفارتخانه هست، اینها اسباب دست جاسوسهاست‌یا وسایلی است که سفارتخانه لازم دارد؟

ما که مرکز جاسوسی را گرفتیم نه سفارتخانه را

اینهـا اگر هم یـک وقت‌بی عقلی کننـد و فرض کنیـد بریزنـد به ایران، این جوانهـای مـا آنهـا را بـا چنـگ و دنـدان از بین می‌برنـد، نمی‌گذارنـد اینها یکیشان هم برونـد. اگر هم این کاری که کرده بود رسـیده بود به آنجایی که بیاینـد در تهران و بیایند در این لانه جاسوسـی آن وقت می‌فهمیدند که با چه اشخاصـی طرف هستند. در هر صورت من از شماها تشکر می‌کنم که خودتان بدون اینکه غیر از خدا یک کسی وادارتان بکند (این چیزی است که از مبدا الهی جوشش پیدا کرده) خودتان وارد این میدان شدید.

ایـن دفعه دومی است که آقـای پـاپ برای من کاغـذ می‌دهنـد و اشـخاص را می‌فرسـتند. دفعه اول برای آن لاـنه جاسوسـی بـود که جوانهـای عزیز ما اطلاع پیـدا کردنـد که این مرکزی که در ایران به اسم سـفارت امریکا هست‌سـفارتخانه نیست و اشخاصـی که در آنجا هسـتند اشخاص دیپلمات نیستند بلکه جاسوسانی هستند که در مرکز جاسوسی متمرکز هستند و برای ضرر ملت ما، و کشور ما در آنجا مجتمع هستند و آقای پاپ شاید ندانسته توصیه کردند برای آنها و من در آن وقت مفصل تنبهاتی به ایشان دادم.

ما باید هر چه فریاد داریم به سـر اینها بزنیم و امروز که سالروز لانه جاسوسی است، من به ملتمان تبریک عرض می‌کنم و این عملی که دوستان اسلام، مجاهدین اسلام انجام دادند، اگر این لانه جاسوسی در اینجا بود، شاید ایران را به تباهی می‌کشید.

دانشـجویان مسـلمان و مبـارزی که لاـنه جاسوسـی را اشـغال کرده‌انـد بـا عمـل انقلاـبی خودشـان ضـربه‌ای بزرگ بر پیکر امریکای جهانخوار وارد نمودند و ملت را سرافراز کردند.

پیام امام خمینی به مناسبت‌سیزده آبان (روز دانش‌آموزان)

بسم الله الرحن الرحیم

روز سیزده آبان، روز هجوم وحشیانه رژیم منحوس به دانشگاه و کشتار دسته جمعی دانشجویان عزیز ماست.

رژیم مخالف با تمام مظاهر تمدن و پیشرفت کشور، یک روز به مدرسه فیضیه و مدارس علوم اسلامی در سراسر ایران حمله ور می‌شد و یک روز به دانشگاه تهران و مدارس و دانشگاههای سراسر ایران، این مراکز دانش و دانشمندان. اکنون که سالروز حمله به دانشگاه است، برای پیوستگی بیشتر لازم است روحانیون عزیز قم و تهران و سایر شهرستانهای نزدیک به تهران در مراسمی که در دانشگاه تهران است، شرکت نمایند و همچنین روحانیون تمام شهرهای ایران در دانشگاه هر نقطه از ایران که بدین مناسبت مجلس بزرگداشتی برقرار کرده‌اند، شرکت نمایند و با حضور در دانشگاههای سراسر ایران و پیوستن به دانش آموزان و دانشجویان و استادان عزیز، توطئه های جدایی افکنانه بین این دو نیروی مترقی را خنثی کنند.

دشمنان ما در هر فرصت‌خصوصا در این روز از هیچ توطئه‌ای دست‌بردار نیستند و با هر وسیله ممکن می‌خواهند آرامش را از ملت عزیز سلب کنند.

بر دانش آموزان دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با قدرت تمام حملات خود را علیه امریکا و اسرائیل گسترش داده و امریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند و این توطئه بزرگ را بار دیگر شدیدا محکوم کنند. بر دانش آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با تمام نیرو وحدت خویش را حفظ و از انقلاب اسلامی خود طرفداری نمایند و بر ملت است که از این دو جناح عزیز با تمام قدرت پشتیبانی کنند. دست‌خدا به همراه همگی باد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی

۱۰/۸/۵۸

بر دانش آموزان و دانشجویان عزیز و اساتید و معلمان متعهد است که با تمام توان و قدرت در شناسایی عوامل فساد کوشش کنند و محیط آموزش و پرورش را از لوث وجود آنان پاک نمایند.

از خداوند متعال بیداری و هشیاری هر چه بیشتر نسل جوان را خواستار و رشد و تعالی علمی و اخلاقی آنان را خواهانم.

دانش آموزان عزیز با کمال دقت و بیطرفی اعمال و کردار دبیران و معلمین را زیر نظر بگیرند که اگر خدای نکرده در یکی از آنان انحرافی ببینند بلافاصله به مقامات مسئول گزارش نمایند و خود دبیران و معلمین با هشیاری مواظب همکاران خود باشند تا اگر بعضی از آنان خواستند افکار انحرافی خود را در خلال تدریس به فرزندان میهن اسلامیمان القا کنند، از آنان جلوگیری نمایند و در صورتی که فایده‌ای نبخشید، با قاطعیت مطلب را با مسئولان در میان بگذارند.

باید توجه داشته باشید که نفوذ منافقین و دیگر خرابکاران و افراد منحرف در دبیرستانها و دیگر مراکز تعلیم و تربیت موجب تباهی اسلام است و مسئول آن، همه دست‌اندرکاران امور تربیتی مخصوصا دبیران و معلمان و دانش‌آموزان حزب اللهی می‌باشند.

دانش آموزان باید سعی کنند تاریخ انقلاب اسلامیمان را و نقش وحدت بین خودشان و دانشگاهیان را با روحانیون بیاموزند، زیرا اگر روحانیون شما را و شما روحانیون را بشناسید و با هم تفاهم کنید، مطمئن باشید که جناحهای غربزده و شرقزده از منافقان و چپگرایان و دیگر خرابکاران و منحرفان بر شما و کشور اسلامیتان طمع نخواهند کرد، و اگر هم طمع کنند، با شکست قطعی مواجه خواهند شد.

دانشجو

ای قشرهای روشنفکر و ای قشرهای نویسنده، قلمها و گفتار خودتان را در راه این مستضعفین صرف کنید، ای دانشمندان ما، ای دانشجویان ما، ای فرهنگیان ما، ای دانشگاهیان ما، اجتماعات خودتان را برای راه این مستضعفین تقویت کنید، شما بودید که اینهمه خدمت کردید و اینهمه خون دادید و اینهمه حبس رفتید و اینهمه زجر کشیدید برای خلاصی از یوغ دشمنان، خلاصه از چپاولگری

چپاولگران، نگذارید زحمات خودتان هدر برود، قلمها را در راه خدمت‌به این خلق به کار بیندازید، گفتار را در راه خدمت‌به مستضعفین و اعمال را در خدمت‌به مستضعفین.

دانشجویان عزیز که پیشروان انقلاب وان‌شاء الله کسانی هستند که مقدرات کشور ما بعد ازاین در دست آنهاست دانشجویان عزیزی که در این انقلاب همدوش همه برادران در راه اسلام قدم برداشته‌اند خوش آمدند. عزیزان من پیش من رهبری مطرح نیست، برادری مطرح است، خدای تبارک و تعالی در قرآن کریم ما را برادر خوانده است. انما المومنون اخوه در اسلام رهبری مطرح نیست، اصلا بزرگان اسلام ما هم در عین حالی که رهبرهای معنوی بودند مع ذالک پیششان مطرح نبوده است این معانی، من خدمتگزار شما باشم بهتر است تا اسم رهبری،

شما دانشجوهای عزیز، خودتان درصدد این باشید که از غربزدگی بیرون بیایید. این گمشده خودتان را پیدا کنید، گمشده شما خودتان هستید، شرق خودش را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا بکند. آنها در صددند که به هر ترتیب شده است‌خودشان را به ما تحمیل کنند و شما باید مقاومت کنید.

مقام معلم و مقام دانشجو که باید مغز متفکر یک ملت را تشکیل بدهد، از اموری است که باید به آن توجه زیاد بشود و وظیفه معلم و دانشجو مشخص باشد تا انشا الله بر آن طریقی که اسلام می‌خواهد و مقام انسانیت اقتضا می‌کند، از همان طریق راه بروند و طی مقامات را بکنند و به آنجایی برسند که انسان شوند.

دانشجویان ما باید خودشان اول توجه بکنند که رفتار خودشان، کردار خودشان، گفتار خودشان همه اینها منطبق با موازین اسلامی و اخلاقی باشد تا اینکه اگر مردم را دعوت کردید. به اسلام و باید هم دعوت بکنید، حرف شما مخالف با عمل شما نباشد. خودتان یک وضعی نداشته باشید که وقتی بگویید، مسخره کنند که آقا خودش فلان است و ما را دعوت به چه می‌کند.

از شما دانشجوهای عزیز که امید آینده کشور اسلامی هستید تشکر می‌کنم که تشریف آوردید در این روز سرد و با شما ملاقات می‌کنم. شما می‌دانید که هر چه از خوبیها و بدیها برای یک ملتی تحقق پیدا می‌کند، وابستگی یا استقلال، در قید و بند بودن و اختناق یا آزادی، تابع تربیتهای دانشگاهی است. آنچه که دانشگاه در یک کشوری نقش دارد از امور مهمه‌ای است و نقش بزرگی دارد که این نقش بزرگ را اگر ایفا کند و به طور صحیح ایفا کند، کشور را به مقصد اعلای خودش می‌رساند.

این کاری که شما دانشجوهای عزیز دارید و آن کار توجه به مسائل اسلامی دانشگاه، از امور بسیار با اهمیت و ارزشمند است و از آن طرف بسیار با مسئولیت.

جوانان متعهد در طول تاریخ به خصوص دانشجویان مسلمان در نسل حاضر و در نسلهای آینده سرمایه‌های امیدبخش اسلام و کشورهای اسلامی هستند. اینان‌اند که با تعهد و سلاح و استقامت و پایداری می‌توانند کشتی نجات امت اسلامی و کشورهای خود باشند و این عزیزان‌اند که استقلال و آزادی و ترقی و تعالی ملتها مرهون زحمات آنان است و اینان‌اند که هدف اصلی استعمار و استثمارگران جهان‌اند و هر قطبی درصدد صید آنان است و با صید آنان است که ملتها و کشورها به تباهی و استضعاف کشیده می‌شوند.

و اکنون ای جوانان عزیز! و ای دانشجویان و دانشمندان! و ای امید امروز و فرداهای امت و اسلام! امانت‌بزرگ استقلال و آزادی که از دام دو قطب شرق و غرب با مجاهدت و فداکاری ملت عظیم‌الشان ایران به دست آمده است، به شما عزیزان سپرده شده و مسئولیت‌بزرگی به عهده همه گذاشته است، همه ملت‌به خصوص دانشجویان مسلمان که رهبران آینده هستند، مسئول نگهبانی از این امانت‌بزرگ الهی می‌باشند.

دانشگاه

دانشگاه باید عالم درست کند، دانشگاه باید اشخاصی را درست کند که مملکت‌خودش را اداره کند از حیث علمیت، اداره کند از

حیث فرهنگ، نه اینکه غایت آمال این باشد، یک چیزی دستش بیاید برود تو یک اداره‌ای بنشیند مهمل.

باید شماهایی که اهل دانشگاه و تربیت و اهل تعلیم هستید، جوانها را تربیت کنید و تعلیم، همراه تعلیم، تربیت‌باشد. خداوند ان‌شاءالله همه‌تان را حفظ کند، همه موفق باشید موید باشید. من تا آنقدر که هستم خدمت می‌کنم به شما، آنقدر که می‌توانم، البته من که نمی‌توانم خدمت صحیح بکنم آنقدر که می‌توانم می‌کنم.

باید دانشگاه اسلامی بشود تا علومی که در دانشگاه تحصیل می‌شود در راه ملت و در راه تقویت ملت و با احتیاج ملت همراه باشد.

معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند.

عزیزان من! ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم، آن چیزیی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است (تکثیر حصار)، ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم.

از خداوند تعالی سعادت ملت اسلام را و سعادت جوانها را خواستارم و امیدوارم که همانطوری که پیشنهاد شده است. دانشگاهها را از همه عناصر تخلیه کنند و از همه وابستگیها تخلیه کنند تا اینکه ان‌شاءالله یک دانشگاه صحیح، اخلاقی اسلامی، فرهنگ اسلامی تحقق پیدا بکند.

ما انقلاب دانشگاه را از محصولش باید بفهمیم، اگر ان‌شاءالله بعد از چند سالی دیگر محصول، محصولی شد انسانی، محصولی شد اسلامی، محصولی شد که برای کشور خودشان زحمت می‌کشند و کار می‌کنند، می‌فهمیم تحول پیدا شده.

دنیا را دانشگاه به فساد کشانده است و دنیا را دانشگاه می‌تواند به صلاح بکشد.

منشا همه سعادتها، مادی و معنوی، از دانشگاه است.

همه چیز ما در دانشگاه است. همت کنید با هم دانشگاه را اصلاح کنید.

باید همه اشخاصی که علاقه دارند به این کشور، علاقه دارند به اسلام، علاقه دارند به این ملت توانشان را روی هم بگذارند برای اصلاح دانشگاه، خطر دانشگاه از خطر بمب خوشه‌ای بالاتر است.

دانشگاه دو راه دارد: راه جهنم و راه سعادت، راه ذلت و مسکنت و نو کرمابی و امثال اینها و راه عظمت و عزت و بزرگ منشی.

شما باید کوشش کنید و دانشگاه را اصلاح کنید و احساس کنید که اسلام است که می‌تواند دانشگاه را اصلاح کند.

اگر دانشگاه اصلاح شد، کشور اصلاح می‌شود.

دانشگاه را ببرید طرف اسلام، الهی‌اش کنید.

دانشگاه را باید شما رو به خدا ببرید، رو به معنویت‌ببرید و همه درسها هم خوانده بشود، همه درسها هم برای خدا خوانده بشود.

اگر این را توانستید که شما برای این کار بروید و این کار را بکنید در کارتان موفقید، چه برسید به مقصدتان، چه نرسید به مقصدتان.

پیام امام خمینی در مورد گروگانها و تصرف لانه جاسوسی امریکا

ملت ایران در مقابل این خاندان کثیف و امریکا و عمال آنان دست از مبارزات بر حق خویش برنمی‌دارد و نخواهد برداشت.

دولت ایران و جناب آقای رئیس جمهور تمام کوشش و سعیشان را در استرداد شاه خائن و اخذ اموال ملت ایران از او بنمایند که ملت دلیر دست ازاین خواست‌بر حقشان برنمی‌دارند و قدمی به عقب نمی‌گذارند.

یکی از آثار این خواست تصرف لانه جاسوسی بود که مورد تایید ملت قرار گرفت و چیزی جز عکس‌العمل جنایات دولت امریکا نمی‌تواند باشد اکنون که کمیسیون بررسی و تحقیق در مداخلات گذشته امریکا در امور داخلی ایران از طریق رژیم شاه سفاک، توسط جناب آقای رئیس جمهوری و شورای انقلاب اسلامی ایران تحقق می‌پذیرد. جنایات آنان به اثبات خواهد رسید.

لازم است در آن روز، معلولین عزیز و قهرمانان انقلاب ما در این مجمع حضور یابند و خانواده شهدا، طومارهای جنایات شاه و

امریکا را به محکمه بفرستند.

همانطور که بارها گفته‌ام ما خواستار استرداد شاه و اموال ملت از او می‌باشیم. دانشجویان مسلمان و مبارزی که لانه جاسوسی را اشغال کرده‌اند با عمل انقلابی خودشان ضربه‌ای بزرگ بر پیکر امریکای جهانخوار وارد نمودند و ملت را سرافراز کردند ولی از آنجا که درآینده نزدیک نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلام اجتماع می‌نمایند. با نمایندگان مردم است تا نسبت‌به آزادی گروگانها و امتیازاتی که در قبال آن باید بگیرند تصمیم گیرند زیرا این مردم‌اند که باید در جریانات سیاسی دخالت داشته باشند; البته تا تشکیل مجلس شورای اسلامی، شورای انقلاب و جناب رئیس جمهور کوشش خودشان را درباره برگرداندن شاه و اموال ملت و جریانات سیاسی که زمینه اینگونه خواستها را فراهم می‌کند، مبذول دارند از خداوند متعال نصرت اسلام و شکست دشمنان اسلام را خواستارم.

(چهارم اسفند ۱۳۵۸)

سخنرانی مهم حضرت امام درباره اشغال لانه جاسوسی آمریکا در جمع
دانشجویان دانشکده اقتصاد دانشگاه اصفهان و گروه فنی اعزامی به پاکستان

شما می‌بینید که الان مرکز فساد امریکا را جوانها رفته‌اند گرفته‌اند و امریکاییهایی هم که در آنجا بودند گرفتند و آن لانه فساد را به دست آوردند و امریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و جوانها مطمئن باشند که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، بیخود صحبت اینکه اگر دخالت نظامی، مگر امریکا می‌تواند دخالت نظامی در این مملکت‌بکند؟ امکان برایش ندارد، تمام دنیا توجهشان الان به اینجاست. مگر امریکا می‌تواند مقابل همه دنیا بایستد و دخالت نظامی بکند؟ غلط می‌کند دخالت نظامی بکند. نترسید، نترسانید. همین تعبیری که جوانهای ما از روی باز احساسات جوانی کردند که اگر چنانچه امریکا بخواهد دخالت نظامی بکند ما چه خواهیم کرد. اصلا این اگرش را هم نباید بگویند. امریکا عاجز از این است که دخالت نظامی در اینجا بکند، اینها یک مسائلی در پیششان است، یک مطالبی در پیششان است که روی آن مطالب گرفتاریهایی دارند، نمی‌توانند این کارها را بکنند. اگر آنها می‌توانستند دخالت نظامی بکنند، شاه را نگه می‌داشتند. با تمام قدرتشان، قدرتهای تبلیغی چیز کردند که نگش دارند و ملت ما اعتنا نکرد به آن و نه تنها او، همه قدرتها پشت‌سر هم ایستاده بودند که نگه دارند شاه را و نتوانستند نگه دارند برای اینکه ملت ما یک چیزی را که خواست نمی‌شود مقابل ملت‌بایستد کسی و چه بکند. هیچ ابدا. این مطلب را اصلا جوانهای ما پیش نیاورند این مطلب را که دخالت نظامی، آنها همیشه دخالتهایشان دخالتهای شیطنتی است، توطئه است. آنها اگر بخواهند یک کاری هم بکنند، وادار می‌کنند جوانهای ما را که آنها تظاهر بکنند و در تظاهر اعمال آنها بیایند درگیری بکنند یا اینها و یک غائله راه بیندازند که ما نتوانیم یک محیط آزاد پیدا بکنیم، یک محیط آرام پیدا کنیم و مسائلی را که می‌خواهیم طرح بکنیم و می‌خواهیم ایجاد بکنیم، بتوانیم. آنها از این راه شیطنتها پیش می‌آیند. آنها شیطانهایشان را پیش همین جوانهای صافدل عزیز می‌فرستند تبلیغات می‌کنند. می‌نویسند به دیوار چه می‌کنند، عده. عده. یک وقت می‌بینید که یک عده جوان را راه انداختند توی خیابانها به یک تظاهراتی. تظاهرات بحق لکن آنها از همین تظاهرات بحق می‌خواهند استفاده ناحق بکنند.

همین قضیه‌ای که الان قضیه روز است در دنیا. قضیه قضیه سفارت امریکا یعنی نه سفارت، محل توطئه آمریکا جوانها کشف کردند خیلی از چیزهایش را در همین قضیه دیشب به ما اطلاع دادند که زمزمه است در تبریز و در تهران و در بعضی جاهای دیگر که یک تظاهراتی بکنند برای پشتیبانی از آقای مهندس بازرگان. خوب همین قضیه را آنها خواستند (حالا نمی‌دانم موفق بشوند یا نه) خواستند که یک همچو چیزی درست‌بکنند بعد کم کم این را بکشانند به یک جایی که مثلا سفارت عراق هست‌بریزند بشکنند، سفارت - فرض کنید که - افغانستان هست‌بریزند بشکنند که مملکت ایران را موجه کنند با همه ممالک. آن شیاطین یک همچو نقشه‌هایی دارند. جوانهای ما باید بیدار بشوند که تحت تاثیر اینها واقع نشوند، اینها که می‌گویند تظاهر بکنید. مگر آقای بازرگان با

شورای انقلاب مخالفتی دارنـد؟ اینها همه و همه یک باب است منتها آقای بازرگان یک قـدری خسـته شـده بودنـد، یک قـدری - عرض کنم - عذرهایی داشـتند و گفتند که حالا من کنار باشم، لکن نه این است که حالا ایشان که کنار هست دیگر آقای بازرگان دخالتی در امور نـدارد، ایشان یکی از آن اشخاصـی است که مورد احترام همه است. خیال نکننـد که یک بی‌احترامی به ایشان شده است، نخیر مورد احترام است و برای خاطر یک امری که ملت هم قبول دارنـد، نیفتنـد توی خیابانها راه بیندازند یک چیزی که آنها که می‌خواهند یک بازی درست کنند، یک وقتی یکی را بزنند بکشـند. یک دو تا شعار از (شما اگر یادتان باشد من نبودم در اینجا لکن برای من نقل می‌کردند. این دسـته‌جاتی که در قم آن وقت‌بر ضد رژیم سابق شعار می‌دادند، اینها شعار آرام می‌دادند، یکدفعه می‌دیدنـد که از اینجا یک کسـی یک چیزی انداخت‌یک شیشه‌ای را شـکست، یک بانکی را شـکست، یک جایی را خراب کرد، گـاهی یکی آدمی راکشت، می‌ریختنـد به جـان هم، یـک کشـتار پیـدا می‌شـد زیـاد. آنهـا روی حسـاب، همیشه روی نقشه حساب می‌کننـد و اینطور کارها را می‌کننـد، قضـیه دخالت نظامی ابـدا مطرح نیست، دخالت‌های توطئه‌گری اینطوری یعنی از قوای خود ما استفاده می‌کنند، قوه خودشان را از آن اسـتفاده نمی‌کنند، در این ممالک از قوای خود ما اسـتفاده می‌کنند. خوب شما کردستان را ببینید که اینها از چه اسـتفاده می‌کنند، یک نفر سـرباز امریکایی نمی‌آید آنجا یک کاری بکند، آنها با شـیطنت اسـتفاده می‌کنند از خود این افرادی که یا وابسـته هسـتند به آنها یا اعوجاج دارند، آن وقت این دست دومی‌ها که اعوجاج دارند، از ساده‌دلی بعضـی از کردها اسـتفاده می‌کنند، با آنها یک - چیز - صـحبت می‌کنند منتشـر می‌کنند که بنا دارند که تمام کردسـتان را بکوبند. این ارتش ایران که رفته آنجـا برای اینکه جلـوگیری کنـد از اینکه آنهـا دارنـد می‌کشـند و سـر می‌برنـد و اذیت می‌کننـد، فـورا آنهـا دنبـالش برمی‌دارنـد می‌نویسـند که مـا می‌خواهیم ;یعنی دولت ایران می‌خواهـد که کردها را بکوبـد. آن رفته که کردها را حفظ بکنـد اینها می‌گویند رفته کردها را بکوبد.

این اشخاصـی که هی فـدایی خلق خودشان را معرفی می‌کننـد، من که در این چیزهائی که برای پشتیبانی از این جوانها بود که آنجا را گرفتنـد، به گوش من نخورد که اینها پشتیبانی کرده باشـند. اگر اینها امریکایی نیسـتند، چطور پشتیبانی نکردند از اینها؟ اگر اینها مال شوروی هسـتند خودشان یا خیر ملی هستند. آدمی که ملی است، با امریکا خوب دشمن است همانطوری که همه ملت ما دشمن شماره اول خودش را امروز امریکا می‌دانـد. برای اینکه دشـمن شـماره اول ما را برده است امریکا نگه داشـته است. آن وقت هم که آن بود، دشـمن شـماره یـک مـا آنهـا بودنـد اینهـا اذنـاب آنها بودنـد، اینها کسانی بودنـد که ماموریت داشـتند برای وطنشان، یعنی ماموریت داشـتند که این وطن را نگذارند که یک قدم جلو برود. مایی که و شـمایی که و ملت ما که دشمن شماره یکش را امریکا می‌داند و حالا هم که جوانها رفتند آنها را گرفتند دیدند که مرکز توطئه بوده آنجا، به گوش من نخورد که از این فداییان خلق یک پشتیبانی از اینها شده باشد.

(تاریخ سخنرانی ۱۶ آبان ۱۳۵۸)

دلایل تبعید از کلام امام

سئوال: آیا دلایل تبعید خودتان را می‌توانید تشریح کنید؟

جواب: پانزده سال قبل که شاه قصد داشت‌به دسـتور امریکا لایحه مصونیت مسـتشاران امریکایی را به تصویب مجلسـین برساند، من این خیانت‌شـاه را نسبت‌به ملت ایران، در طی یـک سـخنرانی و صـدور یـک اعلامیه محکوم نمودم و ملت ایران را از این سیاسـت اسـتعماری امریکا مطلع ساختم که پس از چند روز مرا از ایران پس از آنکه شـبانه به منزلم در قم حمله کردند، دسـتگیر و سـپس به ترکیه تبعیـد نمودنـد و در آنجا هم دولت ترکیه تحت فشار افکار عمومی از دولت ایران خواست که محل تبعیـد مرا کشوری غیر از ترکیه قرار دهد که سر انجام به عراق تبعید شدم و در آنجا پس از حدود پانزده سال، دولت عراق تحت فشار شاه مخالفت‌خود را با فعالیتهای اسـلامی من علیه رژیم سـلطنتی و شاهنشاهی ابراز کرد و از این جهت تصـمیم گرفتم که به کویت که یک کشور اسلامی

استبروم تـا در آنجـا در مـورد محـل اقـامتم تصـمیم بگیرم و بـا داشـتن ویزای آن کشـور، دولت کـویت از ورود من به آن کشـور جلوگیری نمود و به ناچار به فرانسه آمدم، اقامت من در اینجا نیز موقتی است.

(تاریخ مصاحبه: ۱۴ آذر ۱۳۵۷)

مصاحبه خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند (اریک رولو) با امام خمینی (ره)

سئوال: شما موضع دانشجویان ایرانی را تایید کردید، آیا نگهداری گروگانها با قوانین اسلامی مطابقت دارد، حتی در موقع جنگ؟ جواب: آنجا من به شـما گفتم مثل اینکه اشـتباه به شـما رسـید و شاید باز این اشتباه را دستگاههای تبلیغات صهیونیستی کرده باشند. آنچه من گفتم این بود که مـا نمی‌توانیم ملـتی را که اینقـدر از امریکـا ضـربه دیـده، اگر چنـانچه امریکـا شـاه را نگه دارد و این امر طولانی شود یا بخواهـد مملکت ما را بمباران کند، ما نمی‌توانیم جوانان را کنترل کنیم. مردم ما پنجاه سال است که از امریکا ضـربه خوردهانـد. ممکن است که جوانهای ما اینجاها را خودشان به هم بزنند. من اینطور گفتم، نه اینکه ما ابتدائا این کار را می‌کنیم. الان هم آنها در کمال خوشـی و آسایش هستند و تبلیغات آقای کارتر بر خلاف این است لکن واقع این است. من فرستادم تحقیق کردم، به گروگانها هیچ صدمه‌ای نرسیده است و اسلام با همه مردم دنیا می‌خواهد با خوبی رفتار کند. بله، اسلام با کسانی که توطئه گر هستند و بخواهند برخلاف مصالح مسلمین و مصالح بشر عملی بکنند با آنها هم سختگری می‌کند.

(تاریخ مصاحبه: ۹ آذر ۱۳۵۸)

مصاحبه با خبر نگاران در ۲۷ آبان ماه ۱۳۵۸

سئوال: آیا حضرتعالی هنوز می‌فرمایید که اگر شاه به ایران بازنگردد گروگان‌های امریکایی آزاد نخواهند شد؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم. این مسئله مربوط به ملت است. سی و پنج میلیون ملت ما خواستشان این است و باید ما بررسی کنیم راجع به اینکه چرا ملت ما می‌خواهـد که شاه بیایـد و تا نیاید دست از این گروگانها برداشـته نخواهد شد و چرا کارتر اینقدر اصـرار دارد، قضـیه این نیست که شاه بیایـد ایران، ملت ما شاه را که دشـمن خودش می‌دانـد می‌خواهـد چه بکنـد. یک تحفه‌ای نیستبرای ملت مـا که بخواهـد او را در موزه نگه دارد، بلکه مطلب این است که دو جهت هست که ملت ما می‌خواهنـد شاه بیایـد و ما اصـرار داریم، که این دو جهتیکیش اهمیتش بیشتر از دیگری است. یـک جهت راجع به اینکه مـا ملتی هستیم که الاـن اقتصادمـان خیلی قوی نیست و داراییهای ایران، بسیار در دستشاه مخلوع و بستگان اوست و این در بانکهای امریکا و سایر کشورها متمرکز است. و اینها همه مال ملت است و اینکه ما اصـرار داریم شاه را بیاوریم برای این است که معلوم بشود که این اموال فقرا که در دست اینها و عمال اینها هست در کجاها هست و بایـد برگردد به ملت و مطلبی که اهمیتش بیشتر از این است. این است که ما می‌خواهیم او بیاید و مـا ریشه این جنایاتی که این شـخص در طول سی‌و هفتسال تقریبا به ایران کرده است و این خیانتهایی که به ایران کرده است و این آدمکشـیهای دسـتجمعی که کرده است مـا به دستبیاوریم که این با امر کی بوده. یک انسان، یک آدم که می‌خواهـد در یک مملکتی حکومت کند بی‌جهت اینقدر جنایت نمی‌کند. این عامل اشخاصی بوده است. خود ایشان هم می‌گوید من مامور بودم برای وطنم. مـا می‌خواهیم آن امر را پیـدا بکنیم که آنکه امر کرده است که ایشـان در وطنش اینهمه جنایتبکنـد کیست و چه اشخاصـی هسـتند؟ از این جهت ملت ما اصـرار دارد به اینکه این آدم بیایـد و این دو مطلب ثابتبشود در محاکمه. محکمه هر جور حکم کرد عمـل بشود. و امـا اینکه کارتر اصـرار دارد به اینکه ایشان نیایـد، بایـد ما ببینیم که این از باب این است که آقای کارتر بشـر دوسـت است و حس انساندوستی این آقا، این آقای کارتر او را وادار کرده است که اینقدر اصرار بکند و در مقابل ملتهای اسلامی بایستد و ارعـاب بکنـد و آنهمـه مطـالب پیش بیایـد و منطقه را به خطر بینـدازد، این برای این است که یـک آدمی است انسانـدوست و برای انسانـدوستی - که - این نحو می‌کند؟ ما در آقای کارتر این انساندوستی را سـراغ نداریم برای اینکه از اعمال ایشان معلوم است که ایشـان این حس را ندارنـد. کسـی که یـک جانی را در حفظ خودش و حمایتخودش به عنوان انسانـدوستی نگه می‌دارد نبایـد در

ممالك بسیار، اینقدر جنایتها را و اینقدر آدمکشیها را علت‌باشد. این آدم انساندوست نیست و حس انساندوستی این چیز را نکرده است. اگر در ایشان حس انساندوستی بود. سی و پنج میلیون انسانهایی که در ایران بودند که یکیشان هم محمدرضا بود و همه از یك ملت و از یک کشور هستند، چه شد که در ظرف سی‌و هفت‌سال آنهمه جنایات بر ما شد و اخیرا با دست این شخص آنهمه کشتار می‌شد و در حکومت آقای کارتر بود و ایشان ابدا حس انساندوستی‌شان اسباب این نشد که یك تقاضایی لااقل از این شخص بکند که نکن این کار را، بلکه آنطور که ما می‌دانیم ایشان علاوه بر اینکه تقاضا نکرده‌اند تهییج هم کرده‌اند.، و اما اینکه اصرار دارند و از جهت انساندوستی معلوم شد نیست، معلوم می‌شود برای این است که اسرار او فاش نشود، اسرار روسای امریکا فاش نشود. ما با بودن شاه در اینجا اسرار شخص کارتر و اسرار اسلاف او را فاش خواهیم کرد و به ملت امریکا ارائه خواهیم کرد و ملت امریکا می‌فهمد که گرفتار چه روسای جمهوری هستند که ملتشان را به تباهی کشیده است و آبروی ملتشان را در بین مسلمین از بین برده است. ما برای این می‌خواهیم که بیاید و ایشان برای این جهت می‌خواهد که نیاید. این اصرار او به نیامدن برای اینکه خوف این را دارد که اسرار فاش بشود و ایشان دیگر نتوانند در مملکت‌خودشان یك زندگی صحیح داشته باشند و دیگر ریاست جمهوری ایشان هم فاتحه‌اش خوانده بشود و مملکت امریکا هم اگر مطلع بشود از مسائل و مطلع بشود از مصایب ما و مطلع بشود و رسانه‌های گروهی به آنها بفهمانند که در این مملکت چه گذشته است و اینها از دست روسای جمهور امریکا و دیگر روسای ابرقدرت، بر ما گذشته است اگر یك همچو احساسی را بکنند این طرفداری از کارتر را نمی‌کنند و من هم احتمال این را می‌دهم که طرفداری از کارتر یک قشر از اشخاصی است که تحت نظر خود آنها هستند نظیر آن طرفداریهایی که در اینجا از شاه می‌شد. از شاه مخلوع می‌شد که وقتی که مثلا- رئیس جمهور امریکا می‌آمد به ایران عده کثیری را می‌بردند به استقبال به اسم ملت. در صورتی که ملت هرگز از این امور اطلاع صحیح نداشت و هرگز حاضر نبود که استقبال بکند از شاه یا از مهمانهای شاه لکن آنها عده زیادی داشتند که این کارها را انجام می‌دادند. من احتمال می‌دهم که آقای کارتر هم عده زیادی از قبیل سازمان امنیت و اشخاصی که مربوط به خودش است داشته باشد و آنها به دانشجوهای ما در خارج این اهانتها را می‌کنند و این سختی‌ها را می‌گیرند و خود آقای کارتر هم که آقای انساندوستی است دانشجوهای ما که برای تحصیل علم آنجا رفتند، در آنجا آنطور با آنها رفتار می‌کند و وادار می‌کند که آنها را اذیت کنند، وادار می‌کند که سگ به جان آنها بیندازند و آنطور جنایات را بکنند. این آقای انساندوست وضعش این است و ما که یك ملت مظلومی هستیم ما می‌خواهیم که آن کسی که به ما خیانت کرده است‌خودش و اساس کارهایش معلوم بشود.

سئوال: ولی این جواب این نیست که آیا به اصطلاح اسرا آزاد خواهند شد یا نه؟ و ایشان آن جواب را می‌خواهند.

جواب: جواب شد. برای اینکه - اسرا یعنی - ملت نمی‌گذارد. ملت ما می‌خواهد و نمی‌شود غیر از این، ما بر خلاف ملت نمی‌توانیم عمل بکنیم.

سئوال: آیا این اسرا بنابراین همین جا خواهند ماند برای همیشه ؟

جواب: خواهند بود تا شاه بیاید. اختیار این اسرا در دست کارتر است. این اسرا را می‌تواند کارتر اینجا آزاد کند مادامی که بفرستد مجرم ما را به ما تحویل بدهد و ما هم اسرا را.

سئوال: و تنها در آن صورت است که شاه برگردانده بشود. در غیر این صورت و لاغیر؟

جواب: نه خیر اینقدر بخواهد سئوال کند بیشتر از یک سئوال را جواب نمی‌دهم. نه خیر بگویید من وقت ندارم. ما باید، بیشتر از این وقت ندارم سئوال کنید جوابتان را بدهم.

مصاحبه خبرنگار سی. بی. اس (S.B.C) امریکا با امام خمینی (س)

سئوال: حضرت آیت‌الله، آقای کارتر دولت ایران را متهم به عملیات تروریستی می‌کند و مصرا می‌گوید که اگر خدای ناخواسته

چنانچه صدمه‌ای در ایران به اسرا وارد بشود رژیم شما مسئول این مسئله خواهد بود.

جواب: ملت‌سی‌و پنج میلیونی تروریست هستند؟! از آقای کارتر باید پرسید که تشخیص شما در مسائل سیاسی هم همین طور است که یک ملت‌سی‌و پنج میلیونی که همه پشتیبانی از اینها کردند باز شما می‌گویید تروریست هستند! من دیدم کلامی که از ایشان صادر شده است، مع‌الاسف کلام عاقلانه‌ای نبود که: اینها دانشجو نیستند اینها لات هستند. اینها تروریست‌اند.

- دانشجوها، با لات در منطق شما یکی هستند؟! لات‌ها و اراذل با دانشجوها را شما در منطقتان یکی می‌دانید؟! توهین به دانشجوها در سراسر کشورهای عالم نیست این مطلب؟ ملت ما را شما تروریست می‌دانید؟ تشخیص شما در مسائل سیاسی هم همین طور است که ملت ما را تروریست‌بدانید؟! شما مطمئن باشید که ملت ما مسلم است و مسلم تروریست نیست و با اینها با کمال رافت عمل می‌کند. بهتر است از معامله شما با دانشجوهای ما در خارج کشور که آنطور شما دارید عمل می‌کنید آیا عمل شما تروریستی است که دانشجوهای ما را آنطور اذیت می‌کنند و سگها را به جان آنها می‌ریزند. یا نگهداری اینها در یک محفظه‌ای که محل خودشان بوده است و همه جور آسایش برایشان فراهم است و آمدند دیدند و ما اجازه دادیم که هر روز بروند آنها را ببینند؟ این عمل تروریستی است‌یا این عمل انسانی است؟ و اعمالی که امثال شماها انجام می‌دهید یک اعمالی است که شبیه به اعمال تروریستی است.

سئوال: حضرت امام اجازه می‌فرمایید که ایشان بروند به سفارت سابق امریکا و با گروگانها صحبت‌بکنند و از سلامتیشان به اصطلاح و رفتار خوبی که با آنها می‌شود به دنیا بگویند.

جواب: مانعی ندارد خوب بروند آنجا جوانها آنجا هستند و آنها هم مانعی پیششان نیست که کسی برود ببیند - آنها - ببینند آنها سالم‌اند و حالشان خوب است و در رفاه هستند. ابدا چیزی که موجب گرفتاری آنها باشد نیست. فقط در یک محلی هستند که حفاظت می‌شوند و ابدا آسیبی به آنها نخواهد وارد شد، اصلا، اصلش با این امور با اسیر اسلام بسیار رفتار انسانی می‌کند و او را از همه جهات حفظ می‌کند و ما هم تابع اسلام هستیم و جوانهای ما هم دانشجوهای اسلامی هستند و با آنها حتما بدانید که رفتار خوب می‌کنند - حتی من پسرم را گفتم که باید آن جهت را شما گوشزد کنید و خودتان مشاهده کنید و ایشان گفتند که نه آنها حالشان خوب است و من امیدوارم که تا آخر هم حال اینها خوب باشد و ابدا آسیبی به آنها وارد نشود و آنها از امریکا بخواهند و از کارتر بخواهند که وسایل آزادی آنها را او فراهم کند. ملت ما یک امر مشروعی دارد. یک حرف مشروعی دارد این حرف را قبول کنند. اینها هم آزاد خواهند شد.

سئوال: اجازه می‌فرمایید بگویم فقط خودشان بروند. می‌فرمایید که خودشان تنها بروند.

سئوال: حضرت آیت الله، در ازاء آزادی اسرای زن و سیاهانی که دستور فرمودید، شما چه انتظاری از دولت امریکا دارید؟

جواب: ما آزادی زنها را و آزادی سیاهها را برای این قایل شدیم که زنها در اسلام یک احترام ویژه دارند و سیاهپوستان هم تحت فشار امریکا بودند و ظلم بر آنها شده است و آنها را ما آنطور مقصر نمی‌دانیم بلکه آنها شاید تحت فشار بودند که اینجا آمدند و لهذا ما برای امتثال امر اسلام و خدا این عمل را کردیم و انتظاری از آقای کارتر نداریم و پاداشی نمی‌خواهیم. تمام مطلب ما این است که کارتر، این خیانتکار را به ما پس بدهد و شخص مجرمی که در یک مملکتی به یک ملتی جرم کرده است، در تمام قوانین دنیا این است که باید پس داده بشود به خود آن مملکت و ایشان - بر تمام - بر خلاف تمام موازین عقلی و عقلایی عمل می‌کند.

خبرنگار: حضرت آیت الله، به نظر ما یک مرد بسیار بسیار مهربان می‌آیید. یک مرد مقدسی، چهره مقدسی دارید. خیلی قیافه حضرت آیت الله مردمی هست و من هم به عنوان یک انسان فقط آرزو می‌کنم، دعا می‌کنم که خدای ناخواسته هیچگونه آسیبی به اصطلاح وارد نشود به روابط بین دو تا مملکت، چیز خارق‌العاده‌ای پیش نیاید.

انسان و تربیت در نظرگاه امام خمینی (ره)

متن کامل سخنان حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی درباره آراء تربیتی امام خمینی که در تاریخ ۱۱/۳/۷۳ در مراسم افتتاحیه کنگره بررسی آثار و اندیشه‌های تربیتی امام خمینی در دانشگاه تربیت معلم ایراد گردید.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله، والصلوة والسلام علی رسوله و امین وحیه والسلام علیکم و رحمهٔ الله از اینکه می‌بینیم بعداز گذشت چند سال از رحلت‌حضرت امام و با وجود آنهمه مشکلات و تنگناها و آنهمه تبلیغات سؤ شبانه روزی که برای مخدوش کردن چهره انقلاب و امام از سوی دشمنان اسلام انجام می‌شود باز جامعه اسلامی به هدفها و آرمانها و ارزشهایی که حضرت امام بیانگر آنها بوده، کاملا وفادار مانده و نه تنها وفادار مانده بلکه روز به روز برای دریافت‌حقایقی بیشتر از زندگی و پیام واقعی او در زمینه‌های مختلف و فهم رمز و راز موفقیت او شیفته تر می‌شود، مطمئن می‌شویم که در کار این انقلاب الهی مسائلی فراتر از عوامل مادی و تحلیلهای عادی دخیلند. من علت این رویکرد رو به فزونی جامعه اسلامی و حتی توجه رو به توسعه افکار عمومی برخی از ملل غیر اسلامی به سوی آراء و اندیشه امام را در صدق نیت و خلوص باطن و نفس مهذب امام می‌دانم، او پیش از همه چیز به این توصیه و تذکر اخلاقی عمل کرده بود که مکرر می‌فرمود: سعی کنید رابطه بین خود و خدای خویش را اصلاح کنید که اگر اینچنین شود بقیه امور، هرچند سخت و دشوار همه اصلاح خواهد شد.

طبعا در این گردهمائی ها، اساتید محترم و اهل علم و فضل بحثهای تخصصی و فنی خودشان را در رابطه با تعلیم و تربیت از دیدگاه امام مطرح خواهند کرد. آنچه که من در این فرصت کوتاه لازم می‌دانم، یادآوری چند نکته است:

از تورق اجمالی دفترهایی که تهیه شده و حاوی مواضع و آراء تربیتی امام بود در می‌یابیم افرادی که این مطالب را از آثار امام استخراج کرده‌اند با مباحث تربیتی کاملا آشنا بوده‌اند و انصافا کار قابل تقدیری شده و این جزوه‌ها می‌تواند مواد و مبنای خوبی برای دریافت آراء تربیتی حضرت امام باشد. اما به یک نکته خیلی مهم باید بیشتر توجه کرد و آن اینکه شما می‌دانید سنت که یکی از ارکان منابع فقه است منحصر به قول نیست‌بلکه قول و فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) هر سه راهنمای عمل و مبنای استنباط احکامند. بدون آنکه بخواهم تشبیهی کرده باشم وقتی که ما معتقدیم که آراء و نظریات و مواضع امام خمینی به عنوان یکی از پیروان و معتقدان واقعی پیامبر اکرم بیانگر اسلام ناب بوده - که همین گردهمایی‌ها نشانه چنین باوری است - و اگر معتقدیم که تضمین و تداوم نهضت فرهنگی و سیاسی‌ای که امام خمینی ایجاد کرده در گرو پیمودن راه آن حضرت است علاوه بر شناخت آراء و اندیشه ایشان از لابلای نوشته‌ها و گفته‌های او باید به سیره عملی و نحوه رفتار و عملکردهای او نیز با همان دقت توجه و مراجعه کنیم.

به نظر من آنقدر نکات آموزنده و تربیتی‌ای که در مشی عملی و رفتارهای سیاسی، عبادی، اجتماعی، و خانوادگی حضرت امام وجود دارد که ما را به هدفهای تربیتی مورد نظر امام و فهم شیوه‌های تربیتی او راهنمائی می‌کند بمراتب بیشتر و مؤثرتر از آنچیزی است که در گفته‌ها و نوشته‌های ایشان هست. و این موضوع تنها مربوط به تعلیم و تربیت نمی‌شود. سال گذشته نیز کنگره ی جهت گیریهای اقتصادی امام برگزار شده بود و بحثهای اقتصادی امام را از کتابها و پیامها و سخنرانیهای ایشان استخراج کرده بودند ولی کمتر به مشی عملی امام در برخورد با مسائل اقتصادی و جهت گیری عملی ایشان در زندگی و در احکام فقهی اقتصادی و رفتارهای ایشان توجه شده بود. خوشبختانه در این کنگره به این نیاز توجه شده و یکی از مجموعه هایی که تهیه کرده‌اند خاطرات مربوط به جنبه‌های عملی امام می‌باشد ولی باز فکر می‌کنم حق مطلب ادا نشده است. به نظر من زمانی ما می‌توانیم بگوئیم حضرت امام فلان موضوع را هدف اصلی تربیت می‌داند و فلان شیوه را شیوه صحیح تربیتی می‌داند که علاوه بر استناد به گفته‌ها و نوشته

هـا، به نوع زنـدگی امام و رفتارهای عملی تربیتی او و تاثیر آن هـدفها و شـیوه‌ها در متن زنـدگانی او نیز اسـتناد شود. شایـد در مقام سخن و نوشـته، بسـیاری از مباحث تربیتی امام همان مسائلی باشد که دیگر مکاتب نیز بدان تاکید دارند، مثلا توجه به تربیت پذیری کودک در مقـایسه بـا سـنین بالاـتر، یـا تقـدم پرورش بر آموزش و مسائلی از این قبیل ولی وقتی که به جامعیت‌شخصـیت و انسـجام فکری کسـی که این مطالب را عنوان می‌کنـد توجه کنیم و بخصوص در میزان باور داشت و تاثیر این امور در متن زنـدگی او عمیق بنگریـم در می‌یـابیم که تفاوتهـا بسـیار است. من فقـط اشـاره می‌کنم به اهمیت و نقش نیت‌به عنـوان یـک رکن مهم در بسـیاری از عبادات که امری درونی و قلبی است. اینکه فرموده اند: ضربهٔ علي یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین با معیارهای مادی قابل قبول و توجیه نیست. و حقیقت را باید در خداشناسـی امام علی علیه السلام و نفس پاک و منزه، و نیت‌خالص آن انسان کامل جستجو کرد. و این مقوله همان وجه امتیاز مکتب تربیتی اسلام با دیگر مکاتب است.

به دیگر سـخن، فهم کامـل مبـانی تعلیم و تربیت اسـلامی و هـدفها و شـیوه‌های آن زمـانی امکـان پـذیر است که ما به مجموعه نظام فکری، عقیدتی و اصول جهان بینی اسلام توجه داشته باشیم.

تخصصـی شـدن علوم انسانی و دیگر رشـته‌های علمی که از نیازهای عصـر حاکمیت ماشـین و تکنولوژی سرچشـمه می‌گیرد با همه مزایا و پیشـرفتهایی که داشته و دارد یک آفت اساسی نیز بهمراه دارد و آن مورد غفلت واقع شدن ارتباط واقعی اشیاء و پدیده ها، و به تبع آن ارتباط واقعی اجزاء دریافتهای فکری و اندیشه آدمی با حقایق خارجی است.

تربیت از دیدگاه امام متضرع بر انسان شناسـی است که آن نیز خود متضـرع بر هستی شناسی و خداشناسی و به اصطلاح جهان بینی توحیـدی است. ممکن است در پـاره‌ای موارد شـیوه‌های تربیت‌یکسـان باشـند امـا هـدفها متفاوت، حتی ممکن است هـدفها در یک ارزیابی تخصصی نیز به ظاهر مشابه باشند اما دیدگاهی که این هدفها از آنجا منبعث‌شده کاملا متفاوت و حتی رو در رو باشند.

پس آنچه که در بحث از مکتب تربیتی امام که همان تربیت اسلامی است، عمده و اساسی می‌باشد توجه به مبانی فکری و فلسفی و عرفانی‌ای است که پشتوانه و منشا واقعی آن آراء تربیتی شده است.

البته منظور آن نیست که بجـای پرداختن به مبـاحث تعلیم و تربیت، مسائل فلسـفی و عرفانی را مورد بحث قرار دهیم بلکه منظور آن است که بی‌توجهی نسبت‌به ارتباط غیرقابل تفکیک اندیشه و آراء تربیتی با اصول فکری و اعتقادی و جهان بینی فرد است که ما را دچار همان آفتی می‌کند که اشاره کردم.

توجه به این مقوله‌هـا که: حقیقت هسـتی چیست، جایگـاه دنیـا و طبیعت در عـالم هستی کجـاست؟ آیـا حـاق وجود و هستی متکثر است‌یا واحد؟ انسان در چه جایگاهی از عالم هستی قرار دارد؟ آیا انسان در تمامیت آن و در حقیقت‌خویش، موجودی مادی است؟ الهی است؟ ارتبـاط انسـان بـا دیگر پدیـده‌ها و بـا اصل هستی چگونه است؟ رابطه انسان با خالق چیست؟ آیا حرکت جوهری انسان مرز دارد یـا نه؟ و مرزهـای آن تـا کجـاست؟ تـوجه به این مقوله‌هـا و پاسـخهایی که به این پرسشـها داده می‌شـود راهگشـای مـا در دریافت اساس مکتب تربیتی‌ای است که امام به آن معتقد بود.

وگرنه اگر قرار باشد ما قبل از توجه به این مباحث و رسیدن به تعاریف مشترک و پاسخهای مشترک نسبت‌به پرسشهای مذکور، به صورت مجرد بحث تعلیم و تربیت را از نظر یک مکتب و یا یک فرد به ارزیابی بنشینیم راه به جایی نخواهیم برد.

منظور آن است که وقتی به بیـان هـدفهای تربیتی و یـا شـیوه‌های تربیت می‌پردازیم همان جا به رابطه این شـیوه‌ها با هـدفها و ارتباط هدفها با جهان بینی فرد نیز عنایت داشته باشیم.

به نظر من علت اینکه علیرغم نکـات پرورشـی و تربیتی فراوانی که در مجموعه کتابهـای درسـی و بخصوص دروس دینی دوره‌های مختلف آموزشـی مـا وجود دارد بـاز شاهـد اثرگـذاری نـاچیز اینها هستیم همین است که دیگر عناوین کتابهای درسـی و بخصوص مسائـل مربوط به علوم طبیعی و پایه، تابع یک نظام فکری مشـخص و واحـد، تنظیم و تـدوین نشـده انـد. علت این است که بین نوع

اندیشه‌ای که علوم طبیعی در دانش آموز پدید می‌آورد و نیازهایی که این علوم از انسان برآورده می‌کنند و نوع شخصیتی که تعلیم این علوم به افراد می‌دهد، بین اینها با مباحث دینی، عقیدتی و تربیتی ارتباط منطقی منسجمی برقرار نشده است. درحالیکه در بینش اسلام تربیت انسان که به گفته حضرت امام اساسی ترین کار انبیاء بوده است و هدایت انسان که فلسفه بعثت رسولان و انزال وحی و کتب آسمانی بوده است هرگز یک مقوله ی در عرض دیگر نیازهای آدمی نیست که اختصاص به اوقاتی خاص داشته باشد بلکه تربیت و هدایت صحیح بستر انسان شدن آدمی است. تربیت صحیح است که استعدادهای واقعی انسان را در همه ابعاد شکوفا می‌سازد و به فعلیت می‌رساند. تربیت است که تمدن واقعی می‌آفریند.

اگر جامعه‌ای در مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش و بطور کلی در نظام معیشتی خویش تابع اصول و ارزشها و بینشهای غیر دینی و غیر وحیانی باشد و دچار التقاط در جهان بینی و وام گرفتن در اندیشه از این و آن بشود، ارائه و تفهیم عالیترین مطالب تربیتی نیز نمی‌تواند آنچنان تمدنی بیافریند.

علت موفقیت امام در پیشبرد نهضت و پیروزی انقلاب و علت اینکه یک نفر و یک نفس آنهمه تاثیر در تحولات فرهنگی و اجتماعی ملت ایران و حتی بسیاری از جوامع اسلامی داشته و این تاثیرگذاری روز بروز نیز افزون می‌شود همین حقیقت است که او در رفتارش، گفتارش، در درس و بحث و زعامت دینی و قیام و انقلابش و در جهت گیریهای اقتصادی اش و در نوع مدیریت‌سیاسی اش و نوع حکومت انتخابی اش تابع یک نظام عقیدتی و فکری واحد و به هم پیوسته بود.

من وارد این مقوله که آیا اصول اخلاقی و ارزشهای اخلاقی و تربیتی ارتباط منطقی با مبانی فلسفی و جهان بینی‌ها دارند یا نه نمی‌شوم ولی انکار این مطلب که: نوعی ارتباط تنگاتنگ و متناسب و همسنخ بین مقوله‌های ارزشی و تربیتی با مبانی هستی شناسی و انسان شناسی مکتبها وجود دارد در حقیقت انکار یک امر بدیهی است.

اگر بنا باشد جامعه‌ای در هنگام بحث از توسعه صنعتی که اصول و مبانی و فرهنگ حاکم بر ممالک پیشرفته غربی را که به نحوی عمیق و پیچیده با نوع صنایع موجود و نیازهای مصرفی القاء شده آنها عجین شده است را بپذیرد یا حداقل تضاد این اصول و مبانی و فرهنگ را با واقعیتهای فرهنگی و مکتب مورد اعتقاد و جهان بینی مردمش نادیده بگیرد ولی در مقام بحث از مسائل ارزشی و اخلاقی و اعتقادی به فرهنگ و مکتب خودی روی آورد و همین طور اگر بنا باشد در سایر مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نیز دچار این دوگانگی شود نه تنها به توسعه واقعی نمی‌رسد بلکه با وارد ساختن عناصری از فرهنگ ماشینی حاکم بر جوامع غربی بر مشکلات اقتصادی و صنعتی خود نیز افزوده است.

پس اگر بر این باوریم که مشی تربیتی امام شیوه‌ای موفق بوده و می‌تواند راهگشای جامعه در حرکت‌به سوی تعالی باشد همواره باید این نکته را نیز متذکر شویم که مباحث تربیتی امام در یک نظام بینشی و ارزشی معین و به هم پیوسته است که معنا و توفیق می‌یابد.

و پس از توجه به این نکته مهم است که می‌توان گفت:

همه کسانیکه با زندگی و سیر نهضت‌حضرت امام آشنایی دارند بر این نکته واقفند که امام پیش از آنکه سیاستمداری قاطع و انقلابی باشد و پیش از آنکه به عنوان مرجعی عام زعامت دین و مرجعیت را معنایی تازه بخشد یک مربی بزرگ و معلمی نمونه بود که توانست‌با دریافتی عمیق از اصول اخلاقی و مبانی تعلیم و تربیت الهی، هم خویشتن را در میدان سخت مجاهده با نفس و تزکیه دائمی بیازماید و مراحل مختلف آن را در عالیترین سطوح طی کند و هم به تربیت و تعلیم نسلی همت گمارد که بار اصلی نهضت و انقلاب اسلامی را بر دوش خواهند کشید.

آنها که در پی یافتن رمز موفقیتها و استواری حضرت امام هستند باید قبل از هر چیز به نوع تربیت و آموزشی که بر ایام کودکی و دوران نوجوانی و جوانی ایشان حاکم بوده توجه کنند. حضرت امام در مراحل جوانی دست‌به کار تالیف کتابهایی همچون شرح

دعای سحر، مصباح الهدایه و سرالصلوهٔ و آداب الصلوهٔ می‌شوند که مفاهیم عمیق عرفانی اسلامی را در زمان غربت این رشته از معارف الهی به تحریر کشیده است.

نکات اخلاقی مبتنی بر مبانی عرفانی و تربیتی که در شرح چهل حدیث و تفسیر سوره حمد و سخنرانیهای اخلاقی امام نهفته است‌حاکی از آن است که در نظرگاه امام هرگونه حرکت‌سیاسی و اجتماعی بدون توجه به تربیت و تعلیم آحاد جامعه انسانی، تلاشی عقیم و بی‌نتیجه است.

از بررسی مجموعه بیانات و نوشته‌های امام در زمینه تعلیم و تربیت‌بخوبی در می‌یابیم که در دیدگاه آن حضرت اساسا علم آموزی، با همه شرافتی که دارد و آموزش رشته‌های مختلف علوم، از علوم کاربردی و فنی و تکنیکی گرفته تا علوم نظری و پایه و حتی علوم و معارف الهی و به گفته خود امام: حتی علم اخلاق و توحید نیز اگر توام با تربیت صحیح و تزکیه نفس نباشد بعنوان ابزاری در خدمت قدرتمندان بکار گرفته خواهد شد و نتیجه، همان رنج و ستمهایی می‌شود که امروز در جوامع صنعتی و سرمایه داری - و تا دیروز - در جوامع کمونیستی شاهد آن بوده و هستیم.

چرا در مقابل اینهمه جنایت فجیع و ستمها و خیانتهایی که در اقصی نقاط عالم، در بوسنی، سومالی، رواندا و فلسطین پیش چشم جهانیان انجام شد مدعیان پیشرفت و تمدن و صاحبان قدرت سکوت کرده و خود حامی و بانی این فجایع بودند؟ برای اینکه انسانهای غیر مهذب سرنوشت این جوامع را بدست دارند. افکار عمومی غرب بوسیله کسانی اداره و هدایت می‌شود که از تربیت الهی و ارزشهای متعالی مکاتب انبیاء بهره‌ای نبرده‌اند و جز به قدرت و ثروت نمی‌اندیشند.

حضرت امام قدرت متکی بر تسلیحات مدرن و پیشرفتهای تکنولوژیک که در اختیار انسانهای غیر مهذب قرار گرفته را به شاخ گاوی وحشی تشبیه می‌کنند که ثمره‌ای جز نابودی و خرابی در پی نخواهد داشت.

تکیه بر دین زدایی و اومانیسم و اصالت انسان و ماده گرایی در مقابل اندیشه خدا باوری که بعداز عصر رنسانس بر جهان غرب و مناطق تحت‌سلطه آنها سایه افکنده است هیچ کمکی به حل مشکلات اساسی جامعه انسانی نکرده و می‌بینیم که هر روز بر دامنه کشمکشها و رنجهای درونی و روانی این جوامع افزوده می‌شود. تا زمانیکه اعتقاد به خدا و تربیت الهی بر رفتارها و روابط انسانی و جوامع بشری حاکم نگردد جامعه انسانی روی سعادت را نخواهد دید و رنجها ادامه خواهد یافت.

ما در جریان پیروزی باور نکردنی انقلاب اسلامی و نهضت امام بر قدرتمندترین حکومتهای وابسته به غرب و آمریکا در ایران و در جریان ایستادگی افتخارانگیز ملتمان در برابر بسیاری از قدرتهای جهانی در طول دوران پس از پیروزی این نکته را بخوبی از امام آموخته ایم که راز موفقیت و اساس کار امام، توجه به تربیت صحیح نسلی است که می‌باید مسئولیت تحولات را برعهده بگیرد.

اصلاح مشکلات اساسی جامعه، نیل به رفاه و کوشش برای توسعه اقتصادی و صنعتی و تعالی فرهنگ کشور و رسیدن به خودکفایی استقلال واقعی درهمه زمینه‌ها جز با پرورش انسانهایی مهذب و کارآزموده امکان پذیر نیست. و اینجاست که توجه به نقش تربیت در مراحل مختلف رشد شخصیت انسان و دریافت اهداف و مبانی و روشهای تربیت صحیح و اسلامی کلید حل معضلات است.

انقلاب اسلامی و نهضتی که امام بنیان نهاده است تنها با همان هدفها و روشهایی قابل تداوم است که امام به مدد آن خیل انسانها را به میدان پذیرش مسئولیت کشید. نمونه عینی موفقیت این روشها را در جریان دفاع مقدس شاهد بوده ایم. براستی آیا قدرت تسلیحاتی برتر، یا حمایت تسلیحاتی و اقتصادی و تبلیغاتی خارجی و عواملی از این قبیل مایه آنهمه افتخار و پیروزی انقلاب شدند یا ایمان انسانهایی که در مسیر تربیت الهی قرار گرفتند و برای ارزشهایی جانبازی کردند که دنیای ماده گرای امروز از آن بیگانه است. نظرگاه تربیتی امام مبتنی بر همان اندیشه قرآنی است که خدای تبارك و تعالی پس از هفت‌سوگند آشکار به مظاهر عظیم طبیعت و نفس انسانی با صراحت و قاطعیت می‌فرماید: قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها. رستگاری انسان و جوامع انسانی تنها

از یـک معبر قابل دستیابی است و آن تزکیه و تربیت نفوس انسانی است و ورای آن، جز گردابی از سـرگردانی و بحران اجتماعی و خسران دائمی چیز دیگری نیست.

امام بارها می‌فرمودنـد که: عالم محضـر خدا است. اینگونه خدا باوری و جهانبینی است که می‌تواند انسانهایی آنچنانی تربیت کند و تا این باورهای اساسی عمومیت نیابد، سعادت و آرامش حقیقی و تمدن واقعی دست نیافتنی باقی خواهند ماند.

نکتـه دیگری کـه لازم است اشـاره کنم این است که در برگزاری کنگره‌هـا و سـمینارها و کنفرانسـها اگر صـرفا به ابعـاد ظـاهری و تبلیغـاتی توجه شود و از تلاش و پرداختن واقعی به ابعاد علمی و محتوائی مقوله هائی که بحث آن را به گردهمایی سپرده ایم غافل بشویم نه تنها چیزی را به دست نیاورده ایم بلکه راه را برای اندیشـمندانی که درصدد تبیین این مباحث هستند نیز دشوار ساخته ایم، بایـد همه همت و تلاشـمان آن باشـد که کار علمی شایسـته ارائه و انجام بدهیم، سـعی مان این باشد که مجموعه هدفها و روشـهای تربیتی را که امام در طول دوران عمر خویش چه در تالیفات و پیامها و چه در سخنرانیها و مصاحبه‌های خود مطرح کرده و مهمتر از آن روشـهایی که آن حضـرت در طول زندگی خود بدان پایبند بوده و بکار بسته است را بطور واقع بینانه و به دور از هرگونه اغراق و اغلاقی استخراج کنیم و براساس نیازهای مقاطع مختلف سنی و زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی تبیین و تدوین کنیم.

بـاز تاکیـد می‌کنم که این نکته را نبایـد فرامـوش کنیم که حضـرت امـام از آن جمله نظریه پردازانی نبودنـد که تنهـا به ارائه تئوری بسـنده کنند و عمل را به دیگران بسپارند، چه در فقه و چه در مباحث فلسفی و اخلاقی و تربیتی. ما می‌بینیم که امام در میدان عمل، آرمانها و مبانی اندیشه خویش را قبل از آنکه به دیگران توصیه کند خود بکار بسته است.

حضـرت امام تربیت انسان و تهذیب و تزکیه او را فلسـفه بعثت انبیا و اساس کار آنها می‌دانست. اگر سئوال کنند که مهمترین انگیزه امام از آنهمه درس و بحث و فریاد و قیام چه بود؟ در یک جمله می‌توان گفت: ساختن خود و دیگران.

حضـرت امـام برای تحقق همین هـدف بود که به مبـارزه‌ای طولاـنی و موفق برخـاست و در تمـام دوران پر فراز و نشـیب آن با بهره گیری از اصول و ارزشهای متعالی عرفان و فلسفه اسلامی و روشهای تربیتی مرحله به مرحله انقلاب را پیش برد.

متاسفانه مشکلات پیش آمده در مسیر مبارزه امام و دوران حبس و تبعید طولانی و مشغله ناشی از بدست گرفتن زمام هدایت جامعه در طول دوران پس از انقلاب باعث‌شـد تا ایشان فرصت تـدوین منسـجم و مجزای همه نظریات خود را بـدست نیاورد، هرچند دهها جلـد تالیفـات امـام در فقه و اصول و عرفـان و اخلاق و تقریرات دروس مختلف و مباحث فلسـفی ایشان موجود است اما بسـیاری از آراء اجتهادی و فقهی و فلسـفی و تربیتی امام در برخوردهای عملی و نامه‌ها و احکام و سخنان ایشان است که باید استخراج و تبیین شوند و به همراه آثار تخصصی ایشان ارائه شوند. طبعا در سایر زمینه‌ها مثل مباحث رجالی و علم الحدیث و تفسیر و مباحث تعلیم و تربیت نیز همین وضـعیت وجود دارد. حضـرت امام در بحث انسان شناسی و فطرت آدمی و پی جویی ایت‌خلقت انسان و چگونگی نیل به هدفهای الهی و شـیوه‌های مبارزه با مفاسد نفسانی و رذایل اخلاقی و نحوه کسب فضایل انسانی بحثهایی مبسوط دارند که در کتابهـای عرفـانی و اخلاـقی و مبـاحث فلسـفی و سـخنرانیهای اخلاـقی ایشـان مضـبوط است که بایـد افراد صـاحب نظر به تحقیـق و اسـتخراج این مباحث‌بپردازند چنانکه امام در مسائل سیاسی و مقوله هایی همچون امنیت، ملی گرایی، احزاب و گروهها و حاکمیت و سازمانهـای بین المللی نظریات مشـخص و آشـکاری داشـته‌اند که متاسـفانه هنوز به صورت مسـتقل در این زمینه تحقیق و عرضـه نشـده استبنـابراین انتظـاری که از این گردهمـایی و موارد مشـابه آن می‌رود و آنچه که مهم است کـار علمی و دقیق در این رابطه است.

در پایان سـخن با عـذرخواهی و تشـکر از حضار محترم و از حضـرت آیـهٔ الله جوادی آملی که خود از شاگردان و دست پروردگان مکتب تربیتی و آموزشـی امام هسـتند و هدایت‌ستاد برگزاری کنگره را با همه مشغله درسی و کسالتی که داشتند پذیرفته‌اند به سهم خود تقدیر می‌کنم و همچنین از برگزار کنندگان کنگره و مؤسسه نشـر آثار امام و مسئولین دانشگاه تربیت معلم و جهاد دانشگاهی

و اساتید و فضلای محترم و همه کسانی که برای برگزاری این گردهمایی زحمت کشیده‌اند متشکرم.

خداوند انشاءالله همه ما را در پاسداری از آثار و ارزشهای پدید آمده از قیام امام و پیمودن هدفها و راه او موفق و مؤید بدارد.

برای حسن ختام، و انشاءالله بهره‌وری بیشتر از این فضای علمی و معنوی، بار دیگر خود و همه را سفارش می‌کنم به این کریمه شریفه که: قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها

والسلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته

استراتژی امام (ره) در برخورد با آمریکا

الف) آمریکا

۱) لزوم مقابله با استراتژی بحران از درون آمریکا و دشمنان

حریف های ما که کار کشته و کار کرده و مطالعه کرده هستند، اینها مطالعه کردند که باید در این وقتی که یک چنین انقلابی با دست خود ملت پیش آمده است کودتا نبوده است که اختیارش را بشود یک کسی بگیرد و تحت نفوذ دیگری باشد، با دست همین ملت بوده است و یک ملت را نمی شود مهار کرد، باید چه بکنند، تا این که این انقلاب را نگذارند به ثمر برسد. باید خود انقلاب را از باطن داخل خود فاسد کنند.

فعالیت الان در این جهت است که می خواهند این انقلاب را در خودش ایجاد نفاق و اختلاف کنند و مدفونش کنند و پس از این که خود انقلاب مدفون شد، بیایند و یک نفری که خودشان تعیین می کنند، یک کودتایی، یک بساطی درست کنند و همان مسائل سابقش را پیش بیاورند. ملت ما باید یک مطلب را لااقل که یک مطلب واضحی است فراموش نکند، که قدرت بزرگی که منافع داشته است در ایران مطامع داشته است در ایران، منافع نفت داشته است در ایران، منافع سوق الجیشی داشته در ایران، یک مرکزی است که حساس است برای ابر قدرت ها، یک چنین کشوری که زن و مردش، بچه و بزرگش قیام کردند و با خواست خدا و وحدت کلمه پیش بردند، اینها حالا برای ضربه ای که خوردند، منافع از دستشان رفته است نمی توانند در این محل. دیگر آن طور توطئه هایی که پیشتر می کردند، زمان رژیم سابق که اینجا را محل از برای آن چیز هایی که می خواستند خودشان، پایگاههایی که می خواستند خودشان قرار بدهند حالا دیگر برایشان نمی شود. اینها درصدد برآمدند که از باطن خود این نهضت، انقلاب یک پوسیدگی ایجاد کنند. در همه قشرهای اعمال آنها نفوذ کردند.

صحیفه نور، ج ۱۱. ص ۱۰۸

آنی که آنها نقشه اصلی اشان این است که در داخل یک کاری انجام بدهند. آمریکا می داند که عرضه این را ندارد که در ایران وارد بشود یک کاری انجام بدهد، خودش هم می داند این را خودشان هم میفهمندکه ما نمی خواهیم که سربازهای آمریکا در خلیج از بین بروند، آقایان هم گفتند این را انها این مسئله را ظاهر می کنند که با هو و جنجال ما را از میدان بیرون کنند. آنها خوفی ندارند، انی که خوف دارد این است که با این شیطنت ها ایادی آنها که باز هستند در کشور، با این شیطنت ها ایجاد اختلاف کنند، دو دسته کنند.

صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۴

از خارج هیچ ترسی نداشته باشید، از داخل خودمان بترسید از این که با توطئه ها شما ها را از هم جدا کنند.

بلغ ۳، ص ۲۲۸، ۱/۱/۵۹

آنچه که من می فهم و احتمال زیاد می دهم این است که آمریکا نه دخالت نظامی در ایران می خواهد بکند و نه حصر اقتصادی، اگر هم حصر اقتصادی بکند تا حج نمی شود، خودش هم می داند، لکن از راه اساسی تر پیش آمدند و آن راه این است که ما را از

باطن خودمان آسیب پذیر کند و ما را بگنداند از باطن خودمان، از اول هم بنانشان بر همین معناست. شاید در انقلابهایی که واقع می شود آنهایی که می خواهند نفع ببرند یا ضرری کشیدند که می خواهند جبران کنند، نفعشان این باشد که خود انقلاب را در باطن خودش آسیب برسانند.

آن همه دست ها در کار این معنا هستند، شاید این صحبت هایی که در خارج می کنند به این که ما دخالت نظامی می کنیم یا حصر اقتصادی می کنیم شاید برای این معنا باشد که اذهان ما را منصرف کنند آن طرف و از آن چیزی که در کشور خودمان دارد می گذرد غافل کنند. شما غافل از این شیاطین نباشید که اینها مطالعه کرده هستند، ماها تازه وارد این میدان ها شدیم. شماها تازه وارد این میدانها شدید و بر حسب آن انسانی هم که دارید آن شیطنتها که در آن هستند کمتر وارد هستید اینها مطالعه کردند نه ده سال و نه نه سال، در طول تاریخی که راه پیدا کردند، مطالعه کردند، نه مطالعه فقط کشورها را، یعنی مخازن اینجاها را، این هم یک مطالعه طولانی در آن شده قبل از این که اتومبیل و طیاره و این طور مسائل پیدا باشد، اینها کارشناسهاشان را می فرستادند در شرق و وجب به وجب این مملکت ها را گردش می کردند، با شتر می رفتند این بیابانها را، با قافله می رفتند این بیابانها را گردش می کردند و هر جایی که یک چیزی پیدا می شد یادداشت می کردند نقشه بر می داشتند این یک سری کارشان که بفهمند در کشور شما چه دارد، مخازن شما چی هست. این مال حالا نیست، این مال،از سابق که راه باز کردند دنبال این قضیه هستند.

صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۲۳

۲- لزوم مقابله با توطئه آمریکا در جهت تفرقه بین اهل سنت و تشیع

مسلمانان باید بدانند که پس از انقلاب اسلامی و توجه به قدرت خارق العاده اسلام، توطئه ها و نقشه های آمریکا از ایجاد تفرقه بین برادران اهل سنت و تشیع و هجوم به ایران که مرکز ثقل نهضت اسلامی است تا نقشه عمیق و گسترده هجوم به لبنان و آن جنایات عظیم، همه و همه برای اسلام زدایی و تضعیف جریان است. به بیروت و لبنان خلاصه نمی شود، که اسلام در همه جا. در کشورهای اسلامی خصوصا منطقه خلیج فارس و حجاز مرکز وحی الهی، هدف است. هدف اول آن است که حکام منطقه و چشم بسته در فرمان امریکا و از آن دردناکتر اسرائیل باشند و ننگ هر تحقیر و نوکری را بپذیرند.

در چنین جو و فاجعه عظیمی، ملت های اسلامی نباید بی تفاوت باشند و از هیچ کوششی درراه حفظ اسلام و کشورهای اسلامی نباید دریغ کنند.

صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۹

۳- لزوم مقابله با قدرت های شرق و غرب به ویژه آمریکای جهانخوار

می دانید که قدرتمندان شرق و غرب خصوصا آمریکای بازیگر، مارهای زخم برداشته از جمهوری اسلامی هستند که از اول انقلاب به هر حیله ممکن دست زدند. از حمله نظامی گرفته تا طرح یک کودتا از ترور شخصیت ها تا به آتش کشیدن مزرعه ها و مغازه ها و از انفجارات کور در کوچه ها و خیابانها تا دزدی و تجاوز و از همه بدتر و بالاتر تبلیغات دامنه دار از اول انقلاب تا امروز است، که برای تضعیف روحیه ملت مقاوم و رزمندگان عزیز به هر نوع دروغ و تهمتی متسبت می شوند، ولی - بحمدالله - نه تنها هیچ یک از تیرهای آنان به هدف نرسید که نتیجه معکوس داد. اکنون از چنین مارهای زخم خورده ای نباید غافل بود.

صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۲۲

۴- لزوم مقابله با ابر قدرت ها به ویژه آمریکا با تکیه بر ارزش های اسلامی

در سالهای طولانی، تبلیغات دامنه دار دولت های شرق و غرب موجب این شد که ملت های مسلم از آنان یاری بخواهند و گمان کنند که ترقیات این کشورهای ضعیف، در گرایش به یکی از این دو ابر قدرت است، لکن به هر طرف که تمایل پیدا کردند، بعد از مدتی فهمیدند که آنها جز اسیر کردن اینها و بردن خزاین و غارت کردن مخازن آنها کار دیگری نمی کنند. در عصر ما ملت

دریافت که شاه به واسطه پیوندی که با غرب مخصوصا با آمریکا دارد و همین طور با شرق. تمام مخازن ما را به باد داده است. بلکه نیروهای انسانی ما را نیز به هدر داده است و فهمیده اند جنایات فوق العاده ای که مرتکب می شود به واسطه پیوندی است که شاه با ابر قدرت ها دارد، از این جهت ملت ما بپا خواست و سایر ممالک از جمله ممالک اسلامی نیز به این حقیقت تا توجه پیدا کردند و با مطالعه تاریخشان درک کردند که تمام گرفتاری هایی که ملت ها پیدا کردند از دست این ابر قدرت ها رویگردان شده اند و اسلام که تمام آرزوی بشر را به طور شایسته در دسترس آنها قوانین غنی ای است که هر کس به آنها توجه پیدا کند. ناچاربه اسلام گرایش پیدا خواهد کرد و مسلمین بعد از سالهای طولانی که در غفلت بودند، حالا مقداری رو به بیداری گذاشتند و مقداری توجه به اسلام پیدا کردند و امید این هست که توجه آنها به اسلام بیشتر بشود و اسلام را آن طور که هست بشناسند و در صورت شناخت صحیح، گرایشات آنها به شرق و غرب به کلی منقطع خواهد شد و برای پیاده کردن احکام اسلام جانفشانی خواهند نمود.

صحیفه نور. ج ۱۴، صص ۱۸۳ – ۱۸۴

۵- لزوم مقابله با آمریکا و صهیونیست ها و روش های تفرقه افکنانه آنها

مسلمانان حاضر در مواقف کریمه در هر ملت و مذهب که هستند باید به خوبی بدانند که دشمن اصلی اسلام و قرآن کریم و پیامبر عظیم الشان صلی لله علیه و آله و سلم، ابر قدرت ها خصوصا آمریکا و ولیده فاسدش اسرائیل است که چشم طمع به کشورهای اسلامی دوخته و برای چپاول مخازن عظیم زیر زمینی این کشورها از هیچ جنایت و توطئه ای دست بردار نیستند و رمز موفقیت آنان در این توطئه شیطانی، تفرقه انداختن بین مسلمانان به هر شکل که بتوانند می باشد. در مراسم حج ممکن است اشخاصی از قبیل ملاهای وابسته به خود را وادار کنند که اختلاف بین شیعه و سنی ایجاد کنند و آن قدر به این پدیده شیطانی دامن زنند که بعضی ساده دلان باور کنند و موجب تفرقه و فساد شوند. برادران و خواهران از دو فرقه باید هشیار باشند و بدانند که این کوردلان جیره خوار با اسم اسلام و قرآن مجید و سنت پیامبر می خواهند اسلام و قرآن و سنت را از بین مسلمین برچینند، چرا که اسلام و کتاب و سنت را خار راه خود و مانع از چپاولگری شان می دانند، چرا که ایران با پیروی از همین کتاب و سنت بود که در مقابل آنان بپا خاست و انقلاب نمود و پیروز شد.

صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۶

۶- لزوم مقابله با سیاست های اختلاف برانگیز آمریکا

آمریکا می خواهد با تمام قوا بین مسلمین اختلاف بیندازد. شما ببینید که در این طرحی که اخیرا دادند. بین طوایفی از مسلمین حکومت های مسلمین اختلاف واقع شد و بیشتر خواهد شد و اگر این طرح هم شکست خورد و شکست خورده است، طرح دیگر خواهد داد و باید مسلمین توجه داشته باشند که طرح آمریکایی برای شرق و برای ملل اسلامی و دولت های اسلامی صرفه ندارد. باید همه مسلمین توجه کنند و به حکومت های خود تذکر دهند که زیر بار طرح های آمریکایی که از این به بعد، یکی بعد از دیگری خواهد آمد، نرود و بازی نخوردند از این شیاطین.

صحیفه نور، ج ۱۵. ص ۲۴۳

۷- لزوم وحدت بین مستضعفان برای رفع سلطه های شیطانی (آمریکا و...)

مستضعفان جهان،چه آنها که زیر سلطه آمریکا و چه آنها که زیر سلطه سایر قدرتمندان هستند اگر بیدار نشوند و دست شان را به هم ندهند و قیام نکنند، سلطه های شیطانی رفع نخواهد شد و همه باید کوشش کنیم که وحدت بین مستضعفان در هر مسلک و مذهبی که باشند، تحقق پیدا کند که اگر خدای ناخواسته سستی پیدا شود، این دو قطب مستکبر شرق و غرب مانند سرطان همه را به هلاکت خواهند رساند. ما عازم هستیم که تمام سلطه ها را نابود سازیم و شما هم کوشش کنید که ملت ها را با حق همراه کنید.

بیانات امام در دیدار با هیاتی از نیکارا گوئه، صحیفه نور. ج ۱۷، ص ۲۴۹، ۲۰ / ۲/ ۶۲

۸- لزوم مقابله با سلطه طلبی آمریکای جنایتکار

مهمترین و درد آورترین مساله ای که ملت های اسلامی و غیر اسلامی کشورهای تحت سلطه با آن مواجه است موضوع آمریکاست. دولت آمریکا به عنوان قدرتمند ترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه از هیچ کوششی فروگذار نمی کند. آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. آمریکا برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی نماید. او مردم مظلوم جهان را با تبلیغات وسیعش که به وسیله صهیونیسم بین الملل سازماندهی می گردد، استثمار می نماید. او با ایادی مرموز و خیانتکارش، چنان خون مردم بی پناه را می مکد که گویی در جهان هیچ کس جز اوو اقمارش حق حیات ندارند. ایران که خواسته است از هر جهت با این شیطان بزرگ قطع رابطه کند. امروز گرفتار این جنگهای تحمیلی است. آمریکا عراق را وادار نموده است تا ما را با حصر تصادی از پای در آورد. مع الاصف اکثر کشورهای آسیایی هم با ما سر ستیز برداشته. ملت های مسلمان باید بدانند که ایران کشوری است که رسما با آمریکا می جنگد و شهدای ما، این جوانان و دلاوران ارتش و سپاه از ایران و اسلام عزیز در مقابل آمریکا دفاع می کنند.

صحیفه نور. ج ۱۳، ص ۸۴

۹- لزوم مقابله با سیاست های سلطه جویانه آمریکا در منطقه

به دولت های کشورهای اسلامی هشدار می دهم که از اشتباهات گذشته دست بردارند. و با یکدیگر دست برادری دهند و با خضوع در مقابل خداوند تعالی و اتکال به قدرت اسلام، دست ظالمانه جباران و غارتگران جهانخوار خصوصا آمریکا را از منطقه کوتاه کنند و این توافق آمریکایی، صهیونیستی، لبنانی را که سلطه آمریکا را در منطقه استوارتر و اسرائیل را بر کشوراسلامی لبنان و پس از آن بر سایر کشورهای اسلامی و عربی چیره خواهد کرد، محکوم و عملاـ نقض نمایند و بدانند چنان که کرارا گفته ام و شنیده اید، اسرائیل به این قراردادها اکتفا نمی کند و حکومت اعراب را از نیل تا فرات غصبی می داند و دیر یا زود با کمک آمریکا به نقشه شوم خود اگر خدای نخواسته فرصت پیدا کند و حکومت های عربی از خواب گران بیدار نشوند، جامه عمل می پوشاند.

استراتژی امام (ره) در مورد اسرائیل

۱- لزوم ایستادگی و مقابله مسلمانان جهان با اسرائیل

برای من یک مطلب به شکل معماست و آن این است که همه دول اسلامیه و ملت های اسلام می دانند که درد چیست، می دانند که دستهای اجانب در بین است که اینها را متفرق از هم بکند، می بیند که با این تفرقه ها ضعف و نابودی نصیب آنها می شود، می بینند که دولت پوشالی اسرائیل در مقابل اسرائیل ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می ریختند او را سیل می برد، معذالک در مقابل او زبون هستند، معما اینست که با این که اینها را می دانند، چرا به علاج قطعی که ان اتحاد و اتفاق است روی نمی آورند؟ چرا توطئه هایی که استعمارگرها برای تضعیف آنها به کار می برند، آنها توطئه ها را خنثی نمی کنند؟ آیا این معما چه وقت باید حل شود ؟ و پیش کی باید حل بشود؟ این توطئه ها را کی باید خنثی کند غیر از دولت های اسلام و ملت های مسلمین ؟ این معمایی است که شما اگر جوابی دارید و حل کردید، این معما را به ما هم تذکر بدهید.

بیانات امام خمینی (ره) در دیدار با وزیر خارجه سوریه، صحیفه نور،ج ۵۸//۸،۲۵، ص ۲۳۶ - ۲۳۵

۲- لزوم پشتیبانی از مجاهدین فلسطینی و مبارزه با صهیونیزم و اسرائیل

اختلاف نظر و مزدوری بعضی سران کشورهای اسلامی، به هفتصد میلیون مسلمان، علی رغم معادن و ثروت ها و امکانات طبیعی

شان، فرصت و امکان کوتاه کردن دست استعمار و صهیونیسم و محدود کردن نفوذ بیگانگان را نمی دهد، خودخواهی و دست نشاندگی و تسلیم بعضی دولتهای عربی در بلاد نفوذ بیگانگان، مانع این می شود که دهها میلیون عرب بتوانند سرزمین فلسطین را از اشغال و غصب اسرائیل برهانند. همه باید بدانند که هدف دولتهای بزرگ از ایجاد اسرائیل تنها با اشغال فلسطین پایان نمی پذیرد، آنها در این نقشه اند که (پناه بر خدا) تمامی کشورهای عربی را به همان سرنوشت فلسطین دچار کنند و امروزه ما ناظر جهاد مبارزین فلسطینی در راه سپردن سرنوشت فلسطین به فلسطینی ها هستیم، ناظر مجاهدانی هستیم که جان بر کف به جهاد قهرمانانه علیه اشغال و تجاوز و در راه آزادی فلسطین و سرزمین های اشغال شده بپا خاسته اند، ناظرآنچه که دیروز دست نشاندگان استعمار در اردن و امروز در لبنان بر سر این مجاهدان آوردند، ناظر تبلیغات و توطئه هایی که علیه آنان به آنجا مختلف همگی به تحریک و به دست گماشتگان استعمار و به منظور جدا کردن گروههای مسلمان از مبارزان فلسطینی و به خاطر بیرون کردن مبارزه از مناطق سوق الجیشی (که موقعیت مناسبی برای ضربه به قوای اسرائیل و صهیونیسم این دشمن غاصب دارد) انجام می گیرد هستیم.

پیام امام خمینی (ره) به پشتیبانی از فلسطین، صحیفه نور، ج۱، صص ۱۹۲ – ۱۹۴، ۱۹/۸/۵۱

۳- لزوم مبارزه با همه مسلمانان بر علیه اسرائیل

امروز قبله اول مسلمین، به دست اسرائیل این غده سرطانی خاورمیانه افتاده است. امروز برادران فلسطینی و لبنانی عزیز ما را با تمام قدرت می کوبد و به خاک و خون می کشد. امروز اسرائیل با تمام وسایل شیطانی تفرقه افکنی می کند. بر هر مسلمانی لازم است که خود را علیه اسرائیل مجهز کند.(۱)

وقتی یک میلیارد جمعیت فریاد کرد اسرائیل نمی تواند، از همان فریادش می ترسد. اگر همه مسلمین که در دنیا هستند الان هستند که قریب یک میلیارد هستند اگر در روز قدس همه بیرون بیایند از خانه، فریاد بکنند مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر شوروی، همین قول مرگ بر شوروی برای آنها مرگ می آورد. جمعیتشان یک میلیارد، ذخایرشان این همه زیاد که همه دولت ها محتاج به ذخایر شما هستند معذالک شما را وادار می کنند با هم مختلف باشید اختلاف کنید و ذخایرتان را ما ببریم و هیچ کدام صحبت نکنید.

بیانات امام به مناسبت روز جهانی قدس، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۷۶، ۱۵/۵/۵۹

۴- لزوم مبارزه با فلسفه وجودی اسرائیل در منطقه

آنچه که موجب تاسف بسیار است که ابر قدرت ها به ویژه آمریکا با فریب صدام با هجوم به کشور ما، دولت مقتدر ایران را سرگرم دفاع از کشور خود نمود تا مجال به اسرائیل غاصب تبهکار دهد تا به نقشه شوم خود که تشکیل اسرائیل بزرگ که از نیل تا فرات است اقدام نماید.

صحیفه نور، ج ۱۸، ۳۱/۲/۶۲

امروز اسرائیل و دوست صمیمی اش مصر، در منطقه، در فکر ایجاد یک هسته مرکزی برای نابودی مسلمان ها و ارزش های عالی فکری آنها می باشند، اخیرا عراق و بعضی سران کشورهای منطقه هم با این طرح موافقت نموده اند. من نزدیک به بیست سال است خطر صهیونیسم بین الملل را گوشزد نموده ام و امروز خطر آن را برای تمامی انقلابات آزادیبخش جهان و انقلاب اخیر اسلامی ایران نه تنها کمتر از گذشته نمی دانم که امروز این زالوهای جهانخوار با فنون مختلف برای شکست مستضعفان جهان قیام و اقدام نموده اند. ملت ما و ملل آزاد جهان باید در مقابل این دسیسه های خطرناک با شجاعت و آگاهی ایستادگی نمایند.

صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۶۳، ۲۲/۱۱/۵۹

۵- لزوم خطر اسرائیل متوجه همه خاورمیانه و سرزمین های اسلامی است.

سران کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومه فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته اند تنها برای

سرکوبی ملت عرب نمی باشد بلکه خطر و ضـرر آن متوجه همه خاورمیانه است. نقشه، استیلا و سـیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و اسـتعمار بیشتر سـرزمین هـای زرخیز و منـابع سـرشار کشورهای اسـلامی می باشـد و فقط با فـداکاری، پایـداری و اتحاد دولت های اسلامی می توان از شر این کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش آمده کوتاهی کرد بر دیگر دولت های اسـلامی لازم است که با توبیـخ و تهدید و قطع روابط او را وادار به همراهی کنند. دولت های ممالک نفت خیز اسـلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه سـرائیل و اسـتعمارگران اسـتفاده کرده از فروش نفت به آن دولت هایی که به اسرائیل کمک می کنند خودداری ورزند.

پیام امام به دول اسلامی، صحیفه نور، ج۱،ص ۹.۲، ۱۶/۸/۵۲

۶- لزوم براندازی و محور اسرائیل در منطقه

قبلا هم تذکر دادهام که دولت غاصب اسـرائیل با هدف هایی که دارد برای اسـلام و ممالک مسـلمین خطر عظیم دارد و خوف آن است که اگر مسـلمین به آنها مهلت دهند، فرصت از دست برود و جلوگیری از آنها امکان پذیر نشود و چون احتمال خطر متوجه به اساس اسـلام است لازم است بر دول اسـلامی بخصوص و بر سایر مسلمین عموما که رفع این ماده فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعین کوتاهی نکنند و جایز است از محل زکوات و سایر صدقات در این امر مهم حیاتی صرف نمایند.

پاسخ امام خمینی به گروهی از فدائیان، صحیفه نور، ج ۱، ۴/۶/۴۷،صص ۴۵-۱۴۴

۷- تحریم اسرائیل

شما از خواب هایی که برای این کشورها دیـده اند اطلاع ندارید، اینجانب کرارا خطر دولت اسـرائیل و عمال آن را به ملت گوشـزد کردم که باید مقاومت منفی کنند و از معاملات با آنها احتراز جویند.

تلگراف امام، صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۵۵، مرداد ۱۳۴۹

۸- خطری که از سوی اسرائیل در منطقه مشاهده می شود.

آقایان باید توجه فرمایند که بسـیاری از پست های حساس به دست این فرقه (بهایی ها) است که حقیقتا عمال اسـرائیل هسـتند. خطر اسـرائیل برای اسـلام و ایران بسـیار نزدیک است و پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می شود. لازم است علمای اعلام و خطبـای محترم، سـایر طبقات را آگاه فرماینـد که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سـیره سـلف صالح بتوان رفتار کرد، با سکوت و کناره گیری همه چیز را از دست خواهیم داد.

پاسخ به علمای یزد، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۴۴، اردیبهشت ۴۲

استراتژی حضرت امام (ره) در برخورد با مخالفین داخلی انقلاب و اسلام

منافق ها هسـتند که برتر از کفارند، انی که مسـلمان می گوید هسـتم و بر ضد اسلام عمل می کنند و می خواهد به ضد اسلام عمل بکنـد، آن است که در قرآن بیشتر از آنهـا تکـذیب شـده تـا دیگران، مـا سوره منافقین داریم، اما سوره کفار نـداریم، سوره منافقین داریم که برای منافقین از اول شـروع می کند اوصافشان را می گوید. اسـلام همیشه گرفتار یک همچو جمعیت هایی بوده است. در صـدر اسـلام زیـاد جمله هست در زمان حکومت امیر المؤمنین (ع) زیاد، اینها بودنـد. در زمان خود پیغمبر اکرم (ص) زیاد بودنـد و همینطـور در طول تاریـخ، اسـلام گرفتـار یـک همچون مسائـل بوده است و گرفتـار این که اشـخاص هم از خود مسـلمان هـا، مردم خوب،مردم اسلامی گول می خورند، از اینها، از این اشخاص که با صورت اسلامی می امدند وحی می کردند، گول می خوردند.

((همه آرمـان و آرزوی ملت و دولت و مسوولین کشورمـاست که روزی فقر و تهیـدستی در جـامعه ما رخت بربنـدد و مردم عزیز و صبور و غیرتمنـد کشور از رفاه و زنـدگی مادی و معنوی برخوردار باشـند.خدا نیاورد آن روزی را که سـیاست ما سـیاست مسـئولین

کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو اوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتابر و عنایت بیشتری برخوردارشوند ـ معاذا ـ که این با سیره و روش انبیاء و امیر المومنین و ائمه معصومین ـ علیهم السلام ـ سازگار نیست، دامن حرمت و پاک روحانیت از ان منزه است از پا برهنگان برخاسته است و شعار دفاع از حقوق مستضعفان را زنده کرده است.

...ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم.

اخلاق دانشجویی از زبان امام خمینی (قدس سره)

علم توحید هم اگر برای غیر خدا باشد، از حجب ظلمانی است ;چون اشتغال به ماسوی الله است. اگر کسی قرآن کریم را با چهارده قرائت لما سوی الله حفظ باشد و بخواند، جزحجاب و دوری از حق تعالی چیزی عاید او نمی‌شود. اگر شما درس بخوانید، زحمت‌بکشید، ممکن است عالم شوید، ولی باید بدانید که میان «عالم» و «مهذب» خیلی فاصله است. مرحوم شیخ (۱)، استاد ما، رضوان الله تعالی علیه، می‌فرمود اینکه می گویند: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل» صحیح نیست. باید گفت: «ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!»

کسب فضایل و مکارم انسانی و موازین آدمیت از تکالیف بسیار مشکل و بزرگی است که بر دوش شماست. گمان نکنید اکنون که مشغول تحصیل علوم شرعیه می‌باشید و فقه که اشرف علوم است می‌آموزید، دیگر راحتید و به وظایف و تکالیف خود عمل کرده‌اید. اگر اخلاص و قصد قربت نباشد، این علوم هیچ فایده‌ای ندارد. اگر تحصیلات شما، العیاذبالله، برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانیه، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال اندوخته‌اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است. این اصطلاحات هر چه زیادتر شود، اگر با تهذیب و تقوی همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می‌شود. تنها دانستن این اصطلاحات اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توام نباشد، وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند، لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه گردیدند، بسیاری را گمراه و منحرف ساختند. این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوی و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره نفس بیشتر توسعه می‌یابد. و عالم تیره بختی که باد نخوت بر او چیره شده، نمی‌تواند خود و جامعه را اصلاح نماید و جز زیان برای اسلام و مسلمین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد و پس از سال‌ها تحصیل علوم و صرف وجوه شرعی، برخورداری از حقوق و مزایای اسلامی، سد راه پیشرفت اسلام و مسلمین می گردد و ملت‌ها را گمراه و منحرف می‌سازد و ثمره این درس‌ها و بحث‌ها و بودن در حوزه‌ها این می‌شود که نگذارد اسلام معرفی گردد، حقیقت قرآن به دنیا عرضه شود، بلکه وجود او ممکن است مانع معرفت جامعه نسبت‌به اسلام و روحانیت گردد.

من نمی گویم درس نخوانید، تحصیل نکنید، باید توجه داشته باشید که اگر بخواهید عضو مفید و مؤثری برای اسلام و جامعه باشید، ملتی را رهبری کرده به اسلام متوجه سازید، از اساس اسلام دفاع کنید، لازم است پایه فقاهت را تحکیم کرده صاحبنظر باشید ;اگر خدای نخواسته درس نخوانید، حرام است در مدرسه بمانید ;نمی‌توانید از حقوق شرعی محصلین علوم اسلامی استفاده کنید. البته تحصیل علم لازم است، منتها همان‌طور که در مسائل فقهی و اصولی زحمت می کشید، در راه اصلاح خود نیز کوشش کنید. هر قدمی که برای تحصیل علم بر می‌دارید، قدمی هم برای کوبیدن خواسته‌های نفسانی، تقویت قوای روحانی، کسب مکارم اخلاق، تحصیل معنویات و تقوی بردارید (۲).

پی نوشتها:

۱. بر گرفته از کتاب جهاد اکبر.

۲. حضـرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی(۱۲۷۶–۱۳۵۵ ه.ق)، از فقیهـان بزرگ و مراجع تقلیـد شـیعه در قرن چهاردهم هجری. در نجف و سامراء به درس استادانی چون میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمـد تقی شـیرازی، آخونـد خراسانی، سیـد کاظم یزدی و سـید محمد اصـفهانی فشارکی، حاضـر شد. در سال ۱۳۴۰ ه. ق. به اصـرار علمـای قم، در آن شـهر رحل اقامت افکند، و حوزه علمیه قم را تشکیل داد. از آثار اوست: دررالفوائد در اصول، الصلوهٔ، النکاح، الرضاع، المواریث، در فقه.

فلسفه و آثار اجتماعی و سیاسی عزاداری و خطر نفوذ آفات و آسیب های بازدارنده

رهنمودهای امام خمینی درباره

دین مبین اسلام دین عقلانیت است و ارزش و اعتباری که برای خردورزی قائل می باشد وصف ناپذیر است و نمی توان آموزه های مبتنی بر بزرگداشت جایگاه و منزلت عقل در این دین جامع و زندگی ساز را با دیگر ادیان و مکاتب فلسفی و فکری دنیا به مقایسه گـذاشت زیرا محـال است بتوان تعـابیر زیبـا و ژرفی که در فرهنـگ و تفکر اسـلامی درباره اهمیت و نقش محوری و حیاتی عقل و خرد آمده است با آنچه در دیگر ادیان و مکاتب وجود دارد شبیه و همانند یافت.

عقلانیت اسلامی خاستگاه اصلی وضع احکام و قوانین و نیز ارزش ها و فضایل اخلاقی و همچنین مراسم و مناسك دینی می باشد و به طور طبیعی همه این امور دارای فلسـفه هـای خـاص و آثـار و ثمرات بزرگ و تحول زا و حرکت آفرینی می باشـند که بـا حیـات فردی و اجتماعی و سیاسی انسان ها مماس و مرتبط هستند.

بر مبنـای اصـل مزبور هر کـدام از احکـام و قوانین عبادی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسـی اسـلام اولا در تمام صـحنه های زنـدگی روزمره و دنیایی انسان حضور دارنـد. ثانیا دارای نقش تاثیرگذاری و تحول زایی می باشـند و به این ترتیب نماز و روزه و دعا جهاد و نـبرد و مبـارزه خمس و زکـات و انفـاق حـج و جمعه و جماعـات تولی و تبری و هر قـانون و تعلیم دیگر دارای فلسـفه هـا و آثـار ارزشمند می باشند و نیز به همین طریق آداب و مناسك و مراسم و شعائر اسلامی دارای فلسفه و اثر و ثمر هستند.

عزاداری و مرثیـه سـرایی برای حضـرت امـام حسـین (ع) از جمله مراسم و شـعائر بزرگ مـذهب شیعه است که بنـابر اصـل قطعی و عقلانی تاثیرگذاری و ثمربخشی تعالیم اسلامی دارای فلسفه و آثار و ثمرات بزرگ و بسیار ارزشمند می باشد.

در متون دینی دسـتورالعمل هـای صـریحی از ائمه اطهـار(ع) دربـاره ضـرورت عزاداری برای حضـرت امام حسـین (ع) ثبت و ضـبط گردیـده و برای این عمل اجر و پاداش های فراوان مقرر گشـته است (۱) که بی تردید این توصـیه های مکرر نشان از آثار ارزشمند عزاداری و مرثیه سـرایی در سـطح جامعه اسـلامی دارد که عبارتنـد از زنده نگاه داشـتن مکتب و راه و اهداف نهضت حسـینی و در اهتزاز قرار دادن پرچم جهاد و مبارزه علیه طواغیت و یزیدهای زمان که قدرت های استکباری در هر عصر و زمان می باشند.

گریسـتن برای امام حسـین (ع) نیز باید با انگیزه ایجاد پیوند و ارتباط با اهداف و آرمان های والای حسـینی صورت پذیرد و موجب گردد عواطـف و احساسـات بـا ارزش هـای والاـی نهفته در نهضت عـاشورا رابطه برقرار کننـد و انگیزه بگیرنـد و درس بیاموزنـد و حرکت آغازند.

حضـرت امام خمینی همچنان که کامل ترین تحلیل ها را از قیام و نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) دارند جامع ترین بررسی ها و تحلیل ها را نیز درباره عزاداری امام حسـین و فلسـفه و آثار آن ارائه می دهنـد. آنچه در ذیل می آیـد نمونه هایی از دیـدگاه های ژرف امام خمینی درباره فلسفه و ثمرات نهضت مقدس و تاریخی عاشورا می باشد.

۱ ـ «این خون سیدالشـهدا است که خون هـای همه ملت هـای اسـلامی را به جوش می آورد و این دسـته جات عزیز عاشوراست که مردم را به هیجان می آورد و برای اسلام و حفظ مقاصد اسلامی مهیا می کند.» (۲)

در این رهنمود حضرت امام خمینی به زیباترین وجه به آثار روحی و عاطفی نهفته در حماسه های حسینی اشاره می نماید و در پی

آن ضرورت نفوذ این آثار را در عزاداری و مرثیه سرایی ها متذکر می شود.

پیوند روحی و عاطفی با نهضت حسینی از این لحاظ حائز اهمیت بسیار می باشد که انسان با احساس و عاطفه زندگی می کند و این نعمت بزرگ الهی در کنار عقل و خرد موجب رشد و کمال و شکوفایی استعدادها و نیل به آزادی و رهایی از قیود و بندها می گردد.

انسان عقلانی مطلق خشک و متصلب است و نمی تواند زندگی سالم و بالنده ای داشته باشد همان گونه که انسان عاطفی مطلق نمی تواند زندگی صحیح و پویا و کمال رسانی را برای خود رقم زند. با این وصف فقط انسانی که آمیزه ای از «عقل» و «احساس» است و با دو بال خردورزی و احساس گرایی قصد طیران و پرواز در فضای بی کران زندگی را دارد موفق است و به مقصد خواهد رسید.

تمام مفاهیم فکری و نظری نهفته در نهضت عاشورا خاستگاهی چون عقلانیت دینی دارد و از دیگر سو همه ارزش ها و فضایل اخلاقی و رفتاری تسری یافته در این حرکت تاریخی خاستگاهی چون احساس گرایی دینی دارند و این هر دو درهم تنیده اند و با یکدیگر تعامل همگون و متقابل دارند.

امام خمینی در این رهنمود تصریح دارند که خون پاک و مطهر حضرت امام حسین (ع) خون ملل مسلمان را به جوش می آورد و دسته جات و عزاداری های حسینی به تهییج مردم می پردازد و برای صیانت از مقاصد اسلامی مهیا می نماید و این تعابیر به طور دقیق نقش عزاداری ها را در دگرگون سازی عواطف و احساسات برای حاضر شدن مردم در عرصه های تقابل و تعارض با دشمنان و تلاش عملی به منظور حفاظت از اسلام و جوامع اسلامی آشکار می نماید.

۲ ـ حضرت امام خمینی در انقلاب اسلامی ایران و باکیاست و تیزهوشی خاصی روح و محتوای اصلی عزاداری ها و دسته جات حسینی را به آنها بازگرداند و آن چه را که در طول سالهای مدید سیطره جهنمی و مرگبار رضاخان و پسرش محمدرضا به نسیان و فراموشی و به تعبیری بهتر به انحراف از هدف و مقصد دچار شده بود دیگربار احیا و زنده نمود.

امام خمینی پس از آفرینش تعابیر زیبا و پیام گزار در رهنمودهای خویش درباره محرم و عاشورا همچون محرم ماه حماسه و شجاعت و فداکاری (۳) و ماه پیروزی خون بر شمشیر(۴) و ماهی که شکست ابرقدرت ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند (۵) و ماهی که چون شمشیر الهی در دست سربازان اسلام و روحانیون معظم و خطبای محترم و شیعیان عالیمقام سیدالشهدا است (۶) به نقش مجالس عزاداری حضرت امام حسین (ع) اینگونه تصریح می نمایند:

«مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت برخیانت و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است هر چه با شکوهتر و فشرده تر برپا شود و بیرق های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم هر چه بیشتر افراشته شود.» (۷)

این مجالس و محافل با شکوه هرچه بیشتر تشکیل گردید و عزاداریها در جهت و مجرای اصلی خود قرار گرفتند و اشعار و مراثی با محتوای غنی و آثاری چون اعلام انزجار علیه ظلم و ستم و ضرورت جهاد و مبارزه با سلطه ستمگران در هر عصر و زمان و نجات و رهایی دین از تحریفات و بدعت ها و برداشت های سطحی و قشری از تعالیم و قوانین دینی و نقش مخرب قدرت های استبدادی و استعماری در استحاله فرهنگی و سرکوب اهداف قیام و حماسه های حسینی به ظهور و عینیت درآمدند و زمینه ها را برای پیشرفت انقلاب اسلامی در همه مراحل و نزدیکی به ساحل پیروزی آماده و مهیا نمودند.

از دیگر آثار مجالس عزاداری حضرت امام حسین (ع) در انقلاب اسلامی ایران وحدت و همبستگی تاریخی و بی نظیری بود که بین اقشار مختلف مردم ایجاد نمود و همه آنان را در زیر خیمه گاه حسینی به محبت و صمیمیت و اتحاد و اقتدار رساند و همین وحدت مقدس بود که یکی از عوامل حیاتی و محوری غلبه نهضت اسلامی بر رژیم شاهنشاهی پهلوی گردید.

حضرت امام خمینی با صراحت تمام در عبارات ذیل وحدت به وجود آمده در میان اقشار ملت مسلمان ایران و قدرت و صلابت ناشی از آن را که به پیروزی بر ظلم و فساد و تباهی سلسله منحوس پهلوی انجامید نتیجه قطعی مراسم و مجالس عزاداری حسینی معرفی می کنند: «تمام این وحدت کلمه ای که مبدا پیروزی ما شد برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.» (۸)

۳ ـ حضرت امام خمینی به عزاداری مطلق و بدون شرح و تبیین اهداف و آرمان های نهضت حسینی معتقد نیستند همان گونه که تحلیل و تبیین مطلق اهداف و مقاصد انقلاب کربلا که فاقد جنبه عاطفی و احساسی یعنی محافل عزاداری و مرثیه سرایی باشد را نیز نمی پذیرند.

امام خمینی عزاداری ها را همراه با شرح اهداف نهضت حسینی و انطباق آن با مسائل روز جوامع و سرزمین های اسلامی پذیرا می شوند و معتقدند که اگر بخواهیم از حماسه های حسینی حداکثر بهره وری های شایسته و مفید و راهگشا را به عمل آوریم و از این طریق بتوانیم جامعه ای رشد یافته و پیشرفته و مطابق با اصول و مبانی دین و تعالیم و قوانین جامع اسلامی بنیان نهیم باید از مجموعه جنبه های سیاسی و اجتماعی و روزآمد نهضت کربلا ـ با تبیین اهداف و انگیزه ها و آرمان های این حرکت تاریخی ـ و مراسم پرشور و بالنده عزاداری و مرثیه سرایی ـ با بهره وری شایسته از عواطف و احساسات پاک و پیوند آن با ابعاد عاطفی حرکت و انقلاب حسینی ـ استفاده های منطقی و لازم و ضروری به عمل آوریم.

امام خمینی برای نیل به این هدف و مقصد اعلام نمودند: «اهل منبر ـ ایدهم الله تعالی ـ کوشش کنند در این که مردم را سوق بدهند به مسائل اسلامی و مسائل سیاسی ـ اسلامی مسائل اجتماعی ـ اسلامی و روضه را دست از آن بر ندارید که ما با روضه زنده هستیم.» (۹)

مشاهده می کنیم که در این رهنمود هم ضرورت پرداختن به جنبه های سیاسی و اجتماعی نهضت حسینی به صورت یک وظیفه و تکلیف برای علما و وعاظ مطرح می شود و هم ضرورت برگزاری مراسم عزاداری به صورت مراثی و روضه خوانی های اصیل و مطابق با محتوای غنی و صحیح مطرح می گردد و علمای اسلام موظفند که این دو را در کنار هم به بهره برداری برسانند.

یکی از نتایج آمیخته شدن جنبه های سیاسی و روزآمد و جنبه های عاطفی و احساسی نهضت حسینی این است که مخاطبان برای فداکاری در راه دین و صیانت از مکتب حسین (ع) مهیا می شوند و در این آمادگی فکر روشن و احساس صاف هر دو نقش اساسی دارند و از همین جا تحول و حرکت آغاز می شود. این نتیجه نهایی که ثمره کارکرد این هر دو جنبه از نهضت پرشور عاشورا و حماسه های جاودانه حسینی می باشد در کلام ذیل از امام خمینی متجلی گردیده است:

«به گویندگان اعلام می کنم که پس از گفتن «مسائل روز» «روضه و مرثیه» به سبک سابق اجرا کنند و ملت را مهیا کنند برای «فداکاری» (۱۰)

۴ ـ همیشه چنین بوده و هست که تعالیم و ارزش ها و شعائر اسلامی در معرض هجوم آفات و آسیب های فراوان قرار گرفته و سعی شده از آثار شگرف و حرکت زای آن در عرصه های حیات اجتماعی و سیاسی کاسته شود. این تهاجم در بستر تاریخ و از جانب قدرت های استکباری و اذناب و ایادی آنان در جوامع اسلامی صورت پذیرفته است و هم اینک نیز تداوم دارد.

علت شدت و فزونی این یورش ها و توطئه ها ـ که گاه به صورت پنهان و مرموز و گاه به شکل عیان و آشکار صورت می پذیرد ـ وقوع انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران است. از آنجا که این انقلاب بزرگ تاریخی توانست اسلام ناب محمدی (ص) را دیگربار احیا نموده و تعالیم رهایی بخش آن را در متن زندگی انسان به تسری درآورد و به ویژه قوانین و دستورالعمل هایی همچون «جهاد» با جبهه استکبار در همه اعصار و زمان ها و جلوگیری از تعدی و تجاوز و غارت منابع ثروت ملی و تامین استقلال و تمامیت ارضی سرزمین های اسلامی را از برنامه های محوری و اساسی خود قرار داد استعمارگران و سران نظام

های سیاسی سیطره جو از جمله آمریکا و انگلیس و اسرائیل با تحرکات عملی و تخصیص بودجه های کلان برای جلوگیری از رشد قوانین و شعائر آگاهی بخش مذهبی سعی در مسدود نمودن راه پیشرفت امواج اسلام گرایی در کشورهای منطقه که حافظ منافع آنها بوده و هستند بر آمدند و از همین روست که سازمان جاسوسی آمریکا به کمک سازمان های جاسوسی انگلیس و اسرائیل یکی از فعالیت مرموز خود را به نفوذ در مراسم و محافل عزاداری و مرثیه سرایی اختصاص دادند تا به این وسیله مردم مسلمان را از فرهنگ عاشورا و جهاد و شهادت دور سازند و از همین جا یکی از محورهای تحرک خود را تلاش برای نشر خرافات در این مراسم قرار دادند!

طبیعی است که این تحرکات به نتیجه و ثمر نشست و متاسفانه توسط گروه های مخفی و خیانتکاری این هدف استعماری جامه عمل به خود پوشید!

حضرت امام خمینی به این دلیل به توصیه های مکرر برای انجام عزاداری های آگاهانه و همراه با مطرح کردن مسائل سیاسی روز می پردازند که از این طریق مراثی و نوحه سرایی ها از مجرای اصلی خود خارج نشوند و در دام خرافه های مجعول توسط قدرت های استعماری و عوامل آنان گرفتار نگردند.

علاوه بر روش مزبور برای مقابله با نشر خرافات و اوهام در عزاداری ها حضرت امام به صراحت نیز اعلام می نمایند که در مراسم عزاداری و مرثیه سرایی مسائل ناروایی توسط عناصر مرموزی وارد شده است که باید تصفیه شود. (۱۱)

براساس این دو روش و شیوه عملکرد امام خمینی همه اندیشمندان اسلامی و علمای آگاه و جریان شناس موظف هستند همواره و در هر عصر و زمان از یک سو مانع نشر و ترویج مراسم و مراثی یک جانبه و فاقد آگاهی بخشی های سیاسی درباره اهداف و انگیزه های نهضت حسینی و انطباق آن با مسائل روز و مشکلات جوامع اسلامی گردند تا به این وسیله مدایح و مراثی به صورت زنده و پویا و پیام رسان از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند. و از سوی دیگر به طور صریح و آشکار موضوع خطر و آسیب نفوذ و راهیابی خرافات و اوهام را در نوحه سرایی ها و دستجات عزاداری اعلام نمایند.

تردیدی وجود ندارد که حرکت در این مسیر با مخالفت ها و اعتراض ها و حتی دشنام و فعالیت های مخرب اهل جهل و جمود ـ که البته ملعبه دست بازیگران سیاسی پشت پرده هستند و بدون آن که خود بدانند با تحریکات آنان به تلاش های ضد اسلامی علیه آزاداندیشان و دلسوختگان دین اهتمام می ورزند ـ همراه می باشد لکن درد آشنایان و تلاشگران خالص و صادقی که به جهاد فکری در این عرصه می پردازند می دانند که این راه باید با شجاعت و شهامت و بدون بیم و هراس پیموده شود و در هیچ شرایطی نباید این پیام قرآنی فراموش شود که:

«یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومه لائم»

«تلاشگران الهی در راه خدا مجاهده و فعالیت می کنند و از ملامت و سرزنش هیچ کس بیم و هراس ندارند.»(۱۲)

پاورقی:

۱ ـ در شرح سیره و روش ائمه اطهار(ع) آمده است که آن مطهران با دقت و مراقبت خاصی به عزاداری برای حضرت امام حسین (ع) می پرداخته اند و همواره شیعیان را به انجام مراثی و نوحه سرایی ترغیب می نموده اند. از جمله حضرت امام سجاد(ع) و حضرت امام محمدباقر(ع) و حضرت امام جعفرصادق (ع) در این امر اهتمام ویژه داشته اند.

در روایات شیعه نیز درباره عمل به این سنت دستورالعمل هایی از جانب امامان معصوم (ع) نقل شده است که از آن جمله است این سخن حضرت امام صادق (ع) که فرمود: «هرکس شعری برای حسین (ع) بسراید و پس از آن خود بگرید و ده نفر را بگریاند بهشت جاودان بر او نوشته می شود.»

۲ ـ صحیفه امام موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی جلد ۵ ص ۳۳۱

۳ ـ همان مدرک ص ۷۵

۴ ـ همان مدرک

۵ ـ همان مدرک

۶ ـ همان مدرک ص ۷۶

۷ ـ همان مدرک

۸ ـ همان مدرک جلد ۱۷ ص ۵۵

۹ ـ همان مدرک جلد ۱۳ ص ۳۳۰

۱۰ ـ همان مدرک جلد ۱۵ ص ۳۳۱

۱۱ ـ کشف الاسرار اثر امام خمینی ص ۱۷۳

۱۲ ـ قرآن کریم سوره مائده (۵) آیه ۵۴

گریستن برای امام حسین (ع) باید به قصد ایجاد پیوند و ارتباط با اهداف و آرمان های حسینی صورت پذیرد و موجب گردد عواطف و احساسات با ارزش های نهفته در نهضت عاشورا رابطه برقرار کنند و انگیزه بگیرند و حرکت آغاز کنند.

عقلانیت اسلامی خاستگاه اصلی وضع احکام و قوانین و نیز ارزش ها و فضایل اخلاقی و همچنین مراسم و شعائر دینی می باشد و به طور طبیعی همه این امور دارای فلسفه های خاص و آثار بزرگ و تحول زا می باشند که با حیات فر دی و اجتماعی و سیاسی انسان ها مماس و مرتبط هستند.

عقلانیت دینی و احساس گرایی دینی هر دو در هم تنیده اند و با یکدیگر تعامل همگون و متقابل دارند و نباید هیچ کدام از آنها مطلق و از هم منفک شوند که انسان آمیزه ای از «عقل» و «احساس» است و با این دو «بال» قادر به پرواز است.

اگر چه مطرح کردن جنبه های سیاسی نهضت عاشورا در محافل حسینی روشی برای جلوگیری از نشر خرافات محسوب می شود لکن شیوه مستقیم و مقابله صریح با نفوذ تحریف و خرافه در مدایح و مراثی نیز بسیار ضروری و حیاتی می باشد.

رهنمودهای امام خمینی درباره ضرورت تداوم حماسه حضور مردم در صحنه و معیارهای انتخابات برتر

انتخابات بستر حضور گسترده مردم و تجلی گاه تکرار حماسه پرشور ملتی است که نهضتی عظیم را به رهبری مصلح و انقلابگر بزرگ قرن حضرت امام خمینی به ثمر رسانده است و برای شکل گیری و بقای نظام حکومتی برخاسته از آن در عرصه های گوناگون مقابله با قدرت های استعماری و اذناب و ایادی داخلی آنها به دفاع پرداخته است. اینک این مردم دیگربار در صحنه انتخابات حاضر می شوند تا انقلاب اسلامی را تداوم بخشند و بقای نظام اسلامی را تضمین کنند و راه امام خمینی را که احیاگر دین و عزت بخش مسلمین و منادی بزرگ آزادی و استقلال است تداوم دهند. برای انجام انتخابات صحیح و موفق و برتر رهنمودهای امام خمینی همچنان مشعل راه ملت مسلمان ایران می باشد.

اگر یک نفر آدمی باشد که فیلسوف باشد یک آدمی باشد که تمام عالم را در تحت سیطره علمی خودش برده باشد لکن جمهوری اسلامی را نمی خواهد این را تعیین نکنید.

آن چیزی که الان لازم است بر همه آقایان بر همه شما جوانان بزرگان و بر همه قشرهای ملت این است که چشمهایشان را باز کنند با مطالعه با دقت افرادی که... تعیین می کنند صفات خاصی را داشته باشند: اول اینکه مومن باشند مومن به این نهضت باشند جمهوری اسلامی را بخواهند طرفدار مردم باشند امین باشند اسلامی باشند شرقی و غربی نباشند انحرافات مکتبی نداشته باشند».

عزیزان من که امید نهضت اسلامی به شماست در روز تعیین سرنوشت کشور بپاخیزید و به صندوقها هجوم آورید و آرا خود را در

آنها بریزید».

«وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات چه انتخاب رئیس جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر در صحنه باشند»

همه مسوول سرنوشت کشور و اسلام می باشند چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده.

روز سرنوشت سازی است می خواهید زمام کشور را به یک کسی بدهید که موثر در مقدرات کشور شما باشد سهل انگاری نکنید و به پای صندوقها بروید.

«باید ملت شریف بدانند که انحراف از این امر مهم اسلامی خیانت به اسلام و کشور است و موجب مسئولیت عظیم امت»

انتخاب کنندگان قبل از رفتن به سر صندوق انتخابات منتخبین خود را با تحقیق و دقت کامل روی یک ورقه بنویسند که در وقت رای دادن با ذهن حاضر رای بدهند و لازم است که خودشان مستقیما رای خود را به صندوق بیندازند و به احدی اطمینان نکنند که فرصت طلبان در کمینند.

اشخاص بی سواد قبلا با مشورت اشخاص مطمئن متدین کاندیداهای خود راالله به وسیله شخص متدینی بنویسند و باز به شخص دیگری که مطمئن است بدهند بخوانـد و خودشان بـا دست خودشان رای خود را به صندوق بیاندازند و اختیار نوشتن رای یا به صندوق انداختن را به هیچ کس ندهند.

باید اخلاق همه در انتخابات هم اخلاق اسلامی باشد.

حیثیت و آبروی مومن در اسلام از بالاترین و والاترین مقام برخوردار است و هتک مومن چه رسد به مومن عالم از بزرگترین گناهان است و موجب سلب عدالت است.

باید مردم را برای انتخابات آزاد گذاریم و نباید کاری بکنیم که فردی بر مردم تحمیل شود.

اینجانب به هیچ وجه و به هیچ کس اجاره نمی دهم تا از سهم مبارک امام علیه السلام و یا از اموال دولت و اموال دفاتر و سازمانها و مجامع و اموال عمومی خرج انتخابات کند.

من متواضعانه از شما می خواهم که حتی الامکان در انتخاب اشخاص با هم موافقت نمایید اشخاصی اسلامی متعهد غیرمنحرف از صراط مستقیم الهی را درنظر بگیرید.

امروز همه بایـد با هم پای صندوقها برویم و همه با هم اشخاص متعهـد مسلم کسانی که نه گرایش چپ دارنـد نه گرایش راست دارند نه ما را می خواهند به آنها بفروشند نه ما را می خواهند به آن طرف بفروشند این اشخاص را تعیین کنید تا سرنوشت شما و سرنوشت اسلام سرنوشت صحیح باشد.

امیـد است ملت مبارز متعهـد به مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروهها آرا خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار باشند و از تمایلات چپ و راست مبرا باشند و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند.

دنبال این باشید که یک نفر صددرصد مکتبی اسلامی در خط اسلام برای ریاست جمهوری انتخاب کنید.

تعیین رئیس جمهور یکی از چیزهایی است که بر همه مسلمانهای ایران بر همه مکلفهای ایران واجب است که در این امر دخالت داشته باشند. اگر دخالت نکنند و یک صدمه ای به اسلام برسد هر یک یک ما در محکمه عدل الهی مسوول هستیم.

این تکلیف آقایان است که راجع به مسائل اسلامی که پیش می آید چه وکیل بخواهید تعیین بکنید و چه... رئیس جمهور بخواهید تعیین کنید باید در صحنه باشید عذری ندارید که بروید و کنار بنشینید.

نگویید که دیگران رای می دهند. من هم بایـد رای بـدهم. تو هم باید رای بدهی آن روستایی هم که در کنار مزرعه خودش کار

می کند باید رای بدهد. تکلیف است.

همه شما همه ما زن و مرد هر مکلف همانطور که باید نماز بخواند همانطور باید سرنوشت خودش را تعیین کند. مردم با شرکتشان در انتخابات ثابت کنند که از اسلام رویگردان نیستند.

آزاد هستید و رضای خدا را درنظر بگیرید و توجه به خدا داشته باشید و پای صندوقها بعد از اینکه اعلام کردند: تشریف ببرید و رای خودتان را بدهید. این رای به اسلام است.

من امیدوارم که ملت شریف ایران در این امر مهم الهی ـ که منحرفان از هر چیزی بیشتر با آن مخالفت کرده و می کنند و این نیز از اهمیت آن است ـ یکدل و یک جهت در روز انتخابات به سوی صندوقها هجوم برند و آرای خود را به صندوقها بریزند.

کسانی را انتخاب کنید که مسائل را تشخیص دهند نه از افرادی باشند که اگر روس یا آمریکا یا قدرت دیگری تشری زد بترسند باید بایستند و مقابله کنند.

مردم شجاع ایران... افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه داری اسلام مستکبرین اسلام مرفهین بی درد اسلام منافقین اسلام راحت طلبان اسلام فرصت طلبان و در یک کلمه اسلام امریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.

توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلا مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنه گان را نمی توانند بفهمند.

از آقایان کاندیداها و دوستان آنان انتظار دارم که اخلاق اسلامی انسانی را در تبلیغ برای خود و کاندیداهای خویش مراعات و از هرگونه انتقاد از طرف مقابل که موجب اختلاف و هتک حرمت باشد خودداری نمایند.

من از همه قشرها از همه ملت می خواهم که آداب اسلامی خودشان را نسبت به همه امور خصوصا در انتخابات حفظ کنند و مبادا خیال کنند که مبارزات انتخاباتی عبارت از این است که به دیگران بد بگویند و کارشکنی کنند.

تعیین رئیس جمهور یکی از چیزهایی است که بر همه مسلمان های ایران بر همه مکلف های ایران واجب است که در این امر دخالت داشته باشند. اگر دخالت نکنند و یک صدمه ای به اسلام برسد هر یک یک ما در محکمه عدل الهی مسئول هستیم.

همه شما همه ما زن و مرد هر مکلف همان طور که باید نماز بخواند همان طور باید سرنوشت خودش را تعیین کند.

باید مردم را برای انتخابات آزاد بگذاریم و نباید کاری بکنیم که فردی بر مردم تحمیل شود.

از همه قشرها از همه ملت می خواهم که آداب اسلامی خودشان را نسبت به همه امور خصوصا در «انتخابات» حفظ کنند و مبادا خیال کنند که مبارزات انتخاباتی عبارت از این است که به دیگران بد بگویند و کارشکنی کنند.

دیدگاه های حضرت امام خمینی درباره آزادی مردم در انتخابات تبلیغات سالم و رعایت اخلاق انتخاباتی

امروز در یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ انقلاب و نظام اسلامی قرار داریم زیرا انتخابات ریاست جمهوری یکی از قوای سه گانه کشور یعنی قوه مجریه را تثبیت می نماید و مسئولیت بزرگ تدبیر امور و اداره جامعه و سرزمین اسلامی را به آن خواهد سپرد. این مقطع حساس و حیاتی بیداری مردم و حضور آزادانه آنان در صحنه انتخابات و سالم سازی شرایط و زمینه های لازم آن را واجب و ضروری می نماید و به همین دلیل چنان که حضرت امام خمینی تاکید مکرر دارند نقش آفرینی علمای دین و نیروهای متعهد و دستگاه های قانونی کشور در تمهید بسترهای لازم حائز اهمیت است. آنچه پیش روی دارید به همین موضوع مهم نظر دارد.

هیچ سابقه ندارد که در دنیا هر جا شما بگردید مردم به این شور و شعف بروند برای رای دادن. اینقدر تبلیغات می کنند این روسای جمهور وقتی که می خواهند (انتخاب) بشوند اینقدر خرج می کنند اینقدر تبلیغات می کنند از یک ماه دو ماه قبل پولهای گزاف

خرج می کننـد و تبلیغات زیاد راست و دروغ تا اینکه یک عـده مردم را جمع کنند و رای بدهند. اینجا این مسائل نبود مساله اسـلام بود.

از آقایان کاندیـداها و دوسـتان آنان انتظار دارم که اخلاق اسـلامی ـ انسانی را در تبلیغ برای خود کاندیـداهای خویش مراعات و از هرگونه انتقاد از طرف مقابل که موجب اختلاف و هتک حرمت باشـد خودداری نماینـد که برای پیشبرد مقصود ولو اسـلامی باشـد ارتکاب خلاف اخلاق و فرهنگ مطرود و از انگیزه های غیراسلامی است.

اینجانب بنا ندارم از کسی تایید نمایم چنانکه بنا ندارم کسی را رد کنم و از تمام احزاب و گروهها و افراد می خواهم از نسبت دادن کاندیدای خودبه من که از آن اسـتفاده تایید و یا تعیین و یا رد شود بدهند. من بسیار مایل هستم که گروههای که متعهد و معتقد به جمهوری اسلامی و خدمتگزار به اسلام هستند در مبارزات انتخاباتی کمال آرامش را در تبلیغ کاندیداهاشان رعایت نمایند و نسبت به یکدیگر تفاهم و صـمیمیت و اخوت اسـلامی داشـته باشـند و از تفرقه و کدورت شدیدا احتراز کنند که تفرقه و تشتت دوستان را نگران و دشمنان را کامیاب می کند و موجب تبلیغات سو می شود.

به اطلاع هموطنان عزیز برسانید که عکس اینجانب دلیل بر تایید کسی نبوده چنانچه دلیل بر عدم تایید هم نمی باشد.

لازم است مطلبی را که گاهی شنیده می شود که برای تبلیغات انتخاباتی بعضی از کاندیداها خدای نخواسته بعضی دیگر را تضعیف یـا توهین می کننـد در رابطه بـا آن تـذکر دهم که امروز این نحو مخالفتهـا خصوصا از چنین کاندیـداهایی برای اسـلام و جمهوری اسـلامی فـاجعه آمیز است. اگر فرضـا کسـی در دیگری منـاقشه دارد ابراز آن و اظهـار در بین مردم هیـچ مجـوزی نـدارد و حیثت و آبروی مومن در اسلام از بالاترین و والاترین مقام برخوردار است و هتک مومن چه رسد به مومن عالم از بزرگترین گناهان است و موجب سلب عدالت است. امید است ان شاالله چنین مطلبی نباشد و اگر غفلتا اتفاق افتاده است تکرار نشود.

چند وقت دیگر انتخابات شـروع می شود. از قراری که من شـنیدم به طور حاد دارند اشخاص عمل می کنند. اشخاصی هستند که به جمهوری اسـلامی هیچ اعتقاد ندارند لکن برای خاطر شکستن جمهوری اسلامی در تبلیغات انتخاباتی می خواهند شرکت کنند... از باب اینکه می خواهند شـکست بدهند جمهوری اسـلامی را اشخاصـی هسـتند که به وسوسه اشـخاص مومن را وادار می کنند که به طور حاد دخالت بکنند در این امور. ممکن است که اگر اشـخاص هوشمند تنبه ندهند و بیدار نشوند این انتخابات موجب این بشود که دو دسـتگیهای زیادی ایجاد بشود و این همان مساله مشـروطه است. بایـد مردم توجه کننـد و خصوصا روحانیون روحانیون مبارز تهران مدرسـین محترم قم روحانیون مشهد اصفهان همه جا توجه کنند که مساله مساله مشروطه نشود. مساله این نشود که یک دسته برای خاطر اینکه یک کاندیدایی دارند دیگران را بکوبند آن دسـته هم برای همین کاندیدای خودشان این را بکوبند اگر همه برای خدا هست با هم تفاهم کنید. البته تبلیغ هیچ مانعی ندارد لکن مثل مشـروطه نشود آنطور نشود که هر کدام دیگری را بکوبند و آنی که دشـمن ما می خواهد خطوط مختلفه را در انتخابات عملی کند. شـما همه می خواهید که اسـلام در این مملکت تحقق پیدا کند. همه می خواهید که این جمهوری اسـلامی ادامه پیدا بکند ادامه این به این است که شـما در مواردی که می بینید که دارند شـیاطین نقشه می کشـند و توطئه می کنند تا شـما را به جان هم بیندازند بنشینید با هم و تفاهم کنید و آنها را مایوس کنید. امروز دارند تهیه می بینند مخالفین شما مخالفین جمهوری اسلامی که برای انتخابات ایجاد نفاق کنند و این یک خطری است برای کشور ما.

اینهـا بـا زور نمی تواننـد کـاری انجـام بدهنـد نه امریکـا نه شوروی بـا فشار و زور به یک کشوری که همه با هم هستند نمی توانند آسیب برسانند لکن با توطئه و وادار کردن عمال خودشان در داخل می توانند ایجاد نفاق کنند و بهانه هم انتخابات.

اگر احتمـال بـدهیم که به واسـطه تبلیغـات انتخاباتی ما اسـلام و جمهوری اسـلامی در خطر است بایـد آنجور تبلیغاتی که خطرناک است دست از آن برداریم برای اینکه ضد اسلام است و گاهی با اسم اسلام یا با تو هم اسلامی بودن یک اموری انجام می گیرد که برخلاف اسلام است.

آن کسـی که می خواهد در انتخابات شـرکت کند و کاندید می شود آن کسـی که کاندید می کند کسـی را آن کسـی که فعالیت انتخاباتی می کند آن کسی که تبلیغ می کند برای خودش یا برای غیر این آزمایش اش همانجاست.

تویی که خودت را کاندیـد انتخابات کردی قدرت این را داری که برای کشورت درست خدمت بکنی و قدرت خودت را بالاتر از دیگران می دانی تویی که دیگری را کاندیـد می کنی دیگران که غیر از این هسـتند لایـق نمی دانی این را لایقتر و احسن می دانی. تویی که فعالیت می کنی و تبلیغ می کنی برای انتخابات تبلیغ خودت را می کنی یا تبلیغ برای اسـلام می کنی اگر... شـما تبلیغ برای خودت می کنی که همان تبلیغ برای شیطان است. و اگر تبلیغ می کنی که بروی خدمت بکنی من چون می توانم خدمت بکنم چرا کنار باشم بروم خـدمت بکنم این شـخص چون لایق است چرا کنار باشـد بیایـد خـدمت بکند اگر اینطور باشد این برای خداست. و این گـاهی وقتهـا به خود آدم اشـتباه می شود بسـیاری از اوقـات هست که انسـان خودش در کارهای خودش اشـتباه می کنـد. یعنی انسان چون حب نفس دارد خودش را می خواهـد و همه چیز را هم برای خودش می خواهـد مگر اینکه به ریاضـیات اینطور نباشـد. این چون حب نفس دارد بسیاری از امور که از خودش صادر می شود یا از کسانی که از خودش هستند اولاد خودش.

برادر خودش عیال خودش اینها به نظرش خوب می آیـد و گاهی همین اگر صادر بشود از یک کس دیگری به نظرش بـد می آید. این برای همین است که حب نفس اینجا پرده پوشـیده است روی واقعیت و نمی تواند انسان تشخیص بدهد. باید انسان توجه کند به اینکه آیا من که می خواهم یک کسـی را انتخاب کنم اگر این کس یک نفر دیگری از او بهتر بود لکن ارتباطی با من نداشت بلکه بـا من هم دلخوری داشت آیـا او را کاندیـد می کردم اگر او را هم کاندیـد می کرد معلوم می شود که این برای خـدا دارد کار می کنـد کـار به خودش نـدارد و اگر اینطور نشـد بدانـد که مسـاله مسـاله شـیطانی است نه مساله خـدایی. و این دقیق است و این از آن اموری است که بر انسان پوشیده می ماند.

مردم در سراسر کشور در انتخاب فرد مورد نظر خود آزادند و احدی حق تحمیل خود یا کاندیداهای گروه یا گروه ها را ندارد هیچ مقامی و حزبی و گروهی و شخصی حق ندارد به دیگران که مخالف نظرشان هستند توهین کنند یا خدای نخواسته افشاگری نمایند. گر چه همه حق تبلیغات صحیح برای خود یا کاندیدهای خود یا دیگران را دارند و هیچ کس نمی تواند جلوگیری از این حق نماید و البته لازم است تبلیغات موافق مقررات دولت باشـد و احـدی شـرعا نمی تواند به کسـی کورکورانه و بدون تحقیق رای بدهد واگر در صـلاحت شخص یا اشخاصی تمام افراد و گروه ها نظر موافق داشتند ولی رای دهنده تشخیص اش بر خلاف همه آنها بود تبعیت از آنها صـحیح نیست و نزد خداوند مسئولیت دارد و اگر گروه یا اشـخاص صلاحیت فرد یا افرادی را تشخیص دادند و از این تایید برای رای دهنده اطمینان حاصل شد می تواند به آنها رای دهد.

اینجـانب بنـا نـدارم از کسـی تاییـد نمایم چنان که بنانـدارم کسـی را رد کنم و از تمام احزاب و گروه ها می خواهم از نسبت دادن کاندیدای خود به من که از آن استفاده تایید و یا تعیین و یا رد شود ندهند.

به اطلاع هموطنـان عزیز برسانیـد که عکس اینجـانب دلیل بر تاییـد کسـی نبوده چنانچه دلیل بر عـدم تاییـد هم نمی باشـد.مردم در سراسر کشور در انتخاب فرد مورد نظر خود آزادند و احدی حق تحمیل خود یا کاندیداهای گروه یا گروه ها را ندارد.

شب است و شاهد دل بی قرار می گرید

به بی قراری دل روزگار می گرید

به شام تیره عالم سپیده پیدا نیست

زغم ستاره شب زنده دار می گرید

امام زنده دلان از چه خفته ای در خاک

که امت از غم تو سوگوار می گرید

کجایی ای که دلم را به باغ گل خواندی
کجایی ای که به یادت هزار می گرید
زلال اشک تو می کرد لاله را سیراب
کنون ز فرط عطش لاله زار می گرید
شب از دعای تو چون روز بود و نک بی تو
ضمیر ثانیه در شام تار می گرید
نسیم عاطفه دیگر نمی وزد بر خاک
یتیم ما به سر هر گذار می گرید
سموم فاجعه آن سان وزید برگلزار
که برگ سوخته در شاخسار می گرید
عیان در آینه تصویر مرگ خورشید است
ببار دیده که آیینه دار می گرید
در این مصیبت عظما مگو شکیبا باش
که صبر در دل ما زار زار می گرید
رواست گر که بگریم ز دیده خون «سیمین»

دیدگاه های امام خمینی درباره مراقبت های پنجگانه اخلاقی و سیاسی در نظام مدیریت اسلامی

نظام مدیریت اسلامی دارای مشخصه ها و مولفه هایی است که هر کدام از آنها شایسته نگرش و بررسی های اساسی می باشند. همچنین این نظام مدیریت دارای ابعاد و جلوه های گوناگون است و موضوعات مختلفی را تحت پوشش قرار می دهد که همه آنها مجموعه ای را به وجود می آورند که مدیریت های فرهنگی علمی اجتماعی اقتصادی نظامی سیاسی و حکومتی را سامان دهی نموده و در دو جنبه نظری و فکری و عملی و عینی ـ که شامل اندیشه های جامع و پویا از یکسو و کنش و عمل تحول زا و حرکت ساز از سوی دیگر می شود ـ به تجلی و عینیت می رساند.

از میان همه ابعاد و موضوعات مرتبط با انواع مدیریت ها حجم وسیعی از اندیشه های امام خمینی را درباره مدیریت کلان سیاسی می یابیم. این اندیشه ها و رهنمودها دارای وسعت و گستردگی خاصی می باشند و موضوعات مختلفی را در دل خود جای داده اند که شرح و تبیین آنها بسیار طولانی و با انتشار مقالات و کتب فراوان امکان پذیر می باشد و این کاری است که اهل تحقیق و پژوهش باید به انجام برسانند.

در این فرصت نمونه و گزیده ای از رهنمودهای امام خمینی را در موضوع مدیریت کلان سیاسی نقل می کنیم و در آن تامل می نماییم:

«باید همه ما اسلامی پیش برویم با برنامه اسلامی پیش برویم. پیروزی ما مرهون اسلام است نه مرهون من است و نه مرهون شما و نه مرهون هیچ قوه ای مرهون اسلام است. اسلام به ما این پیروزی را داده است. این یک نعمتی است که خدای تبارک و تعالی به ما اعطا کرده است و این نعمت را چنانچه شکرگزاری نکنیم ممکن است که یک وقتی خدای نخواسته از ما بگیرند. شکرگزاری اش به این است که همان طوری که در اول همه دست ها بلند شد که ما اسلام را می خواهیم و جمهوری اسلامی را می خواهیم خدای تبارک و تعالی عنایت کرد و اعطا کرد. اگر ما حالا این دست ها را کنار بزنیم یکی از این طرف برود و یکی از آن طرف

برود و یکی یک چیزی بگوید و یکی یک چیز دیگری بگوید و جبهه بندی بشود و دولت با مجلس و مجلس با دولت و همه با هم به هم بریزند ممکن است که عنایت خدا به واسطه کفران نعمت برداشته بشود و ما انحطاط همه چیز پیدا بکنیم و کشورمان باز برگردد به حال سابق به همان ظلم ها و همان ستم هایی که همه دیدید و همه دیدیم. شکرگزاری به این است که شماهایی که وکیل ملت هستید کارشکنی برای دولت نکنید هدایت کنید. هرجایی که پا را کنار می گذارد هدایتش بکند.

دولت هم هرکس می شود و هرکس هست... آنها هم کارشکنی برای مجلس نکنند. آنها قوه مجریه هستند همه روی «قانون» عمل بکنند. این قانونی که ملت برایش رای داده است همین رای نداده است که توی طاقچه بگذارید و کاری به آن نداشته باشید بروید مشغول کار خودتان بشوید! این قانون باید دست همه باشد و همه حدود را قانون معین بکند. قانون برای مجلس حدود معین کرده است تخلف از این حدود نشود. برای رئیس جمهور تحدید کرده حدود قرار داده او هم تخلف نکند... برای دولت ها حدود معین کرده. آنها هم نباید خارج بشوند. هر که خارج بشود از حدود این را تنبه بدهند هدایت کنند آن را» (۱)

در این رهنمودها درس ها و پیام های ارزشمندی را می یابیم که در ذیل به تعمق در آنها می پردازیم.

۱ ـ اولین اصل و پیام «اسلام محوری» و تبعیت از تعالیم مقدس دین مبین حق و تعیین خط مشی و شیوه های کاربردی بر مبنای برنامه ریزی های اسلامی می باشد.

توجه و عمل به ضوابط و دستورالعمل های جامع اسلام برای تحقق مدیریت های گوناگون فرهنگی اجتماعی اقتصادی و سیاسی یک ضرورت بزرگ و اجتناب ناپذیر می باشد. نباید فراموش شود که «مدیریت اسلامی» با آموزه ها و تعالیم اسلامی دارای هویت است و چنانچه این آموزه ها و تعالیم حذف شوند مدیریت اسلامی معنا و مفهوم پیدا نمی کند و فلسفه موجودیت و آثار و نتایج گوناگون خود را از دست می دهد.

مدیران و صاحب منصبان علاوه بر این که باید از شناخت و بینش لازم نسبت به مدیریت اسلامی برخوردار باشند لازم است در مرحله عمل به آموزه ها و به ظهور و بروز درآوردن آنها مراقبت و تلاش نمایند.

برخی از این افراد فعالیتی ـ اگرچه ناچیز و ناقص ـ در پیروزی انقلاب و استقرار نظام داشته اند ولی گروهی دیگر حتی کوچک ترین نقشی ایفا ننموده اند و در عین حال خود را همه کاره می پندارند! در واقع با روش های خاص چهره ظاهر می سازند و خود را مطرح می کنند تا به اهداف خود نائل آیند. حرکت این عناصر و گروه ها را می توان نوعی فرصت طلبی دانست و به این ترتیب به این نتیجه گیری رسید که: «هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولیه را طی می کند سنگینی اش بر دوش افراد مومن و مخلص و فداکار است. اما همین که به «بار» نشست و یا لااقل نشانه های «باردادن» آشکار گشت و شکوفه های درخت هویدا شد سروکله افراد فرصت طلب پیدا می شود. روز به روز که از دشواری ها کاسته می شود و موعد چیدن ثمر نزدیک تر می گردد فرصت طلبان محکمتر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می زنند تا آنجا که تدریجا انقلابیون مومن و فداکاران اولیه را از میدان به در می کنند!» (۲)

این عناصر همان کسانی هستند که در نهایت انقلاب و نظام را مرهون خود می دانند و همواره طلبکارانه با انقلابیون اصلی و دلسوختگان و زجرکشیدگان در راه خدا مواجه می شوند.

امام خمینی پس از پیروزی انقلاب و به بار و ثمر نشستن آن با استقرار نظام سیاسی و حکومت اسلام با تفکر فرصت طلبی و انقلاب را وابسته به خود دیدن مقابله نمود و با این اعلام قاطع که «پیروزی ما مرهون اسلام است نه مرهون من است و نه مرهون شما و نه مرهون هیچ قوه ای» نظام مدیریت اسلامی را در مسیر صحیح و به دور از نفسانیت های فردی و گروهی و جناحی به تدبیر و ثمردهی های لازم برای جامعه و کشور به حرکت درمی آورند.

در اندیشه های امام خمینی شبیه نمونه و مصداق مزبور در نفی تفکر فرصت طلبی و طلبکاری از انقلاب را فراوان مشاهده می کنیم

که هر کدام با شیوه ها و در قالب های خاص به این موضوع می پردازند.

۳ ـ سپاس و شکرگزاری از نعمت های الهی خود یک «نعمت» است و بزرگ ترین و ارزشمندترین اثر آن بنا به تعالیم قرآنی فزونی نعمت هاست. (۳)

درباره شکرگزاری نکاتی را باید ازنظر دور نداریم. اول این که مفهوم شکر و سپاس به زبان آوردن عبارت های خاص نیست اگرچه آن هم از اجزا سپاسگزاری محسوب می شود. دوم این که شکر و سپاس به شیوه «لسانی و کلامی» محدود نمی گردد که مهم ترین شکرگزاری «عملی و رفتاری» است که معنای آن بهره برداری و استفاده صحیح از نعمت ها در مواضع و جایگاه ها و موضوعات مختص به آنها می باشد و به این ترتیب شکر و سپاس هر نعمت استفاده شایسته از آن در مسیر جلب رضایت خدا و خدمت به مردم و جامعه و کشور است. سوم این که شکر و سپاس فقط جنبه معنوی و اقتصادی ندارد و تنها در این امور به تجلی و ظهور درنمی آید بلکه یکی از انواع آن شکرگزاری سیاسی و حکومتی می باشد که باید در سطح مدیریت های کلان و توسط زمامداران و دولتمردان و کارگزاران حکومتی به عینیت درآید به این صورت که آنان نعمت هایی که در اختیار دارند ـ که عبارت از انقلاب و نظام و فرصت خدمت به جامعه و کشور و تدبیر برای ساماندهی امور و رفع مشکلات مردم ـ به نحو و شیوه صحیح به بهره وری برسانند و هیچ گونه قصور و تسامح روا مدارند.

حضرت امام خمینی در این رهنمودها اولا انقلاب اسلامی را یک نعمت بزرگ می دانند که از جانب خداوند متعال به مردم ارزانی شده است. ثانیا معتقدند که اگر نعمت های عظیم انقلاب و نظام اسلامی شکرگزاری نشوند بیم فراوان است که خداوند این عطا و موهبت خویش را از مسئولان بگیرد زیرا آنان نتوانسته اند به طور شایسته از آن بهره برداری نمایند. ثالثا حضرت امام یکی از ابعاد این شکرگزاری را معرفی می نمایند و آن این که همان گونه که در طول مبارزات اسلامی همه مسئولان و شخصیت ها و مبارزان در یک جبهه واحد و در اوج اتحاد و اقتدار به مقابله با رژیم شاهنشاهی پرداختند از این پس نیز این وحدت وهمبستگی را استمرار بخشند و به جبهه بندی و تفرقه و تشتت نگرایند تا در فضای آرام و به دور از تنش و اختلاف کشتی انقلاب همچنان امواج سهمگین موانع و فتنه ها و توطئه های قدرت های استکباری را کنار زد و به حرکت خود ادامه دهد.

۴ ـ مباحثه و انتقاد سالم و سازنده نافی وحدت نیست که از لوازم وحدت به شمار می رود. زیرا برخی از اختلاف ها و تشتت ها که در مراحل بعدی به کینه تبدیل می شوند سرچشمه اصلی آنها به هم نزدیک نشدن و به مباحثه نپرداختن و به انتقادهای صادقانه و ناصحانه نپرداختن است و چنانچه مسئولان و مدیران و نیز متفکران و اندیشمندان از حاشیه سازی ها بگذرند و عناصر خبر بیار و ببر را طرد کنند و همه فرصت های آتش افروزی و فتنه و اختلاف انگیزی را از آنان بربایند دلهای از هم رمیده و به تنازع رسیده به هم نزدیک و مالوف و مانوس می گردند و به این ترتیب انگشت های تحسر و تاسف به دندان گرفته نمی شود که چرا ما بی جهت از هم فاصله گرفتیم و صمیمیت ها و مودت های به وجود آمده از نعمت اسلام و انقلاب را رها کردیم و دل از مهر یکدیگر تهی نمودیم! و نیز حسرت نخواهند خورد که چرا به اطراف خود ننگریستیم و جاهلان و متعصبان و متحجران را شناسایی نکردیم و آنان به صورت لجام گسیخته در حریم حیثیت و آبروی شخصیت های فکور و خدوم به تاخت و تاز پرداختند و بی رحمانه حرمت ها را هتک کردند و با حربه های دشنام و دروغ و مکر و تهمت به ایجاد جنگ روانی و ترور فکری و شخصیتی آن صالحان و دلسوختگان پرداختند!

حضرت امام خمینی در رهنمودهای خویش ضمن تاکید بر پرهیز از جبهه بندی های سیاسی بین مسئولان و شخصیت ها و اجتناب از آنچه مبارزه و مقابله علیه یکدیگر به بهانه و انگیزه غیراسلامی خدمت به اسلام! نامیده می شود و به هتک و اتهام منجر می گردد انتقاد سالم و گفتگو با یکدیگر در فضای محبت زا را ضروری و لازم می دانند. به دو نمونه از رهنمودهای امام خطاب به مسئولان و مدیران نظام توجه دقیق نمائیم:

بنای بر این نگذارید که... مبارزه باشد مبارزه نیست مباحثه است مباحثه نرم اسلامی. می خواهید هرکدام مسائلی که دارید به دیگر بگویید با برهان با بیان البته باید بگویید اما مبارزه ندارید با هم و همه برای اسلام هستید و خدمتگزار اسلام هستید و می خواهید برای اسلام خدمت بکنید. از حالا بنا نگذارید به این که یک جبهه بندی بکنید یک دسته این طرف یک دسته آن طرف (۴)

انتقاد سازنده معنایش مخالفت نبوده و تشکل جدید مفهومش اختلاف نیست. انتقاد بجا و سازنده باعث رشد جامعه می شود... هیچ کس نباید خود را مبرای از انتقاد ببیند. البته انتقاد غیر از برخورد خطی و جریانی است. اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و خط خود را برمصلحت انقلاب مقدم بدارد حتما پیش از آن که به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است. (۵)

۵ ـ در نظام مدیریت اسلامی «قانون گرایی» از جایگاه و ارزش خاصی برخوردار می باشد. همه زمامداران و دولتمردان در قوای سه گانه باید خود را ملزم به رعایت قانون بدانندو در عمل به آن پیشقدم باشند. هیچ گونه قصور و غفلتی در گریز از قانون گرایی قابل توجیه نمی باشد. طبیعی است که اگر برخی از مسئولان رده های بالای قوای مجریه از عمل به قانون مسامحه و سهل انگاری کنند انتظار رعایت قانون توسط لایه ها و سطوح میانی و پائین جامعه و اقشار مختلف مردم عبث می نماید اگرچه تعالیم سیاسی اسلام قصور دیگران در عمل دقیق به قانون را دلیل گریز دیگران از اصل قانون گرایی نمی داند و هر فرد و گروه و جریان مسئول کارهای خود می باشد.

حضرت امام خمینی اعلام می کنند که قانون برای «اجرا» می باشد و همه باید التزام عملی درباره آن داشته باشند. امام تاکید می نمایند که: «قانون برای مجلس حدود معین کرده است تخلف از این حدود نشود. برای رئیس جمهور تحدید کرده حدود قرار داده او هم تخلف نکند... برای دولت ها حدود معین کرده آنها هم نباید خارج بشوند.هر که خارج بشود از حدود باید این را تنبه بدهند هدایت کنند آن را.» (۶)

این رهنمودهای روشن هرگونه قصور و کوتاهی و سهل انگاری در رعایت قانون را نفی و محکوم می نماید. همچنین هرگونه تعمد در ستیز با قوانین و اصرار بر تثبیت فکر و نظر و راهکار خود را طرد می نماید و تنبه و هدایت برای چنین عناصر در هر مقام و جایگاه را ضروری می داند.

از این دو عارضه غفلت و سهل انگاری را که امری غیرعمد می باشد زودتر می توان مهار کرد و از ضایعات آن جلوگیری به عمل آورد لکن تعمد در مقابله با قانون و اصرار بر فکر و عمل خویش را سخت می توان برطرف نمود. زیرا تعمد در تقابل با قانون از خودشیفتگی و خویشتن گرایی و خودبرتربینی ناشی می شود که یک عارضه اخلاقی و نفسانی می باشد. همین عارضه است که به صور گوناگون همچون غرور علمی قلدری و گردنکشی در برابر قوانین و صاحبان اندیشه های آزاد و رها از قیود ظاهر می شود و تنش و تنازع ایجاد می نماید.

بدیهی است براساس اندیشه های امام راه و روش اصلی در برابر غرور و قلدری و تعمد در زیرپا نهادن قانون عقب نشینی و تسلیم نیست بلکه راه حل «تنبه» و «هدایت» است و این وظیفه و مسئولیتی است که از جنبه نظری و فکری بر دوش عالمان آزادانـدیش و شخصیت های سیاسی دلسوخته و متعهد و فراجناحی و رسانه های گروهی به ویژه اهل قلم در مطبوعات ارزشی و متعهد و دلسوز اسلام و انقلاب و نظام سنگینی می کند و اینان باید بدون هراس از غوغاسالاری ها و اغواگری ها و تلاش های مخرب و ضداخلاقی که با اهانت و هتک و نشر دروغ و تهمت و تحرکات مبتنی بر جنگ روانی و فتنه انگیزی و ترور فکر و شخصیت همراه است به راه خود ادامه دهند و همچنان که فرهنگ قرآن تاکید و توصیه فراوان دارد از ملامت هیچ ملامتگری خوف و هراس به دل راه ندهند(۷) و دانش و تجربه و آبروی خویش را خالصانه و صادقانه به میدان آورند و از قربانی کردن آن در راه صیانت و پاسداری از اسلام و انقلاب و نظام و خدمت به جامعه و کشور دریغ نورزند.

پاورقی:

۱ ـ صحیفه امام موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ج ۱۲ ص ۳۴۸ و ۳۴۹

۲ ـ نهضت های اسلامی درصد ساله اخیر متفکر شهید آیت الله مرتضی مطهری انتشارات صدرا ص ۹۷

۳ ـ قرآن کریم سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷

۴ ـ صحیفه امام ج ۱۲ ص ۳۴۶

۵ ـ همان مدرک ج ۲۱ ص ۱۷۸

۶ ـ همان مدرک ج ۱۲ ص ۳۴۹

۷ ـ سوره مائده (۵) آیه ۵۴

تعمد در تقابل با قانون از خود شیفتگی و خویشتن گرایی و خود برتربینی ناشی می شود که یک عارضه اخلاقی و نفسانی می باشد. همین عارضه است که به صور گوناگون همچون غرور علمی قلدری و گردنکشی در برابر قوانین و صاحبان اندیشه های آزاد و رها از قیود ظاهر می شود.

بر اساس اندیشه های حضرت امام خمینی راه و روش اصلی در برابر غرور و قلدری و تعمد در زیر پا نهادن قانون عقب نشینی و تسلیم نیست.

حضرت امام خمینی:

قانون برای مجلس حدود معین کرده است تخلف از این حدود نشود. برای رئیس جمهور تحدید کرده حدود قرار داده او هم تخلف نکند. برای دولت ها حدود معین کرده که آنها هم نباید خارج بشوند. هر که خارج بشود از حدود این را تنبه بدهند هدایت کنند.

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری:

بازگشت امام خمینی (ره) به وطن، استقبال پرشور مردم، و حضور بر مزار شهیدان

امام خمینی (ره): رژیم سلطنتی از اول خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی بوده است

اشاره

حضرت امام خمینی (ره) پس از یک تبعید طولانی، سرانجام در اثر اوج گیری نهضتی که در سال ۱۳۴۲ بنیان گذاشت و با رهبری‌ها و برنامه ریزی‌ها و مجاهدت‌های خود و چهره‌های شاخص روحانیت متعهد و انقلابی مراحل سخت را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت، در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به آغوش ملت بازگشت و با استقبال بی نظیر مردم غیور و مسلمان ایران مواجه شد.

امام خمینی (ره) پس از ورود به خاک وطن، اولین وظیفه خود را حضور بر مزار شهیدان دانست و با همین هدف به بهشت زهرا رفت و سخنرانی پرشور و آگاهی بخش ذیل را ایراد نمود.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تشکر و تسلیت ما در این مدت مصیبت ها دیدیم؛ مصیبت های بسیار بزرگ و بعض پیروزی ها حاصل شد که البته آن هم بزرگ بود. مصیبت های زن های جوان مرده، مردهای اولاد از دست داده، طفل های پدر از دست داده. من وقتی چشمم به بعضی از اینها که اولاد خودشان را از دست داده‌اند می‌افتد، سنگینی در دوشم پیدا می‌شود که نمی‌توانم تاب بیاورم. من نمی‌توانم از عهده این خسارات که بر ملت ما وارد شده است برآیم. من نمی‌توانم تشکر از این ملت بکنم که همه چیز خودش را در راه خدا داد. خدای

تبارک و تعالی باید به آنها اجر عنایت فرماید. من به مادرهای فرزند از دست داده تسلیت عرض می‌کنم و در غم آنها شریک هستم. من به پدرهای جوان داده، من به آنها تسلیت عرض می‌کنم. من به جوان هایی که پدرانشان را در این مدت از دست داده‌اند تسلیت عرض می‌کنم.

رژیم سلطنتی مغایر عقل و قانون

خوب، ما حساب بکنیم که این مصیبت ها برای چه به این ملت وارد شد. مگر این ملت چه می‌گفت و چه می‌گوید که از آن وقتی که صدای ملت درآمده است تا حالا قتل و ظلم و غارت و همه اینها ادامه دارد. ملت ما چه می‌گفتند که مستحق این عقوبات شدند. ملت ما یک مطلبش این بود که این سلطنت پهلوی از اول که پایه‌گذاری شد برخلاف قوانین بود. آنهایی که در سن من هستند می‌دانند و دیده‌اند که مجلس موسسان که تاسیس شد، با سرنیزه تاسیس شد. ملت هیچ دخالت نداشت در مجلس موسسان. مجلس موسسان را با زور سرنیزه تاسیس کردند، و با زور وکلای آن را وادار کردند به اینکه به رضا شاه رای سلطنت بدهند. پس این سلطنت از اول یک امر باطلی بود؛ بلکه اصل رژیم سلطنتی از اول خلاف قانون و خلاف قواعد عقلی است و خلاف حقوق بشر است. برای اینکه ما فرض می‌کنیم که یک ملتی تمامشان رای دادند که یک نفری سلطان باشد؛ بسیار خوب، اینها از باب اینکه مسلط بر سرنوشت خودشان هستند و مختار به سرنوشت خودشان هستند، رای آنها برای آنها قابل عمل است. لکن اگر یک ملتی رای دادند ـ ولو تمامشان ـ به اینکه اعقاب این سلطان هم سلطان باشد، این به چه حقی [است؟] ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد را معین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ما در زمان سابق ـ فرض بفرمایید که زمان اول قاجاریه ـ نبودیم؛ اگر فرض کنیم که سلطنت قاجاریه به واسطه یک رفراندمی تحقق پیدا کرد و همه ملت هم ـ ما فرض کنیم که ـ رای مثبت دادند اما رای مثبت دادند بر آغامحمدخان قجر و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند؛ در زمانی که ما بودیم و زمان سلطنت احمدشاه بود، هیچ یک از ما زمان آغامحمدخان را ادراک نکرده؛ آن اجداد ما که رای دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقی رای دادند که زمان ما احمدشاه سلطان باشد؟ سرنوشت هر ملت دست خودش است.

رژیم پهلوی، تحمیلی و غیر قانونی

ملت در صد سال پیش از این، صد و پنجاه سال پیش از این ملتی بوده، یک سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته ولی او اختیار ما را نداشته است که سلطانی را بر ما مسلط کند. ما فرض می‌کنیم که این سلطنت پهلوی، اول که تاسیس شد ما فرض می‌کنیم که به اختیار مردم بود و مجلس موسسان را هم به اختیار مردم تاسیس کردند، این اسباب این می‌شود که ـ بر فرض اینکه این امر باطل صحیح باشد ـ فقط رضاخان سلطان باشد؛ آن هم بر آن اشخاصی که در آن زمان بودند و اما محمدرضا سلطان باشد بر این جمعیتی که الان بیشترشان ـ بلکه الا ـ بعض کم، بعض قلیلی از آنها ـ ادراک آن وقت را نکرده‌اند، چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت ما را در این زمان معین کنند؟ بنابراین سلطنت محمدرضا اولا که چون سلطنت پدرش خلاف قانون بود و با زور و با سرنیزه تاسیس شده بود، مجلس غیر قانونی است، پس سلطنت محمدرضا هم غیر قانونی است و اگر سلطنت رضاشاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است. مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کنند آنها تعیین بکنند؟ این هم یک دلیل که سلطنت محمدرضا سلطنت قانونی نیست. علاوه بر این، این سلطنتی که در آن وقت درست کرده بودند و مجلس موسسان هم ما فرض کنیم که صحیح بوده است، این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد در این زمان می‌گوید که ما نمی‌خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رای دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضا شاه را، رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است.

دولت های دست نشانده و مجالس فرمایشی

حالا می‌آییم سراغ دولت هایی که ناشی شده از سلطنت محمدرضا و مجلس هایی که ما داریم. در تمام طول مشروطیت ـ الا بعض از زمان ها آن هم نسبت به بعض از وکلا ـ مردم دخالت نداشتند در تعیین وکلا! شما الان اطلاع دارید که در این مجلسی که حالا هست ـ چه مجلس شورا و چه مجلس سنا ـ و شما ملت ایران هستید، شما ملتی هستید که در تهران سکنی دارید، من از شما مردم تهران سئوال می‌کنم که آیا این وکلایی که در مجلس هستند ـ چه در مجلس سنا و چه در مجلس شورا ـ شما اطلاع داشتید که اینها را خودتان تعیین کنید؟ اکثر این مردم می‌شناسند این افرادی را که به عنوان وکیل مجلس سنا یا مجلس شورا در مجلس هستند یا این هم با زور تعیین شده بدون اطلاع مردم؟ مجلسی که بدون اطلاع مردم است و بدون رضایت مردم است، این مجلس مجلس غیر قانونی است. بنابراین اینهایی که در مجلس نشسته‌اند و مال ملت را گرفته‌اند به عنوان اینکه حقوق هر... وکیلی اینقدر است، این حقوق را حق نداشتند بگیرند و ضامن هستند. آنهایی هم که در مجلس سنا هستند، آنها هم حق نداشتند و ضامن هستند.

و اما دولتی که ناشی می‌شود از یک شاهی که خودش و پدرش غیر قانونی است، خودش علاوه بر او غیر قانونی است، وکلایی که تعیین کرده است غیر قانونی است، دولتی که از همچو مجلسی و همچو سلطانی انشا بشود، این دولت غیر قانونی است. این ملت حرفی را که داشتند در زمان محمدرضاخان می‌گفتند که این سلطنت را ما نمی‌خواهیم و سرنوشت ما با خود ماست، حالا هم می‌گویند که ما این وکلا را غیر قانونی می‌دانیم، این مجلس سنا را غیر قانونی می‌دانیم، این دولت را غیر قانونی می‌دانیم. آیا کسی که خودش از ناحیه مجلس، از ناحیه مجلس سنا، از ناحیه شاه منصوب است، و همه آنها غیر قانونی هستند، می‌شود که قانونی باشد؟ ما می‌گوییم که شما غیر قانونی هستید باید بروید. ما اعلام می‌کنیم که الان دولتی که به اسم دولت قانونی خودش را معرفی می‌کند، حتی خودش قبول ندارد که قانونی است! خودش تا چند سال پیش از این، تا آن وقتی که دستش نیامده بود این وزارت، قبول داشت که غیر قانونی است؛ حالا ـ چه شده است که می‌گوید من قانونی هستم؟! این مجلس غیر قانونی است؛ از خود وکلا بپرسید که آیا شما را ملت تعیین کرده است؟ هر کدام ادعا کردند که ملت تعیین کرده است، ما دستشان را می‌دهیم دست یک نفر آدم ببرد او را در حوزه انتخابیه‌اش، در حوزه انتخابیه از مردم سئوال می‌کنیم که این آقا آیا وکیل شما هست؟ شما او را تعیین کردید؟ حتما بدانید که جواب آنها نفی است. بنابراین آیا ملتی که فریاد می‌کند که ما این دولتمان، این شاهمان، این مجلسمان برخلاف قوانین است، و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشتمان دست خودمان باشد، آیا حق این ملت این است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند در تهران، یک قبرستان هم در جاهای دیگر؟

فساد و ویرانی به نام اصلاح و ترقی

من باید عرض کنم که محمدرضای پهلوی، این خائن خبیث... رفت، فرار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد، قبرستان های ما را آباد کرد. مملکت ما را از ناحیه اقتصاد خراب کرد. تمام اقتصاد ما الان خراب است و از هم ریخته است؛ که اگر بخواهیم ما این اقتصاد را به حال اول برگردانیم، سال های طولانی با همت همه مردم، نه یک دولت این کار را می‌توانند بکنند و نه یک قشر از اقشار مردم این کار را می‌توانند بکنند، تا تمام مردم دست به دست هم ندهند نمی‌توانند این به هم ریختگی اقتصاد را از بین ببرند. شما ملاحظه کنید به اسم اینکه ما می‌خواهیم زراعت را، دهقان ها را دهقان کنیم، تا حالا رعیت بودند و ما می‌خواهیم حالا دهقانشان کنیم!اصلاحات ارضی درست کردند. اصلاحات ارضی‌شان بعد از این مدت طولانی به اینجا منتهی شد که به کلی دهقانی از بین رفت، به کلی زراعت ما از بین رفت، و الان شما در همه چیز محتاجید به خارج. یعنی محمدرضا این کار را کرد تا بازار درست کند از برای امریکا و ما محتاج به او باشیم در اینکه گندم از او بیاوریم، برنج از او بیاوریم، همه چیز را. تخم‌مرغ از او بیاوریم، یا از اسرائیل که دست نشانده امریکاست بیاوریم.

بنابراین کارهایی که این آدم کرده به عنوان اصلاح، این کارها خودش افساد بوده است! قضیه اصلاحات ارضی یک لطمه‌ای بر

مملکت ما وارد کرده است که تا شاید بیست سال دیگر ما نتوانیم این را جبرانش بکنیم؛ مگر همه ملت دست به هم بدهند و کمک کننـد تا سال هایی بگـذرد و جبران بشود این معنا. فرهنگ ما را یک فرهنگ عقب نگه داشته درست کرده است. فرهنگ ما را این [شـاه] عقب نگه داشته به طوری که الان جوان هـای ما تحصیلاتشان در اینجا تحصیلات تام تمام نیست و بایـد بعـد از اینکه یک مدتی در اینجا یک نیمه تحصیلی کردند، آن هم با این مصیبت ها، آن هم با این [فشار] ها، باید بروند در خارج تحصیل بکنند. ما پنجاه سال است، بیشتر از پنجاه سال است دانشگاه داریم و قریب سی و چند سال است که این دانشگاه را داریم؛ لکن چون خیانت شده است به ما، از این جهت رشد نکرده؛ رشد انسانی ندارد. تمام انسان ها و نیروی انسانی ما را از بین برده است این آدم. این آدم به واسطه نوکری که داشته، مراکز فحشا درست کرده. تلویزیونش مرکز فحشاست، رادیوش ـ بسیاری‌اش ـ فحشاست. مراکزی که اجازه دادنـد برای اینکه باز باشـد، مراکز فحشاست. اینها دست به دست هم دادنـد. در تهران مرکز مشروب فروشـی بیشتر از کتاب فروشـی است، مراکز فساد دیگر الی ماشاالله است. برای چه؟ سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. مـا بـا رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خـدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانـان مـا و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم. ما کی مخالفت کردیم با تجـدد؟ با مراتب تجـدد؟ مظاهر تجدد وقتی که از اروپا پایش را در شرق گذاشت ـ خصوصا در ایران ـ مرکز (عظیمی) که باید از آن استفاده تمدن بکننـد مـا را به توحش کشانـده است. سینما یکی از مظاهر تمـدن است که بایـد در خـدمت این مردم، در خـدمت تربیت این مردم باشـد؛ و شـما می‌دانید که جوان های ما را اینها به تباهی کشیده‌اند. و همین‌طور سایر این [مراکز] . ما با اینها در این جهات مخالف هستیم. اینها به همه معنا خیانت کرده‌اند به مملکت ما.

فریاد از دست شاه و امریکا

و اما نفت ما. تمام نفت ما را به غیر دادنـد! به امریکا و غیر از امریکا دادنـد. آنی که به امریکا دادند عوض چه گرفتند؟ عوض، یک اسلحه‌هایی برای پایگاه درست کردن برای آقای امریکا! ما هم نفت دادیم و هم پایگاه برای آنها درست کردیم! امریکا با این حیله، که این مرد (۱) هم دخـالت داشت، با این حیله نفت را از ما [ربود] و برای خودش در عوض، پایگاه درست کرد. یعنی اسـلحه‌هایی آورده اینجا که ارتش ما نمی‌تواند این اسـلحه را استعمال بکند؛ باید مستشارهای آنها باشند، باید کارشناس های آنها باشند. این هم از ناحیه نفت، که این نفت ما را اگر چند سال دیگر ـ خدای نخواسته ـ این [شخص] عمر پیدا کرده بود، عمر سلطنتی پیدا کرده بود، مخازن نفت ما را تمام کرده بود، زراعتمان را هم که تمام کرده، این ملت به کلی ساقط شـده بود و بایـد عملگی کند برای اغیار. ما که فریـاد می‌کنیم از دست این، برای این است. خون های جوان های ما برای این جهات ریخته شـده؛ برای اینکه آزادی می‌خواهیم مـا. مـا پنجـاه سـال است که در اختنـاق به سـر بردیم. نه مطبوعـات داشتیم، نه رادیو صـحیح داشتیم، نه تلویزیون صـحیح داشتیم؛ نه خطیب می‌توانست حرف بزنـد، نه اهل منبر می‌توانسـتند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد؛ نه هیچ یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانسـتند ادامه بدهند و در زمان ایشان هم همین اختناق به طریق بالاتر باقی است و باقی بود و الان هم باز نیمه حشاشه (۲) او که باقی است، نیمه حشاشه این اختناق هم باقی است. ما می‌گوییم که خود آن آدم، دولت آن آدم، مجلس آن آدم ـ تمـام اینهـا غیر قـانونی است و اگر ادامه به این بدهنـد، اینهـا مجرمنـد و بایـد محاکمه بشونـد، و ما آنها را محاکمه می‌کنیم.

تعیین دولت با پشتیبانی ملت

مـن دولت تعیین می‌کنم! من تـو دهن این دولت می‌زنم! من دولت تعیین می‌کنم! من به پشتیبـانی این ملت دولت تعیین می‌کنم! من به واسـطه اینکه ملت مرا قبـول دارد (۳)... این آقا (۴) که خودش هم خودش را قبول نـدارد! رفقـایش هم قبولش ندارنـد، ملت هم قبولش ندارد، ارتش هم قبولش ندارد؛ فقط امریکا از این پشتیبانی کرده و فرستاده، به ارتش دسـتور داده که از این پشتیبانی بکنید؛

انگلیس هم از این پشتیبانی کرده و گفته است که بایـد از این پشتیبانی بکنیـد. یک نفر آدمی که نه ملت قبولش دارد، نه هیـچ یک از طبقـات ملت از هر جا بگوییـد قبولش ندارنـد، بله چنـد تا از اشـرار را دارنـد که می‌آورنـد توی خیابان ها! از خودشان هست این اشرار، فریاد هم می کنند، از این حرف ها هم می‌زنند. لکن ملت این است، این (۵) ملت است. می گوید که در یک مملکت که دو تا دولت نمی‌شود! خوب، واضـح است این؛ یک مملکت دو تا دولت نـدارد لکن دولت غیر قانونی بایـد برود. تو غیر قانونی هستی! دولتی که ما می گوییم، دولتی است که متکی به آرای ملت است؛ متکی به حکم خـداست. تو بایـد یا خـدا را انکار کنی یا ملت را! باید سر جایش بنشیند این آدم! و یا اینکه به امر امریکا و اینها وادار کند یک دسته‌ای از اشرار، این ملت را قتل‌عام کند.

هشدار به ملت ایران

ما تا هستیم نمی گـذاریم اینها سـلطه پیـدا کننـد. ما نمی گذاریم دوباره اعاده بشود آن حیثیت سابق و آن ظلم های سابق. ما نخواهیم گـذاشت که محمـدرضا برگردد. اینها می‌خواهنـد او را برگردانند. بیدار باشـید! ای مردم، بیدار باشـید! نقشه دارند می کشـند. سـتاد درست کرده مردکه (۶) در آن جایی که هسـتش؛ روابط دارند درست می کنند. می‌خواهند دوباره ما را برگردانند به آن عهدی که همه چیزمان اختناق در اختناق باشد، و همه هستی ما به کام امریکا برود. ما نخواهیم گذاشت؛ تا جان داریم نخواهیم گذاشت.

و من از خدای تبارک و تعالی سلامت همه شما را خواستار هستم و من عرض می کنم بر همه ما واجب است که این نهضت را ادامه بدهیم تا آن وقتی که اینها ساقط بشوند؛ و ما به واسطه آرای مردم، مجلس سنا (۷) درست بکنیم؛ و دولت اول را ـ دولت دائمی را ـ تعیین بکنیم.

اندرز و اتمام حجت به ارتش

و من باید یک نصیحت به ارتش بکنم و یک تشکر از یک ارکان ارتش، یک قشرهایی از ارتش. اما آن نصیحتی که می کنم این است که مـا می‌خواهیم که شـما مسـتقل باشـید. ما داریم زحمت می کشـیم، ما خون دادیم، ما جوان دادیم، ما حیثیت و آبرو دادیم، مشایخ ما حبس رفتند، زجر کشـیدند، می‌خواهیم که ارتش ما مسـتقل باشد. آقای ارتشـبد، شـما نمی‌خواهید، آقای سرلشـکر، شـما نمی‌خواهیـد مسـتقل باشـید؟ شـما می‌خواهیـد نوکر باشـید؟! من به شـما نصیـحت می کنم که بیاییـد در آغوش ملت؛ همان که ملت می گوید بگویید. بگویید ما باید مسـتقل باشـیم. ملت می گوید ارتش باید مسـتقل باشد، ارتش نباید زیر فرمان مستشارهای امریکا و اجنبی باشد؛ شما هم بیایید ـ ما برای خاطر شما این حرف را می‌زنیم ـ شما هم بیایید برای خاطر خودتان این حرف را بزنید، بگویید: ما می‌خواهیم مسـتقل باشـیم، ما نمی‌خواهیم این مسـتشارها باشـند. ما که این حرف را می‌زنیم که ارتش باید مستقل باشد، جزای ما این است که بریزید توی خیابان، خون جوان های ما را بریزید که چرا می گویید من باید مستقل باشم! ما می‌خواهیم تو آقا باشی.

قدرشناسی از نظامیان پیوسته به ملت

و اما تشـکر می کنم از این قشـرهایی که متصل شدنـد به ملت. اینها آبروی خودشان را، آبروی کشورشان را، آبروی ملتشان را، اینها حفظ کردند. این درجه‌دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوایی ـ اینها همه مورد تشکر و تمجید ما هستند؛ و همین‌طور آنهایی که در اصـفهان و در همـدان و در سـایر جاها اینها تکلیف شـرعی، ملی، کشوری خودشان را دانسـتند و به ملت ملحق شدنـد و پشتیبانی از نهضت اسـلامی ملت کردند. ما از آنها تشـکر می کنیم و به اینهایی که متصل نشدند می گوییم که متصل بشوید به اینها. اسلام برای شمـا بهتر از کفر است؛ ملت برای شـما بهتر از اجنبی است. مـا برای شـما می گوییم این مطلب را، شـما هم برای خودتـان این کار را بکنیـد. رها بکنیـد این را. خیال نکنیـد که اگر رها کردید، ما می‌آییم شـما را به دار می‌زنیم! این چیزهایی است که شـماها یا کسان دیگر درست کرده‌اند؛ و الا این همافرها و این درجه‌دارها و این افسرها که آمدند و متصل شدند، ما با کمال عزت و سعادت آنها را حفـظ می کنیـم. و مـا می‌خـواهیم که مملکت مملکت قـوی باشـد. مـا می‌خـواهیم که مملکت دارای یـک نظـام قدرتمنـد باشـد. ما نمی‌خواهیم نظـام را به هم بزنیم. مـا می‌خواهیم نظـام محفوظ باشـد لکن نظام ناشـی از ملت در خـدمت ملت؛ نه نظامی که دیگران

سرپرستی‌اش بکنند و دیگران فرمان به آن بدهند. مقصود من از مجلس سنا مجلس موسسان بود نه مجلس سنا. مجلس سنا اصلش یک حرف مزخرفی است! همیشه بوده!

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته

(منبع: صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۰ تا ۱۹)

پاورقی

۱. شاه.

۲. پرکاه؛ بقیه روح در شخص بیمار. در اینجا منظور دولت بختیار است.

۳. ابراز احساسات شدید مردم موجب شد که سخنان امام قطع شود.

۴. بختیار.

۵. اشاره به حضار.

۶. شاه.

۷. به توضیح امام در پایان همین سخنرانی توجه کنید.

جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم پهلوی از نگاه امام خمینی (ره)

۱. ویژگی‌های استبدادی و ضد میهنی حکومت رضاخان

ایام دهه فجر همواره فرصتی پدید می‌آورد تا با انقلاب اسلامی و موضوعات مرتبط با آن بیشتر آشنا شویم. شاید برای نسل امروز این پرسش پیش آید که رژیم پهلوی چه مفاسد و چه بدهی‌هایی داشت که از بین رفتن آن ضروری بود! قطعا کسی که بیش از همه با مفاسد و جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم پهلوی آشنایی داشت، امام خمینی (ره) بود، کسی هم که بیش از همه مفاسد و جنایت‌های رژیم پهلوی را برای مردم افشا کرده است، امام خمینی (ره) می‌باشد. بنابراین، به بازخوانی گوشه‌ای از سخنان امام خمینی (ره) درباره جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم پهلوی می‌پردازیم. در جریان این بازخوانی، در هر قسمت یکی از محورهای هشتگانه زیر را از زبان امام خمینی (ره) مروری می کنیم: ویژگی‌های استبدادی حکومت رضاخان، سیاست مذهب ستیزی رضاخان، سیاست فرهنگ ستیزی رضاخان، سیاست فرهنگ ستیزی محمدرضا خان، سیاست مذهب ستیزی محمدرضاخان، اوضاع نابسامان اجتماعی در دوره محمدرضاخان، اقتصاد وابسته و نابسامان دوره محمدرضاخان و سیاست سلطه پذیرانه محمدرضاخان.

امید است بازخوانی گوشه‌هایی از سخنان امام خمینی (ره)، در یادآوری مفاسد و جنایت‌های رژیم پهلوی و خیانتی که آنان به ملت مظلوم ایران کردند مفید باشد.

زمان رضاشاه از باب اینکه همه دزدی ها منحصر به خودش بود، انحصار دست خودش بود، حکومت ها به این قدرت نبودند، زمان احمدشاه این طور نبود که خود آنها بتوانند همه برداشت ها را برای خودشان بکنند، این بود که دار و دسته‌هایی که می‌فرستادند این بساط را درست می کردند. زمان رضاشاه همه دزدی ها از گردنه‌ها رفته بود تهران، همه زلی‌ها از همه جا متمرکز شده بود در خود دستگاه دولتی و از همه بالاتر خود رضاشاه و امثال اینها و این اسباب این شد بود که مردم با دستگاه های دولتی مطلقا مخالف بودند منتها جرئت نمی کردند حرف بزنند.

همان وقتی هم که در زمان رضاخان آن اختناق عجیب و غریب بود که هر کسی از همسر خودش می‌ترسید، آن اختناقی که در زمان رضاخان بود هیچ ربطی به آن اختناقی که در زمان محمدرضا بود نداشت.

در زمان رضاشاه که دیگر شاه و هر چه بود اینها بودند، مجالی برای مردم اصلش نبود. این در انتخاباتی که حق مردم بود. در سایر

امور که دیگر مردم آنقدرها خودشان حق قائل نبودند با اینکه آن هم حق آنها بود اصلا دخالت نداشتند.

غارت ثروت ملی

از اول اینها شروع کردند به بردن، رضاشاه جواهرات ایران را آن وقتی که می‌خواستند بیرونش کنند آن طوری که برای من نقل کردند از یک صاحب منصبی (یکی از آقایان نقل کرد از یک صاحب منصبی که همراه بوده است) وقتی رضاشاه را متفقین آمدند و بیرونش کردند، در این خلالی که می‌خواست برود چمدان های جواهر را پر کرد. چمدان ها را پر کردند از جواهرات ایران و راه افتادند که ببرند، منتها بین دریا (همان صاحب منصب نقل کرده بود) که با کشتی این آدم را می‌بردند. یک جایی نگه داشتند و یک کشتی که آن شخص گفته بود مخصوص حمل حیوانات بوده است، آنها آوردند متصل کردند به این کشتی و به او گفتند تو برو توی آن کشتی لکن همانجا چمدان ها را برداشتند و انگلیس‌ها بردند، تمام شد. آن زمان او این کار را کردند غیر از آنهایی که دزدیده بود و برده بود.

یک وقتی در یک سفر رفته بود، یک سفری که مورد خطر شاید بود، مرحوم مدرس - رحمه‌الله- که آن روز مخالف با رضاشاه بود و جانش را هم سر همان مخالفت داد، گفته بود که من دعا کردم به شما در این سفر که سالم برگردید، خیلی خوشحال شده بود که مدرس به او دعا کرده، گفت دعا کردید؟ خوب، ایشان گفته بود آخر نکته دارد، این است که اگر تو در این سفر مرده بودی همه اموال ما از بین رفته بود. من می‌خواهم زنده باشی تا اموالمان را پیدا کنیم. در زمان او آن کارها را او می‌کرد.

در زمان آن پدر وقتی که در جنگ واقع شد و متفقین او را اخراج کردند، دنبال این افتاد که جواهر جمع کند، چمدان ها را پر کردند از جواهرات و بردند، وقتی که در کشتی نشست از قراری که برای ما نقل کرده‌اند یک کشتی دیگری که مخصوص حیوانات بود آوردند متصل کردند به آن کشتی و آن خبیث را که از حیوان بدتر بود گفتند بیا توی آن کشتی، گفت: پس چمدان ها چه؟ گفتند چمدان ها مال بعد، بعد هم چمدان ها را انگلستان بردند و خوردند.

حتی روسای مالیه وقتی که در آن وقت که من بچه بودم و در آن طرف ها بودم رئیس مالیه‌اش هم حراص بود نسبت به مردم و (را) چه می‌کرد و از ژاندارمری مثلاـ چه می‌کرد تا از مردم به زور چیز می‌گرفت، به زور نه اینکه همان مالیات را مالیات و غلق باصطلاح آن وقت که مالیات می‌گرفت و مامور هم غلق می‌خواهد و آنجا هم باید برود وقتی که وارد می‌شود باید آن کسی که به او وارد شد کدخدای ده چه بکند و چی برایش بیاورد. چه مصیبت هایی مردم داشتند از دست همین کسانی که به عنوان ماموریت، چه مامور مالیه بود چه مامور حکومت بود، مامورین هم وقتی می‌رفتند مردم را عذاب می‌کردند.

من که از اول مسائل یادم هست حدود پنجاه و هشت سال، شماها هم که در بین راه ها ملحق شدید، زمان این شاه را درک کرده‌اید، از آن وقت که چشمتان را باز کردید، اختناق بود، زحمت بوده، گرفتاری بوده، توی حبس بوده، تبعید بوده، از این مسائل بوده، گرفتاری های دیگری که چپاول بوده، همه چیز شما را برده‌اند اینها، جواهرات که پشتوانه این مملکت بوده، یک مقدارش را رضاشاه برد و انگلیسی ها در بین راه از دستش گرفتند و بردند و یک مقدارش (را) ایشان حمل کرد و برد.

زمان رضاشاه همه غارت ها را منحصر کردند به یک غارتگر، همه را سرکوب می‌کردند، یک غارتگر جای همه نشست و آن غارت می‌کرد. پیشتر غارتگرها متعدد بودند بعدش همه سرکوب شدند، آن هم به - چیزی که - دستوری که از خارج داشتند، همه را سرکوب کردند و متمرکز شد قوا در یک نفر که آن هم غارتگر بود.

پدر ایشان وقتی که کودتا کرد هیچ نداشت، یک سرباز بود صفرالید. وقتی که سلطه پیدا کرد بر این مملکت شروع کرد املاک مردم را به زور از آنها گرفتن. شمال مملکت ما، مازندران، بهترین املاک سرسبز ما با فشارهای او و عمال او به قباله او به زور در آمده‌اند و بسیاری از کسانی که مالک بودند یا از روحانیتی که در این امر یک نظری می‌دادند اینها را می‌گرفتند و به حبس می‌بردند و گاهی می‌کشتند.

رضاخان که آمد در این اراک بوده، رضاخان و یک سربازی، یک همچو چیزی بوده، آنجا شرح حال خودش را برای اینها نقل کرد، خودش نقل کرده است که من در اراک بودم و ماهی نمی‌دانم چقدر داشتیم و ما، هی دنبال این بودیم که اول ماه این را دست ما بدهند ما زندگیمان را بکنیم، ماهی هفت تومان، چقدر، چیز کمی بوده، این در آن گفتگویش که در آن وقت با وزرای خودش صحبت می‌کرده این را، قصه گفته این را، پس رضاخان خودش گفته که ما هیچ نداشتیم. همه ما می‌دانیم که یک آدم مجهولی بود و نه مالک بود و نه عرض می‌کنم کاسب بود و نه تاجر بود. هیچ اینها نبود، این در این حال آمد اینجا و بسیاری از شما شاید یادتان باشد و اکثرتان یادتان نیست که وقتی رضاشاه آمد اینجا هیچ نداشت، مازندران یا شمال را هر جایی که توانست این املاک را گرفت، خوب البته بعدش دیگر نتوانستند نگه دارند، آنها بعدش، بعدَ ایشان نتوانست نگه دارد، ایشان هم وارث یک آدمی است که هیچ چیز نداشته، حقوق سلطنتی هم که به زور، بی‌خود می‌برده است، برای اینکه سلطان قانونی نبوده است. من مکررا این را ارشادش کردم، این قانونی نبوده است، آن حقوق سلطنتی هم ببینید چقدر بوده است، خرج ایشان چقدر بوده، حقوقش چقدر بوده حساب کنید ببینید که این اموال که الان در خارج دارد، اینکه در بانک های همه جا، تقریبا در بانک ها دارد، در سوئیس دارد، در جاهای دیگر دارد، اگر طلب دارد واقعا، خوب، به او بدهند و اگر یک آدمی که هیچ ندارد حالا اینها را دارد، خوب، از او می‌پرسیم از کجا آورده...

(برگرفته از تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی (ره))

مستندات

نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (ره)

اشاره

مطالعه اولین اعلامیه سیاسی حضرت امام خمینی از جنبه آشنایی با سیر مبارزات ایشان حائز اهمیت است. این اعلامیه یکسال پس از نگارش اثر گرانقدر عقیدتی و سیاسی امام خمینی یعنی کتاب کشف الاسرار نوشته شده است. نسخه خطی بیانیه مزبور در کتابخانه وزیری شهرستان یزد نگهداری می‌شود. شرح چگونگی درج و نگهداری این بیانیه را در کتابخانه وزیری از زبان آقای انتظاری مدیر محترم کتابخانه وزیری پی می گیریم:

بسمه تعالی از جمله ابتکارات مرحوم حجهٔالاسلام وزیری، موسس کتابخانه وزیری یزد، تهیه و جمع آوری خط و عکس علمای اعلام بوده که از زمانهای پیش دفتری را بدین منظور تهیه کرده و همه جا آنرا با خود می‌بردند و خدمت هر یک از مراجع تقلید و بزرگان علم که می‌رسیدند درخواست می‌کردند تا شرحی در این دفتر یادداشت کنند و عکس خود را کنار آن الصاق نمایند. از جمله کسانی که مرحوم وزیری در سال ۱۳۶۳ هجری قمری مطابق با ۱۳۲۳ هجری شمسی به زیارتشان نائل شدند، رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بوده اند. این ملاقات در یازدهم جمادی الاولی سال ۱۳۶۳ هجری قمری در قم اتفاق افتاده و بنا به درخواست مرحوم وزیری حضرت امام شرح مبسوطی در سه صفحه پیرامون قیام و انقلاب در آن دفتر مرقوم فرموده اند. این نوشته نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی (س) است که تاکنون مکشوف شده است، و نیز نشان دهنده روح بزرگ و اهداف عالیه حضرت امام، و بیانگر آن است که چگونه این رادمرد در آن خفقان ستم شاهی با کمال جرات و شهامت همگان را به قیام و وحدت فرا می‌خواندند.

این دفتر سالها در منزل مرحوم حجهٔ الاسلام وزیری نگهداری می‌شده و ایشان به هر کجا که سفر می‌کردند آن را با خود می‌بردند و دوباره به منزل بازمی گرداندند و هر وقت‌خواص به یزد مسافرت می‌کردند از این دفتر هم بازدید می‌نمودند.

هنگام تالیف کتاب بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، در سال ۱۳۵۵ حضرت امام در نجف اشرف اشاره فرمودند که در سالهای بسیار قدیم شرحی در دفتر آقای وزیری یزدی نوشته اند. گویا به دنبال این اشارت حضرت امام، شخصی به یزد آمده و گفت می‌خواهم خطی را که حضرت آیهٔ الله خمینی در دفتر آقای وزیری نوشته‌اند ببینم. بنده چون ایشان را نمی‌شناختم و ضمنا معرفی نامه‌ای هم با خود نیاورده بود، گفتم این دفتر در کتابخانه نیست، او هم رفت. پس از مدتی جناب آقای ناطق نوری که اکنون ریاست مجلس شورای اسلامی را عهده دار هستند در مسیر مسافرت به رفسنجان، به یزد تشریف آوردند و از بنده رونوشت‌خط حضرت امام را درخواست نمودند. حقیر، ایشان را به منزل مرحوم حجهٔ الاسلام وزیری بردم. اتفاقا آقای وزیری در اثر کسالت‌بستری بودند. دفتر را آوردم و تمام آنرا آقای ناطق نوری ملاحظه نمودند، سپس از روی خط امام دیکته کردم و ایشان هم یادداشت نمودند و تشریف بردند. بعد از مدتی حضرت آیهٔ الله شهید مطهری نامه‌ای مرقوم فرمودند که: این نوشته فایده‌ای ندارد فتوکپی خط حضرت امام مورد نیاز است. بنده هم با وعده قبلی دفتر را ساعت ۱۱ شب به منزل یکی از دوستان که دستگاه فتوکپی داشت‌بردم و چند دوره فتوکپی تهیه کردم و فردا صبح آنرا خدمت آیهٔ الله مطهری فرستادم. بعدها این دستخط در روزنامه‌ای چاپ شد، و از آن زمان به بعد نیز بارها تکثیر و انتشار یافته است. در خود یزد هم چندین بار آنرا منتشر کردند. حتی بعضی از جوانان آن را به همراه اعلامیه هایی در افشای جنایتهای خاندان پهلوی چاپ و منتشر می کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت حجهٔالاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد خمینی توسط حجهٔ الاسلام حاج شیخ محمد علی صدوقی – نماینده وقت مجلس شورای اسلامی – فتوکپی دستخط مبارك امام را درخواست کردند. یك هفته پس از ارسال این سند تاریخی، تصویر آن بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و گوینده اعلام کرد که این دستخط مبارك هم اکنون در یکی از کتابخانه‌های یزد نگهداری می‌شود. در سال ۱۳۶۱ صحیفه نور نیز آن را چاپ نمود.

در سال ۱۳۶۹ عده‌ای از سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به یزد آمدند و از دستخط امام فیلمبرداری کردند و بنده هم توضیحاتی دادم که چند روز بعد شبکه سراسری پخش کرد و اتفاقا خیلی بجا و جالب بود، زیرا بعد از پخش این برنامه مرتب از یزد و شهرستانها به کتابخانه تلفن می‌شد و سئوال می کردند الان دفتر کجا است؟ آیا می‌شود آنرا مطالعه کرد؟ آیا می‌توان فتوکپی آنرا تهیه نمود؟ چه موقع امام به یزد تشریف آورده اند؟ بنده جواب می‌دادم این دستخط تاریخی حضرت امام در جلد اول کتاب صحیفه نور چاپ شده و شما به راحتی می‌توانید آن را از کتابخانه‌ها تهیه کنید. هم چنین توضیح می‌دادم که حضرت امام خمینی (س) به یزد تشریف نیاورده‌اند بلکه مرحوم وزیری در قم به خدمت‌حضرت امام مشرف شده و به شرحی که گذشت آن را از حضرت امام تقاضا نمودند.

گفتنی است که در این دفتر علاوه بر خط و عکس حضرت امام خمینی، خط و عکس بسیاری از مراجع تقلید و علماء و دانشمندان وجود دارد که برای نمونه می‌توان اسامی زیر را برشمرد:

آیات عظام و مراجع عالیمقام: سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (صاحب عروهٔ الوثقی)، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی موسس حوزه علمیه قم، حاج آقا حسین بروجردی، سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالقاسم الخوئی، سید عبدالهادی شیرازی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید جمال الدین اسد آبادی، سید محسن حکیم، شیخ عبدالحسین امینی، حاج سید احمد خوانساری، حاج سید محمدرضا گلپایگانی، سید محمد هادی میلانی، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، حاج آقا بزرگ تهرانی، شهید صدوقی، شهید دستغیب، خاتمی اردکانی، فقیه خراسانی و...

بسم الله الرحمن الرحیم

قیام لله، یگانه راه اصلاح جهان

قال الله تعالی: قل انما اعظکم بواحدهٔ ان تقوموالله مثنی و فرادا

خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میانه تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خدا است که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده.

خلیل‌آسا در علم الیقین زن ندای لا احب الافلین زن

قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خدا است که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند.

بدبختی و تیره روزی ما به خاطر قیام برای منافع شخصی است

خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت‌شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بیسواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند. قیام برای نفع شخصی است که الان هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و اعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفس اماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده. قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه گرد بی‌شرف کرده و نفس از هیچ کس در نمی‌آید. قیام برای نفس است که چادر عفت را از سر زن‌های عفیف مسلمان برداشت و الان هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخنی نمی‌گوید. قیام برای نفع‌های شخصی است که روزنامه‌ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بی‌شرف تراوش کرده تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند. قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هر چه می‌خواهد بگوید و کسی نفس نکشد.

برای نجات دین از دست مشتی شهوتران قیام کنید

هان‌ای روحانیین اسلامی!ای علماء ربانی!ای دانشمندان دیندار!ای گویندگان آئین دوست!ای دینداران خداخواه!ای خداخواهان حق پرست!ای حق پرستان شرافتمند!ای شرافتمندان وطنخواه!ای وطنخواهان با ناموس! موعظت‌خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده بپذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نایل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید. ان لله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوالها امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از ست‌بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فردا است که مشتی هرزه گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آئین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند. امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟ همه دیدید کتاب‌های یک نفر تبریزی بی‌سر و پا را که تمام آئین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع به امام صادق و امام غایب روحی له الفداء آنهمه جسارت‌ها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟ این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فراگرفته؟ای آقای محترم که این صفحات را جمع آوری نمودید و به نظر علماء بلاد و گویندگان رساندید، خوب است‌یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضا می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت‌به دین جسارتی

می‌شد، همه یک دل و یک جهت از تمام کشور قیام می‌کردند. خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند. شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره سران بیدین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بیدینی را آغاز کردند و به همین زودی بر شما تفرقه زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت تر شود: و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله

۱۱/شهر جمادی الاولی ۱۳۶۳

سید روح الله خمینی

وصیتنامه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قالَ رسولُ‌الله ـ صلَّی‌الله علیه و آله و سلَّم: اِنّی تارکٌ فیکُمُ الثّقلَیْنِ کتابَ اللهِ و عترتی اهلَ بیتی؛ فإِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوضَ.

الحمدُلله و سُبحانَکَ؛ اللّهُمَّ صلِّ علی محمدٍ و آلِهِ مظاهر جمالِک و جلالِک و خزائنِ اسرارِ کتابِکَ الذی تجلّی فیه الاَحدیّةُ بِجمیعِ أسمائکَ حتّی المُسْتَأْثَرِ منها الّذی لایَعْلَمُهُ غَیرُک؛ و اللَّعنُ علی ظالِمیهم اصلِ الشَجَرةِ الخَبیثةِ.

و بعد، اینجانب مناسب می‌دانم که شمه‌ای کوتاه و قاصر در باب «ثقلین» تذکر دهم؛ نه از حیث مقامات غیبی و معنوی و عرفانی، که قلم مثل منی عاجز است از جسارت در مرتبه‌ای که عرفان آن بر تمام دایرهٔ وجود، از ملک تا ملکوت اعلی و از آنجا تا لاهوت و آنچه در فهم من و تو ناید، سنگین و تحمل آن فوق طاقت، اگر نگویم ممتنع است؛ و نه از آنچه بر بشریت گذشته است، از مهجور بودن از حقایق مقام والای «ثقل اکبر» و «ثقل کبیر» که از هر چیز اکبر است جز ثقل اکبر که اکبر مطلق است؛ و نه از آنچه گذشته است بر این دو ثقل از دشمنان خدا و طاغوتیان بازیگر که شمارش آن برای مثل منی میسر نیست با قصور اطلاع و وقت محدود؛ بلکه مناسب دیدم اشاره‌ای گذرا و بسیار کوتاه از آنچه بر این دو ثقل گذشته است بنمایم.

شاید جملهٔ لَنْ یَفْتَرِقا حتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوض اشاره باشد بر اینکه بعد از وجود مقدس رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ هرچه بر یکی از این دو گذشته است بر دیگری گذشته است و مهجوریت هر یک مهجوریت دیگری است، تا آنگاه که این دو مهجور بر رسول خدا در «حوض» وارد شوند. و آیا این «حوض» مقام اتصال کثرت به وحدت است و اضمحلال قطرات در دریا است، یا چیز دیگر که به عقل و عرفان بشر راهی ندارد. و باید گفت آن ستمی که از طاغوتیان بر این دو ودیعهٔ رسول اکرم ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ گذشته، بر امت مسلمان بلکه بر بشریت گذشته است که قلم از آن عاجز است.

و ذکر این نکته لازم است که حدیث «ثقلین» متواتر بین جمیع مسلمین است و] در [کتب اهل سنت از «صحاح ششگانه» تا کتب دیگر آنان، با الفاظ مختلفه و موارد مکرره از پیغمبر اکرم ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ به طور متواتر نقل شده است. و این حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشر بویژه مسلمانان مذاهب مختلف؛ و باید همهٔ مسلمانان که حجت بر آنان تمام است جوابگوی آن باشند؛ و اگر عذری برای جاهلان بیخبر باشد برای علمای مذاهب نیست.

اکنون ببینیم چه گذشته است بر کتاب خدا، این ودیعهٔ الهی و ماترک پیامبر اسلام ـصلی‌الله علیه و آله و سلم ـ مسائل أسف‌انگیزی که باید برای آن خون گریه کرد، پس از شهادت حضرت علی(ع) شروع شد. خودخواهان و طاغوتیان، قرآن کریم را وسیله‌ای کردند برای حکومتهای ضد قرآنی؛ و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ دریافت کرده بودند و ندای اِنّی تارکٌ فیکُمُ الثقلان در گوششان

بود بـا بهانه‌های مختلف و توطئه‌های از پیش تهیه شـده، آنان را عقب زده و با قرآن، در حقیقت قرآن را ـ که برای بشـریت تا ورود به حوض بزرگترین دسـتور زنـدگانی مـادی و معنوی بود و است ـ از صـحنه خـارج کردنـد؛ و بر حکومت عـدل الهی ـ که یکی از آرمانهای این کتاب مقدس بوده و هست ـ خط بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب و سنت الهی را پایه‌گذاری کردند، تا کار به جایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است.

و هرچه این بنیـان کـج به جلو آمـد کجیها و انحرافها افزون شـد تا آنجا که قرآن کریم را که برای رشـد جهانیان و نقطـهٔ جمع همهٔ مسـلمانان بلکه عائلهٔ بشـری، از مقام شامخ احدیت به کشف تام محمدی(ص) تنزل کرد که بشـریت را به آنچه باید برسند برساند و این ولیـدهٔ «علم الاسـما ء» را از شـرّ شـیاطین و طاغوتها رها سازد و جهان را به قسط و عدل رساند و حکومت را به دست اولیا ء الله، معصومین ـ علیهم صـلوات الاولین و الا َخرین ـ بسپارد تا آنان به هر که صلاح بشریت است بسپارند ـ چنان از صحنه خارج نمودند که گویی نقشـی برای هـدایت نـدارد و کـار به جـایی رسـید که نقش قرآن به دست حکومتهـای جائر و آخونـدهای خبیثِ بـدتر از طاغوتیـان وسـیله‌ای برای اقامـهٔ جور و فسـاد و توجیه سـتمگران و معانـدان حق تعالی شـد. و مع‌الاسف به دست دشـمنان توطئه‌گر و دوسـتان جاهل، قرآن این کتاب سـرنوشت‌ساز، نقشـی جز در گورستانها و مجالس مردگان نداشت و ندارد و آنکه باید وسیلهٔ جمع مسـلمانان و بشـریت و کتاب زندگی آنان باشد، وسـیلهٔ تفرقه و اختلاف گردید و یا بکلی از صحنه خارج شد، که دیدیم اگر کسی دم از حکومت اسلامی برمی‌آورد و از سیاست، که نقش بزرگ اسلام و رسول بزرگوار ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ و قرآن و سنت مشحون آن است، سـخن می‌گفت گویی بزرگترین معصـیت را مرتکب شده؛ و کلمهٔ «آخوند سیاسی» موازن با آخوند بی‌دین شده بود و اکنون نیز هست.

و اخیراً قدرتهای شیطانی بزرگ به وسیلهٔ حکومتهای منحرفِ خارج از تعلیمات اسلامی، که خود را به دروغ به اسلام بسته‌اند، برای محو قرآن و تثبیت مقاصد شیطانی ابرقدرتها قرآن را با خط زیبا طبع می‌کنند و به اطراف می‌فرستند و با این حیلهٔ شیطانی قرآن را از صحنه خارج می‌کننـد. ما همه دیدیم قرآنی را که محمدرضا خان پهلوی طبع کرد و عده‌ای را اغفال کرد و بعض آخوندهای بیخبر از مقاصـد اسـلامی هم مـداح او بودند. و می‌بینیم که ملک فهد هر سال مقدار زیادی از ثروتهای بی‌پایان مردم را صـرف طبع قرآن کریم و محـالّ تبلیغـاتِ مـذهبِ ضـد قرآنی می‌کنـد و وهـابیت، این مـذهب سـراپا بی‌اساس و خرافاتی را ترویـج می‌کنـد؛ و مردم و ملتهای غافل را سوق به سوی ابرقدرتها می‌دهد و از اسلام عزیز و قرآن کریم برای هدم اسلام و قرآن بهره‌برداری می‌کند.

ما مفتخریم و ملت عزیز سـرتاپا متعهد به اسلام و قرآن مفتخر است که پیرو مذهبی است که می‌خواهد حقایق قرآنی، که سراسر آن از وحدت بین مسـلمین بلکه بشـریت دم می‌زند، از مقبره‌ها و گورستانها نجات داده و به عنوان بزرگترین نسخهٔ نجات دهندهٔ بشر از جمیع قیودی که بر پـای و دست و قلب و عقـل او پیچیـده است و او را به سوی فنـا و نیستی و بردگی و بنـدگی طاغوتیان می‌کشاند نجات دهد.

و ما مفتخریم که پیرو مـذهبی هستیم که رسول خدا مؤسـس آن به امر خداوند تعالی بوده، و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، این بندهٔ رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیها است.

ما مفتخریم که کتاب نهج‌البلاغه که بعد از قرآن بزرگترین دسـتور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ما است.

ما مفتخریم که ائمهٔ معصومین، از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان ـ علیهم آلاف التحیات والسلام ـ که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمهٔ ما هستند.

ما مفتخریم که ادعیـهٔ حیاتبخش که او را «قرآن صاعد» می‌خوانند از ائمهٔ معصومین ما است. ما به «مناجات شـعبانیهٔ» امامان و «دعای عرفات»

حسین بن علی ـ علیهما السلام ـ و «صحیفهٔ سجادیه» این زبور آل محمد و «صحیفهٔ فاطمیه» که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ما است.

ما مفتخریم که «باقرالعلوم» بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی و رسول ـ صلی‌الله علیه و آله ـ و ائمهٔ معصومین ـعلیهم‌السلام ـ مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از ما است.

و ما مفتخریم که مذهب ما «جعفری» است که فقه ما که دریای بی‌پایان است، یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همهٔ ائمهٔ معصومین ـ علیهم صلوات‌الله ـ و متعهد به پیروی آنانیم.

ما مفتخریم که ائمهٔ معصومین ما ـ صلوات الله و سلامه علیهم ـ در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است، در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومتهای جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند. و ما امروز مفتخریم که می‌خواهیم مقاصد قرآن و سنت را پیاده کنیم و اقشار مختلفهٔ ملت ما در این راه بزرگِ سرنوشت‌ساز سر از پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار راه خدا می‌کنند.

ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر، و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند؛ و آنان که توان جنگ دارند، در آموزش نظامی که برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی از واجبات مهم است شرکت، و از محرومیتهایی که توطئهٔ دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رهانده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نموده‌اند؛ و آنان که توان جنگ ندارند، در خدمت پشت جبهه به نحو ارزشمندی که دل ملت را از شوق و شعف به لرزه درمی‌آورد و دل دشمنان و جاهلان بدتر از دشمنان را از خشم و غضب می‌لرزاند، اشتغال دارند. و ما مکرر دیدیم که زنان بزرگواری زینب گونه ـ علیها سلام‌الله ـ فریاد می‌زنند که فرزندان خود را از دست داده و در راه خدای تعالی و اسلام عزیز از همه چیز خود گذشته و مفتخرند به این امر؛ و می‌دانند آنچه به دست آورده‌اند بالاتر از جنات نعیم است، چه رسد به متاع ناچیز دنیا.

و ملت ما بلکه ملتهای اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به اینکه دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانهٔ خود دست نمی‌کشند و برای رسیدن به ریاست و مطامع پست خود دوست و دشمن را نمی‌شناسند. و در رأس آنان امریکا این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است که برای رسیدن به مطامع خود جنایاتی مرتکب می‌شود که قلمها از نوشتن و زبانها از گفتن آن شرم دارند؛ و خیال ابلهانهٔ «اسرائیل بزرگ»! آنان را به هر جنایتی می‌کشاند. و ملتهای اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی این جنایت پیشهٔ دوره‌گرد، و حسن و حسنی مبارک هم آخور با اسرائیل جنایتکارند و در راه خدمت به امریکا و اسرائیل از هیچ خیانتی به ملتهای خود رویگردان نیستند. و ما مفتخریم که دشمن ما صدام عفلقی است که دوست و دشمنْ او را به جنایتکاری و نقض حقوق بین‌المللی و حقوق بشر می‌شناسند و همه می‌دانند که خیانتکاریِ او به ملت مظلوم عراق و شیخ‌نشینان خلیج، کمتر از خیانت به ملت ایران نباشد.

و ما و ملتهای مظلوم دنیا مفتخریم که رسانه‌های گروهی و دستگاههای تبلیغات جهانی، ما و همهٔ مظلومان جهان را به هر جنایت و خیانتی که ابرقدرتهای جنایتکار دستور می‌دهند متهم می‌کنند. کدام افتخار بالاتر و والاتر از اینکه امریکا با همهٔ ادعاهایش و همهٔ ساز و برگهای جنگی‌اش و آنهمه دولتهای سرسپرده‌اش و به دست داشتن ثروتهای بی‌پایانِ ملتهای مظلوم عقب‌افتاده و در دست داشتن تمام رسانه‌های گروهی، در مقابل ملت غیور ایران و کشور حضرت بقیهٔ‌الله ـ ارواحنا لمقدمه الفداء ـ آنچنان وامانده و رسوا شده است که نمی‌داند به که متوسل شود! و رو به هر کس می‌کند جواب رد می‌شنود! و این نیست جز به مددهای غیبی حضرت

باری تعالی ـ جلَّت عظمتُه ـ که ملتها را بویژه ملت ایران اسلامی را بیدار نموده و از ظلمات ستمشاهی به نور اسلام هدایت نموده.

من اکنون به ملتهای شریف ستمدیده و به ملت عزیز ایران توصیه می کنم که از این راه مستقیم الهی که نه به شرقِ ملحد و نه به غربِ ستمگرِ کافر وابسته است، بلکه به صراطی که خداوند به آنها نصیب فرموده است محکم و استوار و متعهد و پایدارْ پایبند بوده، و لحظه] ای [از شکر این نعمت غفلت نکرده و دستهای ناپاک عمال ابرقدرتها، چه عمال خارجی و چه عمال داخلی بدتر از خارجی، تزلزلی در نیت پاک و ارادهٔ آهنین آنان رخنه نکند؛ و بدانند که هرچه رسانه‌های گروهی عالم و قدرتهای شیطانی غرب و شرق اشتلم می‌زنند دلیل بر قدرت الهی آنان است و خداوند بزرگ سزای آنان را هم در این عالم و هم در عوالم دیگر خواهد داد.

«إنَّه ولیُّ النِّعَم و بِیَدِه ملکوتُ کلِّ شیءٍ».

و با کمال جِد و عجز از ملتهای مسلمان می‌خواهم که از ائمهٔ اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان و دل و جانفشانی و نثار عزیزان پیروی کنند. از آن جمله دست از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملتها است، چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره‌ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمهٔ سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است. و از آن جمله از نماز جمعه و جماعت که بیانگر سیاسی نماز است هرگز غفلت نکنند، که این نماز جمعه از بزرگترین عنایات حق تعالی بر جمهوری اسلامی ایران است. و از آن جمله مراسم عزاداری ائمهٔ اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان، حضرت ابی‌عبدالله الحسین ـ صلوات وافر الهی و انبیا و ملائکهٔالله و صلحا بر روح بزرگ حماسی او باد ـ هیچ‌گاه غفلت نکنند. و بدانند آنچه دستور ائمه ـ علیهم‌السلام ـ برای بزرگداشت این حماسهٔ تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است، تمام فریاد قهرمانانهٔ ملتها است بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی الابد. و می‌دانید که لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه ـ لعنهٔالله علیهم ـ با آنکه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگهداشتن این فریاد ستم‌شکن است.

و لازم است در نوحه‌ها و اشعار مرثیه و اشعار ثنای از ائمهٔ حق ـ علیهم سلام‌الله ـ به‌طور کوبنده فجایع و ستمگریهای ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود؛ و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به دست امریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود، این خائنین به حرم بزرگ الهی ـ لعنهٔالله و ملائکته و رسله علیهم ـ است به طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود. و همه باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است این مراسم سیاسی است که حافظ ملّیت مسلمین، بویژه شیعیان ائمهٔ اثنی عشر

ـ علیهم صلوات الله و سلم ـ] است [.

و آنچه لازم است تذکر دهم آن است که وصیت سیاسی ـ الهی اینجانب اختصاص به ملت عظیم‌الشأن ایران ندارد، بلکه توصیه به جمیع ملل اسلامی و مظلومان جهان از هر ملت و مذهب می‌باشد.

از خداوند ـ عزوجل ـ عاجزانه خواهانم که لحظه‌ای ما و ملت ما را به خود واگذار نکند و از عنایات غیبی خود به این فرزندان اسلام و رزمندگان عزیز لحظه] ای [دریغ نفرماید.

روح الله الموسوی الخمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اهمیت انقلاب شکوهمند اسلامی که دستاورد میلیونها انسان ارزشمند و هزاران شهید جاوید آن و آسیب دیدگان عزیز، این شهیدان زنده است و مورد امید میلیونها مسلمانان و مستضعفان جهان است، به قدری است که ارزیابی آن از عهدهٔ قلم و بیان والاتر و برتر است. اینجانب، روح‌الله موسوی خمینی که از کرم عظیم خداوند متعال با همهٔ خطایا مأیوس نیستم و زاد راه پرخطرم همان

دلبستگی بـه کرم کریـم مطلـق است، به عنـوان یـک نفر طلبهٔ حقیر که همچـون دیگر برادران ایمـانی امیـد به این انقلاـب و بقـای دستاوردهای آن و به ثمر رسیدن هرچه بیشتر آن دارم، به عنوان وصیت به نسل حاضر و نسلهای عزیز آینده مطالبی هر چند تکراری عرض می‌نمایم. و از خداوند بخشاینده می‌خواهم که خلوص نیت در این تذکرات عنایت فرماید.

۱) مـا می‌دانیم که این انقلاـب بزرگ که دست جهانخواران و سـتمگران را از ایران بزرگ کوتاه کرد، با تأییـدات غیبی الهی پیروز گردیـد. اگر نبود دست توانای خداونـد امکان نداشت یک جمعیت ۳۶ میلیونی با آن تبلیغات ضداسـلامی و ضد روحانی خصوص در این صـد سـال اخیر و بـا آن تفرقه‌افکنیهـای بیحسـاب قلمـداران و زبـان مُزدان در مطبوعـات و سـخنرانیها و مجـالس و محـافل ضداسـلامی و ضـدملی به صورت ملیّت، و آنهمه شـعرها و بـذله گوییها، و آنهمه مراکز عیاشـی و فحشـا و قمـار و مسـکرات و مواد مخدره که همه و همه برای کشـیدن نسل جوان فعال که باید در راه پیشرفت و تعالی و ترقی میهن عزیز خود فعالیت نمایند، به فساد و بی‌تفـاوتی در پیشامـدهای خائنـانه، کـه بـه دسـت شـاه فاسـد و پـدر بی‌فرهنگش و دولتهـا و مجـالس فرمایشــی کـه از طرف سفارتخانه‌های قدرتمندان بر ملت تحمیل می‌شد، و از همه بدتر وضع دانشـگاهها و دبیرسـتانها و مراکز آموزشی که مقدرات کشور به دست آنان سپرده می‌شد، با به کار گرفتن معلمان و اسـتادان غربزده یا شـرقزدهٔ صددرصد مخالف اسـلام و فرهنگ اسـلامی بلکه ملی صـحیح، بـا نـام «ملیت» و «ملی گرایی»، گرچه در بین آنان مردانی متعهـد و دلسوز بودنـد، لکن با اقلیت فاحش آنان و در تنگنا قرار دادنشان کار مثبتی نمی‌توانسـتند انجام دهند و با اینهمه و دهها مسائل دیگر، از آن جمله به انزوا و عزلت کشـیدن روحانیان و با قـدرت تبلیغاتْ به انحراف فکری کشـیدن بسـیاری از آنـان، ممکن نبود این ملت بـا این وضـعیت یکپارچه قیام کننـد و در سرتاسر کشور بـا ایـدهٔ واحـد و فریـاد «الله اکبر» و فـداکاریهای حیرت‌آور و معجزه‌آسـا تمـام قـدرتهای داخـل و خـارج را کنـار زده و خودْ مقـدرات کشور را به دست گیرد. بنابراین شک نباید کرد که انقلاب اسـلامی ایران از همهٔ انقلابها جدا است: هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزهٔ انقلاب و قیام. و تردیـد نیست که این یک تحفهٔ الهی و هدیهٔ غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارتزده عنایت شده است.

۲) اسـلام و حکومت اسـلامی پدیـدهٔ الهی است که بـا به کـار بستن آن سـعادت فرزنـدان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تـأمین می‌کنـد و قـدرت آن دارد که قلم سـرخ بر سـتمگریها و چپاولگریها و فسادها و تجاوزها بکشـد و انسانها را به کمال مطلوب خود برسانـد. و مکتبی است که برخلاـف مکتبهـای غیرتوحیـدی، در تمـام شـئون فردی و اجتمـاعی و مـادی و معنوی و فرهنگی و سیاسـی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیـچ نکته، ولو بسـیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشـرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننموده است؛ و موانع و مشـکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آنها کوشیده است. اینـک که به توفیق و تأییـد خداونـد، جمهوری اسـلامی بـا دست توانای ملت متعهـد پایه‌ریزی شـده، و آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است اسلام و احکام مترقی آن است، بر ملت عظیم‌الشأن ایران است که در تحقق محتوای آن به جمیع ابعاد و حفظ و حراست آن بکوشـند که حفظ اسلام در رأس تمام واجبات است، که انبیای عظام از آدم ـ علیه السلام ـ تا خاتم‌النبیین ـ صلی‌الله علیه و آله و سـلم ـ در راه آن کوشش و فداکاری جانفرسا نموده‌اند و هیچ مانعی آنان را از این فریضهٔ بزرگ بازنداشته؛ و همچنین پس از آنان اصـحاب متعهـد و ائمهٔ اسـلام ـ علیهم صـلوات الله ـ با کوششـهای توانفرسا تا حد نثار خون خود در حفظ آن کوشـیده‌اند. و امروز بر ملت ایران، خصوصاً، و بر جمیع مسـلمانان، عموماً، واجب است این امانت الهی را که در ایران به طور رسـمی اعلام شده و در مـدتی کوتاه نتایج عظیمی به بار آورده، با تمام توان حفظ نموده و در راه ایجاد مقتضیـات بقای آن و رفع موانع و مشـکلات آن کوشـش نمایند. و امید است که پرتو نور آن بر تمام کشورهای اسـلامی تابیدن گرفته و تمام دولتها و ملتها با یکدیگر تفاهم در این امر حیاتی نمایند، و دست ابرقدرتهای عالمخوار و جنایتکاران تاریخ را تا ابد از سر مظلومان و ستمدیدگان جهان کوتاه نمایند.

اینجانب که نفسهای آخر عمر را می‌کشم به حسب وظیفه، شطری از آنچه در حفظ و بقای این ودیعهٔ الهی دخالت دارد و شطری از

موانع و خطرهایی که آن را تهدید می‌کنند، برای نسل حاضر و نسلهای آینده عرض می‌کنم و توفیق و تأیید همگان را از درگاه پروردگار عالمیان خواهانم.

الف ـ بی‌تردید رمز بقای انقلاب اسلامی همان رمز پیروزی است؛ و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نسلهای آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن: انگیزهٔ الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی؛ و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همان انگیزه و مقصد.

اینجانب به همهٔ نسلهای حاضر و آینده وصیت می‌کنم که اگر بخواهید اسلام و حکومت الله برقرار باشد و دست استعمار و استثمارگرانِ خارج و داخل از کشورتان قطع شود، این انگیزهٔ الهی را که خداوند تعالی در قرآن کریم بر آن سفارش فرموده است از دست ندهید؛ و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است. بی‌جهت نیست که بوقهای تبلیغاتی در سراسر جهان و ولیده‌های بومی آنان تمام توان خود را صرف شایعه‌ها و دروغهای تفرقه‌افکن نموده‌اند و میلیاردها دلار برای آن صرف می‌کنند. بی انگیزه نیست سفرهای دائمی مخالفان جمهوری اسلامی به منطقه. و مع‌الاسف در بین آنان از سردمداران و حکومتهای بعض کشورهای اسلامی، که جز به منافع شخص خود فکر نمی‌کنند و چشم و گوش بسته تسلیم امریکا هستند دیده می‌شود؛ و بعض از روحانی نماها نیز به آنان ملحقند.

امروز و در آتیه نیز آنچه برای ملت ایران ومسلمانان جهان باید مطرح باشد و اهمیت آن را در نظر گیرند، خنثی کردن تبلیغات تفرقه افکنِ خانه برانداز است. توصیهٔ اینجانب به مسلمین و خصوص ایرانیان بویژه در عصر حاضر، آن است که در مقابل این توطئه‌ها عکس العمل نشان داده و به انسجام و وحدت خود، به هر راه ممکن افزایش دهند و کفار و منافقان را مأیوس نمایند.

ب ـ از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر، خصوصاً در دهه‌های معاصر، و بویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می‌خورد، تبلیغات دامنه‌دار با ابعاد مختلف برای مأیوس نمودن ملتها و خصوص ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که ۱۴۰۰ سال قبل وضع شده است نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند، یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است، و در عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره گیرند، و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موذیانه و شیطنت‌آمیز به گونهٔ طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند، و حکومت و سیاست و سررشته‌داری برخلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است، چه اینها تمام برای تعمیر دنیا است و آن مخالف مسلک انبیای عظام است! و مع‌الاسف تبلیغ به وجه دوم در بعض از روحانیان و متدینان بیخبر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابهٔ یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعهٔ بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود.

گروه اول که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند یا غرضمندانه خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند. زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجرویها، و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد، و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابهٔ آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگر در صدر خلقت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، امروز چون قرن اتم است آن روش کهنه شده! و ادعای آنکه اسلام با نوآوردها مخالف است ـ همان سان که محمدرضا پهلوی مخلوع می‌گفت که اینان می‌خواهند با

چهارپایان در این عصر سفر کنند ـ یک اتهام ابلهانه بیش نیست. زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است. و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه‌ای می‌گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس‌بازی و از این قبیل، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند گرچه غرب و شرقزدگان به تقلید کورکورانه آن را ترویج می‌کنند.

و اما طایفهٔ دوم که نقشهٔ موذیانه دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدا می‌دانند. باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند؛ بلکه بسیار از احکام عبادی اسلام، عبادی ـ سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبتها را به بار آورده. پیغمبر اسلام(ص) تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومتهای جهان لکن با انگیزهٔ بسط عدالت اجتماعی. و خلفای اول اسلامی حکومتهای وسیع داشته‌اند و حکومت علی‌بن ابیطالب ـ علیه‌السلام ـ نیز با همان انگیزه، به طور وسیعتر و گسترده‌تر از واضحات تاریخ است. و پس از آن بتدریج حکومت به اسم اسلام بوده؛ و اکنون نیز مدعیان حکومت اسلامی به پیروی از اسلام و رسول اکرم ـ صلی‌الله علیه و آله ـ بسیارند.

اینجانب در این وصیتنامه با اشاره می‌گذرم، ولی امید آن دارم که نویسندگان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان، مسلمانان را از این اشتباه بیرون آورند. و آنچه گفته شده و می‌شود که انبیا ـ علیهم‌السلام ـ به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته‌داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف‌آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملتهای اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خونخوار است، زیرا آنچه مردود است حکومتهای شیطانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه‌جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند؛ جمع‌آوری ثروت و مال و قدرت‌طلبی و طاغوت گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامهٔ عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داوود و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام ـ صلی‌الله علیه و آله ـ و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند؛ از بزرگترین واجبات و اقامهٔ آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومتها بوده از امور لازمه است. باید ملت بیدار و هوشیار ایران با دید اسلامی این توطئه‌ها را خنثی نمایند. و گویندگان و نویسندگان متعهد به کمک ملت برخیزند و دست شیاطین توطئه‌گر را قطع نمایند.

ج ـ و از همین قماش توطئه‌ها و شاید موذیانه‌تر، شایعه‌های وسیع در سطح کشور، و در شهرستانها بیشتر، بر اینکه جمهوری اسلامی هم کاری برای مردم انجام نداد. بیچاره مردم با آن شوق و شعف فداکاری کردند که از رژیم ظالمانهٔ طاغوت رهایی یابند، گرفتار یک رژیم بدتر شدند! مستکبران مستکبرتر و مستضعفان مستضعف‌تر شدند! زندانها پر از جوانان که امید آتیهٔ کشور است می‌باشد و شکنجه‌ها از رژیم سابق بدتر و غیرانسانیتر است! هر روز عده‌ای را اعدام می‌کنند به اسم اسلام! و ای کاش اسم اسلام روی این جمهوری نمی‌گذاشتند! این زمان از زمان رضاخان و پسرش بدتر است! مردم در رنج و زحمت و گرانی سرسام‌آور غوطه می‌خورند و سردمداران دارند این رژیم را به رژیمی کمونیستی هدایت می‌کنند! اموال مردم مصادره می‌شود و آزادی در هر چیز از ملت سلب شده! و بسیاری دیگر از این قبیل امور که با نقشه اجرا می‌شود. و دلیل آنکه نقشه و توطئه در کار است آنکه هرچند روز یک امر در هر گوشه و کنار و در هر کوی و برزن سر زبانها می‌افتد؛ در تاکسیها همین مطلب واحد و در اتوبوسها نیز همین و در اجتماعات چند نفره باز همین صحبت می‌شود؛ و یکی که قدری کهنه شد یکی دیگر معروف می‌شود. و مع‌الاسف بعض روحانیون که از حیله‌های شیطانی بیخبرند با تماس یکی ـ دو نفر از عوامل توطئه گمان می‌کنند مطلب همان است. و اساس مسأله آن است که بسیاری از آنان که این مسائل را می‌شنوند و باور می‌کنند اطلاع از وضع دنیا و انقلابهای جهان و حوادث بعد از انقلاب و گرفتاریهای عظیم اجتناب‌ناپذیر آن ندارند ـ چنانچه اطلاع صحیح از تحولاتی که همه به سود اسلام است ندارند ـ و چشم بسته و

بیخبر امثال این مطالب را شنیده و خود نیز با غفلت یا عمد به آنان پیوسته‌اند.

اینجانب توصیه می‌کنم که قبل از مطالعهٔ وضعیت کنونی جهان و مقایسه بین انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلابات و قبل از آشنایی با وضعیت کشورها و ملتهایی که در حال انقلاب و پس از انقلابشان بر آنان چه می‌گذشته است، و قبل از توجه به گرفتاریهای این کشور طاغوتزده از ناحیهٔ رضاخان و بدتر از آن محمدرضا که در طول چپاولگریهایشان برای این دولت به ارث گذاشته‌اند، از وابستگیهای عظیم خانمانسوز، تا اوضاع وزارتخانه‌ها و ادارات و اقتصاد و ارتش و مراکز عیاشی و مغازه‌های مسکرات فروشی و ایجاد بی‌بندوباری در تمام شئون زندگی و اوضاع تعلیم و تربیت و اوضاع دبیرستانها و دانشگاهها و اوضاع سینماها و عشرتکده‌ها و وضعیّت جوانها و زنها و وضعیت روحانیون و متدیّنین و آزادیخواهان متعهّد و بانوان عفیف ستمدیده و مساجد در زمان طاغوت و رسیدگی به پروندهٔ اعدام شدگان و محکومان به حبس و رسیدگی به زندانها و کیفیت عملکرد متصدیان و رسیدگی به مال سرمایه‌داران و زمینخواران بزرگ و محتکران و گرانفروشان و رسیدگی به دادگستریها و دادگاههای انقلاب و مقایسه با وضع سابق دادگستری و قضات و رسیدگی به حال نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای دولت و استاندارها و سایر مأمورین که در این زمان آمده‌اند و مقایسه با زمان سابق و رسیدگی به عملکرد دولت و جهاد سازندگی در روستاهای محروم از همهٔ مواهب حتی آب آشامیدنی و درمانگاه و مقایسه با طول رژیم سابق با در نظر گرفتن گرفتاری به جنگ تحمیلی و پیامدهای آن از قبیل آوارگان میلیونی و خانواده‌های شهدا و آسیب‌دیدگان در جنگ و آوارگان میلیونی افغانستان و عراق و با نظر به حصر اقتصادی و توطئه‌های پی در پی امریکا و وابستگان خارج و داخلش (اضافه کنید فقدان مبلّغ آشنا به مسائل به مقدار احتیاج و قاضی شرع) و هرج و مرجهایی که از طرف مخالفان اسلام و منحرفان و حتی دوستان نادان در دست اجرا است و دهها مسائل دیگر، تقاضا این است که قبل از آشنایی به مسائل، به اشکالتراشی و انتقاد کوبنده و فحاشی برنخیزید؛ و به حال این اسلام غریب که پس از صدها سال ستمگری قلدرها و جهل توده‌ها امروز طفلی تازه‌پا و ولیده‌ای است محفوف به دشمنهای خارج و داخل، رحم کنید. و شما اشکالتراشان به فکر بنشینید که آیا بهتر نیست که به جای سرکوبی به اصلاح و کمک بکوشید؛ و به جای طرفداری از منافقان و ستمگران و سرمایه‌داران و محتکران بی‌انصاف از خدا بیخبر، طرفدار مظلومان و ستمدیدگان و محرومان باشید؛ و به جای گروههای آشوبگر و تروریستهای مفسد و طرفداری غیرمستقیم از آنان، توجهی به ترور شدگان از روحانیون مظلوم تا خدمتگزاران متعهد مظلوم داشته باشید؟

اینجانب هیچ گاه نگفته و نمی‌گویم که امروز در این جمهوری به اسلام بزرگ با همهٔ ابعادش عمل می‌شود و اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی‌انضباطی برخلاف مقررات اسلام عمل نمی‌کنند؛ لکن عرض می‌کنم که قوهٔ مقننه و قضاییه و اجراییه با زحمات جانفرسا کوشش در اسلامی کردن این کشور می‌کنند و ملتِ دهها میلیونی نیز طرفدار و مددکار آنان هستند؛ و اگر این اقلیت اشکالتراش و کارشکن به کمک بشتابند، تحقق این آمال آسانتر و سریعتر خواهد بود. و اگر خدای نخواسته اینان به خود نیایند، چون تودهٔ میلیونی بیدار شده و متوجه مسائل است و در صحنه حاضر است، آمال انسانی ـ اسلامی به خواست خداوند متعال جامهٔ عمل به طور چشمگیر خواهد پوشید و کجروان و اشکالتراشان در مقابل این سیل خروشان نخواهند توانست مقاومت کنند.

من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و تودهٔ میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی ـ صلوات الله و سلامه علیهما ـ می‌باشند. آن حجاز که در عهد رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله ـ مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمی‌کردند و با بهانه‌هایی به جبهه نمی‌رفتند، که خداوند تعالی در سورهٔ «توبه» با آیاتی آنها را توبیخ فرموده و وعدهٔ عذاب داده است. و آنقدر به ایشان دروغ بستند که به حسب نقل، در منبر به آنان نفرین فرمودند. و آن اهل عراق و کوفه که با امیرالمؤمنین آنقدر بدرفتاری کردند و از اطاعتش سر باز زدند که شکایات آن حضرت از آنان در کتب نقل و تاریخ معروف است. و آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهدا ـ علیه‌السلام ـ آن شد که شد. و آنان که در

شهادت دستْ آلوده نکردند، یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می‌بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه‌ها و مردم پشت جبهه‌ها، با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاریها می‌کنند و چه حماسه‌ها می‌آفرینند. و می‌بینیم که مردم محترم سراسر کشور چه کمکهای ارزنده می‌کنند. و می‌بینیم که بازماندگان شهدا و آسیب دیدگان جنگ و متعلقان آنان با چهره‌های حماسه‌آفرین و گفتار و کرداری مشتاقانه و اطمینان بخش با ما و شما روبه‌رو می‌شوند. و اینها همه از عشق و علاقه و ایمان سرشار آنان است به خداوند متعال و اسلام و حیات جاویدان. در صورتی که نه در محضر مبارک رسول اکرم ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ هستند، و نه در محضر امام معصوم ـ صلوات الله علیه. و انگیزهٔ آنان ایمان و اطمینان به غیب است. و این رمز موفقیت و پیروزی در ابعاد مختلف است. و اسلام باید افتخار کند که چنین فرزندانی تربیت نموده، و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی می‌باشیم.

و اینجانب در اینجا یک وصیت به اشخاصی که به انگیزهٔ مختلف با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند و به جوانان، چه دختران و چه پسرانی که مورد بهره‌برداری منافقان و منحرفان فرصت طلب و سودجو واقع شده‌اند می‌نمایم، که بیطرفانه و با فکر آزاد به قضاوت بنشینید و تبلیغات آنان که می‌خواهند جمهوری اسلامی ساقط شود و کیفیت عمل آنان و رفتارشان با توده‌های محروم و گروهها و دولتهایی که از آنان پشتیبانی کرده و می‌کنند و گروهها و اشخاصی که در داخل به آنان پیوسته و از آنان پشتیبانی می‌کنند و اخلاق و رفتارشان در بین خود و هوادارانشان و تغییر موضعهایشان در پیشامدهای مختلف را، با دقت و بدون هوای نفس بررسی کنید، و مطالعه کنید حالات آنان که در این جمهوری اسلامی به دست منافقان و منحرفان شهید شدند، و ارزیابی کنید بین آنان و دشمنانشان؛ نوارهای این شهیدان تا حدی در دست و نوارهای مخالفان شاید در دست شماها باشد، ببینید کدام دسته طرفدار محرومان و مظلومان جامعه هستند.

برادران! شما این اوراق را قبل از مرگ من نمی‌خوانید. ممکن است پس از من بخوانید در آن وقت من نزد شما نیستم که بخواهم به نفع خود و جلب نظرتان برای کسب مقام و قدرتی با قلبهای جوان شما بازی کنم. من برای آنکه شما جوانان شایسته‌ای هستید علاقه دارم که جوانی خود را در راه خداوند و اسلام عزیز و جمهوری اسلامی صرف کنید تا سعادت هر دو جهان را دریابید. و از خداوند غفور می‌خواهم که شما را به راه مستقیم انسانیت هدایت کند و از گذشتهٔ ما و شما با رحمت واسعهٔ خود بگذرد. شماها نیز در خلوتها از خداوند همین را بخواهید، که او هادی و رحمان است.

و یک وصیت به ملت شریف ایران و سایر ملتهای مبتلا به حکومتهای فاسد و دربند قدرتهای بزرگ می‌کنم؛ اما به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندتان به دست آوردید همچون عزیزترین امور قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن، که نعمتی عظیم الهی و امانت بزرگ خداوندی است کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید نهراسید که إن تَنْصروااللهَ یَنْصُرْکم و یُثَبِّتْ اَقدامَکم. و در مشکلات دولت جمهوری اسلامی با جان و دل شریک و در رفع آنها کوشا باشید، و دولت و مجلس را از خود بدانید، و چون محبوبی گرامی از آن نگهداری کنید.

و به مجلس و دولت و دست‌اندرکاران توصیه می‌نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصاً مستضعفان و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نعم همه هستند و جمهوری اسلامی رهاورد آنان و با فداکاریهای آنان تحقق پیدا کرد و بقای آن نیز مرهون خدمات آنان است، فروگذار نکنید و خود را از مردم و آنان را از خود بدانید و حکومتهای طاغوتی را که چپاولگرانی بی‌فرهنگ و زورگویانی تهی مغز بودند و هستند را همیشه محکوم نمایید، البته با اعمال انسانی که شایسته برای یک حکومت اسلامی است.

و اما به ملتهای اسلامی توصیه می‌کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومتهای جائر خود

را در صورتی که به خواست ملتها که خواست ملت ایران است سر فرود نیاوردند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید، که مایهٔ بدبختی مسلمانان، حکومتهای وابستهٔ به شرق و غرب می‌باشند. و اکیداً توصیه می کنم که به بوقهای تبلیغاتی مخالفان اسلام و جمهوری اسلامی گوش فرا ندهید که همه کوشش دارند که اسلام را از صحنه بیرون کنند که منافع ابرقدرتها تأمین شود.

د ـ از نقشه‌های شیطانیِ قدرتهای بزرگ استعمار و استثمارگر که سالهای طولانی در دست اجرا است و در کشور ایران از زمان رضاخان اوج گرفت و در زمان محمدرضا با روشهای مختلف دنباله گیری شد، به انزواکشاندن روحانیت است؛ که در زمان رضاخان با فشار و سرکوبی و خلع لباس و حبس و تبعید و هتک حرمات و اعدام و امثال آن، و در زمان محمدرضا با نقشه و روشهای دیگر که یکی از آنها ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیان بود، که تبلیغات وسیعی در این زمینه شد؛ و معالاسف به واسطهٔ بیخبری هر دو قشر از توطئهٔ شیطانی ابرقدرتها نتیجهٔ چشمگیری گرفته شد. از یک طرف، از دبستانها تا دانشگاهها کوشش شد که معلمان و دبیران و اساتید و رؤسای دانشگاهها از بین غربزدگان یا شرقزدگان و منحرفان از اسلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند و متعهدان مؤمن در اقلیت قرار گیرند که قشر مؤثر را که در آتیه حکومت را به دست می گیرند، از کودکی تا نوجوانی و تا جوانی طوری تربیت کنند که از ادیان مطلقاً، و اسلام بخصوص، و از وابستگان به ادیان خصوصاً روحانیون و مبلغان، متنفر باشند. و اینان را عمال انگلیس در آن زمان، و طرفدار سرمایه‌داران و زمینخواران و طرفدار ارتجاع و مخالف تمدن و تعالی در بعد از آن معرفی می‌نمودند. و از طرف دیگر، با تبلیغات سو ء، روحانیون و مبلغان و متدینان را از دانشگاه و دانشگاهیان ترسانیده و همه را به بی‌دینی و بی‌بند و باری و مخالف با مظاهر اسلام و ادیان متهم می‌نمودند. نتیجه آنکه دولتمردانْ مخالف ادیان و اسلام و روحانیون و متدینان باشند؛ و توده‌های مردم که علاقه به دین و روحانی دارند مخالف دولت و حکومت و هر چه متعلق به آن است باشند، و اختلاف عمیق بین دولت و ملت و دانشگاهی و روحانی راه را برای چپاولگران آنچنان باز کند که تمام شئون کشور در تحت قدرت آنان و تمام ذخایر ملت در جیب آنان سرازیر شود، چنانچه دیدید به سر این ملت مظلوم چه آمد، و می‌رفت که چه آید.

اکنون که به خواست خداوند متعال و مجاهدت ملت ـ از روحانی و دانشگاهی تا بازاری و کارگر و کشاورز و سایر قشرها ـ بند اسارت را پاره و سد قدرت ابرقدرتها را شکستند و کشور را از دست آنان و وابستگانشان نجات دادند، توصیهٔ اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکمتر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آنکه فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکند او را ارشاد و نصیحت نمایند؛ و اگر تأثیر نکرد از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند که سرچشمه را به آسانی می‌توان گرفت. و مخصوصاً اگر در اساتید کسی پیدا شد که می‌خواهد انحراف ایجاد کند، او را ارشاد و اگر نشد، از خود و کلاس خود طرد کنند. و این توصیه بیشتر متوجه روحانیون و محصلین علوم دینی است. و توطئه‌ها در دانشگاهها از عمق ویژه‌ای برخوردار است و هر قشر محترم که مغز متفکر جامعه هستند باید مواظب توطئه‌ها باشند.

ه ـ از جمله نقشه‌ها که معالاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش، و غربزده و شرقزده نمودن آنان است به طوریکه خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرائض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند! و قصهٔ این امر غمانگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آن خورده و اکنون نیز می‌خوریم کشنده و کوبنده است.

و غمانگیزتر اینکه آنان ملتهای ستمدیدهٔ زیر سلطه را در همه چیز عقب نگه‌داشته و کشورهایی مصرفی بار آوردند و به‌قدری ما را

از پیشرفتهای خود و قدرتهای شیطانی‌شان ترسانده‌اند که جرأت دست زدن به هیچ ابتکاری نداریم و همه چیز خود را تسلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنان سپرده و چشم و گوش بسته مطیع فرمان هستیم. و این پوچی و تهی مغزی مصنوعی موجب شده که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکا نکنیم و کورکورانه از شرق و غرب تقلید نماییم بلکه از فرهنگ و ادب و صنعت و ابتکار اگر داشتیم، نویسندگان و گویندگان غرب و شرقزدهٔ بی‌فرهنگ، آنها را به باد انتقاد و مسخره گرفته و فکر و قدرت بومی ما را سرکوب و مأیوس نموده و می‌نمایند و رسوم و آداب اجنبی را هر چند مبتذل و مفتضح باشد با عمل و گفتار و نوشتار ترویج کرده و با مداحی و ثناجویی آنها را به خورد ملتها داده و می‌دهند. فی‌المثل، اگر در کتاب یا نوشته یا گفتاری چند واژهٔ فرنگی باشد، بدون توجه به محتوای آن با اعجاب پذیرفته، و گوینده و نویسندهٔ آن را دانشمند و روشنفکر به حساب می‌آورند. و از گهواره تا قبر به هرچه بنگریم اگر با واژهٔ غربی و شرقی اسم‌گذاری شود مرغوب و مورد توجه و از مظاهر تمدن و پیشرفتگی محسوب، و اگر واژه‌های بومی خودی به کار رود مطرود و کهنه و واپسزده خواهد بود. کودکان ما اگر نام غربی داشته باشند مفتخر؛ و اگر نام خودی دارند سر به زیر و عقب افتاده‌اند. خیابانها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، شرکتها، داروخانه‌ها، کتابخانه‌ها، پارچه‌ها، و دیگر متاعها، هرچند در داخل تهیه شده باید نام خارجی داشته باشد تا مردم از آن راضی و به آن اقبال کنند. فرنگی مآبی از سر تا پا و در تمام نشست و برخاستها و در معاشرتها و تمام شئون زندگی موجب افتخار و سربلندی و تمدن و پیشرفت، و در مقابل، آداب و رسوم خودی، کهنه‌پرستی و عقب افتادگی است. در هر مرض و کسالتی ولو جزئی و قابل علاج در داخل، باید به خارج رفت و دکترها و اطبای دانشمند خود را محکوم و مأیوس کرد. رفتن به انگلستان و فرانسه و امریکا و مسکو افتخاری پر ارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه کهنه‌پرستی و عقب‌ماندگی است. بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویات است از نشانه‌های روشنفکری و تمدن، و در مقابل، تعهد به این امور نشانهٔ عقب‌ماندگی و کهنه پرستی است.

اینجانب نمی‌گویم ما خود همه چیز داریم؛ معلوم است ما را در طول تاریخِ نه چندان دور خصوصاً، و در سده‌های اخیر از هر پیشرفتی محروم کرده‌اند و دولتمردان خائن و دودمان پهلوی خصوصاً، و مراکز تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خودْ کوچک‌دیدنها و یا ناچیزدیدنها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصاً طبقهٔ جوان، به اقسام اجناس وارداتی از قبیل ابزار آرایش و تزئینات و تجملات و بازیهای کودکانه و به مسابقه کشاندن خانواده‌ها و مصرفی بار آوردن هر چه بیشتر، که خود داستانهای غم‌انگیز دارد، و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوانها که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرتکده‌ها، و دهها از این مصائب حساب شده، برای عقب نگهداشتن کشورهاست. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می‌کنم به ملت عزیز که اکنون که تا حدود بسیار چشمگیری از بسیاری از این دامها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه‌ها و وسایل پیشرفته مثل هواپیماها و دیگر چیزها که گمان نمی‌رفت متخصصینِ ایران قادر به راه انداختن کارخانه‌ها و امثال آن باشند و همه دستها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنان اینها را به راه اندازند، در اثر محاصرهٔ اقتصادی و جنگ تحمیلی، خود جوانان عزیز ما قطعات محل احتیاج را ساخته و با قیمتهای ارزانتر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می‌توانیم.

باید هوشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند؛ و با ارادهٔ مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگیها قیام کنید.

و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و امریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودیِ خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد. و آنچه انسانهای شبیه به اینان به آن رسیده‌اند شما هم خواهید رسید به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس، و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختیها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطهٔ اجانب.

و بر دولتها و دست اندرکاران است چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده که از متخصصین خود قدردانی کنند و آنان را با کمکهای مادی و معنوی تشویق به کار نمایند و از ورود کالاهای مصرف‌ساز و خانه برانداز جلوگیری نمایند و به آنچه دارند بسازند تا خود همه چیز بسازند.

و از جوانان، دختران و پسران، می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را، ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی بند و باریها و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عمال بی‌وطن به شما عرضه می‌شود نکنند؛ که آنان چنانچه تجربه نشان داده جز تباهی شما و اغفالتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخائر شما و به بند استعمار و ننگ وابستگی کشیدنتان و مصرفی نمودن ملت و کشورتان به چیز دیگر فکر نمی‌کنند؛ و می‌خواهند با این وسایل و امثال آن شما را عقب‌مانده، و به اصطلاح آنان «نیمه وحشی» نگه دارند.

و ـ از توطئه‌های بزرگ آنان، چنانچه اشاره شد و کراراً تذکر داده‌ام، به دست گرفتن مراکز تعلیم و تربیت خصوصاً دانشگاهها است که مقدرات کشورها در دست محصولات آنها است. روش آنان با روحانیون و مدارس علوم اسلامی فرق دارد با روشی که در دانشگاهها و دبیرستانها دارند. نقشهٔ آنان برداشتن روحانیون از سر راه و منزوی کردن آنان است؛ یا با سرکوبی و خشونت و هتاکی که در زمان رضاخان عمل شد ولی نتیجهٔ معکوس گرفته شد؛ یا با تبلیغات و تهمتها و نقشه‌های شیطانی برای جدا کردن قشر تحصیلکرده و به اصطلاح روشنفکر که این هم در زمان رضاخان عمل می‌شد و در ردیف فشار و سرکوبی بود؛ و در زمان محمدرضا ادامه یافت بدون خشونت ولی موذیانه.

و اما در دانشگاه نقشه آن است که جوانان را از فرهنگ و ادب و ارزشهای خودی منحرف کنند و به سوی شرق یا غرب بکشانند و دولتمردان را از بین اینان انتخاب و بر سرنوشت کشورها حکومت دهند تا به دست آنها هرچه می‌خواهند انجام دهند. اینان کشور را به غارتزدگی و غربزدگی بکشانند و قشر روحانی با انزوا و منفوریت و شکست قادر بر جلوگیری نباشد. و این بهترین راه است برای عقب نگهداشتن و غارت کردن کشورهای تحت سلطه، زیرا برای ابرقدرتها بی‌زحمت و بی‌خرج و در جوامع ملی بی‌سر و صدا، هر چه هست به جیب آنان می‌ریزد.

پس اکنون که دانشگاهها و دانشسراها در دست اصلاح و پاکسازی است، بر همهٔ ما لازم است با متصدیان کمک کنیم و برای همیشه نگذاریم دانشگاهها به انحراف کشیده شود؛ و هر جا انحرافی به چشم خورد با اقدام سریع به رفع آن کوشیم. و این امر حیاتی باید در مرحلهٔ اول با دست پرتوان خود جوانان دانشگاهها و دانشسراها انجام گیرد که نجات دانشگاه از انحراف، نجات کشور و ملت است.

و اینجانب به همهٔ نوجوانان و جوانان در مرحلهٔ اول، و پدران و مادران و دوستان آنها در مرحلهٔ دوم، و به دولتمردان و روشنفکران دلسوز برای کشور در مرحلهٔ بعد وصیت می‌کنم که در این امر مهم که کشورتان را از آسیب نگه می‌دارد، با جان و دل کوشش کنید و دانشگاهها را به نسل بعد بسپرید. و به همهٔ نسلهای مسلسل توصیه می‌کنم که برای نجات خود و کشور عزیز و اسلامِ آدم ساز، دانشگاهها را از انحراف و غرب و شرقزدگی حفظ و پاسداری کنید و با این عمل انسانی ـ اسلامی خود دست قدرتهای بزرگ را از کشور قطع و آنان را ناامید نمایید. خدایتان پشتیبان و نگهدار باد.

ز ـ از مهمات امور، تعهد وکلای مجلس شورای اسلامی است. ما دیدیم که اسلام و کشور ایران چه صدمات بسیار غم‌انگیزی از مجلس شورای غیرصالح و منحرف، از بعد از مشروطه تا عصر رژیم جنایتکار پهلوی و از هر زمان بدتر و خطرناکتر در این رژیم تحمیلی فاسد خورد؛ و چه مصیبتها و خسارتهای جانفرسا از این جنایتکاران بی‌ارزش و نوکرمآب به کشور و ملت وارد شد. در این پنجاه سال یک اکثریت قلابی منحرف در مقابل یک اقلیت مظلوم موجب شد که هرچه انگلستان و شوروی و اخیراً امریکا خواستند، با دست همین منحرفانِ از خدا بیخبر انجام دهند و کشور را به تباهی و نیستی کشانند. از بعد از مشروطه، هیچ گاه تقریباً

به مواد مهم قانون اساسی عمل نشد ـ قبل از رضاخان با تصدی غربزدگان و مشتی خان و زمینخواران؛ و در زمان رژیم پهلوی به دست آن رژیم سفاک و وابستگان و حلقه به گوشان آن.

اکنون که با عنایت پروردگار و همت ملت عظیم‌الشأن سرنوشت کشور به دست مردم افتاد و وکلاـ از خود مردم و با انتخاب خودشان، بدون دخالت دولت و خانهای ولایات به مجلس شورای اسلامی راه یافتند، و امید است که با تعهد آنان به اسلام و مصالح کشور جلوگیری از هر انحراف بشود. وصیت اینجانب به ملت در حال و آتیه آن است که با ارادهٔ مصمم خود و تعهد خود به احکام اسلام و مصالح کشور در هر دوره از انتخابات وکلای دارای تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی که غالباً بین متوسطین جامعه و محرومین می‌باشند و غیر منحرف از صراط مستقیم ـ به سوی غرب یا شرق ـ و بدون گرایش به مکتبهای انحرافی و اشخاص تحصیلکرده و مطلع بر مسائل روز و سیاستهای اسلامی، به مجلس بفرستند.

و به جامعهٔ محترم روحانیت خصوصاً مراجع معظم، وصیت می‌کنم که خود را از مسائل جامعه خصوصاً مثل انتخاب رئیس جمهور و وکلای مجلس، کنار نکشند و بی‌تفاوت نباشند. همه دیدید و نسل آتیه خواهد شنید که دست سیاست‌بازان پیرو شرق و غرب، روحانیون را که اساس مشروطیت را با زحمات و رنجها بنیان گذاشتند از صحنه خارج کردند و روحانیون نیز بازی سیاست‌بازان را خورده و دخالت در امور کشور و مسلمین را خارج از مقام خود انگاشتند و صحنه را به دست غربزدگان سپردند؛ و به سر مشروطیت و قانون اساسی و کشور و اسلام آن آوردند که جبرانش احتیاج به زمان طولانی دارد.

اکنون که بحمدالله تعالی موانع رفع گردیده و فضای آزاد برای دخالت همهٔ طبقات پیش آمده است، هیچ عذری باقی نمانده و از گناهان بزرگ نابخشودنی، مسامحه در امر مسلمین است. هرکس به مقدار توانش و حیطهٔ نفوذش لازم است در خدمت اسلام و میهن باشد؛ و با جدیت از نفوذ وابستگان به دو قطب استعمارگر و غرب یا شرقزدگان و منحرفان از مکتب بزرگ اسلام جلوگیری نمایند، و بدانند که مخالفین اسلام و کشورهای اسلامی که همان ابرقدرتان چپاولگر بین المللی هستند، با تدریج و ظرافت در کشور ما و کشورهای اسلامی دیگر رخنه، و با دست افراد خودِ ملتها، کشورها را به دام استثمار می‌کشانند. باید با هوشیاری مراقب باشید و با احساس اولین قدمِ نفوذی به مقابله برخیزید و به آنان مهلت ندهید. خدایتان یار و نگهدار باشد.

و از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در این عصر و عصرهای آینده می‌خواهم که اگر خدای نخواسته عناصر منحرفی با دسیسه و بازی سیاسی وکالت خود را به مردم تحمیل نمودند، مجلس اعتبارنامهٔ آنان را رد کنند و نگذارند حتی یک عنصر خرابکار وابسته به مجلس راه یابد.

و به اقلیتهای مذهبی رسمی وصیت می‌کنم که از دوره‌های رژیم پهلوی عبرت بگیرند و وکلای خود را از اشخاص متعهد به مذهب خود و جمهوری اسلامی و غیروابسته به قدرتهای جهانخوار و بدون گرایش به مکتبهای الحادی و انحرافی و التقاطی انتخاب نمایند.

و از همهٔ نمایندگان خواستارم که با کمال حسن نیت و برادری با هم مجلسان خود رفتار، و همه کوشا باشند که قوانین خدای نخواسته از اسلام منحرف نباشد و همه به اسلام و احکام آسمانی آن وفادار باشید تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آیید.

و از شورای محترم نگهبان می‌خواهم و توصیه می‌کنم، چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آینده، که با کمال دقت و قدرت وظایف اسلامی و ملی خود را ایفا و تحت تأثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه جلوگیری نمایند و با ملاحظهٔ ضرورات کشور که گاهی با احکام ثانویه و گاهی به ولایت فقیه باید اجرا شود توجه نمایند.

و وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخاب رئیس جمهور و چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، در صحنه باشند و اشخاصی که انتخاب می‌کنند روی ضوابطی باشد که اعتبار می‌شود مثلاًـ در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر، توجه کنند که اگر مسامحه نمایند و خبرگان را روی موازین شرعیه و قانون انتخاب نکنند، چه بسا که خساراتی به اسلام و کشور وارد شود که جبران‌پذیر نباشد. و در این صورت همه در

پیشگاه خداوند متعال مسئول می‌باشند.

از این قرار، عدم دخالت ملت از مراجع و علمای بزرگ تا طبقهٔ بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می‌باشند؛ چه در نسل حاضر و چه در نسلهای آتیه؛ و چه بسا که در بعض مقاطع، عدم حضور و مسامحه، گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است. پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، و الاّ کار از دست همه خارج خواهد شد. و این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده‌اید و نموده‌ایم. چه هیچ علاجی بالاتر و والاتر از آن نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست برطبق ضوابط اسلامی و قانون اساسی انجام دهد؛ و در تعیین رئیس جمهور و وکلای مجلس با طبقهٔ تحصیلکردهٔ متعهد و روشنفکر با اطلاع از مجاری امور و غیروابسته به کشورهای قدرتمند استثمارگر و اشتهار به تقوا و تعهد به اسلام و جمهوری اسلامی مشورت کرده، و با علما و روحانیون با تقوا و متعهد به جمهوری اسلامی نیز مشورت نموده؛ و توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه‌ای باشند؛ که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند، نه از سرمایه‌داران و زمینخواران و صدرنشینان مرفه و غرق در لذات و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند.

و باید بدانیم که اگر رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، شایسته و متعهد به اسلام و دلسوز برای کشور و ملت باشند، بسیاری از مشکلات پیش نمی‌آید؛ و مشکلاتی اگر باشد رفع می‌شود. و همین معنی در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر با ویژگی خاص باید در نظر گرفته شود؛ که اگر خبرگان که با انتخاب ملت تعیین می‌شوند از روی کمال دقت و با مشورت با مراجع عظام هر عصر و علمای بزرگ سرتاسر کشور و متدینین و دانشمندان متعهد، به مجلس خبرگان بروند، بسیاری از مهمات و مشکلات به واسطهٔ تعیین شایسته‌ترین و متعهدترین شخصیتها برای رهبری یا شورای رهبری پیش نخواهد آمد، یا با شایستگی رفع خواهد شد. و با نظر به اصل یکصد و نهم و یکصد و دهم قانون اساسی، وظیفهٔ سنگین ملت در تعیین خبرگان و نمایندگان در تعیین رهبر یا شورای رهبری روشن خواهد شد، که اندک مسامحه در انتخاب، چه آسیبی به اسلام و کشور و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد که احتمال آن، که در سطح بالای از اهمیت است برای آنان تکلیف الهی ایجاد می‌کند.

و وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری در این عصر که عصر تهاجم ابرقدرتها و وابستگان به آنان در داخل و خارج کشور به جمهوری اسلامی و در حقیقت به اسلام است در پوشش جمهوری اسلامی و در عصرهای آینده، آن است که خود را وقف در خدمت به اسلام و جمهوری اسلامی و محرومان و مستضعفان بنمایند؛ و گمان ننمایند که رهبری فی‌نفسه برای آنان تحفه‌ای است و مقام والایی، بلکه وظیفهٔ سنگین و خطرناکی است که لغزش در آن اگر خدای نخواسته با هوای نفس باشد، ننگ ابدی در این دنیا و آتش غضب خدای قهار در جهان دیگر در پی دارد.

از خداوند منان هادی با تضرع و ابتهال می‌خواهم که ما و شما را از این امتحان خطرناک با روی سفید در حضرت خود بپذیرد و نجات دهد و این خطر قدری خفیفتر برای رؤسای جمهور حال و آینده و دولتها و دست‌اندرکاران، به حسب درجات در مسئولیتها نیز هست که باید خدای متعال را حاضر و ناظر و خود را در محضر مبارک او بدانند. خداوند متعال راهگشای آنان باشد.

ح ـ از مهمات امور مسألهٔ قضاوت است که سر و کار آن با جان و مال و ناموس مردم است. وصیت اینجانب به رهبر و شورای رهبری آن است که در تعیین عالیترین مقام قضایی که در عهده دارند، کوشش کنند که اشخاص متعهد سابقه‌دار و صاحبنظر در امور شرعی و اسلامی و در سیاست را نصب نمایند.

و از شورایعالی قضایی می‌خواهم امر قضاوت را که در رژیم سابق به وضع أسفناک و غم‌انگیزی درآمده بود با جدیت سر و سامان دهند؛ و دست کسانی که با جان و مال مردم بازی می‌کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند، و با پشتکار و جدیت بتدریج دادگستری را متحول نمایند؛ و قضات دارای شرایطی که، ان‌شاء الله با جدیت

حوزه‌های علمیه مخصوصاً حوزهٔ مبارکهٔ علمیهٔ قم تربیت و تعلیم می‌شوند و معرفی می گردند، به جای قضاتی که شرایط مقررهٔ اسلامی را ندارند نصب گردند، که انشا ء الله تعالی بزودی قضاوت اسلامی در سراسر کشور جریان پیدا کند.

و به قضات محترم در عصر حاضر و اعصار آینده وصیت می کنم که با درنظر گرفتن احادیثی که از معصومین ـ صلوات‌الله علیهم ـ در اهمیت قضا و خطر عظیمی که قضاوت دارد و توجه و نظر به آنچه دربارهٔ قضاوت به غیر حق وارد شده است، این امر خطیر را تصدی نمایند و نگذارند این مقام به غیر اهلش سپرده شود. و کسانی که اهل هستند از تصدی این امر سرباز نزنند و به اشخاص غیر اهل میدان ندهند؛ و بدانند که همان طور که خطر این مقامْ بزرگ است اجر و فضل و ثواب آن نیز بزرگ است. و می‌دانند که تصدی قضا برای اهلش واجب کفایی است.

ط ـ وصیت اینجانب به حوزه‌های مقدسهٔ علمیه آن است که کراراً عرض نموده‌ام که در این زمان که مخالفین اسلام و جمهوری اسلامی کمر به براندازی اسلام بسته‌اند و از هر راه ممکن برای این مقصد شیطانی کوشش می‌نمایند، و یکی از راههای با اهمیت برای مقصد شوم آنان و خطرناک برای اسلام و حوزه‌های اسلامی نفوذ دادن افراد منحرف و تبهکار در حوزه‌های علمیه است، که خطر بزرگ کوتاه مدت آن بدنام نمودن حوزه‌ها با اعمال ناشایسته و اخلاق و روش انحرافی است و خطر بسیار عظیم آن در درازمدت به مقامات بالا رسیدن یک یا چند نفر شیاد که با آگاهی بر علوم اسلامی و جا زدن خود را در بین توده‌ها و قشرهای مردم پاکدل و علاقه‌مند نمودن آنان را به خویش و ضربهٔ مهلک زدن به حوزه‌های اسلامی و اسلام عزیز و کشور در موقع مناسب می‌باشد. و می‌دانیم که قدرتهای بزرگ چپاولگر در میان جامعه‌ها افرادی به صورتهای مختلف از ملیگراها و روشنفکران مصنوعی و روحانی نمایان که اگر مجال یابند از همه پرخطرتر و آسیب‌رسانترند ذخیره دارند که گاهی سی ـ چهل سال با مشی اسلامی و مقدس مآبی یا «پان‌ایرانیسم» و وطن‌پرستی و حیله‌های دیگر، با صبر و بردباری در میان ملتها زیست می کنند و در موقع مناسب مأموریت خود را انجام می‌دهند. و ملت عزیز ما در این مدت کوتاه پس از پیروزی انقلاب نمونه‌هایی از قبیل «مجاهد خلق» و «فدایی خلق» و «توده‌ای»ها و دیگر عناوین دیده‌اند، و لازم است همه با هوشیاری این قسم توطئه را خنثی نمایند و از همه لازمتر حوزه‌های علمیه است که تنظیم و تصفیهٔ آن با مدرسین محترم و افاضل سابقه‌دار است با تأیید مراجع وقت. و شاید تز «نظم در بی‌نظمی» است از القائات شوم همین نقشه‌ریزان و توطئه گران باشد.

در هر صورت وصیت اینجانب آن است که در همهٔ اعصار خصوصاً در عصر حاضر که نقشه‌ها و توطئه‌ها سرعت و قوّت گرفته است، قیام برای نظام دادن به حوزه‌ها لازم و ضروری است؛ که علما و مدرسین و افاضل عظیم‌الشأن صرف وقت نموده و با برنامهٔ دقیق صحیح حوزه‌ها را و خصوصاً حوزهٔ علمیهٔ قم و سایر حوزه‌های بزرگ و با اهمیت را در این مقطع از زمان از آسیب حفظ نمایند.

و لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درسهایی که مربوط به فقاهت است و حوزه‌های فقهی و اصولی از طریقهٔ مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است منحرف شوند، و کوشش نمایند که هر روز بر دقتها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیقها افزوده شود؛ و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد. و البته در رشته‌های دیگر علوم به مناسبت احتیاجات کشور و اسلام برنامه‌هایی تهیه خواهد شد و رجالی در آن رشته تربیت باید شود. و از بالاترین و والاترین حوزه‌هایی که لازم است به طور همگانی مورد تعلیم و تعلم قرار گیرد، علوم معنوی اسلامی] است [، از قبیل علم اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله ـ رزقنا الله و ایاکم ـ که جهاد اکبر می‌باشد.

ی ـ از اموری که اصلاح و تصفیه و مراقبت از آن لازم است قوهٔ اجراییه است. گاهی ممکن است که قوانین مترقی و مفید به حال جامعه از مجلس بگذرد و شورای نگهبان آن را تنفیذ کند و وزیر مسئول هم ابلاغ نماید، لکن به دست مجریان غیر صالح که افتاد

آن را مسخ کنند و برخلاف مقررات یا با کاغذبازیها یا پیچ و خمها که به آن عادت کرده‌اند یا عمداً برای نگران نمودن مردم عمل کنند، که بتدریج و مسامحه غائله ایجاد می کند.

وصیت اینجانب به وزرای مسئول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر آن است که علاوه بر آنکه شماها و کارمندان وزارتخانه‌ها بودجه‌ای که از آن ارتزاق می کنید مال ملت، و باید همه خدمتگزار ملت و خصوصاً مستضعفان باشید، و ایجاد زحمت برای مردم و مخالف وظیفه عمل کردن حرام و خدای نخواسته گاهی موجب غضب الهی می‌شود، همهٔ شما به پشتیبانی ملت احتیاج دارید. با پشتیبانی مردم خصوصاً طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستمشاهی از کشور و ذخائر آن کوتاه گردید. و اگر روزی از پشتیبانی آنان محروم شوید، شماها کنار گذاشته می‌شوید و همچون رژیم شاهنشاهی ستمکار به جای شما ستم پیشگان پستها را اشغال می‌نمایند. بنابر این حقیقت ملموس، باید کوشش در جلب نظر ملت بنمایید و از رفتار غیر اسلامی ـ انسانی احتراز نمایید.

و در همین انگیزه به وزرای کشور در طول تاریخ آینده توصیه می کنم که در انتخاب استاندارها دقت کنند اشخاص لایق، متدین، متعهد، عاقل و سازگار با مردم انتخاب نمایند، تا آرامش در کشور هرچه بیشتر حکمفرما باشد. و باید دانست که گرچه تمام وزیران وزارتخانه‌ها مسئولیت در اسلامی کردن و تنظیم امور محل مسئولیت خود دارند لکن بعضی از آنها ویژگی خاص دارند؛ مثل وزارت خارجه که مسئولیت سفارتخانه‌ها را در خارج از کشور دارند. اینجانب از ابتدای پیروزی به وزرای خارجه راجع به طاغوتزدگی سفارتخانه‌ها و تحول آنها به سفارتخانه‌های مناسب با جمهوری اسلامی توصیه‌هایی نمودم، لکن بعض آنان یا نخواستند یا نتوانستند عمل مثبتی انجام دهند. و اکنون که سه سال از پیروزی می گذرد اگرچه وزیر خارجهٔ کنونی اقدام به این امر نموده است و امید است با پشتکار و صرف وقت این امر مهم انجام گیرد.

و وصیت من به وزرای خارجه در این زمان و زمانهای بعد آن است که مسئولیت شما بسیار زیاد است، چه در اصلاح و تحول وزارتخانه و سفارتخانه‌ها؛ و چه در سیاست خارجیِ حفظ استقلال و منافع کشور و روابط حسنه با دولتهایی که قصد دخالت در امور کشور ما را ندارند. و از هر امری که شائبهٔ وابستگی با همهٔ ابعادی که دارد به طور قاطع احتراز نمایید. و باید بدانید که وابستگی در بعض امور هر چند ممکن است ظاهر فریبنده‌ای داشته باشد یا منفعت و فایده‌ای در حال داشته باشد، لکن در نتیجه، ریشهٔ کشور را به تباهی خواهد کشید. و کوشش داشته باشید در بهتر کردن روابط با کشورهای اسلامی و در بیدار کردن دولتمردان و دعوت به وحدت و اتحاد کنید که خداوند با شماست.

و وصیت من به ملتهای کشورهای اسلامی است که انتظار نداشته باشید که از خارج کسی به شما در رسیدن به هدف که آن اسلام و پیاده کردن احکام اسلام است کمک کند؛ خود باید به این امر حیاتی که آزادی و استقلال را تحقق می‌بخشد قیام کنید. و علمای اعلام و خطبای محترم کشورهای اسلامی دولتها را دعوت کنند که از وابستگی به قدرتهای بزرگ خارجی خود را رها کنند و با ملت خود تفاهم کنند؛ در این صورت پیروزی را در آغوش خواهند کشید. و نیز ملتها را دعوت به وحدت کنند؛ و از نژادپرستی که مخالف دستور اسلام است بپرهیزند؛ و با برادران ایمانی خود در هر کشوری و با هر نژادی که هستند دست برادری دهند که اسلام بزرگ آنان را برادر خوانده. و اگر این برادری ایمانی با همت دولتها و ملتها و با تأیید خداوند متعال روزی تحقق یابد، خواهید دید که بزرگترین قدرت جهان را مسلمین تشکیل می‌دهند. به امید روزی که با خواست پروردگار عالم این برادری و برابری حاصل شود.

و وصیت اینجانب به وزارت ارشاد در همهٔ اعصار خصوصاً عصر حاضر که ویژگی خاصی دارد، آن است که برای تبلیغ حق مقابل باطل و ارائهٔ چهرهٔ حقیقی جمهوری اسلامی کوشش کنند. ما اکنون، در این زمان که دست ابرقدرتها را از کشور خود کوتاه کردیم، مورد تهاجم تبلیغاتی تمام رسانه‌های گروهی وابسته به قدرتهای بزرگ هستیم. چه دروغها و تهمتها که گویندگان و

نویسندگان وابسته به ابرقدرتها به این جمهوری اسلامی نوپا نزده و نمی‌زنند.
مع‌الاسف اکثر دولتهای منطقهٔ اسلامی که به حکم اسلام باید دست اخوت به ما دهند، به عداوت با ما و اسلام برخاسته‌اند و همه در خدمت جهانخواران از هر طرف به ما هجوم آورده‌اند. و قدرت تبلیغاتی ما بسیار ضعیف و ناتوان است و می‌دانید که امروز جهان روی تبلیغات می‌چرخد. و با کمال تأسف، نویسندگان به اصطلاح روشنفکر که به سوی یکی از دو قطب گرایش دارند، به جای آنکه در فکر استقلال و آزادی کشور و ملت خود باشند، خودخواهیها و فرصت‌طلبیها و انحصارجوییها به آنان مجال نمی‌دهد که لحظه‌ای تفکر نمایند و مصالح کشور و ملت خود را در نظر بگیرند، و مقایسهٔ بین آزادی و استقلال را در این جمهوری با رژیم ستمگر سابق نمایند و زندگی شرافتمندانهٔ ارزنده را توأم با بعض آنچه را که از دست داده‌اند، که رفاه و عیشزدگی است، با آنچه از رژیم ستمشاهی دریافت می‌کردند توأم با وابستگی و نوکرمآبی و ثناجویی و مداحی از جرثومه‌های فساد و معادن ظلم و فحشا بسنجند؛ و از تهمتها و نارواها به این جمهوری تازه تولد یافته دست بکشند و با ملت و دولت در صف واحد بر ضد طاغوتیان و ستم‌پیشگان زبانها و قلمها را به کار بگیرند.
و مسئلهٔ تبلیغ تنها به عهدهٔ وزارت ارشاد نیست بلکه وظیفهٔ همهٔ دانشمندان و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان است. باید وزارت خارجه کوشش کند تا سفارتخانه‌ها نشریات تبلیغی داشته باشند و چهرهٔ نورانی اسلام را برای جهانیان روشن نمایند؛ که اگر این چهره با آن جمال جمیل که قرآن و سنت در همهٔ ابعاد به آن دعوت کرده از زیر نقاب مخالفان اسلام و کج‌فهمیهای دوستان خودنمایی نماید، اسلامْ جهانگیر خواهد شد و پرچم پرافتخار آن در همه جا به اهتزاز خواهد آمد. چه مصیبت بار و غم‌انگیز است که مسلمانان متاعی دارند که از صدر عالم تا نهایت آن نظیر ندارد، نتوانسته‌اند این گوهر گرانبها را که هر انسانی به فطرت آزاد خود طالب آن است عرضه کنند؛ بلکه خود نیز از آن غافل و به آن جاهلند و گاهی از آن فراری‌اند!
ک ـ از امور بسیار با اهمیت و سرنوشت‌ساز مسئلهٔ مراکز تعلیم و تربیت از کودکستانها تا دانشگاهها است که به واسطهٔ اهمیت فوق‌العاده‌اش تکرار نموده و با اشاره می‌گذرم. باید ملت غارت شده بدانند که در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربهٔ مهلک زده است قسمت عمده‌اش از دانشگاهها بوده است. اگر دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیتِ دیگر با برنامه‌های اسلامی و ملی در راه منافع کشور به تعلیم و تهذیب و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان جریان داشتند، هرگز میهن ما در حلقوم انگلستان و پس از آن امریکا و شوروی فرو نمی‌رفت و هرگز قراردادهای خانه خراب‌کن بر ملت محروم غارتزده تحمیل نمی‌شد و هرگز پای مستشاران خارجی به ایران باز نمی‌شد و هرگز ذخائر ایران و طلای سیاه این ملت رنجدیده در جیب قدرتهای شیطانی ریخته نمی‌شد و هرگز دودمان پهلوی و وابسته‌های به آن اموال ملت را نمی‌توانستند به غارت ببرند و در خارج و داخل پارکها و ویلاها بر روی اجساد مظلومان بنا کنند و بانکهای خارج را از دسترنج این مظلومان پر کنند و صرف عیاشی و هرزگی خود و بستگان خود نمایند. اگر مجلس و دولت و قوهٔ قضاییه و سایر ارگانها از دانشگاههای اسلامی و ملی سرچشمه می‌گرفت ملت ما امروز گرفتار مشکلات خانه‌برانداز نبود. و اگر شخصیتهای پاکدامن با گرایش اسلامی و ملی به معنای صحیحش، نه آنچه امروز در مقابل اسلام عرض اندام می‌کند، از دانشگاهها به مراکز قوای سه‌گانه راه می‌یافت، امروز ما غیر امروز، و میهن ما غیر این میهن، و محرومان ما از قید محرومیت رها، و بساط ظلم و ستمشاهی و مراکز فحشا و اعتیاد و عشرتکده‌ها که هر یک برای تباه نمودن نسل جوان فعال ارزنده کافی بود، در هم پیچیده و این ارث کشور بر باد ده و انسان برانداز به ملت نرسیده بود. و دانشگاهها اگر اسلامی ـ انسانی ـ ملی بود، می‌توانست صدها و هزارها مدرس به جامعه تحویل دهد؛ لکن چه غم‌انگیز و اسفبار است که دانشگاهها و دبیرستانها به دست کسانی اداره می‌شد و عزیزان ما به دست کسانی تعلیم و تربیت می‌دیدند که جز اقلیت مظلوم محرومی همه از غربزدگان و شرقزدگان با برنامه و نقشهٔ دیکته شده در دانشگاهها کرسی داشتند؛ و ناچار جوانان عزیز و مظلوم ما در دامن این گرگان وابسته به ابرقدرتها بزرگ شده و به کرسیهای قانونگذاری و حکومت و قضاوت تکیه می‌کردند، و بر وفق دستور آنان، یعنی رژیم ستمگر

پهلوی عمل می‌کردند.

اکنون بحمدالله تعالی دانشگاه از چنگال جنایتکاران خارج شده. و بر ملت و دولت جمهوری اسلامی است در همهٔ اعصار، که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتبهای انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانشسراها و دانشگاهها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند و از قدم اول جلوگیری نمایند تا مشکلی پیش نیاید و اختیار از دست نرود.

و وصیت اینجانب به جوانان عزیز دانشسراها و دبیرستانها و دانشگاهها آن است که خودشان شجاعانه در مقابل انحرافات قیام نمایند تا استقلال و آزادی خود و کشور و ملت خودشان مصون باشد.

ل ـ قوای مسلح، از ارتش و سپاه و ژاندارمری و شهربانی تا کمیته‌ها و بسیج و عشایر ویژگی خاص دارند. اینان که بازوان قوی و قدرتمند جمهوری اسلامی می‌باشند و نگهبان سرحدات و راهها و شهرها و روستاها و بالاخره نگهداران امنیت و آرامش‌بخشان به ملت می‌باشند، می‌بایست مورد توجه خاص ملت و دولت و مجلس باشند. و لازم است توجه داشته باشند که در دنیا آنچه که مورد بهره‌برداری برای قدرتهای بزرگ و سیاستهای مخرب، بیشتر از هر چیز و هر گروهی است، قوای مسلح است. قوای مسلح است که با بازیهای سیاسی، کودتاها و تغییر حکومتها و رژیمها به دست آنان واقع می‌شود؛ و سودجویان دغل بعض سران آنان را می‌خرند و با دست آنان و توطئه‌های فرماندهان بازی خوردهٔ کشورها را به دست می‌گیرند، و ملتهای مظلوم را تحت سلطه قرار داده و استقلال و آزادی را از کشورها سلب می‌کنند. و اگر فرماندهان پاکدامن متصدی امر باشند، هرگز برای دشمنان کشورها امکان کودتا یا اشغال یک کشور پیش نمی‌آید و یا اگر احیاناً پیش آید، به دست فرماندهان متعهد شکسته و ناکام خواهد ماند. و در ایران نیز که این معجزهٔ عصر به دست ملت انجام گرفت، قوای مسلح متعهد و فرماندهان پاک و میهن‌دوست سهم بسزایی داشتند.

و امروز که جنگ لعنتی و تحمیلی صدام تکریتی به امر و کمک امریکا و سایر قدرتها پس از نزدیک به دو سال با شکست سیاسی و نظامی ارتش متجاوز بعث و پشتیبانان قدرتمند و وابستگان به آنان روبه‌رو است، باز قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاهی و مردمی با پشتیبانی بیدریغ ملت در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها این افتخار بزرگ را آفریدند و ایران را سرافراز نمودند؛ و نیز شرارتها و توطئه‌های داخلی را که به دست عروسکهای وابسته به غرب و شرق برای براندازی جمهوری اسلامی بسیج شده بودند با دست توانای جوانان کمیته‌ها و پاسداران بسیج و شهربانی و با کمک ملت غیرتمند درهم شکسته شد. و همین جوانان فداکار عزیزند که شبها بیدارند تا خانواده‌ها با آرامش استراحت کنند. خدایشان یار و مددکار باد.

پس وصیت برادرانهٔ من در این قدمهای آخرین عمر بر قوای مسلح به طور عموم، آن است که ای عزیزان که به اسلام عشق می‌ورزید و با عشق لقاء الله به فداکاری در جبهه‌ها و در سطح کشور به کار ارزشمند خود ادامه می‌دهید، بیدار باشید و هوشیار که بازیگران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای غرب و شرقزده و دستهای مرموز جنایتکاران پشت‌پرده لبهٔ تیز سلاح خیانت و جنایتکارشان از هر سو و بیشتر از هر گروه متوجه به شما عزیزان است؛ و می‌خواهند از شما عزیزان که با جانفشانی خود انقلاب را پیروز نمودید و اسلام را زنده کردید بهره‌گیری کرده و جمهوری اسلامی را براندازند؛ و شما را با اسم اسلام و خدمت به میهن و ملت از اسلام و ملت جدا کرده به دامن یکی از دو قطب جهانخوار بیندازند؛ و بر زحمات و فداکاریهای شما با حیله‌های سیاسی و ظاهرهای به صورت اسلامی و ملی خط بطلان بکشند.

وصیت اکید من به قوای مسلح آن است که همان طور که از مقررات نظام، عدم دخول نظامی در احزاب و گروهها و جبهه‌ها است به آن عمل نمایند؛ و قوای مسلح مطلقاً، چه نظامی و انتظامی و پاسدار و بسیج و غیر اینها، در هیچ حزب و گروهی وارد نشده و خود را از بازیهای سیاسی دور نگه دارند. در این صورت می‌توانند قدرت نظامی خود را حفظ و از اختلافات درون گروهی مصون باشند. و بر فرماندهان لازم است که افراد تحت فرمان خود را از ورود در احزاب منع نمایند. و چون انقلاب از همهٔ ملت و حفظ آن بر همگان است، دولت و ملت و شورای دفاع و مجلس شورای اسلامی وظیفهٔ شرعی و میهنی آنان است که اگر قوای مسلح، چه

فرماندهان و طبقات بالا و چه طبقات بعد، برخلاف مصالح اسلام و کشور بخواهند عملی انجام دهند یا در احزاب وارد شوند که ـ بی‌اشکال به تباهی کشیده می‌شوند ـ و یا در بازیهای سیاسی وارد شوند، از قدم اول با آن مخالفت کنند. و بر رهبر و شورای رهبری است که با قاطعیت از این امر جلوگیری نماید تا کشور از آسیب در امان باشد.

و من به همهٔ نیروهای مسلح در این پایان زندگی خاکی، وصیت مشفقانه می‌کنم که از اسلام که یگانه مکتب استقلال و آزادیخواهی است و خداوند متعال همه را با نور هدایت آن به مقام والای انسانی دعوت می‌کند، چنانچه امروز وفادارید در وفاداری استقامت کنید که شما را و کشور و ملت شما را از ننگ وابستگیها و پیوستگیها به قدرتهایی که همهٔ شما را جز برای بردگی خویش نمی‌خواهند و کشور و ملت عزیزتان را عقب مانده و بازار مصرف و زیر بار ننگین ستم‌پذیری نگه می‌دارند نجات می‌دهد. و زندگی انسانی شرافتمندانه را ولو با مشکلات بر زندگانی ننگین بردگی اجانب ولو با رفاه حیوانی ترجیح دهید؛ و بدانید مادام که در احتیاجات صنایع پیشرفته، دست خود را پیش دیگران دراز کنید و به دریوزگی عمر را بگذرانید قدرت ابتکار و پیشرفت در اختراعات در شما شکوفا نخواهد شد. و به خوبی و عینیت دیدید که در این مدت کوتاه پس از تحریم اقتصادی همانها که از ساختن هرچیز خود را عاجز می‌دیدند و از راه انداختن کارخانه‌ها آنان را مأیوس می‌نمودند، افکار خود را به کار بستند و بسیاری از احتیاجات ارتش و کارخانه‌ها را خود رفع نمودند. و این جنگ و تحریم اقتصادی و اخراج کارشناسان خارجی، تحفه‌ای الهی بود که ما از آن غافل بودیم. اکنون اگر دولت و ارتش کالاهای جهانخواران را خود تحریم کنند و به کوشش و سعی در راه ابتکار بیفزایند، امید است که کشور خودکفا شود و از دریوزگی از دشمن نجات یابد.

و هم در اینجا باید بیفزایم که احتیاج ما پس از اینهمه عقب‌ماندگی مصنوعی به صنعتهای بزرگ کشورهای خارجی حقیقتی است انکارناپذیر. و این به آن معنی نیست که ما باید در علوم پیشرفته به یکی از دو قطب وابسته شویم. دولت و ارتش باید کوشش کنند که دانشجویان متعهد را در کشورهایی که صنایع بزرگ پیشرفته را دارند و استعمار و استثمارگر نیستند بفرستند؛ و از فرستادن به امریکا و شوروی و کشورهای دیگر که در مسیر این دو قطب هستند احتراز کنند، مگر ان‌شاء الله روزی برسد که این دو قدرت به اشتباه خود پی‌برند و در مسیر انسانیت و انساندوستی و احترام به حقوق دیگران واقع شوند؛ یا ان‌شاء الله مستضعفان جهان و ملتهای بیدار و مسلمانان متعهد، آنان را به جای خود نشانند. به امید چنین روزی.

م ـ رادیو و تلویزیون و مطبوعات و سینماها و تئاترها از ابزارهای مؤثر تباهی و تخدیر ملتها، خصوصاً نسل جوان بوده است. در این صد سال اخیر بویژه نیمهٔ دوم آن، چه نقشه‌های بزرگی از این ابزار، چه در تبلیغ ضد اسلام و ضد روحانیت خدمتگزار، و چه در تبلیغ استعمارگران غرب و شرق، کشیده شد و از آنها برای درست کردن بازار کالاها خصوصاً تجملی و تزئینی از هر قماش، از تقلید در ساختمانها و تزئینات و تجملات آنها و تقلید در اجناس نوشیدنی و پوشیدنی و در فرم آنها استفاده کردند، به طوری که افتخار بزرگِ فرنگی مآب بودن در تمام شئون زندگی از رفتار و گفتار و پوشش و فرم آن بویژه در خانمهای مرفه یا نیمه مرفه بود، و در آداب معاشرت و کیفیت حرف زدن و به کار بردن لغات غربی در گفتار و نوشتار به صورتی بود که فهم آن برای بیشتر مردم غیرممکن، و برای همردیفان نیز مشکل می‌نمود! فیلمهای تلویزیون از فرآورده‌های غرب یا شرق بود که طبقهٔ جوان زن و مرد را از مسیر عادی زندگی و کار و صنعت و تولید و دانش منحرف و به سوی بیخبری از خویش و شخصیت خود و یا بدبینی و بدگمانی به همه چیز خود و کشور خود، حتی فرهنگ و ادب و مآثر پر ارزشی که بسیاری از آن با دست خیانتکار سودجویان، به کتابخانه‌ها و موزه‌های غرب و شرق منتقل گردیده است. مجله‌ها با مقاله‌ها و عکسهای افتضاح بار و أسف‌انگیز، و روزنامه‌ها با مسابقات در مقالات ضدفرهنگی خویش و ضداسلامی با افتخار، مردم بویژه طبقهٔ جوان مؤثر را به سوی غرب یا شرق هدایت می‌کردند. اضافه کنید بر آن تبلیغ دامنه‌دار در ترویج مراکز فساد و عشرتکده‌ها و مراکز قمار و لاتار و مغازه‌های فروش کالاهای تجملاتی و اسباب آرایش و بازیها و مشروبات الکلی بویژه آنچه از غرب وارد می‌شد. و در مقابل صدور نفت و گاز و مخازن دیگر، عروسکها و

اسباب بازیها و کالاهای تجملی وارد می‌شد؛ و صدها چیزهایی که امثال من از آنها بی‌اطلاع هستیم. و اگر خدای نخواسته عمر رژیم سرسپرده و خانمان برانداز پهلوی ادامه پیدا می‌کرد، چیزی نمی‌گذشت که جوانان برومند ما ـ این فرزندان اسلام و میهن که چشم امید ملت به آنها است ـ با انواع دسیسه‌ها و نقشه‌های شیطانی به دست رژیم فاسد و رسانه‌های گروهی و روشنفکران غرب و شرقگرا از دست ملت و دامن اسلام رخت برمی‌بستند: یا جوانی خود را در مراکز فساد تباه می‌کردند؛ و یا به خدمت قدرتهای جهانخوار درآمده و کشور را به تباهی می‌کشاندند. خداوند متعال به ما و آنان منت گذاشت و همه را از شر مفسدین و غارتگران نجات داد.

اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس‌جمهور و رؤسای جمهور مابعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان، آن است که نگذارند این دستگاههای خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور منحرف شوند. و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن، که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل محکوم است. و تبلیغات و مقالات و سخنرانیها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور حرام است. و بر همهٔ ما و همهٔ مسلمانان جلوگیری از آنها واجب است. و از آزادیهای مخرب باید جلوگیری شود. و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند. و مردم و جوانان حزب‌اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاههای مربوطه رجوع کنند و اگر آنان کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند. خداوند تعالی مددکار همه باشد.

ن ـ نصیحت و وصیت من به گروهها و گروهکها و اشخاصی که در ضدیت با ملت و جمهوری اسلامی و اسلام فعالیت می‌کنند، اول به سران آنان در خارج و داخل، آن است که تجربهٔ طولانی به هر راهی که اقدام کردید و به هر توطئه‌ای که دست زدید و به هر کشور و مقامی که توسل پیدا کردید به شماها که خود را عالم و عاقل می‌دانید باید آموخته باشند که مسیر یک ملت فداکار را نمی‌شود با دست زدن به ترور و انفجار و بمب و دروغ‌پردازیهای بی سر و پا و غیرحساب شده منحرف کرد، و هرگز هیچ حکومت و دولتی را نمی‌توان با این شیوه‌های غیرانسانی و غیرمنطقی ساقط نمود، بویژه ملتی مثل ایران را که از بچه‌های خردسالش تا پیرزنها و پیرمردهای بزرگسالش، در راه هدف و جمهوری اسلامی و قرآن و مذهب جانفشانی و فداکاری می‌کنند. شماها که می‌دانید (و اگر ندانید بسیار ساده‌لوحانه فکر می‌کنید) که ملت با شما نیست و ارتش با شماها دشمن است. و اگر فرض بکنید با شما بودند و دوست شما بودند، حرکات ناشیانهٔ شما و جنایاتی که با تحریک شما رخ داد آنان را از شما جدا کرد و جز دشمن تراشی کار دیگری نتوانستید بکنید.

من وصیت خیرخواهانه در این آخر عمر به شما می‌کنم که اولاً با این ملت طاغوتزدهٔ رنج کشیده که پس از ۲۵۰۰ سال ستمشاهی با فدا دادن بهترین فرزندان و جوانانش خود را از زیر بار ستم جنایتکارانی همچون رژیم پهلوی و جهانخواران شرق و غرب نجات داده به جنگ و ستیز برخاسته‌اید. چطور وجدان یک انسان هر چه پلید باشد، راضی می‌شود برای احتمال رسیدن به یک مقام با میهن خود و ملت خود اینگونه رفتار کند و به کوچک و بزرگ آنها رحم نکند؟ من به شما نصیحت می‌کنم دست از این کارهای بیفایده و غیرعاقلانه بردارید و گول جهانخواران را نخورید. و در هر جا هستید اگر به جنایتی دست نزدید به میهن خود و دامن اسلام برگردید و توبه‌کنید که خداوند ارحم الراحمین است؛ و جمهوری اسلامی و ملت از شما ان‌شا ء الله می‌گذرند. و اگر دست به جنایتی زدید که حکم خداوند تکلیف شما را معین کرده، باز از نیمه راه برگشته و توبه کنید. و اگر شهامت دارید تن به مجازات داده و با این عمل خود را از عذاب الیم خداوند نجات دهید؛ و الّا در هر جا هستید عمر خود را بیش از این هدر ندهید و به کار دیگر مشغول شوید که صلاح در آن است.

و بعد، به هواداران داخلی و خارجی آنان وصیت می‌کنم که با چه انگیزه جوانی خود را برای آنان که اکنون ثابت است که برای

قدرتمندان جهانخوار خدمت می‌کنند و از نقشه‌های آنها پیروی می‌کنند و ندانسته به دام آنها افتاده‌اند به هدر می‌دهید؟ و با ملت خود در راه چه کسی جفا می‌کنید؟ شما بازی خوردگان دست آنها هستید. و اگر در ایران هستید به عیان مشاهده می‌کنید که توده‌های میلیونی به جمهوری اسلامی وفادار و برای آن فداکارند؛ و به عیان می‌بینید که حکومت و رژیم فعلی با جان و دل در خدمت خلق و مستمندان هستند؛ و آنان که به دروغ ادعای «خلقی» بودن و «مجاهد» و «فدایی» برای خلق می‌کنند، با خلق خدا به دشمنی برخاسته و شما پسران و دختران ساده‌دل را برای مقاصد خود و مقاصد یکی از دو قطب قدرت جهانخوار به بازی گرفته و خود یا در خارج در آغوش یکی از دو قطب جنایتکار به خوشگذرانی مشغول و یا در داخل به خانه‌های مجلل تیمی با زندگی اشرافی، نظیر منازل جنایتکارانی بدبخت به جنایت خود ادامه می‌دهند و شما جوانان را به کام مرگ می‌فرستند.

نصیحت مشفقانهٔ من به شما نوجوانان و جوانان داخل و خارج آن است که از راه اشتباه برگردید؛ و با محرومین جامعه که با جان و دل به جمهوری اسلامی خدمت می‌کنند متحد شوید؛ و برای ایران مستقل و آزاد فعالیت نمایید تا کشور و ملت از شرّ مخالفین نجات پیدا کند، و همه با هم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهید. تا چه وقت و برای چه گوش به فرمان اشخاصی هستید که جز به نفع شخصی خود فکر نمی‌کنند و در آغوش و پناه ابرقدرتها با ملت خود در ستیز هستند و شما را فدای مقاصد شوم و قدرت‌طلبی خویش می‌نمایند؟ شما در این سالهای پیروزی انقلاب دیدید که ادعاهای آنان با رفتار و عملشان مخالف است و ادعاها فقط برای فریب جوانان صاف دل است. و می‌دانید که شما قدرتی در مقابل سیل خروشان ملت ندارید و کارهایتان جز به ضرر خودتان و تباهی عمرتان نتیجه‌ای ندارد. من تکلیف خود را که هدایت است ادا کردم. و امید است به این نصیحت که پس از مرگ من به شما می‌رسد و شائبهٔ قدرت‌طلبی در آن نیست گوش فرا دهید و خود را از عذاب الیم الهی نجات دهید. خداوند منان شما را هدایت فرماید و صراط مستقیم را به شما بنماید.

وصیت من به چپگرایان، مثل کمونیستها و چریکهای فدایی خلق و دیگر گروهها] ی [متمایل به چپ، آن است که شماها بدون بررسی صحیح از مکتبها و مکتب اسلام نزد کسانی که از مکتبها و خصوص اسلام اطلاع صحیح دارند، با چه انگیزه خودتان را راضی کردید به مکتبی که امروز در دنیا شکست خورده رو آورید و چه شده که دل خود را به چند «ایسم» که محتوای آنها پیش اهل تحقیق پوچ است خوش کرده‌اید؟ و شما را چه انگیزه‌ای وادار کرده که می‌خواهید کشور خود را به دامن شوروی یا چین بکشید؛ و با ملت خود به اسم «توده دوستی» به جنگ برخاسته یا به توطئه‌هایی برای نفع اجنبی به ضد کشور خود و توده‌های ستمدیده دست زدید؟ شما می‌بینید که از اول پیدایش کمونیسم مدعیان آن دیکتاتورترین و قدرت‌طلب و انحصارطلبترین حکومتهای جهان بوده و هستند. چه ملتهایی زیر دست و پای شوروی مدعی طرفدار توده‌ها خُرد شدند و از هستی ساقط گردیدند. ملت روسیه، مسلمانان و غیرمسلمانان، تاکنون در زیر فشار دیکتاتوری حزب کمونیست دست و پا می‌زنند و از هرگونه آزادی محروم و در اختناق بالاتر از اختناقهای دیکتاتورهای جهان به سر می‌برند. استالین، که یکی از چهره‌های به اصطلاح «درخشان» حزب بود، ورود و خروجش را و تشریفات آن و اشرافیت او را دیدیم. اکنون که شما فریب خوردگان در عشق آن رژیم جان می‌دهید، مردم مظلوم شوروی و دیگر اقمار او چون افغانستان از ستمگریهای آنان جان می‌سپارند، و آنگاه شما که مدعی طرفداری از خلق هستید، بر این خلق محروم در هر جا که دستتان رسیده چه جنایاتی انجام دادید و با اهالی شریف آمل که آنان را به غلط طرفدار پر و پا قرص خود معرفی می‌کردید و عدهٔ بسیاری را به فریب به جنگ مردم و دولت فرستادید و به کشتن دادید، چه جنایتها که نکردید. و شما «طرفدار خلق محروم» می‌خواهید خلق مظلوم و محروم ایران را به دست دیکتاتوری شوروی دهید و چنین خیانتی را با سرپوش «فدایی خلق» و طرفدار محرومین در حال اجرا هستید، منتها «حزب توده» و رفقای آن با توطئه و زیر ماسک طرفداری از جمهوری اسلامی، و دیگر گروهها با اسلحه و ترور و انفجار.

من به شما احزاب و گروهها، چه آنان که به چپگرایی معروف ـ گرچه بعضی شواهد و قرائن دلالت دارد که اینان کمونیست

امریکایی هستند ـ و چه آنان که از غرب ارتزاق می‌کنند و الهام می‌گیرند و چه آنها که با اسم «خودمختاری» و طرفداری از کرد و بلوچ دست به اسلحه برده و مردم محروم کردستان و دیگر جاها را از هستی ساقط نموده و مانع از خدمتهای فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی و بازسازی دولت جمهوری در آن استانها می‌شوند، مثل حزب «دموکرات» و «کومله» وصیت می‌کنم که به ملت بپیوندند. و تاکنون تجربه کرده‌اند که کاری جز بدبخت کردن اهالی آن مناطق نکرده‌اند و نمی‌توانند بکنند، پس مصلحت خود و ملت خود و مناطق خود آن است که با دولت تشریک مساعی نموده و از یاغی‌گری و خدمت به بیگانگان و خیانت به میهن خود دست بردارند و به ساختن کشور بپردازند و مطمئن باشند که اسلام برای آنان هم از قطب جنایتکار غرب و هم از قطب دیکتاتور شرق بهتر است و آرزوهای انسانی خلق را بهتر انجام می‌دهد.

و وصیت من به گروههای مسلمان که از روی اشتباه به غرب و احیاناً به شرق تمایل نشان می‌دهند و از منافقان که اکنون خیانتشان معلوم شد گاهی طرفداری می‌کردند و به مخالفانِ بدخواهان اسلام از روی خطا و اشتباه گاهی لعن می‌کردند و طعن می‌زدند، آن است که بر سر اشتباه خود پافشاری نکنند و با شهامت اسلامی به خطای خود اعتراف، و با دولت و مجلس و ملت مظلوم برای رضای خداوند هم‌صدا و هم‌مسیر شده و این مستضعفان تاریخ را از شرّ مستکبران نجات دهید؛ و کلام مرحوم مدرس آن روحانی متعهد پاک سیرت و پاک اندیشه را به خاطر بسپرید که در مجلس افسردهٔ آن روز گفت: اکنون که باید از بین برویم چرا با دست خود برویم.

من هم امروز به یاد آن شهید راه خدا به شما برادران مؤمن عرض می‌کنم اگر ما با دست جنایتکار امریکا و شوروی از صفحهٔ روزگار محو شویم و با خون سرخ شرافتمندانه با خدای خویش ملاقات کنیم، بهتر از آن است که در زیر پرچم ارتش سرخ شرق و سیاه غرب زندگی اشرافی مرفه داشته باشیم. و این سیره و طریقهٔ انبیای عظام و ائمهٔ مسلمین و بزرگان دین مبین بوده است و ما باید از آن تبعیت کنیم؛ و باید به خود بباورانیم که اگر یک ملت بخواهند بدون وابستگیها زندگی کنند می‌توانند؛ و قدرتمندان جهان بر یک ملت نمی‌توانند خلاف ایدهٔ آنان را تحمیل کنند.

از افغانستان عبرت باید گرفت با آنکه دولت غاصب و احزاب چپی با شوروی بوده و هستند، تاکنون نتوانسته‌اند توده‌های مردم را سرکوب نمایند. علاوه بر این اکنون ملتهای محروم جهان بیدار شده‌اند و طولی نخواهد کشید که این بیداریها به قیام و نهضت و انقلاب انجامیده و خود را از تحت سلطهٔ ستمگران مستکبر نجات خواهند داد. و شما مسلمانانِ پایبند به ارزشهای اسلامی می‌بینید که جدایی و انقطاع از شرق و غرب برکات خود را دارد نشان می‌دهد؛ و مغزهای متفکر بومی به کار افتاده و به سوی خودکفایی پیشروی می‌کند و آنچه کارشناسان خائن غربی و شرقی برای ملت ما محال جلوه می‌دادند، امروز به طور چشم‌گیری با دست و فکر ملت انجام گرفته و ان‌شاء الله تعالی در دراز مدت انجام خواهد گرفت. و صد افسوس که این انقلاب دیر تحقق پیدا کرد و لااقل در اول سلطنت جابرانهٔ کثیف محمدرضا تحقق نیافت؛ و اگر شده بود، ایران غارتزده غیر از این ایران بود.

و وصیت من به نویسندگان و گویندگان و روشنفکران و اشکالتراشان و صاحب‌عقدگان آن است که به جای آنکه وقت خود را در خلاف مسیر جمهوری اسلامی صرف کنید و هرچه توان دارید در بدبینی و بدخواهی و بدگویی از مجلس و دولت و سایر خدمتگزاران به کار برید، و با این عمل کشور خود را به سوی ابرقدرتها سوق دهید، با خدای خود یک شب خلوت کنید و اگر به خداوند عقیده ندارید با وجدان خود خلوت کنید و انگیزهٔ باطنی خود را که بسیار می‌شود خود انسانها از آن بیخبرند بررسی کنید، ببینید آیا با کدام معیار و با چه انصاف خون این جوانان قلم قلم شده را در جبهه‌ها و در شهرها نادیده می‌گیرید و با ملتی که می‌خواهد از زیر بار ستمگران و غارتگران خارجی و داخلی خارج شود و استقلال و آزادی را با جان خود و فرزندان عزیز خود به دست آورده و با فداکاری می‌خواهد آن را حفظ کند، به جنگ اعصاب برخاسته‌اید و به اختلاف‌انگیزی و توطئه‌های خائنانه دامن می‌زنید و راه را برای مستکبران و ستمگران باز می‌کنید. آیا بهتر نیست که با فکر و قلم و بیان خود دولت و مجلس و ملت را

راهنمایی برای حفظ میهن خود نمایید؟ آیا سزاوار نیست که به این ملت مظلوم محروم کمک کنید و با یاری خود حکومت اسلامی را استقرار دهید؟ آیا این مجلس و رئیس جمهور و دولت و قوهٔ قضایی را از آنچه در زمان رژیم سابق بود بدتر می‌دانید؟ آیا از یاد برده‌اید ستمهایی که آن رژیم لعنتی بر این ملت مظلوم بی‌پناه روا می‌داشت؟ آیا نمی‌دانید که کشور اسلامی در آن زمان یک پایگاه نظامی برای امریکا بود و با آن عمل یک مستعمره می‌کردند و از مجلس تا دولت و قوای نظامی در قبضهٔ آنان بود و مستشاران و صنعتگران و متخصصان آنان با این ملت و ذخائر آن چه می‌کردند؟ آیا اشاعهٔ فحشا در سراسر کشور و مراکز فساد، از عشرتکده‌ها و قمارخانه‌ها و میخانه‌ها و مغازه‌های مشروب‌فروشی و سینماها و دیگر مراکز که هر یک برای تباه کردن نسل جوان عاملی بزرگ بود، از خاطرتان محو شده؟ آیا رسانه‌های گروهی و مجلات سراسر فسادانگیز و روزنامه‌های آن رژیم را به دست فراموشی سپرده‌اید؟ و اکنون که از آن بازارهای فساد اثری نیست، برای آنکه در چند دادگاه، یا چند جوان که شاید اکثر از گروههای منحرف نفوذ کرده و برای بدنام نمودن اسلام و جمهوری اسلامی کارهای انحرافی انجام می‌دهند، و کشتن عده‌ای که مفسد فی‌الارض هستند و قیام بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی می‌کنند شما را به فریاد درآورده، و با کسانی که با صراحت اسلام را محکوم می‌کنند و بر ضد آن قیام مسلحانه یا قیام با قلم و زبان که أسفناکتر از قیام مسلحانه است، نموده‌اند پیوند می‌کنید و دست برادری می‌دهید؛ و آنان را که خداوند مهدورالدم فرموده نور چشم می‌خوانید، و در کنار بازیگرانی که فاجعهٔ چهارده اسفند را برپا کردند و جوانان بیگناه را با ضرب و شتم کوبیدند نشسته و تماشاگر معرکه می‌شوید، یک عمل اسلامی و اخلاقی است! و عمل دولت و قوهٔ قضاییه که معاندین و منحرفین و ملحدین را به جزای اعمال خویش می‌رسانند، شما را به فریاد درآورده و داد مظلومیت می‌زنید؟ من برای شما برادران که از سوابقتان تا حدی مطلع و علاقه‌مند به بعضی از شما هستم متأسف هستم، نه برای آنان که اشراری بودند در لباس خیرخواهی و گرگهایی در پوشش چوپان و بازیگرانی بودند که همه را به باد بازی و مسخره گرفته و در صدد تباه‌کردن کشور و ملت و خدمتگزاری به یکی از دو قطب چپاولگر بودند ـ آنان که با دست پلید خود جوانان و مردان ارزشمند و علمای مربی جامعه را شهید نمودند و به کودکان مظلوم مسلمانان رحم نکردند، خود را در جامعه رسوا و در پیشگاه خداوند قهار مخذول نمودند و راه بازگشت ندارند که شیطانِنفس اماره بر آنان حکومت می‌کند.

لکن شما برادران مؤمن با دولت و مجلس که کوشش دارد خدمت به محرومین و مظلومین و برادران سر و پا برهنه و از همهٔ مواهب زندگی محروم نماید چرا کمک نمی‌کنید و شکایت دارید؟ آیا مقدار خدمت دولت و بنیادهای جمهوری را با این گرفتاریها و نابسامانیها که لازمهٔ هر انقلاب است، و جنگ تحمیلی با آنهمه خسارت و میلیونها آوارهٔ خارجی و داخلی و کارشکنیهای بیرون از حد را در این مدت کوتاه مقایسه با کارهای عمرانی رژیم سابق نموده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که کارهای عمرانی آن زمان اختصاص داشت تقریباً به شهرها آن هم به محلات مرفه؛ و فقرا و مردمان محروم از آن امور بهرهٔ ناچیز داشته یا نداشتند؛ و دولت فعلی و بنیادهای اسلامی برای این طایفهٔ محروم با جان و دل خدمت می‌کنند؟ شما مؤمنان هم پشتیبان دولت باشید تا کارها زود انجام گیرد و در محضر پروردگار که خواه ناخواه خواهید رفت با نشان خدمتگزاری به بندگان او بروید. *

* ـ چنانکه در نسخهٔ خطی مشهود است امام خمینی در این قسمت مرقوم فرموده‌اند: «این مقدار بریده شده راخودم انجام داده‌ام».

س ـ یکی از اموری که لازم به توصیه و تذکر است، آن است که اسلام نه باسرمایه‌داری ظالمانه و بیحساب و محروم کنندهٔ توده‌های تحت ستم و مظلوم موافق است، بلکه آن را به طور جدی در کتاب و سنت محکوم می‌کند و مخالف عدالت اجتماعی می‌داند ـ گرچه بعض کج‌فهمان بی اطلاع از رژیم حکومت اسلامی و ازمسائل سیاسی حاکم در اسلام در گفتار و نوشتار خود طوری وانمود کرده‌اند (و باز هم دست برنداشته‌اند) که اسلام طرفدار بی مرز و حد سرمایه‌داری و مالکیت است و با این شیوهٔ که با فهم کج خویش از اسلام برداشت نموده‌اند چهرهٔ نورانی اسلام را پوشانیده و راه را برای مغرضان و دشمنان اسلام باز نموده که به اسلام بتازند، و آن را رژیمی چون رژیم سرمایه‌داری غرب مثل رژیم امریکا و انگلستان و دیگر چپاولگران غرب به حساب آورند،

و با اتکال به قول و فعل این نادانان یا غرضـمندانه و یا ابلهانه بدون مراجعه به اسلام‌شناسان واقعی با اسلام به معارضه برخاسته‌اند ـ و نه رژیمی مانند رژیم کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم است که با مالکیت فردی مخالف و قائل به اشتراک می‌باشند با اختلاف زیادی که دوره‌های قدیم تاکنون حتی اشتراک در زن و همجنس بازی بوده و یک دیکتاتوری و استبداد کوبنده در بر داشته.

بلکه اسلام یک رژیم معتدل با شناخت مالکیت و احترام به آن به نحو محدود در پیدا شدن مالکیت و مصرف، که اگر بحق به آن عمل شود چرخهای اقتصاد سالم به راه می‌افتد و عدالت اجتماعی، که لازمهٔ یک رژیم سالم است تحقق می‌یابد. در اینجا نیز یک دسته با کج فهمیها و بی‌اطلاعی از اسلام و اقتصاد سالم آن در طرف مقابل دستهٔ اول قرار گرفته و گاهی با تمسک به بعضی آیات یا جملات نهج‌البلاغه، اسلام را موافق با مکتبهای انحرافی مارکس و امثال او معرفی نموده‌اند و توجه به سایر آیات و فقرات نهج البلاغه ننموده و سرخود، به فهم قاصر خود، بپاخاسته و «مذهب اشتراکی» را تعقیب می‌کنند و از کفر و دیکتاتوری و اختناق کوبنده که ارزشهای انسانی را نادیده گرفته و یک حزب اقلیت با توده‌های انسانی مثل حیوانات عمل می‌کنند، حمایت می‌کنند.

وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس جمهور و شورای قضایی آن است که در مقابل احکام خداوند متعال خاضع بوده؛ و تحت تأثیر تبلیغات بی‌محتوای قطب ظالم چپاولگر سرمایه‌داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوید، و به مالکیت و سرمایه‌های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید، و به ملت اطمینان دهید تا سرمایه‌ها و فعالیتهای سازنده به کار افتند و دولت و کشور را به خودکفایی و صنایع سبک و سنگین برسانند.

و به ثروتمندان و پولداران مشروع وصیت می‌کنم که ثروتهای عادلانهٔ خود را به کار اندازید و به فعالیت سازنده در مزارع و روستاها و کارخانه‌ها برخیزید که این خود عبادتی ارزشمند است.

و به همه در کوشش برای رفاه طبقات محروم وصیت می‌کنم که خیر دنیا و آخرت شماها رسیدگی به حال محرومان جامعه است که در طول تاریخ ستمشاهی و خان‌خانی در رنج و زحمت بوده‌اند. و چه نیکو است که طبقات تمکندار به طور داوطلب برای زاغه و چپرنشینان مسکن و رفاه تهیه کنند. و مطمئن باشند که خیر دنیا و آخرت در آن است. و از انصاف به دور است که یکی بی‌خانمان و یکی دارای آپارتمانها باشد.

ع ـ وصیت اینجانب به آن طایفه از روحانیون و روحانی‌نماها که با انگیزه‌های مختلف با جمهوری اسلامی و نهادهای آن مخالفت می‌کنند و وقت خود را وقف براندازی آن می‌نمایند و با مخالفان توطئه‌گر و بازیگران سیاسی کمک، و گاهی به طوری که نقل می‌شود با پولهای گزافی که از سرمایه‌داران بیخبر از خدا دریافت برای این مقصد می‌کنند کمکهای کلان می‌نمایند، آن است که شماها طرْفی از این غلط‌کاریها تاکنون نبسته و بعد از این هم گمان ندارم ببندید. بهتر آن است که اگر برای دنیا به این عمل دست زده‌اید ـ و خداوند نخواهد گذاشت که شما به مقصد شوم خود برسید ـ تا درِ توبه باز است از پیشگاه خداوند عذر بخواهید و با ملت مستمند مظلوم هم‌صدا شوید و از جمهوری اسلامی که با فداکاریهای ملت به دست آمده حمایت کنید، که خیر دنیا و آخرت در آن است. گرچه گمان ندارم که موفق به توبه شوید.

و اما به آن دسته که از روی بعض اشتباهات یا بعض خطاها، چه عمدی و چه غیرعمدی، که از اشخاص مختلف یا گروهها صادر شده و مخالف با احکام اسلام بوده است با اصل جمهوری اسلامی و حکومت آن مخالفت شدید می‌کنند و برای خدا در براندازی آن فعالیت می‌نمایند و با تصور خودشان این جمهوری از رژیم سلطنتی بدتر یا مثل آن است، با نیت صادق در خلوات تفکر کنند و از روی انصاف مقایسه نمایند با حکومت و رژیم سابق. و باز توجه نمایند که در انقلابهای دنیا هرج و مرجها و غلطرویها و فرصت‌طلبیها غیرقابل اجتناب است و شما اگر توجه نمایید و گرفتاریهای این جمهوری را در نظر بگیرید ـ از قبیل توطئه‌ها و تبلیغات دروغین و حملهٔ مسلحانهٔ خارج مرز و داخل، و نفوذ غیر قابل اجتناب گروههایی از مفسدان و مخالفان اسلام در تمام ارگانهای دولتی به قصد ناراضی کردن ملت از اسلام و حکومت اسلامی، و تازه کار بودن اکثر یا بسیاری از متصدیان امور و پخش شایعات

دروغین از کسانی که از استفاده‌های کلان غیرمشروع بازمانده یا استفادهٔ آنان کم شده، و کمبود چشمگیر قضات شرع و گرفتاریهای اقتصادی کمرشکن و اشکالات عظیم در تصفیه و تهذیب متصدیان چند میلیونی، و کمبود مردمان صالح کاردان و متخصص و دهها گرفتاری دیگر، که تا انسان وارد گود نباشد از آنها بیخبر است ـ و از طرفی اشخاص غرضمند سلطنت‌طلب سرمایه‌دار هنگفت که با رباخواری و سودجویی و با اخراج ارز و گرانفروشی به حد سرسام‌آور و قاچاق و احتکار، مستمندان و محرومان جامعه را تا حد هلاکت در فشار قرار داده و جامعه را به فساد می‌کشند، نزد شما آقایان به شکایت و فریبکاری آمده و گاهی هم برای باور آوردن و خود را مسلمان خالص نشان دادن به عنوان «سهم» مبلغی می‌دهند و اشک تمساح می‌ریزند و شما را عصبانی کرده به مخالفت برمی‌انگیزانند، که بسیاری از آنان با استفاده‌های نامشروع، خون مردم را می‌مکند و اقتصاد کشور را به شکست می‌کشند.

اینجانب نصیحت متواضعانهٔ برادرانه می‌کنم که آقایان محترم تحت تأثیر اینگونه شایعه‌سازیها قرار نگیرند و برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند. و باید بدانند که اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد، به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواهِ بقیهٔالله ـ روحی فداه ـ یا مطیع امر شما آقایان تحقق نخواهد پیدا کرد، بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می‌رسد و محرومان جهان، که به اسلام و حکومت اسلامی رو] ی [آورده و دل باخته‌اند، مأیوس می‌شوند و اسلام برای همیشه منزوی خواهد شد؛ و شماها روزی از کردار خود پشیمان می‌شوید که کار گذشته و دیگر پشیمانی سودی ندارد. و شما آقایان اگر توقع دارید که در یک شب همهٔ امور بر طبق اسلام و احکام خداوند تعالی متحول شود یک اشتباه است، و در تمام طول تاریخ بشر چنین معجزه‌ای روی نداده است و نخواهد داد. و آن روزی که ان‌شا ء الله تعالی مصلح کل ظهور نماید، گمان نکنید که یک معجزه شود و یکروزه عالم اصلاح شود؛ بلکه با کوششها و فداکاریها ستمکاران سرکوب و منزوی می‌شوند. و اگر نظر شماها مثل نظر بعض عامیهای منحرف، آن است که برای ظهور آن بزرگوار باید کوشش در تحقق کفر و ظلم کرد تا عالم را ظلم فراگیرد و مقدمات ظهور فراهم شود، فانّا لله و انّا الیه راجعون.

ف ـ وصیت من به همهٔ مسلمانان و مستضعفان جهان این است که شماها نباید بنشینید و منتظر آن باشید که حکام و دست اندرکاران کشورتان یا قدرتهای خارجی بیایند و برای شما استقلال و آزادی را تحفه بیاورند. ما و شماها لااقل در این صد سال اخیر، که بتدریج پای قدرتهای بزرگ جهانخوار به همهٔ کشورهای اسلامی و سایر کشورهای کوچک باز شده است مشاهده کردیم یا تاریخهای صحیح برای ما بازگو کردند که هیچ یک از دوَل حاکم بر این کشورها در فکر آزادی و استقلال و رفاه ملتهای خود نبوده و نیستند؛ بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنان یا خود به ستمگری و اختناق ملت خود پرداخته و هر چه کرده‌اند برای منافع شخصی یا گروهی نموده؛ یا برای رفاه قشر مرفه و بالانشین بوده و طبقات مظلوم کوخ و کپرنشین از همهٔ مواهب زندگی حتی مثل آب و نان و قوت لایموت محروم بوده، و آن بدبختان را برای منافع قشر مرفه و عیاش به کار گرفته‌اند؛ و یا آنکه دست نشاندگان قدرتهای بزرگ بوده‌اند که برای وابسته کردن کشورها و ملتها هرچه توان داشته‌اند به کار گرفته و با حیله‌های مختلف کشورها را بازاری برای شرق و غرب درست کرده و منافع آنان را تأمین نموده‌اند و ملتها را عقب مانده و مصرفی بار آوردند و اکنون نیز با این نقشه در حرکتند.

و شما ای مستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان بپاخیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرتها و عمّال سرسپردهٔ آنان نترسید؛ و حکام جنایتکار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد، زمام امور را به دست گیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید؛ و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوریهای آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همهٔ مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند و همهٔ مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. به امید

آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است.

ص ـ یک مرتبهٔ دیگر در خاتمهٔ این وصیتنامه، به ملت شریف ایران وصیت می‌کنم که در جهان حجم تحمل زحمتها و رنجها و فداکاریها و جان‌نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علوّ رتبهٔ آن است، آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپاخاستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد؛ و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایدهٔ توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده؛ و کوشش تمام انبیای عظام

ـ علیهم سلام‌الله ـ و اولیای معظم ـ سلام الله علیهم ـ برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد. آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده، و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سرّ و عَلن حاصل نشود.

شما ای ملت مجاهد، در زیر پرچمی می‌روید که در سراسر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است، بیابید آن را یا نیابید، شما راهی را می‌روید که تنها راه تمام انبیا ـ علیهم سلام‌الله ـ و یکتا راه سعادت مطلق است. در این انگیزه است که همهٔ اولیا شهادت را در راه آن به آغوش می‌کشند و مرگ سرخ را «احلی من العسل» می‌دانند؛ و جوانان شما در جبهه‌ها جرعه‌ای از آن را نوشیده و به وجد آمده‌اند و در مادران و خواهران و پدران و برادران آنان جلوه نموده و ما باید بحق بگوییم یا لیتنا کنّا معکم فنفوز فوزاً عظیماً. گوارا باد بر آنان آن نسیم دل‌آرا و آن جلوهٔ شورانگیز.

و باید بدانیم که طرفی از این جلوه در کشتزارهای سوزان و در کارخانه‌های توانفرسا و در کارگاهها و در مراکز صنعت و اختراع و ابداع، و در ملت به طور اکثریت در بازارها و خیابانها و روستاها و همهٔ کسانی که متصدی این امور برای اسلام و جمهوری اسلامی و پیشرفت و خودکفایی کشور به خدمتی اشتغال دارند جلوه‌گر است.

و تا این روح تعاون و تعهد در جامعه برقرار است کشور عزیز از آسیب دهر ان‌شا ء الله تعالی مصون است. و بحمدالله تعالی حوزه‌های علمیه و دانشگاهها و جوانانِ عزیز مراکز علم و تربیت از این نفخهٔ الهی غیبی برخوردارند؛ و این مراکز دربست در اختیار آنان است، و به امید خدا دست تبهکاران و منحرفان از آنها کوتاه.

و وصیت من به همه آن است که با یاد خدای متعال به سوی خودشناسی و خودکفایی و استقلال، با همهٔ ابعادش به پیش، و بی‌تردید دست خدا با شما است، اگر شما در خدمت او باشید و برای ترقی و تعالی کشور اسلامی به روح تعاون ادامه دهید.

و اینجانب با آنچه در ملت عزیز از بیداری و هوشیاری و تعهد و فداکاری و روح مقاومت و صلابت در راه حق می‌بینم و امید آن دارم که به فضل خداوند متعال این معانی انسانی به اعقاب ملت منتقل شود و نسلاً بعد نسل بر آن افزوده گردد.

با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم. و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم. و از خدای رحمان و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد.

و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهیها و قصور و تقصیرها بپذیرند. و با قدرت و تصمیم اراده به پیش روند و بدانند که با رفتن یک خدمتگزار در

سدّ آهنین ملت خللی حاصل نخواهد شد که خدمتگزاران بالا و والاتر در خدمتند، والله نگهدار این ملت و مظلومان جهان است.

والسلام علیکم و علی عبادالله الصالحین و رحمهٔ‌الله و برکاته

۲۶ بهمن ۱۳۶۱ / ۱ جمادی الاولی ۱۴۰۳

روح‌الله الموسوی الخمینی

بسمه تعالی

این وصیتنامه را پس از مرگ من احمد خمینی برای مردم بخواند. و در صورت عذر، رئیس محترم جمهور یا رئیس محترم شورای اسلامی یا رئیس محترم دیوان عالی کشور، این زحمت را بپذیرند. و در صورت عذر، یکی از فقهای محترم نگهبان این زحمت را قبول نماید.

روح الله الموسوی الخمینی

بسمه تعالی

در زیر این وصیتنامهٔ ۲۹ صفحه‌ای و مقدمه، چند مطلب را تذکر می‌دهم:

۱) ـ اکنون که من حاضرم، بعض نسبتهای بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست، مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.

۲) ـ اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده‌اند که اعلامیه‌های اینجانب را می‌نوشته‌اند. این مطلب را شدیداً تکذیب می‌کنم. تاکنون هیچ اعلامیه‌ای را غیر شخص خودم تهیه کسی نکرده است.

۳) ـ از قرار مذکور، بعضیها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیلهٔ آنان بوده، این دروغ است. من پس از برگرداندنم از کویت، با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم، زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود؛ آنان تحت نفوذ شاه بودند ولی پاریس این احتمال نبود.

۴) ـ من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطهٔ سالوسی و اسلام نمایی بعضی افراد ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده‌ام، که بعد فهمیدم از دغلبازی آنان اغفال شده‌ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایاندند، و نباید از آن مسائل سوء استفاده شود. و میزان در هر کس حال فعلی او است.

روح الله الموسوی الخمینی

پیام امام به گورباچف

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جناب آقای گورباچف! صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی، از آنجا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می‌شود که جنابعالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان، خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته‌اید، و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم. هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار آن حل پاره‌ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت تجدیدنظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید، اولین مسأله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدازدایی» و «دین‌زدایی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر نمایید؛ و بدانید که

برخورد واقعی بـا قضایـای جهـان جز از این طریق میسر نیست. البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمنـدان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنمایـد، ولی حقیقت جای دیگری است. شـما اگر بخواهیـد در این مقطع تنهـا گره‌هـای کور اقتصـادی سوسـیالیسم و کمونیسم را بـا پناه بردن به کانون سـرمایه‌داری غرب حل کنیـد، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشـتباهات شـما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خـداست. همان مشـکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشـیده و یا خواهند کشـید. مشـکل اصـلی شـما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.

جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسـی جهان جسـتجو کرد؛ چرا که مارکسـیسم جوابگوی هیـچ نیـازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشـریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.

حضـرت آقای گورباچف، ممکن است شـما اثباتاً در بعضـی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه‌ها اعتقـاد کامـل خودتان را به آن ابراز کنیـد؛ ولی خود می‌دانیـد که ثبوتاً این گونه نیست. رهبر چین اولین ضـربه را به کمونیسم زد؛ و شما دومین و علی‌الظاهر آخرین ضـربه را بر پیکر آن نواختید. امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. ولی از شـما جداً می‌خواهم که در شکسـتن دیوارهـای خیالات مارکسـیسم، گرفتار زنـدان غرب و شـیطان بزرگ نشویـد. امیـدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه‌های پوسیده هفتاد سال کژی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدایید. امروز دیگر دولتهـای همسو بـا شـما که دلشان برای وطن و مردمشان می‌تپـد هرگز حاضـر نخواهنـد شـد بیش از این منابع زیرزمینی و رو زمینی کشورشان را برای اثبات موفقیت کمونیسم، که صدای شکستن استخوان‌هایش هم به گوش فرزندانشان رسیده است، مصرف کنند.

آقای گورباچف وقتی از گلدسـته‌های مساجـد بعضـی از جمهوری‌های شـما پس از هفتاد سال بانگ «الله‌اکبر» و شـهادت به رسالت حضـرت ختمی مرتبت ـ صـلی‌الله علیه و آله و سـلم ـ به گوش رسـید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی (ص) را از شوق به گریه انـداخت. لـذا لازم دانستم این موضوع را به شـما گوشـزد کنم که بـار دیگر به دو جهان‌بینی مادی و الهی بیندیشید. مادیون معیار شناخت در جهان‌بینی خویش را «حس» دانسـته و چیزی را که ماده نـدارد موجود نمی‌داننـد. قهراً جهان غیب، ماننـد وجود خـداوند تعـالی و وحی و نبوت و قیـامت، را یکسـره افسـانه می‌داننـد. در حـالی که معیـار شـناخت در جهـان‌بینی الهی اعم از «حس و عقـل» می‌باشـد، و چیزی که معقول باشـد داخل در قلمرو علم می‌باشـد گرچه محسوس نباشـد. لـذا هستی اعم از غیب و شـهادت است، و چیزی که ماده ندارد، می‌تواند موجود باشد. و همان‌طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.

قرآن مجیـد اساس تفکر مادی را نقـد می‌کنـد، و به آنان که بر این پندارنـد که خـدا نیست و گرنه دیـده می‌شد. لن نومن‌لک حتی نری‌الله جهره(۲) می‌فرماید: لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف‌الخبیر.(۳)

از قرآن عزیز و کریم و اسـتدلالات آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم، که از نظر شـما اول بحث است، اصولاً میل نداشتم شمـا را در پیـچ و تـاب مسائـل فلاسـفه، بخصوص فلاسـفهٔ اسـلامی، بینـدازم. فقـط به یکی ـ دو مثـال سـاده و فطری و وجـدانی که سیاسیون هم می‌توانند از آن بهره‌ای ببرند بسنده می‌کنم. این از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بیخبر است. یک مجسـمه سـنگی یـا مجسـمه مـادی انسـان هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است. در صورتی که به عیان می‌بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگـاه است. می‌دانـد کجاست؛ در محیطش چه می‌گـذرد؛ در جهان چه غوغایی است. پس، در حیوان و

انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است. انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد. و شما خوب می‌دانید که انسان می‌خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً ـ اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است. اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان این‌گونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه، به نوشته‌های فارابی(۴) و بوعلی‌سینا(۵) ـ رحمت‌الله علیهما ـ در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتابهای سهروردی(۶) ـ رحمت‌الله علیه ـ در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جنابعالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می‌باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است. از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین(۷) ـ رضوان‌الله تعالی علیه و حشره‌الله مع‌النبیین والصالحین ـ مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده؛ و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.
دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا و بخصوص محی‌الدین ابن‌عربی(۸) نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر از موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.
جناب آقای گورباچف، اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، از شما می‌خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید. و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزشهای والا و جهان شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملتها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد. ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می‌دانیم. با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوریهای شوروی، نشان دادید که دیگر این‌گونه فکر نمی‌کنید که مذهب مخدر جامعه است.(۹)
راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرتها چون کوه استوار کرده است مخدر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدر جامعه است؟ آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیراسلامی، در اختیار ابرقدرتها و قدرتها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است مخدر جامعه است. ولی این دیگر مذهب واقعی نیست؛ بلکه مذهبی است که مردم ما آن را «مذهب امریکایی» می‌نامند.
در خاتمه صریحاً اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید. و در هر صورت، کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می‌شمارد. والسلام علی‌من‌اتبع الهدی.

۱۱/۱۰/۶۷

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

اشعار امام

رباعیات

دل خواب

چشم تو و خورشید جهانتاب کجا؟ یاد رخ دلـــــــدار و دل خواب کجا؟

با این تن خاکی، ملکوتی نشوی ای دوست تراب و ربّ الاَرباب کجا؟

درِ وصل

ای دوست، ببین حال دل زار مرا ویـن جانِ بلا دیده بیمار مرا

تا کی درِ وصلِ خود به رویم بندی؟ جانا، مپسند دیگر آزار مرا

طفل طریق

ای پیـــرطـــــــریق، دستگیری فرما! طفلیم در این طریق پیری فرما

فرسوده شدیم و ره به جایی نرسید یارا، تو درین راه امیری فــــرما!

باده اَلَست

هشیاری من بگیر و مستم بنما سر مست ز بـــــــاده الستم بنما

بر نیستیم فزون کن، از راه کَرم در دیده خود هر آنچه هستم، بنما

هیهات

فاطی تو و ره به کوی دلبر؟ هیهات! نظّاره گریِّ روی دلبـــــر؟ هیهات!

این راه، رهی نیست که پیمایی تو جبریل در آن فکنده شهپر، هیهات!

جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی ما جـــــاوید است دشمن ز حیات خویشتن، نومید است

آن روز که عالم ز ستمگر خالی است ما را و همه ستمکشان را عید اس

فریاد

از درد دلم، بجز تو کی با خبر است؟ یا با من دیوانه که در بام و در است؟

طغیان درون را به که بتوانــم گفت؟ فریاد نهان را به دل کی اثر است؟

چراغ فطرت

فاطی که به قول خویش، اهل نظر است در فلسفه کوشش بسی بیشتر است

باشد که به خــــــود آید و بیـــــدار شود دانـــــد که چــراغ فطرتش در خطر است

فریاد ز من

ای پیر، هوای خانقاهم هوس است طاعت نکند سود، گناهم هوس است

یاران همه سوی کعبه، کردند رحیل فریاد ز من، گناهگاهم هوس است!

جمهوری ما

جمهوری ما نشانگر اسلام است افکارِ پــلیدِ فتنه جــویان، خـــام است

ملّت به ره خویش جلو می‌تازد صدام به دست خویش در صد دام است

ما عرفناکَ

فاطی که ز من نامه عرفانی خواست از مورچه‌ای، تخت سلیمانی خواست

گـــویی نشنیده ما عرفناك از آنک جبریل از او نفخه رحمـــانی خواست

تشنه پاسخ

ای دوست، هر آنچه هست، نورِ رُخ تو است فریاد رس ِ دل، نظرِ فرّخ تو است

طی شد شب هجر (قدر) و مطلع فجر نشد یارا! دل مرده، تشنه پاسخ تو است

پرچم

این عید سعید، عید حزب اللّه است دشمن زشکست خویشتن، آگاه است

چـــون پرچم جمهوری اسلامی ما جـــــاویـــد به اسمِ اعظمِ اللّه است

دُرّ یتیم

فاطی که به نور فطرت، آراسته است از قید حجاب عقل، پیراسته است

گویی که ز بحر نور سلطانی و صدر این دُرّ یتیم پاك برخاسته است

طوطی وار

فاطی که به دانشکده ره یافته است الفاظی چند را به هم بافته است

گویی که به یک دو جمله طوطی وار سوداگرِ ذاتِ پاكِ نایافته است

مهمان

هر ذرّه در این مزرعه، مهمان تو هست هر ریش دلی بحق، پریشان تو هست

کس را نتوان یافت که جویای تو نیست جوینده هر چه هست، خواهان تو هست

ایمان

آن را که زمین و آسمانش جا نیست بر عرش برین و کرسی‌اش ماوا نیست

اندر دل عاشقش بگنجد، ای دوست ایمان است این و غیر از این معنا نیست

خرداد ۱۳۶۳

عشق

آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست قلبی که به عشقت نتپد جز گِل نیست

آن کس که ندارد به سر کوی تو، راه از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

شیرین

در محفل دوستان، بجـز یاد تو نیست آزاده نـــــباشد آنــــکه آزاد تـــو نیست

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار آن کیست که با این همه، فرهاد تو نیست؟

افسوس

افسوس که عمر در بطالت بگذشت با بارِ گنه، بدونِ طاعت بگذشت

فـــــــردا که به صحنه مجازات روم گویند که هنگام ندامت بگذشت

گمان

افسوس که ایّام جـــوانی بگذشت حالی نشد و جهان فـانی بگذشت

مطلوب همه جهانْ نهان است، هنوز دیدی همه عمر در گمانی بگذشت؟

هستیِ دوست

جز هستیِ دوست در جهـــــان، نتوان یافت در نیست نشانه‌ای ز جان نتوان یافت

در خانه اگر کس است، یک حرف بس است در کوْن و مـــکان به غیر آن نتوان یافت

نتوان یافت

با فلسفه، ره به سوی او نتـــوان یافت با چشم علیل، کوی او نتوان یافت

این فلسفه را بِهِل که بی شهپر عشق اشراقِ جمیلِ رویِ او نتـوان یافت

طریق

فاطی که طریق ملکوتی سپرَد خواهد ز مقام جبروتی گذرَد

نابینایی است کو ز چاه ناسوت بی راهنما به سوی لاهوت روَد

فنا

صوفی، به ره عشق، صفا باید کرد عهدی که نموده‌ای، وفا باید کرد

تا خویشتنی، به وصل جانان نرسی خود را به ره دوست، فنا باید کرد

حذر

فاطی، به‌سوی دوست سفر باید کرد از خویشتنِ خـــویش گذر بایـــد کرد

هر معرفتی کـــه بویِ هستیِ تو داد دیوی است به ره، از آن حذر باید کرد

سفر

از هستی خویشتن، گذر باید کرد زین دیو لعین، صرف نظر باید کرد

گـــــر طالب دیـــدار رخ محبوبی از منــــزل بیگانه سفر باید کرد

حجاب اکبر

فاطی که به علم فلسفه می‌نازد بر علــــم دگـــر به آشکارا تازد

ترسم که در این حجاب اکبر، آخر غافل شود و هستی خود را بازد

راه

فصلی بگشا که وصف رویت باشد آغـــازگر طُـــرّه مـویــــــت باشد

طومـار علوم و فلسفه درهم پیچ یارا، نظری که ره به سویت باشد

نشان

فاطـــی گُل بوستان احمـــــد باشد فرزنـــد دلارام محمّد باشد

گفتار من از نشانِ سلطانی و صدر در جبهه سعد او مویّد باشد

عید

این عید سعید، عید اسعد باشد ملّت به پنـاه لطف احمد باشد

بر پرچم جمهوری اسلامـــی ما تمثال مبارک محمّد(ص) باشد

عارف

آن کس که به زعم خویش، عارف باشد غـــــوّاص به دریای معارف باشد

روزی اگـــــــــر از حجاب آزاد شـــــود بیند که به لاک خویش واقف باشد

قبله

ابـــــــروی تو قبله نمازم باشد یـــــــاد تو گره‌گشای رازم باشد

از هر دو جهان، برفکنم روی نیاز گر گوشه چشمت به نیازم باشد

پریشان

تا تکیه‌گهت عصایِ برهان باشد تا دیدگهت کتابِ عـــرفان باشد

در هجر جمال دوست تا آخرِ عمر قلب تو دگرگون و پریشان باشد

رها باید شد

از هستـــــــــیِ خویشتن، رها باید شد از دیو خودیّ خود، جدا باید شد

آن کس که به شیطان درون سرگرم است کی راهی راه انبیا خواهد شد؟

جلوه حق

موسی نشده، کلیم کی خواهی شد؟ در طور رهش، مقیم کی خواهی شد؟

تا جلـــــــوه حق، تو را ز خود نرهاند با یار ازل، ندیـــــم کی خواهی شد؟

فلسفه

فاطی که فنون فلسفه می‌خواند از فلسفه فا و لام و سین می‌داند

امیّد مـــن آن است که با نورِخدا خـــــــود را ز حجاب فلسفـــــه برهاند

حجاب

آنان که به علم فلسفه می‌نازند بر علم دگــــــــر به آشکارا تازند

ترسم که در این حجاب اکبر، آخر سرگرم شوند و خویشتن را بازند

جفا

فـــــولاد دلی که آه، نرمش نکند یا ناله دلسوخته گرمش نکند

طوقی ز جفا فکنده بر گردن خویش آزار دلم، دچـار شرمش نکند

لَن تَرانی

تا جلوه او جبـــــال را دک نکند تا صَعْق، تو را ز خویش مُندَك نکند

پیوسته خطاب لَن تَرانی شنوی فانی شو تا خود از تو منفک نکند

همراز

آن شب که همه میکده ها باز شوند یارانِ خـــرابات هـــم آواز شوند

فـــــارغ ز رقیب، در کنـــــارِ محبوب طومار فراق بسته، همراز شوند

ثنای حق

ذرّات جهان، ثنای حق می گویند تسبیح کنان، لقای او می‌جویند

ما کوردلان خامشان پنداریم با ذکر فصیح راه او مـــی پویند

سوی او

ذرّات وجود، عاشق روی وی‌اند با فطرت خویشتن، ثناجوی وی‌اند

ناخواسته و خواسته دلها همگی ر جا که نظر کنند، در سوی وی‌اند

بیراهه

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود تیـــــــرگی و حجاب، چیزی نفزود

هر چند تو حکمت الهی خوانیش راهی به سوی کعبه عاشق ننمود

فروغ رخ

آن کس که رخش ندید، خفــــــاش بُوَد خورشیدْ، فروغ رخ زیباش بُوَد

سرّ است و هـــر آنچه هست اندر دو جهان از جلوه نورِ روی او فاش بُوَد

پند

تا دوست بُوَد، تو را گزندی نَبُود تا اوست، غبارِ چون و چندی نَبُود

بگذار هر آنچه هست و او را بگزین نیکوتر از این دو حرف، پندی نَبُود

قرار

جز یاد تو در دلم قراری نَبُود ای دوست، بجز تو غمگساری نَبُود

دیوانه شدم، ز عقل بیزار شدم خواهان تو را به عقل، کاری نَبُود

بُت

با چشم منی، جمال او نتوان دید با گوش تویی، نغمه او کس نشنید

این ما و تویی، مایه کوری و کری است این بت بشکن تا شَوَدَت دوست پدید

آن کیست؟

آن کیست که روی تو به هر کوی ندید؟ آوای تو در هر در و منزل نشنید؟

کو آنکه سخن ز هرکه گفت، از تو نگفت؟ آن کیست که از می وصالت نچشید؟

راه معرفت

آن کس که ره معرفت اللّه پوید پیوسته زِ هر ذرّه، خدا می‌جوید

تا هستیِ خویشتن فرامُش نکند خواهد که زِ شِرک، عطر وحدت بوید

بی‌قرار

یاران، دل دردمندِ ما را نگرید طوفانِ کُشنده بلا را نگرید

از ما دلِ بیقرار و پرشور و نوا فارغْ، دلِ یارِ بی‌وفا را نگرید

مهجور

گر اهل نه‌ای زِ اهلِ‌حق خرده مگیر ای مرده، چو خودْ زنده دلان مرده مگیر

برخیز ازاین خواب گران، ای مهجور بیدار دلان، خواب گران برده مگیر

فیض وجود

جـــــز فیض وجود او، نباشد هرگز عکس نمود او، نباشد هرگز

مرگ است، اگر هستی دیگر بینی بودی جز بود او، نباشد هرگز

مدّعی

از صـــــــــوفی‌ها صفـــا ندیدم هرگز زین طایفه من، وفا ندیدم هرگز

زین مدّعیان که فاش اناالحق گویند با خـــودبینی، فنا ندیدم هرگز

جوینده تو

ای یاد تو روح‌بخش جان درویش ای مهـــــرِ جمالِ تو دوای دلِ ریش

دلها همه صیدهای در بند تواند جوینده توست هر کسی در هر کیش

عقل و عشق

ای عشق، ببار بر سرم رحمت خویش ای عقل، مرا رها کن از زحمت خویش

از عقـــــل بریدم و به او پیـــوستم شاید کشدم به لطف در خلوت خویش

دام دل

افتاده به دام شمع، پروانه دل حاشا که رها کند غمش، خانه دل

مطرود شود ز جرگه درویشان دیوانه وشی که نیست دیوانه دل

رسوای تو

پروانه شمـــعِ رُخِ زیبـــای توام دلبـــاخته قـــامت رعنای توام

آشفته‌ام از فراقت، ای دلبر حُسن برگیر حجاب من که رسوای توام

غرق کمال

آن روز کـه عاشقِ جـــمالت گشتم دیـوانـه روی بی‌مثالـت گشتم

دیدم، نبود در دو جهان جز تو کسی بیخود شدم و غرق کمالت گشتم

بیگانه خویش

تا روی تو را دیـــدم و دیـــوانه شدم از هستی و هر چه هست، بیگانه شدم

بیخود شدم از خویشتن و خویشیها تا مست، ز یک جـــرعـــه پیمـــانه شدم

چه کنم؟

فرهادم و سوزِ عشق شیرین دارم امّـــید لقـــاء یـــار دیـــرین دارم

طاقت ز کفـــم رفت و ندانم چکنم یادش همه شب در دل غمگین دارم

کوی دوست

گـــر بر سرِ کوی دوست، راهی دارم در سایه لطف او، پنـاهی دارم

غم نیست که راه رفت و آمد باز است طاعت اگرم نیست، گناهی دارم

یاد

از دست فـــــــراقت، برِ کی داد برم؟ فریاد رس، از تو، به که فریاد برم؟

طوفان غمت رشته هستی بگسیخت یاد تو شود، یاد خود از یـــاد برم

از دست تو

از دست تو در پیش که فریاد برم؟ از دادستان همچو تویی داد برم؟

گر لطف کنی، نـــوازیم با نظری صاحب نظران را همه از یاد برم

آن روز

آن روز که ره به‌سوی میخانه برم یاران همه را به دلق و مسند سپرم

طومار حکیـم و فیلسوف و عارف فـــریـــاد کشان و پای‌کوبـان بدرم

مدد نما

ای دوست، مدد نما که سیری بکنم طاعت به کناری زده، خیری بکنم

فــــارغ ز تویی و منی و سرّ و علن یـــاری طلبم، روی به دیری بکنم

واله

گر بر سر کوی تو نباشم، چکنم؟ گـــر واله روی تو نباشم، چکنم؟

ای جان جهان به تار موی تو اسیر گر بسته موی تو نباشم، چکنم؟

گناه

تا چند ز دست خویش، فریاد کنم؟ از کــرده خـــود کجا روم داد کنم؟

طـــاعات مـــرا گناه باید شمری پس از گنه خویش چسان یاد کنم؟

قطره

من پشّه‌ام، از لطف تو طاووس شوم یک قطره‌ام، ازیم تو قاموس شوم

گـــر لطف کنی، پربگشایم چو ملک آمـــاده پابوس شه طوس شوم

یاران نظری

یاران، نظری که نیک اندیش شوم بیگانه ز قید هستیِ خویش شوم

تکبیر زنـــان رو سوی محبوب کنم از خرقه برون آیـم و درویش شوم

باغ زیبایی

ای روی تو نور بخش خلوتگاهم یـــادِ تو فروغِ دلِ ناآگاهم

آن ســـــرو بلند باغ زیبایی را دیدن نتوان، با نظر کوتاهم

فکر راه

طاعت نتوان کرد، گناهی بکنیم از مـدرسه رو به خانقاهی بکنیم

فــــریاد اناالحق، رهِ منصور بود یا رب مددی که فکر راهی بکنیم

شمع محفل

ای روی تو شمع محفل بیماران وی یـــاد تو مرهم دل بیماران

بر بستر مــــرگ ما، طبیبانه بیا ای دیدِ تو حلّ مشکل بیماران

خورشید جهان

بیدار شو ای یار، از این خواب گران بنگر رخ دوست را به هر ذرّه عیان

تا خوابی، در خودیّ خود پنهانی خورشید جهان بُوَد ز چشم تو نهان

طور

ای دوست، مرا خدمت پیری برسان فــــریاد رَسا، به دستگیری برسان

طورست، هوس در این ره دور و دراز یاری کن و یارِ خوش‌ضمیری برسان

پناهی نرسید

ای پیر، مـــرا به خانقـــاهی برسان یاران همه رفتند، به راهی برسان

طاقت شدم از دست و پناهی نرسید فــریاد رَســا، پناهگاهی برسان

راحت دل

ای یاد تـــــو، راحت دل درویشان فـــریاد رسانِ مشکل درویشان

طور و شجر است و جلوه روی نگار یاران! این است حاصل درویشان

مستی

سرمست ز باده تـــو خواهـــم گشتن بی‌هوش فتاده تو خواهم گشتن

از هوش گریزانم و از مستی، مست تا شـــاد ز داده تو خواهم گشتن

بیدار شو

غیـــــر ره دوست، کـــــــی توانی رفتن؟ جز مـــدحت او کجا توانی گفتن؟

هر مدح و ثنا که می‌کنی، مدحِ وی است بیدار شو ای رفیق، تا کی خفتن؟

اسیر

فخر است برای من، فقیرِ تو شدن از خویش گسستن و اسیرِ تو شدن

طـــــــوفان زده بلای قهرت بودن یکتـــا هدفِ کمـــــان و تیر تو شدن

دور فکن

فرهــــاد شـــــــو و تیشه بر این کوه بزن از عشق، به تیشه ریشه کوه بکن

طور است و جمال دوست همچون موسی یـــاد همـــه چیز را جز او دور فکن

مفتون

دیوانه شو، این عقال از پا واکن طاووس، ز جلوه زاغ را رسوا کن

حال دلِ عقل را ز دیوانه مپرس مفتون عقال و عقل را پیدا کن

جمال مطلق

فــــــــاطی! ز علایق جهان دل برکن از دوست شدن به این و آن، دل برکن

یک دوست که آن، جمال مطلق باشد بگـــزین تو و از کون و مکان دل برکن

سایه

ای فـــرّ همـــــا، بر سر من سایه فکن فریاد رس و وجودم از پایه فکن

طوقی که به گردنم فکنده است، هوس یـارا، تو به گردن فرومایه فکن

شادی

ای پیر خرابات دل، آبـــادم کن از بنـدگی خویشتن، آزادم کن

شادی بجز از دیدن او، رنج بود شادی بزدای از دلم، شادم کن

ای پیر

ای پیـــر، بیا به حق من پیری کن حـالـــم دِه و دیوانه زنجیری کن

از دانش و عقل، یار را نتوان یافت از جهل در این راه مددگیری کن

هما

طاووس هما، سایه فکن بر سر من یاری کن و برگشای بال و پر من

فـــریاد رس، از قید خود آزادم کن از اختر خود، نیک نمـا اختر من

طوفان

فاش است به نزد دوست، راز دلِ من آشفته دلــیّ و رنج بی‌حـــاصل من

طوفان فزاینده‌ای انــــدر دل ماست یا رب! ز چه خاکی بسرشتی گِل من

بنما نظری

ای شادی من، غصّه من، ای غم من ای زخم درون من و ای مرهم من

بنمــا نظـــری، به ذرّه ای بی‌مقدار تـــا بـــر سر آفاق رود، پرچم من

چراغ

ای عقده‌گشای دلِ دیوانه من ای نورِ رخت، چراغ کاشانه من

بـــــردار حجاب از میان تا یابد راهی به رخ تو چشم بیگانه من

یاد تو

ای یاد تو، مایه غم و شادی من ســرو قـــــد تو نهال آزادی من

بردار حجـاب از رخ و رو بگشای ای اصل همه خراب و آبادی من

راه دیوانگی

فرزانه شو و ز فرّ خود غافل شو از علم و هنر گریز کن، جاهل شو

طی کن ره دیـوانگی و بیخردی یا دوست بخــواه یا برو عاقل شو

مجنون شو

ای مرغ چمن، از این قفس بیرون شو فردوس، تو را می طلبد، مفتون شو

طـــاووسی و از دیـــار یــــار آمده ای یادآور روی دوست شو، مجنون شو

معرفت

فـــــاطی، تو و حقِّ معرفت یعنی چه؟ دریافت ذات بی‌صفت یعنی چه؟

ناخوانده الف به یا نخواهی رَه یافت ناکرده سلوک موهبت، یعنی چه؟

مراد دل

ای پیـــر، مــــرا به خانقه منزل ده از یـــاد رخ دوست، مراد دل ده

حاصل نشد از مدرسه، جز دوری یار جانا مددی به عمر بی‌حاصل ده

مجنون

یا رب، نظــــری ز پاکبازانم ده لطفی کن و ره به‌دلنوازانم ده

از مدرسه و خانقهم، باز رهان مجنون کن و خاطرِ پریشانم ده

شیفتگان

این شیفتگان که در صراطند، همه جوینده چشمه حیاتند، همه

حق مـی‌طلبند و خود ندانند آن را در آب به دنبال فُراتند، همه

رهروان

بــــرخیز که رهــــــــروان به راهند، همه پیوسته به سوی جایگاهند، همه

آنجا که بجز دوست، ز کس یادی نیست افسرده دلان روی سیاهند، همه

ای مهر

ای مهر، طلوع کن که خوابیم، همه در هجر رُخت در تب و تابیم، همه

هر برزن و بـــام از رخت روشن و ما خفّاش وشیم و در حجابیم، همه

کوی غم

ای دوست، به عشق تو دچاریم، همه در یاد رُخ تو داغداریم، همه

گـــــر دور کنـــی یــــــا بپذیری ما را در کوی غم تو پایداریم، همه

دوست

غیر از در دوست، در جهان کی یابی؟ جز او به زمین و آسمان کی یابی؟

او نـــــــــور زمین و آسمـانها باشد قرآن گوید، چنان نشان کی یابی؟

فرزانه من

از دیده عاشقان، نهان کی بودی؟ فرزانه من، جدا ز جان کی بودی؟

طوفان غمت ریشه هستی برکند یارا، تو بریده از روان کی بودی؟

عیان

فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی از دیده این و آن، نهان گردیدی

طومار وجود را به هم پیچیدی یار از پس پرده‌ها عیان گردیدی

جام

عاشق نشدی، اگـــر کـــــه نامی داری دیوانه نه‌ای، اگر پیامی داری

مستی نچشیده‌ای، اگر هوش توراست ما را بنواز تا که جامی داری

ای عشق

ای دیده، نگر رُخش به هر بام و دری ای گوش، صداش بشنو از هر گذری

ای عشـــق، بیاب یار را در همه جا ای عقـــل، ببند دیده بـــی‌خبـــری

خبر

ای دوست، به روی دوست بگشای دری صاحب نظرا، به مستمندان، نظری

ما بـــی‌خبرانیم ز منزلگـــــــــه عشق ای با خبر از بی‌خبـــــر آور خبری

اسیر نفس

فاطی، اگر از طارم اعلا گذری از خـــــاکْ گذشته، از ثریا گذری

هیهات که تا اسیر دیو نفسی از راه دَنی سوی تَدَلّی گذری

فریاد رس

در هیچ دلی، نیست بجز تو هوسی ما را نبود به غیـــر تو دادرسی

کس نیست که عشق تو ندارد در دل باشد که به فریاد دل ما برسی

محفل دوست

در محفل دوست، نیست جز دود و دمی در حلقه صوفیـــان، نه لا، نه نعمی

گر شادی و غم مـــی‌طلبی، بیرون شو اینجا نتوان یافت، نه شادی، نه غمی

خار راه

این فلسفه را که علم اعلا خوانی بـــــرتر ز علوم دیگرش می‌دانی

خاری زره سالـــک عاشق نگرفت هر چند به‌عرش اعظمش بنشانی

خودبین

گر نیست شوی، کوس اَناالحق نزنی با دعـوی پوچ خود، معـــلق نـزنی

تا خود بینی تـــو، مشرکی بیش نه‌ای بی‌خود بشوی که لاف مطلق نزنی

لاف اَنَاالحَق

تــا منصـــوری، لاف انا الحـــق بزنی نادیده جمال دوست، غوغا فکنی

دک کن جبل خودی خود، چون موسی تا جلـــوه کنـد جمال او بی ازلی

لاف عرفان

طوطی صفتی و لاف عـــرفان بزنی ای مور، دم از تخت سلیمان بزنی

فرهاد ندیده‌ای و شیرین گشتی یاسر نشدی و دم ز سلمان بزنی

خورشید

بردار حجاب تا جمالش بینی تا طلعت ذات بی‌مثالش بینی

خفّاش! ز جلد خویشتن بیرون آی تا جلوه خورشیدِ جلالش بینی

فارغ

فرّخ روزی که فارغ از خویش شوی از هر دو جهان گذشته، درویش شوی

طغیان کنی و خرمن هستی سوزی یا حق گویان، رسته ز هر کیش شوی

بَردار حجاب !

تا کوس اَنَاالحق بزنی، خودخواهی در سرّ هویّتش تو ناآگاهی

بَــــردار حجــاب خویشتن از سر راه با بودن آن، هنوز اندر راهی

پناه

فریـــــادرس ناله درویش تویی آرامی بخش این دل ریش تویی

طوفان فزاینده مرا غرق نمود یادآور راه کشتی خویش، تویی

مسمط

در توصیف بهاران و مدیح ابا صالح امام زمان(عج) و تخلّص به نام

آیت اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - قدّس اللّه سرّه

مــــژده فـــــروردین ز نـــــو، بنمود گیتی را مسخّر جیشش از مغرب زمین بگرفت تا مشرق، سراسر

رایتش افـــــــراشت پرچم زین مُقَرنس چرخ اخضر گشت از فـــــرمان وی، در خدمتش گردون مقرّر

بر جهان و هر چه انـــدر اوست یکسر حکمران شد قدرتش بگــــــــــــرفت از خطّ عرب تا مُلک ایران

از فـــــراز تـــــــوده آنـــــــورسْ تا سر حدّ غازان هند و قفقاز و حبش، بلغـــار و ترکستان و سودان

هم، طـــراز دشت و کوهستان و هم، پهنای عمان دولتش از فـــــرّ و حشمت، تالــی ساسانیان شد

کـــــــــرد لشکـــــــــر را ز ابر تیره، اردویی منظّم داد هـــــــــر یک را ز صَرصَر، بادیه پیمایی ادهم
بـــــــر ســــــرانِ لشکر از خورشید نیّر، داد پرچم رعـــــــــد را فرمان حاضر باش دادی چون شه جم
بـــــــرق از بهـــــــر سلام عیـد نو آتشفشان شد چـــــون سرانِ لشکری حاضر شدند از دور و نزدیک
هم امیـــــران سپـــــــه آماده شد از تـــــرک و تاجیک داد از امـــــر قضـــــــا بـــر رعد غُرّان، حکم موزیک
زان سپس دادی بـر آن غژمان سپه، فـــــرمان شلیک تـــــــوده غبـــــــرا ز شلیک یلان بمباردمان شد
از شلیک لشکـــــــری بـــــر خاک تیره، خـــــون بریزد قلبهـــــــا ســـــوراخ و انـــدر صفحه هامون بریزد
هم بــه خــاک تیره از گُردان دو صد میلیـــــون بریزد زَهـــــــره قیصـــــر شکـــــافد، قلب ناپلئون بریزد
لیک زیـــــن بمباردمان، عالـــم بهشت جـاودان شد روزگـــــــار از نــــــو جوان گردید و عالم گشت بُرنا
چـــرخْ پیـــــــروز و جهانْ بهروز و خـــوش اقبال دنیا در طـــــرب خورشید و مه در رقص و در عشرت ثریّا
بس کـــه اسبابِ طـــــرب، گردید از هـــــر سو مهیّا پیـــــــــرِ فرتوتِ کهن از فرط عشرت، نوجوان شد
سر بــــه سر دوشیزگان بوستان چون نـــوعروسان داشتـــــــــه فرصت غنیمت در غیاب بوستان‌بان
کـــــرده خلـــوت با جوانهای سحابی در گـــلستان رفتـــــــه در یک پیرهن با یکدگر چون جان و جانان
مـــن گـــــزارش را نمی‌دانم دگر آنجا چـــــسان شد لیـــــــک دانم اینقدر گل چون عروسان باروَر گشت
نستـــــرن آبستن آمـــــد سنبل تر پُر ثمـــــر گشت آن عقیمــــی را که در دِی بخت رفت، اقبال برگشت
این زمان طفلش یکی دوشیزه و آن دیگر، پسر گشت مـــــــــوسم عیشش بیامد، سوگواریّش کران شد
چنـــد روزی رفت تـــا ز ایـــّام فصل نـــو بهـــاری وقت زاییـــــدن بیامـــــــــدْشان و روزِ طفل‌داری
دست قـــدرت قـــــابلـه گردید هر یک را بــه یاری زاد آن یک طفلکـــــی مهپـــــاره وین سیمین عذاری
پـــــاک یزدان هر چه را تقدیر فرمود، آن‌چنـــان شد دختـــر رَز انـــــدک اندک، شد مهی رخساره گلگون
غیـــــرت لیلی شد و هـــر کس ورا گردید مجنون غمـــــــزه زد تا رفته رفته می‌فروشش گشت مفتون
خـــواستگـــاری کرد و بردش از سرای مام بیرون از نِتـــــــــاجش بــــــاده گلرنگ روح افزای جان شد
سیب سیـــــــم اندامْ فتّان گشت و شد دلدار عیّار گشت پنهـان پشت شاخ، از بـــرگ محکم بست رخسار
تا کـــــه به روزی ورا دید و ز جان گشتش خریدار بس کـــه رو بــــر آستـــــانش سود، آن رنجـــور افکار
چهـــــره‌اش زرد و رخش پرگرد و حالش ناتوان شد جـــــامـــــه گلنـــارگون پوشیده بر انـــدام نار است
گـــــوییا چـــون من، گرفتار بتی بی‌اعتبار است جـــامــــــه‌اش از رنگ خونِ دل، چنین گلنـــاروار است
یـــا کـــه چون فرهادِ خونین‌دل، قتیل راه یار است پیـــــرهن از خــــون اندامش، بسی گلنـــارسان شد
جــــانفزا بزمی طرب انگیز و خوش، آراست بلبل تـــــا کـــــه آیـــــــــــد در حباله عقد او گـــل بی‌تامل
تار صَلصَل زد، نوا طوطی و گرمِ رقص سنبل بس کـــــــــه روح افزا، طـرب انگیز شد بـــزم طرب، گل
بـــــــرخلاف شیوه معشوقگان تصنیف خوان شد نـــی اســـاس شـــادی انـــــدر تـــــوده غبرا مهیّاست
یــــــا که اندر بوستانهای زمینی، عیش برپاست خـــــود در این نوروز انـــدر هشت جنّت، شور و غوغاست
قدسیان را نیز در لاهوت، جشنی شادی افزاست چـــون کـــه این نـــــوروز بـــــا میلاد مهدی تـــــوامان شد
مصدرِ هـــــــر هشت گـــردون، مبدا هر هفت اختر خــــــالق هــــــر شش جهت، نـــــورِ دلِ هر پنج مصدر
والـــی هـــر چـــار عنصر، حکمران هر سه دختر پـــــادشاه هــــــر دو عالـــــم، حجّت یکتــــــای اکبر
آنکـــه جـــودش شهره نُه آسمان بل لامکان شد مصطفــــــــی سیرت، علـــی فر، فاطمه عصمت، حسن خو

هم حسین قـــدرت، علی زهد و محمّد علم مَهرو شـــاه جعفـــــر فیض و کـــاظم حلم و هشتم قبله گیسو

هم تقـــی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو مهـــدی قـــائم کـــــه در وی جمع، اوصاف شهان شد

پـــادشاه عسکری طلعت، تقی حشمت، نقی فر بـــــوالحسن فـــــرمان و موســـی قدرت و تقدیر جعفر

علم بـــاقر، زهـــد سجـّاد و حسینی تاج و افسر مجتبــــی حلـــــم و رضیّـــــه عفّت و صــــولت چو حیدر

مصطفـــی اوصـــاف و مـجلای خداوند جهان شد جلـــــوه ذاتش بــــه قـــدرتْ تالـــــیِ فیض مقدّس

فیض بـــی‌حـــدّش به بخشش، ثانیِ مجلای اقدس نـــورش از کـــن کـــــرد بر پا هشت گردون مقرنس

نطق من هر جا چو شمشیر است و در وصف شه، اخرس لـــیک پـــــای عقـــل در وصف وی اندر گل نهان شد

دست تقـــدیرش بــه نیـــرو، جلوه عقل مجرّد آینـــه انــــــوار داور، مظهــــر اوصــــاف احمــد

حکـــم و فـــرمانش محکّم، امر و گفتارش مُسدّد در خصایـــل ثـــانـــی اِثنینِ ابـــوالقاسم محمّد(ص)

آنکـــه از یـــزدان خـدا بر جمله پیدا و نهان شد روزگـــارش گـــرچـــه از پیشینیـــان بـودی موخّر

لیک از آدم بُـدی فـــــرمانْش تا عیسی مقرّر از فـــراز تـــوده غبـــرا تـــا گـــــردون اخضر

وز طـــرازِ قبّـــه ناســـوت تا لاهوت، یکسر بنـــده فـــرمـــانبـــرش گـــردید و عبد آستان شد

پادشاها، کـــار اسلام است و اسلامی پریشان در چنین عیـــدی کـــه باید هر کسی باشد غزلخوان

بنگـــرم از هــــر طرف، هر بیدلی سر در گریبان خســـروا، از جـــای بـــــرخیز و مدد کن اهل ایمان

خـــاصه این آیت که پشت و ملجا اسلامیان شد راستـــی، این آیت اللّه گـــر در این ســـامان نبـودی

کشتـــی اسلام را، از مهــــر پشتیبان نبـودی دشمنـــان را گـــر کـــه تیغ حشمتش بر جان نبودی

اسمـــی از اسلامیان و رسمی از ایمان نبودی حَبّــذا از یـــزد، کـــزوی طالعْ این خورشید جان شد

جـــای دارد گـــــر نهد رو، آسمان بر آستانش لشکـــر فتح و ظفـــر، گـــردد همــاره جانفشانش

نیـــّرِ اعظـــــم به خدمت آید و هم اخترانش عبـــد درگــــه بنــــده فرمان شود، نُه آسمانش

چـــون که بر کشتی اسلامی، یگانه پشتبان شد حـــوزه اسلام کـــز ظلم ستمکـــــاران زبون بود

پیکـــرش بی‌روح و روح اقدسش از تن برون بود روحش افســـرده ز ظلمِ ظلم‌انـــدیشان دون بــــود

قلب پیغمبـــــر، دلِ حیدر ز مظلومیش خون بود از عطـــایش، بـــاز ســــوی پیکرش روحْ روان شد

ابـــر فیضش بر سر اسلامیان، گوهر فشان است بـــادِ عــدلش از فـــراز شرق تا مغرب وزان است

دادِ علـــمش شهـره دستان، شهود داستان است حجّت کبـــری ز بعـــد حضرت صـــاحب زمان است

آنکـــه از جـودش زمین ساکن، گرایان آسمان شد تا ولایت بـــر ولـــیّ عصر (عج) مـــی بـــاشد مقرّر

تــا نبـــوّت را محمّد (ص)، تا خلافت راست حیدر تـــا کــــه شعر هندی است از شهد، چون قند مکرّر

پـــوستْ زندان، رگْ سنان و مژّهْ پیکان، مویْ نشتر بـــاد، آن کس را کـــه خصم جاه تو از انس و جان شد

حدیث دل

بــــر ســـر کوی تو ای می زده، دیوانه شدم عقل را رانـــدم و وابستــه میخانه شدم

دور آن شمـــع دل افـــــروز چو پروانه شدم بـــه هـوای شکن گیسوی تو شانه شدم

درد دل را بــــه کــــه گویم که دوایی بدهد مـن کـــه درویشم، میخانه بود منزل من

دوستـــیّ رُخش آمیختـــه انـــدر گِل من از همــه مُلک جهان، میکده شد حاصل من

حـــق ســـرافکنـــده شود در قِبَل باطل من کـــاش میخـانه به این تشنه صفایی بدهد

مـــــــژده ای ســـــــاکن بتخانه که پیروز تویی یـــارِ آتشکـــــده مستِ جهــــانسوز تویی
خــــادم صـــــــومعه فتنــــه برافروز تویی واقفِ ســـــرّ صنمخــــانه مــــرموز تویی
شـــــاید آن شــــاه، نــوایی به گدایی بدهد ســـو سرّی است مرا با صنم باده فروش
گفت و گویـــی است که نایش برسد بر دل گوش پیـــر صاحبدل ما گفت: ازین رمز، خموش!
هــــر دو عالـــم نکشد بـــار امانت بر دوش دست‌تقـــدیر بـــه میخواره نوایی بدهد
ای گــل بــــــاغ وفـــــا، درد مرا درمان کن جـــرعـــــه ای ریز و مرا بنده نافرمان کن
راز میخوارگـــــی‌ام از همـــــــه کس پنهان کن گــــوشه چشم به حال من بی‌سامان کن
باشد آن شـــــاهد دلــــــــــدار سرایی بدهد یـــادگاری که در آن منزل درویشان است
درد عشـــــــــّاق قلندر به همین درمان است طـــــایر قدس بر این منزلِ دل، دربان است
حضرت روحِ قُدُس منتظـــــر فـــــرمــــــان است تـــا کـــه درویش خـــرابات صلایی بدهد
پــــــرده بـــــــرداشت ز اســـرار ازل، پیـــر مغان بــــاز شد در بــــرِ رندان، گره فاشِ نهان
راز هستـــــی بگشــــود از کــــــــرم درویشان غـــم فــــــــرو ریخت ز دامان بلند ایشان
دوست شــــاید کــــــــه به دریوزه ردایی بدهد ســـاغر از دست من افتاد، دوایی برسان
راه پیـــدا نکنـــــم، راهنمـــــایی بـــــرســـــان گـــــر وفایـــی نبود در تو، جفایی برسان
از مـــــن غمــــــزده بـــر پیر، ندایـــی برسان کـــه به ایـن می زده در میکده جایی بدهد

قصیده

مدیحه نورَیْن نیّرین فاطمه زهرا و فاطمه معصومه، سلام اللّه علیهما

ای ازلیّت به تـــربت تـــو، مخمـّر وی ابـدیّت بـه طلعت تو، مقرّر
آیت رحمت ز جلــوه تـــو هویــدا رایت قـدرت در آستین تو مُضْمَر
جـــودت هم بسترا به فیض مقدس لطفت هم بالشا به صدرِ مُصَدّر
عصمت تو تا کشید پرده به اجسام عالَـــم اجســام گردد عالَم دیگر
جلـــوه تـــو نـــور ایزدی را مَجْلی عصمت تـو سرّ مختفی را مَظهر
گــــویم واجب تـو را، نه آنَتْ رتبت خـوانم ممکن تو را، ز ممکن برتر
ممکن انــدر لباس واجب پیـــــدا واجبـــی اندر ردای امکان مَظْهر
ممکن؛ امّا چه ممکن، علت امکان واجب؛ امـّا شعـــــاع خالق اکبر
ممکن؛ امّا یگانـــه واسطـــه فیض فیض به مهتر رسد وزان پس کهتر
ممکن؛ امـّا نمـود هستی از وی ممکن؛ امـّا ز ممکنـــات فزونتر
وین نه عجب؛ زانکه نور اوست ز زهرا نور وی از حیدر است و او ز پیمبر
نور خـــدا در رســول اکــرم پیدا کرد تجلّی ز وی، به حیدر صفدر
وز وی، تابان شده به حضرت زهرا اینک ظاهر ز دخت موسیِ جعفر
این است آن نور کز مشیّت کُنْ کرد عالــم، آن کو به عالم است منّور
این است آن نور کز تجلّــی قدرت داد به دوشیزگـــان هستی، زیور

شیطانْ عالِم شدی، اگر که بدین نور ناگفتی آدم است خاک و من آذر
آبـــروی ممکناتْ جمله از این نور گـــر نَبـُدی، باطل آمدند سراسر
جلوه این، خود عَرَض نمود عَرَض را ظلّش بخشـــود جـــوهریّت جوهر
عیسی مریم به پیشگاهش دربان موسیِ عمران به بارگاهش چاکر
آن یک چون دیده بان فرا شده بردار وین یک چـــون قاپقان معطی بر در
یا که دو طفلند در حریـــم جلالش از پـــی تکمیل نفس آمده مضطر
آن یک انجیل را نمـــاید از حفظ ویـــن یک تورات را بخـــواند از بر
گر که نگفتی امام هستم بر خلق موسی جعفـــر، ولّـــی حضرت داور
فاش بگفتم که این رسول خدای است معجزه اش مـــی بوَد همانا دختر
دختـــــر، جز فاطمه نیایـد چون این صُلب پـدر را و هـــم مشیمه مادر
دختر، چون این دو از مشیمه قدرت نامد و ناید دگـــر همـــــــاره مقدّر
آن یک، امواج علم را شـــــده مبدا وین یک، افواج حلم را شده مصـــدر
آن یک موجود از خطـــابش مَجْلی وین یک، معدوم از عقـــابش مُسْتَر
آن یک بر فـــرق انبیـــا شده تارک وین یک انـــدر ســـرْ اولیا را مغفر
آن یک در عالم جـــــلالت کعبه وین یک در مُلک کبـــریایی مَشْعر
لَمْ یَلِدم بسته لب وگرنه بگفتم دخت خـــداینـــــد این دو نور مطهّر
آن یک، کوْن و مکانْش بسته به مَقْنَع وین یک، مُلکِ جهانْش بسته به معْجَر
چادر آن یک، حجاب عصمت ایزد معْجـــرِ این یک، نقـــاب عفّت داور
آن یک، بر مُلک لا یزالی تارُک وین یک، بـــر عرش کبـــریایی افسر
تابشی از لطف آن، بهشت مُخَلّد ســـــایـــه‌ای از قهر این، جحیم مُقَعّر
قطره‌ای از جود آن، بحار سماوی رشحـــه‌ای از فیض این، ذخـــایر اغیر
آن یک، خاکِ مدینه کرده مزّین صفحه قـــم را نمـــوده، این یک انور
خاک قم، این کرده از شرافتْ، جنّت آب مـــدینه نمـــــوده آن یک، کوثر
عرصه قم، غیرت بهشت برین است بلکـــه بهشتش یَساولی است برابر
زیبد اگر خاک قم به عرش کند فخر شـــاید گـــر لوح را بیابد همسر
خاکی عجب خاک آبروی خلایق ملجـــا بر مسلم و پنـــاه به کافـــر
گر که شنیدندی این قصیده هندی شـــاعـــر شیراز و آن ادیب سخنور
آن یک طوطی صفت همی نسرودی ای به جـــلالت ز آفـــرینش بــــرتر
وین یک قمری نمط هماره نگفتی ای کـــه جهـــان از رخ تو گشته منوّر

قصیده بهاریه انتظار

آمد بهـــار و بـــوستان شد رشک فردوس بـــرین گلهـــا شکفتـــه در چمن، چون روی یار نازنین
گسترده، بـــاد جانفـــزا، فرش زمرّد بی شُمـــر افشـــــانده، ابـــر پرعطا بیرون ز حد، دُرِّ ثمین
از ارغـــــوان و یاسمن، طرف چمن شد پرنیـان وَز اُقحـــــوان و نسترن، سطح دَمَن دیبای چین

از لادن و میمـــون رسد، هر لحظه بوی جانفــزا وَز ســـــوری و نعمان وزد، هر دم شمیم عنبرین
از سنبل و نرگس، جهـــان باشد به مانند جنـان وز ســـوسن و نسرین، زمین چون روضه خُلدبرین
از فرط لاله، بـــــــوستان گشتــه به از بـاغ اِرَم وز فیض ژالــــــه، گلستان رشک نگارستان چین
از قمری و کبک و هـــزار، آیـــد نوای ارغنـون وز سیـــره و کـــوکـــو و سار، آواز چنگ راستین
از شـــارک و تـوکا رسد، هر لحظه صوتی دلربا وز بـــــــوالملیح و فاخته، هر دم نوایی دلنشین
بر شاخ باشد زند خوان، هر شام چون رامشگران ورشـــان به سان موبدان، هر صبح با صوت حزین
یک ســو نـوای بلبلان، یک سو گل و ریحان و بان یک سو نسیم خوش وزان، یک سو روان ماء معین
شد مـــوسم عیش و طرب، بگذشت هنگام کرب جــــــام می گلگون طلب، از گلعذاری مه جبین
قدّش چـــو سرو بـــوستان، خدّش به رنگ ارغوان بویش چو بوی ضیمران، جسمش چو برگ یاسمین
چشمش چـــو چشم آهـــوان، ابروش مانند کمان آب بقـــــایش در دهــــان، مهرش هویدا از جبین
رویش چـــو روز وصل او، گیتـــی فـــروز و دلگشا مویش چو شـــام هجر من، آشفته و پرتاب و چین
با اینچنین زیبـــا صنم، باید به بستـــــان زد قدم جان فارغ از هر رنج و غم، دل خالی از هر مهر و کین
خـــاصه کنون کاندر جهان، گردیده مولودی عیان کـــز بهـــــر ذات پا ک آن، شد امتــزاج ماء و طین
از بهـــــر تکـــــریمش میان، بربسته خیل انبیا از بهـــــر تعظیمش کمـــر، خم کرده چرخ هفتمین
مهدی امـــــام منتظـــــر، نـــو بـــاوه خیرالبشر خلق دو عالـــم سر به سر، بر خوان احسانش، نگین
مهــــر از ضیائش ذرّه ای، بـدر از عطایش بدره‌ای دریا ز جودش قطره ای، گردون زِ کشتش خوشه چین
مـــــرآت ذات کبـــــریــــــا، مشکـــوهٔ انوار هدا منظـــــور بعث انبیـــــا، مقصــــــود خلق عالمین
امرش قضا، حکمش قدر، حُبّش جنان، بغضش سقر خـــــاک رهش، زیبـــــــد اگر بر طُرّه ساید حورعین
داننـــد قـــــرآن سر به سر، بابی ز مدحش مختصر اصحــــــاب علـــــم و معرفت، ارباب ایمان و یقین
سلطان دین، شـــــاه زَمَـــن، مالک رقاب مرد و زن دارد به امـــــرِ ذوالمِنَن، روی زمیـــن زیــــــر نگین
ذاتش بــــه امـــــر دادگـــر، شد منبع فیض بشر خیــــل ملایـــک سر به سر، در بند الطافش رهین
حبّش، سفینــــه نــــوح آمد در مَثــَل، لیکن اگر مهـــــرش نبـــــودی نوح را، می بود با طوفان قرین
گــــر نـــه وجود اقدسش، ظاهر شدی اندر جهان کامـــــل نگشتـــی دین حق، ز امروز تا روز پسین
ایـــزد به نـــــامش زد رقم، منشور ختم الاوصیا چـــــونانکه جــدّ امجدش، گردید ختم المرسلین
نـــــوح و خلیل و بـــوالبشر، ادریس و داوود و پسر از ابـــــر فیضش مُستمِـد، از کان علمش مستعین
مـــــوسی به کف دارد عصـــا، دربانی‌اش را منتظر آمـــــاده بهـــــر اقتدا، عیســـی به چرخ چارمین
ای خســـرو گـــــردون فَرَم، لختی نظر کن از کَرَم کفّـــــار مستولـــــی نگر، اسلام مستضعف ببین
نـــامـــــوس ایمـــان در خطر، از حیله لامذهبان خـــــون مسلمـــانان هدر، از حمله اعـــداء دین
ظاهـــــر شـود آن شه اگر، شمشیر حیدر بر کمر دستــــــار پیغمبر بـــه سر، دست خـــدا در آستین
دیـــــّاری از این ملحـــــدان، باقی نماند در جهان ایمـــــن شــــــود روی زمین، از جور و ظلم ظالمین
من گــــر چـــــه از فرط گنه شرمنده و زارم؛ ولی شــــادم کـــه خاکم کرده حق، با آب مهر تو عجین
خـــاصه کنون کز فیض حق، مدحت سرودم آنچنان کـــــز خامـــــه ریزد بر ورق، جای مرکّب انگبین
تا چنگـــــل شـــــــاهین کند، صید کبوتر در هوا تا گـــــرگ باشد در زمیـن، بر گوسفندانْ خشمگین

بـــــر روی احبابت شــــود، مفتــوح ابواب ظفر بـــر جـــــان اعدایت رسد، هر دم بلای سهمگین

تا بـــــــاد نـــوروزی وزد، هر ساله اندر بوستان تا ز ابـــر آذاری دمـــــد، ریحــــان و گل اندر زمین

بـــــر دشمنان دولتت، هر فصل باشد چون خزان بـــــر دوستانت هـــــر مهی، بادا چو ماه فرودین

عـــــالم شود از مقدمش، خالی ز جهل، از علم پر چــــون شهر قم، از مقــدم شیخ اجل، میر مهین

ابـــــــر عطا، فیض عمیم، بحر سخی، کنز نعیم کــــــان کَرَم عبدالکریم پشت و پنـــاه مسلمین

گنجینـــه علم سَلَف، سرچشمـــــه فضل خلف دادش خداوند از شرف، بر کف زمــــــام شرع و دین

در ســـــایه اش گرد آمده، اعلام دین از هر بلد بــــــر ســــاحتش آورده رو، طلّاب از هر سرزمین

یا رب به عمـــــر و عزتش، افزای و جاه و حرمتش کــــاحیا کند از همـــــّتش، آیین خیرالمرسلین

ای حضرت صاحب زمان، ای پادشاه انس و جان لطفـــــــــی نما بر شیعیان، تایید کن دین مبین!

تـــــوفیق تحصیلم عطا فـــرما و زهد بی ریا تا گـــــــــــردم از لطف خدا، از عالِمین عاملین

در مدح ولی‌عصر (عج)

دوستــــان، آمد بهـــــــار عیش و فصل کامرانی مــــژده آورده گــــــل و خواهد ز بلبل مژدگانی

بـــــاد در گلشن فزون از حد، نموده مُشک بیزی ابـــــر در بستــان، برون از حد نموده دُر فشانی

بــــــــرقْ رخشان در فضا چون نیزه سالارِ توران رعـــــدْ نــــالان چون شه ایران ز تیر سیستانی

از وصـــــــــــــول قطره باران به روی آب صافی جلـــــــوه گـــــر گشته طبقها پر ز دُرهای یمانی

دشت و صحرا گشته یکسر فرش، از دیبای اخضر مــــــــر درختان راست در بر، جامه های پرنیانی

گـــــــــوییا گیتی، چراغان است از گلهای الوان سوسن و نسرین و یاس و یاسمین و استکانی

هم، منــــــــزّه طَرْف گلشن از شمیم اُقحوانی هـــــم، معطّــــر ساحت بستان ز عطر ضیمرانی

ارغـــــــوان و رُزّ و گل، صحن چمن را کرده قصری فـــرش او سبز و فضـایش زرد و سقفش ارغوانی

وآن شقـــــــایق، عاشق است و التفات یار دیده روی از ایـــــن‌رو، نیم دارد سرخ و نیمی زعفرانی

لادن و میمون و شـــاه اِسْپَرغم و خیری و شب بو بردهاند از طــــز خوش، گوی سبق از نقش مانی

ژالــــــــــــــه بر لالــه چو خال دلبران در دلربایی نرگس و سنبل چو چشم و زلفشان در دلستانی

وآن بنفشــــــه بین، پریشان کرده آن زلف معطّر کـــــــــــرده دلها را پریشان همچو زلفین فلانی

زیـــــن سبب بنگر سر خجلت به زیر افکنده، گوید من کجــــا و طُـــــــرّه مشکین و پُرچین فلانی؟

عشق بلبل کـــــــــرده گل را در حریم باغ، بیتاب آشکـــــارا گوید از شهناز و شور و مهربانی

قمـــــــــریک ماهور خواند، هدهد آواز عراقی کبکْ صـــــوت دشتی و تیهو بیات اصفهانی

این جهـــــــــــانِ تازه را گر مردگان بینند، گویند ای خدای. . . . . . .

کـــــی چنین خرّم بهاران دیده چشم اهل ایران؟ کـــــرده نـــــــوروز کهن از نو خیال نوجوانی

یـــــا خداوند این بساط عیش را کرده فراهم تــــا به صــد عزّت نماید از ولی‌اش میهمانی

حضـــــــــــرت صاحب زمان، مشکوهٔ انوار الهی مـــــــــالک کوْن و مکان، مرآت ذات لامکانی

مظهـــــــــــر قدرت، ولیّ عصر، سلطان دو عالم قـــــــائم آل محمّـــــــد،مهدی آخـــــر زمانی

با بقـــــــــاء ذات مسعودش، همه موجود باقی بــــــی لحاظ اقدسش، یکدم همه مخلوق فانی

خوشه چین خرمن فیضش، همه عرشی و فرشی ریـــزه خوار خوان احسانش، همه انسی و جانی

از طفیـــــل هستی‌اش، هستیّ موجودات عالم جـــــوهـــری و عقلی و نامی و حیوانیّ و کانی
شاهـــــدی کو از ازل، از عاشقان بر بست رُخ را بر ســـــر مهـــر آمـد و گردید مشهود و عیانی
از ضیـــــائش ذرّه‌ای برخاست، شد مهر سپهری از عطــــایش بــــــدره‌ای گردید بدر آسمانی
بهـــــــــــر تقبیل قدومش، انبیا گشتند حاضر بهــــر تعظیمش، کمر خم کرد چرخ کهکشانی
گـــــــــو بیا بشنو به گوش دل، ندای اُنظُرونی ای که گشتی بی‌خود از خوف خطاب لَنْ ترانی
عیــــــــد خُم با حشمت و فرّ سلیمانی بیامد کـــــه نهـــادم بر سر از میلاد شه، تاج کیانی
جمعه مـــــی گوید من آن یارم که دائم در کنارم نیمـــه شعبــــــان مرا داد عزّت و جاه گرانی
قـــــــــرنها باید که تا آید چنین عیدی به عالم عیـــــد امسال از شرف، زد سکه صاحبقرانی
عقل گوید باش خامش، چنـــد گویی مدح شاهی ؟ کـــــه سروده مدحتش حق، با زبان بی زبانی
ای کـــــه بـــی نور جمالت، نیست عالم را فروغی تا بـــــه کـــی در ظلِّ امر غیبت کبری، نهانی؟
پــــــــرده بردار از رخ و ما مردگان را جان ببخشا ای کـــــه قلب عالـــم امکانی و جانِ جهانی
تا به کـــــی این کافران، نوشند خون اهل ایمان؟ چنـــد این گرگان، کنند این گوسفندان را شبانی؟
تا به کـــــی این ناکسان، باشند بر ما حکمرانان؟ تا کی این دزدان، کنند این بی کسان را پاسبانی؟
تا به کـــــــــی بر ما روا باشد جفای انگلیسی؟ آنکه در ظلم و ستم، فرد است و او را نیست ثانی
آنکـــــه از حرصش، نصیب عالمی شد تنگدستی آنکـــه بـــر آیات حق رفت از خطایش، آنچه دانی
خـــــوار کن شاها تو او را در جهان تا صبح محشر آنکـــه مــــی زد در بسیط ارض، کوس کامرانی
تا بـــدانند از خداوند جهان، این دادخـــــواهــی تـــا ببینند از شه اسلامیان، این حکمــــــرانی
حـــــــوزه علمیّه قم را عَلَـــــــم فرما به عالم تـــــــــــا کند فُلک نجات مسلمین را، بادبانی
بس کــــرم کن عمر و عزّت بر کریمی کز کرامت کـــــرده بر ایشان چو ابر رحمت حق، دُر فشانی
نیکخـــــــــــــواهش را عطا فرما، بقای جاودانی بهــــر بدخواهش رسان هر دم، بلای آسمانی
تا ز فـــــرط گل، شود شاها زمین چون طرف گلشن تــــا ز فیض فرودین، گردد جهانی چون جنانی
بگـــــــذرد بر دوستانت هـــــر خزانی چون بهاری رو کنـــــد بر دشمنانت هر بهاری چون خزانی

غزلیات

عید نوروز

باد نوروز وزیـــده است به کوه و صحرا جامه عیـــد بپـــوشنـــد، چه شاه و چه گدا
بلبل باغ جنان را نبـــود راه به دوست نازم آن مطـــرب مجلـــس کـــه بود قبله نما
صوفی و عارف ازین بادیه دور افتـادند جـام می گیر ز مطـرب، که روَی سوی صفا
همه در عید به صحرا و گلستان بروند من ســرمست، ز میخـــانه کنـــم رو به خدا
عید نوروز مبارک به غنـــی و درویش یـــار دلـــدار، ز بتخــانــه دری را بـــگشا
گر مرا ره به در پیر خــــرابات دهی بــه سر و جان به سویش راه نوردم نه به پا
سالها در صف اربــــاب عمائم بودم تــا بــه دلـدار رسیدم نـکنم بــاز خـطا

حُسن ختام

الا یا ایها الساقی! ز مــی پُر ســـاز جامم را که از جــانم فـــرو ریزد، هوای ننگ و نامم را
از آن می ریز در جــامم کــه جانم را فنا سازد برون سازد ز هستی، هسته نیرنگ و دامم را
از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد به خود گیـــرد زمـــــامم را، فرو ریزد مقامم را
از آن می ده کــه در خلوتگــــه رندان بیحرمت به هم کــوبد سجودم را، به هم ریزد قیامم را
نبـــودی در حـــریمِ قدسِ گلـــرویان میخـانه که از هـــر روزنـــی آیم، گلی گیرد لجامم را
روم در جـــرگه پیران از خـــــود بی‌خبر، شاید برون ســازند از جـانم، به می افکار خامم را
تـــو ای پیـــک سبکباران دریـــای عدم، از من به دریادارِ آن وادی، رســان مدح و سلامم را
به ســاغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه به پیرِ صومعه بـــرگو: ببین حُسن ختـامم را

جان جهان

به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا جُز تو ای جان جــهان، دادرسی نیست مرا
عاشق روی تــوام، ای گل بی مثل و مثال به خدا، غیر تو هــرگز هـــوسی نیست مرا
بـــا تو هستم، ز تو هرگز نشدم دور؛ ولی چه توان کرد که بانگ جــرسی نیست مرا
پـــرده از روی بینداز، به جان تـــو قسم غیـــر دیـــدار رخت مـــلتمسی نیست مرا
گر نباشی بـــرم، ای پـــردگی هرجـــایی ارزش قدس چـــو بـــال مگسی نیست مرا
مـــده از جنت و از حـــــور و قصورم خبری جز رخ دوست نظر سوی کسی نیست مرا

شرح جلوه

دیـــــــده‌ای نیست نبیند رخ زیبـــــــای تو را نیست گـوشی که همی‌نشنود آوای تو را
هیچ دستـــــی نشـــــود جز بر خوان تو دراز کـــس نجوید به جهــــــان جز اثر پای تو را
رهرو عشقـــــم و از خـــــــرقه و مسند بیزار به دو عالـــــــم ندهم روی دل آرای تو را
قامت ســـــرو قـــــــدان را به پشیزی نخرد آنکه در خـــــــواب ببیند قد رعنای تو را
به کجا روی نمـــــاید کـــــه تواش قبله نه‌ای؟ آنکه جوید به حـــــرم، منزل و ماوای تو را
همه جا منزل عشق است؛ که یارم همه جاست کور دل آنکـــه نیابد به جهـــان، جای تو را
بـــا کــــه گویم که ندیده است و نبیند به جهان جـــز خم ابـــرو و جز زلف چلیپای تو را
دکـــــه علــــم و خرد بست، درِ عشق گشود آنکه می‌داشت به سر علّت سودای تو را
بشکنـــــم این قلـــــم و پــــاره کنم این دفتر نتـــوان شـــرح کنم جلـــوه والای تو را

دریای جمال

ســــــر زلفت به کناری زن و رخسارگشا تا جهان محو شود، خرقه کشد سوی فنا
به سر کوی تو ای قبله دل، راهی نیست ورنه هـــرگز نشـــوم راهـی وادیّ مِنا
از صفــای گل روی تو هر آن کس برخورد بَـــــرکَند دل ز حریم و نکُند رو به صفا
طاق ابروی تو محراب دل و جان من است مــــن کجا و تو کجا؟ زاهد و محراب کجا؟
ملحد و عارف و درویش و خراباتي و مست همـــه در امـــرِ تو هستند و تو فرمانفرما
خرقـه صوفي و جام می و شمشیر جهاد قبله‌گاهی تو و این جمله، همه قبله نما
رَسَـم آیا به وصـــــال تو که در جان مني؟ هجر روی تو که در جان مني، نیست روا

ما همه موج و تو دریای جمالی ای دوست مـــــوج دریاست، عجب آنکه نباشد دری

مسلک نیستی

جزعشق تو، هیچ نیست اندر دل ما عشق تـو سرشته گشته اندر گلِ ما

اسفار و شفاء ابن سینا نگشود بـــا آن همـه جرّ و بحثها مشکل ما

بـا شیخ بگو که راه من باطل خواند بـر حـــــــقّ تو لبخند زند باطل ما

گـــــــر سالک او منازلی سیر کند خــــود مسلک نیستی بود منزل ما

صـد قافله دل، بار به مقصد بستند بر جـــای بمانـد این دل غافـل ما

گر نوح ز غرق سوی ساحل ره یافت این غرق شدن همی بود ساحل ما

لب دوست

گــــرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما غـــم نباشد، چـــو بــــود مهر تو اندر دل ما

حاصل کونْ و مکان، جمله ز عکس رخ توست پس همین بس که همه کوْن و مکانْ حاصل ما

جملــــه اسرار نهان است درونِ لب دوست لب گشا! پـــــرده بـــــرانداز ازین مشکل ما

یـــــــا بکش یـا برَهان زین قفس تنگ، مرا یا بـــــرون ساز ز دل، ایـــن هـوس باطل ما

لایـــق طوْف حـــــــریم تو نبـــــودیم اگر از چــــه رو پس ز مـــحبت بسرشتی گِل ما؟

خانقاهِ دل

الا یـــا ایها الســــــاقی! برون بر حسرت دلها کـه جامت حل نماید یکسره اسرار مشـکلها

بـــه مـــی بــــر بند راه عقل را از خانقاه دل کــه این دارالجنون هرگز نباشد جـای عاقلها

اگر دل بسته‌ای بر عشق جانان، جای خالی کن که این میخانه هــرگز نیست جز ماوای بیدلها

تـــو گـر از نشئه می کمتر از آنی به خود آیی بـــــرون شو بید رنگ از مرز خلوتگاه غافلها

چـــه از گلهای باغ دوست رنگ آن صنم دیدی جـدا گشتی ز بـاغ دوست دریاها و ساحلها

تـــــو راه جنت و فردوس را در پیش خود دیدی جـدا گشتی ز راه حق و پیوستی به باطلها

اگـــــر دل داده‌ای بر عـــــالم هستی و بالاتر به خود بستی ز تار عنکبوتی بس سلاسلها

آفتاب نیمه شب

ای خوب رخ که پـــرده نشینی و بی‌حجاب ای صـــــدهزار جلـــــوه‌گر و باز در نقاب

ای آفتــــــابِ نیمـــ شب، ای ماهِ نیمروز ای نجم دوربین کـــه نـه ماهی، نه آفتاب

کیهان طلایه دارت و خـــــورشید سـایه‌ات گیســــــوی حــــور خیمـه ناز تو را طناب

جانهای قدسیـان همه در حسرتت به سوز دلهـــــای حوریــــان همـه در فرقتت کباب

انمــــــوذج جمـــالی و اسطــــوره جـلال دریای بیکـــــرانی و عالـــم همـــه سراب

آیـــا شـــود که نیم نظر ســــوی ما کنی تا پـــــر گشـــوده کوچ نماییم از این قِباب

ای جلــــــوه ات جمـــــــالْ دهِ هرچه خوبرو ای غمزه ات هلاکْ کنِ هر چه شیخ و شاب

چشـــم خرابِ دوست خــرابم نموده است آبـــــادی دو کـــــوْن به قربـان این خراب

دریا و سراب

مـــا را رهـــا کنید در این رنج بی‌حساب بـــــا قلب پاره پاره و با سینه‌ای کباب

عمری گذشت در غم هجران روی دوست مـــــــــرغم درون آتش، و ماهی برون آب
حـــالی، نشد نصیبم از این رنج و زندگی پیـــری رسید غرق بطالت، پس از شباب
از درس و بحث مدرسه ام حـاصلی نشد کـــی می‌توان رسید به دریا از این سراب
هـــــرچه فراگرفتم و هـــــرچه ورق زدم چیـــــزی نبود غیر حجابی پس از حجاب
هـــان ای عزیز، فصل جوانی بهوش باش در پیــــــری، از تو هیچ نیاید به غیر خواب
این جـــاهلان که دعوی ارشاد می کنند در خرقه شان به غیر منم تحفه‌ای میاب
ما عیب و نقص خویش، و کمال و جمال غیر پنهــــــان نموده‌ایم، چو پیری پس خضاب
دم در نــــی‌آر و دفتـــــر بیهوده پاره کن تا کــــی کلام بیهده گفتـــــــار ناصواب

درگاهِ جمال

هـــر کجا پا بنهی حسن وی آنجا پیداست هـــرکجــــا سر بنهی سجده‌گه آن زیباست
همــــه سرگشتـــه آن زلف چلیپای ویند در غم هجـر رُخش، این همه شور و غوغاست
جملـه خوبـــان برِ حُسن تو سجود آوردند این چـه رنجی است که گنجینه پیر و برناست؟
عاشقــــــان، صدرنشینانِ جهانِ قدسند ســرفـــراز آنکـــه به درگاه جمال تو گداست
فارغ از ما و من است آنکه به کوی تو خزید غافل از هر دو جهان، کی به هوای من و ماست؟
بــــر کن این خرقه آلوده و این بت بشکن بـــه در عشق فرود آی کـــه آن قبلـه نمـــاست

سخن دل

عـاشق دوست ز رنـــگش پیداست بیدلـــــــی از دل تنگـــش پیداست
نتـــــوان نــــرم نمودش به سخن ایـــن سخن، از دل سنگش پیداست
از در صلح بـــــرون نـــاید دوست دیگـــــر امـــروز، ز جنگش پیداست
مَی زده است، از رُخ سرخش پرسید مستـــی از چشم قشنگش پیداست
یار، امشب پی عاشق کشی است مــــن نگویــــــم؛ ز خَدَنگش پیداست
رازِ عشـــق تـــــو نگـوید هندی چـــه کنـــم من که ز رنگش پیداست

مکتب عشق

آنکه دامن می زند بر آتش جانــم، حبیب است آنکـــه روز افزون نمـــاید درد من، آن خود طبیب است
آنچه روح افزاست، جام باده از دست نگار است نی مدرّس، نی مـربّی، نی‌حکیم و نی خطیب است
سرّ عشقم، رمز دردم در خم گیسوی یار است کــــی به جمع حلقـه صوفیّ و اصحـاب صلیب است؟
از فتـــوحاتم نشد فتحیّ و از مصباح، نوری هـــر چــــه خواهم، در درون جامـه آن دلفریب است
درد مـــی جـــویند این وارستگان مکتب عشق آنکه درمان خواهد از اصحـاب این مکتب، غریب است
جرعه‌ای می خواهم از جام تو تا بیهوش گردم هــــوشمند از لــذّت این جرعه می، بی نصیب است
مــوج لطف دوست، در دریای عشق بی کرانه گـــاه در اوُج فـراز و گـــاه در عمـــق نشیب است

رخ خورشید

عیب از ما است، اگر دوست ز ما مستور است دیده بگشای کــــه بینی همـه عالم طور است
لاف کـــم زن کـــــه نبیند رخ خورشید جهان چشـــم خفـاش کــــه از دیدن نـوری کور است

یـــــــا رب، ایـن پرده پندار که در دیده ماست بـــاز کن تــا کـــه ببینم همـــه عالم نور است
کـــــــاش در حلقه رندان خبری بود ز دوست سخن آنجا نه ز ناصر بــــود از منصـور است
وای اگـــــر پـــــــرده ز اســـرار بیفتــــد روزی فاش گردد که چه در خرقـــه این مهجـــور است
چـــــه کنـــــم تا به سر کوی توام راه دهند؟ کاین سفر توشه همی‌خواهـد و این ره دور است
وادی عشق که بی هوشی و سرگردانی است مــــدعی در طلبش بـــوالهوس و مغـرور است
لـــب فرو بست هر آن کس رخ چون ماهش دید آنکـــه مـــدحت کند از گفته خود مسرور است
وقت آن است کــــــه بنشینم و دم در نـــزنم به همـــه کـون و مکان مدحت او مسطور است

عاشق سوخته

پــــــرده بردار ز رخ، چهره‌گشا ناز بس است عـــــاشق سـوخته را دیدن رویت هوس است
دست از دامنت ای دوست، نخواهم برداشت تا مــــن دلشده را یک رمق و یک نفس است
همــــــه خوبان برِ زیبایی‌ات ای مایه حُسن، فی‌المثل، در برِ دریای خروشان چو خس است
مـــــرغ پـــر سوختـه را نیست نصیبی ز بهار عــرصه جولانگه زاغ است و نوای مگس است
داد خواهـــــم، غم دل را به کجا عرضه کنم؟ که چو من دادستان است و چو فریاد رس است
این همـــــــه غلغل و غوغـــا که در آفاق بوَد ســوی دلـــــدار، روان و همه بانگ جرس است

مذهب رندان

آنکه دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است آنکـــه بگـــذشت ز پیـــدا و نهان، درویش است
خـــــــرقه و خانقه از مذهب رندان دور است آنکـــه دوری کند از ایـــــن و از آن، درویش است
نیست درویش کـــــــــه دارد کُلـه درویشی آنکـــه نادیـــده کلاه و سر و جـان، درویش است
حلقــــه ذکــــــر میارای کــه ذاکر، یار است آنکـــــه ذاکـــر بشناسد به عیان، درویش است
هــــر که در جمع کسان دعوی درویشی کرد بـــه حقیقت، نـــه که با ورد زبان، درویش است
صــــــوفی‌ای کو به هوای دل خود شد درویش بنـــده همت خویش است، چسان درویش است؟

دیدارِ یار

عشـــــــق نگـــار، سرِّ سویدای جان ماست ما خاکســــــــار کـوی تو، تا در توان ماست
با خلـــــــــــدیان بگو که، شما و قصور خویش آرام مــــــا به ســــــــایه سرو روان ماست
فردوس و هـــر چه هست در آن، قسمت رقیب رنج و غمی که می رسـد از او، از آن ماست
بـــــــا مدعی بگـــــو که تو و جنت النعیم دیدار یار، حـــــــاصل ســـرّ نهــان ماست
ساغـــــــــــــر بیار و باده بریز و کرشمه کن کـــــــاین غمزه، روح‌پرور جان و روان ماست
این با هُشـــــــــان و علم فروشان و صوفیان مـــــــــی‌نشنوند آنچه که ورد زبان ماست

سبوی عاشقان

بـــــرخیز مطربا، که طرب آرزوی ماست چشم خـــرابِ یارِ وفـــــــادار سوی ماست
دیـــــوانگی عاشق خوبان، ز باده است مستی عاشقـــــــان خدا، از سبوی ماست
مـــــــــا عاشقان، ز قله کـوه هدایتیم روح الامین به سدره پی جستجوی ماست
گلشن کنید میکـــــــــده را، ای قلندران طیــــــــر بهشت مـــی‌زده در گفتگوی ماست

با مطربان بگـــــو که طـرب را فزون کنند دســت گــــدای صومعه بالا به سوی ماست

ســـاقی، بـــریز باده گلگون به جام من این خُـــــمٌ پـــــر ز می، سببِ آبروی ماست

بـــــاد بهـــــــار پـرده رخسار او گشود ســـرخیّ گــــــل ز دلبر آشفته روی ماست

ای پـــــردگی که جلوه ات از عرش بگذرد مهـــــر رُخـــت عجین به بُن موی موی ماست

قبله محراب

خـــــم ابـروی کجت قبله محـراب من است تاب گیسـوی تو خود، راز تب و تاب من است

اهـــــــل دل را به نیایش، اگـر آدابی هست یــاد دیـــــدار رُخ و موی تو، آداب من است

آنچـــــــه دیدم ز حـریفان همه هشیاری بود در صف می‌زده بیـداری من، خواب من است

در یَم علــــــــــم و عمل، مدعیان غوطه ورند مستــی و بیهشی می زده گرداب من است

هـــــر کسی از گنهش، پوزش و بخشش طلبد دوست در طـاعت من، غافر و توّاب من است

حــــــــــاش للّه که جز این ره، ره دیگر پویم عشق روی تـو سرشته به‌گل و آب من است

هر کسی از غم و شادی است نصیبی، او را مـــــایه عشرت من، جامِ میِ ناب من است

دریای عشق

افسانه جهـــان، دل دیوانه من است در شمع عشق سوخته، پروانه من است

گیسوی یـار، دام دل عاشقان اوست خـــــال سیاه پشت لبش دانه من است

غوغای عــــــاشقان، رخ غمّاز دلبران راز و نیـــــــازها همـه، در خانه من است

کوی نکـوی میکده، باب صفای عشق طــــاق و رواق روی تو کاشانه من است

فـــــریاد رعد، ناله دل‌سوز جان من دریـــــای عشق، قطره مستانه من است

تـــــا شد به زلف یار سرشانه آشنا مسجود قدسیان همگی، شانه من است

فتوای من

سر کوی تو، به جان تو قسم! جای من است به خــــــم زلف تو، در میکده ماوای من است

عارفانِ رخ تو جملــــــــــــه ظلومند و جهول این ظلومیّ و جهولی، سر و سودای من است

عاشــق روی تو حسرت زده اندر طلب است ســــر نهادن به سر کوی تو، فتوای من است

عالــــــم و جاهل و زاهد، همه شیدای تواند این نه تنهــــــــا رقم سرّ سویدای من است

رخ گشــــــا، جلوه نما، گوشه چشمی انداز این هـــــــوای دل غمدیده شیدای من است

مسجد و صومعـــــــه و بتکده و دیر و کنیس هر کجا مـــــــــی‌گذری، یاد دل‌آرای من است

در حجابیم و حجـــــــابیم و حجابیم و حجاب این حجاب است که خود، راز معمای من است

خانه عشق

خـانه عشق است و منزلگاه عشّاق حزین است پـــــایـــــــه آن بـرتر از دروازه عرشِ برین است

ایـــــن ســـرا، بارافکن می‌خوردگان راه یار است با پریشان حالی و مستی و بیهوشی قرین است

از جهـــــان هستی و ملک جهان بینی برون است بـــا گروه نیستی جویان عاشق، همنشین است

مسکن ســــوداگرانِ روی یـار گلعـــــــذار است مـــــرکـــــــز دلدادگان آن نگارِ مه جبین است

پــــــــرده داران حـــــــرم فـرمانروایان طریقند بـــانـــــــــی این بارگه آواره از روی زمین است

عــــاکف این کعبه وارسته ز مدح این و آن است خـــــــادم این میکـــده دور از ثنای آن و این است

هوای وصال

در پیچ و تـــــاب گیسوی دلبر، ترانه است دل بـــــــرده فدایی هر شاخ شانـــــه است

جان در هــــــوای دیدن رخسار ماه توست در مسجد و کنیســـه نشستن بهانــــه است

در صیـــــــد عـــــارفان و ز هستی رمیدگان زلفت چو دام و، خـــال لبت همچو دانــه است

انـــــدر وصـــــــال روی تو ای شمس تابناک اشکـــــــم چـــو سیل جـانب دریــا روانه است

در کــوی دوست، فصل جوانی به سر رسید باید چـــــه کرد؟ این همه جـور زمــانــــه است

امـــــواج حُسن دوست، چو دریای بی‌کران این مستِ تشنه کـــامْ غمش در کـــرانه است

میخــــــــانه در هوای وصالش طرب کنان مطرب به رقص و شـــادی و چنگ و چَغانه است

پرتو عشق

عشق اگـــــر بال گشاید به جهان، حاکم اوست گـــــر کند جلـوه در این کوْن و مکان، حاکـم اوست

روزی ار رُخ بنمــــاید ز نهــــــــــانخانه خویش فــــــاش گــردد کــه به پیدا و نهان، حاکـم اوست

ذرّه ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست بـــــــــارک اللّه که کران تا به کران، حاکـم اوست

گـــــــر عیــان گــردد روزی، رخش از پرده غیب همـــــــــه بیننـد که در غیب و عیان، حاکم اوست

تـــا که از جسم و روان بر تو حجاب است حجاب خـــــود نبینی بـــه همه جسم و روان، حاکم اوست

مـــن چه گویم؟ که جهان نیست بجز پرتو عشق ذوالجلالی است کـــــه بر دهر و زمان، حاکم اوست

مبتلای دوست

بـــــــاد صبا، گذر کنی ار در سرای دوست بر گو که: دوست سر ننهد جز به پای دوست

مــــن ســـــر نمی نهم، مگر اندر قدوم یار مـــن جان نمی دهم، مگر اندر هوای دوست

کـــــــردی دل مـــــــرا ز فراق رُخت، کباب انصافْ خـــود بده که بُوَد این سزای دوست؟

مجنـــون اسیر عشق شد؛ امّا چو من نشد ای کـاش کس چو من نشود مبتلای دوست

سبوی دوست

عمری گذشت و راه نبردم به کـوی دوست مجلس تمـــــــام گشت و نـــــدیدیـم روی دوست

گـــلشن معطّــــــر است سراپا ز بوی یار گشتیم هـــرکجـــــــــا، نشنیدیـم بـوی دوست

هر جا که می روی، ز رخ یار، روشن است خفـــــــاش وار راه نبـــــــــردیـم سـوی دوست

میخوارگـــــــــانِ دلشده ساغر گرفته اند ما را نَـــــمـی نصیب نشـــد از سبـــوی دوست

گوش مــــــــن و تـو، وصف رُخ یار نشنود ورنــــــه جهـــــــان نـــــدارد جـز گفتگوی دوست

با عــــــاقلان بگو که: رُخ یار ظاهر است کاوش بس است این همــــه، در جستجوی دوست

ســــاقی ز دست یار به ما باده می دهد بـــــر گیـــر می، تـــو نیز ز دستِ نکـوی دوست

سرّ جان

با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست از چه جویـــم سِرّ جان را، دربه رویم باز نیست

نـــاز کن تا می‌توانی، غمزه کن تا می‌شود دردمنــــــــدی را ندیدم، عـاشق ایـن ناز نیست

حلقـــه صــوفی و دیر راهبم هرگز مجوی مـــــــــرغ بـال و پر زده، با زاغ هم‌پرواز نیست

اهل دل، عـــاجز زگفتار است با اهل خرد بـــی‌زبان بـا بی‌دلان هرگز سخن پرداز نیست

سربده در راه جانان، جان به کف سرباز باش آنکـه سر در کـــوی دلبر نفکند، سرباز نیست

عشق جانان ریشه دارد در دل، از روز اَلَست عشـــق را انجـــام نبـود، چون ورا آغاز نیست

این پریشان حالـی از جام بلی نوشیده ام ایـــن بلـی تا وصل دلبر، بی بلا دمساز نیست

محفل دلسوختگان

عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست کــیست کایـن آتش افـروخته در جانش نیست؟

جـــز تو در محفل دلسوختگان، ذکـری نیست ایـــن حدیثـی‌است که آغازش و پایانش نیست

راز دل را نتـــوان پیش کسی بـــاز نمـود جـــز بـرِ دوست، که خود حاضر و پنهانش نیست

بـــا کـــــه گویم که بجز دوست نبیند هرگز آنکـــه اندیشـــه و دیـــدار به فرمانش نیست

گـــوشه چشـــم‌گشا، بر منِ مسکین بنگر نـــاز کن نـــــاز، که این بادیه سامانش نیست

ســر خُمـــ بـــاز کن و ساغـــر لبـریزم ده که بجـــز تـــــو، سر پیمانه و پیمانش نیست

نتـــوان بست زبـــانش ز پـــــریشان‌گویی آنکـــــــه در سینه بجز قلب پریشانش نیست

پـــاره کـــن دفتر و بشکن قلم و دم دربند کــه کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست

مستی عاشق

دل کـه آشفته روی تو نبـــاشد، دل نیست آنکـــــه دیوانه خال تو نشد، عاقل نیست

مستـــی عاشق دلباخته از باده تـــوست بجـز این مستیم از عمر، دگر حاصل نیست

عشق روی تـــــو دریـــن بادیه افکنـــد مرا چه تـوان کرد که این بادیه را ساحل نیست

بگـــــذر از خــویش اگر عاشقِ دلباخته‌ای که میـان تو و او، جز تو کسی حایل نیست

رهرو عشقی اگر، خـرقــه و سجــّـاده فکن که بجـز عشق، تو را رهرو این منزل نیست

اگر از اهل دلـــی صـــوفی و زاهـــــد بگذار که جــز این طایفه را راه درین محفل نیست

برخَمِ طـــــــــــرّه او چنگ زنـم، چنگ زنان که جز این حـــــاصل دیوانه لایعقل نیست

دست مـــن گیر و از این خرقه سالوس، رهان که در این خـــرقه بجز جایگـه جاهل نیست

علم و عـــــرفان به خـــرابات ندارد راهی که به منزلگـــــه عشّاق ره بـاطل نیست

حسرت روی

امشب از حسرت رویت، دگر آرامم نیست دلم آرام نگیـــرد کـــــــه دلآرامم نیست

گـــردش بـاغ نخواهم، نروم طَرْف چمن روی گلـــزار نجویـــم که گلندامم نیست

مـــــن از آغاز کـــه روی تو بدیدم گفتم: در پـــی طلعت این حوروش، انجامم نیست

من به یک دانــه، به دام تو به خود افتادم چه گمان بود که در ملک جهان دامم نیست؟

خـــــاک کویش شوم و کامْ طلبکار شوم گـرچه دانم که از آن کامْ طلب، کامم نیست

همـــه ایّام چو هندی سر راهش گیرم گـــر چـــه توفیقِ نظر در همه ایامم نیست

هست و نیست

عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا، هست و نیست بـــاده از دست تـو اندر جام صهبا، هست و نیست

نــــور رخســـــار تو در دلها، فروزان شد نشد عشق رویـــت در دل هر پیر و برنا، هست و نیست

بلبل انـــــدر شاخ گل مدح تو را خوانـد و نخواند بوی عطر موی تو در دشت و صحرا، هست و نیست

درد دل از روی زردم پیش او، گفـت و نـــــگفت پـاره پـــاره جـــامه صبر و شکیبا، هست و نیست

جــــانِ من در راه آن دلبر فدا گشت و نــگشت جـــان خـــوبانْ برخیِ خاك دلارا، هست و نیست

کـــــــــاروان عشق در رویای او، رفت و نـرفت جـــــان صدها کاروان در این تمنا، هست و نیست

راه و رسم عشق

آنکـــــه سـر در کوی او نگذاشته، آزاده نیست آنکــــه جـــــان نفکنـده در درگاه او، دلداده نیست

نیستی را بـــــرگزین ای دوست، اندر راه عشق رنگ هستی هـــــــر که بر رُخ دارد، آدم‌زاده نیست

راه و رسم عشق، بیرون از حساب ما و تو است آنکـه هشیار است و بیدار است، مست باده نیست

ســــــر نهـــادن بر در او پا به سر بنهادن است هـــر کـه خود را هست داند، پا به سر بنهاده نیست

ســـالها بـــــایـــد کــه راه عشق را پیدا کنی ایـــن ره رنـــــدان میخانه است، راه ساده نیست

خـرقه درویش، همچون تاج شاهنشاهی است تــــاجــــــــدار و خرقه دار، از رنگ و بو افتاده نیست

تـــا اسیر رنگ و بویی، بـــــوی دلبر نشنوی هـــــــــر که این اغلال در جانش بود، آماده نیست

قصه مستی

آنکه دل خـــــــواهد، درون کعبه و بتخانه نیست آنچـــه جان جوید، به دست صـــوفی بیگانه نیست

گفته هـــای فیلسوف و صوفی و درویش و شیخ در خــــور وصف جمــــــــــال دلبـــر فرزانه نیست

بــــا کـــه گویم راز دل را، از که جویم وصف یار هر چه گویند، از زبــــــــان عاشــق و دیوانه نیست

هـــــوشمنـــــــــدان را بگو، دفتر ببندند از سخن کانچه گویند، از زبـــــــــان بیهش و مستانه نیست

ساغر از دست تو گر نوشم، بَرَم راهی به دوست بـــی نصیب آن کس، که او را ره بر این پیمانه نیست

عـــــاشقـــان دانند درد عاشق و سوز فراق آنکـــــه بر شمع جمالت سوخت، جز پروانه نیست

حلقـــه گیســـو و نـــــاز و عشوه و خال لبت غیر مستــــــــان، کس نداند غیر دام و دانه نیست

قصـــــــــــه مستی و رمز بیخودی و بیهشی عاشقـــــــان دانند کاین اسطوره و افسانه نیست

می‌گُساران

عاشقـــــان روی او را خانــه و کاشانه نیست مرغ بال و پر شکسته، فکر باغ و لانه نیست

گــــر اسیر روی اویی؛ نیست شو، پروانه شو پای‌بنــد ملك هستی، در خور پروانه نیست

می‌گســـاران را دل از عالم بریدن شیوه است آنکه رنـــگ و بوی دارد، لایق میخانه نیست

راه علم و عقل با دیوانگــــــی از هم جداست بسته این دانـــه‌ها و این دامها دیوانه نیست

مست شو، دیوانه شو، از خویشتن بیگانه شو آشنا با دوست، راهش غیر این بیگانه نیست

طبیب عشق

غـــــــم دل با که بگویم که مرا یاری نیست جز تــــــو ای روحِ روان، هیچ مددکاری نیست

غم عشق تو به جان است و نگویم به کسی که در این بــــــادیه غمزده، غمخواری نیست

راز دل را نتوانـــــــــــــم به کسی بگشایم که در این دیـــــــــر مغان رازنگهداری نیست

ساقی، از ساغــــر لبـــریز ز مـــی دم بـربند که در این میکــــده می‌زده، هشیاری نیست

درد من، عشق تـــــو و بستر من؛ بستر مرگ جز توام هیچ طبیبـــــی و پـــــرستاری نیست

لطف کن، لطف و گـــــذر کن به سر بــالینم که به بیمـــــــاری من جان تو، بیماری نیست

قلــــــم ســـرخ کشم بر ورق دفتر خویش هان که در عشق من و حُسن تو، گفتاری نیست

خرقه تزویر

مـــــــاییم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ در دام ریــــــــا، بسته به زنجیر و دگر هیچ

خودبینی و خودخواهی و خودکامگی نفس جان را چو روان کـــرده زمینگیر و دگر هیچ

در بـــــــــارگه دوست، نبردیم و ندیدیم جـــــز نامه سربسته به تقصیر و دگر هیچ

بگزیده خـــرابات و گسسته ز همــه خلق دل بستـــــه به پیشامد تقدیر و دگر هیچ

درویش کـــه درویش‌صفت نیست، گشاید بر خلق خـــــــدا دیده تحقیر و دگر هیچ

صـــــوفی که صفاییش نباشد، ننهد سر جز بر در مـــــردِ زر و شمشیر و دگر هیچ

عالِـــــــم که به اخلاص نیاراسته خود را علمش به حجـابی شده تفسیر و دگر هیچ

عـــــارف که ز عرفان کتبی چند فراخواند بستـــه است به الفاظ و تعابیر و دگر هیچ

مژده دیدار

باد بهار مـــــــــــژده دیـــدار یار داد شـــاید که جـان به مقدم باد بهار داد

بلبل به شــــــاخ سـرو در آوازِ دلفریب بـــــــــر دل نوید سرو قد گلعذار داد

ساقی به جام بـــاده، در آن عشوه و دلال آرامشی به جـــــان مــــن بیقرار داد

در بوستان عشق، نشاید غمین نشست باید که جان به دست بتی می‌گسار داد

شیرین زبان مــــن، گل بی‌خار بوستان جـــامی ز غم به خسرو، فرهاد وار داد

تا روی دوست دیـــــد، دل جان‌گداز من یک جـــــان نداد در ره او، صد هزار داد

پرواز جان

گـــــــر به سوی کوچه دلدار راهی باز گردد گر که بخت خفته ام با من دمی همساز گردد

گر نسیم صبحگاهی، ره به کوی دوست یابد گــــر دل افسـرده با آن سرو قد همراز گردد

گـــــر نی از درد دل عشاق، شرحی باز گوید گــــــر دل غمــــدیده با غمخواه هم‌آواز گردد

گــــر سلیمان بر غم مور ضعیفی رحمت آرد در بر صاحبـــــــــدلان والای و سرافراز گردد

در هوایش سر سپارم، در قدومش جان بریزم گـــــــر برویم در گشاید، گر به نازی باز گردد

سایــه افکن بر سرم، ای سرو بستانِ نکویی تـــا کـــــــه جانم از جهان، آماده پرواز گردد

غم یار

بـــــــــــاده از پیمانه دلدار، هشیاری ندارد بی‌خـــــودی از نوش این پیمانه، بیداری ندارد

چشم بیمار تو هر کس را به بیماری کشاند تا ابـــــــــد این عاشق بیمار، بیماری ندارد

عاشق از هر چیز جز دلدار، دل برکنده خامش چونکه با خود جز حدیث عشق، گفتاری ندارد

بـــا کـــه بتوان گفت از شیرینی درد غم یار جز غـــم دلدار، عاشق‌پیشه غمخواری ندارد

بر ســـر بـــــــالین بیمار رخت، روزی گذر کن بین که جز عشق تو بر بالین، پرستاری ندارد

لطف کن ای دوست، از رخ پرده بگشا، ناز کم کن دل تمنـــــــــــایی ز دلبر غیر دیداری ندارد

اخگر غم

آنکـــــــه ما را جفت با غم کرد، بنشانیـــد فرد دیـــــــدی آخـــر پرسشی از حال زار ما نکرد؟

بـــــــر غَمِ پنهانْ اگر خواهی گـــواهی آشکار اشک ســـــــرخم را روان بنگر تو بر رخسار زرد

آتش دل را فـــــــرو بنشـــانم ار با آب چشم بـــــــــر دو عالم اخگر غم می‌زنم با آه سرد

گـــــر نه خود، رخسار زیبـــای تو دید اندر چمن گـــــــرد باد اندر رُخ گل می فشانَد از چه گرد؟

می نیـــــــــــارم ز آستانت روی خود برداشتن گـــر دو صد بارم ز کوی خویشتن، سازی تو طرد

بشنوم گر، با مـــن بیدل تـــــــــو را باشد ستیز جـــــــــان به کف بگرفته بشتابم به میدان نبرد

هندی این بسرود هرچند اوستادی گفته است: مرد این میدان نیم من، گر تو خواهی بود مرد

سفر عشق

بـــــــــا دلِ تنگ به ســوی تو سفر باید کرد از ســـــــــر خویش به بتخانه گذر باید کرد

پیـــــــر مـــا گفت: ز میخانه شفا باید جست از شفـــــــــا جستنِ هر خانه حذر باید کرد

آنکـــه از جلوه رخسار چو ماهت، پیش است بی‌گمـــــــــــــان معجزه شقِّ قمر باید کرد

گـــــــــــر درِ میکـــده را پیر به عشاق گشود پس از آن آرزوی فتـــــــــح و ظفر باید کرد

گـــــر دل از نشئه می، دعوی سرداری داشت به خـــــــود آییـــد که احساس خطر باید کرد

مـــژده ای دوست که رندی سر خُم را بگشود بـاده نـــــوشان لب از این مائده، تر باید کرد

در رهِ جستن آتشکـــــــــــــــده سر باید باخت به جفـــــــا کاری او سینه، سپر باید کرد

ســـر خُـــــــم باد سلامت که به دیدار رخش مستِ ســـــــــــاغر زده را نیز خبر باید کرد

طـــرّه گیسوی دلدار به هر کوی و دری است پس به هر کوی و در از شوق سفر باید کرد

قبله عشق

بهـــــــــــــار شد، در میخـــانه باز باید کرد به ســـوی قبله عاشق، نماز باید کـرد

نسیم قـــــدس به عشـــاق باغ مژده دهد که دل ز هر دو جهان، بی نیاز باید کــرد

کنـــون که دست به دامـان سرو می‌نرسد بــــــه بید عاشق مجنون، نیاز باید کرد

غمی که در دلـــم از عشق گُلعذاران است دوا به جـــــــام میِ چاره ساز باید کـرد

کنــــون که دست به دامان بوستان نرسد نظـــــر به سـرو قدی سرفراز باید کرد

صبح امید

عشقت انـــــــدر دلِ ویرانه ما منزل کرد آشنا آمـــد و بیگانـــــــه مرا زین دل کرد

لبِ چـــــون غنچه گل، بازکن و فاش بگو سرّ آن نقطه که کـار من و دل مشکل کرد

یـــاد روی تو، غم هر دو جهان از دل برد صبح امّیـــــد، همه ظلمت شب باطل کرد

جان من، گر تو مرا حاصلی از عمر عزیز؟ ثمر عمر جز این نیست که دل حاصل کرد

آشنا گـــر تویی، از جور رقیبم غم نیست روی نیکـــــوی تو هر غم ز دلم، زایل کرد

نـــرود از سر کوی تو چو هندی هرگز آن مسافر که در این وادی جان منزل کرد

عشق دلدار

چشم بیمـــــار تو ای می زده، بیمارم کرد حلقـــــــــه گیسویت ای یار، گرفتارم کرد

سرو بستاـــــــنِ نکویی، گل گلـزار جمال غمـــــــزه ناکرده، ز خوبان همه بیزارم کرد

همه می‌زدگـــــان هوش خود از کف دادند ساغر از دست روانبخش تو، هشیارم کرد
چه کنم؟ شیفتـه‌ام، سوختــــه‌ام، غمزده‌ام عشـــــوه ات، واله آن لعل گهر بارم کرد
عشق دلـــــدار چنان کــــرد که منصورمنش از دیـــــــــارم به در آورد و سر دارم کرد
عشقت از مــــــدرسه و حلقه صوفی راندم بنده حلقـــــــــه به گوش در خمّارم کرد
بــــــــاده از ساغرِ لبریز تو، جاویدم ساخت بوســـه از خاک درت، محرم اسرارم کرد

دلجویی پیر

دست آن شیخ ببوسیــــد که تکفیرم کرد محتسب را بنوازیـــــد کـــــــه زنجیرم کرد
معتکف گشتــم از این پس، به در پیر مغان که به یک جرعه می از هر دو جهان سیرم کرد
آب کوثر نخــــــــــورم، منّت رضوان نبرم پرتـــــــــو روی تو ای دوست، جهانگیرم کرد
دل درویش به دست آر کـه از سرّ اَلَست پــــــــــــــرده برداشته، آگاه ز تقدیرم کرد
پیر میخانه بنــــازم که به سر پنجه خویش فـــــــانیــم کرده، عدم کـرده و تسخیرم کرد
خادم درگه پیرم کـــــــــه ز دلجویی خود غــــافل از خـــــویش نمـــود و زبر و زیرم کرد

عشقِ چاره ساز

حـــــــــــدیث عشق تو، باد بهار باز آورد صبـــــــــا ز طَرْف چمن، بوی دلنواز آورد
طرب کنان گل از اسرار بوستان می گفت فسرده جان، خبر از عشق چاره ساز آورد
بنفشــــــــه از غم دوریّ یار، نالان بود فـــــرشته آیه هجــــران جان‌گداز آورد
هلال از خــــــــم ابروی یار، دم می زد نسیـــــــم عطر بهاری، چه سرفراز آورد

اسرار جان

ای دوست، پیـــر میکده از راه می رسد بـــا یک گلِ شکفته به همراه، می رسد
گل نیست، بلکه غنچه باغ سعادت است کــــز جان دوست بر دل آگاه می رسد
آن روی با طــــــراوت و آن موی عطرگین از خیمـــه‌گه گذشته، به خرگاه می رسد
از خطـــــــــّه حقیقت و از خیمـه مجاز بــــرخاسته، به خلوت دلخواه می رسد
آن نغمـــــــــه فرشته فردوسِ جــاودان بـــر گوشِ جانِ می زده گهگاه می رسد
دود درونِ عـــــاشقِ سرمست از شراب بــــــــر قلب پیر میکده، با آه می رسد
دست از دلـــــــم بدار که فریاد این گدا از چـاه دل برون شده، بر شاه می رسد
دردِ دل فقیـــــــر ز ماهی به ماه رفت درویش نالـــــه‌اش به دل ماه، می رسد
زیر کمان ابــــروی دلدار، جادویی ست کاســـــرار آن به قلب کمینگاه می رسد

فارغ از عالم

فقـر فخر است اگر فارغ از عالم باشد آنکه از خویش گذر کرد، چه‌اش غم باشد؟
طالع بخت در آن روز بـر آید که شبش یـــــــار تا صبح ورا مونس و همـدم باشد
طـــربِ ساغرِ درویش نفهمد، صوفی بـــاده از دست بتـــی گیر که محرم باشد
طوطـــــی باغ محبّت نرود کلبه جغد بـــــــازِ فردوس کجا کلب معلّـــم باشد؟
این دل گمشده را یا به پناهت بپذیر یا رهـــا ســــاز که سرگشته عالم باشد

راز نهان

داستـــــــــــان غم من راز نهانی باشد آن شناســد که ز خود یکسره فانی باشد

بـــــه خـــمِ طره زلفت نتوانم ره یافت آن توانـــــد که دلش آنچه تو دانی، باشد

ســــــاغری از خُـــــم میخانه مرا باز دهید که تـــــواند که در این میکده بانی باشد؟

گـــــــــــردِ دلدار نگردد، غم ساقی نخورد غیـــــر آن رند که بی نام و نشانی باشد

گرچه پیرم؛ به سر زلف تو ای دوست، قسم در ســــرم، عشق چـو ایّام جوانی باشد

دورم از کـــــوی تو، ای عشوه‌گر هر جایی که نصیبم ز رُخت، نامـــــه پرانی باشد

گـــــــر شبانان به سر کوی تو آیند و روند خرّم آن دم که مرا شغـــــل، شبانی باشد

مژده وصل

گـــــره از زلف خم اندر خم دلبر، وا شد زاهـــــد پیر چو عشّاق جوان رسوا شد

قطـــــــره بـــاده ز جام کرمت نوشیدم جانـــــم از موج غمت، همقدم دریا شد

قصـــه دوست رها کن که در اندیشه او آتشی ریخت به جانم که روان فرسا شد

مـــــــژده وصل به رندان خرابات رسید ناگهـــــان غلغله و رقص و طرب بر پا شد

آتشی را که ز عشقش، به دل و جانم زد جـــانم از خویش گذر کرد و خلیل آسا شد

بهار

بهار آمد که غم از جان برد، غم در دل افزون شد چه گویم کز غم آن ســـروِ خندان، جان و دل خون شد

گـــروه عــــاشقان بستند محملهـا و وارستند تو دانــــی حال مـــا واماندگان در این میان چون شد

گل از هجــــران بلبل، بلبل از دوریّ گـــل، هر دم به طرْف گلستان هر یک، به عشق خویش مفتون شد

حجاب از چهره دلـــــــــدار ما، باد صبا بگرفت چـــو من هر کس بر او یک دم نظر افکند، مجنون شد

بهـــــار آمد، ز گلشن بـــــرد زردیها و سردیهـا به یُمن خور، گلستان سبز و بستان گرم و گلگون شد

بهـــــار آمـــــد، بهـــــار آمــد، بهار گل‌عذار آمد به میخـــــواران عـاشق گو: خمار از صحنه بیرون شد

خضر راه

چـه شد که امشب از اینجا گذارگاه تو شد مگـــــر که آه من خسته، خضر راه تو شد؟

بســـــــاط چون تو سلیمان و کلبه درویش نعـــــــــوذ باللّه، گویی ز اشتباه تو شد

کنـــــــون که آمدی و با چو من صفا کردی بســــــــاط فقر چو کاخ شه از پناه تو شد

شبـــــی که ظلمتش از دود آه من، بُد بیش چـــــــو روز، روشن از نور روی ماه تو شد

بگو به شیخ که امشب بهشت موعود است نصیب مـــــن به عیان، خواه یا نخواه تو شد

تـــو شـــاه انجمنِ حُسن و هندی بیدل هر آنچه هست ز جان، خاک بارگاه تو شد

کتاب عمر

پیــــــــری رسید و عهـــــــد جـوانی تباه شد ایّام زنـــدگی، همـــــه صـرف گناه شد

بیــــــــراهه رفتـــه پشت به مقصد، همــی روم عمـــری دراز، صرف در این کـوره راه شد

وارستگـــان، به دوست پنــــــــاهنده گشتـــه‌اند وابسته‌ای چو من به جهـان، بی پناه شد

خودخواهی است و خودسری و خودپسندی است حاصل ز عمرِ آنکه خـــودش، قبله‌گاه شد

دلـــدادگان، کـــه روی سفیدنــــــد پیش یار رنج مـــرا ندیده کـــه رویـــم سیاه شد

افســـوس بـــر گذشتـــه، بر آینده صد فسوس آن را کـــه بستـه در رسن مال و جاه شد

از نـــــورْ رو به ظلمتـــــم؛ ای دوست، دست گیر آن را کـــه رو سیه بـه سراشیب چاه شد

دعوی اخلاص

گـــر تـــو آدمزاده هستی عَلّم اَلاَسما چه شد؟ قابَ قَوْسینت کجا رفته است؟ اَوْاَدْنی چه شد؟

بـــر فـــــراز دار، فـــــریاد اَنَا الحق می‌زنی مـــدّعیِ حـــــق طلب، اِنیّت و اِنّـــا چه شد؟

صـــوفی صـــافی اگر هستی، بکن این خرقه را دم زدن از خـــویشتن با بـــوق و با کرنا چه شد؟

زهـــد مفـــــروش ای قلنـــدر، آبروی خود مریز زاهـــد ار هستی تو، پس اقبال بر دنیا چه شد؟

این عبــادتـها که ما کردیم، خوبش کاسبی‌است دعـــــوی اخلاص با این خود پرستیها چه شد؟

مـــرشد از دعوت به سوی خویشتن، بردار دست لا الهت را شنیدستم؛ ولـــــی الاّ چه شد؟

مـــاعر بیمایه، بشکن خـــامـــه آلـــــــودهات کـــــم دل‌آزاری نما، پس از خدا پروا چه شد؟

جلوه جمال

کـــوتاه سخن که یـــار آمد بـا گیسوی مُشکبار آمد

بگشـــود در و نقاب برداشت بـــی پرده نگر، نگار آمد

او بــــود و کسی نبـود با او یـــکتای و غریب وار آمد

بنشست و ببست در ز اغیار گـــویی پی یار غار آمد

مـــن محو جمال بی‌مثالش او جلـــوه‌گر از کنار آمد

بـــــرداشت حجاب از میانه تا بـــر سـر میگسار آمد

دنبالـــــه صبح لیلهٔ القدر خـــور با رُخ آشکـــار آمد

بگـــــذار چراغ، صبح گردید خـــورشید جهـانمدار آمد

بگـــــذار قلم، بپیچ دفتر کـــوتاه سخن که یـار آمد

میلاد گل

میلاد گل و بهـار جـــان آمد برخیز که عید می‌کشان آمد

خاموش مباش، زیر این خرقه بر جان جهان، دوباره جان آمد

بـرگیر به دستْ پرچم عشّاق فـرمـــانده ملکِ لامکان آمد

گلزارْ ز عیش، لاله باران شد سلطـــانِ زمین و آسمان آمد

بـا یـــار بـگو که پرده بردارد هین! عـاشق آخر الزّمان آمد

آماده امر و نهی و فرمان باش هشدار، کـه منجی جهان آمد

کاروان عمر

عمر را پایـان رسید و یـــــارم از در درنیـامد قصّـــه‌ام آخـــر شد و این غصّه را آخر نیامد

جام مرگ آمـد به دستم، جام می هرگز ندیدم سالها بر من گـــذشت و لطفی از دلبر نیامد

مرغ جان در این قفس بی بال و پر افتاد و هرگز آنکـــه بایـد این قفس را بشکند از در نیامد

عاشقـــانِ روی جانان، جمله بی نام و نشانند نامــــداران را هـــوای او، دمی بر سر نیامد

کاروانِ عشق رویش، صف به صف در انتظـارند با که گویــم: آخر آن معشوق جان‌پرور نیامد

مردگان را روح بخشـد، عاشقان را جان ستاند جاهلان را این‌چنین عاشق کشی باور نیامد

لذت عشق

لذت عشق تو را جز عاشق محــزون، نداند رنج لذت‌بخش هجران را بجز مجنــون، نداند

تا نگشتی کوهــکن، شیرینی هجران ندانی نــاز پـــرورده، ره آورد دل پر خـــون نداند

خسرو از شیرینی شیرین، نیابد رنگ و بویی تا چو فرهاد از درونش، رنگ و بو بیرون نداند

یوسفــی بایـــد که در دام زلیخا، دل نبازد ورنه خورشید و کواکب در برش مفتون نداند

غــــرق دریا جز خروش موج بی پایان، نبیند بادیه پیمای عشقت ساحل و هامون نداند

جلـــــوه دلدار را آغاز و انجامـــــــی نباشد عشق بی پایان ما جز آن چرا و چون، ندان

جام جم

بـــا گلرخان بگویید ما را به خود پذیرند از عـــــــاشقان بیدل، همواره دست گیرند

دردی است در دلِ ما، درمان نمی پذیرد دستی به عاشقان ده، کز شوقِ دل بمیرند

پــا نه بـــه محفلِ ما، تاراج کن دل ما بنگـــــر به بــاطل ما، کز آب و گِل خمیرند

ســوداگرانِ مرگیم، یاران شاخ و برگیم رنـــدان پا بـــــرهنه، بر حال ما بـــصیرند

پاکند می‌فروشان، مستانِ دل‌خروشان بـــربسته چشم و گوشان، پیران سر به زیرند

بــردار جام می را، جم را گذار و کی را فـــرزند مـــاه و دی را، کاینان چو ما اسیرند

جلوه جام

ای کـــاش، دوست درد دلـم را دوا کـنـد گـــر مهــــربانیم ننماید، جفـــا کند

صوفــی که از صفــا، به دلش جلوه‌ای ندید جامـــی از او گرفت که با آن صفا کند

دردی ز بـی‌وفایـی دلبر، به جـان ماست ساقـــی، بیـار ساغر می تا وفا کند

بیگــانه گشته، دوست ز من، جرعه‌ای بده بـــاشد کـــه یـار غمزده را آشنا کند

پنهـان به ســوی منــزل دلـــدار بر شدم ترسم که محتسب، غم من بر ملا کند

آن یــار گلعــذار قـــدم زد به محفلـــم تـــا کشف راز از دل ایـــن پارسـا کند

با گیسوی گشاده، سری زن به شیخ شهر مـــگذار شیخِ مجلس رنـدان، ریا کند

رازِ مستی

گشـای در که یار ز خُم نوش جان کند راز درون خویش ز مستی، عیان کند

بــا دوستان بگو که به میخانه رو کنند تا یار از خماری خـــود، داستان کند

بردار پرده از دل غمدیده‌ات که دوست اشک روانِ خویش ز دامن، روان کند

با گل بگو که چهره گشاید به بوستان تا طیــر قدس، راز نهـان را بیان کند

جـــامی بیار بـــر در درویش بی‌نوا تا رازِ دل عیـــان، بر پیر و جوان کند

بلبل به باغ، ناله کند همچو عاشقان گـــویی که یاد از غم فصل خزان کند

بگـــذار دردمنــــدِ فـــراقِ رُخ نگار از درد خــویش، نالــه و آه و فغان کند

پرده نشین

این قافلـــه از صبح ازل، ســـوی تـــو رانند تا شـــام ابـــد نیز به سوی تو روانند
سرگشته و حیران، همه در عشق تو غرقند دلسوخته، هر ناحیه بی تاب و توانند
بگشـــــای نقـــاب از رُخ و بنمای جمالت تا فـــاش شود آنچه همه در پی آنند
ای پـــرده نشین در پـــی دیـــدار رُخ تـــو جـــانها همه دل باخته، دلها نگرانند
در میکـــده، رنـــدان همه در یاد تو مستند با ذکـــر تـو در بتکده‌ها پرسه زنانند
ای دوست، دل ســوختـه‌ام را تو هدف گیر مـــژگان تـــو و ابروی تو، تیر و کمانند

سایه لطف

بـوی گل آید از چمن، گویی که یار آنجا بود در بـــاغ جشنی دلپسند از یـــاد او، بر پا بود
بـــر هر دیاری بگذری، بر هر گروهی بنگری با صـــد زبان، با صد بیان، در ذکـــر او غوغـا بود
آن سرو دل آرای من، آن روح جان افزای من در ســایه لطفش نشین کاین سایـــه دل آرا بود
این قفلــها را بـاز کن، از این قفس پرواز کن انجــام را آغـــاز کـن کـــآنجا ز یـــار آوا بود
این تارها را پـاره کن و این دردها را چاره کن آواره شـــو، آواره کـــن از هر چه هستـــی‌زا بود
بردار این ارقـــام را، بگـــذار این اوهـام را بستان ز ساقی جام را، جامی که در آن لا بود

دریای فنا

کـــاش، روزی به سـر کوی توام منزل بود کـــه در آن شـــادی و اندوه، مـراد دل بود
کـــاش، از حلقـه زلفت، گرهی در کف بود که گـــره بـــازکن عقـــده هـر مشکل بود
دوش کـــز هجر تو دلْ حالت ظلمتکده داشت یاد تو، شمـــع فـــروزنـــده آن محفل بود
دوستـــان مـــی‌زده و مست و ز هوش افتاده بی نصیب آنکه در این جمع، چو من عاقل بود
آنکه بشکست همه قید، ظلوم است و جهول وآنکه از خویش و همه کـون و مکان غافل بود
در بـــر دلشـــدگان، علمْ حجاب است، حجاب از حجاب آنکه بـرون رفت، بحـــق جاهـــل بود
عاشـــق از شوق به دریای فنا غوطه ور است بیخبـــر آنکـــــه به ظلمتکـــده ساحـــل بود
چـــون به عشق آمـــدم از حوزه عرفان، دیدم آنچـــه خـوانديم و شنیدیم، همه باطل بود

طریق عشق

فـــــــراق آمد و از دیدگان، فروغ ربود اگر جفا نکند یار، دوستیش چه سود؟
طلوع صبح سعادت، فـرا رسد که شبش یگـــانه یـــار، به خلوت بداد اذن ورود
طبیبِ دردِ مـــن، آن گلـــرخ جفا پیشه به روی من دری از خانقاه خود نگشود
از آن دمی که دل از خویشتن فرو بستم طـریق عشق، به بتخانه‌ام روانه نمود
به روز حشـــر کـــه خوبان روند در جنّت ز عـــاشقان طریقت کسی نخواهد بود
اگر ز عارف ســالک، سخن بـــود روزی یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود

مستی نیستی

در محضـــــر شیخ، یـــادی از یار نبود در خـــانقـه از آن صنم آثـار نبود
در دیـــــر و کلیســا و کنیس و مسجد از ســاقـــی گلعـــذار دیـّار نبود
ســـرّی کـه نهفته است در ســاغر می با اهـــل خِـــرد، جـرأت گفتار نبود

دردی که ز عشق، در دلِ مـی زده است با هشیاران مجـــال اظهـــار نبود
راهی است ره عشق کــــه بـــا رهرو آن رمـزی باشد که پیش هشیار نبود
زین مستی نیستی که در جان من است در محکمــــه هیچ جـای انکار نبود
هشیار مبـــاش و راه مستـــان را گیـــر کانــــدر صف هشیاران، دیدار نبود
سلطان عشق
گر سوز عشق در دل مـــا رخنه گر نبود سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود
جـــان در هـــوای دیـــدن دلـــدار داده‌ام بایـــد چه عذر خواست، متاع دگر نبود
آن ســـر کـــه در وصال رخ او، به باد رفت گـــر مانـــــده بود، در نظر یار سر نبود
مــــوسی اگـــر ندید به شاخ شجر رُخش بـــی‌شک درخت معرفتش را ثمر نبود
گر بار عشق را به رضا می‌کشی، چه باک خـــاور به جـــا نبـــود و یا باختر نبود
بلقیس وار گـــر در عشقش نمـــــی زدیم مـــا را به بـــارگـاه سلیمان، گذر نبود
گـــر مرغ باغ قدس، به وصلش رسیده بود در جمـع عاشقان تو، بی بال و پر نبود
کعبه عشق
از دلبـــرم به بتکـــــــده، نام و نشان نبود در کعبـــــــه نیز جلوه‌ای از او عیان نبود
در خانقـــــــاه، ذکری از آن گلعذار نیست در دیـــــر و در کنیسه، کلامی از آن نبود
در مَـــدْرسِ فقیه به جز قیل و قال نیست در دادگــــــاه، هیچ از او داستـــــان نبود
در محضـــــر ادیـــب شـــــدم، بلکه یابمش دیـــدم کلام، جـــز ز معـــانی بیان نبود
حیـــرت‌زده شـــــدم به صفـــــوف قلندران آنجـــا بجـــز مدیحتی از قلـــــــدران نبود
یک قطـــره مـــــی ز جام تو ای یار دلفریب آن می دهد که در همـه ملک جهان نبود
یک غمزه کرد و ریخت به جان، یک شرر کز آن در بـــارگـــــــاه قـدس برِ قدسیان نبود
گواه دل
ســـاغر از دست ظریف تو، گناهی نبود جز سر کوی تو ای دوست، پناهی نبود
درِ امّید ز هر سوی به رویم بسته است جـــز در میکـــده امّیـد به راهـــی نبود
آنکـــه از بـاده عشق تو، لبی تازه نمود ملک هستی بر چشمش پرِ کاهی نبود
گـــــر تو در حلقـــه رندان نظری ننمایی به نگاهت، که در آن حلقه، نگاهی نبود
جـان فـــدای صنم باده فروشی که بَرَش هستی و نیستی و بنده و شاهی نبود
نظـــری کن که نباشد چو تو صاحبنظری به مریضی که در او جز غم و آهی نبود
عاشقـــم، عاشق دلسوخته از دوری یار در کفـــم جـز دل افسرده گواهی نبود
زنجیر دل
جـــز گل روی تـــــو، امّیـد به جایی نبود درد عشق است، به غیر تو دوایی نبود
بنده مـــوی توام، دست فشـــانی نرسد راهـــی کـــوی تـــوام، راهنمایی نبود
حلقـــه زلف تو زنجیـــــر دل غمگین است از دلـــم جـــز رُخ تو حلقه گشایی نبود
صوفی صافی از این میکـــــده بیـــرون نرود که بجـــز کلبـــه عشّاق صفایی نبود

عاکف کوی بتان باش که در مسلک عشق بـــوسه بر گـــــونه دلدار خطایی نبود
خادم پیر مغان باش که در مـــذهب عشق جـــــز بت جام به کف، حکمروایی نبود
روز وصل
غم مخور، ایّام هجران رو به‌پایان می‌رود این خمـــاری از سر ما مـــی‌گساران می رود
پـــرده را از روی ماه خویش، بالا می‌زند غمزه را سر می‌دهد، غم از دل و جان می‌رود
بلبل انـــدر شاخسار گل هویدا می‌شود زاغ بـــا صـــد شرمســـاری از گلستان می‌رود
محفل از نـــور رخ او نورافشان می‌شود هر چـــه غیـــر از ذکـــر یار، از یاد رندان می‌رود
ابرها از نـور خورشید رخش پنهان شوند پـــرده از رخســـار آن سرو خـــرامان می‌رود
وعده دیـــدار نزدیک است، یاران مژده باد روز وصلش مـــــی رسد، ایّام هجران می‌رود
آتش عشق
کیست کـــــــــآشفته آن زلف چلیپا نشود دیده ای نیست که بیند تـــو و شیـــدا نشود
نـــــــــاز کن، ناز که دلها همه در بند تواند غمزه کن، غمزه کــه دلبـــر چو تو پیدا نشود
رُخ نمـا تا همه خوبان خجل از خویش شوند گر کشی پرده ز رُخ، کیست که رسوا نشـود
آتش عشق بیفـــزا، غمِ دل افـــــــزون کن این دل غمزده نتـــوان که غم افـــزا نشـــود
چاره‌ای نیست، بجز سوختن از آتش عشق آتشـــی ده کــــه بیفتـــد به دل و پا نشود
ذرّه‌ای نیست که از لطف تو هامـــــــون نبود قطره‌ای نیست که از مهـــر تـــو دریا نشود
سر به خاک سر کوی تو نهد جان، ای دوست جان چه باشد که فـــدای رُخ زیبـــا نشود؟
راز بگشا
مرغ دل پر می‌زند تا زین قفس بیرون شود جـان به‌جان آمد، توانش تا دمـی مجنون شود
کس نـــــــداند حال این پروانه دلسوخته در بـــرِ شمعِ وجود دوست، آخر چون شود؟
رهـــروان بستند بار و بر شدند از این دیار باز مـانده در خم این کوچـه، دل پر خون شود
راز بـــگشا، پرده بردار از رخ زیبای خویش کـــز غم دیدار رویت، دیـده چون جیحون شود
ســـاقی از لب تشنگانِ بازمـانده یاد کن ســـاغرت لبـــریز گردد، مستیت افزون شود
گـــر ببارد ابر رحمت باده روزی جـای آب دشتها سرمست گردد، چهره ها گلگون شود
عشقِ مسیحا دَم
بلبل از جلـــــــوه گل، نغمه داوود نـــمود نغمـــه‌اش درد دل غمـــــزده بهبود نمود
ســاقی از جام جهان‌تاب به جانِ عـــاشق آنچه با جـان خلیل، آتش نمــــرود نمود
بنده عشقِ مسیحــــــا دم آن دلـــــدارم که بـه یُمن قدمش، هستی من دود نمود
در پریشانی ما هر چه شنیدی، هیچ‌است هیچ را کس نتـــوانست که نابـود نمـود
نازم آن دلبـــر پــــر شـــور که با صهبایش پـرده بـــردارِ رُخ عـــابـــد و معبود نمود
قدرت دوست نگـــر کز نگهی از سر لطف ســـاجـــد خاک در میکده مسجود نمود
پرتو حُسن
خواست شیطان بد کند با من؛ ولی احسان نمود از بهشتم بـــرد بیـــــرون، بسته جانان نمود

خـــواست از فـــــردوس بیرونـــم کند، خوارم کند عشق پیدا گشت و از مُلک و مَلَک پرّان نمود
ســاقـــی آمـــــد تا ز جـــام باده بیهوشم کند بـــی‌هُشی از مُلک، بیرونم نمود و جان نمود
پـــرتـــو حُسنت به جان افتاد و آن را نیست کرد عشق آمـــد، دردها را هر چه بُد درمان نمود
غمـــــزه‌ات در جـــــان عـــاشق برفروزد آتشی آنچنـــان کـــز جـلوه‌ای با موسی عمران نمود
ابن سینا را بگــــو در طـــور سینـــا ره نیافت آنکـــه را بـــرهان حیران‌ساز تو، حیران نمـود

عاشق دلباخته

سر خم باد سلامت که به من راه نمود ســـاقی باده به کف، جـان من آگاه نمود
خـــادم درگه میخـــانه عشّاق شدم عــاشق مست، مـــرا خادم درگاه نمود
ســـر و جانم به فدای صنم باده فروش که به یک جرعه، مرا خسرو جم‌جاه نمود
مــاهِ رُخسار فروزنده‌ات ای مایه عیش بــــی نیازم به خـدا از خور و از ماه نمود
برگ سبزی ز گلستان رُخت بخشودی فـارغم از همه فردوسی(۱) گمراه، نمود
با کــه گویم غم آن عاشق دلباخته را کـــه همـــه راز خود اندر شکم چاه نمود

(۱) منسوب به فردوس به معنی بهشت؛ فردوسی یعنی بهشتی، اهل بهشت.

خِرقه فقر

بر در میکـــــده‌ام دست فشان خواهی دید پــــای‌کوبان، چو قلندرمنشان خواهی دید
باز سرمست از آن ساغر می، خواهم شد بیهُشم مسخره پیر و جـــــوان خواهی دید
از درِ مـــــدرسه و دیْـــر برون خواهم تاخت عـــاکف ســـایه آن سرو روان خواهی دید
از اقـــامتگه هستی، به سفر خواهم رفت به سوی نیستی‌ام رخت کشان خواهی دید
خرقـــه فقر به یکباره تهی خـــواهم کرد ننگ این خـــرقه پوسیده، عیان خواهی دید
بــــاده از ســـاغر آن دلزده خواهم نوشید فـــارغم از همه ملک دو جهان خواهی دید

بهار آرزو

بــــر در میکـــده‌ام پرسه زنان، خـــواهی دید پیـــر دلبـــــاخته با بخت جوان، خواهی دید
نـــو بهـــار آیـــد و گلـــــزار شکوفا گردد بـــی‌گمـــان کوتهی عمر خزان، خواهی دید
مرغ افسرده که در کنج قفس محبوس است بـــر فـــــراز فلک از شوق، پران خواهی دید
سوزش بـــاد دی، از صحنه برون خواهد رفت بـــارش ابـــــر بهـاری به عیان خواهی دید
قـــــــوس را باد بهاری به عقب خواهد راند پس از آن قوس قزح را چو کمان، خواهی دید
دلبــــر پردگی از پـــــرده برون خواهد شد پـــرتـــو نور رُخش، در دو جهان خواهی دید

دیار قدس

دست از دلم بدار، که جانم به لب رسید انـــدر فـــــراقِ روی تو، روزم به شب رسید
گفتم به جـان غمزده: دیگر تو غم مخور غم رخت بست و موسم عیش و طرب رسید
دلـدار من چو یوسف گمگشته بازگشت کنعـــان، مـــرا ز روی دل مـــــلتهب رسید
راز دلـــم کــــه قلب جفـا دیده ام درید از سینـــــه‌ام گذشت و به مغز عصب رسید
مــــرغ دیـــار قدس، از آن پر زنان رمید بـــــر درگهـــــی که بود ورا منتخب، رسید

دارالسلام، روی سلامت نشـــان نـداد بگـذشت جـــــان از آن و به دارالعجب رسید

روی یار

این رهـــــــروان عشق، کجا مـــی‌روند زار؟ ره را کنـــاره نیست، چـرا می نهند بار؟

هـــــر جـــا روند، جز سر کوی نگار نیست هـــر جـــــا نهند بـار، همانجا بود نگار

ســـاغـــر نمی‌ستانند از غیر دست دوست ســــاقــی نمی‌شناسند از غیـر آن دیار

در عشق روی اوست، همه شادی و سرور در هجـــر وصل اوست، همه زاری و نزار

از نــــــور روی اوست، گلستان شود چمن در یــــاد سرو قــــامت او، بشکفد بهار

ما را نصیب روی تـــو، با این حجاب نیست بـــــردار این حجاب از آن روی گلعــــذار

با که گویم

بـــا کـــــه گویم غم دیوانگی خود، جز یار؟ از که جویم ره میخـانه، به غیر از دلدار؟

سرّ عشق است که جز دوست نداند دیگر مـــی‌نگنجد غم هجـــران وی، اندر گفتار

نـــو بهــــــار است، درِ میکـده را بگشایید نتــــوان بست در مـــیکده در فصل بهار

بـــاده آرید در این فصل، بــــه یاد ساقی نســــزد رفت به گلـزار بدین حال خمار

خَم زلفـــــی بگشا، ای صنم باده فروش حـــاجت این دل غمگین به سر زلف برآر

روز میلادِ مهین عاشـــق یار است، امروز مـــــددی کن، سر خُم را بگشا بر ابرار

حالتــــــی رفت ز دیدار رُخش بر مستان می‌نگویم به کسی، جز صنم باده گسار

باده هوشیاری

بـرگیر جام و جـامه زهد و ریا درآر محـــراب را به شیخ ریـــــــاکـــــار واگــــذار

بـــــا پیر میکده، خبـــر حال ما بگو بـــــا ســــاغری، برون کند از جان ما خمار

کشکول فقـــر شد سبب افتخار ما ای یـــــــار دلـــــفریب، بیفـــزای افتخـــار

مـــا ریزه خوار صحبت رند قلندریم با غمـــزه‌ای نــــــواز، دل پیـــــر جیره خـوار

از زهر جان‌گداز رقیبم سخن مگوی دانـــــی چه‌ها کشیدم از این مــــار خالدار؟

بـوس و کنار یار، به جانم حیات داد در هجر او، نه بـوس نصیب است و نی کنار

هشـدار ده به پیر خرابات، از غمم سـاقی، ز جـــام بــــــاده مرا کرد هوشیار

خُم می

دکّـــــه عطر فروشی است و یا معبر یار؟ مـــــاه روشنگــــر بزم است و یا روی نگار؟

ای نسیم سحــــری، از سر کویش آیی کـــه چنین روح فـــزایی و چنین غالیه بار؟

غمزه‌ای تا بگشـــــایی به رُخم راه امید لطفی ای دوست، بر این دلشده زار و نزار

در میخانه به رویـــم بگشوده است حریف ســـــاغری از کف خود بازده، ای لاله عذار

خُم می زنده، اگر ساغری از دست برفت ســـر خُم باز کـــــن و عقده ز جانم بردار

بـــر کَنَم خـــرقه سالوس، اگر لطف کنی ســــــر نهم بر قَدَمَت خرقه گذارم بکنار

دیار دلدار

کـــور کورانه به میخانه مرو، ای هشیار خـــانه عشق بـــود، جــــامه تزویر برآر

عـاشقانند در آن خانه، همه بی سر و پا سروپـــایی اگرت هست، در آن پانگذار
تـــو که دلبسته تسبیحی و وابسته دیر ســاغر بــــاده از آن میکده، امید مدار
پاره کن سبحه و بشکن درِ این دیر خراب گر که خـواهی شوی آگاه، ز سرّالاسرار
گـــر نداری سر عشاق و ندانی ره عشق سر خـود گیر و ره عشق به رهوار سپار
باز کن این قفس و پاره کن این دام از پای پـــرزنان، پـــردهدران رو به دیـــار دلدار

پرتو خورشید

مـــژده ای مـرغ چمن، فصل بهار آمد باز موسم می‌زدن و بـوس و کنار آمد باز
وقت پـــــژمـردگی و غمزدگی آخر شد روز آویختن از دامـــن یـــار آمد بـــاز
مـــُردگیها و فـرو ریختگیهـــــا بشدند زندگیها به دو صد نقش و نگار، آمد باز
زردی از روی چمـــن بار فرابست و برفت گلبن از پـــرتـو خورشید به بار آمد باز
ساقی و میکده و مُطرب و دست افشانی به هـــوای خَم گیسوی نگار آمد باز
گـــر گذشتی به درِ مدرسه، با شیخ بگو: پی تعلیم تـــو، آن لاله عذار آمد باز
دکـــه زُهـــد ببندید در این فصــل طَـرب که به گـــوش دلِ ما نغمه تار آمد باز

مستی عشق

در میخـــانه به روی همـــــــــه باز است هنوز سینــــه سوخته در سوز و گــداز است هنوز
بی نیازی است در این مستی و بیهوشی عشق درِ هستـــی زدن از روی نیـــــاز است هنوز
چـــــاره از دوری دلبـــــر نبـــــود، لب بـــربند که غلام درِ او، بنـــده نــــــواز است هنــوز
راز مـــــگشای، مــــگر در بــــرِمست رُخ یار که در این مــــرحله، او محرم راز است هنوز
دست بــــ-ردار ز ســـــوداگری و بــوالهوسی دست عشـّاق سوی دوست دراز است هنوز
نــــرسد دست مـــــن ســــوخته بردامن یار چه تــوان کرد که در عشوه و ناز است هنوز؟
ای نسیم سحـــــری، گـــــر سر کویش گذری عطــــر بــــرگیر که او غالیه ساز است هنوز

سایه سرو

ابـــــرو و مژّه او تیر و کمان است هنوز طرّه گیسوی او عطر فشان است هنوز
مـــا به سوداگری خویش، روانیم همه او به دلبردگی خویش روان است هنوز
ما پی ســایه سَروش به تلاشیم، همه او ز پندار من خسته، نهان است هنوز
سـر و جانی نبود تا که به او هدیه کنم او سراپایْ همه روح و روان است هنوز
من دلســـوخته، پـــروانه شمع رخ او رُخِ زیباش عیان بود و عیان است هنوز
قدسیـــان را نرسد تا که به ما فخر کنند قصّه عَلّمَ الاسما به زبان است هنوز

عروس صبح

امشب که در کنار منی، خفته چون عروس زنهـــار تا دریـــغ نداری، کنـــــــار و بوس
ای شب، بگیــــر تنگ به بر نوعروس صبح امشب که تنگ در بر من، خفته این عروس
لب بر نــــدارم از لب شیرین شکّـــرش گـــــر بانگ صبح بشنوم و گر غریو کوس
یا رب، ببند بـــــــر رُخ خورشید، راه صبح در خواب کـــن موذن و در خاک کن خروس

یک امشبی که با منی، از راه لطف و مهر جبـــــران شود بقیّـــه عمر، ار بود فسوس

نارِندَم ار بخـواهم کاین شب، سحر شود باشد اگـــــــر به تخت سلیمانی‌ام جلوس

هندی ز هند تا به سر کویت آمده است کی دل دهد به شاهی شیراز و ملک طوس

فنون عشق

جامی بنوش و بر در میخانه، شاد باش در یـاد آن فرشته که توفیق داد، باش

گـــر تیشـــــــه‌ات نباشد تا کوه برکنی فرهـاد باش در غم دلدار و شاد باش

رو حلقـــــه غلامی رندان به گوش کن فرمـــــانروای عالم کون و فساد باش

در پیچ و تاب گیسوی ساقی، ترانه ساز با جان و دل لوای کش این نهاد، باش

شـــاگرد پیرمیکده شو در فنون عشق گـردن فرازْ بر همه خلق، اوستاد باش

مستان، مقام را به پشیزی نمــی‌خرند گــو خسرو زمــــانه و یا کیقباد باش

فــــرزند دلپذیر خــــــرابات، گر شدی بگـذار ملک قیصر و کسری به باد باش

آواز سروش

بر در میکـــــــده، پیمانه زدم خرقه به دوش تا شــود از کفـــم آرام و رَوَد از سر هوش

از دم شیخ، شفــای دل من حاصل نیست بایدم، شکــــــوه برم پیش بت باده فروش

نه محقق خبـــــری داشت، نه عارف اثری بعد از این، دست من و دامن پیری خاموش

عالم و حوزه خود، صوفی و خلوتگه خویش ما و کـــــــوی بت حیرت‌زده خانه به دوش

از در مـــــــــدرسه و دیر و خرابات شدم تا شـــــوم بر در میعادگهش حلقه به گوش

گوش از عـــــربده صوفی و درویش ببند تا به جـانت رسد از کوی دل، آواز سروش

پیر مغان

عهدی که بسته بودم با پیر می فروش در ســال قبل، تــــازه نمودم دوباره دوش

افسوس آیـــدم که در این فصل نوبهار یاران تمام، طـــرف گلستان و من خموش

من نیز با یــکی دو گُلنــــــدام سیم‌تن بیرون روم به جانب صحرا، به عیش و نوش

حیف است این لطیفه عمر خـدای داد ضـــــایع کنـــم به دلق ریاییّ و دیگجوش

دستی به دامـــن بت مه طلعتی زنم اکنون که حاصلم نشد از شیخ خرقه پوش

از قیل و قـال مدرسه‌ام، حاصلی نشد جـــــز حرف دلخراش پس از آنهمه خروش

حالــی به کنج میکده، با دلبری لطیف بنشینم و ببندم از این خلق، چشم و گوش

دیگـــر حدیث از لب هندی تو نشنوی جـــز صحبت صفای می و حرف می‌فروش

آتش فراق

بیـــدل کجـا رود، به که گوید نیاز خویش؟ با ناکسان چگونه کند فاش، راز خویش؟

با عـــــــاقلانِ بی‌خبر از ســـوز عاشقی نتـوان دری گشود ز سوز و گداز خویش

اکنـــــون کـــه یار راه ندادم به کوی خود مــــا در نیاز خویشتن و او به ناز خویش

با او بگـــو که: گوشه چشمی ز راه مهر بگُشـــا دمی به سوخته پاکباز خویش

مــــــــا عاشقیم و سوخته آتش فراق آبــــی بریز، با کف عاشق نواز خویش

بیچاره‌ام ز درد و کسی چاره ساز نیست لطفـــی نمای، با نظر چاره ساز خویش

با مـــــوبدان بگو: ره ما و شما جداست ما با ایــاز خویش و شما با نماز خویش

در هوای دوست

من در هوای دوست، گذشتم ز جان خویش دل از وطـــن بریدم و از خاندان خویش

در شهر خـــویش، بود مرا دوستان بسی کردم جــدا، هوای تو از دوستان خویش

من داشتم به گلشن خـــــود، آشیانه‌ای آواره کـــرد عشق توام ز آشیان خویش

می‌داشتم گمان که تـــو با من وفا کنی ورنه، برون نمی‌شدم از بوستان خویش

محرم عشق

وه، چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق آدم و جنّ و مَلَک، مانــده به پیچ و خم عشق

عــرشیان، نـــــالـــه و فریاد کنان در ره یار قدسیان بر سر و بر سینه زنان، از غم عشق

عـــــاشقـــــان از در و دیـوار هجوم آوردند طـرفه سرّی است هویدا، ز در محکم عشق

ریـــــــــزه خـواران درِ میکده شاداب شدند جلـوه‌گاهی است ز رندان، به درِ خاتم عشق

غـــم مخور، ای دل دیوانه که راحت ندهند پیش سالـــک نبود فرق، ز بیش و کم عشق

به حـــــــــریفانِ ستم پیشه، پیامم برسان جـــز من مست، نباشد دگری محرم عشق

جلوه دیدار

پــــرده برگیـــر که من یار توام عــاشقم، عاشق رخسار توام

عشوه کن، نــاز نما، لب بگشا جـــان من، عاشق گفتار توام

بـــــر ســـر بستر من پا بگذار مـــنِ دل‌سوخته، بیمار توام

بــا وصـــالت ز دلم عقده گشا جـــلوه‌ای کن که گرفتار توام

عـــاشقی سر به گریبانم، من مستم و مـــرده دیـــدار توام

گر کُشی یا بنوازی، ای دوست عـــاشقـــم، یار وفادار توام

هـــر که بینیم، خریدار تو است مـــن خریــــدارِ خریدارِ توام

محرم اسرار

هیچ دانـــی که مـــنِ زار گرفتار توام با دل و جان، سببِ گرمیِ بازار توام

هر جفا از تو به من رفت، به منت بخرم به خـــدا یـــار توام، یارِ وفادار توام

تـــــار گیسوی تو آخر به کمندم افکند من، اسیر خم گیسوی تو و تار توام

بس کن ای جغد، ز ویرانه خود دم بربند که در این دایره، من نقطه پرگار توام

عــارفان پرده بیفکنده به رخسار حبیب مــــن دیوانه، گشاینده رخسار توام

عـاشقان سرّ سویدای تو را فاش کنند پیش من آی که من محرم اسرار توام

روی بگشـــــای بر این پیر ز پا افتاده تا دم مرگ به جان، عاشق دیدار توام

فصل طرب

دست افشـــان به سر کـــوی نگار آمده‌ام پـــای‌کـــــوبان ز پـــی نغمه تار آمده ام

حــاصل عمـــر اگـــــر نیْم نگاهی باشد بهـــر آن نیم نگـــــه، با دل زار آمده ام

بـــــاده از دست لطیف تو در این فصل بهار جــــان فزاید که در این فصل بهار آمده ام
مطرب عشق کجا رفته، در این فصل طرب که به عشق و طربش باده گسار آمده‌ام
در میخـــــانه گشایید که از مسلخ عشق بـــــه هـــــوای رُخ آن لاله عذار آمده‌ام
جــــامه زهـــد دریـــدم، رهم از دام بلا بـــــاز رستم، ز پی دیــــــدن یار آمده‌ام
به تمـــــاشای صفای رخت، ای کعبه دل به صفـــا پشت و سوی شهر نگار آمده‌ام

نهانخانه اسرار

بــــــر در میکــــــده از روی نیـــاز آمده‌ام پیش اصحاب طریقت، به نمـــاز آمده‌ام
از نهـــــــانخـــانه اســـرار، ندارم خبری به در پیــــــر مغان صـــاحب راز آمده‌ام
از ســـــر کـــــــوی تو رانـدند مرا با خواری با دلــــی سوخته از بادیـه باز آمده‌ام
صوفی و خرقه خود، زاهد و سجّاده خویش من سوی دیر مغان، نغمه نـواز آمده‌ام
با دلـــی غمـــــزده از دیر به مسجد رفتم به امیدی هِله با سوز و گـــداز آمده ام
تا کُنـــــــد پـــــرتو رویت به دو عالم غوغا بـــــر هــــر ذره، به صد راز و نیاز آمده‌ام

آیینه جان

بــــــر در میکـــــــــــده بگذشته ز جان، آمده‌ام پشت پایی زده بر هر دو جهان، آمده‌ام
جــــــان که آیینه هستی است در اقلیم وجود بــــر زده سنگ به آیینــــه جـان، آمده‌ام
ســــــرّهستی چو نشد حاصلم از ملک شهود در نهانخـــانه پی ســـرّ نهـــان، آمده‌ام
جلــــــــوه روی تو بی منّت کس مقصود است کـــاین همه راهْ کران تا به کران آمده‌ام
دستگیــــــــری کنم ای خضر که در این ظلمات پــــی سرچشمـــــه آب حَیـوَان آمده‌ام
همّت ای دوست که من، چشم ببستم ز جهان به ســـــر کوی تو، چشمِ نگران آمده‌ام
خوشدل از عاقبت کار شو، ای هندی، از آنک بر در پیـــــر ره از بخت جـــــوان آمده ام

گنج نهان

بــــــــــــر در میکـــــده با آه و فغان آمده‌ام از دغـــل بـــــــازی صوفی به امان آمده‌ام
شیخ را گـــــو کـــه دِرِ مـدرسه بربند که من زیـن همــــه قال و مقال تو، به جان آمده‌ام
سر خـــــــــُم باز کـــن ای پیر که در درگه تو با شعف، رقص کنان دست فشان آمده‌ام
گــــــــرهـــــــــی باز نگـردد، مگر از غمزه یار بـــر درش بـــا تــــن شوریده، روان آمده‌ام
همه جا خانه یار است که یارم همه جاست پس ز بتخانه سوی کعبه چسان آمده‌ام؟
راز بگشـــــا و گــــــــره باز و معمــــا حل کن کـــــه از این بادیه، بی تاب و توان آمده‌ام
تـــــا کـــه از هیچ کنم کوچ به سوی همه چیز بــــوالهوس در طمــــع گنج نهان، آمده‌ام

نیم غمزه

پــــروانـــــــه وار بر در میخانــه، پر زدم در بستــه بــــود با دل دیــــوانـــــه در زدم
خــــــوابم ربود، آن بت دلدار تـــا به صبح چــــــون ـــرغ حق، ز عشق ندا تا سحر زدم
دیــــدار یـــــار گر چه میسر نمـی شود مــــن در هــــوای او، به همـــــه بام و بر زدم
در هــــــر چه بنگـری، رخ او جلوه گـر بُوَد لــــــوح رُخش به هــــــر در و هـــر رهگذر زدم

در حـــال مستی، از غم آن یار دلفریب گاهی به سینه، گاه به رُخ، گـه به سر زدم
جـان عزیـــز من، بت من چهره باز کرد طعنــه به روی شمس و بـه روی قمر زدم
یارم به نیم غمزه چنان جان من بسوخت کـآتش به ملك خـاور و هــم، بـاختر زدم

چشم بیمار

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمـار تــو را دیـدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم همچــو منصـور خـــریدار سرِ دار شدم
غم دلدار فکنده است به جانم، شرری کــه بــه جـان آمدم و شهره بازار شدم
درِ میخانه گشایید به رویم، شب و روز که من از مسجد و از مدرسه، بیزار شدم
جـامـه زهد و ریا کَندم و بر تن کردم خـرقــه پیـر خـراباتی و هشیار شدم
واعـظ شهـر کـه از پند خود آزارم داد از دم رنــد مـــی‌آلـوده مــدَدکار شدم
بگـذاریـد کــه از بتکـده یادی بکنم مــن کــه با دستِ بت میکده، بیدار شدم

شهره شهر

بــه کمنـــد سـر زلف تو، گرفتار شدم شهــره شهر به هر کوچه و بازار شدم
گــر بـــرانـــی ز درم، از در دیگر آیم گـر برون راندی‌ام، از خانه ز دیوار شدم
مستی علم و عمل رخت ببست از سر من تــا کــه از ساغر لبریز تو، هشیار شدم
پیش مـــن هیچ به از لذّت بیماری نیست تــا ز بیمـــاری چشمان تو بیمار شدم
نشــود بـــر سـر کـــوی تو بیابم راهی از دم پیـــر در این راه، مــددکار شدم
دامـــن از آنچــه کــه انباشتـه‌ام، برچیدم تا کــه خجلت زده در خدمت خمّار شدم

یاد دوست

یـــاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم از سر خـــویش گذر کرده، سوی یـــار شدم
آرزوی خـــم گیسـوی تو، خم کرد قدم بـاز، انگشت نمـــای ســر بـــازار شدم
طُـــرفه روزی که شبش با تو به پایان بردم از پـــی حســرت آن مـــونس خمّار شدم
با که گویم که دل از دوری جانان چه کشید طاقت از دست بـرون شد که چنین زار شدم
یار در میکـــده، باید سخن دوست شنید طــوطی بـــاغ چـــه داند، برِ دلدار شدم
آن طـــرب را کـه ز بیماری چشمت دیدم فـــارغ از کــوْن و مکان گشتم و بیمار شدم

آرزوها

در دلـــم بـــود که آدم شوم؛ امّا نشدم بـــی‌خبر از همه عالم شوم؛ امّا نشدم
بـــر درِ پیـــرِ خــرابــات نهم روی نیاز تا بــه این طایفه محرم شوم؛ امّا نشدم
هجرت از خویش کنم، خانه به محبوب دهم تا بــه اسمـــاء معلّم شوم؛ امّا نشدم
از کف دوست بنوشم همه شب باده عشق رستــه از کوثر و زمزم شوم؛ امّا نشدم
فـــارغ از خویشتن و واله رخسار حبیب همچنـــان روح مجسم شوم؛ امّا نشدم
سر و پا گوش شوم، پای به سر هوش شوم کـــز دَم گرم تو مُلهَم شوم؛ امّا نشدم
از صفـــا راه بیابـــم به ســـوی دار فنا در وفـــا یـــار مسلّم شوم؛ امّا نشدم

خواستم بر کنم از کعبه دل، هر چه بت است تـــا بـــرِ دوست مکرّم شوم؛ امّا نشدم
آرزوهـــا همـــه در گور شد ای نفس خبیث در دلـــم بـــود که آدم شوم؛ امّا نشدم
فراق یار
از تـــو ای می‌زده، در میکده نامـــی نشنیدم نـزد عشـــّاق شدم، قـــامت سرو تو ندیدم
از وطـن رخت ببستـــم کـــه تو را بـاز بیابم هـــر چـــه حیرت‌زده گشتم، به نوایی نرسیدم
گفتـــم از خـــود بـــرهم تا رخ ماه تو ببینم چـــه کنـــم مـــن که از این قید منّیت نرهیدم؟
کـــوچ کـــردند حـــریفان و رسیدند به مقصد بـــی نصیبم مـــن بیچـــاره که در خانه خزیدم
لطفی ای دوست که پروانه شوم در بر رویت رحمـــــی ای یـــار کـــه از دور رسـانند نویدم
ای کـــه روح منـــی، از رنج فراقت چه نبردم؟ ای که در جان منی، از غم هجرت چه کشیدم؟
کعبه مقصود
هـــر جا که شدم، از تو ندایی نشنیدم جـــز از بت و بتخـــانه، اثـــر هیچ ندیدم
آفـــاق پر از غلغله است از تو و هرگز بـــا گـــوش کر خود به صدایی نرسیدم
دنیـــا همه دریای حیات و من مسکین یـک قطره از این موج خروشان، نچشیدم
رفتند حـــریفان به سوی کعبه مقصود بـــا محملـــی از نور و به گردش نرسیدم
این خـــرقه پوسیده، رها کرده و رفتند مـــن شاد به این پوسته در خرقه خزیدم
صاحبدل آشفته گذشت از پل و من باز دنبـــال خســـان پشت به پل کرده دویدم
مرغان همه بشکسته قفس را و پریدند مـــن در قفس افتـــاده، به خـــود تار تنیدم
یـــا رب! شود آن روز که در جمع حریفان بینم کـــه از این لانـــه گندیـــــده پریدم؟
نسیم عشق
بـــه مـــن نگـــر که رخی همچو کهـــربا دارم دلـــی به ســـوی رخ یـــار دلـــربا دارم
ز جـــام عشق چشیـــدم شراب صدق و صفا به خـــُمّ میکـــده بـا جان و دل، وفادارم
مرا که مستی عشقت، ز عقل و زهد رهـاند چـــه ره به مـــدرسه یا مسجد ریا دارم؟
غلام همّت جـــام شـــراب ســـاقـی باش کـــه هر چه هست از آن روی با صفا دارم
نسیم عشـق، بـــه آن یـــار دلـــربا بـــرگو ز جـــای خیـــز کـــه مـن درد بی‌دوا دارم
چـــه رازهـــاست در این خمّ و ساقی و دلبر بـــه جـــان دوست ز درگـــاه کبریا دارم
سخن ز تخت سلیمـــان و جـــام جـــم نـزنید کـــه تـــاج خســـروِ کـیِ را منِ گدا دارم
محراب عشق
جـــز خـــــم ابروی دلبر، هیچ محرابی ندارم جـــز غـــم هجـران رویش، من تب و تابی ندارم
گفتـــم انـــــدر خواب بینم چهره چون آفتابش حسرت این خواب در دل ماند، چون خوابی ندارم
سر نهم بر خاک کویش، جان دهم در یاد رویش ســرچه باشد؟ جان چه باشد؟ چیز نایابی ندارم
با کـــه گویم درد دل را؟ از که جویم راز جان را؟ جـــز تـــو ای جـان رازجویی، دردِ دل یابی ندارم
تشنه عشق تو هستم، باده جانبخش خواهم هـــر چه بینم جز سرابی نیست، من آبی ندارم
مـــن پریشان حالم از عشق تو و حالی ندارم مـــن پـــریشـــان گـویم از دست تو آدابی ندارم

سایه عشق

بـی هـــوای دوست، ای جان دلم، جـانی ندارم دردمنـــدم، عـــاشقم بی دوست، درمانی ندارم

آتشـــی از عشق در جانم فکندی، خـوش فکندی مـن کـه جـز عشق تو آغازی و پایانی ندارم

عشـق آوردم در ایـن میخـانه بـا مشتی قلندر پـر گشـایم سوی سامانی که سامانی ندارم

عالـم عشق است، هـر جا بنگری از پست و بالا سـایه عشقـم کـه خود پیدا و پنهانی ندارم

هر چه گوید عشق گوید، هر چه سازد عشق سازد من چه گویم، من چه سازم، من که فرمانی ندارم

غمـزه کردی، هر چه غیر از عشق را بنیان فکندی غمـزه کن بـر من که غیر از عشق بنیانی ندارم

سـر نهم در کـوی عشقت، جان دهم در راه عشقت من چه می‌گویم که جز عشقت سر و جانی ندارم

عاشقـم، جز عشق تو، در دست من چیزی نباشد عـاشقم، جـز عشق تـو بر عشق برهانی ندارم

جامه دران

مـن خـواستـار جام می از دست دلبرم این راز با که گویم و این غم کجا برم؟

جـان باختم به حسرت دیدار روی دوست پـروانه دور شمعـم و اسپند آذرم

پـرپر شـدم ز دوری او، کنج این قفـس ایـن دام باز گیر تا که معلّق زنان پرم

ایـن خـرقه ملـوّث و سجـّاده ریـا آیـا شـود که بر درِ میخانه بردرم؟

گـر از سبـوی عشق، دهد یار جرعه‌ای مستـانه، جان ز خرقه هستی درآورم

پیرم؛ ولی به گوشه چشمی جوان شوم لطفـی کـه از سراچه آفاق بگذرم

بهار جان

بهـار آمد، جوانی را پس از پیری ز سر گیرم کنـار یـار بنشینم ز عمـر خـود ثمرگیرم

بـه گلشن باز گردم، با گل و گلبن در آمیزم بـه طرف بوستان دلدار مهوش را به برگیرم

خـزان و زردی آن را نهم در پشت سر، روزی کـه در گلزار جان از گل‌عذار خود خبر گیرم

پَـر و بالـم که در دیْ از غم دلدار، پرپر شد بـه فروردین به یاد وصل دلبر بال و پر گیرم

بـه هنگام خزان در این خراب آباد، بنشستم بهـار آمـد کـه بهـر وصل او بار سفر گیرم

اگر ساقی از آن جامی که بر عشاق افشاند بیفشـاند، به مستی از رخ او، پرده بر گیرم

محفل رندان

آیـد آن روز کـه خـاك سر کویش باشم تـرك جـان کرده و آشفته رویَش باشم

سـاغر روح‌فـزا از کـف لطفش گیرم غافل از هر دو جهان، بسته مویش باشم

سـر نهـم بر قدمش، بوسه زنان تا دم مرگ مست تـا صبح قیامت ز سبویش باشم

همچو پروانه بسوزم برِ شمعش، همه عمر محـو چون می‌زده در روی نکویش باشم

رسـد آن روز که در محفل رندان، سرمست راز دار همـه اسـرار مگـویش باشم

یـوسفم، گـر نـزند بر سر بالینم سر همچـو یعقوب، دل آشفته بویش باشم

انتظار

از غـم دوست، در این میکده فـریاد کشم داد رس نیست کـه در هجر رخش داد کشم

داد و بیـداد که در محفل مـا رندی نیست کـه بـرش شکوه بـرم، داد ز بیداد کشم

شادیـــم داد، غمم داد و جفـــــا داد و وفا بـا صفــا مــنّت آن را کـه به من داد، کشم

عـــاشقم، عـــاشق روی تو، نه چیز دگری بـــار هجـــران و وصالت به دل شاد، کشم

در غمت ای گل وحشیِ من، ای خسرو من جـــور مجنـــون ببـــرم، تیشه فرهاد کشم

مُـــردم از زنـدگیِ بی تو که با من هستی طـــرفه سـرّی است که باید برِ استاد کشم

سالهـــا مـــی گـــذرد، حادثه ها می آید انتظـــار فـــرج از نیمـــه خـــرداد کشم

بوی نگار

آن نـــالــــه ها که از غم دلـدار می‌کشم آهـــی‌است کـــز درون شـرربار می‌کشم

بــــا یـــار دلفریب بگـــو: پـــرده برگشا کـــز هجـــــر روی مــاه تو، آزار می‌کشم

منصـــــور را گـــذار کـــه فریاد او به دوست در جمـــع گلـــرخـــان به سرِدار می‌کشم

ســـاقـــی، بریز بـــاده به جامم که هجر یار بـــــاری‌است بس‌گـــران به سربار می‌کشم

گفتـی که دوست، باز کند در به روی دوست این حســـرتی است تازه که بسیار می‌کشم

کـــوچک مگیـــر کلبـــه پیـر مغان که من بـــوی نگـــار زان در و دیـــوار مـــی‌کشم

ســـالک در این سلـــوک به دنبال کیستی؟ مـــن یـــــار را بـــه کوچه و بازار می‌کشم

شبِ وصل

یـــک امشبـــی که در آغوش مـــاه تابانم ز هر چه در دو جهان است، روی گردانم

بگیـــر دامن خورشید را دمـــی، ای صبح کـــه مـه نهاده سر خویش را به دامانم

هـــزار ساغـــر آب حیـــات خـــوردم از آن لبـــان و همچـــو سکندر هنوز عطشانم

خـــدای را کـه چه سرّی نهفته اندر عشق کـــه یـــار در بر من خفته، من پریشانم؟

نـــدانـم از شب وصل است یا ز صبح فراق کـــه همچـو مرغ سحرگاه، من غزلخوانم؟

هـــزار سال، اگـــر بگذرد از این شب وصل ز داستـــان لـــطیفش، هـــــزار دستانم

مخوان حدیث شب وصل خویش را، هندی کـــه بیمنـــاک ز چشـــمِ بـــدِ حسودانم

سرا پرده عشق

بـــاید از رفتن او جـــامه به تن، پاره کنم درد دل را بـــه چه انگیزه توان چـاره کنم؟

در میخـــانه گشـــایید به رویم کـــه دمی درد دل را به می و ساقی میخـــواره، کنم

مگـــذارید که درد دل مـــن فـــاش شود که دل پیـــر خـــــرابـــات ز غم، پاره کنم

ســـر خُم بـاد سلامت که به غمخواری آن ذرّه در پـــرده عشق تـو، چو خمپاره کنم

از ســـراپـــــرده عشقِش به در آیم، روزی ساکنـــان ســـر کـــویش همه آواره کنم

رخ نمـــا، ای بت هر جایی بی نام و نشان تـــا ز سیلی دل خود همسر رخساره کنم

شمع وجود

آیـد آن روز که من، هجرت از این خـانه کنم؟ از جهـــان پرزده، در شـــاخ عدم لانه کنم؟

رسد آن حـــال کـــه در شمعِ وجـــود دلدار بـــال و پـــر سوخته، کارِ شب پروانه کنم؟

روی از خـــانقـــه و صومعـــه بـــرگردانم سجـــده بـــر خاک در ساقی میخانه کنم؟

حال، حـــاصل نشد از موعظه صوفی و شیخ رو به کـــوی صنمـــی والـــه و دیوانه کنم

گیســـو و خــــال لبت دانه و دامند، چسان مــرغ دل فــارغ از این دام و از این دانه کنم؟
شـــود آیــا کــه از این بتکده، بر بندم رخت پــر زنـــان، پشت بر این خانه بیگانه کنم؟

خلوتگه عشاق

فــرّخ آن روز کــه از این قفس آزاد شوم از غــم دوری دلــــدار رهــم، شاد شوم
سر نهم بر قـدم دوست، به خلوتگه عشق لب نهــم بــر لب شیرین تو، فرهاد شوم
طــــی کنــم راه خرابات و به پیری برسم از دم پیــر خـــرابــــات دل آبــــــاد شوم
یـــاد روزی کــه به خلـــوتگه عشاق روم طــــرب انگیـز و طرب خیز و طرب‌زاد شوم
نــه به میخـانه مــرا راه، نه در مسجد جا یـــار را گــــو: سببی ساز که ارشاد شوم

شرح پریشانی

درد خـــــواهم، دوا نمی‌خــــواهم غصّــه خواهــم، نوا نمی‌خواهم
عــــاشقم، عــــــاشقم، مریض توام زیـن مرض، من شفا نمی‌خواهم
من جفـــــــایت به جـــان خــریدارم از تــو تــرك جفـــا، نمی‌خواهم
از تـــو جــــانا، جفا وفـــــا باشد پس دگــر، مــن وفا نمی‌خواهم
تو صفـــــای منـــی و مروه من مـــروه را بـا صفا نمی‌خواهم
صوفی از وصل دوست، بی‌خبر است صـــوفی بـــی صفا، نمـی‌خواهم
تو دعــــــــای منی، تو ذکـــــر منی ذکـــر و فکــــر و دعا نمی‌خواهم
هــر طــــرف رو کنـــم، تویی قبله قبلــه، قبلــه نمــا نمـی‌خواهم
هــر کـــه را بنگری، فدایی تو است مــــن فـــدایم، فـدا نمی‌خواهم
همــه آفـــاق، روشن از رُخ تو است ظاهـــری، جـــای پا نمی‌خواهم

همّت پیر

رازی است مــــرا، رازگشـــایی خواهم دردی است به جانم و دوایی خواهم
گــر طـــور ندیدم و نخـــواهـــم دیدن در طـــور دل از تو، جای پایی خواهم
گـــر صوفی صافی نشـدم در ره عشق از همّت پیـــر ره، صفـــــایی خواهم
گـــر دوست وفـــــایی نکند بر درویش با جـــان و دلـــم از او جفایی خواهم
بـــردار حجــــــاب از رخ، ای دلبر حسن در ظلمت شب، راهنمــــایی خواهم
از خویش برون شو، ای فرو رفته به خود من عاشقِ از خویش رهـــایی خواهم
در جــــان منـــیّ و مـــــی نیابم رخ تو در کنـــز عیـــان، کنز خفایی خواهم
این دفتر عشق را بِبَنــــــــد ای درویش من غـــرقم و دستِ ناخدایی خواهم

جام جان

در دلم بـــود که جان در ره جانان بدهم جان ز من نیست که در مقدم او، جان بدهم
جام می ده که در آغوش بتی جا دارم کـــه از آن جــــــایزه بر یوسف کنعان بدهم
تـــا شدم خادم درگاه بت باده فروش به امیـــــران دو عـــــــالم همـه فرمان بدهم
از پریشانی جانم ز غمش، باز مپرس ســـر و جـــــان در ره آن زلف پریشان بدهم

زاهد، از روضه رضوان و رخ حور مگوی خَــــم زلفش نــه به صد روضه رضوان بدهم
شیخ محراب، تو و وعده گلزار بهشت غمـــزه دوست نشـــاید که من ارزان بدهم
صاحب درد
مـــا زاده عشقیم و فـــــــزاینده دردیم بـــــا مدّعیِ عاکفِ مسجد، به نبردیم
با مـــــــدعیان، در طلبش عهد نبستیم با بــــــی‌خبران، ســازش بیهوده نکردیم
در آتش عشق تـــــو، خلیلانه خـــزیدیم در مسلخ عشـــــّاق تو، فرزانه و فردیم
در میکده با می‌زدگان، بیهش و مستیم در بتکـــده با بت زده، هم‌عهد چو مردیم
در حلقه خود باختگان، چون گل سرخیم در جـــــرگه زالـــــوصفتان، بـا رخِ زردیم
در زمـــــره آشفته دلان، زار و نـــزاریم در حوزه صــــاحبنظران، چون یخ سردیم
با صوفـــی و درویش و قلندر به ستیزیم با مـــــی زدگان، گمشدگان، بادیه گردیم
بــــا کس ننماییم بیان، حال دل خویش ما خانه به دوشان، همگی صاحب دردیم
کعبه دل
تا از دیـــــار هستی، در نیستی خزیدیم از هـــر چه غیر دلبر، از جان و دل بریدیم
با کـــــــاروان بگویید: از راه کعبــه برگرد ما یار را به مستی، بیـــــرون خانه دیدیم
لبّیک از چـــــه گویید، ای رهروان غافل ؟ لَبّیک او به خلـــوت، از جامِ می شنیدیم
تا چنـــد در حجابید، ای صوفیان محجوب؟ ما پرده خـــــــودی را در نیستی دریدیم
ای پـــرده دار کعبـــه، بردار پرده از پیش کــــــز روی کعبه دل، ما پرده را کشیدیم
ســـــاقی، بـــریز باده در ساغر حریفان ما طعم باده عشق، از دست او چشیدیم
سرّ عشق
مـــــا ز دلبستگی حیله گران، بی‌خبریم از پـــــریشانی صاحبنظران، بی‌خبریم
عـــــــاقلان از سر سودایی ما بی‌خبرند ما ز بیهـــــودگی هوشوران بی‌خبریم
خبری نیست ز عشاق رُخش در دو جهان چه توان کرد که از بی‌خبران بی‌خبریم؟
سرّ عشق از نظر پرده دران پوشیده است ما ز رســوایی این پرده دران بی‌خبریم
راز بیهـــوشی و مستی و خراباتی عشق نتــــوان گفت که از راهبران بی‌خبریم
ســـاغری از کف خود بازده، ای مایه عیش ما که از شادی و عیش دگران بی‌خبریم
محرم راز
در غـــم هجر رخ مـــاه تو، در سوز و گدازیم تا به کی زین غم جانکـاه بسوزیم و بسازیم؟
شب هجـــــــران تو آخر نشود، رُخ ننمایی در همـــه دهـــر تـو در نازی و ما گرد نیازیم
آید آن روز که در بــــــاز کنی، پرده‌گشایی؟ تا به خـــاک قدمت جـان و سر خویش ببازیم
به اشارت، اگرم وعــــــده دیـــــــدار دهد یار تا پس از مـــرگ به وجد آمده در ساز و نوازیم
گر به اندیشه بیاید که پناهی است به کویت نـــه ســوی بتکده رو کرده، نه راهی حجازیم
ساقی از آن خُمِ پنهان که ز بیگانه نهان است بــــاده در ســاغــــر ما ریز که ما محرم رازیم
جامِ ازل

مــــازاده عشقیم و پســـرخــوانده جامیم در مستی و جـــــانبازی دلدار تمامیم
دلـــــداده میخـــــــانه و قـــربانی شربیم در بارگـــــه پیرمغان، پیـــــر غلامیم
همبستر دلـــــــدار و زهجـــرش به عذابیم در وصــل غریقیم و به هجران مدامیم
بی رنگ و نـــــــواییم؛ ولـــــی بسته رنگیم بی نام ونشانیم و همی در پی نامیم
با صوفـــــی و با عارف و درویش، به جنگیم پـــــــرخاشگر فلسفه و علم کلامیم
از مــــــدرسه مهجور و ز مخــــلوق کناریم مطـــرود خرد پیشه و منفور عوامیم
با هستی و هستی طلبان، پشت به پشتیم بـــــا نیستی از روز ازل گام به گامیم

بار یار

اکنون که در میکده بسته است به رویم بهتر کـــه غم خـــویش به خمـّار بگویم
من کشتــه آن ساقی و پیمانه عشقم مـــن عـــــاشِق دلداده آن روی نکویم
پروانـــــه صفت در بـرِ آن شمع بسوزم مجنـــــــونم و در راه جنون بادیه پویم
راز دل غمـــــدیده خـــود را به که گویم؟ مـــن تشنه جام می از آن کهنه سبویم
بـــــردار کتاب از بــــرم و جام می آور تا آنچه که در جمع کتب نیست، بجویم
از پیچ و خـــم عِلم و خرد، رخت ببندم تا بـــــــار دهد یار، به پیچ و خم مویم

بت یکدانه

خـــرّم آن روز کـــه ما عاکف میخانه شویم از کف عقل، بـرون جسته و دیوانه شویم
بشکنیـــــــــم آینه فلسفه و عرفان را از صنمخـــــــانه این قافله، بیگانه شویم
فارغ از خـــــــانقه و مدرسه و دیر شده پشت پایی زده بر هستی و فرزانه شویم
هجرت از خویش نموده، سوی دلدار رویم والـــــه شمع رُخش گشته و پروانه شویم
از همـــــــــه قید بریده، ز همه دانه رها تا مگـــــــــر بسته دام بت یکدانه شویم
مستی عقل ز سر برده و آییم به خویش تا بهـــــــوش از قدح باده مستانه شویم

میِ چاره ساز

ســـاقی، به روی من درِ میخانه بـاز کن از درس و بحث و زهد و ریا، بی‌نیاز کن
تـــاری ز زلفِ خم خم خود در رهم بنـه فارغ ز علـم و مسجد و درس و نماز کن
داوودوار نغمـــه زنــــــان ساغـــری بیار غـافـــل ز درد جاه و نشیب و فـراز کن
بــــر چین حجاب، از رُخ زیبـــا و زلف یار بیگانـــه ام ز کعبـــه و مُلک حجـاز کن
لبـریز کن از آن میِ صافی، سبـوی من دل از صفـــا به ســـوی بت تـرکتاز کن
بیچاره گشته‌ام، ز غم هجر روی دوست دعـــوت مـرا به جام می چاره ساز کن

راز گشایی

بس کـــن این یـاوه سرایی، بس کن تـا به کی خویش ستایی، بس کن
مخلصـــــــان لـب به سخن وا نـکنند بــــرکَن ایــن ثوبِ ریایی، بس کن
تو خطـــــا کــاری و حق، آگاه است حیلـــه گـــر، زهد نمایی بس کن
حـــق غنـــیّ است، برو پیش غنی نـــــزد مخلـــوق، گـدایی بس کن

هر پرستش که تو کردی، شرک است بـی خـدا، چند خدایی بس کن

شـرک در جـان تـو منزل دارد دعـوی شـرک زدایـی بس کن

تـوی شیطـان زده و عشقِ خدا! نبـری راه به جـایی، بس کن

سیّئـات تـو، به است از حسنات جـان مـن، شرک فزایی بس کن

خیـل شیطـان، نبود اهل اللّه ای قلـم، راز گشـایی بس کن

بس کن که در گفتار و نوشتار تو با همه ادعاهای پوچ، بویی از حق نیست؛ پس این قلم را که در دست ابلیس است، عفو کن و راه خود پیش گیر؛ ولی از رحمت خداوند - تعالی - مایوس مباش که آن، سر حلقه همه خطاها است.

والسلام

روح اللّه الموسوی الخمینی

۲۵ بهمن ۱۳۶۵

ساحل وجود

عـاشق روی توام، دست بـدار از دل من به خـدا! جـز رخ تو، حل نکند مشکل من

مهـر کـوی تو، در آمیختـه در خلقت ما عشق روی تو، سرشته است به آب و گل من

نیست جـز ذکر گل روی تـو، در محفـل ما نیست جـز وصل تـو، چیز دگری حاصل من

پاره کن پـرده انـوار، میـان من و خـود تا کند جلـوه، رخ مـاه تو انـدر دل من

جلـوه کن در جبـل قلب من، ای یار عزیز تـا چـو مـوسی بشود زنده، دل غافل من

در سـراپـای دو عالم، رخ او جلوه‌گر است کـه کنـد پـوچ، همـه زندگی باطل من

مـوج دریاست جهان، ساحل و دریایی نیست قطـره ای از نـم دریای تو شد، ساحل من

زد خلیل، عالـم چون شمس و قمر را به کنار جلـوه دوست نباشد، چـو من و آفل من

کعبه در زنجیر

خـار راه منـی ای شیخ! ز گلـزار برو از سـر راه من ای رنـد تبهکـار، برو

تو و ارشاد من، ای مرشد بـی رشد و تباه؟! از بـرِ روی مـن ای صوفـی غدّار، برو

ای گـرفتار هواهـای خـود، ای دیر نشین از صف شیفتگـان رخ دلـدار، بـرو

ای قلندر منش، ای باد به کف، خرقه به دوش خـرقـه شـرک تهی کرده و بگذار برو

خـانه کعبـه کـه اکنون، تو شدی خادم آن ای دغـل! خادم شیطانی، از این دار برو

زین کلیسـای کـه در خدمت جبّاران است عیسیِ مریم از آن، خـود شده بیزار، برو

ای قلـم بر کفـِ نقـّادِ تبهکارِ پلید بنه این خـامـه و مخلـوق میـازار، برو

باده عشق

مـن خراباتی‌ام؛ از من، سخن یار مخواه گنگم، از گنگ پریشان شده، گفتار مخواه

من کـه با کوری ومهجوری خود سرگرمم از چنین کور، تـو بینایی و دیدار مخواه

چشم بیمـار تو، بیمـار نموده است مرا غیر هـذیان سخنی از من بیمار مخواه

با قلنـدر منشین، گر که نشستی هرگز حکمت و فلسفـه و آیـه و اخبار مخواه

مستم از باده عشق تو و از مستِ چنین پند مردان جهـان دیده و هشیار، مخواه

شمس کامل

صف بیـــــاراييد رنـــــــدان، رهبر دل آمده جــان برای ديـدنش، منزل به منزل آمده

بلبل از شوق لقــايش، پر زنان بر شاخ گل گل ز هجــر روی ماهش، پای در گِل آمده

طور سينــا را بگو: ایّام صَعْق آخر رسيد مـــوسی حق، در پـی فرعون باطل آمده

بانگ زن، بـــر جمع خفّاشان پست كوردل از ورای كـــوهساران، شمس كامل آمده

بـــازگو اهريمنان را، فصل عشرت بار بست زندگـــی بر كـــامتان زهــر هلاهِل آمده

دلبــر مشكل گشـــا، از بام چــرخ چارمين با دم عيســـی، بــرای حل مشكل آمده

غم مخور ای غرق دريای مصيبت، غم مخور در نجـــات نوح كشتيبان به ساحل آمده

عطر يار

مـــا نـــدانيم كه دلبستـــه اوييم، همه مست و سرگشته آن روی نكـــوييم، همه

فـــارغ از هر دو جهانيم و ندانيم كــه ما در پـــی غمـــــزه او باديــه پوييــم، همه

ســـاكنان در ميخـــانه عشقيم، مـــدام از ازل، مست از آن طـــرفه سبوييم، همه

هر چه بوييم ز گلزار گلستـــان وی است عطـــر يـــار است كه بوييده و بوييم، همه

جـــز رخ يـــار، جمالـــی و جميلی نبود در غم اوست كه در گفت و مگوييم، همه

خود ندانيم كه سرگشته و حيران همگی پـــی آنيم كـــه خـود روی به روييم، همه

دريای هستی

در غم عشقت فتـــادم، كاشكی درمان نبـــودی من سر و سامان نجويم، كاشكی سامان نبودی

زاده اسمـــــــاء را با جَنَّةُ الْمَأوی چــه كـــاری؟ در چـــم فردوس می ماندم، اگر شيطان نبودی

از مَلَك پـــرواز كن و ز ملك هستی، رخت بر بند نيست آدمزاده آنكس كــز مَلَك پـــرّان نبودی

يـــوسفا، از چــــاه بيرون آی تا شاهی نمايی گرچه از اين چـــاه بيرون آمــدن، آسان نبودی

ساغری از دست ساقی گير و دل بر كن ز هستی بر شـــود از قيد هستی آنكه فكر جان نبودی

عـــــاشقم، عاشق كه درد عشق را جز او نداند غـــرق بحـر عشقم و چون نوح پشتيبان نبودی

بار امانت

غـمی خواهم كه غمخوارم تـو باشی دلـــی خواهم، دل آزارم تو باشی

جهـــــان را يک جـوی ارزش نباشد اگر يــــــارم، اگر يارم تو باشی

ببـوسم چـــوبــه دارم به شـــــادی اگر در پـــــای آن دارم تو باشی

به بيمـــــاری، دهـــم جان و سر خود اگر يار پـــرستارم تـــــو باشی

شـــوم، ای دوست! پرچمدار هستی در آن روزی كه ســردارم تو باشی

رسد جـــانم به فــوق قاب قوسين كه خورشيد شب تــارم تو باشی

كِشم بــــار امـــــانت، با دلی زار امـــانتـــدار اســرارم تو باشی

كاروان عشق

پـــريشان‌حالــــی و درماندگیّ ما نمـی‌دانی خطا كاری ما را فاش بی پروا نمی‌دانی

به مستی، كـــاروان عاشقان رفتند از اين منزل برون رفتند از لا جانب الّا، نمی‌دانی

تهـی‌دستی و ظالـم پیشگـیّ ما نمی‌بینی سبکباری عاشق پیشه والا، نمی‌دانی

بـرون رفتند از خـود تـا که دریابند دلبر را تو در کنج قفس منزلگه عنقا نمی‌دانی

زجـا برخیز و بشکن این قفس، بگشای غلها را تو منزلگـاه آدم را ورأ لا نمـی‌دانی

نبـردی حاصلـی از عمر، جز دعوای بی‌حاصل تو گویی آدمیّت را جز این دعوا نمی‌دانی

گلزار جان

با که گویم غم دل، جز تو که غمخوار منی؟ همـه عالـم اگرم پشت کند، یـار منی

دل نبندم بـه کسی، روی نیارم بـه دری تا تو رویـای منی، تـا تو مدد کار منی

راهی کـوی توام، قافله سـالاری نیست غم نباشد کـه تو خود، قافله سالار منی

بـه چمن روی نیارم، نـروم در گلـزار تـو چمنزار من استـیّ و تـو گلزار منی

دردمنـدم، نه طبیبی، نه پرستاری هست دلخوشم، چون تو طبیب و تو پرستار منی

عـاشقم، سوخته ام، هیچ مددکاری نیست تـو مـددکار منِ عاشق و دلدار منی

محرم دل

بـاز گـویم غم دل را کـه تـو دلدار منی در غم و شـادی و اندوه و اَلَم، یار منی

جـز گل رویِ تـوام در دو جهان، یـاری نیست چهـره بگشای به رویم که تو غمخوار منی

چشم بیمار تـو ای مـی زده، بیمـارم کرد پـای بگـذار به چشمم که پرستار منی

محرمـی نیست کـه مـرهم بنهد بر دل من جز تو، ای دوست که خود محرم اسرار منی

زاری از غمـزه غمـزای تو، پیش که کنم؟ بـا کـه گویم که تو، سرچشمه آزار منی؟

بر گشا موی خم اندر خم و دست افشان باش بـه خدا، یـار منی، یار منی، یار منی

محراب اندیشه

باید از آفـاق و انفس بگذری تا جـان شوی و آنگه از جان بگذری تا در خور جـانان شوی

طُـرّه گیسـوی او، در کف نیاید رایـگان باید اندر این طریقت، پای و سر چوگان شوی

کـی توانـی خواند در محراب ابرویش نماز؟ قـرنها باید در این اندیشه، سرگردان شوی

در ره خـال لبش، لبـریز بـاید جـام درد رنج را افـزون کنی، نی در پی درمان، شوی

در هوای چشم مستش، در صف مستان شهر پای کوبی، دست افشانی و هم‌پیمان شوی

این ره عشق است و اندر نیستی حاصل شود بایدت از شـوق، پروانه شوی؛ بریان شوی

غمزه دوست

جـز سر کوی تـو ای دوست، نـدارم جایی در سرم نیست، بجز خاک درت سودایی

بـر در میکـده و بتکـده و مسجد و دیر سجـده آرم که تو شاید، نظری بنمایی

مشکلی حـل نشد از مـدرسه و صحبت شیخ غمـزه ای تا گره از مشکل ما بگشایی

این همـه مـا و منـی، صوفی درویش نمود جلـوه ای تا من و ما را ز دلـم بزدایی

نیستم، نیست، که هستی همه در نیستی است هیچم و هیچ کـه در هیچ نظـر فرمایی

پـی هـر کس شـدم، از اهل دل و حال و طرب نشنیدم طـرب از شـاهد بزم آرایی

عـاکف درگـه آن پرده نشینم، شب و روز تا به یک غمزه او، قطـره شود دریایی

خلوت مستان

در حلقـــه درویش، نـــــدیدیـــم صفـــایی در صـــومعـــــــــه، از او نشنیدیم ندایـــی

در مــــــدرسه، از دوست نخـــــــوانديم کتابی در مــــــاذنه، از یار ندیدیـــــم صدایـــــی

در جمـــع کتب، هیچ حجـــــابی نـــــدریدیم در درس صحف، راه نبـــــردیــــم به جـــایـی

در بتکـــــده، عمــــــــری به بطــالت گـــذراندیم در جمع حـــــریفـــــان نـــه دوایـی و نه دائی

در جـــرگه عشـــــاّق روم، بلکــــــه بیـابم از گلشن دلـــــدار نسیمـــــی، رد پـــــایـــی

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان، نه منی هست و نه مایی

و آن روز قلب ملت از کار ایستاد...

آنروز که عاشق جمالت گشتم دیوانه روی بی مثالت گشتم

دیدم نبود در دو جهان جز تو کسی بیخود شدم و غرق کمالت گشتم

امام خمینی (ره)

بدیهی است رهبری و هدایت هر انقلابی پس از پیروزی به مراتب مشکلتر از دوره‌های پیش از پیروزی زیرا تا زمان حصول پیروزی انگیزه‌هـای فراوانی برای وحـدت کلمه به منظور استیلا- یافتن بر دشـمن مشترک وجود دارد. حتی افراد و گروههایی یافت می‌شوند که به رغم عـدم خلوص کـافی، برای دستیـابی به اهـداف خاص خود، ضـمن قلمـداد دادن خود به همراهی و همفکری با مردم، در مبارزه شرکت می‌کنند و معارضه آشکاری با رهبری مبارزه و انقلاب ندارند، اما پس از پیروزی انقلاب، به دلیل سهم خواهی که از خصـلتهای افراد و گروههای ناخالص است نغمه‌های جـدایی آنها ساز می‌شود و این روند در برخی موارد به شـکل‌گیری توطئه‌های گوناگون علیه انقلاب و رهبری آن منجر می‌گردد.

چنین واقعیتی را در انقلاب اسـلامی ایران نیز شاهد بودیم که نمونه‌های بارز آن توطئه‌ها و کارشـکنیهای منافقین، ملی‌گراها و دیگر گروههای وابسـته به شرق و غرب بود. از سوی دیگر قدرتهای استعماری نیز به ستیز با انقلاب پرداختند و با تحمیل جنگ ناخواسته، محاصـره اقتصـادی تبلیغـات مسـموم و اعمـال فشارهـای سیاسـی به دشـمنی بـا انقلاب و مردم مسلمان ایران پرداختنـد اما رهبریهای خردمندانه و هوشیارانه امام خمینی (س) و مقاومت‌بی نظیر مردم تمام نقشه‌های شیطانی مستکبران عالم علیه انقلاب را نقش بر آب ساخت.

رحلت جانگداز امام خمینی (س) این توهم پوچ را در دشـمنان قسم خورده انقلاب به وجود آورد که انقلاب اسـلامی از مسیر خود منحرف می‌شود و تودهـا به بی تفـاوتی کشـیده خواهنـد شـد، امـا از آنجـا که انقلـاب اسـلامی ایران، ریشه در اعمـاق قلوب مردم داشت، هیـچ گـاه تصور خـام مخالفـان اسـلام و انقلـاب و مردم، مصـداق نیافت و مجلس خبرگان، یک روز پس از ارتحال امام، با انتخاب یکی از فرزندان رشـید اسـلام و شاگرد خلف و شایسـته امام خمینی - حضـرت آیت‌الله خامنه‌ای - بر تداوم راه رهبر راحل، مهر تاییـد زد و امروز همه جهـان بر این نکته اعتراف دارنـد که پایانی برای انقلاب اسـلامی متصور نیست و ایران اسـلامی به عنوان تنها ملجا و مامن محرومان و پشتیبان مستضعفان شناخته شده است.

امروز هر ایرانی مسـلمان و آزاده بر خود می‌بالـد که کشورش در شـمار مسـتقل‌ترین و آزادترین ممالک دنیاست و رهبرش راهی را می‌پیماید که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران، از نخستین روزهای قیام به پیروان راستین و وفادارش نشان داده است.

در تاریخ ۲۸ اردیبهشت‌سال ۱۳۶۸ تیم پزشـکی حضـرت امـام از اولین علائم خونریزی در دسـتگاه گوارش معظم له اطلاع یافت و بلافاصـله معاینـات و بررسـیهای لـازم صورت گرفت انجـام معاینـات، دو زخـم در معـده حضـرت امام را مشـخص می‌نمود که یکی

سطحی و دیگر نسبتا عمیق بود. با مشاهده زخمها مشاوره با پزشکان متخصص بیماریهای گوارشی صورت گرفت.

مشخصات ظاهری زخمها حکایت مشکوکی از احتمال وجود بیماری بدخیم می کرد. مطالعات پرتونگاری و عکس‌برداری از معده امام نشان دهنده ضایعاتی نگران کننده بود. بزرگترین زخم چهار تا پنج‌سانتی‌متر و حاشیه آن نامنظم و کاملا برجسته و متورم بود و در معـده آثار خونریزی و خون تازه وجود داشت. این مشاهـدات توسط اندوسکوپی و مشاهده داخل معده توسط دستگاه صورت گرفته بود که شرح آن توسط پزشکان تیم مراقبت از امام، آقایان دکتر عارفی و دکتر فاضل داده شده است.

روز یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه آزمایشات تکمیلی انجام شده و وضعیت قلبی و عمومی حضرت امام مورد بررسی دقیق واقع شد، چرا که تصمیم‌گیری در مورد انتخاب درمانی جراحی در شخصی با سن امام و با وضعیت قلبی و عمومی ایشان تصمیم‌گیری بسیار دقیق و حساسی بود. در چنین شرایطی با محاسبه بسیار دقیق وضعیت‌بیماری و خطرات ناشی از عـدم انجام عمل جراحی در مقایسه با انجام آن، انتخاب نهایی صورت گرفت.

مشکلی که از نظر جسمانی برای حضرت امام پیش آمده بود از دو جنبه جان معظم له را تهدید می کرد. یکی ایجاد خونریزی وسیع و کشنده و غیرقابل کنترل و دیگری احتمال ایجاد سوراخ در جدار معده و ورود محتویات معده به داخل حفر شکم در آن صورت یا به سرعت مرگ مستولی می‌شد و یا باید تن به انجام عمل جراحی در شرایطی بسیار نامناسب داد که احتمال خطرش بسیار بیشتر از زمانی بود که جراحی با آمادگی کامل قلب و وضعیت عمومی بدن صورت می گیرد.

شرح حالی که حضرت امام از وضعیت جسمانی و دستگاه گوارش ارائه می‌فرمودند حاکی از افزایش میزان خونریزی در دستگاه گوارش بود و روز به روز بر میزان آن افزوده می‌شد.

از طرفی مطالعات اندوسکوپی با دستگاه اندوسکوپ وسعت و عمق قابل توجه زخمها را نشان می‌داد و بخصوص در مورد یکی از زخمها حاکی از نازک شدن خطرناک جدار معده بود.

بنابراین قضاوت پزشکان متفقا در پیشگیری از دو عارضه بسیار خطرناک و کشنده که امکان وقوع آن در آینده‌ای نزدیک حتمی می‌نمود برانجام عمل جراحی قرار گرفت. بنابراین این تصمیم‌گیری با فرزند امام حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا در میان گذاشته شد و ایشان نیز مساله را با مسئولان مملکتی در میان گذاشت. جوانب کار برای مسئولان کاملا توضیح داده شد و پس از موافقت موضوع با حضرت امام مطرح شد. امام پس از حصور اطلاع از تصمیم پزشکان با خونسردی فرمود: هر طور صلاح است همان طور عمل کنید.

مقدمات عمل جراحی برای روز دوم خرداد آماده شد و امام به بیمارستان منتقل گشت. زمانی که امام، جماران را به سوی بیمارستان ترک می‌کرد در سر پایینی کوچه جلو بیت‌به اطرافیان فرمود: من از این سرازیری که پایین می‌روم دیگر بالا نمی‌آیم و بنا به گفته اطرافیان حالتی حاکی از آرامش و ثبات در برخورد با مساله مرگ در موقع گفتن این جمله کاملا حس می‌شد.

بررسی‌های قلب، وضع امام را، حتی بهتر از آنچه تصور می‌شد نشان داده بود و با تزریق یکی دو واحد خون، کم‌خونی ناشی از خونریزیهای مکرر نیز اصلاح شد. بنا به گفته دکتر فاضل جراح امام، معظم له نماز شبشان را خواند که از تلویزیون نیز بخشی از آن پخش شد.

امام پس از ادای نماز صبح جهت جراحی آماده شد. یکی دو لوله نازک برای رساندن مایعات و نشان دادن فشار داخلی وریدهای مرکزی در رگها قرار گرفت و در ساعت ۴۵/۷ دقیقه امام توسط یک برانکارد به اتاق عمل منتقل گشت. بنا به گفته دکتر فاضل در اتاق عمل، تیم جراحی مرکب از دکتر فاضل، دو جراح، یک تکنسین، پرستار اتاق عمل، دو نفر متخصص بیهوشی، یک تکنسین بیهوشی و دو متخصص قلب آماده انجام عمل شدند. بیهوشی که یکی از حساسترین مراحل انجام عمل بود با موفقیت انجام شد و ساعت ۳۰/۸ دقیقه انجام جراحی آغاز گشت و جریان عمل توسط تلویزیون مدار بسته‌ای در معرض مشاهده اشخاصی که در بیرون

اتاق عمل حضور داشتند قرار گرفت. جراحی کمتر از دو ساعت طول کشید و در ساعت ۲۰/۱۰ دقیقه به پایان رسید.

طبق اظهارات دکتر فاضل، وقتی شکم امام باز شد مشاهده گشت که قسمت میانی معده دچار ضایعه است. بزرگترین زخمی که قبلاـ ذکر شد در خم بزرگ معده وجود داشت و جدار معده را به نحو خطرناکی نازک نموده بود. ضایعه‌ای کوچک با قطری حدود شش میلیمتر در قسمت چپ کبد به صورت یک دانه مشاهده می‌شد و غدد لنفاوی کمی بزرگ بود که مشابه آن در افراد عادی نیز دیده می‌شود و اندازه طحال طبیعی بود.

قسمتی از معده که مبتلا بود، برداشته شد و قسمتهای باقیمانده به هم متصل گشت و از غدد لنفاوی و کبد نیز نمونه‌برداری شد و در طول عمل مشکل خاصی پیش نیامد. سپس امام به بخش آی. سی. یو منتقل شد، بخشی که از نظر مراقبتهای ویژه دارای امکانات کامل جهت کنترل خطرات احتمالی است. لوله داخل نای یا تراشه حضرت امام برای ۲۴ ساعت آینده باقی ماند تا وضع تنفسی حضرت امام کاملا مطمئن شود.

در فاصله کوتاهی پس از عمل، جلسه‌ای با حضور مسئولین کشور تشکیل شد و با مشورت دو تا سه نفر از تیم پزشکی، نحوه اطلاع دادن مساله به مردم مشخص شد. نکته‌ای که در این موضوع مورد توجه قرار گرفت جلوگیری از ایجاد نگرانی زیاد بود و همان روز ساعت دو بعدازظهر متنی از اخبار رادیو برای مردم خوانده شد مبنی بر اینکه حضرت امام به علت‌خونریزی گوارشی و برای کنترل آن، مورد عمل جراحی موفقی قرار گرفته‌اند و حال ایشان رضایت‌بخش است.

علی‌رغم لحن اطلاعیه که حاکی از موفقیت آمیز بودن جراحی امام بود ملت عاشق و دلباخته امام ناگهان برای اولین بار از کسالت جدید امام مطلع و این موجب بروز نگرانی شد. ولی در طی روزهای بعد که رسانه‌های گروهی و سیمای جمهوری اسلامی ایران از بهبود حال امام گزارش می‌دادند دلهای نگران مردم با ناباوری می‌رفت که دلهره و اضطراب را از خود بیرون کند. که... ساعت ۳۰/۸ بعدازظهر روز شنبه سیزده خرداد اولین خبر نگران کننده از اخبار شبکه سراسری پخش شد:

این اطلاعیه امشب از سوی دفتر حضرت امام به این شرح انتشار یافت:

بسمه تعالی

به اطلاع ملت‌شریف و عزیز ایران می‌رسانیم امروز در ساعت‌سه بعدازظهر در سیر درمان حضرت امام مدظله العای مشکلی پیش آمد. پزشکان با همه کوشش خستگی ناپذیر خود برای درمان حضرت امام به مراقبت و درمانهای لازم سرگرمند و از همه لت‌خداجوی درخواست می‌کنیم دعاهای خالصانه خود را ادامه دهند. امید و انتظار می‌رود که ادعیه شما مردم مورد اجابت‌حضرت حق قرار گیرد.

دفتر امام خمینی

متعاقب پخش این اطلاعیه از اخبار شبکه سراسری، هزاران دلباخته امام به سوی جماران شتافتند تا از حال امام خویش با خبر شوند. مردم با ناله و اشک راه جماران را در پیش گرفته بودند تا بیقراری و اضطراب خویش را تسکین دهند. در میان آنان صدها تن از جانبازان انقلاب به چشم می‌خورند. خانواده‌های شهدا، زنان، مردان، پیر و جوان خیابانی را که به جماران منتهی می‌شد پر کرده بودند و اندوهبار حال امام خود را جویا می‌شدند، ولی هیچ‌کس پاسخی نمی‌داد. رفت و آمدهای پر جنب و جوشی به بیت‌حضرت امام صورت می‌گرفت و چشمهای راهیان بیت، بیشتر اوقات گریان بود. نزدیکهای صبح خبرهای رسیده غم‌انگیز و غم‌انگیزتر می‌شد. تا اینکه در اخبار ساعت هفت‌بامداد روز چهارده خرداد... و اما بشنوید از روزهای پس از عمل جراحی از داخل بیمارستان.

در اطلاعیه روز دوم خرداد چیزی از تشخیص بیماری امام گفته نشد چرا که در حقیقت از اسرار مملکتی به شمار می‌رفت و گذشته از آن حال حضرت امام در آن موقع خوب و رضایتبخش بود و بنابراین ظاهر امر حاکی از موفقیت عمل جراحی حضرت امام بود و بر طبق مفاد آن مساله منتفی شده بود.

در واقع در چند روز اول هم اوضاع به خوبی پیش می‌رفت. امام پس از عمل به راحتی به هوش آمد، منتها به دلیل وجود لوله تراشه در داخل نای قادر به صحبت کردن نبود و به دستورات پزشکان مبنی بر باز و بسته نمودن چشم و حرکات دستها و پاها پاسخ مثبت می‌داد. ساعت‌شش بعدازظهر همان روز یعنی در دوم خرداد ناگهان اختلالی در منحنی نوار قلب حضرت امام پیدا شد که نگران کننده بود و حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید که با درمانهای لازم مرتفع شد و پس از آن در همان روز مصاحبه‌ای توسط پزشکان حضرت امام صورت گرفت و اطلاعاتی در اختیار مردم قرار گرفت.

فردای آن روز حال امام بهتر بود و چند تن از مسئولین مملکتی و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا خدمت امام رسید. همان روز لوله داخل تراشه حضرت امام برداشته شد و امام قادر به صحبت کردن شد. ضمنا قرار شد وضعیت امام از طریق اطلاعیه‌ای به اطلاع مردم برسد.

در روز پنج‌شنبه چهارم خرداد وضع کلیوی امام مختصر اشکالی پیدا کرد که پیش بینی آن می‌شد که تدابیر لازم اندیشیده شد. در این شرایط به گفته اطرافیان و پزشکان، معظم له حاضران را دلداری می‌دادند.

روز سوم پس از عمل، از نظر بروز مشکلات عفونی و پیدا شدن اشکال تنفسی و تب از روزهای دیگر اهمیت‌بیشتری داشت ;و در بخشهای جراحی پس از انجام عمل در روز سوم بیشتر از روزهای دیگر احتمال وقوع عوارض وجود دارد. روز جمعه پنجم خرداد ماه یعنی روز سوم پس از عمل عده‌ای از اعضای خانواده امام و آقای هاشمی رفسنجانی نیز به حضور ایشان رسیده بودند.

تا ظهر اتفاقی که نگران کننده باشد نیفتاد و امام با آقای هاشمی صحبت کرد و وقتی آقای هاشمی اجازه خواست که سلامتی حضرت امام را از طریق خطبه‌های نماز جمعه به اطلاع مردم رساند، امام اجازه داد و مطالبی فرمود که توسط آقای هاشمی به اطلاع مردم رسید و طی آن امام عزیز به مردم سلام رسانید و از کسانی که ابراز احساسات نموده بودند، تشکر کرد. ولی در ساعت دوازده و پنج دقیقه همان روز امام ناراحتی تنفسی پیدا کرد و در نوار قلبی تغییراتی پیدا شد که بنا به اظهارات پزشکان بیش از دو سال طول کشید ومختصری هم تب ایجاد شد که با تدابیر لازم درمانی و خروج لوله‌های تزریقات از رگها مرتفع شد.

روز شنبه به خوبی و بدون وجود واقعه نگران کننده‌ای سپری شد و فقط به دلیل وجود علائم خونریزی در دستگاه ادراری، بررسی داخل مثانه با دستگاه و بدون بیهوشی عمومی و صرفا با بی حسی موضعی انجام شد و نکته مهمی مشاهده نشد. بعلاوه یک عکسبرداری هم با استفاده از ماده حاجب از معده صورت گرفت که نشان دهنده جوش خوردن بخیه‌های عمل بود و شب همان روز تصاویری از حضرت امام از طریق سیمای جمهوری اسلامی ایران ملت پخش شد که همه مشاهده نمودند، سپس لوله معده خارج شد و رژیم مایعات شروع شد. فردای آن روز به جز مختصری کاهش فشار خون، مشکل دیگری پیش نیامد و امام نماز را با وضو خواند و شب مختصری هم غذا میل کرد روز دوشنبه هشتم خرداد وضع تنفسی و ریوی امام دچار مشکل شدو ظاهرا مقداری مایع در داخل ریه‌ها جمع شده بود که می‌توانست ناشی از سه عارضه باشد: یکی اینکه ریه‌ها دچار عفونت‌شده باشند، دیگر اینکه وضع قلبی و نارسایی قلب موجب تجمع مایع در ریه شده باشد و سوم اینکه بیماری اصلی که معده را گرفتار کرده است ریه‌ها را هم مورد تهاجم قرار داده باشد. مشکل ریوی کماکان ادامه داشت و اختلالات کلیوی نیز به درمان پاسخ نمی‌داد.

روز چهاشنبه جلسه مشاوره‌ای با تعداد زیادی از پزشکان متخصص سراسر کشور تشکیل شد و وضع بیماری امام از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفت.

در کنار مشکلات متعددی که وجود داشت، تغییرات نگران کننده فرمول شمارش خون حاکی از پیشرفت‌بیماری اصلی امام بود که لزوم انجام سریع شیمی درمانی را مطرح می‌ساخت، ولی مساله‌ای که تیم پزشکان در این مورد با آن روبرو شد این بود که معمولا اگر شیمی درمانی پس از عمل جراحی لزوم داشته باشد آن را دو تا سه هفته پس از جراحی به تعویق می‌اندازند تا آثار سؤ ناشی از شیمی درمانی مشکلی را در وضع عمومی بدن ایجاد نکند، ولی آزمایشات خون حضرت امام در هر لحظه مبین مشکلات بیشتری

بود و ناچار پزشکان، شیمی درمانی را شروع کردند و این در حالی بود که وضعیت عمومی بدن از نظر وضع ریوی و کلیوی در شرایط چندان مطلوبی به سر نمی‌برد. روز شنبه سیزدهم خرداد دفع ادراری
به کلی مختل شده بود و کلیه‌ها که وظیفه دفع ادرار را به عهده دارند به درمانها جواب نمی‌دادند و این موضوع باعث تشدید مساله ریوی نیز می‌گشت و ریه‌ها نیز پر از مایعی بود که خروج آن با درمانهای انجام شده امکانپذیر نبود.
ساعت‌یازده صبح همان روز، نوار قلب تغییراتی را نشان داد و فشار خون کم‌کم کاهش یافت، در بیمارستان پزشکان، حاج احمد آقا، بعضی از مسئولان مملکتی و نوه امام نزد معظم له بودند و بنا به اظهارات نوه حضرت امام ایشان شاید بیش از ۱۰۰ بار شهادتین گفته بود. امام نماز ظهر و عصر را خواند و حدود ساعت‌سه بعدازظهر یک ایست قلبی پیش آمد که با ماساژ قلبی و تنفس مصنوعی دوباره قلب به کار افتاد و دستگاهی جهت کمک به ایجاد ضربان قلب در جلوی سینه امام کار گذاشته شد. این وضعیت تا ساعت ۳۰/۸ دقیقه بعدازظهر ادامه داشت که وضع نگران کننده از طریق اخبار شبکه سراسری سیمای جمهوری اسلامی به اطلاع مردم رسید و موج عاشقان امام به سوی جماران روان گشت. وضعیت عمومی حضرت امام اصلا خوب نبود ولی بعدازظهر گویی مجددا کمی به هوش آمده بود. کهولت‌سن، بیماری صعب‌العلاج و وضع نامناسب قلبی دست‌به دست هم داده بودند تا ملتی را داغدار کنند. کاری از دست پزشکان بر نمی‌آمد. علی‌رغم تلاش همه جانبه و درمانهای متعدد و مختلف، کاری از پیش نمی‌رفت. انبوه جمعیت هر لحظه در جماران بیشتر و بیشتر می‌گشت، اشکها از نگرانی جاری بود و دستها به سوی آسمان بلند. چشم حاج احمد آقا مانند چشم میلیونها انسان دیگر، چشم میلیونها فرزند دیگر امام، اشک آلود بود. دستان امام لرزش داشت و در لحظات آخر با صدایی لرزان فرموده بود: من می‌دانم زنده نمی‌مانم، اگر مرا برای خودم نگهداشته‌اید به حال خودم بگذارید و اگر برای مردم است هر کاری می‌خواهید بکنید.
در سراسر ایران دستها به دعا برداشته شد، حتی در خارج از مرزها عاشقان امام ضجه‌کنان بقای امام را از یگانه استدعا می‌کردند، ولی در ساعت ۲۰/۲۲ دقیقه بعدازظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸، دعای امام بر دعای میلیونها انسان غلبه یافت و قلب ملت از کار ایستاد. اناالله و انا الیه راجعون.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ - ۱۲۷۹
عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل: بانضمام اصطلاحات و فتواهای جدید حضرت امام خمینی ...
وضعیت ویراست : [ویرایش]۲
مشخصات نشر : مشهد: ندای اسلام، ۱۳۶۳.
مشخصات ظاهری :ص ۴۷۴
شابک : ۵۰۰ریال.
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/خ۸ر ۵ ۱۳۶۳الف
رده بندی دیویی :۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۶۳-۹۲۴

مقدمه ناشر

بسمه تعالی رساله «توضیح المسائل» حضرت امام خمینی- قدس سره الشریف- بارها از سوی مؤسسات گوناگون به طبع رسیده است. از آنجا که اغلب رساله‌های عملیه منتشر شده حاوی اغلاط چاپی بوده، بعضی از اعضای محترم دفتر استفتائات حضرت امام اقدام به تصحیح آن کردند و رساله تصحیح شده برای نخستین بار توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی منتشر گردید، و از آن پس بارها توسط دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تجدید چاپ شد.

در سالهای اخیر به دلیل مراجعات متعدد از سوی مقلّدین و کمبود رساله عملیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره) که متولّی انتشار آثار حضرت امام (ره) می‌باشد به ناشران مختلف اجازه چاپ و انتشار این اثر مهم را داده است.

اکنون با توجه به اینکه در رساله «توضیح المسائل» تصحیح شده نیز اغلاط چاپی مختلفی مشاهده می‌شود و این اغلاط در چاپ‌های ناشرین دیگر رو به فزونی دارد، این مؤسسه بر آن شد تا ضمن بررسی رساله‌های موجود، متن صحیحی را در اختیار علاقمندان قرار دهد.

توجه به این نکته ضروری است که اعضای محترم دفتر استفتائات که این رساله را تصحیح کرده و شهادت به صحّت آن داده‌اند، طی نامه‌ای به محضر امام (ره) موافقت ایشان را درباره مطابقت این رساله با فتاوای آن حضرت کسب کرده و مطابق نامه حضرت امام (ره) عمل به این رساله تصحیح شده- إن شاء اللّه تعالی- مجزی است.

این مؤسسه امیدوار است در آینده نزدیک رساله «توضیح المسائل» را همراه با استفتائات گوناگون از امام راحل، در اختیار علاقمندان قرار دهد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلی أعْدائِهِمْ اجْمَعینَ الی یَوْمِ الدّینِ

احکام تقلید

مسأله ۱- عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، ولی در احکام غیر ضروری دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند یعنی به دستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلًا اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست آن عمل را انجام ندهد، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند آن را به جا آورد، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله ۲- تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است، و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال‌زاده و زنده و عادل باشد. و نیز بنا بر احتیاط واجب باید از مجتهدی تقلید کرد که حریص به دنیا نباشد و از مجتهدین دیگر اعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدین زمان خود استادتر باشد.

مسأله ۳- مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اول: آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

دوم: آن که دو نفر عالم عادل که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوم: آن که عـده‌ای از اهل علم که می‌تواننـد مجتهد و اعلم را تشـخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می‌شود مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴- اگر شـناختن اعلم مشکل باشد به احتیاط واجب، باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسی اعلم است و بداند دیگری از او اعلم نیست به احتیاط واجب باید از او تقلید نماید و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید کند.

مسأله ۵- به دست آوردن فتوی، یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اول: شـنیدن از خود مجتهـد. دوم: شـنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهـد را نقل کنند. سوم: شـنیدن از کسـی که مورد اطمینان و راستگوست. چهارم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله، اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶- تا انسان یقین نکنـد که فتوای مجتهـد عوض شـده است می‌توانـد به آنچه در رساله نوشـته شده عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷- اگر مجتهـد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهـد، مقلـد آن مجتهـد، یعنی کسـی که از او تقلیـد می‌کنـد نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلًا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نمـاز سه مرتبه تسبیحات اربعه یعنی (سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا الهَ إِلّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ) بگوینـد، مقلد بایـد یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می‌گویند عمل کند و سه مرتبه بگوید، یا بنا بر احتیاط واجب به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهـد اعلم کمتر و از مجتهـدهای دیگر بیشتر است عمل نمایـد، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بدانـد می‌تواند یک مرتبه بگوید و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

مسأله ۸- اگر مجتهـد اعلم بعـد از آن که در مسأله فتوی داده احتیـاط کنـد- مثلًا بفرمایـد ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشوینـد پـاک می‌شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشوینـد- مقلـد او نمی‌توانـد در آن مسأله به فتوای مجتهـد دیگر رفتار کنـد، بلکه بایـد یا به فتوی عمل کنـد، یا به احتیاط بعد از فتوی که آن را احتیاط مسـتحب می‌گویند عمل نماید، مگر آن که فتوای آن مجتهد نزدیکتر به احتیاط باشد.

مسأله ۹- تقلیـد میّت ابتـداءً جایز نیست، ولی بقاء بر تقلیـد میّت اشـکال ندارد و بایـد بقاء بر تقلید میّت به فتوای مجتهد زنده باشد و کسی که در بعضی از مسائل به فتوای مجتهدی عمل کرده، بعد از مردن آن مجتهد می‌تواند در همه مسائل از او تقلید کند.

مسأله ۱۰- اگر در مسأله‌ای به فتوای مجتهـدی عمل کند، و بعد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید، دوباره نمی‌تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد. ولی اگر مجتهد زنده در مسأله‌ای فتوی ندهد و احتیاط نماید و مقلـد مـدتی به آن احتیاط عمل کنـد، دوباره می‌توانـد به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید. مثلًا اگر مجتهدی گفتن یک مرتبه (سُبحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ) را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بدانـد و مقلـد مدتی به این دسـتور عمـل نمایـد و یک مرتبه بگویـد، چنانچه آن مجتهـد از دنیا برود و مجتهـد زنـده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بدانـد و مقلد مدتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید دوباره می‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۱- مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲- اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آیـد که حکم آن را نمی‌دانـد می‌تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد، یا اگر احتیاط ممکن است به احتیاط عمل نمایـد بلکه اگر احتیاط ممکن نباشـد چنانچه از انجام عمل، محـذوری لازم نیایـد، می‌تواند عمل را به جا آورد. پس اگر معلوم شد که مخالف واقع یا گفتار مجتهد بوده دوباره باید انجام دهد.

مسأله ۱۳- اگر کسـی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی

عوض شده ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

مسأله ۱۴- اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا عمل او با فتوای مجتهـدی که وظیفه‌اش تقلید از او بوده، یا با فتوای مجتهدی که فعلًا باید از او تقلید کند مطابق باشد.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

مسأله ۱۵- آب یـا مطلق است یـا مضاف: آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرنـد، مثل آب هنـدوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است: اول: آب کر. دوم: آب قلیل. سوم: آب جاری. چهارم: آب باران.

پنجم: آب چاه

۱- آب کُر

مسأله ۱۶- آب کُر مقـدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب و نیم است بریزند آن ظرف را پر کنـد. و وزن آن از صـد و بیسـت و هشت من تـبریز بیست مثقـال کمـتر است و به حسب کیلـوی متعـارف بنـا بر اقرب ۳۷۷ /۴۱۹ کیلوگرم می‌شود.

مسأله ۱۷- اگر عین نجس ماننـد بـول و خون به آب کر برسـد چنـانچه به واسـطه آن بو یـا رنـگ یـا مزه آب تغییر کنـد آب نجس می‌شود، و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۸- اگر بوی آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۹- اگر عین نجس ماننـد خون به آبی که بیشتر از کر است برسـد و بو یـا رنـگ یـا مزه قسـمتی از آن را تغییر دهـد، چنانچه مقـداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشـد تمام آب نجس می‌شود، و اگر به انـدازه کر یا بیشتر باشد فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰- آب فواره اگر متصل به کُر باشـد آب نجس را پاک می‌کند در صورتی که مخلوط با آن شود، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی‌کنـد، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند تا آب قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود و با آن مخلوط گردد.

مسأله ۲۱- اگر چیز نجس را زیر شـیری کـه متصـل بـه کُر است بشوینـد آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصـل به کُر باشـد و بـو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است.

مسأله ۲۲- اگر مقـداری از آب کُر یـخ ببنـدد و باقی آن بقدر کُر نباشد چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود، و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳- آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه مثل آب کُر است، یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نجـاستی هم به آن برسـد نجس نمی‌شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسـان شک دارد به مقـدار کر شـده یا نه حکم آب کر

ندارد.

مسأله ۲۴- کر بودن آب به دو راه ثابت می‌شود:

اول: آن که خود انسان یقین کند.

دوم: آن که دو مردِ عادل خبر دهند.

۲- آب قلیل

مسأله ۲۵- آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۶- اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود، ولی اگر از بالا- با فشار روی چیز نجس بریزد مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس، و هر چه بالاتر از آن است پاک می‌باشد، و نیز اگر مثل فواره با فشار از پایین به بالا رود در صورتی که نجاست به بالا برسد پائین نجس نمی‌شود و اگر نجاست به پایین برسد بالا نجس می‌شود.

مسأله ۲۷- آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است، و همچنین بنا بر اقوی باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود، اجتناب کنند. ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط پاک است:

اول: آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. دوم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. سوم: نجاست دیگری مثل خون با بول، یا غائط بیرون نیامده باشد.

چهارم: ذرّه‌های غائط در آب پیدا نباشد. پنجم: بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳- آب جاری

مسأله ۲۸- آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹- آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰- اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است، و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای دیگر نهر، اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک، و گرنه نجس است.

مسأله ۳۱- آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری دارد. یعنی اگر نجاست به آن رسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۲- آبی که کنار نهر، ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد.

مسأله ۳۳- چشمه‌ای که مثلًا در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری دارد.

مسأله ۳۴- آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵- آب لوله‌های حمام که از شیرها و دوشها می‌ریزد اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است، و آب لوله‌های عمارات

اگر متصل به کر باشد در حکم آب کر است.
مسأله ۳۶- آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشـد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود. اما اگر از بالا با فشار به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پائین آن برسد بالای آن نجس نمی‌شود.

۴- آب باران

مسأله ۳۷- اگر به چیز نجسـی که عین نجاست در آن نیست یـک مرتبه باران ببارد جایی که باران به آن برسـد پاک می‌شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.
مسأله ۳۸- اگر بـاران به عین نجس ببـارد و به جـای دیگر ترشـح کنـد، چنـانچه عین نجـاست همراه آن نباشـد و بو یـا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره‌ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می‌باشد.
مسأله ۳۹- اگر بر سـقف عمـارت یـا روی بام آن عین نجاست باشـد، تا وقتی باران به بام می‌بارد آبی که به چیز نجس رسـیده و از سقف یـا نـاودان می‌ریزد پـاک است. و بعـد از قطع شـدن باران اگر معلوم باشـد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسـیده است، نجس می‌باشد.
مسأله ۴۰- زمین نجسـی که بـاران بر آن ببارد پاک می‌شود. و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسـی که زیر سـقف اسـت برسد، آن را نیز پاک می‌کند.
مسأله ۴۱- خـاک نجسـی که به واسـطه بـاران گـل شود و آب آن را فرا گیرد پـاک است، امـا اگر فقـط رطوبت به آن برسـد پاک نمی‌شود.
مسأله ۴۲- هرگـاه آب بـاران در جـایی جمع شود اگر چه کمتر از کر باشـد چنانچه موقعی که باران می‌آیـد، چیز نجسـی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.
مسأله ۴۳- اگر بر فرش پـاکی که روی زمین نجس است بـاران ببارد، و بر زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می‌گردد.

۵- آب چاه

مسأله ۴۴- آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسـطه نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مسـتحب است پس از رسـیدن بعضـی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده، از آب آن بکشند.
مسأله ۴۵- اگر نجـاستی در چـاه بریزد و بو یـا رنـگ یـا مزه آب آن را تغییر دهـد، چنـانچه تغییر آب چـاه از بین برود، موقعی پاک می‌شود که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.
مسأله ۴۶- اگر آب بـاران یـا آب دیگر، در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشـد، چنانچه بعـد از قطع شـدن باران، نجاست به آن برسد، نجس می‌شود.

احکام آبها

مسأله ۴۷- آب مضاف که معنی آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸- اگر ذره‌ای نجاست به آب مضاف برسد نجس می‌شود، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس، و مقداری که بالاتر از آن است پاک می‌باشد. مثلًا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس، و آنچه به دست نرسیده پاک است، و نیز اگر مثل فواره با فشار از پائین به بالا برود اگر نجاست به بالا برسد، پائین نجس نمی‌شود.

مسأله ۴۹- اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند، پاک می‌شود.

مسأله ۵۰- آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می‌کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱- آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست که قبلًا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی‌کند، وضو و غسل هم با آن باطل است. ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد، حکم به نجس بودن آن نمی‌شود.

مسأله ۵۲- آبی که عین نجاست، مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد اگر چه کر یا جاری باشد نجس می‌شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلًا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۳- آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنان که به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد، باران را در آن بریزد، یا آب باران در موقع باریدن از ناودان در آن جاری شود، و تغییر آن از بین برود پاک می‌شود. ولی باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴- اگر چیز نجس را در آب کر یا جاری فرو برند، و در چیزهایی که قابل فشار دادن است مانند فرش و لباس، طوری فشار، یا در داخل آب حرکت دهند که آب داخل آن خارج شود چنانچه از چیزهایی باشد که در دفعه اول پاک می‌شود، آبی که بعد از بیرون آوردن، از آن می‌ریزد پاک است و اگر از چیزهایی باشد که باید دو مرتبه آن را در آب فرو برند تا پاک شود، آبی که بعد از دفعه دوم از آن می‌ریزد، پاک می‌باشد.

مسأله ۵۵- آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک است. و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶- نیم خورده سگ و خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم‌خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن مکروه می‌باشد.

احکام تَخلّی (بول و غائط کردن)

مسأله ۵۷- واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنین از دیوانه ممیّز و بچه‌های ممیّز که خوب و بد را می‌فهمند، بپوشاند ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸- لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلًا با دست هم آن را بپوشاند، کافی است.

مسأله ۵۹- موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن، یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰- اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی‌کند، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱- در موقع تطهیرِ مخرجِ بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله بودن اشکالی ندارد، ولی اگر در موقع استبراء، بول از مخرج بیرون آید، در این حال رو به قبله و پشت به قبله بودن حرام است.

مسأله ۶۲- اگر برای آن که نامحرم او را نبیند، مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

مسأله ۶۳- احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از او واجب نیست.

مسأله ۶۴- در چهار جا تخلّی حرام است.

اول: در کوچه‌های بن‌بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند. دوم: در ملك کسی که اجازه تخلّی نداده است. سوم: در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه‌ها. چهارم: روی قبر مؤمنین در صورتی که بی‌احترامی به آنان باشد.

مسأله ۶۵- در سه صورت، مخرج غائط فقط با آب پاك می‌شود:

اول: آن که با غائط، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد. دوم: آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد. سوم: آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد، و در غیر این سه صورت می‌شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می‌شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاك کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶- مخرج بول با غیر آب پاك نمی‌شود، و مردها اگر بعد از برطرف شدن بول یك مرتبه بشویند کافی است، ولی زنها و همچنین کسانی که بولشان از غیر مجرای طبیعی می‌آید، احتیاط واجب آن است که دو مرتبه بشویند.

مسأله ۶۷- اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸- هرگاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غائط را از مخرج برطرف کنند، اگر چه پاك شدنش محل تأمل است ولی نماز خواندن مانعی ندارد و چنانچه چیزی هم به آن برسد نجس نمی‌شود و ذره‌های کوچك و لزوجت محل اشکال ندارد.

مسأله ۶۹- لازم نیست با سه سنگ یا سه پارچه مخرج را پاك کنند، بلکه با اطراف یك سنگ یا یك پارچه هم کافی است، بلکه اگر با یك مرتبه هم غائط برطرف شد کفایت می‌کند، ولی با استخوان و سرگین و یا چیزهایی که احترام آنها لازم است، مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته، اگر پاك کند محل را، نماز نمی‌تواند بخواند.

مسأله ۷۰- اگر شك کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می‌کرده، باید خود را تطهیر نماید.

مسأله ۷۱- اگر بعد از نماز شك کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

اسْتِبْراء

مسأله ۷۲- استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند، و آن دارای اقسامی است، و بهترین آنها

این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۳- آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می‌شود و به آن مَذی می گویند پاک است. و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن وَذی گفته می‌شود و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن وَدی می گویند، اگر بول به آن نرسیده باشد، پاک است. و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا یکی از اینها، پاک می‌باشد.

مسأله ۷۴- اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد. و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود، ولی اگر شک کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۵- کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶- اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند، وضو هم بگیرد. ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

مسأله ۷۷- برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، پاک می‌باشد، وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۸- مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند که کسی او را نبیند، و موقع وارد شدن به مکان تخلّی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد. و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۷۹- نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی، مکروه است ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست. و نیز در موقع تخلّی، نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست، مکروه می‌باشد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی ولی اگر ناچار باشد، یا ذکر خدا بگوید، اشکال ندارد.

مسأله ۸۰- ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت، و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده مکروه است.

مسأله ۸۱- خودداری کردن از بول و غائط، مکروه است. و اگر ضرر برساند باید خودداری نکند.

مسأله ۸۲- مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند.

نجاسات

نجاسات

مسأله ۸۳- نجاسات یازده چیز است: اول بول، دوم غائط، سوم منی، چهارم مردار، پنجم خون، ششم و هفتم سگ و خوک، هشتم کافر، نهم شراب، دهم فقّاع، یازدهم عرق شتر نجاست خوار.

۱ و ۲- بول و غائط

مسأله ۸۴- بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است، ولی فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.

مسأله ۸۵- فضله پرندگان حرام گوشت، نجس است.

مسأله ۸۶- بول و غائط حیوان نجاست‌خوار، نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده، و گوسفندی که استخوان آن از خوردن شیر خوک، محکم شده است.

۳- منی

مسأله ۸۷- منی حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است.

۴- مردار

مسأله ۸۸- مردار حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، چه خودش مرده باشد یا به غیر دستوری که در شرع معین شده، آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد، پاک است.

مسأله ۸۹- چیزهایی از مردار که مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان، روح نداشته اگر از غیر حیوانی باشد که مثل سگ نجس است، پاک می‌باشد.

مسأله ۹۰- اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد و در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

مسأله ۹۱- پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند پاک است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده‌اند اجتناب نمایند.

مسأله ۹۲- تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد، پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۳- اگر بره و بزغاله، پیش از آن که علف‌خوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۴- دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می‌آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است.

مسأله ۹۵- گوشت و پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته شود پاک است، و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسلمان باشد، ولی اگر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس

می‌باشد.

۵- خون

مسأله ۹۶- خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می‌باشد.

مسأله ۹۷- اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند، پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسأله ۹۸- خونی که در تخم مرغ می‌باشد نجس نیست، ولی به احتیاط واجب باید از خوردن آن اجتناب کند، و اگر خون را با زرده تخم مرغ به هم بزنند که از بین برود، خوردن زرده هم مانعی ندارد.

مسأله ۹۹- خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۱۰۰- خونی که از لای دندانها می‌آید، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است، و فرو بردن آب دهان در این صورت اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۱- خونی که به واسطه کوبیده شدنِ زیرِ ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند، پاک است، و اگر به آن خون بگویند در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود، بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه، بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند.

مسأله ۱۰۲- اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت درآمده، پاک است.

مسأله ۱۰۳- اگر موقع جوشیدن غذا ذره‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود، و جوشیدن و حرارت و آتش پاک‌کننده نیست.

مسأله ۱۰۴- زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می‌باشد.

۶ و ۷- سگ و خوک

مسأله ۱۰۵- سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبت‌های آنها، نجس است ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸- کافر

مسأله ۱۰۶- کافر یعنی کسی که منکر خدا است، یا برای خدا شریک قرار می‌دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله و سلم را قبول ندارد، نجس است. و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد. و نیز کسی که

ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند منکر شود چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است، و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا یا توحید یا نبوت، نجس می‌باشد، و اگر نداند احتیاطاً باید از او اجتناب کرد، گرچه لازم نیست.

مسأله ۱۰۷- تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.

مسأله ۱۰۸- اگر پدر و مادر و جدّ بچه نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس است، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

مسأله ۱۰۹- کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه پاک می‌باشد. ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلًا نمی‌تواند زن مسلمان بگیرد، و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۰- اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

۹- شراب

مسأله ۱۱۱- شراب و هر چیزی که انسان را مست می‌کند، چنانچه به خودی خود روان باشد، نجس است، و اگر مثل بنگ و حشیش، روان نباشد اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاک است.

مسأله ۱۱۲- الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها بکار می‌برند اگر انسان نداند از چیزی که مست‌کننده و روان است درست کرده‌اند، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۱۳- اگر انگور و آب انگور به خودی خود جوش بیاید، حرام، ولی نجس نیست مگر آن که معلوم شود که مست‌کننده است، و اگر به واسطه پختن جوش بیاید خوردنش حرام است ولی نجس نیست.

مسأله ۱۱۴- خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند پاک، و خوردن آنها حلال است.

۱۰- فقّاع

مسأله ۱۱۵- فقّاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آبجو می‌گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می‌گیرند و به آن ماء الشعیر می‌گویند پاک می‌باشد.

عرق جُنُب از حرام

مسأله ۱۱۶- عرق جنب از حرام، نجس نیست، ولی احتیاط واجب آن است که با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده، نماز نخوانند.

مسأله ۱۱۷- اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن، حرام است- مثلًا در روزه ماه رمضان- با زن خود نزدیکی کند بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب نماید.

مسأله ۱۱۸- اگر جنب از حرام، به واسطه تنگی وقت، عوض غسل، تیمم نماید و بعد از تیمم و خواندن نماز عرق کند بنا بر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب نماید، ولی اگر به واسطه عذر دیگر تیمم کند، اجتناب لازم نیست.

مسأله ۱۱۹- اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند بنا بر احتیاط واجب، باید از عرق خود در نماز اجتناب کند، ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام، جنب شود، عرق او وجوب اجتناب ندارد.

۱۱- عرق شتر نجاست‌خوار

مسأله ۱۲۰- عرق شتر نجاست‌خوار، نجس است، ولی اگر حیوانات دیگر، نجاست‌خوار شوند از عرق آنها اجتناب لازم نیست.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۱- نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود: اول آن که خود انسان یقین کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنا بر این غذا خوردن در قهوه‌خانه و مهمانخانه‌هایی که مردمان لا ابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند، در آنها غذا می‌خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد. دوم آن که کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلًا همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است نجس می‌باشد، سوم آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است، بنا بر احتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۲- اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلًا نداند عرقِ جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با این که مسأله را می‌داند، چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلًا شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۲۳- چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است، و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۴- اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می‌کند نجس شده، و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند، بلکه اگر مثلًا نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی‌کند و مال دیگری است، باز هم احتیاط آن است که از لباس خودش اجتناب نماید، اگر چه لازم نیست.

راه نجس شدن چیزهای پاک

مسأله ۱۲۵- اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نجس می‌شود. و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۶- اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۷- دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد، نجس نمی‌شود، ولی اگر یکی از آنها قبلًا نجس بوده و انسان نداند پاک شده یا نه، چنانچه چیز پاکی به آن برسد نجس می‌شود.

مسأله ۱۲۸- زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۲۹- هرگاه شیره و روغن روان باشد همین که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می‌شود. ولی اگر روان نباشد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۰- اگر مگس یا حیوانی مانند آن، روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود، و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۱- اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس

می‌شود، و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۲- اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس، و بقیه آن پاک است، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده، نجس است، و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می‌باشد.

مسأله ۱۳۳- اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می‌شود، ولی اگر آبی که از زیر آفتابه خارج می‌شود در زمین فرو رود یا جاری شود به نحوی که با آب داخل آن یکی حساب نشود، آب آفتابه نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۴- اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست. و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون‌آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۵- نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۶- اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۷- گذاشتن قرآن روی عین نجس، مانند خون و مردار اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است، و برداشتن قرآن از روی آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۳۸- نوشتن قرآن با مرکب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد حرام است. و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

مسأله ۱۳۹- احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند، و اگر قرآن دست اوست در صورت امکان از او بگیرند.

مسأله ۱۴۰- اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است- مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امام علیه السلام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است. و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۱- خوردن و آشامیدن چیز نجس، حرام است و نیز خورانیدن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد حرام می‌باشد، بلکه اگر ضرر هم نداشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن خودداری کنند، ولی خوراندن غذاهایی که نجس شده است به طفل حرام نیست.

مسأله ۱۴۲- فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید اگر نجس بودن آن را به طرف نگویند اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده و خریدار، آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می‌کنند باید نجاستش را به او بگویند.

مسأله ۱۴۳- اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۴- اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، لازم نیست به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۵– اگر صاحب خانه در بین غـذا خوردن بفهمـد غـذا نجس است، بایـد به مهمانها بگوید، اما اگر یکی از مهمان‌ها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهـد، ولی چنـانچه طـوری بـا آنـان معاشـرت دارد که می‌دانـد که به واسطه نگفتن، خـود او هم نجس می‌شود باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶– اگر چیزی را که عـاریه کرده نجس شود اگر بدانـد که صـاحبش آن چیز را در خوردن و آشامیـدن اسـتعمال می‌کنـد، واجب است به او بگوید.

مسأله ۱۴۷– بچه ممیزی که خوب و بد را می‌فهمد اگر تکلیفش هم نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، دوباره باید آن را آب کشید، ولی اگر بگویـد چیزی که در دست اوست نجس است احتیاط آن است که از آن اجتناب کننـد. اگر چه بعید نیست اعتبار قول صبیّ مراهق.

مُطَهِّرات

مُطَهِّرات

مسأله ۱۴۸– ده چیز، نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهرات گویند:

اول: آب، دوم: زمین، سوم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: انتقال، ششم:

اسلام، هفتم: تبعیت، هشتم: برطرف شدن عین نجاست، نهم: استبراءِ حیوان نجاست‌خوار، دهم: غائب شدن مسلمان. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱– آب

مسأله ۱۴۹– آب با چهار شـرط، چیز نجس را پاک می‌کنـد: اول: آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرقِ بید، چیز نجس را پـاک نمی‌کنـد، دوم: آن که پـاک باشـد، سوم: آن که وقتی چیز نجس را می‌شوینـد آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد، چهارم: آن که بعـد از آب کشیـدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشـد. و پاک شـدن چیز نجس با آب قلیل، یعنی آب کمتر از کر، شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می‌شود.

مسأله ۱۵۰– ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، بلکه در کر و جاری هم احتیاط سه مرتبه است، اگر چه ارجح در کر و جاری یک مرتبه است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف آب یا چیز روان دیگر خورده، بایـد اول با خاکِ پاک، خاک مـال کرد و بعـد بنـا بر احتیاط واجب، دو مرتبه در کر یا جاری یا با آب قلیل شـست، و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد.

مسأله ۱۵۱– اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشـد و نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است بایـد کهنه به چوبی بپیچند و به توسط آن خاک را به آن ظرف بمالند و در غیر این صورت پاک شدن ظرف اشکال دارد.

مسأله ۱۵۲– ظرفی را که خوک از آن، چیز روانی بخورد، با آب قلیل باید هفت مرتبه شـست، و در کر و جاری نیز هفت مرتبه باید شست به احتیـاط واجب، و لازم نیست آن را خاک مال کننـد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که خاک مال شود، و نیز لیسیـدن خوک ملحق است به آب خوردن آن به احتیاط واجب.

مسأله ۱۵۳- اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند باید سه مرتبه بشویند، و بهتر است هفت مرتبه شسته شود.

مسأله ۱۵۴- کوزه‌ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند به هر جای آن، که آب برسد پاک می‌شود. و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود و فرو رفتن رطوبت کافی نیست.

مسأله ۱۵۵- ظرف نجس را با آب قلیل، دو جور می‌شود آب کشید. یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۶- اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می‌شود، و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوری که تمام اطراف آن را بگیرد، و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند، و احتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسأله ۱۵۷- اگر مِس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهرش پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۸- تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند بطوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می‌شود. و در غیر بول اگر بعد از برطرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند، کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاکِ پاک پر کنند.

مسأله ۱۵۹- اگر چیز نجس را بعد از برطرف کردن عین نجاست، یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود. و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها را طوری فشار یا حرکت دهند که آب داخل آن خارج شود.

مسأله ۱۶۰- اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می‌شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه، فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید (و غُساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود خود بخود یا به وسیله فشار می‌ریزد).

مسأله ۱۶۱- اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده و شیر خوک نخورده، نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۲- اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، پاک می‌گردد. و نیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می‌ریزند نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید، پاک می‌شود. ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۳- اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده، در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست، پاک می‌شود.

مسأله ۱۶۴- اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کر و جاری، پاک می‌گردد. و اگر باطن آنها نجس شود پاک نمی‌گردد.

مسأله ۱۶۵- اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۶- اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود، و ظرف آن هم پاک می‌گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در

ظرفی بگذارند و آب بکشند باید در هر مرتبه که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۷- لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آن که به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد آن لباس پاک می‌شود. اگر چه موقع فشار دادن آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۸- اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلًا لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۶۹- اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گِل یا اشنان در آن دیده شود در صورتی که بداند که خورده گِل یا اشنان با آب شسته شد، پاک است، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان، پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۰- هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی‌شود.

ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند، پاک می‌باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره‌های نجاست در آن چیز مانده، نجس است.

مسأله ۱۷۱- اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می‌شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

مسأله ۱۷۲- غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۳- اگر موی سر و صورت زیاد باشد و با آب قلیل آب بکشند باید فشار دهند که غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۷۴- اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل، آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولًا موقع آب کشیدن آن جا نجس می‌شود در صورتی که آبی که برای پاک شدن محل نجس می‌ریزند به آن اطراف جاری شود با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود. و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشتها پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۵- گوشت و دنبه‌ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۶- اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۷- چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است یک دفعه بشویند پاک می‌شود، و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا بوسیله دیگر برطرف شود، و آبی که از آن چیز می‌ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست به خود نگرفته باشد با آن شیر پاک می‌گردد. اما اگر آبی که از آن می‌ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می‌شود، بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

مسأله ۱۷۸- اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، چنانچه موقع آب کشیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده آن چیز پاک است و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده بنا بر احتیاط مستحب باید دوباره آن را آب بکشد.

مسأله ۱۷۹- زمینی که آب روی آن جاری نمی‌شود اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی‌گردد. ولی زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد- چون آبی که روی آن می‌ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می‌رود- با آب قلیل پاک می‌شود، اما زیر ریگها نجس می‌ماند.

مسأله ۱۸۰- زمین سنگ فرش و آجرفرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود اگر نجس شود با آب قلیل، پاک می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود و چنانچه آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می‌شود، و اگر بیرون نرود جایی که آبها جمع می‌شود نجس می‌ماند. و برای پاک شدن آن جا باید گودالی بکنند که آب در آن جمع شود، بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۸۱- اگر ظاهر نمکِ سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۲- اگر شکر آب‌شده نجس را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی‌شود.

۲- زمین

مسأله ۱۸۳- زمین با سه شرط، کف پا و ته کفش نجس را پاک می‌کند. اول: آن که زمین پاک باشد. دوم: آن که خشک باشد. سوم: آن که اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس مثل گِلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود. و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجرفرش و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفشِ نجس، پاک نمی‌شود، و اگر به واسطه غیر راه رفتن نجس شده باشد پاک شدنش به واسطه راه رفتن اشکال دارد.

مسأله ۱۸۴- پاک شدن کف پا و ته کفشِ نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است. بلکه پاک نشدن اقوی است.

مسأله ۱۸۵- برای پاک شدن کف پا و ته کفش، بهتر است پانزده قدم یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۶- لازم نیست کف پا و ته کفشِ نجس، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۷- بعد از آن که کف پا یا ته کفشِ نجس، به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولًا به گِل آلوده می‌شود اگر زمین یا خاک به آن اطراف برسد پاک می‌گردد.

مسأله ۱۸۸- کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود پاک شدن دست و زانوی او بوسیله راه رفتن محل اشکال است. و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۸۹- اگر بعد از راه رفتن ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند باید آن ذره‌ها را هم برطرف کرد، ولی باقی بودن بو و رنگ اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰- توی کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی‌رسد به واسطه راه رفتن پاک نمی‌شود و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن، محل اشکال است، ولی اگر کف جوراب از پوست باشد بوسیله راه رفتن پاک می‌شود.

۳- آفتاب

مسأله ۱۹۱- آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند درب و پنجره در ساختمان به کار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند و جزء ساختمان حساب می‌شود با شش شرط پاک می‌کند. اول: آن که چیز نجس بطوری تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند. دوم: آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آن را برطرف کنند. سوم: آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد. چهارم: آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند پس اگر مثلًا چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد. پنجم: آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند، و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

ششم: آن که ما بین روی زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می‌تابد با داخل آن، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد.

مسأله ۱۹۲- آفتاب حصیر نجس را پاک می کند و همچنین درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می‌شود.

مسأله ۱۹۳- اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است، و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب، عین نجاست از آن برطرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۴- اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی‌شود، ولی اگر دیوار به قدری نازک باشد که به واسطه تابش به یک طرف، طرف دیگرش هم خشک شود پاک می گردد.

۴- اسْتِحاله

مسأله ۱۹۵- اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید پاک می‌شود، و می گویند استحاله شده است. مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد. یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹۶- کوزه گِلی و مانند آن که از گِل نجس ساخته شده نجس است، و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

مسأله ۱۹۷- چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه نجس است.

مسأله ۱۹۸- اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آن که چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته‌اند سرکه شود پاک می گردد.

مسأله ۱۹۹- شرابی که از انگور نجس درست کنند، به سرکه شدن پاک نمی‌شود، بلکه اگر نجاستی هم از خارج به شراب برسد احتیاط واجب آنست که بعد از سرکه شدن از آن اجتناب نمایند.

مسأله ۲۰۰- سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

مسأله ۲۰۱- اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد. و نیز اگر پیش از آن که خرما و کشمش و انگور سرکه شود خیار و بادنجان و مانند اینها در آن بریزند اشکال ندارد.

۵- کم شدن دو سوم آب انگور

مسأله ۲۰۲- آب انگوری که جوش آمده پیش از آن که ثلثان شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است، ولی اگر ثابت شود که مست‌کننده است حرام و نجس می‌باشد، و فقط به سرکه شدن پاک و حلال می‌شود.

مسأله ۲۰۳- اگر مثلًا در یک خوشه غوره یک دانه یا دو دانه انگور باشد چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آبغوره بگویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۴- چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حرام نمی‌شود.

۶- انتقال

مسأله ۲۰۵- اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می‌گردد، و این را انتقال گویند.

پس خونی که زالو از انسان می‌مکد چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می‌گویند خون انسان است نجس می‌باشد.

مسأله ۲۰۶- اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، پاک است و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزو بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می‌گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می‌باشد.

۷- اسلام

مسأله ۲۰۷- اگر کافر شهادتین بگوید، یعنی بگوید: «أَشْهَدُ انْ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» مسلمان می‌شود و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است. ولی اگر موقع مسلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده، باید برطرف کند و جای آن را آب بکشد، ولی اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد لازم نیست جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۰۸- اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۰۹- اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است، ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده بنا بر احتیاط واجب باید از او اجتناب کرد.

۸- تَبعیت

مسأله ۲۱۰- تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۱- اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می‌شود، و کهنه و چیزی هم که معمولًا روی آن می‌گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می‌گردد. بلکه اگر موقع جوشیدن سر برود و پشت

ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن پشت ظرف هم پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۲- تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد و همین طور کیسه و صابونی که با آن شسته می‌شود بعد از تمام شدن غسل پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۳- کسی که چیزی را با دست خود آب می‌کشد اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شود بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۴- اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل، آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است.

مسأله ۲۱۵- ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی
که برای پاک شدن، روی آن ریخته‌اند، قطره‌های آبی که در آن می‌ماند پاک است.

۹- برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۱۶- اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آبِ نجس، آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شود بدن آن حیوان پاک می‌شود. و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلًا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست. ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود، باید آن را آب بکشند به احتیاط واجب.

مسأله ۲۱۷- اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است. و اگر خون به آن برسد بنا بر احتیاط واجب نجس می‌شود.

مسأله ۲۱۸- جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود لازم نیست آب بکشد اگر چه آب کشیدن احوط است.

مسأله ۲۱۹- اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه هر دو خشک باشند نجس نمی‌شود، و اگر گرد و خاک یا لباس و مانند اینها تر باشد باید محل نشستن گرد و خاک را آب بکشند.

۱۰- اسْتِبْراء حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۲۲۰- بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاک شود باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاست‌خوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند، و بنا بر احتیاط واجب باید شتر نجاست‌خوار را چهل روز، و گاو را بیست روز، و گوسفند را ده روز و مرغابی را پنج روز، و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست جلوگیری کنند و غذای پاک به آنها بدهند.

۱۱- غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۱- اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است نجس شود و آن مسلمان غائب گردد

اگر انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده یا به واسطه آن که مثلًا آن چیز در آب جاری افتاده، پاك شده است اجتناب از آن لازم نیست.

مسأله ۲۲۲- اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاك شده است، یا دو عادل به پاك شدن آن خبر دهند، آن چیز پاك است، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاك شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۳- کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرف او باشد اگر بگوید آب کشیدم، آن لباس پاك است.

مسأله ۲۲۴- اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند می‌تواند به گمان اکتفا نماید.

احکام ظرفها

مسأله ۲۲۵- ظرفی که از پوست سگ یا خوك یا مردار ساخته شده خوردن و آشامیدن از آن ظرف حرام است، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاك انجام داد استعمال کنند. بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ و خوك و مردار را اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۲۶- خوردن و آشامیدن از ظرف طلا- و نقره و استعمال آنها، حرام است ولی استعمالِ آنها در زینت اطاق حرام نیست، و نگاه داشتن نیز حرام نمی‌باشد.

مسأله ۲۲۷- ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می‌گیرند حرام نیست.

مسأله ۲۲۸- خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول عوضی هم که فروشنده می‌گیرد حرام نیست.

مسأله ۲۲۹- گیره استکان که از طلا یا نقره می‌سازند اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود، استعمال آن چه به تنهایی و چه با استکان، حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۰- استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۱- اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۲- اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا- یا نقره است در ظرف دیگر بریزد این استعمال جائز است ولی اگر بخواهد از ظرف دوم غذا بخورد و خالی کردن ظرف برای آن نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا- یا نقره جائز نیست این استعمال حرام می‌باشد.

مسأله ۲۳۳- استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد و همچنین عطردان و سرمه‌دان و مثل اینها.

مسأله ۲۳۴- استعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشکال ندارد و برای وضو و غسل هم در حال تقیّه می‌شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد، بلکه گاهی واجب است.

مسأله ۲۳۵- استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

وضو

مسأله ۲۳۶- در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۳۷- درازای صورت را باید از بالای پیشانی- جایی که موی سر بیرون می‌آید- تا آخر چانه شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشوید وضو باطل است.

و برای آن که یقین کند این مقدار کاملًا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۳۸- اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشد باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می‌شویند، او هم تا همان جا را بشوید و اگر دست و صورتش هر دو بر خلاف معمول باشد ولی با هم متناسب باشند لازم نیست ملاحظه معمول را بکند بلکه به دستوری که در مسأله پیش گفته شد وضو بگیرد، و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید.

مسأله ۲۳۹- اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۴۰- اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شستن مو کافی است، و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۱- اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۲- شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده واجب است مقداری از آنها را هم بشوید. و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید اگر نداند در وضوهایی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازهایی که خوانده صحیح است.

مسأله ۲۴۳- باید صورت را بنا بر احتیاط واجب از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است، و دستها را باید از مرفق به طرف سرانگشتان بشوید.

مسأله ۲۴۴- اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

مسأله ۲۴۵- بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سرانگشتها بشوید.

مسأله ۲۴۶- برای آن که یقین کند آرنج را کاملًا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۴۷- کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سرانگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۴۸- در وضو، شستن صورت و دستها، مرتبه اول واجب و مرتبه دوم جایز و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد، و اگر با یک مشت آب، تمام عضو شسته شود و به قصد وضو بریزد یک مرتبه حساب می‌شود چه قصد بکند یک مرتبه را، یا قصد نکند.

مسأله ۲۴۹- بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و لازم نیست با دست راست باشد یا از بالا به پایین مسح نماید.

مسأله ۲۵۰- یک قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت

بسته، مسح نمايد.

مسأله ۲۵۱- لازم نيست مسح سر بر پوست آن باشد بلكه بر موى جلوى سر هم صحيح است. ولى كسى كه موى جلوى سر او به اندازه‌اى بلند است كه اگر مثلًا شانه كند به صورتش مى‌ريزد، يا به جاهاى ديگر سر مى‌رسد، بايد بيخ موها را مسح كند، يا فرق سر را باز كرده پوست سر را مسح نمايد، و اگر موهايى را كه به صورت مى‌ريزد يا به جاهاى ديگر سر مى‌رسد جلوى سر جمع كند و بر آنها مسح نمايد، يا بر موى جاهاى ديگر سر، كه جلوى آن آمده مسح كند باطل است.

مسأله ۲۵۲- بعد از مسح سر بايد با ترى آب وضو كه در دست مانده روى پاها را از سر يكى از انگشتها تا برآمدگى روى پا مسح كند.

مسأله ۲۵۳- پهناى مسح پا به هر اندازه باشد كافى است، ولى بهتر، بلكه احوط آن است كه با تمام كف دست، روى پا را مسح كند.

مسأله ۲۵۴- اگر در مسح پا همه دست را روى پا بگذارد و كمى بكشد صحيح است.

مسأله ۲۵۵- در مسح سر و روى پا بايد دست را روى آنها بكشد، و اگر دست را نگهدارد و سر يا پا را به آن بكشد وضو باطل است، ولى اگر موقعى كه دست را مى‌كشد سر يا پا مختصرى حركت كند اشكال ندارد.

مسأله ۲۵۶- جاى مسح بايد خشك باشد. و اگر به قدرى تر باشد كه رطوبت كف دست به آن اثر نكند مسح باطل است. ولى اگر ترى آن بقدرى كم باشد كه رطوبتى كه بعد از مسح در آن ديده مى‌شود بگويند فقط از ترى كف دست است اشكال ندارد.

مسأله ۲۵۷- اگر براى مسح، رطوبتى در كف دست نمانده باشد نمى‌تواند دست را با آب خارج، تر كند، بلكه بايد از اعضاى ديگر وضو رطوبت بگيرد و با آن مسح نمايد.

مسأله ۲۵۸- اگر رطوبت كف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، مى‌تواند سر را با همان رطوبت مسح كند، و براى مسح پاها از اعضاء ديگر وضو رطوبت بگيرد.

مسأله ۲۵۹- مسح كردن از روى جوراب و كفش باطل است، ولى اگر به واسطه سرماى شديد يا ترس از دزد و درنده و مانند اينها نتواند كفش يا جوراب را بيرون آورد، مسح كردن بر آنها اشكال ندارد، و اگر روى كفش نجس باشد بايد چيز پاكى بر آن بيندازد و بر آن چيز مسح كند.

مسأله ۲۶۰- اگر روى پا نجس باشد و نتواند براى مسح، آن را آب بكشد بايد تيمم نمايد.

وضوى ارتماسى

مسأله ۲۶۱- وضوى ارتماسى آن است كه انسان صورت و دستها را به قصد وضو، با مراعات شستن از بالا به پايين در آب فرو برد، ليكن براى اين كه مسح سر و پاها با آب وضو باشد، بايستى در شستن ارتماسى دستها، قصد شستن وضويى، هنگام بيرون آوردن دستها از آب باشد، و يا اين كه مقدارى از دست چپ را، باقى گذارد، تا آن را با دست راست، ترتيبى بشويد.

مسأله ۲۶۲- در وضوى ارتماسى هم بايد صورت و دستها از بالا به پايين شسته شود، پس اگر وقتى كه صورت و دستها را در آب فرو مى‌برد قصد وضو كند بايد صورت را از طرف پيشانى و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد و اگر موقع بيرون آوردن از آب قصد وضو كند، بايد صورت را از طرف پيشانى و دستها را از طرف آرنج بيرون آورد.

مسأله ۲۶۳- اگر وضوى بعضى از اعضاء را ارتماسى و بعضى را غير ارتماسى انجام دهد اشكالى ندارد.

دعاهایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۶۴- کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً» و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ» و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گرداندن بگوید: «اللَّهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَوْمَ أَلْقاك وَ أَطْلِقْ لِسانی بِذِكْرِكَ» و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: «اللَّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشَمُّ ریحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طِیبَها» و موقع شستن رو بگوید: «اللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ» و در وقت شستن دست راست بخواند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنی كِتابی بِیَمِینی وَ الْخُلْدَ فی الْجِنَانِ بِیَساری وَ حاسِبْنی حِسَاباً یَسِیراً» و موقع شستن دست چپ بگوید: «اللَّهُمَّ لا تُعْطِنِی كِتابِی بِشِمالی وَ لا مِنْ وَراءِ ظَهْری وَ لا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً الی عُنُقی وَ اعُوذ بِكَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّیرانِ» و موقعی که سر را مسح می‌کند بگوید: «اللَّهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكاتِكَ وَ عَفْوِكَ» و در وقت مسح پا بخواند: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الاقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیِی فی ما یُرْضِیكَ عَنّی یَا ذَا الْجَلالِ وَ الْاكْرَامِ».

شرایط وضو

شرایط

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است

شرط اول

آن که آب وضو پاك باشد.

شرط دوم

آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۶۵- وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۶۶- اگر غیر از آب گل‌آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

شرط سوم: آن که آب وضو مباح باشد. و همچنین بنا بر احتیاط باید فضایی که در آن وضو می‌گیرد مباح باشد، اگر چه اباحه فضا لازم نیست.

مسأله ۲۶۷- وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه، حرام و باطل است، ولی اگر سابقاً راضی بوده و انسان نمی‌داند که از رضایتش برگشته یا نه، وضو صحیح است، و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی

بریزد، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۶۸- وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولًا مردم از آب آن وضو بگیرند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۹- کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولًا کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو می‌گیرند، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۰- وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولًا کسانی هم که ساکن آن جاها نیستند، با آب آنها وضو بگیرند.

مسأله ۲۷۱- وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است، اشکال ندارد ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند.

مسأله ۲۷۲- اگر فراموش کند آب، غصبی است، و با آن وضو بگیرد صحیح است.

شرط چهارم

آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم

آن که ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

مسأله ۲۷۳- اگر آب وضو در ظرف غصبی است و غیر از آن، آب دیگری ندارد باید تیمم کند و چنانچه با آن آب وضو بگیرد باطل است. و اگر آب مباح دیگری دارد چنانچه در آن ظرف غصبی، وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف، آب به صورت و دستها بریزد وضویش باطل است، ولی اگر با کف دست، آب از آن ظرف بردارد و به صورت و دستها بریزد وضویش صحیح است، اگر چه از جهت تصرف در ظرف غصبی، فعل حرام، مرتکب شده است، و وضوی او از ظرف طلا و نقره، به احتیاط واجب مثل وضوی از ظرف غصبی است.

مسأله ۲۷۴- اگر در حوضی که مثلًا یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است وضو بگیرد صحیح است ولی اگر وضوی او تصرف در غصب حساب شود گناهکار است.

مسأله ۲۷۵- اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط ششم

آن که اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن، پاک باشد.

مسأله ۲۷۶- اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، صحیح است.

مسأله ۲۷۷- اگر غیر از اعضـای وضو جایی از بـدن نجس باشـد، وضو صـحیح است. ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد اولی آن است که اول آن را تطهیر کند بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۸- اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آن جا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو ملتفت پـاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده وضو باطل است، و اگر می‌دانـد ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه، وضو صحیح است. و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۷۹- اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضـرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد.

شرط هفتم

آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۰- هرگاه وقت بقـدری تنگ است که اگر وضو بگیرد، تمام نماز یا مقـداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۱- کسـی که در تنگی وقت نماز بایـد تیمم کنـد، اگر وضو بگیرد صـحیح است چه برای آن نماز وضو بگیرد یا برای کار دیگر.

شرط هشتم

آن که به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است.

مسأله ۲۸۲- لازم نیست نیت وضو را به زبان بگویـد یا از قلب خود بگذرانـد ولی بایـد در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد. بطوری که اگر از او بپرسند چه می کنی بگوید وضو می گیرم.

شرط نهم

آن که وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید، و باید پای راست را پیش از پای چپ مسح کند، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم

آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۳- اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهایی که پیش از آن شسـته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلی است که می‌خواهد بشوید

یا مسح کند خشک شده باشد مثلًا موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، وضو صحیح است.

مسأله ۲۸۴- اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۵- راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

شرط یازدهم

آن که شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله ۲۸۶- کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد.

و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد. ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند. و احتیاط واجب در صورت امکان ضمّ تیمم است.

مسأله ۲۸۷- هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم

آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۸- کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد.

ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد، و وضو بگیرد و بعد بفهمد که ضرر داشته، وضویش صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آن وضو نماز نخواند، و تیمم کند و چنانچه با آن وضو نماز خوانده دوباره آن را اعاده نماید.

مسأله ۲۸۹- اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط سیزدهم

آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۰- اگر می‌داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۱- اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند، و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۲- اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر، برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است. و چنانچه سوراخ شود رساندن آب، به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۳- اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن که بعد از گل‌کاری شک کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا بقدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۲۹۴- جایی را که باید شست و مسح کرد هر قدر چرک باشد اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد. و همچنین است اگر بعد از گچ‌کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۲۹۵- اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که موقع وضو ملتفت آن مانع نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹۶- اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب بخودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹۷- اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹۸- اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

احکام وضو

احکام وضو

مسأله ۲۹۹- کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۰- اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۱- کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۲- کسی که می‌داند وضو گرفته و حَدَثی هم از او سر زده، مثلًا بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است باید وضو بگیرد، و باید نمازی را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۰۳- اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۴- اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

مسأله ۳۰۵- اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۰۶- اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخوانـد، و اگر مهلت او به مقـدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۰۷- اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند و در بین نماز چند دفعه بول از او خارج می‌شود، وضوی اول کافی است، ولی چنـانچه مرضـی دارد که در بین نمـاز چنـد مرتبه غائط از او خارج می‌شود که اگر بخواهـد بعـد از هر دفعه وضو بگیرد سـخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غائط از او خارج شد وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند.

مسأله ۳۰۸- کسـی که غائـط طوری پی در پی از او خارج می‌شود که وضو گرفتن بعـد از هر دفعه برای او سـخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹- کسـی که بول پی در پی از او خارج می‌شود اگر بین دو نماز، قطره بولی از او خارج نشود می‌تواند با یک وضو هر دو نماز را بخواند و قطره‌هایی که بین نماز خارج می‌شود اشکال ندارد.

مسأله ۳۱۰- کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، می‌تواند چند نماز را با یک وضو بخواند، مگر اختیاراً بول یا غائط کند یا چیز دیگری که وضو را باطل می کند پیش آید.

مسأله ۳۱۱- اگر مرضـی دارد که نمی‌توانـد از خارج شـدن باد جلوگیری کنـد، بایـد به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن غائط خودداری کنند عمل نماید.

مسأله ۳۱۲- کسـی که غائط پی در پی از او خارج می‌شود، بایـد برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشـغول نماز شود، ولی برای به جا آوردن سـجده و تشـهد فراموش شـده و نماز احتیاط که بایـد بعـد از نماز انجام داد در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً به جا بیاورد وضو گرفتن لازم نیست.

مسأله ۳۱۳- کسـی که بول او قطره قطره می‌ریزد بایـد برای نماز بوسـیله کیسه‌ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسـیدن بول به جاهـای دیگر جلوگیری می کنـد، خود را حفظ نمایـد، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شـده آب بکشـد، و نیز کسـی که نمی‌توانـد از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسـیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

مسأله ۳۱۴- کسـی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد و مشـقت و زحمت و خوفِ ضرر نداشـته باشـد بایـد به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید، و بنا بر احتیاط واجب اگر چه خرج داشـته باشد، بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۱۵- کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانـده قضا نمایـد. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، بایـد نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۱۶- برای شش چیز وضو گرفتن واجب است:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت.

دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حَدَثی از او سرزده مثلًا بول کرده باشد.

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه.

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم: اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو، بی‌احترامی به قرآن باشد باید بدون این که وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خودداری کند.

مسأله ۳۱۷- مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد، حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

مسأله ۳۱۸- جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند.

مسأله ۳۱۹- کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته شده باشد مس نماید. و همچنین است بنا بر احتیاط واجب مس اسم مبارک پیغمبر و امام و حضرت زهرا علیهم السلام.

مسأله ۳۲۰- اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۱- کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۲- مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان علیهم السلام وضو بگیرد، و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است، و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد، و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد، می‌تواند به جا آورد مثلًا می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۳- هفت چیز وضو را باطل می‌کند: اول: بول. دوم: غائط. سوم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود. چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود. پنجم: چیزهایی که عقل را از بین می‌برد، مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی. ششم: استحاضه زنان، که بعداً گفته می‌شود. هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می‌شود.

مسأله ۳۲۴- اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید بطور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۲۵- اگر زخم یـا دمـل یـا شکسـتگی در صورت و دسـتها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضـرر دارد، اگر اطراف آن را بشویـد کـافی است، ولی چنـانچه کشـیدن دست تر بر آن ضـرر نـدارد، بهتر آن است که دست تر بر آن بکشـد و بعد پـارچه پاکی روی آن بگـذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشـد. و اگر این مقـدار هم ضـرر دارد یا زخم نجس است و نمی‌شود آب کشـید، باید اطراف زخم را بطوری که در وضو گفته شد، از بالا به پایین بشوید و بنا بر احتیاط مستحب پارچه پاکی روی زخم بگـذارد و دست تر روی آن بکشـد، و اگر گذاشـتن پارچه ممکن نیست شسـتن اطراف زخم کافی است و در هر صورت تیمم لازم نیست.

مسأله ۳۲۶- اگر زخم یا دمل یا شکسـتگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پـارچه پـاکی روی آن بگـذارد و روی پـارچه را با تری آب وضو که در دست مانـده مسـح کنـد. و بنا بر احتیاط مسـتحب تیمم هم بنماید، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، باید به جای وضو تیمم کند و بهتر است یک وضو بدون مسح هم بگیرد.

مسأله ۳۲۷- اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه بازکردن آن ممکن است و زحمت و مشقت هم ندارد و آب هم برای آن ضـرر نـدارد، بایـد روی آن را باز کنـد و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دسـتها باشد، یا جلوی سـر و روی پاها.

مسأله ۳۲۸- اگر زخم یـا دمل ......شکسـتگی در صورت یـا دسـتها باشـد و بشود روی آن را بـاز کرد، چنانچه ریختن آب، روی آن ضرر دارد و کشیدن دست تر ضرر ندارد، واجب است دست تر روی آن بکشد.

مسأله ۳۲۹- اگر نمی‌شود رو...زخم را بـاز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشـته پـاک است و رسانیـدن آب به زخم ممکن است و ضـرر و زحمت و مشقت هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشـیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد بدون زحمت و مشقت، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضـرر دارد، یا آن که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس اسـت و نمی‌شود آن را آب کشـید، بایـد اطراف زخم را بشوید، و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است یا نمی‌شود روی آن را دست تر کشـید، مثلًا دوایی است که به دست می‌چسبد، پـارچه پـاکی را بطوری که جزء جبیره حسـاب شود، روی آن بگذارد و دست تر روی آن بکشد، و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۰- اگر جبیره، تمام صورت یا تمام یکی از دستها را فرا گرفته باشد باز احکام جبیره جاری، و وضوی جبیره‌ای کافی است، ولی اگر معظم اعضـای وضو را گرفته باشـد، بنـا بر احتیـاط، بایـد جمع نمایـد بین عمـل جبیره و تیمم، اگر چه کفـایت تیمم در این صورت بعید نیست.

مسأله ۳۳۱- اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، باید تیمّم بنماید.

مسأله ۳۳۲- کسـی که در کف دست و انگشـتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشـیده است، می‌تواند سـر و پا را با همان رطوبت مسح کند یا از جاهای دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله ۳۳۳- اگر جبیره تمـام پهنـای روی پـا را گرفته ولی مقـداری از طرف انگشـتان و مقـداری از طرف بالای پـا بـاز است، بـاید جاهایی که باز است روی پا را، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۳۴- اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳۵- اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند، و بنا بر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳۶- اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای همه دست و صورت ضرر دارد، باید تیمم کند و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره‌ای هم بگیرد، ولی اگر برای مقداری از دست و صورت ضرر دارد چنانچه اطراف آن را بشوید کافی بودن بعید نیست، ولی احتیاط به تیمم ترک نشود.

مسأله ۳۳۷- اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی‌تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد اگر روی آن بسته است، باید به دستور جبیره عمل کند، و اگر معمولًا باز است شستن اطراف آن کافی است.

مسأله ۳۳۸- اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی‌شود تحمل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند.

مسأله ۳۳۹- غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید آن را ترتیبی به جا آورند نه ارتماسی.

مسأله ۳۴۰- کسی که وظیفه او تیمم است، اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳۴۱- کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود احتیاط واجب آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به جا آورد.

مسأله ۳۴۲- اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست موی چشم خود را بچسباند، باید وضو و غسل را جبیره‌ای انجام دهد و احتیاط آن است که تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۴۳- کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره‌ای بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد.

مسأله ۳۴۴- نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده صحیح است و بعد از آن که عذرش برطرف شد، برای نمازهای بعد هم نباید وضو بگیرد، ولی اگر برای آن که نمی‌دانسته تکلیفش جبیره است یا تیمم هر دو را انجام داده باشد باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت است: اول: غسل جنابت. دوم: غسل حیض. سوم: غسل نفاس. چهارم: غسل استحاضه. پنجم: غسل مس میت. ششم: غسل میت. هفتم:

غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

احکام جنابت

مسأله ۳۴۵- به دو چیز انسان جنب می‌شود: اول: جماع. دوم: بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد با شهوت باشد یا بی‌شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

مسأله ۳۴۶- اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی دارد، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی ندارد. ولی در زن و مریض لازم نیست آن آب با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آمده باشد در حکم منی است و لازم نیست بدن او سست شود.

مسأله ۳۴۷- اگر از مردی که مریض نیست، آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای را که در مسأله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه‌های دیگری را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن آب، وضو نداشته، باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۴۸- مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد.

مسأله ۳۴۹- اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، در زن باشد یا در مرد، در قُبُل باشد یا در دُبُر، بالغ باشند یا نابالغ اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب می‌شوند.

مسأله ۳۵۰- اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۱- اگر نَعُوذُ بِاللّه حیوانی را وطی کند یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید غسلِ تنها، کافی است. و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند، وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۲- اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۳- کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز بدون جهت با عیال خود نزدیکی کند اشکال دارد ولی اگر برای لذت بردن یا ترس از برای خودش باشد اشکال ندارد.

مسأله ۳۵۴- اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین دارد، بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۵۵- پنج چیز بر جنب حرام است:

اول: رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا، و اسامی مبارکه پیامبران و امامان علیهم السلام، به احتیاط واجب حکم اسم خدا را دارد.

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد. و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند.

چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد.

پنجم: خوانـدن سوره‌ای که سـجده واجب دارد و آن چهار سوره است، اول: سوره سـی و دوم قرآن (الم تنزیل). دوم: سوره چهل و یکم (حم سـجده). سوم: سوره پنجاه و سوّم (و النجم). چهارم: سوره نود و شـشم (اقرأ) و اگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۵۶- نُه چیز بر جنب مکروه است: اول و دوم: خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست. سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سـجده واجب نـدارد. چهارم: رسانـدن جایی از بـدن به جلـد و حاشـیه و بین خطهای قرآن. پنجم: همراه داشـتن قرآن. شـشم: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسـطه نداشـتن آب، بدل از غسل تیمم کند، مکروه نیست. هفتم: خضاب کردن به حنا و ماننـد آن. هشـتم: مالیدن روغن به بدن. نُهم: جماع کردن بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۵۷- غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۵۸- لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مسـتحب می‌کنم و اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است.

مسأله ۳۵۹- اگر یقین کنـد وقت نمـاز شـده ونیت غسـل واجب کنـد بعـد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صـحیح است.

مسأله ۳۶۰- غسل را چه واجب باشد و چه مستحب، به دو قسم می‌شود انجام داد ترتیبی و ارتماسی:

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۱- در غسل ترتیبی بایـد به نیت غسل، اول سـر و گردن، بعـد طرف راست بعد طرف چپ بدن را بشوید. و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند غسل او باطل است.

مسأله ۳۶۲- نصف ناف و نصف عورت را بایـد با طرف راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۳- برای آن که یقین کند هر سه قسمت، یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملًا غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسـمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید. بلکه احتیاط مستحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۶۴- اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۶۵- اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است. و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید. و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

مسأله ۳۶۶- اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است. ولی اگر بعد از اشتغال به شستن طرف چپ در شستن طرف راست یا مقداری از آن شک کند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست در شستن سر و گردن یا مقداری از آن شک نماید نباید اعتنا کند.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۶۷- در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل ارتماسی بتدریج در آب فرو رود تا تمام بدن زیر آب رود غسل او صحیح است و احتیاط آن است که یک دفعه زیر آب رود.

مسأله ۳۶۸- در غسل ارتماسی اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد از نیت غسل، بدن را حرکت دهد غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۹- اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده، چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۰- اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۱- کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۲- در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست. و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است.

مسأله ۳۷۳- عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند صحیح است.

مسأله ۳۷۴- اگر در غسل به اندازه سر مویی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی‌شود، مثل توی گوش و بینی، واجب نیست.

مسأله ۳۷۵- جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست، ولی احتیاط در شستن است.

مسأله ۳۷۶- اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود شستن داخل آن لازم نیست.

مسأله ۳۷۷- چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

مسأله ۳۷۸- اگر موقع غسل شک کند، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن او هست یا نه، چنانچه شکش منشأ عقلایی داشته باشد باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۷۹- در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شود، بشوید و بنا بر احتیاط شستن موهای بلند هم لازم می‌باشد.

مسأله ۳۸۰- تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاك بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید، و نیز در غسلِ ترتیبی، لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد. ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی‌آید، چنانچه وقت تنگ باشد، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند. و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعداً گفته می‌شود.

مسأله ۳۸۱- کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است، بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۲- اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او صحیح است.

مسأله ۳۸۳- اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۴- اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شك کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است، مگر این که پیش از غسل حمامی را راضی کند.

مسأله ۳۸۵- اگر شك کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند ولی اگر بعد از غسل شك کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۸۶- اگر در بین غسل حَدَث اصغر از او سر زند، مثلًا بول کند، غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۳۸۷- هرگاه به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند، اگر چه بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته غسل او صحیح است.

مسأله ۳۸۸- کسی که جنب شده اگر شك کند غسل کرده یا نه نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند.

مسأله ۳۸۹- کسی که چند غسل بر او واجب است می‌تواند به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد.

مسأله ۳۹۰- کسی که جنب است اگر بر جایی از بدن او آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسأله ۳۹۱- کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد ولی با غسلهای دیگر نمی‌شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.

استحاضه

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می‌گویند.

مسأله ۳۹۲- خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۳- استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره. استحاضه قلیله آن است، که خون، پنبه‌ای را که زن داخل فرج می‌نماید سوراخ نکند و از طرف دیگر ظاهر نشود.

استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود و از طرف دیگر ظاهر شود ولی به دستمالی که معمولًا زنها برای جلوگیری از خون می‌بندند، جاری نشود.

استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه به دستمال جاری شود.

احکام استحاضه

مسأله ۳۹۴- در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده، آب بکشد و بنا بر احتیاط واجب پنبه را عوض کند یا آب بکشد.

مسأله ۳۹۵- اگر پیش از نماز یا در بین نماز خون استحاضه متوسطه ببیند باید برای آن نماز غسل کند.

مسأله ۳۹۶- در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد، و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۹۷- اگر خون استحاضه، پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون، وضو و غسل را انجام داده باشد بنا بر احتیاط واجب، باید در موقع نماز وضو و غسل را به جا آورد.

مسأله ۳۹۸- مستحاضه متوسطه و کثیره که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول به جا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد.

مسأله ۳۹۹- اگر استحاضه قلیله زن، بعد از نماز صبح، متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۰- اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل، و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری به جا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۱- مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند احتیاط واجب آن است که بعد از داخل شدن صبح، دوباره غسل و وضو را به جا آورد.

مسأله ۴۰۲- زن مستحاضه، برای هر نمازی چه واجب باشد و چه مستحب، باید وضو بگیرد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد. ولی برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً به جا آورد لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ۴۰۳- زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که می‌خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۰۴- اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب مقداری پنبه داخل فرج

نمایـد و کمی صبر کنـد و بیرون آورد و بعـد از آن که فهمیـد استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شـده انجام دهـد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۰۵- زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کنـد، مشغول نماز شود، چنانچه قصـد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلًا استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

مسأله ۴۰۶- زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند مثلًا اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یـا متوسـطه، بایـد کارهای استحاضه قلیله را انجام دهـد، و اگر نمی‌دانـد متوسـطه است یا کثیره، بایـد کارهای استحاضـه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۰۷- اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی‌شود و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد، وضو و غسل را به تفصیلی که گذشت باطل می‌کند.

مسأله ۴۰۸- زن مستحاضه اگر بعـد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگر چه بداند دوباره خون می‌آید، با وضویی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۰۹- زن مستحاضه اگر بدانـد از وقتی که مشغول وضو یا غسل شـده خونی از او بیرون نیامـده و تا بعد از نماز هم خون در داخل فرج نیست و بیرون نمی‌آید، می‌تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۰- اگر مستحاضه بدانـد که پیش از گذشـتن وقت نماز به کلّی پاک می‌شود، یا به انـدازه خواندن نماز، خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۱- اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد، به کلّی پاک می‌شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که به کلّی پاک شد، دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخوانـد. و اگر وقت نماز تنگ شد لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد، بلکه با وضو و غسـلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۲- مستحاضه کثیره و متوسـطه وقتی به کلّی از خون پاک شـد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش، مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۳- مستحاضه قلیله بعد از وضو، و مستحاضه کثیره و متوسـطه بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد.

مسأله ۴۱۴- زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست.

مسأله ۴۱۵- اگر خون استحاضه زن جریان داشته باشد و قطع نشود، چنانچه برای او ضـرر نداشته باشد، باید پیش از غسل و بعد از آن به وسیله پنبه از بیرون آمـدن خون جلوگیری کنـد، ولی اگر همیشه جریان نـدارد فقط بایـد بعـد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نمایـد، و چنانچه کوتاهی کنـد و خون بیرون آیـد، بایـد دوباره غسل کنـد و وضو هم بگیرد و اگر نماز هم خوانـده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۱۶- اگر در موقع غسـل، خون قطع نشود، غسل صـحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسـطه کثیره شود، واجب است چنانچه مشغول غسل ترتیبی (یا ارتماسی) بوده همان را از سر بگیرد.

مسأله ۴۱۷- احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می‌تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۱۸- روزه زن مستحاضه‌ای که غسل بر او واجب می‌باشد در صورتی صحیح است که در روز غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است، انجام دهد، و نیز بنا بر احتیاط واجب، باید غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد، ولی اگر برای نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب پیش از اذان صبح غسل نماید و در روز هم غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است به جا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله ۴۱۹- اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۰- اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد. و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۱- اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و وضو بگیرد و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند. و اگر برای هیچ کدام از غسل و وضو وقت ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل، و دیگری بدل از وضو، و اگر برای یکی از آنها وقت ندارد باید عوض آن تیمم کند و دیگری را به جا آورد، ولی اگر برای تیمم هم وقت ندارد نمی‌تواند نماز را بشکند، و باید نماز را تمام کند، و بنا بر احتیاط واجب قضا نماید، و همچنین است اگر در بین نماز استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود.

مسأله ۴۲۲- اگر در بین نماز، خون، بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۳- اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را به جا آورد. مثلًا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند. و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد باید برای عشا غسل نماید.

مسأله ۴۲۴- اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید برای هر نماز باید یک غسل به جا آورد، ولی اگر بعد از غسل و پیش از نماز قطع شود چنانچه وقت تنگ باشد که نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند با همان غسل می‌تواند نماز را بخواند و همین طور است حکم وضو.

مسأله ۴۲۵- اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد، و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۲۶- اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد حتّی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است.

مسأله ۴۲۷- مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد، که شرط آن وضو داشتن است، مثلًا بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو بگیرد و وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست، بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۴۲۸- رفتن در مسجد مکه و مدینه و توقف در سایر مساجد و خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد برای زن مستحاضه اشکال ندارد ولی نزدیکی شوهر با او بنا بر احتیاط واجب در صورتی حلال می‌شود که غسل کند اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است، مثل وضو و عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد.

مسأله ۴۲۹- اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید غسل کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۰- نماز آیات بر مستحاضه واجب است. و باید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد.

مسأله ۴۳۱- هرگاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهایی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهد و احتیاط واجب آن است که هر دو را با یک غسل و وضو به جا نیاورد.

مسأله ۴۳۲- اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است به جا آورد.

مسأله ۴۳۳- اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد بنا بر احتیاط واجب، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می‌گویند.

مسأله ۴۳۴- خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ مایل به سیاهی یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ۴۳۵- زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شوند یعنی خون حیض نمی‌بینند و زنهایی که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند.

مسأله ۴۳۶- خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بیند حیض نیست.

مسأله ۴۳۷- زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند.

مسأله ۴۳۸- دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض نیست. و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودنش پیدا کند حیض است و معلوم می‌شود نه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۳۹- زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۰- مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست.

مسأله ۴۴۱- باید سه روز اول حیض، پشت سر هم باشد، پس اگر مثلًا دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۲- لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج خون باشد کافی است، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدت پاک شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۳- لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید، یا در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع شود و

در شب دوم و سوم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است.

مسأله ۴۴۴- اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۴۵- اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل است یا خون حیض، چنانچه نداند دمل در طرف چپ است یا طرف راست در صورتی که ممکن باشد مقداری پنبه داخل کند و بیرون آورد پس اگر خون از طرف چپ بیرون آید، خون حیض است و اگر از طرف راست بیرون آید خون دمل است، و اگر ممکن نباشد که وارسی کند در صورتی که می‌داند خون سابق حیض بوده حیض قرار دهد و اگر دمل بوده خون دمل قرار دهد، و اگر نمی‌داند خون حیض بوده یا دمل باید همه چیزهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهایی را که زن غیر حائض انجام می‌دهد به جا آورد.

مسأله ۴۴۶- اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم، اگر قبلًا حیض بوده حیض و اگر پاک بوده پاک قرار دهد، و چنانچه نمی‌داند پاک بوده یا حیض همه چیزهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهایی که زن غیر حائض انجام می‌دهد به جا آورد.

مسأله ۴۴۷- اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۴۸- اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می‌باشد.

مسأله ۴۴۹- اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد از سه روز خون ببیند خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۰- چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود، ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میّت، مانعی ندارد.

دوّم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم: جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند و در دبر زن حائض، وطی کردن، کراهت شدیده دارد.

مسأله ۴۵۱- جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است. پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعداً گفته می‌شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۴۵۲- اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن، با زن خود در قبل جماع کند، بنا بر احتیاط واجب باید هیجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد. مثلًا زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم بدهد.

مسأله ۴۵۳- وطی در دبر زن حائض، کفاره ندارد.

مسأله ۴۵۴- لازم نیست طلای کفاره را از طلای سکه‌دار بدهد، ولی اگر بخواهد قیمت آن را بدهد باید قیمت سکه‌دار بدهد.

مسأله ۴۵۵- اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۵۶- اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زن خود جماع کند، باید هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

مسأله ۴۵۷- اگر انسان بعد از آن که در حال حیض جماع کرده و کفاره آن را داده دوباره جماع کند باز هم باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۸- اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند و در بین آنها کفاره ندهد احتیاط واجب آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۹- اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود بنا بر احتیاط واجب باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۰- اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خود او است جماع نماید، احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۱- کسی که نمی‌تواند کفاره بدهد بهتر آن است که صدقه‌ای به فقیر بدهد، و اگر نمی‌تواند بنا بر احتیاط واجب باید استغفار کند، و هر وقت توانست باید کفاره را بدهد.

مسأله ۴۶۲- طلاق دادن زن در حال حیض، بطوری که در کتاب طلاق گفته می‌شود باطل است.

مسأله ۴۶۳- اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۶۴- اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۶۵- اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۶۶- بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود، غسل کند. و دستور آن مثل غسل جنابت است، ولی برای نماز باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو هم بگیرد. و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

مسأله ۴۶۷- بعد از آن که زن از خون حیض، پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کند، ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خودداری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسأله ۴۶۸- اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضو بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید. و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۶۹- نمازهای یومیه‌ای که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد، ولی روزه‌های واجب را باید قضا نماید.

مسأله ۴۷۰- هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند.

مسأله ۴۷۱- اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اوّل وقت به اندازه انجام واجباتِ یک نماز بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند، مثلًا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از

اوّل ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است و نیز باید ملاحظه تهیه شرایطی را که دارا نیست بنماید، پس اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن یک نماز بگذرد و حائض شود قضا واجب است و گرنه واجب نیست.

مسأله ۴۷۲- اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو و مقدمات دیگر نماز مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۳- اگر زن حائض به اندازه غسل و وضو وقت ندارد ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است، مثل آن که آب برایش ضرر دارد، باید تیمم کند و آن نماز را بخواند.

مسأله ۴۷۴- اگر زن حائض بعد از پاک شدن شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۷۵- اگر به خیال این که به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۷۶- مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

مسأله ۴۷۷- خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به حاشیه و ما بین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حائض

اشاره

مسأله ۴۷۸- زنهای حائض بر شش قسمند:

اول: صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

دوم: صاحب عادت وقتیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلًا دو ماه پشت سرهم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم، و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم: صاحب عادت عددیه، و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماهِ پشت سرهم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم: مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش بهم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم: مبتدئه، و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

ششم: ناسیه، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱–صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۷۹– زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته‌اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین، خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلًا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه، خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلًا از اول ماه تا هشتم خونی که می‌بیند نشانه‌های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید. و بقیه خونهای او نشانه‌های استحاضه را دارد که عادت او از اول ماه تا هشتم می‌شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین، خون حیض ببیند و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلًا اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از نه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن نه روز می‌شود.

مسأله ۴۸۰– زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب‌تر خون ببیند، بطوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه‌های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند. و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۱– زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد، و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۲– زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض، و روزهای اول را استحاضه قرار می‌دهد. و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۳– زنی که عادت دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد. مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱- آن که تمام خونی که دفعه اول دیـده یا مقـداری از آن، در روزهای عادت باشـد و خون دوم که بعـد از پاک شـدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، که باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

۲- آن که خون اول در روزهای عادت نباشـد، و تمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳- آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشـد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشـد و با پـاکی وسـط و مقـداری از خون دوم که آن هم در روزهـای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشـد، که در این صورت همه آنها حیض است و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلًا اگر عـادتش از سوم مـاه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا شـشم خون ببینـد و دو روز پاک شود و بعـد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و از اول تا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می‌باشد.

۴- آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشـد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشـد، که بایـد در تمام دو خون و پاکی وسط کارهایی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شـد ترک کند و کارهای استحاضه را به جا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد.

مسأله ۴۸۴- زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شـماره روزهای حیضـش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله ۴۸۵- زنی که عـادت وقـتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عـادت خود خون ببینـد ولی شـماره روزهـای آن کمـتر یـا بیشـتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره به شـماره روزهای عادتی که داشـته خون ببیند، باید در هر دو خون کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای استحاضه را به جا آورد.

مسأله ۴۸۶- زنی کـه عـادت وقـتیه و عـددیه دارد، اگر بیشـتر از ده روز خـون ببینـد، خـونی کـه در روزهـای عـادت دیـده اگر چه نشانه‌هـای حیض را نداشـته باشـد، حیض است، و خونی که بعـد از روزهـای عـادت دیـده اگر چه نشانه‌هـای حیض را داشـته باشـد استحاضه است. مثلًا زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

۲- صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۸۷- زنهایی که عادت وقتیه دارنـد سه دسـته‌اند: اول: زنی که دو ماه پشت سـرهم در وقت معین، خون حیض ببینـد و بعد از چند روز پاک شود ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلًا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم، و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد. دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سـرهم در وقت معین خون او نشانه‌های حیض را دارد یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد، در هر دو ماه یک انـدازه نیست مثلًا در ماه اول، از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشـتم، خون او نشانه‌های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشـته باشـد، که این زن هم بایـد روز اول مـاه را روز اول عادت حیض خود قرار دهـد. سوم: زنی که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین، سه روز یـا بیشتر خون حیض ببینـد و بعـد پاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و تمام روزهایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پـاک بوده از ده روز بیشتر نشود ولی مـاه دوم کمتر یـا بیشتر از ماه اول باشـد، مثلًا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۸۸- زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت، خون ببیند بطوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته شد رفتار نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۹- زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده. ولی در صورتی می‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد، مثلًا عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد نمی‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد. مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد به قدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۰- زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهد، مثلًا زنی که هر ماه، روز اول ماه خون می‌دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه، دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۱- زنی که عادت وقتیه دارد و باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد باید در هر ماه از روزی که خون می‌بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۳- صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۲- زنهایی که عادت عددیه دارند سه دسته‌اند:

اول: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود. مثلًا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می‌بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است، اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می‌شود. مثلًا اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم، خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می‌شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد. مثلًا اگر ماه اول، از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم، از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون بیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می‌شود.

مسأله ۴۹۳- زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که

دیده یک جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد اگر روزهایی که خون، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه روزهای عادت او حیض، و بقیه استحاضه است، و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴- مُضْطَرِبه

مسأله ۴۹۴- مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر کمتر است مثلًا پنج روز است باید همان را حیض قرار دهد. و بنا بر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز، که دو روز است،

کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلًا نه روز است، باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنا بر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان، که دو روز است، کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید.

مسأله ۴۹۵- مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید همان را حیض قرار دهد و تا هفت روز بقیه به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید، و همچنین است اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد و بقیه آن را تا هفت روز به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید.

۵- مُبْتَدِئه

مسأله ۴۹۶- مبتدئه یعنی زنی که دفعه اوّلِ خون دیدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را بطوری که در وقتیه گفته شد حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷- مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند باید از اوّلِ خون اوّل، که نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد، رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۸- مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشد، باید از اولی که خون نشانه حیض دارد، حیض قرار

دهد و در عدد، به خویشاوندان خود رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۶– ناسِیه

مسأله ۴۹۹– ناسیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد تا ده روز، حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر نتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۰– مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض داشته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می‌کشد، باید عبادت را ترک کنند، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهایی را که به جا نیاورده‌اند قضا نمایند ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می‌کشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را به جا آورند و کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند باید آن را حیض قرار دهند.

مسأله ۵۰۱– زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سرهم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش برمی‌گردد به آنچه در این دو ماه دیده است، مثلًا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه، خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم، عادت او می‌شود.

مسأله ۵۰۲– مقصود از یک ماه، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۳– زنی که معمولًا ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۰۴– اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته، حیض قرار دهد.

مسأله ۵۰۵– اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند نباید غسل کند و نمی‌تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض رفتار نماید.

مسأله ۵۰۶– اگر زن پیش از ده روز پاک شود، و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد. پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد و اگر پاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد، چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل کند، و اگر سر ده روز پاک شد، یا خون او از ده گذشت، سرِ ده روز غسل نماید، و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می‌گذرد احتیاط واجب آن است که تا یک روز عبادت را ترک کند و بعد از آن می‌تواند تا ده روز عبادت را ترک کند ولی بهتر است تا ده روز کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای مستحاضه را انجام دهد پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز

از خون پاک شد تمامش حیض است و اگر ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و عبادتهایی را که بعد از روزهای عادت به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۵۰۷- اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید. و اگر چند روز را به گمان این که حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۰۸- از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می‌آید هر خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود خون نفاس است. و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

مسأله ۵۰۹- خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۰- لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته‌ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می‌ماند انسان می‌شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله ۵۱۱- ممکن است خون نفاس، یک آن، بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسأله ۵۱۲- هر گاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می‌ماند انسان می‌شد یا نه لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسأله ۵۱۳- توقف در مسجد و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و مستحب و مکروه می‌باشد.

مسأله ۵۱۴- طلاق دادن زنی که در حال نفاس می‌باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می‌باشد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند احتیاط واجب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۵۱۵- وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد. و اگر دوباره خون ببیند چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است، و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

مسأله ۵۱۶- اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند که اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۱۷- اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه استحاضه می‌باشد، و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت، و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۱۸- زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن تا روز دهم می‌تواند عبادت را ترک نماید یا کارهای مستحاضه را انجام دهد، ولی ترک عبادت، یک روز یا دو روز خیلی خوب است پس اگر از ده روز بگذرد روزهای عادتش حیض است و بقیه استحاضه است و اگر عبادت را ترک کرده باید قضا کند.

مسأله ۵۱۹- زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند به اندازه روزهای

عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعد از نفاس می‌بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد، استحاضه است، مثلًا زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زاییـد و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دیـد، تا روز هفـدهم نفـاس و از روز هفـدهم تـا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بینـد، استحاضه می‌باشد، و بعد از گذشتن ده روز، اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است چه نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و اگر در روزهای عادتش نباشد اگر چه نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید آن را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۲۰- زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض و گرنه آن هم استحاضه می‌باشد.

غسل مسّ میت

مسأله ۵۲۱- اگر کسـی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نمایـد، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی‌اختیار، حتی اگر ناخن و اسـتخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۲- برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۳- اگر موی خود را به بـدن میت برسانـد یـا بـدن خود را به موی میت یـا موی خود را به موی میت برسانـد، غسـل واجب نیست.

مسأله ۵۲۴- برای مس بچه مرده، حتی بچه سقط شده‌ای که چهار ماه او تمام شده غسل مس میت واجب است بلکه بهتر است برای مس بچه سـقط شـده‌ای که از چهار ماه کمتر دارد غسل کرد، بنا بر این اگر بچه چهارماهه‌ای مرده به دنیا بیایـد، مادر او بایـد غسـل مس میت کند، بلکه اگر از چهار ماه کمتر هم داشته باشد بهتر است مادر او غسل نماید.

مسأله ۵۲۵- بچه‌ای که بعد از مردن مادر به دنیا می‌آید، وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میت کند.

مسأله ۵۲۶- اگر انسـان، میتی را که سه غسـل او کاملًا تمـام شـده مس نمایـد، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۲۷- اگر دیوانه یا بچه نابالغی، میت را مس کند، بعد از آن که آن دیوانه، عاقل یا بچه بالغ شد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۲۸- اگر از بدن زنده قسـمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کُنَد. ولی اگر قسمتی که جدا شده، استخوان نداشته باشد، برای مس آن غسل واجب نیست. و از بـدن مرده‌ای که غسـلش نداده‌انـد اگر چیزی جدا شود که در حال اتصال مس آن موجب غسل می‌شد، بعد از انفصال نیز، مس آن موجب غسل است.

مسأله ۵۲۹- برای مس اسـتخوان و دندانی که از مرده جدا شده باشد و آن را غسل نداده‌اند باید غسل کرد، ولی برای مس استخوان و دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل واجب نیست.

مسأله ۵۳۰- غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند ولی کسی که غسل مس میت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند، باید وضو هم بگیرد.

مسأله ۵۳۱- اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

مسأله ۵۳۲- برای کسـی که بعـد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسـجد و جماع و خوانـدن سوره‌هایی که سـجده واجب دارد، مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند و وضو بگیرد.

احکام محتضر

احکام محتضر

مسأله ۵۳۳- مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند بطوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد، و اگر خوابانـدن او کاملًا به این طور ممکن نیست بنا بر احتیاط واجب تا اندازه‌ای که ممکن است بایـد به این دستور عمل کنند، و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد به قصد احتیاط او را رو به قبله بنشانند، و اگر آن هم نشود، باز به قصد احتیاط او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ، رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۳۴- احتیاط واجب آن است که تا وقتی او را از محل احتضار حرکت ندادهانـد رو به قبله باشد و بعد از حرکت دادن، این احتیاط واجب نیست.

مسأله ۵۳۵- رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولیّ او لازم نیست.

مسأله ۵۳۶- مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم السلام و سایر عقاید حقّه را، به کسی که در حال جان دادن است طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسأله ۵۳۷- مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثیرَ مِنْ مَعاصِیکَ وَ اقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ اقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ وَ اعْفُ عَنّی الْکَثیرَ انَّکَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ اللَّهُمَّ ارْحَمْنی فَانَّکَ رَحیمٌ.

مسأله ۵۳۸- مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۳۹- مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سوره مبارکه یس، و الصافات و احزاب و آیهٔ الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۰- تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن جُنُب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد، و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۱- بعد از مرگ مستحب است دهان میت را، هم بگذارند که بازنماند و چشمها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده، چراغ روشن کنند، و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند، و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید به قدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله ۵۴۲- غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان دوازده امامی بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند، و بنا بر احتیاط واجب حکم مسلمانی هم که دوازده امامی نیست

همین طور است.

مسأله ۵۴۳- اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۴۴- اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

مسأله ۵۴۵- اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند باید دوباره انجام دهد ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۴۶- برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولیّ او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۴۷- ولیّ زن که در غسل و کفن و دفن او دخالت می‌کند شوهر اوست و بعد از او، مردهایی که از میت ارث می‌برند مقدم بر زنهای ایشانند و هر کدام که در ارث بردن مقدم هستند در این امر نیز مقدمند.

مسأله ۵۴۸- اگر کسی بگوید من وصی یا ولیّ میتم یا ولیّ میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه دیگری نمی‌گوید من ولیّ یا وصی میتم یا ولیّ میت به من اجازه داده است، انجام کارهای میت با اوست.

مسأله ۵۴۹- اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولیّ، کس دیگری را معین کند، احتیاط واجب آن است که ولیّ و آن کس هر دو اجازه بدهند، و لازم نیست کسی که میت، او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

مسأله ۵۵۰- واجب است میت را سه غسل بدهند اول: به آبی که با سدر مخلوط باشد. دوم: به آبی که با کافور مخلوط باشد. سوم: با آب خالص.

مسأله ۵۵۱- سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای هم کم نباشد، که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۲- اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود بنا بر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۳- کسی که برای حج احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند، و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو، بمیرد.

مسأله ۵۵۴- اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود یا استعمال آن جایز نباشد مثل آن که غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست میت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله ۵۵۵- کسی که میت را غسل می‌دهد، باید مسلمان دوازده امامی و عاقل باشد و مسائل غسل را هم بداند و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد.

مسأله ۵۵۶- کسی که میت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد، و اگر به همین نیّت تا آخر غسلِ سوم باقی باشد کافی است و تجدید لازم نیست.

مسأله ۵۵۷- غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است. و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست. و کسی که از

بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله ۵۵۸- بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۵۹- اگر مرد، زن را و زن، مرد را غسل بدهد باطل است ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۰- مرد می‌تواند دختر بچه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد، زن هم می‌تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

مسأله ۵۶۱- اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود زنانی که با او نسبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند غسلش بدهند. و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس، او را غسل دهند.

مسأله ۵۶۲- اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد و همین طور اگر محرم باشند.

مسأله ۵۶۳- نگاه کردن به عورت میت، حرام است، و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۵۶۴- اگر جایی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آن که آنجا را غسل بدهند، آب بکشند. و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسأله ۵۶۵- غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند، و احتیاط مستحب آن است که در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند بلکه آب را روی آن بریزند.

مسأله ۵۶۶- کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله ۵۶۷- جائز نیست که برای غسل دادن میت مزد بگیرند ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

مسأله ۵۶۸- اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند.

مسأله ۵۶۹- کسی که میت را تیمم می‌دهد، می‌تواند در صورت امکان دست میت را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهایش بکشد و اگر به این صورت ممکن باشد لازم نیست به دست زنده هم او را تیمم داد اگر چه احتیاط استحبابی جمع است.

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۰- میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می‌گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۱- لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و بنا بر احتیاط واجب پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و درازی سرتاسری باید بقدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۲- مقداری از لنگ، که از ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار

واجب کفن است، و آنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می‌باشد.

مسأله ۵۷۳- اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را، که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند، اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری را که احتیاطاً لازم است از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند.

مسأله ۵۷۴- اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۷۵- اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند می‌توانند به طور متعارف که لایق شأن میت باشد کفن و چیزهای دیگری را که از واجبات دفن است از اصل مال بردارند.

مسأله ۵۷۶- کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد، و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می‌شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد وَلیِّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ۵۷۷- کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ۵۷۸- احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۷۹- کفن کردن با چیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیدا نشود جایز نیست و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند، و همچنین جائز نیست با پوست مردار او را کفن کنند.

مسأله ۵۸۰- کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، جائز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که با پارچه طلاباف هم میت را کفن نکنند مگر در حال ناچاری.

مسأله ۵۸۱- کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جائز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را طوری درست کنند که به آن جامه گفته شود، می‌شود با آن میت را کفن کنند و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۲- اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی‌شود، باید مقدار نجس را بشویند یا بُبرند ولی اگر در قبر گذاشته باشند بهتر است که ببرند بلکه اگر بیرون آوردن میت اهانت به او باشد بریدن واجب می‌شود و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

مسأله ۵۸۳- کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۴- مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حُنوط

مسأله ۵۸۵- بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۸۶- در حنوط میت، مراعات ترتیب بین اعضای سجود لازم نیست اگر چه مستحب است اوّل کافور را به پیشانی میت

بمالند.

مسأله ۵۸۷- بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۸۸- کسی که برای حج احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جائز نیست، و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که موی خود را کوتاه کند بمیرد نباید او را حنوط کنند.

مسأله ۵۸۹- زنی که شوهر او مرده و هنوز عده‌اش تمام نشده اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله ۵۹۰- مکروه است میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط اینها را با کافور مخلوط نمایند.

مسأله ۵۹۱- مستحب است، قدری تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد، آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۲- اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد بنا بر احتیاط واجب غسل را مقدم دارند، و اگر برای هفت عضو نرسد بنا بر احتیاط واجب پیشانی را مقدم دارند.

مسأله ۵۹۳- مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

مسأله ۵۹۴- نماز خواندن بر میت مسلمان، اگر چه بچه باشد واجب است، ولی باید پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

مسأله ۵۹۵- نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۶- کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند.

مسأله ۵۹۷- کسی که به میت نماز می‌خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، بطوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۵۹۸- مکان نمازگزار باید از جای میت پست‌تر یا بلندتر نباشد ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۹- نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند اگر از میت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۰- نمازگزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۱- بین میت و نمازگزار، باید پرده و دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۲- در وقت خواندن نماز، باید عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۰۳- نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند. و در موقع نیت، میت را معین کند، مثلًا نیت کند نماز می‌خوانم بر این میت قربةً الی اللَّه.

مسأله ۶۰۴- اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۰۵- اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که آن شخص از ولیّ میت اجازه بگیرد و بر ولیّ هم بنا بر احتیاط واجب، واجب است که اجازه بدهد.

مسأله ۶۰۶- مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

مسأله ۶۰۷- اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

مسأله ۶۰۸- نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید أَشْهَدُ انْ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ.

و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

و بعد از تکبیر سوم بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ.

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتِ و اگر زن است بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ الْمَیِّتِ و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: أَشْهَدُ انْ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ارْسَلَهُ بِالْحقِّ بَشیراً وَ نَذیراً بَیْنَ یَدَیِ السَّاعَةِ.

و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَافْضَلِ مَا صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی ابْراهیمَ وَ آلِ ابراهیمَ انَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ صَلِّ عَلی جَمیعِ الْانْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصِّدِّیقینَ وَ جَمیعِ عِبادِ اللَّهِ الصّالِحینَ.

و بعد از تکبیر سوم بگوید: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ الأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الأَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ انَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ انَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ.

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ أَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ أَنْتَ خَیْرُ مَنْزولٍ بِهِ اللَّهُمَّ انّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلّا خَیْراً وَ أَنْتَ أعْلَمُ بِهِ مِنّا اللَّهُمَّ انْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی احسانِهِ وَ انْ کانَ مُسیئاً فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فی أعْلَی عِلِّیِّینَ وَ اخْلُفْ عَلَی أَهْلِهِ فِی الْغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمینَ.

و بعد تکبیر پنجم را بگوید ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید:

اللَّهُمَّ إِنَّ هذِهِ أَمَتُکَ وَ ابْنَةُ عَبْدِکَ وَ ابْنَةُ أَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ أَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ انَّا لا نَعْلَمُ مِنها إلّا خَیْراً وَ أَنْتَ أعْلَمُ بِهَا مِنَّا اللَّهُمَّ انْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی احْسانِها وَ انْ کانَتْ مُسِیئَةً فَتجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَهَا اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَکَ فِی أعْلَی عِلِّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی أَهْلِها فِی الْغابِرینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمینَ.

مسأله ۶۰۹- باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۰- کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۱۱- چند چیز در نماز میت مستحب است.

اول: کسی که نماز میت می‌خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و احتیاط مستحب آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوم: اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد و اگر میّت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

سوم: پابرهنه نماز بخواند.

چهارم: در هر تکبیر دستها را بلند کند.

پنجم: فاصله او با میت بقدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند، آهسته بخوانند.

هشتم: در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد.

نهم: نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

دهم: پیش از نماز سه مرتبه بگوید الصَّلاهٔ.

یازدهم: نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آن جا می‌روند.

دوازدهم: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۲- خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۳- واجب است میت را طوری در زمین دفن کننـد، که بوی او بیرون نیایـد و درنـدگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و در صورتی که ترس درنـده و نزدیـک شـدن انسانی که از بوی میت اذیت شود در بین نباشـد اقوی کفایت تنها عنوان دفن در زمین است اگر چه احتیاط مستحب آن است که گودی قبر به همان اندازه مذکور در بالا باشد، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۱۴- اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۱۵- میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۱۶- اگر کسـی در کشتی بمیرد، چنـانچه جسـد او فاسـد نمی‌شود و بودن او در کشتی مـانعی نـدارد، بایـد صبر کننـد تـا به خشـکی برسـند و او را در زمین دفن کننـد و گر نه، باید در کشتی غسـلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت چیز سـنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند یا او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۱۷- اگر بترسند که دشمن، قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد چنانچه ممکن باشد باید بطوری که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۱۸- مخارج انداختن دردریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

مسأله ۶۱۹- اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد بلکه اگر هنوز روح هم به بدن او داخل نشده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید به همین دستور عمل کنند.

مسأله ۶۲۰- دفن مسلمان، در قبرستان کفار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان جائز نیست.

مسأله ۶۲۱- دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد، مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

مسأله ۶۲۲- میت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن در جایی که برای غیر دفن کردن وقف شده و در مسجد اگر ضرر به مسلمانان باشد یا مزاحم نمازشان باشد جایز نیست، بلکه اقوی آن است که اصلًا در مسجد دفن نکنند و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده جائز نیست.

مسأله ۶۲۳- دفن میّت در قبر مرده دیگر اگر موجب نبش شود جائز نیست.

مسأله ۶۲۴- چیزی که از میت جدا می‌شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود و اگر موجب نبش شود، احتیاط آن است که جدا دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود مستحب است.

مسأله ۶۲۵- اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد باید درِ چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند، و در صورتی که چاه مال غیر باشد باید به نحوی او را راضی کنند.

مسأله ۶۲۶- اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست مرد محرمی که اهل فن باشد، و اگر آن هم ممکن نشود مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد، و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۲۷- هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد از هر طرفی که بچه سالم بیرون می‌آید بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند ولی اگر بین پهلوی چپ و راست در سالم بودن بچه فرقی نباشد احتیاط واجب آن است که از پهلوی چپ بیرون آورند.

مستحبات دفن

مسأله ۶۲۸- خوب است به امید آن که مطلوب پرورد.......باشد قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد، مثل آن که مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند و نیز جنازه را در چند زرعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتب...کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن، پارچه‌ای روی قبر بگیرند، و نیز جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند، و دعاهایی که دستور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آن که میت را در لحد گذاشتند، گره‌های کفن

را باز کنند و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت، خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند:

اسْمَعْ افْهَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلان و به جای فلان اسم میت و پدرش را بگویند مثلًا اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند:

اسْمَعْ افْهَمْ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلی پس از آن بگویند:

هَلْ أَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِی فَارَقْتَنا عَلَیهِ مِنْ شَهَادَةِ انْ لا الهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَریکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خَاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ أَنَّ عَلِیاً امیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ امامٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالَمِینَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلی بْنَ مُوسی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْقَائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِیَّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ ائِمَّةُ الْمُؤمِنینَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ اجْمَعِیْنَ وَ ائِمَّتُکَ ائِمَّةُ هُدیً بِکَ ابْرارٌ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید:

و بعد بگوید اذا اتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِندِ اللَّهِ تَبارَکَ وَ تعالَی وَ سَأَلاکَ عَنْ رَبِّکَ وَ عَنْ نَبِیِّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ ائِمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فی جَوابِهِما اللَّهُ رَبِّی وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیِّی وَ الْاسْلامُ دِینِی وَ الْقُرْآنُ کِتابِی وَ الْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِیُ بْنُ ابی طالِبٍ امَامِی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلیٍّ الْمُجْتَبی امَامِی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الشَّهیدُ بِکَرْبَلا امامِی وَ عَلِیٌّ زَیْنُ الْعابِدِینَ امَامِی وَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ امَامِی وَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ امَامِی، وَ مُوسَی الکاظِمُ امَامی، وَ عَلیٌّ الرِضا امَامی، وَ مُحَمَّدٌ الْجَوادُ امَامی، وَ عَلیٌّ الْهَادِی امَامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَرِیُّ امَامِی وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ امَامِی هؤُلاءِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ اجْمَعِینَ ائِمَّتِی وَ سَادَتِی وَ قَادَتِی وَ شُفَعَائِی بِهِمْ اتَولَّی وَ مِنْ أعدائِهِمْ اتَبَرَّءُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ ثُمَّ اعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید بعد بگوید أَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی نِعْمَ الرَّبُّ وَ أَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ ابی طالِبٍ وَ أَوْلادَهُ الْمَعْصُومینَ الْائِمَّةَ الْاثْنَیْ عَشَرَ نِعْمَ الْأَئِمَّةُ وَ أَنَّ مَا جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤالَ مُنْکَرٍ وَ نَکیرٍ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّراطَ حَقٌّ وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ وَ تَطایُرَ الْکُتُبِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ پس بگوید ا فَهِمْتَ یا فُلانُ و به جای فلان اسم میت را بگوید پس از آن بگوید تَبَّتَکَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ هَداکَ اللَّهُ الَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیم عَرَّفَ اللَّهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَوْلیائِکَ فِی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ پس بگوید اللَّهُمَّ جَافِ الْارضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ بِرُوحِهِ الَیکَ وَ لَقِّهِ مِنْکَ بُرهَاناً اللَّهُمَّ عَفوَک عَفْوَک.

مسأله ۶۲۹- خوب است به امید این که مطلوب پروردگار است کسی که میت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سر برهنه و پابرهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند انَّا لِلّهِ وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ. اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۰- خوب است به امید این که مطلوب پروردگار است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را بازکرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه انّا أَنْزَلْناهُ بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند.

اللَّهُمَّ جَافِ الْارْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ أَصْعِدْ الَیْکَ روحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رضْواناً وَ أَسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ.

رساله توضیح المسائل، ص: ۹۹

مسأله ۶۳۱- پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند مستحب است وَلِیِّ میت یا کسی که از طرف ولیّ اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده، به میت تلقین کند.

مسأله ۶۳۲- بعد از دفن مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می‌آید، ترک آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ۶۳۳- مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یاد می‌کند انّا للّهِ وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ بگوید، و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ۶۳۴- جائز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ۶۳۵- پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جائز نیست.

مسأله ۶۳۶- اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد به طوری که خون بیاید یا موی خود را بکند، باید یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد بلکه اگر خون هم نیاید بنا بر احتیاط واجب به این دستور عمل نماید.

مسأله ۶۳۷- احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

نماز وحشت

مسأله ۶۳۸- مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است که، در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره إنّا أنزلناه بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا الَی قَبْرِ فُلانٍ و به جای کلمه فلان اسم میت را بگویند.

مسأله ۶۳۹- نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می‌شود خواند، ولی بهتر است در اول شب بعد از نماز عشا خوانده شود.

مسأله ۶۴۰- اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۱- نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل، یا دیوانه باشد حرام است؛ ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۲- نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سالها بر آن گذشته باشد در صورتی که زیارتگاه باشد حرام است، بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد بنا بر احتیاط واجب نباید آن را نبش کرد.

مسأله ۶۴۳- شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالك زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

دوم: آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند، و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر چیز مختصری از مال او که به ورثه به ارث رسیده مانند انگشتر و نحو آن با او دفن شده باشد در جواز نبش برای درآوردن آن تأمل و اشکال است خصوصاً اگر اجحاف بر ورثه نباشد، و اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند در صورتی که وصیتش بیشتر از یک سوم مال او نباشد، برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوم: آن که میت بی‌غسل یا بی‌کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم: آن که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم: آن که میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم: آن که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند. مثلًا بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم: آن که بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد یا دشمن بیرون آورد.

هشتم: آن که قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

غسلهای مستحب

مسأله ۶۴۴- غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱- غسل جمعه، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر، و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه به جا آورد. و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد. و کسی که می‌ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می‌تواند روز پنج‌شنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آن که مطلوب خداوند عالم است به جا آورد صحیح است، و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید:

أَشْهَدُ انْ لاـ الَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ.

۲- غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند، و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم بیشتر سفارش شده است. و وقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است، و بهتر است مقارن غروب آفتاب به جا آورده شود ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشاء به جا آورد. و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳- غسل روز عید فطر و عید قربان، و وقت آن از اذان صبح است تا غروب و بهتر است آن را پیش از نماز عید به جا آورد، و اگر از ظهر تا غروب به جا آورد، احتیاط آن است که به قصد رجاء انجام دهد.

۴- غسل شب عید فطر، و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب به جا آورده شود.

۵- غسل روز هشتم و نهم ذیحَجّه، و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر به جا آورد.

۶- غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

۷- غسل روز عید غدیر، و بهتر است در وقت چاشت (صدر نهار) آن را انجام دهد.

۸- غسل روز بیست و چهارم ذیحَجّه.

۹- غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی قعده ولی غسل روز پانزدهم شعبان و غسلهای دیگری که تا آخر مسأله ذکر شده رجاءً انجام دهد.

۱۰- غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده.

۱۱- غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲- غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۱۳- غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده.

۱۴- غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

۱۵- غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلًا برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

مسأله ۶۴۵- پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه و مسجد پیغمبر مستحب است انسان غسل کند و برای داخل شدن در حرم امامان علیهم السلام رجاء غسل کند، و اگر در یک روز چند مرتبه مشرّف شود یک غسل کافی است و کسی که می‌خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجد الحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیت همه یک غسل کند کافی است و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شود، یک غسل برای همه کفایت می‌کند و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسلهایی را که در این مسأله گفته شد به جا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می‌نماید مثلًا بخوابد، غسل او باطل می‌شود و مستحب است دوباره غسل را به جا آورد.

مسأله ۶۴۶- انسان نمی‌تواند با غسل مستحبی کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله ۶۴۷- اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیّت همه یک غسل به جا آورد کافی است.

تیمم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اول: از موارد تیمم

آن که تهیه آب بقدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۴۸- اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، بقدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است و یا به واسطه درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند «۱» در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این طور

نیست، باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ۶۴۹- اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا عبور در آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که این طور نیست به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ۶۵۰- در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۱- کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین دارد، در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست در صورتی که مانعی نباشد و مشقت هم نداشته باشد باید برای تهیه آب برود، و اگر گمان دارد آب هست رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر اطمینان داشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید برای تهیه آب به آن محل برود.

مسأله ۶۵۲- لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

مسأله ۶۵۳- اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله ۶۵۴- اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۵۵- اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۶- اگر از درنده بترسد، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز بقدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند به همان مقدار جستجو لازم است، و اگر از دزد بر جان یا مال خودش بترسد نباید در جستجوی آب برود، ولی اگر مالی که احتمال می‌دهد از بین برود به حسب حال او قابل اعتنا نباشد و ترس دیگری هم نداشته باشد جستجوی آب واجب است.

مسأله ۶۵۷- اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است.

مسأله ۶۵۸- کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد نمازش باطل است.

مسأله ۶۵۹- اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۰- اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند نمی‌تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید، و همچنین است اگر بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که تهیه آب برای او ممکن نیست بلکه اگر احتمال صحیح عقلایی هم بدهد احتیاط واجب آن است که وضوی خود را باطل نکند.

مسأله ۶۶۱- اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا احتمال عقلایی دهد یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیه آب برای او ممکن نیست چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقت وضوی خود را نگهدارد احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۲- کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد اگر بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را

نریزد، بلکه خالی از قُوّت نیست و هرگاه احتمال عقلایی هم بدهـد که اگر آب را بریزد دیگر آب پیـدا نمی‌کنـد احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آب را نریزد.

مسأله ۶۶۳- کسـی که می‌دانـد یا دو شاهـد عادل خبر دهند که آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کنـد یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم: از موارد تیمم

مسأله ۶۶۴- اگر به واسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و ماننـد اینها یا نداشـتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشـد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند.

مسأله ۶۶۵- اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چنـد برابر معمول باشـد، بایـد تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشـند، ولی اگر تهیه آنها بقدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۶۶- اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کنـد، باید قرض نماید ولی کسـی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد واجب نیست قرض کند.

مسأله ۶۶۷- اگر کندن چاه مشقت ندارد، به احتیاط واجب باید برای تهیه آب، چاه بکند.

مسأله ۶۶۸- اگر کسی مقداری آبِ بی‌منت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم: از موارد تیمم

مسأله ۶۶۹- اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که به واسطه استعمال آن، مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشـد یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضـرر ندارد، باید با آب گرم وضـو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۰- لازم نیست یقین کنـد که آب برای او ضـرر دارد، بلکه اگر احتمال ضـرر بدهـد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۱- کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد باید تیمم نماید.

مسأله ۶۷۲- اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و اگر بعد از نماز بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۶۷۳- کسـی که می‌داند آب برایش ضـرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضـرر داشـته، وضو و غسل او صحیح است.

چهارم: از موارد تیمم

مسأله ۶۷۴- هرگـاه بترسـد که اگر آب را به مصـرف وضو یـا غسـل برسانـد خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند مانند نوکر و کلفت از تشـنگی بمیرند یا مریض شوند، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید به جای وضو و

غسل تیمم نماید و نیز اگر بترسد حیوانی که مانند اسب و قاطر معمولًا برای خوردن، سرش را نمی‌برند از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید اگر چه حیوان مال خودش نباشد و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است بطوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود.

مسأله ۶۷۵- اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک، وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم: از موارد تیمم

مسأله ۶۷۶- کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند. ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم: از موارد تیمم

مسأله ۶۷۷- اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلًا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم: از موارد تیمم

مسأله ۶۷۸- هر گاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۹- اگر عمداً نماز را بقدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

مسأله ۶۸۰- کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، باید تیمم کند.

مسأله ۶۸۱- کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد، باید دوباره تیمم نماید.

مسأله ۶۸۲- کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، برای نمازهای بعد می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۶۸۳- اگر انسان به قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن به جا آورد بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است

مسأله ۶۸۴- تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ اگر پاک باشند صحیح است، و به گِل پخته مثل آجر و کوزه نیز صحیح است.

مسأله ۶۸۵- تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک و سنگ مرمر سیاه و سایر اقسام سنگها صحیح است ولی تیمم به جواهر مثل سنگ

عقیق و فیروزه باطل می‌باشد و احتیاط واجب آن است که با بودن خاک یا چیز دیگری که تیمم به آن صحیح است، به گچ و آهک پخته هم تیمم نکند، و اگر دسترسی به خاک و مانند آن ندارد و امر دایر است بین گچ یا آهک پخته و بین غبار یا گل باید به احتیاط واجب جمع کند بین تیمم به هر دو.

مسأله ۶۸۶- اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که روی فرش و لباس و مانند اینهاست تیمم نماید و اگر غبار در لای لباس و فرش باشد تیمم به آن صحیح نیست مگر آن که اول دست بزند تا روی آن غبار آلوده شود بعد تیمم کند و چنانچه گرد پیدا نشود، باید به گل تیمم کند، و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بنا بر احتیاط بعداً قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۸۷- اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمم به گرد باطل است و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گِل باطل می‌باشد.

مسأله ۶۸۸- کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بنا بر احتیاط واجب بعداً قضا کند.

مسأله ۶۸۹- اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی‌تواند به آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ، از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۰- اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است، باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۱- تیمم به دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

مسأله ۶۹۲- چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۳- اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۶۹۴- چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید غصبی نباشد.

مسأله ۶۹۵- تیمم در فضای غصبی باطل نیست، پس اگر در ملک خود، دستها را به زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیمم او باطل نمی‌شود.

مسأله ۶۹۶- اگر نداند محل تیمم غصبی است، و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است، اگر چه فراموش‌کننده خود غاصب باشد.

مسأله ۶۹۷- کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

مسأله ۶۹۸- مستحب است چیزی که بر آن تیمم می‌کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

مسأله ۶۹۹- تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره‌زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمم

مسأله ۷۰۰- در تیمم چهـار چیز واجب است: اول: نیت. دوم: زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صـحیح است. سوم: کشیـدن کف هر دو دست به تمـام پیشـانی و دو طرف آن، از جـایی که موی سـر می‌رویـد، تـا ابروهـا و بالای بینی و بنا بر احتیاط واجب بایـد دستها روی ابروهـا هم کشیـده شود. چهارم: کشیـدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعـد از آن کشیـدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۱- تیمّم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند.

احکام تیمّم

مسأله ۷۰۲- اگر مختصـری از پیشانی و پشت دسـتها را هم مسـح نکنـد تیمم باطل است، چه عمـداً مسـح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی‌وپشت دست مسح شده کافی است.

مسأله ۷۰۳- برای آن که یقین کنـد تمـام پشت دست را مسـح کرده بایـد مقـداری بالاتر از مـچ را هم مسـح نمایـد، ولی مسـح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله ۷۰۴- پیشانی و پشت دسـتها را بایـد از بالا به پایین مسـح نماید و کارهای آن را باید پشت سـرهم به جا آورد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد که نگویند تیمم می‌کند باطل است.

مسأله ۷۰۵- در موقع نیت بایـد معین کنـد که تیمم او بـدل از غسل است یا بـدل از وضو، و اگر بـدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید، و چنانچه اشـتباهاً به جای بدل از وضو، بدل از غسل یا به جای بدل از غسل، بدل از وضو نیّت کند، یا مثلًا در تیمم بدل از غسل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید، تیمم او باطل است.

مسأله ۷۰۶- در تیمم بایـد پیشانی و کف دسـتها و پشت دسـتها پاک باشـد و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، باید با همان کف دست نجس تیمم کند.

مسأله ۷۰۷- انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دسـتها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلًا چیزی به آنها چسبیده باشد، باید برطرف نماید.

مسأله ۷۰۸- اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نمی‌توانـد باز کنـد، باید دست را روی آن بکشـد و نیز اگر کف دست زخم باشـد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

مسأله ۷۰۹- اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۰- اگر احتمال دهـد که در پیشانی و کف دسـتها یا پشت دسـتها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشـد باید جستجو نماید، تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۱۱- اگر وظیفه او تیمم است و نمی‌توانـد تیمم کنـد، بایـد نائب بگیرد. و کسـی که نائب می‌شود، باید او را با دست خود او تیمم دهـد و اگر ممکن نباشـد بایـد نائب، دست خود را به چیزی که تیمم به آن صـحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسـتهای او بکشد.

مسأله ۷۱۲- اگر بعـد از آن که وارد تیمم شد شک کند که قسـمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه، اعتنا نکند و تیمم او صـحیح است، و نیز اگر بعد از به جا آوردن هر جزء شک کند که درست به جا آورده یا نه اعتنا نکند و تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۱۳- اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۱۴- کسی که وظیفه‌اش تیمم است بنا بر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۱۵- کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۱۶- کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند هر چند احتمال بدهد که بزودی عذر او برطرف می‌شود ولی در صورت علم به زوال عذر تا پیش از ضیق شدن وقت باید منتظر بماند.

مسأله ۷۱۷- کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله‌های شبانه روز وقت معین دارد با تیمم بخواند، حتی در اول وقت به شرط آن که علم به زوال عذر تا آخر وقت نداشته باشد.

مسأله ۷۱۸- کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره‌ای و تیمم نماید مثلًا جراحتی در پشت او است، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حَدَث اصغری از او سر زند مثلًا بول کند، برای نمازهای بعد، باید وضو بگیرد.

مسأله ۷۱۹- اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۲۰- چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند، و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

مسأله ۷۲۱- کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، احتیاط واجب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمّم نماید.

مسأله ۷۲۲- کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید، و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۲۳- اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، باید وضو بگیرد، و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۲۴- اگر بدل از غسل تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند باید وضو بگیرد، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۲۵- کسی که وظیفه‌اش آن است که بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند، همین دو تیمم کفایت می‌کند و تیمم دیگری لازم نیست.

مسأله ۷۲۶- کسی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می‌تواند به جا آورد ولی اگر با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد و در مورد تیمم به خاطر تنگی وقت به احتیاط واجب سایر غایات را انجام ندهد.

مسأله ۷۲۷- در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:

اول: آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

دوم: آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

سوم: آن که تا آخر وقت، عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد، آب پیدا می‌شد.

چهارم: آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.
پنجم: آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته است.

احکام نماز

احکام نماز

نماز مهمترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداونـد عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می‌شود و اگر پـذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود. و همـان طور که اگر انسـان شـبانه روزی پنـج نوبت در نهر آبی شسـتشو کنـد، چرک در بـدنش نمی‌مـاند نمازهـای پنجگـانه هم انسـان را از گناهان پاك می‌کنـد. و سـزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخوانـد و کسـی که نماز را پست و سـبك شـمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سـبك شـمارد سـزاوار عذاب آخرت است. روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سـجودش را کاملًا به جا نیاورد، حضرت فرمودند اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است پس انسان بایـد مواظب باشد که به عجله و شـتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند و اگر انسـان در موقع نمـاز کاملًا به این مطلب توجه کنـد، از خود بی‌خبر می‌شود، چنـانچه در حـال نمـاز تیر را از پای مبارك امیر المؤمنین علیه السـلام بیرون کشـیدند و آن حضـرت متوجه نشدند. و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسـکرات و ندادن خمس و زکات بلکه هر معصیتی را ترك کند. و همچنین سـزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند به جا نیاورد، مثلًا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایسـتد، و در موقع نماز به آسـمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند به جا آورد، مثلًا انگشتری عقیق به دسـت کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواك کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهـای واجب شـش است: اول: نمـاز یومیه، دوم: نمـاز آیـات، سوم: نماز میت، چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه، پنجم: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است، ششم: نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود.

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشا چهار رکعت، صبح دو رکعت.
مسأله ۷۲۸- در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۲۹- اگر چـوب یـا چیزی ماننـد آن را، راست در زمین هموار فرو برنـد صـبح که خورشـید بیرون می‌آیـد، سـایه آن بطرف مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود و در شـهرهای ما در اول ظهر شـرعی به آخرین درجه کمی می‌رسد

و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود، سایه زیادتر می‌شود بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است ولی در بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۰- چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می‌برند شاخص گویند.

مسأله ۷۳۱- نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند: وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد، و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر را بخواند، و ما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصر است، و اگر کسی اشتباهاً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۷۳۲- اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشد، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد و بعد از آن که نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند، و بعد نماز عصر را بخواند و احتیاط آن است که دوباره نماز عصر را هم بعد از آن بخواند و این احتیاط خیلی خوب است.

مسأله ۷۳۳- در روز جمعه انسان می‌تواند به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه خواند نماز ظهر را هم بخواند. و این احتیاط خیلی مطلوب است.

مسأله ۷۳۴- احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از موقعی که عرفاً اول ظهر می گویند تأخیر نیندازد و اگر از اوائل ظهر تأخیر افتاد به جای نماز جمعه نماز ظهر بخواند.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۷۳۵- مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بین برود.

مسأله ۷۳۶- نماز مغرب و عشا هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند:

وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسی مثلًا مسافر باشد و تمام نماز عشا را سهواً در این وقت بخواند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز مغرب نماز عشا را دوباره بخواند، و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را عمداً نخواند باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۳۷- وقت مخصوص و مشترک که معنی آن در مسأله پیش گفته شد برای اشخاص فرق می کند، مثلًا اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترک می‌شود، و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

مسأله ۷۳۸- اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند، و اگر به رکوع رکعت

چهارم رفته بایـد نماز را تمام کنـد، بعـد نماز مغرب را بخوانـد. اما اگر تمام آنچه را خوانده، در وقت مخصوص نماز مغرب خوانده باشد و پیش از رکوع رکعت چهارم یادش بیاید، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد از آن عشا را بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز عشا دوباره مغرب و عشا را بخواند و این احتیاط خیلی خوب است.

مسأله ۷۳۹- آخر وقت نمـاز عشا نصف شب است. و احتیاط واجب آن است که برای نماز مغرب و عشا وماننـد اینها شب را از اول غروب تا اذان صبح حساب کرد، و برای نماز شب و مانند آن تا اول آفتاب حساب نمایند. «۱»

مسأله ۷۴۰- اگر از روی معصیت، یا به واسطه عـذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنا بر احتیاط واجب، باید تا قبل از اذان صبح، بدون این که نیت ادا و قضا کند به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۱- نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول گویند. موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۲- موقعی انسان می‌توانـد مشـغول نماز شود، که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند.

مسأله ۷۴۳- نابینا و کسـی که در زنـدان است وماننـد اینها بنا بر احتیاط واجب باید تا یقین به داخل شدن وقت نکنند مشـغول نماز نشونـد، ولی اگر انسـان به واسـطه ابر یا غبار و ماننـد اینها که برای همه مانع از یقین کردن است، نتوانـد در اول وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می‌تواند مشغول نماز شود.

مسأله ۷۴۴- اگر دو مرد عادل به داخل شـدن وقت خبر دهنـد، یا انسان یقین کنـد که وقت نماز شـده و مشـغول نماز شود و در بین نمـاز بفهمـد که هنوز وقت داخـل نشـده، نمـاز او باطل است. و همچنین است اگر بعـد از نماز بفهمـد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

مسأله ۷۴۵- اگر انسان ملتفت نباشـد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشـغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانـده، نماز او صـحیح است و اگر بفهمـد تمام نماز را پیش از وقت خوانـده یا بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، نمازش باطل است.

مسأله ۷۴۶- اگر یقین کنـد وقت داخـل شـده و مشـغول نماز شود و در بین نماز شک کنـد که وقت داخل شـده یا نه، نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز یقین داشـته باشد که وقت شده، و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۴۷- اگر وقت نماز بقـدری تنگ است که به واسـطه به جا آوردن بعضـی از کارهای مسـتحب نماز، مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود، بایـد آن مسـتحب را به جـا نیـاورد. مثلًا اگر به واسـطه خوانـدن قنوت، مقـداری از نماز بعـد از وقت خوانـده می‌شود، باید قنوت نخواند.

مسأله ۷۴۸- کسـی که به انـدازه خوانـدن یک رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز را به نیت ادا بخوانـد ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۴۹- کسـی که مسـافر نیست، اگر تـا مغرب به انـدازه خوانـدن پنـج رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز ظهر و عصـر هر دو را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصـر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز مغرب و عشا را بخوانـد، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند و بعداً باید نماز مغرب را بخواند و به احتیاط واجب نیت ادا و قضا ننماید.

مسأله ۷۵۰- کسـی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، بایـد فقط عصـر را بخوانـد و بعـداً نماز ظهر را قضا کنـد. و اگر تا نصف شب به انـدازه خوانـدن چهار رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز مغرب و عشا را بخوانـد و اگر کمتر وقت دارد بایـد فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را بدون نیت ادا و قضا به جا آورد، و چنانچه بعـد از خوانـدن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا به جا آورد.

مسأله ۷۵۱- مسـتحب اسـت انسـان نمـاز را در اوّل وقـت آن بخوانـد و راجـع به آن خیلی سـفارش شـده است و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلًا صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۲- هرگاه انسان عـذری دارد که اگر بخواهـد در اول وقت نماز بخوانـد، ناچار است با تیمم نماز بخوانـد، چنانچه بدانـد یا احتمال دهد که عذر او تا آخر وقت باقی است، می‌تواند در اوّل وقت، نماز بخواند. ولی اگر مثلًا لباسش نجس باشد یا عذر دیگری داشـته باشـد و احتمال دهـد که عـذر او از بین می‌رود بنا بر احتیاط واجب بایـد صبر کنـد تا عـذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشـد، در آخر وقت نماز بخوانـد، و لازم نیست بقدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد می‌تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات به جا آورد.

مسأله ۷۵۳- کسـی که مسائل نماز و شـکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد. ولی اگر اطمینان دارد که نماز را بطور صحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید نماز او صحیح است و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌دانـد پیش آیـد، می‌تواند به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد، عمل نماید و نماز را تمام کند. ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند.

مسأله ۷۵۴- اگر وقت نماز وسـعت دارد، و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می‌کنـد در صورتی که ممکن است باید اوّل قرض خود را بدهـد، بعـد نماز بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثلًا ببیند مسـجد نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند. و چنانچه اول نماز بخواند، معصیت کرده ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۵۵- انسان باید نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصـر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

مسأله ۷۵۶- اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همین طور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۵۷- اگر در بین نماز عصـر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند و داخل رکن شود و بعد یـادش بیایـد که نمـاز ظهر را خوانـده بوده، نمازش باطل است و بایـد نماز عصـر را بخوانـد، ولی اگر پیش از داخل شـدن در رکن یادش بیاید باید نیت را به نماز عصر برگرداند و آنچه به نیت ظهر خوانده دوباره به نیت عصر بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۸- اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند. ولی اگر وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می‌شود باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد.

مسأله ۷۵۹- اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، نصف شب می‌شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند، و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۰- اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند، ولی اگر این شک در وقت مخصوص به نماز عشا باشد خواندن نماز مغرب لازم نیست.

مسأله ۷۶۱- اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید، نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلًا موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۲- برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۶۳- اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت، به نماز قضا ممکن باشد، مثلًا اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

مسأله ۷۶۴- نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله‌های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر، و چهار رکعت نافله مغرب، و دو رکعت نافله عشا، و یازده رکعت نافله شب، و دو رکعت نافله صبح می‌باشد و چون دو رکعت نافله عشا را بنا بر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می‌شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود.

مسأله ۷۶۵- از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن، به نیت نماز وتر خوانده شود. و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

مسأله ۷۶۶- نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلًا کسی که می‌خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۶۷- نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند ولی نافله عشا را به نیت این که شاید مطلوب باشد می‌تواند به جا آورد.

وقت نافله‌های یومیه

مسأله ۷۶۸- نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و وقت آن از اول ظهر تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به اندازه دو هفتم آن شود، مثلًا اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۶۹- نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود و وقت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنا بر احتیاط واجب، نیت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۰- وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود از بین برود.

مسأله ۷۷۱- وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۲- نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و وقت آن بعد از گذشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است، ولی احتیاط آن است که قبل از فجر اول نخوانند مگر آن که بعد از نافله شب بلافاصله بخوانند که در این صورت مانعی ندارد.

مسأله ۷۷۳- وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷۷۴- مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می‌تواند آن را در اول شب به جا آورد.

نماز غفیله

مسأله ۷۷۵- یکی از نمازهای مستحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود. و وقت آن بعد از نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب از بین برود و در رکعت اوّل آن، بعد از حمد باید به جای سوره، این آیه را بخوانند:

وَ ذَا النُّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ انْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِى الظُّلُماتِ انْ لا الهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ.

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره، این آیه را بخوانند: وَ عِنْدَهُ مفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّا يَعْلَمُها وَ لَا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الْارْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ.

و در قنوت آن بگویند: اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِی لا يَعْلَمُها إِلَّا أَنْتَ انْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْ تَفْعَلْ بِی کَذا وَ کَذا، و به جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند.

و بعد بگویند: اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتِی وَ الْقادِرُ عَلَی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حاجَتِی فَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِی.

احکام قبله

مسأله ۷۷۶- خانه کعبه که در مکه معظمه می‌باشد قبله است، و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافی است و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات، باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۷۷- کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید طوری بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده و لازم نیست زانوهای او و نوک پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۷۸- کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی‌تواند بطور معمول بنشیند و در موقع نشستن، کف پاها را به زمین می‌گذارد، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد و لازم نیست ساق پای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۷۹- کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد بطوری که کف پای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۰- نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله به جا آورد و در سجده سهو هم احتیاط مستحب همین است.

مسأله ۷۸۱- نماز مستحبی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحبی بخواند لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۲- کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند که قبله کدام طرف است، و می‌تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه‌های حسی شهادت می‌دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می‌شناسد و محل اطمینان است عمل کند، و اگر اینها ممکن نشد باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می‌شود عمل نماید حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

مسأله ۷۸۳- کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید، مثلًا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۸۴- اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد، یا با این که کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی‌رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید چهار نماز به چهار طرف بخواند و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه‌ای که وقت دارد، نماز بخواند، مثلًا اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز به هر طرفی که می‌خواهد بخواند. و باید نمازها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده یا اگر از قبله کج بوده، به طرف دست راست و دست چپ قبله نرسیده است.

مسأله ۷۸۵- اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند ولی احتیاط مستحب آن است که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۸۶- کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا را بخواند بهتر آن است که نماز اول را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۸۷- کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلًا بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۸۸- مرد باید در حال نماز، اگر چه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را بپوشاند. و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۸۹- زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست. اما برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچ را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۰- موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را به جا می‌آورد، بلکه بنا بر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

مسأله ۷۹۱- اگر انسان عمداً، در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است، بلکه اگر از روی ندانستن مسأله هم باشد بنا بر

احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۷۹۲- اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است، باید آن را بپوشاند و چنانچه پوشاندن عورت زیاد طول بکشد احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز، عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۹۳- اگر در حال ایستاده لباسش عورت او را می‌پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلًا در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می‌شود، بوسیله‌ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۷۹۴- انسان می‌تواند در نماز، خود را به علف و برگ درختان بپوشاند ولی احتیاط مستحب آن است موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.

مسأله ۷۹۵- اگر غیر از گِل هیچ چیز ندارد که در نماز خود را بپوشاند، گِل ساتر نیست و می‌تواند برهنه نماز بخواند.

مسأله ۷۹۶- اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند چنانچه احتمال دهد که پیدا می‌کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند.

مسأله ۷۹۷- کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و احتمال ندهد، که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که نامحرم او را می‌بیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشاند. و اگر کسی او را نمی‌بیند، ایستاده نماز بخواند و جلوی خود را با دست بپوشاند و در هر صورت رکوع و سجود را با اشاره انجام می‌دهد و برای سجود سر را قدری پایین‌تر می‌آورد.

لباس نمازگزار

لباس نمازگزار

مسأله ۷۹۸- لباس نمازگزار شش شرط دارد: اوّل: آن که پاک باشد. دوم: آن که مباح باشد. سوم: آن که از اجزاء مردار نباشد. چهارم: آن که از حیوان حرام گوشت نباشد. پنجم و ششم: آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

شرط اول

مسأله ۷۹۹- لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۰- کسی که نمی‌داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است و مقصّر در ندانستن حکم مسأله باشد اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۰۱- اگر به واسطه تقصیر در ندانستن مسأله، چیز نجسی را نداند نجس است، مثلًا نداند عرق شتر نجاستخوار نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۲- اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن

است که اگر وقت دارد، دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۸۰۳- اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۰۴- کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز، بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می‌خورد و اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۰۵- کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس، نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند باید لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را تمام کند.

ولی چنانچه طوری است که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند، نماز به هم می‌خورد و به واسطه سرما و مانند آن نمی‌تواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۶- کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی‌زند، باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می‌زند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۰۷- کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۰۸- اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۹- اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلًا یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۰- هرگاه یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلًا یقین کند خون زخم و دمل است، اگر چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۱- اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است.

و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد،

وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۱۲- کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد، باید بدن را آب بکشد و نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نتواند لباس را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشد مثلًا هر دو بول یا خون باشد یا نجاست بدن شدیدتر باشد مثلًا نجاستش بول باشد که باید دو مرتبه آن را آب کشید، احتیاط واجب آن است که بدن را آب بکشد، و اگر نجاست لباس بیشتر یا شدیدتر باشد هر کدام از بدن یا لباس را بخواهد می‌تواند آب بکشد.

مسأله ۸۱۳- کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد و وقت تنگ است یا احتمال نمی‌دهد که لباس پاک پیدا کند، اگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نمی‌تواند لباس را بیرون بیاورد باید در همان لباس نماز بخواند و نمازش صحیح است ولی چنانچه بتواند لباس را بیرون بیاورد، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد.

مسأله ۸۱۴- کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نتواند آنها را آب بکشد و نداند کدام یک آنهاست، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند. مثلًا اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند ولی اگر وقت تنگ است، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد به جا آورد، و به احتیاط واجب آن نماز را با لباس پاک قضا نماید.

شرط دوم

مسأله ۸۱۵- لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسی که نخ یا دگمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده نماید.

مسأله ۸۱۶- کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند باید آن نماز را با لباس غیر غصبی بخواند.

مسأله ۸۱۷- اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر خودش آن لباس را غصب کرده باشد و بعداً فراموش کرده و با آن نماز خوانده به احتیاط واجب باید آن نماز را اعاده کند.

مسأله ۸۱۸- اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فوراً یا بدون اینکه موالات یعنی پی در پی بودن نماز به هم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد و نمازش صحیح است و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده یا نمی‌تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می‌خورد در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۱۹- اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلًا برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۰- اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است و همچنین است اگر به ذمه بخرد و در موقع معامله قصدش این باشد که از پولی که خمس یا زکاتش را نداده بدهد.

شرط سوم

مسأله ۸۲۱- لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نباشد. بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی، خون جهنده ندارد لباس تهیه کند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۲۲- باید چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته، بنا بر احتیاط واجب همراه نمازگزار نباشد، گرچه لباس او هم نباشد.

مسأله ۸۲۳- اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده‌اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

شرط چهارم

مسأله ۸۲۴- لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۲۵- اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

مسأله ۸۲۶- اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد. و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۲۷- اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۲۸- اگر انسان احتمال دهد تکمه صدفی و مانند آن از حیوان است نماز خواندن با آن مانعی ندارد و اگر بداند صدف است و احتمال بدهد صدف گوشت نداشته باشد نماز خواندن با آن مانع ندارد.

مسأله ۸۲۹- با پوست سنجاب و خز نماز خواندن اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۰- اگر با لباسی که نمی‌داند که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر فراموش کرده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره بخواند.

شرط پنجم

مسأله ۸۳۱- پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۲- زینت کردن به طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است. و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا هم خودداری کند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۳- اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری یا لباسش از طلا است و با آن نماز بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۸۳۴- لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است، و در چیزی که نماز در آن تمام نمی‌شود مانند بند شلوار و عرقچین نیز به احتیاط واجب نباید از حریر خالص باشد.

مسأله ۸۳۵- اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۳۶- لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، پوشیدن آن اشکال ندارد، و نماز با آن صحیح است.

مسأله ۸۳۷- دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۸۳۸- پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۹- پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلاباف و لباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد. و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی‌رود، می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۰- اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۱- اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می‌تواند با همان لباس نماز بخواند. و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند.

مسأله ۸۴۲- اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۳- اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید. ولی اگر تهیه آن بقدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر دارد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۴- کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۴۵- بنا بر احتیاط واجب باید انسان از پوشیدن لباس شهرت که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست، خودداری کند، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۶- احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه نپوشد ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۷- کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز خود را با آنها نپوشاند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۴۸- در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می‌شود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: آن که به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است لباس یا بدنش به خون‌آلوده شده باشد.

دوم: آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه یک اشرفی می‌شود) به خون‌آلوده باشد.

سوم: آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، و در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است.

اول: آن که لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

دوم: آن که لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت مفصلًا در مسائل بعد گفته می‌شود.

مسأله ۸۴۹- اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم یا برای خصوص او سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۰- اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۱- اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولًا به رطوبت زخم آلوده می‌شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۵۲- اگر از زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینهاست خونی به بدن یا لباس برسد، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند، ولی با خون بواسیر می‌شود نماز خواند اگر چه دانه‌هایش در داخل باشد.

مسأله ۸۵۳- کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، با آن نماز خواندن مانعی ندارد.

مسأله ۸۵۴- اگر چند زخم در بدن باشد و بطوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد.

ولی اگر بقدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسأله ۸۵۵- اگر سر سوزنی خون حیض یا نفاس، در بدن یا لباس نمازگزار باشد نماز او باطل است و بنا بر احتیاط واجب باید خون استحاضه، در بدن یا لباس نمازگزار نباشد، ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت و خون سگ و خوک و کافر و مردار و حیوان حرام گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد، (که تقریباً به اندازه یک اشرفی می‌شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی احتیاط مستحب آن است که از خون سگ و کافر و مردار و حیوان حرام گوشت اجتناب کند.

مسأله ۸۵۶- خونی که به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود ولی اگر پشت آن، جدا خونی شود، بنا بر احتیاط واجب باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۵۷- اگر خون، روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر، کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۵۸- اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، بلکه اگر رطوبت و خون به اندازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال دارد، ولی اگر رطوبت مخلوط به خون شود و از بین برود نماز صحیح است.

مسأله ۸۵۹- اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن به خون نجس شود اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۰- اگر خونی که در بـدن یـا لبـاس است کمتر از درهم باشـد و نجاست دیگری به آن برسـد، مثلًا یک قطره بول روی آن بریزد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۱- اگر لباسـهای کوچـک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آنها عورت را پوشانیـد نجس باشـد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد، نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۲- احتیاط آن است که چیز نجسـی که با آن می‌شود عورت را پوشانـد همراه نمازگزار نباشد، ولی کسـی که این مسأله را نمی‌دانسته و مثلًا مدتی با این طور نماز خوانده، لازم نیست آن نمازها را قضا کند.

مسأله ۸۶۳- زنی که پرسـتار بچه است و بیشتر از یک لباس ندارد، هرگاه شبانه‌روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباسـش به بول بچه نجس شود، می‌تواند با آن لباس نماز بخواند. ولی احتیاط واجب آن است که لباس خود را در شـبانه روز یک مرتبه برای اولین نمازی که لباسـش پیش از آن نجس شده آب بکشد، و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار اسـت که همه آنها را بپوشد، چنانچه شبانه‌روزی یک مرتبه به دستوری که گفته شده همه آنها را آب بکشد کافی است.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۶۴- چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است:

عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۶۵- چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است و از آن جمله است:

پوشـیدن لباس سـیاه و چرک و تنگ و لباس شـرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند و لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه‌های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد مکروه می‌باشد.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار چند شرط دارد

شرط اول

آنکه مباح باشد.

مسأله ۸۶۶- کسـی که در ملـک غصبی نماز می‌خوانـد اگر چه روی فرش و تخت وماننـد اینها باشـد، نمازش باطل است ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۶۷- نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه کسی که منفعت ملک، مال او می‌باشد باطل است، مثلًا در خانه اجاره‌ای اگر صاحب خانه یا دیگری بـدون اجازه کسـی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخوانـد، نمازش باطل است، و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند، مثلًا اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی

برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند نمی‌شود در ملک او نماز خواند.

مسأله ۸۶۸- کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید دوباره نمازش را در محل دیگری بخواند.

مسأله ۸۶۹- اگر در جایی که نمی‌داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است مگر آن که خودش غصب کرده باشد که در این صورت به احتیاط واجب نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۰- اگر بداند جایی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل می‌باشد.

مسأله ۸۷۱- کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد نماز او باطل است و همچنین است اگر بخواهد سواره نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۸۷۲- کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی‌تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۷۳- اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام و نمازش هم در آن باطل است، و همچنین است اگر به ذمّه بخرد و در موقع خریدن قصدش این باشد که از مالی که خمس یا زکاتش را نداده بدهد.

مسأله ۸۷۴- اگر صاحب ملک به زبان، اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است. و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است نماز صحیح است.

مسأله ۸۷۵- تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است مگر آن که بدهکاری او را بدهند، یا بنا داشته باشند بدون مسامحه بپردازند.

مسأله ۸۷۶- تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است اشکال ندارد و نیز اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و ورثه هم تصمیم داشته باشند که بدون مسامحه بدهی او را بدهند تصرف اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۷- اگر میت قرض نداشته باشد ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرف در ملک او حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزیی که برای برداشتن میت معمول است اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۸- نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد و اگر وثوق پیدا نشود که صاحبش راضی است مشکل است، ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی می‌شود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود، برای نماز خواندن اذن داده است، مثل این که به کسی اجازه دهد در ملک او بنشیند و بخوابد، که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۷۹- در زمین بسیار وسیعی که از دِه دور و چراگاه حیوانات است اگر چه صاحبانش راضی نباشند نماز خواندن و نشستن و خوابیدن در آن اشکال ندارد و در زمینهای زراعتی هم که نزدیک دِه است و دیوار ندارد اگر چه در مالکین آنها صغیر و دیوانه باشد نماز و عبور و تصرفات جزئی اشکال ندارد، ولی اگر یکی از صاحبانش ناراضی باشند تصرف در آن حرام و نماز باطل است.

شرط دوم مسأله

۸۸۰- مکان نمازگزار بایـد بی‌حرکت باشـد و اگر به واسـطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشـد در جایی که حرکت دارد، مانند اتومبیـل و کشتی و ترن نمـاز بخوانـد، بقـدری که ممکن است بایـد در حال حرکت چیزی نخوانـد و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۸۱- نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده‌اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۲- روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی‌شود بی‌حرکت ماند نماز باطل است.

مسأله ۸۸۳- در جایی که به واسـطه احتمال باد و باران و زیادی جمعیت و ماننـد اینها اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، اگر به امید تمام کردن شـروع کند اشـکال ندارد و اگر به مانعی برنخورد نمازش صـحیح است و در جایی که ماندن در آن حرام است، مثلًا زیر سـقفی که نزدیـک است خراب شود بایـد نماز نخوانـد، ولی اگر خوانـد باطل نیست، و همچنین روی چیزی که ایسـتادن و نشستن روی آن حرام است، مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده باید نماز نخواند ولی اگر خواند صحیح است.

شرط سوم

آن که در جایی که سـقف آن کوتاه است و نمی‌تواند در آنجا راست بایستد، یا به اندازه‌ای کوچک است که جای رکوع و سجود نـدارد، نمـاز نخوانـد و اگر ناچـار شود که در چنین جایی نماز بخوانـد بایـد بقـدری که ممکن است قیام و رکوع و سـجود را به جا آورد.

مسأله ۸۸۴- انسان بایـد رعایت ادب را بکنـد و جلوتر از قبر پیغمبر و امام علیه السـلام نماز نخوانـد چنانچه نماز خواندن بی‌احترامی باشد حرام است ولی نماز باطل نیست.

مسأله ۸۸۵- اگر در نماز چیزی ماننـد دیوار بین او و قبر مطهر باشـد که بی‌احترامی نشود اشـکال نـدارد، ولی فاصـله شدن صـندوق شریف و ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست.

شرط چهارم

آن که مکـان نمـازگزار اگر نجس است به طوری تر نباشـد که رطوبت آن به بـدن یا لباس او برسـد ولی جایی که پیشانی را بر آن می‌گـذارد اگر نجس باشـد در صورتی که خشـک هم باشـد نماز باطل است، و احتیاط مسـتحب آن است که مکان نمازگزار اصـلًا نجس نباشد.

مسأله ۸۸۶- بنا بر احتیاط مستحب باید زن عقب‌تر از مرد بایستد و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب‌تر باشد.

مسأله ۸۸۷- اگر زن برابر مرد یا جلوتر بایستد و با هم وارد نماز شوند، بهتر آن است که نماز را دوباره بخوانند.

مسأله ۸۸۸- اگر بین مرد و زن، دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشـد نمازشان صـحیح است، و احتیاط مسـتحب هم در دوباره خوانـدن نیست.

شرط پنجم آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای زانوهای او، بیش از چهار انگشت بسته، پست‌تر یا بلندتر نباشد، و احتیاط واجب آن است که از سر انگشتان پا هم بیشتر از این پست و بلندتر نباشد.

مسأله ۸۸۹- بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت جایز نیست، و احتیاط در نماز نخواندن در آن جا است لیکن اگر خواند نمازش باطل نیست.

مسأله ۸۹۰- نماز خواندن در جایی که تار و مانند آن استعمال می‌کنند باطل نیست ولی گوش دادن به آنها حرام است.
مسأله ۸۹۱- در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب خواندن مکروه است ولی در حال ناچاری مانع ندارد.
مسأله ۸۹۲- خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۸۹۳- در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است و بعد از آن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از مسجد بیت المقدس، مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از مسجد محله، مسجد بازار است.
مسأله ۸۹۴- برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوقخانه و اطاق عقب بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملًا خود را از نامحرم حفظ کنند بهتر است در مسجد نماز بخوانند.
مسأله ۸۹۵- نماز در حرم امامان علیهم السلام مستحب، بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برابر دویست هزار نماز است.
مسأله ۸۹۶- زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.
مسأله ۸۹۷- مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۸۹۸- نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است: حمام، زمین نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد، و چنانچه زحمت باشد حرام ولی نماز باطل نیست. مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آن که روی آن پرده بکشند، در اطاقی که جنب در آن باشد، در جایی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر، در قبرستان.
مسأله ۸۹۹- کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۰- نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را برطرف کند. و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند، مگر آنکه واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد.
مسأله ۹۰۱- اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی اگر

بی‌احترامی به مسجد باشد بنا بر احتیاط واجب، باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۰۲- اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست باید آنجا را بکنند، یا اگر خرابی زیاد لازم نمی‌آید خراب نمایند، و هزینه پر کردن چاله و تعمیر خرابی بر کسی است که مسجد را نجس کرده است و بر اشخاصی که برای تطهیر مسجد جایی از آن را کندند، یا قسمتی از آن را خراب نمودند، پر کردن جایی که کنده‌اند، و ساختن جایی که خراب کرده‌اند واجب نیست. ولی اگر آن کس که نجس کرده بکند یا خراب کند در صورت امکان باید پر کند و تعمیر نماید.

مسأله ۹۰۳- اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند، که دیگر به آن مسجد نگویند باز هم بنا بر واجب نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است.

مسأله ۹۰۴- نجس کردن حرم امامان علیهم السلام حرام است. و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۰۵- اگر حصیر مسجد نجس شود، بنا بر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند ولی چنانچه به واسطه آب کشیدن، خراب می‌شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آن را ببرند و اگر کسی که نجس کرده ببرد باید خودش اصلاح کند.

مسأله ۹۰۶- بردن عین نجس مانند خون در مسجد اگر بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است، و همچنین بردن چیزی که نجس شده، در صورتی که بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است.

مسأله ۹۰۷- اگر مسجد را برای روضه‌خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۸- بنا بر احتیاط واجب مسجد را به طلا نباید زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد در مسجد نقش کنند. و نقاشی چیزهایی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۰۹- اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

مسأله ۹۱۰- فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند. و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گر نه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۹۱۱- ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۱۲- تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است، و کسی که می‌خواهد مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

مسأله ۹۱۳- وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۱۴- خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است. و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و

گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۱۵- راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند مکروه است به مسجد برود.

واجبات نماز

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: اول: نیت، دوّم: قیام یعنی (ایستادن)، سوّم:
تَکْبِیرَةُ الْاحْرامِ یعنی گفتن اللَّه اکبر در اول نماز، چهارم: رکوع، پنجم: سجود، ششم:
قراءت، هفتم: ذکر، هشتم: تشهد، نهم: سلام، دهم: ترتیب، یازدهم: موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۴۲- بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد، یا در نماز اضافه کند عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می‌شود. و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود، نماز باطل می‌شود و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد نماز باطل نمی‌شود، و رکن نماز پنج چیز است: اول: نیت. دوم:
تکبیرة الاحرام. سوم: قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام متصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع. چهارم: رکوع. پنجم: دو سجده.

نیت

مسأله ۹۴۳- انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلًا به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربةً الی اللَّه.

مسأله ۹۴۴- اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند، ظهر است یا عصر، نماز او باطل است. و نیز کسی که مثلًا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می‌خواند، در نیت معین کند.

مسأله ۹۴۵- انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی، نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۴۶- انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۴۷- اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد، نماز باطل است، چه آن قسمت، واجب باشد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشد مانند قنوت، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت، یا به طرز مخصوصی، مثلًا با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۹۴۸- گفتن اللّه اکبر در اول هر نماز واجب و رکن است و بایـد حروف (اللّه) و حروف (اکبر) و دو کلمه (اللّه و اکبر) را پشت سر هم بگوید و نیز بایـد این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگوید، یا مثلًا ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۴۹- احتیاط واجب آن است که تکبیرهٔ الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خوانـد، مثلًا به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.

مسأله ۹۵۰- اگر انسان بخواهـد (اللّه اکبر) را به چیزی که بعـد از آن می‌خوانـد مثلًا به (بسم اللّه الرحمن الرحیم) بچسباند بایـد (ر) اکبر را پیش بدهد.

مسأله ۹۵۱- موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام، بایـد بـدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرهٔ الاحرام را بگوید باطـل است، و چنـانچه سـهواً حرکت کنـد بنا بر احتیاط واجب بایـد اول، عملی که نماز را باطل می‌کنـد انجام دهـد و دوباره تکبیر بگوید.

مسأله ۹۵۲- تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۵۳- کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند (اللّه اکبر) را درست بگوید، باید به هر طور که می‌تواند بگوید و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد.

مسأله ۹۵۴- مستحب است بعد از تکبیرهٔ الاحرام بگوید: «یا مُحْسِنُ قَدْ اتَاکَ الْمُسیءُ وَقَدْ أَمَرْتَ الْمُحْسِنَ انْ یَتَجَاوَزَ عَنِ الْمُسِیءِ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ أَنَا الْمُسیءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجاوَزْ عَنْ قَبیحِ مَا تَعْلَمُ مِنّی» یعنی ای خـدایی که به بنـدگان احسـان می‌کنی بنـده گنهکـار به در خـانه تو آمـده و تو امر کرده‌ای که نیکوکـار از گنهکـار بگـذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیهایی که میدانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۵۵- مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز، و تکبیرهای بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۵۶- اگر شـک کنـد که تکبیرهٔ الاـحرام را گفته یا نه، چنانچه مشـغول خوانـدن چیزی شـده، به شک خود اعتنا نکنـد و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۵۷- اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۵۸- قیـام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاـحرام و قیـام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گوینـد رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۵۹- واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله ۹۶۰- اگر رکوع را فراموش کنـد و بعد از حمد و سوره بنشـیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایسـتد و به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد، به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله ۹۶۱- موقعی که ایسـتاده است، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکند ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۹۶۲- اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد ولی در قیام موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشی هم باشد، بنا بر احتیاط واجب، باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۹۶۳- باید در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۶۴- کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که به حال ایستادن معمولی نباشد نمازش باطل است.

مسأله ۹۶۵- موقعی که انسان در نماز می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید ولی بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ را باید در حال برخاستن بگوید و در موقع گفتن ذکرهای واجب هم بدن باید بی‌حرکت باشد بلکه احتیاط واجب آن است که در موقع گفتن ذکرهای مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد.

مسأله ۹۶۶- اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلًا موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز صحیح است.

مسأله ۹۶۷- حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد، اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۶۸- اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۶۹- اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۷۰- تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند مثلًا کسی که در موقع ایستادن، بدنش حرکت می‌کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد، باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۷۱- تا انسان می‌تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند، باید بطوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی‌تواند، به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد، بطوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۷۲- کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، و رکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۷۳- کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می‌تواند، نشسته بخواند. و نیز اگر می‌تواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۷۴- کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۷۵- کسی که می‌تواند بایستد اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۷۶- اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند می‌تواند اول وقت نماز بخواند اگر چه احتیاط آن

است که نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۹۷۷- مستحب است در حال ایستادن، بدن را راست نگهدارد، شانه‌ها را پایین بیندازد، دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را بطور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشتِ باز، تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قراءت

مسأله ۹۷۸- در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند.

مسأله ۹۷۹- اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلًا بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده، یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و اگر در کاری عجله داشته باشد می‌تواند سوره را نخواند.

مسأله ۹۸۰- اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند.

مسأله ۹۸۱- اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد نمازش صحیح است.

مسأله ۹۸۲- اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند. و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹۸۳- اگر در نماز یکی از چهار سوره‌ای را که آیه سجده دارد و در مسأله ۳۵۵ گفته شد، عمداً بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۹۸۴- اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد باید در بین نماز با اشاره، سجده آن را به جا آورد و به همان سوره که خوانده اکتفا نماید.

مسأله ۹۸۵- اگر در نماز آیه سجده را بشنود و به اشاره سجده کند نمازش صحیح است.

مسأله ۹۸۶- در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۸۷- در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۸۸- اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قل هو اللّه احد یا سوره قل یا أیها الکافرون شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقین، یکی از این دو سوره را بخواند، تا به نصف نرسیده، می‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

مسأله ۹۸۹- اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره قل هو اللّه احد یا سوره قل یا أیها الکافرون بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

مسأله ۹۹۰- اگر در نماز، غیر سوره قل هو اللّه احد و قل یا أیها الکافرون سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می‌تواند رها

کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۱- اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری، مثلًا به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید می‌توانـد آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشته باشد یا سوره‌ای که می‌خوانده قل هو اللَّه احد، یا قل یا أیها الکافرون باشد.

مسأله ۹۹۲- بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۹۹۳- مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۹۹۴- زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود بنا بر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

مسأله ۹۹۵- اگر در جایی که بایـد نماز را بلنـد خوانـد عمـداً آهسته بخوانـد، یا در جایی که باید آهسته خواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانسـتن مسأله باشـد صـحیح است و اگر در بین خوانـدن حمـد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۹۶- اگر کسـی در خوانـدن حمـد و سوره بیشتر از معمول صـدایش را بلند کند، مثل آن که آنها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۹۹۷- انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ قسم نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می‌تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۹۹۸- کسـی که حمـد و سوره و چیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد، باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است، بنا بر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۹۹۹- احتیاط واجب آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرند ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۰۰- اگر یکی از کلمات حمـد یا سوره را ندانـد، یا عمـداً آن را نگویـد یا به جای حرفی حرف دیگر بگویـد، مثلًا به جای (ض) (ظ) بگوید یا جایی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود، زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۰۱- اگر انسان کلمه‌ای را صـحیح بدانـد و در نماز همان طور بخوانـد و بعـد بفهمد غلط خوانده لازم نیست دوباره نماز را بخواند و یا اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۰۲- اگر زیر و زبر کلمه‌ای را ندانـد بایـد یـاد بگیرد ولی اگر کلمه‌ای را که وقف کردن آخر آن جـایز است همیشه وقف کنـد یـاد گرفتن زیر و زبر آن لازم نیست و نیز اگر ندانـد مثلًا کلمه‌ای به (س) است یا به (ص) بایـد یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخوانـد، مثل آن که در اهدنا الصـراط المسـتقیم، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند نمازش باطل اسـت مگر آنکه هر دو جور قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع بخواند.

مسأله ۱۰۰۳- اگر در کلمه‌ای واو باشـد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشـته باشـد و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه (ء) باشـد مثل کلمه سوء بهتر است آن واو را، مـدّ بدهد یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه‌ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشـته باشـد و حرف بعـد از الف در آن کلمه همزه باشـد مثـل جاء بهتر است الف آن را بکشـد و نیز اگر در کلمه‌ای (ی) باشد و حرف پیش از (ی) در آن کلمه زیر داشـته باشد و حرف بعد از (ی) در آن کلمه همزه باشد مثل (جیء) بهتر آن اسـت (ی) را با مـدّ بخوانـد و اگر بعـد از این واو و الف و (ی) به جای همزه (ء) حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر و زبر و پیش ندارد باز هم بهتر آن است این سه حرف را با مـدّ بخوانـد، مثلًا در و لا الضالین که بعـد از الف حرف لام ساکن است، بهتر آن است الف

آن را با مدّ بخواند.

مسأله ۱۰۰۴- احتیاط مستحب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد. مثلًا بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید مالك یوم الدین. و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آن که بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالك یوم الدین را بگوید.

مسأله ۱۰۰۵- در رکعت سوم و چهارم نماز می‌تواند فقط یک حمد بخواند یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی سه مرتبه بگوید سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ و اگر یک مرتبه هم تسبیحات اربعه بگوید کافی است و می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۰۶- در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۰۷- بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۰۸- اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید بسم اللَّه آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۰۰۹- کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۰- اگر در دو رکعت اول نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۱- اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با این که گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲- اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند. ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، و در خزانه قلبش آن را قصد داشته می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۳- کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۱۴- در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلًا بگوید: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَ اتُوبُ الَیْهِ یا بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی، و اگر به گمان آنکه حمد یا تسبیحات را گفته مشغول گفتن استغفار شود و شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا ننماید ولی اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۱۵- اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۰۱۶- هرگاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول نشده، باید آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده، چنانچه آن چیز رکن باشد مثل آن که در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر رکن نباشد، مثلًا موقع گفتن (اللَّه الصمد) شک کند که (قل هو اللَّهُ احد) را درست گفته یا نه، باز هم می‌تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید اشکال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شک کند، می‌تواند چند بار بگوید اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۱۷- مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر (بسم اللّه) را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، و در حال خوانـدن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشـته باشد. اگر نماز را به جماعت می‌خواند، بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادی می‌خوانـد، بعد از آن که حمد خودش تمام شد بگوید الحمد للّه رب العالمین. بعد از خواندن سوره قل هو اللّهُ احد، یک، یا دو، یا سه مرتبه کَذَلِکَ اللّهُ ربّی یا سه مرتبه کَذَلِکَ اللّهُ رَبُّنا بگوید، بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۱۸- مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلناه و در رکعت دوم، سوره قل هو اللّه احد را بخواند.

مسأله ۱۰۱۹- مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه‌روز سوره قل هو اللّه احد را نخواند.

مسأله ۱۰۲۰- خواندن سوره قل هو اللّه احد به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۲۱- سوره‌ای را که در رکعت اول خوانـده مکروه است در رکعت دوم بخوانـد ولی اگر سوره قل هو اللّه احد را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۲۲- در هر رکعت بعد از قراءت بایـد بـه انـدازه‌ای خـم شـود کـه بتوانـد دست را به زانـو بگـذارد و این عمـل را رکـوع می‌گویند.

رساله توضیح المسائل، ص: ۱۶۰

مسأله ۱۰۲۳- اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۲۴- هرگاه رکوع را بطور غیر معمول به جا آورد، مثلًا به چپ یا راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست.

مسأله ۱۰۲۵- خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلًا برای کشتن جانور خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند بلکه باید بایستد دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۲۶- کسـی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلًا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد یا زانوی او پایین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

مسأله ۱۰۲۷- کسـی که نشسـته رکوع می‌کنـد، باید بقدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

مسأله ۱۰۲۸- انسان هر ذکری در رکوع بگوید کافی است ولی احتیاط واجب آن است که به قدر سه مرتبه سُبْحانَ اللَّهِ یا یک مرتبه سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ کمتر نباشد.

مسأله ۱۰۲۹- ذکر رکوع بایـد دنبـال هم و به عربی صـحیح گفته شود و مسـتحب است آن را سه یـا پنـج یـا هفت مرتبه بلکه بیشـتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۰- در رکوع بایـد به مقـدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده‌اند بگوید بنا بر احتیاط واجب، آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۳۱- اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گویـد، بی‌اختیار بقـدری حرکت کنـد که از حال آرام بودن بـدن خارج شود

باید بعد از آرام گرفتن بدن، بنا بر احتیاط واجب دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۲- اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۳۳- اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد، یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۰۳۴- اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آن که از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید، باید در آن حال تمام کند و اگر نتواند در حال برخاستن ذکر را به قصد رجاء بگوید.

مسأله ۱۰۳۵- اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب یعنی سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان اللّٰه را بگوید.

مسأله ۱۰۳۶- هرگاه نتواند به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند بطور معمول رکوع کند باید به هر اندازه می‌تواند، خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود باید موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۳۷- کسی که می‌تواند ایستاده نماز بخواند اگر در حال ایستاده یا نشسته نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشم‌ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاستن از رکوع، چشمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است باید در قلب، نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۳۸- کسی که نمی‌تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می‌تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشیند و هر قدر می‌تواند برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۳۹- اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، نمازش باطل است، و نیز اگر بعد از آنکه به اندازه رکوع خم شد و بدنش آرام گرفت، به قصد رکوع بقدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، بنا بر احتیاط واجب نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و از سر بخواند.

مسأله ۱۰۴۰- بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۱- اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد، یادش بیاید، باید بایستد بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۲- اگر بعد از آن که پیشانی به زمین برسد، یادش بیاید که رکوع نکرده بنا بر احتیاط واجب باید بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۴۳- مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ.

مسأله ۱۰۴۴- مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

توضیح

مسأله ۱۰۴۵- نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده کند و سجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۴۶- دو سجده روی هم یک رکن است که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۷- اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل می‌شود و اگر سهواً یک سجده کم کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

مسأله ۱۰۴۸- اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۴۹- در سجده هر ذکری بگوید کافی است ولی احتیاط واجب آن است که مقدار ذکر از سه مرتبه سبحان اللّه یا یک مرتبه سُبْحانَ رَبِّیَ الْاعْلی وَ بِحَمْدِهِ کمتر نباشد و مستحب است سُبْحانَ رَبِّیَ الْاعْلی وَ بِحمدِهِ را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۵۰- در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم، اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده‌اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۵۱- اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

مسأله ۱۰۵۲- اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۵۳- اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن، ذکر را گفته یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۵۴- اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد، نماز باطل می‌شود ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۵۵- اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۵۶- بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۵۷- جای پیشانی نمازگزار باید از جاهای زانوهایش پست‌تر و بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد، بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتانش پست‌تر و بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسأله ۱۰۵۸- در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست احتیاط واجب آن است که جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد.

مسأله ۱۰۵۹- اگر پیشانی را سهواً به چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن بقدری است که نمی‌گویند در حال سجده است، می‌تواند سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار

انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و می‌تواند سر را به روی آن، که به اندازه چهار انگشت یا کمتر است بکشد، و اگر بلندی آن به قدری است که می گویند در حال سجده است احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنا بر احتیاط واجب باید پیشانی را بلند کند و بر موضعی که بلندی زایدی ندارد بگذارد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۰- باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند چیزی نباشد پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است ولی اگر مثلًا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۱- در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد، و اگر پشت دست ممکن نباشد، باید مچ دست را بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا که می‌تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

مسأله ۱۰۶۲- در سجده بنا بر احتیاط واجب باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد، و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطه بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۶۳- کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۶۴- اگر بطور غیر معمول سجده کند، مثلًا سینه و شکم را به زمین بچسباند، بنا بر احتیاط مستحب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، بنا بر احتیاط واجب، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۵- مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند، باید پاک باشد، ولی اگر مثلًا مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۶- اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۶۷- اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست باید به هر جای از صورت که ممکن است سجده کند و اگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست باید با جلو سر سجده نماید.

مسأله ۱۰۶۸- کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند باید بقدری که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را بطور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۶۹- کسی که هیچ نمی‌تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می‌تواند بقدری مهر را بلند کند که پیشانی را بر آن بگذارد و اگر نمی‌تواند احتیاط مستحب آن است که مهر را بلند کند و به پیشانی بگذارد، و اگر با سر یا چشمها هم نمی‌تواند اشاره کند، باید در قلب نیت سجده کند، و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۷۰- کسی که نمی‌تواند بنشیند، باید ایستاده نیت سجده کند و چنانچه می‌تواند، برای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی‌تواند، با چشمها اشاره نماید و اگر این را هم نمی‌تواند، در قلب نیت سجده کند، و بنا بر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۷۱- اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می‌شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی‌اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد باید بگوید.

مسأله ۱۰۷۲- جایی که انسان باید تقیه کند می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود.

مسأله ۱۰۷۳- اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد سجده کند باطل است ولی روی تشک پَر، یا چیز دیگری که بعد از سر گذاشتن و مقداری پایین رفتن آرام می‌گیرد سجده کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۴- اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند بنا بر احتیاط واجب باید در حالی که ایستاده است، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند.

مسأله ۱۰۷۵- در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا اگر بعد از سجده دوم بدون آن که مقداری بنشیند برای رکعت بعد برخیزد نمازش صحیح است، ولی بنا بر احتیاط واجب باید بعد از سجده دوم قدری بی‌حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۷۶- باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می‌روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهای معدنی مانند طلا و نقره و عقیق و فیروزه باطل است اما سجده کردن بر سنگهای معدنی مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۷- احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو، اگر تازه باشد سجده نکنند.

مسأله ۱۰۷۸- سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۷۹- سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند، صحیح است ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می‌روید، مانند گل بنفشه و گل گاوزبان صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۰- سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۱- سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است بلکه به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن هم می‌شود سجده کرد.

مسأله ۱۰۸۲- اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است مثلًا از کاه ساخته باشند، می‌شود بر آن سجده کرد و سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۸۳- برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۸۴- اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش اگر از کتان یا پنبه است، سجده کند و اگر از چیز دیگر است بر همان چیز سجده کند و اگر آن هم نیست باید بر پشت دست و چنانچه آن هم ممکن نباشد به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۵- سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد اگر بعد از آن که مقداری فرو رفت آرام بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۸۶- اگر در سجده اول، مهر به پیشانی بچسبد و بدون این که مهر را بردارد دوباره به سجده رود اشکال دارد. بلکه نماز باطل است و باید اعاده کند.

مسأله ۱۰۸۷- اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگری است بر همان چیز و اگر آن هم ممکن نیست بر پشت دست، و اگر آن هم نمی‌شود به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۸- هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد، باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر وقت تنگ است، به دستوری که در مسأله پیش گفته شد عمل کند.

مسأله ۱۰۸۹- اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۹۰- سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان علیهم السلام پیشانی را به زمین می‌گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد و گر نه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۰۹۱- در سجده چند چیز مستحب است:

۱- کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملًا ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند، بعد از آن که کاملًا نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲- موقعی که مرد می‌خواهد به سجده برود، اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳- بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴- در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، بطوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵- در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند:

یا خَیْرَ الْمَسْئُولینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطِینَ ارْزُقْنِی وَ ارْزُقْ عَیالی مِنْ فَضْلِکَ فَانَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ. یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان، روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس بدرستی که تو دارای فضل بزرگی.

۶- بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷- بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸- بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت أَسْتَغْفِرُ اللَّه رَبِّی وَ اتُوبُ الَیْهِ بگوید.

۹- سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰- برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن (اللَّه اکبر) بگوید.

۱۱- در سجده‌ها صلوات بفرستد و اگر آن را به قصد ذکری که در سجده‌ها دستور داده‌اند بگوید اشکال ندارد.

۱۲- در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳- مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند وزنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۰۹۲- قرآن خواندن در سجده مکروه است. و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند. و اگر در اثر فوت کردن، دو حرف از دهان بیرون آید، نماز باطل است و غیر اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۰۹۳- در هر یک از چهار سوره و النجم، اقرأ، الم تنزیل و حم سجده، یک آیه سجده است، که اگر انسان بخواند یا گوش به آن دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید.

مسأله ۱۰۹۴- اگر انسان موقعی که آیه سجده را می‌خواند، از دیگری هم بشنود چنانچه گوش داده دو سجده نماید و اگر به گوشش خورده یک سجده کافی است.

مسأله ۱۰۹۵- در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۰۹۶- اگر آیه سجده را از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، بشنود، یا از مثل گرامافون آیه سجده را بشنود لازم نیست سجده نماید، ولی اگر از آلتی که صدای خود انسان را می‌رساند بشنود واجب است سجده کند.

مسأله ۱۰۹۷- در سجده واجب قرآن نمی‌شود بر چیزهای خوراکی و پوشاکی سجده کرد، ولی سایر شرایط سجده را که در نماز است لازم نیست مراعات کنند.

مسأله ۱۰۹۸- در سجده واجب قرآن باید طوری عمل کند که بگویند سجده کرد.

مسأله ۱۰۹۹- هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافی است و گفتن ذکر، مستحب است و بهتر است بگوید:

لا الهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّا لا الهَ إِلَّا اللَّهُ ایماناً وَ تَصْدِیقاً لَا الَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِیَّةً وَ رِقّاً سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لَا مُسْتَنْکِفاً وَ لَا مُسْتَکْبِراً بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ.

تشهّد

مسأله ۱۱۰۰- در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند یعنی بگوید: أَشْهَدُ انْ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

مسأله ۱۱۰۱- کلمات تشهد باید به عربی صحیح و بطوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۰۲- اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند، و بنا بر احتیاط واجب برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۰۳- مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ یا بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَیْرُ الْاسْماءِ لِلَّهِ و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهد بگوید و تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ.

مسأله ۱۱۰۴- مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۰۵- بعد از تشهد رکعت آخر نماز مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد از آن باید بگوید: السَّلامُ عَلَیْکُمْ و احوط استحبابی آن است که وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ را اضافه نماید، یا بگوید: السَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلَی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ.

مسأله ۱۱۰۶- اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۰۷- اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، چنانچه پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند، مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد نمازش صحیح است، و اگر پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد بنا بر احتیاط نمازش باطل است، گرچه صحیح بودن آن خالی از قوّت نیست.

ترتیب

مسأله ۱۱۰۸- اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۰۹- اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلًا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

مسأله ۱۱۱۰- اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلًا پیش از آن که دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را به جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۱۱- اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۲- اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلًا در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است، و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده بجاآورد و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۱۳- اگر سجده اول را به خیال این که سجده دوم است، یا سجده دوم را به خیال این که سجده اول است به جا آورد، نماز صحیح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب می‌شود.

مُوالات

مسأله ۱۱۱۴- انسان بایـد نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سـجود و تشـهد را پشت سـر هم به جا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خوانـد بطوری که معمول است پشت سـرهم بخوانـد و اگر به قـدری بین آنها فاصـله بینـدازد که نگویند نماز می‌خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۱۵- اگر در نمـاز سـهواً بین حرفهـا یـا کلمات فاصـله بینـدازد و فاصـله بقـدری نباشـد که صورت نماز از بین برود چنانچه مشـغول رکن بعـد نشـده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را بطور معمول بخواند و اگر مشـغول رکن بعد شده باشد، نمازش صـحیح است.

مسأله ۱۱۱۶- طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

قُنوت

مسأله ۱۱۱۷- در تمـام نمازهای واجب و مسـتحب پیش از رکوع رکعت دوم، مسـتحب است قنوت بخوانـد، و در نماز وتر با آن که یـک رکعت می‌باشـد، خوانـدن قنوت پیش از رکوع مسـتحب است، و نمـاز جمعه در هر رکعت یـک قنوت دارد و نمـاز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوّم چهار قنوت دارد.

مسأله ۱۱۱۸- اگر بخواهـد قنوت بخوانـد به احتیاط واجب بایـد دسـتها را بلنـد کند و مسـتحب است دسـتها را تا مقابل صورت بلند نماید و کف دسـتها را رو به آسـمان قرار دهد، و به قصد رجاء، انگشتان دستها را به جز ابهام به هم بچسباند و هر دو کف دستها را پهلوی هم متصل به هم قرار دهد و نگاهش هنگام قنوت به کف دستهایش باشد.

مسأله ۱۱۱۹- در قنوت هر ذکری بگویـد، اگر چه یک سُـبْحَانَ اللَّهِ باشد، کافی است و بهتر است بگوید: لَا الَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا الَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضِینَ السَّبعِ وَ ما فِیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

مسأله ۱۱۲۰- مسـتحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسـی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۲۱- اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز، قضا نماید.

ترجمه نماز

۱- ترجمه سوره حمد

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، یعنی ابتـدا می‌کنم به نـام خداونـدی که در دنیـا بر مـؤمن و کـافر رحم می‌کنـد و در آخرت بر مؤمن رحم می‌نماید. «الحمد للَّه رب العالمین» یعنی ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است.

«الرحمن الرحیم» یعنی در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌کند.

«مالـک یوم الـدین» یعنی پادشـاه و صاحب اختیار روز قیامت است. «إیاک نعبـد و إیاک نسـتعین» یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم. «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است.

«صراط الذین انعمت علیهم» یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای برایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

۲– ترجمه سوره قل هو اللَّه احد

بسم اللَّه الرحمن الرحیم: «قل هو اللَّه احد»، یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که خداوند خدایی است یگانه. «اللَّه الصمد» یعنی خدایی که از تمام موجودات بی‌نیاز است. «لم یلد و لم یولد»، فرزند ندارد و فرزند کسی نیست. «و لم یکن له کفواً احد» یعنی هیچ کس از مخلوقات، مثل او نیست.

۳– ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است

سبحان ربی العظیم و بحمده، یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سمع اللَّه لمن حمده یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می‌کند، استغفر اللَّه ربی و اتوب إلیه یعنی طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم، بحول اللَّه و قوته اقوم و اقعد یعنی به یاری خدای متعال و قوه او برمی‌خیزم و می‌نشینم.

۴– ترجمه قنوت

«لا اله الّا اللَّه الحلیم الکریم»، یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که صاحب حلم و کرم است، «لا اله الّا اللَّه العلی العظیم» یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلندمرتبه و بزرگ است. «سبحان اللَّه ربّ السماوات السبع و ربّ الارضین السبع»، یعنی پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است. «و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم»، یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است. «و الحمد للَّه رب العالمین»، یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.

۵– ترجمه تسبیحات اربعه

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر»، یعنی پاک و منزه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای بی‌همتا، و بزرگتر است از این که او را وصف کنند.

۶– ترجمه تشهد و سلام

«الحمد للَّه أشهد أن لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له» یعنی ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار

پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد «و أشهد ان محمداً عبده و رسوله»، یعنی شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست «اللهم صل علی محمد و آل محمد» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد «و تقبّل شفاعته و ارفع درجته» یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن «السلام علیك أیها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته»، یعنی سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد. «السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین» یعنی سلام از خداوند عالم بر نمازگزاران و تمام بندگان خوب او، «السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته» یعنی سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۲۲- مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود. و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهای را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند، و از تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا سلام اللّه علیها است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه اللّه اکبر، بعد ۳۳ مرتبه الحمد للّه بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان اللّه و می‌شود سبحان اللّه را پیش از الحمد للّه گفت ولی بهتر است بعد از الحمد للّه گفته شود.

مسأله ۱۱۲۳- مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، شُکْراً لِلَّهِ یا شُکْراً یا عَفْواً بگوید و نیز مستحب است، هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر

مسأله ۱۱۲۴- هر وقت انسان اسم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مانند محمد و احمد، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابو القاسم بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۲۵- موقع نوشتن اسم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کند صلوات بفرستد.

مُبْطِلات نماز

مُبْطِلات نماز

مسأله ۱۱۲۶- دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آنها را مبطلات می‌گویند:

اول

آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلًا در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است،

دوم

آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلًا بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غایط از او خارج شود چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۷- کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، بنا بر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند، ولی اگر تمام شدن نماز را بداند و شک کند که خواب در بین نماز بوده یا بعد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۸- اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۹- اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند.

سوم

از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را روی هم بگذارد.

مسأله ۱۱۳۰- هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، اگر چه مثل آنها نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم

از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد، آمین بگوید ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی‌شود.

پنجم

از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً بقدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۳۱- اگر عمداً همه صورت را به طرف راست یا چپ قبله برگرداند نمازش باطل است بلکه اگر سهواً هم صورت را به این مقدار بگرداند احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند و لازم نیست که نماز اول را تمام نماید، ولی اگر سر را کمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً نمازش باطل نمی‌شود.

ششم

از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه‌ای بگوید که از آن کلمه قصد معنی کند اگر چه معنی هم نداشته باشد و یک حرف هم باشد بلکه اگر قصد هم نکند بنا بر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند در صورتی که دو حرف یا بیشتر باشد، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۱۳۲- اگر کلمه‌ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل (ق) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن، چنانچه معنی آن را بداند و قصد آن را نماید، نمازش باطل می‌شود، بلکه اگر قصد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۳- سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۱۱۳۴- اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید مثلًا به قصد ذکر بگوید: «اللَّه اکبر» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید، اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۳۵- خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد اگر چه به فارسی یا زبان دیگر باشد.

مسأله ۱۱۳۶- اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۳۷- در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند و اگر دیگری به او سلام کند، باید طوری جواب دهد که سلام مقدم باشد مثلًا بگوید: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ» یا «سَلامٌ عَلَیْکُم» و نباید «عَلَیْکُمُ السَّلامُ» بگوید.

مسأله ۱۱۳۸- انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را بقدری طول دهد، که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۳۹- باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام‌کننده بشنود، ولی اگر سلام‌کننده کر باشد، چنانچه انسان بطور معمول جواب او را بدهد کافی است.

مسأله ۱۱۴۰- نمازگزار جواب سلام را به قصد جواب بگوید نه به قصد دعا.

مسأله ۱۱۴۱- اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز، یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد.

مسأله ۱۱۴۲- اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۴۳- اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، بطوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۴- جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند واجب نیست، و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بگوید سلام یا فقط علیک.

مسأله ۱۱۴۵- اگر کسی به عده‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله ۱۱۴۶- اگر کسی به عده‌ای سلام کند و کسی که سلام‌کننده قصد سلام دادن به او را نداشته، جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

مسأله ۱۱۴۷- اگر به عده‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام‌کننده قصد سلام کردن به او را

هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد. اما اگر بداند که قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۴۸- سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۴۹- اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۰- در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید مثلًا اگر کسی گفت سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمهٔ اللَّه.

هفتم

از مبطلات نماز خنده با صدا و عمدی است و چنانچه سهواً هم با صدا بخندد یا لبخند بزند نمازش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۱۵۱- اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند، مثلًا رنگش سرخ شود، چنانچه از صورت نمازگزار بیرون رود، باید نمازش را دوباره بخواند.

هشتم

از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند، ولی اگر برای کار دنیا بی‌صدا گریه کند اشکال ندارد ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم

از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را به هم بزند مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی. ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۵۲- اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۵۳- اگر در بین نماز کاری انجام دهد یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است.

دهم

از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند.

مسأله ۱۱۵۴- احتیاط واجب آن است که در نماز هیچ چیز نخورد و نیاشامد چه موالات نماز به هم بخورد یا نخورد و چه بگویند نماز می‌خواند یا نگویند.

مسأله ۱۱۵۵- اگر در بین نماز، غذایی را که لای دندانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود. و اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود نمازش اشکال پیدا می‌کند.

یازدهم

از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم

از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید.
مسأله ۱۱۵۶- اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۵۷- مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشمها را، هم بگذارد، یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.
مسأله ۱۱۵۸- موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غایط، مکروه است نماز بخواند. و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۵۹- شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.
مسأله ۱۱۶۰- اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است.
مسأله ۱۱۶۱- اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند.
مسأله ۱۱۶۲- اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می‌زند، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید بعد نماز را بخواند.
مسأله ۱۱۶۳- کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.
مسأله ۱۱۶۴- اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان یا اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند.

شکیّات

شکیّات

شکیات نماز ۲۳ قسم است: هشت قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می‌کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل

مسأله ۱۱۶۵- شهایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:
اول: شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نمازهای احتیاط نماز را باطل نمی‌کند.
دوم: شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.
سوم: آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
چهارم: آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر (تفصیل این مسأله در صورت چهارم مسأله ۱۱۹۹ مراجعه شود).
پنجم: شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.
ششم: شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.
هفتم: شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.
هشتم: شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش، چه پیش از تمام شدن سجده دوم باشد یا بعد از آن. ولی اگر بعد از سجده دوم شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید احتیاط مستحب آن است که بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.
مسأله ۱۱۶۶- اگر یکی از شکهای باطل‌کننده برای انسان پیش آید، نمی‌تواند نماز را به هم بزند، ولی اگر بقدری فکر کند که شک پابرجا شود به هم زدن نماز مانعی ندارد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

اشاره

مسأله ۱۱۶۷- شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:
اول: شک در چیزی که محل به جا آوردن آن، گذشته است، مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.
دوم: شک بعد از سلام نماز.
سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم: شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می‌کند.

پنجم: شک امام در شماره رکعتهای نماز در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.

ششم: شک در نماز مستحبی.

۱- شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۶۸- اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلًا شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد، و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۶۹- اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه یا وقتی آخر آیه را می‌خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۰- اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۱- اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۲- اگر در حال برخاستن شک کند که تشهد را به جا آورده یا نه، باید اعتنا نکند ولی اگر شک کند که سجده را به جا آورده یا نه، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۷۳- کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند، شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد.

مسأله ۱۱۷۴- اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجاآورد، مثلًا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجاآورده یا نه، باید بجاآورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده بوده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۷۵- اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجاآورد، مثلًا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده بوده چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۷۶- اگر شک کند که رکنی را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلًا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۷۷- اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلًا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده

نمازش صحیح است. بنا بر این اگر مثلًا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۱۷۸- اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می‌زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید. اما اگر در صحیح گفتن سلام شک کند در هر صورت باید به شک خود اعتنا ننماید چه مشغول کار دیگر شده باشد یا نه.

۲- شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۷۹- اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلًا شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلًا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳- شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۰- اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان کند که خوانده، باید آن را به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۱- اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۲- اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۸۳- اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا، بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

۴- کَثِیرُ الشَّک (کسی که زیاد شک می‌کند)

مسأله ۱۱۸۴- اگر کسی در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر هم مثلًا در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند، کثیر الشک است و چنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۵- کثیر الشک اگر در به جا آوردن چیزی شک کند، چنانچه به جا آوردن آن نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده، مثلًا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر به جا آوردن آن نماز را باطل می‌کند باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده مثلًا اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

مسأله ۱۱۸۶- کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند باید به دستور آن عمل نماید، مثلًا کسی که زیاد شک می‌کند سجده کرده یا نه اگر در به جا آوردن رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید یعنی اگر ایستاده رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته، اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۷- کسی که در نماز مخصوصی مثلًا در نماز ظهر زیاد شک می‌کند اگر در نماز دیگر مثلًا در نماز عصر شک کند، باید

به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۸۸- کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۸۹- اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید. و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۰- کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلًا اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۱- کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته باید آن را به جا آورد، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلًا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

۵- شک امام و مأموم

مسأله ۱۱۹۲- اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند مثلًا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶- شک در نماز مستحبی

مسأله ۱۱۹۳- اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک، نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد مثلًا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل نمی کند. مثلًا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۹۴- کم شدن رکن، نافله را باطل می کند بنا بر احتیاط واجب، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به جا آورد مثلًا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۱۹۵- اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید به جا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۶- اگر در نماز مستحبی دو رکعتی، گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود یا گمانش به دو رکعت یا کمتر برود باید به همان گمان عمل کند، مگر آن که موجب بطلان باشد که در این صورت گمان، حکم شک را دارد، مثلًا اگر گمانش به یک رکعت می‌رود احتیاطاً باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۱۹۷- اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را به جا آورد.

مسأله ۱۱۹۸- اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیّار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است. و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به جا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشت وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۱۹۹- در نُه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، باید فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گر نه به دستورهایی که گفته می‌شود عمل نماید و آن نُه صورت از این قرار است:

اول: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد.

دوم: شک بین دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم: شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد، ولی اگر بعد از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم یکی از این سه شک برایش پیش آید می‌تواند نماز را رها کند و دوباره بخواند.

چهارم: شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد ولی اگر بعد از سجده اول، یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم، این شک، برای او پیش آید، بنا بر احتیاط استحبابی به دستوری که گفته شد عمل کند اگر چه نمازش باطل است و باید دوباره بخواند.

پنجم: شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۰- اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مثل رو گرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است. و

اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۱- اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است. پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر گرفته، نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، مشغول نماز شده نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۲- وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید چنان که گفته شد، باید فکر کند ولی اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود، از بین نمی‌رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد، مثلًا اگر در سجده شک کند می‌تواند تا بعد از سجده، فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۰۳- اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید. و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۰۴- کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است باید احتیاط کند و در هر مورد احتیاط، بطور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۲۰۵- اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلًا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده به احتیاط واجب باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۰۶- اگر موقعی که تشهد می‌خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد، برای او پیش آید مثلًا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، به احتیاط واجب باید به دستور آن شک عمل کند و نمازش را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۰۷- اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود، یا در رکعتهایی که تشهد ندارد پیش از ایستادن، شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۸- اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده، یا یک سجده از رکعت پیش به جا نیاورده نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۹- اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید، مثلًا اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۰- اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلًا بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۱۱- اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است بنا بر احتیاط واجب باید به دستور شکهایی که صحیح بوده و احتمال می‌داده عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۱۲- کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید دو رکعت نشسته به جا آورد. بلکه اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۱۳- کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را

نشسته می‌خواند و حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۱۴- کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۱۵- کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

مسأله ۱۲۱۶- نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید نیت آن را به زبان نیاورند و احتیاط واجب آن است که سوره حمد و بسم الله آن را هم آهسته بگویند.

مسأله ۱۲۱۷- اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند. و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله ۱۲۱۸- اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی‌جا دو سجده سهو بنماید. و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند، انجام داده، مثلًا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۱۹- اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۰- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلًا در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید کسری نماز را به نماز متصل نموده و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۱- اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده مثلًا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو …ЉØخوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلًا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید دو رکعت کسری نمازش را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۲- اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۲۳- اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده را می‌خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۴- اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند و بنا بر احتیاط مستحب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۵- اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آن را رها کند و کسری نماز را به جا آورد و بنا بر احتیاط واجب، نماز را دوباره بخواند، مثلًا در

شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می‌خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی‌تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند، به احتیاط واجب باید نماز احتیاط نشسته را رها کند و دو رکعت کسری نمازش را بخواند و نماز را هم دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۶- اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد، در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و کاری هم مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می‌کند به جا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده، احتیاط استحبابی آن است که نماز احتیاط را به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند، اگر چه می‌تواند بنا بر انجام نماز احتیاط گذارد و بر همان اکتفا نماید.

مسأله ۱۲۲۷- اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند، یا مثلًا به جای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود بنا بر احتیاط واجب، و باید دوباره نماز احتیاط و اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۲۸- موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید به جا آورد و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلًا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۲۹- اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد ولی چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، بنا بر کمتر گذارد و احتیاط مستحب آن است که نماز احتیاط را دوباره بخواند و بعد از آن اصل نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۰- اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو ندارد.

مسأله ۱۲۳۱- اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را به جا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۲- اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند، احتیاط آن است که بعد از سلام آن را قضا نماید، اگر چه واجب نیست.

مسأله ۱۲۳۳- اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۳۴- حکم گمان در رکعتهای نماز حکم یقین است، مثلًا اگر در نماز چهار رکعتی انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده نباید نماز احتیاط بخواند، ولی اگر در غیر رکعتها گمان پیدا کند باید به احتیاط عمل نماید و دستور در هر موردی طور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۲۳۵- حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلًا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود.

سجده سهو

سجده سهو

مسأله ۱۲۳۶- برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می‌شود به جا آورد:

اول: آن که در بین نماز، سهواً حرف بزند.

دوم: آن که یک سجده را فراموش کند.

سوم: آن که در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت و در دو مورد هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو بنماید اول در جایی که نباید نماز را سلام دهد مثلًا در رکعت اول سهواً سلام بدهد دوم آنکه تشهد را فراموش کند.

مسأله ۱۲۳۷- اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۳۸- برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می‌شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلًا سهواً آخ یا آه بگوید، باید سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲۳۹- اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره بطور صحیح بخواند برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۰- اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

مسأله ۱۲۴۱- اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید یا بیشتر یا کمتر از سه مرتبه بگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۲- اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: «السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین» یا بگوید: «السلام علیکم و رحمهٔ اللَّه و برکاته» باید دو سجده سهو بنماید، ولی اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید، یا بگوید «السلام علیک أیها النبی و رحمهٔ اللَّه و برکاته» احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳- اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجده سهو کافی است.

مسأله ۱۲۴۴- اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۵- اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶- اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً به جا نیاورد، هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۴۷- اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۸- کسی که شک دارد مثلًا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است.

مسأله ۱۲۴۹- اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده باید دو سجده سهو به جا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۵۰- دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ یا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ولی بهتر است بگوید بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ ایُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد سلام دهد.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۵۱- سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به جا می‌آورد، باید تمام شرایط نماز: مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۵۲- اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند، مثلًا یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آنها لازم است به جا آورد، و لازم نیست معین کند که قضای کدام یکِ آنها است.

مسأله ۱۲۵۳- اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که هر کدام را اول فراموش کرده، اول قضا نماید. و اگر نداند کدام اول فراموش شده، باید احتیاطاً یک سجده و تشهد و بعد یک سجده دیگر به جا آورد، یا یک تشهد و یک سجده و بعد یک تشهد دیگر به جا آورد تا یقین کند سجده و تشهد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است.

مسأله ۱۲۵۴- اگر به خیال این که اول سجده را فراموش کرده، اول قضای آن را به جا آورد و بعد از خواندن تشهد یادش بیاید که اول تشهد را فراموش کرده احتیاط واجب آن است که دوباره سجده را قضا نماید. و نیز اگر به خیال این که اول تشهد را فراموش کرده اول قضای آن را به جا آورد، و بعد از سجده یادش بیاید که اول سجده را فراموش کرده، بنا بر احتیاط واجب باید دوباره تشهد را بخواند.

مسأله ۱۲۵۵- اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد نماز باطل می‌شود، مثلًا پشت به قبله نماید، باید قضای سجده و تشهد را به جا آورد و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۵۶- اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده، باید قضای سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد چه کاری که نماز را باطل می‌کند کرده باشد یا نه. و اگر تشهد رکعت آخر را فراموش کرده باشد، باید قضای تشهد را به جا آورد و بعد از آن دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷- اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود، مثل آنکه سهواً حرف بزند، باید سجده یا تشهد را قضا کند.

مسأله ۱۲۵۸- اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، به احتیاط واجب باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اول به جا آورد اشکال ندارد، و باید یک بار سجده سهو نیز به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۹- اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۰- اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد به جا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۱- کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجده سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۲- اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهد را قضا نماید، و اگر وقت نماز هم گذشته، بنا بر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا نماید.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲۶۳- هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۶۴- اگر به واسطه ندانستن مسأله، چیزی از اجزاء نماز را کم یا زیاد کند اگر آن جزء رکن نباشد نمازش صحیح است اگر جاهل قاصر باشد، و الّا به احتیاط واجب، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۶۵- اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۶- اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۶۷- اگر پیش از گفتن «السلام علینا» و «السلام علیکم» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۲۶۸- اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر، از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹- اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلًا پشت به قبله کرده نمازش باطل است، و اگر کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید فوراً مقداری که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۰- هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلًا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به جا نیاورده نمازش باطل است، ولی اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، یادش بیاید باید برگردد و دو سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد و تشهد و سلام را دوباره بعد از آن بگوید و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته به جا آورد و نمازش صحیح است و احتیاط مستحب آن است که اصل نماز را بعد از آن اعاده نماید.

مسأله ۱۲۷۱- اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله به جا آورده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

نماز مسافر

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته به جا آورد یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول

آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

مسأله ۱۲۷۲- کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

بنا بر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۷۳- اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند چه همان روز و شب بخواهد برگردد یا غیر آن روز و شب.

مسأله ۱۲۷۴- اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد، باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقت ندارد بنا بر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند، یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۷۵- اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۶- کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۷- کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از تمام خواندن نماز، فهمید سفرش هشت فرسخ بوده، بنا بر اقوی باید نماز را دوباره شکسته اعاده نماید، و در صورتی که وقت گذشته باشد، باید بنا بر احتیاط واجب، نماز را دوباره قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۸- اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۷۹- اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۰- اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم

آن که از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آن جا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۱- کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلًا برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند. و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و برگردد، چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۲- مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد که هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلًا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۳- کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و اذان آن را نشنود باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴- کسی که در سفر به اختیار دیگری است، مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵- کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۶- کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شك دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه، باید نماز را شکسته بخواند. و نیز اگر شك او از این جهت است که احتمال می‌دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا نباشد باید نمازش را شکسته بخواند.

شرط سوم

آن که در بین راه از قصد خود بر نگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۷- اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸- اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۹- اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰- اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱- اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۲- اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد ولی بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می‌رود روی هم هشت فرسخ باشد، بنا بر احتیاط نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، اگر چه جمع واجب نیست و نماز شکسته است.

شرط چهارم

آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳- کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می‌ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۴- کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم

آن که برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آن که برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر سفری برود که بر او واجب نباشد ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

مسأله ۱۲۹۵- سفری که اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۲۹۶- کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، اگر چه در سفر، معصیتی انجام دهد، مثلًا غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۷- اگر مخصوصاً برای آن که کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید باید نماز را تمام بخواند ولی اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۸- اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، نمازش شکسته است ولی اگر در زمین غصبی مسافرت کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۹- کسی که با ظالم مسافرت می‌کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند. و اگر ناچار باشد یا مثلًا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۰- اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۱- اگر برای لهو و خوش‌گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است و اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی باید روزه نگیرد.

مسأله ۱۳۰۲- کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی‌گردد اگر توبه کرده، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر توبه نکرده، و چیزی هم که بازگشت را از جزئیت سفر معصیت خارج کند حادث نشده باشد باید تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳- کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۴- کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند ولی نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است.

شرط ششم

آن که از صحرانشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می‌کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می‌مانند و بعد از چندی به جای دیگر می‌روند، و صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۰۵- اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند، چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۶- اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم

آن که شغل او مسافرت نباشد، بنا بر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند. ولی در سفر اول اگر چه طول بکشد، نمازشان شکسته است.

مسأله ۱۳۰۷- کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلًا برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر مثلًا شوفر، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸- حمله‌دار یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکّه مسافرت می‌کند. چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد، باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۹- کسی که شغل او حمله‌داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می‌برد، چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۰- کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد، باید در سفری که مشغول به کارش هست نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۱- راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۲- کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳- کسی که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز بماند در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، باید نماز را شکسته بخواند. چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا نداشته باشد.

مسأله ۱۳۱۴- کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام

بخواند.

مسأله ۱۳۱۵- کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۶- کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلًا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۷- کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم

آن که به حد ترخص برسد یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آن جا بماند، بقدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست بقدری دور شود که مناره‌ها و گنبدها را نبیند، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوارها کاملًا معلوم نباشد کافی است.

مسأله ۱۳۱۸- کسی که به سفر می‌رود اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند و صدای اذان را بشنود چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹- مسافری که به وطنش بر می‌گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند ولی مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد تا به منزل برسد، یا نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۰- هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا بقدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز خود را شکسته بخواند. و نیز اگر پستی و بلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۲۱- اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۲- اگر بقدری دور شود که نداند صدایی را که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگری، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۳- اگر بقدری دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولًا در جای بلند می‌گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۴- اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولًا در جای بلند می‌گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۵- اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۲۶- اگر بخواهد در محلی نماز بخواند که شک دارد به حد تَرَخُّصْ یعنی جایی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند، رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند. و در موقع برگشتن اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند. و چون در بعضی موارد اشکال پیدا می‌کند باید یا آن جا نماز نخواند یا هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۷- مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۸- مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۹- محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آن جا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

مسأله ۱۳۳۰- اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۳۱- تا انسان قصد ماندن همیشگی در جایی که غیر وطن اصلی خودش است نداشته باشد وطن او حساب نمی‌شود مگر آن که بدون قصد ماندن، آن قدر بماند که مردم بگویند اینجا وطن اوست.

مسأله ۱۳۳۲- کسی که در دو محل زندگی می‌کند، مثلًا شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند، هر دو وطن او است. و اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، اشکال دارد، و باید احتیاط مراعات شود.

مسأله ۱۳۳۳- در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامه نکند نمازش شکسته است چه ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نه.

مسأله ۱۳۳۴- اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

مسأله ۱۳۳۵- مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۶- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلًا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند پس اگر بخواهد مثلًا ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۸- مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا برود، چنانچه جایی که می‌خواهد برود خطه‌ی سور بلد اقامت یا از بساتین و مزارع و باغات اطراف آن باشد به مقداری که رفتن به آنجا منافی با صدق اقامت در بلد نباشد باید در تمام ده روز نماز را تمام بخواند. ولی چنانچه بخواهد تا کمتر از چهار فرسخ برود، چنانچه در نیّت او باشد، که در بین ده روز فقط یک مرتبه برود و بیش از دو ساعت رفتن و برگشتن را طول ندهد، در همه ده روز باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۹- مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جایی بماند مثلًا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۰- کسی که تصمیم دارد، ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد، در صورتی که مردم به احتمال او اعتنایی نکنند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۱- اگر مسافر بداند که مثلًا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام

بخوانـد ولی اگر ندانـد تا آخر ماه چقـدر مانـده و قصـد کنـد که تا آخر ماه بماند باید نماز را شکسـته بخواند اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۴۲- اگر مسافر قصـد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصـرف شود، یا مردد شود که در آنجا بمانـد یا به جای دیگر برود، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد و اگر بعـد از خوانـدن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۳- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانـده باشـد، روزه‌اش صـحیح است و تا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد روزه آن روزش صحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۳۴۴- مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر از ماندن منصـرف شود و شک کند پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۵- اگر مسـافر به نیت این که نماز را شکسـته بخوانـد، مشـغول نماز شود و در بین نماز تصـمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۴۶- مسافری که قصـد کرده ده روز در جایی بمانـد، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصـد خود برگردد، چنانچه مشـغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند. و اگر مشغول رکعت سوم شده نمازش باطل است، و تا وقتی در آنجا هست باید نماز را شکسته بخواند اگر چه داخل در رکوع رکعت سوم شده باشد.

مسأله ۱۳۴۷- مسـافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر بیشتر از ده روز در آنجـا بمانـد، تـا وقتی مسـافرت نکرده، بـاید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۴۸- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می‌تواند روزه مستحبی را هم به جا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۴۹- مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد به محل اقامه خود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۰- مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسـخ است برود و ده روز در آنجا بمانـد، بایـد در رفتن و در جایی که قصـد مانـدن ده روز کرده، نمازهای خود را تمام بخواند. ولی اگر جایی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسـته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرد نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۱- مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهـار فرسـخ است برود، چنـانچه مردد باشـد که به محـل اولش برگردد یـا نه، یا به کلی از برگشـتن به آنجا غافل باشـد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشـد که ده روز در آنجا بمانـد یا نه، یا آن که از ده روز مانـدن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشـد، بایـد از وقتی که می‌رود تا برمی‌گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۲- اگر به خیال این که رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمـد که آنها قصد نکرده‌اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصـرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۳- اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مردد شود، از وقتی که مردد می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴- مسافری که می‌خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند اگر بعد از آن که نه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند همین طور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۵- مسافری که سی روز مردد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

مسأله ۱۳۵۶- مسافر می تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد در جایی که اول جزء این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که شکسته بخواند اگر چه اقوی، صحت تمام است و نیز مسافر می‌تواند در حرم و رواق حضرت سید الشهداء علیه السلام بلکه در مسجد متصل به حرم نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۷- کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و نیز اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند باید نماز را دوباره بخواند، و اگر بعد از وقت یادش بیاید، بنا بر احتیاط واجب، باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۵۸- کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر فراموش کند و بدون توجه و بطور عادت تمام بخواند نمازش باطل است، و نیز اگر حکم مسافر و سفر خود را فراموش کرده باشد در صورتی که وقت داشته باشد نمازش را دوباره بخواند بلکه اگر وقت هم گذشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۵۹- مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۰- مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلًا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنانچه تمام بخواند در صورتی که وقت باقی است باید نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته باید شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۶۱- مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت هم گذشته باید شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۶۲- اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته به جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضای آن نماز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۶۳- کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به جا آورد در هر صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۶۴- اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است. و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۵- اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند مثلًا نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن

برگردد باید شکسته بخواند چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۶- مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند، و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۳۶۷- مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۸- اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۶۹- مستحب است مسافر بعد از هر نمازی که شکسته می‌خواند سی مرتبه بگوید سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر. و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است. بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۰- کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیه‌ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخواند، قضا ندارد.

مسأله ۱۳۷۱- اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

مسأله ۱۳۷۲- کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۷۳- کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۳۷۴- اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۷۵- قضای نمازهای یومیه لازم نیست به ترتیب خوانده شود مثلًا کسی که یک روز نماز عصر و روز بعد نماز ظهر را نخوانده، لازم نیست اول نماز عصر و بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۶- اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند یا مثلًا بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۷۷- اگر کسی نداند که نمازهایی که از او قضا شده کدام یک جلوتر بوده لازم نیست بطوری بخواند که ترتیب حاصل شود و هر یک را می‌تواند مقدم بدارد.

مسأله ۱۳۷۸- اگر کسی که نمازهایی از او قضا شده می‌داند کدام یک جلوتر قضا شده احتیاط مستحب آن است که به ترتیب قضا کند. و آنچه اول قضا شده اول بخواند و دومی را بعد و همین طور.

مسأله ۱۳۷۹- اگر برای میتی می‌خواهند نماز قضا بدهند و می‌دانند آن میت ترتیب قضا شدن را می‌دانسته باز لازم نیست طوری قضا را به جا بیاورند که ترتیب حاصل شود.

مسأله ۱۳۸۰- اگر برای میتی که در مسأله پیش گفته شد بخواهند چند نفر را اجیر کنند که نماز بخوانند لازم نیست برای آنها وقت مرتب معین کنند که با هم شروع نکنند در عمل.

مسأله ۱۳۸۱- اگر بدانند که میت ترتیب قضا شدن را نمی‌دانسته یا ندانند که می‌دانسته لازم نیست به ترتیب برای او قضا به جا بیاورند.

مسأله ۱۳۸۲- در مسأله پیش اگر بخواهند چند نفر را برای به جا آوردن نماز میت اجیر کنند لازم نیست وقت معین کنند و می توانند همه با هم شروع به قضا کنند.

مسأله ۱۳۸۳- کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند مثلًا نمی‌داند چهار تا بوده یا پنج تا، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است و همچنین اگر شماره آنها را می‌دانسته و فراموش کرده اگر مقدار کمتر را بخواند کفایت می کند.

مسأله ۱۳۸۴- کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیش دارد می‌تواند قبل از خواندن نمازی که قضا شده نماز ادایی را بخواند و لازم نیست نماز قضا را جلو بیندازد.

مسأله ۱۳۸۵- کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده و نمی‌داند نماز ظهر است یا عصر است یا عشاء اگر یک نماز چهار رکعتی بخواند به نیت قضای نمازی که نخوانده کافی است.

مسأله ۱۳۸۶- اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، اگر چه لازم نیست نمازهای قضا را، پیش از نماز ادا بخواند حتی اگر چه وقت داشته باشد و ترتیب بین نمازهای قضا را هم بداند، ولی احتیاط استحبابی آن است که نمازهای قضا، مخصوصاً نماز قضای همان روز را پیش از نماز ادا بخواند.

مسأله ۱۳۸۷- تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۸۸- نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلًا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۸۹- مستحب است بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب بد را می‌فهمد به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۰- اگر پدر نماز و روزه خود را به جا نیاورده باشد، چنانچه از روی نافرمانی ترک نکرده و می‌توانسته قضا کند، بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگش به جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد. بلکه اگر از روی نافرمانی هم ترک کرده باشد واجب است به همین طور عمل کند و نیز روزه‌ای را که در سفر نگرفته، اگر چه نمی‌توانسته قضا کند، واجب است که پسر بزرگتر قضا نماید، یا برای او اجیر بگیرد.

مسأله ۱۳۹۱- اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر نماز و روزه قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۹۲- اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به جا آورده یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۳- اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز و روزه پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست. ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه او را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۳۹۴- اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند بعد از آن که اجیر، نماز و روزه او را بطور صحیح به جا آورد بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۳۹۵- اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلًا قضای نماز صبح و مغرب و عشا را باید بلند بخواند.

مسأله ۱۳۹۶- کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۳۹۷- اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر، نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر را قضا نماید و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۳۹۸- اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز و روزه پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

نماز جماعت

مسأله ۱۳۹۹- مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است.

مسأله ۱۴۰۰- در روایتی وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هر چه بیشتر شوند، ثواب نمازشان بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند و عده آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

مسأله ۱۴۰۱- حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۰۲- مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است. و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

مسأله ۱۴۰۳- وقتی که جماعت برپا می‌شود، مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند. و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

مسأله ۱۴۰۴- اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند در صورتی که جماعت دوم و اشخاص آن غیر از اول باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۰۵- کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۰۶- اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، چون اطاعت پدر و مادر واجب است بنا بر احتیاط واجب باید نماز را به جماعت بخواند و قصد استحباب نماید.

مسأله ۱۴۰۷- احتیاط واجب آن است که نماز عید فطر و قربان را در زمان غیبت امام علیه السلام با جماعت نخوانند ولی به قصد رجاء مانع ندارد، و نمازهای مستحبی را هم نمی‌شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند.

مسأله ۱۴۰۸- موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتدا کرد ولی اگر نماز

یومیه‌اش را احتیاطاً دوباره می‌خواند فقط در صورتی که مأموم احتیاطش با امام یکی باشد می‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۰۹- اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می‌خوانـد می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می‌کند، یا قضای احتیاطی نماز کس دیگر را می‌خواند، اگر چه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد ولی اگر انسان بداند که از آن کس که برای او قضا می‌خواند نماز فوت شده که در این صورت اقتدای به او اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۱۰- اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۱۱- اگر امام در محراب باشـد و کسـی پشت سـر او اقتدا نکرده باشد کسانی که دو طرف محراب ایسـتاده‌اند و به واسـطه دیوار محراب امام را نمی‌بیننـد نمی‌تواننـد اقتدا کنند، بلکه اگر کسـی هم پشت سـر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی‌بینند اشکال دارد، بلکه باطل است.

مسأله ۱۴۱۲- اگر به واسـطه درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایسـتاده‌اند امام را نبیننـد می‌توانند اقتدا کنند. و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند، صف جلوی خود را نبینند می‌توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۱۳- اگر صـفهای جماعت تا درب مسـجد برسد، کسـی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سـر او اقتدا می‌کنند صـحیح می‌باشد، ولی نماز کسانی که دو طرف او ایسـتاده‌اند و صف جلو را نمی‌بینند اشـکال دارد، بلکه باطل است.

مسأله ۱۴۱۴- کسـی که پشت سـتون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسـطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند بلکه اگر از دو طرف هم متصل باشد ولی از صف جلو حتی یک نفر را هم نبیند جماعت او صحیح نیست.

مسأله ۱۴۱۵- جای ایسـتادن امام بایـد از جای مأموم بلندتر نباشد ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشـکال ندارد، و نیز اگر زمین سراشـیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن، زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۱۶- اگر جای مأموم بلنـدتر از جای امام باشـد در صورتی که بلندی به مقدار متعارف زمان قدیم باشد مثل آن که امام در صحن مسجد و مأموم در پشت بام بایستد اشکال ندارد ولی اگر مثل ساختمانهای چند طبقه این زمان باشد، جماعت اشکال دارد.

مسأله ۱۴۱۷- اگر بین کسـانی که در یـک صف ایسـتاده‌اند بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بـد را می‌فهمـد فاصـله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است می‌توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۱۸- بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد کسـی که در صف بعد ایستاده، می‌تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

مسأله ۱۴۱۹- اگر بدانـد نماز یک صف از صـفهای جلو باطل است، در صـفهای بعـد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۰- هرگاه بداند نماز امام باطل است مثلًا بداند امام وضو ندارد، اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۱- اگر مـأموم بعـد از نمـاز بفهمـد که امـام عـادل نبوده یـا کـافر بوده، یـا به جهتی نمـازش باطـل بوده، مثلًا بی‌وضو نماز خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۲۲- اگر در بین نماز شک کنـد که اقتـدا کرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفه مأموم است مثلًا به حمد و سوره امام گوش می‌دهـد باید نماز را به جماعت تمام کند و اگر مشـغول کاری باشد که هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است مثلًا در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید.

مسأله ۱۴۲۳- انسان در بین نماز جماعت می‌تواند نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۲۴- اگر مأموم به واسطه عذری بعد از حمد و سوره امام نیت فرادی کند لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند.

مسأله ۱۴۲۵- اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، بنا بر احتیاط واجب نباید دوباره نیت جماعت کند. ولی اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۲۶- اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۲۷- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش بطور جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود. اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش بطور فرادی صحیح می‌باشد و باید آن را تمام نماید.

مسأله ۱۴۲۸- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش صحیح است و فرادی می‌شود.

مسأله ۱۴۲۹- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، می‌تواند نیت فرادی کند یا صبر کند تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند. ولی اگر برخاستن امام به قدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، باید نیت فرادی نماید.

مسأله ۱۴۳۰- اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد نماز او بطور جماعت صحیح است و باید رکوع کند و خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۳۱- اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرهٔ الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۳۲- مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و اگر مساوی او هم بایستد اشکال دارد و به احتیاط واجب باید کمی عقب‌تر از امام بایستد، اگر چه قد او بلندتر از امام باشد که در رکوع و سجود سرش جلوتر از امام باشد.

مسأله ۱۴۳۳- در نماز جماعت باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی‌شود فاصله نباشد و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۳۴- اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله شود، نمازش فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۳۵- اگر بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام بقدر گشادی بین دو قدم فاصله باشد اشکال ندارد، و نیز اگر بین انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده و انسان به وسیله او به امام متصل است به همین مقدار فاصله باشد نمازش اشکال ندارد، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۳۶- اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، چنانچه به اندازه گشادی بین دو قدم هم فاصله داشته باشند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۳۷- اگر در نماز، بین مأموم و امام یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است بیشتر از یک قدم بزرگ فاصله پیدا شود نمازش فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۳۸- اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود یا همه نیت فرادی نمایند، اگر فاصله به اندازه یک قدم

بزرگ نباشد نماز صف بعد بطور جماعت صحیح و اگر بیشتر از این مقدار باشد فرادی می‌شود و صحیح است.

مسأله ۱۴۳۹- اگر در رکعت دوم اقتـدا کند، قنوت و تشـهد را با امام می‌خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشـهد انگشـتان دست و سـینه پا را به زمین بگـذارد و زانوها را بلنـد کنـد، و بایـد بعد از تشـهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند، یا نیت فرادی کند و نمازش صحیح است، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۴۰- اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده، خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۴۱- اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۴۲- اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتـدا کنـد، بایـد حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۴۳- کسـی که می‌داند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام نمی‌رسد، باید سوره را نخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۴- کسـی که اطمینان دارد که اگر سوره را شـروع کنـد یا تمام نمایـد به رکوع امام می‌رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید.

مسأله ۱۱۴۵- کسـی که یقین دارد، اگر سوره را بخوانـد به رکوع امـام می‌رسـد، چنـانچه سوره را بخوانـد و به رکوع نرسـد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۶- اگر امام ایسـتاده باشـد و مأموم ندانـد که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصـد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۷- اگر به خیال این که امام در رکعت اوّل یا دوم است حمـد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده نمازش صحیح است.

ولی اگر پیش از رکوع بفهمـد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سـجده خود را به امام برساند.

مسأله ۱۱۴۸- اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است حمـد و سوره بخوانـد و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۹- اگر موقعی که مشـغول نمـاز مسـتحبی است جمـاعت برپـا شود، چنـانچه اطمینـان نـدارد که اگر نمـاز را تمام کنـد به جماعت برسد، مسـتحب است نماز را رها کند و مشـغول نماز جماعت شود. بلکه اگر اطمینان نداشـته باشد که به رکعت اول برسـد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۰- اگر موقعی که مشـغول نمـاز سه رکعتی یـا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۵۱- اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۵۲- کسی که یک رکعت از امام عقب مانده وقتی امام تشهد رکعت آخر را می‌خواند، می‌تواند برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست، و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۵۳- امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می‌فهمد به بچه ممیز دیگر جایز نیست و احتیاط واجب آن است که امام زن نیز مرد باشد.

مسأله ۱۴۵۴- امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقی است یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۵- کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند. و کسی که نشسته نماز می‌خواند نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۶- کسی که نشسته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند و همچنین کسی که خوابیده است می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند ولی کسی که نشسته نماز می‌خواند نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۷- اگر امام جماعت به واسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد ولی اگر به واسطه عذری با لباس نجس نماز می‌خواند بنا بر احتیاط واجب نباید به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۵۸- اگر امام مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند بنا بر احتیاط واجب، نمی‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۵۹- بنا بر احتیاط واجب کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، نباید امام جماعت شود.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۰- موقعی که مأموم نیت می‌کند، باید امام را معین نماید. ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلًا اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۱- مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او و رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۶۲- اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۶۳- اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۶۴- اگر مأموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدایی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۵- اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر،

می‌تواند حمد و سوره بخواند.

مسأله ۱۴۶۶- مأموم باید در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر حمد و سوره نخواند و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۶۷- مأموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۶۸- اگر مأموم پیش از امام عمداً هم سلام دهد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۹- اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام و سلام چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد. ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می‌گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۰- مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد. و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، معصیت کرده ولی نمازش صحیح است امّا اگر در دو رکن پشت سرهم از امام جلو یا عقب بیفتد بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند اگر چه بعید نیست نمازش صحیح باشد و فرادی شود.

مسأله ۱۴۷۱- اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی‌کند ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۷۲- اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۷۳- کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است.

مسأله ۱۴۷۴- اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال این که به امام نمی‌رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۵- اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است، به قصد این که با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، باید بنا بر احتیاط نماز را تمام کند و از سر بخواند. و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، احتیاط آن است که نماز را فرادی تمام نماید اگر چه می‌تواند متابعت امام را بکند و به سجده رود و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۴۷۶- اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قراءت امام می‌رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۷- اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قراءت امام نمی‌رسد، واجب است سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است اگر چه احوط استحبابی در این صورت اعاده نماز است، و اگر سر برندارد تا امام برسد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۸- اگر پیش از امام به سجده رود، واجب است که سر بردارد و با امام به سجده رود و نمازش صحیح است اگر چه احتیاط استحبابی در این صورت اعاده نماز است. و اگر برنداشت نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۹- اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر کند

تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۸۰- اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر یک زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده‌اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند مستحب است پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند مستحب است مردها عقب امام و زنها پشت مردها بایستند.

مسأله ۱۴۸۱- اگر امام و مأموم هر دو زن باشند احتیاط آن است که امام کمی جلوتر بایستد.

مسأله ۱۴۸۲- مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

مسأله ۱۴۸۳- مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۸۴- مستحب است بعد از گفتن قَدْ قَامَتِ الصَّلاةُ مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۸۵- مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز مستحب است قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

مسأله ۱۴۸۶- مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۸۷- اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۸۸- اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۸۹- مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۰- مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

نماز آیات

مسأله ۱۴۹۱- نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می‌شود: اول: گرفتن خورشید، دوم: گرفتن ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد. سوم: زلزله اگر چه کسی هم نترسد. چهارم: رعد و برق و

بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتی که بیشتر مردم بترسند که بنا بر احتیاط واجب باید برای اینها هم نماز آیات بخوانند.

مسأله ۱۴۹۲- اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان بایـد برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلًا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

مسأله ۱۴۹۳- کسـی کـه چنـد نمـاز آیـات بر او واجـب است، اگر همه آنهـا برای یـک چیز بر او واجب شـده باشـد، مثلًا سه مرتبه خورشـید گرفته و نماز آنها را نخوانده است موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه آنها باشد و همچنین است اگر چنـد نمـاز برای رعـد و برق و بادهـای سیاه و سـرخ وماننـد اینها بر او واجب شـده باشـد ولی اگر برای آفتاب گرفتن و مـاه گرفتن و زلزله، یـا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شـده باشـد بنا بر احتیاط واجب، بایـد موقع نیت، معین کند نماز آیاتی را که می‌خواند برای کدام یک آنها است.

مسأله ۱۴۹۴- چیزهـایی که نمـاز آیـات برای آنهـا واجب است، در هر شـهری اتفـاق بیفتـد، فقـط مردم همان شـهر بایـد نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها بقدری نزدیک باشد که با آن شـهر یکی حساب شود، نماز آیات بر آنها هم واجب است.

مسأله ۱۴۹۵- از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند انسان باید نماز آیات را بخواند و بنا بر احتیاط واجب، باید بقدری تأخیر نیندازد که شروع به بازشدن کند.

مسأله ۱۴۹۶- اگر خواندن نماز آیات را بقدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، باید نیت ادا و قضا نکند ولی اگر بعد از بازشدن تمام آن، نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

مسأله ۱۴۹۷- اگر مـدت گرفتن خورشـید یا ماه بیشتر از خوانـدن یک رکعت باشـد ولی انسان نماز را نخوانـد، تا به انـدازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانـده باشـد بایـد نیت ادا کند بلکه اگر مدت گرفتن آنها به اندازه خواندن یک رکعت هم باشد بنا بر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و ادا است.

مسأله ۱۴۹۸- موقعی که زلزله و رعـد و برق وماننـد اینها اتفاق می‌افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصـیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است.

مسأله ۱۴۹۹- اگر بعـد از بازشـدن آفتـاب یـا ماه بفهمـد که تمام آن گرفته بوده، بایـد قضای نماز آیات را بخوانـد. ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۰- اگر عـده‌ای بگوینـد که خورشـید یا ماه گرفته است چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیـدا نکند و نماز آیات نخواند و بعـد معلوم شود راست گفته‌انـد، در صورتی که تمام خورشـید یا ماه گرفته باشـد بایـد نماز آیات را بخواند. و اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگوینـد خورشـید یا ماه گرفته، بعـد معلوم شود که عادل بوده‌انـد بایـد نماز آیات را بخوانـد بلکه اگر معلوم شود که مقداری از آن گرفته احتیاط واجب آن است که نماز آیات را بخواند.

مسأله ۱۵۰۱- اگر انسـان به گفته کسـانی که از روی قاعـده علمی وقت گرفتن خورشـید و مـاه را می‌داننـد، اطمینـان پیـدا کنـد که خورشـید یـا ماه گرفته، بنا بر احتیاط واجب بایـد نماز آیات را بخوانـد و نیز اگر بگوینـد فلان وقت خورشـید یا ماه می‌گیرد و فلان مقـدار طول می‌کشـد و انسان به گفته آنان اطمینان پیـدا کنـد، بنا بر احتیاط واجب بایـد به حرف آنان عمل نمایـد، مثلًا اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به باز شدن می‌کند احتیاطاً باید نماز را تا آن وقت تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۵۰۲- اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۰۳- اگر در وقت نمـاز یـومیه نمـاز آیـات هم بر انسـان واجب شود، چنـانچه برای هر دو نمـاز وقت دارد، هر کـدام را اول بخوانـد اشـکال نـدارد. و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشـد، بایـد اول آن را بخوانـد و اگر وقت هر دو تنگ باشـد، باید اول نماز

یومیه را بخواند.

مسأله ۱۵۰۴- اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند.

و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آن را بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۰۵- اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را بهم بزند، بقیه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۰۶- اگر در حال حیض یا نفاس زن، آفتاب یا ماه بگیرد و تا آخر مدتی که خورشید یا ماه باز می‌شوند در حال حیض یا نفاس باشد نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۰۷- نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۰۸- در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلًا به قصد سوره قُل هو اللّه احد، بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: قُل هُوَ اللّهُ احَدٌ دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: اللّهُ الصَّمَدُ باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید: وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً احَدٌ و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۰۹- اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۰- چیزهایی که در نماز یومیه واجب و مستحب است در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد ولی در نماز آیات مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه به قصد امید ثواب، بگویند الصلاهْ.

مسأله ۱۵۱۱- مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید: سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَه و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۱۲- مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

مسأله ۱۵۱۳- اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد نماز باطل است.

مسأله ۱۵۱۴- اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم، و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است. ولی اگر مثلًا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده، باید رکوعی را که شک

دارد به جا آورده یا نه، به جا آورد. و اگر برای رفتن به سجده خم شده، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۱۵- هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۱۶- نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام علیه السلام غایب است، مستحب می‌باشد و احتیاط واجب آن است که آن را به جماعت نخوانند، ولی به قصد رجاء مانع ندارد، و چنانچه ولیّ فقیه یا مأذون از طرف او اقامه جماعت نماید اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۱۷- وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

مسأله ۱۵۱۸- مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۱۹- نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۰- در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است ولی بهتر است این دعا را به قصد امید ثواب بخوانند:

اَللّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِياءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَروتِ وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَهْلَ التَّقْوى وَ الْمَغْفِرَةِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هذَا الْيَوْمِ الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمينَ عيداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ كَرامَةً وَ مَزيداً انْ تُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْ تُدْخِلَنی فی كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فيهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ انْ تُخْرِجَنِی مِنْ كُلِّ سُوءٍ اخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ بِهِ عِبادُكَ الصَّالِحُونَ وَ اعُوذ بِكَ مِمَّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُكَ الْمُخْلَصُونَ.

مسأله ۱۵۲۱- مستحب است در نماز عید فطر و قربان قراءت را بلند بخوانند.

مسأله ۱۵۲۲- نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۳- مستحب است روز عید فطر قبل از نماز عید، به خرما افطار کند و در عید قربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد.

مسأله ۱۵۲۴- مستحب است پیش از نماز عید غسل کند و دعاهایی که پیش از نماز و بعد از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخواند.

مسأله ۱۵۲۵- مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند.

مسأله ۱۵۲۶- بعد از نماز مغرب و عشای شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید:

اللَّهُ أَكْبَرُ اللّهُ أَكْبَرُ لا الهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلى ما هَدانا.

مسأله ۱۵۲۷- مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلى ما رَزَقَنا مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلى

ما ابْلانا ولی اگر عیـد قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۲۸- کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخواند.

مسأله ۱۵۲۹- اگر شک کند در تکبیرهـای نمـاز و قنوت‌هـای آن، اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنا بر اقل بگـذارد و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۳۰- اگر قراءت یا تکبیرات یا قنوت‌ها را فراموش کند و به جا نیاورد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۵۳۱- اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیرهٔ الاحرام را فراموش کند نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۳۲- اگر در نمـاز عیـد یـک سـجده یا تشـهد را فراموش کنـد احتیاط مسـتحب آن است که بعـد از نماز آن را رجاءً به جا آورد. و اگر کـاری کنـد که برای آن سـجده سـهو در نمازهای یومیه لازم است احتیاط مسـتحب آن است که بعـد از نماز رجاءً دو سجده سهو برای آن بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۳۳- بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد.

و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۵۳۴- انسان می‌توانـد برای بعضـی از کارهای مسـتحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم السـلام، از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۳۵- کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند.

مسأله ۱۵۳۶- اجیر بایـد موقع نیت، میـت را معیـن نمایـد. و لازم نیسـت اسم او را بدانـد. پس اگر نیت کنـد از طرف کسـی نمـاز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافی است.

مسأله ۱۵۳۷- اجیر بایـد خود را به جای میت فرض کند و عبادتهای او را قضا نماید و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

مسأله ۱۵۳۸- باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را به صورت صحیح می‌خواند.

مسأله ۱۵۳۹- کسـی که دیگری را برای نمازهـای میت اجیر کرده اگر بفهمـد که عمـل را به جـا نیـاورده، یـا باطـل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

مسأله ۱۵۴۰- هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه اگر چه بگوید انجام داده‌ام، باید دوباره اجیر بگیرد. ولی اگر شـک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

مسأله ۱۵۴۱- کسـی را که عذری دارد و مثلًا نشسته نماز می‌خواند نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد، بلکه بنا بر احتیاط واجب باید کسی را هم که با تیمم یا جبیره نماز می‌خواند اجیر نکنند.

مسأله ۱۵۴۲- مرد برای زن و زن برای مرد می‌توانـد اجیر شود و در بلنـد خوانـدن و آهسـته خوانـدن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۴۳- لازم نیست قضای نمازهای میت به ترتیب خوانده شود، اگر چه بدانند که میت ترتیب نمازهای خود را می‌دانسته.

مسأله ۱۵۴۴- اگر با اجیر شـرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد، باید همان طور به جا آورد. و اگر با او شرط نکنند،

باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید، و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند مثلًا اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۴۵- اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۶- اگر میت ترتیب نمازهایی را که قضا شده می‌دانسته و انسان بخواهد برای آن نمازها اجیر بگیرد لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید.

مسأله ۱۵۴۷- اگر کسی اجیر شود که مثلًا در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می‌دانند به جا نیاورده دیگری را اجیر نمایند بلکه برای نمازهایی هم که احتمال می‌دهند به جا نیاورده باید بنا بر احتیاط واجب اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۸- کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولیّ میت بدهند، مثلًا اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولیّ میت بدهند، و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند، امّا اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۴۹- اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش برسانند.

احکام روزه

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و شرح آنها بعداً گفته می‌شود خودداری نماید.

نیّت

مسأله ۱۵۵۰- لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلًا بگوید فردا را روزه می‌گیرم، بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد کافی است، و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۵۱- انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند، و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

مسأله ۱۵۵۲- از اول شب ماه رمضان تا اذان صبح هر وقت نیت روزه فردا بکند اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۵۳- وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۵۴- کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب. و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید.

مسأله ۱۵۵۵- اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلًا نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می‌گیرم. ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید، و روزه دیگری را نیت کند روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۵۶- اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

مسأله ۱۵۵۷- اگر مثلًا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۵۸- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۵۵۹- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۰- اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۶۱- اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است روزه او باطل می‌باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید.

مسأله ۱۵۶۲- اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۶۳- کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد. ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد، و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، ......ЉЬŞمستحبی او بهم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است گرچه بی‌اشکال نیست.

مسأله ۱۵۶۴- اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد مثلًا نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است، و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام نداده باشد و نیت کند روزه او صحیح و گرنه باطل می‌باشد.

مسأله ۱۵۶۵- اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۶- اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد نمی‌تواند روزه بگیرد و قضا هم ندارد.

مسأله ۱۵۶۷- اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند، و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۶۸- روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی‌تواند نیت روزه رمضان کند ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۶۹- اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۰- اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد روزه‌اش باطل است، ولی چنانچه نیت کند که چیزی را که روزه را باطل می‌کند به جا آورد در صورتی که آن را انجام ندهد روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۷۱- در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، یا مردّد شود که به جا آورد یا نه، چنانچه به جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۵۷۲- نُه چیز روزه را باطل می‌کند.

اول خوردن و آشامیدن، دوم: جماع، سوم: استمناء، و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر علیهم السلام. پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب. هفتم: باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن، و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱- خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۷۳- اگر روزه‌دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد روزه او باطل می‌شود مگر آن که رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۷۴- اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو برد روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۷۵- اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۷۶- احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از استعمال آمپولی که به جای غذا به کار می‌رود خودداری کند، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی‌حس می‌کند یا به جای دوا استعمال می‌شود اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۷۷- اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۷۸- کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود بلکه اگر فرو هم نرود بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد.

مسأله ۱۵۷۹- فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۸۰- فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

مسأله ۱۵۸۱- اگر روزه‌دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد می‌تواند به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می‌شود، و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۸۲- جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولًا به حلق نمی‌رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد چنانچه فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۵۸۳- انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او بقدری است که معمولًا نمی‌شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲- جِماع

مسأله ۱۵۸۴- جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۵۸۵- اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود ولی کسی که آلتش را بریده‌اند اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۶- اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است و کسی هم که آلتش را بریده‌اند اگر شک کند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۸۷- اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به طوری که از اختیار او خارج باشد، روزه او باطل نمی‌شود، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

۳- استمناء

مسأله ۱۵۸۸- اگر روزه‌دار استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۹- اگر بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست. ولی اگر کاری کند که بی‌اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۹۰- هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید، می‌تواند در روز بخوابد و چنانچه بخوابد و محتلم هم بشود روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۹۱- اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.
مسأله ۱۵۹۲- روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند بول کند و به دستوری که در مسأله ۷۲ گفته شد، استبراء نماید، ولی اگر بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می‌آید در صورتی که غسل کرده باشد نمی‌تواند استبراء کند.
مسأله ۱۵۹۳- روزه‌داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.
مسأله ۱۵۹۴- اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند در صورتی که منی از او بیرون نیاید روزه‌اش باطل نمی‌شود.
مسأله ۱۵۹۵- اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود اگر چه اتفاقاً منی بیرون آید روزه او صحیح است. ولی اگر شوخی را ادامه دهد تا آنجا که نزدیک است منی خارج شود و خودداری نکند تا خارج گردد روزه‌اش باطل است.

۴- دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۱۵۹۶- اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت عمداً نسبت دروغ بدهد اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که حضرت زهرا سلام اللّٰه علیها و سایر پیغمبران و جانشینان آنان هم در این حکم فرقی ندارند.
مسأله ۱۵۹۷- اگر بخواهد خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنا بر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید لکن اگر خودش هم خبر بدهد روزه‌اش باطل نمی‌شود.
مسأله ۱۵۹۸- اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.
مسأله ۱۵۹۹- اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می‌کند و چیزی را که می‌داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه‌اش صحیح است.
مسأله ۱۶۰۰- اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه‌اش باطل می‌شود ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.
مسأله ۱۶۰۱- اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده‌اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه، روزه‌اش باطل می‌شود.
مسأله ۱۶۰۲- اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵- رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۱۶۰۳- رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است.
مسأله ۱۶۰۴- اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است، مواظبت نکند و به حلق برسد، روزه‌اش باطل

می‌شود.

مسأله ۱۶۰۵- احتیاط واجب آن است که روزه‌دار دود سیگار و تنباکو و ماننـد اینها را هم به حلق نرسانـد. ولی بخار غلیظ، روزه را باطل نمی‌کند، مگر این که در دهان به صورت آب درآید و فرو دهد.

مسأله ۱۶۰۶- اگر مواظبت نکنـد و غبـار یـا بخـار یـا دود و ماننـد اینهـا داخـل حلق شود، چنـانچه یقین داشـته که به حلق نمی‌رسـد روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۰۷- اگر فراموش کنـد که روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد روزه‌اش باطل نمی‌شود و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد.

۶- فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۰۸- اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۹- اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۰- اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۱۱- اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۲- احتیـاط واجب آن است که سـر را در گلاب فرو نبرد ولی در آبهای مضاف دیگر و در چیزهای دیگر که روان اسـت اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۱۳- اگر روزه‌دار بی‌اختیار در آب بیفتد و تمام سـر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سـر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۴- اگر عادتـاً با افتادن در آب سـرش زیر آب می‌رود، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب بینـدازد و سـرش زیر آب برود روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۵- اگر فراموش کنـد که روزه است و سـر را در آب فرو برد، یـا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۶- اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

مسأله ۱۶۱۷- اگر بدانـد که روزه است و عمـداً برای غسل سـر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او، روزه واجبی باشـد که مثل روزه کفاره وقت معینی نـدارد، غسل صـحیح و روزه باطل می‌باشد، ولی اگر واجب معین باشد، اگر به فرو بردن سـر در آب، قصد غسـل کند، روزه او باطل است، و بنا بر احتیاط واجب، غسل او هم باطل است مگر آن که در زیر آب، یا در حال خارج شدن از آب نیت غسل کنـد که در این صورت غسل او صـحیح است و اما اگر روزه ماه رمضان باشـد، هم غسل و هم روزه باطل است مگر آنکه در همان زیر آب توبه نماید و در حال خارج شدن از آب نیت غسل کند که در این صورت غسل او صحیح است.

مسأله ۱۶۱۸- اگر برای آن کـه کســی را از غرق شـدن نجـات دهـد سـر را در آب فرو برد، اگر چـه نجـات دادن او واجـب باشـد، روزه‌اش باطل می‌شود.

۷– باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۱۹– اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۲۰– اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۱– کسی که جنب است و می‌خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، می‌تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است.

مسأله ۱۶۲۲– اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلًا اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۲۳– کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود، ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، با تیمم روزه او صحیح است ولی گناهکار است.

مسأله ۱۶۲۴– اگر گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده چنانچه تیمم کند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۵– کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۲۶– هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد بیدار می‌شود برای غسل، می‌تواند بخوابد.

مسأله ۱۶۲۷– کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۸– کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۹– کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۳۰– اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و کفاره بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۱۶۳۱– خوابی را که در آن محتلم شده نباید خواب اول حساب کرد بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد خواب اول حساب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۲– اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۳۳- هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۳۴- کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۳۵- کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ است مثلًا پنج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است، بعد از رمضان عوض آن را به جا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست باید روز دیگر روزه بگیرد، و در هر صورت این روز را لازم نیست روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۳۶- اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن تا اذان صبح جنب بماند، روزه‌اش صحیح است چه وقت آن معین باشد و چه نباشد.

مسأله ۱۶۳۷- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۳۸- اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه ماه رمضان یا قضای آن را بگیرد باید تیمم نماید و روزه‌اش صحیح است، و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجب مثل روزه کفاره و روزه نذری بگیرد اگر چه بدون تیمم هم روزه‌اش صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم کند.

مسأله ۱۶۳۹- اگر زن نزدیك اذان صبح از حیض یا نفاس پاك شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاك شده، روزه او صحیح است، ولی اگر در وسعت وقت قضای رمضان را گرفته باشد صحیح بودن آن اشکال دارد.

مسأله ۱۶۴۰- اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاك شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیك مغرب باشد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۱- اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یك روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است.

مسأله ۱۶۴۲- اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاك شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه‌اش باطل است. ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلًا منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۳- اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل‌های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه (در مسأله ۴۱۷ به بعد گفته شد) به جا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۴- کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

۸- اماله کردن

مسأله ۱۶۴۵- اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می‌کند، ولی استعمال شیاف‌هایی

که برای معالجه است اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که از استعمال شیاف‌هایی که برای کیف کردن است مثل شیاف تریاك یا برای تغذیه از این مجری است خودداری نمایند.

۹- قِئ کردن

مسأله ۱۶۴۶- هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند- اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد- روزه‌اش باطل می‌شود ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۴۷- اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسطه خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۴۸- اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۴۹- اگر مگس در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه بقدری پایین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است، و اگر به این مقدار پایین نرود باید آن را بیرون آورد اگر چه موجب شود که قی کند و روزه‌اش باطل شود، و چنانچه فرو برد روزه‌اش باطل می‌شود، و بنا بر احتیاط واجب باید کفاره جمع بدهد.

مسأله ۱۶۵۰- اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه بقدری پایین رفته باشد که آن را داخل شکم کند خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱- اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید نباید عمداً آروغ بزند ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۲- اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۵۳- اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه او باطل می‌شود، و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۵۴- اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال این که روزه‌اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۵۵- اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی‌شود. ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلًا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۵۶- روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند چیزی در گلویش می‌ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند، امّا اگر قصد رفتن کند و نرود یا بعد از رفتن چیزی به خوردش ندهند روزه او صحیح است، و چنانچه از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه او باطل می‌شود، ولی اگر چیزی در گلویش بریزند باطل شدن روزه او محل اشکال است.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

مسأله ۱۶۵۷- چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است:
دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می‌شود، انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست، بو کردن گیاههای معطر، نشستن زن در آب، استعمال شیاف، تر کردن لباسی که در بدن است، کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد در صورتی که منی بیرون آید روزه او باطل می‌شود.
جاهایی که قضا و کَفّاره واجب است
مسأله ۱۶۵۸- اگر در روزه رمضان عمداً قی کند یا در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۰ گفته شد سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود فقط باید قضای آن روز را بگیرد و چنانچه عمداً اماله کند یا سر زیر آب ببرد بنا بر احتیاط واجب باید کفاره هم بدهد ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.
مسأله ۱۶۵۹- اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، چنانچه می‌توانسته مسأله را یاد بگیرد، بنا بر احتیاط واجب کفاره بر او ثابت می‌شود و اگر نمی‌توانسته مسأله را یاد بگیرد یا اصلًا ملتفت مسأله نبوده یا یقین داشته که فلان چیز روزه را باطل نمی‌کند، کفاره بر او واجب نیست.

کَفّاره روزه

مسأله ۱۶۶۰- کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند یا به دستوری که در مسأله بعد گفته می‌شود دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مد که می‌تواند به فقرا طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد باید استغفار کند، اگر چه مثلًا یک مرتبه بگوید استغفر اللّه و احتیاط واجب در فرض اخیر آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.
مسأله ۱۶۶۱- کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.
مسأله ۱۶۶۲- کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است.
مسأله ۱۶۶۳- کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلًا به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.
مسأله ۱۶۶۴- اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد عذری مثل حیض یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر به جا می‌آورد.
مسأله ۱۶۶۵- اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلًا حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می‌شود یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه

روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد. و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

مسأله ۱۶۶۶- اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مسأله پیش گفته شد بنا بر احتیاط بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۶۷- اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، یک کفاره بر او واجب است. ولی اگر جماع او حرام باشد یک کفاره جمع واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۶۸- اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۶۹- اگر روزه‌دار جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید یک کفاره جمع کافی است.

مسأله ۱۶۷۰- اگر روزه‌دار کاری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، مثلًا آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلًا غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۷۱- اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است. و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود، و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلًا موقع آروغ زدن، خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده، به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط، کفاره جمع هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۲- اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد.

مسأله ۱۶۷۳- اگر به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود. ولی اگر خبر دهنده عادل بوده فقط قضای آن روز واجب است.

مسأله ۱۶۷۴- کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنا بر احتیاط کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۷۵- اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۷۶- اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۷۷- اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۷۸- اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۹- اگر زنی شوهر روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۰- اگر روزه‌دار در ماه رمضان، با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه بطوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیاری نداشته باشد و در بین جماع زن راضی شود، باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد، و اگر با اراده و اختیار عمل را

انجام دهد اگر چه مجبورش کرده باشد مرد باید کفاره خودش و زن را بدهد.

مسأله ۱۶۸۱- اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۲- اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به جا آورد، کفاره زن را نباید بدهد و بر خود زن هم کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۳- کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید بنا بر احتیاط باید کفاره‌اش را بدهد.

مسأله ۱۶۸۴- انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۸۵- اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ۱۶۸۶- کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به عیالات خود می‌دهد یا به آنها می‌خوراند می‌تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

مسأله ۱۶۸۷- کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی‌تواند بنا بر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۸۸- در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول: آن که روزه‌دار در روز ماه رمضان عمداً قی کند.

دوم: آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح از خواب سوم بیدار نشود.

سوم: عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد.

چهارم: آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

پنجم: آن که در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است، ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صبح نشده و چیزی بخورد و بعد معلوم شود صبح بوده قضا واجب نیست بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست.

ششم: آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هشتم: آن که به گفته کس دیگر که عادل باشد افطار کنند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

نهم: آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در

هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

دهم: آن که برای خنک شدن، یا بی‌جهت مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۹- اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۰- مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۹۱- اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی‌اختیار، یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

مسأله ۱۶۹۲- اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضا لازم نیست.

مسأله ۱۶۹۳- اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۶۹۴- اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۶۹۵- اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید. ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله ۱۶۹۶- روزه‌ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده و در حال مستی روزه را ادامه داده تا از مستی خارج شده باشد بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کند و بعداً قضا نماید.

مسأله ۱۶۹۷- اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده می‌تواند مقدار کمتر را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلًا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، می‌تواند پنج روز روزه بگیرد و نیز کسی هم که نمی‌داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می‌تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلًا اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده، یا بیست و ششم، می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۹۸- اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد. ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلًا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد باید اول، قضای رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۶۹۹- اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اول حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۰۰- کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد می‌تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید.

مسأله ۱۷۰۱- اگر قضای روزه ماه رمضان شخص دیگری را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۰۲- اگر بـه واسـطه مرض، یـا حیض، یـا نفـاس، روزه رمضـان را نگیرد و پیش از تمـام شـدن رمضـان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته برای او قضا کنند، اگر چه مستحب است.

مسأله ۱۷۰۳- اگر به واسـطه مرضـی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلًا برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۰۴- اگر به واسـطه مرضـی روزه رمضان را نگیرد و بعـد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عـذر دیگری پیـدا کنـد که نتوانـد تا رمضان بعـد قضای روزه را بگیرد بایـد روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان، غیر مرض عذر دیگری داشـته باشـد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسـطه مرض نتواند روزه بگیرد روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند.

مسأله ۱۷۰۵- اگر در ماه رمضان به واسـطه عـذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۰۶- اگر در قضای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عـذری پیـدا کنـد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مـد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد بلکه اگر موقعی که عذر دارد تصـمیم داشـته باشد که بعد از برطرف شدن عذر روزه‌های خود را قضا کنـد و پیش از آن که قضا نمایـد در تنگی وقت عـذر پیـدا کند باید قضای آن را بگیرد، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز هم یک مد غذا به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۰۷- اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد، بعد از آن که خوب شد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشـته باشـد باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۰۸- کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد می‌تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۰۹- اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۰- اگر روزه رمضـان را عمـداً نگیرد، بایـد قضـای آن را به جـا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شـصت فقیر طعام بدهـد، یا یک بنـده آزاد کنـد، و چنانچه تا رمضان آینـده قضای آن روزه را به جا نیاورد برای هر روز نیز دادن یک مـد طعام لازم است.

مسأله ۱۷۱۱- اگر روزه رمضان را عمـداً نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام دهد، مثلًا چند مرتبه جماع کند یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۷۱۲- بعـد از مرگ پدر پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه او را به تفصـیلی که در مسأله ۱۳۹۰ گفته شد به جا آورد ولی قضای روزه مادر، بر پسر واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۳- اگر پدر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد باید پسر بزرگتر قضا نماید.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۱۴- مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخوانـد، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۱۵- مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد. ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

مسأله ۱۷۱۶- اگر غیر از روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط واجب نباید در آن روز مسافرت کند. و اگر در سفر باشد باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد ولی اگر نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد می‌تواند در آن روز مسافرت نماید.

مسأله ۱۷۱۷- اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی‌تواند آن را در سفر به جا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد باید آن را در سفر به جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۱۸- مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد.

مسأله ۱۷۱۹- کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد روزه‌اش باطل می‌شود. و اگر تا مغرب نفهمد روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۰- اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۲۱- اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه خود را باطل کند و اگر پیش از آن روزه را باطل کند بنا بر احتیاط، کفاره نیز بر او واجب است.

مسأله ۱۷۲۲- اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۲۳- اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۴- مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملًا خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۲۵- کسی که به واسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۲۶- کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید قضای روزه‌هایی را که نگرفته به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۷- اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنا بر احتیاط واجب باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

مسأله ۱۷۲۸- زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط

واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید.
مسأله ۱۷۲۹- زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است چه مادر بچه، یا دایه او باشد، یا بی‌اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنا بر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید، ولی اگر کسی پیدا شود که بی‌اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگر که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۷۳۰- اول ماه به پنج چیز ثابت می‌شود:
اول: آن که خود انسان ماه را ببیند.
دوم: عده‌ای که از گفته آنان یقین پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود.
سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اوّلِ ماه ثابت نمی‌شود. اما اگر در تشخیص بعض خصوصیات اختلاف داشته باشند مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید بلند نبود، به گفته آنان اول ماه ثابت می‌شود.
چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می‌شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه شوال ثابت می‌شود.
پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.
مسأله ۱۷۳۱- اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی‌کند، باید به حکم او عمل نماید. ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی‌تواند به حکم او عمل نماید.
مسأله ۱۷۳۲- اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی‌شود. ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.
مسأله ۱۷۳۳- بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است.
مسأله ۱۷۳۴- اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده‌ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.
مسأله ۱۷۳۵- اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است.
مسأله ۱۷۳۶- اول ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده‌اند، نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.
مسأله ۱۷۳۷- روزی را که انسان نمی‌داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد. ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.
مسأله ۱۷۳۸- اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید. و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است، و بنا بر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد ولی اگر بعد گمان پیدا کرد باید به آن عمل نماید.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۳۹- روزه عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است، یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می‌باشد.

مسأله ۱۷۴۰- اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند، بنا بر احتیاط واجب باید خودداری کند.

مسأله ۱۷۴۱- روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود جایز نیست بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد.

مسأله ۱۷۴۲- اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، باید افطار نماید.

مسأله ۱۷۴۳- کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست مگر آن که به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

مسأله ۱۷۴۴- اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست مگر آنکه به قصد قربت گرفته باشد و بعد معلوم شود ضرر نداشته.

مسأله ۱۷۴۵- کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۴۶- غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۷۴۷- روزه روز عاشورا، و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

مسأله ۱۷۴۸- روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است. و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱- پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی اینها را به جا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلًا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مُد طعام یا ۶/ ۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳- تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴- روز عید نوروز، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده، روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر (۱۸ ذیحجه)، روز اول و سوم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۱۷ ربیع الاول)، روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۲۷ رجب)، و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۴۹- برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند: اول- مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

دوم- مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم- مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد.

چهارم- مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم- زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاك شود.

ششم- کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود.

مسأله ۱۷۵۰- مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند. ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

احکام خُمس

احکام خمس

مسأله ۱۷۵۱- در هفت چیز خمس واجب می‌شود: اول: منفعت کسب. دوم:
معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلًا گفته خواهد شد.

۱- منفعت کسب

مسأله ۱۷۵۲- هر گاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلًا نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.

مسأله ۱۷۵۳- اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلًا چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد.

مسأله ۱۷۵۴- مَهری را که زن می گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد. ولی اگر مثلًا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحب آن است خمس ارثی را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۵۵- اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله ۱۷۵۶- اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۵۷- کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد. ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد فقط باید خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۷۵۸- اگر ملکی را بر افراد معینی مثلًا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۷۵۹- اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد. ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد مثلًا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می‌آید بدهد.

مسأله ۱۷۶۰- اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم یا در وقت خریدن قصدش این باشد که از پول خمس نداده عوض آن را بدهد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است. و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است. پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می‌گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۶۱- اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، و در وقت خریدن هم قصدش این نباشد که از پول خمس نداده عوض را بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می‌باشد. و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می‌گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۶۲- اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند پنج یک آن مال را بگیرد. و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد، و اگر به فروشنده داده می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۶۳- اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند پنج یک آن چیز مال او نمی‌شود.

مسأله ۱۷۶۴- اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۵- تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می‌کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند، و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۶۶- انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

مسأله ۱۷۶۷- کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسأله ۱۷۶۸- اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۶۹- اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید خمس مقداری را که بالا رفته بنا بر احتیاط واجب باید بدهد بلکه اگر به اندازه‌ای هم نگه داشته

که تجار معمولًا برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۰- اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلًا به او بخشیده‌اند، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر چه آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس ندارد. ولی اگر درختی که خریده نموّ کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از زیادتی عین آن سود ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد.

مسأله ۱۷۷۱- اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه را بدهد.

مسأله ۱۷۷۲- اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلًا از شاخه‌های آن که معمولًا هر سال می‌بُرند، استفاده‌ای ببرد و بتنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۳- کسی که چند رشته کسب دارد مثلًا اجاره ملك می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند، چنانچه در هر رشته کسبی که دارد سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه دارد، باید منافع همان رشته را حساب کند و خمس آن را بدهد، و اگر در آن رشته ضرر کند از رشته دیگر جبران نمی‌شود، و اگر رشته‌های مختلف، در دخل و خرج و حساب صندوق، یکی باشند باید همه را آخر سال یك جا حساب کند و اگر نفع داشت خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴- خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، از فایده کسر می‌شود و خمس ندارد.

مسأله ۱۷۷۵- آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراك و پوشاك و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خمس ندارد. رساله توضیح المسائل، ص: ۲۷۱

مسأله ۱۷۷۶- مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۷۷- اگر انسان نتواند یك جا جهیزیه دختر را تهیه کند و مجبور باشد که هر سال مقداری از آن را تهیه نماید یا در شهری باشد که معمولًا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند، بطوری که تهیه نکردن آن عیب است چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۷۸- مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند اگر مانند مرکب سواری باشد که عین آن باقی است و از منفعت آن استفاده شده از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد. ولی اگر مثل خوراکیها از بین رفته باشد باید خمس مقداری را که در سال بعد واقع شده بدهد.

مسأله ۱۷۷۹- کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

مسأله ۱۷۸۰- اگر از منفعت کسب آذوقه‌ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۸۱- اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس، اثاثیه‌ای برای منزل بخرد، چنانچه در بین سال احتیاجش از آن برطرف شود، واجب است که خمس آن را بدهد. و همچنین است زیور آلات زنانه، اگر در بین سال وقت زینت کردن زنها به آنها بگذرد.

مسأله ۱۷۸۲- اگر در یك سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسأله ۱۷۸۳- اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۷۸۴- اگر مقداری از سرمایه از بین برود و از باقی مانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد.

مسأله ۱۷۸۵- اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

مسأله ۱۷۸۶- اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید.

مسأله ۱۷۸۷- اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می‌تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.

مسأله ۱۷۸۸- اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی‌تواند از منافع کسب، آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.

مسأله ۱۷۸۹- بنا بر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد. ولی خمس‌های دیگر را می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد.

مسأله ۱۷۹۰- تا خمس مال را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد.

مسأله ۱۷۹۱- کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۲- کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.

مسأله ۱۷۹۳- کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی‌توانند در آن تصرف کنند.

مسأله ۱۷۹۴- اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید بنا بر احتیاط واجب بعد از آن که بالغ شد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۵- انسان نمی‌تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده‌اند تصرف کند، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده‌اند یا نه می‌تواند تصرف نماید.

مسأله ۱۷۹۶- کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد مثلًا زمینی را برای زراعت خریده است اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را به این پول می‌خرم، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری که آن ملک ارزش دارد بدهد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر چیزی را که خریده از اول قصد داشته که پول خمس نداده را عوض آن بدهد.

مسأله ۱۷۹۷- کسی که از اول تکلیف، خمس نداده اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲– معدن

مسأله ۱۷۹۸– اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۹– نصاب معدن بنا بر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا ۱۵ مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۰– استفاده‌ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۰۱– گچ و آهک و گل سرشور و گِل سرخ، بنا بر احتیاط واجب از معدن محسوب است و خمس دارد.

مسأله ۱۸۰۲– کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۰۳– اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می‌رسد یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.

مسأله ۱۸۰۴– اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، اگر سهم هر کدام آنها به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۰۵– اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملک است و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳– گنج

مسأله ۱۸۰۶– گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

مسأله ۱۸۰۷– اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۸– نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج به دست می‌آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۹– اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلًا مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۰– اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.

مسأله ۱۸۱۱– اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت سهم هر یک آنان به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را

بدهند.

مسأله ۱۸۱۲- اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، بنا بر احتیاط واجب باید به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند، و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، اگر چه قیمت آن ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نباشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

۴- مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۱۳- اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می‌شود.

مسأله ۱۸۱۴- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۱۵- اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۱۶- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، چنانچه مقدار زیادی معلوم باشد، بنا بر احتیاط واجب مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۱۷- اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد.

مسأله ۱۸۱۸- اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، به احتیاط واجب باید از تمام آنان تحصیل رضایت نماید، و اگر ممکن نگردید باید قرعه بیندازند و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند.

۵- جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۱۹- اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید بیرون آورند، روییدنی باشد، یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به ۱۸ نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد.

مسأله ۱۸۲۰- اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۲۱- خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد در صورتی واجب است که برای کسب

بگیرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.
مسأله ۱۸۲۲- اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید در صورتی که قصد کند که آن چیز ملکش باشد باید خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۲۳- اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلا یا بیشتر باشد چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد احتیاط آن است که حکم گنج را در آن جاری کنند.
مسأله ۱۸۲۴- اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۲۵- اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد. و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۲۶- کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۲۷- اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولیّ او باید خمس آنها را بدهد.

۶- غنیمت

مسأله ۱۸۲۸- اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند.

۷- زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۲۹- اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد. و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند باید خمس زمین آن را بدهد. و اگر خانه و دکان را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود خمس زمین واجب نیست. و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.
مسأله ۱۸۳۰- اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند.
مسأله ۱۸۳۱- اگر کافر ذمی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۳۲- اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلًا به او صلح نماید، بنا بر احتیاط واجب در ضمن عقد با کافر ذمّی شرط کند که خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۳- اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد احتیاط واجب آن است که تا بالغ نشود خمس زمین را از او نگیرند.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۳۴- خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، که امر آن با حاکم است، و باید آن را به مجتهد جامع الشرایط تسلیم کنند و یا با اذن او به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند. و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام را به یک طور مصرف می‌کنند.

مسأله ۱۸۳۵- سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۳۶- به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۳۷- به سیّدی که عادل نیست می‌شود خمس داد ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۳۸- به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۳۹- اگر کسی بگوید سیّدم نمی‌شود به او خمس داد مگر آن که دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است.

مسأله ۱۸۴۰- به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۴۱- کسی که زنش سیّده است بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگری دارد که به آن محتاج است و بر شوهرش واجب نیست، جایز است شوهر از بابت خمس به زن بدهد که به مصرف آن مخارج برساند.

مسأله ۱۸۴۲- اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد بنا بر احتیاط واجب، نمی‌تواند از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد، ولی اگر مقداری خمس ملک او کند که به مصرف دیگری- غیر مخارج خودش که بر خمس دهنده واجب است- برساند مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۴۳- به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۴۴- احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۴۵- اگر در شهر انسان سیّد مستحقّی نباشد و احتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق، ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگری ببرد، و به مستحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خمس برندارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۴۶- هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد می‌تواند خمس را به شهر دیگری ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد. ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۴۷- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۸۴۸- اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۴۹- اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، به احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرد و باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند، و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق، به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.

مسأله ۱۸۵۰- کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند. ولی اگر با اذن حاکم شرع باشد این احتیاط لازم نیست.

مسأله ۱۸۵۱- مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیزدار شدنش هم نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۵۲- اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد، دست گردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلًا هزار تومان دست گردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد، باید خمس دو هزار تومان را بدهد، و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیه بپردازد.

احکام زکات

احکام زکات

مسأله ۱۸۵۳- زکات نُه چیز واجب است: اول: گندم. دوم: جو. سوم: خرما.

چهارم: کشمش. پنجم: طلاـ ششم: نقره. هفتم: شتر. هشتم: گاو. نهم: گوسفند. و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می‌شود باید مقداری که معین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌اند برساند.

مسأله ۱۸۵۴- سُلْت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد زکات ندارد، ولی عَلْس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد، زکاتش بنا بر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۵۵- زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نِصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۵۶- بعد از آن که انسان دوازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره بود باید زکات آن را بدهد. ولی از اول ماه دوازدهم نمی‌تواند طوری در مال تصرف کند که مال از بین برود و اگر تصرف کند ضامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون

اختیار او بعضی از شرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۵۷- اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۵۸- زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش بنا بر احتیاط وقتی واجب می‌شود که غوره است، و موقعی هم که خرما قـدری خشک شـد که به او تَمر می گوینـد زکات آن واجب می‌شود. ولی وقت دادن زکات در گندم و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند.

مسأله ۱۸۵۹- اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشـمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۶۰- اگر صـاحب گـاو و گوسـفند و شتر و طلاـ و نقره در تمـام سـال دیوانه باشـد، زکـات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقـداری از سـال دیوانه باشـد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقـدری کم باشـد که مردم بگوینـد در تمام سال عاقل بوده بنا بر احتیاط زکات بر او واجب است.

مسأله ۱۸۶۱- اگر صاحب گاو و گوسـفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

مسأله ۱۸۶۲- مالی را که از انسان غصب کرده‌انـد و نمی‌توانـد در آن تصـرف کنـد زکات ندارد. و نیز اگر زراعتی را از او غصـب کنند و موقعی که زکات آن واجب می‌شود، در دست غصب‌کننده باشد، موقعی که به صاحبش بر می گردد زکات ندارد.

مسأله ۱۸۶۳- اگر طلاـ و نقره یـا چیز دیگری را که زکـات آن واجب است قرض کنـد و یک سال نزد او بمانـد، بایـد زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۶۴- زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/ ۸۴۷ کیلوگرم می‌شود.

مسأله ۱۸۶۵- اگر پیش از دادن زکات از انگور بعد از کشمش شدن، و خرما بعد از تمر شدن، و جو و گندم بعد از صدق اسم- که زکات آنها واجب شده- خود و عیالاتش بخورند، یا مثلًا به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۶۶- اگر بعـد از آن که زکـات گنـدم و جو و خرمـا و انگور واجب شـد مالـک آن بمیرد، بایـد مقـدار زکات را از مال او بدهنـد. ولی اگر پیش از واجب شـدن زکـات بمیرد، هر یـک از ورثه که سـهم او به انـدازه نصاب است، بایـد زکات سـهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۶۷- کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شـدن خرما و انگور، می‌توانـد زکات را مطالبه کنـد. و اگر مالک ندهـد و چیزی که زکات آن واجب شـده، از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۶۸- اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۶۹- اگر بعـد از آن که زکـات گنـدم و جو و خرما و انگور واجب شـد، زراعت و درخت را بفروشـد، بایـد زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۷۰- اگر انسـان گنـدم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بدانـد که فروشـنده زکات آن را داده، یا شک کنـد که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بدانـد که زکـات آن را نـداده، چنـانچه حاکم شـرع معامله مقـداری را که بایـد از بابت زکات داده

شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است. و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است. و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۸۷۱- اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۲- اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند اگر چه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، زکات آنها واجب نیست ولی اگر احتیاطاً زکات آنها را بدهد خیلی پسندیده است.

مسأله ۱۸۷۳- خرمایی که تازه آن را می‌خورند و اگر بماند خیلی کم می‌شود چنانچه مقداری باشد که خشک آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است.

مسأله ۱۸۷۴- گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۷۵- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود، و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو آبیاری شده نه باران، زکات آن بیست یک است، و اگر بگویند با آب باران آبیاری شده، زکات آن ده یک است.

مسأله ۱۸۷۶- اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یک است؛ و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته زکات آن ده یک است بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنا بر احتیاط، زکات آن ده یک می‌باشد.

مسأله ۱۸۷۷- اگر شک کند که آبیاری با آب باران شده یا آبیاری به دلو، بیست یک بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۸۷۸- اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند زکات آن ده یک است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۷۹- اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یک می‌باشد.

مسأله ۱۸۸۰- مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می‌تواند از حاصل کسر کند. و چنانچه پیش از کم کردن اینها به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات باقی مانده آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۱- قیمت وقتی که تخم را برای زراعت پاشیده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۸۲- اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملک خود او باشد، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند، و نیز برای کارهایی که خودش کرده یا دیگری بی‌اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی‌شود.

مسأله ۱۸۸۳- اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می‌شود.

مسأله ۱۸۸۴- اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی‌شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خریـد آن داده می‌توانـد جزء مخارج حساب نمایـد و از حاصل کم کنـد، امّا بایـد قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آیـد، از پولی که برای خریـد زراعت داده کسر نماید مثلًا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۸۵- کسـی که بـدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است می‌توانـد زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۸۶- کسـی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی‌تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و بواسطه زراعت به کلی از بین بروند، می‌توانـد تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نمایـد و اگر مقـداری از قیمت آنها کم شود می‌تواند آن مقـدار را جزء مخارج حساب کنـد ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۸۷- اگر در یـک زمین جو و گنـدم و چیزی مثـل برنـج و لوبیـا که زکـات آن واجب نیست بکارد، خرجهایی که برای هر کدام آنها کرده فقط پای همان حساب می‌شود، ولی اگر برای هر دو مخارجی کرده باید به هر دو، قسـمت نماید، مثلًا اگر هر دو به یک اندازه بوده، می‌تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید.

مسأله ۱۸۸۸- اگر برای سال اول عملی مانند شخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فایده داشته باشد باید مخارج آن را از سال اول کسر کند، ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید.

مسأله ۱۸۸۹- اگر انسـان در چنـد شـهر که فصل آنها با یکـدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسـد به انـدازه نصاب نباشـد صبر می‌کنـد تا بقیه آن برسـد. پس اگر روی هم به مقـدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۹۰- اگر درخت خرمـا یـا انگور در یـک سـال دو مرتبه میوه دهـد، چنـانچه روی هم به مقـدار نصاب باشـد، بنا بر احتیاط زکات آن واجب است.

مسأله ۱۸۹۱- اگر مقـداری خرمـا یـا انگور تـازه دارد که خشـک آن به انـدازه نصـاب می‌شود، چنـانچه به قصـد زکات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۹۲- اگر زکات خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشـد نمی‌توانـد زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشـد، نمی‌توانـد زکات آن را خرمای خشک یا کشـمش بدهد. امّا اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۹۳- کسـی که بـدهکار است و مـالی هم دارد که زکـات آن واجب شـده اگر بمیرد، بایـد اول تمـام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله ۱۸۹۴- کسـی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد، و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهنـد چنانچه مال میت فقط به انـدازه بدهی او باشد واجب نیست زکات اینها را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بـدهی او باشـد، در صورتی که بـدهی او بقـدری است که اگر بخواهنـد ادا نماینـد بایـد مقداری از گندم و جو و

خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۵- اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد و یا زکات همه را از خوب و بد ....Ṣو به احتیاط واجب زکات همه را از بد نمی‌تواند بدهد.

نِصاب طلا

مسأله ۱۸۹۶- طلا دو نِصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید چهل یک آن را که نُه نخود می‌شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمول می‌شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۵ مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نِصاب نقره

مسأله ۱۸۹۷- نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقال است زکات ندارد. بنا بر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلًا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۸۹۸- کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۹- زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۰۰- طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، زکات ندارد اگر چه رواج باشد.

مسأله ۱۹۰۱- کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلًا ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۰۲- چنان که سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۰۳- اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او

واجب نیست. ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۰۴- اگر در ماه دوازدهم پول طلاـ و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۰۵- اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

مسأله ۱۹۰۶- طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمولی فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد، و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۹۰۷- اگر طلاـ و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلاـ و نقره‌ای بدهد که بیشتر از معمول، فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست به اندازه زکاتی می‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۰۸- زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اول: آن که حیوان در تمام سال بیکار باشد و اگر در تمام سال یکی دو روز کار کرده باشد، زکات آن واجب است.

دوم: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد بنا بر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۹۰۹- اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نِصاب شتر

مسأله ۱۹۱۰- شتر دوازده نصاب دارد: اول: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. دوم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است. سوم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است. چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم: سی و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم: شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد

و یا با چهل و پنجاه حساب کند. ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتر ماده‌ای که داخل سال سوم شده باشد بدهد. «۱»

مسأله ۱۹۱۱- زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج تاست بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. و همچنین است در نصابهای بعد.

نِصاب گاو

مسأله ۱۹۱۲- گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد. و نصاب دوم آن چهل است و زکات آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلًا کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شده بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکاتِ چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

مسأله ۱۹۱۳- گوسفند پنج نصاب دارد:

اول: چهل، و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوم: صد و بیست و یک، و زکات آن دو گوسفند است.

سوم: دویست و یک، و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: سیصد و یک، و زکات آن بنا بر احتیاط واجب، چهار گوسفند است.

پنجم: چهار صد و بالاتر از آن است، که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است ولی اگر بخواهد جنس دیگر بدهد در صورتی بی‌اشکال است که برای فقرا بهتر باشد، اگر چه لازم نیست.

مسأله ۱۹۱۴- زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۱۵- زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۱۶- در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش

و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۱۷- اگر گوسفند برای زکات بدهد، باید اقلًا داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۱۸- گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۱۹- اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۰- اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۲۱- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۲۲- اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند نمی‌تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۲۳- اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلًا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۴- کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست مثلًا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۲۵- انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اول: فقیر، و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

دوم: مسکین، و آن کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند.

سوم: کسی که از طرف امام علیه السلام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه السلام یا نائب امام یا فقرا برساند.

چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهد به دین اسلام مایل می‌شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند.

پنجم: خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان.

ششم: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

هفتم: سبیل اللَّه، یعنی کاری که مانند ساختن مسجد منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفعش به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد.

هشتم: ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۱۹۲۶- احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۲۷- کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۲۸- صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد. و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۲۹- فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد. و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۳۰- فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۱- به کسی که قبلًا فقیر بوده و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۳۲- کسی که می‌گوید فقیرم و قبلًا فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است می‌شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹۳۳- کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۳۴- اگر فقیر بدهکار بمیرد، و ترکه‌ای که وافی به بدهیش باشد نداشته باشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۳۵- چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.

مسأله ۱۹۳۶- اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته یا احتمال می‌داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد، ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد، و در همه صور می‌تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند.

مسأله ۱۹۳۷- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد یا اگر در معصیت خرج کرده از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از سهم فقرا می‌شود به او داد.

مسأله ۱۹۳۸- اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا به طور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده بنا بر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.

مسأله ۱۹۳۹- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد،

بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۰- مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۱- مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، در صورتی که بدون مشقت نتواند بقیه را به صاحب مال یا نائب او برساند باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۴۲- کسی که زکات می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده، لازم نیست دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۴۳- اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد، به قصد این که آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

مسأله ۱۹۴۴- اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیت زکات کنند.

مسأله ۱۹۴۵- به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۶- به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

مسأله ۱۹۴۷- به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود زکات داد. ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشد شوهر نمی‌تواند بدهی او را از زکات بدهد بلکه اگر کس دیگری هم که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کند احتیاط واجب آن است که بدهی او را از زکات ندهد.

مسأله ۱۹۴۸- انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

مسأله ۱۹۴۹- اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۵۰- اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۱- پدر می‌تواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد پسر هم می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

مسأله ۱۹۵۲- به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد، یا خرجی نمی‌دهد، ولی زن او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۵۳- زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۵۴- زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۵۵- سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند از غیر سید زکات بگیرد. ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش ناچار است بگیرد.

مسأله ۱۹۵۶- به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۱۹۵۷- انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است، یا زکات فطره.

ولی اگر مثلًا زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو.

مسأله ۱۹۵۸- کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلًا یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می‌شود.

مسأله ۱۹۵۹- اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه وکیل وقتی که زکات را به فقیر می‌دهد، از طرف مالک نیت زکات کند کافی است.

مسأله ۱۹۶۰- اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالک، نیت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۶۱- موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. ولی بعد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او و لو تا چند ماه نگهدارد.

مسأله ۱۹۶۲- بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد دسترسی دارد احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۶۳- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند اگر ندهد و به واسطه کوتاهی او از بین برود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۶۴- کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد، و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلًا دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۶۵- اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند

در تمام مال تصرف نماید.

مسأله ۱۹۶۶- انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۶۷- اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلًا گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است.

مسأله ۱۹۶۸- اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۶۹- اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند صحیح نیست، و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است.

مسأله ۱۹۷۰- اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۱- فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۲- فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۳- مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۷۴- بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

مسأله ۱۹۷۵- اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند، ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود اوست، و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۱۹۷۶- اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۷۷- اجرت وزن کردن، پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد با خود اوست.

مسأله ۱۹۷۸- کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می‌تواند کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم برسد می‌تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد.

مسأله ۱۹۷۹- مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

مسأله ۱۹۸۰- اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد.

مسأله ۱۹۸۱- فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا

زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد.

ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا شود، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۸۲- انسان می‌تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

مسأله ۱۹۸۳- انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۱۹۸۴- فقیر می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۸۵- اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد، و اگر یقین داشته باشد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می‌تواند بردارد.

مسأله ۱۹۸۶- اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۸۷- اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد.

مسأله ۱۹۸۸- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد، می‌تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

مسأله ۱۹۸۹- کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلًا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دَیْن او بدهند.

مسأله ۱۹۹۰- کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می‌شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فِطْرَه

زکات فِطْرَه

مسأله ۱۹۹۱- کسی که موقع غروبِ شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند

اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

مسأله ۱۹۹۲- کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۹۳- انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد؛ کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۱۹۹۴- اگر کسی را که نان‌خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۱۹۹۵- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان‌خور او حساب می‌شود بر او واجب است.

مسأله ۱۹۹۶- فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند واجب است، و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

مسأله ۱۹۹۷- فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۱۹۹۸- اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۹۹- اگر پیش از غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۰- کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۱- کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۲- کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد.

و اگر یکی از آنها صغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند، و چنانچه ولیّ صغیر از طرف او قبول نماید باید آن زکات فطره را به مصرف صغیر برساند، نه این که از طرف او به دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۰۳- اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود، یا کسی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد. اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد.

مسأله ۲۰۰۴- اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۵- کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۰۶- اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۰۷- اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط

نمی‌شود.

مسأله ۲۰۰۸- زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است. و اگر نان‌خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹- کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد حتی اگر سیّدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد.

مسأله ۲۰۱۰- فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی‌دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۱- انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۱۲- اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان‌خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلًا پولی برای مخارجش بدهد، دادن فطره او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۳- اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۱۴- اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافی است. ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهد.

مسأله ۲۰۱۵- اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۱۶- فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می‌کند فطره ندهند.

مسأله ۲۰۱۷- به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۱۸- احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند.

مسأله ۲۰۱۹- اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلًا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کفایت نمی‌کند.

مسأله ۲۰۲۰- انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلًا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلًا جو بدهد. و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد، بلکه کافی نیست.

مسأله ۲۰۲۱- مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۲۲- اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از

بین نرفته باشـد، می‌تواند پس بگیرد و به مسـتحق بدهد و اگر نتواند بگیرد باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنـده فطره می‌دانسـته یا احتمال می‌داده آنچه را گرفته فطره است، بایـد عوض آن را بدهـد و الّا دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۲۳- اگر کسی بگویـد فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که اطمینان پیـدا کنـد یا از ظاهر حالش گمان پیدا شود که فقیر است یا انسان بداند که قبلًا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۲۴- انسان بایـد زکات فطره را به قصـد قربت یعنی برای انجام فرمان خداونـد عالم بدهـد و موقعی که آن را می‌دهد، نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۲۵- اگر پیش از مـاه رمضـان فطره را بدهـد صـحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهـد. ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۲۶- گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شـده بقدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صـحیح است که خالص آن به یک صاع برسـد ولی اگر مثلًا یک صاع گندم به چندین مَن خاک مخلوط باشد که خالص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست.

مسأله ۲۰۲۷- اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۲۸- کسـی که فطره چنـد نفر را می‌دهـد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد و اگر مثلًا فطره بعضـی را گنـدم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۲۹- کسـی کـه نمـاز عیـد فطر می‌خوانـد، بنـا بر احتیـاط واجب بایـد فطره را پیش از نمـاز عیـد بدهـد، ولی اگر نمـاز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۰- اگر به نیت فطره مقـداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مسـتحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۱- اگر مـوقعی که دادن زکـات فطره واجب است، فطره را ندهـد و کنـار هم نگـذارد، احتیـاط واجب آن است که بعـداً بدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۲- اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۳۳- اگر انسان مالی داشـته باشـد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهـد و نیت کنـد که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۳۴- اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشـته از بین برود، چنانچه دسترس به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترس به فقیر نداشته ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

مسأله ۲۰۳۵- در صورتی که زکات فطره را از مال خود جدا کرده باشد، اگر در محل خودش مسـتحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام حجّ

مسأله ۲۰۳۶- حج: زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود: اول: آن که بالغ باشد. دوم: آن که عاقل و آزاد باشد. سوم:
به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیتش در شرع از حج بیشتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید. چهارم: آن که مستطیع باشد، و مستطیع بودن به چند چیز است: اول: آنکه توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است و در کتابهای مفصل گفته شده دارا باشد، و نیز مرکب سواری یا مالی که بتواند آنها را تهیه کند داشته باشد. دوم: سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به جا آورد. سوم: در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود؛ یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد در صورتی که مشقت زیاد نداشته باشد و خیلی غیر متعارف نباشد، باید از آن راه برود. چهارم: به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد. پنجم: مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشته باشد. ششم:
بعد از برگشتن، کسب، یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

مسأله ۲۰۳۷- کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۳۸- زنی که می‌تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلًا فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۳۹- اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو، من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۴۰- اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و بر می‌گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد باید قبول نماید و حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۴۱- اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و بر می‌گردد به او بدهند و بگویند حج برو ولی ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی‌گیرند، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۴۲- اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۴۳- اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۴۴- اگر برای تجارت مثلًا تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۴۵- اگر انسان اجیر شود که از طرف کسی دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۴۶- اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حج کند، و اگر به هیچ قسم نتواند

حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید. ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۴۷- اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۴۸- اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و ناامید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط مستحب آن است کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید.

مسأله ۲۰۴۹- کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او یا به نیّت ما فی الذّمّهٔ به جا آورد و اگر به جا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

مسأله ۲۰۵۰- اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه در بین راه یا بعد از مراجعت به وطن، یادش بیاید، باید در صورت امکان دوباره برگردد و آن را انجام دهد و در صورت عدم تمکن از بازگشت خودش، دیگری را برای انجام آن نایب بگیرد تا زن بر او حلال باشد.

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۰۵۱- یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است لازم است، و مستحب است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سخت‌گیری نکند، و کسی که با او معامله کرده اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند بپذیرد.

مسأله ۲۰۵۲- اگر انسان نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید ولی چنانچه در موقع معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرف او اشکال ندارد و معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۵۳- کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۵۴- عمده معاملات مکروه از این قرار است: اول: بنده فروشی. دوم:

قصابی. سوم: کفن فروشی. چهارم: معامله با مردمان پست. پنجم: معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. ششم: آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد. هفتم: آن که برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد داخل معامله او شود.

معاملات باطل

مسأله ۲۰۵۵- در چند مورد معامله باطل است: اول: خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط و مسکرات، بنا بر اقوی در بعضی و بنا بر احتیاط واجب در بعضی.

دوم: خرید و فروش مال غصبی مگر آن که صاحبش معامله را اجازه کند. سوم: خرید و فروش چیزهایی که مال نیست. چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار و موسیقی. پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد. و حرام است غش در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می گویند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هر که با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۰۵۶- فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

مسأله ۲۰۵۷- اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه مثلًا روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلًا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۵۸- باید دوایی را که مثل شراب، عین آن نجس است معامله نکنند، ولی معامله دوایی که عینش نجس نیست اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۵۹- خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد، ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می‌باشد، بلکه اگر در شهر مسلمانان هم از دست کافر بگیرند معامله آن باطل است مگر آن که بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است.

مسأله ۲۰۶۰- اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۶۱- خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۲- خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۶۳- خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است.

مسأله ۲۰۶۴- فروختن مال غصبی باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۶۵- اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد.

مسأله ۲۰۶۶- اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از حرام بدهد، و از اول هم قصدش این باشد معامله اشکال دارد. و اگر از اول قصدش این نباشد معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۶۷- خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است.

مسأله ۲۰۶۸- اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلًا انگور را

به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۶۹- خرید و فروش مجسمه و صابون یا چیزهای دیگری که روی آن مجسمه دارد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۰- خریدن چیزی که از قمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن مال حرام است. و اگر کسی آن را بخرد باید به صاحب اصلیش برگرداند.

مسأله ۲۰۷۱- اگر روغنی را که بـا پیه مخلوط است بفروشـد، چنانچه آن را معین کنـد مثلًا بگویـد این یک من روغن را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۷۲- اگر مقـداری از جنسـی را که بـا وزن یا پیمانه می‌فروشـند به زیادتر از همان جنس بفروشـد، مثلًا یک من گنـدم را به یک من و نیم گنـدم بفروشد. ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشـته باشـند، چنـانچه بیشـتر از مقـداری کـه می‌دهـد بگیرد، بـاز هم ربـا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهـد و بیشـتر از آن مس شکسـته بگیرد یا برنـج صـدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۷۳- اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسـی باشـد که می‌فروشـد، مثلًا یک من گنـدم به یک من گندم و یک قران پول بفروشـد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شـرط کنـد که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۷۴- اگر کسـی که مقـدار کمتر را می‌دهـد چیزی علاوه کند مثلًا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم بفروشـد، اگر مقـدار کمتر در قیمت مساوی با مقـدار بیشتر همجنس آن باشد و کسـی که مقدار کمتر را می‌دهد، برای خلاصـی از فروش آن به زیادتر از همجنس، چیزی علاوه کند مثلًا یک من گندم اعلا و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم متوسّط بفروشد اشـکال نـدارد، و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کننـد مثلًا یک من گندم و یک دسـتمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد، ولی اگر چیز علاوه، برای فرار از ربا باشد، مثلًا یک من گندم خوب را به یک من و نیم گندم خوب مثل آن، بخواهد نسیه بفروشد و برای فرار از ربا، چیزی بر یک من گندم علاوه کند، جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۵- اگر چیزی را که مثـل پارچه با متر و ذرع می‌فروشـند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شـماره معامله می‌کننـد، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلًا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۶- جنسـی را که در بعضـی از شـهرها با وزن، یا پیمانه می‌فروشـند و در بعضـی از شهرها با شماره معامله می‌کنند اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است و در شهر دیگر ربا نیست.

مسأله ۲۰۷۷- اگر چیزی را که می‌فروشـد و عوضـی را که می‌گیرد از یک جنس نباشـد زیادی گرفتن اشـکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۷۸- اگر جنسـی را که می‌فروشـد و عوضـی را که می‌گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد.

مسأله ۲۰۷۹- جو و گنـدم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک من گنـدم بدهـد و یک من و پنج سـیر جو بگیرد، ربا و حرام است. و نیز اگر مثلًا ده من جو بخرد که سـر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد،

مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۰- اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۱- برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است: اول: آن که بالغ باشند. دوم: آن که عاقل باشند. سوم: آن که حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد. چهارم: آن که قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلًا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است. پنجم: آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند یا مثل پدر و جد صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۸۲- معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچه‌ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد، و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند،- چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند- معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند.

مسأله ۲۰۸۳- اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته از طرف صاحب آن مظالم بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند، و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد.

مسأله ۲۰۸۴- اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود نمی‌تواند از بچه یا ولیّ او مطالبه کند.

مسأله ۲۰۸۵- اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کُنند چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله ۲۰۸۶- اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند معامله باطل است.

مسأله ۲۰۸۷- پدر و جد پدری طفل در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصی پدر و وصی جد پدری و حاکم شرع فقط در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد.

مسأله ۲۰۸۸- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن بوده با یکدیگر مصالحه کنند.

مسأله ۲۰۸۹- اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است، و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۰- جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

اول: آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

دوم: آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر بنده‌ای را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلًا با یک فرش بفروشد، اگر چه آن بنده پیدا نشود، معامله صحیح است و در غیر بنده مشکل است.

سوم: خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند معین نماید.

چهارم: کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد.

پنجم: آن که بنا بر احتیاط خودِ جنس را بفروشد نه منفعت آن را اگر چه جائز بودن خالی از قوّت نیست، پس اگر مثلًا منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح است، و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلًا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۱- جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۰۹۲- چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلًا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۰۹۳- اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند تصرف آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۴- معامله چیزی را که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلا- حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف‌کننده نزدیکتر باشد.

مسأله ۲۰۹۵- هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و بین موقوف علیهم تقسیم نمایند، ولی چنانچه اختلاف با تنها فروختن و تهیه مکان دیگر برطرف می‌شود، لازم است آن موقوفه، به محل دیگر تبدیل و یا با پول فروش آن محل دیگر خریده شود و به جای مکان اول، و در همان جهت وقف اولی، وقف گردد.

مسأله ۲۰۹۶- خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند، یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۰۹۷- در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلًا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۰۹۸- اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او

بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۰۹۹- فروش میوه‌ای که گـل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولًا دیگر از آفت گذشته باشـد، پیش از چیـدن صـحیح است. و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۰- اگر بخواهنـد میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گلش بریزد بفروشـند، باید چیزی که دارای مالیت و قابل فروش جداگانه و ملک فروشنده باشد با آن ضمیمه نمایند.

مسأله ۲۱۰۱- اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.

مسأله ۲۱۰۲- فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و ماننـد اینها که سالی چنـد مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۳- اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۰۴- اگر جنسـی را نقـد بفروشـند، خریـدار و فروشـنده، بعـد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرنـد و تحویل دادن خانه و زمین و ماننـد اینها به این است که آن را در اختیار خریـدار بگذارند که بتواند در آن تصـرف کنـد، و تحویـل دادن فرش و لباس و ماننـد اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریـدار بگذارنـد که اگر بخواهـد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.

مسأله ۲۱۰۵- در معامله نسـیه بایـد مدت کاملًا معلوم باشد، پس اگر جنسـی را بفروشد که سـر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملًا معین نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۶- اگر جنسـی را نسـیه بفروشـد، پیش از تمام شـدن مدتی که قرار گذاشـته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشـنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۰۷- اگر جنسـی را نسـیه بفروشـد، بعـد از تمام شـدن مـدتی که قرار گذاشـته‌اند، می‌توانـد عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

مسأله ۲۱۰۸- اگر به کسـی که قیمت جنس را نمی‌دانـد، مقداری نسـیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید معامله باطل است. ولی اگر به کسـی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلًا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۹- کسـی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلًا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سَلَف

مسأله ۲۱۱۰- معـامله سـلف آن است که مشـتری پـول را بدهـد که بعـد از مـدتی جنس را تحویـل بگیرد و اگر بگویـد این پـول را

می‌دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۱۱- اگر پول طلا و نقره را سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا و نقره بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سَلَف

مسأله ۲۱۱۲- معامله سلف شش شرط دارد:

اول: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصیاتشان را بطوری معین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غرری باشد باطل است.

دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمه مشتری قرار دهد، پس از آن مشتری طلبی را که از فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمه او است حساب کند و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.

سوم: مدت را کاملًا معین کنند، و اگر مثلًا بگوید تا اول خرمن جنسی را تحویل می‌دهم چون مدت کاملًا معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، بقدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.

پنجم: بنا بر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسی را هم که معمولًا با دیدن، معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سَلَف

مسأله ۲۱۱۳- انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۴- در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، بدهد، مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول نماید و اگر این طور نباشد لازم نیست قبول کند مثل آن که بنده جاهل خریده باشد و بایع بخواهد عالم بدهد.

مسأله ۲۱۱۵- اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۱۶- اگر فروشنده به جای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۷- اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد، نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۱۸- اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله ۲۱۱۹- اگر طلا- را به طلا- یا نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۲۰- اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۲۱- اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.

مسأله ۲۱۲۲- اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۲۳- اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است. ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۲۴- حق به هم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

اول: آن که از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را (خیار مجلس) می‌گویند.

دوم: آن که مغبون شده باشند. (خیار غَبْن).

سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).

چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می‌دهد طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).

هفتم: معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد، و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت).

هشتم: فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است. که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار رؤیت).

نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار تأخیر).

دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).

یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۱۲۵- اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم او را مغبون می‌دانند و به کمی و زیادی آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۲۶- در معامله بیع شرط، که مثلًا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۲۷- در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۲۸- اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۲۹- اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلًا مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۳۰- اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته می‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

مسأله ۲۱۳۱- اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد.

مسأله ۲۱۳۲- اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد.

مسأله ۲۱۳۳- هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۴- در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد نمی‌تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد: اول: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم. چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم، ولی اگر

عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت بگیرد.

مسأله ۲۱۳۵- در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اول: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است.

دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند.

سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۶- اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۳۷- اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلًا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

مسأله ۲۱۳۸- اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال دلال است. و نیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست.

مسأله ۲۱۳۹- اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۴۰- اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۴۱- قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۱۴۲- اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه قبل از خواندن عقد شرکت یا بعد از آن هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله ۲۱۴۳- اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می‌گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۱۴۴- اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که

جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۴۵- کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگر حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۴۶- اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، یا شرط کنند کسی که کار نمی‌کند، یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید به شرطی که کرده‌اند عمل نمایند.

مسأله ۲۱۴۷- اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد صحیح نیست ولی اگر قرار بگذارند که تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد شرکت و قرارداد هر دو صحیح است.

مسأله ۲۱۴۸- اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلًا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۴۹- اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۵۰- اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۵۱- شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلًا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نمای...که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد، پس اگر مثلًا معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می‌تواند همین طور عمل کند.

مسأله ۲۱۵۲- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر بعداً به قراردادی که شده معامله کند صحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است.

مسأله ۲۱۵۳- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۱۵۴- شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۵۵- اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرف کند.

مسأله ۲۱۵۶- هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند. مگر آن که قسمت مشتمل بر ردّ یا مستلزم ضرر بر شریک دیگر باشد، که در این صورت نمی‌تواند او را وادار

به قبول قسمت نماید.

مسأله ۲۱۵۷- اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند.

مسأله ۲۱۵۸- اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسأله ۲۱۵۹- اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده چنانچه طوری باشد که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر این طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد. و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۰- صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند، یا از طلب، یا حق خود بگذرد خواه در برابر عوض باشد یا بدون عوض.

مسأله ۲۱۶۱- دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند باید بالغ و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند، و حاکم شرع هم آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد.

مسأله ۲۱۶۲- لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

مسأله ۲۱۶۳- اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلًا یکسال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یکساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۶۴- اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید.

مسأله ۲۱۶۵- اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند مثلًا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

مسأله ۲۱۶۶- اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۶۷- اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلًا هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلًا یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد. ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولًا با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است.

مسأله ۲۱۶۸- اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۹- اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۰- تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مال را صلح می‌کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۱- اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد.

مسأله ۲۱۷۲- هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۱۷۳- اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند چنانچه حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.

مسأله ۲۱۷۴- انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

مسأله ۲۱۷۵- اگر ولیّ، یا قیم بچه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۶- بچه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید. به شرط آن که اجیر گرفتن بچه نابالغ به مصلحت او، بلکه بنا بر احتیاط واجب ترک آن دارای مفسده برای بچه نابالغ باشد.

مسأله ۲۱۷۷- اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۱۷۸- اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله، مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۷۹- کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.

مسأله ۲۱۸۰- اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر

نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد مثلًا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸۱- اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

مسأله ۲۱۸۲- اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر- مثلًا زمین- را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۸۳- اگر خانه یا دکانی را مثلًا یکساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۸۴- مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: اول: آن که معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست. دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملًا معلوم باشد. سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنی‌های دیگر صحیح نیست. پنجم: استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله ۲۱۸۵- اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۸۶- زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۸۷- استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

اول: آن که حلال باشد، بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند استفاده دارد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند مثلًا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم: مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلًا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به

طور مخصوصی بدوزد کافی است.

مسأله ۲۱۸۸- اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

مسأله ۲۱۸۹- اگر خانه‌ای را مثلًا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن ...􀀀...قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۱۹۰- اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۱۹۱- اگر به مستأجر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بقیه به همان قیمت، در ماه اول صحیح است، ولی اگر بگوید هر ماهی ده تومان و اول و آخر آن را معین نکند اجاره حتی برای ماه اول هم باطل است.

مسأله ۲۱۹۲- خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلًا شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد. ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۱۹۳- مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد. پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگوید.

مسأله ۲۱۹۴- اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم اجاره دهد و مال الاجاره را جو یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۱۹۵- کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.

مسأله ۲۱۹۶- هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۱۹۷- اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلًا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۱۹۸- اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلًا اگر خانه‌ای را یکساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولًا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

مسأله ۲۱۹۹- اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلًا پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده‌روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۰- هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله ۲۲۰۱- اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۰۲- اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است. و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.

مسأله ۲۲۰۳- اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست. ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۲۰۴- اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۰۵- اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است. ولی اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۰۶- هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۰۷- مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۰۸- اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۰۹- اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب‌کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد می‌تواند پانزده تومان را از غصب‌کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۰- اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب‌کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۱- اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۱۲- اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود.

و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۱۳- اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدتی که باقی مانده باطل می‌شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد،

می تواند اجاره مدت باقی مانده را به هم بزند.

مسأله ۲۲۱۴- اگر خانه‌ای را که مثلًا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره باقی مانده را به هم بزند.

مسأله ۲۲۱۵- اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلًا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

مسأله ۲۲۱۶- اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

مسأله ۲۲۱۷- اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلًا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جُعالَه

مسأله ۲۲۱۸- جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد، مثلًا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند، و فرق بین جعاله و این که کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسأله ۲۲۱۹- جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنا بر این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۰- کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد، و نیز باید بی‌فایده نباشد که غرض عقلایی به آن تعلق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۱- اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند مثلًا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ولی اگر مال را معین نکند مثلًا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیات آن را کاملًا معین نماید.

مسأله ۲۲۲۲- اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلًا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۲۳- اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

مسأله ۲۲۲۴- پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۲۵- بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال ندارد. ولی باید مزد مقدار

عملی را که انجام داده به او بدهد.

مسأله ۲۲۲۶- عامل می‌توانـد عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضـرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید مثلًا اگر کسـی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شـروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به جاعل ندارد.

مسأله ۲۲۲۷- اگر عامل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کار مثل پیـدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد عامل نمی‌توانـد چیزی مطالبه کنـد، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگـذارد مثلًا بگویـد هر کس لباس مرا بـدوزد ده تومـان به او می‌دهم. ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمـل که انجـام گیرد برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مُزارَعه

مسأله ۲۲۲۸- مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کنـد که زمین را در اختیار او بگـذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۲۹- مزارعه چند شرط دارد:

اول: آن که صـاحب زمین به زارع بگویـد زمین را به تو واگـذار کردم و زارع هم بگویـد قبول کردم، یـا بـدون این که حرفی بزننـد مالک، زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع تحویل بگیرد.

دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشـند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشـد بلکه اگر در حال بالغ شـدن سـفیه باشـند اگر چه حاکم شـرع جلوگیری نکرده باشـد نمی‌توانند مزارعه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است.

سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود.

چهارم: سـهم هر کـدام به طور مشاع باشد مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهند حاصـل یک قطعه، مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری، صـحیح نیست، و نیز اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده صحیح نیست.

پنجم: مـدتی را که بایـد زمین در اختیار زارع باشـد معین کننـد و بایـد مـدت بقـدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصـل ممکن باشد.

ششم: زمین قابـل زراعت باشـد و اگر زراعت در آن ممکن نباشـد امـا بتواننـد کـاری کننـد که زراعت ممکن شود، مزارعه صـحیح است.

هفتم: اگر در محلی هسـتند که مثلًا یـک نوع زراعت می‌کننـد چنـانچه اسم هم نبرنـد همـان زراعت معین می‌شود، و اگر چنـد نوع زراعت می‌کننـد بایـد زراعتی را که می‌خواهـد انجام دهـد معین نماید، مگر آن که معمولی داشـته باشد که به همان نحو باید عمل شود.

هشـتم: مالـک، زمین را معین کنـد، پس کسـی که چنـد قطعه زمین دارد و بـا هم تفاوت دارنـد، اگر به زارع بگویـد در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند مزارعه باطل است.

نهم: خرجی را که هر کـدام آنان بایـد بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

مسأله ۲۲۳۰- اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۳۱- اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.

مسأله ۲۲۳۲- اگر به واسطه پیش‌آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلًا آب از زمین قطع شود در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد حتی مثل قصیل که می‌توان به حیوانات داد آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است، و در بقیه، مزارعه باطل است، و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۳۳- اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۴- اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.

مسأله ۲۲۳۵- اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانچه تخم، مال مالک بوده حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای مالکِ زمین باشد که در این صورت چیزی را برای عامل، ضامن نیست، و اگر تخم مالِ زارع بوده، زراعت هم مال او است، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مالِ او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای عامل باشد که در این صورت اجرت زمین و عوامل را برای مالک ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۶- اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند، و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

مسأله ۲۲۳۷- اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالک بر اشتراکِ در زرع و اصول آن بوده حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراک در آنچه از زراعت در سال اول حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلق به صاحب بذر خواهد بود.

احکام مُساقات

مسأله ۲۲۳۸- اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که درختها یا منافع آن، مال خود او است و یا اختیار آن با او است تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مُساقات می‌گویند.

مسأله ۲۲۳۹- معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح نیست، ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۴۰- در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۴۱- مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۲- مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است.

مسأله ۲۲۴۳- باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلًا صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۴۴- باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری یا کار دیگر که برای زیاد شدن میوه یا خوب شدن آن لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است، و گر نه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

مسأله ۲۲۴۵- معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۶- درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد معامله مساقات اشکال دارد.

مسأله ۲۲۴۷- دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۸- اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

مسأله ۲۲۴۹- اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته‌اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله به هم می‌خورد، و اگر قرار نگذاشته‌اند مالک می‌تواند عقد را به هم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می‌کنند، درختها را تربیت نماید.

مسأله ۲۲۵۰- اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است، و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را

به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد.

مسأله ۲۲۵۱- اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، معامله باطل است پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلًا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگر حاکم شرع او را از تصرف منع کرده یا در حالی که بالغ شده سفیه بوده، نمی‌تواند برای فروش مال خودش کسی را وکیل نماید.

مسأله ۲۲۵۷- در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند، و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلًا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۵۸- اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت‌نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹- موکّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند، و بچه ممیز هم اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شرایطش بخواند صیغه‌ای که خوانده صحیح است.

مسأله ۲۲۶۰- کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود. مثلًا کسی که در احرام حج است چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۲۶۱- اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

مسأله ۲۲۶۲- اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

مسأله ۲۲۶۳- وکیل می‌تواند از وکالت کناره کند و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۶۴- وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۲۶۵- اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۲۶۶- اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند، و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۶۷- اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام بتنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود. ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی وکیل است که انجام دهد و از حرفش هم معلوم نباشد که می‌توانند به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند. و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود، اگر با هم وکیل شده باشند.

مسأله ۲۲۶۸- اگر وکیل یا موکل بمیرد، یا دیوانه همیشگی شود وکالت باطل می‌شود، و نیز اگر گاه‌گاهی دیوانه شود و یا بیهوش شود، بنا بر احتیاط واجب باید به معامله‌ای که انجام می‌دهد ترتیب اثر ندهند، و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلًا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۶۹- اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۲۷۰- اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۷۱- اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۷۲- اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلًا لباسی را که گفته‌اند بفروش بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۲۷۳- در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملًا معلوم باشد.

مسأله ۲۲۷۴- اگر در قرض شرط کنند که در وقت معین آن را بپردازند پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند باید قبول نماید.

مسأله ۲۲۷۵- اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۷۶- اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۲۷۷- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۷۸- کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند، و کسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۷۹- کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و شرط نیست در فقیر که سید نباشد.

مسأله ۲۲۸۰- اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۲۸۱- اگر کسی مقداری پول طلا- یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۸۲- اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۲۸۳- اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلًا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلًا مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

مسأله ۲۲۸۴- ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و کسی که قرض ربایی گرفته اگر چه کار حرامی کرده ولی اصل قرض صحیح است و می‌تواند در آن تصرف نماید.

مسأله ۲۲۸۵- اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن به دست می‌آید مالِ قرض گیرنده است.

مسأله ۲۲۸۶- اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که بابت ربا گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد چنانچه موقع خریداری قصدش بوده که از این پول بدهد پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز نیست، و نیز اگر پول ربایی یا حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می‌باشد.

مسأله ۲۲۸۷- اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند.

مسأله ۲۲۸۸- اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلًا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۸۹- اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹۰- بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد، و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌شود او را حواله بدهند که طلبش را از دیگری بگیرد، و خودش هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد، ولی اگر سر کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۱- اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلًا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۹۲- موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۲۹۳- مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معین باشد، یعنی مردّد نباشد پس اگر مثلًا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر، و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

مسأله ۲۲۹۴- اگر بدهی واقعاً معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلًا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۲۹۵- طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۲۹۶- اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد، و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹۷- بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده، و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهایی که در دین مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۲۹۸- اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، می‌توانند حواله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۹۹- اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد- چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده داده است- می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد. و اگر بدون خواهش او داده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رَهن

مسأله ۲۳۰۰- رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد.

مسأله ۲۳۰۱- در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۰۲- گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آن که بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.

مسأله ۲۳۰۳- انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند. و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم.

مسأله ۲۳۰۴- چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.

مسأله ۲۳۰۵- استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته.

مسأله ۲۳۰۶- طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلًا ببخشند یا بفروشند. ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۰۷- اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد.

مسأله ۲۳۰۸- اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار می‌تواند در صورتی که وکیل از طرف مالک باشد، مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، و چنانچه وکالت از مالک نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله ۲۳۰۹- اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه، محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشد. طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۱۰- اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۱۱- ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید در حال بالغ شدن سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند و حاکم شرع آنان را از تصرف جلوگیری نکرده باشد اشکال ندارد، و کسی که به واسطه ورشکستگی، حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی‌تواند ضامن او شود.

مسأله ۲۳۱۲- هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرارد هد مثلًا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند.

مسأله ۲۳۱۳- کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی

قرض نکرده انسان نمی‌تواند ضامن او شود.

مسأله ۲۳۱۴- در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه متمیز باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلًا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول صحیح نیست.

مسأله ۲۳۱۵- اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۱۶- اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۱۷- ضامن و طلبکار می‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۱۸- هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۱۹- اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند.

مسأله ۲۳۲۰- اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۳۲۱- اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلًا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت

مسأله ۲۳۲۲- کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد و همچنین اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی کند که دعوای او قابل قبول باشد چنانچه انسان ضامن شود که هر وقت صاحب حق یا مدعی طرف را خواست به دست او بدهد عملش را کفالت و به کسی که این طور ضامن می‌شود کفیل می‌گویند.

مسأله ۲۳۲۳- کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۲۴- کفیل باید مکلّف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۲۵- یکی از هفت چیز، کفالت را به هم می‌زند: اول: کفیل بدهکار را به دست طلبکار بدهد. دوّم: طلب طلبکار داده شود، سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد، چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند. ششم: کفیل بمیرد. هفتم: کسی که صاحب حق است بوسیله حواله یا طور دیگری حق خود را به دیگری واگذار نماید.

مسأله ۲۳۲۶- اگر کسی به زور، بدهکار را از دست طلبکار رها کند، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار

بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۲۷- اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.

مسأله ۲۳۲۸- امانتدار و کسی که مال را امانت می‌گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۹- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را بطور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۳۳۰- کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد این احتیاط واجب نیست.

مسأله ۲۳۳۱- اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را بر ندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۳۲- کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۳۳- اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست. و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۳۴- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۳۵- کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده‌روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست. ولی اگر به اختیار خودش آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست.

مسأله ۲۳۳۶- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری می‌تواند آن را به جای دیگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست. ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۳۷- اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین می‌رود بایـد آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد، و چنانچه مال در آن جای اول تلف شود ضامن است مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست.

مسأله ۲۳۳۸- اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده بایـد فوراً امانت را به ولیّ او برسانـد و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۳۹- اگر صاحب مال بمیرد، امانتدار بایـد مال را به وارث او برسانـد یا به وارث او خبر دهـد و چنانچه مال را به وارث او ندهـد و از خبر دادن هم کوتاهی کنـد و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم، راست می‌گویـد یـا نه، یـا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهـد و از خبر دادن هم کوتاهی کنـد و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۰- اگر صاحب مال بمیرد و چنـد وارث داشـته باشـد کسـی که امانت را قبول کرده بایـد مال را به همه ورثه بدهـد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

مسأله ۲۳۴۱- اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۴۲- اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کنـد و گر نه بایـد وصیت کنـد و شاهـد بگیرد و به وصـی و شاهـد، اسم صاحب مـال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۴۳- اگر امانتـدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود بایـد عوضـش را بدهـد، اگر چه در نگهـداری آن کوتاهی نکرده باشـد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشـیمان شود و وصیّت کند.

احکام عارِیَه

مسأله ۲۳۴۴- عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.

مسأله ۲۳۴۵- لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلًا لباس را به قصـد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

مسأله ۲۳۴۶- عـاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگـذار کرده مثلًا آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم.

مسأله ۲۳۴۷- چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلًا آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۳۴۸- اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهنـد صـحیح نیست، اما اگر ولیّ بچه مصـلحت بدانـد که مال او را عاریه دهد و بچه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه‌کننده برساند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۹- اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده‌روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه‌کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۵۰- اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۵۱- اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۳۵۲- اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلًا دیوانه شود، عاریه‌کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.

مسأله ۲۳۵۳- کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

مسأله ۲۳۵۴- اگر ظرف طلا و نقره را برای زینت اطاق عاریه بدهند اشکال ندارد، ولی اگر برای استفاده حرام بدهند باطل است.

مسأله ۲۳۵۵- عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۳۵۶- اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه‌کننده ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است اگر چه مثلًا آن را به جایی ببرد که صاحبش معمولًا به آنجا می‌برده مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد.

مسأله ۲۳۵۷- اگر چیز نجس را برای استعمال خوردن و آشامیدن عاریه دهد، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید.

مسأله ۲۳۵۸- چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.

مسأله ۲۳۵۹- اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۳۶۰- اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۳۶۱- اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده می‌تواند از او مطالبه نماید، و یا از غاصب بگیرد. و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه‌کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۶۲- اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام نِکاح یا ازدواج و زناشویی

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلًا زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام نِکاح یا ازدواج و زناشویی

توضیح

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلًا زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۳۶۳- در زناشویی چه دائم و چه غیر دائم، باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست، و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۳۶۴- وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۶۵- زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام کافی است.

مسأله ۲۳۶۶- اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلًا ده روزه او را به عقد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده آن وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به عقد آن مرد درآورد، و اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۳۶۷- یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۳۶۸- اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید:

زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلْتُ التَّزْویجَ (یعنی قبول کردم ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند چنانچه مثلًا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ مُوَکِّلَکَ احْمَدَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی احْمَدَ عَلَی الصَّداقِ صحیح می‌باشد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۳۶۹- اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید:

زَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم بعد بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلْتُ، صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی مُوَکِّلَکَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد

بگوید: قَبِلْتُ لِمُوكِّلی هكَذا صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۳۷۰- عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول: آن که به عربی صحیح خوانده شود به احتیاط واجب، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم هم نیست که وکیل بگیرند اما باید لفظی بگویند که معنی «زَوَّجْتُ وَ قَبِلْتُ» را بفهماند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زوجتک نفسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قبلت التزویج» زن بودن او را برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «زوجت و قبلت» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می‌خواند بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنها صیغه را می‌خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند مثلًا اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید زوجتک احدی بناتی (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید قبلت یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده‌اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۷۱- اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

مسأله ۲۳۷۲- کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید می‌تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۳۷۳- اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۷۴- اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۷۵- پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند. و بعد از آن که آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده‌ای داشته می‌تواند آن را به هم بزند.

مسأله ۲۳۷۶- دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۳۷۷- اگر پدر و جد پدری غایب باشند، بطوری که نشود از آنان اذن گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد لازم نیست از پدر و جد پدری اجازه بگیرند. و نیز اگر دختر باکره نباشد در صورتی که بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جد لازم نیست. ولی اگر به واسطه وطی به شُبهه یا زنا از بین رفته باشد، احتیاط مستحب آن است که اجازه بگیرند.

مسأله ۲۳۷۸- اگر پدر، یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد پسر- بعد از رسیدن به سن قابل برای تمتع گرفتن- باید خرج

زن را در صورتی که از او تمکین داشته باشد بدهد.

مسأله ۲۳۷۹- اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود، زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است، و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر، یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد

مسأله ۲۳۸۰- اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می‌تواند عقد را به هم بزند: اول: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض بَرَص. چهارم: کوری. پنجم: شل بودن بطوری که معلوم باشد. ششم: آن که افضا شده یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود. هفتم: آن که گوشت، یا استخوانی یا غده‌ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۳۸۱- اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است یا آلت مردی ندارد یا عِنّین است و نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید یا تخمهای او را کشیده‌اند می‌تواند عقد را به هم بزند. و تفصیل این مسأله و مسأله سابق در کتاب «تحریر الوسیله» ضبط شده است.

مسأله ۲۳۸۲- اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبهایی که در دو مسأله پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

مسأله ۲۳۸۳- اگر به واسطه آن که مرد عنین است و نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۳۸۴- ازدواج با زنهایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند حرام است.

مسأله ۲۳۸۵- اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۸۶- اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد مَحرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۸۷- اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۳۸۸- عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدرِ پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۳۸۹- پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند، و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۳۹۰- اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۳۹۱- اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عده نمی‌تواند خواهر او را عقد

نماید، بلکه در عده طلاق بائن هم که بعداً بیان می‌شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید.

مسأله ۲۳۹۲- انسان نمی‌توانـد بدون اجازه زن خود با خواهرزاده و برادرزاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۹۳- اگر زن بفهمـد شوهرش برادرزاده یـا خواهرزاده او را عقـد کرده و حرفی نزد، چنانچه بعـداً رضایت ندهـد عقـد آنان باطل است، بلکه اگر از حرف نزدنش معلوم باشد که باطناً راضی بوده احتیاط واجب آن است که شوهرش از برادرزاده او جدا شود مگر آن که اجازه دهد.

مسأله ۲۳۹۴- اگر انسـان پیش از آن که دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کنـد، دیگر نمی‌توانـد با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۳۹۵- اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۹۶- اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کنـد، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نمایـد و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود، و همچنین است اگر پیش از آن که با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۳۹۷- زن مسـلمان نمی‌توانـد به عقـد کافر درآیـد، مرد مسـلمان هم نمی‌تواند با زنهای کافره غیر کتابیه به طور دائم ازدواج کنـد و به احتیـاط واجب ازدواج دائم بـا زنهـای کـافره اهـل کتاب نیز جایز نیست ولی صـیغه کردن زنهای اهل کتاب ماننـد یهود و نصاری مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹۸- اگر با زنی که در عـده طلاق رجعی است زنا کنـد آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عـده متعه، یا طلاق بائن، یا عـده وفات است زنا کنـد، بعـداً می‌توانـد او را عقـد نماید، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن وعده متعه وعده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

مسأله ۲۳۹۹- اگر با زن بی‌شوهری که در عـده نیست زنا کنـد، بعداً می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مسـتحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید، بلکه احتیاط مزبور حتی الامکان نباید ترک شود، و همچنین اسـت اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۰۰- اگر زنی را که در عـده دیگری است برای خود عقـد کنـد، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است آن زن بر او حرام می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۰۱- اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده چنانچه هیچ کدام نمی‌دانسته‌اند زن در عده است و نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در عده حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۴۰۲- اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند باید از او جدا شود و بعداً هم نمی‌تواند او را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۴۰۳- زن شوهردار اگر زنا بدهـد بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکنـد و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۰۴- زنی را که طلاـق داده‌انـد و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مـدت او را بخشـیده یا مـدتش تمام شـده، چنانچه بعـد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عده شوهر اول تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۴۰۵- مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواطکننده حرام است اگر چه لواطکننده و لواط دهنده بالغ نباشند. ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۰۶- اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن کس لواط کند آنها بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۰۷- اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است، و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۰۸- اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است، و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است احتیاط واجب آن است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند. بلکه خالی از قوّت نیست.

مسأله ۲۴۰۹- اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش که به واسطه مُحرِم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی‌شود، و نیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی‌شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می‌شوند.

مسأله ۲۴۱۰- اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نُه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضا نماید هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند.

مسأله ۲۴۱۱- زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می‌شود با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اول می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

مُتعه یا صیغه

مسأله ۲۴۲۱- صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۲۲- شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند.

مسأله ۲۴۲۳- زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۲۴- زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد.

مسأله ۲۴۲۵- زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد، و شوهر هم از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۴۲۶- زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

مسأله ۲۴۲۷- زنی که صیغه شده، می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود بیرون رفتن او حرام است.

مسأله ۲۴۲۸- اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح و گر نه باطل است.

مسأله ۲۴۲۹- پدر و جد پدری می‌توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود درآورند، و نیز می‌توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی درآورند ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد.

مسأله ۲۴۳۰- اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود، و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۳۱- اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر

نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد.

مسأله ۲۴۳۲- مرد می‌تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد.

حکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۳۳- نگاه کردن مرد به بـدن زن نامحرم چه با قصـد لذت و چه بدون آن حرام است. و نگاه کردن به صورت و دسـتها اگر به قصـد لذت باشد حرام است، ولی اگر بدون قصد لذت باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می‌باشد و نگاه کردن به صورت و بـدن و موی دختر نابالغ اگر به قصـد لـذت نباشد و به واسـطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد، ولی بنا بر احتیاط باید جاهایی را که مثل ران و شکم معمولًا می‌پوشانند نگاه نکند.

مسأله ۲۴۳۴- اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دسـتهای زنهای اهل کتاب مثل زنهای یهود و نصارا نگاه کند در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۳۵- زن بایـد بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسـری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و به حدّی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند.

مسأله ۲۴۳۶- نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگر چه از پشت شـیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها باشد. و احتیاط واجب آن است که به عورت بچه ممیز هم نگاه نکنند. ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۳۷- مرد و زنی که با یکـدیگر محرمنـد، اگر قصـد لـذت نداشـته باشـند می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۳۸- مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

مسأله ۲۴۳۹- عکس برداشـتن مرد از زن نامحرم حرام نیست ولی اگر برای عکس برداشـتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد مثلًا دست به بـدن او بزنـد یا نظرش به صورت زینت‌شـده او یا به سایر بـدن او بیفتـد، نباید عکس او را بردارد و اگر زن نامحرمی را بشناسد در صورتی که آن زن متهتک نباشد نباید به عکس او نگاه کند.

مسأله ۲۴۴۰- اگر در حـال ناچاری زن بخواهـد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کنـد، یا عورت او را آب بکشـد، باید چیزی در دست کنـد که دست او به عورت نرسـد و همچنین است اگر مرد بخواهـد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کنـد، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۴۴۱- اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشـد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشـکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

مسأله ۲۴۴۲- اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آیینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشویی

مسأله ۲۴۴۳- کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۴۴۴- اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می‌تواند عقد را بهم بزند.

مسأله ۲۴۴۵- اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود چنانچه بترسند

که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند.

مسأله ۲۴۴۶- اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

مسأله ۲۴۴۷- مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که منکر شدن آن حکم، به انکار خدا یا پیغمبر برگردد مرتد است.

مسأله ۲۴۴۸- اگر زن پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کند بطوری که در مسأله پیش گفته شد مرتدّ شود، عقد او باطل می‌گردد ولی اگر بعد از نزدیکی مرتدّ شود باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگهدارد، پس اگر در بین عدّه، مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است.

مسأله ۲۴۴۹- کسی که پدر یا مادرش در موقع بسته شدن نطفه او مسلمان بوده‌اند، چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسلام کند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه وفات نگهدارد.

مسأله ۲۴۵۰- مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان بدنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، زن او باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود عقد باقی و گر نه باطل است.

مسأله ۲۴۵۱- اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۴۵۲- اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد، انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۳- اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه‌اش را سقط کند.

مسأله ۲۴۵۴- اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۵۵- اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است شرعاً بچه، فرزند پدر است، و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

مسأله ۲۴۵۶- اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود.

مسأله ۲۴۵۷- اگر بعد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

مسأله ۲۴۵۸- اگر زنی که آزاد و مسلمان و عاقل است دختری داشته باشد تا هفت سال دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند.

مسأله ۲۴۵۹- مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلّف شده عجله کنند، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

مسأله ۲۴۶۰- اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۶۱- کسی که از زنا به دنیا آمده اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۶۲- هرگاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلال‌زاده است.

مسأله ۲۴۶۳– زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد بایـد از شوهر دوم جـدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم بـا او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عدّه ندارد.

احکام شیر دادن

اشاره

مسأله ۲۴۶۴– اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۴ گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این عدّه محرم می‌شود: اوّل: خود زن و آن را مادر رضاعی می‌گویند. دوم: شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می‌گویند. سوم: پدر و مادر آن زن هر چه بالاـ رونـد، اگر چه پـدر و مـادر رضـاعی او باشـند. چهارم: بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌انـد، یا به دنیا می‌آینـد. پنجم: بچه‌های اولاد آن زن هر چه پایین رونـد، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشـند. شـشم: خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشـند. یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشـند. هفتم: عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشـند. هشتم: دایی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند. نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشـند. دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شـیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند. یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شـیر مـال اوست اگر چه خواهر و برادر رضـاعی او باشـند. دوازدهم: عمو و عمه و دایی و خاله شوهری که شـیر مال اوست هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند. و نیز عدّه دیگری هم که در مسائل بعد گفته می‌شود، به واسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۶۵– اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۴ گفته می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند.

و نیز نمی‌توانـد دخترهای شوهری را که شیر مال او است برای خود عقـد نماید، بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقـد ننمایـد ولی جـایز است بـا دخترهـای رضاعی آن زن ازدواج کنـد. اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند، و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می‌تواند به محرم‌های خود کند به آنان ننماید.

مسأله ۲۴۶۶– اگر زنی بچـه‌ای را بـا شـرایطی که در مسـأله ۲۴۷۴ گفته می‌شـود شـیر دهـد، شوهر آن زن که صـاحب شـیر است به خواهرهـای آن بچه محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مسـتحب آن است که با آنان ازدواج ننمایـد، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۶۷– اگر زنی بچه‌ای را شـیر دهـد، به برادرهـای آن بچه محرم نمی‌شود. و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۶۸– اگر انسـان با زنی که دختری را شـیر کامل داده ازدواج کنـد و با آن زن نزدیکی نمایـد، دیگر نمی‌توانـد آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۴۶۹– اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۷۰– انسان نمی‌تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شـیر کامل داده ازدواج کند. و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پـدر او دختری را شـیر داده باشـد، انسان نمی‌توانـد با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شـیرخواری را برای خود عقد کند

بعد مادر یا مادربزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ۲۴۷۱- با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده، یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۴۷۲- اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود. و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۴۷۳- اگر زن پدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۴۷۴- شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اول: بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

دوم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود.

سوم: بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد.

چهارم: شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

پنجم: شیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلًا هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

ششم: بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند، باید با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هفتم: پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز بطوری که در مسأله بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلًا پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می‌شود.

مسأله ۲۴۷۵- باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال ندارد، و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند، که از اولی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۷۶- اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگر را شیر دهد آن

دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۴۷۷- اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۷۸- اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم، بچه‌ای را شیر دهد، همه آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۷۹- اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلًا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۴۸۰- اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۸۱- انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن، خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند. و نیز اگر با پسری لواط کند، نمی‌تواند با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۸۲- زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۸۳- انسان نمی‌تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل می‌باشد.

مسأله ۲۴۸۴- اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگر چه بهتر آن است که احتیاط کنند: اول: برادر و خواهر خود را. دوم: عمو و عمه و دایی و خاله خود را. سوم: اولاد عمو و اولاد دایی خود را. چهارم: برادرزاده خود را. پنجم: برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

ششم: خواهرزاده خود، یا خواهرزاده شوهرش را. هفتم: عمو و عمه و دایی و خاله شوهرش را. هشتم: نوه زن دیگر شوهر خود را.

مسأله ۲۴۸۵- اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی‌شود ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

مسأله ۲۴۸۶- مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۴۸۷- برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد.

و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۴۸۸- مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل یا غیر دوازده امامی یا بد صورت، یا بدخلق، یا زنازاده باشد، و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که بچه‌ای که دارد از زنا به دنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۲۴۸۹- مستحب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچه‌ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۹۰- کسانی که به واسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می‌کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقهای خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۴۹۱- در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۴۹۲- اگر به واسطه شیر دادن، حق شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازه شوهر، بچه کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه‌ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود. مثلًا اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد خودش مادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

مسأله ۲۴۹۳- اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیرخواری را مثلًا دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۴ گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

مسأله ۲۴۹۴- اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده: مثلًا بگوید شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند. و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۴۹۵- اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

مسأله ۲۴۹۶- شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اول: خبر دادن عدّه‌ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند.

دوم: شهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلًا بگویند ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیرخورده و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شرطها را که در مسأله ۲۴۷۴ گفته شد شرح دهند، ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می‌دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرایط را شرح دهند.

مسأله ۲۴۹۷- اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیرخورده بچه به کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

احکام طلاق

احکام طلاق

مسأله ۲۴۹۸- مردی که زن خود را طلاق می‌دهـد، باید عاقل و بنا بر احتیاط واجب بالغ باشد، و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۲۴۹۹- زن بایـد در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشـد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس یا حیض که پیش از این پاکی بوده با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۲۵۰۰- طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اول: آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوم: آبستن باشد، و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد.

سوم: مرد به واسطه غایب بودن نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد.

مسأله ۲۵۰۱- اگر زن را از خون حیض پـاک بدانـد و طلاـقش دهـد بعـد معلوم شود که موقع طلاـق در حـال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۰۲- کسـی که می‌دانـد زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود مثلًا مسافرت کنـد و بخواهـد او را طلاق دهـد، باید تا مدتی که معمولًا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۰۳- اگر مردی که غایب است بخواهـد زن خود را طلاق دهـد چنانچه بتوانـد اطلاع پیـدا کنـد که زن او در حال حیض یا نفـاس است یـا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه‌های دیگری باشـد که در شـرع معین شـده، بایـد تا مـدتی که معمولًا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۰۴- اگر بـا عیـالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بخواهـد طلاقش دهـد، بایـد صبر کنـد تا دوباره حیض ببینـد و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشـده، یا آبسـتن است، اگر بعـد از نزدیکی طلاق دهنـد، اشکال نـدارد، و همچنین است اگر یائسه باشد یعنی اگر سیّده است بیشتر از شصت سال و اگر سیّده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

مسأله ۲۵۰۵- هرگاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و در همان پاکی طلاقش دهـد اگر بعـد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۰۶- اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید بقدری که زن معمولًا بعد از آن پاکی، خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود صبر کند.

مسأله ۲۵۰۷- اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه مرضی حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۰۸- طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخوانـد و اسم زن او مثلًا فاطمه باشـد بایـد بگوید: زَوْجَتِی فاطِمَهُ طالقٌ زن من فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند آن وکیل باید بگوید: زَوْجَهُ مُوکِّلِی فاطِمَهُ طالِقٌ.

مسأله ۲۵۰۹- زنی که صیغه شـده، مثلًا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد، و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود، یا مرد مـدت را به او ببخشـد به این ترتیب که بگویـد: مـدت را به تو بخشـیدم و شاهـد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عِدّه طلاق

مسأله ۲۵۱۰- زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائسه عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۱۱- زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگهدارد یعنی بعد از آن که در پاکی طلاقش داد، بقدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود، و همین که حیض سوم را دید عدّه او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند. ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۱۲- زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زنهایی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

مسأله ۲۵۱۳- زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عدّه نگهدارد. و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عدّه نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلًا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگهدارد، و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست ویک روز عدّه نگهدارد تا با مقداری که از ماه اول عدّه نگهداشته سی روز شود.

مسأله ۲۵۱۴- اگر زن آبستن را طلاق دهند، عدّه‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنا بر این اگر مثلًا یک ساعت بعد از طلاق بچه او به دنیا آید، عدّه‌اش تمام می‌شود.

مسأله ۲۵۱۵- زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صیغه شود مثلًا یک ماهه، یا یک ساله چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود یا شوهر مدت را به او ببخشد در صورتی که حیض می‌بیند باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید.

مسأله ۲۵۱۶- ابتدای عدّه طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد.

طلاق بائن و طلاق رِجْعِی

مسأله ۲۵۲۲- طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است: اول:

طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد. دوم: طلاق زنی که یائسه باشد یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

سوم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد. چهارم: طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند. پنجم: طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد و غیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است مرد می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۲۳- کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصل گفته شده، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۲۴- در طلاق رجعی مرد به دو قسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:
اول: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است. دوم: کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.
مسأله ۲۵۲۵- برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است.
مسأله ۲۵۲۶- مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع از بین نمی‌رود.
مسأله ۲۵۲۷- اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند. یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اول حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید: اول: آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد، و اگر مثلًا یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اول نمی‌تواند او را عقد کند. دوم: شوهر دوم بالغ باشد و با او نزدیکی و دخول کند. و بنا بر احتیاط واجب باید انزال شود. سوم: شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد. چهارم:
عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

طلاق خُلْع

مسأله ۲۵۲۸- طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد طلاق خلع گویند.
مسأله ۲۵۲۹- اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند چنانچه اسم زن مثلًا فاطمه باشد می‌گوید: زَوْجَتِی فاطِمَهُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقٌ (یعنی زنم فاطمه را طلاق خلع دادم او رها است).
مسأله ۲۵۳۰- اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلًا اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد وکیل صیغه طلاق را این طور می‌خواند: عَنْ مُوَکِّلَتی فاطِمَهَ بَذَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَکِّلِی مُحَمَّدٍ لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ پس از آن بدون فاصله می‌گوید: زَوْجَهُ مُوَکِّلِی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِقٌ و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید به جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلًا اگر صد تومان داده باید بگوید: بَذَلْتُ مِائَهَ تُومان.

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۳۱- اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد آن طلاق را مبارات گویند.
مسأله ۲۵۳۲- اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند چنانچه مثلًا اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِقٌ یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَهَ مُوَکِّلی فاطِمَهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِقٌ و در هر دو صورت اگر به جای کلمه (عَلی مَهْرِها) (بِمَهْرِها) بگوید اشکال ندارد.
مسأله ۲۵۳۳- صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلًا به فارسی بگوید برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.
مسأله ۲۵۳۴- اگر زن در بین عدّه طلاق خلع، یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او

را زن خود قرار دهد.

مسأله ۲۵۳۵- مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مَهر نباشد ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۵۳۶- اگر با زن نامحرمی به گمان این که عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۳۷- اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنا بر احتیاط واجب باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۳۸- اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۵۳۹- هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلًا شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند، یا مثلًا تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد صحیح است.

مسأله ۲۵۴۰- زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۵۴۱- پدر و جد پدری دیوانه، اگر مصلحت باشد می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

مسأله ۲۵۴۲- اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد مثلًا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند، چنانچه صلاح بچه باشد، می‌تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۴۳- اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی‌داند بنا بر احتیاط واجب نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگر عقد کند.

مسأله ۲۵۴۴- اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلًا بعد از یکسال بگوید یکسال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

احکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است، که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۵۴۵- اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است بنا بر احتمال موافق با احتیاط، اگر جایی را در مسجد که قبلًا دیگری به آن پیشی گرفته است تصرف کند.

مسأله ۲۵۴۶- چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به

دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۵۴۷- مالی را که نزد کسی گروگذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسأله ۲۵۴۸- اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۵۴۹- اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید مثلًا از گوسفندی که غصب کرده، بره‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلًا خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۵۵۰- اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۵۱- هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است.

مسأله ۲۵۵۲- اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلًا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۵۵۳- اگر ظرف طلا و نقره یا چیز دیگری را که نگاه داشتنش جایز است غصب کند و خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می‌سازم مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

مسأله ۲۵۵۴- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود مثلًا طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش درآورد. و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد.

مسأله ۲۵۵۵- اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری واجب است آن را به صورت اولش درآورد، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

مسأله ۲۵۵۶- اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده، درست کند مثلًا جای درختها را پُر نماید. و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۵۵۷- اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۵۵۸- اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق

دارد مثلًا گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد، بایـد قیمت آن را بدهـد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشـد، باید قیمت روزی را که تلف کرده بدهد.

مسأله ۲۵۵۹- اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزایش با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهـد، ولی چیزی را که می‌دهـد بایـد خصوصـیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است.

مسأله ۲۵۶۰- اگر چیزی را که مثـل گوسـفند قیمت اجزای آن بـا هم فرق دارد غصب نمایـد و از بین برود، چنـانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلًا چاق شده باشد، باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد.

مسأله ۲۵۶۱- اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نمایـد و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام آنـان بگیرد و اگر از اولی بگیرد، می‌توانـد اولی از دومی مطـالبه کنـد، ولی اگر دومی بـه اولی برگردانـده و پیش او تلـف شـده نمی‌تواند از او مطالبه کند.

مسأله ۲۵۶۲- اگر چیزی را که می‌فروشـند یکی از شـرطهای معامله در آن نباشـد مثلًا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بـدون وزن معامله نماینـد، معامله باطل است، و چنانچه فروشـنده و خریـدار با قطع نظر از معامله، راضـی باشـند که در مال یکـدیگر تصـرف کننـد اشـکال نـدارد و گر نه چیزی را که از یکـدیگر گرفته‌انـد مثـل مال غصبی است و بایـد آن را به هم برگرداننـد. و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۳- هرگاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببینـد یا مـدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسـندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۶۴- مالی که انسان پیدا می‌کند اگر نشانه‌ای نداشـته باشد که به واسـطه آن، صاحبش معلوم شود، احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۶۵- اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان ندانـد راضـی است یا نه، نمی‌توانـد بـدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشـد، می‌توانـد به قصـد این که ملک خودش شود بردارد و در این صورت اگر تلف شود نباید عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملک شدن هم نکرده و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۶۶- هرگاه چیزی که پیـدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسـطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه صاحب آن کافری باشـد که در امـان مسـلمانان است، در صـورتی که قیمت آن چیز به ۶/ ۱۲ نخود نقره سـکه‌دار برسـد بایـد اعلان کند، و چنانچه از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته هر روزی و بعد تا یک سال هفته‌ای یک مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان کند کافی است.

مسأله ۲۵۶۷- اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۵۶۸- اگر تـا یـک سـال اعلاـن کنـد و صـاحب مـال پیـدا نشـود می‌توانـد آن را برای خود بردارد به قصـد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۶۹- اگر بعـد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیـدا نشـد مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود، چنـانچه در نگهـداری آن کوتـاهی نکرده و تعـدی یعنی زیـاده‌روی هم ننموده ضامن نیست ولی اگر از طرف صاحبش صـدقه داده

باشد، یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.

مسأله ۲۵۷۰- کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۵۷۱- اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۲- اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود احتیاط واجب آن است که آن را صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۷۳- اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده‌روی کرده باشد باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۷۴- اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان صاحب آن پیدا نمی‌شود می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مالِ خود او است.

مسأله ۲۵۷۵- اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مالِ خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۶- لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافی است.

مسأله ۲۵۷۷- اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید، و یقین پیدا کند که مال او است ولی اگر ذکر نشانه‌ها فقط موجب گمان مالك بودنش باشد مخیر است که به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید.

مسأله ۲۵۷۸- اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۵۷۹- هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که در فروش آن به خودش یا به دیگری از حاکم شرع در صورت امکان اجازه بگیرد و در هر صورت باید تعریف تا یک سال را ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد، پول را به او تسلیم کند. و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله ۲۵۸۰- اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۸۱- اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقت داشته باشد می‌تواند به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مالِ کسی نیست که کفش او را برده باید با آن معامله مجهول المالك نماید، یعنی از صاحبش تفحّص کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود از طرف او به فقیر صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۸۲- اگر مالی را که کمتر از ۶/ ۱۲ نخود نقره سکه‌دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

توضیح

مسأله ۲۵۸۳- اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می‌شود سر ببرند: چه وحشی باشد و چه اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی بهیمه‌ای که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده و حیوانی که نجاستخوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده‌اند آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سر بریدن گوشت آن حلال نیست.

مسأله ۲۵۸۴- حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می‌شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۵۸۵- حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید بنا بر این بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

مسأله ۲۵۸۶- حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله ۲۵۸۷- حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مرده آن پاک است.

مسأله ۲۵۸۸- سگ و خوک به واسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است. و حیوان حرام گوشتی را که درنده و گوشتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی‌شود، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۵۸۹- فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند، و همچنین اگر سر آنها را ببرند پاک نمی‌شوند مگر راسو و سوسمار که پاک شدن آن با تذکیه، خالی از وجه نیست.

مسأله ۲۵۹۰- اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۵۹۱- دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند، و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۵۹۲- اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند، اگر چه پیش از جان دادن حیوان بقیه رگها را ببرند اشکال دارد.

مسأله ۲۵۹۳- اگر گرگ گلوی گوسفند را بطوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن حیوان حرام می‌شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که

گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند حلال و پاک می‌باشد.

شرایط سر بریدن حیوان

مسأله ۲۵۹۴- سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اول- کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد، چه زن باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکند. و بچّه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر حیوان را ببرد.

دوم- سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز، می‌شود سر آن را برید.

سوم- در موقع سر بریدن، جلو بدن حیوان رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می‌شود ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند اشکال ندارد.

چهارم- وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید بسم الله کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم- حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند. اگر چه مثلًا چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده است.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۵۹۵- اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

مسأله ۲۵۹۶- وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۷- اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است. ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند حلال و پاک می‌باشد.

مسأله ۲۵۹۸- اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلًا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم می‌شود به بدن حیوان زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۵۹۹- چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

اول: موقع سر بریدن گوسفند دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند و موقع سر بریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر دو دست آن را از پایین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

دوم: کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد.

سوم: پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

چهارم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلًا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۰۰- چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

اول: آن که کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود.

دوم: در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

سوم: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

چهارم: خود انسان چهارپایی را که پرورش داده است بکشد. و احتیاط آن است که پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را نکنند و مغز حرام را که در تیره پشت است نبرند و حرام است که پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدنش جدا کنند ولی با این عمل حیوان حرام نمی‌شود.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۰۹- اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اول: سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد مانع ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت دارد که پیش از رسیدن صاحبش شکار را می‌خورد از شکار او اجتناب کنند، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد اشکال ندارد.

دوم: صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است. بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

سوم: کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

چهارم: وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد اشکال ندارد. و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد بنا بر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نماید.

پنجم: شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.

ششم: کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد مثلًا حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند، چنانچه سر

حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۰- کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به طور معمول و با شتاب مثلًا کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر مثلًا به واسطه زیاد تنگ بودن غلاف یا چسبندگی آن بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد حلال نمی‌شود و نیز اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، واجب آن است که از خوردن آن خودداری کند.

مسأله ۲۶۱۱- اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرطهایی که در صفحه گذشته گفته شده بوده‌اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آنها شرطها نبوده، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۱۲- اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشند.

مسأله ۲۶۱۳- اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد، یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است. و نیز اگر یکی از سگهایی را که فرستاده‌اند بطوری که در صفحه گذشته گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۴- اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۱۵- اگر ماهی فلس‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می‌باشد و ماهی بی‌فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۶۱۶- اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا بوسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۱۷- کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی مسلمان باید بداند که آن را زنده گرفته و در خارج آب مرده.

مسأله ۲۶۱۸- ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۹- خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲۰- اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲۱- اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده اشکال ندارد.

صید ملخ

مسأله ۲۶۲۲- اگر ملخ را با دست یا بوسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است. و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته‌ام حلال نیست.

مسأله ۲۶۲۳- خوردن ملخی که بال درنیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

مسأله ۲۶۲۴- خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد حرام است و خوردن گوشت پرستو و هُدهُد مکروه می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۵- اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلًا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۶- پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام است:

۱- خون ۲- فضله ۳- نری ۴- فرج ۵- بچه‌دان ۶- غدد که آن را دشول می‌گویند ۷- تخم که آن را دنبلان می‌گویند ۸- چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد ۹- مغز حرام که در میان تیره پشت است ۱۰- پی که در دو طرف تیره پشت است ۱۱- زهره‌دان ۱۲- سپرز (طحال) ۱۳- بول‌دان (مثانه) ۱۴- حدقه چشم ۱۵- چیزی که در میان سُم است و به آن ذات الاشاجع می‌گویند.

مسأله ۲۶۲۷- خوردن سرگین و آب دماغ حرام است و احتیاط واجب آن است که از خوردن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است اجتناب کنند، ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲۸- خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام برای شفا، و خوردن گِل داغستان و گِل ارمنی برای معالجه اگر علاج منحصر به خوردن اینها باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲۹- فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده، حرام نیست. و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۰- خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است.

مسأله ۲۶۳۱- خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها وطی کند یعنی نزدیکی نماید حرام می‌شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

مسأله ۲۶۳۲- اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود و آشامیدن شیر آنها هم حرام است و باید بدون آن که تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد بلکه اگر به بهیمه دیگری هم نزدیکی کند شیر آن حرام می‌شود.

مسأله ۲۶۳۳- آشامیدن شراب، حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند در صورتی که ملتفت باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیغمبر می‌باشد کافر است. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: شراب ریشه بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باك ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتیهای آشکار رو نمی‌گرداند و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین، او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

مسأله ۲۶۳۴- سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود بنا بر احتیاط واجب نباید نشست و چیز خوردن از آن سفره حرام است.

مسأله ۲۶۳۵- بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

چیزهایی که موقع غذا خوردن مستحب است

مسأله ۲۶۳۶- چند چیز در غذا خوردن مستحب است: اول: هر دو دست را پیش از غذا بشوید. دوم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همین طور تا به طرف راست میزبان برسد. چهارم: در اول غذا بسم الله بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم اللّه مستحب است. پنجم: با دست راست غذا بخورد. ششم: با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند هر کسی از غذای جلو خودش بخورد. هشتم: لقمه را کوچک بردارد. نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد. دهم: غذا را خوب بجود. یازدهم: بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند. دوازدهم: انگشت‌ها را بلیسد. سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید ولی با چوب انار و چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند. چهاردهم: آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد. پانزدهم: در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد. شانزدهم: بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. هفدهم: در اول غذا و آخر آن نمک بخورد. هیجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهایی که در غذا خوردن مکروه است

مسأله ۲۶۳۷- چند چیز در غذا خوردن مکروه است: اول: در حال سیری غذا خوردن. دوم: پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می‌آید. سوم: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن. چهارم:

خوردن غذای داغ. پنجم: فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد. ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن. هفتم: پاره کردن نان با کارد. هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف غذا. نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده بطوری که چیزی در آن نماند. دهم: پوست کندن میوه. یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آن که کاملًا آن را بخورد.

مستحبات آب آشامیدن

مسأله ۲۶۳۸- در آشامیدن آب چند چیز مستحب است: اول: آب را به طور مکیدن بیاشامد. دوم: در روز ایستاده آب بخورد. سوم: پیش از آشامیدن آب بسم اللّه و بعد از آن الحمد للّه بگوید. چهارم: به سه نفس آب بیاشامد. پنجم: از روی میل آب بیاشامد. ششم: بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبد اللّه علیه السلام و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آب آشامیدن

مسأله ۲۶۳۹- زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جایی که دسته آن است مکروه می‌باشد.

احکام نَذْر و عَهْد

مسأله ۲۶۴۰- نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

مسأله ۲۶۴۱- در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است.

مسأله ۲۶۴۲- نذرکننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده صحیح نیست.

مسأله ۲۶۴۳- آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چنانچه با حال سفاهت بالغ شده باشد یا حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده باشد نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست.

مسأله ۲۶۴۴- نذر زن بی‌اجازه شوهرش باطل است.

مسأله ۲۶۴۵- اگر زن با اجازه شوهر نذر کند شوهرش نمی‌تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۶۴۶- هرگاه فرزند نذری کند اگر چه بدون اجازه پدر هم باشد باید به آن نذر عمل نماید.

مسأله ۲۶۴۷- انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنا بر این کسی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۴۸- اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۴۹- اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید. چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلًا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد نذر او صحیح است. و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلًا برای این که دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۶۵۰- اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلًا نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلًا به واسطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می‌کند، نذر صحیح است.

مسأله ۲۶۵۱- اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذر کرده به جا آورد پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۶۵۲- اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است. و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه

بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۶۵۳- اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد، بایـد همان روز را روزه بگیرد و چنانچه در آن روز مسافرت کنـد قضای آن روز بر او واجب است.

مسأله ۲۶۵۴- اگر انسان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکنـد، بایـد کفاره بدهـد یعنی یک بنـده آزاد کند یا به شـصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۶۵۵- اگر نـذر کنـد که تا وقت معینی عملی را ترک کنـد، بعد از گذشـتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشـتن وقت از روی فراموشـی یـا ناچـاری انجام دهـد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسـیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۵۶- کسـی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقـتی برای آن معیـن نکرده است. اگر از روی فراموشـی، یـا ناچـاری، یا ندانسـتن، آن عمـل را انجام دهـد کفاره بر او واجب نیست. ولی چنانچه از روی اختیار آن را به جا آورد برای دفعه اول بایـد کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۵۷- اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلًا روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۲۶۵۸- اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.

مسأله ۲۶۵۹- اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۶۶۰- اگر نـذر کنـد که به زیـارت یکی از امامـان مثلًا به زیارت حضـرت ابا عبـد اللّٰه علیه السـلام مشـرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۶۶۱- کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.

مسأله ۲۶۶۲- اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نـذر کنـد بایـد آن را به مصارف حرم برساند از قبیل فرش و پرده و روشـنایی و اگر برای امام علیه السـلام یا امامزاده نـذر کنـد می‌تواند به خدامی که مشـغول خدمت هسـتند بدهد چنانچه می‌تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر به قصد بازگشت ثواب آن به منذور له برساند.

مسأله ۲۶۶۳- اگر برای خود امام علیه السـلام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معینی را قصد کرده باید به همان مصـرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، باید به فقرا و زوار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله ۲۶۶۴- گوسـفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند پشم آن و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است، و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچه بیاورد باید به مصرف نذر برسانند.

مسأله ۲۶۶۵- هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۶۶۶- اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آن که دختر به تکلیف رسید احتیاط آن است که اگر بتوانند او را راضی نمایند که به سید شوهر کند.

مسأله ۲۶۶۷- هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش برآورده شـد بایـد آن کار را انجام دهـد و نیز اگر بـدون آنکه حاجتی داشـته باشـد، عهـد کنـد که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۶۶۸- در عهـد هم مثل نـذر بایـد صـیغه خوانده شود، و نیز کاری را که عهد می‌کند انجام دهد، باید نکردنش بهتر از انجام آن نباشد.

مسأله ۲۶۶۹- اگر به عهـد خود عمل نکنـد، بایـد کفاره بدهد یعنی شـصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۶۷۰- اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهـد یا ترک کنـد مثلًا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمـداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز، روزه بگیرد.

مسأله ۲۶۷۱- قسم چند شرط دارد:

اول: کسـی که قسم می‌خورد بایـد بالغ و عاقل باشـد و اگر می‌خواهد راجع به مال خودش قسم بخورد باید در حال بالغ شدن سـفیه نباشد و حاکم شـرع او را از تصرف در اموالش منع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند، درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی‌قصد قسم بخورد.

دوم: کـاری را کـه قسم می‌خـورد انجـام دهـد، بایـد حرام و مکروه نباشـد و کـاری را که قسم می‌خـورد ترک کنـد، بایـد واجب و مستحب نباشـد و اگر قسم بخورد که کـار مبـاحی را به جا آورد بایـد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشـد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سوم: به یکی از اسامی خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند «خدا» و «اللَّه» و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی بقدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسـی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آیـد، مثـل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صـحیح است. بلکه اگر به لفظی قسم بخورد که بـدون قرینه، خـدا به نظر نمی‌آید ولی او قصد خدا را کند بنا بر احتیاط باید به آن قسم عمل نماید.

چهارم: قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صـحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم: عمـل کردن به قسم برای او ممکن باشـد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشـد و بعـد تـا آخر وقتی که برای قسم معین کرده عاجز شود یا برایش مشقت داشته باشد قسم او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد.

مسأله ۲۶۷۲- اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۶۷۳- اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، قسم آنان بعید نیست صحیح نباشد لکن نباید احتیاط را ترک کنند.

مسأله ۲۶۷۴- اگر انسـان از روی فراموشـی، یـا ناچاری به قسم عمل نکنـد، کفاره بر او واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسـمی که آدم وسواسـی می‌خورد، مثل این که می‌گوید و اللَّه الآن مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۷۵- کسی که قسم می‌خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود و این جور قسم خوردن غیر از قسمی است که در مسائل پیش گفته شد.

احکام وَقْف

مسأله ۲۶۷۶- اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۴ و ۲۰۹۵ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۷۷- لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلًا بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست حتی در وقف خاص.

مسأله ۲۶۷۸- اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست.

مسأله ۲۶۷۹- کسی که مالی را وقف می‌کند، باید برای همیشه وقف کند پس اگر مثلًا بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد و یا بگوید این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد باطل است، و به احتیاط واجب باید وقف از موقع خواندن صیغه باشد پس اگر مثلًا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده، اشکال دارد.

مسأله ۲۶۸۰- وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید وقف صحیح است.

مسأله ۲۶۸۱- اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می‌شود.

مسأله ۲۶۸۲- وقف‌کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند بنا بر این سفیهی که در حال بالغ بودن سفیه بوده یا حاکم شرع او را از تصرف در اموالش جلوگیری کرده چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

مسأله ۲۶۸۳- اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده‌اند وقف کند درست نیست ولی وقف برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده‌اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می‌شوند.

مسأله ۲۶۸۴- اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست. ولی اگر مثلًا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۶۸۵- اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین کند باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کرده باشد راجع به چیزهایی که مربوط به مصلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد اختیار با حاکم شرع است و راجع به چیزهایی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

مسأله ۲۶۸۶- اگر ملکی را مثلًا بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معین نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۶۸۷- اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلًا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند،

چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر، مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد.

مسأله ۲۶۸۸- اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.

مسأله ۲۶۸۹- ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

مسأله ۲۶۹۰- اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند چنانچه برای عموم وقف نشده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید به جای او متولی امینی معین نماید.

مسأله ۲۶۹۱- فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

مسأله ۲۶۹۲- اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایداتش در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

مسأله ۲۶۹۳- اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند در صورتی که بدانند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همان طور مصرف کنند، و اگر یقین نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیت

مسأله ۲۶۹۴- وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند.

مسأله ۲۶۹۵- کسی که می‌خواهد وصیت کند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند می‌تواند وصیت کند اگر چه لال نباشد.

مسأله ۲۶۹۶- اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۶۹۷- کسی که وصیت می‌کند باید عاقل و بالغ باشد ولی بچه ده ساله‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و پل وصیت کند صحیح می‌باشد و از روی اختیار وصیت کند، و نیز وصیت‌کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع هم او را از تصرف در اموالش جلوگیری نکرده باشد.

مسأله ۲۶۹۸- کسی که از روی عمد مثلًا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست.

مسأله ۲۶۹۹- اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالک می‌شود که آن را قبول کند اگر چه در حال زنده بودن وصیت‌کننده باشد.

مسأله ۲۷۰۰- وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار

است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می‌پردازند وصیت کردن لازم نیست.

مسأله ۲۷۰۱- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۰۲- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

مسأله ۲۷۰۳- کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۰۴- وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۰۵- اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن علت شود که عمل به وصیت معطل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می‌نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید.

مسأله ۲۷۰۶- اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلًا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه‌های خود معین کند بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۰۷- اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلًا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.

مسأله ۲۷۰۸- اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۰۹- اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است.

مسأله ۲۷۱۰- اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۱۱- اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۱۲- کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است. ولی اگر وصیت کند به بچه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۱۳- اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت‌کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، باید وصیت او را انجام دهد و اگر وصی پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، احوط استحبابی و اولی آن است که وصیت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۱۴- اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۱۵- اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

مسأله ۲۷۱۶- اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۷۱۷- اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلًا میت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۷۱۸- هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلان وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۱۹- حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

مسأله ۲۷۲۰- اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۲۱- اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است.

مسأله ۲۷۲۲- اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۲۷۲۳- اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند باید اول به واجبات، خواه مالی باشد یا بدنی عمل نمایند و در بین واجبات ترتیب معتبر نیست، بلکه اگر وصیت او به ترتیب بوده باید اول آن واجبی را که مقدم داشته عمل نمایند اگر چه بدنی باشد، و همچنین به ترتیب

وصیت تا آخر واجبات پس اگر ثلث وافی به تمام آن باشد به تمام آن باید عمل شود و چنانچه ثلث وافی نباشد، باقیمانده اگر تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد باید از اصل ترکه برای آن بردارند عمل نمایند و اگر باقیمانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد ملغی می گردد، و چنانچه وصیت میت به ترتیب نباشد باز واجبات مقدم بر مستحبات است ولی در این صورت بین واجبات هیچگونه ترتیب نیست بلکه ثلث بر تمام واجبات اعم از مالی و بدنی توزیع می‌شود و چنانچه وافی به تمام آن نباشد در باقیمانده واجب مالی از اصل ترکه برداشته می‌شود و باقیمانده واجب بدنی ملغی می گردد و در هر صورت عمل به مستحبات موقعی واجب است که از ثلث علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد.

مسأله ۲۷۲۴- اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۲۵- اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۲۶- اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۲۷- اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتی است که وصیت‌کننده از وصیت خود برنگردد و گر نه حقّی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۷۲۸- کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند: دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند. دسته دوم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه یعنی مادربزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند. دسته سوم: عمو و عمه و دایی و خاله هر چه بالا روند و اولاد آنان هر چه پایین روند و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۲۹- اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولادِ اولادِ آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دایی و خاله جد و جدّه میت و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۳۰- زن و شوهر به تفصیلی که بعداً (در مسائل ۲۷۷۰ تا ۲۷۷۹) گفته می‌شود از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله ۲۷۳۱- اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد مثلًا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مالِ میت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۳۲- اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۷۳۳- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلًا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند.

مسأله ۲۷۳۴- اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۳۵- اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد مال را شش قسمت می‌کنند. یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.

مسأله ۲۷۳۶- اگر وارث میت فقط پدر یا مادر، با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۳۷- اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۳۸- اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۳۹- اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد مثلًا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۴۰- دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادربزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۴۱- اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلًا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۷۴۲- اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۳- اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۴۴- اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۵- اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۶- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۷- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۸- اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در صفحه ۴۴۶ گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند. ولی برای آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود مثلًا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و

مادری می‌دهند.

مسأله ۲۷۴۹- اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد هر پسری دو برابر دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۰- اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت پدر جدّ او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۵۱- اگر وارث میّت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۵۲- اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.

مسأله ۲۷۵۳- اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می‌شود. یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

مسأله ۲۷۵۴- اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله ۲۷۷۱ گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می‌برند.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۵۵- دسته سوم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۵۶- اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری همه مال به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمه می‌برد مثلًا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را به عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۵۷- اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود ولی اگر فقط چند عمو و عمه مادری داشته باشد بنا بر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.

مسأله ۲۷۵۸- اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمه پدر و مادری می‌برد و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۵۹- اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و

مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۰- اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری و دایی و خاله پدری باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برد، و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۷۶۱- اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۷۶۲- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد.

مسأله ۲۷۶۳- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو ویک قسمت به عمّه می‌دهند، بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.

مسأله ۲۷۶۴- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد. بنا بر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

مسأله ۲۷۶۵- اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می‌کنند: یک سهم آن را به عمو و عمه مادری می‌دهند که بنا بر احتیاط واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمه می‌برد بنا بر این مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

مسأله ۲۷۶۶- اگر وارث میت چند دایی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند.

مسأله ۲۷۶۷- اگر وارث میت دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود، و دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می‌کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند و به طور تساوی قسمت می‌کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که به طور مساوی قسمت کنند.

مسأله ۲۷۶۸- اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آنان و مقداری که به

دایی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۲۷۶۹- اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت است به طور مساوی، ولی احتیاط واجب در عمو و عمه مادری مادر میت آن است که با هم صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می‌دهند و عمو دو برابر عمه می‌برد.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۷۰- اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

مسأله ۲۷۷۱- اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و زن از همه اموال منقول ارث می‌برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی ارث نمی‌برد مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۷۲- اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی‌برد تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیر ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنا بر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد بدون اجازه او تصرف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گر نه نسبت به سهم او باطل است.

مسأله ۲۷۷۳- اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

مسأله ۲۷۷۴- مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۷۷۵- اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زن‌های عقدی او قسمت می‌شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۷۷۶- اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۷۷- اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد. و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۷۸- اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد. اول: آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. دوم: به واسطه بی‌میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد. سوم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۷۹- لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

ملحقات توضیح المسائل

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

مسأله ۲۷۸۶- امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که ذکر خواهد شد، واجب است، و ترک آن معصیت است، و در مستحبات و مکروهات امر و نهی مستحب است.

مسأله ۲۷۸۷- امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی می‌باشد و در صورتی که بعضی از مکلّفین قیام به آن می کنند از دیگران ساقط است، و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر موقوف بر اجتماع جمعی از مکلّفین باشد واجب است اجتماع کنند.

مسأله ۲۷۸۸- اگر بعضی امر و نهی کنند و مؤثر نشود و بعض دیگر احتمال بدهند که امر آنها یا نهی آنها مؤثر است واجب است امر و نهی کنند.

مسأله ۲۷۸۹- بیان مسأله شرعیه کفایت نمی‌کند در امر به معروف و نهی از منکر بلکه باید مکلف امر و نهی کند. مگر آن که مقصود از امر به معروف و نهی از منکر، از بیان حکم شرعی حاصل شود و یا طرف مقابل از آن امر و نهی بفهمد.

مسأله ۲۷۹۰- در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

مسأله ۲۷۹۱- چند چیز شرط است در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر:

اول: آن که کسی که می‌خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلف به جا نمی‌آورد واجب است به جا آورد، و آنچه به جا می‌آورد باید ترک کند. و بر کسی که معروف و منکر را نمی‌داند واجب نیست.

دوم: آن که احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند، پس اگر بداند اثر نمی کند واجب نیست.

سوم: آن که بداند شخص معصیت کار بنا دارد که معصیت خود را تکرار کند، پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند واجب نیست.

چهارم: آن که در امر و نهی مفسده‌ای نباشد، پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی قابل توجه به او می‌رسد واجب نیست، بلکه اگر احتمال صحیح بدهد که از آن ترس ضررهای مذکور را پیدا کند واجب نیست بلکه اگر بترسد که ضرری متوجه متعلقان او می‌شود واجب نیست، بلکه با احتمال وقوع ضرر جانی یا عرضی و آبرویی یا مالی موجب حرج بر بعضی مؤمنین، واجب نمی‌شود بلکه در بسیاری از موارد حرام است.

مسأله ۲۷۹۲- اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیت زیاد می‌دهد مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید و حفظ عقاید مسلمانان یا احکام ضروریه، باید ملاحظه اهمیت شود، و مجرد ضرر، موجب واجب نبودن نمی‌شود، پس اگر توقف داشته باشد حفظ عقاید مسلمانان یا حفظ احکام ضروریه اسلام بر بذل جان و مال، واجب است بذل آن.

مسأله ۲۷۹۳- اگر بدعتی در اسلام واقع شود مثل منکراتی که دولتها اجرا می کنند به اسم دین مبین اسلام، واجب است خصوصاً بر علمای اسلام اظهار حق و انکار باطل، و اگر سکوت علمای اعلام موجب هتک مقام علم و موجب اسائه ظن به علمای اسلام شود واجب است اظهار حق به هر نحوی که ممکن است اگر چه بدانند تأثیر نمی کند.

مسأله ۲۷۹۴- اگر احتمال صحیح داده شود که سکوت موجب آن می‌شود که منکری معروف شود یا معروفی منکر شود واجب است خصوصاً بر علمای اعلام اظهار حق و اعلام آن، و جایز نیست سکوت.

مسأله ۲۷۹۵– اگر سکوت علمای اعلام موجب تقویت ظالم شود یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرأت او شود بر سایر محرمات، واجب است اظهار حق و انکار باطل اگر چه تأثیر فعلی نداشته باشد.

مسأله ۲۷۹۶– اگر سکوت علمای اعلام باعث شود که مردم به آنها بدگمان شوند و آنها را متهم کنند به سازش با دستگاه ظلم، واجب است اظهار حق و انکار باطل اگر چه بدانند جلوگیری از محرم نمی‌شود و اظهار آنها اثری برای رفع ظلم ندارد.

مسأله ۲۷۹۷– اگر ورود بعض علمای اعلام در دستگاه ظلمه موجب شود که از مفسده‌ها و منکراتی جلوگیری شود واجب است تصدی آن امر مگر آن که مفسده اهمی در آن باشد، مثل آن که تصدی آنها باعث سستی عقاید مردم شود یا سلب اعتماد آنها به علما گردد، در این صورت جایز نیست.

مسأله ۲۷۹۸– جایز نیست برای علما و ائمه جماعت تصدّی مدارس دینیه از طرف دولت جائر و اداره اوقاف چنان دولتی چه حقوق خود و طلاب علوم دینیه را از دولت جائر یا از مردم یا از موقوفات بگیرند اگر چه موقوفه خود مدرسه باشد زیرا دخالت دولت جائر در این امور و امثال آن مقدمه است برای هدم اساس اسلام به دستور مستعمرین که در جمیع دول اسلامی اشباه آن اجرا شد یا در شرف اجراست.

مسأله ۲۷۹۹– جایز نیست برای طلاب علوم دینیه دخول در مؤسسات دولتی که به اسم مؤسسات دینیه تأسیس نموده‌اند مثل مدارس دینیه که دولتهای جائر در آنها دخالت می‌نمایند، و از متولیان گرفته‌اند، و یا متولیان را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده‌اند، و آنچه با دست اداره اوقاف یا به تصویب آن به آنها بدهند حرام است.

مسأله ۲۸۰۰– جایز نیست برای طلاب علوم دینیه دخول در مدارس که بعض معممین و ائمه جماعت از طرف دولت جائر و یا با اشاره دولت تصدی نموده‌اند چه برنامه تحصیلی از طرف دولت جائر باشد یا از طرف این نحو متصدیان که عمّال دولت جائر هستند، زیرا در این امور نقشه محو آثار اسلام و احکام قرآن کریم کشیده شده است.

مسأله ۲۸۰۱– کسانی که با لباس اهل علم، در این مؤسسات که به اشاره دولت جائر تأسیس شده است وارد شوند، لازم است مسلمانان و متدینین از آنها اعراض کنند و با آنها معاشرت نکنند، و آنها محکوم به عدم عدالت هستند و نماز جماعت با آنها جایز نیست، و طلاق در محضر آنها باطل است، و سهم مبارك امام علیه السلام و سهم سادات عظام را نباید به آنها بدهند، و اگر دادند از ذمّه آنها ساقط نمی‌شود، و اگر اهل منبر هستند لازم است آنها را دعوت برای منبر نکنند، و در مجالسی که این قبیل اشخاص از طرف دولت جائر برای ترویج باطل و تشریح برنامه‌های خلاف اسلام منبر می‌روند شرکت نکنند.

مسأله ۲۸۰۲– در تصدی این نحو معممین که عُمّال ظَلَمه هستند، مفاسد عظیمه‌ای است که به تدریج آثار آن ظاهر خواهد شد، و لهذا نباید مسلمانان به عذرهایی که آنها برای تصدی می‌آورند اعتنا کنند و علمای اعلام نیز لازم است آنها را از حوزه‌های خود اخراج نمایند و با آنها معاشرت نکنند، و بر کافه علمای اعلام و طلاب علوم دینیه و خطبای محترم و سایر طبقات مطلع از دسایس عمال اجانب لازم است این اشخاص فاسق فاسد را به ملت معرفی کنند، و مردم را از شر آنها بر حذر دارند.

مسأله ۲۸۰۳– اگر به واسطه قراینی ظن حاصل شد که شخص متصدی که به لباس اهل علم است مؤسسه را از طرف دولت جائر تصدی نموده است لازم است که به مفاد مسأله ۲۸۰۱ با آنها عمل شود یا آن که برائت او ثابت شود.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

مسأله ۲۸۰۴– برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی است، و جایز نیست با احتمال حاصل شدن مقصود از مرتبه پایین، به مراتب دیگر عمل شود.

مسأله ۲۸۰۵– مرتبه اول آن که با شخص معصیت کار طوری عمل شود که بفهمد برای ارتکاب او به معصیت، این نحو عمل با او

شده است، مثل این که از او رو برگرداند، یا با چهره عبوس با او ملاقات کند، یا ترک مراوده با او کند و از او اعراض کند به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او ترک معصیت کند.

مسأله ۲۸۰۶- اگر در این مرتبه درجاتی باشد لازم است با احتمال تأثیر درجه خفیفتر، به همان اکتفا کند، مثلًا اگر احتمال می‌دهد که با ترک تکلم با او، مقصود حاصل می‌شود، به همان اکتفا کند و به درجه بالاتر، عمل نکند، خصوصاً اگر طرف شخصی است که این نحو عمل موجب هتک او می‌شود.

مسأله ۲۸۰۷- اگر اعراض نمودن و ترک معاشرت با معصیت کار موجب تخفیف معصیت می‌شود یا احتمال بدهد که موجب تخفیف می‌شود، واجب است اگر چه بداند موجب ترک بکلّی نمی‌شود، و این امر در صورتی است که با مراتب دیگر، نتواند از معصیت جلوگیری کند.

مسأله ۲۸۰۸- اگر علمای اعلام احتمال بدهند که اعراض از ظلمه و سلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها می‌شود، واجب است اعراض کنند از آنها، و به ملت مسلمان بفهمانند اعراض خود را.

مسأله ۲۸۰۹- اگر مراوده و معاشرت علمای اعلام با ظلمه و سلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها شود، باید ملاحظه کنند که آیا ترک معاشرت اهم است- زیرا ممکن است معاشرت موجب سستی عقاید مردم شود، و موجب هتک اسلام و مراجع اسلام شود- یا تخفیف ظلم، پس هر کدام اهم است، به آن عمل کنند.

مسأله ۲۸۱۰- اگر معاشرت و مراوده علمای اعلام با ظلمه، خالی از مصلحت راجحه ملزمه باشد، نباید معاشرت کنند، زیرا این امر موجب اتهام آنها خواهد شد.

مسأله ۲۸۱۱- اگر ارتباط علمای اعلام با ظلمه، موجب تقویت آنها شود یا موجب تبرئه آنها پیش افراد بی‌اطلاع شود، یا موجب جرأت آنها گردد، یا موجب هتک مقام علم شود، واجب است ترک آن.

مسأله ۲۸۱۲- کسانی که ترویج مقاصد ظلمه را می‌کنند و کمک به جشنها و معاصی و ظلم آنها می‌کنند از قبیل بعض تجار و کسبه، لازم است بر مسلمانان که آنها را نهی کنند، و اگر تأثیر نکرد، از آنها اعراض کنند و با آنها معاشرت و معامله نکنند.

مسأله ۲۸۱۳- مرتبه دوم از امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی به زبان است، پس با احتمال تأثیر و حصول سایر شرایط گذشته، واجب است اهل معصیت را نهی کنند، و تارک واجب را امر کنند به آوردن واجب.

مسأله ۲۸۱۴- اگر احتمال بدهد که با موعظه و نصیحت، معصیت کار ترک می‌کند معصیت را، لازم است اکتفا به آن، و نباید از آن تجاوز کند.

مسأله ۲۸۱۵- اگر می‌داند که نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر امر و نهی الزامی کند، و اگر تأثیر نمی‌کند مگر با تشدید در گفتار و تهدید بر مخالفت، لازم است لکن باید از دروغ و معصیت دیگر احتراز شود.

مسأله ۲۸۱۶- جایز نیست برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت مثل فحش و دروغ و اهانت، مگر آن که معصیت، از چیزهایی باشد که مورد اهتمام شارع مقدس باشد و راضی نباشد به آن به هیچ وجه، مثل قتل نفس محترمه، در این صورت باید جلوگیری کند به هر نحو ممکن است.

مسأله ۲۸۱۷- اگر عاصی ترک معصیت نمی‌کند مگر به جمع ما بین مرتبه اولی و ثانیه از انکار، واجب است جمع به این که هم از او اعراض کند، و ترک معاشرت نماید و با چهره عبوس با او ملاقات کند، و هم او را امر به معروف کند لفظاً و نهی کند لفظاً.

مسأله ۲۸۱۸- مرتبه سوم توسل به زور و جبر است، پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ترک منکر نمی‌کند یا واجب را به جا نمی‌آورد مگر با اعمال زور و جبر، واجب است لکن باید تجاوز از قدر لازم نکند.

مسأله ۲۸۱۹- اگر ممکن شود جلوگیری از معصیت به این که بین شخص و معصیت حایل شود و با این نحو مانع از معصیت شود،

لازم است اقتصار به آن اگر محذور آن کمتر از چیزهای دیگر باشد.

مسأله ۲۸۲۰– اگر جلوگیری از معصیت توقف داشته باشد بر این که دست معصیت کار را بگیرد یا او را از محل معصیت بیرون کند یا در آلتی که به آن معصیت می‌کند تصرف کند، جایز است، بلکه واجب است عمل کند.

مسأله ۲۸۲۱– جایز نیست اموال محترمه معصیت کار را تلف کند مگر آن که لازمه جلوگیری از معصیت باشد، در این صورت اگر تلف کند ضامن نیست ظاهراً، و در غیر این صورت، ضامن و معصیت کار است.

مسأله ۲۸۲۲– اگر جلوگیری از معصیت توقف داشته باشد بر حبس نمودن معصیت کار، در محلی یا منع نمودن از آن که به محلی وارد شود، واجب است، با مراعات مقدار لازم و تجاوز ننمودن از آن.

مسأله ۲۸۲۳– اگر توقف داشته باشد جلوگیری از معصیت، بر کتک زدن و سخت گرفتن بر شخص معصیت کار، و در مضیقه قرار دادن او جایز است، لکن لازم است مراعات شود که زیاده‌روی نشود، و بهتر آن است که در این امر و نظیر آن اجازه از مجتهد جامع الشرایط گرفته شود.

مسأله ۲۸۲۴– اگر جلوگیری از منکرات و اقامه واجبات موقوف باشد بر جرح و قتل، جایز نیست مگر به اذن مجتهد جامع الشرایط با حصول شرایط آن.

مسأله ۲۸۲۵– اگر منکر از اموری است که شارع اقدس به آن اهتمام می‌دهد و راضی نیست به وقوع آن به هیچ وجه، جایز است دفع آن به هر نحو ممکن باشد، مثلًا اگر کسی خواست یک شخص را که جایز القتل نیست بکشد باید از او جلوگیری کرد، و اگر ممکن نیست دفاع از قتل مظلوم مگر به قتل ظالم، جایز است بلکه واجب است، و لازم نیست از مجتهد اذن حاصل نماید. لکن باید مراعات شود که در صورت امکان جلوگیری به نحو دیگری که به قتل منجر نشود به آن نحو عمل کند، و اگر از حد لازم تجاوز کند معصیت کار و احکام متعدّی بر او جاری خواهد شد.

مسائل دفاع

مسأله ۲۸۲۶– اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع از آن به هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد از بذل جان و مال. و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست.

مسأله ۲۸۲۷– اگر مسلمانان بترسند که اجانب نقشه استیلا بر بلاد مسلمین را کشیده‌اند چه بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از خارج یا داخل واجب است دفاع از ممالک اسلامی کنند به هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد.

مسأله ۲۸۲۸– اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه‌هایی از طرف اجانب کشیده شده باشد که خوف آن باشد که تسلط بر ممالک اسلامی پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله‌ای که ممکن است، نقشه آنها را به هم بزنند، و جلوگیری از توسعه نفوذ آنها کنند.

مسأله ۲۸۲۹– اگر به واسطه توسعه نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری اجانب خوف آن باشد که تسلط بر بلاد مسلمین پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان، دفاع به هر نحو که ممکن است، و قطع ایادی اجانب. چه عمّال داخلی باشند یا خارجی.

مسأله ۲۸۳۰– اگر در روابط سیاسی بین دولتهای اسلامی و دول اجانب، خوف آن باشد که اجانب بر ممالک اسلامی، تسلط پیدا کنند اگر چه تسلط سیاسی و اقتصادی باشد، لازم است بر مسلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند، و دول اسلامی را الزام کنند به قطع این گونه روابط.

مسأله ۲۸۳۱– اگر در روابط تجاری با اجانب خوف آن است که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب اسارت تجاری و اقتصادی شود، واجب است قطع این گونه روابط و حرام است این نحو تجارت.

مسأله ۲۸۳۲- اگر عقد رابطه چه سیاسی و چه تجاری بین یکی از دول اسلامی و اجانب، مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست این گونه رابطه، و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دول اسلامی واجب است آن را الزام کنند به قطع رابطه به هر نحو ممکن است.

مسأله ۲۸۳۳- اگر بعض رؤسای ممالک اسلامی یا بعض وکلای مجلسین موجب بسط نفوذ اجانب شود چه نفوذ سیاسی یا اقتصادی یا نظامی که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است، به واسطه این خیانت، از مقامی که دارد- هر مقامی باشد- منعزل است. اگر فرض شود که احراز آن مقام به حق بوده، و بر مسلمانان لازم است او را مجازات کنند به هر نحو که ممکن شود.

مسأله ۲۸۳۴- روابط تجاری و سیاسی با بعض دول که آلت دست دول بزرگ جائر هستند از قبیل دولت اسرائیل، جایز نیست، و بر مسلمانان لازم است که به هر نحو ممکن است با این نحو روابط مخالفت کنند، و بازرگانانی که با اسرائیل و عمال اسرائیل روابط تجاری دارند، خائن به اسلام و مسلمانان و کمک کار به هدم احکام هستند، و بر مسلمانان لازم است با این خیانت‌کاران چه دولت‌ها و چه تجار قطع رابطه کنند، و آنها را ملزم کنند به توبه و ترک روابط با این نحو دولت‌ها.

مسائل دفاع از جان و عرض در کتاب «تحریر الوسیله» است به آنجا رجوع شود.

مسأله ۲۸۳۵- قوانین و مصوباتی که از مجالس قانونگذاری دولتهای جائر به امر عمال اجانب خَذَلَهم اللَّه تعالی بر خلاف صریح قرآن کریم و سنّت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌گذرد و گذشته است، از نظر اسلام لغو و از نظر قانون بی‌ارزش است، و لازم است مسلمانها از امرکننده و رأی‌دهنده به هر طور ممکن است اعراض کنند، و با آنها معاشرت و معامله نکنند، و آنان مجرمند و عمل‌کننده به رأی آنها معصیت کار و فاسق است.

مسأله ۲۸۳۶- قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام اسلام و بر هم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیر قانونی و شرعی رژیم سابق گذشته است، بر خلاف احکام اسلام، و امرکننده و رأی‌دهندگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند، و زنهایی که به استناد آن قانون به امر محکمه طلاق داده می‌شوند، طلاق آنها باطل و زنهای شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند. و کسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است، و مستحق حد شرعی، و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی، وارث نمی‌برند، و سایر احکام اولاد زنا بر آنها جاری است، چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر دهد طلاق دهند، و شوهر را الزام کنند به طلاق.

مسأله ۲۸۳۷- بر علمای اعلام ایَّدَهُمُ اللَّهُ تَعالی لازم است در مقابل این نحو قوانین بی‌ارزش از نظر اسلام و قانون، اعتراض شدید کنند، نه استرحام از مجرمین اصلی و دولتخواهی برای آنها که مأمور اجرای اوامر مخالفین اسلام می‌باشند، زیرا این نحو تقاضاها و دولتخواهی‌ها و توجه جرم را به مأمورین جزء، و دست دوم دادن موجب تطهیر مجرم اصلی و جرأت او بر هدم احکام الهیه است، و بر کافه مسلمانان لازم است در مقابل این قوانین که دین و دنیا و خاندان آنها را تهدید می‌کند، و دخترهای بیچاره آنها را به سربازخانه می‌کشد، و زحمت انبیای عظام و اولیای گرام صلی اللَّه علیهم اجمعین را تضییع می‌نماید، مقاومت کنند، و اظهار تنفر نمایند، و به این قوانین مخالف اسلام عمل نکنند، و به هر وسیله‌ای که ممکن است هم اکنون دفاع از احکام اسلام کنند تا خدای نخواسته به آتیه سیاه و وحشتناکی که عمال استعمار خَذَلَهُم اللَّهُ تَعالی در نظر دارند برای اسلام و مسلمانان مبتلا نشوند.

بعضی از مسائل که در این زمان مورد حاجت است

سفته

مسأله ۲۸۳۸- سفته دو قسم است: اول: سفته حقیقی که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، سفته بدهد، دوم: سفته دوستانه که

شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابلش بدهکاری داشته باشد.

مسأله ۲۸۳۹- سفته حقیقی را اگر کسی از بدهکار بگیرد که با دیگری معامله کند به مبلغی کمتر، حرام و باطل است.

مسأله ۲۸۴۰- سفته پول نیست، و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله به آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است، و چک‌های تضمینی که در ایران متداول است مثل اسکناس پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدت آن به زیاد و کم مانع ندارد.

مسأله ۲۸۴۱- کسی که سفته در دست او است اگر از طرف، پول قرض کند و سفته بدهد که در موعد، بیشتر از آنچه قرض نموده بگیرد، ربا و حرام است ولی اصل قرض صحیح است.

مسأله ۲۸۴۲- سفته دوستانه را که شخص می‌دهد به دیگری که نزد ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث، در موعد مقرر حق رجوع داشته باشد به صاحب سفته که شخص اول است به چند وجه می‌توان تصحیح نمود: اول، آن که این امر برگشت کند به این که شخص اول، وکیل نموده شخص دوم را که در ذمه او معامله کند با شخص سوم، و بفروشد به عهده او مقداری اسکناس را که همان مقدار سفته است به معادل همان مقدار و وکیل باشد شخص دوم پولی را که گرفته است به قرض بردارد، و شخص اول که قرض دهنده است در موعدی که قرار می‌دهند، برای مطالبه قرض به شخص دوم رجوع کند، بنا بر این پس از معامله صاحب اول سفته که بدهکار نبود واقعاً، بدهکار می‌شود به شخص سوم، و پس از قرض نمودن شخص دوم، مقداری را که گرفته است از شخص سوم به صاحب اول سفته بدهکار می‌شود، بنا بر این پس از معامله شخص ثالث در موعد مقرر می‌تواند به شخص اول، رجوع کند و طلب خود را بگیرد و شخص اول پس از قرض می‌تواند رجوع کند به شخص دوم در موعد مقرر و طلب خود را بگیرد و اگر متعارف در این سفته‌ها آن است که اگر شخص اول، طلب را نداد شخص ثالث به شخص ثانی می‌تواند رجوع کند، با توجه به این امر شرط ضمنی است و می‌تواند رجوع کند.

وجه دوم، آن که دادن سفته دوستانه را به شخص دوم که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق داشته باشد رجوع کند به دومی موجب دو امر است. یکی آن که به واسطه دادن سفته، گیرنده صاحب اعتبار می‌شود نزد سومی، از این جهت با خود او معامله می‌کند، و شخص دوم بدهکار می‌شود به شخص سوم دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص شخص اول ملتزم می‌باشد که مقدار معلوم را اگر شخص دوم ندهد، او بدهد، بنا بر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند رجوع کند به شخص دوم و اگر او نداد رجوع کند به شخص اول، و شخص اول اگر پرداخت، رجوع کند به شخص دوم، و چون این امور معهود است، قراردادهای ضمنی است و مانع ندارد، و بعض وجوه دیگر نیز برای صحت هست.

مسأله ۲۸۴۳- چون متعارف است در معاملات بانکی و تجاری که هر کس امضاء او در سفته باشد، حق رجوع به او هست اگر سفته دهنده بدهکاری خود را ندهد، بنا بر این قرارداد ضمنی بر این امر است در ضمن معامله، و لازم است مراعات آن، لکن اگر طرف معامله اطلاع بر این معهودیت نداشته باشد نمی‌شود به او رجوع کرد.

مسأله ۲۸۴۴- اگر برای تأخیر بدهکاری، طلبکار چه بانکها یا غیر آنها چیزی از بدهکار بگیرد حرام است، اگر چه بدهکار راضی به آن شود.

مسأله ۲۸۴۵- در مثل اسکناس و دینار کاغذی و سایر پولهای کاغذی مثل دلار و لیره ترکی، ربای غیر قرضی تحقق پیدا نمی‌کند، و جایز است معاوضه نقدی بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، و در معاوضه نسیه بعض آنها را با بعض به زیاده و کم، در صورتی بی‌اشکال است که زیاده و کم به حساب مدت نسیه نباشد، و امّا ربای قرضی در تمام آنها تحقق پیدا می‌کند، و جایز نیست قرض دادن ده دینار به دوازده دینار.

سرقفلی

مسأله ۲۸۴۶- کسانی که خانه یا دکان یا غیر آنها را از صاحبانش اجاره می‌کنند، مدت اجاره که به سر رسید حرام است بدون اذن صاحب محل در آن جا اقامت کنند، و باید محل را فوراً با عدم رضایت صاحبش تخلیه کنند، و اگر نکنند غاصب و ضامن محل، و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و برای آنها به هیچ وجه حقی شرعاً نیست، چه مدت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنها در مدت اجاره موجب زیادت ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارتشان باشد یا نه.

مسأله ۲۸۴۷- اگر کسی از مستأجر سابق که مدت اجاره‌اش گذشته است، آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست. مگر به اجازه صاحب محل، و توقفش در محل حرام و غصب است، و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، موجب ضمان است برای این شخص، و مادامی که توقف نموده است، باید مثل مال الاجاره را به صاحب محل بپردازد.

مسأله ۲۸۴۸- اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است، و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به حادثه‌ای تلف شود ضامن دهنده است.

مسأله ۲۸۴۹- اگر محلی را اجاره کند در مدتی، و حق داشته باشد که به غیر اجاره دهد در بین مدت، و اجاره محل ترقی کند، می‌تواند آن محل را اجاره دهد به همان مقدار که اجاره کرده است، و مقداری هم بعنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد که به او اجاره دهد، مثلًا اگر دکانی را اجاره نموده ده سال به ماهی ده تومان، و پس از مدتی اجاره محل افزایش پیدا کرد به ماهی صد تومان، در صورتی که حق اجاره داشته باشد می‌تواند آنجا را در ما بقی مدت اجاره دهد به ماهی ده تومان، و یک هزار تومان مثلًا به رضایت طرفین از آن شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد.

مسأله ۲۸۵۰- اگر محلی را اجاره کند از صاحبش و شرط کند بر او که مدت بیست سال مثلًا قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محل مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز همین نحو عمل کند، و اگر ثالث به دیگری تحویل داد، نیز همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، جایز است از برای مستأجر که محل را به دیگری تحویل دهد و مقداری سرقفلی از او بگیرد که محل را به او تحویل دهد، و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرار تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد.

مسأله ۲۸۵۱- اگر مستأجر بر موجر شرط کند در ضمن عقد اجاره که مال الاجاره را تا مدتی، زیاد نکند، و حق اخراج او را از محل نداشته باشد، و حق داشته باشد به مقداری که اجاره نموده در سال‌های بعد از او اجاره نماید، و بر موجر لازم باشد که اجاره به او بدهد، می‌تواند مبلغی از او بگیرد یا از غیر او، برای اسقاط حق خود یا برای تخلیه محل، و این گونه سرقفلی حلال است.

مسأله ۲۸۵۲- مالک می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد، و اگر مستأجر حق اجاره به غیر داشته باشد می‌تواند از او مقداری بگیرد که اجاره به او بدهد، و این نحو سرقفلی مانع ندارد.

معاملات بانکی

مسأله ۲۸۵۳- آنچه اشخاص از بانکها می‌گیرند به عنوان معامله قرض یا غیر قرض، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد حلال است و مانع ندارد، اگر چه بدانند که در بانکها پولهای حرامی است و احتمال بدهد پولی را که گرفته است از حرام است، ولی اگر بداند پولی را که گرفته است حرام است، یا بعض از آن حرام است، تصرف در آن جایز نیست، و باید با اذن فقیه معامله مجهول المالک با آن بکند اگر مالک آن را نتواند پیدا کند، و در این مسأله فرقی میان بانکهای خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.

مسأله ۲۸۵۴- سپرده‌های در بانک اگر به عنوان قرض باشد و نفعی در آن قرار نشود، اشکال ندارد، و جایز است از برای بانکها که در آن تصرّف کنند، و اگر نفع، قرارداد شود، قرارداد نفع حرام و باطل است ولی اصل قرض صحیح است و بانکها می‌توانند در آنچه می‌گیرند تصرف کنند.

مسأله ۲۸۵۵- فرقی نیست در قرار نفع که موجب رباست بین آنها که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن نفع باشد پس اگر قانون بانک آن باشد که به قرضهایی که می‌گیرد سود بدهد، و قرض مبنی بر این قانون باشد حرام است.

مسأله ۲۸۵۶- اگر در موردی قرض، بدون قرار نفع باشد نه به طور صراحت و نه به غیر آن، قرض صحیح است، و اگر چیزی بدون قرار، به قرض دهنده بدهند حلال است.

مسأله ۲۸۵۷- سپرده‌های در بانک که به عنوان ودیعه و امانت است اگر مالک اذن ندهد که بانک در آنها تصرف کند، جایز نیست تصرف، و اگر تصرف کند، ضامن است و اگر اذن بدهد یا راضی باشد، جایز است و اگر بانک چیزی بدهد یا بگیرد به رضایت، حلال است، مگر رضای به تصرف برگردد حقیقتاً به قرض، یعنی تملک به ضمان، در این صورت اگر چیزی با قرار بدهد، حرام است و ودیعه بانکی ظاهراً از این قبیل است اگر چه به اسم ودیعه باشد.

مسأله ۲۸۵۸- جایزه‌هایی که بانکها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند، یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری می‌دهند با قرعه‌کشی، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها در جوف جنسهای خود می‌گذارند برای جلب مشتری، و زیاد شدن خریدار، مثل سکه طلا در قوطی روغن، حلال است و اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۵۹- حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها صرف برات گفته می‌شود مانع ندارد، پس اگر بانک یا تاجر پولی از کسی در محلی بگیرد و حواله بدهد که از بانک یا طرفش در محل دیگر این شخص آن پول را بگیرد و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد مانع ندارد و حلال است، مثلًا اگر هزار تومان در تهران به بانک بدهد و بانک حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد. و در مقابل این حواله بانک تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد، و اگر هزار تومان بگیرد و حواله بدهد نهصد و پنجاه تومان از محل دیگر بگیرد اشکال ندارد، چه آن پول را که بانک می‌گیرد به عنوان قرض بگیرد یا عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق العمل بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۶۰- اگر بانک یا مؤسسه دیگر پولی به شخص بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محل دیگر به شعبه بانک یا طرف خود بپردازد پس اگر مقداری به عنوان حق زحمت بگیرد اشکال ندارد، و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانع ندارد، و اگر قرض بدهد و قرار نفع بگذارد، حرام است، اگر چه قرار نفع صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد، ولی اصل قرض صحیح است.

مسأله ۲۸۶۱- بانکهای رهنی و غیر آنها اگر قرض بدهند با قرار نفع، و چیزی را رهن بگیرند که در سر موعد اگر بدهکار بدهی خود را نپرداخت بفروشند، و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است، ولی اصل قرض و رهن و وکالت در فروش صحیح است، و جایز است برای بانک آن را بفروشد و اگر کسی آن را بخرد مالک می‌شود، و اگر قرار نفع نباشد و حق الزحمه بگیرد، و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانع ندارد و با مقررات شرعیه فروش رهن و خرید آن مانع ندارد.

بیمه

مسأله ۲۸۶۲- بیمه قرار و عقدی است بین بیمه‌کننده و مؤسسه یا شرکت یا شخص که بیمه را می‌پذیرد، و این عقد مثل سایر عقدها محتاج به ایجاب و قبول است، و شرایطی که در موجب و قابل و عقد در سایر عقود، معتبر است در این عقد نیز معتبر است، و می‌توان این عقد را با هر لغتی و زبانی اجرا کرد.

مسأله ۲۸۶۳- در بیمه علاوه بر شرایطی که در سایر عقود است از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها، چند شرط معتبر است.

۱- تعیین مورد بیمه که فلان شخص است یا فلان مغازه است یا فلان کشتی یا اتومبیل یا هواپیما است.

۲- تعیین دو طرف عقد که اشخاص هستند، یا مؤسسات، یا شرکتها یا دولت.

۳- تعیین مبلغی که باید بپردازند.

۴- تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند، و تعیین زمان اقساط.

۵- تعیین زمان بیمه که از اول فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال.

۶- تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شود، مثل حریق یا غرق یا سرقت یا وفات یا مرض، و می‌توان کلیه آفاتی را که موجب خسارت می‌شود، قرار دهند.

مسأله ۲۸۶۴- لازم نیست در قرار بیمه میزان خسارت تعیین شود پس اگر قرار بگذارند که هر مقدار خسارت وارد شد، جبران کنند صحیح است.

مسأله ۲۸۶۵- صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه‌کننده بگوید به عهده من فلان مقدار که در فلان زمان ماهی فلان مقدار بدهم، در مقابل آن که خسارتی که به مغازه من مثلًا از ناحیه حریق یا دزدی وارد شد، جبران نمایی، و طرف قبول کند، یا طرف بگوید بر عهده من خسارتی که به مؤسسه شما وارد می‌شود از ناحیه حریق یا دزدی مثلًا در مقابل آن که فلان مقدار بدهی، و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد، معلوم شود و قرارداد شود.

مسأله ۲۸۶۶- ظاهراً تمام اقسام بیمه صحیح باشد، با به کار بردن شرایطی که ذکر شد، چه بیمه عمر باشد، یا بیمه کالاهای تجارتی، یا عمارات یا کشتیها و هواپیماها، و یا بیمه کارمندان دولت یا مؤسسات یا بیمه اهل یک قریه یا شهر، و بیمه عقد مستقلی است و می‌توان به عنوان بعض عقود دیگر از قبیل صلح آن را اجرا کرد.

بخت‌آزمایی

مسأله ۲۸۶۷- بلیطهای بخت‌آزمایی که متعارف شده است می‌فروشند به مبلغ معینی، پس از آن با قرعه‌کشی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون بیاید مبلغ معینی می‌دهند، خرید و فروش آنها جایز نیست و باطل است، و پولی را که در مقابل بلیط می‌گیرند، حرام است، و گیرنده ضامن است، و مبلغی را که از قرعه‌کشی به دست می‌آید، حرام است، و شخص گیرنده ضامن صاحبان واقعی آن مبلغ است.

مسأله ۲۸۶۸- فرقی نیست در حرام بودن پول بلیط بین آن که بلیط را بخرند یا بلیط را بگیرند و پولی بدهند به امید آن که قرعه به اسم آنها بیرون بیاید در هر دو صورت پول بلیط حرام، و پولی که به قرعه دست می‌آید حرام و موجب ضمان است.

مسأله ۲۸۶۹- اخیراً اسم بلیط بخت‌آزمایی را عوض کرده‌اند و به اسم اعانه ملی بلیط را می‌دهند ولی عمل، همان عمل است، و چون بلیط بخت‌آزمایی مورد اشکال بوده است، و جمعی از خرید آن خودداری می‌نمودند، سودجویان اسم را برای اغفال این دسته عوض نموده، لکن در عمل فرقی ندارد، و در این صورت با تغییر اسم حلال نمی‌شود، و پول بلیط و پول قرعه حرام و موجب ضمان است.

مسأله ۲۸۷۰- اگر فرضاً یک شرکت یا مؤسسه پیدا شود و برای اعانت به مؤسسات خیریه از قبیل بیمارستان یا مدارس اسلامی بلیطهایی منتشر کند، و مردم هم برای اعانت این مؤسسات مبلغی بدهند، و آن شرکت از مال خودش یا وجوهی که از انتشار بلیط به دست می‌آید، با اجازه تمام پول دهندگان مبلغی به اشخاصی که قرعه به نام آنها بیرون می‌آید بدهد مانع ندارد، لکن این مجرد فرض است، و بلیطهایی که اکنون فروخته می‌شود، و قرعه‌کشی‌هایی که اکنون عمل می‌شود، به این نحو نیست، و پول بلیط و قرعه

حرام است.

مسأله ۲۸۷۱- پول بلیطهایی که به دست شرکتها می‌آید، و پول قرعه‌کشی‌ها که به دست اشخاص می‌آید مجهول المالك است، و اگر می‌توانند صاحبان آنها را پیدا کنند، باید به صاحبانش رد کنند، و اگر نمی‌شود باید از طرف صاحبان آنها صدقه بدهند، و احتیاط لازم آن است که از مجتهد جامع الشرایط اجازه بگیرند و صدقه بدهند.

مسأله ۲۸۷۲- اگر آن کسی که پول به دستش می‌آید فقیر باشد نمی‌تواند خودش به عنوان صدقه، از صاحبش بردارد، بلکه باید به فقیر بدهد بنا بر احتیاط لازم، بلکه خالی از قوت نیست.

مسأله ۲۸۷۳- اگر مال زیادی به دست آورد از قرعه‌کشی و با فقیری قرار گذارد که به او صدقه بدهد و فقیر مقداری بردارد و باقی را به او رد کند بخواهد با این حیله حلال کند، جایز نیست و حلال نمی‌شود، لکن اگر بدون شرط و قید به فقیر داد، و فقیر مقداری که مناسب حالش هست به او رد کند با رضایت اشکال ندارد.

تَلقیح

مسأله ۲۸۷۴- وارد نمودن منی مرد را در رحم زوجه او با آلاتی مثل آب دزدك، اشکال ندارد، لکن باید از مقدمات حرام احتراز نمایند، پس اگر مرد با رضایت زن، این عمل را خودش انجام دهد، و منی خود را به وجه حلالی به دست بیاورد مانع ندارد.

مسأله ۲۸۷۵- اگر منی مرد را در رحم زنش وارد نمودند چه به وجه حلال یا حرام و از آن، بچه تولید شد، اشکالی نیست که بچه مال مرد و زن است، و همه احکام فرزند را دارد.

مسأله ۲۸۷۶- جایز نیست داخل نمودن منی اجنبی را در رحم زن اجنبیه، چه با اجازه زن باشد یا نه، و چه شوهر داشته باشد یا نه، و چه با اجازه شوهر باشد یا نباشد.

مسأله ۲۸۷۷- اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبیه نمودند و معلوم شد بچه از آن منی است، پس اگر این عمل به طور شبهه بوده مثل آن که گمان می‌کرد زن خودش هست، و زن نیز گمان می‌کرد منی شوهر هست، و بعد از عمل معلوم شد از شوهر نیست، اشکالی نیست که بچه شرعاً از این مرد و زن است، و تمام احکام فرزندی را دارد، و لکن اگر از روی علم و عمد باشد، محل اشکال است، و باید احتیاط در جمیع مسائل مراعات شود، لکن اشکالی نیست که اگر این بچه دختر باشد، پدر نمی‌تواند او را به زنی بگیرد، و اگر پسر باشد نمی‌تواند مادرش را بگیرد، و نمی‌تواند دختر به محارمش اگر به عقد صحیح بود شوهر کند، و پسر محارمش را بگیرد، لکن باید در تمام مسائل دیگر احتیاط نماید.

تشریح و پیوند

مسأله ۲۸۷۸- مرده مسلمان را تشریح نمی‌توان نمود، و اگر تشریح کنند حرام است، و برای قطع سر او و قطع سایر اعضای او دیه است که در کتاب «تحریر الوسیله» ذکر نموده‌ام، ولی تشریح مرده غیر مسلمان جایز است، و دیه ندارد، چه اهل ذمه باشد یا نباشد.

مسأله ۲۸۷۹- اگر ممکن باشد تشریح غیر مسلمان، جایز نیست تشریح مسلمان، برای یاد گرفتن مطالب طبی اگر چه متوقف باشد حفظ جان مسلمانی یا عده‌ای از مسلمانان بر تشریح، و اگر با امکان تشریح غیر مسلمان تشریح مسلمان کنند معصیت کار، و بر آنها دیه است.

مسأله ۲۸۸۰- اگر توقف داشته باشد حفظ جان مسلمانی یا عده‌ای از مسلمانان بر تشریح، و امکان نداشته باشد تشریح غیر مسلمان، جایز است تشریح مسلمان، و اما برای یادگرفتن بدون آنکه زندگی مسلمانی موقوف بر آن باشد، جایز نیست و موجب دیه است.

مسأله ۲۸۸۱- در موردی که حفظ جان مسلمانان موقوف بر تشریح مسلمان است بعید نیست دیه نداشته باشد گرچه احتیاط در دیه است.

مسأله ۲۸۸۲- اگر حفظ جان مسلمانی موقوف باشد بر پیوند عضوی از اعضای میت مسلمانی، جایز است قطع آن عضو، و پیوند آن، و بعید نیست دیه داشته باشد، و آیا دیه بر قطع‌کننده است یا بر مریض، محل اشکال است، لکن می‌تواند طبیب با مریض قرار دهد که او دیه را بدهد و اگر حفظ عضوی از مسلمان موقوف باشد بر قطع عضو میت، در این صورت بعید نیست جایز نباشد و اگر قطع کند دیه دارد، لکن اگر میت در حال زندگی اجازه داد ظاهراً دیه ندارد، لکن جواز شرعی آن، محل اشکال است و اگر خود او اجازه نداد، اولیای او بعد از مرگش نمی‌توانند اجازه بدهند و دیه از قطع‌کننده ساقط نمی‌شود، و معصیت‌کار است.

مسأله ۲۸۸۳- قطع عضو میت غیر مسلمان برای پیوند، حرام نیست و دیه ندارد، لکن اگر پیوند کرد، اشکال واقع می‌شود در نجاست آن و میته بودن آن برای نماز، اگر میته انسانی در نماز اشکال داشته باشد، بنا بر این اشکال در میته مسلمان نیز هست، و اشکال نجاست اگر قبل از غسل قطع نمایند نیز هست، لکن می‌توان گفت که اگر عضو میت پس از پیوند، حیات پیدا کند، از عضویت میت می‌افتد و به عضویت زنده در می‌آید. و نجس و میته نیست بلکه اگر عضو حیوان نجس العین نیز پیوند شود، و زنده به زندگی انسان شود از عضویت حیوان خارج و به عضویت انسان در می‌آید.

مسأله ۲۸۸۴- اگر قطع عضو را بعد از مردن جایز دانستیم، بعید نیست که در حال حیات، فروش آن جایز باشد، و انسان بتواند اعضای خودش را بفروشد برای پیوند، در مواردی که قطع جایز است، بلکه جواز فروش تمام جسم را برای تشریح در موردی که جایز است، خیلی بعید نیست. اگر چه بی‌اشکال نیست لکن گرفتن مبلغی برای اجازه دادن در مورد جواز مانع ندارد.

مسأله ۲۸۸۵- انتفاع بردن به خون در غیر خوردن و فروختن آن برای انتفاع حلال، جایز است پس آنچه اکنون متعارف است که خون را می‌فروشند برای استفاده مریضها و مجروحین مانع ندارد. و بهتر آن است که مصالحه کنند یا آن که پول را در مقابل حق اختصاص یا در ازای اجازه خون گرفتن بگیرند که خالی از اشکال و احوط است. بلکه این احتیاط حتی الامکان ترك نشود. لکن اگر گرفتن خون، برای صاحب آن ضرر داشته باشد، اشکال دارد. خصوصاً اگر ضرر فاحش و زیاد باشد.

مسأله ۲۸۸۶- جایز است خون بدن انسانی را به بدن دیگری با آلات دیگری منتقل کنند و وزن آن با مقیاسهایی که دارند تعیین کنند، و ثمن آن را بگیرند و با جهالت به وزن جایز است به طور مصالحه انتقال دهند. و احوط آن است که پول را در مقابل اجازه نقل بگیرند، و این احتیاط چنانچه گذشت حتی الامکان ترك نشود.

خاتمه

مسأله ۲۸۸۷- گوسفند یا حیوانات دیگر را اگر ذبح کنند با کارخانه‌ها و مکینه‌هایی که اخیراً در بعض بلاد متعارف شده است، حرام و نجس و مردار است، و فروش و خرید آنها جایز نیست، و فروشنده ضامن پول خریدار است چه کلید برق را مسلمان بزند و تسمیه بگوید و رو به قبله باشد و از حلقوم ببرد یا نه چه برسد به آن که این امور نیز مراعات نشود، ولی گوشتهایی که در بازار مسلمانان فروش می‌رود و احتمال داده می‌شود که به طور شرعی ذبح شده باشد، حلال و خرید و فروش آن جایز است.

مسأله ۲۸۸۸- گوشتها یا مرغهای سر بریده‌ای که از بلاد کفر می‌آورند، محکوم به نجاست و حرمت و مردار بودن است، مگر آن که ثابت شود ذبح شرعی آنها.

مسأله ۲۸۸۹- رادیو و تلویزیون دارای منافع حلال عقلایی و منافع حرام است از نظر اسلام و جایز است انتفاع بردن از آنها به نحو حلال، از قبیل اخبار و مواعظ از رادیو و نشان دادن چیزهای حلال برای تعلیم و تربیت صحیح، یا نشان دادن کالاها و عجایب خلقت از بر و بحر از تلویزیون و اما چیزهای حرام از قبیل پخش غنا و موسیقی مطرب و اشاعه منکرات از قبیل پخش قوانین خلاف

اسلام و مدح خائن و ظالم، و ترویج باطل، و ارائه چیزهایی که اخلاق جامعه را فاسد و عقاید آنها را متزلزل می‌کند، حرام و معصیت است.

مسأله ۲۸۹۰- در جایی که استعمال این آلات در وجه حرام شایع و رایج است بطوری که استعمال حلال آن تقریباً غیر مقصود باشد اجازه نمی‌دهم فروش و خرید آنها را مگر برای اشخاصی که هیچ استعمال غیر مشروع با آنها نکنند و نگذارند دیگری هم استعمال غیر مشروع کند.

مسأله ۲۸۹۱- اگر کسی بخواهد پولی قرض کند و ربا بدهد یا قرض بدهد و ربا بگیرد و به یکی از راههایی که در بعض رساله‌های عملیه ذکر شده بخواهد از ربا فرار کند جایز نیست، و زیاده‌ای که می‌گیرد بر او حلال نمی‌شود، پس ربای قرضی به وجهی از وجوه حلال نیست.

مسأله ۲۸۹۲- قرضی که در آن قرار رباست صحیح است، لکن شرط و قرار باطل می‌باشد، و شرط زیاده علاوه بر بطلانش، نیز حرام است.

مسأله ۲۸۹۳- کسانی که می‌خواهند از بانکها یا غیر آنها قرض بگیرند و دهنده بدون ربا قرض نمی‌دهد، جایز است اصل قرض را قبول کنند، و شرط را در واقع و به طور جد قبول نکنند، و در این صورت اگر اظهار قبول کنند بدون جد و قصد حقیقی، این قرار صوری حرام نیست، بنا بر این أصل قرض صحیح است و شرط باطل، و مرتکب حرام هم نشده‌اند.

مسأله ۲۸۹۴- اگر پولی به بانک یا غیر آن بدهند و بانک به آنها ربا بدهد جایز نیست بگیرند، اگر چه قرار هم نگذاشته باشند، ولی اگر قرض گیرنده مجاناً چیزی بدهد حرام نیست، و جائز است گرفتن آن.

مسأله ۲۸۹۵- در بیع مثل به مثل اگر قیمتها با هم اختلاف داشته باشد و بخواهند از بیع مثل به مثل فرار کنند- نه از زیادی- جایز است حیله، مثلًا اگر یک کیلو گندم خوب به دو کیلو گندم بد ارزش دارد و می‌خواهند یک کیلو خوب بدهند، و دو کیلو بد بگیرند در این مورد اگر چیزی ضمیمه کنند که از بیع مثل به مثل فرار کنند جایز است.

مسأله ۲۸۹۶- اگر بخواهند مثل به مثل را مبادله کنند و ربا بگیرند با حیله جایز نیست. مثلًا یک خروار گندم را که ارزش آن نصف دو خروار است اگر بخواهند مبادله کنند که یک خروار بدهند و بعد از شش ماه دو خروار بگیرند زیادی رباست و با ضم چیزی صحیح نمی‌شود، و علاوه بر آن که معامله حرام است باطل هم می‌باشد، و مثل باب قرض نیست که قرض صحیح باشد و شرط باطل، بلکه أصل معامله باطل است.

مسأله ۲۸۹۷- از مسأله قبل ظاهر شد که حیله در موردی است که بخواهند از معامله مثل به مثل فرار کنند بدون آنکه زیاده قیمت و ربا در کار باشد و اما موردی که می‌خواهند ربا بگیرند حیله جایز نیست، و اگر در بعض رساله‌های عملیه این جانب چیزی بر خلاف آن ذکر شده است صحیح نیست. مسائلی که از محضر مقدس حضرت آیهٔ الله العظمی امام خمینی «قدّس سرّه» درباره موضوعات گوناگون استفتاء شده است.

احکام درباره تقلید

احکام درباره تقلید

س ۱- آیا در رساله‌های فتوایی حضرت آیت اللهی، عباراتی مانند «لا یبعد، لا یخلو عن قرب، لا یخلو عن وجه» مقصود فتوی است یا نه؟ و اگر بعد از فتوی تعبیر به لا یترک الاحتیاط شد آیا این احتیاط واجب است؟

ج تعبیرات مزبور در مقام بیان فتوی است مگر آن که قرینه بر خلاف در بین باشد. و عبارت لا یترک الاحتیاط اگر در موردی بعد

از بیان فتوی ذکر شود برای بیان تأکّد حسن احتیاط است.

س ۲- تقلیـد اغلب مؤمنین بـدون تحقیق و تشـخیص اعلم است، مثلا در ماه مبارک رمضان یک مُبلغی وارد دهی می‌شود و به مردم فتوای مرجعی را می‌گوید، و یا رسـماً او را بین مردم معرفی می‌کند، مردم هم به واسطه حسن نیت از او قبول می‌کنند، آیا این گونه تقلیـدها هم ثمری دارد یـا خیر؟ و آیـا لازم است بیـدار نمودن آنهـا که وظیفه چیست؟ یا چون تقلیـد از غیر اعلم می‌کننـد و معلوم نیست مخالف با فتوای اعلم باشد اشکال ندارد؟

ج حکم شـرعی باید بیان شود، لکن آگاه کردن اشـخاص بالخصوص لازم نیست، و تقلید اگر از روی موازین شـرعیه نباشد صحیح نیست.

درباره وضو

س ۳- اگر قبل از وقت نماز وضو بگیرد برای نماز صـحیح است یا خیر؟ و در صورتی که صـحیح باشـد فرقی بین این که وقت نماز نزدیک باشد یا نه هست یا خیر؟

ج وضو برای نماز اگر نزدیک وقت نماز باشد صحیح است و وضو قبل از وقت و بعد از وقت برای بودن بر طهارت مستحبّ است.

درباره مسجد

س ۴- گذاشتن مرده پیش از غسل و بعد از غسل در مسجد، و شستن و غسل دادن مرده در حیاط مسجد چه صورت دارد؟

ج نهادن جسد میت در مسجد پیش از غسل دادن اگر موجب سرایت نجاست و مستلزم هتک مسجد نباشد مانع ندارد و بعد از غسل دادن بی‌اشـکال است. و صحن مسجد اگر مسجد نباشد شستن و غسل دادن میت در آنجا اگر مخالف با وقف نباشد و موجب هتک نشود اشکال ندارد.

درباره وقت نماز و روزه

س ۵- شبهایی که مهتاب تا صبح هست اگر کسی یقین کند که فجر صادق طالع شده می‌تواند نماز صبح را بخواند یا باید صبر کند تا سفیده صبح بالحس آشکار شود. و وظیفه او در امساک روزه ماه رمضان چگونه است، و در صورتی که وقت نماز از اول آشکار شدن سـفیده باشد در شـبهای ابر یا در شهرسـتانهایی که روشـنایی برق به حدی زیاد است که باید خیلی صبر کرد تا سـفیده آشکار شود اگر به اندازه ده دقیقه از اول فجر متیقن صبر کند بعد از ده دقیقه وقت نماز صبح هست یا خیر؟

ج احتیاط لازم در شـبهای مهتاب آن است که صبر کند تا سـفیده صـبح در افق ظاهر شود و غلبه کند بر روشنایی مهتاب بلکه خالی از وجه نیست و این حکم در روشـنی برق و شبهای ابر نیست. و در روزه احتیاط کنند در شبهای مهتاب اگر چه بعید نیست که لازم نباشد امساک قبل از آنچه که ذکر شد.

بعض مسائل نماز

س ۶- کسـی که به قصـد نماز عصـر مثلا مشـغول نماز می‌شود، در بین نماز خیال می‌کند نماز ظهر می‌خواند، مقداری از نماز را با همین خیال می‌خوانـد و قبل از تمام شدن نماز یادش می‌آید که نمازش نماز عصـر بوده و اول هم قصد نماز عصـر کرده آیا نمازش صحیح است؟ و آیا اگر بعد از تمام شدن نماز یادش بیاید تکلیفش چیست؟

ج نماز محکوم به صحت است، و فرقی بین اثناء و بعد از فراغ نیست.

س ۷- اگر کسی در حال قیام شک میان یک و دو کند آیا جایز است در حال شک قراءت را تمام کند و موقع رفتن به رکوع تروّی کند یا خیر؟ «۱» و همچنین در افعال: مثلًا اگر در سجده شک کند که سجده اول است یا دوم آیا جایز است در حال شک ذکر سجده را بگوید و بعد از نشستن تروی کند یا خیر؟

ج از حین عروض شک باید تروّی کند و اگر بدون تروی به انتظار این که بعداً تروّی می‌کند تا ببیند وظیفه چیست به عمل ادامه دهد چنانچه چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شکّ پیدا شود از بین نمی‌رود عمل او در صورتی که موافق با وظیفه‌اش انجام گرفته باشد اشکال ندارد.

احکام نماز

س ۸- آیا نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی است یا تخییری و آیا کفایت از نماز ظهر می‌نماید؟ و اگر کفایت نکند و محتاج به اعاده ظهر باشد آیا اقتدای عصر به امامی که واجب می‌داند جایز است آن که عصر را هم در صورت اقتدا باید اعاده کرد؟

ج واجب تخییری است و احتیاط در اعاده ظهر استحبابی است و اقتدا به عصر می‌تواند بکند.

س ۹- کسی که سجده سهو به عهده‌اش آمده و فراموش کرده تا وارد نماز شده و در بین نماز متذکر شده تکلیفش چیست؟

ج لازم است نماز را اگر فریضه است تمام کند بعد از آن بلافاصله سجده را به جا آورد.

مسائل روزه

س ۱۰- اگر به گمان این که بلوغ پسر، پانزده سال شمسی است ماه رمضان را روزه نگرفت و بعد معلوم شد که قبل از ماه رمضان پانزده سال قمریش تمام بوده آیا کفاره هم لازم است یا نه؟

ج کفاره واجب نیست لکن باید قضا کند.

س ۱۱- بچه‌های بالغ یا جوانهایی که در اثر ضعف مفرط روزه گرفتن برایشان سخت است چه کنند؟

ج ضعف ناشی از روزه مجوز ترک روزه نیست مگر آن که حرجی باشد و باید اکتفا به رفع ضرورت کند و قضا نماید.

بعض احکام روزه

س ۱۲- کسی که در روز ماه رمضان از محل خود مسافرت می‌کند و قبل از ظهر همان روز مراجعت می‌کند چنانچه مفطری انجام نداده باشد حکمش حکم کسی است که مسافر بوده و قبل از ظهر به وطن می‌رسد یا این که حکم دیگری دارد؟

ج با فرض عدم تناول مفطر تا بازگشت به وطن لازم است نیت روزه و امساک کند و روزه صحیح است.

س ۱۳- هرگاه کسی روزه خود را عمداً باطل کرد اگر در روز غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است یا خیر؟

ج صحت غسل ارتماسی مشکل است، و احوط ترک است.

س ۱۴- اشخاصی که معتاد به کشیدن تریاک هستند و نمی‌توانند ترک کنند و با این حال نمی‌توانند روزه بگیرند نه ادایی و نه قضایی این طور اشخاص حکم مریض را دارند که باید برای هر روز یک مد کفاره بدهد یا این که حکم دیگری را دارند؟

ج روزه را واجب است بگیرد و با فرض اضطرار در کشیدن تریاک جایز است کشیدن آن در حال روزه به مقدار دفع ضرورت.

بعض احکام نماز جماعت

س ۱۵- مفاد رساله توضیح المسائل حضرت آیت اللهی در مورد کسی که در نماز جماعت پشت ستون ایستاده باشد این است که اگر از جلو اتصال نداشته باشد نمازش اشکال دارد، آیا در صورتی که از یکی از دو طرف اتصال داشته باشد و صف جلو را هم ببیند باز هم نمازش اشکال دارد؟

ج اشکال ندارد.

س ۱۶- در حال تجافی «۱» در نماز جماعت آیا مأموم می‌تواند ساکت بنشیند و یا باید تشهد یا تسبیح را به نحو واجب تخییری بگوید؟ و همچنین اگر تجافی را عمداً یا جهلًا یا سهواً ترک کند به نماز یا جماعتش ضرر وارد می‌آید یا نه؟

ج ذکر و تسبیح لازم نیست ولی احوط آن است که تجافی کند و اگر نکرد جماعتش یا نمازش باطل نمی‌شود.

س ۱۷- در سابق اجازه نمی‌فرمودید که نماز عیدین (فطر و قربان) به جماعت خوانده شود اخیرا شنیده شده که اجازه فرموده‌اید، آیا صحیح است؟

ج احتیاط واجب آن است که آن را به جماعت نخوانند مگر به قصد رجاء بلی اگر فقیه عادل یا مأذون از قبل او آن را اقامه کند جماعت خواندن با او مانعی ندارد.

احکام نماز و روزه مسافر

س ۱۸- کسانی که در طیاره یا قطار شغل قهوه‌چی دارند و گاه بگاه هم در وطن خود ده روز و بیشتر می‌مانند تکلیف نماز و روزه آنان چگونه است؟

ج اگر از کارگران قطار و طیاره محسوب می‌شود نماز او تمام و روزه بر او واجب است ولی اگر ده روز در وطن یا در غیر وطن توقف نمایند، در سفر اول بعد از آن ده روز حکم مسافر دارند.

س ۱۹- کسی که در سال دو یا سه سفر می‌رود که هر کدام سه یا چهار ماه طول می‌کشد و بقیه سال را در وطن است تکلیفش نسبت به نماز و روزه چگونه است؟

ج اگر سفر شغل او نیست در سفر قصر است.

س ۲۰- چوپانی که در سال نه ماه همراه گوسفندان می‌رود بدون آنکه در جایی ده روز بماند و سه ماه زمستان را در وطن خود بسر می‌برد تکلیف نماز و روزه‌اش چیست؟

ج در حالی که اشتغال به چوپانی دارد اگر به مقدار سفر شرعی هم برود تمام است.

س ۲۱- طلاب قم که در قم به قصد مدت غیر معین مانده‌اند اگر هفته‌ای یک مرتبه مسافرت کنند قصد اقامه آنها به هم می‌خورد یا آن که این اشخاص چون قصد مدت غیر معین نموده‌اند وطن آنها محسوب می‌شود و نماز آنها تمام است؟

ج وطن محسوب نیست و نماز آنها قصر است مگر قصد اقامه کنند.

س ۲۲- آیا مراد از اعراض از وطن آن است که دیگر بناء بر ماندن دائم نداشته باشد یا آنکه به کلی قطع علاقه کند و املاک خود را بفروشد؟

ج اعراض از ماندن کافی است، لازم نیست ملک خود را بفروشد.

بعض احکام نماز مسافر

س ۲۳- اشخاصی که شغلشان سفر نیست بلکه مثلًا در محلی آموزگارند، و از محل سکونتشان تا محل مزبور به مقدار مسافت

شرعی فاصله است و همه روزه و یا بدون توقف ده روز در آن محل، به آنجا رفت و آمد می‌کنند وظیفه‌شان نسبت به نماز و روزه چیست؟ و آیا میان نماز و روزه فرق است؟

ج نمازشان قصر و روزه نمی‌توانند بگیرند و فرقی بین نماز و روزه نیست، لکن قضای روزه سال را علی الأحوط نباید از ماه رمضان سال بعد تأخیر بیندازند.

س ۲۴- کسی که برای اصلاح سیمهای برق یا تلفن ما بین شهرستانها استخدام شده که همه روزه باید برود در بیابانها گردش کند تا اگر سیمی خراب شده اصلاح کند و با قصد به اندازه مسافت یا زیادتر هم خواهد رفت نماز او قصر است یا تمام؟

ج در فرض سؤال سفر شغل محسوب است.

س ۲۵- اشخاصی مستخدم اداره خون هستند و هر روز به موجب دستور ما فوق برای خون گرفتن از افراد و خون دادن در حرکت هستند تکلیفشان در نماز و روزه چیست؟

ج اگر عمل به طور دوره‌گردی است حکم سفر شغل را دارد، و گر نه در سفر حکم مسافر جاری است.

س ۲۶- شخصی استخدام شده برای تعمیر جاده که باید هر روز برود در بیابان و خرابیها را اصلاح کند که نتیجةً به حدّ مسافت یا بیشتر هم خواهد رفت آیا نماز او قصر است یا تمام؟

ج در فرض سؤال نماز قصر است مگر آنکه از ابتدای حرکت قصد مسافت نداشته باشد و یا آن که مسئولیّت روزانه تعمیر جاده در چندین نقطه مسیر مسافت به نحو دوره‌گردی باشد که در این صورت نماز تمام است.

نماز مسافر

س ۲۷- طلابی که مثلا در قم از شهرستانهای دیگر آمده و مشغول تحصیلند و نسبت به آینده خود از نظر ماندن همیشه تصمیمی ندارند، آیا قم برای آنها وطن محسوب می‌شود؟ و آیا در صورتی که مصمم باشند پس از گذشت دوران تحصیل، به محل خود یا محل دیگری بروند وظیفه‌شان در ایام تحصیل چیست؟

ج با تصمیم به مراجعت حکم مسافر بار می‌شود. و در صورت تردّد در بقا و اقامت اگر مدت اقامت طولانی شود بحدّی که عرفاً از اهل محل اقامت محسوب شود حکم وطن بار می‌شود و گر نه حکم مسافر را دارد.

س ۲۸- شخصی یک شغل ثابتی در ادارات دولتی دارد، و یکی دو روز شغلش رانندگی است به این معنی که دو روز در حضر و وطن می‌باشد و یک روز یا دو روز در سفر به شغل رانندگی اشتغال دارد آیا در مدت مسافرت نمازش قصر است یا تمام؟

ج اگر رانندگی در سفر به نحوی باشد که شغل محسوب شود نماز تمام است.

س ۲۹- آموزگار در هفته‌ای شش روز برای آموزگاری در سفر است و یک روز به وطن بر می‌گردد تکلیف نماز و روزه او چیست؟

ج در سفر نمازش قصر است و نباید روزه بگیرد مگر آن که بعد از ظهر از وطن بیرون رود، و در وطن نمازش تمام و باید روزه بگیرد.

س ۳۰- آموزگار مأمور است در مدت سه سال در قریه‌ای آموزگار باشد و هر شب جمعه به شهری که غیر وطن او است مسافرت می‌کند تکلیف نماز و روزه او چیست؟

ج نمازش در غیر وطن قصر است و نباید روزه بگیرد ولی تأخیر قضای روزه هر سالی از رمضان دیگر جایز نیست به احتیاط لازم.

بعض مسائل خمس

س ۳۱- هرگاه شخص مطالباتی در رأس سال خمسش بعهده مردم دارد و وقت پرداخت آن رسیده است، ولی به خاطر این که خجالت می‌کشد مطالبه نمی‌کند، و یا در مطالبه آن مسامحه می‌کند، و یا مطالبه می‌کند ولی بدهکار نمی‌پردازد تا آن که سالش می‌گذرد و بالاخره در سال بعد به دستش می‌رسد آیا این قسمت از درآمد سال سابق حساب می‌شود یا از درآمد سال وصول؟

ج اگر با مطالبه وصول می‌شود بدون آنکه حرجی در بین باشد لازم است خمس آن سر سال پرداخت گردد و لو این که مطالبه و وصول نکرده باشد و اگر مطالبه بر او حرجی است و بدون آن وصول نمی‌شود یا آنکه با مطالبه هم فعلا وصول نمی‌شود چنانچه مطالبات بابت فروش اقساطی و نسیه مال التجاره باشد از عواید سال وصول محسوب است ولی اگر بابت قرض دادن از درآمد سال باشد هر وقت در سال بعد وصول شد باید همان موقع خمس آن را بدهد.

س ۳۲- شخصی که زمینی را از ارباح مکاسب برای تجارت می‌خرد و همه ساله قیمت بازارش ترقی می‌کند و پس از گذشت چند سال می‌فروشد آیا پرداخت خمس قیمت فروش در ادای خمس واجب کافی است یا آن که باید حساب کند و به علاوه خمس قیمت فروش ارتفاع قیمت سوقی چهار پنجم مانده در سال اول را در رأس سال دوم بدهد و همچنین خمس ارتفاع قیمت سوقی مخمس شده را در سال سوم... و خلاصه آن که در سال اول خمس زمین ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی قیمت سوقی آن ملك خود آنهاست و در سال دوّم معادل خمس ارتفاع سوقی بقیه، ملك ارباب خمس می‌شود و ترقی این هم ملك خود آنهاست و همچنین در تمام سالها...

ج در سر هر سال باید تخمیس کند و اگر نکرد در مقدار سهم حکم شریك دارد.

س ۳۳- این فرع که در ارتفاع قیمت سوقی ذکر شد آیا در مورد نمای درختانی که برای کسب، کشت و یا خریداری می‌شود و بعد از گذشت چند سال قطع می‌کنند جاری است یا خیر؟

ج جاری است.

احکام خمس

بخش اول

س ۳۴- کسی که مجاز است سهم سادات را خودش بدهد چنانچه بخواهد چیزی بعنوان پیشکش و هدیه به سیّد مستحق بدهد جایز است یا خیر؟

ج پیشکش از مال خودش مانع ندارد، ولی سهم سادات محسوب نیست مگر آن که قصد پرداخت و ادای خمس داشته باشد و لو آن که در ظاهر به صورت پیشکش تسلیم نماید.

س ۳۵- شخصی در یك دفترچه بانکی دو نوع پول دارد یکی مخمس و دیگری غیر مخمس در وقت دریافت آن می‌خواهد آن پولی را بگیرد که خمس تعلق گرفته یا نوع دیگر را آیا به قصد معین می‌شود یا نه؟

ج در فرض سؤال با قصد تعیّن پیدا می‌کند.

س ۳۶- در رسائل عملیه حضرت آیت اللهی آمده است «که هرگاه مثلا۔از مال مخمس یا مالی که خمس به آن تعلق نمی‌گیرد جنسی را بخرد نه برای آن که با عین آن و ترقی قیمتش تجارت کند. و یا مالی به ارث به کسی برسد و سپس قیمتش زیادتر شود و بفروشند این ترقی قیمت خمس ندارد» در صورتی که گاهی خلاف این از حضرت عالی نقل می‌شود آیا نظر مبارك تغییر کرده است؟

ج در فرض سؤال، ترقّی قیمت حتّی بعد از فروش خمس ندارد.

س ۳۷- در استفتائی که به حضرت مقدس آیت اللهی نسبت داده می‌شود چنین آمده است که: «هرگاه کسی مئونه‌ای را بخرد و پس از گذشت سال آن را بفروشد باید خمس آن را فوراً بدهد» مستدعی است بیان فرمائید: اولًا: آیا این حکم اختصاص به قیمت خرید دارد و مبلغ ما زاد بر خرید نفع جدید و جزء درآمد همان سال فروش حساب می‌شود و یا آنکه اداء خمس نفع هم فورا واجب است؟

ثانیاً: آیا این حکم مختص به موردیست که مئونه از ربح سنه خریداری شود و یا در جایی هم که از پول مخمس و یا ارث خریده شود جریان دارد؟

ج مسأله- ۱- هرگاه چیزی را برای مئونه از ربح سال تهیه کند و آن را در سال بعد بفروشد واجب است خمس آن را به قیمت فروش فوراً بدهد.

مسأله- ۲- به چیزی که از مال مخمس یا ارث یا مال دیگری که متعلق خمس نیست تهیه می‌شود خمس تعلق نمی‌گیرد مگر آنکه آن را بفروشد و از آن ربح به دست آید که در این صورت به ربح آن خمس تعلق نمی‌گیرد اگر چه آن را به بیش از قیمت خرید فروخته باشد.

س ۳۸- در مورد مئونه‌ای که از ارباح مکاسب تهیه شود و پس از سال خمسی «۱» بفروشند فرموده‌اید باید خمس بدهند در صورتی که در مورد چیزی که از مئونه بودن خارج شود مانند زیور آلات زنان احتیاط واجب فرموده‌اید آیا این مورد هم از باب احتیاط است؟

ج در هر دو صورت وقتی که از مئونه بودن خارج شود خمس واجب است.

س ۳۹- آیا مطالباتی را که شخص در رأس سال خمسش بر عهده مردم دارد و مطمئن به وصول آنها هست لکن مدت‌دار است و زمان وصولش سال آینده است جزء درآمد و موجودی همین سال محسوب می‌شود؟

ج در مفروض سؤال اگر بابت فروش نسیه مال التجارهٔ باشد جزء درآمد سال وصول محسوب است.

س ۴۰- آیا شخص می‌تواند رأس سال خمسش را تغییر دهد؟ و کیفیت آن چگونه است؟

ج سال را نمی‌تواند تغییر دهد مگر با اجازه ولیّ امر.

س ۴۱- پولهایی که سلمانی بابت تراشیدن صورت می‌گیرد حلال است یا حرام؟ و بر فرض حرمت اگر با پولهای حلالش مخلوط باشد و بخواهد اموالش را تخمیس کند دو بار باید تخمیس کند یا خیر؟

ج با اجرت ریش‌تراشی علی الاحوط معامله پول حرام می‌شود. و در مورد اختلاط احوط تخمیس است و پول حلال در بین که از درآمد کسب و متعلق خمس است جداگانه خمس دارد و تفصیل و ترتیب هر یک در کتاب «تحریر الوسیله» مسطور است.

س ۴۲- شخصی در آخر هر سال که به حساب ما زاد خود رسیدگی کرده مثلا اگر از نقد و جنس هزار تومان داشته و پانصد تومان مقروض بوده فقط خمس پانصد تومان را می‌داده آیا به نظر مبارک شما صحیح است و صرف مقابله ما زاد با دین از مئونه است و یا آن که تنها اداء دین قبل از تمام شدن سال جزء مئونه می‌باشد.

ج اگر قرض مذکور برای معاش بین سال بوده است استثناء می‌شود اگر چه نپرداخته باشد ولی در قروض دیگر تا نپرداخته مئونه نیست و باید خمس بدهد.

س ۴۳- گوسفند معینی را نذر می‌کند که در وقت معینی آن را در راه خیر مصرف کند قبل از این که آن وقت معین برسد آخر سال خمس او می‌شود آیا باید خمس این گوسفند را بدهد یا خیر؟

ج خمس ندارد.

س ۴۴- افرادی که در ادارات و مؤسسات دولتی استخدام می‌شوند از موقعی که حقوق به آنها داده می‌شود اداره و مؤسسه مربوطه مبلغی از حقوقش را به عنوان بازنشستگی کسر می‌کند و موقعی که بازنشسته شد هر ماه مقداری از مبلغ مذکور را به او می‌دهد آیا این مبلغ را که کسر کرده‌اند و فعلا به او می‌پردازند خمس دارد یا خیر؟ و بر فرض وجوب خمس تخمیس واجب فوری است یا این که جزء منافع سالی است که به او داده می‌شود؟

ج دریافتی هر سال در زائد بر مئونه آخر سال خمس دارد.

س ۴۵- شخصی پنج هزار تومان به عنوان سرقفلی به صاحب ملك داد تا ملك را مالك به او اجاره دهد آیا مستأجر که سرقفلی می‌دهد اگر این وجه را در بین سال از ارباح مکاسب بدهد باید خمس آن را بدهد یا آن را که از قبیل مئونه کسب است- مثل اجاره دکان- و خمس ندارد؟

ج پولی را که برای سرقفلی داده است و از ارباح مکاسب است باید خمس بدهد.

س ۴۶- مالك که سرقفلی می‌گیرد برای او این وجه هبه محسوب می‌شود و خمس ندارد یا از ارباح مکاسب است و خمس دارد؟

ج وجه سرقفلی نیز از ارباح مکاسب است و خمس دارد.

س ۴۷- مرکبی که از ربح کسب تهیه می‌شود برای این که سوار شود و به تجارتخانه یا مزرعه یا دکان یا محل کار خود برود بدون آن که جنس تجارت با او حمل نماید خمسش واجب است یا نه؟

ج باید خمس آن را بدهد.

س ۴۸- شخصی که کارخانه یا اتومبیل یا سایر ابزار کسب دارد که به قیمتی خریده است و سرمایه او همین می‌باشد و در اثر کار کردن فرسوده شده و قیمت آن کمتر شده است ولی باز هم با همین ابزار کار می‌کند و تأمین معاش می‌نماید آیا در آخر سال مقداری را که در اثر فرسودگی از قیمت این ابزار کم شده است می‌تواند از ربح بردارد و جبران کند و خمس بقیه ربح را بدهد یا آن که خمس تمام ربحی را که آخر سال برایش می‌ماند باید بپردازد.

ج فرسودگی و استهلاك ابزار کسب در طریق استرباح «۱» که موجب تنزل قیمت می‌شود از درآمد استثنا می‌شود و خمس بقیه را باید داد.

س ۴۹- اگر زمینی را به ذمه خرید و در وقت معامله توجه نداشت که قیمت را بعداً از چه پولی بدهد و بعد از تمام شدن معامله قیمت را از ربح کسب خود قبل از این که سال بر آن بگذرد داد اکنون پس از چند سال که قیمت آن زمین ترقی کرده باید خمس ارزش آن را بدهد یا خمس قیمت (ثَمَن) کافی است؟

ج سر سال خمس زمین را به قیمت فعلی آن باید بدهد.

بخش دوم

س ۵۰- شخصی خود و فرزندان اناث و ذکورش بالغ و غیر بالغ کار می‌کنند و اجرت همه به دست او می‌آید که خرج زندگی کند و مقدار زائد از مئونه را صرف تهیه باغ و خانه و سرمایه می‌نماید اکنون پس از چند سال تکلیف خمس نسبت به زائد از مئونه چگونه است؟ در حالی که فرزندان بالغ اجرتهای خود را به عنوان هبه یا قرض و یا امانت به پدر واگذار ننموده یعنی اسمی روی آن نگذاشته‌اند؟

ج اگر از مال مشترك با رضایت بالغین و به ولایت بر غیر بالغین صرف در زندگی کرده و بقیه را صرف تهیه باغ و سرمایه کرده فرزندان بالغ و غیر بالغ در باغ و سرمایه شریکند و هر کدام در سهم خودشان خمس را ضامنند و راجع به تهیه خانه اگر از مئونه

باشد خمس ندارد و اگر نه حکم باغ و سرمایه را دارد.

س ۵۱- اگر مبلغی پول خمس داده و مبلغی از طریق قرض و مبلغی هم از ربح کسب خرج احیاءِ زمینی نمود و نمی‌داند از هر کدام چه اندازه خرج کرده است اکنون برای مصالحه به یک مبلغی باید ارزش زمین را حساب کند یا مبالغی که خرج کرده است؟

ج زمین احیاء شده به قیمت فعلی خمس دارد و هزینه احیاء قبلًا از آن استثناء می‌شود.

س ۵۲- اگر زمینی را از درآمد کسب برای ساختن خانه خرید و تا چند سال نتوانست بسازد آیا خمسش واجب است یا نه؟

ج واجب نیست مادامی که به قصد ساختن خانه است و اگر از آن منصرف شد باید خمس بدهد.

س ۵۳- اگر مسأله گو، یا مجاز در رسیدگی به امور حسبیه «۱» مسأله را اشتباه گفت و گوسفند بر خلاف دستور شرع ذبح شد یا بیش از بدهکاری مردم خمس یا زکات از آنان گرفت و به مصرف رساند و بعد کشف خلاف شد آیا ضامن است یا نه؟

ج اگر شخصاً مباشر در ذبح حیوان و یا اخذ و صرف مال نبوده ضامن نیست.

س ۵۴- گوینده مذهبی منبر مجانی زیاد می‌رود و مقید نیست که وجهی بابت منبر به او بدهند اما می‌داند که بعضی از صاحبان مجالس یا اهل قریه مبلغهای نامعلومی به او خواهند داد اکنون اگر این گونه پولها از مئونه سالش زیاد بیاید خمس دارد یا نه؟

ج اگر بعنوان اجرت می‌دهند باید خمس آنها را بدهد.

س ۵۵- اگر خانه مسکونی خود را فروخت که جای دیگر خانه بخرد و پولش را چند ماه به کاسبی زد و سود برد و قبل از سال خانه خرید تکلیف خمسش نسبت به اصل پول و سود چگونه است؟

ج باید خمس همه را بدهد.

س ۵۶- ملکی که به ارزش معینی به ارث به او رسیده است اگر بعد از چند سال به گرانتر از آن قیمت فروخت خمس زیاده واجب است یا نه؟

ج خمس واجب نیست.

س ۵۷- اگر سرمایه‌اش کمتر شده اما مقداری آذوقه که از ربح سال خریده است باقی مانده خمس آنها واجبست یا نه؟

ج اگر باقیمانده به مقدار ضرر است یا کمتر خمس ندارد.

س ۵۸- افرادی هستند که خمس بدهکار بوده و تا کنون نداده‌اند و حالا نمی‌توانند بدهند یا خیلی برایشان مشکل است تکلیف چیست؟

ج بدهی را باید و لو بتدریج ادا کند و اگر تمکن ندارد منتظر تمکن شود. و بدون پرداخت بدهی برائت حاصل نمی‌شود.

س ۵۹- کسانی که اصلا خمس نداده و نمی‌دهند وظیفه همسایه و خانواده آنها چیست؟

ج با رعایت شرایط امر به معروف او را امر به معروف نمایند و مالی را که علم دارند متعلق خمس بوده و خمس آن را اداء نکرده نمی‌توانند تصرف کنند.

س ۶۰- جوانی که می‌داند پنج سال دیگر عیال می‌گیرد و محتاج به خانه می‌شود اگر در مدت این پنج سال از درآمد خود خانه تهیه کند خمس آن واجب است یا نه؟

ج اگر در موقع حاجت نتواند خانه را تهیه کند و باید بتدریج ما یحتاج آن را تهیه کند خمس ندارد و اگر پول را جمع کند خمس سالهای گذشته را باید بدهد.

س ۶۱- شخصی دارای باغی است که چند سال است درآمدی نداشته اما از نظر قیمت برای سفر حج کافی بوده است و صاحب آن اطمینان عرفی دارد که وقتی باغ ثمر دهنده شود او هم از کار افتاده خواهد شد و باید از درآمد آن باغ امرار معاش نماید آیا چنین شخصی مستطیع شده است یا نه؟

ج اگر تمکن از امرار معاش به غیر از درآمد آن باغ نداشته باشد مستطیع نیست.

س ۶۲- اگر برای حج نیابتی اجیر شد و بعد در همان سال استطاعت مالی پیدا کرد باید چه کند؟

ج باید حج نیابتی به جای آورد.

س ۶۳- کسی که غنی شرعی می‌باشد و امور او می‌گذرد اگر خانه مسکونی خود را بقصد تبدیل به خانه بهتر فروخت در حالی که میسر او هست با خانه اجاره زندگانی نماید آیا به واسطه پول خانه مستطیع می‌شود؟ یا مستطیع نیست و می‌تواند خانه خریداری نماید.

ج اگر شرایط استطاعت حاصل است و نداشتن خانه ملکی برای او خلاف شئون یا موجب زحمت نیست مستطیع هست.

س ۶۴- آیا اول سال استطاعت برای حج، اول ماه شوال است و پیش از ماه شوال اگر قدرت مالی پیدا شد جایز است مکلف به مصرف دیگر برساند و دیگر حج بر او واجب نیست یا آن که از بعد از ایام حج تا سال دیگر سال استطاعت حساب می‌شود و جایز نیست خود را از استطاعت خارج کند؟

ج اگر استطاعت مالی پیدا شود و استطاعت بدنی و سائر شرائط موجود باشد نمی‌تواند خود را از استطاعت خارج کند حتی در اوائل سال.

س ۶۵- اگر قریه موقوفه به واسطه توسعه یافتن احتیاج به احداث حمام و مسجد و مدرسه و خیابان پیدا کند که در همان مقدار قبل از توسعه احداث شود آیا جائز است از درآمد ملك آنها را احداث کند؟

ج جایز نیست.

س ۶۶- اگر مزرعه‌ای را وقف کرده‌اند که درآمدش صرف اقامه عزای حضرت سید الشهداء شود آیا جایز است با رعایت مصلحت مقداری از درآمد آن را صرف توسعه دادن آن مزرعه و کاشتن درخت نمود یا نه؟

ج جایز نیست.

س ۶۷- قریه موقوفه‌ای در اثر خشکسالی به کلی از بین رفت و بایر شد و سکنه‌اش متواری شده‌اند و پس از چند سال آب فراوان شد و کسی از مال خود خرج کرده آن را احیا نمود آیا مالك می‌شود یا نه؟

ج قریه به وقفیت خود باقی است و آبادکننده مالك آن نمی‌شود.

س ۶۸- آیا می‌توان محلی را به مدت ده سال به عنوان مسجد وقف نمود که بعد از آن برگردد به ملك واقف یا ورثه‌اش؟

ج مسجد نمی‌شود.

س ۶۹- محلی را به نام سقاخانه یا حمام قریه ساخته و وقف نموده‌اند اکنون سالهاست که مخروبه شده و به واسطه فراهم شدن آب و حمام جدید دیگر امیدی نیست که آنها را ساختمان نموده و طبق وقف از آنها استفاده گردد اکنون اجازه می‌فرمایید چنین مخروبه‌هایی جزء صحن مسجد یا حسینیه یا ساختمان خیریه دیگر گردد یا نه؟

ج اگر ممکن باشد تعمیر آنها و استفاده از آنها در جهت وقف تغییر و تبدیل عنوان آنها جایز نیست.

س ۷۰- زمین و املاك وقفی که متعلق به حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه علیها السلام و سایر ائمه علیهم السلام باشد اجاره نمودن از متصرفین فعلی که مدعی تولیت می‌باشند به همان قرارداد ایشان اجازه می‌فرمایید یا آن که باید اجاره دیگری از حاکم شرع نموده و اجاره دیگری به فقیه جامع الشرایط داد و همچنین در مؤسسه آن موقوفات و امور متعلقه به آن کارمند شدن و تصرفات نمودن و اجرت گرفتن مثل سایر مؤسسه‌های دولتی اجازه می‌فرمایید یا محتاج به اذن فقیه جامع الشرایط و شرایط دیگر می‌باشد و در مسأله اول اگر محتاج به اذن و اجازه از فقیه می‌باشد اجاره دوم را در چه مصرفی باید صرف نمود؟

ج اجاره موقوفات مزبور و اجیر شدن و سایر تصرفات، موقوف به نظر متولی خاص شرعی است و با نبودن او به اجازه حاکم شرع و

با فرض صحت اجاره مال الاجاره باید در همان جهت وقف مصرف شود.

بعض احکام معاملات

س ۷۱- یک قالی هفتصد تومانی را با هزار تومان پول فروختن به دو هزار تومان که شش ماه دیگر بدهند چگونه است؟

ج باطل است.

س ۷۲- یک چک نهصد تومانی نقد را فروختن به یک چک هزار تومانی یک ماهه چگونه است؟

ج باطل است.

س ۷۳- اگر به قرض ربایی جدی ملکی را خرید و پس از چند سال از منافع کسب قرض را پرداخت آیا مالک آن ملک می‌شود یا نه؟

ج مالک ملک می‌شود.

س ۷۴- قراردادی که بین ارباب حاجت و دلالها به نام قولنامه معمول است و مبلغی را معین می‌کنند که هر یک از طرفین حاضر به معامله نشد آن مبلغ را به دیگری بپردازد آیا لازم الوفاء است این گونه قرارداد یا نه؟

ج لازم الوفاء نیست مگر این که در زمان نوشتن قولنامه معامله واقع شود و شرط مزبور در ضمن آن قید گردد.

س ۷۵- اگر کسی از طرف متولی مغازه‌ای را در ملکی که به نام مسجد واگذار شده است ساختمان نمود به قرار این که پنج سال خودش در آن مغازه کسب کند اکنون بعد از پنج سال سرقفلی مغازه مال کی است؟

ج مال مسجد است.

چند مسأله بانکی

س ۷۶- وجوهی که در بانکها به قصد محفوظ ماندن نه سود بردن گذاشته می‌شود ولی هنگام دریافت متصدیان بانک مبلغ کمی که خودشان حساب نموده‌اند اضافه بر اصل پول به صاحب وجوه می‌دهند آیا این مبلغ حلال است یا خیر؟

ج اگر بعنوان سود بدهند گرفتن آن جایز نیست، اگر چه قرار نداده باشند.

س ۷۷- سودی که بانکهای دولتی بابت پس‌انداز می‌پردازند، آیا جایز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصّاً اخذ کند یا خیر؟

ج سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب شرعی خودش از همان شعبه اشکال ندارد.

س ۷۸- بهره‌دادن و گرفتن از بانکها بدون قرارداد لفظی و کتبی حلال است یا حرام؟

ج دادن (واخذ) جایز نیست اگر به عنوان بهره باشد اگر چه قراری نداده باشد.

س ۷۹- به نظر مبارک شما راه تخلّص از نزول و ربا در پولهای بانکی که اغلب تجار بلکه دیگران هم مبتلا هستند چیست؟

ج تخلّص از ربا نزد این جانب مشکل است بلکه جایز نبودن آن قوی است.

مسائل متفرقه

س ۸۰- ازدواج زن مسلمان با مرد بهایی چه صورت دارد؟

ج ازدواج با فرقه ضاله بهائیه باطل است.

س ۸۱- آیا حقوق بازنشستگی افراد اداری مانند ما ترک آنها بعد از فوتشان بین تمام ورثه تقسیم می‌شود یا نه چون طبق قانون دولتی به بعضی از وراث داده نمی‌شود.

ج اگر از حقوق زمان خدمت کم شده و در وقت بازنشستگی پرداخت می‌شود جزء ترکه است و به تمام ورثه می‌رسد و اگر از طرف خود اداره پرداخت می‌شود به هر کس بدهند به او اختصاص دارد.

س ۸۲- ماهیهایی که طبخ شده‌اند و بسته‌بندی شده‌اند و از بلاد کفر می‌آورند محکوم به حلّیت هستند یا خیر؟

ج اگر معلوم نباشد که آیا از قسم ماهی حلال است و زنده از آب گرفته شده و در خارج آب مرده است یا نه محکوم به حرمت است و با احراز این که زنده از آب گرفته شده و در بیرون آب مرده است محکوم به حلیت است و لو آن که نداند که از قسم حلال است یا از قسم حرام.

س ۸۳- تراشیدن صورت با تیغ یا با ماشینی که مثل تیغ از ته می‌تراشد چه صورت دارد؟

ج احتیاط واجب در ترک آن است.

س ۸۴- در زورخانه‌ها مرسوم است موقع ورزش افراد ضرب می‌زنند آیا این کار جایز است یا خیر؟ و همچنین طبل و موزیک که در ارتش می‌زنند جایز است یا خیر؟

ج اگر به نحو مناسب با مجالس لهو و لعب باشد جایز نیست.

س ۸۵- اطاعت پدر و مادر تا چه حد بر فرزند لازم است و آیا اجداد و جدات هم حکم پدر و مادر را دارند؟

ج در اموری که انجام آن موجب ناراحتی آنها است از حیث شفقت پدر و مادری اطاعت شود و فرقی بین پدر و مادر و اجداد نیست.

س ۸۶- استخدام مسلمانها در مؤسسات کلیمیها در صورتی که بدانند به اسرائیل کمک می‌نمایند جایز است یا نه و هرگاه ندانند کمک می‌کنند به طور روزمزد استخدام چطور است؟

ج استخدام جایز نیست. و حقوق یا اجرت آنها حرام است، و در مورد شک هم در این مؤسسات وارد نشوند.

س ۸۷- بازی کردن با آلات قمار در صورتی که قصد برد و باخت در کار نباشد و فقط صرف بازی کردن است چه صورت دارد؟

ج جایز نیست.

س ۸۸- معمول است بعد از نمازها اول به حضرت ابا عبد الله علیه السلام بعد به حضرت رضا علیه السلام و سپس به حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء سلام می‌کنند آیا به این کیفیت دستوری رسیده یا نه، و به نظر شریف شما رجحانی دارد اگر دستوری نرسیده باشد؟

ج سلام به ائمه هدی علیهم السلام مستحب است و کیفیّت مزبوره به قصد رجاء مانع ندارد.

س ۸۹- اگر از روی میل جنسی به غیر زوجه خود نگاه کند و بداند که به حرام نمی‌افتد باز هم حرام است یا مثلًا نظر به حیوانات یا مجسمه و یا حجم بدن از روی پوشش؟

ج نظر به ریبه «۱» حرام است.

س ۹۰- اگر پیوند غصبی را به درخت خود زد نمو آن و میوه‌اش مال کی است؟

ج مال صاحب پیوند است نه صاحب درخت.

س ۹۱- یهود و نصاری و مجوس که در ممالک اسلامی می‌باشند و به شرائط ذمه عمل نمی‌کنند و اصلًا ذمه در بین نیست جز همین که در شهرهای اسلامی می‌باشند آیا همین مقدار اسباب مصونیت مال و عرض و دم آنان می‌باشد؟

ج بلی همین مقدار موجب مصونیت است.

س ۹۲- فرزندانی که قبل از بلوغ شاگردی می‌کنند و مزدشان بیش از خرجشان است آیا پدرانشان باید مقدار بیشتر را حفظ کنند و بعد از بلوغ تحویلشان دهند یا نه؟

ج واجب است حفظ و رد در حال بلوغ.

س ۹۳- زنی که می‌خواهد به تحصیل خود ادامه دهد که بعدها شغلی انتخاب کند (البته شغل حلال) ولی فعلًا ادامه تحصیل ملازم با این است که با مرد نامحرم روبرو شود مثلًا در دانشگاه نزد مرد درس بخواند یا اینکه با مردها در یک کلاس باشد همچه تحصیل جایز است یا خیر؟

ج ادامه تحصیل در رشته‌های حلال اشکال ندارد و لیکن تستّر از اجانب و خودداری از اختلاط با آنها لازم است و اگر ادامه تحصیل مستلزم اختلاط با اجانب باشد و مفاسد دینی و اخلاقی در بر داشته باشد ترک کند.

س ۹۴- دختر و پسرهای امروزه که در مدارس و دبیرستانها و دانشگاهها و مؤسسات با هم معاشر هستند و برای محرمیت، صیغه برای خودشان یا پدر و فرزندانشان قصد دارند جاری کنند که این معاشرتها حرام نباشد، چون حضرت عالی اذن پدر را در باکره احتیاط واجب می‌فرمایید و در این موارد چه بسا هست که پدرها راضی نمی‌شوند و یا آنکه نمی‌شود اذن گرفت، اجازه می‌فرمایید که این احتیاط ترک شود و بدون اذن ولیّ صیغه جاری گردد یا خیر؟ و دیگر آن که بعضی موارد هست که پسر و دختر به هم علاقه دارند و تحصیل اذن از پدر به واسطه شرم و حیا و موانع دیگر مشکل است آیا ترک این احتیاط در این صورت جایز است یا خیر؟

ج اذن پدر ساقط نمی‌شود بلکه اخیراً اذن پدر را شرط می‌دانم به حسب فتوی.

س ۹۵- آیا اموالی که مرتدّ بعد از ارتداد تحصیل کرده جایز است نقل و انتقال و معامله با او؟ و آیا اولاد او هم مثل سایر فرق مرتدّ ملّی «۱» حساب می‌شوند و معامله با او جایز است یا خیر؟

ج اموالی که بعد از ارتداد تحصیل کرده محکوم به ملك اوست و اولاد او قبل از ارتداد به حکم مسلمان است مگر آن که بعد از بلوغ اظهار کفر کند که در این صورت حکم مرتد دارد و اولاد بعد از ارتداد حکم سایر کفار را دارد و حکم مرتد را ندارد.

۷- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ علی صافی گلپایگانی (ره)

زندگی نامه

اشاره

ایشان در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در گلپایگان پا به عرصه وجود گذارد.کودکی و جوانی اش صرف دانش اندوزی شد. تا سن هجده سالگی نزد پدر و دایی بزرگوارشان مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آخوند ملا ابوالقاسم قطب (ره) به تحصیل پرداختند و سپس به قم هجرت نمودند. دروس سطح را در محضر آیت الله آقا میرزا محمد همدانی تکمیل نمودند.درس خارج را نزد عالمان بلند آوازه عصر، از جمله آیت الله حجت و آیت الله العظمی بروجردی به پایان بردند.هوش و ذکاوت ونیروی استدلال وی در جلسه درس و مباحثه حضرت آیت الله العظمی بروجردی موجب شهرت او گردید. آیت الله العظمی بروجردی چنان شیفته این شاگرد درس خوان و هوشیار گردید که در برخی مجالس از وی یاد می کرد و این امر سبب شهرت ایشان در جمع طلاب علوم دینی شد و در رده برجسته ترینشان شناخته گردید

آثار

آیت الله العظمی آقای حاج آقا علی صافی، آثار ارزشمندی به نظم و نثر عربی و فارسی دارند که برخی به چاپ رسیده، شماری از آنها زیر چاپ و قسمتی به صورت دست نویس است. آثار چاپ شده ایشان عبارتند از:

۱.شرح استدلالی بر العروهٔ الوثقی اثر آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبایی از مراجع معروف بنام (ذخیرهٔ العقبی فی شرح العروهٔ الوثقی) در ۳۰ جلد

۲.منتخب الحکام

۳.مناسک حج

۴.در انتظار وصال (مجموعه ۵۹ قصیده و غزل و مخمس به مناسبت ولادت امام زمان (عج))

۵.رساله عملیه توضیح المسائل فارسی

۶.تقریرات اصول مرحوم آیت الله العظمی حجت به نام (المحجهٔ فی تقریرات الحجهٔ) در دو جلد

۷.راز دل (دیوان اشعار در بیش از هزار صفحه)

۸.الدلالهٔ الی من له الولایهٔ

۹.المحجهٔ فی تقریرات الحجهٔ (۲جلد)

۱۰.تاریخ تحول فقه شیعه

۱۱.منتخب الاحکام

۱۲.اصول الفقه

۱۳. تقریرات درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (صلاهٔ، وصیت و...)

۱۴. تقریرات درس مرحوم آیت الله العظمی حجت (تیمم، بیع و...).

آیت الله العظمی حاج شیخ علی صافی (رحمهٔ الله علیه) علاوه بر کارهای تحقیقاتی و مطالعاتی و توجه عمیق به اهمیت تالیف و درس وبحث در زمینه های گوناگون، هیچ زمانی از حضور موثر در اجتماع و تدبیر مدن غافل نماند و به تعبیری درس و بحث های اصولی و کلامی و فقهی او را به گونه ای سرگرم نساخت تا جامعه و مردم را رها کند و فقط به بحث های روان حوزوی بپردازد. راستی مگر نه این است که علم و اجتهاد را باید در متن جامعه به کار گرفت تا هم علم و آگاهی پرورده وپخته شود و مجتهد و پژوهشگر دینی نیاز ها را احساس کند و پاسخ هر یک را با تلاش مجدد در یابد، هم اینکه وظیفه عالم بودن را در عمل و خدمت به مردم و جامعه ایفاد نماید؟ لذا این مجتهد تلاشگر و در صحنه علم و عمل، با خطابه های بلیغ و صراحت لهجه که با همه وجودش آمیخته است، و شجاعت وپایمردی و استقامت در خور، در مسیر آزادی و اشاعه عدالت و انضباط اجتماعی و احیاء حق و سرکوب نمودن باطل و مبارزه با رژیم مستبد شاهی و ایادی استثمار و استکبار پرداخت و در این راه متحمل سختی ها، فشار ها و تبعید ها و... شد. از جمله کارهای آن مرجع بزرگ و شخصیت علمی، نقش فوق العاده موثر در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی ایران و پیوند و وحدت در میان مراجع عظام دانست. و این وحدت و یگانگی را وسیله نجات و فلاح دانسته، به مذاکرات زیاد در این مورد پرداخت.در تحقیقات فقهی، ادبی و تاریخی صاحب نظر و با مشاهیر زبان و ادبیات فارسی و عربی و سخنوران این رشته از گذشته تا اکنون الفتی به تمام دارند.از جنبه های روحانی و خصوصیات اخلاقی وی احساسات شور انگیز و جوش و خروشی است که در مجالست و مراودت با وی می توان یافت. از طبعی روان وذوقی سلیم برخوردارند.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه:صافی گلپایگانی، علی، - ۱۲۸۱
عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل/ مطابق با فتاوای علی صافی گلپایگانی
مشخصات نشر:[قم] : دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹ق. = ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری:ص ۵۷۶
شابک:۷۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ریال
موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه
شناسه افزوده:دفتر حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی
رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ص۲۴۳ر ۵ ۱۳۷۷
رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی:م۷۷-۸۶۷۳

توضیح المسائل

احکام تقلید

تقلید

(مساله ۱) عقیده مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، و نمی تواند دراصول دین تقلید نماید، یعنی بدون دلیل گفته کسی را قبول کند، ولی اگر از گفته غیر به عقاید دینی یقین پیدا کند در حکم به مسلمان بودن او کافی است، و در احکام دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یعنی بدستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید، که یقین کند، تکلیف خود را انجام داده است، مثلا ـ اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام میدانند، وعده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب میدانند، آن را به جا آورد پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

(مساله ۲) تقلید در احکام یاد گرفتن فتوای مجتهد است با التزام به عمل به آن، و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده وزنده و عادل باشد، و عادل کسی است که با ملکه عدالت کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی را که حرام است ترک کند، و ملکه عدالت عبارت است از حالتی که وادار کند انسان را به اطاعت و ترک معصیت، و نشانه آن این است که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانیکه با او معاشرت دارند حال او را بپرسند، خوبی او را تصدیق نمایند، و مجتهدی که انسان از او تقلید میکند - در صورت علم به مخالفت فتوای او با فتوای غیر - بنابر احتیاط واجب باید غیر، اعلم از او نباشد مگر آن که فتوای غیر اعلم موافق با احتیاط باشد یا فتوای اعلم شاذ و نادر باشد که در این صورت باید به قولی که احوط است عمل نماید، و اعلم یعنی کسی که در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود استادتر باشد.

(مساله ۳) مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت: اول - آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد واعلم را بشناسد.

دوم - آن که دو نفر عالم عادل، که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند بشرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوم – آن که عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

(مساله ۴) اگر شناختن اعلم مشکل باشد می تواند از کسی تقلید کند که یقین به اعلم بودن دیگران از او نداشته باشد یا مخالفت فتوای او بـا فتوای اعلم معلوم نباشـد واگر چنـد نفر درنظر او اعلم از دیگران وبـا یکـدیگر مساوی باشـند، بایـد از یکی از آنان تقلید کند. ولی چنانچه یکی پرهیزکارتر باشد بهتر آن است که از او تقلید کند.

(مساله ۵) بدست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد: اول – شنیدن از خود مجتهد.

دوم – شنیدن از دو نفر عادل.

سوم – شنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینان دارد.

چهارم – دیدن در رساله مجتهد، در صورتی که انسان بدرستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

(مساله ۶) تا انسان یقین نکنـد که فتوای مجتهد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله نوشـته شده عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

(مساله ۷) اگر مجتهـد اعلم در مسـاله ای فتوی دهـد، کسـی که از او تقلیـد می کنـد، بنابر احتیاط نمی توانـد در آن مساله به فتوای مجتهـد دیگر عمل کنـد ولی اگر فتوی ندهـد و بفرمایـد احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز، سه مرتبه تسبیحات اربعه یعنی (سـبحان اللّه والحمـد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اکبر) بگویند، مقلد باید یا به این احتیاط، که احتیاط واجبش می گوینـد عمل کنـد وسه مرتبه بگوید، یا به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند، می تواند یک مرتبه بگوید.

و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مساله محل تامل یا محل اشکال است.

(مساله ۸) اگر مجتهـد اعلم بعـد از بیان فتوی در مساله ای احتیاط کنـد مثلا بفرمایـد یک مرتبه تسبیحات خواندن در رکعت سوم و چهارم کفایت می کنـد اگرچه احتیاط این است که سه مرتبه بخواننـد، مقلـد می توانـد به خوانـدن یک مرتبه اکتفا کنـد ومی تواند رعایت احتیاط نموده، سه مرتبه بخواند و این احتیاط را احتیاط مستحب گویند.

(مساله ۹) اگر مجتهـدی که انسان ازاو تقلیـد می کنـد، از دنیا برود بایـد از مجتهـد زنـده تقلید کند، ولی کسـی که در مساله ای به فتوای مجتهـدی عمل کرده یا آن را یاد گرفته وملتزم به عمل به آن شـده باشـد، اگر بعـد از مردن آن مجتهـد در آن مساله به فتوای مجتهد زنده رفتار نکرده باشد، می تواند در آن مساله به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته باقی باشد، بلکه جواز بقا بر تقلید او در سایر مسائـل نیز بعیـد نیست. ولی اگر مجتهـد میتی که از او تقلیـد می کرده اعلم از حی باشـد بقـا بر تقلیـد او بنـابر احتیـاط واجب اسـت چنانکه اگر مجتهد حی از میت اعلم باشد عدول به حی واجب است.

(مساله ۱۰) اگر در مساله ای به فتوای مجتهدی عمل کند، و بعد از مردن او در همان مساله به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید، دوباره نمی توانـد آن را مطابق فتوای مجتهـدی که از دنیا رفته است انجام دهـد. ولی اگر مجتهـد زنـده در مساله ای فتوی ندهـد، واحتیاط نمایـد ومقلـد مدتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید، مثلا اگر مجتهدی گفتن یک مرتبه (سـبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اکبر) را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بداند، ومقلد مدتی به این دستور عمل نمایـد و یک مرتبه بگوید، چنانچه آن مجتهد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بداند و مقلد مدتی به این احتیاط عمل کند وسه مرتبه بگوید دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید.

(مساله ۱۱) مسائلی را که انسان غالبا به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.

(مساله ۱۲) اگر برای انسان مساله ای پیش آیـد که فتوای اعلم را نداند اگر مخالفت فتوای غیر اعلم با اعلم معلوم نباشد یا فتوای غیر

اعلم موافق با احتیاط باشد می تواند به غیر اعلم رجوع کند ومی تواند از روی احتیاط وظیفه خودرا انجام دهد.

(مساله ۱۳) اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

(مساله ۱۴) اگر مکلف مدتی بدون تقلید عمل کند در صورتی صحیح است که مطابق با واقع انجام شده باشد، واگر عبادی بوده به قصد قربت آن را به جا آورده باشد، و راه بدست آوردن مطابق شدن آن با واقع این است که یا بعد علم پیدا کند که مطابق با واقع بوده یا آن که مطابق فتوای مجتهدی که فعلا وظیفه اش تقلید از اوست واقع شده باشد.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

(مساله ۱۵) آب یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند: مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که بقدری باگل و مانند آن مخلوط شود، که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است، وآن بر پنج قسم است: اول - آب کر.

دوم - آب قلیل.

سوم - آب جاری.

چهارم - آب باران.

پنجم - آب چاه.

۱ - آب کر

(مساله ۱۶) آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و عمق آن هریک سه وجب باشد بریزند، آن ظرف را پر کند. و احتیاط آن است که هر بعد آن سه وجب و نیم باشد، و وزن آن از صد و بیست و هشت من تبریز بیست مثقال کمتراست.

(مساله ۱۷) اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس به آب کر برسد، چنانچه آن آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می شود و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

(مساله ۱۸) اگر بوی آب کر بواسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود.

(مساله ۱۹) اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

(مساله ۲۰) آب فواره اگر متصل به کر باشد، آب نجس را پاک می کند. ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کند، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن، به آب نجس متصل شود و بنابر احتیاط واجب باید آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد.

(مساله ۲۱) اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا

رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

(مساله ۲۲) اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود، و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است.

(مساله ۲۳) آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود.

و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه حکم آب کر را ندارد.

(مساله ۲۴) کر بودن آب به دو راه ثابت می شود: اول – آن که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.

دوم – آن که دو مرد عادل خبر دهند.

۲ – آب قلیل

(مساله ۲۵)آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

(مساله ۲۶)اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود. ولی اگر از بالاـ با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می باشد.

(مساله ۲۷) آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است، و آب قلیلی که بعد از بر طرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن روی آن می ریزند واز آن جدا می شود و بعد از آن محل پاک می شود پاک است، وآبی که با آن مخرج بول وغائط رامی شویند با پنج شرط پاک است: اول: آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

دوم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

سوم: نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

چهارم: ذره های غائط در آب پیدا نباشد.

پنجم: بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ – آب جاری

(مساله ۲۸) آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

(مساله ۲۹) آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

(مساله ۳۰) اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش بواسطه نجاست تغییر کرده نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا بواسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک و گر نه نجس است.

(مساله ۳۱) آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند بازمی جوشد، حکم آب جاری دارد. یعنی: اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

(مساله ۳۲) آبی که کنار نهر، ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری را دارد.

(مساله ۳۳) چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

(مساله ۳۴) آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

(مساله ۳۵) آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است.

(مساله ۳۶) آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود اما اگر از بالا ـ با فشار به پایین بریزد، چنانچه نجاست به پایین آن برسد بالای آن نجس نمی شود. و اگر با فشار از پایین به بالا هم باشد مثل فواره اگر به بالای آن چیز نجسی برسد پایین آن نجس نمی شود.

۴ – آب باران

(مساله ۳۷) اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد پاک می شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست. ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می بارد و در زمین سخت جریان دارد و اگر ظرف به ولوغ سگ نجس شده باشد اقوی این است که اول خاکمال شود و سپس یک مرتبه در زیر باران بگذارند پاک می شود اگرچه احتیاط لازم این است که دو مرتبه با آب باران شسته شود.

(مساله ۳۸) اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد، وبو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره های خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می باشد.

(مساله ۳۹) اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است وبعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد، به چیز نجس رسیده است، نجس می باشد.

(مساله ۴۰) زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود. و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند.

(مساله ۴۱) خاک نجسی که بواسطه باران گل شود و علم برسیدن باران به وصف اطلاق به تمام اجزای آن حاصل شود پاک است ولی حصول علم به آن مشکل است.

(مساله ۴۲) هر گاه آب باران در جایی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید، چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود.

(مساله ۴۳) اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و در حال باریدن به زمین نجس برسد، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد.

(مساله ۴۴) اگر آب باران یا آب دیگر در گودالی جمع شود، وکمتر از کر باشد، پس از قطع شدن باران، با رسیدن نجاست به آن نجس می شود.

۵ – آب چاه

(مساله ۴۵) آب چاهی که از زمین می جوشـد، اگر چه کمتر از کر باشـد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده پاک است ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

(مساله ۴۶) اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، بنابر احتیاط واجب موقعی پاک می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

(مساله ۴۷) آب مضاف که معنی آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی کند، وضو وغسل هم با آن باطل است.

(مساله ۴۸) آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذره ای نجاست به آن برسد نجس می شود، بلی نجس شدن آب زیاد غیر متعارف و هر مایع دیگری مثل چاههای نفت محل تامل است. وآب مضافی که از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک می باشد. مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه بدست رسیده نجس، و آنچه بدست نرسیده پاک است و همچنین اگر مثل فواره از پایین به بالا با فشار بیرون آید پایین، بواسطه نجس شدن بالا، نجس نمی شود.

(مساله ۴۹) اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

(مساله ۵۰) آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند، وضو وغسل هم با آن باطل است

(مساله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف ومعلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده نجاست را پاک نمی کند. وضو و غسل هم با آن باطل است ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد ونجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی شود.

(مساله ۵۲) آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب بواسطه نجاستی که بیرون آب است عوض شود مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود.

(مساله ۵۳) آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان در حال باریدن در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود پاک می شود. ولی بنابر احتیاط واجب باید آب کر یا جاری یا باران در حال باریدن با آن مخلوط گردد.

(مساله ۵۴) اگر چیز نجسی را در کر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن، از آن می ریزد پاک است.

(مساله ۵۵) آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده باشد یا نه محکوم به طهارت است، و آبی که نجس بوده ومعلوم نیست پاک شده یا نه محکوم به نجاست است.

(مساله ۵۶) نیم خورده سگ و خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است ونیم خورده حیوانات حرام گوشت، پاک و خوردن آن مکروه می باشد.

احکام تخلی

بول و غائط کردن

(مساله ۵۷) واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنین از دیوانه وبچه های ممیز که خوب و بد را می فهمند بپوشاند ولی زن و مرد لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

(مساله ۵۸) لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند کافی است.

(مساله ۵۹) موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه و زانوها رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

(مساله ۶۰) اگر موقع تخلی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد وعورت را از قبله بگرداند کفایت نمی کند. واگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

(مساله ۶۱) احتیاط مستحب آن است که طرف جلوی بدن در موقع استبرا که احکام آن بعدا گفته می شود، و موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

(مساله ۶۲) اگر برای آن که نامحرم او را نبیند، مجبور شود، رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند اشکال ندارد و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

(مساله ۶۳) احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از او واجب نیست.

(مساله ۶۴) در چهار جا تخلی حرام است: اول - در کوچه های بن بست، در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

دوم - در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

سوم - در جایی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه ها.

چهارم - روی قبر مومنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد.

(مساله ۶۵) در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود: اول: آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

دوم: آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

سوم: آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد. و در غیر این سه صورت می شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعدا گفته می شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

(مساله ۶۶) مخرج بول با غیر آب، پاک نمی شود. و در کر و جاری اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است ولی با آب قلیل بنابر احتیاط باید دو مرتبه شست و بهتر است سه مرتبه شسته شود.

(مساله ۶۷) اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند دوباره شستن لازم نیست.

(مساله ۶۸) با سنگ و کلوخ و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند می شود مخرج غائط را تطهیر کرد و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد، ولی سزاوار است از سه دفعه کمتر نباشد اگر چه اقوی آن است که پاک می شود اگر به یک مرتبه یا دو مرتبه مخرج پاکیزه شود.

(مساله ۶۹) احتیاط واجب آن است که سنگ یا پارچه ای که غائط را با آن بر طرف میکنند سه قطعه باشد و اگر با سه سنگ بر

طرف نشود، باید به قدری سنگها را اضافه نمایند تا مخرج کاملا پاکیزه شود، ولی باقیماندن ذره های کوچکی که دیده نمی شود اشکال ندارد.

(مساله ۷۰) پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشته شده معصیت و حرام است، و پاک شدن مخرج با استنجا به سرگین و استخوان محل اشکال است.

(مساله ۷۱) اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فورا تطهیر می کرده، احتیاط واجب آن است که تطهیر نماید.

(مساله ۷۲) اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

استبرا

(مساله ۷۳) استبرا عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند، برای آن که یقین کنند بول در مجری نمانده است و آن دارای اقسامی است و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد، انگشت شصت را روی آلت و انگشت پهلوی شصت را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

(مساله ۷۴) آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می شود و به آن مذی می گویند پاک است. و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید و به آن وذی گفته می شود، اگر ظاهر محل تطهیر شده باشد، پاک است و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید و به آن ودی می گویند، اگر بول به آن نرسیده باشد، پاک است. وچنانچه انسان بعد از بول، استبرا کند و بعد از تطهیر محل، آبی از او خارج شود، وشک کند که بول است یا یکی از اینها پاک می باشد.

(مساله ۷۵) اگر انسان شک کند استبرا کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می شود. ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه پاک می باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

(مساله ۷۶) کسی که استبرا نکرده اگر بواسطه آن که مدتی از بول کردن او گذشته، یقین یا اطمینان حاصل کند که بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد، وضو را هم باطل نمی کند.

(مساله ۷۷) اگر انسان بعد از بول استبرا کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطا غسل کند، وضو هم بگیرد. ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

(مساله ۷۸) برای زن استبرا از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، پاک می باشد، وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبات و مکروهات تخلی

(مساله ۷۹) مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن بمکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را برپای چپ بیندازد.

(مساله ۸۰) نشستن روبروی خورشید وماه در موقع تخلی مکروه است ولی اگر عورت خود را بوسیله ای بپوشاند مکروه نیست. ونیز در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه میدهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه میباشد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید مکروه نیست.

(مساله ۸۱) ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و درآب خصوصا آب ایستاده مکروه است.

(مساله ۸۲) خودداری کردن از بول و غائط مکروه است. و اگر برای بدن ضرر داشته باشد حرام است.

(مساله ۸۳) مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند.

نجاسات

نجاسات یازده چیز است

(مساله ۸۴) نجاسات یازده چیز است: اول - بول.

دوم - غائط.

سوم - منی.

چهارم - مردار.

پنجم - خون.

ششم وهفتم - سگ و خوک.

هشتم - کافر.

نهم - شراب.

دهم - فقاع.

یازدهم - عرق حیوان نجاستخوار که بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد.

۱ و ۲ - بول وغائط

(مساله ۸۵) بول و غائط انسان وهر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است و بنابر احتیاط واجب بایداز بول حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند اجتناب کرد، ولی فضله آنها خواه بزرگ باشند یا کوچک مثل پشه ومگس که گوشت ندارند پاک است.

(مساله ۸۶) فضله پرندگان حرام گوشت پاک است ولی خوب است احتیاطا از آن اجتناب شود خصوصا در خفاش و مخصوصا نسبت به بول آن.

(مساله ۸۷) بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است. و همچنین است بول وغائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده، و گوسفند بلکه بنابر احتیاط لازم هر حیوان حلال گوشتی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده است.

۳ – منی

(مساله ۸۸) منی حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴ – مردار

(مساله ۸۹) مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه درآب بمیرد پاک است.

(مساله ۹۰) چیزهایی از مردار – مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان – که روح ندارند پاک است

(مساله ۹۱) اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است.

(مساله ۹۲) پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند پاک است. ولی بنابر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده اند اجتناب نمود.

(مساله ۹۳) تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد، پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

(مساله ۹۴) اگر بره و بزغاله پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد، پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

(مساله ۹۵) دواهای روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارج می آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است.

(مساله ۹۶) گوشت و پیه و چرمی که در بازار اسلام از دست مسلمانان گرفته شود پاک است و اگر از دست کافر گرفته شود بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب شود مگر آن که بدانیم از دست مسلمان گرفته و اگر در بازار کفار از دست کفار بگیرند نجس است مگر آن که بدانیم از بلاد اسلام بوده و اگر یکی از اینها در بازار کفار در دست مسلمان باشد احتیاط واجب اجتناب از آن است مگر آن که مسلمان با آن معامله طهارت کند و احتمال داده شود که طهارت آن را بدست آورده که در این صورت پاک است.

۵ – خون

(مساله ۹۷) خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد – یعنی: حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند – نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک می باشد.

(مساله ۹۸) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند وخون آن به مقدار معمول بیرون آید خونی که در بدنش می ماند پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا بواسطه این که سر حیوان در جای بلندی بوده، خون به بدن حیوان بر گردد، آن خون نجس است و احتیاط لازم اجتناب از خون باقیمانده در اجزای حرام حلال گوشت است.

(مساله ۹۹) بنابر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذره ای خون در آن است باید اجتناب کرد ولی اگر خون در زرده باشد تا پوست

نازک روی آن پاره نشده سفیده پاک می باشد.

(مساله ۱۰۰) خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود، نجس است و شیر را نجس می کند.

(مساله ۱۰۱) خونی که از لای دندانها می آید، اگر بواسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است، ولی بهتر آن است که آن را فرو نبرند.

(مساله ۱۰۲) خونی که بواسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است، و اگر به آن خون بگویند نجس است و در این صورت اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل آن را برطرف سازند و اگر مشقت دارد باید اطراف آن را بطوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و احتیاطا تیمم هم بکنند.

(مساله ۱۰۳) اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت بواسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده پاک است.

(مساله ۱۰۴) اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

(مساله ۱۰۵) زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می باشد.

۶ و ۷ – سگ و خوک

(مساله ۱۰۶) سگ وخوکی که در خشکی زندگی می کنند حتی مو واستخوان وپنجه وناخن و رطوبت های آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸ – کافر

(مساله ۱۰۷) کافر یعنی کسی که منکر خدا است یا برای خدا شریک قرار می دهد، یا رسالت حضرت خاتم الانبیا محمد بن عبداللّه (صلی الله علیه و اله) را قبول ندارد، نجس است. و نیز کسی که یکی از ضروریات دین مبین اسلام را منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است، نجس می باشد، و اگر نداند احتیاطا باید از او اجتناب کرد. و نیز کافر کتابی بنابر قول مشهور نجس است و احتیاط واجب رعایت این قول است.

(مساله ۱۰۸) تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبت های او نجس است.

(مساله ۱۰۹) اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس است، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

(مساله ۱۱۰) کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه پاک می باشد ولی اگر اماره ای بر اسلام او نباشد ودر بلاد اسلام هم نباشد، احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلا زن مسلمان نمی تواند با او ازدواج کند و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

(مساله ۱۱۱) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام (علیه السلام)دشنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

۹ – شراب

(مساله ۱۱۲) شراب و هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه بخودی خود روان باشد نجس است، و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود پاك است.

(مساله ۱۱۳) الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها به کار می برند، اگر انسان نداند که مست کننده است و یا نداند که آن را ابتدا از چیز مست کننده روان درست کرده اند، پاك است.

(مساله ۱۱۴) اگر انگور و آب انگور بخودی خود، یا بواسطه پختن جوش بیاید پاك است، ولی خوردن آن حرام است وآنچه به آتش جوش آمده اگر به آتش دو ثلث آن کم شود حلال می شود وآنچه به غیر آتش جوش آمده با سرکه شدن حلال می شود.

(مساله ۱۱۵) خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند پاك و خوردن آنها حلال است، اگر چه احتیاط غیر لازم آن است که از آنها اجتناب کنند.

۱۰ – فقاع

(مساله ۱۱۶) فقاع که از جو گرفته می شود و به آن آب جو می گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن ما الشعیر می گویند، پاک می باشد.

۱۱ – عرق حیوان نجاستخوار

(مساله ۱۱۷) بنابر احتیاط واجب باید از عرق شتر نجاستخوار و هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اجتناب کرد.

(مساله ۱۱۸) عرق جنب از حرام پاك است چه در حال جماع بیرون آید یا بعد ازآن، از مرد باشد یا از زن، از زنا باشد یا از لواط، یا از وطی و نزدیکی کردن با حیوانات یا استمنا، (و استمنا آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید) لکن بنابر احتیاط واجب با بدن یا لباسی که آلوده به آن است نمی شود نماز خواند.

(مساله ۱۱۹) اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است مثلاـ در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب نباید با بدن ولباسی که آلوده به آن عرق است نماز بخواند.

(مساله ۱۲۰) اگر جنب از حرام عوض غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند، تا عذر او باقی است نماز خواندن با آن عرق مانع ندارد.

(مساله ۱۲۱) اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند احتیاط واجب آن است که با لباس یا بدن آلوده به عرق خود نماز نخواند، و اگر اول از حلال جنب شده و بعد از حرام، نماز خواندن با آن مانع ندارد.

راه ثابت شدن نجاست

(مساله ۱۲۲) نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

اول – آن که خود انسان یقین یا اطمینان کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنابراین غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هایی که مردمان لا ابالی و کسانیکه پاکی و نجسی را مراعات نمی

کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان یقین یا اطمینان نداشته باشد، غذایی را که برای او آورده اند نجس است، اشکال ندارد.

دوم – آن که کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلا همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید: ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است، نجس می باشد.

سوم – آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است بنابر احتیاط لازم باید از آن چیز اجتناب کرد.

(مساله ۱۲۳) اگر بواسطه ندانستن مساله، نجس بودن وپاک بودن چیزی را نداند مثلا نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مساله را بپرسد ولی اگر با این که مساله رامی داند چیزی را شک کند پاک است یا نه مثلا شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد و تحقیق لازم نیست.

(مساله ۱۲۴) چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست تفحص و تحقیق کند.

(مساله ۱۲۵) اگر بداند یکی از دو ظرفی که از هر دو استفاده می کند نجس شده ونداند کدام است باید از هر دو اجتناب کند ولی اگر یکی از دو لباسی که از هر دو استفاده می کند نجس شده و نداند کدام است می تواند دو نماز بخواند با هر لباس یک نماز چنانچه می تواند از هر یک انتفاعات دیگر ببرد. بلی اگر در یکی از آنها نماز بخواند نمی تواند به آن اکتفا کند. و اگر با هر دو لباس رطوبت ملاقات کند محل ملاقات نجس می شود چنانکه اگر با هردو یک نماز بخواند نماز او باطل است.

راه نجس شدن چیز پاک

(مساله ۱۲۶) اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها بطوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد چیز پاک نجس می شود و اگر تری بقدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود.

(مساله ۱۲۷) اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی شود.

(مساله ۱۲۸) دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی شود.

(مساله ۱۲۹) زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار وخربزه ومانند اینها.

(مساله ۱۳۰) هرگاه شیره وروغن ومانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند همینکه یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگر چه بعد پر شود، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می باشد. پس اگر فضله موش درآن بیفتد جایی که فضله افتاده نجس، و بقیه پاک است.

(مساله ۱۳۱) اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند وبعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می شود. و اگر نداند پاک است.

(مساله ۱۳۲) اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود وعرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود.

(مساله ۱۳۳) اخلاطی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس وبقیه آن پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده، نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می باشد.

(مساله ۱۳۴) اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند درحالی که آب از آن بیرون می آید آب داخل آفتابه نجس نمی شود ولی در حالی که آب از آن بیرون نمی آید و آب نجس که در زیر آن جمع شده بواسطه سوراخ متصل به آب داخل آفتابه باشد آب داخل آنهم نجس می شود.

(مساله ۱۳۵) اگر چیزی داخل بدن شود وبه نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر سوزن و چاقو ومانند اینها در بدن فرو رود وبعد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست. و همچنین است آب دهان وبینی اگر در داخل به خون برسد وبعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

(مساله ۱۳۶) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فورا آن را آب بکشند.

(مساله ۱۳۷) اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

(مساله ۱۳۸) گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون ومردار اگر چه آن عین نجس خشک باشد، حرام است. وبرداشتن قرآن از روی آن، واجب می باشد.

(مساله ۱۳۹) نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حرام است. واگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، و اگر ممکن نشود بواسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

(مساله ۱۴۰) دادن قرآن به کافر اگر هتک و توهین شمرده شود و یا در معرض هتک باشد حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

(مساله ۱۴۱) اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه و اله) یا امام (علیه السلام)بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد بیرون آوردن وآب کشیدن آن اگرچه خرج داشته باشد، واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است. و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

(مساله ۱۴۲) خوردن و آشامیدن عین نجس مثل مردار و شراب و خورانیدن آن حتی به اطفال، حرام است. بلکه باید طفل را از خوردن آن منع نمایند، و خوردن وآشامیدن چیزی که نجس شده و خورانیدن آن به اشخاص بالغ و همچنین خورانیدن متنجسی که ضرر دارد به اطفال، حرام است. وبا عدم ضرر هم، احتیاط مستحب ترک خورانیدن به اطفال است.

(مساله ۱۴۳) فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد. ولی در غیر خوراکیها که شستن آنها متعارف نیست یا برای آنچه طهارت واقعی شرط آن نیست بکار برده می شود، اگر نگوید اشکال ندارد.

(مساله ۱۴۴) اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید.

(مساله ۱۴۵) اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است وجوب اعلام به آنان معلوم نیست.

(مساله ۱۴۶) اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمانان بگوید. اما اگر یکی از مهمانان بفهمد،

لازم نیست به دیگران خبر دهـد. ولی چنـانچه طوری بـا آنـان معاشـرت دارد که ممکن است بواسـطه نجس بودن آنـان خود او هم نجس شود، یا بعد از غذا به آنان بگوید یا خودش به وظیفه شخصی خود عمل کند.

(مساله ۱۴۷) اگر چیزی را که عـاریه کرده نجس شود، چنـانچه صـاحبش آن چیز رادر کـاری که شـرط آن پـاکی وطهـارت واقعی است اسـتعمال می کنـد مثل وضو و غسل، احتیاط واجب آن است که نجس شدن آن را به او بگوید. و اگر در کاری که شـرط آن طهارت ظاهری است استعمال می کند مثل لباس نمازگزار، گفتن به او واجب نیست اگر چه مطابق بااحتیاط است.

(مساله ۱۴۸) اگر بچه ای که تکلیفش نزدیـک است، به پـاک بودن یا نجس بودن چیزی که در دست خودش می باشـد خبر دهـد، پذیرفته است به شرط حصول اطمینان و اگر به پاکی یا نجس بودن چیزی که در دست او نیست خبر دهد، گفته اش پذیرفته نیست.

مطهرات

پاک کنندها یازده چیز است:

(مساله ۱۴۹) مطهرات (پاک کننده ها) یازده چیز است: اول - آب.

دوم - زمین.

سوم - آفتاب.

چهارم - استحاله.

پنجم -کم شدن دو سوم آب انگور بنابر قول به نجاست آن و گذشت که با به جوش آمدن نجس نمی شود.

ششم - انتقال.

هفتم - اسلام.

هشتم - تبعیت.

نهم - برطرف شدن عین نجاست.

دهم - استبرا حیوان نجاستخوار.

یازدهم -غایب شدن مسلمان، واحکام موارد فوق به طور تفصیل در مسائل آینده گفته خواهد شد.

۱ - آب

(مساله ۱۵۰) آب با چهار شـرط چیز نجس را پاک می کنـد: اول -آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی کند.

دوم - آن که پاک باشد.

سوم -آن که وقتی چیز نجس را می شویند، آب مضاف نشود وبو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد.

چهارم -آن که بعـد از آب کشـیدن چیز نجس عین نجاست در آن نباشـد وپاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعدا گفته می شود.

(مساله ۱۵۱) ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده

یا از آن ظرف، آب یا چیز روان دیگری خورده، بایـد اول با خاک پاک، خاکمال کرد و بعـد با آب قلیل دو مرتبه و با کر یا جاری نیز احتیاطا دو مرتبه شست. و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنابر احتیاط واجب بایـد پیش از شستن، خاکمال کرد.

(مساله ۱۵۲) اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد ونشود آن را خاکمال کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه ای به چوبی بپیچنـد و به توسط آن، خاک را به آن ظرف بمالنـد، و اگر ممکن نیست بایـد خاک را در آن بریزنـد و به شدت حرکت دهند تا به همه آن ظرف برسد.

(مساله ۱۵۳) ظرفی را که خوک بلیسـد یـا از آن چیز بخورد، با آب قلیل بایـد هفت مرتبه شست و در کر و جاری نیز احتیاطا هفت مرتبه بشویند، و لازم نیست آن را خاکمال کنند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که خاکمال شود.

(مساله ۱۵۴) اگر ظرفی را که به شـراب نجس شـده، با آب قلیل مثل سایر ظرفها آب بکشـند، پاک می شود ولی مستحب است که آن را هفت مرتبه بشویند.

(مساله ۱۵۵) کوزه ای که از گل نجس ساخته شده ویا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می شود و اگر بخواهند باطن آنهم پاک شود باید بقدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرورود.

(مساله ۱۵۶) ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می شود آب کشیـد: یکی آن که سه مرتبه پر کننـد وخالی کنند، دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند ودر هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد وبیرون بریزند.

(مساله ۱۵۷) اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل وخمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کننـد وخالی کننـد پاک می شود. و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزنـد، بطوریکه تمام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند. و احتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند آب بکشند.

(مساله ۱۵۸) اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند ظاهرش پاک می شود.

(مساله ۱۵۹) تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوریکه تمام اطراف آن را بگیرد پاک می شود. و در غیر بول اگر بعد از برطرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

(مساله ۱۶۰) اگر چیز نجس را بعـد از بر طرف کردن عین نجـاست یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برنـد که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست.

(مساله ۱۶۱) اگر بخواهنـد چیزی را که به بول نجس شـده با آب قلیل آب بکشـند چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود، در صورتی که بول درآن چیز نمانـده باشـد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی لباس وفرش و مانند اینها را بایـد بعـد از هر دفعه فشار دهند تا غساله آن بیرون آید. (و غساله آبی است که معمولا در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود، خودبخود یا بوسیله فشار جدا می شود)

(مساله ۱۶۲) اگر چیزی به بول پسر شیر خواری که غذاخور نشده و شیر خوک وزن کافره نخورده، نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزنـد که به تمام جاهای نجس آن برسـد پاک می شود، ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند. و در لباس وفرش ومانند اینها فشار لازم نیست.

(مساله ۱۶۳) اگر چیزی به غیر بول نجس شود چنـانچه بعـد از بر طرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود پاک می گردد. و نیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می ریزنـد تا بعـد از بر طرف شـدن نجاست آب ریختن را ادامه دهند بطوریکه پس از زوال نجاست هم آب روی آن بیایـد پاک می شود. ولی در هر صورت لباس ومانند آن را باید فشار دهند تا غساله

آن بیرون آید.

(مساله ۱۶۴) اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از بر طرف شدن عین نجاست پاك می شود. و اگر بخواهند آن را با آب قلیل آب بکشند، فشار دادن آن لازم نیست و رسیدن آب مطلق به باطن نخهای آن کافی است.

(مساله ۱۶۵) اگر ظاهر گنـدم وبرنـج وصابون ومانند اینها نجس شود، چنانچه آنها رادر ظرفی ریخته و در آب کر یا جاری بگذارند وبقـدری بمانـد که رطوبت آب پاك به باطن آنها تا آنجایی که رطوبت نجس سـرایت کرده برسد، بعید نیست که گفته شود همین اندازه در تطهیر باطن آنها کافی است، به شرط آن که رطوبت نجس باطن آنها قبل از تطهیر خشك شده باشد.

(مساله ۱۶۶) اگر انسان شك کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاك است.

(مساله ۱۶۷) اگر ظاهر برنج وگوشت یا چیزی مانند اینها به غیر بول نجس شده باشد چنانچه آن را در ظرف پاکی بگذارند وبعد از زوال عین نجس، یـك مرتبه آب روی آن بریزنـد وخالی کننـد پاك می شود. و اگر به بول نجس شـده بعـد از زوال عین، دو مرتبه آب روی آن بریزنـد وخـالی کننـد، پـاك می شود وظرف آنهم پـاك می گردد. ولی اگر بخواهنـد لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارنـد وآب بکشـند، باید در هر مرتبه که آب روی آن می ریزند، آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

(مساله ۱۶۸) لباس نجسـی را که به نیل ومانـند آن رنگ شـده اگر در آب کر یا جاری فرو برند وآب پیش از آن که بواسـطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد، آن لباس پاك می شود، اگرچه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

(مساله ۱۶۹) اگر لباسـی را در کر یـا جـاری آب بکشـند، وبعـد مثلا لجن آب درآن ببیننـد، چنانچه احتمال ندهنـد که جلوگیری از رسیدن آب کرده، آن لباس پاك است.

(مساله ۱۷۰) اگر بعـد از آب کشـیدن لبـاس و ماننـد آن خرده گل یا اشـنان در آن دیـده شود و بدانـد که آب مطلق زیر آن گل یا اشنان رسیده، پاك است. ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد، ظاهر گل واشنان پاك وباطن آنها نجس است.

(مساله ۱۷۱) هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکننـد پاك نمی شود. ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانـده باشـد اشـکال نـدارد. پس اگر خون را از لبـاس برطرف کننـد ولبـاس را آب بکشـند ورنـگ خون در آن بمانـد پاك میباشـد، اما چنانچه بواسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است.

(مساله ۱۷۲) اگر نجاست بـدن را در آب کر یا جاری برطرف کننـد، بدن پاك می شود. و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

(مساله ۱۷۳) غذای نجسی که لای دندانها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، پاك می شود.

(مساله ۱۷۴) اگر موی سر وصورت را با آب قلیل آب بکشند بنابر احتیاط واجب، باید فشار دهند که غساله آن جدا شود.

(مساله ۱۷۵) اگر جـایی از بـدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشـند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولا موقع آب کشـیدن آنجـا نجس می شود، بـا پاك شـدن جای نجس پاك می شود. و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارنـد وروی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یك انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاك شدن انگشت نجس، تمام انگشتها پاك می شود.

(مساله ۱۷۶) گوشت ودنبه ای که نجس شـده، مثـل چیزهای دیگر، آب کشـیده می شود. و همچنین است اگر بـدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

(مساله ۱۷۷) اگر ظرف یـا بـدن نجس باشـد، و بعـد بطوری چرب شود که از رسـیدن آب به آنها جلوگیری کنـد، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

(مساله ۱۷۸) چیز نجسی که عین نجاست درآن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است یکدفعه بشویند، پاک می شود. ونیز اگر عین نجاست در آن باشد چناچه عین نجاست آن، زیر شیر یا بوسیله دیگر برطرف شود، وآبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد، با آب شیر پاک می گردد. اما اگر آبی که از آن می ریزد، بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد، باید بقدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

(مساله ۱۷۹) اگر چیزی را آب بکشد ویقین کند پاک شده وبعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه. چنانچه موقع آب کشیدن، متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده، آن چیز پاک است. و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده، باید دوباره آن را آب بکشد.

(مساله ۱۸۰) زمینی که آب در آن فرو نمی رود و از محل نجس هم به محل دیگر جاری نمی شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی گردد مگر آن که غساله آن را با پارچه یا ظرف بگیرند، ولی زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد چون آبی که روی آن می ریزند از آن جداشده ودر شن وریگ فرومی رود با آب قلیل پاک می شود.

(مساله ۱۸۱) زمین سنگ فرش وآجر فرش وزمین سختی که آب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک میگردد، ولی باید بقدری آب روی آن بریزند که جاری شود. وچنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود. و اگر بیرون نرود جایی هم که آبها جمع می شود پاک است، مگر آن که غساله بول باشد که نجس می شود. و برای پاک شدن محل غساله کافی است که غساله آن را در هر مرتبه بوسیله ظرف یا پارچه بگیرند.

(مساله ۱۸۲) اگر ظاهر نمک سنگ ومانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می شود.

(مساله ۱۸۳) اگر شکر آب شده نجس را قند کنند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ – زمین

(مساله ۱۸۴) زمین با سه شرط کف پا وته کفش نجس را، از نجاستی که بواسطه راه رفتن روی زمین نجس حاصل شده، پاک میکند و در نجاستی که از خارج به پا یا ته کفش رسیده، احتیاط لازم آن است که در تطهیر آن به راه رفتن روی زمین اکتفا نکنند:

اول – آن که پاک باشد.

دوم – آن که خشک باشد.

سوم – آن که اگر عین نجس مثل خون وبول، یا متنجس – مثل گلی که نجس شده –در کف پا وته کفش باشد، بواسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود. و نیز زمین باید خاک یا سنگ و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود. و بنابر احتیاط با راه رفتن بر زمینی که مفروش به آجر یا چوب یا گچ یا قیر باشد نیز پاک نمی شود.

(مساله ۱۸۵) پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، بواسطه راه رفتن روی زمین اسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده، محل اشکال است.

(مساله ۱۸۶) برای پاک شدن کف پا وته کفش بهتر است پانزده قدم یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

(مساله ۱۸۷) لازم نیست کف پا وته کفش نجس، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشدبا راه رفتن پاک می شود.

(مساله ۱۸۸) بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس براه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولا به گل آلوده می

شود پاک می گردد.

(مساله ۱۸۹) کسی که با دست و زانو راه میرود اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، با راه رفتن پاک می گردد. و همچنین است ته عصا وته پای مصنوعی و نعل چهارپایان.

(مساله ۱۹۰) اگر بعـد از راه رفتن، بو یـا رنـگ یـا ذره هـای کوچکی از نجـاست که دیـده نمی شود، در کف پـا یا ته کفش بماند اشکال ندارد. اگر چه احتیاط مستحب آن است بقدری راه روند که آنها هم برطرف شوند.

(مساله ۱۹۱) داخـل کفش ومقـداری از کف پا که به زمین نمی رسـد، بواسـطه راه رفتن پاک نمی شود وپاک شـدن کف جوراب بواسطه راه رفتن محل اشکال است.

۳ – آفتاب

(مساله ۱۹۲) آفتـاب، زمین وساختمـان و چیزهـایی که ماننـد درب وپنجره در ساختمـان بکـار برده شـده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیـده اند، با پنج شـرط پاک میکند: اول – آن که چیز نجس بطوری تر باشد، که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود، پس اگر خشک باشد باید بوسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

دوم – آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب، آن را برطرف کنند.

سوم – آن که چیزی از تابیـدن آفتاب جلو گیری نکنـد، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر ومانـنـد اینها بتابد وچیز نجس را خشـک کند، آن چیز پاک نمی شود. ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلو گیری نکند، اشکال ندارد.

چهـارم – آن که آفتـاب به تنهـایی چیز نجس را خشک کنـد. پس اگر مثلا چیز نجس بواسـطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی گردد. ولی اگر باد بقدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

پنجم – آن که آفتاب مقـداری از بنا یا ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کنـد. پس اگر یک مرتبه بر زمین یـا ساختمان نجس بتابـد وروی آن را خشک کنـد و دفعه دیگر زیر آن را خشک نمایـد، فقط روی آن پاک میشود وزیر آن نجس میماند.

(مساله ۱۹۳) پاک شـدن حصـیر نجس بواسـطه آفتاب محل اشـکال است. ولی درخت و شاخه و برگ و میوه آن و گیاه ها در حال اتصال به زمین بواسطه آفتاب پاک میشوند.

(مساله ۱۹۴) اگر آفتـاب به زمین نجس بتابـد، بعـد انسـان شک کنـد که زمین موقع تابیـدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن بواسـطه آفتاب خشک شـده یا نه، آن زمین نجس است. و همچنین است اگر شک کنـد که پیش از تابش آفتاب عین نجاست ازآن برطرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

(مساله ۱۹۵) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی شود.

۴ – استحاله

(مساله ۱۹۶) اگر جنس چیز نجس بطـوری عوض شود که بصورت چیز پـاکی در آیـد پـاک می شود، و می گوینـد استحاله شـده است. مثـل آن که چوب نجس بسوزد وخـاکستر گردد، یـا سـگ در نمکزار فرو رود و نمـک شود. ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود.

(مساله ۱۹۷) کوزه گلی ومانند آن که از گل نجس ساخته شده و همچنین ذغال چوب نجس، نجس است.
(مساله ۱۹۸) چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.
(مساله ۱۹۹) اگر شراب بخودی خود یا بواسطه آن که چیزی - مثل سرکه و نمک - در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد.
(مساله ۲۰۰) شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، یا نجاست دیگری به آن برسد، بنابر احتیاط به سرکه شدن پاک نمی شود.
(مساله ۲۰۱) سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.
(مساله ۲۰۲) اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد وسرکه بریزند ضرر ندارد. و این بنابر آن است که قائل به نجاست آن بوسیله جوش آمدن باشیم، وگذشت که اقوی طهارت است.

۵ – کم شدن دو سم آب انگور

(مساله ۲۰۳) آب انگوری که با آتش جوش آمده اگر آنقدر بجوشد که ثلثان شود -یعنی: دو قسمت آن کم شود ویک قسمت آن بماند - پاک می شود. ولی اگر بخودی خود جوش بیاید یا به آتش جوش بیاید و به غیر آتش ثلثان شود فقط به سرکه شدن پاک می شود. و این حکم بنابر قول به نجاست عصیر است به جوش آمدن وگذشت که اقوی طهارت است.
(مساله ۲۰۴) اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقیمانده آن جوش بیاید نجس نیست ولی خوردن آن حرام است.
(مساله ۲۰۵) خوردن آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است ولی اگر با آتش جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن با آتش کم شده، حلال نمی شود و اگر بخودی خود جوش آید تا سرکه نشود حلال نمی شود.
(مساله ۲۰۶) اگر مثلا در یک خوشه غوره یکدانه یا دو دانه انگور باشد چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود، آب غوره بگویند واثری از شیرینی انگور درآن نباشد وبجوشد پاک، وخوردن آن حلال است.
(مساله ۲۰۷) اگر یکدانه انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد و بجوشد و درآن مستهلک شود، خوردن آن حلال است.
(مساله ۲۰۸) اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، باید کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده نزنند و اگر همه جوش آمده باشد باید کفگیر دیگی را که ثلثان نشده، در دیگی که ثلثان شده نزنند و این حکم بنابر قول به نجاست عصیر است به جوش آمدن، ولی گذشت که نجس نمی شود.
(مساله ۲۰۹) چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید خوردن آن حلال است.

۶ – انتقال

(مساله ۲۱۰) اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد - یعنی:حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند - به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود وخون آن حیوان حساب شود، پاک می گردد، و این را انتقال گویند. پس خونی که زالو از انسان می مکد - چون خون زالو به آن گفته نمی شود ومی گویند خون انسان است - نجس می باشد.
(مساله ۲۱۱) اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد وندانند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، پاک است. و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جز بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون وکشتن پشه

بقـدری کم باشد - که بگویند خون انسان است - آن خون نجس می باشد. و اگر بداند که آن خون را از انسان مکیده وشک کند که جز بدن پشه شده یا نه، احتیاط اجتناب از آن است.

۷ – اسلام

(مساله ۲۱۲) اگر کافر شهادتین بگوید - یعنی بگوید: (اشهد ان لا اله الا اللّه واشهد ان محمدا رسول اللّه) مسلمان می شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان وبینی و عرق او پاك است. ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کنـد وجای آن را آب بکشد. بلکه اگر پیش از مسـلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

(مساله ۲۱۳) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسـیده باشد و آن لباس در موقع مسـلمان شدن در بدن او نباشـد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد، بنابر احتیاط لازم باید از آن اجتناب کند.

(مساله ۲۱۴) اگر کافر شهادتین بگوید، وانسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه، پاك است، بلکه اگر بداند هم که اعتقاد ندارد تا اظهار کفر نکرده بنابر اقوی پاك است.

۸ – تبعیت

(مساله ۲۱۵) تبعیت آن است که چیز نجسی بواسطه پاك شدن چیز نجس دیگر پاك شود.

(مساله ۲۱۶) اگر شـراب سـرکه شود، ظرف آن هم تـا جـایی که شـراب موقع جوش آمـدن به آنجـا رسـیده پاك می شود. وپارچه وچیزی هم که معمولا روی آن می گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاك می گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب، از آن اجتناب کنند.

(مساله ۲۱۷) ظرفی که آب انگور در آن جوش می آید وچیزهایی که مانند کفگیر برای پختن آب انگور، بکار می رود - بنابر قول به نجاست آب انگور جوشان - بعد از کم شدن دو قسمت آب انگور پاك می شود. ولی گذشت که آب انگور به جوشیدن نجس نمی شود.

(مساله ۲۱۸) تخته یا سـنگی که روی آن، میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میت را می پوشانند ودست کسـی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاك می شود.

(مساله ۲۱۹) کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد بعد از پاك شدن آن چیز دست او هم پاك می شود.

(مساله ۲۲۰) اگر لباس ومانند آن را با آب قلیل آب بکشـند و به انـدازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند پاك است.

(مساله ۲۲۱) ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن روی آن ریخته اند، آب کمی که در آن می ماند پاك است.

۹ – برطرف شدن عین نجاست

(مساله ۲۲۲) اگر بـدن حیوان به عین نجس مثـل خون، یـا متنجس مثـل آب نجس آلوده شود، چنـانچه آنها بر طرف شود، بـدن آن حیوان پاک می شود. و همچنین است باطن بـدن انسان مثل داخل دهان وبینی. مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید ودر دهان از بین برود، آب کشیدن داخل دهان لازم نیست. ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود بنابر احتیاط باید آن را آب بکشند.

(مساله ۲۲۳) اگر غذا لای دندان مانده باشد وداخل دهان خون بیاید چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است. واگر خون به آن برسد بنابر احتیاط نجس می شود.

(مساله ۲۲۴) مقـداری از لبها وپلک چشم که موقع بسـتن، روی هم می آیـد ونیز جایی را که انسان نمی دانـد از ظاهر بـدن است یا باطن آن، اگر نجس شود بنابراحتیاط واجب باید آب بکشد.

(مساله ۲۲۵) اگر گرد وخاک نجس به لباس وفرش ومانند اینها بنشـیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد وخاک نجس از آنها بریزد، پاک می شود.

۱۰ – استبرا حیوان نجاستخوار

(مساله ۲۲۶) بول وغائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، نجس است. واگر بخواهنـد پاک شود، باید آن را اسـتبرا کنند – یعنی: تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاسـتخوار به آن نگویند، ونگذارند نجاست بخورد وخوراک پاک به آن بدهند – وبنابر احتیاط مسـتحب بایـد شتر نجاسـتخوار را چهل روز وگاو را سـی روز وگوسـفند را ده روز ومرغابی را هفت یا پنج روز ومرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست جلو گیری کننـد وغذای پاک به آنها بدهند واگر بعد از این مدت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود واجب است تا مدتی که بعد ازآن مدت دیگر نجاست خوار به آنها نگویند آنها را از خوردن نجاست جلو گیری نمایند.

۱۱ – غایب شدن مسلمان

(مساله ۲۲۷) اگر بدن یا لباس مسـلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش دراختیار او است نجس شود وآن مسلمان غایب گردد با شـش شـرط پاک است: اول – آن که آن مسـلمان چیزی که بدن یا لباسـش را نجس کرده، نجس بداند پس اگر مثلا لباسـش به عرق جنب از حرام آلوده شود وآن را نجس نداند، بعد از غایب شدن او نمی شود آن لباس را پاک دانست.

دوم – آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

سوم – آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند مثلا ببیند با آن لباس نماز می خواند.

چهارم – آن که آن مسلمان بداند شرط کاری که با آن چیز انجام می دهد پاکی است، پس اگر مثلا نداند که باید لباس نماز گزار پاک باشد، وبا لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی شود آن لباس را پاک دانست.

پنجم – آن که انسان احتمال دهد آن مسـلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده، نباید آن چیز را پاک بداند. و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

ششم – آن که بنابر احتیاط واجب آن مسلمان بالغ باشد.

(مساله ۲۲۸) اگر خود انسان یقین کنـد که چیزی که نجس بوده پاک شـده است، یا دو عادل به پاک شـدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است. و همچنین اگر کسـی که چیز نجس در اختیار او است بگویـد آن چیز پاک شده، یا مسـلمانی چیز نجس را آب کشـیده باشد اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه، پاک است.

(مساله ۲۲۹) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم وانسان به گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است.

(مساله ۲۳۰) اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی کند می تواند به گمان اکتفا نماید.

ظرفها

احکام ظرفها

(مساله ۲۳۱) ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده است، خوردن وآشامیدن از آن حرام است ونباید آن ظرف را در وضو و غسل وکارهایی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کنند. بلکه احتیاط واجب آن است که چرم سگ وخوک و مردار را، اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

(مساله ۲۳۲) خوردن وآشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است و استعمال آنها مطلقا بنابر احتیاط واجب، وحرمت نگاهداشتن آنها به قصد ذخیره مالی نه به عنوان ظرف، معلوم نیست اگر چه احوط است.

(مساله ۲۳۳) ساختن ظرف طلا و نقره به قصد خوردن و آشامیدن از آن و سایر استعمالات محرمه و اجرت ساختن آن حرام است.

(مساله ۲۳۴) خرید وفروش ظرف طلا ونقره به قصد خوردن و آشامیدن و سایر استعمالات محرمه وپول وعوضی هم که فروشنده می گیرد حرام است.

(مساله ۲۳۵) گیره استکان که از طلا یا نقره می سازند اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود، استعمال آن - چه به تنهایی وچه با استکان - حرام است. واگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

(مساله ۲۳۶) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد.

(مساله ۲۳۷) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند وظرف بسازند. چنانچه مقدار آن فلز بقدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانع ندارد.

(مساله ۲۳۸) اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا- یا نقره است به قصد این که چون غذا خوردن در ظرف طلا- ونقره حرام می باشد، در ظرف دیگر بریزند اشکال ندارد، واگر به این قصد نباشد، ریختن غذا از ظرف طلا یا نقره در ظرف دیگر حرام است. ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم مانعی ندارد.

(مساله ۲۳۹) استعمال باد گیر قلیان وغلاف شمشیر وکارد و قاب قرآن، اگر از طلایا نقره باشد، اشکال ندارد. ولی احتیاط آن است که عطردان و سرمه دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

(مساله ۲۴۰) استعمال ظرف طلا- یا نقره درحال ناچاری اشکال ندارد مگر برای وضو وغسل، که در حال ناچاری هم نمی شود از ظرف طلا ونقره استفاده کرد.

(مساله ۲۴۱) استعمال ظرفی که معلوم نیست ازطلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

وضو

(مساله ۲۴۲) در وضو واجب است صورت ودستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(مساله ۲۴۳) در ازای صورت را بایـد از بالای پیشانی، جایی که موی سـر بیرون می آیـد تا آخر چانه شـست، و پهنای آن بمقداری که بین انگشت وسط وشـست قرار می گیرد باید شسته شود، واگر مختصـری از این مقدار را نشوید وضو باطل است. وبرای آن که یقین کند این مقدار کاملا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(مساله ۲۴۴) اگر صورت یا دست کسـی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشـد، بایـد ملاحظه کنـد که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شوینـد او هم تـا همان جا را بشویـد. ونیز اگر در پیشانی او مو روییـده یا جلوی سـرش مو نـدارد بایـد به انـدازه معمول، پیشانی را بشوید.

(مساله ۲۴۵) اگر احتمال دهـد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم ولب او هست که نمی گـذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

(مساله ۲۴۶) اگر پوست صورت از لای مو پیـدا باشد باید آب را به پوست برساند. و اگر پیدا نباشد شسـتن مو کافی است ورساندن آب به زیر آن لازم نیست.

(مساله ۲۴۷) اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید وآب را به پوست هم برساند.

(مساله ۲۴۸) شسـتن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست. ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود، چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید. و کسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر بداند در وضوهایی که گرفته مقدار واجب را شسته نمازهایی که خوانده صحیح است.

(مساله ۲۴۹) باید صورت ودستها را از بالا به پایین شست واگر از پایین به بالابشوید وضو باطل است

(مساله ۲۵۰) اگر دست را تر کند و بصورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست بقدری باشد که بواسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

(مساله ۲۵۱) بعد از شستن صورت باید دست راست وبعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

(مساله ۲۵۲) برای آن که یقین کند آرنج را کاملا شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

(مساله ۲۵۳) کسـی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو، باید تا سر انگشتان را بشوید، و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

(مساله ۲۵۴) در وضو، شسـتن صورت ودسـتها مرتبه اول واجب ومرتبه دوم مسـتحب ومرتبه سوم وبیشتر از آن حرام می باشد. و این که کـدام شسـتن، اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسـی است که وضو می گیرد، پس اگر به قصد شسـتن مرتبه اول مثلا ده مرتبه آب به صورت بریزد، اشکال ندارد وهمه آنها شستن اول حساب می شود، واگر به قصد این که سه مرتبه بشوید سه مرتبه آب بریزد مرتبه سوم آن حرام است.

(مساله ۲۵۵) بعد از شسـتن هر دو دست، باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و احتیاط واجب آن است که با دست راست مسح نماید، ونیز احتیاط آن است که مسح از بالا به پایین باشد، اگرچه اقوی جواز مسح از پایین به بالا است.

(مساله ۲۵۶) یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد. وهر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کنـد کافی است، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که از درازا به انـدازه درازی یک انگشت و از پهنا به انـدازه پهنای سه انگشـت بسته مسح نماید.

(مساله ۲۵۷) لازم نیست مسح سـر بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سـرهم صـحیح است، ولی کسـی که موی جلوی سر او به

اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد، یا به جای دیگر سر می رسد، باید بن موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید. واگر موهایی را که بصورت می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، جلوی سر جمع کند وبر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلوی آن آمده مسح کند باطل است.

(مساله ۲۵۸) بعد از مسح سر، باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشت ها تا برآمدگی روی پا مسح کند، واحتیاط واجب آن است که تا مفصل را هم مسح نماید.

(مساله ۲۵۹) پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، وبهتر ازآن مسح تمام روی پا است.

(مساله ۲۶۰) احتیاط آن است که در مسح پا، دست را بر سر انگشتها بگذارد وبعد به روی پا بکشد، هرچند اکتفا به این که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد جایز است.

(مساله ۲۶۱) در مسح سر و روی پا، باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد وسر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است. ولی اگر موقعی که دست رامی کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۲) جای مسح باید خشک باشد واگر بقدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است. ولی اگر تری آن بقدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح، درآن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۳) اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضا دیگر وضو رطوبت بگیرد وبا آن مسح نماید.

(مساله ۲۶۴) اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد احتیاط واجب آن است که سر را با همان رطوبت مسح کند، وبرای مسح پاها از اعضا دیگر وضو رطوبت بگیرد.

(مساله ۲۶۵) مسح کردن از روی جوراب وکفش باطل است ولی اگر بواسطه سرمای شدید یا ترس از دزد ودرنده ومانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد. و اگر روی کفش نجس باشد، باید چیز پاکی بر آن بیندازد وبر آن چیز مسح کند. واحتیاط واجب آن است که تیمم هم بنماید.

(مساله ۲۶۶)اگر روی پا نجس باشد ونتواند برای مسح، آن را آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی

(مساله ۲۶۷) در وضوی ارتماسی احوط آن است که انسان صورت و دست راست را به قصد وضو در آب فرو برد و با دست راست دست چپ را به قصد وضو بشوید، و مسح سر و پاها را انجام دهد.

(مساله ۲۶۸) در وضوی ارتماسی هم باید صورت ودستها از بالا ـ به پایین شسته شود، به این نحو که صورت را از طرف پیشانی ودستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

(مساله ۲۶۹) اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی وبعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد.

دعاهایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

(مساله ۲۷۰) کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتد بگوید: (بسم اللّه وباللّه والحمد للّه الذی

جعل الما طهورا ولم یجعله نجسا) وموقعی که پیش از وضو دست خود را می شوید بگوید: (اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین) ودر وقت مضمضه - یعنی آب در دهان گرداندن - بگوید: (اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک) و در موقع استنشاق - یعنی آب در بینی کردن - بگوید: (اللهم لا تحرم علی ریح الجنه واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها) وموقع شستن رو بگوید: (اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه) ودر وقت شستن دست راست بخواند: (اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا) وموقع شستن دست چپ بگوید: (اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من ورا ظهری ولا تجعلها مغلوله الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران) وموقعی که سر را مسح می کند بگوید: (اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک) ودر وقت مسح پا بخواند: (اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فی ما یرضیک عنی یا ذاالجلال والاکرام).

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است: شرط اول - آن که آب وضو پاک باشد.

شرط دوم - آن که مطلق باشد.

(مساله ۲۷۱) وضو با آب نجس وآب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد. واگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دو باره با وضوی صحیح بخواند.

(مساله ۲۷۲) اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است، باید تیمم کند واگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آب صاف شود ووضو بگیرد.

شرط سوم - آن که آب وضو و فضایی که در آن وضو می گیرد مباح باشد.

(مساله ۲۷۳) وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه حرام وباطل است. ونیز اگر آب وضو از صورت و دست ها در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد، وضوی او باطل می باشد واگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد وضو صحیح است.

(مساله ۲۷۴) وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که از وضوی مردم از آب آن اطمینان به عموم وقفیت آن پیدا شود، اشکال ندارد.

(مساله ۲۷۵) اگر معلوم باشد که حوض مسجدی اختصاص به نمازگزار در آن مسجد دارد، کسی که نمی خواهد در آن مسجد نماز بخواند، نمی تواند در آن حوض وضو بگیرد و اگر اختصاص هم معلوم نباشد، احوط این است که از آن وضو نگیرد مگر این که از وضوی کسانی که نمی خواهند در آن مسجد نماز بخوانند و به طور معمول از آن وضو می گیرند اطمینان به عدم اختصاص حاصل شود.

(مساله ۲۷۶) وضو گرفتن از حوض تیمچه ومسافر خانه ومانند اینها برای کسانیکه ساکن آنجاها نیستند، با علم به رضایت صاحبان آن صحیح است. هر چند علم به رضایت، از وضو گرفتن کسانی که در آنجاها ساکن نیستند وممانعت نکردن صاحبان آنها، حاصل شود.

(مساله ۲۷۷) وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحبان آنها راضی هستند - اشکال ندارد، ولی اگر صاحبان آنها از وضو گرفتن نهی کنند احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند.

(مساله ۲۷۸) اگر فراموش کند آب، غصبی است وبا آن وضو بگیرد صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده، اگر

غصبی بودن آن را فراموش کند ووضو بگیرد، بنابر احتیاط وضوی او باطل است.

شرط چهارم – آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم – آن که ظرف آب وضو طلا ونقره نباشد.

(مساله ۲۷۹) اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا ونقره است وغیر از آن آب دیگری ندارد باید تیمم کند، ونمی تواند با آب آنها وضو بگیرد. و اگر آب دیگری دارد چنانچه در ظرف غصبی یا طلا- یا نقره، وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب رابه صورت و دست ها بریزد، وضوی او باطل است. و در صورتی که با مشت یا چیز دیگر آب را از آنها بردارد و به صورت و دست ها بریزد وضوی او صحیح است، هرچند بواسطه تصرف در ظرف غصبی معصیت کرده است.

(مساله ۲۸۰) بنابر احتیاط واجب، باید در حوضی که مثلا یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است وضو نگیرد.

(مساله ۲۸۱) اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقا قبرستان بوده است، حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض ونهر اشکال ندارد.

شرط ششم – آن که اعضا وضو موقع شستن ومسح کردن پاک باشد.

(مساله ۲۸۲) اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

(مساله ۲۸۳) اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است. ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر کند بعد وضو بگیرد.

(مساله ۲۸۴) اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد وبعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن ونجس بودن آنجا نبوده، وضو باطل است، واگر می داند ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه، وضو صحیح است، ودر هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد مگر آن که بداند در صورتی که پیش از وضو آن را آب نکشیده باشد با شستن وضویی آب کشیده شده است.

(مساله ۲۸۵) اگر در صورت یا دست ها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید وآب برای آن ضرر ندارد، چنانچه در آب کر یا جاری فرو برد وقدری فشار دهد که خون بند بیاید، سپس به نیت وضو دست یا انگشت خود را روی آن بگذاردو به پایین بکشد که آب بر آن جریان پیدا کند و شرایط دیگر مختل نشود، وضویش صحیح است.

شرط هفتم – آن که وقت برای وضو ونماز کافی باشد.

(مساله ۲۸۶) هرگاه وقت بقدری تنگ است که اگر وضو بگیرد، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند ولی اگر برای وضو وتیمم یک اندازه وقت لازم است، باید وضو بگیرد.

(مساله ۲۸۷) کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد، صحیح است و اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد، بطوریکه فعلا- داعی او بر وضو گرفتن فقط آن نماز باشد، وضویش باطل است.

شرط هشتم – آن که به قصد قربت – یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم – وضو بگیرد واگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است.

(مساله ۲۸۸) لازم نیست نیت وضو را بزبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، بطوری که اگر از او بپرسند چه میکنی بگوید، وضو می گیرم.

شرط نهم – آن که وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد – یعنی اول صورت و بعد دست راست وبعد دست چپ را بشوید وبعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید – وباید پای چپ را پیش از پای راست مسح نکند بلکه احتیاط این است که پای راست را

پیش از پای چپ مسح کند، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم – آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

(مساله ۲۸۹) اگر بین کارهای وضو بقدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده، خشک شده باشد، وضو باطل است واگر فقط رطوبت یکی از جاهایی که جلوتر شسته یا مسح کرده، خشک شده باشد مثلاـ موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست یا رطوبت صورت خشک شده باشد، احتیاط مستحب آن است که به این وضو اکتفا نکند.

(مساله ۲۹۰) اگر کارهای وضو را پشت سرهم به جا آورد ولی بواسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن ومانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

(مساله ۲۹۱) راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت ودستها چند قدم راه برود وبعد سر وپا را مسح کند وضوی او صحیح است.

شرط یازدهم – آن که شستن صورت ودستها ومسح سر وپاها را خود انسان انجام دهد واگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها ومسح سروپاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

(مساله ۲۹۲) کسی که نمی تواند وضو بگیرد، باید نایب بگیرد، که او را وضو دهد وچنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد. ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید، واگر نمی تواند باید نایبش دست او را بگیرد وبه جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد وبا آن رطوبت، سر وپای او را مسح کند.

(مساله ۲۹۳) هر کدام از کارهای وضو را که می تواند بتنهایی انجام دهد، نباید درآن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم – آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

(مساله ۲۹۴) کسی که بترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را بمصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد وباید تیمم کند واگر نداند که آب برای او ضرر دارد ووضو بگیرد وبعد بفهمد ضرر داشته، احتیاط واجب آن است که علاوه بر وضو تیمم نیز بنماید واگر با آن وضو نماز را به جا آورده تیمم نیز بنماید ونماز را اعاده کند واگر بعد از وضویی که با جهل به ضرر گرفته ضرر رفع شد احتیاطا دو باره وضو بگیرد.

(مساله ۲۹۵) اگر رساندن آب به صورت ودستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد وبیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط سیزدهم – آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

(مساله ۲۹۶) اگر می داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

(مساله ۲۹۷) اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد. ولی اگر ناخن را بگیرند، باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند، ونیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

(مساله ۲۹۸) اگر در صورت و دست ها وجلوی سر وروی پاها بواسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود شستن ومسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب بزیر پوست لازم نیست بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد وگاهی بلند می شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

(مساله ۲۹۹) اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن

که بعد از گلکاری شک کند گل بدست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند، یا بقدری دست بمالد که اطمینان پیداکند که اگر بوده بر طرف شده یا آب بزیر آن رسیده است.

(مساله ۳۰۰) جایی را که باید شست ومسح کرد هر قدر چرک باشد، اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، وهمچنین است اگر بعد از گچکاری ومانند آن چیز سفیدی که جلو گیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

(مساله ۳۰۱) اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانع از رسیدن آب هست وبعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه، چنانکه احتمال بدهد در حال وضو ملتفت بوده، وضوی او صحیح است.

(مساله ۳۰۲) اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب بخودی خود زیر آن می رسد وگاهی نمی رسد وانسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب بزیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است که دو باره وضو بگیرد.

(مساله ۳۰۳) اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند وندانـد موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است. ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

(مساله ۳۰۴) اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، واحتمال بدهد که در وقت وضو ملتفت بوده واگر مانعی بوده برطرف کرده وضویش صحیح است ولی اگر بداند که وقت وضو ملتفت نبوده احتیاط لازم آن است که دو باره وضو بگیرد.

احکام وضو

(مساله ۳۰۵) کسی که در کارهای وضو وشرایط آن - مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن - خیلی شک می کند، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۳۰۶) اگر شک کند که وضوی او باطل شده است یا نه، بنا می گذارد که وضوی او باقی است. ولی اگر بعد از بول استبرا نکرده ووضو گرفته باشد وبعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

(مساله ۳۰۷) کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

(مساله ۳۰۸) کسی که می داند وضو گرفته وحدثی هم از او سر زده، مثلا بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد. و اگر در بین نماز است احتیاط آن است که نماز را تمام کند وبا وضوی دیگر اعاده کند و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است وبرای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

(مساله ۳۰۹) اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است خشک شده، باید دو باره وضو بگیرد واگر خشک نشده باید جایی را که فراموش کرده وآنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند باید به همین دستور عمل کند.

(مساله ۳۱۰) اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، در صورتی که احتمال می دهد پیش از نماز به حکم لزوم وضو برای نماز ملتفت بوده، نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

(مساله ۳۱۱) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، احتیاط لازم آن است که نماز را تمام کند وبعد با وضوی دیگر آن را اعاده نماید.

(مساله ۳۱۲) اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

(مساله ۳۱۳) اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خود داری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن ونماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند واگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد وکارهای مستحب آن مانند اذان واقامه وقنوت را ترک نماید.

(مساله ۳۱۴) اگر به مقدار وضو ونماز مهلت پیدا نمی کند ودر بین نماز چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود، که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد وهر وقت بول یا غائط از او خارج شد، فورا وضو بگیرد وبقیه نماز را بخواند. و احتیاط واجب آن است که کسی که نمی تواند خود را از بول یا خارج شدن غائط، نگاه دارد ووضو در بین نماز موجب به هم خوردن موالات نماز شود، همان نماز را دو باره با یک وضو بخواند واگر در بین آن نماز وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

(مساله ۳۱۵) کسی که بول یا غائط طوری پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

(مساله ۳۱۶) کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، احتیاط واجب آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد.

(مساله ۳۱۷) اگر مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند عمل نماید.

(مساله ۳۱۸) کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود، باید برای هر نماز وضو بگیرد و فورا مشغول نماز شود ولی برای به جا آوردن سجده وتشهد فراموش شده ونماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فورا به جا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست.

(مساله ۳۱۹) کسی که بول او قطره قطره می ریزد، باید برای نماز بوسیله کیسه ای که درآن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد، ونیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، واحتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

(مساله ۳۲۰) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول وغائط جلوگیری نماید اگر چه خرج داشته باشد. بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه می شود، احتیاط واجب آن است که خود را معالجه نماید.

(مساله ۳۲۱) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خود داری کند، بعد ازآن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آنوقت خوانده دو باره بخواند.

اعمالی که باید برای آنها وضو گرفت

(مساله ۳۲۲) برای شش عمل وضو گرفتن واجب است: اول - برای نمازهای واجب غیر از نماز میت و در نمازهای مستحب وضو

شرط صحت است.

دوم - برای سجده وتشهد فراموش شده، اگر بین آنها ونماز، حدثی از او سر زده، مثلا بول کرده باشد، واحتیاط واجب آن است که برای سجده سهو هم وضو بگیرد.

سوم - برای طواف واجب خانه کعبه.

چهارم - اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم - اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

ششم - برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا بیرون آوردن آن از محلی که بودن قرآن در آنجا اهانت به قرآن باشد در صورتی که مجبور باشد، دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد، باید بدون این که وضو بگیرد، قرآن را از آنجا بیرون آوردو اگر نجس شد آب بکشد.

(مساله ۳۲۳) مس نمودن خط قرآن - یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن -برای کسی که وضو ندارد حرام است، واحتیاط مستحب آن است که موی خود راهم به خط قرآن نرساند. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

(مساله ۳۲۴) جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند.

(مساله ۳۲۵) کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر لغت نوشته شده باشد، مس نماید. واحتیاط واجب آن است که اسم مبارک پیغمبر (ص)و امامان وحضرت زهرا (علیه السلام)را هم مس ننماید.

(مساله ۳۲۶) اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد، وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است. ونزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

(مساله ۳۲۷) کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند وبعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده وضوی او صحیح است.

(مساله ۳۲۸) مستحب است انسان برای نماز میت وزیارت اهل قبور ورفتن به مسجد وحرم ائمه (علیه السلام)وضو بگیرد، و همچنین برای همراه داشتن قرآن وخواندن ونوشتن آن ونیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است. و نیز مستحب است کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد. و اگر برای یکی ازاین کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد می تواند به جا آورد مثلا می تواند با آن وضو نماز بخواند.

مبطلات وضو

(مساله ۳۲۹) هفت چیز وضو را باطل می کند: اول - بول.

دوم - غائط.

سوم - باد معده وروده که از مخرج غائط خارج شود.

چهارم - خوابی که بواسطه آن چشم نبیند وگوش نشنود اما اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود، وضو باطل نمی شود.

پنجم - چیزهایی که عقل را از بین می برد مانند: دیوانگی ومستی وبیهوشی.

ششم - استحاضه زنان که بعدا گفته می شود.

هفتم -کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت و حیض و نفاس، و حکم مس میت در جای خود گفته می شود.

احکام وضوی جبیره ای

چیزی که با آن زخم وشکسته را می بندند ودوایی که روی زخم ومانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

(مساله ۳۳۰) اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد چنانچه روی آن باز است وآب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

(مساله ۳۳۱) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت ودست ها است وروی آن باز است وآب ریختن روی آن ضرر دارد چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضـرر ندارد بنابراحتیاط باید دست تر بر آن بکشد واگر این مقدار هم ضـرر دارد یا زخم نجس است ونمی شود آب کشید، بایـد اطراف زخم را بطوری که در وضو گفته شـد از بالا به پایین بشویـد وگذاردن پارچه روی زخم ودست برآن کشیدن لازم نیست اگر چه بهتر است. و در شکستگی، احتیاط واجب ضم تیمم است.

(مساله ۳۳۲) اگر زخم یـا دمل یا شکسـتگی در جلوی سـر یا روی پاها است و روی آن باز است، چنانچه نتوانـد آن را مسـح کنـد، احوط آن است که پـارچه پاکی روی آن بگـذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانـده مسح کنـد و اگر گذاشـتن پارچه ممکن نباشد، مسح لازم نیست ولی در هر دو صورت باید بعد از وضو تیمم نماید.

(مساله ۳۳۳) اگر روی دمل یا زخم یا شکسـتگی بسـته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است وآب هم برای آن ضـرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم ومانند آن در صورت و دست ها باشد، یا جلوی سر وروی پاها.

(مساله ۳۳۴) اگر زخم یا دمل یا شکسـتگی در صورت یا دستها باشد وبشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشـیدن دست تر ضرر ندارد کشیدن دست تر روی آن کافی است وپارچه گذاردن ودست روی آن کشیدن لازم نیست اگر چه احتیاطا خوب است.

(مساله ۳۳۵) اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشـته، پاك است ورسانـدن آب به زخم ممکن است وضـرر هم ندارد، باید آبه را به روی زخم برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشـته نجس است، چنانچه آب کشـیدن آن ورسانـدن آب به روی زخم ممکن باشـد، بایـد آن را آب بکشـد وموقع وضو آب را به زخم برساند، ودر صورتی که آب برای زخم ضـرر دارد، یـا آن که رسانـدن آب به روی زخم ممکن نیست، بایـد اطراف زخم را بشویـد واگر جـبیره پـاك است، روی آن مسـح کند واگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشـید -مثلا دوایی است که بدست می چسـبد - احتیاطا پارچه پاکی را بطوری که به بسـتن ومانـنـد آن جز جبیره حساب شود، روی آن قرار دهد ودست تر روی آن بکشدو اگر تمام محل تیمم یا بعض آن بی مانع باشد تیمم هم بنماید و نیز اگر عمل به دستور مذکور ممکن نیست، احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد وتیمم هم بنماید، واگر مواضع تیمم پوشیده باشد وضوی جبیره ای کافی است وتیمم جبیره ای لازم نیست.

(مساله ۳۳۶) اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دست ها یا تمام هر دو دست را گرفته باشـد، باید وضوی جبیره ای بگیرد وبنابر احتیاط واجب اگر تمام یا بعض مواضع تیمم پوشیده نیست تیمم هم بنماید.

(مساله ۳۳۷) اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب باید وضوی جبیره ای بگیرد وتیمم هم بنماید.

(مساله ۳۳۸) کسـی که در کف دست وانگشت ها جبیره دارد ودر موقع وضو دست روی آن کشیده است، باید سر وپاها را با همان رطوبت مسح کند.

(مساله ۳۳۹) اگر جبیره تمـام پهنـای روی پـا را گرفته ولی مقـداری از طرف انگشـتان ومقـداری از طرف بالاـی پـا بـاز است، بـاید

جاهایی که باز است روی پا را، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

(مساله ۳۴۰) اگر در صورت یا دست ها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید واگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند ودر جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

(مساله ۳۴۱) اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند وبنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، واگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت ودست ها است اطراف آن را بشوید واگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند وبرای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

(مساله ۳۴۲) اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمم کند واحتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد.

(مساله ۳۴۳) اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است ونمی تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد، به دستور جبیره عمل کند.

(مساله ۳۴۴) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی شود تحمل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند وبنابر احتیاط واجب اگر تمام یا بعض محل تیمم بی مانع باشد، تیمم هم بنماید چنانچه گفته شد.

(مساله ۳۴۵) غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، و احوط آن است که ترتیبی به جا آورد.

(مساله ۳۴۶) کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید دستور وضوی جبیره ای، تیمم جبیره ای نماید.

(مساله ۳۴۷) کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخواند. ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود احتیاط واجب آن است که صبر کند واگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای بجاآورد.

(مساله ۳۴۸) اگر انسان برای مرضی که در چشم او است روی چشم خود را بچسباند، باید وضو وغسل را جبیره ای انجام دهد واحتیاط آن است که تیمم هم بنماید.

(مساله ۳۴۹) کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای بنابراحتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد.

(مساله ۳۵۰) نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانده صحیح است ولی بعد از آن که عذرش برطرف شد وهنوز وضوی جبیره ای باطل نشده است، برای نمازهای بعد بنابراحتیاط لازم باید وضو بگیرد. بلکه بنابر احتیاط اگر در وقت، عذرش برطرف شود نمازش را با وضوی جدید اعاده نماید.

غسل

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت است: اول – غسل جنابت.

دوم – غسل حیض.

سوم – غسل نفاس.

چهارم – غسل استحاضه.

پنجم – غسل مس میت.

ششم – غسل میت.

هفتم – غسلی که بواسطه نذر وقسم ومانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت

(مساله ۳۵۱) به دو چیز انسان جنب می شود: اول – جماع.

دوم – بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

(مساله ۳۵۲) اگر رطوبتی از انسان خارج شود وندانـد منی است یـا بول یـا غیر اینها، چنانچه با شـهوت وجسـتن بیرون آمـده ویا با جسـتن بیرون آمده وبعد از بیرون آمدن آن، بدن سـست شده، آن رطوبت حکم منی دارد واگر هیچ یک از این دو نشانه را نداشـته باشد، حکم منی ندارد مگر آن که علم یا اطمینان پیدا کند که منی بوده است ودر مریض لازم نیست آن آب، با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید در حکم منی است.

(مساله ۳۵۳) اگر از مردی که مریض نیست آبی با جسـتن بیرون آیـد وندانـد که با شـهوت بوده یا نه، یا بعـد از بیرون آمـدن، بـدن سست شده یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن آب، وضو داشـته احتیاط مستحب آن است که غسل کند ووضو لازم نیست و اگر وضو نداشـته غسل واجب نیست و احتیاط مستحب است، و واجب است وضو بگیرد واگر بداند آنچه خارج شده یا بول است یا منی و قبلا وضو داشته باید جمع بین غسل ووضو نماید واگر وضو نداشته غسل لازم نیست و وضو کافی است.

(مساله ۳۵۴) مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند و اگر بول نکند وبعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد.

(مساله ۳۵۵) اگر انسـان جمـاع کنـد وبه انـدازه ختنه گـاه یا بیشتر داخل شود – در زن باشـد یا در مرد، در قبل باشـد یا در دبر، بالغ باشند یا نا بالغ – هر دو جنب می شوند.اگر چه منی هم بیرون نیاید.

(مساله ۳۵۶) اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مساله ۳۵۷) اگر نعوذ بـاللّه حیوانی را وطی کنـد، یعنی بـا او نزدیکی نمایـد ومنی ازاو بیرون آیـد غسـل تنهـا کافی است واگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند ووضو هم بگیرد.

(مساله ۳۵۸) اگر منی از جای خود حرکت کنـد وبیرون نیایـد، یا انسان شک کنـد که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مساله ۳۵۹) کسـی که نمی توانـد غسل کنـد ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند.

(مساله ۳۶۰) اگر در لباس خود منی ببینـد وبدانـد که از خود او است وبرای آن غسل نکرده، بایـد غسل کند ونمازهایی را که یقین دارد بعـد از بیرون آمـدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می دهد، بعد از بیرون آمدن منی خوانده، لازم نیسـت قضا نماید.

اعمالی که بر جنب حرام است

(مساله ۳۶۱) پنج عمل بر جنب حرام است:

اول - رسانـدن جایی از بدن بخط قرآن، یا به اسم خدا و سائر اسـما و صـفات خاصه خدا، وبنابر احتیاط رساندن جایی از بدن به نام پیغمبران وائمه (ع)، و حضرت زهرا(س)، بطوری که در وضو گفته شد.

دوم - رفتن در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر (صلی الله علیه و اله) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم - توقف در مساجـد دیگر، ولی اگر از یـک در داخـل و از در دیگر خـارج شود، یا برای برداشـتن چیزی برود مانعی نـدارد. و احتیاط واجب نرفتن در حرم ائمه (ع)است اگر چه از یک در وارد و از در دیگر خارج شود.

چهارم - گذاشتن چیزی در مسجد بلکه بنابر احتیاط لازم از خارج هم چیزی در مسجد نگذارد،

پنجم - خواندن آیه ای که سجده واجب دارد وآن در چهار سوره است:

اول - سوره سی ودوم قرآن (الم تنزیل).

دوم - سوره چهل ویکم (حم سجده).

سوم - سوره پنجاه وسوم (والنجم).

چهـارم - سوره نود وشـشم (اقرا) واگر یـک حرف ازاین چهـار آیه را هم بخوانـد حرام است واحتیـاط مسـتحب آن است که آیات دیگر سوره سجده دار را نیز نخواند.

اعمالی که بر جنب مکروه است

(مساله ۳۶۲) نه عمل بر جنب مکروه است: اول ودوم - خوردن وآشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

سوم - خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارد.

چهارم - رساندن جایی از بدن به جلد وحاشیه وبین خطهای قرآن.

پنجم - همراه داشتن قرآن.

ششم - خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا بواسطه نداشـتن آب، تیمم کند مکروه نیست ودر این تیمم نیت کند به جهت امر خدا چه بدل از وضو یا غسل یا مستقل در رفع کراهت خوابیدن.

هفتم - خضاب کردن به حنا ومانند آن.

هشتم - مالیدن روغن به بدن.

نهم - جماع کردن، بعد از آن که محتلم شده یعنی در خواب از او منی بیرون آمده است.

غسل جنابت

(مساله ۳۶۳) غسل جنابت برای تحصـیل طهارت از جنابت مسـتحب است وبرای خواندن نماز واجب ومانند آن واجب می شود ولی برای نماز میت وسجده شکر وسجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

(مساله ۳۶۴) لازم نیست در وقت غسل نیت کنـد که غسل واجب یا مسـتحب می کنم واگر فقط به قصـد قربت - یعنی: برای انجام

فرمان خداوند عالم - غسل کند کافی است.
(مساله ۳۶۵) اگر یقین کند وقت نماز شده ونیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده غسل او صحیح است.
(مساله ۳۶۶) غسل را - چه واجب باشد وچه مستحب - به دو قسم می شود انجام داد: ۱ - ترتیبی.
۲ - ارتماسی.

غسل ترتیبی

(مساله ۳۶۷) در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، و بعد بنابراحتیاط طرف راست، و بعد طرف چپ بدن را بشوید. واگر عمدا یا از روی فراموشی یا بواسطه ندانستن مساله، به این ترتیب عمل نکند، غسل او در صورتی که سر و گردن را اول نشوید باطل است و اگر طرف چپ را پیش از طرف راست بشوید بنابر احتیاط غسلش باطل است.
(مساله ۳۶۸) نصف ناف ونصف عورت را باید باطرف راست بدن ونصف دیگر را با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف وعورت با هر دو طرف شسته شود.
(مساله ۳۶۹) برای آن که یقین کند هر سه قسمت - یعنی: سر وگردن و طرف راست وطرف چپ - را کاملاـ غسل داده، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمتهای دیگر راهم با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط آن است که تمام طرف راست گردن را باطرف راست بدن وتمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن، بشوید.
(مساله ۳۷۰) اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته ونداند کجای بدن است، باید دو باره غسل کند.
(مساله ۳۷۱) اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است. واگر از طرف راست باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید، و اگر از سر وگردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار دو باره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.
(مساله ۳۷۲) اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است، ولی اگر در شستن مقداری از طرف راست شک کند، باید بعد از شستن آن مقدار، طرف چپ را هم بشوید واگر در شستن مقداری ازسر وگردن شک کند، باید بعد از شستن آن، دو باره طرف راست وطرف چپ را بشوید، واگر بعد از تمام شدن طرف چپ شک کند که یکی از اعضای سابق یا مقداری از آن را شسته یا نه، به آن شک اعتنا نکند.

غسل ارتماسی

(مساله ۳۷۳) در غسل ارتماسی باید آب در یک آن تمام بدن را بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود، چنانچه پای او روی زمین باشد، باید از زمین بلند کند.
(مساله ۳۷۴) در غسل ارتماسی احتیاط این است که موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد.
(مساله ۳۷۵) اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.
(مساله ۳۷۶) اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد ولی برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.
(مساله ۳۷۷) کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته نمی تواند غسل ارتماسی کند. ولی اگر از روی فراموشی

غسل ارتماسی کند صحیح است.

احکام غسل کردن

(مساله ۳۷۸) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاك باشد ولی در غسل ترتیبی پاك بودن تمام بدن لازم نیست واگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است.

(مساله ۳۷۹) گذشت که عرق جنب از حرام نجس نیست، بنابراین اگر با آب گرم غسل کند، غسل او صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.

(مساله ۳۸۰) اگر در غسل به اندازه سر مویی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی شود، مثل داخل گوش و بینی واجب نیست.

(مساله ۳۸۱) جایی را که شك دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، بنابراحتیاط واجب باید بشوید.

(مساله ۳۸۲) اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست واگر دیده نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

(مساله ۳۸۳) چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید بر طرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند، بر طرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

(مساله ۳۸۴) اگر موقع غسل شك کند، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

(مساله ۳۸۵) در غسل باید، موهای کوتاهی را که جز بدن حساب می شود، بشویدو شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشوند، غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست، بدون شستن آنها ممکن نباشد باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

(مساله ۳۸۶) تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل: پاك بودن آب وغصبی نبودن آن در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید ونیز در غسل ترتیبی لازم نیست، بعد از شستن هر قسمت، فورا قسمت دیگر را بشوید بلکه اگر بعد از شستن سر وگردن مقداری صبر کند وبعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد. ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خود داری کند اگر در تمام وقت به اندازه ای که غسل کند ونماز بخواند بول وغائط از او بیرون نمی آید، باید هر قسمت را فورا بعد از قسمت دیگر غسل دهد وبعد از غسل هم فورا نماز بخواند. وهمچنین است حکم مستحاضه که بعدا گفته می شود.

(مساله ۳۸۷) کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است. مگر آن که از راضی نبودن حمامی غافل باشد وقربه الی اللّه غسل کند که دراین صورت غسل صحیح است و ضامن اجره المثل است.

(مساله ۳۸۸) اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد، غسل او اشکال دارد، مگر این که بداند حمامی با این وصف هم راضی به غسل هست، یا با غفلت از راضی بودن حمامی غسل کند که در هر دو صورت غسل صحیح است.

(مساله ۳۸۹) اگر بخواهد، پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده، به حمامی بدهد غسل او باطل است. ولی اگر یقین دارد که

حمامی با این وصف راضی به غسل است، یا با غفلت از رضایت حمامی غسل کند، غسلش صحیح است.

(مساله ۳۹۰) اگر کسی در موقع غسل بیش از حد متعارف آب مصرف نماید وشک داشته باشد که آیا حمامی راضی است یا نه، غسل او باطل است مگر این که پیش از غسل از حمامی اذن بگیرد.

(مساله ۳۹۱) اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مساله ۳۹۲) اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر بزند مثلا بول کند، می تواند غسل را تمام نماید وبعد، وضو بگیرد، وبهتر آن است که غسل را احتیاطا از سر بگیرد به قصد آنچه بر ذمه او است از اتمام یا اعاده لکن وضو بعد از غسل در این صورت هم واجب است.

(مساله ۳۹۳) اگر به خیال این که به اندازه غسل ونماز وقت دارد، برای خصوص آن نماز غسل کند ومعلوم شود که کمتر از غسل وتمام نماز وقت داشته، غسل او اشکال دارد، ولی اگر به قصد طهارت از جنابت، غسل کرده که بعد نماز هم بخواند غسلش صحیح است اگر چه معلوم شود هیچ وقت نداشته است.

(مساله ۳۹۴) کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده صحیح است ولی برای نمازهای بعد، باید غسل کند.

(مساله ۳۹۵) کسی که چند غسل بر او واجب است، می تواند به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد، ولی اگر در بین آنها غسل جنابت باشد وبه قصد آن غسل کند، غسلهای دیگر ساقط می شود.

(مساله ۳۹۶) اگر بر جایی از بدن، آیه قرآن یا اسم خداوند متعال، نوشته شده باشد، بنابر احتیاط واجب - اگر ممکن است - باید آن را از بین ببرد، واگر ممکن نیست باید وضو وغسل را ارتماسی انجام دهد، وچنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی به جا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او بنوشته نرسد.

(مساله ۳۹۷) کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد ولی با غسلهای دیگر نمی شود نماز خواند وباید وضو هم گرفت.

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است وزن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

(مساله ۳۹۸) خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ وسرد است و بدون فشار وسوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم وغلیظ باشد و با فشار وسوزش، بیرون آید.

(مساله ۳۹۹) استحاضه، سه قسم است:

۱ - قلیله. ۲ - متوسطه. ۳ - کثیره.

استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه ای را که زن با خود برمی دارد آلوده کند ودر آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاـ برای جلوگیری از خون می بندند نرسد.

استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را بگیرد و به دستمال هم برسد.

احکام استحاضه

(مساله ۴۰۰) در استحاضه قلیله بایـد برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کنـد و ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

(مساله ۴۰۱) در استحاضه متوسطه باید برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای هر نماز، کارهای استحاضه قلیله را که در مساله پیش گفته شد، انجام دهد. واگر عمدا یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند، واگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

(مساله ۴۰۲) در استحاضه کثیره علاوه بر کارهـای استحاضه متوسطه که در مساله پیش گفته شـد، بایـد برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد ویک غسل برای نماز ظهر وعصر ویکی برای نماز مغرب و عشا، به جا آورد، وبین نماز ظهر وعصر فاصله نیندازد واگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند، ونیز اگر بین نماز مغرب وعشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دو باره غسل کند وچون وجوب وضو در استحاضه کثیره محل تامل است، احتیاط آن است که پیش از غسل، بقصد رجا وضو بگیرد ودر میان نماز ظهر وعصر ونماز مغرب و عشا اگر جمع بین آنها می نماید گرفتن وضو، برای مستحاضه کثیره، خلاف احتیاط است مگر درحال گفتن اقامه نماز دوم که با جمع عرفی منافی نباشد.

(مساله ۴۰۳) اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز بیاید وبعد قطع شود چنانچه برای آن خون، وضو وغسل به جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز، وضو و غسل را به جا آورد.

(مساله ۴۰۴) مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد وغسل کند، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است ومستحاضه کثیره چنانچه گذشت احوط آن است که پیش از غسل، وضو بگیرد.

(مساله ۴۰۵) اگر استحاضه قلیله بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر وعصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

(مساله ۴۰۶) اگر استحاضه قلیله یا متوسطه بعد از نماز صبح، کثیره شود بایـد برای نماز ظهر وعصر یک غسل وبرای نماز مغرب وعشا غسل دیگری به جا آورد، و اگر بعد از نماز ظهر وعصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

(مساله ۴۰۷) مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شـدن وقت نماز برای نماز غسل کنـد، غسل او باطل است بلکه احتیاط لازم آن است که میان غسل ونماز فاصله نیندازد مگر بخواندن نافله همان نماز.

(مساله ۴۰۸) مستحاضه قلیله ومتوسطه برای هر نماز - چه واجب وچه مستحب - بایـد وضو بگیرد ونیز اگر بخواهـد نمازی را که خوانده احتیاطا دوباره بخوانـد، یا بخواهـد نمازی را که تنها خوانـده است دو باره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای مستحاضه گفته شد انجام دهد. ولی برای خواندن نماز احتیاط وسجده فراموش شده وتشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فورا به جا آورد، لازم نیست کارهای مستحاضه را انجام دهد.

(مساله ۴۰۹) مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شـد، فقط برای نماز اولی که می خوانـد، بایـد کارهای مستحاضه را انجام دهد وبرای نمازهای بعد لازم نیست.

(مساله ۴۱۰) اگر نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می خواهد نماز بخواند باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد وبعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهـد، ولی اگر بدانـد تا وقتی که می خواهـد نماز بخوانـد استحاضه او تغییر نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید.

(مساله ۴۱۱) مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند، مشغول نماز شود چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده – مثلا: استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده – نماز او صحیح است واگر قصد قربت نداشته، یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده – مثل آن که، استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده – نماز او باطل است.

(مساله ۴۱۲) مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید که متوسطه یا قلیله یا کثیره است، باید بنحوی عمل کند که یقین به برائت ذمه، حاصل کند پس در شک میان قلیله ومتوسطه یا متوسطه وکثیره، عمل به وظیفه هر دو نماید ودر شک بین هر سه قسم، عمل به وظیفه هر سه قسم نماید، ولی اگر بداند سابقا کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

(مساله ۴۱۳) اگر خون استحاضه در باطن باشد واز محل خارج نشده باشد، وضو وغسل باطل نمی شود. واگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را باطل می کند، و اگر از محل خود خارج شده و به محلی رسیده باشد که اگر پنبه داخل کند، آلوده به خون می شود، بنابر احتیاط باید به وظایفی که گفته شد، عمل کند.

(مساله ۴۱۴) مستحاضه اگر بعد از نماز، خود را وارسی کند وخون نبیند اگرچه بداند دو باره خون می آید، با وضویی که دارد می تواند نماز بخواند.

(مساله ۴۱۵) مستحاضه تا وقتی اطمینان دارد خون بیرون نمی آید، می تواند خواندن نماز را تاخیر بیندازد.

(مساله ۴۱۶) اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز، به کلی پاک می شود یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند ونماز را در وقتی که پاک است، بخواند.

(مساله ۴۱۷) اگر بعد از وضو وغسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد، به مقداری که وضو وغسل و نماز را به جا آورد، به کلی پاک می شود، بایـد نماز را تاخیر بیندازد وموقعی که به کلی پاک شد، دو باره وضو وغسل را به جا آورد ونماز را بخواند، و اگر وقت نماز تنک شد، لازم نیست وضو وغسل را دو باره به جا آورد، بلکه اگر وقت تیمم دارد، به جای هر یک از وضو وغسل تیمم کند وبرای نمازهای بعد، غسل و وضو به جا آورد، و اگر وقت تیمم هم ندارد به همین حال نماز بخواند وبعد با غسل ووضو آن را قضا کند.

(مساله ۴۱۸) مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد، باید غسل کند. ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده، دیگر خون نیامده، لازم نیست دو باره غسل نماید.

(مساله ۴۱۹) مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه کثیره و متوسطه بعد از غسل و وضو، باید فورا مشغول نماز شود ولی گفتن اذان و اقامه وخواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد ودر نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد.

(مساله ۴۲۰) مستحاضه اگر بین غسل ونماز فاصله بیندازد وخون ببیند، باید دوباره غسل کند وبلا فاصله مشغول نماز شود.

(مساله ۴۲۱) اگر خون استحاضه جریان دارد وقطع نمی شود، چنانچه برای او ضرر ندارد باید پیش از غسل و بعد از آن به وسیله پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری نمایـد، ولی اگر همیشه جریان نـدارد، فقط بایـد بعد از وضو وغسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نمایـد، و چنانچه کوتاهی کنـد و خون بیرون آیـد، بایـد دوباره بنابر احتیاط لازم غسل کنـد، و اگر نماز هم خوانده، باید دوباره بخواند.

(مساله ۴۲۲) اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه، کثیره شود واجب است غسل را از سر بگیرد.

(مساله ۴۲۳) احتیاط مستحب آن است که مستحاضه، در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون آمدن خون، جلوگیری کند.

(مساله ۴۲۴) روزه مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، در صورتی صحیح است که بنابر احتیاط لازم غسل نماز مغرب و

عشای شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد، به جا آورد و بلکه بنابر احتیاط غسل نماز مغرب و عشای شب بعد را نیز، به جا آورد. و نیز در روز مستحاضه کثیره، بلکه متوسطه بنابر احوط غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است انجام دهد.

(مساله ۴۲۵) اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود وتا غروب غسل نکند، روزه او صحیح است وبنابر احتیاط شرط است در صحت روزه این روز، غسل نماز مغرب وعشا شب بعد، چنانچه گذشت.

(مساله ۴۲۶) اگر استحاضه قلیله پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، بایـد کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد، انجام دهد. و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود، باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد. و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد، فایده ندارد وباید دو باره برای کثیره غسل کند.

(مساله ۴۲۷) اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه، کثیره شود، بایـد نماز را بشکند وبرای استحاضه کثیره غسل کنـد و وضو بگیرد وکارهای دیگر آن را انجام دهـد ونماز بخوانـد. واگر برای هیـچ کـدام از غسل ووضو وقت نـدارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل، ودیگری بـدل از وضو و اگر برای یکی از آنها وقت نـدارد، بایـد عوض آن تیمم کند ودیگری را به جا آورد، ولی اگر برای تیمم هم وقت نـدارد نمی توانـد نماز را بشکند وبایـد نماز را تمام کند وبنابر احتیاط واجب قضا هم نماید، و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او، متوسطه یا کثیره شود.

(مساله ۴۲۸) اگر در بین نماز خون بنـد بیایـد ومستحاضه ندانـد که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو وغسل ونماز را دوباره به جا آورد.

(مساله ۴۲۹) اگر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز اول، عمل کثیره وبرای نمازهای بعد، عمل متوسطه را به جا آورد - مثلا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره، متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند وبرای نماز عصر ومغرب وعشا فقط، وضو بگیرد - ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند وفقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید واگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند واگر برای آن هم غسل نکند وفقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، باید برای نماز عشا غسل نماید.

(مساله ۴۳۰) اگر پیش از هر نمـاز، خون مستحاضه کثیره ویـا متوسطه قطع شود ودوباره بیایـد، برای هر نماز بایـد یک غسل به جا آورد.

(مساله ۴۳۱) اگر استحاضه کثیره، قلیله شود، بایـد برای نمـاز اول، وضو و غسل وبرای نمازهای بعـد، عمل قلیله را به جا آورد و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل متوسطه وبرای نمازهای بعد، عمل قلیله را بجاآورد.

(مساله ۴۳۲) اگر مستحاضه، یکی از کارهایی را که بر او واجب می باشد حتی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است.

(مساله ۴۳۳) احتیاط آن است که مستحاضه غیر از نماز، هر کاری را که شرط آن طهارت است - مثل دست کشیدن به خط قرآن - ترک کند مگر در صورتی که بر او واجب باشد.

(مساله ۴۳۴) اگر مستحاضه، غسلهای واجب خود را به جا آورد، رفتن در مسجد وتوقف در آن وخواندن سوره ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او، حلال می شود، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است - مثل عوض کردن پنبه ودستمال - انجام نداده باشد.

(مساله ۴۳۵) اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه، بخواهد پیش از وقت نماز، سوره ای را که سجده واجب دارد بخواند، یا مسجد برود، بنابر احتیاط واجب، باید غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.

(مساله ۴۳۶) نماز آیات بر مستحاضه، واجب است. و باید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد، انجام دهد.

(مساله ۴۳۷) هر گاه، در وقت نماز یومیه، نماز آیات، بر مستحاضه واجب شود اگرچه بخواهد، هر دو را پشت سر هم به جا آورد،

باید برای نماز آیات هم تمام کارهایی را که برای نماز یومیه بر او واجب است، انجام دهد ونمی تواند هر دو را با یک غسل ووضو بخواند.

(مساله ۴۳۸) اگر مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز، کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است، به جا آورد لکن احتیاط لازم، ترک قضا است تاموقعی که پاک شود مگر با خوف فوت.

(مساله ۴۳۹) اگر زن بداند، خونی که از او خارج می شود، خون زخم نیست و بداند یا حیض است یا استحاضه، و یا نفاس است یا استحاضه، و علامت حیض و نفاس نداشته باشد، باید به دستور استحاضه عمل کند و شرعا حکم حیض و نفاس را ندارد، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب، باید کارهای مستحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض، خونی است که غالبا در هر ماه چند روزی از رحم زن خارج می شود و زن رادر موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

(مساله ۴۴۰) خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش، بیرون می آید.

(مساله ۴۴۱) زنان سیده، بعد از تمام شدن شصت سال، یائسه می شوند - یعنی:خون حیض نمی بینند - وزنانی که سیده نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال، یائسه می شوند.

(مساله ۴۴۲) خونی که دختر، پیش از تمام شدن نه سال وزن، بعد از یائسه شدن می بیند، حیض نیست.

(مساله ۴۴۳) زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند ولی اگر زن حامله بعد از گذشتن بیست روز از اول عادتش خون ببیند وخون به صفت حیض باشد به احتیاط واجب بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند.

(مساله ۴۴۴) دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد، حکم به حیض بودن آن، محل اشکال است.

(مساله ۴۴۵) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

(مساله ۴۴۶) مدت حیض، کمتر از سه روز وبیشتر از ده روز، نمی شود. و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست.

(مساله ۴۴۷) اگر سه روز اول حیض پشت سر هم نباشد - مثل آن که: دو روز خون ببیند ویک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند - بنابر احتیاط لازم، در روزهایی که خون می بیند، باید جمع کند میان کارهای مستحاضه و تروک حائض ودر روزهایی که خون نمی بیند، هم کارهایی را که بر حائض حرام است، ترک کند وهم عبادتهای خود را به جا آورد.

(مساله ۴۴۸) لازم نیست در تمام سه روز، خون بیرون بیاید بلکه اگر خون در فرج باشد بنحوی که در این سه روز هر موقع پنبه یا انگشت را داخل کند آلوده شود، کافی است به شرط آن که از اول مقداری خون بخودی خود بیرون آمده باشد هر چند کم باشد و اگر بوسیله پنبه و غیر آن بیرون آمده باشد یا فقط در فضای فرج ریخته، احتیاط آن است که در هر دو صورت، هم عبادتهای خود را به جا آورد و هم کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند وهر گاه در بین سه روز مختصری پاک شود - که در باطن خون نباشد - حکم به حیض بودن، مشکل است ولی اگر مدت پاکی کم باشد احتیاط لازم آن است که، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، جمع نماید.

(مساله ۴۴۹) لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند ولی باید در شب دوم و سوم قطع نشود، پس اگر از اول اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سرهم خون بیاید و در شب دوم و سوم هیچ خون قطع نشود، حیض است ولی اگر در اواسط روز

اول شروع و در همان موقع از روز چهارم قطع شود، به شرطی حیض است که در شبهای دوم وسوم وچهارم نیز خون قطع نشود.

(مساله ۴۵۰) اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند وپاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند وروزهایی که خون دیده وروزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود احتیاط آن است که، در روزهای پاکی، عبادتهای خود را به جا آورد وآنچه را بر حائض حرام است ترک کند.

(مساله ۴۵۱) اگر در ایام عادت خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد ونداند، خون دمل وزخم است یا خون حیض، باید آن را حیض قرار دهد.

(مساله ۴۵۲) اگر صاحب عادت وقتیه در ایام عادت خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، باید آن را حیض قرار دهد.

(مساله ۴۵۳) اگر خونی ببیند وشک کند که خون حیض است یا نفاس، به احکام حیض ونفاس عمل کند وغسل را بقصد ما فی الذمه از حیض یا نفاس به جا آورد.

(مساله ۴۵۴) اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد.

(مساله ۴۵۵) اگر کمتر از سه روز خون ببیند وپاک شود وبعد سه روز خون ببیند ومجموع خون اول و دوم و پاکی در بین، از ده روز بیشتر نباشد، خون دوم را حیض قرار دهد و در خون اول احتیاط آن است که جمع کند، بین کارهای مستحاضه وترک آنچه بر حائض، حرام است و در پاکی در بین کارهایی را که بر حائض حرام است ترک کند وعبادتهای خود را، به جا آورد.

احکام حایض

(مساله ۴۵۶) چند چیز بر حایض حرام است:

اول - عبادتهایی که - مانند نماز - باید با وضو یا غسل یا تیمم، به جا آورده شود، ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست - مانند نمازمیت - مانعی ندارد.

دوم - تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم - جماع کردن در قبل، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دبر زن حایض هم وطی ننماید چون کراهت شدیده دارد.

(مساله ۴۵۷) جماع کردن در روزهایی هم که حیض قطعی نیست ولی شرعا باید آن را حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعدا گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

(مساله ۴۵۸) اگر شماره روزهای حیض به سه قسمت تقسیم شود و شوهر در قسمت اول آن با زن خود در قبل جماع کند، مستحب بلکه احوط است که هیجده نخود طلا کفاره، به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند چهار نخود ونیم بدهد، مثلا زنی که شش روز خون حیض می بیند اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، مستحب بلکه احوط است که هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم وچهارم، نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم، چهار نخود و نیم بدهد.

(مساله ۴۵۹) بهتر آن است که طلای کفاره را سکه دار، بدهد ولی اگر ممکن نباشد، قیمت آن کافی است.

(مساله ۴۶۰) اگر قیمت طلا، در وقتی که جماع کرده، با وقتی که می خواهـد به فقیر بدهـد، فرق کرده باشـد باید قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد، حساب کند.

(مساله ۴۶۱) اگر کسـی، هم در قسـمت اول و هم در قسـمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زن خود جماع کند، مستحب بلکه احوط آن است که هر سه کفاره راکه روی هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

(مساله ۴۶۲) اگر انسان بعـد از آن که در حال حیض، جماع کرده و کفاره آنرا داده دوباره جماع کند، باز هم مسـتحب بلکه احوط است که کفاره بدهد.

(مساله ۴۶۳) اگر بـا حـایض چنـد مرتبه جمـاع کنـد و در بین آنها، کفاره ندهـد، احتیاط مسـتحب آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

(مساله ۴۶۴) اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حایض شده، باید فورا از او جدا شود.

(مساله ۴۶۵) اگر مردی بـا زن حـایض زنـا کنـد، یـا بـا حـایض نامحرمی - به گمان این که عیال خود او است جماع نمایـد، احتیاط مستحب آن است که کفاره بدهد.

(مساله ۴۶۶) کسی که نمی تواند کفاره بدهد، استغفار کند، وهر وقت توانست احتیاط مستحب آن است که کفاره را بدهد.

(مساله ۴۶۷) طلاق دادن زن در حال حیض بطوری که در کتاب طلاق گفته می شود، باطل است.

(مساله ۴۶۸) اگر زن بگوید: حایض م یا از حیض پاک شده ام باید حرف او را قبول کرد.

(مساله ۴۶۹) اگر زن در بین نماز حایض شود، نماز او باطل است.

(مساله ۴۷۰) اگر زن در بین نماز شک کند که حایض شده یا نه، نماز او صحیح است.

(مساله ۴۷۱) اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حایض شده، نمازی که خوانده باطل است.

(مساله ۴۷۲) بعد از آن که از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز وعبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود، غسـل کنـد. ودسـتور آن مثـل غسل جنابت است ولی برای نماز بایـد پیش از غسل یا بعـد از آن وضو هم بگیرد. و اگر پیش از غسل، وضو بگیرد بهتر است.

(مساله ۴۷۳) بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد اگرچه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است و شوهرش هم می تواند با او جماع کنـد. و احتیاط مسـتحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خود داری نماید، اما کارهای دیگری که در وقت حیض، بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

(مساله ۴۷۴) اگر آب برای وضو و غسـل، کافی نباشـد وبه انـدازه ای باشـد که بتوانـد، یا غسل کنـد یا وضو بگیرد، بایـد غسل کند وبـدل از وضو تیمم نمایـد، و اگر فقط برای وضو کافی باشـد، بایـد وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نمایـد، و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند یکی بدل از غسل ودیگری بدل از وضو.

(مساله ۴۷۵) نمازهای یومیه ای که در حال حیض نخوانده، قضا ندارد ولی روزه های واجب را باید قضا نماید.

(مساله ۴۷۶) هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد حایض می شود، باید فورا نماز بخواند.

(مساله ۴۷۷) اگر زن نماز را تاخیر بینـدازد و از اول وقت به اندازه خواندن یک نماز با طهارت از حدث بگذرد و حایض شود، بنابر احتیـاط واجب بایـد قضای آن نماز را به جا آورد، ولی در تنـد خوانـدن وکنـد خوانـدن و چیزهای دیگر بایـد ملاحظه حال خود را بکنـد، مثلاـ زنی که مسـافر نیست اگر در اول ظهر نمـاز نخوانـد، قضـای آن درصورتی واجب می شود که به مقـدار خوانـدن چهار رکعت نماز از اول ظهر بگذرد وحایض شود و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است.

(مساله ۴۷۸) اگر حـایض در آخر وقت نمـاز از خون پـاک شود و به انـدازه غسـل ووضو و مقـدمات دیگر نماز - ماننـد تهیه کردن

لباس یا آب کشیدن آن وخواندن یک رکعت یا بیشتر از یک رکعت - وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را به جا آورد، بلکه اگر فقط به اندازه یک رکعت نماز با طهارت از حدث وقت داشته باشد، احتیاط لازم خواندن نماز با طهارت است، اگرچه به قدر تهیه سایر مقدمات وقت نداشته باشد و اگر نخواند قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۴۷۹) اگر حایض بعد از پاک شدن به اندازه غسل و وضو وقت ندارد، ولی می تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند، آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر قطع نظر از تنگی وقت تکلیفش تیمم است - مثل آن که آب برایش ضرر دارد - باید تیمم کند وآن نماز را بخواند.

(مساله ۴۸۰) اگر حایض - بعد از پاک شدن - شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

(مساله ۴۸۱) اگر بخیال این که به اندازه تهیه مقدمات نماز وخواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند وبعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

(مساله ۴۸۲) مستحب است زن حایض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید وپنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، تیمم نماید ودر جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

(مساله ۴۸۳) خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن به ورق قرآن که خط قرآن در آن نباشد - مثل حاشیه و بین سطرها - و نیز خضاب کردن به حنا ومانند آن، برای حایض مکروه است.

اقسام زنهای حایض

(مساله ۴۸۴) زنهای حایض بر شش قسمند: اول - صاحب عادت وقتیه و عددیه و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در آن دو ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

دوم - صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در آن دو ماه یک اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم - صاحب عادت عددیه وآن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم - مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدانکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

پنجم - مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

ششم - ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود.

۱ - صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مساله ۴۸۵) زنانی که عادت وقتیه وعددیه دارند سه دسته اند:

اول – زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

دوم – زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سرهم چند روز معین – مثلا از اول ماه تا هشتم – خونی که می بیند، نشانه های حیض را دارد – یعنی غلیظ وسیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید – و بقیه نشانه های استحاضه را دارد، که عادت او از اول ماه تا هشتم می شود.

سوم – زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند وبعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید، یک روز یا بیشتر پاک شود ودوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم یک اندازه باشد، عادت او همان روزهایی است که به طور متفرق خون دیده و در پاکی در بین، باید احتیاطا عبادتهای خود را به جا آورد وآنچه را بر حایض حرام است، ترک کند و اگر در روزهای پاکی ماههای پیش، اتفاقا خون ببیند، باید در آن روزها احتیاطا جمع کند میان کارهای مستحاضه وتروک حایض.

(مساله ۴۸۶) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت دو روز جلوتر خون ببیند، – اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد – باید به احکامی که برای حایض گفته شد عمل کند وچنانچه بعد بفهمد حیض نبوده – مثل این که پیش از سه روز پاک شود – باید عبادتهایی را که به جا نیاورده، قضا نماید.

(مساله ۴۸۷) زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد، اگر به نشانه های حیض چند روز پیش از عادت و چند روز بعد از عادت، یا همه روزهای عادت، خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی راکه در روزهای عادت خود دیده حیض است وخونی که پیش از آن وبعد از آن دیده، استحاضه می باشد وباید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت وبعد از عادت به جا نیاورده، قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت، به نشانه حیض خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت، حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده، استحاضه می باشد وچنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت به نشانه های حیض خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است واگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است و اگر خونی که پیش از عادت یا بعد از عادت می بیند نشانه های حیض نداشته باشد و با عادت روی هم رفته بیشتر از ده روز نباشد احتیاط در آن دو خون جمع بین تروک حایض و اعمال مستحاضه است.

(مساله ۴۸۸) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت، به نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود روزهایی که در عادت، خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض، و روزهای اول را استحاضه قرار دهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت، به نشانه های حیض خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت، خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد.

(مساله ۴۸۹) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید، پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد وهمه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد – مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود، و دوباره پنج روز خون ببیند –چند صورت دارد:

۱ – آن که تمام خونی که دفعه اول دیده، یا مقداری از آن، در روزهای عادت باشد وخون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد که باید همه خون اول را حیض، وخون دوم را استحاضه قرار دهد.

۲ – آن که خون اول در روزهای عادت نباشد، وتمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد، که باید همه خون دوم را

حیض، و خون اول را استحاضه قراردهد.

۳ – آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر نباشد وبا پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد که در این صورت، اگر یک روز یا دو روز خون زود تر دیده باشد، احتیاط آن است که دراین دو روز آنچه را که بر حایض حرام است ترک کند و کارهای مستحاضه را به جـا آورد و همچنین به مقـدار آن از ایـام عادت را در آخر ده روز، احتیاط بنمایـد ومقـداری از خون اول را که در عادت بوده با مقـداری از خون دوم را که در عـادت بوده، حیض قرار دهـد و در پـاکی در بین، احتیـاط کنـد به ترک آنچه بر حایض حرام اسـت وعبادتهـای خود را به جـا آورد، مثلاـ –اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده – در صورتی که یک ماه از اول تا شـشم، خون ببینـد و یک روز پاک شود وبعـد تا چهاردهم، خون ببینـد در روز اول و دوم ماه و نهم و دهم، بایـد چنانچه گفته شـد احتیاط نمایـد و روز سوم تـا شـشم وهشـتم را حیض قراردهـد و در هفتم که پاکی در بین است نیز به نحوی که گفته شـد، احتیاط کنـد به ترک آنچه بر حایض حرام است و به جا آوردن عبادتها.

۴ – آن که مقـداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد، ولی هر یک از خون اولی و دومی، که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشـد، که باید در تمام دو خون کارهایی را که بر حایض حرام است، ترک کند وکارهای مسـتحاضه را به جا آورد و در پاکی در بین، کارهایی را که بر حایض حرام است، ترک کند و عبادتهای خود را انجام دهد.

(مساله ۴۹۰) زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عـادت، خون نبینـد ودر غیر آن وقت به شـماره روزهای حیضـش با صفات حیض خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

(مساله ۴۹۱) زنی که عـادت وقـتیه وعـددیه دارد، اگر در وقت عـادت خود خون ببینـد ولی شـماره روزهـای آن کمـتر یـا بیشـتر از روزهای عادت او باشد وبعد از پاک شدن، دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند، باید آنچه را در وقت دیده، حیض قرار دهـد و اگر شـماره روزهایش کمتر باشـد، اگر ممکن است کسـری عدد را از آنچه بعد از عادت دیده، تمام نماید و در ما بقی عمل مسـتحاضه نمایـد اگر از ده روز تجاوز کنـد، و اگر تجاوز نکنـد تمام روزهایی را که خون دیده حیض قراردهد و در پاکی در بین، احتیاط کند به ترک آنچه بر حایض حرام است و انجام عبادتهای خود.

(مساله ۴۹۲) زنی که عادت وقتیه وعـددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهای عادت دیده – اگر چه نشانه هـای حیض را نداشـته باشـد –حیض است، وخونی که بعـد از روزهـای عـادت دیـده – اگر چه نشـانه های حیض را داشـته باشـد – اسـتحاضه است مثلاـ زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببینـد، هفت روز اول آن، حیض وپنج روز بعد، استحاضه می باشد.

۲ – صاحب عادت وقتیه

(مساله ۴۹۳) زنانی که عادت وقتیه دارند، سه دسته اند:

اول – زنی که دو ماه پشت سـرهم در وقت معین، خون حیض ببینـد وبعد از چند روز پاک شود ولی شـماره روزهای آن در این دو ماه یک انـدازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سـر هم روز اول ماه، خون ببیند ولی ماه اول هفتم و ماه دوم روز هشـتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول ماه را روز اول عادت خود قرار دهد.

دوم – زنی که از خـون پـاک نمی شـود ولی دو مـاه پشت سـر هم در وقت معین، خـون او نشـانه هـای حیض را دارد، یعنی – غلیظ وسیاه و گرم است و با فشار و سوزش می آید – وبقیه آن نشانه استحاضه را دارد و شـماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد،

در این دو ماه یک اندازه نیست مثلا در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشتم، خون او نشانه های حیض وبقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

سوم – زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر، خون حیض ببیند بعد پاک شود ودو مرتبه خون ببیند وتمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

(مساله ۴۹۴) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود دو روز پیش از عادت خون ببیند – اگرچه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد – باید به احکامی که برای حایض گفته شد، عمل نماید و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

(مساله ۴۹۵) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد – چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده – ولی درصورتی می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد – مثلا عادت بعضی پنج روز وعادت بعضی دیگر هفت روز باشد – نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد، مگر این که کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد بقدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد. مع ذلک احتیاط واجب این است که این زن که به عادت خویشان رجوع می کند، اگر عادت آنها از هفت روز کمتر است، پس از پایان مدت عادت خویشانش تا هفت روز هم آنچه را حایض باید ترک کند، ترک نماید و هم آنچه را مستحاضه باید انجام دهد، انجام دهد و همچنین اگر عادت خویشانش از هفت روز بیشتر است در فاصله بین هفت روز تا پایان عادت آنها احتیاط مذکور را مراعات نماید.

(مساله ۴۹۶) زنی که عادت وقتیه دارد وشماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهد – مثلا ـ زنی که هر ماه، روز اول ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم، پاک می شده – چنانچه یک ماه، دوازده روز، خون ببیند وعادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را، حیض وباقی را استحاضه قرار دهد.

(مساله ۴۹۷) زنی که باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد چنانچه خویش نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید در هر ماه از روزی که خون می بیند، شش روز یا هفت روز را، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، واحوط آن است که آنچه را ماه اول، حیض قرار داده، در ماههای بعد هم همان مقدار را حیض قرار دهد ولی اگر صاحب عادت وقتیه باشد وعادت او در روزهای وسط یا آخر خون باشد، باید شش روز یا هفت روز وسط یا آخر را که در عادت است، حیض قرار دهد.

۳ – صاحب عادت عددیه

(مساله ۴۹۸) زنانی که عادت عددیه دارند سه دسته اند:

اول – زنی که شماره روزهای حیض او، در دو ماه پشت سر هم، یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، که در این صورت هر چند روزی که خون دیده، عادت او می شود، مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم وماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می شود.

دوم – زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم، چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض وبقیه نشانه استحاضه را

دارد وشماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است، اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می شود مثلا اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم وماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض وبقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود.

سوم – زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر، خون ببیند و یک روز یا بیشتر، پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد که اگر تمام روزهایی که خون دیده وروزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود وشماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهایی که به طور متفرق خون دیده عادت او می شود و در پاکی در بین، احتیاط کند به ترک آنچه بر حایض حرام است وبه جا آوردن عبادتهای خود. ولی اگر روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه نباشد، تحقق عادت عددیه محل اشکال است، وترک نشود احتیاط به این که در روزهای پاکی، جمع بین وظیفه طاهر وحایض کند و در روزهایی که خون می بیند، جمع بین وظیفه حایض ومستحاضه نماید.

(مساله ۴۹۹) زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند واز ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که دیده یک جور باشد، می تواند به شماره روزهای عادتش را از اول یا وسط، حیض و بقیه را استحاضه قراردهد، و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض وچند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی که خون، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است، به اندازه روزهای عادت را حیض، وبقیه را استحاضه قرار دهد.

و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ – مضطربه

(مساله ۵۰۰) مضطربه – یعنی: زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده وعادت دیگری پیدا نکرده است، اگر بیشتر از ده روزخون ببیند وهمه خونهایی که دیده یک جور باشد، باید به عادت خویشان خود رجوع کند – چه عادت آنان هفت روز باشد یا کمتر یا بیشتر –، ولی اگر عادت آنها از هفت روز کمتر یا بیشتر باشد باید احتیاطی را که در مساله ۴۹۵ گفته شد، رعایت نماید و اگر خویشان عادتی ندارند یا در عادت مختلف باشند باید در هر ماه از روزی که خون می بیند، هفت روز یا شش روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

(مساله ۵۰۱) مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، باید به دستوری که در مساله قبل گفته شد رفتار نماید واگر خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است. ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد – مثل آن که پنج روز خون سیاه ونه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند – باید در هر دو خون که نشانه حیض دارد احتیاط کند به ترک آنچه بر حایض حرام است وبه جا آوردن کارهای مستحاضه.

۵ – مبتدئه

(مساله ۵۰۲) مبتدئه یعنی: زنی که دفعه اول خون دیدن او است - اگر بیشتر از ده روز خون ببیند وهمه خونهایی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد.
(مساله ۵۰۳) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض وچند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد، کمتر از سه روز وبیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض داشته باشد - مثل آن که پنج روز خون سیاه ونه روز خون زرد ودوباره پنج روز خون سیاه ببیند - باید در هر دو خون که نشانه حیض دارد احتیاط کند به ترک آنچه بر حایض حرام است وانجام کارهای مستحاضه.
(مساله ۵۰۴) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض وچند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشد، باید عادت خویشان خود را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد و اگر خویشانش عادت ندارند یا مختلف هستند در ماه اول حیض خود را هفت روز قرار می دهد و پس از آن تا روز دهم احتیاطا بین تروک حایض و اعمال مستحاضه جمع نماید و در بعد از ماه اول، حیض را سه روز قراردهد و سپس تا روز ششم یا هفتم احتیاط مذکور را انجام دهد.

۶ – ناسیه

(مساله ۵۰۵) ناسیه - یعنی: زنی که عادت خود را فراموش کرده است - اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، باید روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، حیض قرار دهدو اگر نتواند حیض را بواسطه نشانه های آن تشخیص دهد، باید شش روز یا هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اختیار اول بنابر احتیاط مستحب است.

مسائل متفرقه حیض

(مساله ۵۰۶) مبتدئه ومضطربه وناسیه وصاحب عادت عددیه، اگر خونی ببیند که نشانه حیض داشته باشد، ویقین کنند که سه روز طول می کشد، باید عبادت را ترک کنند وچنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهایی را که به جا نیاورده اند قضا نمایند، ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می کشد ونشانه حیض را هم نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را به جا آورند وکارهایی را که بر حایض حرام است ترک نمایند اگر چه تا ده روز طول بکشد.
(مساله ۵۰۷) زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض یا هم در وقت وهم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم برخلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت وهم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش بر می گردد به آنچه در این دو ماه دیده است مثلا اگر از روز اول تا هفتم خون می دیده وپاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می شود.
(مساله ۵۰۸) مقصود از یک ماه، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.
(مساله ۵۰۹) زنی که معمولاـ ماهی یک مرتبه خون می بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه حیض را داشته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بود از ده روز کمتر نباشد باید هر دو را حیض قرار دهد.

(مساله ۵۱۰) اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز یا بیشتر خونی با نشانه حیض ببیند، باید خون اول وخون آخر را حیض قرار دهد.

(مساله ۵۱۱) اگر پیش از ده روز پاك شود وبداند که در باطن خون نیست باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، بلکه اگر یقین هم داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند احتیاطا غسل کند و در پاکی در بین عبادتهای خود را به جا آورد وآنچه را بر حایض حرام است ترک نماید.

(مساله ۵۱۲) اگر پیش از ده روز پاك شود، واحتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید وکمی صبر کند وبیرون آورد، پس اگر پاك بود غسل کند وعبادتهای خود را به جا آورد و اگر پاك نبود - اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد - چنانچه در حیض عادت ندارد، یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاك شد غسل نماید و اگر آخر ده روز پاك شد، یا خون او از ده روز گذشت آخر ده روز غسل نماید و چنانچه عادتش کمتر از ده روز است، درصورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا آخر ده روز پاك می شود، نباید غسل کند، و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می گذرد، احتیاط واجب آن است که بعد از عادت، یک روز یا دو روز عبادت را ترك کند، یا جمع کند بین ترک کارهایی که بر حایض حرام است وانجام کارهای مستحاضه. و بعد از دو روز تا روز دهم کارهای استحاضه را به جا آورد وکارهایی را که بر حایض حرام است ترک نماید. پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا آخر ده روز از خون پاك شد، تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد وعبادتهایی راکه بعد از روزهای عادت به جا نیاورده قضا نماید.

(مساله ۵۱۳) اگر چند روز را حیض قرار دهد وعبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است. باید نمازهایی که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید. و اگر چند روز رابه گمان این که حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

نفاس

(مساله ۵۱۴) از وقتی که اولین جز بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند، اگر پیش از ده روز یا آخر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را درحال نفاس، نفسا می گویند.

(مساله ۵۱۵) خونی که پیش از بیرون آمدن اولین جز بچه می بیند نفاس نیست.

(مساله ۵۱۶) لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رحم خارج شود وخود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند، که اگر در رحم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

(مساله ۵۱۷) ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

(مساله ۵۱۸) هر گاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می ماند انسان می شد یا نه، لازم نیست وارسی کند، وخونی که از او خارج می شود شرعا خون نفاس نیست.

(مساله ۵۱۹) توقف در مسجد و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حایض حرام است، بر نفسا هم حرام است، وآنچه بر حایض واجب ومستحب ومکروه است بر نفسا هم واجب ومستحب و مکروه می باشد.

(مساله ۵۲۰) طلاق زن در حال نفاس باطل است، و نزدیکی کردن با او حرام می باشد، و اگر شوهرش با او نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

(مساله ۵۲۱) وقتی از خون نفاس پاك شد، باید غسل کند وعبادتهای خود را بجاآورد و اگر دوباره خون ببیند چنانچه روزهایی که

خون دیـده بـا روزهـایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشـد، بنابر احتیاط واجب روزهایی را که خون دیده نفاس قرار دهد و در روزهایی که در بین پاک بوده آنچه را بر نفسا حرام است ترک کند وعبادتهای خود را به جا آورد.

(مساله ۵۲۲) اگر از خون نفاس پاک شود واحتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کند که اگر پاک است. برای عبادتهای خود غسل کند.

(مساله ۵۲۳) اگر خون نفـاس از ده روز بگـذرد، چنـانچه در حیض عادت دارد، به انـدازه روزهای عادت او نفاس وبقیه، استحاضـه است. و اگر عادت نـدارد، تا ده روز نفاس و بقیه، اسـتحاضه می باشد. واحتیاط مسـتحب آن است که کسـی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که ندارد، بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را به جا آورد، و کارهایی را که بر نفسا حرام است ترک کند.

(مساله ۵۲۴) زنی که عادت حیضـش کمتر از ده روز است، اگر بعـد از زایمان بیشتر از روزهای عادتش خون ببینـد، بایـد به انـدازه روزهـای عـادت را نفـاس قرار دهـد وبعـد از آن بنـابر احتیاط واجب تا دو روز عبادت را ترک نمایـد وبعـد از دو روز تا روز دهم، کارهـای اسـتحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفسا حرام است ترک نمایـد، و اگر از ده روز بگـذرد، اسـتحاضه است وباید روزهای بعـد از عادت تا روز دهم، را هم اسـتحاضه قرار دهد وعبادتهایی را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید. مثلا زنی که عـادت او شـش روز بوده اگر بیشتر از شـش روز خون ببینـد بایـد شـش روز را نفاس قرار دهـد وبنابر احتیاط واجب در روز هفتم و هشـتم عبادت را ترک کند و در روز نهم ودهم کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفسا حرام است ترک نماید، و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

(مساله ۵۲۵) زنی که در حیض عـادت دارد، اگر بعـد از زایمـان، تـا یـک مـاه یـا بیشتر از یـک ماه پی در پی خون ببینـد، به انـدازه روزهای عادت او نفاس است وده روز از خونی که بعـد از نفاس می بینـد - اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشـد -استحاضـه است. مثلاـ زنی که عـادت حیض او از بیسـتم مـاه تـا بیست وهفتم است، اگر روز دهم مـاه زاییـد وتا یکماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس واز روز هفدهم تا ده روز، حتی خونی که در روزهای عادت خود - که از بیسـتم تا بیست و هفتم است - می بینـد، اسـتحاضه می باشـد، و بعـد از گذشـتن ده روز، اگر خونی راکه می بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است، چه نشانه حیض داشـته باشد یا نداشـته باشد و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه حیض داشته باشد و اگر بعد از گذشتن ده روز از نفاس، در روزهایی که عادت حیض او نباشـد، خونی ببینـد که نشانه حیض نداشـته باشـد، بایـد احتیاطا تا وقتی که ممکن است آن خون حیض باشد، آنچه را بر حایض حرام است ترک کند وکارهای مستحاضه را بجاآورد.

(مساله ۵۲۶) زنی که در حیض عادت نـدارد. اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس وده روز دوم آن استحاضه است وخونی که بعد از آن می بیند، اگر نشانه حیض داشته باشد حیض وگر نه آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میت

(مساله ۵۲۷) اگر کسی بدن انسان مرده ای را، که سرد شده و غسلش نداده اند مس کند - یعنی: جایی از بدن خود را به آن برساند - بایـد غسل مس میت نمایـد، چه در خواب مس کنـد چه در بیـداری، با اختیار مس کنـد یا بی اختیار مس کند، حتی اگر ناخن یا استخوان او به ناخن یا استخوان میت برسد، باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند، غسل بر او واجب نیست.

(مساله ۵۲۸) برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگرچه جایی را که سرد شده، مس نماید.

(مساله ۵۲۹) اگر موی خود را به بـدن میت برسانـد، یا بدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برساند، احتیاط واجب

آن است که غسل کند.

(مساله ۵۳۰) برای مس بچه مرده حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده و یا خلقتش تمام شده اگر چه کمتر از چهار ماهه باشد غسل واجب است. بلکه بنابر احتیاط مستحب، برای مس بچه سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد وخلقتش هم تمام نشده باید غسل کرد. بنابراین اگر بچه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید وبدنش سرد شده باشد و ظاهر بدن مادر را مس کند، مادر او باید غسل مس میت کند و همچنین اگر بچه کمتر از چهار ماه داشته باشد ولی خلقتش تمام باشد که در این صورت نیز بنابر احتیاط واجب مادر او باید غسل مس میت نماید.

(مساله ۵۳۱) بچه ای که بعد از مردن مادر بدنیا می آید، وقتی بالغ شد بنابر احتیاط واجب، باید غسل مس میت کند.

(مساله ۵۳۲) اگر انسان، میتی را که سه غسل او کاملاـ تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی شود ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود، جایی از بدن او را مس کند - اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد - باید غسل مس میت نماید.

(مساله ۵۳۳) اگر دیوانه یا بچه نا بالغی میت را مس کند، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد، باید غسل مس میت نماید.

(مساله ۵۳۴) اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود وپیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، اگر از میت جدا شده بنابر احتیاط واجب غسل مس میت نماید.

(مساله ۵۳۵) برای مس استخوانی که گوشت ندارد وآن را غسل نداده اند - چه از مرده جدا شده باشد، چه از زنده - بنابر احتیاط واجب، باید غسل کرد و همچنین است برای مس دندانی که از مرده جدا شده، در صورتی که آن مرده را غسل نداده باشند، ولی برای مس دندانی که از زنده جدا شده وگوشت ندارد، یا گوشت آن خیلی کم است، غسل واجب نیست.

(مساله ۵۳۶) غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند ولی کسی که غسل مس میت کرده اگر بخواهد نماز بخواند. باید اگر وضو نداشته وضو هم بگیردو اگر وضو داشته چون باطل شدن وضو به مس میت محل تامل است بنابر احتیاط وضو هم بگیرد.

(مساله ۵۳۷) اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

(مساله ۵۳۸) برای کسی که بعد از مس میت، غسل نکرده است، توقف در مسجد و جماع و خواندن آیه هایی که سجده واجب دارد، مانعی ندارد ولی برای نماز ومانند آن، باید غسل کند وراجع به وضو به دستور مساله پیش رفتار نماید.

احکام محتضر

(مساله ۵۳۹) بنابر احتیاط واجب مسلمانی را که محتضر است - یعنی: در حال جان دادن می باشد - مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک - باید به پشت بخوابانند، بطوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او کاملا به این طور ممکن نیست، تا اندازه ای که ممکن است، باید به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد، بهتر این است که او را رو به قبله بنشانند واگر آن هم نشود، او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

(مساله ۵۴۰) احتیاط آن است که تا وقتی غسل میت تمام نشده، او را رو به قبله بخوابانند ولی بعد از آن که غسلش تمام شد، بهتر است او را مثل حالتی که بر اونماز می خوانند، بخوابانند.

(مساله ۵۴۱) بنابر احتیاط واجب رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و بنابر احتیاط تا ممکن می شود از ولی او اذن بگیرد.

(مساله ۵۴۲) مستحب است شهادتین واقرار به دوازده امام (علیه السلام)و سایر عقاید حقه را، به کسی که در حال جان دادن است،

طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

(مساله ۵۴۳) مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد: (اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتك یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور اللهم ارحمنی فانك رحیم).

(مساله ۵۴۴) مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود بجایی که نماز می خوانده ببرند.

(مساله ۵۴۵) مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او، سوره مبارکه یس والصافات واحزاب وآیه الکرسی وآیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف وسه آیه آخر سوره بقره، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

(مساله ۵۴۶) تنها گذاشتن محتضر، وگذاشتن چیزی روی شکم او، وبودن جنب وحایض نزد او، وحرف زدن زیاد، وگریه کردن وتنها گذاشتن زنها نزد او، مکروه است.

احکام بعد از مرگ

(مساله ۵۴۷) بعد از مرگ مستحب است، چشم ها و لب ها و چانه میت را ببندند ودست وپای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده چراغ روشن کنند وبرای تشییع جنازه او، مومنین را خبر کنند و در تشییع، آداب اسلام را رعایت کنند و از شرکت بانوان در تشییع که مکروه است مخصوصا حرکت آنان جلوتر از مردان آن هم با مظاهر غیر اسلامی جلوگیری نمایندو منظره عبرت آور تشییع جنازه را به معصیت و تشبه به عادات و رسوم کفار که حاکی از عدم استقلال فکری و نفوذ بیگانگان است آلوده نکنند واجازه ندهند که آداب و رسوم مخالفین اسلام، به اجتماع مسلمین راه پیدا کند چه خوب است که مسلمین برای حفظ سنن مذهبی واستقلال فکری خود در همه شئون روش اولیا اسلام (علیه السلام)را سر مشق قرار دهند و از عواقب وخیم تشبه به بیگانگان بپرهیزند. و نیز مستحب است در دفن میت عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و اگر میت حامله باشد وبچه در شکم او زنده باشد، باید بقدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند وطفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

(مساله ۵۴۸) غسل وکفن ونماز ودفن مسلمان – اگر چه دوازده امامی نباشد – برهر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود وچنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیت کرده اند.

(مساله ۵۴۹) اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نا تمام بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

(مساله ۵۵۰) اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

(مساله ۵۵۱) اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

(مساله ۵۵۲) برای غسل وکفن ونماز ودفن میت، بایداز ولی او اجازه بگیرند.

(مساله ۵۵۳) ولی زن، شوهر او است وبعد از او، مردانی که از میت ارث می برند مقدم بر زنان ایشانند.

(مساله ۵۵۴) اگر کسی بگوید: من ولی یا وصی میت می باشم یا بگوید ولی میت به من اجازه داده که غسل وکفن ودفن او را انجام دهم و احتمال داده شود که راست می گوید، انجام کارهای میت با او است مگر آن که کس دیگر بگوید، که من وصی یا ولی میت هستم یا از ولی میت اجازه دارم، که در این صورت حرف کسی پذیرفته است که دو نفر عادل به گفته او، شهادت دهند.

(مساله ۵۵۵) اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی، کس دیگر را معین کند، وصیت او صحیح است و احتیاط آن است که ولی هم به او در عمل به وصیت اجازه بدهد، و لازم نیست کسی که میت او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

(مساله ۵۵۶) واجب است میت را، سه غسل بدهند:

اول - با آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوم - با آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوم - با آب خالص.

(مساله ۵۵۷) سدر وکافور باید به اندازه ای زیاد نباشد، که آب را مضاف کند، به اندازه ای هم کم نباشد، که نگویند سدر وکافور با آب مخلوط شده است.

(مساله ۵۵۸) اگر سدر وکافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

(مساله ۵۵۹) اگر سدر وکافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد- مثل آن که غصبی باشد - باید به جای هر کدام که ممکن نیست، میت را با آب خالص غسل بدهند.

(مساله ۵۶۰) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از انجام سعی در احرام حج و پیش از تقصیر در احرام عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند.

(مساله ۵۶۱) کسی که میت را غسل می دهد، باید مسلمان دوازده امامی و بالغ وعاقل باشد ومسائل غسل را هم بداند.

(مساله ۵۶۲) کسی که میت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد - یعنی: غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد - وبرای غسل دوم و سوم هم، نیت غسل را تجدید نماید.

(مساله ۵۶۳) غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است. و غسل و کفن و دفن کافر واولاد او، جایز نیست. و کسی که از بچگی دیوانه بوده وبه حال دیوانگی بالغ شده چنانچه پدر ومادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد واگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست و اگر بچه در دار اسلام پیدا شود ومعلوم نباشد که پدر ومادر او یا یکی از آنان مسلمان است یا نه محکوم به اسلام است. و باید او را غسل دهند.

(مساله ۵۶۴) بچه سقط شده را، اگر چهار ماه یا بیشتر دارد یا اگر چهار ماه ندارد ولی خلقتش تمام باشد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد وخلقتش هم تمام نشده، باید در پارچه ای بپیچند وبدون غسل، دفن کنند.

(مساله ۵۶۵) اگر مرد، زن را و زن مرد را غسل بدهد باطل است، ولی زن می تواند شوهر خود و شوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود وشوهر، زن خود را درحال اختیار غسل ندهد.

(مساله ۵۶۶) مرد می تواند دختر بچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد و زن هم می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

(مساله ۵۶۷) اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند ومحرمند، مثل مادر وخواهر وعمه وخاله، یا بواسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، می توانند با رعایت ستر عورت، او را غسل بدهند. و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند ومحرمند، یا بواسطه شیر خوردن با او محرم شده اند می توانند با رعایت ستر عورت او را غسل دهند.

(مساله ۵۶۸) اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند بهتر آن است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

(مساله ۵۶۹) نگاه کردن به عورت میت حرام است و کسی که او را غسل می دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

(مساله ۵۷۰) اگر جایی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آن که آنجا را غسل بدهند، آب بکشند واحتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل پاک باشد.

(مساله ۵۷۱) غسل میت مثل غسل جنابت است. و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند. ولی در غسل ترتیبی فروبردن هر یک از سه قسمت بدن میت را در آب کثیر بی اشکال است.

(مساله ۵۷۲) کسی را که درحال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

(مساله ۵۷۳) مزد گرفتن برای غسل دادن میت، حرام است و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد. آن غسل باطل است ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

(مساله ۵۷۴) اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل میت را یک تیمم بدهند، و احتیاط واجب آن است که یک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند و اگر کسی که تیمم می دهد، در تیمم سوم قصد ما فی الذمه نماید یعنی: نیت کند که این تیمم را برای آن که به تکلیف عمل شده باشد، انجام می دهم - تیمم چهارم لازم نیست.

(مساله ۵۷۵) کسی که میت را تیمم می دهد، باید دست خود را به زمین بزند وبه صورت و پشت دستهای میت بکشد و اگر ممکن باشد، احتیاط لازم آن است که بادست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

(مساله ۵۷۶) میت مسلمان را باید با سه پارچه - که آنها را لنگ و پیراهن وسر تا سری می گویند - کفن نمایند.

(مساله ۵۷۷) لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند. و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید از سر شانه، از دو طرف بدن، تا نصف ساق پا برسد که تمام بدن را تا نصف ساق پا بپوشاند و بهتر آن است که تا روی پا برسد ودرازی سر تا سری باید بقدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

(مساله ۵۷۸) مقداری از لنگ، که از ناف تا زانو را می پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند، مقدار واجب کفن است وآنچه بیشتر از این مقدار در مساله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می باشد.

(مساله ۵۷۹) اگر ورثه بالغ باشند واجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را -که در مساله قبل گفته شد - از سهم آنان بردارند، اشکال ندارد واحتیاط آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده، برندارند.

(مساله ۵۸۰) اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بر دارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

(مساله ۵۸۱) اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند وبخواهند از اصل مال بردارند احوط آن است که در تکفین او به مقدار واجب کفن که قیمتش مطابق شان میت باشد اکتفا نمایند.

(مساله ۵۸۲) کفن زن بر شوهر است، اگرچه زن از خود، مال داشته باشد وهمچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق رجعی بدهند وپیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد وچنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

(مساله ۵۸۳) کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او درحال حیات بر آنان واجب باشد.

(مساله ۵۸۴) احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن بقدری نازک نباشد، که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

(مساله ۵۸۵) کفن کردن با پوست مردار وچیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست. و چنانچه کفن میت غصبی باشد وصاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند.

(مساله ۵۸۶) کفن کردن میت با چیز نجس وبا پارچه ابریشمی خالص، یا پارچه ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

(مساله ۵۸۷) کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جایز نیست، و احتیاط واجب آن است که با پوست حیوان حلال گوشتی هم که به دستور شرع ذبح شده، میت را کفن نکنند، ولی اگر کفن از مو وپشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

(مساله ۵۸۸) اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند، اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

(مساله ۵۸۹) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود وپوشاندن سر وصورتش اشکال ندارد.

(مساله ۵۹۰) مستحب است انسان در حال سلامت کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

(مساله ۵۹۱) بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند - یعنی: به پیشانی وکف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند - و بنابر احتیاط واجب در این چند موضع مقداری کافور هم بگذارند ومستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند، وباید کافور ساییده وتازه باشد، و اگر بواسطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد بنابر احتیاط کافی نیست.

(مساله ۵۹۲) احتیاط واجب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

(مساله ۵۹۳) بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن وبعد از آن هم مانعی ندارد.

(مساله ۵۹۴) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر پیش از تقصیر در احرام عمره و پیش از انجام سعی در احرام بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست.

(مساله ۵۹۵) زنی که شوهر او مرده وهنوز عده اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او

واجب است.

(مساله ۵۹۶) احتیاط مستحب آن است که، میت را با مشک و عنبر و عود وعطرهای دیگر خوشبو نکنند و اینها را با کافور هم مخلوط ننمایند.

(مساله ۵۹۷) مستحب است، قدری تربت حضرت سید الشهدا (علیه السلام)را با کافور مخلوط کنند ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

(مساله ۵۹۸) اگر کافور پیدا نشود، یا فقط به اندازه غسل باشد، حنوط لازم نیست، وچنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد، باید اول پیشانی و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

(مساله ۵۹۹) مستحب است دو چوب تر وتازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

(مساله ۶۰۰) نماز خواندن بر میت مسلمان - اگر چه بچه باشد - واجب است، ولی باید پدر ومادر آن بچه، یا یکی از آنان مسلمان باشند وشش سال بچه هم تمام شده باشد.

(مساله ۶۰۱) نماز خواندن بر بچه ای که شش سال او تمام نشده، مستحب است، ولی نماز خواندن بر بچه ای که مرده بدنیا آمده، مستحب نیست.

(مساله ۶۰۲) نمازمیت باید بعد از غسل وحنوط وکفن کردن او خوانده شود، واگر پیش از اینها بخوانند - اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مساله باشد - کافی نیست.

(مساله ۶۰۳) کسی که می خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد وبدن ولباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، ولی احتیاط لازم آن است که تکلم وخنده وپشت به قبله کردن وکارهایی را که مانند اینها، نماز را باطل می کند ترک نماید.

(مساله ۶۰۴) کسی که به میت نماز می خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، بطوری که سر او بطرف راست نمازگزار وپای او بطرف چپ نمازگزار باشد.

(مساله ۶۰۵) مکان نمازگزار باید غصبی نباشد و نیز باید از جای میت پست تر یا بلند تر نباشد، ولی پستی وبلندی مختصر اشکال ندارد.

(مساله ۶۰۶) نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند اگر از میت دور باشد چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد.

(مساله ۶۰۷) نمازگزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

(مساله ۶۰۸) بین میت ونمازگزار، باید پرده ودیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ولی اگر میت در تابوت ومانند آن باشد اشکال ندارد.

(مساله ۶۰۹) در وقت خواندن نماز، باید عورت میت پوشیده باشد واگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را - اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد - بپوشانند.

(مساله ۶۱۰) نماز میت را باید ایستاده وبا قصد قربت بخواند و در موقع نیت، میت را معین کند مثلا نیت کند، نماز می خوانم بر این میت قربه الی اللّه.

(مساله ۶۱۱) اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند می شود نشسته بر او نماز خواند.

(مساله ۶۱۲) اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند احتیاط آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد، و ولی هم اجازه بدهد.

(مساله ۶۱۳) مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت از اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

(مساله ۶۱۴) اگر میت را عمدا یا از روی فراموشی، یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجب است با شرطهایی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

نماز میت

(مساله ۶۱۵) نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیت وگفتن تکبیر اول بگوید: (اشهد ان لا اله الا اللّه وان محمدا رسول اللّه).

بعد از تکبیر دوم بگوید: (اللهم صل علی محمد وآل محمد) و بعد از تکبیر سوم بگوید: (اللهم اغفر للمومنین والمومنات).

وبعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید: (اللهم اغفر لهذا المیت) و اگر زن است بگوید: (اللهم اغفر لهذه المیت).

وبعد تکبیر پنجم را بگوید وبهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: (اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعه).

و بعد از تکبیر دوم بگوید: (اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل علی جمیع الانبیا والمرسلین والشهدا والصدیقین وجمیع عباد اللّه الصالحین).

وبعد از تکبیر سوم بگوید: (اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیا منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شی قدیر).

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است، بگوید: (اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لانعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له. اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین). وبعد تکبیر پنجم را بگوید.

ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: (اللهم ان هذه امتک وابنه عبدک وابن امتک نزلت بک وانت خیر منزول به اللهم انا لانعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا، اللهم ان کانت محسنه فزد فی احسانها وان کانت مسیئه فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین).

(مساله ۶۱۶) باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود.

(مساله ۶۱۷) کسی که نماز میت را به جماعت می خواند، باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

(مساله ۶۱۸) چند چیز در نماز میت مستحب است:

اول -کسی که نماز میت می خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد واحتیاط مستحب آن است که در صورتی تیمم کند که وضو وغسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوم -اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می خواند، مقابل وسط قامت او بایستد واگر میت زن است، مقابل سینه اش بایستد.

سوم -پا برهنه نماز بخواند.

چهارم -در هر تکبیر دستها را بلند کند.

پنجم -فاصله او با میت بقدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم -نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم -امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند وکسانی که با او نماز می خوانند آهسته بخوانند.

هشتم -در جماعت اگر چه ماموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد.

نهم -نمازگزار به میت ومومنین زیاد دعا کند.

دهم - پیش از نماز سه مرتبه بگوید: (الصلاه).

یازدهم -نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند.

دوازدهم -زن حایض اگر نماز میت را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد.

(مساله ۶۱۹) خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

(مساله ۶۲۰) واجب است میت را طوری در زمین دفن کننـد، که بوی او بیرون نیایـد و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر ومانند آن محکم کنند.

(مساله ۶۲۱) اگر دفن میت در زمین ممکن نباشـد، می تواننـد به جای دفن، او را در بنا یا تابوتی بگذارنـد که از درنـدگان محفوظ باشد و بوی او هم بیرون نیاید.

(مساله ۶۲۲) میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلو بدن او رو به قبله باشد.

(مساله ۶۲۳) اگر کسی در کشتی بمیرد، چنـانچه جسـد او فاسـد نمی شود و بودن اودر کشتی مـانعی نـدارد، بایـد صبر کننـد تـا به خشکی برسند واو را در زمین دفن کنند وگرنه، باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت بنابر احتیـاط در صورت امکـان او را در خمره بگذارنـد و درش را ببندنـد و به دریـا بیندازنـد و اگر ممکن نشـد، چیز سـنگینی به پـایش ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن است، باید او را در جایی بیندازند که فورا طعمه حیوانات نشود.

(مساله ۶۲۴) اگر بترسـند که دشـمن قبر میت را بشـکافد و بـدن او را بیرون آورد وگوش یـا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد، باید بطوری که در مساله پیش گفته شد، او را به دریا بیندازند.

(مساله ۶۲۵) مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را، درصورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

(مساله ۶۲۶) اگر زن کافره بمیرد و بچه در شـکم او مرده باشـد، یا هنوز روح به بـدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

(مساله ۶۲۷) دفن مسلمان، در قبرستان کفار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

(مساله ۶۲۸) دفن مسلمان در جایی که بی احترامی باشد - مانند جایی که خاکروبه و کثافت می ریزند - جایز نیست.

(مساله ۶۲۹) دفن میت، در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن میت وقف شده، جایز نیست.

(مساله ۶۳۰) دفن میت در قبر مرده دیگر جایز نیست، مگر آن که قبر، کهنه شده ومیت اولی از بین رفته باشد.

(مساله ۶۳۱) چیزی که از میت جـدا می شود - اگر چه مو وناخن و دنـدانش باشـد- بنابر احتیاط بایـد با او دفن شود و دفن ناخن و

دندانی که در حال حیات از انسان جدا می شود، مستحب است.

(مساله ۶۳۲) اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید درچاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند و بر او نماز بگذارند.

(مساله ۶۳۳) اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید بوسیله شوهرش اگر اهل فن است او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست زنی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نیست مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نشود، مرد نا محرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد و درصورتی که آن هم پیدا نشود زنی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد.

(مساله ۶۳۴) هر گاه مادر بمیرد وبچه در شکمش زنده باشد - اگرچه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند - باید بوسیله کسانی که در مساله پیش گفته شد پهلوی چپ او را بشکافند و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند مگر این که تشخیص داده شود که بچه از طرف دیگر سالم بیرون می آید و از طرف چپ سالم بیرون نمی آید.

مستحبات دفن

(مساله ۶۳۵) مستحب است، قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند و میت رادر نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد -مثل آن که مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند - و نیز مستحب است جنازه را در چند ذراعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند و در هر مرتبه، زمین بگذارند و بردارند ودر نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است، در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایندو اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن، پارچه ای روی قبر بگیرند، و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند و دعاهایی که دستور داده شد، پیش از دفن وموقع دفن بخوانند و بعد از آن که میت را در لحد گذاشتند، گره های کفن را باز کنند وصورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، دست راست را بشانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و بشدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: (اسمع، افهم یا فلان بن فلان) و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگویند مثلا اگر اسم او محمد است و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند: (اسمع، افهم یا محمد بن علی) پس از آن بگویند: (هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهاده ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له وان محمدا (صلی الله علیه و اله) عبده ورسوله وسید النبیین وخاتم المرسلین وان علیا امیر المومنین وسید الوصیین وامام افترض اللّه طاعته علی العالمین وان الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم الحجه المهدی صلوات اللّه علیهم ائمه المومنین وحجج اللّه علی الخلق اجمعین وائمتک ائمه هدی ابرار یا فلان بن فلان) وبه جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگویند وبعد بگویند: (اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عند اللّه تبارک وتعالی وسئلاک عن ربک وعن نبیک وعن دینک وعن کتابک وعن قبلتک وعن ائمتک فلا تخف ولا تحزن وقل فی جوابهما اللّه ربی ومحمد (صلی الله علیه و اله) نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبه قبلتی وامیر المومنین علی بن ابیطالب امامی والحسن بن علی المجتبی امامی والحسین بن علی الشهید بکربلا امامی وعلی زین العابدین امامی ومحمد الباقر امامی وجعفر الصادق امامی وموسی الکاظم امامی وعلی الرضا امامی ومحمد الجواد امامی وعلی الهادی امامی والحسن العسکری امامی والحجه

القائم المنتظر امامی هولاً صلوات اللّه علیهم اجمعین ائمتی وسادتی و قادتی وشفعائی به هم اتولی ومن اعدائهم اتبر فی الدنیا والاخره ثم اعلم یـا فلاـن بن فلان) و به جای فلان بن فلان اسم میت وپـدرش را بگوینـد بعـد بگوینـد: (ان اللّه تبارک وتعالی نعم الرب وان محمـدا (صـلی الله علیه و اله) نعم الرسول وان علی بن ابیطـالب واولاـده المعصومین الائمه الاثنی عشـر نعم الائمه وان ما جا به محمد (صـلی الله علیه و اله) حق وان الموت حق وسوال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق والصـراط حق وتطایر الکتب حق وان الجنه حق والنار حق وان الساعه آتیه لاریب فیها وان اللّه یبعث من فی القبور) پس بگوینـد: (افهمت یا فلان) وبه جای فلان اسـم میت را بگوینـد پس از آن بگوینـد: (ثبتـک اللّه بـالقول الثابت وهـداک اللّه الی صـراط مسـتقیم وعرف اللّه بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمته) پس بگویند: (اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک ولقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک).

(مساله ۶۳۶) مسـتحب است کسـی که میت را در قبر می گـذارد، بـا طهـارت و سـربرهنه و پا برهنه باشـد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیایـد و غیر از خویشان میت کسانی که حاضـرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزنـد وبگوینـد (انا للّه وانا الیه راجعون) و اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

(مساله ۶۳۷) مسـتحب است قبر را مربع یـا مربع مسـتطیل بسازنـد و به انـدازه چهـار انگشت از زمین بلنـد کننـد و نشانه ای روی آن بگذارند که اشـتباه نشود و روی قبر آب بپاشـند و بعد از پاشـیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده، در خاک فرو برنـد وهفت مرتبه، سوره مبارکه (انا انزلناه) بخواننـد وبرای میت طلب آمرزش کنند واین دعا را بخوانند: (اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمه من سواک).

(مساله ۶۳۸) پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند، مستحب است ولی میت، یا کسی که ازطرف میت اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

(مساله ۶۳۹) بعد از دفن، مسـتحب است صاحبان عزا را تسـلیت دهند ولی اگر مدتی گذشـته است که بواسطه تسلیت دادن، مصیبت یادشـان می آیـد، ترک آن بهتراست و نیز مسـتحب است تـا سه روز برای اهل خانه میت غـذا بفرسـتند و غـذاخوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

(مساله ۶۴۰) مسـتحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصا در مرگ فرزنـد صبر کنـد و هر وقت میت را یاد می کند (انا للّه وانا الیه راجعون) بگویـد و برای میت قرآن بخواند و سـر قبر پدر ومادر، از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

(مساله ۶۴۱) جایز نیست، انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

(مساله ۶۴۲) پاره کردن یقه در مرگ غیر از پدر وبرادر جایز نیست.

(مساله ۶۴۳) اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد بطوری که خونین شودو یا موی خود را بکند و یا مرد در مرگ زن و یا بچه خود یقه و لباس خود را پاره کنـد بایـد یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر بر هیچ یک ازآنها قدرت نداشته باشد سه روز روزه بگیرد و اگر زن موی خود را در عزای میت ببرد، کفاره آن دو ماه پی درپی روزه گرفتن و یا یک بنده آزاد کردن و یا شصت مسکین طعام دادن است.

(مساله ۶۴۴) احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

(مساله ۶۴۵) مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند ودستور آن این است که: در رکعت اول بعد

از حمد، یک مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه (انا انزلناه) بخوانند وبعد از سلام نماز بگویند: (اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان) و به جای کلمه فلان، اسم میت را بگویند.

(مساله ۶۴۶) نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند، ولی بهتر است در اول شب، بعد از نماز عشا خوانده شود.

(مساله ۶۴۷) اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تاخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول دفن او تاخیر بیندازند.

نبش قبر

(مساله ۶۴۸) نبش قبر مسلمان - یعنی: شکافتن قبر او - اگر چه طفل یا دیوانه باشد، حرام است ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

(مساله ۶۴۹) نبش قبر امامزاده ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

(مساله ۶۵۰) شکافتن قبر در نه مورد حرام نیست بلکه در بعضی از آنها واجب است:

اول - آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد ومالک زمین راضی نشود که درآنجا بماند.

دوم - آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت، که به ورثه او رسیده، با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن اینها نمی توانند قبر را بشکافند مگر آن که زیادتر از ثلث باشد و ورثه امضا نکرده باشند.

سوم - آن که میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند ولی اگر نبش دراین صورت باعث هتک میت و اذیت مردم شود جایز نیست.

چهارم - آن که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم - آن که میت را در جایی که بی احترامی به او است - مثل قبرستان کفار، یا جایی که کثافت و خاکروبه می ریزند - دفن کرده باشند.

ششم - آن که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند، مثلا بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که دفنش کرده اند بیرون آورند.

هفتم - آن که بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

هشتم - آن که قسمتی از بدن میت با او دفن نشده باشد، احتیاط لازم آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

نهم - آن که میت را بخواهند به یکی از مشاهد مشرفه نقل کنند که جواز در این صورت نیز مشروط به این است که نبش باعث هتک میت نشود.

غسلهای مستحب

(مساله ۶۵۱) غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ – غسل جمعه، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر بجاآورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب جمعه به جا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد، و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می تواند روز پنجشنبه غسل کند و یا در شب جمعه رجاءً غسل را انجام دهد ومستحب است در موقع غسل جمعه بگوید: (اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله. اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین).

۲ – غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق، مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم وبیست و هفتم و بیست و نهم، بیشتر سفارش شده است ووقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است وبهتر است مقارن غروب، یا کمی پیش از غروب به جا آورده شود، ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشا به جا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد.

۳ – غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و چون احتمال می رود که وقت آن تا غروب باشد اگر بعد از ظهر آن را به جا آورد احتیاط آن است که به قصد رجا باشد.

۴ –غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب به جا آورده شود.

۵ – غسل روزهشتم ونهم ذیحجه ودر روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر بجاآورد.

۶ – غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

۷ – غسل روز عید غدیر و بهتر است پیش از ظهر آن را انجام دهند.

۸ – غسل روز بیست و چهارم ذیحجه.

۹ –غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست وپنجم ذیقعده.

۱۰ –غسل دادن بچه ای که تازه بدنیا آمده و وقت آن بعد از تولد است تا دو سه روز که بگویند تازه بدنیا آمده و اگر تاخیر شد رجاءً غسل بدهند.

۱۱ – غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲ – غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۱۳ – غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده.

۱۴ –غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمدا نخوانده درصورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد بلکه احتیاط ترک نکردن این غسل است چنانچه احتیاط آن است که به قصد ما فی الذمه به جا آورد از جهت تاخیر نماز یا از جهت به جا آوردن قضای نماز.

۱۵ –غسل کسی که برای تماشای دار آویخته، رفته وآن را دیده باشد ولی اگر اتفاقا یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

(مساله ۶۵۲) پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه، مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و اله) و حرم ائمه (علیه السلام)مستحب است انسان غسل کند، و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود، یک غسل کافی است وکسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجد الحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیت همه یک غسل کند کافی است. و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و اله) شود، یک غسل برای همه کفایت می کندو برای زیارت پیغمبر (صلی الله علیه و اله) وائمه (علیه السلام)از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن ازخداوند

عالم و همچنین برای توبه ونشاط به جهت عبادت و برای سفر رفتن خصوصا سفر زیارت حضرت سید الشهدا(علیه السلام)مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسلهایی را که در این مساله گفته شد به جا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید مثلا بخوابد، مستحب است دوباره غسل را به جا آورد.

(مساله ۶۵۳) انسان نمی تواند با غسل مستحبی، کاری که مانند نماز، وضو لازم دارد انجام دهد.

(مساله ۶۵۴) اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه، یک غسل بجاآورد کافی است.

تیمم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد

اول – آن که تهیه آب بقدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

(مساله ۶۵۵) اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل بقدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است، باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی ((۱)) که با کمان پرتاب می کردند، و اگر زمین آن پست وبلند نیست، باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر، جستجو نماید.

(مساله ۶۵۶) اگر بعضی از چهار طرف هموار وبعض دیگر پست و بلند باشد باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست، به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

(مساله ۶۵۷) در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، درآن طرف جستجو لازم نیست.

(مساله ۶۵۸) کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین یا اطمینان دارد، در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، باید برای تهیه آب برود ولی اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست.

(مساله ۶۵۹) لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود.بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد.بنابراین اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

(مساله ۶۶۰) اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود یا در منزل، یا در قافله آب هست، باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

(مساله ۶۶۱) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می کند، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مساله ۶۶۲) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می شود، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مساله ۶۶۳) اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتواند تحمل کند، جستجو لازم نیست.

(مساله ۶۶۴) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است.

(مساله ۶۶۵) کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، نمازش باطل است.

(مساله ۶۶۶) اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از وقت بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده،

نماز او صحیح است و اگر در وقت فهمید احتیاط، اعاده نماز با وضو است.

(مساله ۶۶۷) کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۶۶۸) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیه آب برای او ممکن نیست، یا نمی تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید ولی می تواند با زوجه خود نزدیکی نماید هر چند بداند بعدا امکان غسل برای او فراهم نخواهد شد.

(مساله ۶۶۹) اگر پیش از وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خودرا باطل کند، تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، احتیاط مستحب آن است که آن را باطل نکند و تا ممکن است رعایت این احتیاط را بنماید.

(مساله ۶۷۰) کسی که فقط به مقدار وضو، یا به مقدار غسل آب دارد و می داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است و احتیاط مستحب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد و تا ممکن است این احتیاط را مراعات نماید.

(مساله ۶۷۱) کسی که می داند آب پیدا نمی کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خودرا باطل کند، یا آبی را که دارد بریزد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمم

(مساله ۶۷۲) اگر بواسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند وهمچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن، بقدری مشقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند.

(مساله ۶۷۳) اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو وریسمان ومانند اینها لازم دارد ومجبور است بخرد، یا کرایه نماید - اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد - باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند ولی اگر تهیه آنها بقدری پول می خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

(مساله ۶۷۴) اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

(مساله ۶۷۵) اگر کندن چاه مشقت ندارد، باید برای تهیه آب چاه بکند.

(مساله ۶۷۶) اگر کسی مقداری آب، بی منت به او ببخشد، باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم

(مساله ۶۷۷) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که بواسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند و یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید ولی اگر برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

(مساله ۶۷۸) لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد. چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود، باید تیمم کند.

(مساله ۶۷۹) کسی که مبتلا بدرد چشم است وآب برای او ضرر دارد، باید تیمم کند.

(مساله ۶۸۰) اگر بواسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند وپیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و اگر

بعد از نماز پیش از گذشتن وقت بفهمد، بنابر احتیاط واجب بایـد دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند و اگر وقت گذشته باشد، قضا ندارد.

(مساله ۶۸۱) کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، بنابر احتیاط واجب باید اگر در وقت است و نماز را نخوانده تیمم هم بنماید و اگر نماز را خوانده دوباره آن را با تیمم بخواند و اگر وقت گذشته با وضو یا غسل آن را قضا نماید.

چهارم از موارد تیمم

(مساله ۶۸۲) هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یـا غسل برسانـد خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطنـد - مانند نوکر و کلفت - از تشنگی بمیرند، یا مریض شوند، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید به جای وضو و غسل تیمم نمایـد و نیز اگر بترسـد حیوانی که مال خود او است از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن حیوان بدهد و تیمم نماید و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است، بطوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود.

(مساله ۶۸۳) اگر غیر از آب پـاکی که برای وضو وغسـل دارد، آب نجسی هم به مقـدار آشامیـدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشـد، بایـد آب پاك را برای آشامیـدن بگـذارد و با تیمم نماز بخوانـد، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد، باید آب نجس را به آن حیوان بدهد و با آب پاك، وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمم

(مساله ۶۸۴) کسی که بدن یا لباسش نجس است وکمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی مانـد، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم

(مساله ۶۸۵) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب وظرف دیگری ندارد، باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم

(مساله ۶۸۶) هرگاه وقت بقـدری تنگ باشـد که اگر وضو بگیرد یا غسل کنـد تمام نماز، یا مقـداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند.

(مساله ۶۸۷) اگر عمدا نماز را بقدری تاخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح است اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

(مساله ۶۸۸) کسی که شك دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه، باید تیمم کند و نماز بخواند.

(مساله ۶۸۹) کسی که بواسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را باطل نکرده باشد، در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد، باید دوباره تیمم نماید.

(مساله ۶۹۰) کسی که آب دارد، اگر بواسطه تنگی وقت بـا تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه اش تیمم باشد، احتیاط مستحب آن است که برای نمازهای بعد دوباره تیمم کند.

(مساله ۶۹۱) اگر انسان بقـدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد، یا غسل کند ونماز را بدون کارهای مستحبی آن - مثل اقامه و قنوت - بخوانـد، بایـد غسل کنـد یا وضو بگیرد، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن به جا آورد بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است

(مساله ۶۹۲) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم نکند واگر خاک نباشد، با ریگ و اگر ریگ نباشد، با کلوخ و چنانچه کلوخ هم نباشد، با سنگ تیمم نماید.

(مساله ۶۹۳) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است و با بودن چیزی که تیمم بر آن صحیح است. احوط آن است که به گچ و آهک پخته تیمم نکند.

(مساله ۶۹۴) اگر خاک و ریگ و کلوخ وسنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها نشسته اگر ظاهر است تیمم کند و اگر گرد و غبار آنها ظاهر نیست، ولی وقتی دست به آن می زنند گرد برمی خیزد، احتیاط جمع بین تیمم به آن و تیمم به گل است و چنانچه اصلا گرد پیدا نشود، باید به گل تیمم کند و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط آن است که نماز را بدون تیمم بخواند ولی واجب است بعدا قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۶۹۵) اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمم به گرد باطل است و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می باشد.

(مساله ۶۹۶) کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است، باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط آن است که با برف یا یخ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند و اگر این هم ممکن نیست به یخ یا برف تیمم نماید ولی در هر دو صورت نمازی را که خوانده باید قضا کند.

(مساله ۶۹۷) اگر با خاک و ریگ چیزی - مانند کاه - که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی توان به آن تیمم کرد ولی اگر آن چیز بقدری کم باشد، که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

(مساله ۶۹۸) اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است، باید به خریدن ومانند آن تهیه نماید.

(مساله ۶۹۹) تیمم به دیوار گلی صحیح است واحتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

(مساله ۷۰۰) چیزی که بر آن تیمم می کند، باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط آن است که نماز را بی تیمم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۷۰۱) اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده، باید دوباره بخواند.

(مساله ۷۰۲) چیزی که بر آن تیمم می کند مکان آن چیز باید غصبی نباشد، پس اگر بر خاک غصبی تیمم کند، یا خاکی را که مال خود او است بی اجازه، در ملک دیگری بگذارد وبر آن تیمم کند، باطل است.

(مساله ۷۰۳) تیمم در فضای غصبی باطل است پس اگر در ملک خود، دستها را به زمین بزند، وبی اجازه داخل ملک دیگری شود ودستها را به پیشانی بکشد باطل است.

(مساله ۷۰۴) تیمم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است، در صورتی باطل است که انسان بداند غصب است و عمدا تیمم کند وچنانچه نداند یا فراموش کرده باشد، تیمم صحیح است، ولی اگر چیزی را خودش غصب کند وفراموش کند که غصب کرده وبر آن تیمم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده و چیزی را که بر آن تیمم می کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمم نماید، باطل است.

(مساله ۷۰۵) کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آنجا غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

(مساله ۷۰۶) مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند، گردی داشته باشد که بدست بماند وبعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد.

(مساله ۷۰۷) تیمم به زمین گود وخاک جاده وزمین شوره زاری که نمک روی آن را نگرفته مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد، باطل است.

تیمم بدل از وضو

(مساله ۷۰۸) در تیمم بدل از وضو چهار چیز واجب است: اول - نیت.

دوم - زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است.

سوم - کشیدن تمام کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می روید، تا ابروها وبالای بینی واحتیاط باید دستها روی ابروها هم، کشیده شود.

چهارم - کشیدن تمام کف دست چپ به تمام پشت دست راست وبعد از آن کشیدن تمام کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

تیمم بدل از غسل

(مساله ۷۰۹) تیمم بدل از غسل مثل تیمم بدل از وضو است. ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم بدل از غسل را با دو ضرب انجام دهد به این نحو که: یک مرتبه دستها را به زمین بزند وبه پیشانی بکشد و مرتبه دیگر دستها را به زمین بزند و به پشت دستها بکشد. بلکه احتیاط مستحب آن است که تیمم را - چه بدل از وضو باشد، چه بدل از غسل - به ترتیب زیر به جا آورد: یک مرتبه دستها را به زمین بزند وبه پیشانی وپشت دستها بکشد، ویک مرتبه دیگر به زمین بزند وپشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمم

(مساله ۷۱۰) اگر مختصری از پیشانی وپشت دستها را هم مسح نکند تیمم باطل است - چه عمدا مسح نکند، یا مساله را نداند، یا فراموش کرده باشد - ولی دقت زیاد هم لازم نیست وهمین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

(مساله ۷۱۱) برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

(مساله ۷۱۲) پیشانی و پشت دستها را بنابر احتیاط واجب باید از بالا به پایین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم به جا آورد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند، باطل است.

(مساله ۷۱۳) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است، یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را معین نماید وچنانچه اشتباها به جای بدل از وضو، بدل از غسل یا به جای بدل از غسل، بدل از وضو نیت کند، یا مثلا در تیمم بدل از غسل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید، تیمم باطل است.

(مساله ۷۱۴) بنابر احتیاط در تیمم باید پیشانی و کف دستها و پشت آنها پاک باشد و اگر کف دست نجس باشد ونتواند آن را آب بکشد، احتیاط مستحب آن است که دو تیمم کند: یکی با کف دست ویکی با پشت دست یعنی پشت دست رابه چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

(مساله ۷۱۵) انسان بایـد برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشـانی یا پشت دسـتها یا کف آنها مانعی باشـد - مثلا چیزی به آنها چسبیده باشد - برطرف نماید.

(مساله ۷۱۶) اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است وپارچه یا چیز دیگری را که برآن بسته نمی تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد وپارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

(مساله ۷۱۷) اگر پیشانی وپشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ولی اگر موی سر، روی پیشانی آمده باشد باید آن را عقب بزند.

(مساله ۷۱۸) اگر احتمال دهد که در پیشانی، یا کف دستها، یا پشت دستها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید جستجو نماید، تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست.

(مساله ۷۱۹) اگر وظیفه او تیمم است و نمی توانـد تیمم کنـد، بایـد نایب بگیرد وکسـی که نایب می شود باید او را با دست خود او تیمم دهـد و اگر ممکن نباشـد، بایـد نایب، دست خود را به چیزی که تیمم به آن صـحیح است بزند وبه پیشانی و پشت دسـتهای او بکشد.

(مساله ۷۲۰) اگر در بین تیمم شـک کنـد که قسـمتی از آن را فراموش کرده یـا نه، اگر از محل آن نگذشـته، بایـد آن قسـمت را با آنچه بعد از آن است به جا آورد و اگر از محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۷۲۱) اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده است یا نه، تیمم صحیح است.

(مساله ۷۲۲) کسـی که وظیفه اش تیمم است نمی توانـد پیش از وقت نماز، برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر، یا مستحبی تیمم کند وتا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمم نماز بخواند.

(مساله ۷۲۳) کسـی که وظیفه اش تیمم است، اگر بدانـد تا آخر وقت عـذر او باقی می ماند، در وسـعت وقت می تواند با تیمم نماز بخوانـد ولی اگر بدانـد که تا آخر وقت عـذر او بر طرف می شود، احتیاط لازم آن است که صبر کنـد وبا وضو یا غسل نماز بخواند بلکه اگر امیـد دارد که عـذرش برطرف می شود، نیز بنـابر احتیاط لازم صبر کنـد و با وضو یا غسل نماز بخوانـد یا در تنگی وقت با تیمم نماز بخواند.

(مساله ۷۲۴) کسـی که نمی توانـد وضو بگیرد، یا غسل کنـد، اگر احتمال ندهد که عذرش بزودی برطرف شود، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند ولی اگر احتمال دهد، بزودی عذر او بر طرف می شود، خواندن نماز قضا برای او اشکال دارد.

(مساله ۷۲۵) کسـی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را، که مثل نافله های شبانه روز وقت معین دارد، با تیمم بخوانـد ولی اگر احتمال می دهـد که تا آخر وقت آنها، عذر او بر طرف می شود احتیاط این است که آنها را در آخر وقت به جا بیاورد.

(مساله ۷۲۶) کسـی که احتیاطا بایـد غسل جبیره ای وتیمم نمایـد - مثلا جراحتی در پشت او است - اگر بعـد از غسل وتیمم حـدث اصـغری از او سر زنـد - مثلا بول کند - برای نمازهای بعد تا عذرش باقی است تیمم بدل از غسل واجب نیست ووضو کافی اسـت

(مساله ۷۲۷) اگر بواسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از بر طرف شدن عذر، تیمم او باطل می شود.

(مساله ۷۲۸) چیزهایی که وضو را باطل می کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند وچیزهایی که غسل را باطل می نماید تیمم بدل از غسل را هم باطل می نماید.

(مساله ۷۲۹) کسـی که نمی توانـد غسل کنـد. اگر چنـد غسل بر او واجب باشد می تواند به قصد بدل از همه، یک تیمم کند وبهتر آن است که بـدل از هر غسـلی یک تیمم بنمایـد. ولی اگر بـدل از غسل جنابت تیمم کرد، دیگر بدل از سایر اغسال تیمم نکند مگر رجاءً.

(مساله ۷۳۰) کسـی که نمی تواند غسل کند اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد وبخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

(مساله ۷۳۱) اگر بـدل از غسل جنابت تیمم کنـد، نبایـد برای نماز وضو بگیرد ولی اگر بدل از غسـلهای دیگر تیمم کند، باید وضـو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

(مساله ۷۳۲) اگر بـدل از غسل تیمم کنـد وبعـد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کنـد، بایـد وضو بگیرد وبنابر احتیاط واجب بـدل از غسل تیمم نمایـد و اگر نمی تواند وضو بگیرد دو تیمم کند، یکی بدل از غسـل ودیگری بـدل از وضو، ولی اگر تیمم او بـدل از غسل جنابت بوده، چنانچه یک تیمم نمایـد، به قصـد این که آنچه تکلیف او است انجام داده باشد، کافی است.

(مساله ۷۳۳) کسـی که باید برای انجام عملی - مثلا برای خواندن نماز - بدل از وضو وبدل از غسل تیمم کند، احتیاط مسـتحب آن است که تیمم سومی هم به قصد این که بتواند آن عمل را انجام دهد بنماید، ولی اگر در تیمم اول، نیت بدل از وضو به نیت بدل از غسل نماید وتیمم دوم را به قصد این که وظیفه خود را انجام داده باشد، به جا آورد تیمم سوم لازم نیست.

(مساله ۷۳۴) کسـی که وظیفه اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کنـد، تا تیمم وعـذر او باقی است، کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می توانـد به جا آورد ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده، می تواند انجام دهد.

(مساله ۷۳۵) در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:

اول –آن که از استعمال آب ترس داشته و عمدا خود را جنب کرده وبا تیمم نماز خوانده است.

دوم –آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند وعمدا خود را جنب کرده وبا تیمم نماز خوانده است.

سوم –آن که تا آخر وقت، عمـدا در جسـتجوی آب نرود و با تیمم نماز بخوانـد وبعد بفهمد که اگر جسـتجو می کرد، آب پیدا می شد.

چهارم –آن که عمدا نماز را تاخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.

پنجم –آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آبی را که داشته ریخته است.

نماز

احکام نماز

نماز مهمترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداونـد عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می شود و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود.

وهمانطور که اگر انسان شـبانه روزی پنـج نوبت در نهر آبی شسـتشو کند، چرک در بدنش نمی ماند نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می کند.

و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است.

روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد ومشغول نماز شد ورکوع وسجودش را کاملا به جا نیاورد، حضرت فرمودند: اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است، پس انسان باید مواظب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا وبا خضوع وخشوع ووقار باشد ومتوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید وخود را در مقابل عظمت وبزرگی خداوند عالم بسیار پست وناچیز ببیند و اگر انسان در موقع نماز کاملا به این مطلب توجه کند، از خود بی خبر می شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمومنین (علیه السلام)بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نیز باید نمازگزار توبه واستغفار نماید وگناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات بلکه هر معصیتی را ترک کند و همچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد.

مثلا در حال خواب آلودگی وخود داری از بول به نماز نایستد ودر موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می کند بجاآورد، مثلا انگشتری عقیق بدست کند ولباس پاکیزه بپوشد وشانه ومسواک کند وخود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است: اول - نماز یومیه.

دوم - نماز آیات.

سوم - نماز میت.

چهارم - نماز طواف واجب خانه کعبه.

پنجم - نماز قضای پدر ومادر که بر پسر بزرگتر واجب است.

ششم - نمازی که بواسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می شود.

نمازهای واجب یومیه نمازهای واجب یومیه پنج است ظهر وعصر، هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشا چهار رکعت، صبح دو رکعت ونماز جمعه هم از نمازهای روزانه است.

(مساله ۷۳۶) در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که گفته می شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

(مساله ۷۳۷) اگر چوب یا چیزی مانند آن را، به طور عمودی در زمین هموار نصب کنند صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن بطرف مغرب می افتد وهر چه آفتاب بالا۔ آید این سایه کم می شود و در شهرهای ما در اول ظهر شرعی ((۲)) به آخرین درجه کمی می رسد وظهر که گذشت، سایه آن بطرف مشرق بر می گردد وهر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود. بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید ودو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می شود ظهر شرعی شده است ولی در

بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود ظهر شده است.

(مساله ۷۳۸) چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرومی برند شاخص گویند.

(مساله ۷۳۹) بنابر قول مشهور نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص ومشترکی دارند، وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد که اگر کسی سهوا تمام نماز عصر را در این وقت بخواند، نمازش باطل است واین قول موافق با احتیاط است. و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخواند، نماز ظهر او قضا شده وباید نماز عصر را بخواند وما بین وقت مخصوص نماز ظهر ووقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترک نماز ظهر ونماز عصر است که اگر کسی دراین وقت اشتباها تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است وباید نماز ظهر را بعد از آن به جا آورد.

(مساله ۷۴۰) اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهوا مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشد، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند - یعنی: نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام وآنچه را مشغولم وآنچه بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد - وبعد از آن که نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، بنابر احتیاط نیت را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند، بعد هر دو نماز را به ترتیب به جا آورد.

(مساله ۷۴۱) در زمان حضور امام (علیه السلام)واجب است انسان در روز جمعه به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی در زمان غیبت اگر کسی نماز جمعه بخواند، احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را هم بخواند.

(مساله ۷۴۲) وقت نماز جمعه از اول ظهر است، تا مقداری که مکلف بتواند نماز جمعه را با شرایط آن - تحصیل طهارت از حدث وخبث و حضور در اجتماع - بجاآورد.

وقت نماز مغرب و عشا

(مساله ۷۴۳) مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق، که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بالای سر انسان بگذرد.

(مساله ۷۴۴) نماز مغرب و عشا هر کدام بنابر قول مشهور وقت مخصوص ومشترکی دارند: وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسی مثلا مسافر باشد وتمام نماز عشا را سهوا در این وقت بخواند، بنابر احتیاط نماز باطل است. و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخوانده، باید نماز عشا وبعد از آن نماز مغرب را بخواند وبین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتباها نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند وبعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است وباید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

(مساله ۷۴۵) وقت مخصوص ومشترک که معنی آن در مساله پیش گفته شد برای اشخاص فرق می کند، مثلا اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده وداخل وقت مشترک می شود ولی برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

(مساله ۷۴۶) اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهوا مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را در وقت مشترک خوانده وبه رکوع چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند ونماز را تمام کند وبعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند و احتیاط

لازم آن است که بعد ازنماز مغرب نماز عشا را اعاده نماید، اما اگر تمام آنچه را خوانده در وقت مخصوص نماز مغرب خوانده باشد وپیش از رکوع رکعت چهارم یادش بیاید، احتیاطا نیت را به نماز مغرب برگرداند ونماز را تمام کند ودوباره نماز مغرب وبعد از آن نماز عشا را بخواند.

(مساله ۷۴۷) آخر وقت نماز عشا نصف شب است. و شب را بایـد از اول غروب تا اذان صبح حساب کرد - بنابر احتیاط - نه تا اول آفتاب ((۳)).ولی اگر تـا موقعی که به انـدازه خوانـدن نمـاز عشـا به نصف شب (از اول غروب تـا طلوع صبح) بیشتر نمانده باشد، احتیاط این است که نماز عشا را بخوانـد و بعـد به قصـد ما فی الذمه نماز مغرب را بخواند و عشا را اعاده نماید و اگر نماز مغرب را نخوانده باشد تـا به انـدازه نماز عشا به نصف شب (از اول غروب تا طلوع آفتاب) بیشتر نمانـده باشـد نماز عشا را رجاءً به قصـد ادا بخواند و بعد، نماز مغرب و عشا را قضا نماید.

(مساله ۷۴۸) اگر از روی معصیت، یا بواسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب، باید تا قبل از اذان صبح بدون این که نیت ادا وقضا کند به جا آورد.

وقت نماز صبح

(مساله ۷۴۹) نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالا۔حرکت می کنـد که آن را فجر اول گوینـد، موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوم، و اول وقت نماز صبح است، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید.

احکام وقت نماز

(مساله ۷۵۰) موقعی انسان می توانـد مشغول نماز شود که یقین کنـد، یا اطمینان حاصل نمایـد وقت داخل شده است، یا اذان گوی وقت شناس مورد وثوق اذان بگوید، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند.

(مساله ۷۵۱) اگر بواسطه ابر یـا غبار نتوانـد در اول وقت نماز، به داخل شـدن وقت یقین کنـد، چنانچه گمان داشته باشـد که وقت داخل شده، می تواند مشغول نماز شود لکن احتیاط مستحب آن است که نماز را تاخیر بیندازد تا یقین کند وقت داخل شده است، ولی در مواقع غیر عادی - مثل نابینایی و زندانی بودن - احتیاط لازم اکتفا نکردن به ظن است.

(مساله ۷۵۲) اگر دو مرد عـادل به داخل شـدن وقت خبر دهنـد، یا انسان یقین کنـد که وقت نماز شـده ومشغول نماز شود و در بین نمـاز بفهمـد که هنوز وقت داخـل نشـده نمـاز او باطـل است، و همچنین است اگر بعـد از نماز بفهمـد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده. ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

(مساله ۷۵۳) اگر انسان ملتفت نباشـد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانـده، نماز او صـحیح است، و اگر بفهمـد تمام نماز را پیش از وقت خوانـده یا نفهمـد که در وقت خوانـده یا پیش از وقت، نمازش باطل است. بلکه اگر بعـد از نماز بفهمـد که در بین نماز وقت داخل شده است احتیاط واجب آن است که دوباره آن نماز را بخواند.

(مساله ۷۵۴) اگر یقین کنـد وقت داخـل شـده ومشغول نماز شود و در بین نماز شک کنـد که وقت داخل شـده یا نه، نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشـد که وقت شده، وشک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه نمازش صـحیح است.

(مساله ۷۵۵) اگر وقت نماز بقدری تنگ است، که بواسطه به جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود باید آن مستحب را به جا نیاورد. مثلا اگر بواسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت نخواند.

(مساله ۷۵۶) کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند. ولی نباید عمدا نماز را تا این وقت تاخیر بیندازد.

(مساله ۷۵۷) کسی که مسافر نیست، اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید فقط نماز ظهر وعصر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید نماز عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند، و همچنین اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند وبعدا مغرب را به قصد ما فی الذمه بجاآورد وتا مقدار یک رکعت به فجر مانده قصد ادا و قضا نکند.

(مساله ۷۵۸) کسی که مسافر است، اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر وعصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط نماز عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند، و بعدا مغرب را به قصد ما فی الذمه به جا آورد وچنانچه بعد از خواندن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است باید فورا نماز مغرب را به نیت ادا به جا آورد.

(مساله ۷۵۹) مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است وهر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آن که تاخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلا صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

(مساله ۷۶۰) هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند، ناچار است مثلا بدون ساتر یا با لباس نجس نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود، باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود وچنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند واما اگر ناچار است با تیمم نماز بخواند حکم آن در مساله ۷۲۳ گذشت ولازم نیست بقدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان واقامه وقنوت هم وقت دارد، می تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات به جا آورد.

(مساله ۷۶۱) کسی که مسائل نماز وشکیات وسهویات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اول وقت تاخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می کند، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مساله ای که حکم آن رانمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است واگر مساله ای که حکم آن را نمی داند پیش آید، جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید ونماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مساله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند.

(مساله ۷۶۲) اگر وقت نماز وسعت دارد وطلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند، در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند وهمچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فورا آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثلا ببیند مسجد نجس است، باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند و چنانچه اول نماز بخواند، معصیت کرده ولی نماز او صحیح است. نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند (مساله ۷۶۳) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر ونماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمدا نماز عصر را پیش از نماز ظهر و یا نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

(مساله ۷۶۴) اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به

نماز عصر بر گرداند، بلکه باید آن را رها کند ونماز عصر را بخواند، و همین طور است در نماز مغرب و عشا.

(مساله ۷۶۵) اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت رابه نماز ظهر بر گرداند چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، بنابر احتیاط واجب باید نیت را به نماز عصر بر گرداند و بعد از تمام کردن نماز، دوباره نماز عصر را بخواند مگر آن که پیش از به جا آوردن جزئی از اجزا به قصد ظهر یادش بیاید، که دراین صورت نماز را به نیت عصر تمام می کند واعاده لازم نیست.

(مساله ۷۶۶) اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می شود باید بنا بگذارد که ظهر را خوانده وبه نیت نماز عصر نماز را تمام کند.

(مساله ۷۶۷) اگر در نماز عشا، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت بقدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند وبعد مغرب را به قصد ما فی الذمه بجاآورد و اگر بیشتر وقت دارد ویک رکعت از آن در وقت مشترک واقع شده باشد، باید نیت را به نماز مغرب بر گرداند ونماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشا را بخواند.

(مساله ۷۶۸) اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم، شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند وبعد عشا را نیز اعاده نماید، بنابر احتیاط لازم، مگر این که این شک در وقت مخصوص نماز عشا باشد که در این صورت خواندن نماز مغرب لازم نیست.

(مساله ۷۶۹) اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطا دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است نمی تواند نیت را به آن نماز بر گرداند مثلا موقعی که نماز عصر را احتیاطا می خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر بر گرداند.

(مساله ۷۷۰) برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا، و از نماز مستحب به نماز واجب، جایز نیست.

(مساله ۷۷۱) اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا بر گرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد مثلا اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد، ولی اگر با علم وتذکر به قضا شروع به ادا کرده باشد عدول محل تامل است واحوط ترک آن است.

نمازهای مستحب

(مساله ۷۷۲) نمازهای مستحب زیاد است و آنها را نافله گویند و از بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله های شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت است که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می باشد و چون دو رکعت نافله عشا را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر وعصر، چهار رکعت اضافه می شود، و بهتر این است که تمام بیست رکعت را پیش از ظهر به جا آورد.

(مساله ۷۷۳) از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع ویک رکعت آن، به نیت نماز وتر خوانده شود، وهشت رکعت نافله شب و همچنین نافله ظهر وعصر ومغرب را باید مانند نماز صبح دو رکعتی بخوانند ودستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

(مساله ۷۷۴) نمازهای نافله را می شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نافله نشسته را یک رکعت حساب کند. مثلا کسی

که می خواهـد نـافله ظهر را که هشت رکعت است نشسـته بخوانـد، بهتر است شـانزده رکعت بخوانـد و اگر می خواهـد نماز وتر را نشسته بخواند دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

(مساله ۷۷۵) نافله ظهر وعصر را در سفر نباید خواند ولی نافله عشا را رجاءً می توان خواند.

وقت نافله های یومیه

(مساله ۷۷۶) نـافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانـده می شود و وقت فضـیلت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقـدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود به اندازه دو هفتم شاخص شود، مثلا اگر درازی شاخص هفت وجب باشد. هروقت مقدار سایه آن به دو وجب رسـید، آخر وقت فضـیلت نـافله ظهر است وتـا آخر وقت فریضه هر گـاه پیش از نمـاز عصـر به قصـد ادا به جا آورد صحیح است و همچنین وقت ادا نافله عصر تا وقت ادا فریضه عصر است.

(مساله ۷۷۷) نـافله عصـر پیش از نماز عصـر خوانـده می شود و وقت فضـیلت آن تا موقعی است که سایه شاخص به چهار هفتم آن برسد وچنانچه بخواهد نافله ظهر را بعد از نماز ظهر یا نافله عصـر را بعد از نماز عصر بخواند بنابر احتیاط واجب نیت ادا و قضا نکند و به قصد ما فی الذمه به جا آورد.

(مساله ۷۷۸) وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سـرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می شود از بین برود اگرچه بعید نیست امتداد وقت نافله مغرب به امتداد وقت آن فریضه باشد.

(مساله ۷۷۹) وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است وبهتر است بعد از نماز عشا بلا فاصله خوانده شود.

(مساله ۷۸۰) نافله صـبح پیش از نماز صـبح خوانـده می شود و وقت آن بعد از فجر اول است تا وقتی که سـرخی طرف مشـرق پیدا شود، و نشانه فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد. وممکن است نافله صبح را بعد از نافله شب بلا فاصله خواند.

(مساله ۷۸۱) وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

(مساله ۷۸۲) مسـافر و کسـی که برای او سـخت است، نـافله شب را بعـد از نصـف شب بخوانـد، می توانـد آن را در اول شب به جا آورد.

نماز غفیله

(مساله ۷۸۳) یکی از نمازهای مستحب نماز غفیله است و وقت آن بین نماز مغرب وعشا است ودر رکعت اول آن، بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند: (وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکـذلک ننجی المومنین). و در رکعت دوم بعـد از حمـد به جـای سوره این آیه را بخواننـد: (وعنـده مفاتـح الغیب لاـ یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسـقط من ورقه الایعلمها ولا حبه فی ظلمات الارض ولا رطب ولاـ یـابس الا فی کتاب مبین). و در قنوت آن بگوینـد: (اللهم انی اسالک بمفاتـح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصـلی علی محمـد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا) وبه جای کلمه کذا وکذا حاجتهای خود را بگویند وبعد بگویند: (اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی).

احکام قبله

(مساله ۷۸۴) خانه کعبه که در مکه معظمه می باشد وجای خانه تا منتهای زمین وبالای آن تا منتهای آسمان قبله است، وباید رو بروی آن نماز خواند ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند: رو به قبله نماز می خواند کافیست. و همچنین است کارهای دیگری - مانند سر بریدن حیوانات - که باید رو به قبله انجام گیرد.

(مساله ۷۸۵) کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید صورت و سینه وشکم و جلوی پاهای او رو به قبله باشد واحتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد بطوری که بگویند: پای او رو به قبله است.

(مساله ۷۸۶) کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی تواند به طور معمول بنشیند و در موقع نشستن کف پاها را به زمین می گذارد، باید در موقع نماز صورت و سینه وشکم و ساق پای او رو به قبله باشد.

(مساله ۷۸۷) کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست، باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند، باید به پشت بخوابد بطوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

(مساله ۷۸۸) نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله خواند، و سجده سهو را نیز بنابر احتیاط لازم باید رو به قبله به جا آورد.

(مساله ۷۸۹) نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحب بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

(مساله ۷۹۰) کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند قبله کدام طرف است و اگر نتواند یقین پیدا کند، باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که بواسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافیست.

(مساله ۷۹۱) کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید، مثلا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگری گمان قویتری پیدا کند نباید به حرف او عمل نماید.

(مساله ۷۹۲) اگر برای پیداکردن قبله وسیله ای ندارد، یا با این که کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید چهار نماز به چهارطرف بخواند و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه ای که وقت دارد، نماز بخواند، مثلا اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز بهر طرفی که می خواهد بخواند وبعد از وقت با علم به قبله بنابر احتیاط لازم نماز را قضا کند وباید نمازها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله واقع شده، یا اگر روبه قبله نبوده، به سمت راست و یا سمت چپ قبله نرسیده است.

(مساله ۷۹۳) اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند ولی احتیاط مستحب آن است که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند.

(مساله ۷۹۴) کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر وعصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، می تواند نماز اول رابه آن چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند و می تواند هر دو را پشت سر هم به یک طرف به جا آورد وبعد به طرف دیگر شروع کند.

(مساله ۷۹۵) کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز، کاری کند که باید آن را رو به قبله انجام داد - مثلا بخواهد سر حیوانی را ببرد - باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

(مساله ۷۹۶) مرد باید در حال نماز - اگر چه کسی او را نمی بیند - عورتین خود را بپوشاند وبهتر است از ناف تا زانو را بپوشاند.
(مساله ۷۹۷) زن باید در موقع نماز تمام بدن حتی سر وموی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود ودستها تا مچ وپاها تا مچ پا لازم نیست، اما برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت وقدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند.
(مساله ۷۹۸) موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را به جا می آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.
(مساله ۷۹۹) اگر انسان عمدا یا از روی ندانستن مساله در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است.
(مساله ۸۰۰) اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است، باید آن را بپوشاند واحتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند ودوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده نمازش صحیح است.
(مساله ۸۰۱) اگر در حال ایستاده لباسش عورت او را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلا در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود، بوسیله ای که پوشاندن به آن در حال اختیار جایز است آن را بپوشاند نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.
(مساله ۸۰۲) انسان می تواند در نماز خود را با علف وبرگ درخت بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آن است که موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.
(مساله ۸۰۳) انسان درحال نماز اگر ناچار باشد که خود را با گل بپوشاند و نماز بخواند احتیاط لازم آن است که یک مرتبه دیگر مثل برهنه نماز بخواند، یعنی با ایما و اشاره.
(مساله ۸۰۴) اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تاخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند.
(مساله ۸۰۵) کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و یا گودالی هم که در آن بایستد پیدا نکند واحتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد که ناظر محترم او را می بیند، نشسته نماز بخواند وبرای رکوع وسجود بقدری خم شود که عورتش پیدا نباشد و برای سجود کمی بیشتر از رکوع خم شود ومهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر اطمینان دارد که ناظر محترم او را نمی بیند، احتیاط آن است که دو نماز ایستاده بخواند وموقعی که ایستاده است قبل خود را با دست بپوشاند و در یکی از آن دو نماز، رکوع و سجود را به جا آورد و در دیگری به جای رکوع وسجود با سر اشاره نماید و اگر گودالی هست که بتواند در آن بایستد باید نماز مختار بخواند.

شرایط لباس نمازگزار

(مساله ۸۰۶) لباس نمازگزار شش شرط دارد:
اول - آن که پاک باشد.
دوم - آن که مباح باشد.
سوم - آن که از اجزا مردار نباشد.

چهارم - آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.

پنجم و ششم - آن که اگر نمازگزار مرد است لباس او ابریشم خالص وطلا بافت نباشد وتفصیل اینها در مسائل آینده گفته می شود.

شرط اول

(مساله ۸۰۷) لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی عمدا با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مساله ۸۰۸) کسی که نمی داند با بدن ولباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، بنابر احتیاط لازم نمازش باطل می باشد.

(مساله ۸۰۹) اگر بواسطه ندانستن مساله، چیز نجسی را نداند نجس است، مثلاـ نداند عرق کافر نجس است وبا آن نماز بخواند نمازش باطل است بنابر احتیاط لازم.

(مساله ۸۱۰) اگر نداند که بدن یا لباسش نجس شده است وبعد از نماز بفهمد، نماز او صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد، دوباره آن نماز را بخواند.

(مساله ۸۱۱) اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد ازآن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۸۱۲) کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود وپیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس، یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند، یا بیرون آورد، نماز به هم می خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند، باید نماز را رها کند وبا بدن ولباس پاک نماز بخواند.

(مساله ۸۱۳) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود وپیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس، نماز را به هم نمی زند ومی تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد ونماز را تمام کند اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده ولباس را هم نمی تواند آب بکشد یا عوض کند وبه قدر تبدیل یا تطهیر و درک یک رکعت وقت ندارد در همان لباس نماز بخواند.

(مساله ۸۱۴) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی زند، باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می زند وبه قدر تطهیر و درک یک رکعت وقت ندارد، باید با همان حال نماز را تمام کند ونماز او صحیح است.

(مساله ۸۱۵) کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

(مساله ۸۱۶) اگر لباس را آب بکشد ویقین کند که پاک شده است وبا آن نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد پاک نشده نمازی را که خوانده صحیح است.

(مساله ۸۱۷) اگر خونی در بدن یا لباس خود به بیند ویقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلا یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

(مساله ۸۱۸) اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است مثلا یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۸۱۹) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند وبدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند وبعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد وبدون این که خود را آب بکشد، غسل کند ونماز بخواند، غسل و نمازش باطل است و نیز اگر اعضا وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد وپیش از آن که آنجا را آب بکشد وضو بگیرد ونماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد.

(مساله ۸۲۰) کسی که یک لباس دارد، اگر بدن ولباس نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، بهتر این است که بدن را آب بکشد و با همان لباس نماز بخواند و احتیاطا هم به دستوری که برای برهنگان است نماز را اعاده نماید ولی اگر مثلاـ نجاست یکی بول است که اگر بخواهد با آب قلیل آب بکشد باید دو مرتبه آب روی آن بریزد ودیگری خون است که یک مرتبه ریختن آب روی آن کافیست باید آن را که به بول نجس شده آب بکشد.

(مساله ۸۲۱) کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد، با همان لباس نماز بخواند وبنابر احتیاط مستحب هم نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجاآورد.

(مساله ۸۲۲) کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است ونداند کدام یک آنهاست، چنانچه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند مثلا اگر می خواهد نماز ظهر وعصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر ویک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، با یکی از آن دو لباس نماز بخواند کافی است.

شرط دوم

(مساله ۸۲۳) لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمدا در لباس غصبی یا در لباسی که نخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند، باطل است.

(مساله ۸۲۴) کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمدا با لباس غصبی نماز بخواند نمازش باطل است.

(مساله ۷۲۵) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است ولی اگر کسی خودش لباسی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده است و با آن نماز بخواند، نمازش باطل است بنابر احتیاط لازم.

(مساله ۸۲۶) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فورا یا بدون این که موالات – یعنی پی در پی بودن – نماز به هم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد و نمازش صحیح است ولی در صورت نسیان اگر خودش لباس را غصب کرده باشد گذشت که بنابر احتیاط لازم نماز را اعاده کند، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی تواند لباس غصبی را فورا بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد، پی در پی بودن نماز به هم می خورد در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را رها کند وبا لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

(مساله ۸۲۷) اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلاـ برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مساله ۸۲۸) اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد چنانچه درحال نماز به غصب بودن آن ملتفت باشد نماز خواندن درآن لباس باطل است، و درصورت عدم التفات نماز صحیح است، و اگر جاهل مقصر بحکم مساله است بنابر احتیاط لازم باید نماز را اعاده کند.

شرط سوم

(مساله ۸۲۹) لباس نمازگزار باید از اجزا حیوان مرده ای که خون جهنده دارد یعنی، حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند، نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کنند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

(مساله ۸۳۰) هرگاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، اگر چه لباس او نباشد بنابر احتیاط نمازش باطل است.

(مساله ۸۳۱) اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

شرط چهارم

(مساله ۸۳۲) لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر مویی از آن هم همراه او باشد، نمازش باطل است.

(مساله ۸۳۳) اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده وعین آن بر طرف شده باشد نماز صحیح است.

(مساله ۸۳۴) اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید وموم و عسل همراه او باشد.

(مساله ۸۳۵) اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، جایز است با آن نماز بخواند.

(مساله ۸۳۶) تکمه صدفی ومانند آن که معلوم نیست از حیوان حرام گوشت است، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(مساله ۸۳۷) پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، واحتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخوانند.

(مساله ۸۳۸) اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است، نماز بخواند نماز او صحیح است.

شرط پنجم

(مساله ۸۳۹) پوشیدن لباس طلاـ بافت در هر حال برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز وغیر نماز اشکال ندارد.

(مساله ۸۴۰) زینت کردن به طلا - مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتر طلا بدست کردن و بستن ساعت مچی طلا - برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا هم خودداری کند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز وغیر نماز اشکال ندارد.

(مساله ۸۴۱) اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتر یا لباس او از طلا است یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

شرط ششم

(مساله ۸۴۲) لباس مرد نمازگزار حتی عرقچین وبند شلوار او نیز بنابر احتیاط باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است.

(مساله ۸۴۳) اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن که زیادتر از چهار انگشت بسته است ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام ونماز در آن باطل است.

(مساله ۸۴۴) پوشیدن لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، جایز است و نماز در آن اشکال ندارد.

(مساله ۸۴۵) دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد، اشکال ندارد ونماز را باطل نمی کند.

(مساله ۸۴۶) پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز وغیر نماز اشکال ندارد.

(مساله ۸۴۷) پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا بافت و لباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشدو لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

(مساله ۸۴۸) اگر غیر از لباس غصبی ولباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد وناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

(مساله ۸۴۹) اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند واگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد.

(مساله ۸۵۰) اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا بافت، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد.

(مساله ۸۵۱) اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید ولی اگر تهیه آن بقدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، بحال او ضرر دارد مختار است به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند، یا تحمل ضرر کند وبا لباس نماز بخواند.

(مساله ۸۵۲) کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

(مساله ۸۵۳) پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست وموجب توهین یا شهرت او می شود حرام است، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

(مساله ۸۵۴) احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه نپوشد، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

(مساله ۸۵۵) کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزا حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز، خود را با آن نپوشاند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

(مساله ۸۵۶) در سه صورت اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول - آن که بواسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوم - آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم - که تقریبا به اندازه یک اشرفی می شود - به خون آلوده باشد.

سوم - آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول - آن که لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

دوم – آن که لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد واحکام این پنج صورت مفصلا در مسائل بعد گفته می شود.

(مساله ۸۵۷) اگر در بـدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد چنانچه طوری است که آب کشیـدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشـده می تواند با آن خون نماز بخواند. و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته اند ونجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

(مساله ۸۵۸) اگر خون بریـدگی یـا زخمی که به زودی خوب می شود و شسـتن آن آسان است، واز درهم زیاد تر است در بـدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

(مساله ۸۵۹) اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصـله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولا به رطوبت زخم آلوده می شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(مساله ۸۶۰) اگر از زخمی که توی دهـان وبینی ومانـند اینهـا است، خونی به بـدن یا لباس برسـد در صورتی که زیاد تر از متعارف تجاوز به اطراف نکرده باشـد نماز با آن صـحیح است، اگر چه احتیاط آن است که با آن نماز نخوانـد و همچنین است خون بواسـیر در صورتی که دانه هایش بیرون نباشد، واما با خون بواسیری که دانه های آن بیرون است می شود نماز خواند و مراعات این احتیاط لازم نیست.

(مساله ۸۶۱) کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی که بیشتر از درهم است ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر احتیاط این است که با آن نماز نخواند.

(مساله ۸۶۲) اگر چند زخم در بدن باشد وبه طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده اند، نماز خوانـدن با خون آنها اشـکال نـدارد ولی اگر بقـدری از هم دور باشـند که هرکدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن ولباس را از خون آن آب بکشد اگر مجموع زیادتر از درهم باشد.

(مساله ۸۶۳) اگر سر سوزنی خون سـگ یـا خوک یـا کـافر، یـا مردار، یا حیوان حرام گوشت یا حیض و بنابر احتیاط خون نفاس یا اسـتحاضه در بدن، یا لباس نمازگزار باشد نماز او باطل است. ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشـت اگر چه در چنـد جای بـدن ولباس باشـد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشـد، – که تقریبا به اندازه یک اشـرفی می شود – نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(مساله ۸۶۴) خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسـد، یک خون حساب می شود ولی اگر پشت آن، جـدا خونی شود وبواسـطه اتصال یک خون حساب نشود، بایـد هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خونی که در پشت وروی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

(مساله ۸۶۵) اگر خون، روی لباسی که آستر دارد بریزد وبه آستر آن برسد و یا به آستر بریزد وروی لباس خونی شود، باید هر کدام را جـدا حسـاب نمود، پس اگر خون روی لبـاس وآستر، کمتر از درهم باشـد، نماز با آن صـحیح و اگر بیشتر باشـد نماز با آن باطل است.

(مساله ۸۶۶) اگر خون بـدن یـا لبـاس کمـتر از درهم باشـد ورطوبتی به آن برسـد درصورتی که خون ورطوبتی که به آن رسـیده به انـدازه درهم یا بیشتر شود واطراف را آلوده کنـد، نماز با آن باطل است بلکه اگر رطوبت وخون به انـدازه درهم، هم نشود واطراف را هم آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال دارد مگر آن که آب در خون مستهلک شود.

(مساله ۸۶۷) اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی بواسـطه رسیدن به خون، نجس شود – اگرچه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد – نمی شود با آن نماز خواند.

(مساله ۸۶۸) اگر خونی که در بـدن یا لباس است کمتر از درهم باشـد و نجاست دیگری به آن برسد – مثلا یک قطره بول روی آن

بریزد – نماز خواندن با آن جایز نیست.

(مساله ۸۶۹) اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد – چنانچه از مردار، یا حیوان حرام گوشت درست نشده باشد – نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتر نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

(مساله ۸۷۰) احتیاط مستحب آن است که چیز نجس که ساتر عورت نباشد مانند دستمال وکلید وچاقوی نجس همراه نمازگزار نباشد.

(مساله ۸۷۱) مادری که پرستار بچه است وبیشتر از یک لباس ندارد، چنانچه نتواند لباس دیگر بخرد، یا کرایه کند و یا عاریه نماید، هر گاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباسش به بول بچه نجس شود می تواند با آن لباس نماز بخواند، ولی احتیاط واجب آن است که لباس خود را طرف عصر برای نماز ظهر وعصر آب بکشد و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را بپوشد، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه همه آنها را آب بکشد کافی است و در این که پرستار بچه اگر مادر او نباشد این حکم را داشته باشد اشکال است.

(مساله ۸۷۲) مردی که پرستار بچه است اگر لباسش به بول بچه نجس شود نمی تواند با آن لباس نماز بخواند.

مستحبات لباس نمازگزار

(مساله ۸۷۳) چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است:عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا ولباس سفید و پاکیزه ترین لباسها واستعمال بوی خوش و دست کردن انگشتر عقیق.

مکروهات لباس نمازگزار

(مساله ۸۷۴) چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است واز آن جمله است:پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند ولباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد مکروه می باشد.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار نه شرط دارد: شرط اول: آن که مباح باشد.

(مساله ۸۷۵) نماز خواندن در ملک غصبی اگرچه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، باطل است ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد، اگر تصرف در سقف یا خیمه صدق ننماید.

(مساله ۸۷۶) نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه صاحب منفعت باطل است، مثلا در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، باطل است و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند، مثلا اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملک او نماز خواند.

(مساله ۸۷۷) کسی که در مسجد نشسته و یا رحل گذاشته اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند باطل است.

(مساله ۸۷۸) اگر در جایی که نمی دانـد غصبی است نماز بخوانـد وبعـد از نماز بفهمـد، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند وبعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده، اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند، نمازش باطل است بنابر احتیاط.

(مساله ۸۷۹) اگر بدانـد جـایی غصبی است ولی ندانـد که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخوانـد، نماز او باطل می باشد.

(مساله ۸۸۰) کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخوانـد چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد نماز او باطل است، و همچنین است اگر بخواهد برآن حیوان نماز مستحبی بخواند.

(مساله ۸۸۱) کسی که در ملکی بـا دیگری شـریک است اگر سـهم او جـدا نباشـد بـدون اجـازه شـریکش نمی توانـد در آن ملک تصرف کند ونماز بخواند.

(مساله ۸۸۲) اگر بـا عین پولی که خمس و زکات آن را نـداده ملکی بخرد، تصـرف او در آن ملک حرام ونمازش هم در آن باطل است.

(مساله ۸۸۳) اگر صاحب ملک به زبان، اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداندکه قلبا راضـی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلبا راضی است نماز صحیح است.

(مساله ۸۸۴) تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شونـد که ادا نمایند، به نحوی که دین از عهده میت ساق ط شود، جایز است و اگر عین زکات یا خمس در مال میت موجود باشد فقط تصرف و نماز در آن عین قبل از ادا جایز نیست ولی تصرف ونماز در غیر آن اشکال ندارد.

(مساله ۸۸۵) تصـرف در ملک میتی که به مردم بـدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است ولی اگر ضامن شوند که قرضـهای او را بپردازنـد، یا این که طلبکار و وصـی میت، اجازه بدهند، تصـرف ونماز در ملک او مانعی ندارد و اگر میت بدهکار افرادی اسـت که حاکم شرع بر آنها ولایت دارد، اذن حاکم معتبر است.

(مساله ۸۸۶) اگر میت قرض نداشـته باشد ولی بعضـی از ورثه او صـغیر یا دیوانه یا غایب باشـند، تصرف در ملک او بدون اذن ولی شرعی حرام و نماز درآن باطل است.

(مساله ۸۸۷) نماز خوانـدن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشـکال ندارد، ولی در غیر این قبیل جاها در صورتی می شود نمـاز خوانـد، که مالـک آن اجـازه بدهـد، یـا حرفی بزنـد که معلوم شود، یـا اطمینان حاصل شود که برای نماز خواندن اذن داده است، مثل این که به کسـی اجازه دهد در ملک او بنشـیند وبخوابد، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

(مساله ۸۸۸) در زمین بسـیار وسـیعی که برای بیشتر مردم مشـکل است موقع نمـاز از آنجا به جای دیگر برونـد، بی اجازه مالک می شود نماز خواند ولی اگر بداند که مالک زمین راضی نیست احوط آن است که در آنجا نماز نخواند.

شرط دوم: آن که مکان نمازگزار بی حرکت باشد.

(مساله ۸۸۹) مکان نمازگزار بایـد بی حرکت باشـد و اگر بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که حرکت دارد، مانـند اتومبیل و کشتی وترن نماز بخواند، بقدری که ممکن است باید اسـتقرار و قبله را رعایت نماید و اگر آنها از قبله بطرف دیگر حرکت کنند، بطرف قبله برگردد.

(مساله ۸۹۰) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده اند مانعی ندارد.

(مساله ۸۹۱) روی خرمن گندم وجو ومانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند نماز باطل است.

شرط سوم: آن که در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد می تواند در آنجا نماز را تمام کند.

(مساله ۸۹۲) بنابر احتیاط، در جایی نماز بخوانـد که اطمینان داشـته باشـد نماز را تمام می کند و در جایی که بواسـطه احتمال باد و باران و زیادی جمعیت و ماننـد اینها اطمینان نـدارد که بتوانـد نماز را تمام کنـد، احتیاط آن است که نماز نخواند هر چند با احتمال امکان تمام کردن نماز، خواندن نماز جایز است ولی با اطمینان به عدم امکان نماز صحیح نیست.

شرط چهارم: آن که در جایی که ماندن در آن حرام است، مثلا زیر سقفی که نزدیک است خراب شود نماز نخواند.

(مساله ۸۹۳) نماز در جایی که تار ومانند آن استعمال می کنند باطل است.

(مساله ۸۹۴) بودن مرد و زن نامحرم در اطاقی که کسی در آنجا نیست و کسی هم نمی تواند وارد شود حرام است ونمازشان هم در آنجا صحیح نیست ولی اگر یکی از آنان مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود نماز او اشکال ندارد.

(مساله ۸۹۵) مکروه است زن در نماز جلوتر از مرد یا محاذی با او بایستد وبهتر است طوری بایستد که جای سجده او کمی از جای ایستادن مرد عقب تر باشد.

(مساله ۸۹۶) اگر زن برابر مرد یـا جلوتر بایسـتد نمـاز هر دو صـحیح است چه بـا هم وارد نماز شونـد یا به ترتیب، بلی ثواب نماز هر کـدام که بعد مشـغول نماز شده اند کمتر است ولی بنابراحتیاط موکد سـزاوار است در صورتی که هر دو با هم وارد نماز شوند، هر دو و در صورتی که به ترتیب وارد شده باشند کسی که بعد وارد شده نماز را اعاده نماید.

(مساله ۸۹۷) اگر بین مرد و زن، دیوار، یـا پرده، یـا چیز دیگری باشـد که یکـدیگر را نبیننـد، یـا بین آنان اقلا ده ذراع که تقریبا پنج ذرع می شود، فاصله باشد، چنانچه زن برابر مرد یا جلوتر از او باشد نماز هر دو صحیح است وکراهت هم ندارد و همچنین است اگر مکان یکی از آنان بقدری بلند باشد که نگویند، زن جلوتر از مرد یا برابر او ایستاده است.

شرط پنجم: آن که روی چیزی که ایستادن ونشستن روی آن حرام است، مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده نماز نخواند.

شرط شـشم: آن که در جایی که سـقف آن کوتاه است ونمی توانـد در آنجا راست بایسـتد، یا به انـدازه ای کوچک است که جای رکوع و سـجود نـدارد، نمـاز نخوانـد و اگر ناچـار شود که در چنین جـایی نماز بخوانـد، بایـد بقـدری که ممکن است قیام و رکوع وسجود را به جا آورد.

شرط هفتم: آن که مساوی یا جلوتر از قبر پیغمبر وائمه (علیه السلام)نماز نخواند.

(مساله ۸۹۸) بنابر احتیاط واجب باید جلوتر یا مساوی با قبر پیغمبر و امام (ع)نماز نخواند.

(مساله ۸۹۹) اگر در موقع نمـاز چیزی ماننـد دیوار بین نمـازگزار و قبر مطهر باشـد که بی احترامی نشود اشـکال نـدارد، ولی فاصـله شدن صندوق شریف و ضریح وپارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست.

(مساله ۹۰۰) احتیاط واجب آن است که در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

(مساله ۹۰۱) خوانـدن نمـاز مسـتحب در خانه کعبه وبر بام آن اشـکال نـدارد بلکه مسـتحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

شرط هشـتم: آن که مکان نمازگزار اگر نجس است بطوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جایی که پیشانی را بر آن می گـذارد اگر نجس باشـد، اگرچه خشک هم باشد نماز باطل است واحتیاط مسـتحب آن است که مکان نمازگزار اصـلا نجس نباشد.

شرط نهم: آن که جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و سـر انگشـتان پای او بیش از چهار انگشت بسـته پست تر یا بلند تر نباشد و تفصـیل این مسـاله در احکـام سـجده گفته می شود. جاهایی که نماز خوانـدن در آنها مسـتحب است (مساله ۹۰۲) در شـرع مقدس اسـلام بسـیار سـفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است وبعد از آن مسجد پیغمبر

(صلی الله علیه و اله) و بعد از آن مسجد کوفه، وبعد از آن مسجد بیت المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

(مساله ۹۰۳) برای زن نماز خواندن درخانه بلکه در صندوقخانه و اطاق عقب بهتر است.

(مساله ۹۰۴) نماز در حرم ائمه (علیه السلام)مستحب بلکه بهتر از مسجد است ونماز در حرم مطهر حضرت امیر المومنین (علیه السلام)برابر با دویست هزار نماز است.

(مساله ۹۰۵) زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(مساله ۹۰۶) مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد. جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

(مساله ۹۰۷) نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است: حمام، زمین نمک زار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام ونماز باطل است، مقابل آتش و چراغ و در آشپزخانه وهر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه وگودالی که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد مگر آن که روی آن پرده بکشند، در اطاقی که جنب در آن باشد، در جایی که عکس باشد اگر چه رو بروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر و در قبرستان.

(مساله ۹۰۸) کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی او است مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

(مساله ۹۰۹) نجس کردن زمین وسقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است وهر کس بفهمد که نجس شده است باید فورا نجاست آن را برطرف کند واحتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاستش را بر طرف نمایند.

(مساله ۹۱۰) اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید. یا کمک لازم داشته باشد وپیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ولی بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

(مساله ۹۱۱) اگر جایی از مسجد نجس شود وتطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن مقدار کمی از آن ممکن نباشد، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند وپر کردن وساختن آن قسمت هم واجب نیست مگر این که خود کسی که نجس کرده خراب کند که در این صورت بنابر احتیاط باید آن قسمت را بسازد و یا پر کند. و اگر مسجد به نحوی نجس شده باشد که برای تطهیر آن ناچار باشند تمام مسجد را خراب کنند، خراب کردن آن جایز نیست، چنانچه متبرعی هم باشد که بعد از تخریب آن را بسازد، جایز بودن خراب کردن آن مشکل است ولی اگر ممکن است باید ظاهر آن را بنابر احتیاط تطهیر نمایند، و اگر چیزی مانند آجر مسجد که ممکن است آن را برگرداند، نجس شود، باید بعد از تطهیر آن را به مسجد بر گرداند.

(مساله ۹۱۲) اگر مسجدی را غصب کنند وبه جای آن خانه ومانند آن بسازند، یا به طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، باز هم نجس کردن آن حرام وتطهیر آن واجب است.

(مساله ۹۱۳) نجس کردن حرم ائمه (علیه السلام)حرام است و اگر نجس شود چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد، تطهیر آن

واجب است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

(مساله ۹۱۴) اگر حصیر مسجد نجس شود، باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه نجاست حصیر بی احترامی به مسجد باشد و بواسطه آب کشیدن، خراب می شود وبریدن جای نجس بهتر است، باید آن را ببرند.

(مساله ۹۱۵) بردن عین نجس - مانند خون - در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند و نیز بردن چیزی که نجس شده، در صورتی که بی احترامی به مسجد باشد، حرام است.

(مساله ۹۱۶) اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند ومانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

(مساله ۹۱۷) زینت کردن مسجد به طلا حرام است بنابر احتیاط واجب، و هم چنین است نقش کردن مسجد به صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، و نقاشی چیزهایی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

(مساله ۹۱۸) اگر مسجد خراب هم بشود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملك و جاده نمایند.

(مساله ۹۱۹) فروختن در وپنجره وچیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند وچنانچه بدرد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود ولی اگر بدرد مسجدهای دیگر هم نخورد، می توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

(مساله ۹۲۰) ساختن مسجد وتعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد مستحب است و اگر مسجد به صورتی درآید که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آن را خراب کنند ودوباره بسازند بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند وبزرگتر بسازند.

(مساله ۹۲۱) تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است و کسی که می خواهد مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند ولباس پاکیزه وقیمتی بپوشد وته کفش خودرا وارسی کند که نجاستی به آن نباشد وموقع داخل شدن به مسجد اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید واز همه دیرتر از مسجد بیرون برود.

(مساله ۹۲۲) وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت واحترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

(مساله ۹۲۳) خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد وصحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت ومانند آن نباشد مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی واخلاط سینه را در مسجد بیندازدو گمشده ای را طلب کند وصدای خود را بلند کند ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

(مساله ۹۲۴) راه دادن بچه ودیوانه به مسجد مکروه است وکسی که پیاز و سیر ومانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

(مساله ۹۲۵) برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان واقامه بگویند، ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات، مستحب است سه مرتبه بگویند: (الصلاه).

(مساله ۹۲۶) مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید یا پیش از آن که بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

(مساله ۹۲۷) اذان هیجده جمله است: (اللّه اکبر) چهار مرتبه، (اشهد ان لا اله الا اللّه)، (اشهد ان محمدا رسول اللّه)، (حی علی الصلاه)، (حی علی الفلاح)، (حی علی خیر العمل)، (اللّه اکبر)، (لا اله الا اللّه) هر یک دو مرتبه.

اقامه هفده جمله است یعنی: دو مرتبه (اللّه اکبر) از اول اذان و یک مرتبه (لا اله الا اللّه) از آخر آن کم می شود وبعد از گفتن (حی علی خیر العمل) باید دو مرتبه (قد قامت الصلاه) اضافه نمود.

(مساله ۹۲۸) (اشهد ان علیا ولی اللّه) جزو اذان واقامه نیست، ولی خوب است بعد از (اشهد ان محمدا رسول اللّه)، به قصد قربت گفته شود.

ترجمه اذان و اقامه (اللّه اکبر) خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند.

(اشهد ان لا اله الا اللّه) شهادت می دهم که نیست خدایی جز خدای یکتا و بی همتا.

(اشهد ان محمدا رسول اللّه) شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبداللّه (صلی الله علیه و اله) پیغمبر و فرستاده خداست.

(اشهد ان علیا امیر المومنین ولی اللّه) شهادت می دهم که حضرت علی (علیه السلام)امیرالمومنین و ولی خدا بر همه خلق است.

(حی علی الصلاه) بشتاب برای نماز.

(حی علی الفلاح) بشتاب برای رستگاری.

(حی علی خیر العمل) بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

(قد قامت الصلاه) به تحقیق نماز برپا شد.

(لا اله الا اللّه) نیست خدایی مگر خدای یکتا وبی همتا.

(مساله ۹۲۹) بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

(مساله ۹۳۰) اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود، یعنی: به طور آوازه خوانی که در مجالس لهو و بازیگری معمول است اذان و اقامه را بگوید حرام است و اگر غنا نشود مکروه می باشد.

(مساله ۹۳۱) اذان عصر و عشا از کسی که بین ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع می کند ساق ط می شود خواه در موارد استحباب جمع باشد - مثل نماز عصر روز جمعه، و نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است در عرفات، و نماز عشا شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام است، و خواه مثل زن مستحاضه یا کسی باشد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند و جمع بین نماز ظهر وعصر و نماز مغرب و عشا می نماید، یا غیر این موارد باشد که به هر حال اذان عصرو عشا در صورت جمع مذکور ساقط می شود هر چند سقوط در عصر روز عرفه در عرفات و در عشا شب عید قربان در مشعر به طور عزیمت است، و در عصر روز جمعه اگر بخواهد اذان بگوید رجاءً بگوید و در غیر این سه مورد سقوط به نحو رخصت است فقط مستحاضه و مسلوس احتیاط را به نگفتن اذان ترک نکنند و درصورتی اذان ساقط می شود، که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا فاصله کمی بین آنها باشد، و فاصله شدن نافله کافی است برای عدم سقوط اذان بنابر اقوی.

(مساله ۹۳۲) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

(مساله ۹۳۳) اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد برود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها به هم نخورده وجمعیت متفرق نشده، می تواند برای نماز خود، اذان و اقامه نگوید.

(مساله ۹۳۴) در جایی که عده ای مشغول نماز جماعت اند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که برپا می شود نماز بخواند با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود:

اول - آن که نماز جماعت در مسجد باشد و اگر در مسجد نباشد، رجاءً بگوید.

دوم - آن که برای آن نماز اذان و اقامه گفته باشند.

سوم - آن که نماز جماعت باطل نباشد.

چهارم - آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد، پس اگر نماز جماعت، داخل مسجد باشد واو بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان واقامه بگوید.

پنجم - آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشد.

ششم - آن که وقت نماز جماعت مشترک باشد، مثلا هر دو نماز ظهر، یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که به جماعت خوانده می شود، نماز ظهر باشد واو نماز عصر بخواند، یا او نماز ظهر بخواند و جماعت نماز عصر باشد.

(مساله ۹۳۵) اگر در یکی از شرطهایی که در مساله قبل گفته شد شک کند چنانچه رجاءً اذان و اقامه بگوید مطابق با احتیاط عمل کرده است.

(مساله ۹۳۶) کسی که اذان و اقامه دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی راکه می شنود آهسته بگوید.

(مساله ۹۳۷) کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده، چه با او گفته باشد یا نه، درصورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مساله ۹۳۸) اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود، اذان او ساقط نمی شود بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشکال دارد.

(مساله ۹۳۹) هرگاه اذان و اقامه را فراموش کند ومشغول نماز شود اگر تا وارد رکوع رکعت اول نشده، یادش آمد، می تواند نماز را رها کرده و پس از گفتن اذان و اقامه نماز را دوباره شروع کند.

(مساله ۹۴۰) اقامه باید بعد از اذان گفته شود واگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

(مساله ۹۴۱) اگر کلمات اذان واقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلا (حی علی الفلاح) را پیش از (حی علی الصلاه) بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

(مساله ۹۴۲) باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

(مساله ۹۴۳) اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلا ترجمه آنها را به فارسی بگوید صحیح نیست.

(مساله ۹۴۴) اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمدا یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

(مساله ۹۴۵) اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود وشک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

(مساله ۹۴۶) اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه،

گفتن آن لازم نیست.

(مساله ۹۴۷) مستحب است انسان در موقع گفتن اذان، رو به قبله بایستد وبا وضو یا غسل باشد ودستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد وبین آنها حرف نزند، و اما در اقامه باید با طهارت باشد بلکه بنابر احتیاط لازم رو به قبله وایستاده باشد.

(مساله ۹۴۸) مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد وآن را از اذان آهسته تر بگوید وجمله های آن را به هم نچسباند ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

(مساله ۹۴۹) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

(مساله ۹۵۰) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند، عادل ووقت شناس وصدایش بلند باشد واذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است:

اول - نیت.

دوم - قیام، یعنی: ایستادن.

سوم - تکبیره الاحرام، یعنی: گفتن (اللّه اکبر) در اول نماز.

چهارم - رکوع.

پنجم - سجود.

ششم - قرائت.

هفتم - ذکر.

هشتم - تشهد.

نهم - سلام.

دهم - ترتیب.

یازدهم - موالات، یعنی: پی در پی بودن اجزا نماز.

(مساله ۹۵۱) بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی: اگر انسان آنها را به جا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمدا یا اشتباها، نماز باطل می شود و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی: اگر عمدا کم یا زیاد شود، نماز باطل می شود وچنانچه اشتباها کم یا زیاد گردد، نماز باطل نمی شود.

ارکان نماز

پنج چیز است:

اول – نیت.

دوم –تکبیره الاـحرام ولی زیـاد شـدن سـهوی آن بنابر احتیاط موجب باطل شـدن نماز است بنابراین، احتیاط، اتمام نماز و اعاده آن است.

سوم –قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام وقیام متصل به رکوع، یعنی:ایستادن پیش از رکوع.

چهارم – رکوع.

پنجم – دو سجده از یک رکعت.

نیت

(مساله ۹۵۲) انسـان بایـد نمـاز را به نیت قربت، یعنی، برای انجـام فرمـان خداونـد عالم به جا آورد ولازم نیست نیت را از قلب خود بگذرانـد یـا مثلاـ به زبان بگویـد که چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربه الی اللّه بلکه در نماز احتیاط، احتیاط لازم نگفتن به زبان است.

(مساله ۹۵۳) اگر در نماز ظهر یا نماز عصـر نیت کنـد که چهار رکعت نماز می خوانم ومعین نکند ظهر است یا عصـر، نماز او باطل است و نیز کسـی که مثلا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهـد آن نماز قضایا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می خواند، در نیت معین کند.

(مساله ۹۵۴) انسـان بایـد از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشـد، پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که اگر بپرسـند چه می کنی؟ نداند چه بگوید نمازش باطل است.

(مساله ۹۵۵) انسان بایـد فقط برای انجام امر خداونـد عالم نماز بخوانـد، پس کسـی که ریا کند یعنی، برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

(مساله ۹۵۶) اگر قسـمتی از نماز را هم برای غیر خـدا به جا آورد، نماز باطل است، چه آن قسـمت، واجب باشـد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشـد ماننـد قنوت، ولکن در مستحب احتیاط لازم آن است که نماز را تمام ودوباره اعاده نماید بلکه اگر تمام نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصـی مثل مسـجد یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت، یا به طرز مخصوصی مثلا با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است.

تکبیره الاحرام

(مساله ۹۵۷) گفتن (اللّه اکبر) در اول هر نمـاز واجب ورکن است، و بایـد حروف (اللّه) وحروف (اکبر) ودو کلمه (اللّه) و (اکبر) را پشت سـر هم بگویـد و نیز بایـد این دو کلمه به عربی صـحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگویـد، یا مثلا ترجمه آن را به فارسـی بگوید صحیح نیست.

(مساله ۹۵۸) احتیاط واجب آن است که تکبیره الاحرام نماز را به چیزی که پیش ازآن می خواند، مثلا به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند نچسباند.

(مساله ۹۵۹) اگر انسان بخواهد اللّه اکبر را به چیزی که بعد از آن می خواند مثلا به بسم اللّه الرحمن الرحیم بچسباند باید را اکبر را با پیش بخواند.

(مساله ۹۶۰) موقع گفتن تکبیره الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمدا در حالیکه بدنش حرکت دارد، تکبیره الاحرام را بگوید باطل است.

(مساله ۹۶۱) تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر بواسطه سنگینی یا کری گوش یاسر و صدای زیاد نمی شنود، باید طوری بگوید، که اگر مانعی نباشد بشنود.

(مساله ۹۶۲) کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند اللّه اکبر را درست بگوید، باید بهر طور که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید، باید در قلب خود بگذراند وبرای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد.

(مساله ۹۶۳) مستحب است بعد از تکبیره الاحرام بگوید: یا محسن قد اتاك المسی وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسی انت المحسن وانا المسی بحق محمد وآل محمد صل علی محمد وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی. یعنی: ای خدایی که به بندگان احسان می کنی بنده گنه کار به در خانه تو آمده وتو امر کرده ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار، به حق محمد وآل محمد (ع)رحمت خود را بر محمد وآل محمد (علیه السلام)بفرست واز بدیهایی که می دانی از من سرزده بگذر.

(مساله ۹۶۴) مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز وتکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

(مساله ۹۶۵) اگر شک کند که تکبیره الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.

(مساله ۹۶۶) اگر بعد از گفتن تکبیره الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده به شک خود اعتنا نکند و همچنین است اگر چیزی نخوانده ولکن احتیاط مستحب آن است که در این صورت نماز را تمام کند ودوباره بخواند.

قیام ایستادن

(مساله ۹۶۷) قیام در موقع گفتن تکبیره الاحرام وقیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست واگر کسی آن را از روی فراموشی ترك کند نمازش صحیح است.

(مساله ۹۶۸) واجب است پیش از گفتن تکبیر وبعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

(مساله ۹۶۹) اگر رکوع را فراموش کند وبعد از حمد وسوره بنشیند ویادش بیاید که رکوع نکرده باید بایستد وبه رکوع رود و اگر بدون این که بایستد بحال خمیدگی به رکوع بر گردد، چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده، نماز او باطل است.

(مساله ۹۷۰) موقعی که برای تکبیره الاحرام یا قرائت ایستاده است، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و بجایی تکیه نکند ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد اشکال ندارد.

(مساله ۹۷۱) اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا بجایی تکیه کند، اشکال ندارد ولی در قیام موقع گفتن تکبیره الاحرام وقیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشی هم باشد، بنابر احتیاط مستحب، نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

(مساله ۹۷۲) احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یك پا هم باشد اشکال ندارد.

(مساله ۹۷۳) کسی که می تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی باز بگذارد بحدی که به او ایستاده نگویند نمازش باطل است.

(مساله ۹۷۴) موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی است حتی موقع گفتن ذکرهای مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد ودر موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را بطرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید ولی بحول اللّه وقوته اقوم واقعد را باید در حال برخاستن بگوید.

(مساله ۹۷۵) اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلا موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده اند بگوید، باید احتیاطا نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز صحیح است.

(مساله ۹۷۶) حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد و سوره اشکال ندارد اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

(مساله ۹۷۷) اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

(مساله ۹۷۸) اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

(مساله ۹۷۹) تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند مثلا کسی که در موقع ایستادن، بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول باز بگذارد، باید بهر طور که می تواند بایستد و نماز بخواند ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند ونشسته نماز بخواند.

(مساله ۹۸۰) تا انسان می تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند باید بطوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی تواند به پهلوی چپ و اگر آنهم ممکن نیست به پشت بخوابد، بطوریکه کف پاهای او رو به قبله باشد.

(مساله ۹۸۱) کسی که نشسته نماز می خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، ورکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع برود و اگر نتواند، باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

(مساله ۹۸۲) کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می تواند، نشسته بخواند و نیز اگر می تواند بایستد، باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند.

(مساله ۹۸۳) کسی که نشسته نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند.

(مساله ۹۸۴) کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که بواسطه ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، می تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد، می تواند خوابیده نماز بخواند.

(مساله ۹۸۵) اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند بنابر احتیاط لازم باید نماز را تاخیر بیندازد. پس اگر نتوانست بایستد، درآخر وقت مطابق وظیفه اش نماز به جا آورد.

(مساله ۹۸۶) مستحب است درحال ایستادن بدن را راست نگهدارد، شانه ها را پایین بیندازد، دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع وخشوع باشد پاها را پس وپیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

(مساله ۹۸۷) در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد وبعد از آن یک سوره تمام بخواند، و دو سوره والضحی و الم نشرح و همچنین دو سوره فیل و لایلاف در نماز یک سوره حساب می شود.

(مساله ۹۸۸) اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند مثلا بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

(مساله ۹۸۹) اگر عمدا سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباها سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کندو بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند.

(مساله ۹۹۰) اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند وبعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مساله ۹۹۱) اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده باید فقط سوره را بخواند ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند و نیز اگر خم شود وپیش از آن که به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یاحمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

(مساله ۹۹۲) اگر در نماز فریضه یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد و در مساله ۳۶۱ گفته شد، عمدا بخواند نمازش باطل است.

(مساله ۹۹۳) اگر اشتباها مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند واگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد بنابر احتیاط برای سجده واجب اشاره کند و سوره را تمام کند وبعد یک سوره دیگر احتیاطا به قصد قربت مطلقه بخواند وبه رکوع رود و نماز را تمام کند وبعد از نماز بنابر احتیاط سجده آن را به جا آورد.

(مساله ۹۹۴) اگر در نماز آیه سجده را بشنود، نمازش صحیح است و بنابر احتیاط برای سجده واجب اشاره کند وبعد از نماز هم سجده را به جا آورد.

(مساله ۹۹۵) در نماز مستحب خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز بواسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

(مساله ۹۹۶) در نماز جمعه ودر نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

(مساله ۹۹۷) اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره توحید یا سوره کافرون شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقین، یکی از این دو سوره را بخواند، تا به نصف نرسیده، می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

(مساله ۹۹۸) اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمدا سوره توحید یا سوره کافرون بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند رها کند و سوره جمعه ومنافقین را بخواند.

(مساله ۹۹۹) اگر در نماز، غیر سوره توحید و کافرون، سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند و بنابر احتیاط ما بین نصف وثلث آن را رها نکند و پس از این که به دو ثلث رسید عدول جایز نیست.

(مساله ۱۰۰۰) اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلاـ بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام

نمایـد، می تواند آن سوره را رها کند وسوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشـته باشد، یا سوره ای را که می خوانده توحید، یا کافرون باشد.

(مساله ۱۰۰۱) بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند وبر مرد وزن واجب است حمد وسوره نماز ظهر وعصر را آهسته بخوانند.

(مساله ۱۰۰۲) مرد بایـد در نمـاز صـبح و مغرب و عشـا مواظب باشـد که تمـام کلمـات حمـد و سوره حتی حرف آخر آنهـا را بلند بخواند.

(مساله ۱۰۰۳) زن می تواند حمد و سوره نماز صبح ومغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

(مساله ۱۰۰۴) اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند، عمدا آهسـته بخواند یا در جایی که باید آهسـته بخواند، عمدا بلند بخواند، نمازش باطل است ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانسـتن مساله باشـد صـحیح است و اگر در بین خوانـدن حمـد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

(مساله ۱۰۰۵) اگر کسـی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آن که آنها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۰۶) انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسـی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند، بخواند و احتیاط لازم آن است که نماز را به جماعت به جا آورد مگر آن که بر او حرج باشد.

(مساله ۱۰۰۷) کسـی که حمـد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی دانـد ومی توانـد یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است بنابراحتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش رابه جماعت بخواند.

(مساله ۱۰۰۸) مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز حرام است بنابر احتیاط واجب. ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۰۹) اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند یا عمدا آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید مثلا به جای ض ظ بگوید، یا جایی که باید بدون زیر وزبر خوانده شود، زیر وزبر بدهد، یا تشدید را نگوید نماز او باطل است.

(مساله ۱۰۱۰) اگر انسان کلمه ای را صـحیح بدانـد ودر نماز همان طور بخواند وبعد بفهمد غلط خوانده، باید دوباره نماز را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۱۰۱۱) اگر زیر وزبر کلمه ای را ندانـد یـا ندانـد مثلا کلمه ای به س است یابه ص، بایـد یاد بگیرد وچنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آن که در اهدنا الصراط المستقیم، مستقیم را یک مرتبه با سین ویک مرتبه با صاد بخواند، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۱۲) اگر در کلمه ای واو باشد وحرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد وحرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد مثل کلمه سو باید آن واو را مد بدهد یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه ای الف باشد وحرف بعد از الف درآن کلمه همزه باشـد مثل ج بایـد الف آن را بکشد و نیز اگر در کلمه ای ی باشد وحرف پیش از ی در آن کلمه زیر داشـته باشد وحرف بعد از ی درآن کلمه همزه باشـد مثل جی بایـد ی را بامـد بخواند و اگر بعد از این واو و الف و یا، به جای همزه حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر وزبر وپیش نـدارد باز هم بایـد این سه حرف را با مـد بخواند، مثلا در ولا الضالین که بعد از الف، حرف لام ساکن است، باید الف آن را بامد بخواند وچنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند، احتیاط آن است که نماز را تمام کند ودوباره بخواند.

(مساله ۱۰۱۳) احتیـاط آن است که در نمـاز وقف به حرکت و وصل به سـکون ننمایـد. و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعد فاصله دهد مثلا بگوید الرحمن الرحیم ومیم رحیم را زیر بدهد وبعد قدری فاصله دهد وبگوید مالك یوم الدین و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را

به کلمه بعد بچسباند مثل آن که بگوید الرحمن الرحیم ومیم الرحیم را زیر ندهد وفورا مالک یوم الدین را بگوید.

(مساله ۱۰۱۴) در رکعت سوم وچهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی بگوید، سبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اکبر وبهتر آن است که این تسبیحات را سه مرتبه بگوید و می تواند در یک رکعت حمد ودر رکعت دیگر تسبیحات بگوید وبهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

(مساله ۱۰۱۵) در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید و در وسعت وقت یک مرتبه کافی است، لکن سزاوار است ترک نشود سه مرتبه مگر در ضرورت.

(مساله ۱۰۱۶) بر مرد وزن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

(مساله ۱۰۱۷) اگر در رکعت سوم وچهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید بسم اللّه آن را هم آهسته بگوید.

(مساله ۱۰۱۸) کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم وچهارم حمد بخواند.

(مساله ۱۰۱۹) اگر در دو رکعت اول نماز بخیال این که در دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۰۲۰) اگر در دو رکعت آخر نماز بخیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با گمان این که در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است.

(مساله ۱۰۲۱) اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند ودوباره حمد یا تسبیحات را بخواند ولی اگر قصدش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده اگر چه بواسطه عادت باشد، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

(مساله ۱۰۲۲) کسی که عادت دارد، در رکعت سوم وچهارم تسبیحات بخواند اگر با غفلت از عادت خود به قصد ادای وظیفه، حمد بخواند کفایت می کند.

(مساله ۱۰۲۳) در رکعت سوم وچهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلا- بگوید: استغفر اللّه ربی واتوب الیه یا بگوید: اللهم اغفر لی. و کسی که مشغول استغفار است، اگر شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه چنانچه خود را در استغفار بعد از حمد یا تسبیحات ببیند باید به شک خود اعتنا ننماید والا باید حمد یا تسبیحات را بخواند و نیز اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع درحالی که مشغول استغفار نیست شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مساله ۱۰۲۴) اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۰۲۵) هرگاه بعد از تمام شدن آیه یا کلمه ای شک کند که آن را درست گفته یا نه تا داخل در رکن بعد نشده می تواند برگردد واحتیاطا آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید ولی اگر جز بعدی رکن باشد مثلا- در رکوع شک کند که سوره را درست خوانده یا نه نمی تواند برگردد و باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۰۲۶) مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید: اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم و در رکعت اول ودوم نماز ظهر و عصر بسم اللّه الرحمن الرحیم را بلند بگوید و نیز مستحب است در تمام نمازها حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی: آن را به آیه بعد نچسباند ودر حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادی می خواند، بعد از آن که حمد خودش تمام شد، بگوید: الحمد للّه رب العالمین، وبعد از خواندن سوره توحید، یک، یا دو، یا سه مرتبه کذلک اللّه ربی یا سه مرتبه کذلک اللّه ربنا بگوید، وبعد از

خواندن سوره، کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید، یا قنوت را بخواند.

(مساله ۱۰۲۷) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول سوره قدر و در رکعت دوم، سوره توحید را بخواند.

(مساله ۱۰۲۸) مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره توحید را نخواند.

(مساله ۱۰۲۹) خواندن سوره توحید به یک نفس مکروه است.

(مساله ۱۰۳۰) سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ولی اگر سوره توحید را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

(مساله ۱۰۳۱) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد واین عمل را رکوع می گویند.

(مساله ۱۰۳۲) اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب این است که دستها را به زانو بگذارد.

(مساله ۱۰۳۳) هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد، مثلاـ به چپ یا راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست.

(مساله ۱۰۳۴) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر - مثلا برای کشتن جانور خم شود - نمی تواند آن را رکوع حساب کند بلکه باید بایستد ودوباره برای رکوع خم شود وبه واسطه این عمل، رکن زیاد نشده ونماز باطل نمی شود.

(مساله ۱۰۳۵) کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

(مساله ۱۰۳۶) کسی که نشسته رکوع می کند، باید بقدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد وبهتر است بقدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

(مساله ۱۰۳۷) احتیاط مستحب آن است که در رکوع، سه مرتبه سبحان اللّه یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده بگوید، هر چند ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد مثل سه مرتبه اللّه اکبر کفایت می کند، ولی در تنگی وقت و درحال ناچاری گفتن یک سبحان اللّه کافی است.

(مساله ۱۰۳۸) ذکر رکوع باید به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است آن راسه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

(مساله ۱۰۳۹) در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و در ذکر مستحب هم اگر آن را بقصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند، بگوید بنابر احتیاط واجب، آرام بودن بدن لازم است.

(مساله ۱۰۴۰) اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید، بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۴۱) اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود وبدن آرام گیرد عمدا ذکر رکوع را بگوید، باید بعد از رسیدن به رکوع وآرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید، وبنابر احتیاط لازم نماز را پس از اتمام، اعاده نماید، و اگر بهمان ذکر اول اکتفا نماید نماز

باطل است.

(مساله ۱۰۴۲) اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمدا سر از رکوع بردارد نمازش باطل است، و اگر سهوا سر بردارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، بایـد در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگویدو اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد یادش بیاید، نماز او صحیح است.

(مساله ۱۰۴۳) اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیه آن را در حال برخاستن بگوید.

(مساله ۱۰۴۴) اگر بواسطه مرض ومانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

(مساله ۱۰۴۵) هرگاه نتوانـد به انـدازه رکوع خم شود، بایـد به چیزی تکیه دهد ورکوع کند و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کنـد، بایـد به هر انـدازه می توانـد، خم شود ودر این صورت احتیاط لازم آن است که نماز را دوباره بخوانـد، و رکوع آن را نشسته به جا آورد، و اگر هیچ نتوانـد خم شود باید موقع رکوع بنشیند ونشسته رکوع کند واحتیاط لازم آن است که نماز دیگری هم بخواند، و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

(مساله ۱۰۴۶) کسی که می توانـد ایسـتاده نماز بخوانـد، اگر در حال ایسـتاده یا نشسـته نتواند رکوع کند، باید ایسـتاده نماز بخواند وبرای رکوع بـا سـر اشـاره کنـد و اگر نتوانـد اشـاره کنـد، بایـد به نیت رکوع چشم ها را هم بگـذارد وذکر آن را بگویـد، و به نیت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است، باید در قلب نیت رکوع کند، و ذکر آن را بگوید.

(مساله ۱۰۴۷) کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند وبرای رکوع فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند، و برای رکوع با سر اشاره نماید، و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند، و موقع رکوع آن بنشیند، و هر قدر می تواند برای رکوع خم شود.

(مساله ۱۰۴۸) اگر بعد از رسیدن به حد رکوع سر بردارد، و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود، یا بعد از آن که به اندازه رکوع خم شود، بقدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۴۹) بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد وبعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمدا پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۵۰) اگر رکوع را فراموش کنـد وپیش از آن که به سجده برسـد، یادش بیایـد، بایـد بایسـتد بعـد به رکوع رود، و چنانچه بحالت خمیدگی به رکوع برگردد، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۵۱) اگر بعـد از آن که برای سـجده دوم پیشانی به زمین رسـید، یـادش بیایـد که رکوع نکرده نمازش باطل است. ولی تا داخل سـجده دوم نشـده اگر یادش بیایـد که رکوع نکرده، بایـد بایسـتد و رکوع را به جا آورد وبعـد از تمام شدن نماز برای زیادی سجده احتیاطا دو سجده سهو به جا آورد، و اگر احتیاطا نماز را دوباره بخواند بهتر است.

(مساله ۱۰۵۲) مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگهدارد، و گردن را بکشد، و مساوی پشت نگهدارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد ازآن صلوات بفرستد، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید: سمع اللّه لمن حمده.

(مساله ۱۰۵۳) مستحب است در رکوع زن دست را از زانو بالاتر بگذارد، و زانوها را به عقب ندهد.

سجود

(مساله ۱۰۵۴) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده کند وسجده آن است که پیشانی وکف دو دست وسر دو زانو وسر دو انگشت بزرگ پا را بر زمین بگذارد.

(مساله ۱۰۵۵) دو سجده از یک رکعت با هم رکن است، که اگر کسی در نمازواجب عمدا یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند، یا دو سجده اضافه نماید، نمازش باطل است.

(مساله ۱۰۵۶) اگر عمدا یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می شود. و اگر سهوا یک سجده کم کند، حکم آن بعدا در مسائل ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۱ گفته خواهد شد.

(مساله ۱۰۵۷) اگر پیشانی را عمدا یا سهوا به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد. ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد، و سهوا جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهوا ذکر نگوید سجده صحیح است.

(مساله ۱۰۵۸) احتیاط مستحب آن است که در سجده، سه مرتبه سبحان اللّه یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی وبحمده بگوید، هر چند ظاهر این است که اکتفا به گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد، مثل سه مرتبه اللّه اکبر جایز است، و باید این کلمات به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است سبحان ربی الاعلی وبحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

(مساله ۱۰۵۹) در سجده باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و موقع گفتن ذکر مستحب هم اگر آن را بقصد ذکری که برای سجده دستور داده اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است.

(مساله ۱۰۶۰) اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد یا پیش از آن که بدن آرام بگیرد، عمدا ذکر سجده را بگوید، باید بعد از رسیدن پیشانی به زمین وآرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید، وبنابر احتیاط لازم نماز را پس از اتمام، اعاده نماید و اگر به همان ذکر اول اکتفا نماید نماز باطل است. و همچنین اگر پیش از تمام شدن ذکر عمدا سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

(مساله ۱۰۶۱) اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد، و بدن آرام گیرد، سهوا ذکر سجده را بگوید، و پیش از آن که سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید.

(مساله ۱۰۶۲) اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته، یا پیش از آن که ذکر سجده تمام شود، سر برداشته، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۰۶۳) اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمدا از زمین بردارد، احتیاط لازم آن است که بعد از آرام گرفتن همه اعضا دوباره ذکر واجب را بگوید، و نماز را تمام کند و اعاده نماید، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد ودوباره بگذارد، اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۶۴) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهوا پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهوا از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد، و ذکر را بگوید.

(مساله ۱۰۶۵) بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد ودوباره به سجده رود.

(مساله ۱۰۶۶) جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها وسر انگشتان پای اوبلندتر از چهار انگشت بسته نباشد. بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتان وسر زانوهایش از چهار انگشت بسته پست تر نیز نباشد.

(مساله ۱۰۶۷) در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتان پا وسر زانوهای او مختصری بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد، اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۶۸) اگر پیشانی را به چیزی بگذارد که از جای انگشتان پا و سر زانوهای او بلند تر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن بقدری است که نمی گویند در حال سجده است، باید سر را بردارد وبه چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است، بگذارد و اگر بلندی آن بقدری است که می گویند درحال سجده است، احتیاط واجب آن است که پیشانی را از

روی آن چیزی که بلنـدی آن به انـدازه چهـار انگشت بسـته یا کمتر است بکشـد، و اگر کشـیدن پیشانی ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند ودوباره بخواند.

(مساله ۱۰۶۹) بایـد بین پیشانی وآنچه بر آن سـجده می کنـد، چیزی نباشـد. پس اگر مهر بقـدری چرك باشد که پیشانی بخود مهر نرسد، سجده باطل است. ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۷۰) در سـجده باید کف هر دو دست را بر زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد. و اگر پشـت دست ممکن نباشد، باید مچ دست را بگذارد. و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد. و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است.

(مساله ۱۰۷۱) در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پا را به زمین بگذارد، و اگر انگشتان دیگر پا یا روی پا را به زمین بگذارد، وسر دو انگشت بزرگ رابه زمین نگـذارد، یـا بواسـطه بلنـد بودن ناخن، سـر شـست به زمین نرسـد، نماز باطل است. وکسـی که بواسـطه ندانستن مساله نمازهای خود را اینطور خوانده، باید بنابر احتیاط لازم دوباره بخواند.

(مساله ۱۰۷۲) کسـی که مقـداری از شـست پایش بریـده، بایـد بقیه آن را به زمین بگـذارد و اگر چیزی از آن نمانـده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است، احتیاط لازم آن است که همان را به زمین بگذارد و ذکر سـجده را بگوید، و باز بقیه انگشتان را به زمین بگذارد و دو مرتبه ذکر را بگوید و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

(مساله ۱۰۷۳) اگر به طور غیر معمول سـجده کند، مثلا سـینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند، ولی هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، اگر طوری است که عرفا می گویند: سجده کرده، صحیح است، والا باطل است.

(مساله ۱۰۷۴) مهر یا چیز دیگری که بر آن سـجده می کنـد، باید پاك باشد، ولی اگر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد وپیشانی را بطرف پاك آن بگذارد، اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۷۵) اگر در پیشانی دمل ومانـند آن باشـد، چنانچه ممکن است بایـد باجای سالم پیشانی سـجده کند. و اگر ممکن نیسـت باید زمین را گود کند ودمل را در گودال، و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد، بر زمین بگذارد.

(مساله ۱۰۷۶) اگر دمـل یـا زخم تمام پیشانی را گرفته باشـد، بایـد به یکی از دو طرف پیشانی سـجده کنـد. و اگر ممکن نیست، به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست، بایـد به هر جایی از صورت که ممکن است رجاءً سـجده کنـد، و اگر به هیـچ جای از صورت ممکن نیست با جلوی سر سجده نماید رجاءً، و در این دو صورت با اشاره نیز رجاءً سجده نماید.

(مساله ۱۰۷۷) کسـی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند، باید بقدری که می تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیز بلندی گذاشته، و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند: سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها وانگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

(مساله ۱۰۷۸) کسی که هیچ نمی تواند خم شود، باید برای سجده بنشیند وبا سر اشاره کند و اگر نتواند، باید با چشمها اشاره نماید، و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می توانـد مهر را بلند کند، و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر ممکن نیست مهر را به پیشانی بگـذارد، و اگر با سـر یا چشـمها هم نمی توانـد اشاره کنـد، بایـد در قلب نیت سـجده کند، وبنابر احتیاط واجب با دسـت ومانند آن هم برای سجده اشاره نماید.

(مساله ۱۰۷۹) کسـی که نمی تواند بنشـیند، باید ایسـتاده نیت سـجده کند، و چنانچه می تواند، برای سـجده با سر اشاره کند، و اگر نمی توانـد با چشـمها اشاره نماید و اگر این را هم نمی تواند، در قلب نیت سـجده کند، و بنابر احتیاط واجب با دست ومانند آن هم برای سجده اشاره نماید.

(مساله ۱۰۸۰) اگر پیشانی بی اختیار به جای سجده بخورد وبلند شود، سجده به عمل نیامده است، و باید سجده را به طور صحیح به

جا آورد وبعد از تمام شدن، احتیاط مستحب آن است که دو مرتبه نماز را بخواند.

(مساله ۱۰۸۱) جایی که انسان باید تقیه کند اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش ومانند آن سجده نماید، و اگر نمی تواند، احتیاط آن است که در صورت امکان برای نماز به جای دیگر برود، والا در همانجا نماز بخواند و بر فرش و مانند آن سجده نماید. ظاهر این است که در مورد تقیه به جهت تحبیب وتالیف قلوب لازم نیست که برای نماز به جای دیگر برود.

(مساله ۱۰۸۲) اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که بدن روی آن آرام نمی گیرد سجده کند، باطل است. ولی چنانچه بعد از سر گذاشتن و مقداری پایین رفتن بدن آرام بگیرد اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۸۳) اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن ولباس برای او مشقت ندارد، بنابر احتیاط لازم سجده و تشهد را به طور معمول به جا آورد. و اگر مشقت دارد، می تواند در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند وتشهد را ایستاده بخواند. و اگر در عین مشقت سجده و تشهد را به طور معمول به جا آورد، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۰۸۴) در رکعت اول و رکعت سوم که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز ظهر وعصر و عشا بنابر احتیاط واجب، باید بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد، و این عمل را جلسه استراحت می گویند. چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است (مساله ۱۰۸۵) باید بر زمین وچیزهای غیر خوراکی که از زمین می روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد وسجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی و معدنی مانند عقیق صحیح نیست.

(مساله ۱۰۸۶) احتیاط واجب آن است که بر برگ مو سجده نکنند.

(مساله ۱۰۸۷) سجده بر چیزهایی که از زمین می روید، و خوراک حیوان است مثل علف وکاه صحیح است.

(مساله ۱۰۸۸) سجده بر گلهایی که خوراکی نیستند، صحیح است، ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می روید، مانند گل بنفشه وگل گاوزبان صحیح نیست.

(مساله ۱۰۸۹) سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است ودر شهرهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بر میوه نارس اگر چه ماکول نباشد صحیح نیست.

(مساله ۱۰۹۰) سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است. و جواز سجده درحال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی ومانند آن مورد تامل است.

(مساله ۱۰۹۱) اگر کاغذ را از چیزهایی که سجده بر آن صحیح است مثلا از کاه ساخته باشند، می شود بر آن سجده کرد. ولی سجده بر کاغذی که از پنبه ومانند آن ساخته شده، اشکال دارد و نیز سجده کردن بر کاغذی که انسان نمی داند از چیزی که سجده بر آن صحیح است، ساخته شده یا از چیزی که سجده بر آن صحیح نیست، اشکال دارد.

(مساله ۱۰۹۲) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهدا (علیه السلام)می باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک، سنگ وبعد از سنگ، گیاه است.

(مساله ۱۰۹۳) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد بواسطه سرما یا گرمای زیاد ومانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش سجده کند. و اگر بر آن هم نشود، باید بر پشت دست یا چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید ولی احتیاط لازم آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر چیز معدنی سجده نکند.

(مساله ۱۰۹۴) سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد، باطل است.

(مساله ۱۰۹۵) اگر در سجده اول مهر به پیشانی بچسبد، و بدون این که مهر را بردارد، به سجده رود اشکال دارد، بلکه باید مهر را از پیشانی بردارد، و بعد به سجده رود.

(مساله ۱۰۹۶) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند، گم شود و چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را رها کند، و اگر وقت تنگ است، باید به ترتیبی که در مساله ۱۰۹۳ گفته شد عمل نماید.

(مساله ۱۰۹۷) هر گاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد، و اگر ممکن نباشد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید نماز را رها کند. و اگر وقت تنگ است به ترتیبی که در مساله ۱۰۹۳ گفته شد، عمل نماید.

(مساله ۱۰۹۸) اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده برآن باطل است، اشکال ندارد.

(مساله ۱۰۹۹) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد. و بعضی از مردم که مقابل قبر ائمه (علیه السلام)پیشانی را به زمین می گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد، وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

(مساله ۱۱۰۰) در سجده چند چیز مستحب است:

۱ – کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت، و کاملا ایستاد، و کسی که نشسته نماز می خواند، بعد از آن که کاملا نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ – موقعی که می خواهد به سجده برود، مرد اول دستها را، و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳ – بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد.

۴ – در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند وبرابر گوش بگذارد، بطوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ – در سجده دعا کند واز خدا حاجت بخواهد، و این دعا را بخواند: یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم یعنی:ای بهترین کسی که از او سوال می کنند، و ای بهترین عطا کنندگان روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس بدرستی که تو دارای فضل بزرگی هستی.

۶ – بعد از سجده بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ – بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت، تکبیر بگوید.

۸ – بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت استغفر اللّه ربی واتوب الیه بگوید.

۹ – سجده را طول بدهد، و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ – برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامی بدن اللّه اکبر بگوید.

۱۱ – در سجده ها صلوات بفرستد.

۱۲ – در موقع بلند شدن، مرد اول زانوها، و زن اول دستها را از زمین بردارد.

۱۳ – مرد آرنجها وشکم را به زمین نچسباند، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارد، و زن آرنجها و شکم را بر زمین بگذارد، و اعضا بدن را به یکدیگر بچسباند، و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مساله ۱۱۰۱) قرآن خواندن در سجده مکروه است.

و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد وغبار، جای سجده را فوت کند.

و اگر در اثر فوت کردن دو حرف از دهان بیرون آید، نماز باطل است، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده های واجب قرآن

(مساله ۱۱۰۲) در هریک از چهار سوره الم تنزیل ۳۲ وحم سجده ۴۱ والنجم ۵۳ واقرا ۹۶ یک آیه سجده است، که اگر انسان بخواند یا استماع کند بعد از تمام شدن آیه باید فورا سجده کند. و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید. و فرق نیست در استماع بین این که از خود گوینده بشنود، یا بوسیله بلندگو ورادیو بشنود. و همچنین است حکم در سماع بنابر احتیاط.
(مساله ۱۱۰۳) اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خواند، از دیگری هم بشنود بنابر احتیاط واجب، باید دو سجده نماید.
(مساله ۱۱۰۴) در غیر نماز اگر در حال سجده، آیه سجده را بخواند یا بشنود، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.
(مساله ۱۱۰۵) اگر انسان از بچه غیر ممیز که خوب و بد را نمی فهمد یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیه سجده را بشنود، احتیاط واجب آن است که سجده کند. و همچنین است اگر از مثل نوار آیه سجده را بشنود.
(مساله ۱۱۰۶) در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد، ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد، و عورت خود را بپوشاند، و بدن و جای پیشانی او پاک باشد، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد، در لباس او شرط نیست اما اگر لباس او غصبی است چنانچه سجده کردن تصرف در آن لباس باشد، سجده باطل است.
(مساله ۱۱۰۷) احتیاط واجب آن است که در سجده واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و بنابر احتیاط مستحب جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده نماز گفته شد، بر زمین بگذارد.
(مساله ۱۱۰۸) هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را بقصد سجده به زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست ولی گفتن ذکر، مستحب ومطابق با احتیاط است، و بهتر است بگوید: لا ـ اله الا ـ اللّه حقا حقا لا اله الا اللّه ایمانا وتصدیقا لا اله الا اللّه عبودیه ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل ضعیف خائف مستجیر.

تشهد

(مساله ۱۱۰۹) در رکعت دوم تمام نمازهای واجب ورکعت سوم نماز مغرب ورکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند ودر حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند یعنی بگوید: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد و کمتر از این کفایت نمی کند و احتیاط واجب آن است که به همین ترتیب بگوید.
(مساله ۱۱۱۰) کلمات تشهد باید به عربی صحیح و بطوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.
(مساله ۱۱۱۱) اگر تشهد را فراموش کند وبایستد وپیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند وتشهد را بخواند، و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند. و بنابر احتیاط واجب، بعد از نماز برای ایستادن بی جا، دو سجده سهو به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز، تشهد را قضا کند وبرای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.
(مساله ۱۱۱۲) مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد، وپیش از تشهد بگوید: الحمد للّه یا بگوید: بسم اللّه وباللّه والحمد للّه وخیر الاسماء للّه و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها رابه یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، وبعد از تمام شدن تشهد اول بگوید:وتقبل شفاعته وارفع درجته.
(مساله ۱۱۱۳) مستحب است زن در وقت خواندن تشهد، رانها را به هم بچسباند.

سلام نماز

(مساله ۱۱۱۴) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالیکه نشسته وبدن آرام است بگوید: السلام علیك ایها النبی ورحمه اللّه وبرکاته و بعد از آن واجب است بگوید: السلام علیکم ورحمه اللّه وبرکاته یا بگوید: السلام علینا وعلی عباد اللّه الصالحین ولی اگر این سلام را بگوید احتیاط واجب آن است که بعد از آن: السلام علیکم ورحمه اللّه وبرکاته را هم بگوید، چنانکه وجوب گفتن ورحمه اللّه وبرکاته اضافه بر السلام علیکم نیز بنابر احتیاط است.

(مساله ۱۱۱۵) اگر سلام نماز را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که صورت نمازبهم نخورده، وکاری هم که عمدی وسهوی آن نماز را باطل می کند، مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

(مساله ۱۱۱۶) اگر سلام نماز را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، چنانچه پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی وسهوی آن نماز را باطل می کند، مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد، نمازش صحیح است. و اگر پیش از آن که صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، انجام داده باشد، نمازش باطل است.

ترتیب

(مساله ۱۱۱۷) اگر عمدا ترتیب نماز را به هم بزند وجزئی را که رکن نیست جلوتر بجاآورد، مثلا سوره را پیش از حمد بخواند، احتیاط واجب آن است که بعد از حمد، سوره را دوباره بخواند و نماز را تمام کند واعاده نماید. ولی اگر به همان سوره که پیش از حمد خوانده اکتفا کند، یا آن که جزئی را که رکن است به غیر ترتیب به جا آورد، و یا یك سجده را پیش از رکوع به جا آورد، نماز باطل می شود.

(مساله ۱۱۱۸) اگر رکنی از نماز را فراموش کند ورکن بعد از آن را به جا آورد، مثلا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

(مساله ۱۱۱۹) اگر رکنی را فراموش کند وچیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلاـ پیش از آن که دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را به جا آورد وآنچه را اشتباها پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

(مساله ۱۱۲۰) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند ورکن بعد از آن را به جا آورد مثلا حمد را فراموش کند ومشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۱۲۱) اگر چیزی را که رکن نیست، فراموش کند وچیزی را که بعد از آن است وآن هم رکن نیست به جا آورد، مثلا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند. چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلا در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بگذرد و نماز او صحیح است، و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد وبعد از آن چیزی را که اشتباها جلوتر خوانده دوباره بخواند.

(مساله ۱۱۲۲) اگر سجده اول را به خیال این که سجده دوم است، یا سجده دوم رابه خیال این که سجده اول است به جا آورد، نماز صحیح است، و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او، سجده دوم حساب می شود.

موالات

(مساله ۱۱۲۳) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی، کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پشت سر هم به جا آورد، و چیزهایی را که در نماز می خواند، بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر بقدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است.

(مساله ۱۱۲۴) اگر در نماز سهوا بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد، و فاصله بقدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند. و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است، مگر در تکبیره الاحرام که اگر فاصله بین کلمات آن بقدری باشد که از صورت تکبیره الاحرام خارج شود، نماز باطل است.

(مساله ۱۱۲۵) طول دادن رکوع وسجود وخواندن سوره های بزرگ، موالات را به هم نمی زند.

قنوت

(مساله ۱۱۲۶) در تمام نمازهای واجب ومستحب پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند، و در نماز وتر با آن که یک رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است، و نماز جمعه دو قنوت دارد، یکی پیش از رکوع رکعت اول، و یکی بعد از رکوع رکعت دوم، و نماز آیات در هر رکعت پنج قنوت، ونماز عید فطر وقربان در رکعت اول پنج قنوت، و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

(مساله ۱۱۲۷) مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان وپهلوی هم نگهدارد وغیر شست، انگشتهای دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند.

(مساله ۱۱۲۸) در قنوت هر ذکری بگوید، اگرچه یک سبحان اللّه باشد، کافی است و بهتر است بگوید: لا اله الا اللّه الحلیم الکریم لا اله الا اللّه العلی العظیم سبحان اللّه رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد للّه رب العالمین.

(مساله ۱۱۲۹) مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

(مساله ۱۱۳۰) اگر عمدا قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند. و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز، قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ – ترجمه سوره حمد بسم اللّه الرحمن الرحیم: بنام خداوند بخشنده مهربان.

الحمد للّه رب العالمین: ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار همه جهان است.

الرحمن الرحیم: پروردگاری که بخشنده و مهربان است.

مالک یوم الدین: مالک روز جزا است.

ایاک نعبد وایاک نستعین: فقط ترا عبادت می کنیم، و فقط از تو کمک می خواهیم.

اهـدنا الصـراط المسـتقیم: هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسـلام است صـراط الذین انعمت علیهم: راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران وجانشینان پیغمبران هستند.

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین: نه راه کسانی که غضب کرده ای بر ایشان، و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ – ترجمه سـوره توحیـد بسم اللّه الرحمن الرحیم قـل هو اللّه احـد: بگو ای محمـد (صـلی الله علیه و اله) که خداونـد خـدایی اسـت یگانه.

اللّه الصمد: خدایی که از تمام موجودات بی نیاز است.

لم یلد ولم یولد: فرزند ندارد، و فرزند کسی نیست.

ولم یکن له کفوا احد: هیچ یک از مخلوقات، مثل او نیست.

۳ – ترجمه ذکر رکوع و سـجود و ذکرهایی که بعـد از آنها مسـتحب است سـبحان ربی العظیم وبحمده: پروردگار بزرگ من از هر عیب ونقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم.

سمع اللّه لمن حمده: خداوند اجابت فرماید ثنای کسی را که او را ستایش می کند.

سبحـان ربی الاـعلی وبحمـده: پروردگـار من که از همه کس بالاـتر می باشـد، از هر عیب ونقصـی پاک ومنزه است، و من مشـغول ستایش او هستم.

استغفر اللّه ربی واتوب الیه: طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پروردگار من است، و به سوی او بازگشت می نمایم.

بحول اللّه وقوته اقوم واقعد: به یاری خداوند متعال و قوه او برمی خیزم و می نشینم.

۴ – ترجمه قنوت لا اله الا اللّه الحلیم الکریم: نیست خدایی، مگر خدای یکتای بی همتایی که صاحب حلم وکرم است.

لا اله الا اللّه العلی العظیم: نیست خدایی، مگر خدای یکتای بی همتایی که بلند مرتبه وبزرگ است.

سبحان اللّه رب السموات السبع ورب الارضین السبع: پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان وپروردگار هفت زمین است.

ومـا فیهن ومـا بینهن ورب العرش العظیم: پروردگـار هر چیزی است که در آسـمانها وزمینهـا و مـا بین آنهـا است و پروردگار عرش بزرگ است.

والحمد للّه رب العالمین: حمد وثنا مخصوص خداوندی است که پروردگار تمام موجودات است.

۵ – ترجمه تسبیحات اربع سبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اکبر: پاک و منزه است خداوند تعالی، و ثنا مخصوص اوست، و نیست خدایی مگر خدای بی همتا، و بزرگتر است از این که اورا وصف کنند.

۶ – ترجمه تشـهد و سـلام الحمد للّه اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له: ستایش مخصوص خداوند تعالی است، و شهادت می دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه و شریک ندارد.

واشهد ان محمدا عبده ورسوله: شهادت می دهم که حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) بنده خدا وفرستاده او است.

اللهم صل علی محمد وآل محمد: خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد وتقبل شـفاعته وارفع درجته: قبول فرما شفاعت پیغمبر را، و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن.

السلام علیک ایها النبی ورحمه اللّه وبرکاته: سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.

السلام علینا وعلی عباد اللّه الصالحین: سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران وتمام بندگان خوب خدا.

السلام علیکم ورحمه اللّه وبرکاته: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مومنین باد.

تعقیب نماز

(مساله ۱۱۳۱) مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر ودعا وقرآن شود، وبهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند ووضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند، و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند. و از تعقیب هایی که خیلی سفارش شده است تسبیح حضرت زهرا (س)است، که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه اللّه اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد للّه و ۳۳مرتبه سبحان اللّه، و می شود سبحان اللّه را پیش از الحمد للّه گفت، ولی بهتر است بعد از الحمد للّه گفته شود. (مساله ۱۱۳۲) مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید، و همین قدر که پیشانی را بقصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، شکرا للّه، یا شکرا، یا عفوا بگوید، و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود، سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و اله)

(مساله ۱۱۳۳) هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) مانند محمد واحمد (صلی الله علیه و اله) یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی وابوالقاسم بگوید یا بشنود اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

(مساله ۱۱۳۴) موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و اله) مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کند، صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

(مساله ۱۱۳۵) دوازده چیز نماز را باطل می کند، و آنها را مبطلات می گویند:

اول - آن که در بین نماز یکی از شرایط آن از بین برود، مثلا در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است ووقت وسعت داشته باشد وبتواند از آن مکان غصبی بیرون برود ولی اگر وقت تنگ باشد بطوری که اگر بخواهد بعد از بیرون رفتن نماز را بخواند، قضا می شود نماز باطل نمی شود، ولی باید آن را در حال بیرون رفتن تمام کند، و همچنین اگر نتواند بیرون برود مثل محبوس زندانی، باید در همان جا نماز را تمام کند و صحیح است.

دوم - آن که در بین نماز عمدا یا سهوا یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلا بول از او خارج شود. ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غایط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در مسائل ۳۱۳ تا ۳۲۱ گفته شد، رفتار نماید نمازش باطل نمی شود و نیز اگر در بین نماز از مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد. نمازش صحیح است.

(مساله ۱۱۳۶) کسی که بی اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، بنابر احتیاط لازم، باید نمازش را دوباره بخواند.

(مساله ۱۱۳۷) اگر بداند به اختیار خودش خوابیده وشک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است وخوابیده، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۱۳۸) اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، چنانچه بداند بی اختیار خوابش برده است، باید آن نماز را دوباره بخواند.

سوم - از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را روی هم بگذارد.

(مساله ۱۱۳۹) هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، اگرچه مثل آنها نباشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست ومانند آن دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

چهارم - از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد، آمین بگوید ولی اگر اشتباها یا از روی تقیه بگوید، نماز باطل نمی شود.

پنجم - از مبطلات نماز آن است که عمدا یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله بر گردد، بلکه اگر عمدا بقدری بر گردد که نگویند: رو به قبله است، اگر چه بطرف راست یا چپ نرسد، نماز باطل است.

(مساله ۱۱۴۰) اگر عمدا سر را به پشت برگرداند نمازش باطل است، و اگر سهوا سر را به این مقدار بگرداند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند. ولی اگر سر را بطرف راست یا چپ بگرداند عمدا باشد، یا اشتباها نمازش باطل نمی شود، ولی کراهت دارد.

ششم از مبطلات نماز آن است که عمدا کلمه ای بگوید که دو حرف یا بیشتر باشد، اگر چه معنی هم نداشته باشد، ولی اگر سهوا بگوید، نماز باطل نمی شود.

(مساله ۱۱۴۱) اگر کلمه ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل ق که در زبان عربی به معنای این است که، نگهداری کن، چنانچه معنای آن را بداند وقصد آن را بنماید، نمازش باطل می شود، بلکه اگر قصد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند. بلکه اگر کلمه یک حرفی، معنا هم نداشته باشد احتیاط دوباره خواندن آن است.

(مساله ۱۱۴۲) سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه ومانند اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد، نماز را باطل می کند.

(مساله ۱۱۴۳) اگر کلمه ای را بقصد ذکر بگوید، مثلا بقصد ذکر بگوید: اللّه اکبر ودر موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد، بلکه چنانچه برای این که چیزی را به کسی بفهماند، به قصد ذکر آن را بگوید، نماز باطل نمی شود.

(مساله ۱۱۴۴) خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارد و در مساله ۳۶۱ گفته شد، و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

(مساله ۱۱۴۵) اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمدا یا احتیاطا چند مرتبه بگوید اشکال ندارد، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید، اشکال دارد.

(مساله ۱۱۴۶) در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، باید همانطور که او سلام کرده جواب دهد، مثلا اگر گفته: سلام علیکم در جواب بگوید: سلام علیکم ولی در جواب علیکم السلام باید بگوید: سلام علیکم.

(مساله ۱۱۴۷) انسان باید جواب سلام را چه در نماز وچه در غیر نماز، فورا بگوید، و اگر عمدا یا از روی فراموشی جواب سلام را بقدری طول دهد، که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب دهد، و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

(مساله ۱۱۴۸) باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، چنانچه انسان به طور معمول

جواب او را بدهد کافی است، و درصورت امکان با حرکت لب یا اشاره جواب را بفهماند.

(مساله ۱۱۴۹) جواب سلام را باید به قصد رد تحیت بگوید، نه به قصد قرآن یا دعا.

(مساله ۱۱۵۰) اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز، یعنی: بچه ای که خوب و بد رامی فهمد، به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد ولی در جواب سلام زن باید بگوید سلام علیك وکاف را زیر و زبر و پیش ندهد.

(مساله ۱۱۵۱) اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد اگرچه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

(مساله ۱۱۵۲) اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، بطوری که سلام حساب نشود، جواب او جایز نیست ولی اگر سلام حساب شود، جواب او واجب است.

(مساله ۱۱۵۳) جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند، واجب نیست. و چنانچه در نماز باشد جایز نیست. و جواب سلام غیر مسلمان در نماز جایز نیست و در غیر حال نماز به گفتن علیك اکتفا شود.

(مساله ۱۱۵۴) اگر کسی به عده ای سلام کند جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد، کافی است.

(مساله ۱۱۵۵)اگر کسی به عده ای سلام کند، و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، بازهم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

(مساله ۱۱۵۶) اگر کسی به عده ای سلام کند، و کسی که بین آنها مشغول نماز است شك کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب دهد. و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد. اما اگر بداند که قصد او را هم داشته ودیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

(مساله ۱۱۵۷) سلام کردن مستحب است، و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

(مساله ۱۱۵۸) اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یك واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

(مساله ۱۱۵۹) در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلا اگر کسی گفت: سلام علیکم در جواب بگوید، سلام علیکم ورحمه اللّه.

هفتم - از مبطلات نماز خنده باصدا و عمدی است. و چنانچه سهوا هم با صدا بخندد، بطوری که صورت نماز از بین برود نماز باطل است، ولی لبخند نماز را باطل نمی کند.

(مساله ۱۱۶۰) اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند بحدی که از صورت نمازگزار خارج شود، نمازش باطل است.

هشتم - از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمدا با صدا گریه کند، و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم - از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را به هم بزند مثل دست زدن، و از روی بازی به هوا پریدن و مانند اینها کم باشد یا زیاد، عمدا باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

(مساله ۱۱۶۱) اگر در بین نماز بقدری ساکت بماند که نگویند: نماز می خواند، نمازش باطل می شود.

(مساله ۱۱۶۲) اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود وشك کند که نماز به هم خورده یا نه، احتیاط این است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، بلی اگر از جهت ندانستن حکم مساله باشد نماز را رجاءً تمام کند وبعد حکم مساله را بپرسدو مطابق وظیفه اش عمل نماید.

دهم - از مبطلات نماز، خوردن، وآشامیدن است، که اگر در نماز بنحوی بخورد یابیاشامد که نگویند نماز می خواند - عمدا باشد

یـا از روی فراموشـی - نمازش باطل می شود. ولی کسـی که می خواهـد روزه بگیرد اگر پیش از اذان صـبح، نماز مسـتحبی بخواند وتشـنه باشـد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صـبح شود، در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می کند، مثل پشت کردن به قبله انجام ندهد.

(مساله ۱۱۶۳) اگر بواسطه خوردن یا آشامیدن عمدی، موالات نماز به هم بخورد، یعنی، طوری شود که نگویند نماز را پشت سرهم می خواند، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند.

(مساله ۱۱۶۴) اگر در بین نماز، غـذایی را که در دهان یا لای دنـدانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی شود. و نیز اگر قند یا شـکر ومانند اینها در دهان مانده باشد و درحال نماز کم کم آب شود، و فرو رود اشکال ندارد.

یـازدهم - از مبطلات نمـاز، شـک در رکعتهای نماز دو رکعتی و سه، رکعتی یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است، در صورتی که نمازگزار در حال شک باقی بماند.

دوازدهم - از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمـدا یا سـهوا کم یا زیاد کنـد، یا چیزی را که رکن نیست، عمـدا کم یا زیاد نماید. ولی زیاد شدن سهوی تکبیره الاحرام چنانکه در مساله ۹۵۱ گفته شد، بنابر احتیاط موجب باطل شدن نماز است.

(مساله ۱۱۶۵) اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نماز صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

(مساله ۱۱۶۶) مکروه است در نمـاز صورت را کمی بطرف راست یـا چپ بگردانـد، و چشـمها را به هم بگـذارد، یـا بطرف راسـت وچپ بگرداند، و با ریش و دست خود بازی کند و انگشـتها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتر نگاه کند، و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره وگفتن ذکر، برای شـنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع وخشوع را از بین ببرد، مکروه می باشد.

(مساله ۱۱۶۷) مـوقعی که انسـان خوابش می آیـد، و نیز موقع خودداری کردن از بول وغایـط، مکروه است نمـاز بخوانـد و همچنین پوشـیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد وغیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

(مساله ۱۱۶۸) شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی، مانعی ندارد.

(مساله ۱۱۶۹) اگر حفـظ جان خود انسان، یا کسـی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهـداری آن واجب می باشـد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

(مساله ۱۱۷۰) اگر در وسـعت وقت مشـغول نماز باشـد وطلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد واگر بدون شکسـتن نماز، دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشـکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند.

(مساله ۱۱۷۱) اگر در بین نماز بفهمـد که مسـجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشـد، بایـد نماز را تمام کند. و اگر وقت وسـعت دارد و تطهیر مسـجد نماز را به هم نمی زنـد، بایـد در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند. و اگر نماز را به هم می زند، در

صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز جایز نیست. واگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، یا تاخیر تا بعد از نماز هتک مسجد باشد، باید نماز را بشکند ومسجد را تطهیر نماید، بعد نماز را بخواند.

(مساله ۱۱۷۲) کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند اگرچه معصیت کرده ولی نماز او صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

(مساله ۱۱۷۳) اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان واقامه را فراموش کرده چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند، و همچنین اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده است.

شکیات شکیات

نماز ۲۳ قسم است، هشت قسم آن شکهایی که نماز را باطل می کند، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد، و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل

(مساله ۱۱۷۴) شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

اول - شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.

دوم - شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

سوم - آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم - آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

پنجم - شک بین دو وپنج یا دو و بیشتر از پنج.

ششم - شک بین سه وشش یا سه وبیشتر از شش.

هفتم - شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم - شک بین چهار وشش یا چهار و بیشتر از شش.

(مساله ۱۱۷۵) اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید باید نماز را به هم نزند و بقدری فکر کند که یا از صورت نمازگزار خارج شود، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

(مساله ۱۱۷۶) شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد، از این قرار است:

اول - شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است. مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

دوم - شک بعد از سلام نماز.

سوم - شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم - شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می کند.

پنجم - شک امام وماموم به تفصیلی که ذکر خواهد شد.

ششم - شک در نماز مستحبی.

۱ - شک در چیزی که محل آن گذشته است

(مساله ۱۱۷۷)اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد. و اگر مشغول کاری که بعد ازآن است شده، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۷۸) اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۷۹) اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر وآرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۸۰) اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۸۱) اگر در حال برخاستن شک کند که سجده را به جا آورده یا نه، باید برگردد و به جا آورد، واگر شک کند تشهد را به جا آورده یا نه احتیاطا به قصد رجا بجاآورد.

(مساله ۱۱۸۲) کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند. و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد.

(مساله ۱۱۸۳) اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد، مثلا اگر پیش از خواندن تشهد، شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد. و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده بوده، چون رکن زیاد شده نماز باطل است.

(مساله ۱۱۸۴) اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد، مثلا اگر پیش از خواندن سوره، شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند. و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است.

(مساله ۱۱۸۵) اگر شک کند که رکنی را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهد است، اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده، در صورتیکه مشغول رکن بعد نشده باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نماز باطل است، مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده باید به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نماز باطل است.

(مساله ۱۱۸۶) اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید به جا آورد.و اگر مشغول رکن بعد شده، نماز صحیح است، بنابر این اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز صحیح است.

(مساله ۱۱۸۷) اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا بواسطه انجام کاری که نماز را به هم می زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند.و اگر پیش از اینها شک کند باید سلام را بگوید.و اگر شک کند سلام نماز را درست گفته یا نه اعتنا نکند، هر چند وارد عمل دیگر نشده باشد.

۲ – شک بعد از سلام

(مساله ۱۱۸۸) اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلا شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نماز باطل است.

۳ – شک بعد از وقت

(مساله ۱۱۸۹) اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست.ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه، اگر چه گمان کند که خوانده، باید آن را به جا آورد.

(مساله ۱۱۹۰) اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۹۱) اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر وعصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضابه نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

(مساله ۱۱۹۲) اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب وعشا، بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی باید قضای نماز مغرب وعشا را بخواند.

۴ – کثیر الشک کسی که زیاد شک می کند

(مساله ۱۱۹۳) کثیر الشک کسی است که عرفا بگویند زیاد شک می کند.و بعید نیست کسی هم که نتواند سه نماز پشت سر هم بدون شک بخواند، کثیر الشک باشد، که باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۹۴) هرگاه کثیرالشک در به جا آوردن چیزی شک کند، باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده، مگر این که اگر آن را به جا آورده باشد نماز باطل باشد که دراین صورت، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده، مثلا اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون با زیاد شدن رکوع نماز باطل است، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

(مساله ۱۱۹۵) کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، مثلا کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه، اگر در به جا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن عمل نماید یعنی: اگر ایستاده رکوع را به جا آورد، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۹۶) کسی که در نماز مخصوصی مثلا در نماز ظهر زیاد شک می کند اگر در نماز دیگر مثلا در نماز عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

(مساله ۱۱۹۷) کسی که وقتی در جای مخصوصی، نماز می خواند، زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند وشکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

(مساله ۱۱۹۸) اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید.و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که بحال معمول مردم برگشته، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۱۹۹) کسی که زیاد شک می کند اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه، واعتنا نکند، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد. و اگر مشغول رکن بعد شده نماز باطل است، مثلا اگر شک کند رکوع کرده یا نه واعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده، باید برگردد و رکوع کند و نماز را تمام

نماید. و احتیاط مستحب آن است که نماز را دوباره بخواند، و اگر در سجده دوم یادش بیاید، نمازش باطل است.

(مساله ۱۲۰۰) کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجاآورده یا نه واعتنا نکند، و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته، باید آن را به جا آورد، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه واعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، نماز او صحیح است.

۵ - شک امام و ماموم

(مساله ۱۲۰۱) اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه ماموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند وخواندن نماز احتیاط لازم نیست، و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده، و ماموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ - شک در نماز مستحبی

(مساله ۱۲۰۲) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک، نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت بهر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۲۰۳) کم شدن رکن، نافله را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به جا آورد، مثلا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند، و دوباره به رکوع رود.

(مساله ۱۲۰۴) اگر در یکی از کارهای نافله شک کند - خواه رکن باشد یا غیر رکن -چنانچه محل آن نگذشته باشد، باید به جا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۲۰۵) اگر در نماز مستحبی دو رکعتی، گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، بنابر احتیاط واجب باید بهمان گمان عمل کند، مثلا-اگر گمانش به یک رکعت می رود احتیاطا باید یک رکعت دیگر بخواند.

(مساله ۱۲۰۶) اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب، سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده وتشهد را به جا آورد.

(مساله ۱۲۰۷) اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است، و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد ولکن پیش از گذشتن وقت، شک کند که آن را به جا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

(مساله ۱۲۰۸) در نه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، باید فورا فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد همان طرف را بگیرد، و نماز را تمام کند.والا به دستورهایی که گفته می شود، عمل نماید. وآن نه

صورت از این قرار است:

اول – آن که بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده، و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند، وبعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به دستوری که بعدا گفته می شود به جا آورد.

دوم – بین دو و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند، وبعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم – شک بین دو وسه وچهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که باید بنابر چهار بگذارد، وبعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، وبعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

چهارم – شک بین چهار وپنج بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم که باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، وبعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد، ولی اگر یکی از این چهار شک بعد از سجده اول، یا پیش از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم، برای او پیش آید نماز باطل است.

پنجم – شک بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد، باید بنابر چهار بگذارد ونماز را تمام کند، وبعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

ششم – شک بین چهار وپنج در حال ایستاده که باید بنشیند وتشهد بخواند، و بعد از سلام یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد، و احتیاط لازم آن است که در این صورت و همچنین در صورت هفتم وهشتم بعد از نماز احتیاط دو سجده سهو نیز به جای آورد.

هفتم – شک بین سه و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند وتشهد بخواند، وبعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

هشتم – شک بین سه و چهار وپنج در حال ایستاده که باید بنشیند وتشهد بخواند، وبعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

نهم – شک بین پنج وشش در حال ایستاده که باید بنشیند وتشهد بخواند، و بعد از سلام دو سجده سهو به جا آورد. وبنابر احتیاط واجب دو سجده سهو دیگر هم برای ایستادن بیجا به جا آورد.

(مساله ۱۲۰۹) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند. و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است. پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مثل پشت کردن به قبله نماز را از سر گیرد، نماز دوم هم باطل است واگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود، نماز دوم صحیح است.

(مساله ۱۲۱۰) اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند وبدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند، نماز را از سر گرفته، نماز دوم هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شده نماز دوم صحیح است.

(مساله ۱۲۱۱) وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانکه گفته شد، باید فورا فکر کند، ولی اگر چیزهایی که بواسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود، از بین نمی رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد، مثلا اگر در سجده شک کند، می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تاخیر بیندازد.

(مساله ۱۲۱۲) اگر اول گمانش بیک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید. و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش بطرف دیگر برود، باید طرف گمان را بگیرد و نماز را تمام کند.

(مساله ۱۲۱۳) کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، اگر احتمال می دهد بیک طرف گمانش زیادتر باشد، باید آن طرف را بگیرد، والا به دستور شک عمل کند.

(مساله ۱۲۱۴) اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت، و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، خوب است نماز احتیاط را بخواند.

(مساله ۱۲۱۵) اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، ودر همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد، برای او پیش آید، مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شک عمل کند، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۲۱۶) اگر پیش از آن که مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن، شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، ودر همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید، نماز باطل است.

(مساله ۱۲۱۷) اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج شک کند، و یادش بیاید که یک سجده یا دو سجده را از رکعت پیش به جا نیاورده، نمازش باطل است.

(مساله ۱۲۱۸) اگر شک او از بین برود وشک دیگری برایش پیش آید، مثلا اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

(مساله ۱۲۱۹) اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلا بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه وچهار، احتیاط واجب آن است که به دستور هردو عمل کند، و نماز را هم دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۲۰) اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح، و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است، باید دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و یک رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته ودو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۲۱) کسی که نشسته نماز می خواند، اگر شکی کند که مختار است برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته را به جا آورد، و همچنین اگر شکی کند که معین است برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، یک رکعت نشسته به جای یک رکعت ایستاده کافی است. وهمچنین دو رکعت نشسته به جای دو رکعت ایستاده، ولکن در مثل دو و سه احتیاط مستحب، جمع بین یک رکعت نشسته ودو رکعت نشسته، و دوباره خواندن نمازاست.

(مساله ۱۲۲۲) کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند، و حکم آن در مساله پیش گفته شد، نماز احتیاط را به جا آورد.

(مساله ۱۲۲۳) کسی که نشسته نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.

نماز احتیاط

(مساله ۱۲۲۴) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فورا نیت نماز احتیاط کند، و تکبیر بگوید وحمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید. پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، تشهد بخواند وسلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد وبعد از

تشهد سلام دهد.

(مساله ۱۲۲۵) نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند، و احتیاط واجب آن است که بسم اللّه الرحمن الرحيم آن را هم آهسته بگویند.

(مساله ۱۲۲۶) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

(مساله ۱۲۲۷) اگر پیش از خوانـدن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نـداده، باید آنچه از نماز را نخوانده بخواند، و برای سـلام بیجا دو سـجده سـهو بنماید، و اگر کاری که نماز را باطل می کند، انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره به جا آورد.

(مساله ۱۲۲۸) اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسـری نماز به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلا در شک بین سه وچهار، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۲۲۹) اگر بعـد از خوانـدن نمـاز احتیـاط بفهمـد کسـری نمـاز کمتر از نمـاز احتیاط بوده، مثلا در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده چنانچه منافی به جا نیاورده باشد بنابر احتیاط لازم کسـری را تمام کند، و نماز را دوباره بخواند، تا یقین کند به تکلیف خود عمل کرده است.

(مساله ۱۲۳۰) اگر بعـد از خوانـدن نمـاز احتیـاط بفهمـد کسری نمـاز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلا در شک بین سه وچهار، یک رکعت نماز احتیاط ایسـتاده بخوانـد، بعـد بفهمـد نماز را دو رکعت خوانـده، چنانچه بعـد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کنـد انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، نماز را دوباره بخوانـد و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، بنابر احتیاط لازم باید دو رکعت کسری نماز را بجاآورد، و نماز را هم دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۳۱) اگر بین دو وسه وچهار شک کند، و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

(مساله ۱۲۳۲) اگر بین سه و چهار شک کند، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته، یا یک رکعت ایستاده را می خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را رها کند، و بنابر احتیاط لازم کسری را به جا آورد و نماز را دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۳۳) اگر بین دو وسه وچهار شک کنـد، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می خوانـد، پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیایـد که نماز را سه رکعت خوانـده، بایـد نماز احتیاط را رها کند، وبنابر احتیاط لازم کسـری نماز را بجاآورد، و نماز را دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۳۴) اگر در بین نماز احتیاط بفهمـد کسـری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، بایـد آن را رها کند، وبنابر احتیاط لازم کسـری نماز را به جا آورد، و نماز را دوباره بخواند، مثلا در شک بین سه وچهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسـته را می خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، باید نماز احتیاط نشسـته را رها کند، و دو رکعت کسـری نماز را بخواند، و نماز را هم دوباره به جا آورد.

(مساله ۱۲۳۵) اگر شـک کنـد نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشـته به شک خود اعتنا نکنـد، و اگر وقت دارد، و یا محل به جا آوردن نماز احتیاط بعد از وقت باشد، مثل کسـی که بیشتر از یک رکعت از وقت را درک نکرده باشد در صورتی که مشغول کار دیگری نشده واز جای نماز بر نخاسته وکاری هم - مثل پشت کردن به قبله که نماز را باطل می کند - انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند، و اگر مشـغول کار دیگری شده، یا کاری که نماز را باطل می کند به جا آورده، یا بین نماز وشک او زیاد طول کشیده، احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را به جا آورد، و نماز را هم دوباره بخواند.

(مساله ۱۲۳۶) اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کنـد، یا مثلا به جای یک رکعت دو رکعت بخوانـد، نماز احتیاط باطل می شود، و باید دوباره نماز احتیاط را بخواند، واصل نماز را هم اعاده نماید.

(مساله ۱۲۳۷) موقعی که مشغول نماز احتیاط است، اگر در یکی از افعال آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید به جا آورد، و اگر محلش گذشـته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته، باید بخواند و اگر به رکوع رفته، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۲۳۸) اگر در شـماره رکعتهای نماز احتیاط شک کنـد، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کنـد، بایـد بنا را بر کمتر بگـذارد. و اگر طرف بیشتر شـک نمـاز را باطـل نمی کنـد، بایـد بنا را بر بیشتر بگـذارد و در هر دو صورت بعـد از تمام شـدن نماز احتیاط، اصل نماز را نیز بنابر احتیاط دوباره بخواند، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شک کند که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کنـد، بایـد بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شـک کنـد که یـک رکعت خوانـده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کنـد، بایـد بنا بگـذارد که دو رکعت خوانـده است، و اصل نماز را نیز اعاده نماید.

(مساله ۱۲۳۹) اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست، سـهوا کم یا زیاد شود، و از چیزهایی باشـد که در خود نماز سـجده سـهو دارد، احتیاط لازم آن است که سـجده سـهو را به جا آورد. و اگر از چیزهایی است که سـجده سـهو نـدارد در نماز احتیاط نیز لازم نیست.

(مساله ۱۲۴۰) اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزا یا شرایط آن را به جا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۲۴۱) اگر در نماز احتیاط، تشـهد یا یک سـجده را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که بعد از سـلام نماز، آن را قضـا نماید.

(مساله ۱۲۴۲) اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را به جا آورد.

(مساله ۱۲۴۳) حکم گمـان در نمـاز مثـل حکم یقین است، مثلاـ اگر انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانـده، نبایـد نماز احتیاط بخوانـد، و اگر گمان دارد رکوع کرده، نبایـد آن را به جا آورد، و اگر گمان دارد حمـد را نخوانده، چنانچه به رکوع نرفته، باید بخواند، و اگر به رکوع رفته نمازش صحیح است.

(مساله ۱۲۴۴)حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک در نماز دو رکعتی است، نماز باطل می شود.

سجده سهو

(مساله ۱۲۴۵) برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعدا گفته می شود به جا آورد:

اول - آن که در بین نماز، سهوا حرف بزند.

دوم - جایی که نباید سلام نماز را بدهد، مثلا در رکعت اول سهوا سلام بدهد.

سوم - آن که یک سجده را فراموش کند.

چهارم - آن که تشهد را فراموش کند.

پنجم - آن که در نماز چهار رکعتی بعـد از سـجده دوم شک کنـد که چهار رکعت خوانـده یا پنج رکعت، و اگر در جایی که باید

بایستد، مثلا موقع خوانـدن حمد وسوره اشـتباها بنشـیند، یا در جایی که باید بنشـیند، مثلا موقع خواندن تشـهد اشـتباها بایسـتد، بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو به جا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباها کم یا زیاد کند، احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بنماید. و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می شود.

(مساله ۱۲۴۶) اگر انسان اشتباها یا بخیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجده سهو به جا آورد.

(مساله ۱۲۴۷) برای حرفی که از آه کشیدن وسرفه پیدا می شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلا سهوا آخ یا آه بگوید، باید سجده سهو نماید.

(مساله ۱۲۴۸) اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

(مساله ۱۲۴۹) اگر در نماز سـهوا چند کلمه حرف بزند وتمام آنها یک مرتبه حساب شود، دو سـجده سـهو بعد از سـلام نماز کافی است.

(مساله ۱۲۵۰) اگر سـهوا تسبیحات اربعه را نگویـد، یا بیشتر از سه مرتبه بگویـد احتیاط مسـتحب آن است که بعد از نماز دو سـجده سهو به جا آورد.

(مساله ۱۲۵۱) اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهوا بگوید: السلام علینا وعلی عباد اللّه الصالحین یا بگوید: السلام علیکم ورحمه اللّه وبرکاته باید دو سـجده سـهو بنماید، و همچنین اگر سـهوا مقداری از این دو سـلام را بگوید باید دو سجده سهو بنماید. ولی اگر سهوا بگوید: السلام علیک ایها النبی ورحمه اللّه وبرکاته احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

(مساله ۱۲۵۲) اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباها هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است

(مساله ۱۲۵۳) اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به جا آورد، و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب برای ایستادن بیجا، دو سجده سهو بنماید.

(مساله ۱۲۵۴)اگر در رکوع یا بعـد از آن یادش بیایـد که یک سـجده یا تشـهد را از رکعت پیش فراموش کرده، بایـد بعـد از سـلام نماز، سجده یا تشهد را قضا نماید، وبعد از آن دو سجده سهو به جا آورد.

(مساله ۱۲۵۵) اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمدا به جا نیاورد، معصیت کرده ولی نماز باطل نمی شود، و واجب است هر چه زود تر آن را انجام دهد. و چنانچه سهوا به جا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فورا انجام دهد.

(مساله ۱۲۵۶) اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست بجاآورد.

(مساله ۱۲۵۷) کسی که شک دارد، مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است.

(مساله ۱۲۵۸) اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده، و تدارک ممکن نباشد، و یا بداند سهوا سه سجده سهو کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو

(مساله ۱۲۵۹) دسـتور سـجده سـهو این است که بعد از سـلام نماز فورا نیت سجده سهو کند، و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و ذکر بگوید، و ذکر سجده سهو را به سه نحو می شود انجام داد.

اول – بسم اللّه وباللّه وصلی اللّه علی محمد وآله.

دوم – بسم اللّه وباللّه اللهم صل علی محمد وآل محمد.

سوم – بسم اللّه وبـاللّه السـلام علیـک ایهـا النبی ورحمه اللّه وبرکـاته، و احتیاط اختیار قسم سوم است، بعـد بایـد بنشـیند و دوباره به

سجده رود وذکر را بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد سلام دهد.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مساله ۱۲۶۰) سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده، و بعد از نماز، قضای آن را به جا می آورد، باید تمام شرایط نماز: مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

(مساله ۱۲۶۱) اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند، مثلا یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز قضای هر دورا با سجده های سهوی که برای آنها لازم است به جا آورد، و لازم نیست معین کند که قضای کدام یک آنها است.

(مساله ۱۲۶۲) اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که هر کدام را اول فراموش کرده، اول قضا نماید. و اگر نداند کدام اول فراموش شده، باید احتیاطا یک سجده و تشهد و بعد یک سجده دیگر به جا آورد، یا یک تشهد ویک سجده و بعد یک تشهد دیگر به جا آورد، تا یقین کند سجده و تشهد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است.

(مساله ۱۲۶۳) اگر بخیال این که اول، سجده را فراموش کرده، اول قضای آن را بجاآورد، و بعد از خواندن تشهد یادش بیاید که اول تشهد را فراموش کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره سجده را قضا نماید. و نیز اگر بخیال این که اول تشهد را فراموش کرده اول قضای آن را به جا آورد، وبعد از سجده یادش بیاید که اول سجده را فراموش کرده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره تشهد را بخواند.

(مساله ۱۲۶۴) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمدا یا سهوا در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود، مثلا پشت به قبله نماید، احتیاط مستحب آن است که بعد از قضای سجده و تشهد دوباره نماز را بخواند.

(مساله ۱۲۶۵) اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، مثل پشت کردن به قبله انجام نداده، بنابر احتیاط واجب باید بقصد این که وظیفه خود را انجام داده باشد سجده فراموش شده وبعد از آن تشهد و سلام و دو سجده سهو به جا آورد و نیز اگر یادش بیاید که تشهد رکعت آخر را فراموش کرده، باید احتیاطا بقصد این که وظیفه خود را انجام داده باشد تشهد را بخواند، و بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو بنماید، و در هر صورت احتیاطا دو سجده سهو برای سلام بیجا نیز بجاآورد.

(مساله ۱۲۶۶) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، مثل آن که سهوا حرف بزند، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا کند، و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهد لازم است، دو سجده سهو دیگر نیز بنماید.

(مساله ۱۲۶۷) اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید، و هر کدام را اول به جا آورد اشکال ندارد.

(مساله ۱۲۶۸) اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

(مساله ۱۲۶۹) اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده، و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد به جا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

(مساله ۱۲۷۰) کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود، بنابر احتیاط لازم باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجده سهو را به جا آورد.

(مساله ۱۲۷۱) اگر شک دارد که بعد از نماز قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهد را قضا نماید. و اگر وقت نماز گذشته، قضای آن مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزا وشرایط نماز

(مساله ۱۲۷۲) هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمدا کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

(مساله ۱۲۷۳) اگر به واسطه ندانستن مساله، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است. ولی چنانچه بواسطه ندانستن مساله، حمد و سوره نماز صبح ومغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر وعصر و عشا را چهار رکعت بخواند، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۲۷۴) اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند ودوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۱۲۷۵) اگر بعد از رسیدن به رکوع، یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد ودو سجده را به جا آورد وبر خیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، وبعد از نماز بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

(مساله ۱۲۷۶) اگر پیش از گفتن السلام علینا...و السلام علیکم... یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

(مساله ۱۲۷۷) اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

(مساله ۱۲۷۸) اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلا پشت به قبله کرده، نمازش باطل است. و اگر کاری که عمدی وسهوی آن، نماز را باطل می کند انجام نداده، باید فورا مقداری را که فراموش کرده به جا آورد، و برای سلام زیادی نیز دو سجده سهو بنماید.

(مساله ۱۲۷۹) هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلا پشت به قبله نماید، و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به جا نیاورده، نمازش باطل است. و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند، یادش بیاید، باید دو سجده ای را که فراموش کرده به جا آورد، ودوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید.

(مساله ۱۲۸۰) اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا از روی جهل و غفلت یا فراموشی پشت به قبله یا بطرف راست یا بطرف چپ قبله به جا آورده، باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، ولی اگر تفحص از قبله کرده ودر تشخیص قبله اشتباه نموده، اگر در وقت ملتفت شود باید دوباره نماز را بخواند، و اگر در خارج وقت باشد قضا ندارد، بلی احتیاط مستحب قضای آن است.

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر وعصر و عشا را با هشت شرط شکسته قصر یعنی دو رکعت بخواند.

شرط اول

آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع است، به ذراع متعارف، و بعضی گفته اند: این مقدار تقریبا پنج کیلومتر ونیم است.

(مساله ۱۲۸۱) کسی که مجموع رفتن وبر گشتن او هشت فرسخ است، چنانچه هیچ یک از رفتن وبرگشتن کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند. واگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، یا رفتن پنج فرسخ و برگشتن سه فرسخ باشد، باید نماز را تمام، یعنی چهار رکعت بخواند. و اگر چه احتیاط این است که اگر رفتن مثلا سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ باشد. جمع بین اتمام و قصر نماید.

(مساله ۱۲۸۲) اگر رفتن و برگشتن، هر یک از چهار فرسخ کمتر نباشد نمازش شکسته است، و روزه را نیز باید افطار نماید، اگرچه همان روز یا شب آن برنگردد، اگرچه احتیاط این است که اگر همان روز یا شب آن برنمی گردد، تمام نیز بخواند.

(مساله ۱۲۸۳) اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند. و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد، باید نمازش را تمام بخواند، و اگر مشقت ندارد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند، که اگر دو عادل بگویند، یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۲۸۴) اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

(مساله ۱۲۸۵) کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند، و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۱۲۸۶) کسی که قصد مسافرت به محل معینی نموده، و یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه یا بعد از رسیدن به مقصد بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر تمام خوانده دوباره شکسته به جا آورد.

(مساله ۱۲۸۷) اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۸۸) اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ، و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۸۹) اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم

آن که از اول مسافرت قصـد هشت فرسخ را داشته باشـد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کنـد، وبعـد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۲۹۰) کسـی که نمی دانـد سـفرش چنـد فرسـخ است، مثلا برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند ونمی داند که چه مقـدار بایـد برود تا آن را پیـدا کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی در برگشـتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بمانـد، هشت فرسـخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسـته بخواند. و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود، چنانچه رفتن وبرگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۲۹۱) مسافر در صورتی باید نماز را شکسـته بخواند که تصـمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود، و مثلا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سـفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر اطمینان ندارد، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۹۲) کسـی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی بجایی برسد که دیوار شـهر را نبیند و اذان آن را نشـنود، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد. ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفا نگویند:مسافر است، باید نماز را تمام بخواند. و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته وهم تمام بخواند.

(مساله ۱۲۹۳) کسی که در سفر به اختیار دیگری است، مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسـته بخواند. و اگر نداند بنابر احتیاط واجب باید از او بپرسد، که اگر سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته به جا آورد.

(مساله ۱۲۹۴) کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود وسفر نمی کند، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۹۵) کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه، بایـد نماز را تمام بخواند. ولی اگر شك او از این جهت است که، احتمال می دهد مانعی برای سـفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوم

آن که در بین راه از قصد خود برنگردد.

پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۹۶) اگر بعد از رسـیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد، که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن وماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۲۹۷) اگر بعد از رسـیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصـرف شود، وتصـمیم داشـته باشد که پیش از ماندن ده روز از آنجا برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۲۹۸) اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسـخ باشد حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۲۹۹) اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، یا تصمیم بگیرد در صورتی که به چهار

فرسخ رسیده، و قصد دارد پیش از ده روز از آنجا برگردد، و هشت فرسخ دیگر برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۰۰) اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است مقداری راه برود، و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود وچهار فرسخ برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۰۱) اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، ودر موقعی که مردد است مقداری راه برود، و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او چهار فرسخ باشد که با برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر راهی که پیش از مردد شدن وراهی که بعد از آن می رود، روی هم هشت فرسخ باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط چهارم

آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند. پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز در محلی بماند باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۰۲) کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۰۳) کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد وبخواهد برود وبرگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم

آن که برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آن که برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر که باعث اذیت آنها شود، سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

(مساله ۱۳۰۴) سفری که اسباب اذیت پدر ومادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند، و روزه هم بگیرد.

(مساله ۱۳۰۵) کسی که سفر او حرام نیست وبرای کار حرام هم سفر نمی کند، اگرچه در سفر، معصیتی انجام دهد - مثلا غیبت کند یا شراب بخورد - باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۰۶) اگر مخصوصا برای آن که کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد وطلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصا برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر مخصوصا برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه سفر باعث ترک واجب شود، و احتیاط مستحب آن است که در این صورت هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۰۷) اگر سفر او حرام نباشد، ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۰۸) کسی که با ظالم مسافرت می کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند. و اگر ناچار باشد، یا مثلا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.
(مساله ۱۳۰۹) اگر بقصد تفریح وگردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.
(مساله ۱۳۱۰) اگر برای لهو وخوش گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است. وچنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است. و اگر برای کسب وزیاد کردن مال برود، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی باید روزه نگیرد.
(مساله ۱۳۱۱) کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی گردد، اگر برگشتن به اندازه مسافت شرعی باشد، چنانچه توبه کرده، یا برگشت سفر مستقلی باشد، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر برگشت به اندازه مسافت شرعی نیست، ولی مجموع رفت وبرگشت به اندازه مسافت است، احتیاط لازم آن است که نماز راهم شکسته و هم تمام بخواند.
(مساله ۱۳۱۲) کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه بقیه راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد که با برگشت هشت فرسخ شود، و قصد اقامه ده روز نداشته باشد، باید نماز را شکسته بخواند. واگر بقیه راه به اندازه مسافت شرعی نباشد، ولی مجموع راهی که قبل از توبه رفته وبعد از توبه می رود، به اندازه مسافت شرعی باشد، احتیاط لازم آن است که نماز راهم شکسته و هم تمام بخواند.
(مساله ۱۳۱۳) کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند. ولی نمازهایی را که شکسته خوانده در صورتی که راهی که طی کرده مسافت بوده صحیح است و الا احتیاط واجب اعاده آنهاست.

شرط ششم

آن که از صحرانشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می کنند وهر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می مانند. و بعد از چندی به جای دیگر می روند، پس صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.
(مساله ۱۳۱۴) اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند بدون چادر واثاثیه بلکه فقط بمنظور تعیین محل و مرتع مناسب برای احشام خودشان باشد چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.
(مساله ۱۳۱۵) اگر صحرا نشین برای زیارت یا حج یا تجارت ومانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم

آن که شغل او مسافرت نباشد، بنابراین شتر دار و راننده و چوبدار وکشتیبان ومانند اینها، اگرچه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفراول باید نماز را تمام بخوانند. و همچنین در سفر اول اگر طول بکشد یا از مکانی به مکان دیگر برود که عرفا بگویند عمل او سفر است باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر سفر طولانی نباشد بطوری که عرفا نگویند: سفر عمل اوست نمازشان شکسته است.
(مساله ۱۳۱۶) کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلا برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته

بخواند، ولی اگر مثلا شوفر، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد، و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۱۷) حمله دار یعنی: کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می کند، چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند. و اگر شغلش مسافرت نباشد، باید شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۱۸) کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می برد، چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۱۹) کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفری که برای شغلش می رود، نماز را تمام بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۲۰) راننده ودوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقا سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۲۱)کسی که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۲۲) کسی که شغلش مسافرت است اگر در غیر وطن خود ده روز بماند، چنانچه از اول قصد ماندن ده روز را داشته، در سفر اولی که بعد از ده روز می رود باید نماز را شکسته بخواند. و اگر از اول قصد ماندن ده روز را نداشته، احتیاط لازم آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند، اگرچه اکتفا به تمام هم بدون توجیه نیست.

(مساله ۱۳۲۳) کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۲۴) کسی که در شهرها سیاحت می کند، و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۲۵) کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند. ولی کسی که کارش این است که هفته ای یکبار یا بیشتر برای انجام شغلی در محلی سفر می کند، مثلا همه روزه از تهران به کرج برای تدریس یا درس خواندن می رود، یا آن که برای کاری مثل خرید و فروش از تهران به قم یا بالعکس سفر می نماید همین که به مقداری سفر کند که عرفا این کار را شغل او بگویند، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۲۶)کسی که از وطنش صرف نظر کرده، و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم

آن که به حد ترخص برسد، یعنی از وطنش یا جایی را که قصد دارد ده روز در آنجا مانده، بقدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار وشنیدن اذان جلوگیری کند. و لازم نیست بقدری دور شود که مناره ها وگنبدها را نبیند، بلی اگر بقدری دور شده که دیوار خانه های شهر کاملا معلوم نیست، ولی شبح آنها نمایان است، احتیاط لازم آن است که نماز نخواند تا وقتی که شبح پنهان شود، یا هم شکسته بخواند و هم تمام.

(مساله ۱۳۲۷) کسی که به سفر می رود، اگر بجایی برسد که اذان را نشنود، ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند وصدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد درآنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۲۸) مسافری که به وطنش برمی گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند وصدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند. و نیز مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، باید نماز را تمام بخواند واحتیاط مستحب آن است که نماز را تاخیر بیندازد تا به منزل برسد یا هم شکسته و هم تمام بخواند و سزاوار است این احتیاط را ترک نکند.

(مساله ۱۳۲۹) هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا بقدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسته بخواند. و نیز اگر پستی و بلندی خانه ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

(مساله ۱۳۳۰) اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی بجایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۳۱) اگر بقدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بفهمد اذان می گویند وکلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

(مساله ۱۳۳۲) اگر بقدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود، ولی اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۳۳) اگر بجایی برسد که اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند نشنود، ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۳۴) اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه ها را نبیند، و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

(مساله ۱۳۳۵) اگر موقعی که سفر می رود شک کند که به حد ترخص – یعنی: جایی که اذان را نشنود ودیوار را نبیند – رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند، و در موقع برگشتن، اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه باید شکسته بخواند، ولی اگر در برگشتن در همان جا که در رفتن تمام خوانده شکسته بخواند، بنابر احتیاط لازم باید نمازی را که در این مکان تمام خوانده قضا نماید، و نمازی را که شکسته خوانده تمام اعاده نماید، و اگر اعاده نکرد قضای آن را تمام به جا آورد.

(مساله ۱۳۳۶) مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند، وقتی بجایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۳۷) مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود وبر گردد، وقتی بجایی برسد که دیوار وطن را نبیند وصدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۳۸) محلی را که انسان برای اقامت وزندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آنجا بدنیا آمده ووطن پدر ومادرش باشد، یا خودش آن جا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

(مساله ۱۳۳۹) اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند، و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود.

(مساله ۱۳۴۰) جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده، و ماندن خود را درآنجا محدود به مقدار معین نکرده، و مثل کسی که آنجا وطن اوست در آنجا زندگی می کند که اگر مسافرتی برای او پیش آید، دوباره به همان جا بر می گردد، اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آنجا بماند، در حکم وطن او حساب می شود.

(مساله ۱۳۴۱) کسـی که در دو محـل زنـدگی می کنـد، مثلا شـش ماه در شـهری و شـش ماه در شـهر دیگر می مانـد، هر دو وطن اوست. و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می شوند.

(مساله ۱۳۴۲) کسـی که در محلی ملك دارد، اگر موقعی که آن ملك را دارد شش ماه در آنجا بماند، وقتی می تواند نماز را آنجا تمـام بخوانـد که آنجا را برای خود وطن قرار داده باشـد، و به نظر عرف وطن او محسوب شود، و تا به نظر عرف وطن حساب نشود بایـد شکسـته بخوانـد، ولی احتیاط مستحب آن است که کسـی که منزل مسکونی در محلی دارد، و شـش ماه در آنجا مانده است، مادام که آن منزل را دارد هر وقت در مسافرت به آنجا رسید، نمازش را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۴۳) اگر بجایی برسـد که وطن او بوده واز آنجا صـرفنظر کرده، نبایـد نماز را تمام بخوانـد، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

(مساله ۱۳۴۴) مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۴۵) مسافری که می خواهـد ده روز در محلی بمانـد، لازم نیست قصـد مانـدن شب اول تا شب یازدهم را داشـته باشـد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین اگر مثلا قصدش این باشـد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بمانـد، بایـد نماز را تمام بخوانـد. و احتیاط مسـتحب آن است که در این صورت نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مساله ۱۳۴۶) مسافری که می خواهـد ده روز در محلی بمانـد، در صورتی بایـد نماز را تمام بخوانـد که بخواهد تمام ده روز را در یکجا بماند. پس اگر بخواهد مثلا ده روز در نجف وکوفه یا در تهران وشمیران بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۴۷) مسافری که می خواهـد ده روز در محلی بمانـد، بایـد از اول قصـد ماندن ده روز در آن محل یا توابع آن مانند باغها وبسـاتین را داشـته باشـد، و اگر از اول قصـد بیرون رفتن از آن محـل وتوابع آن را داشـته باشـد، هر چنـد به حـد ترخص نرسـد باید شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۴۸) مسافری که تصـمیم قطعی نـدارد ده روز در محلی بمانـد، مثلا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۴۹) کسـی که تصـمیم دارد، ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد، در صورتی که آن احتمال پیش مردم عقلایی نباشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۵۰) اگر مسافر بدانـد که مثلا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانـده، و قصـد کنـد که تا آخر ماه در جایی بمانـد، بایـد نماز را تمام بخواند. ولی اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده، و قصد کند که تا آخر ماه بماند، و بعد از قصد نیز علم پیدا نکند که تا آخر ماه ده روز است، باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

(مساله ۱۳۵۱) اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصـرف شود، یا مردد شود که در آنجا بمانـد یا به جای دیگر برود، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد. و اگر بعـد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۵۲) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد، وبعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، روزه اش صحیح است، و تا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند. و اگر یک نمـاز چهار رکعتی نخوانـده باشـد، نمازهای خود را بایـد شکسـته بخوانـد. و احتیاط لازم آن است که روزه آن روز را تمام کنـد، و قضای آن را نیز بگیرد، و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد.

(مساله ۱۳۵۳) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود، وشک کند پیش از آن که از قصد ماندن برگردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، نمازهای خود را باید در آنجا شکسته بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که تمام هم بخواند.

(مساله ۱۳۵۴) اگر مسافر به نیت این که نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

(مساله ۱۳۵۵) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود بر گردد، چنانچه داخل رکوع رکعت سوم نشده، باید بنشیند، ونماز را دو رکعتی تمام نماید، و احتیاطا برای قیام بیجا دو سجده سهو به جا آورد وبقیه نمازهای خود را شکسته بخواند. و اگر داخل رکوع رکعت سوم شده نمازش باطل است، و تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۵۶) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

(مساله ۱۳۵۷) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد، ومی تواند روزه مستحبی هم بگیرد، و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

(مساله ۱۳۵۸) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد، ودوباره در جای اول ده روز بماند، از وقتی که می رود تا برمی گردد، و بعد از برگشتن باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر نخواهد بعد از برگشتن ده روز بماند، در موقع رفتن بجایی که کمتر از چهار فرسخ است، و در مدتی که آنجا می ماند نماز او تمام است، و از آنجا که بر می گردد اگر قصد هشت فرسخ داشته باشد، شکسته است و اگر قصد هشت فرسخ نداشته باشد تمام است. پس مثل اهل علم که برای تبلیغ به محلی می روند، اگر بعد از قصد ده روز وخواندن یک نماز چهار رکعتی به محل دیگر که چهار فرسخ نباشد دعوت شوند، و بخواهند یک دهه یا یک ماه در آن دو محل رفت و آمد کنند، نمازشان در هر دو محل تمام است مگر وقتی که انشا سفر جدید نمایند، مثل این که روز آخر رفت وآمد از محل دوم به قصد وطن حرکت کند که دراین صورت بعد از خروج از حد ترخص نماز شکسته است، اگر چه از محل اول که محل اقامه بوده عبور نماید.

(مساله ۱۳۵۹) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، باید در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد، نمازهای خود را تمام بخواند، ولی اگر تا محلی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید موقع رفتن شکسته بخواند، و همچنین مدتی که در آنجا می ماند درصورتی که نخواهد ده روز بماند.

(مساله ۱۳۶۰) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجایی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد که به محل اول برگردد یا نه، یا به کلی از برگشتن به آنجا غافل باشد، یا بخواهد برگردد، ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آن که از ده روز ماندن در آنجا ومسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود تا برمی گردد وبعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۶۱) اگر بخیال این که رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند وبعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۶۲) اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ سی روز در محلی بماند، و در تمام سی روز در رفتن وماندن مردد باشد،

بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ مردد شود بین مانـدن در آنجا، و رفتن بقیه راه از وقتی که مردد می شود باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مردد شود بین رفتن بقیه راه و برگشتن به محل خود، در صورتی که به مقـدار چهار فرسخ آمده باشد، باید نماز را شکسته بخواند، واگر بقدر چهار فرسخ نباشد نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۶۳) مسافری که می خواهـد نه روز یـا کمتر در محلی بمانـد، اگر بعـد از آن که نه روز یـا کمتر در آنجـا مانـد، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر، بماند و همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

(مساله ۱۳۶۴) مسافری که سی روز مردد بوده، در صورتی بایـد نمـاز را تمـام بخوانـد که سی روز را در یک جا بمانـد، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

(مساله ۱۳۶۵) مسافر می توانـد در مسـجد الحرام ومسـجد پیغمبر اکرم (ص)، بلکه در تمام شـهر مکه معظمه و مـدینه طیبه و مسـجد کوفه نماز را تمام بخوانـد. ولی اگر بخواهـد در جایی که اول جز مسـجد کوفه نبوده، و بعـد به این مسـجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که شکسته بخواند. و نیز مسافر می تواند در حائر حضـرت سـید الشـهدا (علیه السـلام) نماز را تمام بخواند، ولی احتیاط واجب آن است که اگر دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند، شکسته به جا آورد.

(مساله ۱۳۶۶) کسـی که می دانـد مسافر است، و باید نماز را شکسـته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مساله پیش گفته شـد عمـدا تمـام بخوانـد، نمازش باطل است. و همچنین است اگر فراموش کنـد که نماز مسافر شکسـته است، و تمام بخوانـد، و در وقت یادش بیاید، ولی اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا ندارد.

(مساله ۱۳۶۷) کسـی که می دانـد مسافر است وبایـد نماز را شکسته بخوانـد، اگر غفلت کنـد وتمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید نمازش باطل است، و باید دوباره شکسته بخواند، و اگر در خارج وقت یادش بیاید قضا ندارد.

(مساله ۱۳۶۸) مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۳۶۹) مسافری که می داند باید نماز را شکسـته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلا نداند که در سفر هشت فرسـخی باید شکسـته بخواند، چنانچه تمام بخواند، و در وقت بفهمد نمازش باطل است، و اما اگر بعد از گذشـتن وقت بفهمد قضـا ندارد.

(مساله ۱۳۷۰) مسـافری که می دانـد بایـد نمازش را شکسته بخوانـد، اگر به گمان این که سـفر او کمتر از هشت فرسـخ است تمام بخوانـد، و وقتی بفهمـد سـفرش هشت فرسـخ بوده که هنوز وقت نمـاز بـاقی است، نمـازی را که تمام خوانـده بایـد دوباره شکسـته بخواند، و اگر وقت گذشته قضا ندارد. و در این چهار مساله که ذکر شد اگر در خارج وقت نیز احتیاطا قضا نماید، خوب است.

(مساله ۱۳۷۱) اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسـته به جا آورد، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضای آن نماز بر او واجب نیست.

(مساله ۱۳۷۲) کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به جا آورد در هر صورت نمازش باطل است.

(مساله ۱۳۷۳) اگر مشـغول نماز چهار رکعتی شود، و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او تا مکانی که منظور او بوده هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، بایـد نماز را دو رکعتی تمام کنـد و اگر بر رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است. و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشـته باشد، باید نماز را شکسـته بخواند. و اما اگر

قصد ملاقات شخصی را داشت، و گمان می کرد سر هفت فرسخی است، بعد معلوم شود که در سر هشت فرسخی است نمازش را باید تمام بخواند، مگر آن که فعلا قصد سفر هشت فرسخی نماید.

(مساله ۱۳۷۴) اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلا نداند که اگر چهار فرسخ برود وهمان روز یا شب آن برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مساله را بفهمد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر در رکوع رکعت سوم ملتفت شود نمازش باطل است. و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۷۵) مسافری که باید نماز را تمام بخواند، اگر بواسطه ندانستن مساله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود، و در بین نماز مساله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند. واحتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

(مساله ۱۳۷۶) مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا بجایی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند. و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

(مساله ۱۳۷۷) اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جای آورد، و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

(مساله ۱۳۷۸) مستحب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید: سبحان اللّه والحمد للّه ولا اله الا اللّه واللّه اکبر، و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

(مساله ۱۳۷۹) کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده یا بواسطه مستی نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد. وهمچنین کسی که در تمام وقت بدون عمد بیهوش بوده قضا بر او واجب نیست.

(مساله ۱۳۸۰) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

(مساله ۱۳۸۱) کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند. ولی واجب نیست فورا آن را به جا آورد.

(مساله ۱۳۸۲) کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

(مساله ۱۳۸۳) اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد، یا نمازهایی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطا قضای آنها را به جا آورد.

(مساله ۱۳۸۴) قضای نمازهای یومیه که ادای آنها باید به ترتیب خوانده شود مثل ظهر و عصر از یک روز، یا مغرب و عشا از یک شب، باید قضای آنها را نیز به ترتیب بخواند، مثلا اگر از کسی نماز ظهر وعصر یک روز فوت شود، باید اول قضای ظهر را بخواند و بعد از آن عصر را، ولی اگر کسی مثلا یک روز نماز ظهر و روز بعد نماز عصر را نخوانده، می تواند اول نماز عصر وبعد از آن نماز ظهر را قضا نماید، و ترتیب در بین آنها لازم نیست، هرچند سزاوار است تا ممکن است رعایت ترتیب را بنماید.

(مساله ۱۳۸۵) اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلا بخواهد یک نماز یومیه وچند نماز غیر

یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

(مساله ۱۳۸۶) گذشت در مساله ۱۳۸۴ که در قضای نمازها ترتیب لازم نیست خصوصا در صورتی که ترتیب فوت را فراموش کرده باشد، مگر در جایی که در ادای آنها ترتیب واجب باشد، ولی اگر بخواهد احتیاط کند، و مراعات ترتیب نماید خوب است، و اگر بخواهد طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است، اگر قضای یک نماز ظهر ویک نماز مغرب براو واجب است، و نمی داند کدام اول قضا شده، احتیاطا باید اول یک نماز مغرب وبعد از آن یک نماز ظهر ودوباره نماز مغرب را بخواند، یا اول یک نماز ظهر وبعد از آن یک نماز مغرب ودوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است.

(مساله ۱۳۸۷) اگر نماز ظهر یک روز، و نماز عصر روز دیگر، یا دو نماز ظهر یا دونماز عصر از او قضا شده، و نمی داند کدام اول قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت این که، اولی قضای نماز روز اول، و دومی قضای نماز روز دوم باشد کافی است.

(مساله ۱۳۸۸) اگر یک نماز ظهر ویک نماز عشا، یا یک نماز عصر و یک نماز عشا از او قضا شود، و نداند کدام اول قضا شده است، وبخواهد احتیاط نماید، باید طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب به جا آورده است، مثلا اگر یک نماز ظهر ویک نماز عشا از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند، باید اول یک نماز ظهر، بعد یک نماز عشا دوباره یک نماز ظهر، یا اول یک نماز عشا بعد یک نماز ظهر، دوباره یک نماز عشا بخواند.

(مساله ۱۳۸۹) کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده، ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عصر، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافی است.

(مساله ۱۳۹۰) کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اولی آنها کدام است، و بخواهد احتیاطا مراعات ترتیب را نماید، باید نه نماز به ترتیب بخواند، مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آن که ظهر وعصر ومغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند. و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند، باید ده نماز به ترتیب قضا کند، وهمین طور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می شود، در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد، باید یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید. مثلا اگر هفت نماز او قضا شده واولی آنها را نمی داند، باید یازده نماز به ترتیب بجاآورد.

(مساله ۱۳۹۱) کسی که می داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده وترتیب آنها را نمی داند، چنانچه نماز یک شبانه روز را به جا آورد کافی است. ولی اگر بخواهد احتیاط کند باید شش شبانه روز نماز بخواند و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، باید یک روز بیشتر بخواند، تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است، مثلا اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، باید هفت شبانه روز قضا نماید.

(مساله ۱۳۹۲) کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده وشماره آنها را نمی داند، مثلا نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است. ولی اگر شماره آنها را می دانسته و فراموش کرده، بهتر آن است که بقدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است، مثلا اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است، و یقین دارد که بیشتر از ده تا نبوده، ده نماز صبح بخواند.

(مساله ۱۳۹۳) کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بنابر احتیاط مستحب اگر ممکن است باید اول آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز شود. و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد، ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، در صورتی که ممکن باشد بنابر احتیاط مستحب باید نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

(مساله ۱۳۹۴) اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد، وممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، می تواند نیت نماز قضا کند، مثلا اگر در نماز ظهر پیش از تمام شدن رکعت دوم، یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، می تواند نیت را به نماز صبح برگرداند وآن را دو رکعتی تمام کند، بعد نماز ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، یا نمی تواند نیت را به نماز قضا برگرداند، مثلا در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند، یک رکوع که رکن است زیاد می شود، نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

(مساله ۱۳۹۵) اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد، و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی خواهد همه را در آنروز بخواند، مستحب است نماز قضای آنروز را پیش از نماز ادا بخواند. و احتیاط مستحب آن است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

(مساله ۱۳۹۶) تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

(مساله ۱۳۹۷) نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند. مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

(مساله ۱۳۹۸) مستحب است اطفال ممیز را بخواندن نمازهای واجب و نوافل تمرین و عادت دهند، بلکه مستحب است آنان را به قضای نماز هم وادار نمایند. وهمچنین مستحب است تمرین و عادت دادن آنان بر هر عبادت و عمل صالح وخلق و روش نیک. و واجب است بر اولیا اطفال که آنان را از هر کاری که باعث ضرر بر خودشان و یا دیگران باشد، جلوگیری کنند، و از هر کاری که شارع مقدس وجود آن را در خارج منع فرموده، مثل زنا، لواط، و دزدی واجب است اطفال را جلوگیری کرد، و مخصوصا در آموزش و پرورش آنها نظارت کامل داشته باشند، که زیر نظر معلمان صالح و متعهد باشد، و آنها را به کودکستان، دبستان و دبیرستان هایی که ازهر جهت مورد اعتماد باشند، بفرستند، و حتی حسن انتخاب نام برای فرزندان خود را رعایت نمایند، و عقیده اولاد، بلکه اولاد اولاد خود را تا روز قیامت به گردن نگیرند.

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مساله ۱۳۹۹) اگر پدر به جهت عذری نماز یا روزه اش را به جا نیاورده باشد، بعد از فوت او بر پسر بزرگتر واجب است قضا نماید، یا برای انجام آن اجیر بگیرد، هر چند پدر نتوانسته قضا کند، و بنابر احتیاط اگر از روی نافرمانی هم ترک کرده باشد، پسر بزرگتر باید آن را قضا نماید، یا برای او اجیر بگیرد. در مورد مادر نیز احتیاط واجب رعایت این حکم است، بلکه در صورتی که وصیت نکرده باشند، و پسر هم نداشته باشند، احتیاط واجب این است که اکبر ذکور از اولیا میت نماز و روزه او را قضا کند، و با نبود ذکور اناث از آنها انجام دهند.

(مساله ۱۴۰۰) اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر و مادرش نماز و روزه قضا داشته اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

(مساله ۱۴۰۱) اگر پسر بزرگتر بداند که پدر ومادرش نماز قضا داشته اند، و شک کند که به جا آورده اند یا نه، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید.

(مساله ۱۴۰۲) اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز و روزه پدر ومادر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که نماز وروزه آنان را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

(مساله ۱۴۰۳) اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز وروزه او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر، نماز وروزه او را به طور صحیح به جا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

(مساله ۱۴۰۴) اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر ومادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلا قضای نماز صبح و مغرب و عشای مادرش را باید بلند بخواند.

(مساله ۱۴۰۵) کسی که خودش نماز وروزه قضا دارد، اگر نماز وروزه پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است.

(مساله ۱۴۰۶) اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر ومادر را قضا نماید، و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بنابر احتیاط مستحب بر پسر دوم است، و مراعات این احتیاط سزاوار است.

(مساله ۱۴۰۷) اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز وروزه پدر یا مادر را قضا کند بمیرد، چنانچه بین مرگ پدر یا مادر ومرگ او بقدری طول کشیده که می توانسته قضای نماز وروزه آنها را به جا آورد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست، و اگر این مقدار طول نکشیده، قضای آنها بنابر احتیاط مستحب بر پسر دوم است، و مراعات این احتیاط سزاوار است.

نماز جماعت

(مساله ۱۴۰۸) مستحب است نمازهای واجب خصوصا نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند.و در نماز صبح ومغرب و عشا، خصوصا برای همسایه مسجد وکسی که صدای اذان مسجد را می شنود بیشتر سفارش شده است.

(مساله ۱۴۰۹) در خبر است اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد وپنجاه نماز دارد، و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعت ثواب ششصد نماز دارد، و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود، تا به ده نفر برسند، و عده آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شود، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

(مساله ۱۴۱۰) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنایی جایز نیست، وسزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

(مساله ۱۴۱۱) مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند، ونماز جماعت اگر مقداری از نماز اول وقت به تاخیر بیفتد، از نماز اول وقت که فرادی خوانده شود، بهتر است، و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می باشد.

(مساله ۱۴۱۲) وقتی که جماعت برپا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده، دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

(مساله ۱۴۱۳) اگر امام یا ماموم بخواهد در نمازی که به جماعت خوانده، دوباره برای ماموم دیگری که جماعت نخوانده امام شود، و به جماعت بخواند جایز است.ولی اگر بخواهد برای دفعه سوم باز با جماعت بخواند اشکال دارد.

(مساله ۱۴۱۴) کسی که در نماز وسواس دارد، و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می شود، باید نماز را با جماعت بخواند.

(مساله ۱۴۱۵) اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند واز نافرمانی او اذیت شوند، نماز جماعت بر او

واجب می شود.

(مساله ۱۴۱۶) نماز مستحب را نمی شود به جماعت خوانـد، مگر نماز استسقا که برای آمـدن باران می خوانند.و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر وقربان که در زمان امام (علیه السلام)واجب بوده، و بواسطه غایب شدن آن حضرت مستحب می باشد.

(مساله ۱۴۱۷) موقعی که امـام جماعت نماز یومیه می خوانـد، هر کـدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتـدا کرد، ولی اگر نماز یومیه اش را احتیاطا دوباره می خواند، اقتدا کردن به او اشکال دارد.

(مساله ۱۴۱۸) اگر امـام جمـاعت قضای نماز یومیه خود را می خوانـد، می شود به او اقتـدا کرد، ولی اگر نمازش را احتیاطا قضا می کند، یا قضای نماز کس دیگر رامی خواند، که معلوم نیست این نماز از او فوت شده یا نه، اقتدای به او اشکال دارد.ولی اگر معلوم باشد که این نماز از میت فوت شده، جایز است به او اقتدا کرد، هرچند برای آن نماز پول گرفته باشد.

(مساله ۱۴۱۹) اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند، نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند.

(مساله ۱۴۲۰) اگر امام در محراب باشد، و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند، و بواسطه دیوار محراب امام را نمی بینند، نمی تواننـد اقتـدا کننـد، بلکه اگر کسی پشت سر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده اند، واتصال دارند و بواسطه دیوار محراب امام را نمی بینند محل تامل است.

(مساله ۱۴۲۱) اگر بواسطه درازی صف اول، کسانیکه دو طرف صف ایستاده انـد امام را نبیننـد، می تواننـد اقتـدا کننـد، و نیز اگر بواسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف ایستاده اند، صف جلو خود را نبینند، می توانند اقتدا نمایند.

(مساله ۱۴۲۲) اگر صـفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صـحیح می باشد، و احتیاط واجب آن است که کسانی که دو طرف او ایستاده اند اگر صف جلو را نبینند، اقتدا ننمایند.

(مساله ۱۴۲۳) کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ بواسطه ماموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند.

(مساله ۱۴۲۴) جای ایستادن امام باید از جای ماموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد، و نیز اگر زمین سراشیب باشد وامام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد وطوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

(مساله ۱۴۲۵) اگر جای ماموم بلنـدتر از جای امام باشـد اشـکال نـدارد، ولی اگر بقـدری بلنـد باشـد که نگوینـد، اجتماع کرده اند، جماعت صحیح نیست.

(مساله ۱۴۲۶) اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده انـد بچه ممیز - یعنی:بچه ای که خوب و بد را می فهمد - فاصله شود، در صورتی که بداننـد نماز او صـحیح است می تواننـد اقتدا کنند، و اگر شک در صـحت نماز او داشته باشند، و فاصله زیاد باشد که اتصال بقیه صف به امام بوسیله آن طفل باشد اقتدا مشکل است، بلی فاصله شدن یک طفل مانع نیست هر چند نماز او باطل باشد.

(مساله ۱۴۲۷) بعـد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز، و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشـد، کسی که در صف بعـد ایستاده، می تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

(مساله ۱۴۲۸) اگر بداند نماز یک صف از صـفهای جلو باطل است، در صـفهای بعد نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

(مساله ۱۴۲۹) هر گاه بدانـد نماز امام باطل است، مثلا بدانـد امام وضو نـدارد، اگرچه خود امام ملتفت نباشـد، نمی تواند به او اقتدا

کند.

(مساله ۱۴۳۰) اگر ماموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلا بی وضو نماز خوانده، نماز ماموم صحیح است.

(مساله ۱۴۳۱) اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفه ماموم است، مثلا به حمد و سوره امام گوش می دهد، باید نماز را به جماعت تمام کند، و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه منفرد و هم وظیفه ماموم است، مثلا در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید.

(مساله ۱۴۳۲) احتیاط واجب آن است که در بین نماز جماعت تا ناچار نشود نیت فرادی نکند، بلی پیش از سلام امام بدون عذر می تواند نیت فرادی نماید.

(مساله ۱۴۳۳) اگر ماموم بواسطه عذری بعد از حمد و سوره امام نیت فرادی کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند.بلکه بنابر احتیاط مقداری راکه امام خوانده نیز بخواند.

(مساله ۱۴۳۴) اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی تواند دوباره نیت جماعت کند.و اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، صحت جماعتش مورد اشکال است.

(مساله ۱۴۳۵) اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

(مساله ۱۴۳۶) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند وبه رکوع امام برسد، اگرچه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است، و یک رکعت حساب می شود.اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد جماعت باطل است، و لیکن احتیاط آن است که سر از رکوع بر دارد و آن را یک رکعت حساب نموده و نماز را فرادی تمام کند وبعد دوباره بخواند، اگر چه حکم به صحت نماز بعید نیست.

(مساله ۱۴۳۷) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند وبه مقدار رکوع خم شود، وپیش از ذکر رکوع شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، جماعت باطل است، و مطابق احتیاطی که در مساله پیش گفته شد عمل نماید، اگر چه حکم به صحت نماز چنانکه گذشت بعید نیست، ولی اگر در حال اشتغال به ذکر رکوع یا بعد از آن شک کند، جماعت او محکوم به صحت است.

(مساله ۱۴۳۸) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند، و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، بنابر احتیاط واجب باید بایستد تا امام برای رکعت بعد برخیزد، و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند، ولی اگر برخاستن امام بقدری طول بکشد که نگویند: این شخص نماز جماعت می خواند، باید نیت فرادی نماید.

(مساله ۱۴۳۹) اگر اول نماز، یا بین حمد و سوره اقتدا کند، و پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد، چنانچه عمدا رکوع خود را تاخیر نینداخته نماز او صحیح است، و الا احتیاط لازم آن است که نماز را تمام کند ودوباره بخواند.

(مساله ۱۴۴۰) اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیره الاحرام بنشیند وتشهد را با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند، و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

(مساله ۱۴۴۱) ماموم نباید جلوتر از امام بایستد، و بنابر احتیاط واجب اگر ماموم یک نفر باشد، در طرف راست امام قدری عقب تر بایستد، و اگر متعدد باشند پشت سر امام بایستند، و در صورت اول اگر قد او بلندتر از امام است، بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

(مساله ۱۴۴۲) در نماز جماعت باید بین ماموم وامام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی شود فاصله نباشد، بلکه بنابر احتیاط

لازم شیشه و مانند آن نیز فاصله نباشد، و همچنین است بین انسان وماموم دیگری که انسان بواسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد وماموم زن باشد، چنانچه بین آن زن وامام یا بین آن زن وماموم دیگری که مرد است، و زن بواسطه او به امام متصل شده است پرده ومانند آن باشد اشکال ندارد.

(مساله ۱۴۴۳) اگر بعد از شروع به نماز بین ماموم وامام، یا بین ماموم وکسی که ماموم بواسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود، نمازش قهرا فرادی می شود، و باید به وظیفه فرادی عمل نموده ونماز را تمام کند.

(مساله ۱۴۴۴) احتیاط واجب آن است که بین جای سجده ماموم و جای ایستادن امام بیشتر از یک قدم فراخ فاصله نباشد. و نیز اگر انسان بواسطه مامومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، بنابر احتیاط واجب باید فاصله جای سجده اش از جای ایستادن او بیشتر از یک قدم فراخ نباشد.و احتیاط مستحب آن است که جای سجده ماموم با جای کسی که جلوی او ایستاده بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد، و بهتر این است که هیچ فاصله ای نباشد.

(مساله ۱۴۴۵) اگر ماموم بواسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد، و از جلو به امام متصل نباشد، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، بیشتر از یک قدم فراخ فاصله نداشته باشد.

(مساله ۱۴۴۶) اگر در نماز، بین ماموم وامام، یا بین ماموم وکسی که ماموم بواسطه او به امام متصل است، بیشتر از یک قدم فاصله پیدا شود نمازش صحیح است، وقهرا فرادی می شود، و قصد فرادی هم لازم نیست.

(مساله ۱۴۴۷) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فرادی نمایند، نماز صف بعد فرادی می شود، هر چند صف جلو فورا برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند.

(مساله ۱۴۴۸) اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند، ولی قنوت و تشهد را با امام می خواند، و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد، انگشتان دست وسینه پا را به زمین بگذارد، و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد با امام برخیزد وحمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر درک رکوع هم نمی کند، احتیاط واجب آن است که حمد را تمام کند ودر سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که نماز را دوباره بخواند.

(مساله ۱۴۴۹) اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند وتشهد را به مقدار واجب بخواند وبرخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید، و در رکوع یا سجده، خود را به امام برساند.

(مساله ۱۴۵۰) اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد، و ماموم بداند که اگر اقتدا کند وحمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

(مساله ۱۴۵۱) اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر درک رکوع هم نمی کند احتیاط واجب آن است که حمد را تمام کند و در سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که نماز را دوباره بخواند.

(مساله ۱۴۵۲) کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد، چنانچه عمدا سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش اشکال دارد.

(مساله ۱۴۵۳) کسی که اطمینان دارد، که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد واجب نیست که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید.بلکه می تواند به مجرد رفتن امام به رکوع سوره را ترک نموده و به رکوع برود.

(مساله ۱۴۵۴) کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه سوره را بخواند وبه رکوع نرسد نمازش صحیح است.

(مساله ۱۴۵۵) اگر امام ایستاده باشد و ماموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند، و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۴۵۶) اگر بخیال این که امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند، و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند.

(مساله ۱۴۵۷) اگر بخیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند، و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آنها را تمام کند.

(مساله ۱۴۵۸) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند ومشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

(مساله ۱۴۵۹) اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند، و خود را به جماعت برساند.

(مساله ۱۴۶۰) اگر نماز امام تمام شود وماموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

(مساله ۱۴۶۱) کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، بنابر احتیاط واجب باید وقتی امام تشهد رکعت آخر را می خواند، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد، و صبر کند تا امام تشهد نماز را بگوید وبعد برخیزد، و واجب نیست صبر کند تا امام سلام بگوید.

شرایط امام جماعت

(مساله ۱۴۶۲) امام جماعت باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل و حلال زاده باشد، و نماز را به طور صحیح بخواند، و نیز اگر ماموم مرد است امام هم باید مردباشد.و در غیر نماز میت امامت زن بر زنها کراهت دارد. و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد.

(مساله ۱۴۶۳) امامی را که عادل می دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

(مساله ۱۴۶۴) کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند، و کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

(مساله ۱۴۶۵) کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند، و اما کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر بخواهد به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید اشکال دارد.

(مساله ۱۴۶۶) اگر امام جماعت بواسطه عذری با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به او اقتدا کرد واما اگر بواسطه عذری با لباس نجس نماز بخواند، اقتدای به او اشکال دارد.

(مساله ۱۴۶۷) اگر کسی نمی تواند از بیرون آمدن بول و غایط خودداری کند، بنابراحتیاط نمی شود به او اقتدا کرد.

(مساله ۱۴۶۸) کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، مکروه است امام جماعت شود.

احکام جماعت

(مساله ۱۴۶۹) موقعی که ماموم نیت می کنـد، بایـد امام را معین نماید، ولی دانسـتن اسم او لازم نیست، مثلا اگر نیت کند: اقتدا می کنم به امام حاضر نمازش صحیح است.

(مساله ۱۴۷۰) ماموم بایـد غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

(مساله ۱۴۷۱) اگر مـاموم در رکعت اول ودوم نمـاز صبح ومغرب و عشـا صـدای حمـد و سوره امـام را بشـنود، اگر چه کلمـات را تشـخیص ندهد، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره نخواند، و اگر صدای امام را نشـنود مستحب است حمد وسوره را بخواند، ولی بایـد آهسته بخوانـد، ولی احتیاط این است که به نیت جزئیت نخوانـد، بلکه به قصـد قربت مطلقه بخوانـد، و چنانچه سـهوا بلند بخواند اشکال ندارد.

(مساله ۱۴۷۲) اگر ماموم بعضی از کلمات حمد وسوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد وسوره نخواند.

(مساله ۱۴۷۳) اگر ماموم سهوا حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدایی را که می شنود صدای امام نیست، و حمد و سوره بخواند، و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

(مساله ۱۴۷۴) اگر شک کند که صدای امام را می شـنود یا نه، یا صدایی بشـنود، ونداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می تواند به قصد قربت مطلقه حمد وسوره بخواند.

(مساله ۱۴۷۵) مکروه است که ماموم در رکعت اول ودوم نماز ظهر و عصـر حمـد وسوره بخواند، و مسـتحب است به جای آن ذکر بگوید.

(مساله ۱۴۷۶) ماموم نباید تکبیره الاحرام را پیش از امام بگوید.بلکه احتیاط آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

(مساله ۱۴۷۷) اگر ماموم سـلام امام را بشـنود، یا بدانـد چه وقت سـلام می گویـد، احتیاط مسـتحب آن است که پیش از امام سـلام نگوید، و چنانچه عمدا یا سهوا پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است، و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد.

(مساله ۱۴۷۸) اگر مـاموم غیر از تکبیره الاـحرام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگویـد اشـکال نـدارد ولی اگر آنها را بشـنود یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

(مساله ۱۴۷۹) ماموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد، و اگر عمـدا پیش از امام یا مـدتی بعد از امام انجام دهد، اگر چه معصـیت کرده، ولی نماز و جماعتش صـحیح است.و احتیاط آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.بلی اگر عمدا قبل از تمام شدن قرائت امام رکوع کند نمازش باطل می شود.

(مساله ۱۴۸۰) اگر سـهوا پیش از امام سـر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشـد، باید به رکوع برگردد وبا امام سـر بردارد، و در این صورت زیاد شـدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کنـد، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

(مساله ۱۴۸۱) اگر اشـتباها سـر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد، وچنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی شود.

(مساله ۱۴۸۲) کسـی که اشـتباها پیش از امام سر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد، وهنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است، ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است.

(مساله ۱۴۸۳) اگر اشـتباها سـر از رکوع یا سجده بردارد، و سهوا یا بخیال این که به امام نمی رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش

صحیح است.

(مساله ۱۴۸۴) اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال این که سجده اول امام است، به قصد این که با امام سجده کند به سجده رود، و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود و اگر به خیال این که سجده دوم امام است به سجده رود، و بفهمد سجده اول امام بوده، باید به قصد این که با امام سجده کند تمام کند، و دوباره با امام به سجده رود، در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

(مساله ۱۴۸۵) اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود، و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد، چنانچه سر بردارد وبا امام به رکوع رود نمازش صحیح است، و اگر عمدا برنگردد، نمازش باطل است.

(مساله ۱۴۸۶) اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود، و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد، در صورتیکه صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است، و اگر به قصد این که با امام نماز بخواند سر بردارد وبا امام به رکوع رود، احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن نماز، دوباره آن را به جا آورد.

(مساله ۱۴۸۷) اگر سهوا پیش از امام به سجده رود، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و اگر بقصد این که با امام نماز بخواند سر بردارد، و با امام به سجده رود، احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن نماز، دوباره آن را بجاآورد.

(مساله ۱۴۸۸) اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد، اشتباها قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد، اشتباها مشغول خواندن تشهد شود، ماموم نباید قنوت وتشهد را بخواند، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت وتشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

(مساله ۱۴۸۹) اگر ماموم یک مرد باشد، بنابر احتیاط واجب طرف راست امام قدری عقب تر بایستد.و اگر یک زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد.و اگر یک مرد و یک زن، یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است مرد طرف راست امام وباقی پشت سر امام بایستند.و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستند.و اگر چند مرد وچند زن باشند مردان پشت سر امام، و زنان پشت سر مردان بایستند.

(مساله ۱۴۹۰) اگر امام و ماموم هر دو زن باشند، بهتر است که ردیف یکدیگر بایستند، و امام جلوتر از دیگران نایستد.

(مساله ۱۴۹۱) مستحب است امام در وسط صف بایستد، و اهل علم و کمال وتقوی در صف اول بایستند.

(مساله ۱۴۹۲) مستحب است صفهای جماعت منظم باشد، و بین کسانی که دریک صف ایستاده اند فاصله نباشد، و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

(مساله ۱۴۹۳) مستحب است بعد از گفتن قد قامت الصلاه مامومین برخیزند.

(مساله ۱۴۹۴) مستحب است امام جماعت حال مامومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند، مایلند.

(مساله ۱۴۹۵) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند، صدای خود را بقدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی اگر باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

(مساله ۱۴۹۶) اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسید و می خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد

وبعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

(مساله ۱۴۹۷) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

(مساله ۱۴۹۸) مکروه است ماموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

(مساله ۱۴۹۹) مسافری که نماز ظهر وعصر و عشا را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند.

و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

(مساله ۱۵۰۰) نماز آیات که دستور آن بعدا گفته خواهد شد، بواسطه چهار چیز واجب می شود:

اول و دوم - گرفتن ماه وخورشید اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم ازآن نترسد.

سوم - زلزله اگر چه کسی هم نترسد.

چهارم - رعد وبرق وبادهای سیاه وسرخ ومانند اینها، از آیات آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند، و در حوادث زمینی نیز که موجب ترس بیشتر مردم می شود، احتیاط واجب خواندن نماز است.

(مساله ۱۵۰۱) اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلا اگر خورشید بگیرد وزلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

(مساله ۱۵۰۲) کسی که چند نماز آیات بر او واجب است، اگر همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلا سه مرتبه خورشید گرفته ونماز آنها را نخوانده است، موقعی که قضای آنها را می خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه آنها باشد، و همچنین است اگر چند نماز برای رعد وبرق وبادهای سیاه وسرخ ومانند اینها بر او واجب شده باشد، ولی اگر برای آفتاب گرفتن، ماه گرفتن وزلزله، یا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد، اگر موقع نیت معین کند، نماز آیاتی را که می خواند برای کدام یک آنها است موافق بااحتیاط عمل کرده است.

(مساله ۱۵۰۳) چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری اتفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند وبر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها، بقدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود نماز آیات بر آنها هم واجب است.

(مساله ۱۵۰۴) از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند انسان می تواند نماز آیات را بخواند، وباید بقدری تاخیر نیندازد که تمام قرص باز شود بلکه احوط آن است که از قبل از شروع در باز شدن تاخیر نیندازد.

(مساله ۱۵۰۵) اگر خواندن نماز آیات را بقدری تاخیر بیندازد که تمام قرص آفتاب یا ماه باز شود، و بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند، باید نیت قضا نماید. و قبل از باز شدن تمام آن ادا است.

(مساله ۱۵۰۶) اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز باشد، نمازی که می خواند ادا است. و همچنین است اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند، تا به اندازه خواندن یک رکعت به باز شدن تمام قرص مانده

باشـد. ولی اگر مـدت گرفتن ماه یا خورشـید به انـدازه خوانـدن یک رکعت نباشـد بنابر احتیاط نیت ادا و قضا نکند وبه قصد ما فی الذمه نماز را به جا آورد.

(مساله ۱۵۰۷) موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فورا نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است وهر وقت بخواند ادا است.

(مساله ۱۵۰۸) اگر بعـد از بـاز شـدن آفتاب یا ماه بفهمـد که تمام آن گرفته بوده، بایـد قضای نماز آیات را بخوانـد ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

(مساله ۱۵۰۹) اگر عـده ای بگوینـد که خورشـید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیدا نکند ونماز آیات نخواند، وبعد معلوم شود راست گفته اند درصورتی که تمام خورشـید یا ماه گرفته باشد باید نماز آیات بخواند. بلکه اگر مقداری از آن هم گرفته باشـد، بنـابر احتیـاط مستحب نمـاز آیـات را بخوانـد. و همچنین است اگر دو نفر که عـادل بـودن آنـان معلوم نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده اند.

(مساله ۱۵۱۰) اگر انسـان به گفته کسانی که از روی قاعـده علمی، وقت گرفتن خورشـید و ماه را می داننـد، اطمینان پیـدا کنـد که خورشـید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند. و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد وفلان مقدار طول می کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیـدا کند، باید به حرف آنان عمل نماید. مثلا اگر بگویند آفتاب فلان ساعت باز می شود باید نماز را تا آنوقت تاخیر نیندازد.

(مساله ۱۵۱۱) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند واگر وقت گذشته قضا نماید.

(مساله ۱۵۱۲) اگر در وقت نمـاز یومیه نمـاز آیـات هم بر انسـان واجب شود، چنـانچه برای هر دو نمـاز وقت دارد، هر کـدام را اول بخوانـد اشـکال نـدارد و اگر وقت یکی ازآن دو تنگ باشـد، بایـد اول آن را بخوانـد. و اگر وقت هر دو تنگ باشـد، بایـد اول نماز یومیه را بخواند.

(مساله ۱۵۱۳) اگر در بین نماز یومیه بفهمـد که وقت نماز آیات تنگ است چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آن را بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را به جا آورد.

(مساله ۱۵۱۴) اگر در بین نمـاز آیـات بفهمـد که وقت نماز یومیه تنگ است بایـد نماز آیات را رها کنـد ومشـغول نماز یومیه شود وبعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند.

(مساله ۱۵۱۵) نماز آیات بر حایض و نفسا در حال حیض یا نفاس واجب نیست، ولی بعد از پاک شدن بنابر احتیاط مستحب آن را به جا آورد و در گرفتن ماه وخورشید بنابر احتیاط نیت ادا وقضا نکند ولی در غیر این دو نیت ادا کند.

دستور نماز آیات

(مساله ۱۵۱۶) نمـاز آیـات دو رکعت است و در هر رکعت پنـج رکوع دارد ودسـتور آن اینست که انسان بعـد از نیت، تکبیر بگوید ویک حمد و یک سوره تمام بخواند وبه رکوع رود وسر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد ویک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه وبعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سـجده نماید وبرخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد وتشهد بخواند وسلام دهد.

(مساله ۱۵۱۷) در نماز آیات ممکن است انسان بعـد از نیت وتکبیر و خوانـدن حمـد، آیه های یک سوره را پنج قسـمت کند ویک آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را بخواندو به رکوع رود وسر بردارد وبدون این که حمد بخواند، قسـمت دوم از همان سوره را بخواند و

به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نمایـد، مثلا به قصـد سوره توحید بسم اللّه الرحمن الرحیم بگوید وبه رکوع رود، بعـد بایسـتد وبگوید:قل هو اللّه احد دوباره به رکوع رود وبعد از رکوع بایسـتد وبگوید: اللّه الصـمد باز به رکوع رود و بعـد بایسـتد وبگویـد: لم یلـد ولم یولد و برود به رکوع باز هم سـر بردارد وبگوید: ولم یکن له کفوا احد وبعد از آن به رکوع پنجم رود وبعد از سر برداشـتن، دو سـجده کند و رکعت دوم راهم مثل رکعت اول به جا آورد وبعد از سـجده دوم تشهد بخواند و سلام دهد.

(مساله ۱۵۱۸) اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند اشکال ندارد.

(مساله ۱۵۱۹) چیزهایی که در نماز یومیه واجب ومستحب است، در نماز آیات هم واجب ومسـتحب می باشـد. ولی در نماز آیات در صورتی که به جماعت باشد استحباب گفتن سه مرتبه: الصلاه بعید نیست.

(مساله ۱۵۲۰) مستحب است بعد از رکوع پنجم ودهم بگوید، سـمع اللّه لمن حمده ونیز پیش از هر رکوع وبعد از آن، تکبیر گوید ولی بعد از رکوع پنجم ودهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

(مساله ۱۵۲۱) مسـتحب است پیش از رکوع دوم وچهارم وشـشم و هشـتم ودهم قنوت بخواند. و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

(مساله ۱۵۲۲) اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد نماز باطل است.

(مساله ۱۵۲۳) اگر شـک کنـد که در رکوع آخر رکعت اول است، یـا در رکوع اول رکعت دوم وفکرش بجـایی نرسـد، نمـاز باطل است. ولی اگر مثلا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سـجده خم نشده، باید رکوعی را که شـک دارد به جا آورده یا نه، به جا آورد و اگر برای رفتن به سجده خم شده، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۱۵۲۴) هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمدا یا اشتباها کم یا زیاد شود نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

(مساله ۱۵۲۵) نماز عیـد فطر وقربان در زمان حضور امام (علیه السـلام)واجب است وبایـد به جماعت خوانده شود. و در زمان ما که امام (علیه السلام)غایب است، مسـتحب می باشـد. ومی شود آن را به جماعت یا فرادی خوانـد ولی احتیاط این است که به جماعت آن را رجاءً بخواند.

(مساله ۱۵۲۶) وقت نماز عید فطر وقربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر می باشد.

(مساله ۱۵۲۷) مستحب است نماز عیـد قربان را بعـد از بلنـد شـدن آفتاب بخواننـد. و در عیـد فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند یا جدا نمایند وبعد نماز عید را بخوانند.

(مساله ۱۵۲۸) نماز عیـد فطر وقربان دو رکعت است که در رکعت اول بعـد از خوانـدن حمـد وسوره، باید پنج تکبیر بگوید وبعد از هر تکبیر یک قنوت بخوانـد وبعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سـجده به جا آورد وبرخیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگویـد وبعـد از هر تکبیر قنوت بخواند وتکبیر پنجم را بگوید وبه رکوع رود وبعد از رکوع دو سـجده کند وتشـهد بخواند ونماز را سلام دهد.

(مساله ۱۵۲۹) در قنوت نمـاز عیـد فطر وقربـان هر دعـا وذکری بخواننـد کـافی است. ولی بهتر است این دعـا را بخواننـد: اللهم اهل الکبریا والعظمه واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه واهل التقوی والمغفره اسالک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا

ولمحمد(علیه السلام)ذخرا وشرفا وکرامه ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سو اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسالک خیر ما سالک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون.

(مساله ۱۵۳۰) در زمان غایب بودن امام (علیه السلام)مستحب است بعد از نماز عید فطر وقربان دو خطبه بخوانند. و بهتر آن است که در خطبه عید فطر احکام زکات فطره ودر خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

(مساله ۱۵۳۱) نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس (سوره ۹۱)را بخوانند.

(مساله ۱۵۳۲) مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

(مساله ۱۵۳۳) مستحب است پیاده وپا برهنه وبا وقار به نماز عید بروند و پیش از نماز غسل کنند وعمامه سفید بر سر بگذارند.

(مساله ۱۵۳۴) مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند وکسی که نماز عید می خواند، اگر امام جماعت است یا فرادی نماز می خواند، نماز را بلند بخواند.

(مساله ۱۵۳۵) بعد از نماز مغرب و عشا شب عید فطر وبعد از نماز صبح آن وبعد از نماز عید فطر بلکه بعد از نماز ظهر وعصر روز عید نیز مستحب است این تکبیرها را بگوید: اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الا اللّه واللّه اکبر اللّه اکبر وللّه الحمد، اللّه اکبر علی ما هدانا.

(مساله ۱۵۳۶) مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید وآخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مساله پیش گفته شد بگوید وبعد از آن بگوید: اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام والحمد للّه علی ما ابلانا. ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی الحجه است این تکبیرها را بگوید.

(مساله ۱۵۳۷) احتیاط مستحب آن است که زن از رفتن به نماز عید خودداری کند ولی این احتیاط برای زن پیر نیست.

(مساله ۱۵۳۸) در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر، ماموم باید غیر از حمد وسوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

(مساله ۱۵۳۹) اگر ماموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها وقنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید واگر در هر قنوت یک سبحان اللّه و یک الحمد للّه بگوید کافی است.

(مساله ۱۵۴۰) اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است چنانچه بتواند اقتدا کند وتکبیرها وقنوتها را مختصرا اگر چه به یک سبحان اللّه باشد بگوید و درک رکوع امام کند اشکالی ندارد والا احتیاط آن است که در حال رکوع اقتدا نکند.

(مساله ۱۵۴۱) اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند، احتیاط آن است که بعد از نماز آن را به جا آورد و نیز اگر کاری که برای آن سجده سهو لازم است پیش آید، بنابر احتیاط باید بعد از نماز دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

(مساله ۱۵۴۲) بعد از مرگ انسان، می شود برای نماز وعبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد، واگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

(مساله ۱۵۴۳) انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر (صلی الله علیه و اله) وائمه (ع)، از طرف زندگان اجیر شود. و نیز می تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

(مساله ۱۵۴۴) کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند یا عمل به

احتیاط کند.

(مساله ۱۵۴۵) اجیر بایـد موقع نیت، میت را معین نمایـد و لازم نیست اسم او را بدانـد، پس اگر نیت کنـد از طرف کسـی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافی است.

(مساله ۱۵۴۶) اجیر باید عمل را به قصد اطاعت امری که میت به آن مامور بوده به جا آورد ولی اگر عملی را انجام دهد وثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

(مساله ۱۵۴۷) باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را به طور صحیح انجام می دهد.

(مساله ۱۵۴۸) کسـی که دیگری را برای نمازهـای میت اجیر کرده، اگر بفهمـد که عمـل را به جـا نیـاورده یـا باطل انجام داده باید دوباره اجیر بگیرد.

(مساله ۱۵۴۹) هرگاه شک کنـد که اجیر عمل را انجام داده یا نه بایـد دوباره اجیر بگیرد. ولی اگر اجیر بگوید عمل را انجام داده ام کافی است و دوباره اجیر گرفتن لازم نیست، و اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

(مساله ۱۵۵۰) کسـی را که عـذر دارد و مثلاـ با تیمم یا نشسـته نماز می خوانـد نمی شود برای نمازهای میت اجیر کرد اگر چه نماز میت همانطور قضا شده باشد.

(مساله ۱۵۵۱) مرد برای زن وزن برای مرد می توانـد اجیر شود و در بلنـد خوانـدن وآهسـته خواندن نماز، باید به تکلیف خود عمل نماید.

(مساله ۱۵۵۲) لاـزم نیست قضـای نمازهای میت به ترتیب خوانـده شود مگر در آنچه در ادای آن ترتیب لازم است مثل ظهر وعصـر یک روز.

(مساله ۱۵۵۳) اگر با اجیر شـرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد باید همان طور به جا آورد. و اگر با او شرط نکنند، بایـد در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مسـتحب آن است که از وظیفه خودش ومیت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند، مثلا اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربع بوده، وتکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

(مساله ۱۵۵۴) اگر با اجیر شـرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به جا آورد.

(مساله ۱۵۵۵) اگر انسان چنـد نفر را برای نماز قضای میت اجیر کنـد لازم نیست برای هر کـدام از آنها وقتی را معین کند، ولی اگر بخواهد احتیاط کند وترتیب را مراعات نماید، باید برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید، مثلا اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صبح تا ظهر نماز قضا بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند. و نیز باید نمازی را که در هر دفعه شروع می کند معین نمایـد مثلا قرار بگـذارد، اول نمازی را که می خواند صـبح باشد یا ظهر یا عصـر و همچنین باید با آنها قرار بگذارد که در هر دفعه، نماز یک شـبانه روز را تمام کننـد و اگر ناقص بگذارنـد آن را حساب نکنند و دفعه بعد نماز یک شـبانه روز را از سـر شـروع نمایند.

(مساله ۱۵۵۶) اگر کسـی اجیر شود که مثلا در مـدت یک سال نمازهای میت را بخوانـد و پیش از تمام شـدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می داننـد به جا نیاورده دیگری را اجیر نماینـد. و همچنین برای نمازهایی که احتمال می دهند به جا نیاورده باشد بنابر احتیاط واجب اجیر بگیرند.

(مساله ۱۵۵۷) کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شـرط کرده باشـند که تمام نمازها را خودش بخواند، اگر قدرت بر عمل داشـته، اجاره صحیح است و اجاره کننده می تواند اجره المثل باقیمانده را بگیرد یا آن که اجاره را فسخ نماید و اجره المثل مقداری را که اجیر انجام داده از مال الاجاره کسـر و مابقی

را استرداد نمایـد واگر قادر نبوده اجاره نسبت به بعـد فوت اجیر باطل است و می توانـد اجره المسـمای باقیمانـده را گرفته یا آن که اجاره مدت گذشته را فسخ نماید و اجره المثل آن را بدهدو اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه اش از مال او کسی را اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

(مساله ۱۵۵۸) اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشـد، بایـد با توجه به آنچه در مساله پیش گفته شـد از مـال او برای نمازهـایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نماینـد و اگر چیزی زیاد آمـد، در صورتی که وصیت کرده باشد، برای او نماز استیجار نمایند و ورثه هم وصیت او را در زاید بر ثلث اجازه کرده باشند باقیمانده ترکه او را صرف استیجار نماز برای او نمایند و اگر ورثه اجازه نکردند ثلث باقیمانده را به مصرف نمازش برسانند.

روزه

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می کند وشرح آنها بعدا گفته می شود خودداری نماید.

نیت

(مساله ۱۵۵۹) لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذرانـد، یا مثلا بگویـد:فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قـدر که برای انجـام فرمـان خداونـد عالم از اذان صـبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهـد کافی است وبرای آن که یقین کند تمام این مـدت را روزه بوده، بایـد مقداری پیش از اذان صـبح ومقداری هم بعد از مغرب، از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(مساله ۱۵۶۰) انسـان می توانـد در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن، نیت کنـد وبهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

(مساله ۱۵۶۱) وقت نیت روزه ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح.

(مساله ۱۵۶۲) وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن، به مغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ونیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

(مساله ۱۵۶۳) کسـی که پیش از اذان صـبح بـدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود ونیت کند، روزه او صـحیح است چه روزه واجب باشد چه مستحب. و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه واجب نماید. ولی در واجب مضـیق مثل روزه ماه رمضان احتیاط واجب آن است که رجاءً نیت روزه بنماید وآن را تمام کند وبعد هم قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۱۵۶۴) اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلا نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می گیرم. ولی در مـاه رمضـان لازم نیست نیت کنـد که روزه ماه رمضان می گیرم. و همچنین در روزه مسـتحبی و روزه ای که زمانش معین است تعیین لازم نیست، بلکه در روزه مـاه رمضـان اگر ندانـد ماه رمضان است یا فراموش نمایـد و روزه دیگری را نیت کنـد، روزه ماه رمضان حساب می شود.

(مساله ۱۵۶۵) اگر بداند ماه رمضان است وعمدا نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است.

(مساله ۱۵۶۶) اگر مثلا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

(مساله ۱۵۶۷) اگر پیش از اذان صبح نیت کند وبی هوش شود و در بین روز به هوش آید بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۱۵۶۸) اگر پیش از اذان صبح نیت کند ومست شود و در بین روز به هوش آید احتیاطا امساک کند وباید قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۱۵۶۹) اگر پیش از اذان صبح نیت کند وبخوابد وبعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۵۷۰) اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است وپیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می باشد ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید.

(مساله ۱۵۷۱) اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد واحتیاط واجب آن است که اگر پیش از ظهر بالغ شود و مفطری به جا نیاورده باشد آن روز را قصد روزه کند وتمام نماید.

(مساله ۱۵۷۲) کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد. ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی تواند روزه مستحبی بگیرد وچنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است بلکه اگر بعد از مغرب یادش بیاید معلوم نیست روزه اش صحیح باشد.

(مساله ۱۵۷۳) اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلا نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمدا تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، و بدون تاخیر نیت کند روزه او صحیح و گرنه باطل می باشد.

(مساله ۱۵۷۴) اگر برای روزه ای که واجب است و روز آن معین نیست مثل روزه کفاره عمدا تا ظهر نیت نکند اشکال ندارد. بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد وپیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

(مساله ۱۵۷۵) اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود روزه بر او واجب نیست اگر چه از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد. بلی بعد از اسلام تا غروب از چیزهایی که روزه دار باید از آنها خودداری نماید خوب است خودداری کند.

(مساله ۱۵۷۶) اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود واجب نیست بر او که نیت روزه کند اگر چه از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

(مساله ۱۵۷۷) روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیت روزه رمضان کند و بنابراحتیاط نیت قضا و مانند آن بنماید. و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود.

(مساله ۱۵۷۸) اگر روزی را که شـک دارد آخر شـعبان است یـا اول رمضـان، به نیت روزه قضـا یـا روزه مستحبی ومانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند.

(مساله ۱۵۷۹) اگر در روزه واجب معینی - مثل روزه رمضان - مردد شود که روزه خود را باطل کنـد یا نه یا قصـد کند که روزه را باطل کند، روزه اش باطل می شود اگرچه از قصدی که کرده توبه نماید وکاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد.

(مساله ۱۵۸۰) در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست - مثل روزه کفاره - اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کنـد انجـام دهـد، یا مردد شود که به جا آورد یا نه چنانچه به جا نیاورد و در روزه واجب پیش از ظهر و در مستحب تا پیش از مغرب دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۵۸۱) نه چیز روزه را باطل می کند:

اول - خوردن وآشامیدن.

دوم - جماع.

سوم - استمنا.

چهارم - دروغ بستن به خداوند متعال وپیغمبر و جانشینان پیغمبر(ص).

پنجم - رساندن غبار غلیظ به حلق.

ششم - فرو بردن تمام سر در آب که حرام است وبنابر احتیاط لازم روزه را هم باطل می کند.

هفتم - باقیماندن بر جنابت وحیض و نفاس تا اذان صبح.

هشتم - اماله کردن با چیزهای روان.

نهم - قی کردن.

و احکام این موارد در مسائل آینده گفته می شود.

۱ - خوردن و آشامیدن

(مساله ۱۵۸۲) اگر روزه دار عمـدا چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن وآشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشـد. مثل خاک و شیره درخت و چه کم باشد یا زیاد حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد ودوباره به دهـان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطـل می شود بلکه اگر رطوبت مسواک در آب دهـان بطوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود ولی بداند که در دهان باقی است بنابر احتیاط لازم نباید آن را فرو برد.

(مساله ۱۵۸۳) اگر موقعی که مشغول غـذا خوردن است بفهمد صـبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد وچنانچه عمدا فرو برد روزه اش باطل است و به دستوری که بعدا گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود.

(مساله ۱۵۸۴) اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد روزه اش باطل نمی شود.

(مساله ۱۵۸۵) احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپول خودداری کند، و فرقی بین آمپولها نیست. و اگر لازم شد و تزریق کرد روزه او باطل نمی شود.

(مساله ۱۵۸۶) اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمدا فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۵۸۷) کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهای خود را خلال کند. ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند، روزه اش باطل می شود خواه چیزی از آن فرو رود یا فرو نرود.

(مساله ۱۵۸۸) فرو بردن آب دهان، اگر چه بواسطه خیال کردن ترشی ومانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند.

(مساله ۱۵۸۹) فرو بردن اخلاط سر وسینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد.

(مساله ۱۵۹۰) اگر روزه دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد واجب است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(مساله ۱۵۹۱) جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند. ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می رسد، روزه اش باطل می شود هر چند به حلق نرسد و باید قضای آن را بگیرد و اگر به حلق رسیده کفاره هم بر او واجب است.

(مساله ۱۵۹۲) انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاـ نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ – جماع

(مساله ۱۵۹۳) جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(مساله ۱۵۹۴) اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود.

(مساله ۱۵۹۵) اگر شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، کفاره بر او واجب نیست. و اگر قصد دخول داشته با علم به مفطر بودن دخول و دخول واقع نشده یا شک در آن نماید روزه اش باطل است و قضای آن واجب است.

(مساله ۱۵۹۶) اگر فراموش کند که روزه است وجماع نماید، یا با او جماع نمایند بطوری که از اختیار او خارج باشد روزه او باطل نمی شود، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید، یا در بین مختار شود باید فورا از حال جماع خارج شود، واگر خارج نشود، روزه او باطل است. و همچنین اگر خودش از ترس جماع کند روزه اش باطل می شود.

۳ – استمنا

(مساله ۱۵۹۷) اگر روزه دار استمنا کند یعنی: با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۵۹۸) اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل نیست ولی اگر کاری کند که بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۵۹۹) هر گاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می شود – یعنی:در خواب منی از او بیرون می آید، بنابر احتیاط مستحب نخوابد، ولی اگر بخوابد روزه اش باطل نمی شود.

(مساله ۱۶۰۰) اگر روزه دار درحال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلو گیری کند.

(مساله ۱۶۰۱) روزه داری که محتلم شـده، می توانـد بول کنـد وبه دسـتوری که در مساله ۷۳ گفته شـد، اسـتبرا نماید اگر چه بداند بواسطه بول یا استبرا کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می آید.

(مساله ۱۶۰۲) روزه داری که محتلم شـده، اگر بداند منی در مجری مانده و درصورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

(مساله ۱۶۰۳) کسـی که می دانـد که اگر عمـدا منی از خـود بیرون آورد روزه اش باطـل می شـود، در صـورتی که به قصـد بیرون آمدن منی با کسـی بازی و شوخی کند روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه منی از او بیرون نیاید، واگر منی بیرون آیـد علاوه بر قضا کفاره نیز بر او لازم می شود و در هر دو صورت درماه رمضان باید در بقیه روز از آنچه روزه را باطل می کند خودداری نماید.

(مساله ۱۶۰۴) اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود، اگر چه اتفاقا منی بیرون آیـد روزه او صـحیح است، ولی اگر اطمینـان نـدارد، در صورتی که منی از او بیرون آیـد، روزه اش باطل است.

۴ – دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و اله)

(مساله ۱۶۰۵) اگر روزه دار به گفتن یا به نوشـتن یا به اشاره وماننـد اینها به خـدا وپیغمبران وائمه (علیه السـلام)عمـدا نسـبت دروغ بدهد، اگرچه فورا بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است. و بنابر احتیاط واجب نسبت دروغ به حضـرت زهرا(سـلام الله علیها)وبه جانشینان پیغمبران گذشته هم عین حکم را دارد.

(مساله ۱۶۰۶) اگر بخواهـد خبری را که نمی دانـد راست است یـا دروغ نقـل کنـد بنابراحتیـاط واجب بایـد از کسـی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

(مساله ۱۶۰۷) اگر چیزی را به اعتقـاد این که راست است از قول خـدا یا پیغمبر نقل کنـد و بعـد بفهمـد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

(مساله ۱۶۰۸) اگر بدانـد دروغ بسـتن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد وبعـدا بفهمـد آنچـه را که گفته راست بـوده، روزه اش باطـل است و در مـاه رمضـان بایـد تـا مغرب از آنچه روزه را باطـل می کند خودداری کند، ولی کفاره بر او واجب نمی شود.

(مساله ۱۶۰۹) اگر دروغی را که دیگری ساخته عمدا به خدا و پیغمبر (صـلی الله علیه و اله) وجانشـینان پیغمبر نسـبت دهد روزه اش باطل می شود ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

(مساله ۱۶۱۰) اگر از روزه دار بپرسـند که آیـا پیغمـبر (صـلی الله علیه و اله) چنین مطلبی فرمـوده انـد واو جـایی که در جواب بـاید بگوید نه، عمدا بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی عمدا بگوید نه، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۶۱۱) اگر از قول خـدا یا پیغمبر (صـلی الله علیه و اله) حرف راستی را بگوید، بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن، که روزه می باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود.

۵ – رساندن غبار غلیظ به حلق

(مساله ۱۶۱۲) رسانـدن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کنـد، چه غبار چیزی باشـد که خوردن آن حلال است مثلا آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک وبنابر احتیاط واجب باید غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند.

(مساله ۱۶۱۳) اگر بواسطه باد غبار غلیظی پیـدا شود وانسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۶۱۴) احتیاط واجب آن است که روزه دار دود سیگار و تنباکو و مانند اینهارا هم به حلق نرساند.

(مساله ۱۶۱۵) اگر مواظبت نکنـد وغبار یا بخار یا دود ومانـند اینها داخل حلق شود، چنانچه اطمینان داشـته که بحلق نمی رسد روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۱۶) اگر فراموش کنـد که روزه است و مواظبت نکنـد یـا بی اختیـار غبار ومانـند آن به حلق او برسـد روزه اش باطل نمی شود. و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد.

۶ – فرو بردن سر در آب

(مساله ۱۶۱۷) اگر روزه دار عمـدا تمام سـر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد بنابر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود.

(مساله ۱۶۱۸) اگر نصف سـر را یـک دفعه ونصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد که هیـچ وقت تمـام سـر زیر آب نباشـد، روزه اش باطل نمی شود.

(مساله ۱۶۱۹) اگر قصد داشت که سر را زیر آب فرو ببرد و شک کرد که تمام سر زیر آب رفت یا نه، بنابر احتیاط واجب روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۲۰) اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه باطل می شود.

(مساله ۱۶۲۱) اگر سـر را در گلاـب فرو برد بنـابر احتیـاط واجب روزه باطل می شود. چنانکه احتیاط واجب آن است که سـر را در آب های مضاف دیگر هم فرو نبرد ولی در چیزهای دیگر که روان است اشکال ندارد.

(مساله ۱۶۲۲) اگر روزه دار بی اختیـار در آب بیفتـد وتمـام سـر او را آب بگیرد یا فراموش کنـد که روزه است وسـر را در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

(مساله ۱۶۲۳) اگر با اطمینان به این که آب سـر او را نمی گیرد، خود را در آب بیندازد وآب تمام سر او را بگیرد، روزه اش اشکال ندارد.

(مساله ۱۶۲۴) اگر فراموش کنـد که روزه است وسـر را در آب فرو برد، یـا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یـادش بیایـد که روزه است یـا آن کس دست خود را بردارد، بایـد فورا سـر را بیرون آورد و چنـانچه بیرون نیاورد بنابر احتیاط واجب روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۶۲۵) اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

(مساله ۱۶۲۶) اگر بدانـد که روزه است و عمـدا برای غسـل کردن سـر را در آب فرو برد چنـانچه روزه او مثـل روزه رمضان واجب معین باشـد، روزه و غسل هر دو باطل است و اگر روزه مستحب باشـد یا روزه واجبی باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد و تمام کردن آن واجب نباشد غسل صحیح و روزه باطل می باشد.

(مساله ۱۶۲۷) اگر برای آن که کسـی را از غرق شـدن نجات دهد، سـر را در آب فرو برد اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه

اش باطل می شود.

۷ – باقی ماندن بر جنابت وحیض ونفاس تا اذان صبح

(مساله ۱۶۲۸) اگر جنب عمدا تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمدا تیمم ننماید در روزه ماه رمضان و قضای آن، روزه اش باطل است و در غیر این دو احوط باقی نماندن بر جنابت است تا صبح.

(مساله ۱۶۲۹) اگر در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند وتیمم هم ننماید ولی از روی عمد نباشد، مثل آن که دیگری نگذارد غسل وتیمم کند روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۳۰) کسی که جنب است و می خواهد روزه ماه رمضان یا قضای آن را بگیرد، چنانچه عمدا غسل نکند تا وقت تنگ شود، معصیت کرده، و احوط آن است که تیمم کند وروزه بگیرد و بعد هم آن را به جا آورد و در قضای موسع روزه باطل است.

(مساله ۱۶۳۱) اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند وبعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلا اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

(مساله ۱۶۳۲) کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود ولی اگر برای تیمم وقت دارد چنانچه خود را جنب کند معصیت کرده ولی واجب است تیمم نماید وروزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۳۳) اگر گمان کند که برای غسل وقت دارد وخود را جنب نماید وبعد بفهمد وقت تنگ بوده – چه جستجو کرده وچه نکرده – واجب است با تیمم روزه بگیرد وروزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۳۴) کسی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد وچنانچه بخوابد وتا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۳۵) جنب اگر عادت واطمینان به بیدار شدن قبل از اذان صبح ندارد بنابر احتیاط واجب نباید پیش از غسل بخوابد و اگر بخوابد – خواب اول باشد یا دوم – حکم باقی ماندن عمدی با جنابت تا صبح را دارد که باید قضای روزه را بگیرد وکفاره نیز بدهد.

(مساله ۱۶۳۶) کسی که در شب ماه رمضان جنب است اگر عادت و اطمینان به بیدار شدن پیش از اذان صبح را دارد جایز است با تصمیم به آن که بعد از بیدار شدن غسل کند بخوابد و چنانچه در این صورت اتفاقا تا صبح خواب بماند روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۳۷) کسی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند اگر خواب اول او باشد روزه اش صحیح است، نه قضا دارد ونه کفاره و در خواب دوم وسوم فقط قضا بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۳۸) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۳۹) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود وتصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند و همچنین اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، قضای روزه آن روز بر او واجب می

شود و بنابر احتیاط لازم کفاره هم بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۴۰) بنابراحتیاط واجب خوابی را که درآن محتلم شـده، بایـد خواب اول حساب کنـد. پس اگر بعـد از بیدار شدن دوباره بخوابـد و بداند یا عادت به بیدار شدن داشته باشد وتصـمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه تا اذان خواب بمانـد بنابر احتیاط واجب بایـد قضای آن روز را بگیرد. و اگر دوباره بیدار شود وبداند یا عادت به بیدار شدن داشته باشد وتصـمیم داشـته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند در صورتی که باز هم بخوابد و تا اذان خواب بماند، باید قضای آن روز را بگیرد وبنابر احتیاط مستحب موکد کفاره هم بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۴۱) اگر روزه دار، در روز محتلم شود، واجب نیست فورا غسل کند.

(مساله ۱۶۴۲) هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۴۳) کسـی که می خواهـد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد اگر وقت وسـعت داشته باشـد روزه اوباطـل است و اگر وقت تنـگ باشـد، احتیـاط واجب، گرفتن روزه آن روز و عوض آن بعـد از ماه مبارک است.

(مساله ۱۶۴۴) کسـی که می خواهـد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعـد از اذان صـبح بیدار شود وببیند محتلم شده است وبداند پیش از اذان محتلم شـده است چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلا پنج روز روزه قضای رمضان دارد وپنج روز هم به رمضان مانـده است، بنـابر احتیـاط واجب بایـد آن روز را روزه بگیرد وبعـد از رمضـان هم عوض آن را به جا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۴۵) اگر در روزه واجب غیر روزه رمضان وقضای آن تا اذان صـبح جنب بمانـد ولو از روی عمـد باشـد، چنانچه وقت آن روز معیـن اسـت مثلاـ نـذر کرده که آن روز را روزه بگیرد، روزه اش صـحیح است، و اگر مثـل روزه کفـاره وقت آن معین نیست، احتیاط مستحب آن است که غیر از آن روز روز دیگری را روزه بگیرد.

(مساله ۱۶۴۶) اگر زن، پیش از اذان صبح از حیض یـا نفاس پاک شود و عمـدا غسل نکنـد، یا اگر وظیفه او تیمم است عمـدا تیمم نکند، روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۴۷) اگر زن، پیش از اذان صـبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه واجبی بگیرد که مثـل روزه رمضان وقت آن معین است، بایـد تیمم نمایـد و بنابر احتیاط مستحب تا اذان صبح بیـدار بمانـد. واگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست نمی تواند با تیمم روزه بگیرد.

(مساله ۱۶۴۸) اگر زن، نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل وتیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمـد که پیش از اذان پـاک شـده، چنـانچه روزه ای را که می گیرد مثل روزه رمضان واجب معین باشـد صـحیح است و اگر روزه مسـتحب یا روزه ای باشد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، صـحیح بودن آن اشکال دارد (مساله ۱۶۴۹) اگر زن، بعد از اذان صبح از خون حیض یـا نفـاس پـاک شود، یـا در بین روز خون حیض یا نفاس ببینـد، اگرچه نزدیک مغرب باشـد، روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۵۰) اگر زن، غسـل حیض یـا نفـاس را فراموش کنـد وبعـد از یک روز یا چنـد روز یادش بیایـد، قضای روزه هایی را که گرفته بنابر احتیاط، مستحب است که بگیرد.

(مساله ۱۶۵۱) اگر زن، پیش از اذان صـبح از حیض یـا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کنـد و تا اذان غسل نکنـد، روزه اش باطل است. ولی چنانچه کوتاهی نکنـد مثلا منتظر باشـد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند و در

تنگی وقت تیمم کند یا از تیمم هم عاجز باشد روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۵۲) اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل های خود را به تفصیلی که در مساله ۴۲۳ - ۴۲۴ گفته شد به جا آورد، روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۵۳) کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه اش باطل نمی شود.

۸ – اماله کردن

(مساله ۱۶۵۴) اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می کند.

۹ – قی کردن

(مساله ۱۶۵۵) هرگاه روزه دار عمدا قی کند اگر چه بواسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهوا یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

(مساله ۱۶۵۶) اگر در شب چیزی بخورد که می داند بواسطه خوردن آن، در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

(مساله ۱۶۵۷) اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

(مساله ۱۶۵۸) اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزه اش باطل نمی شود ولی اگر بداند که بواسطه بیرون آوردن آن، قی می کند واجب نیست بیرون آوردن و روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۵۹) اگر سهوا چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۶۶۰) اگر یقین داشته باشد که بواسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمدا آروغ بزند بلکه اگر احتمال بدهد بنابر احتیاط واجب آروغ نزند.

(مساله ۱۶۶۱) اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد ولی اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۶۶۲) اگر انسان عمدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه اش باطل می شود وچنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد وبه تفصیلی که در مساله ۱۶۴۰ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه اش باطل است.

(مساله ۱۶۶۳) اگر روزه دار سهوا یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد وبه خیال این که روزه اش باطل شده، عمدا دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۶۶۴) اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزنـد، یا سـر او را به زور در آب فرو برنـد، روزه اش باطل نمی شود ولی اگر مجبورش کننـد که روزه خود را باطـل کنـد مثلاـ به او بگوینـد: اگر غـذا نخوری ضـرر مـالی یا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه اش باطل می شود.

(مساله ۱۶۶۵) روزه دار نبایـد جایی برود که می دانـد یا ایمن از آن نباشد که چیزی در گلویش می ریزند یا مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطـل کنـد، و اگر برود وچیزی در گلویش بریزنـد، یـا از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کنـد انجام دهد روزه اش باطل می شود، بلکه اگر قصد رفتن کند، اگر چه نرود روزه اش باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

(مساله ۱۶۶۶) چنـد چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است: دوا ریختن به چشم وسـرمه کشـیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسـد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن وحمام رفتن باعث ضـعف می شود، انفیه کشـیدن، اگر نداند که به حلق می رسد و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست، بو کردن گیاههای معطر واحوط ترک نشسـتن زن است در آب، استعمال شیاف، تر کردن لباسـی که در بدن است، کشیدن دندان و هر کاری که بواسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر، بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن و نیز مکروه است انسان بـدون قصـد بیرون آمـدن منی، زن خود را ببوسـد، یا کاری کند که شهوت خودرا به حرکت آورد. و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود.

مواردی که قضا وکفاره واجب است

(مساله ۱۶۶۷) اگر در روزه رمضان در شب جنب شود وبه تفصـیلی که در مساله ۱۶۴۰ گفته شد بیدار شود ودوباره بخوابد وتا اذان صبح بیدار نشود و یا بیدار بشود وبرای مرتبه سوم بخوابد وبیدار نشود باید قضای آن روز را بگیرد وبنابر احتیاط مستحب برای مرتبه سوم کفاره نیز بدهـد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کنـد عمـدا انجام دهد، در صورتی که می دانسـته آن کار روزه را باطل می کند، قضا وکفاره بر او واجب می شود واین حکم در ارتماس بنابر احتیاط واجب است.

(مساله ۱۶۶۸) اگر بواسطه ندانستن مساله کاری انجام دهد که روزه را باطل می کند چنانچه در یاد گرفتن مساله تقصیر کرده و در وقت به جـا آوردن آن کـار احتمـال مفطر بـودن آن را می داده کفـاره بر او واجب می شود و اگر در وقت به جـا آوردن آن غفلت داشته بنابر احتیاط کفاره لازم است ولی اگر در یاد گرفتن مساله تقصیر نکرده باشد کفاره واجب نیست.

کفاره روزه

(مساله ۱۶۶۹) کسـی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، بایـد یک بنـده آزاد کند، یا به دسـتوری که در مساله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد، یا شـصت فقیر را سـیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو ومانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد هر مقدار می تواند صدقه به فقرا بدهد و استغفار کند و اگر از دادن صدقه هم عاجز باشد اکتفا به استغفار نماید اگر چه مثلا یک مرتبه بگوید استغفر اللّه و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفاره را بدهد.

(مساله ۱۶۷۰) کسـی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سـی ویک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن

پی در پی نباشد اشکال ندارد.

(مساله ۱۶۷۱) کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی ویک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است.

(مساله ۱۶۷۲) کسی که باید پی در پی روزه بگیرد اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلا به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه ها را از سر بگیرد.

(مساله ۱۶۷۳) اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر به جا می آورد.

(مساله ۱۶۷۴) اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلا حرام باشد مثل شراب وزنا، یا به جهتی حرام باشد، مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر معتنابه دارد ونزدیکی کردن با عیال خود درحال حیض، کفاره جمع براو واجب می شود. یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریبا ده سیر است، گندم یا جو یا نان ومانند اینها بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

(مساله ۱۶۷۵) اگر روزه دار دروغی را به خدا وپیغمبر (صلی الله علیه و اله) نسبت دهد بنابراحتیاط کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد بر او لازم می شود.

(مساله ۱۶۷۶) اگر روزه دار دریک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، بنابراحتیاط برای هر دفعه، یک کفاره بر او واجب است. ولی اگر جماع او حرام باشد، برای هر دفعه یک کفاره جمع واجب می شود.

(مساله ۱۶۷۷) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

(مساله ۱۶۷۸) اگر روزه دار غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد وبعد با حلال خود جماع نماید، بنابر احتیاط برای هر کدام یک کفاره واجب می شود.

(مساله ۱۶۷۹) اگر روزه دار غیر جماع کار دیگری که حلال است وروزه را باطل می کند، انجام دهد مثلا آب بیاشامد وبعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند غیر از جماع انجام دهد، مثلا غذای حرام بخورد، یک کفاره کافی است.

(مساله ۱۶۸۰) اگر روزه دار آروغ بزند وچیزی در دهانش بیاید، چنانچه آن را فرو ببرد، روزه اش باطل است. و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می شود، و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلا موقع آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده، به دهان او بیاید و عمدا آن را فرو برد باید قضای آن روزه را بگیرد وکفاره جمع هم بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۸۱) اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمدا روزه خود را باطل کند، در کفاره آن دو قول است: یکی این است که یک بنده آزاد نماید و یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد و این قول درصورت اختیار آزاد کردن بنده یا اطعام شصت فقیر مطابق با احتیاط است و قول دیگر تخییر بین آزاد کردن یک بنده و طعام دادن به ده فقیر یا پوشاندن آنها و اگر هیچیک را نتواند، سه روز پی در پی روزه بگیرد.

(مساله ۱۶۸۲) کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند وبعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۸۳) کسی که عمدا روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید کفاره از او ساقط نمی شود بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب است.

(مساله ۱۶۸۴) اگر عمـدا روزه خود را باطل کنـد وبعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب می شود.

(مساله ۱۶۸۵) اگر یقین کنـد که روز اول ماه رمضان است وعمدا روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شـعبان بوده بنابر احتیاط کفاره بر او واجب نیست.

(مساله ۱۶۸۶) اگر انسـان شک کنـد که آخر رمضان است یا اول شوال و عمـدا روزه خود را باطل کنـد، بعـد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

(مساله ۱۶۸۷) اگر روزه دار در رمضـان بـا زن خود که روزه دار است جمـاع کنـد، چنـانچه زن را مجبور کرده باشـد، کفـاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می شود.

(مساله ۱۶۸۸) اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کنـد که جمـاع نمایـد، یا کار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

(مساله ۱۶۸۹) اگر روزه دار در مـاه رمضـان، زن خود را مجبور به جمـاع کنـد و در بین جماع، زن راضـی شود، بنابر احتیاط واجب باید مرد دو کفاره وزن یک کفاره بدهد.

(مساله ۱۶۹۰) اگر روزه دار در مـاه رمضـان بـا زن روزه دار خود که خواب است جمـاع نمایـد، یـک کفاره بر او واجب می شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

(مساله ۱۶۹۱) اگر مرد زن خود را مجبور کنـد که غیر جمـاع کار دیگری که روزه را باطل می کنـد به جا آورد، کفاره زن را نباید بدهد وبر خود زن هم کفاره واجب نیست.

(مساله ۱۶۹۲) کسـی که بواسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند. ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر مرد واجب نیست.

(مساله ۱۶۹۳) انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فورا آن را انجام دهد.

(مساله ۱۶۹۴) اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

(مساله ۱۶۹۵) کسـی که بایـد برای کفاره یک روز شـصت فقیر را طعام بدهد اگر به شـصت فقیر دسترسـی دارد، نباید بهر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

(مساله ۱۶۹۶) کسـی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعـد ازظهر عمـدا کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی تواند، سه روز روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

(مساله ۱۶۹۷) در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول – آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصـیلی که در مساله ۱۶۴۰ گفته شد تا اذان صـبح از خواب دوم بیدار نشود ولی در خواب سوم احتیاط مستحب موکد، کفاره است.

دوم – عملی که روزه را باطل می کند به جا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روز را باطل می کند انجام دهد.

سوم – آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

چهارم – آن که در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه یا ظن پیدا کند به آن که صبح نشده وکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده احتیاط واجب آن است که قضای روزه آن روز را به جا آورد.

پنجم – آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

ششم – آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم – آن که کور ومانند آن به گفته دیگری افطار کنند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

هشتم – آن که در هوای صاف بواسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است و اگر شک داشته باشد که مغرب شده و افطار کند و معلوم شود مغرب نبوده کفاره هم واجب است. ولی اگر در هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست

نهم – آن که برای خنک شدن، مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود و اگر بی جهت مضمضه کند و فرو رود احتیاط لازم قضا است ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضو مضمضه کند و بی اختیار فرو رود قضا بر او واجب نیست.

دهم – آن که روزه دار از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند که در این صورت لازم است قضا نماید و کفاره ندارد.

(مساله ۱۶۹۸) اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد وبی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند وبی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

(مساله ۱۶۹۹) مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

(مساله ۱۷۰۰) اگر انسان بداند یا ایمن نباشد که بواسطه مضمضه بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش شود، نباید مضمضه کند.

(مساله ۱۷۰۱) اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

(مساله ۱۷۰۲) اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه نمی تواند افطار کند. ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

(مساله ۱۷۰۳) اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

(مساله ۱۷۰۴) اگر کافر پیش از ظهر روز ماه رمضان مسلمان شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد احتیاط

واجب آن است که آنروز را روزه بگیرد و اگر ترک نمود قضـا نمایـد و روزه هـای قبـل قضـا نـدارد ولی اگر مسـلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد روزهای وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

(مساله ۱۷۰۵) روزه ای که از انسـان بواسـطه مستی فوت شـده، بایـد قضـا نمایـد، اگرچه چیزی را که بواسـطه آن مست شـده، برای معالجه خورده باشد.

(مساله ۱۷۰۶) اگر برای عـذری چنـد روز روزه نگیرد وبعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده واجب نیست مقدار بیشتری را که احتمال می دهـد روزه نگرفته قضا نمایـد، مثلا کسـی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی دانـد پنجم رمضان از سـفر برگشته و یا ششم و یا این که مثلا در اواخر ماه رمضان مسافرت کرده وبعد از رمضان برگشته و نمی داند که بیست وپنجم مسافرت کرده یا بیست وشـشم در هر دو صورت می توانـد مقدار کمتر - یعنی: پنج روز - را قضا کند اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

(مساله ۱۷۰۷) اگر از چنـد ماه رمضان روزه قضا داشـته باشد، هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد و اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشـد، مثلا پنـج روز از رمضان آخر قضا داشته باشـد وپنـج روز هم به رمضان مانـده باشد، احتیاط مسـتحب آن است که اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

(مساله ۱۷۰۸) اگر قضـای روزه چنـد رمضـان بر او واجب باشـد و در نیت معین نکنـد که قضـای سـال آخری است، قضای آن سال حساب نمی شود و کفاره تاخیر آن از او ساقط نمی گردد.

(مساله ۱۷۰۹) کسـی که قضـای روزه رمضـان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشـد، می توانـد پیش از ظهر، روزه خود را باطل نماید.

(مساله ۱۷۱۰) اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد، احتیاط مستحب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

(مساله ۱۷۱۱) اگر بواسـطه مرض یا حیض یا نفاس روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هایی را که نگرفته برای او قضا کنند.

(مساله ۱۷۱۲) اگر بواسـطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست و بایـد برای هرروز یک مـد که تقریبا ده سـیر است طعام یعنی: گندم یا جو ومانند اینها - به فقیر بدهد، ولی اگر بواسـطه عذر دیگری مثلا برای مسافرت روزه نگرفته باشد وعذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند واحتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

(مساله ۱۷۱۳) اگر بواسـطه مرضی روزه رمضان را نگیرد وبعد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعـد قضای روزه را بگیرد، باید روزه هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان غیر مرض عذر دیگری داشـته باشد وبعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد بواسـطه مرض نتواند روزه بگیرد روزه هایی را که نگرفته باید قضـا کند وبنابر احتیاط مستحب کفاره نیز بدهد.

(مساله ۱۷۱۴) اگر در ماه رمضان بواسـطه عـذری روزه نگیرد و بعـد از رمضان عـذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمدا قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند وبرای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد.

(مساله ۱۷۱۵) اگر در قضای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عـذری پیـدا کنـد که پیش از ماه مبارک نتواند قضا نماید، باید قضا را بعد بگیرد وبرای هرروز یک مد گندم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد، هر چند موقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد که بعد از برطرف شدن عذر روزه های خود را قضا کند.

(مساله ۱۷۱۶) اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد، بعـد از آن که خوب شـد باید قضای رمضان آخر را بگیرد وبرای هر روز از

سالهای پیش یک مد گندم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد.

(مساله ۱۷۱۷) کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

(مساله ۱۷۱۸) اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد وبرای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مساله ۱۷۱۹) اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند وچنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، برای هر روز، دادن یک مد بنابر احتیاط لازم می شود.

(مساله ۱۷۲۰) اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد و در روز مکرر جماع کند، بنابراحتیاط واجب کفاره هم مکرر می شود. ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلا چند مرتبه غذا بخورد، یک کفاره کافی است.

(مساله ۱۷۲۱) بعد از فوت پدر و همچنین بنابر احتیاط واجب مادر، پسر بزرگتر باید قضای نماز وروزه آنان را به تفصیلی که در مساله ۱۳۹۹ گفته شد به جا آورد.

(مساله ۱۷۲۲) اگر پدر ومادر غیر از روزه رمضان روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید.

احکام روزه مسافر

(مساله ۱۷۲۳) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد، و مسافری که نمازش را تمام می خواند - مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است - باید در سفر روزه بگیرد.

(مساله ۱۷۲۴) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد. ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

(مساله ۱۷۲۵) اگر غیر روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد مثلا نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، بنابر احتیاط مستحب تا ناچار نشود، در آن روز مسافرت نکند و اگر در سفر باشد چنانچه ممکن است بنابر احتیاط مستحب قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد.

(مساله ۱۷۲۶) اگر نذر کند روزه بگیرد وروز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر به جا آورد ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

(مساله ۱۷۲۷) مسافر می تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد.

(مساله ۱۷۲۸) کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد ودر بین روز مساله را بفهمد، روزه اش باطل می شود و اگر تا مغرب نفهمد، روزه اش صحیح است.

(مساله ۱۷۲۹) اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه اش باطل است.

(مساله ۱۷۳۰) اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید باید روزه خود را تمام کند ودر صورتی که شب نیت سفر کرده باشد احتیاط مستحب آن است که قضای آن را به جا آورد. و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد، یعنی بجایی برسد که دیوار شهر را نبیند وصدای اذان آن را نشنود باید نیت روزه نداشته باشد واگر از شب، قصد سفر نکرده باشد، احتیاط مستحب اتمام روزه و قضای آن است. واگر قبل از ظهر به وطن برگردد ومفطر به جا نیاورده باشد، به حد ترخص که رسید، باید

نیت روزه نماید وروزه اش صحیح است.

(مساله ۱۷۳۱) اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا بجایی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده نمی تواند آن روز را روزه بگیرد.

(مساله ۱۷۳۲) اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا بجایی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آنروز را روزه بگیرد.

(مساله ۱۷۳۳) مسافر وکسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن وآشامیدن کاملا خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنان واجب نیست

(مساله ۱۷۳۴) کسی که بواسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد بلکه در صورت اول نیز بنابر احتیاط لازم، یک مد طعام بدهد.

(مساله ۱۷۳۵) کسی که بواسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، قضای روزه هایی را که نگرفته، بنابر احتیاط مستحب به جا آورد.

(مساله ۱۷۳۶) اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم وبلکه در صورت اول هم بنابر احتیاط لازم بایـد برای هر روز یک مد گندم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد. و احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد، وچنانچه بعد بتواند روزه بگیرد روزه هایی را که نگرفته قضا نماید.

(مساله ۱۷۳۷) زنی که زاییدن او نزدیک است وروزه برای حملش یا برای خودش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و در صورت اول بایـد برای هر روز بنابر احتیاط لازم یک مـد طعام به فقیر بدهد. ولی اگر روزه برای خودش ضـرر دارد رعایت این احتیاط لازم نیست اگر چه بهتر است و روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

(مساله ۱۷۳۸) زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه، یا دایه او باشد، یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه یا برای خودش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست. و در صورت اول بایـد برای هر روز یک مـد طعام به فقیر بدهـد و در هردو صورت روزه هایی را که نگرفته بایـد قضا نمایـد، ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیردادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد وروزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

(مساله ۱۷۳۹) اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول - آن که خود انسان ماه را ببیند.

دوم - آن که عـده ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم، و همچنین است هر چیزی که بواسطه آن یقین پیدا شود.

سوم - آن که دو مرد عادل بگوینـد که در شب ماه را دیده ایم به شرط این که صفت ماه را بر خلاف یکدیگر نگویند و قول آنها

قابل تصدیق باشد، پس اگر برخلاف هم صفت ماه را بگویند یا هوا ابر باشد و یا اگر آسمان صاف باشد هیچ کس غیر از دونفر نبیند کفایت نمی کند.

چهارم – آن که سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود، وسی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه شوال ثابت می شود.

پنجم – آن که حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.

(مساله ۱۷۴۰) اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی کند، باید به حکم او عمل نماید. ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده نمی تواند به حکم او عمل نماید.

(مساله ۱۷۴۱) اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

(مساله ۱۷۴۲) بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش شب اول ماه بوده است.

(مساله ۱۷۴۳) اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود وروزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند: شب پیش، ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

(مساله ۱۷۴۴) بعید نیست کفایت رویت ماه در هر محلی برای سایر نقاط.

(مساله ۱۷۴۵) اول ماه به (تلگرام) ثابت نمی شود، مگر این که انسان بداند که اگر(تلگرام) از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

(مساله ۱۷۴۶) روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.

(مساله ۱۷۴۷) اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید. و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه های حرام و مکروه

(مساله ۱۷۴۸) روزه گرفتن در روز عید فطر و قربان، حرام است. و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است، یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می باشد.

(مساله ۱۷۴۹) اگر بواسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهر از بین برود، روزه بر زن حرام است. و احتیاط مستحب آن است که اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

(مساله ۱۷۵۰) روزه مستحبی اولاد اگر باعث اذیت پدر یا مادر شود با نهی آنان حرام است، بلکه اگر از آن نهی نکنند ولی سبب اذیت آنان شود، یا جد نهی نماید وروزه سبب اذیت او شود بنابر احتیاط واجب جایز نیست.

(مساله ۱۷۵۱) اگر پسر بدون اجازه پدر، روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر، او را نهی کند اگر در مخالفت نهی اذیت می شود، باید افطار نماید.

(مساله ۱۷۵۲) کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد وکسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(مساله ۱۷۵۳) اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد، و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، نباید روزه بگیرد واگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(مساله ۱۷۵۴) کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۱۷۵۵) غیر از روزه هایی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مساله ۱۷۵۶) روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روزه عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه های مستحب

(مساله ۱۷۵۷) روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ – پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی اینها را به جا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶/۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲ – سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم هر ماه.

۳ – تمام ماه رجب وشعبان وبعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ – روز عید نوروز، و چهارم تا نهم شوال، روز بیست و پنجم، و بیست و نهم ذی قعده، روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر بواسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آنروز مکروه است، عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه) روز مباهله (۲۴ ذی حجه) روز اول وسوم وهفتم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) (۱۷ ربیع الاول)، پانزدهم جمادی الاولی، روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) (۲۷ رجب)، و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مومنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۷۵۸) برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

اول – مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش ازظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

دوم – مسافری که بعد از ظهر به وطن خود یا به جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم – مریضی که پیش از ظهر خوب شود وکاری که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد.

چهارم – مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم – زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم – کافری که بعد از ظهر مسلمان شود یا پیش از ظهر مسلمان شود و پیش از مسلمان شدن مفطر به جا آورده باشد.

(مساله ۱۷۵۹) مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند، ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

خمس

احکام خمس

(مساله ۱۷۶۰) در هفت چیز خمس واجب می شود:

اول – منفعت کسب.

دوم – معدن.

سوم – گنج.

چهارم – مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم – جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید.

ششم – غنیمت جنگ.

هفتم – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

و احکام هر کدام از موارد فوق مفصلا گفته خواهد شد.

۱ – منفعت کسب

(مساله ۱۷۶۱) هر گاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلا نماز و روزه میتی را به جا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند آنچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعدا گفته می شود بدهد.

(مساله ۱۷۶۲) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد، مثلا چیزی به وصیت به او بدهند یا ببخشند یا هدیه کنند یا جایزه دهند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم باید بدهد.

(مساله ۱۷۶۳) مهری را که زن می گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع دریافت می کند خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط واجب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

(مساله ۱۷۶۴) اگر مالی به ارث به او برسد وبداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد. و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.

(مساله ۱۷۶۵) اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و همچنین کسی که دیگری مخارج او را می دهد باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد.

(مساله ۱۷۶۶) چیزهایی که زکات به آنها تعلق می گیرد که در مساله ۱۸۶۱ ذکر می شود اگر بعد از دادن زکات آنها از مخارج سال زیاد بیاید باید خمس آنها را بدهد.

(مساله ۱۷۶۷) اگر ملکی را بر افراد معینی مثلا بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید باید خمس آن را بدهند. بلکه اگر طور دیگری هم از ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند، بنابر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

(مساله ۱۷۶۸) در مالی که فقیر بابت خمس و زکات گرفته خمس واجب نیست اما احتیاط واجب آن است که خمس مالی را که

بابت صدقه مستحبی به او داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد ولی اگر از مالی که به او بابت خمس و زکات وصدقه داده اند منفعتی ببرد مثلا از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۷۶۹) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار صحیح است. و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.

(مساله ۱۷۷۰) اگر جنسی را بخرد وبعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده، به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می باشد، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

(مساله ۱۷۷۱) اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد، و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است، وخریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.

(مساله ۱۷۷۲) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد، پنج یک آن چیز، مال او نمی شود.

(مساله ۱۷۷۳) اگر از کافر یا از کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی بدست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی زمینی را که از کافر ذمی بخرد که او از مسلمان خریده و خمس آن را نداده باشد باید خمسش را به شرحی که گفته می شود بدهد.

(مساله ۱۷۷۴) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقا منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده، بدهد.

(مساله ۱۷۷۵) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آمد خمس آن را بدهد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد و اگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

(مساله ۱۷۷۶) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

(مساله ۱۷۷۷) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، وآن را نفروشد ودر بین سال قیمت آن پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

(مساله ۱۷۷۸) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، تمام خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، بلکه همان مقدار از عین را که درحال استقرار خمس به نسبت تمام عین خمس آن شده در حال گرانی عین و ارزانی آن باید بدهد. مثلا اگر از سرمایه خمس داده جنسی را به هزار تومان خرید و در سر سال قیمت آن جنس شش هزار تومان شد شش یک آن جنس خمس آن می شود که اگر نپرداخت و قیمت آن در سال بعد هم ترقی کرد سپس تنزل نمود، مثلا به همان هزار تومان اول رسید باید شش یک هزار تومان که قیمت روز ادا است بپردازد بلی اگر در حین ترقی قیمت عین در دست او تلف شده باشد وبعد تنزل قیمت پیدا کرده باشد و بدون عذر در ادای خمس آن تاخیر کرده باشد خمس ترقی قیمت را تا روز تلف ضامن است.

(مساله ۱۷۷۹) اگر غیر مـال التجاره مالی داشـته باشـد که خمس آن را داده، یا خمس نـدارد وچنانچه قیمت آن بالا رود، اگر آن را بفروشـد مقـداری که بر قیمت آن اضافه شـده ربح سال فروش محسوب می شود که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۷۸۰) اگر باغی احـداث کنـد برای آن که بعـد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید بعد از باغ شدن خمس درختها ومیوه ونمو درختهـا وزیـادی قیمت بـاغ را بدهـد ولی اگر بـاغ را فقـط برای میوه خوردن خود و عائله خود احـداث کنـد چنانچه در بعض جاها حاجت به آن دارنـد و جز موونه محسوب می شود باغ و نمو آن هیچ کدام خمس ندارد و اگر برای این که میوه آن را بفروشد و از قیمت آن اسـتفاده کنـد آن را احداث کرده حکم سـرمایه را دارد وخمس آن واجب است به این معنی که پس ازآن که باغ شـد و درختهایش به حد کمال رسید اگر زمین آن خمس نداشته خمس درختها را بدهد وبعد هم نمو درختها.

(مساله ۱۷۸۱) اگر درخت بیـد وچنار ومانند اینهارا بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهـد. ولی اگر مثلاـ از شـاخه هـای آن که معمولا هر سال می برنـد، اسـتفاده ای ببرد وبه تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسـبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۷۸۲) کسـی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملک می گیرد وخرید وفروش وزراعت هم می کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آیـد بدهـد. و چنانچه از یک رشـته نفع ببرد و از رشـته دیگر ضـرر کنـد بنابر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد ولی اگر دو تجارت داشته باشد می تواند ضرر یکی را با نفع دیگری جبران نماید.

(مساله ۱۷۸۳) خرجهایی را که انسان برای بـدست آوردن فایـده می کنـد مانند دلالی وحمالی که عینش یا عوضـش باقی نمی ماند جز مخارج کسب است که اگر به خود آن خرجها خمس تعلق نگرفته از فایـده کسب می توان جای آن گذاشت و آن مقدار را جز فایده محسوب نکرد.

(مساله ۱۷۸۴) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصـرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی و جهیزیه دختر - اگر در وقتی تهیه شود که معمولاـ به تهیه آن حـاجت است - و زیـارت و ماننـد اینهـا می رسانـد در صورتی که از شان او زیاد نباشـد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

(مساله ۱۷۸۵) مالی را که انسان به مصـرف نـذر وکفاره می رساند، جز مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسـی می بخشد یا جایزه می دهد در صورتی که ازشان او زیاد نباشد از مخارج سالیانه حساب می شود.

(مساله ۱۷۸۶) اگر انسان در شـهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، وتهیه آن مورد حاجت باشد چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آن را نبایـد بدهـد و اگر از منافع آن سال در سال بعـد جهیزیه تهیه نماید باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۷۸۷) مـالی را که خرج سـفر حـج و زیارت های دیگر می کنـد، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شـروع به مسافرت کرده، اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.

(مساله ۱۷۸۸) کسـی که از کسب وتجـارت فایـده ای برده اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می توانـد مخارج سال خودرا فقط از فایده کسب حساب کند.

(مساله ۱۷۸۹) اگر آذوقه ای که برای مصـرف سـالش خریـده و در آخر سال زیاد بیایـد، بایـد خمس آن را بدهـد وچنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتیکه قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

(مساله ۱۷۹۰) اگر از منفعـت کسـب پیش از دادن خمس اثـاثیه ای برای منزل بخرد و در بین همـان سـال احتیـاجش از آن بر طرف شود اگر زایـد بر مخارج سال باشـد خمس آن را بنابر احتیاط بدهـد و همچنین است زیور آلات زنانه، ولی اگر در سالهای بعد رفع

احتیـاجش از آنهـا بشود رعایت این احتیاط لازم نیست (مساله ۱۷۹۱) اگر در یکسـال منفعتی نبرد، نمی توانـد مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

(مساله ۱۷۹۲) اگر در اول سـال منفعـتی نـبرد و از سـرمایه خرج کنـد و پیش از تمـام شـدن سـال منفعتی به دسـتش آیـد، می تواند مقداری که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند ولی احتیاط این است که کسر ننماید.

(مساله ۱۷۹۳) اگر مقداری از سرمایه یک رشته کسب به تلف یا ضرر در معامله بدون تقصیر کم شود یا از بین برود و از باقی مانده آن رشـته منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیایـد می تواند مقداری را که از سـرمایه کم شده، از آن منافع بردارد ولی احتیاط این است که از منافع بعد از کم شدن آن مقدار برندارد.

(مساله ۱۷۹۴) اگر غیر از سـرمایه چیز دیگری از مال های او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

(مساله ۱۷۹۵) اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از منفعت ادا نماید.

(مساله ۱۷۹۶) اگر در تمام سال منفعتی نبرد وبرای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.

(مساله ۱۷۹۷) اگر برای زیاد کردن مال، یا خریـدن ملکی که به آن احتیاج نـدارد قرض کند، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد. ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود می تواند از منافع کسب قرض را ادا نماید.

(مساله ۱۷۹۸) انسان می توانـد خمس هر چیز را از همان چیز بدهـد، یا به مقدار قیمت خمسـی که بدهکار است، پول بدهد هرچند کفایت دادن جنس نیز بعید نیست.

(مساله ۱۷۹۹) بعـد از تمام شدن سال ومسـتقر شدن خمس، تصـرف در مالی که خمس آن واجب شده بدون اذن حاکم شـرع جایز نیست.

(مساله ۱۸۰۰) کسـی که خمس بـدهکار است نمی توانـد آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند وآن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۰۱) کسـی که خمس بدهکار است، اگر با اذن حاکم شرع خمس را به ذمه بگیرد که بعد ادا نماید می تواند در تمام مال تصرف نماید و منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است.

(مساله ۱۸۰۲) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد وشریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف کنند.

(مساله ۱۸۰۳) اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولی او می تواند پیش از بلوغ او خمس او را بدهد و اگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد نمی تواند در آن مال تصرف نماید و در این صورت برخود صغیر واجب است بعد از آن که بالغ شد، خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۰۴) انسان نمی توانـد در مالی که یقین دارد خمسـش را نـداده اند تصـرف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه، می تواند تصرف نماید.

(مساله ۱۸۰۵) کسـی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشـد مثلا زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن را به ذمه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد. ولی اگر به عین خریده مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده، وبه او گفته این ملک را به این پول می خرم، در صورتی که حاکم شـرع معامله پنـج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری را که آن

ملک ارزش دارد بدهد.

(مساله ۱۸۰۶) کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویک سال از منافع بدست آمده گذشته، باید خمس آن را بدهد. و اگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده، در صورتی که بداند در بین سالی که در آن فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

(مساله ۱۸۰۷) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۰۸) نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای سکه دار است، که مساوی با بیست مثقال شرعی است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد و احتیاط آن است که مخارجی را که برای بدست آوردن، مصرف کرده، در مقام احتساب نصاب کم نکند و در مقام ادای خمس آنچه را پس از کم کردن این مخارج باقی می ماند، بدهد.

(مساله ۱۸۰۹) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا نرسد خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

(مساله ۱۸۱۰) احتیاط لازم در گل سرشور و گچ و آهک و گل سرخ اگر به حد نصاب برسد دادن خمس است پیش از خارج کردن موونه سال و اگر کمتر از نصاب باشد حکم سایر منافع سال را دارد.

(مساله ۱۸۱۱) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جایی باشد که مالک ندارد.

(مساله ۱۸۱۲) اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه، باید به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.

(مساله ۱۸۱۳) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهند.

(مساله ۱۸۱۴) اگر معدنی را که در ملک دیگری است بدون اجازه او بیرون آورد، آنچه از آن بدست می آید، مال صاحب ملک است. و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

(مساله ۱۸۱۵) گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد وکسی آن را پیدا کند وطوری باشد که به آن، گنج بگویند.

(مساله ۱۸۱۶) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است وباید خمس آن را بدهد، لکن در صورتی که آن گنج غیر از طلا و نقره باشد وجوب خمس در آن بنابر احتیاط است.

(مساله ۱۸۱۷) نصاب گنج در غیر طلا و نقره بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره سکه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکه دار است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به یکی از این دو نصاب برسد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد و اما نصاب گنج طلا، ۱۵ مثقال طلای سکه دار و گنج نقره ۱۰۵ مثقال نقره سکه دار است.

(مساله ۱۸۱۸) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند وبداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد. ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، باید به او اطلاع دهد وچنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب بنابر احتیاط لازم به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۱۹) اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است وگنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.

(مساله ۱۸۲۰) اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد اگر سهم هر یک از آنان به این مقدار نباشد، بنابر احتیاط مستحب خمس آن را بدهند.

(مساله ۱۸۲۱) اگر کسی حیوانی را از قبیل چهارپایان بخرد و در شکم آن مالی پیداکند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، باید به او خبر دهد. و اگر معلوم شود مال او نیست، بنابر احتیاط لازم باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند وچنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، ظاهر آن است که حکم فایده وربح دارد و اگر حیوان از قبیل ماهی باشد لازم نیست به فروشنده خبر دهد و حکم فایده و ربح را دارد، هرچند احتیاط در هر دو صورت الحاق آن در حکم به گنج است بدون رعایت نصاب.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

(مساله ۱۸۲۲) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد وصاحب مال حرام و مقدار آن، هیچ کدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود اگر از جهت دیگر متعلق خمس نشده باشد والا واجب است خمس دیگری هم از بقیه مال بدهد واحتیاط لازم آن است که این خمس را به مصرف سایر خمسها برساند لکن به قصد ما فی الذمه از خمس یا صدقه.

(مساله ۱۸۲۳) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(مساله ۱۸۲۴) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند وچنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد واحتیاط مستحب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

(مساله ۱۸۲۵) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

(مساله ۱۸۲۶) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد از آن صاحبش معلوم شود چیزی بر او نیست. همچنین اگر مالی

را که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهد وبعد از آن صاحبش پیدا شود، چیزی بر او نیست.

(مساله ۱۸۲۷) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود ومقدار حرام معلوم باشد وانسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست اگر ممکن است همه را راضی کند و اگر ممکن نشد آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند کافی است مگر آن که آن مال به تقصیر او تحت یدش قرار گرفته باشد.

۵ – جواهری که بواسطه غواصی بدست می آید

(مساله ۱۸۲۸) اگر بواسطه غواصی – یعنی: فرو رفتن در دریا – لولو و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روییدنی باشد، یا معدنی، اگر قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا بنابر احتیاط لازم در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چند جنس، یک نفر آن را بیرون آورده باشد، یا چند نفر، وبنابر احتیاط واجب در اعتبار نصاب مخارج بیرون آوردن آن را کم نکنند و مخارج را از مجموع برداشت نمایند.

(مساله ۱۸۲۹) اگر بدون فرو رفتن در دریا بوسیله اسبابی جواهر بیرون آورد وقیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد بنابر احتیاط، خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مساله ۱۸۳۰) پرداخت خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان با فرو رفتن و یا بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی که صرف در موونه سال نشده باشد واجب است.

(مساله ۱۸۳۱) اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقا جواهری به دستش آید وقصد تملک آن را بنماید بنابر احتیاط واجب اگر به حد نصاب باشد بدون کم کردن موونه سال، باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۳۲) اگر انسان در دریا فرو رود وحیوانی را بیرون آورد ودر شکم آن، جواهری پیدا کند که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منافع دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مساله ۱۸۳۳) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله وفرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۳۴) اگر درآب فرو رود ومقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا برسد، بنابر احتیاط همین حکم را دارد، بلکه اگر به مقدار نصاب هم نرسد بنابر احتیاط خمس آن را بدون استثنا موونه سال بپردازد.

(مساله ۱۸۳۵) کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد وچیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست، دوباره خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۳۶) اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا بواسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولی او باید خمس آنها را بدهد.

۶ – غنیمت

(مساله ۱۸۳۷) اگر مسلمین به امر امام با کفار جنگ کنند وچیزهایی در جنگ بدست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت مصرف کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل ونقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السلام)صلاح می داند به مصرفی برساند. و چیزهایی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند وخمس بقیه آن را بدهند، و آنچه در عصر غیبت در جنگ با کفار بدست می آید نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.

۷ – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

(مساله ۱۸۳۸) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و نیز اگر خانه ودکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

(مساله ۱۸۳۹) اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده وخمسش را نداده به مسلمان دیگری بفروشد، باید خریدار خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید وارث او خمس آن زمین را بدهد.

(مساله ۱۸۴۰) اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد لازم است مسلمانان به شرطی که بر او شده عمل نماید.

(مساله ۱۸۴۱) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید، کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.

(مساله ۱۸۴۲) اگر کافر ذمی صغیر باشد وولی او برایش زمینی بخرد، باید خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

(مساله ۱۸۴۳) خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است وباید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد ومجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام (علیه السلام)را به یک طور مصرف می کنند.

(مساله ۱۸۴۴) سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر چه در وطنش فقیر نباشد، می شود خمس داد.

(مساله ۱۸۴۵) به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد یا خودش در معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

(مساله ۱۸۴۶) به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

(مساله ۱۸۴۷) به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی شود خمس داد. و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر ندادن خمس به او موجب بازداشتن او از گناه شود بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

(مساله ۱۸۴۸) اگر کسی بگوید: سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سید است

(مساله ۱۸۴۹) به کسی که در شهر خودش مشهور باشد که سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می شود

خمس داد.

(مساله ۱۸۵۰) کسی که زنش سیده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند.

(مساله ۱۸۵۱) اگر مخارج سیده ای که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراك و پوشاك او را بدهد یا آن که ملك او کند که به مصرف مخارج خودش برساند.

(مساله ۱۸۵۲) به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می شود خمس داد.

(مساله ۱۸۵۳) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند.

(مساله ۱۸۵۴) اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد واحتمال هم ندهد که پیدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد وبه مستحق برساند ومی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد واگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

(مساله ۱۸۵۵) هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس رابه شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

(مساله ۱۸۵۶) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد ودر صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

(مساله ۱۸۵۷) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

(مساله ۱۸۵۸) اگر خمس را از خود مال ندهد و از جنس دیگر بدهد، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند وچنانچه گرانتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد.

(مساله ۱۸۵۹) کسی که از مستحق طلبکار است ومی خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط واجب خمس را به او بدهد وبعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند.

(مساله ۱۶۶۰) مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالك ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال نداردو در خمس هم مانند زکات قصد قربت معتبر است.

زکات

احکام زکات

(مساله ۱۸۶۱) زکات نه چیز واجب است:

اول - گندم.

دوم - جو.

سوم – خرما.

چهارم – کشمش.

پنجم – طلا.

ششم – نقره.

هفتم – شتر.

هشتم – گاو.

نهم – گوسفند و اگر کسی مالك یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعدا گفته می شود باید مقداری را که معین شده، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

(مساله ۱۸۶۲) سلت که دانه ایست به نرمی گندم وخاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراك مردمان صنعا می باشد، زکاتشان بنابر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

(مساله ۱۸۶۳) زکات در صورتی واجب می شود که مال، به مقدار نصاب که بعدا گفته می شود برسد ومالك آن، بالغ وعاقل وآزاد باشد وبتواند در آن مال تصرف کند.

(مساله ۱۸۶۴) اگر انسان یازده ماه مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم باید زکات آن را بدهد ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

(مساله ۱۸۶۵) اگر مالك گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، باید اول سال را اول بالغ شدن خود قرار دهد.

(مساله ۱۸۶۶) بنابر احتیاط واجب وقت واجب شدن زکات گندم و جو، وقت دانه بستن آنها است وزکات کشمش نیز بنابر احتیاط، وقتی واجب می شود که غوره است وموقعی هم که رنگ خرما زرد یا سرخ شد بنابر احتیاط، زکات آن واجب می شود و اگر اتفاقا ملاحظه موقعی که به آنها گندم و جو وانگور وخرما گویند موافق با نفع فقرا باشد احتیاط واجب ملاحظه صرفه فقرا است مثل آن که کسی مالك گندم یا جو شود بعد از بسته شدن دانه های آنها وپیش از آن که به آنها گندم وجو بگویند که در چنین صورتی احتیاط واجب آن است که زکات آن را مالك دوم نیز بدهد ولی وقت دادن زکات در گندم وجو موقع خرمن وجدا کردن کاه آنها و در خرما وکشمش موقعی است که انگور، کشمش و رطب، تمر شده باشد.

(مساله ۱۸۶۷) اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وکشمش و خرما که در مساله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۸۶۸) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلاـو نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط مستحب زکات را بدهد.

(مساله ۱۸۶۹) اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود.

و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم وجو وخرما وکشمش مست یا بیهوش باشد. (مساله ۱۸۷۰) مالی را که از انسان غصب کرده اند ونمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود و در دست غصب کننده باشد، هر وقت به صاحبش برگشت، احتیاط واجب آن است که زکات آن را بدهد.

(مساله ۱۸۷۱) اگر طلاـونقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند ویك سال نزد او بماند، باید زکات آن را

بدهد وبر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

(مساله ۱۸۷۲) زکات گندم وجو وخرما وکشمش وقتی واجب می شود که به مقدارنصاب برسند ونصاب آنها ۲۸۸ من تبریز الا ۴۵ مثقال است که تقریبا بنابر آنچه بعضی حساب کرده اند ۸۸۵ کیلوگرم می شود.

(مساله ۱۸۷۳) اگر پیش از دادن زکات از انگور وخرما وغوره آنها و از جو وگندم بیشتر از مقدار متعارف، مصرف کند، باید زکات آن را بدهد ولی در مقدار متعارف لازم نیست.

(مساله ۱۸۷۴) اگر بعد از آن که زکات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

(مساله ۱۸۷۵) کسی که از طرف حاکم شرع مامور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وبعد از کشمش شدن انگور وتمر شدن رطب می تواند زکات را مطالبه کند. و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۱۸۷۶) اگر بعد از مالک شدن درخت خرما وانگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد.

(مساله ۱۸۷۷) اگر بعد از آن که زکات گندم وجو وخرما وانگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۸۷۸) اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد وبداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است وخریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را بفروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد. و همچنین صحیح می شود اگر بعد از معامله، خود فروشنده زکات آن را بدهد.

(مساله ۱۸۷۹) اگر وزن گندم وجو وخرما وکشمش موقعی که تر است به حد نصاب برسد وبعد از خشک شدن کمتر از آن شود، زکات آن واجب نیست.

(مساله ۱۸۸۰) اگر گندم وجو وخرما را پیش از خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۸۸۱) خرمایی که تازه آن را می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود یا بعد از خشک شدن به آن خرما نمی گویند، چنانچه مقداری باشد که خشک آن به حد نصاب برسد زکات آن واجب است.

(مساله ۱۸۸۲) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

(مساله ۱۸۸۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است واگر مقداری از باران، یا نهر، یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را باید بابت زکات بدهند.

(مساله ۱۸۸۴) اگر گنـدم و جو و خرما و انگور، هم از باران مشروب شود وهم از آب دلو ومانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشـد که بگویند: آبیاری با دلو ومانند آن شده، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند: آبیاری با آب نهر وباران شده زکات آن ده یک است و اگر آبیاری با دلو غلبه داشته ولی چنان نباشـد که بگویند: با دلو آبیاری شده باید ملاحظه نسبت کنند واحتیاط آن است که در نصف ده یک و در نصف دیگر بیست یک زکات بدهند.

(مساله ۱۸۸۵) اگر شک کند که آبیاری با آب باران وآب دلو به یک اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می تواند از نصف آن ده یک و از نصف دیگر آن بیست و یک بدهد.

(مساله ۱۸۸۶) اگر گنـدم وجو وخرما وانگور با آب باران یا نهر مشروب شود وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشـد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، وآب به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو ومانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشـد ولی بـا آب نهر یا باران هم مشروب شود وآنها به زیاد شـدن محصول کمک نکننـد، زکات آن بیست یک است.

(مساله ۱۸۸۷) اگر زراعتی را بـا دلو ومانند آن آبیـاری کننـد و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کننـد که از رطوبت آن زمین استفاده نمایـد و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یک می باشد.

(مساله ۱۸۸۸) مخارجی را که برای گنـدم وجو وخرمـا وانگور کرده و معمول است که آن مخارج را از خود زراعت می دهنـد می توانـد از حاصل کسر کنـد وچنانچه باقیمانـده آن به حد نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد وآنچه معمول نیست از خرمن بدهند بنابر احتیاط لازم جز نصاب حساب نمایند لکن زکات آن واجب نیست.

(مساله ۱۸۸۹) تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشد، به مقدار قیمت آن می تواند از حاصل کسر کند. و اگر خریده باشد، می تواند قیمتی راکه برای خرید آن داده جز مخارج حساب نماید (مساله ۱۸۹۰) اگر زمین و وسایل زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشـد: نبایـد کرایه آنها را جز مخارج حساب کنـد و نیز برای کارهایی که خودش کرده، یا دیگری بی اجرت انجام داده چیزی از حاصل کسر نمی شود.

(مساله ۱۸۹۱) اگر درخت انگور یـا خرمـا را بخرد، قیمت آن جز مخـارج نیست. ولی اگر خرمـا یـا انگور را پیش از چیـدن وقبل از تعلق زکات در مواردی که خریدن آن صحیح است بخرد، پولی را که برای آن داده جز مخارج حساب می شود.

(مساله ۱۸۹۲) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جز مخارج حساب نمی شود. ولی اگر زراعت را پیش از تعلق زکـات بخرد پولی را که برای خریـد آن داده می توانـد جز مخـارج حساب نمایـد. و از حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، یعنی باید مخارج را تقسیم کنـد آنچه سـهم گنـدم باشـد از گنـدم کم کنـد چنانکه در مخارج زراعت همیشه بایـد این جهت ملاحظه شود مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وسهم کاه آن وقت خرید صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جز مخارج حساب نماید.

(مساله ۱۸۹۳) کسـی که بـدون گـاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می توانـد زراعت کنـد، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جز مخارج حساب نماید.

(مساله ۱۸۹۴) کسـی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد وبواسطه زراعت به کلی از بین برود، می توانـد تمام قیمت آنها را جز مخارج حساب نمایـد و اگر مقـداری از قیمت آنها کم شود، می تواند آن مقـدار را جز مخـارج حساب کنـد ولی اگر بعـد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نبایـد چیزی از قیمت آنها را جز مخارج حساب نماید.

(مساله ۱۸۹۵) اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد چنانچه بر حسب معمول استفاده از هر دو جنس در موقع کشت منظور باشد مخارج به نسبت مداخل تقسیم می شود و اگر فایده یکی از آنها به قدری کم باشد که در موقع کشت منظور نباشد مخارج از چیزی محسوب می شود که منظور باشد.

(مساله ۱۸۹۶) اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایده دارد خرید کند اگر زراعت سال اول به آن محتاج باشد می تواند آن را جز مخارج سال اول حساب نماید.

(مساله ۱۸۹۷) اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد وزراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هروقت بدست می آید ادا نماید. و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، درصورتی که یقین دارد به آنچه بعد بدست می آید به اندازه نصاب می شود، باز هم بعد از تعلق زکات به بقیه واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت وزکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود زکات آن واجب نیست.

(مساله ۱۸۹۸) اگر درخت خرما یا انگور در یکسال دو مرتبه میوه دهد اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد زکات آن واجب نیست برای این که زراعت دو فصل مثل زراعت دو سال است.

(مساله ۱۸۹۹) اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن بقدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

(مساله ۱۹۰۰) اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد مگر خرما یا انگوری که از جمله همان خرما وکشمش باشد که زکات به آن تعلق گرفته و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد مگر آن که خرمای خشک یا کشمش از جمله خرما وانگوری باشد که زکات به آن تعلق گرفته ولی اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.

(مساله ۱۹۰۱) کسی که بدهکار است ومالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض اورا ادا نمایند.

(مساله ۱۹۰۲) کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد اگر بمیرد و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او بقدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آن را بدهد.

(مساله ۱۹۰۳) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات جنس خوب را از جنس بد ندهند.

نصاب طلا

(مساله ۱۹۰۴) طلا دو نصاب دارد:

نصـاب اول آن بیست مثقـال شـرعی است که هر مثقـال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلاـ به بیست مثقـال شـرعی که پـانزده مثقال معمولی است برسـد، اگر شـرایط دیگر راهم که گفته شـد داشـته باشـد، بایـد چهـل یک آن را که نه نخود می شود از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصـاب دوم آن چهـار مثقال شـرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۸ مثقـال را از قرار چهل یک بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط بایـد زکات ۱۵ مثقال آن را بدهـد وزیادی آن زکـات نـدارد. و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر سه مثقـال اضـافه شود، بایـد زکـات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

(مساله ۱۹۰۵) نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد وشرایط دیگر را هم که گفته شد داشـته باشد، باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهـد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شـد بدهـد واگر کمـتر از ۲۱ مثقـال اضـافه شود، فقط بایـد زکات ۱۰۵ مثقـال آن را بدهـد و زیـادی آن زکـات نـدارد. و همچنین است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود، مقـداری که اضافه شـده وکمتر از ۲۱ مثقـال است زکـات نـدارد بنـابراین اگر انسـان چهل یک هر چه طلا ونقره دارد بدهـد، زکاتی را که بر او واجب بـوده داده وگـاهی هم بیشـتر از مقـدار واجب داده است، مثلاـ کسـی که ۱۱۰ مثقـال نقره دارد، اگر چهـل یک آن را بـدهد زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده ومقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

(مساله ۱۹۰۶) کسـی که طلا یا نقره او به انـدازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.

(مساله ۱۹۰۷) زکات طلا ونقره در صورتی واجب می شود که آن را سکه زده باشند ومعامله با آن رایج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

(مساله ۱۹۰۸) طلا ونقره سـکه داری که زن برای زینت بکار می برد در صورتی که معامله با آن رایج باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است. و اگر معامله با آن رایج نباشد اگر چه پول طلا ونقره به آن بگویند، زکات آن واجب نیست.

(مساله ۱۹۰۹) کسـی که طلا ونقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد - مثلا ۱۰۴ مثقال نقره و۱۴ مثقال طلا داشته باشد - زکات بر او واجب نیست.

(مساله ۱۹۱۰) چنانکه سابقا گفته شـد زکات طلا ونقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

(مساله ۱۹۱۱) اگر در بین یازده ماه طلا ونقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار ازدادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

(مساله ۱۹۱۲) اگر در ماه دوازدهم پول طلا ونقره را آب کنـد، باید زکات آنها را بدهد وچنانچه بواسـطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

(مساله ۱۹۱۳) اگر طلا ونقره ای که دارد خوب وبـد داشـته باشـد، می توانـد زکات هرکـدام از خوب وبد را از خود آن بدهد ولی

بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

(مساله ۱۹۱۴) طلا ونقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب برسد، انسان باید زکات آن را بدهد. و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنابر احتیاط واجب باید بوسیله آب کردن یا از راه دیگر مقدار خالص آن را معلوم کند.

(مساله ۱۹۱۵) اگر طلا ـ ونقره ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشد، نمی تواند زکات آن را از طلا ونقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا ونقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مساله ۱۹۱۶) زکات شتر وگاو وگوسفند غیر از شرطهایی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اول - آن که حیوان در تمام سال بیکار باشد ولی اگر در تمام سال یکی دو روز کار کرده باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است.

دوم - آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می باشد.

(مساله ۱۹۱۷) اگر انسان برای شتر وگاو وگوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

(مساله ۱۹۱۸) شتر دوازده نصاب دارد:

اول - پنج شتر وزکات آن یک گوسفند است وتا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

دوم - ده شتر وزکات آن دو گوسفند است.

سوم - پانزده شتر وزکات آن سه گوسفند است.

چهارم - بیست شتر وزکات آن چهار گوسفند است.

پنجم -بیست وپنج شتر وزکات آن پنج گوسفند است.

ششم - بیست وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم - سی وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم - چهل وشش شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم - شصت ویک شتر وزکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم - هفتاد وشش شتر وزکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

یازدهم - نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم – صد و بیست ویک شتر و بالاتر از آن است، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند وبرای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند وبرای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت، باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه شتر بیشتر نباشد، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا دو شتر که هر یک داخل سال چهارم شده وبرای چهل تا یک شتر که داخل سال سوم شده بدهد و شتری که بعنوان زکات داده می شود باید ماده باشد و اگر ندارد نر بدهد و چنانچه هیچ یک به سنهای ذکر شده ندارد باید بخرد و در خریدن نر یا ماده اختیار دارد.

(مساله ۱۹۱۹) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

(مساله ۱۹۲۰) گاو دو نصاب دارد: نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد واحتیاط لازم این است که گوساله نر باشد. نصاب دوم آن چهل است وزکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد وزکات ما بین سی و چهل واجب نیست. مثلا کسی که سی ونه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهدو نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد. و بعد از آن که به شصت رسید، چون دو برابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده اند بدهد. و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی وچهل حساب نماید وزکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند وبرای سی تای آن زکات سی تا وبرای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر بحساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند. ولی در جایی که رعایت این جهت ممکن نیست، مثل آن که پنجاه گاو داشته باشد احتیاط آن است که چهل را بگیرد اگر چه بازهم ده تا زیاد می آید.

نصاب گوسفند

(مساله ۱۹۲۱) گوسفند پنج نصاب دارد:

اول – چهل، و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوم – صد وبیست ویک، وزکات آن دو گوسفند است.

سوم – دویست ویک، وزکات آن سه گوسفند است.

چهارم – سیصد ویک، وزکات آن چهار گوسفند است.

پنجم – چهار صد وبالاتر از آن که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند، وبرای هرصد تای آنها یک گوسفند بدهد ولازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول یا جنس دیگر بدهد کافی است.

(مساله ۱۹۲۲) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد وبیست ویک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آنها را بدهد وزیادی آنها زکات ندارد وهمچنین است

در نصابهای بعد.

(مساله ۱۹۲۳) زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب رسیده واجب است چه همه آنها نر باشند، یا ماده، یا بعضی نر باشند وبعضی ماده.

(مساله ۱۹۲۴) در زکات، گاو و گاو میش یک جنس حساب می شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است. و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

(مساله ۱۹۲۵) اگر گوسفند برای زکات بدهد، بنابر احتیاط واجب باید اقلا داخل سال دوم شده باشد. و اگر بز بدهد احتیاطا باید داخل سال سوم شده باشد.

(مساله ۱۹۲۶) گوسفندی را که بابت زکات می دهد اگر قیمتش از قیمت گوسفندهای متوسط در بین نصاب کمتر باشد اشکال دارد. و بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد. و همچنین است در گاو وشتر.

(مساله ۱۹۲۷) اگر چند نفر باهم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد وبر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

(مساله ۱۹۲۸) اگر یکنفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۹۲۹) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض ومعیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۹۳۰) اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد مریض یامعیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکات آنها را از مریض، یا معیوب یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم وبعضی مریض ودسته ای معیوب ودسته دیگربی عیب ومقداری پیر ومقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم وبی عیب و جوان بدهد.

(مساله ۱۹۳۱) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو وگوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلا چهل گوسفند بدهد وچهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

(مساله ۱۹۳۲) کسی که باید زکات گاو وگوسفند وشتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد. و اگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

(مساله ۱۹۳۳) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اول - فقیر، وآن کسی است که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد وکسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را از منافع آن بگذراند فقیر نیست.

دوم - مسکین، وآن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

سوم - کسی که ازطرف امام (علیه السلام)یا نایب امام مامور است که زکات را جمع ونگهداری نماید وبه حساب آن رسیدگی کند وآن را به امام (علیه السلام)یا نایب امام یا فقرا برساند.

چهارم -کفاری که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند ولی بعید

نیست که اعطا و دادن این قسم مخصوص به امام (علیه السلام)باشد.

پنجم – خریداری بنده برای آزاد کردن.

ششم – بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد.

هفتم – سبیل اللّه یعنی هر کار خیر وعمل نیکی که از شارع مقدس نسبت به آن تشویق شده باشد، مثل ساختن مدرسه علوم دینیه وپل ومنزلگاه برای مسافرین و زوار و مسجد و دارالایتام و تعظیم شعائر و طبع کتب دینی و نشر معارف اسلامی وهر کاری که موجب تقرب به خداوند متعال باشد.

هشتم –ابن السبیل یعنی مسافری که در سفر درمانده شده واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مساله ۱۹۳۴) جایز است در یکدفعه مقداری زکات به فقیر بدهند که غنی شود ولی اگر به مقدار مخارج یک سال گرفت بعد نمی تواند، تا بقدر مخارج سال دارد بگیرد.

(مساله ۱۹۳۵) کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند وبعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد.

(مساله ۱۹۳۶) صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتراست، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، ولازم نیست ابزار کار، یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

(مساله ۱۹۳۷) فقیری که خرج سال خود وعیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است ودر آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد. و همچنین است اثاث خانه وظرف ولباس تابستانی وزمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد وفقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید.

(مساله ۱۹۳۸) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد وبا گرفتن زکات زندگی نکند، ولی مادامی که از تحصیل مخارج عاجز است، می تواند زکات بگیرد.

(مساله ۱۹۳۹) به کسی که قبلا فقیر بوده ومی گوید: فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد.

(مساله ۱۹۴۰) کسی که می گوید فقیرم و قبلا ـ فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.

(مساله ۱۹۴۱) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۴۲) اگر فقیر بمیرد ومال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد وورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر، انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابراحتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۴۳) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.

(مساله ۱۹۴۴) اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد وبعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مساله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد. و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد وباید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

(مساله ۱۹۴۵) کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای

دادن قرض خود از سهم بدهکاران زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد بلی از سهم فقرا می تواند زکات بگیرد اگر چه از آن معصیت توبه نکرده باشد.

(مساله ۱۹۴۶) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد از سهم بدهکاران زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می توانـد آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند ولی احتیاط واجب آن است که اگر از آن معصیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.

(مساله ۱۹۴۷) کسی که بـدهکار است ونمی توانـد بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۴۸) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد وخود او هم در معصیت نباشد ونتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد.

(مساله ۱۹۴۹) مسافری که در سفر درمانده شده وزکات گرفته بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید بنابر احتیاط لازم آن را به حاکم شرع بدهد، وبگوید: آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

(مساله ۱۹۵۰) کسی که زکات می گیرد بایـد شیعه دوازده امامی باشـد و اگر انسان کسی را شیعه بداند وبه او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد.

(مساله ۱۹۵۱) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می توانـد به ولی او زکات بدهـد، به قصد این که آنچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.

(مساله ۱۹۵۲) اگر به ولی طفل ودیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا بوسیله یك نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کند.

(مساله ۱۹۵۳) به فقیری که گدایی می کند، می شود زکات داد. ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند، نمی شود زکات داد.

(مساله ۱۹۵۴) به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

(مساله ۱۹۵۵) به کسی که بـدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد که بدهی خود را بپردازد.

(مساله ۱۹۵۶) انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.

(مساله ۱۹۵۷) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن ونوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

(مساله ۱۹۵۸) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

(مساله ۱۹۵۹) پدر می تواند به پسرش که متمکن از مخارج ازدواج نباشد، زکات بدهد که برای خود زن بگیرد وپسر هم می تواند برای آن که پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

(مساله ۱۹۶۰) به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد، یا خرجی نمی دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی شود زکات داد.

(مساله ۱۹۶۱) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش ودیگران می توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد، نمی شود به آن زن زکات داد مگر آن که مخارجش را شوهر ندهد هرچند از روی معصیت باشد.

(مساله ۱۹۶۲) زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

(مساله ۱۹۶۳) سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد.

(مساله ۱۹۶۴) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد.

نیت زکات

(مساله ۱۹۶۵) انسان باید زکات را به قصد قربت - یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم - بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گندم وجو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکات گندم است یا زکات جو.

(مساله ۱۹۶۶) کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود و اگر هم جنس هیچ کدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت می شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکات بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسفند وطلا بدهکار است تقسیم می شود.

(مساله ۱۹۶۷) اگر کسی را در دادن زکات وکیل کند باید وکیل قصد قربت کند و در وکیل کردن و همچنین وقتی که زکات را به وکیل می دهد قصد قربت لازم نیست واگر کسی را فقط در رساندن زکات به فقیر وکیل کند باید خودش در موقع دادن زکات به وکیل قصد قربت نماید و احتیاطا تا وقتی به فقیر می رسد به قصدش باقی باشد.

(مساله ۱۹۶۸) اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

(مساله ۱۹۶۹) موقعی که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وموقع خشک شدن خرما وانگور، انسان باید زکات آن را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند وزکات طلا ونقره وگاو وگوسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. و اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، بنابر احتیاط لازم زکات را جدا کند تا بعد به آن فقیر معین برساند.

(مساله ۱۹۷۰) بعد از جدا کردن زکات اگر انتظار مورد معینی را نداشته باشد احتیاط لازم آن است که فورا آن را به مستحق بدهد.

(مساله ۱۹۷۱) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و بواسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۱۹۷۲) کسی که می توانـد زکات را به مسـتحق برساند، اگر زکات را ندهد وبدون آن که در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را بقـدری تاخیر انـداخته که نمی گویند: فورا داده است، باید عوض آن را بدهد. و اگر به این مقدار تاخیر نینداخته مثلا دو سه ساعت تاخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۱۹۷۳) اگر زکات را از خود مال کنار بگـذارد، می توانـد در بقیه آن، تصـرف کنـد و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصرف نماید.

(مساله ۱۹۷۴) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد وچیز دیگری به جای آن بگذارد.

(مساله ۱۹۷۵) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلا گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است.

(مساله ۱۹۷۶) اگر موقعی که زکات را کنار می گـذارد مسـتحقی حاضـر باشـد احتیاط لازم آن است که زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

(مساله ۱۹۷۷) اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند وضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند ولی اگر منفعت کند بنابراحتیاط واجب باید آن را به مستحق بدهد.

(مساله ۱۹۷۸) اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود وبعد از آن که زکات بر او واجب شـد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشـد وآن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۷۹) فقیری که می دانـد زکات بر انسان واجب نشـده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد وپیش او تلف شود ضامن است. پس موقعی که زکـات بر انسان واجب می شود اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشـد، می توانـد عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۸۰) فقیری که نمی دانـد زکـات بر انسـان واجب نشـده، اگر چیزی بـابت زکـات بگیرد وپیش او تلف شود ضامن نیسـت وانسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

(مساله ۱۹۸۱) مستحب است زکات گاو وگوسفند وشتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، واهل علم و کمال را بر غیر آنان وکسانی را که اهل سوال نیسـتند بر اهل سوال مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

(مساله ۱۹۸۲) بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

(مساله ۱۹۸۳) اگر در شـهر کسـی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد ونتواند زکات را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشـته باشد که بعدا مستحق پیدا کند باید زکات را به شـهر دیگر ببرد، و به مصـرف زکات برساند ومی تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بردارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

(مساله ۱۹۸۴) اگر در شـهر خودش مسـتحق پیـدا شود، می توانـد زکات را بشـهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شـهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که با اجازه حاکم شرع برده باشد.

(مساله ۱۹۸۵) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی راکه برای زکات می دهد با خود او است.

(مساله ۱۹۸۶) کسی که ۲ مثقال و۱۵نخود نقره یـا بیشتر از بـابت زکات بـدهکار است، بنابر احتیاط مسـتحب کمتر از ۲ مثقال و۱۵ نخود نقره به یـک فقیر ندهـد. و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثـل گنـدم وجو بـدهکار باشـد و قیمت آن به ۲ مثقال و۱۵نخود نقره

برسد، بنابر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

(مساله ۱۹۸۷) مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته، به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

(مساله ۱۹۸۸) اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، باید زکات را بدهد، هر چند شك او برای زکات سالهای پیش باشد.

(مساله ۱۹۸۹) فقیر بنابر احتیاط لازم نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند، یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید یا زکات را از مالك بگیرد وبه او ببخشد ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد وبه او ببخشد.

(مساله ۱۹۹۰) انسان می تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد ووقف نماید، اگرچه بر اولاد خود وبر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

(مساله ۱۹۹۱) بنابر احتیاط لازم انسان نمی تواند از زکات ملك بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

(مساله ۱۹۹۲) فقیر می تواند برای رفتن به حج وزیارت ومانند اینها زکات بگیرد ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی تواند از سهم فقرا زکات بگیرد ولی از سهم سبیل اللّه مانعی ندارد.

(مساله ۱۹۹۳) اگر مالك فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالك این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد نمی تواند چیزی از آن برای خودش بردارد، و اگر یقین داشته باشد که قصد مالك این نبوده، برای خودش هم می تواند بردارد. (مساله ۱۹۹۴) اگر فقیر شتر وگاو وگوسفند وطلا ونقره را بابت زکات بگیرد چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

(مساله ۱۹۹۵) اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریك باشند ویکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد وبعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد.

(مساله ۱۹۹۶) کسی که خمس یا زکات بدهکار است وکفاره ونذر و مانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد. واگر از بین رفته باشد احتیاط لازم آن است که اگر نذر دارد نذر را مقدم بدارد و اگر نذر ندارد می تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفاره وقرض ومانند اینها را ادا نماید و احوط توزیع بر این موارد است.

(مساله ۱۹۹۷) کسی که خمس یا زکات بدهکار است ونذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد، اگر بمیرد ومال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس وزکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس وزکات آن واجب شده، از بین رفته باشد مال او به خمس و زکات وقرض ونذر ومانند اینها قسمت نمایند مثلا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است وبیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس وده تومان به دین او بدهند.

(مساله ۱۹۹۸) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد، می شود به او زکات داد. ولی احتیاط برای اهل علم نگرفتن زکات است مگر درصورتی که از تحصیل مخارج عاجز باشند ولکن جایز است اشتغال به تحصیل علم هر چند باعث عجز از تحصیل نفقه بشود.

زکات فطره

(مساله ۱۹۹۹) کسـی که موقع مغرب شب عیـد فطر بـالغ وعاقـل وهشـیار است وفقیر وبنـده کس دیگری نیست، بایـد برای خودش وکسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریبا سه کیلو است گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرت ومانند اینها را به مستحق بدهـد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است، وبنابر احتیاط، بر کسـی که موقع مغرب ماه شوال باشد نیز واجب است.

(مساله ۲۰۰۰) کسـی که مخارج سال خود وعیالاتش را نـدارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود وعیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(مساله ۲۰۰۱) انسـان بایـد فطره کسـانی را که موقع مغرب شب عیـد فطر، نـان خور او حسـاب می شونـد بدهـد، کوچـک باشـند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(مساله ۲۰۰۲) اگر کسـی را که نان خور او است و در شـهر دیگر است وکیل کنـد که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

(مساله ۲۰۰۳) فطره مهمانی که پیش از مغرب شب عیـد فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده در صورتی که بگویند، امشب نان او را داده، بر او واجب است هر چند نان خور او حساب نشود.

(مساله ۲۰۰۴) فطره مهمـانی که پیش از مغرب شب عیـد فطر بـدون رضـایت صاحبخانه وارد می شود ومـدتی نزد او می مانـد، بنابر احتیاط، واجب است وهمچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد.

(مساله ۲۰۰۵) فطره مهمانی که بعد از مغرب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحب خانه واجب نیست، اگر چه پیش از مغرب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

(مساله ۲۰۰۶) اگر کسی موقع مغرب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

(مساله ۲۰۰۷) اگر پیش از مغرب یـا مقـارن آن بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شـرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۰۸) کسـی که موقع مغرب شب عیـد فطر، زکـات فطره بر او واجب نیست، اگر تـا پیش از ظهر روز عیـد شـرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۰۹) کافری که بعد از مغرب شب عید فطر مسـلمان شده فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۱۰) کسـی که فقط به اندازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم ومانند آن دارد، مسـتحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشـته باشـد وبخواهـد فطره آنان را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصـد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسـی بدهد که از خودشان نباشـد، و اگر یکی از آنها صـغیر باشد، ولی او به جای او می گیرد واحتیاط آن است که چیزی را که برای صـغیر گرفته به کسی ندهد.

(مساله ۲۰۱۱) اگر بعد از مغرب شب عید فطر بچه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد، اگرچه مستحب است فطره کسانی راکه بعد از مغرب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد.

(مساله ۲۰۱۲) اگر انسان نان خور کسـی باشد وپیش از مغرب یا مقارن آن نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسـی که نان خور

او شده واجب است. مثلا اگر دختر پیش از مغرب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

(مساله ۲۰۱۳) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

(مساله ۲۰۱۴) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود مگر آن که شخص غنی نان خور فقیر باشد که در اینصورت احتیاط لازم آن است که غنی فطره خود را بدهد.

(مساله ۲۰۱۵) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

(مساله ۲۰۱۶) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آنکس واجب است. و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

(مساله ۲۰۱۷) کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

(مساله ۲۰۱۸) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد. ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

(مساله ۲۰۱۹) انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

(مساله ۲۰۲۰) اگر انسان کسی را اجیر نماید وشرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقداری از مخارج او را بدهد ومثلا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

(مساله ۲۰۲۱) اگر کسی بعد از مغرب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از مغرب بمیرد، واجب نیست فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

(مساله ۲۰۲۲) احتیاط واجب آن است که زکات فطره را به فقرای شیعه اثنا عشری بدهد اگرچه در شهر دیگر باشند و چون نقل این زکات به شهر دیگر خلاف احتیاط است اگر در شهر خودش فقیر شیعه نباشد مال خود را به شهر دیگر ببرد ودر آنجا به قصد زکات به شیعه بدهد.

(مساله ۲۰۲۳) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را با اذن ولی شرعی او به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولی طفل، ملک طفل نماید.

(مساله ۲۰۲۴) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شراب خوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.

(مساله ۲۰۲۵) به کسی که فطره رادر معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

(مساله ۲۰۲۶) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند. ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۲۷) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مساله پیش گفته شد بدهد کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۲۸) انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد، و اگر آن

را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۲۹) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم بدارد وبعد همسایگان فقیر را، بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدم بدارد.

(مساله ۲۰۳۰) اگر انسان بخیال این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد وبه مستحق بدهد. و اگر نتواند پس بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد، و اگر نمی دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست وانسان باید دوباره فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۳۱) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد، مگر آن که از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

(مساله ۲۰۳۲) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت - یعنی: برای انجام فرمان خداوند عالم - بدهد وموقعی که آن را می دهد، نیت دادن فطره نماید.

(مساله ۲۰۳۳) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست لکن جواز دادن آن در ماه رمضان بعید نیست، و اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد وبعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

(مساله ۲۰۳۴) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، وچنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده بقدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۳۵) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

(مساله ۲۰۳۶) کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلا فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافیست.

(مساله ۲۰۳۷) کسی که نماز عید می خواند، بنابر احتیاط واجب، باید فطره را پیش از نماز عید بدهد و یا جدا نماید، ولی اگر نماز عید نمی خواند، می تواند دادن فطره را تا ظهر تاخیر بیندازد.

(مساله ۲۰۳۸) اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد وتا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهد نیت فطره نماید.

(مساله ۲۰۳۹) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد وکنار هم نگذارد، بعدا باید بدون این که نیت ادا وقضا کند فطره را بدهد.

(مساله ۲۰۴۰) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد ومال دیگری را برای فطره بگذارد.

(مساله ۲۰۴۱) اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد ونیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.

(مساله ۲۰۴۲) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته ودادن فطره را تاخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

(مساله ۲۰۴۳) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد واگر به جای دیگر ببرد

وتلف شود، باید عوض آن را بدهد.

حج

احکام حج

(مساله ۲۰۴۴) حـج: زیـارت کردن خـانه خـدا وانجام اعمالی است که دسـتور داده انـد در آنجا به جا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

۱ – کمال، به این که بالغ و عاقل باشد.

۲ – آن که آزاد باشد.

۳ – بواسـطه رفتن به حـج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حـج مهمتر است، انجام دهـد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید،

۴ –آن که مستطیع باشد ومستطیع بودن به چند چیز است:

اول – آن که توشه راه ومرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال، آنها را تهیه کند داشته باشد.

دوم – آن که سلامت مزاج وتوانایی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به جا آورد.

سوم – آن که در راه مانعی از رفتن نباشـد و اگر راه بسته باشـد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد، باید از آن راه برود.

چهارم – آن که بقدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم – آن که مخـارج کسـانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه ومخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند داشته باشد.

ششم – آن که بعـد از برگشـتن کسب، یـا زراعت، یا عایـدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشـته باشـد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(مساله ۲۰۴۵) کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

(مساله ۲۰۴۶) زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشـتن از خودش مال نداشته باشد وشوهرش هم مثلا فقیر باشد وخرجی او را ندهد، وناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

(مساله ۲۰۴۷) اگر کسـی توشه راه ومرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو من خرج تو وعیالات تو را در موقعی که در سـفر حـج هستی می دهم در صورتی که اطمینان داشـته باشـد که خرج او و عیالاتش را می دهـد حـج بر او واجب می شود. اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(مساله ۲۰۴۸) اگر خرجی رفتن وبرگشـتن وخرجی عیالات کسـی را در مدتی که مکه می رود وبر می گردد، به او به بخشـند وبا او شرط کنند که حج کند باید قبول نماید وحج بر او واجب می شود، اگرچه قرض داشـته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(مساله ۲۰۴۹) اگر مخارج رفتن و برگشـتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند حج برو ولی ملک او نکنند، درصورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند، حج بر او واجب می شود.

(مساله ۲۰۵۰) اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید، قبول کردن آن مال بر او واجب نمی شود.

(مساله ۲۰۵۱) اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعدا مالی از خود پیدا کند، و مستطیع شود، دیگر حج بر او واجب نیست.

(مساله ۲۰۵۲) اگر برای تجارت مثلا تا جده برود و مالی بدست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید، اگر چه بعدا مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

(مساله ۲۰۵۳) اگر انسان اجیر شود که از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود وبخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که اورا اجیر کرده اجازه بگیرد.

(مساله ۲۰۵۴) اگر کسی مستطیع شود ومکه نرود وفقیر شود، باید اگرچه به زحمت باشد بعدا حج کند و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود وحج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد وتا سال بعد در مکه بماند وبرای خود حج نماید. ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد وکسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد بجاآورده شود، باید سال اول برای خود وسال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

(مساله ۲۰۵۵) اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته، اگرچه بزحمت باشد باید حج کند.

(مساله ۲۰۵۶) اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند وبعد بواسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج نماید ونا امید باشد از این که بعدا خودش حج کند باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اولی که بقدر رفتن حج مال پیدا کرده بواسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط واجب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید، و بهتر بلکه احوط این است که در این صورتها کسی را به نیابت بفرستد که اولین مرتبه حج او باشد.

(مساله ۲۰۵۷) کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نسا را ازطرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود.

(مساله ۲۰۵۸) اگر طواف نسا را درست به جا نیاورد یا فراموش کند چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید واز بین راه برگردد وبجا آورد صحیح است.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

(مساله ۲۰۵۹) پنج چیز در خرید وفروش مستحب است:

اول - یاد گرفتن احکام آن، بلکه اگر بداند در میان معاملاتی که می کند هم معامله حرام وباطل وهم حلال وصحیح است ونتواند تشخیص دهد واجب است یادگرفتن احکام آنها یا ترک آن معاملات. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: کسی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن، خرید وفروش کند، بواسطه معامله های باطل

وشبهه ناک به هلاکت می افتد.

دوم – آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوی.

سوم – آن که در قیمت جنس سخت گیری نکند.

چهارم – آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.

پنجم – آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود واز او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، برای به هم زدن معامله حاضر شود.

(مساله ۲۰۶۰) اگر بواسطه ندانستن مساله نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

(مساله ۲۰۶۱) کسی که مال ندارد ومخارجی بر او واجب است مثل خرج زن وبچه، باید کسب کند وبرای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات ودستگیری از فقرا کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

(مساله ۲۰۶۲) عمده معاملات مکروه از این قرار است:

اول – ملک فروشی.

دوم – قصابی.

سوم – کفن فروشی.

چهارم – معامله با مردمان پست.

پنجم – معامله بین طلوع صبح و اول آفتاب.

ششم – آن که کار خود را خرید و فروش گندم وجو ومانند اینها قرار دهد.

هفتم – آن که برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معامله او شود.

معاملات حرام

(مساله ۲۰۶۳) معاملات حرام وباطل بر شش قسم است:

اول – خرید و فروش عین نجس مثل مشروبات مسکر و خوک و مردار و بول وغایط، ولی در غیر مشروبات مسکر و خوک و مردار، اگر قابل استفاده حلال از آنها باشد خرید و فروش آن جایز است، اگرچه احتیاط در ترک آن است.

دوم – خرید وفروش مال غصبی، که اگر مالکش امضا نکند باطل است وتصرف در آن حرام می باشد.

سوم – خرید و فروش چیزی که مال نیست مثل حیوانات درنده.

چهارم –معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند آلات قمار مثل نرد وشطرنج یا آلات لهو.

پنجم – معامله ای که در آن ربا باشد.

ششم – فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است واین عمل را غش می گویند و مشتری هر وقت فهمید می تواند معامله را فسخ

کند و در بعض صور آن اصل معامله باطل است مثل این که چیزی را بر خلاف جنسش ارائه دهد، مثلا مس را به طلا روکش کند و به اسم طلا بفروشد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب وحیله نماید وهرکس با برادر مسلمان خود غش کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند.

(مساله ۲۰۶۴) فروختن چیز پاکی که نجس شده وآب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است مثلاـ از قسم خوراکی باشد که می خواهد آن را بخورد و قابل تطهیر است باید فروشنده، نجس بودن آن را بگوید و اگر قابل تطهیر نیست مثل سکنجبین نجس که مورد استفاده دیگر نیست، خرید و فروش آن جایز نیست. ولی اگر از قسم خوراکی نباشد و مثل لباس باشد، اگرچه مشتری در آن نماز بخواند چون در نماز طهارت ظاهر بدن و لباس کافی است، لازم نیست نجس بودن آن را بگوید.

(مساله ۲۰۶۵)اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است مثلا روغن نجس را برای خوردن بخواهند، باید به خریدار بگوید و اگر غیر از خوردن استفاده دیگر نیست فروش آن حرام است. و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست، مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۶۶) خرید وفروش دواهایی که متنجس است واز اعیان نجسه مثل شراب ومردار نیست برای فایده ای که حرام نباشد جایز است. و اگر از مثل مردار وشراب باشد، در صورتی که در دوا مستهلک نباشد، خرید و فروش آن حرام است، ولی اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمت دوا فروش بدهند اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۶۷) خرید و فروش روغن و عطرهایی که از ممالک غیراسلامی می آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند واز حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است ومعامله آن باطل می باشد.

(مساله ۲۰۶۸) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

(مساله ۲۰۶۹) خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند باطل است، و اگر از دست کافر در بازار اسلامی گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده خرید وفروش آنها اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۷۰) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد. ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته وتحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، معامله آن باطل است. و اگر از دست مسلمان در بازار کفار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل است. مگر آن که مسلمان با آن معامله پاک بودن کند واحتمال داده شود که پاک بودن آن را بدست آورده.

(مساله ۲۰۷۱) خرید وفروش مسکرات حرام ومعامله آنها باطل است.

(مساله ۲۰۷۲) فروختن مال غصبی اگر مالک آن، معامله را رد کرد باطل است وفروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

(مساله ۲۰۷۳) اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد بنحوی که قصد معامله نداشته باشد معامله اشکال دارد و اگر جدا قصد معامله داشته باشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۷۴) اگر خریدار معامله را به ذمه انجام دهد و بخواهد پول جنس را بعدااز حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد و اگر از حرام بدهد دینش ادا نمی شود.

(مساله ۲۰۷۵) خرید و فروش و ساختن آلات قمار و آلات لهو ولعب مثل تار وساز و سنتور و غیر اینها، حتی سازهای کوچک حرام است، بلکه شکستن آنها وتغییر هیئت آنها واجب است.

(مساله ۲۰۷۶) اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب درست کنند، معامله آن حرام و باطل است.

(مساله ۲۰۷۷) ساختن مجسمه حرام است و احتیاط واجب ترک خرید و فروش آن است.

(مساله ۲۰۷۸) خریدن چیزی که از قمار یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده باطل و تصرف در آن معصیت و حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

(مساله ۲۰۷۹) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید: این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می شود و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری وپیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نماید.

(مساله ۲۰۸۰) اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلا یک من گندم را به یک من ونیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یک نوع از آن جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب وجنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا وحرام است، پس اگر مس درست را بدهد وبیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد وبیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد وبیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد.

(مساله ۲۰۸۱) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است. بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، بازهم ربا وحرام می باشد.

(مساله ۲۰۸۲) اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند، مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم بفروشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم ویک دستمال بفروشد.

(مساله ۲۰۸۳) اگر چیزی را که در مثل پارچه با متر وذرع می فروشند، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلا ده تا تخم مرغ بدهد ویازده تا بگیرد اشکال ندارد.

(مساله ۲۰۸۴) جنسی را که بعضی از شهرها با وزن، یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، در شهری که با وزن، یا پیمانه می فروشند جایز نیست به زیادتر از آن بفروشد و در شهری که با شماره می فروشند جایز است به زیادتر از آن بفروشند. (مساله ۲۰۸۵) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

(مساله ۲۰۸۶) اگر جنسی را که می فروشد، وعوضی را که می گیرد، از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و درعوض آن یک من ونیم پنیر بگیرد، ربا وحرام است، و احتیاط واجب آن است که که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد.

(مساله ۲۰۸۷) جو وگندم در ربا یک جنس حساب می شود. پس اگر یک من گندم بدهد ویک من وپنج سیر جو بگیرد، ربا وحرام است و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتی گندم رامی دهد، مثل آن است که زیادی گرفته وحرام می باشد.

(مساله ۲۰۸۸) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد اشکال ندارد، و نیز پدر وفرزند وزن وشوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

(مساله ۲۰۸۹) برای فروشنده وخریدار شش چیز شرط است:

اول - آن که بالغ باشند.

دوم - آن که عاقل باشند.

سوم - آن که سفیه نباشند یعنی: مال خود را در کارهای بیخود وبیهوده مصرف نکنند.

چهارم - آن که قصد خرید وفروش داشته باشند، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم - آن که کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم - جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند، یا ولایت بر او یا وکالت از طرف او داشته باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.

(مساله ۲۰۹۰) معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه داده باشند که معامله کند. اما اگر طفل، اگرچه ممیز هم نباشد، وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد وپول را به فروشنده برساند. چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده وخریدار یقین داشته باشند، که طفل جنس وپول را به صاحب آن می رساند یا آن که صاحب پول یا جنس اذن داده باشند که آن را به بچه بدهد تا به او برساند.

(مساله ۲۰۹۱) اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد وبرای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن مظالم بدهد واحتیاط آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد و اگر پول یا جنس مال خود بچه باشد باید به ولی او برساند یا از ولی او اذن بگیرد و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد.

(مساله ۲۰۹۲) اگر کسی با بچه نابالغ معامله کند وجنس، یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی تواند از بچه یا ولی او مطالبه نماید.

(مساله ۲۰۹۳) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود وبگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

(مساله ۲۰۹۴) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال بفروش آن راضی نشود واجازه نکند معامله باطل است.

(مساله ۲۰۹۵) پدر و جد پدری طفل - اگر برای طفل مفسده ای نداشته باشد - ونیز وصی پدر ووصی جد پدری - اگر برای طفل مصلحت باشد - می توانند مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل هم با نبودن ولی و با رعایت مصلحت می تواند مال دیوانه یا طفل

یتیم یا مال کسی را که غایب است بفروشد.

(مساله ۲۰۹۶) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را اجازه دهد، معامله صحیح است. و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند.

(مساله ۲۰۹۷) اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد، به قصد این که پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است. و اگر اجاره نماید معامله صحیح است و پول مال مالک می شود.

شرایط جنس وعوض آن

(مساله ۲۰۹۸) جنسی که می فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

اول - آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره ومانند اینها معلوم باشد.

دوم -آن که بتوانند آن را تحویل دهند، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلا با یک فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.

سوم - آن که خصوصیاتی را که در جنس وعوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند.

چهارم - آن که کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد.

پنجم - آن که خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلاـ منفعت یک سال خانه را بفروشد، صحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلاـ فرشی را از کسی بخرد وعوض آن، منفعت یک ساله خانه خود رابه او واگذار کند اشکال ندارد واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مساله ۲۰۹۹) جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

(مساله ۲۱۰۰) چیزی را که با وزن خرید وفروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلا می خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.

(مساله ۲۱۰۱) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد غیر از شرط چهارم در معامله نباشد، معامله باطل است. ولی اگر خریدار وفروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. و در شرط چهارم اگر گرو گیرنده معامله را امضا کند یا ملک از گرو بیرون بیاید معامله صحیح است.

(مساله ۲۱۰۲) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلا حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود واقف آن نزدیکتر باشد.

(مساله ۲۱۰۳) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود واقف نزدیکتر است برسانند.

(مساله ۲۱۰۴) خرید وفروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره، مال مستاجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند یا به گمان این که مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس

از اطلاع می تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

(مساله ۲۱۰۵) در خرید وفروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید: قبول کردم، معامله صحیح است ولی خریدار وفروشنده باید قصد انشا داشته باشند یعنی: بگفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد.

(مساله ۲۱۰۶) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملك او كند و او بگیرد معامله صحیح است وهر دو مالك می شوند.

خرید و فروش میوه ها

(مساله ۲۱۰۷) فروش میوه ای که گل آن ریخته ودانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۰۸) اگر بخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آن که دانه ببندد وگلش بریزد بفروشند، باید او را به تبع چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها بفروشندو همچنین است حکم بنابر احتیاط لازم اگر میوه بیش از یك سال را بفروشند، بلی اگر با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچیند، بدون ضمیمه معامله صحیح است.

(مساله ۲۱۰۹) اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، اما اگر کسی یك درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین بزنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را از خرمای غیر از آن درخت بگیرد چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۱۰) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۱۱) اگر خوشه گندم وجو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم وجو بفروشد اشکال ندارد.

نقد و نسیه

(مساله ۲۱۱۲) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار وفروشنده بعد از معامله می توانند جنس وپول را از یکدیگر مطالبه نموده وتحویل بگیرند وتحویل دادن خانه وزمین ومانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند وتحویل دادن فرش ولباس ومانند اینها به این است که آن را طوری دراختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلو گیری نکند.

(مساله ۲۱۱۳) در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است.

(مساله ۲۱۱۴) اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه

نماید. ولی اگر خریدار بمیرد واز خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

(مساله ۲۱۱۵) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

(@مساله ۲۱۱۶) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد وقیمت آن را به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد وگرانتر حساب کند، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۱۷) کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مدتی قرارداده، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف

(مساله ۲۱۱۸) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم وفروشنده بگوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد وبگوید: فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

(مساله ۲۱۱۹) اگر پول طلا ـ ونقره یا طلا ـ ونقره را سلف بفروشد به پول طلا ـ و نقره یا به طلا ـ و نقره، معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آن است درعوض جنسی که می فروشد پول بگیرد وجنس دیگر نگیرد.

شرایط معامله سلف

(مساله ۲۱۲۰) معامله سلف شش شرط دارد:

اول – خصوصیاتی را که قیمت جنس بواسطه آنها فرق می کند معین نمایند ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند: خصوصیات آن معلوم شده کافیست، پس معامله سلف در نان وگوشت وپوست حیوان ومانند اینها که نمی شود خصوصیاتشان را کاملا معین کرد باطل است.

دوم – پیش از آن که خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد وطلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را به هم بزند.

سوم – مدت را کاملا ـ معین کنند، و اگر مثلا ـ بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم – وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آنوقت، جنس بقدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم – جای تحویل جنس را معین نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم – وزن یا پیمانه آن را معین کنند وجنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید

مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

(مساله ۲۱۲۱) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد ولی فروختن غله، مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.

(مساله ۲۱۲۲) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده، در موعدش تحویل بدهد مشتری باید قبول کند. و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

(مساله ۲۱۲۳) اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.

(مساله ۲۱۲۴) اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۲۵) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را که داده پس بگیرد.

(مساله ۲۱۲۶) اگر جنسی را بفروشد وقرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

(مساله ۲۱۲۷) اگر طلا ـ را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکه دار باشد یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

(مساله ۲۱۲۸) اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

(مساله ۲۱۲۹) اگر طلا ـ یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است.

(مساله ۲۱۳۰) اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۳۱) اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که می توان معامله را به هم زد

(مساله ۲۱۳۲) حق به هم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در دوازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

اول – آن که ازمجلس معامله متفرق نشده باشند واین خیار را خیار مجلس می گویند.

دوم – آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد (خیار غبن).

سوم - در معامله قرار داد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند (خیار شرط).

چهارم - فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد وطوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).

پنجم - فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد طور مخصوصی باشد، وبه آن شرط عمل نکند که در اینصورت، دیگری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تخلف شرط).

ششم - در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).

هفتم - معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری به طور مشاع مشترك بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در اینصورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت).

هشتم - اگر فروشنده مال خود را که جدا است بامال شخص دیگر بفروشد و آن شخص رد کند خریدار می تواند پول آن را از فروشنده پس بگیرد یا اصل معامله را فسخ نماید (خیار تبعض صفقه).

نهم - فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است یعنی ناقص تر است، که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند.و همچنین است اگر با رویت سابقه معامله شود و بعد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر به نقص نموده که در صورت اول خریدار و در صورت دوم فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار رویت).

دهم - مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وفروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند. ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یك روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد وشرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند (خیار تاخیر).

یازدهم - حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند و اگر درعوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند (خیار حیوان).

دوازدهم - فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید که در اینصورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند (خیار تعذر تسلیم).

و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.

(مساله ۲۱۳۳) اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند وجنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را به هم بزند. و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند وجنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۳۴) در معامله بیع شرط که مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند وقرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار وفروشنده قصد خرید وفروش داشته باشند معامله صحیح است.

(مساله ۲۱۳۵) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملك را به او می

دهد معامله صحیح است. ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند.

(مساله ۲۱۳۶) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد و مشتری نفهمد، بعد که دانست می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۳۷) اگر معامله به مال مشخصی واقع شده باشد وخریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد وبفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را به هم بزند و آن مال را به فروشنده برگرداند و احتیاط واجب این است که با امکان برگرداندن آن به فروشنده و به هم زدن معامله به آن اکتفا کند و اگر برگرداندن آن به فروشنده بواسطه تغییری که در آن حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد باشد در آن کرده باشد در این صورت فرق قیمت سالم ومعیوب آن را معین کند وبه نسبت تفاوت قیمت سالم ومعیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلاـ مالی را به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان وقیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم ومعیوب یک چهارم می باشد، می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

(مساله ۲۱۳۸) اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست و معامله هم به شخص آن عوض واقع شده باشد نه بکلی آن، چنانچه آن عیب پیش از معامله درعوض بوده و او نمی دانسته می تواند به دستوری که در مساله پیش گفته شد یا معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد.

(مساله ۲۱۳۹) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، و یا در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده با خریدار می توانند به دستوری که در مساله ۲۱۳۷ گفته شد عمل نمایند.

(مساله ۲۱۴۰) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد وفورا معامله را به هم نزند، دیگرحق به هم زدن معامله را ندارد مگر آن که جاهل به مساله باشد که وقتی فهمیدمی تواند معامله را به هم بزند و اگر بعد از حصول مانع از رد مال به فروشنده، ملتفت عیب شود، اگر فورا تفاوت قیمت صحیح و معیوب را مطالبه نکرد حق مطالبه او ساقط می شود..

(مساله ۲۱۴۱) هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۴۲) در چهار صورت خریدار بواسطه عیبی که در مال است، نمی تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اول – آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

دوم – به عیب مال راضی شود.

سوم – در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم وتفاوت قیمت هم نمی گیرم

چهارم – فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و اگر پس دادن آن ممکن نیست، تفاوت قیمت بگیرد.

(مساله ۲۱۴۳) اگر خریدار در مال تصرف کند بطوری که مال به حال اول نباشد وتغییر کند مثل آن که جامه را ببرد یا گندم را آرد کند، بعد بفهمد مال، عیبی دارد، نمی تواند معامله را به هم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد و همچنین اگر بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود ولی اگر حیوان معیوبی را بخردوپیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، بازهم می تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله راداشته باشد و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۴۴) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان

خصوصیات را به مشتری بگوید وآن را بفروشد وبعد از فروش بفهمد که بهتر ازآن بوده، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

(مساله ۲۱۴۵) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که بواسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاـ باید بگوید: که نقد خریده یا نسیه وچنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید وبعدا مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۴۶) اگر انسان جنسی را به کسی بدهد وقیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش وهر چه زیاد تر فروختی اجرت خودت باشد، هرچه زیادتر از قیمت آن بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر زیادی را بعنوان جعاله برای او قراردهد صحیح است وهر چه زیاد تر فروخت مال او است نه مال صاحب مال وهمچنین اگر بگوید: این جنس را به این قیمت بتو فروختم و او بگوید: قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیاد تراز آن قیمت بفروشد مال خود او است.

(مساله ۲۱۴۷) اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبه جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده وگفته: این گوشت نر رامی فروشم مشتری می تواند معامله را به هم بزند واگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

(مساله ۲۱۴۸) اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود وبزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۱۴۹) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

(مساله ۲۱۵۰) اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود وبه عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

(مساله ۲۱۵۱) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست وهر کدام مزد کار خود را مالك می شوند ولی اگر بخواهند به رضایت آنچه را مزد گرفته اند تقسیم نمایند اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۵۲) اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریك کند وآن کس به قصد شریك بودن او بگوید: تو را شریك کردم و او هم بگوید: قبول کردم این شرکت صحیح است.

و باید نصف پول را کسی که شریك شده به او بدهد.

و همچنین اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش وشریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.

لکن اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد وقیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی

که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست.

(مساله ۲۱۵۳) کسانی که بواسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلف وعاقل باشند واز روی قصد واختیار شرکت کنند و نیز بایـد بتواننـد در مال خود تصرف نماینـد، پس سـفیه – کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کنـد –چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

(مساله ۲۱۵۴) اگر در عقد شـرکت شـرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند.

ولی اگر شـرط کنند کسـی که کار نمی کند یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، آن شـرط باطل است، لکن شـرکتشان صـحیح است، و منفعت به نسبت مال، بین آنها تقسـیم می شود مگر آن که اذن در تصـرف در مال مشترک مقید به این شـرط باشد، که در این صورت اصل شرکت باطل است.

(مساله ۲۱۵۵) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یکنفر ببرد یا تمام ضرر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد باطل است.

ولی اصل شرکت صحیح است، و نفع و ضرر به نسبت مال، بین آنها تقسیم می شود مگر در صورتی که در مساله پیش گفته شد.

(مساله ۲۱۵۶) اگر شـرط نکنند که یکی از شـریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سـرمایه آنان به یک اندازه باشد منفعت وضرر را هم به یک اندازه می برند.

و اگر سـرمایه آنان به یک اندازه نباشد باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت وضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

(مساله ۲۱۵۷) اگر در عقد شـرکت شـرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

(مساله ۲۱۵۸) اگر معین نکننـد که کـدام یک از آنان با سـرمایه خریـد و فروش نمایـد، هیـچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

(مساله ۲۱۵۹) شـریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند وداد وسـتدی نماید که برای شـرکت ضـرر نداشته باشد وباید معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهـد، پس اگر مثلا معمول است که نقـد بفروشد یا مال شـرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همین طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند.

(مساله ۲۱۶۰) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید وفروش کند وخسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است.

ولی اگر بعـدا بقرار دادی که شـده معامله کنـد صـحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشـند وبر خلاف معمول معامله کنـد، ضامن می باشد.

امـا اگر بعـدا مطـابق معمول معـامله کنـد معامله او صـحیح است مگر آن که اذن شـرکا مقیـد باشـد به این که بر خلاف قرار داد در صورت اول وخلاـف معمول در صورت دوم عمـل نکنـد که بنابر این معامله بعـد در هر دو صورت نسبت به سـهم شـریک فضولی است وچنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین عوض آن را بگیرد.

(مساله ۲۱۶۱) شـریکی که بـا سـرمایه شـرکت معامله می کنـد اگر زیاده روی ننمایـد ودر نگهـداری سـرمایه کوتاهی نکنـد واتفاقا

مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

(مساله ۲۱۶۲) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده وپیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

(مساله ۲۱۶۳) اگر تمام شرکا از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند، هیچ کدام نمی تواند در مال شرکت تصرف کند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شرکای دیگر حق تصرف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.

(مساله ۲۱۶۴) هر وقت یکی از شرکا تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند.

(مساله ۲۱۶۵) اگر یکی از شرکا بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، شرکای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید یا از جهت مفلس شدن بحکم حاکم شرع از تصرف در مالش ممنوع شود.

(مساله ۲۱۶۶) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست ولی اگر برای شرکت بخرد وشریک دیگر بگوید: به آن معامله راضی هستم، نفع وضررش مال هر دو است.

(مساله ۲۱۶۷) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرف درمال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است وهر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند، به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگر نه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام از آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شرکای دیگر بگیرد، بلی کاری که انجام داده اگر معامله فضولی باشد مزد ندارد اگرچه صاحب مال معامله را امضا نماید.

صلح

احکام صلح

(مساله ۲۱۶۸) صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آن که عوض بگیرد مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

(@$مساله ۲۱۶۹) کسی که چیزی را به دیگری صلح می کند، باید بالغ و عاقل باشد وکسی او را مجبور نکرده باشد وقصد صلح داشته باشد و سفیه و ممنوع از تصرف دراموالشان به حکم حاکم شرع بواسطه افلاس نباشد.

(مساله ۲۱۷۰) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح وسازش کرده اند صحیح است.

(مساله ۲۱۷۱) اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یکسال نگهداری کند واز شیرآنها استفاده نماید ومقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند و قرار نگذارند که روغن حاصل از خود آن

شیر باشد صحیح است. و نیز اگر گوسفند را یکسال به چوپان اجاره دهد که از شیر آنها استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد صحیح است.

(مساله ۲۱۷۲) اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را بدیگری صلح کند درصورتی صحیح است که او قبول نماید. ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بدون صلح بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

(مساله ۲۱۷۳) اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند وطلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد وطلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، بازهم به آن مقدار صلح می کرد.

(مساله ۲۱۷۴) اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس ووزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، باید وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، بلکه اگر وزن آنها معلوم نباشد واحتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است احتیاط آن است که آنها رابه یکدیگر صلح نکنند.

(مساله ۲۱۷۵) اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه صحیح است. و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلا یکی ده من برنج ودیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یک جنس وچیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان باطل است.

(مساله ۲۱۷۶) اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند ومقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

(مساله ۲۱۷۷) اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو، یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند.

(مساله ۲۱۷۸) تا وقتی خریدار وفروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وجنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد و در نه صورت دیگر که در احکام خرید وفروش گفته شد می تواند صلح را به هم بزند.

(مساله ۲۱۷۹) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح ومعیوب را بگیرد اشکال دارد.

(مساله ۲۱۸۰) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید وبا او شرط کند که باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

اجاره

احکام اجاره

(مساله ۲۱۸۱) اجاره دهنده وکسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف وعاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند. پس سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید وکسی که از تصرف در مالش بحکم حاکم شرع ممنوع شده اگر چیزی را به اموالی که از تصرف در آنها ممنوع شده اجاره کند یا آن اموال را اجاره دهد صحیح نیست.

(مساله ۲۱۸۲) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود ومال او را اجاره دهد.

(مساله ۲۱۸۳) اگر ولی، یا قیم بچه مال او را با رعایت مصلحت او اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد. و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جز مدت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچه بالغ شد، نسبت به اجاره اموالش نمی تواند بقیه اجاره را به هم بزند و نسبت به خودش نفوذ اجازه ولی محل اشکال است مگر مصلحتی که استیفا آن لازم باشد مثل حفظ حیات صغیر در آن ملاحظه شده باشد.

(مساله ۲۱۸۴) بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد. و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مومن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

(مساله ۲۱۸۵) اجاره دهنده ومستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید: قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند ومالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن رابه مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد.

(مساله ۲۱۸۶) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

(مساله ۲۱۸۷) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.

(مساله ۲۱۸۸) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند وصاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آن استفاده نماید، مستاجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهدو اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، بنابر احتیاط لازم باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد، خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس.

(مساله ۲۱۸۹) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند بنابر احتیاط لازم باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواه به همان جنس اجاره دهد یا به غیر جنسی که اجاره کرده است.

(مساله ۲۱۹۰) احتیاط لازم اجاره ندادن زمین و کشتی و آسیاب است به زیادتر از آنچه اجاره کرده، ولی در غیر این سه چیز وغیر خانه ودکان و اجیر، اگر چیز دیگر را اجاره کند ومالک با او شرط نکند که فقط خودش استفاده نماید، می تواند به بیشتر از مقداری که اجاره کرده اجاره دهد.

(مساله ۲۱۹۱) اگر خانه یا دکانی را مثلا یکساله به صد تومان اجاره کند واز نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

(مساله ۲۱۹۲) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

اول – آن که معین باشد، پس اگر بگوید: یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست.

دوم – مستاجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.

سوم – تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

چهارم – استفاده از آن مال به تلف کردن و از بین بردنش باشد، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست.

پنجم – استفاده ای که مال را برای آن، اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت درصورتی که آب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

ششم – چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

(مساله ۲۱۹۳) اجاره دادن درخت اگر عین میوه آن را به عنوان منافع درخت تملیک کنند اشکال دارد، اما اگر درخت را در حالی که میوه نداشته باشد اجاره دهد به جهت انتفاع از آن، به صرف میوه آن صحیح است.

(مساله ۲۱۹۴) زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن، حق شوهر از بین برود بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

(مساله ۲۱۹۵) استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:

اول – آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است.

دوم – آن که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد. و همچنین آن عمل از طرف شرع به طور مجان واجب نشده باشد، پس اجیر شدن برای انجام نمازهای روزانه خودش و یا تغسیل و تکفین و دفن اموات جایز نیست ولی اجیر شدن برای انجام واجباتی که جهت حفظ نظام و مصلحت واجب است مثل انواع صنعتها و پیشه ها مثل داروسازی و طبابت جایز است.

سوم – آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده دارد، استفاده ای که مستاجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلا اگر حیوانی راکه سواری می دهد وبار می برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا بار بری آن، مال مستاجر است یا همه استفاده های آن.

چهارم – آن که مدت استفاده را معین نمایند. و اگر مدت، معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافیست.

(مساله ۲۱۹۶) اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

(مساله ۲۱۹۷) اگر خانه ای را مثلا یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

(مساله ۲۱۹۸) اگر مدت اجاره را معلوم نکند وبگوید: هر وقت در خانه نشستی اجاره آن، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست.

(مساله ۲۱۹۹) اگر به مستاجر بگوید: خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم وبعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی

ده تومان است و او هم بگوید:قبول کردم در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است.

(مساله ۲۲۰۰) خانه ای را که غربا و زوار در آن منزل می کنند، ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلا شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد.

ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

(مساله ۲۲۰۱) مالی را که مستاجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی است که مثل تخم مرغ با شماره معامله می کنند، باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستاجر خصوصیات آن را به او بگوید.

(مساله ۲۲۰۲) اگر زمینی را برای زراعت جو، یا گندم اجاره دهد ومال الاجاره را جو، یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست.

(مساله ۲۲۰۳) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد مگر آن که شرط کرده باشد یا معمول باشد که قبل از عمل اجرت را بدهند.

(مساله ۲۲۰۴) هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستاجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد.

(مساله ۲۲۰۵) اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه در آن کار به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

(مساله ۲۲۰۶) اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستاجر باید مال الاجاره (اجاره بها) را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلا اگر خانه ای را یکساله به صد تومان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

(مساله ۲۲۰۷) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست. و نیز اگر مثلا- پارچه ای راکه به خیاط داده از بین برود، در صورتی که خیاط بر خلاف دستور او عمل نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۲۰۸) هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.

(مساله ۲۲۰۹) اگر قصاب سر حیوانی را ببرد وآن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۲۱۰) اگر حیوانی را اجاره کند ومعین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند وآن حیوان

بمیرد یـا معیوب شود ضـامن است. ونیز اگر مقـدار بـار را معین نکرده باشـد وبیشتر از معمول بار کنـد وحیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی بار را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

(مساله ۲۲۱۱) اگر حیوانی را برای بردن بار شکسـتنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند وبار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر بواسطه زدن ومانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

(مساله ۲۲۱۲) اگر کسـی بچه ای را ختنه کند وضـرری به آن بچه برسد، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است. و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد اگر فقط به او رجوع شده باشد ضامن نیست. و اما اگر تشـخیص ضـرر داشتن یا ضرر نداشتن را هم به عهده او گذاشته باشد جراح ضامن است.

(مساله ۲۲۱۳) اگر دکتر بـدست خود به مریض دوا بدهـد، یـا درد و دوای مریض رابه او بگویـد ومریض دوا را بخورد، چنـانچه در معالجه خطا کنـد و به مریض ضـرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است ولی اگر فقط بگوید: فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد و بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

(مساله ۲۲۱۴) هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگویـد: که اگر ضـرری به مریض برسـد ضامن نباشد، در صورتی که دقت واحتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

(مساله ۲۲۱۵) مسـتاجر وکسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را به هم بزنند.

(مساله ۲۲۱۶) اگر اجـاره دهنـده، یا مسـتاجر بفهمـد که مغبون شـده است، چنانچه در موقع خوانـدن صـیغه ملتفت نباشـد که مغبون است، می تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در صـیغه اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشـند حق به هم زدن معامله را نداشـته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

(مساله ۲۲۱۷) اگر چیزی را اجاره دهد وپیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستاجر می تواند اجاره را به هم بزند وچیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند واجاره مدتی را که در تصـرف غاصب بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نمایـد وکسـی آن را ده روز غصب کند واجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غاصب بگیرد.

(مساله ۲۲۱۸) اگر چیزی را که اجـاره کرده تحویل بگیرد و بعـد دیگری آن را غصب کنـد، نمی توانـد اجاره را به هم بزنـد و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.

(مساله ۲۲۱۹) اگر پیش از آن که اجاره تمام شود، ملک را به مسـتاجر بفروشد، اجاره باطل نمی شود و مسـتاجر باید مال الاجاره را بدهد. همچنین اگر آن را به دیگری بفروشد اجاره به هم نمی خورد.

(مساله ۲۲۲۰) اگر پیش از ابتـدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل اسـتفاده نباشد، یا قابل اسـتفاده ای که شـرط کرده انـد نباشـد، اجـاره باطـل می شودو پولی که مسـتاجر به صـاحب ملک داده به او برمی گردد. بلکه اگر طوری باشـد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را به هم بزند.

(مساله ۲۲۲۱) اگر ملکی را اجاره کنـد وبعـد از گذشـتن مقـداری از مدت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل اسـتفاده نباشد یا قابل اسـتفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند ازآن ببرد، می تواند اجاره مدت باقیمانده را به هم بزند.

(مساله ۲۲۲۲) اگر خـانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهـد و یک اطاق آن خراب شود، اگر هر یک از اطاقها جز اجاره باشـد اجاره نسبت به اطاقی که خراب شده باطل می شود اگرچه فورا آن را بسازد ومستاجر می تواند اجاره باقیمانده را به هم بزند.

(مساله ۲۲۲۳) اگر اجاره دهنده یا مستاجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود. ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

(مساله ۲۲۲۴) اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است وباید آن را به صاحب کار بدهد و نیز اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند وبرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حرام می باشد، مگر آنکه مقداری خودش کار کرده باشد و باقی مانده را به کمتر از آن مقدار بدهد.

(مساله ۲۲۲۵) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله

احکام جعاله

(مساله ۲۲۲۶) جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم. و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل وبه کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند وفرق بین جعاله واین که کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد وکسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد، عامل می تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود.

(مساله ۲۲۲۷) جاعل باید بالغ وعاقل باشد واز روی قصد واختیار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیه - کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند - و جعاله محجور نسبت به اموالی که شرعا از تصرف در آنها ممنوع است صحیح نیست.

(مساله ۲۲۲۸) کاری را که جاعل می گوید انجام دهند، باید حرام یا بی فایده یا از واجباتی که شرعا لازم نیست مجانا آورده شود، نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست.

(مساله ۲۲۲۹) اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلا بگوید: هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می دهم، لازم نیست بگوید: آن گندم مال کجاست وقیمت آن چقدر است ولی اگر مال را معین نکند مثلا بگوید: کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم، باید خصوصیات آن را کاملا معین نماید.

(مساله ۲۲۳۰) اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلا بگوید: هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقدار آن را معین نکند جعاله صحیح نیست، ولی چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را بمقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

(مساله ۲۲۳۱) اگر عامل پیش از قرار داد، کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرار داد، به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقی به مزد ندارد.

(مساله ۲۲۳۲) پیش از آن که عامل شروع بکار کند، جاعل می تواند جعاله را به هم بزند.

(مساله ۲۲۳۳) بعد از آن که عامل شروع بکار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

(مساله ۲۲۳۴) عامل می توانـد عمل را ناتمام بگـذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسـباب ضـرر جاعل شود، بایـد آن را تمام نماید. مثلا اگر کسـی بگوید: هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم ودکتر جراحی شـروع بعمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمـل را تمام نکنـد، چشم معیوب می شود، بایـد آن را تمام نمایـدو در صورتی که ناتمام بگـذارد، حقی به جاعل نـدارد و ضامن عیبی که حاصل می شود نیز می باشد.

(مساله ۲۲۳۵) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی توانـد چیزی مطالبه کنـد وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگـذارد مثلا بگویـد: هرکس لباس مرا بـدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل باید مزد مقداری راکه انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

مزارعه

احکام مزارعه

(مساله ۲۲۳۶) مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین رادر اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(مساله ۲۲۳۷) مزارعه چند شرط دارد:

اول - آن که مالک به زارع بگویـد زمین رابه تو واگـذار کردم و زارع هم بگویـد قبول کردم، یا بـدون این که حرفی بزنند مالک، زمین را واگـذار کند وزارع قبول نماید، ولی در اینصورت تا زارع مشـغول کار نشده مالک، وزارع می توانند معامله را به هم بزنند. ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده در ترتیب آثار لزوم و جواز، مراعات احتیاط لازم است

دوم - آن که مالک وزارع هر دو مکلف وعاقل باشـند وبا قصـد واختیار خود مزارعه را انجام دهند وسـفیه نباشـند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و مالک و بلکه زارع اگر بذر از مال او باشد و یا زرع نیاز به تصرف در مال داشته باشد محجور از تصـرف در مـال نباشـد. سوم - آن که مالـک وزارع از تمام حاصل زمین ببرنـد، پس اگر مثلا شـرط کننـد که آنچه اول یا آخر می رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

چهارم - آن که سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشد پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی بمن بده صحیح نیست وهمچنین اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند صحیح نیست.

پنجم - آن که مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند وباید مدت بقدری باشد که درآن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باشـد و اگر اول مـدت را روز معینی وآخر آن را موقعی قرار دهنـد که حاصل آن سال بدست می آید وبه حسب عادت، آن موقع معلوم باشد صحیح است.

ششم - آن که زمین قابـل زراعت باشـد و اگر زراعت در آن ممکن نباشـد، اما بتواننـد کاری کننـد که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

هفتم - آن که اگر منظور هر کـدام آنان زراعت مخصوصـی است، چیزی را که زارع بایـد بکارد معین کنند ولی اگر زراعت معینی رادر نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن رامعین نمایند.

هشـتم - آن که مالک، زمین را معین کند، پس کسـی که چند قطعه زمین دارد وبا هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از

این زمینها زراعت کن وآن رامعین نکند مزارعه باطل است.

نهم - خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معین نمایند.

(مساله ۲۲۳۸) اگر مالك یا زارع شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد وبقیه را بین خودشان قسمت کنند، بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، مقداری دیگر باقی می ماند، صحت مزارعه بعید نیست ولی احتیاط این است که این شرط را نکنند.

(مساله ۲۲۳۹) اگر مدت مزارعه تمام شود وحاصل بدست نیاید، چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند وزارع هم راضی شود مانعی ندارد و اگر مالك راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیندو اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آن را به او بدهد ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالك چیزی بدهد، نمی تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند.

(مساله ۲۲۴۰) اگر بواسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد مثلا- آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده ومالك در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت رابه مقدار معمول به مالك بدهد.

(مساله ۲۲۴۱) اگر مالك وزارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ونیز اگر مالك بقصد مزارعه زمینی را به کسی واگذار کند، بعد از آن که او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را به هم بزنند.

(مساله ۲۲۴۲) اگر بعد از قرار داد مزارعه، مالك یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی خورد و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می خورد وچنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهد وحقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند.

(مساله ۲۲۴۳) اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالك بوده حاصلی هم که بدست می آید مال او است وباید اگر زارع به امر مالك کار کرده مالك مزد او ومخارجی را که کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است وباید اجاره زمین را اگر زمین در دست زارع بوده وخرجهایی را که مالك با مزارع کرده و همچنین کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال مالك بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد.

(مساله ۲۲۴۴) اگر بذر مال زارع باشد وبعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالك وزارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد. و اگر مالك راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، وزارع اگر چه راضی شود چیزی به مالك بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد وزراعت را در زمین باقی بگذارد.

(مساله ۲۲۴۵) اگر بعد از جمع کردن حاصل وتمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالك وزارع از زراعت صرفنظر نکرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند اگر معمول باشد، که از این حاصل بیشتر از یک سال استفاده کنند و اگر زاید بر یك سال معمول نباشد تمام حاصل سال دوم مال صاحب بذر است.

مساقات

احکام مساقات

(مساله ۲۲۴۶) اگر انسـان بـا کسـی به این قسم معامله کنـد که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه های آن با اوست، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید وآب دهد وبه مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند.

(مساله ۲۲۴۷) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید وچنار میوه نمی دهند صحیح نیست. و در مثل درخت حنا که از برگ آن یا درختی که از گل آن استفاده می کنند صحت آن بعید نیست.

(مساله ۲۲۴۸) در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند وکسـی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

(مساله ۲۲۴۹) مالک و کسـی که تربیت درختها را به عهده می گیرد، باید مکلف وعاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سـفیه نباشـند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکنند و نیز باید مالک، از تصرف در مالش به حکم حاکم شرع ممنوع نباشد.

(مساله ۲۲۵۰) مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند وآخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید و بحسب عادت آن موقع معلوم باشد صحیح است.

(مساله ۲۲۵۱) بایـد سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالک وبقیه مال کسی باشد که کار می کند معامله باطل است.

(مساله ۲۲۵۲) باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه وپیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری که مثل آبیاری که برای درخت لازم است، باقی مانده باشد، معامله صـحیح است وگرنه اشکال دارد اگر چه احتیاج بکاری مانند چیدن میوه ونگهداری آن داشته باشد.

(مساله ۲۲۵۳) معامله مساقات در بوته خربزه وخیار و مانند اینها بنابر احتیاط صحیح نیست.

(مساله ۲۲۵۴) درختی که از آب باران یا رطوبت زمین اسـتفاده می کنـد و به آبیاری احتیاج نـدارد، اگر به کارهای دیگرماننـد بیل زدن و کود دادن برای زیاد شدن میوه محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است.

(مساله ۲۲۵۵) دو نفری کـه مساقـات کرده انـد، بـا رضـایت یکـدیگر می تواننـد معـامله را به هم بزننـد و نیز اگر در ضـمن قرارداد مساقات، شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد و اگر در معامله شرطی کنند وعملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را به هم بزند.

(مساله ۲۲۵۶) اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند.

(مساله ۲۲۵۷) اگر کسـی که تربیت درختها به او واگـذار شـده بمیرد معامله مساقات باطل نمی شود پس اگر در عقـد شـرط نکرده باشـند که خودش آنها را تربیت کنـد، ورثه اش به جای او هسـتند وچنانچه خودشان عمل را انجام ندهنـد واجیر هم نگیرنـد، حاکم شرع از مـال میت اجیر می گیرد وحاصل را بین ورثه میت و مالک قسـمت می کنـد و اگر شـرط کرده باشـند که خود او درختها را تربیت نمایـد مالک با مردن او می توانـد معامله را فسخ کند یا راضـی شود که ورثه او یا کسـی که آنها اجیرش می کنند درختها را تربیت نماید بلی اگر عقد بر خصوص مساقات به مباشرت واقع شده باشد با مردن او معامله باطل می شود.

(مساله ۲۲۵۸) اگر شـرط کنـد که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است ومیوه مال مالک می باشد وکسـی که کار می کنـد نمی توانـد مطالبه اجرت نمایـد ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشـد، اگر کسـی که درختها را تربیت کرده به امر مالک کار کرده باشد مزد کارش را از مالک طلبکار است.

(مساله ۲۲۵۹) اگر زمینی را به دیگری واگـذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد بنابر احتیاط لازم معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست وباید مزد کسی که آنها را تربیت کرده اگر به امر او کار کرده بدهـد و اگر مال کسـی بوده که آنها را تربیت کرده، بعـد از تربیت هم مال اوست ومی توانـد آنها را بکنـد ولی بایـد گودالهایی را که بواسـطه کندن درختها پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشـته به صاحب زمین بدهد ومالک هم می توانـد او را مجبور نماید که درختها را بکند وچنانچه بواسـطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود اگر مالک آن را کنـده باشـد، بایـد تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهـد، وهیچکـدام نمی توانـد دیگری را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد.

کسانی که نمی توانند در مال خودشان تصرف کنند

احکام کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

(مساله ۲۲۶۰) بچه ای که بالغ نشده شرعا نمی تواند در مال خود تصرف کند ونشانه بالغ شدن در زن و مرد یکی از سه چیز است:

اول - تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و نه سال قمری در زن.

دوم - روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.

سوم - بیرون آمدن منی.

(مساله ۲۲۶۱) روییـدن موی درشت در صورت وپشت لب و در سـینه وزیر بغـل ودرشت شـدن صـدا ومانـند اینهـا نشانه بالغ شـدن نیست، مگر آن که انسان بواسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.

(مساله ۲۲۶۲) دیوانه و سـفیه یعنی: کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند وکسی که بواسطه افلاس حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد نمی توانند در مال خود تصرف نمایند.

(مساله ۲۲۶۳) کسی که گاهی عاقل وگاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

(مساله ۲۲۶۴) انسـان می توانـد در مرضـی که به آن مرض از دنیـا می رود، هر قـدر از مـال خود را به مصـرف خود وعیال ومهمان وکارهایی که اسـراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد بلکه اگر مثلا مال خود را به کسـی ببخشـد یا ارزانتر از قیمت بفروشـد بنابر اقوی تصـرف او صـحیح است اگرچه در تمام مال باشـد و محتاج به اجازه ورثه نیست.

وکالت

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می توانـد در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسـی

را وکیل کنـد که خانه او را بفروشـد یا زنی را برای او عقـد نماید، پس آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کنـد، چون حق نـدارد در مال خود تصـرف کنـد وکسـی که حاکم شـرع او را از تصـرف در مالش منع کرده باشـد نمی تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.

(مساله ۲۲۶۵) در وکالت شـرط است که منجز باشـد یعنی اصل وکالت معلق بر چیزی نباشد پس اگر بگوید چنانچه مسافر من بیاید یا وقتی که اول ماه شد تو در فروش خانه وکیل من هستی که خود وکالت معلق بر آمدن مسافرت یا رسیدن اول ماه شده باطل است ولی تعلیق در متعلق وکالت مثل این که بگویـد تو در فروختن خانه ام وکیل من هستی لکن خانه را وقتی مسافر من آمد یا وقتی اول ماه شد بفروش اشکال ندارد. و در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند پس اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده – مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.

(مساله ۲۲۶۶) اگر انسان کسـی را که در شهر دیگر است وکیل نماید وبرای او وکالتنامه بفرستد واو قبول کند اگرچه وکالتنامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.

(مساله ۲۲۶۷) موکل یعنی کسـی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.

(مساله ۲۲۶۸) کاری را که انسان نمی توانـد انجام دهـد، یا شـرعا نبایـد انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسـی که در احرام حـج است، چون نبایـد صیغه عقد زناشویی را بخواند نمی تواند برای خواندن صیغه ازطرف دیگری وکیل شود.

(مساله ۲۲۶۹) اگر انسـان کسـی را برای انجـام تمام کارهای خودش وکیل کنـد صـحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

(مساله ۲۲۷۰) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسـید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

(مساله ۲۲۷۱) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکل غایب هم باشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۲۷۲) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید ولی اگر موکل به او اجازه داده باشـد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دسـتور داده، می توانـد رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید ازطرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

(مساله ۲۲۷۳) اگر انسان با اجازه موکل خودش کسـی را از طرف او وکیل کنـد نمی تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل، او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود.

(مساله ۲۲۷۴) اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل ووکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود وکالت دومی باطل می شود.

(مساله ۲۲۷۵) اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند وبه آنها اجازه دهد که هرکدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می توانـد آن کار را انجام دهـد وچنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهنـد، یا گفته باشـد که با هم انجام دهند، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود.

(مساله ۲۲۷۶) اگر وکیل یا موکل بمیرد وکالت باطل می شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلا گوسـفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود و اگر یکی از وکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شود، در

موقع دیوانگی و بی هوشی وکالت اثری نـدارد، اما بطلان آن به نحوی که بعـد از زوال بی هوشـی یا دیوانگی عملش بی اثر باشـد محل تامل است.

(مساله ۲۲۷۷) اگر انسـان کسـی را برای کـاری وکیـل کنـد وچیزی برای او قرار بگـذارد، بعـد از انجـام آن کـار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

(مساله ۲۲۷۸) اگر وکیـل در نگهـداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکنـد و غیر از تصـرفی که به او اجازه داده انـد، تصـرف دیگری در آن ننماید واتفاقا آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۲۷۹) اگر وکیـل در نگهـداری مـالی که در اختیار اوست کوتاهی کنـد، یا غیر از تصـرفی که به او اجازه داده انـد تصـرف دیگری در آن بنمایـد وآن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسـی را که گفته انـد بفروش، بپوشد وآن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۲۸۰) اگر وکیل غیر از تصـرفی که به او اجازه داده انـد، تصـرف دیگری در مال بکند، مثلا لباسـی را که گفته اند بفروش، بپوشد وبعدا تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن واخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و الـه) روایت شـده که هر کس به برادر مسـلمان خـود قرض بدهـد مـال او زیـاد می شـود وملائکه بر او رحمت می فرسـتند و اگر با بـدهکار خود مـدارا کنـد، بـدون حساب و به سـرعت از صـراط می گذرد وکسـی که برادر مسـلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود.

(مساله ۲۲۸۱) در قرض لازم نیسـت صـیغه بخواننـد بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسـی بدهـد و او هم به همین قصـد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملا معلوم باشد.

(مساله ۲۲۸۲) اگر دین مـدت نداشـته باشـد هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید، و اگر مدت داشـته باشـد پیش از مدت، بنابر احتیاط باید قبول کند.

(مساله ۲۲۸۳) اگر در صـیغه قرض برای پرداخت آن مـدتی قرار دهند، احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن مدت، طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدت نداشته باشد طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

(مساله ۲۲۸۴) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کنـد، چنانچه بـدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است.

(مساله ۲۲۸۵) اگر بـدهکار غیر از خـانه ای که در آن نشسـته واثـاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد چیزی نداشـته باشد طلبکار نمی تواند طلب خود را ازاو مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

(مساله ۲۲۸۶) کسـی که بـدهکار است ونمی توانـد بـدهی خود را بدهـد، چنـانچه بتوانـد کاسبی کنـد، واجب است که کسب کند وبدهی خود را بدهد.

(مساله ۲۲۸۷) کسـی که دسترسـی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب

او را به فقیر بدهد و اگر طلبکار او سید نباشد، احتیاط واجب آن است که طلب اورا به سید فقیر ندهد.

(مساله ۲۲۸۸) اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن وبدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمی رسد.

(مساله ۲۲۸۹) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیاد تر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد ولی در هر دو صورت اگر بدهکار وطلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

(مساله ۲۲۹۰) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

(مساله ۲۲۹۱) اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلا یک من گندم بدهد وشرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد مثلا شرط کند که یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا وحرام است. و نیز اگر با او شرط کند که ساخته پس بگیرد، بازهم ربا و حرام می باشد ولی اگر بدون این که شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

(مساله ۲۲۹۲) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و مالک شدن گیرنده قرض ربایی و جواز تصرف او در آن محل تامل است. ولی چنانچه قرض دهنده با علم به بطلان قرض ومالک نشدن سود راضی به تصرف قرض گیرنده باشد - بطوری که رضایت او مبنی بر این معامله باطل نباشد - تصرف قرض گیرنده در آن مال جایز است.

(مساله ۲۲۹۳) اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد وبا آن زراعت کند، احتیاط این است که حاصلی که از آن بدست می آید با قرض دهنده مصالحه نمایند، مگر آن که بر حسب صورت دوم مساله قبل، قرض دهنده راضی به تصرف قرض گیرنده باشد، بی آنکه رضایت او مبنی بر معامله ربایی باشد که در این صورت، حاصل، مال قرض گیرنده است.

(مساله ۲۲۹۴) اگر لباسی را به ذمه بخرد وبعدا از پولی که به قرض ربایی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است. و اگر بداند پوشیدن آن حرام است نماز هم با آن باطل می باشد.

(مساله ۲۲۹۵) اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صرف برات می گویند.

(مساله ۲۲۹۶) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلا نهصد ونود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

(مساله ۲۲۹۷) اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد وبخواهد طلب خود را پیش از و عده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد.

حواله دادن

احکام حواله دادن

(مساله ۲۲۹۸) اگر انسان طلبکار خود را حواله دهد که طلبش را از دیگری بگیرد وطلبکار وآن دیگری قبول نمایند، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند از بدهکار اولی مطالبه نماید.

(مساله ۲۲۹۹) بدهکار و طلبکار وکسی که به او حواله شده در صورتی که مدیون نباشد، باید مکلف و عاقل باشند وکسی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند وهم چنین باید محجور(کسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش ممنوع کرده) نباشند ولی اگر حواله برکسی که مدیون نیست داده شود اگر حواله دهنده وکسی که به او حواله شده مهجور باشند، اشکال ندارد.

(مساله ۲۳۰۰) حواله در صورتی صحیح است که کسی که بر او حواله می شود اگر بدهکار نیست قبول نماید و همچنین اگر بدهکار باشد و غیر آن جنسی را که بدهکار است به او حواله دهند مثلاـ اگر جو بدهکار است، گندم حواله کنند، درصورتی صحیح است که قبول نماید بلکه احتیاط مستحب این است که اگر همان جنسی را که بدهکار است هم به او حواله نمایند، قبول کند.

(مساله ۲۳۰۱) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهداز کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می دهد از آن کس بگیرد.

(مساله ۲۳۰۲) حواله دهنده وطلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر وآن را معین نکند، حواله درست نیست.

(مساله ۲۳۰۳) اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید حواله صحیح می باشد.

(مساله ۲۳۰۴) طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

(مساله ۲۳۰۵) اگر بر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید.

(مساله ۲۳۰۶) بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، نمی توانند حواله را به هم بزنند وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعدا فقیر شود، طلبکار نمی تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد، اگرچه در آنوقت مالدار شده باشد، طلبکار می تواند حواله را به هم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

(مساله ۲۳۰۷) اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده، (در صورتی که قبول او در صحت حواله معتبر باشد) یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را به هم بزنند.

(مساله ۲۳۰۸) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده است، داده است، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش او داده، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

رهن

احکام رهن

(مساله ۲۳۰۹) رهن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد طلبش را از آن مال بدست آورد.
(مساله ۲۳۱۰) در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد و همین قـدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.
(مساله ۲۳۱۱) گرو دهنـده وکسـی که مال را گرو می گیرد بایـد مکلف وعاقل باشـند وکسـی آنان را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده سـفیه نباشد یعنی: مال خود رادر کارهای بیهوده مصـرف نکند وهم چنین باید از طرف حاکم شـرع از تصرف در مالش ممنوع نباشد.
(مساله ۲۳۱۲) انسـان مـالی را می توانـد گرو بگـذارد که شـرعا بتوانـد در آن تصـرف کنـد و اگر مال کس دیگر را، با اذن او گرو بگذارد، صحیح است.
(مساله ۲۳۱۳) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد پس اگر شراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نیست.
(مساله ۲۳۱۴) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال صاحب آن است.
(مساله ۲۳۱۵) طلبکار و بـدهکار نمی توانند مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسـی کنند، مثلا ببخشـند یا بفروشند. ولی اگر مالک آن را ببخشد یا بفروشد، بعد طلبکار بگوید راضی هستم اشکال ندارد.
(مساله ۲۳۱۶) اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد.
(مساله ۲۳۱۷) اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد طلبکار مطالبه کنـد و او ندهـد، طلبکار می توانـد مالی را که گرو برداشـته بفروشـد وطلب خود را بردارد وبایـد بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شـرع دسترسـی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع بنابر احتیاط لازم اجازه بگیرد.
(مساله ۲۳۱۸) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته وچیزهایی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشـد، طلبکـار نمی توانـد طلب خود را از او مطالبه کنـد ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته خانه واثاثیه هم باشـد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد.

ضامن شدن

احکام ضامن شدن

(مساله ۲۳۱۹) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسـی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد به طلبکـار بگویـد که من ضامن شـده ام طلب تو را بـدهم وطلبکار هم رضایت خود را بفهمانـد، ولی راضـی بودن بدهکار شرط نیست.
(مساله ۲۳۲۰) ضامن و طلبکار بایـد مکلف و عاقل باشـند و کسـی هم آنان را مجبور نکرده باشـد ونیز باید سـفیه نباشـند یعنی: مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند وطلبکار از تصرف در مالش شرعا ممنوع نباشد ولی این شرطها در بدهکار نیست مثلا اگر

کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است.

(مساله ۲۳۲۱) هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلا بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد من می دهم ضامن شدن او باطل است.

(مساله ۲۳۲۲) کسی که انسان ضامن بدهی او می شود باید بدهکار باشد، پس اگرکسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود.

(مساله ۲۳۲۳) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار وبدهکار وجنس بدهی همه معین باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام رامی دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم وده تومان پول طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم ومعین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.

(مساله ۲۳۲۴) اگر طلبکار ذمه ضامن را از تمام طلب خود بری کند، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر از مقداری بری کند، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

(مساله ۲۳۲۵) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

(مساله ۲۳۲۶) ضامن وطلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

(مساله ۲۳۲۷) هرگاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را به هم بزند وطلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند وبه ضامن شدن او راضی شود.

(مساله ۲۳۲۸) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد وطلبکار در آنوقت نداند وبعد ملتفت شود، می تواند ضامن بودن او را به هم بزند واگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود، ضامن قدرت پیدا کرده باشد احتیاط لازم این است که طلبکار ضمانت را به هم نزند.

(مساله ۲۳۲۹) اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.

(مساله ۲۳۳۰) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می تواند مقداری راکه ضامن شده پس از پرداخت آن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد وضامن، ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

کفالت

احکام کفالت

(مساله ۲۳۳۱) کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، بدست او بدهد وبه کسی که اینطور ضامن می شود کفیل می گویند.

(مساله ۲۳۳۲) کفالت درصورتی صحیح است که کفیل بهر لفظی اگر چه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی بدست تو بدهم وطلبکار هم قبول نماید.

(مساله ۲۳۳۳) کفیل باید مکلف وعاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند وبتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

(مساله ۲۳۳۴) یکی از پنج چیز، کفالت را به هم می زند:

اول – کفیل، بدهکار را بدست طلبکار بدهد.

دوم – طلب طلبکار داده شود.

سوم – طلبکار از طلب خود بگذرد.

چهارم – بدهکار بمیرد.

پنجم – طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

(مساله ۲۳۳۵) اگر کسی بزور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را بدست طلبکار بدهد ویا طلب طلبکار را بپردازد.

ودیعه

احکام ودیعه

(امانت)

(مساله ۲۳۳۶) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد واو هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می شود عمل نماید.

(مساله ۲۳۳۷) امانت دار وکسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ وعاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه وبچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

(مساله ۲۳۳۸) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است به ولی او برساند وچنانچه پیش از آن که به صاحبش یا به ولی طفل برساند تلف شود، باید عوض آن را بدهد مگر آن که به قصد حفظ ورساندن به آنان گرفته باشد که اگر در رساندن مال به آنان کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.

(مساله ۲۳۳۹) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، جایز نیست امانت را قبول کند مگر آن که حال خود را به صاحب مال اظهار دارد.

(مساله ۲۳۴۰) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد وبرود وآن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(مساله ۲۳۴۱) کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن راپس بگیرد وکسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(مساله ۲۳۴۲) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود وودیعه را به هم بزند، باید هرچه زود تر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند وخبر هم ندهد،

چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۳۴۳) کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید وطوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد وتلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۳۴۴) کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند وتعدی یعنی: زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود، ضامن نیست ولی اگر آن را در جایی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد وآن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۳۴۵) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند وبه کسی که امانت را قبول کرده بگوید: که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به جای دیگری ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود وبداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به جای دیگر که به نظر خودش برای حفظ بهتر باشد ببرد و اگر به آنجا ببرد وتلف شود ضامن نیست. ولی اگر نداند بچه جهت گفته که به جای دیگر نبرد چنانچه به جای دیگر ببرد وتلف شود، واجب است که عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۳۴۶) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد وچنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

(مساله ۲۳۴۷) اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را به ولی او برساند ویا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد ودر خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۳۴۸) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و در خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است. ولی اگر برای آن که می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و در خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود ضامن نیست.

(مساله ۲۳۴۹) اگر صاحب مال بمیرد وچند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان تحویل گرفتن مال را به او واگذار کرده اند. پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

(مساله ۲۳۵۰) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، هر کس که امانت در پیش او باشد باید هرچه زودتر آن را به صاحبش برساند.

(مساله ۲۳۵۱) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد، و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است واز امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند وگرنه باید وصیت کند وشاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال ومحل آن را بگوید.

(مساله ۲۳۵۲) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مساله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید بنابر احتیاط لازم عوضش را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ومرض او خوب شود، یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

(مساله ۲۳۵۳) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد.

(مساله ۲۳۵۴) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

(مساله ۲۳۵۵) عاریه دادن چیز غصبی وچیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید: به عاریه دادن راضی هستم.

(مساله ۲۳۵۶) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

(مساله ۲۳۵۷) اگر دیوانه وبچه وسفیه ومفلس مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست. اما اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد. و همچنین اگر مفلس با اذن غرما (طلبکاران) عاریه دهد.

(مساله ۲۳۵۸) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده ازآن هم زیاده روی ننماید و اتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست. ولی چنانچه شرط کند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۳۵۹) اگر طلا ونقره را عاریه نماید وشرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد صحت آن شرط اشکال دارد، ولی شرط سقوط یا اسقاط ما فی الذمه مانعی ندارد.

(مساله ۲۳۶۰) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

(مساله ۲۳۶۱) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

(مساله ۲۳۶۲) کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد وکسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد.

(مساله ۲۳۶۳) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره جهت استعمال و آلات لهو و قمار باطل است.

(مساله ۲۳۶۴) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای آبستن کردن حیوان ماده صحیح است.

(مساله ۲۳۶۵) اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل، یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف بشود، عاریه کننده ضامن نیست ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل، یا ولی او به جایی ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می برده مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد وبعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند ضامن است.

(مساله ۲۳۶۶) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلاـ ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید. اما اگر لباس نجس را عاریه دهد، لازم نیست نجس بودن آن را بگوید، هر چند بداند عاریه گیرنده با آن نماز می خواند.

(مساله ۲۳۶۷) چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

(مساله ۲۳۶۸) اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود عاریه دومی باطل نمی شود.

(مساله ۲۳۶۹) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند ونمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

(مساله ۲۳۷۰) اگر مالی را که می دانـد غصبی است عاریه کنـد واز آن اسـتفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض اسـتفاده ای را که عاریه کننـده برده، از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه کنـد و اگر از عاریه کننـده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

(مساله ۲۳۷۱) اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصـبی است و در دست او از بین برود، چنـانچه صـاحب مـال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید. ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلاو نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

نکاح

احکام نکاح

(ازدواج و زناشویی) بواسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود وآن بر دو قسم است: دائم وغیر دائم.

عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود وزنی را که به این قسم عقد می کنند زوجه دائمه می گویند.

و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی درآن معین شود، مثلا زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یکماه یا یکسال یا بیشتر عقد نمایند وزنی را که به این قسم عقد کنند متعه وصیغه می نامند.

احکام عقد

(مساله ۲۳۷۲) در زناشویی - چه دائم و چه غیر دائم - باید صـیغه خوانده شود وتنها راضی بودن زن ومرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن ومرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

(مساله ۲۳۷۳) وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

(مساله ۲۳۷۴) زن و مرد تا یقین نکننـد که وکیل آنان صـیغه را خوانده است نمی توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند. و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند. ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است.

(مساله ۲۳۷۵) اگر زنی، کسـی را وکیل کنـد که مثلا ده روزه او را به عقـد مردی درآورد وابتـدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد اورا ده روزه به عقد آن مرد در آورد ولی اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

(مساله ۲۳۷۶) یـک نفر می توانـد برای خوانـدن صـیغه عقـد دائم یا غیر دائم از طرف زن و مرد، وکیل شود. و نیز مرد می توانـد از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقـد کنـد. و همچنین زن می توانـد از طرف مرد وکیل شود که خود را به عقد او در آورد. ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد دائم

(مساله ۲۳۷۷) اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید:زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم (یعنی خودرا زن تو نمودم به مهری که معین شده)، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: قبلت التزویج (یعنی قبول کردم ازدواج را) عقد صحیح است واگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان صیغه عقد را بخوانند چنانچه مثلا اسم مرد احمد واسم زن فاطمه باشد ووکیل زن بگوید: زوجت موکلتی فاطمه موکلک احمد علی الصداق المعلوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قبلت التزویج لموکلی احمد علی الصداق المعلوم صحیح می باشد. و بهتر آن است لفظی که مردمی گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد، مثلا اگر زن زوجت می گوید مرد هم قبلت التزویج بگوید.

دستور خواندن عقد غیر دائم

(مساله ۲۳۷۸) اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند بعد ازآن که مدت ومهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: (زوجتک نفسی فی المده المعلومه علی المهر المعلوم) بعد بدون فاصله مرد بگوید: (قبلت) صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند واول، وکیل زن به وکیل مرد بگوید: (متعت موکلتی موکلک فی المده المعلومه علی المهر المعلوم) پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: (قبلت لموکلی هکذا) صحیح می باشد.

شرایط عقد

(مساله ۲۳۷۹) عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول - آن که به عربی صحیح خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند بهتر بلکه احوط آن است که کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند، لکن لازم نیست. و خودشان هم می توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

دوم - مرد و زن یا وکیل آنان که صیغه را می خوانند، قصد انشا داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند زن بگفتن (زوجتک نفسی) قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن (قبلت التزویج) زن بودن او را برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و وکیل زن صیغه را می خوانند، به گفتن (زوجت (الخ) وقبلت) قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

سوم - کسی که صیغه را می خواند عاقل وبنابر احتیاط لازم بالغ باشد چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم - اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنان صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند، مثلا اسم آنان را ببرند یا به آنان اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: (زوجتک احدی بناتی) یعنی: زن تو نمودم یکی از دخترانم را. و او بگوید (قبلت) یعنی: قبول کردم چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده اند عقد باطل است.

پنجم - زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهرا با کراهت اذن دهد ومعلوم باشد قلبا راضی است عقد صحیح است.

(مساله ۲۳۸۰) اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنای آن را عوض کند عقد باطل است.

(مساله ۲۳۸۱) کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائتش صحیح باشد ومعنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند، و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید می تواند عقد بخواند.

(مساله ۲۳۸۲) اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند، و بعدا زن و مرد بگویند: به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح

است.

(مساله ۲۳۸۳) اگر زن ومرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند، و بعد از خواندن عقد راضی شوند وبگویند: به آن عقد راضی هستیم، اگر عقد با قصد خوانده شده باشد، لازم نیست دوباره بخوانند اگرچه بهتر است.

(مساله ۲۳۸۴) پدر وجد پدری می توانند برای فرزند نابالغ، یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است همسر انتخاب کند، و بعد از آن که آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند، مفسده ای نداشته، نمی تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده ای داشته، می تواند آن را به هم بزند.

(مساله ۲۳۸۵) دختری که به حد بلوغ رسیده ورشیده است - یعنی: مصلحت خودرا تشخیص می دهد - اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، اجازه مادر و برادر لازم نیست.

(مساله ۲۳۸۶) اگر پدر وجد پدری غایب باشند، و اجازه گرفتن از آنان ممکن نباشد، و حاجت به تزویج باشد یا دختر باکره نباشد، اجازه پدر وجد لازم نیست.

(مساله ۲۳۸۷) اگر پدر، یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد. و همچنین پیش از بلوغ با قابلیت پسر برای استمتاع از او، و تمکین زوجه، باید از مال پسر نفقه او داده شود.

(مساله ۲۳۸۸) اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است. و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که بواسطه آنها می شود عقد را به هم زد

(مساله ۲۳۸۹) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را به هم بزند، به شرط آن که معلوم شود که عیب پیش از عقد بوده:

اول -دیوانگی.

دوم -مرض خوره.

سوم -مرض برص (پیسی).

چهارم -کوری.

پنجم -زمین گیر بودن.

ششم -آن که افضا شده باشد یعنی: راه بول و حیض یا راه حیض و غایط او یکی شده باشد.

هفتم -آن که گوشت، یا استخوانی در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

(مساله ۲۳۹۰) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه بوده است، یا بعد از عقد دیوانه شود، یا بفهمد که آلت مردی ندارد، یا مرضی دارد که نمی تواند وطی ونزدیکی نماید، یا این دو عیب بعد از عقد وپیش از وطی پیدا شود، یا بفهمد تخمهای او را پیش از عقد کشیده اند و امر را بر او مشتبه کرده باشند می تواند عقد را به هم بزند ولی در صورتی که مرد نمی تواند نزدیکی نماید زن اگر بخواهد فسخ نماید باید به حاکم شرعی رجوع نماید تا حاکم شرع تا یکسال به مرد مهلت دهد چنانچه نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کند پس از آن می تواند عقد را به هم بزند.

(مساله ۲۳۹۱) اگر مرد یا زن بواسطه یکی از عیبهایی که در دو مساله پیش گفته شد عقد را به هم بزند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

(مساله ۲۳۹۲) اگر بواسطه آن که مرد نمی توانـد وطی ونزدیکی کنـد، زن عقـد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر بواسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد مرد، یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست. و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عده ای از زنانی که ازدواج با آنان حرام است

(مساله ۲۳۹۳) ازدواج بـا زنهائی که با انسان محرم هسـتند مثل مادر وخواهر و دخترو عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر ومادر زن که حرام است.

(مساله ۲۳۹۴) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگرچه با او نزدیکی نکند، مادر ومادر مادر آن زن، و مادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.

(مساله ۲۳۹۵) اگر زنی را عقـد کنـد وبا او نزدیکی نمایـد، دختر و نوه دختری وپسری آن زن هرچه پایین رونـد، چه در وقت عقد باشند یا بعدا به دنیا بیایند به آن مرد محرم می شوند.

(مساله ۲۳۹۶) اگر بـا زنی که برای خود عقـد کرده نزدیکی نکرده باشـد، تـا وقتی که آن زن در عقـد اوست نمی توانـد با دختر او ازدواج کند.

(مساله ۲۳۹۷) عمه وخاله خود شـخص و عمه وخاله پدر، و عمه و خاله پدر پدر، و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر، هرچه بالا روند به انسان محرمند.

(مساله ۲۳۹۸) پدر وجد شوهر، هر چه بالا روند، و پسر ونوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند، چه در موقع عقد باشـند، یا بعدا بدنیا بیایند، به زن او محرم هستند.

(مساله ۲۳۹۹) اگر زنی را برای خود عقـد کنـد، خواه دائمه باشد، یا غیر دائمه تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

(مساله ۲۴۰۰) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتـاب طلاـق گفته می شود طلاق رجعی دهـد، در بین عـده نمی توانـد خواهر او را عقـد نمایـد. و اگر زنی را متعه کرده باشـد ومـدت او را بخشـیده یا تمام شـده باشـد، در عـده او بنابر احتیاط لازم نباید خواهر او را بگیرد، بلکه در عده طلاق بائن هم که بعدا بیان می شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید.

(مساله ۲۴۰۱) انسان نمی توانـد بـدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادرزاده او ازدواج کنـد، ولی اگر بـدون اجازه زنش آنان را عقـد نمایـد، و بعـدا زن بگویـد به آن عقـد راضـی هسـتم، اشـکال ندارد. لکن احتیاط مسـتحب موکد آن است که دوباره اورا عقد نماید.

(مساله ۲۴۰۲) اگر زن بفهمـد شوهرش برادر زاده یا خواهرزاده او را عقـد کرده وحرفی نزنـد، چنانچه بعـدا رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

(مساله ۲۴۰۳) اگر انسـان پیش از آن که دختر خـاله خود را بگیرد بـا مـادر او زنـا کنـد، دیگر نمی توانـد با او ازدواج نمایـد و بنابر احتیاط واجب دختر عمه نیز همین حکم را دارد.

(مساله ۲۴۰۴) اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید، و پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از ایشان به طلاق دادن جدا شود.

(مساله ۲۴۰۵) اگر با زنی غیر از عمه وخاله خود زنا کنـد، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد

نمایـد وبا او نزدیکی کند، و بعد با مادر او زنا کند آن زن بر او حرام نمی شود، و اما اگر بعد از عقد و پیش از آن که با او نزدیکی کند، با مادر او زنا نماید، احتیاط واجب آن است که آن زن را طلاق دهد ودیگر هم او را نگیرد.

(مساله ۲۴۰۶) زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زن کافره غیر اهل کتاب ازدواج نماید، ولی متعه کردن زن اهـل کتـاب ماننـد یهود و نصـاری مانعی نـدارد، بلکه جواز ازدواج آنان به طور دائم نیز خالی ازقوت نیست، ولی در صورت تمکن از ازدواج با مسلمه کراهت شدیده دارد، بلکه در این صورت احتیاط ترک نشود.

(مساله ۲۴۰۷) اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است، زنا کند آن زن بر او بنابراحتیاط واجب حرام می شود. و اگر با زنی که در عـده متعه، یـا طلاـق باین، یا عـده وفات است زنا کنـد، بعـدا می توانـد او را عقـد نمایـد، اگرچه احتیاط مسـتحب آن است که با او ازدواج نکند. و معنای طلاق رجعی وطلاق باین و عده متعه و عده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

(مساله ۲۴۰۸) اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند، بعدا می تواند آن زن را برای خود عقد نماید. ولی احتیاط مسـتحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید. و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

(مساله ۲۴۰۹) اگر زنی را که در عـده دیگری است برای خود عقـد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشـده، و بداننـد عقـد کردن زن در عـده حرام است، آن زن بر او حرام می شود، اگر چه مرد بعـد از عقـد بـا آن زن نزدیکی نکرده باشد.

(مساله ۲۴۱۰) اگر زنی را برای خود عقـد کنـد، و بعد معلوم شود که در عده بوده، در صورتی که با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام می شود، اگر چه هیچ کدام نمی دانسته اند که زن در عده است، و نمی دانسته اند عقد کردن زن در عده حرام است.

(مساله ۲۴۱۱) اگر انسـان بدانـد زنی شوهر دارد و با او ازدواج کنـد، چه با او نزدیکی کرده باشـد یا نه، واجب است فورا از او جـدا شود، وبعـدا هم او را برای خود عقـد نکنـد. وچنانچه نداند که شوهر دارد وبا او ازدواج کند، پس اگر دخول واقع شود آن زن بر او حرام ابدی می شود، و اگر پیش از دخول متوجه شد، واجب است از او جدا شود، ولی بعدا می تواند او را برای خود عقد کند.

(مساله ۲۴۱۲) زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی شود، و چنانچه توبه نکند وبر عمل خود باقی باشد، اگر مشهور به زانیه بودن شود، احتیاط لازم آن است که شوهر، او را طلاق دهد، و تا توبه نکند او را نگیرد، ولی باید مهرش را بدهد.

(مساله ۲۴۱۳) زنی را که طلاق داده اند وزنی که متعه بوده وشوهرش مدت او را بخشیده، یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند وبعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم، عده شوهر اول تمام بوده، یا از راه غفلت یا معصیت در عده، شوهر کرده، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مساله ۲۴۱۴) مادر و خواهر و دختر پسـری که لواط داده، بر لواط کننـده درصورتیکه بالغ بوده حرام است، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شود.

(مساله ۲۴۱۵) اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسـی ازدواج نماید، وبعد از ازدواج ودخول به زوجه، با آن کس لواط کند، آنان بر او حرام نمی شوند. و اگر بعد از عقد وپیش از دخول لواط کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می شود.

(مساله ۲۴۱۶) اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است، با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است. و چنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را برای خود عقد کند.

(مساله ۲۴۱۷) اگر زنی کـه در حـال احرام است بـا مردی که در حـال احرام نیست ازدواج کنـد، عقـد او باطـل است. و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، باید بعدا با آن مرد ازدواج نکند.

(مساله ۲۴۱۸) اگر مرد طواف نسا را که یکی از کارهای حج است به جا نیاورد، زنش که بواسـطه احرام بر او حرام شده بود، حلال نمی شود. و نیز اگر زن طواف نسا نکنـد، شوهرش که بواسـطه احرام بر او حرام شده بود، حلال نمی شود. ولی اگر بعدا طواف نسـا

را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند.

(مساله ۲۴۱۹) اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، نباید پیش از آن که نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی ودخول کند، و اگر پیش از آنکه نه سالش تمام شود با او نزدیکی کرد ظاهر این است که موجب حرمت نزدیکی با او بعد از نه سال نمی شود اگرچه احتیاط این است که تا آخر عمر خصوصا اگر افضا نموده باشد از دخول به او با رضایت او خودداری نماید و الا او را طلاق دهد.

(مساله ۲۴۲۰) زنی که شوهرش او را سه مرتبه طلاق داده بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند، بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم وگذشتن مقدار عده او، شوهر اول می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

(مساله ۲۴۲۱) زنی که عقد دائم شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا ولباس و منزل او بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد، یا نداشته باشد مدیون زن است.

(مساله ۲۴۲۲) اگر زن در کارهایی که در مساله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند، گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود.

(مساله ۲۴۲۳) مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

(مساله ۲۴۲۴) مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست، ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

(مساله ۲۴۲۵) زنی که از شوهر اطاعت می کند و شوهر خرج او را نمی دهد، اگر ممکن است می تواند خرج خود را بدون اجازه از مال او بردارد، و اگر ممکن نیست، چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، اگر نمی تواند با اطاعت شوهر تهیه معاش کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است، اطاعت از شوهر بر او واجب نیست.

(مساله ۲۴۲۶) اگر مرد بیش از یک زن دائمی داشته باشد، و نزد یکی از آنها یک شب بماند باید نزد دیگران نیز در چهار شب یک شب بماند، بلکه اگر یک زن داشته باشد نیز بنابر احتیاط مستحب.

(مساله ۲۴۲۷) شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال جوان خود را ترک کند، بلکه بنابر احتیاط بیش از این مدت نزدیکی با عیال پیر خود را نیز ترک نکند.

(مساله ۲۴۲۸) اگر در عقد دائم، مهر را معین نکنند، عقد صحیح است. و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنانی که مثل او هستند بدهد.

(مساله ۲۴۲۹) اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد. چه نداشته باشد. ولی اگر پیش از گرفتن مهربه نزدیکی راضی شود، وشوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه یا عقد غیر دائم

(مساله ۲۴۳۰) متعه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

(مساله ۲۴۳۱) واجب است که شوهر بیش از چهار ماه نزدیکی با متعه خود را اگر جوان باشد ترک نکند. وبنابر احتیاط بیش از این مدت، نزدیکی با متعه پیر خود را نیز ترک نکند.

(مساله ۲۴۳۲) زنی که متعه می شود، اگر در عقـد شـرط کنـد که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شـرط او صـحیح است، و شوهر فقط می تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعدا به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

(مساله ۲۴۳۳) زنی که متعه شده، اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد.

(مساله ۲۴۳۴) زنی که متعه شده، حق همخوابی ندارد، و از شوهر ارث نمی برد، و شوهر هم از او ارث نمی برد.

(مساله ۲۴۳۵) زنی که متعه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صـحیح است، و برای آن که نمی دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی کند.

(مساله ۲۴۳۶) زنی که متعه شده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. ولی اگر بواسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می رود، بیرون رفتن او حرام است.

(مساله ۲۴۳۷) اگر زنی مردی را وکیل کنـد، که به مدت و مبلغ معین او را برای خود متعه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد، یا به غیر از مـدت یا مبلغی که معین شـده او را متعه کنـد، وقتی که آن زن فهمیـد، اگر بگوید راضـی هستم عقد صـحیح وگرنه باطل است.

(مساله ۲۴۳۸) اگر پـدر یا جـد پدری برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی رابه عقد پسـر نابالغ خود درآورد کافی است. ونیز می تواند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورد، ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد.

(مساله ۲۴۳۹) اگر پـدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است ونمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسـی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود، وچنانچه بعـدا معلوم شود که در موقع عقـد، آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است، وکسانی که بواسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمند.

(مساله ۲۴۴۰) اگر مرد مـدت متعه زن را ببخشـد، چنانچه با او نزدیکی کرده، بایـد تمام چیزی را که قرار گذاشـته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده، باید نصف آن را بدهد.

(مساله ۲۴۴۱) مرد می تواند زنی را که متعه او بوده وهنوز عده اش تمام نشده، به عقد دائم خود در آورد.

احکام نگاه کردن

(مساله ۲۴۴۲) نگاه کردن به بدن زن نامحرم ودختری که نه سالش تمام نشده، ولی خوب وبد را می فهمد، و نگاه کردن به او عادتا امکان تهییج وتحریک شهوت دارد، و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت وچه بدون آن حرام است. و نگاه کردن به صورت و دست آنان اگر به قصـد لـذت باشـد حرام است، و بدون قصد لذت هم بنابر احتیاط ترک آن لازم است. و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می باشد.

(مساله ۲۴۴۳) اگر انسان بـدون قصـد لـذت به صورت و دست زنان کفار و جاهائی از بدنشان که عادت بر نپوشاندن آن دارند، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد، اشکال ندارد.

(مساله ۲۴۴۴) زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه احتیاط واجب آن است که از پسـری هم که بالغ نشده، ولی

خوب و بد رامی فهمد و از نگاه کردن تحریک و تهییج شهوت او عادتا ممکن باشد، بدن و موی خود را بپوشاند.

(مساله ۲۴۴۵) نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عورت بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آینه یا آب صاف و مانند اینها باشد. ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(مساله ۲۴۴۶) مرد وزنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذت نداشته باشند می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند اگرچه احتیاط این است که به مابین ناف و زانوها نگاه نکنند.

(مساله ۲۴۴۷) مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند، و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

(مساله ۲۴۴۸) مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد، و اگر زن نامحرمی را بشناسد، نباید به عکس او خصوصا در مواردی که معرض هتک و فساد باشد نگاه کند.

(مساله ۲۴۴۹) اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد یا زن نرسد، و همچنین است اگر مرد بخواهد در حال ناچاری مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

(مساله ۲۴۵۰) اگر مرد برای معالجه زن نا محرم ناچار باشد که او را نگاه کند، ودست به بدن او بزند اشکال ندارد. ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند.

(مساله ۲۴۵۱) اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشویی

(مساله ۲۴۵۲) کسی که بواسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد.

(مساله ۲۴۵۳) اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد، و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند به نسبت تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره از مهر کم نماید و بنابر احتیاط اگر میخواهد از او جدا شود او را طلاق دهد.

(مساله ۲۴۵۴) بودن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست، ودیگری هم نمی تواند وارد شود حرام است، چه به ذکر خدا مشغول باشند یا به صحبت دیگر، خواب باشند یا بیدار، و نمازشان هم در آنجا صحیح نیست. ولی اگر طوری باشد که کسی دیگر بتواند وارد شود، یا بچه ای که خوب و بد را می فهمد درآنجا باشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۴۵۵) اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند، و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است و مهر را هم باید بدهد.

(مساله ۲۴۵۶) مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی:حکمی را که مسلمانان جز دین اسلام می دانند مثلا واجب بودن نماز و روزه را انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است مرتد می شود.

(مساله ۲۴۵۷) اگر زن پیش از آن که شوهرش با او نزدیکی کند، بطوری که در مساله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می گردد. و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، ولی یائسه باشد یعنی: اگر سیده است شصت سال، و اگر سیده نیست پنجاه سال او تمام شده باشد، اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد. و اگر تا آخر عده مرتد بماند عقد باطل است و اگر در بین عده مسلمان شود بنابر مشهور عقد باقی است و مراعات احتیاط لازم است.

(مساله ۲۴۵۸) مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عده وفات نگهدارد. و در اصطلاح به چنین شخصی مرتد فطری می گویند.

(مساله ۲۴۵۹) مردی که از پدر ومادر غیر مسلمان بدنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود، و یا زنش

یائسه باشـد عقـد او باطل می گردد. و اگر بعـد از نزدیکی مرتد شود، وزن او در سن زنانی باشد که حیض می بینند، باید آن زن به مقـدار عـده طلاق که در احکام طلاق گفته می شود عـده نگهـدارد، پس اگر پیش از تمام شـدن عـده، شوهر او مسـلمان شود بنابر مشهور عقد او باقی است لکن مراعات احتیاط لازم است و در اصطلاح به چنین شخصی مرتد ملی می گویند.

(مساله ۲۴۶۰) اگر زن در عقـد با مرد شـرط کنـد، که اورا از شـهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کنـد، نبایـد زن را از آن شـهر بدون رضایت او بیرون ببرد.

(مساله ۲۴۶۱) اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشـته باشد، شوهر بعدی می تواند آن دختر را برای پسـر خود که از آن زن نیست عقد کند. و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

(مساله ۲۴۶۲) اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن، یا مردی که با او زنا کرده، یا هر دوی آنان مسـلمان باشـند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند.

(مساله ۲۴۶۳) اگر کسی با زنی که شوهر نـدارد، و در عـده کسـی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند وبچه از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

(مساله ۲۴۶۴) اگر مرد نداند که زن در عـده است یا ندانـد که عقـد در عـده حرام است و با او ازدواج کنـد، چنانچه زن هم نـداند وبچه ای از آنان بدنیا آید، حلال زاده است و شـرعا فرزند هر دو می باشد ولی اگر زن می دانسـته که در عده است ومی دانسته که عقد در عده حرام است شرعا بچه، فرزند پدر است و در هر دوصورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند.

(مساله ۲۴۶۵) اگر زن بگویـد یائسه ام نبایـد حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم یا در عده نیسـتم حرف او قبول می شود.

(مساله ۲۴۶۶) اگر بعـد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد، کسـی بگوید آن زن شوهر داشـته، و زن بگوید نداشـتم، چنانچه شـرعا ثابت نشود که زن شوهر داشته، نباید حرف آن کس را قبول کرد.

(مساله ۲۴۶۷) تا دو سال پسـر یا دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادر جدا کند و سزاوار و بلکه احتیاط این است که تا هفت سال آنها تمام نشده آنها را از مادر جدا نکند و رعایت این احتیاط در مورد دختر موکد است.

(مسـاله ۲۴۶۸) مسـتحب است در شـوهر دادن دخـتر کـه بـالغه اسـت، یعنی مکلـف شـده عجلـه کننـد، حضـرت صـادق (علیه السلام)فرمودند: یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

(مساله ۲۴۶۹) اگر زن مهر خـود را به شوهر صـلح کنـد که زن دیگر نگیرد، بایـد زن مهر را نگیرد، و شوهر هم بـا زن دیگر ازدواج نکند.

(مساله ۲۴۷۰) کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه ای پیدا کند، آن بچه، حلال زاده است.

(مساله ۲۴۷۱) هرگاه شوهر در روزه ماه رمضان، یا در حال حیض زنش با او نزدیکی کنـد معصـیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان بدنیا آید حلال زاده است.

(مساله ۲۴۷۲) زنی که یقین دارد شوهرش در سـفر مرده، اگر بعـد از عـده وفـات که مقـدار آن در احکام طلاق گفته خواهـد شـد، شوهر کنـد وشوهر اول از سـفر برگردد، بایـد از شوهر دوم جـدا شود و به شوهر اول حلال است ولی اگر شوهر دوم بـا او نزدیکی کرده باشـد، زن بایـد عـده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را بدهد و اگر مهر المسـمای او با مهر المثل تفاوت دارد در تفاوت آن بنابر احتیاط با هم مصالحه نمایند ولی خرج عده ندارد.

احکام شیر دادن

(مساله ۲۴۷۳) اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مساله ۲۴۸۳ گفته خواهد شد شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می شود:

اول –خود زن و او را مادر رضاعی می گویند.

دوم –شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می گویند.

سوم –پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم –بچه هایی که از آن زن بدنیا آمده اند، یا بدنیا می آیند.

پنجم –بچه های اولاد آن زن هرچه پایین روند، چه از اولاد او بدنیا آمده، یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند.

ششم –خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هفتم –عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هشتم –دایی و خاله آن زن اگرچه رضاعی باشند.

نهم –اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند.

دهم –پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

یازدهم –خواهر وبرادر شوهری که شیر مال اوست اگر چه خواهر وبرادر رضاعی او باشند.

دوازدهم –عمو و عمه و دایی و خاله شوهری که شیر مال اوست هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند و نیز افراد دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود، بواسطه شیر دادن محرم می شوند.

(مساله ۲۴۷۴) اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مساله ۲۴۸۳ گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترانی که از آن زن بدنیا آمده اند ازدواج کند و نیز نمی تواند دختران شوهری را که شیر مال او است، اگر چه دختران رضاعی او باشند برای خود عقد نماید ولی جایز است با دختران رضاعی آن زن ازدواج کند اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند.

(مساله ۲۴۷۵) اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مساله ۲۴۸۳ گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید، و نیز خویشان شوهر به خواهر وبرادر آن بچه محرم نمی شود.

(مساله ۲۴۷۶) اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود. ونیز خویشان آن زن به برادر وخواهر بچه ای که شیر خورده محرم نمی شوند.

(مساله ۲۴۷۷) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند، و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

(مساله ۲۴۷۸) اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

(مساله ۲۴۷۹) انسان نمی تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند، و نیز اگر زن پدر انسان، از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید. و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر، یا مادر بزرگ، یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

(مساله ۲۴۸۰) با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادر، او را شیر کامل داده، نمی شود ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهر زاده، یا برادر زاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان، آن دختر را شیر داده باشد.

(مساله ۲۴۸۱) اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود. و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود

حرام نمی شود.

(مساله ۲۴۸۲) اگر زن پـدر دختری، بچه شوهر آن دختر را از شـیر آن پدر شـیر دهد آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

(مساله ۲۴۸۳) شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اول – بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

دوم – شـیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شـیر بچه ای را که از زنا بدنیا آمده به بچه دیگر بدهند، بواسـطه آن شـیر، بچه به کسـی محرم نمی شود.

سوم – بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

چهارم – شیر، خالص باشد و با چیز دیگری مخلوط نباشد.

پنجم – شـیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شـیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبسـتن شود وتا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشـته باقی باشد ومثلا هشت دفعه پیش از زاییدن از شـیر شوهر اول وهفت دفعه بعد از زاییدن از شـیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

ششم – بچه بواسـطه مرض شـیر را قی نکنـد و اگر قی کند بنابر احتیاط واجب کسانی که بواسطه شـیر خوردن به آن بچه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند ونگاه محرمانه هم با او ننمایند.

هفتم – پـانزده مرتبه، یـا یـک شـبانه روز بطوری که در مساله بعـد گفته می شود شـیر سـیر بخورد، یا مقـداری شـیر به او بدهنـد که بگویند: از آن شـیر اسـتخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که بواسطه شیر خوردن با او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند.

هشـتم – دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شـیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلا پیش از تمام شـدن دو سال، چهارده مرتبه وبعـد از آن، یک مرتبه شـیر بخورد به کسـی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زاییـدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد وبچه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد بنابر احتیاط لازم محرم می شود ولی احتیاط به ترک نظر کسانی که به این رضاع به او محرم شده اند ترک نشود.

(مساله ۲۴۸۴) بایـد بچه در بین یک شـبانه روز، غذا یا شـیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشـکال نـدارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شـیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شـیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصـله شـیر بخورد، ولی اگر در بین شـیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

(مساله ۲۴۸۵) اگر زن از شـیر شوهر خود بچه ای را شـیر دهد، بعد شوهر دیگر کندو از شـیر آن شوهر هم بچه دیگری را شـیر دهد آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند.

(مساله ۲۴۸۶) اگر زن از شـیر یک شوهر چنـدین بچه را شـیر دهـد، همه آنان به یکـدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شـیر داده محرم می شوند.

(مساله ۲۴۸۷) اگر کسـی چنـد زن داشـته باشـد، و هر کـدام آنـان با شـرایطی که گفتیم بچه هایی را شـیر دهـد، همه آن بچه ها به

یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنان محرم می شوند.

(مساله ۲۴۸۸) اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از آنان بچه ای را مثلا هشت مرتبه ودیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی شود.

(مساله ۲۴۸۹) اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر وبرادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند ولی احتیاط مستحب آن است که با یکدیگر ازدواج نکنند.

(مساله ۲۴۹۰) انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنانی که بواسطه شیرخوردن، خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند، احتیاط واجب آن است که دختر و خواهر و مادر ومادر بزرگ آن پسر را که رضاعی هستند یعنی بواسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده اند، برای خود عقد نکند.

(مساله ۲۴۹۱) زنی که برادر انسان را شیر داده، به انسان محرم نمی شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

(مساله ۲۴۹۲) انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند، یعنی بواسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند. و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده در اختیار هر یک از آنها مخیر است ولی احتیاط ترک نشود به طلاق هر دو و عقد جدید به یکی از آنها. و اگر دریک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل می باشد.

(مساله ۲۴۹۳) اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که گفته می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود، اگر چه بهتر آن است که احتیاط کند.

اول - برادر وخواهر خود را.

دوم - عمو و عمه و دایی و خاله خود را.

سوم - اولاد عمو و اولاد دایی خود را.

چهارم - برادر زاده خود را.

پنجم - برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

ششم - خواهر زاده خود، یا خواهر زاده شوهرش را.

هفتم - عمو و عمه و دایی و خاله شوهرش را.

هشتم - نوه زن دیگر شوهر خود را.

(مساله ۲۴۹۴) اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به او محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

(مساله ۲۴۹۵) مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی شود.

آداب شیر دادن

(مساله ۲۴۹۶) برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست. و سزاوار است که مادر برای شیردادن از شوهر خود مزد نگیرد، وخوب است که شوهر مزد بدهد. و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

(مساله ۲۴۹۷) مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دوازده امامی، ودارای عقل وعفت و صورت نیکو باشد، و مکروه

است کم عقل، یا غیر دوازده امامی یا بـد صورت، یا بـد خلق، یا زنا زاده باشـد. و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که شـیرش از بچه ای است که از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

(مساله ۲۴۹۸) مستحب است از زن جلوگیری کرد که هر بچه ای را شیر ندهد. زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده، و بعدا دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

(مساله ۲۴۹۹) کسانی که بواسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می کنند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند، و حقوق خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

(مساله ۲۵۰۰) در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

(مساله ۲۵۰۱) اگر بواسـطه شـیر دادن، حق شوهر از بین نرود، زن می توانـد بدون اجازه شوهر، بچه دیگری را شـیر دهد، ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که بواسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود، مثلا اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد.

(مساله ۲۵۰۲) اگر کسـی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیر خواری را مثلا دو روزه برای خود عقد کند، و در آن دو روز با شرایطی که در مساله ۲۴۸۳ گفته شد، زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

(مساله ۲۵۰۳) اگر مرد پیش از آن کـه زنی را برای خـود عقـد کنـد، بگویـد: بواسـطه شـیر خـوردن، آن زن بر او حرام شـده - مثلا بگویـد شـیر مادر او را خورده، چنانچه تصـدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند. و اگر بعد از عقد بگوید وخود زن هم حرف او را قبول نمایـد، عقـد باطـل است. پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشـد، یا نزدیکی کرده باشـد ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بدانـد بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را بدهد، و اگر مهر المثل او با مهر المسمی تفاوت دارد، در مقدار تفاوت با هم مصالحه نمایند.

(مساله ۲۵۰۴) اگر زن پیش از عقد بگوید: بواسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کنـد. و اگر بعـد از عقـد بگویـد، مثل صورتی است که مرد بعـد از عقـد بگویـد که زن بر او حرام است، وحکم آن در مساله پیش گفته شد.

(مساله ۲۵۰۵) شیردادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

اول - خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند.

دوم - شـهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن عادله، ولی بایـد شـرایط شـیر دادن را هم بگویند مثلا بگویند: ما دیده ایم که فلان بچه بیست وچهار ساعت از پسـتان فلان زن شـیر خورده، و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شـرایط را که در مساله ۲۴۸۳ گفته شد شرح دهند.

(مساله ۲۵۰۶) اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شـیرخورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

طلاق

احکام طلاق

(مساله ۲۵۰۷) مردی که زن خود را طلاق می دهـد، بایـد بالغ وعاقل باشد، و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

(مساله ۲۵۰۸) زن باید در وقت طلاق از خون حیض ونفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد. و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود.

(مساله ۲۵۰۹) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اول –آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوم –آن که معلوم باشـد آبسـتن است، و اگر معلوم نباشـد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهـد، بعـد بفهمد آبسـتن بوده، احتیاط مستحب آن است که دوباره او را طلاق دهد ولی قبل از طلاق دوم با او معامله زن و شوهری ننماید.

سوم –آن که مرد بواسطه غایب بودن، نتواند بفهمد که زن از خون حیض یا نفاس پاک است یا نه.

(مساله ۲۵۱۰) اگر زن را از خون حیض پاک بدانـد و طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق باطل است. و اگر او را در حیض بداند وطلاقش دهد، بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق صحیح است.

(مساله ۲۵۱۱) کسـی که می دانـد زنش در حـال حیض یـا نفاس است، اگر غایب شود- مثلا مسافرت کنـد – وبخواهـد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولا زن از حیض یا نفاس پاک می شود صبر کند، و بعد طلاق دهد.

(مساله ۲۵۱۲) اگر مردی که غایب است، بخواهـد زن خود را طلاق دهـد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفـاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه های دیگری باشـد که در شـرع معین شـده، بایـد تا مـدتی که معمولا زنان از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند.

(مساله ۲۵۱۳) اگر بـا عیـالش که از خون حیض ونفاس پاک است، نزدیکی کنـد وبخواهـد طلاقش دهـد، بایـد صبر کنـد تا دوباره حیض ببینـد و پاک شود، و همچنین اگر در حال حیض یا نفاس با او نزدیکی کند، نمی تواند در پاکی بعد از آن حیض یا نفاس او را طلاق دهد، اگر چه در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا آبسـتن است، یا این که یائسـه شده، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد.

(مساله ۲۵۱۴) اگر با زنی که از خون حیض ونفاس پاک است نزدیکی کند، و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابراحتیاط مستحب دوباره او را طلاق دهد.

(مساله ۲۵۱۵) اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند ومسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، بایـد بقدری که زن معمولا بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود، صبر کند و بنابر احتیاط واجب این مدت کمتر از یک ماه نباشد.

(مساله ۲۵۱۶) اگر مرد بخواهـد زن خود را که بواسـطه اصـل خلقت یـا مرضـی حیض نمی بینـد طلـاق دهـد، بایـد از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید، و بعد او را طلاق دهد.

(مساله ۲۵۱۷) طلاق باید به صـیغه عربی صحیح به کلمه طالق خوانده شود، و دو مرد عادل آن را بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخوانـد و اسم زن او مثلا فاطمه باشد، باید بگوید: (زوجتی فاطمه طالق) یعنی: زن من فاطمه رها است. و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: (زوجه موکلی فاطمه طالق).

(مساله ۲۵۱۸) زنی که متعه شـده، مثلا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد، و رها شدن او به این است که مدتش

تمام شود، یا مرد مـدت را به او ببخشـد، به این ترتیب که بگویـد: مدت را به تو بخشـیدم. و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عده طلاق

(مساله ۲۵۱۹) زنی که نه سالش تمام نشـده و نیز زن یائسه عده ندارد، یعنی: اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فورا شوهر کند.
(مساله ۲۵۲۰) زنی که نه سالش تمام شـده و یائسه نیست، و شوهرش با او نزدیکی کنـد اگر طلاقش دهـد، بعـد از طلاق بایـد عده نگهـدارد یعنی: بعـد از آن که در پاکی طلاقش داد، ومقداری هر چند کم باشد بعد از طلاق پاك بود، بقدری صبر کند که دو بار حیض ببینـد و پـاك شود، وهمین که حیض سوم را دیـد عـده او تمـام می شود ومی توانـد شوهر کنـد، ولی اگر بعـد از عقـد بـا او نزدیکی نکرده باشد و طلاقش بدهد عده ندارد یعنی: می تواند بعد از طلاق فورا شوهر کند.
(مساله ۲۵۲۱) زنی که حیض نمی بینـد، اگر در سن زنانی باشـد که حیض می بیننـد، چنانچه شوهرش او را طلاق دهـد، باید بعد از طلاق سه ماه عده نگهدارد.
(مساله ۲۵۲۲) زنی که عـده او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی: از موقعی که ماه دیده می شود، تا سه ماه عـده نگهـدارد. و اگر در بین ماه طلاقش بدهنـد، بایـد باقی ماه را با دو ماه بعـد از آن، و نیز کسـری ماه اول را از ماه چهارم عده نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلا اگر غروب روز بیسـتم ماه طلاقش بدهند، و آن ماه بیست ونه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعـد از آن وبیست روز از ماه چهارم عـده نگهدارد، و احتیاط مسـتحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عده نگهدارد، تا با مقداری که از ماه اول عده نگهداشته سی روز شود.
(مساله ۲۵۲۳) اگر زن آبستن را که حملش از شوهرش است طلاق دهند، عده اش تا دنیا آمدن، یا سقط شدن بچه او است، بنابراین اگر مثلا یک ساعت بعـد از طلاق بچه او به دنیا بیایـد، عـده اش تمام می شود، و اگر حمل از شوهرش نباشد خواه از زنا باشد یا از شبهه، به وضع حمل عده طلاق تمام نمی شود، بلی عده وطی به شبهه به وضع حمل تمام می شود، و زنا عده ندارد.
(مساله ۲۵۲۴) زنی که نه سـالش تمام شـده و یائسه نیست، اگر متعه شود مثلا یک ماهه یا یک ساله شوهر کنـد، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید، و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد، باید عده نگهدارد، پس اگر حیض می بیند، واجب است به مقـدار دو حیض عـده نگهـدارد، و اگر حیض نمی بیند، باید چهل وپنج روز از شوهر کردن خودداری نماید و اگر آبسـتن باشـد بنابر احتیاط لازم هر کدام از زائیدن و چهل و پنج روز را که بیشتر است عده قرار دهد.
(مساله ۲۵۲۵) ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند، یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عده زنی که شوهرش مرده

(مساله ۲۵۲۶) زنی که شـوهرش مرده اگر آبسـتن نباشـد، بایـد چهـار مـاه و ده روز عـده نگهـدارد یعنی: از شوهر کردن خودداری نمایـد، اگرچه یائسه یا متعه باشـد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، و اگر آبسـتن باشد، باید تا موقع وضع حمل عده نگهدارد. ولی اگر پیش از گذشـتن چهار ماه و ده روز، بچه اش بـدنیا بیایـد باید تا چهار ماه و ده روز پس از مرگ شوهرش صبر کند، و این

عده را عده وفات می گویند.

(مساله ۲۵۲۷) زنی که در عده وفات می باشد، حرام است لباس الوان بپوشد وسرمه بکشد، وهمچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود، بر او حرام می باشد.

(مساله ۲۵۲۸) اگر زن یقین کند که شوهرش مرده، و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعدا مرده است، بایـد از شوهر دوم جدا شود، و در صورتی که آبستن باشد به مقداری که در عده طلاق گفته شد یعنی: تا موقع زاییدن برای شوهر دوم عـده طلاق، و بعـد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد، و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عده وفات وبعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد، و ابتدای عده وفات را از موقعی که خبر صحیح وفات شوهر به او رسیده قرار دهد.

(مساله ۲۵۲۹) ابتدای عده وفات از موقعی است، که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

(مساله ۲۵۳۰) اگر زن بگوید عده ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود: اول -آن که مورد تهمت نباشد.

دوم -آن که از طلاق یا مردن شوهر بقدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

(مساله ۲۵۳۱) طلاق بائن آن است که بعـد از طلاق، مرد حق نـدارد به زن خود رجوع کند یعنی: نمی تواند بدون عقد او را به زنی قبول نماید، وآن بر پنج قسم است:

اول - طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

دوم - طلاق زنی که یائسه باشد.

سوم - طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم - طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند.

پنجم -طلاق خلع ومبارات.

واحکام اینها بعـدا گفته خواهـد شـد، و غیر اینها طلاق رجعی است، که بعـد از طلاق تا وقتی زن در عـده است، مردمی توانـد به او رجوع نماید.

(مساله ۲۵۳۲) کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصل گفته شده، و از جمله آنها فحاشی و رفت وآمد با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون برود.

احکام رجوع کردن

(مساله ۲۵۳۳) در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند:

اول - حرفی بزند که معنایش این باشد، که او را دوباره زن خود قرار داده است.

دوم - کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

(مساله ۲۵۳۴) برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهـد بگیرد، یا به زن خبر دهـد، بلکه اگر بـدون این که کسـی بفهمد، بگوید: به زنم رجوع کردم صحیح است، ولی اگر بعد از تمام شدن عده، مرد بگوید که در عده رجوع نموده ام، لازم است اثبات نماید.

(مساله ۲۵۳۵) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند اگرچه باید رجوع ننماید ولی حق رجوع او از بین نمی رود و اگر رجوع کرد رجوع محقق می شود.

(مساله ۲۵۳۶) اگر زنی را دو مرتبه طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو مرتبه او راطلاق دهد، و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم، آن زن بر او حرام است. ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با پنج شرط به شوهر اول حلال می شود، یعنی: می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اول –آن که عقد شوهر دوم عقد دائم باشد، و اگر مثلا یک ماهه یا یک ساله اورا عقد کند بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اول نمی تواند او را عقد کند.

دوم –آن که شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند، و بنابر احتیاط واجب نزدیکی از جلو باشد و انزال هم بنماید.

سوم – آن که شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم – عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

پنجم – آنکه بنابر احتیاط شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

(مساله ۲۵۳۷) طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست، و مهر یا مال دیگر خود رابه او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند.

(مساله ۲۵۳۸) اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند، چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد، پس از بذل می گوید: (زوجتی فاطمه خالعتها علی ما بذلت هی طالق) یعنی: زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است.

(مساله ۲۵۳۹) اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد، و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاـ اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل صیغه طلاق را این طور می خواند: (عن موکلتی فاطمه بذلت مهرها لموکلی محمد لیخلعها علیه). پس از آن بدون فاصله می گوید: (زوجه موکلی خالعتها علی ما بذلت هی طالق). و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر، چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلا اگر صد تومان داده باید بگوید: (بذلت ماه تومان).

طلاق مبارات

(مساله ۲۵۴۰) اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند، و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

(مساله ۲۵۴۱) اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: (بارات زوجتی فاطمه علی ما بذلت فهی طالق) یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل آنچه بذل کرده او، پس او رهاست و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: (بارات زوجه موکلی فاطمه علی ما بذلت فهی طالق) ودر هردو صورت اگر به جای کلمه (علی ما بذلت (بمابذلت)) بگوید، اشکال ندارد.

(مساله ۲۵۴۲) صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی خوانده شود. ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد، مثلا به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

(مساله ۲۵۴۳) اگر زن در بین عده طلاق خلع، یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند، و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

(مساله ۲۵۴۴) مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد. ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

(مساله ۲۵۴۵) اگر با زن نامحرمی به گمان این که عیال خود اوست، نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عده نگهدارد.

(مساله ۲۵۴۶) اگر با زنی که می داند عیالش نیست زنا کند، چنانچه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، لازم نیست عده نگهدارد، و در صورتی که زن گمان کند شوهرش می باشد، احتیاط مستحب نگهداشتن عده است.

(مساله ۲۵۴۷) اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد، و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

(مساله ۲۵۴۸) هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلا شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است. ولی چنانچه شرط کند وکالت فعلی خود را از طرف شوهر به این که در ضمن عقد شرط شود، که مثلا زن از حین عقد وکیل باشد که اگر شوهر مسافرت کند یا مثلا تا شش ماه خرجی ندهد، طلاق خود را بدهد، این شرط صحیح است، و تا شوهر او را عزل نکرده، و یا عزلش از وکالت به او نرسیده، چنانچه خود را طلاق دهد صحیح است. ولی چنانچه وکالت معلق بر خرجی ندادن یا مسافرت شوهر باشد صحیح نیست.

(مساله ۲۵۴۹) زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

(مساله ۲۵۵۰) پدر و جد پدری دیوانه، که دیوانگی او متصل به زمان صغیر بودنش باشد، می توانند زن او را طلاق بدهند. و اگر متصل نباشد با حاکم شرع است. و احتیاط لازم آن است که حاکم شرع هم از آنان اذن بگیرد.

(مساله ۲۵۵۱) اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را متعه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جز مدت عقد باشد، مثلا برای پسر چهارده ساله اش زنی را دو ساله متعه کند، چنانچه صلاح بچه باشد، می تواند مدت آن زن را ببخشد، ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد.

(مساله ۲۵۵۲) اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند، و زن خود را پیش آن دو طلاق بدهد، دیگری که شک در عدالت آن دو داشته باشد، می تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده اش برای خود، یا برای کس دیگر عقد کند. ولی برای کسی که آن دو را فاسق بداند اکتفا به آن طلاق اشکال دارد، و احتیاط واجب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید وبرای دیگری هم او را عقد نکند.

(مساله ۲۵۵۳) اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق بدهد، چنانچه مخارج او مثل وقتی که زنش بوده بدهد، و مثلا بعد از یک سال بگوید: یک سال پیش تو را طلاق دادم وشرعا هم ثابت کند، می تواند چیزهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده، و او مصرف نکرده است، از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید.

غصب

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.

از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده است که: هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.

(مساله ۲۵۵۴) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد ودیگری نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

(مساله ۲۵۵۵) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند، که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را به زور از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

(مساله ۲۵۵۶) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده، از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است. و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

(مساله ۲۵۵۷) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

(مساله ۲۵۵۸) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلا- از گوسفند بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است. و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

(مساله ۲۵۵۹) اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۵۶۰) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، هر کدام از آن دو ضامن نصف آن است، اگرچه هر یک به تنهایی می توانسته آن را غصب نماید.

(مساله ۲۵۶۱) اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلا- گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

(مساله ۲۵۶۲) اگر مثلا- گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد، و چنانچه برای این که مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولش می سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید. و نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

(مساله ۲۵۶۳) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلا- طلا- یی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید: مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید تفاوت قیمت ساخته ونساخته آنرا هم به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۵۶۴) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، وصاحب مال بگوید باید آن را به صورت اول درآوری، واجب است آن را به صورت اولش در آورد اگر قیمت آن بواسطه تغییر دادن آن صورت از قیمت اولش کمتر شود باید تفاوت قیمت را بدهد.

(مساله ۲۵۶۵) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست. و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، غاصب باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید، از

زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت درآن بوده به صاحب زمین بدهد وخرابیهایی را که در زمین پیدا شـده، درست کنـد، مثلا جای درختها را پر نماید و اگر بواسـطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی توانـد صاحب زمین را مجبور کنـد که زمین را به او بفروشـد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(مساله ۲۵۶۶) اگر صـاحب زمیـن راضـی شـود که زراعت و درخت در زمین او بمانـد، کسـی که آن را غصب کرده، لازم نیسـت درخت وزراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

(مساله ۲۵۶۷) اگر چیزی را کـه غصـب کرده از بیـن برود، در صـورتی کـه مثـل گـاو وگوسـفند باشـد کـه قیمت افراد آن بواسـطه خصوصـیاتی که دارند فرق دارد باید قیمت آن را بدهد. و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد. واحتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان پرداخت قیمت داشته، بدهد.

(مساله ۲۵۶۸) اگر چیزی را کـه غصب کرده و از بین رفته ماننـد گنـدم و جـو باشـد که قیمت افرادش در جهت خصوصـیات فردی باهم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می دهد، باید خصوصیات نوعی و سنخی آن مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است مثلا اگر از نوع اعلای برنج غصب کرده باید از همان نوع بدهد.

(مساله ۲۵۶۹) اگر چیزی را مثـل گوسـفند غصب نمایـد و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشـد، ولی در مـدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

(مساله ۲۵۷۰) اگر چیزی را کـه غصب کرده، دیگری از او غصب نمایـد و از بین برود، صـاحب مـال می توانـد عـوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کـدام آنان مقـداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را داده از اولی مطالبه نماید.

(مساله ۲۵۷۱) اگر چیزی را که می فروشـد یکی از شـرایط معامله در آن نباشـد - مثلا چیزی را که باید با وزن خرید وفروش کنند، بدون وزن معامله نماید معامله باطل است. و چنانچه فروشنده وخریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، اشـکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند وچه نداند، معامله باطل است، و باید عوض آن را بدهد.

(مساله ۲۵۷۲) هرگاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببیند، یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسـندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مساله ۲۵۷۳) مال گمشده را اگر انسان پیدا کند و از قسم حیوان نباشد، اگر نشانه ای ندا شـته باشد که بواسطه آن، صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از یک درهم (۶/۱۲ نخود نقره سکه دار) نباشد بنابر احتیاط لازم باید از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(مساله ۲۵۷۴) اگر مـالی پیـدا کنـد که نشانه دارد وقیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سـکه دار کمتر است، چنـانچه صـاحب آن معلوم باشد، و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، واگر صاحب آن معلوم نباشد، می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد، واحتیاط واجب آن است که هر وقت صاحبش پیـدا شـد، اگر عین مال باقی است آن را به صاحبش رد کند، و

اگر عین از بین رفته دادن عوض لازم نیست.

(مساله ۲۵۷۵) هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که بواسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافری است که در امان مسلمانان است در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار برسد باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در جاهایی که مردم اجتماع می کنند اعلان کند ولازم نیست که هرروز اعلان کند، بلکه اگر تا یک سال طوری بگوید واعلان کند که مردم بگویند اعلان می کند، کافی است.

(مساله ۲۵۷۶) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

(مساله ۲۵۷۷) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم پیدا کرده باشد می تواند آن را برای خود بردارد، بقصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد، یا برای او نگهداری کند که هروقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد بنابر احتیاط واجب آن را صدقه بدهد.

(مساله ۲۵۷۸) اگر بعد از آن که یک سال اعلان کرد وصاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده، و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.

(مساله ۲۵۷۹) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمدا به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

(مساله ۲۵۸۰) اگر بچه نابالغ چیزی پیدا کند، ولی او باید اعلان نماید.

(مساله ۲۵۸۱) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، و بخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد.

(مساله ۲۵۸۲) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، واگر کوتاهی نکرده وزیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

(مساله ۲۵۸۳) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دارمی رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است بواسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. و چنانچه صاحبش پیدا شود، و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد، وثواب صدقه ای که داده مال خود اوست.

(مساله ۲۵۸۴) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد وبعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید و همچنین است اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند، و آن را از جای خودش حرکت دهد.

(مساله ۲۵۸۵) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده معین نماید، بلکه به نحوی که در نظر عرف صدق تعریف کند، که کسی که مال را گم کرده است ملتفت شود اگرچه بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است.

(مساله ۲۵۸۶) اگر کسی چیزی را پیدا کند، و دیگری بگوید مال من است درصورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید. ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

(مساله ۲۵۸۷) اگر قیمت چیزی را که پیدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار برسد، چنانچه اعلان نکند ودر مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

(مساله ۲۵۸۸) هرگاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید قیمت آن رامعین کند، یا برای خودش بردارد، و یا به دیگری بفروشد، و پولش را برای صاحبش نگهدارد. و احتیاط لازم آن است که این کار با اذن حاکم شرع، یا وکیل او باشد، و در

هر دو صورت، وجوب اعلان تا یک سال ساقط نمی شود، و اگر تا یک سال صاحبش پیدا نشد، می تواند در ثمن تصرف کند و یا آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، وهر وقت صاحب مال پیدا شود، باید عوض ثمن و یا قیمتی را که به عهده گرفته ومال را برای خود برداشته، به او رد کند، ولی اگر ثمن را صدقه داده باشد، وصاحب مال به صدقه راضی شود، چیزی بر او نیست.

(مساله ۲۵۸۹) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.

(مساله ۲۵۹۰) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می تواند به جای کفش خودش بردارد، به شرط آنکه قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، ولی اگر قیمتش بیشتر باشد و از دسترسی به صاحبش ناامید باشد حکم مجهول المالک را دارد واگر بخواهد آن را بردارد باید با اذن حاکم شرع و پرداخت زیادی قیمت به حاکم شرع باشد چنانکه می تواند زیادی قیمت را با اذن حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده، در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر باشد، و مایوس از دسترسی به صاحبش باشد، احتیاطا آن را به حکم مجهول المالك عمل نماید و اگر بیشتر باشد تا یک سال اعلان کند وبعد از یک سال احتیاطا از طرف صاحبش صدقه بدهد.

(مساله ۲۵۹۱) اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیداکند، و از آن صرف نظر نماید، و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

سر بریدن و شکار نمودن حیوانات

احکام سر بریدن وشکار کردن حیوانات

(مساله ۲۵۹۲) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعدا گفته می شود سر ببرند - وحشی باشد یا اهلی - بعد از جان دادن، گوشت آن حلال وبدن آن پاك است. ولی حیوانی که نجاست خوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده اند، آن را استبرا نکرده باشند، و حیوانی که انسان با آن وطی (نزدیکی) کرده وگوسفندی که شیر خوك بقدری خورده باشد که استخوانش از آن سخت شده باشد بعد از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست.

(مساله ۲۵۹۳) حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبك و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعدا وحشی شده، مثل گاو وشتر اهلی که فرار کرده ووحشی شده است، و به سهولت ذبحش میسر نیست، اگر به دستوری که بعدا گفته می شود آنها را شکار کنند، پاك و حلال است. ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی، و حیوان حلال گوشت وحشی که بواسطه تربیت کردن اهلی شده است و ذبحش به سهولت میسور است، با شکار کردن پاك و حلال نمی شود.

(مساله ۲۵۹۴) حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاك و حلال می شود، که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند، وبچه کبك که نمی تواند پرواز نماید، باشکار کردن پاك و حلال نمی شود. و اگر آهوو بچه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند، آهو حلال و بچه اش حرام است.

(مساله ۲۵۹۵) حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر بخودی خود بمیرد، یا به غیر دستور شرعی که در صید ماهی گفته می شود، آن را بکشند پاك است، ولی گوشت آن را نمی شود خورد.

(مساله ۲۵۹۶) حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار با سربریدن حلال نمی شود، ولی مرده آن پاك است، چه

خودش بمیرد یا سرش را ببرند.

(مساله ۲۵۹۷) سگ و خوک بواسطه سربریدن و شکار کردن پاک نمی شوند وخوردن گوشت آنها هم حرام است. وحیوان حرام گوشتی را که درنده وگوشت خوار است. مانند گرگ وپلنگ اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند، یا با تیر ومانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی شود، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدنش هم اشکال دارد.

(مساله ۲۵۹۸) فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که ماننـد مار و سوسـمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند وبه خودی خود بمیرد نجس اند، بلکه اگر سر آنها را هم ببرند، یا آنها را شکار نمایند، پاک شدن بدنشان اشکال دارد، و احتیاط لازم اجتناب از آنها است.

(مساله ۲۵۹۹) اگر از شکم حیوان زنده، بچه مرده ای بیرون آید، یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوان

(مساله ۲۶۰۰) دسـتور سـر بریـدن حیوان آن است که حلقوم (مجرای نفس) ومری (مجرای غـذا) و دو شـاهرگ را که در دو طرف حلقـوم است، که به آنهـا اوداج اربعه (چهـار رگ) گفته می شود، از پـایین برآمـدگی زیر گلو به طور کامـل ببرنـد، و اگر آنهـا را بشکافند کافی نیست.

(مساله ۲۶۰۱) اگر بعضـی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند، ولی به طور معمول چهار رگ را طوری پشت سـرهم نبرند که یک کار شـمرده شود، اشکال دارد اگر چه پیش از جان دادن حیوان، بقیه رگها را ببرند.

(مساله ۲۶۰۲) اگر گرگ گلوی گوسـفند را بطوری بکنـد که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن گوسـفند حرام می شود، ولی اگر مقـداری از گردن را بکنـد وچهـار رگ بـاقی باشـد، یا جای دیگر بـدن را بکنـد، در صورتی که گوسفند زنده باشد، و به دستوری که گفته شد سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد.

شرایط سر بریدن حیوان

(مساله ۲۶۰۳) سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اول - کسـی که سـر حیوان را می برد - چه مرد باشد چه زن، باید مسـلمان باشد واظهار دشـمنی با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و اله) نکند. وبچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی: خوب وبد را بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد.

دوم - سـر حیوان را با چیزی ببرنـد که از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود و محتاج به ذبح حیوان باشـند با چیز تیزی که چهار رگ را جدا کند - مانند شیشه و سـنگ تیز -می شود سر حیوان را برید و احتیاط مستحب این است که در صورتی با این اشیا ذبح نمایند که بیم این باشد که اگر سر حیوان را نبرند بمیرد یا مضطر به سر بریدن آن باشند.

سوم - در موقع سـر بریـدن، صورت ودست وپا وشـکم حیوان رو به قبله باشد وکسـی که می داند باید رو به قبله سـرببرد، اگر عمدا حیوان را رو بقبله نکنـد، حیوان حرام می شود. ولی اگر فراموش کنـد، یـا مساله را ندانـد، یا قبله را اشـتباه کنـد، یا ندانـد قبله کـدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد و احتیاط مستحب آن است که ذبح کننده نیز رو به قبله باشد.

چهارم - وقتی می خواهـد سـر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگـذارد، به نیت سـربریدن نام خدا را ببرد، و همین قدر که بگوید

(بسم اللّه) یا (الحمد للّه) یا (اللّه اکبر) کافی است. و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود، و گوشت آنهم حرام است و همچنین است اگر از روی جهل به مساله نام خدا را نبرد، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

پنجم – در صورتیکه زنده بودن حیوان در حال ذبح معلوم نباشد باید حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلا چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود رابه زمین زند و یا آن که به اندازه معمول خون از بدنش بیرون آید اگرچه احتیاط بنابر اعتبار حرکت است.

دستور کشتن شتر

(مساله ۲۶۰۴) در تذکیه شتر علاوه بر پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، باید کارد یا چیز دیگری را که از آهن وبرنده باشد، در گودی بین گردن وسینه اش فرو کنند.

(مساله ۲۶۰۵) وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۰۶) اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است، ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است. و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند، و تا زنده است سر آن را به دستوری که قبلا گفته شد ببرند، حلال و پاک می باشد.

(مساله ۲۶۰۷) اگر حیوانی سرکش شود، و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلا در چاه بیفتد واحتمال بدهند که در آنجا بمیرد، و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هرجای بدنش را که زخم بزنند و در اثر آن زخم جان بدهد حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرایط دیگری را که برای سر بریدن حیوان گفته شد، دارا باشد.

مستحبات سر بریدن حیوان

(مساله ۲۶۰۸) چند چیز در سر بریدن حیوان مستحب است:

اول – موقع سر بریدن گوسفند، دو دست ویک پای آن را ببندند وپای دیگرش را باز بگذارند وموقع سربریدن گاو چهار دست وپایش را ببندند ودم آن را باز بگذارند، و موقع کشتن شتر دو دست آن را از پایین تا زانو، یا زیر بغل به یکدیگر ببندند، و پاهایش را باز بگذارند. و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

دوم – کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد.

سوم – پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

چهارم –کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلا کارد را خوب تیز کنند و باعجله سر حیوان را ببرند.

مکروهات سر بریدن حیوان

(مساله ۲۶۰۹) چند چیز در سر بریدن حیوان مکروه است:

اول – آن که کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود.

دوم – آن که پیش از بیرون آمدن روح، سر حیوان را از بدنش جدا کنند، بلکه احتیاط واجب ترک این کار است، اگر چه گوشت ذبیحه بواسطه آن حرام نمی شود، ولی اگر از روی غفلت یا بواسطه تیز بودن کارد بی اختیار سر حیوان جدا شود، مکروه نیست.

سوم – آن که پیش از بیرون آمـدن روح، پوست حیوان را بکنند، بلکه احتیاط واجب ترک آن است اگر چه گوشت ذبیحه بواسطه آن حرام نمی شود.

چهارم – آن که پیش از بیرون آمدن روح، مغز حرام را که در تیره پشت است ببرند بلکه احتیاط ترک این کار است.

پنجم – آن که در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

ششم – آن که در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

هفتم – آن که خود انسان چهار پایی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

(مساله ۲۶۱۰) اگر حیوان حلال گوشت وحشـی و یا اهلی را که وحشی شده با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

اول – آن که اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه وتیر، تیز باشد که بواسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند، و اگر بوسیله دام یا چوب و سنگ ومانند اینها حیوان را شکار کنند پاک نمی شود، و خوردن آن هم حرام است. و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کننـد، چنـانچه گلوله آن تیز باشـد که در بـدن حیوان فرو رودو آن را پاره کنـد پاک و حلال است، و اگر گلوله تیز نباشـد بلکه با فشار در بـدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا بواسـطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

دوم – کسـی که شـکار می کنـد، بایـد مسـلمان باشـد یا بچه مسـلمان باشـد که خوب وبـد را بفهمد. و اگر کافر یا کسـی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و اله) را می کند حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

سوم – اسـلحه را برای شـکار کردن حیوان بکار برد، و اگر مثلا جایی را نشان کنـد واتفاقا حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیسـت وخوردن آن هم حرام است.

چهـارم – در وقت بکار بردن اسـلحه نام خـدا را ببرد، و چنانچه عمـدا نام خـدا را نبرد شـکار حلال نمی شود ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم – وقتی به حیوان برسـد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سـر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سـربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حرام است.

(مساله ۲۶۱۱) اگر دو نفر حیوانی را شـکار کننـد، و یکی از آنان مسـلمان و دیگری کافر باشد آن حیوان حلال نیست. و اگر هر دو مسلمان باشند و یکی از آن دو نام خدا را ببرد، و دیگری عمدا نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست، بنابر احتیاط لازم.

(مساله ۲۶۱۲) اگر بعـد از آن که حیوانی را تیر زدنـد مثلا در آب بیفتـد، و انسان بدانـد که حیوان بواسـطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر شک کنـد که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی باشـد. و اگر حیوانی را شـکار کننـد و از نظر ناپدید شود و بعد از آن مرده آن حیوان پیدا شود اگر بدانند که موت آن فقط مستند به سلاح شکار بوده حلال، ولی اگر احتمال دهند که سلاح شکار به ضمیمه چیز دیگر سبب مرگ حیوان شده، محکوم به نجاست و حرمت است.

(مساله ۲۶۱۳) اگر با سگ غصبی یا اسـلحه غصبی حیوانی را شـکار کند، شـکار حلال است و مال خود او می شود ولی گذشـته از

این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.
(مساله ۲۶۱۴) اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهایی که در مساله ۲۶۱۰ گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند، وسر و گردن دریک قسمت بماند، و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است. و همچنین است اگر حیوان زنده باشد، ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد، و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام وقسمتی که سرو گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال، وگرنه آن هم حرام می باشد.
(مساله ۲۶۱۵) اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست، حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است، وقسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند وسر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال، وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد.
(مساله ۲۶۱۶) اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند وبچه زنده ای از شکم آن بیرون آید، چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال، وگرنه حرام می باشد.
(مساله ۲۶۱۷) اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند، و بچه مرده ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن کامل باشد ومو یا پشم در بدنش روییده باشد پاک وحلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

(مساله ۲۶۱۸) اگر سگ شکاری، حیوان وحشی و یا اهلی وحشی شده حلال گوشتی را شکار کند، پاک وحلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:
اول - سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود، و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد. و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر اتفاقا از شکار بخورد اشکال ندارد.
دوم - صاحبش آن را بفرستد و اگر پیش خود دنبال شکار رود وحیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است. بلکه اگر پیش خود دنبال شکار رود، و بعدا صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگر چه بواسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.
سوم - کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد، یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد. و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (ص)می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.
چهارم - وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد، و اگر عمدا نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.
پنجم - شکار بواسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.
ششم - کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد، و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد، و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.
(مساله ۲۶۱۹) کسی که سگ را فرستاده، اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلا بواسطه بیرون آوردن کارد ومانند آن وقت بگذرد، و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد وحیوان بمیرد،

احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.

(مساله ۲۶۲۰) اگر چند سگ را بفرستند و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرایطی که در مساله ۲۶۱۸ گفته شد، بوده اند، شکار حلال است، واگر یکی از آنها دارای شرایط نبوده، شکار حرام است.

(مساله ۲۶۲۱) اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد، و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است. و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشند.

(مساله ۲۶۲۲) اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند، و یکی از آنان کافر باشد، آن شکار حرام است، و اگر همه مسلمان باشند، و یکی از آنان عمدا نام خدا را نبرد، بنابر احتیاط لازم آن شکار حرام است.

(مساله ۲۶۲۳) اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد، و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی

(مساله ۲۶۲۴) اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند، و بیرون آب جان دهد پاک و خوردن آن حلال است. و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد. ولی اگر دامی در آب برای صید ماهی نصب کنند، و ماهی بعد از به دام افتادن، در آب بمیرد حلیت آن بعید نیست، اگرچه احوط ترک خوردن آن است. وماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند وبیرون آب جان دهد، حرام است.

(مساله ۲۶۲۵) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا بوسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

(مساله ۲۶۲۶) کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد.

(مساله ۲۶۲۷) ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد و با آن معامله ماهی حلال بنماید، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد، مگر آن که یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شهادت دهند که راست می گوید.

(مساله ۲۶۲۸) بنابر احتیاط باید از خوردن ماهی زنده خودداری کرد، هر چند حلیت آن بعد از گرفتن بعید نیست.

(مساله ۲۶۲۹) اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، احتیاط آن است که از خوردن آن خودداری نمایند، اگرچه حلیت آن بعید نیست.

(مساله ۲۶۳۰) اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند، و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، بنابر احتیاط واجب قسمتی را که بیرون آب مانده نباید خورد.

صید ملخ

(مساله ۲۶۳۱) اگر ملخ را با دست یا بوسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است، و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد، و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد. ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد، و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حلال نیست، مگر آن که یقین حاصل شود، یا دو شاهد عادل شهادت دهند که

راست می گوید.

(مساله ۲۶۳۲) خوردن ملخی که بال درنیاورده، ونمی تواند پرواز کند حرام است.

خوردنیها و آشامیدنیها

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

(مساله ۲۶۳۳) خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است وشب پره و طاووس و بنابر احتیاط واجب جمیع انواع کلاغ حرام است و همچنین هر پرنده ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد و نیز مرغی که چینه دان و سنگ دان و خار پشت پا ندارد حرام است و گوشت پرستوک و هدهد مکروه است.

(مساله ۲۶۳۴) اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس وحرام می باشد.

(مساله ۲۶۳۵) چند چیز از اجزا حیوان حلال گوشت بی اشکال حرام است و چند چیز بنابر احتیاط واجب حرام است و مجموع چهارده چیز است:

۱ - خون.

۲ - فضله.

۳ - نری.

۴ - فرج.

۵ - بچه دان.

۶ - غدد که آن را دشول می گویند

۷ - تخم که آن را دنبلان می گویند.

۸ - چیزی که در مغز کله است، و به شکل نخود می باشد.

۹ - مغز حرام که در میان تیره پشت است.

۱۰ - پی که در دو طرف تیره پشت است.

۱۱ - زهره دان.

۱۲ - سپرز (طحال).

۱۳ - بول دان (مثانه).

۱۴ - حدقه چشم (مردمک).

و نیز بنابر احتیاط مستحب از چیزی که در میان سم است، و به آن ذات الاشاجع می گویند اجتناب شود.

(مساله ۲۶۳۶) خوردن بول شتر حلال است ولی از بول سائر حیوانات حلال گوشت و چیزهایی که طبیعت انسان از آن متنفر است بنابر احتیاط اجتناب شود.

(مساله ۲۶۳۷) خوردن خاک حرام است، ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)برای شفا اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۳۸) فرو بردن آب بینی، و خلط سینه که در فضای دهن نیامده باشد، حرام نیست ولی اخلاط بینی و سینه که در فضای دهن وارد شده، احتیاط ترک فرو بردن آن است، وفرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۳۹) خوردن چیزی که برای عقل انسان یا سلامتی او ضرر دارد حرام است، ولی اگر ضرر موقت یا کم باشد که عقلا اعتنا نکنند، حرام نیست.

(مساله ۲۶۴۰) خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است، و اگر کسی با آنها وطی کند، یعنی: نزدیکی نماید، خود و نسلشان حرام می شوند، و بول و سرگین آنها نجس می شود، و باید آنها را از شهر بیرون ببرند، و در جای دیگر بفروشند، و بر وطی کننده لازم است قیمتش را به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۶۴۱) اگر با حیوان حلال گوشتی که مرسوم است گوشت آن رامی خورند، مانند گاو و گوسفند نزدیکی کند، بول و سرگین خود آنها و نسل متجدد آنها نجس می شود، و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها، و همین طور خوردن گوشت وآشامیدن شیر نسل متجدد آنها حرام است، چه وطی در قبل باشد و چه در دبر، و وطی کننده صغیر باشد یا کبیر، عالم باشد یا جاهل، مختار باشد یا مکره، وموطو نر باشد یا ماده و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند، و کسی که با آن وطی کرده، پول آن را به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۶۴۲) آشامیدن شراب حرام، و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است، و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است. از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)روایت شده است که فرمودند: شراب ریشه بدیها ومنشا گناهان است، و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد، و در آن موقع خدا را نمی شناسد، و از هیچ گناهی باك ندارد، واحترام هیچکس را نگه نمی دارد، حق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند، و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند، و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می رود، و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند، وخدا و فرشتگان و پیغمبران و مومنین او را لعنت می کنند، وتا چهل روز نماز او قبول نمی شود، و روز قیامت روی او سیاه است، و زبان او از دهانش بیرون می آید، وآب دهان او به سینه اش می ریزد وفریاد تشنگی او بلند است.

(مساله ۲۶۴۳) نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

(مساله ۲۶۴۴) گوشتهایی که از بلاد کفار می آورند، و تذکیه آنها شرعا ثابت نشده، نجس و خوردن آن حرام است، و خرید و فروش آنها نیز جایز نیست، و نوشته و گفته اشخاص غیر موثق ومجهول الحال شرعا اعتبار ندارد.

مستحبات غذا خوردن

(مساله ۲۶۴۵) چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

اول - هر دو دست را پیش از غذا بشوید.

دوم - بعد از غذا نیز هر دو دست را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوم - میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند، و بعد از همه دست بکشد، وپیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته وهمین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید، و همینطور تا به طرف راست میزبان برسد و به میزبان ختم شود.

چهارم –در اول غـذا (بسم اللّه) بگویـد، و اگر سـر یک سـفره چنـد جور غـذا باشـد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن (بسم اللّه) مستحب است.

پنجم – با دست راست غذا بخورد.

ششم – با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد، و با دو انگشت نخورد.

هفتم – اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هشتم – لقمه را کوچک بردارد.

نهم – سر سفره زیاد بنشیند وغذا خوردن را طول بدهد.

دهم – غذا را خوب بجود.

یازدهم – بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

دوازدهم – انگشتان را بلیسد.

سیزدهم – بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

چهـاردهم – آنچه بیرون سـفره می ریزد جمع کنـد و بخورد، ولی اگر در بیابان غـذا می خورد، مسـتحب است آنچه می ریزد، برای پرندگان وحیوانات بگذارد.

پانزدهم – در اول روز واول شب غذا بخورد، ودر بین روز و در بین شب غذا نخورد.

شانزدهم – بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد، و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

هفدهم – در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

هیجدهم – میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

مکروهات غذا خوردن

(مساله ۲۶۴۶) چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اول – در حال سیری غذا خوردن.

دوم – پر خوردن، و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید.

سوم – نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم – خوردن غذای داغ.

پنجم – فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد.

ششم – بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم – پاره کردن نان با کارد.

هشتم – گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

نهم – پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده بطوری که چیزی در آن نماند.

دهم – پوست کندن میوه.

یازدهم – دور انداختن میوه پیش از آن که کاملا آن را بخورد.

مستحبات آب آشامیدن

(مساله ۲۶۴۷) در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اول – آب را به طور مکیدن بیاشامد.

دوم – در روز ایستاده آب بخورد.

سوم – پیش از آشامیدن آب (بسم اللّه) وبعد از آن (الحمد للّه) بگوید.

چهارم – به سه نفس آب بیاشامد.

پنجم – از روی میل آب بیاشامد.

ششم – بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبداللّه الحسین (علیه السلام)واهل بیت بزرگوارش را یاد کند، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آب آشامیدن

(مساله ۲۶۴۸) زیاد آشامیدن آب، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب، و در شب به حال ایستاده مکروه است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ، و همچنین از جای شکسته کوزه و جایی که دسته آن است مکروه می باشد.

نذر و عهد

احکام نذر و عهد

(مساله ۲۶۴۹) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترك نماید.

(مساله ۲۶۵۰) در نذر باید صیغه خوانده شود، و لازم نیست آن را به عربی بخواند. پس اگر بگوید: از برای خدا بر من، یا بر عهده من یا بر ذمه من است که اگرمریض من خوب شود، ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است.

(مساله ۲۶۵۱) نذر کننده باید مکلف وعاقل باشد، و به اختیار خود نذر کند، بنابراین نذر کسی که او را مجبور کرده اند، یا بواسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

(مساله ۲۶۵۲) آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر نذر کند مالش را به مصرفی برساند، صحیح نیست.

(مساله ۲۶۵۳) نذر زن در موردی که منافی با حق شوهر باشد بدون اذن او منعقد نمی شود بلکه بنابر احتیاط در امور مالی غیر از حج و زکات و احسان به پدر و مادر و صله رحم نیز با اذن شوهر نذر نماید.

(مساله ۲۶۵۴) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

(مساله ۲۶۵۵) اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، بلکه اگر بدون اجازه او هم نذر کند، عمل کردن به آن نذر واجب است. ولی اگر پدر از کاری منع کرده باشد، و یا بعد از نذر از آن کار منع کند، آن نذر صحیح نیست.

(مساله ۲۶۵۶) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر

نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

(مساله ۲۶۵۷) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(مساله ۲۶۵۸) اگر نـذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نـذر او صـحیح نیست. و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد، و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نـذر او صـحیح است. و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد، و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلا برای این که دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می باشد.

(مساله ۲۶۵۹) اگر نـذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخوانـد، چنانچه نماز خوانـدن در آنجا از جهتی بهتر باشـد مثلا بواسـطه این که در مکان خلوت، انسان حضور قلب پیدا می کند، نذر صحیح است.

(مساله ۲۶۶۰) اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد، بایـد همانطور که نـذر کرده بجاآورد، پس اگر نـذر کنـد که روز اول ماه صدقه بدهـد یا روزه بگیرد، چنانچه قبل از آن روز یا بعـد از آن به جا آورد کفایت نمی کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد، کافی نیست.

(مساله ۲۶۶۱) اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معین نکنـد، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است. و اگر نذر کنـد نماز بخوانـد و مقدار و خصوصـیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند. و اگر نذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقـدار آن را معین نکنـد، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صدقه داده، به نذر عمل کرده است. و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

(مساله ۲۶۶۲) اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد: باید همان روز را روزه بگیرد و اگر عمدا روزه نگیرد باید گذشـته از قضای آنروز کفاره هم بدهـد و احوط در کفاره نذر در مساله ۱۶۸۱ گفته شـد ولی در آن روز اختیارا می تواند مسافرت کند یا اگر مسافر است قصد اقامه نماید اگرچه موافق با احتیاط ترک سفر یا قصد اقامه است.

(مساله ۲۶۶۳) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید به مقداری که در مساله پیش گفته شد کفاره بدهد.

(مساله ۲۶۶۴) اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن عمل را به جا آورد، و اگر پیش از گذشـتن آن وقت از روی فراموشـی یـا ناچاری انجام دهـد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمـل را به جا نیاورد. و چنانچه دوباره پیش از رسـیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد، بایـد به مقـداری که در دو مساله پیش گفته شد کفاره بدهد.

(مساله ۲۶۶۵) کسـی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقتی برای آن معین نکرده است، اگر از روی فراموشـی، یـا ناچـاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفاره براو واجب نیست. ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد، باید کفاره بدهد.

(مساله ۲۶۶۶) اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معینی مثلاـ روز جمعه را روزه بگیرد، چنـانچه یکی از جمعه هـا عیـد فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد، و باید قضای آن را به جا آورد.

(مساله ۲۶۶۷) اگر نـذر کنـد که مقـدار معینی صـدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، احتیاط لازم این است که کبار ورثه آن مقدار را از سهم خود از مال او صدقه بدهند.

(مساله ۲۶۶۸) اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صـدقه بدهـد، نمی توانـد آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

(مساله ۲۶۶۹) اگر نـذر کند که به زیارت یکی از ائمه (ع)، مثلا به زیارت حضـرت اباعبداللّه (علیه السـلام)مشـرف شود، چنانچه به

زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر بواسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

(مساله ۲۶۷۰) کسی که نذر کرده زیارت برود، و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به جا آورد.

(مساله ۲۶۷۱) اگر برای حرم یکی از ائمه (علیه السلام)یا امامزادگان چیزی نذر کند، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد.

(مساله ۲۶۷۲) اگر برای خود امام (علیه السلام)چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده باید به فقرا و زوار بدهد، یا مسجد و مانند آن بسازد، و ثواب آن را هدیه آن امام نماید، وهمچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند.

(مساله ۲۶۷۳) گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از ائمه (علیه السلام)نذر کرده اند، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، و یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده، ولی پشم گوسفند ومقداری که چاق می شود، جز نذر است.

(مساله ۲۶۷۴) هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست

(مساله ۲۶۷۵) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد، بعد ازآن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست، ونذر آنان اعتبار ندارد.

(مساله ۲۶۷۶) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کارخیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد، ونیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

(مساله ۲۶۷۷) در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد ولی در صورتی که مورد عهد شرعا مرجوح نباشد بنابر احتیاط لازم به عهد خود عمل نماید.

(مساله ۲۶۷۸) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد یعنی: شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

قسم خوردن

احکام قسم خوردن

(مساله ۲۶۷۹) اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمدا مخالفت کند، باید کفاره بدهد یعنی: یک بنده آزاد کند، یا ده مسکین را اطعام کند یا ده فقیر را بپوشاند، و اگر اینهارا نتواند، باید سه روز روزه بگیرد، و باید روزه پی در پی باشد.

(مساله ۲۶۸۰) قسم چند شرط دارد:

اول - کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست. و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی اختیار قسم بخورد.

دوم - کاری را که قسم می خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد، و کاری را که قسم می خورد ترک کند، باید واجب و

مستحب نباشـد، و اگر قسم بخورد که کار مباحی را به جا آورد، بایـد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد، و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سوم – به یکی از اسـمهای خداونـد عـالم قسم بخـورد که به غیر ذات مقـدس او گفته نمی شودماننـد خـدا – و – اللّه. و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خـدا هم می گوینـد، ولی بقـدری به خـدا گفته می شـود که هر وقت کسـی آن اسم را بگویـد، ذات مقـدس حق در نظر می آیـد: مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صـحیح است بلکه بنابر احتیاط واجب در غیر اینصورت هم به قسم عمل نماید.

چهـارم – قسم را به زبـان بیـاورد و اگر بنویسـد یـا در قلبش آن را قصـد کنـد صـحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم – عمل کردن به قسم برای او ممکن باشـد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشـد، و بعـدا از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود، قسم او به هم می خورد، و نیز اگر عمل کردن به قسم بقدری مشـقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد، و یا این که متعلق قسم در موقع عمل مرجوح یا حرام شود، قسم به هم می خورد و همین طور است حکم در عهد ونذر.

(مساله ۲۶۸۱) اگر پـدر آنچه را فرزنـد قسم خورده به جا بیاورد، بگویـد: به جا نیاور، وآنچه را قسم خورده به جا نیاورد، بگوید: به جا آور، قسم او بی اثر می شود.

(مساله ۲۶۸۲) اگر زن بـدون اجـازه شوهر قسم بخورد، وشوهر کاری را که زن قسم خورده به جا نیاورد بگویـد: به جا آور، یا قسم خورده به جا آورد بگوید: به جا نیاور، قسم زن بی اثر می شود.

(مساله ۲۶۸۳) اگر انسـان از روی فراموشـی، یـا ناچـاری به قسم عمل نکنـد کفاره براو واجب نیست. و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. وقسـمی که آدم وسواسـی می خورد، مثل این که می گوید واللّه الان مشغول نماز می شوم، و بواسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

(مساله ۲۶۸۴) کسـی کـه قسـم می خـورد، اگر حرف او راسـت باشـد، قسـم خـوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشـد، حرام و از گناهـان بزرگ می باشـد، ولی اگر برای این که خودش یا مسـلمان دیگری را از شـر ظالمی نجات دهـد، قسم دروغ بخورد اشکال نـدارد، بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند، یعنی: موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط واجب بایـد توریه نماید، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسـی را اذیت کند، و از انسان بپرسد که او را ندیده ای، و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش مثلا ندیده ام.

وقف

احکام وقف

(مساله ۲۶۸۵) اگر کسـی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می شود، و خود او ودیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند، و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مساله ۲۱۰۲ و ۲۱۰۳ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

(مساله ۲۶۸۶) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخواند، بلکه اگر مثلا بگوید:خانه خود را وقف کردم، و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید: قبول کردم، وقف صحیح است. ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد ومدرسه برای عموم وقف کند، یا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نماید، احوط و اولی آن است که حاکم شرع یا کسی

که از طرف او منصوب است قبول نمایـد و چنـانکه وقف به صـیغه واقع می شود به عمـل نیز واقع میشود پس اگر خانه ای را بقصـد اینکه وقف باشد به کسـی که بر او وقف کرده بدهد و او هم بقصد قبول آن را بگیرد صـحیح است و همچنین اگر فرشـی را بقصـد وقف در مسجد بیندازد یا مکانی را به قصد مسجد بودن در اختیار نماز گزاران بگذارد وقفیت حاصل می شود.

(مساله ۲۶۸۷) اگر ملکی را برای وقف معین کند، و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست.

(مساله ۲۶۸۸) کسـی که مالی را وقف می کند، و از موقع خواندن صـیغه، مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلا بگوید: این مال بعـد از مردن من وقف باشـد، چون از موقع خوانـدن صـیغه تا مردنش وقف نبوده، صـحیح نیست، و نیز اگر بگویـد: تا ده سال وقف باشد وبعد از آن نباشد، یا بگوید: تا ده سال وقف باشد، بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

(مساله ۲۶۸۹) وقف در صورتی صـحیح است که مال وقف را به تصـرف کسـی که برای او وقف شـده، یا وکیل، یا ولی او بدهنـد. ولی اگر چیزی را بر اولاـد صـغیر خود وقف کنـد و به قصـد این که آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهـداری نمایـد، وقف صحیح است.

(مساله ۲۶۹۰) اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آن که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود.

(مساله ۲۶۹۱) کسـی که مال خود را وقف می کنـد، باید مکلف وعاقل و با قصد واختیار باشد، و شـرعا بتواند در مال خود تصـرف کند، بنابراین سـفیهی که مال خود رادر کارهای بیهوده مصـرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصـرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست. و همچنین است محجور نسبت به اموالی که به حکم حاکم شرع از تصرف در آنها منع شده است.

(مساله ۲۶۹۲) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامـده انـد وقف کنـد، درست نیست، ولی اگر برای زنـدگان و بعد از آنان برای کسانی که بعـدا بـدنیا می آیند وقف نماید. مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد، وهر دسـته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند، صحیح است.

(مساله ۲۶۹۳) اگر چیزی را بر خودش وقف کنـد مثل این که دکانی را وقف کنـد که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند، صحیح نیست. ولی اگر مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

(مساله ۲۶۹۴) اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصـی مثلاـ بر اولاد خود وقف کرده باشـد وآنان بالغ باشـند، اختیار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشـند، اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

(مساله ۲۶۹۵) اگر ملکی را مثلاـ بر فقرا یـا سادات وقف کنـد، یا وقف کنـد که منافع آن به مصـرف خیرات برسـد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

(مساله ۲۶۹۶) اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی مثلا بر اولاد خود وقف کند، که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند، چنانچه متولی ملک آن را اجاره دهد وبمیرد، احتیاط لازم آن است که مسـتاجر از متولی بعد نیز اجاره کند. ولی اگر متولی نداشـته باشـد، و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنان وقف شده، آن را اجاره دهند ودر بین مدت اجاره بمیرند، اجاره باطل می شود. و در صورتی که مسـتاجر مـال الاجاره تمام مـدت را داده باشـد، مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مـدت اجاره از مال آنان گرفته می شود.

(مساله ۲۶۹۷) اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود.

(مساله ۲۶۹۸) ملکی که مقداری از آن وقف است، و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسـیم نشده باشد، حاکم شـرع یا متولی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

(مساله ۲۶۹۹) اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصـرفی که معین شده نرساند، حاکم شـرع باید شخص امینی را بدو

ضمیمه نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتیکه ممکن نباشد به جای او متولی امینی معین نماید.

(مساله ۲۷۰۰) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

(مساله ۲۷۰۱) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد، و انتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیرات دارد برسانند.

(مساله ۲۷۰۲) اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند، وبه امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند، و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول، مسجد را تعمیر کنند واگر چیزی زیاد آمد، امام جماعت وکسی که اذان می گوید در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند.

وصیت

احکام وصیت

(مساله ۲۷۰۳) وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیک، یا صرف در خیرات ومبرات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است قیم و سرپرست معین کند وکسی را که به او وصیت می کنند، وصی می گویند.

(مساله ۲۷۰۴) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند، ولی کسی که می تواند حرف بزند، بنابر احتیاط اکتفا به اشاره یا نوشته نکند اگرچه صحت آن در صورتیکه مقصودش مثل کلامش ازآن فهمیده شود بعید نیست.

(مساله ۲۷۰۵) اگر نوشته ای به امضا یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند، و معلوم باشد که برای آنکه وصیتش باشد نوشته، باید به آن عمل کنند بلکه اگر بدانند مقصودش یادداشت و نوشتن و چیزهایی بوده است برای اینکه بعدا مطابق آن وصیت کند، بعید نیست برای وصیت کافی باشد.

(مساله ۲۷۰۶) کسی که وصیت می کند باید عاقل باشد، و از روی اختیار وصیت کند، و باید سفیه نباشد یعنی: مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، ولی بالغ بودن شرط صحت وصیت نیست، و همین قدر که وصیت کننده ده سال داشته باشد و راه های خیر و کارهای نیک را بشناسد، می تواند به کارهای خیر برای ارحامش وصیت کند.

(مساله ۲۷۰۷) کسی که از روی عمد به قصد خودکشی، مثلا زخمی به خود زده، یاسمی خورده است که بواسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست.

(مساله ۲۷۰۸) در وصیت تملیک یه قبول موصی له معتبر است، پس اگر شخصی وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس آن چیز را مالك می شود که وصیت را قبول کند، و لازم نیست قبول بعد از موت وصیت کننده باشد، بلکه اگر پیش از موت او هم باشد کفایت می کند، بلی اگر قبول پیش از موت وصیت کننده باشد، به مجرد قبول آن چیز را مالك نمی شود، بلکه بعد از موت وصیت کننده بدون حاجت به قبول دیگر مالك می شود، و اگر قبول بعد از موت باشد به مجرد قبول آن چیز را مالك می شود.

(مساله ۲۷۰۹) وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است، و موقع دادن آن بدهی رسیده، باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند، و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، و اطمینان دارد که ورثه می پردازند، وصیت کردن لازم نیست.

(مساله ۲۷۱۰) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات ومظالم بدهکار است، باید فورا بدهد، و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند. و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

(مساله ۲۷۱۱) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، بازهم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مساله ۱۳۹۹ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب می باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

(مساله ۲۷۱۲) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد، یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه بواسطه ندانستن حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد، و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.

(مساله ۲۷۱۳) وصی باید مسلمان و عاقل باشد و اگر منفرد است بالغ باشد و در اموری که مربوط به غیر موصی است و یا مربوط به تکالیفی است که شرعا بعهده دارد مورد اطمینان باشد.

(مساله ۲۷۱۴) اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه باهم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنان را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معین می نماید.

(مساله ۲۷۱۵) اگر انسان از وصیت خود برگردد، مثلا بگوید: ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید: به او ندهند، وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود، و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

(مساله ۲۷۱۶) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته، مثلا خانه ای راکه وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید وصیت باطل می شود.

(مساله ۲۷۱۷) اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند، و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

(مساله ۲۷۱۸) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد، و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، آنچه بخشیده از اصل خارج می شود، و آنچه وصیت کرده اگر بیشتر از ثلث نباشد، یا اگر بیشتر است وورثه اجازه بدهند، به وصیت او عمل می شود، و اگر آنچه وصیت کرده بیشتر از ثلث باشد، و ورثه هم اجازه ندهند، باید به مقدار ثلث ترکه او به وصیتش عمل شود.

(مساله ۲۷۱۹) اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند، و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

(مساله ۲۷۲۰) اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و کسی هم منکر گفته او نشود باید از

اصل مالش بدهند.

(مساله ۲۷۲۱) کسی را که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، اگرچه درحال وصیت وجود نداشته باشد، اگر پس از مرگ وصیت کننده وجود پیدا کند باید آن چیز را به او بدهند پس اگر وصیت کند به بچه ای که فلان زن به او حامله شود چیزی بدهند اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود شد باید آن چیز را به او بدهند ولی اگر وصیت کند که بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد و آن کس موجود نباشد وصیت صحیح نیست.

(مساله ۲۷۲۲) اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند، که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را بنابر احتیاط لازم انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی، موقعی ملتفت شود که موصی بواسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، بنابر احتیاط لازم باید وصیت را قبول نماید.

(مساله ۲۷۲۳) اگر کسی که وصیت کرده بمیرد و در وصیتش نگفته باشد که وصی کارهائی را که به او سفارش شده خودش انجام دهد و از وصیت هم بحسب عرف چنین چیزی استفاده نشود وصی می تواند دیگری را برای انجام کارهای میت وکیل کند، در غیر این صورت باید خودش انجام دهد و نمی تواند به دیگری واگذار کند.

(مساله ۲۷۲۴) اگر کسی دو نفر را وصی کند، که با هم به وصیت او عمل کنند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه، یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر رابه جای او معین می کند، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه، یا کافر شوند، چنانچه معلوم باشد که میت در نظر داشته، دو نفر کارهایش را انجام دهند، حاکم شرع، دو نفر رابه جای آنها معین میکند و اگر معلوم نباشد که نظر به دو نفر داشته تعیین یک نفر کافی است بلکه بعید نیست که در صورت اولی هم در صورتی که یک نفر بتواند کار دونفر را انجام دهد تعیین یک نفر کافی باشد.

(مساله ۲۷۲۵) اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند.

(مساله ۲۷۲۶) اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی وتعدی نکرده ضامن نیست، و اگر کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده، و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته، ضامن است، بلکه اگر در بین راه هم تلف نشود، و به فقرای شهری دهد که مورد وصیت نبوده ضامن است.

(مساله ۲۷۲۷) هرگاه انسان کسی را وصی کند، وبگوید که اگر آن کس بمیرد، فلانی وصی باشد، بعد از آن که وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

(مساله ۲۷۲۸) حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت داده شود، اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

(مساله ۲۷۲۹) اگر مال میت از بدهی وحج واجب، و حقوقی که مثل خمس وزکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند، و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.

(مساله ۲۷۳۰) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند، و تنها راضی بودن آنان کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.

(مساله ۲۷۳۱) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وپیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

(مساله ۲۷۳۲) اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال، مصرف شود، وصیت برای نماز وروزه وکارهای مستحبی باطل است.

(مساله ۲۷۳۳) اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم انجام دهند. چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وکارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز وروزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

(مساله ۲۷۳۴) اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت دهد، در یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن رابه او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند، گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند، و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

(مساله ۲۷۳۵) اگر کسی بگوید من وصی میتم، که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

(مساله ۲۷۳۶) اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش ازآن که قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وگر نه حقی به آن چیز ندارند.

ارث

احکام ارث

(مساله ۲۷۳۷) کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:

دسته اول - پدر و مادر و اولاد میت است، و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پایین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند.

دسته دوم - جد، یعنی: پدر بزرگ و جده یعنی: مادر بزرگ، و خواهر و برادر است وبا نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند.

دسته سوم - عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است، و تا یک نفر از عموها وعمه ها و دایی ها و خاله های میت زنده اند،

اولاد آنان ارث نمی برند، ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر ومادری می رسد، و عموی پدری ارث نمی برد.

(مساله ۲۷۳۸) اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت، و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند، و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند، و اگر اینان هم نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله جد و جده میت، و اگر اینان نباشند، اولادشان ارث می برند.

(مساله ۲۷۳۹) زن و شوهر به تفصیلی که در مسائل ۲۷۷۹ تا ۲۷۸۸ گفته می شود، از یکدیگر ارث می برند.

ارث دسته اول

(مساله ۲۷۴۰) اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد، مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر یک پسر و یک دختر باشد مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد، و اگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مساله ۲۷۴۱) اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر، و یک قسمت را مادر می برد. ولی اگر میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر هم داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی: پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میت پدر و مادر دارد، اینان ارث نمی برند، اما بواسطه بودن اینان مادر شش یک مال را می برد، و بقیه را به پدر می دهند.

(مساله ۲۷۴۲) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت دو برادر و چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت، و دختر سه قسمت آن را می برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر ودو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر، هر کدام یک قسمت، و دختر سه قسمت می برد، و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند مثلا اگر مال را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر، و ۵ قسمت آن را به پدر، و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند.

(مساله ۲۷۴۳) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مساله ۲۷۴۴) اگر وارث میت فقط پدر ویک پسر، یا مادر ویک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می برد.

(مساله ۲۷۴۵) اگر وارث میت فقط پدر، یا مادر، با پسر ودختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

(مساله ۲۷۴۶) اگر وارث میت فقط پدر ویک دختر، یا مادر ویک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیه را دختر می برد.

(مساله ۲۷۴۷) اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دختران به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مساله ۲۷۴۸) اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد سهم پسر میت را می برد، و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میت را می برد، مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود، و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دسته دوم

(مساله ۲۷۴۹) دسته دوم از کسانی که بواسطه خویشی ارث می برند، جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی: مادر بزرگ وبرادر وخواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند.

(مساله ۲۷۵۰) اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاـ اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هریک از برادران دو قسمت، و خواهر یک قسمت آن رامی برد.

(مساله ۲۷۵۱) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری دارد، برادر وخواهر پدری که از مادر با میت جدا هستند ارث نمی برند، و اگر برادر وخواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می رسد، واگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر هم برادر وهم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

(مساله ۲۷۵۲) اگر وارث میت فقط یک خواهر، یا یک برادر مادری باشد، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهرمادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

(مساله ۲۷۵۳) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری، و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری، و بقیه را به برادر وخواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.

(مساله ۲۷۵۴) اگر میت برادر وخواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر وخواهر پدری ارث نمی برد، و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادر دوبرابر خواهر می برد.

(مساله ۲۷۵۵) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و یک برادر مادری، یایک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یاخواهر مادری می برد، و بقیه را به برادر وخواهر پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.

(مساله ۲۷۵۶) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری، و چند برادر و خواهرمادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادر دو برابر خواهر می برد.

(مساله ۲۷۵۷) اگر وارث میت فقط برادر وخواهر وزن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد، و وارث او فقط خواهر وبرادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد، و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد، ارث خود را می برند. ولی برای آن که

زن یـا شوهر ارث می برد، از سـهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود، و از سـهم برادر و خواهر پـدر و مادری یا پـدری کم می شود، مثلا اگر وارث میت شوهر وبرادر وخواهر مادری و برادر وخواهر پـدر و مادری او باشـد، نصف مال به شوهر می رسـد، و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به برادر وخواهر مادری می دهنـد، و آنچه می مانـد مال برادر و خواهر پـدر و مادری است، پس اگر همه مال او شـش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

(مساله ۲۷۵۸) اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند، و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود، و از سـهمی که به برادر زاده و خواهرزاده پدری، یا پدر و مادری می رسد، هر پسـری دو برابر دختر می برد.

(مساله ۲۷۵۹) اگر وارث میت فقـط یـک جـد یا یک جـده است، چه پـدری باشـد یامادری، همه مال به او می رسـد و با بودن جد میت، پدر جد او ارث نمی برد.

(مساله ۲۷۶۰) اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می برد و اگر جد و جده مادری باشد مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مساله ۲۷۶۱) اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد یا جده پدری ویک قسمت را جد یا جده مادری می برد.

(مساله ۲۷۶۲) اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشـند مال سه قسـمت می شود، یک قسمت آن را جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می دهند و جد دوبرابر جده می برد.

(مساله ۲۷۶۳) اگر وارث میت فقط زن، جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و یک قسـمت از سه قسـمت اصل مال را به جـد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند و بقیه را به جـد و جـده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشـند، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند.

ارث دسته سوم

(مساله ۲۷۶۴) دسـته سوم، عمو و عمه و دایی و خـاله و اولاـد آنان است به تفصـیلی که گفته شـد که اگر از طبقه اول و دوم کسـی نباشد، اینها ارث می برند.

(مساله ۲۷۶۵) اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پـدر و مادری باشـد یعنی: با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پـدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشـند و همه پدر و مادری، یا همه پدری یا همه مادری باشـند، مال به طور مساوی بین آنان قسـمت می شود. و اگر عمو و عمه هردو باشـند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشـند، عمو دو برابر عمه می برد مثلاـ اگر وارث میت دو عمو ویـک عمه باشـند، مال را پنـج قسـمت می کننـد، یک قسـمت رابه عمه می دهند وچهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

(مساله ۲۷۶۶) اگر وارث میت فقط عمو و عمه مادری باشـند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ولی احتیاط این است که در مازاد بر ثلث عمه رضایت عمو را جلب کند.

(مساله ۲۷۶۷) اگر وارث میت عمو و عمه باشد بعضـی پدری وبعضـی مادری وبعضـی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری، ارث

نمی برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند، و عموی پدر و مادری دوبرابر عمه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو وهم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمه میبرد ویک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

(مساله ۲۷۶۸) اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دایی وهم خاله باشد وهمه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

(مساله ۲۷۶۹) اگر وارث میت فقط یک دایی، یا یک خاله مادری، و دایی و خاله پدری و مادری و دایی و خاله پدری باشند، دایی و خاله پدری ارث نمی برند، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی وخاله پدرومادری می دهند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

(مساله ۲۷۷۰) اگر وارث میت فقط دایی و خاله پدری و دایی و خاله مادری و دایی وخاله پدر و مادری باشند، دایی و خاله پدری ارث نمی برند و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند وبقیه را به دایی و خاله پدر و مادری بدهند واحتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر مصالحه کنند و مراعات این احتیاط در صورت اولی نیز خوب است.

(مساله ۲۷۷۱) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه باشند مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می برد.

(مساله ۲۷۷۲) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه باشند، چنانچه عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند.

(مساله ۲۷۷۳) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند، و عمو دو برابر عمه می برد، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند.

(مساله ۲۷۷۴) اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمه مادری و عمو وعمه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی یا خاله می برد ودو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند، یک سهم آن را به طور مساوی بین عمو و عمه مادری قسمت می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر ومادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمه می برد بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد.

(مساله ۲۷۷۵) اگر وارث میت چند دایی وچند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که در مساله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آن را دایی ها و خاله ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند.

(مساله ۲۷۷۶) اگر وارث میت، دایی یا خاله مادری و چند دایی و خاله پدر ومادری یا پدری و عمو و عمه باشند، مال سه سهم می شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یک دایی یا یک خاله مادری دارد یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند و اگر چند دایی مادری یا چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند یک قسمت را دایی ها و خاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم مصالحه می کنند.

(مساله ۲۷۷۷) اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دایی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود.

(مساله ۲۷۷۸) اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می شود، یک سهم آن را عمو و عمه و دایی وخاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو سهم دیگر آن راسه قسمت می کنند یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دو برابر عمه می برد.

ارث زن و شوهر

(مساله ۲۷۷۹) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

(مساله ۲۷۸۰) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد چهار یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند، وزنی که از میت فرزند ندارد از زمین خانه ارث نمی برد، نه از خود زمین ونه از قیمت آن ولی از قیمت هوایی آن ارث می برد. چنانکه از سایر ترکه میت ارث می برد. اما زنی که از میت فرزند دارد، از همه اموال او ارث می برد.

(مساله ۲۷۸۱) اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد، مانند زمین خانه مسکونی تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد. و نیز احتیاط مستحب آن است که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نکنند. وچنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند، معامله صحیح است و محتاج به اجازه زن نیست.

(مساله ۲۷۸۲) اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قیمت بدهند.

(مساله ۲۷۸۳) زنی که فرزندش پسر است با زنی که فرزندش دختر یا خنثی است در حکم مساوی هستند.

(مساله ۲۷۸۴) اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، به طور مساوی بین زنان او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد وحق مهر هم ندارد. و اگر در آن مرض به مرض یا علت دیگر بمیرد احتیاط آن است که زن با سایر ورثه در مهر وارث مصالحه

نمایند و زن احتیاطا عده وفات نگاه بدارد.

(مساله ۲۷۸۵) اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد.

(مساله ۲۷۸۶) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهرش از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد زن از او ارث می برد. ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

(مساله ۲۷۸۷) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد وپیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد.

اول - آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.

دوم - بواسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود. بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

سوم - شوهر، در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، بواسطه آن مرض بمیرد پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد. و اگر از آن مرض خوب نشد لکن به مرض دیگر از دنیا رفت بنابر احتیاط لازم زن با سایر ورثه مصالحه نمایند.

(مساله ۲۷۸۸) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جز مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

(مساله ۲۷۸۹) اگر مردی بمیرد وغیر از قرآن وانگشتر وشمشیر ولباسی را که پوشیده، مال داشته باشد این چهار چیز مال پسر بزرگتر است و اگر غیر از اینها مالی نداشته باشد اینها مال همه ورثه است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر مصالحه کند.

(مساله ۲۷۹۰) اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در یک وقت دو پسر بدنیا آمده باشند، باید لباس وقرآن وانگشتر وشمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

(مساله ۲۷۹۱) اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مساله پیش گفته شد به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است وسی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد.

(مساله ۲۷۹۲) مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد از مسلمان ارث نمی برد.

(مساله ۲۷۹۳) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا وبناحق بکشد، از او ارث نمی برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد واتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و اورا بکشد از او ارث می برد ولی ارث بردن او از دیه قتل که بعدا گفته می شود محل اشکال است.

(مساله ۲۷۹۴) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده بدنیا بیاید ارث می برد، اگر احتمال بدهند دو بچه است سهم دو پسر را کنار می گذارند و اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلا احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله

باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، وچنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر بدنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند.

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

(مساله ۲۷۹۵) اگر کسی با یکی از محارم خود که مثل مادر وخواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند. و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند. و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می شود که مردم کار نامشروع نکنند ودنیا وآخرت آنان را حفظ می کند ومنفعتش برای آنان بیشتر است از این که چهل روز باران ببارد.

(مساله ۲۷۹۶) اگر مرد مسلمان آزادی با غیر محارم خود زنا کند، بدون اکراه زن، باید او را صد تازیانه بزنند وچنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه اش بزنند، در دفعه چهارم باید او را بکشند و اگر زن را اکراه نماید، باید آن مرد را بکشند.

(مساله ۲۷۹۷) اگر کسی که زن عقد دائمی یا کنیز مملوک دارد، و در حالی که بالغ وعاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده، وهر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند، باید او را سنگسار نمایند بلکه بعید نیست جمع بین صد تازیانه که اول بزنند وسنگسار نمودن که بعد از تازیانه باشد واگر زن داشته باشد وتاکنون با او نزدیکی نکرده باشد، باید علاوه بر صد تازیانه سراو را بتراشند و از شهری که این عمل را در آن مرتکب شده تا یک سال بیرون کنند.

(مساله ۲۷۹۸) اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند، اگر هر دو به این عمل راضی باشند باید هر دوی آنان را بکشند و اگر یکی مکره باشد و از ترس جانش مرتکب شده او را نباید کشت وحاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست وپای او را ببندد و از جای بلندی به زیراندازد و با شرایطی که در مساله ۲۷۹۶ گفته شد او را سنگسار نماید.

(مساله ۲۷۹۹) اگر یک نفر کسی دیگر را امر کند که بناحق کسی را بکشد، درصورتی که قاتل وکسی که به او دستور داده، هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی را که امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.

(مساله ۲۸۰۰) اگر فرزندی، پدر یا مادر را عمدا بکشد، باید او را بکشند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمدا بکشد، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد وهر قدر حاکم شرع صلاح می داند او را تعزیر نماید.

(مساله ۲۸۰۱) هرگاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تا نود و نه تازیانه هر قدر صلاح می داند به او می زند، وروایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند و ملائکه آسمان وزمین وملائکه رحمت وغضب براو لعنت می کنند وجهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود.

(مساله ۲۸۰۲) اگر کسی مرد و زن را برای زنا یا دو نفر را برای لواط به هم برساند، باید هفتاد وپنج تازیانه به او بزنند و اگر مرد باشد علاوه بر هفتاد وپنج تازیانه از محلی که در آن محل اینکار را کرده بیرونش کنند.

(مساله ۲۸۰۳) اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید وبدون آن که او را بکشند جلو گیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است.

(مساله ۲۸۰۴) اگر شخص بالغ عاقل به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است و علنا زنا کار نباشد نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولد الزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

(مساله ۲۸۰۵) کسی که مکلف وعاقل است اگر از روی اختیار شراب بخورد در دفعه اول ودوم باید اگر مرد باشد تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند وهشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه سوم یا چهارم باید او را بکشند وزن را نباید برهنه کنند.

(مساله ۲۸۰۶) کسی که مکلف وعاقل است اگر چهار نخود ونیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد چنانچه شرایطی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد. در دفعه اول باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند

وکف دست و شست او را بگذارند و در دفعه دوم بنابر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند و در دفعه سوم باید او را حبس کنند تا بمیرد و چنانچه مال دارد از مال خودش و اگر ندارد از بیت المال بدهند و در صورتیکه در زندان دزدی کند، باید او را بکشند.

دیه

احکام دیه

(مساله ۲۸۰۷) اگر شخص بالغ و عاقل عمدا و به ناحق مسلمانی را بکشد، ولی کشته می تواند قاتل را عفو کند یا با رعایت شرایط قصاص در قاتل و مقتول او را بکشد یا با مصالحه طرفین مالی که به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن باشد از او بگیرد. اما اگر از روی خطا یا شبه عمد بکشد مثلا برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباها کسی را بکشد یا کسی را به چیزی که نوعا نمی کشد بزند و به آن زدن کشته شود دراین دو صورت ولی کشته حق ندارد او را بکشد اما می تواند دیه بگیرد.

(مساله ۲۸۰۸) دیه کشتن مرد مسلمان آزاد یکی از شش چیز است به این تفصیل که در قتل شبه عمد:

اول - سی نفر شتر داخل در سال سوم و سی نفر داخل در سال چهارم و چهل نفر داخل سال ششم شده و حمل داشته باشند.

دوم - دویست گاو.

سوم - هزار گوسفند.

چهارم - دویست حله وهر حله دو پارچه است و احتیاط این است اگر یافت شود از نوع یمنی آن باشد.

پنجم - هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال آن ۱۸ نخود سکه دار است.

ششم - ده هزار درهم که هر درهمی ۶ / ۱۲نخود نقره سکه دار است.

و در قتل خطا بیست نفر شتر داخل در سال دوم و بیست نفر شتر نر و سی نفر شتر ماده داخل در سال سوم و سی نفر که داخل در سال چهارم شده باشند و در پنج مورد ذکر شده دیگر تفاوت ندارند و در همه اینها دیه زن مسلمان آزاد نصف هر یک است.

و در قتل عمد مصالحه طرفین به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر چنانچه در مساله قبل بیان شد جایز است و در مواردی که در قتل عمد حکم قصاص نیست دیه قتل عمد نیز چنانچه گفته شد شش چیز است فقط در شتر صد شتری است که داخل در سال ششم شده باشد.

(مساله ۲۸۰۹) دیه چند چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مساله پیش گفته شد:

اول - آن که دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دوم - دو گوش کسی را ببرد یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و امید خوب شدن در آن نباشد و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیه کشتن را بدهدو اگر نرمه گوش او را ببرد، باید ثلث دیه کشتن را بدهد.

سوم - تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد.

چهارم - زبان کسی را که لال نیست از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت نقص حروف بیست وهشتگانه دیه بدهد که اگر یک حرف نتواند بگوید یک بیست وهشتم دیه و اگر دو حرف نتواند دو بیست وهشتم، و اگر تمام زبان کسی که لال باشد ببرد، ثلث دیه را باید بدهد و اگر مقداری از زبان لال را ببرد، باید به نسبت نقص زبان دیه بدهد، یعنی در نصف نصف ثلث، و در

ربع ثلث دیه را بدهد.

پنجم – تمام دندانهای کسی را از بین ببرد ودیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پایین می باشد، پنجاه مثقال شرعی طلا است وهر مثقال شرعی ۱۸ نخود است و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آنها بالا وهشت عدد پایین است از بین ببرد باید بیست وپنج مثقال شرعی طلا بدهد و اگر زن باشد تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد با دیه مرد مساوی است و درصورتی که به ثلث برسد دیه دندانهای او نصف دیه مرد است.

ششم – هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.

هفتم – ده انگشت کسی را ببرد و در دیه هر انگشت دو قول است: قول ارجح این است که دیه هر انگشت ده یک دیه کشتن است و قول دیگر این است که دیه انگشت ابهام ثلث دیه دست و دیه سایر انگشتها هر کدام یک ششم آن است و احتیاط رعایت تفاوت بین دو قول است که در دیه ابهام به قول دوم و در سایر انگشتان به قول اول عمل شود و بهرحال دیه در زن اگر به ثلث برسد نصف دیه مرد است و اگر بخواهند به احتیاط عمل کنند. تفاوت بین دو قول را نسبت به رسیدن به ثلث بنابر هر دو قول ملاحظه نمایند.

هشتم – پشت کسی را طوری بشکند که نتواند بنشیند ودیگر درست نشود.

نهم – هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دهم – هر دو پای کسی را تا مفصل، یا همه ده انگشت پا را ببرد ودیه هر انگشت پا مثل دیه آن از انگشت دست است.

یازدهم – تخم های مردی را از بین ببرد.

دوازدهم – طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.

سیزدهم – به کسی صدمه ای بزند که عقلش زایل شود.

چهاردهم – آنکه پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود و اگر به کسی صدمه بزند که دیگر بوی خوب وبد را نفهمد و یا به کسی صدمه ای بزند که منی ازاو خارج نشود، بنابر احتیاط واجب دیه کامله بدهد.

(مساله ۲۸۱۰) اگر انسان کسی را عمدا و بناحق بکشد و ولی مقتول عفو کند یا دیه از او بگیرد باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده آزاد نماید واگر او را بکشند احتیاط لازم آن است که کبار از ورثه کفاره را بنحوی که ذکر شد ازسهم الارث خود بدهند ولی اگر اشتباها بکشد عاقله یعنی قوم وخویش پدری قاتل مانند پدر و عمو وبرادر بلکه پسران واجداد پدری قاتل بطوری که در کتب مفصله بیان شده باید دیه او را بدهند و خود قاتل یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند.

(مساله ۲۸۱۱) کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.

(مساله ۲۸۱۲) اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند وسقط شده محکوم به اسلام وحریت باشد چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می باشد. و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال. و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد، شصت مثقال. واگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال. و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال. و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد، دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلا است و در جمیع این فروع اگر به جای یک دینار طلا ده درهم بدهد کافی است.

(مساله ۲۸۱۳) اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مساله پیش گفته شد به وارث بچه بدهد وبه خود زن چیزی از آن نمی رسد.

(مساله ۲۸۱۴) اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیه زن وبچه را بدهد.

(مساله ۲۸۱۵) اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند، باید یک شتر به او بدهد و اگر به گوشت برسد وقدری از آن را هم ببرد، باید دو شتر بدهد. و اگر خیلی از گوشت را پاره کند، باید سه شتر بدهد. و اگر به پرده نازک استخوان برسد، چهار شترو اگر استخوان نمایان شود، پنج شتر و اگر استخوان بشکند، ده شتر و اگر بعضی از ریزه های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده شتر. و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی وسه شتر بدهد.

(مساله ۲۸۱۶) اگر بصورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند بطوریکه صورت او سرخ شود، باید یک مثقال ونیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال و اگر سیاه شود باید شش مثقال شرعی طلا بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بواسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

(مساله ۲۸۱۷) اگر به حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت که ملک او باشد کسی زخم بزند یا چیزی از بدن آن را ببرد باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

(مساله ۲۸۱۸) اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد، باید بیست و یک مثقال معمولی نقره سکه دار به او بدهد. و اگر سگی که نگهداری خانه را می کند یا سگ گله کسی را تلف نماید، و قیمت آن از ده مثقال ونیم نقره سکه دار کمتر باشد بنابراحتیاط همین مقدار را بدهد و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می کند بکشد وقیمتش از نه من ونیم وسه سیر وچهارده مثقال ونیم گندم که تقریبا ۲۹ کیلو و۷۵ گرم می شود کمتر باشد همین مقدار را بنابر احتیاط بدهد و اگر قیمت سگهای نوع دوم وسوم و چهارم بیشتر از مقادیر مذکوره در مازاد بر این مقادیر هم بنابر احتیاط مصالحه نمایند بلکه در سگ شکاری نیز سزاوار است مراعات این احتیاط بشود.

(مساله ۲۸۱۹) اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

(مساله ۲۸۲۰) اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا دیگری به اذن ولی او می تواند بقدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند.

(مساله ۲۸۲۱) اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده، باید به ورثه او بدهد وچنانچه مثلا پدر بچه بقدری او را بزند که بمیرد دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد.

(مساله ۲۸۲۲) دیه اعضا و جراحات وارده بر زن تا به مقدار ثلث دیه مرد نرسیده با مرد مساوی است و به مقدار ثلث دیه مرد که رسید دیه زن نصف دیه مرد است.

مسائل متفرقه

(مساله ۲۸۲۳) اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند وچنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد.

(مساله ۲۸۲۴) جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلاـ بواسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

(مساله ۲۸۲۵) اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت.

(مساله ۲۸۲۶) اگر انسان غیبت مسلمانی را بکند، اگر مفسده ای پیدا نشود و آن مسلمان از شنیدن این حرف اذیت نمی شود خوب است از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید. و چنانچه ممکن نباشد، برای او از خدا طلب آمرزش کند واگر بواسطه

غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را بر طرف نماید.

(مساله ۲۸۲۷) انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

(مساله ۲۸۲۸) آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می باشد، اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخوانند حرام است ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد.

(مساله ۲۸۲۹) کشتن حیوانی که اذیت می رساند ومال کسی نیست، اشکال ندارد.

(مساله ۲۸۳۰) جوایزی که بانکها برای تشویق صاحبان حساب قرض الحسنه می دهند حلال است.

(مساله ۲۸۳۱) اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند واز پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد ومی تواند به مقدار مزد کاری که انجام داده از آن بردارد وبنابر احتیاط برای صدقه دادن ومزد برداشتن از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(مساله ۲۸۳۲) سینه زدن در کوچه و بازار با این که زنان عبور می کنند، در صورتیکه سینه زن پیراهن پوشیده باشد اشکال ندارد. و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق ومانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود.

(مساله ۲۸۳۳) تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر آلات لهو از قبیل طبل و شیپور وصنج نباشد و اشعار دروغ و غنا نخوانند و مرد لباس زن نپوشد، اشکال ندارد. ولی سزاوار است که به تعزیه خوانی تنها اکتفا نکنند ومجالس روضه که درآنها علاوه برذکر مصائب حضرت خامس آل عبا(ع)، معارف وعقاید اسلامی وتفسیر آیات واحادیث واحکام شرعیه بیان می شود نیز تشکیل دهند.

(مساله ۲۸۳۴) گذاشتن دندان طلا ـ ودندانی که روکش طلا ـ دارد، برای زن مانعی ندارد وبرای مرد اگر زینت حساب شود جایز نیست.

(مساله ۲۸۳۵) حرام است انسان استمنا کند یعنی: باخود کاری کند که منی از او بیرون آید.

(مساله ۲۸۳۶) تراشیدن ریش وماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است ودر این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خدا بواسطه مسخره مردم تغییر نمی کند پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن ریش باشد حرام می باشد.

(مساله ۲۸۳۷) مستحب بلکه احوط است که ولی بچه پیش از آن که بچه بالغ شود اورا ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

(مساله ۲۸۳۸) سرکشیدن ونگاه کردن به خانه مردم بی اجازه صاحب خانه حرام است خواه از بالای بام یا از روزنه و مانند آن باشد.

(مساله ۲۸۳۹) اگر پدر و مادر فقیر باشند ونتوانند کاسبی کنند، و فرزند آنان بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

(مساله ۲۸۴۰) اگر کسی فقیر باشد ونتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، وپدر مادر با هم خرجی او را بدهند، و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد یا نمی توانند خرجی او را بدهند، پدر مادر اگر می تواند، باید خرجی او را بدهد.

(مساله ۲۸۴۱) دیواری که مال دو نفر است، هیچ کدام آنان حق ندارد، بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا میخ به دیوار بکوبد ولی کارهایی که معلوم است شریک راضی است یا آن کارها تصرف شمرده نشود مانند تکیه دادن به دیوار ولباس انداختن روی آن اشکال ندارد.

(مساله ۲۸۴۲) عکاسی ونقاشی صورت، مکروه است.

(مساله ۲۸۴۳) درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمـده، اگر انسان نداند صاحبش راضـی است، نمی تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی تواند آن را بردارد.

(مساله ۲۸۴۴) کسـی که مـدتی خمس نمی داده ودر آن مـدت املاـکی خریـداری نموده وآن املاـک ترقی قیمت پیـدا کرده، اگر خریـد آنهـا برای تجارت بوده، برای ادای خمس، بایـد قیمت فعلی را حساب کنـد و اگر برای تجارت نبوده چنانچه معامله را به ذمه انجـام داده و پـولی که به عنـوان قیمت آن ملـک پرداخته خمس به آن تعلق گرفته بوده در این صورت بایـد خمس قیمت خریـد را بپردازد، و اگر معامله را به عین آن پول واقع ساخته، در صورتی که حاکم شرع آن معامله را امضا کند خمس قیمت یوم الادا واجب است و نیز اگر قیمت ملک را از ربـح سال خریـد ملک پرداخته باشـد باید خمس قیمت فعلی را بپردازد خواه معامله را به ذمه انجام داده باشد و یا به عین ربح و همچنین است حکم اگر ملک را نسیه خریده باشد و قیمت آن را از ربح بین سال پرداخت نموده باشد که در این صورت هم قیمت فعلی ملک حساب می شود.

(مساله ۲۸۴۵) کسـی که مـدتی خمس نمی داده و در آن مـدت اثاث خانه و لوازم زندگی خریده، اگر می داند که آنها را در سال حصول فایده از فایده همان سال خریداری نموده، خمس به آنها تعلق نمی گیرد و اگر نمی داند احوط مصالحه با حاکم شـرع است هر چند این احتیاط لازم نیست.

(مساله ۲۸۴۶) انتفاع بردن از خون در غیر خوردن و نیز فروختن آن برای انتفاع حلال جایز است، پس آنچه اکنون متعارف است که خون را می فروشـند برای اسـتفاده مریض هـا ومجروحین اشـکال نـدارد و لکن کسـی که می خواهـد خون خود رابه دیگری بـدهد احتیـاط آن است که پول را در مقابـل اجازه خون گرفتن از او بگیرد، و این احتیاط حتی الامکان ترک نشود، لکن اگر گرفتن خون برای صاحب آن ضرر داشته باشد اشکال دارد و اگر ضرر زیاد باشد جایز نیست.

(مساله ۲۸۴۷) تلقیح نطفه مرد به عیال خودش مانعی ندارد و اولاد ملحق به طرفین هسـتند واز پدر و مادر ارث می برند وتلقیح نطفه اجنبی به اجنبیه حرام است.

(مساله ۲۸۴۸) تشـریح مرده مسـلمان حرام است اگر چه برای یاد گرفتن باشد وقطع اعضا آن دیه دارد ولی تشریح مرده غیر مسلمان جایز است ودیه ندارد.

(مساله ۲۸۴۹) اگر جزئی از اجزا میته به ظـاهر بـدن انسـان زنـده وصـل شود چنانچه حیات در آن حلول کنـد، جز بـدن او محسوب است، و قبل از حلول حیات چون مضطر است در حمل آن، در حال نماز احکام ضرورت بر آن جاری است.

(مساله ۲۸۵۰) اگر جزئی از حیوان نجس العین را به بدن انسان زنده وصل کنند درصورتیکه بیمار مضطر به چنین عملی باشد مانعی ندارد وبعد از حلول حیات درآن، جز بدن انسان محسوب می شود وطاهر است.

سرقفلی

(مساله ۲۸۵۱) کسی که ملکی را اجاره می کند ودر هنگام اجاره در ضمن عقد لازم با مالک شرط می کند که پس از انقضا مدت اجاره باز هم ملک را به او یا هر کس اومعین میکند اجاره بدهد و یا به غیر آنها اجاره ندهد اقوی صـحت این شرط است وبر مالک تکلیفا واجب است که بر طبق شـرط عمل کند وچنانچه عمل نکند معصـیت کرده، بنابراین اگر بخواهد به دیگری اجاره دهد باید با اجازه ورضایت مسـتاجر اول باشد و در این صورت مستاجر اول می تواند وجهی از مالک بگیرد ورضایت دهد که به دیگری اجاره داده شود یا از دیگری وجهی بگیرد و او را معین نمایـد و نیز مالک می توانـد موقعی که می خواهـد ملکی را اجاره دهد با مسـتاجر قرار بگذارد که این ملک را اجاره می دهم مثلا به مدت دو سال به مال الاجاره یکصد هزار تومان نقد وماهی یکصد تومان و آنچه

بعنوان سر قفلی گرفته می شود چنانچه بنحوی که ذکر شد انجام گیرد بی اشکال است. و جایز نیست مستاجر به استناد بعض قوانین غیر مشروعه پس از انقضا مدت اجاره از تخلیه ملک خودداری کند وچنانچه خودداری کند غاصب و ضامن است.

(مساله ۲۸۵۲) اگر کسی از پول خمس داده شده سرقفلی ملکی را بخرد چنانچه بخواهد در آخر سال آن را بفروشد، مازاد را باید جز منافع سال به حساب آورد، واگر از منافع بین سال برای تجارت، سرقفلی را خریده باشد مانند منافع دیگر تجاری است که باید در آخر سال حق سرقفلی را قیمت کرده و خمس آن را پرداخت کند، قیمت آن زیاد شده باشد یا کم، ولی اگر برای کسب در آن محل خریده چون سرقفلی عین خارجی نیست و ترقی قیمت آن در صورتیکه برای کسب در آن محل خریده در نظر عرف ربح حساب نمی شود تا نفروخته خمس همان مقدار که خریده واجب است وترقی قیمت آن خمس ندارد، بلی هر وقت آن را فروخت زیادی قیمت جز منافع همان سال است.

چک و سفته

(مساله ۲۸۵۳) آنچه در این زمان مرسوم است که چک یا سفته ای مثلا به مبلغ سه هزار تومان بمدت معین به بانک یا به شخص دیگر واگذار می کنند به مبلغ کمتر، مادامی که قرض و استقراض نباشد، بلکه فروش ما فی الذمه باشد عیبی ندارد به شرط آن که اگر ما فی الذمه مکیل وموزون باشد به مثل خودش فروخته نشود ونیز به شرط آن که چک یا سفته بی مورد و صوری نباشد.

(مساله ۲۸۵۴) خرید وفروش چک وسفته صوری که در این زمان معمول شده باطل است و راه صحیح و شرعی آن این است که دهنده چک یا سفته وکالت دهد به فروشنده که مبلغ مکتوب در سفته را به بانک مثلا در عهده من بفروش و مبلغ ماخوذ در قبال آن را برای خودت قرض بردار، لکن در موقع پرداخت وجه به بانک این زیادی را از باب ابرا ذمه دهنده سفته تبرعا بپردازد و اگر آن مبلغ را بخود دهنده سفته پرداخت کند، باید زیادی را بذل کند و نیز دهنده سفته نمی تواند در ابتدا زیادی را با قرض گیرنده در ضمن قرض دادن شرط نماید ولی اگر بگوید من به تو وکالت می دهم که مثلا هزار تومان در عهده من به بانک بفروشی به نهصد تومان ونهصد تومان را بعنوان قرض الحسنه برداری، لکن چون این وکالت مستلزم یکصد تومان ضرر من است، وکالت را به شرط آن می دهم که ضرر مرا تو متحمل شوی و در موقع پرداخت وجه به بانک ذمه مرا بری نمایی، صحیح است و باید این وکالت را بااین شرط در ضمن عقد خارج لازم قرار دهند که بعدا حق الزام داشته باشد.

بیمه

(مساله ۲۸۵۵) اگر شخصی با شرکتی قرارداد کند که هر سال مبلغی بدون عوض بدهد و در مقابل شرط کند که اگر آسیبی به تجارتخانه یا ماشین یا منزل یا وجود خودش برسد، آن شرکت خسارت او را جبران، یا آسیب را بر طرف، یا مرض را معالجه نماید، عمل به این قرار داد با رضایت طرفین اشکال ندارد و در صورت عدم رضایت واجبار، گیرنده وجه ضامن است، بلی اگر در ضمن عقد صلح چنین شرطی بنمایند صحت چنین صلحی با این شرط بعید نیست و الزام آور است.

(مساله ۲۸۵۶) ازدواج مسلم یا مسلمه با بهایی جایز نیست و اگر عقد بین آنها واقع شود باطل است، چه زن باشد و چه مرد، و جدا شدن آنها واجب است و بر مسلمانان لازم است آنها را جدا کنند و محتاج به طلاق نیست، لکن اگر زن نمی دانسته که مرد بهایی است یا مساله را نمی دانسته که نباید به بهایی شوهر کند، بعد از جدایی از او باید عده وطی به شبهه که عده طلاق است نگهدارد.

(مساله ۲۸۵۷) کسب کردن بقدر ما یحتاج خود و عیال واجب النفقه در صورت تمکن واجب است، بلکه به جهت ادا دین هم بنابر احتیاط واجب می باشد.

(مساله ۲۸۵۸) بر هر مسلمانی واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

امر به معروف و نهی از منکر

(مساله ۲۸۵۹) امر بـه معروف و نهی از منکر، یکی از تعـالیم مهمـه اسـلامی است که حیثیت و شـرافت و بقـا عزت و ترقی و تعـالی مسلمانان، و اجرای احکام و جلوگیری از فحشا و فساد وتامین امنیت اجتماعی، به آن وابسته است.

(مساله ۲۸۶۰) اگر معروف، واجب باشـد و انسان ملتفت شود که شخصـی آن را ترک می کند امر به آن - با شـرایطی که بعدا ذکر می شود - واجب است.

(مساله ۲۸۶۱) معروف اگر مستحب باشـد امر به آن مستحب است و چون منکر عبارت است از فعل قبیـح حرام، نهی از آن واجب است و وجوب، در هر دو، وجوب کفایی است و به فعل دیگری، ساقط می شود.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

(مساله ۲۸۶۲) شرایط امر به معروف و نهی از منکر پنج چیز است:

اول - آن کـه آمر ونـاهی، معروف و منکر را بشـناسد ویقیـن داشـته باشـد بـه وجـوب معروف وحرمت منکر، وایمن باشـد از اشـتباه خودش.

دوم - آن که احتمال بدهـد که امر و نهی او تاثیر داشـته باشـد، پس اگر احتمال عقلایی ندهد که امر و نهی او اثر دارد، وجوب آن ساقط می شود.

سوم - آن که کسـی که واجب را ترک نموده و یا فعل حرام را به جا آورده، اصـرار به آن داشـته باشـد، پس اگر بدانـد که مرتـدع شده و بعد مرتکب نمی شود ساقط می شود.

چهـارم - آن که واجب بـودن معروف و حرام بـودن منکر در حق فاعـل، منجز و ثـابت باشـد و در ترک واجب وفعـل حرام عـذری نداشـته باشـد، پس اگر فاعل معتقـد باشد به مباح بودن فعل حرامی و یا به جواز ترک واجبی در این صورت امر به معروف ونهی از منکر، ساقط می شود. وهمینطور است در هر موردی که تارک واجب و فاعل حرام عـذر داشـته باشـد. بلی از راه تنبیه غافل و ارشاد جاهل، تنبیه و ارشاد، لازم است.

پنجم - آن که در امر و نهی او مفسده و ضرری نباشد، پس با احتمال عقلایی به ضرر و مفسده، ساقط می شود.

درجات امر به معروف و نهی از منکر

(مساله ۲۸۶۳) لازمه ایمـان به خداونـد متعـال وایمـان به انبیـا عظـام صـلوات اللّه علیهم اجمعین وایمـان به احکام الهی آن است که شخص مومن، قلبا از منکر ومعصیت خداوند متعال، منزجر باشد ومنکر را قلبا انکار کند.

(مساله ۲۸۶۴) چون مقصود از امر به معروف و نهی از منکر آن است که مرتکب فعل حرام وترک واجب، این عمل را ترک کند پس اگر به مجرد اظهار کراهت از این عمل - ولو به اعراض و ترک معاشرت و مراوده - مرتکب، مرتدع می شود و ترک می کند، کـافی است در ادا وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و حـاجت به امر و نهی علاـوه نیست واین، درجه اول از امر به معروف و نهی از منکر است.

(مساله ۲۸۶۵) درجـه دوم از امر به معروف و نهی از منکر آن است که اگر مرتکب منکر، بـا اظهـار کراهت، ترک معصیت نکرد با حسـن خلق و کلاـم حسـن او را امر بـه ترک منکر نمایـد و مصالـح ترک منکر و فعـل معروف و مفاسـد عکس آن را بیـان کنـد تا مرتکب، متنبه شود و ترک معصیت بنماید، و اگر به همین مقدار مرتکب، متنبه شدو معصیت را ترک کرد ادا وظیفه شده است.

(مساله ۲۸۶۶) درجه سوم از امر به معروف و نهی از منکر آن است که اگر معصیت کار، به زبان خوش و کلام حسن، ترک معصیت نکرد با غلظت وکلام خشن و تعییر وسرزنش، امر و نهی کند با مراعات ترتیب درجات زبری و خشونت.

(مساله ۲۸۶۷) درجه چهارم از امر به معروف و نهی از منکر آن است که معصیت کار، از درجات مذکوره، ترک معصیت نکند ومصر باشد در این صورت اگر بداند به زدن، ترک می کند و یا اقلا احتمال عقلایی باشد که زدن، موثر است و از ضرر به جان ومال وعرض خود یا مسلمان دیگری ایمن باشد واجب است زدن به مقداری که ترک معصیت کند به شرط آن که منجر به جرح و قتل نشود.

(مساله ۲۸۶۸) اگر شخص با اهل معصیت، محشور باشد و بتواند به ترک معصیت، از معصیت آنها جلوگیری نماید، بهترین طریقه امر به معروف و نهی از منکر است مثلا اگر رفیق انسان بخواهد غیبت کند انسان از استماع، معذرت بخواهد و بگوید من از خدا می ترسم غیبت کنم و اگر در بین تارک الصلاه ها باشد مراقب خواندن نماز باشد یا بین روزه خورها مراقب روزه باشد تا آنها به همین خواندن نماز و گرفتن روزه، تشویق شوند و نماز بخوانند و روزه بگیرند، بهترین اقسام نهی از منکر وامر به معروف را انجام داده است.

(مساله ۲۸۶۹) به جای آوردن معروف و ترک نمودن منکر، بر هر مسلمان، واجب است و لکن آنانکه امر و نهی می کنند باید در عمل به معروف و ترک منکر، بر دیگران، پیشقدم باشند زیرا عمل، شرط تاثیر گفتار است.

(مساله ۲۸۷۰) وجوب امر به معروف و نهی از منکر، در باره مکلف، نسبت به اهل خودش تاکید بیشتر دارد پس اگر انسان ببیند که اهل خودش از واجبات، تهاون می ورزد، مثلا نماز نمی خواند یا اگر بخواند دارای قرائت صحیح نیست یا وضوی صحیح نمی گیرد یا آن که با بدن ولباس نجس، نماز می خواند در این صورت لازم است به ترتیبی که گفته شد، آنها را امر و نهی کند.

مسائل اجتماعی اسلام

(مساله ۲۸۷۱) تحصیل اعتقاد به اصول دین ومبانی اسلام بر هر مسلمان، واجب است.

(مساله ۲۸۷۲) یاد گرفتن و یاد دادن علوم و صنایعی که مورد احتیاج عموم است وهمچنین علوم و صنایعی که سبب قوت و شوکت جامعه مسلمین، و برتری قوای دفاعی آنها بر کفار می شود، بر همه واجب موکد است به وجوب کفایی و باید مسلمانان بنحوی قوی شوند که قطع طمع کفار را از بلاد و نوامیس و اعراض واموال و معادن و ثروت خود بنمایند.

(مساله ۲۸۷۳) از مهمترین مطالب اسلامی، توجه به وضع تعلیم و تربیت فرزندان و مراقبت در حسن ترقی و تکامل علمی و تربیتی آنها است.

(مساله ۲۸۷۴) فرستادن فرزندان به دبستانها و دبیرستانها و کودکستانهایی که اسلامیت و امانت و علاقه مندی موسس و معلمان آنها به سنن اسلامی محرز وشناخته نشده و معرض انحراف فکر و عقیده و فساد اخلاق باشد، جایز نیست.

(مساله ۲۸۷۵) کفار حق ندارند در بلاد اسلام، مدرسه دایر کنند وتعلیم و تربیت اطفال مسلمانان را عهده دار شوند، و جایز نیست مسلمانان فرزندان خود را به مدارس و کودکستانهای آنها بفرستند.

(مساله ۲۸۷۶) تاسیس مدارس مختلط بصورتی که سنن اسلامی در ارتباط با بانوان و مردان رعایت نشود اعم از ابتدایی و عالی و تدریس در آن مدارس و همکاری با آنها و فرستادن فرزندان به آن مدارس و مدارسی که در برنامه های تعلیماتی آنها تعلیم کارهای حرام مثل خواندن غنا و نواختن آلات موسیقی باشد جایز نیست وباید مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و همه موسسات کار و عمل مسلمانان مثل کل جامعه آنها شخصیت اسلامی و تعهد به رعایت مقررات اسلامی داشته باشند.

(مساله ۲۸۷۷) بر مسلمانان واجب است در صورتی که در کشوری باشند که در مدارس و دانشگاه ها و دانشکده های علوم و صنایع

مورد احتیاج عموم، آداب وسنن واحکام اسلام رعایت نمی شود ویا به مقدار کافی مدارس اسلامی وجود ندارد، خودشان مستقیما به تاسیس این گونه مدارس و دانشگاه ها بر اساس تعالیم مقدسه اسلام و اجرای برنامه های دینی، اقدام نمایند ومهما امکن طوری ترتیب بدهند که از تمام طبقات هر کس استعدادش بیشتر است بتواند به تحصیل ادامه دهد.

(مساله ۲۸۷۸) دانش آموزان و دانشجوها در هر رشته ای از علوم مباحه اگر غرضشان از تحصیل، خدمت به جامعه و ازدیاد عظمت اسلام ورفع حاجت مسلمانان از بیگانگان باشد، اجر وثواب بسیار دارند.

(مساله ۲۸۷۹) حضور در کلاس درسی که استاد آن، فساد عقیده داشته باشد و در ضمن درس، به طور ضمنی، علیه اسلام تبلیغ می کند، جایز نیست.

(مساله ۲۸۸۰) خرید وفروش اجناس وامتعه بیگانگانی که با مسلمانان، در حال جنگ هستند در صورتی که سبب قوت آنها و ضعف مسلمانان شود، جز در موارد اضطرار و ضرورت، مثل معالجه بیمار وامثال آن، جایز نیست باید مسلمانان در مسائل مالی و اقتصادی مخصوصا روابط کلی همیشه، قوت مسلمین و رفع حاجاتشان را از کفار رعایت نمایند.

(مساله ۲۸۸۱) بر تجار و بازرگانان مسلمان، واجب است - به وجوب کفایی - که از رخنه کردن بیگانگان داخلی و خارجی در امور تجارت و صنایع و موسسات بازرگانی با همکاری و مشورت یکدیگر و تاسیس شرکتهای مشابه، جلوگیری نمایند و نگذارند فرق ضاله و بیگانه زمامدار امور اقتصادی مسلمین شوند و به هروسیله ای ممکن است ایادی آنها را قطع نمایند.

(مساله ۲۸۸۲) همکاری و شرکت با موسسات فرهنگی بیگانگان و فرق ضاله که ازعوامل مهم استعمار وتضعیف مسلمین وتقویت کفار بوده وهست جایز نیست.

(مساله ۲۸۸۳) شرکت در مجالس ومحافل اهل بدع وفرق ضاله، حرام است مگر برای کسانی که اطلاع کامل و مهارت در رد آنها بخواهند باطل آنها را آشکار وشبهات آنها را رد نمایند.

(مساله ۲۸۸۴) عمل به برنامه هایی که برخلاف شعائر و دستورات و احکام شرع مقدس اسلام باشد حرام است وبر هر مسلمانی خودداری و جلوگیری از عمل به آن، واجب است.

(مساله ۲۸۸۵) سازش با بیگانگان، علیه منافع مسلمانان واتکا به آنها و همدستی باآنها همه از گناهان بزرگ ومعاصی کبیره است.

(مساله ۲۸۸۶) ساختن وبنای اماکن فساد وخانه های گناه و رفتن در آن خانه ها و اماکن، حرام است و همچنین اجاره دادن منازل، برای اینگونه محرمات، حرام است.

(مساله ۲۸۸۷) کسب مال باید از راه حلال ومشروع باشد و از راه های حرام، مثل قمار و دزدی و ربا وغنا و مسابقه های جدیده محرمه، حرام است.

(مساله ۲۸۸۸) از چیزهایی که احترام بسیار دارد، جان و مال و آبروی مسلمان است که هیچ کس بدون حکم شرع، حق تجاوز به آنها را ندارد.

(مساله ۲۸۸۹) خانه افراد مسلمین محترم است و بدون اذن صاحبش ورود در آن، جایز نیست بلکه سر کشیدن به خانه غیر، از بالای بام، یا شکاف دیوار یا روزنه در، جایز نیست.

(مساله ۲۸۹۰) خرید و فروش و کمک به مطبوعات ونشریات و روزنامه و مجلات گمراه کننده و خواندن آنها حرام است مگر برای اطلاع بر مفاسد ورفع آن در صورت تمکن، برای کسانی که واقعا اهلیت و شایستگی رفع آن را دارند.

(مساله ۲۸۹۱) اعانت وکمک وهمکاری با نشریات صحیح و مورد اعتماد، از وظایف مهمه است و از اموری است که سبب تعمیم و توسعه معارف و تبلیغات اسلامی می شود.

(مساله ۲۸۹۲) اعانت ظلمه وکسانی که با دین و احکام دین، ضدیت ومعاندت دارند وهمراهی نمودن با آنها در ظلم وستم، تجاوز

به حریم دین و حرام است.

(مساله ۲۸۹۳) بر مسلمانان لازم است که حقوق votRوابط اجتماعی خود را طبق احکام اسلام، مرتب و منظم کنند و از بدع و سنتهای بیگانگان، جدا پرهیز نمایند.

(مساله ۲۸۹۴) هر مسلمانی باید سعی کند روش ورفتار واخلاق او، طبق تعالیم اخلاقی و فقهی اسلام باشد تا هم خودش سعادتمند گردد وهم بر آبروی جامعه اسلامی بیفزاید.

(مساله ۲۸۹۵) کسانی که متدین وملتزم به احکام اسلام نیستند واهل نماز و روزه ووظایف شرعیه نمی باشند لیاقت عهده داری مشاغل اجتماعی اسلامی ومناصب عمومی را ندارند و اگر عهده دار شوند، غاصب ومتجاوز به حقوق عمومی شناخته می شوند.

(مساله ۲۸۹۶) وظیفه هر مسلمان است که در بهبودی امور وضع معاش واقتصادی مسلمانان اهتمام نماید که (من اصبح ولم یهتم باموز المسلمین، فلیس بمسلم).

(مساله ۲۸۹۷) مسلمانان باید در بین خودشان با گذشت، و همکار یکدیگر باشند و نسبت به کفار سخت و از دادن هر گونه اختیار وسلطه به آنها نسبت به امور مسلمین، اجتناب نمایند.

(مساله ۲۸۹۸) حسن سلوك و رفتار مسلمان با بیگانه و مسلمان، باید بر اساس تعالیم اسلام در نهایت اعتدال و خیرخواهی برای همه خلق باشد.

(مساله ۲۸۹۹) مسافرت به بلاد کفار ونقاطی که انسان در آن نقاط نمی تواند وظایف اسلامی خود را انجام دهد جز در موارد ضرورت وارشاد آنها، جایز نیست.

(مساله ۲۹۰۰) غصب اموال مردم، حرام است وحتی در دانه وهسته ای از مال کسی بدون رضایت او نمی توان تصرف کرد.

(مساله ۲۹۰۱) ربا دادن و ربا گرفتن وهر گونه معاملات ربوی، چه طرف، شخصی باشد، یا موسسات، از قبیل بانکها وسایر شرکتها، حرام است.

(مساله ۲۹۰۲) چون اقتصاد و تجارت جامعه مسلمانان در حدی امروزه وابسته به بانکها است، در هر کشوری از کشورها که وضع بانکها با تعالیم اقتصادی اسلامی تطبیق ندارد، مسلمانان متمکن با همکاری یکدیگر موسسات قرض الحسنه اسلامی تاسیس کنند تا اقتصاد مسلمانان از خطراتی که ربا دارد مصون بماند.

(مساله ۲۹۰۳) مسلمانان باید در تجارت و معامله و کلیه مناسبات و روابط فیمابین خود وبیگانه، دستورات اسلام را از هر جهت، رعایت کنند و از غش و کم فروشی وخیانت واجحاف، خودداری نمایند.

(مساله ۲۹۰۴) مسلمانان باید فراگیری عقاید و احکام دینی به اشخاصی که صلاحیت علمی و اخلاقی آنها محرز است مراجعه نمایند و مواظب باشند که در معرض اضلال بعض فرق که گاه حتی به عنوانهای به ظاهر مقبول بندگان خدا را گمراه میکنند قرار ندهند.

(مساله ۲۹۰۵) تصرف ودخالت در امور اوقاف مجهول التولیه و (غیب و قصر)و مدارس دینی و کتابخانه های موقوفه و سایر موقوفاتی که متولی منصوص ندارد برای غیر مجتهد جامع الشرایط یا ماذون از طرف او جایز نیست.

(مساله ۲۹۰۶) هر مسلمانی باید استقلال جامعه مسلمانان و اعلا کلمه اسلام وقوت و قدرت مسلمین را در برابر کفار از اهم مقاصد دانسته و جریان امور را زیر نظر داشته باشد.

(مساله ۲۹۰۷) مسلمان اگر بتواند جامعه ومملکت را در مسیر اجرای احکام اسلام قرار دهد واحکام اسلام را اجرا سازد، باید اقدام کند و واجب است با کسانی که این نیت را دارند، همکاری وتشریك مساعی نماید.

(مساله ۲۹۰۸) همکاری مردها بازنهای اجنبیه وبیگانه در امور تجاری و اداری بنحوی که به تقلید از بیگانگان مرسوم شده که از

محرمات، پرهیز نمی کنند ومراعات احکام شرعیه را نمی نمایند، جایز نیست.

(مساله ۲۹۰۹) هیچ کس حق ندارد در مقدار قضاوت به استناد قانونی، غیر از قانون اسلام خواه از امور جزایی باشد یا حقوقی، کسی را محکوم یا حاکم سازد.

(مساله ۲۹۱۰) هیچ فرد مسلمانی نمی تواند بعنوان دستور مافوق، فرمان غیرشرعی او را اجرا نماید و او را در جلو گیری از شعائر اسلام وغصب حقوق وآزادی های مشروعه وکارهای ضد اسلامی، کمک و یاری نماید.

(مساله ۲۹۱۱) جعل قوانین خلاف شرع و اجبار مردم بر عمل به آن و کمک به اجرا کنندگان این قوانین، حرام است.

(مساله ۲۹۱۲) مبارزه با نفوذ اقتصادی وفکری وسیاسی بیگانگان، در بلاد اسلام، بر هر مسلمان واجب است وکمک کردن به آن حرام است.

(مساله ۲۹۱۳) سلب آزادی های مشروعه مردم وتحکم واستبداد بر امور آنها، جایز نیست.

(مساله ۲۹۱۴) ساختن مجسمه و خضوع در مقابل آن، حرام است و نیایش واحترام در برابر مجسمه ها و نصب آنها در معابر و میادین، حرام است.

(مساله ۲۹۱۵) اعانت ظلمه و کسانی که با دین و احکام دین، ضدیت و معاندت دارند، تجاوز به حریم دین وحرام است.

(مساله ۲۹۱۶) پوشیدن لباس مخصوص به مردها بر زنها، ولباس مخصوص به زنها بر مردها حرام است.

(مساله ۲۹۱۷) استخدام کفار اعم از ذمی و غیر ذمی در ادارات و سازمانهایی که باید بر جریان امور، نظارت و یا امور دفاعی کشور اسلام را تحت نظر داشته باشند، جایز نیست و پاسبان وافسر وقاضی ومتصدیان مشاغل دیگر از این قبیل، همه باید مسلمان باشند.

۸- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج محمد تقی بهجت (ره)

زندگینامه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ستاره درخشان فومن: زندگی‌نامه آیت‌الله بهجت/ به‌کوشش مصطفی هدائی، محسن یزدی‌خواه

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی جابر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۴۸

شابک: ۹۶۴-۷۱۲۰-۱۹-۳

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۲

عنوان دیگر: زندگی‌نامه آیت‌الله بهجت

موضوع:بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ -. -- سرگذشتنامه

موضوع: مجتهدان و علما -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: یزدی‌خواه، محسن، ۱۳۳۶ -، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳/ب۴۰۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: م۸۰-۲۲۹۹۵

خلاصه ای از زندگی

خلاصه ای از زندگی نامه عارف ربّانی فقیه اهل بیت علیهم السّلام حضرت آیهٔ اللّه العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی (دامت برکاته).

ولادت

آیهٔ اللّه العظمی بهجت، در اواخر سال ۱۳۳۴ ق در خانواده ای مذهبی و تقوا پیشه، در شهر مذهبی ((فومن)) چشم به جهان گشود. پدر ایشان، کربلای محمود بهجت، از مردان مورد اعتماد شهر بود و در ضمن اشتغال به کسب و کار به حلّ و فصل امور مردم می پرداخت.

تحصیلات

ایشان، تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه فومن به پایان برد و سپس، به تحصیل علوم دینی پرداخت. بعد از تحصیل ادبیات عرب در شهر فومن، در سال ۱۳۴۸ ق برای تکمیل علوم حوزوی راه هجرت را پیش گرفت. پس از چندی اقامت در قم که چند سالی از پا گرفتن حوزه علمیه قم به دست مرحوم آیهٔ اللّه حائری (قدّس سرّه) نگذشته بود به عراق هجرت کرد و در کربلای معلّی اقامت نمود و حدود چهار سال علاوه بر تهذیب نفس و خودسازی، از محضر استادان بزرگ آن جا بهره جستند.

و در سال ۱۳۵۲ ق برای ادامه تحصیل به نجف اشرف تشرف حاصل کرده و سطوح عالی را در محضر آیات عظام آن جا، به پایان رساند.

جدّیت در تحصیل

معظم له در تحصیل علوم چنان جدّیت داشت و چنان به

درس می پرداخت که گویی غیر از درس، اشتغال دیگری ندارد و در تألیف کتاب سفینهٔ البحار با مرحوم حاج شیخ عباس قمی همکاری داشته و قسمت زیادی از سفینهٔ البحار به خط ایشان است.

ایشان در درس سطح کفایه یکی از تلامذه مرحوم آخوند خراسانی، روزی به تقریر درس استاد اعتراض نموده و با توجه به اینکه از همه طلاب شرکت کننده در درس کم سال تر بودند، در جلسه بعدی و قبل از آمدن استاد مورد اعتراض و انتقاد شدید شاگردان دیگر قرار می گیرند، ناگهان استاد وارد شده و متوجه اعتراض شاگردان به ایشان گردیده خطاب به آنان می فرمایند: با آقای بهجت کاری نداشته باشید الان خواهم گفت، همه ساکت شدند.

ایشان فرمودند: دیشب که تقریرات درس مرحوم آخوند را مطالعه می کردم متوجه شدم که حق با ایشان است، پس از این سخن از جدیت و نبوغ ایشان تمجید می نمایند.

اساتید معظّم له

اساتید معظّم له، عبارت از آیات عظام:

۱ - آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی

۲ – آقای ضیاء الدین عراقی

۳ – میرزای نائینی

۴ – حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی

۵ – حاج شیخ محمد کاظم شیرازی

۶ – میرزا علی آقای قاضی تبریزی

۷ – سید حسین بادکوبه ای

۸ – سید محمد حجّت کوه کمره ای

۹ – حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی.

تدریس و تألیفات

ایشـان بیش از پنجاه سال است که به تـدریس سـطوح و خارج فقه و اصول اشـتغال دارنـد و فضـلای گرانقـدری از محضـر پر فیض ایشان بهره برده اند و اکنون از مجتهدان بزرگ، به شـمار می آیند. اسـتاد به واسـطه شهرت گریزی غالباً در منزل تدریس کرده اند. حضرت آیهٔ اللّه تألیفات کثیری در فقه و اصول دارند که ذیلاً به تعدادی از آنها اشاره می شود:
الف) یک دوره اصول، ب) حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری رحمـهٔ اللّه علیه ج) کتاب الطهارهٔ شـرح شـرایع، د) قریب به یک دوره صلاهٔ) حاشـیه بر ذخیرهٔ العباد مرحوم کمپانی که یک دوره فقه فارسـی بوده حـدود ده مجلد، و) حاشـیه بر مناسک حج شـیخ اعظم رحمهٔ اللّه علیه

تزکیه و تعلیم

ایشان، چنان به تهذیب نفس و خودسازی و درک علمای این فن می پرداخت که گویا فقط برای همین کار است و کار دیگر ندارد و در عبادت و تهجّد چنان جدی بود که انگار فقط عابد است.
ایشان بعد از درس مرحوم آقای شـیخ محمد حسـین غروی، به حجره باز می گشـتند، و پذیرای بعضی از طلّابی که فهم درس آقای اصفهانی اشکال داشتند، بودند.
و چه بسا در حجره خواب بودند و در حال خواب از ایشان می پرسـیدند، و ایشان هم مانند بیداری جواب می دادند، جواب کافی و شافی. و چون از خواب برمی خواسـتند و از قضایا و پرسـشهای در حال خواب با ایشان سـخن به میان می آمد، ابداً اطلاع نداشتند و می گفتند: هیچ به نظرم نمی رسد و از آنچه می گویید در خاطرم چیزی نیست.
آیهٔ الله العظمی بهجت از برجسـته ترین چهره های زاهد و وارسته زمانمان می باشد که حشمت، علم و فضائل ایشان ده ها سال است در قلمروهـای گونـاگون و مجامع دینی و مـذهبی مطرح است، با این حال چنان در جاذبه معنویات قرار گرفته و حقیقت و باطن دنیا را یـافته است که ذره ای به تعلّقـات و مادیّات آلوده نگشـته و از هر چه رنگ تعلق گرفته آزاد است. او نه تنها چنین اندیشـیده و از دنیـا و مظـاهرش گریزان است بلکه در عمـل و زنـدگی معیشتی نیز، در همین راسـتا در حرکت است. زنـدگی سـاده او در خانه ای قدیمی و محقّر، در کوچه ای بن بست از کوچه پس کوچه های قم و مقاومت ایشان در برابر درخواستهای مکرر علماء و مردم برای تعویض خانه، گواهی صادق بر روح بزرگ و زاهدانه این پیر فرزانه است.
یکی از مجتهـدان بزرگ، دربـاره این عـارف وارسـته گفته است: (ایشـان را نمی شـود گفت آدم بـا تقـوایی است، بلکه عین تقوا و مجسمه تقوا است).

عبادت

ارتباط استوار آیهٔ الله العظمی بهجت با خداوند متعال، ذکرهای پی در پی، بجای آوردن نوافل، شب زنده داریهای کم نظیر ایشان بسیار درس آموز است. سالهای سال است که نماز جماعت ایشان از پر شورانگیزترین، با صفاترین و روح نوازترین جماعتهای ایران اسلامی است. در این نماز عالمان وارسته و خداجوی، کثیری از طلاب انقلابی خارج از کشور، بسیجیان رزمجو و دلداده خدا، طلاب تقوی پیشه و دیگر قشرهای مردم شرکت می کنند. این نماز چنان پر از معنویت است که گاه با صدای گریه و آهنگ حزین این پیر فرزانه شکوه ویژه ای پیدا می کند و گاه صدای گریه آیهٔ الله العظمی بهجت با گریه و ناله غم انگیز نمازگزاران همراه می شود. در نماز ایشان روحها به پرواز می آید، چشمها به اشک می نشیند، فضای دلها بارانی می گردد و گاه قطره های درشت اشک بر دامن سجاده ها می ریزد. چنین فضای معنوی و روح نوازی را، تا کنون در هیچ نماز جماعتی ندیده ایم، بی جهت نیست که در مسجد ایشان، بسیاری از اوقات جا برای نمازگزاران تنگ می شود و عده کثیری و حتی آنان که مشتاقانه و به امید کسب فیض از این نماز پر معنویت، از راههای دور آمده اند مجبور به ترک مسجد می گردند.

زیارت و توسل

کمتر کسی را می توانیم در قم پیدا کنیم که چون ایشان با این سن و سال هر روز با نهایت ادب به محضر مقدس حضرت معصومه علیهاالسّلام شرفیاب گردیده و با توسل عجیب و روزانه خویش به حضرت معصومه علیهاالسّلام با احترام و خضوع و خشوع در مقابل ضریح مطهر ایستاده و پس از خواندن زیارت عاشوراء مولایش اباعبدالله الحسین علیه السّلام اینگونه زندگی روزمره خویش را آغاز کند. کجا پیدا می کنید، کجا؟

مؤلف کتاب انوارُ الملکوت نیز از قول آیهٔ الله حاج شیخ عباس قوچانی وصی مرحوم میرزا علی آقای قاضی نقل می کند که: آیهٔ الله العظمی بهجت بسیار به مسجد سهله می رفتند و شبها تا به صبح تنها بیتوته می نمودند. یک شب که بسیار تاریک و چراغی هم در مسجد روشن نبود، در میانه شب، احتیاج به تجدید وضو پیدا کرده و برای تطهیر و وضو به ناچار باید از مسجد بیرون رفته و در محل وضوخانه که بیرون مسجد و در سمت شرقی آن واقع است وضو بسازند.

ناگهان مختصر خوفی در اثر عبور این مسافت و در ظلمت محض و تنهائی در ایشان پیدا می شود. به مجرد این خوف یک مرتبه نوری، همچون چراغ در پیشاپیش ایشان (آیهٔ الله العظمی بهجت) پدیدار شده که با ایشان حرکت می کرد.

ایشان با آن نور خارج شده تطهیر کرده و وضو گرفتند و سپس به جای خود برگشتند و در همه این احوال آن نور در برابرشان حرکت داشت، تا وقتی که به محل خود رسیدند و آن نور از بین رفت.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه:بهجت، محمدتقی، ۱۲۹۴ - ۱۳۸۸.

عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح‌المسائل/ محمدتقی بهجت.

وضعیت ویراست: ویراست۲] .

مشخصات نشر:قم: دفتر حضرت آیه‌الله‌العظمی محمدتقی بهجت، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری:۴۶۲، ۴۰ ص.

شابک: ۹۶۴-۹۰۳۵۹-۲-۳؛ ۱۱۰۰۰ریال(چاپ سی و سوم)؛ ۱۴۰۰۰ریال(چاپ سی و هشتم)؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ چهل و ششم)؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ چهل و نهم)؛ ۱۲۵۰۰ریال(چاپ شصت و هفتم)؛ ۱۷۰۰۰ریال(چاپ شصت و نهم)؛ ۱۹۵۰۰ریال (چاپ هفتاد و یکم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال(چاپ هشتاد و ششم)؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ نودام)

یادداشت:این کتاب توسط ناشرین متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.

یادداشت:چاپ سی و سوم: ۱۳۸۱.

یادداشت:چاپ سی و هشتم: ۱۳۸۲.

یادداشت:چاپ چهل و ششم و چهل و نهم: ۱۳۸۳.

یادداشت:چاپ پنجاه و ششم: ۱۳۸۴.

یادداشت:چاپ شصت و هفتم: ۱۳۸۵.

یادداشت:چاپ شصت و نهم و هفتاد و یکم: ۱۳۸۵.

یادداشت:چاپ هشتاد و ششم: ۱۳۸۶.

یادداشت:چاپ نودام: دی ۱۳۸۶.

یادداشت:عنوان عطف: توضیح‌المسائل.

عنوان عطف:توضیح‌المسائل.

موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه

شناسه افزوده:دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت

رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹/ب۸۷ر ۵ ۱۳۷۸ الف

رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی:م۷۹-۲۶۶

توضیح المسائل

پیشگفتار

معنای احکام

دستورهای عملی اسلام که وظیفه انسان ها را نسبت به کارهایی که بایـد انجام دهنـد و یا از آن دوری کننـد، مشـخص می کنـد، احکام گویند.

اقسام احکام

احکامی که وظیفه مکلّفان را معلوم می کند، پنج قسم است:

واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح.

واجب: کاری است که انجام دادن آن لازم است و ترک آن عقاب دارد، مانند نماز و روزه.

حرام: کاری است که ترک آن لازم و انجام دادنش عقاب دارد،مانند دروغ و ظلم.

مستحب: به کاری می گویند که انجام دادنش بهتر است و ثواب دارد، مانند صدقه دادن.

مکروه: کاری است که ترک آن نیکو می باشد، ولی انجام دادنش عقاب ندارد، مانند فوت کردن به غذا و خوردن غذای داغ.

مباح: به کاری گویند که انجام دادن و ترک آن مساوی است، نه عقاب دارد و نه ثواب، مانند راه رفتن و نشستن.

احتیاط مستحب: احتیاطی است غیر فتوای فقیه، و رعایت آن واجب نیست.

احتیاط واجب: امری است که مطابق احتیاط بوده ولی فقیه در آن فتوا نـداده است، در چنین مواردی مقلّد می تواند به فتوای مجتهد دیگر که در رتبه بعد قرار دارد (فالاعلم) عمل کند.

احوط: منطبق با احتیاط.

اظهر: ظاهرتر و روشن تر، از فتواست و مقلّد باید طبق آن عمل کند.

آغاز عبادت

بلوغ

در آغاز جوانی هر فردی تحولی بزرگ در او رخ می دهد. قوای جسـمی و روحی اش شـکوفا می شود، عشق و امید در او موج می زند. احساس می کند شخصیتی پیدا کرده، دیگر تابع این و آن نیست. می خواهد خودش مستقل باشد، خودش تصمیم بگیرد، یعنی دیگر او ((بالغ)) شـده، ولی چه کنـد، نمی داند از میان هزاران راهی که در پیش چشـمان او رخ می نماید کدام را انتخاب کند. می خواهـد سـعادت ابـدی را تحصـیل کنـد. احساس می کنـد به رهنمایی آگاه و دلسوز نیاز دارد. پیک الهی را می بینـد که با نامه ای آسـمانی بـه سـویش آمـده دسـت او را می بوسـد و نـامه اش را می گشایـد، همه چیز در آن هست، دیگر جـایی برای نگرانی بـاقی نمانده، راه از چاه و حق از باطل برایش روشن شده است و به شـکرانه این که خدا تاج عزّت بر سـر او نهاده است ((جشن تکلیف)) می گیرد، یعنی از این به بعد ((مکلّف)) شده است و نسبت به احکام وظیفه دارد.

علائم بلوغ

بعضی پس از چند ماه که از بلوغشان گذشته تازه متوجه می شوند که بالغ بوده اند و در این مدت وظایف خود را انجام نداده اند.

تشخیص این مسأله آسان است ولی بیایید کمی دقت کنیم، بلوغ سه نشانه دارد اگر یکی از آنها در دختر دیده شود بالغ شده است.

۱ - سن بلوغ

باز هم توجه داشته باشیم که سن بلوغ بر اساس سال قمری است.

سن بلوغ در دختران تمام شدن نُه سال قمری است.

سال قمری ده روز و هجده ساعت از سال شمسی کمتر است.

حالا بیایید ۹۶ روز و ۱۸ ساعت را از ۹ سال شمسی کم کنیم تا سن بلوغ دختران بر اساس سال شمسی به دست آید.

استفتاء

سن بلوغ دختر تمام شدن نُه سال قمری است، ولی تکالیفی که قدرت بر انجام آن نداشته باشد، مثل روزه، از جهت عدم قدرت ساقط است. ولی اگر می تواند در همان رمضان بطور منفصل (مثلا یک روز در میان) (۱) انجام دهد و به وظیفه اش عمل کند.

۲ – روئیدن مو

یکی دیگر از علایم بلوغ روئیدن ((مو)) در زیر شکم است.

۳ – عادت ماهانه

از نشانه های مهم بلوغ در دختران افزایش طول قد، بزرگ شدن پستانها و لگن خاصره است و سرانجام عادت ماهانه است. همه این نشانه ها دلیل بر آن است که دختر نوجوان قادر به تولید مثل است و عادت ماهانه پایان رشد سریع بدنی دختران را اعلام می دارد.

نگاهی به دوران پیش از بلوغ

وقتی انسان به حد تکلیف رسید باید نظری به دوران قبل از بلوغ خود بیندازد تا اگر وظیفه ای از دوران پیش از بلوغ بر عهده وی آمده آن را انجام دهد.

به چند نمونه توجه کنید:

خمس: اگر بچه خردسالی سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، بنابر احتیاط مستحب بعد از آن که بالغ شد باید خمسش را بدهد.

جبران حقوق مردم: اگر بدون رضایت صاحب مال، در مال او تصرف کند یا چیزی از اموال او را از بین ببرد و یا چیزی از اموال دیگران را بردارد، پس از آن که بالغ شد باید خسارتش را بپردازد و یا صاحب آن را راضی کند (اگر ولّی شخص نابالغ صاحب مال را راضی نکرده باشد).

دختر پس از بلوغ می تواند در اموال خود تصرف کند، ولی اگر به حدی از رشد نرسیده که بتواند سود و زیان خود را بسنجد، هنوز حق تصرف در اموال خود را ندارد و مسؤولیت اموال او با پدر و پدر بزرگ (پدری) اوست.

اجتهاد و تقلید

اجتهاد و تقلید

دین اسلام بر اساس اعتقادات صحیح و حق و دستوراتی برای انجام دادن و ترک کردن چیزهایی در زمینه های گوناگون، بنا شده است.

در اعتقادات، تقلید جایز نیست. در اعمال و دستورهای غیر اعتقادی، امّا ضروری دین، هم تقلید لازم نیست، ولی در غیر ضروریات اگر شخص مجتهد باشد، یعنی، بتواند از روی دلایل شرعی وظیفه خود را تشخیص دهد، باید طبق نظریه خود عمل کند. در غیر این صورت، عقل برای او دو راه معین کرده است:

الف) تقلید: یعنی بر طبق فتاوای مجتهدی که واجد شرائط است، عمل کند.

ب) احتیاط: یعنی با توجه به نظر تمامی و یا گروهی از مجتهدان، آنچه را مطابق احتیاط می بیند، عمل کند.

چرا در مسائل دینی باید تقلید کنیم

انسان هنگامی که چشم به این جهان می گشاید چیزی نمی داند، ناچار باید از تجارب و از اندوخته های علمی دیگران بهره مند شود، زیرا پیمودن راه پر پیچ و خم زندگی نیاز به علم و دانش است.

اساساً زندگی روی دو پایه محکم استوار است: ((دانستن)) و ((عمل کردن))

بر مبنای همین اصل نخستین است که انسان زندگی را آغاز می کند، و سپس با کمک غرایز راه و رسم زندگی را آموخته و درِ کمال و سعادت به روی او باز می شود و آن غریزه ((تقلید)) است که با منطق صحیح عقل و فطرت همراه است.

بر اساس همین منطق و فطرت است که ما در زندگی روزمره برای ساختن عمارت به معمار و بنّاء، و در دوختن لباس به خیاط، و هنگام بیماری به طبیب مراجعه می کنیم.

به هر حال عقل و فطرت ما را در هر رشته ای به کارشناس و متخصص آن ارجاع می دهد.

همچنین بر اساس همین منطق است که در تعلیمات دینی و قوانین الهی مردم به پیروی از فقهایی که در تشخیص احکام الهی مهارت دارند، رهنمون می شوند، فقهایی که سالیان طولانی با استعداد سرشار خود در راه علم و دانش قدم برداشته، و به مقام شامخ اجتهاد رسیده اند و می توانند قوانین الهی را از مدارک اصلی آن استخراج و استنباط کنند در دسترس مردم قرار دهند.

فقهایی که رهبران و راهنمایان دینی مردم هستند و از طرف پیشوایان الهی اسلام این مقام بزرگ به آنها اعطاء شده است تا افراد را در تمام شئون دینی رهبری کنند.

شرائط مرجع تقلید

مسأله ۱:

مجتهدی که انسان از او تقلید می کند باید دارای چنین شرایطی باشد:

مرد باشد، عاقل باشد، شیعه دوازده امامی باشد، حلال زاده باشد، آزاد باشد، زنده باشد، عادل باشد، و بنابر اظهر از مجتهدان دیگر اعلم باشد و مجتهد اعلم کسی است که در استخراج احکام (از منابع آن) از مجتهدان دیگر استادتر باشد.

راه های شناخت مجتهد اعلم

مسأله ۲:

مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت:

الف) خود انسان یقین کند، مثل اینکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد

ب) آن که دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر، با گفته آنان مخالفت نکنند،

ج) آن که عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند. بلکه از هر راهی که انسان، اطمینان به اعلم بودن کسی پیدا کند، بنابر اظهر می تواند به همان اکتفا کند.

مسأله ۳:

اگر شناختن اعلم، مشکل باشد و انسان، گمان به اعلم بودن کسی دارد، در صورتی که گمان او به حدّ اطمینان برسد، باید از او تقلید کند، بلکه اگر اطمینان برای او حاصل نشد، ترجیح کسی که فقط به اعلم بودن او گمان دارد یا احتمال می دهد، بعید نیست. ولی بهتر این است که در این صورت، به قول کسی عمل کند که موافق احتیاط باشد. و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگرانند، و با یکدیگر مساوی باشند، باید از یکی از آنان تقلید کند.

راه های بدست آوردن فتوای مجتهد

مسأله ۴:

راه های به دست آوردن فتوای مجتهد، عبارت است از:

الف) شنیدن از خود مجتهد

ب) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند

ج) شنیدن از کسی که مورد اطمینان، و راستگو است

د) دیدن در رساله مجتهد در صورتی که به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد،بنابر احوط

مسأله ۵:

اگر مجتهد اعلم در مسأله ای فتوا دهد، کسی که از او تقلید می کند، نمی تواند در آن مسأله، به فتوای مجتهد دیگر عمل کند،ولی اگر مجتهد او فتوا ندهد و بفرماید:((احتیاط آن است که فلان طور عمل شود.)) مثلا بفرماید: ((احتیاط آن است که در سه مرتبه تسبیحات اربعه (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) بگویند))، باید مقلد به این احتیاط – که احتیاط واجب می گویند– عمل کند و سه مرتبه بگوید و یا بنابر احتیاط واجب، از مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر و یا مساوی است، عمل کند، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند، می تواند یک مرتبه بگوید.

مسأله ۶:

اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله ای فتوا داده، احتیاط کند و مثلاًـ بفرماید: ((ظرف نجس را اگر یک مرتبه در آب کر بشویند، پاک می شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند)) مقلّد او نمی تواند در آن مسأله، به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، بلکه باید یا به فتوا عمل کند، یا به احتیاط بعد از فتوا– که آن را احتیاط مستحب می گویند– عمل کند.

مسأله ۷:

فقها، برای تقلید ابتدایی، زنده بودن مجتهد را شرط می دانند، امّا اگر مرجع تقلید انسان از دنیا رفت، در این که ((آیا می تواند بر تقلید او باقی بماند یا به مجتهد زنده مراجعه کند؟)) مورد اختلاف است. پس اگر کسی در این مسأله، مجتهد بود، طبق نظر خودش عمل می کند و گر نه طبق نظر مجتهد زنده اعلم عمل می کند.

مسأله ۸:

مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد

مسأله ۹:

اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد به وظیفه واقعی خود عمل کرده است و یا عمل او با فتوای مجتهدی که وظیفه اش تقلید از او بوده، یا با فتوای مجتهدی که فعلاً باید از او تقلید کند، مطابق

باشد و عباداتی را که قبلًا انجام داده، با قصد قربت انجام داده باشد.

استفتائات

۱ – آیا باقیماندن بر تقلید میّت، جایز است یا نه.

بسمه تعالی

بنابر اقوی جائز است، در آنچه که تقلید در آنها محقّق شده است در صورت تساوی میّت و حیّ و اظهر وجوب بقاء است در صورت اعلمیّت از حیّ.

۲ – آیا عدول از مجتهد حیّ به حیّ، جایز است یا نه.

بسمه تعالی

جایز است ولی احوط ترک عدول است مگر به اَعْلَم و این احتیاط در غیر وقائع متعدّده غیر مرتبطه، ترک نشود، و مانند اعلمیّت و اورعیّت علی الاظهر.

نجاسات

نجاسات ده چیز است:

۱: بول

۲: غائط (مدفوع)

۳: منی

۴: مردار

۵: خون

۶: سگ

۷: خوک

۸: کافر

۹: شراب

۱۰: فقاع

مسأله ۱۰:

بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، یعنی،اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است. فضله حیوانات کوچک، مثل پشه و مگس که گوشت ندارند، پاک است.

مسأله ۱۱:

فضله پرندگان حرام گوشت، نجس است و فضله خفاش، بنابر احتیاط نجس است.

مسأله ۱۲:

خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، ولی خون حیوانی که مانند ماهی و پشه، خون جهنده ندارد پاک می باشد.

مسأله ۱۳:

خونی که از لای دندان ها می آید، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است.

مسأله ۱۴:

خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است و اگر به آن خون می گویند، نجس است.

مسأله ۱۵:

اگر موقع جوشیدن غذا، ذرّه ای خون در آن یافتند، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده آن نیست.

مسأله ۱۶:

سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، همه اجزای آنها حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبت آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

مسأله ۱۷:

کسی که منکر خداست یا برای خدا شریک قائل است یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله را قبول ندارد و نیز کسی که ایمان به خدا و پیامبرصلّی اللّه علیه و آله نداشته باشد، کافر و نجس می باشد و نیز کسی که یکی از ضروریات دین اسلام، مثل نماز یا روزه را انکار کند با علم به این که ضروری دین است، نجس می باشد.

مطهّرات

مطهرات

یازده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را ((مطهّرات)) گویند.

آنها عبارتند از:

۱: آب

۲: زمین

۳: آفتاب

۴: استحاله

۵: کم شدن ۲۳ آب انگور

۶: انتقال

۷: اسلام

۸: تبعیّت

۹: بر طرف شدن عین نجاست از ظاهر حیوان و باطن انسان

۱۰: استبرای حیوان نجاست خوار

۱۱: غایب شدن مسلمان

توضیح بعضی از موارد فوق که دارای اهمیّت بیشتری است.

اقسام آب

آب جاری

آب کر

مطلق:آب باران

آب قلیل

آب چاه

آب مضاف،

و آن آبی است که آن را از چیزی گرفته باشند، مثل آب هندوانه و گلاب و یا با چیزی مخلوط شده باشد، مثل آبی که به قدری با خاک و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند.

آبهای مطلق

آب کر

مسأله ۱۸:

آب کر، بنابر اقوی مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن (طول و عرض و عمق) هر یک سه وجب است بریزند آن ظرف را پر کند.

وزن آب کر:

۷۴۵/۳۷۶ کیلوگرم است.

یک لیتر آب، برابر با یک کیلو گرم می باشد.

مسأله ۱۹:

اگر عین نجس (مانند بول، خون) یا چیزی که نجس شده است به آب کر برسد و آب بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می شود و اگر تغییر نکند، نجس نمی شود.

مسأله ۲۰:

اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد، اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد، پاک است.

آب قلیل

مسأله ۲۱:

آب قلیل، آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد و آب باران (در حال باریدن) هم نباشد.

مسأله ۲۲:

اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد، نجس می شود، ولی اگر از بالا ـ با فشار ـ بلکه با مطلق حرکت ـ به پایین روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می باشد.

مسأله ۲۳:

آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجس، روی چیز نجس می ریزند و از آن جدا گردد، نجس است.

آب جاری

مسأله ۲۴:

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۵:

آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

آب باران

مسأله ۲۶:

اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد پاک می شود و در فرش و لباس و مانند اینها، فشار لازم نیست، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه بنابر احوط طوری باشد که بگویند باران می آید و به حدّ جریان برسد، و اگر زمین طوری است که آب در آن جریان پیدا نمی کند، کافی است به حدی ببارد که اگر زمین سخت بود بر آن جاری می شد.

آب چاه

مسأله ۲۷:

آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

آب مضاف

مسأله ۲۸:

آب مضاف، چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۲۹:

آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذرّه ای نجاست به آن برسد، نجس می شود.

مسأله ۳۰:

آب؛ با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند.

اول:

مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی کند.

دوم:

پاک باشد

سوم:

وقتی چیز نجس را می شویند آب مضاف نشود

چهارم:

بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست یا چیزی که نجس شده و پاک نشده است، در آن نباشد

مسأله ۳۱:

ظرفی که به غیر بول نجس شده، اگر یک مرتبه شسته شود، پاک می شود، حتی اگر با آب قلیل باشد بنابر اقوی، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن، آب یا چیز روان دیگر خورده، اظهر این است که اگر با خاک ممزوج به آب، خاک مالی شود و بعد از آن دو مرتبه با آب قلیل یا یک مرتبه با آب کر یا جاری شسته شود، کافی است.

مسأله ۳۲:

ظرفی را که به غیر بول نجس شده، با آب قلیل به دو صورت می توان آب کشید:

اول:

آن که بنابر اقوی یک مرتبه از آب پر کنند و خالی کنند

دوم:

یک دفعه، قدری آب در آن بریزند و آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند. و اگر به بول نجس شده باشد، این کار را دوبار انجام دهند.

مسأله ۳۳:

اگر چیز نجس را بعد از بر طرف کردن عین نجاست، یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود. و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها اگر با آب قلیل شسته شود، طوری فشار یا حرکت دهند که آب داخل آن، خارج شود.

مسأله ۳۴:

اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده، با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آب بریزند و از آن جدا شود و در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه، فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید.

مسأله ۳۵:

هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند، پاک نمی شود.

مسأله ۳۶:

اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آنجا، نجس می شود، با پاک شده جای نجس، پاک می شود،

مسأله ۳۷:

چیزی را که در آن عین نجاست نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است، یک دفعه بشویند، پاک می شود.

زمین

مسأله ۳۸:

زمین، با سه شرط، کف پا و ته کفش را پاک می کند:

۱: آن که زمین، بنابر احوط، از عین نجاست و آنچه در حکم نجاست است، پاک باشد

۲: آن که خشک باشد

۳: آن که اگر عین نجس مثل خون و بول یا متنجس مثلِ گلی که نجس شده در کف پا یا ته کفش باشد، بواسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین یا به هر سبب دیگری بر طرف شود. با راه رفتن روی فرش، حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

آفتاب

مسأله ۳۹:

آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند درب و پنجره، در ساختمان به کار برده شده و نیز میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاک می کند:

۱: چیز نجس به طوری تر باشد که اگر چیز دیگری به آن برسد، تر شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند

۲: اگر عین نجاست: در آن چیز باشد، پیش از تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند،

۳: چیزی مثل پرده یا ابر، از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند

۴: آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، مثلاً اگر چیز نجس، به واسطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی گردد.

۵: آفتاب، مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند، یعنی، اگر آفتاب یک مرتبه روی ساختمان را خشک کند و مرتبه دیگر زیر آن را خشک کند، روی ساختمان پاک و زیر آن نجس است.

نکاتی در مورد طهارت و نجاست

۱: تا یقین به نجاست چیزی نداشته باشیم، آن چیز پاک است. مثلاً اگر به خانه کسی برویم و او بچه دار بوده و نسبت به نجاست هم اعتنایی نداشته باشد همه منزل و لوازم آن پاک است، چون یقین بر نجاست آن مکان نداریم و طهارت و نجاست با یقین ثابت می شود.

۲: وسواس داشتن: در مورد نجاست دلیل نمی شود که آن چیز نجس باشد. وسواس داشتن. بعضی خانمها در طهارت و نجاست وسواس دارند. این وسواس یک نوع بیماری است و چنانچه که از نامش پیداست وسوسه شیطان است. امّا اگر شخص اراده کند، به راحتی قابلِ درمان است. شکلِ وسوسه اینطور است که مثلاً چیزی نجس شده این خانم آن را یک بار شست و شو می دهد، امّا دوباره وسوسه می شود که آیا پاک شده یا نه لذا دوباره می شوید. این کار تا چند نوبت تکرار می شود. احیاناً اگر دست کسی به لباس ها خورد باز وسوسه می شود که دوباره آن چیز نجس شده است. این حالت روحی، فاجعه ای است که دین و دنیا و راحتی و

آسایش مادی و معنوی را یک جا با هم می سوزاند. راه شرعی و بهداشتی آن، همان بود که قبلاً متذکر شدیم.

۳: اگر قسمتی از چیزی نجس شود دلیل بر نجاست همه آن نمی شود.

اگر قسمتی از فرش نجس شده باشد در این جا دو حالت دارد:

۱ – اگر خیس باشد، انسان نمی تواند دست یا پا روی آن بگذارد چون به محض ملاقات با نجس، نجس می شود.

۲ – اگر خشک شده باشد، انسان می تواند با دست یا پا روی آن بگذارد، به شرطی که دست یا پایش رطوبت نداشته باشد.

اگر قسمتی از فرش نجس باشد آیا انسان می تواند روی قسمت های دیگر آن که نجس نیست نماز بخواند؟ بله می تواند روی قسمت های دیگر فرش نماز بخواند، چون نجس بودن قسمتی از فرش نجس، بقیه را نجس نمی کند.

گاهی لباس انسان با خون نجس می شود. اصل نجاست با شستن پاک می شود. این را هم اضافه کنیم که اگر لکه یا اثر آن خون باقی بماند آن لباس پاک است.

استفتائات

۱ – اشیاء متنجسّه مثل لباس و غیره اگر با آب قلیل یا کر و یا جاری شسته شود آیا فشار دادن لازم است یا نه.

بسمه تعالی

در آب قلیل لازم است علی الاحوط و در غیر آن به احتیاط مستحب لازم است.

۲ – چیزهایی که قابل فشار نیست مثل چوب و برنج و گندم و امثال ذلک هرگاه نجس شوند یعنی آب نجس به جوف آنها برود تطهیرشان چگونه است.

بسمه تعالی

با شستن، تطهیر ظاهر آنها می شود، اما تطهیر باطن آنها مشکل است مگر آنکه علم به نفوذ آب کُرّ یا جاری در جوف آنها حاصل شود با مجرد خیساندن در آب، و آن هم به دو شرط:

۱ – اینکه آن اشیاء خشکانده شود. قبل از اینکه در آب گذاشته شود.

۲ – آب مطلق به داخل آنها نفوذ کند نه آب مضاف.

۳ – بخار یا دود یا شعله ای که از نجس یا متنجس بریزد پاک است یا نه.

بسمه تعالی

بخار و دود و شعله ای که از چیز نجس یا متنجس برمی خیزد پاک است ولی اگر بخار به صورت عرق و مایع در آید چه از نجس باشد و چه از متنجس، نجس است، و نیز بنابراحتیاط واجب باید از ذرّات چربی و روغنی که از دود نجس و متنجس حاصل می شود و بر سطوح مجاور آن می نشیند اجتناب شود.

۴ – بعد از جدا شدن غساله به نحو متعارف، رطوبت و آبی که باقی می ماند در محل پاک است یا نه.

بسمه تعالی

بله پاک است.

۵ – اگر کسی شک داشته باشد در انگور بودن و غوره بودن آیا عصیر چنین چیزی، به مجرّد جوش آمدن، حرام و نجس می شود یا نه:

بسمه تعالی

نجس و حرام نمی شود.

۶ – آب انگور که به جوش بیاید پیش از بخار شدن دو ثلث آن، چیزی از اقسام به، سیب یا کدو و مانند آن در او بیندازند چه صورتی دارد.

بسمه تعالی

اقوی و احوط نجاست آن است و اظهر و احوط تعمیم حکم است به غلیان به غیر نار، و اظهر طهارتِ مطروح در آنست به تبعیّت بعد از تثلیث.

۷ – هرگاه کشمش و خرما را در میان آش یا طعامهای دیگر بجوشانند یعنی مغز آن به جوش آید چه صورتی دارد:

بسمه تعالی

هنگامیکه به جوش بیاید ظاهر خرما و کشمش در روغن یا مثل آن پس احوط اجتناب است از جهت خوردن و آشامیدن و از حیث طهارت و نجاست خواه علم به جوش آمدن باطن آن حاصل شود یا نشود.

۸ – اگر خرمائی نارس در طبخ به جوش آید حکمش چیست.

بسمه تعالی

پاک و حلال است.

۹ – جمعی طعام می خورند، یکی از آنها فَضْله موشی در آن طعام دید آیا واجب است دیگران را بگوید یا نه:

بسمه تعالی

واجب نیست به آنها بگوید اما خودش نخورد، اگر بعد احتیاج به مباشرت آنها را داشت اعلام کند و هر چه نجس شده تطهیرش کنند.

۱۰ – حناء نجس را اگر به ریش یا به سر بمالد حکمش چیست.

بسمه تعالی

بعد از شستن ریش و سر، رنگ آن پاک است و آنچه از اجزاء کوچکش باقی می ماند بعد از شستن ظاهر آن پاک است.

۱۱ – اگر به ناخن کسی سنگی یا چیز دیگری بخورد و خون در زیرش بمیرد و بعد سوراخی پیدا شود آیا آن خون پاک است یا نه.

بسمه تعالی

اگر خون استحاله شده است پاک است و اگر صدق خون می کند، نجس است و همچنین در غیر ناخن.

۱۲ – اگر طفل شیرخوار پسر یا دختر به جای شیر، شیرخشک مصرف می کنند و هنوز غذاخور نشده اند، به جائی بول بکنند مثل فرش، لباس، زمین و امثال ذلک حکمش چیست.

بسمه تعالی

در صورتی که طفل شیرخوار پسر باشد و هنوز غذاخور نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورد باشد بلکه علی الاحوط شیر نجس هم نخورده باشد با ریختن آبی که بر بول او غلبه نماید در تطهیر آن کافی است و حکم در غیر پسر مبنی بر احتیاط است و شیرخشک در حکم غذاست و حکم مذکور در بول پسری که شیرخشک می خورد جاری نمی شود.

وضو

وضو

نماز گزار، برای اقامه نماز بایـد وضو بگیرد و در بعضـی از موارد بایـد غسل کنـد، پس اگر نتوانـد وضو بگیرد یا غسل کند، باید به جای آن کار دیگری به نام تیمّم انجام دهد.

مسأله ۴۰:

در وضو واجب است که با نیّت، صورت و دست ها را بشویند و جلو سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۴۱:

درازای صورت باید از بالای پیشانی، جایی که موی سـر بیرون می آید، تا آخر چانه شـست و پهنای آن به مقداری که بین انگشـت وسط و شست (انگشت بزرگ) قرار می گیرد باید شسته شود و اگر کمی از این مقدار ذکر شده را نشوید، وضو باطل است.

اگر می خواهد یقین کند که مقدار واجب را شسته است، باید اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۴۲:

اگر احتمـال دهـد چرک یـا چیز دیگری در ابروهـا و گوشه هـای چشم و لب او هست که نمی گـذارد آب به آنهـا برسـد، چنـانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو یا وقت شستن، آنها را وارسی کند که اگر هست برطرف کند.

مسأله ۴۳:

اگر پوست صورت از لای مو پیـدا باشـد، علاوه بر شسـتن ظاهر موها، بنابر احوط بایـد آب را به پوست هم برساند، اگر پیدا نباشد، شستن ظاهر مو کافی است و رساندن آب، به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۴۴:

شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که وقت بستن دیده نمی شود، واجب نیست.

مسأله ۴۵:

باید صورت و دست ها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است.

مسأله ۴۶:

بعـد از شسـتن صورت بایـد دست راست و بعـد از آن دست چپ را از آرنـج تـا سـر انگشت ها بشویـد، به طوری که تمام دست ها شسته شود.

مسأله ۴۷:

برای این که یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۴۸:

کسی که پیش از شستن صورت، دست های خود را تا مچ شسته، در موقع شستن دست ها برای وضو باید تا سر انگشتان را بشوید و اگر فقط تا مچ را بشوید، وضوی او باطل است.

مسأله ۴۹:

در وضو، شستن صورت و دست ها بار اول: واجب، بار دوم: مستحب، بار سوم: حرام است. مقصود از هر بار شستنِ تمام عضو است و لو اینکه در هر مرتبه شستن چند مرتبه آب بریزد.

مسأله ۵۰:

بعد از شسـتن هر دو دست، باید جلوی سر را با تری آب وضو، که در دست مانده، مسح کند. اگر تری در کف دست نمانده باشد، نمی توانـد دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضای دیگر وضو، رطوبت بگیرد و با آن، مسح کند، و بنابر احتیاط باید اوّل از تری موی ریش و ابرو کمـک بگیرد و اگر در آنهـا تری نبود، از دست هـا رطوبت بگیرد. و بنـابر احتیـاط واجب از بالاـ به پـایین

مسح کند.

مسأله ۵۱:

یک قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است، جای مسح می باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند، کافی است.

مسأله ۵۲:

لازم نیست مسح سر، بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر شانه کند، به صورتش می ریزد، یا به جاهای دیگر سر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح کند.

مسأله ۵۳:

بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح کند.

مسأله ۵۴:

در مسح سر و روی پا، باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، وضو باطل می شود، البته مختصر حرکت سر و پاها هنگام مسح اشکال ندارد.

مسأله ۵۵:

جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است.

شرائط وضو

مسأله ۵۶:

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

۱: آب وضو پاک باشد

۲: آب وضو مطلق باشد، مثل آب چاه یا آب جاری یا آب شیر لوله کشی یاآب چشمه

۳: آب وضو غصبی نباشد

۴: ظرف آب وضو مباح باشد(ظرف غصبی نباشد)

۵: ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد

۶: اعضای وضو، موقع شستن و مسح کردن، پاک باشد

۷: وقت برای وضو و نماز کافی باشد

۸: به قصد قربت وضو بگیرد

۹: ترتیب را رعایت کند

۱۰: موالات، یعنی پی در پی و پشت سر هم اعمال وضو را انجام بدهد

۱۱: مباشرت در اعمال وضو، یعنی خودش اعمال وضو را انجام داده و دیگری به او کمک نکند

۱۲: استعمال آب برای او ضرر نداشته باشد

۱۳: در اعضای وضو، مانعی از رسیدن آب نباشد.

وضوهای واجب و مستحب

مسأله ۵۷:

وضو گرفتن برای شش چیز واجب است:

۱: برای نمازهای واجب، غیر از نماز میّت

۲: برای سجده و تشهد فراموش شده، در صورتی که بین آنها و نماز حدثی از او سر زده، مثلاً بول کرده باشد. و بنابر احتیاط برای سجده سهو.

۳: برای طواف واجب خانه کعبه

۴: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد

۵: اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند

۶: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند.

مستحب است انسان برای امور زیر وضو بگیرد:

۱ -برای نماز میّت

۲ - زیارت اهل قبور

۳ - رفتن به مسجد و حرم ائمه علیهم السّلام

۴ - برای همراه داشتن و خواندن و نوشتن قرآن

۵ - برای مسح حاشیه قرآن

۶ - برای خوابیدن

۷ - وضوی تجدیدی، یعنی کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۵۸:

مسح کردن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن، برای کسی که وضو ندارد حرام است، ولی تماس موی انسان با خط قرآن، بنابر اظهر مانعی ندارد و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مسح آن اشکال ندارد.

مسأله ۵۹:

کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند را به هر زبانی که نوشته شده باشد، مسح کند و احتیاط واجب آن است که اسم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علیه السّلام و حضرت زهرا علیهاالسّلام را هم مسح نکند.

مبطلات وضو

مسأله ۶۰:

هفت چیز وضو را باطل می کند:

۱ – بول

۲ – غائط (مدفوع)

۳ – باد معده و روده که از مخرج غائط خارج می شود

۴ – خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود

۵ – چیزی که عقل را از بین می برد (دیوانگی، مستی، بیهوشی)

۶ – استحاضه

۷ – جنابت و بنابر احوط مس میت.

وضوی جبیره ای

معنای جبیره

مسأله ۶۱:

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند، جبیره نامیده می شود.

مسأله ۶۲:

اگر در یکی از جاهای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۶۳:

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دست ها باشد و روی آن باز بوده و آب ریختن به کمترین مقدار و شستن روی آن ضرر دارد بنابر احتیاط واجب دست تر بر آن بکشد و بعد احتیاطاً پارچه پاکی روی آن گذاشته و دست تر را روی پارچه هم بکشد.

اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی شود آب کشید، باید اطراف زخم را از بالا به پایین بشوید و بنابر احتیاط واجب، پارچه پاکی روی زخم گذاشته و دست تر روی آن بکشد.

مسأله ۶۴:

اگر زخم یا دمل یا شکستگی، در جلوی سر یا روی پاها باشد و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند. اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد مسح لازم نیست ولی باید بعد از وضو احتیاطاً تیمم نماید.

استفتائات

۱ – چه مقدار مسح جلوی سر کافی است.

بسمه تعالی

آنکه در عرف مسح بنامند و احوط مقدار سه انگشت است از حیث طول و عرض.

۲ – آیا در مسح ما بین زنان و مردان فرق است یا نه.

بسمه تعالی

فرقی نیست، لکن مستحبّ موکّد است برای زنان در مسح وضو به جهت نماز صبح، برداشتن چیزی که سر خود را به آن پوشیده انـد، و کمتر از این است در تاکّـد استحباب، به جهت نماز مغرب، و مجزی است او را در سایر نمازها داخل نمودن انگشت خود را زیر مقنعه و نحو آن.

۳ – آیا تکرار مسح، موجب بطلان وضو می شود یا نه.

بسمه تعالی

بعد از خشک کردن محل مسح ضرر ندارد خصوصاً اگر به جهت رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح شرعی، لکن موجب معصیت است اگر به قصد مشروعیت باشد.

۴ – اگر کسی سهواً یا جهلاً، با آب غصبی وضوء بگیرد، صحیح است یا نه.

بسمه تعالی

بله وضوء صحیح است، امّا قیمت آن آب را ضامن است.

۵ – اگر شخصی با آب نجس سهواً، جهلاً، نیساناً یا غفلةً وضو گرفت حکمش چیست.

بسمه تعالی

وضو آن شخص باطل است و برای وضو مجدّد باید جاهای نجس را تطهیر کند.

۶ – اگر جبیره نجس باشد و چیزی هم نباشد که بر روی آن بگذارد حکمش چیست:

بسمه تعالی

در جایگاه و محل شستن جبیره باید اطرافش را بشوید با مراعات از بالا به پایین بوده و در محل مسح جبیره دو طرفش را مسح نماید و مراعات طول در حین مسح بشود و أقوی کفایت وضو مذکور است و احوط ضمّ تیمُم است.

۷ – اگر کسی بعد از نماز شک می کند که آیا وضو داشتم یا نه وظیفه اش چیست.

بسمه تعالی

بناء را بر صحت عمل می گذارد و لکن از برای نماز بعد، وضو بسازد.

۸ – اگر شخصی یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد تکلیفش چیست.

بسمه تعالی

باید وضو بگیرد.

۹ – اگر شخصی یقین در وضو دارد و شک در حدث تکلیفش چیست.

بسمه تعالی

بنـاء را بر طهارت می گـذارد. در صورتی که شکّ در حـدث، ناشـی از خروج رطوبت مشـتبهه به بول قبل از اسـتبراء که محکوم به بولیّت است نباشد.

غسل

غسل های واجب

غسل های واجب هفت قسم است:

۱ – غسل جنابت

۲ – غسل حیض

۳ – غسل نفاس

۴ – غسل استحاضه

۵ – غسل مس میّت

۶ – غسل میّت

۷ – غسل نذر و قسم.

احکام جنابت

مسأله ۶۵:

به دو چیز انسان جنب می شود:

اول: جماع

دوم: بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد و چه در بیداری، با اختیار باشد یا بی اختیار، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت.

مسأله ۶۶:

اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت، حکم منی را دارد و اگر هیچ یک از این نشانه های بالا را نداشته باشد، حکم منی را ندارد.

و در مریض لازم نیست آن آب، با جَستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آمده باشد در حکم منی است بنابراظهر، و همچنین در زن مریض بنابر احوط، و لازم نیست بدن او سست شود، بلکه خالی از وجه نیست که حکم زن در صحت و مرض مانند مرد باشد.

مسأله ۶۷:

مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی، بول کند و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

مسأله ۶۸:

اگر کسی در قُبُل زن جماع کند و به اندازه ختنه گاه داخل شود هر دو جنب می شوند و همچنین است بنابراظهر اگر در دُبُر زن نزدیکی کند.

مسأله ۶۹:

اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست و همچنین است اگر خواب ببیند که محتلم شده ولی بعد از بیدار شدن اثر از منی نبیند.

مسأله ۷۰:

هرگاه بعد از غسل، منی مرد از زن خارج شود غسل واجب نیست و همچنین است اگر شک کند که منی بیرون آمده از خود اوست

یـا از مرد، امـا اگر علم یـا اطمینـان داشت باشـد که منی خـارج شـده از خود اوست و یا مخلوط با منی مرد است، غسل بر او واجب است.

مسأله ۷۱:

کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند.

کارهای حرام بر جنب

مسأله ۷۲:

کارهایی که بر جنب حرام است، عبارت است از:

۱ – رسانـدن جایی از بـدن به خط قرآن یـا به اسم خـدا و بنـابر احتیاط به اسم پیامبران و امامان علیهم السّـلام و اسم حضـرت زهرا علیهاالسّلام

۲ – رفتن به مسجدالحرام و مسجد پیامبرصلّی اللّه علیه و آله اگر چه از یک در داخل و از درِ دیگر خارج شود و بنابر احتیاط واجب توقف و عبور در حرم امامان علیهم السّلام و رواقها

۳ – توقـف در مساجـد دیگر، ولی اگر از یـک در داخـل و از در دیگر خـارج شـود، یـا برای برداشـتن چیزی برود مـانعی نـدارد، و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند بلکه عبور نیز ننماید و همچنین در رواق ها.

۴ – گذاشتن چیزی در مسجد

۵ – خواندن سوره ای که سجده واجب دارد

و آن چهار سوره است:

۱ – سجده (سوره ۳۲)

۲ – فصلت (سوره ۴۱)

۳ – نجم (سوره ۵۳)

۴ – علق (سوره ۹۶).

غسل جنابت

مسأله ۷۳:

غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می شود ولی برای نماز میت و سجده شُکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۷۴:

غسل را چه واجب باشد و چه مستحب، به دو صورت می شود انجام داد. ترتیبی و ارتماسی، و غسل ترتیبی افضل از ارتماسی است.

غسل ترتیبی

مسأله ۷۵:

در غسل ترتیبی باید به نیّت غسل، اوّل سر و گردن، بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به سبب ندانستن مسأله، به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است. ولی چنانچه قصد قربت داشته، آنچه را که مقدم داشته اگر اعاده کند، غسل او صحیح است. و احتیاط واجب رعایت ترتیب در هر عضو از غسل ترتیبی است، به این صورت که از بالا شروع کند و به قسمت های پایین عضو ختم کند.

مسأله ۷۶:

نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید.

مسأله ۷۷:

برای آن که یقین کند هر سه قسمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملاً شسته، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمت های دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

مسأله ۷۸:

اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است باید دوباره غسل کند.

غسل ارتماسی

مسأله ۷۹:

در غسل ارتماسی، اگر به نیّت غسل ارتماسی، به تدریج در آب فرو رود تا تمام بدن زیر آب رود، غسل او صحیح است و احتیاط آن است که از اوّل فرو رفتن در آب، نیّت غسل کردن را داشته باشد به آنچه غسل ارتماسی با آن محقق و تمام می شود، اظهر، کفایت نیّت در حال فرو رفتن مجموع بدن در آب است.

مسئله ۸۰:

در غسل ارتماسی اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد از نیّت غسل، بدن را حرکت دهد غسل او صحیح است.

احکام غسل

مسأله ۸۱:

در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد مگر این که در آنِ واحد هم بدن پاک شود و هم غسل انجام بگیرد. در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن، لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است، پاک بودن تمام بدن، قبل از شروع در غسل مطلقاً موافق احتیاط است.

مسأله ۸۲:

اگر در غسل، مقداری از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی شود مثل داخل گوش و بینی، واجب نیست.

مسأله ۸۳:

در موقع غسل کردن، لزوم شستن موهای کوتاه که پوست از لای آنها دیده می شود،خالی از قوّت نیست، ولی موهای بلند لازم

نیست.

مسأله ۸۴:

تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاك بودن آب، در صحیح بودن غسل هم شرط است.

در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید، اما در ترتیبی، احوط است.

و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت، فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن، مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی، طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد.

مسأله ۸۵:

کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز، وضو بگیرد، ولی در غسل های دیگر، برای نماز باید وضو بگیرد.

مسأله ۸۶:

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند.

غسلهای اختصاصی بانوان

خونهای سه گانه

۱: استحاضه

۲: حیض

۳: نفاس

استحاضه

تعریف استحاضه:

استحاضه از خونهایی که از زن خارج می شود، خون استحاضه است و زن را در وقت دیدن این خون ((مستحاضه)) می گویند

علائم خون استحاضه:

غالباً زرد رنگ و سرد و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و ممکن است گاهی بر خلاف اوصاف مذکور باشد.

اقسام استحاضه

۱ – قلیله

۲ – متوسطه

۳ – کثیره

استحاضه قلیله

آن است که خون در پنبه ای که زن داخل فرج می نماید نفوذ نکند.

استحاضه متوسطه

آن است که خون در پنبه فرو رود ولی از آن نگذرد.

استحاضه کثیره

آن است که خون از پنبه به دستمال جاری شود.

مسأله ۸۷:

وظیفه مستحاضه قلیله

در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و بنابر احتیاط پنبه را عوض کند یا آب بکشد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۸۸:

وظیفه مستحاضه متوسطه

در استحاضه متوسطه بایـد زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود بنابر احتیاط واجب پنبه را اگر خونی شده عوض کند یا آب بکشد و همچنین ظاهر فرج، اگر نجس شده است. و وجوب وضو برای هر نماز در این صورت خالی از وجه نیست، و این در صورتی است که استحاضه متوسطه پیش از نماز صبح یا در بین آن پیدا شود. ولی اگر بعد از نماز صبح تا پیش از نماز ظهر یا بین آن حاصل شود باید برای نماز ظهر غسل کند و به همین ترتیب پیش از هر نماز یا بین هر نمازی که استحاضه متوسطه شده باید برای آن غسل کند، و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند.

و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۸۹:

وظیفه مستحاضه کثیره

در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسئله پیش گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء بجا آورد. و بنابر احتیاط واجب با هر غسلی یک وضو بگیرد، بلکه برای نماز عصر و نماز عشاء نیز باید بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد و همچنین باید بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد. و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشاء فاصله بیندازد باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید.

مسأله ۹۰:

اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون، وضو و غسل را انجام داده باشد باید در موقع نماز وضو و غسل را بجا آورد.

مسأله ۹۱:

اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۹۲:

اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری بجا آورد.

و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۹۳:

زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای

نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۹۴:

اگر زن نداند استحاضه از چه قسم است، در صورت امکان باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شد انجام دهد.

مسأله ۹۵:

زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، با اینکه می توانسته خود را وارسی کند چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاً ـ استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده مثل آنکه استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

مسأله ۹۶:

زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، بنابر احوط به آنچه مشکل تر است عمل کند، مثلًا اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه متوسطه را بنابر احوط انجام دهد و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره باید کارهای استحاضه کثیره را بنابر احوط انجام دهد ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم عمل کند.

مسأله ۹۷:

زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و تا بعد از نماز هم خون در داخل فرج نیست و بیرون نمی آید می تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۹۸:

مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی کاملًا از خون پاک شد باید غسل کند ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبلی مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل کند.

مسأله ۹۹:

زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست.

مسأله ۱۰۰:

زن مستحاضه باید موقع غسل و وضو و بعد از آن تا آخر نماز خود را از بیرون آمدن خون (در صورتی که برای او ضرر نداشته باشد) حفظ کند و اگر مسامحه کرد و خونی خارج شد بنابر احتیاط هر چه بجا آورده از غسل یا وضو یا نماز، دو مرتبه انجام دهد.

مسأله ۱۰۱:

اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد. مثلًا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشاء فقط وضو بگیرد.

مسأله ۱۰۲:

اگر استحاضه کثیره، قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد، عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه متوسطه، قلیله شود باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعدی قلیله را بجا آورد.

مسأله ۱۰۳:

اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه

متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد.

حیض

تعریف

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود و زن را در موقع دیدن خون حیض،((حائض)) می گویند

علائم خون حیض:

خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ مایل به سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

مسأله ۱۰۴:

زنهای سیّده بعد از تمام شدن شصت سال قمری یائسه می شوند، یعنی خون حیض نمی بینند، و زنهایی که سیّده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال قمری یائسه می شوند.

مسأله ۱۰۵:

خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال می بیند، در صورتی که معلوم باشد نُه سال او تمام نشده است و علامت و نشانه دیگری غیر از سن، بر بلوغ او نباشد و همچنین خونی که زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست.

مسأله ۱۰۶:

زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند بنابر اقوی، ولی اگر بیست روز از ایام عادت دیرتر بود هم وظیفه حائض و هم مستحاضه را احتیاطاً انجام دهد.

مسأله ۱۰۷:

اگر دختری نمی داند که نُه سالش تمام شده یا نه و خونی دید که یقین کرد خون حیض است باید آن را خون حیض قرار دهد.

مسأله ۱۰۸:

زنی که شک دارد یائسه شده یا نه اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۱۰۹:

مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

مسأله ۱۱۰:

باید سه روز اولِ حیض پشت سر هم باشد پس اگر مثلاً ـ دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

مسأله ۱۱۱:

اگر سه روز پشت سرهم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود تمام این مدت را حیض قرار می دهد.

مسأله ۱۱۲:

اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون حیض است یا زخم، اگر قبلاً ـ حیض بوده، یعنی خون حیض دیده و ممکن است این خون دنباله آن باشد، حیض است لیکن اظهر اعتبار خروج از چپ برای حیض و خروج از طرف راست برای زخم است، و با عدم امکان وارسی عمل به حالت سابقه می نماید و اگر پاک بوده وظیفه ای نسبت به حیض ندارد.

مسأله ۱۱۳:

اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا خون نفاس اگر در ایام عادت زن باشد آن را خون حیض قرار می دهد و گر نه بایـد به وظیفه ای که مشترک بین حیض و نفاس است عمل کنـد، یعنی لازم نیست آنچه بر حائض واجب است ولی بر نفساء واجب نیست و آنچه بر نفساء واجب است و بر حائض واجب نیست بجا آورد. گرچه انجام دادن مجموع وظایف حائض و وظایف نفساء مطابق احتیاط است بلکه این احتیاط در صورت امکان ترک نشود و در صورت عدم امکان احتیاط، مخالفت قطعیّه ننماید.

مسأله ۱۱۴:

اگر خونی ببینـد که ندانـد خون حیض است یـا بکـارت، ولی احتمـال خون دیگری مثل خون جراحت و زخم را هم نمی دهـد باید خود را وارسـی کنـد یعنی مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کنـد بعـد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشـد خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد.

البته بایـد خون زیاد نباشـد تا به وسیله فوق بتوانـد بین خون حیض و بکارت فرق بگذارد و در صورت عدم امکان تشـخیص و عدم حصول یقین، در ایام عادت حکم به حیض بودن می کند و گر نه عمل به حالت سابقه می نماید.

مسأله ۱۱۵:

اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگرچه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

مسأله ۱۱۶:

اگر حائض پاک شد و بعد از گذشـتن ده روز یا بیشتر، دوباره خون دید اگر از سه روز بیشتر طول بکشد ولی از ده روز بیشتر نباشد و سایر شرایط حیض را داشته باشد، خون دوم نیز حیض است.

مسأله ۱۱۷:

اگر زنی بیش از سه روز خون دید و ده روز یا کمتر از آن پاک شد، چنانچه نمی داند خون زخم و جراحت است یا نه، اگر در ایام عادت زن باشد یا اینکه شرایط حیض را داشته باشد آن را خون حیض قرار دهد.

اقسام زنهای حائض

مسأله ۱۱۸:

زنهای حائض بر شش قسمند:

۱ – صاحب عادت وقتیّه و عددیّه

۲ – صاحب عادت وقتیّه

۳ – صاحب عادت عددیّه

۴ – مضطربه

۵ – مبتدئه

۶ – ناسیه

تعریف عادت وقتیه و عددیه

آن زنی است که دو ماه پشت سـرهم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود و شـماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد مثل آنکه دو ماه پشت سرهم از اول ماه تا هفتم آن خون ببیند.

تعریف صاحب عادت وقتیه

آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد. مثلاً دو ماه پشت سرهم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

تعریف صاحب عادت عددیه

آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سرهم به یک اندازه باشد ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد. مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

تعریف مضطربه

آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

تعریف مبتدئه

آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

تعریف ناسیه

آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

احکام زنهای حائض

مسأله ۱۱۹:

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب تر خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای زن حائض گفته می شود عمل کند. و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۱۲۰:

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

مسأله ۱۲۱:

زنی که عادت وقتیه دارد اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته می شود عمل نماید. و اگر بعد بفهمد حیض نبوده مثل آنکه پیش از سه روز پاک شود باید عبادتهایی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۱۲۲:

زنی که عادت عددیه دارد اگر بیشتر از شماره عادت خود، خون ببیند و از ده روز بیشتر شود چنانچه همه خونهایی که دیده یک جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی که خون، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

و اگر روزهـایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است فقط به انـدازه روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضـه است و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است بایـد آن روزها را با چنـد روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۱۲۳:

مضـطربه (زنی که چنـد ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده) اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون هایی که دیده یک جور باشد. چنانچه عادت خویشان او مشخص است آن مقدار را برای خود حیض و بقیه را استحاضه قرار می دهد.

مسأله ۱۲۴:

مضـطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید بنابر احتیاط تا هفت روز را حیض قرار دهد.

مسأله ۱۲۵:

مبتـدئه، یعنی زنی که دفعه اول خون دیـدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و همه خون هایی که دیـده یک جور باشـد باید عادت خویشان خود را به طوری که در مضطربه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۱۲۶:

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشد، چنانچه خونی که نشـانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد، همه آن حیض است. ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشـته باشد، مثل آن که پنج روز خون سـیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنـج روز خون سـیاه ببینـد، باید از اول خون اول که نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۱۲۷:

مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشـد، بایـد از اولی که خون نشانه حیض دارد حیض قرار دهد و در عدد به خویشاوندان خود رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۱۲۸:

ناسـیه، یعنی زنی که وقت و عـدد عـادت خود را فراموش کرده است اگر بیشـتر از ده روز خون ببینـد بایـد روزهـایی را که خون او نشانه حیض دارد تا ده روز، حیض قرار دهـد و بقیه را اسـتحاضه قرار دهـد و اگر نتواند حیض را به واسـطه نشانه های آن تشـخیص دهد، بنابر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مگر اینکه بدانـد به طور مسلّم در روزهای اول حیض نمی شـده است که در آن صورت بعد از آن روزها را باید حیض قرار دهد و اگر ظن اطمینانی پیدا کرد که ایام عادتش مثل خویشان خود است عادت آنها را برای خود انتخاب می کند.

احکام حائض

مسأله ۱۲۹:

چند چیز بر حائض حرام است

۱ – عبادتهایی که ماننـد نماز بایـد با وضو یا غسل یا تیمّم بجا آورده شود. ولی بجا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت، مانعی ندارد.

۲ – تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

۳ – جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۳۰:

جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً بایـد برای خود حیض قرار دهد حرام است پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که قبلًا ذکر شده

روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد. شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۱۳۱:

اگر شـماره روزهای حیض زن به سه قسـمت تقسیم شود و مرد در قسـمت اول آن با زن خود در قُبُل جماع کند، باید هیجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهـد و اگر در قسـمت دوم جماع کنـد، نُه نخود و اگر در قسـمت سوم جماع کنـد، باید چهار نخود و نیم بدهد. مثلًا زنی که شـش روز خون حیض می بینـد، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد. و در شب یا روز سوم و چهارم نُه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم بایـد چهار نخود و نیم بدهد.

مسأله ۱۳۲:

طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در کتاب طلاق گفته می شود باطل است.

مسأله ۱۳۳:

اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام باید حرف او را قبول کرد، مگر اینکه اطمینان پیدا شود که دروغ می گوید.

مسأله ۱۳۴:

اگر زن در بین نماز حائض شود نماز او باطل است.

مسأله ۱۳۵:

بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود غسل کنـد و دسـتور آن مثل غسل جنابت است، ولی بنابر اظهر برای نماز باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو هم بگیرد و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

مسأله ۱۳۶:

نمازهای یومیه ای که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد ولی روزه های واجب را باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۷:

اگر چنـد روز را حیض قرار دهـد و عبادت نکنـد، بعد بفهمد حیض نبوده است باید نماز و روزه ای را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نمایـد و اگر چنـد روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کنـد بعـد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها روزهایی بوده که باید روزه می گرفته، واجب است قضا نماید.

نفاس

تعریف نفاس

وقتی که اولین جزء بچه از شـکم مـادر بیرون می آیـد هر خونی که زن می بینـد، اگر پیش از ده روز یا سـر ده روز قطع شود، خون

نفاس است و زن را در حال نفاس ((نفساء)) می گویند.

مسأله ۱۳۸:

خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست.

مسأله ۱۳۹:

لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است بنابر احوط.

مسأله ۱۴۰:

ممکن است خون نفاس یک لحظه بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۱۴۱:

توقف در مسجد و رساندن جایی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب، مستحب، و مکروه است، بر نفساء هم واجب، مستحب، و مکروه می باشد.

مسأله ۱۴۲:

طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد. و اگر شوهرش با او نزدیکی کند احتیاط واجب آن است که به دستوری که در احکام حیض (مسأله ۱۳۱) گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۱۴۳:

وقتی زن از خون نفاس پاک شد باید غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر دوباره خون ببیند چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد تمام آن نفاس است و اگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

مسأله ۱۴۴:

اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال بدهد که در باطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید که اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۱۴۵:

اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است.
و اگر عادت ندارد، تا ده روز بنابر اظهر نفاس و بقیه استحاضه می باشد. و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت ندارد از روز بعد از عادت و کسی ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۱۴۶:

زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند در صورتی که از ده روز بیشتر نشود بنابر اظهر تمام آن مدت را نفاس قرار می دهد.

استفتائات

۱ - آیا استبراء در حق زنان ثابت است یا نه.

بسمه تعالی

استبراء در حق زنان ثابت نیست، و سزاوار است که بعد از بول، فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را به طرف عرض، فشار دهند و رطوبت مشکوکی که از زنها خارج می شود پاک است، مطلقاً و ناقض طهارت نیست. اگرچه رعایت امور مزبوره را ننماید.

۲ – هرگاه خون حیض، مشتبه به خون بکارت شود، شناختن آن به چه طریق است.

بسمه تعالی

در تشخیص و شناختن آن، باید قدری پنبه، داخل در فرج کند و قدری صبر نماید، و بهتر آن است وقتی که می خواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاها را بلند کند، و بعد از مدتی پنبه را آهسته بیرون آورد، پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد، خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور، اینکه قروح یا جروح، احاطه به فرج مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص داد. بلکه باید احتمال غیر این دو قسم خون که خون بکارت و خون حیض است ندهد.

۳ – اگر زنی سه روز خون دید و قطع شود و در بین ده روز دوباره خون دید و قبل از ده روز قطع شد تکلیف این زن نسبت به این ایام چیست.

بسمه تعالی

تمامی خون و پاکی وسط، یعنی مابین سه تا ده محکوم به حیض است.

۴ – آیا زن باردار ممکن است حیض ببیند یا نه:

بسمه تعالی

بلی ممکن است بنابر اقوی، ولی با تأخّر از ایام عادت، بیست روز باید احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

۵ – اقل و اکثر ایام حیض چقدر است.

بسمه تعالی

اکثر زمان حیض، ده روز است و اقل زمان حیض سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو روز خون ببیند حیض نخواهد بود.

۶ – در زمان حیض، و طی نمودن در قُبُل حائض، چه صورت دارد.

بسمه تعالی

حرام است در زمان حیض وَطْی نمودن در قُبُل حائض با علم به آن، و درباره هر یک از مرد و زن، موجب فسق می شود علی المعروف، اگرچه از کبائر بودن آن معلوم نیست، بلی حلال شمردن آن، موجب کفر است با علم به حرمت آن.

۷ – اگر وطی کرد مرد، زنش را در زمان حیض، آیا کفّاره واجب است بر زن یا نه:

بسمه تعالی

واجب است به احتیاط وجوبی در صورت علم و عمل.

۸ – کفّاره وطی، چقدر است.

بسمه تعالی

کفّاره عبارت است از یک دینار، یعنی اشرفیِ هیجده نخودی که یک مثقال شرعی است. و این مقدار کفّاره، در اول حیض است، و در وسط آن نصف اشرفی است، و در آخر آن ربع اشرفی است.

۹ – اول، وسط و آخر حیض را بیان فرمائید.

بسمه تعالی

زنی که مـدتش مثلاً ـ شـش روز است، روز اوّل و دوّم آن، اوّل حیض است و روز سـوم و چهـارم، وسـط حیض است و روز پنجم و ششم، آخر حیض است.

۱۰ – آیا غُسل حیض کفایت از وضو می کند یا نه:

بسمه تعالی

کیفیت غسل حیض، مانند غسل جنابت است، لکن غسل حیض، کفایت از وضو نمی کند و اظهر وجوب وضو است.

۱۱– خانمی بعد از پنج روز ایام عادتش پاک شده و غسل کرده، روز هشتم یک قطره خون می بیند، این خون چه حکمی دارد.

بسمه تعالی

با فرض اینکه بین این خون و اوّلین روزی که خون دیده بیش از ده روز فاصله نشده، تمام این هشت روز به حکم حیض است.

۱۲ – زن پس از ایام عادت که معمولاً شـش یا هفت روز است پاک شـده ولی بعـد از آن باز خون زرد رنگی می بیند و شک دارد که خون حیض است یا نه و نمی داند تا ده روز تمام می شود یا نه، وظیفه اش چیست.

بسمه تعالی

صبر می کنـد اگر قبـل از ده روز قطع نشـد تمام آنرا حیض قرار می دهـد و اگر از ده روز تجاوز کرد فقط ایّام عادت را حیض قرار داده و نمازهای روزهای غیر آنرا قضا می کند.

۱۳ – زنی پس از شش روز از خون حیض پاک می شود و هیچ خونی نمی بیند و روز نهم ترشح خونی بسیار کمی می بیند بعد هم کاملاً پاک می شود حکم این خون چیست.

بسمه تعالی

با فرض اینکه عرفاً خون بر آن صدق می کند مثل سؤال اوّل است.

۱۴ – زنی جنب بوده و قبل از غسل جنابت حیض شده آیا صحیح است که قبل از پاک شدن از حیض غسل جنابت کند و غسلهای دیگر چطور.

بسمه تعالی

صحیـح است قبل از پاک شـدن از حیض غسل جنابت کنـد به جهت تخفیف قذارت باطنی و هم می تواند در وقت پاک شدن یک غسـل به نیّت هر دو انجـام دهـد و اگر قبلاً ـ غسـل جنابت کرده در آن وقت به نیّت وظیفه فعلیّه غسل کنـد و بعض اغسال مثل غسـل احرام برای حائض مستحبّ است.

۱۵ – زنی حیض شد، روز دوم حیض، رحمش را با عمل جراحی در آوردند، که حیض سه روز نشد آیا غسل حیض واجب است.

بسمه تعالی

غسل حیض بر او واجب نیست بلکه باید غسل استحاضه کند و عبادتهای ترک شده را قضا کند.

۱۶ – رحم زنی را طی یک عمل جراحی برداشته اند، خونهایی که بعداً می بیند محکوم به چیست.

بسمه تعالی

خون حیض نیست و محکوم به دم قرحه است خصوصاً اگر علامت آن را دارا باشد که خروج از راست است.

۱۷ – در صورتی که استحاضه کثیره است و شخص از نظر جسمی توانایی سه مرتبه غسل در شبانه روز را ندارد (مبتلا به کمر درد و یا درد می باشـد) آیا می تواند برای نماز بجای غسل استحاضه، تیمم بدل از غسل کند و همچنین برای روزه می تواند تیمم کند؟ و آیا قضای روزه های این چند روز را باید بگیرد.

بسمه تعالی

یکی از مسوّغات تیمّم، حرج و مشقّت شدیدهٔ در استعمال آب است، و اگر بخواهد احتیاط کند در آخر وقت تیمّم کند و نماز و روزه اش صحیح است و قضا ندارد.

۱۸ – در رابطه با استحاضه قلیله اگر شخصی بعد از نماز صبح پاک شده آیا برای نماز ظهر باید یک وضو و برای نماز عصر هم یک وضوی دیگر بگیرد و همچنین برای نماز مغرب و عشا؟

بسمه تعالی

با پاک شدن از استحاضه قلیله برای اوّلین نماز وضو می گیرد و برای نماز دیگر هم کافی است.

۱۹ – زنی ادعا می کند که هر ماه فقط یک روز یا دو روز خون می بیند و همیشه اینطور بوده است؟ آیا این خون استحاضه است یا حکم دیگری دارد.

بسمه تعالی

استحاضه است.

۲۰ – زنی است که ۵۰ سال او تمام شده است ولی هنوز هر ماه هفت الی ده روز خونی از او خارج می شود که از نظر ظاهر تفاوتی با خون حیض او ندارد آیا این خون را باید حیض حساب کرد یا استحاضه.

بسمه تعالی

احتیاط در جمع بین تروک حائض و احکام استحاضه کند.

۲۱ – زن حامل در حال حمل گاهی یک لکّه خون می بیند و ممکن است ده روز بعد هم لکّه ای ببیند تکلیف آن زن چیست.

بسمه تعالی

استحاضه است مگر علم به غیر آن حاصل شود.

۲۲ – اگر زنی که قرص ضدبارداری می خورد که در ماه مبارک رمضان حائض نشود بر فرض دو یا سه روز خون در باطل باشد و بیرون نیاید حکم روزه او چیست.

بسمه تعالی

احتیاط می کند به اینکه روزه به رجاء عمل به وظیفه می گیرد و بعداً هم قضا می کند با علم به اینکه سه روز ادامه داشته است.

۲۳ – خانمی برای جلوگیری از عادت ماهانه قرص خورده و در بین آن بر اثر ترک قرص کمی خون دیده ولی پیش از سه روز قطع شده است. آیا این خون که در ایام عادت بوده حکم حیض را دارد.

بسمه تعالی

خیر، مگر با علم به بقاء در باطن که وظیفه احتیاطی آن گذشت.

۲۴ – لطفاً بفرمایید زن تا چند سال حیض می بیند و به سال شمس یا قمری چگونه محاسبه می گردد با توجه به اینکه در شناسنامه ها تاریخ به سال شمسی است.

بسمه تعالی

حدّ یأس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری است و در غیر او تمام شدن پنجاه سال قمری است که ظاهراً به ترتیب ۵۸ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز، و ۴۸ سال و ۶ ماه و ۷ روز به سال شمسی می شود.

۲۵ – خانمی شک دارد که به سن یائسگی رسیده یا نه و خونی می بیند که نمی تواند یقین به ادامه آن تا سه روز پیدا کند وظیفه او نسبت به نماز و روزه چیست.

بسمه تعالی

وظیفه او مثل سابق استظهار است و ترک عبادت.

۲۶ – زنی حائض است و گردنبند او با نقش اللّه می باشد و گاهی بی اختیار روی بدنش قرار می گیرد. آیا جایز است چنین گردنبندی را به گردن آویزان کند.

بسمه تعالی

با علم به تماسّ با بدن حائز نیست.

۲۷ – رفتن زن با حالت عادت ماهانه به حرم ائمه معصومین به قصد زیارت جایز است یا نه.

بسمه تعالی

جائز نیست علی الاحوط، و این احتیاط در حرم و رواق در مکث و عبور ترک نشود.

۲۸ – رفتن زن به حالت عادت ماهانه به حرم امامزادگان به قصد زیارت جایز است یا نه.

بسمه تعالی

مراعات عدم هتک بنماید و فی نفسه جایز است.

۲۹ – مقاربت زن و شوهر بعد از حیض و قبل از غَسل حیض، چه حکمی دارد و نوزاد حاصل از این مقاربت چه حکمی دارد.

بسمه تعالی

جائز است علی کراهیّهٔ، و احوط تجنّب از آنست مگر بعد از غُسل فَرْج، و حکم ولد حکم سائر اولاد است یعنی حلال زاده است.

۳۰ – زنی حائض یا به خاطر جهل به مسأله و یا عمداً حال خود را به شوهر نمی گوید و بعد از جماع برای مرد یقین حاصل می شود که زن در حال حیض بوده است، آیا کفاره دارد و اگر دارد بر عهده زن است یا مرد. و یا هر دو.

بسمه تعالی

کفّاره ندارد.

۳۱ – خونی که دختر بعد از شب عروسی به مدت یک یا دو روز مشاهده می کند غسل دارد یا خیر.

بسمه تعالی

دم بکارت موجب غسل نیست.

۳۲ – زنی در اثر ملاعبه با شوهرش، احساس شهوت می کند و حالت انزال به او دست می دهد و فکر می کند جنب شده است آیا با چنین حالتی غسل بر او واجب می شود.

بسمه تعالی

با علم به خروج منی به بیرون غسل واجب می شود ولو حصول علم با علائم باشد که در مسئله ۳۵۰ رساله آمده.(۲)

۳۳ – گاهی بانوان و دوشیزگان عقد بسته، در اثر ملاعبه با شوهر خود ترشحاتی همراه با کمی لذّت و خوشی می بینند، آیا این ترشحات حکم منی را دارد.

بسمه تعالی

مبنی بر حصول علم است به شرحی که گذشت.

۳۴ – زنی پس از نزدیکی با همسرش، غسل کرده و پس از آن مقداری منی خارج شده است، نمی داند از مرد است یا از خود او، تکلیف او چیست.

بسمه تعالی

هرگاه بعد از غسل، منی مرد از زن خارج شود غسل واجب نیست و همچنین است اگر شک کند که منی بیرون آمده از خود اوست

یا از مرد، اما اگر علم یا اطمینان داشته باشد که منی خارج شده از خود اوست و یا مخلوط با منی مرد است، غسل بر او واجب است.

۳۵ – زنی حائض بوده و غسل حیض را فراموش کرده و مدتی نماز خوانده البته برای نمازهای خود وضو گرفته آیا نمازهای او صحیح است.

بسمه تعالی

صحیح نیست مگر غسل واجبی در بین انجام داده باشد که نمازهای بعد آن تا عادت ماهانه بعدی صحیح است.

۳۶ – زنی جنب بوده و فراموش کرده و مدتی نماز خوانده ولی در این بین غسل حیض انجام داده است و فعلاً متوجه شده، تکلیف او نسبت به نمازهای گذشته چیست.

بسمه تعالی

اگر بقصد آنچه بر ذمّه اوست غسل کرده کفایت از غسل جنابت هم نموده است، و اگر خصوص حیض را قصد کرده و توجّه به جنابت نداشته بعید نیست از غسل جنابت هم کفایت کند لکن احوط خلاف آنست.

۳۷ – آیا با غسل استحاضه کثیره، وضو هم لازم است با غسل متوسطه چطور.

بسمه تعالی

با غسل متوسطه وضو لازم است، و همچنین با اغسال کثیرهٔ علی الاحوط و توضیح در مسأله ۳۸۳(۳) و ۳۸۴(۴) رساله آمده است.

۳۸ – در صورت شک بین خون نفاس و خون زخم:

الف) تکلیف زن در این مورد چیست.

ب) چنانچه لباس بیمار، آغشته به خون باشد حکم خون نفاس دارد یا زخم؟

بسمه تعالی

الف: اگر همراه با ولد یا پس از آن تا ده روز باشد بلکه خون همراه سقط به نحوی که در مسأله ۴۳۹(۵) رساله بیان شده نفاس است، مگر اینکه بداند قرحه ای در باطن هست که این خون از آنست.

ب: مبنی بر جواب قبلی است.

۳۹ – زنی برای جلوگیری از حاملگی از دستگاه ((آی یو دی)) [IUD] استفاده می کند اگر در این حالت خونریزی رخ دهد تکلیف چیست.

بسمه تعالی

اگر علم دارد که از زخم است فقط تطهیر می کند و اگر شک دارد به مسأله ۴۰۷(۶) و ۴۰۸(۷) رساله مراجعه کند.

۴۰ – زنی را که عمل جرّاحی می کنند جهت سقط جنین، خونی که از مجرای عادی او خارج می شود چه حکمی دارد.

بسمه تعالی

احکام نفاس را دارد.

۴۱ – وقتی برای اوّلین بار عادت ماهانه شدم، چون در آن زمان رسم نبود که مادرها مسأله زنانه خود، حتی غسل کردن برای حیض را برای دخترانشان بگویند به مدت ۳ سال هر وقت برای غسل کردن به حمام می رفتم، زیر دوش آب می ایستادم و فقط صلوات می فرستادم و وقتی که عادت بودم نماز و روزه ام را انجام می دادم و هم به مسجد می رفتم و بعد که شوهر کردم فهمیدم که زن وقتی که حائض می شود باید غسل کند حالا تکلیف من نسبت به نماز و روزه هایم در این مدت ۳ سال چیست

بسمه تعالی

نماز و روزه قضا دارد مگر خصوص روزهای عادت که نمازهای آنها قضا ندارد.

۴۲ – زنی عادت وقتیه نـدارد، اما در مورد اینکه صاحب عادت عـددیه است نیز تردید دارد به این صورت که مدت خون دیدن وی هفت روز است از هفت تا ده روز ترشحاتی به رنگ زرد تیره می بیند گاهی نیز در فاصله روز هفتم و دهم لکّه خون می بیند وظیفه وی چیست.

بسمه تعالی

اگر دو ماه پی در پی چنین حـالتی برای او پیش نیامـد عـادت مستقّر شـده و بـا یـک مرتبه رؤیت خلاف، زائل نمی شود، ولی اگر چنـدین مرتبه چنین حـالت برایش پیش آمـد که محکوم به حیض شـد و بنحوی بود که در نزد عرف صـاحب عـادت بحساب نیامد عادت سابق زائل شده و مضطربه بحساب می آید مگر همین حالت دو ماه پی در پی مثل هم باشد.

غسل میّت

مسأله ۱۴۷:

واجب است میّت را سه غسل بدهند:

۱ – اول: غسل با آبی که به سدر مخلوط باشد

۲ – دوم: غسل با آبی که به کافور مخلوط باشد

۳ – سوم: غسل با آب خالص

مسأله ۱۴۸:

غسـل بچه مسـلمان اگر چه از زنـا باشـد، بنابراحتیـاط، واجب است. و غسـل، کفن، دفن کافر و اولاد او، جایز نیست. و کسـی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسـلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله ۱۴۹:

بچه سقط شده را، اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید بنابراحتیاط واجب غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۱۵۰:

اگر میّت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

مسأله ۱۵۱:

نگاه کردن به عورت میّت حرام است، و کسی که او را غسل می دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۲:

کسـی را که در حـال حیض یـا در حـال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهنـد، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است ولی بنابراحتیاط موقع غسل دادن نیّت غسل جنابت و یا حیض را نیز بنمایند.

غسل مس میّت

مسأله ۱۵۳:

اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسل اش نداده اند، مس کند، یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند، باید غسل مس میّت کند.

غسلهای مستحب

مسأله ۱۵۴:

غسل ها، در شرع مقدس اسلام بسیار است که از آن جمله است:

۱ - غسل جمعه

۲ - غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای فرد مثل سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم به بعد مستحب است همه شب غسل کند

۳ - غسل روز عید فطر و عید قربان

۴ - غسل شب عید فطر

۵ - غسل روز هشتم و نهم ذی الحجه

۶ - غسل روز اول، پانزده، بیست و هفتم و آخر ماه رجب

۷ - غسل روز عید غدیر

۸ - غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه

۹ - غسل روز عید نوروز، پانزدهم شعبان و هفدهم ربیع الاول،

۱۰ - غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه، نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد

۱۱ - غسل کسی که برای تماشای دار آویخته، رفته و آن را دیده باشد

۱۲ - غسل برای احرام و طواف و وقوف به عرفات و مشعر و برای قربانی کردن و سر تراشیدن در منی و برای توبه از معاصی اگر چه گناه صغیره باشد، و برای طلب حاجت و استخاره یعنی طلب خیر از خداوند.

تیمّم

تیمم

مسأله ۱۵۵:

در هفت مورد، به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

۱ - پیدا نکردن آب

۲ - مشقّت بیش از حدّ

۳ - ترس از ضرر

۴ - نیاز به آب برای حفظ جان

۵ – نیاز به آب برای تطهیر

۶ – نداشتن آب مباح

۷ – نداشتن وقت برای وضو یا غسل

چیزهایی که تیمم بر آنها صحیح است

مسأله ۱۵۶:

تیمم به خاک، ریگ، کلوخ و سنگ، اگر پاک باشند، صحیح است.

به آجر و کوزه قبل از پخته شدن نیز صحیح است. تیمم بر سنگ گچ و سنگ و سنگ آهک قبل از پخته شدن، صحیح است.

دستور تیمم

مسأله ۱۵۷:

در تیمم، چهار چیز واجب است:

اول:نیّت

دوم: زدن تمام کف دو دست، با هم، بر چیزی که تیمم به آن صحیح است و بنابر احتیاط واجب، همراه با ضربه باشد و گذاشتن دو دست بر زمین کافی نیست

سوم: کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می رویـد تا ابروها و بالای بینی و بنابراحتیاط واجب باید دستها روی ابروها هم کشیده شود

چهارم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

احکام تیمم

مسأله ۱۵۸:

تیمم بـدل از غسل و بـدل از وضو، با هم فرقی ندارنـد، ولی احتیاط مسـتحب است در تیمم بدل از غسل، بلکه در هر تیممی، بعد از مسح پیشانی، یک بار دیگر کف دستها را به زمین بزند و پشت دسـتها را به همین صورتی که گفته شد، با کف دست دیگر مسـح کند.

مسأله ۱۵۹:

پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پایین مسح کند و کارهای آن را باید پشت سر هم بجا آورد.

مسأله ۱۶۰:

انسان باید برای تیمم، انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها، مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید بر طرف کند.

نماز

تعریف نماز

نماز، مهم ترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می شود و اگر پذیرفته نشود، اعمال دیگر هم قبول نمی شود. همان طور که اگر انسان، در هر شبانه روز، پنج نوبت در نهر آبی شست و شو کند، چرک در بدنش نمی ماند، نمازهای پنجگانه هم، انسان را از گناهان پاک می کند.

سزاوار است که انسان نماز را در اوّل وقت بخواند و کسی که نماز را سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی خواند.

پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: ((کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است)).

در حال نماز، به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم، بسیار پست و ناچیز ببیند. و اگر انسان در موقع نماز، کاملاً به این مطلب توجه کند، از خود بی خبر می شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیر المؤ منین علیه السّلام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نیز نماز گزار باید توبه و استغفار کند و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترک کند. نیز سزاوار است که نماز گزار، کارهایی که ثواب نماز را کم می کند، بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول، به نماز نایستد و در موقع نماز، به آسمان نگاه نکند.

و نیز کارهایی که ثواب را زیاد می کند، بجا آورد، مثلاً انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

مسأله ۱۶۱:

نمازهای واجب به شرح ذیل است:

۱ – نماز یومیّه (شبانه روز) و آنچه ملحق به آن است مانند نماز جمعه، نماز احتیاط، نماز قضا و نمازی که نماز گزار دوباره آن را اعاده می کند

۲ – نماز آیات که به سبب آمدن حوادثی چون: زلزله، خسوف، کسوف و مانند اینها واجب می شود

۳ – نماز میّت

۴ – نماز طواف واجب خانه کعبه

۵ – نماز قضای والدین بر پسر بزرگ

۶ – نمازی که به سبب اجیر شدن و نذر و قسم و عهد واجب می شود.

نمازهای یومیّه

مسأله ۱۶۲:

پنج نماز در روز واجب است:

۱ - نماز ظهر (چهار رکعت)

۲ - نماز عصر (چهار رکعت)

۳ - نماز مغرب (سه رکعت)

۴ - نماز عشا (چهار رکعت)

۵ - نماز صبح (دو رکعت)

مسأله ۱۶۳:

نماز گزار برای بجا آوردن نماز صحیح، چند شرط را باید قبل از نماز رعایت کند:

اوّل: طهارت

دوم: وقت هر نماز

سوم: قبله

چهارم: پوشش در حال نماز و شرایط آن

پنجم: مکان نماز

وقت نمازهای یومیّه

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۱۶۴:

نماز ظهر و عصر، هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند.

وقت مخصوص نماز ظهر

از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر نگذرد. و اگر کسی، اشتباهاً عصر را در این وقت بخواند، نمازش باطل است.

وقت مخصوص نماز عصر

هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عصر، به مغرب، وقت ماند باشد.

مابین این دو وقتِ مخصوص،وقت مشترک نماز ظهر و عصر است.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۱۶۵:

نماز مغرب و عشا، هر کدام وقت مخصوص و مشترک دارند.

وقت مخصوص نماز مغرب

از اول مغرب است تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد.

وقت مخصوص نماز عشا

برای شخص مختار، موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد.

بین وقت مخصوص نماز مغرب و عشا، وقت مشترک نماز مغرب و عشا است.

وقت نماز صبح

مسأله ۱۶۶:

نزديك اذان صبح، از طرف مشرق، نور سفيدى رو به بالا حركت مى كند كه آن را ((فجر اول)) گويند، موقعى كه آن سفيدى پهن شد، ((فجر دوم)) و اول وقت نماز صبح است.

و آخر وقت نماز صبح، موقعى است كه آفتاب مى خواهد بيرون آيد.

احکام اوقات نماز

مسأله ۱۶۷:

كسى كه فقط به اندازه خواندن يك ركعت نماز وقت دارد، بايد نماز را به نيّت ادا بخواند.

مسأله ۱۶۸:

مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خيلى سفارش شده است. و هر چه به اول وقت نزديك تر باشد، بهتر است.

ترتيب نماز

مسأله ۱۶۹:

انسان بايد نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصر را پيش از نماز ظهر و نماز عشا را پيش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

نمازهای مستحب

مسأله ۱۷۰:

نمازهاى مستحبى زياد است و آنها را ((نافله)) گويند.

در بين نمازهاى مستحبى، به خواندن نافله هاى شبانه روزى بيشتر سفارش شده است.

نافله هاى شبانه روزى، در غير روز جمعه، سى چهار ركعت است:

۱ – ظهر، هشت ركعت، قبل از نماز ظهر

۲ – عصر، هشت ركعت، قبل از نماز عصر

۳ – مغرب، چهار ركعت، بعد از نماز مغرب

۴ – عشا، دو ركعت نشسته، بعد از نماز عشا

۵ – صبح، دو ركعت، قبل از نماز صبح

۶ – شب، يازده ركعت.

نماز شب

در اهمیت و فضیلت نماز شب روایات بسیاری وارد شده است، از جمله: پیامبراکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: بر تو باد نماز شب!

آن حضـرت در جایی می فرماینـد: آنقـدر جبرئیل مرا سـفارش به نماز شب کرد که گویا نیکویان امتم شب نمی خوابند. دو رکعت نماز در شب را بر همه دنیا ترجیح می دهم.

امام علی علیه السّلام فرمودند: نماز شب، بدن را سالم می کند.

امام صادق علیه السّلام می فرمایند: نماز شب، سبب بخشش گناهان می شود.

نماز شب، صورت را نورانی می کند.

نماز شب، روزی را زیاد می کند.

روش خواندن نافله شب

مسأله ۱۷۱:

نافله شب، یازده رکعت است به شرح زیر:

هشت رکعت به نیّت نافله شب (چهار نماز دو رکعتی)

دو رکعت به نیت نماز شفع

یک رکعت به نیت نماز وتر.

وقت خواندن آن، بعد از نصف شب است و هر چه به صبح نزدیکتر باشد، بهتر است.

نماز شفع هم مثل نماز صبح است.

نماز وتر، به این طریق خوانده می شود:

پس از نیّت، حمد و سه مرتبه سوره توحید و یک مرتبه سوره فلق و یک مرتبه سوره ناس خوانده می شود و بعد از آن، هر دو دست را مقابل صورت گرفته مشـغول خواندن قنوت می شود و بعد از قنوت، دست چپ را فقط به حال قنوت نگه داشته و با دست راست تسبیـح را گرفته و در حقّ چهـل مؤمن دعـا می کنـد، مثلاًـ بـدین طریق:اللّهمَّ اغْفِرْ لِرُوح الله الخمینی و... آنگـاه هفتـاد مرتبه بگویـد: اَسْتغفِرُ اللهَ رَبّی و اَتُوبُ الیه و بعـد سیصد مرتبه بگویـد: اَلْعَفْوَ اَلْعفْوَ و سـپس هفت مرتبه بگویـد: هذا مَقامُ العائذُ بِکَ مِنَ النّار و بعد بگوید:ربّ اغْفِرْ لی و ارْحَمْنی و تُبْ عَلیَّ اِنَّکَ انتَ التّوّابُ الرّحیم.

نماز غفیله

مسأله ۱۷۲:

نماز غفیله یکی از نمازهای مستحبی است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می شود.

مسأله ۱۷۳:

نماز غفیله دو رکعت است، در رکعت اول بعد از حمد به جای سوره باید یا بهتر است این آیه خوانده شود:

وَ ذَالنّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقـدِرَ عَلَیهِ فنـادی فی الظُّلُمـاتِ اَنْ لا اِله اِلاّ اَنت سُبْحانکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالمینَ فَاسْتَجَبْنا لهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کذلِکَ نُنْجِی المُؤْمنین.

در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه قرائت شود:

و عِنْدَهُ مفاتِحُ الْغیبِ لا یَعْلَمُها اِلّا هُو وَ یَعْلَمُ ما فَی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ و ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الْاَرْضِ و لا رَطْبٍ و لا یابسٍ اِلّا فی کتابٍ مُبینٍ

در قنوت این دعا خوانده شود:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ بِمَفاتِحِ الغَیْبِ الّتی اِلّا اَنْتَ اَنْ تُصَلّی علی محمَّدٍ و اَنْ تَفْعلَ بی...

سپس حاجتهای خود را ذکر کرده و بعد بخواند:

اَللّهُمَّ اَنْت وَلیُّ نِعْمَتی وَالْقادرُ علی طَلَبَتی تَعْلَمُ حاجَتی فَاَسْاءلُکَ بِحَقِّ محمّدٍ وَ آلِ محمّدٍ علیهِ و علَیْهِمُ السَّلام لَمّا قَضَیْتها لی.

قبله

مسأله ۱۷۴:

خانه کعبه که در مکّه معظمه می باشد، قبله است و باید رو به آن نماز خواند. همین قدر که گمان بکند رو به قبله است، کافی است.

مسأله ۱۷۵:

کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز، کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل کند و اگر گمان ممکن نیست، به هر طرف که انجام دهد، صحیح است.

پوشاندن بدن در نماز

مسأله ۱۷۶:

زن در موقع نماز باید تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، حتی اگر کسی او را نبیند، ولی پوشاندن صورت و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا، لازم نیست.

ولی احتیاط در این است که صورت بیش از آنچه شستن آن در موقع وضو واجب است در حال نماز باز نباشد و همچنین کف پا و درون دست نیز باز نباشد. اما برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند.

لباس نماز گزار

مسأله ۱۷۷:

لباس نماز گزار شش شرط دارد:

۱ – پاک باشد.

۲ – مباح باشد.

۳ – از اجزای مردار نباشد.

۴ – از حیوان حرام گوشت نباشد.

۵و۶ – اگر نماز گزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد.

مسأله ۱۷۸:

زینت کردن به طلا- مثل آویختن زنجیر طلا- به سینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست، برای مرد در نماز و غیر نماز حرام است.

دندانی که پوشش طلا دارد، در نماز مانعی ندارد.

زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مکان نماز گزار

مسأله ۱۷۹:

مکان نماز گزار دو شرط دارد:

اول: مکان مباح باشد.

دوم: مکان نماز گزار از نجاست مرطوب که به بدن و لباس نماز گزار سرایت کند، خالی باشد.

مسأله ۱۸۰:

نماز خواندن در مسافر خانه و حمام و مانند اینها که برای کسانی که وارد می شوند آماده شده، اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۱:

این که زن، جلوتر از مرد یا مساوی و همدوش با مرد برای نماز خواندن بایستد، مکروه است، بنابر اظهر. مگر این که بین آن دو، چیزی مانند پرده و مانند آن، حائل بشود و یا این که بین آن دو، به مقدار حداقل یک وجب و حداکثر ده ذراع که حدود پنج متر می شود، فاصله باشد که در این صورت، کراهت کم و یا برداشته می شود.

احکام مسجد

مسأله ۱۸۲:

نجس کردن زمین و سقف و بام و ظاهر و باطن مسجد، حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را بر طرف کند. و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود، نجاستش را بر طرف کنند.

مسأله ۱۸۳:

چند چیز در مسجد مستحب است:

۱ – تمیز کردن مسجد

۲ – روشن کردن چراغ

۳ – کسی که وارد مسجد می شود، ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی در آن نباشد

۴ – موقع داخل شدن به مسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد.

مکانهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۱۸۴:

نماز در مسجد، از نماز در غیر مسجد افضل است و بهتر از همه مساجد، مسجد الحرام و بعد مسجد النّبی و بعد مسجد کوفه و بعد مسجد سهله و مسجد خیف و مسجد غدیر و مسجد بیت المقدس و مسجد براثا و مسجد قبا و مسجد جامع هر شهر و بعد مسجد قبیله و بعد مسجد بازار است.

از جمله اماکن مستحب و با فضیلت، مشاهد مشرفه انبیا و اوصیای آنان و ائمه علیهم السّلام است.

اذان و اقامه

مسأله ۱۸۵:

برای مرد و زن، مستحب است پیش از نمازهای یومیه، اذان و اقامه بگویند، اما احتیاط مستحب این است که اقامه ترک نشود، مخصوصاً در نماز صبح و مغرب و برای کسی که به جماعت نماز نمی خواند.

پیش از نماز عید فطر و قربان، مستحب است که سه مرتبه بگویند: الصلاهٔ، گفتن اذان و اقامه در غیر این مورد، به قصد ورود در شرع، حرام است.

مسأله ۱۸۶:

مستحب است در گوش راست بچه ای که به دنیا آمده اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

اذان و ترجمه

اللّه اکبر (۴ بار)

خدای تعالی بزرگ تر از آن است که او را وصف کنند.

أشْهَدُ أنْ لا اله إ لاّ اللّه (۲ بار)

شهادت می دهم که غیر از خدائی که یکتاست، خدای دیگر سزاوار پرستش نیست.

أشْهَدُ أنَّ محمّداً رَسُولُ اللّه (۲ بار)

شهادت می دهم که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرستاده خداست.

أشْهَدُ أنَّ علیّاً وَلیُّ اللّه (۲ بار)

شهادت می دهم که حضرت علی علیه السّلام ولیّ خدا بر همه خلق است.

حیّ علی الصلاهٔ (۲ بار)

بشتاب به سوی نماز.

حیّ علی الفلاح (۲ بار)

بشتاب به سوی رستگاری.

حیّ علی خَیْرِ العمل (۲ بار)

بشتاب به سوی بهترین عمل.

اللّه اکبر (۲ بار)

لا إ له إ اللّه (۲ بار)

خدایی سزاوار پرستش نیست، مگر خدایی که یکتا و بی همتا است.

اقامه

اللّه اکبر (۲ بار)

أشْهَدُ أن لا إ له إ لّا اللّه (۲ بار)

أشْهَدُ أنَّ محمّداً رَسولُ اللّه (۲ بار)

أشْهَدُ أنّ عليّاً وليُّ اللّه (۲ بار)

حيّ على الصلاة (۲ بار)

حيّ على الفلاح (۲ بار)

حيّ على خير العمل (۲ بار)

قَدْ قامَتِ الصَّلاة (۲ بار)

اللّه اکبر (۲ بار)

لا إ له إ لّا اللّه (۱ بار)

واجبات نماز

مسأله ۱۸۷:

واجبات نماز، یازده چیز است:

اول: نیّت

دوم: قیام

سوم: تکبیرة الاحرام، یعنی ((اللّه اکبر)) گفتن در اول نماز

چهارم: رکوع

پنجم: سجود

ششم: قرائت

هفتم: ذکر

هشتم: تشهد

نهم: سلام

دهم: ترتیب

یازدهم: موالات، یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله ۱۸۸:

بعضی از واجبات نماز، رکن است و بعضی دیگر غیر رکن.

ارکان نماز

نیّت

قیام

تکبیرهٔ الاحرام

رکوع

سجود (دو سجده)

غیر ارکان نماز

قرائت

ذکر

تشهد

سلام

ترتیب

موالات

فرق بین ارکان نماز و غیر ارکان

اگر انسان ارکان نماز را بجا نیاورد و یا اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز، باطل است، ولی غیر ارکان را اگر اشتباهاً کم یا زیاد کند، نماز باطل نیست.

نیّت

مسأله ۱۸۹:

انسان بایـد نماز را به نیّت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم، بجا آورد و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگویـد که: ((چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربـهٔ الی الله))، بلکه همین قدر که انگیزه انسان از این کار، نماز خواندن باشد، در تحقّق نیّت کافی است. ولی بهتر و افضل این است که نیّت نماز را از قلب خود بگذراند.

مسأله ۱۹۰:

انسـان بایـد فقـط برای انجـام امر خداونـد عالم، نماز بخوانـد. پس کسـی که ریا کنـد، یعنی، برای نشان دادن به مردم نماز بخوانـد، نمازش باطل است، بنابر احوط، خواه برای مردم باشد، یا خدا و مردم، هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۱۹۱:

اگر کسـی مثلاً خواست نماز ظهر بخواند، ولی موقع شـروع در نماز، اشـتباهاً به جای لفظ ظهر، لفظ عصـر به زبان او آمد، یا این که

در قلبش به جای ظهر مثلاً عصر اشتباهاً خطور کرد، ولی انگیزه او از این عمل، نماز ظهر بود، مانعی ندارد و نماز او صحیح است.

قیام

مسأله ۱۹۲:

قیـام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاـحرام، بنـابر ظـاهر، و قیام پیش از رکوع - که آن را قیام متصل به رکوع می گوینـد- رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع، رکن نیست.

مسأله ۱۹۳:

اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید اوّل بایستد و سپس به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد، به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله ۱۹۴:

موقعی که ایستاده، باید بدن را عمداً حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۵:

حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد و سوره و سایر حالات، اشکال ندارد.

تکبیرهٔ الاحرام

مسأله ۱۹۶:

گفتن اللّه اکبر در اول هر نماز، واجب و رکن است و باید بنابر احوط، حروف ((اللّه)) و حروف ((اکبر)) و دو کلمه ((اللّه اکبر)) را پشت سر هم بگوید.

مسأله ۱۹۷:

موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام، باید بدن آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیرهٔ الاحرام را بگوید، باطل است. و نیز بنابر احتیاط، اگر سهواً یا از روی فراموشی باشد، باطل است.

قرائت

مسأله ۱۹۸:

در رکعت اول و دوم نمازهـای واجب یومیه، انسـان بایـد اول سوره حمـد و بعـد از آن، بنـابر احتیاط در صورتی که می دانـد یا می تواند یاد بگیرد، یک سوره تمام بخواند.

و بنابر اظهر اگر سوره ((ضـحی)) را می خوانـد، بایـد سوره ((الم نشـرح)) را هم به دنبال آن بخوانـد و اگر سوره ((فیل)) را خواند، سوره ((قریش)) را هم بخواند.

مسأله ۱۹۹:

بر مرد واجب است که حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند. بر مرد و زن واجب است که حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۲۰۰:

زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، باید آهسته بخواند، در صورتی که شنیدن صدای او حرام باشد، مثلاً ترس فتنه و لذّت بردن در بین باشد بنابر اظهر.

مسأله ۲۰۱:

انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند بخواند، و احتیاط مستحب در آن است که نماز را به جماعت بجا آورد.

مسأله ۲۰۲:

در رکعت سوم و چهارم نماز، می تواند فقط یک حمد بخواند، یا سه مرتبه تسبیحات اربعه بگوید.

اگر یک مرتبه هم تسبیحات اربعه را بگوید، بنابر اقوی کافی است، ولی سه مرتبه فضیلت بیشتر دارد، و بهتر است در هر دو رکعت، تسبیحات بخواند.

سُبحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ للّه وَ لا إ له إ لا اللّه و اللّه اکبرُ را تسبیحات اربعه گویند.

مسأله ۲۰۳:

بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۲۰۴:

بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند، مگر در ظهر جمعه که مستحب است دو رکعت اول را بلند بخوانند.

مسأله ۲۰۵:

زن می تواند حمد و سوره نماز صبح، مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود باید آهسته بخواند، در صورتی که شنیدن صدای او حرام باشد، مثلاً ترس فتنه و لذت بردن در بین باشد بنابراظهر.

رکوع

مسأله ۲۰۶:

در هر رکعت، بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد. و این عمل را ((رکوع)) می گویند.

مسأله ۲۰۷:

در رکوع، احتیاط مستحب آن است که سه مرتبه ((سبحان الله)) یا یک مرتبه ((سبحانَ رَبّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِه)) بگوید.

مسأله ۲۰۸:

مستحب است بعد از سر برداشتن از رکوع، وقتی بدن آرام گرفت، بگوید ((سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَه)).

مسأله ۲۰۹:

بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت، به سجده رود. اگر پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن، عمداً به سجده رود، نمازش باطل است.

مسأله ۲۱۰:

مستحب است در رکوع، زنها دست را بالاتر از زانو قرار بدهند.

سجود

مسأله ۲۱۱:

نماز گزار باید هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع، دو سجده کند.

((سجده)) آن است که پیشانی و تمام کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسأله ۲۱۲:

در سجده، احتیاط مستحب آن که سه مرتبه ((سبحان الله)) یا یک مرتبه ((سُبْحانَ رَبّیَ الاعْلی و بِحَمْدِه)) بگوید و مستحب است ((سُبحان ربی الاعلی و بحمده)) را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

مسأله ۲۱۳:

موقعی که ذکر سجده را می گوید، باید تمام هفت عضو روی زمین باشند و از زمین برداشته نشوند، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر از پیشانی، جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۴:

بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل، باید بنشیند تا بدن آرام بگیرد و بعد به سجده دوم رود.

مسأله ۲۱۵:

اگر به واسطه بلند بودن ناخن انگشت شست پا، سر شست به زمین برسد، نماز باطل است.

مسأله ۲۱۶:

احتیاط مستحب آن است که بعد از سجده دوّم رکعت اوّل و سوّم - که تشهد ندارد،- قدری بی حرکت نشسته و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۲۱۷:

باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می روید، سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست.

منظور از خوراکی، چیزهایی است که خام یا پخته آن، عادتاً خورده می شود. پس سجده بر گندم و جو و نخاله آنها که در ضمن خورده می شود، صحیح نیست، ولی سجده بر پوست برنج و پوست خربزه و هندوانه و انار و حتی در حال اتّصال، مانعی ندارد.

و همچنین سجده بر گیاهان دارویی که اختصاص به مریض دارد و به هیچ وجه از آن در حال سلامت استفاده نمی شود، جایز است. و سجده بر تنباکو و مانند آن، که خوراکی نیست، جایز است، به خلاف مثل قهوه و چای.

منظور از پوشاکی، چیزی است که عادتاً پوشیده می شود، و لو بعد از ریسیدن و بافتن، مثل پنبه و کتان و کنف، ولی سجده بر برگ درختان و چوبها و آنچه که از چوب ساخته می شود و حصیر و بادبزن و امثال آن، جایز است.

مسأله ۲۱۸:

سجده کردن بر چیزهای معدنی، مانند طلا و نقره، عقیق و فیروزه، باطل است، اما سجده کردن بر سنگهای معدنی، مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه، بنابر اظهر اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹:

بهتر از هر چیز برای سجده کردن تربت حضرت سید الشهداءعلیه السّلام است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۲۲۰:

در چهار سوره قرآن آیاتی وجود دارد که اگر انسان آن را بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آنها باید فوراً سجده کند، و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده کند این آیه ها را ((آیه سجده)) می گویند که عبارتند از:

((آیه ۳۷ سوره فصلت (۴۱))) ((آیه آخر سوره نجم (۵۳)))

((آیه ۱۵ سوره سجده (۳۲))) ((آیه آخر سوره علق (۹۶))).

مسأله ۲۲۱:

اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خوانـد، از دیگری هم بشـنود، چنانچه گوش داده، دو سـجده کنـد و اگر به گوشـش خورد، یک سجده کافی است، اگر چه احتیاط در دو سجده است. و اگر انسان، چند دفعه آیه سجده را شنید و یا خود قرائت کرد، اگر بعد از اوّلی سجده کرده، واجب است باز هم برای دفعات بعد سجده کند.

مسأله ۲۲۲:

اگر آیه سـجده را از کسـی که قصـد خوانـدن قرآن را ندارد، بشـنود یا از ضـبط صوت بشـنود، لازم نیست سـجده کند. ولی اگر از وسیله ای که مثل بلنـدگو، صـدای خود انسان را می رسانـد بشـنود، واجب است سـجده کنـد و اگر سـجده نکرد برای هر قرائت و شنیدن آیه، سجده کند.

مسأله ۲۲۳:

در سجده واجب قرآن، گذاشتن پیشانی بزمین به قصد سجده، اگر چه ذکر نگوید، کافی است.

و گفتن ذکر در سجده واجب مستحب است و بهتر است بگوید:

لاـ إلهَ إلاّـ اللّه حقّاً حقّاً لا إله إلاّ اللّه إیماناً و تصـدیقاً، لا إله إلاّ اللّه عُبُودیَّهً و رقّاً، سَجَدْتُ لکَ یا ربِّ تَعَبُّداً و رقّاً، لا مُسْـتَنْکِفاً و لا مُسْتَکْبِراً، بَلْ أنا عبدٌ ذَلیلٌ ضَعیفٌ خائفٌ مُسْتجیر.

تشهّد

مسأله ۲۲۴:

در رکعت دوم تمـام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصـر و عشا، انسان بعـد از سـجده دوم، باید بنشیند و در حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند. و ذکر تشهّد بنابر احتیاط عبارت است از:

أشْهَدُ اَنْ لا إ له إ لاّ اللّه وَحْدَهُ لا شریکَ لَهُ و أشْهَدُ اَنَّ مُحمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. اَللّهُمَّ صَلِّ علی محمّدٍ و آلِ مُحمّد.

مسأله ۲۲۵:

اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید تشهد را نخوانده باید بنشیند و تشهد را بخواند.

مسأله ۲۲۶:

بعد از تشهد رکعت آخر نماز، در حالی که نشسته و بدن آرام است، باید سلام نماز را بگوید.

ترتیب سلام نماز به شرح زیر است.

اَلسّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النّبیُّ و رَحْمَةُ اللّه و برکاتُه.

اَلسّلامُ عَلَیْنا و علی عِبادِاللّه الصّالِحین.

السّلامُ عَلَیکُمْ و رحمةُ الله و برکاتُهُ.

ترتیب

مسأله ۲۲۷:

اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند یا سجود را پیش از رکوع بجا آورد، بنابر احتیاط، نماز باطل می شود.

موالات

مسأله ۲۲۸:

انسان باید نماز را با موالات (پی در پی) بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پشت سر هم بجا آورد.

قنوت

مسأله ۲۲۹:

در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند، بلکه احتیاط در این است که قنوت را در نمازهای واجب ترک نکند، در نماز وتر با آن که یک رکعت می باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع، مستحب است. نماز جمعه، در هر رکعت یک قنوت دارد و در رکعت اول قبل از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع، خوانده می شود.

نماز آیات، پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل، پنج قنوت و در رکعت دوم، چهار قنوت دارد.

مسأله ۲۳۰:

اگر بخواهد قنوت را بخواند، خوب است دستها را مقابل صورت بلند کند و مستحب است که کف دستها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد.

مسأله ۲۳۱:

در قنوت، هر ذکری بگوید کافی است، اگر چه یک سبحان الله باشد و بهتر است بگوید:

لا إله إلاّ اللّه الْحَلیمُ الْکریم، لا إ له إ لاّ اللّهُ الْعَلیُّ العظیم، سُبْحانَ اللّه رَبِّ السَّمواتِ السَّبْع و رَبِّ الارَضین السَّبع و ما فیهِنَّ و ما بَیْنَهُنَّ و رَبِّ العَرشِ العظیم و الْحَمْدُ للّه ربِّ العالَمین.

و نمازگزار می تواند این دعا را بخواند:

رَبَّنا آتِنا فِی الدّنیا حَسَنَةً و فِی الا خرَةِ حَسَنَةً و قِنا عَذابَ النّار.

تعقیبات نماز

مسأله ۲۳۲:

مستحب است انسان بعد از نماز، مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن، شود ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند، بخواند.

از تعقیبهایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا علیهاالسّلام است، که به این ترتیب گفته شود:

اللّهُ اکبر: (۳۴ بار)

اَلْحَمْدُ للّه: (۳۳ بار)

سبحان اللّه: (۳۳ بار)

مسأله ۲۳۳:

مستحب است بعد از نماز، سجده شکر کند و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد، کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه بگوید:

((شُکْراً لِلّه)) یا((شکراً))یا ((عفواً)).

مسأله ۲۳۴:

مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد، یا بلایی از او دور می شود، سجده شکر بجا آورد.

مبطلات نماز

مسأله ۲۳۵:

دوازده چیز نماز را باطل می کنند که عبارتند از:

۱ – از بین رفتن یکی از شروط در اثنای نماز.

۲ – باطل شدن وضو یا غسل در اثنای نماز، عمداً یا سهواً.

۳ – گذاشتن دستها روی هم عمداً با قصد این که جزء نماز است.

۴ – گفتن ((آمین)) عمداً بعد از حمد.

۵ – برگرداندن عمدی تمام بدن به پشت سر (روی بر گرداندن از قبله).

۶ – حرف زدن عمدی

۷ – خندیدن عمدی (قهقهه کردن)

۸ – برای دنیا با صدای بلند عمداً گریه کردن

۹ – کار زیادی که صورت نماز را به هم بزند

۱۰ – خوردن و آشامیدن در بین نماز

۱۱ – شک در رکعتهای نماز دو رکعتی و سه رکعتی

۱۲ – کم و زیاد کردن رکن نماز، عمداً یا سهواً

مسأله ۲۳۶:

اگر انسان، عمداً تمام بدن را به راست یا چپ و یا فقط با صورت به پشت سر توجه کند، بنابر اظهر، نمازش باطل است. و اگر سهواً و یا از روی فراموشی باشد، مانعی ندارد.

شکیات نماز

مسأله ۲۳۷:

شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است.

۱ – شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی، مثل نماز صبح و نماز مسافر. ولی شک در نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نمازهای احتیاط، نماز را باطل نمی کند

۲ – شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی

۳ – اگر در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر

۴ – اگر در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوّم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر

۵ – شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج

۶ – شک بین سه و شش و بیشتر از شش

۷ – شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است

۸ – شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش.

شکهایی که نباید اعتنا شوند

مسأله ۲۳۸:

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد عبارت است از:

۱ – در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است، مثل آنکه ((در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه))

۲ – شک بعد از سلام نماز

۳ – شک بعد از گذشتن وقت نماز

۴ – شک کثیر الشک، یعنی، کسی که زیاد شک می کند

۵ – شک امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و نیز شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند

۶ – شک در نماز مستحبی

شکهای صحیح نماز

مسأله ۲۳۹:

در نُه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، بنابر احتیاط، باید فکر کند و اگر یقین یا گمان به یک طرف از شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گرنه به دستورهایی که گفته می شود عمل کند.

نُه صورت شک بدین قرار است

۱ – شک بین دو و سه، بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بنابر اظهر باید بنا بگذارد به اینکه سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

۲ – شک بین دو و چهار، بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

۳ – شک بین دو و سه و چهار، بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

۴ – شک بین چهار و پنج، بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

اگر بعد از رکوع رکعتی که در آن شک کرده و پیش از سر برداشتن از سجده دوم، این شک برای او پیش آید، بنابر احتیاط واجب، باید نماز را دوباره هم بخواند.

۵ – شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

۶ – شک بین چهار و پنج، در حال ایستاده، قبل از رکوع، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و آنگاه یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته، بجا آورد و بنابر احتیاط، دو سجده سهو نیز انجام دهد.

۷ – شک بین سه و پنج، در حال ایستاده، قبل از رکوع، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

۸ – شک بین سه و چهار و پنج، در حال ایستاده، قبل از رکوع، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس دو سجده سهو برای کارهای زیادی که انجام داده، بجا آورد.

۹ – شک بین پنج و شش، در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد

موارد شکستن نماز

مسأله ۲۴۰:

شکستن نماز واجب، از روی اختیار، حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی، مانعی ندارد.

شکستن نماز مستحبی، از روی اختیار، مانعی ندارد.

مسأله ۲۴۱:

اگر حفظ جان خود یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

نماز احتیاط

مسأله ۲۴۲:

کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام، باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و بنابر اظهر، حمد را بخواند و به رکوع برود و دو سجده کند.

پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از رکعت دوم، تشهد و سلام دهد.

مسأله ۲۴۳:

نماز احتیاط، سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخواند.

سجده سهو

مسأله ۲۴۴:

برای پنج چیز،بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو بجا آورد:

۱ – اگر در بین نماز، سهواً حرف بزند

۲ – اگر یک سجده را فراموش کند

۳ – اگر در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یاپنج رکعت، ولی اگر قبل از تمام شدن سجده دوم شک کند، عمل به وظیفه ای که قبلاً گفته شد می نماید و بنابر احتیاط دو سجده سهو بجا می آورد، و همچنین اگر در حال ایستاده شک کرد که شش رکعت خوانده یا پنج رکعت، بدون رکوع می نشیند و تشهد خوانده، سلام می دهد و دو سجده سهو برای ایستادن بیجا و دو سجده دیگر برای شکی که کرده، بنابر احتیاط انجام می دهد

۴ – جایی که نباید نماز را سلام دهد، مثلاً در رکعت اوّل، سهواً سلام بدهد

۵ – اگر سهواً چیزی از غیر رکن را کم یا زیاد کند، بنابر احتیاط، دو سجده سهو بجا آورد.

دستور سجده سهو

مسأله ۲۴۵:

دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز، فوراً نیّت سجده سهو کند و پیشانی بر مهر بگذارد و بگوید:

((بِسم اللّه و باللّه و صَلَّی اللّه علی محمَّدٍ و آل محمّدٍ)) یا

((بِسم اللّه و باللّهِ اللّهُمَّ صَلِّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ))

ولی بهتر است بگوید:

((بِسم اللّه و باللّه السَّلامُ عَلَیکَ أیُّها النَّبِیُّ و رحْمهُ اللّه و بَرَکاتُهُ))

بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنابر اظهر وقتی سر از سجده برداشت تشهّد بخواند و سپس سلام بدهد.

روزه

تعریف روزه

مسأله ۲۴۶:

روزه آن است که انسان برای انجام دادن فرمان خداوند عالم، از اذان صبح تا مغرب، از چیزهایی که روزه را باطل می کند و شرح آنها بعداً گفته می شود، خودداری کند.

نیّت روزه

مسأله ۲۴۷:

انسان می توانـد در هر شب از ماه رمضان، برای روزه فردای آن نیّت کند. همچنین جایز است که شب اوّل ماه روزه همه ماه را نیّت کند.

مسأله ۲۴۸:

اگر انسان بخواهـد غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری بگیرد، بنابر اقوی بایـد آن را معین کند مثلًا نیّت کند که ((روزه قضا)) یا ((روزه نذر)) می گیرم ولی در ماه رمضان، لازم نیست نیّت کند که روزه ماه رمضان را می گیرم.

مسأله ۲۴۹:

اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، به نیّت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن، روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیّت روزه رمضان کند.

مبطلات روزه

مسأله ۲۵۰:

نُه چیز روزه را باطل می کند:

۱ – خوردن و آشامیدن

۲ – استمنا

۳ – دروغ بستن به خدا و پیغمبر ص و جانشینان پیغمبر و معصومان

۴ – رساندن غبار به حلق

۵ – جماع

۶ – اماله کردن

۷ – باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

۸ – فرو بردن تمام سر در آب

۹ – قی کردن

احکام مبطلات روزه

خوردن و آشامیدن

مسأله ۲۵۱:

اگر روزه دار، چیزی را عمداً بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز، معمول باشد (مثل نان و آب) و چه معمول نباشد (مثل خاک و شیره درخت) و چه کم باشد و چه زیاد.

مسأله ۲۵۲:

اگر روزه دار، چیزی را سهواً بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۲۵۳:

احتیاط واجب آن است که روزه دار، از استعمال آمپولی که بجای غذا بکار می رود، خودداری کند (بلکه اجتناب خالی از وجه نیست)، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند، یا به جهت دیگر استعمال می شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴:

اگر روزه دار، چیزی را که بین دندان مانده است، عمداً فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۲۵۵:

جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی رسد، اگر چه اتّفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۲۵۶:

انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری است که مشقّت شدیدی دارد، به طوری که معمولاً نمی شود آن را تحمّل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد، ولی اگر تا سال دیگر خوب شد، باید قضای آن را بگیرد.

استمناء

مسأله ۲۵۷:

اگر روزه دار استمنا کند. یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۲۵۸:

اگر روزه دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها، به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت، عمداً نسبت دروغ بدهد، روزه او باطل است. و خالی از وجه نیست که به دروغ بستن به پیغمبران و جانشینان آنها و حضرت زهرا۳ ملحق به دروغ بستن به خدا باشد و روزه را باطل کند.

رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۲۵۹:

رساندن غبار یا دود غلیظ به حلق، بنابر اظهر، روزه را باطل می کند، چه آن غبار، غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل (غبار آرد) و یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام باشد.

مسأله ۲۶۰:

اگر غبار و مانند آن، بی اختیار، به حلق برسد، روزه باطل نمی شود.

جماع

مسأله ۲۶۱:

نزدیکی، روزه را باطل می کند اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۲۶۲:

اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید روزه باطل نمی شود، ولی اگر کسی که آلتش را بریده اند کمتر از ختنه گاه را داخل کند بطلان و عدم بطلان روزه اش محل اشکال است.

مسأله ۲۶۳:

اگر فراموش کند که روزه است و نزدیکی نماید، یا او را به نزدیکی مجبور نمایند، روزه او باطل نمی شود. ولی چنانچه در هنگام نزدیکی یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال نزدیکی خارج شود و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

اماله

مسأله ۲۶۴:

اماله کردن با چیز مایع اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه بنابر اظهر روزه را باطل می کند

باقی ماندن بر جنابت، حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۲۶۵:

اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، روزه اش باطل می شود و کسی که وظیفه او تیمم است اگر عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است.

مسأله ۲۶۶:

کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که وقت آن معین است مثل روزه رمضان، اگر عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود باید با تیمم روزه بگیرد و روزه او بنابر اظهر صحیح است.

مسأله ۲۶۷:

اگر زن در ماه رمضان پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند، روزه اش باطل است و وجوب کفاره خالی از وجه نیست.

مسأله ۲۶۸:

اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض و نفاس پاک شود و برای هیچکدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده روزه او صحیح است.

مسأله ۲۶۹:

اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد روزه او باطل است.

مسأله ۲۷۰:

اگر زنی که در حال استحاضه است غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد روزه او صحیح است، و بی وجه نیست که صحت روزه او مشروط به انجام غسلی باشد که باید برای نماز صبح انجام دهد، ولی بنابر اظهر غسل نمازهای مغرب و عشای شب گذشته و شب آینده در صحیح بودن روزه او شرط نیست.

و بنابر احتیاط واجب مستحاضه متوسطه هم مثل کثیره انجام غسلی که بر او واجب است در صحیح بودن روزه اش شرط است ولی وضوی واجب بر مستحاضه قلیله، شرط صحت روزه نیست.

مسأله ۲۷۱:

در تمام مواردی که غسل واجب است اگر نتوانست غسل کند وجوب تیمم خالی از وجه نیست و بنابر احتیاط واجب بعد از تیمم باید تا اذان صبح بیدار بماند.

فرو بردن سر در آب

مسأله ۲۷۲:

اگر روزه دار تمام سر را، عمداً در آب فرو برد اگر چه بقیه بدن از آب بیرون باشد بنابر اقوی روزه اش باطل می شود.

مسأله ۲۷۳:

اگر روزه دار با مانع و حائل غلیظی، دور سر را پوشانده باشد و یا سر را به چیزی آغشته کرده باشد که مانع از رسیدن آب به آن بشود، فرو بردن تمام سر در آب، بنابر اظهر، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۲۷۴:

فرو بردن سر در آب مضاف، بنابر احوط، روزه را باطل می کند.

مسأله ۲۷۵:

اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

مسأله ۲۷۶:

اگر انسان فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری، به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب، یادش بیاید که روزه است، یا آن شخص دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود.

قی کردن

مسأله ۲۷۷:

هر گاه روزه دار، عمداً قی کند، اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود، ولی اگر سهواً و یا بی اختیار قی کند، اشکال ندارد، ولی نباید آن را عمداً فرو ببرد.

کفاره روزه

مسأله ۲۷۸:

کسی که روزه ماه مبارک رمضان، بر او واجب است، اگر به عمد یا شبه عمد، روزه خود را باطل کند، باید علاوه بر قضای آن، کفّاره هم بدهد.

مسأله ۲۷۹:

کسی که کفّاره روزه رمضان بر او واجب است باید:

یا یک بنده آزاد کند

یا دو ماه روزه بگیرد

یا شصت فقیر را سیر کند و یا به هر کدام، یک مُدّ (تقریبا ده سیر) طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها، بدهد.

دادن پول طعام کافی نیست، ولی اگر فقیر را در خریدن و قبول آن وکیل کند و فقیر نیز انجام دهد، کافی است.

مسأله ۲۸۰:

کسی که می خواهد به عنوان کفّاره قضای عمدی ماه رمضان، دو ماه روزه را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۱:

اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است نزدیکی کند چنانچه زن را مجبور کرده باشد کفّاره روزه خودش و روزه زن را بایـد بدهـد ولی اگر در اثناء، زن راضـی شود، بنابر احتیاط واجب مرد دو کفّاره بدهـد و زن یک کفاره و اگر زن به نزدیکی راضی بوده بر هر کدام یک کفّاره واجب می شود.

مسأله ۲۸۲:

اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کنـد که نزدیکی نمایـد یـا کار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد واجب نیسـت کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۲۸۳:

کسی که به سبب مسافرت یا بیماری روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به نزدیکی کند.

مسأله ۲۸۴:

اگر کفاره واجب شود و چند سال آنرا بجا نیاورد چیزی بر آن اضافه نمی شود.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۲۸۵:

اگر کسـی مریض باشـد به طوری که بداند یا گمان کند روزه گرفتن برای او ضـرر دارد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد روزه اش صحیح نیست، و در صورت خوف ضرر در صورتی که خوف او عقلایی باشد، می تواند روزه اش را افطار کند.

مسأله ۲۸۶:

کسـی که به علت پیری نمی تواند روزه بگیرد یا برای او مشـقت دارد، روزه بر او واجب نیست، و چنانچه تا رمضان بعد بتواند روزه بگیرد، اقوی وجوب قضا است، و در صورتی که نتوانـد تا رمضان بعـد روزه را قضا کند، واجب است برای هر روزه یک مُد طعام - که تقریباً ده سیر است - از گنـدم یا جو وماننـد اینها صـدقه دهـد و همچنین کسـی که توانایی قضای روزه را داشـته ولی به سـبب ندانستن حکم، قضای آن را تا رمضان بعد تأخیر انداخته، باید علاوه بر قضای روزه به مقداری که گفته شد کفاره دهد.

مسأله ۲۸۷:

بر پسر یا دختری که تازه بالغ شده اند و قدرت بر روزه گرفتن ندارند، روزه واجب نیست و کفاره هم ندارد، ولی قضاء دارد.

مسأله ۲۸۸:

زنی که زاییـدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضـرر دارد، واجب است افطار نماید و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و در هر صورت روزه هایی را که نگرفته، بعداً قضا نماید.

مسأله ۲۸۹:

زنی که بچه شیر می دهـد و شیر او کم است، چه مـادر بچه باشـد یـا دایه او، چه با اجرت شیر بدهـد یا بی اجرت، اگر روزه برای خودش یـا بچه ای که شیر می دهـد ضـرر دارد، واجب است افطـار کنـد و برای هر روز یـک مُـد طعـام به فقیر بدهـد، و در هر دو

صورت روزه هایی را که نگرفته بعد از برطرف شدن عذر، باید قضا نماید، و اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه، از پدر یا مادر بچه یا از شخص دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، واجب است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

روزه حرام – روزه مستحب

مسأله ۲۹۰:

روزه عید فطر و قربان حرام است

مسأله ۲۹۱:

بنابر احتیاط روزه مستحبی برای زن، بدون اذنِ شوهر صحیح نیست، چه منافات با حق شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد، و اگر شوهر به خاطر منافات با حقش، زن را از روزه ای که به نحوی بر خود واجب نموده منع کند، در صورتی که وقت روزه وسعت دارد زن نباید روزه بگیرد، ولی اگر وقت روزه تنگ شود اذن شوهر شرط نیست.

مسأله ۲۹۲:

بنابر احتیاط مستحب در صحیح بودن روزه مستحبی فرزند، اذن پدر و مادر شرط است، گرچه بنابر اقوی همین که موجب ناراحتی آنها نشود و یا نهی نکرده باشند روزه اش صحیح است.

استفتائات

۱ – آیا زنان هم محتلم می شوند مثل مردان که غُسل بر ایشان واجب می شود و خودداری کردن از خواب دوم در روزه در حق ایشان نیز لازم است یا نه:

بسمه تعالی

بلکه ممکن است مثل مردان باشند اگر چه بعید است، و بر فرض انزال در احتلام و وجوب غسل و بقیه موارد مثل مردانند البته با علم یا اطمینان به اینکه منی مرد نیست.

۲ – کسانیکه عذر دارند مثل مریض، مسافر و دیگران اگر روزه بگیرند جایز است از آنها یا نه.

بسمه تعالی

مجزی نیست و قضای آن روزه بر او واجب است، مگر مسافری که جاهل به حکم باشد و عالم نباشد حتّی اجمالاً پس کفایت می کند روزه آن به خلاف ناسی. اگر در اثنای روزه جاهل یا ناسی آگاه شوند به مسئله واجب است روزه را افطار کنند. و در شرطیّت عدم خوف در صحّت (به این معنی که قضاء واجب باشد در صورت صوم، به رجاء عدم ضرر و در واقع مضرّ نباشد) تأمّل است. بله می تواند با خوف ضرر عقلانی افطار نماید.

۳ – هر گاه عذر حایض و نفساء در جزئی از روز حاصل شود باید افطار کنند یا نه:

بسمه تعالی

بله باید افطار کند هر چند کمی قبل از غروب باشد یا خون قطع شود لحظه ای بعد از طلوع فجر.

۴ – اگر زن حامله ای که وضع حمل او نزدیک باشد، بترسد بر خود و یا بر طفلی که در شکم اوست از جهت تشنگی یا گرسنگی،

تکلیفش چیست.

بسمه تعالی

واجب است افطار نماید. و همچنین زنی که شیر می دهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن به طفل یا بر نفس شیر دهنده یا شیردادن که ضرری بر یکی از شیرخوار یا شیر دهنده وارد شود. به سبب روزه گرفتن و احوط قصر حکمِ به جواز افطار یا وجوب آن است. و صدقه بدهد زن از مال خود در عوض هر روزی، به مدّی از طعام و قضا نماید بعد از زوال عذر.

۵ – آیا تعلق صدقه در زن شیر دهنده، میان مادر، مستأجره و متبرعه فرق می کند یا نه:

بسمه تعالی

فرقی نیست و همچنین فرق نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده.

۶ – زن حامله ای که وضع حملش نزدیک است و زن شیردهی که بچه شیر می دهد باید روزه را افطار کنند اگر روزه بگیرند حکمش چیست.

بسمه تعالی

روزه اینها باطل است و قضاء از اینها ساقط نمی شود بطلان و قضاء در صورت صوم به رجاء عدم ضرر با انکشاف عدم آن در واقع، لکن محل تأمّل، صورت عدم حرمت اِضرار بر نفس یا ولد است بدون علم و ظنّ و همچنین است حال در خوف مرض.

۷ – آیا بر حایض و نفساء قضاء روزه ماه مبارك رمضان واجب است یا نه:

بسمه تعالی

بله واجب است، و همچین بر کسی که خواب رفته باشد تمام روز را و نیّت نکرده باشد، یا اینکه روزه را فراموش کرده باشد و نیز کسی که غسل جنابت را فراموش کرده باشد و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه قضاء بر او واجب است.

۸ – اگر مردی زن خود را در روز ماه رمضان اجبار کرد بر جماع و هر دو روزه باشند حکمش چیست.

بسمه تعالی

واجب است بر مرد دو کفاره بدهد و اما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجب است بر هر کدام یک کفّاره و اگر زن در اثناء راضی بشود بنابراحتیاط واجب مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بدهد.

۹ – اگر کسی در روز ماه رمضان افطار کند و آن را حلال بداند، مرتد است یا نه:

بسمه تعالی

بله مرتد است.

حجّ

تعریف حجّ:

زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی مخصوص در زمانی خاص را حجّ گویند.

حجّ از ارکان دین است و یک بار در تمام عمر بر انسان واجب می شود.

شرائط وجود حجّ

۱: بالغ باشد.

۲: عاقل و آزاد باشد.

۳: به واسطه رفتن به حجّ مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیّتش در شرع از حجّ بیشتر است انجام دهد یا عمل واجبی را که از حجّ مهمتر است ترک نماید.

۴:مستطیع باشد.

شرائط مستطیع بودن

۱: توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است دارا باشد و نیز مرکب سواری یا مالی که بتواند آن را تهیه کند، داشته باشد.

۲: داشتن توانایی جسمی، جهت انجام اعمال حجّ.

۳: در راه مانعی از رفتن نباشد، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا آبروی او از بین برود یا مال او را ببرند، حجّ بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگرچه دورتر باشد، در صورتی که مشقت زیاد نداشته باشد و خیلی غیر متعارف نباشد، باید از آن راه برود.

۴: داشتن وقت کافی برای رسیدن به مکه و انجام اعمال حجّ.

۵: داشتن مخارج عائله تا برگشت هر چند واجب النفقه او نباشند ولی مردم تأمین مخارج آنها را لازم بدانند.

۶: داشتن مال یا کسب و کاری که بعد از بازگشت بتواند با آن زندگی کند و به زحمت نیفتد.

نکته:

چون در این رساله بحث از احکام بانوان است لذا ما در حجّ فقط به شرائط وجوب حج و مستطیع بودن را ذکر کردیم که عمومیّت دارد و به همین اندازه بسنده کردیم و به استفتائات در این مورد را متذکر می شویم:

استفتائات استطاعت

۱ – در صورتی که ملاک بلوغ در دختران تمام شدن نُه سال هجری قمری است آیا با وجود سایر شرایط، حجّ بر آنان واجب می گردد، در حالی که رفتن آنها به مکه بدون سرپرست ممکن نیست؟

بسمه تعالی

در صورتی که در سفر احتیاج به مُحَرّم مثل پدر یا برادر داشته باشند، مخارج آنها جزء شرایط استطاعت حجّ است.

۲ – اگر زن مهریه را از شوهر بگیرد می تواند با آن به مکه مشرف شود آیا حق مطالبه دارد؟

بسمه تعالی

در صورتی که مطالبه مهر از شوهر ناراحتی و یا مشکلاتی در زندگی ایجاد نکند، وی مستطیع است و مطالبه مهر منعی ندارد بلکه لازم است، ولی اگر موجب ناراحتی برای وی شود و یا مراجعه به حاکم باعث کسر شأن او گردد، مطالبه لازم نیست.

۳ – مردی هنگام عقد ازدواج، یک سفر حجّ به زنش وعده داده، آیا حجّ بر ذمّه این زن استقرار پیدا کرده یا نه؟

بسمه تعالی

تنها وعده سفر موجب استطاعت نمی شود، ولی بر مرد لازم است که به وعده خود وفا کند.

۴ – زمانی که ازدواج کردم با مهریه ام می توانستم به حجّ مشرف شوم، ولی چون شوهرم آن را نپرداخت از این فیض محروم گردیدم و الان که هزینه حجّ سنگین شده و مهریه هم کفایت نمی کند، آیا حجّ بر ذمّه من مستقر شده یا نه؟

بسمه تعالی

در فرض مزبور حجّ بر ذمّه شما مستقر نشده است.

۵ – زن و شوهری هر دو با هم مشغول کسب می شوند با در آمد مساوی و حال برای انجام حجّ یک حجّ استطاعت دارند بر کدام یک حجّ واجب است؟

بسمه تعالی

چون درآمد هر یک وافی به حج نیست بر هیچ کدام حج واجب نمی گردد.

۶ – اگر خانمی قبل از ازدواج نذر کرده باشد که حجّی بجا آورد و بعد از آن ازدواج نمود، آیا جهت انجام فریضه حج اجازه شوهر لازم است؟

بسمه تعالی

اجازه شوهر لازم نیست.

۷ – زنی که مهریه زیادی از شوهر طلبکار بوده و فوت کرده، آیا استیجار حجّ برای او واجب است؟

بسمه تعالی

در صورتی که مهریه به اندازه مخارج حجّ کفایت بکند و وصول آن هم در زمان حیات مشکلی نداشته، حجّ بر او مستقر شد البته با شرائطش.

ازدواج

ازدواج

عقد نکاح یا ازدواج عقدی است که به وسیله آن زن به مرد حلال می شود.

اقسام عقد

۱ – عقد دائم

۲ – عقد غیر دائم

عقد دائم

و آن عبارت است از ازدواجی که مدت در آن معین نشود و زنی را که به این صورت عقد می کنند ((دائمه)) گویند

عقد غیر دائم

و آن عبارت است از ازدواجی که مدت در آن معین شود و زنی را که به این صورت عقد کنند ((متعه)) یا ((صیغه)) می نامند. مثل آنکه به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا بیشتر عقد نمایند.

احکام عقد

مسأله ۲۹۳:

در زناشویی دائم یا غیر دائم، باید صیغه عقد خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه را یا خود زن و مرد می خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۹۴:

وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگر وکیل شود.

شرایط عقد

مسأله ۲۹۵:

بنابر اظهر، ترجمه صیغه عقد به فارسی یا زبان دیگر با وجود قدرت بر عربی کافی است. و احتیاط مستحب عربی بودن صیغه است و برای کسی که آشنا به معنای عربی صیغه نیست و فقط می داند که صیغه عقد، به این لفظ جاری می شود احتیاط مستحب این است که هم صیغه عربی و هم ترجمه اش را بخواند و اکتفا کردن او به عربی خالی از تأمل نیست.

و اگر نمی توانند صیغه عربی را بخوانند و یا وکیل بگیرند،قطعاً ترجمه کافی است.

مسأله ۲۹۶:

کسی که صیغه عقد را می خواند، چه برای خود و چه به عنوان وکیل، بنابر احتیاط واجب، باید بالغ و عاقل باشد و در هنگام خواندن صیغه قصد ایجاد عقد نکاح داشته باشد، و اگر در حال مستی صیغه را بخوانند، عقد صحیح نیست.

مسأله ۲۹۷:

ولیّ یا وکیل زن یا مرد که صیغه عقد را می خوانند، باید زن و شوهر را به قصد و لفظ معین کنند و در صورتی که زن و شوهر به لفظ یا قصد معین نشود، چه از روی غفلت باشد یا با قصد خلاف، عقد باطل است.

مسأله ۲۹۸:

حضور دو شاهد عادل، در عقد دائم و غیر دائم لازم نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که حضور داشته باشند.

مسأله ۲۹۹:

زن و مرد باید به عقد راضی باشند، ولی اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

مسأله ۳۰۰:

اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

مسأله ۳۰۱:

اگر پدر و جد پدری غایب باشند، به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و ازدواج برای دختر لازم باشد، یا در ازدواج نکردن ضرر یا حرج (یعنی مشقت شدیدی) باشد، و همچنین اگر پدر یا جد پدری از ازدواج او با کسی که هم کفو اوست، با وجود تمام مقدمات و شرائط، ممانعت کنند، و او نیز تمایل به ازدواج دارد و ازدواج هم به مصلحت او باشد، با اجتماع تمام شرائط می تواند

ازدواج نماید.

موارد فسخ عقد

مسأله ۳۰۲:

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را به هم بزند:

۱: دیوانگی.

۲: بیماری خوره.

۳: بیماری برص.

۴: کوری.

۵: شل بودن، به طوری که معلوم باشد.

۶: گوشت یا استخوان یا غده ای در فرج او باشد، که مانع نزدیکی شود.

۷: افضاء شده باشد.

افضاء یعنی چه:

یعنی مجرای بول یـا مجرای حیض و غائـط او یکی شـده باشـد، ولی اگر مجرای حیض و غائط او یکی شـده باشـد، به هم زدن عقد مشکل است و باید احتیاط شود.

مسأله ۳۰۳:

اگر زن بعـد از عقـد بفهمـد که شوهر او دیوانه است، یا آلت مردی ندارد، یا عنّین است و نمی تواند نزدیکی نماید، یا بیضه های او را کشیده اند، می تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۳۰۴:

اگر مرد یا زن، به سبب یکی از عیوب که در دو مسأله قبل گفته شد عقد را بهم بزند، از هم جدا می شوند و طلاق لازم نیست.

مسأله ۳۰۵:

اگر به علّت آن که مرد عنّین است و نمی توانـد نزدیکی کنـد، زن عقـد را به هم بزنـد، شوهر بایـد نصف مهر را بدهـد، ولی اگر به علت یکی از عیوب دیگر که گفته شـد، مرد یا زن عقـد را به هم بزنـد، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشـد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

مسأله ۳۰۶:

دختری که به حدّ بلوغ رسـیده و رشـیده است یعنی مصلحت خود را تشـخیص می دهد اگر بخواهد شوهر کند چنانچه باکره باشـد بنابر احتیاط تکلیفاً بایـد از پـدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد ولی در غیر باکره در صورتیکه بکارتش به سـبب شوهر کردن از بین رفته باشد اجازه پدر، جدّ پدری لازم نیست.

احکام عقد دائم

مسأله ۳۰۷:

زنی که عقد دائم شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلو گیری نکند، و اگر در این امور از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا، لباس، منزل و لوازم دیگری که

در کتب ذکر شده بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند، چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد، مدیون زن است.

مسأله ۳۰۸:

اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر نکند، گناهکار است و حق غذا، لباس، منزل، و همخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود.

مسأله ۳۰۹:

اگر هنگام خواندن عقد دائم برای دادن مهر، مدتی معین نکرده باشد زن می تواند قبل از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد، چه نداشته باشد. ولی اگر قبل از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

مسأله ۳۱۰:

در صورت فوت زن یا مرد قبل از دخول بنابر اقوی مهر نصف می شود.

ازدواجهای حرام

مسأله ۳۱۱:

ازدواج با زنهایی که به انسان ((مَحْرَم)) هستند مثل مادر و خواهر و مادر زن حرام است.

مسأله ۳۱۲:

اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او، و هر چه بالا روند به آن مرد مَحْرَم می شوند.

مسأله ۳۱۳:

اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین آیند چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد مَحرَم می شود.

مسأله ۳۱۴:

اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۳۱۵:

عمّه و خاله پدر، عمّه و خاله پدرِ پدر، عمّه و خاله مادر، عمّه و خاله مادرِ مادر هر چه بالا روند به انسان محرَم هستند.

مسأله ۳۱۶:

پدر و جدّ مرد، هرچه بالا روند، پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند به زن او مَحْرَم هستند.

مسأله ۳۱۷:

اگر زنی را برای خود عقد کند دائم باشد یا غیر دائم تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۳۱۸:

اگر انسان قبل از آن که دختر عمه یا دخترخاله خود را بگیرد. نعوذ بالله با مادر آنان زنا کند، بنابر احوط، دیگر نمی تواند با آنان ازدواج کند.

مسأله ۳۱۹:

اگر بـا دختر عمه یـا دخترخـاله خود ازدواج نمایـد و پیش از آن که با آنان نزدیکی کنـد، با مادرشان زنا نمایـد، عقـد آنان اشـکال ندارد.

مسأله ۳۲۰:

اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، بنابراظهر، می تواند با دختر او ازدواج نماید، ولی احتیاط در عدم ازدواج است ولی اگر زنی را عقـد نماید و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود، و همچنین است اگر پیش از آن که با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید.

مسأله ۳۲۱:

زن مسـلمان نمی توانـد با مرد غیر مسـلمان ازدواج نمایـد و مرد مسـلمان هم نمی تواند با زنان کافری که اهل کتاب نیسـتند ازدواج کند، ولی با زنانی که یهودی و یا نصرانی باشند، موقّتاً به صورت صیغه می تواند ازدواج نماید.

مسأله ۳۲۲:

اگر بـا زنی که در عـدّه طلاق رجعی است زنا کنـد، آن زن بر او حرام می شود، و اگر با زنی که در عـدّه طلاق بائن، یا عـدّه وفات است زنا کند، بعداً می تواند او را عقد نماید.

مسأله ۳۲۳:

اگر بـا زن بی شوهری که در عـدّه نیست، زنـا کنـد، بنـابراظهر مکروه است که بعـداً آن زن را برای خود عقـد نمایـد، بلکه احتیـاط مستحب آن است که با او ازدواج ننماید، مگر این که زن از کار خود توبه نموده باشد.

مسأله ۳۲۴:

اگر زنی را که در عـدّه دیگری است برای خود عقـد کنـد، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام می شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۳۲۵:

اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بعداً هم نمی تواند او را برای خود عقد کند، مگر این که ندانـد زن شوهر دارد و با او هم نزدیکی نکرده باشد، که در این صورت فقط عقد باطل است، ولی بعد از طلاق او و تمام شدن ایّام عدّه، ازدواج با آن زن، بنابراظهر مانعی ندارد.

مسأله ۳۲۶:

اگر مرد طواف نساء را که یکی از اعمال حج است بجا نیاورد، زنش که به واسطه مُحْرِم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی شود. ونیز اگر زن طواف نساء نکند، شوهرش بر او حلال نمی شود، ولی اگر طواف نساء را انجام دهند، به یکدیگر حلال می شوند.

مسأله ۳۲۷:

مـادر، خواهر، و دختری کسـی که لواط داده، بر لواط کننـده حرام است، اگر چه لواط کننـده و لواط دهنـده بـالغ نباشـند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شود.

احکام نگاه کردن

مسأله ۳۲۸:

نگاه کردن مرد به بـدن زنان نا مَحْرَم و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصـد لـذت و چه بدون آن حرام است، و نگاه کردن به صورت و دستهای آنها اگر به قصد لذت باشد حرام است.

و امّا بدون قصد لذّت، نگاه به آنها بنابر اظهر جایز است

مسأله ۳۲۹:

بنابر احتیاط واجب نگاه کردن مرد به بـدن و موی دختری که نُه سالش تمام نشده ولی خوب و بد را می فهمید جایز نیست. اگر چه بدون قصد لذت هم باشد.

مسأله ۳۳۰:

نگاه کردن زن به بدن مرد نامَحْرَم، بنابر احتیاط واجب حرام است و همچنین نگاه کردن زن به بدن پسری که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می فهمد جایز نیست و اما جواز نگاه کردن زن به قسمتی از بدن مرد نامحرم که غالباً باز است، مثل سر، خالی از وجه نیست مگر اینکه این نگاه کردن کمک به معصیت باشد.

مسأله ۳۳۱:

دست زدن مرد به بـدن زن نـامحرم یـا دست زدن زن به بـدن مرد نامحرم مثل نگاه کردن حرام است، و دست زدن مرد به صورت و دستهای زن نامحرم و بالعکس نیز بنابر اظهر، جایز نیست.

مسأله ۳۳۲:

نگاه کردن به زنان اهل ذمّه بلکه به زنان کافری که از هنگام تولـد محکوم به کفر هسـتند به جاهایی از بدن آنها که عادتاً پوشانیده نمی شود، بدون قصد لذّت و در صورتی که خوف واقع شدن در حرام نباشد، جایز است. و بنابراظهر نگاه کردن به زنان بادیه نشین و غیر آنها که عادت به پوشانیـدن ندارنـد، بدون قصد لذّت، جایز است مگر در صورت خوف وقوع در حرام، پس معاشـرت با آنها در داد و ستد و سایر نیازها، جایز است.

مسأله ۳۳۳:

شنیدن صدای زن نا محرم بدون قصد لذت جایز است.

مسأله ۳۳۴:

زن بایـد بدن و موی خود را از مرد نامَحْرَم بپوشاند اگرچه کمک به حرام و قصد لذتی در بین نباشد، بلکه احتیاط واجب آن اسـت که از پسـر غیر بالغ که خوب و بد را می فهمد نیز خود را بپوشاند. و همچنین احتیاط واجب آن است که مرد هم بدن خود را از زن نامَحْرَم بپوشانـد اگرچه کمک بر حرام نباشـد، و اگر کمک بر حرام باشـد پوشانـدن بدن قطعاً واجب است، همان طور که پوشاندن عورت از زن نامَحْرَم واجب است. و نیز احتیاط واجب آن است که مرد بـدن خود را از دختر نامحرمی که نُه سالش تمام نشـده ولی خوب و بد را می فهمد بپوشاند، اگرچه قصد لذّتی در بین نباشد.

مسأله ۳۳۵:

نگاه کردن به عورت دیگر حتی به عورت بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد حرام است ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر چه ظاهر و چه باطن را نگاه کنند.

مسأله ۳۳۶:

نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر با قصد لذت و همچنین نگاه کردن زن به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است، ولی بدون قصـد لذت جایز است.

مسأله ۳۳۷:

اگر مرد برای معالجه زن نا محرم و یا زن برای معالجه مرد نامحرم ناچار شود که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد. ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید نگاه کند.

مسأله ۳۳۸:

اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند اشکال ندارد.

مسأله ۳۳۹:

نگاه کردن و دست زدن به بدن پیر زن و بچه غیر ممیز که خوب و بد را نمی فهمد، بدون قصد لذت جایز است.

مسأله ۳۴۰:

نگاه کردن مرد به صورت زنی که می خواهد با او ازدواج کند جایز است به شرط آنکه بداند که مانع شرعی از ازدواج با او نیست و احتمال هم بدهد که زن ازدواج را قبول می کند، و احتمال بدهد که با این نگاه کردن اطلاع تازه ای پیدا می کند و با این شرائط، نگاه کردن فقط برای مرد جایز است، اگر چه چند مرتبه باشد، بلکه، چنین نگاه کردنی برای جلوگیری از نزاع بعد از عقد مستحب نیز هست و اجازه زن هم در آن لازم نیست.

و بنابر اظهر نگاه کردن به مو و محاسن دیگر آن زن هم با همین شرایط جایز است، و وجهی دارد که زن هم بتواند به مردی که می خواهد با او ازدواج کند با شرایطی که گفته شد نگاه کند.

استفتائات

۱ - نگاه کردن هر مکلّفی به عورت دیگری جایز است یا نه.

بسمه تعالی

حرام است اگر چه او مکلّف به پوشانیدن عورت خود نباشد، مثل دیوانه بلکه جایز نیست نگاه کردن به عورت طفل ممیِّز و فقط زن و شوهر استثناء هستند.

۲ - آیا نگاه کردن بر عورت طفل غیر ممیِّز جایز است یا نه.

بسمه تعالی

بله جایز است.

مسائل متفرقه ازدواج

مسأله ۳۴۱:

اگر مرد در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، بنابراظهر، می تواند عقد را بهم بزند، ولی اگر به گمان باکره بودن با زنی ازدواج کرد و بعداً معلوم شود که باکره نیست، اختیار فسخ ندارد مگر در صورتی که تَدلیسی در کار باشد.

مسأله ۳۴۲:

مردی که از پدر و مادر غیرمسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر پیش از نزدیکی با همسرش مرتد شود، عقد او باطل می گردد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، چنانچه زن او در سن زنهایی باشد که حیض می بینند، باید آن زن به مقداری که در احکام طلاق

گفته می شود، عدّه نگاه دارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود عقد باقی، وگرنه باطل است.

مسأله ۳۴۳:

اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهر بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۳۴۴:

اگر زن از شوهر قبلی دختری داشته باشد شوهر فعلی می تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند، و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۳۴۵:

اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچه اش را سقط کند.

مسأله ۳۴۶:

کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و اولاددار شود آن اولاد حلال زاده است.

مسأله ۳۴۷:

هرگاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض با زن نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا بیاید حلال زاده است.

احکام شیر دادن

مسأله ۳۴۸:

اگر زن بچه ای را با شرایطی که بعداً گفته خواهد شد شیر دهد آن بچه بواسطه شیر خوردن به افراد ذیل مَحْرَم می شود:

۱ – خود زن، ((و او را مادر رضاعی می گویند))

۲ – شوهر زن که شیر مال او است، ((و او را پدر رضاعی می گویند))

۳ – پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند

۴ – بچه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند، یا بعداً به دنیا می آیند

۵ – بچه های اولاد آن زن هر چه پایین آیند

۶ – خواهر و برادر آن زن، اگر چه رضاعی باشند

۷ – عمو و عمّه آن زن، اگر چه رضاعی باشند

۸ – دایی و خاله آن زن، اگر چه رضاعی باشند

۹ – اولاد شوهر آن زن، که شیر مال آن شوهر است، هر چه پایین روند

۱۰ – پدر و مادر شوهر آن زن، که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند

۱۱ – خواهر و برادر شوهر که شیر مال اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند

۱۲ – عمو، عمّه، دایی و خاله شوهر که شیر مال او است، هرچه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند

مسأله ۳۴۹:

اگر زن بچه ای را با شرایطی که گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه، مَحْرَم نمی شود.

مسأله ۳۵۰:

اگر زن بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه مَحْرَمْ نمی شود، همچنین خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده مَحْرَمْ نمی شود.

شرایط شیر دادن

مسأله ۳۵۱:

شیر دادنی که موجب محرم شدن است، هشت شرط دارد:

۱ – بچه، شیر زن زنده را بخورد

۲ – شیر آن زن از حرام نباشد

۳ – بچه، شیر را از پستان بمکد

۴ – دو سال بچه تمام نشده باشد

۵ – شیر از یک شوهر باشد

۶ – بچه به واسطه بیماری شیر را قی نکند، ولی اگر قی کند باز هم بنابر احتیاط واجب کسانی که بواسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند باید با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

۷ – پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز شیر کامل بخورد بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند بنابر اظهر کافی است

۸ – شیر خالص باشد و با چیزی دیگر مخلوط نباشد

مسأله ۳۵۲:

اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگری اختیار کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگری را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند.

مسأله ۳۵۳:

اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

مسأله ۳۵۴:

اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفته شد بچه ای را شیر دهند، همه آن بچه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

مسأله ۳۵۵:

اگر کسی دو زن شیرده داشته و یکی از آنان بچه ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

مسأله ۳۵۶:

اگر زنی از شیر یک شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند.

مسأله ۳۵۷:

زنی که برادر انسان را شیر داده، به او مَحْرَم نمی شود.

مسأله ۳۵۸:

انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشـند، یعنی به واسطه شیرخوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقـد کنـد و بعـد بفهمـد خواهر بوده انـد، در صورتی که عقـد آنـان در یک وقت بوده، هر دو باطل است، و اگر در یک وقت نبوده، عقد اولی صحیح و عقد دومی، باطل می باشد.

مسأله ۳۵۹:

اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به انسان محرم نمی شود.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۳۶۰:

اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیرخوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید: شیر مادر او را خورده ام نمی تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد بـا او نزدیکی نکرده باشـد، یـا نزدیکی کرده باشـند، ولی در وقـت نزدیکی کردن، زن بدانـد که بر آن مرد حرام است مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۳۶۱:

اگر زن پیش از عقـد بگویـد به واسـطه شـیرخوردن بر مردی حرام شده، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسئله قبل گفته شد.

مسأله ۳۶۲:

اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است و با سایر شـرائط شـیرخورده یا نه، بچه به کسی محرم نمی شود و همچنین است اگر گمان داشته باشند ولی گمان به حدّ اطمینان نرسد.

احکام اولاد و حضانت

مسأله ۳۶۳:

فرزندی که از زن متولد می شود ملحق به شوهر می شود، به شرط آن که بین نزدیکی و زایمان، حداقل شش ماه هلالی که کمترین مدّت حمل است، فاصله شده باشد، و نیز بیشتر از نُه ماه فاصله نشود، اگر چه رعایت احتیاط متناسب با یک سال است.

مسأله ۳۶۴:

اگر زن شوهردار زنا کنـد، در صورتی که امکان داشـته باشـد بچه متولد از او و از شوهرش باشد ملحق به شوهر می شود و متولد از زنا حساب نمی شود.

مسأله ۳۶۵:

اگر زنی که آزاد، مسلمان و عاقل است دختری داشته باشد، تا هفت سال دختر تمام نشده، پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند.

مسأله ۳۶۶:

در ایّام سرپرستی هر کدام از پدر و مادر، اگر دیگری خواست بچه اش را ببیند یا این که به او چیزی برساند، یا مشکل و ضرری از او برطرف کند، و یا این که مدّتی در کنار هم باشند، دیگری نباید مانع شود.

مسأله ۳۶۷:

حق سرپرستی طفل پسر باشد یا دختر، بنابراظهر تا دو سال برای مادر است، اما بعد از دو سال تا هفت سال پدر هم حق سرپرستی دارد، و در این پنج سال احوط آن است که حق سرپرستی پسر با پدر و دختر با مادر است، ولی بعد از هفت سال حق سرپرستی، فقط از آن پدر است.

طلاق

تعریف طلاق

طلاق یعنی رهایی و یا گسستن پیمان زناشویی

مرد با شرایط ذیل می تواند زن خود را طلاق دهد:

۱ – بالغ باشد

۲ – عاقل باشد

۳ – مجبور نباشد

۴ – قصد طلاق داشته باشد

مسأله ۳۶۸:

زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس و حیضی که قبل از این پاکی بود با او نزدیکی نکرده باشد

عدّه طلاق

مسأله ۳۶۹:

زنی که نُه سالش تمام نشده یا زن یائسه اگر چه شوهر با او نزدیکی کرده باشد عدّه ندارد، بعد از طلاق می تواند فورا شوهر کند.

مسأله ۳۷۰:

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهر با او نزدیکی کند و طلاقش دهد بعد از طلاق باید عدّه نگاه دارد یعنی بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند. ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد، عدّه ندارد.

مسأله ۳۷۱:

زنی که حیض نمی بیند، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می بینند چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید از طلاق تا سه ماه عدّه نگاه دارد.

مسأله ۳۷۲:

اگر زن آبستن را طلاق دهند، عدّه اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست، بنابراین اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق، بچه او به دنیا آید، عدّه اش تمام می شود.

عدّه وفات

مسأله ۳۷۳:

زنی که شوهرش مرده باید ((تا چهار ماه و ده روز)) عده نگاه دارد، یعنی، از شوهر کردن خودداری نماید اگر چه یائسه یا صیغه یا نُه سالش تمام نشـده باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبسـتن باشد باید تا موقع زاییدن عدّه نگاه دارد ولی اگر قبل از چهار ماه و ده روز بچه اش به دنیا آید باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این را ((عدّه وفات)) می گویند.

مسأله ۳۷۴:

ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۳۷۵:

زنی که در عدّه وفات می باشد، حرام است لباسـهای رنگارنگ بپوشد و سـرمه بکشد، و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می باشد.

مسأله ۳۷۶:

اگر زنی را که حامله نیست طلاق رجعی داد و قبل از اتمام عـدّه طلاق، شوهر وفات کرد، زن بایـد از زمان مرگ شوهر، عدّه وفات نگه دارد.

طلاق بائن

معنای طلاق بائن

مسأله ۳۷۷:

طلاق بائن آن است که بعد از طلاق مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند یعنی بدون عقد او را به همسری قبول نماید، و آن بر پنج قسم است:

۱ - طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد

۲ - طلاق زنی که یائسه باشد

۳ - طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد

۴ - طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند

۵ - طلاق خُلْع و مُبارات

طلاق رجعی

مسأله ۳۷۸:

طلاق رجعی آن طلاقی است که بعد از طلاق تا وقتی که زن در عدّه است مرد می تواند به او رجوع نماید و عقد مجدد لازم نیست

احکام رجوع کردن

مسأله ۳۷۹:

در طلاق رجعی مرد دو صورت می تواند به زن خود رجوع کند:

۱ – حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است

۲ – کاری کند که زن از آن بفهمد رجوع کرده است

طلاق خُلْع

مسأله ۳۸۰:

طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به شوهر می بخشد تا طلاقش دهد. ((خُلْع)) گویند

طلاق مُبارات

مسأله ۳۸۱:

اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد آن طلاق را ((مبارات)) گویند

مسأله ۳۸۲:

اگر زن در بین عدّه طلاق خُلْع یا مبارات از بخشش خود برگردد شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسائل متفرقه طلاق

مسأله ۳۸۳:

اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه همسر خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عدّه نگاه دارد.

مسأله ۳۸۴:

زنی که به عقد دائم درآمده و شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۳۸۵:

پدر و جد پدری دیوانه در صورتی که مفسده و ضرری در کار نباشد، می توانند زن او را طلاق بدهند.

ارث

ارث

کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه طبقه هستند. و فعلاً ما کاری به طبقات سه گانه نداریم و مورد بحث ما در این رساله

زن و شوهری که از یکدیگر ارث می برند است.

ارث زن و شوهر

اشاره

مسأله ۳۸۶:

زن و شوهر در ازدواج دائم بـا وجود جمیع طبقـات سه گـانه ای که گفته شـد از یکـدیگر ارث می برنـد. و وجود هیـچ یـک از این طبقات مانع ارث بردن آن دو از یکدیگر نیست.

مسأله ۳۸۷:

اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشـد، نصف همه مال را شوهر او، و بقیه را ورثه دیگر می برنـد، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک (۱۴) همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

مسأله ۳۸۸:

اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک (۱۴) مال او را زن، و بقیه را ورثه دیگر می برنـد، و اگر از آن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک (۱۸) مال را زن، و بقیه را ورثه دیگر می برنـد. و زن از همه اموال منقول ارث می برد. ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد، چه زمین خانه مسکونی باشـد یا زمین باغ و زراعت و غیر آن. و از قیمت هوایی مثل بنا و درخت ارث می برد، و بنـابراظهر بـا رضـایت وارثان از خود هوائی هم می توانـد ارث ببرد، و بنابراظهر در آنچه که گفته شـد فرق نـدارد، زن از این شوهر اولاد داشته باشد یا نه، اگرچه احتیاط در مورد زن بچه دار در ارث بردن از زمین خوب است.

مسأله ۳۸۹:

اگر زن غیر از شوهر وارثی ندارد، بنابر اقوی همه مال به شوهر می رسد، ولی اگر شوهر غیر از زن وارث ندارد زن سـهم خود را که چهار یک (۱۴) است می برد و بقیه بنابر اقرب، از امام علیه السّلام ست.

مسأله ۳۹۰:

اگر برای پرداخت سـهم زن بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید اجزای آن را قیمت کنند، ولی احتیاط مستحب در این است که ببینند اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین بروند چقدر ارزش دارند، و آن را برای پرداخت مبنا قرار دهند.

مسأله ۳۹۱:

اگر میت بیش از یک زن داشـته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک (۱۴) مال، و اگر اولاد داشته باشد هشت یک (۱۸) مال به شـرحی که گفته شـد، به طور مساوی بین زنهای دائمی او تقسـیم می شود، اگرچه شوهر با هیـچ یک از آنان یا با بعضـی از آنان نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۳۹۲:

اگر مردی در حـال مرض با زنی ازدواج دائم نمایـد و در آن مرض بمیرد و نزدیکی هم نکرده باشـد، زن از آن مرد ارث نمی برد و حق مهر هم نـدارد، و اگر نزدیکی کرده باشـد ویا از آن مرض خوب شده و به غیر آن مرض از دنیا رفته باشد آن زن هم از او ارث می برد و هم حق مهر دارد، و اگر زنی که شوهرش بـا او نزدیکی نکرده در زمـان مریضـی شوهر از دنیا رفت شوهر از آن ارث نمی برد و حق مهر هم برای زن نیست بنابراظهر، اگرچه احتیاط مستحب در صلح است.

مسأله ۳۹۳:

اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد طلاق رجعی بدهد و آن زن قبل از اتمام عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد، و نیز اگر شوهر قبل از اتمام عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد، ولی اگر بعد از اتمام عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

مسأله ۳۹۴:

اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد، اگرچه طلاق بائن باشد، و قبل از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با دو شرط از او ارث می برد:

۱ – آن که در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.

۲ – آن که شوهر در ادامه همان مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد.

مسأله ۳۹۵:

زنی که به عقد موقت به نکاح مردی درآمده از مرد ارث نمی برد و مرد نیز از او ارث نمی برد اما ارث بین پدر و فرزند یا مادر و فرزند ثابت است.

مسأله ۳۹۶:

مرد و زن زناکار و خویشان آنها از فرزندی که از زنا به دنیا آمده ارث نمی برند، ولی اولاد چنین فرزندی و شوهر با زن او، از او ارث می برند.

به سوی تو

معبود من! اگر توشه‌ام در سفر به سوی تو اندک است ولی گمان من با توکل بر تو بسی نیکوست؛ و اگر جرمم مرا از عقوبتت به هراس آورده اما امیدواریم، رهایی از کیفرت را نوید داده است؛ و اگر گناهم مرا در معرض عقابت قرار داده، ولی حسن اعتمادم بر تو فریاد پاداش تو را در وجودم بر می‌کشد؛ و اگر غفلتم مرا از آمادگی برای دیدارت در خواب فرو برده امّا معرفت به آقایی و مهربانی‌هایت مرا بیداری بخشیده است؛ و اگر رابطه‌ام با تو به سبب زیادی گناهان و سرکشی، تیره گردیده، اما مژده بخشش و خشنودیت آرامش خاطرم می‌بخشد.

خدای من! از تو درخواست می‌کنم به پرتو افشانی رویت و انوار مقام قدست و التماس می‌کنم به درگاه تو به عنایات مهربانانه‌ات و خوبی‌های همراه با محبتت که گمانم را بر کَرم های همیشگی‌ات و نعمت‌های زیبایت، تحقق بخشی تا به تو تقرّب یابم و نزدت بار یابم و از مشاهده‌ات نیک بهره‌مند گردم.

و اینک من خودم را در معرض نسیم روح بخش مهربانیّت، قرار داده و باران جود و لطفت را طلب می‌نمایم از غضب تو به سوی خشنودیت گریزانم، از تو به سوی خودت فرار می‌کنم؛ بهترین داراییت را امید دارم، بر عطاهای تو تکیه بنموده‌ام، به نگهداری تو نیازمندم پروردگار من! آن چه از فضلت بر من ارزانی داشته‌ای، کاملش بنما و آن چه از روی آقائیت به من بخشیده ای از من باز مستان و گناهانی که با بردباریت بر من پوشانده‌ای، آشکار مساز و آن چه از کارهای زشتم می‌دانی در گذر. پروردگارم در نزد تو خودت را شفیع قرار می‌دهم و از تو به سوی خودت پناه می‌آورم. به درگاه تو با طمع در احسانت و میل و رغبت به منّت گذاریت روی بنموده‌ام در حالی که تشنه باران نیکی‌هایت هستم و باران ابرهای فضلت را طلب می‌نمایم خشنودیت را می‌طلبم به درگاه تو روی می‌نمایم و در جویبار عطای تو غوطه‌ور می گردم. برترین نیکی‌ها را در نزدت التماس می‌کنم، به میهمانی حضور بسیار زیبای تو وارد می گردم، و رویت را می‌طلبم، بر درب خانه‌ات حلقه می‌کوبم در حالی که در برابر بزرگی و هست و جلال تو ناتوان و

زمین خورده‌ام؛ پس بـا من آنسـان که زیبنـده تـوست بـا بخشـش و مهربـانی رفتـار کن و آن گونه که خودم مسـتحق آن از کیفر و استقامت هستم، رفتار مکن به مهربانیّت ای مهربان‌ترین مهربانان.

از چشمه‌سار ثقلین

آیاتی از کلام وحی

وَ أَذِّن فِی النّاسِ بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتِینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ «و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواری بر مرکب‌های لاغر از هر راه به سوی خانه خدا بیایند».

جَعَلَ اللّه الکَعبَهَْ البَیتَ الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَدیَ وَ القَلائِدَ ذلِکَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّه یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ أَنَّ اللّه بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ «خداوند، کعبه بیت الحرام را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده و هم چنین ماه حرام و قربانیهای بی نشان و قربانی‌های نشان دار، این گونه احکام‌حساب شده و دقیق به خاطر آن است که بدانید خداوند آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است می‌داند و خداوند به هر چیزی داناست».

إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَْ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبراهِیمَ وَ مَن دَخَلَه کانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ اللّه غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ

«همانا اولین خانه‌ای که در روی زمین برای مردم قرار داده شد که پر برکت و برای هدایت است همان است که در مکه است؛ در آن نشانه‌های روشن است از جمله مقام ابراهیم، و هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد و حج را ترک کنند به خود زیان رسانیده خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

رَبَّنا إِنِّی أَسکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَْ فَاجعَل أَفئِدَهًْ مِنَ النّاسِ تَهوِی إِلَیهِم وَ ارزُقهُم مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُم یَشکُرُونَ «پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم تو است ساکن ساختم تا نماز بر پای دارند، تو قلبهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را به جای آورند».

إِنَّ اللّه وَ مَلائِکَتَه یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسلِیماً همانا خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و بسی سلام گویید.

وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللّه وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه تَوّاباً رَحِیماً

و اگر آنان که بر خود ستم کردند در نزد تو آیند و از خداوند طلب بخشایش کنند و پیامبر نیز برای آنان طلب مغفرت نماید، همانا اوخداوند بسی بخشنده و مهربان است.

یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا عَلی أَنفُسِهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَهِْ اللّهِ إِنَّ اللّه یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّه هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ ای بندگان من که بر خود ستم روا داشته‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید که او همه گناهان را می‌بخشد، همانا او بخشنده و مهربان است.

مسائل جدید

مسأله ۱:

رقصیدن زن در مجالس زنان، و یا در مجالس مردان اشکال دارد و احتیاط واجب در ترک است.

مسأله ۲:

دیـدن نـا محرم از طریق تلویزیون و شـنیدن صـدای آنهـا، که مقرون به فساد و ریبه است اشـکال دارد و بعض اقسام آن حرام یقینی است.

مسأله ۳:

سن بلوغ دختر تمام شـدن نُه سال قمری است، ولی تکالیفی که قـدرت بر انجام آن نداشـته باشـد، مثل روزه، از جهت عـدم قـدرت ساقـط است، ولی بعـداً بایـد قضـا نمایـد. ولی اگر می توانـد در همان رمضان بطور منفصل (مثلا یک روز در میان) انجام دهـد باید انجام دهد.

مسأله ۴:

استفاده زن از قرص برای جلوگیری از عـادت ماهـانه، برای اینکه بتوانـد در ماه رمضان روزه بگیرد چنانچه ضـرر مرض آور داشـته باشد جایز نیست.

مسأله ۵:

بازی کردن با آلات قمار، از قبیل ((نرد)) و ((پاسور)) و ((شطرنج))، با برد باخت حرام قطعی، و بدون برد و باخت احتیاط در ترک آن است و در شطرنج احتیاط شدیدتر است.(این حکم در صورتی است که همان شطرنج معهود قدیم باشد)

مسأله ۶:

جلوگیری کردن زن از بار داری قبل از انعقاد نطفه اشکال ندارد، و عمل جرّاحی برای آن، اگر ضرورت لازم عقلایی داشته باشد و با رضایت شوهر انجام شود مانعی ندارد، به شرط آنکه از لمس و نظر حرام اجتناب شود ولی عقیم کردن جایز نیست.

مسأله ۷:

اگر زنی علم پیـدا کرد که شوهرش مرده است و شوهر کرد و بعـداً شوهر اولش پیـدا شد، آن زن زوجه شوهر اول است و نسـبت به دومی شبهه است و باید عدّه وطی به شبهه نگه دارد.

مسأله ۸:

در موردی که به تشـخیص دکتر حمـل برای مادر ضـرر دارد و ادامه حمل ممکن است منجر به مرگ مادر شود چنانچه اشـکالی در تشخیص دکتر نباشد و تحقیق کامل هم در این جهت شده باشد، سقط جنین قبل از دمیده شدن روح مانعی ندارد.

مسأله ۹:

زن باید برای بیرون رفتن از منزل از شوهر خود اجازه بگیرد و یا علم به رضایت او داشـته باشد. مگر در واجبات شرعی و چنانچه در ضمن عقد شـرط کرده باشد که زن برای شـغلش مثلاً بتواند به خارج از منزل برود، و یا عقد مبتنی بر این شرط واقع شده باشد، این شرط نافذ است.

مسأله ۱۰:

زنی که شوهر کرده و از وطن خود به شـهر دیگر می رود، در صورتی که از وطن اصـلی خود اعراض نکرده باشد، هر وقت به آنجا می رود نمـازش تمام است و روزه را بایـد بگیرد، و اگر به سـبب تبعیت از شوهر یا جهات دیگر اعراض کرده در وطن اصـلی حکم مسافر را دارد.

مسأله ۱۱:

در موردی که شوهر به وطن اصـلی خود که از آنجـا اعراض نکرده، رفته و همسـر وی با او به آن محل می رود، در صورتی که زن قصد اقامت ده روز نداشته باشد نمازش شکسته است و میزان قصد خود زن است و لو قصد از جهت تبعیت شوهر باشد.

مسأله ۱۲:

دست زدن (کف زدن) در مجالس جشن و سخنرانی جهت تشویق افراد اگر به حد لهو نرسد مانعی ندارد.

۹- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ وحید خراسانی (دام ظله)

زندگینامه

زندگینامه

شرح حال از زبان معظم له

جز قصور و تقصیر چیزی ندارم.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : توضیح المسائل/حسین وحید خراسانی

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام باقر العلوم، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری : ۶۰۴ ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۷۲۵۲۷

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله رب العالمین ، و الصّلاهٔ و السّلام علی اشرف الأنبیاء و المرسلین

محمّد و آله الطّیبین الطّاهرین لا سیما بقیهٔ الله فی الأرضین ،

و اللّعنهٔ الدائمهٔ علی أعدائهم اجمعین.

«احکام تقلید»

مسأله ۱

اعتقاد انسان به اصول دین اسلام باید بر پایه علم باشد ، و تقلید ـ یعنی پیروی از غیر بدون حصول علم ـ در اصول دین باطل است ، ولی در غیر اصول دین از احکامی که قطعی و ضروری نیست و همچنین موضوعاتی که محتاج به استنباط است باید یا مجتهد باشد که بتواند وظایف خود را از روی مدارک آنها به دست آورد ، و یا به دستور مجتهدی که شرایط آن خواهد آمد رفتار نماید ، و یا احتیاط کند ، یعنی به گونه ای عمل نماید که یقین پیدا کند تکلیف را انجام داده ، مثلا اگر عدّه ای از مجتهدین عملی را حرام می دانند و عدّه دیگر می گویند حرام نیست ، آن عمل را ترک کند ، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی جایز می دانند به جا آورد ، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند باید تقلید نمایند.

مسأله ۲

تقلیـد در آنچه در مسأله قبل گـذشت عمل کردن به دسـتور مجتهد است ، و قول مجتهدی برای مقلّد حجّت است که مرد و عاقل و شیعه دوازده امـامی و حلاـل زاده و زنـده ـ هر چنـد به ادراک حیـات او در حـالی که ممیّز باشـد ـ و عادل و بنابر احتیاط واجب بالغ باشد.

و عادل کسـی است که کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی که بر او حرام است ترک کند ، و نشانه عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند.

و مجتهدی که انسان از او تقلید می کند ـ در صورتی که علم اگر چه اجمالا به اختلاف بین مجتهدین در فتوا نسبت به مسائل محل ابتلاء داشته باشد ـ باید اعلم باشد ، یعنی در فهمیدن حکم خدا و وظایف مقرّره به حکم عقل و شرع از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر بوده ، مگر این که قول غیر اعلم مطابق با احتیاط باشد.

مسأله ۳

مجتهد و اعلم را از چند راه می توان شناخت:

(اوّل) آن که خود انسان یقین کند ، مثل آن که در مرتبه ای از علم باشد که بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آن که دو نفر عالم عادل که می توانند مجتهد و اعلم را تشـخیص دهند ، مجتهد یا اعلم بودن کسـی را تصدیق کنند به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننماینـد ، و اقوی ثبوت اجتهاد و اعلمیّت به گفته ثقه خبیر است در صورتی که ظن بر خلاف گفته او نباشد.

(سوم) آن که عـدّه ای از اهل علم که می تواننـد مجتهد و اعلم را تشـخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا شود ، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴

اگر بین دو مجتهـد یـا بیشتر در فتـاوای مورد ابتلاـ علم به اختلاف باشـد ـ اگر چه اجمالا ـ در صورتی که بدانـد یا حجّت شـرعیّه بر تساوی آنان در علم باشـد بایـد به فتوای کسـی که فتوای او مطابق با احتیاط است عمل کند ، و چنانچه فتوای یکی از آنان مطابق با احتیاط نباشد ـ مثل این که یکی فتوا به قصر و دیگری فتوا به تمام بدهد ـ احتیاط کند به جمع بین آن دو.

و اگر احتیاط ممکن نباشد ـ مثل این که یکی فتوا به وجوب عملی و دیگری فتوا به حرمت عملی بدهد ـ یا مشـقّت داشـته باشد بنابر احتیاط باید به فتوای کسی که ورع او در فتوا دادن بیشتر است عمل کند ، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و همچنین است در غیر این صورت ـ چه وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشـد و یا وجود اعلم محتمل باشد ـ اگر احتیاط ممکن بوده و مشقّت نداشته باشد.

و اگر احتیـاط ممکن نباشـد یا مشـقّت داشـته باشـد ، در صورتی که وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشـد ، چنانچه احتمال اعلمیّت در یک طرف بیشتر باشـد بایـد به فتوای او عمل کنـد ، و اگر مساوی باشد بنابر احتیاط باید به فتوای اورع در فتوا عمل نماید و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و در صورتی که وجود اعلم محتمـل باشـد بنابر احتیاط بایـد به فتوای کسـی که گمان دارد یا احتمال می دهـد اعلم است یا احتمال

اعلمیّت در او اقوی است عمل کنـد ، و گرنه بنابر احتیاط بایـد به فتوای اورع در فتوا عمل نمایـد ، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

مسأله ۵

به دست آوردن فتوای مجتهد چهار راه دارد:

(اوّل) شنیدن از خود مجتهد.

(دوم) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوم) شنیدن از شخصی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست ، یا به گفته او اطمینان دارد.

(چهارم) دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶

تـا انسان یقین نکنـد که فتوای مجتهـد عوض شـده است می توانـد به آن عمل نمایـد ، و اگر احتمال دهـد که فتوای او عوض شـده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷

اگر مجتهـد اعلم در مسأله ای فتوا دهـد ، کسـی که وظیفه اش تقلیـد از اوست نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگری عمل کنـد ، ولی اگر فتوا ندهـد و بفرمایـد احتیاط آن است که فلان طور عمل شود ـ مثلا بفرماید: احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه بگویـد : (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ) ـ مقلّد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش گویند عمل کند ، یا به فتوای مجتهد دیگری که بعد از او از دیگران اعلم باشد و می گوید یک مرتبه کفایت می کند عمل نماید ، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

و در فعل مستحبّات و ترک مکروهات ذکر شده در این رساله قصد رجاء شود.

مسأله ۸

اگر مجتهـد اعلم بعـد از آن که در مسأله فتوا داده یـا قبـل از فتوا احتیاط کنـد ـ مثلا بفرمایـد: ظرف نجس را یک مرتبه در آب کر بشوینـد پاک می شود ، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشوینـد ـ مقلّد او می تواند عمل به آن احتیاط را که احتیاط مستحب گویند ترک کند.

مسأله ۹

اگر مجتهـدی که وظیفه انسـان تقلیـد از او بوده از دنیـا برود، در صورتی که اعلم بودن مجتهـد زنـده از میّت برایش ثابت شود ، در مسائـل مورد ابتلاـیی که علم ـ اگر چه اجمالاـ ـ به اختلاـف بین میّت و حی دارد واجب است به حی رجوع کنـد ، و در صورتی که اعلمیّت مجتهـد میّت برایش ثابت بوده ، مادامی که اعلم بودن مجتهـد زنـده برایش ثابت نشود باید به فتوای مجتهد میّت عمل کند،

چه در زمان حیات او التزام به عمل به فتوای او داشته یا نداشته باشد ، و چه عمل به فتوای او کرده یا نکرده باشد ، و چه فتوای او را یاد گرفته یا یاد نگرفته باشد.

مسأله ۱۰

اگر در مسأله ای وظیفه اش آن بوده که از مجتهد زنده تقلید کند دوباره نمی تواند از مجتهدی که از دنیا رفته تقلید نماید.

مسأله ۱۱

مسائلی را که انسان معمولاً به آنها مبتلا می شود واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲

اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند ، باید احتیاط کند یا این که با شرایطی که ذکر شد تقلید نماید ، ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را در مسائل مورد ابتلاء بداند ـ اگر چه اجمالاً ـ و فتوای اعلم در دسترس نباشد و تأخیر عمل تا روشن شدن فتوای اعلم و احتیاط ممکن نباشد یا حرجی باشد ، می تواند از غیر اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۳

اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید ، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده ، ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده ، در صورتی که مخالفت حکم الزامی لازم بیاید و ممکن باشد باید اشتباه او را بر طرف کند.

مسأله ۱۴

مکلّفی که مدّتی اعمال خود را بدون تقلید انجام داده ، در صورتی که مطابق با واقع یا فتوای مجتهدی باشد که فعلا وظیفه اش تقلید از اوست صحیح است.

«احکام طهارت»

آب مطلق و آب مضاف

اشاره

مسأله ۱۵

آب یا مطلق است یا مضاف ، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند مثل آب هندوانه و گلاب ، یا با چیزی مخلوط باشد مثل آبی که به قدری با گل یا مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند ، و غیر اینها آب مطلق است ، و آن بر پنج قسم

است : (اوّل) آب کر ، (دوم) آب قلیل ، (سوم) آب جاری ، (چهارم) آب باران ، (پنجم) آب چاه.

[اقسام آب مطلق]

۱ ـ آب کرّ

مسأله ۱۶

آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند ، آن ظرف را پر کند.

مسأله ۱۷

اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس به آب کر برسد ، چنانچه به واسطه نجاست بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند نجس می شود ، و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

مسأله ۱۸

اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند ، نجس نمی شود.

مسأله ۱۹

اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد ، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود ، و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰

آب فوّاره اگر متّصل به کر باشد آب نجس را پاک می کند ، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی کند ، مگر آن که چیزی روی فوّاره بگیرند تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متّصل شود ، و بنابر احتیاط مستحب باید آب فوّاره با آن آب نجس مخلوط گردد.

مسأله ۲۱

اگر چیز نجس را زیر شیری که متّصل به کر است بشویند ، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد ، چنانچه بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد پاک است.

مسأله ۲۲

اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد ، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود ، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳

آبی که به انـدازه کر بوده ، اگر انسـان شـک کنـد از کر کمتر شـده یـا نه مثل آب کر است ، یعنی نجاست را پاک می کنـد و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود ، و آبی که کمتر از کر بوده اگر انسان شک کند به مقدار کر شده یا نه حکم آب کمتر از کر را دارد.

مسأله ۲۴

کر بودن آب به چند راه ثابت می شود:
(اوّل) آن که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.
(دوم) آن که دو مرد عادل خبر دهند.
(سوم) آن که کسی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نباشد خبر دهد.
(چهارم) به قول کسی که آب در اختیار اوست در صورتی که متّهم به کذب نباشد.

۲ ـ آب قلیل

مسأله ۲۵

آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۶

اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسـد نجس می شود ، ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد ، مقـداری که به آن چیز می رسد نجس است ، و مقداری که به آن نرسیده پاک است.

مسأله ۲۷

آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجـاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جـدا گردد نجس است ، و بنـابر احتیاط واجب از آب قلیلی که بعـد از بر طرف شدن عین نجاست برای آب کشـیدن چیز نجس روی آن می ریزند و از آن جدا می شود ، اجتناب کنند.

مسأله ۲۸

آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط چیز پاکی را که با آن ملاقات کند نجس نمی کند:
(اوّل) آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد.
(دوم) نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.
(سوم) نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.
(چهارم) بنابر احتیاط ذرّه های غائط در آن آب پیدا نباشد.
(پنجم) بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ ـ آب جاری

اشاره

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد ، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹

آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰

اگر نجاستی به آب جاری برسد ، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است ، و طرفی که متّصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است ، و آب های طرف دیگر نهر اگر به اندازه کر یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متّصل باشد پاک ، وگرنه نجس است.

مسأله ۳۱

آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد ، حکم آب جاری را دارد ، یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۲

آبی که کنار نهر ایستاده و متّصل به آب جاری است در صورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند ، نجس نمی شود.

مسأله ۳۳

چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۴

آب حوضچه حمّام اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه کر است متّصل باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵

آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد ، اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کر نباشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۶

آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد ، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود ، امّا اگر با فشار جاری باشد و نجاست به پایین آن برسد طرف بالای آن نجس نمی شود.

۴ ـ آب باران

مسأله ۳۷

اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد ، جایی که باران به آن برسد پاک می شود ، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد ، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید ، و بنابر احتیاط واجب به اندازه ای باشد که اگر در زمین سخت ببارد جریان داشته باشد.

مسأله ۳۸

اگر باران بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّح کند ، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد پاک است ، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشّح کند ، چنانچه ذرّه ای خون در آن باشد ، یا آن که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر کرده باشد نجس می باشد.

مسأله ۳۹

اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد ، تا وقتی که باران بر بام می بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است ، ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد به چیز نجس رسیده است ، نجس می باشد.

مسأله ۴۰

زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود ، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد ، آن را نیز پاک می کند.

مسأله ۴۱

خاک نجسی که آب باران به وصف اطلاق به اجزای آن برسد پاک می شود ، هر چند به واسطه باران گل شود.

مسأله ۴۲

هرگاه آب باران در جایی جمع شود اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه موقعی که باران می آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب به واسطه نجاست بو یا رنگ یا مزه اش تغییر نکند ، آن چیز نجس پاک می شود.

مسأله ۴۳

اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و باران به زمین نجس برسد ، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک

می گردد.

مسأله ۴۴

اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد ، چنانچه بعد از ایستادن باران نجاستی به آن برسد نجس می شود.

۵ ـ آب چاه

مسأله ۴۵

آب چاهی که از زمین می جوشد اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه نجاست به آن برسد ، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است ، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها ، مقداری که در کتابهای مفصّل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۶

اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد ، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاک می شود ، و احتیاط مستحب این است که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

مسأله ۴۷

آب مضاف که معنای آن در مسأله «۱۵» گذشت ، چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸

آب مضاف چه قلیل و چه کثیر به ملاقات نجس ، نجس می شود ، هر چند عموم حکم نسبت به بعضی از مراتب کثرت محل اشکال است ، ولی چنانچه با فشار با نجس ملاقات کند مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است ، و مقداری که نرسیده پاک می باشد ، مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند ، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ۴۹

اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

مسأله ۵۰

آبی که مطلق بوده و معلوم نیست به حد مضاف شدن رسیده یا نه ، مثل آب مطلق است ، یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و غسل هم با آن صحیح است ، و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه ، مثل آب مضاف است ، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱

آبی که معلوم نیست مطلق است یـا مضـاف و معلوم نیست که قبلا مطلق بوده یا مضاف ، نجاست را پاك نمی کنـد و وضو و غسـل هم با آن باطل است ، ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد چنانچه نجاستی به آن برسد محکوم به طهارت است.

مسأله ۵۲

آبی که عین نجاست مثل خون یا بول به آن برسـد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد ، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود ، ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسـطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود ـ مثل آن که مُرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد ـ نجس نمی شود.

مسأله ۵۳

آبی که عین نجـاست مثـل خون یـا بول در آن ریخته و بو یـا رنـگ یـا مزه آن را تغییر داده ، چنانچه به کر یا جاری متّصل شود ، یا بـاران بر آن ببـارد ، یـا بـاد بـاران را در آن بریزد ، یـا آب باران از ناودان هنگام باریـدن در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود ، پاك می شود ، و بنابر احتیاط مستحب آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴

اگر چیز نجسـی را در کر یا جاری تطهیر نماینـد ، در شسـتنی که با آن پاك می گردد آبی که بعـد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاك است.

مسأله ۵۵

آبی که پاك بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاك است ، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاك شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶

نیم خورده سـگ و خوك و کـافر غیر کتـابی نجس و خوردن آن حرام است ، و نیم خورده حیوانـات حرام گوشت پاك و خوردن آن در غیر گربه مکروه است.

احکام تخلّی

مسأله ۵۷

واجب است مکلّـف وقت تخلّی و مواقع دیگر عـورت خـود را از کسـانی که ممیّز خـوب و بـد هسـتند بپوشانـد اگر چه بـا او محرم باشـند ، چه مکلّف باشـند و چه غیر مکلّف ، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هسـتند ـ مثل کنیز و مالکش ـ لازم نیسـت

عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸

لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند ، و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند کافیست.

مسأله ۵۹

موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰

اگر موقع تخلّی طرف جلوی بـدن کسـی رو به قبله یـا پشت به قبله باشـد و عورت خود را از قبله بگردانـد کفایت نمی کنـد ، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد ، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱

احتیاط مستحب آن است که طرف جلوی بـدن در موقع اسـتبراء ـ که احکام آن خواهد آمد ـ و موقع تطهیر مخرج بول و غائط ، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲

اگر امر دایر شود بین این که کسـی ـ که بر عورت نـامحرم است ـ عورت او را ببینـد یـا اسـتقبال و یـا اسـتدبار قبله کنـد سـتر عورت واجب است ، و احتیاط واجب در این صورت این است که پشت به قبله بنشـیند ، و همچنین است اگر از راه دیگر ناچار شود که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند.

مسأله ۶۳

احتیاط مستحب آن است که بچّه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند.

مسأله ۶۴

در چهار جا تخلّی حرام است:
(اوّل) در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.
(دوم) در ملک کسی که اجازه تخلّی نداده است.
(سوم) در جایی که برای عدّه مخصوصی وقف شده است ، مثل بعضی از مدرسه ها.
(چهارم) در جایی که موجب هتک حرمت مؤمن یا یکی از مقدّسات دین یا مذهب باشد.

مسأله ۶۵

در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود:
(اوّل) آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.
(دوم) آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.
(سوم) آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.
و در غیر این سه صورت می توان مخرج را با آب شست و یا به دستوری که خواهد آمد با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد ، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶

مخرج بول بـا غیر آب پـاک نمی شود ، و در کر و جـاری یک مرتبه شسـتن کافیست ، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب بایـد دو مرتبه شست ـ و در غیر مخرج طبیعی اقوی تعدّد است ـ و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷

اگر مخرج غائط را با آب بشوینـد ، بایـد چیزی از غائط در آن نمانـد ، ولی باقی مانـدن رنگ و بوی آن مانعی نـدارد ، و اگر دفعه اوّل طوری شسته شود که ذرّه ای از غائط در آن نماند ، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸

بـا سـنگ و کلوخ و پـارچه و ماننـد اینهـا اگر خشـک و پـاک باشـند ، می شود مخرج غائط را تطهیر کرد ، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

مسأله ۶۹

احتیاط مستحب آن است که سنگ یا کلوخ یا پارچه ای که غائط را با آن بر طرف می کنند ، سه قطعه باشد ، و به کمتر از آن اگر مخرج کاملا پاکیزه شود می توان اکتفا کرد ، و اگر با سه قطعه پاکیزه نشود باید اضافه نماید تا مخرج کاملا پاکیزه شود ، ولی باقی ماندن اثری که عادتاً در مسح به سنگ و مانند آن زایل نمی شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۷۰

پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است ـ مانند کاغذی که بر آن اسم خدا و پیغمبران و ائمه معصومین (علیهم السـلام) و غیر اینها از آنچه که واجب الاحترام در شـریعت است ـ حرام است ، ولی اگر کسـی به آنها اسـتنجاء کند طهارت حاصـل می شود.
و حصول طهارت در استنجاء با استخوان و سرگین محل اشکال است.

مسأله ۷۱

اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه ، واجب است تطهیر نماید ، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می کرده است.

مسأله ۷۲

اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه ، در صورتی که علم نداشته باشد که قبل از نماز غفلت از تطهیر داشته نمازی که خوانده صحیح است ، ولی مخرج محکوم به نجاست است.
استبراء

مسأله ۷۳

استبراء عملی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند ، برای آن که رطوبتی که بعد از مجری خارج می شود محکوم به بول نباشد ، و آن دارای اقسامی است ، و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول ، سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴

آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می شود پاک است ، و همچنین است آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید اگر منی به آن نرسیده باشد ، و نیز آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید اگر بول به آن نرسیده باشد.
و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا آب دیگری غیر از منی ، آن آب پاک می باشد.

مسأله ۷۵

اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه ، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می باشد، و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می شود، ولی اگر شک کند که استبرائی که کرده درست بوده یا نه ، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶

کسی که استبراء نکرده است اگر به واسطه آن که مدّتی از بول کردن او گذشته ، یقین یا اطمینان کند که بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه ، آن رطوبت پاک می باشد و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۷

اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد ، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی ، باید احتیاط کرده غسل کند و وضو هم بگیرد ، ولی اگر وضو نگرفته باشد گرفتن وضو کافیست.

مسأله ۷۸

برای زن استبراء از بول نیست ، و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که بول است یا نه ، پاک می باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۹

مستحب است در موقع تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند ، و موقع وارد شدن به مکان تخلّی اوّل پای چپ و موقع بیرون آمدن اوّل پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلّی سر را بپوشاند و تقنّع نماید ، و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰

نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است ، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست ، و همچنین در موقع تخلّی نشستن روبروی باد و در جادّه و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می دهد ، و چیز خوردن و توقّف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشد ، و همچنین است حرف زدن در حال تخلّی ، ولی اگر ناچار باشد کراهت ندارد ، و همچنین اگر ذکر خدا بگوید که در هر حال مستحب است.

مسأله ۸۱

ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب ـ خصوصاً آب ایستاده ـ مکروه است.

مسأله ۸۲

خودداری کردن از بول و غائط مکروه است ، و اگر برای بدن ضرر کلّی داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳

مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

[نجاسات]

مسأله ۸۴

نجاسات ده چیز است: (اوّل) بول ، (دوم) غائط ، (سوم) منی ، (چهارم) مردار ، (پنجم) خون ، (ششم) سگ ، (هفتم) خوک ، (هشتم) کافر ، (نهم) شراب ، (دهم) فقّاع.

۱ ـ ۲ ـ بول و غائط

مسأله ۸۵

بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد ـ یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ـ نجس است ، و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است ، و بنابر احتیاط مستحب از بول حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد اجتناب شود.

مسأله ۸۶

بول و فضله پرندگان حرام گوشت پاک است ، ولی احوط اجتناب است.

مسأله ۸۷

بول و غائط حیوان نجاستخوار و حیوان چهارپایی که انسان با او نزدیکی نموده ، و بول و غائط بزغاله ای که شیر خوک خورده نجس است ـ به تفصیلی که خواهد آمد ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب بچّه گوسفندی که شیر خوک خورده است.

۳ ـ منی

مسأله ۸۸

منی انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نجس است ، و همچنین بنابر احتیاط واجب منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد.

۴ ـ مُردار

مسأله ۸۹

مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است ، چه خودش مُرده باشد یا کشتن آن به دستوری که در شرع معیّن شده نباشد ، و ماهی چون خون جهنده ندارد اگر چه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰

چیزهایی که روح ندارند از مرداری که زنده آن نجس العین نیست ، مانند پشم و مو و کرک پاک است.

مسأله ۹۱

اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند ، نجس است.

مسأله ۹۲

اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.

مسأله ۹۳

تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید ، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ، ولی ظاهر آن را از جهت ملاقات با میته باید آب کشید ، و اگر پوست روی آن سفت نشده باشد نجاست آن محل اشکال است.

مسأله ۹۴

اگر برّه و بزغاله پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند ، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است ، ولی ظاهر آن را بنابر احتیاط باید آب کشید.

مسأله ۹۵

دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از ممالک کفر می آورند ، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۶

گوشت و پیه و چرمی که از بازار مسلمین گرفته شود پاک است ، و همچنین اگر در دست مسلمانی باشد که با آن معامله مذکّی کند ، مگر این که آن مسلمان از کافر گرفته و تحقیق نکرده باشد که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه.

۵ ـ خون

مسأله ۹۷

خون انسان و هر حیوانی که خون جهنـده دارد ـ یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرنـد خون از آن جسـتن می کنـد ـ نجس است ، بنابراین خون حیوانی که خون جهنده ندارد ـ مانند ماهی و پشه ـ پاک است.

مسأله ۹۸

اگر حیوان حلال گوشت را به دسـتوری که در شـرع معیّن شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید ، خونی که در بدنش می ماند پاک است ، ولی اگر به علّت نفس کشیدن یا به واسطه این که سر حیوان در جای بلند باشد ، خون به بدن حیوان برگردد ، آن خون نجس است.

مسأله ۹۹

خونی که در زرده تخم مرغ پیدا می شود خوردن آن حرام و بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۱۰۰

خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند.

مسأله ۱۰۱

خونی که از دهـان مثلاـ از لای دنـدان ها می آیـد اگر به واسـطه مخلوط شـدن با آب دهان از بین برود ، اجتناب از آب دهان لازم نیست ، و اگر از بین نرود و آب از دهان بیرون بیاید اجتناب از آن لازم است.

مسأله ۱۰۲

خونی که به واسطه کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می میرد ، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک ، و اگر به آن خون بگوینـد نجس است ، و چنـانچه پوست پـاره شود و چیزی بـا آن ملاقـات کنـد آن چیز نجس می شود ، و در این صورت اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل حرجی باشد ، باید تیمّم نماید.

مسأله ۱۰۳

اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده ، پاک است.

مسأله ۱۰۴

اگر موقع جوشـیدن غـذا ذرّه ای خون در آن بیفتد تمام غذا و ظرف آن نجس می شود ، و جوشـیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۵

زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود ، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است ، پاک می باشد.

۶ ـ ۷ ـ سگ و خوک

مسأله ۱۰۶

سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند ـ حتّی مو و استخوان و ناخن و رطوبتهای آنها ـ نجس است ، ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸ ـ کافر

مسأله ۱۰۷

کافر یعنی کسی که منکر خدا یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) یا معاد است ، یا شاک در خدا و رسول است ، یا برای خدا شریک قرار می دهد یا در و حدانیّت خدا شک دارد نجس است ، و همچنین است خوارج ـ یعنی کسانی که بر امام معصوم (علیه السلام) خروج کنند ـ و غُلات ـ یعنی آنهایی که قائل به خدایی یکی از ائمه (علیهم السلام)می باشند یا بگویند خدا در او حلول کرده است ـ و نواصب ـ یعنی کسانی که دشمن یکی از ائمه (علیهم السلام) یا حضرت فاطمه زهراء (علیها السلام) باشند ـ و کسی که یکی از ضروریات دین را ـ مثل نماز و روزه ـ با علم به این که ضروری دین است منکر شود ، و امّا اهل کتاب ـ یعنی یهود و نصاری ـ اقوی طهارت آنها است هر چند احوط اجتناب است.

مسأله ۱۰۸

تمام بدن کافر حتّی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹

اگر پدر و مادر و جد و جدّه بچّه نابالغ کافر باشند آن بچّه هم نجس است ، مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر اسلام باشد ، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچّه پاک است مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر کفر باشد.

مسأله ۱۱۰

کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه محکوم به طهارت است ، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد ، مثلا نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۱

شخصی که به یکی از چهارده معصوم (علیهم السلام) از روی دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹ ـ شراب

مسأله ۱۱۲

شراب و نبیـذ مسـکر نجس است ، و در غیر این دو از مسـکرات مایع بجز فقّاع ـ که حکم آن خواهد آمد ـ احتیاط مسـتحب اجتناب است ، و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد پاک است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود.

مسأله ۱۱۳

الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و پنجره و میز و صندلی و مصارف دیگر بکار می برند ، تمام اقسامش پاک است.

مسأله ۱۱۴

اگر انگور یا آب انگور به واسطه پختن جوش بیاید ، پاک ولی خوردن آن حرام است ، و اگر به غیر آتش جوش بیاید خوردن آن حرام و بنابر احتیاط نجس است.

مسأله ۱۱۵

خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ ـ فقّاع

مسأله ۱۱۶

فقّاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گوینـد نجس است ، ولی آبی که به دسـتور طبیب از جو می گیرنـد و به آن (ماء الشعیر) می گویند پاک می باشد.

مسأله ۱۱۷

عرق جنب از حرام پاک است ، و بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخوانند ، و نزدیکی با زن خود در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.

مسأله ۱۱۸

اگر انسـان در اوقـاتی که نزدیکی بـا زن حرام است ـ مثلاـ در روز ماه رمضان ـ با زن خود نزدیکی کنـد ، عرق او پاک است ، ولی بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخواند.

مسأله ۱۱۹

اگر جنب از حرام عوض غسـل تیمّم نمایـد و بعـد از تیمّم عرق کنـد ، حکم آن عرق ـ بنـابر احتیاط واجب ـ حکم عرق قبل از تیمّم است.

مسأله ۱۲۰

اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند ، احتیاط واجب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید ، و چنانچه اوّل با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

مسأله ۱۲۱

عرق شتری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده ـ بنابر احتیاط ـ نجس است ، و عرق حیوانات دیگری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اند پاک است ، ولی نماز با هیچکدام جایز نیست.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲

نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:
(اوّل) آن که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که آن چیز نجس است ، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید ، بنابراین غذا خوردن در قهوه خانه ها و میهمان خانه هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند ، اگر اطمینان نداشته باشد غذایی را که برای او آورده اند نجس است اشکال ندارد.
(دوم) آن که کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است در صورتی که متّهم به دروغ گفتن نباشد ، مثلا همسر یا نوکر یا کلفت انسان در صورتی که متّهم به دروغ گفتن نباشند ، نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست بگوید نجس است.
(سوم) آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است ، بلکه اگر یک نفر عادل یا شخصی که ثقه باشد اگر چه عادل نباشد و ظن برخلاف آن نباشد بگوید چیزی نجس است باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۳

اگر به واسطه ندانستن مسأله ، نجاست و طهارت چیزی را نداند ، مثلا نداند خون پاک است یا نه ، باید مسأله را بپرسد و تا زمانی که سؤال نکرده باید احتیاط کند ، و اگر با این که مسأله را می داند در چیزی شک کند که پاک است یا نه ، مثلا شک کند که آن چیز خون است یا نه ، یا بداند خون است و نداند خون پشه است یا خون انسان پاک است و پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۲۴

چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه ، نجس است ، و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه ، پاک است ، و اگر هم بتواند نجس یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵

اگر بدانـد یکی از دو ظرف یا دو لباسـی که هر دو در اختیار اوست نجس شده و نداند کدام است باید از هر دو اجتناب کند ، ولی اگر مثلا می داند که لباس خودش نجس شده یا لباسی که از اختیار او خارج است ، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می شود

مسأله ۱۲۶

اگر چیز پـاک به چیز نجس برسـد و هر دو یـا یکی از آنهـا به طوری تر باشـد که تری یکی به دیگری برسـد ، چیز پـاک نیز نجس می شود ، و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد ، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود.
و مشـهور فرموده انـد که متنجّس به طور مطلق منجّس است ، ولی این حکم در غیر واسـطه اوّل ـ در صورتی که بـا غیر آب قلیـل و مایعات دیگر ملاقات کند ـ محل اشکال است ، و مراعات احتیاط به اجتناب از ملاقی متنجّس در واسطه دوم و سوم ترک نشود.

مسأله ۱۲۷

اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه ، آن چیز پاک نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۸

دو چیزی که انسـان نمی دانـد کـدام پاک و کـدام نجس است ، در صورتی که ندانـد هر دو قبلا نجس بوده انـد ، اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً به یکی از آنها برسد نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۹

زمین یـا پارچه وماننـد اینها اگر رطوبت سـرایت کننـده داشـته باشـد ، هر قسـمتی که نجاست به آن برسـد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است ، و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰

هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند ، همین که یک نقطه از آن نجس شد تمام آن نجس می شود ، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگر چه بعد پُر شود ، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می شود ، پس اگر مثلا فضله موش در آن بیفتد ، جایی که فضله افتاده نجس و بقیّه پاک است.

مسأله ۱۳۱

اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند ، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده چیز پاك نجس می شود ، و اگر نداند پاك است.

مسأله ۱۳۲

اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود ، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود ، و اگر به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاك است.

مسأله ۱۳۳

اخلاط غلیظی که از بینی یا گلو می آید ، اگر خون داشته باشد ، جایی که خون دارد نجس و بقیّه آن پاك است ، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد ، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است ، و محلّی را که شك دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاك می باشد.

مسأله ۱۳۴

اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند ، چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس می شود ، ولی اگر آب آفتابه با فشار جریان داشته باشد نجس نمی شود.

مسأله ۱۳۵

اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد ، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاك است ، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود ، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود ، و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست ، و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶

نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام است ، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند ، و همچنین در غیر صورت هتك بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۳۷

اگر جلد قرآن نجس شود ، در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸

گذاشتن قرآن روی عین نجسی که خشک است ، در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام و برداشتن آن واجب است.

مسأله ۱۳۹

نوشتن قرآن با مرکّب نجس ـ اگر چه یک حرف آن باشد ـ حکم نجس کردن آن را دارد ، و اگر نوشته شود باید آن را به وسیله آب و یا غیر آن محو کنند.

مسأله ۱۴۰

در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن از او واجب است.

مسأله ۱۴۱

اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است ، ـ مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا یکی از معصومین (علیهم السلام) بر آن نوشته شده ـ در مستراح بیفتد ، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است ، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد ، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است ، و همچنین اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد ، باید تا وقتی که یقین نکرده اند که بکلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲

خوردن و آشامیدن چیز نجس و متنجّس حرام است ، و همچنین است خوراندن آن به دیگری ، ولی خوراندن متنجّس به طفل یا دیوانه جایز است ، و اگر خود طفل یا دیوانه متنجّس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد ، جلوگیری از او لازم نیست.

مسأله ۱۴۳

فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که قابل پاک شدن است اشکال ندارد ، ولی باید در صورتی که طرف در معرض مثل خوردن و

آشامیدن است نجاست آن را بگوید.

مسأله ۱۴۴

اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵

اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسی که وارد خانه او می شود با رطوبت به جای نجس رسیده است ، در صورتی که او سبب برای این امر باشد و در معرض این باشد که نجاست به مأکول و مشروب سرایت کند باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶

اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است باید به میهمانها بگوید ، امّا اگر یکی از میهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد ، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که به واسطه نجس بودن آنان خود او مثلا مبتلا به اکل و شرب نجس شود ، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷

اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود ، چنانچه صاحبش آن چیز را در خوردن یا آشامیدن استعمال کند ـ مانند ظرف ـ واجب است نجس شدن آن را به او بگوید ، امّا مثل لباس ، نجس شدن آن را لازم نیست بگوید اگر چه بداند صاحبش با آن نماز می خواند ، مگر این که صاحبش بخواهد با لباس پاك واقعی نماز بخواند که در این صورت احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطلاع دهد.

مسأله ۱۴۸

اگر بچّه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده ، نمی شود حرف او را قبول کرد ، ولی بچّه ای که ممیّز است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم ، در صورتی که آن بچّه ثقه باشد و ظن بر خلاف گفته او نباشد ، حرف او قبول می شود ، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهّرات

اشاره

مسأله ۱۴۹

دوازده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را مطهّرات گویند: (اوّل) آب ، (دوم) زمین ، (سوم) آفتاب ، (چهارم) استحاله ، (پنجم) انقلاب ، (ششم) انتقال ، (هفتم) اسلام ، (هشتم) تبعیّت ، (نهم) برطرف شدن عین نجاست ، (دهم) استبراء حیوان نجاست خوار ، (یازدهم) غایب شدن مسلمان ، (دوازدهم) خارج شدن خون متعارف از ذبیحه ، و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده خواهد آمد.

۱ ـ آب

مسأله ۱۵۰

آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:
(اوّل) آن که مطلق باشد ، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی کند.
(دوم) آن که پاک باشد.
(سوم) آن که وقتی چیز نجس را با آن می شویند آب مضاف نشود ، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند و در غیر آن شستن تغییر ضرر ندارد ، مثلا اگر چیزی دو دفعه شستن در او لازم باشد ، در دفعه اوّل اگر چه تغییر کند ، و در دفعه دوم به آبی تطهیر کند که تغییر نکند ، پاک می شود.
(چهارم) آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس ، عین نجاست در آن نباشد ، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل ـ یعنی آب کمتر از کر ـ شرطهای دیگری هم دارد که بعد خواهد آمد.

مسأله ۱۵۱

اگر داخل ظرف نجس شود با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کر و جاری یک مرتبه کافیست ، ولی ظرفی را که سگ از آن مایعی را خورده است ، باید اوّل با خاک پاک خاک مالی کنند سپس آن خاک را زایل نموده و بعد با خاک مخلوط به آب بمالند ـ و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است ـ و بعد آب بریزند که خاک او زایل شود ، و سپس در کر یا جاری یک مرتبه بشویند و یا با آب قلیل ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو مرتبه بشویند ، و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنابر احتیاط باید به طریق مذکور تطهیر کنند.

مسأله ۱۵۲

اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد ، چنانچه ممکن است باید پارچه یا مانند آن به چوبی بپیچند و به توسط آن اوّل خاک را به آن ظرف بمالند و آن خاک را زایل کنند ، سپس خاک مخلوط به آب را به آن وسیله به ظرف بمالند ـ و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است ـ و اگر ممکن نشد به وسیله شدت حرکت این دستور را انجام دهند ، و

بعد به ترتیبی که در مسأله قبل گذشت بشویند.

مسأله ۱۵۳

ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد یا این که در آن موش صحرایی مرده باشد باید هفت مرتبه شست ، چه با آب قلیل و چه با آب کر و جاری ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب ظرفی را که خوک بلیسد.

مسأله ۱۵۴

ظرفی را که به شراب نجس شده باید سه مرتبه بشویند ، و فرقی بین آب قلیل و کر و جاری نیست ، و احتیاط مستحب آن است که هفت مرتبه بشویند.

مسأله ۱۵۵

کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته ، اگر در آب کر یا جاری بگذارند به هر جای آن که آب برسد پاک می شود ، و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود ، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند ، و بعد در آب کر یا جاری بگذارند.

مسأله ۱۵۶

ظرف نجس را با آب قلیل دو گونه می شود آب کشید ، یکی آن که سه مرتبه پر کنند و خالی کنند ، و دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷

اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود ، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می شود ، و همچنین اگر سه مرتبه از بالا ـ آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند ، و بنابر احتیاط واجب در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند باید آب بکشند.

مسأله ۱۵۸

مس نجس و مانند آن را که ذوب می کنند ، اگر آب بکشند ظاهرش پاک می شود.

مسأله ۱۵۹

تنوری کـه بـه بـول نجس شـده است ، اگر دو مرتبه از بالاـ آب در آن بریزنـد به طـوری که تمـام اطراف نجس آن را بگیرد پـاک می شود ، و در غیر بول اگر بـا بر طرف شـدن نجـاست یـک مرتبه به دسـتوری که گـذشت آب در آن بریزنـد کافیست ـ و احتیاط مسـتحب آن است که آب ریختن بعـد از ازاله عین نجـاست باشـد ـ و بهتر است که گودالی ته آن بکننـد تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند ، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۶۰

اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ، و در فرش و لباس و ماننـد اینها فشار یا مانند آن ـ از مالیدن یا با پا لگد کردن ـ لازم است ، و در صورتی که لباس و مانند آن متنجّس به بول باشد در آب جاری و کر یک مرتبه شستن کفایت می کند.

مسأله ۱۶۱

اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشـند ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود ، در صورتی که بول در آن چیز نمانـده باشـد ، یـک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزنـد پـاک می شود ، ولی در لبـاس و فرش و مانند اینهـا بایـد بعـد از هر دفعه به فشار وماننـد آن غساله آن بیرون آیـد. (و غساله آبی است که معمولا در وقت شسـتن و بعـد از آن از چیزی که شسته می شود خود به خود یا به وسیله فشار و مانند آن می ریزد.)

مسأله ۱۶۲

اگر چیزی به بول پسر شـیرخواری که غـذا خور نشده نجس شود ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسـد پاک می شود ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزنـد ، و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳

در متنجّس به غیر بول ، کیفیّت تطهیر آن به آب قلیـل این است که بـا ازاله عین نجـاست ، یـک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود و احتیاط واجب آن است که آب ریختن بعـد از ازاله عین نجاست باشد ، ولی در مثل لباس غساله آن به فشار و مانند آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴

اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند تطهیر کنند ، چه با آب کر یا جاری و چه با آب قلیل ، باید با فشار و مانند آن غساله جدا شود.

مسأله ۱۶۵

اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کر یا جاری پاك می گردد ، و اگر باطن آنها نجس شود ، تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که درمسأله «۱۵۵» گذشت.

مسأله ۱۶۶

اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه ، باطن آن پاك است.

مسأله ۱۶۷

اگر ظاهر برنج یا گوشت و مانند اینها به غیر بول نجس شده باشد ، چنانچه آن را در طشت پاك بگذارند و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاك می شود و آن طشت هم پاك می گردد ، و در متنجّس به بول دو مرتبه لازم است ، و در هر دو صورت در کاسه و مانند آن بنابر احتیاط واجب سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند ، و چیزی که پاك کردن آن محتاج به فشار است ـ مانند لباس ـ باید آن را فشار بدهند و غساله را بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۸

لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند یا با آب قلیل بشویند ، چنانچه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاك می شود.

مسأله ۱۶۹

اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلا لجن آب در آن ببینند ، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاك است.

مسأله ۱۷۰

اگر بعد از آب کشیدن لباس یا مانند آن خورده گل یا صابون در آن دیده شود پاك است ، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا

صابون رسیده باشد ظاهر گل و صابون پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱

هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند پاک نمی شود ، ولی چنانچه بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد ، پس اگر خون را از لباس بر طرف کنند و آن را آب بکشند اگر چه رنگ خون در آن بماند پاک می باشد ، امّا چنانچه به واسطه بو یا رنگ احتمال دهند که ذرّه های نجاست در آن چیز مانده ، نجس است.

مسأله ۱۷۲

اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری بر طرف کنند بدن پاک می شود ، و تعدّد شستن حتّی در بول لازم نیست.

مسأله ۱۷۳

غذای نجسی که لای دندانها مانده ، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام اطراف غذای نجس برسد ظاهر آن پاک می شود.

مسأله ۱۷۴

اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند جدا شدن غساله لازم است.

مسأله ۱۷۵

اگر جایی مثلا از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند ، اطراف آن جا که متّصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می کند ، با پاک شدن جای نجس پاک می شود ، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلا لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می شوند ، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند.

مسأله ۱۷۶

گوشت و دنبه ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود ، و همچنین است اگر بدن و لباس و مانند اینها چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷

اگر ـ مثلاًـ ظرف یا بـدن نجس باشـد و بعـد به طوری چرب شود که از رسـیدن آب به آن جلوگیری کنـد ، چنانچه بخواهنـد آن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آن برسد.

مسأله ۱۷۸

چیز نجسـی که عین نجاسـت در آن نیست ، اگر زیر شـیری که متّصـل به کر است یک دفعه بشوینـد پاک می شود ، و نیز اگر عین نجاست در آن باشـد ، چنانچه عین نجاست آن زیر شـیر یا به وسـیله دیگر بر طرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه آن به واسـطه نجاسـت تغییر نکرده باشـد بـا آب شـیر پـاک می گردد ، امّـا اگر آبی که از آن می ریزد بو یـا رنگ یا مزه آن به واسـطه نجاسـت تغییر کرده باشـد بایـد به قـدری آب شـیر روی آن بریزنـد تا در آبی که از آن جـدا می شود تغییر به واسطه نجس نباشد.

مسأله ۱۷۹

اگر چیزی را آب بکشـد و یقین کنـد پاک شـده و بعـد شک کنـد که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه ، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین یا اطمینان کند که عین نجاست بر طرف شده است.

مسأله ۱۸۰

زمینی که آب در آن فرو می رود ـ مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد ـ اگر نجس شود با آب قلیل پاک می شود.

مسأله ۱۸۱

زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی رود ، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد ، ولی باید به قـدری آب روی آن بریزند که جاری شود ، و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود ، و اگر بیرون نرود جایی از زمین نجس که آبها در آن جمع می شود نجس می مانـد و برای پاک شـدن آن باید به وسـیله چیز پاکی آب جمع شـده را بر دارنـد ، و بهتر آن است که گودالی بکننـد که آب در آن جمع شود ، بعـد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پُر کنند.

مسأله ۱۸۲

اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود ، با آب قلیل در صورتی که مضاف نگردد پاک می شود.

مسأله ۱۸۳

اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ ـ زمین

مسأله ۱۸۴

زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن یا پا گذاشتن بر زمین نجس ، نجس شده پاک می کند:
(اوّل) آن که زمین پاک باشد.
(دوم) آن که خشک باشد.
(سوم) آن که اگر عین نجس ـ مانند خون و بول ـ یا متنجّس ـ مثل گلی که نجس شده ـ در کف پا و ته کفش باشد ، به واسطه راه رفتن یا مالیدن به زمین بر طرف شود ، و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد ، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه و مانند اینها کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

مسأله ۱۸۵

پاک شدن کف پا و ته کفش نجس به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶

برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند اگر چه به کمتر از آن یا مالیدن به زمین نجاست بر طرف شود.

مسأله ۱۸۷

لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد ، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود.

مسأله ۱۸۸

بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولاـ به گل آلوده می شود پاک می گردد.

مسأله ۱۸۹

کسی که با دست و زانو راه می رود ، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکال است ، و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰

اگر بعد از راه رفتن ، بو یا رنگ یا ذرّه های کوچکی از نجاست که دیده نمی شود در کف پا یا ته کفش بماند ، اشکال ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آنها هم بر طرف شود.

مسأله ۱۹۱

توی کفش به واسطه راه رفتن پاک نمی شود ، و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن ، محل اشکال است.

۳ ـ آفتاب

مسأله ۱۹۲

آفتاب زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاک می کند:

(اوّل) آن که چیز نجس تر باشد ، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را خشک کند.

(دوم) آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از خشک شدن به تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند.

(سوم) آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند ، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند ، آن چیز پاک نمی شود ، ولی اگر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

(چهارم) آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند ، پس اگر مثلاـ چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد ، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

(پنجم) آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یک مرتبه خشک کند ، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند ، و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند.

مسأله ۱۹۳

پاک کردن آفتاب حصیر نجس و درخت و گیاهی را که در زمین است ، محل اشکال است.

مسأله ۱۹۴

اگر آفتاب به زمین نجس بتابـد بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه ، یا تری آن به واسـطه آفتاب خشـک شـده یا نه ، آن زمین نجس است ، و همچنین است اگر شک کنـد که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شـده یا نه ، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵

اگر آفتـاب بـه یـک طرف دیـوار نجس بتابـد و بـه وسـیله آن طرفی که آفتـاب به آن نتابیـده نیز خشـک شـود ، هر دو طرف پـاک می شود.

۴ ـ استحاله

مسأله ۱۹۶

اگر چیز نجسی به صورت چیز پاکی در بیاید که عرف آن را تغییر در حقیقت ببیند پاک می شود ، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خـاکستر گردد ، یـا سـگ در نمکزار فرو رود و نمـک شود ، ولی اگر حقیقت آن عوض نشود ـ مثـل آن که گنـدم نجس را آرد کنند یا نان بپزند ـ پاک نمی شود.

مسأله ۱۹۷

کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است ، و زغالی که از چوب نجس ساخته شده احوط اجتناب از آن است.

مسأله ۱۹۸

چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شـده یـا نه ، در صورتی که منشأ شک این باشـد که آیا موضوع نجس باقی است یا نه ، نجس است.

۵ ـ انقلاب

مسأله ۱۹۹

اگر شراب به خودی خود یا به واسطه ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود ، پاک می گردد.

مسأله ۲۰۰

شرابی که از انگور نجس و ماننـد آن درست کننـد ، چنانچه در همان ظرف سـرکه شود پاك نمی شود و اگر در ظرف دیگری که پاك باشـد بریزنـد و سـرکه شود ، بنابر احتیاط پاك نمی شود ، و همچنین اگر نجاست دیگری به شـراب برسـد و در آن مسـتهلك شود.

مسأله ۲۰۱

سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند ، نجس است.

مسأله ۲۰۲

اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ، اشکال ندارد ، بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن ، اگر چه پیش از سرکه شدن باشد ، نیز اشکال ندارد ، مگر این که پیش از سرکه شدن بداند مسکر شده است.

مسأله ۲۰۳

آب انگوری که به آتش جوش بیاید ، حرام می شود ، و اگر آن قدر به آتش بجوشد که دو قسـمت آن کم شود و یک قسمت آن بمانـد ، حلال می شود ، و در مسأله «۱۱۴» گـذشت که به جـوش آمـدن به آتش نجس نمی شود ، و اگر به غیر آتش جوش بیـاید حرام و بنابر احتیاط نجس می شود ، و احتیاط واجب آن است که به غیر از سرکه شدن پاك و حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۴

اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود ، چنانچه باقی مانده آن جوش بیاید حرام است.

مسأله ۲۰۵

آب انگوری که معلوم نیست جوش آمـده یـا نه حلال است ، ولی اگر جوش بیایـد تـا انسان یقین نکنـد که دو سوم آن کم شـده ، حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۶

اگر مثلا در یک خوشه غوره مقـداری انگور باشـد ، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آب انگور نگوینـد و بجوشـد ،

خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷

اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود ، فقط خوردن آن دانه حرام است.

مسأله ۲۰۸

اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند ، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۹

چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور اگر جوش بیاید حلال است.

۶ ـ انتقال

مسأله ۲۱۰

اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ـ به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود ، پاک می گردد ، و این را انتقال گویند.
و همچنین سایر نجاسات اگر جزء بدن حیوانی شود که به او منتقل شده ، حکم اجزاء آن حیوان را دارد ، و اگر جزء نشده و آن حیوان ظرف است ، نجس است ، و به این جهت خونی که زالو از انسان می مکد ، چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است ، نجس می باشد.

مسأله ۲۱۱

اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد ، آن خون پاک است ، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزءبدن پشه حساب شود، امّا اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است ، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا انسان ، آن خون نجس می باشد.

۷ ـ اسلام

مسأله ۲۱۲

اگر کافر به یگانگی خدا و نبوّت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) شهادت بدهد ـ به هر لغتی که باشد ـ مسلمان می شود ، و چنانچه قبلا محکوم به نجاست بوده ، بعد از مسلمان شدن بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است ، ولی اگر موقع مسلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده ، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد ، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد ، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳

اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد ، نجس است ، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴

اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه ، پاک است ، و همچنین اگر بداند قلباً مسلمان نشده است ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزند.

۸ ـ تبعیّت

مسأله ۲۱۵

تبعیّت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۶

اگر شراب سرکه شود ، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاک می شود ، و پارچه و چیزی که معمولا روی آن می گذارند اگر با آن نجس شده پاک می گردد ، ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود ، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷

بچّه کافر به تبعیّت در دو مورد پاک می شود:

۱ ـ کافری که مسلمان شود بچّه او در پاکی تابع اوست ، و همچنین اگر جد بچّه یا مادر یا جدّه او مسلمان شود.

۲ ـ بچّه کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد و پدر یا یکی از اجداد او همراهش نباشد.

و در این دو مورد پاکی بچّه به تبعیّت مشروط به این است که بچّه در صورت ممیّز بودن اظهار کفر ننماید.

مسأله ۲۱۸

تخته یا سنگی که روی آن میّت را غسل می دهند ، و پارچه ای که با آن عورت میّت را می پوشانند ، و دست کسی که او را غسل می دهد ، تمام این چیزها که با میّت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل پاک می شود.

مسأله ۲۱۹

کسی که چیزی را آب می کشد ، بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می شود.

مسأله ۲۲۰

اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که با آن شسته شده جدا شود ، آبی که در آن می ماند پاک است ، و حکم آبی که از آن جدا می شود در مسأله «۲۷» گذشت.

مسأله ۲۲۱

ظرف نجسی را که با آب قلیل آب می کشند ، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته اند ، آب کمی که در آن می ماند پاک است ، و حکم آبی که از او جدا می شود در مسأله «۲۷» گذشت.

۹ ــ بر طرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲

اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون یا متنجّس مثل آب نجس آلوده شود ، چنانچه آنها بر طرف شود بدن آن حیوان پاک می شود ، و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی ، مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست ، ولی اگر دندان مصنوعی در دهان با خون دهان ملاقات کند بنابر احتیاط باید آن را آب کشید.

مسأله ۲۲۳

اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید ، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است ، و اگر خون به آن برسد بنابر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۲۴

مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می آید ، و نیز جایی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن ، اگر ملاقات با نجاست کند بنا بر احتیاط باید آب بکشد.

مسأله ۲۲۵

اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش خشک و ماننـد اینها بنشیند ، چنانچه طوری آنها را تکان دهنـد که گرد و خاک نجس از آنها بریزد ، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی شود.

۱۰ ـ استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶

بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است ، و اگر بخواهند پاک شود باید آن را اسـتبراء کنند ، یعنی تا مدّتی نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آن نگویند.
و بنابر احتیاط واجب در مورد شتر نجاستخوار چهل روز ، و گاو بیست روز ، و گوسفند ده روز ، و مرغابی پنج روز ، و مرغ خانگی سه روز ، به دسـتور مـذکور عمل کننـد ، و اگر بعـد از این مـدّت باز هم نجاسـتخوار به آنها گفته شود ، باید تا مدّتی که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند ، به دستور فوق عمل نمایند.

۱۱ ـ غایب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷

اگر بـدن یـا لباس مسـلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوستماننـد ظرف و فرش یقین به نجاسـتش پیـدا شود و آن مسـلمان غایب گردد ، پاک است به شـرط آن که انسان احتمال دهد آن مسـلمان چیزی را که نجس شده است آب کشیده است ، و بنابر احتیاط واجب مراعات این شروط معتبر است:
(اوّل) آن که آن مسـلمان چیزی را که بدن یا لباسش را نجس کرده است نجس بداند ، پس اگر مثلا لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده ولی آن را نجس نداند ، بعد از غایب شدن او نمی شود آن لباس را پاک دانست.
(دوم) آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است ، و غیر مبالی به طهارت و نجاست نباشد.
(سوم) آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شـرط آن پاکی است اسـتعمال می کند ، مثلا ببیند با آن لباس نماز می خواند ، یا در آن ظرف غذا می خورد.
(چهـارم) آن که احتمال داده شود که آن مسـلمان بدانـد شـرط کاری را که با آن چیز انجام می دهـد طهارت است ، پس اگر مثلا نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند ، نمی شود آن لباس را پاک دانست.

(پنجم) آن که آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸

اگر انسـان یقین یـا اطمینـان پیـدا کنـد که چیزی که نجس بوده پـاک شـده است ، یـا دو عـادل یا یک عادل به پاک شـدن آن خبر دهنـد ، و همچنین اگر شخصـی که مورد وثوق باشد به پاک شدن آن خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد آن چیز پاک است ، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده در صورتی که متّهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد ، و یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد ، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۹

کسـی که وکیل شـده است لباس انسان را آب بکشد ، اگر بگوید آب کشـیدم و انسان بگفته او اطمینان پیدا کند یا ثقه باشد و ظن برخلاـف گفته او نباشـد آن لباس پاک است ، ولی اگر لباس در اختیار او باشـد و متّهم به بی مبالاتی در طهارت و نجاست نباشـد ، حصول اطمینان لازم نیست.

مسأله ۲۳۰

اگر انسـان حالی دارد که در آب کشـیدن چیز نجس یقین و اطمینان پیـدا نمی کنـد ، می توانـد به آنچه که افراد متعارف در تطهیر عمل می کنند اکتفا نماید.

۱۲ ـ رفتن خون متعارف

مسأله ۲۳۱

خونی که در جوف ذبیحه بعـد از کشـتن آن به طریق شـرعی باقی می ماند ، اگر خون به مقدار متعارف خارج شده باشد ـ چنان که در مسأله«۹۸» گذشت ـ پاک است.

مسأله ۲۳۲

حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۳

ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده است ، آشامیدن و خوردن چیزی از آن در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است ، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند ، و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را ، اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۴

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است ، و بنابر احتیاط واجب مطلق استعمال آنها هر چند زینت نمودن اطاق باشد ، جایز نیست ، ولی نگاه داشتن آنها مانعی ندارد ، و ساختن ظرف طلا و نقره و اجرت گرفتن بر آن و خرید و فروش آنها جایز است ، مگر برای زینت نمودن که محل اشکال است.

مسأله ۲۳۵

گیره استکان که از طلا یا نقره می سازند ، اگر بعد از برداشتن استکان ، ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد ، و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶

استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد ، ولی ظرفی که نقره کاری شده از جای نقره کاری شده آن چیزی نخورند و نیاشامند.

مسأله ۲۳۷

اگر فلزّی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند ، چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن نگویند ، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸

اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد این که چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد در ظرف دیگر بریزد ، خوردن غذا از ظرف دوم ، در صورتی که عرف آن را انتفاع از ظرف طلا و نقره نداند مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹

استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد ، و احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه دان و تریاک دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۴۰

خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد ، ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسأله ۲۴۱

استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضــو

[وضو]

مسأله ۲۴۲

در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳

درازای صورت که از بالای پیشانی ـ جایی که موی سر می رویـد ـ تا آخر چانه است بایـد شـست ، و پهنای آن به مقـداری که بین انگشت وسط و شـست قرار می گیرد باید شسـته شود ، و برای آن که یقین کند این مقدار کاملا شسته شده باید کمی از اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۴

اگر صورت یا دست کسـی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشـد ، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می شوینـد ، او هم تا همان جا بشویـد ، و اگر دست و صورت هر دو بر خلاف متعارف ولی با هم متناسب هسـتند باید به کیفیّتی که در مسأله قبل گذشت بشوید.

مسأله ۲۴۵

اگر احتمـال دهـد چرك یـا چیز دیگری در ابروهـا و گوشه هـای چشم و لب او هست که مـانع رسـیدن آب به آنهـا است ، چنانچه احتمال او عقلایی باشد ، باید پیش از وضو رسیدگی کند که اگر هست بر طرف نماید.

مسأله ۲۴۶

اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شسـتن مو کافیست، و رساندن آب به زیر آن

لازم نیست.

مسأله ۲۴۷

اگر شک کند پوست صورت از لای مو پیداست یا نه ، باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸

شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست ، ولی باید یقین کند که از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده است ، و کسی که نمی دانسته باید مقداری را بشوید که یقین به تحقّق واجب پیدا شود ، اگر نداند در وضوهایی که گرفته آن مقدار را شسته یا نه ، نمازی را که با آن وضو خوانده است و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید ، و نمازهایی که وقتش گذشته قضا کند.

مسأله ۲۴۹

باید دستها را از بالا به پایین شست ، و اگر از پایین به بالا بشوید باطل است ، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۲۵۰

اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد ، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست آب کمی بر آنها جاری شود ، کافیست.

مسأله ۲۵۱

بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲

برای آن که یقین کند آرنج را کاملا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳

کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته ، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید ، و اگر فقط تا مچ بشوید

وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴

شستن صورت و دستها در وضو ، مرتبه اوّل واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد ، و این که کدام شستن اوّل یا دوم یا سوم است مربوط به این است که شستن عضو به قصد وضو باشد ، مثلا اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به مرتبه سوم قصد شستن برای وضو نماید ، اشکال ندارد و مرتبه سوم شستن اوّل شمرده می شود ، ولی اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به هر یک قصد شستن برای وضو نماید مرتبه سوم حرام است.

مسأله ۲۵۵

بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند ، و احتیاط واجب آن است که مسح با باطن کف دست راست باشد ، و بنابر احتیاط مستحب مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

مسأله ۲۵۶

یک قسمت از چهار قسمت سر ، که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد ، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیست ، و مستحب است که اندازه مسح از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته باشد ، و بهتر است از درازا به اندازه درازای یک انگشت باشد.

مسأله ۲۵۷

لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است ، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد ، باید بیخ موها را مسح کند ، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید ، و اگر موهایی را که به صورت می ریزد یا به جای دیگر سر می رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند ، چنین مسحی باطل است.

مسأله ۲۵۸

بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده است روی پاها را مسح کند ، و اندازه واجب آن از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا است ، و احتیاط مستحب آن است که تا مفصل مسح نماید ، و احتیاط واجب آن است که پای راست را مقدّم بر پای چپ بدارد ، و همچنین پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

مسأله ۲۵۹

پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیست ، ولی افضل آن است که تمام روی پا را با تمام کف دست مسح نماید.

مسأله ۲۶۰

احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد ، یا آن که دست را بر برآمدگی روی پا یا مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد ، نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱

در مسح سر و روی پا بایـد دست را روی آنها بکشد ، نه آن که دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد ، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲

جای مسح باید خشک باشد ، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است ، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود عرفاً بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳

اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد ، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند ، بلکه باید از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت بگیرد وبا آن مسح نماید ، و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۴

اگر رطوبت کف دست فقط به انـدازه مسح سر باشد ، سر را با همان رطوبت مسح کند ، و برای مسح پاها از ریش خود که داخل در حد صورت است رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵

مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است ، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد ، بنابر احتیاط واجب بر کفش و جوراب مسح نماید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۲۶۶

اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد ، باید تیمّم کند.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷

وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد ، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد ، بنابراین اگر دست چپ را ارتماسی شست ، مقداری از آن را از طرف کف دست در آب فرو نبرد و با دست راست آن مقدار را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب به بیرون آوردن از آب وضوی ارتماسی محقّق نمی شود.

مسأله ۲۶۸

در وضوی ارتماسی باید دستها از بالا به پایین شسته شود ، پس اگر وقتی که دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند ، باید دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد ، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب از طرف پیشانی در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۹

اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد ، اشکال ندارد.

دعایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰

کسی که وضو می گیرد مستحب است هنگام گرفتن آب با دست بگوید: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اَللّهُم اجْعَلْنِی مِنَ التّوابِینَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِین» و هنگام مضمضه کردن بگوید: «اَللّهُم لَقِّنِی حُجّتِی یَوْمَ أَلْقاکَ وَ أَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِک» و هنگام استنشاق ـ یعنی آب در بینی کردن ـ بگوید: «اَللّهُم لا تُحَرّمْ عَلَی رِیحَ الْجَنّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمّنْ یَشُم رِیحَها وَ رَوْحَها وَ طِیْبَها» و هنگام شستن رو بگوید: «اَللّهُم بَیّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَد فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لاـ تُسَوّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَض فِیهِ الْوُجُوهُ» و هنگام شستن دست راست بگوید: «اَللّهُم اَعْطِنِی کِتابِی بِیَمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجَنانِ بِیَسارِی وَ حاسِبْنِی حِساباً یَسِیراً» و هنگام شستن دست چپ بگوید: «اَللّهُم لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالِی وَ لا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَ لا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقِی وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطّعاتِ النّیْرانِ» و هنگامی که سر را مسح می کند بگوید: «اَللّهُم غَشّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ» و در هنگام مسح پا بگوید: «اَللّهُم ثَبّتْنِی عَلی الصّراطِ یَوْمَ تَزِل فِیهِ الاَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیِی فِی ما یُرْضِیْکَ عَنّی یا ذَا الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ» و مستحب است هر گاه وضو گرفت بگوید: «اَشْهَدُ أنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ اَللّهُم اجْعَلْنِی مِنَ التَوّابِینَ وَ

اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ».

شرایط صحّت وضو

[شرایط صحیح بودن وضو]

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

«شرط اوّل» آن که آب وضو پاک باشد.

«شرط دوم» آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱

وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است ، اگر چه انسان نجس یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشـد ، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲

اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو نـدارد ، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمّم کند ، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود یا آب را صاف کند و وضو بگیرد.

«شرط سوم» آن که آب وضو مباح باشد ، و بنابر احتیاط واجب فضایی که در آن وضو می گیرد نیز مباح باشد.

مسأله ۲۷۳

وضو بـا آب غصبی و بـا آبی که حجّت بر رضایت صاحب آن نـدارد ، حرام و باطل است ، و اگر آب وضو در جای غصبی بریزد ، چنانچه در غیر آن جا نتوانـد وضو بگیرد بایـد تیمّم کند ، و اگر در غیر آن جا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آن جا وضـو بگیرد ، ولی چنانچه در این صورت معصیت کرد و همان جا وضو گرفت ، صحّت وضو محل اشکال است.

مسأله ۲۷۴

وضو گرفتن از حوض مـدرسه ای که انسان نمی دانـد آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصّلین همان مدرسه ، جایز نیست ، و اگر اطمینان به عمومیّت وقف حاصل شود ـ هر چند از وضو گرفتن مردم باشد ـ اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵

کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند ، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می خوانند ، نمی تواند از حوض آن مسجد وضو بگیرد ، ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی خواهند در آن جا نماز بخوانند از آن حوض وضو می گیرند ، در صورتی که از وضو گرفتن آنها اطمینان به عمومیّت وقف حاصل شود ، می تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶

وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافرخانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیستند ، در صورتی صحیح است که اطمینان به رضایت صاحبان آنها حاصل شود ، هر چند اطمینان از وضو گرفتن کسانی که ساکن آن جاها نیستند حاصل شود.

مسأله ۲۷۷

وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد ، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا این که انسان بداند که مالک راضی نیست ، وضو گرفتن از آنها جایز نیست ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر مالک صغیر یا مجنون باشد یا آن نهرها در تصرّف غاصب باشند ، و یا گمان داشته باشد که مالک راضی نیست ، و امّا نهرها و قنواتی که از آبادی مانند دهات می گذرد وضو گرفتن و آشامیدن و مانند آن از آنها اشکال ندارد ، اگر چه مالک صغیر یا مجنون باشد.

مسأله ۲۷۸

اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد ، وضوی او صحیح است ، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده ، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد ، وضوی او باطل است ، و در صورتی که توبه کرده باشد بطلان وضو محل اشکال است.

«شرط چهارم» آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

«شرط پنجم» آن که ظرف آب وضو بنابر احتیاط واجب طلا و نقره نباشد و تفصیل این دو شرط در مسأله بعدی ذکر می شود.

مسأله ۲۷۹

اگر آب وضو در ظرف غصبی است و غیر از آن آب دیگری ندارد ، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگری خالی نماید ، لازم است خالی کرده و بعد وضو بگیرد ، و چنانچه میسور نباشد باید تیمّم کند ، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن آب وضو بگیرد ، و در هر دو صورت اگر معصیت کرد و آب را برداشت و بعد از برداشتن با آن وضو گرفت ، وضویش صحیح است.
و با این کیفیّت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صحیح است ، چه آب دیگری داشته باشد یا نداشته باشد ، و اگر در ظرف غصبی وضوی ارتماسی گرفت وضوی او حرام و باطل است ، چه آب دیگری داشته باشد یا نه ، و امّا اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد جواز و صحّت آن محل اشکال است.

مسأله ۲۸۰

حوضـی که مثلا یک آجر یا یک سـنگ آن غصبی است ، در صورتی که برداشـتن آب در نظر عرف تصـرّف در آن آجر یا سنگ نباشـد ، اشـکالی نـدارد ، و در صورتی که تصـرّف باشـد ، اگر آبی غیر از آن آب ندارد باید تیمّم کند ، و اگر آبی غیر از آن آب دارد وظیفه اش وضـو گرفتن بـا آن آب است ، ولی در هر دو صـورت اگر معصـیت کرد و آب را برداشت وبعـد از برداشـتن وضـو گرفت وضـوی او صـحیح است ، و در هر دو صـورت وضوی ارتماسـی در فرض این که عرفاً تصـرّف در آن مغصوب باشـد بـاطل است.

مسأله ۲۸۱

اگر در صـحن یکی از امامان یا امام زادگان که سابقاً قبرسـتان بوده حوض یا نهری بسازند ، چنانچه انسان نداند که زمین صـحن را برای قبرستان وقف کرده اند ، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

«شـــرط ششم» آن که اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد ، اگر چه آن طهارت به شستن به آب وضو ــ در صورتی که آب معتصم باشد ــ حاصل شود ، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب باران و کر و جاری.

مسأله ۲۸۲

اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۳

اگر غیر از اعضای وضو جایی از بـدن نجس باشـد ، وضوی او صـحیح است ، ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد ، احتیاط مستحب آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴

اگر یکی از اعضـای وضو نجس باشـد و بعـد از وضو شک کنـد که پیش از وضو آن جا را آب کشـیده یا نه ، چنانچه هنگام وضـو گرفتن ملتفت پاک و نجس بودن آن جا نبوده ، وضوی او باطل است ، و اگر می دانـد یا احتمال می دهد که ملتفت بوده وضوی او صحیح است ، و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵

اگر در صورت یا دسـتها بریـدگی یا زخمی است که خون آن بنـد نمی آید و آب برای آن ضـرر ندارد ، باید بعد از شسـتن اجزای سالم آن عضو با رعایت ترتیب ـ بر طبق آنچه که در وضو مسأله «۲۴۹» گذشت ـ موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد و قـدری فشار دهـد که خون بنـد بیاید و دست خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پایین به قصد شسـتن وضویی بکشد تا آب بر آن جاری شود ، و بعد بقیّه وضو را انجام دهد با مراعات این که مسح به آب کف دست واقع شود.

«شرط هفتم» آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶

هر گاه وقت به قـدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود ، باید تیمّم کند ، ولی اگر برای وضو و تیمّم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷

کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمّم کند ، اگر به قصد آن که وضو مستحب است ، یا برای امر مستحبّی که وضو برای آن تشریع شـده مثل خوانـدن قرآن وضو بگیرد ، صـحیح است ، و اگر قصـد کنـد برای خوانـدن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز با وضـو نباشد قصد وضو نداشته باشد ، آن وضو باطل است.

«شرط هشتم» آن که به قصد قربت و با اخلاص وضو بگیرد ، و مراد از قصد قربت این است که عمل را به قصد آنچه که آن را به خداوند متعال اضافه می دهد ، مانند انجام فرمان خداوند و محبوبیت برای او انجام دهد.

مسأله ۲۸۸

لازم نیست نیّت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ، بلکه اگر تمام افعال وضو را به داعی الهی به جا آورد ، کفایت می کند.

«شرط نهم» آن که وضو را به ترتیبی که بیان شد به جا آورد ، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید ، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است ، و ـ بنابر احتیاط واجب ـ پای چپ را بعد از پای راست مسح کند.

«شرط دهم» آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹

اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضای قبل خشک شده باشد وضو باطل است ، و اگر فقط رطوبت جایی که قبل از محلّی است که می خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد ، مثلا موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد وضویش صحیح است.

مسأله ۲۹۰

اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد ، ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بـدن و ماننـد اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱

راه رفتن در بین وضو اشکال نـدارد ، پس اگر بعـد از شسـتن صورت و دست ها چنـد قـدم راه برود ، و بعد سـر و پا را مسح کند ، وضوی او صحیح است.

«شرط یازدهم» آن که شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد ، و اگر دیگری او را وضو دهد ، یا در شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید ، وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲

کسـی که نمی تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد ، و چنانچه مزد هم بخواهد ، در صورتی که بتواند و دادن مزد حرجی نباشد باید به او بدهد ، ولی باید خود او نیّت وضو کند و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت نماید و با دست خود مسح کند ، و اگر نمی توانـد بایـد نایبش دست او را بگیرد و به جای او مسح بکشد ، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۹۳

هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد ، نباید در آن کمک بگیرد.

«شرط دوازدهم» آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴

کسـی که می ترسـد که اگر وضو بگیرد مریض شود نبایـد وضو بگیرد ، و کسـی که می ترسـد اگر آب را به مصـرف وضو برساند تشـنه می مانـد ، چنانچه آن عطش موجب مرضـی بشود نباید وضو بگیرد ، و اگر موجب مرضـی نشود مخیّر است که وضو بگیرد یا تیمّم کنـد ، و اگر ندانـد که آب برای او ضـرر دارد و وضو بگیرد ، اگر چه بعـد بفهمـد ضـرر داشـته ولی ضـرر ، ضـرر حرام نبوده وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵

اگر رساندن آب به صورت و دسـتها به مقدار کمی که وضو با آن صـحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد ، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

«شرط سیزدهم» آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶

اگر می دانـد چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسـیدن آب جلوگیری می کند یا نه ، باید آن را بر طرف کند یا

آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷

اگر زیر ناخنی که به اندازه معمول بلند است چرک باشد ، وضو اشکال ندارد ، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را بر طرف کنند ، و اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد ، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است بر طرف کنند.

مسأله ۲۹۸

اگر در صورت و دست ها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود ، شستن و مسح روی آن کافی است ، و چنانچه سوراخ شود ، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست ، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود ، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند ، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود ، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۹

اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد ، مثل آن که بعد از گل کاری شک کند گل به دست او چسبیده یا نه ، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده ، یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰

اگر جایی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد ، اشکال ندارد ، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند ، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه ، باید آنها را بر طرف کند.

مسأله ۳۰۱

اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست ، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه ، چنانچه علم به غفلت در حال وضو نداشته باشد ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲

اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه ، چنانچه بداند موقع وضو غفلت از این امر داشته باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳

اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده ، در صورتی که بداند غافل از آن مانع در حال وضو بوده باید دوباره وضو بگیرد ، وگرنه وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۴

اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه ، چنانچه علم به غفلت از آن در حال وضو نداشته وضو صحیح است.

احکام وضو

[شک در وضو]

مسأله ۳۰۵

کسی که در کارهای وضو و شرایط آن خیلی شک می کند ، در صورتی که به حد وسواس برسد باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶

اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه ، بنا می گذارد که وضوی او باقی است ، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد ، و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگری ، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷

کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸

کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده ـ مثلا بول کرده ـ اگر نداند کدام جلوتر بوده ، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد ، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد ، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است در صورتی که علم نداشته باشد که در حال شروع به نماز غافل بوده ، ولی برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹

اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است ، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است به جهت طول مدّت خشک شده ، باید دوباره وضو بگیرد ، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده ، باید جایی را که نشسته یا مسح نکرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند ، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند باید به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۱۰

اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه ، در صورتی که علم به غفلت در حال شروع نماز نداشته باشد نمازش صحیح است ، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱

اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه ، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را به جا آورد.

مسأله ۳۱۲

اگر بعـد از نماز بدانـد که وضوی او باطل شـده ولی شک کنـد که بعـد از نماز باطل شده یا قبل از آن ، نمازی که خوانده صـحیح است.

[سایر احکام]

مسأله ۳۱۳

اگر انسان مرضـی دارد که بول او قطره قطره می ریزد ، یا نمی توانـد از بیرون آمـدن غائط خودداری کند ، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نمـاز تا آخر آن به مقـدار وضو گرفتن و نماز خوانـدن مهلت پیـدا می کنـد ، بایـد وضو و نماز را در وقتی که مهلت پیـدا می کنـد انجـام دهـد ، و اگر مهلت او به مقـدار کارهای واجب وضو و نماز است بایـد در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب وضو و نماز را به جا آورد و کارهای مستحب را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴

اگر به مقـدار وضو و نماز مهلت پیـدا نمی کند و در بین نماز یک یا چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود ، اگر همان نماز را با یک وضو بخوانـد کفایت می کنـد هر چنـد احتیاط مستحب این است که هر وقت بول یا غائط از او خارج شـد در فاصـله ای که موالات بهم نخورد ، وضو بگیرد و بقّیه نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۵

کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود یک وضو برای چندین نماز او کافیست ، مگر این که مُحدِث به حدث دیگری گردد ، و بهـتر آن است که برای هر نمـاز یـک وضـو بگیرد ، و برای به جـا آوردن سـجده و تشـهّد فراموش شـده و نمـاز احتیـاط ، وضوی دیگر لازم نیست.

مسأله ۳۱۶

کسـی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود ، لازم نیست بعد از وضو فوراً نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مسـتحب این است که بعد از وضو فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۱۷

کسـی که بول یـا غائـط پی درپی از او خارج می شود بعـد از وضو بنابر احتیاط مستحب از مس آنچه که مس آن بر مُحـدِث حرام است اجتناب نماید.

مسأله ۳۱۸

کسی که بول او قطره قطره می ریزد ، باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند خود را حفظ نماید ، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد ، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.
و در صورتی که جمع ما بین ظهر و عصر یا مغرب و عشاء می کند ، شستن بین دو نماز لازم نیست ، و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند ، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید ، و احتیاط واجب آن است که برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد ، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

مسأله ۳۱۹

کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند ، در صورتی که ممکن باشد و موجب حرج نباشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول یا غائط جلوگیری نماید ، و در صورتی که مرض او به آسانی معالجه شود باید خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۰

کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند ، بعد از آن که مرض او خوب شد لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید ، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۲۱

اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند ، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کنند عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها طهارت از حدث داشت

مسأله ۳۲۲

برای شش چیز باید وضو گرفت:
(اوّل) برای نمازهای واجب غیر از نماز میّت ، و برای نمازهای مستحب وضو شرط صحّت است.
(دوم) برای سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده بجا می آورد ، و اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده ـ مثلا بول کرده باشد ـ بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند ، ولی برای سجده سهو در غیر موردی که ذکر شد واجب نیست وضو بگیرد.
(سوم) برای طواف واجب در حج یا عمره.
(چهارم) اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.
(پنجم) اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، در صورتی که آن نذر صحیح باشد ، مانند بوسیدن

قرآن.

(ششم) برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده ، یا برای بیرون آوردن آن از محلّی که بودن قرآن در آن محل موجب هتك است ، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند ، ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد ، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از آن محل بیرون آورد ، یا اگر نجس شده آب بکشد.

[مس نمودن خط قرآن]

مسأله ۳۲۳

مس نمودن خط قرآن ـ یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن ـ برای کسی که وضو ندارد حرام است ، و رساندن موی بدن به قرآن مانعی ندارد در صورتی که از توابع بشره شمرده نشود ، و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند مس آن در غیر اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴

جلوگیری بچّه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵

کسی که وضو ندارد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نباید اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مس نماید ، و احتیاط مستحب آن است که اسماء مبارکه چهارده معصوم (علیهم السلام) را هم بدون وضو مس ننماید.

مسأله ۳۲۶

اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند ، صحیح است ، و اگر نزدیك وقت نماز هم به قصد مهیّا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۳۲۷

کسی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد که وقت داخل شده ، اگر نیّت وضوی واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب نباشد و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده ، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸

مستحب است انسان برای اموری که وضو هر چند شرط صحّت آنها نیست ولی در کمال آنها معتبر است وضو بگیرد ، مانند مناسك حج به غیر از طواف واجب ونماز طواف ـ که وضو در آن دو شرط صحّت است ـ و همچنین برای نماز میّت و ادخال میّت در قبر و رفتن به مسجد و برای خواندن قرآن و نوشتن آن و برای خوابیدن ، و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو

بگیرد.

و هرگاه برای یکی از این کارها وضو بگیرد می تواند هر کاری را که باید با وضو انجام داد به جا آورد ، مثلا می تواند با آن وضو نماز بخواند یا طواف واجب انجام دهد.

چیزهایی که وضو را باطل می کند

مسأله ۳۲۹

هفت چیز وضو را باطل می کند:

(اوّل و دوم) بول و غائط خارج از موضع طبیعی یا از غیر موضع طبیعی با اعتیاد ، و همچنین خارج از غیر موضع طبیعی بدون اعتیاد بنابر احتیاط واجب.

و رطوبت مشتبه به بول قبل از استبراء از بول حکم بول را دارد.

(سوم) باد روده که از مخرج طبیعی غائط خارج می شود و از غیر آن به تفصیلی که در غائط گذشت در صورتی که بر آن یکی از دو اسم مخصوص گفته شود.

(چهارم) خواب ، و وقتی محقّق می شود که گوش نشنود.

(پنجم) چیزهایی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی.

(ششم) استحاضه زنان که تفصیل آن خواهد آمد.

(هفتم) جنابت.

احکام وضوی جبیره

اشاره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند ، و دوایی که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

مسأله ۳۳۰

اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد ، چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستهاست و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد ، چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد ، باید در شکستگی دست تر بر آن بکشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در زخم و دمل ، و احتیاط مستحب آن است که بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد ، و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم و شکستگی نجس است و نمی شود آب کشید ، در مورد زخم باید اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت از بالا به پایین بشوید

و تیمّم لازم نیست ، و احتیاط مستحب آن است که پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمّم هم بنماید.
و امّا در شکستگی باید تیمّم نماید و بنابر احتیاط واجب وضو نیز گرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۲

اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است ، چنانچه نتواند آن را مسح کند ـ به این معنی که مثلاً ـ زخم تمام محل مسح را گرفته باشد ، یا آن که از مسح جاهای سالم نیز متمکّن نباشد ـ بنابر احتیاط واجب بین وضو ـ به این ترتیب که پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند ـ و تیمّم جمع کند.

مسأله ۳۳۳

اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد ، چنانچه باز کردن آن مشقّت ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد ، باید باز کند و وضو بگیرد ، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد ، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ۳۳۴

اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دستها باشد ، چنانچه باز کردن یا ریختن آب روی آن ضرر و یا مشقّت دارد ، باید مقداری را که ضرر و مشقّت ندارد از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ۳۳۵

اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاك است ، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر و مشقّت ندارد ، باید آب را به روی زخم با رعایت ترتیب ـ و در صورت بنابر احتیاط ـ برساند ، ولی اگر جبیره در صورت باشد و رساندن آب با رعایت ترتیب ممکن نباشد بنابر احتیاط بین شستن و مسح با مراعات ترتیب جمع کند ، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است ، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد و ضرر و مشقّت نداشته باشد ، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند.
و در صورتی که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست یا ضرر یا مشقّت دارد ، یا زخم نجس است و نمی شود آن را آب کشید ، یا ضرر یا مشقّت دارد ، باید اطراف زخم را بشوید ، و اگر جبیره پاك است روی آن را مسح کند ، و اگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشید ، در صورتی که ممکن است پارچه پاکی را روی آن بگذارد ، و بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تیمّم و مسح بر آن پارچه ـ و حتّی الامکان پارچه را به گونه ای بگذارد که جزء جبیره حساب شود ـ و در صورتی که گذاشتن پارچه یا مسح بر آن ممکن نباشد ، بنابر احتیاط واجب اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت بشوید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶

اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد ، احتیاط واجب آن است که جمع کند بین وضوی جبیره ای و تیمّم.

مسأله ۳۳۷

اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضوی جبیره و تیمّم.

مسأله ۳۳۸

کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد ، و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است ، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹

اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا که مسحش واجب است باز است ، باید جاهایی که باز است روی پا را ، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰

اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد ، باید بین آنها را بشوید ، و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد ، باید بین آنها را مسح کند ، و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱

اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقّت ممکن نیست ، بنابر احتیاط واجب وضوی جبیره بگیرد و تیمّم هم بنماید ، و اگر برداشتن زاید از معمول جبیره بدون مشقّت ممکن است ، باید آن را بردارد ، پس اگر زخم در صورت یا دستهاست آن قسمت را بشوید ، و اگر در سر یا روی پاهاست و مسحش واجب است ، آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲

اگر در اعضای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آنها ضرر دارد باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۳

اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را از جهت ضرر بشوید ، حکم آن حکم زخم و جراحت است که در مسائل قبل گذشت ، و اگر برای جهت دیگری مثل بند نیامدن خون نمی تواند آن را بشوید باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۴

اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست یا موجب حرج است بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضو یا غسل جبیره ای و تیمّم.

مسأله ۳۴۵

در غیر غسـل میّت از سایر اغسال ، غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است ، و بنابر احتیاط واجب آن را ترتیبی به جا آورد ، ولی اگر در بدن زخم یا دمل باشد ـ چه محل مجبور باشد و چه مکشوف ـ هرچند برای تخییر بین غسل و تیمّم وجهی هست ، امّا احتیاط واجب آن است که غسل کنـد ، و اگر شکسـتگی باشـد حکم آن و حکم موضع شکسـته و زخم و دمل در غسل همان است که در صورت و دستها در وضو گذشت.

مسأله ۳۴۶

کسی که وظیفه او تیمّم است اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد ، باید به دستور وضوی جبیره ای تیمّم جبیره ای نماید.

مسأله ۳۴۷

کسـی که بایـد با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخوانـد ، چنانچه بدانـد که تا آخر وقت عـذر او بر طرف نمی شود ، می تواند در اول وقت نماز بخوانـد ، ولی اگر امیـد دارد که تا آخر وقت عـذر او بر طرف شود بهتر آن است که صبر کنـد و چنانچه عذر او بر طرف نشـد در آخر وقت نمـاز را بـا وضو یا غسل جبیره ای به جا آورد ، و در صورتی که اول وقت نماز خوانـد و تا آخر وقت عـذرش بر طرف شد ، باید وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳۴۸

اگر انسان برای مرضـی که در چشم اوست ، موی چشم خود را بچسـباند ، یا از جهت درد چشم آب برای آن ضرر داشته باشد باید تیمّم نماید.

مسأله ۳۴۹

کسی که نمی داند وظیفه اش تیمّم است یا وضوی جبیره ای ، باید احتیاط کند به جمع بین وضو و تیمّم.

مسأله ۳۵۰

نمازهـایی را که انسـان بـا وضـوی جـبیره ای خوانـده و تـا آخر وقت عـذرش مسـتمر بـوده ، صـحیح است و می توانـد بـا آن وضـو نمازهای بعـدی را در صورتی که در تمام وقت عـذرش مسـتمر باشـد به جا آورد ، وهرگاه عـذرش بر طرف شد برای نمازهای بعد بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد.

غسلهای واجب

اشاره

غسـلهای واجب هفت است: (اوّل) غسـل جنـابت ، (دوم) غسل حیض ، (سوم) غسل نفاس، (چهارم) غسل اسـتحاضه، (پنجم) غسـل مس میّت ، (ششم) غسل میّت ، (هفتم) غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

احکام جنابت

مسأله ۳۵۱

به دو چیز انسان جنب می شود:

(اوّل) جماع.

(دوم) بیرون آمدن منی ، در خواب باشد یا بیداری ، کم باشد یا زیاد ، با شهوت باشد یا بی شهوت ، با اختیار باشد یا بی اختیار.

مسأله ۳۵۲

اگر رطوبتی از مرد خارج شود که ندانـد منی است یا بول یا غیر اینها ، چنانچه با شـهوت و جسـتن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سـست شده ، آن رطوبت حکم منی را دارد ، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضـی از اینها را نداشته باشد حکم منی را نـدارد ، ولی در مریض اگر با شـهوت بیرون آید ، هر چند با جسـتن و سـستی بدن بیرون نیامده باشد ، حکم منی را دارد ، و امّا زن اگر از شهوت انزال کند غسل جنابت بر او واجب است.

مسأله ۳۵۳

اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آیـد که یکی از سه نشانه ای را که در مسأله پیش گذشت داشـته باشد و نداند نشانه های دیگر را داشته یا نه ، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن ، وضو داشته به همان وضو اکتفا کند و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد.

مسأله ۳۵۴

مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند ، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر ، حکم منی را دارد.

مسأله ۳۵۵

اگر انسان با زنی جماع کنـد و به انـدازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود چه در قُبُل باشـد و چه در دُبُر هر دو جنب می شوند ، اگر چه منی بیرون نیایـد ، و بنـابر احتیـاط واجب در جماع با مرد جمع کنـد بین غسل و وضو در صورتی که قبلا وضو نداشـته باشـد وگرنه غسل کفایت می کند ، و در حکم مذکور فرقی نیست بین بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و قاصد و غیر قاصد.

مسأله ۳۵۶

اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه ، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷

اگر حیوانی را وطی کنـد ـ یعنی با او نزدیکی نمایـد ـ و منی از او بیرون آید غسل تنها کافی است ، و اگر منی بیرون نیاید ، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است ، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸

اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید ، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹

کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمّم برایش ممکن است ، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با زن خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰

اگر در لباس خود منی ببینـد و بدانـد که از خود اوست و برای آن غسل نکرده ، باید غسل کند ، ونمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمـدن منی خوانده ، اگر در وقت است اعاده کند ، و اگر بعد از وقت است قضا نماید ، و امّا نمازهایی را که احتمال می دهد پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده ، اعاده و قضاء ندارد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱

پنج چیز بر جنب حرام است:
(اوّل) رساندن جایی از بدن خود به خط قرآن ، یا به اسم مبارک ذات خداوند متعال ـ به هر لغتی که باشد ـ و سایر اسـماء حسـنی و بنابر احتیاط مستحب اسمای انبیا و ائمه و حضرت زهرا (علیهم السلام) را مس ننماید.
(دوم) رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.
(سوم) توقّف در مساجـد دیگر ، ولی اگر از یک در مسـجد داخل و از در دیگر خارج شود مانعی ندارد ، و همچنین توقّف در حرم امامان (علیهم السلام) حرام است ، و احتیاط واجب آن است که از رفتن در حرم ائمه (علیهم السلام) خودداری کند اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.
(چهارم) گذاشتن چیزی در مسجد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب داخل شدن در مسجد برای برداشتن چیزی.

(پنجم) خواندن هر یک از آیات سجده واجب ، و آن آیات در چهار سوره است: «اوّل» سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل) ، «دوم» سوره چهل و یکم (حم سجده ـ فصلت ـ) ، «سوم» سوره پنجاه و سوم (والنجم) ، «چهارم» سوره نود و ششم (اقرأ).

و بنابر احتیاط واجب از خواندن بقیّه این چهار سوره ، حتّی از خواندن (بِسْمِ اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِیم) ، بلکه بعض آن به قصد این سوره ها نیز خودداری کند.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲

نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوم) خوردن و آشامیدن ، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

(سوم) خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هایی که سجده واجب ندارد.

(چهارم) رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خط های قرآن.

(پنجم) همراه داشتن قرآن.

(ششم) خوابیدن ، ولی اگر وضو بگیرد و یا به واسطه نداشتن آب ، بدل از غسل تیمّم کند ، مکروه نیست.

(هفتم) خضاب کردن به حنا و مانند آن.

(هشتم) مالیدن روغن به بدن.

(نهم) جماع کردن ، بعد از آن که محتلم شده ، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳

غسل جنابت به خودی خود مستحب است ، و برای واجبات مشروط به طهارت واجب می شود ، ولی برای نماز میّت و سجده سهو ـ مگر سجده سهو در مورد تشهّد فراموش شده ـ و سجده شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴

لازم نیست در وقت غسل نیّت کند که غسل واجب یا مستحب می کند ، بلکه اگر به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵

اگر یقین کند یا حجّت شرعیّه ای داشته باشد که وقت نماز داخل شده و نیّت غسل واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب نباشد ، و

بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده ، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶

غسل را چه واجب و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد ، ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۷

در غسل ترتیبی بایـد به نیّت غسل ، اوّل سـر و گردن ، بعـد بدن را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب اوّل طرف راست و بعد طرف چپ بـدن را بشویـد ، و اگر عمـداً یا از روی فراموشـی و یا به واسـطه ندانسـتن مسأله سـر را بعـد از بدن بشوید ، کفایت می کند بدن را دوبـاره بشویـد ،واگر طرف راست را بعـد از طرف چپ بشویـد ، بنـابر احتیـاط واجب طرف چپ را دوبـاره بشویـد ، و تحقّق غسـل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از سه عضو زیر آب به قصد غسل محل اشکال است.

مسأله ۳۶۸

بنابر احتیاط واجب نصف ناف و نصف عورت را بایـد با طرف راست بـدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید ، و بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹

برای آن که یقین کنـد هر سه قسـمت ـ یعنی سـر و گردن و طرف راست و طرف چپ ـ را کاملا غسل داده ، بایـد هر قسـمتی را که می شویـد مقـداری از قسـمت دیگر را هم بـا آن قسـمت بشویـد ، بلکه احتیـاط مسـتحب آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن ، و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰

اگر بعـد از غسل بفهمـد جایی از بدن را نشسـته و نداند آیا از سـر یا طرف راست یا طرف چپ می باشد ، شسـتن سـر لازم نیست و بایـد جایی را که احتمال می دهـد از طرف چپ نشسـته بشوید ، و بنابر احتیاط واجب جایی را که احتمال می دهد از طرف راسـت نشسته قبل از شستن طرف چپ بشوید.

مسأله ۳۷۱

اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته ، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافیست ، و اگر از طرف راست باشد بعد از شستن آن مقدار ـ بنابر احتیاط واجب ـ طرف چپ را بشوید ، و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار بدن را بشوید ، و بنابر احتیاط واجب ، طرف راست را بر طرف چپ مقدّم بدارد.

مسأله ۳۷۲

کسی که پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شک کند ، شستن همان مقدار کافیست ، ولی اگر بعد از شستن مقداری از طرف چپ در شستن مقداری از طرف راست شک کند ، بنابر احتیاط واجب آن مقدار را شسته و بعد از آن طرف چپ را هم بشوید ، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند و داخل در شستن قسمتهای دیگر بدن شده باشد ، شکش غیر معتبر و غسلش صحیح است.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳

غسل ارتماسی به فرو بردن تمام بدن در آب محقّق می شود ، و تحقّق غسل ارتماسی در صورتی که قسمتی از بدن در آب باشد به فرو بردن باقی بدن مورد اشکال است ، و بنابراحتیاط واجب به گونه ای باشد که عرفاً صدق کند که بدن را دفعةً در آب فرو برده است.

مسأله ۳۷۴

در غسل ارتماسی ، بنابر احتیاط باید هنگام فرو بردن اوّل جزء بدن در آب تا آخر جزء نیّت غسل داشته باشد.

مسأله ۳۷۵

اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده است ـ جای آن را بداند یا نداند ـ باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶

اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد ولی برای ارتماسی وقت دارد باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته نمی تواند غسل ارتماسی کند ، و حکم غسل ارتماسی شخص روزه دار در مسأله «۱۶۲۵» ذکر شده است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸

در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست ، بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب ـ در صورتی که آب معتصم باشد ـ به قصد غسل بدن پاک شود غسل صحیح است ، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب باران و کر و جاری.

مسأله ۳۷۹

کسی که از حرام جنب شده غسل او با آب گرم اگر چه عرق کند صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که با آب سرد غسل کند.

مسأله ۳۸۰

اگر در غسل جایی از بدن نشسته بماند ، چنانچه غسل ارتماسی باشد باطل است ، و اگر ترتیبی باشد حکم آن در مسأله «۳۷۱» گذشت ، و در هر حال شستن آنچه که عرفاً باطن شمرده می شود ـ مثل توی گوش و بینی ـ واجب نیست.

مسأله ۳۸۱

جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن ، چنانچه قبلا از ظاهر بوده باید بشوید و اگر قبلا از ظاهر نبوده شستن آن لازم نیست ، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست ـ بنابر احتیاط واجب ـ بشوید.

مسأله ۳۸۲

اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود ، باید آن را شست ، و در غیر این صورت شستن آن لازم نیست ، مگر در صورت شک در صدق ظاهر بر آن که در این صورت بنابر احتیاط لازم است .

مسأله ۳۸۳

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید بر طرف نماید ، و اگر پیش از یقین به بر طرف شدن آن ، غسل ارتماسی نماید ، باید دوباره غسل کند ، و اگر غسل ترتیبی کرده است حکمش همان است که در مسأله «۳۷۲» گذشت.

مسأله ۳۸۴

اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵

در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود بشوید ، و شستن موهای بلند واجب نیست ، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود ، غسل صحیح است ، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد ، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶

تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گذشت ، مثل پاک بودن آب و مباح بودن آن ، در صحیح بودن غسل هم شرط است ، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید ، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید ، پس اگر بعد از شستن سر و گردن صبر کند و بعد از مدّتی بدن را بشوید ، یا بعد از طرف راست مدّتی صبر کند و بعد طرف چپ را بشوید ، اشکال ندارد ، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند ، اگر به اندازه غسل و نماز می شود از او بیرون نیاید ، باید فوراً غسل کند و بعد از آن هم فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۸۷

کسی که قصد دارد پول حمّامی را ندهد یا بدون این که بداند حمّامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد اگر چه بعد حمّامی را راضی کند غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸

اگر حمّامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد ، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۹

اگر پولی را که خمس آن را نداده است به حمّامی بدهد ، مرتکب حرام شده و غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۰

اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند ، و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمّامی به غسل کردن او راضی است یا نه ، غسل او باطل است ، مگر این که پیش از غسل حمّامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱

اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند ، ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه ، در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده ، غسلش صحیح است.

مسأله ۳۹۲

اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر زند ـ مثلا بول کند ـ بنابر احتیاط واجب غسل را تمام کند و اعاده نماید و وضو هم ضمیمه کند مگر این که از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند.

مسأله ۳۹۳

اگر از جهت تنگی وقت وظیفه مکلّف تیمّم بوده ولی به خیال این که به اندازه غسل و نماز وقت دارد غسل کند ، در صورتی که به قصد طهارت از جنابت یا قرائت قرآن مثلا غسل نماید غسل او صحیح است ، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز نباشد قصد غسل نداشته باشد ، آن غسل باطل است.

مسأله ۳۹۴

کسی که جنب شده و نماز خوانده اگر شک کند که غسل کرده یا نه ، چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده ، نماز او صحیح است ، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند ، و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد باید وضو هم بگیرد ، و نمازی را هم که خوانده اگر وقت باقی است اعاده کند ، و اگر وقت باقی نیست قضا نماید.

مسأله ۳۹۵

کسی که چند غسل بر او واجب است ، می تواند آنها را جدا جدا انجام دهد ، ولی بعد از غسل اوّل برای بقیّه نیّت وجوب نکند ، و همچنین می تواند به نیّت همه آنها یک غسل به جا آورد ، بلکه اگر یک غسل معیّن از آنها را قصد کند ، از بقیّه کفایت می نماید.

مسأله ۳۹۶

اگر بر جایی از بدن آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد ، چنانچه بخواهد غسل ترتیبی به جا آورد باید آب را طوری به بدن برساند که مس آن نوشته نشود ، و همچنین است اگر بخواهد وضوی ترتیبی بگیرد و بر بعض اعضای وضو آیه قرآن باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر اسم خداوند متعال باشد ، و در غسل و وضو مراعات احتیاط نسبت به اسماء انبیا و ائمّه و حضرت زهرا (علیهم السلام)مستحب است.

مسأله ۳۹۷

کسی که غسل جنابت کرده ، نباید برای نماز وضو بگیرد ، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسّطه و با غسلهای مستحب که در مسأله «۶۵۰» می آید ، نیز می تواند بدون وضو نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

اشاره

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است ، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه ، مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸

خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست ، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹

استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.
استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه ای را که زن با خود بر می دارد آلوده کند و در آن فرو نرود.
استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود اگر چه در یک گوشه آن باشد ، ولی از پنبه به دستمال و مانند آن که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد.
استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰

در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد ، و بنابر احتیاط واجب پنبه را عوض کند ، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱

در استحاضه متوسّطه باید زن برای هر نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود ، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گذشت انجام دهد ، و هرگاه این حالت قبل از نماز دیگر برایش پیش آید برای آن نماز غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود ، کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد.

و اگر عمداً یا از روی فراموشی قبل از نمازی که باید غسل نماید غسل نکند ، قبل از نماز بعد غسل نماید ، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲

در استحاضه کثیره علاوه بر آنچه که در استحاضه متوسطه در مسأله قبل گذشت ، باید برای هر نماز ـ بنابر احتیاط واجب ـ دستمال را عوض کند یا آب بکشد ، و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء به جا آورد ، و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد ، و اگر فاصله انداخت باید برای نماز دوم ـ چه عصر باشد و چه عشاء ـ دوباره غسل کند ، و در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند.

مسأله ۴۰۳

اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید ، چنانچه زن برای آن خون وضو یا غسل به جا نیاورده باشد ، باید در موقع نماز وضو یا غسل به جا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

مسأله ۴۰۴

مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند ، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است ، ولی بهتر آن است که اوّل وضو بگیرد.

و امّا مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد ، باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵

اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود ، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند ، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود ، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۶

اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود ، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل ، و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری به جا آورد ، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود ، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۷

مستحاضه کثیره یا متوسطه در صورتی که تا داخل شدن وقت نماز بر آن حالت باقی باشد ، اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند ، غسل او باطل است ، ولی نزدیک اذان صبح جایز است به قصد رجاء غسل نماید و نماز شب را بخواند ، و بنابر احتیاط بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده کند.

مسأله ۴۰۸

زن مستحاضه برای هر نمازی ـ غیر از نماز یومیّه که حکم آن گذشت ـ چه واجب باشد چه مستحب ، و همچنین اگر بخواهد نماز یومیّه ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند ، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند ، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه ذکر شد انجام دهد ، و مستحاضه کثیره بنابر احتیاط وضو هم بگیرد ، و اگر آن نماز را در وقت فریضه یومیّه ای که برای آن غسل کرده بجا آورد ، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند ، امّا برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید به جا آورد ، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً انجام دهد واجب نیست کارهای استحاضه را انجام دهد ، و برای سجده سهو نماز ، انجام کارهای استحاضه لازم نیست.

مسأله ۴۰۹

زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد ، فقط برای نماز اوّلی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد ، و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰

اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است ، موقعی که می خواهد نماز بخواند یا باید بر وفق احتیاط عمل کند و یا این که خود را وارسی نماید ، مثلا مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد ، و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است ، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد ، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند

استحاضه او تغییر نمی کند ، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۱۱

زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود ، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده ـ مثلا استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده ـ نماز او صحیح است ، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده ـ مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده ـ نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲

زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید و نداند استحاضه او از چه قسم است ، احتیاط واجب آن است که وظیفه بیشتر را انجام دهد تا یقین کند که به تکلیف خود عمل کرده است ، مثلا اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد ، و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و برای هر نماز وضو هم بگیرد ، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از سه قسم بوده باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳

اگر خون استحاضه در اوّل ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسلی را که زن داشته باطل نمی کند ، و اگر بیرون بیاید ـ هر چند کم باشد ـ وضو و غسل را باطل می کند.

مسأله ۴۱۴

زن مستحاضه ا گر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند ، اگر چه بداند دوباره خون می آید با وضویی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵

زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده ، خونی از او بیرون نیامده می تواند خواندن نماز را تا وقتی که می داند بر این حال باقی است تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶

اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز بکلّی پاک می شود ، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید ، باید صبر کند

و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۷

اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود ، و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد بکلّی پاک می شود ، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که بکلّی پاک شد دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند ، و اگر وقت نماز تنگ شد ، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد ، بلکه بنابر احتیاط واجب به جهت غسل و همچنین به جهت وضو تیمّم بنماید و نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸

مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی که به کلّی از خون پاک شد باید غسل کند ، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده ، دیگر خون نیامده و به کلّی پاک شده ، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹

مستحاضه قلیله و متوسطه و کثیره بعد از انجام وظیفه ، باید نماز را تأخیر نیندازند ، مگر در موردی که در مسأله «۴۱۵» گذشت ، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد ، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد ، و احتیاط مستحب آن است که اگر به مقدار اجزای واجب نماز پاک است ، مستحبات را ترک کند.

مسأله ۴۲۰

زن مستحاضه اگر بین وظیفه ای که دارد ـ از وضو یا غسل ـ و نماز فاصله بیندازد ، باید مطابق وظیفه اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود ، مگر آن که بداند بر حالتی است که در مسأله «۴۱۵» گذشت.

مسأله ۴۲۱

اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی شود ، چنانچه برای او ضرر ندارد ، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید ، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون بیاید ، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲

اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است ، ولی اگر در بین غسل ، استحاضه متوسطه کثیره شود ، لازم است غسل را از

سر بگیرد.

مسأله ۴۲۳

احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴

روزه زن مستحاضه کثیره ، در صورتی صحیح است که غسل هایی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد.

مسأله ۴۲۵

اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند ، روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۶

اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز ، متوسطه یا کثیره شود ، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گذشت انجام دهد ، و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود ، باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد ، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد ، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۷

اگر در بین نماز ، استحاضه متوسطه زن کثیره شود ، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد ، و همان نماز را دو مرتبه بخواند ، و بنابر احتیاط استحبابی قبل از غسل وضو بگیرد ، و اگر برای غسل وقت ندارد ، لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمّم کند ، و اگر برای تیمّم نیز وقت ندارد بنابر احتیاط واجب نماز را به همان حال تمام کند ، ولی باید در خارج وقت قضا نماید.
و همچنین اگر در بین نماز ، استحاضه قلیله متوسطه یا کثیره شود باید نماز را بشکند و وظایف مستحاضه متوسطه یا کثیره را انجام دهد.

مسأله ۴۲۸

اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه ، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده ، لازم است وظیفه ای را که داشته از وضو و غسل انجام دهد و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۹

اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود ، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از نماز ظهر ، استحاضه کثیره متوسطه شود ، بایـد برای نماز ظهر غسل کند ، و برای نماز عصـر و مغرب و عشاء وضو بگیرد ، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصـر وقت داشـته باشد ، باید برای نماز عصر غسل نماید ، و اگر برای نماز عصـر هم غسل نکند ، باید برای نماز مغرب غسل کند ، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد ، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۳۰

اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید ، در صورتی که زمان قطع شده وسعت برای غسل و نماز داشـته باشـد ، در آن فاصـله بایـد غسل کنـد و نماز بخوانـد ، و اگر زمان قطع شـده وسـعت برای نماز با طهارت نـدارد ، همان یک غسـل کفـایت می کنـد ، و اگر برای غسل و بعض نماز وسـعت داشـته باشـد ، احتیاط واجب آن است که در آن فاصـله غسل کنـد و نماز بخواند.

مسأله ۴۳۱

اگر استحاضه کثیره قلیله شود ، بایـد برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد ، و نیز اگر استحاضـه متوسطه قلیله شود ، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه ، و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۳۲

اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می باشد ترک کند ، نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳

مستحاضه ای که برای نمـاز وضو گرفته یـا غسـل کرده بنـابر احتیـاط نمی توانـد در حـال اختیار جایی از بـدن خود را به خط قرآن برساند ، و در حال اضطرار جایز است ولی بنابر احتیاط باید وضو بگیرد.

مسأله ۴۳۴

مستحاضه ای که غسل واجب خود را به جا آورده ، رفتن او در مسجد و توقّف در آن و خواندن آیه ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است ، اگر چه وظایف دیگری را که برای نماز انجام می داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد ، و اقوی این است که این کارها بدون غسل نیز جایز است ، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۴۳۵

اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز ، آیه ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود ، یا شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند ، احتیاط مستحب آن است که غسل نماید.

مسأله ۴۳۶

نماز آیات بر مستحاضه واجب است ، و باید برای نماز آیات همه کارهایی را که برای نماز یومیّه گذشت انجام دهد ، و بنابر احتیاط در استحاضه کثیره وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۷

هرگاه در وقت نماز یومیّه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود ، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد ، باید برای هر یک از نماز یومیّه و آیات ، وظایف مستحاضه را جداگانه انجام دهد.

مسأله ۴۳۸

زن مستحاضه نماز قضا را باید تأخیر بیندازد تا پاک شود ، و در صورتی که وقت قضا تنگ باشد ، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است ، به جا آورد.

مسأله ۴۳۹

اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست ، و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد ، باید به دستور استحاضه عمل کند ، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر ، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد ، بنابر احتیاط واجب کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

اشاره

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود ، و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰

خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

مسأله ۴۴۱

زن بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می شود ، و چنانچه خونی ببیند حیض نیست ، و احتیاط واجب آن است که بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال جمع کند بین احکام یائسه و غیر یائسه ـ چه قرشیّه باشد و چه غیر قرشیّه ـ بنابراین اگر در این فاصله با نشانه های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۲

خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال می بیند ، حیض نیست.

مسأله ۴۴۳

زن آبستن و زنی که بچّه شیر می دهد ممکن است حیض ببیند ، و فرقی بین زن آبستن و غیر او در احکام حیض نیست ، ولی زن آبستن در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اوّل عادتش خونی ببیند که صفات حیض را دارد ، احتیاط واجب آن است که بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ۴۴۴

دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه ، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست ، و اگر نشانه های حیض را داشته باشد حیض است ، و شرعاً نُه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵

زنی که شک دارد یائسه شده یا نه ، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه ، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶

مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۴۴۷

بایـد سه روز اوّل حیض پشت سـر هم باشـد ، پس اگر مثلاًـ دو روز خون ببینـد و یـک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست ، هر چند احتیاط مستحب این است که در مانند صورت دوم ، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۸

ابتـدای حیض لاـزم است خون بیرون بیایـد ، ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیایـد ، بلکه اگر در باطن فرج خون باشـد کـافیست ، ولی بودن در رحم کافی نیست ، و چنانچه در بین سه روز مختصـری پاک شود به نحوی که در بین زنها متعارف است ، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹

لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببینـد ، ولی بایـد در شب دوم و سوم خون قطع نشود ، پس اگر از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز سوم پشت سـر هم خون بیایـد و هیچ قطع نشود ، بدون اشـکال حیض است ، و همچنین است اگر در وسـطهای روز اوّل شروع شود و در همـان موقع از روز چهارم قطع گردد ، ولی اگر از طلوع آفتاب شـروع شود تا غروب روز سوم ، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۵۰

اگر سه روز پشت سـر هم بـا نشـانه هـای حیض یـا در روزهـای عـادت خـون ببینـد و پـاک شـود ، چنـانچه دوبـاره خونی که دارای نشـانه هـای حیض است یـا در روزهای عادت است ببینـد و روزهایی که خون دیـده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود ، روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱

اگر خونی ببینـد که از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشـد و ندانـد خون دمل و زخم است یا خون حیض در صورتی که صـفات حیض را داشـته یا در ایّام عادت باشـد ، باید آن را حیض قرار دهد و در غیر این صورت ، اگر می داند حالت سابقه طهارت بوده یا جهـل به حـالت سـابقه دارد ، بنـابر طهارت بگـذارد ، و اگر می دانـد حیض بوده ، تا مقـداری که مجموع خون حالت سابقه و خون

مشکوک ممکن است شرعاً حیض باشد ، بنابر حیض بگذارد.

مسأله ۴۵۲

اگر خونی ببینـد که سه روز بر آن نگذشـته و ندانـد خون دمـل و زخم است یـا حیض ، و در ایّام عـادت نباشـد و صـفات حیض را نداشته باشـد ، اگر حالت سابقه اش حیض است ـ به کیفیّتی که در مسأله قبل گذشت ـ باید حیض قرار دهد ، وگرنه باید عبادتهای خود را به جا آورد.

مسأله ۴۵۳

اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه ، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد ، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴

اگر خونی ببینـد که ندانـد خون حیض است یا بکارت ، بایـد خود را وارسـی کند ـ یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کنـد ، بعد بیرون آورد ، پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است ، و اگر به همه آن رسـیده حیض می باشد ـ و یا احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال طاهره.

مسأله ۴۵۵

اگر کمتر از سه روز خون ببینـد و پاک شود ، و بعـد سه روز خون در عادت یا با نشانه های حیض ببیند ، خون دوم حیض است ، و خون اوّل اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

اشاره

مسأله ۴۵۶

چند چیز بر حائض حرام است:

(اوّل) عبادتهـایی که ماننـد نمـاز بایـد بـا وضو یـا غسـل یا تیمّم به جا آورده شود ـ مراد از حرمت در مورد این عبادات این است که جائز نیست آنها را به قصـد أمر و مطلوبیّت شـرعی به جا آورد ـ ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمّم برای آنها لازم نیست ـ مانند نماز میّت ـ مانعی ندارد.

(دوم) تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گذشت.

(سوم) جماع کردن در فرج ، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن ، اگر چه کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ، و بنابر احتیاط واجب از وطی در دُبُر زن حائض اجتناب شود ، و غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات ـ مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن ـ مانعی ندارد.

مسأله ۴۵۷

جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است ، بنابراین زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعد می آید روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد ، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی کند.

مسأله ۴۵۸

اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند ـ بنابر احتیاط مستحب ـ در قسمت اوّل آن ، هیجده نخود طلای مسکوك و در قسمت دوم ، نه نخود و در قسمت سوم ، چهار نخود و نیم کفّاره بدهد ، مثلا زنی که شش روز خون حیض می بیند ، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کند ، هیجده نخود طلا و در شب و یا روز سوم و چهارم ، نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم ، چهار نخود و نیم بدهد ، و کفّاره بر زن نیست.

مسأله ۴۵۹

بنابر احتیاط مستحب ، برای وطی در دُبُر زن حائض ، بر طبق مسأله قبل کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۰

اگر طلای سکّه دار ممکن نباشد قیمت آن را بدهد ، و اگر قیمت آن در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد ، قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۱

اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض ، با زن خود جماع کند ـ بنابر احتیاط مستحب ـ هر سه کفّاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود بدهد.

مسأله ۴۶۲

اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند احتیاط مستحب آن است که برای هر جماع یک کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۳

اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید فوراً از او جدا شود ، و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحب کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۴

اگر مرد با زن حائض زنا کند ، یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خودش است جماع نماید ، احتیاط مستحب آن است که کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۵

کسی که نمی تواند کفّاره بدهد ، احتیاط مستحب آن است که به یک فقیر صدقه بدهد و اگر نتوانست استغفار کند.

مسأله ۴۶۶

کسی که از روی نادانی ـ در صورتی که جاهل قاصر باشد ـ یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفّاره ندارد ، ولی در جاهل مقصّر محل اشکال است.

مسأله ۴۶۷

اگر به اعتقاد این که زن حائض است با او نزدیکی کند و بعد معلوم شود که حائض نبوده است ، کفّاره ندارد.

مسأله ۴۶۸

طلاق دادن زن در حال حیض ، به طوری که در احکام طلاق خواهد آمد باطل است.

مسأله ۴۶۹

اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام ، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰

اگر زن در بین نماز حائض شود ، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱

اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه ، نماز او صحیح است ، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده ، نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲

بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد ، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود غسل کند ، و دستور آن مثل غسل جنابت است ، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۷۳

بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد ، اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است ، و شوهرش هم می تواند با او جماع کند ، ولی احتیاط واجب این است که جماع بعد از شستن فرج باشد ، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل ـ خصوصاً در

جایی که شدّت میل نباشد ـ از جماع با او خودداری نماید ، امّا کارهای دیگری که در وقت حیض بر زن حرام بوده ـ مانند توقّف در مسجد و مس خط قرآن ـ تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

مسأله ۴۷۴

اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند غسل کند ، باید غسل کند ، و احتیاط مستحب آن است که بدل از وضو تیمّم نماید ، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد ، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید ، و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵

نمازهایی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد ، و حکم نماز آیات در مسأله «۱۵۱۴» خواهد آمد ، و روزه ماه رمضان را باید قضا نماید ، ولی در روزه واجب به نذر معیّن ـ یعنی نذر کرده باشد که روز معیّنی روزه بگیرد ـ اگر مصادف با ایّام حیض شود بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۴۷۶

هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود ، باید فوراً نماز را بخواند ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر احتمال دهد.

مسأله ۴۷۷

اگر زن نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد و به اندازه خواندن یک نماز واجد شرایط و فاقد موانع صحّت به حسب حال خودش بگذرد و حائض شود ، قضای آن نماز بر او واجب است ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر به مقدار نماز با طهارت از حدث هر چند با تیمّم وقت داشته باشد ، اگر چه متمکّن از داشتن بعضی از شرایط ، مانند ساتر و طهارت از خبث نباشد.

مسأله ۴۷۸

اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود ، و به اندازه غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد ، باید نماز را بخواند ، و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹

اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازه غسل وقت ندارد ولی می تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند ، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمّم بخواند ، و در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست ، امّا اگر از جهت دیگر تکلیفش تیمّم است ـ مثل آن که آب برایش ضرر دارد ـ واجب است تیمّم کند و آن نماز را بخواند ، و در صورتی که نخواند واجب است قضا نماید.

مسأله ۴۸۰

اگر زن بعد از پاک شدن از حیض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه ، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۸۱

اگر به خیال این که به انـدازه تهیّه مقـدمات نماز و خوانـدن یک رکعت وقت نـدارد ، نماز نخوانـد و بعـد بفهمد وقت داشـته ، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲

مستحب است زن حائض در وقت نماز ، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد ، و اگر نمی تواند وضو بگیرد تیمّم نماید و در جای پاکی رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و تسبیح و تهلیل و تحمید به مقدار نماز بشود.

مسأله ۴۸۳

خضاب کردن به حنا و مانند آن و رساندن جایی از بدن را به ما بین خطهای قرآن برای حائض مکروه است ، و همراه داشتن قرآن ، و خواندن قرآن برای او مانعی ندارد.

اقسام زنهای حائض

اشاره

مسأله ۴۸۴

زنهای حائض بر شش قسمند:

(اوّل) صـاحب عادت وقتیه و عـددیه ، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببینـد ، و شـماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.

(دوم) صاحب عادت وقتیه ، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند ، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو مـاه یـک انـدازه نباشـد ، مثل آن که دو ماه پشت سـر هم از روز اوّل ماه خون ببینـد ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

(سوم) صاحب عادت عـددیه ، و آن زنی است که شـماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سـر هم به یک اندازه باشد ، ولی وقت دیـدن آن دو خون یکی نباشد ، مثل آن که ماه اوّل از پنجم تا دهم ، و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند ، و تحقّق عادت به دیـدن خون در یک ماه دو مرتبه به یک انـدازه محل اشـکال است ، مثل آن که اوّل ماه پنـج روز و بعـد از ده روز یا بیشتر پنج روز دیگر خون ببیند.

(چهـارم) مضـطربه ، و آن زنی است که چنـد ماه خون دیـده ولی عادت معیّنی پیـدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

(پنجم) مبتدئه ، و آن زنی است که دفعه اوّل خون دیدن او است.

(ششم) ناسیه ، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هر کدام از اینها احکامی دارند که در مسائل آینده بیان می شود.

۱ ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵

زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته اند:
(اوّل) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و در وقت معیّن هم پاک شود ، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود ، که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.
(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند ، و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ، و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد ، که عادت او به اندازه تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است ، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند ، مثل آن که اگر در ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید ، کمتر از سه روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نُه روز شود ، در این صورت همه نُه روز حیض است و عادت این زن نُه روز می شود.

مسأله ۴۸۶

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر در وقت عادت یا جلوتر خون ببیند ـ به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ـ اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باشد ، باید به احکامی که برای زن حائض گذشت عمل کند ، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده ـ مثل این که پیش از سه روز پاک شود ـ باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید ، و همچنین است در صورتی که از اوّل ایّام عادت تأخیر بیفتد ولی خارج از عادت نباشد ، و امّا خونی که خارج ایّام عادت ببیند و دارای نشانه های حیض نباشد ، در صورتی که دو روز یا بیشتر از آخر ایّام عادت متأخر باشد حیض نیست و در کمتر از دو روز بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۴۸۷

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر همه روزهای عادت و قبل از عادت ـ به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده و یا با نشانه های حیض ـ و بعد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر شود فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می باشد ، و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید.
و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر شود ، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد ، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید.
و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است ، و اگر زاید بر عادت نشانه های حیض را نداشته باشد ، بنابر احتیاط واجب در زاید جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و اگر از ده روز بیشتر شود روزهای عادت حیض و مابقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸

زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد ، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر شود ، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا دارای نشانه های حیض باشد و روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد.

و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود ، در صورتی که خون روزهای بعد از عادت نشانه های حیض را داشته باشد همه حیض است ، و اگر نشانه های حیض را نداشته باشد ، مجموع روزهای عادت و بعد از عادت را که به اندازه عادت باشد حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا ده روز ـ بنابر احتیاط واجب ـ جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و اگر بیشتر از ده روز شود ، به مقدار عادت را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹

زنی که عادت دارد ، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد ، مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند ، چند صورت دارد:

۱ ـ آن که تمام خونی که دفعه اوّل دیده در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد ، در این صورت باید همه خون اوّل را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد ، و همچنین است اگر مقداری از خون اوّل را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت ـ در صورتی که به مقداری باشد که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ـ ببیند و یا این که دارای نشانه های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ ـ آن که خون اوّل در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن به طوری که در صورت اوّل ذکر شد ، در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض ، و خون اوّل را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد ، در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نباشد همه آنها حیض است ، و مقداری از خون اوّل که پیش از روزهای عادت بوده ومقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است ، مثلا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده ، در صورتی که یک ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند ، از سوم تا دهم حیض است ، و روز اوّل و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه است.

۴ ـ آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد ، ولی خون اوّل که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد ، که باید در تمام دو خون جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و در پاکی وسط جمع کند بین تروک حائض و افعال طاهره.

مسأله ۴۹۰

زنی که عادت و قتیه و عددیه دارد ، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند ، در صورتی که نشانه های حیض در آن باشد باید همان را حیض قرار دهد.

مسأله ۴۹۱

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد ، اگر در وقت عادت خود خون ببیند و از سه روز کمتر نباشد ، ولی شـماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهـای عـادت او باشـد و بعـد از پاک شـدن دوباره به شـماره روزهای عادتی که داشـته با نشانه های حیض خون ببینـد ، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی بین آنها از ده روز بیشتر نشود ، همه را حیض قرار دهـد ، و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض ، و خون دیگر استحاضه است.

مسأله ۴۹۲

زنی که عادت وقتیه و عـددیه دارد ، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد ، خونی که در روزهای عادت دیده ـ اگر چه نشانه های حیض را نداشـته باشـد ـ حیض است و خونی که بعـد از روزهای عادت دیده ـ اگر چه نشانه های حیض را داشـته باشد ـ اسـتحاضه است ، مثلاـ زنی که عـادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است ، اگر از اوّل ماه تا دوازدهم خون ببینـد ، هفت روز اوّل آن حیض و پنـج روز بعد استحاضه می باشد.

۲ ـ صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳

زنهایی که عادت وقتیه دارند ، دو دسته اند:

(اوّل) زنی که دو ماه پشت سـر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود ، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد ، مثل آن که دو ماه پشت سـر هم روز اوّل ماه خون ببیند ، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود ، که این زن باید روز اوّل ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سـر هم در وقت معیّن سه روز یا بیشتر خون حیض ببینـد و بعـد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند ، و تمام روزهـایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ، ولی در ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشـد ، مثـل آن که در مـاه اوّل هشت روز و در مـاه دوم نُه روز باشـد ، که این زن هم بایـد روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴

زنی که عـادت وقتیه دارد ، اگر در وقت عـادت خود یـا جلوتر ـ به مقـداری که عرفاً بگوینـد عادتش جلو افتاده ـ یا عقب تر از اوّل عادت ـ به مقـداری که عرفاً بگوینـد عادتش را عقب انداخته ـ خون ببیند ، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشـته باشد ، باید به احکـامی که برای زنهای حائض ذکر شـد عمل نمایـد ، و اگر بعـد بفهمـد حیض نبوده ، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود ، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵

زنی که عادت وقتیه دارد ، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و نتوانـد حیض را به واسـطه نشانه های آن تشـخیص دهـد ، بایـد شـماره عـادت خویشان خود را حیض قرار دهـد ، چه پـدری باشـند چه مادری ، زنـده باشـند یا مرده ، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که

عـادت آنهـا شـش یـا هفت روز نباشـد ، در مقـدار تفـاوت عـادت آنها با شـش یا هفت روز ، جمع کنـد بین تروک حائض و افعال مستحاضه ، ولی در صورتی می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شـماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد ، و اگر شـماره روزهـای حیض آنـان یـک انـدازه نباشـد ـ مثـل آن که عادت بعضـی پنـج روز و عادت بعضـی دیگر هفت روز باشـد ـ نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۶

زنی که عادت وقتیه دارد و شـماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهـد ، باید روزی را که در هر ماه اوّل عادت او بوده اوّل حیض خود قرار دهـد ، مثلاـ زنی که هر مـاه روز اوّل مـاه خون می دیـده و گـاهی روز هفتم و گـاهی روز هشـتم پـاک می شـده ، چنـانچه یـک ماه دوازده روز خون ببینـد و عادت خویشانش هفت روز باشـد ، بایـد هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی را استحاضـه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷

زنی که بایـد شـماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهـد ، چنانچه خویش نداشـته باشـد یا شـماره عادت آنان مثل هم نباشد ، ـ بنابر احتیاط واجب ـ در هر ماه از روزی که خون می بیند تا شش یا هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸

زنهایی که عادت عددیه دارند دو دسته اند:

(اوّل) زنی که شـماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سـر هم یک انـدازه باشـد ، ولی وقت خون دیـدن او یکی نباشد که در این صورت هر چنـد روزی که خون دیده عادت او می شود ، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم ، و ماه دوم از روز یازدهم تا پانزدهم خون حیض ببیند ، عادت او پنج روز می شود.

(دوم) زنی که دو مـاه پشت سـر هم سه روز یـا بیشتر خون حیض ببینـد و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و وقت دیـدن خون در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشـته باشـد ، که اگر تمام روزهایی که خون دیـده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شـماره روزهـای آن هم در دو مـاه به یک انـدازه باشـد ، تمام روزهایی که خون دیـده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود.

و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک انـدازه باشـند ، مثلا اگر ماه اوّل از روز اوّل تا سوم خون ببینـد و دو روز پـاک شود و دوباره سه روز خون ببینـد ، و ماه دوم از یازدهم تا سـیزدهم خون ببینـد و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز بشود ، عادت او هشت روز می شود.

و اگر در یک ماه مثلا هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایّام خون با پاکی وسط هشت روز باشد ، عادت او هشت روز خواهد بود.

مسأله ۴۹۹

زنی که عـادت عـددیه دارد ، اگر با نشانه های حیض کمتر یا بیشتر از شـماره عادت خود خون ببینـد و از ده روز تجاوز نکنـد تمام آنها را حیض قرار دهد ، و اگر از ده روز بیشتر شود چنانچه همه خونهایی که دیده به صـفات حیض باشد ، باید از موقع دیدن خون به شـماره روزهای عادتش حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد ، و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشد ، بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استـحاضه داشـته باشد ، چنانچه روزهایی که خون نشانه حیض دارد با شـماره روزهای عادت او یک انـدازه است ، بایـد همان روزها را حیض و بقیّه را اسـتحاضه قرار دهـد ، و اگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عـادت او بیشتر است ، فقـط به انـدازه روزهای عادت را حیض و در زایـد بر آن که نشانه های حیض داشـته باشـد وبیشتر از ده روز نباشد بنابر احتیاط جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

و اگر روزهـایی که خون نشـانه حیض دارد از سه روز کمتر نبوده ، ولی از روزهـای عادت او کمتر است ، بایـد آن روزها را حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا مقدار عادت بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

۴ ـ مضطربه

مسأله ۵۰۰

مضـطربه ـ یعنی زنی که چنـد ماه خون دیـده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده ـ اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد و همه خونهـایی که دیـده دارای نشـانه هـای حیض باشـد ، چنانچه عادت خویشان او شـش یا هفت روز است ، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

و اگر کمتر است ـ مثلا پنج روز است ـ همان را حیض قرار دهد ، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شـماره عادت آنان و شـش یا هفت روز ـ که یک یا دو روز است ـ کارهایی که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد.

و اگر عـادت خویشـانش بیشتر از هفت روز ـ مثلاـ نُه روز است ـ شـش یـا هفت روز را حیض قرار دهـد ، و بنـابر احتیـاط واجب در تفـاوت بین شـش یـا هفت و عادت آنان ـ که دو روز یا سه روز است ـ کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایـد و کارهای استحاضه ر ا به جا آورد.

مسأله ۵۰۱

مضـطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه های حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه دارد ، چنانچه خونی که نشـانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد ، همه آن حیض است ، و اگر همه آن را که نشـانه حیض دارد نشود حیض قرار دهـد ، مثل آن که پنج روز به نشانه های حیض و پنج روز به نشانه های اسـتحاضه و پنج روز دوباره به نشانه های حیض ببینـد ، پس اگر آنچه به نشانه های حیض است ، بشود هر یک را حیض قرار دهد ـ به این که هر یک کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد ـ بایـد در هر دو خون احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال مسـتحاضه ، و آنچه در وسط است و به نشانه های حیض نیست استحاضه قرار دهد ، و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد ، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۵ ـ مبتدئه

مسأله ۵۰۲

مبتدئه ـ یعنی زنی که دفعه اوّل خون دیدن اوست ـ اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهایی که دیده دارای نشانه های حیض

باشـد ، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیّه را اسـتحاضه قرار دهد ، و اگر خویشـی نداشـته یا عادت خویشانش مختلف باشد ، بنابر احتیاط واجب سه روز را حیض قرار دهـد ، و در ماه اول تا ده روز و در ماههای بعد تا شـش یا هفت روز جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۳

مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد ، چنانچه خونی که نشـانه حیض دارد کمـتر از سه روز و بیشـتر از ده روز نباشـد ، همه آن حیض است ، ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خـونی که نشانه حیض دارد ، دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد ، مثل آن که پنج روز خون سـیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنـج روز خون سـیاه ببینـد ، بایـد خون وسط را اسـتحاضه قرار دهـد و در خون اوّل و آخر احتیاط کنـد به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۴

مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشـته باشد ، ولی خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر باشد ، همه خونهایی که دیده استحاضه است.

۶ ـ ناسیه

مسأله ۵۰۵

ناسیه بر سه قسم است:

۱ ـ آن که فقط عادت عـددیّه داشـته و فراموش کرده ، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صـفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشـد تمـام آن حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر باشـد تـا مقـداری که احتمـال عادت می دهـد بایـد حیض قرار دهـد ، و اگر آن مقـدار کمتر از شـش یا بیشتر از هفت روز باشد بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شـش یا هفت روز ـ که اختیار می کند ـ جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

۲ ـ آن که فقط عادت وقتیّه داشـته و فراموش کرده ، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد تمام آن حیض است ، و اگر از ده روز بیشتر باشد اگر بداند بعض آن خون مصادف با عادت است باید در تمام آن خون جمع کنـد بین تروک حائض و اعمال مسـتحاضه ، هر چنـد تمام یا بعض آن خون به صـفات حیض نباشـد ، و همچنین در فرضـی که ندانـد ولی احتمال تصادف آن را با ایّام عادت بدهد ، و اگر احتمال تصادف ندهد در صورتی که بعض آن خون دارای صفات حیض و بعضـی دارای صـفات استحاضه باشد ، آنچه دارای صفات حیض است اگر کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد حیض و باقی استحاضه است ، و در صورتی که تمام آن خون دارای صفات حیض باشد یا آنچه صفات حیض دارد بیشتر از ده روز باشد ، شش یا هفت روز آن را حیض قرار داده و باقی استحاضه است.

۳ ـ آن که عادت وقتیه و عددیه هر دو را داشته ، و این سه صورت دارد:

۱ ـ آن که فقـط وقت را فرامـوش کرده ، و وظیفه او همـان است که در قسم دوم گـذشت ، مگر این که خون دارای صـفات بوده و بداند مصادف با عادت نیست و از ده روز بیشتر باشد ، که در این صورت اگر عادت او شش یا هفت روز است همان را حیض قرار داده ، و اگر کمتر یا بیشتر از آن است بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقـدار و شـش یا هفت روز ـ که اختیار می کند ـ جمع کند

بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۲ ـ آن که فقط عدد را فراموش کرده ، در این صورت آنچه در وقت دیده تا مقداری که یقین دارد از عادت کمتر نیست حیض است هر چند نشانه های حیض را نداشته باشد ، و در زائد از آن اگر با نشانه های حیض بوده و با خون قبل بیشتر از ده روز نباشد همه حیض است ، و اگر بیشتر از ده روز باشد ، چنانچه مقداری که احتمال می دهد عادت به آن مقدار باشد کمتر از شش روز است ، آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می کند ـ جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ، و اگر بیشتر از هفت روز است ، تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار کند ـ حیض ، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد ، همان احتیاط مراعات شود.

۳ ـ آن که وقت و عدد هر دو را فراموش کرده ، در این صورت اگر خونی که دیده با صفات بوده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده تمام آن حیض است ، و اگر بیشتر باشد و بداند که با ایّام عادت مصادف نیست چنانچه مقداری که احتمال عادت می دهد شش یا هفت روز باشد آن را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد ، و اگر کمتر از شش روز باشد آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می کند ـ احتیاط واجب مراعات وظایف حائض و مستحاضه است ، و اگر بیشتر از هفت روز باشد تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می کند ـ حیض ، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد ، همان احتیاط مراعات شود.

و اگر صفات خون مختلف باشد ـ یعنی بعضی به صفت حیض و بعضی به صفت استحاضه باشد ـ خونی را که به صفت حیض دیده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده حیض ، و خونی را که به صفت استحاضه دیده اگر بداند مصادف با عادت نبود ، استحاضه است ، و اگر احتمال تصادف آن را بدهد باید احتیاط کند به ترتیب آثار حیض و استحاضه.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۶

مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد ، اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را داشته باشد ، باید عبادت را ترک کنند ، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده ، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده اند قضا نمایند ، و اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را نداشته باشد ، باید عبادت را به جا آورند ، مگر ناسیه در صورتی که یقین به تحقّق عادت پیدا کند ، که تا احتمال بقای عادت را می دهد باید عبادت را ترک کند.

مسأله ۵۰۷

زنی که در حیض عادت دارد ـ چه در وقت حیض عادت داشته باشد ، چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن ـ اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند ، که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد ، عادتش بر می گردد به آنچه که در این دو ماه دیده است ، مثلا اگر از روز اوّل ماه تا هفتم خون می دیده و پاک می شده ، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود ، از دهم تا هفدهم عادت او می شود.

مسأله ۵۰۸

مقصود از یک ماه گذشتن ، سی روز از ابتدای خون دیدن است ، نَه از روز اوّل ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹

زنی که معمولا ماهی یک مرتبه خون می بینـد ، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و هر دو خون نشانه های حیض را داشـته باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد ، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰

اگر سه روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه حیض را دارد ، بعـد ده روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه اسـتحاضه را دارد و دوباره سـه روز خونی به نشانه های حیض ببیند ، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست ، باید برای عبادتهای خود غسل کند ، اگر چه گمان داشـته باشد که پیش از تمام شـدن ده روز دوباره خون می بیند ، ولی اگر یقین داشـته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند ، نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲

اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست ، بایـد احتیاط کنـد یا قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد ـ و احتیاط مسـتحب این است که در حالی که ایسـتاده و شـکم خود را به دیوار چسبانیده و پا را روی دیوار بلنـد کرده است این کار را انجام دهـد ـ پس اگر پاک بود غسل کنـد و عبادتهای خود را به جا آورد ، و اگر پاک نبود ـ اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشـد ـ چنـانچه در حیض عـادت نـدارد یا عادت او ده روز است ، بایـد صبر کنـد که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند ، و اگر سر ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت ، سر ده روز غسل نماید.
و اگر عادتش کمتر از ده روز است ، در صورتی که بدانـد پیش از تمام شدن ده روز یا سـر ده روز پاک می شود نباید غسل کند ، و اگر احتمال دهـد که خون او از ده روز می گذرد ، واجب است یک روز عبادت را ترک کند ، و بعد می تواند اعمال مستحاضـه را به جـا آورد ، و احتیـاط مستحب این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مسـتحاضه جمع کنـد ، و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمرّهٔ الدم نبوده ، و گرنه باید ایّام عادتش را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۱۳

اگر بعضـی از روزها را حیض قرار دهـد و عبادت نکنـد و بعد بفهمد حیض نبوده است ، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نمایـد ، و اگر به گمان این که حیض نیست عبادت کنـد و بعد بفهمد حیض بوده ، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

نفـاس

مسأله ۵۱۴

خونی که مـادر بعـد از ولاـدت بچّه ـ از جهت ولاـدت ـ می بینـد اگر پیش از ده روز یا سـر ده روز قطع شود ، خون نفاس است ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ خونی که با اوّلین جزء بچّه بیرون بیاید ، و زن را در حال نفاس ، نفساء می گویند.

مسأله ۵۱۵

خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بچّه می بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶

لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشـد ، بلکه اگر ناتمام نیز باشد ـ در صورتی که عرفاً بگویند زاییده است ـ خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است ، و در صورت شک در صدق زاییدن به نظر عرف ، آن خون محکوم به احکام نفاس نیست.

مسأله ۵۱۷

ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید ، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۵۱۸

هر گاه شک کنـد که چیزی سـقط شـده یا نه ، یا چیزی که سـقط شـده بچّه است یا نه ، لازم نیست وارسـی کنـد ، و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون نفاس نیست ، هر چند احتیاط استحبابی وارسی کردن است.

مسأله ۵۱۹

رسانـدن جـایی از بـدن به خط قرآن و اسم مبارک ذات خداونـد متعال و سایر اسماءحُسـنی بر نفساء حرام است ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ سایر کارهایی که بر حائض حرام است ، و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می باشد.

مسأله ۵۲۰

طلاـق دادن زنی که در حال نفاس است باطل است ، و نزدیکی کردن با او حرام است ، ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کنـد کفّاره ندارد.

مسأله ۵۲۱

وقتی زن از خون نفاس پاک شـد به طوری که در باطن فرج هم خون نباشد ، باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد ، و اگر دوباره خون ببینـد ، چنانچه روزهایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم از ده روز تجاوز نکرده باشـد ، در صورتی که در حیض عـادت داشـته و روزهـایی که در وسط پـاک بوده در بین دو خونِ در ایّام عادت باشـد ، تمام آن دو خون و پـاکی در وسـط نفاس است ، مثلاً اگر عادت او شـش روز بوده و دو روز در وسط شـش روز پاک بوده ، تمام آن شـش روز نفاس است ، و در غیر این صورت روزهایی را که خون دیـده نفاس و در روزهایی که پاک بوده بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک

نفساء و اعمال طاهره.

مسأله ۵۲۲

اگر زن از خون نفـاس پاك شود و احتمال دهـد كه در باطن خون هست ، بنابر احتياط بايـد مقـداری پنبه داخل فرج نمايـد و كمی صبر كند ، كه اگر پاك است برای عبادتهای خود غسل كند.

مسأله ۵۲۳

اگر خون نفـاس زن از ده روز بگـذرد ، چنانچه در حيض عادت دارد ، به انـدازه روزهای عادت او نفاس و بقيّه اسـتحاضه است ، و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقيّه استحاضه می باشد.
و احتياط مستحب آن است كه كسی كه عادت دارد از روز بعد از عادت ، و كسی كه عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هيجدهم زايمان كارهايی كه بر نفساء حرام است ترك كند ، و اعمال مستحاضه را به جا آورد.

مسأله ۵۲۴

زنی كه عادت حيضـش كمتر از ده روز است ، اگر بيشتر از روزهای عادتش خون ببينـد ، بايـد به انـدازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهـد ، و بعـد از آن بنـابر احتيـاط واجب يـك روز عبادت را ترك نمايـد ، و در بقيّه تا ده روز مخيّر است احكام مستحاضه را جاری يا اين كه عبادت را ترك نمايد.
و اگر خون از ده روز بگـذرد ، بايـد روزهای بعـد از عادت را اسـتحاضه قرار دهد و عبادتهايی كه در آن روزها به جا نياورده قضـا نمايد ، مثلا زنی كه عادت او شـش روز بوده اگر بيشتر از شـش روز خون ببيند ، بايد شـش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم بنابر احتيـاط واجب نيز عبـادت را ترك كنـد ، و در روز هشـتم و نهـم و دهـم مخيّر است بين اين كه عبـادت را ترك كنـد يـا كارهـای استحاضه را به جا آورد ، و اگر بيشتر از ده روز خون ببيند ، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد.

مسأله ۵۲۵

زنی كه در حيض عادت دارد ، اگر بعد از زاييدن تا يك ماه يا بيشتر پی درپی خون ببيند ، به اندازه روزهای عادت او نفاس است ، و خونی كه بعـد از نفـاس تـا ده روز می بينـد ـ اگر چه در روزهـای عـادت ماهـانه اش باشـد ـ اسـتحاضه است ، مثلا زنی كه عادت حيض او از بيستم هر ماه تا بيست و هفتم آن است ، اگر روز دهم ماه زائيد و تا يك ماه يا بيشتر پی درپی خون ديد ، تا روز هفدهم نفـاس و از روز هفـدهم تـا ده روز ـ حتّی خونی كه در روزهای عادت خود كه از بيسـتم تا بيست و هفتم است می بينـد ـ استحاضـه می باشد ، و بعد از گذشـتن ده روز اگر خونی را كه می بيند در روزهای عادتش باشد حيض است ، چه نشانه های حيض را داشـته يـا نداشـته باشـد ، و همچنين است اگر در روزهـای عـادتش نباشـد ولی نشـانه های حيض را داشـته باشـد ، و امّا اگر نه در روزهای عادتش باشد و نه نشانه های حيض را داشته باشد ، استحاضه است.

مسأله ۵۲۶

زنی كه در حيض عادت عـدديه نـدارد ، اگر بعد از زايمان تا يك ماه يا بيشتر پی درپی خون ببيند ده روز اوّل نفاس است و ده روز دوم اسـتحاضه می باشـد ، و خونی كه بعـد از آن می بينـد اگر نشـانه حيض را داشـته باشـد يا در وقت عادتش باشـد حيض ، و اگر

نداشته باشد آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میّت

مسأله ۵۲۷

اگر کسی بـدن انسان مرده ای را که سـرد شده و غسـلش نداده اند مس کند ـ یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند ـ باید غسـل مس میّت نمایـد ، چه در خواب مس کنـد چه در بیداری ، با اختیار مس کند یا بی اختیار ، حتّی اگر ناخن و اسـتخوان او به ناخن و استخوان میّت برسد باید غسل کند ، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند ، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸

برای مس مُرده ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست ، اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹

اگر مـوی خـود را به بـدن میّت برسانـد ، یـا بـدن خود را به موی میّت ، یـا موی خود را به موی میّت برسانـد ، در صورتی که مو به قدری باشد که تابع بدن محسوب شود ، بنابر احتیاط غسل واجب است.

مسأله ۵۳۰

برای مس بچّه مرده حتّی بچّه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده ، غسل مس میّت واجب است ، و برای مس بچّه سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد ، غسل واجب نمی باشد ، مگر این که روح دمیده شده باشد ، بنابراین اگر بچّه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید و بدنش سرد شده باشد و با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند ، مادر او باید غسل مس میّت کند.

مسأله ۵۳۱

بچّه ای که بعـد از مردن مادر و سـرد شـدن بـدنش به دنیا می آیـد ، چنانچه با ظاهر بـدن مادر تماس پیـدا کرده باشـد ، بعد از بلوغ واجب است غسل مس میّت کند.

مسأله ۵۳۲

اگر انسان میّتی را که سه غسل او کاملا تمام شده مس نماید ، غسل بر او واجب نمی شود ، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام

شود جایی از بدن او را مس کند ، اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد ، باید غسل مس میّت نماید.

مسأله ۵۳۳

اگر دیوانه یا بچّه نابالغی میّت را مس کند ، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا بچّه بالغ شد باید غسل مس میّت نماید ، و در صورتی که بچّه ممیّز باشد و غسل مس میّت نماید ، غسلش صحیح است.

مسأله ۵۳۴

اگر از بدن مُرده ای که غسلش نداده اند ، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مس نماید ، بنابر احتیاط باید غسل مس میّت کند ، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد ، برای مس آن غسل واجب نیست ، و امّا اگر از بدن زنده جدا شود هر چند دارای استخوان باشد ، مس آن غسل ندارد.

مسأله ۵۳۵

برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده اند ـ چه از مرده جدا شده باشد و چه از زنده ـ غسل واجب نیست ، و همچنین است برای مس دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسأله ۵۳۶

غسل مس میّت را باید مثل غسل جنابت انجام داد ، و کسی که غسل مس میّت کرده اگر بخواهد نماز بخواند ، وضو واجب نیست ، هر چند احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

مسأله ۵۳۷

اگر چند میّت را مس کند یا یک میّت را چند بار مس نماید ، یک غسل کافیست.

مسأله ۵۳۸

برای کسی که بعد از مس میّت غسل نکرده باشد ، توقّف در مسجد و جماع و خواندن سوره هایی که سجده واجب دارد مانعی ندارد ، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

اشاره

مسأله ۵۳۹

مسلمانی را که محتضر است ـ یعنی در حال جان دادن می باشد ـ مرد باشد یا زن ، بزرگ باشد یا کوچک ، بنابر احتیاط واجب در صورت امکان به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد ، و اگر خواباندن او کاملا به این طور ممکن نباشد ، بنابر احتیاط مستحب تا اندازه ای که ممکن است به این دستور عمل کنند ، و همچنین احتیاط مستحب آن است که در صورتی که خواباندن او به این صورت به هیچ نحو ممکن نباشد ، او را رو به قبله بنشانند ، و اگر این هم ممکن نشد ، او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۴۰

احتیاط واجب آن است که تا وقتی جنازه را بر نداشته اند ، او را رو به قبله بخوابانند ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب هنگام غسل دادن ، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد مستحب است که او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۴۱

بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است ، و اگر ممکن باشد باید از خود محتضر اجازه بگیرند ، و اگر ممکن نباشد یا اجازه او معتبر نباشد بنابر احتیاط از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۴۲

مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (علیهم السلام) و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است ، طوری تلقین کنند که بفهمد ، و همچنین مستحب است چیزهایی را که ذکر شد تا وقت مرگ تکرار کنند ، و نیز دعای فرج را به محتضر تلقین نمایند.

مسأله ۵۴۳

مستحب است که این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد: «اَللّهُم اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعاصِیکَ وَ اقْبَلْ مِنّی الیَسِیرَ مِنْ طاعَتِکَ یا مَنْ یَقْبَلُ الیَسِیرَ وَ یَعْفُو عَنِ الکَثِیرِ ، اِقْبَلْ مِنّی الْیَسِیرَ وَ اعْفُ عَنّی الکَثِیرَ ، اِنّکَ اَنْتَ العَفُو الغَفُورُ ، اَللّهُم ارْحَمْنِی فَاِنّکَ رَحِیمٌ».

مسأله ۵۴۴

مستحب است کسی را که سخت جان می دهد ، اگر ناراحت نمی شود به جایی که نماز می خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵

مستحب است که بر بالین محتضر سوره مبارکه یس و صافات و احزاب و آیـهٔ الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره ، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶

تنها گذاشتن محتضر مکروه است ، و همچنین گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷

بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میّت را ببندند ، و دست و پای او را دراز کنند ، و پارچه ای روی او بیندازند و مؤمنین را برای تشییع جنازه او خبر کنند ، و اگر شب مرده است در جایی که مرده چراغ روشن کنند ، و در دفن او عجله نمایند ، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود ، و نیز اگر میّت زن باردار و بچّه در شکم او زنده باشد ، باید به قدری دفن را عقب بیندازند که شکم او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و شکم را برای غسل بدوزند ، و بهتر آن است که برای بیرون آوردن طفل پهلوی چپ او را بشکافند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میّت

مسأله ۵۴۸

غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلّفی واجب است ، و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می شود ، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده اند.

مسأله ۵۴۹

اگر کسی مشغول کارهای میّت شود ، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند ، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد ، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰

اگر انسان یقین کند یا حجّت شرعیّه داشته باشد که دیگری مشغول کارهای میّت شده ، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند ، ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱

اگر کسی بداند غسل یا حنوط یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده اند ، باید دوباره انجام دهد ، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست بوده یا نه ، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲

برای غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن میّت ، باید از ولی او اجازه گرفت.

مسأله ۵۵۳

ولی زن شوهر اوست ، و در غیر زن مردهایی که از میّت ارث می برند مقدّم بر زنهای ایشانند ، و تقدّم ، تابع تقدّم در میراث است. ولی در صورتی که اقرب در رحم با اولی به میراث جمع شوند ـ مثل این که پدر پدر میّت با نوه پسر او باشند ـ احتیاط واجب آن است که اولی به میراث از اقرب در رحم اذن بگیرد.

مسأله ۵۵۴

اگر کسی بگوید من ولی میّت هستم ، یا ولی میّت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میّت را انجام دهم ، یا بگوید راجع به امور تجهیز میّت من وصی او می باشم ، چنانچه به حرف او اطمینان باشد ، یا میّت در تصرّف او باشد ، یا این که دو نفر عادل ، یا یک نفر ثقه که ظن برخلاف قول او نباشد ، به گفته او شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵

اگر میّت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری را معیّن کند ولایت این امور با اوست، و احتیاط مستحب آن است که از ولی هم اجازه بگیرد ، و کسی که میّت ولایت این امور را به او واگذار کرده می تواند در حال حیات موصی رد کند ، و اگر قبول کرد باید بآن عمل نماید ولی اگر در حال حیات موصی رد نکرد ، و یا رد او به موصی نرسید ، احتیاط واجب آن است که به آن عمل نماید.

کیفیّت غسل میّت

مسأله ۵۵۶

واجب است میّت را سه غسل بدهند:
(اوّل) با آبی که با سدر مخلوط باشد.
(دوم) با آبی که با کافور مخلوط باشد.
(سوم) با آب خالص.

مسأله ۵۵۷

سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند ، و به اندازه ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸

اگر سدر و کافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود ، بنابر احتیاط مستحب مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹

اگر کسی در حال احرام حج یا عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند ، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند ، مگر این که در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد که در این صورت باید با آب کافور غسلش دهند.

مسأله ۵۶۰

اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود ، یا استعمال آن جایز نباشد ـ مثل آن که غصبی باشد ـ باید به جای هر کدام که ممکن نیست ـ بنابر احتیاط واجب ـ میّت را با آب خالص به قصد بدلیت از آنچه که ممکن نیست غسل داده و تیمّم نیز به همین قصد بدهند.

مسأله ۵۶۱

کسی که میّت را غسل می دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بالغ باشد ، و مسائل غسل را هر چند به تعلیم دیگری در اثنای غسل بداند.

مسأله ۵۶۲

کسی که میّت را غسل می دهد باید قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و اخلاص داشته باشد ، و استمرار همین داعی تا آخر غسل سوم کفایت می کند.

مسأله ۵۶۳

غسل دادن بچّه مسلمان اگر چه از زنا باشد واجب است ، و غسل و حنوط و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست ، و کسی که از بچّگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده ، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشد ، یا از جهت دیگری محکوم به اسلام باشد ، باید او را غسل داد ، وگرنه غسل دادن او جایز نمی باشد.

مسأله ۵۶۴

بچّه سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر داشته باشد ، باید او را غسل بدهند ، و اگر چهار ماه ندارد و روح در او دمیده نشده است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵

غسل دادن مرد زن را و زن مرد را جایز نیست و باطل است ، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل بدهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل بدهد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۶

مرد می تواند دختر بچّه ای را که ممیّزه نشده غسل دهد و زن هم می تواند پسر بچّه ای را که ممیّز نشده غسل دهد ، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که پسر بچّه و دختر بچّه ای که بیش از سه سال دارند ، اوّلی را مرد و دومی را زن غسل بدهد.

مسأله ۵۶۷

اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود ، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند ـ مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله ـ یا به واسطه ازدواج یا شیر خوردن با او محرم شده اند ، می توانند او را غسل بدهند ، و نیز اگر برای غسل میّت زن ، زن دیگری نباشد ، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند یا به واسطه ازدواج یا شیر خوردن با او محرم شده اند ، می توانند او را غسل دهند ، و بنابر احتیاط واجب در صورت وجود مماثل نوبت به محرم نمی رسد ، و غسل دادن از زیر لباس واجب نیست ، هر چند احوط

است ، ولی باید به عورت نظر نکند ، و بنابر احتیاط عورت را بپوشاند.

مسأله ۵۶۸

اگر میّت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند ، جایز است که غیر از عورت جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹

نگاه کردن به عورت میّت در غیر زن و شوهر حرام است ، و کسی که او را غسل می دهد ، اگر نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی شود.

مسأله ۵۷۰

اگر جایی از بدن میّت نجس باشد باید به کیفیّتی که در مسأله «۳۷۸» گذشت تطهیر شود ، و بهتر آن است که هر عضوی قبل از غسل آن عضو بلکه تمام بدن میّت پیش از شروع به غسل ، از نجاسات دیگر تطهیر شود.

مسأله ۵۷۱

غسل میّت مثل غسل جنابت است ، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میّت را غسل ارتماسی ندهند ، و در غسل ترتیبی هم باید طرف راست را بر طرف چپ مقدم بدارند و مخیّرند بین این که آب را روی بدن بریزند ، یا بدن را در آب فرو برند.

مسأله ۵۷۲

کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند ، بلکه همان غسل میّت برای او کافیست.

مسأله ۵۷۳

مزد گرفتن برای غسل دادن میّت جایز نیست ، و اگر کسی برای گرفتن مزد میّت را غسل دهد ، آن غسل باطل است ، ولی مزد گرفتن برای مقدّمات غیر لازمه جایز است.

مسأله ۵۷۴

اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد ، باید عوض هر غسل میّت را یک تیمّم بدهند ، و بنابر احتیاط واجب یک تیمّم دیگر هم ، عوض هر سه غسل بدهنـد ، و اگر کسـی که تیمّم می دهد ، در یکی از سه تیمّم قصد ما فی الذمّه نماید ـ یعنی نیّت کند که این تیمّم برای آنچه به آن واقعاً مکلّف هستم انجام می دهم ـ تیمّم چهارم لازم نیست.

مسأله ۵۷۵

کسـی که میّت را تیمّم می دهـد ، بایـد دست خود را بر زمین بزنـد و به صورت و پشت دسـتهای میّت بکشـد ، و اگر ممکن باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ با دست میّت هم او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میّت

مسأله ۵۷۶

میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سر تاسری می گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷

مقـدار واجب از لنگ و پیراهن ، آن اندازه ای است که عرفاً بر آن لنگ و پیراهن گفته شود ، ولی احتیاط واجب آن است که لنگ از نـاف تـا زانو اطراف بـدن را بپوشانـد ، و افضـل آن است که از سـینه تا روی پا برسـد ، و پیراهن بایـد از سـرشانه و ـ بنابر احتیاط واجب ـ تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند ، و افضل آن است که تا روی پا برسد.
و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد ، و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸

اگر ورثه بالغ باشـند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گذشت از سهم آنان بردارند اشکال ندارد ، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۷۹

اگر کسـی وصـیّت کرده باشـد آن اندازه ای را که از کفن افضل است از ثلث مال او بر دارند ، یا وصـیّت کرده باشد ثلث مال را به مصـرف خود او برسانند ولی مصـرف آن را معیّن نکرده باشد ، یا فقط مصرف مقداری از آن را معیّن کرده باشد ، می توانند مقدار افضل کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۰

اگر میّت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند بر طبق آنچه که در مسأله «۵۷۸» ذکر شد ، عمل نمایند.

مسأله ۵۸۱

کفن زن بر شوهر است اگر چه زن از خود مال داشته باشد ، و همچنین اگر زن را ـ چنانچه در احکام طلاق خواهد آمد ـ طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد ، شوهرش باید کفن او را بدهد ، و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد ، بنابر احتیاط واجب کفن زن ناشزه و منقطعه بر شوهر است.

مسأله ۵۸۲

کفن میّت بر خویشان او واجب نیست ، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که میّت مال نداشته باشد ، کفن را باید کسی بدهد که مخارج میّت در حال زندگی بر او واجب بوده است.

مسأله ۵۸۳

واجب است که مجموع سه پارچه کفن طوری باشد که بدن میّت از زیر آنها پیدا نباشد ، بلکه ـ بنابر احتیاط واجب ـ هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۸۴

کفن کردن با چیز غصبی ـ اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود ـ جایز نیست ، و چنانچه کفن میّت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد ، باید از تنش بیرون آورند اگر چه او را دفن کرده باشند ، و کفن کردن با پوست مردار نجس در حال اختیار جایز نیست ، بلکه در حال اضطرار هم محل اشکال است ، و همچنین کفن کردن با پوست مردار پاک در حال اختیار مشکل است.

مسأله ۵۸۵

کفن کردن میّت با چیز نجس ـ و در نجاستی که مورد عفو در نماز است بنابر احتیاط ـ و با پارچه ابریشمی خالص ، و مخلوطی که خلیط بیشتر از ابریشم نباشد ، و ـ بنابر احتیاط واجب ـ با پارچه ای که با طلا بافته شده جایز نیست ، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۶

کفن کردن بـا پـارچه ای که از پشم یـا موی حیوان حرام گوشت تهیّه شـده ـ بنـابر احتیـاط واجب ـ در حـال اختیـار جـایز نیست ، و همچنین است کفن کردن بـا پوست حیوان حلال گوشتی که به دسـتور شـرع کشـته شـده ، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد مانعی ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۷

اگر کفن میّت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود ، چنانچه شستن یا بریدن آن به نحوی که کفن ضایع نشود ممکن باشـد ، بایـد مقـدار نجس را بشوینـد یا ببرنـد اگر چه بعـد از گذاشـتن در قبر باشـد ، و اگر شسـتن یا بریدن آن ممکن نیست ، ولی عوض کردن آن ممکن باشد ، باید عوض نمایند ، و این حکم در نجاستی که در نماز مورد عفو است مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۵۸۸

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته ، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود ، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۹

مستحب است انسان ، کفن خود را تهیّه کند ، و هر گاه به آن نظر کند مأجور است.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۰

بعـد از غسل واجب است میّت را حنوط کننـد ، یعنی به پیشانی و کف دسـتها و سـر زانوها و سـر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند ، و بنابر احتیاط مستحب مقداری کافور هم بر این مواضع بگذارند ، و مستحب است به سر بینی میّت نیز کافور بمالند ، و باید کافور ساییده و تازه باشد ، و اگر به واسطه کهنه بودن عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۱

احتیاط مستحب آن است که اوّل کافور را به پیشانی میّت بمالند ، ولی در جاهای دیگر ترتیب نیست.

مسأله ۵۹۲

مخیّرند که میّت را پیش از کفن کردن ، یا در بین کفن کردن و یا بعد از آن حنوط نمایند.

مسأله ۵۹۳

کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است ، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست ، ولی اگر در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد ، حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۴

زنی که شوهرش مرده و هنوز عدّه اش تمام نشده ، چنانچه بمیرد حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۵

احتیاط واجب آن است که میّت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند ، و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۶

مستحب است قدری تربت حضرت سیّدالشهداء (علیه السلام) را ، با کافور مخلوط کنند ، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند ، و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۷

اگر کافور پیدا نشود یا فقط به اندازه غسل باشد ، حنوط لازم نیست ، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد ، بنابر احتیاط مستحب اوّل به پیشانی ، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۸

مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میّت بگذارند.

احکام نماز میّت

مسأله ۵۹۹

نماز خواندن بر میّت مسلمان ، و همچنین بچّه ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

مسأله ۶۰۰

نماز خوانـدن بر بچّه ای که شـش سال او تمام نشده رجاءً اشـکال ندارد ، ولی نماز خواندن بر بچّه ای که مرده به دنیا آمده مشـروع نیست.

مسأله ۶۰۱

نمـاز میّت بایـد بعـد از غسـل و حنوط و کفن کردن او خوانـده شود ، و اگر پیش از اینهـا یـا در بین اینها بخواننـد ـ اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد ـ کافی نیست.

مسأله ۶۰۲

کسـی که می خواهد نماز میّت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد ، و بدن و لباسش پاک باشد ، و اگر لباس او غصبی هم باشد ، برای نمازش اشکال ندارد.
و احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت نماید ، ولی ـ بنابر احتیاط واجب ـ از آنچه برخلاف معهود بین متشرّعه در کیفیّت نماز میّت است ، اجتناب شود.

مسأله ۶۰۳

کسی که بر میّت نماز می خواند باید رو به قبله باشد ، و واجب است میّت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۴

احتیـاط مسـتحب آن است که مکـان نمازگزار غصبی نباشـد ، ولی بایـد از جای میّت زیاد پست تر یا بلنـدتر نباشـد ، و اگر پستی و بلندی زیاد نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۵

نمـازگزار بایـد از میّت دور نباشـد ، ولی کسـی که نماز میّت را به جماعت می خوانـد ، اگر از میّت دور باشـد ، چنانچه صف ها به یکدیگر متّصل باشند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶

نمازگزار باید مقابل میّت بایستد ، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میّت بگذرد ، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷

بین میّت و نمازگزار باید پرده و یا دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸

در وقت خواندن نماز باید عورت میّت پوشیده باشد ، و اگر کفن کردن او ممکن نیست ، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۰۹

کسی که نماز میّت را می خواند باید مؤمن باشد ، و نماز غیر بالغ هر چند صحیح است ، ولی مُجزی از نماز بالغین نیست ، و باید ایستاده و با قصد قربت و اخلاص بخواند ، و در موقع نیّت میّت را معیّن کند ، مثلا نیّت کند: نماز می خوانم بر این میّت قربةً الی الله.

مسأله ۶۱۰

اگر کسی نباشد که بتواند نماز میّت را ایستاده بخواند ، می شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۱

اگر میّت وصیّت کرده باشد که شخص معیّنی بر او نماز بخواند ، احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میّت اجازه بگیرد ، و ولی میّت هم اجازه بدهد.

مسأله ۶۱۲

جایز است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند.

مسأله ۶۱۳

اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند ، تا وقتی که جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میّت ذکر شد به قبرش نماز بخوانند ، و همچنین در صورتی که نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است.

دستور نماز میّت

مسأله ۶۱۴

نماز میّت پنج تکبیر دارد ، و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافیست: بعد از نیّت و گفتن تکبیر اوّل بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللهِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد و الِ مُحَمّد» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ» و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِهذَا الْمَیّتِ» و اگر زن است بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِهذِهِ الْمَیّتِ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرسَلَهُ بِالْحَق بَشِیراً وَ نَذِیراً بَیْنَ یَدَی السّاعَهْ» .

و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ بارِکْ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ ارْحَمْ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد کَاَفْضَلِ ما صَلّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحّمْتَ عَلی اِبْراهِیمَ وَ الِ اِبْراهِیمَ اِنّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَ صَل عَلی جَمِیعِ الأَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الشّهَداءِ وَ الصّدّیقِینَ وَ جَمِیعِ عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ».

و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اَللّهُم اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ الأَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنّکَ مُجِیبُ الدّعَواتِ اِنّکَ عَلی کُل شَیْء قَدِیرٌ».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «اَللّهُم ان هَذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ اَللّهُم اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّهُم انْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وَ انْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اَللّهُم اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَاخْلُفْ عَلی اَهْلِهِ فِی الْغابِرِینَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

و بعد تکبیر پنجم را بگوید ، ولی اگر میّت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اَللّهُم ان هذِهِ اَمَتُکَ وَ ابْنَهُ عَبْدِکَ وَ ابْنَهُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ ، اَللّهُم اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا ، اَللّهُم انْ کانَتْ مُحْسِنَهً فَزِدْ فِی اِحْسانِها وَ انْ کانَتْ مَسِیئَهً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِرْ لَها ، اَللّهُم اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی اَهْلِها فِی الْغابِرِینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ».

مسأله ۶۱۵

باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۶

کسی که نماز میّت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند اگر چه مأموم باشد.

مستحبّات نماز میّت

مسأله ۶۱۷

چند چیز در نماز میّت مستحب است:
(اوّل) کسی که نماز میّت می خواند با وضو یا غسل یا تیمّم باشد ، و احتیاط واجب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد ، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میّت نرسد.
(دوم) اگر میّت مرد است ، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می خواند مقابل وسط قامت او بایستد ، و اگر میّت زن است مقابل سینه اش بایستد.
(سوم) پا برهنه نماز بخواند.
(چهارم) در هر تکبیر دستها را بلند کند.
(پنجم) فاصله او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.
(ششم) نماز میّت را به جماعت بخواند.
(هفتم) امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او می خوانند آهسته بخوانند.
(هشتم) در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد پشت سر امام بایستد.
(نهم) نمازگزار برای میّت و مؤمنین زیاد دعا کند.
(دهم) نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می روند.
(یازدهم) زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۸

خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است ، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۹

واجب است میّت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید ، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند ، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد ، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۰

اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد ، باید به جای دفن او را در بنا یا تابوتی که غرض از دفن بر آن مترتب است بگذارند.

مسأله ۶۲۱

میّت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۲

اگر کسی در کشتی بمیرد ، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد ، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند ، وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند ، و حنوط و کفن کنند ، و پس از خواندن نماز میّت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند ، و احتیاط واجب آن است که تا ممکن است مراعات استقبال قبله بکنند.
و اگر ممکن نشد ، چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند ، و اگر ممکن است او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۳

اگر بترسند که دشمن قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببُرد ، چنانچه ممکن باشد ، باید به طوری که در مسأله قبل گذشت او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۴

مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میّت در صورتی که لازم باشد از اصل مال میّت برداشته می شود.

مسأله ۶۲۵

اگر زن کافره بمیرد و بچّه در شکم او مرده باشد ، چنانچه پدر بچّه مسلمان باشد ، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچّه به طرف قبله باشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر روح به بدن او داخل نشده باشد.

مسأله ۶۲۶

دفن مسلمان در قبرستان کفّار ، و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۲۷

دفن مسلمان در جایی که بی احترامی به او باشد ـ مانند جایی که خاکروبه و کثافت می ریزند ـ جایز نیست.

مسأله ۶۲۸

دفن میّت در جای غصبی و در زمینی که برای غیر دفن کردن وقف شده ، جایز نیست.

مسأله ۶۲۹

دفن میّت در قبر مرده دیگر ، در صورتی که مستلزم تصرّف در حق غیر ، یا نبش قبر میّتی که از بین نرفته ، یا هتک میّت باشد جایز نیست ، و در غیر این صورتها ، چنانچه آن قبر کهنه شده و میّت اوّلی از بین رفته یا قبر نبش شده باشد اشکالی ندارد.

مسأله ۶۳۰

چیزی که از میّت جدا می شود ، اگر قطعه ای از بدن او باشد ، باید با او دفن شود و اگر مو و ناخن و دندانش باشد ، بنابر احتیاط واجب باید با او دفن شود ، و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود مستحب است.

مسأله ۶۳۱

اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد ، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۲

اگر بچّه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد ، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند ، و چنانچه ناچار شوند او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد ، ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است ، وگرنه زنی که اهل فن باشد ، او را بیرون بیاورند ، و در صورت نبود زنی که اهل فن باشد ، مرد محرمی که اهل فن باشد ، و اگر آن هم ممکن نشد ، مرد نامحرمی که اهل فن باشد ، و در صورتی که آن هم پیدا نشد ، کسی که اهل فن نباشد با رعایت ترتیب مذکور می تواند بچّه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۳

هرگاه مادر بمیرد و بچّه در شکمش زنده باشد ، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند ، باید به وسیله کسانی که در مسأله

پیش بیان شد با رعایت ترتیب ، شکم او را از هر قسمتی که به سلامت بچّه نزدیک تر است بشکافند و بچّه را بیرون آورند و برای غسل دادن دوباره بدوزند.

مستحبّات دفن

مسأله ۶۳۴

مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسّط گود کنند ، و میّت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند ، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد ، مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند ، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند.

و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر زمین بگذارند ، و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند ، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند ، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند ، و اگر میّت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد ، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر کنند ، و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند ، و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند.

و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر نمایند ، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند ، و بعد از آن که میّت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند ، و صورت میّت را روی خاک بگذارند ، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند ، و پشت میّت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میّت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند ، کسی دست راست را به شانه راست میّت بزند و دست چپ را به قوّت بر شانه چپ میّت بگذارد و دهان را نزدیک گوش او ببرد و به شدّت حرکتش دهد و سه مرتبه بگوید: «اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فلان بن فلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید مثلا اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگوید: «اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمّدَ بْنَ عَلیّ» پس از آن بگوید:

«هَلْ اَنْتَ عَلی الْعَهْدِ الّذِی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَن مُحَمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیّدُ النّبِیّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ اَن عَلِیّاً اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَیّدُ الْوَصِیّینَ وَ اِمامٌ افْتَرَضَ اللّهُ طاعَتَهُ عَلی الْعالَمِینَ وَ اَن الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِی بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمّدَ بْنَ عَلی وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمّد وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر وَ عَلِی بْنَ مُوسَی وَ مُحَمّدَ بْنَ عَلِی وَ عَلِی بْنَ مُحَمّد وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِی وَ الْقائِمَ الْحُجّةَ الْمَهْدِی صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَئِمّةُ الْمُؤْمِنِینَ وَ حُجَجُ اللّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ وَ أَئِمَتُکَ أَئِمّةُ هُدی اَبْرارٌ یا فُلانَ بْنَ فُلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «اذا اَتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ سَئَلاکَ عَنْ رَبّکَ وَ عَنْ نَبِیّکَ وَ عَنْ دِینِکَ وَ عَنْ کِتابِکَ وَ عَنْ قِبْلَتِکَ وَ عَنْ اَئِمّتِکَ فَلا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ وَ قُلْ فِی جَوابِهِما: اَللّهُ رَبّی وَ مُحَمّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم) نَبِیّی وَ الْاِسْلامُ دِینِی وَ الْقُرآنُ کِتابِی وَ الْکَعْبَةُ قِبْلَتِی وَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنُ اَبی طالِب اِمامِی وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِی الْمُجْتَبی اِمامِی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی الشّهِیدُ بِکَرْبَلا اِمامِی وَ عَلِی زَیْنُ الْعابِدِینَ اِمامِی وَ مُحَمّدٌ الْباقِرُ اِمامِی وَ جَعْفَرٌ الْصادِقُ اِمامِی وَ مُوسَی الْکاظِمُ اِمامِی وَ عَلِی الْرِضا اِمامِی وَ مُحَمّدٌ الْجَوادُ اِمامِی وَ عَلِیٌ الْهادِی اِمامِی وَ الْحَسَنُ الْعَسْکَری اِمامِی وَ الْحُجّةُ الْمُنْتَظَرُ اِمامِی هَؤُلاءِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَئِمّتِی وَ سادَتِی وَ قادَتِی وَ شُفَعائِی بِهِمْ اَتَوَلّی وَ مِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرّءُ فِی الدّنْیا وَ الْاخِرَةِ ، ثُم اعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلان» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «اَن اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی نِعْمَ الرّب وَ اَن مُحَمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) نِعْمَ الرّسُولُ وَ اَن عَلِی بْنَ اَبِی طالِب وَ اَوْلادَهُ الْمَعْصُومِینَ الْاَئِمّةَ الْاِثْنی عَشَرَ نِعْمَ الْائِمّةُ وَ اَن ما جاءَ به مُحَمّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم)حَق وَ اَن الْمَوْتَ حَق وَ سُؤالَ مُنْکَر وَ نَکِیر

فِی الْقَبْرِ حَق وَ الْبَعْثَ حَق وَ النّشُورَ حَق وَ الْصّراطَ حَق وَ الْمِیزانَ حَق وَ تَطایُرَ الْکُتُبِ حَق وَ اَن الْجَنّةَ حَق وَ النّارَ حَق وَ اَن السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَ اَن اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ» پس بگوید: «اَفَهِمْتَ یافُلانُ» و به جای فلان اسم میّت را بگوید و پس از آن بگوید: «ثَبّتَکَ اللّهُ بِالْقَوْلِ الثابِتِ وَ هَداکَ اللّهُ اِلی صِراط مُسْتَقِیم عَرّفَ اللّهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَوْلیائِکَ فِی مُسْتَقَر مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: «اَللّهُم جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ بِرُوحِهِ اِلَیْکَ وَ لَقّهِ مِنْکَ بُرْهاناً اَللّهُم عَفْوَکَ عَفْوَکَ».

مسأله ۶۳۵

مستحب است کسی که میّت را در قبر می گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد ، و از طرف پای میّت از قبر بیرون بیاید.
و مستحب است وقتی از قبر بیرون آمد بگوید: «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ ، اَللّهُم ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِی اَعْلی عِلّیینَ وَ اخْلُفْ عَلی عَقِبِهِ فِی الْغابِرِیْنَ (وَ عِنْدَکَ نَحْتَسِبُهُ) یا رَب الْعالَمِینَ».
و مستحب است غیر از خویشان میّت ، کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند ، و اگر میّت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد ، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۶

مستحب است قبر را مربّع یا مربّع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند ، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه اِنّا اَنْزَلْناه بخوانند و برای میّت طلب آمرزش کنند و دعاهائی را که وارد شده بخوانند ، مانند این دعا: «اَللّهُم جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَ اصْعَدْ (صَعّدْ) رُوْحَهُ اِلی اَرْواحِ الْمُؤْمِنِینَ فِی عِلّیینَ وَ اَلْحِقْهُ بِالصّالِحِینَ».

مسأله ۶۳۷

پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند مستحب است ولی میّت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد دعاهایی را که دستور داده شده به میّت تلقین کند.

مسأله ۶۳۸

بعد از دفن میّت مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ، ولی اگر مدّتی گذشته که به واسطه سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می آید ، ترک آن بهتر است ، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میّت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان مکروه است.

مسأله ۶۳۹

مستحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند ، و هر وقت میّت را یاد می کند (اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) بگوید و برای میّت قرآن بخواند ، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود ، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد.

مسأله ۶۴۰

خراشیدن صورت وبدن و به خود لطمه زدن در مرگ کسی ، در صورتی که ضرر معتنا بهی داشته باشد جایز نیست ، هر چند در غیر این صورت هم احتیاط واجب ترک آن است.

مسأله ۶۴۱

بنابر احتیاط واجب پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست ، ولی در مصیبت پدر و برادر مانعی ندارد.

مسأله ۶۴۲

اگر زن در عزای میّت صورت خود را بخراشد و خونین کند ، یا موی خود را بکند ـ بنابر احتیاط مستحب ـ یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند ، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۳

احتیاط مستحب آن است که در گریه بر میّت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۴

مستحب است در شب اوّل قبر ، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند ، و دستور آن این است که در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه آیهٔ الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انّا انزلناه را بخوانند ، و بعد از سلام نماز بگویند: (اَللّهُم صَلِ عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبْرِ فُلان) و به جای کلمه فلان اسم میّت را بگویند.

مسأله ۶۴۵

نماز وحشت را در هر موقع از شب اوّل قبر می شود خواند ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۴۶

اگر بخواهنـد میّت را به شـهر دوری ببرنـد ، یـا به جهت دیگری دفن او تـأخیر بیفتـد ، بایـد نمـاز وحشت را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۷

نبش قبر مسلمان ـ یعنی شکافتن قبر او ـ اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است ، ولی اگر بدنش از بین رفته و استخوانهایش خاک شده باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۸

نبش قبر امـامزاده هـا و شـهداء و علمـاء و همچنین در غیر این موارد از مواردی که مستلزم هتک باشـد اگر چه سالها بر آن گذشـته باشد حرام است.

مسأله ۶۴۹

شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:
(اوّل) آن که میّت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.
(دوم) آن که کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند.
و همچنین است اگر چیزی از مـال خود میّت که به ورثه او رسـیده با او دفن شـده باشـد و ورثه او راضـی نشونـد که آن چیز در قبر بماند مگر در صورتی که آن چیز مال کمی باشد ، که در این صورت نبش قبر محل اشکال است.
(سوم) آن که شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشـد و میّت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد ، یا بفهمند غسلش باطل بوده ، یا به غیر از دستور شرع کفن شده ، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند.
(چهارم) آن که برای ثابت شدن حقّی که اهم از حرمت میّت است ، بخواهند بدن میّت را ببینند.
(پنجم) آن که میّت را در جایی که بی احترامی به اوست ، مثل قبرستان کفّار یا جایی که کثافت و خاکروبه می ریزنـد ، دفن کرده باشند.
(شـشم) آن که برای یک مطلب شـرعی که اهمّیت آن از شـکافتن قبر بیشتر است قبر را بشـکافند ، مثلا بخواهنـد بچّه زنـده ای را از شکم زن بارداری که دفنش کرده اند بیرون آورند.
(هفتم) آن که بترسند درنده ای بدن میّت را پاره کند ، یا سیل او را ببرد ، یا دشمن بیرون آورد.
(هشـتم) آن که قسـمتی از بدن میّت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را

طوری در قبر بگذارند که بدن میّت دیده نشود.

غسلهای مستحبّ

مسأله ۶۵۰

در شرع مقدّس اسلام غسل هایی مستحب است و از آن جمله است:

۱ ـ غسل جمعه ، و وقت آن بعد از اذان صبح است ، تا ظهر ، و بهتر آن است که نزدیک ظهر به جا آورده شود ، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب به جا آورد ، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد ، و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد.

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه ، اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد وَ اجْعَلْنِی مِنَ التّوابِیْنَ وَ اجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهّرِینَ»

۲ ـ غسل شب اوّل و هفدهم و نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسوم و بیست وچهارم ماه رمضان.

۳ ـ غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب ، هر چند احوط آن است که از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورد ، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به جا آورد.

۴ ـ غسل شب عید فطر و وقت آن بعد از غروب است ، و احتیاط واجب آن است که در بقیّه شب تا اذان صبح به قصد رجاء به جا آورد.

۵ ـ غسل روز هشتم و نهم ذی الحجّهٔ ، و در روز نهم احوط آن است که آن را وقت زوال به جا آورد.

۶ ـ غسل برای قضای نماز آیات کسی که در موقع گرفتن خورشید نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام خورشید گرفته باشد.

۷ ـ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده اند رسانده باشد.

۸ ـ غسل احرام.

۹ ـ غسل دخول حرم خدا.

۱۰ ـ غسل دخول مکّه.

۱۱ ـ غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲ ـ غسل دخول کعبه.

۱۳ ـ غسل برای نحر و ذبح و حلق.

۱۴ ـ غسل داخل شدن مدینه منوّره.

۱۵ ـ غسل داخل شدن حرم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (و حد آن ما بین دو کوه به نام عائر و وعیر است).

۱۶ ـ غسل وداع قبر مطهّر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۱۷ ـ غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ ـ غسل دادن بچّه ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹ ـ غسل برای استخاره.

۲۰ ـ غسل برای استسقاء.

۲۱ ـ غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف کلّی.

۲۲ ـ غسل زیارت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) از نزدیک.

۲۳ ـ غسل توبه از فسق و کفر.

مسأله ۶۵۱

فقها در بیان اغسال مستحبّه اغسال زیادی ذکر فرموده اند که از جمله آنها این چند غسل است:

۱ ـ غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان ، و غسل تمام شبهای دهه آخر آن ، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲ ـ غسل روز بیست و چهارم ذی الحجّهٔ.

۳ ـ غسل روز عید نوروز ، و پانزدهم شعبان ، و نهم و هفدهم ربیع الاوّل ، و روز بیست و پنجم ذی القعده.

۴ ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده باشد.

۵ ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶ ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و او را دیده باشد ، ولی اگر اتّفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد ، یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد ، غسل مستحب نیست.

۷ ـ غسل برای دخول مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۸ ـ غسل برای زیارت معصومین (علیهم السلام) از دور یا نزدیک.

۹ ـ غسل روز عید غدیر.

ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء به جا آورند.

مسأله ۶۵۲

انسان با غسلهای مستحبّی که در مسأله «۶۵۰» ذکر شد ، می تواند کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد ، و امّا غسلهایی که رجاءً به جا آورده می شود از وضو کفایت نمی کند.

مسأله ۶۵۳

اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد ، و به نیّت همه یک غسل به جا آورد کافیست.

تیمّم

[تیمم بدل از وضو و غسل]

اشاره

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اوّل از موارد تیمّم

اشاره

(اوّل) آن که تهیّه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۴

اگر انسان در آبادی باشد ، باید برای تهیّه آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود ، و اگر در بیابان باشد در زمینی که پست و بلند است به اندازه پرتاب یک تیر که در زمان قدیم با کمان پرتاب می کردند ، و در زمین هموار به اندازه پرتاپ دو تیر جستجو کند ، و بنابر احتیاط واجب جستجو در تمام دایره ای باشد که مرکزش مبدأ طلب و شعاعش به اندازه پرتاب تیر باشد.

مسأله ۶۵۵

اگر بعضی از اطراف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد در طرف هموار به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که پست و بلند است به اندازه پرتاب یک تیر به نحو مذکور در مسأله قبل جستجو کند.

مسأله ۶۵۶

در هر طرفی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد آب نیست ، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۷

کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیّه آب وقت دارد ، اگر یقین یا حجّت شرعیّه دارد در محلّی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست ، در صورتی که حرج و ضرر نیست باید برای تهیّه آب برود ، و اگر گمان دارد آب هست هر چند گمان او قوی باشد ، تا به حد اطمینان نرسیده رفتن لازم نیست ولی احوط است.

مسأله ۶۵۸

لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود ، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد ، و همچنین اگر آن شخص ثقه باشد و ظن بر خلاف قول او نباشد ، اگر چه از گفته او اطمینان پیدا نشود ، و در هر دو صورت رفتن یک نفر از طرف چند نفر کفایت می کند.

مسأله ۶۵۹

اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود ، یا در منزل ، یا در قافله آب هست ، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین یا اطمینان پیدا کند و یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله ۶۶۰

اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند ، و تا وقت نماز همان جا بماند ، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده ، احتیاط واجب آن است که به جستجوی قبل از وقت نماز اکتفا نکند ، مگر این که نزد یک دخول وقت باشد که درک فضیلت اوّل وقت بشود.

مسأله ۶۶۱

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند ، چنانچه احتمال دهد که در آن محل آبی پیدا شده احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲

اگر وقت نماز تنگ باشد یا از دزد و درنده بر جان خود یا مالی که مورد اعتنا بحسب حال اوست بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که تحمّل آن حرجی باشد ، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۳

اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود ، معصیت کرده ولی نمازش با تیمّم صحیح است ، هر چند بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد ، و بنابر احتیاط مستحب قضای نماز را هم به جا آورد.

مسأله ۶۶۴

کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند ، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد ، چنانچه وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۶۶۵

اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده ، در صورتی که وقت باقی باشد ، باید وضو گرفته و نماز را دوباره به جا آورد ، و در غیر این صورت نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۶

کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است ، اگر بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته ، باید نماز را اعاده نماید ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا لازم نیست.

مسأله ۶۶۷

اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضو داشته باشد ، و بداند یا حجّت شرعیّه ای ـ مانند اطمینان و غیر آن ـ داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد ، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه دارد و برایش

حرج و ضرر نباشد ،نباید آن را باطل نماید ، ولی می تواند با عیال خود نزدیکی کند اگر چه بداند که از غسل متمکّن نخواهد شد.

مسأله ۶۶۸

اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا حجّت شرعیّه ای داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّه آب برای او ممکن نیست یا نمی تواند وضو بگیرد ، چنانچه بتواند بدون ضرر و حرج وضوی خود را نگه دارد احتیاط مستحب این است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۹

کسی که فقط به مقدار وضو یا غسل آب دارد و می داند یا حجّت شرعیّه ای دارد که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند ، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن جایز نیست ، و احتیاط مستحب این است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۰

کسی که می داند یا حجّت شرعیّه ای دارد که آب پیدا نمی کند ، بعد از داخل شدن وقت نماز بدون ضرر و حرج جایز نیست وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد ، ولی نمازش با تیمّم صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۱

اگر به واسطه ناتوانی یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها ، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد ، دسترسی به آب نداشته باشد باید تیمّم کند ، و همچنین است اگر تهیّه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که تحمّلش برای شخص میسّر نباشد.

مسأله ۶۷۲

اگر برای کشیدن آب از چاه ، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید ، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیّه کند ، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند ، ولی اگر تهیّه آنها به قدری پول می خواهد که در صورت پرداخت آن به عسر و حرج می افتد ، واجب نیست تهیّه نماید.

مسأله ۶۷۳

اگر ناچار شود که برای تهیّه آب قرض کند ، باید قرض نماید ، ولی کسی که می داند یا اطمینان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد ، جایز نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۴

اگر کندن چاه حرجی نباشد باید برای تهیّه آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۵

اگر کسی مقداری آب بی منّت به او ببخشد ، باید قبول کند.

سوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۶

اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد ، یا بترسد که مرض یا عیبی در او پیدا شود ، یا مرضش طول بکشد ، یا شدّت کند ، یا به سختی معالجه شود ، باید تیمّم نماید ، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد ، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۷

لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد ، بلکه همین اندازه که بترسد آب برای او ضرر دارد و آن ترس در نظر مردم به جا باشد ، باید تیمّم کند.

مسأله ۶۷۸

کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد ، باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۷۹

اگر به واسطه یقین یا خوف ضرر تیمّم کند وپیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد ، تیمّم او باطل است ، و اگر بعد از نماز بفهمد و وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند ، و اگر وقت باقی نباشد قضا واجب نیست.

مسأله ۶۸۰

اگر کسی یقین یا اطمینان پیدا کند آب برایش ضرر ندارد ، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد ، و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته ، در صورتی که ضرر به حدّی باشد که اقدام بر آن حرام است ، وضو و غسل باطل است.

چهارم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۱

هرگاه بترسد که در صورت صرف آب در وضو یا غسل ، گرفتار بعضی از مشکلات ذیل می شود ، باید تیمّم نماید:

۱ ـ آن که خودش فعلا یا بعد به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می شود ، یا تحمّلش بر او حرجی است مبتلا شود.

۲ ـ آن که بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ـ آن که بر انسان یا حیوانی که تلف یا بیماری یا بی تابی آنها بر او حرجی باشد بترسد ، و یا در تلف آن حیوان ضرر معتنابه به حسب حال او باشد.

مسأله ۶۸۲

اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد ، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند و نجاست آب برای آنها ثابت است و از آشامیدن آب نجس احتراز دارند داشته باشد ، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد ، و با تیمّم نماز بخواند ، ولی چنانچه آب را برای طفل یا حیوان بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد ، و با آب پاک وضو یا غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۳

کسی که بدن یا لباسش نجس است و مقداری آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند ، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند ، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند ، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۴

اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد ، مثل آن که آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری ندارد باید به جای وضو و غسل تیمّم کند.

هفتم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۵

هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند ، تمام نماز یا مقداری از آن در خارج وقت واقع می شود ، باید تیمّم کند ، مگر این که وقت وضو یا غسل به اندازه تیمّم باشد که در این صورت باید وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۸۶

اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد معصیت کرده ، ولی نماز او با تیمّم صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را هم با وضو یا غسل بخواند.

مسأله ۶۸۷

کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند ، وقت برای نماز او می ماند یا نه باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۸

کسی که به واسطه تنگی وقت تیمّم کرده و بعد از نماز با این که می توانسته وضو بگیرد ولی تا از دست دادن آب وضو نگرفته ، در صورتی که وظیفه اش تیمّم باشد ، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۹

کسی که آب دارد اگر به واسطه تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود ، چنانچه وظیفه اش تیمّم باشد ، احتیاط مستحب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم کند.

مسأله ۶۹۰

اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد یا غسل کند ، و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن مثل اقامه و قنوت بخواند ، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن به جا آورد ، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۱

تیمّم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ و هر چه در عرف او را از اجزای زمین می دانند صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمّم نکند ، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمّم نماید.

مسأله ۶۹۲

تیمّم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است ، و بنابر احتیاط مستحب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته تیمّم ننماید ، و امّا بر مثل سنگ فیروزه و عقیق و مانند اینها تیمّم جایز نیست.

مسأله ۶۹۳

اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ حتّی سنگ گچ و سنگ آهک پیدا نشود ، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمّم نمایـد ، و چنانچه گرد هم پیدا نشود بایـد به گل تیمّم کند ، و اگر گل هم پیدا نشود احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۴

اگر بتوانـد با تکانـدن فرش و مانـند آن ، خاک تهیّه کند ، تیمّم به گرد باطل است ، و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیّه نماید ، تیمّم به گل باطل است.

مسأله ۶۹۵

کسـی که آب نـدارد ، اگر برف یا یـخ داشـته باشد ، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید ، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم با آن صـحیح است ندارد ، احتیاط مستحب آن است که با برف یا یخ ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند و نماز را بخواند ، ولی باید نمازی را که خوانده قضا کند.

مسأله ۶۹۶

اگر بـا خـاک و ریگ چیزی ماننـد کاه که تیمّم به آن باطل اسـت مخلوط شود ، نمی توانـد به آن تیمّم کنـد ، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود ، تیمّم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۷

اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند ، چنانچه ممکن است و حرجی نیست ، باید به خریدن و مانند آن تهیّه نماید.

مسأله ۶۹۸

تیمّم به دیوار گلی صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

مسأله ۶۹۹

چیزی که بر آن تیمّم می کنـد باید پاک باشد ، و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صـحیح است ندارد ، بنابر احتیاط مسـتحب به همان چیز نجس تیمّم نماید و نماز بخواند ، و باید بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۰

اگر یقین داشـته باشـد که تیمّم به چیزی صـحیح است و به آن تیمّم نماید ، بعد بفهمد تیمّم با آن باطل بوده ، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۱

چیزی که بر آن تیمّم می کنـد و مکـان آن چیز بایـد غصبی نباشـد ، پس اگر بر خاک غصبی تیمّم کنـد ، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگـذارد و بر آن تیمّم کنـد ، تیمّم او باطل است ، و امّا غصب نبودن مکان تیمّم کننده در صـحّت تیمّم معتبر نمی باشد.

مسأله ۷۰۲

تیمّم در فضـای غصبی ـ مثـل این که در ملـک خود دست هـا را به زمین بزنـد و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دست ها را به پیشانی بکشد ـ بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۳

تیمّم به چیز غصبی یـا بر چیزی که در ملـک غصبی است هر چنـد ندانـد غصب است ، باطـل است و همچنین در فضای غصبی بنابر احتیاط واجب.

و در صورت فراموشی یا غفلت از غصب صحیح است ، مگر آن که خودش غاصب بوده و از غصب توبه نکرده باشد که تیمّمش بر چیز غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است باطل ، و اگر توبه کرده باشد بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۴

کسی که در جای غصبی حبس است ، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است ، باید با تیمّم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۵

بنابر احتیاط واجب چیزی که بر آن تیمّم می کند ، در صورت امکان باید گردی داشته باشد که بدست بماند و بعد از زدن دست بر آن ، مستحب است دست را بتکاند.

مسأله ۷۰۶

تیمّم به زمین گود و خـاک جـادّه و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است ، و اگر نمک روی آن را گرفته باشـد باطل است.

دستور تیمّم بدل از وضو یا غسل

مسأله ۷۰۷

در تیمّم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است:

(اوّل) نیّت.

(دوم) زدن کف دو دست بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است ، و بنابر احتیاط واجب کف دو دست را با هم بزنند.

(سوم) کشیدن کف هر دو دست به تمـام پیشـانی و دو طرف آن از جـایی که موی سـر می رویـد تا ابروها و بالای بینی ، و احتیاط واجب آن است که دست ها روی ابروها هم کشیده شود.

(چهارم) کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست ، و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۸

احتیاط مستحب آن است که تیمّم را چه بـدل از وضو باشـد و چه بـدل از غسل به این ترتیب به جا آورد: یک مرتبه دست ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد ، و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمّم

مسأله ۷۰۹

اگر مختصری هم از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند ، تیمّم باطل است ، چه عمداً مسح نکند یا مسأله را نداند ، یا فراموش کرده باشد ، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست ، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافیست.

مسأله ۷۱۰

برای آن که یقین کنـد تمام پشت دست را مسـح کرده بایـد مقـداری بالاتر از مـچ را هم مسح نماید ، ولی مسح بین ا نگشـتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۱

پیشانی و پشت دسـتها را بایـد از بالا به پایین مسح نمایـد و کارهای آن را بایـد پشت سـر هم به جا آورد ، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می کند باطل است.

مسأله ۷۱۲

در موقع نیّت بایـد معیّن کند که تیمّم او بدل از غسل است یا بدل از وضو ، و اگر بدل از غسل باشد ، باید آن غسل را معیّن نماید ، و تعیین به نحو اجمال هم ـ مثل این که نیّت کند این تیمّم بدل از آن چیزی است که اوّل بر او واجب شده یا دوم ـ کفایت می کند. و چنانچه یک تیمّم بر او واجب باشـد و قصـد نمایـد که وظیفه فعلی خود را انجام دهـد ، اگر چه در تشـخیص اشـتباه کنـد تیمّمش صحیح است.

مسأله ۷۱۳

در تیمّم در صورت تمکّن ـ بنابر احتیاط مستحب ـ باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشد.

مسأله ۷۱۴

انسان باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد ، و اگر در پیشانی یا پشت دسـتها یا کف دستها مانعی باشد ـ مثل آن که چیزی به آنها چسبیده باشد ـ باید بر طرف نماید.

مسأله ۷۱۵

اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی تواند باز کند ، باید دست را روی آن بکشد ، و نیز اگر کف دست زخم باشـد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتوانـد باز کند ، بنابر احتیاط واجب دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد ، و به پشت دستها هم تیمّم کند.

مسأله ۷۱۶

اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد ، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد ، باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۷

اگر احتمال دهد که در پیشانی یا کف دسـتها یا پشت دستها مانعی هست ، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد ، باید جستجو نمایـد تا یقین یا اطمینان کنـد که مانعی نیست ، بلکه اگر ثقه ای هم خبر دهـد به عـدم آن ، کفایت می کنـد در صورتی که ظن بر خلاف گفته او نباشد.

مسأله ۷۱۸

اگر وظیفه او تیمّم است و نمی تواند تیمّم کند ـ حتّی به گذاشتن دست بر خاک ـ باید کمک بگیرد ، و اگر با کمک هم نمی تواند تیمّم کند ، باید نایب بگیرد ، و کسی که نایب می شود باید او را با دست خود او تیمّم دهد ، و اگر ممکن نباشد باید نایب دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد ، و باید خود او نیّت تیمم کند ، و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت کند .

مسأله ۷۱۹

اگر در بین تیمّم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه ، چنانچه از محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند ، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به جا آورد.

مسأله ۷۲۰

اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمّم کرده یا نه ، در صورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده ، تیمّم او صحیح است ، و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد ، لازم است او را مسح کند ، مگر آن که در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد ، و اگر شک در صحّت مسح دست چپ باشد ، تیمّم او صحیح است.

مسأله ۷۲۱

کسی که وظیفه اش تیمّم است نمی تواند پیش از وقت نماز برای آن نماز تیمّم کند ، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبّی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد ، در صورتی که از زوال عذر تا آخر وقت مأیوس باشد ، می تواند با همان تیمّم نماز بخواند ، و در غیر این صورت محل اشکال است.

مسأله ۷۲۲

کسی که وظیفه اش تیمّم است ، اگر مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت ، در وسعت وقت می تواند با تیمّم نماز بخواند ، ولی اگر مأیوس نباشد باید صبر کند ، اگر عذر بر طرف شد با وضو یا غسل نماز بخواند ، وگرنه در تنگی وقت با تیمّم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۲۳

کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند ، اگر یقین یا اطمینان دارد که عذرش بر طرف می شود ، نمی تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند ، وگرنه می تواند ، ولی اگر بعد عذرش بر طرف شد باید دوباره آنها را با وضو یا غسل به جا آورد.

مسأله ۷۲۴

کسی که نمی توانـد وضو بگیرد یا غسل کنـد ، نافله هایی را که وقت معیّن دارد در صورتی که مأیوس باشـد از زوال عـذر تا آخر وقت ، می تواند با تیمّم بخواند ، و اگر مأیوس نباشد ، احتیاط واجب آن است که آنها را در آخر وقتشان به جا آورد.

مسأله ۷۲۵

کسی که وظیفه اش ـ بنابر احتیاط واجب ـ جمع بین غسل جبیره ای و تیمّم است ، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز حـدث اصـغری از او سـر بزنـد ـ مثـل آن که بول کنـد ـ برای نمازهای بعـد بـدل از غسل ـ احتیاطاً ـ تیمّم کنـد و وضو هم بگیرد ، و چنانچه حدث پیش از نماز باشد ، برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمّم نماید.

مسأله ۷۲۶

اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند ، بعد از بر طرف شدن عذر تیمّم او باطل می شود.

مسأله ۷۲۷

چیزهایی که وضو را باطل می کنـد تیمّم بـدل از وضو را هم باطل می کنـد ، و چیزهایی که غسل را باطل می نمایـد ، تیمّم بـدل از غسل را هم باطل می نماید.

مسأله ۷۲۸

کسی که نمی توانـد غسل کند ، اگر چند غسل بر او واجب باشد ، در صورتی که یکی از آنها غسل جنابت باشد یک تیمّم بدل از غسل جنابت برای همه کفایت می کند ، و اگر غیر از غسل جنابت باشد ، باید بدل هر یک از آنها یک تیمّم بنماید.

مسأله ۷۲۹

کسی که نمی توانـد غسل کنـد ، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد ، باید بدل از غسل تیمّم نماید ، و کسی که نمی تواند وضو بگیرد ، اگر بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد ، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

مسأله ۷۳۰

اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند ، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد ، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمّم کند ، باید وضو بگیرد ،

و اگر نتواند وضو بگیرد ، باید تیمّم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۱

اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید ، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند ، باید بدل از غسل تیمّم نماید ، و احتیاط مستحب آن است که وضو نیز بگیرد ، و همچنین است حکم تیمّم بدل از غسل حدث اکبر غیر از جنابت ـ مانند حیض و نفاس و مس میّت ـ بجز این که وضو هم باید بگیرد.

مسأله ۷۳۲

کسی که باید برای انجام عملی ـ مثل خواندن نماز ـ بدل از وضو و بدل از غسل تیمّم کند ، تیمّم سومی به قصد این که بتواند آن عمل را انجام بدهد لازم نیست ، ولی اگر در تیمّم اوّل نیّت بدل از وضو یا نیّت بدل از غسل نماید و تیمّم دوم را به قصد ما فی الذمّه انجام بدهد ، مطابق با احتیاط است.

مسأله ۷۳۳

کسی که وظیفه اش تیمّم است ، اگر برای کاری تیمّم کند ، تا تیمّم و عذر او باقی است کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می تواند به جا آورد، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میّت یا خوابیدن، تیمّم کرده ، فقط کارهایی را که برای آن تیمّم نموده می تواند انجام دهد.

مسأله ۷۳۴

در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده قضا نماید:

(اوّل) آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(دوم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(سوم)آن که تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد.

(چهارم) آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده است.

(پنجم) آن که می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمّم نماز خوانده است.

«احکام نماز»

اشاره

قبل از ورود در احکام نماز اشاره به دو نکته لازم است:

(اوّل) اهمیت نماز: در قرآن مجید نزدیک به صد مورد از نماز گفتگو شده ، و اشاره به دو مورد آن کافیست:

۱ ـ بعد از آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به مقام نبوّت و رسالت و خلّت اختیار نمود و به کلمات آزمایش و مبتلا کرد و آن حضرت کلمات را اتمام نمود ، به مقام امامت نایل شد ، و آن قدر عظمت مقام امامت ـ بعد از آن همه مقامات ـ در نظرش جلوه کرد که (قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی) (گفت و از برای فرزندان من هم؟) جواب شنید: (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ) (پیمان من به ظالمین نمی رسد) ، و در عظمت نماز همین اندازه بس که آن کس که خداوند متعال برای او مقام امامت را خواست و او برای ذریّه اش مسألت کرد ـ بعد از طی تمام مقامات ـ در جوار خانه خدا از خداوند متعال خواست: (رَب اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصّلوةِ وَ مِنْ ذُرِیّتی) (پروردگارا مرا اقامه کننده نماز قرار بده و ذریّه مرا).

و همچنین بعد از آن که ذرّیه خود را در نزد بیت مسکن داد ، گفت (رَبّنا اِنّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِیّتی بِواد غَیْرِ ذی زَرْع عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرّمِ ، رَبّنا لِیُقِیمُوا الصّلوةَ)پروردگار ما هر آینه من از ذریّه خودم مسکن دادم به بیابان بدون زرع نزد خانه محترم تو ، پروردگارا برای این که اقامه نماز بنمایند.

۲ ـ در قرآن مجید یک سوره به نام مؤمنون است ، و در آن مؤمنان به خصوصیّاتی معرّفی شده اند ، و اوّل خصوصیّتی که به آن ابتدا شده این است که: (الّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ) (آنان که همانا در نمازشان خاشعند) و آخر خصوصیّتی هم که به آن ختم می شود (وَ الّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ) (و آن چنان کسانی که همانها بر نمازهایشان محافظت دارند).

پس افتتاح ایمان و ختم ایمان به نماز است ، و ثمره آن هم این آیه است: (اُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ * اَلّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوسَ هُمْ فیها خالِدُونَ)

و از سنّت همین اندازه بس است که از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: بعد از معرفت خدا چیزی را افضل از این صلوات پنجگانه نمی دانم ، و عدم علم از آن حضرت ، علم به عدم است ، و این روایت بیان کلام خداست ، و خداوند متعال هم در قرآن مجید می فرماید: (ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتّقینَ * اَلّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقیمُونَ الصّلوةَ) بعد از ایمان به غیب اقامه نماز ذکر شده است.

و در عظمت نماز همین اندازه کفایت می کند که جامع تر از نماز بین عبادات عبادتی یافت نمی شود ، زیرا این عبادتی است مشتمل بر عبادت فعلی و بر عبادت قولی ، و عبادت فعلی آن شامل افعال عبادی از رکوع و سجود و قیام و قعود است ، و عبادت قولی آن شامل قرائت و ذکر و جامع جمیع معارف الهیّه از تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل که ارکان اربعه معارف حضرت حق سبحانه و تعالی است ، و مشتمل است بر تمام عبادات ملائکه مقرّبین ، که عدّه ای از آنها عبادتشان در قیام است و عدّه ای در قعود و جمعی در رکوع و جمعی در سجود.

و عناوینی که برای نماز در روایات وارد شده زیاد است که از آن جمله است: «رَأْسُ الدّین ، وَ اخِرُ وَصایا الاَنْبیاءِ ، وَ اَحَب الاَعْمالِ ، وَ خَیْرُ الاَعْمالِ ، وَ قِوامُ الإِسْلامِ ، وَ اِسْتِقْبالُ الرّحْمنِ ، مِنْهاجُ الاَنْبیاءِ ، وَ بِه یَبْلُغُ الْعَبْدُ اِلَی الدّرَجَةِ الْعُلْیا».

(دوم) انسان مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند ، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد ، و متوجّه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند.

و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد ، کبر ، غیبت ، خوردن حرام ، آشامیدن مسکرات ، ندادن خمس و زکاة و بلکه هر معصیتی را ترک کند.

و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد ، مثلا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند ، و کارهایی را که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد ، مثلا انگشتر عقیق به

دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

اشاره

نمازهای واجب شش است:
(اوّل) نماز یومیّه که از آنهاست نماز جمعه.
(دوم) نماز آیات.
(سوم) نماز میّت ، بنابر این که اطلاق نماز بر آن به نحو حقیقت باشد هر چند در هر صورت واجب است.
(چهارم) نماز طواف واجب خانه کعبه.
(پنجم) نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.
(ششم) نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد و شرط در ضمن عقد واجب می شود.

نمازهای واجب یومیّه

اشاره

اشاره

نمازهای واجب یومیّه غیر از جمعه پنج است ، ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت ، مغرب سه رکعت ، عشاء چهار رکعت ، صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۵

در سفر و خوف باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که در محل خود ذکر می شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۶

اگر چوب یا چیزی مانند آن را ـ که شاخص می گویند ـ راست در زمین هموار فرو برند ، صبح که خورشید بیرون می آید ، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالاـ می آید این سایه کم می شود و در شهرهای ما ، در اوّل ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد ، و ظهر که گذشت سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود سایه زیادتر می شود.
بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است ، ولی در بعضی شهرها که گاهی موقع ظهر سایه بکلّی از بین می رود ، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۷

وقت نماز ظهر و عصر ما بین زوال تا غروب آفتاب است ، ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است ، مگر این که از آخر وقت بیش از به جا آوردن یک نماز وقت نباشد که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده ، باید نماز عصر را بخواند و بعد از آن نماز ظهر را قضا کند ، و اگر کسی پیش از این وقت سهواً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است ، و احتیاط واجب آن است که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمّه به جا آورد.

مسأله ۷۳۸

اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود ، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است ، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند ، یعنی نیّت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه تا آخر نماز می خوانم همه نماز ظهر باشد ، و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۳۹

نماز جمعه با امام معصوم (علیه السلام) یا منصوب از قبل آن حضرت واجب تعیینی است ، و در زمان غیبت مکلّف مخیّر است که نماز ظهر بخواند یا ـ با اجتماع شرایط ـ نماز جمعه بخواند ، و احوط نماز ظهر است و افضل نماز جمعه است.

مسأله ۷۴۰

وقت نماز جمعه مضیّق است ، و بنابر احتیاط واجب از اوّل ظهر شرعی ـ پس از احراز آن به یقین یا اطمینان و غیر اینها از امارات دخول وقت ـ تأخیر نیندازد.

وقت نماز مغرب و عشاء

مسأله ۷۴۱

احتیاط واجب آن است که نماز مغرب را از پنهان شدن قرص خورشید تأخیر بیندازند ، تا سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۲

وقت نماز مغرب و عشاء برای مختار تا نیمه شب امتداد دارد ، و امّا برای مضطر به جهت خواب یا فراموشی یا حیض یا غیر اینها تا طلوع فجر صادق امتداد دارد ، و چون نماز عشاء را در صورت تذکّر باید بعد از نماز مغرب خواند ، در صورتی که با التفات قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است ، مگر این که از وقت بیش از مقدار ادای نماز عشاء نمانده باشد ، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۴۳

اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است ، و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۴

اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهواً مشغول نماز عشاء شود ، و در بین نماز ملتفت شود که اشتباه کرده ، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است ، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند ، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است ، باید نماز را بهم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشاء را به جا آورد.

مسأله ۷۴۵

آخر وقت نماز عشاء برای مختار نصف شب است ، و بنابر احتیاط واجب شب را از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کند نه تا اوّل آفتاب.

مسأله ۷۴۶

اگر عمداً نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند ، احوط آن است که تا قبل از اذان صبح بدون این که نیّت ادا و قضا کند آن نماز را به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۷

نزدیك اذان صبح از طرف مشرق ، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اوّل گویند ، و موقعی که آن سفیده پهن شد ، فجر دوم و اوّل وقت نماز صبح است ، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب طلوع می کند.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۸

موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده است ، یا دو مرد عادل یا شخصی که مورد وثوق باشد و ظن بر خلاف قول او نباشد ، به داخل شدن وقت خبر دهند ، یا کسی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد برای اعلام دخول وقت اذان بگوید.

مسأله ۷۴۹

اگر به واسطه عذرهای عمومی ـ مانند ابر یا غبار ـ یا عذرهای شخصی ـ مانند نابینایی و یا بودن در زندان ـ نتواند اوّل وقت به داخل شدن وقت یقین یا حجّت شرعیّه ای پیدا کند ، باید نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا حجّت شرعیّه ای پیدا کند که وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۰

اگر به یکی از راه های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده ، نماز او باطل است ، و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده است.
و اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود ، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۱

اگر انسان ملتفت نباشد که باید با ثابت شدن دخول وقت مشغول نماز شود ، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده ، نماز او صحیح است ، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت ، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده ، نمازش باطل است.

مسأله ۷۵۲

اگر یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود ، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه ، نماز او باطل است ، ولی اگر در بین نماز یقین یا اطمینان داشته باشد که وقت داخل شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه ، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۳

اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسطه به جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود ، باید آن مستحب را به جا نیاورد ، مثلا اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود ، باید قنوت را نخواند.

مسأله ۷۵۴

کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد ، نماز او ادا است ، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۵

کسی که مسافر نیست ، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند ، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند ، و همچنین کسی که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت وقت دارد ، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عشاء را بخواند و بعد مغرب را ، و احتیاط واجب آن است که مغرب را به نیّت ما فی الذمّه بدون قصد ادا و قضا به جا آورد.

مسأله ۷۵۶

کسی که مسافر است ، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند ، و همچنین مسافری که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و اگر به آن اندازه هم وقت ندارد ، ولی می تواند

بـا خوانـدن نماز عشاء ، یک رکعت از مغرب را قبل از نصف شب درک کنـد بایـد اوّل عشاء را بخوانـد و بعـد مغرب را فوراً به جا آورد ، و اگر کمتر از این وقت دارد باید عشاء را بخواند و بعد مغرب را به جا آورد ، و احتیاط واجب آن است که آن را به قصد ما فی الذمّه بدون قصد ادا و قضا بخواند ، و چنانچه بعد از خواندن عشاء معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است ، نماز مغرب اداست و باید فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۷۵۷

مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند ، و راجع به آن خیلی سفارش شده است ، و هر چه به اوّل وقت نزدیک تر باشد بهتر است ، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد ، مثل آن که صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۸

هر گاه انسان عـذری دارد که اگر بخواهـد در اوّل وقت نماز بخوانـد ناچار است با تیمّم نماز بخوانـد ، چنانچه بدانـد عذر او تا آخر وقت باقی است ، می توانـد در اوّل وقت نماز بخوانـد ، ولی اگر احتمال دهـد که عـذر او از بین می رود باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود ، و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز بخواند ، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند واجبات نماز را انجام دهد ، بلکه اگر برای مستحبّات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت وقت دارد ، می تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبّات به جا آورد.

و در عـذرهای دیگر غیر از موارد تیمّم ، اگر آن عـذر تقیّه باشـد جـایز است اوّل وقت نمـاز بخوانـد و اعاده لازم نیست هر چنـد در اثنای وقت عـذرش بر طرف شود ، و در غیر تقیّه اگر احتمال بدهـد که عـذر او باقی باشـد ، جایز است اوّل وقت نماز بخواند ، ولی چنانچه در اثنای وقت عذرش بر طرف گردد ، لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۵۹

کسـی که مسائـل نماز و شـکّیات و سـهویّات را نمی دانـد و احتمال می دهـد که یکی از اینها در نماز پیش آیـد و مبتلا به مخالفت تکلیف الزامی یا احتیاط لازم شود ، بنابر احتیاط بایـد برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد ، ولی اگر اطمینان دارد که نمـاز را به طور صـحیح تمـام می کنـد ، می توانـد در اوّل وقت مشـغول نمـاز شود ، پس اگر در نمـاز مسـأله ای که حکم آن را نمی دانـد پیش نیایـد ، نماز او صـحیح است ، و اگر پیش آید جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید و نماز را تمام کند ، ولی باید بعد از نماز مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند ، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

مسأله ۷۶۰

اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند ، در صورتی که ممکن است باید اوّل دین خود را بدهد ، بعد نماز بخواند ، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند ، مثل آن که ببیند مسجد نجس است ، بایـد اوّل مسـجد را تطهیر کنـد بعـد نماز بخوانـد ، و چنانچه در هر دو صورت اوّل نماز بخواند معصـیت کرده ، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۱

انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند ، و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند ، باطل است.

مسأله ۷۶۲

اگر به نیّت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است ، نمی تواند نیّت را به نماز عصر برگرداند ، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند ، و همین طور است در نماز مغرب و عشاء.

مسأله ۷۶۳

اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه ، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند ، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز آفتاب غروب می کند و برای یک رکعت هم وقت باقی نیست ، باید به نیّت نماز عصر نماز را تمام کند ، و بنا بگذارد که نماز ظهر را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۴

اگر در بین نماز عصر یقین یا اطمینان کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیّت را به نماز ظهر برگرداند ، چنانچه قبل از آن که عملی انجام داده باشد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده باید بقیّه نماز را به نیّت نماز عصر بخواند و نمازش صحیح است ، و همچنین در صورتی که آنچه را انجام داده رکن نباشد ، ولی در این صورت باید قرائت و ذکری را که به قصد نماز ظهر آورده بوده دوباره به قصد نماز عصر بیاورد ، و احتیاط مستحب آن است که در این دو صورت نماز را به نیّت عصر تمام کند و دوباره اعاده نماید ، و اگر آنچه را آورده رکعت یا رکوع یا دو سجده باشد باید نماز عصر را اعاده نماید.

مسأله ۷۶۵

اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز به مقدار یک رکعت هم وقت برای نماز عشاء باقی نمی ماند ، باید به نیّت عشاء نماز را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده ، و اگر به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت دارد ، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند ، بعد نماز عشاء را بخواند.

مسأله ۷۶۶

اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه ، در وسعت وقت نمازش باطل است ، و باید نماز مغرب و عشاء را بخواند ، و همچنین است اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد ، و چنانچه وقت کمتر از این است نماز عشاء صحیح و باید آن را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۷

اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند ، و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است ، نمی تواند نیّت را به آن نماز برگرداند ، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند ، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است ، نمی تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۸

برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا ، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۶۹

اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد ، انسان می تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضا برگرداند ، ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضا ممکن باشد ، مثلا اگر مشغول نماز ظهر است ، در صورتی می تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحبّ

مسأله ۷۷۰

نمازهای مستحبّی زیاد است ، و آنها را نافله گویند ، و بین نمازهای مستحبّی به خواندن نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده ، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت می باشند ، که هشت رکعت آن نافله ظهر ، و هشت رکعت نافله عصر ، و چهار رکعت نافله مغرب ، و دو رکعت نافله عشاء ، و یازده رکعت نافله شب ، و دو رکعت نافله صبح می باشد ، و چون دو رکعت نافله عشاء را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند ، یک رکعت حساب می شود.
و در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر ، چهار رکعت اضافه می شود ، و بنابر مشهور بهتر آن است که شش رکعت آن وقت انبساط خورشید ، و شش رکعت وقت ارتفاع خورشید ، و شش رکعت قبل از زوال ، و دو رکعت وقت زوال خوانده شود.

مسأله ۷۷۱

از یازده رکعت نافله شب ، هشت رکعت آن باید به نیّت نافله شب ، و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع ، و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود ، و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا ذکر شده است.

مسأله ۷۷۲

نمازهای نافله را می شود نشسته خواند ، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند ، مثلا کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند ، بهتر است شانزده رکعت بخواند ، و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند ، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۳

نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند ، و خواندن نافله عشاء به قصد رجاء مانعی ندارد.

وقت نافله های یومیّه

مسأله ۷۷۴

نـافله نمـاز ظهر پیش از نماز ظهر خوانـده می شود و وقت آن از اوّل ظهر است ، و بنابر احتیاط واجب انتهاء آن موقعی است که آن مقـدار از سـایه شـاخص که بعـد از ظهر پیـدا می شود به انـدازه دو هفتم آن شود ، مثلا اگر درازای شاخص هفت وجب باشـد ، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید ، بنابر احتیاط آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۵

نافله نماز عصـر پیش از نماز عصر خوانده می شود ، و وقت آن بنابر احتیاط واجب تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعـد از ظهر پیـدا می شود به چهـار هفتم آن برسـد ، و چنانچه بخواهـد نافله ظهر یا نافله عصـر را بعـد از وقت آنها بخوانـد ، احتیاط واجب آن است که نافله ظهر را بعد از نماز ظهر ، و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند ، و نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۶

وقت نافله نماز مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است ، و تا آخر وقت نماز مغرب امتداد دارد ، و احتیاط مستحب آن است که تا سرخی طرف مغرب که بعـد از غروب کردن آفتاب پیدا می شود از بین نرفته بخواند ، و اگر بعد از زوال آن خواند ، نیّت ادا و قضـا نکند.

مسأله ۷۷۷

وقت نافله نماز عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است ، و بهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۸

وقت نافله نماز صـبح بنابر احتیاط واجب بعد از فجر اوّل است تا وقتی که سـرخی طرف مشرق پیدا شود ، و بعد از پیدا شدن سرخی طرف مشـرق اگر خواست بخواند ، بعد از نماز صبح بخواند ، و نیّت ادا و قضا نکند ، و کسی که نماز شب می خواند می تواند بعد از نافله شب بلافاصله نافله صبح را بخواند.

مسأله ۷۷۹

وقت نماز شب بنابر مشهور از نصف شب است تا اذان صبح ، ولی بعید نیست که وقت آن مابین اوّل شب تا اذان صبح باشد ، و بعد از نصف شب تا اذان صبح وقت فضیلت آن باشد ، و افضل آن است که در ثلث آخر شب خوانده شود.

مسأله ۷۸۰

بنابر مشهور که وقت نافله شب از نصف شب است ، مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند می تواند آن را در اوّل شب بخواند ، هر چند بعید نیست که برای غیر آن دو هم جایز باشد چنانچه در مسأله قبل گذشت.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۱

نماز غفیله ، از نمازهای مستحبّی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می شود.

و در رکعت اوّل آن بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:

(وَ ذَا النّونِ اذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَن اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظّلُماتِ اَنْ لا اِلهَ اِلا اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجّیْناهُ مِنَ الْغَم وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ)

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

(وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها اِلا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَر وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٔ اِلا یَعْلَمُها وَ لا حَبّهٔ فِی ظُلُماتِ الاَرْضِ وَ لا رَطْب وَ لا یابِس اِلا فِی کِتاب مُبِین)

و در قنوت آن بگویند: «اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَیْبِ الّتِی لا یَعْلَمُها اِلا اَنْتَ اَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمّد وَ آلِ مُحَمّد وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَ کَذا ...» و به جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند ، و بعد بگویند: «اَللّهُم اَنْتَ وَلِی نِعْمَتِی وَ الْقادِرُ عَلی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حاجَتِی فَأَسْأَلُکَ بِحَق مُحَمّد وَ آلِ مُحَمّد عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السّلامُ لَمّا قَضَیْتَها لِی»

احکام قبله

مسأله ۷۸۲

مکانی که خانه کعبه در آن می باشد ، قبله است و باید رو به آن نماز خواند ، ولی کسی که دور است ، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافیست ، و همچنین است کارهای دیگری ـ مانند سر بریدن حیوانات ـ که باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۳

کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند ، باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد ، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۴

کسی که باید نشسته نماز بخواند ، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۵

کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند ، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد ، و اگر ممکن نیست ، باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد ، و اگر این را هم نتواند ، باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶

نماز احتیاط و سجده و تشّهد فراموش شده و سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده به جا آورده می شود باید رو به قبله باشد ، و در غیر این مورد ـ بنابر احتیاط مستحب ـ سجده سهو را نیز رو به قبله به جا آورد.

مسأله ۷۸۷

نماز مستحبّی را در حال استقرار بر زمین ، باید رو به قبله خواند ، ولی در حال راه رفتن و سواری لازم نیست رو به قبله باشد ، هر چند به نذر واجب شده باشد.

مسأله ۷۸۸

کسی که می خواهد نماز بخواند ، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا اطمینان به قبله پیدا کند ، یا دو عادل یا کسی که مورد وثوق است و ظن بر خلاف گفته او نیست به قبله خبر دهد ، و همچنین می تواند به قبله بلد مسلمین در نمازشان و قبورشان عمل کند ، و اگر اینها نبود باید در شناسایی قبله کوشش کند و به گمانی که از راه های دیگر پیدا می شود عمل نماید ، هر چند آن گمان از گفته کافر یا فاسقی که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد حاصل شود.

مسأله ۷۸۹

کسی که گمان به قبله دارد ، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند ، نمی تواند به گمان خود عمل نماید ، مثلا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند ، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۰

اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد ، یا با این که کوشش کرده گمانش به طرفی نمی رود ، نماز خواندن به یک طرف کفایت می کند ، و احتیاط مستحب آن است که در وسعت وقت چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۹۱

اگر یقین یا چیزی که در حکم یقین است یا گمان پیدا شود که قبله در یکی از دو طرف است ، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۲

کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند ، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود ، احتیاط مستحب آن است که نماز اوّل را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۳

کسی که یقین یا آنچه در حکم یقین است به قبله ندارد ، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد ، مثلا بخواهد سر حیوانی را ببُرد ، در صورتی که می تواند تأخیر بیندازد تا قبله را پیدا کند ، بنابر احتیاط واجب تأخیر بیندازد ، و اگر نتواند یا تأخیر برای او حرجی است ، می تواند به گمان عمل نماید ، و اگر گمان ممکن نیست ، چنانچه کشتن آن حیوان ضرورت دارد ـ مثل آن که اگر تأخیر بیندازد می میرد ـ به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۴

مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند ، و احتیاط مستحب آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۵

زن بایـد در موقع نماز تمام بـدن حتّی سـر و مو را بپوشاند ، و احتیاط مسـتحب آن است که کف پاها را هم بپوشاند ، ولی پوشاندن صورت به مقـداری که در وضو شسـته می شود و دسـتها تـا مـچ و روی پاها تا مـچ پا لازم نیست ، امّا برای آن که اطمینان کنـد که مقدار واجب را پوشانده است ، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۶

موقعی که انسان قضای سـجده و تشـهّد فراموش شده و سجده سهوی که برای قضای تشهّد فراموش شده به جا می آورد ، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند ، و احتیاط مستحب آن است که در موقع به جا آوردن سجده سهو در غیر این مورد نیز خود را بپوشاند.

مسأله ۷۹۷

اگر انسان عمـداً یا از روی ندانسـتن ـ در صورتی که در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد ـ در نماز عورتش را نپوشاند ، نمازش باطل است.

مسأله ۷۹۸

اگر شـخص در بین نماز بفهمـد که عورت او پیـداست ، بایـد فوراً آن را بپوشانـد ، و بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کنـد و دوباره اعاده نمایـد ، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده ، نمازش صـحیح است ، و همچنین است اگر در اثنای نماز بفهمد که قبلا عورتش پیدا بوده ، در صورتی که فعلا پوشیده باشد.

مسأله ۷۹۹

اگر لبـاس در حال ایسـتادن عورت را می پوشانـد ولی ممکن است در حال دیگر ـ مثلا در حال رکوع یا سـجود ـ نپوشانـد ، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود به وسـیله ای آن را بپوشاند ، نماز او صـحیح است ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۰

انسـان می توانـد در حـال نمـاز خود را بـا علف و برگ درختـان بپوشانـد ، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که وقتی خود را بـا اینها بپوشاند که چیز دیگر نداشته باشد.

مسأله ۸۰۱

اگر چیزی غیر از گل ندارد که عورت خود را با آن بپوشاند ، بنابر احتیاط واجب بین نماز اختیاری با پوشاندن عورت به گل و نماز اضطراری عریان جمع کند.

مسأله ۸۰۲

اگر چیزی نـدارد که در نماز خود را با آن بپوشانـد ، چنانچه احتمال دهد که تا آخر وقت پیدا می کند ، احتیاط مسـتحب آن اسـت که نماز خود را تأخیر بینـدازد ، و اگر چیزی پیـدا نکرد ، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخوانـد ، و می توانـد هم نماز خود را بخواند ، و اگر تا آخر وقت چیزی پیدا نکرد نماز او صحیح است ، و اگر پیدا کرد اعاده کند.

مسأله ۸۰۳

کسی که می خواهد نماز بخواند ، اگر برای پوشاندن عورت خود حتّی گل و لجن نداشته باشد ، در صورتی که ناظر محترم عورت او را نمی بینـد ، ایسـتاده نماز بخواند و بنابر احتیاط واجب دست را بر عورت خود بگذارد ، و باید رکوع و سـجود را با اشاره به جا آورد ، و بنابر احتیاط واجب اشاره سجود را بیشتر نماید.
و اگر به گونه ای است که نـاظر محترم او را می بینـد ، بایـد نشسـته نمـاز بخوانـد و رکوع و سـجود را بـا اشاره به جا آورد ، و بنابر احتیاط واجب اشاره سجود را بیشتر نماید.

شرایط لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۴

لباس نمازگزار شش شرط دارد:
(اوّل) آن که پاک باشد.
(دوم) آن که مباح باشد.
(سوم) آن که از اجزاء مردار نباشد.
(چهارم) آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.
(پنجم و ششم) آن که اگر نمازگزار مرد است لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد ، و تفصیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

«شرط اوّل»

مسأله ۸۰۵

لباس نمازگزار باید پاک باشد ، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۶

کسی که از روی تقصیر نمی دانـد بـا بـدن یـا لباس نجس نماز باطل است ، اگر با بـدن یا لباس نجس نماز بخوانـد ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۷

اگر به واسطه ندانستن مسأله ، نجس بودن چیز نجسی را ندانـد ـ مثل آن که ندانـد عرق کافر غیر کتابی نجس است ـ و با آن نماز بخواند ، در صورتی که جاهل مقصّر باشد ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸

اگر ندانـد که بـدن یا لباسـش نجس است و بعـد از نماز بفهمـد نجس بوده ، نمازش صـحیح است ، و بنابر احتیاط مستحب اگر در وقت بفهمد اعاده کند.

مسأله ۸۰۹

اگر فراموش کند که بدن یا لباسـش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید ، نماز را دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۰

کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نمـاز بـدن یـا لباسـش نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخوانـد ملتفت شود که نجس شـده ، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشـیدن بـدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن ، نماز را بهم نمی زنـد باید در بین نماز بـدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید ، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد ، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز بهم می خورد ، یا اگر لباس را بیرون آورد عورتش برهنه می ماند ، نمازش باطل بوده ، و باید دوباره با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۱

کسی که در تنگی وقت مشغول نمـاز است ، اگر در بین نمـاز لبـاس او نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نمـاز را با نجاسـت بخوانـد بفهمـد که نجس شـده ، یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشـیدن یـا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس مقـدور است و نماز را بهم نمی زنـد ، بایـد لباس را آب بکشـد ، یا عوض کنـد ، یـا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانـده لبـاس را بیرون آورد و نمـاز را تمـام کنـد ، امّا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی تواند آب بکشد یا عوض کند ، احتیاط واجب آن است که با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۸۱۲

کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز بدن او نجس شود ، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده ، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی زند ، بدن را آب بکشد ، و اگر نماز را بهم می زند ، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۳

کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر نجاست سابقه آن ندارد ، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده ، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۴

اگر لباس را آب بکشد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر پاکی آن پیدا شود و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۵

اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست ، مثلا یقین کند که خون پشه است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۶

اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست ، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است ، مثلا یقین کند خون زخم و دمل است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۷

اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد ، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است ، ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند ، غسل و نمازش باطل است ، مگر این که طوری باشد که به غسل نمودن ، بدن هم پاک شود ـ مثل این که با آب معتصم غسل کند ، یعنی آبی که به ملاقات با نجس نجس نشود ، مانند آب کر و جاری ـ و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد ، و پیش از آن که آن جا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند ، وضو و نمازش باطل می باشد ، مگر این که طوری باشد که به وضو گرفتن ، اعضای وضو نیز پاک شود ، مثل این که با آب معتصم وضو بگیرد.

مسأله ۸۱۸

کسی که یک لباس دارد ، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد ، بنابر احتیاط باید بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند ، مگر این که نجاست بدن کمتر از نجاست لباس باشد ، یا نجاست بدن یک مرتبه

شستن و نجاست لباس دو مرتبه شستن لازم داشته باشد ، که در این دو صورت لازم است تطهیر لباس را مقدّم بدارد.

مسأله ۸۱۹

کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد ، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۰

کسی که دو لباس دارد ، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدامیک آنها است ، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند ، مثلا اگر می خواهد نماز ظهر و عصر بخواند ، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند ، ولی اگر وقت تنگ است با یکی از آن دو نماز بخواند ، و بعد از وقت با لباس دیگر یا لباس پاک نماز را به جا آورد.

«شرط دوم»

مسأله ۸۲۱

لباس نمازگزار که به آن ستر عورت می شود باید مباح باشد ، و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، یا این که در یاد گرفتن حرمت پوشیدن لباس غصبی کوتاهی کرده ، اگر عمداً به آن عورت خود را بپوشاند و نماز بخواند، نمازش باطل است، ولی چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی پوشاند و همچنین چیزهایی که فعلا نمازگزار آنها را نپوشیده ، مانند دستمال بزرگ ، یا لنگی که در جیب گذاشته شده ـ اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانید ـ در صورتی که به حرکات نماز گزار حرکت نکند، غصبی بودن آنها موجب بطلان نماز نمی شود، هر چند احتیاط در ترک است، ولی اگر به حرکات نمازگزار حرکت کند نماز با آن محل اشکال است. وهمچنین است چیزهایی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی به آنها ستر عورت نکرده است.

مسأله ۸۲۲

کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، ولی نمی داند ستر عورت با آن نماز را باطل می کند ، اگر عمداً با آن در حال نماز عورت خود را بپوشاند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۳

اگر نداند که لباس او غصبی است و با آن ستر عورت کند و نماز بخواند ، نمازش صحیح است ، و همچنین در صورتی که فراموش کند و خود غاصب نباشد ، و امّا اگر غاصب فراموش کند که غصب کرده و با لباس غصبی ستر عورت کند و نماز بخواند ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است ، و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۲۴

اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد ، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون این که موالات ـ یعنی پی درپی بودن نماز ـ بهم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد ، باید آن را بیرون آورد ، و اگر

چیز دیگری عورت او را نپوشانده ، یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد ، یا اگر بیرون آورد پی درپی بودن نماز بهم می خورد ، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند ، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند ، و اگر به این مقدار هم وقت ندارد ، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان ـ که در مسأله«۸۰۳» گذشت ـ نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۵

اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی هر چند ساتر عورت باشد ، نماز بخواند ، یا مثلا برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۶

اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد ، حکم نماز خواندن در آن لباس حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۲۷

لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد ـ یعنی اگر رگش را بُبرند خون از آن جستن می کند ـ نباشد ، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیّه کند ، بنابر احتیاط واجب با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۲۸

هرگاه چیزی از مردار ـ مانند گوشت و پوست آن که روح داشته ـ همراه نمازگزار باشد ، اگر چه لباس او نباشد ، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۹

اگر چیزی از مردار حلال گوشت ـ مانند مو و پشم که روح ندارد ـ همراه نمازگزار باشد ، یا با لباسی که از آنها تهیّه کرده اند نماز بخواند ، نمازش صحیح است.

«شرط چهارم»

مسأله ۸۳۰

لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد ، و اگر مویی از آن هم بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۱

اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت ـ ماننـد گربه ـ بر بـدن یا لباس نمازگزار باشد ، چنانچه تر باشد نماز باطل است ، و اگر خشک شده و عین آن بر طرف شده باشد ، نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۲

اگر مو و عرق و آب دهان یا بینی کسـی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، اشکال ندارد ، و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۳

اگر شک داشـته باشـد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت ـ چه در مملکت اسـلامی تهیّه شده باشد ، چه در غیر آن ـ نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۳۴

نماز خواندن با صدف و آنچه از آن ساخته می شود ، مانند تکمه صدفی جایز است.

مسأله ۸۳۵

پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد ، و احتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسأله ۸۳۶

اگر با لباسـی که نمی دانـد یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخوانـد ، اعاده بر او لازم نیست ، هر چنـد احتیاط مستحب آن است که اعاده نماید ، و همچنین در صورتی که جاهل قاصر به حکم باشد.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۳۷

پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام ، و نماز با آن باطل است ، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۸

پوشـیدن طلاـ ، مثـل آویختن زنجیر طلاـ به گردن و بسـتن سـاعت مچی طلا به دست و عینک طلا گذاشـتن و انگشتر طلا به دسـت کردن و مانند اینها بر مرد حرام ، و نماز خواندن با آنها باطل است ، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۹

اگر مردی ندانـد یا فراموش کنـد که مثلا انگشتر یا لباس او از طلا است ، یا شک داشـته باشد و با آن نماز بخواند ، نمازش صـحیح

است.

«شرط ششم»

مسأله ۸۴۰

لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب مثل عرقچین و بند شلوار ، و در غیر نماز هم پوشیدن لباسی که ابریشم خالص باشد برای مردان حرام است.

مسأله ۸۴۱

اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد ، پوشیدن آن بر مرد حرام ، و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۲

لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر ، پوشیدن آن جایز و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۳

دستمال ابریشمی و مانند آن ، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد ، و نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۸۴۴

پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵

پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف در حال ناچاری مانعی ندارد ، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری تا آخر وقت غیر از اینها ندارد ، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۶

اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از اجزاء مردار تهیّه شده ، لباس دیگری تا آخر وقت ندارد ، و ناچار نیست لباس بپوشد ، باید به دستوری که برای برهنگان در مسأله «۸۰۳» ذکر شد ، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۷

اگر غیر از لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت تهیّه شده لباس دیگری تا آخر وقت ندارد ، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد ، می تواند با همان لباس نماز بخواند ، و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز را به جا آورد.

مسأله ۸۴۸

اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف لباس دیگری تا آخر وقت نداشته باشد ، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد ، باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد ، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹

اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند ، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیّه نماید ، ولی اگر تهیّه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است ، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد ، تهیّه آن لازم نیست ، و می تواند به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز بخواند ، یا تحمّل ضرر کند و با ساتر نماز بخواند.

مسأله ۸۵۰

کسی که لباس ندارد ، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد ، چنانچه قبول کردن آن برای او حرجی نباشد باید قبول کند ، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او حرجی نیست ، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۱

پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست ، در صورتی که موجب هتک حرمت او ، یا موجب شهرت و انگشت نما شدنش بشود حرام است ، و اگر با آن در نماز ستر عورت کند بعید نیست که حکمش حکم لباس غصبی باشد که در مسأله «۸۲۱» گذشت.

مسأله ۸۵۲

اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد ، در صورتی که زی ـ پوشش ـ خود قرار دهد ، بنابر احتیاط حرام است ، و ستر عورت با آن در نماز بنابر احتیاط موجب بطلان است.

مسأله ۸۵۳

کسی که باید خوابیده نماز بخواند ، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد ، نماز در آن جایز نیست ، و همچنین اگر تشکش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد و به خود بپیچد ، و اگر نجس باشد یا ابریشم یا طلاباف و نمازگزار مرد باشد ، بنابر احتیاط واجب در آن نماز نخواند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۴

در سه صورت که تفصیل آنها خواهد آمد ، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد ، نماز او صحیح است.

(اوّل) آن که به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست ، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

(دوم) آن که بـدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد ، و اندازه درهم ـ از جهت عفو خونِ کمتر از آن در نماز ـ تقریباً به مقدار بند سرانگشت سبّابه (شهادت) می باشد.

(سوم) آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشـد ، نماز او صـحیح است ، و آن صورت این است که متنجّس از لباسـهای کوچک باشد مانند جوراب و عرقچین.

و احکام این چهار صورت به تفصیل در مسائل بعد می آید.

مسأله ۸۵۵

اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد ، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای نوع مردم مشـقّت داشته باشد ، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است ، می تواند با آن خون نماز بخواند ، و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۶

اگر خون بریـدگی و زخمی که بزودی خوب می شود و شسـتن آن برای نوع مردم آسـان است در بـدن یـا لبـاس نمازگزار باشـد و کمتر از درهم نباشد و با آن نماز بخواند ، نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۷

اگر جایی از بـدن یا لباس که با زخم فاصـله دارد به رطوبت زخم نجس شود ، جایز نیست با آن نماز بخوانـد ، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولا به رطوبت زخم آلوده می شود ، به رطوبت آن نجس شود ، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۵۸

اگر از بواسـیری که دانه های آن بیرون نباشـد یا زخمی که توی دهان و بینی وماننـد اینها است خونی به بـدن یا لباس برسد ، ظاهر این است که می توانـد با آن نماز بخوانـد ، و امّا خون بواسـیری که دانه های آن بیرون است بدون اشـکال نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۵۹

کسـی که بـدنش زخم است ، اگر در بـدن یا لباس خود خونی ببینـد که به مقدار درهم یا بیشتر از آن است و نداند از زخم است یا خون دیگر ، جایز نیست با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۶۰

اگر چنـد زخم در بـدن باشد و به طوری نزدیک هم باشـند که یک زخم حساب شود ، تا وقتی همه خوب نشده اند نماز خواندن با خون آنها اشـکال ندارد ، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود ، هر کدام که خوب شد باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن در صورتی که از یک درهم کمتر نباشد آب بکشد.

مسأله ۸۶۱

اگر سر سوزنی خون حیض یـا سـگ یـا خوک یا کافر غیر کتابی یا مردار یا حیوان حرام گوشت در بـدن یا لباس نمازگزار باشـد ، نمـاز او باطـل است ، و بنـابر احتیـاط واجب خون نفـاس و اسـتحاضه نیز چنین است ، ولی خونهـای دیگر مثل خون بـدن انسانی که نجس العین نیست ، یا خون حیوان حلال گوشت ، اگر چه در چنـد جای بدن و لباس باشد ، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد ، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۲

خونی که به لبـاس بی آستر بریزد و به پشت آن برسـد ، یـک خون حساب می شود ، ولی اگر پشت آن جـدا خونی شود ، بایـد هر کـدام را یک خون جـداگانه حساب کنـد ، پس اگر خونی که پشت و روی لباس است روی هم از یک درهم کمتر باشـد ، نماز با آن صحیح ، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۳

اگر خون روی لباسـی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسـد ، یـا به آستر بریزد و روی لبـاس خونی شود ، بایـد هر کـدام را جـدا حساب نمود ، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشـد نماز با آن صـحیح ، و اگر به مقـدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۴

اگر خون بـدن یا لباس کمتر از درهم باشـد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند ، نماز با آن باطل است ، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسـیده به انـدازه درهم نباشـد ، ولی اگر رطوبت فقط به خون برسـد و اطراف را آلوده نکند ، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۵

اگر بـدن یا لباس خونی نشود ولی به واسـطه رسـیدن با رطوبت به خون نجس شود ، اگر چه مقـداری که نجس شده کمتر از درهم باشد ، نمی شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۶

اگر خونی که در بـدن یـا لبـاس است کمتر از درهم باشـد و نجـاست دیگری به آن برسـد ـ مثلاـ یک قطره بول روی آن بریزد ـ در صورتی که به بدن یا لباس برسد ، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۷

اگر لباسـهای کوچـک نمـازگزار ، مثـل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانیـد نجس باشـد ، چنانچه سایر موانع لباس نمازگزار در آن نباشـد ـ مثل این که از مردار یا نجس العین یا حیوان حرام گوشت باشد ـ نماز با آن صـحیح است ، و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۸

چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جایز است همراه نمازگزار باشد.

مسأله ۸۶۹

اگر می داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است ، ولی احتمال می دهد که از خونهایی باشد که مورد عفو نیست ، جایز است که با آن خون نماز بخواند و شستن برای نماز لازم نیست.

مسأله ۸۷۰

اگر خونی که در لبـاس یـا بـدن است کمتر از درهم باشـد ، و ندانـد که از خونهایی است که مورد عفو نیست و نماز بخوانـد و بعد معلوم شود که از آنهـا بوده ، اعاده نماز لازم نیست ، و همچنین است اگر اعتقاد نمایـد که کمتر از درهم است و نماز بخوانـد و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده ، در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۷۱

چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است ، و از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک ، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها ، و استعمال بوی خوش ، و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۲

چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است ، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند ، و نیز باز بودن تکمه های لباس ، و احتیاط واجب آن است که در لباس و انگشتری که نقش صورت دارد نماز نخواند.

مکان نمازگزار

اشاره

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

«شرط اوّل»

اشاره

آن که مباح باشد.

مسأله ۸۷۳

کسی که در ملک غصبی نماز می خواند ، اگر چه روی فرش یا پتو و مانند اینها باشد ، در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد ، نمازش باطل است ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در روی تخت و مانند آن ، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۴

نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون رضایت مالک منفعت باطل است ، مثلاـ در خانه اجاره ای ، اگر صاحب خانه یا دیگری بدون رضایت کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند ، نمازش باطل است.
و همچنین اگر میّت وصیّت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند ، نمی شود در ملک او نماز خواند ، و امّا جایی که دیگری در آن حقّی دارد اگر نماز خواندن مزاحم با سلطنت صاحب حق باشد ـ مانند نماز خواندن در زمینی که کسی سنگ چینی کردهـ بدون رضایت او نماز باطل است ، و در غیر این صورت مانعی ندارد ، مانند ملکی که در گرو شخصی

است که نماز خواندن در آن ملك با رضایت گرو دهنده مانعی ندارد ، هر چند گرو کننده راضی به نماز خواندن در آن ملك نباشد.

مسأله ۸۷۵

کسی که در مسجد نشسته ، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۶

اگر در جایی که نمی داند غصبی است نماز بخواند ، و بعد از نماز بفهمد محل سجده اش غصبی بوده نمازش باطل است ، امّا اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید ، نماز او صحیح است ، ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده اگر فراموش کند و در آن جا نماز بخواند ، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۷

نماز خواندن در جایی که مواضع سجود غصبی باشد و بداند غصبی است باطل است ، هر چند عالم به بطلان نماز نباشد.

مسأله ۸۷۸

کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند ، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد و بر آن حیوان یا زین سجده کند ، نماز او باطل است ، و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبّی بخواند ، ولی اگر نعل آن غصبی باشد بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۸۷۹

کسی که در ملکی با دیگری شریك است ، تا سهم او جدا نشده ، بدون رضایت شریکش نمی تواند در آن ملك تصرّف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۰

اگر با عین پولی که خمس آن را نداده ملکی بخرد ، تصرّف او در آن ملك حرام ، و نمازش در آن باطل است.

مسأله ۸۸۱

اگر صاحب ملك اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست ، نماز خواندن در ملك او باطل است ، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که راضی است نماز او صحیح است.

مسأله ۸۸۲

تصرّف در ملك میّتی که خمس یا زکات بدهکار است ، در صورتی که ترکه زاید بر خمس و زکات نباشد ، حرام و نماز در آن

باطل است ، ولی اگر بـدهی او را بدهند یا با قبول حاکم شـرع ضامن شوند که ادا نمایند ، تصـرّف و نماز در ملک او با اجازه ورثه اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۳

تصـرّف در ملک میّتی که به مردم بـدهکار است ، در صورتی که آن ملک زایـد بر بـدهکاری میّت نباشـد ، بـدون رضایت طلبکار حرام ، و نماز در آن باطل است ، ولی اگر ضامن شونـد که قرضـهای او را بپردازنـد و طلبکار هم قبول کنـد ، با اجازه ورثه تصـرّف جایز و نماز هم صحیح است.

مسأله ۸۸۴

اگر میّت قرض نداشته باشد ، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند ، تصرّف در ملک او بدون اجازه ولی آنها حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۵

نماز خوانـدن در ملک دیگری در صورتی جایز است که یقین یا حجّت شـرعیّه ای بر رضایت مالک داشته باشد ، و همچنین اسـت اگر اذن در تصرّفی بدهد که عرفاً از اذن در آن تصرّف ،اذن در نماز خواندن هم فهمیده شود ، مثل این که به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد ، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۶

نماز خواندن در زمین بسیار وسیع ، به تفصیلی که در مسأله «۲۷۷» گذشت ، منوط به اجازه مالک نیست.

«شرط دوم»

مسأله ۸۸۷

در نماز واجب مکان نمازگزار نبایـد حرکتی داشـته باشـد که مانع از آرامش بـدن نمازگزار و انجام واجبات نماز اختیاری باشـد ، و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که چنین حرکتی دارد ـ مانند اتومبیل و کشتی و ترن ـ نماز بخواند ، به قدری که ممکن است باید آرامش بدن و قبله را رعایت نماید، و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۸۸

نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها ، هنگامی که ایستاده اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۹

روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که مانع از آرامش بدن است ، نماز باطل است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۹۰

بایـد در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد می تواند نماز را تمام کند ، و نماز خواندن در جایی که به واسـطه باد و باران و زیادی جمعیّت و مانند اینها ، اطمینان دارد که نمی تواند آن را تمام کند ،باطل است ، اگر چه اتّفاقاً نماز را تمام کند.

مسأله ۸۹۱

اگر در جایی که ماندن در آن حرام است ـ مثلا زیر سـقفی که نزدیک است خراب شود ـ نماز بخواند ، اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۸۹۲

نمـاز خوانـدن روی چیزی که ایسـتادن و نشسـتن روی آن ملازم با هتک آن است ، و هتک آن هم حرام است ـ مثل جایی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده ـ جایز نیست و بنابر احتیاط باطل است.

«شرط چهارم»

اشاره

جای نمازگزار سـقفش به اندازه ای که نتواند در آنجا راست بایسـتد کوتاه نباشد ، و همچنین به اندازه ای که جای رکوع و سـجود نداشته باشد ، کوچک نباشد.

مسأله ۸۹۳

اگر ناچار شود که در جایی نماز بخوانـد که به کلّی از ایسـتادن تمکّن نـدارد ، بایـد نشسـته نماز بخوانـد ، و اگر از رکوع و سـجود تمکّن ندارد ، برای آنها با سر اشاره نماید.

مسأله ۸۹۴

نماز خوانـدن جلوتر از قبر پیغمبر و ائمّه اطهار(علیهم السـلام) در صورتی که هتک باشـد حرام و باطل است ، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب ، ولی اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهّر باشـد ، اشـکال نـدارد ، و فاصـله شـدن صـندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۹۵

آن که مکـان نمازگزار اگر نجس هست به طوری تر نباشـد که نجاستی که موجب بطلان نماز است به بـدن یا لباس او برسـد ، ولی جایی که پیشانی را برای سجده بر آن می گـذارد بایـد پاک باشـد ، و اگر نجس باشد ، در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است ، و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

«شرط ششم»

اشارهٔ

بایـد بین مرد و زن در حال نماز ، حداقل مقدار یک وجب فاصـله باشد ، ولی نماز خواندن در فاصـله کمتر از ده ذراع در غیر شـهر مکّه مکروه است.

مسأله ۸۹۶

اگر زن برابر مرد یـا جلـوتر در کمـتر از فاصـله ای کـه ذکر شـد بایسـتد و بـا هـم وارد نمـاز شونـد ، بایـد نمـاز را دوبـاره بخواننـد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد.

مسأله ۸۹۷

اگر بین مرد و زن که برابر هم ایسـتاده اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می خوانند ، دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند ، نماز هر دو اشکال ندارد ، اگر چه بین آنها کمتر از فاصله ای که قبلا ذکر شد ، باشد.

«شرط هفتم»

اشاره

بایـد جـای پیشـانی نمـازگزار از جـای سـر انگشـتان پـای او و بنـابر احتیـاط واجب از جای زانوهای او ، بیش از چهار انگشت بسـته پست تر یا بلندتر نباشد ، و تفصیل آن در احکام سجده خواهد آمد.

مسأله ۸۹۸

بـودن زن و مرد نـامحرم در جـایی که کسـی در آن جـا نیست و کسـی هم نمی توانـد وارد شـود در صـورتی که احتمـال وقـوع در معصیت را بدهند ، جایز نیست ، و احتیاط مستحب آن است که در آن جا نماز نخوانند.

مسأله ۸۹۹

نمـاز خوانـدن در جـایی که تـار می زننـد ، یـا ماننـد آن را اسـتعمال می کننـد باطل نیست ، ولی گوش دادن به آنها حرام است ، و همچنین است بودن در آنجا مگر برای کسی که بودنش برای جلوگیری از آن عمل باشد.

مسأله ۹۰۰

خواندن نماز واجب در حال اختیار بر بام خانه کعبه جایز نیست ، و احتیاط مستحب آن است که در داخل خانه هم نخواند ، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۱

خواندن نماز مستحب در خانه کعبه اشکال ندارد ، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخواند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲

در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند ، و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است ، و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و بعد از آن مسجد کوفه ، و بعد از آن مسجد بیت المقدّس ، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر ، و بعد از آن مسجد محلّه ، و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳

برای زنها نماز خواندن در خانه ، بلکه در پستوی خانه و اتاق عقب بهتر است.

مسأله ۹۰۴

نماز خواندن در حرم امامان (علیهم السلام) مستحب است ، بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که نماز در حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)و سیّدالشّهداء (علیه السلام)افضل از مسجد است.

مسأله ۹۰۵

زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است ، و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد ، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶

مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد ، و در کارها با او مشورت نکند ، و همسایه او نشود ، و از او زن نگیرد ، و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷

نماز خواندن در چند جا مکروه است ، و از آن جمله است:

(۱) حمام ، (۲) زمین نمکزار ، (۳) مقابل انسان ، (۴) مقابل دری که باز است ، (۵) در جادّه و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد ، وگرنه مزاحمت حرام است ، (۶) مقابل آتش و چراغ ، (۷) در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد ، (۸) مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد ، (۹) روبروی عکس و مجسّمه چیزی که روح دارد ، مگر آن که روی آن پرده بکشند ، (۱۰) در اطاقی که جنب در آن باشد ، (۱۱) در جایی که صورت جاندار باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد ، (۱۲) مقابل قبر ، (۱۳) روی قبر ، (۱۴) بین دو قبر ، (۱۵) در قبرستان.

مسأله ۹۰۸

کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند ، یا کسی روبروی اوست ، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافیست.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹

نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است ، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً آن را تطهیر کند ، و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند ، و اگر نجس شود نجاستش را بر طرف کنند.

مسأله ۹۱۰

اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید ، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند ، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ، ولی باید به کسی که می تواند تطهیر کند و احتمال دهد که تطهیر می کند اطّلاع دهد.

مسأله ۹۱۱

اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست ، باید آن جا را بکنند یا خراب نمایند ، در صورتی که خرابی کلی نبوده و مستلزم ضرر وقف نباشد ، و پر کردن جایی که کنده اند و ساختن جایی که خراب کرده اند واجب نیست ، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود ، در صورتی که ممکن باشد ، باید بعد از آب کشیدن به جای اوّلش بگذارند.

مسأله ۹۱۲

اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند ، نجس کردن آن ـ بنابر احتیاط ـ حرام است ، و تطهیر آن واجب

نیست ، ولی نجس کردن مسجدی که خراب شده ـ هر چند در آن نماز نخوانند ـ جایز نیست و تطهیر آن لازم است.

مسأله ۹۱۳

نجس کردن حرم امامان (علیهم السلام) حرام است ، و اگر نجس شود ، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است ، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴

نجس کردن حصیر مسجد حرام است ، و کسی که آن را نجس کرده بنابر احتیاط باید تطهیر کند ، و بر غیر او احتیاط مستحب آن است که تطهیر نماید ، مگر این که نجاست آن بی احترامی به مسجد باشد ، که در این صورت باید تطهیر شود.

مسأله ۹۱۵

بردن عین نجس و متنجس در مسجد ، اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است ، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد ، عین نجس را در مسجد نبرند.

مسأله ۹۱۶

اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند ، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود ، اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷

زینت کردن مسجد به طلا و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد ، بنابر احتیاط واجب جایز نیست ، و نقاشی چیزهایی که روح ندارد ، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸

اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند ، یا داخل ملك و جادّه نمایند.

مسأله ۹۱۹

فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد مسجد حرام است ، و اگر مسجد خراب شود باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند ، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد ، باید در مسجد دیگر مصرف شود ، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد ، آنچه را که از اجزای مسجد شمرده نشود و وقف بر مسجد باشد ، می توانند با اذن ولی شرعی بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد ، وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند ، و اگر آن هم ممکن نشد ، در سایر وجوه بر و خیر صرف نمایند.

مسأله ۹۲۰

ساختن مسجد و تعمیر آن مستحب است ، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند ، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده ـ برای احتیاج مردم به نماز ـ خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱

تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است ، و کسی که می خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند ، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد ، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد ، و موقع داخل شدن به مسجد اوّل پای راست ، و موقع بیرون آمدن اوّل پای چپ را بگذارد ، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۹۲۲

وقتی انسان وارد مسجد می شود مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام مسجد بخواند ، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافیست.

مسأله ۹۲۳

خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد ، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا ، و مشغول صنعت شدن ، و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است ، و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد ، و گمشده ای را طلب کند ، و صدای خود را بلند کند ، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۹۲۴

راه دادن بچّه و دیوانه به مسجد مکروه است ، و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند ، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵

برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیّه اذان و اقامه بگوینـد ، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب مشـروع نیست ، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان ، در صورتی که به جماعت خوانده شود مستحب است سه مرتبه ندا داده شود «الصّلاهْ» و در غیر این دو مانند نماز آیات ـ در صورت جماعت ـ رجاءً گفته شود.

مسأله ۹۲۶

مستحب است بچّه ای که به دنیـا می آیـد ، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقـامه بگوینـد ، و بهتر آن است که روز اوّل ولادت باشد.

مسأله ۹۲۷

اذان هیجده جمله است:
«اَللّهُ اَکْبَرُ» چهـار مرتبه «اَشْـهَدُ اَنْ لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللّهُ ، اَشْـهَدُ اَن مُحَمّـداً رَسُـولُ اللّهِ ، حَی عَلَی الصّـلاهِٔ ، حَی عَلَی الْفَلاـحِ ، حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ ، اَللّهُ اَکْبَرُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ» هر یک دو مرتبه.
و اقامه هفده جمله است:
یعنی دو مرتبه «اَللّهُ اَکْبَرُ» از اوّل اذان، و یک مرتبه «لا اِلهَ اِلا اللّهُ» از آخر آن کم می شود، و بعـد از گفتن «حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ» باید دو مرتبه «قَدْ قامَتِ الصّلاهُٔ» اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸

اَشْـهَدُ اَن عَلِیّا وَلِی اللّهِ» جزء اذان و اقـامه نیست ، ولی چون ولاـیت آن حضـرت مکمّـل دین است ، شـهادت به آن در هر حال و از جمله بعد از «اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ» از أفضل قُربات است.
ترجمه اذان و اقامه
«اَللّهُ اَکْبَرُ» یعنی اللّه بزرگتر از آن است که وصف شود «اَشْـهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ» یعنی شـهادت می دهم که نیست خـدایی ـ معبودی ـ به غیر از اللّه «اَشْـهَدُ اَن مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ» یعنی شـهادت می دهم که حضـرت محمّد بن عبد الله (صـلی الله علیه وآله وسلم) فرستاده خداست «حَی عَلَی الصّلاهِٔ» یعنی بشتاب برای نماز «حَی عَلَی الْفَلاحِ» یعنی بشتاب برای رستگاری «حَی عَلَی خَیْرِ العَمَلِ» یعنی بشتاب برای بهترین کارها «قَدْ قامَتِ الصّلاهُٔ» یعنی به تحقیق که نماز بر پا شد (لا اِلهَ اِلا اللّهُ) یعنی نیست معبودی مگر الله.

مسأله ۹۲۹

بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود ، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰

اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بیندازد ، چنانچه غنا شود ـ یعنی به طور آوازخوانی که در مجلس لهو معمول است اذان و اقامه را بگوید ـ حرام است ، و اگر غنا نشود مکروه است.

مسأله ۹۳۱

در دو نماز اذان مشروع نیست:
(اوّل) نماز عصر روز عرفه ـ که روز نهم ذی حجّه است ـ در عرفات.
(دوم) نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد ، و در این دو نماز در صورتی اذان مشروع نیست که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود ، یا بین آنها کمی فاصله شود که عرفاً بگویند دو نماز را با هم خوانده است.

مسأله ۹۳۲

اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند ، کسی که با آن جماعت نماز می خواند ، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳

اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده ، تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده با شرایطی که در مسأله بعد می آید ، نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۴

در جایی که عدّه ای مشغول نماز جماعتند ، یا نماز آنها تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است ، اگر انسان بخواهد فُرادی یا با جماعت دیگری که بر پا می شود نماز بخواند ، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود. (و این سقوط به نحو عزیمت است یعنی نباید اذان و اقامه بگوید.)
(اوّل) آن که نماز جماعت در مسجد باشد ، پس اگر در مسجد نباشد اذان و اقامه ساقط نیست.
(دوم) آن که برای آن نماز ، اذان و اقامه گفته باشند.
(سوم) آن که نماز جماعت باطل نباشد.
(چهارم) آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد ، پس اگر مثلاً نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد بر بام

مسجد نماز بخواند ، اذان و اقامه ساقط نیست.
(پنجم) آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشند.
(ششم) آن که وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد ، مثلا هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند ، یا نماز جماعت نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند ، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵

اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مسأله پیش ذکر شد شک کند ، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه ، اذان و اقامه از او ساقط است ، ولی اگر در به هم خوردن صفها یا تحقّق بقیّه شرایط شک کند ، چنانچه حالت سابقه معلوم باشد ، باید بر طبق حالت سابقه عمل کند ، مثلا اگر در اثر تاریکی شب ، شک کند که آیا صفوف متفرّق شده یا نه ، بنا بگذارد بر این که متفرّق نشده و اذان و اقامه را نگوید ، و اگر شک کند که آیا برای آن جماعت اذان و اقامه گفته شده یا نه ، بنا بگذارد بر این که گفته نشده ، و اذان و اقامه را استحباباً بگوید ، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست اذان و اقامه را رجاءً بگوید.

مسأله ۹۳۶

کسی که اذان دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود بگوید ، و امّا نسبت به اقامه ، از «حَی عَلَی الصّلاةِ» تا «قَدْ قامَتِ الصّلاةُ» را رجاءً بگوید ، و مستحب است بقیّه را به قصد ذکر بگوید.

مسأله ۹۳۷

کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد ـ چه با او گفته باشد یا نه ـ در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد ، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸

اگر مرد اذان زن را بشنود ، اذان از او ساقط نمی شود ، چه شنیدن با قصد لذّت باشد و چه بدون قصد لذّت.

مسأله ۹۳۹

اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید ، ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

مسأله ۹۴۰

اقـامه بایـد بعـد از اذان گفته شـود ، و اگر قبـل از اذان گفته شود صـحیح نیست ، و نیز در اقـامه معتـبر است که در حـال ایسـتادن و طهارت از حدث (با وضو یا غسل یا تیمّم) باشد.

مسأله ۹۴۱

اگر جمله های اذان و اقامه را بـدون ترتیب بگویـد ، مثلا «حَی عَلَی الفَلاحِ» را پیش از «حَی عَلَی الصَّلاهِٔ» بگویـد ، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲

بایـد بین اذان و اقامه فاصـله ندهـد، و اگر بین آنها به قـدری فاصـله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مسـتحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید ، و نیز اگر بین اذان و اقامه و بین نماز به قدری فاصـله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳

اذان و اقـامه بایـد به عربی صـحیح گفته شود ، پس اگر به عربی غلط بگویـد ، یا به جای حرفی حرف دیگر بگویـد ، یا مثلا ترجمه آنها را به فارسی بگوید ، صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴

اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود ، و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله ۹۴۵

اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه ، باید اذان را بگوید ، ولی اگر مشـغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه ، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶

اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه ، باید قسمتی را که در گفتن آن شـک کرده بگویـد ، ولی اگر در حال گفتن قسـمتی از اذان یا اقامه شک کنـد که آنچه پیش از آن است گفته یا نه ، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷

مستحب است انسان در موقع اذان گفتن رو به قبله بایستد ـ و این استحباب در تشهّد اذان مؤکّد است ـ و با وضو یا غسل باشد ، و دو انگشت را در دو گوش بگذارد ، و صدا را بلند نماید و بکشد ، و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد ، وبین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸

مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد ، و آن را از اذان آهسته تر بگوید ، و جمله های آن را به هم نچسباند ، ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد ، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹

مستحب است بین اذان واقامه فاصله بیندازد به نشستن ، یا دو رکعت نماز، یا تکلّم، یا تسبیح، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مکروه است.

مسأله ۹۵۰

مستحب است کسی را که برای گفتن اذان اعلامی معیّن می کنند ، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد ، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

اشاره

واجبات نماز یازده چیز است: (اوّل) نیّت ، (دوم) قیام یعنی ایستادن ، (سوم) تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اوّل نماز ، (چهارم) رکوع ، (پنجم) سجود ، (ششم) قرائت ، (هفتم) ذکر ، (هشتم) تشهّد ، (نهم) سلام ، (دهم) ترتیب ، (یازدهم) موالات یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله ۹۵۱

بعضی از واجبات نماز رکن است ، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد ، عمداً باشد یا اشتباهاً ، نماز باطل می شود ، و بعضی دیگر رکن نیست ، یعنی اگر اشتباهاً کم گردد نماز باطل نمی شود.
و رکن نماز پنج چیز است: (اوّل) نیّت ، (دوم) تکبیرة الاحرام ، (سوم) قیام متّصل به رکوع ، یعنی ایستادن پیش از رکوع ، (چهارم)

رکوع ، (پنجم) دو سجده از یک رکعت.
و امّا نسبت به زیادی در صورتی که عمـدی باشد مطلقاً نماز باطل می شود ـ و بطلان نماز به زیادی عمدی تکبیرهٔ الاحرام از جاهل قاصـر محل اشـکال است ـ و در صورتی که از روی اشـتباه باشـد ، اگر زیادی در رکوع یا در دو سـجده از یک رکعت باشد ، نماز باطل است وگرنه باطل نیست.

نیّت

مسأله ۹۵۲

انسان بایـد نماز را به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص به جا آورد ، و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند ، یا بر زبـان جـاری کنـد ، مثـل آن که بگویـد:(چهـار رکعت نماز ظهر می خوانم برای انجام فرمان خداونـد) بلکه در نماز احتیاط جایز نیست به زبان بگوید.

مسأله ۹۵۳

اگر در نماز ظهر یا در نماز عصـر نیّت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معیّن نکند ظهر است یا عصر ـ نه تفصیلا و نه اجمالا ـ نماز او باطل است ، و مقصود از نیّت اجمالی این است که مثلا نسبت به نماز ظهر قصـد کنـد که آنچه اوّل بر من واجب شده به جا می آورم.
و نیز کسـی که مثلاـ قضـای نمـاز ظهر بر او واجب است ، اگر در وقت نماز ظهر بخواهـد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخوانـد ، باید نمازی را که می خوانـد در نیّت ـ اگر چه اجمالا ـ معیّن کنـد ، مثلا نسـبت به قضای نماز ظهر ، نیّت کنـد آنچه را که اوّل به ذمّه من آمده به جا می آورم.

مسأله ۹۵۴

انسان بایـد از اوّل تا آخر نماز به نیّت خود باقی باشد ، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسـند چه می کنی؟ نداند چه بگوید ، نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵

انسان بایـد فقط برای خداونـد عالم نماز بخواند ، پس کسـی که ریا کند ، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند ، نمازش باطل است ، خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶

اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نمازش باطل است ، بلکه اگر نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصـی مثل مسـجد ، یا در وقت مخصوصی مثل اوّل وقت ، یا به طرز مخصوصی مثلا با جماعت نماز بخواند ، نمـازش باطـل است ، و بنـابر احتیـاط واجب اگر مسـتحبّاتی را که ظرف آنهـا نمـاز است ـ مثـل قنوت ـ برای غیر خـدا به جـا آورد ،

نمازش باطل است.

تکبیرهٔ الاحرام

مسأله ۹۵۷

گفتن «اَللّهُ اَکْبَر» در اوّل هر نماز واجب و رکن است ، و بایـد حروف «اَللّهُ» و حروف «اَکْبَر» و دو کلمه «اَللّهُ اَکْبَر» را پشت سر هم بگوید ، و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود ، و اگر به عربی غلط بگوید ، یا ترجمه آن را بگوید ، باطل است.

مسأله ۹۵۸

احتیـاط واجب آن است که تکبیرهٔ الاـحرام نمـاز را به چیزی که پیش از آن می خوانـد ، مثلاـ به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند ، نچسباند.

مسأله ۹۵۹

احتیـاط مستحب آن اسـت کـه «اَللّهُ اَکْبَر» را به چیزی که بعـد آن می خوانـد ، مثلاـ به «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» نچسـباند ، و اگر خواست وصل کند ، باید «راء» «اَکْبَرُ» را پیش ـ یعنی ضمّه ـ بدهد.

مسأله ۹۶۰

موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام باید بدن آرام باشد ، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیرهٔ الاحرام را بگوید ، باطل است.

مسأله ۹۶۱

تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشـنود ، و اگر به واسـطه سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی شنود ، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲

کسـی که لال است ، یا زبان او مرضـی دارد که نمی توانـد «اللّهُ اَکْبَر» را درست بگویـد ، بایـد به هر طوری که می تواند بگوید ، و اگر هیچ نمی تواند بگوید ، باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر زبانش را حرکت دهد ، و به انگشت هم به آن اشاره کند.

مسأله ۹۶۳

مستحب است قبل از تکبیرهٔ الاحرام بگوید: «یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاکَ الْمُسِیئُ وَ قَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسِیی ، اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنَا الْمُسِیئُ فَبِحَقِ مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ تَجاوَزْ عَنْ قَبِیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی» یعنی ای خـدایی که احسـان کننده ای ، بنده بدکردار به درگاه تو آمده و تو امر کرده ای به نیکوکار که از بدکردار بگذرد ، تو نیکوکاری و من بدکردار ، پس به حق محمّد و آل محمّد رحمت خود را برمحمّد وآل محمّد بفرست ،واز زشتیهایی که می دانی از من سرزده بگذر.

مسأله ۹۶۴

مستحب است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵

اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه ، چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده ، به شک خود اعتنا نکند ، و اگر مشغول نشده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶

اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه ، به شک خود اعتنا نکند ، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه ، و احتیاط مستحب آن است که نماز را تمام کند و بعد اعاده نماید.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷

قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام ، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متّصل به رکوع می گویند رکن است ، ولی قیام در غیر این دو مانند قیام موقع خواندن حمد و سوره ، و قیام بعد از رکوع رکن نیست ، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸

واجب است پیش از گفتن تکبیرهٔ الاحرام و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

مسأله ۹۶۹

اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده ، باید بایستد و به رکوع رود ، و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد ، چون قیام متّصل به رکوع را به جا نیاورده ، نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰

موقعی که برای تکبیرهٔ الاحرام یا قرائت ایستاده است ، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود ، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به جایی تکیه نکند ، ولی اگر از روی ناچاری باشد ، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱

اگر در قیام واجب برای تکبیرهٔ الاحرام و قرائت از روی فراموشی بدن را حرکت دهد ، یا به طرفی خم شود ، یا به جایی تکیه کند ،

اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۲

احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن ، هر دو پا روی زمین باشد ، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد ، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳

کسی که می تواند درست بایستد ، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر آن صدق نکند ، نمازش باطل است ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر به صورت ایستادن معمولی نباشد.

مسأله ۹۷۴

موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است ، باید بدنش آرام باشد ، و موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود ، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد ، باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۷۵

اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبّی بگوید ذکر و نماز هر دو صحیح است ، ولی اذکار مستحبه نماز را اگر به قصد آنچه در نماز وارد شده بگوید ، بنابر احتیاط باید بدن آرام باشد ، اگر چه با آرام نبودن بدن نماز صحیح است ، ولی (بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ) را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۶

حرکت دادن دست و انگشتان در موقع قرائت و ذکرهای واجب اشکال ندارد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷

اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات اربعه بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود ، بنابر احتیاط مستحب بعد از آرام گرفتن بدن ، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸

کسی که در بین نماز از ایستادن عاجز شود و عجزش تا آخر وقت باقی نباشد ، باید نماز را در حال قدرت ایستاده بخواند ، و در صورتی که عجزش تا آخر وقت باقی باشد ، باید بقیّه نماز را نشسته بخواند ، و همچنین اگر از نشستن هم عاجز شود ، باید خوابیده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند ، و حکم اذکار مستحبه در این مسأله و مسائل بعد در مسأله«۹۷۵» گذشت.

مسأله ۹۷۹

تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند ، نباید بنشیند ، مثلا کسی که موقع ایستادن بدنش حرکت می کند ، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد ، یا بدنش را کج کند ، یا خم شود ، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد به گونه ای که در این سه صورت ایستادن صدق کند ، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند ، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد ، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰

تا انسان می تواند بنشیند ، نباید خوابیده نماز بخواند ، و اگر نتواند راست بنشیند ، باید هر طور که می تواند بنشیند ، و اگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند ، باید به طوری که در احکام قبله گذشت ، به پهلوی راست بخوابد ، و اگر نمی تواند ، به پهلوی چپ بخوابد ، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر بعد از خواندن حمد و سوره یا تسبیحات بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد ، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود ، و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲

کسی که خوابیده نماز می خواند ، اگر در بین نماز بتواند بنشیند ، باید مقداری را که می تواند ، نشسته بخواند ، و نیز اگر می تواند بایستد ، باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته ، باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند.

مسأله ۹۸۳

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر در بین نماز بتواند بایستد ، باید مقداری را که می تواند ، ایستاده بخواند ، ولی تا بدنش آرام نگرفته ، باید قرائت و اذکار واجبه نماز را نخواند.

مسأله ۹۸۴

کسی که می تواند بایستد ، اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود ، یا ضرری به او برسد ، می تواند نشسته نماز بخواند ، و اگر از نشستن هم بترسد ، می تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵

اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت می تواند ایستاده نماز بخواند ، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد ، پس اگر نتوانست بایستد ، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز را به جا آورد ، و همچنین کسی که در اوّل وقت به پهلو یا خوابیده می تواند نماز بخواند بهتر است نماز را تأخیر بیندازد ، و در آخر وقت مطابق وظیفه رفتار نماید ، و در صورتی که اوّل وقت نماز را خوانده و آخر وقت برایش قدرت بر ایستادن یا نشستن پیدا شد ، باید نماز را دوباره به صورتی که قدرت پیدا کرده به جا آورد.

مسأله ۹۸۶

مستحب است در حال ایستادن فقرات پشت و گردن را راست نگهدارد ، و شانه ها را پایین بیندازد ، و دستها را روی رانها بگذارد ، و انگشتها را به هم بچسباند ، و جای سجده را نگاه کند ، و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد ، و با خضوع و خشوع باشـد ، و پاها را پس و پیش نگذارد ، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصـله دهد ، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷

در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب یومیّه ، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند ، و در نماز سوره والضّحی و الم نشرح ، و همچنین سوره فیل و لأیلاف ، یک سوره حساب می شود.

مسأله ۹۸۸

اگر وقت نماز تنگ باشـد ، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند ، مثلا بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صـدمه بزنـد ، نبایـد سوره را بخوانـد ، و از مریض و کسـی که در حاجتی عجله دارد سوره ساقط است ، و اگر خوانـد نباید به قصد جزئیّت نماز بخواند ، بلکه می تواند به قصد قرائت قرآن بخواند.

مسأله ۹۸۹

اگر عمـداً سوره را پیش از حمـد به قصـد جزئیّت بخوانـد نمازش باطل است ، و اگر اشـتباهاً بخوانـد و در بین آن یادش بیاید ، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد ، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۹۹۰

اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۱

اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده ، باید بخواند ، و اگر بفهمد سوره را نخوانده ، باید فقط سوره را بخوانـد ، ولی اگر بفهمـد حمـد تنها را نخوانـده ، بایـد اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند ، و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به رکوع برسـد بفهمـد حمـد و سوره ، یا سوره تنها ، یا حمـد تنها را نخوانـده ، بایـد بایسـتد و به همین دسـتور عمل نماید.

مسأله ۹۹۲

اگر در نمـاز واجب یکی از چهـار سوره ای را که آیه سـجده دارد و در مسأله «۳۶۱» گـذشت ، عمـداً بخواند ، واجب است بعد از

قرائت آیه سجده سجده تلاوت را به جا آورد ، و در این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و اعاده نماید ، و همچنین است اگر معصیت کرد و به جا نیاورد.

مسأله ۹۹۳

اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد ، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد ، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند ، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد ، احتیاطاً به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند ، و سوره دیگری هم به قصد قربت مطلقه ـ یعنی اگر وظیفه اش سوره دیگری است این همان باشد و گرنه به عنوان قرائت قرآن باشد ـ بخواند ، و بعد از نماز باید سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۴

اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد ، نمازش صحیح است ، و به قصد سجده تلاوت اشاره کند ، و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز به نحو متعارف هم سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۵

در نماز مستحبّی خواندن سوره لازم نیست ، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن و مانند آن واجب شده باشد ، ولی در بعضی از نمازهای مستحبّی ، مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد ، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد ، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶

در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه ، مستحب است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره جمعه ، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره منافقون را بخواند ، و اگر مشغول یکی از اینها شود ، بنابر احتیاط مستحب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷

اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا سوره (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) شود ، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه ، اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقون ، یکی از آن دو سوره را بخواند ، می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند ، و احتیاط مستحب این است که بعد از تجاوز نصف رها ننماید.

مسأله ۹۹۸

اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا سوره (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) را بخواند ، اگر چه به نصف آن نرسیده باشد ، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند.

مسأله ۹۹۹

اگر در نماز غیر سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) و (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) سوره دیگری بخواند تا از نصف تجاوز نکرده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند ، و بنابر احتیاط واجب بعد از تجاوز از نصف تا دو ثلث رها نکند ، و پس از اینکه به دو ثلث رسید رها کردن آن و عدول به سوره دیگر جایز نیست.

مسأله ۱۰۰۰

اگر مقداری از سوره را فراموش کند ، یا از روی ناچاری ـ مثلاـ به واسطه تنگی وقت ، یا جهت دیگر ـ نشود آن را تمام نماید ، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند اگر چه از دو ثلث گذشته باشد ، یا سوره ای را که می خوانده (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یا (قُلْ یا أیّهَا الکافِرُونَ) باشد.

مسأله ۱۰۰۱

بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند بخواند ، و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۰۲

مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتّی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳

زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند ، و اگر نامحرم صدایش را بشنود ـ بنابر احتیاط واجب ـ آهسته بخواند ، ولی در صورتی که شنواندن بر زن حرام باشد ـ مثل این که قرائت را با خضوع در قول و صدای ظریف بخواند و نامحرم بشنود ـ جایز نیست بلند بخواند ، و اگر خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۴

اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند ، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند ، نمازش باطل است ، ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است ، و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده ، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵

اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند ـ مثل این که آنها را با فریاد بخواند ـ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶

انسان باید نماز را یاد بگیرد که صحیح به جا آورد ، و کسی که به هیچ وجه نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد ، باید به هر طور که می تواند بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که آنچه را که امام از مأموم تحمّل می کند ، اگر نتواند یاد بگیرد ، نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷

کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد ، و اگر وقت تنگ است ، در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸

مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات نمازجایز است و احتیاط واجب آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرد.

مسأله ۱۰۰۹

اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند و مقصّر باشد ، یا عمداً آن را نگوید ، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید ، مثلا به جای (ض) ، (ظ) بگوید ، یا جایی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود ، زیر و زبر بدهد ، یا تشدید را نگوید ، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰

اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند ، و در نماز همان طور بخواند ، و بعد بفهمد غلط خوانده ، در صورتی که در اعتقاد به صحّت قاصر بوده ، نمازش صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید ، و در صورتی که مقصّر بوده باید دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۱۱

اگر نداند مثلاـ کلمه ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد ، و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند ، در صورتی که قصد جزئیت داشته باشد به آنچه که صحیح است و به غیر آن هم عرفاً ذکر غلط یا قرآن غلط گفته شود ـ مثل آن که در (اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ) مستقیم را یک مرتبه با (س) و یک مرتبه با (ص) بخواند ـ نمازش صحیح است ، و در صورتی که کلام آدمی گفته شود ، نمازش باطل است ، و همچنین است اگر مثلا زیر و زبر کلمه ای را نداند ، ولی اگر در آخر کلمه ای باشد که وقف بر آن جایز است و همیشه وقف کند یا وصل به سکون نماید ، یاد گرفتن حرکت آخر آن کلمه واجب نیست ، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲

اگر در کلمه ای واو باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد ، و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد ، مثل کلمه (سُوْء) و همچنین اگر در کلمه ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد ، مثل (جآءَ) و نیز اگر در کلمه ای یاء باشد و حرف پیش از یاء در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از یاء در آن کلمه همزه باشد مثل (جِیءَ) بنابر احتیاط مستحب این سه حرف را با مد ـ یعنی با کشیدن ـ بخواند.
و اگر بعد از این حروف ـ واو و الف و یاء ـ به جای همزه حرفی باشد که ساکن است ـ یعنی زیر و زبر و پیش ندارد ـ باید این سه حرف را مد بدهد ، مثلاـ در (وَ لاَـ الضّآلّینَ) که بعد از الف حرف لام ساکن است ، باید الف آن را با مد بخواند ، و چنانچه به دستوری که در این صورت بیان شد رفتار نکند ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۳

احتیـاط واجب آن است که در نماز وقف به حرکت ننمایـد ، و معنای وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگویـد و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصـله دهد ، مثلا بگوید: (الرّحْمنِ الرّحِیمِ) و میم (الرّحِیمِ) را زیر بدهد و بعد قدری فاصـله دهد و بگوید: (مالِکِ یَوْمِ الدّینِ).

و احتیـاط مسـتحب آن است که وصـل به سـکون ننمایـد ، و معنای وصل به سـکون آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را نگویـد ، و آن کلمه را به کلمه بعـد بچسباند ، مثل آن که بگویـد: (الرّحْمنِ الرّحِیم) و میم (الرّحِیم) را زیر ندهـد ، و بـدون فاصـله (مالِکِ یَوْمِ الدّینِ) را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴

در رکعت سوم و چهارم نمـاز می توانـد فقـط یـک حمـد بخوانـد ، یـا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگویـد ، یعنی یک مرتبه بگویـد: (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ) و بهتر آن است که سه مرتبه بگویـد ، و می توانـد در یـک رکعت حمـد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید ، و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۱۵

در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶

بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۷

اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند ، بنابر احتیاط واجب باید (بِسْمِ اللّهِ) آن را هم آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۱۸

کسـی که نمی توانـد تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخوانـد ولی می توانـد حمد را درست بخواند ، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹

اگر در دو رکعت اوّل نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگویـد ، چنانچه پیش از رکوع بفهمـد باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر در رکوع یا بعد از آن بفهمد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰

اگر در دو رکعـت آخر نمـاز بـه خیـال ایـن که در دو رکعت اوّل است حمـد بخوانـد ، یـا در دو رکعت اوّل نمـاز بـا این که گمـان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند ـ چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن ـ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱

اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمـد بخوانـد تسبیحات به زبانش آمـد ، یا می خواست تسبیحات بخوانـد حمد به زبانش آمد ، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند ، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده ، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲

کسـی که عـادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخوانـد ، اگر بـدون قصـد ـ حتّی قصـد انجام آنچه که بر او واجب است ـ مشغول خواندن حمد شود ، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳

در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعـد از تسبیحات اسـتغفار کنـد ، مثلا بگوید: (اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ) یا بگوید: «اَللّهُمَ اغْفِرْ لِی».
و اگر نمـازگزار پیش از خم شـدن برای رکوع ـ اگر چه مشـغول گفتن اسـتغفار یا بعـد از فراغ از آن باشـد ـ شک کنـد که حمـد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴

اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کنـد که حمـد یا تسبیحات را خوانـده یا نه ، بایـد به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند ، لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۵

هرگاه بعـد از فراغ از آیه ای شک کنـد که آیه یا کلمه ای از آن را درست گفته یا نه ، به شک خود اعتنا نکنـد ، چه داخل در غیر آن شـده یا نشـده باشد ، و اگر قبل از فراغ از آیه شک کند که کلمه ای از آیه را درست گفته یا نه ، باید به شک خود اعتنا کند و دوباره آن کلمه و ما بعد آن را به طور صحیح بگوید ، اگر چه به تکرار ما قبل آن کلمه باشد ، و در هر دو صورت تکرار آن آیه یا کلمه و ما بعد آن برای احراز صحّت اشکال ندارد تا به حد وسواس نرسد ، که در این صورت دوباره گفتن حرام است ، ولی بطلان نماز محل اشکال است ، و احتیاط واجب این است که نمازش را تمام کرده و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶

مستحب است در رکعت اوّل پیش از خواندن حمد بگوید: (اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم) و در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر (بِسْمِ اللّهِ) را بلنـد بگویـد ، و حمـد و سوره را شـمرده بخواند ، و در آخر هر آیه وقف کند ، یعنی آن را به آیه بعد نچسـباند ، و در حال خوانـدن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشـته باشد ، و اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام ، و اگر فرادی می خوانـد بعـد از آن که حمـد خودش تمام شـد بگوید: (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ) و بعد از خواندن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یک یا دو یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللّهُ رَبّی) یا سه مرتبه (کَذلِکَ اللّهُ رَبّنا) بگویـد ، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند ، بعد تکبیر

پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷

مستحب است در تمام نمازها در رکعت اوّل ، سوره (اِنّا اَنْزَلْناهُ) و در رکعت دوم سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸

مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز ، سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹

خواندن سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰

سوره ای را که در رکعت اوّل خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ، ولی اگر سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۳۱

در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که سر انگشتها به زانو برسد ، و این عمل را رکوع می گویند ، و احوط آن است که بتواند دست را به زانو بگذارد.

مسأله ۱۰۳۲

اگر به اندازه رکوع خم شود ولی سر انگشتها را به زانو نگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳

هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد ، مثلا به چپ یا راست خم شود ، اگر چه دستهای او به زانو برسد صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴

خم شدن باید به قصد رکوع باشد ، پس اگر به قصد کار دیگر ـ مثلا برای کشتن جانوری ـ خم شود ، نمی تواند آن را رکوع حساب کند ، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود ، و به واسطه این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۳۵

کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد ، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد ، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد ، باید به اندازه متعارف خم شود.

مسأله ۱۰۳۶

کسی که نشسته رکوع می کند ، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد ، و احوط آن است که به قدری خم شود که اگر ایستاده رکوع می کرد به همان مقدار خم می شد.

مسأله ۱۰۳۷

در حال اختیار واجب است در رکوع سه مرتبه (سُبْحانَ اللّهِ) یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظِیم وَ بِحَمْدِهِ) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید ، و احتیاط مستحب آن است که تسبیح را به صورتی که بیان شد بر ذکر دیگر مقدم بدارد ، و در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک (سُبْحانَ اللّهِ) کافیست.

مسأله ۱۰۳۸

ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ، و مستحب است آن را (سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظِیم وَ بِحَمْدِهِ) سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹

در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ، و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید ، بنابر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است ، و اگر به قصد مطلق ذکر بگوید لازم نیست.

مسأله ۱۰۴۰

اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود ، باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید ، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود ، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.

مسأله ۱۰۴۱

اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که نمازش از جهت این زیاده باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۴۲

اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بر دارد ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که از این جهت نمازش باطل نمی شود ، و اگر سهواً سر بر دارد ، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده ، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید ، و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد یادش بیاید ، نمازش صحیح

است.

مسأله ۱۰۴۳

در موارد ضرورت جایز است به یک (سُبْحانَ اللّهِ) در ذکر رکوع اکتفا کند ، و احتیاط مستحب آن است که دو (سُبْحانَ اللّهِ) دیگر را در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۱۰۴۴

اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد ، نمازش صحیح است ، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود ، ذکر واجب را بگوید.

مسأله ۱۰۴۵

هرگاه نتواند به اندازه رکوع شرعی ـ که در مسأله «۱۰۳۱» گذشت ـ خم شود باید به چیزی تکیه دهد و رکوع شرعی را به جا آورد ، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند رکوع شرعی را به جا آورد ، در صورتی که متمکّن از رکوع عرفی است ، بنابر احتیاط واجب باید رکوع عرفی را به جا آورد ، و به سر هم در حال قیام اشاره به رکوع بنماید ، و اگر نتواند به اندازه رکوع عرفی هم خم شود ، یا هیچ نتواند خم شود ، بنابر احتیاط واجب موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند ، و نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن در حال ایستادن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶

کسی که وظیفه اش این است که برای رکوع با سر اشاره کند ، اگر نتواند با سر اشاره کند باید به نیّت رکوع چشمها را ، هم بگذارد ، و ذکر آن را بگوید ، و به نیّت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند ، و اگر از این هم عاجز است باید در قلب خود نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷

کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند حتّی به مقدار عرفی آن ، و فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود ، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید ، و در صورتی که خم شدنش در حال نشستن به حدی باشد که رکوع عرفی برای نشسته صدق کند ، احتیاط واجب این است که نماز دیگری هم بخواند ، و موقع رکوع آن بنشیند و به همان اندازه خم شود.

مسأله ۱۰۴۸

اگر بعد از رسیدن به حد رکوع سر بردارد و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود ، نمازش باطل است ، و اگر بعد از آن که به اندازه رکوع خم شد به قدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع بر گردد ، در صورتی که به همان حالت خمیدگی بر گردد تا به حد رکوع برسد ، نمازش باطل نیست.

مسأله ۱۰۴۹

بعـد از تمام شـدن ذکر رکوع باید راست بایستد ، و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سـجده رود ، و اگر عمداً پیش از ایسـتادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰

اگر رکـوع را فراموش کنـد ، و پیش از آن که به سـجده برسـد یـادش بیایـد ، بایـد بایسـتد بعـد به رکوع رود ، و چنـانچه به حـالت خمیدگی به رکوع بر گردد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱

اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسـید یادش بیاید که رکوع نکرده ، باید برگردد و رکوع را بعد از ایسـتادن به جا آورد و نمازش صحیح است ، و بنابر احتیاط واجب دو سـجده سـهو برای زیادی سـجده به جا آورد ، و احتیاط مستحب آن است که دوباره نماز را اعاده نماید ، و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۲

مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید ، و در رکوع زانوها را به عقب دهد ، و پشت را صاف نگهـدارد ، و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد ، و بین دو قدم را نگاه کند ، و پیش از ذکر یا بعد از آن صـلوات بفرسـتد ، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد ، در حال آرامی بدن بگوید: (سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ).

مسأله ۱۰۵۳

مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند ، و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسأله ۱۰۵۴

نمازگزار بایـد در هر رکعت از نمازهای واجب و مسـتحب ، بعـد از رکوع دو سـجده کند ، یعنی پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد ، و در سجده نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵

دو سـجده روی هم یک رکن است ، و اگر کسـی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشـی در یک رکعت هر دو را ترک کند ، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶

اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند ، نمازش باطل می شود ، و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن خواهد آمد.

مسأله ۱۰۵۷

اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد ، سجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد ، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند ، یا سهواً ذکر نگوید ، سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸

در حال اختیار واجب است در سجده سه مرتبه (سُبْحانَ اللّهِ) یا یک مرتبه (سُبْحانَ رَبّیَ الاْعْلی وَ بِحَمْدِهِ) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید ، و احتیاط مستحب آن است که تسبیح را بر مطلق ذکر مقدّم بدارد ، و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود ، و مستحب است (سُبْحانَ رَبّیَ الاْعْلی وَ بِحَمْدِهِ) را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسأله ۱۰۵۹

در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در موقع گفتن ذکر مستحب ، در صورتی که آن را به قصد ذکر در سجده بگوید.

مسأله ۱۰۶۰

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد ، عمداً ذکر سجده را بگوید ، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بر دارد ، نماز باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، که در این صورت در هر دو فرض ، نماز صحیح است.

مسأله ۱۰۶۱

اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است ، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲

اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت بفهمد پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر بر داشته ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳

اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید ، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بر دارد ، در صورتی که جاهل قاصر نباشد نماز باطل می شود ، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست ، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴

اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بر دارد ، نمی تواند دوباره به زمین بگذارد ، و باید آن را یک سجده

حساب کند ، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بر دارد ، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵

بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶

جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر یا پست تر از چهار انگشت بسته نباشد ، و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او هم بلندتر یا پست تر از این مقدار نباشد.

مسأله ۱۰۶۷

در زمین سراشیب که شیب آن درست معلوم نیست ، اگر جای پیشانی از جای سر انگشتهای پای او و زانوهایش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست تر باشد ، بنابر احتیاط نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۶۸

اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است ، چنانچه بلندی آن به قدری است که نمی گویند در حال سجده است ، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد ، و اگر بلندی آن به قدری است که می گویند در حال سجده است ، باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد ، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست ، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹

باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند ، چیزی فاصله نباشد ، پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد ، سجده باطل است ، ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰

در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد ، و در حال ناچاری باید پشت دست را بر زمین بگذارد ، و اگر پشت دست هم ممکن نباشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ مچ دست را به زمین بگذارد ، و چنانچه آن را هم نتواند ، تا آرنج هر جا را که می تواند به زمین بگذارد ، و اگر آن هم ممکن نیست بازو را بگذارد.

مسأله ۱۰۷۱

در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد ، هر چند احتیاط مستحب این است که سر دو انگشت بزرگ را به زمین بگذارد ، و اگر انگشتهای دیگر پا ، یا روی پا را به زمین بگذارد ، یا به واسطه بلند بودن ناخن ، شست به زمین نرسد نماز باطل است ، و کسی که به واسطه ندانستن مسأله نمازهای خود را این طور خوانده ، اگر مقصّر است باید دوباره بخواند ، و اگر قاصر

است نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۷۲

کسی که مقداری از شست پایش بریده ، باید بقیّه آن را به زمین بگذارد ، و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است ، احتیاط واجب آن است که بقیّه انگشتان را به زمین بگذارد ، و اگر هیچ انگشت ندارد ، باید هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳

اگر به طور غیر معمول سجده کند ، مثلا سینه و شکم را به زمین بچسباند ، یا پاها را دراز کند ، اگر چه هفت عضوی که بیان شد به زمین برسد ، بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۴

مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند باید پاک باشد ، ولی اگر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد ، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵

اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد ، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند ، و اگر ممکن نیست باید آنچه را که سجده بر آن صحیح است گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر آن بگذارد ، و احتیاط مستحب آن است که آن گودال در زمین باشد.

مسأله ۱۰۷۶

اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد ، بنابر احتیاط واجب به یکی از دو طرف پیشانی و چانه ـ اگر چه به تکرار نماز باشد ـ سجده کند ، و اگر ممکن نیست فقط به چانه ، و اگر به چانه هم ممکن نیست باید برای سجده اشاره کند.

مسأله ۱۰۷۷

کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود ، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸

اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است روی آن بگذارد ، لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید ، و در صورتی که خودش نتواند ، دیگری بلند کند و او بر آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۹

کسی که هیچ نمی تواند سجده نماید ، باید برای سجده با سر اشاره کند ، و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید ، و اگر با چشمها هم نمی تواند اشاره کند ، باید در قلب نیّت سجده کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۸۰

اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود ، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد ، و این یک سجده حساب می شود ، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه ، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد ، روی هم یک سجده حساب شدن محل اشکال است ، اگر چه یک سجده یقیناً آورده شده ، پس اگر ذکر نگفته باشد ، بنابر احتیاط واجب به قصد آنچه به او امر دارد ـ اعم از واجب و مستحب ـ ذکر بگوید.

مسأله ۱۰۸۱

جایی که انسان باید تقیّه کند ، می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید ، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود ، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح می باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد ، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲

اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که استقرار بر آن حاصل نمی شود سجده کند باطل است.

مسأله ۱۰۸۳

اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند ، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او حرجی نیست ، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به جا آورد ، و اگر حرجی باشد در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند ، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۴

در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد ـ مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء ـ بنابر احتیاط مستحب بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۵

سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می روید ـ مانند چوب و برگ درخت ـ باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی ، مانند گندم و جو و پنبه ، و چیزهایی که زمین و روییدنی از زمین بر آنها صدق نمی کند ، مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها صحیح نیست ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب سجده بر سنگهای گرانبها مانند زمرّد و فیروزه.

مسأله ۱۰۸۶

سجده بر برگ مَوْ تا وقتی که معمولا خوردنی است جایز نیست.

مسأله ۱۰۸۷

سجده بر چیزهایی که از زمین می روید و خوراک حیوان است ، مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸

سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند صحیح است ، و امّا دواهای خوراکی که از زمین می روید چنانچه خود آنها خوردنی باشد سجده بر آنها صحیح نیست ، و بنابر احتیاط مستحب بر دواهایی که می جوشانند یا دَمْ می کنند و از آب آنها استفاده می کنند ، سجده نکند.

مسأله ۱۰۸۹

سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از جاها معمول است و در جاهای دیگر معمول نیست ، و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰

سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند اینها سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۱

اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است ـ مثلا از کاه ـ ساخته باشند ، می شود بر آن سجده کرد ، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده باشد محل اشکال است.

مسأله ۱۰۹۲

برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) می باشد ، بعد از آن خاک ، بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳

اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد ، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند ، باید به لباسش سجده کند به شرط آن که از حریر و ابریشم نباشد ، و احوط این است که لباسی که از پنبه و کتان است بر غیر آن مانند لباسی که از پشم و کرک است مقدّم بدارد.
و اگر لباس میسر نشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ بر فیروزه و عقیق و امثال اینها و بر کاغذی که از پنبه ساخته اند سجده کند ، و اگر آن

هم فراهم نشـد ، بر کاغـذی که از ابریشم و حریر ساخته انـد سـجده کنـد ، و اگر آن هم میسّـر نشد ، بر هر چیز دیگری که در حال اختیار سـجده بر آن جایز نیست سجده نماید ، ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است ، بر غیر آن از چیزهایی که سـجده بر آنها جایز نیست سـجده نکند ، و اگر پشت دست هم میسّر نشد ، تا پنبه و کتان و قیر و زفت فراهم می شود ، بر چیز دیگر سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴

سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵

اگر در سجده اوّل مهر به پیشانی بچسبد ، باید برای سجده دوّم مهر را بر دارد.

مسأله ۱۰۹۶

اگر در بین نماز چیزی که بر آن سـجده می کند گم شود ، و چیزی که سـجده بر آن صـحیح است نداشـته باشد، چنانچه وقتوسعت دارد بایدنماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسأله«۱۰۹۳» گذشت ، عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۷

هرگاه در حال سـجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد و ممکن است بر چیزی که سـجده بر آن صـحیح است سجده نماید پیشانی را از روی آن بر داشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نمایـد ، و بنـابر احتیـاط واجب دو سـجده سـهو به جـا آورد ، و اگر ممکن نیست نماز را از سـر گیرد ، و چنانچه وقت تنگ است به ترتیبی که در مسأله «۱۰۹۳» گذشت عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۸

اگر بعد از سـجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشـته که سـجده بر آن باطل است ، باید بر چیزی که سـجده بر آن صـحیح است سجده نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر این کار در دو سجده از یک رکعت اتّفاق افتاد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۹۹

سجـده کردن برای غیر خداونـد متعـال حرام می باشـد ، و بعضـی از مردم که مقابـل قـبر امامـان (علیهم السـلام) پیشـانی را بر زمین می گذارند ، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد ، وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰

در سجده چند چیز مستحب است:

۱ ـ کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد ، و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آن که کاملا نشست ، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ ـ موقعی که می خواهد به سجده برود ، مرد اوّل دستها را ، و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳ ـ بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴ ـ در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد ، و این دعا را بخواند:

«یا خَیْرَ الْمَسْؤُلِینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطِینَ اُرْزُقْنِی وَ ارْزُقْ عِیالِی مِنْ فَضْلِکَ الْواسع فَاِنّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیم».

(یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می کننـد ، و ای بهترین عطا کنندگان ، از فضل فراگیر خودت به من و عیال من روزی بده ، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی)

۶ ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند ، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ ـ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ ـ بعد از سجده اوّل بدنش که آرام گرفت «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ» بگوید.

۹ ـ سجده را طول بدهد ، و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ ـ برای رفتن به سجده دوم ، در حال آرامی بدن «اَللّهُ اَکْبَرُ» بگوید.

۱۱ ـ در سجده ها صلوات بفرستد.

۱۲ ـ در موقع بلند شدن ، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ ـ مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند ، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند ، و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند ، و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۱۰۱

قرآن خواندن در سجده مکروه است ، و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار ، جای سجده را فوت کند ، و اگر در اثر فوت کردن حرفی از دهان عمداً بیرون آید ، حکم آن در مبطلات نماز (ششم) ذکر شده است.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲

در هر یک از چهار سوره (والنجم) و (اقرأ) (الم تنزیل) (حم سجده ـ فصلت ـ) یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش دهد ، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند ، و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید ، مگر در حال نماز باشد ، که در این صورت باید به دستوری که در مسأله «۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴» گذشت عمل کند ، و امّا اگر بدون اختیار آیه سجده را بشنود ، احتیاط مستحب این است که سجده کند.

مسأله ۱۱۰۳

اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش می دهد خودش نیز بخواند باید دو سجده کند.

مسأله ۱۱۰۴

در غیر نماز ، اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا گوش دهد ، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵

اگر انسان از بچّه غیر ممیّز که خوب و بد را نمی فهمد ، یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد ، یا مثلا از گرامافون یا نوار ضبط صوت آیه سجده را استماع کند ، سجده واجب نیست ، ولی اگر شخصی در ایستگاه رادیو آیه سجده را به قصد این که از قرآن است بخواند و انسان به وسیله رادیو گوش دهد ، سجده واجب است.

مسأله ۱۱۰۶

در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد ، و بنابر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای سر انگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد ، و لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد ، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۱۰۷

در سجده واجب قرآن باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذاشته ، و بنابر احتیاط واجب جاهای دیگر بدن را که در سجده نماز ذکر شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸

هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده بر زمین بگذارد ، اگر چه ذکر نگوید کافیست ، و گفتن ذکر مستحب است ، و بهتر این است که بگوید: «لا اِلهَ اِلا اللّهُ حَقّاً حَقّاً لا اِلهَ اِلا اللّهُ اِیْماناً وَ تَصدِیْقاً ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ عُبُودِیّةً و رِقّاً ، سَجَدْتُ لَکَ یا رَب تَعَبّداً وَ رِقّاً لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُسْتَکْبِراً بَلْ اَنا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ».

تشهّد

مسأله ۱۱۰۹

در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب ، و رکعت سوم نماز مغرب ، و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشاء باید انسان بعد از سجده دوم تشهّد بخواند ، یعنی بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ ، وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد» و احتیاط واجب آن است که به غیر کیفیت ذکر شده نگوید ، و در نماز وتر هم تشهّد لازم است ، و در نمازهای واجب باید بعد از سجده دوم بنشیند ، و در حال آرام بودن بدن تشهّد را بخواند ، ولی نشستن و آرام بودن بدن در

نمازهای مستحب واجب نیست.

مسأله ۱۱۱۰

کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۱۱

اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده ، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد ، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند.
و بنابر احتیاط مستحب بعد از نماز ، برای ایستادن بی جا دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید ، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز ـ بنابر احتیاط مستحب ـ تشهّد را قضا کند ، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۱۲

مستحب است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند ، و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد ، و پیش از تشهّد بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» یا بگوید:
«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ خَیْرُ الْاَسْماءِ لِلّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد ، و انگشتها را به یکدیگر بچسباند ، و به دامان خود نگاه کند ، و بعد از صلوات در تشهّد اوّل بگوید: «وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

مسأله ۱۱۱۳

مستحب است زنها در وقت خواندن تشهّد رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴

بعد از تشهّد رکعت آخر نماز مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» و بعد از آن باید بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصالِحِینَ» یا بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ» و مستحب است که به جمله «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ» جمله «وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» را اضافه نماید ، و در صورتی که «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصالِحِینَ» را اوّل بگوید مستحب است که بعد از آن «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند ـ مثل پشت به قبله کردن ـ انجام نداده ، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶

اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند ـ مثل پشت به قبله کردن ـ انجام داده باشد ، نمازش باطل است ، و اگر موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است ، ولی کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده است ، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷

اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند ، نماز باطل می شود ، مثل آن که سوره را پیش از حمد بخواند ، مگر این که به هم خوردن ترتیب در غیر دو رکن باشد و آن شخص هم جاهل قاصر باشد ، که در این صورت نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۱۸

اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد ، مثلا پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید ، نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۱۹

اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد ، مثلاـ پیش از آن که دو سجده کند تشهّد بخواند ، باید رکن را به جا آورد ، و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد ، مثلاـ حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱

اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد ، مثلا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند ، باید
آنچه را فراموش کرده به جا آورد ، و بعد از آن ، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲

اگر سجده اوّل را به خیال این که سجده دوم است ، یا سجده دوم را به خیال این که سجده اوّل است به جا آورد ، نماز صحیح است ، و سجده اوّل او سجده اوّل ، و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳

انسـان بایـد نمـاز را با موالات بخوانـد ، یعنی کارهای نماز ماننـد رکوع و سـجود و تشـهّد را پشت سـر هم به جا آورد و بین آنها به انـدازه ای فاصـله نینـدازد که صورت نمـاز بهم بخورد ، و همچنین چیزهـایی را که در نمـاز می خوانـد ، به طوری که معمول اسـت پشت سر هم بخواند ، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴

اگر در نمـاز عمـداً بین حرفهـا یـا کلمـات به قـدری فاصـله بینـدازد که صورت کلمه یا ترکیب کلمات به هم بخورد ، نمازش باطل است ، مگر این که جاهل قاصر باشد و آن فاصله به قدری باشد که صورت نماز از بین نرود و در تکبیرهٔ الاحرام هم نباشد.

و اگر سـهواً بین حرفها یا کلمات فاصـله بینـدازد ، و فاصـله به قـدری نباشد که صورت نماز از بین برود و در تکبیرهٔ الاحرام نباشد ، چنانچه مشـغول رکن بعد نشده باشد ، باید آن حرفها یا کلمات را دوباره به طور معمول بخواند ، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانـده شـده لازم است تکرار نماید ، و اگر مشـغول رکن بعد شده باشد نمازش صـحیح است ، و اگر رکنی بعد از آن نباشد مانند تشـهّد آخر ، چنـانچه قبـل از سـلام ملتفت بشود ، بایـد آن قسـمت و ما بعـد آن را دوباره بخوانـد ، و اگر بعـد از سـلام ملتفت شود نمازش صحیح است.

و امّا اگر بین حروف یا کلمات سلام ، به قدری فاصله انداخت که موالات فوت شد وظیفه اش همان است که در فراموشی سلام در مسأله «۱۱۱۵ و ۱۱۱۶» گذشت.

مسأله ۱۱۲۵

طول دادن رکوع و سجود، و خواندن سوره های بزرگ موالات را به هم نمی زند.

[مستحبات نماز]

قنوت

مسأله ۱۱۲۶

در تمام نمازهای واجب و مسـتحب ، بعـد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم مسـتحب است قنوت بخواند ، و در نماز شـفع احوط آن است که به رجاء مطلوبیت بخواند ، و در نماز وتر با آن که یک رکعت می باشد ، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است.

و نمـاز جمعه در هر رکعت یـک قنوت دارد ، و نمـاز آیـات پنـج قنوت ، و نمـاز عیـد فطر و قربان در رکعت اوّل پنـج قنوت ، و در رکعت دوم چهار قنوت دارد ، و احتیاط واجب آن است که قنوت ها در نماز عید فطر و قربان ترک نشود.

مسأله ۱۱۲۷

مسـتحب است در قنوت دسـتها را مقابل صورت ، و کف آنها را رو به آسـمان و پهلوی هم نگهدارد ، و غیر شست انگشتهای دیگر

را به هم بچسباند ، و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸

در قنوت هر چه بر زبان بیایـد از دعا و مناجات و ذکر ، اگر چه یک «سُبْحانَ اللّهِ» باشد کافیست ، و بهتر است بگوید: «لا اِلهَ اِلا اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ العَلِی الْعَظِیمُ ، سُبْحانَ اللّهِ رَب السّمَواتِ السّبْعِ وَ رَب الاْرَضِینَ السّبْعِ وَ ما فِیْهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ رَب الْعَرشِ الْعَظِیْمِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ».

مسأله ۱۱۲۹

مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند ، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند ، اگر امام جماعت صدای او را بشنود ، بلند خواندن قنوت مکروه است.

مسأله ۱۱۳۰

اگر عمـداً قنوت نخوانـد قضـا نـدارد ، و اگر فراموش کنـد و پیش از آن که به انـدازه رکوع خم شود یادش بیایـد ، مسـتحب اسـت بایستد و بخواند ، و اگر در رکوع یادش بیاید ، مستحب است بعد از رکوع قضا کند ، و اگر در سجده یادش بیاید ، مستحب است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

اشاره

قریب به این مضامین است:

۱ ـ ترجمه سوره حمد

(بِسْمِ اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِیم) : «بِسْمِ اللّهِ» یعنی ابتـدا می کنم به نـام ذاتی که جـامع جمیع کمالاـت ، و از هر گـونه نقص منزّه است و عقل در آن متحیّر است.

«الرّحْمنِ» رحمتش واسع و بی نهایت است، و در دنیا شامل مؤمن و کافر می شود.

«الرّحِیم» رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است و در آخرت مختص به مؤمنین است.

(اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ) یعنی ثنا مخصوص الله است ، که پرورش دهنده جهانیان است.

(اَلرّحْمنِ الرّحِیم) معنای آن گذشت.

(مالِکِ یَوْمِ الدّین) یعنی دارنده و حکمران روز جزا است.

(اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَسْتَعِینُ) یعنی فقط تو را پرستش می کنم و فقط از تو کمک می خواهم.

(اِهْدِنا الصّراطَ الْمُسْتَقِیم) یعنی راهنمایی کن ما را به راه راست.

(صِراطَ الّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده ای ـ که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران و شهدا و صدّیقین و بنـدگان شایسـته خداونـدنـد ـ (غَیْرِ الْمَغْضُـوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَـ الضّـآ لّینَ) یعنی نه راه کسـانی که بر آن هـا غضب شـده ، و نه راه آن

کسانی که گمراه اند.

۲ ـ ترجمه سوره قل هو الله احد

(بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم) معنای آن گذشت.

(قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) یعنی بگو ای محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) که او خدایی است یگانه.

(اَللّهُ الصَّمَدُ) یعنی خدایی که از تمام موجودات بی نیاز و همه به او نیازمندند.

(لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ) یعنی فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ) یعنی هیچ کسی همتای او نیست.

۳ ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود

و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب است

«سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است ، و من مشغول ستایش او هستم.

«سُبْحانَ رَبّیَ الاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار من از همه موجودات بالاتر می باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است ، و من مشغول ستایش او هستم.

«سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی خدا بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

«اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ» یعنی طلب آمرزش می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است ، و من به طرف او بازگشت می نمایم.

«بِحَوْلِ اللهِ وَقُوّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ» یعنی به یاری الله و قوّت او بر می خیزم و می نشینم.

۴ ـ ترجمه قنوت

«لا اِلهَ اِلا اللّهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که صاحب حلم و کرم است.

«لا اِلهَ اِلا اللّهُ العَلِی الْعَظِیمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگ است.

«سُبْحانَ اللّهِ رَب السّمواتِ السّبْعِ وَ رَب الاَرَضِینَ السّبْعِ» یعنی پاک و منزّه است الله که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

«وَ ما فِیهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ رَب الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست ، و پروردگار عرش بزرگ است.

«وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمِینَ» یعنی حمد و ثنا مخصوص الله است که پرورش دهنده تمام جهانیان است.

۵ ـ ترجمه تسبیحات اربعه

«سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ» یعنی الله پاک و منزّه است ، و ثنا مخصوص اوست ، و نیست خدایی ـ معبودی ـ مگر الله ، و بزرگ تر است از این که وصف شود.

۶ ـ ترجمه تشهّد و سلام

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ ، اَشْهَدُ اَنْ لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللّهُ وَحْدَهُ لا ـ شَرِیکَ لَهُ» یعنی ستایش مخصوص الله است ، شهادت می دهم که نیست خدایی ـ معبودی ـ مگر الله که یگانه است و شریک ندارد.

«وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» یعنی و شهادت می دهم که محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده او و فرستاده اوست.

«اَللّهُم صَل عَلی مُحَمّد وَ الِ مُحَمّد» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد.

«وَ تَقَبّلْ شَفاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» یعنی و قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه او را بلند کن.

«اَلسّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» یعنی درود و سلام بر تو ای پیغمبر ، و رحمت و برکات الله بر تو باد.
«اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ» یعنی درود و سلام الله بر ما نمازگزاران و تمام بندگان شایسته او.
«اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» یعنی درود و سلام و رحمت و برکات الله بر شما باد. (و مقصود از کلمه «شما» مراد واقعی از این کلمه باشد ، هر چند به حسب مستفاد از بعض روایات دو ملک راست و چپ و مؤمنین می باشد.) تعقیب نماز

مسأله ۱۱۳۱

مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب ، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود ، و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمّم او باطل شود رو به قبله تعقیب را بخواند ، و لازم نیست تعقیب به عربی باشد ، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند ، و از تعقیبهایی که خیلی به آن سفارش شده است تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام)است که به این ترتیب گفته شود: سی و چهار مرتبه «اَللّهُ اَکْبَرُ» بعد از آن سی و سه مرتبه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بعد از آن سی و سه مرتبه «سُبْحانَ اللّهِ».

مسأله ۱۱۳۲

مستحب است بعد از نماز سجده شکر نماید ، و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافیست ، ولی بهتر است صد مرتبه ، یا سه مرتبه ، یا یک مرتبه «شُکْراً لِلّهِ» یا «عَفْواً» بگوید ، و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

مسأله ۱۱۳۳

هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) را مانند محمّد و احمد ، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود ، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴

موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول(صلی الله علیه وآله وسلم) مستحب است صلوات را هم بنویسند ، و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵

دوازده چیز نماز را باطل می کند ، و آنها را مبطلات می گویند:

(اوّل)

آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود ، مثلا در بین نماز بفهمد که ساترش غصبی است.

(دوم)

اشاره

آن که در بین نماز عمـداً یا سـهواً یا از روی ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می کنـد پیش آید ، مثلا بول از او بیرون آید ، ولی کسـی که نمی توانـد از بیرون آمـدن بول و غائـط خودداری کنـد ، اگر در بین نمـاز بول یـا غائط از او خارج شود ، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گذشت رفتار نماید ، نمازش باطل نمی شود ، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود ، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۶

کسـی که بی اختیار خوابش برده ، اگر ندانـد که در بین نماز خوابش برده یا بعـد از آن ، بنابر احتیاط واجب بایـد نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۷

اگر بدانـد به اختیار خودش خوابیـده ، و شک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشـغول نماز است و خوابیده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۸

اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر ، باید آن نماز را دوباره بخواند.

(سوم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که دستها را به قصد این که جزء نماز باشد روی هم بگذارد ، مگر این که جاهل قاصرباشد ،و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که به قصد عبودیّت به جا آورد ، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۳۹

هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیّه یا برای کار دیگر ـ مثل خاراندن دست و مانند آن ـ دستها را روی هم بگذارد ، اشکال ندارد.

(چهارم)

(از مبطلات نماز) آن است که بعد از خواندن حمد ـ در صورتی که قصد دعا نکند و یا به قصد این که جزء نماز باشد ـ آمین بگوید ، بلکه گفتن آن بعد از خواندن حمد به قصد دعا هم محل اشکال است ، ولی اگر جاهل قاصر باشد و یا اشتباهاً و یا از روی تقیّه بگوید ، نمازش اشکال ندارد.

(پنجم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که عمداً پشت به قبله کند ، یا به طرف راست یا چپ قبله بر گردد ، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است ، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد ، نمازش باطل است.
و امّا در صورت سهو اگر به طرف راست یا چپ نرسد نماز او صحیح است ، و اگر برسد و متذّکر شود ، در صورتی که وقت ـ هر چند به مقدار یک رکعت ـ باقی مانده اعاده نماید ، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذّکر شود قضا ندارد ، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۱۴۰

اگر عمداً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است ، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگردانده نمازش باطل نمی شود ، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است ولی به حد راست یا چپ قبله نرسیده باشد ، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است ، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است ، و اگر سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله باشد و متذکّر شود ، در صورتی که وقت ـ هر چند به مقدار یک رکعت ـ باقی مانده بنابر احتیاط واجب اعاده نماید ، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکّر شود قضا ندارد ، ولی اگر سهواً پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

(ششم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که عمداً تکلّم کند به لفظی که از دو حرف کمتر نباشد و مفید معنایی باشد ، چه قصد افاده آن معنی را داشته باشد یا نه ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر دو حرف یا بیشتر داشته باشد و مفید معنی نباشد ، و در هر صورت اگر سهواً بگوید نمازش اشکال ندارد و باید سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۴۱

اگر کلمه ای بگوید که یک حرف دارد ، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد ـ مثل (قِ) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن ـ در صورتی که قصد معنای آن بکند ، نماز باطل می شود ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که معنای آن را بداند ، هر چند قصد معنی نکند ، و یا مفهم معنی نباشد.

مسأله ۱۱۴۲

سرفه کردن و آروغ زدن در نماز اشکال ندارد ، و ناله کردن عمدی ، نماز را باطل می کند ، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۴۳

اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید ـ مثلا به قصد ذکر بگوید: «اَللّهُ اَکْبَرُ» ـ و در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند ، اشکال ندارد ، ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید ، یا به قصد ذکر و فهماندن با هم بگوید ، نماز باطل می شود ، مگر این که جاهل قاصر و در غیر تکبیرة الاحرام باشد ، و اگر به قصد ذکر بگوید ، امّا آنچه او را بر این قصد وادار کرده فهماندن چیزی به غیر باشد ، نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۱۴۴

خواندن قرآن به قصد قرآنیّت ـ نه قصد جزئیّت ـ در نماز ، به غیر از چهار آیه ای که سجده واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد ، ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵

اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیّت یا به جهت احتیاط چند مرتبه بگوید ، اشکال ندارد ، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید حرام است ، امّا بطلان نماز محل اشکال است.

مسأله ۱۱۴۶

در حال نماز ، انسان نباید به دیگری سلام کند ، و اگر دیگری به او سلام کند ، باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد ، مثلا اگر گفته (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) در جواب بگوید: (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) ، مگر در جواب (عَلَیْکُمْ السَلامْ) ، که بنابر احتیاط واجب باید بگوید (سَلامٌ عَلَیْکُمْ).

مسأله ۱۱۴۷

انسان باید جواب سلام را ـ در نماز یا غیر آن ـ فوراً طوری بگوید که عرفاً جواب آن سلام باشد ، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که جواب آن سلام حساب نشود ، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد ، و اگر در غیر نماز باشد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸

باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود ، ولی اگر سلام کننده کر باشد ، یا سلام داده و تند رد شود ، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافیست.

مسأله ۱۱۴۹

باید نمازگزار جواب سلام را به قصد تحیّت بگوید ، هر چند در نظر گرفتن دعا هم مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۰

اگر زن یا مرد نامحرم یا بچّه ممیّز ـ یعنی بچّه ای که خوب و بد را می فهمد ـ به نمازگزار سلام کند ، باید جواب او را بدهد ، ولی اگر زن در سلام بگوید: (سَلامٌ عَلَیْک) ، بنابر احتیاط واجب باید نمازگزار بگوید: (سَلامٌ عَلَیْک) ، و کاف را زیر و زبر ندهد.

مسأله ۱۱۵۱

اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد ، اگر چه معصیت کرده ، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲

اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب شود ، جواب او واجب و بنابر احتیاط باید به طور صحیح باشد ، ولی اگر به طوری باشد که سلام حساب نشود جواب او جایز نیست.

مسأله ۱۱۵۳

جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند واجب نیست ، و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بنابر احتیاط واجب است ، و در جواب اکتفا کند به کلمه (سَلام) یا کلمه (عَلَیْک) هر چند احوط آن است که به کلمه (عَلَیْک) جواب بگوید.

مسأله ۱۱۵۴

اگر کسی به عدّه ای سلام کند ، جواب سلام او بر همه آنان واجب است ، ولی اگر یکی از آنها جواب دهد کافیست.

مسأله ۱۱۵۵

اگر کسی به عدّه ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته ، جواب دهد ، جواب سلام او از دیگران ساقط نمی شود.

مسأله ۱۱۵۶

اگر به عدّه ای سلام کند ، و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه ، نباید جواب بدهد ، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ، ولی دیگری جواب سلام را بدهد ، امّا اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد ، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷

سلام کردن مستحب است ، و در اخبار سفارش شده است که سواره به پیاده ، و ایستاده به نشسته ، و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۵۸

اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند ، بنا بر احتیاط باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹

در غیر نماز ، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید ، مثلا اگر کسی گفت (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) در جواب بگوید (سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّه).

(هفتم) (از مبطلات نماز) خنده با صدا و عمدی است ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و چنانچه عمداً بی صدا یا سهواً با صدا بخندد ، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۰

اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالتش تغییر کند مثلا رنگش سرخ شود لازم نیست نمازش را دوباره بخواند ، مگر آن که مانع دیگری پیدا شود ، مثل آن که از صورت نمازگزار خارج شود.

(هشتم)

(از مبطلات نماز) بنابر احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا عمداً گریه کند ، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند از بهترین اعمال است.

(نهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) کاری است که صورت نماز را به هم بزند به طوری که عرفاً نگویند نماز می خواند ـ مثل به هوا پریدن و مانند آن ـ عمداً باشد یا از روی فراموشی ، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند ، مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱

اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل می شود.

مسأله ۱۱۶۲

اگر در بین نماز کاری انجام دهد ، یا مدّتی ساکت شود ، و در اثر آن شک کند که صورت نماز به هم خورده یا نه ، باید نمازش

را اعاده کند ، هر چند احتیاط مستحب این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

(دهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) خوردن و آشامیدن است ، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند ـ عمداً باشد یا از روی فراموشی ـ نمازش باطل می شود ، امّا اگر طوری باشد که بگویند نماز می خواند ، چنانچه عمداً باشد ، نماز بنابر احتیاط باطل می شود ، ولی اگر جاهل قاصر یا از روی فراموشی باشد ، نمازش اشکال ندارد.

و کسی که می خواهد روزه بگیرد ، اگر پیش از اذان صبح ، نماز وتر بخواند ، و تشنه باشد ، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود ، در صورتی که آب رو به روی او در دو یا سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد ، امّا باید کاری که نماز را باطل می کند ، مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳

اگر در بین نماز ، غذایی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد ، نمازش باطل نمی شود ، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

(یازدهم)

(از مبطلات نماز) شک در رکعتهای نماز دو رکعتی ـ مانند نماز صبح و نماز مسافر ـ یا سه رکعتی ، یا در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است ، در صورتی که نماز گزار در حال شک باقی بماند.

(دوازدهم)

اشاره

(از مبطلات نماز) آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند ، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید ، مگر این که جاهل قاصر باشد ، و اگر رکوع یا دو سجده از یک رکعت را عمداً یا سهواً زیاد کند ، نمازش باطل می شود ، ولی زیاد کردن تکبیرهٔ الاحرام سهواً مبطل نماز نیست ، و بطلان نماز به زیادی عمدی آن از جاهل قاصر محل اشکال است.

مسأله ۱۱۶۴

اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه ، نمازش صحیح است.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۸

موقعی که مـأموم نیّت می کنـد بایـد امام را معیّن نمایـد ، ولی دانسـتن اسم او لازم نیست ، مثلا اگر نیّت کنـد اقتـدا می کنم به امام حاضر ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۹

مأموم بایـد غیر از حمد و سوره ، همه چیزهای نماز را خودش بخواند ، ولی اگر رکعت اوّل یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد ، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۰

اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صـبح و مغرب و عشاء ، صدای حمد و سوره امام را بشـنود ، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد بایـد حمـد و سوره را نخوانـد ، و اگر صدای امام را نشـنود مسـتحب است حمد و سوره را بخواند ، ولی قصد جزئیّت نماز نکند ، و باید آهسته بخواند ، و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۱

اگر مأموم بعضـی از کلمات حمـد و سوره امام را بشـنود ، می تواند آنچه را نمی شـنود بخواند ، ولی احتیاط مسـتحب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۷۲

اگر مأموم سـهواً حمـد و سوره را بخوانـد ، یا خیال کنـد صـدایی را که می شـنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۳

اگر شک کند که صدای امام را می شنود یا نه ، یا صدایی بشنود و نداند که صدای امام است یا صدای کس دیگر ، می تواند حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۴

مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند ، و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۷۵

مأموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید ، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۷۶

اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد ، نمازش صحیح است ، بلکه اگر عمداً هم پیش از امام سلام دهد در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته ، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۷

اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام ، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید ، اشکال ندارد ، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می گوید ، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۸

مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود ، کارهای دیگر آن را مانند رکوع و سجود با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد ، و اگر عمداً پیش از امام یا مدّتی بعد از امام انجام دهد ، جماعتش باطل می شود ، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل نموده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۹

اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد ، چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد ، و در این صورت زیاد شدن رکوع نماز را باطل نمی کند ، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع امام برسد امام سر بردارد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۰

اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است ، باید به سجده برگردد ، و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد ، برای زیاد شدن دو سجده نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۴۸۱

کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته ، هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد ، نمازش صحیح است ، ولی اگر در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۲

اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد ، و سهواً یا به خیال این که به امام نمی رسد به رکوع یا سجده نرود ، جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۳

اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است ، چنانچه به خیال این که سجده اوّل امام است ، به قصد این که با امام سجده کند ، به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده ، سجده دوم او حساب می شود ، و اگر به خیال این که سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اوّل امام بوده ، باید به قصد این که با امام سجده کند تمام کند ، و دوباره با امام به سجده رود ، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام کردن نماز به جماعت دوباره هم بخواند.

مسأله ۱۴۸۴

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد ، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نماز و جماعتش صحیح است ، و اگر عمداً برنگردد ، صحّت نمازش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۵

اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد ، اگر به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به رکوع رود ، جماعت و نمازش صحیح است ، و اگر صبر کند تا امام به او برسد ، نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۶

اگر سهواً پیش از امام به سجده رود و به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به سجده رود ، جماعت و نمازش صحیح است ، و اگر صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح و جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۸۷

اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند ، یا در رکعتی که تشهّد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود ، مأموم نبایـد قنوت و تشـهّد را بخوانـد ، ولی نمی توانـد پیش از امام به رکوع رود یا پیش از امام قیام کنـد ، بلکه بایـد صبر کند تا قنوت و تشهّد امام تمام شود و بقیّه نماز را با او بخواند.

وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت

مسأله ۱۴۸۸

بنابر احتیاط واجب ، اگر مأموم یک مرد باشـد طرف راست امام بایسـتد ، و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چنـد زن باشـند ، مرد طرف راست امام بایستد و بقیّه پشت سر امام ، و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشـند ، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند ، و اگر یک یا چنـد زن باشـد پشت سر امام بایسـتد ، و در صورتی که یک زن باشـد ، مسـتحب است پشت سر در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش محاذی زانو یا قدم امام باشد.

مسأله ۱۴۸۹

اگر امام و مأموم هر دو زن باشند ، احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۹۰

مستحب است امام در وسط صف بایستد ، و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱۴۹۱

مستحب است صفهای جماعت منظّم باشد ، و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد ، و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۹۲

مستحب است بعد از گفتن (قَدْ قامَتِ الصّلاةُ) مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۳

مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند ، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد ، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۴

مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می خواند ، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند ، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۵

اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند ، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد ، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.
چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۶

اگر در صفهای جماعت جا باشد ، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۷

مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۸

مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می خواند ، مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند ، و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.
نماز آیات

مسأله ۱۴۹۹

نماز آیات ـ که دستور آن خواهد آمد ـ به واسطه چهار چیز واجب می شود :
(اوّل) گرفتن خورشید.

(دوم) گرفتن ماه ، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.
(سوم) زلزله ، اگر چه کسی هم نترسد.
(چهارم)رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی ، در صورتی که بیشتر مردم از آنها بترسند ، و امّا در حوادث زمینی ـ مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود ـ احتیاط مستحب خواندن نماز آیات است.

مسأله ۱۵۰۰

اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتّفاق بیفتد ، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند ، مثلا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود ، باید یک نماز آیات برای گرفتن خورشید ، و نماز دیگر هم برای زلزله بخواند.

مسأله ۱۵۰۱

کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است ، چه همه آنها برای یک چیز واجب شده باشد ـ مثل آن که سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است ـ چه برای چند چیز باشد ـ مثل خورشید گرفتن و ماه گرفتن ـ موقعی که قضای آنها را می خواند ، لازم نیست معیّن کند که برای کدام یک از آنهاست ، هر چند احتیاط مستحب آن است که معیّن نماید اگر چه به تعیین اجمالی ، مثل آن که نیّت کند اوّل نمازِ آیات یا دوم نمازِ آیاتی که بر من واجب شده قضای آن را به جا می آورم.

مسأله ۱۵۰۲

چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است ، در هر جایی اتّفاق بیفتد ، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند ، و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۳

وقت نماز آیات در کسوف و خسوف ، از زمانی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند تا زمانی که تمام قرص باز نشده ، و احتیاط مستحب آن است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند ، بلکه مستحب است هنگام شروع به گرفتن نماز را بخواند.

مسأله ۱۵۰۴

اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند ادا است ، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند قضا است.

مسأله ۱۵۰۵

اگر مدّت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد ، نماز آیات واجب و ادا است ، و همچنین است اگر مدّت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر از آن به آخر وقت مانده باشد.

مسأله ۱۵۰۶

موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتّفاق می افتد ـ چنانچه گذشت ـ باید نماز آیات بخواند ، و باید به اندازه ای که عرفاً تأخیر گفته می شود نماز را عقب نیندازد ، و در صورت تأخیر نماز را به جا آورد و بنابر احتیاط واجب نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۱۵۰۷

اگر گرفتن خورشید یا ماه را نداند و بعد از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده ، باید قضای نماز آیات را بخواند ، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده ، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۸

اگر عدّه ای بگویند خورشید یا ماه گرفته است ، چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا نکند ، و در آن اشخاص شخصی که گفته او شرعاً معتبر است نباشد ، و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند ، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد ، نماز آیات را بخواند ، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست ، و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست ، یا شخصی که ثقه بودن او معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته ، بعد معلوم شود که آن دو عادل بوده اند و یا آن شخص ثقه ای بوده که ظن بر خلاف قول او نبوده است.

مسأله ۱۵۰۹

اگر انسان از گفته کسانی که از روی قاعده علمی از گرفتن خورشید و ماه خبر می دهند ، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته ، باید نماز آیات را بخواند ، و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد ، و انسان از گفته آنان اطمینان پیدا کند ، باید به اطمینان خودش عمل نماید.

مسأله ۱۵۱۰

اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده ، واجب است دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۱

اگر در وقت نماز یومیّه نماز آیات هم بر انسان واجب شود ، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد ، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد ، اوّل آن را بخواند ، و اگر وقت هر دو تنگ باشد باید اوّل نماز یومیّه را بخواند.

مسأله ۱۵۱۲

اگر در بین نماز یومیّه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است ، چنانچه وقت نماز یومیّه هم تنگ باشد ، باید آن را تمام کند ، بعد نماز آیات را بخواند ، و اگر وقت نماز یومیّه تنگ نباشد آن را قطع کند ، و اوّل نماز آیات و بعد نماز یومیّه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۳

اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیّه تنگ است ، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیّه شود ، و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند ، بقیّه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۴

اگر در حال حیض یا نفاس زن ، خورشید یا ماه بگیرد ، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد ، ولی در غیر موقّت مانند زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بعد از پاک شدن نماز را بدون نیّت ادا و قضا به جا آورد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۵

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد ، و کیفیّت آن این است که انسان بعد از نیّت تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد ، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود تا پنج مرتبه ، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد ، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد ، و تشهّد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۶

در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیّت و تکبیر و خواندن حمد ، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند ، و یک آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود ، و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید ، مثلا به قصد سوره (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) ، (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیْمِ)

بگوید و به رکوع رود ، بعد بایستد و بگوید: (قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ) دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: (اَللّهُ الصّمَدُ) باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: (لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ)و به رکوع برود ، و سر بردارد و بگوید: (وَلَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ) و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن دو سجده کند ، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از سجده دوم تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد ، و نیز جایز است به کمتر از پنج قسمت تقسیم کند ، ولی هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند ، و بعد از آن یک سوره یا بعض از یک سوره را نیز بخواند.

مسأله ۱۵۱۷

اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۸

چیزهایی که در نمازهای یومیّه واجب و مستحب است ، در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد ، ولی در نماز آیات ـ در صورتی که با جماعت باشد ـ به جای اذان و اقامه رجاءً سه مرتبه بگویند (اَلصّلاهْ).

مسأله ۱۵۱۹

مستحب است بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم و دهم بگوید: (سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۲۰

مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند ، و اگر فقط پیش از رکوع دهم هم بخواند کافیست.

مسأله ۱۵۲۱

اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد ، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۲

اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اوّل است یا در رکوع اوّل رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد ، نمازش باطل است ، و اگر

در عـدد رکوعهـا شـک کنـد بنـا را بر کمتر بگـذارد ، مگر در صورتی که شـک کنـد چهار رکوع کرده یا پنـج رکوع ، که در این صورت چنـانچه برای رفتن به سـجده خم نشـده بایـد رکوعی را که شـک کرده به جا آورد ، و اگر شک او بعـد از خم شـدن برای سجـده و پیش از رسـیدن به سـجده باشد بنابر احتیاط واجب برگردد و رکوع را به جا آورده و نماز را تمام نماید واعاده کند ، ولی اگر به سجده رسیده باشد ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۲۳

هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا سهواً کم یا زیاد شود ، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۲۴

نمـاز عیـد فطر و قربـان در زمان حضور امام (علیه السـلام) واجب است و بایـد با جماعت خوانـده شود ، و در زمان ما که امام (علیه السـلام) غایب است مستحب می باشد ، و می شود آن را با جماعت یا فرادی خواند ، و بنابر احتیاط واجب در صورت جماعت عدد کمتر از پنج نفر نباشد.

مسأله ۱۵۲۵

وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱۵۲۶

مسـتحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند ، و در عید فطر مسـتحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند ، و بنابر احتیاط واجب زکات فطره را بدهند ، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۷

نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است ، که در رکعت اوّل بعـد از خوانـدن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید ، و بعد از هر تکبیر ـ بنابر احتیاط واجب ـ یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و برخیزد ، و در رکعت دوم چهـار تکـبیر بگویـد ، و بعـد از هر تکبیر قنوت بخوانـد و تکبیر پنجم را بگویـد و به رکوع رود و بعـد از رکوع دو سجده کند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۸

در قنوت نماز عیـد فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست ، ولی بهتر است دعایی را که شیخ طوسی (رحمه الله) در مصباح المتهجّد نقل فرموده بخوانند:

«اَللّهُم اَهْلَ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَهِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرّحْمَهِ وَ اَهْلَ التّقْوی وَ الْمَغْفِرَهِ اَسْأَلُکَ بِحَق هـذَا الْیَوْم الّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیْداً وَ لِمُحَمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) ذُخْراً وَ مَزِیداً اَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمّد وَ ال مُحَمّد وَ اَنْ تُدْخِلَنِی فِی کُل خَیْر اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد وَ اَنْ تُخْرِجَنِی مِنْ کُل سُوء اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمّداً وَ الَ مُحَمّد صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ ، اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِمّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الصّالِحُونَ (اَلْمُخْلَصُونَ ، الْمُخْلِصُونَ)».

و بهتر از آن این است که دعایی را که در تهـذیب به سـند معتبر ذکر فرموده بخواننـد: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَن مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، اَللّهُم اَنْتَ اَهْلُ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَهِ وَ اَهْلُ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ الْقُدْرَهِ وَ السّلْطانِ وَ الْعِزّهِ ، اَسْأَلُکَ فِی هذَا الْیَوْمِ الّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیْداً وَ لِمُحَمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) ذُخْراً وَ مَزِیداً ، اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمّد وَ ال مُحَمّد وَ اَنْ تُصَلّیَ عَلی مَلائِکَتِکَ الْمُقَرّبِینَ وَ اَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ وَ اَنْ تَغْفِرَ لَنا وَ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ اَلاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الاَمْواتِ ، اَللّهُم اِنّی اَسْأَلُکَ مِنْ خَیْرِ ما سَأَلَکَ عِبادُکَ الْمُرْسَلُونَ وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ شَر ما عاذَ بِهِ عِبادُکَ الْمُخْلَصُونَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ اَوّلُ کُل شَیْئ وَ اخِرُهُ وَ بَدِیعُ کُل شَیْئ وَ مُنْتَهاهُ وَ عالِمُ کُل شَیْئ وَ مَعادُهُ وَ مَصِیرُ کُل شَیْئ اِلَیْهِ وَ مَرَدّهُ وَ مُدَبّرُ الْاُمُورِ وَ باعِثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ، قابِلُ الاَعْمالِ مُبْدِی الْخَفِیّاتِ مُعْلِنُ السّرائِرِ ، اَللّهُ اَکْبَرُ عَظِیمُ الْمَلَکُوتِ شَدِیدُ الْجَبَرُوتِ حَی لا یَمُوتُ دائِمٌ لا یَزُولُ اذا قَضی اَمْراً فَاِنّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ، اَللّهُ اَکْبَرُ خَشَعَتْ لَکَ الاَصْواتُ وَ عَنَتْ لَکَ الْوُجُوهُ وَ حارَتْ دُونَکَ الاَبْصارُ وَکَلّتِ الاَلْسُنُ عَنْ عَظَمَتِکَ وَ النّواصِی کُلّها بِیَدِکَ وَ مَقادِیْرُ الْاُمُورِ کُلّها اِلَیْکَ ، لا یَقْضِی فِیها غَیْرُکَ وَ لا یَتِم مِنْها شَیْئٌ دُونَکَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ اَحاطَ بِکُل شَیْئ حِفْظُکَ وَ قَهَرَ کُل شَیْئ عِزّکَ وَ نَفَذَ کُل شَیْئ اَمْرُکَ وَ قامَ کُل شَیْئ بِکَ وَ تَواضَعَ کُل شَیْئ لِعَظَمَتِکَ وَ ذَل کُل شَیْئ لِعِزّتِکَ وَ اسْتَسْلَمَ کُل شَیْئ لِقُدْرَتِکَ وَ خَضَعَ کُل شَیْئ لِمُلْکِکَ ، اَللّهُ اَکْبَرُ».

مسأله ۱۵۲۹

در زمان غایب بودن امام (علیه السلام) ـ بنابر احتیاط مستحب ـ بعد از نماز عید فطر و قربان ، در جماعت دو خطبه بخوانند ، و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکات فطره ، و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۰

نماز عیـد سوره مخصوصـی نـدارد ، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سوره (سَبّحِ اسْمَ رَبّکَ الأَعْلی) «سوره ۸۷» و در رکعت دوم سوره شمس «سوره ۹۱» را بخواننـد ، و افضل از همه آن است که در رکعت اوّل سوره شـمس ، و در رکعت دوم سوره غاشـیه «سوره ۸۸» را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۱

مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ، ولی در مکّه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۲

مستحب است امام جماعت و مأموم پیش از نماز غسل کند ، و عمامه سفیدی از پنبه بر سر بگذارد که یک طرف آن را بر سینه اش و طرف دیگر را بین دو کتفش بیندازد ، و پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید برود.

مسأله ۱۵۳۳

مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند ، و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند ، و امام جماعت قرائت را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۴

مستحب است بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر ، این تکبیرها را بگوید: «اَللّهُ اَكْبَرُ ، اَللّهُ اَكْبَرُ ، لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ ، اَللّهُ اَكْبَرُ وَ لِلّهِ الْحَمْدُ ، اَللّهُ اَكْبَرُ عَلی ما هَدانا».

مسأله ۱۵۳۵

مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز ، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است ، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گذشت بگوید ، و بعد از آن بگوید: «اَللّهُ اَكْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الاَنْعامِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَبْلانا» ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز ، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجّه است ، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۶

احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند ، ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۷

در نماز عید هم ـ مثل نمازهای دیگر ـ مأموم باید غیر از حمد و سوره ، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۸

اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته ، بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و خود را به رکوع امام برساند ، و اگر در هر قنوت یک «سُبْحانَ اللّهِ» یا یک «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بگوید کافیست.

مسأله ۱۵۳۹

اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است ، می تواند نیّت کند و تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع رود ، هر چند احتیاط این است که نماز را به قصد رجاء به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۰

اگر در نماز عید یک سجده از رکعت آخر یا تشهّد را فراموش کند ، در صورتی که کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده باشد ، برگردد و آن را به جا آورد ، و اگر سجده از رکعت قبل باشد ، بنابر احتیاط واجب آن را قضا کند ، و در هر حال اگر کاری کند که برای آن در نماز یومیّه سجده سهو لازم است ـ اگر چه به احتیاط ـ بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۱

بعد از مرگ انسان می شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده ، دیگری را اجیر کنند ، یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد ، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد ، صحیح است.

مسأله ۱۵۴۲

انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبّی ، مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان (علیهم السلام) از طرف زندگان اجیر شود ، به این معنی که متعلّق اجاره نیابت از آنان در انجام آن کار باشد ، چنانکه می تواند همین نیابت را تبرّعاً انجام دهد ، و نیز می تواند کار واجب یا مستحبّی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۳

کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید در مسائل نماز یا مجتهد باشد، یا نماز را از روی تقلید صحیح انجام بدهد، یا آن که عمل به احتیاط کند.

مسأله ۱۵۴۴

اجیر باید موقع نیّت میّت را معیّن نماید ، و لازم نیست اسم او را بداند ، پس اگر نیّت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافیست.

مسأله ۱۵۴۵

اجیر بایـد عمل را به قصـد آنچه در ذمّه میّت است به جا آورد ، و اگر عملی را انجام دهـد و ثواب آن را برای او هـدیه کند ، کافی نیست.

مسأله ۱۵۴۶

بایـد کسـی را اجیر کننـد که بدانند یا حجّت شـرعیّه داشـته باشـند ـ مثل اطمینان یا اخبار دو عادل یا شـخص مورد وثوقی که ظن بر خلاف قولش نباشد ـ که عمل را انجام می دهد.

مسأله ۱۵۴۷

کسـی را که برای نمازهـای میّت اجیر کرده انـد ، اگر ثـابت شود که عمـل را به جـا نیـاورده ، یا باطل انجام داده ، بایـد دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۸

هر گـاه شـک کنـد که اجیر عمل را انجام داده یا نه ، همین که مورد اطمینان باشـد و بگویـد انجام داده ام ، یا بیّنه یا خبر ثقه ای که ظن بر خلاـف آن نباشـد قـائم شود بر این که انجـام داده ، کفـایت می کنـد ، و اگر شک کنـد که عمل او صـحیح بوده یا نه ، بنابر صحّت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۴۹

کسـی را که عذری دارد ـ مثلا با تیمّم یا نشسته نماز می خواند ـ نمی شود برای نمازهای میّت اجیر کرد ، اگر چه نمازهای میّت هم همان طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۰

مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود ، و در بلند و آهسته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۱

در قضای نمازهای میّت ترتیب واجب نیست ، هر چند احتیاط مستحب رعایت ترتیب است ، مگر در نمازهایی که ادای آنها ترتیب دارد ، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز.

مسأله ۱۵۵۲

اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد ، باید همان طور به جا آورد ، مگر این که علم به فساد عمل داشته باشد که در این صورت نمی تواند بر آن عمل اجیر شود ، و اگر با او شرط نکنند ، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید ، و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میّت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند ، مثلا اگر وظیفه میّت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است ، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۳

اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبّات آن بخواند ، باید مقداری از مستحبّات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۵۵۴

اگر انسان چند نفر را برای قضای نماز میّت اجیر کند ، بنابر آنچه در مسأله «۱۵۵۱» گذشت ، لازم نیست برای هرکدام آنها وقتی را معیّن نماید.

مسأله ۱۵۵۵

اگر کسی اجیر شود که مثلا در مدّت یک سال نمازهای میّت را بخواند ، و پیش از تمام شدن سال بمیرد ، باید برای نمازهایی که می دانند به جا نیاورده دیگری را اجیر نمایند ، و اگر احتمال می دهند به جا نیاورده ، بنابر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۵۶

کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده اند ، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد ، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند ، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح ، و اجاره کننده می تواند اجرهٔ المثل باقی مانده را بگیرد ، یا آن که اجاره را فسخ نموده و اجرهٔ المثل مقداری را که به جا آورده کسر و مابقی را بگیرد ، و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است ، و می تواند اجرهٔ المسمّای باقی مانده را گرفته ، یا آن که اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرهٔ المثل آن را بدهد ، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه اش از مال او کسی را اجیر بگیرند ، و امّا اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۵۷

اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد ، بعد از عمل به دستوری که در مسأله قبلی ذکر شد ، اگر چیزی از مال او زیاد آمد ، در صورتی که وصیّت کرده باشد و اجرت نمازهای او بیش از ثلث باشد و ورثه اجازه بدهند ، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند ، و اگر اجازه ندهند ، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۵

مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند ، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده ، وگرنه نماز باطل است چنانکه گذشت.

و نیز مکروه است در نماز چشمها را ، هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند ، و با ریش و دست خود بازی کند ، و انگشتها را داخل هم نماید ، و آب دهان بیندازد ، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند.

و همچنین مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر ، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود ، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می باشد.

مسأله ۱۱۶۶

موقعی که انسان خوابش می آید ، و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط مکروه است نماز بخواند ، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد ، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۷

شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است ، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۸

اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است ، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد ، باید نماز را بشکند.

مسأله ۱۱۶۹

اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند ، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد ، باید در همان حال بپردازد ، و اگر بـدون شکسـتن نماز دادن طلب او ممکن نیست ، بایـد نماز را بشـکند و طلب او را بدهـد ، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۰

اگر در بین نماز بفهمـد که مسـجد نجس است ، چنانچه وقت تنگ باشـد بایـد نماز را تمام کنـد ، و اگر وقت وسـعت دارد و تطهیر مسـجد نماز را به هم نمی زند ، باید در بین نماز تطهیر کند ، بعد بقیّه نماز را بخواند ، و اگر نماز را به هم می زند ، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد ، شکستن نماز جایز نیست ، مگر آن که نجس بودن مسجد موجب هتک مسجد باشد ، که در این صورت باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیرنماید و بعد نماز را بخواند ، و همچنین اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد.

مسأله ۱۱۷۱

کسی که باید نماز را بشکند ، اگر نماز را تمام کند ، هر چند معصیت کرده ولی نمازش صحیح است ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۲

اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده ، چنانچه وقت نماز وسـعت دارد ، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند ، و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده.

شکّیات

اشاره

شکّیات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می کند هر چند بطلان در بعضی از آنها مبنی بر احتیاط است ، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد ، و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده

مسأله ۱۱۷۳

شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است:
(اوّل) شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی واجب ، مثل نماز صبح و نماز مسافر ، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.
(دوم) شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.
(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.
(چهارم) آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.
(پنجم) شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.
(ششم) شک بین دو و پنج ، یا دو و بیشتر از پنج ، ولی در این شک ـ بنابر احتیاط واجب ـ بنا را بر دو بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.
(هفتم) شک بین سه و شش ، و سه و بیشتر از شش ، ولی در این شک ـ بنابر احتیاط واجب ـ بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.
(هشتم) شک بین چهار و شش ، و چهار و بیشتر از شش که احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند ، و اعاده نماید.

مسأله ۱۱۷۴

اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید ، باید به قدری فکر کند که آن شک مستقر شود ، و بعد از آن می تواند نماز را به هم بزند ، و بهتر آن است که به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۵

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:
(اوّل) شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است ، مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.
(دوم) شک بعد از سلام نماز.
(سوم) شک بعد از گذشتن وقت نماز.
(چهارم) شک کثیرالشّک ، یعنی کسی که زیاد شک می کند.
(پنجم) شک امام در شماره رکعتهای نماز ، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند ، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.
(ششم) شک در نمازهای مستحبّی و نماز احتیاط.

۱ ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۶

اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه ـ مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه ـ چنانچه مشغول کاری که بعـد از آن واجب است نشـده ، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد ، و اگر به کاری که بعد از آن اسـت مشغول شده ـ مثلا در حال خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نهـ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۷

اگر در بین خوانـدن آیه ای شـک کنـد که آیه پیش را خوانـده یـا نه ، یـا وقتی که آخر آیه را می خوانـد شک کنـد که اوّل آن را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸

اگر بعد از رکوع یا سـجود شک کند که کارهای واجب آن ، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹

اگر در حـالی که به سـجده می رود شـک کنـد که رکوع کرده یا نه بنابر احتیاط واجب برگردد و بایسـتد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند ، و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه ، باید برگردد و بایستد و بعد به سجده رفته و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۱۸۰

اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه ، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۱

کسـی که نشسـته یا خوابیـده نماز می خوانـد ، اگر موقعی که حمـد یا تسبیحات می خوانـد شک کنـد که سـجده یا تشـهّد را به جا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از آن که مشـغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سـجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه ، چنانچه نداند آن حالت ـ مثلا نشسـتن ـ آیا نشسـتن بدل از قیام است یا نه ، باید برگردد و مشکوک را به جا آورد ، و اگر بدانـد که بـدل از قیـام است ، چنـانچه شک در تشـهّد باشـد بنابر احتیاط واجب آن را به قصـد قربت مطلقه ـ اعم از وجوب و استحباب ـ بیاورد و نمازش صحیح است ، و اگر شک در سجده است ، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲

اگر شـک کنـد که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه ، چنانچه مشـغول کاری که بعـد از آن است نشـده ، بایـد آن را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، باید به جا آورد ، و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده ، در صورتی که آن رکن رکوع یا دو سجده باشد نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۳

اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به جا آورد ، مثلا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه ، باید حمد را بخواند ، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۴

اگر شک کند که رکنی را به جا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا موقعی که مشغول خواندن تشهّد است اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده ، در صورتی که تکبیرهٔ الاحرام باشد ، نمازش باطل است ، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد ، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده ، باید آن را به جا آورد ، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر پیش از رکوع رکعتِ بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده ، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۵

اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است ، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید به جا آورد ، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است ، بنابراین اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که سوره را نخوانده ، باید بخواند ، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۶

اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه ، چنانچه مشغول نماز دیگر شده ، یا به واسطه انجام کاری که صورت نماز را به هم می زند از حال نمازگزار بیرون رفته ، باید به شک خود اعتنا نکند ، و اگر پیش از اینها شک کند باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد ، و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه در هر صورت به شک خود اعتنا نکند.

۲ ـ شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۷

اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه ـ مثلا شک کند رکوع کرده یا نه ـ یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، به شک خود اعتنا نکند ، و مشهور فرموده اند: «اگر هر دو طرف شک او باطل باشد ، مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت ، نمازش باطل است.» ولی این حکم محل اشکال است ، و احتیاط واجب آن است که یک رکعت دیگر بخواند و بعد از سلام نماز دو سجده سهو به جا آورد ، و نماز را هم اعاده نماید.

۳ ـ شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۸

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز شک کنـد که نماز خوانده یا نه ، یا گمان کند که نخوانده ، خواندن آن لازم نیست ، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه ، اگر چه گمان کند که خوانده است باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۸۹

اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۰

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز ظهر و عصـر بدانـد چهار رکعت نماز خوانـده ، ولی ندانـد به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصـر ، باید چهار رکعت نماز قضا به نیّت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۱

اگر بعـد از گذشـتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی ، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ ـ شک کثیرالشّک

مسأله ۱۱۹۲

کثیرالشّک کسی است که عرفاً بگویند زیاد شک می کند ، و کسی که حال او به نحوی باشد که لااقل در هر سه نماز پشت سر هم یـک مرتبه شـک کنـد مصـداق کثیرالشّک است ، و چنانچه زیاد شک کردن از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشـد ، به شـک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۳

کثیرالشّک اگر در به جا آوردن چیزی از اجزاء یا شـرایط نماز شک کنـد ، بایـد بنا بگـذارد که آن را به جا آورده ، مثلا اگر شـک کنـد که رکوع کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است ، و اگر در به جا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می کند ـ مثل این که شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت ـ بنا را بر صحّت بگذارد.

مسأله ۱۱۹۴

کسـی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند ، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند باید به دسـتور آن شک عمل نماید ، مثلا کسـی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه ، اگر در به جا آوردن رکوع شک کند ، باید به دستور آن رفتار نماید ، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد ، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۵

کسی که در نماز مخصوصی ـ مثلا در نماز ظهر ـ زیاد شک می کند ، اگر در نماز دیگر ـ مثلا در نماز عصر ـ شک کند ، باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۶

کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند زیاد شک می کند ، اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکّی برای او پیش آید ، باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۷

اگر انسان شک کند که کثیرالشّک شده یا نه ، باید به دستور شک عمل نماید ، و کثیرالشّک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته ، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۸

کسی که زیاد شک می کند ، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند ، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، در صورتی که تکبیرة الاحرام باشد ، نمازش باطل است ، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد ، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده ، باید آن را به جا آورد ، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند ، چنانچه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید بر گردد و رکوع کند ، و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۹

کسی که زیاد شک می کند ، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده ، چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذشته ، باید آن را به جا آورد ، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است ، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند ، چنانچه در قنوت یادش بیاید که آن را نخوانده ، باید بخواند ، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

۵ ـ شک امام و مأموم

مسأله ۱۲۰۰

اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند ، مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که مثلا چهار رکعت خوانده ، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است ، امام باید نماز را تمام کند و نماز احتیاط ندارد ، و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند ، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ ـ شک در نماز مستحبّی

مسأله ۱۲۰۱

اگر در شـماره رکعتهای نماز مستحبّی شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا را بر کمتر بگذارد ، مثلا اگر در نافله صـبح شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا سه رکعت ، بایـد بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است ، و اگر طرف بیشتر شـک نمـاز را باطل نمی کنـد ـ مثلا شک کنـد که دو رکعت خوانـده یا یک رکعت ـ به هر طرف شک عمل کنـد نمازش صـحیح است.

مسأله ۱۲۰۲

کم شـدن رکن نافله را باطل می کنـد ، ولی زیاد شدن رکن در آن اشـکال ندارد ، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشـغول رکن بعد از آن شده ، باید آن کار را انجام دهد ، و دوباره آن رکن را به جا آورد ، مثلا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره حمد را نخوانده ، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۳

اگر در یکی از کارهای نافله شک کنـد ـ خواه رکن باشـد یا غیر رکن ـ چنانچه محل آن نگذشـته باید به جا آورد ، و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۴

اگر در نمـاز مسـتحبّی دو رکعتی گمـانش به سه رکعت یـا بیشتر برود ، نمـازش صـحیح است ، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود ، باید به همان گمان عمل کند ، مثلا اگر گمانش به یک رکعت می رود ، باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۵

اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می شود ، یا یک سجده یا تشهّد را فراموش نماید و بعد از سلام یادش بیاید ، سجده سهو و قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۲۰۶

اگر شک کنـد که نماز مسـتحبّی را خوانـده یا نه ، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیّار (علیه السـلام) وقت معیّن نداشـته باشـد ، بنا بگـذارد که نخوانده است ، و همچنین است اگر مثل نافله یومیّه وقت معیّن داشـته باشد و پیش از گذشـتن وقت شک کند که آن را به جا آورده یا نه ، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۷

در نُه صورت ، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند ،باید فکر نماید ، و بنابر احتیاط واجب تأخیر نیندازد ، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیـدا کرد ، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند ، وگرنه به دسـتورهایی که بیان می شود عمل

نماید ، و آن نُه صورت از این قرار است:

(اوّل) آن که بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت ، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

(دوم) شک بین دو و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که هر چند برای تخییر بین از سر گرفتن نماز و بنابر چهار گذاشتن و آوردن نماز احتیاط وجهی هست ، ولی احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

(سوم) شک بین دو و سه و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(چهارم) شک بین چهار و پنج بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

ولی اگر بعد از سجده اوّل ، یا پیش از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم یکی از این چهار شک برای او پیش آید نمازش باطل است.

(پنجم) شک بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند ، و بنابر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد ، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(ششم) شک بین چهار و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد ، و بنا بر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد ، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(هفتم) شک بین سه و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد ، چنانکه در صورت دوم گذشت.

(هشتم) شک بین سه و چهار و پنج در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(نهم) شک بین پنج و شش در حالی که ایستاده است ، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو به جا آورد.

و نیز بنابر احتیاط مستحب ، دو سجده سهو برای ایستادن بیجا در این چهار صورت به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۸

اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید ، نباید نماز را بشکند ، بلکه به دستوری که برای آن شک هست عمل نماید ، و چنانچه به دستور شک عمل نکند ، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند ـ مثل روگرداندن از قبله ـ نماز را از سر گیرد ، نماز دومش هم باطل است ، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شود ، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۹

اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید ، چنانچه انسان نماز را تمام کند باید نماز احتیاط را بخواند و نماز را از سر نگیرد ، و اگر نماز احتیاط را نخواند ، در صورتی که پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند نماز را از سر بگیرد ، نماز دومش هم باطل است ، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند مشغول نماز شده ، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۰

وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید و بداند اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می شود ، جایز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهد ، مثلا اگر در حال ایستادن شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف یقین یا گمان پیدا می کند ، جایز نیست با این حال رکوع نماید.

مسأله ۱۲۱۱

وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید ـ چنانچه گذشت ـ بنابر احتیاط واجب فوراً فکر کند ، و اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود از بین نمی رود ، چنانچه کمی فکر کردن را تأخیر بیندازد اشکال ندارد ، مثلا اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲

اگر اوّل به یک طرف گمان داشته باشد ، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود ، باید به دستور شک عمل نماید ، و اگر اوّل دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد ، بعد گمانش به طرف دیگر برود ، باید همان طرف را بگیرد و به وظیفه عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۳

کسی که نمی داند به یک طرف گمان دارد ، یا هر دو طرف در نظر او مساوی است ، باید به دستور شک عمل کند ، و احتیاط مستحب آن است که اگر شک از شکوک صحیحه و مورد نماز احتیاط است و گمانی که احتمال می دهد بر اکثر است ، نماز را بر طبق آن گمان تمام کند و نماز احتیاط بخواند ، و اگر بر اقل است یا شک از شکوک صحیحه نیست ، بر طبق گمان نماز را تمام کند و اعاده نماید.

مسأله ۱۲۱۴

اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته ، که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده ، باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵

اگر موقعی که تشهّد می خواند ، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه ، و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتّفاق بیفتد صحیح می باشد برای او پیش آید ـ مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه

رکعت ـ چنانچه به دستور آن شک عمل کند ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶

اگر پیش از آن که مشغول تشهّد شود ، یا پیش از ایستادن ـ در رکعتی که تشهّد ندارد ـ شک کند که یک یا دو سجده را به جا آورده یا نه ، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید ، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۱۷

اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار ، یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸

اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید ، مثلا اوّل شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹

اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلا بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار ، می تواند دست از نماز بر دارد و بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند ـ مثل پشت به قبله کردن و تکلّم عمدی ـ نمازش را دوباره بخواند ، هر چند احتیاط مستحب آن است که به دستور هر دو شک عمل کند و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۰

اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکّی برای او پیش آمده ، ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده ، و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است ، می تواند دست از نماز بر داشته ، و کاری که نماز را باطل می کند انجام دهد ، و نمازش را دوباره بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که به وظایف مقرّره در شکوک صحیحه عمل کند ، و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۱

کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن ، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند ، باید یک رکعت نشسته به جا آورد ، و اگر شکی کند که باید برای آن ، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند ، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲

کسی که ایستاده نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود ، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند ـ که حکم آن در مسأله پیش بیان شد ـ نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۳

کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد ، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴

کسی که نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از سلام نماز باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید ، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از دو سجده تشهّد بخواند و سلام دهد ، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اوّل به جا آورد ، و بعد از تشهّد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵

نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد ، و باید آن را آهسته بخواند و نیّت آن را به زبان نیاورد ، و بنابر احتیاط واجب «بسم الله» آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۲۲۶

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده ، نماز احتیاط مورد ندارد ، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد ، لازم نیست آن را تمام نماید ، و می تواند آن را به قصد نافله دو رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷

اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده ، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده ، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجده سهو بنماید ، و همچنین برای هر موجب دیگری که پیش آمده باشد ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده ـ مثلا پشت به قبله کرده ـ باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸

اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹

اگر بعـد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسـری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده ، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰

اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسـری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کنـد انجام داده ـ مثلا پشت به قبله کرده ـ بایـد نماز را دوباره بخوانـد ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده ، بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را ضمیمه نماید و نماز را تمام کند ، و برای هر یک از سلام در اصل نماز و نماز احتیاط و هر موجب دیگری که پیش آمده باشد ، دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۱

اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده ، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲

اگر بین سه و چهار شک کنـد و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می خوانـد ، قبل از رکوع اوّل یادش بیاید که نماز را سـه رکعت خوانده ، آنچه را خوانده به حساب نیاورد ، و بنابر احتیاط واجب بایسـتد و کسـری نماز را تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیـادی سـلام ، و دو سـجده دیگر برای زیادی تشـهّد ـ اگر آورده باشـد ـ به جا آورد و نماز را دوباره بخوانـد ، و اگر بعـد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۳

اگر بین دو و سه و چهـار شک کنـد ، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایسـتاده را می خوانـد پیش از رکوع دوم یادش بیایـد که نماز را سه رکعت خوانده ، بنابر احتیاط واجب بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیادی سلام و دو سجده دیگر برای زیادی تشهّد ـ اگر آورده باشد ـ به جا آورد و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۴

اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام نماید ، مثل آن که در شک بین سه و چهار موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده ، چون نمی تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند ، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند ، و بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را تمام کند ، و دو سجده سهو برای زیادی سلام و دو سجده سهو دیگر برای زیادی تشهّد ـ اگر آورده باشد ـ به جا آورد و نماز را اعاده نماید ، در صورتی که قبل از رکوع اوّل یادش بیاید ، و در غیر این صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۵

اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه ، چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند ، و اگر وقت دارد ، در صورتی که بین شک و نماز زیاد طول نکشیده و کاری که منافی با نماز است ـ مثل رو برگرداندن از قبله ـ انجام نداده ، باید نماز احتیاط را بخواند ، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام داده ، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده ، بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۶

اگر در نماز احتیاط به جای یک رکعت دو رکعت بخواند یا رکنی را زیاد کند ، نماز احتیاط باطل می شود ، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷

موقعی که مشغول نماز احتیاط است ، اگر در یکی از کارهای آن شک کند ، چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد ، و اگر محلّش گذشته باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه ، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند ، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸

اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا را بر کمتر بگذارد ، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا را بر بیشتر بگذارد ، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است ، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده ، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹

اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود ، سجده سهو ندارد ، مگر آنچه که در مسأله «۱۲۴۱» می آید.

مسأله ۱۲۴۰

اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را به جا آورده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱

اگر در نماز احتیاط ، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد ، باید بعد از سلام نماز ، اگر تشهّد را فراموش کرده ، بنابر احتیاط مستحب آن را قضا نماید ، و باید دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر سجده را فراموش کرده ، باید آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲

اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهّد یا دو سجده سهو بر او واجب شود ، باید اوّل نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳

حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است ، مثلا اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده ، بنا می گذارد که دو رکعت است ، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده ، نباید نماز احتیاط بخواند ، و امّا نسبت به افعال ، گمان حکم شک را دارد ، پس اگر گمان دارد رکوع کرده ، در صورتی که داخل سجده نشده است ، باید آن را به جا آورد ، و اگر گمان دارد حمد را نخوانده ، چنانچه در سوره داخل شده باشد ، اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴

حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد ، مثلا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون شک او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می شود ، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت خوانده است ، بر طبق گمان خود نماز را تمام می نماید.

سجده سهو

مسأله ۱۲۴۵

برای پنج چیز بعد از سلام نماز ، باید دو سجده سهو به دستوری که می آید به جا آورد.
(اوّل) آن که در بین نماز سهواً حرف بزنند.
(دوم) آن که تشهّد را فراموش کند.
(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی بعد از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم ، شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، و همچنین در شک بین پنج و شش در حال ایستادن ، چنانچه در صورت چهارم و نهم مسأله «۱۲۰۷» گذشت.
(چهارم) آن که بنابر احتیاط واجب جایی که نباید سلام نماز را بدهد ـ مثلا در رکعت اوّل ـ سهواً سلام بدهد.
(پنجم) آن که بنابر احتیاط واجب یک سجده را فراموش کند ، و همچنین برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند.
و احتیاط مستحب آن است که برای ایستادن در جایی که باید بنشیند ، یا نشستن در جایی که باید بایستد دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶

اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند ، باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷

برای صدایی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می شود سجده سهو واجب نیست ، ولی اگر مثلا سهواً آخ یا آه بگوید ، باید سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۸

اگر چیزی را که سهواً غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند ، برای آن غلط سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹

اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها عرفاً یک مرتبه حساب شود ، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافیست.

مسأله ۱۲۵۰

اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید ، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱

اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللّهِ الصّالِحِینَ» یا بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» بنابر احتیاط واجب بایـد دو سجده سهو به جا آورد ، و همچنین اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید ، ولی اگر اشتباهاً بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲

اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید ، دو سجده سهو کافیست.

مسأله ۱۲۵۳

اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنابر احتیاط مستحب برای ایستادن بیجا دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۴

اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده از رکعت پیش فراموش کرده ، باید بعد از سلام نماز سجده را قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که تشهّد را از رکعت پیش فراموش کرده ، بنابر احتیاط مستحب تشهّد را قضا نماید ، و باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵

اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد ، معصیت کرده ، و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد ، و چنانچه سهواً به جا نیاورد ، هروقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد ، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶

اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه ، لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷

کسی که شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا ، اگر دو سجده بنماید کافیست.

مسأله ۱۲۵۸

اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده ، و تدارک ممکن نباشد ، باید دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده ، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۵۹

دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجده سهو کند ، و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد ، و احتیاط واجب آن است که سایر مواضع سجده را هم بر زمین بگذارد و این ذکر را بگوید:
«بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ ، اَلسّلامُ عَلَیْکَ اَیّهَا النَبِی وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گذشت بگوید ، و بنشیند و بعد از تشهّد سلام دهد ، و احتیاط واجب آن است که تشهّد به نحو متعارف باشد و در سلام بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ».

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰

سجده و تشهّدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به جا می آورد ، و همچنین دو سجده سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید بجا آورد ، باید تمام شرایط نماز ، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱

اگر سجده را چند دفعه فراموش کند ، مثلا یک سجده از رکعت اوّل و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید ، باید بعد از نماز هر دو سجده را قضا کند ، و احتیاط واجب آن است که برای هر یک از آن دو دو سجده سهو بعد از قضای هر دو به جا آورد و لازم نیست معیّن کند که قضای کدام یک از آنها است ، و همچنین سجده سهو برای کدام یک از آنهاست.

مسأله ۱۲۶۲

اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند ، واجب است قضای سجده را به جا آورد و بنابر احتیاط مستحب تشهّد را قضا نماید ، و احتیاط واجب آن است که قضای سجده را بر قضای تشهّد مقدّم بدارد ، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ برای سجده فراموش شده.

مسأله ۱۲۶۳

اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید ، لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۶۴

اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد ، نماز باطل می شود ـ مثلا پشت به قبله نمایدـ احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده نماز را اعاده کند، و همچنین در دو سجده سهوی که برای قضای تشهّد می آورد.

مسأله ۱۲۶۵

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده یا تشهّد را از رکعت آخر فراموش کرده ، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله ـ انجام نداده ، باید برگشته و نماز را تمام نموده ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای سلام بیجا به جا آورد ، و همچنین دو سجده سهو دیگر ، در صورتی که یک سجده را فراموش کرده و قبل از سلام تشهّد به جا آورده باشد.

مسأله ۱۲۶۶

اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که برای آن ، سجده سهو واجب می شود ـ مثل آن که سهواً حرف بزندـ باید سجده را قضا کند ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای تکلّم سهوی و دو سجده سهو دیگر هم برای سجده فراموش شده به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۷

اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشّهد رکعت دوم را ، باید سجده را قضا نماید و دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۸

اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه ، واجب نیست قضا نماید یا سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹

اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده ، و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد یادش آمده و آن را به جا آورده ، یا یادش نیامده ، اگر سجده است باید آن را قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد ، و اگر تشهّد است باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۰

کسی که باید سجده را قضا نماید ، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود ، بنابر احتیاط واجب بعد از نماز ، اوّل سجده را قضا نماید و بعد سجده سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱

اگر شک دارد که بعد از نماز قضای سجده را به جا آورده یا نه ، چنانچه شک بعد از وقت نماز باشد ، بنابر احتیاط واجب سجده را قضا کند ، و چنانچه شک در وقت است باید به جا آورد.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲۷۲

هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند ، اگر چه یک حرف آن باشد نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳

اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر ، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند ، نماز باطل است ، ولی جاهل قاصر یا کسی که از روی فراموشی واجبات غیر رکنی نماز را کم یا زیاد کند ، نماز صحیح است. (و حکم واجب رکنی در مسأله «۹۵۱» گذشت)

و اگر به واسطه ندانستن مسأله ، حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند ، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند ، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعتی بخواند ، هر چند ندانستن او از روی تقصیر باشد ، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴

اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده ، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده ، نمازش باطل است ، و باید دوباره با وضو یا غسل بخواند ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵

اگر بعـد از رسـیدن به رکوع یادش بیایـد که دو سـجده از رکعت پیش فراموش کرده نمازش باطل است ، و اگر پیش از رسـیدن به رکوع یادش بیایـد ، بایـد برگردد و دو سـجده را به جا آورد و برخیزد و حمـد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند ، و بعـد از نمـاز برای آنچه زیـاد کرده از قرائت یـا تسبیحـات ـ بنـابر احتیـاط واجبـ دو سـجده سـهو به جا آورد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب دو سجده سهو برای ایستادن بیجا.

مسأله ۱۲۷۶

اگر پیش از گفتن «اَلسّلامُ عَلَیْنا ...» و یا «اَلسّلامُ عَلَیْکُمْ ...» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده ، باید دو سجده را به جا آورد ، و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد ، و برای زیادی تشهّد بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۷

اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده ، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸

اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده ، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفـاق بیفتـد ، نماز را باطل می کنـد ـ مثلا پشت به قبله کرده ـ نمازش باطل است ، و اگر چنین کاری انجام نـداده ، بایـد فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد ، و برای سـلام زیادی ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سـجده سـهو بنماید ، و همچنین دو سـجده سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۷۹

هرگاه بعد از سلام عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد نماز را باطل می کند ـ مثلا پشت به قبله نماید ـ و بعد یـادش بیایـد که دو سـجده آخر را به جـا نیـاورده ، نمـازش باطل است ، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کنـد یادش بیایـد ، بایـد دو سـجده ای را که فراموش کرده به جا آورد ، و دوباره تشـهّد بخواند و سـلام دهد ، و بنابر احتیاط واجب دو سـجده سهو برای سلام بیجا به جا آورد و همچنین دو سجده سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۸۰

اگر بفهمـد تمام نماز را پیش از وقت خوانده ، باید دوباره بخواند ، و اگر وقت گذشـته قضا نماید ، و اگر بعضـی از نماز را پیش از

وقت خوانده ، حکمش در مسأله «۷۵۱» بیان شـده است ، و اگر بفهمـد نماز را رو به قبله نخوانده ، در صورتی که منحرف به ما بین راست و چپ باشد نمازش صحیح است ، و در غیر این صورت ، اگر پیش از گذشتن وقت بفهمد باید اعاده کند ، و اگر بعد از آن بفهمد قضا ندارد ، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

و در هر صورت اگر به جهت ندانستن حکم شرعی به غیر قبله نماز بخواند ، نمازش باطل است.

نماز مسافر

[شرایط شکسته به جا آوردن نماز]

اشاره

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشاء را با هشت شرط شکسته به جا آورد ، یعنی دو رکعت بخواند.

شرط اوّل

اشاره

آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد ، و فرسخ شرعی تقریباً کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱

کسـی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است ، چنانچه رفتن و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد ، باید نماز را شکسته بخواند ، بنابراین اگر ـ مثلا ـ رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا به عکس باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۲

اگر رفتن چهار فرسخ و برگشتن چهار فرسخ باشد ، اگر چه روزی که می رود همان روز یا شب آن بر نگردد ، باید نماز را شکسته بخواند و روزه را نگیرد ، و احتیاط مستحب آن است که تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲۸۳

اگر سـفر مختصـری از هشت فرسخ کمتر باشـد ، یا انسان ندانـد که سـفر او هشت فرسـخ است یا نه ، بایـد نماز را تمام بخوانـد ، و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه ، تحقیق کردن برایش لازم نیست ، و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴

اگر یک عادل خبر دهد یا شخصـی که مورد وثوق است خبر دهد و ظن بر خلاف گفته او نباشد که سفر انسان هشت فرسخ است ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵

کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است ، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده ، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد ، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶

کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست ، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه ، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده ، اگر چه کمی از راه باقی باشد باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر تمام خوانده باشد ، چنانچه در وقت فهمید که هشت فرسخ است ، باید دوباره شکسته بخواند ، و اگر بعد از وقت فهمید لازم نیست دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۸۷

اگر در بین دو محلّی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است ، چند مرتبه رفت و آمد کند ، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸

اگر محلّی دو راه داشته باشد ، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ ، و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آن جا برود ، باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹

اگر شهر دیوار دارد ، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند ، و اگر دیوار ندارد باید از خانه های آخر شهر حساب کند.

شرط دوم:

اشاره

آن که از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد ، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آن جا قصد کند به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ می شود ، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته ، باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ به محلّی که در آن جا قاطع سفر محقّق نشود برود ـ مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد ـ و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا محلّی که می خواهد ده روز در آن جا بماند بر گردد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰

کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است ـ مثلا برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند ـ باید نماز را تمام بخواند ، ولی در برگشتن ، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، باید نماز را شکسته بخواند ، و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ به محلّی که در آن جا

قاطع سفر محقّق نشود برود ـ مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد ـ و چهار فرسخ برگردد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱

مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود ، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود ، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند ، باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲

کسی که قصد هشت فرسخ دارد ، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود ، وقتی به حد ترخّص رسید ـ که در شرط هشتم معنای آن بیان شده ـ باید نماز را شکسته بخواند ، ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر است ـ مانند ده متر و بیست متر ـ باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳

کسی که در سفر در اختیار دیگری است ـ مانند خدمتگذاری که با آقای خود مسافرت می کند ـ چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است ، باید نماز را شکسته بخواند ، و اگر نداند باید تمام بخواند ، و لازم نیست از او بپرسد ، و اگر هم از او بپرسد لازم نیست جواب بگوید.

مسأله ۱۲۹۴

کسی که در سفر در اختیار دیگری است ، اگر بداند یا گمان داشته باشد ، حتّی اگر مردّد باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵

کسی که در سفر در اختیار دیگری است ، اگر اطمینان ندارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا نمی شود ، باید نماز را تمام بخواند ، هر چند عدم اطمینان او از این جهت باشد که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید ، ولی اگر اطمینان داشته باشد که از او جدا نمی شود ، احتمال موانعی که مورد انتظار نیست ، اثر ندارد و باید شکسته بخواند.

شرط سوم

اشاره

آن که در بین راه از قصد خود بر نگردد ، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود بر گردد ، یا مردّد شود ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶

اگر بعـد از رسـیدن به چهار فرسـخ از مسافرت منصـرف شود ، چنانچه تصـمیم داشـته باشـد که همان جا بماند ، یا بعد از ده روز بر گردد ، یا در بر گشتن و ماندن مردّد باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷

اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصـمیم داشـته باشد که بر گردد در صورتی که قاطع سـفر ـ مثل قصد ماندن ده روز در آن محل ـ برایش پیش نیامده باشد ، باید نماز را شکسـته بخواند به شرط این که بر گشتن هم کمتر از چهار فرسخ نباشد.

مسأله ۱۲۹۸

اگر برای طی مسافتی که هشت فرسـخ است حر کت کند ، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود ، چنانچه از محل اوّلی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود ، هشت فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹

کسـی که برای رفتن به محلّی که هشت فرسـخ است سـفر می کند ، اگر بعد از آن که چهار فرسخ رفت ، مردّد شود که بقیّه هشـت فرسـخ را برود یـا بـدون این که ده روز در جایی بمانـد به محل خود بر گردد ، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد چه در موقعی که مردّد است راه برود یا نرود ، و چه آن که بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود یا بر گردد.

مسأله ۱۳۰۰

اگر بعـد از آن که چهـار فرسـخ برود مردّد شود که بقیّه هشت فرسـخ را برود ، یـا این که به محـل خود برگردد ولی احتمـال این را بدهـد که در محل تردیـد یا جای دیگر ده روز توقّف نماید ،اگرچه تصـمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیّه راه را برود ، در این صورت باید نماز را تمام بخواند.

و اگر تصـمیمش بعـد از تردید این باشد که هشت فرسخ دیگر برود ، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد ، از وقتی شـروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۱

اگر پیش از آن که چهـار فرسـخ برود مردّد شود که بقیّه راه را برود یـا نه ، و بعـد تصـمیم بگیرد که بقیّه راه را برود ، چنـانچه باقی مانـده سـفر او هشت فرسخ باشد ، یا آن که بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر بر گردد ، از وقتی که شـروع به رفتن نماید نماز را باید شکسته بخواند.

شرط چهارم

اشاره

آن که نخواهـد پیش از رسـیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد ، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند ، پس کسـی که می خواهد

پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد ، یا ده روز در محلّی بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲

کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه ، یا ده روز در محلّی قصد اقامت می نماید یا نه ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳

کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد ، یا ده روز در محلّی بماند ، و نیز کسی که مردّد است از وطنش بگذرد یا ده روز در محلّی بماند ، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود ، باز هم باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و بدون این که سر چهار فرسخ قاطع سفر برایش پیش آید برگردد و برگشتن هم چهار فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم

اشاره

آن که برای کار حرام سفر نکند ، و اگر برای کار حرامی ـ مانند دزدی یا اعانت ظالم در ظلمش یا ضرر رساندن به مسلمانی ـ سفر کند ، یا خود سفر حرام باشد ـ مثل آن که قسم شرعی خورده باشد که به سفر نرود ، یا برای او ضرری داشته باشد که تحمّل آن ضرر حرام باشد ـ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۴

سفری که واجب نیست اگر موجب اذیّت پدر و مادر باشد حرام است ، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵

کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند ، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد ـ مثلا غیبت کند یا شراب بخورد ـ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶

اگر برای آن که کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید ، نمازش تمام است ، پس کسی که بدهکار است ، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند ، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید ، باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر سفرش برای ترک واجب نباشد ، هر چند در سفر ترک واجب کند نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۷

اگر سفر او حرام نباشد ولی در زمین غصبی مسافرت کند ، یا حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد ، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند ، مگر این که سفر او بر آن مرکب برای فرار از رد آن به مالک باشد ، که در این صورت باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸

کسی که با ظالم مسافرت می کند ، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم در ظلمش ، یا موجب جلال و شوکت و تقویت حکم ظالم شود ، باید نماز را تمام بخواند ، و اگر ناچار باشد یا مثلا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند ، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹

اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند ، سفر او حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰

اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود ، سفرش در رفتن حرام و نمازش تمام است ، و در برگشتن اگر هشت فرسخ باشد و برای شکار لهوی نباشد شکسته است ، و چنانچه برای تهیّه معاش به شکار رود ، نمازش شکسته است ، و همچنین است اگر برای تجارت به شکار برود ، و احتیاط مستحب آن است که نمازش را شکسته و تمام بخواند ، و روزه را بگیرد و قضا نماید.

مسأله ۱۳۱۱

کسی که برای معصیت سفر کرده ، موقعی که از سفر بر می گردد ، اگر برگشتنش به تنهایی هشت فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که در صورتی که توبه نکرده ، هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲

کسی که سفر او سفر معصیت است ، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد ، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد ، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و چهار فرسخ هم برگردد ، باید از وقتی که شروع به سیر و رفتن می کندنماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳

کسی که برای معصیت سفر نکرده ، اگر در بین راه قصد کند که بقیّه راه را برای معصیت برود ، باید نماز را بعد از آن که شروع به سیر و رفتن کرد تمام بخواند ، و نمازهایی را که شکسته خوانده ، در صورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است ، وگرنه بنابر احتیاط واجب در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید.

شرط ششم

اشاره

آن که از کسانی نباشد که خانه به دوشند ، مانند صحرانشینهایی که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و احشامشان پیدا کنند می مانند ، و بعد از چندی به جای دیگر می روند ، و چنین کسانی که خانه و لوازم زندگیشان هر جا بروند با خودشان هست ، باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴

اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند ، اگر چادر و لوازم زندگیش همراهش باشد ، نمازش تمام است ، وگرنه نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۵

اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند ، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم

اشاره

آن که شغل او مسافرت نباشد ، بنابراین شتردار و راننده و کشتیبان و مانند اینها ، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند ، باید نماز را تمام بخوانند ، و مدار بر این است که عرفاً بگویند شغلش سفر است ، مثلا بگویند کار او رانندگی یا ساربانی است.
و همچنین باید شغل او هم در سفر نباشد ، مانند کسی که اقامتش در جایی است و کارش ـ از قبیل تجارت و تدریس و طبابت ـ در جای دیگری است به طوری که اکثر ایّام یا روز در میان ـ مثلا ـ برای انجام کار سفر می کند.

مسأله ۱۳۱۶

کسی که شغلش مسافرت است ، اگر برای کار دیگری مانند زیارت یا حج مسافرت کند ، باید نماز را شکسته بخواند ، ولی اگر مثلا راننده اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷

حمله دار ـ مثل کسی که برای رساندن حاجی ها به مکّه مسافرت می کند ـ چنانچه شغلش مسافرت باشد ، باید نماز را تمام بخواند ، و اگر شغلش مسافرت نباشد و مدّت سفر او هم کم باشد ـ مانند آن که سفرش مثلا با هواپیما باشد ـ باید شکسته بخواند ، ولی اگر مدت سفر او زیاد باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۸

کسی که شغل او حمله داری است و مثلا حاجی ها را از راه دور به مکّه می برد ، چنانچه تمام سال یا قسمت عمده سال را در راه باشد ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹

کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است ـ مثل راننده ای که فقط تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد ـ باید در آن سفری که کار اوست در آن قسمت از سال نماز را تمام بخواند ، و احتیاط مستحب آن است که هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۰

راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند ، چنانچه اتّفاقاً سفر شرعی برود ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۱

چاروادارى که شغلش مسافرت است ، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند ـ چه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند ـ باید در سفر اوّلی که بعد از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند ، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر است یا شغلشان در سفر است ، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۲

چاروادارى که شغلش مسافرت است ، اگر در غیر وطن خود ده روز یا بیشتر بماند ، چنانچه از اوّل قصد ماندن ده روز داشته باشد ، در سفر اوّلی که بعد از ده روز می رود باید نماز را شکسته بخواند ، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر یا شغلشان در سفر است ، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۳

کسی که شغلش مسافرت است ، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴

کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵

کسی که شغلش مسافرت نیست ، اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی درپی می کند ، باید نماز را شکسته بخواند ، مگر در صورتی که سفر او بیشتر از بودن در وطنش باشد.

مسأله ۱۳۲۶

کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند ، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم

اشاره

آن که به حد ترخّص برسد ، یعنی از وطنش به قدری دور شود که اذان شهر را نشنود ، و وقتی اهل شهر را نبیند یقیناً به حد ترخّص رسیده است ، ولی باید مانعی نباشد ، و امّا در غیر وطن همین که از محل اقامت یا محلّی که سی روز در آن جا به طور تردید مانده خارج شود نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۷

مسافری که به وطنش بر می گردد ، وقتی صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند ، ولی مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، مادامی که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۸

هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود ، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند ، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می کند برای آن که یقین کند به حد ترخّص ـ که در شرط هشتم معنی آن گذشت ـ رسیده است ، باید به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود ، اهلش از آن جا دیده نمی شد ، و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد ، باید برای حصول یقین به حد ترخّص ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۲۹

اگر از محلّی مسافرت کند که اهل ندارد ، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل اهل داشت از آن جا دیده نمی شد، یقیناً به حد ترخّص رسیده ، و خواندن نماز شکسته بی اشکال است.

مسأله ۱۳۳۰

اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر ، باید نماز را شکسته بخواند ، ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد ، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۱

اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند بشنود ، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۲

اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳

اگر گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد ، در محلّی باید نماز را شکسته بخواند که گوش متوسّط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۴

اگر موقعی که سفر می رود شک کند به حد ترخّص رسیده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند ، و مسافری که به وطن بر می گردد اگر شک کند که به حد ترخّص رسیده یا نه ، باید شکسته بخواند ، مگر این که هنگام رفتن بداند که وقت برگشتن به همین شک مبتلا می شود ، یا در برگشتن در همان محل مبتلاـ به همان شک بشود ، که در این دو صورت بایـد احتیاط کنـد به این که در رفتن و برگشتن نماز را از آن محل تأخیر بینـدازد تا یقین کنـد که از حد ترخّص گذشـته ، و یا هم شکسـته بخواند و هم تمام ، چه رفتن و برگشتن هر دو در وقت باشد ، یا در برگشتن وقت نماز اوّل گذشته باشد.

مسأله ۱۳۳۵

مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند ، وقتی به حد ترخّص رسید باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۶

مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده ، تا وقتی که در آن جا هست بایـد نماز را تمام بخوانـد ، ولی اگر بخواهـد از آن جا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد ، وقتی که به حد ترخّص برسد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۷

محلّی را که انسان برای اقامت و زنـدگی خود اختیار کرده وطن اوست ، ولی اگر در آن جـا به دنیـا آمـده و وطن پـدر و مادرش باشد ، اختیار کردن برای زندگی معتبر نیست ، بلکه تا اعراض نکرده وطن اوست.

مسأله ۱۳۳۸

اگر قصد دارد در محلّی که وطن اصلیش نیست مدّتی بماند و بعد به جای دیگر برود ، آن جا وطن او حساب نمی شود.

مسأله ۱۳۳۹

جـایی را که انسان محل زنـدگی خود قرار داده و مثل کسـی که آن جا وطن اوست در آن جا زنـدگی می کنـد ، که اگر مسافرتی برای او پیش آیـد دوباره به همـان جـا بر می گردد ـ اگر چه قصـد نداشـته باشـد که همیشه در آن جا بمانـد ـ وطن او نیست ، ولی احکام وطن بر آن جاری می شود.

مسأله ۱۳۴۰

کسـی که در دو محل زنـدگی می کند ـ مثلا شـش ماه در شـهری و شـش ماه در شـهر دیگر می ماند ـ هر دو محل وطن اوست ، و همچنین اگر بیشـتر از دو محـل برای زنـدگی خود اختیـار کرده باشـد ، به طوری که عرفاً گفته شود آن جـا محـل و مسـکن دائمی اوست.

مسأله ۱۳۴۱

کسی که در محلّی مالک منزلی باشد که شش ماه متّصل را قصد ماندن در آن جا داشته و این مدّت را مانده باشد ، ولی فعلا صرف نظر کرده ، احکام وطن بر آن جاری نیست ، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که هر وقت به آن جا برسد هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۲

اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آن جا صرف نظر کرده ، حکم وطن بر آن جاری نیست.

مسأله ۱۳۴۳

مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلّی بماند ، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلّی می ماند ، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۴

مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، لازم نیست قصد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشته باشد ، و همین که قصد کند از اوّل روز اوّل ـ که بنابر احتیاط واجب از طلوع فجر صادق است ـ تا غروب روز دهم بماند ، باید نماز را تمام بخواند ، و همچنین اگر قصدش این باشد که مثلا از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسأله ۱۳۴۵

مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند ، پس اگر بخواهد مثلا ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران ـ در صورتی که مردم آنها را دو محل می دانند ـ بماند ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۶

مسافری که می خواهد ده روز در محلّی بماند ، اگر از اوّل قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آن جا ـ که به قدر حد ترخّص تا کمتر از چهار فرسخ دور باشد ـ برود ، در صورتی که مدّت رفتوآمدش به اندازه ای باشد که در نظر عرف با اقامت ده روز او در آن محل منافات نداشته باشد ـ مانند یک یا دو ساعت ـ باید نماز را تمام بخواند ، و اگر مدّت بیشتر از این باشد ، در صورتی که تمام روز یا شب باشد نمازش شکسته است ، و در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷

مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلّی بماند ـ مثلا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند ـ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۸

کسی که تصمیم دارد ده روز در محلّی بماند ، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیدا شود و احتمال او عقلایی باشد ، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹

اگر مسافر بداند که مثلا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند ، باید نماز را تمام بخواند ، بلکه اگر ندانـد تا آخر ماه چقـدر مانـده و قصـد کنـد تا آخر ماه بماند ، در صورتی که آخر ماه معلوم باشد چه روزی است ـ مثلا معلوم باشـد روز جمعه است ـ ولی مسافر ندانـد که روز اوّل قصـدش پنجشـنبه است تا مـدّت اقامتش نه روز باشد ، یا چهارشـنبه تا ده روز باشـد ، در این صورت نیز اگر بعـد معلوم شود که روز اوّل قصـدش چهارشـنبه بوده ، نمازش تمام است ، و در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند ، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۰

اگر مسافری قصد کند ده روز در محلّی بماند ، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود که در آن جا بمانـد یا به جای دیگر برود ، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد ، ولی اگر بعـد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود ، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

و مراد از نماز چهار رکعتی در این مسأله و مسائل بعد چهار رکعت ادائی است.

مسأله ۱۳۵۱

مسافری که قصـد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آن جا منصـرف شود ، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانـده باشـد، تا وقتی که در آن جا هست روزه هایش صـحیح است و باید نمازهای خود را تمام بخواند ، و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد ، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را تمام کند و قضا نماید ، و نمازهای خود را باید شکسـته بخواند ، و روزهـای بعـد هم نمی توانـد روزه بگیرد ، و اگر بعـد از غروب و قبـل از خوانـدن یـک نماز چهار رکعتی منصـرف شود ، روزه آن روزش صحیح است.

مسأله ۱۳۵۲

مسافری که قصـد کرده ده روز در محلّی بمانـد ، اگر از ماندن منصـرف شود و پیش از آن که از قصد ماندن برگردد ، یا بعد از آن شک کند که یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه ، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۳

اگر مسافر به نیّت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود ، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴

مسـافری که قصـد کرده ده روز در محلّی بمانـد ، اگر در بین نماز اوّل چهار رکعتی از قصـد خود برگردد ، چنانچه مشـغول رکعت

سوم نشده ، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیّه نمازهای خود را شکسته بخواند ، و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد ، که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل است ، و باید آن را شکسته اعاده نماید ، و تا وقتی که در آن جا هست نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۵

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بیشتر از ده روز در آن جا بماند ، تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند ، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۶

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، باید روزه واجب را بگیرد ، و می تواند روزه مستحبّی را هم به جا آورد ، و نافله نماز ظهر و عصر و عشاء را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۷

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ، یا بعد از ماندن ده روز ـ اگر چه یک نماز تمام هم نخوانده باشد ـ بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز یا کمتر بماند ، از وقتی که می رود تا وقتی که بر می گردد و بعد از برگشتن ، باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیّه باشد ، لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۸

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آن جا بماند ، در رفتن و در محلّی که قصد ماندن ده روز دارد ، باید نمازهای خود را تمام بخواند ، ولی اگر محلّی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند ، و چنانچه نخواهد ده روز در آن محل بماند ، باید مدّتی را که در آن جا می ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹

مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود ، چنانچه مردّد باشد که به محل اوّل برگردد یا نه ، یا به کلّی از برگشتن به آن جا غافل باشد ، یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آن جا بماند یا نه ، یا آن که از ده روز ماندن در آن جا و مسافرت از آن جا غافل باشد ، باید از وقتی که می رود تا وقتی که بر می گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۰

اگر به خیال این که رفقایش می خواهنـد ده روز در محلّی بمانند قصد کند که ده روز در آن جا بماند ، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند ـ اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود ـ تا مدّتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱

اگر مسافر اتّفاقاً سی روز در محلّی بماند که در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد ، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آن جا بماند ، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲

مسافری که می خواهـد نُه روز یا کمتر در محلّی بمانـد ، اگر بعـد از آن که نُه روز یا کمتر در آن جا مانـد ، بخواهـد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند ، و همینطور تا سی روز ، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳

مسافر بعد از سی روز در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند ، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند ، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرّقه نماز مسافر

مسأله ۱۳۶۴

مسافر در شهر مکّه قدیم ـ که از عقبه مدنیین است تا ذی طوی ـ و مدینه زمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و شهر کوفه و حرم حضرت سیّد الشهداء (علیه السلام) مخیّر است نمازش را شکسته یا تمام بخواند ، و تمام افضل است ، هر چند احوط آن است که در خارج از مسجد الحرام و مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) حتّی ملحقات آن دو مسجد بعد از زمان ائمّه (علیهم السلام) ، و خارج مسجد کوفه ، و دورتر از اطراف ضریح مقدّس ، نماز را تمام نخواند.

مسأله ۱۳۶۵

کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند ، اگر در غیر چهار جایی که در مسأله پیش بیان شد عمداً تمام بخواند ، نمازش باطل است ، و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید باید اعاده کند ، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۶

کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر سهواً تمام بخواند ، چنانچه در اثنای وقت ملتفت شود نمازش باطل است ، و اگر بعد از وقت ملتفت شود قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۷

مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۸

مسافری که می داند باید نمازش را شکسته بخواند ، اگر بعضی از خصوصیّات آن را نداند ـ مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند ـ چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد ، باید اعاده کند ، و در صورتی که اعاده نکرد بعد از وقت باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا ندارد.

مسأله ۱۳۶۹

مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند ، در صورتی که در وقت بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده ، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند ، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۰

اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته اعاده کند ، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند ، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۱

کسی که باید نماز را تمام بخواند ، اگر شکسته به جا آورد نمازش باطل است ، ولی مسافری که قصد ماندن ده روز در جایی داشته باشد ، و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند ، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام اعاده نماید.

مسأله ۱۳۷۲

اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است ، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باید نماز را دو رکعتی تمام کند ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است ، و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد ، نماز را از سر شکسته بخواند ، و اگر به مقدار یک رکعت هم وقت باقی نباشد ، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۳

اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند ، مثلا نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند ، چنانچه به نیّت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد ، باید نماز را دو رکعتی تمام کند ، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو به جا آورد ، و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است ، و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد نماز را شکسته بخواند ، و اگر به مقدار یک رکعت هم

وقت باقی نباشد ، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۴

مسافری که باید نماز را تمام بخواند ، اگر به واسطه ندانستن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود ، و در بین نماز مسأله را بفهمد ، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسأله ۱۳۷۵

مسافری که نماز نخوانده ، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد ، یا به جایی برسد که می خواهد ده روز در آن جا بماند ، باید نماز را تمام بخواند ، و کسی که مسافر نیست ، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند ، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۶

اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند ، نماز ظهر یا عصر یا عشاء او قضا شود ، باید آن را دو رکعتی قضا نماید ، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود ، باید چهار رکعتی قضا نماید ، اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۷

مستحب است نمازگزار بعد از هر نمازی سی مرتبه بگوید: (سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ) و برای مسافر در تعقیب نمازهای شکسته مستحب مؤکّد است.

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۸

کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد ، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده ، یا به واسطه مستی یا بی هوشی که به اختیار او بوده نماز نخوانده باشد ، و نمازهایی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد ، چه نمازهای یومیّه باشد چه غیر آن ، ولی در نماز آیات برای زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بدون نیّت ادا و قضا بجا آورد.

مسأله ۱۳۷۹

اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده ، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۰

کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند ، ولی واجب نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۱

کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبّی بخواند.

مسأله ۱۳۸۲

اگر انسان احتمال دهـد که نماز قضایی دارد ، یا نمازهایی را که خوانده صـحیح نبوده ، احتیاط مسـتحب آن است که قضای آنها را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۳

در قضـای نمازهـای یومیّه ترتیب لازم نیست ، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب هست ، مثل نماز ظهر و عصـر ، یا مغرب و عشاء از یک روز ، اگر چه احتیاط مستحب در غیر اینها نیز مراعات ترتیب است.

مسأله ۱۳۸۴

اگر بخواهـد قضای چنـد نماز غیر یومیّه ماننـد نماز آیات را بخوانـد ، یا مثلا بخواهد قضای یک نماز یومیّه و چند نماز غیر یومیّه را بخواند ، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۵

اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند ،احتیاط مستحب آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شـده به جا آورده است ، مثلا اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی دانـد کـدام اوّل قضا شـده ، اوّل یک نماز مغرب و بعـد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخوانـد ، یا اوّل یک نماز ظهر و بعـد از آن یک نماز مغرب ، و دوباره نماز ظهر را بخواند تا یقین کند هر کدام را که اوّل قضا شده اوّل خوانده است.

مسأله ۱۳۸۶

اگر نمـاز ظهر یک روز و نماز عصـر روز دیگر ، یا دو نماز ظهر ، یا دو نماز عصـر از او قضا شـده و نمی دانـد کـدام اوّل قضا شـده

است ، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیّت این که اوّلی قضای نماز روز اوّل و دومی قضای نماز روز دوم باشد ، در حاصل شدن ترتیب کافیست.

مسأله ۱۳۸۷

اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء ، یا یک نماز عصر و یک نماز عشاء از او قضا شود و نداند کدام اوّل قضا شده است ، احتیاط مستحب آن است که طوری آنها را بخواند که ترتیب حاصل شود ، و برای یقین به حصول ترتیب ـ مثلا اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی داند ـ می تواند اوّل یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز عشاء و دوباره یک نماز ظهر بخواند ، یا اوّل یک نماز عشاء بعد یک نماز ظهر و دوباره یک نماز عشاء بخواند.

مسأله ۱۳۸۸

کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عصر ، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیّت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافیست ، و همچنین است اگر نداند نمازی که نخوانده ظهر است یا عشاء ، و در این صورت نسبت به جهر و اخفات مخیّر می باشد.

مسأله ۱۳۸۹

کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اوّلی آنها کدام است ، چنانچه نُه نماز به ترتیب بخواند ـ مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آن که ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند ، دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند ـ یقین به ترتیب حاصل نموده است ، و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی داند ، برای یقین به حصول ترتیب ده نماز به ترتیب قضا کند ، و همین طور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می شود ، در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد ، یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید تا یقین به حصول ترتیب پیدا شود.

مسأله ۱۳۹۰

کسی که می داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی داند ، بهتر این است که نماز پنج شبانه روز را بخواند ، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند ، و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود ، یک شبانه روز بیشتر بخواند ، و به این کیفیّت یقین پیدا می کند که به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است.

مثلاـ اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد ، نماز هفت شبانه روز را قضا نماید ، و کفایت می کند برای هر روزی ، اگر در حضر و آن چه در حکم آن است فوت شده باشد ، یک نماز دو رکعتی و یک نماز سه رکعتی و یک نماز چهار رکعتی مردّد بین ظهر و عصر و عشاء به جا آورد ، و اگر در سفر فوت شده باشد ، یک نماز دو رکعتی مردّد بین صبح و ظهر و عصر و عشاء و یک

نماز سه رکعتی به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۱

کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند یا فراموش کرده ـ مثلا نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده ـ چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیست ، ولی احتیاط مستحب این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است ، مخصوصاً در صورتی که یقین به مقدار داشته و بعد از آن مقدار را فراموش کرده باشد.

مسأله ۱۳۹۲

کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد ، احتیاط مستحب این است که ـ در صورت امکان ـ اوّل آن را بخواند ، بعد مشغول نماز آن روز شود ، و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است ، مستحب است که ـ در صورت امکان ـ نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند ، و در هر دو صورت اگر وقت فضیلت نماز یومیّه فوت می شود بهتر آن است که نماز یومیّه را مقدّم بدارد.

مسأله ۱۳۹۳

اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده ، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد ، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیّت را به نماز قضا برگرداند ،احتیاط مستحب این است که نیّت نماز قضا کند ، مثلا اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده ، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد ، نیّت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند ، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی تواند نیّت را به نماز قضا برگرداند ـ مثل آن که در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده ، چون اگر بخواهد نیّت نماز صبح کند ، یک رکوع که رکن است زیاد می شود ـ نباید نیّت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۴

اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده ، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند ، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند ، و احتیاط مستحب این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق ، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۵

تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد ، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۶

نماز قضا را با جماعت می شود خوانـد ، چه نماز امام جماعت ادا باشـد یا قضا ، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخواننـد ، مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۷

مستحب است بچّه مميّز را ـ يعنى بچّه اى كه خوب و بد را مى فهمد ـ به نماز خواندن و عبادتهاى ديگر عادت دهند ، بلكه مستحب است او را به قضاى نمازها هم وادار نمايند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۸

اگر پـدر نمازهای واجب خود را به جا نیاورده باشـد ، و می توانسته است قضا کند ـ و بنابر احتیاط ـ هر چند از روی نافرمانی ترک کرده باشد ، یا صـحیح به جا نیاورده باشد ، بر پسـر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش به جا آورد ، یا برای او اجیر بگیرد ، و قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست هر چند احوط است.

مسأله ۱۳۹۹

اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته است یا نه ، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۰

اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به جا آورده یا نه ، بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۱

اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است ، قضای نماز پدر بر هیچکدام از پسرها واجب نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که به نحو وجوب کفائی به جا آورند یا نماز را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۲

اگر میّت وصیّت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند ، بعد از آن که اجیر نماز او را به طور صـحیح به جا آورد ، از پسر بزرگتر ساقط می شود.

مسأله ۱۴۰۳

اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند ، باید به تکلیف خود عمل کند ، مثلاقضای نماز صبح و مغرب وعشاء مادرش را باید بلندبخواند.

مسأله ۱۴۰۴

کسی که خودش نماز قضا دارد ، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند ، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۴۰۵

اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد ، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید ، باید نماز پدر را قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۶

اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز پدر را قضا کند بمیرد ، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۷

مستحب است نمازهای واجب ، خصوصاً نمازهای یومیّه را با جماعت بخوانند ، و در نماز صبح و عشاء ، و برای همسایه مسجد ، و کسی که صدای اذان را می شنود بیشتر سفارش شده است ، و همچنین به حسب بعضی از روایات در نماز مغرب.

مسأله ۱۴۰۸

نماز با جماعت افضل است از نماز فرادی به بیست و چهار درجه و برابر است با بیست و پنج نماز ، و در بعضی از روایات قریب به این مضمون وارد شده است ، که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که به مسجدی برود به طلب نماز جماعت ، برای او به هر قدمی هفتاد هزار حسنه است ، و مثل آن از درجات ، پس اگر بمیرد و او بر این حال باشد خداوند موکّل می کند بر او هفتاد هزار ملک را که به قبر او بروند و بشارت به او بدهند و در تنهایی قبر مونس او باشند و استغفار کنند برای او تا روزی که مبعوث می شود.

مسأله ۱۴۰۹

حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنایی جایز نیست ، و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۱۰

مستحب است انسان صبر کنـد که نماز را با جماعت بخوانـد ، و نماز جماعت از نماز اوّل وقت که فرادی خوانـده شود بهتر است تا وقتی که وقت فضیلت فوت نشود ، و نیز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادایی که آن را طول بدهند افضل است.

مسأله ۱۴۱۱

وقتی که جماعت بر پا می شود مستحب است کسـی که نمازش را فرادی خوانـده دوباره با جماعت بخوانـد ، و اگر بعـد بفهمد که نماز اوّلش باطل بوده ، نماز دوم او کافیست.

مسأله ۱۴۱۲

اگر امـام یـا مأموم بخواهـد نمازی را که با جماعت خوانـده دوباره با جماعت بخوانـد ، چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهـد جایز نیست ، مگر این که در نمـاز دوم امـام باشـد و در مأمومین کسـی باشـد که نماز واجب را نخوانـده باشـد ، که در این صورت اعاده مستحب است.

مسأله ۱۴۱۳

کسـی که در نمـاز به حـدّی وسواس دارد که موجب بطلاـن نمـازش می شود و فقـط در صورتی که نمـاز را بـا جماعت بخوانـد از وسواس راحت می شود ، باید نماز را با جماعت بخواند ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که موجب بطلان نمازش نشود.

مسأله ۱۴۱۴

اگر پـدر یا مادر به فرزنـد خود امر کننـد که نماز را با جماعت بخوانـد ، در صورتی که ترک آن موجب ایـذاء آنها شود ، مخالفت آنها حرام است.

مسأله ۱۴۱۵

نمـاز مسـتحب را نمی شود بـا جماعت خوانـد ، مگر نماز استسـقاء که برای آمـدن باران می خواننـد ، و نمازی که واجب بوده و به جهتی مسـتحب شـده است ، ماننـد نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام (علیه السـلام) واجب بوده و به واسـطه غایب شدن ایشان مستحب می باشد.

مسأله ۱۴۱۶

موقعی که امام جماعت نماز یومیّه می خواند ، هر کدام از نمازهای یومیّه را می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۱۷

اگر امام جماعت قضای نماز یومیّه خود یا شخص دیگری را می خوانـد ، در صورتی که فوت نماز یقینی باشـد می شود به او اقتـدا کرد ، ولی اگر احتیاطاً قضا می کنـد ، اقتدا به او جایز نیست ، مگر در صورتی که نماز مأموم نیز احتیاطی باشد و منشأ احتیاط هر دو یکی باشد.

مسأله ۱۴۱۸

اگر انسان نداند نمازی را که کسی می خواند نماز واجب یومیّه است یا نماز مستحب ، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۱۹

در صحّت جماعت شرط است که بین امـام و مـأموم ، و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسـطه بین مأموم و امام است حایلی نباشـد که مـانع از دیـدن شود ، ماننـد پرده یـا دیوار و امثـال اینهـا ، پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و مأموم یا بین مـأموم و مـأموم دیگر که واسـطه اتّصـال است چنین حـایلی باشـد ، جمـاعت باطـل است ، و زن از این حکم مسـتثنی است ، چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲۰

اگر به واسـطه درازی صف اوّل ، کسانی که دو طرف صف ایسـتاده انـد امام را نبیننـد ، می تواننـد اقتـدا کنند ، و نیز اگر به واسـطه درازی یکی از صفهای دیگر ، کسانی که دو طرف آن ایستاده اند صف جلوی خود را نبینند ، می توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۱

اگر صـفهای جماعت تا در مسـجد برسد ، کسـی که مقابل در پشت صف ایستاده نمازش صحیح است ، و همچنین نماز کسانی که پشت سـر او اقتدا می کنند صـحیح می باشد ، بلکه نماز کسانی که در دو طرف او ایسـتاده اند و اتصال به جماعت دارند ، نیز صـحیح است.

مسأله ۱۴۲۲

کسی که پشت ستون ایستاده ، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متّصل نباشد ، نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۳

جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد ، ولی اگر به مقدار کمی مانند کمتر از یک وجب بلندتر باشد ، اشکال ندارد ، و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد ، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطّح بگویند ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۴

اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد ، ولی اگر به قدری بلندتر باشد که صدق جماعت مشکوک باشد ، نمی تواند قصد جماعت کند.

مسأله ۱۴۲۵

اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند ، یک نفر که نمازش باطل است یا بچّه ممیّزی که ندانند نماز او صحیح است فاصله شود ، در صورتی که از جهت مأموم دیگر اتّصال به جماعت نباشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی شود اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۲۶

بعد از تکبیر امام ، اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن باشد ، کسی که در صف بعد ایستاده می تواند تکبیر بگوید ، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا کسی یا کسانی که از صف جلو واسطه اتّصال او هستند تکبیر بگویند.

مسأله ۱۴۲۷

اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند ، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه ، می تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۸

هرگاه بداند نماز امام باطل است ، مثلا بداند امام وضو ندارد ، اگر چه خود امام ملتفت نباشد ، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۹

اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده ، و یا کافر بوده ، و یا به جهتی نمازش باطل بوده ـ مثلا بیوضو نماز خوانده ـ

نمازش صحیح است در صورتی که کاری که نماز فرادی را اگر چه سهواً باطل می کند ـ مثل زیاد کردن رکوع ـ انجام نداده باشد.

مسأله ۱۴۳۰

اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه باید نماز را فرادی تمام نماید ، مگر این که از جهت قراینی اطمینان کند که نیّت جماعت کرده است.

مسأله ۱۴۳۱

عدول از جماعت به فرادی در حال تشهّد قبل از سلام امام در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته اشکال ندارد ، و همچنین است قبل از تشهّد در صورتی که معذور باشد ، و در غیر این دو صورت محل اشکال است ، چه از اوّل نیت عدول داشته باشد یا در اثناء قصد عدول کند ، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل کرده نمازش صحیح است ، و همچنین اگر بعد از گذشتن محل قرائت عدول کرده و از اوّل قصد انفراد نداشته نمازش از جهت ترک قرائت صحیح است.

مسأله ۱۴۳۲

اگر مأموم پیش از تمام شدن حمد و سوره امام نیّت فرادی نماید ، واجب است حمد و سوره را بخواند ، هر چند مقداری از آن را امام خوانده باشد ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر بعد از حمد و سوره امام ـ پیش از رکوع ـ نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۳۳

اگر در بین نماز جماعت نیّت فرادی نماید ، نمی تواند دوباره نیّت جماعت کند ، ولی اگر مردّد شود که نیّت فرادی کند یا نه ، هر چند بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند ، جماعت او محل اشکال است.

مسأله ۱۴۳۴

اگر شک کند که در بین نماز نیّت فرادی کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که نیّت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۵

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد ، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد نماز و جماعتش صحیح است ، و یک رکعت حساب می شود ، امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۶

اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کنـد و به مقـدار رکوع خم شود و شک کنـد که به رکوع امام رسـیده یا نه ، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷

اگر موقعی که امـام در رکوع است اقتـدا کنـد ، و پیش از آن که به انـدازه رکوع خم شود امام سـر از رکوع بردارد ، بایـد با امام به سجـده برود و رکعت بعـد امام را رکعت اوّل خود قرار دهـد ، و بنابر احتیاط واجب بعد از متابعت امام بایسـتد ، و تکبیر را به قصـد قربت مطلقه ـ اعم از تکبیرهٔ الاحرام و ذکر ـ بگوید.

مسأله ۱۴۳۸

اگر اوّل نمـاز یـا اثنـای حمـد و سوره اقتـدا کنـد و پیش از آن که به رکوع رود امـام سـر از رکوع بردارد ، در صورتی که در تأخیر معذور باشد ، نماز و جماعت او صحیح است.

مسأله ۱۴۳۹

اگر موقعی برسـد که امام مشـغول خوانـدن تشـهّد آخر نماز است ، چنانچه بخواهـد به ثواب جماعت برسد ، باید بعد از نیّت اقتدا و گفتن تکبیرهٔ الاحرام بنشـیند و تشـهّد را بنابر احتیاط واجب به نیّت قربت مطلقه ـ اعم از وجوب و شـهادت مستحب ـ با امام بخواند ، ولی سـلام را نگوید و صبر کند تا امام سـلام نماز را بدهد ، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند ، و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۰

مأموم نباید جلوتر از امام بایستد ، و بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد در طرف راست امام بایستد ، و لازم نیست عقب تر از امام باشد ، مگر در صورتی که قد او بلندتر از امام باشد ، که بنابر احتیاط واجب باید طوری بایسـتد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد ، و اگر مأموم متعدد باشد ، حکم آن در مسأله «۱۴۸۸» بیان شده است.

مسأله ۱۴۴۱

اگر امـام مرد و مـأموم زن باشـد ، چنـانچه بین آن زن و امـام ، یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسـطه او به امام متّصل شده است پرده و مانند آن فاصله باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۲

اگر بعد از شروع به نماز جماعت بین مأموم و امام ، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متّصل به امام است پرده یا چیز دیگری حایل شود ، جماعت باطل و نمازش فرادی می شود ، و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۴۳

اقوی آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام بیش از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله نباشد ، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متّصل باشد ، و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۴

اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متّصل باشد ، و از جلو به امام متّصل نباشد ، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۵

اگر در نماز بین مأموم و امام ، یا بین مأموم و مأمومی که جلوی او ایستاده بیشتر از اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود فاصله پیدا شود جماعت باطل ، و نماز را فرادی بخواند ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر بین مأموم و مأمومی که از طرف راست یا چپ واسطه اتصال است این فاصله پیدا بشود.

مسأله ۱۴۴۶

اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود ، چنانچه فاصله بین کسانی که در صف بعد هستند با کسانی که در صف جلوتر از کسانی که نمازشان تمام شده ، کمتر یا به اندازه ای که به یک قدم بلند طی می شود باشد و فوراً صفی که نمازشان تمام شده برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند ، جماعت صف بعد صحیح است ، و اگر فاصله بیشتر از این حد باشد ، جماعت صف بعد باطل و نماز آنها فرادی می شود.

مسأله ۱۴۴۷

اگر در رکعت دوم اقتدا کند ، حمد و سوره از او ساقط است و قبل از امام نباید به رکوع برود و قبل از تشهّد امام هم نباید برخیزد ،

و می توانـد قنوت و تشـهّد را بـا امـام بخوانـد ، و احتیاط واجب آن است که موقع تشـهّد امام ، انگشـتان دست و سـینه پا را به زمین بگـذارد و زانوها را بلنـد کند ، و باید با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند ، و اگر برای سوره وقت ندارد حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسد ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۸

اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند ، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است ، بعد از دو سـجده بنشـیند و تشـهّد را به مقـدار واجب بخوانـد و برخیزد ، و چنـانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحـات وقت نـدارد یـک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسید ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۹

اگر امـام در رکعت سوم یا چهارم باشـد ، و مأموم بدانـد ـ بلکه چنانچه احتمال هم بدهـد ـ که اگر اقتـدا کنـد و حمـد را بخوانـد به رکوع امام نمی رسد ، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود ، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۰

اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتـدا کند ، باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر برای سوره وقت ندارد باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر در رکوع به امام نرسد ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد کند.

مسأله ۱۴۵۱

کسـی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد ، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد ، نمازش صحیح است و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۵۲

کسـی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد ، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید ، ولی اگر موجب آن شود که به رکوع امام نرسد ، چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

مسأله ۱۴۵۳

کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد ، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد ، جماعتش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۴

اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است ، می تواند اقتدا کند ، ولی بنابر احتیاط واجب حمد و سوره را به قصد اعم از جزئیّت نماز و قرائت قرآن بخواند ، اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوم بوده است.

مسأله ۱۴۵۵

اگر به خیال این که امام در رکعت اوّل یا دوم است ، حمد و سوره را نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده ، نمازش صحیح است ، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند ، و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند ، و اگر به مقدار حمد هم وقت ندارد ، بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۵۶

اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است ، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوم بوده ، نمازش صحیح است ، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد باید بقیّه را نخواند.

مسأله ۱۴۵۷

اگر موقعی که مشغول نماز مستحبّی است جماعت برپا شود ، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد ، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود ، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل برسد ، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۸

اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است ، جماعت برپا شود ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می رسد ، مستحب است به نیّت نماز مستحبّی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۵۹

اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد ، لازم نیست نیّت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۰

کسی که یک رکعت از امام عقب مانده ، وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می خواند اگر قصد انفراد نکند ، بنابر احتیاط واجب انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد ، و اگر در همان جا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد ، ولی چنانچه از اوّل قصد انفراد داشته محل اشکال است.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۱

امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و قرائت نمازش صحیح باشد در صورتی که اقتدا در دو رکعت اوّل و دوم باشد و قرائت مأموم هم صحیح باشد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر این صورت ، و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد ، و امامت زن برای زن در غیر نماز میّت کراهت دارد ، و در نماز میّت در صورتی که سزاوارتر از او به میّت نباشد ، کراهت ندارد ، و اقتدا کردن بچّه ممیّز که خوب و بد را می فهمد به بچّه ممیّز دیگر مانعی ندارد ، و ترتیب آثار جماعت خالی از وجه نیست ولی احوط عدم ترتیب است.

مسأله ۱۴۶۲

امامی را که عادل می دانسته ، اگر شک کند که به عدالت خود باقی است یا نه ، می تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۳

کسی که ایستاده نماز می خواند ، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند ، و کسی که نشسته نماز می خواند ، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴

کسی که نشسته نماز می خواند ، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند ، و همچنین کسی که خوابیده به کسی که خوابیده می تواند اقتدا کند ، و کسی که نشسته به کسی که ایستاده می تواند اقتدا کند ، ولی کسی که خوابیده به کسی که نشسته نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۵

اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمّم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند ، می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۶

اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند ، می شود به او اقتدا کرد ، و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۷

نماز جماعت خوانـدن با امامی که مرض خوره یا پیسـی دارد مکروه است ، و به کسـی که حـد شـرعی بر او جاری شـده اقتـدا جایز نیست.

«احکام روزه»

اشاره

روزه آن است که انسـان از اذان صـبح تـا مغرب ، از چیزهایی که بعـد بیان می شود به قصـد قربت ـ چنانکه در وضو گـذشت ـ و با اخلاص خودداری نماید.
و مغرب در این مسأله و مسائل بعد ـ بنابر احتیاط واجب ـ وقتی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود ، از بالای سر انسان بگذرد.

نیّت

مسأله ۱۵۵۸

لازم نیست انسان نیّت روزه را از قلب خود بگذراند ، یا مثلا بگوید فردا روزه می گیرم ، بلکه همین قدر که بنا داشته باشد به قصـد قربت و با اخلاص از اذان صـبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهـد کافیست ، و برای آن که یقین کند تمام این مدّت را روزه بوده ، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۵۹

انسـان می توانـد در هر شب از مـاه رمضان برای روزه فردای آن نیّت کنـد ، و همچنین می توانـد شب اوّل ماه نیّت روزه همه ماه را بنماید و تجدید نیّت هر شب لازم نیست و بقای همان نیّت کفایت می کند.

مسأله ۱۵۶۰

وقت نیّت روزه ماه رمضان در شب اوّل ، از اوّل شب است تا اذان صبح ، و در غیر شب اوّل می شود قبل از اوّل شب هم نیّت کرد ، مثلا عصـر روز قبل نیّت داشته باشد که فردا را روزه بگیرد قربةً الی الله ، و بر این نیّت باقی باشد اگر چه تا بعد از اذان صبح خوابش ببرد.

مسأله ۱۵۶۱

وقت نیّت روزه مستحبّی ، از اوّل شب است تا موقعی که به اندازه نیّت کردن به استتار قرص وقت مانده باشد ، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیّت روزه مستحبّی کند ، روزه او صحیح است ، و اگر از استتار قرص بگذرد صحّت روزه محل اشکال است.

مسأله ۱۵۶۲

کسی که پیش از اذان صبح بدون نیّت روزه خوابیده است ، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیّت روزه کند چنانچه روزه واجبی باشد که وقت آن معیّن است ـ چه روزه ماه رمضان و چه غیر آن مثل این که نذر کرده باشد روز معیّنی را روزه بگیرد ـ صحّت روزه اش محل اشکال است ، و اگر روزه واجبی باشد که وقت معیّن ندارد ، صحیح است ، و در صورتی که بعد از ظهر بیدار شود ، نمی تواند نیّت روزه واجب کند ، هر چند غیر معیّن باشد ، ولی در قضای روزه ماه رمضان عدم جواز بعد از ظهر تا عصر بنابر احتیاط است.

مسأله ۱۵۶۳

اگر بخواهد غیر از روزه ماه رمضان روزه دیگری بگیرد ، باید آن را معیّن بنماید ، مثلا نیّت کند که روزه قضا یا روزه نذر یا کفّاره می گیرم ، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیّت کند که روزه ماه رمضان می گیرم ، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیّت کند ، روزه ماه رمضان حساب می شود.

مسأله ۱۵۶۴

اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیّت روزه غیر ماه رمضان کند ، روزه ماه رمضان حساب نمی شود ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ روزه ای که قصد کرده نیز حساب نمی شود.

مسأله ۱۵۶۵

اگر مثلا به نیّت روز اوّل ماه روزه بگیرد ، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۶

اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بی هوش شود و در بین روز به هوش آید ، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و قضای آن را نیز به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۷

اگر پیش از اذان صبح نیّت کنـد و مست شود و در بین روز به هوش آیـد ، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸

اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۶۹

اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشـد یا بعـد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است ، روزه او باطل می باشـد ، ولی بایـد تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهد ، و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۰

اگر بچّه پیش از اذان صـبح ماه رمضان بالغ شود ، بایـد روزه بگیرد ، و اگر بعد از اذان بالغ شود ، روزه آن روز بر او واجب نیست ، هر چند احتیاط مستحب این است که اگر پیش از ظهر بالغ شود و نیّت روزه کرده باشد ، روزه آن روز را تمام کند ، و اگر نیّت هم نکرده باشد و چیزی از مبطلات روزه را انجام نداده باشد ، نیّت کند و روزه بگیرد.

مسأله ۱۵۷۱

کسـی که برای به جا آوردن روزه میّتی اجیر شده ، اگر روزه مسـتحبّی بگیرد اشـکال ندارد ، ولی کسی که روزه قضای ماه رمضان دارد نمی توانـد روزه مستحبّی بگیرد ، و همچنین ـ بنـابر احتیـاط واجب ـ اگر روزه واجب دیگری داشـته باشـد ، و چنانچه فراموش کنـد و روزه مسـتحب بگیرد ، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیایـد روزه مسـتحبّی او باطل است و می تواند نیّت خود را به روزه واجب غیر معیّن برگردانـد ، ولی به روزه واجب معیّن محل اشـکال است ، و اگر بعـد از ظهر ملتفت شود نمی توانـد نیّت خود را به روزه واجب برگرداند هر چند غیر معیّن باشد ، و این حکم در قضای روزه ماه رمضان بعد از زوال تا عصر بنابر احتیاط است ، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۲

اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد ـ مثلا نذر کرده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد ـ چنانچه عمداً تا اذان صبح نیّت نکند ، روزه اش باطل است ، و همچنین است بنابر احتیاط اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند هر چند پیش از ظهر یادش بیاید ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۳

اگر برای روزه واجب غیر معیّنی ـ مثل روزه کفّارهـ عمداً تا نزدیک ظهر نیّت نکند ، اشکال ندارد ، بلکه اگر پیش از نیّت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیّت کند ، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۴

اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود هر چند از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، روزه او صحیح نیست.

مسأله ۱۵۷۵

اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از آن مریض خوب شود ، روزه آن روز بر او واجب نیست هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۶

روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان ، واجب نیست روزه بگیرد ، و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیّت روزه ماه رمضان کند ، و یا نیّت کند که اگر ماه رمضان است روزه ماه رمضان ، و اگر ماه رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد ، بلکه باید نیّت روزه واجب دیگری مانند قضا و یا روزه مستحبّی بنماید ، و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده از ماه رمضان حساب می شود ، و اگر قصد کند آن چه را که به آن مأمور است انجام دهد و بعد معلوم شود ماه رمضان بوده کفایت می کند.

مسأله ۱۵۷۷

اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان ، به نیّت روزه قضا و مانند آن یا روزه مستحبّی روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است ، باید نیّت روزه ماه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۸

اگر در روزه واجب معیّنی مثل روزه ماه رمضان ، از نیّت امساک برای خدا برگردد ، یا مردّد شود که برگردد ، و یا این که قصد کند مفطری از مفطرات را انجام دهد ، یا مردّد شود در انجام مفطر ، روزه اش باطل می شود ، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و به نیّت روزه برگردد و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد.

مسأله ۱۵۷۹

آنچه در مسأله قبل گذشت که روزه واجب معیّن را باطل می کند ، در روزه واجبی که وقت آن معیّن نباشد ـ مانند روزه کفّاره یا نذر غیر معیّن ـ مبطل نیست ، و چنانچه پیش از ظهر دوباره به نیّت خود برگردد ، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می کند

اشاره

مسأله ۱۵۸۰

نُه چیز روزه را باطل می کند ، هر چند بطلان در بعض آنها بنابر احتیاط است:

(اوّل) خوردن و آشامیدن.

(دوم) جماع.

(سوم) استمناء ، و مقصود از آن این است که انسان با خود یا دیگری ، غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

(چهارم) دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمّه معصومین(علیهم السلام).

(پنجم) رساندن غبار به حلق بنابر احتیاط واجب.

(ششم) فرو بردن تمام سر در آب.

(هفتم) باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

(هشتم) اماله کردن با چیزهای روان.

(نهم) قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

۱ ـ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۱

اگر روزه دار با التفات به این که روزه دارد عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد ، روزه او باطل می شود ، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب ، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت ، و چه کم باشد یا زیاد ، حتّی اگر رطوبتی از دهان بیرون

آورد و دوباره به دهان ببرد و فرو دهد ، روزه باطل می شود ، مگر آن که آن رطوبت در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۲

اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده ، باید لقمه را از دهان بیرون آورد ، و چنانچه عمداً فرو ببرد روزه اش باطل است ، و به دستوری که خواهد آمد ، کفّاره هم بر او واجب می شود.

مسأله ۱۵۸۳

اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۸۴

تزریق آمپولی که به جای دوا به کار می رود یا عضو را بی حس می کند ، اشکال ندارد ، و احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای آب و غذا به کار می رود خودداری کند.

مسأله ۱۵۸۵

اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است با التفات به این که روزه دارد عمداً فرو ببرد ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۶

کسی که می خواهد روزه بگیرد ، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند ، ولی اگر بداند یا اطمینان داشته باشد غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود ، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۷

فرو بردن آب دهان ، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد ، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۱۵۸۸

فرو بردن اخلاط سر و سینه ، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد ، ولی اگر داخل فضای دهان شود ، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۸۹

اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد ، واجب است به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ، ولی روزه او باطل می شود ، و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیّه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید ، و همچنین اگر بترسد که از نخوردن آب به او ضرر معتنا بهی برسد ، یا آب نخوردن برای او موجب حرجی باشد که عرفاً قابل تحمّل نباشد ، که در این دو صورت می تواند به اندازه رفع ضرر و حرج آب بیاشامد.

مسأله ۱۵۹۰

جویدن غذا برای بچّه یا پرنده ، و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی رسد ، اگر چه اتّفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی کند ، ولی اگر انسان از اوّل بداند یا اطمینان داشته باشد که به حلق می رسد ، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد ، و در صورت رسیدن به حلق کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۱

انسان نمی تواند برای ضعف روزه را بخورد ، ولی اگر ضعف به قدری باشد که برای روزه دار عرفاً قابل تحمّل نباشد ، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ ـ جماع

مسأله ۱۵۹۲

جماع روزه را باطل می کند ، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ، و این حکم در جماع با غیر زن در صورت عدم انزال مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۱۵۹۳

اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید ، روزه باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۹۴

اگر عمداً جماع کند و قصد ادخال به مقدار ختنه گاه داشته باشد و شک کند که به آن اندازه داخل شده یا نه ، روزه او باطل و باید قضا نماید ، و بنابر احتیاط واجب بقیّه روز را امساک کند ، ولی کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۵۹۵

اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید ، یا در جماع بی اختیار باشد روزه او باطل نمی شود ، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا اختیار برایش پیدا شود ، باید فوراً از حال جماع خارج شود ، و اگر خارج نشود روزه او باطل است.

۳ ـ استمناء

مسأله ۱۵۹۶

اگر روزه دار استمناء کند ـ یعنی به غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید ـ روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۹۷

اگر بی اختیار منی از انسان بیرون آید ، روزه اش باطل نیست.

مسأله ۱۵۹۸

هرگاه روزه دار بدانـد که اگر در روز بخوابـد محتلم می شود ـ یعنی در خواب منی از او بیرون می آید ـ جایز است بخوابد ، و اگر محتلم شود روزه اش باطل نمی شود ، و احتیاط مستحب آن است که از خوابیدن خودداری کند ، مخصوصاً در صورتی که به سبب نخوابیدن به زحمت نمی افتد.

مسأله ۱۵۹۹

اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود ، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۰

روزه داری که محتلم شده می تواند بول کند و استبراء نماید ، اگر چه بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید.

مسأله ۱۶۰۱

روزه داری که محتلم شـده ، اگر بدانـد منی در مجری مانـده و در صورتی که پیش از غسل بول نکنـد بعد از غسل منی از او بیرون می آید ، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۲

کسی که می دانـد اگر عمـداً منی از خـود بیرون آورد روزه اش باطـل می شود ، در صورتی که به قصـد بیرون آمـدن منی مثلاـ با همسـر خود بازی و شوخی کنـد ، اگر چه منی از او بیرون نیایـد روزه اش باطل و باید قضا نماید و بنابر احتیاط واجب باید بقیّه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۳

اگر روزه دار بـدون قصـد بیرون آمـدن منی ، مثلاـ بـا همسـر خود بـازی و شوخی کنـد ، چنـانچه اطمینـان دارد که منی از او خارج نمی شـود ، اگر چـه اتّفاقـاً منی بیرون آیـد روزه او صـحیح است ، ولی اگر اطمینـان نـدارد ، در صـورتی کـه منی از او بیرون آید روزه اش باطل است.

۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

مسأله ۱۶۰۴

اگر روزه دار به گفتن یـا به نوشـتن یـا به اشـاره و ماننـد اینهـا به خـدا و پیغمبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و ائمّه معصومین (علیهم

السلام) عمداً خبری را به دروغ نسبت بدهد ، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزه او باطل است ، و نسبت دادن به دروغ به سایر پیغمبران و اوصیای آنان علی نبینا و آله و علیهم السلام بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کند ، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال که در این صورت روزه اش باطل است ، و همچنین است نسبت دادن به دروغ به حضرت زهراء (علیها السلام) ، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال و حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) ، که در این صورت روزه اش باطل است.

مسأله ۱۶۰۵

اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست یا دروغ است و دلیلی بر اعتبار آن ندارد نقل نماید ، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته ، یا مثلا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۶

اگر خبری را به اعتقاد این که راست است به خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا ائمّه (علیهم السلام)نسبت بدهد ، و بعد بفهمد دروغ بوده ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۷

اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام) روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه را که گفته راست بوده ، روزه اش باطل است ، و بنابر احتیاط واجب بقیّه روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۸

اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه (علیهم السلام)نسبت دهد ، روزه اش باطل می شود ، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۹

اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا یکی از ائمّه (علیهم السلام) چنین مطلبی فرموده اند ، و او جایی که در جواب باید بگوید: نه ، عمداً بگوید: بلی ، یا جایی که باید بگوید: بلی ، عمداً بگوید: نه ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۰

اگر از قول خدا یا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا یکی از ائمّه (علیهم السلام) حرف راستی را بگوید ، بعد بگوید: دروغ گفتم ، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می باشد بگوید: آنچه دیشب گفتم راست است ، روزه اش باطل می شود.

۵ ـ رساندن غبار به حلق

مسأله ۱۶۱۱

بنابر احتیاط رسانـدن غبار به حلق روزه را باطل می کنـد ، چه غبار چیزی باشـد که خوردن آن حلال است مثل آرد ، یا غبار چیزی که خوردن آن حرام است مثل خاک.

مسأله ۱۶۱۲

اگر به واسـطه بـاد ، غبـاری پیـدا شود و انسـان بـا این که متوجّه است مواظبت نکنـد و به حلق برسـد ، بنـابر احتیـاط روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۳

احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۴

اگر مواظبت نکنـد و غبـار یا دود یا بخار غلیظ وماننـد اینها داخل حلق شود ، چنانچه یقین یا اطمینان داشـته که به حلق نمی رسـد ، روزه اش اشکال ندارد ، و اگر گمان می کرده که به حلق نمی رسد ، بنابر احتیاط مستحب آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۵

اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند ، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد ، روزه اش باطل نمی شود.

۶ ـ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۶

اگر روزه دار عمـداً تمـام سـر را در آب فرو برد ، اگر چه باقی بـدن او از آب بیرون باشـد ، روزه اش باطل می شود ، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۷

اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد ، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۸

اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه ، روزه اش صحیح است ، ولی اگر به قصد این که تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود و شک کند تمام سر زیر آب رفته یا نه ، روزه اش باطل است ، ولی کفّاره ندارد.

مسأله ۱۶۱۹

اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند ، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۰

سر فرو بردن در غیر آب از مایعات ـ ماننـد شـیر و آب مضـاف ـ روزه را باطل نمی کنـد ، و بنابر احتیاط واجب از فرو بردن سـر در گلاب اجتناب کند.

مسأله ۱۶۲۱

اگر روزه دار بی اختیـار در آب بیفتـد و تمـام سـر او را آب بگیرد ، یـا فراموش کنـد که روزه است و سـر در آب فرو برد ، روزه او باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۲۲

اگر به خیال این که آب سر او را نمی گیرد ، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد ، روزه اش اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۳

اگر فراموش کنـد که روزه است و سـر را در آب فرو برد ، یـا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد ، چنـانچه در زیر آب یـادش بیاید که روزه است یا آن کس دست بردارد ، باید فوراً سر را بیرون آورد ، و چنانچه بیرون نیاورد روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۴

اگر فراموش کند که روزه است و به نیّت غسل سر را در آب فرو برد ، روزه و غسل او هر دو صحیح است.

مسأله ۱۶۲۵

اگر بدانـد که روزه است و عمـداً برای غسل سـر را در آب فرو برد ، چنانچه روزه او روزه ماه رمضان باشد ، روزه و غسل او هر دو باطـل است ، و همچنین است حکم روزه قضـای مـاه رمضـانی که برای خودش به جـا می آورد بعـد از زوال بنابر احتیاط ، ولی اگر روزه مسـتحب باشـد یا روزه واجب دیگری باشـد ـ چه واجب معیّن باشـد ،ماننـد روزه ای که نذر کرده باشد در روز معیّن بگیرد ، و یا غیر معیّن باشد مانند روزه کفّاره ـ غسل او صحیح است و روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۶

اگر برای آن کـه کسـی را از غرق شـدن نجـات دهـد ، سـر در آب فرو برد ، اگر چه نجـات دادن او واجب باشـد ، روزه اش بـاطل می شود.

۷ ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۷

اگر جنب عمـداً در مـاه رمضـان تا اذان صـبح غسل نکنـد ، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمـداً تیمّم ننمایـد ، روزه اش باطل است ، و حکم قضای ماه رمضان خواهد آمد.

مسأله ۱۶۲۸

اگر در روزه غیر مـاه رمضـان و قضـای آن از روزه هـای مسـتحبّی و روزه هـای واجبی که وقت آن معیّن است ، جنب عمـداً تا اذان صبح غسل نکند ، روزه اش صحیح است ، و احتیاط مستحب در روزه واجب آن است که عمداً بر جنابت باقی نماند.

مسأله ۱۶۲۹

کسـی که در شب ماه رمضان جنب است ، چنانچه عمـداً غسل نکند تا وقت تنگ شود ، بنابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۰

اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کنـد و بعـد از یک روز یادش بیایـد ، بایـد روزه آن روز را قضا نماید ، و اگر بعد از چند روز یادش بیایـد ، بایـد روزه هر چنـد روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نمایـد ، مثلا اگر نمی دانـد سه روز جنب بوده یا چهار روز ، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۱

کسـی که در شب ماه رمضان برای هیـچ کـدام از غسل و تیمّم وقت نـدارد ، اگر خود را جنب کنـد روزه اش باطل است ، و قضا و کفّاره بر او واجـب می شـود ، ولی کسـی که وظیفه اش غسـل است ، اگر برای تیمّم وقت دارد ، چنـانچه خـود را جنب کنـد بنـابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۲

اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه ، جستجو نماید و گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد ، و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمّم کنـد ، روزه اش صـحیح است ، و اگر بـدون جسـتجو گمان کنـد که وقت دارد و خود را جنب نمایـد و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمّم روزه بگیرد ، بنابر احتیاط واجب روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۳۳

کسـی که در شب ماه رمضان جنب است و می دانـد که اگر بخوابـد تا صـبح بیـدار نمی شود ، نباید غسل نکرده بخوابد ، و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود ، روزه اش باطل است ، و قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۳۴

هرگاه جنب در شب ماه رمضان بیـدار شود ، در صورتی که اطمینان به بیـداری برای غسل قبل از اذان صـبح نداشـته باشـد ، احتیاط

مستحب آن است که پیش از غسل نخوابد.

مسأله ۱۶۳۵

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۶

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند ، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند ، بنابر احتیاط باید قضای آن روز را به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۷

کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه ، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود ، روزه اش باطل و قضا و کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۳۸

اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند ، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود ، باید روزه آن روز را قضا کند ، و احتیاط مستحب آن است که کفّاره هم بدهد.

مسأله ۱۶۳۹

مراد از خواب اوّل ـ در صورتی که انسان در خواب محتلم شود ـ خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد ، و امّا خوابی که در آن محتلم شده خواب اوّل حساب نمی شود.

مسأله ۱۶۴۰

اگر روزه دار در روز محتلم شود ، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۱

هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده ، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده ، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۲

کسی که می خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد ، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند ، اگر چه از روی عمد نباشد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۳

کسی که می خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد ، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است ، روزه او بنابر احتیاط باطل است ، ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است ، مثلا پنج روز روزه قضای ماه رمضان دارد ، و پنج روز هم به ماه رمضان مانده است ، بنابر احتیاط واجب آن روز را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان هم روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۴

اگر در روزه واجبی غیر قضای روزه ماه رمضان ، از روزه هایی که مثل روزه کفّاره وقت معیّنی ندارد ، عمداً تا اذان صبح جنب بماند ، روزه اش صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که غیر از آن روز ، روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۵

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند ، یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم نکند ، روزه اش باطل است ، و در غیر روزه ماه رمضان باطل نیست ، اگر چه احتیاط مستحب غسل کردن است.

مسأله ۱۶۴۶

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد ، باید تیمّم نماید ، و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند ، و همچنین است حکم جنب در صورتی که وظیفه اش تیمّم باشد.

مسأله ۱۶۴۷

اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچکدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۸

اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود ، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیک مغرب باشد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۹

اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید ، روزه هایی که گرفته صحیح است ، و احتیاط مستحب آن است که قضای آنها را بگیرد.

مسأله ۱۶۵۰

اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند ، روزه اش باطل است ، ولی چنانچه کوتاهی نکند ـ مثلا منتظر باشد که حمام زنانه شود ـ اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند ، در صورتی که تیمّم کند روزه او صحیح است ، و اگر از تیمّم هم متمکّن نباشد ، روزه او بدون تیمّم هم صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱

اگر زنی که در حال استحاضه کثیره است غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گذشت به جا آورد ، روزه او صحیح است ، و در استحاضه متوسّطه اگر چه غسل نکند ، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲

کسی که مس میّت کرده ـ یعنی جایی از بدن خود را به بدن میّت رسانده ـ می تواند بدون غسل مس میّت روزه بگیرد ، و اگر در حال روزه هم میّت را مس نماید ، روزه او باطل نمی شود.

۸ ـ اماله کردن

مسأله ۱۶۵۳

اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد ، روزه را باطل می کند.

۹ ـ قی کردن

مسأله ۱۶۵۴

هرگاه روزه دار عمداً قی کند ـ اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد ـ روزه اش باطل می شود ، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۵

اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن ، در روز بی اختیار قی می کند ، روزه اش باطل نمی شود ، و احتیاط مستحب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۶

اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند ، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد ، باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۵۷

اگر مثلاً مگس در گلوی روزه دار برود ، چنانچه ممکن باشد بدون قی کردن آن را بیرون بیاورد ، باید بیرون آورد ، و روزه او صحیح است ، ولی اگر ممکن نباشد ، چنانچه طوری باشد که به فرو دادنش خوردن صدق می کند ، باید بیرون آورد هر چند به واسطه قی کردن باشد و روزه اش باطل است ، و اگر خوردن صدق نمی کند ، باید بیرون نیاورد و روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۸

اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و از حلق گذشته باشد و پیش از رسیدن به معده یادش بیاید که روزه است ، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹

اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن ، چیزی از گلو بیرون می آید ، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند ، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۰

اگر آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید ، باید آن را بیرون بریزد ، و اگر بی اختیار فرو رود ، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۶۶۱

اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد ، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۶» گذشت تا اذان صبح غسل نکند ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۶۲

اگر روزه دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال این که روزه اش باطل شده عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد ، روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۳

اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند ، روزه او باطل نمی شود ، ولی اگر اکراهش کنند که روزه خود را باطل کند ـ مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم ـ و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد ، روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۴

روزه دار نبایـد جـایی برود که می دانـد یا اطمینان دارد چیزی در گلویش می ریزنـد یا اکراهش می کننـد که خودش روزه خود را باطل کنـد ، و اگر برود و چیزی در گلویش بریزنـد یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود ، روزه اش باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله ۱۶۶۵

چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ ـ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن ، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲ ـ انجام دادن هر کاری ـ مانند خون گرفتن و حمام رفتن ـ که باعث ضعف می شود.

۳ ـ انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می رسد ، و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست.

۴ ـ بو کردن گیاهان معطّر.

۵ ـ نشستن زن در آب.

۶ ـ استعمال شیاف.

۷ ـ تر کردن لباسی که در بدن است.

۸ ـ کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید.

۹ ـ مسواک کردن با چوب تر.

۱۰ ـ بی جهت آب یـا چیزی روان در دهـان کردن ، و نیز مکروه است انسـان بـدون قصـد بیرون آمـدن منی زن خـود را ببوسـد ، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد ، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود.

جایی که قضا و کفّاره واجب است

مسأله ۱۶۶۶

اگر در روزه مـاه رمضـان در شب جنب شود و به تفصـیلی که در مسأله «۱۶۳۶» گـذشت بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صـبح بیـدار نشود ، فقط بایـد قضای آن روزه را بگیرد ، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کنـد عمداً انجام دهد ، در صورتی که می دانسـته آن کـار روزه را باطل می کنـد ، قضا و کفّاره بر او واجب می شود ، و همچنین در صورتی که می دانسـته آن کار حرام است ، اگر چه نمی دانسـته که روزه را باطل می کند ، مانند به دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمّه معصومین (علیهم السلام).

مسأله ۱۶۶۷

اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری که روزه را باطل می کند ، و به اعتقاد این که باطل نمی کند انجام دهد کفّاره بر او نیست.

کفّاره روزه

مسأله ۱۶۶۸

کفّاره افطار روزه ماه رمضان این است که یک بنده آزاد کند ، یا به دستوری که در مسأله بعد می آید دو ماه روزه بگیرد ، یا شصت فقیر را سیر کند ، یا به هر کدام یک مُد ـ که تقریباً ده سیر است ـ طعام ، یعنی گندم یا آرد یا نان یا خرما و مانند اینها بدهد ، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب بین تصدّق به هر اندازه که می تواند و استغفار جمع نماید ، و اگر امکان تصدّق نبود استغفار کند ، اگر چه یک مرتبه بگوید «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ» و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفّاره را بدهد.

مسأله ۱۶۶۹

کسی که می خواهد دو ماه کفّاره روزه ماه رمضان را بگیرد ، باید یک ماه تمام و یک روز آن را از ماه دیگر پی درپی بگیرد ، و اگر بقیّه آن پی درپی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۰

کسی که می خواهد دو ماه کفّاره روزه ماه رمضان را بگیرد ، نباید موقعی شروع کند که می داند در بین یک ماه و یک روز ، روزی است که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۱

کسی که باید پی درپی روزه بگیرد ، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد یا وقتی شروع کند که بداند در بین آن به روزی می رسد که روزه آن واجب است ، مثلاـ به روزی می رسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد ، باید روزه ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۲

اگر در بین روزهایی که باید پی درپی روزه بگیرد ، عذری غیر اختیاری مثل حیض یا نفاس یا مرضی برای او پیش آید ، بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه ها را از سر بگیرد ، بلکه بقیّه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا آورد.

مسأله ۱۶۷۳

اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند ـ چه آن چیز اصلا حرام باشد مثل شراب و زنا ، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن بـا عیـال خود در حـال حیض ـ بنـابر احتیاط کفّاره جمع بر او واجب می شود ، یعنی بایـد یک بنـده آزاد کنـد و دو ماه روزه بگیرد و شـصت فقیر را سیر کنـد ، یا به هر کدام آنها یک مُد طعام بدهد ، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد ، هر کدام آنها که ممکن باشد واجب است انجام دهد ، و بنابر احتیاط واجب استغفار هم بنماید.

مسأله ۱۶۷۴

اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و ائمّه معصومین (علیهم السـلام)عمداً نسبت دهد، بنابر احتیاط کفّاره جمع ـ که تفصیل آن در مسأله پیش گذشت ـ بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۵

اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چنـد مرتبه جماع یا استمناء کند ، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّاره بر او واجب است ، و اگر جماع یا استمناء او حرام باشد ، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّاره جمع بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۶

اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چنـد مرتبه غیر جماع و اسـتمناء کار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد، برای همه آنها یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۷

اگر روزه دار غیر از جماع و اسـتمناء کار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد و بعد با حلال خود جماع یا اسـتمناء نماید ، برای آن کار یک کفّاره و برای جماع یا استمناء بنابر احتیاط کفّاره دیگری واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۸

اگر روزه دار غیر از جماع و اسـتمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می کنـد انجام دهـد ـ مثلا آب بیاشامد ـ و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطـل می کنـد ـ غیر از جمـاع و اسـتمناء ـ انجـام دهـد ، مثلاـ غـذای حرامی بخـورد ، یـک کفّـاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۹

اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی از غذا در دهانش بیاید ، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد ، روزه اش باطل و بنابر احتیاط واجب کفّاره هم بدهد ، و همچنین است اگر آنچه در دهانش بیاید از صورت غذا بودن خارج شده باشد ، اگر چه در این صورت احتیاط مستحب این است که کفّاره جمع بدهد ، و اگر به آروغ زدن چیزی که خوردنش حرام است ـ مثل خون ـ به دهان او بیاید و عمداً فرو ببرد ، روزه اش باطل و باید قضای آن روز را بگیرد ، و بنابر احتیاط واجب کفّاره جمع بدهد.

مسأله ۱۶۸۰

اگر نذر کند که روز معیّنی را روزه بگیرد ، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند ، باید کفّاره بدهد ، و کفّاره مخالفت نذر کفّاره مخالفت قسم است که در مسأله «۲۷۳۴» خواهد آمد.

مسأله ۱۶۸۱

اگر روزه دار به گفته کسی که می گوید مغرب شده و قول او شرعاً معتبر نیست ، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است ، یا شک کند که مغرب بوده است یا نه ، قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۲

کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده ، اگر بعد از ظهر مسافرت کند ، یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید ، کفّاره از او ساقط نمی شود ، و همچنین است ـ بنابر اقوی ـ اگر مسافرت برای او قبل از ظهر پیش آمد کند.

مسأله ۱۶۸۳

اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود ، بنابر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴

اگر یقین یا اطمینان کند و یا بیّنه قائم شود که روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند ، و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده ، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۵

اگر انسان شک کند که آخر ماه رمضان است یا اوّل شوّال و عمداً روزه خود را باطل کند ، بعد معلوم شود که اوّل شوّال بوده کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶

اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود جماع کند ، چنانچه زن را بر جماع اکراه کرده باشد ، کفّاره روزه خودش و بنابر احتیاط کفّاره روزه زن را باید بدهد ، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفّاره واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۷

اگر زنی شوهر روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید ، واجب نیست کفّاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۸

اگر روزه دار در ماه رمضان زن خود را بر جماع اکراه کند و در بین جماع ، زن راضی شود ، بنابر احتیاط واجب مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بدهد.

مسأله ۱۶۸۹

اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید ، یک کفّاره بر او واجب می شود ، و روزه زن صحیح است و کفّاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۰

اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود را اکراه کند که غیر از جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، بر هیچ یک از آنها کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱

کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد ، نمی تواند زن روزه دار خود را بر جماع اکراه نماید ، ولی اگر او را اکراه کرد ، کفّاره بر مرد واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲

انسان نباید در به جا آوردن کفّاره کوتاهی کند ، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۳

اگر کفّاره بر انسان واجب شود و چند سال بگذرد و انجام ندهد ، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

مسأله ۱۶۹۴

کسی که باید برای کفّاره یک روز ، شصت فقیر را طعام بدهد ، نمی تواند یک نفر از آنها را دو مرتبه یا بیشتر سیر کند ، یا به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد طعام بدهد و زیادی را از کفّاره حساب کند ، ولی می تواند فقیر را با عیال او ـ اگر چه صغیر باشند و در صورتی که از جهت سن به حدّی باشند که در مورد آنها اطعام عرفاً صدق کند ـ سیر نماید ، یا به ولی صغیر برای آن صغیر یک مُد بدهد.

مسأله ۱۶۹۵

کسی که قضای روزه ماه رمضان را گرفته ، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، باید به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام بدهد ، و اگر نمی تواند باید سه روز روزه بگیرد ، و احوط آن است که پی درپی باشد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۶

در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفّاره واجب نیست:
(اوّل) آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله «۱۶۳۸» گذشت تا اذان صبح از خواب دوم و سوم بیدار نشود.
(دوم) آن که عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد ، ولی نیّت روزه نکند ، یا ریا کند ، یا قصد کند که روزه نباشد ، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.
(سوم) آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.
(چهارم) آن که در ماه رمضان بدون این که خودش تحقیق کند صبح شده یا نه ، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، و نیز اگر بعد از تحقیق گمان داشته باشد که صبح شده ، یا شک کند که صبح شده یا نه ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، قضای آن روزه بر او واجب است.
(پنجم) آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(ششم) آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(هفتم) آن که کور و مانند او به گفته کسی دیگر افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

(هشتم) آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است ، ولی اگر در هوای ابری به گمان این که مغرب شده افطار کند ، و بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست.

(نهم) آن که برای خنک شدن یا بی جهت مضمضه کند ـ یعنی آب در دهان بگرداند ـ و بی اختیار فرو رود ، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد ، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود ، قضا بر او واجب نیست.

(دهم) آن که کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیّه افطار کند.

[سایر احکام]

مسأله ۱۶۹۷

اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود ، یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود ، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸

استنشاق و مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است ، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد ، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۹۹

اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه یا استنشاق بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود ، نباید مضمضه یا استنشاق کند.

مسأله ۱۷۰۰

اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، و بعد معلوم شود صبح بوده ، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۱

اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه ، نمی تواند افطار کند ، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه ، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۷۰۲

اگر دیوانه عاقل شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۳

اگر کافر مسلمان شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید ، ولی اگر مسلمانی کافر شود ، روزه هایی را که در زمان کفر از او فوت شده باید قضا نماید ، و اگر مسلمان شود به اسلام از او ساقط نمی شود.

مسأله ۱۷۰۴

روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید ، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۵

اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد ، و بعد شک کند که چه وقت عذر او بر طرف شده ، بنابر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید ، مثلا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم ماه از سفر برگشته یا ششم ، بنابر احتیاط واجب شش روز روزه بگیرد ، ولی کسی که نمی داند چه وقت عذر برایش پیدا شده ، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید ، مثلاـ اگر در آخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از ماه رمضان برگشته و نمی داند که بیست و پنجم ماه رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم ، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند ، اگر چه احتیاط مستحب این است که مقدار بیشتر را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۶

اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد ، قضای هر کدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد ، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشد ، مثلا پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به ماه رمضان مانده باشد ، بنابر احتیاط واجب اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۷

اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد ، واجب نیست معیّن کند روزه ای را که می گیرد قضای کدام ماه رمضان است ، مگر اینکه بین آن دو در اثر اختلاف باشد.

مسأله ۱۷۰۸

در قضـای روزه مـاه رمضان می توانـد پیش از ظهر روزه خود را باطل نمایـد ، ولی اگر وقت قضا تنگ باشـد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی تواند باطل نماید.

مسأله ۱۷۰۹

اگر قضای روزه میّتی را گرفته باشد ، احتیاط مستحب این است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۰

اگر به واسـطه مرض یا حیض یا نفاس روزه ماه رمضان را نگیرد ، و پیش از تمام شـدن ماه رمضان یا بعـد از تمام شدن ماه و قبل از تمکّن از قضا بمیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۱۱

اگر به واسـطه مرضـی روزه ماه رمضان را نگیرد ، و مرض او تا ماه رمضان سال بعـد طول بکشد ، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست ، و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، ولی اگر به واسطه عذر دیگری ـ مثلا برای مسافرت ـ روزه نگرفته باشـد ، و عـذر او تا ماه رمضان بعـد باقی بماند ، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند ، و احتیاط واجب این است که برای هر روز یک مُد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۲

اگر به واسـطه مرضـی روزه ماه رمضان را نگیرد ، و بعد از ماه رمضان مرض او بر طرف شود ، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تـا مـاه رمضـان بعـد قضـای روزه را بگیرد ، بایـد روزه هـایی را که نگرفته قضـا نمایـد ، و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عـذر دیگری داشـته باشـد ، و بعـد از مـاه رمضـان آن عـذر بر طرف شود و تـا ماه رمضان سال بعـد به واسـطه مرض نتوانـد روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته باید قضا کند ، و در هر دو صورت احتیاط واجب این است که برای هر روز نیز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳

اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد ، و بعد از ماه رمضان عذر او بر طرف شود ، و تا ماه رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد ، باید روزه را قضا کند ، و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۴

اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود ، و در تنگی وقت عذر پیدا کند ، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین اگر موقعی که عذر دارد تصمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر ، روزه های خود را قضا کند ، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند ، باید روزه ها را قضا کند ، و برای هر روز هم ـ بنابر احتیاط واجب ـ یک مُدطعام بدهد.

مسأله ۱۷۱۵

اگر مرض انسان چند سال طول بکشد ، بعد از آن که خوب شد ، باید قضای ماه رمضان آخر را بگیرد ، و برای هر روز از سالهای پیش یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۶

کسی که باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، می تواند کفّاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷

اگر قضای روزه ماه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اوّل برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و امّا از جهت تأخیر سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۸

اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد ، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز یک بنده آزاد کند ، یا شصت فقیر را طعام بدهد ، یا دو ماه روزه بگیرد ، و چنانچه تا ماه رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد ، باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹

اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد ، و در روز مکرّر جماع یا استمناء کند ، بنابر احتیاط واجب کفّاره هم مکرّر می شود ، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری از مفطرات روزه را انجام دهد ـ مثلا چند مرتبه غذا بخورد ـ یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۷۲۰

بعد از مرگ پدر ، پسر بزرگتر باید قضای روزه او را به تفصیلی که در مسأله «۱۳۹۸» گذشت به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۱

اگر پدر غیر از روزه ماه رمضان ، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد ، واجب است که پسر بزرگتر قضا نماید ، ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشد قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۲۲

مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخوانـد ، نباید روزه بگیرد ، و مسافری که نمازش را تمام می خواند ـ مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است ـ باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۳

مسافرت در ماه رمضان اشـکال نـدارد ، ولی مکروه است ، هر چنـد برای فرار از روزه نباشـد ، مگر این که سـفر به جهت ضـرورتی باشد ، و یا ـ به مقتضای بعضی از روایات ـ برای حج یا عمره باشد.

مسأله ۱۷۲۴

اگر غیر روزه ماه رمضان روزه معیّن دیگری بر انسان واجب باشد ، اگر آن وجوب از جهت حق الناس باشد ـ مثل این که اجیر شده باشـد که روز معیّنی را روزه بگیرد ـ نمی توانـد در آن روز مسافرت کند ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ روزه واجب معیّن به غیر نذر ، مانند روز سوم اعتکاف ، و امّا در صورتی که به سـبب نذر معیّن شده باشد ، اقوی این است که می تواند سـفر کند ، و روز دیگری را به جای آن روز روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۵

اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معیّن نکند ، نمی تواند آن را در سـفر به جا آورد ، ولی چنانچه نذر کند که روز معیّنی را در سفر روزه بگیرد ، بایـد آن را در سـفر به جا آورد ، و نیز اگر نـذر کنـد روز معیّنی را چه مسافر باشـد یا نباشد روزه بگیرد ، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۶

مسـافر می توانـد برای خواسـتن حـاجت ، سه روز در مـدینه طیّبه روزه مسـتحبّی بگیرد ، و احتیاط واجب این است که آن سه روز ، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسأله ۱۷۲۷

کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است ، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد ، روزه اش باطل می شود ، و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۸

اگر فراموش کند که مسافر است ، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سفر روزه بگیرد ، روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۲۹

اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید ، باید روزه خود را تمام کند ، و اگر پیش از ظهر مسافرت کند ، وقتی به حد ترخّص برسـد روزه اش باطل می شود ، و اگر پیش از آن مفطری انجام دهد کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۰

اگر مسافر در ماه رمضان ـ چه آن که قبل از فجر در سـفر بوده و چه آن که روزه بوده و سـفر نماید ـ پیش از ظهر به وطنش برسد ، یـا به جـایی که می خواهـد ده روز در آن جـا بمانـد ، و کاری که روزه را باطل می کنـد انجام نـداده باشـد ، بایـد آن روز را روزه بگیرد ، و اگر انجام داده ، روزه آن روز باطل است.

مسأله ۱۷۳۱

اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد ، روزه آن روزش صحیح نیست.

مسأله ۱۷۳۲

مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد ، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید ، و بیشتر از قُوت بخورد و خود را کاملا سیراب کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۳

کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد ، یا برای او مشقّت دارد ، روزه از او برداشته شده و در صورت دوم باید برای هر روز فدیه بدهد ، و فدیه یک مُد طعام است ، و احتیاط مستحب این است که خصوص گندم را بدهد.

مسأله ۱۷۳۴

کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته ، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۵

اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود ، و نمی تواند تشنگی را تحمّل کند ، یا برای او مشقّت دارد ، روزه از او برداشته شده ، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و احتیاط مستحب این است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد ، و چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۶

زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضرر دارد ، روزه او صحیح نیست ، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم ، و روزه هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷

زنی که بچّه شیر می دهد و شیر او کم است ، چه مادر بچّه باشد یا غیر مادر ، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت ، اگر روزه برای بچّه ای که شیر می دهد یا خود او ضرر دارد ، روزه او صحیح نیست ، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط مستحب در صورت دوم ، و روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید ، و این حکم در صورتی است که شیر خوردن این بچّه از راه دیگری میسّر نباشد ، و اگر میسّر باشد واجب است آن زن روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۷۳۸

اوّل ماه به چند چیز ثابت می شود:

(اوّل) آن که خود انسان ماه را ببیند.

(دوم) عـدّه ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیـدا می شود بگوینـد ماه را دیـده ایم ، و همچنین است هر چیزی که به واسـطه آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

(سوم) دو مرد عـادل بگوینـد که در یـک شب مـاه را دیـده ایم ، ولی اگر صـفت مـاه را بر خلاف یکـدیگر بگوینـد ، اوّل ماه ثابت نمی شود ، و همچنین اگر قابل تصدیق نباشند ، مثل این که آسمان صاف باشد و عدّه استهلال کنندگان زیاد باشند و غیر از این دو دیگران هر چه دقت کنند نبینند.

(چهارم) سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه رمضان ثابت می شود ، و سی روز از اوّل ماه رمضان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه شوّال ثابت می شود.

مسأله ۱۷۳۹

ثبوت اوّل ماه به حکم حاکم شرع محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۰

اوّل ماه به قول منجّمین ثابت نمی شود ، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند ، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱

بلنـد بودن ماه و دیر غروب کردن آن ، دلیل نمی شود که شب پیش ، شب اوّل ماه بوده است ، ولی اگر پیش از ظهر ماه دیـده شود آن روز اوّل ماه محسوب می شود ، و ثبوت اوّل ماه به طوق داشتن ماه محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۲

اگر اوّل ماه رمضان برای کسـی ثابت نشود و روزه نگیرد ، چنانچه بعـد ثابت شود که شب پیش اوّل ماه بوده ، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۳

اگر در شـهری اوّل ماه ثابت شود ، در شـهرهای دیگر ـ چه دور باشند چه نزدیک ، چه در افق متّحد باشند یا نه ـ در صورتی که در بیشتر از شب مشترک باشند ثابت می شود ، و در غیر این صورت ثبوت اول ماه در آنجا محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۴

اوّل ماه به تلگراف ثابت نمی شود ، مگر انسان بداند که تلگراف بر اساس حجّت شرعیّه بوده است.

مسأله ۱۷۴۵

روزی را که انسان نمی دانـد آخر مـاه رمضـان است یا اوّل شوّال ، بایـد روزه بگیرد ، ولی اگر پیش از مغرب بفهمـد که اوّل شوّال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۶

اگر زندانی راهی برای ثبوت ماه رمضان نداشـته باشد ، باید به گمان از هر طریقی که میسّر است عمل نماید ، و اگر آن هم ممکن نباشـد هر ماهی را که احتمال می دهـد ماه رمضان است روزه بگیرد صـحیح است ، ولی بایـد بعد از گذشـتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته ، دوبـاره یـک مـاه روزه بگیرد ، و اگر بعـد از آن روشن شود که آنچه را که گمـان کرده یـا اختیـار کرده مـاه رمضـان نبوده ، چنانچه معلوم شود ماه رمضان قبل از آن ماه بوده ، کفایت می کند ، و اگر معلوم شود بعد از آن بوده باید قضا نماید.

روزه های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۷

روزه عید فطر و قربان حرام است ، و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان اگر به نیّت اوّل ماه رمضان روزه بگیرد حرام است.

مسأله ۱۷۴۸

اگر زن به واسـطه گرفتن روزه مسـتحبّی حق شوهرش از بین برود ، نبایـد روزه بگیرد ، و بنابر احتیاط مسـتحب اگر حق شوهر هم از بین نرود ، بدون اجازه او روزه مستحبّی نگیرد.

مسأله ۱۷۴۹

روزه مستحبّی اولاد ، اگر موجب اذیّت پدر و مادر شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۰

اگر فرزنـد بـدون اجازه پـدر روزه مسـتحبّی بگیرد و در بین روز پـدر او را نهی کنـد ، چنانچه مخالفت او موجب اذیّتش باشـد باید افطار نماید ، و همچنین اگر مادر او را نهی کند و مخالفت او موجب اذیتش باشد.

مسأله ۱۷۵۱

کسـی که می داند روزه برای او ضـرر ندارد ، اگر چه طبیب بگوید ضرر دارد ، باید روزه بگیرد ، و کسی که یقین یا گمان به ضرر مورد اعتنا یا ترس آن را که منشأ عقلایی داشته باشد دارد ، اگر چه طبیب بگوید ضرر ندارد ، باید روزه نگیرد ، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست ، مگر این که روزه برای او ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد ، که در این صورت روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۵۲

اگر انسـان احتمـال بدهـد که روزه برایش ضـرر قابـل اعتنا دارد و از آن احتمال ترس برای او پیـدا شود ، چنانچه احتمال او عقلایی باشد ، نباید روزه بگیرد ، و اگر روزه بگیرد باطل است ، مگر در صورتی که ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد.

مسأله ۱۷۵۳

کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر قابل اعتنا ندارد ، اگر روزه بگیرد و بعداز مغرب بفهمد روزه برای او ضرر قابل اعتنا داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۴

غیر از روزه هایی که ذکر شد ، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۷۵۵

روزه روز عاشورا بنابر احتیاط واجب جایز نیست ، و روزه روزی که انسان شک دارد که روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه های مستحبّ

مسأله ۱۷۵۶

روزه تمام روزهای سال ـ غیر از روزه های حرام و مکروه که ذکر شد ـ مستحب است ، و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است :

۱ ـ پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر هر ماه ، و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است ، و اگر کسی آنها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید ، و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد ، مستحب است برای هر روز یک مُد طعام یا (۶/۱۲) نخود نقره سکه دار به فقیر دهد.

۲ ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ ـ تمام ماه رجب و شعبان ، و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ ـ روز عید نوروز.

۵ ـ روز چهارم تا نهم شوّال.

۶ ـ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده.

۷ ـ روز اوّل تا روز نهم ذی حجّه (روز عرفه) ، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند روزه آن روز مکروه است.

۸ ـ روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجّه).

۹ ـ روز مباهله (۲۴ ذی حجه).

۱۰ ـ روز اوّل و سوم و هفتم محرّم.

۱۱ ـ روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (۱۷ ربیع الاوّل).

۱۲ ـ روز پانزدهم جمادی الاولی.

۱۳ ـ روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (۲۷ رجب).

و اگر کسی روزه مستحبّی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند ، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند ، مستحب است دعوت او را قبول کند ، و در بین روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه
را باطل می کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۵۷

برای چند نفر مستحب است در ماه رمضان ـ اگر چه روزه نیستند ـ از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

(اوّل) مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد ، و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد.

(دوم) مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

(سوم) مریضی که بعد از ظهر خوب شود ، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود ، و کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد.

(چهارم) زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

مسأله ۱۷۵۸

مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشاء را پیش از افطار کردن بخواند ، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند ، بهتر است اوّل افطار کند ، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

«احکام اعتکاف»

اشاره

اعتکاف از عبادات است ، واعتکاف شرعاً آن است که در مسجد به قصد قربت درنگ واقامت کند و احتیاط مستحب آن است که اقامت به قصد انجام عبادتی ـ مانند نماز ـ باشد ، وبرای آن وقت معیّنی نیست ، ودر هر زمانی که روزه صحیح است ، اعتکاف هم صحیح است.

مسأله ۱۷۵۹

در اعتکاف اموری معتبر است:

اوّل: آن که اعتکاف کننده عاقل باشد ، و اعتکاف بچّه ممیّز صحیح است.

دوم: قصد قربت به گونه ای که در وضو گذشت.

سوم: روزه ، پس کسی که روزه او باطل است ـ مانند مسافری که قصد اقامه ده روز ندارد ـ نمی تواند اعتکاف کند.

چهارم: آن که در مسجد الحرام ، یا مسجد النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ، یا مسجد کوفه ، یا مسجد بصره ، یا مسجد جامع باشد.

پنجم: با اذن کسی که اذن او معتبراست ، باشد ، پس اعتکاف زن ، بدون اذن شوهر ، در صورتی که منافی با حق شوهر باشد ، صحیح نیست.

ششم: مدّت سه روز ودو شب وسطِ آن سه روز ، در مسجدی که در آن اعتکاف کرده است ، بماند ، وجز برای اموری که ضرورت دارد ، از مسجد بیرون نرود ، و می تواند برای عیادت مریض و تشییع جنازه و تجهیز میّت ـ مانند غسل ونماز ودفن میّت ـ از مسجد بیرون برود.

و در مواردی که جایز است از مسجد بیرون رود ، بیشتر از زمانی که برای انجام آن امر لازم است ، خارج مسجد نماند ، وبنا بر احتیاط واجب ، از نزدیکترین راه به مسجد برگردد ، ودر بیرون مسجد ننشیند ، و اگر اضطرار به نشستن پیدا کرد ، در صورت امکان در سایه ننشیند.

مسأله ۱۷۶۰

پس از شروع در اعتکاف ، در صورتی که آن اعتکاف واجب معیّن ـ مثل آن که نذر کرده باشد در زمان معیّنی اعتکاف نماید ـ

نباشد ، تا دو روز نگذشته باشد ، می تواند از اعتکاف رجوع کند و آن را بهم بزند ، ولی اگر هنگام نیّت شرط کرده باشد که اگر برایش اتّفاقی بیفتد ، بتواند رجوع کند ، بعد از گذشت دو روز هم می تواند رجوع نماید.

مسأله ۱۷۶۱

کسی که اعتکاف می کند باید از اموری اجتناب نماید ، وارتکاب آنها اعتکاف را باطل می کند ، ولی وجوب اجتناب از آنها در اعتکافی که واجب معیّن نیست ـ در غیر جماع ـ بنابر احتیاط است:

۱) جماع ، و بنابر احتیاط واجب از استمناء و مباشرت زن به لمس و بوسیدن به شهوت هم اجتناب کند.

۲) بوی خوش.

۳) خرید و فروش ، که اعتکاف را باطل می کند ، ولی معامله باطل نمی شود ، و بنا بر احتیاط واجب از هر تجارتی ـ هر چند به مصالحه و مضاربه و اجاره ومانند اینها ـ اجتناب کند ، و اگر به خرید یا فروش چیزی اضطرار پیدا کند ، و نتواند وکیل بگیرد ، جایز است.

۴) ممارات ـ مجادله کردن ـ به قصد غالب شدن و اظهار فضل ، بر هر امری چه از امور دینی باشد یا از امور دنیوی.

مسأله ۱۷۶۲

اگر در حال اعتکاف واجب ، عمداً جماع کند ـ چه در روز باشد یا شب ـ کفّاره بر او واجب می شود ، وکفّاره اش این است که یک بنده آزاد کند ، یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد ، یا شصت مسکین را اطعام نماید.

و در ارتکابِ غیر جماع ـ از اموری که باید از آنها اجتناب نماید ـ کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۷۶۳

اگر اعتکاف کننده ، یکی از مبطلات اعتکاف را سهواً انجام دهد ، صحّت اعتکاف محل اشکال است.

مسأله ۱۷۶۴

اگر اعتکاف را به یکی از اموری که ذکر شد باطل کند ، در صورتی که اعتکاف واجب غیر معیّن باشد ـ مثل آن که اعتکاف را ، بدون آن که در وقت معیّنی باشد ، نذر کند ـ باید دوباره به جا آورد ، و در صورتی که واجب معیّن باشد ـ مثل آن که در وقت معیّنی اعتکاف را نذر کند ـ یا اعتکاف مستحب باشد وانجام آن مبطل بعد از دو روز باشد ، بنا بر احتیاط واجب ، اعتکاف را قضا کند ، واگر در اعتکاف مستحب قبل از دو روز باشد ، قضا ندارد.

مسأله ۱۷۶۵

عدول از اعتکاف به اعتکاف دیگر جایز نیست ، چه هر دو واجب باشند ـ مثل آنکه یکی را به نذر و دیگری را به قسم بر خود واجب کرده باشد ـ یا هر دو مستحب باشند ، یا یکی واجب ودیگری مستحب باشد ، یا یکی برای خود ودیگری به نیابت یا اجاره برای غیر باشد ، یا هر دو به نیابت از غیر باشد.

مسأله ۱۷۶۶

اگر اعتکاف کننده بر فرش غصبی بنشیند ، معصیت کرده است ، واعتکاف باطل نمی شود ، ولی اگر کسی به مکانی سبقت کرده وجا گرفته باشد ، واعتکاف کننده ، آن مکان را از او بدون رضایت بگیرد ، اعتکافش در آن مکان باطل است.

مسأله ۱۷۶۷

اگر بر اعتکاف کننده غسل واجب شود ، در صورتی که غسل کردن در مسجد مانعی نداشته باشد ـ مانند غسل مس میّت ـ جایز نیست از مسجد خارج شود ، ودر صورتی که مانع داشته باشد ـ مثل غسل جنابت که مستلزم ماندن در مسجد با جنابت است ـ باید خارج شود ، و گرنه اعتکاف او باطل می شود.

«احکام خمس»

[محل درآمد خمس]

اشاره

مسأله ۱۷۶۸

در هفت چیز خمس واجب می شود:
(اوّل) منفعت کسب ، (دوم) معدن ، (سوم) گنج ، (چهارم) مال حلال مخلوط به حرام ، (پنجم) جواهری که به واسطه غوّاصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ به دست می آید ، (ششم) غنیمت جنگ ، (هفتم) زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ، و احکام اینها در مسائل ذیل بیان می شود.

۱ ـ منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۹

هر گاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد ، اگر چه مثلا اجرت به جا آوردن نماز و روزه میّتی باشد ، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید ، باید خمس ـ یعنی پنج یک ـ آن را به دستوری که بعد ذکر می شود بدهد.

مسأله ۱۷۷۰

اگر از غیر کسب مالی به دست آورد ، مثلا چیزی به او ببخشند ، در صورتی که آن بخشیده شده قدر و قیمت معتنا بهی نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زیاد بیاید ، خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۱

مهر زن و مالی را که مرد عوض طلاق خلع می گیرد ، خمس نـدارد ، و همچنین ارثی که به انسان می رسد خمس ندارد ، ولی اگر مثلا با کسـی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته ، باید خمس آن ارث را در صورتی که از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۷۲

اگر مالی از کسـی که معتقـد به خمس است به ارث به او برسد و بداند کسـی که این مال از او به ارث رسـیده خمس آن را نداده ، بایـد خمس آن مـال را بـا اذن حـاکم شـرع بدهـد ، و اگر در خود آن مال خمس نباشـد و وارث بدانـد کسـی که مال از او به ارث رسـیده خمس بدهکار است ، آن خمس مانند بقیّه دیون به آن مال تعلّق می گیرد ، و تا ادا نشده حق تصـرّف در آن مال را ندارد ، و در صورتی که بخواهد خمس را از آن مال بردارد ، باید از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۱۷۷۳

اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴

کسی که دیگری تمام مخارج او را می دهد ، باید خمس تمام مالی را که به دست می آورد بدهد.

مسأله ۱۷۷۵

اگر ملکی را بر افراد معیّنی ـ مثلاـ بر اولاـد خود ـ وقف نمایـد ، چنـانچه در آن ملـک زراعت و درختکـاری کننـد و از آن چیزی به دست آورنـد و از مخـارج سـال آنـان زیاد بیایـد ، بایـد خمس آن را بدهنـد ، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرند ـ مثلا اجاره آن را بگیرند ـ باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

مسأله ۱۷۷۶

اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیایـد ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهـد ، و اگر از آن مـالی که به او داده انـد منفعتی ببرد ـ مثلا از درختی که بابت خمس به او داده انـد میوه ای به دست آورد ـ و از مخارج سالش زیاد بیایـد ، باید خمس آن را بدهد ، و مالی را که به عنوان صدقه به کسـی داده اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۷

اگر با عین پول خمس نداده جنسـی را بخرد ، یعنی به فروشـنده بگوید این جنس را به این پول می خرم ، چنانچه حاکم شرع معامله پنـج یـک آن را اجازه بدهـد ، معامله صـحیح است ، و خریدار باید پنج یک آن جنس را به حاکم شـرع بدهد ، و اگر اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، پس اگر پولی را که فروشـنده گرفته از بین نرفته است ، حاکم شـرع خمس همان پول را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۸

اگر جنسی را به ذمّه بخرد و بعد از معامله بهای آن را از پول خمس نداده ادا کند ، معامله ای که کرده صحیح است ، و به مقدار پنج یک آن پول به فروشنده مدیون است ، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته ، حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد ، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۹

اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد ، و اگر اجازه کند معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک عوض آن را به حاکم شرع بدهد ، و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۸۰

اگر چیزی را که خمس آن داده نشده ، به کسی ببخشد پنج یک آن چیز به آن کس منتقل نمی شود.

مسأله ۱۷۸۱

اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد ، مالی به دست شیعه اثنی عشری بیاید ، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲

تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می برند ـ که اوّل سال آنهاست ـ یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آید بدهند ، و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد ، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد ، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۸۳

انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید و آن منفعت زاید بر مخارجش باشد ، خمس آن را همان وقت بدهد ، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد ، و بنابر احتیاط واجب سال خمس را سال قمری قرار دهد.

مسأله ۱۷۸۴

کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس سال دارد ، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد ، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسأله ۱۷۸۵

اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده در بین سال بالا رود و آن را نفروشد و تا سالش نگذشته قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۸۶

اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید ، چنانچه به اندازه ای که بین تجّار متعارف است نگه داشته ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست ، و امّا اگر بیش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته ، بنابر احتیاط واجب خمس آن مقدار را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷

اگر غیر مال التجارهٔ مالی داشته باشد که متعلق خمس نباشد ، در صورتی که به ارث به او رسیده باشد ، چنانچه قیمتش بالا برود ـ اگر چه آن را بفروشد ـ مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد ، و همچنین است اگر به غیر معاوضه مالک آن شده ، چه از اوّل متعلق خمس نبوده ـ مثل آن که مسکنی که مورد حاجت اوست به او بخشیده باشند ، و در مؤونه سال صرف شده باشد ـ یا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد ، مثل مالی که به حیازت مالک شده و خمس آن را داده است.
ولی اگر به معاوضه مالک شده باشد ، چنانچه قیمتش بالا برود تا زمانی که نفروخته خمس ندارد ، و اگر فروخت ، در صورتی که مؤونه نباشد آن زیاده خمس دارد ، و در صورتی که مؤونه باشد بنابر احتیاط واجب خمس مقدار زاید را بدهد ، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود ، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۸

اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش آن را بفروشد ، باید خمس میوه و نمو درختها و بنابر احتیاط خمس زیادی قیمت باغ را بدهد ، و اگر قصدش این باشد که به میوه آن تجارت کند ، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد ، ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده شخصی کند ، فقط باید خمس میوه درختها را در صورتی که زاید بر استفاده اش باشد بدهد.

مسأله ۱۷۸۹

اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد ، در صورتی که خمس آنها را داده باشد باید هر سال خمس نمو آنها را بدهد ، و همچنین اگر مثلا ـ از شاخه های درخت که معمولا ـ هر سال می برند استفاده ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید ، در آخر هر سال باید خمس آنها را بدهد ، امّا در صورتی که خمس آن درخت را نداده و نمو کرده باشد باید خمسِ اصل درخت و نمو آن خمس و خمسِ نمو حصّه خود را بدهد.

مسأله ۱۷۹۰

کسی که چند رشته کسب دارد ، مثلا اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند ، باید خمس فایده هایی را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد ، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند ، بنابر احتیاط مستحب خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۹۱

خرجهـایی را که انسـان برای به دست آوردن فایـده می کنـد ـماننـد دلاـلی و حمّالی ـ از مؤونه تحصـیل منفعت شـمرده می شود و می تواند از سود کسر کند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۲

آنچه از منـافع کسب در بین سـال به مصـرف خوراك و پوشـاك و اثاثیه و خریـد منزل و ازدواج فرزنـد و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها از اموری که از مخارج آن سال حساب می شود می رسد ـ در صورتی که از شأن او زیاد نباشد ـ خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۳

مـالی را که انسـان به مصـرف نـذر و کفّـاره می رسانـد ، جزء مخـارج سالیـانه است ، و نیز مالی را که به کسـی می بخشـد یا جایزه می دهد ـ در صورتی که از شأن او زیاد نباشد ـ از مخارج سالیانه حساب می شود.

مسأله ۱۷۹۴

اگر انسان در شـهری باشـد که معمولا هر سال مقـداری از جهیزیه دختر را تهیّه می کننـد ، در صورتی که آن شـخص نتواند در غیر این صورت جهیزیه را تهیّه کنـد و نـدادن جهیزیه منـافی شـأن او باشـد ، چنـانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد ، خمس ندارد ، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیّه نماید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۵

مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند ، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده ، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد ، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج می کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۶

کسـی که از کسب و تجارت فایـده ای برده ، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست ، می توانـد مخارج سال خود را فقط از فایده کسبش حساب کند.

مسأله ۱۷۹۷

آذوقه ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده ، اگر در آخر سال زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد ، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۸

اگر از منفعـت کسـب پیش از دادن خمس اثـاثیه ای برای منزل بخرد ، هر وقـت احتیـاجش از آن بر طرف شـد ، خمس نـدارد ، و همچنین است زیور آلات زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۹

اگر در یک سال منفعتی نبرد ، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۰

اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید ، نمی تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۸۰۱

اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۲

اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود ، نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیّه کند ، مگر این که در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد ، که در این صورت می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.

مسأله ۱۸۰۳

اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ، نمی تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید ، مگر این که قرض بعد از حصول منفعت باشد ، ولی می تواند قرض خود را از منافع اثنای سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۴

اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند ، نمی تواند از منافع سالهای بعد آن قرض را کسر نماید ، ولی می تواند قرض خود را از آنها ادا کند.

مسأله ۱۸۰۵

اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند ، نمی تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید ، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود ، می تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۶

انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد ، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است پول رایج بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از چیز دیگر ندهد مگر با اذن حاکم شرع.

مسأله ۱۸۰۷

کسی که خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر او گذشت ، تا خمس آن را نداده است نمی تواند در آن مال تصرّف کند ، اگر چه

قصد دادن خمس را داشته باشد ، مگر با اذن حاکم شرع ، و امّا تصرّفات اعتباریه در حصّه خود مانند فروختن و صلح کردن آن مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۰۸

کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد ـ یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند ـ و به گونه ای که در مسأله قبل گذشت در مال تصرّف کند ، و چنانچه تصرّف کند و آن مال تلف شود ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۹

کسی که خمس بدهکار است ، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمّه بگیرد ، می تواند در مال تصرّف نماید ، و بعد از مصالحه منافعی که از آن به دست می آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۱۰

کسی که با دیگری شریک است ، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده ، برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن مال تصرّف کنند ، مگر در صورتی که شریکی که خمس نداده معتقد به خمس نباشد که در این صورت شریک دیگر می تواند تصرّف کند.

مسأله ۱۸۱۱

اگر بچّه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید ، خمس به آنها تعلّق می گیرد ، و بر ولی است که خمس آن را بدهد ، و اگر نداد آن صغیر بعد از بلوغ باید بپردازد.

مسأله ۱۸۱۲

کسی که مالی از دیگری به دست آورد و یقین دارد که خمسش را نداده ، نمی تواند در آن مال تصرّف کند مگر این که آن دیگری معتقد به خمس نباشد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر شک داشته باشد که خمس آن را داده یا نه.

مسأله ۱۸۱۳

اگر کسی از منافع کسب خود در اثنای سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه اش حساب نشود ، واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد ، و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت ، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد ، و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

مسأله ۱۸۱۴

اگر با پول خمس نداده مثلا ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود ، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد ، مثل این که زمینی را برای زراعت خریده است ، در صورتی که آن ملک را به ذمّه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده ، باید خمس قیمتی را که خریده است بدهد ، و اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته که این ملک را با این پول

می خرم ، در صورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه کند ، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱۵

کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده ، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت حصول ربح گذشته ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده ، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده ، لازم نیست خمس آنها را بدهد ، و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال ، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ ـ معدن

مسأله ۱۸۱۶

اگر از معدن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، زغال سنگ ، فیروزه ، عقیق ، زاج ، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷

نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلای مسکوک است ، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده ، به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده است ، باید خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸

چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک نرسد ، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۹

بر گچ ، آهک ، گل سر شور و گل سرخ ، حکم معدن جاری نیست ، و کسی که اینها را بیرون می آورد ، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۲۰

کسی که از معدن چیزی به دست می آورد باید خمس آن را بدهد ، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۲۱

اگر ندانـد قیمت چیزی را که از معـدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسـکوک می رسد بنابر احتیاط در صورت امکان باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند ، و در صورت عدم امکان خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۲

اگر چند نفر از معدن چیزی بیرون آورند ، چنانچه قیمت آن به پانزده مثقال طلای مسـکوک برسد ، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد ، بعد از کم کردن مخارجی که کرده اند ، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۳

اگر معدنی را که در ملک دیگری است ، بدون اذن مالک استخراج کند ، آنچه از آن به دست می آید مال صاحب ملک است ، و چنانچه به مقدار نصاب برسد ، مالک باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ ـ گنج

مسأله ۱۸۲۴

مـالی که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشـد و کسـی آن را پیـدا کنـد و طوری باشـد که مردم به آن گنـج بگوینـد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۵

اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند ، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۶

نصاب گنـج اگر نقره باشـد صـد و پنج مثقال نقره مسکوک ، و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلای مسـکوک است ، یعنی اگر قیمت آنچه که از این دو به دست می آورد به حد نصاب برسد ، باید خمس آن را بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده بدهد ، و اگر از غیر طلاـ و نقره باشـد ـ بنابر احتیاط واجب ـ هر چنـد به یکی از این دو حـد نرسـد ، بایـد بعـد از کم کردن مخارج خمس را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷

اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیـدا کنـد و بدانـد مـال کسـانی که قبلاـ مالـک آن زمین بـوده انـد نیست ، مـال خود او می شود و بایـد خمس آن را بدهد ، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است ، بنابر احتیاط باید به او اطلاع دهد ، و چنانچه معلوم شود مـال او نیست ، به کسـی که پیش از او مالـک زمین بوده اطّلاـع دهـد ، و به همین ترتیب به تمـام کسـانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد ، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست ، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۸

اگر در ظرفهای متعدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا باشد ، باید خمس آن را بدهد ، ولی چنانچه در چند جا پیدا کند ، هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد ، باید خمس آن را بدهد ، و آنچه که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد ، ولی اگر گنج پیدا شده غیر از طلا و نقره باشد در هر دو صورت ـ بنابر احتیاط واجب ـ بدون ملاحظه نصاب خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۹

اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که از نقره یا طلا باشد ، در صورتی که قیمت آن به صد و پنج مثقال نقره مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا برسد ، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد ، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهند ، و همچنین در صورتی که از غیر طلا و نقره باشد اگر چه به حد نصاب نرسد.

مسأله ۱۸۳۰

اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند ، در صورتی که آن حیوان تحت تربیت فروشنده بوده ، مانند ماهیهایی که پرورش می دهند یا چهارپایی را که در خانه یا باغ علوفه می دهند ، واجب است به فروشنده خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست ، مال خریدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد ، و در غیر این صورت مانند ماهیی که صیّاد از دریا صید کرده یا حیوانی را که از صحرا صید کرده باشد ، اگر احتمال عقلایی بدهد که مال فروشنده است ـ بنابر احتیاط واجب ـ به او خبر دهد ، و اگر معلوم شد مال او نیست مال خریدار است ، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد.

۴ ـ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۱

اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد ، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر ، باید خمس تمام مال را بدهد ، و بنابر احتیاط واجب این خمس را در موردی که مصرف خمس و صدقه است به قصد ادای وظیفه ، اعم از خمس و صدقه صرف نماید ، و بعد از دادن خمس بقیّه مال حلال می شود.

مسأله ۱۸۳۲

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را اگر چه بعد از فحص نشناسد ، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد ، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۳۳

اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد ، در صورتی که اختلاط موجب شرکت

شود ـ مثل آن که روغن حلال با حرام مخلوط شود ـ اگر با یکدیگر توافق و سازش نمایند ، آنچه را که توافق کردند معیّن می شود ، و چنانچه توافق و سازش نشود ، آن اندازه که یقین دارد مال غیر است باید به او داده شود ، و در صورتی که اختلاط موجب شرکت نشود ـ مانند مواردی که اجزای آن اموال از یکدیگر ممتازند ـ باید از جهت مقدار آن اندازه که یقین دارد به او بدهد ، و از جهت خصوصیّت به قرعه معیّن شود ، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۴

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده ، در صورتی که مقدار بیشتر معیّن باشد باید از طرف صاحب آن ـ و بنابر احتیاط واجب با اذن حاکم شرع ـ آن مقدار را صدقه بدهد ، و در صورتی که مقدار آن معیّن نباشد در باقی مانده مال بعد از خمس اوّل بر طبق مسأله «۱۸۳۱» عمل نماید.

مسأله ۱۸۳۵

اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد ، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صدقه بدهد ، بعد از آن که صاحبش پیدا شد لازم نیست چیزی به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۶

اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ، ولی نتواند بفهمد کیست ، در صورت امکان بنابر احتیاط واجب همه آنها را راضی کند ، و در صورت عدم امکان باید مالک به قرعه معیّن شود.

۵ ـ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می آید

مسأله ۱۸۳۷

اگر به واسطه غوّاصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند ، روییدنی باشد یا معدنی ، چنانچه قیمت آن به هیجده نخود طلای مسکوک برسد ، خمس به آن تعلّق می گیرد ، هر چند اخراج خمس بعد از کم کردن مخارجی است که برای بیرون آوردن آن کرده اند ، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه به طوری که عرفاً غوص واحد شمرده شود ، و چه چیزی که بیرون آمده از یک جنس باشد یا چند جنس ، یک نفر آن را بیرون آورده باشد یا ـ بنابر احتیاط واجب ـ چند نفر.

مسأله ۱۸۳۸

اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد ، بنابر احتیاط بر طبق آنچه که در مسأله قبل گذشت ، خمس آن واجب است ، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد ، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست

آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۹

خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان از دریا می گیرد ، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۰

اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد ، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید ، در صورتی که قصد تملّک کند باید خمس آن را بدهد ، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۸۴۱

اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد ، که نوعاً در شکمش جواهر هست ، باید خمس آن را بدهد ، و اگر اتّفاقاً جواهر بلعیده باشد ، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او ، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۲

اگر در رودخانه های بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید ، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۳

اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد ، باید خمس آن را بدهد ، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد ، اگر چه قیمت آن به مقدار هیجده نخود طلا هم نرسد ، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۴۴

کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن گنج یا معدن است ، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید ، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۵

اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد ، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، یا گنجی پیدا کند ، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ، ولی او باید خمس آنها را بدهد ، و در صورتی که ندهد ، بعد از بلوغ خودش باید بدهد.

۶ ـ غنیمت

مسأله ۱۸۴۶

اگر مسلمانان به اذن امام (علیه السلام) با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند ، به آنها غنیمت گفته می شود ، و نسبت به منقول از آنها مخارجی را که برای غنیمت کرده اند ـ مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن ـ و نیز مقداری را که امام (علیه السلام) صلاح می داند به مصرفی برساند ، و چیزهایی که مخصوص به امام (علیه السلام)است باید از غنیمت کنار بگذارند ، و خمس بقیّه آن را بدهند ، و در صورتی که جنگ بدون اذن امام (علیه السلام) باشد و غنیمتی به دست آورند ، اگر در زمان حضور باشد تمام آن مال امام (علیه السلام)است ، و اگر در زمان غیبت باشد بعد از کسر مخارج بنابر احتیاط خمس آنرا بدهند.

۷ ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۴۷

اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد ، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش ـ به طوری که در مسأله «۱۸۰۶» گذشت ـ بدهد ، اگر چه آن زمین مشغول به عمارت و ساختمان باشد ، مانند زمین خانه و دکّان ، و همچنین اگر مورد خرید و فروش خانه و دکّان و مانند اینها باشد ، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست ، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۸۴۸

اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد ، خمس از کافر ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.

مسأله ۱۸۴۹

اگر کافر ذمّی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد ، یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد ، شرط او فاسد است و باید خمس آن را بدهد ، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد ، بر فروشنده واجب است که عمل به شرط نماید ، و تا فروشنده خمس را ادا نکرده ، از خریدار ذمّی ساقط نمی شود.

مسأله ۱۸۵۰

اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ، ملک کافر ذمّی کند و عوض آن را بگیرد ـ مثلا به او صلح نماید ـ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۵۱

اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد ، خمس به آن تعلّق می گیرد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۵۲

خمس را باید دو قسمت کنند ، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به ولی سیّد یتیم فقیر داده شود که در مصارف او صرف کند ، و یا به سیّد فقیر ، و یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند ، و احتیاط واجب این است که سهم سادات را به اجازه فقیه عادل بدهند ، و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السلام) است که در این زمان باید به فقیه عادل عارف به مصارف آن بدهند ، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ، و بنابر احتیاط باید آن فقیه عادل اعلم باشد.

مسأله ۱۸۵۳

سیّد یتیمی که به او خمس می دهند باید فقیر باشد ، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقیر نباشد می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۴

به سیّدی که در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد ، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۵

به سیّدی که عادل نیست می شود خمس داد ، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۶

به سیّدی که معصیت کار است ، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد ، نمی شود خمس داد ، و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می کند ، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد ، بنابر احتیاط واجب نباید خمس داد.

مسأله ۱۸۵۷

اگر کسی بگوید سیّدم نمی شود به او خمس داد ، مگر آن که دو نفر عادل ، سیّد بودن او را تصدیق کنند ، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان به سیادت او پیدا کند ، و ثبوت سیادت به خبر ثقه در صورتی که ظن بر خلاف خبرش نباشد بعید نیست.

مسأله ۱۸۵۸

به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سیّد است ، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد ، می شود خمس داد ، ولی به شرط این که ظن به خلاف نداشته باشد.

مسأله ۱۸۵۹

کسی که زنش سیّده است نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند ، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد ، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند ، و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید.

مسأله ۱۸۶۰

اگر مخارج سیّد یا سیّده ای که زن انسان نیست ، بر انسان واجب باشد ، نمی تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد ، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که در نفقات غیر واجبه اش که مؤونه اوست صرف نماید ، مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۶۱

به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی توانـد مخارج آن سیّد را بدهد ، یا دارد و نمی دهد ، می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۶۲

احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۶۳

اگر در شهر خودش سیّد مستحقّی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعد نیز پیدا نمی شود ، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد ، بایـد خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برسانـد ، و می تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتن با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر خمس از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۸۶۴

هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد ، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد ، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ، ضامن نیست ، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۶۵

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، در صورتی که موجب اهمال در ادای خمس نباشد باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند ، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد ، و در صورتی که خمس از بین برود ـ اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ـ ضامن است.

مسأله ۱۸۶۶

اگر به اذن حاکم شرع ، خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود ، ضامن نیست ، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل یا مأذون بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۶۷

در مسأله «۱۸۰۶» گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول رایج عوض خمس بنابر احتیاط واجب جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع ، و در صورت جواز ـ مانند موردی که حاکم شرع اذن بدهد ـ جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب کند و بابت خمس بدهد ، هر چند مستحق به آن قیمت راضی شده باشد.

مسأله ۱۸۶۸

کسی که از مستحق طلبکار است ، بنابراحتیاط نمی تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند ، ولی می تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دین خود را به او ادا کند ، و می تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

مسأله ۱۸۶۹

مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد در صورتی که آن بخشش موجب تضییع حق امام (علیه السلام) و سادات باشد ، و در غیر این صورت مانعی ندارد ، مانند آن که کسی مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده است و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد ، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد ، اشکال ندارد.

«احکام زکات»

[محل درآمد زکات]

مسأله ۱۸۷۰

زکات در نُه چیز واجب است: (اوّل) گندم ، (دوم) جو ، (سوم) خرما ، (چهارم) کشمش ، (پنجم) طلا ، (ششم) نقره ، (هفتم) شتر ، (هشتم) گاو ، (نهم) گوسفند ، و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد ، با شرایطی که بعد می آید باید مقداری که معیّن شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند.

مسأله ۱۸۷۱

سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد ، و علس که مثل گندم است ، احتیاط مستحب آن است که زکات آنها داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲

زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب ـ که بعد می آید ـ برسد ، و مالک آن بالغ و عاقل و آزاد باشد ، و بتواند در آن مال تصرّف کند.

مسأله ۱۸۷۳

اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد ، اوّل ماه دوازدهم باید زکات آنها را بدهد ، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۷۴

اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلاـ و نقره در بین سال بالغ شود ، مثلا بچّه در اوّل محرّم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد ، یازده ماه که از اوّل محرّم بگذرد زکاتی بر او نیست ، بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکات بر او واجب می شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر یازده ماه از اوّل محرم بگذرد و شرایط دیگر زکات را هم دارا باشد زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۵

زکات گندم و جو وقتی تعلّق می گیرد که عرفاً به آنها گندم و جو گفته شود ، و زکات کشمش وقتی تعلّق می گیرد که به آن انگور گفته شود ، و زکات خرما وقتی تعلّق می گیرد که عرب به آن تمر بگوید ، و وقت دادن زکات در گندم و جو موقع جدا کردن کاه از دانه است ، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند ، و اگر از آن وقت ادای زکات را بدون عذر با وجود مستحق تأخیر بیندازد ، ضامن است.

مسأله ۱۸۷۶

اگر موقع تعلّق زکات گندم و جو و کشمش و خرما ـ که در مسأله پیش گذشت ـ صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکّن از تصرّف باشد ، باید زکات آنها را بدهد ـ هر چند قبل از آن واجد تمام یا بعضی از این شرایط نباشد ـ و اگر فاقد یکی از این شرایط باشد زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۷

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۸

اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود ، زکات از او ساقط نمی شود ، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش ، مست یا بی هوش باشد.

مسأله ۱۸۷۹

مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرّف کند ، زکات ندارد ، ولی اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و موقع تعلّق زکات در دست غاصب باشد ، هر وقت به صاحبش برگشت ـ بنابر احتیاط واجب ـ زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۰

اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند ، باید زکات آن را بدهد ، و بر کسی که قرض داده چیزی نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۸۱

زکـات گنـدم و جو و خرمـا و کشـمش ، وقتی واجب می شود که به مقـدار نصاب برسـند ، و نصاب آنها سـیصد صاع است ، و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است ، که تقریباً «۸۴۷» کیلوگرم می شود.

مسأله ۱۸۸۲

اگر پیش از دادن زکـات از انگور و خرمـا و جو و گنـدمی که زکات به آنها تعلّق گرفته ، خود و عیالاتش بخورنـد یا به فقیر به غیر قصد زکات بدهد ، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۸۳

اگر بعـد از آن که زکات به گنـدم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت مالك آن بمیرد ، بایـد مقدار زکات را از مال او بدهند ، ولی اگر پیش از تعلّق بمیرد ، هر یك از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۸۴

کسـی که از طرف حاکم شـرع مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گنـدم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشـك شـدن خرمای تازه و کشـمش شـدن انگور می تواند زکات را مطالبه کند ، و اگر مالك ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۵

اگر بعد از مالك شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو ، زکات به آنها تعلّق گیرد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۶

اگر بعـد از آن که زکـات به گنـدم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت ، زراعت و درخت را بفروشـد ، فروشـنده بایـد زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۷

اگر انسان تمام گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده ، چیزی بر او واجب نیست ، و اگر بداند که زکات آن را نداده ، در صورتی که فروشنده زکات آن را بدهد معامله صحیح است ، و همچنین اگر مشتری زکات را بدهد ، و می تواند به فروشنده رجوع کند ، و در غیر این دو صورت چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید بابت زکات داده شود اجازه نکند ، معامله آن مقدار باطل است ، و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد ، و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، می تواند از او پس بگیرد ، و اگر شک کند که زکات آن را داده یا نه ، حکم به نبودن زکات فعلا در آن مال محل اشکال است.

مسأله ۱۸۸۸

اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود ، زکات به آنها تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۸۹

اگر گندم و جو و خرما و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند ، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۹۰

خرما بر سه قسم است:

۱ ـ آن است که خشکش می کنند و حکم زکات آن گذشت.

۲ ـ آن است که در حال رطب بودنش می خورند.

۳ ـ آن است که نارس (خلال) آن را می خورند.

و در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد ، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد ، و امّا قسم سوم زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۸۹۱

گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۹۲

اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود ، یا از رطوبت زمین استفاده کند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۹۳

اگر گنـدم و جو و خرمـا و انگور ، هم از آب بـاران و ماننـد آن مشـروب شود و هم از آب دلو و ماننـد آن اسـتفاده کنـد ، چنـانچه طوری باشـد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده ، زکات آن بیست یک است ، و اگر بگویند با آب باران و مانند آن آبیاری شده ، زکات آن ده یک است ، و اگر طوری است که عرفاً می گویند به هر دو آبیاری شده ، زکات آن سه چهلم است.

مسأله ۱۸۹۴

چنانچه شک کنـد و ندانـد که عرف می گوینـد با هر دو آبیاری شده یا این که می گویند آبیاری آن مثلا با آب باران است ، دادن سه چهلم کافیست.

مسأله ۱۸۹۵

اگر شک کنـد و ندانـد که عرف می گوینـد با هر دو آبیاری شـده یا این که می گویند با دلو آبیاری شده است ، دادن یک بیسـتم کافیست ، و همچنین است اگر احتمال سومی هم ضمیمه شود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

مسأله ۱۸۹۶

اگر گنـدم و جو و خرما و انگور با آب باران و ماننـد آن مشروب شود و به آب دلو و ماننـد آن محتاج نباشـد ، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شـدن محصول کمک نکند ، زکات آن ده یک است ، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب باران و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب باران و مانند آن هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند ، زکات آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۹۷

اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند ، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود ، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم ، و زکات زراعتی که پهلوی آن است ، اگر از غیر مالک آن زراعت باشد یک دهم است ، و همچنین است بنابراحتیاط واجب اگر از مالک آن زراعت باشد.

مسأله ۱۸۹۸

مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است ، نمی تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید ، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به حد نصاب برسد ، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۹

تخمی را که به مصرف زراعت رسانده ـ چه از خودش باشد یا خریده باشد ـ نمی تواند از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب نماید ، بلکه باید نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نماید.

مسأله ۱۹۰۰

آنچه که دولت از عین مال می گیرد زکات به آن تعلّق نمی گیرد ، و زاید بر آن متعلّق زکات است ، مثلاـ اگر حاصل زراعت (۸۵۰) کیلو گرم باشد و دولت (۵۰) کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد ، فقط زکات در (۸۰۰) کیلوگرم واجب می شود.

مسأله ۱۹۰۱

مصارفی را که انسان پیش از تعلّق زکات نموده ، بنابراحتیاط واجب نمی تواند کسر کند و فقط زکات بقیّه را بدهد.

مسأله ۱۹۰۲

مصارفی که بعد از تعلّق زکات است ، می تواند برای صرف آنها از حاکم شرع اذن بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

مسأله ۱۹۰۳

جایز نیست قبل از وقت تعلّق ، زکات را بدهد ، و واجب نیست بعد از تعلّق صبر کند تا جو و گندم به حد درو کردن و تصفیه دانه از کاه برسد ، و انگور و خرما خشک گردد ، بلکه همین که زکات تعلّق گرفت ، می تواند مقدار زکات را قیمت نموده و آن قیمت را به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۰۴

بعد از آن که زکات تعلّق گرفت ، می تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن ، به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید ، و پس از آن در مصارف شریک می باشند.

مسأله ۱۹۰۵

در صورتی که مالک ، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم شرع یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نماید ، می تواند برای این که تا وقت درو و یا خشک شدن برسد ، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسأله ۱۹۰۶

اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی آید ، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد ، و همه آنها محصول یک سال حساب شود ، چنانچه چیزی که اوّل می رسد به اندازه نصاب باشد ، باید زکات آن را موقعی که می رسد بدهد ، و زکات بقیّه را هر وقت به دست می آید ادا نماید ، و اگر آنچه اوّل می رسد به اندازه نصاب نباشد ، صبر می کند تا بقیّه آن برسد ، پس اگر روی هم به مقدار نصاب باشد ، زکات به آن تعلّق می گیرد ، و اگر به مقدار نصاب نباشد زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۹۰۷

اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد ، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۰۸

اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود ، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۹

اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد ، نمی تواند خرمای تازه یا انگور را به قصد زکاتی که بر او واجب است بدهد ، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد ، نمی تواند خرمای خشک یا کشمش را به قصد زکات واجب بدهد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب نمی تواند تازه هر یک را به جای خشک آن ، یا خشک آن را به جای تازه آن از بابت قیمت بدهد.

مسأله ۱۹۱۰

کسـی که بـدهکار است و مـالی هم دارد که زکـات به آن تعلّق گرفته ، اگر بمیرد بایـد اوّل تمام زکات را از مالی که متعلّق زکات است بدهند ، بعد دین او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۱۱

کسـی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد ، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد ورثه دین او را از مال دیگر بدهند ، هر کدام که سهمشان به حد نصاب برسد باید زکات بدهد ، و اگر پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد دین او را ندهنـد ، چنـانچه مـال میّت فقـط به انـدازه دین او باشـد ، زکـات به آن تعلّق نمی گیرد ، و اگر مـال میّت بیشـتر از دین او باشـد ، باید نسبت جنس زکات دار را به تمام مال ملاحظه کنند ـ مانند نسـبت نصف و ثلث و ربع و غیر اینها ـ و به همان نسـبت از جنس زکات دار کسـر شود ، و آنچه باقی مانده به ورثه منتقل می شود ، پس سهم هر یک از ورثه اگر به حد نصاب برسد ، زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۱۲

اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات به آنها تعلّق گرفته خوب و بد دارد ، احتیاط واجب آن است که زکات خوب را از بد ندهد.

[زکات طلا و نقره]

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۱۳

طلا دو نصاب دارد:

نصـاب اوّل آن بیست مثقـال شـرعی است ، که هر مثقـال آن هیجـده نخود است ، که بنـابر مشـهور سه ربع مثقـال صـیرفی ـ معمولیـ است ، پس وقتی طلا به بیست مثقال شـرعی که پانزده مثقال صـیرفی است برسد ، اگر شـرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد ، انسان باید یک چهلم آن را که نُه نخود می شود از بابت زکات بدهد ، و اگر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

نصـاب دوم آن چهار مثقال شـرعی است ، که سه مثقال صـیرفی ـ معمولیـ است ، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار چهل یک بدهد ، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات پانزده مثقال آن را بدهد ، و زیادی آن زکات نـدارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود بایـد زکات تمام آنها را بدهـد ، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

مسأله ۱۹۱۴

نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن (۱۰۵) مثقال صیرفی ـ معمولیـ است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال صیرفی برسد و شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشـد ، انسان بایـد چهل یک آن را که دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زکات بدهـد ، و اگر به این مقـدار نرسد زکات به آن تعلّق نمی گیرد.

و نصاب دوم آن بیست و یک مثقال است ، یعنی اگر بیست و یک مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود ، باید زکات تمام (۱۲۶) مثقال را که یـک چهلم آن است بدهـد ، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود ، فقط بایـد زکات (۱۰۵) مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکات نـدارد ، و همچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود بایـد زکات تمام آنها را بدهد ، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از (۲۱) مثقال است زکات ندارد ، بنابراین اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد ، زکاتی را که بر او واجب بوده داده است ، و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است ، مثلا کسی که (۱۱۰) مثقال نقره دارد ، اگر یک چهلم آن را بدهـد ، زکات (۱۰۵) مثقـال آن را که واجب بوده داده ، و مقـداری هم برای (۵) مثقـال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۱۵

کسـی که طلاـ یـا نقره او به انـدازه نصـاب است ، اگر چه زکـات آن را داده باشـد ، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشـده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۱۶

زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سـکّه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد ، و اگر سکّه آن هم از بین رفته باشد ، باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۱۷

طلاـ و نقره سـکّه داری که زنهـا برای زینت به کار می برنـد ، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشـد ، یعنی معامله پول طلا و نقره با آن شود ، بنابر احتیاط زکات آن واجب است ، ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد ، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۸

کسـی که طلا و نقره دارد ، اگر هیچکـدام آنها به انـدازه نصاب اوّل نباشد ، مثلا (۱۰۴) مثقال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۹

چنـانکه در سـابق گـذشت ، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد ، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۰

اگر در بین یـازده مـاه ، طلاـ و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد ، یا آنها را آب کنـد ، زکات بر او واجب

نیست ، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند ، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۲۱

اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کنـد ، بایـد زکات آنها را بدهـد ، و چنانچه به واسـطه آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود ، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۲۲

اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بـد داشـته باشـد ، می توانـد زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد ، ولی بهتر اسـت زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد ، و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از قسمت بد ندهد.

مسأله ۱۹۲۳

پول طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد ، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند و خالصـش هم به حد نصاب برسد ، زکـات به آن تعلّق می گیرد ، و همچنین بنـابر احتیاط واجب در صورتی که خودش به حـد نصاب برسـد و خالصـش به حـد نصاب نرسـد ، ولی اگر بـه آن پـول طلاـ و نقره نگوینـد ، هر چنـد خالصـش به حـد نصـاب برسـد ، اقـوی آن است که زکـات به آن تعلّق نمی گیرد.

مسأله ۱۹۲۴

اگر طلاـ و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر بـا آن مخلوط باشـد ، نمی توانـد زکـات آن را از طلاـ و نقره ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد بدهد ، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند که طلا و نقره خالصی که در آن است به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد ، و همچنین در صورتی که قیمت آن به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است و از بابت قیمت زکات واجب بدهد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

اشاره

مسأله ۱۹۲۵

زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گذشت ، دو شرط دیگر نیز دارد:
(اوّل) آن که حیوان در تمام سال بی کار باشد ، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می گیرد.
(دوم) آن که در تمـام سـال از علف بیابـان بچرد ، پس اگر تمـام سال یا مقـداری از آن علف چیـده شـده بخورد ، یا از زراعتی که ملك او یا ملك کس دیگر است بچرد ، زکات نـدارد ، ولی اگر در تمام سال یك روز یا دو روز از علف مالك بخورد ، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می گیرد.

مسأله ۱۹۲۶

اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند ، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد ، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد ، زکات آن واجب است.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۷

شتر دوازده نصاب دارد:

(اوّل) پنج شتر ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

(دوم) ده شتر ، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) پانزده شتر ، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) بیست شتر ، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) بیست و پنج شتر ، و زکات آن پنج گوسفند است.

(ششم) بیست و شش شتر ، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

(هفتم) سی و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد.

(هشتم) چهل و شش شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

(نهم) شصت و یک شتر ، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.

(دهم) هفتاد و شش شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند.

(یازدهم) نود و یک شتر ، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند.

(دوازدهم) صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است ، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد ، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد ، و یا با چهل و پنجاه حساب کند ، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر (۱۴۰) شتر دارد ، باید برای صدتا دو شتری که داخل سال چهارم شده ، و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد ، و شتری که در زکات داده می شود باید ماده باشد.

مسأله ۱۹۲۸

زکات ما بین دو نصاب واجب نیست ، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده باشد ، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد ، و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۹

گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید ، اگر شرایطی را که گذشت داشته باشد ، باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد ، و بنابر احتیاط واجب آن گوساله نر باشد ، و همچنین است در هر موردی که باید گوساله داخل شده در سال دوم را بدهد ، مگر در صورتی که شماره گاو به نود برسد ، که ـ بنابر احتیاط واجب ـ سه گوساله ماده که داخل سال دوم شده باشد بدهد.

نصاب دوم آن چهل است ، و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد.

و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست ، مثلا کسی که سی و نُه گاو دارد ، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد ، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد ، و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اوّل را دارد ، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد ، و همچنین هر چه بالا رود ، باید یا سی تا سی تا حساب کند ، یا چهل تا چهل تا ، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گذشت بدهد ، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نُه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا ، و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد ، چون اگر به حساب سی تا حساب کند ، ده تا زکات نداده می ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۳۰

گوسفند پنج نصاب دارد:

(اوّل) چهل تا است ، و زکات آن یک گوسفند است ، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

(دوم) صد و بیست و یک است ، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) دویست و یک است ، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) سیصد و یک است ، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است ، که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد ، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد ، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد ، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد ، کافیست.

مسأله ۱۹۳۱

ما بین دو نصاب زکات ندارد ، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد ، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد ، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد ، و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۳۲

زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است ، چه همه آنها نر باشند یا ماده ، یا بعضی نر باشند و بعضی

ماده.

مسأله ۱۹۳۳

در زکات ، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شوند ، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است ، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۳۴

اگر برای زکات گوسفند بدهد ، بنابر احتیاط حداقل باید داخل سال دوم شده باشد ، و اگر بز بدهد ، بنابر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۳۵

گوسفندی را که بابت زکات می دهد ، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر کمتر باشد اشکال ندارد ، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد ، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۳۶

اگر چند نفر با هم شریک باشند ، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده ، باید زکات بدهد ، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است ، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۷

اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۸

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشد ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۹

اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد ، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند ، می توانند زکات را از خود آنها بدهد ، ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند ، نمی تواند زکات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد ، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض ، و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب ، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند ، باید برای زکات آنها ، سالم و بی عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۴۰

اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم ، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند ، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید ، مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد ، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۱

کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد ، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد ، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند زکات بر او واجب نیست ، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد ، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد ، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد ، و اگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۴۲

زکات در هشت مورد صرف می شود:

(اوّل) فقیر ، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد ، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

(دوم) مسکین ، و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

(سوم) کسی که از طرف امام (علیه السلام) یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السلام) یا نایب امام یا فقرا برساند.

(چهارم) مسلمانانی که شهادت به وحدانیّت خداوند و رسالت حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) داده اند و در اسلام ثابت قدم نیستند ، تا به وسیله دادن زکات به آنان ایمانشان تقویت شود ، ولی در صورت وجود فقیر در محل و دوران امر بین صرف در فقیر و صرف در این مصرف احتیاط واجب آن است که به فقیر داده شود ، و این احتیاط در مورد هفتم هم باید رعایت شود.

(پنجم) خریداری بنده مسلمانی که در شدّت باشد و آزاد کردن او ، و همچنین خریداری بنده و آزاد کردن او ، هر چند در شدّت نباشد در صورتی که مستحقی برای زکات پیدا نکند.

(ششم) بدهکاری که نمی تواند دین خود را ادا کند ، در صورتی که در معصیت صرف نکرده باشد.

(هفتم) فِی سَبِیلِ اللّه ، یعنی امور خیریّه ای که می شود آنها را به قصد قربت انجام داد ، و بنابر احتیاط واجب کارهایی باشد که مصلحت عمومی داشته باشد ، مانند بنای مساجد و مدارس دینی و ساختن بیمارستان و آسایشگاه برای سالخوردگان و مانند اینها.

(هشتم) اِبْنُ السّبِیل ، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

و احکام اینها در مسائل آینده می آید.

مسأله ۱۹۴۳

احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد ، و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۴

کسی که مخارج سالش را داشته ، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه ، نمی تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۵

صنعت گر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است ، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد ، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۴۶

فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد ، اگر خانه ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته ، یا وسیله سواری دارد ، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند ـ اگر چه برای حفظ آبرویش باشد ـ می تواند زکات بگیرد ، و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد ، و فقیری که اینها را ندارد ، اگر به اینها احتیاج داشته باشد می تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۴۷

فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست ، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ، ولی تا وقتی که مشغول یاد گرفتن است می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۸

به کسی که قبلاـ فقیر بوده و می گوید فقیرم و شک در زوال فقرش باشد ، اگر چه از گفته او اطمینان پیدا نشود می توان زکات داد ، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می گوید فقیرم ، اگر از گفته او اطمینان حاصل نشود ، بنابر احتیاط واجب نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۹

کسی که می گوید فقیرم و قبلا فقیر نبوده ، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود ، نمی شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹۵۰

کسی که بایـد زکات بدهد ، اگر از فقیری طلبکار باشد ، می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی اگر بداند مالی را که طلبکار است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۱

اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه دینش نباشد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی در صورتی که بداند مالی را که مدیون است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می شود حساب کند.
و اگر مال میّت به انـدازه دینش باشـد و ورثه دین او را ادا نکننـد یا به جهت دیگری انسان نتوانـد طلب خود را بگیرد ، بنابر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۲

چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهـد ، لازم نیست به او بگویـد که زکات است ، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد ، مستحب است بدون این که اظهار کند به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۳

اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد ، بعد بفهمد فقیر نبوده ، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهـد ، چنانچه مالی که به او داده باقی باشـد ، بایـد از او بگیرد و به مستحق بدهـد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید عوض زکـات را از مـال خـودش بدهـد ، و اگر از بیـن رفتـه باشـد ، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسـته زکـات است ، انسـان می تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد ، و اگر نمی دانسته زکات است ، نمی تواند چیزی از او بگیرد ، و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۵۴

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد ، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسأله ۱۹۵۵

اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصیت صرف کرده ، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد ، می تواند آنچه را که به او داده است بابت زکاتی که به فقرا داده می شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۶

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ـ اگر چه فقیر نباشد ـ انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند ، ولی اگر فقیر نباشد ، در صورتی که بداند مالی را که بدهکار است در معصیت صرف کرده ، نمی تواند بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۷

مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده ، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند ، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد ، می تواند زکات بگیرد ، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند ، فقط به مقداری که به آن جا برسد می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۵۸

مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته ، بعد از آن که به وطنش رسید ، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد ، در صورتی که نتواند به دهنده زکات برگرداند ، یا برگرداندن به او مشقّت داشته باشد ، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۹

کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد ، و اگر انسان کسی را شیعه دوازده امامی بداند و به او زکات بدهد ، و بعد معلوم شود نبوده ، باید دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۶۰

اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه دوازده امامی ، فقیر باشد ، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد به قصد این که آنچه می دهد ملک طفل یا دیوانه باشد و ولی آنها هم به همین قصد بگیرد.

مسأله ۱۹۶۱

اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد ، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند ، و

باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیّت زکات کند ، و در صورتی که به ولی طفل و دیوانه دسترسی دارد بنابر احتیاط واجب به وسیله ولی یا به اذن او به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۹۶۲

به فقیری که گدایی می کند ، می شود زکات داد ، ولی به کسی که زکات را در معصیت صرف می کند ، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۳

به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می آورد ، و به تارک نماز و به شرابخوار ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۴

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، می شود قرضش را از زکات داد.

مسأله ۱۹۶۵

انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد ، ولی اگر مخارج آنان را ندهد ، دیگران می توانند به آنها زکات بدهند.

مسأله ۱۹۶۶

اگر انسان زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود بنماید ، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۶۷

اگر پسر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشد ، پدر می تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفاده پسر قرار دهد ، و اگر بخواهد از سهم سبیل الله بخرد ، بنابر احتیاط باید بر آن مصلحت عمومی مترتّب باشد.

مسأله ۱۹۶۸

پدر می تواند به پسری که احتیاج به زن گرفتن دارد ، زکات خود را بدهد که زن بگیرد ، و همچنین است پسر نسبت به پدر.

مسأله ۱۹۶۹

به زنی که شوهر مخارج او را می دهـد ، و زنی که شوهرش خرجی او را نمی دهد ولی می تواند او را به دادن خرجی مجبور کند ، نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۷۰

زنی که به عقـد موقت درآمـده اگر فقیر باشـد ، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ، ولی اگر شوهرش در ضـمن عقد شرط کنـد که مخـارج او را بدهـد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشـد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهـد ، نمی شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۷۱

زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد ، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۷۲

سیّد نمی توانـد از غیر سیّد زکات بگیرد ، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکنـد و از گرفتن زکات غیر سیّد ناچار باشد ، می تواند به قدر مخارج روزانه بگیرد.

مسأله ۱۹۷۳

به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه ، می شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۱۹۷۴

انسان بایـد زکات را به قصـد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص بدهد ، و در نیّت معیّن کند که آنچه را می دهد زکات مال است یا زکات فطره.

مسأله ۱۹۷۵

کسی که زکات چند مال بر او واجب شده ، بنابر احتیاط واجب باید معیّن کند که آنچه را می دهد زکات کدام مال است ، چه آن چیزی که می دهد پول یا همجنس یکی از آنها باشد.

مسأله ۱۹۷۶

اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد ، باید وکیل وقتی زکات را به فقیر می دهد ، نیّت ادای زکات از طرف مالک بکند ، و مالک هم بنابر احتیاط نیّت ادای زکات در آن وقت داشته باشد ، و اگر او را وکیل کند که زکاتی را که به او می دهد به فقیر برساند ، باید مالک وقت دادن وکیل به فقیر نیّت کند ، و احتیاط مستحب آن است که از وقت دادن به وکیل نیّت کند و تا زمان رسیدن زکات به فقیر استمرار داشته باشد.

مسأله ۱۹۷۷

اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود نیّت زکات کند ، زکات حساب می شود.

مسائل متفرّقه زکات

مسأله ۱۹۷۸

موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور ، انسان باید زکات را به فقیر بدهد ، یا از مال خود جدا کند ، و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد ، یا از مال خود جدا نماید. و اگر منتظر فقیر معیّنی باشد ، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد ، می تواند زکات را جدا نکند ، به شرط آن که بنویسد و ثبت کند ، و احتیاط واجب آن است که از سه ماه بیشتر تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۹

بعد از جدا کردن لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ، ولی اگر به کسی که می شود زکات داد دسترسی دارد ، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۸۰

کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و به واسطه کوتاهی کردن در نگهداری از بین برود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۸۱

کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند ، اگر نرساند و در نگهداری آن کوتاهی نکند و ندادن برای غرض شرعی باشد ـ مثل آن که منتظر مصرف افضلی یا فقیر معیّنی باشد ـ ضامن نیست ، و در غیر این صورت ضامن است.

مسأله ۱۹۸۲

اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد ، می تواند در بقیّه آن مال تصرّف کند ، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد ، می تواند در تمام مال تصرّف نماید.

مسأله ۱۹۸۳

انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۸۴

اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعت حاصل شود ـ مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد ـ مال فقیر است.

مسأله ۱۹۸۵

اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد ، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۸۶

اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید ، اگر معامله به ذمّه باشد و آن مال را به عنوان ادای ما فی الذمّه بدهد ، ضرر بر مالک وارد شده و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد ، معامله باطل و قابل صحّت به اجازه حاکم شرع نیست ، و اگر منفعت کرده باشد ، در صورتی که معامله به ذمّه بوده و آن مال را از بابت ادای ما فی الذمّه داده ، منفعت مال خود اوست و ضامن زکات است ، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد و حاکم شرع معامله را اجازه کند ، منفعت را باید به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۸۷

اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر بدهد ، زکات حساب نمی شود ، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد ، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد ، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۸

فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است ، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود ، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد ، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۹

فقیری که نمی داند زکات بر انسان واجب نشده ، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن نیست ، و انسان نمی تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۹۰

مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد ، و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران ، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان ، و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدّم بدارد ، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد ، مستحب است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۹۱

افضل آن است که زکات را آشکار ، و صدقه مستحبّی را مخفی بدهد.

مسأله ۱۹۹۲

اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند ، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند ، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف آن برساند ، و مخارج بردن به آن شهر را می تواند از زکات بردارد ، و احتیاط واجب آن است که برداشتنش با اجازه حاکم شرع باشد ، و اگر زکات تلف شود در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۹۹۳

اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد ، و اگر زکات تلف شود ضامن است ، مگر آن که به اذن حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۹۴

اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می دهد ، با مالک است.

مسأله ۱۹۹۵

کسی که (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره به یک فقیر ندهد ، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره برسد ، احتیاط مستحب آن است که کمتر از آن به یک فقیر ندهد.

مسأله ۱۹۹۶

مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند ، کسی که زکات را به او داده در خرید آن بر دیگران مقدّم است.

مسأله ۱۹۹۷

اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه ، و مالی که زکات به آن تعلّق گرفته موجود باشد ، باید زکات را بدهد ، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش بوده باشد ، و اگر آن مال تلف شده زکاتی بر او نیست ، هر چند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۹۸

فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند ، یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید ، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند ، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۹۹

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند: انسان می تواند از زکات ، زمینی را وقف کند یا قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا

بخرد و وقف نمایـد و می توانـد تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهـد ، ولی ولایت مالک بر وقف و تعیین متولّی بـدون مراجعه به حاکم شرع محل اشکال است.

مسأله ۲۰۰۰

انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۲۰۰۱

انسان می توانـد برای رفتن به حـج و زیارت و مانند اینها ، از سـهم سبیل الله زکات بگیرد اگر چه فقیر نباشد ، یا این که فقیر باشد و به مقـدار مخـارج سـالش زکات گرفته باشـد ، و بنابر احتیاط واجب معتبر است که این امور علاوه بر این که طاعت هسـتند ، دارای مصلحت عمومی نیز باشند ، مانند تعظیم شعائر و ترویج دین.

مسأله ۲۰۰۲

اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد ، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از آن زکات بر نـدارد ، نمی توانـد چیزی از آن را برای خودش بردارد ، و اگر یقین یا اطمینان داشـته باشد که قصد مالک این نبوده ، برای خودش هم می تواند بردارد.

مسأله ۲۰۰۳

اگر فقیر شتر و گاو و گوسـفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد ، چنانچه شـرطهایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود ، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۲۰۰۴

اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شـریک باشـند و یکی از آنها زکات قسـمت خود را بدهد و بعد مال را تقسـیم کنند ، هر چند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده ، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۰۵

کسـی که خمس یـا زکات بـدهکار است و کفّاره و نـذر و ماننـد اینها هم بر او واجب است ، و قرض هم دارد ، چنانچه نتوانـد همه

آنها را بدهـد ، اگر مالی که خمس یا زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشـد ، بایـد خمس و زکات را بدهد ، و اگر از بین رفته باشـد ، مال را ـ بنابر احتیاط واجب ـ بر قرض و خمس و زکات به نسبت تقسیم کند ، و ادای اینها را بر ادای کفّاره و ادای مالی را که نذر کرده مقدّم بدارد.

مسأله ۲۰۰۶

کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجّهٔ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد ، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشـد ، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشـد ، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند ، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد ، در صورتی که صروره باشد ـ یعنی اوّلین مرتبه رفتن او به حج باشـد ـ و در راه حج قبل از احرام مرده باشـد ، بایـد مال او را صرف حج بنماینـد ، و اگر چیزی باقی ماند بر خمس و زکات و قرض به نسبت قسمت نماینـد ، و در غیر این صورت حج بر خمس و زکات مقدّم است ، ولی تقدّم آن بر قرض محل اشکال است.

مسأله ۲۰۰۷

کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند ، چنانچه تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا واجب کفایی باشد و دیگری به آن وظیفه قیام نکرده باشد ، می شود از سهم فقرا به او زکات داد ، و همچنین از سهم سبیل الله ، ولی در ایـن صـورت احتیـاط واجـب آن است که تحصـیل او مصـلحت عمـومی داشـته باشـد ، و اگر تحصـیل آن علم برای او مستحب باشـد ، زکـات دادن به او از سـهم فقرا جـایز نیست ، ولی از سـهم سبیـل الله جـایز است ، و بنـابر احتیـاط بایـد تحصـیل او مصلحت عمومی داشته باشد ، و اگر نه واجب باشد و نه مستحب ، جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

[احکام]

مسأله ۲۰۰۸

کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و فقیر و بنده کسی نیست ، به این معنی که ماه رمضان را ـ اگر چه به یک آن تا تحقّق غروب ـ با این شـرایط درک کنـد ، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هسـتند ، هر نفری یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ گنـدم یا جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج وماننـد اینها به مسـتحق بدهد ، و بنابر احتیاط واجب غذای معمول محلّش باشـد ، و اگر پول یکی از اینهـا را هم بدهـد کافیست ، و بنابر احتیاط واجب کسـی که وقت غروب شب عیـد فطر بی هوش است ، باید فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹

کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را نـدارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است، و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۰

انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند باید بدهد ، کوچک باشند یا بزرگ ، مسلمان باشند یا کافر ، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۱۱

اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد ، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد ، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۲

فطره میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و در وقت وجوب زکات فطره نان خور او حساب می شود ، بر او واجب است.

مسأله ۲۰۱۳

مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد شده و مدّتی نزد او می ماند ، بنابر احتیاط واجب فطره اش را هم خودش و هم میزبان بدهد ، و همین احتیاط در مورد کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد ، باید رعایت شود.

مسأله ۲۰۱۴

فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید وارد می شود ، بر صاحبخانه واجب نیست ، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۱۵

اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد ، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۶

اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد ، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷

کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او

پیدا شود ، بنابر احتیاط مستحب زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۸

کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده ، فطره بر او واجب نیست ، ولی مسلمانی که شیعه نبوده اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود ، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۹

کسی که فقط به اندازه یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ گندم و مانند آن دارد ، مستحب است زکات فطره را بدهد ، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد ، می تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد ، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد ، و همچنین تا به نفر آخر برسد ، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد ، و اگر یکی از آنها صغیر باشد ، ولی او برای خودش بگیرد ، و آنچه را برای خود گرفته برای صغیر به قصد فطره بدهد ، و اگر برای صغیر گرفت ـ بنابر احتیاط واجب ـ آن را به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۲۰

اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود ، یا کسی نان خور او حساب شود ، واجب نیست فطره او را بدهد ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید ، نان خور او حساب می شوند بدهد.

مسأله ۲۰۲۱

اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود ، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است ، مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود ، باید شوهرش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۲

کسی که دیگری باید فطره او را بدهد ، واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۳

اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد ، احتیاط مستحب آن است که اگر واجد شرایط وجوب زکات فطره باشد ، خودش بدهد.

مسأله ۲۰۲۴

اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است ، خودش فطره را بدهد ، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

مسأله ۲۰۲۵

زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد ، چنانچه نان خور کس دیگر باشد ، فطره اش بر آن کس واجب است ، و اگر نان خور

کس دیگر نیست ، در صورتی که شرایط وجوب در او جمع باشد ، باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۶

کسی که سیّد نیست نمی تواند به سیّد فطره بدهد ، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد نمی تواند فطره او را به سیّد دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۲۷

فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد ، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد ، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۲۸

انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد ، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۹

اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد و به شرط خود وفا کند ، باید فطره او را هم بدهد ، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد ، مثلا پولی برای مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشد ـ چه به عنوان مزد کارش باشد یا به عنوان دیگری ـ واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۳۰

اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد ، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ، ولی اگر پیش از غروب بمیرد ، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۳۱

مشهور فرموده اند که مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است ، ولی احتیاط واجب آن است که به فقرا داده شود ، و باید شیعه دوازده امامی باشد ، مگر در صورتی که مؤمن پیدا نکند ، که در این صورت به غیر ناصبی هم می شود داد.

مسأله ۲۰۳۲

اگر طفل شیعه دوازده امامی فقیر باشد ، به گونه ای که در مسأله «۱۹۶۰» و «۱۹۶۱» گذشت می تواند زکات فطره را به مصرف طفل برساند.

مسأله ۲۰۳۳

فقیری کـه فطره به او می دهنـد لازم نیست عـادل باشـد ، ولی احتیـاط واجب آن است که به شـرابخوار و تـارک نمـاز و کسـی که آشکارا معصیت کبیره می کند ، فطره ندهند.

مسأله ۲۰۳۴

به کسی که فطره را در معصیت صرف می کند ، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۳۵

احتیـاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ فطره ندهنـد ، ولی اگر چنـد صاع بـدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۶

اگر از جنسـی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن جنس است ، مثلا از گنـدمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است ، نصف صاع بدهد کافی نیست ، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد ، کفایت نمی کند.

مسأله ۲۰۳۷

انسـان نمی توانـد نصف صاع را از یک جنس ـ مثلا گنـدم ـ و نصف دیگر آن را از جنس دیگر ـ مثلا جو ـ بدهـد ، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد ، کفایت نمی کند.

مسأله ۲۰۳۸

مستحب است در دادن زکات فطره ، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدّم بدارد ، و بعد همسایگان فقیر را ، و مستحب است کسی را که در دین و فقه و عقل مقدّم است در دادن فطره مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۹

اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او زکات فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده ، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشـد ، بایـد پس بگیرد و به مسـتحق بدهد ، و اگر نتواند بگیرد ، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد ، و اگر از بین رفته باشد ، در صورتی که گیرنـده فطره می دانسـته آنچه را که گرفته فطره است ، باید عوض آن را بدهد ، و اگر نمی دانسـته ، دادن عوض بر او واجب نیست ، و انسان باید عوض فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰

اگر کسـی بگویـد فقیرم ، چنـانچه بدانـد که قبلاـ فقیر بـوده می شـود به او فطره داد ، و به کسـی که معلـوم نباشـد فقیر بوده یـا نه و می گویـد فقیرم ، اگر از قولش اطمینان پیـدا نشود ، بنابر احتیاط واجب نمی شود فطره داد ، و اگر بداننـد قبلا فقیر نبوده ، نمی شود فطره به او داد ، مگر این که از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرّقه زکات فطره

مسأله ۲۰۴۱

انسان بایـد زکات فطره را به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص بدهد ، و موقعی که آن را می دهد نیّت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۲

اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صـحیح نیست ، ولی بعد از داخل شدن ماه رمضان می تواند بدهد ، و احتیاط آن است که در مـاه رمضـان هم ندهـد ، و می توانـد پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهـد ، و بعـد از آن که فطره بر او واجب شـد ، طلب خود را بابت فطره حساب کند.

مسأله ۲۰۴۳

گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد ، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد ، و چنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ برسد و جدا کردن آن زحمت و خرج نداشـته باشد ، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که عرف مردم آن را گندم خالص بدانند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۴۴

اگر فطره را از جنس معیوب بدهد ، بنابر احتیاطواجب کافی نیست.

مسأله ۲۰۴۵

کسـی که فطره چند نفر را می دهد ، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد ، مثلا اگر فطره بعضـی را گندم و فطره بعضـی دیگر را جو بدهد ، کافیست.

مسأله ۲۰۴۶

کسـی که نماز عیـد فطر می خوانـد ، بنابر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عیـد بدهد ، ولی اگر نماز عید نمی خواند ، می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۴۷

اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد ، هر وقت آن را می دهد ، نیّت فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۸

اگر موقعی که دادن زکـات فطره واجب است ، فطره را ندهـد و کنـار هم نگـذارد ، بعـد ـ بنـابر احتیـاط واجب ـ به نیّت آنچه شارع

مقدّس از او خواسته فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۹

اگر فطره را کنار بگذارد ، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۵۰

اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است ، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد که مشترک باشد بین خودش و فطره اشکال دارد ، ولی اگر بخواهد همه آن را به فقیر بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۵۱

اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود ، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته ، باید عوض آن را بدهد ، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در حفظ آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۲۰۵۲

اگر در محل خودش مستحق پیدا شود ، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد ، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

«احکام حجّ»

مسأله ۲۰۵۳

حج زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند به جا آورده شود ، و در تمام عمر بر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد یک مرتبه واجب می شود:

(اوّل) آن که بالغ باشد.

(دوم) آن که عاقل باشد.

(سوم) آن که آزاد باشد.

(چهارم) آن که به واسطه رفتن به حج ، مجبور نشود کار حرامی را که ترک آن از حج مهم تر است انجام دهد ، یا عمل واجبی را که از حج مهم تر است ترک نماید.

(پنجم) آن که مستطیع باشد ، و مستطیع بودن به چند چیز است:

۱ ـ آن که توشه راه و مرکب سواری ، یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیّه کند داشته باشد.

۲ ـ سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که به مکّه رود و حج را به جا آورد.

۳ ـ در راه مانعی از رفتن نباشد ، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه یا هنگام انجام اعمال جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند ، حج بر او واجب نیست ، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود ، اگر چه دورتر باشد باید از آن راه برود.

۴ ـ به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

۵ ـ مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است ، مثل زن و بچّه ، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند ، مانند نوکر و کلفتی که به آنها حاجت دارد داشته باشد.
۶ ـ بعد از برگشتن ، کسب یا زراعت یا عایدی ملك یا راه دیگری برای معاش خود و عائله اش به حسب شأنش داشته باشد که در زندگی به مشقّت نیفتد.

مسأله ۲۰۵۴

کسی که خانه ملکی برای او ضروری است که با نداشتن آن در حرج و مشقّت می افتد ، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۵۵

زنی که می تواند مکّه برود ، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم خرجی او را ندهد ، و در زندگی به حرج و مشقّت بیفتد ، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۶

اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: (حج برو و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم) در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد ، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۷

اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود و بر می گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند ، واجب است قبول کند و حج بر او واجب می شود ، اگر چه در موقع برگشتن مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد ، و یا قرض داشته باشد ، مگر در صورتی که وقت پرداخت قرض رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه کند و بدهکار اگر حج نکند متمکّن از دادن بدهی باشد ، یا قرض مدّت دار باشد و بدهکار بداند که اگر حج کند متمکّن از پرداخت بدهی در سر رسید قرض نخواهد بود.

مسأله ۲۰۵۸

اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود و بر می گردد به او بدهند ، و بگویند: (حج برو) و ملك او نکنند ، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۵۹

اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکّه به کسی که مال را داده خدمت نماید ، حج بر او واجب نمی شود.

مسأله ۲۰۶۰

اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود ، چنانچه حج نماید هر چند بعد مالی از خود پیدا کند ، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۱

اگر برای تجارت مثلاـ تا جدّه برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آن جا به مکّه رود ، آنچه در استطاعت معتبر است داشته باشد ، باید حج کند ، و در صورتی که حج نماید اگر چه بعد مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکّه رود ، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۲

اگر انسان اجیر شود که خودش از طرف کسی دیگر حج کند ، چنانچه نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد ، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۶۳

اگر کسی مستطیع شود و مکّه نرود و فقیر شود ، باید اگر چه به زحمت باشد بعد حج کند ، و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود ، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند ، باید به مکّه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد ، و اگر بتواند تا سال بعد در مکّه بماند و برای خود حج نماید ، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود ، باید سال اوّل برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۶۴

اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکّه رود و در وقت معیّنی که دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد و طوری نباشد که می توانسته زودتر برود و برسد ، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد حج بر او واجب نیست ، ولی اگر طوری بوده که می توانسته زودتر برود و برسد ، یا از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته ، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۶۵

اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج نماید و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش بدون حرج حج را به جاآورد ، باید دیگری را از طرف خود فوراً بفرستد ، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده ، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش حج کند ، احتیاط واجب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید ، و احتیاط مستحب آن است که چنانچه منوب عنه مرد باشد کسی را نایب بگیرد که اوّلین مرتبه حج رفتن او باشد.

مسأله ۲۰۶۶

کسی که از طرف دیگری حج به جا آورد ، باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد ، و اگر به جا نیاورد زن بر آن اجیر حرام می شود.

مسأله ۲۰۶۷

اگر طواف نساء را از روی نادانی به جا نیاورد ، یا درست به جا نیاورد یا فراموش کند ، بنابر احتیاط واجب خودش به جا آورد ، و در صورت عدم تمکّن یا حرج می تواند نایب بگیرد ، ولی در صورتی که عمداً با علم به حکم به جا نیاورده باشد ، باید برگردد و به جا آورد ، مگر در صورتی که نتواند یا برایش حرجی باشد که می تواند نایب بگیرد.

«و تفصیل مسائل حج در مناسک ذکر شده است».

«احکام امر به معروف و نهی از منکر»

اشاره

از بزرگترین واجبات بر مکلّفین امر به معروف و نهی از منکر است.

خداوند متعال می فرماید: (وَالْمُؤمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ)» ، (و مردان و زنان مؤمن ، بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر هستند ، امر می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر).

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیای خداست ، و به این فریضه الهیّه ، بقیّه فرایض و مقرّرات دین اجرا می شود ، و کسب و کار حلال ، و امنیّت جان و عرض و مال مردم حفظ ، و حق به حق دار می رسد ، و زمین از لوث منکرات و بدیها تطهیر و به معروف و خوبیها آباد می شود.

و به روایتی از امام ششم(علیه السلام) اکتفا می شود که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چگونه است حال شما ، زمانی که زنان شما فاسد ، و جوانان شما فاسق شوند ، و حال آن که امر به معروف و نهی از منکر نکرده اید؟

گفته شد: چنان خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: بلی ، و بدتر از آن هم خواهد شد ، چگونه است حال شما ، زمانی که امر کنید به منکر ، و نهی کنید از معروف؟

گفته شد: یا رسول الله چنان خواهد شد؟

فرمود: بلی ، و بدتر از آن هم خواهد شد ، چگونه است حال شما زمانی که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید!»

مسأله ۲۰۶۸

امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که بیان می شود ، واجب کفایی است ، به این معنی که اگر به مقدار کافی کسانی این وظیفه را انجام دادند از دیگران تکلیف ساقط می شود ، و گرنه همه گناهکارند.

مسأله ۲۰۶۹

وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایطی است:

(اوّل) آن که امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر ، عالم به معروف و منکر باشد ، پس جاهل به معروف و منکر نباید متصدّی امر و نهی شود ، و امر و نهی جاهل به معروف و منکر ، خود منکری است که باید از آن نهی شود.

(دوم) آن که احتمال تأثیر بدهد ، و اگر بداند تارک معروف و فاعل منکر ، به امر و نهی ترتیب اثر نمی دهد ، واجب نیست.

(سوم) آن که تارک معروف ، و فاعل منکر ، از ترک و فعل منصرف نباشد ، ولی اگر برایش انصراف حاصل شده باشد ، یا احتمال انصراف باشد ، واجب نیست.

(چهارم) آن که در ترک معروف و فعل منکر معذور نباشد ، و معذور مثل آن است که مقلّد کسی باشد که آن فعل را واجب یا حرام نمی داند ، هرچند به حسب اجتهاد یا تقلید آمر یا ناهی ـ امر کننده و نهی کننده ـ واجب و حرام باشد.

(پنجم) آن که اگر نداند امر و نهی او تأثیر می کند ، ضرری ـ از امر و نهی او ـ بر جان یا عرض یا مال مسلمانی وارد نشود ، و اگر بداند تأثیر می کند ، باید اهم و مهم را ملاحظه نماید ، پس چنانچه امر به معروف و نهی از منکر ـ از جهت اهمیّت فعل معروف و ترک منکر ـ شرعاً اهم از آن ضرر باشد ، وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط نمی شود.

مسأله ۲۰۷۰

هر گاه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر ، برای مکلّف ـ به علم یا اطمینان ـ ثابت شد ، امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود ، و اگر وجود یکی از شرایط مشکوک باشد واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۱

اگر تارک معروف و فاعل منکر ادّعا کند که در ترک و فعل عذر شرعی دارد ، امر و نهی واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۲

بر هر مسلمانی واجب است از بدعت گذاران در دین ، و کسانی که موجب افساد در دین و تزلزل عقاید حقّه هستند ، اظهار برائت و بیزاری کند ، و دیگران را از فتنه و فساد آنان بر حذر دارد.

مسأله ۲۰۷۳

سرکشی کردن به خانه دیگران و تجسّس برای اطّلاع از ترک معروف و فعل منکر جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۴

امر به معروف و نهی از منکر ، در مواردی که برای امر کننده و نهی کننده موجب حرج و مشقّت غیر قابل تحمّل از نظر عرف باشد ، واجب نیست ، مگر در اموری که اهمیّت آنها در شرع مقدّس به مرتبه ای باشد که تکلیف به آنها به واسطه حرج رفع نشود ، مانند حفظ دین و نفوس مسلمین.

مسأله ۲۰۷۵

بر هر مکلّفی به مقتضای فرمان خداوند متعال (یَأَیّهَا الّذینَ ءامَنُوا قُوْا اَنْفُسَکُمْ وَاَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجَارَهُْ) (ای کسانی که ایمان آورده اید ، نگهدارید خود را و اهل خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است) ، واجب موکّد است که اهل خود را امر به معروف و نهی از منکر کند ، و به آنچه خود را به آن امر می کند ، آنان را امر کند ، و از آنچه خود را نهی می کند ، آنان را نهی نماید.

مسأله ۲۰۷۶

بر هر مکلّفی واجب است که به قلب خود ، از منکر کراهت داشته باشد ، هرچند نتواند از آن جلوگیری نماید.

و در مقام امر به معروف و نهی از منکر ، اوّل به اظهار کراهت قلبی ، هر چند به ترک معاشرت با تارک معروف و فاعل منکر ، و به وسیله زبان به موعظه و نصیحت ، و بیان ثواب معروف و عذاب منکر ، او را وادار به معروف نماید ، و از منکر باز دارد.

و اگر این دو اثر نکرد ، و جلوگیری متوقّف بر زدن بود ، باید به گونه ای باشد که موجب دیه و قصاص نشود ، و گرنه ، چنانچه ـ مثلا ـ موجب به جراحتی شود ، در صورتی که به عمد باشد ، مجروح می تواند قصاص کند و اگر از روی خطا باشد ، می تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۰۷۷

وظیفه آمر به معروف و ناهی از منکر آن است که در امر به معروف و نهی از منکر غرض شارع مقدّس را ـ که ارشاد گمراه و اصلاح فاسد است ـ در نظر داشته باشد ، و این مهم حاصل نمی شود ، مگر به آن که مبتلا به گناه را مانند عضو فاسد پیکر خود بداند ، و همچنان که به علاج پاره تن خود می پردازد ، به معالجه مبتلایان به مفاسد و امراض روحی بپردازد ، و آمر به معروف و ناهی از منکر نباید غفلت کند که شاید در صحیفه عمل آن گناهکار حسنه ای باشد که خدا او را به آن ببخشد ، و در دفتر عمل خودش سیئه ای باشد که او را به آن مؤاخذه کند.

مسأله ۲۰۷۸

امر به معروف در مستحبات مستحب است.

خاتمه :

هرچند هر گناهی بزرگ است ـ چون عظمت و جلال و کبریای خداوند ، محدود به حدّی نیست ، پس نافرمانی خداوند متعال هم با توجه به این که معصیتِ خداوند علی عظیم است ، بزرگ است ، و روایت شده: «نظر نکن به آنچه معصیت کردی ، بلکه ببین چه کسی را معصیت کردی» ـ ولی در مقایسه گناهان به یکدیگر ، بعضی بزرگتر و عذاب آن شدیدتر است ، و بر برخی از گناهان به طور صریح یا ضمنی ، تهدید و وعید به عذاب و آتش شده ، و یا در روایات وارده از اهل بیت عصمت(علیهم السلام)از آنها تعبیر به کبیره شده است ، و به مقتضای آیه کریمه (اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ)

(اگر دوری کنید از گناهان کبیره ای که نهی شده اید از آن ، می پوشانیم از شما بدیها و سیئات شما را).

اجتناب از آنها موجب آمرزش گناهان دیگر است.

و بعضی از فقهاء (اعلی الله مقامهم) آنها را تا هفتاد و بعضی بیشتر از آن شمرده اند ، و قسمتی از آنها که بیشتر مورد ابتلاست ذکر

می شود:

۱ ـ شرك و كفر به خداوند متعال ، كه با هیچ گناه كبیره ای قابل قیاس نیست.

۲ ـ یأس و ناامیدی از رَوح و رحمت خداوند متعال.

۳ ـ امن از مكر خداوند متعال.

۴ ـ قسم دروغ به خداوند متعال.

۵ ـ انكار آنچه خداوند نازل فرموده است.

۶ ـ محاربه با اولیای خداوند متعال.

۷ ـ محاربه با خدا و رسول به قطع طریق و افساد در زمین.

۸ ـ حكم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است.

۹ ـ دروغ بستن بر خدا و رسول و اوصیا.

۱۰ ـ منع از ذكر خداوند ، در مساجد و سعی در خراب كردن آنها.

۱۱ ـ منع زكاتی كه واجب است.

۱۲ ـ تخلّف از جهاد واجب.

۱۳ ـ فرار از جنگ مسلمین با كفّار.

۱۴ ـ اضلال ـ گمراه كردن ـ از راه خداوند متعال.

۱۵ ـ اصرار بر گناهان صغیره.

۱۶ ـ ترك عمدی نماز و سایر واجبات الهیّه.

۱۷ ـ ریا

۱۸ ـ اشتغال به لهو ، مانند غنا و تار زدن.

۱۹ ـ ولایت ظالم.

۲۰ ـ اعانه ـ كمك كردن ـ ظالم.

۲۱ ـ شكستن عهد و قسم.

۲۲ ـ تبذیر (فاسد كردن مال و بیهوده خرج كردن آن).

۲۳ ـ اسراف.

۲۴ ـ شرب خمر.

۲۵ ـ سحر.

۲۶ ـ ظلم.

۲۷ ـ غنا.

۲۸ ـ عقوق والدین (اذیّت و بدرفتاری با پدر و مادر).

۲۹ ـ قطع رحم.

۳۰ ـ لواط.

۳۱ ـ زنا.

۳۲ ـ نسبت دادن زنا به زن محصنه.

۳۳ـ قیادت (جمع کردن بین مرد و زن به زنا ، یا دو مرد به لواط).

۳۴ـ دزدی.

۳۵ـ ربا

۳۶ـ خوردن سُحت (خوردن حرام) مانند بهای خمر ، و اجرت زن زناکار ، و رشوه ای که حاکم برای حکم می گیرد.

۳۷ـ کم فروشی.

۳۸ـ غش مسلمین.

۳۹ـ خوردن مال یتیم به ظلم.

۴۰ـ شهادت دادن به ناحقّ.

۴۱ـ کتمان شهادت.

۴۲ـ اشاعه فاحشه و گناه بین مؤمنین.

۴۳ـ فتنه.

۴۴ـ سخن چینی کردن که موجب تفرقه بین مؤمنین شود.

۴۵ـ ناسزا گفتن به مؤمن و اهانت به مؤمن و ذلیل کردن او.

۴۶ـ بهتان بر مؤمن (تهمت زدن به مؤمن)

۴۷ـ غیبت ، و آن ذکر عیبِ مستور و پوشیده مؤمن ، در غیاب او است ، چه آن عیب را به گفتار بیان کند ، یا به رفتار بفهماند ، هرچند در اظهار عیب مؤمن قصد اهانت و هتک حیثیت نداشته باشد ، و اگر به قصد اهانت ، عیب مؤمن را اظهار نماید ، دو گناه مرتکب شده است.

و مرتکب غیبت باید توبه کند ، و بنابر احتیاط واجب از کسی که غیبت او را کرده ، حلیّت بطلبد ، مگر آن که حلیّت طلبیدن موجب مفسده ای شود.

و در مواردی غیبت جایز است:

۱ـ متجاهر به فسق ، یعنی کسی که آشکارا و علنی گناه می کند ، که غیبت کردن از او در همان گناه جایز است.

۲ـ غیبت کردن مظلوم از ظالمی که بر او ظلم کرده ، نسبت به آن ظلم.

۳ـ در مورد مشورت ، که اظهار عیب به قصد نصیحت مشورت کننده ، در حدّی که نصیحت محقّق شود ، جایز است.

۴ـ غیبت بدعت گذار در دین ، و کسی که موجب گمراهی مردم می شود.

۵ـ غیبت برای اظهار فسق شاهد ، یعنی اگر کسی که شهادت می دهد فاسق است، غیبت او به اظهار فسق او ، برای آن که به شهادت او حقّی ضایع نشود، جایز است.

۶ـ غیبت کردن از شخصی برای دفع ضرر از جان یا عرض یا مال آن شخص.

۷ـ غیبت کردن از گناهکار به قصد بازداشتن او از آن گناه ، در صورتی که به غیر آن بازداشتن او ممکن نباشد.

«احکام خرید و فروش»

اشاره

مسأله ۲۰۷۹

شخص کـاسب سـزاوار است احکام خریـد و فروش را یاد بگیرد ، بلکه در مواردی که یقین یا اطمینان دارد ـ تفصـیلا یا اجمالا ـ که در اثر ندانسـتن مسـأله به ترک واجب یا ارتکاب حرامی مبتلا می شود ، یاد گرفتن مسائلی که مورد ابتلای او است لازم است ، و از حضـرت صادق (علیه السلام) روایت شده (کسی که می خواهد تجارت کند باید در دین خود دانا باشد ، تا بداند چه برای او حلال و چه بر او حرام است ، و کسی که در دین خود دانا نباشد بعد تجارت کند ، به معاملات شبهه ناک گرفتار می شود).

مسأله ۲۰۸۰

اگر انسان به واسـطه ندانسـتن مسأله ندانـد معامله ای که کرده صـحیح است یا باطل ، نمی توانـد بر آن معامله ترتیب اثر دهد ، و در مالی که به جهت آن معامله گرفته تصرّف نماید.

مسأله ۲۰۸۱

کسـی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است ـ مثل خرج زن و بچّه ـ باید کسب کند ، و برای کارهای مسـتحب ، مانند وسـعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا ، کسب کردن مستحب است.

مستحبّات خرید و فروش

در خرید و فروش اموری مستحب است که از آن جمله است:
(اوّل) آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد ، مگر به لحاظ ایمان و فقر و مانند آن از اموری که موجب ترجیح است.
(دوم) آن که در قیمت جنس سختگیری نکند ، مگر در موردی که اگر سختگیری نکند مغبون می شود.
(سوم) آن که چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را که می خرد کمتر بگیرد.
(چهارم) آن که کسی که با او معامله کرده ، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند ، تقاضای او را بپذیرد.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۸۲

عمده معاملاتی که مکروه است از این قرار است:
(اوّل) ملک فروشی ، مانند زمین و خانه و باغ و آب ، مگر این که ملک دیگری با آن پول بخرد.
(دوم) قصّابی.
(سوم) کفن فروشی.
(چهارم) معامله با مردمان پست.
(پنجم) معامله و عرضه متاع برای آن بین اذان صبح و اوّل آفتاب.

(ششم) آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

(هفتم) آن که برای خرید جنسی که دیگری می خواهد بخرد ، داخل معامله او شود.

معاملات باطل و حرام

مسأله ۲۰۸۳

بعضی از معاملات باطل است و حرام نیست ، و بعضی حرام است و باطل نیست ، و بعضی باطل و حرام است ، و عمده اینها از این قرار است:

(اوّل) بعضی از اعیان نجسه ، مانند مشروبات مسکر و خوک که خرید و فروش این دو باطل و حرام است ، و همچنین مردار نجس و سگ غیر شکاری که خرید و فروش این دو باطل و بنابر احتیاط حرام است.

و در غیر اینها در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد ـ مثلا غائط را کود کنند یا خون را به مریض تزریق نمایند ـ خرید و فروش آن صحیح و حلال است ، ولی احتیاط مستحب ترک آن است.

(دوم) خرید و فروش مال غصبی ، که بدون اجازه مالکش باطل است ، ولی تکلیفاً حرام نیست ، بلکه تصرّفات خارجیه در مال غصبی حرام است.

(سوم) خرید و فروش چیزی که نزد مردم مالیّت ندارد و خرید و فروش آن نزد آنان سفیهانه است ـ مانند حیواناتی که پیش مردم ارزش ندارد ـ باطل است و حرام نیست.

(چهارم) معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد ـ مانند اسباب قمار ـ که باطل و حرام است.

(پنجم) معامله ای که در آن ربا باشد باطل و حرام است.

(ششم) فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید ، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است ، یا بها قرار دادن چیزی که در آن غش شده است ، و چنین معامله ای حرام و در بعضی از صور ـ که خواهد آمد ـ باطل است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده ای دارد به این مضمون: از مسلمانان نیست کسی که با مسلمانان غش کند.

و از آن حضرت روایت شده که: هر که با برادر مسلمان خود غش کند خداوند برکت روزی او را می برد و معیشت او را بر او فاسد می کند و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۰۸۴

فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است ، اشکال ندارد ، ولی اگر مشتری آن چیز را برای صرف در مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا برای عملی که طهارت ظاهری برای صحّت آن کافی نیست ـ مثل آن که آب را برای وضو گرفتن و غسل کردن بخواهد ـ نجاست آن را باید به او بگوید ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر لباس است و مشتری می خواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند ، هر چند که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس برای جاهل کفایت می کند.

مسأله ۲۰۸۵

اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود ، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد ، خرید و فروش آن مانعی نـدارد ، ولی اگر مشتری آن را برای مثل خوردن و آشامیـدن بخواهد یا نجاست آن موجب شود که عمل مشروط به طهارت او باطل شود ، مثلا بخواهـد نفت نجس را بسوزانـد ، ولی سـبب نجاست خوراك او شود یا بـدن او نجس شود که در نتیجه وضو یا غسلش باطل گردد ، واجب است فروشـنده نجاست آن را به مشتری بگوید ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در جایی که اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود ، ولی مشتری بخواهد با لباس و بدن پاك واقعی نماز بخواند.

مسأله ۲۰۸۶

خریـد و فروش دواهـای نجس خـوردنی ، در صورتی که منفعت عقلاـیی حلاـلی غیر از خوردن نداشـته باشـند ، باطـل است ، و در صورتی که داشـته باشند صحیح است ، ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند ، و اگر خوردنی نباشد خرید و فروشش جایز است ، ولی باید به طوری که در مسأله قبل گذشت به مشتری اعلام شود.

مسأله ۲۰۸۷

خریـد و فروش روغنهایی که از ممالك غیر اسـلامی می آورند ، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد ، اشـکال ندارد ، و همچنین اگر معلوم باشـد و منفعت عقلایی حلالی داشـته باشـد ، ولی در این صورت فروشـنده بایـد به خریدار بر طبق آنچه که در مسأله «۲۰۸۵» گذشت اعلام نماید.
و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند ، هر چند احتمال آن برود که به دسـتور شـرع کشته شده ، چنانچه از دست کـافر بگیرنـد ـ در صورتی که احراز نشود که آن کـافر از دست مسـلمان یـا از بـازار مسـلمین گرفته اسـت ـ یا از ممالك غیر اسـلامی بیاورند ، خوردنش حرام و خرید و فروش آن باطل و محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۰۸۸

اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند ، یا خودش مرده باشد ، خرید و فروش پوست آن باطل ، و بنابر احتیاط حرام است.

مسأله ۲۰۸۹

چرمی که از ممالـك غیر اسـلامی می آورنـد ، یـا از دست کـافر گرفته می شود ـ در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دسـت مسـلمان یا از بازار مسـلمین گرفته است ـ هر چنـد احتمال برود از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شـده ، خرید و فروش آن باطل و نماز در آن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۰

روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده ، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه ، خرید و فروشش باطل ، و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۱

معامله مشروبات مسکر حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۹۲

فروختن مال غصبی با عدم اجازه مالک باطل است ، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۳

اگر خریدار قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که عوض جنسی را که می خرد ندهد ، معامله صحیح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد.

مسأله ۲۰۹۴

اگر خریدار جنسی را به ذمّه بخرد و ما فی الذمّه را از مال حرام ادا کند ، معامله صحیح است ، ولی تا آنچه را که بدهکار است از مال حلال ندهد ، ذمّه اش برئ نمی شود.

مسأله ۲۰۹۵

خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است ، و این حکم در سازهای کوچک که بازیچه بچّه ها است ، مبنی بر احتیاط است ، و امّا آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که برای استعمال در حرام نباشد ، خرید و فروش آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۹۶

اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند ، به کسی که در حرام مصرف می کند به قصد این بفروشد که آن را در حرام

مصرف کند ، مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند ، معامله آن حرام و باطل است ، ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیّه خواهد کرد ، معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۷

ساختن مجسّمه جاندار حرام است ، و همچنین نقاشی آن بنابر احتیاط ، و خرید و فروش و نگهداری آن جایز است ، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۲۰۹۸

چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیّه شده ، معامله بر آن فضولی است، و صحّت و نفوذ آن محتاج به اجازه مالک یا ولی اوست، و تصرّف در آن حرام است ، و در دست هر کس که باشد باید به مالک یا ولی او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۹

اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد ، چنانچه مورد معامله عین شخصی باشد، مثلاـ بگوید این یک من روغن را می فروشم، دو صورت دارد:

(اوّل) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً می گویند این یک من روغن است ولی غش دارد ، در این صورت معامله صحیح است و خریدار حق فسخ دارد.

(دوم) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه ای است که عرفاً نمی گویند این یك من روغن است ، بلکه می گویند روغن و پیه است ، در این صورت معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل است ، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است ، و مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است فسخ کند.

و اگر مورد معامله عین شخصی نباشد ، بلکه یك من روغن در ذمّه بفروشد و بعد روغنی که پیه دارد بدهد ، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۰۰

اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند ، به زیادتر از همان جنس بفروشد ـ مثلا یك من گندم را به یك من و نیم گندم بفروشدـ ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنین اگر یکی از آن دو سالم و دیگری معیوب ، یا یکی خوب و دیگری بد باشد ، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند ، چنانچه مورد خرید و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد ، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد ، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد ، ربا و حرام می باشد و معامله هم باطل است.

مسأله ۲۱۰۱

اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد ، مثلا یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است ، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۲

اگر در اجناسی که با وزن یا پیمانه می فروشند ، بخواهند در معامله ربا نشود ، باید ملاحظه کنند که در یکی از دو طرف معامله زیاده یا آنچه در حکم زیاده است ـ چنانچه در مسأله قبل گذشت ـ محقّق نشود ، مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم نقد بفروشد ، که نیم من گندم زیادی در مقابل دستمال باشد ، و همچنین است اگر در هر دو طرف چیزی زیاد کنند ، مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال ـ با ملاحظه آنچه که گذشت ـ بفروشد.

مسأله ۲۱۰۳

اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند ، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند ، بفروشد و زیادتر بگیرد ، در صورتی که معامله بین دو عین شخصی باشد اشکال ندارد ، و همچنین است اگر به مافی الذمّه بفروشد و بین آنها امتیاز باشد ، مثل اینکه ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمّه بفروشد ، ولی اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد صحّت معامله محل اشکال است ، و همچنین فروختن اسکناس ـ هر چند معدود است ـ به زیادتر در صورتی که هر دو از یک جنس باشند ، چه هر دو عین شخصی یا شخصی به ما فی الذمّه باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۱۰۴

جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ، و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند ، در صورتی که غلبه ای در بین نباشد ، حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است ، و همچنین در صورتی که آن را در غالب شهرها با وزن یا پیمانه بفروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله کنند ، هر چند در این صورت احتیاط آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند.

مسأله ۲۱۰۵

اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد ، زیاده گرفتن اشکال ندارد ، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۰۶

اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز عمل آمده باشد ، باید در معامله زیادی نگیرد ، پس اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس از همان جنس معامله کند.

مسأله ۲۱۰۷

جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود ، پس اگر ـ مثلا ـ یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد ، ربا و حرام و معامله باطل است ، و نیز اگر ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می دهد ، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۸

مسلمان از کافر حربی می تواند ربا بگیرد ، و کافری که در پناه اسلام است معامله ربا با او جایز نیست ، ولی بعد از معامله اگر ربا گرفتن در شریعتش جایز باشد ، می تواند بگیرد ، و پدر و فرزند و شوهر و زن دایمی می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۱۰۹

برای فروشنده و خریدار چند چیز شرط است:

(اوّل) آن که بالغ باشند.

(دوم) آن که عاقل باشند.

(سوم) آن که سفیه نباشند ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

(چهارم) آن که قصد خرید و فروش داشته باشند ، پس اگر مثلاـ به شوخی بگوید: (مال خود را فروختم) معامله ای محقّق نمی شود ، و در حقیقت قصد خرید و فروش مقوّم معامله است نه شرط صحّت آن.

(پنجم) آن که کسی آنها را اکراه به ناحق نکرده باشد ، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند معامله نافذ است.

(ششم) آن که جنس و عوضی را که می دهند مالك باشند ، یا ولایت بر مالك و یا وکالت و اذن از او داشته باشند ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۰

معامله با بچّه نابالغ که مستقل در معامله باشد ، در مال خودش باطل است ، و اگر معامله با ولی باشد و بچّه نابالغ مميّز فقط صيغه معامله را جاری سازد ، معامله صحیح است.

و اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچّه وکالةً از صاحبش آن مال را بفروشد ، یا به آن پول چیزی بخرد ، معامله صحیح است هر چند بچّه مميّز ، مستقل در تصرّف باشد.

و اگر طفل فقط وسیله باشد که جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند ، اگر چه مميّز نباشد اشکال ندارد ، ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا عوض را به صاحب آن می رساند.

مسأله ۲۱۱۱

اگر با بچّه نابالغ ـ در صورتی که معامله با او صحیح نیست ـ معامله بکند و جنس یا پولی از او بگیرد ، در صورتی که مال خود بچّه باشد ، باید به ولی او بدهد ، و اگر مال دیگری باشد باید به صاحب آن بدهد ، یا از صاحبش رضایت بخواهد ، و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد ، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب برای آن از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۱۱۲

اگر کسی با بچّه مميّز ـ در صورتی که معامله با او صحیح نیست ـ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود ، می تواند از بچّه بعد از بلوغش مطالبه نماید ، و اگر بچّه مميّز نباشد حق مطالبه ندارد.

مسأله ۲۱۱۳

اگر خریدار یا فروشنده را بر معامله به ناحق اکراه کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود ، معامله صحیح است ، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

مسأله ۲۱۱۴

اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد ، تا زمانی که صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند ، بر آن معامله ترتیب اثر داده نمی شود.

مسأله ۲۱۱۵

پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و وصی جد پدری طفل ـ که او را قيّم بر صغیر قرار داده اند ـ می توانند مال طفل را بفروشند ، و بنابر احتیاط واجب معامله به مصلحت طفل باشد ، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جد پدری و وصی آن دو

می توانـد مال یتیم را در صورتی که به مصلحت او باشد بفروشد ، و همچنین مال دیوانه و غایب را در صورتی که ضـرورت اقتضـا کند.

مسأله ۲۱۱۶

اگر کسـی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، و چیزی را که غصب کننـده به مشتری داده و منفعتهـای آن از موقع معـامله ، ملـک مشـتری است ، و چیزی را که مشـتری داده و منفعتهـای آن از مـوقع معامله ، ملک کسی است که مال او را غصب کرده اند.

مسأله ۲۱۱۷

اگر کسـی مالی را غصب کنـد و بفروشـد به قصد این که عوض آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه کند ، معامله نافذ است ، ولی عوض ، مالِ مالک می شود نه مالِ غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۱۸

جنسی را که می فروشند و چیزی را که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:
(اوّل) آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.
(دوم) آن که بتواننـد آن را تحویل دهنـد ، و اگر فروشـنده مثلا مالی بفروشـد که نمی توانـد آن را تحویل دهـد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشـته باشـد ، کفـایت می کنـد ، بنابراین فروختن مثلا اسبی که فرار کرده و هیچیک از طرفین قـدرت تسلّط بر آن را ندارنـد ، باطل است ، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که دارای ارزش است و می تواند تحویل دهد ، بفروشد ، اگر چه آن اسب پیـدا نشـود معـامله صـحیح است ، و احوط آن است که در غیر بنـده و کنیز گریخته ، چیزی را که ارزش دارد بفروشـد ، و در ضمن آن معامله شرط کند که اگر گریخته پیدا شد مال مشتری باشد.
(سوم) خصوصیّاتی را که در جنس و عوض است و به واسطه آنها قیمت اختلاف پیدا می کند ، معیّن نمایند.
(چهارم) آن که ملک طلق باشد ، پس مالی که وقف شده فروش آن جایز نیست ، مگر در مواردی که خواهد آمد.
(پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را ، پس اگر مثلا منفعت یک ساله خانه را بفروشد صـحیح نیست ، ولی چنانچه خریدار به جای پول منفعت ملک خود را بدهد ، مثلا فرشـی را از کسی بخرد و عوض آن را منفعت یک ساله خانه خود قرار دهد ، اشکال ندارد ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۹

جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر ـ بنابر احتیاط ـ باید با وزن یا پیمانه بخرد ، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند ، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۲۰

چیزی را که بـا وزن خریـد و فروش می کننـد ، با پیمانه هم می شود معامله کرد ، به این طور که اگر مثلا می خواهـد ده من گنـدم بفروشد ، با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۲۱

اگر یکی از شرطهایی که گذشت در معامله نباشد ، معامله باطل است ، ولی اگر دو مالک راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند ، تصرّف آنها در مواردی که توقّف بر ملک نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۲

معامله چیزی که وقف شـده باطل است ، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشـد که نتواننـد استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند ـ مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند ـ فروش آن اشکال ندارد ، و در صورتی که ممکن باشـد ، باید عوض آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به غرض واقف نزدیک تر باشد ، و در هر حال تصرّف در وقف به فروش و همچنین تصرّف در عوض آن باید توسّط متولّی ، و در صورت نبودن او به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۱۲۳

هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند ، به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند ، خوف تلف مال وقف یا جانی باشد ، می توانند آن مال را بفروشند ، و باید به عوض آن مالی بخرند و بر طبق وقف اوّل عواید آن را در مصرفی که واقف معیّن کرده صـرف کنند ، و در صورت عدم امکان به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک تر است برسانند ، و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

مسأله ۲۱۲۴

خرید و فروش ملکی را که به دیگری اجاره داده اند ، اشـکال ندارد ، ولی منافع آن ملک در مدّت اجاره مال مسـتأجر است ، و اگر خریـدار ندانـد که آن ملـک را اجاره داده انـد ، یا به گمان این که مـدّت اجاره آن کم است ملک را خریـده باشـد ، پس از اطّلاع می تواند معامله را فسخ کند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۲۵

در خرید و فروش لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند ، بنابر این اگر فروشنده ـ مثلا ـ به فارسی بگوید: (این مال را در عوض این پول فروختم) و مشتری بگوید: (قبول کردم) معامله صحیح است ، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند ، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۲۶

اگر برای معامله صیغه نخوانند ، ولی فروشنده و خریدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خرید کنند ، معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۲۷

فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته ، پیش از چیدن صحیح است ، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد ، ولی خرمای نخل را قبل از سرخی و زردی نباید بفروشند.

مسأله ۲۱۲۸

فروختن میوه یک سال قبل از ظهور آن بدون ضمیمه جایز نیست ، و فروختن میوه دو سال یا بیشتر از آن ، و همچنین فروختن میوه یک سال با ضمیمه جایز است ، و بعد از ظهور آن پیش از آن که دانه ببندد و گلش بریزد ، احتیاط مستحب آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها یا مال دیگری با آن بفروشند ، و یا میوه بیشتر از یک سال را به او بفروشند.

مسأله ۲۱۲۹

اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد ، ولی جایز نیست عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهند ، و همچنین بنابر احتیاط عوض آن را خرمای غیر آن درخت قرار ندهند ، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.
امّا اگر کسی یک درخت خرما در خانه دیگری داشته باشد ، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۰

فروختن خیار و بادنجان و سبزیها که سالی چند مرتبه چیده می شود ، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند ، جایز است.

مسأله ۲۱۳۱

اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته ، به چیز دیگر غیر گندم و جو بفروشند ، اشکال ندارد ، و فروختن آن به گندم و جوی که از همان خوشه حاصل می شود جایز نیست ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ به گندم و جوی که از غیر آن خوشه باشد ، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۳۲

اگر جنسی را نقد بفروشند ، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند ، و تحویل اموال چه منقول و چه غیر منقول به این است که مانع از تصرّف دیگری را بر طرف کند.

مسأله ۲۱۳۳

در معامله نسیه باید مدّت کاملا معلوم باشد ، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن عوض آن را بگیرد ، چون مدّت کاملا معیّن نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۳۴

اگر جنسی را نسیه بفروشد ، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند ، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدّت ، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۵

اگر جنسی را نسیه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند ، می تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد ، باید او را مهلت دهد ، یا معامله را فسخ کند ، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله ۲۱۳۶

اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند ، نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید ، معامله باطل است ، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند ، نسیه بدهد و گرانتر حساب کند ، مثلا بگوید: جنسی را که به تو نسیه می دهم ، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم ، و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۷

کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن ثمن آن مدّتی قرار داده ، اگر مثلا بعد از گذشتن نصف مدّت به خریدار بگوید: این مقدار از ثمن را نقد بده و بقیّه را به تو واگذار می کنم ، اشکال ندارد.

معامله سلف

اشاره

مسأله ۲۱۳۸

معامله سلف آن است که مشتری به پول نقد جنسی را که در ذمّه است بخرد ، که بعد از مدّتی آن جنس را تحویل بگیرد ، و این معامله عکس نسیه است.
و اگر بگوید: این پول را می دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس در ذمّه را بگیرم ، و فروشنده بگوید: قبول کردم ، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: فلان جنس در ذمّه را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۹

اگر طلا یا نقره را ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ سلف بفروشد و عوض آن را طلا یا نقره بگیرد ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ معامله باطل است ، ولی اگر جنس یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست ، سلف بفروشد و عوض آن را جنس یا طلا یا نقره بگیرد ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ معامله صحیح است.

شرایط معامله سلف

مسأله ۲۱۴۰

معامله سلف هفت شرط دارد:
(اوّل) خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ، و تعیین آنها به اندازه ای که در عرف عام بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست ، و در اجناسی که اوصاف و خصوصیات آنها به غیر از دیدن معیّن نمی شود ـ مانند جواهرات و امثال آن ـ معامله سلف صحیح نیست.

(دوم) پیش از آن که خریـدار و فروشـنده از هم جـدا شونـد ، خریـدار تمـام قیمت را به فروشـنده بدهـد ، یـا به مقـدار قیمت آن از فروشنده طلبکار باشد ، و آن طلب نقد یا مدّت داری باشد که مدّت آن رسیده باشد ، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نمایـد ، و چنانچه مقـداری از قیمت آن را بدهـد ، معامله نسبت به آن مقدار صـحیح است و فروشـنده حق فسخ معامله را دارد.

(سوم) مـدّت را به طوری که کاملاـ معلوم باشـد معیّن کننـد ، و اگر ـ مثلاـ ـ بگویـد: تـا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم ، چون مدّت کاملا معلوم نشده ، معامله باطل است.

(چهارم) وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحویل دهد.

(پنجم) جـای تحویـل جنس را معیّن نماینـد در صورتی که اختلاف امکنه موجب دشواری تسـلیم یا خسارت مالی بشود ولی اگر از قرائن جای آن معلوم باشد ، لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

(شـشم) مقدار جنس را به وزن یا پیمانه یا شـماره و مانند اینها معیّن کنند ، و جنسی را هم که معمولا با دیدن معامله می کنند ، اگر سلف بفروشـند اشـکال نـدارد ، ولی بایـد مثل بعضـی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قـدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.

(هفتم) چیزی را که می فروشـند ، چنانچه از اجناسـی باشـد که با وزن یا پیمانه فروخته می شوند ، عوض آن از همان جنس نباشد ، مثلا گندم را به گندم سلفاً نمی توان فروخت.

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۴۱

انسان نمی توانـد جنسـی را که سـلف خریـده ، پیش از تمام شـدن مـدت به غیر فروشـنده اش بفروشد ، و همچنین به فروشـنده بنابر احتیاط واجب ، و بعـد از تمام شـدن مـدّت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشـد ، فروختن آن اشـکال نـدارد ، ولی در صورتی که به فروشـنده به جنس ثمن بفروشـد ، نبایـد به بیشتر از ثمن بفروشـد ، و فروختن اجناسـی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود ، پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست ، ولی اگر به بیشتر از سرمایه اش نفروشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۱۴۲

در معامله سـلف اگر فروشـنده جنسـی را که معامله کرده در موعـدش بدهـد ، مشتری باید قبول کند ، و نیز اگر بهتر از آنچه معامله کرده بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود ، مشتری باید قبول نماید.

مسأله ۲۱۴۳

اگر جنسی را که فروشنده می دهد پست تر از جنسی باشد که معامله کرده ، مشتری می تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۴۴

اگر فروشنده به جای جنسی که معامله کرده ، جنس دیگری بدهد ، در صورتی که مشتری راضی شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۴۵

اگر جنسی را که سلف فروخته ، در موقعی که باید آن را تحویل دهد ، نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند ، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید ، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۴۶

اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدّتی بگیرد ، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۴۷

اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد ، سکّه دار باشند یا بی سکّه ، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد ، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۴۸

اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد ، معامله صحیح است ، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۴۹

اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند ، بایـد فروشـنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند ، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند ، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده اند تحویل ندهند ، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۵۰

اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که معامله کرده تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند ، معامله نسبت به آن مقدار که تحویل داده شده صحیح است ، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۱

اگر خاک نقره معـدن را به نقره خالص ، و خاک طلای معـدن را به طلای خالص بفروشـند ، معامله باطل است ، مگر آن که بدانند مقـدار طلا یا نقره ای که در خاک است با مقدار طلا یا نقره خالص برابر است ، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره

اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۵۲

حق به هم زدن معامله را خیار می گویند ، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

(اوّل) آن که خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا نشده باشند ، هر چند از مجلس عقد بیرون آمده باشند ، و این خیار را «خیار مجلس» می گویند.

(دوم) آن که طرف معامله ـ در بیع یا غیر آن ـ مغبون شده باشد ، و این خیار را «خیار غبن» گویند.

(سوم) آن که در معامله قرارداد کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند ، و آن را «خیار شرط» گویند.

(چهارم) آن که طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود ، و آن را «خیار تدلیس» گویند.

(پنجم) آن که یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود ، یا شرط کند مالی را که در خارج است و نه در ذمّه ، دارای خصوصیّتی باشد و آن مال دارای آن خصوصیّت نباشد ، که در این دو صورت شرط کننده می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را «خیار تخلّف شرط» گویند.

(ششم) آن که در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را «خیار عیب» گویند.

(هفتم) آن که معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود ، طرف دیگر می تواند معامله را به هم بزند ، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگیرد ، و این دو صورت دارد:

۱ ـ آن که آن مقدار کسر مشاع باشد ، و این صورت مورد «خیار شرکت» است.

۲ ـ آن که آن مقدار مفروز (جدا) باشد ، و این صورت مورد «خیار تبعّض صفقه» است.

(هشتم) آن که صاحب مال خصوصیّات مالی را که در خارج است نه در ذمّه و طرف ندیده به او بگوید ، و بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است ، که در این صورت طرف می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را «خیار رؤیت» گویند.

(نهم) آن که اگر مشتری ثمن جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت آن تأخیر کند ، تا سه روز ندهد ، که در این صورت چنانچه فروشنده جنس را تحویل نداده باشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود ، در صورتی که تا شب ثمن آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن آن را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار تأخیر» گویند.

(دهم) آن که کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد ، فروشنده تا سه روز می تواند معامله را به هم بزند ، و آن را «خیار حیوان» گویند.

(یازدهم) آن که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد ، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید ، که در این صورت خریدار می تواند معامله را به هم بزند و آن را «خیار تعذّر تسلیم» گویند ، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۵۳

اگر خریـدار قیمت جنس را ندانـد ، یا موقع معامله غفلت کنـد و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد ، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمّیت می دهند و مسامحه نمی کنند ، می تواند معامله را به هم بزند.
و نیز اگر فروشـنده قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد ، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمّیت بدهند و مسامحه نکنند ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۴

در معامله بیعِ شـرط که مثلا خانه صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می فروشند ، و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند ، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۵۵

در معامله بیع شـرط اگر چه فروشـنده اطمینان داشـته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد ، خریدار ملک را به او می دهد ، معامله صحیـح است ، ولی اگر سـر مـدّت پول را ندهـد ، حق نـدارد ملک را از خریـدار مطالبه کنـد ، و اگر خریـدار بعد از رسـیدن مدّت بمیرد ، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۵۶

اگر ـ مثلاـ ـ چای اعلا را با چای پست مخلوط کنـد و به اسم چای اعلا بفروشـد ، و مشتری جاهل باشـد ، می توانـد معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۷

اگر معـامله بر مالی که در خارج است نه در ذمّه واقع شود ، و خریـدار بفهمـد که آن مال عیبی دارد ، مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشـنده برگرداند ، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد ، مثل آن که در آن مال تغییری حاصل شده ، یا تصـرّفی که مانع از رد است نموده باشـد ، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن معیّن شود ، و به نسـبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از ثمنی که به فروشـنده داده پس بگیرد ، مثلاـ مـالی را که به چهار تومان خریـده ، اگر بفهمـد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشـت تومان و قیمت معیوب آن شـش تومان باشـد ، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشـد ، می تواند یک چهارم پولی را که داده ـ یعنی یک تومان ـ از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۵۸

اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخّص خارجی که مالش را به آن فروخته عیبی است ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته ، می تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند ، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرّف مانع از رد نتواند برگرداند ، می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گذشت بگیرد.

مسأله ۲۱۵۹

اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال ، عیبی در آن پیدا شود ، خریدار می تواند معامله را به هم بزند ، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود ، فروشنده می تواند معامله را به هم بزند ، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.

مسأله ۲۱۶۰

اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد ، لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حق به هم زدن معامله را دارد ، اگر چه احوط عدم تأخیر است.

مسأله ۲۱۶۱

هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۶۲

در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی تواند معامله را به هم بزند ، یا تفاوت قیمت بگیرد:

(اوّل) آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

(دوم) آن که به عیب مال راضی شود.

(سوم) آن که در وقت معامله بگوید: (اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم).

(چهارم) آن که فروشنده در وقت معامله بگوید: (این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم) ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: (مال را با این عیب می فروشم) و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد ، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده مال را پس دهد ، و در صورتی که نتواند پس دهد ، تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۶۳

در چند صورت کسی که مال معیوب به او منتقل شده نمی تواند معامله را به عیب فسخ کند و فقط می تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند:

(اوّل) در صورتی که عین تلف شده باشد.

(دوم) در صورتی که از ملک او خارج شده باشد ، مثل این که به دیگری فروخته یا بخشیده باشد ، و مانند آن.

(سوم) در صورتی که در مال تغییری حاصل شده باشد ، مثل این که پارچه ای را که خریده بریده یا رنگ کرده باشد.

(چهارم) در صورتی که آن مال هر چند از ملک او خارج نشده ، ولی معامله ای بر آن انجام داده باشد ، مثل این که آن را به اجاره یا به گرو داده باشد.

(پنجم) در صورتی که بعد از تحویل گرفتن ، عیبی در آن پیدا شده باشد ، ولی اگر مورد معامله حیوان معیوبی باشد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند ، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می تواند معامله را به حق فسخی که از جهت خیار حیوان دارد ، به هم بزند ، و همچنین است در صورتی که از جهت شرط ، حق فسخ داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۴

اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده ، می تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقه خرید و فروش

مسأله ۲۱۶۵

اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت کم یا زیاد می شود بگوید ، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد ، مثلا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه ، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعد مشتری بفهمد می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۶

اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: (این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد) هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد ، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده ـ بنابر مشهور ـ می تواند اجرة المثل عمل خود را از صاحب مال بگیرد ، ولی اگر اجرة المثل بیشتر از آنچه باشد که فروشنده به آن راضی شده احتیاط واجب این است که با صاحب مال در زاید مصالحه کند ، و اگر به طور جعاله باشد و بگوید: (این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختی ، زیادی مال خودت باشد) اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۷

اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد ، معصیت کرده است ، و چنانچه آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند ، و اگر آن را معیّن نکرده ، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود ، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۶۸

اگر مشتری به بزاز بگوید: (پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود) ، و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود ، مشتری می تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۹

قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است ، و اگر دروغ باشد حرام است.

«احکام شرکت»

مسأله ۲۱۷۰

شرکت عبارت است از مالک بودن دو نفر یا بیشتر مالی را ـ چه عین باشد و چه دین ـ به نحو کسر مشاع ، مانند نصف ، ثلث و ... .
و شرکت به چند سبب محقّق می شود ، به سبب غیر اختیاری مانند ارث و به سبب اختیاری ، چه آن سبب اختیاری عمل خارجی باشد ، مانند این که دو نفر با یکدیگر مالی را حیازت کنند ، یا عقد باشد ، مانند این که دو نفر که صاحب دو مال هستند هر یک نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال دیگری به مثل بیع یا صلح معاوضه کند.
و همچنین شرکت به امتزاج دو مال به طوری که امتیاز بین آن دو از میان برود ، نیز حاصل می شود ، چه آن دو مال از یک جنس باشند و چه از دو جنس.
و شرکت عقدیه ـ که احکام آن ذکر می شود ـ عبارت است از قرارداد دو نفر یا بیشتر برمعامله به مال مشترک که سود برای هر یک و ضرر بر هر یک از آنها باشد.

مسأله ۲۱۷۱

اگر دو نفر یا بیشتر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند ، مثلا چند کارگر با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند ، شرکت آنان صحیح نیست ، ولی اگر هر یک از آنان مصالحه کند که مثلا نصف در آمد خودش را به نصف در آمد طرف دیگری در مدّت معیّنی و آن طرف قبول کند ، در مزد شریک می شوند ، و اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند که هر یک از آنها مثلا نصف اجرتشان را به دیگری بدهد ، هر چند شریک نمی شوند ولی واجب است به شرط عمل کنند ، و همچنین است اگر شرط در ضمن عقد جایز باشد تا وقتی که عقد به هم نخورده باشد.

مسأله ۲۱۷۲

اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی که هر کدام خریده اند با یکدیگر شریک باشند ، صحیح نیست ، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسی را که به ما فی الذمّه ـ نقد یا نسیه ـ می خرد ، کسر مشاع آن را ـ نصف یا ثلث مثلا ـ به ذمّه او بخرد ، و بعد هر شریکی جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند ، شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۷۳

کسانی که به عقد شرکت با هم شریک می شوند باید عاقل و بالغ باشند ، و باید از روی قصد و اختیار شرکت کنند ، و بتوانند در مال خود تصرّف نمایند ، پس سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می کند ـ چون حق ندارد در مال خود تصرّف نماید ، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۷۴

اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند ، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند ، یا ارزش کار او بیشتر است ، از سود بیشتر ببرد ، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند ، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند یا بیشتر کار نمی کند یا ارزش کار او بیشتر نیست از سود بیشتر ببرد ، شرط باطل است ، ولی اگر شرط کنند زیادی را به او تملیک کنند ، شرط صحیح است و باید به آن وفا کنند.

مسأله ۲۱۷۵

اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر بر یکی از آنان باشد ، این قرار باطل و صحّت شرکت هم محل اشکال است ، ولی اگر قرار بگذارند که آنچه را از استفاده مالک می شود به دیگری بدهد ، یا به مقدار تمام ضرری که بر دیگری وارد می شود از مال خود به او تملیک نماید ، عقد صحیح و شرط لازم الوفاء است.

مسأله ۲۱۷۶

اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد ، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند ، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد ، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند ، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد ، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است ، چه هر دو به یک اندازه کار کنند ،یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۷۷

اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند ، یا هر کدام به تنهایی معامله کند ، یا فقط یکی از آنان معامله کند ، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۷۸

اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید ، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۷۹

شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل کند ، مثلا اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد ، یا نقد بفروشد ، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد ، باید به همان قرارداد رفتار نماید ، و اگر با او قراری نگذاشته باشند ، باید به طور معمول معامله کند ، و مال شرکت را اگر متعارف نیست ، یا احتمال خطر برای مال است ، در مسافرت همراه خود نبرد.

مسأله ۲۱۸۰

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند ، یا آن که قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند ، در این دو صورت معامله نسبت به حصّه شریک فضولی است ، پس چنانچه اجازه نکند می تواند عین مالش را ، و در صورت تلفِ عین ، عوض مالش را بگیرد.

مسأله ۲۱۸۱

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۸۲

شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد ، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۸۳

اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند ، هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند ، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ، ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف کند.

مسأله ۲۱۸۴

هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند ـ اگر چه شرکت مدّت داشته باشد ـ باید دیگران قبول

نمایند ، مگر آن که قسمت محتاج به ضمیمه مالی از غیر مال مشترك باشد ، که آن را قسمت رد می گویند ، یا این که تقسیم ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد.

مسأله ۲۱۸۵

اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بی هوش شود ، شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند ، و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود ـ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید ـ و یا از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس ممنوع از تصرّف شود.

مسأله ۲۱۸۶

اگر شریك چیزی را نسیه برای خود بخرد ، نفع و ضررش مال او است ، ولی اگر برای شرکت بخرد و اطلاق شرکت شامل معامله نسیه بشود ، نفع و ضررش برای شرکاست ، و همچنین است اگر عقد شرکت معامله نسیه را نگیرد و برای شرکت بخرد و شریك دیگر اجازه نماید.

مسأله ۲۱۸۷

اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند ، بعد بفهمند شرکت باطل بوده ، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحّت شرکت مقیّد نباشد ـ به این معنی که اگر می دانستند شرکت درست نیست ، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بودند ـ معامله صحیح است ، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است ، و اگر این طور نباشد چنانچه کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده اند آن معامله را اجازه کنند ، معامله صحیح ، وگرنه باطل می باشد ، و در هر صورت جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند: «هرکدام آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد» ولی ظاهر این است که در صورت عدم اجازه استحقاق اجرت نیست ، و در صورت اجازه استحقاق اجرت محل اشکال است ، و احوط صلح است.

«احکام صلح»

مسأله ۲۱۸۸

صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند یا اباحه کند ، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار یا اباحه نماید ، یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد ، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن که در مقابل اصلا عوضی باشد محل اشکال است.

مسأله ۲۱۸۹

در عقد صلح هر یك از دو طرف باید عاقل و بالغ باشد ، و باید قصد صلح داشته و کسی او را به ناحق اکراه نکرده باشد ، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند صلح نافذ است ، و سفیه و ممنوع از تصرّف از طرف حاکم شرع به واسطه افلاس نباشد.

مسأله ۲۱۹۰

لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود ، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است ، و همچنین به معاطات ، بلکه به دادن از یک طرف و گرفتن از طرف دیگر به قصد صلح محقّق می شود.

مسأله ۲۱۹۱

اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد ، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و روغنی که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد صلح کند ، اشکال ندارد ، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقدار معیّنی روغن که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد بدهد ، نیز اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۲

اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند ، در صورتی صحیح است که او قبول نماید ، و اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۹۳

اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند ، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند ، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید ، زیادی برای بدهکار حلال نیست ، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند ، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست ، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

مسأله ۲۱۹۴

اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند ، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد ، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

مسأله ۲۱۹۵

اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند ، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند ، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد ، مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند ، مصالحه آنان صحیح است ، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد ، مثلاـ یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند ، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد ، مصالحه آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۹۶

اگر از کسی طلبی دارد که بایـد بعد از مدّتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صـلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیّه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۷

اگر دو نفر چیزی را با هم صـلح کنند ، با رضایت یکدیگر می توانند صـلح را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۸

تا وقتی خریدار و فروشـنده از یکدیگر جدا نشده اند می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد ، تا سه روز حـق بـه هـم زدن معـامله را دارد ، و همچنیـن اگر پـول جنسـی را که خریـده تـا سه روز ندهـد و جنس را تحویـل نگیرد ، فروشـنده می توانـد معـامله را به هم بزنـد ، ولی کسـی که مـالی را صـلح می کنـد در این سه صـورت حق به هم زدن صلح را نـدارد ، و در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حـد متعارف تأخیر کند ، و همچنین در بقیّه موارد خیار که در احکام خرید و فروش گذشت ، نیز می تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۹

اگر چیزی را که به صـلح گرفته معیوب باشـد ، می توانـد صـلح را به هم بزنـد ، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صـحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۰۰

هرگاه مال خود را به کسـی صـلح نمایـد و با او شـرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صـلح کردم ـ مثلا ـ وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط عمل نماید.

«احکام اجاره»

[احکام]

مسأله ۲۲۰۱

اجاره دهنـده و کسـی که چیزی را اجاره می کنـد بایـد عاقل و بالغ باشـند ، و باید بر اجاره به ناحق اکراه نشده باشـند ، و اگر اکراه شدند و بعد به اجاره راضـی شدند ، اجاره نافذ است ، و در مال خود حق تصرّف داشته باشند ، پس اجاره دادن و اجاره کردن سفیه

و مفلسی که به حکم حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال خود باشد نافذ نیست ، مگر به اذن و اجازه ولی یا طلبکاران ، ولی اجاره مفلس خودش را برای کاری یا خدمتی نافذ است و محتاج به اجازه نیست.

مسأله ۲۲۰۲

انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد ، یا مالی را برای او اجاره کند.

مسأله ۲۲۰۳

اگر ولی یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد ، یا خود او را اجیر دیگری نماید ، اشکال ندارد.
و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد ، بعد از آن که بچّه بالغ شد ، می تواند بقیّه اجاره را به هم بزند ، ولی اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتی بوده که شرعاً مراعات آن واجب است ، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ ، و احتیاط واجب آن است که به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۲۰۴

بچّه صغیری را که ولی ندارد ، بدون اجازه فقیه عادل نمی شود اجیر کرد ، و کسی که به فقیه عادل دسترسی ندارد ، می تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگیرد و او را اجیر نماید ، و در صورت نبودن چند نفر از یک نفر هم کفایت می کند.

مسأله ۲۲۰۵

اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: (ملک خود را به تو اجاره دادم) و او بگوید: (قبول کردم) اجاره صحیح است ، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک خود را اجاره دهد به مستأجر واگذار کند ، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد ، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۶

اگر انسان بدون خواندن صیغه بخواهد برای انجام عملی اجیر شود ، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۷

کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده ، یا اجاره کرده ، صحیح است.

مسأله ۲۲۰۸

اگر ملکی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که منفعت برای خودش باشد و به غیر منتقل نکند ، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد ، و اگر شرط کند که منفعت را خودش استیفا کند ، می تواند به دیگری اجاره دهد در صورتی که خودش آن منفعت را استیفا نماید.

مثل این که مستأجر منزلی را که اجاره کرده ، به کسی اجاره دهد که آن کس به شرط و مانند آن متعهّد شده برای او مسکنی تهیّه نماید ، و آن شخص متعهّد مستأجر را در همان منزل سکنی دهد ، و یا این که زنی خانه ای اجاره کند و بعد به شوهرش اجاره دهد ، و شوهر آن زن را در آن خانه سکنی دهد.

و در صورتی که مستأجر می تواند آن را به دیگری اجاره بدهد ، اگر بخواهد خانه یا دکّان یا کشتی ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق یا آسیاب ـ را به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد ، مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۲۰۹

اگر اجیر با انسان شرط کند کاری که برای آن اجیر شده برای خود انسان باشد و به دیگری منتقل نکند ، نمی شود او را به دیگری اجاره داد ، و اگر شرط کند که عمل را خودش استیفا کند ـ به نحوی که در مسأله قبل گذشت ـ می شود او را به دیگری اجاره داد ، و در صورتی که می تواند به دیگری اجاره دهد ، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد ، نمی تواند زیادتر بگیرد ، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد ، می تواند زیادتر بگیرد.

و اگر خودش اجیر کسی شود جایز نیست برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید ، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد ، می تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۲۱۰

اگر غیر خانه و دکّان و کشتی و اجیر ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق و آسیاب ـ چیز دیگری را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که به غیر اجاره ندهد ، اگر چه به بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۱

اگر خانه یا دکّانی را مثلا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید ، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد ، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده ـ مثلا به صد و بیست تومان ـ اجاره دهد ، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد ، یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۲

مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:
(اوّل) آن که معیّن باشد ، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.
(دوم) آن که مستأجر آن را ببیند ، یا کسی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.
(سوم) آن که تحویل دادن آن ممکن باشد ، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است ، مگر این که مستأجر تمکّن از تسلّط بر آن داشته باشد.
(چهارم) آن که استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد ، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر ـ که انتفاع از آنها به غیر اتلافشان نباشد ـ باطل است.
(پنجم) آن که استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد ، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب دیگری هم مشروب نشود ، باطل است.
(ششم) آن که چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد ، و اگر مال دیگری را اجاره دهد ، در صورتی نافذ است که صاحبش اجازه کند.

مسأله ۲۲۱۳

اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش فعلا موجود نباشد اشکال ندارد ، و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسأله ۲۲۱۴

زن می تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود ، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد ، ولی اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود ، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرایط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسأله ۲۲۱۵

استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:
(اوّل) آن که حلال باشد ، بنابراین اجاره دادن دکّان ـ مثلا ـ برای شراب فروشی ، و اجاره دادن وسیله حمل و نقل برای حمل شراب باطل است.
(دوم) آن که پول دادن برای آن استفاده سفهی و غیر عقلایی نباشد ، و همچنین آن عمل در شرع به طور مجّان واجب نباشد ، پس اجیر شدن ـ مثلا ـ برای تجهیز اموات جایز نیست.

(سوم) آن که اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فایده داشته باشد ، استفاده ای که مستأجر از آن می کند باید معیّن نمایند ، مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهـد و بار می برد اجاره دهنـد ، بایـد معیّن کننـد که فقط سواری یا باربری آن مال مستأجر است ، یا همه استفاده های آن.

(چهارم) آن که مـدّت استفاده را معیّن نمایند ، و اگر مدّت معلوم نباشد و به تعیین عمل رفع جهالت بشود کافیست ، مثلا کسی را اجیر کنند برای خیّاطی به مدّت ده روز و یا با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به طور مخصوصی بدوزد.

مسأله ۲۲۱۶

اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند ، ابتدای آن بعد از تحقّق عقد اجاره است.

مسأله ۲۲۱۷

اگر خانه ای را مثلا یک ساله اجاره دهنـد و ابتـدای آن را یک ماه بعـد از عقـد اجاره قرار دهند اجاره صـحیح است ، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۲۱۸

اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: (هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده تومان است) اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۱۹

اگر به مستأجر بگویـد: (خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم) یا بگویـد: (خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم ، و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است) در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد ، اجاره ماه اوّل صحیح است.

مسأله ۲۲۲۰

خانه ای را که مثلا مسافر و زوّار در آن منزل می کننـد و معلوم نیست چقـدر در آن میماننـد ، اگر به طور اجاره قرار بگذارنـد که مثلا شبی یک تومان بدهنـد ، چون مـدّت اجاره را معلوم نکرده انـد اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صـحیح نیست ، و صاحب خانه بعد از شب اوّل هر وقت بخواهد می تواند آنها را بیرون کند ، ولی بعد از شب اوّل با رضایت صاحب خانه استفاده از منزل اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه اجاره

مسأله ۲۲۲۱

مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد ، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند باید وزن آن معلوم باشد ، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می کنند باید شماره آن معیّن باشد ، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند ، یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید.

مسأله ۲۲۲۲

اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهد ، اجاره صحیح نیست ، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد یا به مافی الذمّه اجاره کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۲۳

کسی که چیزی را اجاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند ، مگر این که شرط کرده باشد که قبل از تحویل اجاره را بدهند ، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد ، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد ، مگر آن که شرط شده باشد که اجرت را قبل از عمل بدهد و یا این که معمول و متعارف باشد ، مانند استیجار برای حج و قضای نماز و روزه.

مسأله ۲۲۲۴

هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد ، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند ، باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۲۲۵

اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود ، کسی که او را اجیر کرده ـ اگر چه آن کار را به او واگذار نکند ـ باید اجرت او را بدهد ، مثلا اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار باشد ـ اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد ـ باید اجرتش را بدهد ، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۲۶

اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، مستأجر باید اجرهٔ المثل را بدهد ، ولی اگر اجرهٔ المثل بیشتر از اجرتی باشد که در اجاره معیّن شده ، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل او بوده ، بنابر احتیاط واجب نسبت به زاید بر

اجرت معیّن شـده مصالحه شود ، و نیز اگر بعد از گذشـتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، نسبت به اجرت مدت گذشته همین حکم جاری است.

مسأله ۲۲۲۷

اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ، ضامن نیست ، و نیز اگر مثلا پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود ، در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهـداری آن هم کوتاهی نکرده باشد ، ضامن نیست.

مسأله ۲۲۲۸

هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ، ضامن است.

مسأله ۲۲۲۹

اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند ـ چه مزد گرفته باشد یا مجّانی سر بریده باشد ـ باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۳۰

اگر ـ مثلا ـ حیوانی را اجاره کنـد و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد ، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضـامن است ، و نیز اگر مقـدار بـار را معیّن نکرده باشـند و بیشتر از معمول بار کنـد و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد ، و در هر دو صورت برای مقدار زیادی که استفاده کرده باید اجرهٔ المثل بدهد.

مسأله ۲۲۳۱

اگر حیوانی را برای بردن بـار شکسـتنی اجـاره دهـد ، چنـانچه آن حیوان بلغزد یـا رم کنـد و بـار را بشـکند ، صـاحب حیوان ضـامن نیست ، ولی اگر به واسـطه زدن وماننـد آن که مأذون از طرف مالـک نباشـد کاری کنـد که حیوان زمین بخورد و بار را بشـکند ، ضامن است.

مسأله ۲۲۳۲

اگر کسـی بچّه ای را به اذن ولی ختنه کنـد و ضـرری به آن بچّه برسـد یا بمیرد ، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است ، و اگر بیشتر از معمول نبریده و تشـخیص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولی به او واگذار نشده باشد ، و حاذق هم بوده و تقصیری هم

در مـداوا نکرده باشـد ، در مورد ضـرر، عدم ضـمان محل اشـکال است مگر از ولی برائت گرفته باشد ، و در مورد تلف اگر از ولی برائت نگرفته باشد ضامن است.

مسأله ۲۲۳۳

اگر طبیب به دست خود به مریض دوا بدهـد ، چنانچه در معالجه خطا کنـد و به مریض ضـرری برسد یا بمیرد ، طبیب ضامن است ، ولی اگر بگویـد: (فلان دوا برای فلان مرض فایـده دارد) و اختیار را به مریض واگذارد ، و به واسـطه خوردن دوا ضـرری به مریض برسد یا بمیرد ، طبیب ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۴

هرگاه طبیب به مریض بگوید: (اگر ضـرری به تو برسد ضامن نیسـتم) در صورتی که حاذق بوده و دقّت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد ، طبیب اگر چه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۵

مسـتأجر و کسی که چیزی را اجاره داده ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۶

اگر اجاره دهنـده یا مسـتأجر بعد از اجاره بفهمد که مغبون شده است ، می تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر در عقد اجاره شـرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند ، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۷

اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید ، مستأجر می تواند اجاره را به هم بزند ، و چیزی را که به اجاره دهنـده داده پس بگیرد ، یا اجاره را به هم نزنـد و اجاره مـدّتی را که در تصـرّف غصب کننده بوده به میزان معمول که اجرهٔ المثل است از او بگیرد ، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسـی آن را ده روز غصب کند و اجرهٔ المثل ده روز آن پانزده تومان باشد ، می تواند پانزده تومان از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۸

اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند ، نمی تواند اجاره را به هم بزند ، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار اجرهٔ المثل از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۹

اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود ملک را به مستأجر بفروشد ، اجاره به هم نمی خورد ، و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد ، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۴۰

اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره باطل می شود ، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می گردد ، و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد ، می تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۱

اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که برای آن اجاره داده شده نباشد ، اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می شود ، و می تواند اجاره مدّت گذشته را به هم بزند و اجرهٔ المثل آن مدّت را بدهد.

مسأله ۲۲۴۲

اگر خانه ای را که مثلاـ دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود ، در صورتی که خصوصیّتی که از بین رفته مورد اجاره نباشد ، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را به هم بزند ، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود ، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره تمام مدّت را به هم بزند و برای استفاده ای که کرده اجرهٔ المثل بدهد.

مسأله ۲۲۴۳

اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد ، اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد ، مثلا دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد ، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد ، از وقتی که مرده اجاره فضولی است ، و اگر مالک فعلی آن اجاره را در مدّت باقی مانده اجازه کند نافذ می شود و مال الاجاره مدّتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده ـ در صورت اجازه ـ مال مالک فعلی است.

مسأله ۲۲۴۴

اگر صاحب کار بنّا را وکیل کنـد که برای او عمله بگیرد ، چنانچه بنّا کمتر از مقـداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهـد ، زیـادی آن بر او حرام است و بایـد آن را به صـاحب کـار بدهـد ، ولی اگر اجیر شود که ساختمـان را تمـام کنـد و برای خود اختیار بگـذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد ، در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد ، زیادی آن برای او حلال می باشد.

مسأله ۲۲۴۵

اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند ، چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید ، حق ندارد چیزی بگیرد.

«احکام جعاله»

مسأله ۲۲۴۶

جعاله آن است که انسان قرار بگـذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد ، مثل آن که بگوید: (هر کس یا شخص معیّنی گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می دهم ، یا مثلا نصف گمشده را به او می دهم).
و به کسـی که این قرار را می گـذارد جاعل ، و به کسـی که کار را انجام می دهـد عامل می گوینـد ، و بین جعاله و اجاره فرقهایی است ، از آن جمله این است که در اجاره بعـد از تحقّق اجـاره اجیر ضامن است و بایـد عمل را تحویل دهـد ، و کسـی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود ، ولی در جعاله اگر چه عامل شـخص معیّن باشد می تواند مشغول عمل نشود ، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی شود ، و در اجاره قبول معتبر است ولی در جعاله معتبر نیست.

مسأله ۲۲۴۷

جاعـل بایـد عاقل و بالغ باشـد ، و از روی قصـد و بـدون اکراهِ به ناحق قرار داد کنـد ، و شـرعاً بتوانـد در مال خود تصـرّف نمایـد ، بنابراین جعاله سـفیه ـ یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کنـد ـ یا کسـی که از طرف حاکم شـرع به جهت افلاس ممنوع از تصرّف در مال خود شده ، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۸

کاری را که جاعل می گویـد برای او انجام دهنـد ، باید بی فایده یا حرام یا واجبی که شـرعاً باید مجّاناً آورده شود نباشد ، پس اگر بگوید: هر کس در شب به جای تاریکی برود یا شـراب بخورد یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می دهم ، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۹

اگر مالی را که قرار می گـذارد بدهـد معیّن کنـد ، مثلا بگوید: (هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم) لازم نیسـت بگویـد آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست ، و همچنین اگر مال را معیّن نکند ، مثلا بگوید: (کسـی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم) جعاله صحیح است ، ولی احتیاط مؤکد آن است که خصوصیات آن را کاملا معیّن نماید.

مسأله ۲۲۵۰

اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهـد ، مثلا بگوید: (هر کس بچّه مرا پیدا کند پولی به او می دهم) و مقدار آن را معیّن نکند ، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد ، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۵۱

اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد ، یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد ، حق مزد گرفتن ندارد.

مسأله ۲۲۵۲

پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل می تواند از قرار خود بر گردد.

مسأله ۲۲۵۳

بعد از آن که عامل شروع به کار کرد ، اگر جاعل بخواهد از قرار خود بر گردد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۵۴

عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضـرر جاعل شود ، باید آن را تمام نماید ، مثلا اگر کسی بگویـد: (هر کس چشم مرا عمل کنـد فلان مقـدار به او می دهم) و جرّاح شـروع به عمل کند ، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکنـد چشم معیوب می شود ، بایـد آن را تمام نمایـد ، و در صورتی که ناتمام بگـذارد حقّی بر جاعل نـدارد ، و ضامن عیب و ضرر هم می باشد.

مسأله ۲۲۵۵

اگر عامـل کـار را ناتمـام بگـذارد ، چنـانچه آن کـار مثـل پیـدا کردن اسب است که تـا تمـام نشود برای جاعل فایـده نـدارد ، عامل نمی توانـد چیزی مطالبه کنـد ، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگـذارد ، مثلا بگوید: (هر کس لباس مرا بـدوزد ده تومان به او می دهم) ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقـدار مزد بدهـد ، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

«احکام مزارعه»

مسأله ۲۲۵۶

مزارعه آن است که مالک یا کسی که در حکم مالک است ـ مانند ولی یا مالک منفعت یا انتفاع یا کسی که زمین متعلق حق اوست مانند حق التحجیر ـ با زارع قرارداد کند که زمین را در اختیار او بگذارد ، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک یا به کسی که در حکم مالک است بدهد.

مسأله ۲۲۵۷

در مزارعه اموری معتبر است:

(اوّل) ایجاب از مالک و قبول از زارع ، به این که مالک زمین مثلاـ به زارع بگوید: (زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم) و زارع هم بگوید: (قبول کردم) یا بدون این که حرفی بزنند مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع تحویل بگیرد ، و جایز است ایجاب از زارع و قبول از مالک باشد.

(دوم) صاحب زمین و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه بر مزارعه نکرده باشد ، و مالک از تصرّف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد ، مانند سفیه و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین زارع مفلس در صورتی که مزارعه از طرف او مستلزم تصرّف در مالش باشد و مزارعه با سفیه بدون اذن ولی جایز نیست .

(سوم) آن که حاصل زمین بین هر دو مشترک باشد ، پس اگر شرط کنند که تمام حاصل یا آنچه اوّل یا آخر می رسد مال یکی از آنان باشد ، مزارعه باطل است.

(چهارم) آن که سهم هر کدام به نحو کسر مشاع باشد ، مانند نصف یا ثلث حاصل ، پس اگر مالک بگوید: (در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده) یا مقدار معیّنی ـ مثلا ده من ـ از حاصل را برای زارع یا مالک قرار دهند ، مزارعه باطل است.

(پنجم) آن که مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند ، و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد ، و اگر اوّل مدّت را روز معیّنی و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند کافیست.

(ششم) آن که زمین قابل زراعت باشد ، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد ولی بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود ، مزارعه صحیح است.

(هفتم) آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است ، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند ، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند ، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

(هشتم) آن که مالک زمین را معیّن کند به گونه ای که مورد معامله مردّد نباشد ، و ظاهر این است که تعیین به نحو کلّی در معیّن کفایت می کند ، هر چند قطعات زمین با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

(نهم) آن که خرجی را که هر کدام از آنان باید بکنند معیّن نمایند ، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد ، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

مسأله ۲۲۵۸

اگر مالک با زارع قرار بگذارد که آنچه در اصلاح و عمران زمین خرج می شود و آنچه به عنوان خراج ـ مالیات ـ داده می شود استثنا شود و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند ، صحیح است ، و همچنین اگر شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد ،

چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند ، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹

اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید ، چنانچه مالک راضی شود که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد ، مانعی ندارد ، و اگر مالک راضی نشود ، در صورتی که از بودن زراعت در زمین متضرّر نشود و منفعت معتنابهی از دست او نرود و زارع هم در به دست نیامدن حاصل کوتاهی نکرده باشد ، نمی تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند ، بلکه باید صبر کند تا حاصل به دست آید و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم باید اجرهٔ المثل زمین را برای زاید بر مدّت مزارعه به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۰

اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد ، مثلا آب از زمین قطع شود ، مزارعه به هم می خورد ، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند ، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است ، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۱

اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، و همچنین اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم تحویل بگیرد ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را به هم بزنند ، ولی اگر در ضمن مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق شرطی که کرده اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۶۲

اگر بعد از قرارداد مزارعه ، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی خورد ، و وارثشان به جای آنان است ، ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه به هم می خورد ، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه اش بدهند ، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می برند ، و نسبت به بودن زراعت در زمین تا حاصل به دست بیاید ، حکم همان است که در مسأله «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۳

اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه حیوان و وسایل دیگری که مال زارع بوده به او بدهد.
و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است ، و باید اجاره زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایه وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده ، به او بدهد.

و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجرهٔ المثل و مخارجی که کرده بیشتر از مقدار قرارداد باشد ، استحقاق زیادی محل اشکال است ، و احوط صلح است.

مسأله ۲۲۶۴

اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده ، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که ـ با اجرت یا بی اجرت ـ زراعت در زمین بماند اشکال ندارد ، و اگر مالک راضی نشود ، حکم همان است که در مسأله «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۵

اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، چنانچه مالک یا زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد ، هر چند مالکیت مالک زمین نسبت به حاصل سال دوم خالی از وجه نیست ، ولی احوط آن است که در صورتی که زارع مالک بذر باشد مصالحه شود.

«احکام مضاربه»

اشاره

مضاربه قرار دادی است که شخصی به دیگری مالی بدهد که او با آن مال تجارت کند ، و سود بین آن دو به کسر مشاع ـ مانند نصف و ثلث ـ باشد.
به صاحب مال ، مالک ، و به کسی که تجارت می کند ، عامل می گویند ، و در تحقّق آن ایجاب و قبول معتبر است ، چه به لفظ باشد یا به فعل ، مثل آن که مالک مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد ، و عامل به گرفتن مال ، قبول کند.

مسأله ۲۲۶۶

در صحّت مضاربه اموری معتبر است:
اوّل: آن که مالک و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند ، و مالک ممنوع از تصرّف در اموالش به سبب سفاهت یا افلاس نباشد ، و مضاربه با عامل سفیه بدون اذن ولی جایز نیست.
دوم: تعیین سهم سود هر یک از مالک و عامل ، که مثلا نصف یا ثلث یا ربع و مانند آن باشد.
سوم: آن که سود بین مالک و عامل باشد ، پس اگر شرط شود که مقداری از آن برای کسی باشد که کاری برای شرکت انجام نمی دهد ، مضاربه باطل است.
چهارم: آن که عامل قدرت بر تجارت داشته باشد ، هر چند به کمک گرفتن از دیگری باشد.

مسأله ۲۲۶۷

اقوی آن است که در صحّت مضاربه ، معتبر نیست که مال ، طلا و نقره مسکوک به سکه معامله باشد ، بلکه به سایر اموال متمحّض در مالیّت ـ مانند انواع اسکناس ـ هم جایز است ، ولی به مالی که در ذمّه غیر ـ مانند مالی که انسان از دیگری طلب دارد ـ است

جایز نیست ، و مضاربه به اجناس و منافع ـ مانند سکونت خانه ـ محل اشکال است.

مسأله ۲۲۶۸

در صحّت مضاربه معتبر نیست که مال در تصرّف عامل باشد ، بلکه اگر در تصرّف مالک باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد ، مضاربه صحیح است.

مسأله ۲۲۶۹

چنانچه مضاربه صحیح باشد ، مالک و عامل در سود شریک می باشند ، و چنانچه به جهت فقدان بعضِ امورِ معتبر در صحّت ، مضاربه فاسد باشد ، تمام سود مال مالک است ، و مالک باید اجرة المثل عمل را به عامل بدهد ، و در صورتی که اجرة المثل بیشتر از سهمی باشد که در قرار داد برای عامل معیّن شده ، احتیاط واجب آن است که عامل و مالک در مقدار زاید صلح کنند.

مسأله ۲۲۷۰

در مضاربه ، خسارت و ضرر ، بر مالک است ، و اگر شرط شود که خسارت بر عامل یا هر دو باشد ، شرط باطل است ، ولی اگر شرط شود که عامل ، خسارتی را که در معامله بر مالک وارد می شود ، جبران کند و از مال خود به مالک ببخشد ، شرط صحیح است.

مسأله ۲۲۷۱

مضاربه از عقود جایزه است ، و هر یک از مالک و عامل می توانند مضاربه را در هر حال فسخ کنند ، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن ، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن.

مسأله ۲۲۷۲

عامل نمی تواند سرمایه ای که از مالک گرفته ، بدون اذن او ، با مال خود یا مال دیگری مخلوط کند ، هر چند به این عمل ، مضاربه باطل نمی شود ، ولی اگر مال را مخلوط کند و تلف شود ضامن است.

مسأله ۲۲۷۳

خصوصیاتی را که مالک در خرید و فروش معیّن می کند ـ مثل آن که عامل ، کالای معیّنی را بخرد ، و به مبلغ معیّنی بفروشد ـ عامل باید مراعات نماید ، وگرنه معامله فضولی است ، و صحّت آن متوقف بر اجازه مالک است.

مسأله ۲۲۷۴

اگر مالک ، عامل را در معامله با سرمایه محدود و مقیّد نکند ، عامل می تواند به هر گونه ای که مصلحت می داند ، معامله کند.

مسأله ۲۲۷۵

اگر عامل به اذن مالک سفر کند ، و شرط نشده باشد که هزینه سفر با عامل باشد ، هزینه سفر و آنچه برای تجارت صرف بشود ، از سرمایه برداشت می شود ، و اگر عامل برای چند مالک کار می کند ، هزینه به نسبت عملی که برای هر یک از مالکها انجام می دهد ، تقسیم می شود.

مسأله ۲۲۷۶

عامل آنچه را برای مقدمات تجارت و هزینه سفر ، از سرمایه برداشته ، اگر سودی حاصل شود ، از سود کسر و به سرمایه ضمیمه می شود ، و باقی مانده سود را بر طبق قرار داد قسمت می کنند.

مسأله ۲۲۷۷

در مضاربه معتبر نیست ، مالک یک شخص ، و عامل هم یک شخص باشد ، بلکه می شود مالک متعدد و عامل یک شخص ، یا عامل متعدد و مالک یک شخص باشد ، چه سهمی که از سود در عقد مضاربه برای عاملهای متعدد مقرّر شده ، برابر ، یا متفاوت باشد.

مسأله ۲۲۷۸

اگر دو شخص در سرمایه شریک باشند و عامل یک شخص باشد ، و شرط کنند که ـ مثلا ـ نصف سود برای عامل باشد ، و نصف دیگر بین دو مالک به تفاضل باشد ـ یعنی سهم یکی بیشتر از دیگری باشد ـ با آن که در سرمایه برابر باشند ، یا شرط کنند که نصف دیگر بین دو شریک به تساوی باشد ، با آن که سرمایه یکی از دیگری بیشتر باشد ، مضاربه باطل است ، مگر این که سود زاید برای یکی از آن دو در مقابل عملی برای تجارت باشد ، که در این صورت صحیح است.

مسأله ۲۲۷۹

اگر مالک یا عامل بمیرد ، مضاربه باطل می شود.

مسأله ۲۲۸۰

جایز نیست عامل بدون اذن مالک ، با سرمایه ای که از مالک گرفته ، با دیگری قرار داد مضاربه ببندد ، یا کار با سرمایه را به دیگری واگذار کند ، یا دیگری را برای تجارت با سرمایه اجیر کند ، و اگر بدون اذن این تصرّفات انجام شود ، و مالک هم اجازه نکند ، و مال تلف شود ، عامل ضامن است ؛ولی اجیر گرفتن برای مقدّمات عمل یا وکیل گرفتن برای انجام آنها مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۸۱

هر یک از مالک و عامل می توانند بر دیگری ، امری را که شرعاً جایز است ، شرط کنند ، مثل آن که یکی بر دیگری شرط کند

که مالی بپردازد ، یا کاری انجام دهد ، و وفای به این شرط واجب است ، هر چند عامل ، تجارت و عمل را انجام ندهد ، یا انجام داده و سودی حاصل نشده باشد.

مسأله ۲۲۸۲

هرگاه تجارت سود کرد ، عامل سهمی را که برای او قرار داده شده ، مالک می شود ، هرچند سود قسمت نشده باشد ، ولی هر گونه ضرر و تلفی که حاصل شود ، جبران می شود ، و هنگام ظهور سودِ معامله ، اگر مالک راضی به قسمت نشد ، عامل حق ندارد او را مجبور به پذیرفتن قسمت کند ، و اگر عامل راضی به قسمت نشد ، مالک می تواند او را به پذیرفتن قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۳

اگر سود را قسمت کنند ، و بعد از قسمت خسارتی بر سرمایه وارد شود ، وسودی بعد از آن حاصل شود وکمتر از خسارت نباشد ، آن خسارت به آن سود جبران می شود ، وچنانچه کمتر از خسارت باشد ، عامل باید آن خسارت رابه سودی که به قسمت گرفته جبران نماید ، پس اگر خسارت کمتر از سود باشد ، زاید بر خسارت برای اومی ماند ، واگر بیشترباشد ، مقدار زاید برسود برعهده عامل نیست.

مسأله ۲۲۸۴

تا وقتی عقد مضاربه باقی باشد ، خسارت وارد بر سرمایه ، از سود حاصل از عمل جبران می شود ، چه سود قبل از خسارت و یا بعد از آن باشد ، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد ، چنانچه قسمتی از سرمایه تلف شود ، آن خسارت به سود جبران می شود ، و چنانچه تمام سرمایه تلف شود ـ بدون آن که کسی آن را تلف کند ـ مضاربه باطل می شود ، و اگر کسی آن را تلف نماید و تلف کننده بدل آن را بدهد ، مضاربه باطل نمی شود.

مسأله ۲۲۸۵

اگر عامل بر مالک شرط کند که خسارت وارد بر سرمایه ، از سود جبران نشود ، شرط صحیح است ، و از سهم عامل کسر نمی شود.

مسأله ۲۲۸۶

مالک و عامل ـ همچنان که گذشت ـ می توانند عقد مضاربه را هر وقت بخواهند فسخ کنند ، هرچند بعد از عمل و قبل از حصول سود باشد ، ولی اگر عامل به اذن مالک سفر کرده و مقداری از سرمایه را برای هزینه سفر خرج کرده و بخواهد مضاربه را فسخ کند ، احتیاط واجب آن است که مالک را راضی کند.

مسأله ۲۲۸۷

اگر بعد از حصول سود ، مضاربه فسخ شود ، باید آن سود بر طبق قرار داد بین مالک و عامل تقسیم شود ، و اگر یک طرف راضی

به قسمت نشود ، طرف دیگر حق دارد او را بر قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۸

اگر مضاربه فسخ شود ، و مال مضاربه یا قسمتی از آن دین باشد ، باید عامل آن را از مدیون گرفته و به مالک برگرداند.

مسأله ۲۲۸۹

اگر سرمایه مضاربه نزد عامل باشد و بمیرد ، چنانچه عین آن معلوم باشد ، به مالک برمی گردد ، و چنانچه معلوم نباشد ، باید به قرعه معیّن شود ، یا مالک با ورثه عامل مصالحه کند.

«احکام مساقات و مغارسه»

مسأله ۲۲۹۰

اگر انسان با کسی قرارداد کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است یا اختیار میوه های آن با او است تا مدّت معیّنی به آن کس واگذار نماید که تربیت کند و آب دهد و به حصّه مشاعی که قرار می گذارند از میوه آن بردارد ، این قرارداد را مساقات می گویند.

مسأله ۲۲۹۱

معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ، و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۹۲

در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند ، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد ، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۹۳

مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می گیرد باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد ، و نیز مالک شرعاً از تصرّف در مالش ممنوع نباشد ، مانند سفیه ـ که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ـ و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است ، و همچنین عامل درصورتی که عملش مستلزم تصرّف در مالش باشد ، و مساقات با سفیه بدون اذن ولی جایز نیست.

مسأله ۲۲۹۴

مـدّت مساقات بایـد معلوم باشـد و کمتر از زمانی که میوه به دست می آید نباشد ، و اگر اوّل آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال حاصل می شود ، صحیح است.

مسأله ۲۲۹۵

بایـد سـهم هر کدام به نحو کسـر مشاع مانند نصف یا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه ها مال مالک و بقیّه مال کسی باشد که کار می کند ، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۹۶

بایـد قرار مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه بگذارنـد ، یا بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسـیدن آن در صورتی که کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و زیاد شدن میوه لازم است باقی مانده باشد ، و در غیر این دو صورت اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد ، معامله صـحیح نیست ، بلکه اگر احتیاج به آبیاری برای زیاد شدن و بهتر شدن میوه نداشـته باشد ، هر چند کاری باشد که برای تربیت درخت لازم است ، صحّت معامله محل اشکال است.

مسأله ۲۲۹۷

صحّت معامله مساقات در میوه هایی که ریشه ثابت ندارند ـ مانند بوته خربزه و خیار ـ محل اشکال است.

مسأله ۲۲۹۸

درختی که از آب باران یا رطوبت زمین اسـتفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد ، اگر در زیاد شدن یا بهتر شدن میوه به کارهای دیگر ، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد ، مساقات در آن صحیح است.

مسأله ۲۲۹۹

دو نفری که معامله مساقات کرده اند با رضایت یکدیگر می توانند معامله را به هم بزنند ، و نیز اگر در ضـمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشـته باشد ، مطابق قراری که گذاشته اند به هم زدن معامله اشکال ندارد ، و اگر در ضـمن معامله مساقات شـرطی کنند و به آن شـرط عمل نشود ، کسی که به نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را به هم بزند ، و همچنین می تواند ـ مثل سایر موارد شروط ـ طرف مقابل را به وسیله حاکم شرع به وفای به شرط اجبار کند.

مسأله ۲۳۰۰

اگر مالک بمیرد ، معامله مساقات به هم نمی خورد و ورثه اش به جای او هستند.

مسأله ۲۳۰۱

اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد ، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند ، ورثه اش به جای او هستند ، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند ، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالک قسمت می کند ، و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت کند ، با مردن او معامله به هم می خورد.

مسأله ۲۳۰۲

اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالک باشد ، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد ، و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد ، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد ، و چنانچه مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد ، لزوم دادن زیادی محل اشکال است ، و احوط صلح است.

مسأله ۲۳۰۳

اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد ، این معامله ـ که آن را مغارسه گویند ـ باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده ، بعد از تربیت هم مال اوست ، و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد ، مگر این که اجرت بیشتر از سهمی باشد که برای عامل معیّن شده که در این صورت لزوم دادن زیادی محل اشکال و احتیاط در صلح است ، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده ، بعد از تربیت هم مال اوست ، و می تواند آنها را بکند ، ولی گودالهایی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده باید پُر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد ، مگر این که اجاره زمین از سهمی که از تربیت درختها برای مالک معیّن شده بیشتر باشد ، که در این صورت لزوم دادن زاید محل اشکال و احوط صلح است.

و مالک هم می تواند او را ملزم نماید که درختها را بکند ، و اگر به واسطه کندن درخت عیبی در آن پیدا شود چیزی بر صاحب زمین نیست ، ولی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آنها پیدا شود ، باید تفاوت قیمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی تواند او را ملزم کند که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ درخت را در زمین باقی بگذارد ، و همچنین صاحب زمین نمی تواند صاحب درختها را ملزم نماید که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ درختها در زمین او بماند.

«کسانی که از تصرّف در مال خود ممنوعند»

اشاره

مسأله ۲۳۰۴

بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال یا در ذمّه خود ـ مثل این که ضامن شود یا قرض کند و مانند آن ـ تصرّف نماید ، و همچنین است نسبت به تصرّف مالی در نفس خود ـ مثل این که خود را اجاره دهد ، یا در مضاربه یا مزارعه و مانند آن عامل شود ـ و امّا حکم وصیّت او در مالش در مسأله «۲۷۶۱» خواهد آمد.

نشانه بلوغ

اشاره

و نشانه بلوغ یکی از سه چیز است:

(اوّل) روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت در پسر.

(دوم) بیرون آمدن منی.

(سوم) تمام شـدن پانزده سال قمری در پسـر ، و تمام شـدن نُه سال قمری در دختر ، و خون حیض دیـدن در مورد دختری که معلوم نیست نُه سال او تمام شده یا نه.

مسأله ۲۳۰۵

روییـدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سـینه و زیر بغل و درشت شـدن صـدا وماننـد اینها ، نشانه بالغ شدن نیست ، مگر انسان به واسطه اینها یقین یا اطمینان به بلوغ پیدا کند.

[سایر احکام]

مسأله ۲۳۰۶

دیوانه نمی تواند در مال و ذمّه خود تصـرّف نماید ، و همچنین نسـبت به تصـرّف مالی در نفس خود ، و سـفیه ـ یعنی کسی که مال خود را در کارهـای بیهوده صـرف می کنـد ـ نمی توانـد در مـال و ذمّه خود ـ مثل این که ضامن بشود یا قرض کنـد ـ بـدون اذن یا اجازه ولی تصـرّف نماید ، و همچنین نمی تواند در نفس خود بدون اذن یا اجازه ولی تصـرّف مالی کند ، مثل این که خود را اجاره دهد یا عامل مضاربه یا مزارعه و مانند آن شود ، و مفلس ـ یعنی کسـی که به جهت مطالبه طلبکاران به وسیله حاکم شرع از تصـرّف در مال خود منع شده است ـ نمی تواند در مال خود بدون اذن یا اجازه طلبکاران تصرّف نماید.

مسأله ۲۳۰۷

کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است ، تصرّف مالی که در موقع دیوانگی می کند ، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۸

انسان می توانـد در مرضـی که به آن مرض از دنیا می رود ، هر قدر از مال خود را به مصـرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی شود برساند ، و اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان تر از قیمت بفروشد ، اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه

هم اجازه ننمایند ، تصرّف او صحیح است.

«احکام وکالت»

اشاره

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن معتبر نیست ، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد ، مثلا به دیگری واگذار کند که خانه او را بفروشد ، یا زنی را برای او عقد نماید ، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرّف کند ، نمی تواند برای فروش آن کسی را بدون اذن ولی وکیل نماید ، و همچنین کسی که به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در مالش منع شده است ، نمی تواند برای تصرّف در مالش وکیل بگیرد مگر به اذن یا اجازه طلبکاران.

مسأله ۲۳۰۹

در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند ، و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده ـ مثل آن که مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد ـ وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۰

اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند ، اگر چه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱

موکّل ـ یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند ـ و نیز کسی که وکیل می شود ، باید عاقل باشند ، و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند ، و اکراهِ به ناحق نشده باشند ، و در موکّل بلوغ نیز معتبر است ،ولی بچّه ای که بالغ نشده در چیزی که خودش می تواند انجام بدهد می شود وکیل بگیرد ، مانند بچّه ده ساله ای که حق دارد وصیّت کند.

مسأله ۲۳۱۲

کاری را که انسان نمی تواند انجام دهد ، یا شرعاً نباید انجام دهد ، نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ، مثلا کسی که در احرام حج است ، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند ، نمی تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۱۳

اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است ، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند ، وکالت صحیح نیست ، مگر آن که تعیین را به نظر وکیل واگذار کند ، مثل این که بگوید: (تو وکیل هستی در

فروش یا اجاره خانه هر کدام را که اختیار کردی).

مسأله ۲۳۱۴

اگر وکیل را عزل کند ـ یعنی از کار برکنار نماید ـ بعد از آن که خبر به او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۱۵

وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند ، اگر چه موکّل غایب باشد.

مسأله ۲۳۱۶

وکیل نمی توانـد برای انجام کاری که به او واگـذار شـده دیگری را وکیل نمایـد ، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشـد که وکیل بگیرد ، به هر طوری که به او دستور داده می توانـد رفتار نمایـد ، پس اگر گفته باشد: (برای من وکیل بگیر) باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۳۱۷

اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف او وکیل کند ، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید ، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل او را عزل کند ، وکالت دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۳۱۸

اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف خودش وکیل کنـد ، موکّل و وکیل اوّل می توانند آن وکیل را عزل کنند ، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود ، وکالت دومی باطل می شود.

مسأله ۲۳۱۹

اگر چنـد نفر را برای انجـام کـاری وکیـل کنـد و به آنهـا اجـازه دهـد هر کـدام به تنهایی در آن کار اقـدام کننـد ، هر یک از آنان می توانـد آن کار را انجام دهد ، و چنانچه یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل نمی شود ، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهـایی انجـام دهنـد ، یا گفته باشـد که با هم انجام دهنـد ، نمی تواننـد به تنهایی اقـدام کننـد ، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می شود.

مسأله ۲۳۲۰

اگر وکیـل یـا موکّل بمیرد ، وکالت باطل می شود ، و نیز اگر چیزی که برای تصـرّف در آن وکیل شـده است از بین برود ـ مثل آن

که گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد ـ وکالت باطل می شود ، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بی هوش شود ، بطلان وکالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بی هوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توکیل جدید باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۳۲۱

اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد ، بعد از انجام آن کار چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۳۲۲

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود ، ضامن عوض آن نیست.

مسأله ۲۳۲۳

اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند ، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است ، پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۲۴

اگر وکیل غیر از تصرّفی که به او اجازه داده اند تصرّف دیگری در مال بکند ، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و بعد تصرّفی را که به او اجازه داده اند بنماید ، آن تصرّف صحیح است.

«احکام قرض»

اشاره

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنین از کارهای مستحب است ، و در قرآن مجید به آن امر شده ، و قرض دادن به مؤمن قرض دادن به خدا شمرده شده ، و وعده مغفرت به قرض دهنده داده شده ، و در اخبار راجع به آن سفارش شده است ، و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)روایت شده که کسی که به برادر مسلمان خود قرض بدهد ، برای او به هر درهمی که قرض داده به وزن کوه احد از کوههای رضوی و طور سیناء حسنات است ، و اگر با او در طلب قرض مدارا کند بر صراط مانند برق بدون حساب و عذاب می گذرد ، و کسی که برادر مسلمان به او شکایت کند و قرض ندهد خداوند عزّوجل بهشت را بر او حرام می کند.
و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که اگر قرض بدهم برای من محبوب تر است از آن که به مانند آن صدقه بدهم.

مسأله ۲۳۲۵

در قرض لازم نیست صیغه بخوانند ، بلکه اگر چیزی را به قصد قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۲۶

در صورتی که در قرض شرط مدّت نشده باشد ، یا بعد از گذشتن مدّت باشد ، هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۳۲۷

اگر در عقد قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند ، طلبکار نمی تواند پیش از تمام شدن آن مدّت طلب خود را مطالبه کند ، ولی اگر مدّت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۸

اگر طلبکار ـ در موردی که حق مطالبه دارد ـ طلب خود را مطالبه کند ، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد ، باید فوراً آن را بپردازد ، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۳۲۹

اگر بدهکار غیر از خانه ای که لایق به حال او است و در آن سکنی دارد و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست ، چیزی نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید ، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۰

کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد ، چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او عسر و حرجی نباشد ، واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۱

کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد ، چنانچه امید نداشته باشد که اورا پیدا کند ، باید طلب اورا از طرف صاحبش به قصد صدقه به فقیر بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اجازه بگیرد ، و اگر طلبکار او سیّد نباشد ، احتیاط مستحب آن است که طلب اورا به سیّد فقیر ندهد.

مسأله ۲۳۳۲

اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد ، باید مالش را به همین مصرفها برسانند ، و به وارث او چیزی نمی رسد.

مسأله ۲۳۳۳

اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافیست ، و اگر قیمت آن زیادتر گردد ، لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد ، ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳۴

اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند ، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۳۳۵

اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد ، مثلا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد ، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد تخم مرغ بگیرد ، ربا و حرام است ، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد ، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد ـ مثلا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ـ ربا و حرام است ، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد ـ مثلا مقداری طلای نساخته به او قرض بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد ـ بازهم ربا و حرام می باشد ، ولی اگر بدون این که شرط کند خود بدهکار زیادتر از آن چه قرض کرده پس بدهد ، اشکال ندارد ، بلکه مستحب است.

مسأله ۲۳۳۶

ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است ، و اقوی این است که کسی که قرض ربوی گرفته مالك می شود هر چند احوط عدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۷

اگر گندم یا چیزی مانند آن را به قرض ربوی بگیرد و با آن زراعت کند ، اقوی این است که حاصلی که به دست می آید مالك می شود ، ولی احوط عدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۸

اگر لباسی را بخرد و ثمن آن را از مالی که به قرض ربوی گرفته ، یا از مال حلالی که مخلوط با آن مال است به صاحب لباس بدهد ، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد ، و همچنین است اگر به فروشنده بگوید که: (این لباس را با این مال می خرم) هر چند احوط آن است که آن لباس را استعمال نکند.

مسأله ۲۳۳۹

اگر انسان مقداری پول به کسی بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد اشکال ندارد ، و این را صرف برات می گویند.

مسأله ۲۳۴۰

اگر مقداری پول به کسی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد ـ مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ـ ربا و حرام است ، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد ، در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۱

اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و پیمانه ای نیست می تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقد بگیرد ، ولی اگر طلب اسکناس باشد فروختن آن به کمتر در صورتی که ثمن هم از جنس همان اسکناس باشد ، محل اشکال است ، و در صورتی که از غیر آن جنس باشد ، مثل فروش اسکناس ایرانی به دولار اشکال ندارد ، و همچنین طلبی را که از شخص بدهکار دارد می تواند مبلغی از آن را کسر کند و مابقی را نقد بگیرد.

«احکام حواله»

مسأله ۲۳۴۲

اگر انسان طلبکار خودرا حواله دهد که طلب خودرا از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید ، بعد از آن که حواله با شرایطی که خواهد آمد محقّق شد ، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود ، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۴۳

بدهکار و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند ، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد ، و سفیه ـ یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند ـ نباشند ، مگر این که با اذن یا اجازه ولی باشد ، ولی اگر حواله بر برئ ـ یعنی شخصی که به حواله دهنده بدهکار نیست ـ باشد و حواله دهنده سفیه باشد اشکال ندارد ، و همچنین معتبر است بدهکار و طلبکار به واسطه افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال منع نشده باشند ، و امّا اگر حواله بر شخص برئ باشد و حواله دهنده مفلس باشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۴

حواله دادن برکسی که بدهکار نیست ، در صورتی صحیح است که او قبول کند ، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است ، جنس دیگر حواله دهد ، مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۵

موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد ، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند ، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند اورا به کسی حواله دهد که آنچه را بعد قرض می دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۴۶

حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند ، پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: (یکی از دو طلب خودرا از فلانی بگیر) و آن را معیّن نکند ، حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۷

اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند ، حواله صحیح است ، مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید ، حواله صحیح است.

مسأله ۲۳۴۸

طلبکار می تواند حواله را قبول نکند ، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۴۹

اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست ، حواله را قبول کند ، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند ، و اگر طلبکار طلب خودرا به مقدار کمتر صلح کند ، کسی که حواله را قبول کرده ، فقط همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۵۰

بعد از آن که حواله محقّق شد ، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی توانند حواله را بهم بزنند ، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند ، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است ، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد مالدار شده طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۳۵۱

اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده ـ در صورتی که قبول او در صحّت حواله معتبر باشد ، مثل این که به حواله دهنده بدهکار نباشد ـ یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهد ، مطابق قراری که گذاشته اند می تواند حواله را بهم بزند.

مسأله ۲۳۵۲

اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکار را بدهـد ، چنانچه به در خواست کسـی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است ، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد ، و اگر بدون در خواست او داده ، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

«احکام رهن»

مسأله ۲۳۵۳

رهن آن است که کسـی که حق مـالی برای دیگری بر عهـده اوست مقـداری از مـال خودرا وثیقه بگـذارد که اگر حق اورا ندهـد ، صاحب حق بتواند حق خودرا از آن مال استیفاء کند ، مانند این که بدهکار مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد ، که اگر طلب اورا ندهد ، طلبش را از آن مال بدست آورد.

مسأله ۲۳۵۴

در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد ، و همین قـدر که بـدهکار مال خودرا به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصـد بگیرد ، رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۵۵

گرو دهنـده و گرو گیرنـده بایـد عاقل و بالغ باشـند ، و بایـد کسـی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشـد ، و گرو دهنده مفلس و سـفیه نباشد ، مگر با اذن و اجازه طلبکاران مفلس و ولی سفیه ، و معنی سفیه و مفلّس در مسأله «۲۳۰۶» گذشت.

مسأله ۲۳۵۶

انسـان مـالی را می توانـد گرو بگـذارد که شـرعاً بتوانـد در آن تصـرّف کنـد ، و اگر مال دیگری را با اذن یا اجازه او گرو بگـذارد صحیح است.

مسأله ۲۳۵۷

چیزی را که گرو می گذارند باید بشود از آن استیفاء دین نمود هر چند مملوک نباشد مانند زمینی که متعلق حق التحجیر است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند ، رهن باطل است.

مسأله ۲۳۵۸

فواید چیزی را که گرو می گذارند مال مالک آن است و مراد از مالک در این مسائل اعم از صاحب حق است.

مسأله ۲۳۵۹

گرو گیرنده نمی تواند در مالی که گرو گرفته بدون اجازه مالک تصرّف کند ، و همچنین مالک بدون اذن گرو گیرنده نمی تواند در آن مال تصرّفی کند که با حق او منافات داشته باشد.

مسأله ۲۳۶۰

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده انـد: (اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشـته با اجازه بـدهکار بفروشد ، عوض آن هم مثل خود مـال گرو می باشـد ، و همچنین است در صورتی که بـدون اجازه او بفروشـد و بعـد بـدهکار امضاء کنـد) ولی این حکم محل اشـکال است ، مگر این که در ضـمن عقـدی ـ اگرچه خود آن بیع باشد ـ شـرط شود که بدهکار عوض را گرو بگذارد ، که دِر این صورت بر او واجب می شود به شـرط خود و فا کنـد ، یا شـرط شود که عوض گرو باشـد ، که در این صورت به خود شـرط عوض گرو می شود.

مسأله ۲۳۶۱

اگر موقعی که بایـد بـدهی خودرا بدهـد طلبکـار مطالبه کنـد و او ندهـد ، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود داشـته باشد ، می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خودرا بردارد ، و در صورتی که وکالت نداشته باشد ، باید از بـدهکار اجـازه بگیرد ، و اگر دسترسـی به او نـدارد از حـاکم شـرع اجـازه بگیرد ، و اگر دسترسـی به حـاکم شـرع نباشـد از عـدول مؤمنین ، و در هر صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

مسأله ۲۳۶۲

اگر بدهکار غیر از خانه ای که مناسب شأن اوست و در آن نشسـته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشـتن آنهاست چیز دیگری نداشـته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خودرا از او مطالبه نماید ، ولی مالی را که گرو گذاشـته ـ اگرچه خانه و اثاثیه باشد ـ طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

«احکام ضمان»

مسأله ۲۳۶۳

اگر انسـان بخواهـد ضـامن شود که بـدهی کسـی را بدهـد، ضامن شـدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی ـ اگرچه عربی نباشد ـ یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده ام طلب تورا بدهم ، و طلبکار هم قبول کند ، و راضـی بودن بدهکار شـرط نیست.

مسأله ۲۳۶۴

ضامن و طلبکار بایـد عاقل و بالغ باشـند ، و باید کسـی هم آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد و سـفیه و مفلس نباشـند ، مگر به اذن یا

اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس.
و این شرطها در بـدهکار معتبر نیست ، بنابر این اگر کسـی ضامن شود که بـدهی بچّه یا دیوانه یا سـفیه یا مفلس را بدهد ، صـحیح است.

مسأله ۲۳۶۵

هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد ، مثلا بگوید: (اگر بدهکار قرض تورا نداد من ضامنم) صحّت ضمان محل اشکال است.

مسأله ۲۳۶۶

کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود بایـد بـدهکار باشـد ، پس اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند ، تا وقتی قرض نکرده نمی شود ضامن او شد.

مسأله ۲۳۶۷

در صورتی انسـان می توانـد ضـامن شود که طلبکار و بـدهکار و جنس بـدهی همه در واقع معیّن باشـند ، پس اگر دو نفر از کسـی طلبکـار باشـند و انسان بگویـد: (من ضامن هسـتم که طلب یکی از شـماهارا بـدهم) چون معیّن نکرده که طلب کـدام را می دهـد ، ضامن شدن او باطل است ، و نیز اگر کسـی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بـدهم) چون معیّن نکرده که بـدهی کدام را می دهد ، ضامن شدن او باطل می باشد ، و همچنین اگر کسـی از دیگری مثلا ده من گنـدم و ده تومان پول طلبکار باشـد و شخصـی بگویـد: (من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم) و معیّن نکند که ضامن گندم است یا پول ، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۶۸

اگر طلبکار طلب خودرا به ضامن ببخشد ، ضامن نمی تواند ازبدهکار چیزی بگیرد ، و اگر مقداری از آن را ببخشد ، نمی تواند آن مقداررا مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۶۹

اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۷۰

ضامن و طلبکار ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۷۱

هرگاه انسان در موقع ضامن شـدن بتواند طلب طلبکار را بدهد ، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی تواند ضامن بودن اورا بهم بزند و طلب خودرا از بـدهکار اوّل مطالبه نمایـد ، و همچنین است اگر در آن موقع نتوانـد طلب اورا بدهـد ، ولی طلبکار بدانـد و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۷۲

اگر انسان در موقعی که ضامن می شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود ، می تواند ضامن بودن اورا به هم بزنـد ، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود ضامن قـدرت پیدا کرده باشد ، چنانچه بخواهد ضامن بودن اورا به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۳۷۳

اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد ، نمی تواند از او چیزی بگیرد.

مسأله ۲۳۷۴

اگر کسـی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بـدهی اورا بدهـد ، می تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید ، ولی اگر به جای جنسـی که بـدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهـد ، نمی توانـد چیزی را که داده از او مطالبه نمایـد ، مثلا اگر ده من گنـدم بـدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد ، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید ، ولی اگر خودش راضـی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

«احکام کفالت»

مسأله ۲۳۷۵

کفالت آن است که انسان متعهّد شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست به او تسـلیم کند ، و به کسـی که این طور متعهّد می شود کفیل می گویند.

مسأله ۲۳۷۶

کفالت در صورتی صـحیح است که کفیل به هر لفظی ـ اگرچه عربی نباشـد ـ یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهّدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی به تو تسلیم کنم ، و طلبکار یا ولی او هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۷۷

کفیل باید عاقل و بالغ باشد ، و باید سـفیه و مفلس نباشد در صورتی که مستلزم تعهّد به مال باشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اورا بر کفالت به ناحق اکراه نکرده باشند ، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۷۸

یکی از پنج چیز کفالت را بهم می زند:
اوّل: کفیل بـدهکار را به طلبکار تسلیم نماید ، یا بدهکار خودش را تسلیم کند ، یا شخص دیگری اورا تسلیم نماید و طلبکار هم قبول کند.
دوم: طلب طلبکار داده شود.
سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد ، یا به دیگری به بیع یا صلح یا حواله و مانند اینها منتقل کند.
چهارم: بدهکار بمیرد. پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۷۹

اگر کسی به زور یا به حیله ای بدهکاررا از دست طلبکار رها کند ، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد ، کسی که بدهکار را رها کرده باید اورا به طلبکار تسلیم کند ، و اگر تسلیم نکرد باید طلب او را بپردازد.

«احکام ودیعه (امانت)»

مسأله ۲۳۸۰

اگر انسان مال خودرا به کسی بدهد و بگوید: (نزد تو امانت باشد) و او هم قبول کند ، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد ، باید به احکام ودیعه که می آید عمل نمایند.

مسأله ۲۳۸۱

امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد باید هردو عاقل باشند ، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد ، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد ، صحیح نیست.
و کسی که مال خودش را امانت می گذارد باید بالغ باشد ، و جایز است بچّه ممیّز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد ، و امانت گذاشتن نزد بچّه ممیّز در صورتی که متمکّن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مستلزم تصرّف در مال بچّه نباشد ، اشکال ندارد.
و معتبر است کسی که مال خودش را امانت می گذارد سفیه و مفلس نباشد ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، ولی امانت گذاشتن نزد سفیه و مفلس ـ در صورتی که مستلزم تصرّف آنها در مال خودشان نباشد ـ مانعی ندارد ، و در صورت استلزام با اذن یا اجازه ولی و طلبکاران اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۸۲

اگر از بچّه ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند ، باید آن را به صاحبش بدهد ، و اگر آن چیز مال خود بچّه

است و ولی اجازه امانت گذاشتن آن را نداده باشد ، لازم است آن مال را به ولی او برساند ، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد ، و همچنین است اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۳۸۳

کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید ، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد ، نباید امانت را قبول کند.

مسأله ۲۳۸۴

اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست ، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۸۵

کسی که چیزی را امانت می گذارد ، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد ، و کسی هم که امانت را قبول می کند هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۸۶

اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند ، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند ، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست ، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۷

کسی که امانت را قبول می کند ، اگر برای آن جای مناسبی ندارد ، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است ، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۸

کسی که امانت را قبول می کند ، اگر تعدّی کند ـ یعنی زیاده روی نماید ، مثل آن که مرکبی که نزد او به امانت گذاشته شده بدون اذن صاحبش سوار شود ـ و یا تفریط کند ـ یعنی در نگهداری آن کوتاهی نماید ، مثل آن که آن را در جایی بگذارد که اطمینان از آن نباشد که کسی بفهمد و آن را ببرد ـ ضامن است ، و چنانچه تلف شود باید عوض آن را ـ اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمتش را ـ بدهد ، و در غیر این دو صورت ضامن نیست.

مسأله ۲۳۸۹

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ، و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری ، جایز نیست آن را به جای دیگر ببرد ، و اگر ببرد ضامن است.

مسأله ۲۳۹۰

اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ، و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیّتی نداشته ، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده ، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محل اوّلی است ببرد ، و چنانچه مال در آن جا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۹۱

اگر صاحب مال دیوانه شود ، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند ، و یا به ولی او خبر دهد ، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۹۲

اگر صاحب مال بمیرد ، امانت دار باید فوراً مال را به وارث او برساند ، یا به وارث او خبر دهد ، و چنانچه بدون عذر شرعی مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند ، و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد ، ولی اگر برای آن که بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه ، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه ، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ، چیزی برعهده او نیست.

مسأله ۲۳۹۳

اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد ، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد ، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند ، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ، ضامن سهم دیگران است ، و اگر نسبت به مال وصی هم معیّن کرده باشد ، اجازه او هم معتبر است.

مسأله ۲۳۹۴

اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود ، وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد ، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۹۵

هرگاه امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند ، اگر اطمینان دارد که امانت به صاحبش می رسد ، مثل این که وارث او امین بوده و از امانت اطّلاع دارد ، و همچنین اطمینان دارد که صاحبش راضی به ماندن آن نزد ورثه می باشد لازم نیست امانت را به

صـاحب آن یـا وکیـل یـا ولی او برسانـد ، و یا وصیّت کنـد ، هرچنـد احوط آن است که امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولی او برساند ، و اگر ممکن نیست ، آن را به حاکم شرع بدهد.

و در غیر این صورت باید به هر طریقی که ممکن است حق را به صاحبش یا وکیل یا ولی او برساند ، و اگر ممکن نشد وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۹۶

اگر امـانت دار نشـانه هـای مرگ را در خود ببینـد و به وظیفه ای که در مسأله پیش گـذشت عمل نکنـد ، چنانچه آن أمانت از بین برود ، باید عوضـش را بدهد ، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود ، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند ، هر چند مال بعد از وصیّت تلف شود.

«احکام عاریه»

مسأله ۲۳۹۷

عاریه آن است که انسان مال خودرا به دیگری بدهد که بدون عوض از آن استفاده کند.

مسأله ۲۳۹۸

لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند ، و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است.

مسأله ۲۳۹۹

عـاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مـال انسان است ولی منفعت آن متعلّق حق یا ملك دیگری است ـ مثل آن که آن را اجاره داده باشد ـ در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که منفعت ملك یا متعلّق حق اوست به عاریه دادن راضی باشد.

مسأله ۲۴۰۰

چیزی را که منفعتش مـال انسـان است ـ مثلاـ آن را اجـاره کرده ـ می توانـد به کسـی که بر آن مـال مورد اطمینـان است ، یا به اذن مالك عاریه بدهد ، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند ، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۴۰۱

اگر دیوانه و بچّه مال خودرا عاریه بدهند صحیح نیست ، و همچنین عاریه دادن سفیه و مفلس مال خودرا صحیح نیست ، مگر با اذن یا اجازه ولی سفیه و طلبکاران مفلس ، و اگر ولی مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۰۲

اگر در نگهداری چیزی که عـاریه کرده کوتـاهی نکنـد ، و در اسـتفاده از آن زیـاده روی هم ننمایـد ، و اتّفاقاً آن چیز تلف شود ، ضامن نیست ، ولی چنانچه شـرط کننـد که اگر تلف شود عاریه کننـده ضامن باشـد ، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشـد ، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۰۳

اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۴۰۴

اگر عاریه دهنده بمیرد ، عاریه گیرنده وظیفه اش همان است که در مسأله «۲۳۹۲» گذشت.

مسأله ۲۴۰۵

اگر عـاریه دهنـده طوری شود که شرعاً نتوانـد در مال خود تصرّف کنـد ـ مثلا دیوانه شود ـ وظیفه عاریه کننـده همان است که در مسأله «۲۳۹۱» گذشت.

مسأله ۲۴۰۶

عـاریه عقـد جـایز است ، و عاریه دهنـده و کسـی که عاریه کرده می تواننـد هر وقت بخواهنـد عاریه را به هم بزننـد ، بنابراین عاریه دهنـده می توانـد آنچه را که عـاریه داده پس بگیرد ، مگر در موردی که زمینی را برای دفن میّت عـاریه داده باشـد که بعـد از دفن نمی تواند زمین را به نبش قبر میّت پس بگیرد.

مسأله ۲۴۰۷

عـاریه دادن چیزی که اسـتفاده حلال نـدارد ـ مثـل آلات لهو و قمار ـ باطل است ، و همچنین است عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت خوردن و آشامیدن بلکه بنابر احتیاط واجب برای سایر استعمالات هر چند زینت نمودن باشد.

مسأله ۲۴۰۸

عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن ، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۴۰۹

اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك یا وکیل یا ولی او بدهـد و بعد آن چیز تلف شود ، عاریه کننده ضامن نیست ، ولی اگر بدون اجـازه صـاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را به جایی ببرد ، اگرچه جایی باشـد که صاحبش معمولا به آن جا می برده ـ مثل آن که اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد ـ ضامن است ، و در صورت تلف باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۱۰

اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد ـ مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند ـ باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید ، و اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد ، لازم نیست نجس بودن آن را اطّلاع دهد ، مگر در صورتی که عاریه کننده بخواهد با لباس پاك واقعی نماز بخواند ، که احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۴۱۱

چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

مسأله ۲۴۱۲

اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد ، چنانچه کسی که اوّل آن چیزرا عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود ، عاریه دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۴۱۳

اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است ، باید آن را به صاحبش برساند ، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۴۱۴

اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست اواز بین برود ، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند ، و اگر از عاریه کننده بگیرد ، او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۴۱۵

اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود ، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید ، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد ، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد ، نمی تواند عوض آن را که به صاحب مال می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«احکام هبه»

اشاره

هبه عبارت است از تملیك عین مجّاناً ـ بدون این که در مقابل عین عوضی دریافت کند ـ وبخشیده شده باید عین ـ اگر چه بنحو

مشاع ـ باشد ، نه منفعت ، وچه در خارج باشد یا در ذمّه ، در صورتی که به غیر کسی که در ذمّه اوست ببخشد ، واگر به کسی که آن عین در ذمّه اوست ببخشد ، ذمّه مدیون بریء می شود ، و نمی تواند به آن چه بخشیده رجوع کند.

مسأله ۲۴۱۶

در هبه ایجاب وقبول معتبر است ، چه به لفظ باشد ـ مثل آن که بگوید: «این کتاب را به تو بخشیدم» وکسی که به او بخشیده شده بگوید: «قبول کردم» ـ یا به فعل باشد ، مثل آن که کتاب را به قصد بخشش به طرف بدهد ، واو هم به قصد قبول بگیرد.

مسأله ۲۴۱۷

معتبر است هبه کننده عاقل وبالغ وقاصد باشد ،وبر هبه اکراه نشده باشد ، وبه واسطه سفاهت وافلاس ممنوع از تصرّف در مالش نباشد ، ومالکِ مالی باشد که می بخشد ،یا بر آن ولایت داشته باشد ، وگرنه آن هبه فضولی است وصحّت آن منوط به اجازه کسی است که اجازه او معتبر است.

مسأله ۲۴۱۸

در هبه قبض معتبر است ، پس اگر مالی را به کسی ببخشد ، تا به قبض او ندهد ، هبه محقّق نمی شود ، وباید کسی که مال به او بخشیده شده ، به اذن هبه کننده قبض کند ، ولی اگر آن چه را بخشیده ، در تصرّف کسی باشد که به او بخشیده ، کفایت از قبض می کند.

وقبض در غیر منقول ـ مانند خانه وزمین ـ به این است که مانع از تصرّف را برطرف کند ، ومال را در استیلای کسی که به او بخشیده قرار دهد ، ودر منقول به این است که به طرف بدهد ، وطرف هم از او بگیرد.

مسأله ۲۴۱۹

اگر مالی را به کسی که به حد بلوغ نرسیده یا به دیوانه ببخشد ، معتبر است ولی آن دو قبول کند ، وآن مال را قبض نماید ، ولی اگر ولی به آن دو ببخشد ، ودر دست خودش باشد ، بودن آن مال در تصرّف ولی از قبض کفایت می کند.

مسأله ۲۴۲۰

اگر به یکی از ارحام ـ خویشاوندان ـ خود مالی ببخشد ، بعد از آن که به قبض او داد ، نمی تواند رجوع کند و پس بگیرد ، وهمچنین است در صورتی که هبه کننده بر کسی که به او هبه شده ، شرط کند ، وبه آن شرط عمل شود ، یا کسی که به او هبه شده ، در مقابل هبه عوضی به هبه کننده بدهد.

ودر غیر موارد ذکر شده تا عین مالی که هبه شده باقی باشد ، می تواند مال بخشیده شده را پس بگیرد ، ولی اگر تلف شده یا آن را به دیگری منتقل کرده ، یا تغییری در عین داده ـ مثل آن که اگر پارچه بوده ، آن را رنگ کرده باشد ـ نمی تواند پس بگیرد.

مسأله ۲۴۲۱

زن وشوهر در لزوم هبه ، حکم رحم را ندارند.

مسأله ۲۴۲۲

اگر مالی را به کسی ببخشد ، ودر ضمن آن بر آن کس شرط کند که مالی به او بدهد یا کاری ـ که جایز باشد ـ برای او انجام دهد ، باید کسی که بر او شرط شده ، به آن شرط عمل کند ، وهبه کننده قبل از عمل به شرط می تواند رجوع نماید ، وهمچنین اگر کسی که براو شرط شده ، به شرط عمل نکند ، ویا نتواند به آن شرط عمل نماید ، هبه کننده می تواند رجوع کند.

مسأله ۲۴۲۳

اگر هبه کننده یا کسی که مال به او هبه شده ، قبل از قبض بمیرد ، هبه باطل می شود.

مسأله ۲۴۲۴

اگر هبه کننده بعد از قبض دادن بمیرد ، ورثه نمی توانند رجوع کنند ، و همچنین اگر کسی که مال به او بخشیده شده بمیرد ، هبه کننده نمی تواند رجوع نماید.

مسأله ۲۴۲۵

همچنان که رجوع به گفتن محقّق می شود ـ مثل آن که بگوید: «از بخششی که کردم برگشتم» ـ به فعل نیز محقّق می شود ، مثل آن که به قصد رجوع از طرف بگیرد ، یا آن چه را بخشیده به قصد رجوع به دیگری واگذار نماید ، ودر تحقّق رجوع ، دانستن کسی که مال به او هبه شده ، معتبر نیست.

مسأله ۲۴۲۶

مالی را که به شخصی بخشیده ، اگر در ملك آن شخص ، زیادی منفصل یا قابل انفصال پیدا کند ـ مثل آن که گوسفند برّه آورد ، یا درخت میوه دهد ـ مال آن شخص است ، واگر هبه کننده ، در هبه مثل گوسفند ودرخت ، رجوع کند ، نمی تواند برّه ومیوه را از آن شخص پس بگیرد.

«احکام نکاح (ازدواج)»

اشاره

به واسطه عقد ازدواج زن و مرد به یکدیگر حلال می شوند ، و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم.
عقد دائم آن است که در آن مدّتی برای زناشویی نباشد ، و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند.
و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معیّن شود ، مثلا زن را به مدّت یک ساعت یا یك روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند ، ولی ـ بنابر احتیاط واجب ـ مدّت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر یا یکی از آن دو زیادتر نباشد ، و زنی را که

به این قسم عقد کنند متعه می نامند.

احکام عقد

اشاره

مسأله ۲۴۲۷

در زناشویی ـ چه دائم و چه غیر دائم ـ باید صیغه خوانده شود ، و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست ، و صیغه عقد را می توانند خود زن و مرد بخوانند یا دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۴۲۸

وکیل لازم نیست مرد باشد ، و زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۴۲۹

زن و مرد تا یقین یا اطمینان پیدا نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی توانند ترتیب آثار و احکام نکاح را بدهند ، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند ، و اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده در صورتی که ثقه باشد و ظن به خلاف گفته او نباشد ، یا از قول او اطمینان حاصل شود کافیست ، و در غیر دو صورت ذکر شده اکتفا به اخبار او محل اشکال است.

مسأله ۲۴۳۰

اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلا ده روز اورا به عقد مردی در آورد ، و ابتدای ده روز را معیّن نکند ، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد اورا ده روز به عقد آن مرد در آورد ، ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده ، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۴۳۱

یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف هر دو نفر وکیل شود ، و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و اورا برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند ، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند ، خصوصاً در صورتی که وکیل شود که برای خود عقد کند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۴۳۲

اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید: «زَوّجْتُکَ نَفْسِی عَلی الصّداقِ الْمَعْلُوم» یعنی خودرا زن تو نمودم به مهری که معیّن شده ، و پس از آن بدون آن که پی در پی بودن ایجاب و قبول عرفاً بهم بخورد مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَزْوِیْجَ عَلی الصّداقِ المَعْلُوْمِ» یعنی قبول کردم ازدواج را به مهری که معیّن شده یا بگوید: «قَبِلْتُ التّزْوِیْجَ» و قصد کند قبول همان ازدواج بر مهر معلوم را ، عقد صحیح است.

واگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقدرا بخواند ، چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: «زَوّجتُ مُوَکّلَتِی فاطِمَةَ مُوَکّلَکَ أَحْمَدَ عَلی الصّداقِ الْمَعْلُوم» و پس از آن بدون آن که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَزْوِیْجَ لِمُوَکّلِی أَحْمَدَ عَلَی الصّداقِ المَعْلُومِ» صحیح می باشد ، و بهتر آن است که وکیل زن بگوید: «زَوّجْتُ مُوَکّلَکَ أَحْمَدَ مُوَکّلَتِی فاطِمَةَ عَلَی الصّداقِ المَعْلُومِ».

و بنابر احتیاط مستحب لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد ، مثلا اگر زن «زَوّجْتُ» می گوید مرد هم «قَبِلْتُ التَزْوِیْجَ» بگوید ، هرچند «قَبِلْتُ النّکاحَ» هم مانعی ندارد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۴۳۳

اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند ، بعد از آن که مدّت و مهر را معیّن کردند ، چنانچه زن بگوید: «زَوّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ» و بعد بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد مرد بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» صحیح است.

و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «زَوّجتُ مُوَکّلَتِی مُوَکّلَکَ فِی المُدّةِ المَعْلُومَةِ عَلَی المَهْرِ المَعْلُومِ» پس بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَکّلِی هَکَذا» صحیح می باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۴۳۴

عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آن که بنابر احتیاط واجب به عربی صحیح خوانده شود ، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند ، می توانند به غیر عربی بخوانند ، ولی باید لفظی بگویند که معنی «زَوّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند ، هرچند احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند ، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند ، زن به گفتن «زَوّجْتُکَ نَفْسِی» قصدش این باشد که خودرا زن او قرار دهد ، و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التّزْوِیجَ» زن بودن اورا برای خود قبول نماید ، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند ، به گفتن «زَوّجْتُ» و «قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می خواند باید عاقل باشد ، و امّا کسی که بالغ نیست ولی قادر بر انشاء عقد است ، در صورتی که بدون

اذن و اجازه ولی برای خودش صیغه را بخواند باطل است ، و با اذن یا اجازه ولی مانعی ندارد ، و در صورتی که صیغه را به وکالت از غیر بخواند ، عقدش صحیح است.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می خوانند ، در موقع عقد ، زن و شوهر را معیّن کنند ، مثلا اسم آنهارا ببرند یا به آنها اشاره نمایند ، پس کسی که چند دختر دارد اگر به مردی بگوید: «زَوّجْتُکَ اِحْدی بَناتِی» یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را و او بگوید «قَبِلْتُ» یعنی قبول کردم ، چون در موقع عقد دخترا معیّن نکرده اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند ، ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است ، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۵

اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند ، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۳۶

کسی که دستور زبان عربی را نمی داند ، اگر عقدرا صحیح بخواند و معنای هر کلمه ای از عقدرا بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید ، می تواند عقدرا بخواند.

مسأله ۲۴۳۷

اگر زنی را برای مردی بدون اذن آنان عقد کنند ، و بعد زن و مرد آن عقدرا اجازه نمایند ، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۸

اگر زن و مرد یا یکی از آن دورا به ازدواج اکراه نمایند ، در صورتی که عقدرا خود آنها خوانده باشند ، اگر بعد از خواندن عقد راضی شوند ، عقد صحیح است ، ولی اگر دیگری خوانده است در صورتی که اجازه کنند ـ مثلا بگویند به آن عقد راضی هستیم ـ عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۹

پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده ازدواج کنند ، و بعد از آن که آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید ، اگر ازدواجی که برای او کرده اند مفسده ای نداشته ، نمی تواند آن را به هم بزند ، و اگر مفسده ای داشته می تواند آن را امضاء یا رد نماید ، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند ، چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۰

دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است ـ یعنی مصلحت خودرا تشخیص می دهد ـ اگر بخواهد شوهر کند ، چنانچه باکره باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد ، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۱

اگر دختر باکره نباشد ، یا این که باکره باشد ولی اجازه گرفتن از پدر یا جد پدری ممکن نباشد ، یا حرجی باشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد ، اجازه پدر و جد پدری لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۲

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد ، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از خرج قبل از بلوغ ـ در صورت تمکین زن و تمکّن پسر از لذت بردن ـ به صلح یا غیر آن یقین به برائت ذمّه حاصل کند.

مسأله ۲۴۴۳

اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد ، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته مدیون مهر زن است ، و اگر موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که به واسطه آنها می شود عقدرا به هم زد

مسأله ۲۴۴۴

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیبی را که ذکر می شود دارد ، می تواند عقدرا به هم بزند:
اوّل: دیوانگی. دوم: مرض خوره. سوم: مرض برص (پیسی). چهارم:کوری.
پنجم: زمین گیر یا شل بودن، مگر این که شلی او طوری باشد که عرفاً عیب شمرده نشود.
ششم: افضاء ، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.
هفتم: آن که گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۴۴۵

اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است ، یا آلت مردی نداشته ، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود ، یا بفهمد مرضی دارد که نمی تواند نزدیکی نماید ، هرچند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی پیدا شده باشد ، می تواند عقدرا به هم بزند ، ولی در صورتی که شوهر نمی تواند نزدیکی نماید باید زن به حاکم شرع رجوع نماید ، و حاکم شوهر را یک سال مهلت می دهد چنانچه شوهر نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی نماید ، پس از آن ، زن می تواند عقد را به هم بزند.
و در صورتی که مرد بعد از عقد ـ چه پیش از نزدیکی و چه بعد از آن ـ دیوانه شود ، بنابر احتیاط واجب زن بدون طلاق نمی تواند جدا شود ، و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود ، یا مرض مانع از نزدیکی بعد از آن پیدا شود ، زن نمی تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۴۴۶

اگر زن بعد از عقد بفهمد که تخمهای شوهرش را کشیده اند ، در صورتی که تدلیس کرده و زن را گول زده باشند ، می تواند

عقدرا بهم بزند ، و در غیر صورت تدلیس ، اگر خواست عقدرا به هم بزند احتیاط به طلاق ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۷

اگر به واسطه آن که مرد نمی تواند نزدیکی کند زن عقدرا به هم بزند ، شوهر باید نصف مهررا بدهد ، ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گذشت مرد یا زن عقدرا به هم بزند ، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست ، و اگر نزدیکی کرده باید تمام مهررا بدهد ، مگر اینکه خود زن تدلیس کرده باشد که در این صورت چیزی بر مرد نیست.

عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۴۴۸

ازدواج با زنهایی که با انسان محرم هستند ـ مثل مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن ـ حرام است.

مسأله ۲۴۴۹

اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید ، اگرچه با او نزدیکی نکند ، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او و هرچه بالا روند به آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۴۵۰

اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید ، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هرچه پایین روند ، چه در وقت عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند ، به آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۴۵۱

اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد ، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۴۵۲

عمّه و خاله انسان و عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدر پدر یا مادر پدر و عمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادر مادر یا پدر مادر هرچه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۴۵۳

پدر و جد شوهر هرچه بالا روند ، و پسر و نوه پسری و دختری او هرچه پایین آیند ، چه در موقع عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند ، به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۴۵۴

اگر زنی را برای خود عقد کند به عقد دائم یا موقّت ، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۵

اگر زن خودرا ـ به ترتیبی که در کتاب طلاق می آیـد ـ طلاق رجعی دهـد ، در بین عـدّه نمی توانـد خواهر اورا عقـد نمایـد ، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که در عدّه متعه باشد ، ولی در عدّه طلاق بائن می تواند با خواهر او ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۶

انسان نمی توانـد بدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ، ولی اگر بدون اذن زنش آنان را عقد نماید و بعد زن اجازه نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۷

اگر زن بفهمـد شوهرش برادر زاده یـا خـواهر زاده اورا عقـد کرده و حرفی نزنـد ، و حرف نزدنش کـاشف از رضـایت او نباشـد ، چنانچه بعد رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۵۸

اگر انسـان پیش از آن که دختر خـاله خودرا بگیرد بـا مادر او زنا کنـد ، دیگر نمی توانـد با او ازدواج نمایـد ، و بنابر احتیاط واجب دختر عمّه نیز همین حکم را دارد.

مسأله ۲۴۵۹

اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود ازدواج نمایـد و پس از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کنـد موجب جـدایی آنها نمی شود ، ولی اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید ، احتیاط واجب آن است که از ایشان به طلاق جدا شود.

مسأله ۲۴۶۰

اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کند ، احتیاط مستحب آن است که با دختر او ازدواج نکند ، و اگر زنی را عقد نماید و پیش از آن که بـا او نزدیکی کنـد بـا مـادر او زنا کنـد ، احتیاط واجب آن است که به طلاق از آن زن جـدا شود ، ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید ، لازم نیست از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۶۱

زن مسـلمان نمی توانـد به عقـد کافر در آیـد ، و مرد مسـلمان هم نمی توانـد با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کنـد ، ولی متعه کردن زنهای اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مانعی نـدارد ، و بنابر احتیاط مستحب ازدواج دائم با آنها ننمایـد ولی نمی تواند با زن های اهل کتاب بدون رضایت زن مسلمان خود ازدواج دائم یا موقت نماید.

و بعضـی از فرقـه هـا ـ از قبیـل خـوارج و غلاـت و نـواصب ـ که خـودرا مسلمان می داننـد و در حکم کفّارنـد ، مرد و زن مسـلمان نمی توانند با آنها به طور دائم یا موقّت ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۶۲

اگر بـا زنی که در عـدّه طلاـق رجعی است زنـا کنـد ، آن زن ـ بنـابر احتیاط ـ بر او حرام می شود ، و اگر با زنی که در عـدّه متعه یا طلاق بائن یا عـدّه وفات است زنا کند ، بعد می تواند اورا عقد نماید ، و معنی طلاق رجعی و طلاق بائن وعدّه متعه و عدّه وفات در احکام طلاق خواهد آمد.

مسأله ۲۴۶۳

اگر با زن بی شوهری که در عـدّه نیست زنا کند ، بعد می تواند آن زن را برای خود عقد نماید ، ولی احتیاط واجب آن است که از ازدواج با زنی که زنا دادن او علنی است خودداری کنـد ، مگر بعـد از معلوم شـدن توبه آن زن ، و احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند ، بعد اورا عقد نماید ، و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

مسأله ۲۴۶۴

اگر زنی را که در عـدّه دیگری است برای خود عقـد کنـد ، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است ، آن زن بر او حرام ابدی می شود ، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۶۵

اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند و با او نزدیکی کند ، آن زن بر او حرام ابدی می شود ، اگرچه نمی دانسته که آن زن در عدّه است ، یا نمی دانسته که عقد زن در عدّه حرام است.

مسأله ۲۴۶۶

اگر انسان بدانـد زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کنـد ، بایـد از او جـدا شود و بر او حرام ابدی می شود ، و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

مسأله ۲۴۶۷

زن شوهر دار اگر زنا کند بر شوهر خود حرام نمی شود ، و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد ، بهتر است شوهر اورا طلاق دهد ، ولی در هر صورت باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۶۸

زنی را که طلاق داده اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدّت اورا بخشیده یا مدّتش تمام شده ، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعـد شک کنـد که موقع عقـد شوهر دوم عـدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه ، در صورتی که در حال شک احتمال بدهـد که موقع عقد غافل از عدّه نبوده ، عقد شوهر دوم صحیح است ، و در غیر این صورت صحّت عقد محل اشکال است.

مسأله ۲۴۶۹

مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده ـ در صورتی که بالغ بوده ـ حرام است ، و همچنین بنابر احتیاط مادربزرگ و دختر دختر ;و در صورتی که لواط دهنده بالغ باشد یا لواط کننده بالغ نباشد ، اگر عقد واقع شد بنابر احتیاط واجب زن از مرد به طلاق جدا شود ، و همچنین در وقوع عقد بر مادربزرگ و دختر دختر ، و اگر گمان یا شک کند که دخول شده بر او حرام نمی شود.

مسأله ۲۴۷۰

اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند ، آنها بر او حرام نمی شوند ، هرچند احتیاط مستحب آن است که از زن خود به طلاق جدا شود ، خصوصاً در صورتی که خواهر آن پسر باشد ، و احتیاط واجب آن است که اگر لواط کننده زن خودرا طلاق داده ، دوباره با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۱

اگر کسی در حال احرام با زنی ازدواج نماید ، عقد او باطل است ، و اگر می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است ، آن زن بر او حرام ابدی می شود.

مسأله ۲۴۷۲

اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند ، عقد او باطل است ، و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است ، بنابر احتیاط آن مرد بر او حرام ابدی می شود.

مسأله ۲۴۷۳

اگر مرد طواف نساءرا ـ که یکی از کارهای حج و عمره مفرده است ـ به جا نیاورد ، زنش و زنان دیگر که به احرام بر او حرام شده بودند حلال نمی شوند ، و نیز اگر زن طواف نساء نکند مرد بر او حلال نمی شود ، ولی اگر بعد طواف نساءرا انجام دهند ، حلال می شوند.

مسأله ۲۴۷۴

نزدیکی با دختری که عقد کرده تا بالغ نشده حرام است ، ولی اگر پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگرچه افضاء شده باشد ، (معنای افضاء در مسأله «۲۴۴۴» گذشت).

مسأله ۲۴۷۵

زن آزادی را که شوهرش سه مرتبه اورا طلاق داده بر شوهرش حرام می شود ، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق می آید با مرد دیگری ازدواج کند ، بعد از وفات یا طلاق شوهر دوم و تمام شدن عدّه ، شوهر اوّل می تواند دوباره با او ازدواج کند.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۷۶

زنی که عقـد دائمی شـده نبایـد بدون اذن شوهر از خانه بیرون رود ، و باید خودرا برای هر لذّت مشـروعی که او می خواهد تسـلیم نمایـد ، و بدون عذر شـرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند ، و اگر این وظایف را انجام دهد ، تهیّه غذا و لباس و منزل و سایر مایحتاج زن ـ بر طبق آنچه متعارف است ـ بر شوهر واجب است ، و اگر تهیّه نکند ـ چه توانایی داشـته باشد یا نداشـته باشد ـ مدیون زن است.

مسأله ۲۴۷۷

اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش ذکر شـد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است ، و حق غذا و لباس و منزل و سایر ما یحتاج و همخوابی ندارد ، ولی مهر او از بین نمی رود.

مسأله ۲۴۷۸

مرد حق ندارد زن خودرا به خدمت خانه ملزم کند.

مسأله ۲۴۷۹

مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج او در وطن باشد بر شوهر نیست ، مگر سفری باشد که مخارج آن سفر عرفاً نفقه او باشد ، مانند آن که بیمار باشـد و معالجه متوقّف بر سـفر باشـد ، که در این صورت مخارج سـفر به قـدر متعارف بر شوهر است ، و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را به سفر ببرد.

مسأله ۲۴۸۰

زنی که خرج او بر شوهر است و شوهر خرج اورا نمی دهـد می تواند بعد از مطالبه و امتناع شوهر خرجی خودرا بدون اذن از مال او بردارد ، و بنا بر احتیاط واجب ـ اگر ممکن باشد ـ از حاکم شـرع برای برداشـتن اذن بگیرد ، و اگر نتواند از مال او بردارد و اجبار او هم به وسـیله متصـدّی امور حسبیه میسّـر نباشـد ، چنانچه ناچار باشـد که معاش خودرا تهیّه کنـد ، در موقعی که مشـغول تهیّه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۸۱

مرد ـ بنـابر احتیاط واجب ـ در هر چهار شب ، یک شب نزد زن دائمی خود بمانـد ، ولی اگر دو زن داشـته باشـد و نزد یکی از آنها یک شب بماند ، واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند.

مسأله ۲۴۸۲

شوهر نمی توانـد بیش از چهارمـاه نزدیکی با زن دائمی جوان خود را ترک کنـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر زن جوان ، مگر با رضایت زن ، یا آن که نزدیکی بر مرد ضرری یا حرجی باشد در صورتی که با ضرر و حرج بر زن مزاحمت نکند ، یا آن که زن ناشزه باشد ، و یا آن که در ضمن عقد بر زن شرط شده باشد که اختیار نزدیکی با مرد باشد.

مسأله ۲۴۸۳

اگر در عقد دائم مهررا معیّن نکنند ، عقد صحیح است ، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند ، باید مهر اورا مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد ، ولی در متعه چنانچه مهررا معیّن نکنند ، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۸۴

اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند ، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند ، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد ، ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند ، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقّت)

مسأله ۲۴۸۵

متعه کردن زن اگرچه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۸۶

احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهارماه نزدیکی با متعه خودرا ترک نکند مگر با رضایت او.

مسأله ۲۴۸۷

زنی که متعه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند ، عقد و شرط او صحیح است ، و شوهر فقط می تواند لذّتهای دیگر از او ببرد ، ولی اگر بعد به نزدیکی راضی شود ، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۸۸

زنی که متعه شده اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد مگر این که در ضمن عقد متعه یا عقد لازم دیگر شرط کند ، و همچنین در ضمن عقد جایز مادامی که آن عقد باقی باشد.

مسأله ۲۴۸۹

زنی که متعه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد ، مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می برد.

مسأله ۲۴۹۰

زنی که به ازدواج موقّت در آمده اگرچه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد ، عقد او صحیح است ، و برای آن که نمی دانسته ، حقّی بر شوهر پیدا نمی کند.

مسأله ۲۴۹۱

زنی که به ازدواج موقّت در آمـده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود ، ولی اگر به واسـطه بیرون رفتن حق شوهر از بین برود ، بیرون رفتن حرام است.

مسأله ۲۴۹۲

اگر زنی مردی را وکیل کنـد که به مـدّت و مبلغ معیّن اورا برای خود متعه نماید ، چنانچه مرد اورا به عقد دائم خود در آورد ، یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده او را متعه کند ، وقتی آن زن فهمید اگر آن عقدرا اجازه کند صحیح وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۹۳

اگر پـدر یا جـد پـدری برای محرم شدن زنی را برای مدت کمی مثلا یک ساعت برای پسـری که قابلیّت اسـتمتاع داشـته باشد عقد نمایـد ، عقد صـحیح است ، و پدر یا جد پدری می تواند مدّت را با مراعات مصـلحت و نفع آن پسـر به زن ببخشد ، و نیز می تواند دختر نا بالغی را که قابل تمتّع باشـد برای محرم شـدن در مدّت مذکوره به عقد کسـی در آورد ، و در هر دو صورت معتبر است که در عقد مفسده ای برای صغیر نباشد.

مسأله ۲۴۹۴

اگر پدر یا جد پدری طفل خودرا که در محل دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده برای محرم شدن به عقد کسی در آورد ، در صورتی که آن طفل در مدّت زوجیّت قابل استمتاع باشد ، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود ، و چنانچه بعد معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده ، عقد باطل است و کسانی که ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۹۵

اگر مرد مـدّت ازدواج موقّت زن را ببخشـد ، چنـانچه بـا او نزدیکی کرده ، بایـد تمام چیزی را که قرار گذاشـته به او بدهـد ، و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف آن را بدهد ، و احتیاط مستحب آن است که تمام آن را بدهد.

مسأله ۲۴۹۶

مرد می توانـد زنی را که متعه او بوده و مـدّتش تمام شـده یا به آن زن بخشـیده ولی عدّه او تمام نشده به عقد دائم خود در آورد یا این که دوباره متعه نماید.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۹۷

نگـاه کردن مرد به بـدن و موی زن نامحرم ـ چه با قصـد لـذّت و چه بـدون آن ، و چه با ترس وقوع در حرام و چه بـدون آن ـ حرام است ، و نگـاه کردن بصـورت و دسـتهای او اگر به قصـد لـذّت باشـد یـا ترس وقـوع در حرام داشـته باشـد ، حرام است ، و احتیـاط

مستحب آن است که بصورت و دستها تا مچ ـ هر چند بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام ـ نگاه نکند ، و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام است مگر به جاهایی که سیره متشرّعه و متدیّنین بر پوشانیدن آن نیست ، مانند سر و صورت و گردن و دستها و ساق پاها ، که نگاه کردن زن به این مواضع بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام جایز است.

مسأله ۲۴۹۸

زنهایی که اگر آنهارا از نپوشیدن بدن خود از نامحرم نهی کنند تأثیر در آنها ندارد ـ چه کافر و چه مسلمان ـ نگاه کردن به جاهایی از بدن آنها که بحسب متعارف عادت بپوشانیدن آن ندارند در صورتی که قصد لذّت و ترس وقوع در حرام نباشد ، جایز است.

مسأله ۲۴۹۹

زن بایـد موی و بـدن خودرا از مرد نامحرم بپوشانـد ، و نیز صورت و دسـتهارا تا مچ ، در صورتی که قصد نشان دادن داشـته باشد و مرد هم بقصـد لـذّت نظر می کنـد ، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که می دانـد بیننـده بقصـد لـذّت نظر می کند ، هرچند زن قصد نشان دادن نداشته باشد.
و پوشانـدن سـر و موی از پسـر نابالغ واجب نیست مگر در صورتی که موجب هیجان شـهوت آن پسـر باشد که بنا بر احتیاط واجب بپوشاند.

مسأله ۲۵۰۰

نگاه کردن به عورت دیگری ـ حتّی به عورت بچّه ممیّزی که خوب و بد را می فهمد ـ حرام است ، اگرچه از پشت شیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها باشد ، و زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند، و نظر به عورت کافر بنابر احتیاط واجب جائز نیست .

مسأله ۲۵۰۱

مرد و زنی که با یکدیگر محرمند ، اگر قصد لذّت نداشته باشند می توانند به تمام بدن یکدیگر به جز عورت نگاه کنند.

مسأله ۲۵۰۲

نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر ، و زن به بدن زن دیگر به قصد لذّت حرام است.

مسأله ۲۵۰۳

نگـاه کردن به عکس زن نـامحرمی که انسـان او را می شـناسد و از زنانی است که اگر او را از نشان دادن خود به نامحرم نهی کنند می پذیرد ، بنابر احتیاط جایز نیست.

مسأله ۲۵۰۴

اگر زن بخواهد زن دیگری یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند ، یا عورت او را آب بکشد ، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عـورت او نرسـد ، و همچنین است اگر مرد بخواهـد مرد دیگری ، یـا زنی غیر زن خود را تنقیه کنـد ، یـا عورت او را آب

بکشد.

مسأله ۲۵۰۵

اگر زن ناچار باشد برای معالجه به مرد نامحرم مراجعه کند و مرد هم برای معالجه ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند ، جایز است ، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست ببدن او بزند ، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند ، و در هر صورت اگر بتواند با دستکش معالجه کند نباید با دست معالجه نماید.

مسأله ۲۵۰۶

اگر انسان برای معالجه ناچار باشد به شخصی مراجعه کند و آن شخص هم ناچار باشد که در معالجه به عورت او نگاه کند ، بنابر احتیاط واجب به وسیله آیینه به عورت او نگاه کند ، ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد یا معالجه با نگاه کردن در آیینه حرجی باشد ، اشکال ندارد.

مسائل متفرّقه زناشویی

مسأله ۲۵۰۷

کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد ، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۵۰۸

اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد ، و بعد از عقد معلوم شود و یا به اقرار زن یا بیّنه ثابت شود که بکارتش قبل از عقد بـه نزدیکی از بین رفته ، هرچند ثبوت خیار فسخ برای مرد خالی از وجه نیست ، ولی احتیاط واجب آن است که اگر فسخ کرد طلاق هم بدهد ، و مرد می تواند با ملاحظه نسبت تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده اند بگیرد ، چه عقدرا فسخ کند یا بر آن باقی بماند.

مسأله ۲۵۰۹

ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی دیگر ـ حتّی بچّه ممیّز ـ در آن جا نیست در صورت احتمال ارتکاب حرام جایز نیست.

مسأله ۲۵۱۰

اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد و رضایت زن به عقد مشروط به قصد دادن مهر نباشد ، عقد صحیح است ، ولی باید مهر را بدهد.

مسأله ۲۵۱۱

مسلمانی که از اسلام برگردد و کافر شود مرتد نامیده می شود. (معنی کفر در مسأله «۱۰۷» گذشت.)
و مرتد دو قسم است:
فطری وملّی ، مرتد فطری کسی است که از پدر و مادری متولّد شده باشد که هردو یا یکی از آن دو مسلمان باشند و بعد از بلوغ و کمال عقل با اختیار از اسلام برگردد.
و مرتد ملّی کسی است که از پدر و مادر کافر ، متولّد شده باشد و بعد از مسلمان شدن از اسلام برگردد.

مسأله ۲۵۱۲

اگر زن بعد از ازدواج مرتد شود ، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عقد او باطل می گردد و عدّه ندارد ، و همچنین است اگر نزدیکی کرده باشد ولی نُه سالش تمام نشده ، یا یائسه باشد ، امّا اگر نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد ـ معنی یائسه در مسأله «۴۴۱» گذشت ـ باید به دستوری که در احکام طلاق می آید عدّه نگه دارد ، و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است ، و اگر در بین عدّه مسلمان شود بقای عقد محل اشکال است ، و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره عقد نماید ، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۳

مرد مسلمان زاده هرچند یکی از پدر و مادرش مسلمان باشند ، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می شود ، و باید به مقدار عدّه وفات ـ که در احکام طلاق می آید ـ عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۱۴

مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده ، اگر بعد از ازدواج مرتد شود ، چنانچه با زنش نزدیکی نکرده ، یا این که زن نُه سالش تمام نشده ، یا یائسه باشد ، عقد باطل می گردد و عدّه ندارد ، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد ، باید آن زن به مقدار عدّه طلاق ـ که در احکام طلاق می آید ـ عدّه نگه دارد ، و اگر تا تمام شدن عدّه مسلمان نشود عقد باطل است ، و اگر پیش از تمام شدن عدّه مسلمان شود ، بقای عقد محل اشکال است و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره زن را عقد نماید ، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۵

اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند ، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۵۱۶

اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد ، شوهر بعدی می تواند آن دخترا برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند ، و اگر مردی دختری را برای پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۱۷

اگر زنی از زنـا آبسـتن شود ، در صورتی که خود آن زن یـا مردی که بـا او زنـا کرده یا هردوی آنان مسـلمان باشـند ، برای آن زن جایز نیست بچّه را سقط کند ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که مسلمان نباشند.

مسأله ۲۵۱۸

اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست زنا کند ، چنانچه بعد از استبراء ـ به نحوی که در مسأله «۲۴۶۳» گذشت ـ او را عقـد کنـد و بچّه ای از آنان پیـدا شود ، در صورتی که نداننـد از نطفه حلال است یا حرام ، آن بچّه بدون اشـکال حلال زاده است ، ولی اگر قبل از استبراء او را عقد کرده و نزدیکی کرده باشد ، محل اشکال است.

مسأله ۲۵۱۹

اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند ، چنانچه زن هم نداند و بچّه ای از آنان به دنیا آید ، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد ، ولی اگر زن می دانسته که در عدّه است ، شرعاً بچّه فرزند پدر است ، و کسی که یقین دارد در عدّه بوده و شك در تمام شـدن آن دارد در حکم کسـی است که می دانـد در عـدّه است ، و در هر صورت عقـد آنان باطل است وبه یکدیگر حرام می باشند.

مسأله ۲۵۲۰

اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد ، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می شود.

مسأله ۲۵۲۱

اگر زن بگویـد شوهر نـدارم و انسان با او ازدواج کنـد و بعد کسـی بگوید آن زن شوهر داشـته ، چنانچه شـرعاً گفته آن کس ثابت نشود ، نباید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۵۲۲

تا دو سال پسـر یا دختر تمام نشـده پـدر نمی توانـد او را از مادرش جـدا کند ، و احتیاط واجب آن است که دختررا تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

مسأله ۲۵۲۳

اگر خواستگار از جهت دیانت و اخلاق پسندیده باشد ، مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است عجله کنند.

مسأله ۲۵۲۴

اگر زن مهر خـودرا بـه شـوهر صـلح کنـد که زن دیگر نگیرد ، زن نمی توانـد مهررا بگیرد و بر شـوهر هم واجب است که زن دیگر نگیرد.

مسأله ۲۵۲۵

کسی که از زنا به دنیا آمده ، اگر زن بگیرد و بچّه پیدا کند ، آن بچّه حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۶

هرگاه مرد در روزه ماه رمضان ، یا در حال حیض با زن خود نزدیکی کند ، معصیت کرده ، ولی اگر بچّه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۷

زنی که یقین دارد شوهرش ـ مثلاـ در سفر مرده ، اگر بعد از عدّه وفات ـ که مقدار آن در احکام طلاق می آید ـ شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد ، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است ، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد ، زن باید عدّه نگه دارد ، و شوهر دوم باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد ، ولی خرج عدّه ندارد.

«احکام شیر دادن»

مسأله ۲۵۲۸

اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» ذکر خواهد شد ، شیر دهد ، آن بچّه به این عده محرم می شود:
(اوّل) خود آن زن ، و او را مادر رضاعی می گویند.
(دوم) شوهر زن که شیر از اوست ، و او را پدر رضاعی می گویند.
(سوم) پدر و مادر آن زن هرچه بالا روند ، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.
(چهارم) بچّه هایی که از آن زن به دنیا آمده اند ، یا بعد به دنیا می آیند.
(پنجم) بچّه های اولاد آن زن هرچه پایین روند ، چه از اولاد او به دنیا آمده ، چه اولاد او آن بچّه هارا شیر داده باشند.
(ششم) خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند ، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.
(هفتم) عمو و عمّه آن زن اگرچه رضاعی باشند.
(هشتم) دایی و خاله آن زن اگرچه رضاعی باشند.
(نهم) اولاد شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است ، هرچه پایین روند اگرچه اولاد رضاعی او باشند.
(دهم) پدر و مادر شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است ، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند.
(یازدهم) خواهر و برادر شوهری که شیر از اوست ، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند.
(دوازدهم) عمو و عمّه و دایی و خاله شوهری که شیر از اوست ، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند ، و نیز عده دیگری که در مسائل بعد می آید به واسطه شیردادن محرم می شوند.

مسأله ۲۵۲۹

اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» می آید شیر دهد ، پدر آن بچّه نمی تواند با دخترهای نسبی آن زن ازدواج کند ، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند ،اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نیز نمی تواند دخترهای نسبی و رضاعی شوهری را که شیر از اوست برای خود عقد نماید ، و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها

فعلا زن او باشد ، عقد او باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۰

اگر زنی بچّه ای را بـا شـرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» می آیـد شـیر دهد ، شوهر آن زن که صاحب شـیر است به خواهرهای آن بچّه محرم نمی شـود ، ولی احتیـاط مسـتحب آن است که بـا آنـان ازدواج ننمایـد ، و نیز خویشـان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۱

اگر زنی بچـه ای را شـیر دهـد ، بـه برادرهـای آن بچـه محرم نمی شـود ، و نیز خویشـان آن زن بـه برادر و خـواهر آن بچـه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۳۲

اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کنـد و با آن زن نزدیکی نمایـد ، دیگر نمی تواند آن دختررا برای خود عقد کند.

مسأله ۲۵۳۳

اگر انسان با دختری ازدواج کند ، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختررا شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۳۴

انسان نمی توانـد با دختری که مادر یا مادر بزرگ او آن دختررا شـیر کامل داده ازدواج کنـد ، و نیز اگر زن پدر انسان از شـیر پدر او ، دختری را شـیر داده باشـد ، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید ، و چنانچه دختر شـیرخواری را برای خود عقد کند ، بعد مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر بدهد ، یا زن پدر او آن دختررا از شیر پدر او شیر دهد ، عقد باطل می شود.

مسأله ۲۵۳۵

با دختری که خواهر ، یا زن برادر انسان از شـیر برادر ، او را شیر کامل داده نمی شود ازدواج کرد ، و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادر زاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۵۳۶

اگر زنی بچـه دختر خـودرا شیر کامـل دهـد ، آن دخـتر به شـوهر خـود حرام می شـود ، و همچنین است اگر بچّه ای را که شـوهر دخترش از زن دیگر دارد شـیر دهد ، ولی اگر زنی بچّه پسـر خودرا شـیر دهد ، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر

خود حرام نمی شود.

مسأله ۲۵۳۷

اگر زن پدر دختری بچّه شوهر آن دخترا به شیر پدرش شیر دهد ، آن دختر به شوهر خود حرام می شود ، چه بچّه از همان دختر و چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیردادنی که علّت محرم شدن است

مسأله ۲۵۳۸

شیر دادنی که علّت محرم شدن است هشت شرط دارد:
(اوّل) بچّه شیر زن زنده را بخورد ، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.
(دوم) شیر آن زن به ولادت بوده و از حرام نباشد ، پس اگر شیری را که از زنا پیدا شده به بچّه دیگر بدهند به واسطه آن شیر بچّه به کسی محرم نمی شود.
(سوم) بچّه شیر را از پستان بمکد پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.
(چهارم) شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.
(پنجم) شیر از یک شوهر باشد ، پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند ، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد ، و مثلا هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچّه ای بدهد ، آن بچّه به کسی محرم نمی شود.
(ششم) بچّه شیر را قی نکند ، و اگر قی کند ـ بنابر احتیاط ـ باید کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند با او ازدواج نکنند ، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.
(هفتم) پانزده مرتبه یا یک شبانه روز ـ به طوری که در مسأله بعد می آید ـ شیر سیر بخورد ، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند: از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است ، و اگر ده مرتبه به او شیر داده شود ، احتیاط مستحب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می شوند با او ازدواج نکنند ، و نگاه محرمانه به او ننمایند.
(هشتم) دو سال بچّه تمام نشده باشد ، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود ، بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود ، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دوسال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچّه ای را شیر دهد ، آن بچّه به کسانی که ذکر شد محرم می شود.

مسأله ۲۵۳۹

باید بچّه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگررا نخورد ، ولی اگر کمی غذا بخورد به قدری که عرفاً صدق نکند در بین غذا خورده ، اشکال ندارد ، و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگررا نخورد ، و در هر دفعه شیر کامل ـ بدون فاصله ـ بخورد ، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند ، یا کمی صبر کند که از زمان اوّلی که پستان

در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود از نظر عرف حقیقةً یک دفعه حساب شود ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۰

اگر زن از شیر شوهر خود بچّه ای را شیر دهد ، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم هم بچّه دیگری را شیر دهد ، آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی شوند ، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند ، ولی نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۵۴۱

اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچّه را شیر دهد ، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۲

اگر کسی چند زن داشته باشد و هرکدام آنان با شرایطی که گذشت بچّه ای را شیر دهد ، همه آن بچّه هابه یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

مسأله ۲۵۴۳

اگر کسی دوزن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچّه ای را مثلا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد ، آن بچّه به کسی محرم نمی شود.

مسأله ۲۵۴۴

اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد ، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند.

مسأله ۲۵۴۵

انسان نمی تواند بدون اذن زن خود ، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند ، و نیز اگر مردی با پسری لواط کند ، نمی تواند دختر و خواهر و مادر ـ و بنابر احتیاط واجب مادربزرگ و دختر دختر ـ رضاعی آن پسر را برای خود عقد نماید ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که لواط کننده بالغ نباشد یا لواط دهنده بالغ باشد ، و در موارد احتیاط اگر عقدی بعد از لواط واقع شده است ، احتیاط واجب آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۲۵۴۶

زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود ، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۵۴۷

انسان نمی تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند ـ یعنی به واسطه شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند ـ ازدواج کند ، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند ، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده مخیّر است هر کدام را بخواهد اختیار کند ، و اگر در یک وقت نبوده ، عقد اوّلی صحیح و عقد دومی باطل می باشد.

مسأله ۲۵۴۸

اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که ذکر می شود شیر دهد ، شوهرش بر او حرام نمی شود ، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

(اوّل) برادر و خواهر خودرا.

(دوم) عمو و عمّه و دایی و خاله خودرا.

(سوم) اولاد عمو و اولاد دایی خودرا.

(چهارم) برادر زاده خودرا.

(پنجم) برادر شوهر یا خواهر شوهر خودرا.

(ششم) خواهر زاده خود یا خواهر زاده شوهرش را.

(هفتم) عمو و عمّه و دایی و خاله شوهرش را.

(هشتم) نوه زن دیگر شوهر خودرا.

مسأله ۲۵۴۹

اگر زنی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد ، به او محرم نمی شود ، ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری کند.

مسأله ۲۵۵۰

مردی که دو زن دارد ، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد ، زنی که فرزند عموی او شیر خورده به شوهر خود حرام نمی شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۵۵۱

برای شـیر دادن بچّه بهتر از هرکس مـادر اوست ، و سـزاوار است که مادر برای شـیر دادن فرزنـد از شوهر خود مزد نگیرد ، و خوب است که شوهر مزد بدهد ، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد ، شوهر می تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۵۵۲

مسـتحب است دایه ای که برای طفل می گیرنـد دوازده امامی و دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد ، و مکروه است کم عقل ، یا بد صورت ، یا بد خلق ، یا زنا زاده باشد ، و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچّه ای که دارد از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرّقه شیر دادن

مسأله ۲۵۵۳

احتیاط مسـتحب آن است که زنها به هر بچّه ای شـیر ندهند ، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۵۵۴

سزاوار است کسانی که به واسطه شـیر خوردن خویشی پیدا می کنند ، یکدیگررا احترام نمایند ، ولی از یکدیگر ارث نمی برند ، و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۵۵

مستحب است بچّه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۵۶

اگر به واسطه شـیر دادن حق شوهر از بین نرود ، زن می تواند بدون اجازه شوهر بچّه دیگران را شـیر دهد ، ولی جایز نیست بچّه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام می شود.

و امّا آنچه مشهور فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده اند که: «اگر مردی دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد ، زنش نباید آن دخترا شـیر دهـد ، چون اگر آن دختر را شـیر دهـد، خودش مادر زن شوهرش می شود و بر او حرام می گردد» محل اشـکال است، ولی دختری را که شوهر عقد کرده بر او حرام می شود، چه شیر از شوهر باشد ، و چه شیر از غیر شوهر باشد و زن مدخوله باشد.

مسأله ۲۵۵۷

جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فتوا داده انـد که: «اگر کسـی بخواهـد زن برادرش به او محرم شود ، باید دختر شـیرخواری را مثلا دو روزه برای خود متعه کند و در آن دو روز با شـرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» گذشت زن برادرش آن دختر را شیر دهد ، زیرا مادر رضاعی زن او می شود» ولی این فتوی خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۵۵۸

اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید: به واسـطه شـیر خوردن آن زن بر او حرام شده ، مثلا بگوید: شیر مادر او را خورده ، چنانچه تصـدیق او ممکن باشـد ، نمی توانـد با آن زن ازدواج کند ، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نمایـد ، عقـد باطل است ، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشـد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است ، مهر نـدارد ، و اگر بعـد از نزدیکی بفهمـد که بر آن مرد حرام بوده ، شوهر بایـد مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۵۹

اگر زن پیش از عقد بگوید: به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده ، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کنـد، و اگر بعـد از عقـد بگویـد، مثل صورتی است که مرد بعـد از عقد بگوید که زن بر او حرام است ، و حکم آن در مسأله پیش گذشت.

مسأله ۲۵۶۰

شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

(اوّل) یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) شـهادت دو مرد عادل ، یا یک مرد و دو زن ، یا چهار زن که عادل باشـند ، ولی باید هریک بر شـرایط شیر دادن هم شهادت بدهنـد مثلاـ بگوینـد: ما دیـده ایم که فلان بچّه بیست و چهار ساعت از پسـتان فلان زن شـیر خورده و چیزی هم در بین نخورده ، و همچنین سایر شرطهارا که در مسأله «۲۵۳۸» گذشت شرح دهند.

مسأله ۲۵۶۱

اگر شک کنند بچّه به مقداری که علّت محرم شدن است شـیر خورده یا نه ، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده ، بچّه به کسی محرم نمی شود ، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

«احکام طلاق»

[برخی احکام]

مسأله ۲۵۶۲

مردی که زن خودرا طلاق می دهـد باید بالغ باشد ـ هر چند صـحّت طلاق پسـر ده ساله خالی از وجه نیسـتولی باید مراعات احتیاط شود ـ و عاقل باشد ، و به اختیار خود طلاق دهد ، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است ، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد ، پس اگر صیغه طلاق را مثلا به شوخی بگوید ، صحیح نیست.

مسأله ۲۵۶۳

زن بایـد در وقت طلاـق از خون حیض و نفـاس پـاک باشـد ، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشـد ، و تفصـیل این دو شرط در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۵۶۴

طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:
(اوّل) آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.
(دوم) معلوم باشـد آبسـتن است ، و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد ، بعد بفهمد آبسـتن بوده ، احتیاط واجب آن است که دوباره او را طلاق دهد.
(سوم) مرد به واسطه غایب بودن یا مانند آن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۶۵

اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بداند و طلاقش دهد ، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض یا نفاس بوده ، طلاق او باطل است ، و اگر او را در حیض یا نفاس بداند و طلاقش دهد ، بعد معلوم شود پاک بوده ، طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۶۶

کسـی که می دانـد زنش در حال حیض یا نفاس است ، اگر غایب شود ـ مثلا مسافرت کند ـ و بخواهد او را طلاق دهد و متمکّن از اطّلاع بر حالش نباشد ، باید تا وقتی که یقین یا اطمینان به پاکی او پیدا می کند صبر کند و بعد او را طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۶۷

اگر مردی که غایب است بخواهد زن خودرا طلاق دهد ، چنانچه بتواند اطّلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه ، باید به هر وسیله ای که موجب یقین یا اطمینان می شود استعلام کند ، و چنانچه نتوانست بعد از یک ماه از مدّت غیبت می تواند او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۶۸

اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد ، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود ، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده ، یا معلوم باشد که آبستن است اگربعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد ، و همچنین است اگر یائسه باشد ، و معنای یائسه در مسأله «۴۴۱» گذشت.

مسأله ۲۵۶۹

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد ، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده ، بنابر احتیاط واجب دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۰

اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بعد غایب شود ـ مثلا مسافرت نماید ـ چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد و نتواند از حال او اطّلاع پیدا کند ، باید تا یک ماه صبر نماید.

مسأله ۲۵۷۱

اگر مرد بخواهد زن خود را که حیض نمی بیند ـ چه از اصل خلقت و چه به واسطه امر عارضی ـ طلاق بدهد ، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از نزدیکی با او خودداری کند ، و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۲

طلاق باید به صیغه عربی صحیح ، و به کلمه «طالق» خوانده شود ، و دو مرد عادل آن را بشنوند ، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلا فاطمه باشد ، باید بگوید: «زَوْجَتِی فاطِمَهُ طالِق» یعنی زن من فاطمه رها است ، و اگر دیگری را وکیل کند ، آن وکیل باید بگوید: «زَوْجَهُ مُوَکّلِی فاطِمَهُ طالِق» و در صورتی که زن معیّن باشد ذکر نام او لازم نیست.

مسأله ۲۵۷۳

زنی که متعه شده ، مثلا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد ، و رها شدن او به این است که مدّتش تمام شود ، یا مرد مدّت را به او ببخشد ، به این که ـ مثلا ـ بگوید: مدّت را به تو بخشیدم ، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض و نفاس لازم نیست.

عدّه طلاق

مسأله ۲۵۷۴

زنی که نُه سالش تمام نشده ، و زن یائسه عدّه ندارد ، یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۵

زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست ، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد ، بعد از طلاق باید عدّه نگه دارد ، و زن آزادی که حیض می بیند و حیض او مستقیم و متعارف است ـ یعنی مانند کسی نیست که مثلاـ سه ماه یا چهار ماه یکبار حیض می بیند ـ عدّه اش آن است که ـ بعد از آن که شوهرش او را در پاکی که با او نزدیکی نکرده طلاق داد و بعد از طلاق هم هرچند به قدر یک لحظه پاک بود ـ به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود ، و همین که حیض سوم را دید عدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند ، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد ، عدّه ندارد ، یعنی می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۶

زنی که حیض نمی بیند ، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می بینند ، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد ، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۷

زنی که عدّه او سه ماه است ، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی ـ یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه ـ عدّه نگه دارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهند ، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم ـ و بنابر احتیاط واجب کسری ماه اوّل را از ماه چهارم تا مجموع سی روز شود ـ عدّه نگه دارد ، مثلا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد ، باید نُه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم ـ و بنابر احتیاط واجب بیست و یک روز ـ عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۸

اگر زن آبستن را طلاق دهند و بچّه او از زنا نباشد ، عدّه اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچّه اوست ، بنابر این اگر مثلا یک ساعت بعد از طلاق بچّه او به دنیا آید ، عدّه اش تمام می شود.

مسأله ۲۵۷۹

زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست ، اگر متعه شود ، مثلا یک ماهه یا یک ساله شوهر کند ، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدّت آن زن تمام شود ، یا شوهر مدّت را به او ببخشد ، باید عدّه نگه دارد ، پس اگر حیض می بیند باید به دو حیض کامل عدّه نگه دارد ، و شوهر نکند ، و اگر حیض نمی بیند ، چهل و پنج روز عدّه نگه دارد ، و در صورتی که آبستن باشد عده او تا زاییدن یا سقط بچّه اوست ، و احتیاط مستحب آن است که به هرکدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۰

ابتدای عدّه طلاق از وقتی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود ، چه زن بداند طلاقش داده اند یا نداند ، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده اند ، لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۸۱

زنی که شوهرش مرده ، اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد ، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید ، چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه ، صغیره باشد یا کبیره ، یائسه باشد یا نه ، عقدش دائم باشد یا موقّت.
و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عدّه نگه دارد ، ولی اگر پیش از گذشتن چهارماه و ده روز بچّه اش به دنیا آید ، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند ، و این عدّه را عدّه وفات گویند.

مسأله ۲۵۸۲

بر زن آزادی که در عدّه وفات می باشد زینت در بدن و لباس حرام است ـ مانند سرمه کشیدن و استعمال عطریات و پوشیدن لباس رنگین ـ و این حکم از صغیره و دیوانه مرفوع است ، و تکلیف ولی هم به منع آنها ثابت نیست ، و در زنی که متعه شده و مدت آن دو روز یا کمتر است زینت کردن حرام نیست.

مسأله ۲۵۸۳

اگر زن یقین کنـد که شوهرش مرده و بعـد از تمام شدن عدّه وفات شوهر کند ، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است ، باید از شوهر دوم جـدا شود ، و در صورتی که آبسـتن باشـد بنابر احتیاط واجب تا زاییـدن که مقـدار عدّه طلاق است برای شوهر دوم عدّه نگه دارد ، و بعـد برای شوهر اوّل عـدّه وفات نگه دارد ، و اگر آبسـتن نباشـد برای شوهر اول عـدّه وفات و بعد برای شوهر دوم عدّه وطی به شبهه ـ که مانند عدّه طلاق است ـ نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۴

ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۸۵

اگر زن بگویـد عدّه ام تمام شده از او قبول می شود به شـرط آن که از طلاق یا مردن شوهر به قدری گذشـته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۸۶

طلاق بائن آن است که بعـد از طلاق ، مرد حق نـدارد به زن خود رجوع کنـد ، یعنی بـدون عقد او را به زوجیّت خود برگرداند ، و آن بر پنج قسم است:

(اوّل) طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد.

(دوم) طلاق زنی که یائسه باشد.

(سوم) طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

(چهارم) طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند.

(پنجم) طلاق خلع و مبارات.

و احکام اینها بعـد خواهـد آمـد ، و غیر اینها طلاق رجعی است ، به این معنی که تا وقتی زن در عـدّه است شوهرش می توانـد به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۸۷

کسـی که زنش را طلاـق رجعی داده ، حرام است او را از خـانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کنـد ، ولی در بعضـی از مواقع مانند فحّاشی و زنا کردن زن بیرون کردن او اشکال ندارد ، و نیز حرام است زن بدون اذن شوهر برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۸۸

در طلاق رجعی مرد به دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند:
(اوّل) حرفی بزند که به آن قصد کند که او را به زوجیّت خود برگردانده ، نه این که اخبار از برگرداندن او به زوجیّت باشد.
(دوم) به قصد رجوع کاری کند که از آن کار بفهمند رجوع کرده است ، مانند لمس و بوسیدن ، و رجوع به نزدیکی کردن محقّق می شود هر چند قصد رجوع نداشته باشد.

مسأله ۲۵۸۹

برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد ، ولی شاهد گرفتن افضل است ، و همچنین لازم نیست به زن خبر دهد ، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد رجوع کند ، رجوعش صحیح است ، و اگر ادّعای رجوع کرد ، در صورتی که در بین عدّه باشد اثبات لازم نیست ، و اگر بعد از تمامی عدّه باشد باید ثابت کند.

مسأله ۲۵۹۰

مردی که زن خودرا طلاق رجعی داده ، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند ، واجب است به مقتضای صلح عمل کند ، ولی اگر رجوع کرد رجوع او صحیح است.

مسأله ۲۵۹۱

اگر زن آزادی را دوبار طلاق دهد و بعد از هر طلاق رجوع کند ، یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند ، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند ، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است ، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند با چند شرط به شوهر اوّل حلال می شود ، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:
(اوّل) آن که عقد شوهر دوم دائم باشد و اگر عقد مدّت دار باشد ـ مثلا یک ماهه یا یک ساله ـ بعد از آن که از او جدا شد شوهر اوّل نمی تواند او را عقد کند.
(دوم) شوهر دوم با او از جلو نزدیکی و دخول کند به نحوی که هر دو لذت جماع را ببرند.
(سوم) شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.
(چهارم) عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوم تمام شود.
(پنجم) بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۹۲

طلاق زنی را که از شوهر کراهت دارد و ترس آن باشد که حقوق واجبه شوهر را مراعات نکند و در حرام بیفتد و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد ، طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۵۹۳

اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند ، چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد ، پس از بذل می گوید: «زَوْجَتِی فاطِمَةُ ، خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ» یعنی (زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده ، طلاق خلع دادم).
و بنابر احتیاط مستحب بعد از جمله مشتمل بر خلع «هِیَ طالِقٌ» هم بگوید و در صورتی که زن معیّن باشد ، بردن نامش لازم نیست.

مسأله ۲۵۹۴

اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد ، و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد ، چنانچه مثلا اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد ، وکیل صیغه طلاق را این طور می خواند: «عَنْ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوکِّلِی مُحَمّد لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ» پس از آن بدون آن که ـ بنابر احتیاط ـ موالات عرفاً به هم بخورد می گوید: «زَوْجَةُ مُوَکِّلِی خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد ، وکیل باید به جای کلمه «مَهْرَها» آن چیز را بگوید ، مثلا اگر صد تومان داده باشد باید بگوید: «بَذَلْتُ مِائَةَ تُومان».

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۹۵

اگر زن و شوهر از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد ، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۹۶

اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند ، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» ـ یعنی من و زنم فاطمه در مقابل آنچه او بذل کرده از هم جدا شدیم ، پس او رها است ، و اگر دیگری را وکیل کند وکیل باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» یا بگوید: «عَنْ قِبَلِ مُوَکِّلِی بارَأْتُ زَوْجَتَهُ فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ» و لزوم گفتن «فَهِیَ طالِق» در صیغه های ذکر شده مبنی بر احتیاط واجب است ، و اگر به جای «عَلی ما بَذَلَتْ» «بِما بَذَلَتْ» بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۷

صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ، ولی اگر زن برای آن که مال خودرا به شوهر ببخشد ، مثلا به فارسی بگوید: برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم ، اشکال ندارد ، و اگر مرد نتوانست به صیغه عربی طلاق بدهد ، بنابر احتیاط واجب وکیل بگیرد ، و اگر نتوانست وکیل هم بگیرد ، به هر لفظی که مرادف صیغه عربی باشد طلاق خلع و مبارات بدهد صحیح است.

مسأله ۲۵۹۸

اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد ، شوهر می تواند رجوع کند ، و بدون عقد دوباره او را به زوجیّت خود برگرداند.

مسأله ۲۵۹۹

مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد ، باید بیشتر از مهر نباشد ، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد ، اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۶۰۰

اگر با زن نامحرمی به گمان این که همسر اوست نزدیکی کند ـ چه زن بداند که او شوهرش نیست ، یا گمان کند شوهرش می باشد ـ باید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۶۰۱

اگر با زنی که می داند همسرش نیست زنا کند در صورتی که زن بداند آن مرد شوهرش نیست ـ عده ندارد ، و در صورتی که نداند بنابر احتیاط واجب عده نگه دارد

مسأله ۲۶۰۲

اگر مردی زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود ، طلاق و عقد صحیح است ، ولی هردو معصیت بزرگی کرده اند.

مسأله ۲۶۰۳

هر گاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلا شش ماه به او خرجی ندهد ، اختیار طلاق با او باشد ، این شرط باطل است ، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلا شش ماه خرجی ندهد ، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد ، و طلاق مشروط باشد نه وکالت ، شرط صحیح است ، و در صورتی که شرط حاصل شود و خودرا طلاق دهد ، طلاق صحیح است.

مسأله ۲۶۰۴

زنی که شوهرش گم شده ، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۶۰۵

پدر و جد پدری دیوانه دائمی می توانند زن او را با وجود مصلحت طلاق بدهند.

مسأله ۲۶۰۶

پدر و جد پدری نمی توانند زن دائمی طفل خودرا طلاق بدهند ، و اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را متعه کند ، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت متعه باشد ـ مثلا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله متعه کند ـ چنانچه صلاح بچّه باشد می توانند مدّت آن زن را ببخشند.

مسأله ۲۶۰۷

اگر عدالت دو نفر به طریقی که در شرع معیّن شده برای مرد ثابت شود ، و زن خودرا پیش آنان طلاق دهد ، دیگری که عدالت آنان نزدش ثابت نشده می توانـد آن زن را بعد از تمام شدن عدّه اش برای خود یا برای دیگری عقد کند ، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۶۰۸

اگر کسی زن خودرا بدون این که او بفهمد طلاق دهد ، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد ، و مثلا بعد از یک سال بگوید: یک سال پیش تورا طلاق دادم ، و شرعاً هم ثابت کند ، می تواند چیزهایی را که در مدّتی که نفقه زن بر او نبوده و به او داده ، اگر مصرف نکرده است از او پس بگیرد ، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید.

«احکام غصب»

اشاره

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حق کسـی مسلّط شود ، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود.
از حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که: هرکس یک وجب زمین از دیگری غصب کند ، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.

مسأله ۲۶۰۹

اگر انسان نگـذارد مردم از مسـجد و مـدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شـده اسـتفاده کننـد ، حق آنان را غصـب نموده ، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری نگذارد از آن جا استفاده نماید.

مسأله ۲۶۱۰

چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گـذارد باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خودرا از آن به دست آورد ، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیزرا از او بگیرد ، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۶۱۱

مـالی را که نزد کسـی گرو گذاشـته انـد ، اگر دیگری غصب کنـد صـاحب مال و طلبکار می تواننـد چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماینـد ، و چنانچه آن چیزرا از او بگیرند باز هم در گرو است ، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند ، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

مسأله ۲۶۱۲

اگر انسان چیزی را غصب کند ، باید به صاحبش برگرداند ، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۱۳

اگر از آنچه غصب کرده منفعتی به دست آیـد ـ مثلا از گوسـفندی که غصب کرده برّه ای پیـدا شود ـ مال صاحب مال است ، و نیز کسی که مثلا خانه ای را غصب کرده ، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۴

اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند ، باید آن را به ولی او بدهد ، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۵

هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند ، اگر هریک مسـلّط بر نصف آن باشد ، هرکدام ضامن نصف آن است ، و اگر بر تمام آن

مسلّط باشد ، هرکدام ضامن تمام آن است.

مسأله ۲۶۱۶

اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کنـد ـ مثلا گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید ـ چنانچه جدا کردن آنها ممکن است ، اگرچه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۶۱۷

اگر شخصـی چیزی را غصب کند که در آن صنعتی بکار رفته باشد ـ مانند طلایی که آن را گوشواره ساخته باشند ـ و آن را خراب کنـد ، بایـد مادّه آن را با قیمت آن صـنعت و صـفت به صاحبش بدهـد ، و اگر قیمت مادّه بعـد از خرابی از قیمت آن قبل از خرابی کمتر شـده باشـد بایـد مـا به التفـاوت را هم بپردازد ، و چنانچه بگویـد آن را مثل اوّلش می سازم ، مالك ملزم نیست قبول کنـد ، و مالك هم نمی تواند او را الزام کند که مثل اوّلش بسازد.

مسأله ۲۶۱۸

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اوّلش بهتر شود ـ مثلاـ طلاـیی را که غصب کرده گوشواره بسازد ـ چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده ، باید به او بدهد ، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد ، و همچنین بدون اجازه مالك حق ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد ، و اگر بدون اجازه او آن را به صورت اوّلش در آورد ، ضـمانت قیمت آن صفت محل اشکال و احوط صلح است.

مسأله ۲۶۱۹

اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اوّل در آوری ، واجب است آن را به صـورت اوّلش در آورد ، و چنـانچه قیمت آن به واسـطه تغییر دادن از اوّلش کمـتر شود بایـد تفـاوت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۲۰

اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد یا درخت بنشاند ، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست ، و چنانچه صاحب زمین راضـی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خودرا اگرچه ضرر نماید از زمین بکنـد ، و نیز بایـد اجاره زمین را در مـدّتی که زراعت و درخت در آن بوده ، بلکه اجاره قبل از آن مدّت را از زمان غصب به صاحب زمین بدهـد ، و خرابیهایی را که در زمین پیـدا شده درست کند ، مثلا جای درختهارا پر نماید ، و اگر به واسـطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود بایـد تفـاوت آن را هم بدهـد ، و نمی توانـد صاحب زمین را ملزم کنـد که زمین را به او بفروشـد یا اجاره دهد ، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را ملزم کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۶۲۱

اگر صاحب زمین راضـی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند ، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند ، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۶۲۲

اگر چیزی کـه غصـب کرده از بیـن برود ، در صـورتی که قیمی باشـد ـ یعنی خصوصـیات افراد صـنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولا تفاوت داشـته باشـد ، ماننـد حیوانات ـ بایـد قیمت آن را بدهد ، و چنانچه قیمت بازار آن از زمان غصب تا زمان ادای قیمت اختلاف داشـته باشد بنابر احتیاط واجب بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد ، و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۳

اگر چیزی را کـه غصب کرده و از بین رفته مثلی باشـد ـ یعنی خصوصـیات افراد صـنف آن معمولاـ از جهت ارزش و رغبت عقلاـ تفاوت ندارد ، مانند حبوبات ـ باید مثل همان چیزی را که غصب کرده ـ در خصوصیات نوعی و صنفی ـ بدهد ، مثلا اگر گندم دیم غصب کرده نمی تواند گندم آبی بدهد ، و همچنین اگر گندم دیم اعلا بوده ، نمی تواند پست را بدهد.

مسأله ۲۶۲۴

اگر چیزی را که مثل گوسـفند است غصب نمایـد و از بین برود ، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مـدّتی که پیش او بوده چاق شده باشد ، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

مسأله ۲۶۲۵

اگر چیزی را کـه غصـب کرده دیگری از او غصب نمایـد و از بین برود ، صـاحب مـال می توانـد عـوض آن را از هر یـک از آنـان بگیرد ، یا از هرکـدام مقـداری از عوض آن را بگیرد ، و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد ، اوّلی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد ، ولی اگر از دومی بگیرد ، او نمی تواند آنچه را که داده از اوّلی بگیرد.

مسأله ۲۶۲۶

اگر خریـد و فروشـی که می شود یکی از شـرطهای معامله در آن نباشـد ، ـ مثلا چیزی را که بایـد مقـدار آن معلوم باشـد با جهل به مقـدار بفروشـد ـ معـامله باطل است ، و چنانچه فروشـنده و خریـدار با قطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکـدیگر تصـرّف کنند ، اشـکال ندارد ، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند باید به همدیگر برگردانند ، و در صورتی که مال هریک در دسـت دیگری تلف شود ، چه بدانـد معامله باطل است و چه ندانـد ، باید عوض آن را بدهد ، پس اگر مثلی است مثل آن را بدهد ، و اگر قیمی است قیمت وقتی را که تلف شده بدهد ، هرچند احوط آن است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد ، و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۷

هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال تلف شود ، حکم بضمان عوض آن محل اشکال و احوط صلح است.

«احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند»

مسأله ۲۶۲۸

چنانچه انسان مال گم شده ای که حیوان نباشد پیدا کند ، در صورتی که نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش ـ هرچند بین چند نفر معیّن ـ معلوم شود ، و قیمت آن از یک درهم ـ یعنی ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار ـ کمتر باشد ، جایز است آن را بردارد و تملّک کند و تفحّص از مالکش لازم نیست ، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۲۹

اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از یک درهم کمتر است ، چنانچه صاحب آن معلوم باشد ـ هرچند در بین افراد معیّن ـ تا رضایت او را ندانـد نمی تواند بدون اجازه او بردارد ، و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد ، می تواند برای خود بردارد ، و بنابر احتیاط واجب هر وقت صاحبش پیدا شد در صورتی که تلف نشده خود مال را ، و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۳۰

هر گاه چیزی که پیـدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند ، چه صاحب آن مسلمان باشد یا کافری که مالش محترم است ، در صورتی که قیمت آن چیز به مقـدار یک درهم برسد ، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۱

اگر انسان خودش نخواهد إعلان کند ، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۶۳۲

اگر تا یک سال اعلان کنـد و صاحب مال پیـدا نشود ، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکّه پیدا کرده باشد ، می تواند آن را برای صـاحبش نگه دارد که هر وقت پیـدا شـد به او بدهـد ، یـا از طرف صـاحبش به فقرا صـدقه بدهـد ، یـا برای خود بردارد ، ولی هر گاه صاحبش پیدا شد حق دارد بگیرد ، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد باید از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۳۳

بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد ، اگر مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننموده ، ضامن نیست ، ولی اگر برای خود برداشته و از بین رفته ، در صورتی که مالک پیدا شود و مطالبه کند ضامن است ، و اگر صدقه داده باشد ، صاحب مال مخیّر است بین آن که به صدقه راضی شود یا عوض مالش را بگیرد و ثواب صدقه برای صدقه دهنده باشد.

مسأله ۲۶۳۴

کسی که مالی را پیدا کرده ، اگر عمداً به دستوری که گذشت اعلان نکند ، گذشته از این که معصیت کرده ، تکلیف ساقط نشده و باید به همان دستور اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۵

اگر دیوانه یا بچّه نابالغ چیزی که باید اعلان شود پیدا کند ، ولی او می تواند به دستور مذکور اعلان نماید ، ولی اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب می شود ، و پس از یک سال یا آن را برای صاحبش نگهداری کند ، و یا برای صغیر یا دیوانه تملّک کند ، و یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد ، و اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد ، ولی ـ بنابر احتیاط واجب ـ عوض آن را از مال خودش بپردازد.

مسأله ۲۶۳۶

اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود ، تملّک آن اشکال دارد ، ولی می تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۶۳۷

اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدّی یعنی زیاده روی کرده باشد ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۶۳۸

اگر مالی پیدا کند که قیمت آن به یک درهم می رسد و تعریفش ممکن نیست ـ مثل اینکه مال نشانه دارد ولی در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پیدا نمی شود ، یا نشانه دار نباشد ـ می تواند از روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد ، و بنابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۶۳۹

اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، احکام گمشده ـ که در مسائل قبل گذشت ـ بر آن جاری است.

مسأله ۲۶۴۰

لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید ، بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافیست ، مگر در صورتی که بدون ذکر جنس، اعلان ـ از جهت تأثیر در التفات کسی که مالش را گم کرده ـ بی فایده باشد.

مسأله ۲۶۴۱

اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه های آن را بگوید ، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست ، ولازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۶۴۲

اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد ، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد ، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۶۴۳

هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال قابل ماندن نیست ـ مانند میوه و سبزیجات ـ بنابر احتیاط واجب تا زمانی که آسیبی به آن نرسد نگه دارد ، و چنانچه صاحبش پیدا نشد به اذن حاکم شرع یا وکیل او ، و در صورت نبودن این دو به اذن عدول مؤمنین ـ در صورتی که میسّر باشد ـ آن را قیمت کند و بفروشد ، یا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد ، و بنابر احتیاط واجب از زمان پیدا شدن تا یک سال اعلان کند ، و در صورت پیدا نشدن صاحبش به آنچه که در مسأله «۲۶۳۲» گذشت عمل نماید.

مسأله ۲۶۴۴

اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد ، اشکال ندارد ، وگرنه تصرّف او هرچند به همراه داشتن باشد حرام است ، ولی وضو و نمازش به صرف این که آن چیز همراه او باشد باطل نمی شود.

مسأله ۲۶۴۵

اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند ، چنانچه بداند یا از قرائن اطمینان کند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده ، و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد ، می تواند به جای کفش خودش بردارد ، و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد ، وگرنه نسبت به زیادی قیمت حکم مجهول المالک جاری است ، ودر غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود.

مسأله ۲۶۴۶

اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالك باشد ـ یعنی صاحب آن معلوم نباشد هرچند در بین افراد معیّنی ـ و گمشده بر آن مال صـدق نکند ، لازم است صاحب آن را جسـتجو کند تا از پیدا شدنش نا امید شود ، و پس از مأیوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد ، و بنا بر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد ، واگر بعد صاحبش پیدا شود ضامن نیست.

«احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات»

[برخی احکام]

مسأله ۲۶۴۷

اگر حیوان حلال گوشت را ـ وحشـی باشد یا اهلی ـ به دستوری که بعد ذکر می شود ـ به سر بریدن و غیر آن با شرایطی که تفصیل آن خواهد آمد ـ تذکیه کنند بعد از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاك است به غیر از موارد ذیل :

۱ ـ حیوان حلال گوشت چهارپایی که شخص بالغی با آن نزدیکی کرده و نسل آن ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر وطی کننده نابالغ باشد.

۲ ـ حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده ، اگر به دستوری که در شرع معیّن شده آن را استبراء نکرده باشند.

۳ ـ بزغاله ای که به تغذیه از شیر خوك استخوانش محکم شده ، و نسل آن و همچنین بنابر احتیاط واجب برّه شیر خوار.

۴ ـ بزغاله و برّه ای که شـیر خوك تغذیه کرده و اسـتخوانش به آن محکم نشده در صورتی که به دستوری که در شرع معیّن شده ، استبراء نشده باشد.

مسأله ۲۶۴۸

حیوان حلال گوشت و حشی مانند آهو و کبك و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است ، اگر به دستوری که خواهد آمد آنهارا شکار کنند ، پاك و حلال است ، ولی حیوان حلال گوشت أهلی ماننـد گوسفند و مرغ خـانگی و حیوان حلاـل گوشت وحشـی که به واسـطه تربیت کردن اهلی شـده است ، با شـکار کردن پاك و حلال نمی شود.

مسأله ۲۶۴۹

حیوان حلال گوشت وحشـی ، در صورتی با شـکار کردن پاك و حلال می شود که بتوانـد فرار کنـد یا پرواز نمایـد ، بنابر این بچّه آهو که نمی تواند فرار کند و بچّه کبك که نمی تواند پرواز نماید ، با شـکار کردن پاك و حلال نمی شود ، و اگر آهو و بچّه اش را که نمی تواند فرار کند با یك تیر شکار نماید ، آهو حلال و بچّه اش حرام است.

مسأله ۲۶۵۰

حیوان حلال گوشتی که خون جهنـده ندارد ـ مانند ماهی ـ اگر به غیر دسـتوری که برای حلال شدن آن خواهد آمد بمیرد ، پاک و خوردن آن حرام است.

مسأله ۲۶۵۱

حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد ، مانند مار ، با سر بریدن حلال نمی شود ، ولی مُرده و کشته آن پاک است.

مسأله ۲۶۵۲

سگ و خوک به سر بریـدن و شـکار کردن پاک نمی شونـد ، و خوردن گوشت آنها هم حرام است ، و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشت خوار است ، اگر به دسـتوری که خواهد آمد سـر ببرند یا با تیر و مانند آن شـکار کنند ، پاک است ، ولی گوشت آن حلال نمی شود ، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند ، پاک شدن آن محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۳

فیل و خرس و بوزینه را اگر به دسـتوری که خواهد آمد سـرببرند یا با تیر و مانند آن شـکار کنند پاک است ولی حیوانات کوچکی که در داخل زمین زندگی می کنند مانند موش ، اگر خون جهنده داشـته باشـند و جلد قابل انتفاع نداشته باشند و سر آنهارا ببرند یا آنهارا شکار نمایند پاک نمی شوند ، و اگر جلد قابل انتفاع داشته باشند پاک شدنشان محل اشکال است.

مسأله ۲۶۵۴

اگر از شکم حیوان زنده بچّه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند ، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۵

دسـتور سـر بریـدن حیوان آن است که مری که مجرای طعام است ، و حلقوم که مجرای نفس است ، و دو رگ محیط به حلقوم را ـ که از اینها به چهار رگ تعبیر می کنند ـ از پایین بر آمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند ، و اگر آنهارا بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۵۶

اگر بعضـی از چهـار رگ را ببرنـد و صبر کننـد تـا حیوان بمیرد بعـد بقیّه را ببرنـد ، حلال و پاک نمی شود ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی بریدن آنها به طور معمول پشت سر هم نباشد.

مسأله ۲۶۵۷

اگر گرگ مقـداری از گردن گوسـفند را بکنـد و چهار رگ باقی باشـد یا جای دیگر بدن را بکند ، در صورتی که گوسـفند زنده باشد و به شـرایطی که می آید سـر آن را ببرند ، حلال و پاک می شود ، و اگر گلوی گوسـفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند ، آن گوسـفند حرام می شود ، ولی اگر بعضی از رگها را طوری بکند که بشود از بالاتر از آن یا پایین تر از آن رگ را قطع کرد ، حلیّت حیوان محل اشکال است.

شرایط سربریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۸

سربریدن حیوان شرایطی دارد:

(اوّل) کسـی که سـر حیوان را می برد باید مسـلمان باشد ، چه مرد باشد و چه زن ، و بچّه مسلمان هم اگر ممیّز باشد ـ یعنی خوب و بـدرا بفهمـد ـ می توانـد سـر حیوان را ببرد ، و اگر کفّار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرنـد ماننـد قائلین به الوهیّت أمیرالمؤمنین (علیه السلام) سر حیوان را ببرند، آن حیوان حلال نمی شود.

(دوم) سـر حیوان را با چیزی ببرنـد که از آهن باشد ، ولی چنانچه آهن پیدا نشود ، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سـنگ تیز می شود سـر آن را بریـد ، ولی بنـابر احتیـاط واجب بایـد طوری باشـد که اگر سـر حیوان را نبرنـد ، می میرد ، یا ضرورتی مقتضی سر بریدنش باشد.

(سوم) در هنگام سـر بریدن جلو بدن حیوان رو به قبله باشد، و کسـی که می داند باید رو به قبله سـر ببرد ، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکنـد حیوان حرام می شود ، ولی اگر فراموش کند ، یا مسأله را نداند ، یا قبله را اشـتباه کند ، یا نداند قبله کدام طرف است ، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند و ناچار از تذکیه آن باشد ، اشکال ندارد.

(چهارم) وقتی می خواهد سـر حیوان را ببرد ، یا کارد به گلویش بگذارد به نیّت سربریدن ، نام خدا را ببرد ، و همین قدر که بگوید «بِسْمِ اللهِ» ، یا «اللهُ اَکْبَر» و مانند آن از اذکار کفایت می کند ، بلکه گفتن «الله» تنها هم کافیست ، و اگر بدون قصد سربریدن نام خدا را بـبرد ، آن حیـوان پـاک نمی شـود و گوشت آن هم حرام است ، ولی اگر از روی فراموشـی نـام خـدارا نـبرد ، اشـکال نـدارد ، و احتیاط مستحب آن است که هر وقت یادش بیاید نام خدارا ببرد و بگوید: «بِسْمِ اللهِ عَلی اَوّلِهِ وَ (عَلی) آخِرِه».

(پنجم) حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند ، اگرچه مثلا چشم یا دُم خود را حرکت دهد ، یا پای خودرا به زمین زند ، و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد ، وگرنه لزومی ندارد ، و نیز واجب است که به اندازه معمول و متعارف نسبت به آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

(شـشم) آن که بنابر احتیاط واجب سـر حیوان را در غیر پرندگان پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکند ، بلکه خود این کار حتّی در پرندگان محل اشکال است ، ولی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکال ندارد.

و همچنین بنا بر احتیاط واجب رگ سفیدی را که از مهره های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و آن را نخاع می گویند ، عمداً قطع نکند.

(هفتم) آن که بنابر احتیاط واجب کشتن از مذبح باشد و از قفا نباشد و همچنین بنابر احتیاط واجب جایز نیست کارد را زیر رگها فرو نموده و به طرف جلو آنها را قطع کند.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۵۹

اگر بخواهند شتررا بکشند که بعد از جان دادن پاك و حلال باشد ، باید با شرایطی که برای سر بریدن حیوانات ذکر شد ، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۶۰

وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند ، بهتر آن است که شتر ایستاده باشد ، ولی اگر در حالی که زانوهارا به زمین زده ، یا به پهلو خوابیده و جلو بدنش رو به قبله است کاردرا در گودی گردنش فرو کنند ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۶۱

اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند ، یا گوسفند و گاو و مانند اینهارا مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند ، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ، ولی اگر چهار رگ شتررا ببرند و تا زنده است به دستوری که گذشت کارد در گودی گردنش فرو کنند ، گوشت آن حلال و بدن آن پاك است ، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند ، حلال و پاك می شود.

مسأله ۲۶۶۲

اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند ، یا مثلا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد ، هرجای بدنش را که با مثل شمشیر و خنجر و نیزه و مانند اینها زخم بزنند و در أثر زخم زدن جان بدهد ، حلال می شود ، و رو به قبله بودن آن لازم نیست ، ولی باید شرطهای دیگری را که برای کشتن حیوانات ذکر شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع کشتن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۶۳

چند چیز در کشتن حیوانات مستحب است:
(اوّل) موقع سربریدن گوسفند دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند ، و موقع سربریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند ، و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند ، و مستحب است مرغ را بعد از سربریدن رها کنند تا پر و بال بزنند.
(دوم): کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد.
(سوم): پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.
(چهارم): کاری کنند که حیوان کمتر أذیّت شود ، مثلا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۶۴

چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:
(اوّل): بنابر مشهور پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را بکنند ، و احتیاط واجب در ترک آن است.
(دوم): در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگری که مثل او است او را ببیند ، مانند این که گوسنفد و شتر را در مقابل گوسفند و شتر دیگری که او را می بیند بکشند.
(سوم): در شب سر حیوان را ببرند مگر ترس از مردن آن داشته باشند ، و همچنین پیش از ظهر روز جمعه ، ولی در صورت ضرورت عیبی ندارد.
(چهارم): خود انسان چهارپائی را که پرورش داده بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

[برخی احکام]

مسأله ۲۶۶۵

اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد ، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:
(اوّل): اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد ، یا مثل نیزه و تیر تیز باشد ، و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند ، پاک نمی شود و خوردن آن هم حرام است ، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند ، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند ، پاک و حلال است ، و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد ، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در أثر سوزاندن حیوان بمیرد ، پاک و حلال بودنش محل اشکال است.
(دوم): کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد ، یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد ، پس اگر کفّار و نواصب و خوارج

و غلاتی که محکوم به کفرند ـ مانند قائلین به ألوهیّت أمیر المؤمنین(علیه السلام) ـ حیوانی را شکار نمایند ، آن شکار حلال نیست.
(سوم): اسلحه را برای شکار حیوان بکار برد ، و اگر مثلاـ جایی را نشان کند و اتّفاقاً حیوانی را بکشد ، آن حیوان پاك نیست و خوردن آن هم حرام است.
(چهارم): وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد ، و چنانچه عمداً نام خدارا نبرد شکار حلال نمی شود ، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.
(پنجم): وقتی به حیوان برسد که مرده باشد ، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد ، و چنانچه به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد ، حرام است.

مسأله ۲۶۶۶

اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان قصد کند و دیگری قصد نکند ، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد ، یا یکی از آن دو نام خدارا ببرد و دیگری عمداً نام خدارا نبرد ، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۶۷

اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند ـ مثلا ـ در آب بیفتد ، و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده ، حلال نیست ، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطه تیر بوده حلال نمی باشد.

مسأله ۲۶۶۸

اگر با سگ یا اسلحه غصبی حیوان را شکار کند ، شکار حلال است و مال خود او می شود ، ولی گذشته از این که گناه کرده ، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۶۹

اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح است با شرطهایی که در مسأله «۲۶۶۵» ذکر شد حیوانی را دو قسمت کنند ، و سر و گردن در یك قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد ، هر دو قسمت حلال است ، و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازه سربریدن وقت نباشد ، أمّا اگر به اندازه سربریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند ، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام ، و قسمتی که سر و گردن دارد ، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال ، وگرنه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۰

اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند ، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است ، و قسمتی که سر و گردن دارد ، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال ، وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۱

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه زنده ای از آن بیرون آید ، چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند حلال ، وگرنه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۲

اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه مرده ای از شکمش بیرون آورند ، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و به واسطه شکار یا سر بریدن مادرش مرده باشد و بیرون آوردن بچّه از شکم مادر بیشتر از اندازه متعارف تأخیر نداشته باشد ، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۷۳

اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند ، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:
(اوّل) سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد ، و نیز ـ بنابر احتیاط واجب ـ عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد ، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا به ندرت از شکار بخورد اشکال ندارد.
(دوم) آن که آن را بفرستند ، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند ، خوردن آن حیوان حرام است ، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانک بزند که زودتر آن را به شکار برساند ، اگرچه به واسطه صدای صاحبش شتاب بکند ، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.
(سوم) کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد ، و اگر کافر یا ناصب یا خارجی و یا بعضی از غلاتی که در حکم کافرند سگ را بفرستد ، شکار آن سگ حرام است.
(چهارم) وقت فرستادن سگ نام خدارا ببرد ، و اگر عمداً نام خدارا نبرد آن شکار حرام است ، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.
(پنجم) شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد ، پس اگر سگ شکار را خفه کند ، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد ، حلال نیست.
(ششم) کسی که سگ را فرستاده وقتی برسد که حیوان مرده باشد ، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد ، بشرط آن که در تأخیر مسامحه نکرده باشد ، وچنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد ، حلال نیست.

مسأله ۲۶۷۴

کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد ، چنانچه مثلا به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن بدون مسامحه وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد ، حلال است ، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد ، حلال نمی شود ، و اگر در این حال سگ را وابگذارد که آن حیوان را بکشد حلال می شود.

مسأله ۲۶۷۵

اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند ، چنانچه همه آنها دارای شرطهایی که در مسأله «۲۶۷۳» گذشت باشند ، شکار حلال است ، و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نباشد ، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۷۶

اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند ، آن شکار حلال و پاک است ، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند ، هر دوی آنها حلال و پاک می باشد.

مسأله ۲۶۷۷

اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر یا در حکم کافر باشد ، آن شکار حرام است ، و همچنین اگر بعضی از آنها عمداً نام خدارا نبرد ، و اگر یکی از سگهایی که فرستاده اند به طوری که در مسأله «۲۶۷۳» گذشت تربیت شده نباشد ، آن شکار حرام می باشد.

مسأله ۲۶۷۸

اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند ، آن شکار حلال نیست ، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۷۹

اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاک و خوردن آن حلال است ، و چنانچه در آب بمیرد پاک است ، ولی خوردن آن حرام می باشد ، مگر این که در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است ، و

ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۶۸۰

اگر ماهی از آب بیرون بیفتد ، یا موج آن را بیرون بیندازد ، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند ، چنانچه پیش از آن که بمیرد ، با دست یا هر وسیله دیگر کسی آن را بگیرد ، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۸۱

کسی که ماهی را صید می کند لازم نیست مسلمان باشد ، و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد ، ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد ، یا از راه دیگر یقین پیدا کند یا حجّت شرعیه داشته باشد که زنده از آب گرفته شده یا در تور در آب مرده باشد.

مسأله ۲۶۸۲

ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده ، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است ، و اگر در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد ، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد ، مگر آن که بیّنه یا شخص ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد خبر دهد که آن را زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۳

خوردن ماهی زنده جایز است ، هرچند احوط خودداری کردن است.

مسأله ۲۶۸۴

اگر ماهی زنده را بریان کنند ، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند ، خوردنش جایز است ، ولی احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

مسأله ۲۶۸۵

اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد ، بنابر احتیاط خوردن قسمتی که بیرون آب مانده جایز نیست.

صید ملخ

مسأله ۲۶۸۶

اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند ، بعد از جان دادن حلال است ، و لازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدارا ببرد ، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد و معلوم نیست که آن را زنده گرفته یا نه ، اگرچه بگوید زنده گرفته ام حرام است ، مگر این که بیّنه یا ثقه ای که ظن به خلاف قولش نباشد بگوید که زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۷

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

«احکام خوردنیها و آشامیدنیها»

اشاره

مسأله ۲۶۸۸

خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است ، و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است.
و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد ، یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد حرام است ، و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگدان و خار پشت پا ندارد ، مگر آن که معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن آن است که در این صورت حلال است.
و کشتن پرستوک و هدهد و خوردن گوشت آنها مکروه است.

مسأله ۲۶۸۹

اگر چیزی را که روح دارد ـ مانند دنبه و گوشت ـ از حیوان زنده جدا نمایند ، نجس و حرام می باشد.

[اجزاء حرام حیوانات حلال گوشت]

مسأله ۲۶۹۰

بعضی از اجزای حیوانات حلال گوشت حرام است ، و آنها از این قرار است:
۱ ـ خون ، ۲ ـ فضله ، ۳ ـ نری ، ۴ ـ فرج ، ۵ ـ بچّه دان ، ۶ ـ غدد که آن را دشول می گویند ، ۷ ـ تخم که آن را دنبلان می گویند ، ۸ ـ چیزی که در مغز کلّه است و به شکل نخود می باشد ، ۹ ـ مغز حرام که در میان تیره پشت است ، ۱۰ ـ زهره دان ، ۱۱ ـ سپرز

(طحال) ، ۱۲ ـ بول دان (مثانه) ، ۱۳ ـ حدقه چشم.

و بنا بر احتیاط واجب از پی که در دو طرف تیره پشت است ، و از چیزی که در میان سُم است و به آن ذات الأشاجع می گویند اجتناب شود ، و این احتیاط در پی آکد است ، و در پرندگان غیر از خون و فضله که بی اشکال حرام است ، از سایر چیزهایی که ذکر شد هرکدام که در آنها باشد ، بنابر احتیاط واجب از خوردن آن اجتناب شود.

[سایر احکام]

مسأله ۲۶۹۱

آشامیدن بول حیوان حرام گوشت حرام است ، و همچنین بول حلال گوشت ، و خوردن و آشامیدن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفّر است ، جایز نیست ، ولی خوردن بول شتر و گاو و گوسفند در صورت نیاز به آنها برای مداوا مانعی ندارد.

مسأله ۲۶۹۲

خوردن گل حرام است و همچنین ـ بنابر احتیاط ـ بقیّه اجزای زمین مانند خاك و ریگ و سنگ ، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی در صورت انحصار معالجه به آن اشکال ندارد ، و خوردن کمی از تربت حضرت سیّد الشهداء(علیه السلام) که بیشتر از مقدار یک نخود متوسّط نباشد برای استشفاء اشکال ندارد ، و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب ـ مثلا ـ حل نمایند که مستهلك شود و بعد آن آب را بیاشامند.

مسأله ۲۶۹۳

فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست ، و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن از لای دندان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد ، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۹۴

خوردن و آشامیدن چیزی که موجب مرگ می شود ، یا برای انسان ضرر مهمّی دارد حرام است.

مسأله ۲۶۹۵

خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است ، و اگر کسی آنها را وطی ـ نزدیکی ـ کند ، خود و نسلشان و آشامیدن شیرشان حرام ، و بول و سرگین آنها نجس می شود ، و باید آنهارا از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند ، و بر وطی کننده است

قیمتش را به صاحبش بدهد.

و اگر بـا حیـوان حلال گوشـتی ماننـد گـاو و گوسفند نزدیکی کننـد ، بـول و سـرگین آنهـا نجس می شـود ، و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است ، و همچنین است نسل آنها ، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند ، و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۹۶

بزغاله اگر از خوک به مقـداری که اسـتخوانش محکم شود شـیر بخورد ، خود و نسـلش حرام می شونـد ، و همچنین است برّه شـیر خوار بنا بر احتیاط واجب ، و در صورتی که مقدار شـیر خوردن کمتر از آن باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی حلال می شوند که استـبراء شوند ، و استـبراء آنها این است که هفت روز از پستـان بز یا گوسـفند شـیر بخورند ، و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند.

و حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نیز گوشـتش حرام است ، و چنانچه اسـتبرائش نماینـد حلال می شود ، و کیفیت استبراء آن در مسأله «۲۲۶» بیان شد.

مسأله ۲۶۹۷

آشامیدن شـراب و غیر آن از مسـکرات حرام است ، و روایات در مذمّت آن بسـیار است ، و در بعضـی از آنها قریب به این مضامین وارد شـده که: خداوند معصـیت نشده به چیزی که شدیدتر از آشامیدن مسـکر باشد ، و از حضـرت امام جعفر صادق (علیه السـلام) سؤال شـد: آیـا آشامیـدن شـراب بـدتر است یـا ترک نماز؟ فرمود: شـرب خمر ، برای این که شـرابخوار در حالتی قرار می گیرد که پروردگار خودرا نمی شناسد.

و از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که: شراب سَرِ هر گناهی است.

و در بعضـی از روایـات آشامیـدن شـراب اشـد از زنـا و دزدی شـمرده شـده است ، و خداونـد شـراب را حرام کرده به علّت این که ام الخبائث و سَرِ هر شرّی است.

و شـرابخوار عقل خود را از دست می دهد ، پس پروردگار خود را نمی شـناسد ، و هر معصیتی را مرتکب ، و هر حرمتی را هتک ، و هر رحم وابسته ای را قطع ، و هر فاحشه ای را مرتکب می شود.

مسأله ۲۶۹۸

نشسـتن سـر سفره ای که در آن شراب می خورند ـ اگر انسان یکی از آنان حساب شود ـ حرام ، و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۹۹

بر هر مسلمان واجب است به مسلمان دیگری که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد ، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن

اشاره

«اگرچه بعضی از آن روایاتی که مستند حکم است در مقام بیان استحباب و کراهت شرعی نیست بلکه بیان کننده منفعت و ضرری است که بر آن امور مرتّب می شود».

مسأله ۲۷۰۰

چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

(اوّل) هردو دست را پیش از غذا خوردن بشوید.

(دوم) بعد از غذا خوردن هر دو دست خودرا بشوید و با دستمال خشک کند.

(سوم)میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند ، و بعد از همه دست بکشد ، و پیش از غذا خوردن اوّل میزبان دست خودرا بشوید ، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته ، و بعد از غذا خوردن اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خودرا بشوید و همینطور تا به میزبان برسد.

(چهارم) در اوّل غذا خوردن بسم الله بگوید ، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد ، در وقت خوردن هرکدام آنها گفتن بسم الله مستحب است.

(پنجم) با دست راست غذا بخورد.

(ششم) با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد ، و با دو انگشت نخورد.

(هفتم) اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند ، هرکسی از غذای جلوی خودش بخورد.

(هشتم) لقمه را کوچک بردارد.

(نهم) سر سفره زیاد بنشیند ، و غذا خوردن را طول بدهد.

(دهم) غذا را خوب بجود.

(یازدهم) بعد از غذا خوردن خداوند عالم را حمد کند.

(دوازدهم) انگشتهارا بلیسد.

(سیزدهم) بعد از غذا خوردن خلال نماید ، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

(چهاردهم) آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد ، ولی اگر در بیابان غذا بخورد مستحب است آنچه می ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

(پانزدهم) در اوّل روز و در اوّل شب غذا بخورد ، و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

(شانزدهم) بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

(هفدهم) در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد.

(هیجدهم) میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

[مکروهات در غذا خوردن]

مسأله ۲۷۰۱

چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

(اوّل) در حال سیری غذا خوردن.

(دوم) پر خوردن.

(سوم) نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

(چهارم) خوردن غذای داغ.

(پنجم) فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد.

(ششم) بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگرشدن.

(هفتم) پاره کردن نان با کارد.

(هشتم) گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

(نهم) پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

(دهم) پوست کندن میوه.

(یازدهم) دور انداختن میوه پیش از آن که کاملا آن را بخورد.

[مکروهات در آب نوشیدن]

مسأله ۲۷۰۲

در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

(اوّل) آب را به طور مکیدن بیاشامد.

(دوم) در روز ایستاده آب بیاشامد.

(سوم) پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللّهِ ، و بعد از آن اَلْحَمْدُ لِلّه بگوید.

(چهارم) به سه نفس آب بیاشامد.

(پنجم) از روی میل آب بیاشامد.

(ششم) بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند ، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مسأله ۲۷۰۳

زیاد آشامیدن آب ، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب ، و در شب به حال ایستاده مذموم است ، و نیز آشامیدن آب با دست چپ ، و همچنین از جای شکسته کوزه ، و جایی که دسته آن است مذموم می باشد.

«احکام نذر و عهد»

مسأله ۲۷۰۴

نذر آن است که انسان برای خدا ملتزم شود که کار خیری را به جا آورد ، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترک کند.

مسأله ۲۷۰۵

در نـذر باید صـیغه خوانده شود ، و لازم نیست آن را به عربی بخوانند ، پس اگر بگوید: (چنانچه مریض من خوب شود ، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم) نذر او صحیح است.

مسأله ۲۷۰۶

نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود نذر کند ، بنابراین کسـی که به واسـطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده یا او را بر نذر اکراه کرده باشند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۷

مفلس ـ شخصـی که حـاکم شـرع او رااز تصـرّف در اموالش منع کرده ـ و سـفیه ـ کسـی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف می کند ـ اگر نذر کند مالی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۸

اگر شوهر از نـذر کردن زن جلوگیری نمایـد ، زن نمی توانـد ـ در صورتی که وفاء به نـذرش منافی با حق شوهر باشـد ـ نـذر کند ، بلکه بـدون اذن شوهر در این صورت نذر زن باطل است ، و صـحّت نذر زن در مال خودش بدون اذن شوهر ـ در غیر حج یا زکات یا احسان به پدر و مادر یا صله ارحام ـ محل اشکال است.

مسأله ۲۷۰۹

اگر زن با اجازه شوهر نذر کند ، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند ، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۷۱۰

اگر فرزنـد بـدون اجازه پـدر یا با اجازه او نـذر کنـد باید به آن نذر عمل نماید ، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۱

انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد ، بنابراین کسی که مثلا نمی تواند پیاده کربلا برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۲

اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد ، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند ، نذر ا و صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۳

اگر نـذر کنـد که کـار مبـاحی را انجـام دهـد یـا ترک نمایـد ، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشـد نـذر او صحیـح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد ، مثلا نـذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد نـذر او صـحیح است ، و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید ـ مثلا برای آن که دخانیات مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند ـ نذر او صحیح می باشد.

مسأله ۲۷۱۴

اگر نـذر کنـد نماز واجب خودرا در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آن جا زیاد نیست ، مثل آن که نذر کند نمازرا در اطـاق بخوانـد ، چنـانچه نمـاز خوانـدن در آن جـا از جهتی بهتر باشـد ـ مثلاـ به واسـطه این که خلوت است انسـان حضور قلب پیـدا می کند ـ نذر او به آن جهت صحیح است.

مسأله ۲۷۱۵

اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد ، بایـد همان طور که نـذر کرده به جا آورد ، پس اگر نـذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد ، یا روزه بگیرد ، چنـانچه قبل از آن روز یا بعـد از آن به جا آورد کفایت نمی کنـد ، و نیز اگر نـذر کنـد که وقتی مریض او خوب شـد صدقه بدهد ، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۷۱۶

اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معیّن نکند ، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست ، و اگر نذر کند نماز بخواند و مقـدار و خصوصـیّات آن را معیّن نکند ، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند ، و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقـدار آن را معیّن نکنـد ، اگر چیزی بدهـد که بگویند صدقه داده ، به نذر عمل کرده است ، و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد در صورتی که یک نماز به جاآورد یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد ، نذر خودرا انجام داده است.

مسأله ۲۷۱۷

اگر نـذر کنـد روز معیّنی را روزه بگیرد ، بایـد همان روز را روزه بگیرد ، و در صورتی که عمـداً روزه نگیرد باید گذشـته از قضای آن روز کفّـاره هم بدهـد ، و کفّـاره اش کفّاره مخالفت قسم است ـ چنانچه در مسأله (۲۷۳۴) خواهـد آمد ـ ولی درآن روز اختیاراً می توانـد مسافرت کنـد و روزه را نگیرد ، و چنانچه در سـفر باشـد لازم نیست قصـد اقامه کرده و روزه بگیرد ، و در صورتی که از جهت سـفر یا مرض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کنـد ، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد ، و در هر صورت کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۱۸

اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۱۹

اگر نـذر کنـد که تـا وقت معیّنی عملی را ترک کنـد ، بعـد از گذشـتن آن وقت می توانـد آن عمـل را به جـا آورد ، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد چیزی بر او واجب نیست ، ولی بازهم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد ، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۰

کسـی که نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقتی برای آن معیّن نکرده است ، اگر از روی فراموشـی یـا ناچاری یا غفلت آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست ، ولی بعد هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۱

اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معیّنی ـ مثلاـ روز جمعه را ـ روزه بگیرد ، چنانچه یکی از جمعه ها عیـد فطر یا قربان باشـد ، یا در روز جمعه عـذر دیگری ماننـد سـفر یا مرض برای او پیـدا شود ، بایـد آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد ، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر از جهت حیض روزه نگیرد.

مسأله ۲۷۲۲

اگر نـذر کنـد مقـدار معیّنی صـدقه بدهـد ، چنانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند ، ولی احتیاط مستحب این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میّت صدقه بدهند.

مسأله ۲۷۲۳

اگر نذر کند به فقیر معیّنی صدقه بدهد ، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد ، و اگر آن فقیر بمیرد احتیاط مستحب آن است که به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۷۲۴

اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان ـ مثلا به زیارت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) ـ مشرّف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست ، و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند ، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۷۲۵

کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده ، لازم نیست آنهارا به جا آورد.

مسأله ۲۷۲۶

اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند و مصرف معیّنی را در نظر نگرفته باشد باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

مسأله ۲۷۲۷

اگر برای خود امام (علیه السلام) چیزی نذر کند ، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده باید به همان مصرف برساند ، و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده باید به مصرفی برساند که نسبتی با امام (علیه السلام) داشته باشد ، مانند زوّار فقیر ، یا مصارف حرم آن امام (علیه السلام) از قبیل تعمیر و مانند آن ، و یا آنچه موجب تکریم و تعظیم آن امام (علیه السلام)است ، و احتیاط مستحب آن است که ثواب آن را هم هدیه برای آن امام (علیه السلام) کند ، و همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نذر کند.

مسأله ۲۷۲۸

گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده اند ، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد ، یا بچّه بیاورد ، مال کسی است که آن را نذر کرده ، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است.

مسأله ۲۷۲۹

هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است ، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۰

اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خودرا به سیّد شوهر دهد ، بعد از آن که دختر به تکلیف رسید ، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

مسأله ۲۷۳۱

هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد بعد از آن که حاجتش بر آورده شد ، باید آن کاررا انجام دهد ، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب می شود ، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب در هر دو صورت ـ اگر آن کار مباح باشد.

مسأله ۲۷۳۲

در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود ، و متعلّق عهد نباید مرجوح باشد ، ولی اعتبار رجحان در متعلّق آن ـ چنانکه مشهور فرموده اند ـ محل اشکال است.

مسأله ۲۷۳۳

اگر به عهد خود عمل نکند باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا شصت فقیر را سیر کند ، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

«احکام قسم خوردن»

مسأله ۲۷۳۴

اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند ، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دخانیات استعمال نکند ، چنانچه عمداً مخالفت کند ، باید کفّاره بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را سیر کند ، یا آنان را بپوشاند ، و اگر اینهارا نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۷۳۵

قسم چند شرط دارد:

(اوّل) کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسی که اکراهش کرده اند درست نیست ، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد ، و قسم سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرّف در مال باشد صحیح نیست.

(دوم) کاری را که برای انجام آن قسم می خورد باید حرام یا مکروه نباشد ، و کاری را که قسم می خورد ترک کند باید واجب یا مستحب نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل یا ترک مباحی که مصلحتی در دین یا دنیا در آن نباشد محل اشکال است.

(سوم) به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی شود ، مانند (خدا) و (الله) ، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هروقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدّس حق در نظر می آید ، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است ، بلکه به اسمی هم که بر خدا و بر غیر خدا گفته می شود اگر خدا را قصد کند و قسم بخورد ، بنا بر احتیاط واجب به آن قسم عمل کند.

(چهارم) قسم را به زبان بیاورد ، و اگر آن را بنویسد یا در قلبش قصد کند صحیح نیست ، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

(پنجم) عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد ، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود ، از وقتی که عاجز می شود قسم او به هم می خورد ، و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.

مسأله ۲۷۳۶

اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند ، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید ، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۷

اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد ، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را بهم بزنند ، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازه پدر یا شوهر صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۸

اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند ، کفّاره بر او واجب نیست ، و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل ننماید ، و قسمی که آدم وسواسی می خورد مثل این که می گوید: والله الآن مشغول نماز می شوم ، و به واسطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۳۹

کسی که قسم می خورد که حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد ، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد ، بلکه گاهی واجب می شود ، امّا اگر بتواند توریه کند ـ یعنی موقع قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود ـ احتیاط واجب این است که توریه نماید ، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد ، بگوید ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

«احکام وقف»

مسأله ۲۷۴۰

اگر کسی چیزی را وقف کند خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی برد ، ولی در بعضی از موارد که در مسأله «۲۱۲۲» و «۲۱۲۳» گذشت ، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۴۱

لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مثلاـ بگوید: (خانه خود را وقف کردم) کفایت می کند ، و همچنین انشاء

وقف به عمل نیز محقّق می شود ، مثل این که حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد ، و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامّه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی را که بر فقراء یا سادات و امثال اینها وقف نمایند ، قبول کردن کسی در صحّت وقف معتبر نیست ، بلکه در اوقاف خاصّه هم ـ مثل وقف بر اولاد ـ اقوی عدم اعتبار قبول است هرچند قبول احوط است.

مسأله ۲۷۴۲

اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از انشاء وقف پشیمان شود یا بمیرد ، وقف واقع نمی شود.

مسأله ۲۷۴۳

کسی که مالی را وقف می کند ، باید از موقع انشاء وقف ، مال را برای همیشه وقف کند ، و اگر مثلا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد ، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست ، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد ، یا بگوید تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد ، و قف صحیح نیست.

مسأله ۲۷۴۴

وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند ، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند ، و از طرف آنان قبض و حیازت نماید وقف صحیح است.

مسأله ۲۷۴۵

در اوقاف عامّه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نیست هرچند احوط است، و قبض محقّق می شود به این که مثلا در وقف مسجد ، یک نفر در آن مسجد نماز بخواند یا در وقف مقبره ، کسی در آن جا دفن شود.

مسأله ۲۷۴۶

وقف کننده باید بالغ باشد ، و صحّت وقف صبی ممیّز مأذون از طرف ولی در صورتی که مصلحت باشد بعید نیست ، و همچنین باید عاقل و با قصد باشد و کسی او را اکراه نکرده باشد ، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند ، بنا بر این سفیه ـ یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند ـ و همچنین مفلس که از طرف حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال است ، اگر چیزی را وقف کنند نافذ نیست ، مگر با اجازه ولی و طلبکاران.

مسأله ۲۷۴۷

اگر مالی را برای بچّه ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحّت آن محل اشکال است ، ولی اگر برای اشخاصی که فعلاـ موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعد به دنیا می آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقّق می شود در شکم مادر هم نباشند ـ مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند ـ صحیح است.

مسأله ۲۷۴۸

اگر چیزی را بر خودش وقف کنـد مثل آن که دکّانی را وقف کنـد که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صـحیح نیست ، ولی اگر مثلا مالی را بر فقراء وقف کند و خودش فقیر شود ، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۷۴۹

اگر برای چیزی که وقـف کرده متولّی معیّن کنـد اختیـار وقف بـا کسـی است که واقف معیّن کرده ، و اگر معیّن نکنـد ، چنـانچه بر افراد مخصوصـی ـ مثلاـ بر اولاـد خود ـ وقف کرده باشـد ، در صورتی که بـالغ باشـند اختیـار بـا خود آنان است ، و اگر بالغ نباشـند اختیار با ولی ایشان است ، ولی در تصرّفاتی که مربوط به مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازه حاکم شرع معتبر است.

مسأله ۲۷۵۰

اگر ملکی را مثلا بر فقراء یا سادات وقف کنـد ، یا وقف کنـد که منافع آن به مصـرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملك متولّی معیّن نکرده باشد ، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۷۵۱

اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند ، چنانچه متولّی وقف آن را اجـاره دهـد و بمیرد اجـاره باطل نمی شود ، ولی اگر متولّی نداشـته باشـد و یک طبقه از کسانی که ملك بر آنها وقف شـده ، آن را اجـاره دهنـد و در بین مـدّت اجاره بمیرنـد ، چنانچه طبقه بعـدی آن اجاره را امضاء نکننـد اجاره باطل می شود ، و در صورتی که مسـتأجر مال الاجاره تمام مـدّت را داده باشـد می توانـد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان بگیرد.

مسأله ۲۷۵۲

اگر ملـك وقـف خراب شـود ، از وقـف بـودن بیرون نمی رود ، مگر آن که متعلّق وقف عنوانی باشـد که به زوال آن عنوان متعلّقی برای وقف نمانـد ، ماننـد آن که خانه را وقف کند برای اسـتفاده از سـکنای آن مادامی که خانه به این هیئت باقی است ، که در این صورت به زوال آن عنوان وقف باطل می شود و به واقف و با نبودن او به ورثه بر می گردد.

مسأله ۲۷۵۳

ملکی که به نحو مشـاع مقـداری از آن وقف است و مقـداری از آن وقف نیست ، ـ اگر متولّی خـاص داشـته باشـد ـ متولّی با مالك قسـمتی که وقف نیست می توانند آن ملك را با نظر خبره قسـمت کنند ، و در صورتی که متولّی خاص نداشـته باشد حاکم شـرع با مالك ، متصدّی قسمت می شوند.

مسأله ۲۷۵۴

اگر متولّی وقف در مال موقوفه خیانت کند حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می نماید که مانع از خیانتش گردد ، و در صورتی که ممکن نباشد می تواند به جای او متولّی امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۵۵

فرشی را که برای حسینیّه وقف کرده اند نمی شود برای نماز به مسجد ببرند ، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیّه باشد.

مسأله ۲۷۵۶

اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند ، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که احتیاج به تعمیر پیدا کند به نحوی که نگهداشتن عایدات آن ملک برای تعمیر عقلایی نباشد صحّت چنین وقفی محل اشکال است.

مسأله ۲۷۵۷

اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند ، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معیّن کرده باید همان طور مصرف کنند و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند ، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد ، بنا بر احتیاط واجب امام جماعت و کسی که اذان می گوید در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

«احکام وصیّت»

مسأله ۲۷۵۸

وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند ، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد ، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیک یا وقف یا صرف در خیرات و مبرّات کنند ، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست ، قیّم و سرپرست معیّن کند ، و کسی را که به او وصیّت می کنند وصی می گویند.

مسأله ۲۷۵۹

کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خودرا بفهماند ، برای هرکاری می تواند وصیّت کند ، بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند صحیح است.

مسأله ۲۷۶۰

اگر نوشته ای بامضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۶۱

کسی که وصیّت می کند باید عاقل باشد و بر وصیّت اکراه نشده باشد ، و وصیّت بچّه ده ساله در صورتی که ممیّز و وصیّتش عقلایی باشد در ثلث مالش برای ارحامش و امور خیریّه نافذ است ، و بنابر احتیاط واجب به وصیّت پسر هفت ساله ممیّز در مقدار کمی از مالش در مصرفی که سزاوار باشد عمل شود ، و وصیّت سفیه در مواردی که مستلزم تصرّف در مال است نافذ نیست.

مسأله ۲۷۶۲

کسی که به قصد خودکشی مثلا زخمی به خود زده یا سمّی خورده است و به واسطه آن بمیرد ، وصیّت او در مالش صحیح نیست ، ولی اگر وصیّت قبل از آن عمل باشد ، صحیح است.

مسأله ۲۷۶۳

اگر انسان وصیّت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد ، در صورتی که آن شخص وصیّت را قبول کند ، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد ، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می شود ، بلکه ظاهر این است که قبول معتبر نیست ، و فقط رد وصیّت مانع است.

مسأله ۲۷۶۴

هرگاه انسان نشانه های مرگ را در خود ببیند ، نسبت به امانتهای مردم باید به وظیفه ای که در مسأله «۲۳۹۵» گذشت عمل کند ، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده و طلبکار مطالبه می کند باید بدهد ، و اگر خودش نمی تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده یا طلبکار مطالبه نمی کند باید اطمینان به ادای دین پیدا کند هرچند به وصیّت کردن و شاهد گرفتن بر آن باشد.

مسأله ۲۷۶۵

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است و نمی تواند فوراً بدهد ، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می دهد کسی آنهارا ادا نماید ، باید وصیّت کند ، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۶۶

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر نماز و روزه قضا دارد باید برای انجام آنها وصیّت کند ، مثل این که وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند ، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد کسی تبرّعاً انجام بدهد بازهم واجب است وصیّت نماید ، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله «۱۳۹۸» گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد ، باید به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۷۶۷

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند ، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد ، و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند ، و لی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می رود ، یا خودشان ضایع می شوند ، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۶۸

وصی باید عاقل باشد ، و احوط این است که بالغ نیز باشد ، ولی در صورت انضمام به بالغ ، که بعد از بلوغ با وصی دیگر در انجام امور شریک شود ، اشکال ندارد ، و وصی شخص مسلمان در صورتی که مستلزم ولایت بر مسلمان باشد مانند قیمومت بر اولاد صغارش باید مسلمان باشد.

و وصی باید در امور مربوط به غیر موصی مانند ادای حقوق واجبه و تصرّف در مال صغار و مانند اینها مورد اطمینان باشد ، ولی در امور مربوط به موصی در غیر واجبات ـ مانند این که وصیّت کند که ثلثش را در خیرات صرف کند ـ لازم نیست مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۶۹

اگر کسی چند وصی برای خود معیّن کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیّت عمل کند ، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند ، و اگر اجازه نداده باشد ـ چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند یا نگفته باشد ـ باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند ، و اگر بدون عذر شرعی حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند ، حاکم شرع آنهارا ملزم می کند ، و اگر اطاعت نکنند یا عذر شرعی داشته باشند ، حاکم شرع به جای یکی از آنان شخص دیگری را معیّن می نماید.

مسأله ۲۷۷۰

اگر انسان از وصیّت خود برگردد ، مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند ، بعد بگوید به او ندهند ، وصیّت باطل می شود ، و اگر وصیّت خودرا تغییر دهد ، مثل این که قیّمی برای بچّه های خود معیّن کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید ، وصیّت اوّلش باطل می شود ، و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۱

اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته یا کاری کند که با وصیّت او منافی باشد وصیّت باطل می شود.

مسأله ۲۷۷۲

اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند ، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند ، باید آن چیزرا دو قسمت کنند و به هرکدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۷۳

اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد ، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کسی بدهند باید مالی که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند ـ چنانچه در مسأله «۲۳۰۸» گذشت ـ ولی مالی را که وصیّت کرده از ثلث خارج کنند.

مسأله ۲۷۷۴

اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۵

اگر در مرضی که به آن مرض می میرد ، بگوید به کسی بدهکار است ، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است ، باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند ، و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۷۶

کسی را که انسان وصیّت می کند چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیّت وجود داشته باشد ، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن به او آبستن شود چیزی بدهند اگر آن بچّه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیزرا به او بدهند ، و اگر موجود نباشد در صورتی که از وصیّت موصی یا قرائن دیگری استفاده شود که نظر موصی در صورت نبود آن بچّه صرف در مصرف دیگری است باید بر طبق نظرش عمل شود، وگرنه وصیّت باطل و به ورثه منتقل می شود ، و اگر وصیّت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیّت صحیح وگرنه باطل است و آنچه را که برای او وصیّت کرده به ورثه منتقل می شود.

مسأله ۲۷۷۷

اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده ـ در غیر تجهیز میّت که حکم آن در مسأله «۵۵۵» گذشت ـ چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست ، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند ، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده ، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست ، در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیّت او را انجام دهد ، و اگر وصی پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدّت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیّت کند بنا بر احتیاط باید وصیّت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۷۸

اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد ، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای وصیّت معیّن کند و خود از کار کناره گیرد ، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که وصی آن کار را خودش انجام دهد ، بلکه مقصودش انجام کار بوده ، می تواند دیگری را

از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۷۹

اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه شود ، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می کند ، و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند ، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند معیّن کردن دو نفر لازم نیست ، و همچنین است اگر یکی از آن دو یا هردو کافر شوند در صورتی که وصایت مستلزم ولایت باشد مانند قیمومت بر صغار.

مسأله ۲۷۸۰

اگر وصی نتواند به تنهایی یا به کمک گرفتن از دیگری کارهای میّت را انجام دهد ، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگررا معیّن می کند.

مسأله ۲۷۸۱

اگر مقداری از مال میّت در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ـ مثل این که مال را در جایی گذاشته که مأمون نبوده ـ و یا تعدّی نموده مثلا میّت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته ـ ضامن است ، و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۷۸۲

هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید اگر آن شخص بمیرد فلانی وصی باشد ، بعد از آن که وصی اوّل مرد وصی دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۸۳

حجّی که به استطاعت بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که ـ مثل خمس و زکات و مظالم ـ ادا کردن آنها واجب می باشد باید از اصل مال میّت بدهند ، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد ولی اگر وصیّت کرده باشد از ثلث بدهند باید به وصیّت عمل کنند ، و اگر ثلث کفایت نکرد از اصل مال خارج کنند.

مسأله ۲۷۸۴

اگر مال میّت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید ، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیّت او عمل کنند ، و اگر وصیّت نکرده باشد آنچه می ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۸۵

اگر مالی را که وصیّت کرده بیشتر از ثلث مال او باشد وصیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیّت را اجازه نموده اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست ، و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است ، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی اجازه ننمایند وصیّت فقط در حصّه آنهایی که اجازه نموده اند نافذ است.

مسأله ۲۷۸۶

اگر مالی را که میّت وصیّت کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد ، و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند ، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۲۷۸۷

اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن زیاد آمد به مصرف کار مستحبّی که معیّن کرده برسانند ، و چنانچه ثلث مال او فقط باندازه بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود ، ثلث بین بدهی ، نماز و روزه قسمت می شود و کسر واجب مالی از اصل ترکه داده می شود.

مسأله ۲۷۸۸

اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم انجام دهند ، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینهارا از ثلث بدهند ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند ، و در صورتی که ثلث کافی نباشد ، چنانچه ورثه اجازه بدهند باید به وصیّت او عمل شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبّی که معیّن کرده برسانند.

مسأله ۲۷۸۹

اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند ، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید ، یا یک مرد عادل و دو زن عادل ، یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند ، باید مقداری را که می گوید به او بدهند ، و اگر یک زن عادل شهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند ، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را ، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند ، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند ـ در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیّت نبوده ـ باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۹۰

اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم ، یا میّت مرا قیّم بچّه های خود قرار داده ، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۹۱

بنابر مشهور: «اگر وصیّت کند به مالی برای کسی و آن شخص پیش از آن که قبول کند یا رد نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند ، می توانند آن چیز را قبول نمایند» ولی بعید نیست اگر بعد از موصی ـ وصیّت کننده ـ بمیرد ، آن مال را ورثه به ارث ببرند ، و این حکم در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود بر نگردد ، و گرنه حقّی به آن چیز ندارند.

«احکام ارث»

[تقسیم بندی کسانی که به واسطه نسب ارث می برند]

اشاره

مسأله ۲۷۹۲

کسانی که به واسطه نسب ارث می برند سه طبقه هستند:

(طبقه اوّل) پدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد ، اولاد اولاد هرچه پایین روند ، هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه دوم ارث نمی برند.

(طبقه دوم) جد یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است ، و با نبودن برادر و خواهر ، اولاد ایشان هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد ، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقه سوم ارث نمی برند.

(طبقه سوم) عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است ، و تا یک نفر از عموها و عمّه ها و دایی ها و خاله های میّت زنده اند اولاد آنان ارث نمی برند ، ولی اگر وارث میّت منحصر به یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری باشد ارث به پسر عموی پدر و مادری می رسد و عموی پدری ارث نمی برد ، و در غیر این صورت احتیاط واجب ـ خصوصاً در صورتی که با آنها دو دایی یا خاله باشد ـ آن است به مصالحه تمام شود.

مسأله ۲۷۹۳

اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و اولاد آنان هر چه پایین روند نباشند ، عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند عمو و عمّه و دایی و خاله جد و جدّه میّت ارث می برند ، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می برند.

مسأله ۲۷۹۴

زن و شوهر به تفصیلی که بعد خواهد آمد، از یکدیگر ارث می برند.

ارث طبقه اوّل

مسأله ۲۷۹۵

اگر وارث میّت فقط یک نفر از طبقه اوّل باشد ، مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد ، همه مال میّت به او می رسد ، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند ، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوری قسمت می کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۶

اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد ، ولی اگر میّت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند ـ یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد ، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه ـ و حمل نباشند ، اگرچه تا میّت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی برند ولی به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد و بقیّه را به پدر می دهند.

مسأله ۲۷۹۷

اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد ، چنانچه میّت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری ـ با شرایطی که در مسأله قبل گذشت ـ نداشته باشد ، مال را پنج قسمت می کنند ، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد ، و اگر دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر و دو خواهر پدری ـ با شرایطی که در مسأله قبل گذشت ـ داشته باشد ، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت ، و دختر سه قسمت می برد ، و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند: یک قسمت را به پدر ، و سه قسمت را به دختر می دهند ، و در نتیجه مال میّت را بیست و چهار قسمت می کنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر ، و چهار قسمت آن را به مادر می دهند ، هرچند احتیاط مؤکّد آن است که مال را با رضایت پدر و دختر پنج قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۸

اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد ، مال را شش قسمت می کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت ، و پسر چهار قسمت آن را می برد ، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و اگر پسر و دختر باشند ، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۹

اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند ، مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر ، و پنج قسمت را پسر می برد ، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می نمایند.

مسأله ۲۸۰۰

اگر وارث میّت فقط پدر ، یا مادر و پسر و دختر باشد ، مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می برد ، و بقیّه

را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۰۱

اگر وارث میّت فقط پـدر یا مادر و یک دختر باشـد ، مال را چهار قسـمت می کنند: یک قسـمت آن را پدر یا مادر ، و بقیّه را دختر می برد.

مسأله ۲۸۰۲

اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد ، مال را پنج قسمت می کنند: یک قسمت را پدر یا مادر می برد ، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۰۳

اگر میّت اولاد نداشته باشد ، نوه پسـری او اگرچه دختر باشد ، سـهم پسـر میّت را می برد ، و نوه دختری او اگرچه پسر باشد ، سهم دختر میّت را می برد ، مثلا اگر میّت یک پسـر از دختر خود و یک دختر از پسـرش داشـته باشـد ، مال را سه قسـمت می کننـد یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث طبقه دوم

مسأله ۲۸۰۴

طبقه دوم از کسانی که به واسـطه نسب إرث می برنـد جد یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میّت است ، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد ، اولادشان هر چه پایین روند ارث می برند.

مسأله ۲۸۰۵

اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشـد ، همه مال به او می رسـد ، و اگر چند برادر پدر و مادری ، یا چند خواهر پدر و مـادری باشـد مـال به طور مسـاوی بین آنان قسـمت می شود ، و اگر برادر و خواهر پـدر و مادری با هم باشـند ، هر برادری دو برابر خواهر می برد ، مثلا اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد ، مال را پنج قسـمت می کنند: هر یک از برادرها دو قسـمت ، و خواهر یک قسمت آن را می برد.

مسأله ۲۸۰۶

اگر میّت برادر و خواهر پـدر و مادری دارد ، برادر و خواهر پـدری که از مادر با میّت جداست ارث نمی برد ، و اگر برادر و خواهر پـدر و مادری نـدارد ، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پـدری داشـته باشـد ، همه مال به او می رسـد ، و اگر چند برادر یا چند خواهر پـدری داشته باشـد ، مـال به طور مسـاوی بین آنـان قسـمت می شود ، و اگر هم برادر و هم خواهر پـدری داشـته باشـد ، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۷

اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جداست ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند برادر مادری ، یا چند خواهر مادری ، یا چند برادر و خواهر مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود.

مسأله ۲۸۰۸

اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند ، و مال را شش قسمت می کنند: و یک قسمت را به برادر یا خواهر مادری ، وبقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۰۹

اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد ، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد ، و مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۰

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری ، یا یک خواهر مادری باشد مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد ، و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۱

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد ، مال را سه قسمت می کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند ، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۸۱۲

اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر وزن او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد ، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند ، ولی به جهت آن که زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود ، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود ، مثلا اگر وارث میّت ، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد ، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت أصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند ، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد ، سه تومان به شوهر ، و دو تومان به برادر و خواهر مادری ، و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

مسأله ۲۸۱۳

اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند ، و سهم برادر زاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پدری یا پدر و مادری می رسد ، هر پسری دو برابر دختر می برد ، هرچند احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۸۱۴

اگر وارث میّت فقط یک جد یا یک جدّه است ـ چه پدری باشد یا مادری ـ همه مال به او می رسد ، و با بودن جد میّت ، پدر جدّاو ارث نمی برد ، و اگر وارث میّت فقط جد و جدّه پدری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد ، و یک قسمت را جدّه می برد ، و اگر جد و جدّه مادری باشد ، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۱۵

اگر وارث میّت فقط یک جد یا جدّه پدری و یک جد یا جدّه مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: دو قسمت را جد یا جدّه پدری ، و یک قسمت را جد یا جدّه مادری می برد.

مسأله ۲۸۱۶

اگر وارث میّت جد و جدّه پدری و جد و جدّه مادری باشد ، مال سه قسمت می شود: یک قسمت آن را جد و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و دو قسمت آن را به جد و جدّه پدری می دهند ، و جد دو برابر جدّه می برد.

مسأله ۲۸۱۷

اگر وارث میّت فقط زن و جد و جدّه پدری وجد و جدّه مادری او باشد ، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می برد ، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جدّه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و بقیّه را به جد و جدّه پدری می دهند و جد دو برابر جدّه می برد ، و اگر وارث میّت شوهر و جد و جدّه باشد ، شوهر نصف مال او را می برد ، و جد و جدّه به دستوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می برند.

مسأله ۲۸۱۸

در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جدّه یا اجداد یا جدّات چند صورت است:
(اوّل) این که هریک از جد یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند ، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود ، اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.
(دوم) این که همه آنها از طرف پدر باشند ، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود در فرضی که همه ذکور یا همه اناث باشند ، و اگر مختلف باشند هر ذکری دو مقابل انثی می برد.
(سوم) این که هر یک از جد یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد ، حکم این صورت حکم صورت گذشته است ، و دانسته شد ـ در مسأله «۲۸۰۹» ـ که برادر یا خواهر پدری میّت اگر با برادر یا خواهر پدر و مادری جمع

شود ، پدری تنها ارث نمی برد.

(چهارم) این که اجداد یا جدّات ، بعضی از آنان پدری باشد و بعضی مادری ، چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف ، و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند ، در این صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدّات یک سوم از ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، اگرچه از جهت ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای خویشان پدری دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می شود ، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور یا همه اناث باشند ، به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

(پنجم) این که جد یا جدّه از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود ، در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می برد ، و اگر متعدد باشند یک سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می نمایند ، و باقی مانده مالِ جد یا جدّه است ، و اگر جد و جدّه هردو باشند ، جد دو مقابل جدّه می برد.

(ششم) این که جد یا جدّه از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود ، در این صورت از برای جد یا جدّه یک سوم است اگرچه یکی باشد ، و دو سوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشد ، و اگر با آن جد یا جدّه خواهر از طرف پدر باشد ، در صورتی که یکی باشد نصف را می برد ، و اگر متعدّد باشد دو سوم را می برند ، و در هر صورت از برای جد و یا جدّه یک سوم است ، و بنابراین اگر خواهر یکی باشد یک ششم از ترکه زاید از فریضه می ماند ، و اقوی این است که به خواهر بر می گردد ، هرچند احوط صلح است.

(هفتم) این که اجداد یا جدّات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد ، چه یکی باشد یا متعدد ، در این صورت از برای جد یا جدّه مادری یک سوم است ، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد یا جدّه پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم از ترکه است ، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل ، و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می شود ، و اگر با آن اجداد یا جدّات برادر یا خواهر مادری باشد ، از برای جد یا جدّه مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند ، و از برای جد و یا جدّه پدری دو سوم است ، و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل ، وگرنه به طور مساوی تقسیم می شود.

(هشتم) این که برادرها یا خواهرها بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری ، و با آنها جد یا جدّه پدری باشد ، در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد ، و یک سوم از آن است اگر متعدّد باشند ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری با جد یا جدّه پدری باقی آن ترکه است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود در صورتی که از حیث ذکورت و انوثت مختلف نباشند ، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می شود ، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جدّه مادری باشد ، از برای جد یا جدّه مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است ، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود ، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است ، و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل ، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۱۹

در صورتی که میّت برادر یا خواهر دارد ، برادر زاده یا خواهرزاده او ارث نمی برد ، ولی این حکم در جایی که ارث برادر زاده یا خواهر زاده با ارث برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست ، مثلا اگر میّت برادر پدری و جد مادری داشته باشد ، برادر پدری دو ثلث و جد مادری یک ثلث ارث می برد ، و در این صورت اگر میّت پسر برادر مادری نیز داشته باشد ، پسر برادر با جد مادری

در ثلث شریک می باشند.

ارث طبقه سوم

مسأله ۲۸۲۰

طبقه سوم عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گذشت ، که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد اینها ارث می برند.

مسأله ۲۸۲۱

اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است ، چه با پدر میّت پدر و مادری باشد یا پدری باشد یا مادری ، همه مال به او می رسد ، و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمّه می برد ، مثلا اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۸۲۲

اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، ولی اگر عمو و عمّه مادری باشند بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با هم صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۳

اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند عمو و عمّه پدری ارث نمی برند ، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد ـ بنابر مشهور ـ مال را شش قسمت می کنند: یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری و بر فرض نبودن آنها به عمو و عمّه پدری می دهند ، ولی بنابر احتیاط واجب در یک قسمت از پنج قسمت عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری با مادری صلح کنند ، و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمّه پدری و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند ، و در هر صورت عموی پدر و مادری یا پدری دو برابر عمّه پدر و مادری یا پدری می برد ، و احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه مادری با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۴

اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله باشد همه مال به او می رسد ، و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند بنابر مشهور: «مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود» ولی احتیاط واجب آن است که دایی و خاله در قسمت با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۵

اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله مادری و دایی و خاله پـدر و مادری و در صورت نبودن دایی و خاله پدر و مادری دایی و خاله پدری باشد بنابر مشهور: «مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری ، یا پدری می دهند و در صورتی که هم دایی و هم خاله مادری باشد ، مال را سه قسـمت می کنند یک قسمت را به دایی و خاله مـادری و دو قسـمت را به دایی و خاله پـدر و مادری ، یا پـدری می دهنـد» ولی احتیاط واجب آن است که در هر دو صورت متقرّب به مادر با متقرّب به پدر و همچنین دایی و خاله با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۶

اگر وارث میّت یـک یـا چنـد دایی ، یـا یـک یا چنـد خاله ، یا دایی و خاله و یک یا چنـد عمو ، یا یک یا چنـد عمّه ، یا عمو و عمّه باشد ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو ، و بقیّه را عمو یا عمّه یا هر دو می برند.

مسأله ۲۸۲۷

اگر وارث میّت یـک دایی یـا یک خاله و عمو و عمّه باشـد ، چنانچه عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری باشـند ، مال را سه قسـمت می کنند ، یک قسـمت را دایی یا خاله می برد ، و از بقیّه دو قسمت را به عمو و یک قسمت را به عمّه می دهند ، بنابر این مال را نُه قسمت می کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند.

مسأله ۲۸۲۸

اگر وارث میّت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه مادری و عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشد ، مال را سه قسـمت می کنند ، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند ، و دو قسمت باقی مانده را بنابر مشهور: «شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مادری یا پدری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد ، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه پدری با مادری در یک قسمت از پنج قسمت صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۹

اگر وارث میّت چند دایی و چند خاله باشـند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمّه هم داشـته باشـند مال سه سهم می شود: دو سـهم آن را به عمو و عمّه می دهند ، و اگر آن دو پدر و مادری یا پدری باشـند عمو دو برابر عمّه می برد ، و اگر مادری باشـند در قسـمت بنابر احتیاط واجب مصالحه کننـد ، و یک سـهم آن به دایی ها و خاله ها می رسد و بنابر احتیاط واجب به مصالحه قسمت می نمایند.

مسأله ۲۸۳۰

اگر وارث میّت دایی یا خاله مادری و چنـد دایی و خاله پدر و مادری یا پدری تنها ـ در صورتی که پدر و مادری نباشـند ـ و عمو و عمّه باشد ، مال سه سـهم می شود ،دو سـهم آن را به دستوری که در مسائل قبل گذشت عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند ،

و یک سهم باقی مانده به دستوری که قبل ذکر شد تقسیم می شود.

مسأله ۲۸۳۱

اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو و عمّه می رسد به اولاد آنان ، و مقداری که به دایی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود.

مسأله ۲۸۳۲

اگر وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خاله پدر ، و عمو و عمّه و دایی و خاله مادر او باشد ، مال سه سهم می شود ، یک سهم آن را بنابر مشهور: «عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی و خاله پدر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند ، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت در تقسیم ثلث از اصل مال با یکدیگر صلح کنند ، و همچنین دایی و خاله پدر در تقسیم یک ثلث از دو ثلث ، و عمو و عمّه پدر میّت در تقسیم به دستوری که در مسأله «۲۸۲۳» گذشت رفتار نمایند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۸۳۳

اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد ، چهار یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند.

مسأله ۲۸۳۴

اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد ، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند ، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی برد ، نه از خود زمین و نه از قیمت آن ، و از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث می برد ، ولی اگر بقیّه ورثه قیمت بنا و درخت را بخواهد بدهد ، باید زن قبول کند ، و همچنین است حکم درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

مسأله ۲۸۳۵

اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد ـ مانند زمین خانه ـ تصرّف کند ، باید از سایر ورثه اجازه بگیرد ، و همچنین سایر ورثه تا سهم زن را از هوایی مانند بنا و درخت هر چند از قیمت نداده اند ، نمی توانند بدون اجازه او در آنها تصرّف کنند.

مسأله ۲۸۳۶

اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند ، که سهم زن را از آن قیمت بدهند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند ، چقدر ارزش دارند ، و سهم زن را از همان قیمت بدهند.

مسأله ۲۸۳۷

مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد ، و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته ، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۸۳۸

اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال ، و اگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال به شرحی که گذشت ، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود اگر چه شوهر با همه یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد ، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است ، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۸۳۹

اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد ، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد ، از او ارث می برد.

مسأله ۲۸۴۰

اگر زن را ـ به ترتیبی که در احکام طلاق گذشت ـ طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد ، شوهر از او ارث می برد ، و نیز اگر شوهر در بین آن عدّه بمیرد زن از او ارث می برد ، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه یا در عدّه طلاق بائن ، یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۱

اگر شوهر در حال مرض ، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد ، زن با سه شرط از او ارث می برد:
(اوّل) آن که در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد ، و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط واجب این است که صلح نمایند.
(دوم) به واسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود ، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد ، ارث بردنش محل اشکال است.
(سوم) شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده ، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد ، پس اگر از آن مرض

خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود ، زن از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۲

لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرّقه ارث

مسأله ۲۸۴۳

پدر اگر بمیرد قرآن و انگشتر و شمشیر و لباسهایی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است ، و اگر از سه چیز اوّل بیشتر از یکی دارد ، مثلا- دو قرآن یا دو انگشتر دارد ، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با ورثه دیگر صلح کند ، و همچنین در کتاب و جهاز شتر و شتر سواری و سلاح دیگر غیر از شمشیر احتیاط واجب در صلح است.

مسأله ۲۸۴۴

اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد ـ مثل آن که از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند ـ باید آنچه را که در مسأله قبل ذکر شد به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۸۴۵

اگر میّت قرض داشته باشد ، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد ، باید چیزهایی که قبل ذکر شد که مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند ، و اگر قرضش کمتر از مال او باشد ، باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگتر می رسد به نسبت به قرض او بدهند ، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد ، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میّت بدهد.

مسأله ۲۸۴۶

مسلمان از کافر ارث می برد ، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت مسلمان باشد از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۸۴۷

اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد ، از او ارث نمی برد ، ولی اگر از روی خطا باشد ـ مثل آن که سنگ را به

هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد ـ از او ارث می برد ، ولی ارث بردن او از دیه قتل محل اشکال است.

مسأله ۲۸۴۸

هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند ، برای بچّه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد ، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود ، باید یک سهم و بنابر احتیاط سهم یک پسر را کنار بگذارند و بقیّه را ورثه بین خود تقسیم می کنند ، ولی اگر احتمال عقلایی بدهند که بیشتر از یکی باشد ، بنابر احتیاط سهم محتمل را باید کنار بگذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم کنند ، مگر در صورتی که وثوق و اطمینان باشد که حقِ محتمل از بین نمی رود ، که در این صورت می توانند مقدار زاید بر یک سهم مذکور را بین خود قسمت کنند.

ملحقات

«مسائل مربوط به بانکها»

اشاره

بانکها بر دو نوعند: اسلامی و غیر اسلامی.

بانکهای اسلامی بر سه قسمند: ۱ ـ بانکهای شخصی ۲ ـ بانکهای دولتی ۳ ـ بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود.

و اظهر این است که معاملات مشروعه با بانکهای دولتی و بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می شود ، جایز است ، ولی احتیاط واجب آن است که یک پنجم فوائد حاصله آن را به نیت ما فی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع حاصل آن سال می باشد که اگر صرف در مؤونه آن سال نشود ، خمس آن را باید بپردازد .

مسأله ۲۸۴۹

وام گرفتن از بانکهای اسلامی و وام دادن به آنها که در آن شرط سود و فایده شده باشد ، ربا و حرام است ، ولی می توان به راه هایی از ابتلای به ربا پرهیز کرد ، مانند این که وام گیرنده ، کالایی را از بانک یا وکیل او به نسبت معیّنی ، مثلا ده یا بیست درصد ، گران تر از قیمت بازار بخرد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معینی به او قرض دهد ؛و یا این که کالایی را به بانک یا وکیل او به کمتر از قیمت بازار به نسبت معیّنی بفروشد ، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معیّنی قرض دهد.

و همچنین در وام دادن به بانک می توان از این راه استفاده کرد ، به این که مثلا بانک کالایی را به بیشتر از قیمت بازار از شخص بخرد ، و یا کالایی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد ، و شرط کند مبلغی را تا مدّت معینی آن شخص به بانک قرض دهد.

و این نتیجه به اجاره و صلح و هبه به شرط قرض نیز محقّق می شود.

مسأله ۲۸۵۰

در مسأله قبل گذشت ، که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است ، و چنانچه در قراردادِ وام شرط فایده و سود شده باشد ، ربا و حرام است ، و فرق نمی کند پولی که به بانک داده می شود ، به نحو سپرده ثابت باشد ـ یعنی صاحب پول بر حسب قرار داد تا مدّت معینی نمی تواند از پول خود استفاده نماید ـ یا به نحو حساب در گردش باشد ـ که هر موقع بخواهد می تواند از پول خود استفاده کند ـ ولی چنانچه شرط سود نشود ، و خود را طلب کار نداند ، ـ اگرچه بانک به او سود بدهد ـ گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است. و در بانک های دولتی و مشترک (که به شرکت دولت و مردم تآسیس شده است) بنابر احتیاط واجب یک پنجم آن سود را به نیت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع آن سال می باشد ، که اگر در مؤونه آن سال صرف نشود ، باید خمس آن را بپردازد .

مسأله ۲۸۵۱

بانکهای غیر اسلامی ، که سرمایه آن از کفّار ـ چه دولتی باشد و چه شخصی ـ گرفتن پول از آنها ، بدون اشکال جایز است ، و سپردن پول به این بانکها و گرفتن سود از آنها مانعی ندارد ، و همچنین می تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگیرد.

اعتبارهای بانکی

اشاره

اعتبارهای بانکی دو گونه است:

۱ ـ اعتبار برای واردات: کسی که بخواهد کالایی از کشورهای خارجی وارد کند ، باید ـ بنابر مقررات ـ در یکی از بانکهای کشورِ وارد کننده کالاـ ، گشایش اعتبار نماید ، و با گشایش اعتبار ، بانک متعهّد می شود پس از انجام معامله بین طرفین ـ خریدار و فروشنده ـ از طریق مکاتبه یا مراجعه به نماینده و وکیل فروشنده در کشور خریدار ، به موجب فاکتور ارسال شده از طرف فروشنده ـ که حاکی از تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیّت و کمیّت می باشد ـ مبلغ مورد اتفاق طرفین را ، توسط بانک کشور فروشنده ، به فروشنده بپردازد ، و با این اقدام بانک درصدی ـ مثلا مقدار ده یا بیست درصد ـ از کل بهای کالای سفارش شده را از سفارش دهنده دریافت می کند ، و سپس تمام شدنِ معامله را به فروشنده اعلام می نماید ، تا فروشنده جهت دریافت بهای کالا ، اسناد حمل کالا را به بانک تحویل دهد ، و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا ـ بر طبق مشخصات مورد توافق هنگام گشایش اعتبار ـ بانک تمام مبلغ را به فروشنده می پردازد.

۲ ـ اعتبار برای صادرات: کسی که می خواهد کالایی را به کشورهای خارجی صادر کند ، باید ـ طبق مقررات ـ خریدار خارجی در بانک کشورش گشایش اعتباری نماید ، تا بانک پس از طی همان مراحل مذکور در گشایش اعتبار برای واردات ، با صادر کننده کالا ارتباط برقرار کرده ، و کالا را تحویل خریدار و بهای آن را تحویل فروشنده بدهد.

بنابراین عمل بانک در گشایش اعتبار برای واردات و صادرات یکی است.

و گاهی صادر کننده کالا و یا نماینده و وکیل او ، بدون آن که قبلا معامله ای با وارد کننده انجام شده باشد ، اسناد و صورت شامل نوع کالا و کیفیّت و کمیّت و مشخصات آن را ، به بانک می فرستد ، و به بانک وکالت می دهد که آن صورت و اسناد را به کسانی که خریدار آن کالاـ می باشند ، عرضه نماید ، و چنانچه خریدار به قیمت معیّن شده قبول کرد ، تقاضای گشایش اعتبار

می کند ، و بانک نیز به ترتیبی که گذشت مراحل تحویل کالا را به خریدار و تحویل بهای آن را به فروشنده انجام می دهد.

مسأله ۲۸۵۲

گشایش اعتبار برای خریدار ، و قبول گشایش اعتبار و انجام تعهّدات از طرف بانک جایز است.

مسأله ۲۸۵۳

جایز است بانک برای انجام گشایش اعتبار و تعهّدات مربوطه ، مبلغی از سفارش دهنده ـ خریدار ـ دریافت نماید.
گشایش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعی بر عناوینی می توان تطبیق داد ، که به سه عنوان در ذیل اشاره می شود:
اوّل: آن که به عنوان اجاره باشد ، یعنی سفارش دهنده بانک را برای عمل گشایش اعتبار اجیر می کند ، و مبلغ پرداختی را ـ که به نسبت معینی از بهای کالای سفارش شده که مورد توافق بانک و سفارش دهنده است ـ بابت اجرت عمل به بانک می پردازد.
دوم: آن که به عنوان جعاله باشد ، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می گذارد ، که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد ، مبلغی را به بانک بپردازد ، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار ، حق دارد آن مبلغ را از او بگیرد.
سوم: آن که به عنوان خرید و فروش انجام شود ، به این که بانک مبلغ سفارش شده را با ارز خارجی و به پول کشور فروشنده کالا ، به او می پردازد ، و از سفارش دهنده و خریدار به پول رایج کشور خودش عوض آن را می گیرد ، پس آن ارز خارجی را در ذمّه خریدار به پول کشور خودش با فایده ای که می گیرد ، می فروشد ، و چون مورد معامله ارزی دو نوع مختلف می باشد ، اشکالی ندارد.
نگهداری کالا به وسیله بانک
گاهی بانک کالا را به حساب وارد کننده ، نگهداری می کند ، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادر کننده و وارد کننده ، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده ، و رسیدن اسناد و کالا به کشور خریدار ، و اعلام بانک به خریدار برای گرفتن کالا ، خریدار در گرفتن کالا تأخیر می نماید ، و بانک کالا را به حساب او نگهداری می کند ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل می گیرد.
و گاهی بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می کند ، به این صورت که صادر کننده ، بدون قرار داد و معامله قبلی ، کالاـ را حمل کرده و اسناد و صورت آن را به بانک می فرستد ، تا بانک به بازرگانان کشور عرضه نماید ، ولی کسی کالا را خریداری نمی کند ، و بانک کالاـ را به حساب صادر کننده نگهداری می کند ، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل از او می گیرد.

مسأله ۲۸۵۴

در هر دو صورت مذکور ـ چه کالاـ را بانک به حساب خریدار نگه داری کند و چه به حساب فروشنده ـ چنانچه گرفتن اجرت نگهداری کالا بر اساس شرطِ ضمنِ عقدی باشد ، اگر چه به نحو ارتکاز ، یعنی بودن در ذهن طرفین و عدم غفلت از آن باشد ، چنان که در این گونه معاملات معمول است ، و یا این که نگهداری به درخواست و امرِ وارد کننده و یا صادر کننده باشد ، گرفتن

اجرت برای آن جایز است ، و در غیر این دو صورت ، بانک حق ندارد چیزی بابت نگهداری به عنوان اجرت بگیرد.

و اگر حمل کالا و ارسال اسناد به وسیله بانک با قرار داد قبلی بین وارد کننده و صادر کننده صورت گرفته ، و بانک وصول اسناد را به وارد کننده ابلاغ کند ، و او از گرفتن اسناد خودداری نماید ، جایز است بانک برای رسیدن به حق خود ، که قیمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت کرده است ـ به مقتضای اختیاری که در این گونه موارد ، وارد کننده به بانک می دهد ـ کالا را به دیگری بفروشد.

ضمانت نامه های بانکی

اشاره

گاه شخصی انجام کاری را از دولت یا از اشخاص به نحو مقاطعه کاری قبول می کند ، مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان یا جاده سازی و مانند اینها ، و در ضمن قرار داد ، صاحب کار ، برای اطمینان از عملِ مقاطعه کار به تعهّدش ، از او ضمانت نامه بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می نماید ، که در صورت تخلّف مقاطعه کار از انجام اصل کار و یا تخلّف از شرایط قرار داد ، برای جبران خسارتهای احتمالی آن تخلّف ، از ضمانت نامه استفاده نماید ، و مبلغ معیّن شده را دریافت کند ، و برای این مقصود مقاطعه کار به بانک مراجعه می نماید ، و از بانک تقاضای صدور ضمانت نامه ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می کند ، و بانک با دریافت تضمین لازم ، برای مقاطعه کار ضمانت نامه صادر می نماید ، و برای صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه کار ، کارمزد دریافت می کند.

مسأله ۲۸۵۵

عقد ضمان به هر چه که دلالت بر آن تعهّد کند ـ چه لفظ باشد ، مثل ایجاب و قبول قولی ، و چه عملی که دلالت بر آن بکند ـ محقّق می شود ، و فرق نمی کند که ضامن به صاحب کار تعهّد نماید که مقاطعه کار ، وجه الضمان را بپردازد ، یا تعهّد کند که مقاطعه کار به تعهّدات و شرایط خود وفا نماید ، و در صورت تخلّف ، وجه الضمان را بپردازد.

مسأله ۲۸۵۶

بر مقاطعه کار واجب است در صورت تخلّف از انجام قرار داد ، به شرط خود که پرداخت وجه الضمان است ، در صورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد ، وفا کند ، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداری نماید ، صاحب کار به بانکی که ضمانت نامه را صادر کرده است ، مراجعه می کند ، و چون صدور ضمانت نامه به درخواست مقاطعه کار بوده است ، او ضامن بانک می باشد ، و آنچه بانک می پردازد ، باید مقاطعه کار بپردازد ، و بانک حق دارد از او مطالبه کرده و دریافت نماید.

مسأله ۲۸۵۷

کار مزد معینی را که بانک بابت صدور ضمانت نامه از مقاطعه کار می گیرد ، جایز است ، و معامله بانک با مقاطعه کار به راههایی تصحیح می شود ، و از آن جمله این است که به صورت عقد اجاره باشد ، یعنی مقاطعه کار ، بانک را به مبلغ معیّنی برای عمل مذکور اجیر کند ، و یا به صورت عقد جعاله باشد ، که مقاطعه کار ، کارمزد را جُعل ـ مبلغی که در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده می شود ـ در مقابل انجام عمل مذکور قرار دهد.

فروش سهام

اشاره

گاهی شرکت های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود ، بانکها را واسطه قرار می دهند ، و بانکها با دریافت مبلغی بر حسب قرار داد به عنوان واسطه ، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می کنند.

مسأله ۲۸۵۸

این قرار داد با بانک جایز است ، چه به صورت اجاره باشد ، که شرکت سهامی ، بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار ـ فروش سهام و اسناد بهادار ـ اجیر کند ، و چه به صورت جعاله باشد ، که شرکت سهامی متعهّد شود که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد ، این مبلغ را به او بپردازد ، و در هر دو صورت بانک با انجام دادن عمل مذکور ، حق دارد کار مزد تعیین شده را دریافت کند.

مسأله ۲۸۵۹

خرید و فروش سهام شرکتهای سهامی ، در صورتی که در آن شرکتها معاملات حرام ـ مانند معاملات ربوی ـ انجام نشود ، جایز است ، و خرید و فروش سهام شرکتهایی که معاملات حرام انجام می دهند در صورتی که سودِ حاصلِ از حرام ، جزء سرمایه شرکت باشد ، جایز نیست ، و در غیر این صورت خرید و فروش خودِ سهام جایز است ، ولی باید از درآمدهای حرامِ آن پرهیز شود.

حواله های داخلی و خارجی

اشاره

حواله چند نوع است:
اوّل: آن که مشتری ـ و مراد از مشتری در این مسائل صاحب حساب و کسی که برای معامله با بانک ، به بانک مراجعه می نماید ، می باشد ـ پولی در بانک داشته باشد ، و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله ای به عهده یکی از بانکهای طرف حساب خود در داخل یا خارج کشور صادر کند ، و یا از بانک تقاضا نماید که پول او را ، شعبه دیگر از آن بانک در شهر یا کشور دیگر

پرداخت نمایـد ، و مشتری آن مبلغ را در آن محل دریافت کند ، و بانک برای این عمل حق دارد کارمزد از مشتری دریافت نماید ، و گرفتن این کار مزد را ممکن است به این نحو تصـحیح کرد که چون بانک شـرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر یا کشـور دیگر بـپردازد ، و حـق دارد از پرداخت آن در غیر محلّی که از مشـتری پول گرفته خودداری کنـد ، برای رفع یـد از این حق جایز است که مبلغی بگیرد که پول مشتری را در شهر یا کشور دیگر به او بپردازد.

دوم: آن که مشتری پولی در بانک نداشـته باشـد ، و بانک برای او چک یا حواله ای صادر کند که بانکِ طرفِ حسابِ این بانک ، در داخل یا خارج کشور به مشتری او قرض دهد ، و یا این بانک از متصدّی شعبه دیگر بخواهد که به آن مشتری قرض دهد ، و این کار وکالت دادن بانک است به بانک طرف خود یا به متصدّی شـعبه دیگر که پول را به آن شخص قرض بدهد ، و یا وکالت دادن به آن شخص است که پول را قبض و به عنوان قرض تملّک کند ، و برای این وکالت دادن ، بانک می تواند کار مزد از آن شخص بگیرد.

و چنـانچه حـواله ای که در خـارج کشور به مشـتری می دهـد ، به پول کشور خـارج باشـد ، و مشـتری به گونه ای که ذکر شـد ، از بانـک ، آن پول را برای خود قرض کنـد ، بانـک حق دارد طلب خود را به همـان پول خـارجی از او مطالبه نمایـد ، و می توانـد در مقابل گرفتن مبلغی از حق خود صرف نظر کند ، و یا آن پول خارجی را با پول کشور مشتری با اضافه ای معاوضه نماید.

سوم: آن که شخصـی مبلغی را در شـهر خود به بانـک بدهـد تـا معـادل آن را در داخـل یـا خـارج کشور از بانـکِ طرف آن بانک دریـافت کنـد ، مثلاـ پولی را در نجف اشـرف به بانـک می دهـد که در بغـداد بگیرد ، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد ، و بانـک برای این کـار مبلغی اضـافه می گیرد ، این عمـل بانـک و گرفتن مبلغ مـذکور جـایز است ، و جواز گرفتن مبلغ اضـافه به این جهت است که ربای حرام در قرض ، زیاده ای است که قرض دهنده از قرض گیرنده بگیرد ، ولی اگر قرض گیرنده از قرض دهنده زیـادی بگیرد ، جـایز است ، و در صورتی که آن دو پول از دو جنس باشـد ـ مثـل تومان ایرانی و دینار عراقی ـ بانک می توانـد ارز خارجی را به مبلغی از پول کشور مشتری که ارزش آن بیشتر باشد ، بفروشد.

چهارم: آن که شخصـی در محلّی مبلغی از بانک می گیرد ، و بدون این که درخواست و الزامی از بانک باشد ، گیرنده درخواسـت می کنـد آن مبلغ را در محل دیگری به بانک بپردازد ، و بانک برای قبول این عمل مبلغی از آن شـخص می گیرد ؛گرفتن این مبلغ اضافی به یکی از دو راه جایز است:

۱ ـ اگر آن دو پول از دو جنس باشـد ـ ماننـد این که شـخص از بانـک ریـال ایرانی بگیرد ، و در مقابـل بانـک از او پول غیر ایرانی بگیرد ـ بانک از آن شخص ، آن پول خارجی را با مبلغ اضافی ـ که از او می گیرد ـ به پولی که به او می دهد ، معاوضه می کند.

۲ ـ چـون بانـک شـرعاً ملزم نیست ، پـولی که به آن شـخص داده ، در محـل دیگری بگیرد ، و حق دارد درخواست گیرنـده را قبول نکند ، می تواند برای اسقاط این حق مبلغی از شخص بگیرد.

مسأله ۲۸۶۰

آنچه از اقسـام حواله هـای بـانکی و تطبیق آنها با عناوین فقهی گـذشت ، نسـبت به اشـخاص هم جاری است ، ماننـد این که کسـی مبلغی در محلّی به شخصی بدهد ، که آن مبلغ و یا معادل آن را در محل دیگر دریافت کند ، و آن شخص مبلغی اضافه بگیرد ، و یا مبلغی از شخصی در محلّی بگیرد و معادل آن را با اضافه ای در شهر یا کشور دیگر بپردازد.

مسأله ۲۸۶۱

در موارد حواله فرق نمی کند که حواله کننده مبلغی نزد شخص یا بانکی که بر او حواله می کند داشته باشد ، یا نداشته باشد ، و در هر دو صورت حواله صحیح است.

جایزه های بانکی

اشاره

گاهی بانکها به منظور تشویق و ترغیب مردم که حساب باز کنند ، یا مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند ، جایزه ای در نظر می گیرند که از طریق قرعه کشی به کسی که قرعه به نام او اصابت کند ، بدهند.

مسأله ۲۸۶۲

جایزه های بانکی دو صورت دارد:
اول: آن که قرعه کشی بر بانک شرط نشود ، بلکه قرعه فقط به عنوان تشویق باشد ، در این صورت عمل قرعه جایز است ، و کسی که قرعه به نام او اصابت کند ، جایز است آن جایزه را بگیرد ، و اگر بانک دولتی یا مشترک (که به شرکت دولت و مردم تأسیس شده است)باشد احتیاط واجب آن است که یک پنجم آن را به نیت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد ، و بقیه از منافع آن سال می باشد که اگر در مؤونه آن سال صرف نشود باید خمس آن را بپردازد .
دوم: آن که قرعه کشی شرط شود ، و بانک به جهت وفای به آن شرط قرعه بکشد ، که در این صورت عمل قرعه کشی جایز نیست ، و همچنین گرفتن جایزه برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است جایز نیست.
تحصیل و نقد کردن سفته ها به وسیله بانکها
یکی از خدمات بانکی وصول کردن سفته های مشتریان است ، به این ترتیب که پیش از سررسید ، وجود آن سفته را در بانک و شماره و مقدار و تاریخ سر رسید آن را به متعهّد سفته اعلام می نماید ، تا برای پرداخت آن در سر رسید آماده شود ، و بانک پس از وصول سفته ، مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می کند ، و یا نقداً به او می پردازد ، و برای این خدمت کار مزدی دریافت می نماید.
و از خدمات بانک ، وصول کردن چکهایی است که مشتریان نزد بانک می گذارند ، و بانک از مشتری برای این خدمت کار مزدی می گیرد.

مسأله ۲۸۶۳

وصول سفته و دریافت کارمزد چند صورت دارد:
۱ ـ متعهّد سفته پولی نزد بانک دارد ، و در آن سفته قید شده است که طلبکار در سر رسیدش به آن بانک مراجعه کند و بانک مبلغ سفته را از حساب بدهکار برداشت کرده ، و به طلبکار نقد بپردازد ، و یا در حساب طلبکار منظور نماید ، و این کار به این معنی است که متعهّد سفته طلبکار خود را به بانک حواله کرده است ، و چون در بانک پول داشته و بانک بدهکار او می باشد ، حواله

صحیح است ، و احتیاج به قبول ندارد.

و در این صورت جایز نیست بانک برای پرداخت بدهی، مبلغی دریافت کند.

۲ ـ متعهّد سفته بدون آن که پولی در بانک داشته باشد و بانک به او بدهکار باشد ، مبلغ سفته را به بانک حواله می کند ، که این حواله بر بریء ـ یعنی کسی که بدهکار حواله کننده نیست ـ می باشد و جایز است ، و بانک این حواله را قبول می کند ، و مبلغ آن را می پردازد ، و بابت قبول کردن حواله از متعهّد سفته کارمزد می گیرد ، و گرفتن این کار مزد نیز جایز است.

۳ ـ مشتری سفته خود را بدون این که حواله ای از جانب متعهّد شده باشد ، جهت وصول ، به بانک می دهد ، و این عمل را می توان به عنوان عملی که مورد جعاله واقع شده است ، انجام داد ، و گرفتن مبلغی به عنوان جُعل ـ آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده می شود ـ برای این عمل نیز جایز است ، در صورتی که بانک فقط در گرفتن اصل دَیْن دخالت داشته باشد ، ولی چنانچه برای آن دَیْن سود و فایده نزولی قرار داده شده باشد ، تصدّی بانک جایز نیست.

خرید و فروش ارز (پولهای خارجی)

مسأله ۲۸۶۴

خرید و فروش پول های خارجی ـ مانند دینار به تومان ـ به زیادتر از آنچه خریداری شده ، یا کمتر ، یا مساوی با آن جایز است ، و فرق نمی کند که معامله با مدّت باشد یا بدون مدّت.

حسابهای جاری

مسأله ۲۸۶۵

کسی که حساب جاری در بانکی دارد ، و پولی در آن گذاشته ، حق دارد هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد ، از آن حساب برداشت کند ، ولی گاهی بانک اجازه می دهد که مشتری او ، مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب ، برداشت کند ، و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد ، و این را برداشت آزاد می نامند ، و بانک برای قرض دادن این مبلغ فایده می گیرد ، و این قرض دادن و گرفتن فایده جایز نیست.

خرید و فروش سفته ها

اشاره

منشأ مالیّت یکی از دو امر است:

اوّل: آن که برای چیزی منافع و خواصی باشد که موجب رغبت عقلاـ به آن چیز شود ، مانند خوردنی ها و آشامیدنی ها و پوشیدنی ها.

دوم: آن که مقامی که صاحب اعتبار است ، برای آن چیز اعتبار مالیّت کند ، مانند اسکناس ها و تمبرها که حکومتها به آنها ارزش

و مالیّت می دهند.

مسأله ۲۸۶۶

بیع ـ خرید و فروش ـ با قرض از جهت موضوع و حکم فرق دارد:
از جهت موضوع بیع تبدیل عین است به عوض در اضافه ، چه آن اضافه ملکیّت باشد یا حق ، و قرض تملیک عین است به ضمانِ قرض گیرنده ، به مثل اگر مثلی باشد ، و به قیمت اگر قیمی باشد.
از جهت حکم ، در احکامی اختلاف دارند که به بعضی از آنها اشاره می شود:
۱) ربا در بیع و قرض مختلف است ، در قرض هر نوع زیادی که شرط شود ربا و حرام است ، ولی در بیع زیادی در صورتی حرام است که چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس باشند و با کیل یا وزن فروخته شوند ، که در این صورت زیادی ربا و حرام است ، پس اگر از یک جنس نباشند و یا با کیل و وزن فروخته نشوند ، زیاده گرفتن در آن حرام نیست ، مانند اجناسی که به عدد فروخته می شوند.
۲) ربا در بیع موجب بطلان بیع است ، و نقل و انتقالی محقّق نمی شود ، و در قرض ، ربا موجب بطلان قرض نیست ، و قرض گیرنده مالک مالی که قرض گرفته می شود ، ولی قرض دهنده مالک مقدار زیادی که شرط شده نمی شود.

مسأله ۲۸۶۷

تمام پول های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا دلارهای آمریکایی یا تومانهای ایرانی و امثال اینها مالیّت دارند ، زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبت به پول های کاغذی خود ارزشی معیّن شده است که در تمام مملکت قبول و رایج است ، و بدین جهت مالیّت پیدا نموده ، و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیّت ساقط می نمایند.
و معلوم است که این پولها با کیل یا وزن فروخته نمی شوند ، و از این جهت بعضی از فقها (اعلی الله مقامهم) فرموده اند: «معاوضه این پول ها به هم جنس خود با زیاده جایز است ، و همچنین معامله این پول ها که دَینِ در ذمّه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده جایز است.» ولی معاوضه چیزی که مالیّت اعتباری دارد و به شماره خرید و فروش می شود ، به هم جنس خود با زیاده یا نقیصه محل اشکال است.
و چنانچه مالکِ ناقص با مالکِ زاید مصالحه کند بر این که مالک زاید آن را به او ببخشد ، و او هم ناقص را به مالکِ زاید ببخشد ، اشکال ندارد ، مثلا مالک نهصد تومان به مالک هزار تومان به قصد مصالحه بگوید: «مصالحه می کنم با تو بر این که هزار تومان به من ببخشی و من نهصد تومان به تو ببخشم».

مسأله ۲۸۶۸

سفته های ریالی که بین مردم و تجّار معمول است ، و با آنها معامله می کنند ، مانند اسکناس نیست که برای خود آنها مالیّت اعتبار شده باشد ، بلکه آنها سند دَینی است که در ذمّه متعهّد و امضاء کننده سفته می باشد ، پس مشتری موقعی که سفته ای به فروشنده کالا می دهد ، در واقع بهای کالای خریده شده را نداده است ، و به این جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم یا سوخته

شود ، چیزی از مال فروشنده تلف نمی شود و ذمّه مشتری فارغ و بریء نمی گردد ، ولی اگر بهای کالا را اسکناس داده بود و گم می شد ، از کیسه فروشنده رفته و او ضرر کرده بود.

مسأله ۲۸۶۹

سفته ها بر دو نوع است:
اوّل: آن که از یک بدهی واقعی حکایت کند ، یعنی امضا کننده مبلغ ذکر شده در سفته را حقیقتاً به صاحب سفته بدهکار و سفته مدرک آن بدهکاری باشد.
دوم: آن که واقعیت ندارد ، و فقط صوری است.
در نوع اول که حقیقتاً صاحب سفته به موجب آن طلب مدّت داری را طلبکار است ، فروش آن به کمتر یا بیشتر در صورت اختلاف ـ مانند دینار به تومان مثلاً ـ چنانچه ثمن نسیه نباشد ، اشکال ندارد ، ولی در صورت عدم اختلاف ـ مثل فروش دینار به دینار یا ریال به ریال محل اشکال است ، و اگر به مصالحه به گونه ای که در مسأله ۲۸۶۷ گذشت معامله شود ، اشکال ندارد.
در نوع دوم که سفته صوری است ، صاحب سفته نمی تواند آن را به دیگری بفروشد ، چون طلبی از امضا کننده آن سفته ندارد ، بلکه سفته به این منظور صادر شده که صاحب سفته بتواند از آن استفاده کند ، و استفاده از آن به معامله شرعی به این است که ـ مثلاـ امضا کننده سفته به شخصی که سفته را به او داده است وکالت دهد که مبلغ سفته را ـ که مثلا ۵۰ ریال سعودی است و ارزشش ۱۱۰۰۰ تومان ایرانی باشد ـ در ذمّه او به نوع دیگری از پول به کمتر از ارزش آن ـ مثلا ۱۰۰۰۰ تومان ـ به بانک بفروشد ، و وکالت داشته باشد که آن ۱۰۰۰۰ تومان را نیز از طرف امضا کننده سفته به خودش به مبلغ ۵۰ ریال سعودی بفروشد ، و به این ترتیب ذمّه صاحب سفته ، به امضا کننده آن ، بدهکار می شود به مقدار مبلغی که امضا کننده سفته به بانک بدهکار گردیده است ، یعنی ۵۰ ریال سعودی ، و یا این که بانک وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد ، و صاحب سفته ، مبلغی را بدون این که بانک بر او شرط کند به عنوان کار مزد ثبت در دفاتر و تحصیل آن در سر رسید ، به بانک بدهد ، ولی اگر با شرط ـ هر چند ضمنی ـ باشد قرض ربوی خواهد بود.
و مراجعه متعهّد سفته به کسی که از آن استفاده کرده است ، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشکال ندارد، زیرا استفاده کننده سفته، بانک را بر متعهّد سفته ، به تمام مبلغ حواله داده است.

کارهای بانکی

کارهای بانکی دو قسم می باشد:
۱ ـ کارهایی که مربوط به معاملات ربوی است ، اشتغال به آنها جایز نیست ، و کارمندی که در این نوع کارها مشغول است، در مقابل آن نمی تواند اجرت بگیرد.
۲ ـ کارهایی که ارتباطی با معاملات ربوی ندارد ، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن برای آنها جایز است.

«احکام بیمه»

اشاره

بیمه قراردادی است بین بیمه کننـده و بیمه شونـده بر این که بیمه شونـده مـالی به بیمه کننـده بپردازد ـ چه آن مـال عین یا منفعت یا عمل باشـد ، و چه یک جا و یا به اقساط باشـد ـ و در مقابل بیمه کننـده خسارتی را که بر بیمه شونـده یا بر دیگری وارد می شود به طوری که در عقد معیّن شده بپردازد.

مسأله ۲۸۷۰

بیمه انواع و اقسـام متعـددی دارد ـ ماننـد بیمه حیـات و بیمه سـلامت و بیمه مال ـ و چون حکم آنها یکی است نیازی به بیان اقسام و انواع آن نیست.

مسأله ۲۸۷۱

بیمه از عقود است و به ایجاب و قبول محقّق می شود ، مثل آن که بیمه کننـده بگوید: «من متعهّدم که خسارت وارده بر جان یا مال را در مقابـل پرداخت چنین مـالی جبران کنم» و کسـی که خواهـان بیمه است بگویـد: «قبول کردم» یا کسـی که خواهان بیمه اسـت بگوید: «من تعهّد می کنم که مال معینی را در مقابل جبران چنین خسارتی بپردازم» و بیمه کننده قبول کند.
و این عقـد ماننـد سایر عقود ، به قول و فعل محقّق می شود ، و شـرایط عامّه عقود مانند بلوغ و عقل و قصد و مکره نبودن و محجور نبودن طرفین عقد ـ به سفاهت یا افلاس ـ در آن معتبر است.
و معتبر است آنچه بیمه می شود ـ ماننـد جان یا مال ـ و خطرهای احتمالی که جان یا مال به جهت آن بیمه می شود ، معیّن باشـد ، و همچنین مالی که پرداخت می شود ، و اگر به اقساط است ، اقساط ماهانه یا سالانه آن مثلا معیّن باشـد ، و ابتـدا و انتهای مـدّت بیمه نیز معیّن باشد.

مسأله ۲۸۷۲

می توان تمام اقسام عقد بیمه را از باب تعهّد بیمه کننده و بیمه شونده به پرداخت خسارت و مال معیّن ، قرار داد ، هرچند احوط آن است که مثلاـ بیمه شونـده مال معینی به بیمه کننـده صـلح کنـد به شـرط آن که بیمه کننـده خسارت احتمالی که معیّن شـده جبران نمایـد ، و بر بیمه کننـده جبران واجب می شود ، و همچنین در صورتی که مال معیّن از طرف بیمه شونـده عین باشد ، می توان عقد بیمه را به عنوان هبه به شرط تحمّل خسارت احتمالی از جانب بیمه کننده انجام داد ، که بر بیمه کننده وفای به شرط واجب است.

مسأله ۲۸۷۳

چنانچه عقد بیمه به صورت صـلح به شـرط تحمّل خسارت یا به صورت هبه به شرط تحمّل خسارت باشد ، و بیمه کننده در صورت پیش آمـد خسـارتی بر بیمه شونـده ، از جبران آن خودداری کنـد و به شـرط عمـل ننمایـد ، بیمه شونـده خیـار تخلّف شـرط دارد و می تواند صلح یا هبه را فسخ کند ، و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۴

در صورتی که بیمه شونـده اقساط بیمه را بر طبق قرار داد نپردازد ، بر بیمه کننده واجب نیست خسارت وارده را جبران کند ، و بیمه شونده حق ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده ، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۵

در صـحّت عقـد بیمه مـدّت معیّنی معتبر نیست ، که بایـد مثلاـ یکساله باشـد یا دو ساله یا بیشتر ، بلکه تابع توافق بیمه شونـده و بیمه کننده است.

مسأله ۲۸۷۶

اگر شـرکتی با سـرمایه گذاری عدّه ای تأسـیس شود ، و هر یک از شـرکا و یا یکی از آنان در ضـمن عقد شرکت بر دیگران شرط کنـد که چنانچه ضـرر و حادثه ای بر جان یا مال او وارد شود ـ با تعیین نوع حادثه ـ شـرکت باید خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند ، در صورت وقوع حادثه تا زمانی که عقد شرکت باقی است واجب است شرکت به این شرط عمل نماید.

«احکام سرقفلی»

اشاره

از معاملاـت رایـج معـامله سـرقفلی است ، و حق سـرقفلی ، آن است که مسـتأجر اختیار تخلیه و واگـذاری عین اجاره شـده را به غیر داشته باشد ، یا مالک اختیار زیاد کردن مال الاجاره و گرفتن عین اجاره شده را از مستأجر نداشته باشد.

مسأله ۲۸۷۷

صحّت این معـامله متوقف است بر ثبوت حقّی برای مسـتأجر ، و آن حق به اجاره کردن محل سـکنی و محل کسب ، هرچنـد مـدّت اجاره طولانی باشد ، یا کیفیّت کسب و کار یا شخصـیّت مسـتأجر که موجب ارزش و مرغوبیّت محل کار باشد حاصل نمی شود ، و هر چنـد از نظر عرف و قانون دولتی مسـتأجر را ذی حق بداننـد ، اعتبار نـدارد ، و بعـد از انقضای مدّت اجاره ، هر گونه تصـرّف در عین اجاره شده بر مستأجر حرام و ید او بر آن عین و منافع عین ، ید عدوان و ضمان است ، و اجاره دادن آن عین فضولی و با اجازه نکردن مالک فاسد است.
و ثبوت حق شـرعاً به وسـیله شـرطِ مشـروع ممکن است ، مثل آن که در ضـمن عقد اجاره شرط شود ـ چه این که برای شرط موجر مبلغی دریـافت کنـد یـا نکنـد ـ که پس از انقضـای مـدّت اجـاره ، آن محل را به او و یا به کسـی که او معیّن کنـد ، ـ و همچنین هر مسـتأجری کـه مسـتأجر قبلی او را معیّن می نمایـد ـ به همـان مـال الاجـاره سـابق اجـاره دهـد ، که در این صـورت به مقتضـای حق

الشرط ، هر مستأجر می تواند سرقفلی گرفته و آن محل را واگذار کند ، و موجر به مقتضای وجوب وفای به شرط حق امتناع از اجاره دادن به مستأجر اوّل یا کسی که او معیّن کرده ـ و یا هر مستأجری که مستأجر قبل او را معیّن کرده ـ ندارد.

مسأله ۲۸۷۸

اگر در عقد اجاره شرط شده که مستأجر با تجدید اجاره به مال الاجاره اوّل تا مدتی که بخواهد می تواند در آن محل بماند ، مستأجر می تواند سرقفلی برای تخلیه محل بگیرد ، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به دهنده سرقفلی نیست.

«مسائلی از قاعده الزام»

مسأله ۲۸۷۹

به فتوای علمای عامّه جز معدودی از آنها در صحّت عقد نکاح حضور شهود شرط است ، و حنفیه و حنبلیه و شافعیه وقت آن را هنگام اجرای صیغه نکاح می دانند و مالکیه وقت آن را تا قبل از دخول توسعه داده اند ، و این شرط نزد علمای امامیّه معتبر نیست ، بنابراین اگر مردی از عامّه ـ که تابع نظر مشهور علمای آنهاست ـ بدون حضور شهود ، عقد کند ، بر مذهب خود او ، این عقد باطل است ، و آن زن همسر او نشده است ، در این صورت مرد شیعی مذهب می تواند بر طبق قاعده الزام ، آن زن را به عقد خود درآورد.

مسأله ۲۸۸۰

به فتوای علمای عامّه جایز نیست شخصی در نکاح جمع کند بین عمّه و دختر برادر عمّه ، و خاله و دختر خواهر خاله ، و فقط می تواند با یکی از آنان ازدواج کند ، پس اگر هر دو عقد مقارن باشد هر دو باطل ، و اگر مقارن نباشد دومی باطل است ، ولی در نزد علمای امامیّه جمع در نکاح بین آن دو با اجازه عمّه یا خاله صحیح است ، بنابراین اگر پیرو مذهب عامّه ، عمّه و دختر برادر او را یا خاله و دختر خواهر او را مقارن با یکدیگر عقد کند ، عقد هر دو به مذهب او باطل است ، و پیرو مذهب شیعه می تواند به قاعده الزام با هر کدام آنها ازدواج کند ، و اگر مقارن با یکدیگر نباشد ، شیعی مذهب می تواند با دومی ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۱

در مذهب عامّه در طلاق زن یائسه و یا صغیره ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد ، بر آن زن واجب است عدّه نگه دارد ـ هر چند در مورد صغیره در بعضی از مذاهب عّامه تفصیلی است ـ ولی در مذهب شیعه در طلاق زن یائسه و صغیره عدّه واجب نیست. بنابراین بر مذهب عامّه ، آنها ملزم هستند که احکام عدّه را رعایت کنند ، پس اگر زن یائسه یا صغیره از عامّه شیعه گردد لازم نیست عدّه نگه دارد ، و اگر طلاق او رجعی باشد جایز است نفقه ایّام عدّه را از شوهر عامّی مطالبه کند ، و جایز است با شخص دیگری در آن ایّام ازدواج نماید ، و همچنین اگر مرد عامی شیعه شود جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره ای که طلاق داده

است و هنوز به مذهب عامّه در ایّام عدّه هستند ازدواج کند ، و لازم نیست احکام عدّه را رعایت نماید.

مسأله ۲۸۸۲

اگر مردی از عامّه بـدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد ، و یا مقداری از بدن زن خود را ـ مثلا یک انگشت زنش را ـ طلاق دهـد ، بر مـذهب او این طلاق صـحیح است ، ولی بر مـذهب امامیّه این طلاق باطل است ، بنابراین مرد شـیعه به قاعـده الزام می تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۳

اگر مردی از عامّه زن خود را که در حال عادت است طلاق دهـد ، و یا در حال پاکی که با او مقاربت کرده است طلاق دهـد ، این طلاق بر مـذهب او صـحیح است ، ولی در مـذهب امامیّه این طلاق باطل است ، بنابراین مرد شـیعی بنا به قاعده الزام می تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۴

به مـذهب ابی حنیفه و بعض دیگر از فقهـای عـامّه کسـی که به اجبـار و اکراه زنش را طلاق دهـد آن طلاق صـحیح است ، ولی به مـذهب امامیّه باطل است ، بنابراین شـخص شـیعی بنا به قاعـده الزام می توانـد با زنی که با جبر و اکراه شوهرش او را طلاق داده در صورتی که پیرو مذهب ابی حنیفه یا هم رأیان او باشد ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۵

اگر مردی از عـامّه قسم یـاد کنـد که کـاری انجـام ندهـد ، و اگر آن کار را انجام داد زنش مطلقه شود ، و آن کار را انجام داد ، بر مذهب خودش زن او مطلقه می شود ، و بر مذهب امامیّه قسم به طلاق منعقد نمی شود ، بنا به قاعده الزام جایز است مرد شـیعی بعد از ایّام عـدّه با آن زن ازدواج کنـد ، و همچنین بر مـذهب عامّه به کتابت طلاق جایز است ، و بر مـذهب امامیّه طلاق به کتابت واقع نمی شود ، بنا به قاعده الزام ، مرد شیعی می تواند با زنی که به نوشته طلاق داده شده ، پس از ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۶

به فتوای ابی حنیفه ـ به نقل ابن قدامه ـ اگر کسـی چیزی را بدون رؤیت به وصف فروشنده خریداری کند ، و بعد رؤیت نماید ، اگر چه آن چیز مطـابق وصف فروشـنده باشـد، برای خریـدار خیار رؤیت ثابت می شود، ولی در مـذهب امامیّه در این مورد خیار رؤیت نیست ، بنابراین اگر شـیعه از پیروی ابی حنیفه چیزی به وصف خرید و بعد رؤیت کرد ، بنا به قاعده الزام برای آن شـیعه خیار رؤیت ثابت می شود.

مسأله ۲۸۸۷

بنا به نقل ابن قدامه در المغنی در مذهب ابی حنیفه و مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون شود خیار غبن ندارد ، بنابراین اگر شیعه از شافعی یا حنفی مذهب چیزی خرید و بعد معلوم شد که فروشنده مغبون می باشد ، بنا به قاعده الزام ، خریدار شیعی می تواند فروشنده را به وفای به عقد ملزم کند.

مسأله ۲۸۸۸

در مذهب ابی حنیفه در صحّت عقد سلم ـ فروش چیزی به نحو کلی مدّت دار به ثمن نقد حاضر ـ شرط است که آن چیز هنگام عقد در خارج موجود باشد ، ولی در مذهب شیعه این شرط در صحّت معامله سلم معتبر نیست ، بنابراین اگر شیعه با حنفی مذهب معامله سلم انجام دهد و مورد معامله موجود نباشد ، بنا به قاعده الزام می تواند فروشنده حنفی را به بطلان معامله ملزم کند ، و همچنین است اگر حین انجام معامله خریدار حنفی بوده و بعد شیعه شده باشد.

مسأله ۲۸۸۹

اگر شخصی از عامّه بمیرد و از او یک دختر عامّی مذهب بماند ، و برادری داشته باشد ، اگر برادر شیعه باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود ، بنا به قاعده الزام برادر شیعه می تواند آنچه از ترکه میّت زیاد می آید از باب تعصیب بگیرد ، هر چند تعصیب در مذهب شیعه باطل است.
و همچنین اگر شخصی از عامّه یک خواهر عامی مذهب وارث داشته باشد و عموی ابوینی داشته باشد ، چنانچه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر برادرش ، شیعه شود ، بنا به قاعده الزام می تواند آنچه از باب تعصیب به او می رسد بگیرد ، و همچنین است حکم در سایر موارد تعصیب.

مسأله ۲۸۹۰

در مذهب عامّه زن میّت از تمام آنچه از میّت مانده ـ از نقود و متاع و اراضی و بساتین و غیر اینها ـ ارث می برد ، ولی در مذهب امامیّه زن از زمین ـ نه از عین آن و نه از قیمت آن ـ ارث نمی برد ، بنابراین اگر میّت از عامّه وزن او شیعه باشد ، بنا به قاعده الزام زن شیعه از زمین ارث می برد.
آنچه گذشت قسمتی از مسائلی است که بر مبنای قاعده الزام ذکر شده است ، موارد دیگری مانند وصیّت برای وارث و عقد در حال احرام و شفعه به جوار و خیار شرط و خیار تصریه و غیر اینها مورد جریان قاعده الزام است.

«احکام تشریح»

مسأله ۲۸۹۱

تشریح بدن مسلمان مرده جایز نیست ، و بر تشریح کننده ، دیه جنین مسلمان ـ به تفصیلی که در کتاب دیات مذکور است ـ لازم می شود.

مسأله ۲۸۹۲

تشریح بدن کافر غیر ذمّی مرده جایز است ، و جواز تشریح بدن ذمّی و عدم ثبوت دیه جنین ذمّی در تشریح آن محل اشکال است ، مگر آن که در آیین آنها جایز باشد که در این صورت مانعی ندارد ، و اگر مرده ای مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوک باشد ، تشریح بدن او جایز است.

مسأله ۲۸۹۳

اگر زنده ماندن مسلمان متوقف شود بر تشریح بدن مرده ای و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوک الاسلام ممکن نباشد ، و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مسلمان نباشد ، در این صورت جایز است که بدن مسلمان مرده را تشریح کنند ، و دیه جنین مسلمان ـ به تفصیلی که در باب دیات ذکر شده است ـ بر تشریح کننده لازم می شود.

مسأله ۲۸۹۴

بریدن عضوی از اعضای بدن مسلمان مرده ـ مانند چشم و غیر آن ـ به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص زنده جایز نیست ، و قطع کننده باید دیه آن عضو را که دیه اعضای جنین مسلمان است بپردازد ، ولی چنانچه زنده ماندن مسلمان متوقف باشد بر این که عضو بدن مسلمان مرده ای را ببرند و به او پیوند زنند ، بریدن آن عضو جایز است ، ولی قطع کننده باید دیه آن را بپردازد. و پس از پیوند که جزء بدن زنده گشت ، احکام بدن زنده بر آن جاری است.

و اگر کسی در حال حیات خود وصیّت کند که پس از مردن او عضوی از اعضای او را قطع کنند و به دیگری پیوند زنند ، صحّت این وصیّت محل اشکال است.

مسأله ۲۸۹۵

اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضای او را بریده و به دیگری پیوند زنند ، چنانچه آن عضو از اعضای رئیسه باشد که بریدن آن صدمه ای به حیات او می زند ، و یا نقص و عیبی در او ایجاد می کند ، بریدن آن عضو جایز نیست ، و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی شود ـ مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روییده می شود ـ بریدن آن عضو با رضایت او جایز است ، و می تواند برای رفع ید از آن عضو مبلغی دریافت کند.

مسأله ۲۸۹۶

اهدای خون به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارند جایز است ، و گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون مانعی ندارد ، و در هر صورت باید خون دادن به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۹۷

بریدن عضوی از بدن مرده کافری که تشریح آن جایز است و یا کسی که مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوک است ، به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص مسلمان جایز است ، و پس از آن که جزء بدن مسلمان شد احکام بدن مسلمان بر آن جاری است.
و همچنین پیوند زدن عضوی از اعضای حیوان نجس العین به بدن شخص مسلمان جایز است ، و پس از آن که جزء بدن مسلمان گشت احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است.

«احکام تلقیح»

مسأله ۲۸۹۸

جایز نیست نطفه مرد اجنبی را به زنی تلقیح نمایند ـ چه عمل تلقیح به وسیله اجنبی انجام شود و یا به وسیله شوهر زن ـ و عمل تلقیح ، در فرض مذکور هر چند حرام است ، ولی زنا نیست ، و اگر زنِ تلقیح شده بچّه دار گردد آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است ، و زنی هم که به وسیله تلقیح بچّه دار شده مادر آن بچّه است و احکام اولاد بر او جاری است.

مسأله ۲۸۹۹

گرفتن نطفه مردی و گذاشتن آن در رحم مصنوعی و پرورش آن به منظور تولید فرزند جایز است ، مگر این که متوقف بر انجام کار حرامی باشد که ارتکاب آن کار حرام است.
و چنانچه از این راه بچّه ای به وجود بیاید ، اگر تخمک زن نباشد ، آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزند بر آن دو جاری می شود ، ولی مادر ندارد ، و در صورتی که تخمک زن هم باشد ، آن زن هم مادر اوست.

مسأله ۲۹۰۰

تلقیح نطفه شوهر به زن او به وسیله خود شوهر جایز است ، و به وسیله غیر شوهر در صورتی که متوقف بر انجام کار حرامی باشد ، ارتکاب آن کار حرام است ، و بچّه ای که به تلقیح به وجود می آید احکام اولاد بر او مترتب است.

«احکام خیابانهایی که به وسیله دولت احداث می شود»

مسأله ۲۹۰۱

خیابانهایی که احداث می شود و خانه و املاک مردم در مسیر آنها قرار می گیرد ، و دولت به جبر و اعمال زور آنها را خراب و خیابان کشی می کند ، عبور از آنها جایز است ، ولی تصرّف در مصالح آن املاک بدون اذن مالک آنها جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۲

مساجدی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد و جزء خیابان می شود ، احتیاط واجب آن است که احکام مسجد نسبت به آنها رعایت شود ، ولی اگر نجس شد تطهیر آن واجب نیست ، و اوقافی که در مسیر خیابان ها قرار می گیرد از وقفیّت خارج نمی شود ، و تصرّف در آنها بدون اذن متولی خاص یا حاکم شرع و وکیل او جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۳

عبور و مرور از زمین اوقاف عامّه ، مانند مساجدی که در خیابان واقع شده ، جایز است ، ولی از اوقاف خاصّه ای که موقوف علیه خاص دارد ، مانند وقف بر اولاد و مدارس ، محل اشکال است.

مسأله ۲۹۰۴

آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است ، اگر به اندازه ای باشد که می شود از آنها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد احکام مسجد بر آن باقیمانده مترتب است ، و هر گونه استفاده ای از آن که در ارتکاز متشرّعه با مسجد بودن منافات دارد جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۵

قبرستان مسلمانان اگر در خیابان واقع و جزء خیابان شود ، چنانچه زمین آن قبرستان ملک کسی باشد ، حکم آن حکم املاک شخصی است که در مسأله اوّل گذشت ، و اگر وقف باشد حکم آن در مسأله دوم و سوم گذشت ، مگر آن که عبور و مرور از آن زمینها موجب هتك و بی حرمتی به اموات مسلمانان شود که در این صورت عبور از آنها جایز نیست.
و اگر ملك کسی نیست و وقف هم نیست ، در صورتی که هتك اموات نشود تصرّف در آنها جایز است.
و در فرض اول تصرّف در مصالح باقی مانده آنها بدون اجازه مالك جایز نیست ، و در فرض دوم احتیاج به اجازه متولّی خاص و در صورت نبودنش احتیاج به اجازه حاکم شرع یا وکیل او دارد ، و در فرض سوم تصرّف در آنها محتاج به اجازه نیست.

«مسائلی در نماز و روزه»

مسأله ۲۹۰۶

اگر روزه دار در ماه رمضان بعـد از غروب با هواپیما به محلّی که در آنجا آفتاب غروب نکرده مسافرت کند ، پس از رسیدن به آن محل واجب نیست که تا غروب آفتاب امساك نماید ، چه در محل خود افطار کرده باشد و چه نکرده باشد.

مسأله ۲۹۰۷

اگر مکلف نماز صبح را در محل خود به جا آورد ، و به محلّی که هنوز صبح طلوع نکرده مسافرت کند ، و یا نماز ظهر و عصر را خوانـده و به طرفی که هنوز آن جا ظهر نشده مسافرت کند ، و یا نماز مغرب را خوانده و به محلّی که هنوز آفتاب در آن جا غروب نکرده مسافرت کند ، احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

مسأله ۲۹۰۸

اگر در محل خودش وقت نماز گذشته و نماز را نخوانده باشد ـ مثل این که آفتاب طلوع کرده و نماز صبح را نخوانده ، و یا آفتاب غروب کرده و نماز ظهر و عصر را نخوانده باشد ـ و به محلّی مسافرت کند که در آن جا آفتاب طلوع نکرده و یا غروب نکرده است ، بنا بر احتیاط واجب نمازهایی را که از او فوت شده به قصد ما فی الذّمه ـ اعم از قضا و ادا ـ به جا آورد.

مسأله ۲۹۰۹

اگر کسی با هواپیما مسافرت کنـد و بخواهـد نماز را در هواپیما بخواند ، چنانچه بتواند نماز را رو به قبله با سایر شرایط به جا آورد نماز او صحیح است ، و اگر نتوانـد نماز را رو به قبله به جا آورد ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد که پس از پیاده شدن می تواند نماز را رو به قبله به جا آورد ، در این صورت نماز خوانـدن در هواپیما باطل است ، و اگر وقت نماز تنگ شده باشد ، و تا موقع پیاده شدن وقت آن تمام می شود ، واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در آن طرف است به جا آورد ، و اگر علم ندارد به هر طرفی که گمان دارد قبله است نماز را بخوانـد ، و اگر گمان هم نـدارد می تواند به هر طرف که بخواهد نماز بخواند ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به چهار طرف نماز بخواند ، و اگر اصلا تمکّن از نماز به سوی قبله ندارد این شرط از او ساقط است.

مسأله ۲۹۱۰

اگر کسی هواپیمایی سوار شود که سرعت حرکت آن برابر سرعت حرکت زمین باشد و از طرف شرق به سوی غرب حرکت کند و مـدّتی به دور زمین بگردد ، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت نمازهای پنجگانه خود را انجام دهد و قضای آن نماز و روزه را هم به جا آورد.
و اگر سرعت حرکت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین باشد واجب است نماز صبح را موقع طلوع فجر ، و ظهر و عصر را موقع

زوال آفتاب ، و مغرب و عشا را موقع غروب به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت به حدّی باشد که در هر سه ساعت ـ مثلاً ـ یک بار دور زمین می گردد ، بنا بر احتیاط واجب نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب بخواند ، و در هر بیست و چهار ساعت هم یک بار دیگر پنج نماز را به جا آورد.

واگر هواپیما از غرب به سوی شرق حرکت کند ، در صورتی که حرکت او برابر و یا کندتر از حرکت زمین باشد ، واجب است نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب به جا آورد.

و اگر سرعت هواپیما بیشتر از حرکت زمین باشد به حدّی که ـ مثلا ـ در هر سه ساعت یک بار دور زمین می گردد احتیاط گذشته مراعات شود.

مسأله ۲۹۱۱

کسی که وظیفه او روزه گرفتن در مسافرت است ، مانند کسانی که سفر شغل آنان می باشد ، اگر پس از طلوعِ صبح و نیّتِ روزه با هواپیما به محل دیگری مسافرت کند که در آنجا صبح نشده باشد ، به جا آوردن مفطرات برای او جایز است.

مسأله ۲۹۱۲

اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر دیگری رسید که در آن جا ظهر نشده واجب است امساک کند و روزه را به آخر برساند.

مسأله ۲۹۱۳

اگر فرض شود که مکلّف در محلّی است که روز آن شش ماه و شب آن شش ماه است ، و می تواند هجرت کند به شهری که نماز و روزه را در وقت شرعی به جا آورد ، واجب است هجرت کند ، و اگر نمی تواند هجرت کند ، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت یک بار نمازهای پنجگانه را به جا آورد ، و قضای آنها را نیز انجام دهد ، و باید روزه را قضا کند.

واژه ها و اصطلاحات فقهی

(الف)

اجرهٔ المثل

اجرت همانند ، یعنی اجرت متعارف چیز و یا کاری ، که ممکن است از مقدار اجرتی که در اجاره معیّن می شود کمتر و یا بیشتر و یا مساوی آن باشد.

اجرهٔ المسمّی

اجرت ذکر شده ، و مقصود اجرتی است که در قرار داد اجاره تعیین شده است.

اجیر

شخصی که طبق قرار داد اجاره در مقابل اجرت کاری را انجام می دهد.

احتلام

خارج شدن منی از انسان در حال خواب ، که یکی از علایم بلوغ می باشد.

احوط

مطابق با احتیاط.

استبراء

تحصیل پاکی از آلودگی و نجاست ، و در چهار مورد بکار می رود

۱ ـ استبراء از بول: عمل خاصی که مردان بعد از خروج بول انجام می دهند. (رجوع شود به مسأله ۷۳)
۲ ـ استبراء از منی: ادرار کردن پس از خروج منی.
۳ ـ استبراء حیوان نجاستخوار: رجوع شود به مسأله ۲۲۶.
۴ ـ استبراء زن به حیض: رجوع شود به مسأله «۲۴۶۳»
استطاعت: توانایی ، و مقصود توانایی انجام عمل حج است ، که شرح آن در مسأله «۲۰۵۳» ذکر شده است.

استمناء

رجوع شود به مسأله ۱۵۸۰.

استیفاء

بدست آوردن.

افلاس

رجوع شود به مسأله ۲۳۰۶.

اعراض از وطن

تصمیم انسان برترک همیشگی سکونت در وطن.

افضاء

رجوع شود به مسأله ۲۴۴۴.

اسباب اماله

وسایل تنقیه.

الزام کردن

وادار کردن.

امساک

خود را از انجام کاری باز داشتن ، مانند امساك روزه دار از مفطرات روزه.

اولی

سزاوارتر.

اهل کتاب

رجوع شود به مسأله ۱۰۷.

(ب)

بالغ

فردی که به سن بلوغ شرعی رسیده باشد. (رجوع شود به مسأله ۲۳۰۴)

بعید نیست

فتوی این است ، مگر قرینه ای بر خلاف آن در کلام باشد.

(ت)

تذکیه

به کار بستن اموری که برای پاک شدن یا حلال شدن حیوان در شرع معیّن شده است.

تطهیر

پاک کردن.

تعدّی

زیاده روی ، تجاوز.

تفریط

کوتاهی کردن.

تمکّن

دارایی ، توانایی.

تقنّع

پوشیدن سر و قسمتی از صورت.

توکیل

وکیل گرفتن.

توریه

به گونه ای حرف زدن که دروغ نباشد. (رجوع شود به مسأله ۲۷۳۹)

تدلیس

چیزی را بر خلاف ـ بهتر از ـ واقعش نشان دادن. (مسأله ۲۱۵۲ و ۲۴۴۷)

تکلیف الزامی

تکلیفی که به نحو لزوم ـ وجوب یا حرمت ـ باشد.

تبرّع

انجام عملی بدون در نظر داشتن پاداش و اجرت.

(ث)

ثمن

قیمت کالا.

(ج)

جاهل قاصر

جاهل به مسأله ، که در جهلش معذور است.

جاهل مقصّر

جاهل به مسأله ، که در جهلش معذور نیست.

جماع

آمیزش جنسی.

جهر

صدای بلند ، با صدای بلند خواندن.

(ح)

حاکم شرع

مجتهدی که شرعاً حق حکم کردن داشته باشد.

حدث اصغر

هر چه که موجب فقط وضو شود ، مانند خروج بول وغائط.

حدث اکبر

هر چه که موجب غسل شود ، مانند جماع و حیض.

حد ترخّص

رجوع شود به شرط هشتم از شرایط نماز مسافر.

حرج

مشقّت ، سختی ، دشواری به طوری که عادةً قابل تحمّل نباشد.

حصّه

سهم.

حضر

مقابل سفر ، وطن.

حق التحجیر

حقّی که به سبب سنگ چینی و مانند آن دور زمین بایر برای شخص پیدا می شود. (حق سنگ چینی)

(خ)

خبره

کار شناس.

خوارج

کسانی که بر امام معصوم(علیه السلام) خروج کنند ، مثل خوارج نهروان.

خیار

رجوع شود به مسأله ۲۱۵۲.

(د)

دائمه

زنی که به عقد دائم به همسری مردی درآمده باشد. (ابتدای احکام نکاح)

دعای فرج

لا اِلهَ اِلا اللهُ الحَلیمُ الْکَریمُ، لا اِلهَ اِلا اللهُ الْعَلِی الْعَظیمُ ، سُبْحانَ اللهِ رَب السّماواتِ السّبْعِ وَ رَب الْاَرَضینَ السّبْعِ وَ ما فیهِن وَ ما بَیْنَهُن وَ

رَب الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَب الْعالَمینَ.

دُبُر

پشت ، مقعد.

(ذ)

ذِمّی

کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری که ملتزم به شرایط ذمّه شده اند و در پناه حکومت اسلام به سر می برند.

ذراع

بازو.

(ر)

ربا

زیادت. (رجوع شود به مسأله ۲۱۰۰ و ۲۳۳۵)

رضاعی

رجوع شود به احکام شیردادن ، مسأله ۲۵۲۸.

(س)

سال خمس

یک سال تمام از زمان بدست آوردن منفعت. (رجوع شود به مسأله ۱۷۸۲)

سال قمری

دوازده ماه قمری.

(ش)

شاخص

رجوع شود به مسأله ۷۳۶.

شارع مقدّس

بنیانگذار شریعت.

شاهد

گواه.

(ص)

صغیره

دختری که به سن بلوغ شرعی نرسیده است. (مسأله ۲۵۸۱)

صیغه

جمله ای که وسیله تحقّق عقد ـ مانند خرید و فروش ـ یا ایقاع ـ مانند طلاق ـ است ، ازدواج موقت ، زوجه موقت

(ط)

طهارت ظاهری

طهارتی که شارع به آن حکم می فرماید در چیزهایی که طهارت آنها مورد شک است.

(ع)

عدول

جمع عادل (رجوع شود به مسأله ۲) برگشت از چیزی ، مثل عدول نیّت از جماعت به فرادی.

عرف

عموم مردم. (مثل آنچه در مسأله ۱۹۶ آمده است)

عمداً

از روی قصد و التفات کاری را انجام دادن.

عورت

اعضاء تناسلی ، آنچه در شرع باید پوشیده شود.

عیال

همسر مرد ، نان خور.

(غ)

غائط

مدفوع

غبن

تفاوت قیمت قرار دادی با قیمت واقعی به مقدار فاحشی که مورد چشم پوشی نزد عرف نباشد.

غساله

رجوع شود به مسأله ۱۶۱.

(ف)

فجر

سپیده صبح.

فرادی

نمازی که انسان به طور انفرادی می خواند.

فرج

عورت

فضله

مدفوع حیوانات.

(ق)

قُبُل

پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلوی بدن قرار دارد)

قسم

سوگند.

قصد اقامه

قصد مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در یک محلّ.

قرشیّه

زن منسوب به قریش.

قصد رجاء

قصدانجام یا ترک عملی به احتمال این که مورد امر یا نهی خداوند متعال باشد.

قصد قربت

رجوع شود به شرایط صحّت وضو ، شرط هشتم.

قصد قربت مطلقه

قصد امتثال امر شارع چه وجوبی باشد ، چه استحبابی.

قضا

به جا آوردن عملی که وقت آن فوت شده است.

قیّم

سرپرست.

(ک)

کافر حربی

کافری که تحت شرایط ذمّه نیست ، و پیمانی با مسلمین نبسته است.

کلّی در معیّن

امر کلیّی که مورد انطباق آن خارج از مورد یا موارد معیّنی نیست.

(م)

ما به التفاوت

مقدار تفاوت بین قیمت دو شیء (قیمت دو شیء ، یا قیمت یک شیء در دو حالت)

مال الاجارهٔ

مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

ما فی الذمّه

آنچه در عهده شخص است.

ماه هلالی

ماه قمری ، از رؤیت هلال ماه تا رؤیت هلال ماه می باشد.

مؤونه

مخارج ، هزینه

متعه

زنی که به عقد موقّت مردی درآمده است.

متنجّس

چیزی که ذاتاً پاک است ، ولی در اثر ملاقات با نجس ، آلوده شده است.

متولّی

صاحب ولایت ، اختیاردار شرعی.

مجهول المالک

مملوکی که مالک آن معلوم نیست ، و احکام گمشده را ندارد. (مسأله ۲۶۴۶)

مُجزی است

کافیست ، ساقط کننده تکلیف است.

محتضر

کسی که در حال جان دادن است.

محتلم

کسی که در خواب منی از او خارج شده است.

محل اشکال است

رجوع شود به مسأله ۷.

محل تأمل است

رجوع شود به مسأله ۷.

مُدّ

تقریباً ده سیر است.

مذکّی

تذکیه شده، رجوع شود به مسأله ۲۶۴۷.

مرتدّ

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

مرتد فطری

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

مرتد ملّی

رجوع شود به مسأله ۲۵۱۱.

معتصم

آبی که به ملاقات با نجس ، نجس نمی شود ، مانند آب کر و باران و جاری.

مستهلک

از میان رفته، نابود شده، نیست شده.

مسکرات

چیزهای مست کننده.

مضمضه

گرداندن آب در دهان.

مطهّر

پاک کننده.

مظالم

آنچه که در ذمّه انسان است و صاحب آن ـ اگر چه در ضمن افراد معیّنی ـ معلوم نیست یا دسترسی به او ندارد.

مفلّس

ورشکسته ای که به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده است.

مفطر

چیزی که روزه را باطل می کند.

مميّز

بچّه ای که خوب و بد را تشخیص می دهد.

موالات

پشت سرهم ، پیاپی.

مستمرۀ الدّم

زنی که خون او استمرار داشته و قطع نشود.

موقوفه

وقف شده.

موكّل

وکیل کننده. (مسأله ۲۳۱۱)

معتنا به

قابل توجه ، مورد التفات.

(ن)

نصاب

حد یا مقدار معیّن.

(و)

وطئ

کنایه از عمل جنسی است.

ولایت

صاحب اختیار شرعی بودن.

ولی

کسی که از جهت شرعی صاحب اختیار است.

(ی)

یائسه

زنی که سنّش به حدّی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی بیند. (رجوع شود به مسأله ۴۴۱)

۱۰- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی (دام ظله)

زندگینامه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصلوهٔ والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین

فرازهایی از زندگانی

حضرت آیهٔ الله العظمی

حاج سید محمد حسینی شاهرودی (دام ظله)

مقدمه

حضـرت آیهٔ الله العظمی حاج سـید محمود شاهرودی در خانواده مذهبی به سال ۱۲۹۸ یا ۱۳۰۱ هجری قمری در یکی از روسـتاهای شاهرود متولد شده و پس از طی تحصـیلات اولیه و دوره مقدمات در شهر بسطام عازم حوزه علمیه مشهد مقدس شدند و در دروس سطح و خارج فقه و اصول محضـر اساتید وفقهای آن زمان حاضر شدند. سپس در سال ۱۳۲۸ هجری قمری عازم حوزه علمیه نجف اشـرف شـده و از محضـر درس مرحوم آقـای آخونـد خراسـانی صـاحب کفـایه بمـدت یکسال و نیم اسـتفاده نمودنـد. پس از فوت استادشان به مجلس درس مرحوم آقای نائینی و آقای عراقی حاضـر شدنـد و از آندو بهره وافی بردند و همزمان به تدریس و تربیت طلاب مشغول شدند. پس از فوت استادشان مرحوم آقای نائینی تدریس خارج ایشان شروع گشت و مورد توجه فضلا و طلاب قرار گرفت. پس از فوت مرحوم آقاسید ابوالحسن اصفهانی رساله عملیه ایشان در دسترس مقلدین در کشورهای عراق و ایران و خلیج و لبنان و هنـد و پاکستان قرارگرفت. و با درگذشت مرحوم آقای بروجردی مرجعیت ایشان در اماکن یادشده بخصوص ایران و عراق و خلیـج شـهرت و توسعه بیشتری حاصـل نمود و حوزه بحث فقه و اصول ایشان در نجف فضـلا وعلماء بیشـماری را در بر داشت و نمـاز جمـاعت مسجد هنـدی بیشترین نمـازگزار را داشت. تـامین هزینه هـای در مانی طلاب در نجف وهمچنین شـهریه و تامین نان طلاب حوزه های علمیه نجف و کربلاء و سامراء و مشـهد مقـدس به عهده معظم له قرارداشت. اولین بار در تاریخ مرجعیت و حوزه از طرف ایشـان گروهی به عنوان بعثه دینیه حـج در سال ۱۳۸۷هجری قمری –۱۳۴۶ شمسـی– به امر معظم له و به سرپرستی آقازاده بزرگ ایشـان اعزام شدنـد که بسیار مورد اسـتقبال حجاج قرارگرفت. همچنین معظم له نخستین شـهرک مسـکونی طلاب بنام «حی الامام الشاهرودی» را در نجف اشـرف تأسـیس نمودند. عمر پر برکت مرجعیت ایشان همواره در تربیت فضـلا و علما و رسـیدگی به امور حوزه و تـدریس و تألیف بود و آثار فراوانیماننـد کتاب الحـج و کتاب الاجاره و یک دوره اصول از ایشان بجا مانده است. و سرانجـام پس از قریب یـک قرن عمر سراسـر تقوی و فضـیلت و تلاش علمی و سـرپرستی حوزات علمیه در ۱۷ شعبان ۱۳۹۴ ق دار فانی را وداع نموده و در صحن مطهر امیر مؤمنان علی –علیه السلام– در سمت بالای سر مدفون گردیدند.

والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیاً

ولادت وخانواده معظم له

حضـرت آیهٔ الله العظمی حاج سـید محمد حسینی شاهرودی ، در ماه جمادی الاول سال ۱۳۴۴ هجری قمری ، در نجف اشرف دیده به جهان گشودند ودر خانواده ای رشد ونمو کردند که از متدیّن ترین وبا تقواترین بیوت علمی نجف اشرف به شمار می رفت ، چه آنکه از طرف پدری ، والدی همچون مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سـید محمود حسینی شاهرودی داشتند که مستغنی از تعریف وبی نیاز از توصیف می باشند .

آن شخصیت بزرگ از لحاظ عـدالت وتقوی وزهـد وورع وفقاهت زبانزد خاص وعام بودنـد وپس از فوت مرحوم آیـهٔ الله العظمی سیـد ابو الحسن اصـفهانی –قـدس سره– سالهـای متمـادی زعامت دینی وعلمی ومرجعیّت عامّه حوزه های علمیه وجهان تشیّع را بر عهـده داشـتند . ذکر احوال ایشان از عهده این جزوه مختصـر خارج است ودر کتب مفصـله زندگینامه آن مرجع عظیم الشأن همانند کتاب «الامام الشاهرودی» به رشته تحریر در آمده است .

واما والده حضـرت آیهٔ الله العظمی حاج سید محمّد شاهرودی صبیّه مرحوم آیهٔ الله شیخ محمد رضا فاضل نیشابوری بود که از زهّاد

معروف واز مدرّسین عقائد واخلاق در حوزه نجف اشرف بشمار می رفت ، وروحانیون وفضلاء در جلسه در ایشان شرکت نموده واز بیانات گهربار ایشان استفاده می بردند . والده ماجده معظّم له بانویی بود مشهور به ترک زرق وبرق وزخارف دنیوی ، وهیچگاه در مقابل سختیها ومرارتهایی که زندگی در نجف اشرف بویژه در آن زمان داشت خم به ابرو نیاورد وبا ایمان کامل وباتوکل به خدا در کنار همسر عظیم الشأن خود زندگی می کرد ، وحتّی در اواخر ایام مرجعیّت عامّه مرحوم آیهٔ الله العظمی شاهرودی -قدس سره-دست از ساده زیستی وترک دنیا برنداشته به همان رویه حسنه وخدا پسندانه ادامه داد .

آن مرحومه در کنار تقوی وتدیّن دارای مدارج علمی ومراتبی از فضل وکمال بود ومنزل ایشان همواره محلّ تردّد بانوان مسلمان بود که قرائت قرآن ونماز خود را تصحیح نموده واحکام شرعی ومسائل دینی را از ایشان فرا می گرفتند ، وحتّی فرزندان ونوادگانشان مقدار زیادی از مقدمات ومسائل شرعی واحکام اسلامی وروایات اخلاقی را نزد ایشان فرا می گرفتند .

حضرت آیهٔ الله العظمی حاج سید محمد شاهرودی در سایه این محیط معنوی وپاک تعلیمات اولیّه ودروس ابتدائی ومقدماتی را نزد والد ماجد ووالده ماجده خویش فراگرفتند وریشه های ایمان وتقوی وتعالیم اسلامی در وجودشان مستحکم گردید .

از مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی -قدس سره- چنین نقل شده است که فرمودند : «من سید محمد را تا بیست ویک سالگی از خود دور ننمودم» وآنمرحوم چنان تعالیم اسلامی واحکام حرام وحلال را در قلب فرزندان خود جای داده وراسخ نموده بودند که آنان ضرب المثل در تطبیق اخلاقیات واحکام اسلامی بودند .

به همین لحاظ بود که حضرت آیهٔ الله العظمی حاج سید محمد شاهرودی در زمان صباوت اشتهار به صدق لهجه وخلوص نیّت داشتند ، ووالد معظّم ایشان عقیده کاملی به صفای روح وطینت پاک میوه زندگی خود داشتند ، ولذا در مواقع شدّت وبروز بعض گرفتاریها وناملایمات به ایشان دستور می فرمودند که وضو ساخته در بالای بام زیر آسمان باتوجه تمام یک زیارت عاشورای کامل بخواند که شاید گشایشی در کار واقع شود وبه مرّات پس از خواندن زیارات اثر آن ظاهر شده ومشکل برطرف می شد .

گوشه هایی از اشتغالات علمی

حضرت آیهٔ الله العظمی حاج سید محمد شاهرودی -دام ظله-

مقدّمات وسطوح :

معظّم له مقدمات را نزد والد بزرگوار خود وهمچنین مرحوم شیخ علی شهر بابکی ومرحوم شیخ شمس زنجانی که از اساتید مبرّز علم منطق بود فراگرفتند .

بعضی از دروس سطح مانند رسائل ومکاسب را نزد والد معظّمشان بصورت خصوصی فراگرفتند وکتاب کفایهٔ الاصول را نزد مرحوم آیهٔ الله العظمی میرزا هاشم آملی -قدس سره- ومرحوم آیهٔ الله شیخ عبد الحسین رشتی -قدس سره- حاضر شدند .

تدریس سطوح عالیه :

معظّم له در ابتداء جوانی از مدرسین سطوح عالیه دروس حوزوی بشمار می رفتند ورموز ومعضلات ومطالب سخت ودشوار کتب درسی را بخوبی برای شاگردان شرح داده وروشن می نمودند واین امر همزمان بود باابتدای حضور ایشان در درس خارج .

حضور در درس خارج

ایشان در سال ۱۳۶۰ هجری قمری ، در سن شانزده سالگی به آخرین مرحله دروس حوزوی یعنی درس خارج قدم نهادند ، ودر این سن وسال کم شروع در درس خارج بی سابقه یا کم نظیر بوده است ولی ایشان به برکت استعداد خدادادی ونبوغ وذکاوت فوق العاده که باریتعالی به ایشان عنایت فرموده بود ، ونیز به سبب تربیت وخط مشی صحیحی که والد بزرگوارشان ترسیم نموده بودند

وبخصوص تأکید داشتند که ایشان متمحّض در درس وبحث باشند واز اشتغالات دیگر برحذر باشند ، از عمر گرانبها استفاده کامل برده واوقات خود را با جدّ وجهد فراوان در راه تحصیل وتعلیم صرف می نمودند .

ایشان مدت مدیدی در جلسات درس خارج شرکت نموده واز محضر درس آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی –قدس سره–بهره کافی برده واز علوم ایشان استفاده کامل می نمودند تا اینکه خود به درجات عالیه اجتهاد نائل آمدند ودر عین حال تا آخرین جلسات درس والد معظّم خود شرکت نمودند وتقریرات درس اصول وفقه ایشان را به رشته تحریر در آوردند .

تقریرات درس خارج

درس خارج دارای مفاهیم مشکل واصطلاحات دشوار ومعانی عمیق می باشد که دقت بسزائی را می طلبد ، وبخصوص در زمان سابق که بسیاری از کتابها وشرحهای فعلی موجود نبود بسیاری از مطالب غامض این علم شریف در اجمال وابهام قرار می گرفت .

در چنین شرایطی روشن است که بسیاری از پویندگان معرفت وطالبان علوم آل محمّد –صلی الله علیه وآله– که تازه در این وادی قدم گذاشته اند کاملاً به عمق مطالب پی نبرده ومقصود استاد بر آنها روشن نمی شود ، ودر اینجاست که اهمیت مجلس تقریر دوباره درس خارج نمودار می گردد .

به همین جهت معظّم له هر روزه پس از اتمام درس خارج والد معظّم ، بلا فاصله جلسه دیگری تشکیل داده ودرس را از ابتداء شرح می نمودند وکاملاً توضیح می دادند وعده زیادی از بیانات ایشان استفاده می بردند .

شرکت در مجلس استفتاء

معظّم له از ارکان مجلس استفتاء مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی –قدس سره–بودند ، که در این مجلس استفتاءاتی که از طرف شیعیان نقاط مختلف جهان که از مقلّدین آن مرحوم بودند می رسید پاسخ داده می شد .

این مجلس استفتاء باحضور جمعی از بارزترین فضلاء وعلماء حوزه علمیه نجف اشرف برگزار می گردید ، ومسائل مهم وبغرنج در آن جلسه مطرح می شد وپس از بحث وبررسی لازم آنها را به نظر مبارک مرحوم آیهٔ الله العظمی شاهرودی –قدس سره– می رساندند وایشان آخرین حکم را صادر می فرمودند .

کسب اجازه اجتهاد

معظّم له در سال ۱۳۷۵ هجری قمری ، پس از بروز مدارج علمی وکمالی وپس از امتحانهای متعدّدی که از ایشان به عمل آمد موفّق به کسب اجازه اجتهاد از مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی –قدس سره– شدند ، باتوجه به آنکه آن مرحوم در زمینه اعطاء اجازه اجتهاد در حوزه علمیه نجف اشرف معروف به «ذو الشهادتین» بودند ، یعنی در امتحان اجتهاد چنان سختگیری ودقّتی می کردند که اجازه اجتهاد ایشان ارزش اجازه اجتهاد از دو نفر از علماء را داشت .

همچنین معظم له از مرحوم آیهٔ الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی –قدس سره–که از شاگردان مبرّز میرزای نائینی –قدس سره–بودند اجازه اجتهاد دریافت نمودند .

تدریس خارج فقه واصول :

معظّم له اولین جلسات تدریس خارج را تقریباً در سال ۱۳۸۳ هجری قمری ، در سن سی ونه سالگی ، ودر مسجد هندی که از مهمترین مراکز تدریس در حوزه علمیه نجف اشرف به شمار می رفت شروع نمودند ، وهمچنان در مجلس درس والد معظم شرکت می جستند وتاکنون در کنار خدمات اجتماعی واشتغالات علمی ، روزی دو جلسه بحث خارج فقه واصول ایراد می نمایند ،

وشاگردانی مبرز وبافضل به جامعه اسلامی تحویل داده اند ودر حال حاضر عده زیادی از شخصیتهای علمی ودینی که در بلاد مختلف مشغول به خدمت وترویج احکام وتدریس در حوزه های علمیه ودانشگاهها وارائه خدمات در مسئولیتهای مختلف هستند از شاگردان ایشان می باشند .

ارجاع احتیاطات

معظم له پس از سالها تدریس فقه واصول ودر کنار آن شرکت در درس والد معظّم خویش وبه لحاظ عوامل متعددی همچون نبوغ خدادادی وتوفیقات ربّانی وسعی وکوشش در تعلیم وتعلم وشرکت فعّال در مجالس استفتاءات ومباحثات علمی به بالاترین درجات علم وکمال نائل آمدند ورفته رفته رشد فکری وسطح علمی ومراتب اجتهاد وتقوای ایشان بر همگان روشن شده وظاهر گردید ، لذا مرحوم آیهٔ الله العظمی شاهرودی ایشان را شایسته تقلید دیدند ودر سال ۱۳۸۸ هجری قمری مقلّدین خود را در احتیاطات مسائل شرعی به فرزند برومند خود ارجاع دادند وبدین جهت بود که عده ای از مؤمنین پس از ارتحال آن مرجع عالیقدر در سال ۱۳۹۴ هجری قمری ، به تقلید فرزند ایشان گرویدند .
پس از آن به درخواست عده کثیری از مؤمنین از ایران وعراق وکشورهای دیگر در سال ۱۳۹۸ هجری قمری ، رساله عملیه ایشان به زبان فارسی وعربی ، در نجف اشرف به چاپ رسید .

هجرت به حوزه علمیه قم

در پی اخراج معظّم له توسط رژیم بعث عراق از نجف اشرف به جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۴۰۰ هجری قمری ، ایشان در شهر مقدس قم رحل اقامت افکندند وهمچنان به تدریس فقه واصول وتربیت وتهذیب شاگردان پرداخته ومنشأ خیرات وبرکات وخدمات کثیره وحل مشکلات شرعی واجتماعی می باشند .
همچنین در مجلس استفتاء ایشان که هر هفته باحضور عده ای از مجتهدین وعلماء برجسته حوزه علمیه قم برقرار می شود ، سؤالات شرعی که بصورت کتبی از داخل وخارج کشور می رسد پاسخ داده می شود .
تألیفات معظّم له

تألیفات مطبوع

۱ – «ذخیرهٔ المؤمنین لیوم الدین» رساله عملیه به زبان عربی .
۲ – «توضیح مناسک الحج» مناسک حج به زبان عربی .
۳ – «دروس فی احکام النساء» به زبان عربی .
۴ – «کتاب الطهارهٔ» تقریرات بحث خارج فقه ایشان است که توسط اخوی گرانقدرشان جناب آیهٔ الله حاج سید حسین حسینی شاهرودی که از علماء برجسته ومدرسین حوزه علمیه قم می باشد ، به رشته تحریر در آمده است .
۵ – «کتاب الصوم» احکام روزه به زبان عربی .
۶ – «رساله توضیح المسائل» رساله عملیه به زبان فارسی .
۷ – «توضیح مناسک حج» احکام حج به زبان فارسی .
۸ – «رساله توضیح المسائل» به زبان اردو .
۹ – کتاب استفتائات فارسی .

۱۰ – کتاب درسهایی ویژه بانوان .

۱۱ – «رساله مختصر الاحکام» به زبان اردو .

تألیفات مخطوط

۱ – حاشیه بر عروهٔ الوثقی .

۲ – کتاب فی الحدود .

۳ – تقریرات مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی –قدس سره– .

۴ – کتاب استفتاءات به زبان عربی که در دست چاپ است .

سجایای روحی ومزایای اخلاقی

حضرت آیهٔ الله العظمی حاج سید محمد شاهرودی –دام ظله–

معظّم له با آنکه در جمیع امور ، متخلّق به اخلاق اسـلامی ومتمسّک به روش ائمه اطهار –علیهم السـلام– هسـتند ولی بعضی صفات حسنه ایشان بارزتر است که ذیلاً به پاره ای از آنها اشاره می شود :

ایشان اسوه زهد ، اخلاص ، تقوی ، حسن خلق ، برخورد خوب وگشاده روئی بامردم هستند واز هرگونه تکبر وتوجّه به مادّیات منزّه می باشـند ، در مقابل مؤمنین بقـدری متواضع وفروتن می باشـند که هر شخصـی در اوّلین برخورد مجـذوب اخلاق ایشان می شود . معظّم له همواره به کوچک وبزرگ ابتـداء به سـلام نموده ، وکراراً مشاهـده شده که با خادمان خود بر سـر یک سـفره نشسـته اند . هیچگاه از همنشینی وهم صحبت شدن بافقراء ومستضعفین دوری نمی نمایند ودر مجالس آنها شرکت می کنند. در مباحثات علمی به طرف مقابل احترام گذاشته ودر کمال صبر ومتانت به سخنان وی گوش می دهند وپس از اتمام با لحنی آرام شروع به جواب می نمایند . گاهی که در مسیر راهی می روند وشخصی مسأله ای سؤال می کند ویا اینکه حاجت دیگری دارد ، به قدری ایشان را سرپا معطّل می کنـد که همراهـان خسـته شـده وبه سـتوه می آینـد ولی خود آن جنـاب باکمال صبر ومتانت به سؤالات طرف پاسـخ می گویند ومشکل او را بر طرف می کنند .

در برخورد بامشـکلات وگرفتاریهای مردم باصبر وحوصـله بسیار به حلّ وفصل آنها می پردازند ، وبخاطر چنین صفاتی است که در قلوب مؤمنین جای گرفته واز محبوبیت فوق العاده ای در میان اجتماع برخوردارند .

واز صـفات حسـنه ایشان مداومت بر مسـتحبّات وترک مکروهات وصبر در عبادت واقامه نمازهای مسـتحبّی وتلاوت قرآن وخواندن ادعیه مأثوره وزیارات وتوسّلات به معصومین –علیهم السلام– است .

عـدالت وتقوای ایشان به پایه ای است که مرحوم آیـهٔ الله العظمی حاج سـید محمود شاهرودی –قـدس سـره– در مواقع کسالت ودر زمـان کهولت سن ، ایشـان را به جای خود به اقامه نماز جماعت می گماردنـد وبارها دیـده شـده بود که پس از آنکه ایشان نماز را شروع می کردند آن مرجع والا مقام به مسجد آمده وبه ایشان اقتداء می نمودند .

معظّم له به تبعیّت از سـیره ائمه اطهار –علیهم السـلام– از قدیم الایّام به اکرام ضـیف ومهمان نوازی اهتمام ورزیده ودرب منزل خود را باز گذارده اند .

ایشان ملجأ ومأوای مستضـعفین ودرمانـدگان می باشـند ولذا بیت رفیع ایشان همواره پذیرای عده زیادی از گرفتاران ومبتلایان وابناء السبیل است که هر کدام را به فراخور حال وبه حسب امکانات مساعدت نموده وگرفتاری آنها را حل می نمایند .

از خصوصـیات بارز معظّم له اهتمام به شؤون طلاب علوم دینی است که تا حـدّ توان از هر نحو کمک به آنان مضایقه نمی نماینـد ،

ودر صرف سهم مبارك امام –علیه السلام– می فرمایند اولویت با طلّاب فقیر ومحصّل است ، وهر گاه مبالغی از حقوق شرعیّه را نزد ایشان می آورند فوراً آنرا به مستحقّین از روحانیون وپس از آن به موارد مقرّره شرعیّه تقسیم می نمایند .

معظّم له بانصایح حکیمانه خود راهنما ومشعل هدایتی به اخلاص است ، وهمواره به مؤمنین ودوستان میفرمایند که جمیع اعمال ورفتار خود را قربهً الی الله وبجهت کسب ثواب اخروی انجام دهید ، وحتی کارهای روز مرّه وعادی را مقدمه برای انجام وظائف شرعی وطاعات وعبادات وبرای جلب رضای الهی قرار دهید .

از جمله نصایح ایشان ودستور العملی که نسبت به خصوص طلاب علوم دینی دارند آنست که دروس علمی خود را مقدم همه کارها قرار دهند وبیشتر همّت ووقت خود را صرف آن نمایند ، علی الخصوص تعلیم فقه آل محمد –صلی الله علیه وآله–که مبیّن وراهنمای حلال وحرام الهی بوده ودستور العملیست که شامل تمام ابعاد زندگی بشری در جمیع مراحل وزمانها می باشد .

عشق وعلاقه بی حدّ ایشان نسبت به پیامبر اکرم –صلی الله علیه وآله– واهل بیت عصمت وطهارت –علیهم السلام–زبانزد خاص وعام می باشد . ایشان از ایام قدیمه در نجف اشرف علاوه بر آنکه ملتزم به شرکت در مجلس هفتگی توسّل به ابا عبد الله الحسین –علیه السلام–در بیت رفیع والد معظّم خود ، وسائر مجالس ذکر اهل بیت –علیهم السلام– بودند ، در منزل خود نیز شبهای جمعه مجلس عزاداری وتوسل بـه ائمّـه اطهار –علیهم السلام– برقرار نموده وتعظیم شعائر اسلامی می نمودند . وبه قدری بر مصائب جدّ بزرگوارشان حضرت ابا عبد الله الحسین –علیهم السلام– گریه می نمایند که همچون والد گرامیشان جزو بکّائین بر سیّد الشهداء –علیه السلام– شمرده می شوند .

محبت اهل بیت –علیهم السلام– چنان باوجود ایشان ممزوج شده که تازمانی که در نجف اشرف اقامت داشتند هر روزه به زیارت مولی المتّقین حضرت امیر المؤمنین –علیه السلام–مشرّف می شدند ، وهمچنین بیش از صد بار با پای پیاده به کربلای حسینی مشرف شدند . وهمواره به زیارت دیگر عتبات مقدسّه عراق مشرف می شدند . وپس از اخراج از عراق به همین رویّه حسنه ادامه داده وملتزم می باشند که هر روز به زیارت مرقد مطهّر حضرت معصومه علیها السلام دخت گرامی امام موسی بن جعفر –علیه السلام– در شهر مقدس قم مشرّف شوند .

ودر بیت رفیعشان هر هفته روزهای جمعه ، ودر ایام وفات ، مجلس عزاداری ودر ایام محرّم وصفر مجلس سوگواری حضرت ابا عبد الله الحسین –علیه السلام– برقرار می باشد . ونیز در ایام موالید اهل بیت واعیاد مذهبی مجالس باشکوهی در بیت معظّم له برقرار می شود .

وهمچنین در عین کثرت اشتغالات در سال چندین بار به زیارت امام علی بن موسی الرضا –علیه السلام– مشرّف می شوند ، واز انوار مقدّسه آنحضرت کسب فیض می نمایند .

خدمات اجتماعی حضرت آیهٔ الله العظمی

حاج سید محمد شاهرودی –دام ظله–

معظّم له در زمان مرجعیّت مرحوم والد خود ، به موازات اشتغالات علمی ، در خدمات وسیعی که از سوی بیت رفیع آنمرحوم به جهان تشیّع ارائه می شد نقش بسزائی داشتند ودر کنار برادر مکرّمشان جناب مستطاب آیهٔ الله حاج سید علی حسینی شاهرودی که همواره یار ویاور مرحوم آیهٔ الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی –قدس سره– بود ، گامهای بلندی در این راه بر می داشتند که ذکر این خدمات در این جزوه مختصر میّسر نیست .

معظّم له پس از رحلت والد معظّمشان به چنین رویّه ای ادامه داده وتاکنون منشأ خدمات بسیاری برای جامعه اسلامی بوده اند که در اینجا به گوشه ای از آنها بصورت فهرست اشاره می شود :

کمک به طلاب حوزه های علمیه بطرق مختلف مثل پرداخت شـهریه در مقاطع مختلف به طلاب ، پرداخت شهریه حوزه های علمیّه بعض شهرستانها ، کمک به هزینه های مختلف روحانیون ، واگذاری اراضی جهت منزل مسکونی طلاب ، اعطای اجازه برای صرف حقوق شرعیه در مدارس علمیه ومراکز اسلامی در ایران وکشورهای دیگر .

فرسـتادن وکلا ومبلغین ، وتشویق آنها برای ترویج احکام اسلامی به نقاط مختلف ایران وکشورهای دیگر ، اعزام مبلغین وروحانیون به مناطق محروم شـیعه نشـین که در معرض هجوم دینی واعتقادی دشـمنان هستند واعطای کمکهای اقتصادی به ساکنان آن مناطق ، کمـک به گرفتـاران ، مستضـعفین وفقراء در زمینه هـای مختلف مثل هزینه معالجه ، سـفر ، تعمیر وخریـد منزل ، ازدواج وغیره وحل وفصل نزاعها ومشکلات اجتماعی .

تاسیس مجتمع مسکونی جهت اسکان طلاب که تفصیل آن را به قسمتهای دیگر موکول میکنیم .

کمک به ابناء السبیل وآوارگان وکسانی که از وطن خود دور مانده اند .

تأسـیس حسینیه وکمک به ساخت مساجـد ، حسـینیه ها ، مدارس علمیه ، کتابخانه ها ، بیمارسـتانها ، درمانگاهها ، ومراکز بهداشتی مثل حمام وغیره بخصوص در روستاها ومناطق محروم .

کمـک به مجـالس تعظیم شـعائر ماننـد مجـالس سوگواری واعیاد وکمک به مراکز مـذهبی فرهنگی ومجتمعهای اسـلامی در داخل وخارج . وبسیاری خدمات دیگر که ذکر یکایک آنها موجب تطویل می شود .

در پایان امیـد است بامسـطور نمودن این کلمات قلیله توانسـته باشـیم گوشه ای گرچه اندک از زندگانی پر عظمت حضـرت آیهٔ الله العظمی حـاج سـید محمـد حسـینی شـاهرودی -دام ظلـه- وهمچنین بیت رفیع مرحـوم آیـهٔ الله العظمی حـاج سـید محمـود حسـینی شاهرودی -قدس سـره- را تبیین نموده واین هادیان شیعیان در زمان غیبت حضرت ولی عصر حجهٔ بن الحسن -عجّل الله تعالی فرجه الشریف- را بهتر بشناسانیم .

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه :حسینی شاهرودی، محمد، ۱۳۱۰

عنوان و نام پدیدآور :استفتائات/محمد حسینی‌شاهرودی.

مشخصات نشر :[قم]: آل‌المرتضی، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری :ج.

شابک :دوره: ۹۶۴-۵۸۲۲-۱۰-۶ ؛ ج. ۱: ۹۶۴-۵۸۲۲-۰۹-۲

یادداشت :ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴).

یادداشت:ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۵).

یادداشت :ج.۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۶).

موضوع :فتواهای شیعه -- قرن ۱۴

موضوع :فقه جعفری -- رساله عملیه

رده بندی کنگره :BP۱۸۳/۹/ح۴۸الف۵ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی :۱۰۲۶۷۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوهٔ و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و لعنهٔ الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین.

احکام تقـلید

مسأله ۱ ـ مسلمان نمی تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون دلیل گفته کسی را قبول کند. ولی در احکام دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یعنی به دستور او رفتار نماید، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نمایـد، که یقین کنـد تکلیف خود را انجام داده است. مثلاً اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام می دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد. و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می دانند، آن را بجا آورد پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله ۲ ـ تقلیـد در احکام، عمل کردن به دستور مجتهـد است. و از مجتهـدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و زنده و عادل باشد. و احوط آن است که حلال زاده باشد. و عادل کسی است که کارهائی را که براو واجب است بجا آورد و کارهـائی را که بر او حرام است ترک کنـد، که اگر از اهـل محـل یـا همسایگـان او یـا کسانی که با او معاشـرت دارنـد حال او را بپرسـند خوبی او را تصـدیق نماینـد. و نیز مجتهدی که انسان از او تقلید می کند باید اعلم باشد. یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود استادتر باشد، در صورتی که فتوای او مخالف با غیرش باشد.

مسأله ۳ ـ مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت: اول آنکه خود انسان یقین کند، مثل آنکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشـناسد. دوم آنکه دو نفر عالم عادل، که می تواننـد مجتهـد و اعلم را تشـخیص دهنـد، مجتهـد بودن یا اعلم بودن کسـی را تصـدیق کننـد، به شـرط آنکه دو نفر عـالم عـادلِ دیگر با گفته آنان مخالفت ننماینـد. سوم آنکه عـده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴ ـ اگر شناختن اعلم مشکل باشد، باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسـی اعلم است و بدانـد دیگری از او اعلم نیست، بایـد از او تقلید نماید. و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند، باید از یکی از آنان تقلید کند. ولی چنانچه یکی از آنان پرهیزکارتر باشد بنابر احتیاط واجب باید از او تقلید نماید.

مسأله ۵ ـ بدست آوردن فتوی یعنی دسـتور مجتهد چهار راه دارد: اول شـنیدن از خود مجتهد. دوم شـنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند. سوم شـنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینان دارد. چهارم دیدن در رساله مجتهد، در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶ ـ تا انسان یقین نکنـد که فتوای مجتهـد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله نوشـته شده عمل نماید. و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷ ـ اگر مجتهـد اعلم در مسأله ای فتوی دهد مقلدِ آن مجتهد یعنی کسـی که از او تقلید می کند نمی تواند در مسئله به فتوای مجتهـد دیگر عمل کنـد ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلانطور عمل شود، مثلاً بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوّم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه یعنی سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْـدُ للهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اللهُ اکبَرْ بگوینـد، مقلد باید یا به این احتیـاط که احتیـاط واجبش می گوینـد عمـل کنـد و سه مرتبه بگویـد، و یـا به فتوای مجتهـدی که علم او از مجتهـد اعلم کمتر و از مجتهـدهای دیگر بیشتر است عمل نمایـد، پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بدانـد می توانـد یک مرتبه بگوید. و همچنین است

اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است.

مسأله ۸ ـ اگر مجتهـد اعلم بعـد از آنکه در مسأله ای فتوی داده احتیاط کنـد مثلاً بفرمایـد ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشوینـد پاک می شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشوینـد، مقلـد او نمی توانـد در آن مسأله به فتوای مجتهـد دیگر رفتار کند، بلکه باید یا به فتوی عمل کند یا به احتیاط بعد از فتوی که آن را احتیاط مستحب می گویند عمل نماید.

مسأله ۹ ـ اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می کند، از دنیا برود می تواند در مسائلی که از او یاد گرفته باقی بماند.

مسأله ۱۰ ـ بنـابر جواز بقـاء اگر در مسأله ای به فتوای مجتهـدی عمل کنـد، و بعـد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهـد زنـده رفتار نماید، دوباره نمی تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد. حتی اگر مجتهد زنده در مسأله ای فتوی ندهد و احتیاط نماید و مقلد مدتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره نمی تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید.

مسأله ۱۱ ـ مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲ ـ اگر برای انسان مسأله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند، چنانچه ممکن است، باید صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را بدست آورد. و اگر ممکن نیست باید به فتوای مجتهدی که علم او کمتر از مجتهد اعلم و بیشتر از مجتهدهای دیگر است عمل کند، یا اگر می تواند از راه احتیاط وظیفه خود را انجام دهد.

مسأله ۱۳ ـ اگر کسـی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

مسأله ۱۴ ـ اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صـحیح است که با فتوای مجتهدی که فعلاً باید از او تقلید کند مطابق باشد، یا از راه دیگری بفهمد که به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است.

احکام طهارت(آب مطلق و مضاف)

احکام طهارت(آب مطلق و مضاف)

مسأله ۱۵ ـ آب یا مطلق است یا مضاف.

آب مضاف :آبی است که آن را از چیزی بگیرند. مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود، که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است: اول آب کر دوم آب قلیل سوم آب جاری چهارم آب باران پنجم آب چاه.

۱ ـ آب کـــر

مسأله ۱۶ ـ آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب و نیم است بریزند، آن ظرف را پر کنـد. و وزن آن از صدوبیسـتوهشت من تبریز بیست مثقال کمتر است، و به حسب کیلو که دویست و هفـده مثقال صـیرفی است ۳۷۷ کیلو و نیم هفده مثقال و نیم کمتر می شود.

مسأله ۱۷ ـ اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس، به آب کر برسد، چنانچه آن آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می شود، و اگر تغییر نکند نجس نمی شود.

مسأله ۱۸ ـ اگر بوی آب کر بواسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود.

مسأله ۱۹ ـ اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر باشد برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود، و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا

مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰ ـ آب فواره اگر متصل به کر باشد، آب نجس را پاک می کند. ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کند، مگر آن که چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شودو احتیاط مستحب آن است که آب فواره با آب نجس مخلوط گردد.

مسأله ۲۱ ـ اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

مسأله ۲۲ ـ اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود. و هر قدر از یخ هم آب شود نجس می شود.

مسأله ۲۳ ـ آبی که به اندازه کر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می کند، و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه حکم آب کر ندارد.

مسأله ۲۴ ـ کر بودن آب به سه راه ثابت می شود: اول آنکه خود انسان یقین کند. دوم آنکه دو مرد عادل خبر دهند. سوم اطمینان از قول کسی که آب در اختیار او است و به کر بودن آن خبر دهد. مثلاً حمّامی بگوید آب حوض حمام کر است.

۲ ـ آب قلیل

مسأله ۲۵ ـ آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۶ ـ اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود ولی اگر از بالا ـ با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد نجس و هر چه بالاتر از آن است پاک می باشد.

مسأله ۲۷ ـ آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است. و بنابر اقوی باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند، و از آن جدا می شود اجتناب کنند. ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط پاک است. اول آنکه بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. دوم نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. سوم نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد. چهارم ذره های غائط در آب پیدا نباشد. پنجم بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ ـ آب جاری

مسأله ۲۸ ـ آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹ ـ آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰ ـ اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است. و ظرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک وگرنه نجس است.

مسأله ۳۱ ـ آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری دارد. یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن بواسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۲ ـ آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد.

مسأله ۳۳ ـ چشمه ای که مثلاً در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری را

دارد.

مسأله ۳۴ ـ آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه ای که آب آن به اندازه کر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵ ـ آب لوله های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می ریزد، اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۶ ـ آبی که روی زمین جریان دارد، ولی از زمین نمی جوشد چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می شود. اما اگر از بالا با فشار به پائین بریزد، چنانچه نجاست به پائین آن برسد بالای آن نجس نمی شود.

۴ ـ آب باران

مسأله ۳۷ ـ اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد، جائی که باران به آن برسد پاک می شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست. ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید. و احتیاط مستحب آن است که باران به حدی باشد، که بر زمین سخت جاری شود.

مسأله ۳۸ ـ اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد، و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره ای خون در آن باشد، یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می باشد.

مسأله ۳۹ ـ اگر بر سقف عمارت یا روی بام عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است. و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد، به چیز نجس رسیده است نجس می باشد.

مسأله ۴۰ ـ زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود. و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند.

مسأله ۴۱ ـ خاک نجسی که به واسطه باران گل شود پاک است.

مسأله ۴۲ ـ هر گاه آب باران در جائی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید، چیز نجسی را در آن بشویند و آب بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود.

مسأله ۴۳ ـ اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد.

۵ ـ آب چاه

مسأله ۴۴ ـ آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده، از آب آن بکشند.

مسأله ۴۵ ـ اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود بنابر احتیاط مستحب، موقعی پاک می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد.

مسأله ۴۶ ـ اگر آب باران یا آب دیگر، در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، به رسیدن نجاست به آن نجس می شود.

احکام آبها

مسأله ۴۷ ـ آب مضاف که معنی آن (در مسأله ۱۵) گفته شد، چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸ ـ آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذره ای نجاست به آن برسد نجس می شود، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک می باشد. مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ۴۹ ـ اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود.

مسأله ۵۰ ـ آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، وضو و غسل هم بـا آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شـده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱ ـ آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاً مطلق بوده یا مضاف نجاست را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است. ولی اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی شود.

مسأله ۵۲ ـ آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسـد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهـد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود. ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب، به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلاً مرداری که کنار آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود.

مسأله ۵۳ ـ آبی که عین نجـاست مثـل خون و بول در آن ریخته و بو یـا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصـل شود، یـا بـاران بر آن ببـارد یـا بـاد بـاران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان در آن جاری شود، و تغییر آن از بین برود پاک می شود.

مسأله ۵۴ ـ اگر چیز نجسی را در کر یا جاری آب بکشند، آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد پاک است.

مسأله ۵۵ ـ آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است. و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶ ـ نیم خورده سگ و خوک و کافر نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن مکروه می باشد. مگر نیم خورده گربه که خوردن آن کراهت ندارد.

احکام تخـــلی

(بول و غائط کردن)

مسأله ۵۷ ـ واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفنـد، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشـند، و همچنین از دیـوانه و بچه هـای ممیز که خوب و بـد را می فهمنـد، بپوشانـد. ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸ ـ لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند. و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند کافی است.

مسأله ۵۹ ـ موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه و زانوها رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰ ـ اگر موقع تخلی طرف جلوی بـدن کسـی رو به قبله یا پشت به قبله باشـد و عورت را از قبله بگردانـد کفایت نمی کند. و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱ ـ احتیاط مستحب آن است که طرف جلوی بـدن در موقع اسـتبراء که احکام آن بعـداً گفته می شود، و موقع تطهیر مخرج بول و غائط رو به قبله یا پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲ ـ اگر برای آنکه نامحرم او را نبینـد، مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشـیند، بایـد رو به قبله یا پشت به قبله بنشـیند. و

نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

مسأله ۶۳ ـ رعایت احتیاط به اینکه بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند لازم نیست، مگر آن که از راه دیگری حرام شود. ولی اگر خود بچه بنشیند جلوگیری از او واجب نیست.

مسأله ۶۴ ـ در چهار جا تخلی حرام است: اول در کوچه های بن بستی که مالک دارد، در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند و نیز در کوچه های غیر بن بست در صورت اضرار به عابرین. دوم در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است. سوم در جائی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه ها. چهارم روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد.

مسأله ۶۵ ـ در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود: اول آنکه با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد. دوم آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد. سوم آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد. و در غیر این سه صورت می شود مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می شود، با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶ ـ مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود. و د ر کر و جاری اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است، ولی با آب قلیل باید دو مرتبه شست بنابر احتیاط واجب و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷ ـ اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸ ـ با سنگ و کلوخ و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند می شود مخرج غائط را تطهیر کرد و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد، ولی باید از سه دفعه کمتر نباشد اگر چه به یک مرتبه یا دو مرتبه مخرج پاکیزه شود.

مسأله ۶۹ ـ احتیاط واجب آن است که سنگ یا پارچه ای که غائط را با آن برطرف می کنند، سه قطعه باشد مگردر سنگهای بزرگ ذوالجهات و پارچه های دراز که یک قطعه کافی است و اگر با سه قطعه برطرف نشود، باید به قدری اضافه نمایند تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن ذره های کوچکی که دیده نمی شود اشکال ندارد.

مسأله ۷۰ ـ پاک کردن مخرج غائط با چیزهائی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشته شده حرام است. و با استخوان و سرگین هم نباید مخرج غائط را پاک کرد. و اگر کسی با اینها غائط را برطرف کند، معصیت کرده ولی مخرج پاک می شود.

مسأله ۷۱ ـ اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می کرده، احتیاط واجب آن است که تطهیر نماید.

مسأله ۷۲ ـ اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه. نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

استبراء

مسأله ۷۳ ـ استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند، برای آنکه یقین کنند بول در مجری نمانده است و آن دارای اقسامی است و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند. و بعد، شست را روی آلت و انگشت سبّابه یا وسط را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴ ـ آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می شود و به آن مذی می گویند پاک است. و نیز آبی که

گـاهی بعـد از منی بیرون می آیـد و به آن وذی گفته می شود و آبی که گاهی بعـد از بول بیرون می آیـد و به آن ودی می گویند اگر بول به آن نرسیـده باشـد پاک است. و چنانچه انسان بعـد از بول استبراء کنـد و بعد آبی از او خارج شود، و شک کند که بول است یا یکی از اینها پاک می باشد.

مسأله ۷۵ ـ اگر انسان شک کنـد استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آیـد که ندانـد پاک است یا نه، نجس می باشد، و چنانچه وضو گرفته باشـد باطل می شود. ولی اگر شک کنـد استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آیـد که نداند پاک است یا نه پاک می باشد، و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۶ ـ کسـی که استبراء نکرده اگر بواسطه آنکه مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد، و وضو را هم باطل نمی کند.

مسأله ۷۷ ـ اگر انسان بعـد از بول اسـتبراء کنـد و وضو بگیرد، چنانکه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند وضو هم بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.

مسأله ۷۸ ـ برای زن اسـتبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببینـد و شـک کنـد پـاک است یا نه پاک می باشـد، وضو و غسل او را هم باطل نمی کند.

مستحبات و مکروهات تخلـــی

مسأله ۷۹ ـ مسـتحب است در موقع تخلی جائی بنشـیند که کسـی او را نبیند، و موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمـدن، اول پـای راسـت را بگـذارد. و همچنین مسـتحب است در حـال تخلی سـر را بپوشانـد و سـنگینی بـدن را بر پـای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰ ـ نشسـتن روبروی خورشـید و ماه در موقع تخلی مکروه است. ولی اگر عورت خود را بوسـیله ای بپوشاند مکروه نیست. و نیز در موقع تخلی نشسـتن روبروی بـاد و در جـاده و خیابـان و کوچه و درب خـانه و زیر درختی که میوه می دهـد و چیز خوردن و توقف زیـاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می باشـد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشـد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۸۱ ـ بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب خصوصاً آب ایستاده مکروه است، و همچنین ایستاده بول کردن. ولکن در حال تنویر کراهت ندارد.

مسأله ۸۲ ـ خودداری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر برای بدن ضرر داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳ ـ مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجـــاسـات

نجـــاسـات

مسأله ۸۴ ـ نجاسـات یازده چیز است: اول بول دوم غائط سوم منی چهارم مردار پنجم خون شـشم و هفتم سگ و خوک هشـتم کافر نهم شراب دهم فقاع یازدهم عرق حیوان نجاستخوار.

۱ ـ ۲ بول و غائط

مسأله ۸۵ ـ بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جسـتن می کند،

نجس است، ولی بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند، اگر چه مثل پشه و مگس که گوشت هم ندارند نباشد پاک است.

مسأله ۸۶ ـ مستحب است از فضله پرندگان حرام گوشت خصوصاً از بول و فضله شب پره اجتناب کرد.

مسأله ۸۷ ـ بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده، و گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده است.

۳ ـ منـی

مسأله ۸۸ ـ منی حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴ ـ مـردار

مسأله ۸۹ ـ مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است. چه خودش مرده باشد، یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند، و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰ ـ چیزهائی از مردار که مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان روح نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۱ ـ اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است.

مسأله ۹۲ ـ پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند پاک است. ولی بنابر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده اند اجتناب نمایند.

مسأله ۹۳ ـ تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است. ولی ظاهرآن را باید آب کشید.

مسأله ۹۴ ـ اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیردان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۵ ـ دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۶ ـ گوشت و پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته شود پاک است، و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسلمان باشد، ولی اگر بدانند آن مسلمان از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه نجس می باشد.

۵ ـ خـون

مسأله ۹۷ ـ خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد یا مشکوک است که دارد یا ندارد مثل مار پاک می باشد.

مسأله ۹۸ ـ اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید خونی که در بدنش می ماند پاک است ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است، و بنابر احتیاط واجب از خون باقی مانده در بدن حیوان حرام گوشت اجتناب شود.

مسأله ۹۹ ـ دلیل بر نجاست ذرّه خونی که در تخم مرغ به وجود می آید نداریم و ادلّه مطلقه یا شامل آن نمی شود و یا دلالت بر نجاست نمی کند بلکه دلالت بر مانعیت برای نماز می نماید مضافاً بر اینکه خون تخم مرغ است نه خون مرغ.

مسأله ۱۰۰ ـ خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند.

مسأله ۱۰۱ ـ خونی که از لای دندانها می آید، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود پاك است، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۰۲ ـ خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاك است، و اگر به آن خون بگویند نجس است و در این صورت چنانچه ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و تیمم هم بکنند.

مسأله ۱۰۳ ـ اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده پاك است.

مسأله ۱۰۴ ـ اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف نجس می شود. و جوشیدن و حرارت و آتش پاك کننده نیست.

مسأله ۱۰۵ ـ زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است پاك می باشد.

۶ ـ ۷ سگ و خوك

مسأله ۱۰۶ ـ سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است، ولی سگ و خوك دریائی پاك است.

۸ ـ کـافر

مسأله ۱۰۷ ـ کافر یعنی کسی که منکر خدا است، یا برای خدا شریك قرار می دهد، یا پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم را قبول ندارد، نجس است. و نیز کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است نجس می باشد و همچنین اگر بداند که از دین اسلام است و حضرت فرموده و منکر آن شود اگر چه از ضروریات نباشد نجس است حسب اطلاق بعض اخبار و ملازمه بین انکار آن و انکار رسالت، و اگر ضروری بودن را ندانـد بنابر احتیاط واجب باید از او اجتناب کرد، و همچنین است در منکر معاد و کبائر ضروریه بلکه در اینها اقوی اجتناب است.

مسأله ۱۰۸ ـ تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹ ـ اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ، کافر باشند آن بچه هم نجس است، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاك است.

مسأله ۱۱۰ ـ کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه پاك می باشد. ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود در صورتی که وقف بر مسلمانان باشد یا حریم و مختص مسلمانان باشد و مزاحم دفن آنان باشد.

مسأله ۱۱۱ ـ اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام علیهم السلام دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد نجس است.

۹ ـ شـراب

مسأله ۱۱۲ ـ شراب و هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه بخودی خود روان باشد نجس است، و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود پاك است.

مسأله ۱۱۳ ـ الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها بکار می برند، اگر انسان نداند مست کننده است پاك می باشد.

مسأله ۱۱۴ ـ اگر انگور و آب انگور بخودی خود جوش بیاید خوردن آن حرام است، و همچنین اگر بواسطه پختن جوش بیاید، خوردن آن حرام می باشد.

مسأله ۱۱۵ ـ خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند پاک، و خوردن آنها حلال است، اگر چه احتیاط مستحب خصوصاً در مویز و کشمش آن است که از آنها اجتناب کنند.

۱۰ ـ فقاع

مسأله ۱۱۶ ـ فقاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند نجس است ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن ماءالشعیر می گویند پاک می باشد.

۱۱ ـ عرق حیوان نجاستخوار

مسأله ۱۱۷ ـ اقوی طهارت عرق جنب از حرام است و احتیاط استحبابی اجتناب از آن است اگر چه نماز خواندن با آن صحیح نیست چه در حال جماع بیرون آید یا بعد از آن از مرد باشد یا از زن از زنا باشد یا از لواط یا از وطی و نزدیکی کردن با حیوانات یا استمناء(و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید).

مسأله ۱۱۸ ـ اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است مثلاً ـ در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط مستحب باید از عرق خود اجتناب نماید و نماز خواندن با آن صحیح نیست.

مسأله ۱۱۹ ـ اگر جنب از حرام عوض غسل، تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند، باز هم بنابر احتیاط مستحب باید از عرق خود اجتناب نماید.

مسأله ۱۲۰ ـ اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است که از عرق خود اجتناب نماید و نماز با آن صحیح نیست و اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام جنب شود چیزی بر او نیست.

مسأله ۱۲۱ ـ بنابر اقوی باید از عرق شتر نجاستخوار و بنابر احتیاط واجب باید از عرق هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اجتناب کرد.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲ ـ نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود: اول آنکه خود انسان یقین کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنابر این غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هائی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا می خورند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آورده اند نجس است اشکال ندارد. دوم آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید، ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است نجس می باشد بنابر اقوی باید از آن اجتناب نماید. سوم آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است. و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است اگر از قول او اطمینان حاصل نشود، بنابر احتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد، والا واجب است.

مسأله ۱۲۳ ـ اگر به واسطه ندانستن مسأله نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند مثلاً نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مسأله را می داند، چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد.

مسأله ۱۲۴ ـ چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است. و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵ ـ اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می کند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند. ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی کند و مال دیگری است، از لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید.

راه نجس شدن چیزهای پاک

مسأله ۱۲۶ ـ اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها بطوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد چیز پاک نجس می شود. و اگر تری بقدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۷ ـ اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۸ ـ دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک و کدام نجس است، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی شود.

مسأله ۱۲۹ ـ زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است بعض میوه جات مثل خیار و گلابی و مانند آن.

مسأله ۱۳۰ ـ هر گاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند، همین که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می شود، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگر چه بعد پر شود، فقط جائی که نجاست به آن رسیده نجس می باشد. پس اگر فضله موش در آن بیفتد جائی که فضله افتاده نجس و بقیه پاک است.

مسأله ۱۳۱ ـ اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آنهم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می شود، و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۲ ـ اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود. و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۳ ـ اخلاطی که از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جائی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می باشد.

مسأله ۱۳۴ ـ اگر آفتابه ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند چنانچه آب، طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می شود، بلکه اگر آب بر زمین جاری شود یا فرو رود، در صورتی که سوراخ آفتابه به زمین نجس متصل باشد به طوری که مانع از تدافع و فشار شود نیز آب محکوم به نجاست است، ولی اگر سوراخ آن به زمین نجس متصل نباشد و آب زیر آفتابه هم با آب داخل آن یکی حساب نشود یا آنکه آب داخل آن با فشار بیرون آید، آب آفتابه نجس نمی شود.

مسأله ۱۳۵ ـ اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتیکه بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک است. پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن یا چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست. و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجـــاست

مسأله ۱۳۶ ـ نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۷ ـ اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸ ـ گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد، چنانچه موجب هتک باشد و غالب چنین است.

مسأله ۱۳۹ ـ نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

مسأله ۱۴۰ ـ دادن قرآن به کافر حرام، و گرفتن قرآن از او واجب است در صورت هتک.

مسأله ۱۴۱ ـ اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده اند، بکلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲ ـ خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است و همچنین است خورانیدن آن به دیگری و اما به اطفال و دیوانه ها پس اگر مسکر باشد یا خوردن آن برای طفل مضر باشد حرام است والا جایز است.

مسأله ۱۴۳ ـ فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف بگوید اشکال ندارد. و اگر نگوید و موجب وقوع طرف در حرام یا ترک واجب شود اقوی حرمت است.

مسأله ۱۴۴ ـ اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵ ـ اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است چنانچه موجب وقوع آنها در فعل حرام یا ترک واجب مثل نماز خواندن بیوضوء شود خبر دادن به آنها واجب است و اما اگر سبب شود که نماز در لباس نجسی که علم به نجاست آن ندارند بخوانند لازم نیست خبر دادن.

مسأله ۱۴۶ ـ اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمانها بگوید. اما اگر یکی از مهمانها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد. ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است به واسطه نجس بودن آنان خود او هم نجس شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه صاحبش آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند و موجب واقع شدن او در فعل حرام یا ترک واجب شود باید نجس شدن آن را به او بگوید.

مسأله ۱۴۸ ـ اگر بچه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده، نباید حرف او را قبول کرد. ولی بچه ای که تکلیفش نزدیک است، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم حرف او اگر موجب اطمینان باشد قبول می شود، و اگر بگوید چیزی نجس است احتیاط مستحب آن است که از آن اجتناب کنند.

مطهّـــرات

مطهّـــرات

مسأله ۱۴۹ ـ یازده چیز نجاست را پاك می کنـد و آنها را مطهّرات گویند: اول آب دوم زمین سوم آفتاب چهارم استحاله پنجم کم شدن دو سوم آب انگور بنابر نجاست آن ششم انتقال هفتم اسلام هشتم تبعیّت نهم بر طرف شدن عین نجاست دهم استبراء حیوان نجاستخوار یازدهم غائب شدن مسلمان. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می شود.

۱ ـ آب

مسأله ۱۵۰ ـ آب بـا چهـار شـرط چیز نجس را پاك می کنـد: اول آنکه مطلق باشـد، پس آب مضاف ماننـد گلاب و عرق بیـد چیز نجس را پـاك نمی کنـد. دوم آنکه پـاك باشـد. سوم آنکه وقتی چیز نجس را می شوینـد، آب مضـاف نشود و بو یـا رنـگ یا مزه نجاست هم نگیرد. چهارم آنکه بعـد از آب کشـیدن چیز نجس عین نجاست در آن نباشـد و پاك شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می شود.

مسأله ۱۵۱ ـ ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست. و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف، آب یا چیز روان دیگر خورده، بایـد اول با خاك پاك خاك مال کرد و بعـد یک مرتبه در کر یا جاری یا سه مرتبه با آب قلیل شست، و اما ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته احتیاط به خاك مال نمودن و شستن سه مرتبه ترك نشود.

مسأله ۱۵۲ ـ اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشـد و نشود آن را خاك مال کرد، چنانچه ممکن است بایـد کهنه به چوبی بپیچنـد و به توسط آن، خاك را به آن ظرف بمالنـد، و اگر ممکن نیست بایـد خاك را در آن بریزنـد و به شدت حرکت دهند تا به همه آن ظرف برسد.

مسأله ۱۵۳ ـ ظرفی را که خوك بلیسـد یـا از آن چیز روانی بخورد، با آب قلیل بایـد هفت مرتبه شـست و در کر و جاری یک مرتبه کافی است، و لازم نیست آن را خاك مال کنند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که خاك مال شود.

مسأله ۱۵۴ ـ اگر بخواهند ظرفی را که به شـراب نجس شده، با آب قلیل آب بکشند، سه مرتبه شستن کفایت می کند اگر چه احوط و اولی هفت مرتبه شستن است.

مسأله ۱۵۵ ـ کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسـد پاك می شود. و اگر بخواهنـد باطن آنهم پاك شود، بایـد بقـدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود.

مسأله ۱۵۶ ـ ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می شود آب کشید:

یکی آنکه سه مرتبه پر کننـد و خالی کنند. دوم آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷ ـ اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کننـد و خالی کنند پاك می شود. و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا ـ آب در آن بریزنـد، بطوری که تمـام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند. و اگر بخواهند که با ظرفی که غساله اول را در آورده اند غساله دوم را در بیاورند باید اول آنرا آب بکشند.

مسأله ۱۵۸ ـ اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهرش پاك می شود.

مسأله ۱۵۹ ـ تنوری که به بول نجس شـده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاك می شود. و در غیر بول اگر بعـد از برطرف شـدن نجاست یک مرتبه به دسـتوری که گفته شـد آب در آن بریزند کافی است و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاك پاك پر کنند.

مسأله ۱۶۰ ـ اگر چیز نجس را بعـد از برطرف کردن عین نجـاست یـک مرتبه در آب کر یـا جاری فرو برنـد که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاك می شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۱ ـ اگر بخواهنـد چیزی را که به بول نجس شـده با آب قلیل آب بکشـند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود ولی در لباس و فرش وماننـد اینها بایـد بعـد از هر دفعه فشار دهنـد تا غساله آن بیرون آید. (و غساله آبی است که معمولاً در وقت شسـتن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود، خود به خود یا بوسیله فشار می ریزد).

مسأله ۱۶۲ ـ اگر چیزی به بول پسر شـیر خواری که غذا خور نشده و شیر خوک و زن کافره نخورده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزنـد که به تمام جاهای نجس آن برسـد پاک می شود، ولی احتیاط مسـتحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند. و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳ ـ اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنـانچه بعـد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود پاک می گردد و نیز اگر در دفعه اوّل که آب روی آن می ریزنـد نجاست آن برطرف شود و بعـد از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود. ولی در هر صورت لباس و مانند آنرا باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴ ـ اگر حصـیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می شود. ولی اگر بخواهند آنرا با آب قلیل آب بکشند، بنابر احتیاط واجب باید به هر صورت که ممکن است اگر چه به لگد کردن باشد دو دفعه فشار دهند، که در هر دفعه غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۶۵ ـ اگر ظاهر گنـدم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، به فرو بردن در کر و جاری پاک می گردد. و اگر باطن آنها نجس شود پاک شـدن آنها موقوف است بر این که رطوبت نجسـی که در باطن آنها است خشک شود و بعد در آب کر و یا جاری بگذارد تا آنکه آب به باطن آنها نفوذ کند در این صورت پاک می گردد.

مسأله ۱۶۶ ـ اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷ ـ اگر ظاهر برنـج و گوشت یا چیزی ماننـد اینها نجس شده باشد چنانچه آنرا در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزنـد و خالی کننـد پاک می شود و ظرف آن هم پاک می گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارنـد و آب بکشـند، بایـد در هر مرتبه که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۸ ـ لباس نجسـی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد آن لباس پاک می شود، اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۹ ـ اگر لباسـی را در کر یا جاری آب بکشـند، و بعـد مثلاً لجن آب در آن ببیننـد، چنانچه احتمال ندهنـد که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۰ ـ اگر بعـد از آب کشـیدن لباس و ماننـد آن خورده گل یا اشـنان در آن دیـده شود پاکست. ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشـنان رسـیده باشد ظاهر گل و اشـنان پاک و باطن آنها نجس است. مگر آنکه آبی که لباس به آن آب کشیده شده کر و یا جاری بوده و به آن نفوذ کرده باشد.

مسأله ۱۷۱ ـ هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکننـد پاک نمی شود. ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانـده باشـد اشـکال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است.

مسأله ۱۷۲ ـ اگر نجاست بـدن را در آب کر یا جاری برطرف کننـد، بـدن پاک می شود. و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن لازم نیست.

مسأله ۱۷۳ ـ غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می شود.

مسأله ۱۷۴ ـ اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، چنانچه بدون فشار غساله آن جدا نشود باید فشار دهند که غساله آن جدا شود به حدّی که آب متنجس، در آن باقی نماند مگر رطوبتی که مثل رنگ جسم باشد بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۷۵ ـ اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آنست و معمولاً موقع آب کشیدن آنجا نجس می شود، با پاک شدن جای نجس پاک می شود. و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاک می شود.

مسأله ۱۷۶ ـ گوشت و دنبه ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷ ـ اگر ظرف یا بدن نجس باشد، و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۸ ـ چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متصل به کر است یک دفعه بشویند، پاک می شود. و نیز اگر عین نجاست در آن باشد چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد با آب شیر پاک می گردد و اما اگر آبی که از آن می ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد.

مسأله ۱۷۹ ـ اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، آن چیز پاک است، و اگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده، باید دوباره آنرا آب بکشد.

مسأله ۱۸۰ ـ زمینی که آب روی آن جاری نمی شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی گردد. ولی زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، چون آبی که روی آن می ریزند از آن جدا شده و در شن و ریگ فرو می رود، با آب قلیل پاک می شود. اما زیر ریگها نجس می ماند.

مسأله ۱۸۱ ـ زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود، و چنانچه آبی که روی آن ریخته اند از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود، و اگر بیرون نرود جائی که آبها جمع می شود نجس می ماند. و برای پاک شدن آنجا باید گودالی بکنند، که آب در آن جمع شود، بعد آنرا بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۸۲ ـ اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می شود.

مسأله ۱۸۳ ـ اگر از شکر آب شده نجس قند بسازند، و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود.

۲ ـ زمین

مسأله ۱۸۴ ـ زمین با سه شرط کف پا و ته کفش نجس را پاک می کند:

اول آنکه زمین پاک باشد. دوم آنکه خشک باشد. سوم آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متجنس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود. و احوط اقتصار بر نجاستی است که به راه رفتن بر زمین حاصل شده باشد و نیز زمین باید خاک یا سنگ و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی شود.

مسأله ۱۸۵ ـ پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب یا آجر یا گچ فرش

شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶ ـ برای پاک شـدن کف پا و ته کفش بهتر است پانزده قـدم یا بیشتر راه برونـد، اگر چه به کمتر از پانزده قدم یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۷ ـ لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود.

مسأله ۱۸۸ ـ کف پـا و ته کفش نجس به راه رفتن پاک می شود، و اما اطراف آن که معمولاً به گل آلوده می شود، پاک شـدن آن محل اشکال است.

مسأله ۱۸۹ ـ کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، با راه رفتن پاک می گردد.

و اما پاک شدن ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها محل اشکال است .

مسأله ۱۹۰ ـ اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره های کوچکی ازنجاست که دیده نمی شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد. اگر چه احتیاط مستحب آنست به قدری راه روند که آنها هم برطرف شوند.

مسأله ۱۹۱ ـ داخل کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی رسد، به واسطه راه رفتن پاک نمی شود. و همچنین کف جوراب به واسطه راه رفتن پاک نمی شود.

۳ ـ آفتـاب

مسأله ۱۹۲ ـ آفتاب زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند درب و پنجره در ساختمان به کار برده شده را، با پنج شرط پاک می کند:

اول ـ آنکه چیز نجس بطوری تر باشـد، که اگر چیز دیگری به آن برسـد تر شود، پس اگر خشک باشد باید بوسیله ای آنرا تر کنند تا آفتاب خشک کند.

دوم ـ آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آنرا برطرف کنند.

سوم ـ آنکه چیزی از تابیـدن آفتـاب جلوگیری نکنـد، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر وماننـد اینها بتابـد و چیز نجس را خشـک کند، آن چیز پاک نمی شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد.

چهارم ـ آنکه آفتـاب به تنهـائی چیز نجس را خشـک کنـد، پس اگر مثلاًـ چیز نجس بواسـطه بـاد و آفتاب خشک شود، پاک نمی گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

پنجم ـ آنکه آفتـاب مقـداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کنـد. پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابـد و روی آنرا خشک کنـد و دفعه دیگر زیر آنرا خشک نماید، فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند.

مسأله ۱۹۳ ـ آفتاب حصـیر نجس را پاک می کند، ولی اگر یک طرف آنرا خشک کند، پاک شدن طرف دیگر آن اشکال دارد. و اما پاک شدن درخت و گیاه به واسطه آفتاب اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۴ ـ اگر آفتـاب به زمین نجس بتابـد، بعـد انسـان شـک کنـد که زمین موقع تابیـدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن بواسـطه آفتاب خشک شـده یا نه، آن زمین نجس است، و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شده یا نه یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵ ـ اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی شود.

۴ ـ استحالـه

مسأله ۱۹۶ ـ اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآیـد پاک می شود، و می گوینـد استحاله شـده است. مثـل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل

آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود.

مسأله ۱۹۷ ـ کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است و نیز باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

مسأله ۱۹۸ ـ چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه نجس است.

مسأله ۱۹۹ ـ اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آنکه چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد.

مسأله ۲۰۰ ـ شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، یا نجاست دیگری به آن برسد، به سرکه شدن پاک نمی شود.

مسأله ۲۰۱ ـ سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

مسأله ۲۰۲ ـ اگر پوشالِ ریزِ انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد ولی چنانچه قبل از سرکه شدن مسکر شود باید که تا خرما و کشمش و انگور سرکه نشده، خیار و بادمجان و مانند اینها در آن نریزند.

۵ ـ کم شدن دوسوم آب انگور

مسأله ۲۰۳ ـ آب انگوری که به آتش جوش آمده نجس نمی شود، ولکن خوردن آن حرام است، و اگر آنقدر بجوشد که ثلثان شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، حلال می شود، ولی اگر بخودی خود جوش بیاید فقط به سرکه شدن حلال می شود.

مسأله ۲۰۴ ـ اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقیمانده آن بخودی خود جوش بیاید یا به آتش به جوش آید، حرام است.

مسأله ۲۰۵ ـ آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال و پاک است ولی اگر به آتش جوش بیاید، تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده حلال نمی شود، و همچنین اگر بخودی خود به جوش آید تا یقین نکند که سرکه شده حلال نمی شود.

مسأله ۲۰۶ ـ اگر مثلاً در یک خوشه غوره یک دانه یا دو دانه انگور باشد چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود، آب غوره بگویند و اثری از شیرینی انگور در آن نباشد و بجوشد پاک و خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷ ـ اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد و بجوشد باید از خوردن آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۰۸ ـ اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده بزنند مانعی ندارد، و اگر همه جوش آمده باشد، کفگیر دیگی را که ثلثان نشده، در دیگی که ثلثان شده از جهت حرمت نزنند.

مسأله ۲۰۹ ـ چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید نجس نمی شود.

۶ ـ انتقال

مسأله ۲۱۰ ـ اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد. و این را انتقال گویند پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است نجس می باشد.

مسأله ۲۱۱ ـ اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد پاک است، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزو بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه بقدری کم باشد که بگویند خون انسان است یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می باشد.

۷ ـ اسلام

مسأله ۲۱۲ ـ اگر کافر شهادتین بگوید یعنی بگوید: اشهد ان لا اله الاالله و اشهد ان محمداً رسول الله مسلمان می شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی او پاک است. ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید برطرف کند و

جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳ ـ اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴ ـ اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است. ولی اگر بداند قلباً مسلمان نشده نجس است.

۸ ـ تبعیّت

مسأله ۲۱۵ ـ تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۶ ـ اگر شراب سرکه شود، ظرف آنهم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می شود، و کهنه و چیزی هم که معمولاً ـ روی آن می گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود پاک می گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷ ـ آب انگور اگر به آتش جوش بیاید و پیش از آنکه دو قسمت آن از سه قسمت آن کم شود به جائی بریزد نجس نمی شود، و همچنین ظرفی که آب انگور در آن جوش می آید و چیزهائی که مانند کفگیر و غیر آن برای پختن آب انگور بکار می رود، پاک است.

مسأله ۲۱۸ ـ تخته یا سنگی که روی آن، میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاک می شود.

مسأله ۲۱۹ ـ کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد، بعد از پاک شدن آن چیز، دست او هم پاک می شود.

مسأله ۲۲۰ ـ اگر لباس و مانند آنرا با آب قلیل آب بکشند، و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند پاک است.

مسأله ۲۲۱ ـ ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته اند، آب کمی که در آن می ماند پاک است.

۹ ـ برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲ ـ اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شوند بدن آن حیوان پاک می شود، و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست. ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود، باید آنرا آب بکشند.

مسأله ۲۲۳ ـ اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاک است. و اگر خون به آن برسد نجس می شود.

مسأله ۲۲۴ ـ مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن، روی هم می آید و نیز جائی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود بنابر احتیاط واجب باید آب بکشد.

مسأله ۲۲۵ ـ اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، پاک می شود بلکه از اول نجس نشده.

۱۰ ـ استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶ ـ بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است، و اگر بخواهند پاک شود، باید آنرا استبراء

کننـد یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاسـتخوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند. و بنابر احتیاط واجب باید شتر نجاسـتخوار را چهل روز و گاو را سی روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست باز دارنـد و غـذای پاک به آنها بدهند، و اگر بعد از این مدت باز هم نجاسـتخوار به آنها گفته شود، باید تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند آنها را از خوردن نجاست باز دارند.

۱۱ ـ غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷ ـ اگر بـدن یـا لبـاس مسـلمان یـا چیز دیگری که ماننـد ظرف و فرش در اختیـار او است، نجس شود و آن مسـلمان غائب گردد، با شش شرط پاک است.

اول ـ آنکه آن مسلمان چیزی که بدن یا لباسش را نجس کرده نجس بداند پس اگر مثلاً لباسش به عرق جنب از حرام آلوده شود و آن را نجس نداند، بعد از غائب شدن او نمی شود آن لباس را پاک دانست.

دوم ـ آنکه بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

سوم ـ آنکه انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می خواند.

چهارم ـ آنکه آن مسـلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می دهد پاکی است، پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد، و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی شود آن لباس را پاک دانست.

پنجم ـ آنکه انسان احتمال دهد آن مسـلمان چیزی را که نجس شده آب کشـیده است پس اگر یقین داشـته باشد که آب نکشـیده، نباید آن چیز را پاک بداند. و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

ششم ـ آنکه بنا بر احتیاط واجب آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸ ـ اگر خود انسان یقین کنـد که چیزی که نجس بوده پاک شـده است، یا دو عادل به پاک شـدن آن خبر دهنـد، آن چیز پاک است، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس را آب کشیده خبر دهد، بشرط حصول اطمینان به تطهیر.

مسأله ۲۲۹ ـ کسـی که وکیل شـده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند آن لباس پاک است.

مسأله ۲۳۰ ـ اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی کند، می تواند به گمان اکتفا نماید.

احـکام ظــــرفها

مسأله ۲۳۱ ـ ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شـده، خوردن و آشامیـدن از آن ظرف حرام است. و نباید آن ظرف را در وضو و غسـل و کارهائی که بایـد با چیز پاک انجام داد، اسـتعمال کننـد، بلکه احتیاط واجب آنست که چرم سگ و خوک و مردار را، اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۲ ـ خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است، و احتیاط واجب ترک استعمال آنها است، اگر چه برای زینت اطاق هم باشـد، و احتیـاط اسـتحبابی ترک نگاهداشـتن آن است اگر چه اسـتعمال هم نکننـد. و بر صـاحب ظرف لازم نیست طوری آنرا بشکند که دیگر به آن ظرف نگویند.

مسأله ۲۳۳ ـ ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می گیرند محل اشکال است.

مسأله ۲۳۴ ـ خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضـی هم که فروشنده می گیرد اگر فقط برای نگهداری باشد، حرام نیست. ولی احتیاط مستحبی ترک آن است.

مسأله ۲۳۵ ـ گیره اسـتکان که از طلاـ یـا نقره می سازنـد اگر بعـد از برداشـتن اسـتکان، ظرف به آن گفته شود، اسـتعمال آن چه به

تنهائی و چه با استکان حرام است. و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶ ـ استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۷ ـ اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کننـد و ظرف بسازند چنانچه مقدار آن فلز بقدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸ ـ اگر انسان غـذائی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد اینکه چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می باشد، در ظرف دیگر بریزد اشـکال ندارد. بلکه اگر به این قصد هم نباشد، حرام بودن ریختن آن از ظرف طلا یا نقره در ظرف دیگر محل تأمل است، ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹ ـ اسـتعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشـیر و کارد و قاب قرآن، اگر از طلا یا نقره باشد، اشـکال ندارد. ولی احتیاط واجب آن است که عطردان و سرمه دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۴۰ ـ اسـتعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشـکال نـدارد ولی برای وضو و غسل، در حال ناچاری هم نمی شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد.

مسأله ۲۴۱ ـ استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضـــو

وضـــو

مسأله ۲۴۲ ـ در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳ ـ درازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می گیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشوید وضو باطل است. و برای آنکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی اطراف آنرا هم بشوید.

مسأله ۲۴۴ ـ اگر صورت یـا دست کسـی کوچکتر یـا بزرگتر از معمول مردم باشـد بایـد ملاحظه کنـد که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شوینـد، او هم تـا همانجـا را بشویـد. و نیز اگر در پیشانی او مو روئیـده یا جلوی سـرش مو نـدارد بایـد به انـدازه معمول، پیشانی را بشوید.

مسأله ۲۴۵ ـ اگر احتمال دهـد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گـذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۴۶ ـ اگر پوست صورت از لای مو پیـدا باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد شسـتن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷ ـ اگر شك کنـد که پوست صورت از لای مو پیـدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب بایـد مو را بشویـد و آبرا به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸ ـ شسـتن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بسـتن دیده نمی شود واجب نیست، ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسـته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید، و کسـی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهائی که گرفته این مقدار را شسته یا نه نمازهائی که خوانده صحیح است.

مسأله ۲۴۹ ـ بایـد دست هـا را از بالاـ به پـائین شـست، و اگر از پـائین به بالاـ بشویـد وضو باطل است. و همچنین است صورت علی

الاحوط.

مسأله ۲۵۰ ـ اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

مسأله ۲۵۱ ـ بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲ ـ برای آنکه یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳ ـ کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته در موقع وضو باید تا سر انگشتان را بشوید. و اگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴ ـ در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم مستحب و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد، و اینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسی است که وضو می گیرد، پس اگر به قصد شستن مرتبه اول مثلاً ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد و همه آنها شستن اوّل حساب می شود، و اگر به قصد اینکه سه مرتبه بشوید سه مرتبه آب بریزد مرتبه سوم آن حرام است.

مسأله ۲۵۵ ـ بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند. و احتیاط واجب آن است که با دست راست، از بالا به پائین مسح نماید.

مسأله ۲۵۶ ـ یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد. و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیست، اگر چه وجوب مسح به مقدار عرض یک انگشت، خالی از قوت نیست، و احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

مسأله ۲۵۷ ـ لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است. ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، باید بیخ موها را مسح کند. یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید، و اگر موهائی را که به صورت می ریزد یا به جای دیگر سر می رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلوی آن آمده مسح کند باطل است.

مسأله ۲۵۸ ـ بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح کند، و احتیاط واجب آن است که تا مفصل را هم مسح نماید.

مسأله ۲۵۹ ـ پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی احوط آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، و بهتر از آن مسح تمام روی پا است.

مسأله ۲۶۰ ـ واجب نیست که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد، بلکه اگر تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد هم کفایت می کند اگر چه قسم اول احوط است.

مسأله ۲۶۱ ـ در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است. ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲ ـ جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است. ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳ ـ اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و بعید نیست صحّت اگر از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

مسأله ۲۶۴ ـ اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد احتیاط واجب آن است که سر را با همان رطوبت مسح کند، و

برای مسح پاها از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵ ـ مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر بواسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند، و احتیاط واجب آن است که تیمم هم بنماید.

مسأله ۲۶۶ ـ اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آنرا آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷ ـ وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورد. و اگر موقعی که دست ها را در آب فرو می برد نیت وضو کند و تا وقتی که آنها را از آب بیرون می آورد و ریزش آب تمام می شود به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح است و نیز اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند و تا وقتی که ریزش آب تمام می شود، به قصد وضو باشد، وضوی او صحیح می باشد. و همچنین است اگر دست راست رابه قصد وضو در آب فرو ببرد، و دست چپ را به قصد وضو به غیر ارتماس بشوید.

مسأله ۲۶۸ ـ در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پائین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد. و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج بیرون آورد.

مسأله ۲۶۹ ـ اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد.

دعاهائی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰ ـ کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتد بگوید: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ والْحَمْدُ للهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْه نَجِساً و موقعی که پیش از وضو دست خود را می شوید بگوید: اَللّهُمَّ اجْعَلنی مِنَ التوَّ ابینَ وَاجْعَلْنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گرداندن بگوید: اَللّهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَومْ اَلْقاکَ وَ اَطْلِقْ لِسانی بِذِکرِکَ و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ یَشَمُّ ریحَها وَ رَوْحَها وَطیبَها و در موقع شستن رو بگوید: اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهی یَوْمَ تَسْوَدُّفیه الْوُجوُهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهی یَوْمَ تَبْیَضُّ فیهِ الْوجُوهُ و در وقت شستن دست راست بخواند : اَللّهُمَّ اَعْطِنی کِتابی بِیَمینی وَالْخُلْدَ فی الجَنانِ بِیَساری وَ حاسِبْنی حِساباً یَسیراً و موقع شستن دست چپ بگوید : اَللّهُمَّ لا تُعْطنی کِتابی بِشِمالی وَلا مِنْ وَراءِ ظَهری وَ لا تَجعَلها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقی وَ اَعوُذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّیرانِ و موقعی که سر را مسح می کند بگوید: اَللّهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ و در وقت مسح پا بخواند: اَللّهُمَّ ثَبِّتْنی عَلی الصِّراطِ یَومَ تَزِلُّ فیهِ الاَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیی فی ما یُرضیکَ عَنِّی یاذَا الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ.

شرائط وضـــو

شرائط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

شرط اول ـ آنکه آب وضو پاک باشد.

شرط دوم ـ آنکه آب وضو مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱ ـ وضو بـا آب نجس و آب مضـاف باطـل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲ ـ اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو نـدارد چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند و اگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

شرط سوم ـ آنکه آب وضو و فضائی که در آن وضو می گیرد مباح باشد.

مسأله ۲۷۳ ـ وضو بـا آب غصبی و بـا آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـی است یـا نه حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آنجا نتوانـد وضو بگیرد وضوی او باطل می باشـد بلکه اگر در غیر آنجا هم بتواند وضو بگیرد صحت وضویش، محل اشکال است.

مسأله ۲۷۴ ـ وضو گرفتن از حوض مـدرسه ای که انسـان نمی دانـد آن حوض را برای همه مردم وقف کرده انـد یـا برای محصـلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند و عمل ایشان، کشف از تعمیم وقف کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵ ـ کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند اگر نداند حوض آن را برای همه مردموقف کرده اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می خواننـد، نمی تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو می گیرند و این عملشان کاشف از تعمیم وقف باشد، می تواند از حوض آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶ ـ وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافرخانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آنجاها نیسـتند، در صورتی صـحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آنجاهانیسـتند، با آب آنها وضو بگیرنـد، بشـرط آنکه وضو گرفتن آنها کشف از تعمیم وقف کند.

مسأله ۲۷۷ ـ وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحبان آنها راضی هستند اشکال ندارد، ولی اگر صاحبان آنها از وضو گرفتن نهی کنند بلکه با احتمال عقلائی به کراهت آنها احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند.

مسأله ۲۷۸ ـ اگر فراموش کنـد آب، غصبی است و بـا آن وضو بگیرد صـحیح است، ولی کسـی که خودش آب را غصب کرده اگر غصبی بودن آنرا فراموش کنـد و وضو بگیرد گر چه حکم به بطلاـن وضویش نمی توان کرد، لکن احوط آن است که به آن وضـو اکتفا نکند.

شرط چهارم ـ آنکه ظرف آب وضو مباح باشد.

شرط پنجم ـ آنکه ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

مسأله ۲۷۹ ـ اگر آب وضو در ظرف غصبی یـا طلا و نقره است و غیر از آن آب دیگری نـدارد بایـد تیمم کنـد و نمی توانـد با آب آنها وضو بگیرد، و اگر آب دیگری دارد چنانچه در ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب را به صورت و دستها بریزد وضوی او باطل است، و در صورتی که با مشت یا چیز دیگر آب را از آنها بردارد و به صورت و دستها بریزد وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۰ ـ احتیـاط مسـتحب آن است، در حوضـی که مثلاًـ یـک آجر یا یک سـنگ آن غصبی است چنانچه عرفاً تصـرف در آن نباشد، وضو نگیرد.

مسأله ۲۸۱ ـ اگر در صـحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط ششم ـ آنکه اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

مسأله ۲۸۲ ـ اگر پیش از تمام شدن وضو، جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

مسأله ۲۸۳ ـ اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد وضو صحیح است. ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آنرا تطهیر کند بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴ ـ اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده سزاوار نیست ترک احتیاط به اعاده وضو و اگر می داند ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است، و در هر صورت جائی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵ ـ اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، بعد به دستوری که گفته شد وضوی ارتماسی بگیرد.

شرط هفتم ـ آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶ ـ هر گاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷ ـ کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است. و اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد باطل است.

شرط هشتم ـ آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است.

مسأله ۲۸۸ ـ لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، به طوری که اگر از او بپرسند چه می کنی بگوید وضو می گیرم.

شرط نهم ـ آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و باید پای چپ را بعد از پای راست مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

شرط دهم ـ آنکه کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹ ـ اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جائی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهائی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد وضو باطل است، و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، احتیاط واجب آن است که وضو را از سر بگیرد.

مسأله ۲۹۰ ـ اگر کارهای وضو را پشت سرهم به جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱ ـ راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.

شرط یازدهم ـ آنکه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲ ـ کسی که نمی تواند وضو بگیرد باید نائب بگیرد، که او را وضو دهد. و چنانچه مزد هم بخواهد در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید، و اگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند.

مسأله ۲۹۳ ـ هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

شرط دوازدهم ـ آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴ ـ کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد، ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد، اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵ ـ اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط سیزدهم ـ آنکه در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶ ـ اگر می داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده ولی شك دارد که از رسیدن آب جلوگیری می کند یا نه، باید آنرا برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷ ـ اگر زیر ناخن چرك باشد وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرك را برطرف کنند، و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرك زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۸ ـ اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یك قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می شود، باید آنرا قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۹ ـ اگر انسان شك کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد مثل آنکه بعد از گل کاری شك کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند، یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰ ـ جائی را که باید شست و مسح کرد هر قدر چرك باشد، اگر چرك آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی نماید بر دست بماند، ولی اگر شك کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه یا مسح بر بشره می شود یا نه باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۳۰۱ ـ اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست وبعد از وضو شك کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲ ـ اگر در بعضی از اعضاء وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شك کند که آب زیر آن رسیده یانه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده سزاوار نیست ترك احتیاط به اعاده وضو.

مسأله ۳۰۳ ـ اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، سزاوار نیست ترك احتیاط به اعاده وضو.

مسأله ۳۰۴ ـ اگر بعد از وضو شك کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

احکام وضـــو

مسأله ۳۰۵ ـ کسی که در کارهای وضو و شرائط آن مثل پاك بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شك می کند، باید به شك خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶ ـ اگر شك کند که وضوی او باطل شده یا نه بنا می گذارد که وضوی او باقیست، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و

وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷ـ کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸ـ کسی که می داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلاً بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است بایـد وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است بایـد نماز را بشـکند و وضو بگیرد، و اگر بعـد از نماز است نمازی که خوانـده صحیح است و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹ـ اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهائی که پیش از آن است خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده باید جائی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جائی شک کند باید بهمین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۱۰ـ اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه نماز او صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱ـ اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۲ـ اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۱۳ـ اگر انسان مرضـی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی توانـد از بیرون آمـدن غائط خودداری کنـد، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقـدار وضو گرفتن و نماز خوانـدن مهلت پیـدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند. و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد، و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴ـ اگر به مقـدار وضو و نمـاز مهلت پیـدا نمی کنـد و در بین نمـاز چنـد دفعه بول یـا غائط از او خـارج می شود، که اگر بخواهـد بعـد از هر دفعه وضو بگیرد سـخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت بول یا غائط از او خارج شد، فوراً وضو بگیرد، و بقیه نماز را بخوانـد، و احتیاط مسـتحب آن است که همان نماز را دوباره با یک وضو بخوانـد، و اگر در بین آن نماز وضوی او باطل شد اعتنا نکند.

مسأله ۳۱۵ـ کسـی که بول یـا غائط طوری پی درپی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعـد از هر دفعه برای او سـخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۶ـ کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، احتیاط واجب آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۷ـ اگر مرضـی دارد که نمی توانـد از خارج شـدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند عمل نماید.

مسأله ۳۱۸ـ کسـی که بول یـا غائـط پی درپی از او خارج می شود، بایـد برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشـغول نماز شود، ولی برای آوردن سـجده و تشـهد فراموش شـده و نماز احتیاط که بایـد بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست، ولکن احتیاط در خصوص نماز احتیاطی ترک نشود.

مسأله ۳۱۹ـ کسی که بول او قطره قطره می ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کنـد، خود را حفظ نمایـد، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شـده آب بکشـد، و نیز کسـی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسـیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، و احتیاط واجب آن است که اگر مشقّت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

مسأله ۳۲۰ـ کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد، باید به مقدار نماز از خارج

شـدن بول و غائط جلوگیری نمایـد اگر چه خرج داشـته باشـد، بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود احتیاط واجب آن است که خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۱ ـ کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند بعد از آنکه مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانـده قضـا نمایـد، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، بایـد نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۲۲ ـ برای شـش چیز وضـو گرفتـن واجـب اسـت: اول ـ برای نمازهـای واجب غیر از نمـاز میت. دوم ـ برای سـجده و تشـهد فراموش شـده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سـرزده مثلاً بول کرده باشد، و از برای سـجده سـهو، واجب نیست وضو بگیرد، لکن اگر رجاءاً بگیرد خوب است. سوم ـ برای طواف واجب خـانه کعبه. چهـارم ـ اگر نـذر یـا عهـد کرده یا قسم خورده باشـد که وضـو بگیرد. پنجم ـ اگر نـذر کرده باشد که جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند. شـشم ـ برای آب کشـیدن قرآنی که نجس شده، یا بیرون آوردن آن از مسـتراح و ماننـد آن در صورتی که مجبور باشـد، دست یـا جـای دیگر بـدن خود را به خـط قرآن برسانـد، ولی چنـانچه معطل شـدن به مقـدار وضو بی احترامی به قرآن است، بایـد بـدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و ماننـد آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ۳۲۳ ـ مسّ نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است، و احتیاط واجب آن است که موی خود را هم به خـط قرآن نرسانـد، مگر آنکه بلنـد باشـد، ولی اگر قرآن را به زبـان فارسـی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴ ـ جلوگیری بچه و دیوانه از مس خـط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنـان بی احترامی به قرآن باشـد، بایـد از آنان جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵ ـ کسـی که وضو ندارد، بنابر احتیاط واجب حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشـته شده باشد، مس نماید، و احتیاط مستحب آن است که اسم مبارک پیغمبر و امام و حضرت زهرا علیهم السلام را هم مس ننماید.

مسأله ۳۲۶ ـ اگر پیش از وقت نماز به قصـد اینکه با طهارت باشـد، وضو بگیرد یا غسل کنـد صـحیح است، و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیّا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۷ ـ کسـی که یقین دارد وقت داخل شـده اگر نیت وضوی واجب کنـد و بعـد از وضو بفهمـد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸ ـ مسـتحب است انسـان برای نمـاز میت و زیـارت اهـل قبور و رفتن به مسـجد و حرم امامان علیهم السـلام وضو بگیرد، و همچنین برای همراه داشـتن قرآن و خواندن و نوشـتن آن و نیز برای مسّ حاشیه قرآن و برای خوابیدن وضو گرفتن مستحب است، و نیز مسـتحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد، و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد، می تواند هر کاری را که باید با وضو انجام داد به جا آورد، مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهائی که وضو را باطل می کند

مسأله ۳۲۹ ـ هفت چیز وضو را باطل می کند: اول ـ بول. دوم ـ غائط. سوم ـ باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود. چهارم ـ

خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی شود. پنجم ـ چیزهائی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی. ششم ـ استحاضه زنان که بعداً گفته می شود. هفتم ـ کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکستگی را می بندند و دوائی که روی زخم و مانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود.

مسأله ۳۳۰ ـ اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، احتیاط واجب آن است که دست تر بر آن بکشد، و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی شود آب کشید، باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد، از بالا به پائین بشوید، و بنابر احتیاط واجب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد، و اگر گذاشتن پارچه هم ممکن نیست باید اطراف زخم را بشوید، و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید

مسأله ۳۳۲ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است، چنانچه نتواند آنرا مسح کند، باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را باتری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد مسح لازم نیست، ولی باید بعد از وضو تیمم نماید.

مسأله ۳۳۳ ـ اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد چنانچه باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها.

مسأله ۳۳۴ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دستها باشد و بشود روی آنرا باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشیدن دست تر ضرر ندارد، احتیاط واجب آن است که دست تر روی آن بکشد و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را هم دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۵ ـ اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاك است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب بروی زخم ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد، یا آنکه رساندن آب بروی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی شود آنرا آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاك است، روی آنرا مسح کند و اگر جبیره نجس است، یا نمی شود روی آنرا دست تر کشید، مثلاً دوائی است که به دست می چسبد، پارچه پاکی را به طوری که جزء جبیره حساب شود، روی آن بگذارد و دست تر روی آن بکشد، و اگر این هم ممکن نیست، احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶ ـ اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره ای بگیرد، و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۷ ـ اگر جبیره تمام اعضاء وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب باید وضوی جبیره ای بگیرد و تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۳۸ ـ کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹ ـ اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید

جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰ ـ اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱ ـ اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست بایـد به دستور جبیره عمـل کنـد، و بنـا بر احتیـاط واجب تیمم هم بنمایـد، و اگر برداشـتن جـبیره ممکن است بایـد جبیره را بر دارد، پس اگر زخم در صورت و دسـتها اسـت اطراف آن را بشوید، و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲ ـ اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکسـتگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمم کند و احتیاط مستحب آنست که وضوی جبیره ای هم بگیرد.

مسأله ۳۴۳ ـ اگر جـائی از اعضاء وضو را رگ زده است و نمی توانـد آن را آب بکشـد یا آب برای آن ضـرر دارد، بایـد به دسـتور جبیره عمل کند.

مسأله ۳۴۴ ـ اگر در جـای وضو یـا غسل چیزی چسبیـده است که برداشـتن آن ممکن نیست، یا به قـدری مشـقت دارد که نمی شود تحمل کرد، باید به دستور جبیره عمل کند، و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۴۵ ـ غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، ولی احوط وجوبی آنست که آنرا ترتیبی بجا آورنـد، هر چند بتوانند غسـل ارتماسـی را با شـرائطی که از جمله آنها است پاک بودن عضو و ضـرر نداشـتن آب از برای او انجام دهند، و اما اگر نتوانند شـرائط غسل ارتماسی را تحصیل کنند، متعین ترتیبی است.

مسأله ۳۴۶ ـ کسـی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضـی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکسـتگی باشد، باید به دسـتور وضوی جبیره ای، تیمم جبیره ای نماید.

مسأله ۳۴۷ ـ کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخوانـد، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، احتیاط واجب بلکه اقوی آن است که صبر کند و اگر عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای بجا آورد.

مسأله ۳۴۸ ـ اگر انسان برای مرضـی که در چشم او است موی چشم خود را بچسـباند، بایـد وضو و غسل را جبیره ای انجام دهـد، و احتیاط واجب آنست که تیمم هم بنماید.

مسأله ۳۴۹ ـ کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد.

مسأله ۳۵۰ ـ نمازهائی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانـده صـحیح است. ولی بعـد از آنکه عـذرش برطرف شـد، برای نمازهای بعد بنابر احتیاط واجب باید وضو بگیرد.

غسلهای واجـب

غسلهای واجـب

غسلهای واجب هفت است.

اول ـ غسل جنابت. دوم ـ غسل حیض. سوم ـ غسل نفاس. چهارم ـ غسل استحاضه. پنجم ـ غسل مس میت. ششم ـ غسل میت. هفتم ـ غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می شود.

احـــکام جنــابت

احــــکام جنــابت

مسأله ۳۵۱ ـ به دو چیز انسان جنب می شود. اول ـ جماع. دوم ـ بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد، یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار.

مسأله ۳۵۲ ـ اگر رطوبتی از مرد خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی دارد و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی ندارد، ولی در مریض لازم نیست آن آب با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آید و در موقع بیرون آمدن، بدن سست شود، در حکم منی است. لکن شرط بودن سست شدن بدن محل تأمل است.

مسأله ۳۵۳ ـ اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه ای را که در مسأله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه های دیگر را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن آب، وضو داشته غسل تنها کافی است و اگر وضو نداشته، باید غسل کند و بنابر احتیاط واجب وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۴ ـ مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد.

مسأله ۳۵۵ ـ اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، در زن، بالغ باشند یا نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب می شوند. و تحقق جنابت به دخول در دبر محل اشکال است و احتیاط ترک نشود.

مسأله ۳۵۶ ـ اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷ ـ اگر نعوذبالله حیوانی را وطی کند، یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید غسل تنها کافی است، و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آنست که غسل کند، وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸ ـ اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹ ـ کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰ ـ اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهائی را که یقین دارد، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهائی را که احتمال می دهد، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

چیزهائی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱ ـ پنج چیز بر جنب حرام است:

اول ـ رساندن جائی از بدن به خط قرآن، یا به اسم خدا و اما اسم پیغمبران و امامان علیهم السلام را بنابر احتیاط مستحب مس ننماید.

دوم ـ رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم ـ توقف در مساجد دیگر و همچنین حرم امامان علیهم السلام بنابر احتیاط واجب ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد.

چهارم ـ داخل شدن در مسجد به قصد گذاشتن چیزی در آن، بلکه بنا بر احتیاط واجب گذاشتن چیزی در آن اگر چه بدون داخل شدن هم باشد.

پنجم ـ خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است:

اول ـ سوره سیودوم قرآن(آلم تنزیل) دوم ـ سوره چهل و یکم(حم سجده) سوم ـ سوره پنجاه و سوم (والنجم) چهارم ـ سوره نود و ششم(إقرء) و اگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است.

چیزهائی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲ ـ نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم ـ خوردن و آشامیدن ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست. سوم ـ خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هائی که سجده واجب ندارد.

چهارم ـ رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

پنجم ـ همراه داشتن قرآن. ششم ـ خوابیدن ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست. هفتم ـ خضاب کردن به حنا و مانند آن. هشتم ـ مالیدن روغن به بدن. نهم ـ جماع کردن، بعد از آنکه محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳ ـ غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می شود، ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست، اگر چه برای نماز میت احوط است.

مسأله ۳۶۴ ـ لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کنم و اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵ ـ اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶ ـ غسل را چه واجب باشد و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد ترتیبی و ارتماسی.

مسأله ۳۶۷ ـ در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند غسل او باطل است.

مسأله ۳۶۸ ـ نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹ ـ برای آنکه یقین کند هر سه قسمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملاً غسل داده باید هر قسمتی را

که می شوید مقداری از قسمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط مستحب آنست که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰ ـ اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۱ ـ اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است. و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید، و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

مسأله ۳۷۲ ـ اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است، ولی اگر در شستن مقداری از طرف راست شک کند، باید بعد از شستن آن مقدار، طرف چپ را هم بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند، باید بعد از شستن آن، دوباره طرف راست و طرف چپ را بشوید.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳ ـ در غسل ارتماسی باید آب در یک آن تمام بدن را بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود، چنانچه پای او روی زمین باشد باید از زمین بلند کند.

مسأله ۳۷۴ ـ در غسل ارتماسی لازم نیست موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد، بلکه اگر تمام بدن هم زیر آب باشد می تواند نیت کند.

مسأله ۳۷۵ ـ اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آنرا بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶ ـ اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷ ـ کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته نمی تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸ ـ در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست، و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است.

مسأله ۳۷۹ ـ کسی که از حرام جنب شده و اگر بخواهد با آب گرم غسل کند عرق می کند، چون عرق او بنابر أقوی طاهر است. لازم نیست که با آب سرد غسل کند ولکن چون که احتیاط مستحب نجاست است بهتر آنست که با آب سرد غسل کند و اگر آب سرد پیدا نکند یا برای او ضرر داشته باشد، بعد از آنکه تمام بدن زیر آب کُر رفت نیت غسل ترتیبی کند و به نیت سر و گردن بدن را حرکت دهد بعد یک مرتبه به نیت طرف راست و مرتبه دیگر به نیت طرف چپ بدن را حرکت دهد.

مسأله ۳۸۰ ـ اگر در غسل به اندازه سر موئی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهائی از بدن که دیده نمی شود، مثل توی گوش و بینی واجب نیست.

مسأله ۳۸۱ ـ جائی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن بنا بر احتیاط واجب باید بشوید.

مسأله ۳۸۲ ـ اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آنرا شست و اگر دیده نشود شستن داخل آن لازم نیست.

مسأله ۳۸۳ ـ چیزی را که مانع از رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آنکه یقین کند برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۴ ـ اگر موقع غسل شک کند، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن او هست یا نه، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵ ـ در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شوند بشوید، و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشوند، غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست، بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶ ـ تمام شرطهائی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پائین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه ای که غسل کند و نماز بخواند، بول و غائط از او بیرون نمی آید، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند، و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعداً گفته می شود.

مسأله ۳۸۷ ـ کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون اینکه بداند حمامی راضی است، بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸ ـ اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او اشکال دارد مگر آنکه علم به رضایت حمامی حتی در این صورت داشته باشد.

مسأله ۳۸۹ ـ اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آنرا نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است مگر آنکه علم به رضایت حمامی حتی در این صورت داشته باشد.

مسأله ۳۹۰ ـ اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است، مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱ ـ اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۹۲ ـ اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر زند، مثلاً بول کند أقوی کفایت تمام نمودن غسل و بجا آوردن وضوء است، و احتیاط مستحب آنست که دوباره غسل کند، به قصد آنچه بر او است واقعاً و بعد از آن وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۹۳ ـ اگر به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند، چنانچه بعد از غسل به اندازه خواندن یک رکعت یا بیشتر وقت داشته باشد غسل او صحیح است، و اگر کمتر از یک رکعت وقت داشته باشد و غسل را به قصد غایتی از غایات دیگر نیاورده باشد، اولی إعاده آنست اگر بنحو تقیید باشد.

مسأله ۳۹۴ ـ کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه نمازهائی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند.

مسأله ۳۹۵ ـ کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد، یا آنها را جداجدا انجام دهد. و اگر نیت غسل جنابت نماید کفایت از بقیه می نماید علی الاقوی.

مسأله ۳۹۶ ـ اگر بر جائی از بدن، آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، بنابر احتیاط واجب اگر ممکن است باید آنرا از

بین ببرد، و اگر ممکن نیست باید وضو و غسل را ارتماسی انجام دهد، و چنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی بجا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسأله ۳۹۷ ـ کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسلهای دیگر نمی شود نماز خواند و باید وضو هم گرفت.

استحاضه

استحاضه

یکی از خونهائی که از زن خارج می شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸ ـ خون استحاضه در بیشتر اوقات زردرنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹ ـ استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.

استحاضه قلیله ـ آنست که خون فقط روی پنبه ای را که زن داخل فرج می نماید آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه ـ آنست که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می بندند، نرسد.

استحاضه کثیره ـ آنست که خون، پنبه را بگیرد و به دستمال هم برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰ ـ در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند و ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱ ـ در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد، و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر برای نماز ظهر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲ ـ در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۰۳ ـ اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید چنانچه زن برای آن خون، وضو و غسل بجا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو و غسل را بجا آورد.

مسأله ۴۰۴ ـ مستحاضه متوسطه و کثیره که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است، ولی بهتر آنست که اول وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵ ـ اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۶ ـ اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۷ ـ مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز صبح برای نماز صبح غسل کند، غسل او باطل است، ولی اگر خیلی نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند و همینکه وقت داخل شد، فوراً نماز صبح را بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۴۰۸ ـ زن مستحاضه برای هر نمازی چه واجب باشد و چه مستحب باید وضو بگیرد، و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهائی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد. ولی برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ۴۰۹ ـ زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰ ـ اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهائی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۱۱ ـ زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاً استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه اش نبوده مثل آنکه استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده،نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲ ـ زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند، مثلاً اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای مستحاضه متوسطه را انجام دهد ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳ ـ اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی شود، و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را باطل می کند.

مسأله ۴۱۴ ـ زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگر چه بداند دوباره خون می آید، با وضوئی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵ ـ زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده، می تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶ ـ اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند علی الاحوط.

مسأله ۴۱۷ ـ اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را بجا آورد به کلی پاک می شود أحوط آنست که نماز را تأخیر بیندازد، و موقعی که به کلّی پاک شد دوباره وضو و

غسل را بجا آورد و نماز را بخواند. و اگر وقت نماز تنگ شد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸ ـ مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد بایـد غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹ ـ مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه کثیره و متوسطه بعد از غسل و وضو، باید فوراً مشغول نماز شود ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد. و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آنرا بجا آورد.

مسأله ۴۲۰ ـ زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

مسأله ۴۲۱ ـ اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی شود چنانچه برای او ضرر ندارد، بایـد پیش از غسل و بعد از آن به وسیله پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند، ولی اگر همیشه جریان ندارد، فقط بایـد بعد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲ ـ اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، باید غسل را از سر بگیرد.

مسأله ۴۲۳ ـ احتیاط مستحب آنست که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴ ـ روزه زن مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، علی الاحوط در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد بجا آورد، و نیز غسلهائی را که برای نمازهای روزش واجب است، انجام دهد ولی اگر برای نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب پیش از اذان صبح غسل نماید و در روز هم غسلهائی را که برای نمازهای روزش واجب است بجا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۵ ـ اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۶ ـ اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فائده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۷ ـ اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و وضو بگیرد و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند، و اگر برای هیچ کدام از غسل، و وضو وقت ندارد، بایـد دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و اگر برای یکی از آنها وقت ندارد، باید عوض آن تیمم کند و دیگری را بجا آورد، ولی اگر برای تیمم هم وقت ندارد نمی تواند نماز را بشکند و باید نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود.

مسأله ۴۲۸ ـ اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره بجا آورد علی الاحوط.

مسأله ۴۲۹ ـ اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، بایـد برای نماز اول، عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد مثلاً ـ اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، بایـد برای نماز غسل کنـد و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد

باید برای عشا غسل نماید.

مسأله ۴۳۰ ـ اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید برای هر نماز باید یک غسل بجا آورد.

مسأله ۴۳۱ ـ اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد، و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد.

مسأله ۴۳۲ ـ اگر مستحاضه یکی از کارهائی را که بر او واجب می باشد، حتی عوض کردن پنبه را ترک کند نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳ ـ مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد، که شرط آن وضو داشتن است، مثلاًبخواهد جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید وضو بگیرد و وضوئی که برای نماز گرفته کافی نیست.

مسأله ۴۳۴ ـ اگر مستحاضه غسلهای واجب خود را بجا آورد، رفتن در مسجد و توقف در آن و خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال می شود، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد.

مسأله ۴۳۵ ـ اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز سوره ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود، بنابر احتیاط واجب باید غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، ولی اگر بخواهد جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند، باید وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۶ ـ نماز آیات بر مستحاضه واجب است، و باید برای نماز آیات هم کارهائی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد.

مسأله ۴۳۷ ـ هر گاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، باید برای نماز آیات هم تمام کارهائی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهد. و نمی تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند.

مسأله ۴۳۸ ـ اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهائی را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد.

مسأله ۴۳۹ ـ اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون زخم نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود. و زن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰ ـ خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید.

مسأله ۴۴۱ ـ زنهای سیّده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می شوند،

یعنی خون حیض نمی بینند و زنهائی که سیّده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می شوند.

مسأله ۴۴۲ ـ خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال، و زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۳ ـ زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد، ممکن است حیض ببیند.

مسأله ۴۴۴ ـ دختری که نمی داند نُه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد حیض نیست، و اگر نشانه های حیض را داشته باشد، حیض است و معلوم می شود نه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵ ـ زنی که شک دارد یائسه شده یا نه اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶ ـ مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

مسأله ۴۴۷ ـ لازم نیست سه روز اول حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روزخون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض است بنا برأقوی،و احتیاط به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه ترک نشود.

مسأله ۴۴۸ ـ لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج یا رحم، خون باشد کافی است، ولی چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدت پاک شدن، به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج یا رحم خون بوده، چون مسامحه عرفی در مقام تطبیق حکم شرعی، اعتبار ندارد، حیض نیست.

مسأله ۴۴۹ ـ لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید درشب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید، یا در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم و چهارم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است.

مسأله ۴۵۰ ـ اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهائی هم که در وسط پاک بوده، حیض است.

مسأله ۴۵۱ ـ اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، در صورتی که اطمینان به حیض بودن آن پیدا کند، باید آنرا حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۲ ـ اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، بنابر احتیاط واجب، باید عبادتهای خود را بجا آورد و کارهائی را که بر حائض حرام است ترک کند.

مسأله ۴۵۳ ـ اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴ ـ اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده حیض می باشد.

مسأله ۴۵۵ ـ اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد از ده روز سه روز خون ببیند، خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۶ ـ چند چیز بر حائض حرام است:

اول ـ عبادتهائی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود ولی بجا آوردن عبادتهائی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت، مانعی ندارد.

دوم ـ تمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم ـ جماع کردن در فرج که هم برای مرد حرام است و هم برای زن اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آنست که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دُبُر زن حائض أقوی کراهت شدیده است. ولی سائر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

مسأله ۴۵۷ ـ جماع کردن در روزهائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند و باید به دستوری که بعداً گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۴۵۸ ـ اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اول آن با زن خود در قُبُلْ جماع کند بنابر احتیاط واجب باید هجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد و اگر در قسمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسمت سوم جماع کند، باید چهار نخود و نیم بدهد، مثلاً زنی که شش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم بدهد. و بنابر احتیاط واجب برای وطی در دُبُر زن حائض هم باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۹ ـ اگر مرد بداند که زن در حال حیض است و با او نزدیکی نماید باید کفاره بدهد و اما اگر نداند و نزدیکی کند کفاره ندارد.

مسأله ۴۶۰ ـ واجب نیست هجده نخود، طلایکفاره سکه دار باشد، بلکه بنابر أظهر و اشهر دادن قیمت آن کافی است.

مسأله ۴۶۱ ـ اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده، با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۲ ـ اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، باید هر سه کفاره را که روی هم سیویک نخود و نیم می شود بدهد.

مسأله ۴۶۳ ـ اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض جماع کرده و کفاره آنرا داده دوباره جماع کند باز هم باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۴ ـ اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند و در بین آنها کفاره ندهد، احتیاط واجب آنست که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۵ ـ اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود باید کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۶ ـ اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خود اوست جماع نماید، احتیاط واجب آنست که کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۷ ـ کسی که نمی تواند کفاره بدهد، بنابر احتیاط واجب باید استغفار کند اگر هنگام تعلق کفاره متمکن نبوده، و اما اگر متمکن بود و بعد عاجز شد در هر وقت توانست باید کفاره را بدهد.

مسأله ۴۶۸ ـ طلاق دادن زن در حال حیض، بطوری که در کتاب طلاق گفته می شود باطل است.

مسأله ۴۶۹ ـ اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد. لکن اگر بگوید در یک ماه سه مرتبه حیض شده ام باید از زنهائی که مطلع به حال او هستند سئوال شود که آیا حال او چنین بوده سابقاً.

مسأله ۴۷۰ ـ اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱ ـ اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲ ـ بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، واجبست برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود، غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، ولی برای نماز باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو هم بگیرد، و اگر پیش از غسل وضو بگیردبهتر است.

مسأله ۴۷۳ ـ بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است شوهرش هم می تواند با او

جماع کند، ولی احتیاط شدید آنست که پیش از جماع موضع را بشوید و احتیاط مستحب آنست که پیش از غسل از جماع با او خودداری نماید، اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود.

مسأله ۴۷۴ ـ اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند وضو بگیرد، باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نمایـد، و اگر فقط برای وضو کافی باشـد و به انـدازه غسل نباشـد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد باید دو تیمم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵ ـ نمازهای یومیه ای که زن در حال حیض نخوانـده قضا نـدارد، ولی روزه های واجب را بایـد قضا نماید. نماز کسوف و خسوف او هم قضاء ندارد.

مسأله ۴۷۶ ـ هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند.

مسأله ۴۷۷ ـ اگر زن غیر حائض نماز را تأخیر بینـدازد و از اول وقت بانـدازه خواندن یک نماز بگذرد و حائض شود قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تنـد خوانـدن و کنـد خوانـدن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند. مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافیست.

مسأله ۴۷۸ ـ اگر زن در آخر وقت نمـاز از خون پاک شود و به انـدازه غسل و وضو و مقـدمات دیگر نماز مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیـدن آن و خوانـدن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آنرا بجا آورد، و اما اگر فقط به قـدر یک رکعت با وضو و غسل درک کنـد بنابر احتیاط واجب بایـد نماز را بخوانـد و اگر نخواند قضا نماید.

مسأله ۴۷۹ ـ اگر زن حائض به انـدازه غسل و وضو وقت نـدارد، ولی می توانـد با تیمم نماز را در وقت بخوانـد آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است مثل آنکه آب برایش ضرر دارد، باید تیمم کند و آن نماز را بخواند.

مسأله ۴۸۰ ـ اگر زن حائض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند علی الاحوط.

مسأله ۴۸۱ ـ اگر بخیال اینکه به انـدازه تهیه مقـدمات نماز و خوانـدن یک رکعت وقت ندارد نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشـته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

مسأله ۴۸۲ ـ مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد به رجاء مطلوبیت می تواند تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

مسأله ۴۸۳ ـ خوانـدن و همراه داشـتن قرآن و رسانـدن جـائی از بـدن به مابین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و ماننـد آن، برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حائض

مسأله ۴۸۴ ـ زنهای حائض بر شش قسمند:

اول ـ صاحب عادت وقتیّه و عددیّه و آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

دوم ـ صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در

هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم ـ صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم ـ مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش بهم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است.

پنجم ـ مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

ششم ـ ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود.

۱ ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵ ـ زنهائی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته اند:

اول ـ زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلاً دوماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

دوم ـ زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلاً از اول ماه تا هشتم خونی که می بیند نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم و بافشار و سوزش بیرون می آید و بقیه خونهای او نشانه های استحاضه را دارد که عادت او از اول ماه تا هشتم می شود.

سوم ـ زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هردو ماه همه روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد که عادت او به اندازه تمام روزهائی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دیده سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از نه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن نه روز می شود.

مسأله ۴۸۶ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب تر خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، بایدعبادتهائی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۷ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است. و اگر ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می باشد. و باید عبادتهائی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت بجا نیاورده قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، و اگر از ده روز بیشتر شود فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر

نشود همه حیض است، و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، واگر از ده روز بیشتر شود روزهائی که در عادت خون دیده با چند روز قبل آن که روی هم به اندازه عادت اوست حیض است و روزهای اول را استحاضه قرار می دهد، و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر بیشتر شود، باید روزهائی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹ ـ زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاك شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاك شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱ ـ آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده، یا مقداری از آن، در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاك شدن می بیند در روزهای عادت نباشد که باید همه خون او را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

۲ ـ آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد، و تمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض، و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد، و با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد، که در این صورت همه آنها حیض است، و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلاً ـ اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا ششم خون ببیند و دو روز پاك شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و از اول تا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه میباشد.

۴ ـ آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد، که بنابر احتیاطی که ترك آن سزاوار نیست باید در تمام دو خون و پاکی وسط کارهائی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شد ترك کند و کارهای استحاضه را بجا آورد یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد. اگر چه اقوی آنست که حکم صورت سوم را دارد.

مسأله ۴۹۰ ـ زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد، اگر در وقت عادت، خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله ۴۹۱ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاك شدن دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند خون ایام عادت را حیض قرار دهد و اگر قبل از ایام عادت خود به شماره روزهای عادت خود خون ببنند و در ایام عادت هم نیز خون ببیند، بهتر آنست که در هر دو خون کارهائی را که بر حائض حرام است ترك کند و کارهای استحاضه رابجا آورد.

مسأله ۴۹۲ ـ زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد استحاضه است، مثلاً ـ زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر ازاول تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

۲ ـ صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳ ـ زنهائی که عادت وقتیه دارند سه دسته اند:

اول ـ زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

دوم ـ زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون او نشانه حیض دارد، در هر دو ماه یک اندازه نیست، مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشتم خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

سوم ـ زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴ ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند بطوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته، اگر چه آن خون نشانه های حیض را نداشته باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته شد رفتار نماید، و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آنکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵ ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند مقدار ایام حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد به نحوی که(در مسأله شماره ۵۰۰) می آید چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده، ولی در صورتی می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد، و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد، مثلاً عادت بعضی پنج روز و عادت بعض دیگر هفت روز باشد نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد، مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد بقدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند، که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۶ ـ زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد به نحوی که در (مسأله شماره ۵۰۰) می آید باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد، مثلاً ـ زنی که هر ماه روز اول ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷ ـ زنی که باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد چنانچه خویش نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید در هر ماه از اول روزی که خون می بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، ولی اگر در خون روزهای وسط یا آخر نشانه های حیض بیشتر باشد، باید هفت روز وسط یا آخر را حیض قرار دهد.

۳ ـ صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸ ـ زنهائی که عادت عددیه دارند سه دسته اند:

اول ـ زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود، مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می شود.

دوم ـ زنی که از خون پاك نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون، نشانه حیض دارد در هر دو ماه یك اندازه است اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد عادت او می شود، مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود.

سوم ـ زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاك شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاك بوده عادت حیض او می شود، و لازم نیست روزهائی که در وسط پاك بوده در هر دو ماه به یك اندازه باشد. مثلاً اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند، و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می شود.

مسأله ۴۹۹ ـ زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهائی که دیده یك جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر همه خونهائی که دیده یك جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهائی که خون نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یك اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است فقط به اندازه روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضه است، و اگر روزهائی که نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ ـ مضطربه

مسأله ۵۰۰ ـ مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یك جور باشد، چنانچه عادت خویشان او هفت روز است، باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، و اگر کمتر است مثلاً پنج روز است باید همانرا حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز که دو روز است کارهائی را که بر حائض حرام است ترك نماید و کارهای استحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد، و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلاًـ نه روز است، باید هفت روز راحیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر حائض حرام است ترك نماید.

مسأله ۵۰۱ ـ مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید، و اگر خونی که نشانه حیض دارد، کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید.

۵ ـ مبتدئه

مسأله ۵۰۲ ـ مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یك جور باشد، باید عادت خویشان خود را بطوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد به نحوی که در(مسأله ۵۰۰)

گذشت.

مسأله ۵۰۳ ـ مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چنـد روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد همه آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشـتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببینـد که آن هم نشانه خون حیض داشـته باشـد، مثل آنکه پنج روز خون سـیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سـیاه ببیند، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد به نحوی که در (مسأله ۵۰۰ گذشت).

مسأله ۵۰۴ ـ مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشـته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشـد، بایـد عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضـه قرار دهد به نحوی که در (مسأله ۵۰۰ گذشت).

۶ ـ ناسیه

مسأله ۵۰۵ ـ ناسـیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد بایـد روزهائی که خون او نشانه حیض را دارد، حیض قرار دهد و اگر نتواند حیض را به واسـطه نشانه های آن تشـخیص دهد، باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۶ ـ مبتـدئه و مضـطربه و ناسـیه و زنی که عادت عـددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه های حیض را داشـته باشد، یا یقین کننـد که سه روز طول می کشـد، باید عبادت را ترک کنند، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهائی را که بجا نیاورده اند قضا نمایند، ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می کشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تا سـه روز کارهای اسـتحاضه را بجا آورند و کارهائی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند باید آنرا حیض قرار دهند.

مسأله ۵۰۷ ـ زنی که در حیض عـادت دارد چه در وقت حیض عادت داشـته باشـد چه در عـدد حیض یا هم در وقت و هم در عـدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم برخلاف عادت خود خونی ببینـد که وقت آن یا شـماره روزهای آن یا هم وقت و هم شـماره روزهای آن یکی باشـد، عـادتش بر می گردد به آنچه در این دو ماه دیـده است، مثلاً اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیـده و پاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می شود.

مسأله ۵۰۸ ـ مقصود از یک ماه، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹ ـ زنی که معمولاًـ مـاهی یـک مرتبه خون می بینـد، اگر در یـک ماه دو مرتبه خون ببینـد و آن خون نشانه های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰ ـ اگر سه روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه حیض را دارد، بعـد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱ ـ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بدانـد که در باطن خون نیست بایـد برای عبادتهای خود غسل کنـد، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲ ـ اگر زن پیش از ده روز پـاک شود، و احتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد قـدری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کند و بیرون آورد، پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پاک نبود، اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشـد، چنانچه در حیض عادت نـدارد، یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل کند و اگر سر ده روز پاک شد، یا خون او از ده گذشت، سر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمـام شـدن ده روز یا سـر ده روز پاک می شود نبایـد غسل کنـد، و اگر احتمال دهـد خون او از ده روز می گـذرد، واجب است تـا دهم احتیـاط کنـد به ترک عبـادت اگر خون به صـفات حیض باشـد، و الا ـ نیز احتیاط کنـد به ترک عبادت تا دهم در یک روزش واجب و در بـاقی مسـتحب اگر چه احوط جمع است بین تروک حـائض و اعمال مسـتحاضه. پس اگر پیش از تمام شـدن ده روز یا سـر ده روز از خون پاک شد تمامش حیض است و اگر از ده روز گذشت باید عادت خود را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد و عبادتهائی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۵۱۳ ـ اگر چنـد روز را حیض قرار دهـد و عبادت نکند بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه ای را که در آن روزها بجـا نیـاورده قضا نمایـد، و اگر چنـد روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کنـد، بعـد بفهمـد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴ ـ از وقتی که اولین جزء بچه از شـکم مـادر بیرون می آیـد، هر خونی که زن می بینـد، اگر پیش از ده روز یا سـر ده روز قطع شود، خون نفاس است، و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند.

مسأله ۵۱۵ ـ خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶ ـ لازم نیست که خلقت بچه تمام باشـد، بلکه اگر خون بسـته ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند، که اگر در رحم می ماند انسان می شد که عرفا بگویند سقط نموده خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله ۵۱۷ ـ ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود.

مسأله ۵۱۸ ـ هر گـاه شک کنـد که چیزی سـقط شـده یا نه، یا چیزی که سـقط شـده اگر می مانـد انسان می شـد یا نه، لازم نیسـت وارسی کند و خونی که از او خارج می شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسأله ۵۱۹ ـ زن نفسـاء مثـل زن حـائض است در جمیع واجبـات و محرمات هر چنـد که نسـبت به بعض آنها به نحو احتیاط وجوبی است، مگر در دادن کفاره جماع که احتیاط مستحبی است.

مسأله ۵۲۰ ـ طلاـق دادن زنی که در حـال نفـاس است صـحیح نیست، و نزدیکی کردن بـا او حرام می باشـد، و اگر شـوهرش بـا او نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۵۲۱ ـ وقتی زن از خون نفـاس پـاک شـد، بایـد غسـل کنـد و عبادتهـای خود را بجـا آورد، و اگر دوباره خون ببینـد، چنانچه روزهـائی که خون دیـده بـا روزهـائی که در وسـط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشـد تمام آن نفاس است، و اگر روزهائی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

مسأله ۵۲۲ ـ اگر زن از خون نفـاس پاک شود و احتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد مقـداری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کند که اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳ ـ اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضـه است، و اگر عادت ندارد، تا ده روز نفاس و بقیه اسـتحاضه می باشد، و احتیاط مسـتحب آنست کسـی که عادت دارد از روز بعد از

عادت و کسی عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۲۴ ـ زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و بعد از آن بنابر احتیاط واجب تا یک روز عبادت خود را ترک نماید و بعد از یک روز تا روز دهم مستحب است که کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است ترک نماید، و اگر از ده روز بگذرد استحاضه است و باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد و عبادتهائی را که در آن روزها بجا نیاورده قضا نماید، مثلاً ـ زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و بنابر احتیاط واجب در روز هفتم عبادت را ترک کند و در روز هشتم و نهم و دهم مستحب است که کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است ترک نماید و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او، استحاضه می باشد.

مسأله ۵۲۵ ـ زنی که در حیض عادت دارد اگر بعد از زائیدن، تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی درپی خون ببیند، به اندازه روزهای عادت او نفاس است، و ده روز از خونی که بعد از نفاس می بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشد استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زائیده و تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می بیند استحاضه می باشد، و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه های حیض را داشته باشد، یا نداشته باشد، و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه های حیض را داشته باشد اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

مسأله ۵۲۶ ـ زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض وگرنه آن هم استحاضه می باشد.

غسل مس میت

مسأله ۵۲۷ ـ اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده و غسلش نداده اند، مس کند یعنی جائی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری با اختیار مس کند یا بی اختیار حتی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸ ـ برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگر چه جائی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹ ـ اگر موی خود را به بدن میت برساند یا بدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برساند، چنانچه مو خیلی بلند و خارج از متعارف نباشد بنحوی که عرفاً مس میت بر او صدق نماید باید غسل کند.

مسأله ۵۳۰ ـ برای مس بچه مرده، حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده غسل مس میت واجب است. و بنابر احتیاط مستحب برای بچه سقط شده ای که از چهار ماه کمتر دارد غسل کند، بنابر این اگر بچه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیاید، چنانچه بدن او در حال سقط شدن سرد شده باشد، مادر او باید غسل مس میت کند، و اما اگر از چهار ماه کمتر داشته باشد، واجب نیست مادر او غسل نماید.

مسأله ۵۳۱ ـ بچه ای که بعد از مردن مادر به دنیا می آید، چنانچه در آنحال بدن مادرش سرد شده باشد، وقتی بالغ شد واجبست غسل مسّ میت کند.

مسأله ۵۳۲ ـ اگر شخصی، میتی را که سه غسل او کاملاً ـ تمام شده مس نماید غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر پیش از آنکه

غسل سوم تمام شود جائی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید.
مسأله ۵۳۳ ـ اگر دیوانه یا بچه نابالغی میت را مس کند، بعد از آنکه آن دیوانه عاقل یا بچه، بالغ شد باید غسل مس میت نماید.
مسأله ۵۳۴ ـ اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آنرا مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد برای مس آن، غسل احوط است.
مسأله ۵۳۵ ـ برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آنرا غسل نداده اند چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده، بنابر احتیاط واجب باید غسل کرد و همچنین است برای مس دندانی که از مرده جدا شده، در صورتی که آن مرده را غسل نداده باشند، ولی برای مس دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، یا گوشت آن خیلی کم است، غسل واجب نیست.
مسأله ۵۳۶ ـ غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند، ولی کسی که غسل مس میت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند، باید وضو هم بگیرد.
مسأله ۵۳۷ ـ اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید یک غسل کافی است.
مسأله ۵۳۸ ـ برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسجد و جماع و خواندن سوره هائی که سجده واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند و وضو بگیرد.

احکام محتضر

مسأله ۵۳۹ ـ مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می باشد مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نیست تا اندازه ای که ممکن است باید به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد، اولی و بهتر آنست که او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم نشود، او را به پهلوی راست و اگر آن هم نشود به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند اگر موجب اذیت او نشود.
مسأله ۵۴۰ ـ احتیاط واجب آنست که تا وقتی غسل میت تمام نشده، او را روبه قبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر است او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند.
مسأله ۵۴۱ ـ رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجبست و اجازه گرفتن از ولی او لازم نیست. و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می شود.
مسأله ۵۴۲ ـ مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم السلام و سایر عقائد حقه را به کسی که در حال جان دادن است طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهائی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کند.
مسأله ۵۴۳ ـ مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد:(اَللّهُمَّ اغْفِرْلِیَ الْکَثیرَ مِنْ مَعاصیکَ وَ اقْبَلْ مِنّی الْیَسیرَ مِن طاعَتِکَ یا مَن یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَ یَعفوُ عَنِ الْکَثیرِ اِقْبَل مِنّی الْیَسیرَ وَ اعْفُ عَنّی الْکَثیر اِنَّکَ اَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُوُر اَللّهُمَّ ارْحَمْنی فَاِنَّکَ رَحیمٌ).
مسأله ۵۴۴ ـ مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود، و سبب تعجیل مرگ او نشود، به جائی که نماز می خوانده ببرند.
مسأله ۵۴۵ ـ مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او، سوره مبارکه(یس) و (الصافات) و (احزاب) و (آیة الکرسی) و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.
مسأله ۵۴۶ ـ گذاشتن چیزی روی شکم محتضر و بودن جنب و حائض نزد او و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او، مکروه است.

و همچنین تنها گذاشتن او بعد از موت و در بعض کتب حرف زدن زیاد را نزد محتضر از مکروهات شمرده اند.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷ ـ بعد از مرگ مستحب است، چشمها و لبها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است، در جائی که مرده چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود، و نیز اگر میت زن حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید به قدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله ۵۴۸ ـ غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگر چه دوازده امامی نباشد بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می شود، و چنانچه هیچکس انجام ندهد، همه معصیت کرده اند.

مسأله ۵۴۹ ـ اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰ ـ اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱ ـ اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲ ـ برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۵۳ ـ ولی زن شوهر او است و بعد از او، مردهائی که از میت ارث می برند مقدم بر زنهای ایشانند

مسأله ۵۵۴ ـ اگر کسی بگوید من وصیّ یا ولیّ میّتم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند و دیگری هم نمی گوید من ولی یا وصی میتم یا ولی میت به من اجازه داده است، انجام کارهای میت با اوست و اگر به حرف او اطمینان ندارند، یا دیگری می گوید من ولی یا وصی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده است، در صورتی که دو نفر عادل به گفته اولی شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵ ـ اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کس دیگری را معین کند، احتیاط واجب آن است که ولی و آن کس، هر دو اجازه بدهند و لازم نیست کسی که میت، او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میت

مسأله ۵۵۶ ـ واجب است میت را سه غسل بدهند. اول ـ به آبی که با سدر مخلوط باشد. دوم ـ به آبی که با کافور مخلوط باشد. سوم ـ با آب خالص.

مسأله ۵۵۷ ـ سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد، که آب را مضاف کند و باندازه ای هم کم نباشد، که نگویند سدر و کافور

با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸ ـ اگر سدر و کافور باندازه ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن طواف حج یا عمره بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند.

مسأله ۵۶۰ ـ اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آنکه غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست، میت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله ۵۶۱ ـ کسی که میت را غسل می دهد، باید مسلمان دوازده امامی و بالغ و عاقل باشد و مسائل غسل راهم بداند.

مسأله ۵۶۲ ـ کسی که میت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد.

مسأله ۵۶۳ ـ غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد واجب است، و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست، و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد، و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

مسأله ۵۶۴ ـ بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵ ـ حرام است مرد زن را، و زن مرد را غسل بدهد، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آنست که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۶ ـ مرد می تواند دختر بچه ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست غسل دهد، زن هم می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد غسل دهد.

مسأله ۵۶۷ ـ اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند، مثل مادر و خواهر و عمه و خاله یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، می توانند از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند غسلش بدهند و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد و مردهائی که با او نسبت دارند و محرم اند یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند، می توانند از زیر لباس او را غسل دهند.

مسأله ۵۶۸ ـ اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، بهتر آنست که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹ ـ نگاه کردن به عورت میت حرام است، و کسی که او را غسل می دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود.

مسأله ۵۷۰ ـ اگر جائی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آنکه آنجا را غسل بدهند آب بکشند، و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسأله ۵۷۱ ـ غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میت را غسل ارتماسی ندهند، ولی در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را می توانند در آب کثیر فرو ببرند.

مسأله ۵۷۲ ـ کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافیست.

مسأله ۵۷۳ ـ مزد گرفتن برای غسل دادن میت محل اشکال است، و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد در صورتی که

قصد قربت از او متمشی نشود آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل مانعی ندارد.

مسأله ۵۷۴ ـ اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، بنابر اظهر عوض هر سه غسل، میت را یک تیمم بدهند کافی است، و سزاوار نیست ترک احتیاط به سه تیمم عوض هر سه غسل، پس احتیاط مستحب آنست که اولاً یک تیمم بدهند عوض از مجموع اغسال و بعد برای هر غسلی یک تیمم بدهند.

مسأله ۵۷۵ ـ کسی که میت را تیمم می دهد، باید دست خود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد، و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آنست که با دست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۶ ـ میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سر تا سری می گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷ ـ لنگ باید از ناف تا زانو بدن را بپوشاند، و بهتر آنست که از سینه تا روی پا برسد، و پیراهن باید از سرشانه تا نصف ساق یا تمام بدن را بپوشاند و بهتر آنست که تا روی پا برسد، و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید باندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸ ـ مقداری از لنگ که از ناف تا زانو را می پوشاند، و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند مقدار واجب کفن است،و آنچه بیشتر از این مقدار که در مسأله قبل گفته شد مقدار مستحب کفن می باشد.

مسأله ۵۷۹ ـ اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند اشکال ندارد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۸۰ ـ اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آنرا معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۱ ـ اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند می توانند از اصل مال بردارند، و واجب است که مقدار واجب کفن را به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند، و لازم نیست ورثه بالغ به مقدار زاید اجازه بدهند تا مقداری را که اجازه داده اند، از سهم آنان برداشته شود.

مسأله ۵۸۲ ـ کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد شوهرش باید کفن او را بدهد. و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ۵۸۳ ـ کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ۵۸۴ ـ اگر هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک باشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد، ولکن با مجموع سه پارچه، بدن میت پوشیده شود اقوی کفایت است.

مسأله ۵۸۵ ـ کفن کردن با پوست مردار و چیز غصبی اگر چیز دیگری هم پیدا نشود جایز نیست. و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند.

مسأله ۵۸۶ ـ کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص و یا پارچه ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۷ ـ کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده در حال اختیار جایز نیست، و احتیاط واجب

آنست که با پوست حیوان حلال گوشتی هم که به دستور شرع کشته شده میت را کفن نکنند، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آنست که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۸ ـ اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود چنانچه کفن ضایع نمی شود،باید مقدار نجس را بشویند یا ببُرند، اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد باید عوض نماید.

مسأله ۵۸۹ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۰ ـ مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۱ ـ بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند، و باید کافور سائیده و تازه باشد، و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۲ ـ احتیاط مستحب آنست که اول کافور را به پیشانی میت بمالند.

مسأله ۵۹۳ ـ بهتر آنست که میت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند، اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۹۴ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن طواف بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست.

مسأله ۵۹۵ ـ زنی که شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله ۵۹۶ ـ احتیاط واجب آنست که، میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند، و اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۷ ـ مستحب است، قدری تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می شود نرسانند، و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد آنرا کافور نگویند.

مسأله ۵۹۸ ـ اگر کافور پیدا نشود، یا فقط به اندازه غسل باشد حنوط لازم نیست، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد، احوط آنست که اول به پیشانی و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۹ ـ مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

مسأله ۶۰۰ ـ نماز خواندن بر میت مسلمان اگر چه بچه باشد واجب است ولی باید پدر و مادر آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند، و شش سال بچه تمام شده باشد.

مسأله ۶۰۱ ـ نماز خواندن بر بچه ای که شش سال او تمام نشده مستحب است، ولی نماز خواندن بر بچه ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

مسأله ۶۰۲ ـ نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۶۰۳ ـ کسی که می خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد اگر چه احتیاط مستحب آنست که تمام چیزهائی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند.

مسأله ۶۰۴ ـ کسی که بر میت نماز می خواند باید رو به قبله باشد، و نیز واجبست میت را مقابل او به پشت بخوابانند، به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۵ ـ مکان نمازگزار باید غصبی نباشد، و نیز باید از جای میت پست تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶ ـ نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند اگر از میت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷ ـ نمازگزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸ ـ بین میت و نمازگزار باید پرده و دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۹ ـ در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد، و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۱۰ ـ نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند، و در موقع نیت میت را معین کند، مثلاً نیت کند نماز می خوانم بر این میت قربةً الی الله.

مسأله ۶۱۱ ـ اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند می شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۲ ـ اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند احتیاط واجب آنست که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد، و بر ولی هم واجب است که اجازه بدهد.

مسأله ۶۱۳ ـ مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

مسأله ۶۱۴ ـ اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است تاوقتی جسد او از هم نپاشیده، واجبست با شرطهائی که برای نماز میت گفته شده بر قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

مسأله ۶۱۵ ـ نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است. بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید:(اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ) و بعد از تکبیر دوم بگوید: (اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد) و بعد از تکبیر سوم بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُومِنینَ وَ الْموُمِناتِ) و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِر لِهذا الْمَیِّتِ) و اگر زن است بگوید:(اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ المَیِّتِ) و بعد تکبیر پنجم را بگوید و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُوُلُه اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ) و بعد از تکبیر دوم بگوید: (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّد وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد کَأَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی اِبراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَصَلِّ عَلی جَمیعِ الانبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصِّدّیقینَ وَ جَمیع عِبادِ الله الصّالحین) و بعد از تکبیر

سوم بگوید: (اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُومِنینَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ اَلاحیاءِ مِنْهُمْ وَ الاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُم بِالْخَیراتِ اِنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ).

و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: (اَللّهُمَّ اِنَّ هذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِهِ اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّهُمَّ اِنْ کانَ مُحسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِر لَهُ، اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فی أَعْلی عِلِّیّینَ وَ اَخْلِفْ عَلی أهْلِهِ فی الغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمین) و بعد تکبیر پنجم را بگوید ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: (اَللّهُمَّ اِنَّ هذهِ اَمَتُکَ وَ اِبْنَةُ عَبْدِکَ وَ ابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُول بِه اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنها اِلا ـ خَیراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بها مِنّا اَللّهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدُ فی اِحْسانِها وَ اِنْ کانَتْ مُسیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَ اغْفِر لَها اَللّهُمَّ اجْعَلها عِنْدَکَ فی أَعْلی عِلِّیِّنَ وَ اَخلِفْ عَلی اَهْلِها فی الْغابِرینَ وَ ارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ)

مسأله ۶۱۶ ـ باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سرهم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۷ ـ کسی که نماز میت را به جماعت می خواند، باید تکبیرها و دعاهای آنرا هم بخواند.

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۱۸ ـ چند چیز در نماز میت مستحب است: اول کسی که نماز میت می خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد و احتیاط مستحب آنست، در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد. دوم اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می خواند، مقابل وسط قامت او بایستد، و اگر میت زن است مقابل سینه اش بایستد. سوم پا برهنه نماز بخواند. چهارم در هر تکبیر دستها را بلند کند. پنجم فاصله او با میت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد. ششم نماز میت را به جماعت بخواند. هفتم امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند، و کسانی که با او نماز می خوانند، آهسته بخوانند. هشتم در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد. نهم نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند. دهم پیش از نماز سه مرتبه بگوید: الصَّلوة یازدهم نماز را در جائی بخوانند، که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند. دوازدهم زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۹ ـ خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۲۰ ـ واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۱ ـ اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می توانند به جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۲۲ ـ میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۳ ـ اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد باید صبر کنند تا به خشکی برسد و او را در زمین دفن کنند. وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند، یا او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند، و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۴ ـ اگر بترسند که دشمن، قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببُرد، چنانچه

ممکن باشد باید به طوری که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۵ ـ مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

مسأله ۶۲۶ ـ اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، یا هنوز روح به بدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

مسأله ۶۲۷ ـ دفن مسلمان، در قبرستان کفار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان جایز نیست

مسأله ۶۲۸ ـ دفن مسلمان در جائی که بی احترامی به او باشد، مانند جائی که خاکروبه و کثافت می ریزند، جایز نیست.

مسأله ۶۲۹ ـ دفن میت در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جائز نیست.

مسأله ۶۳۰ ـ دفن میت در قبر مرده دیگر جایز نیست، مگر آنکه قبر کهنه شده و میت اولی از بین رفته باشد.

مسأله ۶۳۱ ـ چیزی که از میت جدا می شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد باید با او دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود مستحب است.

مسأله ۶۳۲ ـ اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۳ ـ اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد باید به آسانترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد. ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند، و اگر ممکن نیست مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آنهم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد،و در صورتی که آنهم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۴ ـ هر گاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد، پهلوی چپ او را بشکافند و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

مسأله ۶۳۵ ـ مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آنکه قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر، زمین بگذارند و با سه مرتبه کم کم ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پائین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند، و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند، و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند. و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند، و دعاهائی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند گره های کفن را باز کنند، و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت بر نگردد. و پیش از آنکه لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند:

اسمع افهم یا فُلان بن فلان و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگویند مثلاً اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند، اسمع افهم یا محمد بن علی پس از آن بگویند:

هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادهٔ ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیا أمیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و

علی بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی ابن جعفر و علی بن موسی و محمدبن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجهٔ المهدی صلوات الله علیهم أئمهٔ المؤمنین و حجج الله علی الخلق أجمعین و أئمتک أئمهٔ هدی ابرار یا فلان بن فلان و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و بعد بگوید: اذا أتاک الملکان المقربان رسولین من عندالله تبارک و تعالی و سئلاک عن ربک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک فلاتخف و لا تحزن و قل فی جوابهما الله ربی و محمد صلی الله علیه و آله نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبه قبلتی و أمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب امامی و الحسن بن علی المجتبی امامی و الحسین بن علی الشهید بکربلاء امامی و علی زین العابدین امامی و محمد الباقر امامی و جعفر الصادق امامی و موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی ومحمد الجواد امامی و علی الهادی امامی و الحسن العسکری امامی و الحجهٔ المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی و سادتی و قادتی و شفعائی بهم أتولی و من اعدائهم أتبرأ فی الدنیا و الاخرهٔ ثم اعلم یا فلان بن فلان(به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید بعد بگوید) أن الله تبارک و تعالی نعم الرب و ان محمد صلی الله علیه و آله نعم الرسول و ان علی بن ابیطالب و اولاده المعصومین الائمه الاحد عشر نعم الائمه و ان ماجاء به محمد صلی الله علیه و آله حق و ان الموت حق و سئوال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق و المیزان حق و تطائر الکتب حق و ان الجنهٔ حق و ان الساعهٔ أتیهٔ لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور پس بگوید: أفهمت یا فلان و بجای فلان اسم میت را بگوید پس از آن بگوید: ثبتک الله بالقول الثابت و هداک الله الی صراط مستقیم عرّف الله بینک و بین أولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید: اللهُمَّ جاف الارض عن جنبیه و اصعد بروحه الیک ولقّه منک برهانا اللّهُمَّ عفوک عفوک.

مسأله ۶۳۶ ـ مستحب است کسی که میت را در قبر می گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید، و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند: إنّا لِلهِ وَ انّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۷ ـ مستحب است قبر را مربع یا مستطیل بسازند، و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود، و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند:

اللّهُمَّ جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقّه منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمهٔ من سواک.

مسأله ۶۳۸ ـ پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهائی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

مسأله ۶۳۹ ـ بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می آید ترک آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ۶۴۰ ـ مستحب است انسان در مرگ خویشان مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند، و هر وقت میت را یاد می کند انا لله و انا الیه راجعون بگوید، و برای میت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ۶۴۱ ـ جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند.

مسأله ۶۴۲ ـ پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست، ولی در مصیبت آنان یقه پاره کردن جایز است، اگر چه احوط ترک آن است.

مسأله ۶۴۳ ـ اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خون یا موی خود را بکند، باید یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام

دهد و یا آنها را بپوشاند، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.
مسأله ۶۴۴ ـ احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت، صدا را خیلی بلند نکند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۵ ـ در شب اول دفن سه نحو روایت شده:
اول ـ آنکه دو رکعت نماز بخوانند و در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیـهٔ الکرسی، و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره إنّا أنزلناه بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: اَللّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و ابعث ثوابها الی قبر فلان، و بجای کلمه فلان اسم میت را بگویند.
دوم ـ آنکه در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه قل هو الله و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه الهیکم التکاثر بخوانند و بعد از سلام اللهم، تا آخر بخوانند.
سوم ـ مثل دوم باضافه آیهٔ الکرسی در رکعت اوّل.
مسأله ۶۴۶ ـ نماز وحشت را در هر موقع از شب اول دفن می شود خواند ولی بهتر است در اول شب، بعد از نماز عشا خوانده شود.
مسأله ۶۴۷ ـ اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول دفن او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۸ ـ نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.
مسأله ۶۴۹ ـ نبش قبر امامزاده ها و شهدا و علما و صلحا اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.
مسأله ۶۵۰ ـ شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست: اول آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند. دوم آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که بورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن اینها نمی توانند قبر را بشکافند. سوم آنکه میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر دستور شرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند. چهارم آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند. پنجم آنکه میت را در جائی که بی احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جائی که کثافات و خاکروبه می ریزند دفن کرده باشند. ششم آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند، مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که دفنش کرده اند بیرون آورند. هفتم آنکه بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد. هشتم آنکه قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، ولی احتیاط واجب آنست که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود. و جواز نبش در موارد مذکوره در صورتی است که موجب هتک میت نباشد و چنانچه موجب هتک و بیرون آمدن بوی او یا جدا شدن اعضای او و مثلاً باشد باید ملاحظه اهم را نمود.

غسلهای مستحب

مسأله ۶۵۱ ـ غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آنجمله است:

۱ ـ غسل جمعه. و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب جمعه بجا آورد، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آنرا بجا آورد، و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می تواند روز پنجشنبه یا شب جمعه غسل را انجام دهد، در روایتی وارد شده است که انسان در موقع غسل جمعه بگوید: اشهد ان لا اله الاالله وحده لاشریک له و ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین. و در روایت دیگر به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در موقع غسل جنابت می گوئی: اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی واجعل ما عندک خیرا اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و در موقع غسل جمعه میگوئی : اللهم طهر قلبی من کل آفهٔ تمحق دینی و یبطل به عملی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین.

۲ ـ غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق. مثل شب سوم و پنجم و هفتم ولی از شب بیست ویکم مستحب است همه شب غسل کند، و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست وهفتم و بیست ونهم بیشتر سفارش شده است. و وقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است و بهتراست غسل را مقارن بین نماز مغرب و عشا بجاآورد. و نیز مستحب است در شب بیستوسوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخرشب انجام دهد.

۳ ـ غسل روز عید فطر وعید قربان. و وقت آن از اذان صبح است تا غروب و بهتر است آنرا پیش از نماز عید بجا آورد.

۴ ـ غسل شب عید فطر. و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح، و بهتر است در اول شب بجا آورده شود.

۵ ـ غسل روز هشتم و نهم ذیحجه. و در روزنهم بهتراست آن را نزدیک ظهر بجاآورد.

۶ ـ غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

۷ ـ غسل روز عید غدیر. و بهتر است پیش از ظهر آن را انجام دهند.

۸ ـ غسل روز بیست و چهارم ذیحجه.

۹ ـ غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی قعده.

۱۰ ـ غسل دادن بچه ای که تازه به دنیا آمده.

۱۱ ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۱۲ ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۱۳ ـ غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده .

۱۴ ـ غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد. بلکه احتیاط وجوبی در این صورت آوردن غسل است.

۱۵ ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آنرا دیده باشد. ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

مسأله ۶۵۲ ـ پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه، مسجد پیغمبر و حرم امامان علیهم السلام، مستحب است انسان غسل کند، و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود یک غسل کافی است، و کسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجد الحرام و خانه کعبه شود اگر به نیت همه یک غسل کند کافی است، و نیز اگر در یکروز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شود یک غسل برای همه کفایت می کند، و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک، و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت، و

برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مستحب است انسان غسل کند، و اگر یکی از غسلهائی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید مثلاً بخوابد غسل او باطل می شود، و مستحب است دوباره غسل را بجا آورد.

مسأله ۶۵۳ ـ انسان نمی تواند با غسل مستحبی، کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله ۶۵۴ ـ اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد، و به نیت همه یک غسل بجا آورد کافی است.

تیمم

تیمم

در هفت مورد بجای وضو و غسل باید تیمم کرد.

اول ـ آنکه تهیه آب بقدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۵ ـ اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود، و اگر در بیابان باشدچنانچه زمین آن پست و بلند است، باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می کردند(۱)، در جستجوی آب برود و اگر زمین آن پست و بلند نیست باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ۶۵۶ ـ اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعض دیگر پست و بلند باشدباید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست، به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ۶۵۷ ـ در هر طرفی که یقین دارد آب نیست در آنطرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۸ ـ کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست باید برای تهیه آب برود، و اگر گمان دارد آب هست رفتن به آن محل لازم نیست، ولی اگر گمان او قوی باشد بنابر احتیاط واجب باید برای تهیه آب به آن محل برود.

مسأله ۶۵۹ ـ لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد، و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافیست.

مسأله ۶۶۰ ـ اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله ۶۶۱ ـ اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می کند، احتیاط واجب آنست که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲ ـ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می شود، احتیاط واجب آنست که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۳ ـ اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتواند تحمل کند، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۴ ـ اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است.

مسأله ۶۶۵ ـ کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد که اگر

جستجو می کرد آب پیدا می شد نمازش باطل است.

مسأله ۶۶۶ ـ اگر بطور متعارف جستجو کرده، و بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جائی که جستجو کرده آب بوده نماز او صحیح است، مگر آنکه وقت باقی باشد که در اینصورت بنابر احتیاط مستحب نماز را اعاده نماید.

مسأله ۶۶۷ ـ کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آنست که دوباره نمازش را بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۶۶۸ ـ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست، یا نمی تواند وضو بگیرد چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، نباید آنرا باطل نماید.

مسأله ۶۶۹ ـ اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، احتیاط مستحب آنست که آنرا باطل نکند.

مسأله ۶۷۰ ـ کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد و می داند که اگر آنرا بریزد آب پیدا نمی کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است و احتیاط مستحب آنست که پیش از وقت نماز هم آنرا نریزد.

مسأله ۶۷۱ ـ کسی که می داند آب پیدا نمی کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آنست که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۲ ـ اگر بواسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند، و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن بقدری مشقت داشته باشد که تحمل آنرا نتواند نماید.

مسأله ۶۷۳ ـ اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آنها بقدری پول می خواهد که نسبت بحال او آن مقدار ضرر دارد، واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۷۴ ـ اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند، مگر آنکه مستلزم هتک نباشد و قرض دهنده هم مطلع بر عدم قدرت او بر اداء باشد.

مسأله ۶۷۵ ـ اگر کندن چاه مشقت ندارد، باید برای تهیه آب، چاه بکند.

مسأله ۶۷۶ ـ اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۷ ـ اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرضی یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد یا شدت کند یا به سختی معالجه شود باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۸ ـ لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود، باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۹ ـ کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمم نماید.

مسأله ۶۸۰ ـ اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند، و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و

اگر بعد از نماز بفهمد، بنابر احتیاط واجب باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۶۸۱ ـ کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد، و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۲ ـ هر گاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو، یا غسل برساند، خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند مانند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرند، یا مریض شوند، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید بجای وضو و غسل تیمم نماید و نیز اگر بترسد حیوانی که مال خود اوست از تشنگی تلف شود باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید، و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود، و نیز همچنین است اگر بترسد که بعداً تشنه شود.

مسأله ۶۸۳ ـ اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجس هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک وضو و غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۴ ـ کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند ولی احتیاط مستحب آنست که اول رفع نجاست نماید، و اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۵ ـ اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید بجای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۶ ـ هر گاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود باید تیمم کند.

مسأله ۶۸۷ ـ اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آنست که قضای آن نماز را هم بخواند.

مسأله ۶۸۸ ـ کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او می ماند یا نه، باید وضو یا غسل را بجا آورد.

مسأله ۶۸۹ ـ کسی که بواسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد، در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد، باید دوباره تیمم نماید، اگر چه بعید نیست کفایت همان تیمم، در صورتی که بلا فصل بعد از نماز آب تلف شود.

مسأله ۶۹۰ ـ کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود، و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه اش تیمم باشد بعید نیست کفایت همان تیمم برای نمازهای بعد.

مسأله ۶۹۱ ـ اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهائی که تیمم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۲ ـ تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است، ولی احوط و اولی آنست که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم نکند، و اگر خاک نباشد، با ریگ و اگر ریگ نباشد، با کلوخ و چنانچه کلوخ هم نباشد، با سنگ تیمم نماید.

مسأله ۶۹۳ ـ تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است ولی تیمم به گچ و آهک پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقیق باطل می باشد.

مسأله ۶۹۴ ـ اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینهاست تیمم نماید. و چنانچه گرد پیدا نشود باید به گل تیمم کند. و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط مستحب آنست که نماز را بدون تیمم بخواند، و واجب است بعداً قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۶۹۵ ـ اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند تیمم به گرد باطل است، و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می باشد.

مسأله ۶۹۶ ـ کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آنرا آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست خود برف یا یخ را به صورت و دستها بمالد به نحوی که صورت و دستها از آن تر شود و اگر این هم ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد، بی طهارت نماز بخواند بنابر احتیاط استحبابی، ولی در صورت اخیر نمازی را که خوانده باید قضا کند.

مسأله ۶۹۷ ـ اگر به خاک و ریگ، چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود نمی تواند به آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۸ ـ اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۹ ـ تیمم به دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحب آنست که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

مسأله ۷۰۰ ـ چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست، ولی باید قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۷۰۱ ـ اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده، نمازهائی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۲ ـ چیزی که بر آن تیمم می کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد، پس اگر بر خاک غصبی تیمم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمم کند، تیمم او باطل می باشد.

مسأله ۷۰۳ ـ تیمم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیم او باطل می باشد.

مسأله ۷۰۴ ـ تیمم به چیز غصبی یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است در صورتی باطل است که انسان بداند غصب است و عمداً تیمم کند، چنانچه نداند یا فراموش کرده باشد تیمم او صحیح است، ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و بر آن تیمم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده و چیزی را که بر آن تیمم می کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمم نماید، هر چند حکم به بطلان تیمم او نمی توان کرد، لکن احوط آنست که به آن تیمم اکتفا نکند، و اگر نماز هم خوانده است اعاده نماید.

مسأله ۷۰۵ ـ کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاك او غصبی است،باید با تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۶ ـ مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند، گردی داشته باشد که به دست بماند، و بعد از زدن دست بر آن،مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد و اگر گرد به اندازه ای باشد که حاجب شود تکاندن لازم است.

مسأله ۷۰۷ ـ تیمم به زمین گود و خاك جاده و زمین شوره زار که نمك روی آنرا نگرفته مکروه است، و اگر نمك روی آنرا گرفته باشد باطل است.

دستور تیمم بدل از وضوء یا غسل

مسأله ۷۰۸ ـ در تیمم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است: اول ـ نیت. دوم ـ زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است. سوم ـ کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جائی که موی سر می روید تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دستها روی ابروها هم کشیده شود. چهارم کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست، و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ. و بهتر آنست که بعد از دست کشیدن به پیشانی دو مرتبه کف دستها را بر چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند جهت کشیدن دستها بلکه ترك آن سزاوار نیست.

مسأله ۷۰۹ ـ در تیمم بدل از غسل مشهور بین علماء آنست که زدن دوم دستها بر خاك واجب است ولکن اقوی عدم وجوب است هر چند که ترك آن سزاوار نیست.

احکام تیمم

مسأله ۷۱۰ ـ اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکند تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافیست.

مسأله ۷۱۱ ـ برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالا‌تر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۲ ـ پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پائین مسح نماید، و کارهای آنرا باید پشت سر هم بجا آورد، و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند باطل است.

مسأله ۷۱۳ ـ در موقع نیت باید معین کند که تیمم او جهت رفع حدث جنابت است یا رفع حدث حیض است یا استحاضه است یا رفع حدث اصغر بجای وضو است مثلاً، و اگر نداند که بعهده او کدام یك آنها است به عنوان ما فی الذمه کافی است و چنانچه اشتباهاً بجای نیت رفع حدث جنابت نیت رفع حدث حیض نمود مثلاً اگر بر وجه تقیید باشد تیمم او باطل است.

مسأله ۷۱۴ ـ در تیمم باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاك باشد علی الاحوط، و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آنرا آب بکشد، لازم نیست که با پشت دست تیمم نماید، بلکه تیمم با کف دست نجس کافی است، مگر آنکه نجاست آن طوری باشد که سرایت کند به آن چیزی که به آن تیمم می کند، و خشك کردن آن هم ممکن نباشد که در این صورت باید با پشت دست تیمم نماید.

مسأله ۷۱۵ ـ انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد، و اگر در پیشانی یاپشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید برطرف نماید.

مسأله ۷۱۶ ـ اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی تواند باز کند، باید دست را روی

آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند، و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

مسأله ۷۱۷ ـ اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آنرا عقب بزند.

مسأله ۷۱۸ ـ اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی هست چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۱۹ ـ اگر وظیفه او تیمم است و نمی تواند تیمم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می شود باید او را با دست خود او تیمم دهد، و اگر ممکن نباشد نه بزدن دست و نه به وضع، باید نائب دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد.

مسأله ۷۲۰ ـ اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آنرا فراموش کرده یا نه، باید آن قسمت را با آنچه بعد از آنست بجا آورد.

مسأله ۷۲۱ ـ اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه تیمم او صحیح است.

مسأله ۷۲۲ ـ کسی که وظیفه اش تیمم است، نمی تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند، و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۲۳ ـ کسی که وظیفه اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می ماند، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند. و نیز اگر امید دارد که عذرش برطرف شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا آورد.

مسأله ۷۲۴ ـ کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر احتمال ندهد که عذرش بزودی برطرف شود، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، ولی اگر احتمال دهد به زودی عذر او برطرف می شود، خواندن نماز قضا برای او اشکال دارد.

مسأله ۷۲۵ ـ کسی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را که مثل نافله های شبانه روز وقت معین دارد با تیمم بخواند، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت آنها عذر او برطرف می شود، نباید آنها را در اول وقتشان بجا آورد.

مسأله ۷۲۶ ـ کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره ای و تیمم نماید، مثلاً جراحتی در پشت او است اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند، وبعد از نماز حدث اصغری از او سر زند مثلاً بول کند برای نمازهای بعد، باید بدل از غسل احتیاطاً تیمم کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۷۲۷ ـ اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می شود.

مسأله ۷۲۸ ـ چیزهائی که وضو را باطل می کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می کند، و چیزهائی که غسل را باطل می نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می نماید.

مسأله ۷۲۹ ـ کسی که نمی تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد، یک تیمم نماید کافی است.

مسأله ۷۳۰ ـ کسی که نمی تواند غسل کند اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۳۱ ـ اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، باید وضو بگیرد، و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۲ ـ اگر بدل از غسل تیمم کند، و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند باید وضو بگیرد، و بنابر احتیاط واجب بدل از غسل تیمم نماید، و اگر نمی تواند وضو بگیرد باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو، ولی اگر تیمم او بدل از غسل جنابت باشد چنانچه یک تیمم نماید به قصد اینکه آنچه تکلیف اوست انجام داده باشد، کافیست.

مسأله ۷۳۳ ـ کسی که باید برای انجام عملی مثلاً برای خواندن نماز، بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند، احتیاط واجب آنست که تیمم سومی هم به قصد اینکه بتواند آن عمل را انجام دهد بنماید، ولی اگر در تیمم اول نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید، و تیمم دوم را به قصد اینکه وظیفه خود را انجام داده باشد بجا آورد تیمم سوم لازم نیست.

مسأله ۷۳۴ ـ کسی که وظیفه اش تیمم است، اگر برای کاری تیمم کند تا تیمم و عذر او باقی است، کارهائی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می تواند بجا آورد، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میت، یا خوابیدن، تیمم کرده، فقط کاری را که برای آن تیمم نموده، می تواند انجام دهد.

مسأله ۷۳۵ ـ در چند مورد مستحب است نمازهائی را که انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:

اول ـ آنکه از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

دوم ـ آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

سوم ـ آنکه از ترس مزاحمت جمعیت و نرسیدن به نماز جماعت، نماز جمعه را با تیمم خوانده است. بلکه در این صورت باید نماز ظهر را با وضو اعاده نماید علی الاقوی. و در چند مورد احتیاط مستحب آن است که نماز را اعاده نماید. اول آنکه تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد، آب پیدا می شد. دوم آنکه عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است. سوم آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود، و آبی را که داشته ریخته است.

احکام نماز

احکام نماز

نماز مهمترین اعمال دینی است، که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می شود و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود. و همانطور که اگر انسان شبانه روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند، چرک در بدنش نمی ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می کند. و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند. و کسی که نماز را پست و سبک شمارد مانند کسی است که نماز نمی خواند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود، کسی که به نماز اهمیت ندهد و آنرا سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است. روزی آنحضرت در مسجد تشریف داشتند، مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را کاملاً بجا نیاورد حضرت فرمودند اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود به دین من از دنیا نرفته است. پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند، و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجه کند از خود بی خبر می شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند. و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید، و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترک کند، و همچنین سزاوار است کارهائی که ثواب نماز را کم می کند بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی، و خودداری از بول به نماز نایستد. و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهائی که ثواب نماز را زیاد می کند بجا آورد، مثلاً انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد، و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهـای واجب شـش است: اول نمـاز یومیه. دوم نماز آیات سوم نماز میت. چهارم نماز طواف واجب خانه کعبه. پنجم نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است. ششم نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد، واجب می شود.

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت. مغرب سه رکعت. عشا، چهار رکعت. صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۶ ـ در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که گفته می شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۷ ـ اگر چوب یا چیزی مانند آنرا، راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید، این سایه کم می شود، و در شهرهای ما، در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد، و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود، سایه زیادتر می شود، بنابر این وقتی سـایه به آخرین درجه کمی رسـید و دو مرتبه رو به زیاد شـدن گـذاشت، معلوم می شود ظهر شـرعی شـده است(۱) ولی در بعضی شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شده معلوم می شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۸ ـ چوب یا چیز دیگری را، که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می برند شاخص گویند.

مسأله ۷۳۹ ـ نمـاز ظهر و عصـر هر کـدام وقت مخصوص و مشترکی دارنـد: وقت مخصوص نمـاز ظهر اول ظهر است تـا وقتی که از ظهر به انـدازه خوانـدن نمـاز ظهر بگـذرد که اگر کسـی سـهواً تمـام نمـاز عصـر را در این وقت بخوانـد نمـازش باطل است. و وقت مخصوص نماز عصـر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصـر وقت به مغرب مانده باشد که اگر کسی در این موقع نماز ظهر را بخوانـد نمـاز ظهر او قضـا شـده و بایـد نماز عصـر را بخوانـد. و ما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصـر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصـر است، که اگر کسـی در این وقت اشـتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است و عصـر حساب می شود. و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد ولکن سـزاوار نیست ترک احتیاط به خواندن چهار رکعت به قصد ما فی الذمه.

مسأله ۷۴۰ ـ اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سـهواً مشـغول نماز عصـر شود و در بین نماز بفهمد اشـتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشـد، بایـد نیت را به نمـاز ظهر برگردانـد، یعنی نیت کنـد که آنچه تا حال خوانـده ام و آنچه را مشـغولم و آنچه بعـد می خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آنکه نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، آنچه را که آورده باطل است،چه در اثناء بفهمد چه بعد از اتمام.

مسأله ۷۴۱ ـ در زمان حضور امام علیه السلام واجب است، انسان در روز جمعه به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی در این زمان اگر کسی نماز جمعه بخواند، احتیاط واجب آنست که نماز ظهر را هم بخواند.

مسأله ۷۴۲ ـ وقت نماز جمعه از اول ظهر است تا هر مقداری که از وقت را فرا گیرد.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۷۴۳ ـ مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق، که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۴ ـ نمـاز مغرب و عشـا هر کـدام وقت مخصوص و مشترکی دارنـد: وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است تا وقتی که از مغرب به انـدازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد، که اگر کسـی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشا را سـهواً در این وقت بخواند نمازش باطل است. و وقت مخصوص نماز عشا برای مختار موقعی است که به انـدازه خوانـدن نماز عشا به نصف شب مانـده باشـد، که اگر کسـی تا این موقع نماز مغرب را نخوانـد، بایـد اول نماز عشا و بعـد از آن نماز مغرب را بخوانـد. و بین وقت مخصوص نماز

مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

مسأله ۷۴۵ ـ وقت مخصوص و مشترک کـه معنی آن در مسأله پیش گفته شد، برای اشخاص فرق می کنـد، مثلاًـ اگر به انـدازه خوانـدن دو رکعت نمـاز از اول ظهر بگـذرد، وقت مخصوص نمـاز ظهر کسـی که مسافر است تمام شـده و داخل وقت مشترک می شود. و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

مسأله ۷۴۶ ـ اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را که خوانـده یا مقـداری از آنرا در وقت مشترک خوانـده و به رکوع رکعت چهارم نرفته است بایـد نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کنـد و بعـد نماز عشا را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند. اما اگر تمـام آنچه را که خوانـده در وقت مخصوص نمـاز مغرب خوانـده باشـد باطل است. و بایـد نماز مغرب و عشا را به ترتیب انجام دهد.

مسأله ۷۴۷ ـ آخر وقت نمـاز عشـا برای مختـار نصف شب است، و شب را بایـد از اول غروب تـا اذان صـبح حسـاب کرد، نه تـا اول آفتاب(۱)

مسأله ۷۴۸ ـ اگر از روی معصیت، نماز عشا را تا نصف شب نخوانـد، بنابر احتیاط مستحب، بایـد تا قبل از اذان صبح، بـدون اینکه نیت ادا و قضا کند بجا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۹ ـ نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آنرا فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۵۰ ـ موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود، که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، یا یک نفر عادل اگر موجب اطمینان شود.

مسأله ۷۵۱ ـ اگر به واسطه ابر یا غبار یا نابینائی و یا بودن در زندان نتواند در اول وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، باید نماز را تأخیر بیندازد تا یقین کند وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۲ ـ اگر دو مرد عادل به داخل شـدن وقت خبر دهنـد، یا انسان یقین کنـد که وقت نماز شـده و مشغول نماز شود و در بین نمـاز بفهمـد که هنوز وقت داخـل نشـده نمـاز او باطـل است، و همچنین است اگر بعـد از نماز بفهمـد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که دربین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

مسأله ۷۵۳ ـ اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز هم بفهمد که نماز را در وقت خوانـده نماز او صـحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطل است. بلکه اگر بعد از نماز هم بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده باید دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۷۵۴ ـ اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشـد که وقت شـده، و شک کنـد که آنچه از نماز خوانـده در وقت بوده یا نه نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۵ ـ اگر وقت نماز به قـدری تنگ است، که به واسطه بجا آوردن بعضـی از کارهای مستحب نماز، مقـداری از آن بعـد از

وقت خوانده می شود، باید آن مستحب را بجا نیاورد، مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت، مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود باید قنوت نخواند.

مسأله ۷۵۶ ـ کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد باید نماز را به نیت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۷ ـ کسی که مسافر نیست، اگر تامغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و همچنین اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را قضا نماید.

مسأله ۷۵۸ ـ کسی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و اگر شخص مختار تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را قضا نماید. و چنانچه بعد از خواندن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا بجا آورد.

مسأله ۷۵۹ ـ مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است، و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آنکه تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۶۰ ـ هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت، نماز بخواند، ناچار است مثلاً با تیمم یا با لباس نجس نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می تواند در اول وقت، نماز بخواند، ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود، باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند. و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد، می تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات بجا آورد.

مسأله ۷۶۱ ـ کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی داند و احتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یادگرفتن اینها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را بطور صحیح تمام می کند، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله ای که حکم آنرا نمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر مسأله ای که حکم آنرا نمی داند پیش آید، جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند.

مسأله ۷۶۲ ـ اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند، در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهد، بعد نماز بخواند و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آنرا بجا آورد پیش آمد کند مثلاً ببیند مسجد نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند و چنانچه اول نماز بخواند، معصیت کرده ولی نماز او صحیح است.

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۳ ـ انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

مسأله ۷۶۴ ـ اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی تواند نیت را به

نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند، و همینطور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۶۵ ـ اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است ونیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، باید نیت را به نماز عصر برگرداند و در صورتی که جزئی از نماز را به قصد ظهر آورده باشد باید بعد از تمام کردن دوباره نماز عصر را بخواند و می تواند که نماز را بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۷۶۶ ـ اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند و نماز عصر را بعد از آن بجا آورد، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می شود باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند، و در این صورت ترک احتیاط نکند به قضا نمودن نماز ظهر را در خارج وقت.

مسأله ۷۶۷ ـ اگر در نماز عشا پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز نصف شب می شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۸ ـ اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند.

مسأله ۷۶۹ ـ اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید، نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلًا موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۷۰ ـ برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا، و از مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۷۱ ـ اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند ولی باید برگرداندن نیت، به نماز قضا ممکن باشد مثلاًـ اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

مسأله ۷۷۲ ـ نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند و بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله شبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سیوچهار رکعتند که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می باشد و چون دو رکعت نافلها عشا نشسته خوانده می شود، یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر چهار رکعت اضافه می شود.

مسأله ۷۷۳ ـ از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن، به نیت نماز و تر خوانده شود. و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

مسأله ۷۷۴ ـ نمازهای نافله را می شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند، و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۵ ـ نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و اما نافله عشا را اگر به رجاء مطلوبیت بیاورد مانعی ندارد.

وقت نافله های یومیه

مسأله ۷۷۶ ـ نـافله نمـاز ظهر پیش از نماز ظهر خوانـده می شود و وقت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقـدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم آن شود، مثلاً اگر درازای شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۷ ـ نافله عصـر پیش از نماز عصـر خوانـده می شود و وقت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیـدا می شود، به چهار هفتم آن برسـد. و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصـر را بعد از وقت آنها بخواند، باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنابر احتیاط واجب نیت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۸ ـ وقت نافله مغرب بعـد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سـرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسـمان پیـدا می شود از بین برود، اگر چه دور نیست که وقت او امتـداد داشـته باشـد به امتـداد وقت خود مغرب تـا وقت مختص به عشاء.

مسأله ۷۷۹ ـ وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۸۰ ـ نافله صـبح پیش از نماز صـبح خوانـده می شود و وقت آن بعـد از فجر اول است تا وقتی که سـرخی طرف مشـرق پیدا شود. و نشانه فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد. و ممکن است نافله صبح را بعد از نافله شب بلافاصله بخواند.

مسأله ۷۸۱ ـ وقت نافله شب از نصف شب است، تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷۸۲ ـ مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می تواند آنرا در اول شب بجا آورد.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۳ ـ یکی از نمازهای مسـتحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانـده می شود. در رکعت اول آن، بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند: «و ذالنون اذ ذهب مغاضبـا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کـذلک ننجی المؤمنین» و در رکعت دوم بعـد از حمـد بجای سوره این آیه را بخواننـد: «و عنـده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر و البحر و ما تسـقط من ورقه الا یعلمها و لا حبهٔ فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» و در قنوت آن بگوینـد: «اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی عل محمـد و آل محمـد و ان تفعل بی کـذا و کـذا». و بجای کلمه کـذا و کـذا حاجتهای خود را بگوینـد و بعد بگویند: «اللهم انت ولّی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله (علیه و علیهم السلام)لما قضیتهالی».

احکام قبله

مسأله ۷۸۴ ـ خانه کعبه که درمکه معظمه می باشد قبله است و باید رو بروی آن نماز خواند ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافیست. و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات، باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۵ ـ کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید صورت و سینه و شکم و جلوی پاهای او رو به قبله باشد،و احتیاط مستحب آنست که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد. لکن نباید بیشتر از متعارف انگشتان پا را از قبله منحرف نماید.

مسأله ۷۸۶ ـ کسی که باید نشسته نماز بخواند، اگر نمی تواند بطور معمول بنشیند و در موقع نشستن، کف پاها را

بزمین می گذارد باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم و ساق پای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۷ ـ کسی که نمی تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله، باشد و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۸ ـ نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورد.

مسأله ۷۸۹ ـ نماز مستحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری خواند، و اگر انسان در این دو حال، نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷۹۰ ـ کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین کند که قبله کدام طرف است و اگر نتواند یقین پیدا کند، باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافیست.

مسأله ۷۹۱ ـ کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۲ ـ اگر برای پیدا کردن قبله وسیله ای ندارد، یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی رود، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید چهار نماز به چهار طرف بخواند و اگر به اندازه چهار نماز وقت ندارد، باید به اندازه ای که وقت دارد، نماز بخواند مثلاً اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز به هر طرفی که می خواهد بخواند، و باید نمازها را طوری بخواند که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده، یا اگر از قبله کج بوده، به طرف دست راست یا چپ قبله نرسیده است.

مسأله ۷۹۳ ـ اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند، ولی احتیاط واجب آنست که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۴ ـ کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، بهتر آنست که نماز اول را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۵ ـ کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد در صورت ضرورت به آن کار صحیح است.

پوشاندن بدن در نماز

مسأله ۷۹۶ ـ مرد باید در حال نماز، اگر چه کسی او را نمی بیند عورتین خود را بپوشاند، و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۷ ـ زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند و احتیاط مستحب آنست که کف پا را هم بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم

نیست. اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پائین تر از مچ را بپوشاند.

مسأله ۷۹۸ـ موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورد، بلکه بنابر احتیاط مستحب در موقع سجده سهو هم، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند.

مسأله ۷۹۹ـ اگر انسان عمداً، یا از روی ندانستن مسأله، در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۰ـ اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است، باید آنرا بپوشاند و احتیاط مستحب آنست که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، خصوصاً اگر پوشانیدن آن احتیاج به وقت معتدّبه داشته باشد ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۱ـ اگر در حال ایستادن لباسش عورت او را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود، به وسیله ای آنرا بپوشاند نماز او صحیح است. ولی احتیاط مستحب آنست که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۲ـ انسان می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آنست موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد.

مسأله ۸۰۳ـ انسان در حال ناچاری می تواند در نماز خود را با گل بپوشاند.

مسأله ۸۰۴ـ اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می کند، اقوی اینست که نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز بخواند. و چنانچه در اول وقت نماز را رجاءاً بخواند و بعداً معلوم شود که تا آخر وقت لباس پیدا نمی کرده نماز او صحیح است.

مسأله ۸۰۵ـ کسی که می خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند در صورتی که احتمال بدهد که ناظر محترم او را می بیند، باید نشسته نماز بخواند و برای رکوع و سجود باسر اشاره نماید و بهتر آنست که به قدری خم شود که عورتش پیدا نباشد و برای سجود کمی بیشتر از رکوع خم شود و مهر را بالا بیاورد و پیشانی را بر آن بگذارد، و اگر اطمینان دارد که ناظر محترم او را نمی بیند، احتیاط مستحب آنست که دو نماز ایستاده بخواند و موقعی که ایستاده است قُبل خود را با دست بپوشاند و در یکی از آن دو نماز، رکوع و سجود را بجا آورد و در دیگری بجای رکوع و سجود با سر اشاره نماید و اقوی کفایت قسم دوم است.

لباس نمازگزار

لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۶ـ لباس نمازگزار شش شرط دارد: اول آنکه پاک باشد. دوم آنکه مباح باشد. سوم آنکه از اجزاء مردار نباشد. چهارم آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد. پنجم و ششم آنکه اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد. و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می شود.

شرط اول:

مسأله ۸۰۷ـ لباس نمازگزار باید پاك باشد و اگر كسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸ـ كسی كه نمی داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می باشد.

مسأله ۸۰۹ـ اگر به واسطه ندانستن مسأله، چیز نجسی را نداند نجس است مثلاً نداند عرق شتر جلال نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۸۱۰ـ اگر نداند كه بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آنست كه اگر وقت دارد، دوبار آن نماز را بخواند.

مسأله ۸۱۱ـ اگر فراموش كند كه بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۲ـ كسی كه در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنكه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود كه نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شك كند كه همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی كه آب كشیدن بدن یا لباس یا عوض كردن لباس یا بیرون آوردن آن،نماز را بهم نمی زند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بكشد یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد كه اگر بدن یا لباس را آب بكشد یا لباس را عوض كند یا بیرون آورد، نماز بهم می خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند، باید نماز را بشكند و با بدن و لباس پاك نماز بخواند.

مسأله ۸۱۳ـ كسی كه در تنگی وقت مشغول نماز است اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنكه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد كه نجس شده، یا بفهمد كه لباس او نجس است و شك كند كه همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی كه آب كشیدن یا عوض كردن یا بیرون آوردن لباس، نماز را بهم نمی زند و می تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بكشد یا عوض كند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام كند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی تواند آب بكشد یا عوض كند، باید لباس را اگر ممكن است بیرون آورد و به دستوری كه برای برهنگان گفته شد نماز را تمام كند، ولی چنانچه طوری است كه اگر لباس را آب بكشد یا عوض كند، نماز بهم می خورد و به واسطه سرما و مانند آن نمی تاند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام كند و نمازش صحیح است، و بعد نمازش را در لباس پاك احتیاطاً قضا نماید.

مسأله ۸۱۴ـ كسی كه در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آنكه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود كه نجس شده یا بفهمد بدن او نجس است و شك كند كه همانوقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی كه آب كشیدن بدن نماز را بهم نمی زند، باید آب بكشد و اگر نماز را بهم می زند، باید با همان حال نماز را تمام كند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱ـ كسی كه در پاك بودن بدن یا لباس خود شك دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد كه بدن یا لباسش نجس بوده نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۶ـ اگر لباس را آب بكشد و یقین كند كه پاك شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاك نشده، واجب نیست نماز را دوباره بخواند، اگر چه احوط اعاده آنست.

مسأله ۸۱۷ـ اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهائی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۸ـ اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۹ـ اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آنرا فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است. و نیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد.

مسأله ۸۲۰ـ کسی که یک لباس دارد اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد، باید بدن را آب بکشد و نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نتواند لباس را بیرون آورد، هر کدام از بدن یا لباس را که بخواهد، می تواند آب بکشد. ولی اگر مثلاً نجاست یکی بول است که اگر بخواهد با آب قلیل آب بکشد باید دو مرتبه آب روی آن بریزد و دیگری خون است که یک مرتبه ریختن آب روی آن کافیست باید آنرا که به بول نجس شده آب بکشد.

مسأله ۸۲۱ـ کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد باید نماز را بدستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد ولی اگر به واسطه سرما و مانند آن نمی تواند لباسش را بیرون آورد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۲۲ـ کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدام یک آنهاست، چنانچه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می خواهد نماز ظهر و عصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، اظهر آنست که با یکی از آن دو لباس نماز بخواند هر چند که قول به تخییر بین آن و بین برهنه نماز خواندن بعید نیست. و احتیاط مستحب آنست که آن نماز را با لباس پاک قضا نماید.

شرط دوم:

مسأله ۸۲۳ـ لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسی که نخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند باطل است، و همچنین است اگر جاهل مقصر باشد.

مسأله ۸۲۴ـ کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۵ـ اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است، ولی اگر کسی خودش لباسی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده است و با آن نماز بخواند، اگر چه حکم به بطلان نماز او نمی توان کرد، لکن احوط آنست که اکتفابه آن نماز ننموده و دو باره آنرا با لباس مباح بخواند.

مسأله ۸۲۶ـ اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون اینکه موالات یعنی پی درپی بودن نماز بهم بخورد لباس غصبی را بیرون

آورد، باید آنرا بیرون آورد و نمازش صحیح است. و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی درپی بودن نماز بهم می خورد، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۷ـ اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۸ـ اگر کسی با عین پولی که خمس یا زکات آنرا نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است.

شرط سوم:

مسأله ۸۲۹ـ لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کنند، احتیاط واجب آنست که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۰ـ هر گاه چیزی از مردار مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، اگر چه لباس او نباشد نمازش باطل است.

مسأله ۸۳۱ـ اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند نماز بخواند، نمازش صحیح است.

شرط چهارم:

مسأله ۸۳۲ـ لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد، و اگر موئی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۳ـ اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل، و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۴ـ اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد. و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۵ـ اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، جایز است که با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۳۶ـ صدف از حیوانات حرام گوشت است. و اگر انسان احتمال دهد که تکمه صدفی و مانند آن از آن حیوان است، جایز است با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۳۷ـ پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آنست که با پوست سنجاب نماز نخوانند.

مسأله ۸۳۸ـ اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، بنابر اقوی نمازش صحیح است.

شرط پنجم:

مسأله ۸۳۹ـ پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز

اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۰ـ زینت کردن با طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشترطلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست، برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است. و احتیاط واجب آنست که از استعمال عینک طلا هم خودداری کند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۱ـ اگر مردی فراموش کند که انگشتری یا لباس از طلا است یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند، واجب نیست که آن نماز را دوباره بخواند و همچنین اگر جاهل قاصر باشد.

شرط ششم :

مسأله ۸۴۲ـ لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است، و در عرقچین و بند شلوار و مثل اینها از چیزهائی که نماز در آنها به تنهائی تمام نمی شود نیز اقوی بطلان است.

مسأله ۸۴۳ـ اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۴ـ لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، اگر در نماز بپوشد اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵ـ دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۸۴۶ـ پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۷ـ پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف و لباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد. و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۸ـ اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹ـ اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد اگر چه ترک احتیاط به تکرار نماز ایضاً در لباس حرام گوشت سزاوار نیست.

مسأله ۸۵۰ـ اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۱ـ اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارائی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۲ـ کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۳ـ پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آنرا بپوشد معمول نیست، مثل آنکه اهل علم لباس نظامی بپوشد، احتیاط واجب ترک آنست، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۵۴ـ احتیاط واجب آنست که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه نپوشد بلکه اقوی حرمت است در

صورت صدق تشبه و خروج از لباس معمولی. ولی اگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد.
مسأله ۸۵۵ ـ کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد، و لحاف و تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، بنابر اقوی باید در نماز اگر صدق پوشیدن نماید خود را با آنها نپوشاند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۶ ـ در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می شود اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است: اول ـ آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد. دوم ـ آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه یک اشرفی می شود) به خون آلوده باشد. سوم ـ آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند. و در دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است: اول ـ آنکه لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد. دوم ـ آنکه لباس زنی که پرستار بچه خودش است نجس شده باشد، و احکام این پنج صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می شود.
مسأله ۸۵۷ ـ اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای او سخت است تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می تواند با آن خون نماز بخواند. و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوائی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد. بلکه اقوی صحت نماز است اگر چه بر او شستن سخت نباشد.
مسأله ۸۵۸ ـ اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.
مسأله ۸۵۹ ـ اگر جائی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.
مسأله ۸۶۰ ـ اگر از زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است، خونی به بدن یا لباس برسد، احتیاط واجب آنست که با آن نماز نخواند، و با خون بو اسیری که دانه های آن بیرون است، می شود نماز خواند، بلکه بنابر اقوی در صورتی که دانه هایش بیرون نباشد نیز می شود با آن نماز خواند.
مسأله ۸۶۱ ـ کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، جایز است که با آن نماز بخواند.
مسأله ۸۶۲ ـ اگر چند زخم در بدن باشد و بطوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود تا وقتی همه خوب نشده اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.
مسأله ۸۶۳ ـ اگر مقدار سر سوزنی خون حیض یا خون سگ، یا خوک یا بقیه حیوانهای حرام گوشت، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و همچنین است خون نفاس و استحاضه و کافر و مردار علی الاحوط. ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد(که تقریباً به اندازه یک اشرفی می شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۴ ـ خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد یک خون حساب می شود، ولی اگر پشت آن، جدا، خونی شود، و بهم متصل نشود، باید هر کدام را جدا حساب نمود. پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۵ ـ اگر خون، روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، و روی لباس و آستر آن بهم متصل نباشد باید هر کدام را جدا حساب نمود. پس اگر خون روی لباس و آستر، کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۶ ـ اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است. بلکه اگر رطوبت و خون به اندازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال دارد.

مسأله ۸۶۷ ـ اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن به خون نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۸ ـ اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۹ ـ اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد، نماز با آنها صحیح است، و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۰ ـ جایز است که چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس همراه نمازگزار باشد.

مسأله ۸۷۱ ـ زنی که پرستار بچه خود می باشد چه پسر باشد و چه دختر و به بول او لباسش نجس شده و بیشتر از یک لباس ندارد، هر گاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباسش به بول بچه نجس شود، می تواند با آن لباس نماز بخواند. ولی احتیاط مستحب آنست که لباس خود را طراف عصر برای نماز ظهر و عصر آب بکشد.

مسأله ۸۷۲ ـ هر گاه لباس پرستار به بول بچه ای که از خودش نیست نجس شود، اگرچه روزی یک مرتبه آنرا آب بکشد، چنانچه بعد از آن نجس شود نماز خواندن در آن لباس خالی از اشکال نیست.

چیزهائی که در لباس نماز گزار مستحب است

مسأله ۸۷۳ ـ چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۴ ـ چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است و از آنجمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند و لباسی که نقش صورت دارد. و نیز باز بودن تکمه های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد مکروه می باشد.

مکـــان نمـــازگزار

مکان نمازگزار نه شرط دارد:

شرط اول: آنکه مباح باشد.

مسأله ۸۷۵ـ کسی که در ملک غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، نمازش باطل است. ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۶ـ نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه کسی که منفعت ملک، مال او می باشد باطل است، مثلاً در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند نمازش باطل است، و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند، مثلاً اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملک او نماز خواند.

مسأله ۸۷۷ـ کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است علی الاحوط.

مسأله ۸۷۸ـ اگر در جائی که نمی داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جائی که غصبی بودن آنرا فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی کسی که خودش جائی را غصب کرده، اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند اگر چه حکم به بطلان نمازش نمی توان کرد، لکن احوط آنست که اکتفا به آن نماز ننموده و در جای دیگری دوباره آنرا بخواند.

مسأله ۸۷۹ـ اگر بداند جائی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل می باشد.

مسأله ۸۸۰ـ کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه مثلاً ماشین یا تخت های آن یا حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد نماز او باطل است در صورتی که سجده بر جای غصبی نماید یا فضا مغصوب باشد مثل فضاء داخل ماشین غصبی. و اما چنانچه فضاء مغصوب نباشد و سجود به نحو ایماء و اشاره باشد و قصد قربت هم بتواند بکند در این صورت احتیاط مستحبی اعاده آن است و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۸۸۱ـ کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۲ـ اگر با عین پولی که خمس و زکات آنرا نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملک حرام، و نمازش هم در آن باطل است.

مسأله ۸۸۳ـ اگر صاحب ملک به زبان اجازه نماز خواندن بدهد، وانسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است. و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است نماز صحیح است.

مسأله ۸۸۴ـ تصرف در ملک میتی که خمس یا زکات بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند، تصرف و نماز در ملک او اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۵ـ تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر ضامن شوند که قرضهای او را بپردازند، یا اینکه طلبکارها و وصی میت یا طلبکارها و حاکم شرع اجازه بدهند، تصرف و نماز

در ملك او مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۶ ـ اگر میت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۷ ـ نماز خواندن در مسافر خانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد، چون اطمینان به رضا حاصل است، ولی در غیر این قبیل جاها در صورتی می شود نماز خواند که مالك آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است، مثل اینکه به کسی اجازه دهد در ملك او بنشیند و بخوابد، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۸ ـ در زمین بسیار وسیعی که برای او مشکل است موقع نماز از آنجا بجای دیگر برود، بی اجازه مالك می شود نماز خواند.

شرط دوم:

مسأله ۸۸۹ ـ مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد. واگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد، مانند اتو مبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید، در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها از قبله به طرف دیگری حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۹۰ ـ نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۹۱ ـ روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند نماز باطل است.

شرط سوم:

مسأله ۸۹۲ ـ در جائی که به واسطه باد یا باران یازیادتی جمعیت، انسان اطمینان دارد که نمی تواند نماز را تمام کند، نمی تواند شروع به نماز نماید، ولی چنانچه شك دارد و احتمال می دهد که بتواند نماز را تمام کند، می تواند رجاءاً شروع به نماز نماید.

شرط چهارم : آنکه در جائی که ماندن در آن حرام است،مثلاً زیر سقفی که نزدیك است خراب شود نماز نخواند. لکن اقوی آنست که حرمت ماندن در آن موجب بطلان نماز نمی شود هر چند که اعاده احوط است.

شرط پنجم : آنکه روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است مثل فرشی که اسم خدا یا قرآن بر آن نوشته شده نماز نخواند چونکه موجب هتك دین است بلکه در بعضی موارد موجب کفر است و ممکن نیست به این گونه نماز قصد قربت نمود.

شرط ششم : آنکه در جائی که سقف آن کوتاه است و نمی تواند در آنجا راست بایستد، یا به اندازه ای کوچك است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند. و اگر ناچار شود که در چنین جائی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را بجا آورد.

شرط هفتم:

مسأله ۸۹۳ ـ بنابر اقوی باید جلوتر از قبر پیغمبر و امام علیه السلام نماز نخواند، و همچنین مساوی با آن نماز نخواند بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۸۹۴ ـ اگردر نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد که بی احترامی نشود اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده کافی نیست.

شرط هفتم: آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است بطوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی

جائی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد، در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است. و احتیاط مستحب آنست که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

شرط نهم: آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و سر انگشتان پای او، بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد، و تفصیل این مسأله در احکام سجده گفته می شود.

مسأله ۸۹۵ ـ لازم نیست زن در حال نماز عقب تر از مرد بایستد، و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب تر باشد، اگر چه احوط است. لکن در صورتی که عقب تر نباشد احتیاط واجب آنست که لااقل به مقدار یک ذراع بین مرد و زن فاصله باشد.

مسأله ۸۹۶ ـ مکروه است زن برابر مرد یا جلوتر بایستد و باهم وارد نماز شوند ولی چنانچه بین آنها یک ذراع فاصله باشد واجب نیست که نماز را دوباره بخوانند، و اگر یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد نماز او صحیح است، و همچنین کسی که بعد مشغول نماز شده واجب نیست نمازش را دوباره بخواند در صورت فاصله یک ذراع.

مسأله ۸۹۷ ـ اگر بین مرد و زن دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، و یا بین آنان اقلاً ده ذراع که تقریباً پنج ذرع می شود فاصله باشد، و یا آنکه مکان یکی از آنان به قدری بلند باشد که نگویند زن جلوتر از مرد یا برابر او ایستاده است کراهت برطرف می شود.

مسأله ۸۹۸ ـ مشهور بین علماء آنست بودن مرد و زن نامحرم در اطاقی که کسی در آنجا نیست و کسی هم نمی تواند وارد شود حرام است، لکن ادله حرمت قابل اشکال است سنداً و دلالةً و احتیاط مستحب آنست که در آنجا نماز نخوانند ولی اگر یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری که با او نامحرم است وارد شود نماز او اشکال ندارد.

مسأله ۸۹۹ ـ نماز خواندن در جائی که تار و مانند آن استعمال می کنند در صورتی که ضرورتی اقتضا نکند و وقت هم واسع باشد، باطل است لکن اگر قصد قربت از او متمشی شود اقوی صحت است.

مسأله ۹۰۰ ـ احتیاط واجب آنست که در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۱ ـ خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲ ـ در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را درمسجد بخوانند، و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وبعد مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از مسجد بیت المقدس، مسجد جامع هر شهر و بعد ازآن مسجد محله و بعد از مسجد محله، مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳ ـ برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوقخانه واطاق عقب بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، و در مسجد نماز بخوانند فضیلت مسجد را درک خواهند نمود.

مسأله ۹۰۴ ـ نماز در حرم امامان علیهم السلام مستحب بلکه بهتر از مسجد است، ونماز درحرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برابر دویست هزارنماز است .

مسأله ۹۰۵ ـ زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب است، و همسایه مسجد اگرعذری نداشته باشد مکروه است در غیر مسجدنماز بخواند.

مسأله ۹۰۶ ـ مستحب است انسان باکسی که در مسجد حاضر نمی شود غذانخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷ ـ نماز خواندن در چند جا بنابرمشهور مکروه است و از آن جمله است : حمام، زمین نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده، خیابان

و کوچه اگربرای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام و بنابر احتیاط واجب نماز باطل است، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد مگر آنکه روی آن پرده بکشند، در اطاقی که جنب در آن باشد، در جائی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر، در قبرستان ولکن دلیلی بر کراهت بعض ازمذکورات نداریم .

مسأله ۹۰۸ ـ کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی اوست مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹ ـ نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آنرا برطرف کند، و احتیاط واجب آنست که طرف بیرون دیوار مسجد راهم نجس نکنند، و اگرنجس شود نجاستش رابر طرف نمایند .

مسأله ۹۱۰ ـ اگر نتواند مسجد راتطهیر نماید، یاکمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۱۱ ـ اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن ممکن نیست باید آنجا رابکنند، و اگر تطهیر آنهم متوقف باشد برخراب کردن مقدارکمی از آن جایز است آن مقدار کم راخراب نمایند، وپرکردن جائی که کنده اند، و ساختن مقدار کمی راکه خراب کرده اند، واجب نیست . ولی اگرچیزی مانندآجر مسجد نجس شود در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن بجای اولش بگذارند.

مسأله ۹۱۲ ـ اگر مسجدی راغصب کنند و بجای آن خانه و مانند آن بسازند یا بطوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، باز هم نجس کردن آن حرام، و تطهیر آن واجب است.

مسأله ۹۱۳ ـ نجس کردن حرم امامان علیهم السلام حرام است . واگر یکی از آنهانجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد تطهیر آن واجب است بلکه احتیاط مستحب آنست که اگربی احترامی هم نباشد آن راتطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴ ـ اگر حصیرمسجد نجس شود باید آن راآب بکشند، ولی چنانچه بواسطه آب کشیدن خراب می شود، و بریدن جای نجس بهتر است باید آن را ببرند.

مسأله ۹۱۵ ـ بردن عین نجس مانندخون در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط واجب آنست که اگر بی احترامی هم نباشد، عین نجس رادر مسجد الحرام به حدود قدیمی آن نبرند، ولی بردن چیزی که نجس شده در صورتی حرام است که بی احترامی به مسجد باشد.

مسأله ۹۱۶ ـ اگر مسجد رابرای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنندو سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضررنرساند ومانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷ ـ بنابر احتیاط واجب نباید مسجد رابه طلا زینت نمایند و نباید صورت چیزهائی که مثل انسان و حیوان روح دارد، در مسجد نقش کنند و نقاشی چیزهائی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸ ـ اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آنرا بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند. و این در صورتی است که از اجزاء مسجد باشد، و اما اگر چیزی رابعد از ساخته شدن مسجد وقف بر مسجد نمودند و بعداً از استفاده افتاد و خواستند که در مسجد دیگر از آن استفاده نمایند، باید جهت مسجد دیگر آنرا بخرند و وجه آنرا در همان مسجد اول صرف نمایند.

مسأله ۹۱۹ ـ فروختن در وپنجره و چیزهای دیگرمسجد حرام است، واگر مسجد خراب شود باید اینها راصرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه بدرد آن مسجد نخورد باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر بدرد مسجدهای دیگر هم نخورد، می توانند آنرا بفروشند و پول آنرا اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۹۲۰ ـ ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیك به خرابی می باشد مستحب است، واگر مسجدی طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می توانند آنرا خراب کنند و دو باره بسازند، بلکه می توانند مسجدی راکه خراب نشده برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند یعنی بر زمین آن اضافه نمایند.

مسأله ۹۲۱ ـ تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است، و کسی که می خواهد مسجد برود مستحب است خود راخوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد اول پای راست و موقع بیرون آمدن اول پای چپ رابگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر ازمسجد بیرون رود.

مسأله ۹۲۲ ـ وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز بقصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یامستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۲۳ ـ خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا، و مشغول صنعت شدن، و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است. و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و چیز گمشده ای راطلب کند، و صدای خود رابلند کند، ولی بلند کردن صدابرای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۲۴ ـ راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است، و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم رااذیت می کند مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقـــامهٔ

مسأله ۹۲۵ ـ برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان و همچنین اقامه بگویند، بلکه ترك اقامه سزاوار نیست، ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات، مستحب است سه مرتبه بگویند الصّلوهٔ .

مسأله ۹۲۶ ـ مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید یاپیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او

اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

مسأله ۹۲۷ ـ اذان هجده جمله است : اَللهُ اَکْبَرُ چهار مرتبه اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلوةِ، حَیَّ عَلَی الفَلاح، حَیَّ عَلی خَیرِ العَمَلِ، اللهُ اَکْبَرُ، لا اِلهَ اِلا اللهُ هر یک دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه اَللهُ اَکْبَرُ از اول اذان و یک مرتبه لا اِلهَ اِلا اللهُ از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن حَیَّ عَلی خَیرِ العَمَلِ، باید دو مرتبه قَدْ قامَتِ الصَّلوةُ اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸ ـ اَشْهُدُ اَنَّ عَلیّاً وَلِیُّ اللهِ جزء اذان و اقامه نیست. ولی خوبست بعد از اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، به قصد قربت گفته شود.

ترجمه اذان و اقامه

الله اکبر یعنی خدای تعالی بزرگتر از آنست که او را وصف کنند. اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت می دهم که غیر خدائی که یکتا و بی همتا است خدای دیگری سزاوار پرستش نیست. اشهد ان محمداً رسول الله یعنی شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر و فرستاده خداست. اشهد ان علیا امیرالمؤمنین ولی الله یعنی شهادت می دهم که حضرت علی علیه الصلاهٔ والسلام امیرالؤمنین و ولی خدا بر همه خلق است. حی علی الصلوهٔ یعنی بشتاب برای نماز. حی علی الفلاح یعنی بشتاب برای رستگاری. حی علی خیرالعمل یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است. قد قامت الصلوهٔ یعنی بتحقیق نماز برپاشد. لا اله الاالله یعنی خدائی سزاوار پرستش نیست مگرخدائی که یکتا و بی همتا است.

مسأله ۹۲۹ ـ بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آنرا از سربگیرد.

مسأله ۹۳۰ ـ اگر در اذان و اقامه صدا رادر گلوبیندازد چنانچه غنا شود یعنی بطور آوازه خوانی که درمجالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید حرام است، و اگر غنا نشود مکروه می باشد.

مسأله ۹۳۱ ـ در پنج نماز اذان ساقط میشود: اول نماز عصر روز جمعه بنابر مشهور. دوم نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است. سوم نماز عشاء شب عید قربان، برای کسی که در مشعر الحرام باشد. چهارم نماز عصر و عشاء زن مستحاضه بنابر مشهور. پنجم نماز عصر و عشاء کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول خودداری کند و همچنین است بنابر مشهور کسی که نمی تواند از غائط خودداری کند. و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود، که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا فاصله کمی بین آنها باشد، ولی فاصله شدن نافله ضرر دارد . و هر جاکه جمع بین ظهر و عصر یا بین مغرب و عشاء نمود ترک اذان در دومی مانعی ندارد و در احادیث صحیحه نقل شده که حضرت جمع بین دو نماز نمودند و در دومی اذان نگفتند.

مسأله ۹۳۲ ـ اگربرای نمازجماعتی اذان و اقامه گفته باشند کسی که باآن جماعت نماز می خواند، می تواند برای نماز خود رجاءاً اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳ ـ اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید .

مسأله ۹۳۴ ـ در جائی که عده ای مشغول نماز جماعتند یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که برپا می شود، نماز بخواند، باسه شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود: اول آنکه برای آن نماز، اذان واقامه گفته باشند. دوم آنکه نماز جماعت باطل نباشد. سوم آنکه نماز او و نماز

جماعت در یک مکان باشد، پس اگر نماز جماعت، داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند،مستحب است اذان و اقامه بگوید. لکن چنانچه نماز جماعت در مسجد نباشد سقوط اذان و اقامه محل تامل است و اگر رجاءاً بجا بیاورد مانعی ندارد.

مسأله ۹۳۵ ـ اگر در شرط دوم از شرطهائی که در مسأله پیش گفته شد شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یانه اذان و اقامه از او ساقط است ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شک کند، مستحباً یا رجاءاً اذان و اقامه بگوید .

مسأله ۹۳۶ ـ کسی که اذان و اقامه دیگری را می شنود، مستحب است هر قسمتی راکه می شنود بگوید.

مسأله ۹۳۷ ـ کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده، چه با او گفته باشد یا نه در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸ ـ اگر مرد اذان زن رابا قصد لذت بشنود، اذان او ساقط نمی شود بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشکال دارد.

مسأله ۹۳۹ ـ اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

مسأله ۹۴۰ ـ اقامه باید بعد از اذان گفته شود، واگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست.

مسأله ۹۴۱ ـ اگرکلمات اذان و اقامه رابدون ترتیب بگوید مثلاً حی علی الفلاح راپیش از حی علی الصلاهٔ بگوید، باید از جائی که ترتیب بهم خورده، دو باره بگوید.

مسأله ۹۴۲ ـ باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود مستحب است دو باره اذان و اقامه رابگوید. و نیز اگربین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید .

مسأله ۹۴۳ ـ اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا بجای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلا ترجمه آنها رابه فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴ ـ اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود، و اگر عمداً یااز روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است .

مسأله ۹۴۵ ـ اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یانه، باید اذان رابگوید ، ولی اگر مشغول اقامه شود وشک کندکه اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶ ـ اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کندکه قسمت پیش ازآن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید

ولی اگردر حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آنست گفته یانه، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷ ـ مستحب است انسان در موقع گفتن اذان رو به قبله بایستد، و با وضو یا غسل باشد، و دستها را به گوش بگذارد، و صدارا بلند نماید و بکشد، و بین جمله های اذان کمی فاصله دهدو بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸ ـ مستحب است انسان در موقع گفتن اقامه راه نرود، و آن را از اذان آهسته تر بگوید، و جمله های آنرا بهم نچسباند ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹ ـ مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بر دارد، یا قدری بنشیند یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا

دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و مغرب مستحب نیست.

مسأله ۹۵۰ ـ مستحب است کسی راکه برای گفتن اذان معین می کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد، و اذان رادر جای بلند بگوید .

واجبات نمـاز

واجبات نمـاز

واجبـات نمـاز یـازده چیز است : اول ـ نیت. دوم ـ قیام یعنی ایسـتادن. سوم ـ تکبیرهٔ الاحـرام یعنی گفتن الله اکبر دراول نماز. چهارم ـ رکوع. پنجم ـ سـجود. شـشم ـ قرائت. هفتم ـ ذکر. هشـتم ـ تشـهد. نهم ـ سـلام. دهم ـ ترتیب. یـازدهم ـموالات یعنی پی درپی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۵۱ ـ بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً نماز باطل می شود، و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود نماز باطل می شود، و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد، نماز باطل نمی شود، و رکن نماز پنج چیز است: اول ـ نیت. دوم ـ تکبیرهٔ الاحـرام (۱). سوم ـ قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام، و قیام متصل به رکوع یعنی ایستادن پیش از رکوع . چهارم ـ رکوع. پنجم ـ دو سجده.

مسأله ۹۵۲ ـ انسـان بایـد نمـاز را به نیت قربت ، یعنی برای انجـام فرمـان خداونـد عـالم بجا آورد ، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر میخوانم قربةً الی الله.

مسأله ۹۵۳ ـ اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر نماز او باطل است. و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگردر وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یانماز ظهر رابخواند، باید نمازی را که می خواند، در نیت معین کند.

مسأله ۹۵۴ ـ انسان باید از اول تاآخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نمازبطوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی نداند چه بگوید نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵ ـ انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم هردو را در نظربگیرد .

مسأله ۹۵۶ ـ اگر قسمتی از نماز راهم برای غیر خدا بجا آورد نماز باطل است، چه آن قسمت، واجب باشد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشد مانند قنوت بلکه اگرتمام نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا بطرز مخصوصی، مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است.

تکـبیرهٔ الاحرام

مسأله ۹۵۷ ـ گفتن اللهُ اَکْبَر در اول هر نماز، واجب و رکن است، و باید حروف الله و حروف اکبر و دو کلمه الله و اکبر را پشت سر هم بگوید، و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود، و اگر به عربی غلط بگوید یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۵۸ ـ احتیاط مستحب آن است که تکبیرهٔ الاحرام نماز را به چیزی که پیش ازآن می خواند، مثلاً به اقامه یا به دعائی که پیش از تکبیر می خواند نچسباند.

مسأله ۹۵۹ ـ اگر انسان بخواهد الله اکبر رابه چیزی که بعد از آن می خواند مثلاً به بسم الله الرَّحْمن الرَّحیم بچسباند، باید (ر) اکبر را پیش (ضمه)بدهد.

مسأله ۹۶۰ ـ موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً درحالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرهٔ الاحرام را بگوید باطل است.

مسأله ۹۶۱ ـ تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر بواسطه سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی شنود باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲ ـ کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند الله اکبر رادرست بگوید باید به هر طور که می تواند بگوید، و اگر هیچ نمی تواند بگوید باید در قلب خود بگذراند، و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد.

مسأله ۹۶۳ ـ مستحب است قبل از تکبیرهٔ الاحرام بگوید : «یامُحسِنُ قَدْ اَتاکَ المُسیُ وَ قَدْاَمَرتَ اَلْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَعَنِ الْمُسیءِ اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنَا المُسیُ بِحَقّ مُحَمّد وَ آلِ مُحَمّد صَلِّ عَلی مُحَمّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ تَجاوَزْ عَنْ قَبیحِ ما تَعْلَّمُ مِنّی»یعنی ای خدائی که به بندگان احسان می کنی بنده گنه کار به در خانه تو آمده و تو امر کرده ای که نیکو کار از گناهکار بگذرد تو نیکوکاری و من گناهکار، بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیهائی که می دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۶۴ ـ مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز، و تکبیرهای بین نماز دستها راتا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵ ـ اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام راگفته یانه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده به شک خود اعتنانکند، و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶ ـ اگربعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آنرا صحیح گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده به شک خود اعتنا نکند، و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید، و احتیاط واجب آنست که اول عملی که نماز را باطل میکند انجام دهد، مثلاً صورت خود را از قبله بر گرداند بعد تکبیر رابگوید .

قـــیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷ ـ قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست. و اگر کسی آنرا از روی فراموشی ترک کند نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸ ـ واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد ازآن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله ۹۶۹ ـ اگررکوع رافراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده باید بایستد و به رکوع رود، و اگر بدون اینکه بایستد بحال خمیدگی به رکوع بر گردد، چون قیام متصل به رکوع رابجا نیاورده نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰ ـ موقعی که ایستاده است باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و به جائی تکیه نکند . ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در حال خم شدن برای رکوع پاها راحرکت دهد اشکال ندارد و احتیاط واجب آنست که در حال قیام گردن را راست نگهدارد واما راست نگهداشتن سر لازم نیست.

مسأله ۹۷۱ ـ اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا به جائی تکیه کند اشکال ندارد، ولی در قیام موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام اگر از روی فراموشی هم باشد بنابر احتیاط مستحب باید نماز راتمام کند و دوباره بخواند . و بنابراقوی می تواند نماز را بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۹۷۲ ـ احتیاط واجب آنست که در موقع ایستادن هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳ ـ کسی که می تواند درست بایستد، اگرپاها راخیلی گشاد بگذارد که صدق ایستادن ننماید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۷۴ ـ موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزیست حتی موقع گفتن ذکرهای مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد. و در موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن رابه طرف راست یا چپ حرکت دهد باید چیزی نگوید، ولی «بحول الله وقوته اقوم واقعد» را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۵ ـ اگر در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آنرا بقصد ذکری که در نماز دستور داده اند بگوید، دور نیست وجوب اعاده نماز، و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد نماز صحیح است.

مسأله ۹۷۶ ـ حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آنست که آنها راهم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷ ـ اگرموقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات، بی اختیاربقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آنست که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه رادر حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸ ـ اگردربین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند، و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۷۹ ـ تا انسان می تواند ایستاده نماز بخواند نباید بنشیند. مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می کند یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یابدنش راکج کند، یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰ ـ تا انسان می تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند، و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طور که می تواند بنشیند، و اگربه هیچ قسم نمی تواند بنشیند باید به طوری که در احکام قبله گفته شد به پهلوی راست بخوابد، و اگر نمی تواند به پهلوی چپ، واگر آنهم ممکن نیست به پشت بخوابد، به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱ ـ کسی که نشسته نماز می خواند، اگربعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع راایستاده بجا

آورد باید بایستد و از حال ایستادن به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع راهم نشسته بجاآورد.

مسأله ۹۸۲ ـ کسی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری راکه می تواند نشسته بخواند، و نیز اگر می تواند بایستد باید مقداری را که می تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۸۳ ـ کسی که نشسته نماز می خواند اگر دربین نماز بتواند بایستد باید مقداری راکه می تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند.

مسأله ۹۸۴ ـ کسی که می تواند بایستد اگربترسد که بواسطه ایستادن مریض شود یا ضرری به او برسد می تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد می تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵ ـ اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند باید نماز راتأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست بایستد در آخر وقت مطابق وظیفه اش نماز رابجا آورد. و چنانچه در اول وقت نماز را رجاءاً نشسته خواند و در آخر وقت توانست که ایستاده بخواند باید اعاده نماید.

مسأله ۹۸۶ ـ مستحب است در حال ایستادن، بدن راراست نگهدارد، شانه ها راپائین بیندازد، دستها را روی رانها بگذارد، انگشتها رابهم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن رابطور مساوی روی دو پابیندازد، باخضوع و خشوع باشد، پاهاراپس و پیش نگذارد،اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله ، دهد و اگر زن است پاها رابهم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷ ـ در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه انسان باید، اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام بخواند .

مسأله ۹۸۸ ـ اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگرسوره را بخواند، دزد یا درنده یاچیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

مسأله ۹۸۹ ـ اگر عمداً سوره راپیش از حمد بخواند نمازش باطل است، و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند ودر بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره رااز اول بخواند.

مسأله ۹۹۰ ـ اگر حمد و سوره یا یکی از آنها رافراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است .

مسأله ۹۹۱ ـ اگرپیش از آنکه برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند، و اگر بفهمد سوره را نخوانده باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها رانخوانده باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یاسوره تنها یاحمد تنها را نخوانده ، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید .

مسأله ۹۹۲ ـ اگر درنماز یکی از چهار سوره ای راکه آیه سجده دارد و در مسأله ۳۶۱ گفته شد، عمداًبخواند، نمازش باطل است .

مسأله ۹۹۳ ـ اگراشتباهاًمشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره رارها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، می تواند سوره راتمام کند و احتیاطاً در حال نماز بدل از سجده تلاوت ایماء کند و بعد از نماز سجده آنرا بجا آورد.

مسأله ۹۹۴ ـ اگردر نماز آیه سجده رابشنود، نمازش صحیح است و بایدبعد از نماز سجده آنرا بجاآورد. و در بین نماز هم احتیاطاً باسر اشاره نماید.

مسأله ۹۹۵ ـ در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز بواسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶ ـ درنماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه ودر رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آنرا رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷ ـ اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قل هو الله احد یا سوره قل یا ایها الکافرون شود ولو به گفتن بسم الله آنها نمی تواندآنرا رها کند و سوره دیگربخواند، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی بجای سوره جمعه و منافقین یکی از این دو سوره رابخواند، تا به نصف نرسیده می تواند آنرا رها کند و سوره جمعه و منافقین رابخواند.

مسأله ۹۹۸ ـ اگر در نماز جمعه یانماز ظهر روز جمعه عمداً سوره قل هو الله أحد یا سوره قل یاایها الکافرون بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنابراحتیاط واجب نمی تواند رهاکند و سوره جمعه و منافقین رابخواند.

مسأله ۹۹۹ ـ اگر در نماز، غیر از سوره قل هو الله احد و قل یاایها الکافرون، سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۱۰۰۰ ـ اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری، مثلاً بواسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آنرا تمام نماید می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشته باشد، یا سوره ای راکه می خوانده قل هو الله احد، یا قل یا ایها الکافرون باشد.

مسأله ۱۰۰۱ ـ بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء رابلند بخواند ، و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند مگر نماز ظهر روز جمعه که مخیر است .

مسأله ۱۰۰۲ ـ مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات حمد وسوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳ ـ زن می تواند حمد وسوره نماز صبح ومغرب و عشاء رابلندیا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۴ ـ اگر در جائی که باید نماز رابلند خواند، عمداً آهسته بخواند یا در جائی که باید آهسته خواند، عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است. ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن حکم مسأله باشد و توجه به سئوال و یاد گرفتن آن نداشته باشد صحیح است، و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده لازم نیست مقداری راکه خوانده دو باره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵ ـ اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش رابلند کند، مثل آنکه آنها رابا فریاد بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶ ـ انسان باید نماز رایاد بگیرد که غلط نخواند، و کسی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آنرا یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند بخواند. و احتیاط مستحب آنست که نماز را به جماعت بجا آورد.

مسأله ۱۰۰۷ ـ کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد، و اگر وقت تنگ است، بنابر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸ ـ مشهور بین علماء آنست که مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز حرام است و ما در ادله آن اشکال نمودیم ولی برای مستحبات آن اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۰۹ ـ اگر یکی از کلمات یا سوره راندانند ، یا عمداًآنرا نگوید یا بجای حرفی حرف دیگر بگوید مثلا بجای (ض) (ظ) بگوید ، یا جائی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود زیر و زبر بدهد یا تشدید رانگوید نماز او باطل است اگر مقصر باشد.

مسأله ۱۰۱۰ ـ اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند و در نماز همانطور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، باید دوباره نماز را بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید اگر کوتاهی در یاد گرفتن نموده.

مسأله ۱۰۱۱ ـ اگر زیر و زبر کلمه ای را نداند، یا نداند مثلاً کلمه ای به (س) است یا به(ص) باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آنکه در أهدناالصراط المستقیم، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۲ ـ اگر در کلمه ای واو و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه(ء) باشد مثل کلمه سوء، بنابر احتیاط واجب باید آن واو را مد بدهد یعنی آن را بکشد، و همچنین اگر در کلمه ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد مثل (جاء)، باید الف آنرا بکشد، و نیز اگر در کلمه ای (ی) باشد و حرف پیش از(ی) در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از(ی) در آن کلمه همزه باشد مثل(جیء)، باید (ی) را با مد بخواند، و اگر بعد از این واو و الف و یا بجای همزه(ء)حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر و زبر و پیش ندارد، باز هم باید این سه حرف را با مد بخواند، مثلاً در ولاالضالین که بعد از الف، حرف لام ساکن است، باید الف آنرا با مد بخواند و چنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند احتیاط واجب آنست که نماز را تمام کند و دوباره بخواند و یا بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۰۱۳ ـ احتیاط واجب آنست که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید، و معنی وقف به حرکت آنست که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد. مثلاً بگوید، الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید مالک یوم الدین. و معنی وصل به سکون آنست که زیر یا زبر یا پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالک یوم الدین را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴ ـ در رکعت سوم و چهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی: سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُللهِ وَ لا اِلهَ اِلّااللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ و گفتن سه مرتبه مستحب است، پس در وسعت وقت خود را از ثواب آن محروم ننماید و می تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۱۵ ـ در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶ ـ بر مرد واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۱۷ ـ اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید بسم الله آنرا هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۰۱۸ ـ کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد، یا درست بخواند باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹ ـ اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگردر رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰ ـ اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اول است حمد بخواند، یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱ ـ اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، بنابر احتیاط واجب باید آنرا رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲ ـ کسی که عادت دارد در رکعت سوم یا چهارم تسبیحات بخواند، اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود، بنابر احتیاط واجب باید آنرا رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳ ـ در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه. یا بگوید اللهم اغفرلی وکسی که مشغول گفتن استغفار است، اگر شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند، و چنانچه عادت داشته در نماز فقط بعد از تسبیحات استغفار کند باید به شک خود اعتنا ننماید و اگر در جاهای دیگر نماز هم استغفار می کرده، باید حمد یا تسبیحات را بخواند، و نیز اگر نمازگزار پیش از خم شدن به رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یانه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴ ـ اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یانه، باید به شک خود اعتنا نکند و اما اگر در حال رفتن به رکوع شک کند اگر در ابتدای آن ملتفت شود باید برگردد حمد یا تسبیحات را به قصد قربت مطلقه بخواند ولی اگر خیلی نزدیک به رکوع ملتفت شود احتیاطاً باید برگردد به قیام و حمد یا تسبیحات اربعه را به نیت قربت مطلقه بخواند.

مسأله ۱۰۲۵ ـ هر گاه شک کند که آیه یا کلمه را درست گفته یا نه، اگر به چیزی که بعد از آنست مشغول نشده، باید آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید و اگر به چیزی که بعد از آنست مشغول شده، چنانچه آن چیز رکن باشد مثل آنکه در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر رکن نباشد مثلاً موقع گفتن الله الصمد شک کند که قل هو الله احد را درست گفته یا نه، باز هم می تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید اشکال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شک کند می تواند چند بار بگوید، اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶ ـ مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید: اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، بِسم الله را بلند بگوید، و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند یعنی آنرا به آیه بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد. اگر نماز را به جماعت می خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادی می خواند بعد از آنکه حمد خودش تمام شد بگوید: اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمین، و بعد از خواندن سوره قول هو اللهُ احد، یک یا دو یا سه مرتبه کذلک الله ربنا بگوید، و بعد از خواندن سوره

کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷ ـ مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلناه و در رکعت دوم، سوره قل هو الله احد را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸ ـ مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز، سوره قل هو الله احد را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹ ـ خواندن سوره قل هو الله احد به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰ ـ سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سوره قل هو الله احد را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکـــوع

مسأله ۱۰۳۱ ـ در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد، و این عمل را رکوع می گویند.

مسأله ۱۰۳۲ ـ اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳ ـ هر گاه رکوع را بطور غیر معمول بجا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴ ـ خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلاً برای کشتن جانور خم شود، نمی توان آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۰۳۵ ـ کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد، یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

مسأله ۱۰۳۶ ـ کسی که نشسته رکوع می کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به قدری خم شود که صورت، نزدیک جای سجده برسد.

مسأله ۱۰۳۷ ـ احتیاط واجب آنست که در رکوع سه مرتبه سُبْحانَ اللهِ یا یک مرتبه سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ بگوید، ذکرهای دیگر هم به این مقدار کافیست و در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک سبحان الله کافیست.

مسأله ۱۰۳۸ ـ ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹ ـ در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۴۰ ـ اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۴۱ ـ اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد، عمداً ذکر رکوع را بگوید نمازش باطل

است.

مسأله ۱۰۴۲ ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است، و اگر سهواً سر بردارد چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید، و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۰۴۳ ـ اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند، احتیاط واجب آنست که بقیه آنرا در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۱۰۴۴ ـ اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد نماز صحیح است، ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب یعنی سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله را بگوید.

مسأله ۱۰۴۵ ـ هر گاه نتواند به اندازه رکوع خم شود باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند باید به هر اندازه می تواند خم شود، و اگر هیچ نتواند خم شود، باید موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند، و احتیاط مستحب آنست که نماز دیگری هم بخواند، و برای رکوع آن باسر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶ ـ کسی که می تواند ایستاده نماز بخواند، اگر در حال ایستادن یا نشستن نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع باسر اشاره کند و اگر نتواند اشاره کند، باید به نیت رکوع چشم ها را هم بگذارد و ذکر آنرا بگوید و به نیت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است باید در قلب نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷ ـ کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند، و برای رکوع فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و احتیاط مستحب آنست که نماز دیگری هم بخواند، و موقع رکوع آن بنشیند و هر قدر می تواند برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۴۸ ـ اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام گرفتن بدن سر بردارد و دو مرتبه به اندازه رکوع خم شود، یا بعد از آنکه به اندازه رکوع خم شد و بدنش آرام گرفت، به قدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد چون رکوع زیاد شده نمازش باطل است، و این حکم در صورتیست که رجوعش به رکوع، به قصد رکوع باشد والا در آن تأمل است.

مسأله ۱۰۴۹ ـ بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد، وبعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰ ـ اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید باید بایستد بعد به رکوع رود، و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱ ـ اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید یا بعد از برداشتن سر از سجده اول یادش بیاید که رکوع نکرده، بنابر احتیاط واجب باید برگردد و بعد از ایستادن رکوع را بجا آورد، و پس از تمام کردن نماز دو سجده سهو بجا آورد، و نماز را هم اعاده نماید و یا اینکه نماز را بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۰۵۲ ـ مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگهدارد، و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، وبین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد ولی آنرا به نیت ذکر رکوع نگوید، و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در

حال آرامی بدن بگوید: سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَه.

مسأله ۱۰۵۳ ـ مستحب است در رکوع، زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

ســـجود

ســـجود

مسأله ۱۰۵۴ ـ نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دوسجده کند، و سجده آنست که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارند.

مسأله ۱۰۵۵ ـ دو سجده روی هم یک رکن است، که اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶ ـ اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند نماز باطل می شود، و اگر سهواً یک سجده کم کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

مسأله ۱۰۵۷ ـ اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد سجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸ ـ احتیاط واجب آنست که در سجده سه مرتبه سُبْحانَ اللهِ یا یک مرتبه سُبْحانَ رَبِّیَ الاَعْلی وَ بِحَمْدِهْ بگوید. و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود. و مستحب است سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۵۹ ـ در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و موقع گفتن ذکر مستحب هم اگر آن را بقصد ذکری که برای سجده دستور داده اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است.

مسأله ۱۰۶۰ ـ اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد نماز باطل است.

مسأله ۱۰۶۱ ـ اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد سهواً ذکر سجده را بگوید، و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده است باید دوباره در حال آرام بودن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲ ـ اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته، یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳ ـ اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد نماز باطل می شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴ ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده، سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵ ـ بعد از تمام شدن ذکر سجده اول، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶ ـ جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد. بلکه اقوی آنست که جای پیشانی او از جای انگشتان و سر زانوهایش پست تر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسأله ۱۰۶۷ ـ در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او مختصری بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۸ ـ اگر پیشانی را به چیزی بگذارد که از سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن بقدری است که نمی گویند در حال سجده است، بنابر احتیاط واجب باید سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد، و اگر بلندی آن به قدریست که می گویند در حال سجده است بنابر اقوی باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنابر اقوی باید سر را بردارد و بگذارد، و نماز را تمام کند و احتیاط مستحب آنست که دوباره بخواند. و اگر عمداً سر را بر آنجای بلند گذاشته احتیاط واجب آنست که دوباره بخواند یا بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۰۶۹ ـ باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می کند چیزی نباشد، پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰ ـ در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد، و اگر پشت دست ممکن نباشد باید مچ دست را بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافیست.

مسأله ۱۰۷۱ ـ در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد یا به واسطه بلند بودن ناخن سر شست به زمین نرسد نماز باطل است. و کسی که به واسطه ندانستن مسأله نمازهای خود را اینطور خوانده بنابر احتیاط واجب باید دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۲ ـ کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آنرا به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است باید بقیه انگشتان را بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳ ـ اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۴ ـ مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵ ـ اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۶ ـ اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد، باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست باید به هر جا از صورت که ممکن است سجده کند، و اگر به هیچ جا از صورت ممکن نیست باید با جلوی سر سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۷ ـ کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را برآن بگذارد که بگویند سجده کرده

است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را بطور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸ ـ کسی که هیچ نمی تواند خم شود، باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید، و در هر دو صورت احتیاط مستحب آنست که بنشیند و چنانچه بتواند محل سجده را بلند کند و پیشانی را بر آن بگذارد، و اگر با سر یا چشمها هم نمی تواند اشاره کند باید در قلب نیت سجده کند، و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۷۹ ـ کسی که نمی تواند بنشیند باید ایستاده نیت سجده کند، و چنانچه می تواند برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نمی تواند با چشمها اشاره نماید، و اگر این را هم نمی تواند در قلب نیت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

مسأله ۱۰۸۰ ـ اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می شود چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد روی هم یک سجده حساب می شود، و اگر ذکر نگفته باشد باید بگوید به قصد قربت مطلقه.

مسأله ۱۰۸۱ ـ جائی که انسان باید تقیه کند می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و گفتن به اینکه لازم نیست برای نماز بجای دیگر برود محل اشکال است، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲ ـ اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که بدن روی آن آرام نمی گیرد سجده کند باطل است.

مسأله ۱۰۸۳ ـ اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد و در حال سجده پیشانی او بر گل مستقر می شود بنابر احتیاط واجب باید نماز را به طور معمول بجا آورد، و اگر مشقت دارد می تواند در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند، و اگر سجده و تشهد را به طور معمول هم بجا آورد، نمازش صحیح است. و احتیاط مستحب آنست که در صورت اول هر دو قسم را بجا آورد.

مسأله ۱۰۸۴ ـ در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد، و این عمل را جلسه استراحت می نامند.

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۵ ـ باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد، و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی و معدنی صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۶ ـ چنانچه برگ مو خشک شده باشد سجده بر آن اشکال دارد.

مسأله ۱۰۸۷ ـ سجده بر چیزهائی که از زمین می روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸ ـ سجده بر گلهائی که خوراکی نیستند صحیح است، ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می روید مانند گل بنفشه و گل گاوزبان صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۹ ـ سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰ ـ سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است. و احتیاط واجب آنست که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن سجده نکنند.

مسأله ۱۰۹۱ ـ اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است مثلاً از کاه ساخته باشند می شود بر آن سجده کرد، بلکه می شود بر کاغذی هم که از پنبه و مانند آن ساخته شده سجده نماید.

مسأله ۱۰۹۲ ـ برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد، بعد از آن خاک و بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳ ـ اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد و به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینهانمی تواند بر آن سجده کند چنانچه لباس او از کتان یا پنبه است باید به لباسش سجده کند، و اگر از چیز دیگر است باید بر پشت دست یا چیز معدنی مانند انگشتری عقیق سجده نماید، ولی احتیاط مستحب آنست که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر چیز معدنی سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴ ـ سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵ ـ اگر در سجده اول مهر مثلاً به پیشانی بچسبد بنابر اقوی باید آن را برای سجده دوم بکند، و همچنین است اگر خاک باشد.

مسأله ۱۰۹۶ ـ اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گُم شود، و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند، و اگر از چیز دیگر است بر پشت دست یا چیز معدنی مانند انگشتری عقیق سجده نماید و احتیاط مستحب آنست که تا سجده بر پشت دست ممکن است، به چیز معدنی سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۷ ـ هر گاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد، و اگر ممکن نباشد چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است در صورتی که لباسش از پنبه یا کتان است باید پیشانی را از روی آن به روی لباسش بکشد، و اگر از چیز دیگر است پیشانی را از روی آن به پشت دست یا چیزی معدنی بکشد.

مسأله ۱۰۹۸ ـ اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۹۹ ـ سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد. و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان علیهم السلام پیشانی را به زمین می گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰ ـ در سجده چند چیز مستحب است:

۱ ـ کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می خواند بعد از آنکه کاملاً نشست برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ ـ موقعی که مرد می خواهد به سجده برود اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳ ـ بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴ ـ در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند، و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: «یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین ارزقنی و

ارزق عيالى من فضلك فانك ذو الفضل العظيم» يعنى اى بهترين كسى كه از او سؤال مى كنند و اى بهترين عطا كنندگان، روزى بده به من و عيال من از فضل خودت پس بدرستى كه تو داراى فضل بزرگى.

۶ ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشيند و روى پاى راست را بر كف پاى چپ بگذارد.

۷ ـ بعد از هر سجده وقتى نشست و بدنش آرام گرفت تكبير بگويد.

۸ ـ بعد از سجده اول بدنش كه آرام گرفت استغفر الله ربى و اتوب اليه بگويد.

۹ ـ سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روى رانها بگذارد.

۱۰ ـ براى رفتن به سجده دوم، در حال آرامى بدن الله اكبر بگويد.

۱۱ ـ در سجده ها صلوات بفرستد، ولى آنرا به قصد ذكرى كه در سجده دستور داده اند نگويد.

۱۲ ـ در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمين بردارد.

۱۳ ـ مردها آرنجها و شكم را به زمين نچسبانند، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند، و زنها آرنجها را بر زمين بگذارند، و اعضاء بدنرا به يكديگر بچسبانند، و مستحبات ديگر سجده در كتابهاى مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۱۰۱ ـ قرآن خواندن در سجده مكروه است. و نيز مكروه است براى برطرف كردن گرد و غبار جاى سجده را فوت كند، و اگر در اثر فوت كردن دو حرف از دهان بيرون آيد نماز باطل است. و غير از اينها مكروهات ديگرى هم در كتابهاى مفصل گفته شده است.

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲ ـ در هر يك از چهار سوره «والنجم» و «اقرء» و «الم تنزيل» و «حم سجده» يك آيه سجده است، كه اگر انسان بخواند يا بشنود بعد از تمام شدن آن آيه بايد فوراً سجده كند، و اگر فراموش كرد هر وقت يادش آمد بايد سجده نمايد.

مسأله ۱۱۰۳ ـ اگر انسان موقعى كه آيه سجده را مى خواند، از ديگرى هم بشنود بنابر احتياط واجب، بايد دو سجده نمايد.

مسأله ۱۱۰۴ ـ در غير نماز اگر در حال سجده آيه سجده را بخواند يا بشنود بايد سر از سجده بر دارد و دوباره سجده كند.

مسأله ۱۱۰۵ ـ اگر انسان از بچه غير مميز كه خوب و بد را نمى فهمد، يا از كسى كه قصد خواندن قرآن ندارد آيه سجده را بشنود احتياط واجب آنست كه سجده كند و همچنين است اگر مثلاً از گرامافون و راديو آيه سجده را بشنود.

مسأله ۱۱۰۶ ـ در سجده واجب قرآن بايد جاى انسان غصبى نباشد، و جاى پيشانى او از جاى زانوها و سر انگشتانش بيش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، ولى لازم نيست با وضو يا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جاى پيشانى او پاك باشد، و نيز چيزهائى كه در لباس نمازگزار شرط مى باشد، درلباس او شرط نيست اما اگر لباس او غصبى است چنانچه سجده كردن، تصرف در آن لباس باشد سجده باطل است.

مسأله ۱۱۰۷ ـ احتياط واجب آنست كه در سجده واجب قرآن، پيشانى را بر مهر يا چيز ديگرى كه سجده بر آن صحيح است گذاشته و جاهاى ديگر بدن را به دستورى كه در سجده نماز گفته شد بر زمين بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸ ـ هر گاه در سجده واجب قرآن پيشانى را به قصد سجده به زمين بگذارد، اگر چه ذكر نگويد كافيست، و گفتن ذكر، مستحب است و بهتر است بگويد:

لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ حَقّا حَقّاً لا اِلهَ الاّ اللّه ایماناً وَ تَصْدیقاً لا اِلهَ الاّ اللّهُ عُبُودیَّةً وَ رِقّاً سَجَدْتُ لَکَ یارَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً لا مُسْتَنْکِفاً وَ لا مُسْتَکْبِراً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلیلٌ ضَعیفٌ خائِفٌ مُسْتَجیرٌ.

تشـــــهد

مسأله ۱۱۰۹ ـ در رکعت دوم تمام نمازهای واجب، و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشاء، باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند، و در حال آرام بودن بدن تشهد بخواند یعنی بگوید: اَشْهَدُ اَن لا اِلهَ اِلاّاللّهُ وُحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه اَللهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد. و احتیاط واجب آنست که به غیر این ترتیب نگوید.

مسأله ۱۱۱۰ ـ کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

سأله ۱۱۱۱ ـ اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند، و بنابر احتیاط واجب باید بعد از نماز برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بجا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز تشهد را قضا کند، و برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۱۱۲ ـ مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: اَلْحَمْدُ لِلّهِ، یا بگوید:

بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ الحَمْدُ للهِ وَ خَیْرُ الاَسماءِ لِلهِ و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند، و بعد از تمام شدن تشهد بگوید: وَ تَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ.

مسأله ۱۱۱۳ ـ مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را بهم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴ ـ بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید:«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّها النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه» و بعد از آن بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ» به اضافه «وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» بنابر احتیاط واجب، یا بگوید: «اَلسّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصالِحین» ولی اگر این سلام را بگوید احتیاط مستحب آنست که بعد از آن «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه» را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵ ـ اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم نخورده، و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶ ـ اگر یادش بیاید که سلام نماز را نگفته است، باد و شراط نمازش صحیح است و احتیاطاً دو سجده سهو بجا آورد:

۱ ـ بعد از تشهد حالت نمازگزار را حفظ کرده باشد به اندازه ای که در اثر گذشت زمان از حال نمازگزار خارج شده باشد.

۲ ـ در مدت مذکور، مرتکب عملی که عمدی و سهوی آن مبطل نماز است(مثل پشت به قبله کردن یا خروج حدث) نشده باشد. در غیر اینصورت نماز او باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷ ـ اگر عمداً ترتیب نماز را بهم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع بجا آورد، نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۱۸ ـ اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آنرا بجا آورد، مثلاً پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

مسأله ۱۱۱۹ ـ اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آنست و رکن نیست بجا آورد، مثلاً پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را بجا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰ ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاًحمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱ ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آنست و آن هم رکن نیست بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلاً در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بگذرد و نماز او صحیح است، و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲ ـ اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است، یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است بجا آورد نماز صحیح است، و سجده اول سجده اول، و سجده دوم او سجده دوم حساب می شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳ ـ انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پشت سر هم بجا آورد، و چیزهائی را که در نماز می خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴ ـ اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند، و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۵ ـ طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره های بزرگ موالات را بهم نمی زند.

قنوت

مسأله ۱۱۲۶ ـ در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند بلکه در نمازهای واجب، احتیاط در ترک نکردن آنست ولکن در رکعت دوم از نماز شفع رجاءاً بیاورد، و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می باشد خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است، و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، و نماز

آیات پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد، و احتیاط واجب آنست که قنوتهای نماز عید فطر و قربان را ترک نکند.

مسأله ۱۱۲۷ ـ مستحب است در قنوت دستها مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شست انگشتهای دیگر را بچسباند، و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸ ـ در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک«سُبْحانَ اللهِ» باشد کافیست و بهتر است بگوید:«لا اِلهَ اِلّا اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ لا اِلهَ اِلّا اللهُ العَلیُّ الْعَظیمُ سُبحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبعِ وَ رَبِّ الاَرَضینَ السَّبعِ و ما فیهِنَّ و ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَ الحَمْدُللهِ رَبِّ العالَمینَ».

مسأله ۱۱۲۹ ـ مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۳۰ ـ اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید مستحب است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید مستحب است بعد از سلام نماز قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ ـ ترجمه سوره حمد

بِسْمِ اللهِ الَّرحمنِ الرَّحیمِ، یعنی ابتداء می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر رحم می کند و در آخرت بر مؤمن رحم می نماید.

اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمینَ، یعنی ثنا مخصوص خداوندیست که پرورش دهنده همه موجودات است. اَلرَّحمنِ الرَّحیمِ، یعنی در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می کند. مالِکِ یَوْمِ الدّینِ، یعنی پادشاه و صاحب اختیار روز قیامت است. اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینَ، یعنی فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم. اِهْدِنَاالصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ، یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است. صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند. غَیْرِ المَغْضُوبِ عَلَیْهِم وَ لا الضّالِّینَ، یعنی نه براه کسانی که غضب کرده ای برایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ ـ ترجمه سوره قل هوالله احد

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ، قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ، یعنی بگو ای محمد(ص) که خداوند، خدائیست یگانه. اللهُ الصَّمَدُ، یعنی خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است. لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. فرزند ندارد و فرزند کسی نیست. وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَد، یعنی هیچ کس از مخلوقات، مثل او نیست.

۳ ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است

سُبْحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ، یعنی پرورگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم. سُبْحانَ رَبِّیَ الاَعْلی وَ بِحَمْدِه، یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم. سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَه، یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند. اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَ اَتُوبُ اِلَیْه، یعنی طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می نمایم، بِحَولِ اللهِ وَ قُوَّتِهِ اَقوُمُ وَ اَقْعُدْ، یعنی بیاری خدای متعال و قوه او بر می خیزم و می نشینم.

۴ ـ ترجمه قنوت

لا اله الله الحليم الكريم، يعنى نيست خدائى سزاوار پرستش مگر خداى يكتاى بى همتائى كه صاحب حلم و كرم است. لا اله الا الله العلى العظيم، يعنى نيست خدائى سزاوار پرستش مگر خداى يكتاى بى همتائى كه بلند مرتبه و بزرگ است. سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضين السبع، يعنى پاك و منزه است خداوندى كه پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمين است. و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم، پروردگار هر چيزيست كه در آسمانها و زمينها و ما بين آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است. و الحمدلله رب العالمين، يعنى حمد و ثنا مخصوص خداونديست كه پرورش دهنده تمام موجودات است.

۵ ـ ترجمه تسبيحات اربعه

سبحان الله والحمد للهولا اله الا اللهوالله اكبر، يعنى پاك و منزه است خداوند تعالى و ثنا مخصوص اواست و نيست خدائى سزاوار پرستش مگر خداى بى همتا و بزرگتر است از اينكه او را وصف كنند.

۶ ـ ترجمه تشهد و سلام

الحمدلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، يعنى ستايش مخصوص پروردگار است و شهادت مى دهم كه خدائى سزاوار پرستش نيست، مگر خدائى كه يگانه است و شريك ندارد. و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، يعنى شهادت مى دهم كه محمد صلى الله عليه و آله بنده خدا و فرستاده اوست. اللهم صل على محمد و آل محمد، يعنى خدايا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد. وتقبل شفاعته و ارفع درجته، يعنى قبول كن شفاعت پيغمبر را و درجه آنحضرت را نزد خود بلند كن.

السلام عليك ايها النبى و رحمة الله و بركاته، يعنى سلام بر تو اى پيغمبر و رحمت و بركات خدا بر تو باد.السلامُ علينا و على عبادالله الصالحين، يعنى سلام از خداوند عالم بر نمازگزاران و تمام بندگان خوب او.

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته، يعنى سلام و رحمت و بركات خداوند بر شما مؤمنين باد.

تعقيب نماز

مسأله ۱۱۳۱ ـ مستحب است انسان بعد از نماز مقدارى مشغول تعقيب، يعنى خواندن ذكر و دعا و قرآن شود. و بهتر است پيش از آنكه از جاى خود حركت كند و وضو و غسل و تيمم او باطل شود، رو به قبله تعقيب را بخواند. و لازم نيست تعقيب به عربى باشد، ولى بهتر است چيزهائى را كه در كتابهاى دعا دستور داده اند بخواند، و از تعقيبهائى كه خيلى سفارش شده است، تسبيح حضرت زهراسلام الله عليها است كه بايد به اين ترتيب گفته شود: ۳۴ مرتبه الله اكبر، بعد ۳۳ مرتبه الحمدلله ، بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان الله. و مى شود سبحان الله را پيش از الحمدلله گفت، ولى بهتر است بعد از الحمدلله گفته شود.

مسأله ۱۱۳۲ ـ مستحب است بعد از نماز، سجده شكر نمايد و همين قدر كه پيشانى را به قصد شكر بر زمين بگذارد كافيست. ولى بهتر است صد مرتبه يا سه مرتبه يا يك مرتبه، شكراًلِلّه يا عَفْواً بگويد. و نيز مستحب است هر وقت نعمتى به انسان مى رسد يا بلائى از او دور مى شود سجده شكر بجا آورد.

صلوات بر پيغمبر

مسأله ۱۱۳۳ ـ هر وقت انسان اسم مبارك حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم مانند محمد و احمد يالقب و كنيه آنجناب را مثل مصطفى و ابوالقاسم، بگويد يا بشنود، اگر چه در نماز باشد مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴ ـ موقع نوشتن اسم مبارك حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مستحب است صلوات را هم بنویسد. و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می كند صلوات بفرستد.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵ ـ دوازده چیز نماز را باطل می كند، و آنها را مبطلات می گویند.
اول ـ آنكه در بین نماز یكی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در نماز بفهمد مكانش غصبی است.
دوم ـ آنكه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی نا چاری، چیزی كه وضو یا غسل را باطل می كند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید ولی كسی كه نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری كند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری كه در احكام وضو گفته شد(۱) رفتار نماید، نمازش باطل نمی شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی كه به دستور استحاضه رفتار كرده باشد، نمازش صحیح است.
مسأله ۱۱۳۶ ـ كسی كه بی اختیار خوابش برده، اگر نداند كه در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، باید نمازش را دوباره بخواند.
مسأله ۱۱۳۷ ـ اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شك كند كه بعد از نماز بوده یا در بین نماز، نمازش صحیح است.
مسأله ۱۱۳۸ ـ اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شك كند كه در سجده آخر نماز است، یا در سجده شكر، باید آن نماز را دوباره بخواند.
سوم ـ از مبطلات نماز آنست كه مثل بعضی كسانی كه شیعه نیستند دستها را روی هم بگذارد، بنابر احتیاط واجب.
مسأله ۱۱۳۹ ـ هر گاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد اگر چه مثل آنها نباشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای كار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را رویهم بگذارد اشكال ندارد.
چهارم ـ از مبطلات نماز آنست كه بعد از خواندن حمد، آمین بگوید، ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود.
پنجم ـ از مبطلات نماز آنست كه عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله كند، یا بطرف راست یا چپ قبله برگردد، بلكه اگر عمداً به قدری برگردد كه نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.
مسأله ۱۱۴۰ ـ اگر عمداً یا سهواً سر را به قدری بگرداند كه بتواند پشت سر را ببیند نمازش باطل است، ولی اگر سر را كمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً نمازش باطل نمی شود.
ششم ـ از مبطلات نماز آنست كه عمداً كلمه ای بگوید كه دو حرف یا بیشتر باشد اگر چه معنی هم نداشته باشد، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی شود.
مسأله ۱۱۴۱ ـ اگر كلمه ای بگوید كه یك حرف دارد، چنانچه آن كلمه معنی داشته باشد مثل(ق) كه در زبان عرب به معنای این است كه نگهداری كن، چنانچه معنای آنرا بداند و قصد آنرا نماید، نمازش باطل می شود. بلكه اگر قصد معنای آنرا نكند ولی ملتفت معنای آن باشد، احتیاط واجب آنست كه نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۴۲ ـ سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها که دو حرف است اگر عمدی باشد، نماز را باطل می کند.

مسأله ۱۱۴۳ ـ اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید مثلاً بقصد ذکر بگوید: الله اکبر و در موقع گفتن آن ، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد، ولی چنانچه بقصد اینکه چیزی به کسی بفهماند بگوید، اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۴۴ ـ خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد(۱) و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط واجب آنست که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵ ـ اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد. و همچنین است اگر عمداً بگوید و به قصد جزئیت نباشد. ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید، نماز باطل می شود.

مسأله ۱۱۴۶ ـ در حال نماز انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، باید همانطور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم.

مسأله ۱۱۴۷ ـ انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد، و اگر در نماز نباشد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸ ـ باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، چنانچه انسان بطور معمول جواب او را بدهد کافیست.

مسأله ۱۱۴۹ ـ واجب نیست که نمازگزار جواب سلام را به قصد دعا بگوید به این معنی که از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد، بلکه به قصد تحیّت هم جایز است.

مسأله ۱۱۵۰ ـ اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد به نمازگزار سلام کند، نمازگزار می تواند بلکه واجب است جواب او را به عنوان رد تحییت بدهد، ولی در جواب سلام زن بگوید، سلام علیك و کاف را زیر و زبر و پیش ندهد.

مسأله ۱۱۵۱ ـ اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲ ـ اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، به طوری که سلام حساب نشود جواب او واجب نیست.

مسأله ۱۱۵۳ ـ جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند واجب نیست.

مسأله ۱۱۵۴ ـ اگر کسی به عده ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافیست.

مسأله ۱۱۵۵ ـ اگر کسی به عده ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، بازهم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

مسأله ۱۱۵۶ ـ اگر به عده ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شك کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد. و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند که قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷ ـ سلام کردن مستحب است، و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

۱۱۵۸ ـ اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

۱۱۵۹ ـ در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید مثلًا اگر کسی گفت سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمهٔ الله.

هفتم ـ از مبطلات نماز خنده با صدا است چه عمدی و چه اضطراری و اما چنانچه سهواً با صدا بخندد، نمازش اشکال ندارد مگر آنکه از صورت نماز خارج شود، و همچنین لبخند نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۱۱۶۰ ـ اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالتش تغییر کند، مثلًا رنگش سرخ شود، بنابر احتیاط مستحب باید نمازش را دوباره بخواند، مگر آنکه از صورت نماز خارج شود که واجب است نمازش را دوباره بخواند.

هشتم ـ از مبطلات نماز آنست که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند. و احتیاط واجب آنست که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

نهم ـ از مبطلات نماز کاریست که صورت نماز را بهم بزند مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را بهم نزند مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱ ـ اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند نمازش باطل می شود.

مسأله ۱۱۶۲ ـ اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز بهم خورده یا نه، نمازش صحیح است.

دهم ـ از مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند عمداً باشد یا از روی فراموشی نمازش باطل می شود، ولی کسی که می خواهد روزه بگیرد اگر پیش از اذان صبح مشغول به خواندن نماز وتر باشد و تشنه باشد چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد اما باید کاری که نماز را باطل می کند، مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳ ـ اگر به واسطه خوردن یا آشامیدن عمدی، موالات نماز بهم بخورد یعنی طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می خواند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۶۴ ـ اگر در بین نماز، غذائی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی شود. و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

یازدهم ـ از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است.

دوازدهم ـ از مبطلات نماز آنست که رکن نماز را عمداً یاسهواً کم یا زیاد کند، ولکن زیادی تکبیرهٔ الاحرام سهواً نماز را باطل نمی کند، یا چیزی را که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد نماید.

مسأله ۱۱۶۵ ـ اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهائی که در نماز مکروه است.

۱۱۶۶ ـ مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشمها را، هم بگذارد یا به

طرف راست و چپ بگرداند، و باریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهان، بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می باشد.

مسأله ۱۱۶۷ ـ موقعی که انسان خوابش می آید، و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند. و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۸ ـ بنابر احتیاط مستحب نباید نماز واجب را اختیاراً بشکند، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۹ ـ اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است.

مسأله ۱۱۷۰ ـ اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۱ ـ اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را بهم نمی زند باید در بین نماز تطهیر کندبعد بقیه نماز را بخواند و اگر نماز را بهم می زند در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، نشکستن نماز اولی است، مگر آنکه بودن نجاست در مسجد موجب هتك مسجد باشد که در این صورت هم مثل وقتی که اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۲ ـ کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است. اگر چه احتیاط مستحب آنست که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۳ ـ اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند.

شکیات

شکیات

شکیات نماز ۲۳ قسم است: هشت قسم آن شکهائی است که نماز را باطل می کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد، و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل

مسأله ۱۱۷۴ ـ شکهائی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

اول ـ شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و نماز احتیاط نماز را باطل نمی کند.

دوم ـ شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

سوم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر (تفصیل این مسأله در صورت چهارم در مسأله ۱۲۰۸).

پنجم ـ شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.

ششم ـ شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.

هفتم ـ شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم ـ شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش، پیش از تمام شدن سجده دوم. ولی اگر بعد از سجده دوم شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید، احتیاط واجب آنست که بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند. و می تواند هم نماز را بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۱۷۵ ـ اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید می تواند نماز را بهم بزند، و بهتر آنست که به قدری فکر کند که صورت نماز بهم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان نا امید شود.

شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۶ ـ شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اول ـ شک در چیزی که محل آوردن آن گذشته است، مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

د و م ـ شک بعد از سلام نماز.

سوم ـ شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم ـ شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می کند.

پنجم ـ شک امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند.

ششم ـ شک در نماز مستحبی

۱ ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۷ ـ اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آنرا انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد، و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸ ـ اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه و همچنین اگر آخر آیه را می خواند شک کند که

اول آنرا خوانده یا نه بنابر احتیاط استحبابی باید جزء مشکوک را به قصد قربت مطلقه بخواند.

مسأله ۱۱۷۹ ـ اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۰ ـ اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، اظهر عدم اعتناء به شک است لکن احتیاط به اعاده نماز یا از سر گرفتن ترک نشود.

مسأله ۱۱۸۱ ـ اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید برگردد و بجا آورد.

مسأله ۱۱۸۲ ـ کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

مسأله ۱۱۸۳ ـ اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست نشده، باید آنرا بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۴ ـ اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه،چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست نشده، باید آنرا بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه باید حمد را بخواند، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آنرا بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۵ ـ اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آنرا بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده باید بجا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۶ ـ اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابر این اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۱۸۷ ـ اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطه انجام کاری که نماز را بهم می زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید.

۲ ـ شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۸ ـ اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت نمازش باطل است.

۳ ـ شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۹ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نخوانده خواندن آن لازم نیست، ولی

اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان کند که خوانده، باید آنرا بجا آورد.

مسأله ۱۱۹۰ ـ اگر بعد از گذشتن وقت ش کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۱ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۲ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا بداند یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

۴ ـ کثیر الشک(کسی که زیاد شک می کند)

مسأله ۱۱۹۳ ـ اگر کسی در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر هم مثلاً در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند، کثیرالشک است. و چنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۴ ـ کثیر الشک اگر در بجا آوردن چیزی شک کند، چنانچه بجا آوردن آن، نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذارد که آنرا بجا آورده، مثلاً شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر بجا آوردن آن، نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که آنرا انجام نداده، مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است.

مسأله ۱۱۹۵ ـ کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده رکوع را بجا آورد، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۶ ـ کسی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می کند اگر در نماز دیگر مثلاً در نماز عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۷ ـ کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند، زیاد شک می کند اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۸ ـ اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید. و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۹ ـ کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه و اعتنا نکند، بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده چنانچه مشغول رکن بعد نشده باید آنرا بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۰ ـ کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده، چنانچه از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

۵ ـ شک امام و مأموم

مسأله ۱۲۰۱ ـ اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و

خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و نیز اگر امام یقین داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ ـ شک در نماز مستحبی

مسأله ۱۲۰۲ ـ اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۳ ـ کم شدن رکن، نافله را باطل می کند، ولی زیاد شدن رکن، آنرا باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد، و دوباره آن رکن را بجا آورد مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده، می تواند بر گردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۴ ـ اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد، و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۵ ـ اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود احتیاط مستحب آنست که به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می رود بنابر احتیاط مستحب یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۶ ـ اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

مسأله ۱۲۰۷ ـ اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد بنا بگذارد که نخوانده است، و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد، و پیش از گذشتن وقت شک کند که آنرا بجا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۸ ـ در نه صورت، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی، شک کند، باید فوراً فکر نماید. پس اگر یقین یا گمان به یک طرفِ شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند. وگرنه به دستورهائی که گفته می شود، عمل نماید و آن نه صورت از این قرار است:

اول ـ آنکه بعد از سر برداشتن از سجده دوم شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد.

دوم ـ شک بین دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم ـ شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنا بر چهار بگذارد، و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

چهارم ـ شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنا بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد، ولی اگر بعد از گفتن ذکر، و پیش از سر برداشتن از سجده دوم، یکی از این چهار شک، برای او پیش آید بنابر احتیاط واجب باید به دستور همان شک عمل کند، و نماز را هم دوباره بخواند.

پنجم ـ شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

ششم ـ شک بین چهار و پنج در حال ایستادن که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد، و بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده سهو هم برای قیام بیجا بنماید.

هفتم ـ شک بین سه و پنج در حال ایستادن که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد. و بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو هم برای قیام بیجا بنماید.

هشتم ـ شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستادن، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد و بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو هم برای قیام بیجا بنماید.

نهم ـ شک بین پنج و شش در حال ایستادن که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد، و دو سجده سهو بجا آورد، و بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو دیگر برای ایستادن بیجا بنماید.

مسأله ۱۲۰۹ ـ اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید و به وظیفه شک عمل ننماید بلکه از سر بگیرد چنانچه پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل رو گرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است. و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۰ ـ اگر یکی از شکهائی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد. پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند نماز را از سر گرفته نماز دومش هم باطل است، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۱ ـ وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانکه گفته شد، باید فوراً فکر کند، ولی اگر چیزهائی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود، از بین نمی رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد، مثلاً اگر در سجده شک کند می تواند تابعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲ ـ اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید. و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش بطرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۱۳ ـ کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساویست باید طبق حالت سابق خود عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۴ ـ اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشت که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را به سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵ ـ اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را بجا آورد یا نه، و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد، برای او پیش آید، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت چنانچه به دستور آن شک عمل کند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶ ـ اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، و در همان موقع

یکی از شکهائی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نماز باطل است.

مسأله ۱۲۱۷ ـ اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش بجا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸ ـ اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹ ـ اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار، واجب است که به دستور هر دو عمل کند، و بنابر احتیاط واجب نماز را هم دوباره بخواند. و می تواند که نماز را بشکند و بعد از شکستن از سر بگیرد.

مسأله ۱۲۲۰ ـ اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است، باید دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد، و نماز را هم دوباره بخواند و می تواند که نماز را بشکند و بعداً از سر بگیرد.

مسأله ۱۲۲۱ ـ کسی که نشسته نماز می خواند، اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد، و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد.

مسأله ۱۲۲۲ ـ کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند و حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

مسأله ۱۲۲۳ ـ کسی که نشسته نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴ ـ کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد، و بعد از تشهد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵ ـ نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آنرا آهسته بخوانند و نیت آنرا بزبان نیاورند، و احتیاط واجب آنست که بسم الله آنرا هم آهسته بگویند.

مسأله ۱۲۲۶ ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند. و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آنرا تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷ ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند ، و برای سلام بیجا دو سجده سهو بنماید . و اگر کاری که نماز راباطل می کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده ، باید نماز را دوباره بجا آورد .

مسأله ۱۲۲۸ ـ اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹ ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰ ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید دو رکعت کسری نمازش را بجا آورد، و نماز را هم دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۱ ـ اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲ ـ اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده را می خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند، و بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۳ ـ اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند، پیش از رکوع رکعت دوّم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند، و بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۴ ـ اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آنرا رها کند و کسری نماز را بجا آورد، و بنا بر احتیاط واجب، نماز را دوباره بخواند، مثلاً در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی تواند دو رکعت نشسته را بجای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، و دو رکعت کسری نمازش را بخواند، و احتیاطاً نماز را هم دوباره بجا آورد.

مسأله ۱۲۳۵ ـ اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته، به شک خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد، در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز بر نخاسته و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند. و اگر کاری که نماز را باطل می کند بجا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده، بنابر احتیاط واجب باید اصل نماز را دوباره بخواند، و اما اگر فقط مشغول کار دیگری شده، بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط را بجا آورد، و ترک احتیاط به اعاده اصل نماز سزاوار نیست.

مسأله ۱۲۳۶ ـ اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند یا مثلاً بجای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می شود، باید دوباره نماز احتیاط واصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷ ـ موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد، و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند. و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸ ـ اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد. مثلاً موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است، و معذلک احتیاط واجب آنست که نماز احتیاط با اصل نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۹ ـ اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، احتیاط واجب آنست که دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۴۰ ـ اگر بعد از سلام نماز احتیاط، شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آنرا بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱ ـ اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند، احتیاط واجب آنست که بعد از سلام نماز، آنرا قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲ ـ اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را بجا آورد.

مسأله ۱۲۴۳ ـ حکم گمان در عدد رکعات نماز مثل حکم یقین است مگر گمان به چیزی که سبب بطلان نماز باشد که در این صورت حکم یقین را ندارد و اما گمان در افعال نماز اگر چه به حکم شک است علی الاظهر لکن ترک احتیاط سزاوار نیست.

مسأله ۱۲۴۴ ـ حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می شود.

سجــــــده سهــو

مسأله ۱۲۴۵ ـ برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد:

اول ـ آنکه در بین نماز، سهواً حرف بزند.

دوم ـ جائی که نباید نماز را سلام دهد، مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد.

ســوم ـ آنکه یک سجده را فراموش کند.

چهارم ـ آنکه تشهد را فراموش کند.

پنجـم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی بعـد از سـجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، و نیز اگر در جائی که باید بایستد مثلاً موقع خواندن حمد و سوره اشتباهاً بنشیند یا در جائی که باید بنشیند مثلاً موقع خواندن تشهد اشتباهاً بایستد، بنابر احتیاط واجب، بایـد دو سـجده سـهو بجا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشـتباهاً کم یا زیاد کنـد بنابر احتیاط واجب باید دو سـجده سهو بنماید. و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می شود.

مسأله ۱۲۴۶ ـ اگر انسان اشتباهاً یا بخیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۴۷ ـ برای حرفی که از آه کشـیدن و سـرفه پیدا می شود سجده سهو واجب نیست. ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا آه بگوید باید سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲۴۸ ـ اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره بطور صحیح بخواند، برای آن غلط سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹ ـ اگر در نماز سهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافیست.

مسأله ۱۲۵۰ ـ اگر سهواً تسبیحات اربعه را بیشتر از سه مرتبه بگوید بنا بر احتیاط واجب باید بعد از نماز دو سجده سهو آورد.

مسأله ۱۲۵۱ ـ اگر در جائی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: السلام علینا و علی عبادالله الصالحین یا بگوید السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته، باید دو سـجده سهو بنماید، ولی اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید، یا بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۵۲ ـ اگر درجائی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید دو سجده سهو کافیست.

مسأله ۱۲۵۳ ـ اگر یک سـجده یا تشـهد را فراموش کنـد و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد، و بعد از نماز بنابر احتیاط واجب باید برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۵۴ ـ اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۵۵ ـ اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هر چه زودتر آنرا انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد، هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶ ـ اگر شک دارد که سجده سهواً بر او واجب شده یا نه، لازم نیست بجا آورد.

مسأله ۱۲۵۷ ـ کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافیست.

مسأله ۱۲۵۸ ـ اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، باید دو سجده سهو بجا آورد، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده. احتیاط واجب آنست که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۵۹ ـ دستور سجده سهو اینست که بعد از سلام نماز نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذار دو هر ذکری که بخواهد بگوید و احتیاط مستحب آنست که بگوید: «بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحمد وَ آلِهِ » یا «بِسْمِ اللهِ و بِاللهِ اَللهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد» ولی بهتر است بگوید: «بِسم اللهِ وَ بِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهاَ النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهائی را که گفته شد بگوید و بنشیند، و بعد از خواندن تشهد سلام دهد.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰ ـ سجده و تشهد را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آنرا بجا می آورد، باید تمام شرائط نماز: مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱ ـ اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز قضای هر دو را با سجده های سهوی که برای آنها لازم است بجا آورد، و لازم نیست معین کند که قضای کدام یکِ آنها است و اگر یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت آخر فراموش نماید و یا دو تشهد را فراموش نماید بنا بر اقوی باید اول سجده آخر را که فراموش شده و بعد از آن تشهد و سلام بجا آورد و بعد سجده اول را قضاء نماید و همچنین بنا بر اقوی باید تشهد آخر را که فراموش شده و سلام را بجا آورد و بعد تشهد اول را قضا نماید این در صورتی است که کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام نداده باشد و اگر انجام داده باشد باید اصل نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۶۲ ـ اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند، احتیاط واجب آنست که هر کدام را اول فراموش کرده، اول قضا نماید. و اگر نداند کدام اول فراموش شده، باید احتیاطاً یک سجده و تشهد و بعد یک سجده دیگر بجا آورد، یا یک تشهد و یک سجده و بعد یک تشهد دیگر بجا آورد، تا یقین کند سجده و تشهد را به ترتیبی که فراموش کرده قضا نموده است.

مسأله ۱۲۶۳ ـ اگر به خیال اینکه اول، سجده را فراموش کرده اول قضای آنرا بجا آورد، و بعد از خواندن تشهد یادش بیاید که اول تشهد را فراموش کرده، احتیاط واجب آنست که دوباره سجده را قضا نماید. و نیز اگر بخیال اینکه اول تشهد را فراموش کرده، اول بجا آورد، و بعد از سجده یادش بیاید که اول سجده را فراموش کرده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره تشهد را بخواند.

مسأله ۱۲۶۴ ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود مثلاً پشت به قبله نماید، احتیاط واجب آنست که بعد از قضای سجده و تشهد دوباره نماز را بخواند این در صورتی است که سجده یا تشهدی که فراموش شده از غیر رکعت آخر باشد و اما اگر از رکعت آخر باشد بنابر اقوی باید اصل نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۶۵ ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر فراموش کرده، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، مثل رو گرداندن از قبله انجام نداده، بنابر اقوی باید بقصد اینکه وظیفه خود را انجام داده باشد، سجده فراموش شده و بعد از آن تشهد و سلام و دو سجده سهو بجا آورد. و نیز اگر یادش بیاید که تشهد رکعت آخر را فراموش کرده،بنابر اقوی باید بقصد اینکه وظیفه خود را انجام داده باشد، تشهد را بخواند و بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۶۶ ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهدی که از رکعت سابق فراموش شده کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، مثل آنکه سهواً حرف بزند، باید سجده یا تشهد را قضا کند و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهد لازم است لازم نیست که دو سجده سهو دیگر بنماید.

مسأله ۱۲۶۷ ـ اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را باید هر دو را قضا نماید، و هر کدام را اول بجا آورد اشکال ندارد.

مسأله ۱۲۶۸ ـ اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه واجب نیست قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۹ ـ اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد بجا آورده یا نه، احتیاط واجب آنست که آنرا قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۰ ـ کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجده سهو را بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۱ ـ اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باید سجده یا تشهد را قضا نماید و اگر وقت نماز گذشته، قضای آن احوط است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

مسأله ۱۲۷۲ ـ هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳ ـ اگر به واسطه ندانستن مسأله، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است. ولی چنانچه به واسطه ندانستن مسأله حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴ ـ اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را بهم بزند، و دوباره با وضو یا غسل بخواند. و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵ ـ اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را بجا آورد و برخیزد و حمد و سوره یاتسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب باید برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۶ ـ اگر پیش از گفتن السلام علینا والسلام علیکم یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۲۷۷ ـ اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۸ ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله کرده، نمازش باطل است. و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می کند انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۹ ـ هر گاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را بجا نیاورده نمازش باطل است. و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند یادش بیاید، باید دو سجده ای را که فراموش کرده بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید.

مسأله ۱۲۸۰ ـ اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله بلکه مطلق انحراف به زیادتر از آن مقدار که عمداً جائز است بجا آورده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

نـــماز مســافـــر

نـــماز مســافـــر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته بجا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول: آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی تقریباً پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱ ـ کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر در یک شب و یک روز یا به فاصله کمتر از ده روز برود و برگردد مثلاً اگر روز برود و همان روز یا شب آن برگردد، چنانچه رفتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد و همچنین برگشتن او، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ باشد یا به عکس اظهر آنست که باید تمام بخواند اگر چه در هر دو صورت ترک احتیاط به جمع بین شکسته و تمام سزاوار نیست.

مسأله ۱۲۸۲ ـ اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد، ولی روزی که می رود، همان روز یا شب آن یا بعد از چند روز دیگر برنگردد مثلاً امروز برود و فردا و یا بعد از چند روز برگردد، نماز را شکسته بخواند و روزه را هم نگیرد، بلکه قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۱۲۸۳ ـ اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند. و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد، باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقت ندارد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند، یا بین مردم معروف باشد به طوری که سبب اطمینان شود که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۴ ـ اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، و روزه بگیرد و قضای آنرا هم بجا آورد.

مسأله ۱۲۸۵ ـ کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آنرا چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶ ـ کسی که یقین دارد از جای خود تا جائی که قصد رفتن به آنجا را دارد هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته بجا آورد.

مسأله ۱۲۸۷ ـ اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸ ـ اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹ ـ اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم ـ آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جائی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جائی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن یا روز دیگر به وطنش یا به جائی که می خواهد ده روز بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰ ـ کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است، مثلاًبرای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آنرا پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی در برگشتن چنانچه تا وطنش یا جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند. و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن یا بعد از چند روز دیگر برگردد، چنانچه رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱ ـ مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲ ـ کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی به جائی برسد که دیوار شهر را نبیند و اذان آنرا نشنود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳ ـ کسی که در سفر به اختیار دیگری است، مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند و اگر نداند بنابر احتیاط واجب باید از او بپرسد، که اگر سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته بجا آورد.

مسأله ۱۲۹۴ ـ کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵ ـ کسی که در سفر به اختیار دیگریست، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر شک او از اینجهت است که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوم ـ آنکه در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶ ـ اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷ ـ اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که همان روز یا شب آن برگردد، باید نماز را شکسته بخواند بلکه اگر بعد از چند روز هم برگردد باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۸ ـ اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جائی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹ ـ اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۰ ـ اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن یا بعد از چند روز دیگر برگردد تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۱ ـ اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او کمتر از هشت فرسخ باشد و نخواهد همان روز یا شب آن یا بعد از چند روز دیگربرگردد باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می رود، روی هم هشت فرسخ باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

شرط چهارم ـ آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲ ـ کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳ ـ کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و همان روز یا شب آن یا بعد از چند روز دیگر برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم ـ آنکه برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آنکه برای او ضرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر و اذیت شدن آنها سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

مسأله ۱۳۰۴ ـ سفری که اسباب اذیت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵ ـ کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی کند، اگر چه در سفر، معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶ ـ اگر مخصوصاً برای آنکه کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است. پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۷ ـ اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸ ـ کسی که با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹ ـ اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰ ـ اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود نمازش شکسته است و همچنین اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، ولی احتیاط مستحب آنست که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی باید روزه نگیرد.

مسأله ۱۳۱۱ ـ کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی گردد اگر توبه کرده و برگشتن او هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند. و همچنین اگر توبه نکرده، باید شکسته بخواند، اگر چه احتیاط مستحب آنست که در این صورت هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲ ـ کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و همان روز یا شب آن یا چند روز دیگر برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳ ـ کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند، ولی نمازهائی را که شکسته خوانده صحیح است.

شرط ششم ـ آنکه از صحرا نشینهائی نباشد که در بیابانها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند، می مانند و بعد از چندی به جای دیگر می روند، و صحرا نشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴ ـ اگر یکی از صحرا نشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، احتیاط واجب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند اگر لوازم زندگی با او نباشد والا بنابر اقوی باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۵ ـ اگر صحرا نشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم ـ آنکه شغل او مسافرت نباشدبنا بر این شتر دارو راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند. ولی در سفر اول اگر چه طول بکشد، نمازشان شکسته است.

مسأله ۱۳۱۶ ـ کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر مثلاً شوفر، اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن، خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷ ـ حمله دار یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می کند، چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد، باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۸ ـ کسی که شغل او حمله داریست و حاجیها را از راه دور به مکه می برد چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد، باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹ ـ کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفر نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۰ ـ راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر مردم بگویند شغل او مسافرت است، در صورتی که سفر هشت فرسخی برود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۱ ـ کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد و چه بدون قصد بماند باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود نماز را شکسته بخواند ولکن در غیر چاروادار(مُکاری) احوط

وجوبی جمع است.

مسأله ۱۳۲۲ ـ کسی که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز بماند، چنانچه از اول قصد ماندن ده روز را داشته، در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، باید نماز را شکسته بخواند ولکن در غیر چار وادار(مُکاری) احوط وجوبی جمع است. و اگر از اول قصد ماندن ده روز را نداشته، باید در سفر اول تمام بخواند. و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۳ ـ کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴ ـ کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵ ـ کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی درپی می کند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۶ ـ کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد و عنوان دیگری هم از عناوینی که موجب تمام نماز می شود بر او صادق نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم ـ آنکه به حد ترخص برسد، یعنی از وطنش و همچنین بنابر احتیاط واجب از جائی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند،به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آنرا نشنود. ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبدها را نبیند، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد، بلکه همینقدر که دیوارها کاملاً معلوم نباشد، کافی است.

مسأله ۱۳۲۷ ـ کسی که به سفر می رود اگر به جائی برسد که صدای اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند و صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۸ ـ مسافری که به وطنش برمی گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آنرا بشنود، باید نماز را تمام بخواند. و اما مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند و یا نمازش را تأخیر بیندازد تا به منزل برسد.

مسأله ۱۳۲۹ ـ هر گاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آنرا نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسته بخواند، و نیز اگر پستی و بلندی خانه بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول بنماید.

مسأله ۱۳۳۰ ـ اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد وقتی به جائی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۱ ـ اگر به قدری دور شود که نداند صدائی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر نماز را شکسته بخواند و بنابر احتیاط مستحب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند. ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آنرا تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۲ ـ اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳ ـ اگر به جائی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۴ ـ اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار

خانه ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۵ ـ اگر موقعی که سفر می رود شک کند که به حد ترخص یعنی جائی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند. و در موقع برگشتن، اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند. به شرط آنکه نماز در رفتن و برگشتن در یک جا نباشد.

مسأله ۱۳۳۶ ـ مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند وقتی به جائی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آنرا بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷ ـ مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن یا چند روز دیگر برگردد. وقتی به جائی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آنرا نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۸ ـ محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد و در نظر مردم وطن او محسوب گردد.

مسأله ۱۳۳۹ ـ اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلی اش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود.

مسأله ۱۳۴۰ ـ جائی را که انسان قصد دارد مدت زیادی بماند مثلاً سی سال یا بیشتر اگر چه دور نیست اینجا وطن عرفی او باشد، ولکن مع ذلک اگر مسافرتی برای او پیش آید و دوباره به همان جا بر گردد تا مادامی که قصد اقامه نکرده بنابر احتیاط واجب باید نمازش را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۱ ـ کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگری می ماند، هر دو وطن اوست و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می شوند.

مسأله ۱۳۴۲ ـ کسی که در محلی ملک دارد، اگر موقعی که آن ملک را دارد شش ماه بقصد توطن در آنجا بماند، تا وقتی که آن ملک، مال اوست هر وقت در مسافرت به آنجا برسد، باید نماز را تمام بخواند تا مادامی که از آنجا صرف نظر نکرده و اما اگر صرف نظر کرده باشد باید نمازش را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آنست که نمازش را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۳ ـ اگر به جائی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

مسأله ۱۳۴۴ ـ مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محل بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۵ ـ مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، واجب نیست که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، بلکه تمام خواندن کفایت می کند.

مسأله ۱۳۴۶ ـ مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یکجا بماند پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷ ـ مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا برودتا کمتر از مسافت اگر چند ساعتی بیش معطل نشود ضرر به اقامه ندارد و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۸ ـ مسافری که تصـمیم نـدارد ده روز در محلی بماند مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹ ـ کسی که تصمیم دارد، ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد، باید نماز را تمام بخواند، این در صورتی است که احتمالی که می دهد عقلائی نباشد که منافات با تصـمیم بر ماندن ده روزش داشـته باشد و الا باید قصر بخواند.

مسأله ۱۳۵۰ ـ اگر مسافر بدانـد که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جائی بماند، باید نماز را تمام بخوانـد، ولی اگر ندانـد تا آخر ماه چقـدر مانـده و قصد کند که تا آخر ماه بماند باید نماز را شکسـته بخواند. اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۱ ـ اگر مسافر قصـد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصـرف شود، یا مردد شود که در آنجا بمانـد یا به جای دیگر برود، بایـد نماز را شکسـته بخوانـد. و اگر بعـد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۲ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانـده باشد روزه اش صـحیح است و تا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند. و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانـده باشـد، روزه آن روزش صـحیح است، اما نمازهای خود را بایـد شکسـته بخوانـد و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۳۵۳ ـ مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر از ماندن منصـرف شود و شک کند پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۴ ـ اگر مسـافر به نیت اینکه نمـاز را شکسـته بخوانـد، مشـغول نمـاز شود و در بین نماز تصـمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۵۵ ـ مسـافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد اگر در بین نمـاز چهـار رکعتی از قصـد خود برگردد، چنـانچه داخل رکوع رکعت سوم نشـده، بایـد نمـاز را دو رکعتی تمـام نمایـد و بقیه نمازهای خود را شکسته بخوانـد. و اگر به رکوع رکعت سوم رفته، بنابر احتیاط واجب بایـد نماز را چهار رکعتی تمام کنـد و دوباره شکسـته بخوانـد، و تا در آنجا هست نمازهایش را هم تمام و هم شکسته بجا آورد.

مسأله ۱۳۵۶ ـ مسـافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر بیشتر از ده روز در آنجـا بمانـد، تـا وقتی مسـافرت نکرده، بـاید نمازش را تمام بخواند، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۷ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه مستحبی را هم بجا آورد، و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۸ ـ مسافری که قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسـخ است برود و برگردد و دوباره در جای اول خود ده روز بماند، از وقتی که می رود تا برمی گردد و بعد از برگشـتن، بایـد نماز را تمام بخوانـد ولی اگر نخواهـد بعد از برگشـتن، ده روز بماند در موقع رفتن به جائی که کمتر از چهار فرسخ است و در مدتی که آنجا می ماند و در موقع برگشـتن و بعد از آنکه بر گشت بنابر اقوی باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مسـتحب آنست که هم تمـام و هم شکسـته بخوانـد خصوصـاًدر برگشـتن و محـل اقـامت، این در صورتی است که قصـد مسافرت نکرده باشـد و اما اگرقصـد مسافرت کرده باشـد بایـد در رفتن به جائی که قصـد دارد و در مدتی که آنجا می ماند و در موقع برگشـتن و بعد از آنکه

برگشت نمازش را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماندبایـد در رفتن و در محلی که قصـد ماندن ده روز دارد،نمازهای خود راتمام بخوانـد، ولی اگر محلی که می خواهـد برود هشت فرسـخ یا بیشتر باشد و نخواهد ده روزدر آنجا بماند، باید موقع رفتن و مدتی که در آنجا می ماند نمازهای خود راشکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۰ ـ مسافری قصـد کرده ده روز در محلی بمانـد اگر بعـد از خوانـدن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسخ است برود چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردديا نه، یا بکلی از برگشـتن به آنجا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشـد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود تا برمی گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱ ـ اگر بخیال اینکه رفقایش می خواهنـد ده روز در محلی بماننـد، قصد کند که ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصـرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲ ـ اگر مسافر بعد از رسـیدن به چهار فرسخ سـی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند باید نماز را تمام بخواند ولی اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ در رفتن بقیه راه مردد شود، از وقتی که مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳ ـ مسافری که می خواهـد نه روز یا کمتر در محلی بمانـد، اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند و همینطور تا سی روز، روز سیویکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۴ ـ مسافری که سـی روز مردد بود، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سـی روز را در یکجا بماند، پس اگر مقداری از آنرا در جائی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متـــفرقه

مسأله ۱۳۶۵ ـ مسافر می تواند در مسـجد الحرام، و مسـجد پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم، و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند. ولی اگر بخواهـد در جـائی که اول جزء این مساجـد نبوده و بعـد به این مساجـد اضافه شـده نماز بخوانـد، احتیاط واجب آنست که شکسـته بخواند، و نیز مسافر می تواند در حائر حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام نماز را تمام بخواند. ولی احتیاط واجب آنست که در غیر حرم مطهر شکسـته بخوانـد و مسـجد پشت سـر که ملحق به حرم شده خارج از حرم است و اگر دورتر از اطراف قبر مطهر به مقدار بیست و پنج ذراع نماز بخواند، شکسته بجا آورد.

مسأله ۱۳۶۶ ـ کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسـته است و تمام بخواند در وقت اعاده نماید و چنانچه بعد از گذشتن وقت متذکر شود بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۳۶۷ ـ کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر غفلتاً تمام بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۶۸ ـ مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۹ ـ مسافری که می داند باید نماز را شکسـته بخواند اگر بعضـی از خصوصـیات آنرا نداند، مثلاً نداند که در سـفر هشـت

فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۷۰ ـ مسافری که می دانـد باید نماز را شکسـته بخواند، اگر به گمان اینکه سـفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۱ ـ اگر فراموش کنـد که مسافر است و نماز را تمام بخوانـد. چنانچه در وقت یادش بیایـد، بایـد شکسـته بجا آورد، و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضای آن نماز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۷۲ ـ کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۷۳ ـ اگر مشـغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سـفر او هشت فرسـخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است. و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۴ ـ اگر مسافر بعضـی از خصوصـیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد باید شکسـته بخواند چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کنـد و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۵ـ مسافری که بایـد نماز را تمام بخواند اگر به واسـطه ندانسـتن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشـغول نماز شود و در بین مسـأله را بفهمـد، بایـد نماز را چهار رکعتی تمام کنـد و احتیاط مسـتحب آنست که بعـد از تمام شـدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۳۷۶ ـ مسافری که نماز نخوانده اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد یا به جائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند. و کسـی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۷ ـ اگر از مسافری که بایـد نماز را شکسـته بخواند نماز ظهر یا عصـر یا عشا قضا شود، باید آنرا دو رکعتی قضا نماید اگر چه در غیر سـفر بخواهد قضای آنرا بجا آورد، و اگر از کسـی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آنرا قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۸ ـ مسـتحب است مسافر بعد از هر نماز سـی مرتبه بگوید، سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُللهِ وَ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَ اللهُ اَکْبَر و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است. بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۹ ـ کسـی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانـده باید قضای آنرا بجا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسـطه مستی یا بیهوشی که به اختیار خودش بوده نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده، قضا ندارد.

مسأله ۱۳۸۰ ـ اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آنرا بخواند.

مسأله ۱۳۸۱ ـ کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آنرا بجا آورد.

مسأله ۱۳۸۲ ـ کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۳۸۳ ـ اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهائی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را بجا آورد.

مسأله ۱۳۸۴ ـ قضای نمازهای یومیه که در اداء آنها ترتیب شرط است مثل ظهر و عصر از یک روز و مغرب و عشا از یک شب باید به ترتیب خوانده شود و در غیر آنها بنابر احتیاط استحبابی که ترکش سزاوار نیست مراعات ترتیب را نماید.

مسأله ۱۳۸۵ ـ اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلاًبخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد.

مسأله ۱۳۸۶ ـ اگر ترتیب نمازهائی را که نخوانده فراموش کند، مستحب است طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده بجا آورده است مثلاً اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی داند کدام اول قضا شده، احتیاطاً باید اول یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، یا اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است، ولی اگر نمازهائی که ترتیب آنها را فراموش کرده به قدری زیاد باشد که اگر بخواهد به ترتیب بخواند خیلی مشقت دارد بدون ترتیب بجا آورد.

مسأله ۱۳۸۷ ـ اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی داند کدام اول قضا شده است. چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت اینکه اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد کافیست.

مسأله ۱۳۸۸ ـ اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا یا یک نماز عصر و یک نماز عشا از او قضا شود و نداند کدام اول قضا شده است مستحب است طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب بجا آورده است، مثلاً اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی داند، باید اول یک نماز ظهر بعد یک نماز عشا دوباره یک نماز ظهر، یا اول یک نماز عشا بعد یک نماز ظهر، دوباره یک نماز عشا بخواند.

مسأله ۱۳۸۹ ـ کسی که می داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند ظهر است یا نماز عصر، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده بجا آورد کافیست.

مسأله ۱۳۹۰ ـ کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی داند اولی آنها کدامست پنج نماز باید بجا آورد و اگر بخواهد ترتیب استحبابی را مراعات نماید باید نه نماز به ترتیب بخواند مثلاً از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند، و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اولی آنها را نمی داند، باید ده نماز به ترتیب قضا کند، و همینطور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می شود در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد، باید یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید، مثلاً اگر هفت نماز او قضا شده و اولی آنها را نمی داند باید یازده نماز به ترتیب بجا آورد.

مسأله ۱۳۹۱ ـ کسی که می داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی داند، اگر بخواهد ترتیب استحبابی را مراعات نماید باید پنج شبانه روز نماز بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده باید شش شبانه روز نماز بخواند، و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، باید یک شبانه روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده بجا آورده است، مثلاً اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، باید هفت شبانه روز قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۲ ـ کسی که مثلاً چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند، مثلاً نمی داند که سه یا چهار

یـا پنـج نماز بوده، چنانچه مقـدار کمتر را بخوانـد کافیست. ولی اگر شـماره آنها را می دانسـته و فراموش کرده، بنابر احتیاط واجب بلکه خالی از قوت نیست که بایـد به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است مثلاً اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده تا نبوده، احتیاطاً باید ده نماز صبح بخواند.

مسأله ۱۳۹۳ ـ کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد لازم نیست که اول آنرا بخواند و بعد مشغول نماز آنروز شود. ولی اگر یک نماز یا بیشتر، از همانروز از او قضا شـده، در صورتی که ممکن باشد بنا بر احتیاط واجب باید نماز قضای آنروز را پیش از نماز اداء بخواند.

مسأله ۱۳۹۴ ـ اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همانروز از او قضا شده، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نمـاز قضـا برگردانـد، بنـا بر احتیاط واجب بایـد نیت نماز قضا کنـد. مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از تمام شـدن رکعت دوم یادش بیایـد که نماز صبح آنروز قضا شده در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، احتیاطاً باید نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمـام کنـد بعـد نمـاز ظهر را بخوانـد، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی توانـد نیت را به نماز قضا برگردانـد مثلاً در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می شود، نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۵ ـ اگر از روزهـای گذشـته نمازهـای قضـا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شـده چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی خواهد همه را در آنروز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند ولی اگر می خواهـد مراعـات ترتیب اسـتحبابی را نمایـد بعـد از خوانـدن قضای نمازهای سابق دوباره نماز قضائی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده بجا آورد.

مسأله ۱۳۹۶ ـ تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد. دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۷ ـ نماز قضا را با جماعت می شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۸ ـ مسـتحب است بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بـد را می فهمـد به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۹ ـ اگر پـدر نمـاز و روزه خود را بجـا نیاورده باشـد، بر پسـر بزرگتر واجب است که بعـد از مرگش بجا آورد، یا برای او اجیر بگیرد. ولی روزه ای را که در سـفر نگرفته، اگر چه نمی توانسـته قضا کنـد، احتیاط واجب آنست که پسر بزرگتر قضا نماید یا برای آن اجیر بگیرد. و نسبت به مادر دلیل معتبری بر وجوب قضای نماز و روزه بر پسـر بزرگتر نـداریم، لکن ترک احتیاط سـزاوار نیست.

مسأله ۱۴۰۰ ـ اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر و مادرش نماز و روزه قضا داشته اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۱ ـ اگر پسـر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشـته و شک کند که بجا آورده یا نه، بنابر احتیاط واجب بلکه اقوی باید قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۲ ـ اگر معلوم نباشد که پسـر بزرگتر کدام است قضای نماز و روزه پدر و مادر بر هیچ کدام از پسـرها واجب نیست. ولی احتیاط مستحب آنست که نماز و روزه آنان را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۳ ـ اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، بعد از آنکه اجیر، نماز و روزه او را بطور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۴ ـ اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلاً قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

مسأله ۱۴۰۵ ـ کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است.

مسأله ۱۴۰۶ ـ اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر را قضا نماید. و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۷ ـ اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز و روزه پدر یا مادر را قضا کند بمیرد بر پسر دوم چیزی نیست.

نماز جماعت

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۸ ـ مستحب است نمازهای واجب مخصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می شنود بیشتر سفارش شده است.

مسأله ۱۴۰۹ ـ اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صدو پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند وعده آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختهاقلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آنرا بنویسند.

مسأله ۱۴۱۰ ـ حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست. و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۱۱ ـ مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است. و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادائی که آنرا طول بدهند بهتر می باشد.

مسأله ۱۴۱۲ ـ وقتی که جماعت بر پا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند. و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافیست.

مسأله ۱۴۱۳ ـ اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند اشکال دارد.

مسأله ۱۴۱۴ ـ کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می شود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۱۵ ـ اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، نماز جماعت بر او به صرف امرشان واجب نمی شود.

مسأله ۱۴۱۶ ـ نماز مستحب را نمی شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند، و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام علیه السلام واجب بوده و به واسطه غائب شدن

ایشان مستحب می باشد.

مسأله ۱۴۱۷ ـ موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز یومیه اش را احتیاطاً دوباره می خواند، اقتدا کردن به او اشکال دارد. مگر در دو صورت :

۱ ـ آنکه مأموم هم مثل امام باشد در اینکه نمازش را احتیاطاً دوباره بخواند و در سبب احتیاط به نحوی که اگر نماز قبلی مأموم باطل بوده نماز قبلی امام هم باطل بوده مثلاً هر دو نماز را احتیاطاً اعاده نمایند به جهت اینکه در نماز قبل در ذکر رکوع یا سجود عمداً اکتفاء به یک سبحان الله نموده اند.

۲ ـ آنکه امام نماز قبلی را منفرداً خوانده باشد و فعلاً به قصد امر واقعی به جماعت اعاده نماید، چه فعلاً واجب باشد به جهت باطل بودن نماز قبلی و چه مستحب باشد به جهت اینکه به جماعت اعاده نموده و در هر دو صورت اقتدا به او صحیح است.

مسأله ۱۴۱۸ ـ اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می خواند می شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می کند، یا احتیاطاً قضای نماز کس دیگر را می خواند، اگر چه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد مگر آنکه قضای قطعی غیر باشد.

مسأله ۱۴۱۹ ـ اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۰ ـ اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند نمی توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۲۱ ـ اگر به واسطه درازی صف اول، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند، امام را نبینند می توانند اقتدا کنند. و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۲ ـ اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می باشد، ولی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده اند وصف جلو را نمی بیند صحیح نیست.

مسأله ۱۴۲۳ ـ کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۴ ـ جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن، زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۵ ـ اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر بقدری بلند باشد که نگویند اجتماع کرده اند، جماعت صحیح نیست.

مسأله ۱۴۲۶ ـ اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد فاصله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است می توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۲۷ ـ بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز، و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، بنابر احتیاط واجب کسی که در صف بعد ایستاده، نمی تواند تکبیر بگوید و باید صبر کند تا تکبیر شخص جلو او تمام شود.

مسأله ۱۴۲۸ ـ اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است، در صفهای بعد نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۹ ـ هر گاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگر چه خود امام ملتفت نباشد، نمی تواند به او اقتدا

کند.

مسأله ۱۴۳۰ ـ اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بیوضو نماز خوانده چنانچه به وظیفه منفرد عمل کرده باشد غیر از ترک قرائت نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۳۱ ـ اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه چنانچه در حالی باشد که وظیفه مأموم است مثلاً به حمد و سوره امام گوش می دهد بنابر احتیاط واجب باید نمازش را به نیت فرادی تمام نماید. لکن اگر خود را مقتدی ببیند و مشغول به نماز جماعت بداند اظهر عدم اعتنا به شک است. و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه امام و هم وظیفه مأموم است مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید.

مسأله ۱۴۳۲ ـ احتیاط واجب آنست که در بین نماز جماعت تا ناچار نشود چنانچه جماعت خواندن از برایش واجب باشد، نیت فرادی نکند. بلی بهتر بلکه احوط آنست که اگر جماعت هم واجب نباشد، از اول قصد فرادی را نداشته باشد.

مسأله ۱۴۳۳ ـ اگر مأموم به واسطه عذری یا بدون عذر بعد از حمد و سوره امام نیت فرادی کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند.

مسأله ۱۴۳۴ ـ اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی تواند دوباره نیت جماعت کند، ولی اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۳۵ ـ اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۶ ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می شود. اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش باطل است، و احتیاط مستحب آنست که نماز را تمام نموده و بعد اعاده نماید مگر آنکه یقین داشته که به امام می رسد در این صورت اقوی صحت نماز و احوط اعاده است.

مسأله ۱۴۳۷ ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و بمقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه نمازش باطل است . و احتیاط مستحب آنست که نماز را تمام نموده و بعدااعاده نماید مگر آنکه یقین داشته که به امام می رسد که اقوی در این صورت صحت نماز و احوط اعاده است .

مسأله ۱۴۳۸ ـ اگرموقعی که امام در رکوع است اقتداکند و پیش از آنکه باندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بر دارد واجب نیست بایستد تا امام برای رکعت بعد بر خیزد و آنرا رکعت اول نماز خود حساب کند. بلکه می تواند نیت فرادی نماید، و اگر برخاستن امام بقدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می خواند، باید نیت فرادی نماید.

مسأله ۱۴۳۹ ـ اگراول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع رود، امام سر از رکوع بر دارد نماز اوصحیح است.

مسأله ۱۴۴۰ ـ اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و تشهد را به قصد قربت مطلق با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آنرا رکعت اول نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۱ ـ مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و اگر مساوی او بایستد اشکال ندارد، ولی اگر قد او بلندتر از امام است، بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد.

مسأله ۱۴۴۲ ـ در نماز جماعت باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن که پشت آن دیده نمی شود فاصله نباشد، و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام

یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است، و زن به واسطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۳ ـ اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آنرا نمی توان دید فاصله شود، قهراً فرادی می شود، و چنانچه به وظیفه منفرد عمل نماید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۴ ـ احتیاط واجب آنست که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام بیشتر از مقداری که بشود به یک گام از آن رد شد فاصله نباشد. و نیز اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، احتیاط واجب آنست که فاصله جای سجده اش از جای ایستادن او بیشتر از این مقدار نباشد.

مسأله ۱۴۴۵ ـ اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، مستحب آنست که با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۶ ـ اگر در نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است، فاصله بیش از حد پیدا شود قهراً فرادی می شود، و نمازش اگر به وظیفه منفرد عمل نموده باشد صحیح است.

مسأله ۱۴۴۷ ـ اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فرادی نمایند، نماز کسانی که در صف بعد ایستاده اند قهراً فرادی می شود، و صحیح است اگر به وظیفه منفرد عمل نموده باشند.

مسأله ۱۴۴۸ ـ اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند، ولی قنوت و تشهد را با امام بخواند، و احتیاط آنست که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد سوره را نخواند و خود را به امام برساند و اگر برای حمد وقت ندارد بنابر احتیاط واجب قصد فرادی نماید و عمل به وظیفه منفرد نماید.

مسأله ۱۴۴۹ ـ اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است، اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده، بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۰ ـ اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۱ ـ اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۲ ـ کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد نمازش فرادی می شود و صحیح است اگر به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۵۳ ـ کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آنست که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید.

مسأله ۱۴۵۴ ـ کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۵ ـ اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۶ ـ اگر بخیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده نمازش صحیح است. ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر وقت ندارد، فقط حمد را

بخواند و در رکوع خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۷ ـ اگر بخیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است. و اگر در بین حمد و سوره بفهمد لازم نیست آنها را تمام کند.

مسأله ۱۴۵۸ ـ اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود. بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۹ ـ اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۶۰ ـ اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۱ ـ کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، مستحب است وقتی امام تشهد رکعت آخر را می خواند، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

شرائط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۲ ـ امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صحیح بخواند، و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب و بد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۶۳ ـ امامی را که عادل می دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقیست یا نه، می تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴ ـ کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند، و کسی که نشسته نماز می خواند نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۵ ـ کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند. و کسی که خوابیده نماز می خواند می تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۶ ـ اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۷ ـ اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، می شود به او اقتدا کرد. و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۸ ـ بنابر احتیاط واجب کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، امام جماعت نشود.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۹ ـ موقعی که مأموم نیت می کند، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۰ ـ مأموم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهار امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۱ ـ اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند، و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۲ ـ اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آنست که حمد و سوره نخواند.

مسأله ۱۴۷۳ ـ اگر مأموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدائی را که می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است .

مسأله ۱۴۷۴ ـ اگر شک کند که صدای امام را می شنود یانه، یا صدائی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می تواند حمد و سوره بخواند.

مسأله ۱۴۷۵ ـ احتیاط واجب آنست که مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر حمد و سوره نخواند و مستحب است بجای آن ذکر بگوید .

مسأله ۱۴۷۶ ـ مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط مستحب آنست که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید .

مسأله ۱۴۷۷ ـ اگر مأموم سلام امام را بشنود، یا بداند چه وقت سلام می گوید، واجب نیست که پیش از امام سلام نگوید، و چنانچه عمداً پیش از امام سلام دهد نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد.

مسأله ۱۴۷۸ ـ اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام و سلام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد . ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آنست که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۹ ـ مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد . و اگر عمداًپیش از امام یا مدت بیش ازحدی بعد از امام انجام دهد، معصیت کرده علی الاحوط . و نمازش صحیح است اگر به وظیفه منفرد عمل نماید و احتیاط مستحب آنست که نماز را اعاده نماید .

مسأله ۱۴۸۰ ـ اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بر دارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع بر گردد و با امام سر بر دارد و دراین صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسد، امام سر بر دارد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۱ ـ اگر اشتباهاً سر بر دارد و ببیند امام در سجده است باید به سجده بر گردد، و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی شود.

مسأله ۱۴۸۲ ـ کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده بر داشته هر گاه به سجده بر گردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بر دارد، نمازش صحیح است، ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد نمازش باطل است .

مسأله ۱۴۸۳ ـ اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بر دارد، و سهواً یا بخیال اینکه به امام نمی رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است .

مسأله ۱۴۸۴ ـ اگر سر از سجده بر دارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه بخیال اینکه سجده اول امام است، بقصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود. واگر بخیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده، باید بقصد اینکه با امام سجده کند تمام کند و دو باره با امام به سجده رود. و در هر دو صورت احتیاط مستحب آنست که نماز را بهجماعت تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۴۸۵ ـ اگر سهواًپیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بر دارد به مقداری از قرائت امام می رسد، باید بر گردد

و بـا امام به رکوع رود، و احتیاط مسـتحب اعاده نماز است، و اگر عمـداً بر نگردد، احتیاط واجب آنست که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند یا بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۴۸۶ ـ اگر سـهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشـد که اگر بر گردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است، و همچنین اگر بقصد اینکه با امام نماز بخواند، سر بر دارد و با امام به رکوع رود، نیز نمازش صحیح است .

مسأله ۱۴۸۷ ـ اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح است، و چنانچه بقصد اینکه با امام نماز بخواند سر بر دارد و با امام به سجده رود، احتیاط واجب اعاده نماز است .

مسأله ۱۴۸۸ ـ اگر امام دررکعتی که قنوت ندارد اشـتباهاً قنوت بخواند،یا در رکعتی که تشـهد ندارد اشـتباهاً مشـغول خواندن تشهد شود، مأموم نبایـد قنوت و تشـهد را بخوانـد، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش ازایسـتادن امام بایسـتد بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند .

چیزهائی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۸۹ ـ اگر مأموم یک مرد باشد مسـتحب است طرف راست امام بایسـتد و اگر یک زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایسـتد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگریک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سـر امام بایسـتند، و اگر چند مرد یا چند زن باشـند، مسـتحب است پشت سر امام بایستند، و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها عقب امام و زنها پشت مردها بایستند.

مسأله ۱۴۹۰ ـ اگر امام و مأموم هر دو زن باشند بهتر است که ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

مسأله ۱۴۹۱ ـ مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

مسأله ۱۴۹۲ ـ مسـتحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد .

مسأله ۱۴۹۳ ـ مستحب است بعد از گفتن قد قامت الصلوهْ مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۴ ـ مسـتحب است امـام جمـاعت حـال مـأمومی را که از دیگران ضـعیف تر است رعایت کنـد و قنوت و رکوع و سـجود راطول ندهد مگربداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۵ ـ مسـتحب است امـام جمـاعت در حمـد و سوره و ذکرهائی که بلنـد می خوانـد، صـدای خود رابقـدری بلنـد کنـد که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۶ ـ اگر امام در رکوع بفهمد کسـی تازه رسـیده و می خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۷ ـ اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۸ ـ مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۹ ـ مسافری که نماز ظهر و عصـر و عشا را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند. و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید .

نــــماز آیات

نــــماز آیات

مسأله ۱۵۰۰ ـ نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، بواسطه چهار چیز واجب میشود : اول ـ گرفتن خورشید. دوم ـ گرفتن ماه اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد. سوم ـ زلزله اگر چه کسی هم نترسد. چهارم ـ رعد و برق و بادهای سیاه وسرخ و مانند اینها در صورتی که بیشتر مردم بترسند.

مسأله ۱۵۰۱ ـ اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان بایدبرای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند .

مسأله ۱۵۰۲ ـ کسی چندنماز آیات بر او واجب است، اگر همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته ونماز آنها رانخوانده است، موقعی که قضای آنها را میخواند، لازم نیست معین کند که برای کدام دفعه آنها باشد. و همچنین است اگر چند نماز برای رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها بر او واجب شده باشد، ولی اگر برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله، یا برای دو تای اینها نمازهائی بر او واجب شده باشد، بنابر احتیاط واجب، باید موقع نیت معین کند نماز آیاتی را که می خواند برای کدام یک آنهااست.

مسأله ۱۵۰۳ ـ چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری اتفاق بیفتد، فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست، ولی اگر مکان آنها بقدری نزدیک باشد که با آن شهریکی حساب شود، نماز آیات بر آنها هم واجب است .

مسأله ۱۵۰۴ ـ از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند انسان باید نماز آیات را بخواند، و احتیاط واجب آن است که بقدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

مسأله ۱۵۰۵ ـ اگر خواندن نماز آیات را بقدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند نماز را بخواند بقصد قربت مطلقه و نیت اداء و قضاء لازم نیست و همچنین است اگر بعد از باز شدن تمام آن ، نماز بخواند .

مسأله ۱۵۰۶ ـ اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه باندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، نمازی را که می خواند بقصد قربت مطلقه بجا آورد. و همچنین است اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد، ولی انسان نماز را نخواند، تا باندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد.

مسأله ۱۵۰۷ ـ موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فوراًنماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند اداء است.

مسأله ۱۵۰۸ ـ اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند. ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۹ ـ اگر عده ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گفته باشد باید نماز آیات را بخواند بلکه اگر مقداری از آن هم گرفته باشد، احتیاط استحبابی خواندن نماز آیات است. و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده اند.

مسأله ۱۵۱۰ ـ اگر انسان به گفته کسانی که که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می دانند، اطمینان پیداکند که

خورشید یا ماه گرفته، بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید، مثلاً اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به باز شدن می کند، احتیاطاً باید نماز را تا آن وقت تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۵۱۱ ـ اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۲ ـ اگر وقت نماز یومیه، نماز آیات هم برانسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آنرا بخواند و اگر وقت هر دوتنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند .

مسأله ۱۵۱۳ ـ اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آنرا تمام کند بعد نماز آیات را بخواند. و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آنرا بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را بجا آورد.

مسأله ۱۵۱۴ ـ اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود، و بعد از آنکه نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را بهم بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۵ ـ اگردرحال حیض یا نفاس زن، آفتاب یا ماه بگیرد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضاهم ندارد. ولی اگر زلزله یا رعد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد، بنابر احتیاط واجب باید بعد از پاک شدن، نماز آیات را بخواند بلکه گفتن به وجوب آن خالی از قوت نیست.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۶ ـ نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن اینست که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۷ ـ در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند، و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید. مثلاً به قصد سوره قل هو الله احد، بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: قل هوالله احد دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: الله الصمد باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: لم یلد ولم یولد و به رکوع رود باز هم سر بردارد و بگوید: و لم یکن له کفواً احد و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۸ ـ اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۹ ـ چیزهائی که در نماز یومیه واجب و مستحب است در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد. ولی در نماز آیات مستحب است بجای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند الصلوة.

مسأله ۱۵۲۰ ـ مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید سمع الله لمن حمده و نیز پیش از هر رکوع و بعداز آن تکبیر بگوید

ولی بعداز رکوع پنجم ودهم گفتن تکبیر مستحب نیست.

مسأله ۱۵۲۱ ـ مستحب است پیش از رکوع دوم وچهارم وششم و هشتم ودهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافیست.

مسأله ۱۵۲۲ ـ اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش بجائی نرسدنماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۳ ـ اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یادر رکوع اول رکعت دوم وفکرش به جائی نرسد نماز باطل است. ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع چنانچه به سجده نرسیده باید رکوعی را که شک دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد. و اگربه سجده رسیده باید به شک خود اعتنانکند.

مسأله ۱۵۲۴ ـ هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود باطل است.

نماز عید فطـــر وقـــربان

مسأله ۱۵۲۵ ـ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان ماکه امام علیه السلام غائب است مستحب می باشد. و می شود آنرا به جماعت یا فرادی خواند.

مسأله ۱۵۲۶ ـ وقت نماز عیدفطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر.

مسأله ۱۵۲۷ ـ مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۸ ـ نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمدوسوره باید پنج تکبیر بگوید وبعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد. و بر خیزد و در رکعت دوم چهارتکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود وبعد از رکوع دوسجده کند وتشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۹ ـ در قنوت نماز عیدفطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست. ولی بهتر است این دعا را بخوانند: «اَللّهُمَّ اَهْلَ الْكِبرياءِ وَالْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَروُتِ وَ اهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوى وَالمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هذا الْيَوم الذى جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلمينَ عيداً و لِمُحَمَّد صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ ذُخراً و شَرَفاً و مَزيداً أن تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد و آل مُحَمَّد وَ أن تُدْخِلَنى فى كُلِّ خَيْر أَدْخَلْتَ فيه مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد وَ أن تَخْرِجَنى مِنْ كُلِّ سُوء أَخْرَجْتَ مِنهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد صَلَواتُكَ عَلَيْهِ و عَلَيْهِمْ، اَللّهُمَّ إنى أَسْئَلُكَ خَيْرَ ما سَئَلَكَ مِنْهُ عِبادُكَ الصّالِحوُنَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِمّا اسْتَعاذ مِنْهُ عِبادُكَ الْمُخْلَصون».

مسأله ۱۵۳۰ ـ در زمان غائب بودن امام علیه السلام مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخوانند. و بهتر است که در خطبه عیدفطر احکام زکات فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۱ ـ نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس «سوره ۹۱ » ودررکعت دوم سوره غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم«سوره ۸۷» و در رکعت دوم سوره شمس را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۲ ـ مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجدالحرام خوانده شود.

مسأله۱۵۳۳ ـ مستحب است پیاده و پابرهنه و با وقار به نماز عید بروند و پیش از نماز غسل کنند و عمامه سفید برسر بگذارند.

مسأله ۱۵۳۴ ـ مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و کسی که نماز عید میخواند اگر امام جماعت است، یا فرادی نماز می خواند، نماز را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۵ ـ بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر، مستحب است این تکبیرها را

بگوید : «اَللّهُ اَكْبَرُ اَللّهُ اَكْبَرُ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ اللّهُ اَكْبر وَلِلّهِ الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما هَدینا وَلَهُ الشُّكْرُ عَلی ما اَوْلینا».

مسأله ۱۵۳۶ ـ مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است ، تکبیرهائی را که در مسأله پیش گفته شد تا علی ماهدینا بگوید و بعد از آن بگوید : « اَللّهُ اَكْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الاَنْعامِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ عَلی ما اَبْلانا» ولی اگر عید قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید وآخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها رابگوید.

مسأله ۱۵۳۷ ـ احتیاط مستحب آنست که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند، ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست .

مسأله ۱۵۳۸ ـ در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر، مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۹ ـ اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آنکه امام به رکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید، و اگر در هر قنوت یک سبحان الله یا یک الحمدالله بگوید کافیست.

مسأله ۱۵۴۰ ـ اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می تواند نیت کند و تکبیر اول نماز را بگوید و به رکوع رود.

مسأله ۱۵۴۱ ـ اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند، احتیاط آنست که بعد از نماز آنرا بجا آورد. و نیز اگر کاری که برای آن سجده سهو لازم است پیش آید، بنابر احتیاط باید بعد از نماز دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۲ ـ بعد از مرگ انسان، می شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد. و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۵۴۳ ـ انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم السلام، از طرف زندگان اجیر شود. و نیز می تواند کار مستحبی انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۴ ـ کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلیدی صحیح بداند.

مسأله ۱۵۴۵ ـ اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید. و لازم نیست اسم او را بداند پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافیست.

مسأله ۱۵۴۶ ـ اجیر باید عبادتهای میت را به قصد ما فی الذمه او بجا آورد.

مسأله ۱۵۴۷ ـ باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را بطور صحیح انجام می دهد.

مسأله ۱۵۴۸ ـ کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده اگر بفهمد که عمل را بجا نیاورده، یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

مسأله ۱۵۴۹ ـ هر گاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگر چه بگوید انجام داده ام، بنابر احتیاط واجب باید دوباره اجیر بگیرد. ولی اگر شک کند که عمل صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

مسأله ۱۵۵۰ ـ کسی را که عذری دارد و مثلاً با تیمم یا نشسته نماز می خواند، نمی شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگر چه نماز میت هم همانطور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۱ ـ مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۲ ـ قضای نمازهای میت بنابر احتیاط مستحب که ترک آن سزاوار نیست در صورتی که ترتیب آنها معلوم باشد، باید به ترتیب خوانده شود، اما اگر ترتیب آنها را نمی دانند، بنابر احتیاط مستحب با اجیر شرط کنند که به قدری نماز بخواند که ترتیب به

عمل آید و اگر به دستوری که در آخر (مسأله ۱۵۵۵)داده می شود، عمل شود رعایت احتیاط شده، چه یک نفر نمازها را بخواند و چه چند نفر.

مسأله ۱۵۵۳ ـ اگر با اجیر شرط کنند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد چنانچه در نظر او باطل نباشد باید همانطور بجا آورد. و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آنست که از وظیفه خودش و میت هر کدام به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند مثلاً اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۴ ـ اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد.

مسأله ۱۵۵۵ ـ اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، بنا بر احتیاط مستحب که ترک آن سزاوار نیست باید برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید، مثلاً اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صبح تا ظهر نماز قضا بخواند، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تا شب بخواند و نیز باید نمازی را که در هر دفعه شروع می کند، معین نماید مثلاً قرار بگذارد، اول نمازی را که می خواند صبح باشد یا ظهر یا عصر و همچنین باید با آنها قرار بگذارد که در هر دفعه، نماز یک شبانه روز را تمام کنند و اگر ناقص بگذارند آنرا حساب نکنند و در دفعه بعد نماز یک شبانه روز را از سر شروع نمایند.

مسأله ۱۵۵۶ ـ اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید برای نمازهائی که می دانند یا احتمال می دهند بجا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند.

مسأله ۱۵۵۷ ـ کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداریرا که نخوانده از مال او به ولیّ میت بدهند. مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولیّ میت بدهند، و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه اش از مال او اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد بروِرثه او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۵۸ ـ اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد وخودش هم نماز قضا دشته باشد ، باید از مال او برای نمازهائی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد ،در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند ، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند ثلث آنرا به مصرف نماز خودش برسانند.

احـــکام روزه

احـــکام روزه

روزه آنست که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهائی که روزه را باطل می کند و شرح آنها گفته می شود خودداری نماید.

نیــت

مسأله ۱۵۵۹ ـ لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند، مثلاً بگوید فردا را روزه می گیرم، بلکه همینقدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافیست. و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده ،باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب، از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری

نماید.

مسأله ۱۵۶۰ ـ انسان می توانـد در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن، نیت کنـد، و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه رابنماید.

مسأله ۱۵۶۱ ـ وقت نیت روزه ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح.

مسأله ۱۵۶۲ ـ وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که بانـدازه نیت کردن به مغرب وقت مانـده باشـد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۳ ـ کسـی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است ، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است (۱)چه روزه او واجب باشد چه مستحب. و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه واجب نماید.

مسأله ۱۵۶۴ ـ اگر بخواهـد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد، بایـد آنرا معین نمایـد، مثلًا نیت کند که روزه قضایا روزه نذر می گیرم، ولی در مـاه رمضان لازم نیست نیت کنـد که روزه ماه رمضان می گیرم، بلکه اگر ندانـد ماه رمضان است یا فراموش نمایـد و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود.

مسأله ۱۵۶۵ ـ اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است.

مسأله ۱۵۶۶ ـ اگر مثلًا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۷ ـ اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و بیهوش شود و در بین روز بهوش آیـد، احتیـاط واجب آنست که روزه آن روز را تمام نماید، و قضای آن را هم بجا آورد.

مسأله ۱۵۶۸ ـ اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و مست شود و در بین روز بهوش آیـد، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم بجا آورد.

مسأله ۱۵۶۹ ـ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۰ ـ اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که مـاه رمضـان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صـحیح است(۲). و اگر کاری که روزه را باطل می کنـد انجام داده باشـد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می باشـد. ولی بایـد تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهد، و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید.

مسأله ۱۵۷۱ ـ اگر بچه پیش از اذان صبح مـاه رمضـان بـالغ شود، بایـد روزه بگیرد و اگر بعـد از اذان بـالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست اگر نیت روزه نکرده باشـد ولی اگر قبـل از ظهر کـاری که روزه را باطل می کنـد مرتکب نشـده باشد احتیاط واجب آنست که روزه را بگیرد و اگر نیت کرده باشد روزه بر او واجب است.

مسأله ۱۵۷۲ ـ کسـی که برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد. ولی کسی که روزه قضا دارد نمی توانـد روزه مسـتحبی بگیرد و چنـانچه فرامـوش کنـد و روزه مسـتحب بگیرد، در صـورتی کـه پیش از ظهر یـادش بیایـد، روزه مستحبی او بهم می خورد و می توانـد نیت خود را به روزه قضا برگردانـد و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید اقوی بطلان است.

مسأله ۱۵۷۳ ـ اگر غیر از روزه مـاه رمضـان روزه معیـن دیگری بر انسـان واجب باشـد، مثلاًـ نـذر کرده باشـد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد، و نیت کند روزه او صحیح (۱)و گرنه باطل می

باشد.

مسأله ۱۵۷۴ ـ اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد. بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۵ ـ اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود اگر چه چیزی نخورده باشد روزه او صحیح نیست ولو اینکه نیت روزه را هم قبل از ظهر کرده باشد.

مسأله ۱۵۷۶ ـ اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، بنابر احتیاط واجب باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۷۷ ـ روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی تواند نیت روزه رمضان کند، یا نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد، بلکه باید نیت روزه قضا و مانند آن بنماید، و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود.

مسأله ۱۵۷۸ ـ اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۹ ـ اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان مردد شود که روزه خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند که روزه را باطل کند، روزه اش باطل می شود، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد ولی در صورتی که مردد شدن به جهت رخ دادن چیزی باشد که نداند روزه را باطل می کند یا نه، روزه اش اگر کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده صحیح است در صورتی که موجب تردد در نیت روزه نشود.

مسأله ۱۵۸۰ ـ در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست، مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، یا مردد شود که بجا آورد یا نه، چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند

روزه او صحیح است.

چیزهائی که روزه را باطل می کند

چیزهائی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۵۸۱ ـ نه چیز روزه را باطل می کند: اول خوردن و آشامیدن دوم جماع. سوم ـ استمناء و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. چهارم ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر و همچنین جانشینان پیغمبر علیهم السلام علی الاحوط. پنجم ـ رساندن غبار غلیظ به حلق علی الاحوط.

ششم ـ فرو بردن تمام سر در آب. هفتم ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض تا اذان صبح و همچنین است نفاس علی الاحوط. هشتم ـ اماله کردن با چیزهای روان. نهم ـ قی کردن و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود.

۱ ـ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۲ ـ اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز، معمول باشد مثل

نـان و آب، چه معمول نباشـد مثـل خاک و شـیره درخت و چه کم باشـد یا زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره ببرد و رطوبت آنرا فرو برد، روزه او باطـل می شود، مگر آنکه رطوبت مسواک در آب دهـان بطوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۳ ـ اگر موقعی که مشغول غـذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو برد روزه اش باطل است، و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفاره هم بر او واجب می شود.

مسأله ۱۵۸۴ ـ اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۸۵ ـ احتیاط واجب آنست که روزه دار از اسـتعمال آمپولی که بجای غذا بکار می رود خود داری کند ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۸۶ ـ اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده عمداً فرو ببرد، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۷ ـ کسـی که می خواهـد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند یا اطمینان داشـته باشد غذائی که لای دندان مانده در روز فرو می رود چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۸۸ ـ فرو بردن آب دهـان، اگر چه به واسـطه خیال کردن ترشـی و ماننـد آن در دهان جمع شـده باشـد، روزه را باطل نمی کند.

مسأله ۱۵۸۹ ـ فرو بردن اخلاط سـر و سـینه که به فضای دهان نرسـیده اشـکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، بنابر احتیاط واجب بلکه خالی از قوت نیست که نباید آنرا فرو ببرند.

مسأله ۱۵۹۰ ـ اگر روزه دار به قـدری تشـنه شود که بترسـد از تشـنگی بمیرد می توانـد به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامـد، ولی روزه او باطـل می شـود و اگر مـاه رمضـان باشـد، بایـد در بقیـه روز از بجـا آوردن کـاری که روزه را باطـل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۹۱ ـ جویـدن غـذا برای بچه یا پرنـده و چشـیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی کنـد. ولی اگر انسان از اول بدانـد که به حلق می رسـد روزه اش باطل می شود و بایـد قضای آنرا بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۲ ـ انسان نمی تواند برای ضـعف، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاً نمی شود آنرا تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ ـ جماع

مسأله ۱۵۹۳ ـ جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۵۹۴ ـ اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی شود.

مسأله ۱۵۹۵ ـ اگر شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۹۶ ـ اگر فراموش کنـد که روزه است و جماع نمایـد، یا او را به جماع مجبور نماینـد به طوری که به فعل او نباشد، روزه او باطل نمی شود. ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید، یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

۳ ـ استمناء

مسأله ۱۵۹۷ ـ اگر روزه دار استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۹۸ ـ اگر بی اختیـار منی از او بیرون آیـد، روزه اش باطـل نیست. ولی اگر کـاری کنـد که بی اختیار منی از او بیرون آیـد،

روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۵۹۹ ـ هر گاه روزه دار بدانـد که اگر در روز بخوابد محتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، واجب نیست نخوابد و اگر هم بخوابد روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۰ ـ اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۱ ـ روزه داری که محتلم شده، می تواند بول کند و به دستوری که در (مسأله ۷۳) گفته شد، استبراء نماید، اگر چه بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می آید.

مسأله ۱۶۰۲ ـ روزه داری که محتلم شـده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۳ ـ اگر به قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، اگر چه منی از او بیرون نیاید روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۰۴ ـ اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود، اگر چه اتفاقاً منی بیرون آیـد روزه او صـحیح است. ولی اگر اطمینـان نـدارد، در صورتی که منی از او بیرون آیـد، روزه اش باطل است.

۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۱۶۰۵ ـ اگر روزه دار به گفتن یـا به نوشـتن یـا به اشاره و ماننـد اینها به خـدا و پیغمبر عمـداً نسبت دروغ بدهـد، اگر چه فوراً بگویـد دروغ گفتم یا توبه کنـد، روزه او باطل است. و احتیاط واجب آنست که به حضـرت زهرا سـلام الله علیها و پیغمبران دیگر و جانشینان پیغمبران هم نسبت دروغ ندهد.

مسأله ۱۶۰۶ ـ اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۷ ـ اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خـدا و پیغمبر نقل کند، و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۰۸ ـ اگر بداند دروغ بسـتن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می کند و چیزی را که می داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را گفته راست بوده روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۰۹ ـ اگر دروغی را که دیگری ساخته عمـداً به خـدا و پیغمبر و جانشـینان پیغمبر نسـبت دهد روزه اش باطل می شود. ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۱۰ ـ اگر از روزه دار بپرسـند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین مطلبی فرموده اند، و او جائی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی، یا جائی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۱۱ ـ اگر از قول خـدا یا پیغمبر حرف راستی را بگویـد بعـد بگوید دروغ گفته، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن، که روزه می باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود.

۵ ـ رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۱۶۱۲ ـ رسانـدن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کنـد علی الاحوط. چه غبار چیزی باشـد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یـا غبـار چیزی باشـد که خوردن آن حرام است مثـل خـاک. و بنـابر احتیـاط واجب بایـد غبـاری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۳ ـ اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیـدا شود، و انسان با اینکه متوجه است، مواظبت نکنـد و به حلق برسـد، روزه اش باطل

می شود علی الاحوط.

مسأله ۱۶۱۴ ـ احتیاط واجب آنست که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۵ ـ اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته یا اطمینان که به حلق نمی رسد روزه اش صحیح است، و اگر گمان می کرده که به حلق می رسد، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۶ ـ اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه اش باطل نمی شود. و چنانچه ممکن است باید آنرا بیرون آورد.

۶ ـ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۷ ـ اگر روزه دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه اش باطل می شود. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد، و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۸ ـ اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آنرا دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۱۹ ـ اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۲۰ ـ اگر تمام سر زیر آب برود، ولی مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۱ ـ احتیاط واجب آنست که سر را در آب مضاف فرو نبرد.

مسأله ۱۶۲۲ ـ اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود.

مسأله ۱۶۲۳ ـ اگر اطمینان داشته باشد که آب سر او را نمی گیرد و خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه اش اشکال ندارد و اگر اطمینان نداشته باشد و خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد بنابر احتیاط واجب باید روزه اش را قضا نماید.

مسأله ۱۶۲۴ ـ اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است، یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود.

مسأله ۱۶۲۵ ـ اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است.

مسأله ۱۶۲۶ ـ اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او مثل روزه رمضان واجب معین باشد، روزه و غسل هر دو باطل است، و اگر روزه مستحب باشد یا روزه واجبی باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می باشد.

مسأله ۱۶۲۷ ـ اگر برای آنکه کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه اش باطل می شود.

۷ ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۸ ـ اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه اش چنانچه در ماه رمضان و یا قضای آن باشد باطل است، کما اینکه در واجب معین احوط وجوبی بطلان آنست،و اما در واجب موسع و روزه مستحبی باطل نیست، اگر چه احوط استحبابی آنست که غسل و یا تیمم را قبل از فجر ترک نکند.

مسأله ۱۶۲۹ ـ اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، ولی از روی عمد نباشد، مثل آنکه دیگری نگذارد، غسل و تیمم کند روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۰ ـ کسی که جنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، باید تیمم کند و روزه بگیرد و احوط مستحبی آنست که قضای آن را هم بجا آورد.

مسأله ۱۶۳۱ ـ اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلاً اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۲ ـ کسی که در شب ماه رمضان برای هیچکدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود. ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، باید تیمم نماید و روزه بگیرد و احوط مستحبی آنست که قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۱۶۳۳ ـ اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمم کند روزه اش صحیح است و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمم روزه بگیرد، بنابر احتیاط مستحب روزه آن روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۴ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است، و قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۳۵ ـ هر گاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود جایز است پیش از غسل بخوابد اگر عادت بیدار شدن را داشته باشد و اگر عادت نداشته باشد بنابر احتیاط واجب نباید پیش از غسل بخوابد اگر چه احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود.

مسأله ۱۶۳۶ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۷ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند بنابر احتیاط واجب اگر نگوئیم اقوی است، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۳۸ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره دارد.

مسأله ۱۶۳۹ ـ اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا عادتش چنین است که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح، بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند. و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، قضای روزه بر او واجب می شود و احتیاط استحبابی دادن کفاره است.

مسأله ۱۶۴۰ ـ بنابر احتیاط واجب خوابی را که در آن محتلم شده، باید خواب اول حساب کند پس اگر بعد از بیدار شدن دوباره بخوابد و بداند یاعادتش چنین است که بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه تا اذان خواب بماند، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد، و اگر دوباره بیدار شود و بداند یا عادتش چنین است که اگر بخوابد بیدار می شود و تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند در صورتی که باز هم بخوابد و تا اذان خواب بماند، باید قضای

آن روز را بگیرد، و بنابر احتیاط مستحب کفاره هم باید بدهد.

مسأله ۱۶۴۱ ـ اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۲ ـ هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود، و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۳ ـ کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۴ ـ کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است. چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلاً پنج روز، روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان هم عوض آن را بجا آورد، و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۵ ـ اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن تا اذان صبح جنب بماند، ولی از روی عمد نباشد، چنانچه وقت آن روزه معین است مثلاًـ نذر کرده که آن روز را روزه بگیرد، روزه اش صحیح است، و اگر مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، احتیاط واجب آنست که غیر از آن روز روز دیگری را روزه بگیرد بلکه خالی از قوت نیست.

مسأله ۱۶۴۶ ـ اگر زن پیش از اذان صبح از حیض پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند، روزه اش باطل است در روزه رمضان بلکه در قضای آن و در هر روزه واجب معین بنابر احتیاط واجب، و نفاس مثل حیض است علی الاحوط.

مسأله ۱۶۴۷ ـ اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک می شود یا کسی که جنب است و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، باید تیمم نماید، و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند. و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، کفایت تیمم محل تأمل است.

مسأله ۱۶۴۸ ـ اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچکدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، چنانچه روزه ای را که می گیرد مثل روزه رمضان واجب معین باشد صحیح است. و اگر روزه مستحب یا روزه ای باشد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، صحیح بودن آن اشکال دارد.

مسأله ۱۶۴۹ ـ اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۵۰ ـ اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند، و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه هائی که گرفته صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱ ـ اگر زن پیش از اذان صبح از حیض پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه اش باطل است، و همچنین است نفاس علی الاحوط. ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲ ـ اگر زنی که در حال استحاضه است، غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۳ ـ کسی که مس میت کرده یعنی جائی از بدن خود را به بدن میت رسانده می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد.

و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی شود.

۸ـ اماله کردن

مسأله ۱۶۵۴ ـ اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد روزه را باطل می کند.

۹ـ قی کردن

مسأله ۱۶۵۵ ـ هر گاه روزه دار عمداً قی کند اگر چه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه اش باطل می شود ولی کفاره ندارد ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۶ ـ اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن، در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آنست که روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۷ ـ اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خود داری نماید.

مسأله ۱۶۵۸ ـ اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد، باید آنرا بیرون آورد و روزه او باطل نمی شود. ولی اگر بداند که به واسطه بیرون آوردن، قی می کند، واجب نیست بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹ ـ اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه ممکن باشد، باید آنرا بیرون آورد، و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۶۰ ـ اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می آید، نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۱ ـ اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آنرا بیرون بریزد، و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است.

احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۶۶۲ ـ اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود، و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۶۳ ـ اگر روزه دار سهواً یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند، انجام دهد و بخیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را بجا آورد روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۴ ـ اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی شود. ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلاًـ به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم، و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می شود.

مسأله ۱۶۶۵ ـ روزه دار نباید جائی برود که می داند مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند، و اگر از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، روزه او باطل می شود.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله ۱۶۶۶ ـ چند چیز برای روزه دار مکروه است، و از آن جمله است: دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا

بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضـعف می شود، انفیه کشـیدن، اگر نداند که به حلق می رسـد و اگر بداند به حلق می رسد جایز نیست، بو کردن گیاههای معطر، نشسـتن زن در آب، اسـتعمال شـیاف، تر کردن لباسـی که در بدن است، کشـیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر، بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن. و نیز مکروه است انسان بـدون قصـد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شـهوت خود را به حرکت آورد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، روزه او باطل می شود.

جاهائی که قضا و کفاره واجب است

جاهائی که قضا و کفاره واجب است

مسأله ۱۶۶۷ ـ اگر در روزه رمضـان عمـداً قی کنـد یـا در شب جنب شود و به تفصـیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شـد بیدار شود و دوباره بخوابـد و تا اذان صـبح بیـدار نشود، فقط باید قضای آن روز را بگیرد. ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند، عمداً انجام دهد، در صورتی که می دانسته آن کار روزه را باطل می کند، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۶۸ ـ اگر به واسـطه ندانسـتن مسـأله کـاری انجـام دهـد که روزه را باطل می کنـد، چنانچه می توانسـته مسأله را یاد بگیرد، کفاره بر او واجب می شود و اگر نمی توانسته مسأله را یاد بگیرد، کفاره بر او واجب نیست.

کفــاره روزه

مسأله ۱۶۶۹ ـ کسـی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، بایـد یک بنـده آزاد کنـد، یا به دسـتوری که در مسأله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد، یا شـصت فقیر را سـیر کند یا به هر کدام یک مُدکه تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهـد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشـد هر چه می توانـد به فقیر طعام بدهد، واگر نتواند روزه بگیرد یا طعام بدهد، باید اسـتغفار کند، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید استغفرالله . و احتیاط واجب آنست که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد .

مسأله ۱۶۷۰ ـ کسی که میخواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد، و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۷۱ ـ کسـی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شـروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۲ ـ کسی که باید پی درپی روزه بگیرد، اگر دربین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یاوقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلا به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد باید روزها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۳ ـ اگر در بین روزهائی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض ، یانفاس ، یاسفری که دررفتن آن مجبوراست برای او پیش آیـد، بعـد از بر طرف شـدن عـذر واجب نیست روزه ها رااز سـر بگیرد، بلکه بقیه را بعـد از بر طرف شدن عذربجا می آورد.

مسأله ۱۶۷۴ ـ اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصـلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثـل خوردن غـذای حلالـی که برای انسـان ضـرر دارد و نزدیکی کردن باعیـال خود در حـال حیض، بنـابر احتیاط کفاره جمع بر او

واجب میشود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مُدکه تقریباً ده سیر است گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مدمویز یا یک مد خرما بدهد. و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

مسأله ۱۶۷۵ ـ اگر روزه داری دروغی را به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت دهد، اگر چه روزه خود را به چیز حرام باطل کرده، ولی کفاره جمع که تفصیل آن در مسأله پیش گفته شد بر او واجب نمی شود.

مسأله ۱۶۷۶ ـ اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، برای هر دفعه، یک کفاره بر او واجب است. ولی اگر جماع او حرام باشد، برای هر دفعه یک کفاره جمع واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۷ ـ اگر روزه دار در یک روزه ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۷۸ ـ اگر روزه دار غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، و بعد با حلال خود جماع نماید، بنابر احتیاط برای هر کدام یک کفاره واجب می شود.

مسأله ۱۶۷۹ ـ اگر روزه دار غیر جماع کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می کند، انجام دهد مثلاً آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند غیر جماع انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۸۰ ـ اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیابد، چنانچه عمداً آنرا فرو ببرد، روزه اش باطل است.

و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می شود. و اگر خوردن آن چیز حرام باشد مثلاًموقع آروغ زدن، خون یا غذائی که از صورت غذا بودن خارج شده، به دهان او بیاید و عمداً آنرا فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد، و بنا بر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۱ ـ اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید یا دو ماه پی درپی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد.

مسأله ۱۶۸۲ ـ کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند، و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۳ ـ کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید کفاره از او ساقط نمی شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آید، بنابر اقوی کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴ ـ اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۵ ـ اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶ ـ اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۷ ـ اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفاره واجب می شود.

مسأله ۱۶۸۸ ـ اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۹ ـ اگر روزه دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به جماع کند و در بین جماع، زن راضی شود، بنابر احتیاط واجب باید مرد، دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

مسأله ۱۶۹۰ ـ اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می شود، و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱ ـ اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند بجا آورد، کفاره زن را نباید بدهد، و بر خود زن هم کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲ ـ کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر مرد واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۳ ـ انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند ولی لازم نیست فوراً آنرا انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۴ ـ اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آنرا بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود.

مسأله ۱۶۹۵ ـ کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

مسأله ۱۶۹۶ ـ کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه راباطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، و اگر نمی تواند، سه روز روزه بگیرد .

جاهائی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۷ ـ در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست: اول ـ آنکه روزه دار در روز ماه رمضان عمداً قی کند . دوم ـ آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود . سوم ـ عملی که روزه را باطل می کند بجانیاورد، ولی نیت روزه نکند، یاریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد. چهارم ـ آنکه درماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد . پنجم ـ آنکه درماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده. و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روز بر او واجب است . بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند صبح شده یانه و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، واجب است که قضای روزه آن روز را بجا آورد. ششم ـ آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است. هفتم ـ آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می کند و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده است. هشتم ـ آنکه کور و مانند آن به گفته کس دیگر افطار کنند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. نهم ـ آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. ولی اگر در هوای ابر به اطمینان اینکه مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست. دهم ـ آنکه برای خنک شدن، یا بی جهت مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود. ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸ ـ اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۹ ـ مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است. و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۷۰۰ ـ اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی اختیار، یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند.

مسأله ۱۷۰۱ ـ اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۲ ـ اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی تواند افطار کند. ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۷۰۳ ـ اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۴ ـ اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی را که کافر بوده قضا نماید. ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۵ ـ روزه ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۶ ـ اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده اگر وقت رفع عذر را می دانسته و بعد فراموش کرده باید مقدار بیشتری را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم باید شش روز روزه بگیرد اما کسی که وقت رفع عذر را نمی داند و قبل از عروض شک هم نمی دانسته می تواند مقدار کمتر را یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحب آنست که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۷ ـ اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد. ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، احتیاط آنست که اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۸ ـ اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد، و در نیت معین نکند، روزه ای را که می گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اول حساب می شود.

مسأله ۱۷۰۹ ـ کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید.

مسأله ۱۷۱۰ ـ اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد مستحب است، که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۱ ـ اگر به واسطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسأله ۱۷۱۲ ـ اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته

بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مد مویز، و یا یک مـد خرما به فقیر بدهـد. ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند بنابر احتیاط واجب باید روزهائی را که نگرفته قضا نماید و برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳ ـ اگر به واسطه مرضـی روزه رمضان را نگیرد و بعـد از رمضان مرض او برطرف شود، ولی عـذر دیگری پیـدا کند که نتوانـد تا رمضان بعـد قضای روزه را بگیرد بنا بر احتیاط واجب باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهـد و نیز اگر در ماه رمضان، غیر مرض عـذر دیگری داشـته باشـد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعـد به واسـطه مرض نتوانـد روزه بگیرد، روزه هائی را که نگرفته بنابر احتیاط واجب بایـد قضا نمایـد و برای هر روز یک مـد طعام دهد.

مسأله ۱۷۱۴ ـ اگر در ماه رمضان به واسـطه عـذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد بایـد روزه را قضا کنـد و برای هر روز یک مـد گندم یا نان آن، یا یک مد جو یا نان آن، یا یک مد خرما یا یک مد مویز هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۵ ـ اگر در قضای روزه کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عـذری پیـدا کنـد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یـک مـد گنـدم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مـد مویز، و یا یک مـد خرما به فقیر بدهـد، ولی اگر موقعی که عـذر دارد، تصـمیم داشـته باشـد که بعـد از برطرف شـدن عـذر روزه های خود را قضا کنـد و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، بنابر احتیاط واجب جمع نماید بین قضا و کفاره.

مسأله ۱۷۱۶ ـ اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد، بعـد از آنکه خوب شـد، بایـد قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهـای پیش یک مـد که تقریباً ده سـیر است، طعام یعنی گنـدم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مـد مویز، و یا یک مـد خرما به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷ ـ کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۸ ـ اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹ ـ اگر روزه رمضان را عمـداً نگیرد، باید قضای آنرا بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شـصت فقیر طعام بدهـد یا یک بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، زاید بر کفاره برای هر روز، دادن یک مد لازم است و قضای روزه هم بر او لازم است.

مسأله ۱۷۲۰ ـ اگر روزه رمضـان را عمـداً نگیرد و در روز، مکرر جماع کنـد، بنابر احتیاط واجب کفاره هم مکرر می شود. ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلاً چند مرتبه غذا بخورد، یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۷۲۱ ـ بعـد از مرگ پـدر، پسـر بزرگتر بایـد قضای نماز و روزه او را به تفصـیلی که در مسأله (۱۳۹۹) گفته شـد بجا آورد و همچنین بعد از مرگ مادر بنابر احتیاط مستحب که ترک آن سزاوار نیست.

مسأله ۱۷۲۲ ـ اگر پـدر غیر از روزه رمضـان، روزه واجب دیگری را ماننـد روزه نـذر نگرفته باشـد بنابر احتیاط واجب، قضای آن بر پسر بزرگتر لازم است.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۲۳ ـ مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد، و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۴ ـ مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد. ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

مسأله ۱۷۲۵ ـ اگر غیر روزه رمضان، و نذر روزه روز معین، روز معین دیگری بر انسان واجب باشد تا ناچار نشود بنابر احتیاط واجب نمی تواند در آن روز مسافرت کند، و اگر در سفر باشد، چنانچه ممکن است باید قصد کند که ده روز در جائی بماند و آن روز را روزه بگیرد.(۱)

مسأله ۱۷۲۶ ـ اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آنرا معین نکند، نمی تواند آنرا در سفر بجا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آنرا در سفر بجا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۷ ـ مسافر می تواند برای خواستن حاجت، سه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد با اعمال خاصی که در وسائل ذکر شده.

مسأله ۱۷۲۸ ـ کسی که نمی داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه اش باطل می شود، و اگر تا مغرب نفهمد، روزه اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۹ ـ اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد، و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۳۰ ـ اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند. و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد، یعنی به جائی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آنرا نشنود، باید روزه خود را باطل کند. و اگر پیش از آن، روزه را باطل کند کفاره بنابر احتیاط بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۱ ـ اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۳۲ ـ اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۳۳ ـ مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید، و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۴ ـ کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مد مویز، و یا یک مد خرما و مانند اینها به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۳۵ ـ کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، باید قضای روزه هائی را که نگرفته بجا آورد.

مسأله ۱۷۳۶ ـ اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می شود و نمی تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد گندم یا نان آن، یا جو یا نان آن، یا یک مد مویز، و یا یک مد خرما و مانند اینها به فقیر بدهد. و احتیاط مستحب آنست که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد. و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷ ـ زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای خودش یا حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد. و روزهائی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۸ ـ زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه و یا دایه او باشد، یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای او و یا بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی
گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد و روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید، ولی اگر کسی پیدا شود بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، اقوی آنست که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

مسأله ۱۷۳۹ ـ اول ماه به پنج چیز ثابت می شود: اول ـ آنکه خود انسان ماه را ببیند، دوم ـ عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم. و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود. سوم ـ دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی شود. چهارم ـ سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود، و سی روز از اول ماه رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه شوال ثابت می شود. پنجم ـ حاکم شرع حکم کند که اول ماه است.

مسأله ۱۷۴۰ ـ اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او رانمی کند، باید به حکم او عمل نماید. ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱ ـ اول ماه با پیشگوئی منجمین ثابت نمی شود. ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۲ ـ بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است.

مسأله ۱۷۴۳ ـ اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۴ ـ اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است یا افق آنها با هم نزدیک باشد به نحوی که ملازمه باشد بین دیدن در یکی از آنها با دیدن در دیگری.

مسأله ۱۷۴۵ ـ اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر آنکه دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده اند، نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند که تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است.

مسأله ۱۷۴۶ ـ روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۷ ـ اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید. و اگر آن هم ممکن نباشد هر ماهی را که بداند قبل از رمضان نیست روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۸ ـ روزه عید فطر و قربان، حرام است و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است، یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می باشد.

مسأله ۱۷۴۹ ـ اگر زن بواسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، روزه او حرام است . و احتیاط مستحب آنست که اگر

حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

مسأله ۱۷۵۰ ـ روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر، یا جد شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۱ ـ اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، ودربین روز پدر او را نهی کند، باید افطار نماید اگر ترك افطار سبب اذیت پدر شود و اگر سبب اذیت اونشود افطارلازم نیست.

مسأله ۱۷۵۲ ـ کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگر چه دکتر بگوید ضررندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست .

مسأله ۱۷۵۳ ـ اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد، و از آن احتمال ترس برای اوپیدا شود چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست .

مسأله ۱۷۵۴ ـ کسی که عقیده اش اینست که روزه برای اوضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، واجب نیست قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۱۷۵۵ ـ غیر از روزه هائی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۷۵۶ ـ روزه روز عاشورا، و روزی که انسان شك دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است .

روزه هـای مستـحب

مسأله ۱۷۵۷ ـ روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است . و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است:

۱ ـ پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را بجانیاورد مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶/۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲ ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ ـ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دوماه اگر چه یك روز باشد .

۴ ـ روز عید نوروز، روز چهارم تا نهم شوال، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده، روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر بواسطه ضعف روزه، نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه)، روز مباهله(۲۴ ذی حجه)، روز اول و سوم و هفتم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۱۷ ربیع الاول)، پانزدهم جمادی الاولی، روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی علیه و آله و سلم (۲۷ رجب). و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آنرا به آخر رساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او رابه غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستـحب است انسان از کارهائـی کـه

روزه را باطل می کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۵۸ ـ برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند:

اول ـ مسافری که در سفرکاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جائی که می خواهد ده روز بماند برسد.

دوم ـ مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم ـ مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد.

چهارم ـ مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم ـ زنی که دربین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم ـ کافری که بعد از ظهر مسلمان شود.

مسأله ۱۷۵۹ ـ مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند . ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند، ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

احکام خمس

احکام خمس

مسأله ۱۷۶۰ ـ در هفت چیز خمس واجب میشود: اول ـ منفعت کسب. دوم ـ معدن. سوم ـ گنج. چهارم ـ مال حلال مخلوط به حرام. پنجم ـ جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می آید. ششم ـ غنیمت جنگ. هفتم ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد. و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد.

۱ ـ منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۱ ـ هر گاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، بایدخمس یعنی پنج یک آنرابه دستوری که بعداً گفته میشود بدهد .

مسأله ۱۷۶۲ ـ اگر از غیر کسب، مالی بدست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند ، و از مخارج سالش زیاد بیاید، اقوی آنست که خمس آن را هم بدهد.

مسأله ۱۷۶۳ ـ مهری راکه زن می گیرد خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می رسد. ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط واجب آنست خمس ارثی را که از او می برد بدهد.

مسأله ۱۷۶۴ ـ اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد. و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد، ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس رااز مال او بدهد.

مسأله ۱۷۶۵ ـ اگر بواسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۶ ـ کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد.

مسأله ۱۷۶۷ ـ اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً ـ بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند. بلکه اگر طور دیگری هم از ملك نفع ببرند مثلاً اجاره آن را بگیرند، بنا بر احتیاط واجب باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند.

مسأله ۱۷۶۸ ـ مالی را که فقیر گرفته و از مخارج سالش زیاد آمده اگر از بابت صدقه مستحبی بوده بنابر احتیاط واجب خمس آن را باید بدهد و همچنین اگر از بابت خمس و زکات بوده در صورتی که زاید از مخارج سال را مالك شود خمس آنها را باید بدهد

علی الاظهر. ولی اگر از مالی که به او داده انـد منفعتی ببرد مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده انـد میوه ای بدست آورد، و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۹ ـ اگر با عین پول خمس نداده جنسـی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنـج یک آن را اجازه بدهـد، معامله آن مقدار صـحیح است، و انسان باید پنج یک جنسـی را که خریده به حاکم شـرع بدهـد و اگر اجازه ندهد، معامله آن مقدار باطل است پس اگر پول را که فروشـنده گرفته از بین نرفته حاکم شـرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۰ ـ اگر جنسـی را بخرد و بعد از معامله قیمت آنرا از پول خمس نداده بدهد، معامله ای که کرده صحیح است. ولی چون از پولی که خمس در آنست به فروشـنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می باشد وپولی را که به فروشـنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد و اگر از بین رفته عوض آنرا از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند.

مسأله ۱۷۷۱ ـ اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آنرا اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شـرع می توانـد پنج یک آن مال را بگیرد. و اگر اجازه بدهد معامله صـحیح است. و خریدار باید مقدار پنج یک پول آنرا به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۷۲ ـ اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، پنج یک آن چیز، مال او نمی شود.

مسأله ۱۷۷۳ ـ اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۷۷۴ ـ تاجر و کاسب و صـنعتگر و مانند اینها از وقتی که شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می آیـد بدهند. و کسـی که شـغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فائده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۷۵ ـ انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آنرا بدهد. و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۷۷۶ ـ کسـی کـه ماننـد تـاجر و کـاسب بایـد برای دادن خمس، سـال قرار دهـد، اگر منفعتی بـدست آورد و در بیـن سـال بمیرد،باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.

مسأله ۱۷۷۷ ـ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود، و آنرا نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۷۸ ـ اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده بالا رود و به امیـد اینکه قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آنرا نفروشد و قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۷۹ ـ اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده، یا خمس ندارد چنانچه قیمتش بالا رود و آنرا بفروشد لازم است که خمس مقـداری که بر قیمتش اضـافه شـده است بدهـد اگر در بین سال آنرا در مئونه خود صـرف ننمایـد لکن اگر زیادتی قیمت از جهت کم ارزشی پول باشد مثلاً در بیست سال قبل جنسی را به صد تومان خریده در این زمان به هزار تومان فروخته ولکن این هزارتومان فعلی بیشتر از صدتومان بیست سال قبل ارزش ندارد و قیمت جمیع اجناس بیست سال قبل تا بحال یک بر دَه شده در این صورت بر زیـادتی قیمت آن خمس تعلق نمی گیرد، و چنـانچه مثلاًـ درختی که خریـده میوه بیـاورد، یا گوسـفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهـداری آنها کاسبی بوده، بایـد خمس آنچه زیاد شـده بدهد و اگر مقصودش کاسبی نبوده بلکه گذران زندگی بوده باید خمس مقداری که از مخارج سالیانه زیاد می آید بدهد.

مسأله ۱۷۸۰ ـ اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد و اگر باغ را

هم فروخت بایـد خمس زیـادی قیمت آن را هم بدهـد ولی اگر قصـدش این باشـد که میوه آن را بفروشـد فقـط بایـد خمس میوه درختها را بدهد.

مسأله ۱۷۸۱ ـ اگر درخت بیـد و چنـار وماننـد اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشـد، بایـد خمس آنهـا را بدهـد ولی اگر مثلاً ـ از شـاخه هـای آن که معمولاً هر سال می برنـد اسـتفاده ای ببرد برای گـذران زنـدگی و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۷۸۲ ـ کسـی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند، باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد. و چنانچه از یک رشـته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، بنابر احتیاط واجب باید خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۸۳ ـ خرجهائی را که انسان برای بـدست آوردن فایـده می کند مانند دلالی و حمالی، می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید.

مسأله ۱۷۸۴ ـ آنچه از منـافع کسب در بین سـال به مصـرف خوراك و پوشـاك و اثـاثیه و خریـد منزل و عروسـی و جهیزیه دختـر و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۵ ـ مالی را که انسان به مصـرف نذر و کفاره می رساند، جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود.

مسأله ۱۷۸۶ ـ اگر انسان در شـهری باشـد که معمولاً هر سال مقـداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس آنرا نباید بدهد، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۷۸۷ ـ مـالی را که خرج سـفر حـج و زیارتهـای دیگر می کنـد، از مخـارج سـالی حسـاب می شود که در آن سال شـروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.

مسأله ۱۷۸۸ ـ کسـی کـه از کسـب و تجـارت فایـده ای برده، اگر مـال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می توانـد فقط منافع کسب را در مخارج سال خود صرف نماید و آن مال دیگر را نگهدارد.

مسأله ۱۷۸۹ ـ اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آنرا بدهد. و چنانچه بخواهد قیمت آنرا بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۰ ـ اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد و بعد احتیاجش از آن برطرف شود، خمس ندارد. و همچنین است زیور آلات زنانه، اگر وقت زینت کردن زن به آنها گذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۱ ـ اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۲ ـ اگر در اول سـال منفعـتی نـبرد و از سـرمایه خرج کنـد و پیش از تمـام شـدن سـال منفعتی به دسـتش آیـد، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع، کسر کند در صورتی که تمام سرمایه محل احتیاج ضروری او باشد.

مسأله ۱۷۹۳ ـ اگر مقـداری از سـرمایه از بین برود و از باقیمانـده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید، نمی تواند مقداری را که از سـرمایه کم شده، از منافع بردارد. ولی اگر با سرمایه ای که برای او مانده نتواند کسبی کند که سزاوار شأن او باشد، یا منافعی که از آن پیدا می شود، برای مخارج سال او کافی نباشد، می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۴ ـ اگر غیر از سـرمایه چیز دیگری از مالهـای او از بین برود، نمی توانـد از منفعتی که به دسـتش می آیـد آن چیز را تهیه کند. ولی اگر در همان سال به آنچیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب، آنرا تهیه نماید.

مسأله ۱۷۹۵ ـ اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کنـد و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می تواند مقدار قرض خود را از

آن منفعت کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۶ ـ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را ادا نماید.

مسأله ۱۷۹۷ ـ اگر برای زیاد کردن مال، یا خریـدن ملکی که به آن احتیاج نـدارد قرض کنـد، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهـد. ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از منافع کسب قرض را ادا نماید.

مسأله ۱۷۹۸ ـ انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است، پول بدهد.

مسأله ۱۷۹۹ ـ کسی که قصد دادن خمس را دارد اگر خمس را بذمه خود بگیرد به دست گردان می تواند در آن تصرف کند.

مسأله ۱۸۰۰ ـ کسـی که خمس بـدهکار است نمی توانـد آن را بـذمه بگیرد یعنی خود را بـدهکار اهل خمس بدانـد و در تمام مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۰۱ ـ کسـی که خمس بـدهکار است، اگر بـا حـاکم شـرع مصـالحه کنـد، می توانـد در تمام مال تصـرف نمایـد، و بعـد از مصالحه منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است.

مسأله ۱۸۰۲ ـ کسـی که بـا دیگری شـریک است، اگر خمس منـافع خود را بدهـد و شـریک او ندهـد، و در سـال بعـد از مـالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، هیچ کدام نمی توانند در آن تصرف کنند.

مسأله ۱۸۰۳ ـ اگر بچه صـغیر سـرمایه ای داشـته باشد و از آن منافعی بدست آید، و جوب دادن خمس آن بر ولی بعید نیست و اگر ولی نداد بعد از آنکه بالغ شد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۴ ـ انسان نمی توانـد در مالی که یقین دارد خمسـش را نـداده اند تصـرف کند، ولی در مالی که شك دارد خمس آن را داده اند یا نه، و فعلاً در دست دیگری است می تواند تصـرف نماید. و اگر در دست خود شخصی است که خمس بر او تعلق گرفته و نمی داند که خمس آنرا داده یا نه تصرف در آن محل اشکال است.

مسأله ۱۸۰۵ ـ کسـی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملك را برای آن نخریده که قیمتش بالاـ رود و بفروشـد مثلاً زمینی را برای زراعت خریـده است، در صورتی که آن را خریـده و از پول خمس نـداده قیمت آنرا داده، بایـد خمس قیمتی را که خریده بدهد. ولی اگر مثلاً پول خمس نداده را به فروشـنده داده و به او گفته این ملك را به این پول می خرم، در صورتی که حـاکم شـرع معـامله پنـج یـك آن را اجازه بدهـد، خریـدار بایـد خمس مقـداری که آن ملك ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۰۶ ـ کسـی که از اول تکلیف خمس نـداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج نـدارد خریده و یك سال از خرید آن گذشـته، بایـد خمس آن را بدهـد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریـده، پس اگر بدانـد در بین سالی که در آن سال فایـده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ ـ معدن

مسأله ۱۸۰۷ ـ اگر از معـدن، طلا، نقره، سـرب، مس، آهن،نفت، ذغال سـنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمك و معـدنهای دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۰۸ ـ نصاب معـدن ۱۵ مثقـال معمـولی طلاـ اسـت، یعنی اگر قیمـت چیزی را که از معـدن بیرون آورده، بعـد از کم کردن مخارجی که برای آن صرف کرده به ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آنرا بدهد و بنابر احتیاط مستحب باید مراعات زکات نقدین را بنماید.

مسأله ۱۸۰۹ ـ استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۰ ـ گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۱ ـ کسی که از معدن چیزی به دست می آورد، باید خمس آنرا بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جائی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۱۲ ـ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه، بنابر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آنرا معلوم کند.

مسأله ۱۸۱۳ ـ اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، قیمت آن به ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهند.

مسأله ۱۸۱۴ ـ اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می آید، مال صاحب ملک است. و چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ ـ گنج

مسأله ۱۸۱۵ ـ گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد، و کسی آنرا پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

مسأله ۱۸۱۶ ـ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۱۷ ـ نصاب گنج اگر طلاـ و نقره باشد همان اولین نصاب آنها است که در باب زکات ذکر شده و بعد از کم کردن مخارجی که اگر به حد نصاب برسد باید خمس آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸ ـ اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده اند نیست مال خود او می شود، و باید خمس آنرا بدهد، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می شود، و باید خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۱۹ ـ اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهد، ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، خمس آن واجب است، و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۰ ـ اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد بنا بر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهند.

مسأله ۱۸۲۱ ـ اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، باید به او خبر دهد. و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند، و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، اگر چه قیمت آن ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا نباشد جزء منافع او محسوب می شود و در صورتی که زاید بر مئونه سال او باشد باید خمس آنرا بدهد.

۴ ـ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۲۲ ـ اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال

حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیه مال حلال می شود.

مسأله ۱۸۲۳ ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند، ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۲۴ ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود، و انسان مقدار حرام را نداند، ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند، و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او هست یا نه، باید چیزی را که یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحب آنست مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۲۵ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، بنابر احتیاط واجب باید مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد و در مصرف لازم است احتیاط نماید و آن را به سید فقیر بدهد.

مسأله ۱۸۲۶ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، در صورت اول بنابر احتیاط مستحبی که ترکش سزاوار نیست به مقدار مالش به او بدهد و در صورت دوم بنابر اقوی باید به مقدار مالش به او بدهد اگر خودش به عنوان او صدقه داده باشد.

مسأله ۱۸۲۷ ـ اگر مال حالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست، ولی نتواند بفهمد کیست بنابر احتیاط واجب باید همه را راضی کند و اگر راضی نشوند باید آن مال را بطور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند.

۵ ـ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

مسأله ۱۸۲۸ ـ اگر به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روئیدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چند جنس، یک نفر آن را بیرون آورده باشد، یا چند نفر.

مسأله ۱۸۲۹ ـ اگر بدون فرو رفتن در در یا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار در یا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۰ ـ خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد، در صورتی واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۱ ـ اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آنرا بدهد. و بنابر اقوی باید خمس آن را بدهد اگر حینی که جواهر به دستش آمده قصد حیازت نموده باشد.

مسأله ۱۸۳۲ ـ اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد، و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر هست باید خمس آنرا بدهد. و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۳ ـ اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۴ ـ اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آنرا بدهد. و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا ـ هم نرسد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۳۵ ـ کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۳۶ ـ اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولیّ او باید خمس آنها را بدهد.

۶ ـ غنیمت

مسأله ۱۸۳۷ ـ اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ بدست آورند، به آنها غنیمت گفته می شود. و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السلام صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند.

۷ ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۳۸ ـ اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آنرا از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و اما اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، وجوب خمس آن در اینصورت محل اشکال است و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۸۳۹ ـ اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آنرا بدهد، و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آنرا از همان زمین، یا از مال دیگرش بدهند.

مسأله ۱۸۴۰ ـ اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آنرا بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۱۸۴۱ ـ اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آنرا بگیرد مثلاً به او صلح نماید، اقوی عدم وجوب خمس است بر کافر اگر چه احوط استحبابی دادن خمس است.

مسأله ۱۸۴۲ ـ اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد، باید خمس آنرا بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۴۳ ـ خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر ، یا سید یتیم ، یا به سیدی که در سفر در مانده شده، بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می دهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به یک طور مصرف می کند.

مسأله ۱۸۴۴ ـ سید یتیمی که به او خمس می دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر در مانده شده اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۴۵ ـ به سیدی که در سفر در مانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد بنابر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۶ ـ به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۷ ـ به سیدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی شود خمس داد، و به سیدی هم که آشکارا معصیت می کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاطی که تر کش سزاوار نیست نباید خمس بدهند.

مساله ۱۸۴۸ ـ اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سید بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین کند سید است.

مساله ۱۸۴۹ ـ به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد.

مساله ۱۸۵۰ ـ کسی که زنش سید است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند. ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد ونتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۸۵۱ ـ اگر مخارج سیدی که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد بنابر احتیاط واجب، نمی تواند از خمس خوراک و پوشاک او را بدهد.

مسأله ۱۸۵۲ ـ به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سید را بدهد، می شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۳ ـ احتیاط واجب آنست که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۵۴ ـ اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد واحتمال هم ندهد که پیدا شود یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد. و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آنرا بدهد واگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۵۵ ـ هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد، ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد، در صورتی که خمس را جدا کرده باشد یا جمیع مال تلف شده باشد. ولی نمی تواند مخارج بردن آنرا از خمس بر دارد.

مسأله ۱۸۵۶ ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند. ولی مخارج بردن آنرا باید از خودش بدهد ودر صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۸۵۷ ـ اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود، لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۵۸ ـ اگر خمس را از خود مال ندهد وقیمت بدهد، باید به قیمت واقعی آن مال حساب کند و چنانچه کمتر از قیمت حساب کند، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری راکه کم کرده بدهد.

مسأله ۱۸۵۹ ـ کسی که از مستحق طلبکار است و می خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند و ما فی الذمه او را بابت خمس به او واگذار کند جائز است اگر چه احتیاط مستحب آنست که خمس را به اوبدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او بر گرداند.

مسأله ۱۸۶۰ ـ مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

احکام زکات

احکام زکات

مسأله ۱۸۶۱ ـ زکات نه چیز واجب است: اول – گندم. دوم – جو. سوم – خرما. چهارم – کشمش. پنجم – طلا. ششم – نقره. هفتم – شتر. هشتم – گاو. نهم – گوسفند. واگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، باشرایطی که بعداً گفته می شود، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهائی که دستور داده اند برساند.

مسأله ۱۸۶۲ ـ سلت که دانه ایست به نرمی گندم و خاصیت جو دارد، و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می باشد، زکاتشان بنابر احتیاط واجب باید داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۶۳ ـ زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می شود برسد ومالک آن، بالغ وعاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۶۴ ـ اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند وشتر و طلا و نقره باشد، اول ماه دوازدهم باید زکات آنرا بدهد، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۶۵ ـ اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا ونقره در بین سال بالغ شود، احتیاط واجب آنست که زکات را بدهد مثلًا اگر بچه ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود وبعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اول محرم بگذرد، اگر شرایط دیگر راهم داراباشد احتیاطاً باید زکات آنرابدهد.

مسأله ۱۸۶۶ ـ زکات گندم و جو وقتی واجب می شود که به آنها گندم وجو گفته شود، وزکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شود که غوره است، و موقعی هم که رنگ خرما زرد یا سرخ شد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می شود. ولی وقت دادن زکات، در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشد.

مسأله ۱۸۶۷ ـ اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۶۸ ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلاـ و نقره در تمام سال دیوانه باشد زکات بر او واجب نیست. ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، بنابر احتیاط زکات بر او واجب است.

مسأله ۱۸۶۹ ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

مسأله ۱۸۷۰ ـ مالی را که از انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصرف کند زکات ندارد. ولی اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد هر وقت به صاحبش برگشت، احتیاط واجب آنست که زکات آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۷۱ ـ اگر طلاـ و نقره یا چیزی دیگر را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آنرا بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۷۲ ـ زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها ۲۸۸من تبریز و

۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/۸۴۷ کیلو گرم می شود.

مسأله ۱۸۷۳ ـ اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده، خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۷۴ ـ اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند. ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهند.

مسأله ۱۸۷۵ ـ کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند، و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می تواند زکات را مطالبه کند، و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۷۶ ـ اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود، مثلاً خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۷۷ ـ اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۷۸ ـ اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آنرا داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست. و اگر بداند که زکات آنرا نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است، و حاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد. و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد. و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۸۷۹ ـ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۸۰ ـ اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۱ ـ خرمائی که تازه آنرا می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود چنانچه مقداری باشد که خشک آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است و اگر بعد از خشک شدن، خرما به آن نمی گویند زکات واجب نیست.

مسأله ۱۸۸۲ ـ گندم و جو و خرما و کشمش که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۸۳ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است. و اگر مقداری از باران، یا نهر، یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید زکات نصف آن ده یک و زکات نصف دیگر آن بیست یک می باشد، یعنی از چهل قسمت سه قسمت آنرا باید بابت زکات بدهند.

مسأله ۱۸۸۴ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یک است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن ده یک است، بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته، ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشد.

مسأله ۱۸۸۵ ـ اگر شک کند که آبیاری با آب باران و آب دلو به یک اندازه بوده یا آب باران غلبه داشته، می تواند از نصف آن ده

یک و از نصف دیگر آن بیست یک بدهد، و نیز اگر شک کند که هر دو به یک اندازه بوده، یا آبیاری با دلو غلبه داشته، می تواند زکات تمام آنرا بیست یک بدهد.

مسأله ۱۸۸۶ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است. و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند،زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۸۷ ـ اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که کنار آنست زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست یک و زکات زراعتی که کنار آنست، ده یک می باشد.

مسأله ۱۸۸۸ ـ مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، حتی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می تواند از حاصل کسر کند. و چنانچه باقیمانده آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات آنرا بدهد.

مسأله ۱۸۸۹ ـ تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، اگر از خودش باشد، به مقدار وزن آن می تواند از حاصل کسر کند، و اگر خریده باشد، می تواند قیمتی را که برای خرید آن داده، جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۰ ـ اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو، ملک خود او باشد نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهائی که خودش کرده، یا دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی شود.

مسأله ۱۸۹۱ ـ اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست. ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی را که برای آن داده، جزء مخارج حساب می شود.

مسأله ۱۸۹۲ ـ اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود. ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید و از حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید. مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آنرا می تواند جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۳ ـ کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند، اگر اینها را بخرد، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۴ ـ کسی که بدون گاو و چیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت بکلی از بین بروند، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید، و اگر مقداری از قیمت آنها کم شود، می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۵ ـ اگر در یک زمین جو و گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، چنانچه مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکات ندارد و بعد چیزی را که زکات دارد زراعت کرده، نباید مخارج را حساب کند و اگر مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکات دارد و بعداً چیزی را که زکات ندارد زراعت کرده، می تواند تمام مخارج را حساب نماید و از حاصل کم کند و در صورتی که مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجی را که کرده، باید به هر دو قسمت نماید مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید.

مسأله ۱۸۹۶ ـ اگر برای شخم زدن یا کار دیگری که تا چند سال برای زراعت فایده دارد خرجی کند، می تواند آنرا جزء مخارج

سال اول حساب نماید.

مسأله ۱۸۹۷ ـ اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم باشد، باید زکات آنرا موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت بدست می آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد، در صورتی که یقین دارد با آنچه بعد بدست می آید به اندازه نصاب می شود، باز هم واجب است زکات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می رسد بدهد، و اگر یقین ندارد که همه آنها به اندازه نصاب شود، صبر می کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۹۸ ـ اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است.

مسأله ۱۸۹۹ ـ اگر مقداری خرما یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۰ ـ اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آنرا خرمای تازه یا انگور بدهد، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد. و اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد مانعی ندارد.

مسأله ۱۹۰۱ ـ کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اول تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۰۲ ـ کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات بدهد. و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند و برای طلبکار هم ضمانت دین را نکرده باشند با رضایت او، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند، باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیه مال ورثه است، و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود، باید زکات آنرا بدهد.

مسأله ۱۹۰۳ ـ اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آنست که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصـــاب طلا

مسأله ۱۹۰۴ ـ طلا دو نصاب دارد: نصاب اول آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آنرا که نُه نخود می شود از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات ۱۵ مثقال آنرا بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود. یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصــاب نقره

مسأله ۱۹۰۵ ـ نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آنرا که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصـاب دوم آن ۲۱ مثقال است، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام ۱۲۶ مثقال را به طوری که گفته شـد بدهد، و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود فقط بایـد زکات ۱۰۵ مثقال آنرا بدهـد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنیـن است هر چه بالاـ رود، یعنی اگر ۲۱ مثقـال اضافه شود، بایـد زکات تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود مقـداری که اضافه شـده و کمتر از ۲۱ مثقـال است زکات نـدارد. بنابراین اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهـد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلًا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد، اگر چهل یک آنرا بدهد، زکات ۱۰۵ مثقال آنرا که واجب بوده داده، و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۰۶ ـ کسـی که طلاـ یا نقره او به انـدازه نصاب است، اگر چه زکات آنرا داده باشـد، تا وقتی از نصاب اول کم نشـده، همه سال باید زکات آنرا بدهد.

مسأله ۱۹۰۷ ـ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آنرا سکه زده باشند، و معامله با آن رایج باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آنرا بدهند. و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر سـکه معاملی آن باقی ولکن فعلاً از رواج افتاده باشد و برای زینت بکار نرفته باشد.

مسأله ۱۹۰۸ ـ طلا و نقره سـکه داری که زنها برای زینت بکار می برنـد، در صورتی که معامله با آن رایـج باشـد، زکات آن واجب است بنابر احتیاطی که ترک آن سزاوار نیست.

مسأله ۱۹۰۹ ـ کسـی که طلا و نقره دارد، اگر هیچکـدام آنها به انـدازه نصاب اول نباشد مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۰ ـ چنانکه سابقاً گفته شـد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۱ ـ اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست. ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آنست که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۱۲ ـ اگر در مـاه دوازدهم پول طلاـ و نقره را آب کنـد، بایـد زکات آنها را بدهـد، و چنانچه به واسـطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۱۳ ـ اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بـد داشته باشد می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد.

مسأله ۱۹۱۴ ـ طلا و نقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد اگر خالص آن به انـدازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان بایـد زکات آنرا بدهـد. و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، بنابر احتیاط واجب باید به وسیله آب کردن، یا از راه دیگر مقدار خالص آنرا معلوم کند.

مسأله ۱۹۱۵ ـ اگر طلاـ و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر بـا آن مخلوط باشـد، نمی توانـد زکـات آنرا از طلاـ و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد. ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۱۶ ـ زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شده دو شرط دیگر دارد: اول ـ آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد و اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات آن را بدهد. دومـ آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آنرا از علف چیده شده، یا از زراعتی که ملک مالک یا ملک کس دیگر است بچرد زکات ندارد. و همچنین اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد زکات ندارد اگر چه احتیاطاً مستحب است.

مسأله ۱۹۱۷ ـ اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۱۸ ـ شتر دوازده نصاب دارد:

اول ـ پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است،و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

دوم ـ ده شتر و زکات آن دو گوسفند است.

سوم ـ پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم ـ بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم ـ بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم ـ بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال دوم شده باشد و چنانچه شتر ماده ای که داخل سال دوم شده نداشته باشد، یک شترِنر، که داخل سال دوم شده باشد بدهد.

هفتم ـ سیوشش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم ـ چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم ـ شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر ماده است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم ـ هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر ماده است که داخل سال سوم شده باشد.

یازدهم ـ نود و یک شتر و زکات آن دو شتر ماده است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم ـ صد وبیست و یک شتر و بالاتر از آنست که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتر ماده بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر ماده که داخل سال چهارم شده باشد بدهد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر ۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد.

مسأله ۱۹۱۹ ـ زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهائی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آنرا بدهد. و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۰ ـ گاو دو نصاب دارد:
نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد. نصاب دوم آن چهل است و زکات آن یک گوساله ماده ای است که داخل سال سوم شده باشد، و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست مثلاً کسی که سیونه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده فقط باید زکات چهل تای آنرا بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید، چون دوبرابر نصاب اول را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تاسی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید، و زکات آنرا به دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سیو چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۲۱ ـ گوسفند پنج نصاب دارد:
اول ـ چهل، و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.
دوم ـ صدو بیست و یک، و زکات آن دو گوسفند است.
سوم ـ دویست و یک، و زکات آن سه گوسفند است.
چهارم ـ سیصد و یک، و زکات آن چهار گوسفند است.
پنجم ـ چهار صد و بالاتر از آنست که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صدتای آنها یک گوسفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد،یا مطابق قیمت گوسفند، پول یا جنس دیگر بدهد کافی است.
مسأله ۱۹۲۲ ـ زکات مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آنرا بدهد، و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصابهای بعد.
مسأله ۱۹۲۳ ـ زکات شتر و گاو و گوسفند که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.
مسأله ۱۹۲۴ ـ در زکات، گاو و گاو میش یک جنس حساب می شود و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.
مسأله ۱۹۲۵ ـ اگر گوسفند برای زکات بدهد باید اقلاً هفت ماه کامل داشته باشد و احتیاط مستحب آنست که داخل سال دوم شده باشد. و اگر بز بدهد باید اقلاً یک سالش کامل شده و احتیاط مستحب آنست که داخل سال سوم شده باشد.
مسأله ۱۹۲۶ ـ گوسفندی را که بابت زکات می دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر.
مسأله ۱۹۲۷ ـ اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده، باید زکات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۸ ـ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد، و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۲۹ ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۰ ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی تواند زکات آنها را مریض، یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آنست که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۳۱ ـ اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۲ ـ کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از پول و یا طلا و نقره بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۳۳ ـ انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند.

اول ـ فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

دوم ـ مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

سوم ـ کسی که از طرف امام علیه السلام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آنرا به امام یا نائب امام یا فقرا برساند.

چهارم ـ کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمک می کنند.

پنجم ـ خریداری بنده ها و آزاد کردن آنان.

ششم ـ بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد.

هفتم ـ سبیل الله یعنی کارهائی که منفعت عمومی دینی دارد، مثل ساختن مسجد و مدرسه ای که علوم دینیه در آن خوانده می شود.

هشتم ـ ابن السبیل یعنی مسافری که در سفر در مانده شده، و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۱۹۳۴ ـ جائز است که به فقیر و مسکین، بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات یک مرتبه بدهد و اگر کاسب است، و مقداری پول یا جنس دارد بنابر احتیاط مستحب باید فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بدهد. و اقوی جواز دادن بیشتر از مخارج سال است به فقیر کاسب(۱).

مسأله ۱۹۳۵ ـ کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آنرا مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۶ ـ صنعتگر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات

بگیرد، و لازم نیست ابزار کار، یا ملک، یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۳۷ ـ فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملک او است و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد. و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد. و فقیری که اینها را

مسأله ۱۹۳۸ ـ فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند. ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۳۹ ـ به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۰ ـ کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آنست که به او زکات ندهند.

مسأله ۱۹۴۱ ـ کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۲ ـ اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند. ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد،بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۳ ـ چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است، به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید.

مسأله ۱۹۴۴ ـ اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکات است، انسان باید عوض آنرا از او بگیرد و به مستحق بدهد. و اگر نمی دانسته زکات است، نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۴۵ ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، اما اگر در معصیت خرج کرده می تواند مخارج سال خود را در اداء دین صرف نماید و بعداً زکات از سهم فقراء بگیرد.

مسأله ۱۹۴۶ ـ اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی احتیاط واجب آنست که اگر از آن معصیت توبه نکرده، چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند.

مسأله ۱۹۴۷ ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۴۸ ـ مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۹ ـ مسافری که در سفر در مانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آنرا به دهنده زکات یا وکیل او برگرداند و اگر نمی تواند به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرائط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۰ ـ کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد مگر از سهم مؤلفه قلوب داده باشد.

مسأله ۱۹۵۱ ـ اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه آنچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد.

مسأله ۱۹۵۲ ـ اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می رسد نیت زکات کنند.

مسأله ۱۹۵۳ ـ به فقیری که گدائی می کند، می شود زکات داد ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۵۴ ـ به کسی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آنست که زکات ندهند .

مسأله ۱۹۵۵ ـ به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد.

مسأله ۱۹۵۶ ـ انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.

مسأله ۱۹۵۷ ـ اگر انسان زکات به پسرش بدهد، که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۵۸ ـ اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۹ ـ پدر می تواند به پسرش زکات بدهد، که برای خود زن بگیرد، پسر هم می تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکات خود را به او بدهد.

مسأله ۱۹۶۰ ـ به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد، یا خرجی نمی دهد، ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند نمی شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۱ ـ زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۶۲ ـ سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات ناچار باشد، می تواند از غیر سید زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۶۳ ـ بعض علماء فرموده اند که به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد. و ممکن است به چند دلیل بر این مطلب استدلال نمود و لکن جمیع ادله آن محل اشکال است اگر چه به احتمال ضعیف نباید اعتنا نمود.

نیت زکات

مسأله ۱۹۶۴ ـ انسان باید زکات را بقصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و بنابر احتیاط واجب باید در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره، ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکات گندم است یا زکات جو.

مسأله ۱۹۶۵ ـ کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی راکه داده همجنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می شود. و اگر همجنس هیچکدام آنها نباشد، به همه آنها قسمت

می شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچکدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می شود، ولی اگر مقداری نقره بدهد، به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می شود.

مسأله ۱۹۶۶ ـ اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می دهد، بنابر احتیاط واجب باید نیت کند که آنچه را وکیل او بعداً به فقیر می دهد زکات باشد، وکیل هم وقتی که زکات را به فقیر می دهد، باید از طرف مالک نیت زکات کند.

مسأله ۱۹۶۷ ـ اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند، زکات حساب می شود.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۶۸ ـ تأخیر زکات در صورتی که مقدار آنرا بنویسد و معین نماید یا از مال خود جدا نماید اشکال ندارد مگر آنکه به حد اهمال و بی اعتنائی برسد .

مسأله ۱۹۶۹ ـ بعد از جداکردن زکات لازم نیست فوراً آنرا به مستحق بدهد، ولی اگر به کسی که می شود زکات داد، دسترسی دارد، احتیاط مستحب آنست که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۰ ـ کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبواسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۱۹۷۱ ـ کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود چنانچه دادن زکات را بقدری تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دوسه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست، و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۱۹۷۲ ـ اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می تواند در بقیه آن تصرف کند، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد می تواند در تمام مال تصرف نماید. مسأله ۱۹۷۳ ـ انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بر دارد و چیز دیگری بجای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۷۴ ـ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته بره بیاورد، مال فقیر است .

مسأله ۱۹۷۵ ـ اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۷۶ ـ اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نبایدچیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، بنابر احتیاط واجب باید آنرا به مستحق بدهد .

مسأله ۱۹۷۷ ـ اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقرخود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۸ ـ فقیری که می داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۷۹ ـ فقیری که نمی دانـد زکات بر انسان واجب نشـده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست، و انسان نمی تواند عوض آنرا بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۰ ـ مستحب است در دادن زکـات، خویشـان خود را بر دیگران و اهـل علم و کمـال را بر غیر آنـان و کسـانی را که اهل سئوال نیسـتند بر اهل سـئوال مقدم بدارد و زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقرای آبرومند بدهد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد مستحب است زکات را به او بدهد .

مسأله ۱۹۸۱ ـ بهتر است زکات را آشکارا و صدقه مستحبی را مخفی بدهند .

مسأله ۱۹۸۲ ـ اگر در شـهر کسـی که می خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداًمستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند و می تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بر دارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۱۹۸۳ ـ اگر در شـهر خودش مستحق پیدا شود، می تواند زکات را به شـهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شـهر را بایداز خودش بدهد، واگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه وکالتاً از قبل حاکم شرع زکات را قبض نموده باشد و با اجازه او برده باشد.

مسأله ۱۹۸۴ ـ اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهند با زکات دهنده است.

مسأله ۱۹۸۵ ـ کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بـدهکار است، مکروه است که کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر بدهـد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گنـدم و جو بـدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد، مکروه است که به یک فقیر کمتر از آن بدهد.

مسأله ۱۹۸۶ ـ مکروه است انسـان از مسـتحق درخواست کنـد که زکـاتی را که از او گرفته به او بفروشـد، ولی اگر مسـتحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از قیمت کردن کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

مسأله ۱۹۸۷ ـ اگر شـک کنـد زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، بایـد زکات را بدهـد، هر چنـد شک او برای زکات سالهای پیش باشد.

مسأله ۱۹۸۸ ـ فقیر نمی توانـد زکات را به کمتر از مقـدار آن صـلح کنـد یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نمایـد، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد. ولی کسـی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهـد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد. و بهتر آنست که زکات را از او بگیرد و به او قرض بدهد و او را وکیل نماید که هر مقدار که متمکن شد تدریجاً به فقرا بدهد.

مسأله ۱۹۸۹ ـ انسـان می توانـد از زکـات،(از سـهم سبیل الله) قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نمایـد، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قراردهد.

مسأله ۱۹۹۰ ـ انسـان نمی توانـد از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نمایـد که عایدی آنرا به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۱۹۹۱ ـ فقیر می توانـد برای رفتن به حـج و زیـارت و ماننـد اینهـا زکـات بگیرد، ولی اگر به مقـدار خرج سالش زکات گرفته باشد، احوط استحبابی آنست که برای زیارت و مانند آن زکات نگیرد.

مسأله ۱۹۹۲ ـ اگر مالـک، فقیری را وکیل کنـد که زکات مال او را بدهـد، برای خودش هم می توانـد بردارد مگر آنکه ظاهر کلام مالک دادن به غیر باشد.

مسأله ۱۹۹۳ ـ اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهائی که برای واجب شدن زکات گفته

شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۴ ـ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد.

مسأله ۱۹۹۵ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد. و اگر از بین رفته باشد، می تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

مسأله ۱۹۹۶ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند. و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند. مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند.

مسأله ۱۹۹۷ ـ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب باشد، می شود به او زکات داد و در مستحب محل تأمل است مگر آنکه از سهم سبیل الله بدهند. و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد.

زکات فطره

زکات فطره

مسأله ۱۹۹۸ ـ کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغو عاقل وهشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

مسأله ۱۹۹۹ ـ کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۰ ـ انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد،کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۰۱ ـ اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۲ ـ فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و در موقع هلال شوال آنجا بوده بر او واجب است.

مسأله ۲۰۰۳ ـ فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و مدتی نزد او می ماند، بنابر اقوی واجب است. و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۴ ـ فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۰۵ ـ اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۶ ـ اگر پیش از غروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۷ ـ کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست،اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستحب است زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۸ ـ کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹ ـ کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن دارد مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خود شان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولیّ او بجای او می گیرد، واحتیاط آنست چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۱۰ ـ اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد.

مسأله ۲۰۱۱ ـ اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است،مثلًا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهرش رود، شوهرش باید فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۲ ـ کسی که دیگری باید فطره او را بدهد واجب نیست فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۱۳ ـ اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود.

مسأله ۲۰۱۴ ـ اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود.

مسأله ۲۰۱۵ ـ زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آنکس واجب است. و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۱۶ ـ کسی که سید نیست، نمی تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سید دیگر بدهد.

مسأله ۲۰۱۷ ـ فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطره طفل برکسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۸ ـ انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد ، بایدفطره آنان رااز مال حلال بدهد .

مسأله ۲۰۱۹ ـ اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او وا بدهد مثلًا پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۰ ـ اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصـرف زکات فطره

مسأله ۲۰۲۱ ـ اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند کافیست . ولی احتیاط مستحب آنست که فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله ۲۰۲۲ ـ اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا بواسطه دادن به ولی طفل، ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۲۳ ـ فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد. ولی احتیاط واجب آنست که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند.

مسأله ۲۰۲۴ ـ به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۲۵ ـ احتیاط واجب آنست که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند . ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۶ ـ اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آنست مثلاً ـ از گندمی که قیمت آن دوبرابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد، کافی نیست.

مسأله ۲۰۲۷ ـ انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آنرااز جنس دیگر مثلاً جو بدهد.

مسأله ۲۰۲۸ ـ مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد، و بعد همسایگان فقیر را ، بعد اهل علم فقیر را ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنهارا مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۲۹ ـ اگر انسان بخیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد. و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد. و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره میدانسته آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آنرا بدهد، و اگر نمی دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست، و انسان باید دو باره فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۰ ـ اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد مگر آنکه از گفته او اطمینان پیداشود یا انسان بداند که فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۳۱ ـ انسان باید زکات فطره را بقصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد ، و موقعی که آنرا می دهد، نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۲ ـ اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط مستحب آنست که درماه رمضان هم فطره را ندهد، اگر چه اقوی صحت است در ماه رمضان حسب صحیحه فضلاء (وسائل باب ۱۲ زکات فطره حدیث ۴) ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۳۳ ـ گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده بقدری کم باشد که قابل اعتنانباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۴ ـ اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۵ ـ کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه راازیک جنس بدهد، و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعضی دیگر را جو بدهد، کافیست.

مسأله ۲۰۳۶ ـ کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نمازعید بدهد. ولی اگر نماز عید نمی

خواند می تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۷ ـ اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آنست که هر وقت آنرا می دهد نیت فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۸ ـ اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً باید بدون اینکه نیت ادا وقضا کند ، فطره را بدهد .

مسأله ۲۰۳۹ ـ اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۴۰ ـ اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد، اشکال دارد.

مسأله ۲۰۴۱ ـ اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آنرا بدهد. و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست.

مسأله ۲۰۴۲ ـ اگر در محل خودش مستحق پیدا شود بنابر احتیاط مستحبی که ترکش سزاوار نیست فطره را به جای دیگر نبرد ، و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آنرا بدهد.

احـــکام حج

مسأله ۲۰۴۳ ـ حج: زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده اند در آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرائط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

اول ـ آنکه بالغ باشد. دوم ـ آنکه عاقل و آزاد باشد. سوم ـ به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید، پس اگر مثلاً مجبور باشد از راه غصبی برود و راه دیگری هم نباشد نباید حج برود. چهارم ـ آنکه مستطیع باشد. و مستطیع بودن به چند چیز است: اول آنکه توشه راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند آنها را تهیه کند داشته باشد. دوم ـ سلامت مزاج و توانائی آنرا داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را بجا آورد. سوم ـ در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه،جان یا عرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد، باید از آن راه برود. چهارم ـ به قدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد. پنجم ـ مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند و متکفل مخارج آنها شده، داشته باشد. ششم ـ بعد از برگشتن، کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد، که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

مسأله ۲۰۴۴ ـ کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۴۵ ـ زنی که می تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد، و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۴۶ ـ اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو، من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۴۷ ـ اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و بر می گردد، به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند و او قبول نماید، حج بر او واجب می شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

مسأله ۲۰۴۸ ـ اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند حج برو ولی ملك او نکنند در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند، حج بر او واجب می شود.

مسأله ۲۰۴۹ ـ اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید، حج بر او واجب نمی شود.

مسأله ۲۰۵۰ ـ اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۱ ـ اگر برای تجارت مثلاً تاجده برود و مالی بدست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۲ ـ اگر انسان اجیر شود که از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۵۳ ـ اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حج کند، و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد بجا آورده شود، باید سال اول برای خود، و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۵۴ ـ اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۵۵ ـ اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط مستحب آنست کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید و اگر مأیوس است از تمکن بعد از این، باید نائب بگیرد.

مسأله ۲۰۵۶ ـ کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود.

مسأله ۲۰۵۷ ـ اگر طواف نساء را درست بجا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و بجا آورد صحیح است.

احکام خرید و فروش

چیزهائی که در خرید و فروش مستحب است

مسأله ۲۰۵۸ ـ پنج چیز در خرید و فروش مستحب است:

اول ـ یادگرفتن احکام آن، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: کسی که می خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آنرا یاد بگیرد، و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن خرید و فروش کند، بواسطه معامله های باطل و شبهه ناک به هلاکت می افتد.

دوم ـ آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد.

سـوم ـ آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند.

چهارم ـ چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را می خرد کمتر بگیرد.

پنجم ـ کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزنند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

مسأله ۲۰۵۹ ـ اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، در موردی که جای جریان قاعده فراغ نباشد، نمی تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

مسأله ۲۰۶۰ ـ کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند، و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء، کسب کردن مسحب است.

معـاملات مـکروه

مسأله ۲۰۶۱ ـ عمده معاملات مکروه از اینقرار است:

اول ـ ملک فروشی، مگر آنکه بجای آن ملک دیگری بخرد.

دوم ـ قـصابـی.

سـوم ـ کفـن فروشی.

چهارم ـ معامله با مردمان پست.

پنجم ـ معامله بین اذان صبح و اول آفتاب. حسب روایت علی بن اسباط که نهی نموده.

شـشم ـ آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

هفتم ـ آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد، داخل معامله او شود. حسب روایت ضعیفی که شیخ صدوق علیه الرحمهٔ نقل نموده(۱).

معـامـلات حـرام

مسأله ۲۰۶۲ ـ معاملات حرام شش است:

اول ـ خرید و فروش اعیان نجسه، مگر سگ شکاری و عبد کافر، مثل مردار و خنزیر(خوک) و خمر و سگ غیرشکاری و همچنین است بقیه نجاسات در صورتی که منفعت مُحلّله نداشته باشند، لکن در صورتی که گوشت مردار و تذکیه شده بهم مخلوط شده باشد، جایز است فروختن آن به کسانی که مردار را حلال می دانند.

دوم ـ خرید و فروش مال غصبی.

سـوم ـ خرید و فروش چیزی که مال نیست مثل حیوانات درنده.

چهارم ـ معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند اسباب قمار.

پنجم ـ معامله ای که درآن ربا باشد.

شـشم ـ فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آنرا با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می گویند.

مسأله ۲۰۶۳ ـ فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است مثلاً لباس است که می خواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده،

نجس بودن آنرا به او بگوید.

مسأله ۲۰۶۴ ـ اگر چیز پاکی ماننـد روغن و نفت که آب کشیـدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آنرا برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است، مثلاً روغن نجس رابرای خوردن بخواهند، فروش آن حرام است. و اگر برای کاری بخواهند که شـرط آن پاک بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۵ ـ خرید و فروش دواهای نجس حرام است اگر خوردنی باشد و معالجه با دوای طاهر ممکن باشد، ولی اگر پول را برای ظرف آن یا برای زحمت دوا فروش بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۶ ـ خریـد و فروش روغن و دواهـای روان و عطرهـائی که از ممالک غیراسـلامی می آورنـد، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشـد اشـکال نـدارد. ولی روغنی را که از حیوان بعـد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شـهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آنرا ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می باشد.

مسأله ۲۰۶۷ ـ اگر روباه رابه غیر دسـتوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۶۸ ـ خریـد و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالـک غیراسـلامی می آورنـد، یـا از دست کـافر گرفته می شود، باطل است. ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دسـتور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد. و همچنین اگر بداند که یک مقدار از گوشت یا پیه یا چرمی که از حیوانی است که می داند تذکیه شده به آن مملکت غیراسلامی رفته، و احتمال بدهـد که آنچه به دست او رسـیده از همان تـذکیه شده ها باشد و بقیه آن محل ابتلاء او نباشد، در این صورت نیز خرید و فروش و استعمال آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۶۹ ـ خریـد و فروش گـوشت و پیه و چرمی که از دست مسـلمان گرفته شـود اشـکال نـدارد. ولی اگر انسـان بدانـد که آن مسـلمان آنرا از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۷۰ ـ خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است.

مسأله ۲۰۷۱ ـ فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۷۲ ـ اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله اشکال دارد.

مسأله ۲۰۷۳ ـ اگر خریـداری بخواهـد پول جنس را بعداً از حرام بدهد معامله صـحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۷۴ ـ خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است.

مسأله ۲۰۷۵ ـ اگر چیزی را که می شود اسـتفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشند که آنرا در حرام مصرف کنند مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۷۶ ـ خریـد و فروش مجسمه کراهت شدیـده دارد، ولی خریـد و فروش صـابونی که روی آن مجسـمه دارد، اگر مقصـود، معامله صابون باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۷ ـ خریـدن چیزی که از قمـار، یـا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شـده حرام است و اگر کسـی آنرا بخرد، بایـد به صاحب اصلی اش برگرداند.

مسأله ۲۰۷۸ ـ اگر روغنی را که بـا پیه مخلوط است بفروشـد، چنـانچه آنرا معین کنـد مثلاً بگویـد این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشـنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشـنده است، و

مشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آنست بهم بزند ولی اگر آنرا معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد، و روغن خالص مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۷۹ ـ اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند، بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنسِ یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مسِ درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد.

مسأله ۲۰۸۰ ـ اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قِران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می باشد.

مسأله ۲۰۸۱ ـ اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی اضافه کند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من ونیم گندم بفروشد، اشکال ندارد. وهمچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشند.

مسأله ۲۰۸۲ ـ اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۸۳ ـ جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند در هر شهری حکم همانجا را دارد.

مسأله ۲۰۸۴ ـ اگر چیزی را که می فروشد و عوضی راکه می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۸۵ ـ اگر جنسی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن گوسفند بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گوسفند بگیرد، ربا و حرام است.

مسأله ۲۰۸۶ ـ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد ربا و حرام است. و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می دهد، مثل آنست که زیادی گرفته و حرام می باشد.

مسأله ۲۰۸۷ ـ اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد. و نیز پدر و فرزند، و زن و شوهر، می توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرائط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۸ ـ برای فروشنده و خریدار شش چیزشرط است:

اول – آنکه بالغ باشند.

دوم – آنکه عاقل باشند.

سوم – آنکه سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

چهارم – آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر به شوخی بگوید مال خود را فروختم معامله باطل است.

پنجم – کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم – آنکه جنس و عوضی را که می دهند مالك باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۸۹ ـ معامله با بچه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جد آن بچه به او اجازه دادهباشند که معامله کند علی الاحوط. اما اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند، معامله صحیح است. ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند، که طفل، جنس و پول را به صاحب آن می رساند.

مسأله ۲۰۹۰ ـ اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد. و اگر صاحب آنرا نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن، مظالم بدهد.

مسأله ۲۰۹۱ ـ اگر کسی بابچه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی تواند از بچه یا ولی او مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۹۲ ـ اگر خریدار یافروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۹۳ ـ اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد معامله باطل است.

مسأله ۲۰۹۴ ـ پدر و جد پدری طفل، و نیز وصی پدر و وصی جد پدری می توانند مال طفل رابفروشند، مجتهد عادل هم می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یامال کسی را که غائب است بفروشد. لکن باید جد و وصی و حاکم شرع ملاحظه صرفه و غبطه را بنمایند و اما پدر پس هر چند که کفایت عدم ضرر بعید نیست ولکن احتیاط به مراعات غبطه و مصلحت ترک نشود.

مسأله ۲۰۹۵ ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع اجازه، ملك مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع اجازه، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند.

مسأله ۲۰۹۶ ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، بقصد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند معامله باطل است. و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید، صحیح بودن معامله اشکال دارد.

شرائط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۷ ـ جنسی که می فروشند و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

اول ـ آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

دوم ـ آنکه بتوانند آنرا تحویل دهند، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلاً با یك فرش بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.

سوم ـ خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و بواسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند، معین نمایند.

چهارم ـ کسی در جنس یادر عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازه او نمی تواند بفروشد.

پنجم ـ خود جنس را بفروشد نه منفعت آنرا، پس اگر مثلاً ـ منفعت یک ساله خانه را بفروشد، صحیح نیست ولی چنانچه خریدار بجای پول، منفعت ملک خود را بدهد مثلاً ـ فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یکسال خانه خود را به او واگذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۸ ـ جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۰۹۹ ـ چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به این صورت که اگر مثلاً بخواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد، ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۰۰ ـ اگر یکی از شرطهائی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است. ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۱ ـ معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده ای راکه مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیرمسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آنرا در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

مسأله ۲۱۰۲ ـ هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که آن مال یا جانی تلف شود، می توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند.

مسأله ۲۱۰۳ ـ خرید و فروش ملکی که آنرا به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک درمدت اجاره، مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۴ ـ در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد.

مسأله ۲۱۰۵ ـ اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۰۶ ـ فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۷ ـ اگربخواهند میوه ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد بفروشند، می توانند چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند، یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچینند، یا میوه بیشتر از یک سال رابه او بفروشند و بدون چیزهائی که ذکر شد معامله صحیح است بنابر اقوی ولی کراهت دارد و اگر میوه اصلاً بوجود نیامده معامله باطل است مگر آنکه با ضمیمه ویا دو ساله بفروشند که در این دو صورت صحیح است.

مسأله ۲۱۰۸ ـ اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آنرا خرما بگیرند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد، در صورتی که مقدار آنرا تخمین بزنند، و صاحب درخت آنرا به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن خرمابگیرد، چنانچه خرمائی راکه می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۹ ـ فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آنرا بچیند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۰ ـ اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر گندم و جو بفروشند اشکال ندارد.

نـــقد و نسیـــه

مسأله ۲۱۱۱ ـ اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آنرا در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند، و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آنرا طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آنرا بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند.

مسأله ۲۱۱۲ ـ در معامله نسیه باید مدت معلوم باشد، پس اگر تعیین مدت نشود معامله باطل است و اما اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، معامله باطل است بنابر احتیاط واجب بلکه بطلان خالی از قوت نیست.

مسأله ۲۱۱۳ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، نمی تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۱۴ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

مسأله ۲۱۱۵ ـ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید، معامله باطل است. ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۶ ـ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند، و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معـــامله سـلف

معـــامله سـلف

مسأله ۲۱۱۷ ـ معامله سلف آنست که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۱۸ ـ اگر پولی که از طلاـ و نقره است سلف بفروشد و عوض آنرا پولی که از طلاـ و نقره است بگیرد معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحب آنست در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شـــرائط مـــعامله سـلف

مسأله ۲۱۱۹ ـ معامله سلف شش شرط دارد:

اول ـ خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معین نمایند.

دوم ـ حسب اجماع علماء پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد و موقع پرداخت آن رسیده باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید اگر چه این صورت خالی از اشکال نیست و احتیاط مستحبی ترک آنست. و چنانچه مقداری از قیمت آنرا بدهد، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می تواند معامله همان مقدار را بهم بزند.

سوم ـ مدت را کاملاًـ معین کنند، و اگر مثلاً بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم ـ وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آنرا تحویل دهد.

پنجم ـ جای تحویل جنس را معین نمایند بنابر احتیاط واجب، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم ـ وزن یا پیمانه آنرا معین کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو، و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احـــکام معـــامله ســـلف

مسأله ۲۱۲۰ ـ بنابر احتیاط واجب انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگر چه آنرا تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد. ولی فروختن غله مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن مکروه است.

مسأله ۲۱۲۱ ـ در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد، و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

مسأله ۲۱۲۲ ـ اگر جنسی را که فروشنده می دهد، پست تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۲۳ ـ اگر فروشنده بجای جنسی که قرارداد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۴ ـ اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آنرا تحویل دهد نایاب شود و نتواند آنرا تهیه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را بهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۲۵ ـ اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آنرا هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فــروش طلا و نقــره به طلا و نقــره

مسأله ۲۱۲۶ ـ اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشند، سکه دار باشند یا بی سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۲۷ ـ اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۲۸ ـ اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آنرا به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقداری از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۲۹ ـ اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آنرا تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۳۰ ـ اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

مسأله ۲۱۳۱ ـ حق بهم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند:

اول ـ آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند، و این خیار را خیار مجلس می گویند.

دوم ـ آنکه مغبون شده باشند(خیار غبن).

سوم ـ در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند(خیار شرط).

چهارم ـ فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود(خیار تدلیس).

پنجم ـ فروشنده یا خریدار، شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که می دهد طور مخصوصی باشد، و به آن شرط عمل نکند، که در این صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند(خیار شرط).

ششم ـ در جنس یا عوض آن عیبی باشد(خیار عیب).

هفتم ـ معلوم شود مقداری از جنسی را که فروخته اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد. و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده، مال دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد(خیار شرکت).

هشتم ـ فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند(خیار رؤیت).

نهم ـ مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد، که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر شب بماند ضایع می شود، چنانچه پول آن را ندهد، و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می تواند

معامله را پیش از ضایع شدن بهم بزند(خیار تأخیر).

دهـم ـ حیـوانی را خریـده باشـد، که در این صورت تـا سه روز می توانـد معـامله را بهم بزنـد، و اگر در عوضِ حیوانی که خریـده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند(خیار حیوان).

یازدهم ـ فروشـنده نتوانـد جنسـی را که فروخته تحویل دهد، مثلًا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند(خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۱۳۲ ـ اگر خریـدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کنـد و جنس را ارزنتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۳۳ ـ در معامله بیع شرط، که مثلًا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مـدت، پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند، در صورتی که خریدار و فروشـنده قصد خرید و فروش داشـته باشـند، معامله صـحیح است.

مسأله ۲۱۳۴ ـ در معامله بیع شـرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند، و اگر خریدار بمیرد، نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۵ ـ اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۳۶ ـ اگر خریـدار بفهمـد مـالی را که گرفته عیبی دارد مثلًا حیوانی را بخرد و بفهمـد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسـته، می توانـد معامله را بهم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آنرا معین کند و به نسـبت تفـاوت قیمت سـالم و معیوب، از پولی که به فروشـنده داده پس بگیرد. مثلاًـ مـالی را که به چهار تومان خریـده ، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان است و قیمت معیوب آن شـش تومان باشـد، چون فرق سالم و معیوب یک چهارم می باشد، می تواند یک چهارم پولی را که داده، یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۳۷ ـ اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته، می توانـد معـامله را بهم بزنـد، یـا تفـاوت قیمت سـالم و معیـوب را به دسـتوری که در مسـأله پیش گفته شـد بگیرد، در صورتی که برگرداندن ممکن نباشد یا خریدار به دادن تفاوت راضی شود.

مسأله ۲۱۳۸ ـ اگر بعـد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیـدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند، و نیز اگر در عوض مـال بعـد از معـامله و پیش از تحویـل گرفتن، عیبی پیـدا شود، فروشـنده می توانـد معـامله را بهم بزنـد، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد.

مسأله ۲۱۳۹ ـ اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد.

مسأله ۲۱۴۰ ـ هر گاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۴۱ ـ در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اول ـ آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند.

دوم ـ به عیب مال راضی شود.

سوم ـ در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم.

چهارم ـ فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم، ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید، مال را با این عیب می فروشم، و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، یا تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۴۲ ـ در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند، ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اول ـ آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند.

دوم ـ بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق بر گرداندن آنرا ساقط کند.

سوم ـ بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آنرا تحویل گرفته باشد، باز هم می تواند آنرا پس دهد، و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آنمدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آنرا تحویل گرفته باشد، می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۴۳ ـ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آنرا ندیده و دیگری خصوصیات آنرا برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آنرا بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می تواند معامله را بهم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۴۴ ـ اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهائی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

مسأله ۲۱۴۵ ـ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آنرا معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش، و هر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد. ولی اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود او است.

مسأله ۲۱۴۶ ـ اگر قصاب گوشت نر بفروشد و بجای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند، و اگر آنرا معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۴۷ ـ اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود، و بزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۱۴۸ ـ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

مسأله ۲۱۴۹ ـ اگر دو نفر بخواهند با هم شرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود، و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله ۲۱۵۰ ـ اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵۱ ـ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنرا خودش بدهکار شود، ولی در

جنسی که هر کدام خریده اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد، بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۵۲ ـ کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵۳ ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند بلکه اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند، بیشتر منفعت ببرد، اقوی صحت شرط و شرکت آنان است.

مسأله ۲۱۵۴ ـ اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد، یا تمام ضرر یا بیشتر آنرا یکی از آنان بدهد، شرکت محل اشکال است.

مسأله ۲۱۵۵ ـ اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند، و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دوبرابر دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۵۶ ـ اگر در عقد شرکت، شرط کنند که هر دو باهم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهائی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۵۷ ـ اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه، خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۵۸ ـ شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید. و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد. و نباید نسیه بخرد، یا نسیه بفروشد، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود ببرد در صورتی که معمول نباشد.

مسأله ۲۱۵۹ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند، و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر بعداً به قراردادی که شده معامله کند صحیح است. و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می باشد، اما اگر بعداً مطابق معمول معامله کند معامله او صحیح است.

مسأله ۲۱۶۰ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر زیاده روی ننماید، و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۱۶۱ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده، و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۶۲ ـ اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند بر گردند، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می تواند در مال شرکت تصرف کند.

مسأله ۲۱۶۳ ـ هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدت داشته باشد، باید

دیگران قبول نمایند اگر متضرر نشوند.

مسأله ۲۱۶۴ ـ اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بی هوش شود، شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند، و همچنین است، اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسأله ۲۱۶۵ ـ اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسأله ۲۱۶۶ ـ اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم معامله صحیح وگرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد.

احـــکام صـــلح

مسأله ۲۱۶۷ ـ صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد. بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار، یا از طلب یا حق خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۶۸ ـ دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند.

مسأله ۲۱۶۹ ـ لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است.

مسأله ۲۱۷۰ ـ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد، که مثلاً یکسال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفندان را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، ولی اگر گوسفندان را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۱ ـ اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۷۲ ـ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد.

مسأله ۲۱۷۳ ـ اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس می باشد و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آنست که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهد که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۷۴ ـ اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح

است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد. ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً ـ با وزن یا پیمانه آنرا معامله می کنند در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۵ ـ اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۷۶ ـ اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان، حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند.

مسأله ۲۱۷۷ ـ تا وقتی خریدار و فروشنده، از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند. و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند.

مسأله ۲۱۷۸ ـ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۷۹ ـ هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید، و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم، باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احـــکام اجـاره

احـــکام اجـاره

مسأله ۲۱۸۰ ـ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل باشند و به قصد و اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.

مسأله ۲۱۸۱ ـ انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸۲ ـ اگر ولی یا قیم بچه، مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند مگر آنکه مصلحت ملزمه ای در اجاره دادن تمام مدت بوده.

مسأله ۲۱۸۳ ـ بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۱۸۴ ـ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او هم بگوید قبول کردم اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می باشد.

مسأله ۲۱۸۵ ـ اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۸۶ ـ کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است.
مسأله ۲۱۸۷ ـ اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آنرا به دیگری اجاره دهد، واگر شرط نکند می تواند آنرا به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آنرا اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد.
مسأله ۲۱۸۸ ـ اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید زیادتر نگیرد.
مسأله ۲۱۸۹ ـ اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آنرا اجاره دهد اشکال ندارد.
مسأله ۲۱۹۰ ـ اگر خانه یا دکانی را مثلاً یکساله به صدتومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صدتومان اجاره دهد ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صدوبیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرائط مالی که آنرا اجاره می دهند

مسأله ۲۱۹۱ ـ مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:
اول ـ آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست.
دوم ـ مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آنرا اجاره می دهد طوری خصوصیات آنرابگوید که کاملاً معلوم باشد(۱).
سوم ـ تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.
چهارم ـ آن مال بواسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.
پنجم ـ استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آنرا نکند و از آب نهر هم مشروب نشود صحیح نیست.
ششم ـ چیزی را که اجاره می دهد مال خود او باشد، و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.
مسأله ۲۱۹۲ ـ اجاره دادن درخت برای آن که از میوه اش استفاده کنند اشکال دارد.
مسأله ۲۱۹۳ ـ زن می تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطه شیر دادن حق شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود.

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند

مسأله ۲۱۹۴ ـ استفاده ای که مال را برای آن اجاره می دهند چهار شرط دارد:
اول ـ آنکه حلال باشد. بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی، یا نگهداری شراب، و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.
دوم ـ پول دادن برای آن استفاده، درنظر مردم بیهوده نباشد.
سوم ـ اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند. مثلاً اگر حیوانی را

که سواری می دهـد و بـار می برد اجـاره دهنـد، بایـد در موقع اجـاره معین کننـد که سواری یا باربری آن مال مسـتأجر است یا همه استفاده های آن.

چهارم ـ مدت اسـتفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را بطور مخصوصی بدوزد کافیست.

مسأله ۲۱۹۵ ـ اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

مسأله ۲۱۹۶ ـ اگر خانه ای را مثلاً یکساله اجاره دهنـد، و ابتـدای آنرا یک ماه بعد از خواندن صـیغه قرار دهند، اجاره صـحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۱۹۷ ـ اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی، اجاره آن ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۱۹۸ ـ اگر به مسـتأجر بگویـد خـانه را مـاهی ده تومـان به تو اجـاره دادم یا بگویـد خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعـد از آن هم هر قدر بنشـینی اجاره آن ماهی ده تومان است، در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ماه اول صحیح است.

مسأله ۲۱۹۹ ـ خانه ای را که غریب و زوار در آن منزل می کننـد و معلوم نیست چقـدر در آن میماننـد، اگر قرار بگذارنـد که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحبخانه راضـی شود، اسـتفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره صحیح نیست و صاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۲۰۰ ـ مالی را که مسـتأجر بابت اجاره می دهـد بایـد معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می کننـد، بایـد وزن آن معلوم باشـد علی الاحوط. و اگر از چیزهائی است که مثل تخم مرغ با شـماره معامله می کننـد، باید شـماره آن معین باشد علی الاحوط. و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آنرا ببیند، یا مستأجر خصوصیات آنرا به او بگوید.

مسأله ۲۲۰۱ ـ اگر زمینی را برای زراعت جو یا گنـدم اجاره دهـد و مال الاجاره را جو یا گنـدم همان زمین قرار دهد، اجاره صـحیح نیست.

مسأله ۲۲۰۲ ـ کسـی که چیزی را اجـاره داده، تـا آن چیز را تحویل ندهـد، حق نـدارد اجرت آنرا مطالبه کنـد، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد.

مسأله ۲۲۰۳ ـ هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهـد، اگر چه مسـتأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مـدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آنرا بدهد.

مسأله ۲۲۰۴ ـ اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده اگر چه آن کـار را به او مراجعه نکنـد، بایـد اجرت او را بدهـد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسـی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۰۵ ـ اگر بعـد از تمـام شـدن مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقـدار معمول به صاحب ملک بدهـد، مثلاً اگر خانه ای را یکساله به صدتومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجـاه تومـان است بایـد پنجاه تومان را بدهـد، و اگر دویست تومان است، بایـد دویست تومان را بپردازد. و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد.

مسأله ۲۲۰۶ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست و نیز اگر مثلاً ـ پارچه ای را که به خیاط داده از بین برود در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آنرابدهد.

مسأله ۲۲۰۷ ـ هر گاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.

مسأله ۲۲۰۸ ـ اگر قصاب سر حیوانی را ببرد، و آنرا حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آنرا به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۰۹ ـ اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بارکند، و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بارکند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد.

مسأله ۲۲۱۰ ـ اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر بوسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۲۱۱ ـ اگر کسی بچه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچه برسد یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۲ ـ اگر دکتر بدست خود به مریض دوا بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است، و اما اگر درد و دوای مریض را بگوید و مریض دوا را بخورد، نمی توان حکم به ضمان کرد، مگر آنکه سبب از مباشر اقوی باشد. بلی اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد، و بواسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۳ ـ هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگوید، که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۴ ـ مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله رابهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرارداد، اجاره را بهم بزنند.

مسأله ۲۲۱۵ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی توانند اجاره را بهم بزنند.

مسأله ۲۲۱۶ ـ اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آنرا غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آنرا ده روز غصب کند، و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۷ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعد دیگری آنرا غصب کند، نمی تواند اجاره را بهم بزند، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۸ ـ اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره بهم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد، و همچنین است اگر آنرا به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۱۹ ـ اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط

کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند.

مسأله ۲۲۲۰ ـ اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود، و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند.

مسأله ۲۲۲۱ ـ اگر خانه ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آنرا بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی شود، و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، و اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقیمانده را بهم بزند.

مسأله ۲۲۲۲ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد، و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

مسأله ۲۲۲۳ ـ اگر صاحب کار، بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است، و باید آنرا به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می باشد.

مسأله ۲۲۲۴ ـ اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً ـ پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

احـــکام جعـــاله

مسأله ۲۲۲۵ ـ جعاله آنست که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم، و به کسی که این قرار را می گذارد جاعل، و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند. و فرق بین جعاله و اینکه کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جعاله عامل می تواند، مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی شود.

مسأله ۲۲۲۶ ـ جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند، و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۷ ـ کاری را که جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی فایده نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود ده تومان به او می دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۸ ـ اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند، مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می دهم لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم باید خصوصیات آن را کاملاً معین نماید.

مسأله ۲۲۲۹ ـ اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۳۰ ـ اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشـد، یا بعـد از قرارداد بقصـد اینکه پول نگیرد انجام دهـد، حقی به مزد ندارد.

مسأله ۲۲۳۱ ـ پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند.

مسأله ۲۲۳۲ ـ بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزنند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۳۳ ـ عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود، باید آنرا تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می شود، باید آنرا تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی بر جاعل ندارد.

مسأله ۲۲۳۴ ـ اگر عامل کار را ناتمام بگـذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی توانـد چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد، مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بـدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشـد که هر مقـدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقـدار مزد بدهـد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که بطور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احـــکام مـــزارعه

مسأله ۲۲۳۵ ـ مزارعه آنست که مالک با زارع به این قسم معامله کنـد که زمین را در اختیار او بگـذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آنرا به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۳۶ ـ مزارعه چند شرط دارد:

اول ـ آنکه صـاحب زمین به زارع بگویـد زمین را به تو واگـذار کردم در مـدت یکسال به نصف حاصل آن مثلاً، و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بـدون این که حرفی بزننـد، مالک زمین را واگـذار کنـد و زارع قبول نماید، ولی در این صورت تا زارع مشغول کار نشده مالک و زارع می توانند معامله را بهم بزنند.

دوم ـ صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشـند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند، و سـفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

سـوم ـ مالک و زارع از تمام حاصل زمین ببرنـد، پس اگر مثلاً شـرط کننـد که آنچه اول یا آخر می رسـد، مال یکی از آنان باشـد مزارعه باطل است.

چهارم ـ سـهم هر کـدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن، هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست.

پنجم ـ مـدتی را که بایـد زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصـل ممکن باشد.

شـشم ـ زمین قابل زراعت باشـد و اگر زراعت در آن ممکن نباشـد اما بتواننـد کاری کننـد که زراعت ممکن شود، مزارعه صـحیح است.

هفتم ـ اگر منظور هر کـدام آنان زراعت مخصوصـی است، چیزی را که زارع بایـد بکارد معین کنند، ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معین نمایند.

هشـتم ـ مالـک زمین را معین کنـد، پس کسـی که چنـد قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارنـد، اگر به زارع بگویـد در یکی از این زمینها زراعت کن و آنرا معین نکند، مزارعه باطل است.

نهم ـ خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آنرا معین نمایند.

مسأله ۲۲۳۷ ـ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد، و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۳۸ ـ اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آنرا به او بدهد مگر آنکه خود مالک زمین زراعت را بکَند، که در این صورت لازم است عوض آنرا بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی بدهد، نمی تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند، مگر آنکه از کندن ضرر مهمی به زارع برسد و از ماندن ضرر به مالک نرسد.

مسأله ۲۲۳۹ ـ اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً ـ آب از زمین قطع شود، مزارعه بهم می خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار قرارداد، به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۴۰ ـ اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند، و نیز اگر مالک بقصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند، بعد از آنکه او مشغول عمل شد، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را بهم بزنند، ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند، که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند.

مسأله ۲۲۴۱ ـ اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه بهم نمی خورد، و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه بهم می خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته، ورثه او ارث می برند، ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند مگر آنکه از کندن ضرر مهمی به ورثه برسد و از ماندن ضرر به مالک نرسد.

مسأله ۲۲۴۲ ـ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه تخم مال مالک بوده، حاصلی هم که بدست می آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال اوست، و باید اجاره زمین و خرجهائی را که مالک کرده و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد.

مسأله ۲۲۴۳ ـ اگر تخم مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند اشکال ندارد، و اگر مالک راضی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و زارع اگر چه راضی شود چیزی به مالک بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند مگر در صورت ضرر، و نیز مالک نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد، و زراعت را در زمین باقی بگذارد.

مسأله ۲۲۴۴ ـ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند، و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک و زارع از زراعت صرف نظر نکرده باشند، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اول قسمت کنند.

احکام مساقات

مسأله ۲۲۴۵ ـ اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه های آن

با اوست، تا مـدت معینی به آن کس واگـذار کند، که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات می گویند.

مسأله ۲۲۴۶ ـ معامله مساقات در درختهائی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست، ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند صحت بعید نیست.

مسأله ۲۲۴۷ ـ در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخواننـد بلکه اگر صاحب درخت بقصـد مساقات آنرا واگـذار کند، و کسـی که کار می کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۴۸ ـ مالک و کسـی که تربیت درختها را بعهده می گیرد، باید مکلف و عاقل باشـند و کسـی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۲۴۹ ـ مـدت مساقات بایـد معلوم باشـد، و اگر اول آنرا معین کننـد و آخر آنرا موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید صحیح است.

مسأله ۲۲۵۰ ـ باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالک، و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۵۱ ـ بایـد قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسـیدن آن قرار بگذارنـد، پس اگر کاری ماننـد آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانـده باشد، معامله صـحیح است و گرنه باطل است، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد.

مسأله ۲۲۵۲ ـ معامله مساقات در بوته خربزه و خیار مانند اینها صحیح نیست.

مسأله ۲۲۵۳ ـ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین اسـتفاده می کنـد و به آبیاری احتیاج نـدارد، اگر به کارهای دیگرماننـد بیل زدن و کود دادن محتاج باشد معامله مساقات در آن اشکال دارد.

مسأله ۲۲۵۴ ـ دو نفری که مساقات کرده انـد، با رضایت یکـدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شـرط کننـد که هر دو، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشـته باشـند، مطابق قراری که گذاشـته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند می تواند معامله را بهم بزند.

مسأله ۲۲۵۵ ـ اگر مالک بمیرد معامله مساقات بهم نمی خورد، و ورثه اش بجای او هستند.

مسأله ۲۲۵۶ ـ اگر کسـی که تربیت درختها به او واگـذار شـده بمیرد چنانچه در عقـد شـرط نکرده باشـند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هسـتند، و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شـرع از مال میت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسـمت می کند، و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او معامله بهم می خورد، و اگر قرار نگذاشـته اند، مالک می تواند عقد را بهم بزند یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید.

مسأله ۲۲۵۷ ـ اگر شـرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد، و کسی که کار می کنـد نمی توانـد مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول، به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد.

مسأله ۲۲۵۸ ـ مشـهور بلکه اجمـاع علماء امامیه بر آنست که اگر زمینی را به دیگری واگـذار کنـد، که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آیـد مال هر دو باشـد، معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست، و باید مزد کسـی که آنها را تربیت کرده بدهد اگر عامل علم به بطلان نداشته باشد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت

هم مال اوست و می توانـد آنها را بکنـد، ولی بایـد گودالهائی را که به واسـطه کنـدن درختها پیـدا شده پر کند، و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشـته به صاحب زمین بدهـد اگر صاحب زمین جاهل به بطلان باشد، و مالك هم می تواند او را مجبور نماید که درختها را بکنـد، و اگر به واسـطه کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود لازم نیست عوض آنرا بدهد، و اما اگر خود مالك زمین درختها را بکنـد بایـد تفاوت قیمت آنرا به صاحب درخت بدهد، و صاحب درخت نمی تواند او را مجبور کند که با اجاره، یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد، چونکه باقی ماندن درختها دائماً در زمین موجب ضرر و منع سلطنت مالك است.

کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۲۵۹ ـ بچه ای که بالغ نشـده شـرعاً نمی تواند در مال خود تصـرف کند مگر در بعض خیرات. و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:

اول ـ روئیدن موی درشت زیر شکم بالای عورت.

دوم ـ بیرون آمدن منی.

سوم ـ تمام شدن پانزده سال قمری در مرد، و تمام شدن نه سال قمری در زن.

مسأله ۲۲۶۰ ـ روئیـدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شـدن صـدا وماننـد اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.

مسأله ۲۲۶۱ ـ دیوانه و سفیه، یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، نمی توانند در مال خود تصرف نمایند.

مسأله ۲۲۶۲ ـ کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست.

مسأله ۲۲۶۳ ـ انسـان می توانـد در مرضـی که به آن مرض از دنیا می رود هر قـدر از مال خود را به مصـرف خود و عیال و مهمان و کارهایی که اسـراف شـمرده نمی شود برساند، و نیز اگر مال خود را به قیمت بفروشد، یا اجاره دهد اشـکال ندارد، و همچنین است اگر مثلاً مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزانتر از قیمت بفروشد، هر چند که بیشتر از ثلث باشد، و احتیاج به اجازه ورثه هم ندارد.

احـــکام وکـــالت

وکالت آنست که انسان کاری را که می توانـد در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسـی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کند چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.

مسأله ۲۲۶۴ ـ در وکـالت لازم نیست صـیغه بخواننـد، و اگر انسـان به دیگری بفهمانـد که او را وکیـل کرده و او هم بفهمانـد قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد، و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۶۵ ـ اگر انسان کسی را که در شهری دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۶۶ ـ موکل، یعنی کسـی که دیگری را وکیل می کنـد، و نیز کسـی که وکیل می شود، بایـد بالغ و عاقل باشـند، و از روی قصد و اختیار اقدام کنند.

مسأله ۲۲۶۷ ـ کاری را که انسان نمی توانـد انجام دهـد، یا شـرعاً نبایـد انجام دهـد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسـی که در احرام حج است، چون نباید صـیغه عقد زناشوئی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۲۶۸ ـ اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید، و آن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست.

مسأله ۲۲۶۹ ـ اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار بر کنار نماید، بعد از آنکه خبر به او رسید، نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

مسأله ۲۲۷۰ ـ وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند، و اگر موکل غائب هم باشداشکال ندارد.

مسأله ۲۲۷۱ ـ وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد، و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۲۷۲ ـ اگر انسان با اجازه موکل خودش، کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۲۷۳ ـ اگر وکیل به اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکل و وکیل اول، می توانند آن وکیل را عزل کنند، و اگر وکیل اول بمیرد، یا عزل شود، وکالت دومی باطل می شود.

مسأله ۲۲۷۴ ـ اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند، و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می توانند آن کار را انجام دهند، و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهائی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی توانند به تنهائی اقدام نمایند، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود.

مسأله ۲۲۷۵ ـ اگر وکیل یا موکل بمیرد یا دیوانه شود وکالت باطل می شود، و در دیوانه موقت و بیهوشی بطلان احوط است و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود.

مسأله ۲۲۷۶ ـ اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند، و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۲۷۷ ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۲۷۸ ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۷۹ ـ اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته اند بفروش بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که درآیات قرآن و اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد، مال او زیاد می شود، و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد، و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد،

بهشت بر او حرام می شود.

مسأله ۲۲۸۰ ـ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.

مسأله ۲۲۸۱ ـ هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۲۸۲ ـ اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند باید که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه نکند ولی اگر مدت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد، می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۸۳ ـ اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آنرا بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است در صورتی که وقت آن رسیده باشد.

مسأله ۲۲۸۴ ـ اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۵ ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آنست که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۶ ـ کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد، و اگر طلبکار او سید نباشد، واجب نیست که طلب او را به غیر سید فقیر بدهد، بلکه می تواند به سید فقیر هم بدهد.

مسأله ۲۲۸۷ ـ اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند، و به وارث او چیزی نمی رسد.

مسأله ۲۲۸۸ ـ اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است، ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۸۹ ـ اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آنرا مطالبه کند، احتیاط واجب آنست که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۲۹۰ ـ اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی راکه قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد بطور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می باشد، ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد بلکه مستحب است.

مسأله ۲۲۹۱ ـ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، و کسی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف کند، ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن پول تصرف کند، قرض گیرنده می تواند در آن تصرف نماید.

مسأله ۲۲۹۲ ـ اگر گندم یا چیزی مانند آن را بطور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند، حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است.

مسأله ۲۲۹۳ ـ اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که به قرض ربائی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس

بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است، و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد.

مسأله ۲۲۹۴ ـ اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف(وکیل) او کمتر بگیرد، اشکال ندارد، و این را صرف برات می گویند.

مسأله ۲۲۹۵ ـ اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چندروز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعداز ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد، ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۶ ـ اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد، سفته یا براتی داشته باشد، و بخواهد طلب خود را پیش از وعده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۹۷ ـ اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود، و دیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹۸ ـ بدهکار و طلبکار و کسی که سر او حواله شده، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۲۹۹ ـ حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۰ ـ موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۰۱ ـ حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آنرا بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید، یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آنرا معین نکند، حواله درست نیست.

مسأله ۲۳۰۲ – اگر بدهی واقعاً معین باشد، ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می باشد.

مسأله ۲۳۰۳ ـ طلبکار می تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد، و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۰۴ ـ اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۰۵ ـ بعد از آنکه حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی توانند حواله را بهم بزنند، و هر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی تواند حواله را بهم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعداً بفهمد، اگر چه در آنوقت مال دار شده

باشد، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲ـ اگر بـدهکار و طلبکـار و کسـی که به او حواله شـده، یـا یکی از آنـان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهنـد، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۰۷ ـ اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکار را بدهـد، چنانچه به خواهش کسـی که به او حواله شـده داده است، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بـدون خواهش او داده و قصـدش این بوده که عوض آنرا نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احـــکام رهـــن

مسأله ۲۳۰۸ ـ رهن آنست که بـدهکار مقـداری از مـال خود را نزد طلبکـار بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد، طلبش را از آن مـال بدست آورد.

مسأله ۲۳۰۹ ـ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند، و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۱۰ ـ گرو دهنده و کسـی که مال را گرو می گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

مسأله ۲۳۱۱ ـ انسان مالی را می توانـد گرو بگـذارد که شـرعاً بتواند در آن تصـرف کند، و اگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم.

مسأله ۲۳۱۲ ـ چیزی را کـه گرو می گذارنـد، بایـد خریـد و فروش آن صـحیح باشـد، پس اگر شـراب وماننـد آنرا گرو بگذارنـد، درست نیست.

مسأله ۲۳۱۳ ـ استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آنرا گرو گذاشته است.

مسأله ۲۳۱۴ ـ طلبکار و بـدهکار نمی تواننـد مالی را که گرو گذاشـته شده، بدون اجازه یکدیگر ملك کسـی کنند، مثلاً ببخشـند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آنرا ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۱۵ ـ اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال، گرو می باشد.

مسأله ۲۳۱۶ ـ اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد، طلبکار مطالبه کنـد و او ندهـد، طلبکار می توانـد مالی را که گرو برداشـته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیه را به بدهکار بدهد، ولی اگر به حاکم شـرع دسترسـی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

مسأله ۲۳۱۷ ـ اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و چیزهائی که مانند اثاثیه خانه محل احتیاج او است، چیز دیگری نداشته باشـد، طلبکار نمی توانـد طلب خود را از او مطالبه کنـد، ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احـــکام ضـــامن شدن

مسأله ۲۳۱۸ ـ اگر انسـان بخواهـد ضامن شود که بـدهی کسـی را بدهـد، ضامن شـدن او در صورتی صـحیح است، که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد به طلبکار بگوید که من ضامن شده ام طلب تو را بدهم، و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۱۹ ـ ضامن و طلبکار بایـد مکلف و عاقل باشـند و کسـی هم آنها را مجبور نکرده باشـد، و نیز باید سـفیه نباشـند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف نکنند، ولی این شـرطها در بدهکار نیست، مثلاً اگر کسـی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است.

مسأله ۲۳۲۰ ـ هر گاه برای ضامن شـدن خودش شـرطی قرار دهـد، مثلاً بگویـد اگر پـدرم اجازه بدهـد من می دهم، ضامن شدن او باطل است.

مسأله ۲۳۲۱ ـ کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود بایـد بـدهکار باشـد، پس اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود.

مسأله ۲۳۲۲ ـ در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه معین باشند، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشـند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شـدن او باطل است، و نیز اگر کسـی از دو نفر طلبکار باشـد و انسان بگویـد من ضامن هسـتم که بـدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می دهد ضامن شدن او باطل می باشد، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشـد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم و معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۳ ـ اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشـد، ضامن نمی توانـد از بـدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقـداری از آنرا ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۴ ـ اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۲۵ ـ ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند، ضامن بودن را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۲۶ ـ هر گاه انسان در موقع ضامن شـدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزنـد و طلب خود را از بـدهکار اول مطـالبه نمایـد، و همچنین است اگر در آن موقع نتوانـد طلب او را بدهـد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۲۷ ـ اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتوانـد طلب طلبکار را بدهـد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می توانـد ضامن بودن او را بهم بزنـد و اگر پیش از آنکه طلبکار ملتفت شود، ضامن قـدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن او را بهم بزند، اشکال ندارد علی الاظهر.

مسأله ۲۳۲۸ ـ اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۳۲۹ ـ اگر کسـی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بـدهی او را بدهـد، بعـد از دادن بـدهی او می تواند مقداری را که ضامن شـده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسـی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نمایـد، مثلاً اگر ده من گنـدم بدهکار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احـــکام کـــفالت

مسأله ۲۳۳۰ ـ کفالت آنست که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بـدهکار را خواست، بدهکار را به دست او بدهد، و به کسـی که اینطور ضامن می شود کفیل می گویند.

مسأله ۲۳۳۱ ـ کفالت در صورتی صـحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد، به طلبکار بگویـد که من ضامنم هر وقت

بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۳۲ ـ کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۳۳ ـ یکی از پنج چیز، کفالت را بهم می زند:

اول ـ کفیل، بدهکار را به دست طلبکار بدهد.

دوم ـ طلب طلبکار داده شود.

سوم ـ طلبکار از طلب خود بگذرد.

چهارم ـ بدهکار بمیرد.

پنجم ـ طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۳۴ ـ اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه(امانت)

مسأله ۲۳۳۵ ـ اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند، صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می دهد، و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود عمل نماید.

مسأله ۲۳۳۶ ـ امانت دار و کسی که مال را امانت می گذارد، باید هر دو بالغ و عاقل باشند، پس اگر مالی را پیش بچه یا دیوانه امانت بگذارد یا دیوانه و بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند صحیح نیست.

مسأله ۲۳۳۷ ـ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را به طور امانت قبول کند، باید آنرا به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه یا دیوانه است، به ولّی او برساند، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳۳۸ ـ کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند.

مسأله ۲۳۳۹ ـ اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آنست که اگر ممکن باشد آنرا نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۴۰ ـ کسی که چیزی را امانت می گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس بگیرد، و کسی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آنرا به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۴۱ ـ اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را بهم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳۴۲ ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آنرا نگهداری کند، که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳۴۳ ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود ضامن نیست، ولی اگر آنرا در جائی بگذارد که گمان می رود ظالمی بفهمد و آنرا ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آنرا به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۳۴۴ ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید، که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آنرا به جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آنرا به جای دیگر ببرد، و اگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست، ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آنست که عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آنرا به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، می تواند آنرا به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد، و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۶ ـ اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد، و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳۴۷ ـ اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه، یا میت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند، و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۸ ـ اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

مسأله ۲۳۴۹ ـ اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۵۰ ـ اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند، و اگر ممکن نیست باید آنرا به حاکم شرع بدهد، و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیت کند، وگرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد، و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آنرا بگوید.

مسأله ۲۳۵۱ ـ اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوضش را بدهد علی الاظهر، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احـــکام عـــاریه

مسأله ۲۳۵۲ ـ عاریه آنست که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند، و در عوض چیزی هم از او نگیرد.

مسأله ۲۳۵۳ ـ لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد، و او هم به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

مسأله ۲۳۵۴ ـ عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آنرا به دیگری واگذار کرده مثلاً آنرا اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، بگوید به عاریه دادن راضی هستم.

مسأله ۲۳۵۵ ـ چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاًـ آنرا اجاره کرده، می تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آنرا به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۳۵۶ ـ اگر دیوانه و بچه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، اما اگر ولی بچه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد، و بچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۵۷ ـ اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند، و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۳۵۸ ـ اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۳۵۹ ـ اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۳۶۰ ـ اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلًا دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

مسأله ۲۳۶۱ ـ کسی که چیزی عاریه داده، هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس بگیرد، و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آنرا پس دهد.

مسأله ۲۳۶۲ ـ عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا و نقره باطل است.

مسأله ۲۳۶۳ ـ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است.

مسأله ۲۳۶۴ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال، یا وکیل یا ولی او آنرا به جائی ببرد که صاحبش معمولاًـ به آنجا می برده، مثلًا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آنرا تلف کند ضامن نیست.

مسأله ۲۳۶۵ ـ اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلًا دیگ نجس را برای طبخ عاریه دهد باید نجس بودن آنرا بگوید و چنانچه علم به نجاست مضر باشد مثلًا لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، بنابر احتیاط مستحب باید نجس بودن آنرا به کسی که عاریه می کند بگوید.

مسأله ۲۳۶۶ ـ چیزی را که عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا عاریه بدهد.

مسأله ۲۳۶۷ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی شود.

مسأله ۲۳۶۸ ـ اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آنرا به صاحبش برساند، و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۳۶۹ ـ اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۷۰ ـ اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آنرا از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید علی الاظهر، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد،نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکـــــام نکــاح یا ازدواج و زناشـــوئی

احکـــــام نکـاح یا ازدواج و زناشــــوئی

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود، و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم.
عقـد دائم: آنست که مـدت زناشوئی در آن معین نشود، و زنی را که به این قسم عقـد می کننـد دائمه می گوینـد، و عقد غیر دائم: آنست که مـدت زناشوئی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می نامند.
احـکام عـقد
مسأله ۲۳۷۱ ـ در زناشوئی چه دائم و چه غیر دائم، باید صـیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند.
مسأله ۲۳۷۲ ـ وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.
مسأله ۲۳۷۳ ـ زن و مرد تا یقین نکننـد که وکیل آنها صـیغه را خوانـده است نمی تواننـد به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صـیغه را خوانـده است کفایت نمی کنـد، ولی اگر وکیل بگویـد صـیغه را خوانده ام کافی است چونکه موجب اطمینان است.
مسأله ۲۳۷۴ ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روزه او را به عقد مردی درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می توانـد هر وقت که بخواهـد او را ده روز به عقـد آن مرد درآورد، ولی اگر معلوم باشـد که زن، روز یـا ساعت معینی را قصـد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.
مسأله ۲۳۷۵ ـ یک نفر می تواند برای خواندن صـیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود، و نیز انسان می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آنست که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۳۷۶ ـ اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید: زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم(یعنی خود را زن تـو نمودم به مهری که معین شـده)، ـ پس از آن بـدون فاصـله مرد بگویـد: قَبِلْتُ التَّزْویـج(یعنی قبول کردم ازدواج را) عقـد صـحیح است، و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صـیغه عقد را بخواند چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتی فاطِمَةَ مُوَکِّلَکَ اَحْمَدَ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُوم، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی اَحْمَدَ عَلَی الصِّداق صـحیح می باشـد، و واجب نیست لفظی را که مرد می گویـد بـا لفظی که زن می گویـد مطابق باشـد، که اگر زن زوجت، بگوید باید مرد هم قبلت التزویج بگوید، بلکه قَبِلْتُ النِّکاح بگوید صحیح است.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۳۷۷ ـ اگر خود زن و مرد بخواهنـد صـیغه عقـد غیر دائم را بخواننـد، بعـد از آنکه مـدت، و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: زَوَّجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلوُمَةِ عَلَی الْمَهْرِ المعلوم، بعد بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلتُ صحیح است و اگر دیگری را وکیل کننـد، و اول وکیل زن به وکیل مرد بگویـد: مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتی مُوَکِّلَکَ فِی الْمُـدَّةِ الْمَعْلُومَـةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلوْم، پس بدون فاصـله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِّلی هکَذا صحیح می باشد.

شرائـــط عقــــد

مسأله ۲۳۷۸ ـ عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول ـ آنکه به عربی صحیح خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، چنانچه ممکن باشد، احتیاط واجب آنست کسی را که می تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد، خودشان می توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

دوم ـ مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، زن به گفتن زوجتک نفسی قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد، و مرد به گفتن قبلت التزویج زن بودن او را برای خود قبول نماید و اگر وکیل مرد و زن، صیغه را می خوانند، به گفتن زوجت و قبلت قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند، زن و شوهر شوند.

سوم ـ کسی که صیغه را می خواند، بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم ـ اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معین کنند مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: زوجتک احدی بناتی(یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید: قبلت یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده اند عقد باطل است.

پنجم ـ زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۷۹ ـ اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آنرا عوض کند عقد باطل است.

مسأله ۲۳۸۰ ـ کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آنرا قصد نماید می تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۳۸۱ ـ اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۸۲ ـ اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد راضی شوند و بگویند به آن عقد راضی هستیم چنانچه در حال واقع شدن عقد اظهار نارضایتی نموده باشند احتیاط مستحب آنست که دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۲۳۸۳ ـ پدر و جد پدری می توانند برای فرزند نابالغ، یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند، و بعد از آنکه آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند، مفسده ای نداشته، نمی تواند آنرا بهم بزند، و اگر مفسده ای داشته، می تواند آنرا بهم بزند.

مسأله ۲۳۸۴ ـ دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، سزاوار است از پدر، یا جد پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۳۸۵ ـ اگر پدر و جد پدری غائب باشند، یا دختر باکره نباشد، اجازه پدر و جد لازم نیست.

مسأله ۲۳۸۶ ـ اگر پدر یا جد پدری، برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۷ ـ اگر پدر یا جد پدری، برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته مدیون مهر زن است، و اگر در موقع عقد مالی نداشته پدر یا جد او باید مهر زن را بدهند.

عیبهائی که به واسطه آنها می شود عقد را بهم زد

مسأله ۲۳۸۸ ـ اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن، یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را بهم بزند:

اول ـ دیوانگی.

دوم ـ مرض خوره.

سـوم ـ مرض برص.

چهارم ـ کوری.

پنجـم ـ زمین گیر بودن.

ششـم ـ آنکه افضا شده یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتـم ـ آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۳۸۹ ـ اگر زن بعـد از عقـد بفهمـد که شوهر او دیوانه است، یـا آلت مردی نـدارد، یا عنین است، یعنی مرضـی دارد که نمی توانـد وطی و نزدیکی نمایـد، یا تخمهای او را کشیـده انـد، می توانـد عقد را بهم بزند، بلکه اگر شوهر بعد از عقد هم کاملاً دیوانه شود که اوقات نماز را تمییز ندهـد، زن می توانـد عقـد را بهم بزنـد، و نیز اگر بعد از عقد و قبل از دامادی شوهر عنین شود، زن می تواند عقد را بهم بزند، و در خصوص عنن باید مرد را مهلت بدهند تا یکسال شاید معالجه شود.

مسأله ۲۳۹۰ ـ اگر مرد یا زن به واسطه یکی از عیبهایی که در دو مسأله پیش گفته شد عقد را بهم بزنند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

مسأله ۲۳۹۱ ـ اگر به واسطه آنکه مرد نمی تواند وطی و نزدیکی کند، زن عقد را بهم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر به واسـطه یکی از عیبهـای دیگری که گفته شـد مرد یـا زن عقـد را بهم بزننـد، چنـانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشـد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده بایـد تمام مهر را بدهـد، و چنانچه مرد را گول زده انـد و تـدلیس نموده انـد، مرد مهر را از آنکه تدلیس نموده و او را گول زده می گیرد.

عده ای از زنها که ازدواج با آنها حرام است

مسأله ۲۳۹۲ ـ ازدواج با زنهایی که مثل مادر و خواهر و مادرزن با انسان محرم هستند، حرام است.

مسأله ۲۳۹۳ ـ اگر کسـی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادرِآن زن و مادر پدر او و هر چه بالا روند با آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۳۹۴ ـ اگر زنی را عقـد کنـد و با او نزدیکی نمایـد، دختر و نوه دختری و پسـری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، با آن مرد محرم می شوند.

مسأله ۲۳۹۵ ـ اگر با زنی که برای خود عقـد کرده نزدیکی هم نکرده باشـد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۳۹۶ ـ عمه و خـاله پـدر، و عمه و خـاله پـدر پـدر، و عمه و خـاله مـادر، و عمه و خـاله مادر مادر، هر چه بالا رونـد به انسان محرمند.

مسأله ۲۳۹۷ ـ پدر و جد شوهر، هر چه بالا روند، و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۳۹۸ ـ اگر زنی را برای خود عقـد کنـد، دائمه باشـد یا صـیغه، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۳۹۹ ـ اگر زن خود را به ترتیبی که در کتـاب طلاـق گفته می شود طلاـق رجعی دهـد، در بین عـده نمی توانـد خواهر او را

عقـد نمایـد، بلی اگر طلاق بائن باشـد بعـد از وقوع طلاق می توانـد خواهر او را بگیرد، و اما اگر زنی را متعه نماید، پس اقوی لزوم خودداری از ازدواج با خواهر او است در بین عده، هر چند مدت تمتع گذشـته باشد، یا متمتع مدت را بخشیده باشد، به جهت ورود نص.

مسأله ۲۴۰۰ ـ انسان نمی توانـد بـدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادرزاده او ازدواج کنـد، ولی اگر بـدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن بگوید به آن عقد راضی هستم اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۰۱ ـ اگر زن بفهمـد شوهرش برادرزاده یا خواهرزاده او را عقـد کرده و حرفی نزنـد، چنانچه بعداً رضایت ندهد، عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۰۲ ـ اگر انسـان پیش از آنکه دختر عمه یـا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کنـد، دیگر نمی توانـد با آنان ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۰۳ ـ اگر بـا دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نمایـد و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنـد با مادرشان زنا نمایـد، احتیاط مستحب آنست که از ایشان جدا شود.

مسأله ۲۴۰۴ ـ اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احوط بلکه اقوی آنست که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود، اگر چه در این صورت احتیاط استحبابی جدا شدن از او است، و همچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید.

مسأله ۲۴۰۵ ـ زن مسـلمان نمی تواند به عقد کافر درآید، مرد مسـلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر کتابیه مانند یهود و نصاری بطور دائم و یـا متعه ازدواج کنـد و همچنین بـا زنهای کتابیه به طور دائم بنابر احتیاط واجب ولی صـیغه کردن زن یهودیه و نصـرانیه مانعی ندارد.

مسأله ۲۴۰۶ ـ اگر با زنی که شوهر دارد یا در عده طلاق رجعی است زنا کند آن زن بر او حرام می شود علی الاحوط، و اگر با زنی که در عده متعه، یا طلاق بائن، یا عده وفات است زنا کند، بعداً می تواند او را عقد نماید، و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات، در احکام طلاق گفته خواهد شد.

مسأله ۲۴۰۷ ـ اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند، بعداً می تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مسـتحب آنست که صبر کند، تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید، و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۰۸ ـ اگر زنی را که در عـده دیگری است برای خود عقـد کنـد، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است آن زن بر او حرام می شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۰۹ ـ اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عده بوده چنانچه هیچ کدام نمی دانسـته اند زن در عده است و نمی دانسته اند که عقد کردن زن در عده حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام می شود.

مسأله ۲۴۱۰ ـ اگر انسـان بدانـد زنی شوهر دارد و با او ازدواج کنـد، بایـد از او جـدا شود، و نمی توانـد بعـداً هم او را به عقـد خود درآورد، و همچنین اگر نمی دانسته ولکن نزدیکی نموده.

مسأله ۲۴۱۱ ـ زن شوهردار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی شود، و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد، ولی چنانچه مهرش را نداده و طلب نماید و وقت آن رسیده باشد و شوهر بتواند بدهد باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۱۲ ـ زنی را که طلاق داده انـد، و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مـدت او را بخشـیده یا مـدتش تمام شـده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم، عده شوهر اول تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۴۱۳ ـ مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است، اگر چه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شود.

مسأله ۲۴۱۴ ـ اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید و بعد از ازدواج، با آنکس لواط کند، آنها بر او حرام نمی شوند.

مسأله ۲۴۱۵ ـ اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است، و چنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۱۶ ـ اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است، و اگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، احتیاط واجب بلکه خالی از قوت نیست که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۱۷ ـ اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است و نیز یکی از کارهای عمره مفرده است بجا نیاورد، زنش بر او حرام می شود، و نیز اگر زن طواف نساء نکند شوهرش بر او حرام می شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند، به یکدیگر حلال می شوند.

مسأله ۲۴۱۸ ـ اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند باید تا آخر عمر از دخول به او خودداری نماید علی الاحوط، در صورتی که افضا شده باشد.

مسأله ۲۴۱۹ ـ زنی را که سه مرتبه طلاق داده اند بر شوهرش حرام می شود، ولی اگر با شرائطی که در کتاب طلاق گفته می شود، با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اول می تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احــــکام عــــقد دائم

مسأله ۲۴۲۰ ـ زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل او بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد، یا نداشته باشد مدیون زن است.

مسأله ۲۴۲۱ ـ اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است، و حق غذا و لباس و منزل و همخوابی را ندارد ولی مهر او از بین نمی رود.

مسأله ۲۴۲۲ ـ مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

مسأله ۲۴۲۳ ـ مخارج سفر زن، اگر بیشتر از مخارج وطن باشد، با شوهر نیست ولی اگر شوهر زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

مسأله ۲۴۲۴ ـ زنی که از شوهر اطاعت می کند و شوهر خرج او را نمی دهد اگر ممکن است، می تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد، و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۲۵ ـ بنابر مشهور بین علماء قدس الله أرواحهم، مرد باید در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند، لکن اقوی عدم وجوب آنست، در صورتی که یک زن داشته باشد و اقوی وجوب آن است در صورت تعدد و شروع در شب ماندن پیش آنها و در غیر این دو صورت ترک آن سزاوار نیست.

مسأله ۲۴۲۶ ـ شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه، نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند، و همچنین است غیر دائمی علی الاحوط بلکه علی الاقوی در بعض صور.

مسأله ۲۴۲۷ ـ اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر

زنهائی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۴۲۸ ـ اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذرشرعی، از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه یا صیغه

مسأله ۲۴۲۹ ـ صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۰ ـ احتیاط واجب آنست که شوهر بیش از چهار ماه نزدیکی با متعه خود را ترک نکند، مگر با اجازه او بلکه در صورتی که زن جوان باشد و مدت زیاد باشد مثلاً ده سال یا پنجاه سال اقوی حرمت ترک است.

مسأله ۲۴۳۱ ـ زنی که صیغه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است، و شوهر فقط می تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۳۲ ـ زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد.

مسأله ۲۴۳۳ ـ زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد، و از شوهر ارث نمی برد و شوهر هم از او ارث نمی برد و چنانچه در ضمن عقد شرط نمایند ارث بردن را، بعد از عقد با ورثه مصالحه نمایند.

مسأله ۲۴۳۴ ـ زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است، و برای آنکه نمی دانسته حقی بر شوهر پیدا نمی کند.

مسأله ۲۴۳۵ ـ زنی که صیغه شده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حق شوهر از بین می رود، بیرون رفتن او حرام است.

مسأله ۲۴۳۶ ـ اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۳۷ ـ اگر پدر یا جد پدری برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود درآورد کافی است، و نیز می تواند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، ولی باید آن عقد برای دختر یا پسر نفعی داشته باشد علی الاحوط.

مسأله ۲۴۳۸ ـ اگر پدر یا جد پدری طفل خود را که در محل دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود، و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده عقد باطل است، و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۳۹ ـ اگر زنی که صیغه شده به تمام مدتی که قرار داده اند وفا نکند، شوهر می تواند به همان مقدار از مهر او کم کند، مثلاًـ اگر نصف مدت را حاضر نشده نصف مهر را کم کند، و اگر ثلث را حاضر نشده ثلث را کم کند، مگر ایام حیض او که نزدیکی جایز نیست، لذا نمی تواند کم کند. و اگر مرد مدت صیغه را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده، باید نصف آنرا بدهد، حسب اجماع و اتفاق علماء، طبق خبر زرعهٔ از سماعه از حضرت صادق علیه الصلاهٔ والسلام، ولکن اگرزن در عقد شرط کرده باشد که شوهر نزدیکی نکند محل اشکال است، خصوصاً اگر مدتی لذتهای دیگری از او برده باشد.

مسأله ۲۴۴۰ ـ مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد.

احکام نگــاه کردن

مسأله ۲۴۴۱ ـ نگـاه کردن مرد به بـدن زن نامحرم، و همچنین نگاه کردن به موی او چه با قصـد لـذت و چه بـدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذت باشد حرام است، و احتیاط واجب بلکه اقوی آنست که بدون قصد لذت هم به آنها نگاه نکنـد و این اقوائیت در غیر نظره اولی است، که غالباً قهری است، هر چنـد که مقدمات آن اختیاری باشد، و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام می باشد.

مسأله ۲۴۴۲ ـ اگر انسـان بـدون قصـد لـذت به سر و صورت و دسـتهای زنهای اهل کتاب مثل زنهای یهود و نصاری نگاه کنـد، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد، و احتیاط واجب آنست که به غیر آنچه که متعارف بوده نپوشیدن آن، نگاه نکند.

مسأله ۲۴۴۳ ـ زن بایـد بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، و بنابر احتیاط واجب زن جوان باید صورت و دسـتهای خود را از مرد نامحرم بپوشانـد بلکه احتیاط واجب آنست که بـدن و موی خود را از پسـری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد و به حدی رسیده که نظر کردن او یا نظر کردن به او موجب هیجان شهوت بشود بپوشاند.

مسأله ۲۴۴۴ ـ نگـاه کردن به عـورت دیگری حتی به عـورت بچه ممیزی که خوب و بـد را می فهمـد حرام است، اگر چه از پشـت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد، ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۵ ـ مرد و زنی که با یکـدیگر محرمنـد، اگر قصـد لذت نداشـته باشـند می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۶ ـ مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند، و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است.

مسأله ۲۴۴۷ ـ مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد، و اگر زن نامحرمی را بشناسد نباید به عکس او نگاه کند علی الاحوط.

مسأله ۲۴۴۸ ـ اگر زن بخواهـد زن دیگر، یـا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کنـد یا عورت او را آب بکشـد، بایـد چیزی در دست کنـد، که دست او به عورت آن مرد نرسـد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۴۴۹ ـ اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد، که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشـکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

مسأله ۲۴۵۰ ـ اگر انسان برای معالجه کسـی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند، ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشوئی

مسأله ۲۴۵۱ ـ کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، لازم است زن بگیرد، و اگر به سبب زن گرفتن واجبی مثل حج یا اداء دین مطالَب از او فوت می شود باید آن واجب را مقدم بدارد و از حرام هم خودداری نماید و صبر کند.

مسأله ۲۴۵۲ ـ اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد، و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند عقد را بهم بزند.

مسأله ۲۴۵۳ ـ مانـدن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسـی در آنجا نیست و دیگری هم نمی توانـد وارد شود حرام است علی الاحوط، چه به ذکر خدا مشغول باشـند یا به صـحبت دیگر، خواب باشـند یا بیدار، ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد

شود، یا بچه ای که خوب و بد را می فهمد در آنجا باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۴ ـ اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند، و قصدش این باشد که آنرا ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

مسأله ۲۴۵۵ ـ مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است، مرتد می شود.

مسأله ۲۴۵۶ ـ اگر زن پیش از آنکه شوهرش با او نزدیکی کند، به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می گردد علی الاحوط و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد، یعنی اگر سیده است شصت سال و اگر نیست پنجاه سال او تمام شده باشد، و اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد، پس اگر در بین عده مسلمان شود عقد باقی، و اگر تا آخر عده مرتد بماند، عقد باطل است علی الاحوط.

مسأله ۲۴۵۷ ـ مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می شود، و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود، عده وفات نگهدارد.

مسأله ۲۴۵۸ ـ مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود، عقد او باطل می گردد علی الاحوط، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، چنانچه زن او در سن زنهائی باشد که حیض می بینند باید آن زن به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عده نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عده، شوهر او مسلمان شود، عقد باقی وگرنه باطل است علی الاحوط.

مسأله ۲۴۵۹ ـ اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۴۶۰ ـ اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد، انسان می تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند، و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۶۱ ـ اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن، یا مردی که با او زنا کرده، یا هر دوی آنان مسلمان باشند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند، ولکن اگر روح در او دمیده نشده باشد و بقاء او موجب ضرر مهمی بر مادر باشد در این صورت می تواند او را سقط نماید.

مسأله ۲۴۶۲ ـ اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عده کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

مسأله ۲۴۶۳ ـ اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد، ولی اگر زن می دانسته که در عده است شرعاً بچه فرزند پدر است، و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند.

مسأله ۲۴۶۴ ـ اگر زن بگوید یائسه ام(۱) نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم، حرف او قبول می شود.

مسأله ۲۴۶۵ ـ اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

مسأله ۲۴۶۶ ـ تا هفت سال دختر تمام نشده، پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند.

مسأله ۲۴۶۷ ـ مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله کنند، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: یکی از سعادتهای مرد آنست که دخترش در خانه او حیض نبیند.

مسأله ۲۴۶۸ ـ اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آنست که زن مهر را نگیرد، و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۶۹ ـ کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه ای پیدا کند آن بچه حلال زاده است.

مسأله ۲۴۷۰ ـ هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

مسأله ۲۴۷۱ ـ زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عده وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عده ندارد.

احکام شیر دادن

احکام شیر دادن

مسأله ۲۴۷۲ ـ اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۲) گفته خواهد شد شیر دهد، آن بچه به این عده محرم می شود:

اول ـ خود زن و او را مادر رضاعی می گویند.

دوم ـ شوهر زن که شیر مال اوست و او را پدر رضاعی می گویند.

سوم ـ پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم ـ بچه هائی که از آن زن به دنیا آمده اند، یا به دنیا می آیند.

پنجم ـ بچه های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، یا اولاد او آن بچه ها را شیر داده باشند.

ششم ـ خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن، خواهر و برادر شده باشند.

هفتم ـ عمو و عمه آن زن اگر چه رضاعی باشند.

هشتم ـ دائی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند.

نهم ـ اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پائین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند.

دهم ـ پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند.

یازدهم ـ خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم ـ عمو و عمه و دائی و خاله شوهری که شیر مال اوست هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند، و نیز عده دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود به واسطه شیر دادن محرم می شوند.

مسأله ۲۴۷۳ ـ اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله ۲۴۸۲ گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهائی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند، و نیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیر مال او است اگر چه دخترهای رضاعی او باشند برای خود عقد نماید، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند.

مسأله ۲۴۷۴ ـ اگر زنی بچه ای را با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۲) گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحب آنست که با آنان ازدواج ننماید، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی شوند.

مسأله ۲۴۷۵ ـ اگر زنی بچه ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود، و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه ای که شیر خورده محرم نمی شوند.

مسأله ۲۴۷۶ ـ اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی تواند آن دختر را

برای خود عقد کند.

مسأله ۲۴۷۷ ـ اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۷۸ ـ انسان نمی تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند، و نیز اگر زن پدر انسان، از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید، و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود.

مسأله ۲۴۷۹ ـ با دختری که خواهر یا زن برادر انسان، او را شیر کامل داده، نمی شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده، یا برادر زاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان، آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۴۸۰ ـ اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، و همچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد، ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است، بر شوهر خود حرام نمی شود.

مسأله ۲۴۸۱ ـ اگر زن پدر دختری، بچه آن دختر را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

شرائط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۴۸۲ ـ شیر دادنی که علت محرم شدن است، هشت شرط دارد:

اول ـ بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد.

دوم ـ شیر آن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه ای را که از زنا بدنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر بچه به کسی محرم نمی شود.

سوم ـ بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد.

چهارم ـ شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد بنحوی که لفظ شیر بر آن صدق نکند.

پنجم ـ شیر از یک شوهر باشد، پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد، و مثلاً هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

ششم ـ بچه بواسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنابر احتیاط واجب کسانی که بواسطه شیر خوردن به آن محرم می شوند باید با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هفتم ـ پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز بطوری که در مسأله بعد گفته می شود شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحب آنست کسانی که بواسطه شیر خوردن او به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم ـ دو سال بچه تمام نشده باشد، و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیرده، بیشتر از دو سال گذشته باشد، و شیر او باقی باشد و بچه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود بنابر اظهر.

مسأله ۲۴۸۳ ـ باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا

خورده اشکال ندارد، و نیز باید پانزده مرتبه از شیر یک زن بخورد، و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد، و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۸۴ ـ اگر زن از شیر شوهر خود بچه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچه دیگر را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی شوند.

مسأله ۲۴۸۵ ـ اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند.

مسأله ۲۴۸۶ ـ اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان به شرائطی که گفته شد بچه ای را شیر دهد، همه آنها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند.

مسأله ۲۴۸۷ ـ اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد، و یکی از آنان بچه ای را مثلاً هشت مرتبه، و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی شود.

مسأله ۲۴۸۸ ـ اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر، به خواهر و برادر آن پسر، محرم نمی شوند.

مسأله ۲۴۸۹ ـ انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنهائی که به واسطه شیر خوردن، خواهر زاده یا برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند، و نیز اگر با پسری لواط کند، باید دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر را که رضاعی هستند، یعنی به واسطه شیر خوردن دختر و خواهر و مادر او شده اند، برای خود عقد نکند.

مسأله ۲۴۹۰ ـ زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود.

مسأله ۲۴۹۱ ـ انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند، یعنی بواسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است، و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل می باشد.

مسأله ۲۴۹۲ ـ اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که ذیلاً گفته می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود:

اول ـ برادر و خواهر خود را.

دوم ـ عمو و عمه و دائی و خاله خود را.

سوم ـ اولاد عمو و اولاد دائی خود را.

چهارم ـ برادر زاده خود را.

پنجم ـ برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

ششم ـ خواهر زاده خود، یا خواهر زاده شوهرش را.

هفتم ـ عمو و عمه و دائی و خاله شوهرش را.

هشتم ـ نوه زن دیگر شوهر خود را.

مسأله ۲۴۹۳ ـ اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی شود.

مسأله ۲۴۹۴ ـ مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن، فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی شود.

آداب شیـــــــر دادن

مسأله ۲۴۹۵ ـ برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد، و خوبست که شوهر مزد بدهد، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۴۹۶ ـ مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد، و مکروه است کم عقل یا غیر دوازده امامی، یا بد صورت، یا بد خلق، یا زنا زاده باشد. و نیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچه ای که دارد از زنا به دنیا آمده باشد. و در مضمره حلبی مذکور است که اگر دایه یهودی یا نصرانی گرفتی منع نما او را از آشامیدن و خوردن محرمات مثل گوشت خنزیر و منع نما او را از بردن طفل به منزل خود(۱).

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۲۴۹۷ ـ مستحب است زنها را جلوگیری کنند، که هر بچه ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند، و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند(۲).

مسأله ۲۴۹۸ ـ کسانی که به واسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می کنند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند، و حقهای خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۴۹۹ ـ در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۰۰ ـ اگر به واسطه شیر دادن حق شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر، بچه کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود، مثلاً اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادرزن شوهر می شود، و بر او حرام می گردد.

مسأله ۲۵۰۱ ـ اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیرخواری را در مدتی که قابل استمتاع باشد برای خود صیغه کند، و با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۲) گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

مسأله ۲۵۰۲ ـ اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۰۳ ـ اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است، و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

مسأله ۲۵۰۴ ـ شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

اول ـ خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند.

دوم ـ شهادت دو مرد عادل، یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرائط شیر دادن را هم بگویند، مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شرطها را که در مسأله (۲۴۸۲)

گفته شد شرح دهند.

مسأله ۲۵۰۵ ـ اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی شود ولی بهتر آنست که احتیاط کنند.

احکام طلاق

احکام طلاق

مسأله ۲۵۰۶ ـ مردی که زن خود را طلاق می دهد، باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۲۵۰۷ ـ زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود.

مسأله ۲۵۰۸ ـ طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اول ـ آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوم ـ معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آنست که دوباره او را طلاق دهد.

سوم ـ مرد به واسطه غائب بودن نتواند بفهمد که زن از خون حیض یا نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۰۹ ـ اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است، و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۱۰ ـ کسی که می داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غائب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۱۱ ـ اگر مردی که غائب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه های دیگری باشد که در شرع معین شده، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۱۲ ـ اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

مسأله ۲۵۱۳ ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۴ ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد، باید بقدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود صبر کند. و چنانچه در همان شهر باشد ولکن نتواند نزد آن زن برود که از حال او مطلع شود و بخواهد او را طلاق بدهد باید یک ماه صبر کند که ظن پیدا کند که یک مرتبه خون دیده و بعداً پاک شده.

مسأله ۲۵۱۵ ـ اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه مرضی حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا

سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعداً او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۶ ـ طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود، و دو مرد عادل آنرا بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید: زَوْجَتی فاطِمَةُ طالِق یعنی زن من فاطمهٔ رها است، و اگر دیگری را وکیل کند آن وکیل باید بگوید: زَوْجَةُ مُوَکِّلی فاطِمَةُ طالِق.

مسأله ۲۵۱۷ ـ زنی که صیغه شده، مثلاً یک ماهه یا یکساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود، یا مرد مدت او را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید: مدت را به تو بخشیدم، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عـــده طلاق

مسأله ۲۵۱۸ ـ زنی که نه سالش تمام نشده و زن یائسه(۱) عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۱۹ ـ زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگهدارد، یعنی بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد، بقدری صبر کند که دوباره حیض ببیند و پاک شود، و همینکه حیض سوم بعد از طلاق را دید عده او تمام می شود و می تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عده ندارد، یعنی می تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۲۰ ـ زنی که حیض نمی بیند، اگر در سن زنهائی باشد که حیض می بینند، چنانچه شوهرش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۲۱ ـ زنی که عده او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عده نگهدارد، و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دوماه بعد از آن و نیز کسری ماه اول را از ماه چهارم عده نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش بدهند، و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقیمانده را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عده نگهدارد، و احتیاط مستحب آنست که از ماه چهارم بیست و یک روز عده نگهدارد، تا با مقداری که از ماه اول عده نگه داشته سی روز شود.

مسأله ۲۵۲۲ ـ اگر زن آبستن را طلاق دهند، عده اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست بنابراین اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچه به دنیا آید عده اش تمام می شود.

مسأله ۲۵۲۳ ـ زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست(۲) اگر صیغه شود مثلاً یک ماهه یا یکساله شوهر کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد باید عده نگهدارد، پس اگر حیض می بیند باید به مقدار دو حیض عده نگهدارد و شوهر نکند، و اگر حیض نمی بیند باید چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید.

مسأله ۲۵۲۴ ـ ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عده زنـــی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۲۵ ـ زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده شبانه روز عده نگهدارد، یعنی از شوهر کردن

خودداری نماید اگر چه یائسه(۳) یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند، و این عده را عده وفات می گویند.

مسأله ۲۵۲۶ ـ زنی که در عده وفات می باشد حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد، و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می باشد، و احتیاط مستحب آنست که از منزل خود بیرون نشود مگر در تشییع جنازه شوهر یا زیارت قبر او یا دیدن پدر و مادر خود یا قضاء حاجتی که دیگری برای او انجام ندهد و احتیاط واجب آنست که شب در غیر منزل خود بیتوته ننماید مگر آنکه ناچار باشد. بلی تغییر منزل مانعی ندارد.

مسأله ۲۵۲۷ ـ اگر زن یقین کند که شوهرش مرده، و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود، و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عده طلاق گفته شد، برای شوهر دوم عده طلاق، و بعد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد، و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عده وفات، و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد.

مسأله ۲۵۲۸ ـ ابتدای عده وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۲۹ ـ اگر زن بگوید عده ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اول ـ آنکه مورد تهمت نباشد، مثل آنکه بگوید در یک ماه سه مرتبه حیض دیده ام که در این صورت باید از زنهای مطلع از عادت سابق او فحص و سئوال نمود علی الاحوط.

دوم ـ از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۳۰ ـ طلاق بائن آنست که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید، و آن بر شش قسم است:

اول ـ طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

دوم ـ طلاق زنی که یائسه باشد، یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال، و اگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد.

سوم ـ طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم ـ طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند.

پنجم و ششم ـ طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شود، و غیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عده است، مرد می تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۳۱ ـ کسی که زنش را طلاق رجعی داده، در مدت عده حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصل گفته شده، بیرون کردن او اشکال ندارد، و همچنین واجب است که در این مدت نفقه او را بدهد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود مگر با اذن شوهر. و در بعض اخبار است که مطلقه رجعیه خود را زینت نماید که شاید شوهر مایل شود و رجوع نماید.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۳۲ ـ در طلاق رجعی مردبه دو قسم می تواند به زن خود رجوع کند:

اول ـ حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است.

دوم ـ کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

مسأله ۲۵۳۳ ـ برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است.

مسأله ۲۵۳۴ ـ مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع او از بین نمی رود.

مسأله ۲۵۳۵ ـ اگر زنی را دوبار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به مردی دیگر شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اول حلال می شود، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اول ـ آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد، و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آنکه از او جدا شد، شوهر اول نمی تواند او را عقد کند.

دوم ـ شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند.

سوم ـ شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم ـ عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود، و چنانچه در بین عده رجوع نماید و دخول نماید و بعد طلاق دهد و باز در بین عده رجوع نماید و دخول نماید و بعد طلاق دهد و بعد از محلل باز او را عقد نماید و به همین نحو نیز طلاق دهد و رجوع و دخول نماید تا نه طلاق، بعد از طلاق نهم بر او حرام مؤبد می شود، و به محلل گرفتن حلال نمی شود، و اما اگر در بین عده رجوع ننماید یا رجوع نماید لکن دخول ننماید، بعد از طلاق نهم حرام مؤبد نمی شود و به گرفتن محلل باز بر او حلال می شود علی الاظهر.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۳۶ ـ طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند، و در بعض احادیث است که جایز نیست طلاق خلع و گرفتن مهر یا مال دیگری از زن مگر در صورتی که زن اظهار کراهت شدید و اشمئزاز از شوهر نماید به حدی که بترسند که مرتکب محرمات شود و بگوید به شوهر که اطاعت تو در هیچ امری نخواهم کرد، چه تفسیر بنماید کلام خود را و چه به اجمال واگذارد.

مسأله ۲۵۳۷ ـ اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد می گوید: زَوْجَتی فاطِمَةُ خالَعْتُها (یا خَلَعْتُها) عَلی ما بَذَلَتْ و گفتن: هِیَ طالِق بهتر است.

مسأله ۲۵۳۸ ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل صیغه طلاق را اینطور می خواند: عَنْ مُوَكِّلَتی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَكِّلی مُحَمَّد لِيَخْلَعَها عَلَيْه، پس از آن بدون فاصله می گوید: زَوْجَةُ مُوَكِّلی خالَعْتُها یا(خَلَعْتُها) عَلی ما بَذَلَتْ هِیَ طالِق، و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید بجای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید: بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان.

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۳۹ ـ اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند، و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۴۰ ـ اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَتی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِق یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رهاست، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلی فاطِمَةَ عَلی مَهرِها فَهِیَ طالِق و در هر دو صورت اگر بجای کلمه (علی مهرها) بِمَهْرِها بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۱ ـ صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد، مثلاً به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۲ ـ اگر زن در بین عده طلاق خلع، یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می تواند رجوع کند، و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسأله ۲۵۴۳ ـ مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۵۴۴ ـ اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۴۵ ـ اگر با زنی که می داند عیالش نیست زنا کند، چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، لازم نیست عده نگهدارد، لکن در صورت دوّم احتیاط ترک نشود.

مسأله ۲۵۴۶ ـ اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند.

مسأله ۲۵۴۷ ـ هر گاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است و همچنین است اگر شرط کند که اگر مرد مسافرت کند، یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد،] مگر به رضایت شوهرش خود را طلاق دهد[، زیرا که در وکالت تنجیز لازم است، و صحیحش آنست که مرد در ضمن عقد لازم، زن خود را وکیل نماید در مدت معینی، مثلاً از حین عقد ازدواج تا مدت پنجاه سال بر طلاق خودش، به شرط آنکه زن اعمال آن وکالت را ننماید و خود را طلاق ندهد، مگر بعد از آنکه مثلاً شوهرش مسافرت نماید، و یا مثلاً شش ماه نفقه او را ندهد.

مسأله ۲۵۴۸ ـ زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود، و به دستور او عمل نماید، و مجتهد برای او ضرب الاجل و تعیین مدت نماید تا چهار سال و در این مدت مجتهد می نویسد یا شخصی می فرستد به آن صقع و نواحی که در آنجا مفقود شده پس اگر معلوم شد که شوهر زنده است زن باید صبر کند، و اگر در بین چهار سال معلوم نشد، بعد از چهار سال مجتهد به ولی شوهر می گوید: اگر شوهر مالی دارد نفقه زن را از آن مال بدهد و باید زن صبر کند و اگر مالی ندارد، پس چنانچه ولی از مال خود بر او انفاق نماید نیز باید صبر کند، و چنانچه انفاق ننماید حاکم شرع امر می نماید به ولی او که زن را طلاق دهد و زن چهار ماه و ده روز بعد از طلاق عده نگه می دارد، و بعداً شوهر می کند، و چنانچه اتفاقاً در بین عده شوهر آمد حق رجوع به زن دارد و اما اگر بعد از تمام شدن عده آمد حقی بر زن ندارد، و زن به هر که بخواهد ازدواج می نماید.

مسأله ۲۵۴۹ ـ پدر و جد پدری دیوانه، می توانند زن او را طلاق بدهند علی الاظهر.

مسأله ۲۵۵۰ ـ اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند، چنانچه صلاح بچه باشد، می تواند مدت آن زن را ببخشد علی الاظهر ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۵۱ ـ اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند، و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی داند بنابر اقوی نمی تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده اش برای خود یا برای کس دیگر عقد کند.

مسأله ۲۵۵۲ ـ اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد، و مثلاً بعد از یکسال بگوید یکسال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهائی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهائی را که مصرف کرده، نمی تواند از او مطالبه نماید.

احکام غصب

احکام غصب

غصب آنست که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود. از حضرت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند.

مسأله ۲۵۵۳ ـ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید بدون آنکه خود او مشغول استفاده از آنجا باشد.

مسأله ۲۵۵۴ ـ چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۵۵۵ ـ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند، و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آنرا بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد.

مسأله ۲۵۵۶ ـ اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آنرا به او بدهد.

مسأله ۲۵۵۷ ـ اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود، مال صاحب مال است، و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آنرا بدهد.

مسأله ۲۵۵۸ ـ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آنرا به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته، باید عوض آنرا بدهد.

مسأله ۲۵۵۹ ـ هر گاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می توانسته اند آنرا غصب نمایند، هر کدام آنان ضامن نصف آنست.

مسأله ۲۵۶۰ ـ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً ـ گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۵۶۱ ـ اگر ظرف طلا ـ و نقره بنابر حرمت ساختن و نگاه داشتن آن یا چیز دیگری را که ساختن و نگاه داشتنش حرام است

غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آنرا به صاحبش بدهد، ولی اگر مثلاً گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید، باید آنرا با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آنرا مثل اولش می سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید.

مسأله ۲۵۶۲ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلاً طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را بهمین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آنرا به صورت اولش درآورد، و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آنرا هم به صاحبش بدهد، و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد تفاوت قیمت را هم باید بدهد.

مسأله ۲۵۶۳ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آنرا به صورت اول درآوری واجب است آنرا به صورت اولش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اولش کمتر شود، باید تفاوت آنرا به صاحبش بدهد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آنرا بدهد.

مسأله ۲۵۶۴ ـ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهائی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آنرا هم بدهد، و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۵۶۵ ـ اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آنرا غضب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۵۶۶ ـ اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد، که قیمت اجزاء آن با هم فرق دارد، مثلاً گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگر دارد، باید قیمت آنرا بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد، و احتیاط مستحب آنست که بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد، و چنانچه در بیست سال قبل مثلاً گوسفندی را غصب نموده و در آن سال قیمت آن سی تومان بوده و تلف نموده و فعلاً قیمت آن سیصد تومان است در صورتی که جمیع أشیاء به همین نسبت مثلاً یک به ده زیاد شده، باید فعلاً سیصد تومان بدهد چونکه در حقیقت اجناس و همچنین طلا و نقره ترقی ننموده بلکه اسکناس بی ارزش شده، و در آن زمان سی تومان معادل یک مثقال طلا بوده و در این زمان سیصد تومان معادل یک مثقال طلا می باشد و قیمت گوسفند در آن زمان و این زمان یک مثقال طلا است.

مسأله ۲۵۶۷ ـ اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزاء آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که می دهد باید خصوصیاتش مثل چیزی باشد که آنرا غصب کرده و از بین رفته است، و همچنین است استکان و قوری و رادیو و تلویزیون و یخچال و کولر و امثال آن از چیزهائی که از کارخانجات به عمل می آید، و جمیع افراد آن یکنواخت می باشد، هر چند که قیمت اجزاء یک فرد آن مختلف است، علی الاقوی.

مسأله ۲۵۶۸ ـ اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزاء آن با هم فرق دارد، غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

مسأله ۲۵۶۹ ـ اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می تواند عوض آنرا از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آنرا مطالبه نماید، و چنانچه عوض مال را از اولی بگیرد، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۵۷۰ ـ اگر چیزی را که می فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله بنمایند، معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است، و باید آنرا بهم برگردانند، و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بدانند معامله باطل است چه ندانند، باید عوض آنرا بدهند.

احکام حیوان و مالی که انسان آنرا پیدا می کند

مسأله ۲۵۷۱ ـ گوسفند و امثال آن که خود را از امثال گرگ نمی توانـد حفظ نمایـد چنانچه انسان، آن را در بیابانی که محل خطر است پیدا نماید می تواند آنرا بگیرد و احوط آنست که در اطراف آن محل به مقدار میسور فحص نماید، و اگر مالک پیدا شد به او رد نماید، و الا قیمت آنرا به عهده بگیرد و گوسفند را تصرف نماید، و یا از قِبل صاحبش تصدق نماید، و یا گوسفند را برای مالک آن حفظ نمایـد و در این صورت اگر بـدون تعـدی و تفریط تلف شـد ضـامن قیمت گوسـفند نیست، و امـا مثل شتر که خود را از گرگ می توانـد حفظ نمایـد پس جایز نیست گرفتن آن مگر آنکه آن حیوان عاجز شده باشد و از راه افتاده باشد و صاحبش هم او را ترک نمـوده و پی او نرود که در این صورت هر که او را حفـظ نموده و آذوقه داده و از هلاـکت نجـات دهـد مـال او می شود و صاحب اولی حقی ندارد.

مسأله ۲۵۷۲ ـ مالی که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش معلوم شود احتیاط واجب آنست که از طرف صـاحبش صـدقه بدهـد این در صورتی است که آن را در غیر حرم مکه پیـدا نمایـد، و اما اگر در آنجا پیـدا نمایـد احتیاط واجب آنست که آن را برندارد و اگر برداشت باید آنرا صدقه بدهد از طرف صاحب آن.

مسأله ۲۵۷۳ ـ اگر مالی را پیـدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از (۶/۱۲) نخود نقره سـکه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد، و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد و احتیاط واجب آنست که هر وقت صاحبش پیـدا شـد، عوض آنرا به او رد نماید و اگر تلف شده باشد ضامن، نیست.

مسأله ۲۵۷۴ ـ هر گاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسـطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن سنی یـا کـافری است که در امان مسـلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به (۶/۱۲) نخود نقره سـکه دار برسد، باید از روزی که آنرا پیـدا کرده تـا یکسـال هر هفته یـک مرتبه در محـل اجتمـاع مردم اعلاـن نمایـد، و احتیاطاً در هفته اول هر روزی یک مرتبه اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۵ ـ اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۶ ـ اگر تا یکسال اعلان کنـد و صاحب مال پیـدا نشود اگر آن مال از غیر حرم مکه باشد می تواند آنرا برای خود بردارد، به قصـد اینکه هر وقت صاحبش پیـدا شد عوض آنرا به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، و احتیاط مسـتحب آنست که از طرف صاحبش صـدقه بدهد ولکن اگر پیدا شد باید عوض آن را به او بدهد و اما اگر از حرم مکه باشد باید آن را حفظ نماید و یا صدقه دهد.

مسأله ۲۵۷۷ ـ اگر بعـد از آنکه یکسـال اعلاـن کرد و صـاحب مـال پیـدا نشـد، مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود،

چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است.

مسأله ۲۵۷۸ ـ کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۵۷۹ ـ اگر بچه نابالغ یا دیوانه چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلان نماید علی الاحوط و اگر ولی اعلان ننمود خود بچه یا دیوانه بعد از بلوغ یا عاقل شدن باید اعلان نماید.

مسأله ۲۵۸۰ ـ اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، و بخواهد آنرا صدقه بدهد جایز است و اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۸۱ ـ اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آنرا به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۸۲ ـ اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به (۶/۱۲) نخود نقره سکه دار می رسد، در جائی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند در روز اول آنرا از طرف صاحبش صدقه بدهد، و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آنرا به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده مال خود او است.

مسأله ۲۵۸۳ ـ اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یکسال اعلان نماید، و همچنین است اگر مثلاً پای خود را به گمشده ای بزند و آنرا از جای خودش حرکت دهد، و از آنجا به جای دیگر نقلش دهد.

مسأله ۲۵۸۴ ـ لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همینقدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است.

مسأله ۲۵۸۵ ـ اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آنرا بگوید، ولی لازم نیست نشانه هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۵۸۶ ـ اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به (۶/۱۲) نخود نقره سکه دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آنرا بردارد، کسی که آنرا پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۵۸۷ ـ هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، لازم نیست با اجازه حاکم شرع، یا وکیل او قیمت آنرا معین کند و بفروشد یا مصرف نماید و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد، بلکه می تواند بدون مراجعه به حاکم شرع و یا وکیل او، قیمت آنرا معین نموده و به آنچه ذکر شد عمل نماید.

مسأله ۲۵۸۸ ـ اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آنرا پیدا کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۸۹ ـ اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری بجای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، می تواند بجای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد، و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده باید فحص از صاحبش نماید و اگر مأیوس شد از طرف صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۹۰ ـ اگر مالی را که کمتر از (۶/۱۲) نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیدا کند، و از آن صرف نظر نماید ودر مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آنرا بردارد، برای او حلال است.

احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات

احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات

مسأله ۲۵۹۱ ـ اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می شود سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که نجاستخوار شده، اگر به دستوری که در شرع معین نموده اند، آنرا استبراء نکرده باشند و حیوانی که انسان با آن وطی و نزدیکی کرده بعد از سربریدن، گوشت آنها حلال نیست.

مسأله ۲۵۹۲ ـ حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بزکوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتراهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می شود آنها را شکار کنند پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن، اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی شود.

مسأله ۲۵۹۳ ـ حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند و بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید با شکار کردن پاک و حلال نمی شود، و اگر آهو و بچه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند آهو حلال و بچه اش حرام است.

مسأله ۲۵۹۴ ـ حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر بخودی خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آنرا نمی شود خورد.

مسأله ۲۵۹۵ ـ حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار با سر بریدن حلال نمی شود، ولی مرده آن پاک است.

مسأله ۲۵۹۶ ـ سگ و خوک به واسطه سربریدن و شکار کردن پاک نمی شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است، و حیوان حرام گوشتی را که درنده و گوشتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دستوری که گفته می شود سر ببرند، یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی شود، و اگر با سگ شکاری آنرا شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۵۹۷ ـ فیل و خرس و بوزینه و موش و حیوانی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و بخودی خود بمیرند نجسند، بلکه اگر سر آنها را هم ببرند، یا آنها را شکار نمایند، بدنشان پاک نمی شود.

مسأله ۲۵۹۸ ـ اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده ای بیرون آید، یا آنرا بیرون آورند خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۵۹۹ ـ دستور سر بریدن حیوان آنست که چهار رگ بزرگ گردن آنرا از پائین برآمدگی زیر گلو بطور کامل ببرند، و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۰۰ ـ اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند، تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فایده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند، اگر چه پیش از جان دادن حیوان، بقیه رگها را ببرند اشکال دارد، ولکن اگر بعد از آنکه بعض رگها را قطع نمودند حیوان اتفاقاً فرار نماید و فوراً تعقیب نمایند و پیش از جان دادن بقیه را قطع

نمایند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۰۱ ـ اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود، چیزی نماند آن حیوان حرام می شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می شود سر آنرا ببرند حلال و پاک می باشد.

شرائط سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۰۲ ـ سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اول ـ کسی که سر حیوان را می برد چه مرد باشد، چه زن، باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نکند، و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد.

دوم ـ سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آنرا جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز، می شود سر آنرا برید.

سوم ـ در موقع سر بریدن، گردن و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد، و کسی که می داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد.

چهارم ـ وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد، به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد، و همینقدر که بگوید بسم الله کافی است، و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آنهم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم ـ حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۰۳ ـ اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با پنج شرطی که برای سربریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۰۴ ـ وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۰۵ ـ اگر بجای اینکه کارد را در گودی گردن شترفرو کنند، سر آنرا ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است، ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو و گوسفند و مانند اینها فرو کنند، و تا زنده است سر آنرا ببرند حلال و پاک می باشد.

مسأله ۲۶۰۶ ـ اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد حلال می شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرطهای دیگری را که برای سربریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهائی که موقع سربریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۰۷ ـ بعضی از علماء فرموده اند که چند چیز در سربریدن حیوانات مستحب است:
اول ـ موقع سربریدن گوسفند، دو دست و یک پای آنرا ببندند و پای دیگرش را بازبگذارند، و موقع سربریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آنرا باز بگذارند، و موقع کشتن شتر دو دست آنرا از پائین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزنند.
دوم ـ کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد.
سوم ـ پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.
چهارم ـ کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند، ولکن نسبت به بستن دو دست و یک پای گوسفند روایتی نیافتم.

چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۰۸ ـ چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:
اول ـ آنکه کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود.
دوم ـ پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.
سوم ـ در جائی حیوان را بکشند که حیوان دیگر از جنس او آنرا ببیند.
چهارم ـ در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.
پنجم ـ خود انسان چهارپائی را که پرورش داده است بکشد، و احتیاط واجب آنست که پیش از بیرون آمدن روح مغز حرام را که در تیره پشت است نبرند، و سر حیوان را از بدنش جدا نکنند ولی اگر ببرند یا جدا کنند آن حیوان حرام نمی شود بنابر اقوی، و اگر از روی غفلت یا به واسطه تیز بودن کارد بی اختیار سر حیوان جدا شود نه حرام و نه مکروه است.

احکام شکار کردن با اسلحه

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۰۹ ـ اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:
اول ـ آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی شود و خوردن آنهم حرام است. و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آنرا پاره کند پاک و حلال است، و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد پاک و حلال بودنش اشکال دارد.
دوم ـ کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآلهوسلم می کند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

سـوم ـ اسـلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد و اگر مثلًا جائی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و خوردن آنهم حرام است.

چهارم ـ در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد. حسب اجماع علماء و خبر موسی بن بکر.

پنجم ـ وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۱۰ ـ اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۱ ـ اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلًا در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر شک کند که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی باشد.

مسأله ۲۶۱۲ ـ اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می شود، ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۱۳ ـ اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهائی که گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند، و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است، و همچنین است اگر حیوان زنده باشد، ولی به اندازه سربریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آنرا به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال، وگرنه آنهم حرام می باشد.

مسأله ۲۶۱۴ ـ اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، و سر آنرا به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال، وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد.

مسأله ۲۶۱۵ ـ اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه زنده ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال و گرنه حرام می باشد.

مسأله ۲۶۱۶ ـ اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روئیده باشد، پاك و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۱۷ ـ اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاك بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اول ـ سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آنرا برای گرفتن شکار بفرستند برود، و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد و نیز بنابر احتیاط واجب باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد اشکال ندارد.

دوم ـ صاحبش آنرا بفرستد و اگر پیش خود دنبال شکار رود و حیوان را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آنرا به شکار برساند، اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نماید.

سـوم ـ کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر یا کسی که اظهار

دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.
چهارم ـ وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.
پنجم ـ شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.
ششم ـ کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سربریدن آن وقت نباشد، و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سربریدن وقت باشد، مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.
مسأله ۲۶۱۸ ـ کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلاً به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن، سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، احتیاط واجب آنست که از خوردن آن خودداری کنند.
مسأله ۲۶۱۹ ـ اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرطهائی که گفته شد بوده اند، شکار حلال است، و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است.
مسأله ۲۶۲۰ ـ اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است، و نیز اگر آن را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشند.
مسأله ۲۶۲۱ ـ اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد، یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده اند به طوری که گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می باشد.
مسأله ۲۶۲۲ ـ اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کنند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد، و به دستوری که در شرع معین شده سر آنرا ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۲۳ ـ اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است، ولی خوردن آن حرام می باشد، و ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.
مسأله ۲۶۲۴ ـ اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آنرا بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به وسیله دیگر کسی آنرا بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.
مسأله ۲۶۲۵ ـ کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی مسلمان، باید بداند که کافر آن را زنده گرفته.
مسأله ۲۶۲۶ ـ ماهی مرده ای که معلوم نیست آنرا زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آنرا زنده گرفته ام حرام می باشد.
مسأله ۲۶۲۷ ـ لازم نیست که از خوردن ماهی زنده خودداری کرد.
مسأله ۲۶۲۸ ـ اگر ماهی زنده را بریان کند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، لازم نیست که از خوردن آن خودداری نمایند.
مسأله ۲۶۲۹ ـ اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، لازم نیست از قسمتی

که بیرون آب مانده اجتناب نمایند، و می توانند آنرا بخورند.

صـــــید مـــلخ

مسأله ۲۶۳۰ ـ اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، خوردن آن حلال است، و لازم نیست کسی که آنرا می گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آنرا زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حلال نیست.

مسأله ۲۶۳۱ ـ خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

مسأله ۲۶۳۲ ـ خوردن گوشت مرغی که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است، و پرستو حلال می باشد، و در اخبار مدح از پرستو و هدهد شده، و نهی از اذیت کردن و کشتن اینها شده، و لذا علماء فرموده اند که خوردن گوشت هدد و پرستو کراهت دارد.

دوم ـ از علائم حرمت پرنده ها آنست که بال زدن او در هوا کمتر از بال نزدن او باشد.

سوم ـ از علائم حرمت آنها آنست که نه چینه دان و نه سنگ دان و نه انگشت کوچک پشت پا که شبیه خاری است که به پائین ساق پا متصل است، هیچ یک از این سه را نداشته باشد.

مسوخ چه در حیوانات پرنده و چه در دریائی و چه در زمینی حرام است. و در کلاغ اقوال و اخبار مختلفه وارد شده است، و احوط بلکه اقوی حرمت جمیع اقسام آن است. و در بعض اخبار ذکر شده که طاووس از مسوخ است. و چنگال دارها و درنده ها از حیوانات زمینی حرام است.

مسأله ۲۶۳۳ ـ اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند نجس و حرام می باشد.

مسأله ۲۶۳۴ ـ چهارده چیز از حیوانات حلال گوشت حرام است:

۱ ـ خون.

۲ ـ فضله.

۳ ـ نری.

۴ و ۵ ـ بچه دان و قرینش(جفت) بنابر احتیاط واجب.

۶ ـ غدد که آنرا دشول می گویند.

۷ ـ تخم که آنرا دنبلان می گویند.

۸ ـ چیزی که در مغز کله است، و به شکل نخود می باشد.

۹ ـ مغز حرام که در میان تیره پشت است.

۱۰ ـ پی که در دو طرف تیره پشت است.

۱۱ ـ زهره دان.

۱۲ ـ سپرز(طحال).

۱۳ ـ بول دان(مثانه).

۱۴ ـ حدقه چشم.

و در خبر اسماعیل بن مرار که حدقه چشم مذکور است فرج هم مذکور است لذا ۱۵ ـ فرج است علی الاحوط.

مسأله ۲۶۳۵ ـ خوردن سرگین و بول حیوان و آب دماغ و چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفر است حرام می باشد، ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود، خوردن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۶ ـ خوردن گل حرام است و همچنین خوردن خاک حرام است علی الاحوط، ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای شفاء، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۷ ـ فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست، و نیز فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن از لای دندان بیرون می آید، اگر طبیعت انسان از آن متنفر نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۸ ـ خوردن چیزی که برای انسان ضرر مهم دارد حرام است.

مسأله ۲۶۳۹ ـ خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است، و اگر کسی با آنها وطی کند یعنی نزدیکی نماید، حرام می شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند، و در جای دیگر بفروشند.

مسأله ۲۶۴۰ ـ اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می شود و آشامیدن شیر آنها هم حرام است، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند، و کسی که با آن وطی کرده، پول آنرا به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۴۱ ـ آشامیدن شراب حرام، و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمره شده است، و اگر کسی آنرا حلال بداند کافر است. از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: شراب ریشه بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن موقع خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچکس را نگه نمی دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

مسأله ۲۶۴۲ ـ نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام است، و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۴۳ ـ بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

چیزهائی که موقع غذا خوردن مستحب است

مسأله ۲۶۴۴ ـ چند چیز در موقع غذا خوردن مستحب است:

اول ـ هر دو دست را پیش از غذا خوردن بشوید.

دوم ـ بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوم ـ میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد، و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا بطرف راست میزبان برسد و میزبان بعد از آن دست خود را بشوید.

چهارم ـ در اول غذا بسم الله بگوید، بلکه اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم الله مستحب است.

پنجم ـ با دست راست غذا بخورد.

ششم ـ با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

هفتم ـ اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هشتم ـ لقمه را کوچک بردارد.

نهم ـ سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

دهم ـ غذا را خوب بجود.

یازدهم ـ بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

دوازدهم ـ انگشتها را بلیسد.

سیزدهم ـ بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

چهاردهم ـ آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

پانزدهم ـ در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

شانزدهم ـ بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیاندازد.

هفدهم ـ در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

هجدهم ـ میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهائی که موقع غذا خوردن مکروه است

مسأله ۲۶۴۵ ـ چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اول ـ در حال سیری غذا خوردن.

دوم ـ پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید.

سوم ـ نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم ـ خوردن غذای گرم.

پنجم ـ فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد.

ششم ـ بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم ـ پاره کردن نان با کارد.

هشتم ـ گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

نهم ـ پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

دهم ـ پوست کندن میوه.

یازدهم ـ دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آنرا بخورد.

مستحبات آشامیدن آب

مسأله ۲۶۴۶ ـ در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اول ـ آنرا بطور مکیدن بیاشامد.

دوم ـ در روز ایستاده آب بخورد.

سوم ـ پیش از آشامیدن آب بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگوید.

چهارم ـ به سه نَفَس آب بیاشامد.

پنجم ـ از روی میل آب بیاشامد.

ششم ـ بعد از آشامیدن آب حضرت اباعبدالله علیه السلام و اهل بیت ایشان را یاد کند، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مکروهات آشامیدن آب

مسأله ۲۶۴۷ ـ زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب بحال ایستاده مکروه است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آنست مکروه می باشد.

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۴۸ ـ نذر آنست که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

مسأله ۲۶۴۹ ـ در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آنرا به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مرض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است.

مسأله ۲۶۵۰ ـ نذر کننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۱ ـ آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۲ ـ اگر شوهر از نذرکردن زن جلوگیری نماید، زن نمی تواند نذر کند و اگر با جلوگیری شوهر نذر کند نذر او باطل است، بلکه چنانچه اذن ندهد ولکن منع هم نکند باز هم باطل است علی الاظهر.

مسأله ۲۶۵۳ ـ اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۶۵۴ ـ اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند، باید به آن نذر عمل نماید، بلکه اگر بدون اجازه او نذر کند، بنابر احتیاط عمل کردن به آن نذر واجب است.

مسأله ۲۶۵۵ ـ انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۶ ـ اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی راترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۷ ـ اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست، و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد وانسان بقصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر اوصحیح است، ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آنرا ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مضر است نذر کند که آنرا استعمال نکند نذر او صحیح می باشد.

مسأله ۲۶۵۸ ـ اگر نـذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلًا نذر کند نماز را در اطاق بخوانـد، چنانچه نماز خوانـدن در آنجا از جهتی بهتر باشـد مثلًا بواسـطه اینکه خلوت است و انسان حضور قلب پیـدا می کند، نذر صحیح است.

مسأله ۲۶۵۹ ـ اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد، بایـد همانطور که نـذر کرده بجا آورد، پس اگر نـذر کنـد که روز اول ماه صدقه بدهـد، یا روزه بگیرد، یا نماز اول ماه بخوانـد چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۶۶۰ ـ اگر نـذر کنـد روزه بگیرد، ولی وقت و مقـدار آنرا معین نکنـد، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است، و اگر نـذر کنـد نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیات آنرا معین نکنـد اگر یک نماز دو رکعتی بخوانـد کفایت می کنـد و اگر نـذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقدار آنرا معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۶۶۱ ـ اگر نـذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد ولی می تواند (۱) در آن روز مسافرت کند هر چند سفر او ضروری نباشد ولی بعداً باید قضا کند ولکن کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۶۲ ـ اگر انسان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکند، باید به نحوی که در مسأله ۲۶۷۸ ذکر می شود کفاره بدهد اگر چه احتیاط مستحبی که ترکش سـزاوار نیست از برای کسی که عاجز از عتق باشد آنست که به شصت فقیر طعام بدهد و اگر از این هم عاجز باشـد و نیز از لباس پوشانـدن ده فقیر هم عاجز باشد دو ماه پی درپی روزه بگیرد و اگر تمکن از جمع بین هر دو داشـته باشـد جمع نماید.

مسأله ۲۶۶۳ ـ اگر نـذر کنـد که تا وقت معینی عملی را ترک کنـد، بعـد از گذشـتن آن وقت می توانـد آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشـتن وقت از روی فراموشـی یـا ناچاری انجام دهـد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۴ ـ کسـی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقـتی برای آن معیـن نکرده است، اگر از روی فراموشـی، یـا ناچـاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست، ولی بعداً هر وقت از روی اختیار آنرا بجا آورد، باید به مقداری که در دو مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۵ ـ اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلًا روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان یا ایام تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه در منی) باشـد یا در روز جمعه مریض شود بلکه اگر عـذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آنرا بجا آورد.

مسأله ۲۶۶۶ ـ اگر نـذر کنـد که مقـدار معینی صـدقه بدهـد، چنانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد، بایـد آن مقـدار را از مال او صـدقه بدهند.

مسأله ۲۶۶۷ ـ اگر نـذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی تواند آنرا به فقیر دیگر بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۶۶۸ ـ اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلًا به زیارت حضـرت اباعبدالله علیه السلام مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۶۶۹ ـ کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آنرا نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.

مسأله ۲۶۷۰ ـ اگر برای حرم یکی از امامان یا امام زادگان چیزی نـذر کنـد، باید آنرا در تعمیر و روشـنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، یا به زوار و خدام آنان بدهد.

مسأله ۲۶۷۱ ـ اگر برای خود امام علیه السلام چیزی نـذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصـد نکرده، بایـد به فقرا و زوار بدهـد، یـا مسجد و ماننـد آن بسازد، و ثواب آنرا به آن امام هـدیه نمایـد. و همچنین است اگر چیزی را برای امام زاده ای نذر کند.

مسأله ۲۶۷۲ ـ گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد، مال کسی است که آنرا نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می شود جزء نذر است.

مسأله ۲۶۷۳ ـ هر گـاه نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیایـد عملی را انجام دهـد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۶۷۴ ـ اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست، و نذر آنان اعتبار ندارد، بلکه اصل نذرشان اشکال دارد.

مسأله ۲۶۷۵ ـ هر گاه با خـدا عهد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شـد، بایـد آن کار را انجام دهـد، و نیز اگر بـدون آنکه حاجتی داشـته باشـد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود.

مسأله ۲۶۷۶ ـ در عهـد هم مثل نذر باید صـیغه خوانده شود و نیز کاری را که عهد می کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب، یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد، و در متساوی الطرفین احوط وجوبی انجام دادن است.

مسأله ۲۶۷۷ ـ اگر به عهـد خود عمل نکنـد بایـد کفاره بدهـد، یعنی شـصت فقیر را سـیر کند، یا دوماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند.

احکـــام قســـــم خوردن

مسأله ۲۶۷۸ ـ اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دود اسـتعمال نکند، چنانچه عمـداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سـیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد. و بـدان که در پوشانـدن هر یک از ده فقیر می توانـد به یک پارچه ای که تن او را بپوشانـد اکتفاء نمایـد علی الاظهر و افضل دو پارچه است، بلکه احوط است، و در سیر کردن می تواند ده فقیر را دعوت نماید و سیر کند به نان و هر قاتقی، و افضل نان و گوشت است، و می توانـد به هر فقیری یک مد که سه ربع کیلو است تقریباً گندم یا آرد بدهد، و افضل آنست که یک مشت زیادتر بدهد، و افضل از آن دو مد است، و چنانچه نوبت به روزه گرفتن رسید باید سه روز پشت سر هم روزه بگیرد.

مسأله ۲۶۷۹ ـ قسم چند شرط دارد:

اول ـ کسـی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد.

دوم ـ کـاری را که قسم می خـورد انجـام دهـد بایـد حرام و مکروه نباشـد و کـاری را که قسم می خورد ترک کنـد، بایـد واجب و مسـتحب نباشـد، و اگر قسم بخورد که کـار مباحی را بجا آورد، بایـد ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشـد، و نیز اگر قسـم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد.

سـوم ـ به یکی از اسـمهای خداوند متعال قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی شود مانند(خدا) و (الله) و نیز اگر به اسمی

قسم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می آید، مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است و چنانچه به اسم مشترکی قسم بخورد و قرینه باشد که همه مردم بفهمند که مقصود او ذات مقدس است احوط وفاء است.

چهارم ـ قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آنرا قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم ـ عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می شود، قسم او بهم می خورد، و همچنین است اگر عمل کردن به قسم به قدری مشقت پیدا کند که نشود آنرا تحمل کرد.

مسأله ۲۶۸۰ ـ اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۶۸۱ ـ اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می توانند قسم آنان را بهم بزنند، بلکه چنانچه منع ننمایند و اجازه هم ندهند باز هم باطل است علی الاظهر.

مسأله ۲۶۸۲ ـ اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می خورد، مثل اینکه می گوید والله الان مشغول نماز می شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد. و بدان که مستحب است بعد از قسم انشاءالله بگویند و چنانچه گفت و قصدش شرط کردن بوده مخالفت آن کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۸۳ ـ کسی که قسم می خورد، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می شود، اما اگر بتواند توریه کند، یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود، بنابر احتیاط واجب باید توریه نماید، مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را ندیده ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، احتیاط واجب آنست که بگوید او را ندیده ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده ام.

احکام وقف

مسأله ۲۶۸۴ ـ اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آنرا ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۱۰۱ و ۲۱۰۲ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۸۵ ـ لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم و خودش یا کسی که خانه را برای او وقف کرده، یا وکیل یا ولی آن کس بگوید قبول کردم وقف صحیح است، ولی اگر برای افراد مخصوصی وقف نکند، بلکه مثل مسجد و مدرسه برای عموم وقفکند، یا مثلاً بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی لازم نیست علی الاظهر بلکه در قسم اول هم دلیل معتبری بر اشتراط قبول نداریم و اقوی در بناء مساجد آنست که احتیاج به صیغه ندارد.

مسأله ۲۶۸۶ ـ اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف درست نیست.

مسأله ۲۶۸۷ ـ کسی که مالی را وقف می کند چون قصد قربت شرط صحت وقف نیست، لازم نیست قصد قربت داشته باشد اگر چه احوط است بلی از موقع خواندن صیغه، باید مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن وقف باشد چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد بعد پنج سال وقف نباشد، و دوباره وقف باشد وقف صحیح نمی باشد بنابر مشهور بلکه جماعتی از علماء اعلام نقل

اجماع نموده اند.

مسأله ۲۶۸۸ ـ وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولی او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

مسأله ۲۶۸۹ ـ اگر مسجدی را وقف کنند، بعد از آنکه یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود.

مسأله ۲۶۹۰ ـ وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

مسأله ۲۶۹۱ ـ اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند، درست نیست، ولی اگر برای زندگان و بعد از آنها برای کسانی که بعداً به دنیا می آیند وقف نماید مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد و هر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.

مسأله ۲۶۹۲ ـ اگر چیزی را برخودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آنرا بعد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۶۹۳ ـ اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

مسأله ۲۶۹۴ ـ اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۶۹۵ ـ اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی ملک آنرا اجاره دهد و بمیرد باطل نمی شود، ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آنرا اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد.

مسأله ۲۶۹۶ ـ اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود.

مسأله ۲۶۹۷ ـ ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف، می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

مسأله ۲۶۹۸ ـ اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آنرا به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع می تواند امینی را به او ضم نماید که با هم متولی باشند و اگر به این نحو جلوگیری از خیانت نشود می تواند بجای او متولی امینی معین نماید.

مسأله ۲۶۹۹ ـ فرشی را که برای حسینیه وقف کرده اند، نمی شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

مسأله ۲۷۰۰ ـ اگر ملکی برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی رود که به این وجه موجود فعلی احتیاج پیدا کند، می توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

مسأله ۲۷۰۱ ـ اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا گمان داشته باشند که برای هر یک چه مقداری معین کرده، باید همانطور مصرف کنند، و اگر یقین یا گمان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید

بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آنست که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیّت

مسأله ۲۷۰۲ ـ وصیت آنست که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند.

مسأله ۲۷۰۳ ـ کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند، و اما کسی که می تواند حرف بزند، چه در کارهای کوچک و کم ارزش، و چه در کارهای بزرگ، اشاره او فایده ندارد بنابر مشهور، ولکن اقوی صحت آنست.

مسأله ۲۷۰۴ ـ اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۰۵ ـ کسی که وصیت می کند باید بالغ و عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند، و نیز باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند، ولکن پسر ده ساله چنانچه فهمیده باشد و بجا وصیت نماید صحیح است.

مسأله ۲۷۰۶ ـ کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۷ ـ اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند، آن کس آن چیز را مالک می شود، چه بعد از مردن وصیت کننده آنرا قبول کند، و چه در زمان زنده بودن او، زیرا که رد مانع است، نه آنکه قبول شرط باشد، و بر فرض شرط بودن قبول، قبول در حال حیات کافی می باشد.

مسأله ۲۷۰۸ ـ وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگربدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست.

مسأله ۲۷۰۹ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۱۰ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد، ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله ۱۳۹۸ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع دهد، یا وصیت کند که برای او بجا آورند.

مسأله ۲۷۱۱ ـ کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد علی الاحوط و لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۱۲ ـ وصی باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد، لکن جایز است که بالغ و نابالغ را با هم وصی قرار دهد که

نابالغ بعد از بلوغ عمل نماید.

مسأله ۲۷۱۳ ـ اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند و اگر اطاعت نکنند، بجای آنان دیگران را معین می نماید.

مسأله ۲۷۱۴ ـ اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می شود، و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیمی برای بچه های خود معین کند، بعد دیگری را بجای او قیم نماید، وصیت اولش باطل می شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۱۵ ـ اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلاً خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیت باطل می شود.

مسأله ۲۷۱۶ ـ اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آنرا بدهند.

مسأله ۲۷۱۷ ـ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد باید همان مقدار را به آن کس بدهند. و اما اگر وصیت کند که بعد از مردن او مقداری به کسی بدهند، چنانچه بیشتر از ثلث مال او باشد در زائد بر ثلث باید ورثه اجازه نمایند و اگر اجازه ننمودند وصیت نسبت به زائد بر ثلث نافذ نمی باشد.

مسأله ۲۷۱۸ ـ اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آنرا به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۱۹ ـ اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند، و اگر متهم نباشد، و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل مال او بدهند.

مسأله ۲۷۲۰ ـ کسی که انسان وصیت می کند که چیزی به او بدهند، باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است، ولی اگر وصیت کند به بچه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیت صحیح است. و آنچه گفته شد در وصیت تملیکیه است که خود مالك انشاء تملیك می نماید به اشخاصی بعد از موت، و اما در وصیت عهدیه که امر می کند به وصی خود به انجام کارهائی بعد از موت، پس مانعی نیست علی الاظهر که بگوید مثلاً از منافع ثلث من در هر سال مقداری به حسینیه فلان قریه اگر درست شد بده، یا بگوید فلان مقدار بده به اولاد فلانی اگر اولادی داشت، و حال آنکه در حال حیات موصی نه حسینیه درست شده نه اولاد.

مسأله ۲۷۲۱ ـ اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت فوق العاده نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد، و نیز اگر وصی پیش از مرگ موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند، باید وصیت را قبول کند.

مسأله ۲۷۲۲ ـ اگر کسی که وصیت کرده بمیرد، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند، و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۲۳ ـ اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را بجای او معین می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

مسأله ۲۷۲۴ ـ اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند.

مسأله ۲۷۲۵ ـ اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۷۲۶ ـ هر گاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آنکس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آنکه وصی اول مرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۲۷ ـ حجی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم ادا کردن آنها واجب می باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

مسأله ۲۷۲۸ ـ اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۲۹ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست، و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است.

مسأله ۲۷۳۰ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۲۷۳۱ ـ اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند، و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد، ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.

مسأله ۲۷۳۲ ـ اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آنرا به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۳۳ ـ اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند بلکه همچنین است اگر قسم بخورد و دو زن عادله هم شهادت بدهند. و شهادت دو مرد و یک مرد و قسم، و یک مرد و دو زن، و دو زن و قسم در سایر حقوق مالیه نیز معتبر است. و اگر یک زن عادله شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آنرا و اگر سه زن عادله شهادت

دهند، باید سه چهارم آنرا به او بدهند. و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و چنانچه بدگمان به آن دو ذمی شوند حاکم شرع بعد از نماز عصر آن دو را قسم می دهد علی الاحوط.

مسأله ۲۷۳۴ ـ اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میت مرا قیم بچه های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۳۵ ـ اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند و آنکس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند، می توانند آن چیز را قبول نمایند علی الاظهر، ولی این در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وگرنه حقی به آن چیز ندارند.

احــــکام ارث

احــــکام ارث

مسأله ۲۷۳۶ ـ کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:

دسته اول ـ پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هر چه پائین روند، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یکنفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند.

دسته دوم ـ جد یعنی پدربزرگ و جده یعنی مادربزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد و تا یکنفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند.

دسته سوم ـ عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یکنفر از عموها و عمه ها و دائی ها و خاله های میت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسرعموی پدر و مادری می رسد، و عموی پدری ارث نمی برد. حسب اجماع علماء شیعه، و مرسله شیخ صدوق قدس سره و خبر حسن بن عمارة(۱) و فقه الرضا(۲) و مرسله طبرسی در مجمع البیان(۳).

مسأله ۲۷۳۷ ـ اگر عمو و عمه و دائی و خاله خود میت و اولاد آنان، و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می برند، و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند، و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه و دائی و خاله جد و جده میت و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می برند.

مسأله ۲۷۳۸ ـ زن و شوهر به تفصیلی که در مسائل (۲۷۷۸) به بعد گفته می شود از یکدیگر ارث می برند.

ارث دستــــه اول

مسأله ۲۷۳۹ ـ اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد، مثلاً پدر یا مادر، یا یک پسر یا یک دختر باشد همه مال میت به او می رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود. و اگر یک پسر و یک دختر باشند، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می برد. و اگر چند پسر و چند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۰ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می برد. ولی اگر میت دو برادر یاچهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند، یعنی پدر آنان با پدر میت

یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه اگر چه تا میت پدر و مادر دارد، اینها ارث نمی برند اما به واسطه بودن اینها، مادر شش یک مال را می برد و بقیه را به پدر می دهند، و نیز شرط است در این مطلب که حجبش می نامند، آنکه برادرها یا خواهرها حر باشند و مملوک نباشند و در حال موت زنده و متولد باشند نه حمل، و مشرک نباشند بلکه مطلق کافر حجب نمی نماید حسب اجماع علماء و روایت حسن بن صالح(۴) و مشهور شرط نموده اند نیز آنکه اخوه(برادرها) قاتل میت نباشند.

مسأله ۲۷۴۱ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد چنانچه میت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد مال را پنج قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آنرا می برد. و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد مال را شش قسمت می کنند، پدر و

مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند. مثلاً اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آنرا به پدر و ۴ قسمت آنرا به مادر می دهند. حسب اتفاق علماء مذکور در مفتاح الکرامهٔ(۱)

مسأله ۲۷۴۲ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت می برند و پسر چهار قسمت آنرا می برد. و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند. و اگر پسر و دختر باشند آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۳ ـ اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آنرا پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد.

مسأله ۲۷۴۴ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آنرا پدر یا مادر می برد و بقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۵ ـ اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آنرا پدر یا مادر و بقیه را دختر می برد.

مسأله ۲۷۴۶ ـ اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر، یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و چنانچه وارث فقط پدر و مادر و چند دختر و شوهر باشد مال را دوازده قسمت می نمایند سه قسمت که ربع است شوهر می برد و پدر و مادر هر یک دو قسمت که سدس است می برند و پنج قسمت باقی را که اقل از ثلثین است بین دخترها قسمت می نمایند،چونکه شوهر هیچ وقت از ربع که فرض ادنای اوست کمتر نمی برد، و همچنین زن از ثمن که فرض ادنای

و اما آیه شریفه سوره نساء آیه (۱۱) که با وجود اخوه تعیین سدس می نماید فقط فرض و نصیب را متعرض است، کما اینکه نسبت به ابوین هم با وجود اولاد تعیین سدس می نماید، و مفهومی که موجب منع از رد شود ندارد، و لذا به هر دو رد می شود و علی فرض اصرار بر مفهوم و اینکه معنی آیه شریفه آن است که از مجموع ماترک ولد، مادر بیشتر از سدس نمی برد حتی رداً جواب می گوئیم که آیه شریفه شامل مورد رد نمی شود، چونکه مفروض آیه عدم وجود اولاد است، که در اینصورت می فرماید اگر اخوه نبود مادر ثلث و اگر اخوه بود مادر سدس می برد و در مفروض آیه رد مورد ندارد، و جمیع مازاد از نصیب مادر مال پدر است بالقرابه چونکه أب فرض و نصیب معینی ندارد.

و قدیستدل بر حجب از رد بعلت وارده در دو حدیث زراره که دومی آن صحیح است(۳ و ۴ باب ۱۰ میراث الابوین و الاولاد ـ وسائل) زیرا می فرماید: «چونکه اخوه عائله أب می باشد لذا از ام کم شد و بر اب اضافه شد.»، و این علت نسبت به رد هم هست که باید به ملاحظه کثرت عائله أب به ام رد نشود و بر اب اضافه شود پس کما اینکه اخوه و کثرت عائله اب موجب حجب از

نصیب اعلاـ شـد موجب حجب از رد هم بایـد بشود. و جواب آن است که اولاً این علت کما اینکه نسبت به نصیب ام موجب منع بالکل نشد، بلکه موجب قلت شد کذلک نسبت به رد هم باید موجب قلت شود نه منع بالکل، و لذا چونکه با وجود اخوه نصیب ام کم می شود رد به او هم چونکه تابع نصیب است ایضاً بالنسبه کم می شود.

و ثانیاً: این جهت مذکوره ملاک است و ضابط منصوص العله بر آن منطبق نیست.

و ثالثاً: در کلام خود زراره است، و لعله اجتهاد خود اوست چونکه از امام علیه السلام نقل نکرده است.

و علی هـذا مـدرک حجب از رد فقـط اجمـاع و اتفـاق است، و این هم حجهٔ نیست به جهت آنکه محتمل است که مـدرک اجماع همین سه دلیلی باشد که اشاره نمودیم و رد نمودیم ولکن مع ذلک کله سزاوار نیست ترک احتیاط به تصالح.

اوست هیـچ وقت کمتر نمی برد، و پـدر و مـادر هیچوقت از سـدس که فرض ادنای آنها است کمتر نمی برنـد، لـذا نقص بر دخترها وارد می شود.

مسأله ۲۷۴۷ ـ اگر میت اولاد نداشـته باشد، نوه پسـری او اگر چه دختر باشد، سـهم پسر میت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشـد، سـهم دختر میت را می برد، مثلاً اگر میت یک پسـر از دختر خود و یک دختر از پسـرش داشـته باشد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می دهند.

ارث دستـــــه دوم

مسأله ۲۷۴۸ ـ دسته دوم از کسـانی که به واسـطه خویشـی ارث می برنـد جـد یعنی پـدر بزرگ و جـده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشـد، اولادشـان ارث می برنـد و داشـتن جـد مـانع از ارث اولاد برادر و خواهر نمی شود.

مسأله ۲۷۴۹ ـ اگر وارث میت فقـط یک برادر یا یک خواهر باشـد، همه مال به او می رسـد و اگر چنـد برادر پـدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسـمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسـمت و خواهر یک قسمت آنرا می برد.

مسأله ۲۷۵۰ ـ اگر میت برادر و خواهر پـدر و مـادری دارد، برادر و خواهر پـدری که از مادر با میت جـدا است ارث نمی برد. و اگر برادر و خواهر پـدر و مـادری نـدارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پـدری داشته باشـد، همه مال به او می رسـد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسـمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشـته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۷۵۱ ـ اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است، همه مال به او می رسد. و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود.

مسأله ۲۷۵۲ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری، و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشـته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برند و مال را شـش قسـمت می کنند یک قسـمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادری دوبرابر خواهر می برد.

مسأله ۲۷۵۳ ـ اگر میت برادر و خواهر پـدر و مـادری، و برادر و خواهر پـدری و برادر و خواهر مـادری داشته باشـد، برادر و خواهر پـدری ارث نمی برد و مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می برد.

مسأله ۲۷۵۴ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آنرا برادر یا خواهر مادری می برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند، و هر برادری دوبرابر خواهر می برد.

مسأله ۲۷۵۵ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آنرا برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و بقیه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دوبرابر خواهر می برد.

مسأله ۲۷۵۶ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله (۲۷۷۹) گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد ارث خود را می برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند، و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند.

مسأله ۲۷۵۷ ـ اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادر و خواهر زاده مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زاده پدری یا پدر و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد.

مسأله ۲۷۵۸ ـ اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و با بودن جد میت پدر جد او ارث نمی برد.

مسأله ۲۷۵۹ ـ اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می برد و اگر جد و جده مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۷۶۰ ـ اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می برد.

مسأله ۲۷۶۱ ـ اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد مال سه قسمت می شود، یک قسمت آنرا جد و جده مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند، و دو قسمت آنرا به جد و جده پدری می دهند و جد دوبرابر جده می برد.

مسأله ۲۷۶۲ ـ اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله (۲۷۷۹) گفته می شود می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جده پدری می دهند و جد دو برابر جده می برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۶۳ ـ دسته سوم عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می برند.

مسأله ۲۷۶۴ ـ اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پـدر و مادری باشد یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دوبرابر عمه می برد، مثلاً اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۷۶۵ ـ اگر وارث میت فقـط چنـد عموی مـادری یـا چنـد عمه مـادری باشـد، مـال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود. و همچنین است اگر وارث عمو و عمه مادری باشد بنابر اشهر و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

مسأله ۲۷۶۶ ـ اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی برد، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پـدر و مادری می دهنـد و عموی پدر و مادری دوبرابر عمه پدر و مادری می برد، و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند دو قسـمت را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند و عمو دوبرابر عمه می برد و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسـمت می کنند بنابر مشهور، و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۷ ـ اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله باشـد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشـند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود بنابر اجماع منقول، و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۸ ـ اگر وارث میت فقط یک دائی، یا یک خاله مادری، و دائی و خاله پـدر و مادری و دائی و خاله پـدری باشـد، دائی و خـاله پـدری ارث نمی برد، و مـال را شـش قسـمت می کننـد، یک قسـمت را به دائی یا خاله مادری و بقیه را به دائی و خاله پـدر و مادری می دهند و احتیاط آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۶۹ ـ اگر وارث میت فقط دائی و خاله پـدری، و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پـدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آنرا دائی و خاله مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند و احتیاط آنست که در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۷۷۰ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت را دائی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می برد.

مسأله ۲۷۷۱ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشـد، چنانچه عمو و عمه، پـدر و مادری یا پدری باشـند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می دهند، بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند سه قسمت رابه دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می دهند.

مسأله ۲۷۷۲ ـ اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پـدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسـمت آنرا به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یـا عمه مـادری و بقیه را به عمو و عمه پـدری و مـادری یـا پـدری می دهنـد و عمو دوبرابر عمه می برد. بنـابراین اگر مال را نه قسـمت کنند، سه قسمت را به دائی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می دهند.

مسأله ۲۷۷۳ ـ اگر وارث میت یـک دائی یـا یـک خاله و عمو و عمه مادری و عمو و عمه پـدر و مادری یا پـدری باشـد، مال را سـه

قسمت می کنند یک قسمت را دائی یا خاله می برد و دو قسمت باقیمانده را سه سهم می کنند، یک سهم آنرا بطور مساوی بین عمو و عمه مادری قسمت می کنند بنابر مشهور و احوط آنست که در تقسیم آن با یکدیگر صلح نمایند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دوبرابر عمه می برد. بنابراین اگر مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن، سهم خاله یا دائی و دو قسمت سهم عمو و عمه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمه پدر و مادری یا پدری می باشد.

مسأله ۲۷۷۴ ـ اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آنرا به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و یک سهم آنرا دائی ها و خاله ها بطوری که سابقاً بیان شد بین خودشان قسمت می نمایند.

مسأله ۲۷۷۵ ـ اگر وارث میت دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری، و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می شود، دو سهم آنرا به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میت یک دائی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آنرا شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند، که بنابر احتیاط باید در تقسیم آن با هم صلح کنند. و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری و یا پدریمی دهند که بنابر احتیاط در تقسیم آن با هم صلح می کنند.

مسأله ۲۷۷۶ ـ اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد به اولاد آنان داده می شود.

مسأله ۲۷۷۷ ـ اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر، و عمو و عمه و دائی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می شود یک سهم آنرا عمو و عمه و دائی و خاله مادر میت می برند و دو سهم دیگر آنرا سه قسمت می کنند یک قسمت را دائی و خاله پدر میت می برند و دو قسمت دیگر آنرا به عمو و عمه پدر میت می دهند و عمو دوبرابر عمه می برد.

ارث زن و شـــــوهـر

مسأله ۲۷۷۸ ـ اگر زنی که به عقد دائم عقد شده بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند.

مسأله ۲۷۷۹ ـ اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن دائمی و بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند، و زن از زمین خانه مسکونی و غیره بطور کلی، نه از خود زمین و نه از قیمت آن ارث نمی برد و از هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی برد ولی از قیمت آنها ارث می برد و همچنین از درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است از قیمت ارث می برد.

مسأله ۲۷۸۰ ـ اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی برد، مانند زمین خانه مسکونی، تصرف کند، باید از ورثه دیگراجازه بگیرد. و نیز احتیاط واجب آنست که ورثه تا سهم زن را نداده اند، در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می برد، مانند بنا و درخت بدون اجازه او تصرف نکنند، و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه باطل است.

مسأله ۲۷۸۱ ـ اگر بخواهند بنا و درخت آنرا قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

مسأله ۲۷۸۲ ـ مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۷۸۳ ـ اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زنهای او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچیک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۷۸۴ ـ اگر زن در حال مرض، شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد.

مسأله ۲۷۸۵ ـ اگر زنی را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهر از او ارث می برد. و نیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد، زن از او ارث می برد، ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۷۸۶ ـ اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:

اول ـ آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد.

دوم ـ به واسطه بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود که در این صورت ارث بردن او اشکال دارد، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد.

سوم ـ شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد.

مسأله ۲۷۸۷ ـ لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته و به او نبخشیده، اگر چه زن آنرا پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۸۸ ـ قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است و اگر میت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آنست که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند. و همچنین صلح نمایند در کتابها و رحل او یعنی اثاثی که در سفر با خود می برد.

مسأله ۲۷۸۹ ـ اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۰ ـ اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او و یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می رسد، به نسبت به قرض او بدهند، مثلاً اگر همه دارائی او شصت تومان است و به مقداربیست تومان آن از چیزهائی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میت بدهد علی الاحوط.

مسأله ۲۷۹۱ ـ مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی برد ولی اگر قبل از قسمت نمودن مال بین ورثه کافر مسلمان شود ارث می برد.

مسأله ۲۷۹۲ ـ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد، ولی اقوی ارث نبردن او است از دیه قتل که بعداً گفته می شود. و همچنین برادر و خواهر مادری از دیه، ارث نمی برند و زن و شوهر دائمی از دیه یکدیگر ارث می برند مگر آنکه قاتل باشند.

مسأله ۲۷۹۳ ـ هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد، سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلاً احتمال بدهند که زن سه بچه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند.

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

مسأله ۲۷۹۴ ـ اگر کسی با یکی از محرمهای خود که مثل مادر و خواهر با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را گردن بزنند و اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند، باید او را بکشند، و همچنین مرد اگر زنی را مجبور کند بر زنای با او. و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می شود که مردم کار نامشروع نکنند، و دنیا و آخرت آنان را حفظ می کند و منفعتش برای آنان بیشتر است از اینکه چهل روز باران ببارد.

مسأله ۲۷۹۵ ـ اگر مرد آزاد زنا کند، باید او را صد تازیانه بزنند. و چنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه اش بزنند، در دفعه چهارم باید او را بکشند، ولی کسی که زن عقدی دائمی دارد، و در حالی که بالغ و عاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده و هر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند، باید او را سنگسار نمایند، و همچنین است اگر کنیز داشته باشد علی الاقوی. و چنانچه پیر باشد باید اول او را صد تازیانه بزنند و بعداً سنگسار نمایند، و زن هم مثل مرد است در تازیانه زدن و سنگسار نمودن.

مسأله ۲۷۹۶ ـ مشهور بین علماء آنست که اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا می کند چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند می تواند هر دو را بکشد، و اگر آنان را نکشد آن زن بر او حرام نمی شود، و ادله نسبت به جواز کشتن آن مردزناکننده متعدد است، و بعض آن قابل اعتماد است.

مسأله ۲۷۹۷ ـ اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند، باید هر دوی آنان را بکشند لکن نسبت به قتل لواط کننده ای که محصن نیست مختصر تأملی است چونکه بعض اخبار که مطابق فتوای بعض عامّه است می گوید جلد است و یک نفر یا دو نفر به آن عمل نموده اند و بقیه علماء جمیعاً از آن اعراض نموده اند و گفته اند قتل است طبق اخبار مطلقه. و حاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد، یا سنگسار کند یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست و پای او را ببندد و از جای بلندی به زیر اندازد. و مشهور بین علماء طبق روایت ضعیفی آنست که مخیر است بین این چهار و یا دیواری را روی او خراب کند. و بدان که مساحقه نیز از گناهان بسیار بزرگ است و روایت شده که لواط را ابلیس به مردان یاد داد و مساحقه را(لاقیس) دختر او به زنان یاد داد و آنکه خدای متعال و ملائکه زنها و دخترهای مساحقه کننده را لعنت می کند و بر آنها هفتاد حله آتشی می پوشانند و عمودی از آتش در سر و جوف آنها فرو برده می شود. و اقوی حسب اخبار معتبره آنست که حکم مساحقه حکم زنا است که اگر محصنه باشد سنگسار و الا صد تازیانه به او می زنند و اگر سه مرتبه حد بر او جاری شد مرتبه چهارم او را می کشند.

مسأله ۲۷۹۸ ـ اگر یک نفر کس دیگر را امر کند به ناحق کسی را بکشد، در صورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده، هر دو

مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی که او را امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.

مسأله ۲۷۹۹ ـ اگر فرزند، پدر یا مادر را عمداً بکشد، باید او را بکشند، ولی اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد، و کفاره نیز بر او واجب می شود و هر قدر حاکم شرع صلاح می داند او را بزنند.

مسأله ۲۸۰۰ ـ هر گاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع اقل از حد هر قدر صلاح می داند تازیانه به او می زند و روایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند، و ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب بر او لعنت می کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود، ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود.

مسأله ۲۸۰۱ ـ اگر کسی مرد و زن را برای زنا بهم برساند، چنانچه آن کس زن باشد، باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزنند و اگر مرد باشد، بعد از هفتاد و پنج تازیانه باید از محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند، و مشهور بین علماء آنست که باید سر او را بتراشند و در کوچه و بازار بگردانند و همچنین است حکم کسی که مرد و پسر را برای لواط بهم برساند حسب اجماع علماء.

مسأله ۲۸۰۲ ـ اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید، و بدون آنکه او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد کشتن او جایز است.

مسأله ۲۸۰۳ ـ اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است نسبت زنا یا لواط بدهد، یا ولدالزنا بگوید، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

مسأله ۲۸۰۴ ـ کسی که مکلف و عاقل است اگر از روی اختیار شراب بخورد با علم به حرمت، در دفعه اول و دوم باید تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند و هشتاد تازیانه به او بزنند، و در دفعه سوم یا چهارم باید او را بکشند، لکن زن را نباید برهنه نمایند.

مسأله ۲۸۰۵ ـ کسی که مکلف و عاقل است اگر چهار نخود و نیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد، چنانچه شرطهائی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد، در دفعه اول باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند و کف دست و شست او را بگذارند، و در دفعه دوم بنابر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند، و در دفعه سوم باید او را حبس کنند تا بمیرد، و چنانچه مال دارد خرج او را از مال خودش، و اگر ندارد از بیت المال بدهند. و در صورتی که در زندان دزدی کند باید او را بکشند. و بدان که اقوی آنست که محاربی که سلاح بر روی مسلمان کشیده چنانچه نه کسی کشته و نه مجروح نموده و نه مالی برده حاکم شرع او را نفی بلد می نماید و به اهل آن شهر می نویسد که با او مراوده و معامله ننمایند و تصدّق بر او ننمایند. و اگر به کسی جراحتی هم وارد نموده قبلًا حکم آنرا بر او جاری می نماید و بعداً نفی بلد می نماید و در بعض اخبار مذکور است که مدت نفی یک سال است. و چنانچه مال هم از مردم غارت کرده اگر امام بخواهد او را می کشد و دار می زند و اگر بخواهد دست راست و پای چپ او را قطع می نماید. و چنانچه قتل نموده و مال نگرفته او را می کشد و چنانچه هم مال گرفته و هم قتل نموده دست راست او را قطع می نماید، و او را می کشد، اگر چه اولیاء مقتول از مال و خون او را عفو نمایند و او را بر سر دار می نماید و بعد از سه روز پایین می آورد، و اگر مسلمان بوده به احکام سایر اموات عمل می نماید. و چنانچه قبل از آنکه حاکم شرع بر او ظفر یابد توبه نماید قبول می شود و حد رفع می شود.

حـــــــد مرتد

مرتد که از اقسام کافر است که در هشتم از نجاسات سابقاً ذکر شد اگر فطری باشد یعنی اصلًا مسلمان بوده و بعد کافر شده، اگر مرد باشد کشتن او برای هر مسلمان حلال است، و بر حاکم شرع لازم است که او را بکشد، و توبه او را هم قبول ننماید و از ساعت ارتدادش زن او از او جدا می شود و تا چهار ماه و ده روز عده وفات نگاه می دارد و اموالش بین ورثه قسمت می شود، و اگر ملی باشد یعنی سابقاً کافر بوده و بعد مسلمان شده و دو مرتبه کافر شده پس حاکم شرع او را امر به توبه می نماید اگر قبول نکرد او را

می کشد. اما زن مرتده پس چه فطری باشد و چه ملی امر به توبه می شود و اگر توبه نکرد حبس ابد می شود و در لباس و خوراک، بسیار بر او ضیق می گیرند، و اعمال شاقه بر او تحمیل می کنند و در وقت نماز او را می زنند تا نماز بخواند.

احـــــکام دیه

مسأله ۲۸۰۶ ـ اگر کسی عمداً و به ناحق دیگری را بکشد، ولیّ کشته می تواند قاتل را عفو کند یا بکشد، یا مقداری که در مسأله بعد گفته می شود از او دیه بگیرد، اما اگر از روی خطا بکشد، مثلاً برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد ولیّ کشته حق ندارد او را بکشد، اما می تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۸۰۷ ـ دیه ای که قاتل باید بدهد یکی از شش چیز است:

اول ـ صد شتر که داخل سال ششم شده باشند، و احوط آنست که در دیه عمد شترها نر هم باشند. و در دیه شبه عمد چهل شتر ماده و آبستن که داخل سال ششم و سی ماده که داخل سال چهارم و سی ماده دیگر که داخل سال سوم شده باشند. و در دیه خطاء محض سی شتر ماده که داخل سال چهارم و سی ماده که داخل سال سوم و بیست نر که داخل سال سوم و بیست ماده که داخل سال دوم شده باشند.

دوم ـ دویست گاو.

سوم ـ هزار گوسفند.

چهارم ـ دویست حله و هر حله دو پارچه ای است که در یمن می بافند.

پنجم ـ هزار دینار که هر دینار یک مثقال شرعی طلا است که هر مثقال آن هجده نخود است.

ششم ـ ده هزار درهم که هر درهمی ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار است.

و بدان که دیه قتل زن از هر یک از شش چیز نصف دیه مرد است و نیز قتل اگر در أشهر حرم شد و آن ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب است، یک ثلث بر آن اضافه می شود.

مسأله ۲۸۰۸ ـ دیه چند چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مسأله پیش گفته شد.

اول ـ آنکه دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد، و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دوم ـ دو گوش کسی را ببرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود، و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند باید نصف دیه کشتن را بدهد. و حسب مشهور و اجماع منقول و خبر مسمع و خبر عبدالرحمان عرزمی، اگر دو نرمه گوش او را از بین ببرد، باید ثلث دیه کشتن را بدهد.

سوم ـ تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد.

چهارم ـ زبان کسی را از بیخ ببرد، و اگر مقداری از آنرابرد، باید به نسبت دیه بدهد، مثلا اگر نصف زبان را ببرد، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

پنجم ـ تمام دندانهای کسی را از بین برد، و دیه هر کدام از دوازده دندان جلوی دهان که شش عدد بالا و شش عدد پائین می باشد بیست یکِ دیه کشتن است و بحسب طلا پنجاه مثقال شرعی طلاست، و هر مثقال شرعی هجده نخود است. و اگر یکی از شانزده دندان عقب را که هشت عدد آنها بالا و هشت عدد پائین است از بین ببرد، باید بیست و پنج مثقال شرعی طلا بدهد.

ششم ـ هر دو دست کسی را از بند جدا کند، و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

هفتم ـ ده انگشت کسی را ببرد، و دیه هر انگشت ده یکِ دیه کشتن است علی الاظهر.

هشتم ـ پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود.

نهم ـ هر دو پستان زنی را ببرد، و اگر یکی از آنها راببرد، باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دهـــم ـ هر دو پای کسی را تا مفصل، یا همه ده انگشت پا را ببرد، و دیه هر انگشت ده یکِ دیه کشتن است علی الاظهر.

یازدهـم ـ تخمهای مردی را از بین ببرد.

دوازدهم ـ طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود .

سیزدهـم ـ به کسی صدمه ای بزند که دیگر بوی خوب و بد رانفهمد، یا هر دو لب کسی را ببرد.

و غیر از این مواردی که گفته شـد، موارد دیگری هم هست که مجـال ذکرش نیست. و قاعـده کلیه طبق صـحیحه هشام بن سالم(۱) آنست که هر چه در انسـان یک است در آن تمام دیه است و هر چه در انسان دو است در هر یک آن نصف دیه است و لکن اخبار و اقوال در خصوص تخم چپ و لب پـائین مختلف است، و بعضـی دلالـت می کنـد که تخم چپ و لب پائین دیه آن زیادتر از تخم راست و لب بالا است.

مسأله ۲۸۰۹ ـ اگر اشتباهاً کسی را بکشد، باید دیه او را بدهد، و یک بنده آزاد کند، و اگر نتواند بنده آزاد کند دو ماه روزه بگیرد، و اگر این را هم نتواند شـصت فقیر را سیر کند. و اگر عمداً و به ناحق بکشد در صورت عفو یا گرفتن دیه باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده آزاد کند.

مسأله ۲۸۱۰ ـ کسـی که سوار حیوان است، اگر کـاری کنـد که آن حیوان به کسـی آسـیب برسانـد، ضامن است، و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود، یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می باشد.

مسأله ۲۸۱۱ ـ اگر انسان کاری کنـد که زن حامله سـقط کند، چنانچه چیزی که سـقط شده نطفه باشد، دیه اش بیست مثقال شـرعی طلاـ است که هر مثقال آن هجـده نخود می باشـد، و اگر علقه یعنی خون بسـته باشـد، چهل مثقال، و اگر مضـغه یعنی پاره گوشـت باشد، شـصت مثقال، و اگر اسـتخوان شده باشد، هشتاد مثقال، و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال، و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد دیه او هزار مثقال، و اگر دختر

مسأله ۲۸۱۲ ـ اگر زن حامله کاری کنـد که بچه اش سـقط شود، باید دیه آنرا به تفصـیلی که در مسأله پیش گفته شد، به وارث بچه بدهـد و به خود زن چیزی از آن نمی رسـد. و اسـقاط جـایز نیست مگر اینکه روح در او دمیـده نشـده باشـد و بقـاء او موجب ضـرر مهمی باشد و استعمال چیزی که نطفه را در محل فاسد می کند پس اقوی جواز و احوط اجتناب است.

مسأله ۲۸۱۳ ـ اگر کسی زن حامله را بکشد و حمل او هم تلف شود، باید دیه زن و بچه را بدهد.

مسأله ۲۸۱۴ ـ اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کنـد، بایـد یک شتر به او بدهـد، و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد، بایـد دو شتر بدهـد، و اگر خیلی از گوشت را پاره کنـد، باید سه شتر بدهد، و اگر به پرده نازک اسـتخوان برسد، چهار شتر، و اگر اسـتخوان نمایـان شود، پنـج شتر و اگر اسـتخوان بشـکند، ده شتر، و اگر بعضـی از ریزه های اسـتخوان از جای خود بیرون آیـد، پانزده شتر، و اگر به پرده مغز سر برسد، باید سی و سه شتر بدهد.

مسأله ۲۸۱۵ ـ اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند بطوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا که هر مثقالی هجـده نخود است بدهـد، و اگر کبود شود، سه مثقال، و اگر سـیاه شود، بایـد شـش مثقال شـرعی طلا بدهـد، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را بواسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

مسأله ۲۸۱۶ ـ اگر به حیوان حلال گوشت کسـی زخم بزنـد، یـا چیزی از بـدن آنرا بـبرد، بایـد تفـاوت قیمت سـالم و معیوب آنرابه صاحبش بدهد، و اگر چشم آنرا کور کند باید ربع قیمت آن روز آنرا بدهد.

مسأله ۲۸۱۷ ـ اگر انسان سگ شـکاری کسـی را بکشـد، بایـد بیست و یک مثقال معمولی نقره سـکه دار به او بدهـد. و مشـهور آن

است که اگر سگی که نگهداری خانه را می کند، یا سگ گله کسی را تلف نماید، باید ده مثقالونیم نقره سکه دار بدهد و اگر سگی که پاسبانی زراعت را می کند بکشد، باید نه من و نیم و سه سیر و چهارده مثقال و نیم گندم که تقریباً ۲۹ کیلو و ۷۵ گرم می شود بدهد.

مسأله ۲۸۱۸ ـ اگر حیوان زراعت یا مال کسی را از بین ببرد،چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال، یا زراعت بدهد.

مسأله ۲۸۱۹ ـ اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد، ولی یا معلم او می تواند بقدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزند.

مسأله ۲۸۲۰ ـ اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است، و اگر مرده به ورثه او بدهد و چنانچه مثلاً پدر بچه بقدری او را بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی رسد.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۸۲۱ ـ اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می تواند از آن جلوگیری کند، و چنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد، می تواند از صاحب درخت بگیرد.

مسأله ۲۸۲۲ ـ جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد، اگر مثلاً بواسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد، نمی تواند از او پس بگیرد و اگر ملک اونکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۳ ـ اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت.

مسأله ۲۸۲۴ ـ اگر انسان غیبت مسلمانی را کند، احتیاط واجب آنست که اگر مفسده ای پیدا نشود، از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید، و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر بواسطه غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را برطرف نماید.

مسأله ۲۸۲۵ ـ انسان نمی تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می داند خمس نمی دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

مسأله ۲۸۲۶ ـ آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام می باشد، و اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنابخواند حرام است، ولی اگر آنرا با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۷ ـ کشتن حیوانی که اذیت می رساند و مال کسی نیست، اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۸ ـ جایزه ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می دهد، بدون آنکه شرط نماید، چون برای تشویق مردم از خودش می دهد و ضرر آن به کسی نمی رسد حلال است.

مسأله ۲۸۲۹ ـ اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آنرا ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن ناامید شود، باید آنرا به نیت صاحبش صدقه بدهد.

مسأله ۲۸۳۰ ـ سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می کنند در صورتی که سینه زن پیراهن پوشیده باشد، اشکال ندارد. و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود.

مسأله ۲۸۳۱ ـ گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد، برای زن مانعی ندارد، ولی اگر زینت حساب شود برای مرد جایز نیست.

مسأله ۲۸۳۲ ـ حرام است انسان استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید.

مسأله ۲۸۳۳ ـ تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد حرام است، و در این حکم تمام مردم یکسانند، و حکم خدا بواسطه مسخره مردم تغییرنمی کند، پس کسی هم که اول تکلیف اوست، یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند، چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن باشد حرام است علی الاحوط.

مسأله ۲۸۳۴ ـ احتیاط واجب آنست که ولی پیش از آنکه بچه بالغ شود او را ختنه نمایـد و اگر او را ختنه نکنـد، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

مسأله ۲۸۳۵ ـ اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

مسأله ۲۸۳۶ ـ اگر کسی فقیر باشـد و نتواند کاسبی کند، پدر او باید خرجی او را بدهد. و اگر پدر ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهـد، چنانچه فرزندی هم نداشـته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، جد پدری او باید خرجی او را بدهد. و اگر جد پدری ندارد، یا نمی توانـد خرجی او را بدهـد، مادرش بایـد خرجی او را بدهـد. و اگر مادر هم ندارد، یا نمی تواند خرجی او را بدهد، باید مادر پدر، و مادر مادر، و پدر مادر، با هم خرجی او را بدهند. و اگر مادر پدر و مادر مادر ندارد، پدر مادر، باید خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۸۳۷ ـ دیواری که مال دو نفر است، هیچکـدام آنان حق نـدارد بدون اذن شـریک دیگر آنرا بسازد، یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد، یا به دیوار میخ بکوبد، ولی کارهائی که معلوم است شریک راضی است مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، اما اگر شریک او بگوید به این کارها راضی نیستم، انجام اینها هم جایز نیست.

مسأله ۲۸۳۸ ـ عکاسی و نقاشی صورت، مکروه است.

مسأله ۲۸۳۹ ـ درخت میوه ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمـده، اگر انسان ندانـد صاحبش راضـی است، نمی تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی تواند آنرا بردارد.

و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین .

پی نوشت ها

۱ ـ رکنیت آن از حیث نقیصه است نه زیاده سهوی.

۲ ـ از مسأله ۳۱۳ تا ۳۲۱.

۳ ـ از مسأله ۳۵۱ ...

۴- علی الاظهر ولکن احتیاط به قضا ترک نشود.

۵- علی الاظهر ولکن احتیاط به قضا ترک نشود.

۶- علی الاظهر ولکن احتیاط به قضا ترک نشود.

۷- لکن در نذر اظهر جواز مسافرت است اختیارا.

ـ چونکه فرقی بین فقیر کـاسب و فقیر غیر کـاسب نیست و اخبـاری که درباره کاسب فقیر می گویـد بقیه را از زکات بگیرد مقصود بقیه سـال نیست بلکه به قرینه قبل آن مقصود خرج بقیه عائله است. و اما یک دسـته از اخبار دیگری که ممکن است اسـتدلال به آن بر عـدم جواز گرفتن مطلق فقراء بیشتر از مخـارج سـال را یک مرتبه یا سـنداً و یا سـنداً و دلالتاً ضـعیف است مضافاً بر اینکه مشـهور علماء بلکه همه حسب المنقول اعراض از ظاهر این دسته از اخبار نموده اند.

۸ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید.

۹ ـ وسائل باب ۴۹ آداب التجاره حدیث ۳.

۱۰ ـ مدرک اجماع است الا ان یقال بانهم عملوا بالمرسله(نهی النبی عن الغرر).

۱۱ـ معنای یائسه در مسأله ۲۴۵۶ گفته شد.

۱۲ـ معنای یائسه در مسأله ۲۴۵۶ گفته شد.

۱۳ـ معنای یائسه در مسأله ۲۴۵۶ گفته شد.

۱۴–علی الاظهر.

۱۵ ـ وسائل ج ۱۷ باب ۵ میراث الاعمام و الاخوال حدیث ۵ و ۲.

۱۶ـ فقه الرضا ج ۳ باب ۵ میراث الاعمام و الاخوال حدیث ۱.

۱۷ـ وسائل ج ۱۷ باب ۱ موجبات الارث حدیث ۵.

۱۸ـ وسائل ج ۱۷ باب ۱۵ میراث الابوین و الاولاد.

۱۹ـ اتفاق علماء مذکور در مفتاح الکرامهٔ بر این است که وجود اخوه سبب حجب مادر حتی از رد می شود، ولکن ادله حجب اخوه مادر را، فقط دلالت بر حجب از ثلث می نماید، و دلالت بر حجب از رد حتی بالاطلاق هم ندارد، زیرا که قرائن دلالت می کند بر اینکه نظر به حجب از ثلث است در جمیع اخبار بلکه حدیث ۱ باب ۱۷ میراث الابوین و الاولاد وسائل صحیحه محمدبن مسلم که دلالت دارد بر اینکه با وجود بنت واحده و ابوین، به ام هم رد می شود، اطلاق دارد و شامل صورت وجود اخوه هم می شود.

۲۰ـ وسائل ج ۱۹ باب ۱ حدیث ۱۲.

باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلا است.

۱۱– حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ حسین نوری همدانی (دام ظله)

زندگینامه

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه حضرت آیه‌الله العظمی حاج شیخ حسین نوری همدانی" دام‌ظله/ "تهیه و تنظیم مهدی غلامی

مشخصات نشر: مهدی غلامی، [۱۳۷۳؟] .

مشخصات ظاهری: ص ۱۳۰

شابک: بها: ۱۵۰۰ریال؛ بها: ۱۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت": اقتباس از مصاحبه معظم‌له با مجله حوزه سال ۱۳۶۷ شماره ۲۷ و" ۲۸

یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴ - -- سرگذشتنامه

موضوع: مجتهدان و علما -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: غلامی، مهدی، گردآورنده

رده بندی کنگره: BP۵۵/۳/ن۹آ۳ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: م۷۵–۹۰۵۳

فصل اول

بی شک ، تحول در ابعاد گوناگون حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آنان با مقتضیات زمان، و هدایت اندیشه های شاداب، به سوی سرچشمه های زلال معرفت، بدون بهره جوئی از تجربه و فکر بزرگان میسور نیست. ما در این شماره با چهره ای به گفتگو نشسته ایم که اخلاص، تواضع ، تقوا، سابقه درخشان، ژرکاری، مبارزات سیاسی، اطلاعات وسیع، تبحّر در فقه و اصول، آشنائی دیر پای با نهج البلاغه و آگاهی به زمان از برجستگی های اوست.

از این رو، تجربه ها و نظرات وی می تواند در شکوفایی سیستم درسی حوزه های علمیه و هماهنگ کردن آن با نیازهای روز، کار ساز و الگوی بسیار مناسبی برای جویندگان دانش باشد.

در این برهه از زمان برزگران فضیلت و اخلاق در مزرعه دلها حکم می راندند و با آفات به مبارزه برخاسته بودند و بسان نگهبانانی نگران و هوشیار، مراقب اوضاع و پاسداری از ارزشهای متعالی بودند، حوزه علمیه قم، در کار تحولی عمیق بود، از نظر علمی پر رونق گرم و امید بر انگیزه و از نظر سیاسی چشم و چراغ توده های محروم و در بند، این مراقبتها و دلسوزیهای چهره های مصمم ومتعهد حوزه علمیه قم، سبب گردید که در عصر وحشت و نومیدی و اقتدار نوکران اجنبی، حوزه های علمی، بعنوان چشم و چراغ و کانون امید مردم باقی بماند و چهره های برجسته علمی، اخلاقی و سیاسی، را تحویل اجتماع بدهد.

در سرآغاز دفتر ایام این شخصیت بزرگ، پدر دانشمندی را می بینیم که شهر را رها می کند و به روستا کوچ می کند. تا رسالتش را در آنجا به انجام رساند: چه، محیط شهر برای دین داران بویژه روحانیون تابه گداخته بود و درنگ در آنجا ممکن نبود. در این شرایط است که حضرت استاد، حیات علمی خود را می آغازد و در محضر پدر نخستین، دانش خود را پی ریزی می کند: گامهای نخستین را به گونه ای استوار بر میدارد که دیری نمی پاید در حوزه علمیه همدان و پس از آن در حوزه علمیه قم می درخشد و در نزد استادان بزرگوارش، منزلتی والا می یابد. حضرت استاد در سال ۱۳۲۲ شمسی برای پیمودن مدارج علمی راهی قم می شود.

حضرت آیت الله حسین نوری، محصول این مقطع زمانی حوزه علمیه قم است که در این مصاحبه که بخش اول آن را در پیش رو دارید، با چگونگی تحصیل، روش فراگیری دانش، روشهای درسی حوزه علمیه و استادان بزرگواری که بیشترین نقش در شخصیت ایشان داشته اند همچون آیت الله العظمی آخوند همدانی، آیت الله العظمی خوانساری، آیت الله العظمی داماد، آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله العظمی امام خمینی، آیت الله العظمی رفیعی قزوینی و آیت الله العظمی حاج میر سید علی یثربی کاشانی «قدس الله اسرارهم» آشنا خواهید شد.

دوران زندگی و دوران تحصیلی

حوزه: با سپاس از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید خواهشمندیم طبق معمول از شرح زندگی و دوران تحصیلی خود آغاز فرمائید.

استاد: بنده در سال ۱۳۰۴ شمسی در یک خانواده روحانی، در شهر همدان بدنیا آمدم و در سن هفت سالگی، در پیش پدرم که یکی از علماء همدان و معاصر با آیت الله العظمی آقای آخوند ملا علی همدانی و هم حجره با ایشان بوده، درس خواندم را شروع کردم. ادبیات فارسی، کتاب گلستان، انشاء، ترسّل نصاب و... تا معالم را پیش ایشان خواندم. بعد از آن، همراه پدر بقصد تحصیل در مدرسه آخوند به همدان آمدم. باید اضافه کنم که من درس کلاسیک، اصلا نخواندم از الفبا، پیش پدرم خواندم و هیچ به دبستان و دبیرستان نرفتم.

مرحوم پدرم، برای درس خواندن بنده اهتمام زیاد داشت و یکی از موضوعاتی که خیلی به آن اهتمام داشت، موضوع اِتقان در

درس خوانـدن بود، که بایـد خیلی پاکیزه درس بخوانم و می گفت هرچه پایه محکمتر باشـد ترقی انسان بهتر و زودتر انجام خواهد گرفت. امروز درس میگفت، از همـان صـرف میر و مقـدمات فردا گوش می کرد و تحویـل می گرفت. اگر خـوب خوانـده بـودم، تشویق می کرد و اگر خوب نخوانده بودم، تذکر میداد.

مـن، از همـان درس عوامـل به آن طرف، ملزم بـودم هر درسـی را سه مرتبه مطـالعه کنم. یـک دفعه از اول تـا آخر درس، از لحـاظ صرفی، کلمه به کلمه صـیغه ها را از من می گرفت. دفعه دوم، همان درس را از لحاظ نحوی، از لحاظ اعراب و جمله بنـدی، تجزیه و ترکیب، از من تحویل می گرفت. سوم از لحاظ محتوا و مطالب، که بایـد کتاب را روی هم بگذارم، از اول تا آخر درس، مطلبش هرچه بوده بگویم. بطوری بود وقتی که سـیوطی می خواندم، صیغه ای نبود که ریشه اش را ندانم. حتی قرآن را باز می کرد، از اول صفحه، تا آخر صـفحه، صیغه ها را باید من کلمه به کلمه بگویم، این باعث شد که در صرف و نحو، خیلی کامل پیشرفت کردم. در سال ۱۳۲۱ شمسـی بود که ایشان من را پیش آیت الله آقای آوردنـد که در مـدرسه آخوند، درس بخوانم. در حدود یک سال و نیم هم در مدرسه آخوند درس خواندم.

خصوصیات مرحوم پدر

حوزه: از خصوصیات مرحوم والدتان نیز مطالبی را بیان دارید.

اسـتاد: از خصوصـیات مرحوم والدم، یکی این بود که از مصرف وجوه شرعیّه امتناع داشت. زمان رضاخان که برای آخوندها سخت گیری می شد، ایشان ناچار شد برای حفظ لباسـش، چون عمامه ها را بر می داشـتند، به یک روستائی در دوازده فرسخی همدان، به نـام «پاینـده» برود. ایشـان، بـا این که امام جماعت بود و به وعظ و ارشاد مردم مشـغول بود، در عین حال از گرفتن و مصـرف کردن وجوه برای خود امتناع میکرد و لـذا دکّانی برای کسب دائر کرد و از درآمد آن، هم خود امرار معاش می کرد و هم به مردم کمک می کرد.

یکی از مزایـای دیگر ایشـان این بود که خطش بسـیار عـالی بود. ما را ملزم می کرد که علاوه بر درس خوانـدن، روزی سـی، چهل سطر اقلاً مشق بنویسیم. با آن قلمهایی که قدیم مشق مینوشتند. من و اخوی را در نوشتن، خیلی تشویق می کرد. ایشان، خطش بسیار زیبا بود و الان نمونه هایی از آن را داریم.

یکی از مزایـای ایشـان، این بود که اخلاـص زیادی به حضـرت ابی عبـدالله (ع) داشت. که من یادم نیست اسم امام حسـین (ع) برده باشـیم و اشک در چشـمش حلقه نزده باشـد. بارها می گفت: بنـده همیشه از خـدا خواسـته ام که در دودمان من دو چیز باقی بماند. یکی، عزاداری سید الشهداء (ع)، یکی هم فقه. بله این خصوصیات ایشان بود.

حوزه علمیه همدان

حوزه: نسبت به حوزه علمیه همدان و ویژگیهای تحصیلی و مدیریّتی آن، بویژه شیوه های تربیتی مرحوم آخوند سخن بگوئید.

اسـتاد: بنده از آن وقتی که به همدان آمدم و شـروع به تحصـیل کردم، درس هم می گفتم. در اوائل پائیز سال ۱۳۲۲ شمسی، مطابق ۱۳۶۲ قمری، برای تحصیل به قم آمدم. در اینجا لازم است از آیت الله العظمی آخوند علی همدانی «رحمه الله علیه» مطلبی بگویم: آیت الله العظمی آقای آخوند، مرد بسـیار بزرگی بودند و علت آمدن ایشان به همدان این بود که از آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری «رحمه الله علیه» اهالی همـدان خاسـته بودنـد یک نفر برای اداره امور علمی و تبلیغی همـدان و اطراف همـدان به آن شهر بفرسـتند، آن بزرگوار هم آقای آخونـد را فرسـتاده بودند، ایشان رضوان لله علیه، دارای فضائل بسـیاری بود، یکی این که: مرد جامعی بود. یعنی معلومات ایشان، در فقه و اصول فقه، منحصـر نمی شـد. در تاریخ تفسـیر و انساب و ادبیات عرب هم بسـیار بسیار

خِبره بود.

جـامعیتش کـم نظیر بـود. دوم این که خیلی خوش معاشـرت و خوش مجلس بود و به همین وسـیله، در اعمـاق دلهـا، نفوذ می کرد و تربیت و موعظه اش بسـیار مؤثر می شـد. خیلی هم خوش بیـان بود. لـذا منـبرش هم بسـیار خوب بود. مـاه رمضـان و محرم، در پـای منـبرش غوغـا می شـد. مطـالبش در منبر، چون از دل برمی خـاست، بسـیار مؤثر بود و انسـان را منقلب می کرد و تحولی بوجود می آورد. یکی دیگر از مزایای آخونـد، رحمه الله علیه، این بود که: خیلی قـدر اوقات را می دانست. و جدّی بود. از پنج دقیقه وقت هم استفاده می کرد. معمولاً هر کجا می رفت، کتابی زیر بغلش بود.

آقای آخوند، رحمه الله علیه، خیلی به من عنایت داشـتند. همیشه نصـیحت می کردند، برای نمونه یکی از نصیحتهایش را عرض می کنم:

سال ۱۳۴۵ بنده در نتیجه فعالیتهای سیاسـی و مبارزه با رژیم منفور گذشته، که امام خمینی رضوان الله علیه آغاز کرده و پرچم آن را بـدوش می کشـید و ما در زیر آن پرچم و پشت سر معظم له گام به گام جلو می رفتیم در زندان قزل قلعه، مدتی زندانی بودم، بعد که آزاد شـدم، چون تابسـتان بود و حوزه قم تعطیـل، به مشـهد آمـده و به منزل آیت الله العظمی میلانـی وارد شـده بودنـد. رفقـا در مدرسه نواب، برای بنده جلوسی ترتیب داده بودند.

علماء برای ملاقات بنـده آمدنـد. آقای میلانی و آقای آخونـد نیز تشـریف آوردنـد. بعـد از آن بنـده برای بازدیـدشان به منزل آقای میلانـی رفتم. پس از انجـام ملاقـات، آقای آخونـد به من فرمودنـد: چنـد دقیقه ای باشـید. خلوت شود، با شـما کار دارم. صبر کردم خلوت شـد، بنـده را به اطـاق خودشان بردنـد. این را بایـد بگویم، بنـده آن وقت که به همـدان رفتم و در مـدرسه آخونـد درس می خواندم، چون طبع شـعر داشتم، گاهی شعر می گفتم. ایشان این موضوع را شنیده بودند و به حجره بنده تشریف آوردند و فرمودند: آمـدم نصـیحتی بکنم و آن این است که شـما مشـغول درس خوانـدن باشـید و وقت خود را با شـعر تلف نکنیـد. من از آن تاریخ از گفتن شـعر و صـرف وقت در آن، خودداری کردم. تـا این که در مشـهد، در منزل آقـای میلانی، وقتی خلوت شـد، به من فرمودنـد: یادتان هست که آن سال که آمدیـد همدان، به شـما یک نصـیحتی کردم، حالا هم چون به شـما خیلی علاقه مندم، می خواهم یک نصـیحتی به شـما بکنم. آن نصـیحت این است که شما به مور و ملخ کار نداشته باشید. بعداً توضیح دادند که من می بینم شما مقابه هـائی می نویسـید در باره زنبور عسل و موریانه و مورچه و... این نه از این جهت است که کار خوبی نباشـد. خود است، داشـتن قلم خوب است. ولی ما باید سـعی کنیم در آینده یک فقیه کامل، مفسـر و عالم جامع باشـیم. از شـما انتظار داریم چنین باشـید. اینها که شمـا در بـاره مور و موریانه و زنبور عسل می نویسـید، دانشـگاه رفته هم می توانـد بنویسـد. اما از شـما که اسـتعداد رسـیدن به مقام فقاهت را دارید، حیف است. بنا بر این از این به بعد دور مور و ملخ را خط بکش. در این موقع بنده از ایشان نیز تقاضا کردم که مرا نصیحت و موعظه بفرمایند.

در پاسخ حقیر فرمودند: تا میتوانی به طلاب علوم دینیه خدمت کن، اینها بالا خره منسوب امام عصـر «عجل الله تعالی فرجه» به شـمار میروند.یکی از شـیوه های مرحوم آخوند، رحمه الله علیه، این بود که با طلاب خیلی گرم می گرفت. این عجیب بود که شـهریه آنها را خـود می داد. مقسّم داشت، ولی بیشـتر خـودش شـهریه می داد. چرا؟ برای این که هر طلبه که می آمـد شـهریه بگیرد، از درس و بحثش سؤال می کردنـد. از مشـکلاتش و وضع زنـدگیش می پرسـیدند و وقـتی می دیدنـد طلبه ای نیازمنـد است و احتیـاج بیشتری دارد، بیشتر شهریه می دادند. یا اینکه خوب درس خوانده بود شایسته ترین را تشویق می کردند.

یکی دیگر از خصایص آخوند رحمه الله علیه این بود که به غربا توجه بیشتر داشت. خیلی عجیب، بعضی از طلبه ها در قم بودند، در سال دو سه مرتبه می رفتنـد و از ایشان برای کمک زنـدگی خود پول می گرفتنـد و می آمدنـد! علی ای حال، خیلی با طلبه ها گرم می گرفـت. بـه حجره هـا می رفت، می نشسـت، صـحبت می کرد. کمـتر کسـی است که آنطور باشـد. ملاقـات ایشـان وقت معینی

نداشت، صبح که می شد، ساعت ۷ و ۸ در حیاط باز بود. هر کس، هر وقت می آمد، وارد می شد می نشست، اگر سؤالی داشت می پرسید و ایشان پاسخ می داد و اگر مشکلی داشت بیان می کرد و ایشان رفع مشکل می کرد. این نشست تا ظهر ادامه داشت. بعد، نماز می خواند و نهار می خورد و با ز از ساعت ۳ بعد از ظهر، در را باز می گذاشت، تا هر کس هر کاری دارد، مراجعه کند. این اهتمام و حوصله خیلی عجیب است. کمتر شخصیتی است که اینچنین مردم دار باشد. تلفن می کردند، کار داشتند یا مثلاً استخاره می خواستند، ایشان شخصاً جواب می داد. خلاصه، ایشان از لحاظ اخلاقی و اخلاصی و توجه به خدا و ائمه اطهار ممتاز بود. وقتی حوزه را اداره می کرد، همیشه قبل از درس فقه و اصول نیم ساعت تفسیر می گفت. از ساعت ۹ تا ۱۲ هر سه بحث را تمام می کرد، سیره اش، اینجوری بود.البته آخر درسش هم به بعضی از شاگردهایش، می فرمود: مصیبت می خواندند. «یکی ز آقایان می فرمود: آیت الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم، در اول درسهایش می فرمود: مصیبت می خواندند».

مدرسه مرحوم آخوند، کوچک بود. آن مرحوم آنرا وسعت داد و کتابخانه مهمی هم برای آن دایر کرد. کتابخانه ایشان، الان هم هست و یکی از کتابخانه های عالی و مهم ایران است.

در آخرین ملاقاتی که با آیت الله العظمی آقای آخوند داشتم، چون گاهی تابستان ها به همدان می رفتم و به محضرشان شرفیاب می شدم، به ایشان عرض کردم به بنده نصیحتی بفرمائید، باز همان نصیحت قبل را تکرار کردند و فرمودند، نصیحت من به شما این است که تا می توانید به کار طلبه ها برسید. به آنها کمک کنید و مضایقه نکنید. چون آنها به منسوب امام عصر «عجل الله تعالی فرجه» می باشند.

اساتید

حوضه: خصوصیات اخلاقی و برخی خاطرات گفتنی استادانتان را بیان دارید.

استاد: بنده که در اوایل شهریور ۱۳۳۲ شمسی و ۱۳۶۲ قمری به قم آمدم، در نزد حضرت آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی، رسائل و مقداری از مکاسب را خواندم و در محضر حضرت آیت الله العظمی آقای داماد، مقداری از سطح، مکاسب، و کفایتین را خواندم و مقداری از رسائل را پیش آیت الله شیخ محمد مجاهدی، که مرد ملایی بود خواندم.یکی دیگر از اساتیدم، آیت الله میرزا مهدی تبریزی بود که پیش این مرد محقق قسمتی از سطح و کفایه را خواندم. این مرد بزرگ در عبارت فهمی ممتاز بود.

آنزمان که من به قم آمده بودم زمان آیات ثلاث، آیت الله العظمی حجت، آیت الله العظمی سید محمد تقی خوانساری و آیت الله العظمی صدر«رحمه الله علیه» بود. یکی از خاطرات من مربوط به سال ۶۳ قمری و ۲۳ شمسی است که نماز باران به امامت آیت الله العظمی خوانساری برگزار شد. آن سال باران کم آمده بود و مردم قم در مضیقه بودند و ایشان نماز مغرب و عشاء را در مدرسه فیضیه می خواند. نماز تقریبا یکساعت طول می کشید. خیلی با حال نماز می خواندند و ایشان از لحاظ عبادت خیلی ممتاز بودند. عده ای از مردم قم که اکثراً کشاورز بودند، آمدند و گفتند: باران نیامده و زراعت ما دارد می سوزد. ایشان دستور فرمودن که اعلام شود اعلامیه هایی توی بازار بزنند که مردم سه روز روزه بگیرند. و روز جمعه برای خواندن نماز باران، پا برهنه و پوشیدن لباسهای وارونه حاضر شوند. ما هم با مردم حرکت کردیم و رفتیم طرف خیابان خاك فرج که آن وقتها بیابان بود و نماز خواندیم. همه مردم قم بودن، و همه طلاب و روحانیون عبا ها را وارونه پوشیده و پاها را هم برهنه کرده بودند. آنجا قبل از نماز، خطیب بسیار مبرّز، مرحوم حاج شیخ محمد تقی اشراقی «رحمه الله علیه» منبر رفتند و صحبت کردن، در ضمن به مردم گفتند: ما وظیفه داریم نماز بخوانیم، حالا باران آمد یا نیامد، آن دیگر با خداست. ما میخواهیم به وظیفه عمل کنیم. به هر حال نماز باران خوانده شد و وقت برگشتن چون از باران خبری نشد عده ای ما را مسخره می کردند که، عباهایتان را جمع کنید که گل آلود نشود.

روزهای جمعه آیت الله خوانساری نماز جمعه می خواندند. و لذا تشریف آوردند مسجد امام و نشستند. ما هم نشستیم و قبل از اینکه خطبه بخوانند، با آنها که نشسته بودند صحبت و موعظه می کردند که بله ما عوض شده ایم، خدا عوض نشده است، ما بد شده ایم و...

خلاصه آن روز گذشت. دو روز بعدش چون از آمدن باران خبری نشده بود، ایشان اعلام کردند که فقط طلبه ها روزه بگیرند و فقط طلبه ها بیایند. دفعه دوم، پشت قبرستان حاج شیخ عبد الکریم، قبل از قم نو، دست راست در جاده اراک، که آن موقع بیابان بود , نماز برگزار شد. این دفعه آقای خوانساری خیلی منقلب بودند. نماز ایشان که داشت تمام می شد، ابر ها پیدا شدند. خلاصه قبل از اینکه برگردیم و وارد قم بشویم، باران شروع شد. و بالاخره بارانی آمد که دوباره همان کشاورزها آمدند و گفتند بس است. ممکن است سیل بیاید، دعا کنید که باران متوقف شود.

در اینجا به دو قضیه، در ارتباط با حضرت آیت الله خوانساری اشاره می کنم:

در موقعی که حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری «رضوان الله علیه» تصمیم به خواندن نماز باران، به شرحی که گفته شد گرفتند، از قراری در آن هنگام مسموع گردید: آیت الله العظمی سید محمد حجت و آیت الله العظمی صدر به ایشان پیغام دادند که ما هم حاضریم در نماز باران شرکت کنیم. ایشان در پاسخ به آن پیغام فرمودند: نه شما شرکت نکنید. من نماز باران را میخوانم. اگر خداوند دعای ما را مستجاب کرد و باران آمد، مردم آنرا به حساب همه روحانیت میگزارند و موجب عزت و عظمت روحانیت می شود ولی اگر باران نیامد مردم این را به حساب من می گزارند و عزت و عظمت شما محفوظ می ماند. از جمله موضوعاتی که از آیت الله خوانساری با چشم خودم دیدم این بود که ما چند نفر می خواستیم شرفیاب شویم. نزدیک منزل ایشان که رسیدیم، دیدیم ایشان از جایی دارند به طرف منزل می آیند. به درب منزل که رسیدند سائلی سررسید و به ایشان عرض کرد که من پیراهن ندارم. آقا وارد اتاق شدند و ما هم پشت سر ایشان وارد اتاق شدیم. دیدیم قبای خود را از تن بیرون آوردند و بعد پیراهن را از بدن درآوردند و به آن سائل دادند و سپس قبای خود را پوشیدند و همانطور بدون پیراهن نشستند و به کار مردم رسیدگی می کردند و به سؤالات ما پاسخ می دادند.

بعد از آن یکی دیگر از اساتید مهم ما مرحوم آیت الله العظمی سید محمد داماد می باشد که حدود ۱۲ سال در درس فقه و اصول معظم له شرکت نمودم. چند نفر بودیم در حوزه که به شاگردان داماد معروف بودیم. ایشان مرد بسیار دقیقی بود و دقت نظر ایشان انصافاً خیلی خوب بود. در تربیت شاگرد و عنایت به شاگرد هم ممتاز بود. نوشته هایی از درس آن مرحوم را بنده دارم. من درسهای ایشان را می نوشتم و بعداً خدمت ایشان می دادم. مطالعه می کردند و با دقت در حاشیه اش چیزهایی می نوشتند که اکنون وقتی نگاه می کنم برای من یک یادگار آموزنده و مهمی است.

در تواضع، اخلاص و ساده اندیشی کم نظیر بود، این را فراموش نمی کنم. یک روز درس می گفتند، در مسئله وضو به اینجا رسیدند که در موقع گرفتن وضو باید انسان خودش آب بریزد و خودش وضو بگیرد و کسی کمک نکند. البته کمک هم مراتب دارد. بعضی مراتبش باطل میکند و بعضی مراتبش مکروه است. روایتی خواندم از «وسائل» که حضرت امام رضا (ع) زمانی که به مجلس مأمون وارد شدند و مأمون در حال وضو گرفتن بود، بدین نحو که یک نفر آب می ریخت در مشت او و او وضو می گرفت. حضرت امام رضا (ع) به مأمون فرمودند: «لا تشرک بالله یا امیرالمؤمنین». این کلمه را که ایشان خواندند، که حضرت رضا به مأمون، امیر المؤمنین گفته باشد، فرمود: این حدیث ممکن است سنداً مخدوش باشد، مخدوش هم هست. چون ما نداریم در روایت صحیح که ائمه علیهم السلام، به خلفای جور، امیرالمؤمنین گفته باشد. در کتاب (الامام الصادق و المذاهب الاربعه) تألیف اسد حیدر، این بحث است که هیچ وقت ائمه علیهم السلام به بنی عباس و خلفای جور امیر المؤمنین نگفته اند و اگر در یک جا داشته باشیم سند ضعیف است. امام صادق علیه السلام هم هرگز به منصور امیرالمؤمنین نگفته است. بر اثنای بحث این کلمه

(امیرالمؤمنین) ایشان را منقلب کرد به طوری که به شـدت گریه کرد و نتوانست آن روز درس بگویـد. متأسف شـد که وضع طوری باشد که امام رضا علیه السلام بگوید امیر المؤمنین!

اخلاصـش را دارم میگویم که آنروز با گریه اش همه را منقلب کرد و نتوانست درس بگویـد. عبایش را بر سـرش گرفت و جلسه را ترک کرد. خلاـصه ۱۲ سـال هم بنـده پیش ایشـان خوانـدم. از جمله کسـانی که بـاز پیش آنهـا درس خوانـدم آیت الله آقای علامه طباطبایی بود که پنج سال بنده به درس اسـفار ایشان رفتم. البته عظمت و بزرگواری آیت الله علامه طباطبایی از لحاظ اخلاق، کمال و معلومات و تربیت شاگرد، معلوم است و نیاز به توضیح ندارد. یکی دیگر از اساتید بزرگ ما حضـرت آیت الله العظمی آقای سید محمـد حجت کوهکمری بود. من در درس ایشـان مـدتی شـرکت می کردم. درس معظم له، در آن زمان در قم ممتاز بود. اسـتادی بسـیار بزرگ و خیلی خوش بیان بودند. در درس گفتن سـلیقه خوبی داشتند. مطالب را دسته بندی می کردند. دسته بندی مطالب به گونه ای بود که نوشـتنش خیلی راحت بود. روش آن مرحوم بایـد برای ما درس باشد که مطالب را تنظیم کنیم. مثلاً بیع فضولی که می گفت، در بیع فضولی چنـد تـا مبنـاست: مبنـای مرحوم شـیخ انصـاری، مبنـای مرحوم آخونـد خراسـانی که از حاشـیه آخونـد بر مکـاسب اسـتفاده می شود ـ مبنـای مرحوم سـید محمـد کـاظم یزدی، مبنای مرحوم شـیخ محمـد حسـین کمپانی اصـفهانی و مبنای خودش، پنج شـش تا مبنا بود. از اول بیع فضولی تا آخر، هر روز مطلب هر کس را روی مبنای خودش، به طوری تنظیم می کرد که انسان از این بیان و دسته بندی تعجب می کرد. درس را به این ترتیب می گفت و مقتضای مبنای هر کس را در مسأله، بیان می کرد یا در صـحت و نفوذ بیع فضولی و در بحث اجازه مثلا در نقل و اقسام کشف و... تقسیم بنـدی بسیار جالبی داشت.نکته دیگری که در رابطه با ایشان بنظرم رسـید، آن است که روزی که در آسـتانه احتضار قرار گرفته بود، رفتم منزل ایشان، نزدیک مـدرسه حجتیه. من توی حیاط بودم و اشخاص دیگری هم بودند. همه ناراحت و متأثر بودیم. یک نفر آمد و گفت: برای ایشان، مقداری تربت سید الشهدا (ع) آوردند، تربت را با آب قاطی کردند. تا ایشان بخورند. ایشان هم برداشت و نزدیک لبش آورد و گفت: (آخر زادی من الدنیا تربهٔ الحسین).

و آنگـاه نوشـید و اشـهد آن لاـ اله الاـ الله را گفت و روبه قبله، به جوار حق پیوست.آقایـان ثلاث، آیات عظام حجت و خوانساری و صـدر، این سه بزرگوار، آن موقعی که بنـده به قم آمـدم حوزه را اداره می کردنـد.آیت الله العظمی آقـای بروجردی هم از علمـاء و فقهای بزرگ و معروف بود و در بروجرد زندگی می کرد.

روزی برای معالجه نقاهتی که داشتند به تهران تشریف آوردند و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شدند.

علماء اطلاع پیدا کردند و عیادت کردند و نامه هایی نوشـتند و رفت و آمدهایی انجام شد.آنوقت از ایشان تقاضا شد به حوزه علمیه قم تشـریف بیاورنـد و ایشان هم پذیرفتنـد. یادم هست که با اسـتقبال شایانی که آقایان ثلاث هم بودند، ایشان وارد قم شدند. بعد از ورود، درس شروع کردند. اولین کتابی که شروع کردند (اجاره) بود.

منـاسب است اینجـا دوتـا نکته را عرض کنم. یکی: اهمیت فقه، که بـدیهی است علمـاء و فقهای بزرگی در عالم تشـیع بوده انـد که اینـان، همیشه وزنه بزرگی در عـالم اسـلام بوده انـد. این برای خـاطر این است که به فقه، در اسـلام، اهمیت زیادی داده شـده است. پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: «فقیه واحد أشد علی ابلیس من الف عابد».یک فقه، وجودش بر شیطان هزار عابد سنگین تر است. و این به خاطر این است که وجودش در اجتماع مؤثر است.حضـرت کاظم (ع) فرمودند: «ان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها».مؤمنین فقهاء دژهای اسـلامند. همچنان که دیوارهای یک شـهر، آن شهر را حفاظت می کند، آنان نیز اسلام را حفاظت می کنند.

و نیز حضـرت کاظم (ع)، فرمودند: «تفقهو فی دین الله و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشـمس علی الکواکب».یعنی در دین اسلام تفقه کنید و فضیلت و برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان.و بالاخره حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

«اذا اراد الله بعبدِ خیراً، فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا»هنگامی که خداوند می خواهد نسبت به بنده ای خیر پیش بیاورد، (آن بنده را منشأ خیر قرار بدهد) او را در احکام دین فقیه و نسبت به دنیا زاهد و بی اعتنا می گرداند.این قبیل احادیث که فراوان است، اهمیت فقه را می رساند.

نکته دوم این که: با کمال تأسف، حوزه های ما طوری شده اند که دیگر مثل سابق، فقهای بزرگ را نمی پرورند. شاهدش این است که می بینیم در شهرهای ایران فقهای بزرگی بوده اند که از دنیا رفته اند، و با از دنیا رفتن آنها خلا بوجود آمده و جایگزین نداشته و ندارد. مثلا آیات عظام شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز، آخوند ملا علی در همدان، که در غرب وزنه ای بودند. در تهران آیات الله سید احمد خوانساری، آیت الله سیخ محمد تقی آملی. در مشهد آیت الله سید محمد هادی میلانی. در اهواز آیت الله حاج سید علی بهبهانی. در اصفهان آیت الله خراسانی و آیت الله آقای خادمی. باید در این مورد فکری بشود. اساساً باید در حوزه طبقه بندی کاملی بر اساس رشته های مختلف علوم بوجود بیاید. مثلاً ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، از افرادی که مستعدند از لحاظ ذوق، قریحه، استعداد، و صلاحیت اخلاقی و شناخته شده تحت نظر مربیان صالحی داره بشوند و هیچ مسافرتی و اشتغالات دیگری نداشته باشند. از لحاظ وضع اقتصادی هم صد در صد تأمین باشند تا بعد از بیست سال، هر کدامشان یک فقیهی بشوند.

اینجا به یاد دو سه تا بیت شعر از علامه بحر العلوم که از همان خانواده آیت الله بروجردی است افتادم در اول «دره» ایشان می گویند:

و بعد فالعلم طویل سلمه

سامکه اعلامه و انجمه

وان علم الفقه فی العلوم

کالقمر البازغ فی النجوم

بنور من بعد علم المعرفه

معالم الدین غدت منکشفه

علم، راهش و نردبانش، طولانی است. علامت ها و ستارگانش، در افق خیلی بالا واقع شده اند. علم فقه در میان علوم دیگر مانند ماه تابان است در میان ستارگان، به نور علم فقه بعد از علم معرفت خدا، معالم و آثار دین منکشف و روشن می شود.

البته علم فقه، بسیار بسیار شریف و عزیز است. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، آن موقع در قم، خارج فقه و اصول را میفرمودند. از خصوصیات و مزایای درس فقه ایشان، این بود که: هر مسئله فقهی را که میخواستند عنوان کنند، حشو و زواید را حذف می کردند. مثلا برای یک مسئله فقهی، در جواهر و غیر آن هفت دلیل، هشت دلیل، ده دلیل، اقامه شده است. ولی ایشان سعی می کرد وقت را صرف بعض مطالبی که زائد به نظر می رسد نکند، حشو و زوائد را حذف میکرد. کلام را متمرکز می کرد، در یک یا دو دلیلی که دلیل اصلی مسئله بود و بیشتر در آن بحث میکرد. گاهی هم ممکن بود اشاره مختصری هم بکند و آن حشو و زوائد، ولی وقت زیادی صرف آنها نمی کرد. دوم اینکه: احادیثی را که پایه و ریشه مباحث فقهی است و میخواست در درس فقه بخواند به طرز خاصی می نوشت و می آورد.

اولاً: دقیقا دسته بندی شده بود.

ثانیاً: از حیث سند و متن مورد بررسی قرار میگرفت.

از لحاظ سند که حدیث مورد بحث قرار می گرفت، طبقات روات را مطرح می کرد، و چون خودش در طبقات روات خیلی کار کرده بود آنها را از لحاظ طبقات، بطور کامل بررسی میکرد، تعداد راویان احادیث ما، آن طور که به ضبط آمده، در حدود چهارده هزار نفر است که در تنقیح المقال مامقانی که شاید مبسوط ترین کتاب رجال باشد، در حدود چهارده هزار راوی را روی هم رفته

نامبرده و مورد بررسی قرار داده است. آیت الله بروجردی، اعلی الله مقامه، به اندازه ای محیط به تراجم راویان احادیث بود که مثل اینکه اینان را بزرگ کرده. هر کدامش که نام برده میشد، متولد شده کجاست، در کجا زندگی کرده است، از کبار کدام طبقه و از صغار کدام طبقه، چند امام را درک کرده، چه تالیف کرده است.

خلاصه، به قول بعضی از آقایان «یعد الرجال بأنامِلِه» با انگشت هایش، رجال را می شمرد. به این ترتیب، احادیث را مورد بحث و بررسی قرار میداد و تا ممکن بود، حکم فقهی را از متن احادیث در می آورد. کمتر دیدیم در این چند سال، ایشان با اصل با استصحاب و برائت مثلاً یک مسئله ای را بخواهد درست کند. بیشتر سعی میکرد روی همان متن حدیث، حکم فقهی مورد بحث را دربیاورد.

سوم: سیر تاریخی مساله: هر مساله فقهی را که عنوان می کردند، سیر تاریخی آن مساله را هم بیان می کردند که در طول زمان، این مساله فقهی، چه نشیب و فرازهایی را پیموده و مبدا پیدایش این مساله فقهی، در چه زمانی بوده، در طول ازمنه و اعصار، در کتب عامه و خاصه، این مساله چه مراحلی را پیموده تا امروز نوبت تحقیق درباره آن به ما رسیده است.

چهارم: نقل اقوال: در نقل اقوال. در ابتدا معمولاً ـ اقوال علمای عامه را با ذکر کتبشان نقل می کرد، گاهی اقوالشان را از کتب خودمان نقل می کرد. مثلاً گاهی از کتب آنان، مثل (بدایه المجهتد ونهایه المقتصد) ابن رشید اندلسی و امثال آن و گاهی هم از (خلاف) شیخ طوسی، یا از(تذکره) علامه (منتهی) علامه نقل می کرد و بعد از آن اقوال فقهای شیعه را نقل می کرد. معمولاً بدون واسطه، ازکتبشان می گرفت و به ما هم گاهی می فرمود: (من به کتاب (مفتاح الکرامه)، تا فرصت داشته باشم، مراجعه نمی کنم). (مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه) که از سید عاملی، شاگرد بحرالعلوم میباشد، برای اینکه مراجعه کننده را از مراجعه به کتب دیگر مستغنی کند سعی کرده است اقوال را با ذکر نام صاحبان کتابها نقل کند. ایشان فرمودند (من تا فرصت دارم، خودم مراجعه می کنم به مآخذ ومدارک، شما هم خودتان اقوال را از مآخذ و مدارک، بلا واسطه بگیرید.)

بعد می پرداخت به تاریخ صدور اقوال، که در چه تاریخی از صاحبانشان صادر شده؛ حتی اگر یکی از فقهاء، کتب متعدد دارد و در آنها فتاوی مختلف دارد، چون محیط بود می دانست، کدام کتاب مقدم وکدام موخر است. در چه تاریخی، علامه (تذکره) را و درچه تاریخی (منتهی) را تحریر کرده است. بطوری که روشن می کردند این شخص، که دارای اقوال متعددی است، نسبت به تعدد تالیفاتش، متقدم و متاخر، کدام است، این اقوال، مثلاً نسبت به هم، چه ترتیبی دارند؟

پنجم: بعد از نقل اقوال عامه و خاصه، به مدارک اقوال توجه می کردند و بالنتیجه، مساله، بسیار بسیار روشن می شد. بطوریکه هر کسی که در درس ایشان بود، مساله که تمام می شد، اصلاً خودش صاحب نظر می شد، این را هم باید اضافه کنم، در بحث بطوری بی طرفانه بحث می کردند که تا بحث به آخر نرسیده، کسی نمی دانست نظر ایشان چیست؟ و کدامیک از این اقوال را اختیار خواهند کرد؟

دسته بندی دروس

حوزه: دسته بندی بر چه اساسی بود؟ طبقات سند یا محتوی...

استاد: براساس محتوی؛ مثلاً در کتاب (قضا) که یک عینی، مورد تداعی و دعوا قرار گرفته، این می گوید مال من است، آن یکی می گوید مال من است؛ آن وقت هر دو بینه اقامه کرده اند، هر دو مدعی اند. اینجا بحث این است که بینه داخل، مقدم است یا بینه خارج، مقدم است؟داخل (داخل الید)، کسی است که تسلط بر این مال دارد، خارج، آن کسی است که تسلط براین مال ندارد. اینجا بحث از مرجحات میان دو بینه است. مرجحاتی که هست یکی داخل بودن و یکی خارج بودن ا ست. یکی دیگر اکثر واقل است. یکی دیگر، اعدل و عادل بودن است. مرجحات دیگری نیز هست که به شاهدها برمی گردد. خلاصه، اینجا روایات زیاد است

و بایـد دسـته بنـدی بشود مثلاً دوتا خبر، دالنـد که بینه داخل مقـدم است. دوتا سه تا خبر، دلالت دارنـد که بنیه خارج، مقدم است و هکذا.

خوب باید اینها را دسته بندی کنیم، بعد بررسی کنیم که رجحان با کدام دسته است. البته دسته بندی، همیشه از لحاظ دسته بندی است. یک دسته بندی هم گاهی از لحاظ سند است. یکی از مهارتهای آیت الله بروجردی این بود که گاهی از اوقات می دید در (وسائل)، در یک بابی پنج خبر است سه یا چند خبر را به یک خبر برمی گرداند؛ یک خبر می افتاد یک طرف و آن چهار تای دیگر می شد یک خبر در مقابل آن یکی. این چهار خبر را که صاحب وسائل گفته، از فلان کتاب و فلان کتاب و فلان راوی و فلان راوی، ایشان می فرمودند: برای ما ثابت است که امام صادق (ع) یک دفعه این حکم را بیان فرموده اند؛ منتهی هر کدام از راوی ها یک جور نقل کرده اند. حدیث یکی است؛ چون معصوم، یک دفعه بیشتر نفرموده اند؛ لذا پنچ تا خبر را می کرد دوتا؛ چون چهارتایش در واقع یکی بود. و اما از نظر رجال، کارشان به این ترتیب بود که می فرمودند: من طبقه بندی رواه را از کافی شروع کردم. یعنی: کافی را گذاشتم جلو؛ اصولاً و فروعاً – الآن در هشت جلد کافی چاپ شده است: دو اصول و پنج جلد فروع و یک جلد هم، روضه کافی است – و اساتید کلینی را جمع کردم که روی هم سی و شش نفر بودند که یکی از آنان، علی بن ابراهیم، یکی دیگر ابو جعفر محمد بن یحیی عطار، یکی دیگر احمد بن ادریس، که کنیه اش ابو علی اشعری و هکذا...، بعد برای هر کدام، یک جزوه قرار دادم؛ مثلاً از اول کافی تا آخر کافی، آنچه که کلینی از علی بن ابراهیم نقل کرده در یک جزوه نوشتم. (البته متون را حذف کرده ولی اسناد را نوشتم).

این جزوه مال علی بن ابراهیم. بعد یک جزوه دیگر برای محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی، این هم خیلی خبر دارد. شاید بیشتر از علی بن ابراهیم، خبر داشته باشد. یکی دیگر از اینان، احمد بن ادریس ابو علی اشعری، است، که برای ایشان هم جزوه ای ترتیب دادم، بعد رفتم سراغ اساتید بالاتر؛ مثلاً علی بن ابراهیم، از کی نقل کرده، بیشتر از پدرش، گاهی هم از غیر پدرش. این را هم در همان جزوه علی بن ابراهیم نوشتم. بعد جزوه محمد بن یحیی، که از کی نقل کرده، باز در جزوه مخصوص وی نوشتم.

بعد رفتم سراغ اساتید آن سی وشش تا وهمین طور تا برسیم به امام معصوم (ع)، ادامه دادم وهمه را در جزوه هایشان نوشتم. در حدود پانزده هزار حدیث در اصول و فروع کافی هست. این کار که تمام شد، همین کار را درباره تهذیب انجام دادم. در استبصار لازم نیست چون هر چه در استبصار هست، در تهذیب هم هست. در (من لا یحضره الفقیه)، هم این کار لازم نیست. چون مرحوم صدوق در نقل احادیث، نوعاً آن آخرین راوی را ذکر می کند؛ زراره مثلاً. بعد یک مشیخه دارد (مشیخه یعنی محل ذکر اساتید وشیوخ) در آخر کتاب (من لا یحضره الفقیه) است که در آنجا می گوید: مثلاً هر چه از زراره نقل کرده ام، طریق من به او از این راه است و بوسیله این اشخاص. و مهم در اینجا همان کافی وتهذیب است. و کافی از تهذیب مهم تر است چون با هم فرق دارند. کلینی رسمش این بوده که در تمام روایات، از خودش تا معصوم، اسناد را ذکر کرده است، ولی شیخ طوسی این کار را نکرده حدیث را ک ه از کتب می گرفته اسناد را از خودش تا آن کتاب، نقل نمی کرده و در آخر کتاب، در مشیخه اسناد خود به آن کتاب را ذکر کرده است. آن وقت چون اصول اربع ماه در آن زمان نوعاً در دسترس اینان بوده؛ مثلاً کتاب احمد بن محمد بن خالد در پیش شیخ طوسی بوده، حدیث را از کتاب او نقل کرده، دیگر از خودش تا او، سه چهار تا واسطه می خورد، آنان را ذکر نمی کرد آخرش در مشیخه، گفته هر وقت اسم فلانی را بردم، واسطه میان من و او فلان فلان است. و کار حضرت آیت الله بروجردی، اول در کافی بوده، بعد در تهذیب و کسی که بخواهد کار او را انجام بدهد، می فهمد که چند بار باید این کتاب را ورق زده باشد. نتیجه: ایشان در این کار چند نتیجه گرفته بود. یکی این که: تعداد روایات نقل شده از هر یک از این راویان را بدست آورده بود؛ بعد تقسیم کرده بود به ابواب فقه. در(صلوه) چند حدیث، در (زکات) چند حدیث. تعداد روایت از راویان هر یک که بدست آمد، شخصیت راوی هم بدست می آید. یکی دو حدیث، یکی ده حدیث، یکی پانصد حدیث، یکی هزار حدیث دارد. معلوم است آن

که هزار حدیث داشته معمولاً یکی از علماء بزرگ بوده است آن که دو تا حدیث داشته، بطور معمول شخص عادی بوده است؛ یک وقت راهش افتاده خدمت امام و یک حدیث پرسیده است.دوم: بدست آوردن واسطه هایی که گاهی حذف می شد. برای اینکه ببینیم این راوی، از فلان کس، صد جا با واسطه نقل کرده، یک جا بدون واسطه، معلوم می شد اینجا واسطه افتاده است. آن زمان، عنایت زیاد بود که سند عالی باشد. علوّ سند، آن است که واسطه کمتر باشد اگر راوی دستش می رسید به آن شخص، از او نقل می کرد؛ ولی می بینیم همه جا با واسطه، و یکجا بدون واسطه نقل کرده است؛ در اینجاست که تقریباً ظن و اطمینان حاصل می شو دکه واسطه افتاده است.

سوم: تمیز مشترکات. برای اینکه می بینیم فلان کس از حسن نقل می کند و گاهی می گوید حسن بن یحیی، معلوم می شود آنجا که حسن گفته، حسن بن یحیی مرادش هست، حسن بن عیسی، مراد نیست، برای اینکه پنجاه جا گفته حسن و پنجاه جا گفته حسن بن عیسی. البته در رجال حسن بن عیسی هم داریم؛ ولی معلوم می شود که استادش، حسن بن یحیی بوده، نه حسن بن عیسی.

چهارم: تعریف و تصحیف هم بدست می آید.این که همه جا می گویند عاصم بن حمید، در یک جا نوشته، قاسم بن حمید، معلوم می شود، اینجا غلط است. و صحیح عاصم با عین است.خلاصه، فوائد زیادی ایشان از این کار گرفته بودند. بعد طبقه بندی کرده بودند. اصحاب پیامبر (ص) مثل ابوذر و سلمان، طبقه اول تا اینکه زراره و محمد بن مسلم، طبقه چهارم و اساتید کلینی، طبقه هشتم هستند. خود کلینی طبقه نهم است. صدوق طبقه دهم. شیخ مفید وسید مرتضی، یازده اند. شیخ طوسی، طبقه دوازده. بعداً تا خودش آمده بود خودش طبقه سی و ششم بود.

شیخ آقا بزرگ، در کتاب «مصفی المقال فی علم الرجال»، طبقه بندی را ذکر کرده؛ نوشته است در روش طبقه بندی، اختلافاتی هست. مثلاً محمد تقی مجلسی هم طبقه بندی کرده ولی ایشان به عکس آیت الله بروجردی، از خودشان شروع کرده وتا حضرت پیغمبر «ص» رسانده است.

دیگر از خصوصیات آیت الله بروجردی، این بود که ایشان، اهمیت زیادی به بزرگان وزنده کردن آثار علمی بزرگان می دادند و سعی می کردند که آثار علمی، احیا شود؛ لذا در زمان ایشان، و با اراده ایشان، کتابهای زیادی به چاپ رسید. از جمله اینها، همان کتاب «جامع الرواه» بود که ملا محمد اردبیلی، که از شاگردان علامه مجلسی است، نوشته است. این کتاب زمان مرحوم مجلسی نوشته شده است ودر «الذریعه» هم یک چیز جالبی درباره آن هست؛ می گوید «وقتی ایشان این کتاب را نوشت وتمام کرد، از علماء اصفهان دعوت کرد — مثل مجلسی و آقا جمال خوانساری و عده ای را نام برد - کتاب را به آنان نشان داد و گفت که شما یک خطبه ای برآن بنویسید. علامه مجلسی نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ بعد یکی دیگر از علماء بزرگ که نام می برد نوشت «الحمدلله»؛ آن یکی نوشت «زین قلوبنا بمعرفه الرجال»؛ آن یکی نوشت «الثقاه العدول»؛ همینطور هر کدام از این علماء که بودند و زیاد هم بودند، یک جمله دو جمله نوشتند تا خطبه کتاب تمام شد.»

چون ایشان اهمیت زیادی به احیاء کتاب می دادند. در زمان معظمه له، کتاب «خلاف» شیخ طوسی که تا آن زمان چاپ نشده بود، چاپ شد. ایشان، آثار خودشان را چاپ نمی کردند. فکر می کردند که آثار علماء دیگر را چاپ کنند که نام آنان، زنده باشد و در درسشان هم وقتی نام هر عالمی را می بردند، خیلی با احترام یاد می کردند، در ضمن بحث هم اگر مثلاً کلام یکی را رد می کرد، خیلی با احترام و تجلیل از او نام می برد.ایشان احترام زیادی برای کتب علمی و دینی قائل بود. خودشان می گفتند: من در اتاقی که کتب حدیثی باشد، حتی یک حدیث داشته باشد - قرآن که مقامش بالاتر است - در عمرم نخوابیده ام و این خیلی عجیب است.

البته بعضی از علماء اینطور بودند؛ مثلاً در حالات «ملا آقای دربندی» هست که بی وضو دست به کتاب حدیث نمی زد؛ در اطاق حدیث، پایش را دراز نمی کرد. کتاب حدیث را اول می بوسید. بعد مطالعه می کرد. ایشان هم در اتاقی که کتاب حدیث بود، پایش را دراز نمی کرد، گاهی از اوقات در ضمن بحثشان که طلاب را به جدیت و اهمیت دادن به درس و بحث تشویق می کردند

می فرمودنـد: من گاهی به قـدری غرق مطالعه می شدم که یکمرتبه می شـنیدم صدای اذان صـبح می آید. یا شام که آورده بودند، هنوز مانده بود و مؤذن اذان صبح می گفت.

درباره اصول و استنباط احکام فقهی

حوزه: نظر ایشان درباره اصول چه بود و در استنباط احکام فقهی، چقدر به اصول فقه، متکی بود؟

استاد: دو مطلب هست: یکی اینکه در فقه، ما، چه اندازه از مسائل فقهی را بر اصول اسـتوار کنیم، این یک مساله. مساله دیگر اینکه خوانـدن و دانسـتن علم اصول و ارزش علم اصول تا چه اندازه است. باید عرض کنم که ایشان، علم اصول را خیلی خوب بلد بود و اهمیت می داد و در مورد علم اصول هم یـک مجتهـد کـاملی بود. ارزش زیاد برای اصول قائل بود، منتهی در بحث اصول هم مانند فقه مسائل اصلی را اهمیت میدادند. خلاصه، ایشان به علم اصول اهمیت می داد؛ اما ایشان فروع فقهیه را نوعاً از متن احادیث در می آورد که حتی الامکان، نوبت به این نرسـد که بخواهد براساس اصول وقوائد مطلب را اسـتوار کند.این دلیل نمی شو دکه ما بگوئیم علم اصول، علم زائدی است و این را هیچ وقت نباید بگوئیم. حضـرت امام خمینی «رضوان الله علیه» هم نظرشان به فقه سـنتی است که اینها، بایـد محفوظ باشد. خوب این یک مهارتی بود در ایشان که سـعی می کردند مسائل فقهی را از همان متن خبر در بیاورند، مثل شیخ طوسی.

شیخ طوسـی در اول «مبسوط» نوشته اند: «فقهای عامه بر ما طعن می زنند که شما چون به قیاس استحسان عمل نمی کنید.» در تفریع فروع مثـل ما نیسـتند و به همان احادیث اکتفا می کننـد و لـذا فروع فقهی کمتر داریـد. من خواسـتم به آنها نشان بـدهم که از همین احادیثی که در دست ما هست، ما چقدر مسائل فقهی می توانیم اسـتخراج کنیم و برای همین جهت این «مبسوط» را نوشـتم تا معلوم شود که ما به قیاس و استحسان عمل نمی کنیم، می توانیم از متن همین احادیث، بیش از فروع فقهی شما فروع بدست بیاوریم.

نکته دیگری که لازم می دانم عرض کنم، این است که: آیت الله العظمی بروجردی خیلی به اقوال قدماء و شهرت قدماء، اهمیت می دادنـد، ایشان می گفتند: اینان در زمانی بوده اند که کتب بیش از آنچه که الآن در دست ما هست، وجود داشـته و در دسترس آنها بوده است.

بعلاـوه به زمان معصوم «ع» نزدیکتر بوده انـد، از این جهت اگر ببینیم آنان به یک مطلبی، فتوا داده انـد ولو اینکه ما مـدرکی درباره آن فتوا و آن مسـئله در دست نداشته باشیم؛ نمی توانیم به این آسانی برخلاف آنان فتوا دهیم. فقها و بزرگانی امثال شیخ مفید، سید مرتضـی و شـیخ طوسـی «رحمه الله علیهم» مسلماً بدون مدرک، فتوا نمی داده اند و در مقام دادن فتوا دقیق بوده اند؛ از این جهت ما نمی توانیم بر خلاف شـهره القدماء فتوا بدهیم و چون ایشان، قائل نبودند به اینکه حجیت اخبار آحاد، از جهت بناء عقلاء است؛ بناء عقلاء هم بر اساس اطمینان است. از اینجاست که اگر خبری ضعیف باشد ولی قدماء به آن خبر اعتماد کرده باشند و بر طبق آن فتوا داده باشـند، اطمینـان حاصـل میکنیم که قرائنی در بین بوده است که دلاـلت بر صـدور آن خبر داشـته است و همین موضوع موجب اطمینـان به صـدور آن خبر می شود و بایـد به آن عمل کنیم. و به عکس، اگر خبری در اعلی درجه صـحت باشـد، ببینیم که فقهای بزرگ، از آن اعراض کرده انـد و بر طبق آن فتوا نـداده انـد. در اینجا، اطمینان به صـدور آن نداریم که از معصوم صادر شده باشد. ممکن است معـارض بـوده به اقـوی از خـود و یـا ادلّ از خود؛ از این جهت دیگر آن برای مـا حجت نیست. خلاـصه اهمیت زیـادی ایشان برای شهرت متقدمین قائل بودند.

مرحوم آیت الله بروجردی، در نتیجه سبک تدریسی که گفته شد، تحولی بر طرز درس فقه در حوزه مقدسه قم بوجود آوردند. زیرا افکار و انظار را به کتب عامه و اقوال عامّه و ادلّه ای که آنان دارنـد توجه دادند و سـیر تاریخی مسأله را در طی قرون و اعصار، بیان کردند، و توجه دادند به این نکته که ائمه علیهم السلام در تمام روایاتشان، روی اقوال عامّه و ادلّه آنها نظر داشته اند؛ زیرا این اقوال

از ائمه علیهم السلام، در زمانی صادر شده که فتاوای فقهاء عامه بدون توجه به مکتب اهل بیت علیهم السلام و فقط بر اساس کتاب و سنت پیغمبر (ص)، آن هم آن اندازه که آنها در دست دارند و بر اساس قیاس و استحسان صورت میگرفته است. در آن زمان، ائمه علیهم السلام، آن اخبار را در برابر آنان صادر فرمودند. اکنون باید ببینیم در دسترس آنان چه بوده، چه میگفتند که امام علیهم السلام این روایت را در برابر آنان فرموده است، معظم له میفرمودند: بدون توجه به فقه عامه و روایات عامه، اگر کسی بخواهد استنباط کند، آن فقه، فقه کاملی نخواهد بود. موقعی استنباط ما کامل خواهد بود که تسلط و توجهی به فقه عامه داشته باشیم، بنا بر این تحولی در حوزه قم بوجود آوردند، و تا کنون الحمد لله با قی است.

حوزه: کتابهای فقه که ایشان تدریس کردند، چه بوده است؟

استاد: حدوداً آنچه بنده یادم هست، ایشان اجاره و صلوات را که فرمودند بعد یک مقداری قضا گفتند، سپس فرمودند: «فکر میکنم که ازاین درس ما سوء استفاده بشود». چون در آن زمان، ممکن بود افرادی در قضاوت از دیدگاه فقهی مهارت پیدا کرده، قاضی زمان طاغوت بشوند. این بود که قضا را یکی دو ماه گفتند و تعطیل کردند و کتاب دیگر را که کتاب خمس است شروع کردند، و کتاب خمس آن استاد بزرگوار به طور مختصر به نام (زبده المقال فی خمس الرسول و الآل) توسط یکی از علماء بزرگ قزوین نوشته و چاپ شده است.

بنده از روزی که آیت الله العظمی بروجردی به قم تشریف آوردند تا روزی که از دنیا رحلت کردند، یعنی: در حدود ۱۵ سال در تمام درسهای ایشان افتخار شرکت کردن را داشتم و مقدار زیادی از درسهای فقه و اصول آن استاد بزرگ (اعلی الله مقامه) را نوشته ام و در ضمن شرکت در درس گاهی مطالبی در رابطه با درس می نوشتم و در درس به محضر مبارکشان تقدیم می کردم، معظم له آن را می خواندند و گاهی هم با بزرگواری خاصی که داشتند مورد تشویق قرار می دادند.در این میان مدتی آیت الله العظمی آقای رفیعی قزوینی (رحمه الله علیه) به قم تشریف آورده و به تدریس فلسفه و اصول پرداختند، بنده نیز افتخار شرکت در درس ایشان را پیدا کرده بهره فراوان بردم.

چنان که در عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله العظمی حاج میر سیدعلی یثربی کاشانی «قدس الله نفسه» از کاشان به قم تشریف آورده، با فکر وقّاد و بیان فوق العاده ای که داشته اند به تدریس فقه و اصول مشغول شدند، بنده از درس آن فقیه بزرگوار نیز شرکت می کردم و از آن خرمن پرفیض خوشه چینی می کردم.

ویژگیهای حضرت آیت الله بروجردی

حوزه: اکنون لطفا چند نمونه از برجستگی ها و ویژگی های حضرت آیت الله بروجردی را بیان کنید.

استاد: از ویژگیهای آیت الله بروجردی چند نمونه فعلا به خاطر دارم:

آیت الله بروجردی، از لحاظ سخاوت و کرم دارای امتیاز خاصی بودند. برای نمونه، نوعاً آقایان طلاب وجوه را که نزد ایشان می بردند؛ غالبا نصف آن یا گاهی همه آن را به خودشان برمی گرداند. خلاصه از نظر کرم و بزرگواری خیلی بلند نظر بود، یکی وقت ایشان در بیرونی نشسته بودند، زنی وارد شد و آقا آن زن راد ید. به پیش خدمت خود فرمودند: ببینید این زن چه میخواهد. پیشخدمت گفت: این زن علویه است، پول یک چادری می خواست، پنجاه تومان به ایشان داده شد. آقا تا اسم علویه را شنیدند، فرمودند: علویه و پنجاه تومان؟ گویی ایشان، پنجاه تومان را برای علویه توهین دانستند. در حالی که در آن زمان، پنجاه تومان کم پولی نبود. فرمودند: اقلاً چهارصد پانصد تومان به آن زن بدهید. به طور کلی، همیشه اشخاصی که نزد ایشان می آمدند، ایشان بیش از آن مقداری که اشخاص توقع داشتند به آنان عنایت می کردند.

مسئله ولایت فقه: آقای بروجردی در مسئله ولایت فقیه خیلی وسعت نظر داشتند آن موقعی که بعضی از مقبره های صحن حضرت

معصومه «سلام الله علیها» را برای ساختن مسجد اعظم می خریدند، برخورد می شد با مقبره هائی که می بایست خراب بشوند و ضمیمه صحن مسجد شود که اینها، خریدنی نبود، یا ورثه مشخص نبود؛ آقای بروجردی، دستور دادند که همه را خراب کنند. آیت الله العظمی آقا مرتضـی حاج شیخ (آقای شیخ مرتضی حائری)، خدمت ایشان رسیدند و پرسیدند که شما برای فقیه چه سمتی قائل هستید که دستور بهم زدن این ساختمان را میدهید (البته بعضـی از صاحبانش را می شد پیدا کرد و پول داد و رضایت گرفت که همین کار را هم کردند؛ ولی بعضـی از مقبره ها ممکن نبود که از صاحبانش رضایت گرفت؛ ایشان در جواب فرمودند: «ما فقیه را در قدرت و اختیار، تالی تلو مقام امام معصوم علیه السلام می دانیم».

عبادت وتهجّد: توجه ایشان، به عبادت و تهجّد خیلی زیاد بود. در ماه رمضان، مثلا دعای ابی حمزه ثمالی را با آن تأنی که ایشان در زبان داشتند، هر شب می خواندند؛ ولو اینکه دو ساعت یا سه ساعت به طول می انجامید. آن سال که ایشان از دنیا رفت (سال هزار و سیصد و هشتاد قمری سیزده شوال) قبل از ماه رمضان، پزشک به ایشان توصیه کرد که امسال ماه رمضان روضه نگیرد. ایشان فرمودند: «من از آن وقتی که خودم را شناختم، حتی یک روز، روزه ام را نخورده ام و نمی خورم؛ چون نه مریض شده ام و نه به مسافرت رفته ام» (واقعا این توفیق است که انسان، یک روز، روزه اش را نخورد ه باشد) و آن سال هم ایشان روزه گرفتند.

اهمیت به اجازه نقل حدیث: آیت الله العظمی بروجردی تازه به قم آمده بودند که آیت الله العظمی آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، به قم تشریف آوردند. آیت الله العظمی بروجردی به ایشان خیلی احترام کردند. برای ملاـقات ایشان که رفتند، سه ساعت به طول انجامید، از ایشان، اجازه نقل حدیث گرفتند با آنکه معظم له، در حدیث استاد بود و اجازه از علماء دیگر هم داشت ولی برای اهمیت اجازه نقل حدیث، از ایشان هم اجازه نقل حدیث گرفت؛ زیرا ایشان (شیخ آقا بزرگ تهرانی)، شاگرد حاج میرزا حسین نوری بودند و آقای بروجردی، از این طریق اجازه نداشتند؛ بلکه از طریق دیگر داشتند. برای اینک از این طریق هم اجازه داشته باشند از ایشان هم اجازه گرفتند.

تسلط بر منابع روائی اهل سنت: یک وقتی، هیئتی به سرپرستی یکی از علماء عربستان سعودی به خدمت آیت الله بروجردی آمده بودند و هدایایی از قبیل یک دست لباس و یک جلد کلام الله مجید و... از طرف حکومت آن کشور برای ایشان آورده بودند که آن مرحوم هدایا را به جز قرآن قبول نفرمودند. در ضمن گفتگوی این هیئت با حضرت آیت الله بروجردی، عالمی که عهده دار سرپرستی هیئت بود به آیت الله بروجردی گفت شما شیعیان، چرا در مسئله کیفیت حج با ما اینقدر فرق دارید که عمره شما از حج جداست؟ اول عمره به جای می آورید و بعد از انجام آن از احرام بیرون می آیید و از آن پس برای حج احرام می بندید؛ ولی ما با یک احرام حج و عمره را به جا می آوریم. این چه اختلافی است که بین ما و شما وجود دارد با این که هردو گروه مسلمان هستیم؟ حضرت آیت الله بروجردی فرمودند: ما همانگونه که حضرت رسول اکرم (ص) عمره و حج را به جا می آورد، به جا می آوریم. این شما هستید که طریقه پیغمبر را مراعات نمی کنید. شما برای روشن شدن مطلب به سنن ابی داوود، ج ۲/۱۸۲ باب حجت النبی (ص) حدیث ۱۹۰۵ که سند حدیث هم از طریق شما صحیح است مراجعه کنید؛ تا معلوم شو دکه حج ما یا حج شما کدام یک مطابق سیره پیغمبر است؟

تلاش در راه وحدت بین مسلمانان: ایشان، در مورد اتحاد شیعه و سنی سعی فراوانی داشتند و می فرمودند: لازم است شیعه و سنی، صف واحدی در برابر دشمنان اسلام و استکبار جهانی ترتیب بدهند و به همین جهت سعی کردند در نتیجه ارتباط با شیخ شلتوت، رئیس جامع الازهر، گامهایی در راه وحدت شیعه و سنی برداشته شود و کرسی تدریس فقه جعفری در جامع الازهر برای اولین بار نسب گردد. ولی با کمال تأسف هنگامی که این جانب قبل از انقلاب به مصر مسافرت کردم به قاهره رفتم و با علمای جامع الازهر تماس گرفتم، در ضمن جلساتی که با آنان داشتم به من می گفتند: کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند و لازم است شخصی که بتواند در این کرسی بر اساس فقه تطبیقی درس بگوید و مزیت فقه جعفری را در برابر فقه ائمه اربعه ثابت کند، به این

مركز اعزام شود.

ارادت به مراسم عزاداری ابا عبدالله عليه السلام: يک وقت در محضر آيت الله بروجردی در باره ديد چشم بحث شد، ايشان با اينكه سنشان قريب به نود سال بود، هيچ وقت احتياج به عينک پيدا نكرده بودند و دور و نزديک را بدون عينك می ديدند و در موقع مطالعه هم هرگز عينك به چشم نميزدند. فرمودند: «من در بروجرد كه بودم يک وقت در اثر مطالعه زياد در چشمم احساس ضعف كردم و درد چشم گرفتم. در بروجرد مراسم مخصوصی روز عاشورا اجراء می گردد، بدين ترتيب كه: در نقطه های مختلف شهر گل درست می كنند و مردم خود را در آن روز با گل از سر تا پا آغشته می كنند؛ و دسته دسته به عنوان عزاداری حركت می كنند. من هم يک روز عاشورا، در آن جمع بودم و به قصد استشفاء مقداری از گل بدن يكی از آن افراد را گرفته و بر چشم خود ماليدم؛ چشمم خوب شد. از آن تاريخ درد چشم و ضعف چشم بر من عارض نشده است. ولی تا زمانی كه زنده هستم راضی نيستم اين موضوع بازگو شود.»

موضع حضرت آيت الله بروجردی در مقابل حكومت طاغوت

حوزه: موضع حضرت آيت الله بروجردی در مقابل حكومت طاغوت چگونه بود؟

استاد: ايشان عظمت داشتند و دستگاه طاغوت، در مقابل قدرت آيت الله بروجردی نمی توانست عرض اندام كند؛ تا ايشان ناچار شود خودش را با آن قدرت، هماهنگ كند و يا بخواهد صلح و سازشی بكند.

شاه آن زمان تصميم داشت كارهايی انجام دهد از جمله تساوی حقوق زنان در انتخابات، تقسيم اراضی با آن كيفيتی كه منظور آن رژيم بود... دكتر اقبال نزد ايشان آمد و پيغامی از طرف شاه آورده بود كه اين كارها می خواهد بشود. آقای بروجردی فرموده بودند كه اين خلاف اسلام است. دكتر اقبال گفت مخالف اسلام است، چرا در بعضی از كشورهای اسلامی اين امور پياده شده است؟ آقای بروجردی فرموده بودند: كدام كشور؟ دكتر اقبال گفته بود: مصر. آقای بروجردی فرموده بودند كه: در مصر اول رژيم سلطنتی را عوض كردند و آنگاه دست به اين كارها زدند. اين جواب در آن موقعيت محكم بود كه دكتر اقبال نتوانسته بود چيزی بگويد و از حاضر جوابی حضرت آيت الله بروجردی مبهوت گرديده بود. يكی از اساتيد بزرگ ما، حضرت امام (دام ظله العالی) بود. راجع به حضرت امام، بايد عرض كنم، اولين وسيله آشنايی من با ايشان، در ابتدای ورودم به قم، سال هزار و سيصد و شست و دو قمری، در درس اخلاق ايشان بود، كه روزهای جمعه عصرها تقريبا يک ساعت به مغرب مانده در مدرسه فيضيه، زير كتابخانه درس اخلاق می فرمودند. بعد توسط حضرت آيت الله العظمی خوانساری، نماز جماعت اقامه می شد. بنده هم در درس اخلاقی، عرفانی و علمی ايشان، شركت می كردم. اين درس، بسيار سازنده و كامل بود. آيات و احاديث آميخته با برداشت علمی، اخلاقی با بيان بسيار رسا و كافی از دل برمی خواست و بر دل می نشست. تحولی عميق در شنونده ايجاد می كرد.

مدرسه مملو از جمعيت ميشد. صفا و معنويت اعضای مجلس را فرا ميگرفت.در همان موقع هم ايشان يكی از علمای بزرگ و مشهور بودند و در تيز بينی و ژرف انديشی و واقع بينی و وسعت نظر ممتاز بودند. يكی از چيزهايی كه در معرفی فكر ايشان، خيلی مؤثر بود كتاب (كشف الاسرار) ايشان بود. كه آن موقع اين كتاب چاپ شده بود و در دسترس بود. البته هنوز هم اين كتاب بسيار ارزشمند و عالی است.

شخصيت ايشان، دارای ابعاد مختلفی است. يكی از جهت بعد فلسفی كه شايد الآن مثل ايشان، كسی را سراغ نداريم. اگر چه در آن زمان در تهران مرحوم آشتيانی را داشتيم، علامه طباطبائی آن موقع در نجف بودند.

همچنين، استاد معقولی حضرت امام، مرحوم آيه اللّه العظمی آقا سيد ابو الحسن قزوينی، معروف به علامه رفيعی بودن كه چند ماهی قم تشريف آوردند و درس معقول می‌فرمودند و بنده هم درس ايشان می‌رفتم.

اما اکنون در سطح مملکت، کسی مانند ایشان در این فن نداریم. از لحاظ بعد فلسفی، شخصیت امام، تاکنون شناخته نشده است، شخصیت بسیار کاملی است از این جهت. و در بعد عرفانی هم ایشان منحصر به فرد هستند و از لحاظ قلم، چه فارسی و چه عرفی، به آن قدرت، ممتاز هستند. در همین انقلاب عظیم اسلامی، یکی از چیزهائی که موثر بوده است، به هر کجا که رفت، تحول ایجاد کرد و موج عظیمی برپا ساخت، حالا ـ هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی موثر است. حالا ـ هم همین قلم در پیشرفت انقلاب خیلی مؤثر است. همین پیام بعد از پذیرش قطعنامه ۸۹۵. که اگر نبود این پیام مهم، پذیرش قطعنامه، به این ترتیب جا نمی‌افتد. بیان ایشان هم، خیلی عالی و ممتاز است، بعضی‌ها، اهل بیان بوده‌اند و اهل قلم نبوده‌اند و یا بالعکس؛ ولی در حضرت امام»دام ظله«، هر دو جمع شده است. هم قلم قوی است و هم بیان، عالی و نیرومند.

امام سبک درس ایشان در فقه و اصول. که بنده چند سالی افتخار شرکت در آن را پیدا کردم، با یک وسعت نظری بحث می‌کردند؛ یعنی تمام ابعاد مسأله را مورد بحث، قرار می‌دادند که این یکی از امتیازات درس ایشان بود. کتابهائی که خودشان در این زمینه نوشته‌اند، یا دیگران بحثهای ایشان را نوشته‌اند، نشان می‌دهد که آنچه پیرامون یک مطلب به ذهن علماء آمده یا می‌آید، فروگذار نشده است، دقت نظر ایشان، خیلی خیلی زیاد است؛ مثلا حاشیه ایشان بر عروه، از حواشی دیگر مفصل‌تر است؛ زیرا ایشان در اکثر مسائل حاشیه دارند. این حاکی از دقت نظر ایشان است که یک یک مسائل را هر چه دقیق‌تر بررسی می‌کنند. دقت نظر و وسعت نظر، دو چیز است و هر دو در حضرت ایشان جمع است.

درباره شخصیت ایشان، از جهات مختلفی می‌شود صحبت کرد، که از نظر بنده، آنچه مهم است، مسأله «شناخت زمان» است. در متون دینی ما هست که عالم، باید عارف به زمان باشد. ایشان، از لحاظ شناخت جریانات و مقتضیات زمان، دارای امتیاز خاصی است و در میان علماء بزرگ، هر یک از آنان که فکر و فعالیتشان، با زمان هماهنگ بوده است، توانسته است تحولی ایجاد کند.

برای نمونه: شیخ مفید، در زمانی می‌زیسته است که خلفاء بنی عباسی، هر چند مانند اسلاف خود، تقویت کننده مذهب تسنن بوده‌اند و کتابها و بحثهای همه آنان، متوجه کوبیدن شیعه بوده است، ولی شیخ مفید چون ملاحظه کرد که آل بویه، که از ایران حرکت خود را آغاز کرده بودند، شیعه هستند، احساس کرد زمان خیلی جوابگوی سؤالاتی باشد که پیرامون تشیع وجود دارد، لذا حوزه علمیه شیعه در بغداد را تأسیس کردند و مباحثات و مجالس و تألیفات زیادی در این زمینه داشتند، شاگردان زیادی نیز تربیت کردند، مانند: مرحوم سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی و امثال اینان که خودش خیلی مهم است. مرحوم شیخ صدوق نیز بر اساس مقتضیات زمان خود، به تأسیس حوزه در قم دست زدند. همین مکتب شیخ مفید است و همین حوزه است که شیخ طوسی را تربیت می‌کند و ایشان، مؤسس حوزه نجف می‌شود و دنباله کار شیخ مفید ادامه پیدا کرد. از آن پس در دنباله همین موضوع، مدرسه‌ای در حله تأسیس می‌گردد که تربیت کننده محقق و علامه حلی سید مرتضی، کتاب شافی را نوشت که ابن ابی الحدید، مباحثات سید مرتضی را که با علماء اهل سنت داشته، در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است. همین کار بزرگ است که سید مرتضی شافی می‌نویسد و شیخ طوسی، تلخیص شافی می‌نویسد. از آن به بعد، سلاجقه می‌آیند و مذهب تسنن را تقویت و ایجاد اختلاف و تحریکات می‌کنند در نتیجه، کتابخانه شیخ طوسی را آتش می‌زنند و در محله کرخ بغداد تعداد زیادی از شیعیان، قربانی این تفرقه افکنی می‌شوند و کرسی درس ایشان را آتش می‌زنند و نزدیک بود شیخ طوسی را به شهادت برسانند

اینجاست که شیخ به نجف می‌رود و حوزه نجف را تأسیس می‌کند. اینها، همه همراه مقتضیات زمان حرکت کردن است. اگر این آقایان در همان حوزه خودشان فقط مشغول درس و بحث بودند و به دفاع از حریم تشیع و موضعگیری در برابر طاغوتهای آن زمان نمی‌پرداختند، کسی به ایشان، کاری نداشت و این مسائل، پیش نمی‌آمد؛ و این همه تحول نیز پیش نمی‌آید. بوجود آمدن این تحول و پیشرفت تشیع، که همان اسلام حقیقی است، در نتیجه همین عارف به زمان بودن است که پیش آمده است. شیخ طوسی، پایه گذار رشته حقوق تطبیقی است. کتاب «خلاف» ایشان، مجموعه‌ای از حقوق تطبیقی است، یک عبارتی در آغاز کتاب»تلخیص

الشافي؟است كه در اينجا بيان مى كنيم:

»كان شيوخنا، رحمهم اللَّه، المتقدمون منهم و المتاخرون، بلغوا الى النهايه القصوى فى استقصاء ما اقتضت از منتهم من الادله والكلام على المخالفين؟.

شيوخ و اساتيد ما كه خداوند همه آنان را رحمت كند به نهايت درجه رسيدند در اين كه آن چيزى كه زمانشان اقتضا مى كرد، از ادله كلام در برابر مخالفين، اعمال كردند. از اينجا معلوم مى‌شود كه اساتيد شيخ طوسى كه تحولى در شناساندن مكتب اهل بيت ايجاد كردند، به جريانات زمان، كاملا آشنا بودند. امام هم در يك زمانى واقع شده بودند كه حس كردند اسلام واقعى، دارد منزوى مى‌شود و قدرتهاى بزرگ، اسلام واقعى را منزوى مى كنند. در چنين زمانى، لازم بود به هر وسيله‌اى كه ممكن است، براى معرفى اسلام واقعى، گام برداشته شود. اگر چه منتهى به اين شود كه درگيرى‌هايى بوجود بيايد. براى اين كه اسلام واقعى با منافع قدرتهاى بزرگ منافات دارد. آنان در مقابل خود نمائى اسلام واقعى، ساكت نمى‌نشينند.

آن اسلام كه آنان مى‌ديدند، منافاتى با منافع آنان نداشت؛ زيرا منافاتى نمى‌ديدند كه كشورى اسلامى باشد ولى دست نشاندگان بيگانگان و كفار در آنجا حاكم باشند و مشروبات الكلى، فساد و فحشاء، رواج داشته باشد و منافاتى نمى‌ديدند كشورى اسلامى باشد و مستشاران خارجى، در آنجا تاخت و تاز هم بكنند. منافاتى نمى‌ديدند كه در كشورى اسلام باشد و منابع ثروت و فرهنگ و اقتصادش، در دست ابرقدرتها باشد؛ اسلامى باشد ولى مصرف كنند فكر و فرهنگ و صنعت بيگانگان باشد. در چنين زمانى كه مى‌رفت فرهنگ غنى اسلامى، روح غيرت و سلحشورى اسلامى و روحيات عالى اسلامى، بدست فراموشى سپرده شود وارد ميدان شدند و روح تازه‌اى در كالبد مسلمانان دميدند.

در مشروطيت، علماء قيام كردند ولى كم كم، علماء كنار زده شدند و امور افتاد دست آنانى كه ضد اسلام بودند، هر كسى كه توانسته است در برابر قدرتهاى استكبارى و ضد اسلام تحولى ايجاد كند، عارف به زمان بوده است؛ مثلا مرحوم ميرزاى شيرازى، كه در جريان تحريم تنباكو گام مهمى برداشت، عارف به زمان بود.

شاگردان مرحوم ميرزاى شيرازى نيز، اين درس را از استاد خود فرا گرفتند. شيخ فضل اللَّه نورى، يكى از شاگردان ميرزاى شيرازى، در سال ۲۱۳۱ قمرى وفات كرد و شيخ فضل اللَّه در سال ۶۲۳۱ در نتيجه مبارزات ضد اسلام، بدار زده شد. سيد عبد اللَّه بهبهانى، كه از رهبران مشروطيت بود. از شاگردان مرحوم ميرزا بود در سال ۸۲۳۱ وفات كردند. سيد محمد طباطبايى، يكى ديگر از رهبران مشروطيت، او هم از شاگردان مرحوم ميرزا بود كه در سال ۱۴۳۱ در گذشت. آخوند خراسانى، كه طرفدار مشروطيت بود. از شاگردان ميرزاى شيرازى است. وفات ايشان، ۶۲۳۱ است. ميرزا محمد تقى شيرازى نيز، كه عليه استعمار در عراق مبارزه كرد، از شاگردان ايشان بود كه در سال ۸۳۳۱ درگذشت، از اينجا معلوم مى‌شود كه استاد وقتى مبارز باشد. در شاگردان چقدر اثر مى گذارد. امام هم با يك واسطه. شاگرد ميرزاى شيرازى است؛ زيرا ايشان، شاگرد آقا شيخ عبد الكريم هستند و شيخ عبد الكريم هم شاگرد ميرزاى شيرازى است. بالاخره، عظمت كار حضرت امام، در اين است كه تحولى بر اساس جريانات زمان ايجاد كرد كه روز بروز طنين اندازتر مى گردد. هر عالمى كه توانسته است با احتياجات و جريانات زمان گام بردارد، منشأ خدمات بزرگترى گرديده است.

نمونه ديگرى در رابطه با موضوع زمان، سه نفر از علماء بزرگ: سيد حسن صدر، حاج شيخ آقا بزرگ تهرانى و محمد حسين كاشف الغطاء، بگونه‌اى ديگر به مقتضاى زمان كار كردند؛ زيرا در آن تاريخ، جرجى زيدان، كتابى نوشته بود به نام «آداب اللغه الغربيۀ» كه در آن، شيعه را طائفه‌اى كوچك شمرده بود و نوشته بود كه: شيعه، كارى نكرده و اكنون در شرف انقراض است.

اين سه بزرگوار، تصميم گرفتند در برابر آن فكر، شيعه را معرفى كنند، هر كدام از اين طريق. سيد حسن صدر، متوفاى ۴۵۳۱ است و شيخ محمد حسين كاشف الغطاء متوفاى ۳۷۳۱ و آقا شيخ آقا بزرگ تهرانى ۰۹۳۱ آقا شيخ بزرگ، «الذريعۀ» را نوشت كه در آن

حدود ۶۰ هزار از مؤلفان شیعه را معرفی کرده است، این کار، بسیار کار مشکلی است؛ چون باید انسان راه بیفتد تمام کتابخانه‌ها را زیرورو کند؛ با مؤلفین و علماء شهرها آشنا بشود؛ تا چنین کتابی را بنویسد و نام مؤلف و خصوصیات کتاب و عصر مؤلف را ثبت کند. کاشف الغطاء هم تاریخ «آداب اللغه العربیهٔ» را رد کرد و اشتباهات ادبی و تارخی‌اش را گرفت و کتاب «اصل الشیعه و اصولها» را هم نوشت.

سید حسن صدر هم کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» را نوشت و ثابت کرد که شیعیان در تمام علوم اسلام، پیشتاز، موسس و مبتکر بوده‌اند. ولی شخصیت حضرت امام بسیار بزرگ و کار معظم له، آنقدر بزرگ است که من بیش از این نمی‌توانم درباره ایشان صحبت کنم.

حوزه چه باید بکند

حوزه: جناب عالی مسافرتهایی به خارج کشور، داشته‌اید و از نزدیک با نارساییها و نیازهای تبلیغی، بر خورد کرده‌اید؛ اکنون حوزه‌های علمیه اگر طبق اقتضای زمان، حرکت کنند چه باید بکنند؟

استاد: من در سال ۸۵ و ۹۵ که نماینده حضرت امام در اروپا بودم و به آن دیار رفت و آمد داشتم در ظرف این دو سال در موقع تحصیل در قم اشتغال به تدریس داشمت ولی در موقع تعطیلی حوزه به کشورهای اروپا از قبیل: انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش، ایتالیا، سوئد، بلژیک، هلند، دانمارک، سوئیس، نروژ، فنلاند، اسپانیا، یونان، و ترکیه مسافرت می‌کردم، و در طی ملاقاتها و مصاحبه و تشکیل مجالس حقایق اسلام و عظمت انقلاب اسلامی را بیان می‌کردم، و به سؤالات علمی و مذهبی با توفیق خداوند پاسخ می دام، و سفرهائی به پاکستان و یک سفر هم به تایلند، بنگلادش و هندوستان رفته‌ام و جریانات زیادی دیدم، یکی از این جریانات این است که: در کشورهای اروپائی از من سؤال می‌کردند: یکی کتابی در اقتصاد اسلامی، در مقابل اقتصاد کمونیستی و سرمایه‌داری، به ما معرفی کنید. من چنین کتابی سراغ نداشتم. کتاب آقای صدر در رد آن دو نظام است که آنان جنبه‌های مثبت و وسیع اقتصادی اسلامی را می‌خواستند، و جلد دوم هم که خیلی مختصر است و نمی‌شود بر اساس آن اقتصاد جامعه را بنا کرد پس هماهنگ با زمان، حرکت کردن اقتضاء می‌کند که چنین کاری انجام بشود یعنی در قم لجنه‌ای باید باشد که در بعد اقتصاد اسلامی کتابی که وسیع و پاسخگوی کامل نیازها باشد تنظیم کنند و باز در رابطه با زمان، عرض کردم بخاطر ارتباط آیه اللّٰه العظمی بروجردی با شیخ شلتوت رئیس جامع الأزهر مصر، کرسی درسی برای تدریس فقه جعفری در جامع الأزهر برقرار شد؛ ولی از همان زمان تاکنون این کرسی خالی است و کسی نیست که فقه جعفری را تدریس کند. باید برای این امر مهم فردی تربیت شود و به آنجا اعزام شود تا فقه جعفری را تدریس کند. اینها مسائلی است که اقتضای زمان آنها را ایجاب می‌کند.

حوزه: در ارتباط با فرمایشات حضرت عالی که فرمودید: باید طبق نیازهای زمان کتاب نوشته شود و بر همین اساس افراد تربیت شوند این سؤال را مطرح می‌کنیم: با توجه به مسایل و شبهات جدیدی که در پیرامون دین و دنیا مطرح است و دین باید به آنها پاسخ مناسب را بدهد آیا کلام قدیم کارساز است؟ زمان چه اقتضا می‌کند؟ و باید در این ارتباط چه کارهایی انجام شود. استاد: بعضی از مسائل کلامی که در شرح تجرید مطرح است امروزه مطرح نمی‌شود. و مورد ابتلاء نیست. ولی بعضی از بحثها که مورد ابتلاء هست لازم است با بیان روز مطرح شود. مخصوصا برخی از مسائل مهم که ارتباط با سیاست و اقتصاد و فرهنگ اسلامی دارد لازم است با منطق و استدلال مورد توجه قرار گیرد و درباره آنها کتابها و مقاله‌ها نوشته شود تا دنیای امروز به عظمت و حقانیت مبانی و معارف اسلامی پی ببرد.

فصل دوم: خاطرات

سوابق مبارزاتی و مطلب دیگری که استاد در پاسخ سؤالات بیان فرمودند.

حوزه: حضرت عالی یکی از چهره‌های مبارز ایران اسلامی هستید، که در دوران ستم شاهی علیه استبداد مبارزه کرده‌اید. خواهش می‌کنیم مقداری از خاطرات آن دوران و چگونگی فعالیت‌های خود را برای ما بیان بفرمایید.

استاد: من از جمله کسانی هستم که توفیق داشتم چند سالی در مکتب پرفیض حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی، درس بخوانم و علاوه بر مطلب علمی، از سجایای اخلاقی ایشان نیز، بهره ببرم. در طول این سالیان با توجه به متون و موازین اسلامی در یافته بودم که مسؤلیت روحانیت، خلاصه در درس خواندن و درس گفتن نمی‌شود. به این جهت از آن روز که حضرت ایشان انقلاب و تحول را آغاز کردند. من سعی کردم که پشت سر ایشان بقدر توانم گام بردارم.

در آن زمان، جلسات مرتبی به رفقای همفکر خود داشتیم که پیشبرد امور تصمیماتی اتخاذ می‌گردید. گاهی اعلامیه‌هائی علیه رژیم و شاه امضاء می‌کردیم. البته متن بعضی از آن اعلامیه‌ها را نیز گاهی من تنظیم می‌کردم.

در نشر و توزیع آنها نیز، همکاری نزدیک داشتم. افرادی را به این منظور به نقاط مختلف کشور می‌فرستادیم.

بعد از این که حضرت امام را به ترکیه تبعید کردند؛ اعلامیه‌هایی که علیه رژیم از قم صادر می‌شد امضای من را نیز داشت. به همین جهت در آن زمان چند نفر مأمور از طرف ساواک به منزل ما ریختند بطور دقیق همه جا را گشتند. حتی یادم هست که کتابها را نیز، ورق می‌زدند. مقدرای از کتابها را برداشتند بردند و مرا نیز، دستگیر کردند و به ساواک قم، که در خیابان راه آهن بود، بردند. شبی را آنجا بسر بردیم؛ بعد منتقل شدم به تهران، زندان قزل قلعه. قزل قلعه یکی از زندانهای رژیم شاه بود که افراد را در آن زمان به آنجا می‌بردند، در زندان، متوجه شدم که آقایان دیگری نیز آنجا هستند؛ البته همگی ما در سلولهای انفرادی بودیم و فقط روزی سه مرتبه صبح، ظهر و شام درب سلول را باز می‌کردند و ما حق داشتیم برای تجدید وضو از آن خارج بشویم. هنگامی که مرا برای دستشویی می‌بردند از دور این آقایان را دیدم و فهمیدم که این آقایان هم آنجا هستند.

داخل سلول لامپ نبود؛ تنها از روزنه کوچکی که بالای درها وجود داشت شعاع کم و سوئی از روشنائی داخل سالن به درون سلول می‌تابید. این سلولها به اندازه‌ای کوچک بود که اگر دست‌هایمان را باز می‌کردیم به دیوارهای دو طرف می‌رسید. کف سلولها را با آجرهای ناهموار فرش کرده بودند به گونه‌ای که موقع خوابیدن پشت و کمر انسان را به سختی می‌آزرد.

حدود سه ماه بدون محاکمه و ممنوع الملاقات با این وضع، در این سلولها بودم و بجز هنگام تجدید وضو از آن نمی‌توانستم خارج شوم. بعد از محاکمه، روزی فقط ده دقیقه ما را به عنوان هواخوری داخل حیاط زندان می‌بردند که قدم بزنیم. هنگامی که مرا برای بازجویی بردند، مهم‌ترین حرف آنان این بود که شما طرفدار حضرت امام هستید و به پشتیبانی از ایشان اعلامیه می‌نویسید و امضاء می‌کنید. نزدیک دو ماه که از تاریخ محاکم گذشت من آزاد شدم.

چند ماه از آزادی من نگذشته بود که مسافرتی به همدان داشتم. در همدان علماء و غیر علماء به دیدن بنده آمدند. تابستان بود، من در مدرسه همدان، درسی شروع کردم که مورد استقبال واقع شد. ساواک همدان از این موضع که جوانهای شهر و مردم با من رابطه داشتند و به درس و بحث می‌آمدند نگران بود؛ به این جهت مرا به بهانه‌ای گرفتند وبه تهران فرستادند. دوباره روانه زندان قزل قلعه شدم و چندین ماه دیگر در آنجا زندانی گشتم.

بعد از آزادی از زندان، مدت زیادی به اصطلاح ممنوع المنبر بودم و حق نداشتم به وعظ و خطابه بپردازم به رفسنجان رفتم. بعد از دو سه منبر، ساواک کرمان مطلع شد و از ادامه جلسات سخنرانی، جلوگیری کرد.

از آن تاریخ به قم برگشتم و مشغول درس بحث شدم و در فرصت‌های مناسب و موقعیت‌های گوناگون هدف خود را تعقیب می‌کردم تا این که جریان ۱۹ دی ۵۵ بوجود آمد، و آن به این شرح است:

در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی ۵۵مقاله توهین‌آمیز و تندی علیه حضرت امام، که آن زمان در نجف تشریف داشتند، چاپ شد. انتشار

این مقاله، خشم آقایان اساتید و فضلای حوزه قم را برانگیخت. به همین مناسبت جلسه‌ای در منزل این جانب برگزار شد که در آن آقایان: مشکینی، وحید خراسانی نیز حضور یافتند. در آن جلسه تصمیم گرفته شد که به عنوان اعتراض به انتشار چنین مقاله‌ای در اولین گام حوزه و بازار قم تعطیل شود. حوزه قم و بازار تعطیل شد. فضلای حوزه و آقایان بازاریها به منزل مراجع و اساتید بزرگ می‌رفتند که در آنجا جلسات سخنرانی در اعتراض به رژیم بگزار می‌شد. روز ۹۱ دی، که قبل از ظهر آقایان به منزل بعضی از اساتید رفته بودند، قرار گذاشته بودند که بعد از ظهر در منزل ما اجتماع کنند. این قرار در نماز جماعات هم اعلام گردیده بود. از حدود ساعت یک بعد از ظهر عده‌ای آمدند و چندین بلندگو داخل منزل و کوچه نصب کردند. رفته رفته جمعیت می‌آمد داخل حیاط و پشت بامها؛ و کوچه از جمعیت متراکم شده بود به گونه‌ای که جمعیت به خیابان رسیده بود. نخست داماد اینجانب آقای سید حسین موسوی تبریزی سخنرانی کردند، سپس بنده وظیفه خود دانستم که صحبت کنم و جنایات رژیم ستمشاهی را به صراحت بیان کنم، لذا سخنرانی جامع و تندی علیه جنایتهای رژیم شاه، انجام دادم.

در آن سخنرانی من لازم دانستم که انگشت روی مرکز و منبع اصلی جنایتها بگذارم؛ از این رو مرکزیت را هدف قرار داده و در مقایسه حرکت نجات بخش حضرت امام که از اسلام و قرآن و روش اهل بیت عصمت نشأت می‌گرفت با عکس العملی که از استکبار جهانی و دست نشاندگان آن صادر شد این اشعار را خواندم:

مه فشاند نور و سگ عو عو کند

هر کسی بر طینت خود می‌تند

چون تو خفاشان بسی بینند خواب

کاین جهان ماند یتیم از آفتاب

کی شود دریا زپوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منطمس

در شب مهتاب مه را بر سماک

از سگان و عوعو ایشان چه باک

کارک خود می‌گذارد هر کسی

آب نگذارد صفا بهر خسی

ای بریده آن لب حلق دهان

که کند تف سوی ماه آسمان

خس خسانه می‌رود بر روی آب

آب صافی می‌رود بی‌اضطراب

مصطفی مه می‌شکافد نیمه شب

ژاژ میخاید ز کینه بو لهب

آن مسیحا مرده زنده می‌کند

آن جهود از خشم سبلت می‌کند

مردم از این صحبت جامع و منطقی و کوبنده شارژ شدند و با شعارهای تند از منزل حرکت کردند. من خود نیز، لازم دانستم که با مردم حرکت کنم. آمدیم بیرون، از کوچه که گذشتیم وارد خیابان شدیم. ابتدای جمعیت به چهارراه مقابل کلانتری رسیده بود. در اینجا مزدوران رژیم، مردم را به گلوله بستند و به سلاح گرم به مردمی که هیچگونه وسیله دفاعی نداشتند حمله کردند. عده‌ای از

مردم شـهید شدند؛ عده‌ای مجروح و زخمی و عده‌ای هم توانسـتند جان سالم بدر برند. همین جریان، موجب حرکت وقیام مردم در دیگر شهرهای مختلف ایران شد. به مناسب بزرگداشت شهدای این روز، قیام فراگیر ملت ایران از تبریز آغاز و رفته رفته تمام ایران را فرار گرفت.

به همین مناسب کوچه ما کوچه قیام نام گذاری شد. و وقتی حضرت امام«دام ظله؟به قم مشرف شدند به منزل ما نیز تشریف آوردند، و به محضر ایشان عرض شد که انقلاب اسلامی از این خانه آغاز شده است.

بعد از جریان این سخنرانی در روز ۹۱ دی، در انتظار این بودم که ساواک دنبالم بیاید و دستگیرم کند؛ به این جهت در تهران کاری داشتم رفتم که آن را انجام دهم. وقتی به تهران رفته بودم. شبانه به منزل ما ریخته و همه جا را گشته بودند. وقتی از تهران برگشتم و جریان را به من گفتند. خودم را بیشتر آماده کردم و بعد از خداحافظی و آماده شدن، به ساواک تلفن زدم و گفتم: اگر با من کاری دارید از تهران برگشته‌ام. حدود نیم ساعت بعد آمدند و مرا به شهربانی قم بردند، و از آنجا مرا به خلخال تبعید کردند.

تبعیدی من در خلخال چندین ماه به طول انجامید. در این مدت نسبت به من سخت‌گیری فراوان میشد. هر روز لازم بود به شهربانی رفته و دفتری را امضا کنم. منزل ما را شدیدا کنترل می‌کردند؛ حتی رفت و آمدهای عادی را زیر نظر داشتند.

تهیه ارزاق عمومی را برای ما مشکل کرده بودند و به کسبه سفارش می‌کردند که از فروش اجناس مورد لزوم به ما خودداری کنند. یک روز صبح که برای امضا دفتر رفته بودم؛ به من گفته شد که دیگر به منزل برنگردم؛ چون می‌خواستند مرا به سقز ببرند. هر چه اصرار کردم که بروم و حداقل خبر بدهم پذیرفته نشد. مرا به همراه چند مأمور به سقز منتقل کردند.

در سقز چند نفر دیگر از آقایان نیز تبعید بودند.

دوران تبعید را با مشکلات فراوان سپری می‌کردیم. دولت شریف امامی که روی کار آمد برای کسب وجاهت - به اصطلاح - زندانی‌های سیاسی را آزاد می‌کرد و تبعیدیها را برمی‌گرداند. در این زمان نیز من از تبعید گاه آزاد شدم.

از آخرین تبعیدگاه خود یعنی سقز کردستان که آزاد شدم امام خمینی «رضوان اللّه علیه» در پاریس «نوفل لوشاتو» بودند، پس از چند روز در قم به پاریس رفته، در نوفل لوشاتو به محضر مقدس امام «رضوان اللّه علیه» شرفیاب و چند روز در جلساتی که در محضر آن پرچمدار نهضت اسلامی و استاد بزرگ تشکیل می‌شد شرکت می‌نمودم و چند دفعه با معظم له ملاقات خصوصی داشتم. و در هنگام هجرت برای ایران به بنده ورقه‌ای که با خط مبارک خود نوشته و مطالبی که درباره حکومت اسلامی بعد از سقوط رژیم ستم شاهی در آن مرقوم داشته بودند دادند که بنده آنرا با آقایان دکتر بهشتی و استاد مطهری مورد مذاکره قرار بدهم و نتیجه را به نوفل لوشاتو گزارش بدهم که انجام دادم.

حوزه: آیا دفعه دوم که شما زندان رفتید، مانند دفعه اول در سلول بودید؟

استاد: بله، این دفعه هم در سلول زندانی شدم. سلولهایی بود شبیه حمامهای نمره که دو ردیف سلول در یک سالن مسقف بنا شده بود. مدتی که ما در آنجا بودیم رنگ آسمان و خورشید را ندیدم؛ مگر همان چند لحظه‌ای که در اواخر، ما را برای هواخوری بیرون می‌آوردند

تنها دو تا پتوی خشک و خشن به ما داده بودند. داخل سلول را هم به گونه‌ای ساخته بودند که بقدر امکان بتواند انسان را ناراحت کند. درون سلول تاریک و رنج آور بود. تا مدت زیادی هیچ چیز برای مطالعه در اختیار ما نمی‌گذاشتند. تنها بعد از محاکمه بود که تا حدودی از آن مشکل کاسته شد و بعضی از کتابها را می‌گذاشتند مطالعه کنیم، که متأسفانه به علت کمبود نور، فقط در روز، آن هم با مشکل فراوان، می‌توانستیم مقداری مطالعه بکنیم.

غذای آنجا نیز بسیار نامناسب بود. همچنین از نظر بهداشت، حمام و غیره هم مشکلات فراوان داشتیم. علاوه بر این، افراد را در آنجا شکنجه می‌کردند که صدایشان می‌آمد؛ بسیار دردناک و ناراحت کنند بود، مجموعه این امور، نوعی شکنجه روحی بود که عمدا

برای زندانیان فراهم شده بود.

حوزه: یکی از فعالیتهای مهم علماء قم، اعلام مرجعیت وا علمیت امام خمینی بود؛ لطفا در این باره توضیح دهید.

استاد: از جمله جریانهایی که در آن دوران پیش آمد، جریان در گذشت آیه اللّه العظمی حکیم (ره) بود. ما به لحاظ خصوصیات علمی و دیگر خصائص روشن و بارزی که در حضرت امام، سراغ داشتیم، تصمیم گرفتیم کاری کنیم که چهره ایشان، خارج از حوزه‌های علمیه نیز برای مردم بهتر و کاملتر شناخته شود. از این جهت تصمیم گرفتیم اعلامیه‌ای بدهیم که: بعد از مرحوم آقای حکیم، مردم به حضرت امام مراجعه کنند.

دوازده نفر از مدرسین حوزه علمیه قم، که اینجانب نیز جزء ایشان بودم این اعلامیه را در تأیید مرجعیت حضرت امام بعد از مرحوم آقای حکیم امضاء کرده و پخش کردیم. علمای شهرستآنها از این اعلامیه استقبال خوبی کردند و در بعضی از مراکز، آقایان اعلامیه را روی منبر برای مردم خوانده بودند که تأثیری گذاشته بود.

بعد از صدور این اعلامیه، منتظر بودم که دنبالم بیایند؛ چرا که می‌دانستم صدور چنین اعلامیه‌ای بی‌عاقبت نیست. همین طور هم شد، یک روز ظهر مأمورین ساواک به منزل ما ریختند، و ما در این جریانات نیز به وظیفه خود عمل کردیم.

نکته دیگری که تذکرش مناسب است، این است که: آیت اللّه حکیم با سال شهادت مرحوم آقای سعیدی در ساواک شاه، مقارن بود. مرحوم سعیدی در همان سال بر اثر شکنجه بسیار به شهادت رسید. امیدواریم خداوند متعال او را با اجداد طاهرینش محشور کند.

حوزه: لطفا مقداری هم از خاطرات دوران تبعید در خلخال و سقز بیان بفرمایید.

استاد: در آن دوران رسم بود که به دیدار آقایان تبعیدی‌ها می‌رفتند، که این خود یک نوع مبارزه با رژیم به حساب می‌آمد. به دیدن من هم می‌آمدند؛ بخصوص آن زمان که در سقز بودم، دوستان زیادی تشریف می‌آوردند. عموما سعی من این بود که در این مجالس دیدار، نوعی تبلیغ و روشنگری نیز باشد. تا حد امکان سعی می‌کردم مطالبی را برای آقایان داشته باشم. گاهی از آیات قرآن کریم و بعضی از احادیث، در رابطه با فرجام ظلم و ستم و عاقبت صبر و استقامت، کمک گرفته ونسبت به روحیه مقاومت و امید ورزیدن مطالبی بیان می‌کردم. و چون طبع شعری هم دارم در خلخال که بودم قطعه شعر نسبتا بلندی گفته بودم که در آن، نمایی از ظلم و جنایت‌های رژیم منفور پهلوی و قیام مردم شهرهای ایران و چگونگی سرکوب این قیامها بیان شده بود. علاوه بر این، با تکرار کردن «امید به پیروزی» سعی شده بود نمونه‌ای از روحیه قوی و خستگی ناپذیر مردم انقلابی ما در مقابل وحشی گریهای رژیم عرضه شود.

این اشعار که در یک قصیده بلندی مندرج گردیده بود و در ضمن نام کلیه شهرهائی که در تلاطم انقلاب سهم داشتند ذکر شده بود به این ترتیب آغاز گردیده بود:

زهر سو انفجار آید

صدای انزجار آید

خزان رفت و بهار آید

هدف نزدیک می‌گردد

نماند این نظام آخر

کند ملت قیام آخر

بگیرد انتقام آخر

هدف نزدیک می‌گردد

روان شد جوی خون در قم

بناحق کشته شد مردم

ولی خونها نگردد گم

هدف نزدیک می گردد

خیابان ارم پر خون

صفائیه شده جیحون

تمام چهره‌ها گلگون

هدف نزدیک می گردد

چه جالب نهضت شوشتر

زده بر قلب شه نشتر

به امید دل خوشتر

هدف نزدیک می گردد

دوستانی که به دیدن بنده می‌آمدند بسیار مایل بودن که آن اشعار را بشنوند؛ و عموما آن را یادداشت کرده و به عنوان نوعی ارمغان با خود می‌بردند.

آثار و تحقیقات علمی

آثار و تحقیقات علمی معظم له: از حضور حضرت عالی تقاضا می‌کنیم نسبت به تحقیقاتی که داشته‌اید چه آن مقدار که منتشر شده یا در دست تحقیق و به صورت فیش و یادداشت است توضیحاتی بفرمایید.

استاد: مقدمتا یکی از موضوعاتی که لازم است به آن توجه داشته باشیم موضوع نویسندگی و داشتن قلم است. افراد زیادی بودند که سالیان درازی زحمت کشیدند و درس خواندند؛ ولی چون قلم نداشتند زحمات آنها در سینه‌هایشان باقی مانده و از دنیا رفته‌اند و از آنها آثاری باقی نمانده است، می‌بینیم بسیاری از علماء اسمشان برده می‌شود، ولی آثاری از آنها باقی نیست. ولی آنها که اهل قلم بودند و در فن نویسندگی مهارت داشتند، توانسته‌اند دست به تألیف بزنند و آثار علمی خودشان را بنویسند، قرنهاست که از دنیا رفته‌اند؛ اما آثارشان هست. از آنها استفاده می‌شود و نامشان جاودان است.

در کلام حضرت امیر مؤمنان چنانکه در نهج البلاغه آمده است فرمودند:

»یا کمیل معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته، و جمیل الأحدوثه بعد و فاته و العلم حاکم، والمال محکوم علیه... هلک خزان الأموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر أعیانهم و مفقوده و امثالهم فی القلوب موجودهٔ؟.

مروحوم والد ما از ابتدای تحصیل بنده، عنایت زیادی داشتند که با فن نویسندگی آشنایی پیدا کنم. خدمت آن بزرگوار بود که با قلم آشنا شدم.

نمونه آثار و تألیفات معظم له

راجع به کتابهایی که بنده نوشتم آنچه چاپ و منتشر شده است عبارت است از:

۱. کتاب انسان و جهان، موضوع این کتاب نوعی خداشناسی است با توجه به شگفتیهای آفرینش جهان و انسان.

۲. شگفتیهای آفرینش، که مربوط به عالم گیاهان و جانوران است.

۳. جهان آفرین، که مربوط است به عجایب منظومه شمسی.

۴. کتاب دانش عصر فضا، که موضوع آن ستارگان ثابت است با مقدماتی جامع.

۵. کتاب داستان باستان.

۶. کتاب ما و مسائل روز.

قبل از انقلاب چند سالی در حوزه علمیه قم پنجشنبه‌ها در مدرس مدرسه فیضیه درسی داشتیم به نام «جلسات علمی پرسش و پاسخ» در آن جلسات سؤالات زیادی مطرح می‌شد، کتبی و شفاهی، که به آنها پاسخ می‌گفتم. مجموع این پرسش و پاسخ‌ها موضوع این کتاب را شکل می‌دهد. عده‌ای از فضلای حاضر در آن جلسه، که نامشان نیز در پشت جلد کتاب هست، با نظارت بنده این کتاب را تنظیم کردند. دو نفر از تنظیم کنندگان آن کتاب به شهادت نائل گشتند «رحمه اللّه علیهما». البته سه جلد کتاب کوچک هم به نام جلسات علمی پرسش و پاسخ، بعد چاپ شد که این هم محصول همان جلسه روزهای پنجشنبه چندین ساله است.

۷. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، در این کتاب چهره خوارج ترسیم شده است.

۸. آغاز یک حرکت انقلابی در مصر، مربوطه به عهدنامه مالک اشتر است.

۹. بیت المال از دیدگاه نهج البلاغه.

در این سه کتاب، برخی از مطالب درس نهج البلاغه چاپ شده است. این درس، در مسجد اعظم قم با شرکت صدها نفر از فضلای محترم حوزه علمیه قم برگزار می‌شد. که متأسفانه ساواک مانع ادامه این درس شد.

۱۰. اقتصاد اسلامی، (در دو جلد) این کتاب مجموع سلسله مقالات مختلف و متنوعی است که قبلا در مجله پاسدار اسلام به چاپ رسیده بود.

۱۱. منطق خداشناسی، این کتاب محصول درسهایی است که در حوزه مقدسه قم، پیرامون مسائل خداشناسی داشتیم.

۲۱. جمهوری اسلامی، وقتی که انقلاب پیروز شد، بعضی شبهاتی پیرامون آن مطرح می‌کردند: که چه می‌شود و چه خواهد شد؟ روزنامه‌ها هم مطرح می‌کردند. من این کتاب را نوشتم که پاسخ‌گوی بعضی از شبهات آن روز باشد.

۳۱. جهاد) عربی به فارسی(.

۴۱. آمادگی رزمی و مرزداری در اسلام.

۵۱. امر به معروف و نهی از منکر) به عربی و فارسی(.

۶۱. اسلام مجسم شرح و حال علمای بزرگ اسلام.

۷۱. جایگاه بانوان در اسلام.

۸۱. رساله توضیح المسائل.

۹۱. هزار و یک مسأله فقهی استفتائات ج ۱ و ۲.

۰۲. مناسک حج) عربی - فارسی(.

۱۲. منتخب المسائل) عربی(.

۲۲. کتاب الخمس.

۳۲. مسائل من اجتهاد و التقلید.

۴۲. استفتائات در رابطه با ربا.

این کتاب درس خارج فقه بنده، در حدود سال ۱۳۵۰ است که پس از تنظیم و ترتیب خواستم چاپ کنم، ولی ساواک مانع شد و نگذاشت؛ تا این که مسافرتی برای من به کشور پاکستان پیش آمد. در ضمن سفر، چون کتاب را همراه داشتم، به بعضی از علمای

بزرگ پاکستان دادم، که در لاهور پاکستان چاپ شد. و بعدا آن کتاب را برادر محترم آقای محمدی اشتهاردی، به فارسی ترجمه کرده و اکنون منتشر گردیده است.

حوزه: اگر ممکن است انگیزه مسافرت به پاکستان را بیان فرمائید.

استاد: انگیزه مسافرتم به پاکستان این گونه بود که: حدود پانزده نفر از علماء و فضلای پاکستان با چند نفر از مشاهیر آن کشور به قم آمده بودند. در ضمن به منزل ما هم آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم که یک نفر از مجتهدین حوزه قم را به پاکستان ببریم؛ چون در آنجا حدود سی میلیون شیعه هستند که رهبر و سرپرستی ندارند، که از لحاظ علمی و آگاهی‌های لازم وزنه‌ای باشد و بتواند شیعه را در مقابل وهابیت و انحرافها و کمونیستها حفظ و تقویت کند. به من نیز برای رفتن به پاکستان پیشنهاد کردند. من گفتم: شما با آقایان دیگر نیز صحبت کنید. من نظرم را روز آخر به شما می‌گویم. این افراد، حدود پانزده روز اینجا بودند و در درس آقایان شرکت می‌کردند. جلسه درس ما هم چند دفعه آمدند. اواخر آمدند و گفتند: نظر شما چیست؟ گفتم: آقایان چه گفتند؟ گفتند: افراد مورد نظر ما عذرهائی داشتند؛ و هیچ کس تاکنون جواب مثبت نداده است.

من گفتم: حال من می‌آیم پاکستان، تا اوضاع آنجا را ببینم.

گفتند: همین هم برای ما مغتنم است.

آنجا احساس کردم که ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه، در رابطه با پاکستان، که در حدود سی میلیون شیعه دارد، مسؤلیت شدید داشته و داریم؛ چرا که سی میلیون شیعه در مقابل سیل انبوه شبهاتی که از طرف وهابیان، بهائیان و کمونیستها القاء می‌شود و تقویتهای بی‌اندازه‌ای که اجانب و مستکبرین از آنان در مقابل شیعیان به عمل می‌آورند قرار گرفته‌اند، مخصوصا کمک‌های مادی عربستان سعودی.

من حدود بیست و پنج روز آنجا ماندم و در جلسات آنان شرکت کردم. شیعیان پاکستان، مردمی باصفا و صمیمی و خوش عقیده هستند.

متأسفانه، آب و هوای پاکستان با وضعیت مزاجی من سازگار نبود؛ لذا بنده هم به آنان با کمال تأسف جواب منفی دادم.

کتابهای در دست چاپ

حوزه: حضرت استاد، اکنون اسامی کتابهایی را که هنوز چاپ نشده است، بفرمایید.

استاد، اما کتابهایی که چاپ نشده عبارتند از:

۱. راهنمای نهج البلاغه و شروح آن. موقعی که نهج البلاغه را بحث می‌کردم، چهار شرح مورد نظرم بود: شرح ابن ابی الحدید، شرح خوئی، شرح ابن میثم بحرانی و شرح فی ظلال، تألیف محمد جواد مغنیه. در این شروح مطلب به گونه متفرقه آمده است. مطالب این شروح را طبق حروف تهجی دسته بندی کردم؛ و مشخص کردم هر کدام از این شروح، موضوعات را) اعم از مطالب یا اعلام(، در کجا بحث کرده‌اند.

اگر این کتاب که به نظر من کتابی جامع و جالب است چاپ شود، راهنمای خوبی خواهد بود برای بهره‌برداری از نهج البلاغه و شروح آن.

۲. طبقات الرجال و ثقاتهم و فقهائهم.

۳. قضاء و شهادات، در ۲ جلد.

۴. ارث.

۵. خمس و انفال، در ۳ جلد.

۶. مضاربه.

۷. صلاهٔ المسافر.

۸. دیات، در ۲ جلد.

۹. مکاسب محرمه.

۰۱. أحکام النساء.

۱۱. یک دوره کامل اصول فقه.

۲۱. تراجم و احوال علمای اسلام در ۶ جلد.

۳۱. اخلاق و عرفان.

۴۱. سیاست و حکومنت و بیت المال در نهج البلاغه.

حوزه: آیا حضرت عالی غیر از تدریس در حوزه علمیه قم، فعلا اشتغال دیگری هم دارید؟

استاد: کار عمده بنده اکنون، تدریس فقه و اصول در حوزه علمیه قم است. مقداری از اوقات خود را نیز صرف نوشتن مطالبی، که از نظر بنده مهم است، می‌نمایم.

این نوشته‌ها کم کم بصورت کتاب درمی‌آید، که هم‌اکنون بسیاری از آنها به طبع رسیده و مقداری هم به طبع نرسیده است.

یکی دیگر از کارهای بنده، اداره مدرسه مهدی موعود علیه السلام است، که در حدود دویست نفر از طلاب محترم با برنامه مخصوص در آنجا مشغول درس خواندن می‌باشند. تأسیس مدرسه، به این شرح است که: بنده، با آیت اللّه شهید حاج شیخ محمد مفتح همدانی، که از آغاز طلبگی مدتی هم حجره و تا هنگامی که آن مجاهد بزرگ به شهادت رسیدند، با هم در ارتباط بودیم؛ تصمیم داشتیم که یک مدرسه، که پایگاه تعلیم و تربیت باشد، با هم بوجود بیاوریم. آن شهید بزرگوار، در این رابطه پولی، در حدود یک میلیون و دویست هزار تومان، فراهم کرده بودند، که بعد از شهادت ایشان، فرزندان و خانواده آن شهید مجاهد به محضر مبارک حضرت امام، دام ظله العالی، شرفیاب شدند و جریان آن پول، در اختیار اینجانب قرار بگیرد، تا اقدام مقتضی بعمل بیاید.

اینجانب نیز، با بعضی افراد خیر اندیش، مطلب را در میان گذاشتم؛ تا بالاخره پس از فراهم شدن مقدار قابل توجه دیگر، یک نفر خیر اندیش، حاضر شد هشتصد متر زمین در اختیار گذاشته و پانصد هزار تومان نیز کمک نماید.

بالأخره، این مدرسه در چهار طبقه، با یک سرداب بزرگ و چندین مدرس و کتابخانه تأسیس گردید. در این چند سال، که دفاع مقدس بر پا بود، همیشه یک سوم از طلاب محترم آن حوزه، به نوبت در جبهه بودند. از این آقایان ده نفر شهید شدند؛ و چهل - پنجاه نفر زخمی و معلول را به اسلام تحویل دادند و هم اکنون با جدیت تمام مشغول تحصیل می‌باشند.

فصل سوم: نظم – سحرخیزی و تهجد

سؤال: کسانی که با جناب عالی آشنائی بیشتری دارند از نظر جناب عالی در کارها و اینکه برای هر یک از کارهای زندگی خود برنامه دقیقی تنظیم کرده‌اید، سخن می گویند لطفا مقداری درباره نظم و برنامه ریزی در زندگی توضیح بدهید؟

جواب: بلی بنده از آغاز زندگی به لزوم داشتن برنامه و رعایت نظم در زندگی ایمان داشتم و دارم اعتقادم بر این است که رمز موفقیت و پیشرفت در زندگی در سه مقوله خلاصه می‌شود:

۱- نظم ۲- جدیت ۳- استقامت

در رابطه با»نظم؟همین اندازه کافی است که در وصیت نامه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که آنرا در آستانه شهادت خود

فرمودند) نظم(را سرلوحه برنامه زندگی معرفی کردند:

«اوصیکا و جمیع ولدی و من بلغه کتابی بتقوی اللّه و نظم امورکم»

یعنی شما فرزندانم «حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا علیه السلام» و همه فرزندانم و هر کسی که این نوشته به او برسد را به دو امر مهم، داشتن تقوا و رعایت نظم، توصیه می کنم. بر این اساس بنـده اوقات خود را همیشه تقسیم میکنم و برای هر کاری اعم از درس، بحث، مـذاکرات علمی، مطالعه، نوشـتن، کارهای اجتماعی، حتی خواب، استراحت و غذا خوردن وقت معینی را به طور دقیق تنظیم می کنم و موفقیت خود را در این موضوع می‌دانم.

اگر شـما سـرگذشت بزرگان را که بنـده از آنها سـرمشق گرفته‌ام مورد مطالعه قرار دهیـد خواهیـد دیـد، کلیه کسانی که در عرصـه زندگی موفق بوده‌اند، نظم در زندگی را سـرلوحه تمام اعمال خود قرار داده‌اند. این موضوع مخصوصا برای سـرپرست یک خانواده و یـک اداره و بالاخره یک مجتمع خیلی مهم است. افراد نامنظم که حتی در مطالعه خود امروز کتابی را برگزیـده و مطالعه می کنند و بجائی نرسانده فردا کتاب دیگری را دست می گیرند، موفق نیستند.

جـدیت در کارهـا و در راه رسـیدن به هـدف نیز، یکی از کلیـدهای موفقیت است شـما نمونه‌های فراوانی از موفقیت را در زنـدگی بزرگان می‌بینید مثلا شیخ مفید (ره) ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است که با مطالعه تعدادی از آنها که در دست است به اهمیت بقیه پی می‌بریم، و شـیخ بزرگوار صدوق (ره) ۳۰۰ کتـاب به رشـته تألیف درآورده است که فقط ۴۲ تـا از آنها دست دست است، همچنین علامه حلی (ره) در حدود ۵۰۰ کتاب تألیف کرده است که تذکره و تحریر و منتهی و قواعد نمونه‌ای از آنها است، با علامه مجلسی با ین همه تألیفات از جمله کتاب جواهر با آن عظمت و دقت، و شاه کارهای عظیم و چشـمگیر و موفقیت بارش فقط و فقط در گرو جدیت است.

اهمیت اسـتقامت نیز روشن است؛ زیرا افراد بی‌اراده و سست اراده و کسانی که زود خسته و وامانده می‌شوند و عقب نشینی می کنند هرگز در زندگی موفق نخواهند شد و نمی‌توانند گامی به جلو بردارند.

آخرین سؤال این که: چه در مسافرتهـا و چه در وطن بسـیار اتفـاق افتاده است که شـبها نیز در محضـرتان باشم، دیـده‌ام که به سـحر خیزی و تهجد خیلی مقید هستید مقداری هم در این‌باره توضیح بدهید.

در پاسـخ باید عرض کنم که سـحر لحظات بسـیار مبارکی است، وقت تهجد و عبادت است، وقت انس گرفتن با محبوب حقیقی در خلـوت شب است وقـتی است که ائمه اهـل بیت علیه السـلام همواره مردم را به بیـداری و تهجـد در آن ترغیب می‌فرمودنـد: در این هنگامه که علمای بزرگ و صالحان روزگار همیشه در آن وقت بیـدار بودنـد و این عبارت را نیز در حالات آنها می‌خوانیم: «ما طلع الفجر علیه و هو نائم» یعنی هرگز اتفاق نیفتاد که فجر طلوع کند و آنها در خواب باشـند. آنان در این لحظات نورانی در پیشگاه حق تعالی خاضع بودنـد، به خواندن نماز و تلاوت قرآن و اسـتغفار می‌پرداختند، و حل مشـکلات و برآوردن حوائج مهم خود را در این ساعـات از آن ذات مقـدس می‌خواســتند و بـه مقصـود هـم می‌رســیدند. همچنیـن خداونـد ریـم در دو جـای قرآن کسـانی کـه در سحرگاهان به راز و نیاز می‌پردازند و از خداوند کریم و رحیم بخشایش گناهان خود را می‌خواهند مورد تمجید قرار داده است:

«الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالأسحار» و یا در «و بالأسحار هم یستغفرون»

سوره آل عمران آیه ۷۱.

سوره الذاریات آیه ۸۱.

وقت سحر، بنابر اظهر آخرین قسمت از یک ششم شب که منتهی به طلوع فجر می‌شود می‌باشد.

هر چنـد وقت نماز شب از نصف شب آغاز می‌شود و تا طلوع فجر ادامه پیـدا می کنـد؛ ولی هر چه به طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب بیشتری دارد.

برای نماز شب فضیلت‌های فراوانی وارد شده و تأکید بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت - سلام اللّه علیهم برای بجا آوردن آن به عمل آمده است، و خواص و فوائد زیادی برای آن ذکر شده است که نمونه‌ای از آنها به این شرح است:

۱. نماز شب، شرافت مؤمن است.

۲. نماز شب، گناهانی را که انسان در روز ممکن است انجام دهد ریشه کن می‌سازد.

۳. نماز شب، چهره انسان را نورانی و شاداب می‌کند.

۴. نماز شب، موجب سلامت بدن می‌گردد و درد و مرض را از انسان دور می‌گرداند.

۵. نماز شب، بوی انسان را دلپذیر می‌کند.

۶. نماز شب، باعث فراوانی روزی می‌گردد.

۷. نماز شب، زینت انسان در عالم آخرت است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: مال و فرزندان زینت دنیا و هشت رکعت نماز شب (به استثنای نماز شفع و وتر) زینت انسان در جهان آخرت است.

۸. نماز شب، موجب بخشودگی گناهان می‌گردد.

۹. نماز شب، غصه و اندوه‌های را که در روز ممکن است دامنگیر انسان بشود، برطرف می‌سازد.

۰۱. نماز شب، موجب افزایش دامنه دید و روشنایی چشم می‌گردد.

۱۱. نماز شب، خلق و خوی انسان را نیکو می‌گرداند.

۲۱. نماز شب، موجب ادای دین و قرض انسان می‌شود.

۳۱. نماز شب، فرح و نشاط مخصوصی به روح انسان می‌بخشد.

۴۱. نماز شب، کفاره گناهان می‌شود.

۵۱. نماز شب، ارمغان بهشت می‌گردد.

۶۱. نماز شب، در هر خانه‌ای که خوانده شود آن خانه به اهل آسمان روشنائی می‌دهد. چنانکه ستارگان آسمان به اهل زمین روشنائی می‌دهند.

۷۱. نماز شب، درجه و مقام انسان را نزد خداوند بالا می‌برد.

۸۱. نماز شب، انسان را از عذاب قبر ایمن میدارد.

۹۱. نماز شب، موجب افزایش عمر انسان می‌گردد.

۰۲. نماز شب، چون سدی در مقابل از ارتکاب گناه ایستادگی می‌کند.

۱۲. بیدار کردن اعضای خانواده برای خواندن نماز شب موجب جلب رحمت پروردگار می‌گردد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

افتخار، سربلندی، زینت دنیا و آخرت برای مؤمنین در سه چیز است.

۱. نماز و عبادت خداوند، در آخر شب.

۲. داشتن خودکفائی، استقلال و چشم نداشتن به آنچه که در دست دیگران است.

۳. رشته ولایت و محبت را با امام معصومی که از اهل بیت پیغمبر - است امام زمان ارواحنا فداه - مستحکم گرداندن.

پیام و کلام آخر

آخرین سؤال: اگر پیغامی و کلامی دارد بیان فرمائید:

جواب: بنـده خود را کمـتر و کوچکتر از آن می‌دانم که پیغـامی داشـته بـاشم؛ وی این مطلب را به عرض می‌رسـانم که در عصـر ما جریانی پیش آمد که در طول تاریخ هزار و چند صد ساله اسلام سابقه نداشته است، آن هم سقوط حکومت جباران و فرمانروایان و پدیـد آمـدن حکـومت اسـلامی است، این موضوع نعمـتی است بزرگ که به دست یـک مرد الهی، مجتهـد وارسـته، فقیه شـجاع، با شهامت، مدیر، مدبر و آگاه به اوضاع زمان با توفیق خداوند متعال توانست پرچم نهضت اسـلامی را به دوش گرفته و مردم مسـلمان ایران و علمـای بزرگ حوزه‌هـا و شـهرها پشت سـر او به راه افتادنـد. بـا تحمل زحمات، زنـدانها، تبعیـدها، شـهادت شـهداء و تحمل خسارتهای فراوان مالی با داد خون هزاران شهید این نهضت را به ثمر رساندند و حکومت اسلامی که منتهای آرزوی علمای بزرگ اسـلام در طول قرنها بود بوجود آوردند، اکنون لازم است، پس این نعمت یعنی نعمت، قدرت پیاده کردن احکام اسلام را بدانیم، و همه و همه همت کنیم که این انقلاب را حفظ کنیم و در برابر نقشه‌های استعمارگران بیدار باشیم.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴–

عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل / مطابق با فتاوای حسین نوری‌همدانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مهدی موعود(عج) ، ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ۶۱۲ ص.

شابک: ۵۰۰۰ریال؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ چهاردهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ شانزدهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۱۵۰۰۰ریال (چاپ بیست و یکم)

یادداشت: چاپ سیزدهم و چهاردهم: ۱۳۷۷.

یادداشت: چاپ شانزدهم و هفدهم: ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۵.

یادداشت: عنوان عطف: توضیح المسائل.

عنوان عطف: توضیح المسائل.

موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه

رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ن۹ر۵ ۱۳۷۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م۷۵–۵۴۸۸

توضیح المسائل

مقدمه

یاد گرفتن احکام خدا واجب است»

یکی از فرایض مهم اسلامی، یاد گرفتن احکام دین است قرآن مجید و احادیث اهلبیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) با تاکید فراوان، مسلمانان به فرا گرفتن احکام اسلام ترغیب می کند و از عواقب زیانبار جهل و ترک تعلم، بر حذر می دارد:

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «احکام دین را یاد بگیرید و مانند اعراب زمان جاهلیت، از احکام خدا بی خبر نمانید، سپس افزودند کسی که احکام الهی را یاد نگیرد خداوند در روز قیامت هرگز به او نظر لطف نمی افکند و بر پاکیزگی اعمالش صّحه نمی گذارد

و نیز حضرتش فرمودند: «کسی که احکام خداوند را یاد نگیرد، از خیر و سعادت محروم است

و همچنین فرمود که: «حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: من از مسلمانی که در برنامه زندگی خود ترتیبی نمی دهد که هر هفته ای یک روز برای مورد

۱- توّجه قرار دادن احکام اسلام و یاد گرفتن آنچه که نمیداند فراغت داشته باشد، منزجر و بیزارم»

نکته مهّم این است که در احادیث اسلامی موضوع «تفقه در دین» یعنی داشتن شناخت کامل درباره دین و نسبت به احکام آن بصیر و بینا بودن، مورد اهتمام و عنایت اهلبیت (علیهم السلام) قرار گرفته و توصیه و تاکید فراوان بر این مطلب دارند که لازم است همه مسلمانان «تفقه در دین» به معنایی که گفته شد، داشته باشند و در دسته ای از احادیث خیر و سعادت و موفقیت فرد و اجتماع، چه جامعه بزرگ اسلامی و چه جامعه خانوادگی، در گرو تفقه در دین معرفی شده است:

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «اذا اَرادَ الله بِعَبدٍ خیَراً فَقّهَهُ فی الدّینِ» یعنی: «هنگامی که خداوند خیر و سعادت بنده ای از بندگان خود را بخواهد او را نسبت به احکام دین بصیر و بینا می گرداند»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «اذا اَرادَ اللهُ بقَومٍ خیراً فَقّهُهم فی الدّینِ» یعنی: «هنگامی که مشیت الهی بر این تعلق می گیرد که جامعه ای را به خیر و صلاح و موفقیت برساند، آن جامعه را در شناخت دین، بصیر و بینا می سازد»

و حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «اذا اراد الله باهلبیت خیرا فقههم فی الدین و رزقهم الرفق فی معیشتهم و وقر صغیرهم کبیرهم»

یعنی: «وقتی که خداوند متعال خیر و سعادت یک خانواده را بخواهد این سه موضوع را در آن خانواده پدید می آورد:

۱-اعضای آن خانواده را در احکام دین بصیر و بینا می گرداند

۲-با حساب و تدبّر گام برداشتن در راه زندگی اقتصادی را نصیب آنها می کند تا هرگز در راه اسراف و تبذیر اموال خود گام نگذارند و نیز مخارج خود را با در آمد حلال خود تنظیم کنند تا از حدّ اعتدال تجاوز نکنند و به ورطه حرام نیفتند

۱-کوچکترهای آنها، بزرگترهاشان را احترام کنند»در اینجا در رابطه با شناخت دین، قبل از هر چیز باید به این موضوع توجّه داشت که دین مقدّس اسلام، قانونگزاری را تنها در شان خدا می داند، چه اینکه آن ذات مقدّس است که انسان ها را آفریده و به مصالح و مفاسد زندگی آنها و خواسته های فطرش آنان کاملا آگاه است، چنان که قانونگزار قوانین زندگی و بقای موجودات دیگر نیز، آن ذات مقدس است و بس و او که هم، مقنّن قوانین و هم، هدایتگر راه زندگی است، قوانین زندگی انسانها را بعنوان وظایف فرهنگی، عبادی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، جسمی، روانی فردی و اجتماعی به وسیله پیغمبران عالیمقام و جانشینان والاقدر آنها به انسان ها ابلاغ نموده است و بطور کلی این احکام و قوانین بر ۳ دسته است:

۱-احکام اعتقادی

۲-احکام اخلاقی

۳-احکام عملی

دسته اول: شامل توحید و عدل و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه آن ذات ذوالجلال، که صفات جمال و جلال نیز نامیده میشود میگردد

ونیز شامل موضوع نبوت که به لزوم بعثت پیامبران خدا و صفات و خصوصیات آنها ارتباط دارد و همچنین شامل موضوع امامت که با مساله

ولایت و امامت ائمه دوازده گانه (سلام الله علیهم) مرتبط میشود، میگردد

چنانکه شامل موضوع معاد که با مساله شناخت حقیقت مرگ و عالم برزخ و بازگشت روح به بدن در روز قیامت و خصوصیات حشر و نشر و حساب و میزان و صراط و بهشت و جهنم ارتباط پیدا می کند، می شود

این ۵ موضوع که از آن به اصول دین تعبیر می شود، قسمت اول احکام دین مقدس اسلام است و یاد گرفتن آنها برای هر کسی به فراخور درک او و بر اساس منطق و برهان لازم است

دسته دوم: که احکام اخلاقی است بطور خلاصه این است که: روحیات انسانها چون در اعمال آنها تاثیر مستقیم دارد، لذا تنها راه اصلاح و تکامل آنها پس از تکمیل عقاید اسلامی تهذیب اخلاق است که در نتیجه آن روحیات پست مانند: بخل، حسد، تکبر، خودپسندی غرور و امثال اینها از مزرعه روح آنها زدوده شود و در این مزرعه پر استعداد و شایسته بذرهای صفات نیک از قبیل تواضع، کرم، شجاعت، سخاوت، صبر و صدق کشته شود و هدف مقدّس پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) که فرمودند: «بُعِثتُ لاـتمم مَکـارمَ الاخلاقِ» یعنی: انگیزه بعثت من، تکمیل اخلاق نیک انسانها است تامین گردد و عهده دار این طایفه از احکام اسلامی، علم اخلاق است و بر ما لازم است که در راه فرا گرفتن آن نیز کوشا باشیم

دسته سوم: احکام عملی است که گستردگی بیشتری دارد، زیرا احکام و قوانینی است که کلیه اعمال انسان ها را: سیاسی، عبادی، قضایی، جزایی، اقتصادی، فردی و اجتماعی زیر پوشش خود قرار میدهد و رساله های عملیه با این دسته از احکام خداوند ارتباط دارد

در رابطه با این طایفه از احکام الهی توجه به این دو مطلب لازم است:

۱-قوانین و احکام خداوند بطور عمده، منبع، و مدرکی جز قرآن مجید و احادیثی که از پیغمبر بزرگوار اسلام و اهلبیت عالی مقامشان (صلوات الله علیهم اجمعین) (که ثقلین نامیده می شوند) صادر گردیده است، ندارد

۲-فهمیدن و بدست آوردن مطالب و معارفی که در قرآن مجید و احادیث اهلبیت مندرج است، کار آسانی نیست و احتیاج به تخصص و مهارت دارد و تا یک فرد در ادبیات عرب و علوم مختلف اسلامی از قبیل تفسیر قرآن و حدیث شناسی و شناخت راویان احادیث و

اصول فقه و شناخت آرا و انظار فقهای اسلام، تخصص و مهارت نداشته و به اصطلاح– با توفیق الهی – به درجه اجتهاد و فقاهت نرسیده باشد، هرگز نمی تواند احکام خداوند را از منابع خود استخراج کند و در اختیار جامعه اسلامی بگذارد اکنون با توجه به آنچه که

ذکر گردید، لزوم رجوع به فقیهی که راه اجتهاد را با گستردگی مخصوصی که دارد پیموده، واضح و مساله تقلید از مجتهد به حکم عقل و منطق، ثابت می گردد بعلاوه در مثل زمان ما، که ساکنان همه مناطق روی زمین با هم ارتباط نزدیک پیدا کرده اند و مسائل جدید فراوانی در زندگی انسانها رخ داده و می دهد و پدیده های جدیدی پدید می آید، کسی می تواند مرجع احکام الهی باشد که عالم به اوضاع زمان و واقف به نقشه های دشمنان اسلام نیز باشد تا بر اساس منابع غنی و کامل و فقه پویای اسلامی، وظایف

مسلمانان را با توجه به مقتضیات زمآنها و مکانها، استنباط کند و بالاخره معیاری که حضرت صادق (علیه السلام) در این مورد ارائه فرموده است، این است:

«فَامّا مَن کانَ منَ الفُقها ءِ، صائناً لنفسِهِ، حافظِاً لدِینه، مخُالفاً علی هواهُ، مُطیعاً لامرِ مولاهُ فللِعوامّ آن یُقلدوهُ»

یعنی: «در هر عصر و زمان در میان فقهای اعصار و ادوار، بر مردم مسلمانان لازم است از کسی تقلید کنند که:

۱ – دارای صیانت نفس باشد تا در سایه آن بتواند خود را در برابر هر گونه عوامل انحراف از صراط مستقیم اسلام، مصون نگاه بدارد

۲ – حافظ دین باشد

۳ – مخالف هواهای نفسانی خود باشد

۴ – مطیع امر خداوند متعال باشد»

تقلید

احکام تقلید

(مساله ۱) مسلمانان باید به اصول دین ایمان و یقین داشته باشد و این ایمان باید برای هر مسلمانی به اندازه فکر و درک او بر پایه دلیل و برهان استوار باشد، و در احکام غیر ضروری دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یعنی به دستور او رفتار نماید یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلا اگر عده ای از مجتهدین عملی را حرام میدانند و عده دیگر می گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب میدانند آن را بجا آورد، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند به این مطلب نیز باید توجه کرد که در بسیاری از موارد در خود عمل به احتیاط نیز باید یا مجتهد بود و یا تقلید کرد

(مساله ۲) تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده و زنده و عادل باشد و نیز بنابر احتیاط واجب باید از مجتهدی تقلید کرد که حریص به دنیا نباشد، و بنابر اقوی در صورت علم به مخالفت فتوای او با فتوای غیر اعلم موافق با احتیاط باشد و اعلم یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهد های زمان خود، استاد تر باشد

(مساله ۳) مجتهد و اعلم را از سه راه می توان شناخت:

اول: آنکه خود انسان یقین کند، مثل آنکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد

دوم: آنکه دو نفر عالم عادل، که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آنکه دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند

سوم: آنکه عده ای از اهل علم که می توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می شود مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند

(مساله ۴) اگر شناختن اعلم مشکل باشد باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که کسی اعلم است وبداند دیگری از او اعلم نیست بنابر احتیاط واجب باید از او تقلید نماید واگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند باید از یکی از آنان تقلید کند

(مساله ۵) بدست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اول: شنیدن از خود مجتهد

دوم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند

سوم: شنیدن از کسی که مورد اطمینان و راستگوست

چهارم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد

(مساله ۶) تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست

(مساله ۷) اگر مجتهد اعلم در مساله ای فتوی دهد، مقلد آن مجتهد، یعنی کسی که از او تقلید میکند، نمی تواند در آن مساله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود، مثلا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه، یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگویند، مقلد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می گویند عمل کند و سه مرتبه بگوید، یا به فتوای مجتهد دیگری عمل کند و بنابر احتیاط واجب به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهد های دیگر بیشتر است عمل نماید پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند، می تواند یک مرتبه بگوید و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مساله محل تامل یا محل اشکال است

(مساله ۸) اگر مجتهد اعلم بعد از آنکه در مساله ای فتوی داده، احتیاط کند، مثلا بفرماید ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کُر بشویند پاک می شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند، مقلّد او نمیتواند درآن مساله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند، بلکه باید یا به فتوی عمل کند، یا به احتیاط بعد از فتوی، که آن را احتیاط مستحبّ می گویند عمل نماید مگر آنکه فتوای آن مجتهد نزدیک تر به احتیاط باشد

(مساله ۹) اگر مجتهدی که انسان از او تقلید میکند، از دنیا برود باید از مجتهد زنده تقلید کند ولی کسی که در بعضی از مسائل به فتوای مجتهدی عمل کرده، بعد از مردن آن مجتهد می تواند در همه مسائل از او تقلید کند، مگر اینکه مجتهد زنده اعلم از میّت باشد، که در این صورت رجوع به آن زنده واجب است

(مسائل ۱۰) اگر در مساله ای به فتوای مجتهدی عمل کند و بعد از مردن او در همان مساله به فتوای مجتهد زنده رفتار نماید، دوباره نمی تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد ولی اگر مجتهد زنده در مساله ای فتوی ندهد، و احتیاط نماید و مقلد مدتی به آن احتیاط عمل کند، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید مثلا اگر مجتهدی گفتن یک مرتبه سُبحانَ اللهِ والحَمدُ للهِ ولا اِله اِلا اللهُ واللهُ اَکبرُ را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بداند و مقلد مدتی به این دستور عمل نماید و یک مرتبه بگوید، چنانچه آن مجتهد از دنیا برود و مجتهد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بداند و مقلد مدتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید، دوباره می تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید

(مساله ۱۱) مسایلی را که انسان غالبا به آنها احتیاج دارد واجب است یلد بگیرد

(مساله ۱۲) اگر برای انسان مساله ای پیش آید که حکم آن را نمی داند، می تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد یا اگر احتیاط ممکن است، به احتیاط عمل نماید بلکه اگر احتیاط ممکن نباشد، چنانچه از انجام عمل، محذوری لازم نیاید بنابر یک طرف بگذارد تا استعلام نماید پس اگر معلوم شد که مخالف واقع یا گفتار مجتهد بوده، دوباره باید انجام دهد

(مساله ۱۳) اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود، لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که ممکن باشد، باید اشتباه را بر طرف کند

(مساله ۱۴) اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا عمل او با فتوای مجتهدی که فعلا باید از او تقلید کند، مطابق باشد، مگر عمل را طوری انجام داده باشد که از گفته آنان به احتیاط نزدیک تر باشد که در این صورت هم صحیح است

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

آب مطلق

(مساله ۱۵) آب یـا مطلق است یـا مضاف، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرنـد، مثل آب هنـدوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشـد، مثل آبی که به قدری با گل و مانند آن مخلوط شود، که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است اول آب کُر، دوم آب قلیل، سوم آب جاری، چهارم آب باران، پنجم آب چاه

۱–آب کُر

(مساله ۱۶) آب کُر، مقـدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب ونیم است بریزنـد، آن ظرف را پر کنـدو وزن آن از صـد و بیست و هشت منِ تبریز بیست مثقال کمتر است و احتیاط این است که مقدار ۴۱۹ / ۳۷۷ کیلوگرم را در نظر بگیرند

(مساله ۱۷) اگر عین نجس، مانند بول و خون به آب کُر برسد، چنانچه به واسطه آن بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند آب نجس می شود و اگر تغییر نکند، نجس نمی شود

(مساله ۱۸) اگر بوی آب کُر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی شود

(مساله ۱۹) اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کُر است برسد و بو یـا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهـد، چنانچه مقـداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد، تمام آب نجس می شود و اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است

(مساله ۲۰) آب فواره اگر متصـل بکر باشـد، آب نجس را در صورتی که مخلوط به آن بشود پاک کمی کنـد، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی کنـد، مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرنـد، تا آب آن قبل از قطره قطره شـدن به آب نجس متصل شود و با آن مخلوط گردد

(مساله ۲۲) اگر مقداری از آب کُر یخ ببندد و باقی آن بقدر کُر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود، و هر قدر از یخ هم آب شود نجس است

(مساله ۲۳) آبی که به انـدازه کُر بوده، اگر انسان شک کند از کُر کمتر شده یا نه، مثل آب کُر است، یعنی چیز نجس شده را پاک می کنـد و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود و آبی که کمتر از کرُ بوده و انسان شک دارد به مقدار کرُ شده یا نه، حکم آب کُر ندارد

(مساله ۲۴) کُر بودن آب، به دو راه ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان تشخیص دهد

دوم: آنکه دو مرد عادل خبر دهند

۲–آب قلیل

(مساله ۲۵) آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کرُ کمتر باشد

(مساله ۲۶) اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد، نجس می شود ولی اگر از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می رسد، نجس و هر چه بالاتر از آن است پاك می باشد ونیز اگر مثل فواره با فشار از پائین به بالا رود در صورتی که نجاست به بالا برسد، پائین نجس نمی شود و اگر نجاست به پائین برسد، بالا نجس می شود

(مساله ۲۷) آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد، نجس است و باید از آب قلیلی هم که بعد از بر طرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می ریزد و از آن جدا می شود، اجتناب کنند ولی آبی که با آن مخرج بول و غائط را می شویند با پنج شرط پاك است:

اول – آنکه بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاست تغییر نکرده باشد

دوم – نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد

سوم – نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد

چهارم – ذره های غائط در آب پیدا نباشد

پنجم – بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد

۳–آب جاری

(مساله ۲۸) آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات

(مساله ۲۹) آب جاری اگر کمتر از کر باشد، چناچه نجاست به برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاك است

(مساله ۳۰) اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن، که بو یا رنگ یا مزه اش واسطه نجاست تغییر کرده نجس است و طرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاك است و آبهای دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب چشمه متصل باشد، پاك و گرنه نجس است

(مساله ۳۱) آب چشمه ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد، حکم آب جاری دارد یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاك است

(مساله ۳۲) آبی که کنار نهر، ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری دارد

(مساله ۳۳) چشمه ای که مثلا در زمستان می جوشد و در زمستان می جوشد و در تابستان از جوشش می افتد، فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری دارد

(مساله ۳۴) آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد، مثل آب جاری است، ولی بنابراحتیاط واجب باید به خزینه ای که آب آن به تنهائی یا با آب حوضچه به اندازه کر، متصل باشد

(مساله ۳۵) آب لوله های حمام که از شیر ها و دوشها می ریزد، اگر متصل به کر باشد، مثل آب جاری است و آب لوله های عمارات اگر متصل به کر باشد، در حکم آب کر است

(مساله ۳۶) آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس میشود اما اگر از بالا با فشار به پائین بریزد، چنانچه به نجاست به پائین آن برسد بالای آن نجس نمی شود

۴–آب باران

(مساله ۳۷) اگر به چیز نجسی که عین نجاست درآن نیست یک مرتبه باران ببارد، جائی که باران به آن برسد پاک می شود و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید

(مساله ۳۸) اگر باران، به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذرهّ ای خون در آن باشد یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد، نجس می باشد

(مساله ۳۹) اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست، تا وقتی باران به بام می بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می ریزد پاک است و بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد، به چیز نجس رسیده است نجس می باشد

(مساله ۴۰) زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود و اگر باران بر زمین جاری شود و به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند

(مساله ۴۱) خاک نجسی که به واسطه باران گل شود و آب آن را فرا گیرد پاک است، اما اگر فقط رطوبت به آن برسد پاک نمی شود

(مساله ۴۲) هر گاه آب باران در جائی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید، چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می شود

(مساله ۴۳) اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر زمین نجس جاری شود، فرش، نجس نمی شود و زمین هم پاک می گردد

۵ – آب چاه

(مساله ۴۴) آب چاهی که از زمین می جوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن، بکشند

(مساله ۴۵) اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، موقعی پاک می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد

(مساله ۴۶) اگر آب باران یا آب دیگر، در گودالی جمع شود و کمتر از کُر باشد، چنانچه بعد از قطع شدن باران، نجاست به آن برسد نجس می شود

احکام آبها

(مساله ۴۷) آب مضاف که معنی آن گفته شد، چیز نجس را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است

(مساله ۴۸) اگر ذره ای نجاست به آب مضاف برسد نجس می شود، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن رسیده نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک میباشد مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس، و آنچه به دست نرسیده پاک است و نیز اگر مثل فواره با فشار از پائین به بالا برود، اگر نجاست به بالا برسد پائین نجس نمی شود

(مساله ۴۹) اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کُر یا جاری مخلوط شود، که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود

(مساله ۵۰) آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند، وضو و غسل هم با آن صحیح است و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمیکند، وضو و غسل هم با آن باطل است

(مساله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق یا مضاف و معلوم نیست که قبلاـ مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی کند، وضو و غسل ه با آن باطل است

(مساله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی کند، وضو و غسل هم با آن باطل است

ولی اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد ونجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن نمی شود

(مساله ۵۲) آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگر چه کُر یا جاری باشد نجس می شود ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاستی که بیرون آب است عوض شود، مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود

(مساله ۵۳) آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران در موقع باریدن از ناودان درآن جاری شود وتغییر آن از بین برود پاک می شود ولی باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد

(مساله ۵۴) آبی که برای پاک کردن شیئ نجس شده استعمال می شود و آن را غساله می نامند اگر تطهیر با آب قلیل باشد، نجس است، ولی اگر در آب کر یا جاری تطهیر نمایند، آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می ریزد، پاک است

(مساله ۵۵) آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، نجس است

(مساله ۵۶) نیم خورده سگ و خوک و کافر، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت، پاک و خوردن آن مکروه می باشد

(مساله ۵۷) واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی که مکلفند اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند و همچنین از دیوانه مميّز که خوب و بد را می فهمند، بپوشاند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند

(مساله ۵۸) لازم نیست یا چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند، کافی است

(مساله ۵۹) موقع تخلی باید طرف جلوی بدن، یعنی شکم و سینه، رو به قبله و پشت به قبله نباشد

(مساله ۶۰) اگر موقع تخلی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمی کند، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید

(مساله ۶۱) در موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله بودن اشکال ندارد، ولی اگر در موقع استبراء بول از مخرج بیرون آید، در این حال رو به قبله و پشت به قبله بودن، حرام است

(مساله ۶۲) اگر برای آنکه نا محرم او را نبیند مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، مانعی ندارد و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد

(مساله ۶۳) احتیاط واجب آن است که بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند، ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری

از او واجبی نیست

(مساله ۶۴) در چهار جا تخلی حرام است:

اول: در کوچه های بن بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند

دوم: در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است

سوم: در جائی که برای عدّ ه مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه ها

چهارم: روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد

(مساله ۶۵) در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود:

اول: آنکه با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد

دوم: آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد

سوم: آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد و در غیر این سه صورت می شود مخرج را آب شست و یا به دستوری که بعداً گفته می شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است

(مساله ۶۶) مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود و اگر بعد از بر طرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است، ولی کسانی که بولشان از غیر مجرای طبیعی می آید، احتیاط واجب آن است که دو مرتبه بشویند و نیز زن حکم مرد را دارد و این در صورتی است که با آب قلیل بشویند، ولی با آب جاری و کّر یک مرتبه شستن کفایت می کند

(مساله ۶۷) اگر مخرج غائط را با آب بشویند، اید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذرهٔ ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست

(مساله ۶۸) هر گاه با سنگ و کلوخ و مانند اینها غائط را از مخرج بر طرف کنند، پاک می شود و نماز خواندن مانعی ندارد و چنانچه چیزی هم به آن برسد نجس نمی شود

(مساله ۶۹) لازم است با سنگ یا سه سنگ یا سه پارچه مخرج را پاک کنند، با اطراف یک سنگ یا یک پارچه کافی نیست و با استخوان و سر گین پاک نمی شود و پاک کردن با چیز هائی که احترام آنها لازم است، مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته شده حرام است و اگر محل را با آن پاک کند، پاک نمی شود و نماز با آن نمی تواند بخواند

(مساله ۷۰) اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فورا تطهیر می کرده

(مساله ۷۱) اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نماز های بعد، باید تطهیر کند

استبرا

(مساله ۷۲) استبرا، عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند، و آن دارای اقسامی است و بهترین آنها این است که: بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند

(مساله ۷۳) آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن، از انسان خارج می شود و به آن مذی می گویند پاک است و نیز آبی که

بعـد از منی بیرون می آید و به آن وذی گفته می شود و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید و به آن ودی می گویند، اگر بول به آن نرسیـده باشـد پاک است و چنانچه انسان بعد از بول استبرا کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا یکی از اینها، پاک می باشد

(مساله ۷۴) اگر انسان شک کنـد استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آیـد که ندانـد پاک است یا نه، نجس می باشد و چنانچه وضو گرفته باشـد، باطل می شود ولی اگر شک کنـد استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می باشد، وضو را هم باطل نمی کند

(مساله ۷۵) کسـی که استبراء نکرده اگر به واسطه آنکه مـدّتی از بـول کردن او گذاشـته، یقین کنـد بول در مجری نمانـده است و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می باشد وضو را هم باطل نمی کند

(مساله ۷۶) اگر انسان بعـد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطا غسل کند، وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است

(مساله ۷۷) برای زن استبرا از بول نیست و اگر رطوبتی ببینـد و شـک کنـد پـاک است یـا نه پاک می باشـد، وضو و غسل او را هم باطل نمی کند

مستحبات و مکروهات تخلی

(مساله ۷۸) مستحب است در موقع تخلی جائی بنشینند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد

(مساله ۷۹) نشسـتن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله ای بپوشاند مکروه نیست و نیز در موقع تخلی نشسـتن روبروی بـاد و در جـاده و خیابـان و کوچه و درب خـانه و زیر درختی که میوه می دهـد و چیز خوردن و توقف زیـاد و تطهیر کردن بـا دست راست مکروه می باشـد و همچنین است حرف زدن در حال تخلی، ولی اگر ناچار باشـد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد

(مساله ۸۰) ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده، مکروه است

(مساله ۸۱) خودداری کردن از بول و غائط مکروه است و اگر ضرر برساند باید خوداری نکند

(مساله ۸۲) مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، بول کند

نجاسات

انواع نجاسات

(مساله ۸۳) نجاسات یازده چیز است: اول بول، دوم غائط، سوم منی، چهارم مردار، پنجم خون، شـشم و هفتم سگ و خوک، هشـتم کافر، نهم شراب، دهم فقاع، یازدهم عرق شتر نجاستخوار

۱ -۲ بول و غائط

(مساله ۸۴) بول و غائـط انسـان و هر حیوان حرام گوشـتی که خون جهنـده دارد که اگر آن را ببرنـد، خون از آن جسـتن می کنـد،

نجس است، ولی فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند، پاک است

(مساله ۸۵) فضله پرندگان حرام گوشت، نجس است

(مساله ۸۶) بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط حیوانی که انسان آن را وَطی کرده، یعنی با آن نزدیکی نموده، و گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک، محکم شده است

۳–منی

(مساله ۸۷) منی حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است

۴–مردار

(مساله ۸۸) مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد، یا بغیر دستوری که در شرع معین شده، آن را کشته باشند و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب هم بمیرد پاک است

(مساله ۸۹) چیزهائی از مردار، مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان که روح در آن حلول نمی کند از غیر حیوان نجس العین (حیوانی که ذاتاً نجس است مثل خوک و سگ) پاک می باشد

(مساله ۹۰) اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد، در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است

(مساله ۹۱) پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که موقع افتادنشان رسیده، اگر چه آنها را بکنند، پاک است، ولی بنابر احتیاط واجب باید از پوستی که موقع افتادنش نرسیده و آن را کنده اند، اجتناب نمایند

(مساله ۹۲) تخم مرغی که از شکم مرده بیرون می آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید

(مساله ۹۳) اگر بره و بزغاله، پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه ای که در شیر دان آنها می باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید

(مساله ۹۴) دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد، پاک است

(مساله ۹۵) گوشت و پیه چرمی که در بازار مسلمانان فروخته شود پاک است، و همچنین است اگر یکی از اینها در دست مسلمانان باشد و بدانند آن مسلمانان از کافر گرفته و احتمال بدهند آن مسلمان رسیدگی کرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده است و نیز بداند مسلمان با آن معامله پاکی نموده، پاک است، ولی اگر بداند رسیدگی نکرده، نجس می باشد

۵ – خون

(مساله ۹۶) خون انسان و هر حیوانی که ون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد، پاک می باشد

(مساله ۹۷) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می ماند پاک است، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده، خون به بدن حیوان بر گردد، آن خون نجس است

(مساله ۹۸) خونی که در تخم مرغ می باشد، بنابر احتیاط واجب نجس است، ولی اگر در میان پرده رقیقی است و آن پرده پاره نشده است، اجزاء تخم مرغ را نجس نمی کند

(مساله ۹۹) خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می شود نجس است و شیر را نجس می کند

(مساله ۱۰۰) خونی که از لای دندانها می آید نجس و خوردن آن حرام است، ولی اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود پاک است، ولی فرو بردن آب دهان در این صورت اشکال دارد

(مساله ۱۰۱) خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا پوست می میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است، و اگر به آن خون بگویند در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود، اگر مشقت ندارد باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند و پارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند و تیمم هم بکنند

(مساله ۱۰۲) اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است

(مساله ۱۰۳) اگر موقع جوشیدن غذا، ذره ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می شود و جوشیدن و حرارت و آتش، پاک کننده نیست

(مساله ۱۰۴) زردابه ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می باشد

۶و۷– سگ و خوک

(مساله ۱۰۵) سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریائی پاک است

۸–کافر

(مساله ۱۰۶) کافر، یعنی کسی که منکر خدا است یا برای خدا شریک قرار می دهد یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء، محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را قبول ندارد مگر اهل کتاب که درآخر مساله ذکر میشود و همچنین است اگر در یکی از اینها شک داشته باشد و نیز کسی که ضروری دین، یعنی چیزی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز برگردد به انکار خدا، یا توحید، یا نبوت، نجس می باشد و اگر ضروری دین بودن آن را نداند، به طوری که انکار آن به انکار خدا یا توحید یا نبوت برنگردد، بهتر آن است که از او اجتناب کنند کفاری که مانند یهود و نصاری اهل کتاب می باشند و تا هنگامی که علم به ملاقات بدن آنها با یکی از نجاسات که ذکر شد و می شود حاصل نشده است، اجتناب لازم نیست

(مساله ۱۰۷) تمام بدن کافر غیر اهل کتاب حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است

(مساله ۱۰۸) اگر پدر و مادر و جد و جده بچه نابالغ کافر غیر اهل کتاب باشند، آن بچه هم نجس است، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است

(مساله ۱۰۹) کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می باشد ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود

(مساله ۱۱۰) اگر مسلمانی به یکی از دوازده امام دشنام دهد، یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است وهمچنین است غلاهٔ، یعنی کسانی که یکی از ائمه (علیهم السلام) را خدا می خوانند یا می گویند خدا در حلول کرده است

۹–شراب

(مساله ۱۱۱) شراب و هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه به خودی خود روان باشد، نجس است واگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد، اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاک است

(مساله ۱۱۲) الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها به کار می برند، اگر انسان نداند از چیزی که

مست کننده و روان است درست کرده اند، پاک می باشد

(مساله ۱۱۳) اگر آب انگور بخودی خود جوش بیاید نجس است و اگر به واسطه پختن جوش بیاید، خوردنش حرام است ولی نجس نیست و اگر به واسطه جوشاندن به آتش، دو سوم آن کم شود حرام بودن آن نیز برطرف میشود

(مساله ۱۱۴) خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر جوش بیایند، پاک و خوردن آنها حلال است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از آنها اجتناب کنند

۱۰– فقاع

(مساله ۱۱۵) فقاع که از جو گرفته می شود و به آن آبجو می گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند و به آن ماء الشعیر می گویند، پاک می باشد

۱۱ – عرق جنب از حرام

(مساله ۱۱۶) عرق جنب از حرام نجس نیست، ولی احتیاط واجب آن است که با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده، نماز نخوانند

(مساله ۱۱۷) اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است، مثلاـ در روزه ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب نباید با بدن و لباسی که آلوده به آن عرق است، نماز بخواند

(مساله ۱۱۸) اگر جنب از حرام به واسطه تنگی وقت، عوض غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند بنابر احتیاط واجب باید ا ز عرق خود در نماز اجتناب نماید، ولی اگر به واسطه عذر دیگر تیمم کند، اجتناب لازم نیست

(مساله ۱۱۹) اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب باید از عرق خود در نماز اجتناب کند، ولی اگر اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد از حرام جنب شود، می تواند با آن عرق نماز بخواند

۱۲–عرق شتر نجاستخوار

(مساله ۱۲۰) عرق شتر نجاستخوار نجس است و احتیاط واجب آن است که از عرق حیوانات نجاستخوار دیگر نیز، اجتناب کنند

راه ثابت شدن نجاست

(مساله ۱۲۱) نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان یقین کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید بنابرین غذا خوردن در قهوه خانه ها و مهمانخانه هائی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی کنند در آنها غذا میخوردند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آوردند، نجس است اشکال ندارد

دوم: آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است، مثلاً همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید، ظرف یا چیزی دیگری که در اختیار او است نجس می باشد

سوم: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و نیز اگر یک نفر عادل هم بگوید چیزی نجس است، بنابراحتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد

(مساله ۱۲۲) اگر به واسطه ندانستن مساله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه، باید مساله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مساله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مساله را می داند چیزی را شک کند پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می باشد

(مساله ۱۲۳) چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد، لازم نیست وارسی کند

(مساله ۱۲۴) اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده میکند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر

دو اجتناب کند، ولی اگر مثلاً نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی کند و مال دیگری است، لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید

راه نجس شدن چیزهای پاک

(مساله ۱۲۵) اگر چیز پاك به چیز نجس برسد و هر دو یا یكی از آنها بطوری تر باشد كه تری یكی به دیگری برسد چیز پاك نجس می شود و اگر تری به قدری كم باشد كه به دیگری نرسد، چیزی كه پاك بوده، نجس نمی شود

(مساله ۱۲۶) اگر چیزی پاكی به چیزی نجس برسد و انسان شك كند كه هر دو یا یكی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاك، نجس نمی شود

(مساله ۱۲۷) دو چیزی كه انسان نمی داند كدام پاك و كدام نجس است، اگر چیز پاكی با رطوبت به یكی از آنها برسد نجس نمی شود، ولی اگر یكی از آنها قبلاً نجس بوده و انسان نداند پاك شده یا نه، چنانچه چیز پاكی به آن برسد نجس می شود

(مساله ۱۲۸) زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی كه نجاست به آن برسد، نجس می شود و جاهای دیگر آن پاك است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها

(مساله ۱۲۹) هرگاه شیره و روغن روان باشد، همین كه یك نقطه از آن نجس شد تمام آن نجس میشود، ولی اگر روان نباشد همان نقطه ای كه نجس یا متنجس به آن اصابت كرده، نجس است و اگر آن را با مقداری از اطرافش بردارند، بقیّه پاك است

(مساله ۱۳۰) اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی كه تر است بنشیند و بعد روی چیز پاكی كه آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده چیز پاك نجس می شود و اگر نداند پاك است

(مساله ۱۳۱) اگر جائی از بدن كه عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا كه عرق به آن برسد نجس می شود، و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن، پاك است

(مساله ۱۳۲) اخلاطی كه از بینی یا گلو می آید، اگر خون داشته باشد، جائی كه خون دارد نجس و بقیه آن پاك است، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری را كه انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را كه شك دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاك می باشد

(مساله ۱۳۳) اگر آفتابه ای را كه ته آن سوراخ است، روی زمین نجس بگذارند چنانچه آب طوری زیر آن جمع گردد كه با آب آفتابه یكی حساب شود، آب آفتابه نجس می شود، بلكه اگر آب بر زمین جاری شود یا فرو رود، در صورتی كه سوراخ آفتابه به زمین نجس متصل باشد، باز هم بنابر احتیاط واجب باید از آب آفتابه اجتناب كرد، ولی اگر سوراخ آن به زمین نجس متصل نباشد و آب زیر آفتابه هم با آب داخل آن یكی حساب نشود، آب آفتابه نجس نمی شود

(مساله ۱۳۴) اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی كه بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاك است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و همچنین آب دهان و بینی اگر در داخل بدن برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد، پاك است

احكام نجاسات

(مساله ۱۳۵) نجس کردن خط و ورق قرآن حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند

(مساله ۱۳۶) اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند

(مساله ۱۳۷) گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد

(مساله ۱۳۸) نوشتن قرآن با مرکب نجس، اگر چه یک حرف آن باشد حرام است و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند، یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود

(مساله ۱۳۹) احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن دست اوست، در صورت امکان از او بگیرند

(مساله ۱۴۰) اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده، در مستراح بیفتد بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد، واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد باید تا وقتی که یقین نکرده اند، بکلی از بین رفته به آن مستراح نروند

(مساله ۱۴۱) خوردن و آشامیدن نجس و چیز متنجس حرام است و نیز خورانیدن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد، حرام می باشد، بلکه اگر ضرر هم نداشته باشد باید از آن خودداری کنند، ولی خوراندن غذاهایی که نجس شده است به طفل، حرام نیست

(مساله ۱۴۲) فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید، اگر نجس بودن آن را به طرف نگویند، اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده و خریدار آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کنند باید نجاستش را به آنها بنابراحتیاط واجب بگوید

(مساله ۱۴۳) اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست به او بگوید

(مساله ۱۴۴) اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است، لازم نیست به آنان بگوید

(مساله ۱۴۵) اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمآنها بگوید، اما اگر یکی از مهمآنها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که می داند که به واسطه گفتن خود او هم نجس می شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید

(مساله ۱۴۶) اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، اگر بداند که صاحبش آن چیز را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، واجب است به او بگوید

(مساله ۱۴۷) بچه ممیزی که خوب و بد را می فهمد اگر چه تکلیفش هم نزدیک است، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم دوباره باید آن را آب کشید، ولی اگر بگوید چیزی که در دست اوست نجس است، احتیاط واجب آن است که از آن اجتناب کنند

مُطهّرات

مطهرات

(مساله ۱۴۸) ده چیز نجاست را پاک می کند و آنها را مطهرات گویند: اول آب، دوم زمین، سوم آفتاب، چهارم استحاله، پنجم انتقال، ششم اسلام، هفتم تبعیت، هشتم برطرف شدن عین نجاست، نهم استبراء حیوان نجاستخوار، دهم غایب شدن مسلمان و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می شود

۱-آب

(مساله ۱۴۹) آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند:

اول: آنکه مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرقِ بید چیز نجس را پاک نمی کند

دوم: آنکه پاک باشد

سوم: آنکه وقتی چیز نجس را میشویند آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند

چهارم: آنکه بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کُر شرطهای دیگری هم دارد که بعداً گفته می شود

(مساله ۱۵۰) ظرف نجس را با آب باید سه مرتبه شست، بلکه در کُر و جاری هم احتیاط سه مرتبه است، گرچه اقوی کفایت یک مرتبه است، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف آب یا چیز روان دیگر خورده، باید اول با خاک پاک، خاک مال کرد و بعد بنابر احتیاط واجب دو مرتبه در کّر یا جاری یا با آب قلیل شست، و همچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنابر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد

(مساله ۱۵۱) اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه ای را به چوبی بپیچند و به توسط آن خاک را به آن ظرف بمالند، و در غیر این صورت پاک شدن ظرف اشکال دارد

(مساله ۱۵۲) ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد، با آب قلیل باید هفت مرتبه شست و در کُر و جاری نیز هفت مرتبه باید شست به احتیاط واجب، و لازم نیست آن را خاک مال کنند، اگر چه احتیاط آن است که خاک مال شود و نیز لیسیدن خوک ملحق است به آب خوردن آن به احتیاط واجب

(مساله ۱۵۳) اگر بخواهند ظرفی را که به شراب نجس شده با آب قلیل آب بکشند باید سه مرتبه بشویند و بهتر است هفت مرتبه شسته شود

(مساله ۱۵۴) کوزه ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرورفته، اگر در آب کُر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می شود و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید به قدری در آب کُر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود و فرو رفتن رطوبت کافی نیست

(مساله ۱۵۵) ظرف نجس را با آب دو جور می شود آب کشید:

یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند

(مساله ۱۵۶) اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل وخمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند، پاک میشود و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا ـ آب در آن بریزند، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آوردند و احتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آوردند، آب بکشند

(مساله ۱۵۷) اگر مِس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند ظاهرش پاک می شود

(مساله ۱۵۸) تنوری که به بول نجس شده است اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف آن را بگیرند، پاک می شود و در غیر بول اگر بعد از برطرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند، کافی است و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها درآن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک، پر کنند

(مساله ۱۵۹) اگر چیز نجس را بعد از بر طرف کردن عین نجاست یک مرتبه در آب کُر یا جاری فرو برند که تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می شود و احتیاط واجب آن است که فرش و لباس و مانند اینها را طوری فشار یا حرکت دهند که داخل آن خارج شود

(مساله ۱۶۰) اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید (و غساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می شود، خود به خود یا به وسیله فشار می ریزد)

(مساله ۱۶۱) ا گر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده و شیر خوک نخورده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست

(مساله ۱۶۲) اگر چیزی به غیر بول نجس شود، چنانچه بعد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می گردد و نیز اگر در دفعه اول که آب روی آن می ریزند نجاست آن برطرف شود و بعد از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود ولی در هر صورت لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید

(مساله ۱۶۳) اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده و در آب کر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می شود

(مساله ۱۶۴) اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، به فرو بردن در آب کُر و جاری پاک می گردد و اگر باطن آنها نجس شود، پاک نمی گردد

(مساله ۱۶۵) اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است

(مساله ۱۶۶) اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می شود، و ظرف آن سهم پاک می گردد ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند باید در هر مرتبه که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند، تا غساله ای که در آن جمع شده بیرون بریزد

(مساله ۱۶۷) لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد آن لباس پاک می شود، اگر چه موقع فشار دادن، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید

(مساله ۱۶۸) اگر لباسی را در آب کُر یا جاری آب بکشند، و بعد مثلاً لجن آب در آن ببینند چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس، پاک است

(مساله ۱۶۹) اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود، پاک است ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است

(مساله ۱۷۰) هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند، پاک نمی شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد، اشکال ندارد پس اگر خون را از لباس بر طرف کننئ و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است

(مساله ۱۷۱) اگر نجاست بـدن را در آب کُر یا جاری برطرف کننـد، بدن پاک می شود و بیرون آمدن و دوباره در آب رفتن، لازم نیست

(مساله ۱۷۲) غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد، پاک می شود

(مساله ۱۷۳) اگر موی سر و صورت را که زیاد است، با آب قلیل آب بکشند، باید فشار دهند که غساله آن جدا شود

(مساله ۱۷۴) اگر جـائی از بـدن یـا لباس را با آب قلیل آب بکشـند، اطرف آنجا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشـیدن آنجا نجس می شود، با پاک شـدن جای نجس پاک می شود و هم چنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارنـد و روی هر دو آب بریزند پس اگر برای آب کشـیدن یک انگشت نجس، روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاک می شود

(مساله ۱۷۵) گوشت و دنبه ای که نجس شـده، مثل چیزهای دیگر آب کشـیده می شود و همچنین است اگر بـدن یا لباسـی، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند

(مساله ۱۷۶) اگر ظرف یا بدن نجس باشد، وبعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسـیدن آب به آنها چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آنها برسد

(مساله ۱۷۷) چیز نجسـی که عین نجاست درآن نیست، اگر زیر شـیری که متصل به کرُ است یک دفعه بشوینـد، پاک می شود ونیز اگر عین نجاست در آن باشـد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شـیر یا به وسـیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه دیگری به واسـطه نجاست به خود نگرفته باشـد، با آب شـیر پاک می گردد، اما اگر آبی که از آن میریزد بو یا رنگ یا مزه دیگری بواسطه نجاست به خود گرفته باشد، باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه دیگری به واسطه نجاست نباشد

(مساله ۱۷۸) اگر چیزی را آب بکشـد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه، چنانچه موقع آب کشـیدن، متـوجه برطرف کردن عیـن نجـاست بـوده آن چیز پـاک است و اگر متـوجه برطرف کردن عین نجـاست نبـوده بنابراحتیاط واجب باید دوباره آن را آب بکشد

(مساله ۱۷۹) زمینی که آب روی آن جـاری نمی شود، اگر نجس شود بـا آب قلیـل پاک نمی گردد ولی زمینی که روی آن شن یا ریـگ باشـد، چون آبی که روی آن می ریزنـد از آن جـدا شـده و در شن و ریـگ فرو می رود، بـا آب قلیل پاک می شود، اما زیر ریگها نجس می ماند

(مساله ۱۸۰) زمین سـنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که اب در آن فرو نمی رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد، ولی بایـد بقـدری آب روی آن بریزنـد که جاری شود و چنانچه آبی که روی آن ریخته انـد از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود، و اگر بیرون نرود جائی که آبها جمع می شود نجس می مانـد و برای پاک شـدن آنجا بایـد گودالی بکنند که آب در آن جمع شود، بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک، پر کنند

(مساله ۱۸۱) اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر هم پاک می شود

(مساله ۱۸۲) اگر شکر آب شده نجس را قند بسازند و در آب کُر یا جاری بگذرند، پاک نمی شود

۲–زمین

(مساله ۱۸۳) زمین با سه شرط، کف پا و ته کفش نجس را، پاک می کند

اول: آنکه زمین پاک باشد

دوم: آنکه خشک باشد

سوم: آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس، پاک نمی شود و اگر به واسطه غیر راه رفتن نجس شده باشد،

پاک شدنش به واسطه راه رفتن اشکال دارد

(مساله ۱۸۴) کف پا و ته نجس، به واسطه راه رفتن روی اسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده، پاک نمی شود

(مساله ۱۸۵) برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است پانزده ذراع (تقریباً ده گام می شود) یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین، نجاست بر

(مساله ۱۸۶) لازم نیست کف پا و ته کفش نجس، تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود

(مساله ۱۸۷) بعد از آنکه کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده می شود اگر زمین با خاک به آن اطراف برسد، پاک میگردد

(مساله ۱۸۸) کسی که با دست و زانو راه می رود، اگر کف دست یا زانو به وسیله تماس با زمین و حرکت برروی زمین نجس شود، دست و زانوی به وسیله راه رفتن پاک می شود و اما پاک شدن ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل ودرشگه و مانند اینها، محل اشکال است

(مساله ۱۸۹) اگر بعد از راه رفتن، ذره های کوچکی از نجاست که دیده نمی شود، در کف پا و ته کفش بماند باید آن ذره ها را هم به ترتیبی که ذکر شد برطرف کرد، ولی باقی بودن بو و رنگ اشکال ندارد

(مساله ۱۹۰) توی کفش و مقداری از کف پا که به زمین نمی رسد به واسطه راه رفتن پاک نمی شود و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشکال است، مگر اینکه راه رفتن با آن به جای کفش معمول و متعارف باشد و اگر کف جوراب از پوست باشد به وسیله راه رفتن پاک می شود

۳–آفتاب

(مساله ۱۹۱) آفتاب زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند درب و پنجره در ساختمان بکار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند وجزء ساختمان حساب میشود، با شش شرط پاک میکند:

اول: آنکه چیز نجس بطوری تر باشد، که اگر چیز دیگری به آن برسد تر می شود، پس اگر خشک باشد باید به وسیله ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند

دوم: آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد، پیش از تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند

سوم: آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی شود، ولی اگر ابر بقدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد

چهارم: آنکه آفتاب به تنهائی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً- چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی گردد، ولی اگر باد بقدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد

پنجم: آنکه آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرورفته یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و

ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می شود و زیر آن نجس می ماند

ششم: آنکه ما بین روی زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می تابد، جسم پاک دیگری فاصله نباشد

(مساله ۱۹۲) اگر، حصیر نجس را پاک می کند وهمچنین درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می شود

(مساله ۱۹۳) اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است و همچنین است اگر شک کند که پیش از آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه

(مساله ۱۹۴) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی شود، ولی اگر دیوار بقدری نازک باشد که به واسطه تابش به یک طرف، طرف دیگرش هم خشک شود پاک می گردد

۴ –استحاله

(مساله ۱۹۵) اگر جنس چیز نجس بطوری عوض شود که به صورت چیز پاکی در آید پاک می شود و می گویند استحاله شده است، مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود

(مساله ۱۹۶) کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده، نجس است و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده نیز، اجتناب نمایند

(مساله ۱۹۷) چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است

(مساله ۱۹۸) اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آنکه چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته اند سرکه شود، پاک می گردد

(مساله ۱۹۹) شرابی که از انگور نجس درست کنند، به سرکه شدن پاک نمی شود، بلکه اگر نجاستی هم از خارج به شراب بر سد احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن از آن اجتناب نمایند

(مساله ۲۰۰) سرکه ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند، نجس است

(مساله ۲۰۱) اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند، ضرر ندارد و نیز اگر پیش از آنکه خرما و کشمش و انگور سرکه شود، خیار و بادنجان و مانند اینها در آن بریزند، اشکال ندارد

۵ – کم شدن دو سوم آب انگور

(مساله ۲۰۲) آب انگوری که خود بخود جوش آمده نجس است و فقط به سرکه شدن پاک و حلال میشود، ولی اگر به واسطه آتش جوش آمده است، پیش از آنکه ثلثان شود یعنی دو قسمت آن کم شود، نجس نیست و لی حرام است و به ثلثان شدن به وسیله آتش، حلال می شود

(مساله ۲۰۳) اگر مثلاً ـ در یک خوشه غوری یک دانه یا دو دانه انگور باشد چنانکه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود آبغوره می گویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است

(مساله ۲۰۴) چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید نجس نمی شود

۶–انتقال

(مساله ۲۰۵) ا گر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می گردد و این را انتقال گویند پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود و می گویند خون انسان است، نجس می باشد
(مساله ۲۰۶) اگر کسی پشه ای را که به بدنش نشسته، بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد، پاک است و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جز و بدن پشه حساب شود، اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه بقدری کم باشد، که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می باشد

۷– اسلام

(مساله ۲۰۷) اگر کافر شهادتین بگوید یعنی بگوید: اشهد آن لا اله الا الله و اشهد آن محمداً رسول الله مسلمان می شود و بعد از مسلمانان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است و اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، ولی اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، لازم نیست جای آن را آب بکشد
(مساله ۲۰۸) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد وآن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد، نجس است، ولی لباسی که در موقع مسلمان شدن در بدن او بوده است، پاک می شود هر چند با عرق بدن او ملاقات کرده باشد
(مساله ۲۰۹) اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلبا مسلمان شده، یا نه، پاک است، بلکه اگر انسان بداند که قلبا مسلمان نشده است هنگامی که در ظاهر اسلام را مراعات می کند، پاک است

۸ – تبعیت

(مساله ۲۱۰) تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود
(مساله ۲۱۱) اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می شود و کهنه و چیزی هم که معمولا روی آن می گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود، پاک می گردد بلکه اگر موقع جوشیدن سر برود و پشت ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن پشت ظرف هم پاک می شود
(مساله ۲۱۲) تخته یا سنگی که روی آن، میت را غسل می دهند و پارچه ای که با آن عورت میت را می پوشانند و دست کسی که او را غسل می دهد، بعد از تمام شدن غسل، پاک می شود
(مساله ۲۱۳) کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد، اگر دست و آن چیز با هم آب کشیده شود، بعد از پاک شدن آن چیز، دست او هم پاک می شود
(مساله ۲۱۴) اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب کشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته اند جدا شود، آبی که در آن می ماند، پاک است
(مساله ۲۱۵) ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته اند، قطرهای

آبی که در آن می ماند، پاک است

۹ – بر طرف شدن عین نجاست

(مساله ۲۱۶) اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس، آلوده شود، چنانچه آنها بر طرف شوند بدن آن حیوان پاک می شود و همچنین است باطن بدن انسان، مثل توی دهان و بینی، مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود، باید آن را آب کشید به احتیاط واجب

(مساله ۲۱۷) اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاک است و اگر خون به آن برسد بنابر احتیاط واجب، نجس می شود

(مساله ۲۱۸) جائی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن است آن، اگر نجس شود لازم نیست آب بکشد، اگر چه آب کشیدن احوط است

(مساله ۲۱۹) اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند، چنانچه هر دو خشک باشند، نجس نمی شود و اگر طوری آنها را تکان دهند که گرد خاک نجس از آنها بریزد، پاک می شود

۱۰– استبراء حیوان نجاستخوار

(مساله ۲۲۰) بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است، و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن نگویند، نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند و باید شتر نجاستخوار را چهل روز و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست جلوگیری کنند و غذای پاک به آنها بدهند

۱۱ – غائب شدن مسلمان

(مساله ۲۲۱) اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است، نجاست شود و آن مسلمان غائب گردد اگر انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده یا به واسطه آن که مثلاً آن چیز در آب جاری افتاده، پاک شده است، اجتناب از آن لازم نیست

(مساله ۲۲۲) اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه

(مساله ۲۲۳) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد و لباس هم در تصرف او باشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان از گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است

(مساله ۲۲۴) اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمیکند، میتواند به گمان اکتفا نماید

ظرفها

احکام ظرفها

(مساله ۲۲۵) ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شـده، خوردن و آشامیـدن از آن ظرف حرام است و نباید آن ظرف را در وضو و غسـل و کارهـائی که بایـد بـا چیز پـاک انجـام داد، اسـتعمال کننـد ولی به کـار بردن و اسـتعمال آنها در غیر آنچه که مشروط به طهارت است، اشکالی ندارد

(مساله ۲۲۶) خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره و اسـتعمال آنها حتی در زینت اتاق و نگاهداشـتن آنها حرام است و بر صاحب ظرف واجب است که آن را بشکند و از وضع ظرف بودن خارج کند

(مساله ۲۲۷) ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می گیرند، حرام است

(مساله ۲۲۸) خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی که فروشنده می گیرد، حرام است

(مساله ۲۲۹) گیره اسـتکان که از طلا یا نقره می سازنـد، اگر بعد از برداشـتن اسـتکان، ظرف به آن گفته شود، اسـتعمال آن، چه به تنهائی و چه با استکان حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد

(مساله ۲۳۰) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند، اشکال ندارد

(مساله ۲۳۱) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز بقدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانعی ندارد

(مساله ۲۳۲) اگر انسان غـذائی که در ظرف طلا یا نقره است به این منظور که غذا خوردن در ظرف طلا ونقره حرام است در ظرف دیگر بریزد، این اسـتعمال جایز است، ولی اگر بخواهد از ظرف دوم غذا بخورد و خالی کردن ظرف برای آن نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا یا نقره جایز نیست، این استعمال حرام می باشد، ولی خوردن غذا از ظرف دو م مانعی ندارد

(مساله ۲۳۳) استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن، اگر از طلا یا نقره باشد، اشکال ندارد و همچنین عطر دان و سرمه دان و مثل اینها

(مساله ۲۳۴) اسـتعمال ظرف طلاـ یـا نقره در حال ناچاری اشـکال نـدارد و برای وضو و غسل هم در حال تقیه می شود ظرف طلا و نقره را استعمال کرد، بلکه گاهی واجب است

(مساله ۲۳۵) استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر، اشکال ندارد

(مساله ۲۳۶) همانطور که اسـتعمال ظرف طلا و نقره و ساختن و خریدن و فروختن و نگاه داشـتن و هر گونه اسـتفاده از آن و اجرت برای سـاختن و اصـلاح آن حرام است، سـاختن اشـیائی از قبیـل تخت و زین اسب ولوح وامثال آن از طلا و نقره، هر چنـد که ظرف نیست نیز حرام است و راکد نگهداشتن این قبیل منابع ثروت جائز نیست واسراف است وآنچه که در روایات حکم به جواز آن شده است، ساختن و استعمال اشیائی است که حقیر یا تابع چیز دیگری مانند حلقه شمشیر وقاب قرآن است

وضو

وضو

(مساله ۲۳۷) در وضو واجب است صورت ودستها را بشویند و جلوی سرو روی پاها را مسح کنند

(مساله ۲۳۸) درازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط وشست قرار میگیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشوید، وضو باطل است وبرای آنکه یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید

(مساله ۲۳۹) اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشد باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شویند، او هم تا همانجا را بشوید واگر دست و صورتش هر دو برخلاف معمول باشد، ولی با هم متناسب باشند، لازم نیست ملاحظه معمول را بکند، بلکه به دستوری که در مساله پیش گفته شد وضو بگیرد و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول، پیشانی را بشوید

(مساله ۲۴۰) اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه های چشم و لب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو، وارسی کند که اگر هست برطرف نماید

(مساله ۲۴۱) اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد، باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد، شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست

(مساله ۲۴۲) اگر شك کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند

(مساله ۲۴۳) شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن، دیده نمی شود واجب نیست، ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید وکسی که نمی دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضو هائی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، نمازهائی که خوانده صحیح است

(مساله ۲۴۴) باید صورت و دست ها را از بالا به پائین شست و اگر از پائین به بالا بشوید، باطل است

(مساله ۲۴۵) اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست بقدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود، کافی است

(مساله ۲۴۶) بعد از شستن صورت باید دست وبعد ازآن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید

(مساله ۲۴۷) برای آنکه یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید

(مساله ۲۴۸) کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان را بشوید واگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است

(مساله ۲۴۹) در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم جایز و مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می باشد و اینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است بستگی به قصد گیرنده وضو دارد، نه به تعداد دفعاتی که آب به صورت می ریزد

(مساله ۲۵۰) بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده، مسح کند و احتیاط واجب آن است که با دست راست باشد هر چند لازم نیست که از بالا به پائین مسح نماید

(مساله ۲۵۱) یك قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است جای مسح می باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یك انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح نماید

(مساله ۲۵۲) لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد، بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد، یا به جاهای دیگر سر، که خارج از جلو سر است می رسد، باید

بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده، پوست سر را مسح نماید و اگر موهائی را که به صورت می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد، جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر، که جلوی آن آمده مسح کند، باطل است

(مساله ۲۵۳) بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا بر آمدگی روی پا، مسح کند

(مساله ۲۵۴) پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید، و بهتر از مسح تمام روی پا است

(مساله ۲۵۵) اگر در مسح پا همه را روی پا بگذارد و کمی بکشد، صحیح است

(مساله ۲۵۶) در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد

(مساله ۲۵۷) جای مسح باید خشک باشد و اگر بقدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است ولی اگر تری آن بقدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد

(مساله ۲۵۸) اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید

(مساله ۲۵۹) اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، می تواند سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از اعضاء دیگر وضو رطوبت بگیرد

(مساله ۲۶۰) مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آن اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند

(مساله ۲۶۱) اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد، باید تیمم نماید

وضوی ارتماسی

(مساله ۲۶۲) وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد یا آنها را در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورده، ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد، بنابراین دست چپ را نباید ارتماسی شست

(مساله ۲۶۳) در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پائین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد و اگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را زا طرف آرنج بیرون آورد

(مساله ۲۶۴) اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد

دعاهائی که موقع وضو گرفتن مستحب است

(مساله ۲۶۵) کسی که وضو می گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می افتاد بگوید: بسمِ اللهِ و باللهِ و الحمدلِله الـذی جَعل الماءَ طهُوراً وَ لم یجَعلهُ نَجِساً و موقعی که پیش از وضو دست خود را می شوید بگوید: اللهّم اجعلنی منَ التوابینَ و اجعلنی مِن

المُتطهرینَ و در وقت مضمضه کردن یعنی آب در دهان گردانیدن بگوید: اللهمّ لقِنِی حُجتی یومَ القاکَ وَ اطلِق لسانی بذکرکَ و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: اللُهّم لاـتُحرم عَلی ریحَ الجنهِ و اجعلنی ممّن یشُم ریحَها و رو حَهـا و طیبَهـا و موقع شستن رو بگوید: اللّهُم بّیض وجهی یومَ تسودُ فیه الوجوهُ و لاـتُسَود وَجهی یومَ تبیضُ فیه الوُجوهُ ودر وقت شستن دست راست بخواند: اللهّم اعطنی کِتابی بیَمینی و الخُلد فی الجنانِ بیَساری و حَاسبنی حساباً یسیراً و موقع شستن دست چپ بگوید: اللهُم لاتُعطنی مغلولهً الی عنُقی و اعوذُ بکَ مِن مقطعاتِ النیرانِ و موقعی که سر را مسح می کند بگوید: اللّهم غَشنی بِرحمتکَ و بَرکاتکَ و عفوکَ و در وقت مسح پا بخواند: اللّهُم ثبّتنی علی الصراط یومَ تزلُ فیه الاقدامُ و اجعَل سعیی فیما یرضیکَ عَنی یا ذالجلالِ و الاکرامِ

شرائط وضو

شرائط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

شرط اول – آن که آب وضو پاک باشد

شرط دوم – آنکه مطلق باشد و معنای مطلق و مضاف در فصل آبها گذشت

شرط سوم – آنکه آب وضو مباح باشد

(مساله ۲۶۶) وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند

(مساله ۲۶۷) اگر غیر از آب گل آلود و مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند و اگر وقت دارد، احتیاط واجب آن است که آب را بگذارد تا صاف و ته نشین شود و وضو بگیرد

(مساله ۲۶۸) وضو با آب غصبی و یا آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه، حرام و باطل است، ولی اگر سابقاً راضی بوده و انسان نمی داند که از رضایتش برگشته یا نه، وضو صحیح است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد وضوی او صحیح است

(مساله ۲۶۹) وضو گرفتن از حوض مدرسه ای که انسان نمی داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولا مردم از آب آن وضو بگیرند، اشکال ندارد

(مساله ۲۷۰) کسی که نمی خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می خوانند نمی تواند از حوض آن وضو بگیرد، ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو می گیرند، می تواند از حوض آن، وضو بگیرد

(مساله ۲۷۱) وضو گرفتن از حوض تیمچه ها و مسافر خانه ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آنجا ها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولا کسانی هم که ساکن آنجا ها نیستند با آب آنها وضو بگیرند

(مساله ۲۷۲) وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آن ها راضی است، اشکال ندارد ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند، احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرند

(مساله ۲۷۳) اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، صحیح است، اگر چه خودش آب را غصب کرده باشد

شرط چهارم – آنکه ظرف آب وضو، مباح باشد

شرط پنجم – آنکه ظرف آب وضو، طلا و نقره نباشد

(مساله ۲۷۴) اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا یا نقره باشد و غیر از آن، آب دیگری ندارد باید تیمم کند و اگر وضو بگیرد در ظرف غصبی باطل است و در ظرف طلا یا نقره بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند و اگر آب دیگری دارد چنانچه در ظرف غصبی یا طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد یا با آنها آب را به صورت و دستها بریزد، وضوی او به احتیاط واجب باطل است و در صورتی که با مشت یا چیز دیگر، آب را از آنها بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است هر چند به وسیله آب برداشتن، مرتکب معصیت شده است

(مساله ۲۷۵) اگر در حوضی که مثلا یک آجر یا سنگ آن غصبی است، وضو بگیرد صحیح است، ولی اگر وضوی او تصرف در غصب حساب شود گناهکار است

(مساله ۲۷۶) اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقا قبرستان بوده، حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد

(مساله ۲۷۷) اگر پیش از تمام شدن وضو، جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است

(مساله ۲۷۸) اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اول آن تطهیر کند بعد وضو بگیرد

(مساله ۲۷۹) اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده وضو باطل است و اگر می داند ملتفت بوده، یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است، و در هر صورت جائی را که نجس بوده باید آب کشید

(مساله ۲۸۰) اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی آید، و آب برای آن ضرر ندارد، باید در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، و انگشت خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پائین بکشد تا آب بر آن جاری شود

شرط هفتم – آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد

(مساله ۲۸۱) هر گاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم باشد باید وضو بگیرد

(مساله ۲۸۲) کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به جای تیمم وضو بگیرد صحیح است چه برای آن نماز وضو بگیرد یا برای کار دیگر

شرط هشتم – آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است

(مساله ۲۸۳) لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضو متوجه باشد که وضو می گیرد، بطوری که اگر از او بپرسند چه می کنی؟ بگوید وضو می گیرم

شرط نهم–آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و باید پای راست را پیش از پای چپ مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است

شرط دهم–آنکه کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد

(مساله ۲۸۴) اگر بین وضو بقدری فاصله شود که وقتی می خواهد جائی را بشوید یا مسح کند، رطوبت جاهائی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد مثلاً موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر

باشد، وضو صحیح است

(مساله ۲۸۵) اگر کارهـای وضو را پشت سـر هم به جـا آورد ولی به واسـطه گرمـای هوا یـا حرارت زیاد بـدن و ماننـد اینها رطوبت خشک شود، وضوی او صحیح است

(مساله ۲۸۶) راه رفتن در بین وضو اشـکال ندارد، پس اگر بعد از شسـتن صورت و دسـتها چند قدم راه برود و بعد سـر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است

شرط یازدهم- آنکه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است

(مساله ۲۸۷) کسـی که نمی توانـد وضو بگیرد بایـد نائب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند بایـد بدهـد، ولی خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح بکند

(مساله ۲۸۸) هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد

شرط دوازدهم – آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد

(مساله ۲۸۹) کسی که می ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند نباید وضو بگیرد بلکه اگر ندانـد که آب برای او ضـرر دارد و وضو بگیرد و بعـد بفهمـد ضـرر داشـته، احتیاط واجب آن است که تیمم کنـد و با آن وضو نماز نخواند و اگر با آن وضو نمازی بجاآورده، دوباره آن را انجام دهد

(مساله ۲۹۰) اگر رسانـدن آب به صورت و دسـتها به مقـدار کمی وضو با آن صـحیح است ضـرر ندارد و بیشتر از آن ضـرر داشـته باشد، باید با همان مقدار، وضو بگیرد

شرط سیزدهم – آنکه در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب نباشد

(مساله ۲۹۱) اگر می دانـد چیزی به اعضـاء وضو چسبیـده ولی شـک دارد که از رسـیدن آب جلوگیری می کنـد یـا نه، بایـد آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند

(مساله ۲۹۲) اگر زیر ناخن چرک باشـد، وضو اشـکال ندارد ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را بر طرف کنند، و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند

(مساله ۲۹۳) اگر درصورت ودسـتها وجلوی سـر وروی پاها به واسـطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کـافی است و چنـانچه سوراخ شود رسانـدن آب به زیر پوست لـازم نیست، بلکه اگر پوست یـک قسـمت آن کنـده شود، لـازم نیست آب را به زیر قسـمتی که کنـده نشـده برسانـد، ولی چنانچه پوستی که کنـده شـده گاهی به بـدن می چسبد و گاهی بلند می شود، باید آن را قطع یا آب را به زیر آن برساند

(مساله ۲۹۴) اگر انسـان شـک کنـد که به اعضای وضوی او چیزی چسبیـده یا نه چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشـد مثل آنکه بعد از گل کاری، شک کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا بقدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده یا آب به زیر آن رسیده است

(مساله ۲۹۵) جائی را که بایـد شـست و مسـح کرد هر قـدر چرک باشـد، اگر چرک آن مانع از رسـیدن آب به بـدن نباشد اشـکال نـدارد، و همچنین است اگر بعـد از گـچ کاری و مانند آن چیز سـفیدی که جلوگیری از رسـیدن آب به پوست نمی نماید بر دسـت بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه، باید آنها را بر طرف کند

(مساله ۲۹۶) اگر پیش از وضو بداند که در بعضـی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع

وضو آب را به آنجا رسانده یا نه وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که موقع وضو ملتفت آن مانع نبوده، باید دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۷) اگر در بعضی از اعضاء وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، واجب است، دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۸) اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد

(مساله ۲۹۹) اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده یا نه، وضو صحیح است

احکام وضو

(مساله ۳۰۰) کسی که در کارهای وضو و شرائط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می کند، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۳۰۱) اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه بنا می گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است

(مساله ۳۰۲) کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد

(مساله ۳۰۳) کسی که شک میداند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلاً بول کرده، اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد و اگر بعد از نماز است باید وضو بگیرد و بنابر

احتیاط واجب نمازی را که خوانده دوباره بخواند

(مساله ۳۰۴) اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه نماز او صحیح است، ولی باید برای نماز های بعد وضو بگیرد

(مساله ۳۰۵) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند

(مساله ۳۰۶) اگر بعد از نماز شک کند، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز نمازی که خوانده صحیح است

(مساله ۳۰۷) اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب آن مانند اذان و اقامه را ترک نماید

(مساله ۳۰۸) اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی کند و در بین نماز چند دفعه بول از او خارج می شود، وضوی اول کافی است ولی چنانچه مرضی دارد که در بین نماز چند مرتبه غائط از او خارج می شود که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضو بگیرد سخت نیست، باید ظرف آبی پهلوی خود بگذارد و هر وقت غائط از او خارج شد، وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند

(مساله ۳۰۹) کسی که غائط پی در پی از او خارج می شود که وضو گرفتن بعد از هر دفعه برای سخت است، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد

(مساله ۳۱۰) کسی که بول پی در پی از او خارج می شود، اگر بین دو نماز قطره بولی از او خارج نشود می تواند با یک وضو هر

دو نماز را بخواند و قطره هایی که بین نماز خارج می شود، اشکال ندارد

(مساله ۳۱۱) کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند، می تواند چند نماز را با یک وضو بخواند، مگر اختیاراً بول یا غائط کند یا چیز دیگری که وضو را باطل می کند، پیش آید

(مساله ۳۱۲) اگر مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن غائط خودداری کنند، عمل نماید

(مساله ۳۱۳) کسی که غائط پی در پی ا ز او خارج می شود، باید برای هر نمازی وضو بگیرد و فوراً مشغول نماز شود، ولی برای بجا آوردن سجده و تشهد فراموش شده و نماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست

(مساله ۳۱۴) کسی که بول او قطره قطره می ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه ای که در آن، پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند، خود را حفظ نماید واحتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد، و نیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقداری نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد

(مساله ۳۱۵) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد و مشقت و زحمت و خوف ضرر نداشته باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید، اگر چه خرج داشته باشد بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، احتیاط واجب آن است که خودرا معالجه نماید

(مساله ۳۱۶) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آنکه مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض مطابق وظیفه اش خوانده قضا نماید ولی اگر در بین وقت نماز، مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده، دوباره بخواند

چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت

(مساله ۳۱۷) برای شش چیز باید وضو گرفت:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت

دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده مثلاً بول کرده باشد، ولی برای سجده سهو واجب نیست وضو بگیرد

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد

پنجم: اگر نذر کرده باشد که جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند

ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، درصورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود رابه خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد، باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خودداری کند

(مساله ۳۱۸) مّس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، مس آن اشکال ندارد

(مساله ۳۱۹) جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد، باید از آنان جلوگیری کنند

(مساله ۳۲۰) کسی که وضو ندارد، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته شده باشد مس نماید و مس اسم مبارک پیغمبر و امام و حضرت زهرا (علیهم السلام) هم اگر هتک و بی احترامی باشد، حرام است و بنابر احتیاط مستحب چنانچه بی احترامی هم نباشد، مّس ننماید

(مساله ۳۲۲) کسی که یقین دارد وقت داخل شده، اگر نیّت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است

(مساله ۳۲۳) مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان (علیهم السلام) وضو بگیرد، و همچنین برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و نیز برای مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن، وضو گرفتن مستحب است و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد، هر کاری را که باید با وضو انجام داد، می تواند بجا آورد مثلاً می تواند با آن وضو نماز بخواند

چیزهائی که وضو را باطل می کند

(مساله ۳۲۴) هفت چیز وضو را باطل می کند:

اول: بول

دوم: غائط

سوم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج می شود

چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود ولی اگر چشم نبیند و چشم گوش بشنود وضو باطل نمی شود

پنجم: چیزهائی که عقل را از بین می برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی

ششم: استحاضه زنان که بعداً گفته می شود

هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد، مانند جنابت

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می بندند و دوائی که روی زخم و مانند آن می گذارند، جبیره نامیده می شود

(مساله ۳۲۵) اگر در یکی از جاهای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشد چنانچه روی آن باز است و برای آن ضرر ندارد، باید بطور معمول وضو گرفت

(مساله ۳۲۶) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستها باشد و روی آن باز باشد و آب ریختن روی آن ضرر داشته باشد اگر اطراف آن را بشوید کافی است ولی چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، بهتر آن است که دست تر بر آن بکشد و بعد پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم نجس است و نمی شود

آب کشید، باید اطراف زخم را بطوری که در وضو گفته شد، از بالا به پائین بشوید و بنابر احتیاط مستحب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد، و اگر گذاشتن پارچه ممکن نیست، شستن اطراف زخم کافی است و در هر صورت تیمم لازم نیست

(مساله ۳۲۷) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها باشد و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید پارچه پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، بنابر احتیاط مستحب تیمم هم بنماید و اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، باید به جای وضو تیمم کند و بهتر است یک وضو و بدون مسح هم بگیرد

(مساله ۳۲۸) اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و زحمت و مشقت هم ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها

(مساله ۳۲۹) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت یا دستها و بشود روی آن را باز کرد، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد و کشیدن تر ضرر ندارد، واجب است که دست تر روی آن بکشد

(مساله ۳۳۰) اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است و رسانیدن آب به زخم ممکن است و ضرر و زحمت و مشقت هم ندارد، باید آب را به روی زخم برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقت ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضرر دارد، یا آنکه رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی شود، آن را آب کشید، باید اطراف زخم را بشوید و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است یا نمی شود روی آن را دست تر کشید، مثلاً ـ دوائی است که به دست می چسبد، پارچه پاکی را بطوری که جزء جبیره حساب شود، روی آن بگذارد و دست تر آن بکشد، و اگر این هم ممکن نیست احتیاط واجب آن است که وضو بگیرد و تیمم هم بنماید

(مساله ۳۳۱) اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، باید وضوی جبیره ای بگیرد

(مساله ۳۳۲) اگر جبیره تمام یا بیشتر اعضاء وضو را گرفته باشد نیز باید وضوی جبیره ای بگیرد

(مساله ۳۳۳) کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، باید سر و پا را با همان رطوبت مسح کند

(مساله ۳۳۴) اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته، ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند

(مساله ۳۳۵) اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره ها در سر یا روی پاها باشد باید بین آنها را مسح کند و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید

(مساله ۳۳۶) اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن ممکن نیست، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط واجب تیمم هم بنماید، و اگر برداشتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دستها است اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید

(مساله ۳۳۷) اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای تمام دست و صورت ضرر دارد، باید تیمم کند و احتیاط واجب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد، ولی اگر برای مقداری از دست و صورت ضرر دارد، تنها تیمم کافی است

(مساله ۳۳۸) اگر جائی از اعضاء وضو را رگ زده است و نمی تواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد اگر روی آن بسته

است، باید به دستور جبیره عمل کند، و اگر معمولا باز است شستن اطراف آن کافی است

(مساله ۳۳۹) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا بقدری مشقت دارد که نمی شود تحمل کرد باید به دستور جبیره عمل کند

(مساله ۳۴۰) غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است، ولی باید آن را ترتیبی بجا آورند و اگر ارتماسی انجام دهند باطل است

(مساله ۳۴۱) کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد باید به دستور وضوی جبیره ای تیمم جبیره ای نماید

(مساله ۳۴۲) کسی که باید با وضو یا غسل جبیره ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او بر طرف نمی شود، می تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره ای بجا آورد

(مساله ۳۴۳) اگر انسان برای مرضی که در چشم او است موی چشم خود را بچسباند، باید تیمم نماید و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره ای هم بگیرد

(مساله ۳۴۴) کسی که نمی داند وظیفه اش تیمم است یا وضوی جبیره ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد

(مساله ۳۴۵) نمازهائی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانده صحیح است، و بعد از آنکه عذرش بر طرف شد، برای نمازهای بعد هم در صورتی که وضوی او باطل نشده است نباید وضو بگیرد، ولی اگر برای آنکه نمی دانسته تکلیفش جبیره است یا تیمم، هر دو را انجام داده باشد، باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد

غسلهای واجب

احکام جنابت

(مساله ۳۴۶) به دو چیز انسان جنب می شود: اول – جماع، دوم – بیرون آمدن منی، چه در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد با شهوت یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی اختیار

(مساله ۳۴۷) اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آورده و بعد از بیرون آمدن آن، بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی دارد و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی ندارد ولی در زن و مریض لازم نیست آن آب، با جستن بیرون آمده باشد، بلکه اگر با شهوت بیرون آمده باشد و بدن سست شود در حکم منی است

(مساله ۳۴۸) اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه را که در مساله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه های دیگری را داشته یا نه، چنانکه پیش از بیرون آمدن آن آب وضو نداشته، باید وضو بگیرد

(مساله ۳۴۹) مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید، که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی دارد

(مساله ۳۵۰) اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، در زن باشد یا در مرد، در قُبل باشد یا در دُبُر، بالغ باشد یا نابالغ اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب می شوند و در صورتی که تا کمتر از ختنه گاه داخل شده و بطوری که داخل شدن صدق می کند، احتیاط به غسل کردن ترک نشود

(مساله ۳۵۱) اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، بطوری که شک در صدق داخل شدن دارد، غسل بر او واجب

نیست

(مساله ۳۵۲) اگر نعوذ بالله حیوانی را وطی کند، یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید، غسل تنها کافی است و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند، وضو هم بگیرد

(مساله ۳۵۳) اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست

(مساله ۳۵۴) کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند

(مساله ۳۵۵) اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهائی را که یقین دارد، بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهائی را که احتمال می دهد، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید

چیزهائی که بر جنب حرام است

(مساله ۳۵۶) پنج چیز بر جنب حرام است:

اول: رساندن جائی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و اسم پیامبران و امامان (علیهم السلام) بطوری که در وضو گفته شد

دوم: رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر چه از یک در داخل، و از در دیگری خارج شود

سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگری خارج شود، یا برای برداشتن چیزی برود مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان هم توقف نکند

چهارم: گذاشتن چیزی در مسجد

پنجم: خواندن سوره ای که سجده واجب دارد و آن چهار سوره است: اول، سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل) دوم، سوره چهل و یکم (حم سجده) سوم، سوره پنجاه و سوم (و النجم) چهارم، سوره نود و ششم (اقرء) و اگر یک حرف را به قصد یکی از این چهار سوره هم بخواند حرام است

چیزهائی که بر جنب مکروه است

(مساله ۳۵۷) نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم: خوردن و آشامیدن ولی اگر وضو بگیرد مکروه نیست

سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره هائی که سجده واجب ندارد

چهارم: رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن

پنجم: همراه داشتن قرآن

ششم: خوابیدن ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست

هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن

هشتم: مالیدن روغن به بدن

نهم: جماع کردن بعد از آنکه محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است

غسل جنابت

(مساله ۳۵۸) غسل جنابت بخودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می شود، ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده های واجب قرآن و سجده سهو، غسل جنابت لازم نیست

(مساله ۳۵۹) لازم نیست در وقت غسل نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کنم و اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است

(مساله ۳۶۰) اگر یقین کند وقت نماز شده ونیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است

(مساله ۳۶۱) غسل را چه واجب باشد و چه مستحب به دو قسم می شود انجام داد: ترتیبی و ارتماسی

غسل ترتیبی

(مساله ۳۶۲) در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن بعد طرف راست، بعد طرف چپ بدن را بشوید، و اگر عمدا یا از روی فراموشی یا به واسطه نداستن مساله به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است

(مساله ۳۶۳) نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف وعورت با هر دو طرف شسته شود

(مساله ۳۶۴) برای آنکه یقین کند هر سه قسمت یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ را کاملا غسل داده، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید

(مساله ۳۶۵) اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، باید دوباره غسل کند

(مساله ۳۶۶) اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است و اگر از طرف راست باشد باید بعد از شستن آن مقدار دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید

(مساله ۳۶۷) اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است ولی اگر بعد از اشتغال به شستن طرف چپ، در شستن طرف راست یا مقداری از آن شک کند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست در شستن سر وگردن یا مقداری از آن شک نماید، نباید اعتنا کند

غسل ارتماسی

(مساله ۳۶۸) در غسل ارتماسی اگر به نیت غسل ارتماسی به تدریج در آب فورود تا تمام بدن زیر آب رود، غسل صحیح است و احتیاط آن است که یک دفعه زیر آب رود

(مساله ۳۶۹) در غسل ارتماسی اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد از نیت غسل، بدن را حرکت دهد، غسل او صحیح است

(مساله ۳۷۰) اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده، چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل نماید

(مساله ۳۷۱) اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند

(مساله ۳۷۲) کسی که روزه واجب گرفته یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند، صحیح است

احکام غسل کردن

(مساله ۳۷۳) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است

(مساله ۳۷۴) عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند، صحیح است

(مساله ۳۷۵) اگر در غسل به اندازه سر موئی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن جاهائی از بدن که دیده نمی شود مثل توی گوش و بینی، واجب نیست

(مساله ۳۷۶) جائی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، شستن آن لازم نیست، ولی احتیاط در شستن است

(مساله ۳۷۷) اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن بقدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود، شستن داخل آن لازم نیست

(مساله ۳۷۸) چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آنکه یقین کند، برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است

(مساله ۳۷۹) اگر موقع غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد، در بدن او هست یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست

(مساله ۳۸۰) در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود، بشوید و بنابر احتیاط شستن موهای بلند هم لازم می باشد

(مساله ۳۸۱) تمام شرط هائی که برای صحیح بودن وضو گفته شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پائین بشوید و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد ولی کسی که نمی تواند ازبیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه ای که غسل و نماز بخواند بول و غائط از او بیرون نمی آید چنانچه وقت تنگ باشد، باید هر قسمت را فورا بعد از قسمت دیگر غسل دهد و بعد از غسل هم فورا نما ز بخواند و همچنین است حکم زن مستحاضه که بعدا گفته می شود

(مساله ۳۸۲) کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد، اگر چه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است ولی اگر از راضی نبودن حمامی غافل باشد و قربه الی الله غسل کند، در این صورت غسل او صحیح است و ضامن اجرة المثل برای حمامی است

(مساله ۳۸۳) اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد، غسل او اشکال دارد

(مساله ۳۸۴) اگر بخواهد پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، غسل او باطل است

(مساله ۳۸۵) اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل

کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است، مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند

(مساله ۳۸۶) اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید

(مساله ۳۸۷) اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر زند مثلا بول کند، غسل باطل نمی شود ولی بعد از غسل برای نماز وضو بگیرد

(مساله ۳۸۸) هر گاه به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند اگر چه بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته، غسل او صحیح است

(مساله ۳۸۹) کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه، نمازهائی را که خوانده است صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند

(مساله ۳۹۰) کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل بجا آورد، یا آنها را جدا جدا انجام دهد، ولی اگر در بین آنها غسل جنابت باشد و به قصد آن غسل کند، غسلهای دیگر ساقط می شود

(مساله ۳۹۱) کسی که جنب است اگر بر جائی از بدن او آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد

(مساله ۳۹۲) کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسطه و همچنین با غسلهای مستحب که در ضمن مساله ۶۴۵ تا بند ۹ ذکر شده است نیز می تواند بدون وضو نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد

استحاضه

یکی از خونهائی که از زن خارج می شود، خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می گویند

(مساله ۳۹۳) خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید

(مساله ۳۹۴) استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره، استحاضه قلیله آن است که خون در پنبه ای که زن داخل فرج می نماید، نفوذ نکند و از طرف دیگر ظاهر نشود، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود و از طرف دیگر ظاهر شود ولی به دستمالی که معمولاـ زنها برای جلوگیری از خون می بندند جاری نشود، استحاضه کثیره آن است که خون از پنبه به دستمال، جاری شود

احکام استحاضه

(مساله ۳۹۵) در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند یا آب بکشد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده، آب بکشد

(مساله ۳۹۶) در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود کارهای استحاضه قلیله را که در مساله پیش گفته شد انجام دهد و این در صورتی است که استحاضه متوسطه پیش از نماز ظهر یا بین آن حاصل شود باید برای نماز ظهر غسل کند و به همین طور پیش از هر نماز یا بین هر نمازی که استحاضه متوسطه شد، باید برای آن غسل کند و اگر

عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد

(مساله ۳۹۷) در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مساله پیش گفته شد باید هر نماز دستمال را عوض کند، یا آب بکشد و یک غسل برای ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید، واقوی این است که در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند

(مساله ۳۹۸) اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید اگر چه زن برای آن خون وضو و غسل را انجام داده باشد بنابر احتیاط واجب، باید در موقع نماز وضو و غسل را بجا آورد

(مساله ۳۹۹) مستحاضه متوسط که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد و مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل، وضو بگیرد

(مساله ۴۰۰) اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید نماز مغرب و عشا غسل نماید

(مساله ۴۰۱) اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید

(مساله ۴۰۲) مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش ا ز داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است، بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند احتیاط واجب آن است که بعد از داخل شدن، دوباره غسل و وضو را بجا آورد

(مساله ۴۰۳) زن مستحاضه برای هر نمازی غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت که واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند باید تمام کارهائی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد، ولی برای خواندن نماز احتیاط وسجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد

(مساله ۴۰۴) زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست

(مساله ۴۰۵) اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می خواهد نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب، مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهائی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند، پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید

(مساله ۴۰۶) زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته باشد و به وظیفه خود عمل کرده مثلا استحاضه اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است

(مساله ۴۰۷) زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند، مثلاً اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، باید، کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید

(مساله ۴۰۸) اگر خون استحاضه در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو و غسل باطل نمی شود و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را به تفصیلی که گذشت، باطل می کند

(مساله ۴۰۹) زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگر چه بداند دوباره خون می آید، با وضوئی که دارد می تواند نماز بخواند

(مساله ۴۱۰) زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و تا بعد از نماز هم خون در داخل فرج نیست و بیرون نمی آید، می تواند ۱خواندن نماز را تاخیر بیندازد

(مساله ۴۱۱) اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز بکلی پاک می شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند

(مساله ۴۱۲) اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را بجا آورد بکلی پاک می شود، باید نماز را تاخیر بیندازد و موقعی که بکلی پاک شد دوباره وضو و غسل را بجا آورد و نماز را بخواند و اگر وقت نماز تنگ شد لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می تواند نماز بخواند

(مساله ۴۱۳) مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی بکلی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده، دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید

(مساله ۴۱۴) مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو و مستحاضه کثیره بعد از غسل باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعا های قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورد

(مساله ۴۱۵) زن مستحاضه اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد، باید دوباره غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، ولی اگر خون در داخل فضای فرج نیاید غسل لازم نیست

(مساله ۴۱۶) اگر خون استحاضه زن جریان داشته باشد و قطع نشود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید پیش از غسل و بعد از آن به و سیله پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند، ولی اگر همیشه جریان ندارد فقط باید بعد از وضو و غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند و وضو هم بگیرد و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند

(مساله ۴۱۷) اگر در موقع غسل، خون قطع نشود غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود واجب است چنانچه مشغول غسل ترتیبی بوده همان را از سر بگیرد و اگر مشغول غسل ارتماسی بوده، بهتر آن است که همان را دوباره انجام دهد

(مساله ۴۱۸) احتیاط واجب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند

(مساله ۴۱۹) روزه زن مستحاضه ای که غسل بر او واجب می باشد، در صورتی صحیح است که غسلهائی را که برای نمازهای روزش، واجب است انجام دهد و نیز بنابر احتیاط واجب غسل نماز مغرب و عشای شبی را که می خواهد فردای آن را روزه بگیرد بجا آورد، ولی اگر برای نماز مغرب و عشا غسل نکند و برای خواندن نماز شب پیش از اذان صبح غسل نماید و در روز هم غسلهائی را که برای نمازهای روزش واجب است بجا آورد، روزه او صحیح است

(مساله ۴۲۰) اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود وتا غروب غسل نکند روزه او صحیح است

(مساله ۴۲۱) اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود بایـد کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد و باید دوباره برای غسل کند

(مساله ۴۲۲) اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، بایـد نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهـد و همان نماز را بخوانـد و بنابر احتیاط استحبابی، قبل از غسل وضو بگیرد و اگر برای غسل وقت نـدارد باید عوض آن تیمم کنـد، اگر برای تیمم نیز وقت نـدارد نمی توانـد نمـاز را بشکند و بایـد نماز را تمام کنـد و بنابر احتیاط واجب قضـا نماید و همچنین است اگر در بین نماز استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود، مگر اینکه غسل استحاضه متوسطه باشد که کفایت از او وضو نمی کند، چنانچه گذشت

(مساله ۴۲۳) اگر در بین نماز خون بنـد بیایـد و استحاضه ندانـد که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره بجا آورد

(مساله ۴۲۴) اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، بایـد برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، بایـد برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کنـد و برای نماز عصر ومغرب و عشا فقط وضو بگیرد، ولی اگر بر ای نماز ظهر غسل نکنـد و فقط به مقـدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد، باید برای عشا غسل نماید

(مساله ۴۲۵) اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیایـد، برای هر نماز بایـد یک غسل بجا آورد، ولی اگر بعـد از غسل و پیش از نماز قطع شود چنانچه وقت تنگ باشـد که نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند با همان غسل می تواند نماز را بخواند و همین طور است حکم وضو

(مساله ۴۲۶) اگر استحاضه کثیره قلیله شود، بایـد برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعـد عمل قلیله را انجام دهـد و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد

(مساله ۴۲۷) اگر مستحاضه یکی از کارهائی را که بر او واجب می باشد حتی عوض کردن پنبه را ترک کند، نمازش باطل است

(مساله ۴۲۸) مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است مثلاً بخواهد از بدن خود را به خط قرآن برساند باید وضو بگیرد و وضوئی که قبلاً برای نماز گرفته بنابر احتیاط واجب، کافی نیست

(مساله ۴۲۹) رفتن در مسجد مکه و مـدینه و توقف در سایر مساجـد و خوانـدن سوره ای که جـده واجب دارد برای زن مستحاضـه اشکال نـدارد، ولی نزدیکی شوهر بـا او در صورتی حلال می شود که غسل کنـد، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است، مثل وضو و عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد و بنابر احتیاط واجب زن مستحاضه متوسطه و کثیره تا هنگامی که بکلی پاک نشده اند، خط قرآن را مس نکنند

(مساله ۴۳۰) اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهـد پیش از وقت نماز جائی از بـدن خود را به خط قرآن برسانـد، بایـد در متوسطه غسل کند و وضو هم بگیرد ودر کثیره تنها غسل کافی است

(مساله ۴۳۱) نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات هم کارهائی را که برای نماز یومیه گفته شد، انجام دهد

(مساله ۴۳۲) هر گاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، باید برای نمـاز آیـات هم تمـام کارهـائی را که برای نماز یومیه او واجب است انجام دهـد و احتیاط واجب آن است که هر دو را با یک غسل و وضو بجا نیاورد

(مساله ۴۳۳) اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهائی را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد و بنابر احتیاط واجب هر دو را با یک غسل و وضو بجا نیاورد

(مساله ۴۳۴) اگر زن بداند خونی که از او خارج می شود خون نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را نداند، بنابر احتیاط واجب، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است با خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب، باید کارهای استحاضه را انجام دهد

حیض

(مساله ۴۳۵) حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می شود وزن را در موقع دیدن خون حیض، حائض می گویند

(مساله ۴۳۶) خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ مائل به سیاهی یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می آید

(مساله ۴۳۷) مشهور آن است که زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه میشوند یعنی خون حیض نمی بینند و زنهائی که سیده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه میشوند ولی این مطلب محل تامل است و برای حقیر ثابت نیست و لذا احتیاط واجب، آن است که زنهای سیده در صورتی که پس از گذشتن از سن پنجاه سالگی در ایام عادت خود، یا با نشانه های حیض، خون ببینند، میان اعمالی که زن مستحاضه انجام می دهد از قبیل خواندن نماز با کیفیتی که ذکر می شود و چیزهائی که حائض باید ترک کند از قبیل داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مکث در مساجد دیگر تا سن ۶۰ سالگی، جمع کنند

(مساله ۴۳۸) خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می بیند، حیض نیست

(مساله ۴۳۹) زن حامله و زنی که بچه شیر می دهد، ممکن است حیض ببینند

(مساله ۴۴۰) دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودنش پیدا کند حیض است و معلوم می شود نه سال او تمام شده است

(مساله ۴۴۱) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است

(مساله ۴۴۲) مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، واگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست

(مساله ۴۴۳) باید سه روز اول حیض، پشت سر هم باشد، مثلاً دو زن خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند، حیض نیست

(مساله ۴۴۴) لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در فرج خون باشد کافی است، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود ومدت پاک شدن بقدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده، چنانچه در بین زنها متعارف است، باز هم حیض است

(مساله ۴۴۵) لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید، یا در وسطهای روز اول شروع شود ودر همان موقع از روز چهارم قطع شود و در شب دوم و سوم هم هیچ خون قطع نشود، حیض است

(مساله ۴۴۶) اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهائی هم که در وسط پاک بوده، حیض است

(مساله ۴۴۷) اگر خونی ببینـد که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل است یا خون حیض، چنانچه نداند دمل در طرف چپ است یا طرف راست، در صورتی که ممکن باشد مقداری پنبه داخل کند و بیرون آورد، پس اگر خون از طرف چپ بیرون آید خون حیض است و اگر از طرف راست بیرون آید خون دمل است و اگر ممکن نباشد که وارسی کند در صورتی که می دانـد سـابق حیض بوده حیض قرار دهـد و اگر دمـل بوده خون دمـل قرار دهـد و اگر نمی دانـد خون حیض بوده یـا دمـل بایـد همه چیزهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهائی را که زن غیر حائض انجام می دهد، بجا آورد

(مساله ۴۴۸) اگر خونی ببینـد که از سه روز بیشـتر و از ده روز کمـتر باشـد و ندانـد خون حیض است یـا زخم اگر قبلاً ـ حیض بوده حیض و اگر پاک بوده، پاک قرار دهد و چنانچه نمی داند پاک بوده یا حیض، همه چیزهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و همه عبادتهائی زن غیر حائض انجام می دهد بجا آورد

(مساله ۴۴۹) اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا نفاس، چنانچه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد

(مساله ۴۵۰) اگر خونی ببینـد که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسـی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده، حیض می باشد

(مساله ۴۵۱) اگر کمتر از سه روز خون ببینـد و پـاک شود و بعـد سه روز خون ببینـد، خون دوم حیض است و خون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد، حیض نیست

احکام حائض

(مساله ۴۵۲) چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهـائی که ماننـد نماز بایـد با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورد شود، ولی بجا آوردن عبادتهائی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت، مانعی ندارد

دوم: تمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد

سوم: جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند و در دبر زن حائض هم وطی نکن، چون کراهت شدیده دارد

(مساله ۴۵۳) جمـاع کردن در روزهـائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شـرعاً بایـد برای خود حیض قرار دهـد، حرام است پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بینـد و بایـد به دسـتوری که بعـداً گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهـد، شوهرش نمی تواند در آن روز ها با او نزدیکی نماید

(مساله ۴۵۴) بر مرد لازم است چنـانچه گفته شـد با زن خود در حال حیض در قبل نزدیکی نکنـد و اگر نزدیکی کرد مرتکب گناه شده است باید استغفار کند، ولی دادن کفاره که ذکر می شود بنابر احتیاط مستحبی است

(مساله ۴۵۵) اگر شـماره روزهای حیض زن به سه قسـمت تقسـیم شود و مرد در قسـمت اول آن با زن خود در قبل جماع کند، بنابر احتیاط مستحب، باید هیجده نخود طلا، کفاره به فقیر بدهد و اگر در قسـمت دوم جماع کند، نه نخود و اگر در قسـمت سوم جماع کنـد، بایـد چهار نخود و نیم بدهد، مثلاً زنی که شـش روز خون حیض می بیند، اگر شوهرش در شب یا رو ز اول ودوم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم بید چهار نخود ونیم بدهد

(مساله ۴۵۶) لازم نیست طلای کفاره را سکه دار بدهد، ولی اگر بخواهد قیمت آن را بدهد باید قیمت سکه دار بدهد

(مساله ۴۵۷) اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد، حساب کند

(مساله ۴۵۸) اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، بهتر است هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می شود، بدهد

(مساله ۴۵۹) اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض، جماع کرده و کفاره آن را داده دوباره جماع کند بهتر است باز هم کفاره بدهد

(مساله ۴۶۰) اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند در بین آنها کفاره ندهد بهتر آن است که برای هر جماع، یک کفاره بدهد

(مساله ۴۶۱) اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحب باید کفاره بدهد

(مساله ۴۶۲) اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است جماع نماید، احتیاطاً کفاره بدهد

(مساله ۴۶۳) طلاق دادن زن در حال حیض، بطوری که در کتاب طلاق گفته می شود، باطل است

(مساله ۴۶۴) اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام، باید حرف او را قبول کرد

(مساله ۴۶۵) اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است

(مساله ۴۶۶) اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است

(مساله ۴۶۷) بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود غسل کند و دستور آن مثل غسل جنابت است و بهتر آن است که پیش از غسل، وضو بگیرد

(مساله ۴۶۸) بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است و شوهرش هم می تواند با او جماع کند، ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع با او خود داری نماید، اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی شود

(مساله ۴۶۹) اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو

(مساله ۴۷۰) نمازهای یومیه که زن در حال حیض نخوانده، قضا ندارد، ولی روزه های واجب را باید قضا نماید

(مساله ۴۷۱) هر گاه وقت نماز داخل شود و بداند و یا احتمال دهد که اگر نماز را تاخیر بیندازد حائض می شود، باید فوراً نماز بخواند

(مساله ۴۷۲) اگر زن نماز را تاخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه انجام واجبات یک نماز بگذارد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظه حال خود را بکند مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذاشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است و نیز باید ملاحظه تهیه شرائطی را که دارا نیست بنماید، پسر اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن یک نماز بگذرد و حائض شود قضا واجب است و گرنه واجب نیست

(مساله ۴۷۳) اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو ومقدمات دیگر نماز مانند تهیه کردن لباس یا

آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد

(مساله ۴۷۴) اگر زن حائض به اندازه غسل و وضو وقت ندارد، ولی می تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند آن نماز بر او واجب نیست، اما اگر گذاشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است، مثل آنکه آب برایش ضرر دارد، باد تیمم کند و آن نماز را بخواند

(مساله ۴۷۵) اگر زن حائض بعد از پاک شدن، شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند

(مساله ۴۷۶) اگر به خیال اینکه به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد

(مساله ۴۷۷) مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود

(مساله ۴۷۸) خواندن وهمراه داشتن قرآن ورساندن جائی از بدن به حاشیه و مابین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است

اقسام زنهای حائض

(مساله ۴۷۹) زنهای حائض بر شش قسمند:

اول: صاحب عادت وقتیه و عددیه، وان زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند

دوم: صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که د و ماه پشت سر هم در وقت معین، خون حیض ببیند، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول، روز هفتم و ماه دوم، روز هشتم از خون پاک شود

سوم: صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند

چهارم: مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادتش به هم خورده و عادت تازه ای پیدا نکرده است

پنجم: مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است

ششم: ناسیه وآن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود

۱-صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مساله ۴۸۰) زنهائی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ودر وقت معین هم پاک شود، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلاً از اول ماه تا هشتم خونی که می بیند نشانه های

حیض را دارد، یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می آید، و بقیه خونهای او نشانه های استحاضه را دارد، که عادت او از اول ماه تا هشتم می شود

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود ودوباره خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، که عادت او به اندازه تمام روزهائی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، ولازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مثلاً اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم از نه روز بیشتر نشود، همه حیض است و عادت این زن نه روز می شود

(مساله ۴۸۱) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقب تر خون ببیند، به طوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون، نشانه های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا نیاورده، قضا نماید

(مساله ۴۸۲) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده، استحاضه می باشد و باید عبادتهائی را که در روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شو د، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر ا ز آن دیده استحاضه می باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است

(مساله ۴۸۳) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود روزهائی که در عادت، خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و روزهای اول را استحاضه قرار می دهد واگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهائی که در عادت، خون دیده با چند روز بعد از آنکه روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۸۴) زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد وهمه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱-آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد، که باید همه خون اول را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد

۲-آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد، وتمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض، و خون اول را استحاضه، قرار دهد

۳-آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد و با

پـاکی وسـط و مقـداری ا ز خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشـد، که در این صورت همه آنها حیض است و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روز های عادت بوده استحاضه است، مثلاًـ اگر عـادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اول تا شـشم خون ببینـد و دو روز پاک شود و بعـد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و از اول تا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می باشد

۴-آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد، ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر باشد، که بایـد در تمـام دو خون و پـاکی وسط کارهائی را که بر حائض حرام است و سابقاً گفته شـد ترک کنـد و کارهای اسـتحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد

(مساله ۴۸۵) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت، خون نبیند و در غیر آن وقت به شـماره روزهای حیضش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد، چه بعد از آن

(مساله ۴۸۶) زنی که عـادت وقـتیه و عـددیه دارد، اگر در وقت عـادت خود خون ببینـد، ولی شـماره روزهـای آن کمتر یـا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره به شـماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند، باید در هر دو خون، کارهائی را که بر حائض حرام است ترک کند و کارهای استحاضه را بجا آورد

(مساله ۴۸۷) ز نی که عادت وقتیه و عـددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببینـد، خونی که در روزهای عادت دیـده اگر چه نشانه های حیض را نداشـته باشد، حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه های حیض را داشـته باشد استحاضـه است مثلاًـ زنی که عـادت او از اول مـاه تـا هفتم است، اگر از اول تا دوازدهم خون ببینـد، هفت روز اول آن حیض و پنـج روز بعد استحاضه می باشد

۲-صاحب عادت وقتیه

(مساله ۴۸۸) زنهائی که عادت وقتیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین خون حیض ببینـد و بعـد از چند روز پاک شود، ولی شـماره روزهای آن در هر دو ماه یک انـدازه نباشـد، مثلاً دو ماه پشت سـر هم روز اول ماه خون ببینـد، ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشـتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول را عادت حیض خود قرار دهد

دوم: زنی که از خون پـاک نمی شود ولی دو ماه پشت سـرهم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد، یعنی غلیظ و سـیاه و گرم است و بـا فشـار و سوزش بیرون می آیـد و بقیه خونهای او نشانه اسـتحاضه را دارد و شـماره روزهائی که خون او نشانه حیض دارد، در هردو ماه یک انـدازه نیست، مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از اول ماه تا هشـتم، خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد

سوم: زنی که دو مـاه پشت سـر هم در وقت معین سه روز یـا بیشتر خون حیض ببینـد و بعـد پاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و تمام روزهـائی که خون دیـده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشـد، مثلاً در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد

(مساله ۴۸۹) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند، بطوری که بگوینـد حیض را جلو یـا عقب انـداخته، اگر چه آن خون نشـانه هـای حیض را نداشـته باشـد، بایـد به احکـامی که برای زنهای حائض گفته شـد، رفتار نمایـد و اگر بعـد بفهمد حیض نبوده، مثل آنکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا

نیاورده، قضا نماید

(مساله ۴۹۰) زنی که عادت وقتیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشند چه مادری، زنده یا مرده، ولی در صورتی که می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد و اگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد، مثلاً ـ عادت بعضی پنج روز و عادت بعض دیگر هفت روز باشد نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد، مگر کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد، بقدری کم باشند که در مقابل آنان به حساب نمی آیند که در صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد

(مساله ۴۹۱) زنی که عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار میدهد، باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده، اول حیض خود قرار دهد، مثلاً ـ زنی که هر ماه، روز اول ماه خون می دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه، قرار دهد

(مساله ۴۹۲) زنی که عادت وقتیه دارد و باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشته باشد، یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید در هر ماه از روزی که خون می بیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

۳ – صاحب عادت عددیه

(مساله ۴۹۳) زنها که عادت عددیه دارند سه دسته اند:

اول: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می باشد مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می شود

دوم: زنی که از خون پاک نمی شود، ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است، اما وقت آن یکی نیست، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می شود مثلاً اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند ویک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد مثلا اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر کمتر پاک می شود و دوباره خون ببیند و روی هم از هشت روز بیشتر نشود، عادت او هشت روز می شود

(مساله ۴۹۴) زنی که عادت عددیه دارد، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهائی که دیده یک جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهائی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روز ها

را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد، از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازه روزهای عادت او حیض، و بقیه استحاضه است و اگر روزهائی که خون نشانه حیض، و بقیه استحاضه است و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

۴ – مضطربه

(مساله ۴۹۵) مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یک جور باشد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر کمتر است مثلاً ـ روز است باید همان را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط واجب، در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز، که دو روز است کارهائی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را بجا آورد، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد، و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز در تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر حائض حرام است، ترک نماید

(مساله ۴۹۶) مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است و اگر خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز باشد باید همان را حیض قرار دهد و تا هفت روز بقیه به دستوری که در مساله قبل گفته شد رفتار نماید، و همچنین است اگر پیش ا ز گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد و بقیه آن را تا هفت روز به دستوری که در مساله قبل گفته شد، رفتار نماید

۵–مبتدئه

(مساله ۴۹۷) مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن او ست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یک جور باشد، باید عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۹۸) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید از اول خون اول که نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد رجوع به خویشاوندان خود کند و بقیه را استحاضه قرار دهد

(مساله ۴۹۹) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا ده روز بیشتر باشد، باید از اولی که خون نشانه حیض دارد، حیض قرار دهد و در عدد به خویشاوندان رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد

۶ – ناسیه

(مساله ۵۰۰) ناسیه یعنی زنی که عادت را فراموش کرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، باید روزهائی که خون او نشانه حیض را دارد تا ده روز، حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر نتواند حیض را به واسطه نشانه های آن تشخیص دهد، بنا بر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد

مسائل متفرقه حیض

(مساله ۵۰۱) مبتدئه و مضطر به و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه های حیض داشته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می کشد، بایـد عبادت را ترک کننـد و چنانچه بعـد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهائی را که بجا نیاورده اند قضـا نمایـد، ولی اگر یقین نکننـد که سه روز طول می کشـد و نشانه های حیض را هم نداشـته باشـد، بنا بر احتیاط واجب باید تا سه روز طول می کشد و نشانه های حیض را هم نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورند و کارهائی را که بر حائض حرام است ترک نمایند و چنانچه پیش از سه روز پاک نشدند، باید آن را حیض قرار دهند
(مساله ۵۰۲) زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشـته باشـد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشـد عـادتش بر می گردد به آنچه در این دو مـاه دیـده است، مثلاً اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیـده و پاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود از دهم تا هفدهم عادت او می شود
(مساله ۵۰۳) مقصود از یک ماه، ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اول ماه تا آخر ماه
(مساله ۵۰۴) زنی که معمولاً ماهی یک مرتبه خون می بیند، اگر چه در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد
(مساله ۵۰۵) اگر سه روز یا بیشتر خونی ببینـد که نشانه حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه های حیض داشته، حیض قرار دهند
(مساله ۵۰۶) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بدانـد که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشـته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند، ولی اگر قین داشـته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند و نمی تواند نماز بخواند و باید به احکام حائض رفتار نماید
(مساله ۵۰۷) اگر زن پیش از ده روز پـاک شود، واحتمال دهـد که در باطن خون هست، بایـد قـدری پنبه داخل فرج نمایـد و کمی صبر کنـد و بیرون آورد، پس اگر پاک بود، غسل کنـد و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشـد، چنانچه در حیض عادت نـدارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل نماید و اگر سـر ده روز پاک شـد، یا خون او از ده روز گـذشت سـر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است در صورتی که بدانـد پیش از تمـام شـدن ده روز، یـا سـر ده روز پـاک می شود نبایـد غسل کنـد و اگر احتمال دهـد خون او از ده روز می گـذرد احتیاط واجب آن است که تا یک روز عبادت را ترک کنـد و بعـد از آن تا ده روز می توانـد عبادت را ترک نماید ولی بهتر اسـت که تا ده روز کارهائی را که بر حائض حرام است ترک کنـد و کارهای اسـتحاضه را انجام دهد، پس گر پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده، از خون پاک شـد تمامش حیض است و اگر از ده روز گـذشت باید عادت خود را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد و

عبادت هائی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده، قضا نماید

(مساله ۵۰۸) اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز وروزه ای را که در آن روز ها بجا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته، باید قضا نماید

نفاس

(مساله ۵۰۹) از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید، هر خونی که زن می بیند اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، نفساء می گویند

(مساله ۵۱۰) خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند، نفاس نیست

(مساله ۵۱۱) لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر خون بسته ای هم از رحم زن خارج شود و خود زن بداند، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است

(مساله ۵۱۲) ممکن است خون نفاس یک آن، بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی شود

(مساله ۵۱۳) هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می ماند انسان می شد یا نه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می شود، شرعاً خون نفاس نیست

(مساله ۵۱۴) توقف در مسجد و رساندن جائی از بدن به خط قرآن و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب و مستحب و مکروه است، بر نفساء هم واجب و مستحب و مکروه می باشد

(مساله ۵۱۵) طلاق دادن زنی که در حال نفاس می باشد باطل است و نزدیکی کردن با او حرام می باشد و اگر شوهرش با او نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است به دستوری که در احکام حیض گفته شد، کفاره بدهد

(مساله ۵۱۶) وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر روزهائی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضا نماید

(مساله ۵۱۷) اگر زن از خود نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند که اگر پاک است، برای عبادتهای خود، غسل کند

(مساله ۵۱۸) اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه استحاضه می باشد و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است، ترک کند

(مساله ۵۱۹) زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و بعد از آن تا روز دهم می تواند عبادت را ترک نماید یا کارهای مستحاضه را انجام دهد، ولی ترک عبادت یک روز یا دو روز خیلی خوب است پس اگر از ده روز بگذرد، به اندازه عادتش نفاس و بقیه استحاضه است و اگر عبادت را ترک کرده، باید قضا کند

(مساله ۵۲۰) زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زائیدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون به اندازه روزهای

عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعـد از نفاس می بینـد، اگر چه در روزهای عادت ماهانه اش باشـد اسـتحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفـدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیسـتم تا بیست و هفتم است می بیند، استحاضه می باشـد وبعد از گذشـتن ده روز، اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد، حیض است چه نشانهای حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و اگر در روزهای عادتش نباشد اگر چه نشانه های حیض را داشته باشد، باید آن را استحاضه قرار دهد

(مساله ۵۲۱) زنی که در حیض عادت ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و خونی که بعد از آن می بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض و گرنه آن هم استحاضه می باشد

غسل مّس میّت

(مساله ۵۲۲) اگر کسـی بـدن انسان مرده ای را که سـرد شـده و غسـلش نداده اند مس کند، یعنی جائی از بدن خود را به آن بمالد بایـد غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی اختیار، حتی اگر ناخن و اسـتخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید بنابر احتیاط واجب غسل کند، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند، عسل بر او واجب نیست

(مساله ۵۲۳) برای مس مردهای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست، اگر چه جائی را که سرد شده مس نماید

(مساله ۵۲۴) اگر موی خود را به بـدن میت برسانـد یا بـدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برسانـد، احتیاط واجب آن است که غسل کند

(مساله ۵۲۵) برای مس بچه مرده، حتی بچه سـقط شـده ای که چهـار ماه او تمام شـده، غسل مس میت واجب است بلکه بهتر اسـت برای مس بچه سـقط شـده ای که از چهـار مـاه کمتر دارد غسل کرد، بنابر این اگر بچه چهار ماهه ای مرده به دنیا بیایـد مادر او باید غسل مس میت کند، بلکه اگر از چهار ماه کمتر هم داشته باشد بهتر است مادر او غسل نماید

(مساله ۵۲۶) بچه ای که بعد از مردن مادر به دنیا می آید، وقتی بالغ شد واجب است، غسل مس میت کند

(مساله ۵۲۷) اگر انسـان، میتی را که سه غسـل او کاملاًـ تمـام شـده مس نمایـد، غسـل بر او واجب نمی شود ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود، جائی از بدن او را مس کند اگر چه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید

(مساله ۵۲۸) اگر دیوانه یا بچه نا بالغی میت را مس کند، بعد از آنکه دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد، باید غسل مس میت نماید

(مساله ۵۲۹) اگر از بـدن زنده یا مرده ای که غسـلش نداده اند، قسـمتی که دارای اسـتخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسـمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی قسمتی که از زنده جدا شده اگر قطعه ای مشتمل بر استخوان باشد برای مس آن غسل واجب است، اما اگر تنها استخوان باشد، برای مس آن غسل واجب نیست

(مساله ۵۳۰) برای مس اسـتخوان و دنـدان و هر چیزی که از مرده جـدا شـده و آن را غسل نـداده انـد هر چنـد قطعه گوشتی بـدون اسـتخوان هم باشـد به جز مو بایـد غسل کرد، ولی برای مس اسـتخوان و دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل واجب نیست

(مساله ۵۳۱) غسل مس میت را بایـد مثل غسل جنابت انجام دهنـد، کسـی که غسل مس میت کرده اگر بخواهد نماز بخواند، وضـو برای او لازم نیست هر چند احتیاط مستحب در گرفتن وضو نیز هست

(مساله ۵۳۲) اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است

(مساله ۵۳۳) برای کسـی که بعـد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسـجد و جماع و خواندن سوره هائی که سـجده واجب

دارد، مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند

احکام مُحتضَر

(مساله ۵۳۴) مسلمانی را که محتضر است یعنی درحال جان دادن می باشد مرد باشد یا زن بزرگ باشد یا کوچک، باید به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نیست بنابر احتیاط واجب تا اندازه ای که ممکن است باید به این دستور عمل کنن، و چنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد به قصد احتیاط او را رو به قبله بنشانند و اگر آن هم نشود باز به قصد احتیاط او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند

(مساله ۵۳۵) احتیاط واجب آن است که تا وقتی، او را از محل احتضار حرکت تضاده أتند رو به قبله باشد و بعد از حرکت دادن این احتیاط واجب نیست

(مساله ۵۳۶) رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولی او لازم نیست، هر چند که اولی است

(مساله ۵۳۷) مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (علیهم السلام) و سایر عقائد حقه را، به کسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهائی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند

(مساله ۵۳۸) مستحب است این دعا ها را به محتضر تلقین کنند: اَللهُمّ اغفِرلیَ الکثیرَ مِن معاصیکَ و اقَبل منِی الیسیرَ مِن طاعتَک یا مَن یقبلُ الیسیرَ و یعفُو عنِ الکثیرِ اِقبل منِی الیسیرَ و اعفُ عنَی الکثیَرَ انکَ انتَ العفُوُ الغفُورُ اللّهمّ ارحمَنی فِانکَ رَحیمٌ

(مساله ۵۳۹) مستحب است کسی را که سخت جان می دهد، اگر ناراحت نمی شود بجائی که نماز می خوتنده، ببرند

(مساله ۵۴۰) مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سوره مبارکه یس و الصافات و آیه الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره بلکه هر چه از قرآن ممکن بخوانند

(مساله ۵۴۱) تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است

احکام بعد از مرگ

(مساله ۵۴۲) بعهد از مرگ مستحب است، دهان میت را، هم بگذارند که باز نماند و چشمها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است در حائی که مرده، چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مومنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا معلوم شود و نیز اگر میت حامله باشد و بجه در شکم او زنده باشد، باید بقدری دفن را عقب بیندازند، که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورندو پهلو را بدوزند

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

(مساله ۵۴۳) غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط می شود و چنانچه هیچکس انجام ندهد، همه معصیت کرده أتند

(مساله ۵۴۴) اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید

دیگران تمام کنند

(مساله ۵۴۵) اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید

(مساله ۵۴۶) اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده أتند، باید دوباره انجام دهد ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید

(مساله ۵۴۷) برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند

(مساله ۵۴۸) ولی زن، که در غسل و کفن و دفن او دخالت می کند شوهر او است و بعد از او، مردهائی که از میت ارث می برند، مقدم بر زنهای ایشانند و هر کدام که در ارث بردن مقدم هستند، در این امر نیز مقدمند

(مساله ۵۴۹) اگر کسی بگوید من وصی یا ولی میتم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، چنانچه دیگری نمی گوید من ولی یا وصی میتم یا ولی به من اجازه داده است، انجام کارهای میت با اوست

(مساله ۵۵۰) اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز جود غیر از ولی، کس دیگری را معین کند، ولایت این امور با اوست و مستحب است از ولی، هم اجازه بگیرد و لازم نیست کسی که میت، او را برای انجام این کار ها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید

احکام غسل میت

(مساله ۵۵۱) واجب است میت را سه غسل بدهند:

اول: به آبی که با سدر مخلوط باشد

دوم: به آبی که با کافور مخلوط باشد

سوم: با آب خالص

(مساله ۵۵۲) سدر و کافور باید به اندازه ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه ای هم کم نباشد، که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است

(مساله ۵۵۳) اگر سدر و کافور به اندازهای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب باید مقداری که به آن دسترسی دارند، در آب بریزند

(مساله ۵۵۴) کسی که برای حج احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی، بین صفا و مروه بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و بجای آن باید با آب خالص غسلش بدهند و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو، بمیرد

(مساله ۵۵۵) اگر سدر و کافو ر یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آنکه غصبی باشد، باید بجای هر کدام که ممکن نیست میت را با آب خالص، غسل بدهند

(مساله ۵۵۶) کسی که میت را غسل می دهد، در حال اختیار باید مسلمان دوازده امامی و نیز عاقل و مسائل غسل را بداند و بنابر احتیاط واجب بالغ هم باشد، ولی اگر میت مسلمان غیر اثنی عشری را هم مذهب خودش بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثنی عشری ساقط می شود

(مساله ۵۵۷) کسی که میت را غسل می دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد واگر به همین نیت تا آخر غسل سوم باقی باشد، کافی است و تجدید لازم نیست

(مساله ۵۵۸) غسل بچه مسلمان، اگر چه از زنا باشد، واجب است و غسل و کفن و دغن کافر و اولاد او، جایز نیست و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حا ل دیوانگی بالغ شده چناتچه پدر و مادر او با یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست

(مساله ۵۵۹) بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد، باید در پارچه ای بپیچند و بدون غسل، دفن کنند

(مساله ۵۶۰) اگر مرد، زن را و زن، مرد را غسل بدهد باطل است، ولی زن می تواند شوهر جود را غسل دهد و شوهر هم می تواند زن جود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر جود و شوهر، زن جود را غسل ندهد

(مساله ۵۶۱) مرد می تواند دختر بچه ای ا که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد، زن هم می تواند پسر بچه ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد

(مساله ۵۶۲) اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمه و خاله، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده أتند، می توانند غسلش بدهند و نیز اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهائی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده أتند، می توانند او را غسل دهند ولی در هر دو صورت، باید عورت مرده پوشانده شود

(مساله ۵۶۳) اگر میت و کسی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جائز است که غیر از عورت جاهای دیگر میت برهنه باشد و همینطور اگر محرم باشند

(مساله ۵۶۴) نگاه کردن به عورت میت حرام است، وکسی که او را غسل می دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی شود

(مساله ۵۶۵) اگر حائی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آنکه را غسل بدهند، آب بکشند واحتیاط مستحب آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل پاک باشد

(مساله ۵۶۶) غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند و احتیاط مستحب آن است که در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند، بلکه آب را روی آن بریزند

(مساله ۵۶۷) کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است

(مساله ۵۶۸) واجب آن است که برای غسل دادن میت، مزد نگیرند، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل، حرام نیست

(مساله ۵۶۹) اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند

(مساله ۵۷۰) کسی که میت را تیمم می دهد، باید دست جود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهد

احکام کفن میت

(مساله ۵۷۱) میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لُنگ و پیراهن و سرتاسری می گویند، کفن نمایند

(مساله ۵۷۲) لنگ باید اطراف بدن را از ناف تا زانو، بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و بنابر احتیاط واجب پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و درازی سرتاسری باید بیشتر از طول جسد به اندازه ای که بستن دو

سر آن ممکن شود، باشد و پهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید

(مساله ۵۷۳) مقداری از لنگ، که از ناف تا زانو را می پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مساله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می باشد

(مساله ۵۷۴) اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را، که در مساله قبل گفته شد از سهم آنان بر دارند، اشکال ندارد و احتیاط آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن و همچنین مقداری را که احتیاطاً لازم است از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند گرچه بعید نیست جواز برداشتن به مقدار عمل به استحباب – مطابق شان میت – از جمیع ترکه هر چند وارث غیر بالغ باشد

(مساله ۵۷۵) اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مساله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند، یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث سال مال او بردارند

(مساله ۵۷۶) اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند می توانند به طور متعارف که لایق شان میت باشد، کفن و چیزهای دیگری را که از واجبات دفن است و مقدار مستحب کفن را از اصل مال بردارند

(مساله ۵۷۷) کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد

(مساله ۵۷۸) کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد

(مساله ۵۷۹) احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد، که بدن میت از زیر آن پیدا باشد

(مساله ۵۸۰) کفن کردن با چیز غصبی، اگر چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آوردند، اگر چه او را دفن کرده باشند، و واجب آن است که در حال اختیار با پوست مردار هم او را کفن نکنند

(مساله ۵۸۱) کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که باید پارچه طلا باف هم میت را کفن نکنند، مگر در حال ناچاری

(مساله ۵۸۲) کفن کردن با پارچه ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را طوری در ست کنند که به آن جامه گفته شود می شود با آن، میت را کفن کنند و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند

(مساله ۵۸۳) اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگر نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند، ولی اگر در قبر گذاشته باشند بهتر است که ببرند بلکه اگر بیرون آوردن میت توهین به او باشد بریدن واجب می شود و اگر شستن با بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند

(مساله ۵۸۴) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد

(مساله ۵۸۵) مستحب است در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند

احکام حُنوط

(مساله ۵۸۶) بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور، سائیده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد، کافی نیست

(مساله ۵۸۷) مستحب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند، و در جاهای دیگر هم ترتیب لازم نیست

(مساله ۵۸۸) بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم منعی ندارد

(مساله ۵۸۹) کسی که برا ی احرام بسته است، اگر پیش از تمام کردن سعی بین صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آنکه موی خود را کوتاه کند بمیرد، نباید او را حنوط کنند

(مساله ۵۹۰) زنی که شوهر او مرده و هنوز عده اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است

(مساله ۵۹۱) مکروه است میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط اینها را با کافور مخلوط نمایند

(مساله ۵۹۲) مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می شود، ترسانند و نیز باید تربت بقدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد، آن را کافور نگویند

(مساله ۵۹۳) اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد، بنابر احتیاط واجب غسل را مقدم دارند و اگر برای هفت عضو نرسد بنابر احتیاط واجب پیشانی را مقدم دارند

(مساله ۵۹۴) مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند

احکام نماز میت

(مساله ۵۹۵) نماز خواندن بر میت مسلمان، اگر چه بچه باشد واجب است ولی باید پدر و مادر آن یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد

(مساله ۵۹۶) نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مساله باشد، کافی نیست

(مساله ۵۹۷) کسی که می خواهد نماز بخواند، لازم نیست با وضو با غسل یا تیمم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد، اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهائی را که در نمازهای دیگر لازم است، رعایت کند

(مساله ۵۹۸) کسی که به میت نماز می خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، بطوری که سر به طرف راست نماز گزار و پای او به طرف چپ نماز گزار باشد

(مساله ۵۹۹) مکان نماز گزار باید از جای میت پست تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۰) نماز گزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند، اگر از میت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۱) نماز گزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۲) بین میت و نماز گزار، باید پرده و دیوار یا چیز مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد

(مساله ۶۰۳) در وقت خواندن نماز، باید عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد، بپوشانند

(مساله ۶۰۴) نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند و در موقع نیت، میت را معین کند، مثلاً نیت کند نماز می خوانم بر این میت، قُربهً الی الله

(مساله ۶۰۵) اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می شود نشسته بر او نماز خواند

(مساله ۶۰۶) اگر میت وصیت کرده باشد که شخصی معینی بر او نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میت، اجازه بگیرد

(مساله ۶۰۷) مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد، مکروه نیست

(مساله ۶۰۸) اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود، نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجب است با شرطهائی که برای نماز میت گفته شد، به قبرش نماز بخوانند

دستور نماز میت

(مساله ۶۰۹) نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نماز گزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است: بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید: اَشهدُ آن لا اِلهَ الله وانّ مُحمّداً رسُولُ اللهو بعد از تکبیر دوم بگوید: اَللهّم صلّ علی محّمدٍ و آلِ مُحمّدٍ و بعد از تکبیر سوم بگوید: اَللّهّم اغفِرللمُؤمنینَ وَ المُومِناتِ و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: اللُهمّ اِغفر لِهذا المیتِ و بعد تکبیر پنجم را بگوید و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید: اَشهدُ آن لِا لهَ الاّ اللهُ وحدهُ لا شریکَ لهُ و اَشهدُ آن محمّداً عبدُهُ و رُسولُهُ ارسلهُ بالحقّ بشیراً و نذیراً بینَ یدیِ الساعَهِ و بعد از تکبیر دوم بگوید: اللُهّم صل علی مُحمّدٍ و آلِ محّمدٍ و بارِک علی محّمدٍ و بارِک علی محمّدٍ وآل محّمدٍ و ارحَم مُحمداً و آلَ محمداً کافضلِ ما صلیتَ و بارکتَ و تَرحمتَ علی اِبراهیمَ و آل ابراهیمَ انکَ حمیدٌ مجیدٌ و صل علی جمیع الانبیاءِ و المرسلینَ و الشهداءِ و الصدیقینَ و جمیع عبادِ اللهِ الصالحینَ و بعد از تکبیر سوم بگوید: اللهمّ اغفِر للمؤمنینَ و المومناتِ و المُسلمینَ و المسلماتِ الاحیاءِ منهُم و الامواتِ تابع بیننا و بینُهم بالخیراتِ انکَ مجیبُ الدعواتِ انکَ علی کُل شیء قدیرٌ و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: اللهمّ آن هذا عبدکَ و ابنُ عبدکَ و ابنُ اَمتکَ نزلَ بِک و انتَ خیرُ منزولٍ بِهِ اللهمّ اِنا لانعلمُ منهُ اِلا خیراً و انتَ اعلمُ بِه مِنا اللّهمّ آن کانَ مثحسناً فَزد فی احسانِهِ و آن کانَ مسیئاً فتجاوَز عنهُ و اغفرلهُ اللهمّ اجعلهُ عندکَ فی اعلی علیینَ و اخلُف علی اهلِهِ فی الغابرینَ و ارحمهُ برحمتکَ یا ارحَمَ الراحمینَ و بعد تکبیر پنجم را بگوید ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: اللهّم آن هذهِ امتکَ و ابنهُ عبدکَ و ابنهُ امتکَ نَزلت بکَ و انتَ خیرُ منزولٍ بِهِ اللهُمّ اِنا لانعلمُ منها الاخیراً و انتً اعلمُ بِها منا اللهّم آن کانَت مُحسنهً فَزد فی اِحسآنها و آن کانَت مُسیئهً فتجاوَز عنها و اغفرلَها اللهّم اجعَلها عندکَ فی اعلی علیینَ و اخلُف علی اَهلها فی الغابرینَ و ارحَمها برحمتکَ یا ارحَمَ اراحمینَ

(مساله ۶۱۰) باید تکبیرها و دعاها را بطوری پشت سر هم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود

(مساله ۶۱۱) کسی که نماز میت را به جماعت می خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند

مستحبات نماز میت

(مساله ۶۱۲) چند چیز در نماز میت مستحب است:

اول: کسی که نماز میت می خواند با وضو یا غسل یا تیمم باشد، احتیاط مستحب آن است، در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد

دوم: اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فُرادا به نماز می خواند مقابل وسط قامت بایستد و اگر میت زن است مقابل سینه اش بایستد

سوم: پابرهنه نماز بخواند

چهارم: در هر تکبیر دستها را بلند کند

پنجم: فاصله او با میت بقدری کم باشد که باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند

هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می خوانند، آهسته بخوانند

هشتم: در جماعت اگر چه ماموم یک نفر باشد عقب بایستد

نهم: نماز گزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند

دهم: پیش از نماز سه مرتبه بگوید: الصّلاه

یازدهم: نماز را در جایی بخوانند، که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند

دوازدهم: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می خواند، در صفی تنها بایستد

(مساله ۶۱۳) خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست

احکام دفن

(مساله ۶۱۴) احتیاط واجب آن است که میت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند

(مساله ۶۱۵) اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می توانند بجای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند

(مساله ۶۱۶) میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد

(مساله ۶۱۷) ا گر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند، و گرنه باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند، یا او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود

(مساله ۶۱۸) اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید بطوری که در مساله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند

(مساله ۶۱۹) مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند

(مساله ۶۲۰) اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد بلکه اگر هنوز روح هم به بدن او داخل نشده باشد، بنابر احتیاط واجب باید به همین دستور عمل کنند

(مساله ۶۲۱) دفن مسلمان، در قبرستان کفار و دفن کافر، در قبرستان مسلمانان، جایز نیست

(مساله ۶۲۲) دفن مسلمان در جائی که بی احترامی به او باشد، مانند جائی که خاکروبه و کثافت می ریزند، جایز نیست

(مساله ۶۲۳) میت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن در جائی که برای غیر دفن کردن وقف شده، ودر مسجد اگر ضرر به مسلمانان باشد یا مزاحم نمازشان باشد، جایز نیست بلکه واجب آن است که اصلاً در مسجد دفن نکنند و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست

(مساله ۶۲۴) لازم نیست که میت را در قبر مرده دیگر پیش ا زآنکه پوسیده شود، دفن ننمایند

(مساله ۶۲۵) چیزی که از میت جدا می شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، باید با او دفن شود و اگر موجب نبش شود احتیاط آن است که جدا دفن شود و دفن ناخن و دندانی از انسان جدا می شود مستحب است

(مساله ۶۲۶) اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند و در صورتی که چاه مال غیر باشد، باید به نحوی او را راضی کنند

(مساله ۶۲۷) اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد د، ولی باید به وسیله شوهر اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست، مرد نامحرمی که اهل فن باشد او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد، واگر آن ممکن نشود مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد

(مساله ۶۲۸) هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند باید به وسیله کسانی که در مساله پیش گفته شد از هر طرفی که بچه سالم بیرون می آید، بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند، ولی اگر بین پهلوی چپ وراست در سالم بودن بچه فرقی نباشد احتیاط واجب آن است که از پهلوی چپ بیرون آورند

مستحبات دفن

(مساله ۶۲۹) مستحب است، قبر را به اندازه قد انسان متوسط، گود کنند و میت را در نزدیک ترین قبرستان دفن نمایند، مگر آنکه قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا می روند و نیز جنازه را در چند ذرعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پائین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر قبر نمایند و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه ای روی قبر بگیرند و نیز جنازه را به آدمی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند و دعاهائی که دستور داده شده، پیش از دفن بخوابانند و بعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند، گره های کفن را باز کنند و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد و پیش از آنکه لحد را بپوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: اِسمع اِفهم یا فُلانَ بنَ فُلانِ و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگویند مثلاً اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند: اِسمَع اِفهم یا مُحّمدَ بنَ علیّ پس از آن بگویند: هَل انتَ علی العهدِ الذی فارقتَنا علیهِ مِن شهادهِ آن لا الهَ الا اللّه وحدهَ لا شریکَ لهَ و آن محمداً صَلی اللّه علیهِ و آلهِ عبدهُ و رسولهُ و سیدُ النبیینَ وخاتمُ المرسلینَ و آن علیاً امیُرالمؤمنینَ و سید الوصیینَ و امامٌ افترضَ الُله

طاعتهُ عَلی العالَمین و آن الحسنَ و الحسینَ و علیّ بن الحُسین و محمدَ بن علیّ و جعفرَ بن محمدٍ ومُوسی بن جعفرٍ و علی بن مُوسی و محمدَ بن علیّ و علیّ بن مُحمدٍ و الحسنَ بن علیّ و القائمَ الحُجهَ المهدیّ صلواتُ اللِه علیهِم ائمهُ المؤمنینَ و حججُ اللِه عَلی الخلقِ اجمَعین و ائمتکَ ائمهُ هدیً بکَ ابرارٌ یا فُلان بن فُلانٍ و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش رابگوید و بعد بگوید: اذا اتاکَ الملکانِ المُقربانِ رسولینِ مِن عنداللِه تبارکَ و تَعالی و سئلاکَ عَن ربکَ و عَن نبیکَ و عن دینکَ و عن کتابکَ و عن قبلتکَ و عن ائمتکَ فلا تخَف و لا تحزَن و قُل فی جَوابهما اللُه ربی و مُحمدٌ صلی اللُه علیهِ و آله نبیی و الاسلامُ دینی و القُرآنُ کتابی و الکعبهُ قبلتی و امیرُالمؤمنینَ علیُّ بنُ ابی طالبٍ اِمامی و الحسنُ بنُ علیُّ المُجتبی اِمامی و الحُسینُ بنُ علیّ الشهیدُ بِکربلا اِمامی و علیٌ زینُ العابدینَ امامی و مُحمد االباقرُامامی وجعفرٌ الصادقُ امامی و مُوسی الکاظمُ امامی و علیّ الرضا اِمامی و محمدٌ الجوا دُ امامی و علیُ الهادی اِمامی و الحسنُ العسکریُ اِمامی و الحجهُ المنتظرُ امامی هُولاء صلواتُ اللِه علیهِم اجمعینَ ائمّتی و سادتی وقادَتی و شُفعائی بهِم اتَولی و مِن اَعدائهم اتبراءُ فی الدّنیا و الاخرهِ ثُم اعلَم یا فُلان بن فُلان و بجای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید بعد بگوید: آن اللَه تبارکَ و تعالی نعمَ الربُ و آن مُحمداً صَلی اللُه علیه و آلهِ نعمَ الرسولُ و آن علیّ بن ابی طالبٍ و اولادهُ المعُصومینَ الائمهَ الاثنی عشَر نعمَ الائمهُ و آن ما جاءَ بهِ محمدٌ صلی اللُه علیهِ و آلهِ حقٌ و آن الموتَ حقٌ و سُوال منکرٍ و نکیرٍ فی القبرِ حقٌ و البعثَ حقٌ و النُشور حقٌ و الصراطَ حقٌ و المیزانَ حقٌ و تطایُر الکتُب حقٌ و آن الجنهَ حقٌ و النارَ حقٌ و آن الساعهَ آتیهٌ لاریبَ فیها و آن اللَه یبعثُ مَن فی القُبور پس بگوید: افهمتَ یا فُلانُ و بجای فلان اسم میت را بگوید پس از آن بگوید: ثبتکَ اللُه بالقولِ الثابتِ و هداکَ اللُه الی صراطٍ مُستقیم عَرف اللُه بینکَ و بینَ اولیائکَ فی مُستقرً من رحمتهِ پس بگوید اللهُم جافِ الارضَ عن جنبیهِ و اصعَد بروُحهِ الیکَ و لقنهُ منکَ بُرهاناً اللهُم عفوکً عفوکً

(مساله ۶۳۰) مستحب است کسی که میت را در قبر می گذارد، با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند، با پشت دست، خاک بر قبر بریزند و بگویند: اِنا لِله و اِنا الیهِ راجعُونَ اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشان او را در قبر بگذارند

(مساله ۶۳۱) مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند، دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: اللهّم جافِ الارضَ عن جنبیهِ و اصعَد الیکَ روحهَ ولقهِ منکَ رضواناً و اسکِن قبرهُ من رَحمتکَ ما تُغنیهِ به عنَ رحمَهِ مَن سواکَ

(مساله ۶۳۲) پس از رفتن کسانی که تشیع جنازه کرده اند، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهائی را که دستور داده شده، به میت تلقین کند

(مساله ۶۳۳) بعد از دفن مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن، مصیبت یادشان می آید، ترک آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است

(مساله ۶۳۴) مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یا د می کند اِنا لِله و اِنا الَیهِ راجعُونَ بگوید، و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود

(مساله ۶۳۵) جایز نیست، انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و به خود لطمه بزند

(مساله ۶۳۶) پاره کردن یقه در مرگ، غیر پدر و برادر جایز نیست

(مساله ۶۳۷) اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد بطوری

که خون بیایـد یا موی خود را بکنـد، باید یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را اطعام دهد، و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند باید سه روز روزه بگیرد، بلکه اگر خون هم نیاید بنابر احتیاط واجب، به این دستور عمل نماید

(مساله ۶۳۸) احتیاط واجب آن است که بر میت صدا را خیلی بلند نکنند

نماز وحشت

(مساله ۶۳۹) مستحب است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است که، در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیه الکرسی و در رکعت دو بعد از حمد ده مرتبه سوره اِنا انزلناهُ بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: اللهّم صلّ علی محّمدٍ و آل محّمدٍ و ابعَث ثوابها الی قبرِ فلانٍ و بجای کلمه فلان، اسم میت را بگویند

(مساله ۶۴۰) نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند، ولی بهتر است در اول شب، بعد از نماز عشا خوانده شود

(مساله ۶۴۱) اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تاخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تاخیر بیندازند

نبش قبر

(مساله ۶۴۲) نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد، اشکال ندارد

(مساله ۶۴۳) نبش قبر امامزاده ها و شهداء و علماء و صلحاء اگر چه سالها بر آن گذشته باشد در صورتی که زیارتگاه باشد حرام است، بلکه اگر زیارتگاه هم نباشد بنابر احتیاط واجب، نباید آن را نبش کرد

(مساله ۶۴۴) شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند

دوم: آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه رسیده با او دفن شود، احتیاط واجب آن است که از نبش قبر خودداری نمایند، ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، در صورتی که وصیتش بیشتر از یک سوم مال او نباشد، برای بیرون آوردن اینها، نمی توانند قبر را بشکافند

سوم: آنکه میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسلش باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته اند، در تمام این موارد در صورتی شکافتن قبر جایز است که موجب هتک احترام میت نشود

چهارم: آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند

پنجم: آنکه میت را در جائی که بی احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جائی که کثافت و خاکروبه می ریزند، دفن کرده باشند

ششم: آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله ای که دفنش کرده اند بیرون آورند

هفتم: آنکه بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد

هشتم: آنکه قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را

طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود

غسلهای مستحب

(مساله ۶۴۵) غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است و از آن جمله است:

۱ – غسل جمعه، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت ادا و قضا تا عصر جمعه بجا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب، قضای آن بجا آورد و کسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند یا موفق نشود، می تواند روز پنجشنبه غسل را انجام دهد، بلکه اگر در شب جمعه غسل را به امید آنکه مطلوب خداوند عالم است بجاآورد، صحیح است و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: اَشهدُ آن لا اِلهَ الا اللّه وحدهُ لا شریکَ له وانّ محمّداً عبدهُ و رسولهُ اللهّم صل عَلی مُحمدٍ و آل محمدٍ و اجعَلنی منَ التوابینَ و اجعلنِی منَ المتُطهرینَ

۲ – غسل شب اول ماه رمضان و تمام شبهای طاق مثل شب سوم و پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب غسل کند و برای غسل شب اول و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست پنجم و بیست هفتم و بیست و نهم رمضان، بیشتر سفارش شده است و وقت غسلهای شبهای ماه رمضان تمام شب است و بهتر است نزدیک غروب آفتاب بجا آورده شود، ولی از شب بیست ویکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشاء بجا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اول شب، یک غسل هم در آخر شب انجام دهد

۳ – غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن اذان صبح است تا غروب و بهتر است آن پیش از نماز عید بجا آورد و اگر از ظهر تا غروب بجا آورد، احتیاط واجب آن است که به قصد رجاء انجام دهد

۴ – غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب، بجا آورده شود

۵ – غسل روز هشتم و نهم ذی الحجه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد

۶ – غسل روز اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب

۷ – غسل روز عید غدیر و بهتر است بعد از طلوع آفتاب، اول روز آن را انجام دهد

۸ – غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه

۹ – غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذیقعده، ولی غسل روز پانزدهم شعبان و غسلهای دیگری که تا آخر این بند ذکر شده رجاء انجام دهد

۱۰ – غسل دادن بچه ای که تازه به دنیا آمده

۱۱ – غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است

۱۲ – غسل کسی که در حال مستی خوابیده

۱۳ – غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده

۱۴ – غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد

۱۵ – غسل کسی که برای تماشای دار آویخته، رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست

(مساله ۶۴۶) پیش از داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، مسجد الحرام، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه مسجد پیغمبر (صلی الله

علیه و آله) مستحب است انسان غسل کند و برای داخل شدن در حرم امامان (علیهم السلام) رجاءً غسل نماید و اگر در یک روز چند مرتبه مشرف شود یک غسل کافی است و کسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجد الحرام و خانه کعبه شود اگر به نیت همه، یک غسل کند کافی است و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شود، یک غسل برای همه کفایت می کند و برای زیارت پیغمبر و امامان از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند عالم و همچنین برای توبه و نشاط به جهت عبادت و برای سفر رفتن خصوصاً سفر زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسل هائی را که در این مساله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می نماید مثلاً بخوابد، غسل او باطل می شود و مستحب است دوباره غسل را بجاآورد

(مساله ۶۴۷) انسان می تواند با غسل های مستحبی که در مساله ۶۴۵ ذکر شد یعنی غسلهائی که استحباب آنها به خصوص ثابت است کاری که مانند نماز، وضو لازم دارد را، انجام دهد

(مساله ۶۴۸) اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل بجا آورد، کافی است

تیمم

در هفت مورد بجای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اول: آنکه تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد

(مساله ۶۴۹) اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند است و یا به واسطه درخت و مانند آن عبور در آن زمین مشکل است باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می کردند در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این طور نیست، باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر، جستجو نماید

(مساله ۶۵۰) اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعضی دیگر پست و بلند یا عبور در آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که اینطور نیست به اندازه پرتاب یک تیر، جستجو کند

(مساله ۶۵۱) در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست

(مساله ۶۵۲) کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که مانعی نباشد و مشقت هم نداشته باشد، برای تهیه آب برود و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر اطمینان داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید برای تهیه آب به آن محل برود

(مساله ۶۵۳) لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود، کافی است

(مساله ۶۵۴) اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیدا کردن آن نا امید شود

(مساله ۶۵۵) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود

(مساله ۶۵۶) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، لازم نیست که

دوباره در جستجوی آب برود

(مساله ۶۵۷) اگر از درنـده بترسـد، یا جسـتجوی آب بقـدری سـخت باشـد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز بقدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست، ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند به همان مقدار جستجو لازم است و اگر از دزد بر جـان و مال خودش بترسـد، نبایـد در جسـتجوی آب برود ولی اگر مالی که احتمال می دهـد از بین برود به حسب حال او قابل اعتنا نباشد و ترس دیگری هم نداشته باشد، جستجوی آب واجب است

(مساله ۶۵۸) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است

(مساله ۶۵۹) کسـی که یقین دارد آب پیـدا نمی کنـد، چنـانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخوانـد و بعـد از نماز بفهمـد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد، بنابر احتیاط واجب نمازش را اعاده یا قضا نماید

(مساله ۶۶۰) اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جائی که جستجو کرده آب بوده، نماز صحیح است

(مساله ۶۶۱) اگر بعـد از داخل شـدن وقت نماز، وضو داشـته باشـد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند نمی تواند وضو بگیرد چنانچه بتوانـد بدون ضـرر و مشـقت وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید و همچنین است اگر بداند یا دو شاهد عادل یا یک عادل، که قول او مفیـد اطمینان باشـد، خبر دهنـد که تهیه آب برای او ممکن نیست بلکه اگر احتمال صـحیح عقلائی هم بدهد احتیاط واجب آن است که وضوی خود را باطل نکند

(مساله ۶۶۲) اگر پیش ا ز وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا دو شاهد عادل یا یک عادل که گفتار او اطمینان آور باشد که خبر دهنـد اگر وضوی خود را باطل کنـد، تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتوانـد بدون ضـرر و مشـقت وضوی خود را نگه دارد واجب آن است که آن را باطل نکند و نیز اگر احتمال عقلانی دهد احتیاط واجب آن است که وضو را باطل نکند

(مساله ۶۶۳) کسـی که فقـط به مقـدار وضو یـا به مقـدار غسـل آب دارد اگر بدانـد یا دو شاهـد عادل یا یک عادل که قول او مفید اطمینـان باشـد خبر دهنـد که اگر آن را بریزد آب پیـدا نمی کنـد، چنـانچه وقت نمـاز داخـل باشـد، ریختن آن حرام است و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نمـاز هم آن را نریزد بلکه هرگـاه احتمـال عقلانـی هم بدهـد که اگر آب را بریزد دیگر آب پیـدا نمیکند، واجب آن است که پیش از وقت نماز هم، آب را نریزد و نگاه بدارد

(مساله ۶۶۴) کسـی که می دانـد یا دو شاهد عادل یا یک نفر عادل که قول او اطمینان بخش باشد، خبر دهد که آب پیدا نمی کند، اگر بعـد از داخل شدن وقت نماز، وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صـحیح است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند

دوم: عدم امکان دسترسی به آب موجود

(مساله ۶۶۵) اگر به واسطه پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشـد، باید تیمم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن بقدری مشـقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند

(مساله ۶۶۶) اگر برای کشیـدن آب از چاه، دلو و ریسـمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد، یا کرایه نماید اگر چه قیمت آن چنـد برابر معمول باشـد، بایـد تهیه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشـند، ولی اگر تهیه آنها بقدری پول می خواهد که نسبت به حال او آن مقدار ضرر واجب نیست تهیه نماید

(مساله ۶۶۷) اگر ناچـار شود که برای تهیه آب قرض کنـد، بایـد قرض نمایـد ولی کسـی که می دانـد یـا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند

(مساله ۶۶۸) اگر کندن چاه مشقت ندارد احتیاط واجب آن است برای تهیه آب چاه بکند

(مساله ۶۶۹) اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد، باید قبول کند

سوم، خوف از استعمال آب

(مساله ۶۷۰) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید یا آ' گرم وضو بگیرد یا غسل کند

(مساله ۶۷۱) لازم نیت یقین کند که آب برای او ضرر دارد بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای ا و پیدا شود، باید تیمم کند

(مساله ۶۷۲) کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمم نماید

(مساله ۶۷۳) اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد، نمازش صحیح است

(مساله ۶۷۴) کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او صحیح است

چهارم، خوف از عواقبی که بر وضو یا غسل مترتب می گردد

(مساله ۶۷۵) هر گاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و کسانی که با او مربوطند، مانند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرد یا مریض شوند، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد، باید بجای وضو و غسل تیمم نماید، و نیز اگر بترسد حیوانی که مانند اسب و قاطر که معمولا برای خوردن گوشت آن سرش را نمی برند از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمم نماید اگر چه حیوان مال خودش نباشد، و همچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است به طوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد، تلف می شود

(مساله ۶۷۶) اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوط اند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و یا تیمم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك وضو و غسل را انجام دهد

پنجم، معارضه وضو یا غسل با ازاله خبث

(مساله ۶۷۷) کسی که بدن یا لباسش نجس است وکمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و یا لباس نجس نماز بخواند

ششم، وضو یا غسل مستلزم ارتکاب حرام باشد

(مساله ۶۷۸) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید بجای وضو و غسل تیمم کند

هفتم، تنگی وقت

(مساله ۶۷۹) هرگاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید تیمم کند

(مساله ۶۸۰) اگر عمداً نماز بقدری تاخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح

است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند

(مساله ۶۸۱) کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه، باید تیمم کند

(مساله ۶۸۲) کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد، در صورتی که وظیفه اش تیمم باشد، باید دوباره تیمم نماید

(مساله ۶۸۳) کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته برود، برای نمازهای بعد می تواند با همان تیمم نماز بخواند

(مساله ۶۸۴) اگر انسان بقدری وقت دارد که می تواند وضو بگیرد، یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند

چیزهائی که تیمم به آنها صحیح است

(مساله ۶۸۵) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ اگر پاک باشند صحیح است، و به گل پخته مثل آجر و کوزه و همچنین به گچ و آهک پخته، صحیح نیست

(مساله ۶۸۶) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک و سنگ مرمر و سنگ سیاه و سایر اقسام سنگها صحیح است، ولی تیمم به جواهر مثل سنگ عقیق و فیروزه، باطل می باشد

(مساله ۶۸۷) اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گرد و غباری که فرش و لباس و مانند اینها است تیمم نماید و اگر غبار در لای لباس و فرش باشد تیمم به آن صحیح نیست، مگر آنکه اول دست بزنند تا روی آن غبار آلود شود، بعد تیمم کند و چنانچه گرد پیدا نشود، باید به گل تیمم کند، و اگر گل هم پیدا نشود، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند و بنابر احتیاط واجب بعداً قضای آن را بجا آورد

(مساله ۶۸۸) اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند تیمم به گرد باطل است اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گل باطل می باشد

(مساله ۶۸۹) کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند وبا آن وضو بگیرد یا غسل نماید، و اگر ممکن نیست و چیزی هم تیمم به آن صحیح است ندارد، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون وضو و تیمم بخواند و بنابر احتیاط واجب بعداً قضا کند

(مساله ۶۹۰) اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی تواند به آن تیمم کند، ولی آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ، از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است

(مساله ۶۹۱) اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است، باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید

(مساله ۶۹۲) تیمم به دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین با خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند

(مساله ۶۹۳) چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد و اگر پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی باید قضای آن رابجا آورد

(مساله ۶۹۴) اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده، نمازهائی

را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند

(مساله ۶۹۵) چیزی که بر تیمم می کند، باید غصبی نباشد

(مساله ۶۹۶) تیمم در فضای غصبی باطل نیست، پس اگر در ملک خود، دستها را به زمین بزند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، تیمم او باطل نمی شود

(مساله ۶۹۷) اگر نداند محل تیمم غصبی است، و یا فراموش کرده باشد، تیمم او صحیح است، اگر چه فراموش کننده، خود غاصب باشد

(مساله ۶۹۸) کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک او غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند

(مساله ۶۹۹) مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را بتکاند که گرد آن بریزد

(مساله ۷۰۰) تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته، مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد، باطل است

دستور تیمم

(مساله ۷۰۱) در تیمم چهار چیز واجب است:

اول: نیت

دوم: زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است

سوم: کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جائی که موی سر می روید، تا ابروها و بالای بینی و بنابراحتیاط مستحب دستها روی ابروها هم، کشیده شود

چهارم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام دست چپ

(مساله ۷۰۲) تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند

احکام تیمم

(مساله ۷۰۳) اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را هم مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند یا مساله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد هم لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده، کافی است

(مساله ۷۰۴) برای آنکه یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست

(مساله ۷۰۵) پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پائین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که نگویند تیمم می کند، باطل است

(مساله ۷۰۶) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را معین نماید، و چنانچه اشتباهاً بجا بدل از وضو، بدل از غسل یا بجای بدل از غسل، بدل از وضو نیت کند، یا مثلاً در تیمم بدل از غسل جنابت، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید، تیمم او باطل است

(مساله ۷۰۷) در تیمم بایـد پیشانی و کف دسـتها و پشت دسـتها پاک باشد و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، باید با همان کف دست نجس تیمم کند

(مساله ۷۰۸) انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد باید برطرف نماید

(مساله ۷۰۹) اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که برآن بسـته نمی توانـد باز کنـد، باید دست را روی آن بکشـد و نیز اگر کف دست زخم باشـد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتواند باز کند، باید دست را یا همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد

(مساله ۷۱۰) اگر پیشانی و پشت دسـتها مو داشـته باشـد، اشـکال ندارد ولی اگر موی سـر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند

(مساله ۷۱۱) اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها، مانعی هست، چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشد باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان پیدا کند، که مانعی نیست

(مساله ۷۱۲) اگر وظیفه او تیمم است و نمی توانـد تیمم کند، باید نائب بگیرد و کسـی که نائب می شود، باید او را با دست خود او تیمم دهـد و اگر ممکن نباشـد بایـد نائب، دست خود را به چیزی که تیمم به آن صـحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسـتهای او بکشد

(مساله ۷۱۳) اگر بعد از آنکه وارد قسـمتی از تیمم شد شک کند که قسمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه، اعتنا نکند و تیمم او صحیح است و نیز اگر بعد از بجا آوردن هر جزء شک کند که درست بجا آورده یا نه اعتنا نکند و تیمم او صحیح است

(مساله ۷۱۴) اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است

(مساله ۷۱۵) کسـی که وظیفه اش تیمم است بنابر احتیاط واجب نبایـد پیش از وقت نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می تواند با همان تیمم نماز بخواند

(مساله ۷۱۶) کسـی که وظیفه اش تیمم است، اگر بدانـد تا آخر وقت عـذر او باقی می ماند، در وسـعت وقت می تواند با تیمم نماز بخوانـد ولی اگر بدانـد که تا آخر وقت عـذر او برطرف می شود، بایـد صبر کنـد و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا آورد و اگر امیـد دارد که عذرش برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا بیاورد

(مساله ۷۱۷) کسـی که نمی تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، می تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، هر چند احتمال بدهد که به زودی عذر او بر طرف می شود

(مساله ۷۱۸) کسـی که نمی تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مسـتحبی را که مثل نافله های شـبانه روز وقت معین دارد با تیمم بخواند، حتی در اول وقت

(مساله ۷۱۹) کسی که احتیاطاً باید غسل جبیره ای و تیمم نماید مثلاً جراحتی در پشت او است، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلاً بول کند، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد

(مساله ۷۲۰) اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می شود

(مساله ۷۲۱) چیزهـائی که وضو را باطـل می کنـد، تیمم بـدل از وضو را هم باطل می کنـد و چیزهائی که غسل را باطل می نمایـد، تیمم بدل از غسل را هم باطل می نماید

(مساله ۷۲۲) کسی که نمی توانـد غسل کنـد، اگر چنـد غسل بر او واجب باشـد، جائز است یک تیمم بـدل از آنها بنماید و احتیاط

مستحب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمم نماید
(مساله ۷۲۳) کسی که نمی تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید
(مساله ۷۲۴) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد و اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند، و نیز لازم نیست وضو بگیرد مگر اینکه تیمم او بدل از غسل استحاضه متوسطه باشد که در این صورت باید یک تیمم دیگر، بدل از وضو بجا بیاورد
(مساله ۷۲۵) اگر بدل از غسل تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند باید وضو بگیرد و اگر نمی تواند وضو بگیرد، باید بدل از وضو تیمم نماید
(مساله ۷۲۶) کسی که وظیفه اش آن است که بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند، همین دو تیمم کفایت می کند و تیمم دیگری لازم نیست
(مساله ۷۲۷) کسی که وظیفه اش تیمم است ا گر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، کارهائی را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می تواند بجا آورد ولی اگر با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده فقط کاری را که برای آن تیمم نموده می تواند انجام دهد و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر عذرش تنگی وقت بوده
(مساله ۷۲۸) در چند مورد مستحب است نمازهائی راکه انسان با تیمم خوانده دوباره بخواند:
اول: آنکه از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است
دوم: آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است
سوم: آنکه تا آخر وقت، عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می کرد، آب پیدا می شد
چهارم: آنکه عمداً نماز را تاخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خواند، است
پنجم: آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود وآبی را که داشته ریخته است

نماز

فضیلت نماز جماعت

نماز یکی از عبادات بزرگ اسلامی و ستون دین است مظهر کامل خشوع و خضوع در برابر ذات اقدس الهی است عبادتی است که در ضمن آن، انسان در پیشگاه مقدس حق می ایستد و به بندگی خویش در مقابل خالق بزرگوار و مالک خود اعتراف می کند و حرف دلش را با او می گوید و از درگاه مقدس آن ذات ذوالجلال، کمک می خواهد و پیشانی در آستانه پاک او به خاک می ساید و حوائج خود را از او می طلبد
حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هر چیزی را چیزی را چهره ای است و چهره دین شما نماز است و سعی کنید کمال و زیبایی این چهره را حفظ کنید» و نیز فرمودند: «نماز ستون دین است»
و همینطور که در راه بر پا ساختن یک خیمه، دیوار و سقف طناب و میخ در صورتی به درد می خورد و در تشکیل خیمه نقش دارد که، ستون آن خیمه بر پا باشد، نماز هم نقش ستون را در خانه و خیمه دین دارد که بدون آن، اعمال دیگر بی اثر و بی نتیجه است

معاویه بن وهب، که یکی از راویان احادیث است از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید: «با فضیلت ترین عملی که بندگان خدا با انجام آن به خداوند تقرب پیدا می کنند کدام است؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: «بعد از خداشناسی هیچ عملی را که با فضیلت تر از نماز

باشد، سراغ ندارم» و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «محبوب ترین اعمال در نزد خداوند نماز است و آن آخرین وصایای پیغمبران خدا است یعنی آخر ین موضوعی که به مردم درباره آن وصیت می نموده اند، نماز است»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز فرمودند: «احبُّ الاعمالِ الَی اللِه عزوجلّ الصلوهُ و البِرُ و الجهادُ» یعنی: محبوب ترین اعمال در پیشگاه خداوند متعال سه چیز است:

۱- نماز

۲- نیکی و احسان به مردم

۳- جهاد در راه خداوند

در نهج البلاغه، از حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش اصحاب خود را به مواظبت درباره نماز توصیه می کردند و می فرمودند: «به وسیله نماز خواندن به خداوند تقرب پیدا کنید، که نماز به طور فرض و وجوب بر همه مؤمنان نوشته شده است و در اهمیت آن همین اندازه کافی است که هنگامی که از اهل جهنم پرسیده می شود: ما سَلکَکُم فی سَقرَ (سوره مدثر، آیه ۴۲) ارتکاب چه عملی شما را به جهنم کشانده است؟ در جواب می گویند: لم نکُ منَ المُصلینَ (سوره مدثر، آیه ۴۳) یعنی: ما چون جزء نماز گذاران نبودیم سر انجام به جهنم افکنده شدیم سپس افزودند که در جلو خانه انسان واقع شده است و انسان روزی پنج مرتبه خود را در آن شستشو می دهد تشبیه کردند و روشن است کسی که روزی پنج مرتبه در نهر آبی خود را شستشو دهد چیزی از آلودگی در وجود او نمی ماند

بعد از آن فرمودند: حق نماز را افرادی شناختند که هرگز اشتغالات و سرگرمیها و زینت ها وزیورهای دنیا آنان را از نماز غافل نمی کند که خداوند درباره آنان فرمودند: رجالٌ لاتُلهیهِم تِجارَهٌ و لا بیعٌ عَن ذکر اللِه و اقامِ الصّلوهِ (سوره نور، آیه ۳۷) یعنی مردانی که، تجارت و خرید و فرش

آنان را از یاد خداوند و نماز خواندن مشغول و غافل نمی سازد»نماز را باید بطور کامل، یعنی باید سعی کرد نماز را مطابق موازین اسلامی بجا آورد که این موضوع یکی از علایم کمال یک مسلمان است

هارون بن خارجه که یکی از رجال حدیث است میگوید: در محضر حضرت صادق (علیه السلام) نام مردی از دوستان خود را بردم و ا ز او به عنوان داشتن کمالات انسانی و اسلامی، ستایش کردم، حضرتش در این مورد از من پرسیدند:

«کیف صَلوتُهُ؟» یعنی نماز او چگونه است؟ از بیان این مطلب به دست می آید که شخص در صورتی قابل ستایش و تمجید است که نمازش کامل باشد و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «نخستین عملی از در روز قیامت مورد محاسبه الهی قرار می گیرد نماز است که اگر آن مورد قبول واقع شد و با موازین اسلامی مطابق گردید سایر اعمال نیز مورد قبول می شود و اگر آن مردود شد، اعمال دیگر نیز مردود می گردد»

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمودند: «در روز قیامت که بنده خداوند به پیشگاه خداوند خوانده می شود نخستین چیزی که در رابطه با آن، آن بنده مورد سؤال قرار می گیرد نماز است که اگر آن را درست و کامل به جا آورده است نجات پیدا می کند و گرنه در آتش دوزخ افکنده می شود»

محافظت بر نمازها

از جمله موضوعاتی که در احادیث اهل بیت عصمت (علیهم السلام) مورد تاکید قرار گرفته است محافظت بر نمازها است که بر هر مسلمانی لازم است بر نمازهای خود چه از جهت وقت و چه از جهات دیگر مواظبت کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت پیغمبر (صلی علیه و آله) فرمودند: «شیطان تا هنگامی که یک فرد مسلمان به نماز های پنجگانه خود اهمیت کافی می دهد و هر یک از آنها را در وقت خود می خواند، گریزان است، ولی همین که محافظت به نمازهای خود را از دست داد، شیطان بر او جرات پیدا می کند و او را به ارتکاب گناهان بزرگ می کشاند»

هرگز نباید نماز را سبک شمرد

در احادیث بسیاری اهل بیت عصمت و طهارت – علیهم السلام – مسلمانان را از سبک شمردن نماز، بر حذر داشته اند حضرت پیغمبر (صلی علیه و آله) فرمودند: «کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک بشمارد، سزاوار عذاب آخرت است» حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «هنگامی که شخص نماز خود را سبک می شمارد و آن را با عجله انجام می دهد تا به کارهای خود برسد، خداوند به ملائکه می فرماید: این شخص چنین گمان می کند که بر آورده شدن احتیاجاتش در دست من نیست آیا نمی داند که برآورده شدن تمام احتیاجاتش در دست من است؟» حضرت باقر(علیه السلام) فرمود که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روزی در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را بطور کامل نیاورد و مانند کلاغی که منقار خود را زود زود به زمین می زند و از زمین بر می دارد، با عجله به رکوع و سجده می رفت و بر می خاست حضرتش فرمودند: «اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود به دین من از دنیا نرفته است» و نیز حضرت رسول اکرم (صلی علیه و آله) در آن لحظه ای که چشم از این جهان می بست فرمودند: «کسی که نماز خود را سبک می شمارد از امت من نیست، و در روز قیامت در کنار حوض کوثر، بر من وارد نخواهد شد»

حضرت صادق (علیه السلام) نیز در هنگام ارتحال به جهان آخرت فرمودند: «شفاعت ما در روز قیامت، به کسی که نماز خود را سبک می شمارد، نخواهد رسید»

عواقب ترک نماز

تعداد بسیاری از احادیث اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم) ترک نماز را، یکی از گناهان کبیره که موجب عذاب سخت جهنم است، شمرده و بلکه آن را گناهی معادل کفر معرفی نموده اند و دوباره عواقب زیانبار، آن مطالبی گفته اند:

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «میان ایمان وکفر فاصله ای جز ترک نماز وجود ندارد» حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) از پدر بزرگوارش پرسید: «مجازات کسی که به نماز اهمیت نمی دهد، چیست؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خداوند کسی را که به نماز جود اهمیت نمی هد به ۱۵ خصلت مجازات می کند، که ۶تا از آنها در دنیا و ۳ تا هنگام مرگ و ۳تا در قبر و ۳تا در روز قیامت است

و آن شش تا که در دنیا است این است: برکت از عمر او و همچنین از مال او برداشته می شود و آثار صالحان از قیافه و سیمای او محو می گردد، به اعمال نیک دیگر او نیز اجر کامل داده نمی شود، دعاهای او مستجاب نمی شود و از دعاهای صالحان بهره ای به او نمی رسد و آن سه تا که با هنگام مرگ او ارتباط دارد این است: با ذلت و گرسنگی و تشنگی مورد قبض روح واقع می شود

و آن سه تا که در قبر او است این است: خداوند فرشته ای را می گمارد که در قبر او را عذاب کند و به تنگی و تاریکی قبر نیز محکوم می گردد و آن سه تا که در قیامت است این است: که هنگام خروج قبر فرشته ای او را به رو، در روی زمین می کشد و به این ترتیب محشور می شود و با شدت به حساب او رسیدگی می شود و خداوند هرگز نظر لطف بر او نمی افکند و سر انجام به عذاب جهنم گرفتار می گردد

عادت دادن کودکان به نماز

برای اینکه کودکان، در موقع بلوغ که نماز بر آنها مانند سایر وظایف اسلامی، واجب میشود آن را مرتب بخوانند، مستحب است پدر و مادر فرزندان خود را در دوران قبل از بلوغ به خواندن نماز وادار نمایند که از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرموده اند: «فرزندان خود را در سن هفت سالگی، به نماز خواندن وادار نمایید» در انجام این تمرین علاوه بر اینکه پدر و مادر گوشه از مسئولیت خود را در رابطه با تربیت فرزند خود عملی می نمایند، بر پایه روایات اسلامی، ثواب و پاداش بسیاری نیز به دست می آورند، زیرا باعث می شوند که فرزندانشان به خواندن نماز عادت کند تا پس از بلوغ آمادگی کاملی برای خواندن نماز بطور مرتب داشته باشند بعلاوه در تمرین نماز لازم است مقدمه مسائل وضو و کیفیت وضو گرفتن را نیز به او یاد
داده باشند

موانع قبول نماز

بر اساس احادیثی که از اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم) رسیده است اخلاق پست و بعضی از اعمال زشت انسان مانع قبول شدن نماز در درگاه حق تعالی می گردد کسانی که دارای خوی حسد، تکبر، عجب، غرور و امثال اینها باشند یا مرتکب اعمال
زشتی مانند، غیبت کردن، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، دادن خمس و زکات باشد، نمازشان قبول درگاه خداوند نیست
مسلمانان باید از اینها نیز اجتناب کنند تا این عبادت مهم مورد قبول قرار بگیرد و همچنین کارهای ثواب نماز را کم می کند بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می
کند بجا آورد، مثلاً انگشتر عقیقی به دست کند و لباسی پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید

نماز های واجب

نمازهای واجب شش است:
اول: نماز یومیه
دوم: نماز آیات،
سوم: نماز میت،
چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه،

پنجم: نماز قضای پدر، و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است ششم: نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می شود

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است: ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، صبح دو رکعت

وقت نماز ظهر و عصر

(مساله ۷۳۰) اگر چوب یا چیزی مانند آن را، راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید، سایه آن به طرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا می آید این سایه کم می شود و در شهر های ما در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد و ظهر که گذشت، سایه آن به طرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می رود، سایه زیادتر می شود، بنابراین وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهر ها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می رود، بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد، معلوم می شود ظهر شده است

(مساله ۷۳۱) چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می برند، شاخص گویند

(مساله ۷۳۲) نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند، وقت مخصوص نماز ظهر، از اول ظهر است تا وقتی که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد و وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که به اندازه خواندن نماز عصر، وقت به مغرب مانده باشد، که اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را عمداً نخواند، نماز ظهر او قضا شده و باید نماز عصر بخواند ولی اگر سهواً نماز عصر را جلوتر بخواند، نماز ظهر را در وقت اختصاصی عصر، به نیت ادا بخواند وما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترک نماز ظهر و نماز عصر است و اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، نمازش صحیح است

(مساله ۷۳۳) اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، چنانچه در وقت مشترک باشد، باید نیت را به نماز ظهر بر گرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می خوانم، همه نماز ظهر باشد و بعد از آنکه نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر در وقت مخصوص به ظهر باشد، و اگر تمام نماز عصر را در وقت اختصاصی ظهر بخواند و از وقت مشترک چیزی درک نکند، نماز باطل است و از آن صرف نظر کند و نماز ظهر و عصر را به ترتیب بجا بیاورد

(مساله ۷۳۴) در روز جمعه انسان می تواند بجای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی بهتر آن است که نماز جمعه بخواند و احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه خواند نماز ظهر را هم بخواند و این احتیاط خیلی مطلوب است

(مساله ۷۳۵) احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از موقعی که عرفاً اول ظهر می گویند تاخیر نیندازد و اگر از اوائل ظهر تاخیر ا فتاد، بجای نماز جمعه نماز ظهر بخواند

وقت نماز مغرب و عشاء

(مساله ۷۳۶) مغرب موقعی است که سرخی مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود، از بین برود

(مساله ۷۳۷) نماز مغرب وعشاء هر کدام وقت مخصوص ومشترکی دارند، وقت مخصوص نماز مغرب از اول مغرب است، تا وقتی که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد که اگر کسی مثلاً مسافر باشد و تمام نماز عشاء را سهواً در این وقت بخواند

صحیح است احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز مغرب و عشا را دوباره بخواند، و وقت مخصوص نماز عشا موقعی است که به اندازه خواندن نماز عشا به نصف شب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را عمداً نخواند، باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند، ولی اگر نماز عشا را در صورتی که مسافر نیست در وقت مخصوص نماز مغرب سهواً بخواند و تا آخر نماز متوجه نشود تا عدول به نماز مغرب کند، نماز عشا صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بخواند و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک نماز مغرب و عشا است، که اگر کسی در این وقت اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد

(مساله ۷۳۸) وقت مخصوص و مشترک که معنی آن در مساله پیش گفته شد، برای اشخاص فرق می کند، مثلاً ـ اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اول ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است تمام شده و داخل وقت مشترک می شود، و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد

(مساله ۷۳۹) اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز و عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه تمام آنچه را خوانده یا مقداری از آن را، در وقت مشترک خوانده و به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیت را به نماز مغرب بر گرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته نماز عشا او صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بخواند

(مساله ۷۴۰) آخر وقت نماز عشا نصف شب است و شب را باید از اول غروب تا اذان صبح حساب کرد نه تا اول آفتاب

(مساله ۷۴۱) اگر از روی معصیت، یا به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشا را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح، بدون اینکه نیت ادا و قضا کند، بجا آورد

وقت نماز صبح

(مساله ۷۴۲) نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده ای رو به بالاـ حرکت می کند که آن را فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اول و قت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید

احکام وقت نماز

(مساله ۷۴۳) موقعی انسان میتواند مشغول نماز شود، که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، و اقوی این است که اخبار یک مرد عادل نیز کفایت می کند

(مساله ۷۴۴) نابینا وکسی که در زندان است و مانند اینها بنابر احتیاط واجب باید تا یقین به داخل شدن وقت نکنند، مشغول نماز نشوند، ولی اگر انسان به واسطه ابر یا غبار و مانند اینها که برای همه مانع از یقین کردن است، نتواند در اول وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می تواند مشغول نماز شود

(مساله ۷۴۵) اگر دو یا یک مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، یا انسان یقین کند که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است

(مساله ۷۴۶) اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز

را در وقت خوانـده، نماز او صـحیح است و اگر بفهمـد تمام نماز را پیش از وقت خوانـده یا بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، نمازش باطل است

(مساله ۷۴۷) اگر یقین کند وقت داخل شده و مشـغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز باطل است ولی اگر در بین نماز یقین داشـته باشد که وقت شد ه، و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است ولی اگر بداند جزئی از نماز در خارج وقت بوده، نماز او باطل است

(مساله ۷۴۸) اگر وقت نماز بقدری تنگ است که به واسـطه بجا آوردن بعضـی از کارهای مستحب نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود، باید آن مستحب را بجا نیاورد، مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود، باید قنوت نخواند و اگر بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است

(مساله ۷۴۹) کسـی که به انـدازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت اداء بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تاخیر بیندازد

(مساله ۷۵۰) کسـی که مسـافر نیست، اگر تا مغرب به انـدازه خوانـدن پنـج رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز ظهر و عصـر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، بایـد نماز مغرب و عشا را بخوانـد و اگر کمتر وقت دارد، بایـد فقط عشا را بخواند و بعداً باید نماز مغرب را بخواند و به احتیاط واجب نیت ادا و قضا ننماید

(مساله ۷۵۱) کسـی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصـر را بخواند واگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعداً مغرب را بدون نیت ادا و قضا بجا آورد و چنانچه بعد از خواندن عشا، معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است باید فوراً نماز مغرب را به نیت ادا بجا آورد

(مساله ۷۵۲) مسـتحب است انسـان نمـاز را در اول وقت آن بخوانـد و راجـع به آن خیلی سـفارش شـده است و هر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آنکه تاخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند

(مساله ۷۵۳) هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهند در اول وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمم نماز بخواند، چنانچه بداند که عـذر او تا آخر وقت باقی است می تواند در اول وقت، نماز بخواند، ولی اگر مثلاً لباسـش نجس باشد یا عذر دیگری داشـته باشد و احتمال دهـد که عـذر او از بین می رود بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخوانـد، و لازم نیست به قـدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد بلکه اگر برای مسـتحبات نماز مانند اذان و اقامه و قنوت هم وقت دارد می تواند با لباس نجس مثلاً نماز را با آن مستحبات بجا آورد

(مساله ۷۵۴) کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی داند اگر مطمئن است که در نماز پیش می آید، واجب است آنها را یاد بگیرد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صـحیح تمام میکند، می تواند در اول وقت مشـغول نماز شود، پس اگر در نماز مساله ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید، نماز او صحیح است و اگر مساله ای که حکم آن را نمی داند پیش آید، می تواند به یکی از دو طرفی که احتمـال می دهـد، عمل نمایـد و نماز را تمام کنـد ولی بعـد از نماز بایـد مساله را بپرسـد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند

(مساله ۷۵۵) اگر وقت نماز وسـعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهـد، بعـد نماز بخوانـد، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که بایـد فوراً آن را بجا آورد پیش آمد کند، مثلاً ببیند مسجد

نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز بخواند و در هر دو صورت اگر اول نماز بخواند، معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود

(مساله ۷۵۶) انسان بایـد نماز عصـر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز بخواند و اگر عمداً نماز را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است

(مساله ۷۵۷) اگر به نیت نمـاز ظهر مشـغول نماز شود و در بین نماز یادش بیایـد که نماز ظهر را خوانـده است، نمی توانـد نیت را به نماز عصـر برگرداند بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همینطور است در نماز مغرب و عشا و این مطلب بر این اساس است که عدول از سابق بلا حق جائز نیست، ولی عکس آن جائز است

(مساله ۷۵۸) اگر در بین نماز عصـر یقین کنـد که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند وداخل رکن شود و بعد یادش بیایـد که نماز ظهر را خوانده بوده نمازش باطل است و باید نماز عصـر را بخواند ولی اگر پیش از داخل شدن در رکن یادش بیاید باید نیت را به نماز عصر برگرداند و آنچه به نیت ظهر خوانده دوباره به نیت عصر بخواند و نمازش صحیح است

(مساله ۷۵۹) اگر در بین نمـاز عصـر شـک کنـد که نمـاز ظهر را خوانـده یا نه، بایـد نیت را به نماز ظهر برگردانـد ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، مغرب می شود باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند و نماز ظهرش قضا ندارد

(مساله ۷۶۰) اگر در نمـاز عشـا، پیش از رکوع رکعت چهـارم شک کنـد که نماز مغرب را خوانـد یا نه، چنانچه وقت به قـدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، نصف شب می شود، باید به نیت عشا نماز را تمام کند و بنا بگذرد که نماز مغرب را خوانده اسـت و اگر بیشتر وقت دارد، باید نیت را به نماز مغرب بر گرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند بعد نماز عشا را بخواند

(مساله ۷۶۱) اگر در نمـاز عشا بعـد از رسـیدن به رکوع رکعت چهارم شک کنـد که نماز مغرب را خوانـده یا نه، بایـد نماز را تمام کند، بعد نماز مغرب را بخواند، ولی اگر این شک در وقت مخصوص به نماز عشا باشد، خواندن نماز مغرب لازم نیست

(مساله ۷۶۲) اگر انسان نمازی را که خوانـده احتیاطاً دوباره بخوانـد و در بین نماز یادش بیایـد نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانـده است، نمی توانـد نیت را به آن نماز برگردانـد، مثلاً موقعی که نماز عصـر را احتیاطاً می خواند اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند

(مساله ۷۶۳) بر گرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست

(مساله ۷۶۴) اگر وقت نماز ادا وسـعت داشـته باشـد، انسان می تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت، به نمـاز قضـا ممکن باشـد، مثلاً اگر مشـغول نماز ظهر است، در صورتی می توانـد نیت را به قضای صـبح برگردانـد که داخل رکعت سوم نشده باشد

نمازهای مستحب

(مساله ۷۶۵) نمـاز هـای مسـتحبی زیـاد است و آنها را نافله گوینـد و بین نماز های مسـتحبی، به خوانـدن نافله های شـبانه روز بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند، که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نـافله مغرب و دو رکعت نـافله عشـا و یـازده رکعت نـافله شب و دو رکعت نافله صـبح می باشـد و چون دو رکعت نافله عشا را بنابر

احتیاط واجب بایـد نشسـته خواند، یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصـر، چهار رکعت اضافه می شود

(مساله ۷۶۶) از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن، به نیت نماز وتر خوانده شود و دستور کامل نافله شب در صفحه ۱۶۵ خواهد آمد

(مساله ۷۶۷) نمازهـای نافله را می شود نشسـته خوانـد، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسـته را یک رکعت حساب کنـد، مثلاً کسـی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسـته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته، بخواند

(مساله ۷۶۸) نافله ظهر و عصـر را در سـفر نبایـد خوانـد، ولی نافله عشا را که نماز وُتیره نامیـده می شود به نیت اینکه شایـد مطلوب خداوند باشد، می تواند بجا آورد

فضیلت سحر خیزی ونماز شب

بایـد توجه داشت که وقت سـحر، وقت بسـیار مبارکی است، وقت تهجـد و عبادت خدا است وقت انس گرفتن با محبوب حقیقی در خلوت شب است، وقتی است که پیشوایان معصوم اسلام (سلام الله علیهم) مسلمانان را به بیداری و تهجد در آن ترغیب می نمودند، وقتی است که وقتی است که علمـای بزرگ و صـلحای روزگار همیشه در آن وقت از خواب بر می خاسـتند و در پیشـگاه حضـرت حق به نماز خوانـدن و تلاوت قرآن و اسـتغفار می پرداختند و حل مشـکلات و قضای حوایج مهم خود را در این ساعت از آن ذات مقـدس می خواسـتند و به مقصود می رسـیدند خداوند در دو جای قرآن، کسانی را که در سـحرگاهان به اسـتغفار می پردازند و از خداوند کریم و رحیم بخشایش گناهان خود را می خواهند مورد تمجید قرار داده است وقت سحر بنابر اظهر، آخرین قسمت از یک ششم شب میباشـد هر چند وقت نماز شب از نصف شب به بعد آغاز می شود و تا طلوع فجر ادامه پیدا می کند، ولی هر چه به طلوع فجر نزدیکتر باشـد، ثواب بیشتری دارد برای نمـاز شب فضـیلت های فراوانی و تاکیـد بسـیاری در احادیث اهل بیت عصـمت (علیهم السـلام) ذکر شـده است حضـرت رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) در ضـمن وصـیتهای خود به حضـرت امیر المؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «عَلیکَ بِصَلوهِ اللّیلِ، بِصلوهِ اللّیلِ، بِصلوهِ اللّیلِ» یعنی سه مرتبه فرمودند: نماز شب خواندن را بر خود لازم بشمار. حضـرت صـادق (علیه السـلام) فرمودنـد: «شـرافت مؤمن در نماز شب خوانـدن و عزت مؤمن در این است که متعرض اعراض مردم چیزهایی که مردم عنایت به پنهان ماندن آن دارند، نشود، به این معنا که تفحص در امور مردم نداشته باشد و غیبت آنان را نکند»

و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «مال دنیا و فرزندان، زینت زندگی این دنیا و نماز شب، زینت آخرت است»

در احادیث اسـلامی برای نماز شب علاوه بر اینکه ثواب و فضـیلت فراوان اخروی ذکر شده است، فواید دنیوی بسـیاری نیز برای آن بیان شده است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «نماز شب بخوانید که آن سنت پیغمبر و رسم صلحایی است که پیش از شما می زیسـتند و آن درد و مرض را از بـدن شـما دور می کنـد» و نیز فرمودند: «نماز شب خواندن روی انسان را سـفید و نورانی وخلق انسـان را نیکـو و بوی وی را پـاکیزه می کنـد و روزی را فراوان می سـازد و موجب ادای قرض انسـان می گردد و غم و انـدوه را بر طرف می نماید و به چشم انسان جلوه و روشـنی می بخشد»حضـرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خانه هایی که در آنهـا نماز شب و قرآن خوانـده می شود، برای اهل آسـمان روشـنایی می دهنـد به همان طوری که سـتارگان آسـمان برای مردم زمین، روشـنایی می دهنـد» حضـرت رضا (علیه السـلام) فرمودنـد: «نماز شب خوانـدن را بر خود لازم بدانید زیرا هر بنده مؤمنی که هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شـفع و یک رکعت نماز وتر بخوانـد و در قنوت وتر ۷۰مرتبه استغفار کند خداوند او را از

عذاب قبر و از عذاب آتش نجات می دهد وعمرش را در دنیا طولانی میکند و در زندگی اقتصادی خداوند به او وسعت و گشایش میدهد وهر خانه ای که در آن نماز شب خوانده شود آن خانه برای مردم آسمان روشنایی می دهد همانطورکه ستارگان آسمان برای مردم روی زمین روشنایی می بخشند» برای دستیابی به این توفیق لازم است از اول شب تصمیم بگیرند و مخصوصاً با کم غذا خوردن در شب خود را برای بیداری آماده سازند که حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «در سه چیز با سه چیز طمع مکن: ۱-در بیداری شب با پر خوردن ۲-در نور صورت با خوابیدن در جمیع شب ۳-در امان ماندن در دنیا با همنشینی با فاسقان و فاجران»

کیفیت نماز شب

و اما کیفیت نماز شب به این ترتیب است که:

هشت رکعت که هر دو رکعت به یک سلام انجام بگیرد به قصد نماز نافله شب خوانده شود و بعد از آن دو رکعت نماز به قصد نماز شفع می خواند و از آن پس یک رکعت به نیت نماز وتر بجا می آورد و بهتر این است که قنوت نماز وتر را به این ترتیب بجا بیاورد:

۱-دعای فرج را که عبارت از این دعا است: لا اله الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و سبحان الله رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین بخواند

۲-هفت مرتبه بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذوالجلال و الاکرام من جمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از آن ۷۰مرتبه بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه پس از آن ۳۰۰مرتبه بگوید: العفو سپس برای چهل مؤمن دعا کند (به زبان غیر عربی هم اشکال ندارد، مثلاً بگوید: خداوندا! فلانی را بیامرز) از آن پس برای خود و پدر و مادر خود دعا کند و در خاتمه قنوت ۷مرتبه بگوید: هذا مقامُ العائذِ بکَ مِنَ النارِ

فضیلت نماز جعفر طیار

نماز جعفر طیار، دارای ثواب و فضیلت بسیار است و بر اساس روایاتی که از اهل بیت عصمت(سلام الله علیهم) رسیده است تاثیر زیادی در بخشیده شدن گناهان انسان دارد

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «روزی که قلعه خیبر، دژ محکم یهودانی که در برابر پیشرفت اسلام جوان، سنگ اندازی می کردند و هر روز نقشه ای می کشیدند و ترفندهایی برای متوقف ساختن، بلکه بر انداختن نظام اسلامی، طرح می کردند به دست سپاه اسلام فتح شد، جعفر از کشور حبشه که به سر پرستی جمعی از مسلمانان که در نتیجه فشار سردمداران کفر به آنجا مسافرت کرده بودند که تا در محیطی آزاد به اقامه مراسم دین قیام کنند و هم به تبلیغ اسلام پرداخته، درخت دین را در آن سر زمین بنشانند، مسافرت کرده بود مراجعت کرد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن این جریان بسیار خرسند گردید و فرمود: «والله ما ادری بایهما انا اشد سروراً بقدوم جعفر ام بفتح خیبر» قسم به خداوند از این دو جریانی که امروز برای ما پیش آمده است نمی دانم برای کدام یک بیشتر خشنود باشم، آیا برای فتح خیبر یا برای بازگشت جعفر؟ و از جای خود برخاست و جعفر را به آغوش کشید و میان دو چشم وی را بوسید و فرمود هدیه ای به تو بدهم چون این کلام را مسلمانان شنیدند افراد بسیاری در میان جمع گرد آمدند و چنین فکر می کردند که این هدیه طلا ونقره قابل توجهی خواهد بود حضرتش به جعفر

فرمودنـد: «چهـار رکعت نمـاز به تو تعلیم می دهم اگر بتوانی در هر روز و اگر نه در دو روز و گرنه در هر جمعه و اگر نتوانستی در هر مـاه یـک مرتبه و اگر نتوانستی در هر سال یک مرتبه بخوان، خداونـد متعال گناهانی را که ما بین آن دو نماز انجام گرفته باشـد می آمرزد سپس آن را بیان فرمود و توضیح آن به این ترتیب است: چهار رکعت است به تشهد و دو سلام در رکعت اول بعـد از سوره حمـد سوره «اذا زلزلت» و در رکعت دوم بعـد از سوره «و العادیات» و در رکعت سوم پس از حمـد، سوره «اذا جاء نصـرالله» و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره «قل هو الله احد» و در هر رکعت بعد از فراغ از قرائت پانزده مرتبه می گوید سبحان الله و الحمد الله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه می گویـد و چون سر از رکوع بر می دارد ده مرتبه و در سـجده دوم ده مرتبه و بعـد از سر بر داشـتن پیش از اینکه برخیزد، ده مرتبه می گویـد و هر چهـار رکعت را به همین ترتیب می خوانـد که مجموعاً ۳۰۰مرتبه می شود اگر نتواند این سوره ها را بخواند بجای آنها هم سوره قل هو الله احد را بخواند، ثواب و فضیلت این نماز را بـدست می آورد خواندن نماز جعفر در هر موقع مسـتحب است، ولی بهترین اوقات آن در روز جمعه هنگامی است که آفتاب در سطـح زمین گسترش یافته باشـد علمای بزرگ اسـلام و صـلحای روزگار در این وقت بر خوانـدن آن مواظبت داشـته انـد نماز های مستحبی غیر از اینها نیز بسیار است به کتاب مفاتیح الجنان و غیر آن مراجعه بفرمایید

وقت نافله های یومیه

(مساله ۷۶۹) نـافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانـده می شود و وقت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقـدار از سایه شاخص که بعـد از ظهر پیدا می شود، به اندازه دو هفتم آن شود، مثلاً اگر درازی شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است

(مساله ۷۷۰) نافله عصـر پیش از نماز عصـر خوانـده می شود و وقت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود، به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر و نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنابر احتیاط واجب، نیت ادا و قضا نکند

(مساله ۷۷۱) وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سـرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می شود از بین برود

(مساله ۷۷۲) وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود

(مساله ۷۷۳) نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می شود و وقت آن بعد از گذاشتن از نصف شب به مقدار خواندن یازده رکعت نماز شب است، ولی احتیاط آن است که قبل از فجر اول نخواننـد مگر آنکه بعـد از نافله شب بلافاصـله بخوانند، که در این صورت مانعی ندارد

(مساله ۷۷۴) وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود

(مساله ۷۷۵) مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند، می تواند آن را در اول شب بجا آورد

نماز غفیله

(مساله ۷۷۶) یکی از نمـاز هـای مسـتحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانـده می شود و وقت آن بعـد از نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب از بین برود ودر رکعت اول آن، بعد از حمد باید بجای سوره این آیه را بخوانند:

و ذاالنون اذ ذهب مغاصباً آن لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات آن لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت دوم بعد از حمد بجای سوره این آیه را بخوانند: و عنده مفاتح الغیب لا یعلمه الا هو و یعلم مـا فی البر و البحر و ما تسـقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت آن بگوید: اللهم انی اسالک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت آن تصلی علی مّحمدٍ و آل مّحمدٍ و آن تفعل بی کذا و کـذا، و بجـای کلمه کـذا و کـذا حاجتهـای خود را بگویـد و بعـد بگویـد: اللهم انت ولی نعمـتی و القـادر علی طلبـتی تعلم حـاجتی فاسالک بحق محمّدٍ و آل محمّدٍ علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی

احکام قبله

(مساله ۷۷۷) خـانه کعبه در مکه معظمه می باشـد قبله است، و بایـد روبروی آن نمـاز خوانـد، ولی کسـی که دور است اگر طـوری بایستد که بگوینـد رو به قبله نماز می خوانـد، کافی است و همچنین است کارهای دیگری که مانند سـر بریدن حیوانات، باید رو به قبله انجام گیرد

(مساله ۷۷۸) کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند، باید طوری بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده و لازم نیست زانو های او و نوک پای او هم رو به قبله باشد

(مساله ۷۷۹) کسـی که بایـد نشسـته نماز بخواند، اگر نمی تواند به طور معمول بنشـیند و در موقع نشسـتن، کف پاها را به زمین می گذرد، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد و لازم نیست ساق پای او رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۰) کسـی که نمی توانـد نشسـته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشـد و اگر ممکن نیست بایـد به پهلوی چپ طوری بخوابـد که جلوی بـدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند باید به پشـت بخوابد به طوری که کف پای او رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۱) نمـاز احتیاط و سـجده و تشـهد فراموش شـده را بایـد رو به قبله بجا آورده و در سـجده سـهو هم احتیاط واجب، همین است

(مساله ۷۸۲) نمـاز مسـتحبی را می شود در حال راه رفتن و سواری خوانـد و اگر انسان در این دو حال، نماز مسـتحبی بخوانـد، لازم نیست رو به قبله باشد

(مساله ۷۸۳) کسی که می خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین کند که قبله کدام طرف است، و می توانـد به گفته دو شاهد عادل یا یک عادل که از روی نشانه های حسـی شـهادت می دهند یا به قول کسـی که از روی قاعده عملی قبله را می شـناسد و محل اطمینان است عمل کنـد و اگر اینها ممکن نشـد بایـد به گمانی که از محراب مسـجد مسـلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافی است

(مساله ۷۸۴) کسـی که گمان به قبله دارد، اگر بتوانـد گمان قوی تری پیـدا کنـد نمی توانـد به گمان ضـعیف عمل نمایـد، مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه، گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند نباید به حرف او، عمل نماید

(مساله ۷۸۵) اگر برای پیـدا کردن قبله وسـیله ای نـدارد، یـا بـا اینکه کوشـش کرده، گمـانش به طرفی نمی رود، چنـانچه وقت نماز وسـعت دارد بایـد چهـار نمـاز به چهار طرف بخوانـد و اگر به انـدازه چهار نماز وقت نـدارد، بایـد به انـدازه ای که وقت دارد، نماز بخواند مثلاً اگر فقط به اندازه یک نماز وقت دارد، باید یک نماز به هر طرفی که می خواهد بخواند و باید نماز ها را طوری بخواند

که یقین کند یکی از آنها رو به قبله بوده یا اگر از قبله کج بوده به طرف دست راست و دست چپ قبله، نرسیده است

(مساله ۷۸۶) اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که در صورت گمان، به چهار طرف نماز بخواند

(مساله ۷۸۷) کسی که باید به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصر یا مغرب وعشا را بخواند بهتر آن است که نماز اول را به هر چند طرف که واجب است بخواند، بعد نماز دوم را شروع کند

(مساله ۷۸۸) کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد، صحیح است

پوشانیدن بدن در نماز

(مساله ۷۸۹) مرد باید در حال نماز، اگر چه کسی او را نبیند عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را هم بپوشاند

(مساله ۷۹۰) زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می شود و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از طرف صورت و قدری پائین تر از مچ را هم بپوشاند

(مساله ۷۹۱) موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند

(مساله ۷۹۲) اگر انسان عمداً، یا از روی ندانستن مسأله در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است

(مساله ۷۹۳) اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است، باید آن را بپوشاند و چنانچه پوشاندن عورت زیاد طول بکشد، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۷۹۴) اگر در حال ایستاده لباسش عورت او را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود، به وسیله ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نخواند

(مساله ۷۹۵) انسان می تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آن است موقعی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگری نداشته باشد

(مساله ۷۹۶) اگر غیر از گل هیچ چیز ندارد که در نماز خود را بپوشاند، گل ساتر نیست و می تواند برهنه نماز بخواند

(مساله ۷۹۷) اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند چنانچه احتمال دهد که پیدا می کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تاخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه ای که گفته میشود نماز بخواند

(مساله ۷۹۸) کسی که می خواهد نماز خواند، اگر برای پوشاندن خو حتی برگ درخت و علف نداشته باشد و احتمال ندهد، که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را آن بپوشاند، در صورتی که نامحرم او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را باران خود

بپوشاند و اگر کسی او را نمی بیند ایستاده نماز بخواند و جلو خود را با دست بپوشاند و در هر صورت رکوع و سجود را با اشاره انجام می دهد و برای سجود سر را قدری پائین تر می آورد

لباس نمازگزار

(مساله ۷۹۹) لباس نماز گزار شش شرط دارد: اول آنکه پاک باشد، دوم آنکه مباح باشد، سوم آنکه از اجزاء مردار نباشد، چهارم آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد، پنجم و ششم آنکه نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد و تفصیل اینها در مسائل

آینده گفته می شود

شرط اول

(مساله ۸۰۰) لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است

(مساله ۸۰۱) کسی که نمی داند با بدن و لباس نجس، نماز باطل است اگر با بدن یا لباس نجس یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می باشد

(مساله ۸۰۲) اگر به واسطه ندانستن مساله، چیز نجسی را نداند نجس است، مثلاً نداند عرق شتر نجاستخوار نجس است و با آن نماز بخواند نمازش باطل است

(مساله ۸۰۳) اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است وبعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد، دوباره آن نماز را بخواند

(مساله ۸۰۴) اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید

(مساله ۸۰۵) کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز، بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی زند، باید در بین نماز، بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد، نماز به هم می خورد و اگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند

(مساله ۸۰۶) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس، نماز را به هم نمی زند و می تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی تواند آب بکشد یا عوض کند باید لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را تمام کند ولی چنانچه طوری است که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند، نماز به هم می خورد و به واسطه سرما و مانند آن نمی تواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۸۰۷) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی زند، باید آب بکشد و اگر نماز را به هم می زند، و وقت به طوری تنگ

است که اگر نماز را به هم بزنـد و بـدن را تطهیر کنـد یک رکعت هم از وقت درک نمی کند باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است

(مساله ۸۰۸) کسـی که در پـاک بودن بـدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخوانـد و بعـد از نماز بفهمـد که بـدن یا لباسـش نجس بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۸۰۹) اگر لباس را آب بکشـد و یقین کنـد که پاک شـده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش باطل است و آن را دوباره بخواند

(مساله ۸۱۰) اگر خونی در بـدن یـا لبـاس خود ببینـد و یقین کنـد که از خونهـای نجس نیست، مثلاًـ یقین کنـد که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهائی بوده که نمی شود با آن نماز خواند، نماز او صحیح است

(مساله ۸۱۱) هر گاه یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلًا یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است

(مساله ۸۱۲) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیایـد، نماز او صـحیح است ولی اگر بـدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشـد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است ونیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می باشد

(مساله ۸۱۳) کسـی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه بتوانـد لباسـش را بیرون آورد، بایـد بـدن را آب بکشـد و نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و اگر به واسـطه سرما یا عـذر دیگر نتوانـد لباس را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشد، مثلًا هر دو بول یا خون باشد یا نجاسـت بدن شدیدتر باشد، مثلًا نجاستش بول باشد که باید دو مرتبه آن را آب کشید، احتیاط واجب آن است که بدن را آب بکشد، و اگر نجاست لباس بیشتر یا شدیدتر باشد هر کدام از بدن یا لباس را بخواهد می تواند آب بکشد

(مساله ۸۱۴) کسـی که غیر از لاس نجس، لباس دیگری نـدارد و وقت تنگ است یا احتمال نمی دهد که لباس پاک پیدا کند، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد

(مساله ۸۱۵) کسـی که دو لباس دارد، اگر بدانـد یکی از آنها نجس است و نتوانـد آنها را آب بکشـد و ندانـد کدام یک آنهاست، چنانچه وقت دارد، بایـد با هر دو لباس نماز بخواند مثلًا اگر میخواهد نماز ظهر وعصـر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصـر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، باید نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد، و به احتیاط واجب آن نماز را با لباس پاک قضا نماید

شرط دوم

(مساله ۸۱۶) لباس نماز گزار بایـد مباح باشد و کسـی که می داند پوشـیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی نماز بخواند باطل است و همچنین در لباسـی که نخ یا تکمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند بنابر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره با لباس غیر غصبی بخواند

(مساله ۸۱۷) کسـی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی داند نماز را باطل می کند، اگر عمداً با لباس غیر غصبی بخواند

(مساله ۸۱۸) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است اگر خودش آن لباس را غصب کرده باشد و با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دوباره آن نماز را بخواند

(مساله ۸۱۹) اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می تواند فوراً یا بدون اینکه موالات یعنی پی در پی بودن نماز به هم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد و نمازش صحیح است و اگر چیز دیگر عورت او را نپوشانده یا نمی تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز به هم می خورد در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید

(مساله ۸۲۰) اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلاً برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است

(مساله ۸۲۱) اگر با عین پولی که خمس یا زکات آن را نداده لباس بخرد، نماز خواندن در آن لباس باطل است

شرط سوم

(مساله ۸۲۲) لباس نماز گزار باید از اجزاء حیوان مرده ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند نباشد بلکه اگر از حیوان مرده ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیه کند احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند

(مساله ۸۲۳) باید چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو و پشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند، نماز بخواند نمازش صحیح است

شرط چهارم

(مساله ۸۲۵) لباس نماز گزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد و اگر موئی از آن هم همراه نماز گزار باشد، نماز او باطل است

(مساله ۸۲۶) اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نماز گزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن بر طرف شده باشد، نماز صحیح است

(مساله ۸۲۷) اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نماز گزار باشد اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد

(مساله ۸۲۸) اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، نماز خواندن با آن مانعی ندارد

(مساله ۸۲۹) اگر انسان احتمال دهد تکمه صدفی و مانند آن از حیوان است، نماز خواندن با آن مانعی ندارد و اگر بداند صدف است و احتمال بدهد صدف گوشت نداشته باشد، نماز خواندن با آن مانع ندارد

(مساله ۸۳۰) با پوست سنجاب و خز، نماز خواندن اشکال ندارد

(مساله ۸۳۱) اگر با لباسی که نمی داند که از حیوان حرام گوشت است، نماز بخواند نمازش صحیح است، ولی اگر فراموش کرده باشد، بنابر احتیاط واجب باید آن نماز را دوباره بخواند

شرط پنجم

(مساله ۸۳۲) پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۳۳) زینت کردن به طلا ـ مثل آویختن زنجیر طلا ـ به سینه و انگشتر طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا هم خود داری کند، ولی زینت کردن به طلا، برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۳۴) اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری یا لباسش از طلا است و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است

شرط ششم

(مساله ۸۳۵) لباس مرد نماز گزار باید ابریشم خالص نباشد و همچنین بنابر احتیاط واجب چیزهائی مانند عرقچین و بند شلوار که به تنهایی ساتر عورتین نیستند در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است

(مساله ۸۳۶) اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است

(مساله ۸۳۷) لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا جیز دیگر، پوشیدن آن اشکال ندارد، و نماز با آن صحیح است

(مساله ۸۳۸) دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد، اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند

(مساله ۸۳۹) پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد

(مساله ۸۴۰) پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف و لباسی که از مردار تهیه شده، در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که نا چار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد و تا آخر وقت هم ناچاری او از بین نمی رود، می تواند با این لباسها نماز بخواند

(مساله ۸۴۱) اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۲) اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب یک نماز دیگر هم با همان لباس بخواند

(مساله ۸۴۳) اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف، لباس دیگری نداشته باشد چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۴) اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد، تهیه نماید ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارائی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر دارد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند

(مساله ۸۴۵) کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد، باید قبول کند بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید

(مساله ۸۴۶) بنابر احتیاط واجب باید انسان از پوشیدن لباس شهرت که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن را بپوشد معمول نیست و موجب هتک و موهون بودن است خودداری کند، ولی اگر با لباس نماز بخواند اشکال ندارد

(مساله ۸۴۷) احتیاط واجب آن است که مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه جز در موردی که داعی عقلانی و مصلحت مهمتری در بین باشد نپوشد، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند، اشکال ندارد

(مساله ۸۴۸) کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر برهنه باشد و لحاف یا تشک او نجس یا ابریشم خالص یا از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز خود را با آنها نپوشاند مواردی که لازم نیست بدن و لباس نماز گزار پاک باشد

(مساله ۸۴۹) در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته می شود، اگر بدن یا لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است

اول: آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد

دوم: آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه یک اشرافی می شود) به خون آلوده باشد

سوم: آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند

و در دو صورت اگر فقط لباس نماز گزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اول: آنکه لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد

دوم: آنکه لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت مفصلاً در مسائل بعد گفته می شود

(مساله ۸۵۰) اگر بـدن یا لباس نماز گزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشـد، چنانچه طوری است که آب کشیـدن بـدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم یـا برای خصوص او سـخت است، تنهـا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشـده است، می توانـد با آن خون نماز بخواند و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوائی که روی زخم گذاشته اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد

(مساله ۸۵۱) اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی خوب می شود و شستن آسان است، در بدن یا لباس نماز گزار باشد، نماز او باطل است

(مساله ۸۵۲) اگر جائی از بـدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخوانـد ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد

(مساله ۸۵۳) اگر زخمی که از توی دهان و بینی و مانند اینها باشد، خونی به بدن یا لباس برسد احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند، ولی با خون بواسیر می شود نماز خواند، اگر چه دانه هایش در داخل باشد

(مساله ۸۵۴) کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، با آن نماز خواندن مانعی ندارد

(مساله ۸۵۵) اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد

(مساله ۸۵۶) اگر سر سوزنی خون حیض، در بدن یا لباس نماز گزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط خون نفاس و استحاضه و خون سگ و خوک و کافر و مردار و حیوان حرام گوشت در بدن، یا لباس نماز گزار نباشد، ولی خون های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که ر وی هم کمتر از درهم باشد (که تقریباً به اندازه یک اشرافی می شود) نماز خواندن با آن، اشکال ندارد

(مساله ۸۵۷) خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می شود، ولی اگر پشت آن، جدا خونی شود، بنابر احتیاط واجب باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس، پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر درهم باشد، نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است

(مساله ۸۵۸) اگر خون، روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر، کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است

(مساله ۸۵۹) اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است بلکه اگر رطوبت و خون به اندازه درهم نشود و اطراف را هم آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال دارد ولی اگر رطوبت مخلوط به خون شود و از بین برود نماز صحیح است و الا باطل است، بنابر احتیاط واجب

(مساله ۸۶۰) اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی به واسطه رسیدن به خون نجس شود اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی شود با آن نماز خواند

(مساله ۸۶۱) اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد، نماز خواندن با آن جایز نیست

(مساله ۸۶۲) اگر لباسهای کوچک نماز گزار مثل عرقچین و جوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد، نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند، اشکال ندارد

(مساله ۸۶۳) چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جائز است همراه نماز گزار باشد و بعید نیست مطلق لباس نجس حتی پیراهن هم اگر همراه او باشد، مثلاً در جیب او باشد و آن را نپوشیده باشد، ضرری به نماز نرساند

(مساله ۸۶۴) زنی که پرستار بچه است و بیشتر از یک لباس ندارد، هرگاه شبانه روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگر چه تا روز دیگر لباس به بول بچه نجس شود، می تواند با آن لباس نماز بخواند ولی احتیاط واجب آن است که لباس خود را در شبانه روز یک مرتبه برای اولین نمازی که لباسش پیش از آن نجس شده آب بکشد، و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را بپوشد، چنانچه شبانه روزی یک مرتبه به دستوری که گفته شده همه آنها را آب بکشد، کافی است

چیزهائی که در لباس نماز گزار مستحب است

(مساله ۸۶۵) چند چیز در لباس نماز گزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتری عقیق

چیزهائی که در لباس نماز گزار مکروه است

(مساله ۸۶۶) چند چیز در لباس نماز گزار مکروه است و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار که نجس بودن آن معلوم نباشد و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند و لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه می باشد

مکان نماز گزار

مکان نماز گزار چند شرط دارد:

شرط اول آنکه مباح باشد

(مساله ۸۶۷) کسی که در ملک غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، نمازش باطل است، حتی نماز خواندن غاصب در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی، باطل است

(مساله ۸۶۸) نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه کسی که منفعت ملك او می باشد، باطل است، مثلاً در خانه اجاره ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است و همچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند، مثلاً ـ اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به

مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی شود در ملك او نماز خواند

(مساله ۸۶۹) کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند گناه کرده است ولی نمازش صحیح است

(مساله ۸۷۰) اگر در جائی که نمی داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جائی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است مگر آنکه خودش غصب کرده باشد

(مساله ۸۷۱) اگر بداند جائی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل می باشد

(مساله ۸۷۲) کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد، نماز باطل است و همچنین است اگر بخواهد سواره نماز مستحبی بخواند

(مساله ۸۷۳) کسی که در ملکی با دیگری شریك است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملك تصرف کند و نماز بخواند

(مساله ۸۷۴) اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرف او در آن ملك حرام و نمازش هم در آن باطل است

(مساله ۸۷۵) اگر صاحب ملك به زبان، اجازه خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملك او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز صحیح است

(مساله ۸۷۶) تصرف در ملك میتی که خمس یا زکات بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند به نحوی که از عهده میت ساقط شود جائز است و اگر عین مالی که خمس یا زکات به آن تعلق گرفته معلوم باشد، فقط تصرف و نماز در آن عین قبل از اداء جائز نیست ولی تصرف و نماز در غیر آن با رضایت ورثه یا ولی آنها در صورتی که صغیر باشند، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۷) تصرف در ملك میتی که به مردم بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است اشکال ندارد و نیز اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و ورثه هم تصمیم داشته باشند که بدهی او را بدون مسامحه بدهند، تصرفی که غیر فروختن و از بین بردن مال باشد، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۸) اگر میت فرض نداشته باشد ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملك او حرام و نماز در آن باطل است ولی تصرفات جزئی که برای برداشتن میت معمول است، اشکال ندارد

(مساله ۸۷۹) نماز خواندن در مسافر خانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است با اطمینان به رضایت صاحبان آنها اشکال ندارد، ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی میشود نماز خواند که مالك آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود، برای نماز خواندن اذن داده است، مثل اینکه به کسی اجازه دهد در ملك او بنشیند و بخوابد، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است

(مساله ۸۸۰) در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا بجای دیگر بروند، بدون اجازه مالك نماز خواندن و نشستن و خوابیدن در آن، اشکال ندارد

شرط دوم

(مساله ۸۸۱) مکان نماز گزار باید بی حرکت باشد، و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها از قبله به

طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله بر گردد

(مساله ۸۸۲) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، وقتی ایستاده اند مانعی ندارد

(مساله ۸۸۳) روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند، نماز باطل است

شرط سوم

(مساله ۸۸۴) آنکه در جایی نماز بخواند که اطمینان به تمام کردن نماز داشته باشد در جائی که به واسطه احتمال باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها، اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، احتیاط واجب آن است که نماز نخواند

شرط چهارم

آنکه در جائی که ماندن در آن حرام است، مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود باید نماز نخواند باطل است

شرط پنجم

آنکه روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده، نباید بخواند اگر خواند باطل است

شرط ششم

آنکه در جائی که سقف آن کوتاه است و نمی تواند در آنجا راست بایستد یا به اندازه ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز نخواند و اگر ناچار شود در چنین جائی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است قیام و رکوع و سجود را بجا آورد

(مساله ۸۸۵) برای رعایت ادب جلوتر از قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام (علیه السلام) نماز نخواند و چنانچه نماز خواندن بی احترامی و مستلزم هتک باشد، حرام است و نماز بنابر احتیاط واجب صحیح نیست

(مساله ۸۸۶) اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهر باشد که بی احترامی نشود اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه ای که روی آن افتاده، کافی نیست

شرط هفتم

آنکه مکان نماز گزار اگر نجس است به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جائی که پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آن است که مکان نماز گزار اصلاً نجس نباشد

(مساله ۸۸۷) بنابر احتیاط مستحب باید زن عقب تر از مرد بایستد و جای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقب تر باشد

(مساله ۸۸۸) اگر زن برابر مرد یا جلوتر بایستد و با هم وارد نماز شوند، بهتر آن است که نماز را دوباره بخوانند

(مساله ۸۸۹) اگر بین مرد و زن، دیوار یا پرده، یا چیز دیگری باشد نمازشان صحیح است و احتیاط مستحب هم در دوباره خواندن نیست

شرط هشتم

آنکه جا ی پیشانی نماز گزار از جای زانوهای او، پیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلند تر نباشد، و احتیاط واجب آن است که از سر انگشتان پا هم بیشتر از این پست تر و بلند تر نباشد

(مساله ۸۹۰) بودن مرد و زن نا محرم در جائی که کسی در آنجا نیست و کسی هم نمی تواند وارد شود در صورتی که احتمال وقوع معصیت را بدهند، حرام است و احتیاط مستحب آن است که در آنجا نماز نخوانند

(مساله ۸۹۱) نماز خواندن در جائی که تار و مانند آن استعمال می کنند، باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است

(مساله ۸۹۲) در خانه کعبه و بر بام آن نماز واجب خواندن مکروه است، ولی در حال ناچاری مانع ندارد

(مساله ۸۹۳) خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه، مقابل هر رکنی، دو رکعت بخوانند

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است

(مساله ۸۹۴) در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجد ها مسجد الحرام است و بعد از آن مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از مسجد بیت المقدس، مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از محله، مسجد بازار است

(مساله ۸۹۵) برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوقخانه و اطاق عقب بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، بهتر است در مسجد نماز بخوانند

(مساله ۸۹۶) نماز در حرم امامان (علیهم السلام) مستحب، بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) برابر دویست هزار نماز است

(مساله ۸۹۷) زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نماز گزار ندارد مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد، نماز بخواند

(مساله ۸۹۸) مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمیشود، غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد و به او زن ندهد

جاهای که نماز خواندن در آنها مکروه است

(مساله ۸۹۹) نماز خواندن در چند جا مکروه است و از جمله است: حمام، زمین شوره نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد حرام، ولی نماز باطل نیست، مقابل آتش و چراغ، در آشپزخانه و هر جا که کوزه آتش باشد، مقابل چاه و چاله ای که محل بول باشد، روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن پرده بکشند، در اطاقی که جنب در آن باشد، در جائی که عکس باشد اگر چه روبروی نماز گزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر، در قبرستان

(مساله ۹۰۰) کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است

احکام مسجد

(مساله ۹۰۱) نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً نجاست آن را بر طرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، واگر نجس شود نجاستش را بر طرف نمایند، مگر آنگه واقف آن را جزء مسجد قرار نداده باشد

(مساله ۹۰۲) اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیت ولی اگر بی

احترامی به مسجد باشد بنابر احتیاط واجب، باید به کسی که می تواند تطهیر کند، اطلاع دهد

(مساله ۹۰۳) اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدو ن کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند یا اگر خرابی زیاد لازم نمی آید، خراب نمایند و پر کردن جائی که کنده اند، و ساختن جائی که خراب کرده اند، واجب نیست ولی اگر آن کس که نجس کرده، بکند یا خراب کرده اند، واجب نیست ولی اگر آن کس که نجس کرده، بکند یا خراب کند در صورتی امکان باید پر کند و تعمیر نماید

(مساله ۹۰۴) اگر مسجدی را غصب کنند و بجای آن خانه و مانند آن بسازند، که دیگر به آن مسجد نگویند باز هم بنابر احتیاط واجب نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب است

(مساله ۹۰۵) نجس کردن حرم امامان (علیهم السلام) حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند

(مساله ۹۰۶) اگر حصیر مسجد نجس شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه به واسطه آب کشیدن، خراب می شود و بریدن جای نجس بهتر است، باید آنرا بُبرند و اگر کسی که نجس کرده ببُرد، باید خودش اصلاح کند

(مساله ۹۰۷) بردن عین نجاست مانند خون در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد، حرام است و همچنین بردن چیزی که نجس شده، در صورتی که بی احترامی به مسجد باشد، حرام است

(مساله ۹۰۸) اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد

(مساله ۹۰۹) بنابر احتیاط واجب مسجد را به طلا نباید زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهائی که مثل انسان و حیوان روح در مسجد نقش کنند و نقاشی چیزهائی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است

(مساله ۹۱۰) اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک و جاده نمایند مگر اینکه ولی فقیه بر اساس مصالح مهمتری اجازه بدهد

(مساله ۹۱۱) فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است و اگر مسجد خراب شود، باد اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، می توانند آن را بفروشند و پول آن را، اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند

(مساله ۹۱۲) ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند

(مساله ۹۱۳) تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می خواهد مسجد برود، مستحب برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود

(مساله ۹۱۴) وقتی انسان وارد مسجد می شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند، کافی است

(مساله ۹۱۵) خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد، مکروه است و نیز مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد

بیندازد و گمشده ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد

(مساله ۹۱۶) راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند، مکروه است به مسجد برود

اذان و اقامه

(مساله ۹۱۷) برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای یومیه اذان و اقامه بگویند، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان، مستحب است سه مرتبه بگویند الصّلوهُ و در نماز های واجب دیگر سه مرتبه الصّلوهُ را به قصد رجاء بگویند

(مساله ۹۱۸) مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می آید، یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند

(مساله ۹۱۹) اذان هیجده جمله است: اللَّه اکبرُ چهار مرتبه اشهدً آن لا الهَ الا اللَّه، اشهدً آن محّمداً رسولً اللهِ، حیّ علی الصلاهِ، حیَّ علی الفلاحِ، حیّ علی خیرِ العملِ، الله اکبرُ، لا الهَ الا اللَّه هر یک دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه الله اکبرُ از اول اذان و یک مرتبه لا اِلَه الّا اللَّه از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن حیّ علی خیرِ العملِ باید دو مرتبه قد قامتِ الصلاهٔ اضافه نمود

(مساله ۹۲۰) اشهدً آن علیاً ولیَّ اللهِ جزء اذان و اقامه نیست ولی خوب است بعد از اشهدً آن محمداً رسولُ اللهِ، به قصد قربت گفته شود و چون در امثال زمان ما، شعار تشیع محسوب می شود در هر جا که اظهار این شعار مستحسن و لازم باشد، گفتن آن هم مستحسن و لازم است

ترجمه اذان و اقامه

اللَه اکبرَ یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند اشهدً آن لا الهَ الاّ اللَّه یعنی شهادت می دهم که غیر خدائی که یکتا و بی همتا است خدای دیگر سزاوار پرستش نیست اشَهدً آن محمداً رسولُ اللهِ یعنی شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبدالله صلی علیه و آله و سلم پیغمبر و فرستاده خداست اشهدً آن علیاً امیر المؤمنینَ ولیّ الله یعنی شهادت می دهم که حضرت علی (علیه الصلاهٔ و السلام) امیر المؤمنین ولی خدا بر همه خلق است حیّ علیَ الصلاهٔ یعنی بشتاب برای نماز حیّ علی الفلاحِ یعنی بشتاب برای رستگاری حیّ علی خیرِ العملِ یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است قَد قامتِ الصلاهٔ یعنی بتحقیق نماز بر پا شد لا الهَ الاّ اللهُ یعنی خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یکتا و بی همتا است

(مساله ۹۲۱) بین جمله های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد

(مساله ۹۲۲) اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد چنانچه غنا شود، یعنی به طور آواز خوانی که در مجالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید، حرام است و اگر غنا نشود، مکروه می باشد

(مساله ۹۲۳) در پنج نماز اذان ساقط می شود:

اول: نماز عصر روز جمعه

دوم: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذی الحجه است

سوم: نماز عشاء شب عید قربان، برای کسی که در مشعر الحرام باشد

چهارم: نماز عصر و عشاء زن مستحاضه

پنجم: نماز عصر کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خود داری کند و در این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود، که با نماز قبلی فاصله نشود، یا فاصله کمی بین آنها باشد، ولی فاصله شدن نافله و تعقیب ضرر ندارد

(مساله ۹۲۴) اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می خواند نباید برای خود اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۵) اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده، نمی تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید در صورتی که برای جماعت اذان و اقامه گفته شده باشد

(مساله ۹۲۶) در جایی که عده ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده و صف ها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فُرادا یا با جماعت دیگری که بر پا می شود نماز بخواند، با سه شرط اذان و اقامه از او ساقط می شود:

اول: آنکه برای آن نماز، اذان گفته باشند

دوم: آنکه نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد، پس اگر نماز جماعت، داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۷) اگر در شرط دوم از شرطهایی که در مساله پیش گفته شد شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شک کند، مستحب است اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۲۸) کسی که اذان و اقامه دیگری را شنید، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد، می تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید

(مساله ۹۳۰) اگر مرد اذان ر با قصد لذت بشنود، اذان از او ساقط نمی شود بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط شدن اذان اشکال دارد

(مساله ۹۳۱) اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید، کافی است

(مساله ۹۳۲) اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند، صحیح نیست

(مساله ۹۳۳) اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید مثلاً حیّ علی الفلاحِ را پیش از حیّ علی الصلاهٔ بگوید، از جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید

(مساله ۹۳۴) باید بین اذان و اقامه ندهد و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد که اذانی را گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید

(مساله ۹۳۵) اذان واقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا بجای حرفی حرف دیگر بگوید یا مثلاً ترجمه آنها را به فارسی بگوید صحیح نیست

(مساله ۹۳۶) اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش او وقت بگوید، باطل است

(مساله ۹۳۷) اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست

(مساله ۹۳۸) اگر در بین اذان یا اقامه، پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه،

گفتن آن لازم نیست

(مساله ۹۳۹) مستحب است انسان در موقع گفتن اذان، رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد و دستها را به گوش بگذرد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند

(مساله ۹۴۰) مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسته تر بگوید و جمله های آن را به هم نچسباند ولی به اندازه ای که بین جمله های اذان فاصله می دهد، بین جمله های اقامه فاصله ندهد

(مساله ۹۴۱) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بر دارد یا قدری بنشیند یا سجده کند یا ذکر بگوید یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مستحب نیست، نماز خواندن بین اذان و اقامه مغرب را به امید ثواب بجا بیاورد

(مساله ۹۴۲) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: اول نیت، دوم قیام یعنی (ایستادن)، سوم تکبیرهٔ الاحرام یعنی گفتن الله اکبرَ در اول نماز، چهارم رکوع، پنجم سجود، ششم قرائت، هفتم ذکر، هشتم تشهد، نهم سلام، دهم ترتیب، یازدهم موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز

(مساله ۹۴۳) بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد، یا در نماز اضافه کند، عمداً باشد یا اشتباهاً نماز باطل می شود و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شود نما ز باطل می شود و چنانچه اشتباهاً کم یا زیاد گردد نماز باطل نمی شود و رکن نماز پنج چیز است: اول نیت، دوم تکبیرهٔ الاحرام، سوم قیام در موقع

گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام متصل به رکوع یعنی ایستادن پیش از رکوع، چهارم رکوع، پنجم دو سجده از یک رکعت

نیت

(مساله ۹۴۴) انسان باید نماز را به نیت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد و لازم نیست نیت ا از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می خوانم، قربهً الی الله

(مساله ۹۴۵) اگر در نماز طهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم و معین نکند ظهر است یا عصر نماز او باطل است و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر آن روز را بخواند باید نمازی را که می خواند، در نیت معین کند

(مساله ۹۴۶) انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که بپرسند چه می کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است

(مساله ۹۴۷) انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد

(مساله ۹۴۸) اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا بجا آورد، نماز باطل است، چه آن قسمت واجب باشد مثل حمد و سوره، چه مستحب باشد مانند قنوت، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد یا

در وقت مخصوصی مثل اول وقت یا به طر ز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است

تکبیرهٔ الاحرام

(مساله ۹۴۹) گفتن اللهُ اکبر در اول هر نماز واجب و رکن است و بایـد حروف (الله) و حروف (اکبر) و دو کلمه (اللهُ اکبر) را پشت سر هم بگویـد و نیز بایـد این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگویـد یـا مثلاً ترجمه آن به فارسی بگویـد، صحیح نیست

(مساله ۹۵۰) احتیاط واجب آن است که تکبیرهٔ الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند، مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند، نچسباند

(مساله ۹۵۱) اگر انسان بخواهد (اللهُ اکبر) را به چیزی که بعد از آن می خوانـد مثلاً به بسم الله الرحمن الرحیم) بچسباند بایـد (ر) اکبر را با پیش بخواند

(مساله ۹۵۲) موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام بایـد بـدن آرام باشـد و اگر عمـداً حالی که بـدنش حرکت دارد، تکبیرهٔ الاحرام را بگویـد، باطل است

(مساله ۹۵۳) تکبیر و حمـد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش یا سرو صدای زیاد نمی شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد، بشنود

(مساله ۹۵۴) کسی که لال است یـا زبـان او مرضـی دارد که نمی توانـد (اللهُ اکبر) را درست بگویـد، بایـد به هر طور که می تواند بگوید و اگر هیچ نمی تواند بگوید باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد

(مساله ۹۵۵) مستحب است بعـد از تکبیرهٔ الاحرام بگویـد: یا مُحسنُ قداتاکَ المسیءُ و قد امَرتَ المحسنَ آن یتجاوَز عنِ المسیءِ انتَ المحسنُ و انا المُسیءُ بحقّ محمّدٍ و آلِ محّمدٍ صل عَلی محّمدِ و ال محّمدِ و تجاوَز عن قبیحِ ما تعلمُ منّی یعنی ای خدائی که به بنـدگان احسان می کنی بنـده گنهکـار به در خانه تو آمـده و تو امر کرده ای که نیکوکار از گنهکار بگـذرد، تو نیکو کاری و من گناهکار بحقّ محّمدٍ و آل محّمدٍ صلی اللهُ علیه و آله و سّلم رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیها یی که می دانی از من سر زده بگذر

(مساله ۹۵۶) مستحب ا ست موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیر های بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد

(مساله ۹۵۷) اگر شـک کنـد که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشـغول خوانـدن چیزی شـده، به شک خود اعتنا نکنـد و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید

(مساله ۹۵۸) اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

قیام (ایستادن)

(مساله ۹۵۹) قیـام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاـحرام وقیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گوینـد رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است

(مساله ۹۶۰) واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن، تکبیر گفته است

(مساله ۹۶۱) اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشـیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایسـتد و به رکوع رود و

اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورد، نماز او باطل است

(مساله ۹۶۲) موقعی که ایستاده است بایـد بـدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و بجایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد

(مساله ۹۶۳) اگر موقعی که ایستاده از روی فراموشـی بـدن را حرکت دهـد یا به طرفی خم شود یا بجایی تکیه کند، اشکال ندارد، ولی در قیـام موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام متصل به رکوع اگر از روی فراموشـی هم باشـد، بنابر احتیاط واجب بایـد نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۹۶۴) احتیـاط واجب آن است که در موقع ایسـتادن هر دو پا روی زمین باشـد، ولی لازم نیست سـنگینی بـدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد

(مساله ۹۶۵) کسی که می تواند بایستد اگر پاها را خیلی گشاد بگذرد که به حال ایستادن معمولی نباشد، نمازش باطل است

(مساله ۹۶۶) موقعی که انسان در نماز می خواهـد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بـدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهـد، باید چیزی نگوید، ولی بِحول اللهِ و قوتهِ اقومُ اقعدُ را باید در حال برخاسـتن بگوید و در موقع گفتن ذکرهای واجب هم، بدن بی حرکت باشد، بلکه باید احتیاط واجب آن است که در موقع گفتن ذکر های مستحبی نماز، باید بدنش آرام باشد

(مساله ۹۶۷) اگر در حال حرکت بـدن ذکر بگویـد، مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سـجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصـد ذکری که در نماز دسـتور داده انـد بگویـد، بایـد احتیاطاً نماز را دوباره بخوانـد و اگر به این قصد نگوید، بلکه بخواهد ذکری گفته باشد، نماز صحیح است

(مساله ۹۶۸) حرکت دادن دست و انگشـتان در موقع خوانـدن حمد اشـکال ندارد، اگر چه احتیاط مسـتحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد

(مساله ۹۶۹) اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال خوانده، دوباره بخواند

(مساله ۹۷۰) اگر در بین نماز از ایسـتادن عاجز شود، بایـد بنشـیند و اگر از نشسـتن هم عاجز شود بایـد بخوابـد، ولی تا بـدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

(مساله ۹۷۱) تا انسان می تواند ایسـتاده نماز بخواند، نباید بنشـیند، مثلاً کسی که در موقع ایستادن بدنش حرکت می کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهـد یا بدنش را کج کند یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد کند، باید به هر طور که می تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم حتی مثل حال رکوع هم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند

(مساله ۹۷۲) تا انسان می تواند بنشـیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشـیند، باید هر طور که می تواند بنشیند و اگر به هیـچ قسم نمی توانـد بنشیند بایـد بطوری که در احکام قبله گفته شـد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی تواند به پهلوی چپ و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد

(مساله ۹۷۳) کسـی که نشسـته نماز می خوانـد، اگر بعـد از خوانـدن حمد و سوره بتواند بایسـتد و رکوع را ایسـتاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته بجا آورد

(مساله ۹۷۴) کسـی که خوابیده نماز می خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشـیند باید مقداری را که می تواند نشسته بخواند و نیز اگر می تواند بایستد باید مقداری را که می تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

(مساله ۹۷۵) کسـی که نشسـته نماز می خواند اگر در بین نماز بتواند بایسـتد، باید مقداری را که می تواند، ایسـتاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی نخواند

(مساله ۹۷۶) کسی که می تواند بایستد اگر بترسد که به واسطه ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، میتواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد می تواند خوابیده نماز بخواند

(مساله ۹۷۷) اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند، بنابر احتیاط لازم نماز را تاخیر بیاندازد، پس اگر نتوانست بایستد مطابق وظیفه اش، نماز بجا آورد

(مساله ۹۷۶) مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد، شانه ها را پایین بیندازد، دستها را روی رآنها بگذارد، انگشتها را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند

قرائت

(مساله ۹۷۹) در رکعت اول ودوم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اول حمد و بعد از آن یک سوره تمام، بخواند

(مساله ۹۸۰) ا گر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره ها را بخواند، دزد یا درنده، یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و اگر در کاری عجله داشته باشد، می تواند سوره را نخواند

(مساله ۹۸۱) اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد سوره را از اول بخواند

(مساله ۹۸۲) اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است

(مساله ۹۸۳) اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید

(مساله ۹۸۴) اگر در نماز یکی از چهار سوره ای را که آیه سجده دارد و در مساله ۳۵۶گفته شد، عمداً بخواند نمازش باطل است

(مساله ۹۸۵) اگر اشتباهاً، مشغول خواندن سوره ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، به همان سوره که خواند، اکتفا نماید و بعد از نماز، سجده آن را به جا آورد

(مساله ۹۸۶) اگر در نماز آیه سجده را بشنود، نماز خود را تمام کند و بعد از نماز، سجده را به جا آورد

(مساله ۹۸۷) در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند

(مساله ۹۸۸) در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند

(مساله ۹۸۹) اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قُل هوَ اللهُ احدٌ یا سوره قُل یا ایَها الکافرینَ شود، نمی تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی بجای سوره جمعه و منافقین یکی از این دو سوره را بخواند، تا به نصف نر سیده می تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند

(مساله ۹۹۰) اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره قُل هُو اللهُ احدٌ یا سوره قُل یا ایَها الکافرونَ بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند

(مساله ۹۹۱) اگر در نماز، غیر سوره قُل هُو اللهُ احدٌ و قُل یا ایَها الکافرونَ سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می تواند رها کند و سوره دیگر بخواند

(مساله ۹۹۲) اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری، مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از نصف گذشته باشد، یا سوره ای را که می خواند، قُل هُو اللهُ احدٌ یا قُل یا ایُها الکافرونَ باشد

(مساله ۹۹۳) بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح ومغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند

(مساله ۹۹۴) مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره، حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند

(مساله ۹۹۵) زن می تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نا محرم صدایش را بشنود، بنابراحتیاط واجب باید آهسته بخواند

(مساله ۹۹۶) اگر در جائی که باید نماز را بلند خواند، عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مساله باشد صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند

(مساله ۹۹۷) اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است

(مساله ۹۹۸) انسان باید بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید هر طور که می تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد

(مساله ۹۹۹) کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی داند و می تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید بگیرد و اگر وقت تنگ است، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را به جماعت بخواند، مگر اینکه بر او خرج و مشقت باشد

(مساله ۱۰۰۰) بهتر آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرند، ولی برای یاد دادن مستحبات آن مزد گرفتن بدون اشکال است

(مساله ۱۰۰۱) اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یا عمداً آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، مثلًا به جای (ض) (ظ) بگوید یا جائی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود، زیر وزبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است

(مساله ۱۰۰۲) اگر انسان کلمه ای را صحیح بداند و در نماز همانطور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، احتیاط واجب آن است که دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید

(مساله ۱۰۰۳) اگر زیر وزبر کلمه ای را ندانـد، باید یاد بگیرد، ولی اگر کلمه ای را که وقف کردن آخر آن جائز است همیشه وقف کند، یادگرفتن زیر و زبر آن لازم نیست و نیز ا گر نداند مثلاً کلمه ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، مثل آنکه در اهدنا الصراط المستقیم، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند نمازش باطل است، مگر آنکه هر دو جور قرائت شده باشد و به امید رسیدن به واقع بخواند

(مساله ۱۰۰۴) اگر در کلمه ای (واو) باشد و حرف قبل از (واو) در آن کلمه پیش داشته باشد و حرف بعد از (واو) در آن کلمه همزه (ء) باشد، مثل کلمه سوء باید آن (واو) را مد بدهد، یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه ای (الف) باشد و حرف قبل از

(الف) در آن کلمه زبر داشته باشـد و حرف بعـد از (الف) درآن کلمه همزه باشـد، مل (جاء) بایـد(الف) آن را بکشد و نیز اگر در کلمه ای (ی) باشد و حرف پیش از (ی) در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از (ی) در آن کلمه همزه باشد، مثل (جی ء) باید (ی) را بـا مـد بخوانـد و اگر بعـد از این (و او) و (الف) و (ی) به جـای همزه (ء) حرفی باشـد که ساکن است یعنی زیر وزبر و پیش نـدارد باز هم بایـد این سه حرف را با مد بخواند، مثلاً در ولا الضالین که بعد از (الف) حرف (لام) ساکن است باید (الف) آن را با مد بخواند و چنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۰۵) احتیـاط واجب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سـکون ننمایـد و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه ای را بگویـد و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصـله دهد مثلاً بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصـله دهد و بگوید مالک یوم الدین و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یل پیش کلمه ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فوراً مالک یوم الدین را بگوید

(مساله ۱۰۰۶) در رکعت سوم و چهـارم نمـاز می توانـد فقـط یـک حمـد بخوانـد یـا سه مرتبه تسبیحـات اربعه بگویـد سـبحان الله و الحمـدلله و لاـ اله الاـ الله و الله اکبر و اگر یـک مرتبه هم تسبیحـات اربعه بگویـد کافی است و می توانـد در یک رکعت حمـد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند

(مساله ۱۰۰۷) در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید

(مساله ۱۰۰۸) بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخواند

(مساله ۱۰۰۹) اگر در رکعت سوم یا چهارم حمد خواند، بنابر احتیاط واجب بسم الله آن را آهسته بگوید

(مساله ۱۰۱۰) کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند

(مساله ۱۰۱۱) اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگویـد، چنانچه پیش از رکوع بفهمـد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع بفهمد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۲) اگر در دو رکعت آخر نمـاز به خیـال اینکه در دو رکعت اول است حمـد بخوانـد، یـا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می کرده در دو کعت آخر است حمد بخواند چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۳) اگر در رکعت سوم یـا چهـارم می خواست حمـد بخوانـد تسبیحـات به زبانش آمـد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمـد به زبانش آمـد، بایـد آن را رها کنـد و دوباره حمـد یا تسبیحات را بخوانـد ولی اگر دعادتش خواندن چیزی بوده ه به زبانش آمده و در خزانه قلبش آن را قصد داشته، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۱۴) کسـی که عادت دارد در رکعت سوم وچهارم تسبیحات بخواند اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند

(مساله ۱۰۱۵) در رکعت سوم و چهـارم مستحب است بعـد از تسبیحـات اسـتغفار کنـد، مثلاًـ بگویـد اسـتغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگویـد: اللهم اغفرلی، و اگر به گمان آنکه حمد یا تسبیحات را گفته مشـغول گفتن اسـتغفار شود و شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانـده یا نه، بایـد به شک خود اعتنا ننماید ولی اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن اسـتغفار نیست، شک کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند

(مساله ۱۰۱۶) اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم یا در حال رفتن به رکوع شک کنـد که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۰۱۷) هر گاه شک کنـد که آیه یا کلمه ای را درست گفته یا نه، اگر به چیز ی که بعـد از آن است مشـغول نشده، باید آن آیه یـا کلمه را به طور صـحیح بگویـد و اگر به چیزی که بعـد از آن است مشـغول شـده، چنـانچه آن چیز رکن باشـد مثـل آنکه در

رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، واگر رکن نباشد، مثلاً موقع گفتن (الله الصمد) شک کند که (قل هو الله احد) را درست گفته یا نه، باز هم می تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر احتیاطا آن آیه یا کلمه را به طور صحیح بگوید اشکال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شک کند، می تواند چند بار بگوید اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند

(مساله ۱۰۱۸) مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر (بسم الله) را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقفکند، یعنی آن را به آیه بعد بچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد اگر نماز را به جماعت می خواند، بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فُرادا می خواند، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید الحمدلله رب العالمین بعد از خواندن سوره قل هو الله احد یک یا دو سه مرتبه کذلک الله ربی یا سه مرتبه کذلک الله ربنا بگوید، بعد از خواندن سوره کمی صبر کند بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند

(مساله ۱۰۱۹) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلناه و در رکعت دوم، سوره قل هو الله احد را بخواند

(مساله ۱۰۲۰) مکروه است انسان در تمام نماز های یک شبانه روز سوره قل هو الله احد را نخواند

(مساله ۱۰۲۱) خواندن سوره قل هو الله به یک نفس مکروه است

(مساله ۱۰۲۲) سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ولی اگر سوره قل قل هو الله احد را در هر دو رکعت بخواند، مکروه نیست

رکوع

(مساله ۱۰۲۳) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند

(مساله ۱۰۲۴) اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد

(مساله ۱۰۲۵) هرگاه رکوع بطور غیر معمول به جا آورد مثلاً به چپ یا راست خم شود اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست

(مساله ۱۰۲۶) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر برای کشتن جانور خم شود، نمی تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی شود

(مسال۱۰۲۷) کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد، یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود

(مساله ۱۰۲۸) کسی که نشسته رکوع می کند، باید بقدری خم شود که صورتش مقابل زانو ها برسد و بهتر است بقدری خم شود که صورت، نزدیک جای سجده برسد

(مساله ۱۰۲۹) انسان هر ذکری در رکوع بگوید کافی است، ولی احتیاط واجب آن است که بقدر سه مرتبه سبحانَ اللهِ یا یک مرتبه سبحانَ ربیَ العظیمِ و بحمدهِ کمتر نباشد

(مساله ۱۰۳۰) ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند

(مساله ۱۰۳۱) در رکوع بایـد به مقـدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده اند بگوید، بنابر احتیاط واجب، آرام بودن لازم است

(مساله ۱۰۳۲) اگر موقعی که ذکر رکوع را می گوید، بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود، بنابر احتیاط واجب بایـد بعـد از آرام گرفتن بـدن، دوباره ذکر را بگویـد، ولی اگر کمی حرکت کنـد که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۳۳) اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد، عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است

(مساله ۱۰۳۴) اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سـر از رکوع بردارد نمازش باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آنکه از حـال رکوع خارج شود، یادش بیایـد که ذکر رکوع را تمام نکرده بایـد در حال آرامی بـدن دوباره ذکر را بگویـد و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد، یادش بیاید نماز او صحیح است

(مساله ۱۰۳۵) اگر نتوانـد به مقـدار ذکر در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آنکه از حد رکوع بیرون رود ذکر را بگوید، باید در آن حال تمام کند و اگر نتواند در حال برخاستن ذکر را به قصد رجاء بگوید

(مساله ۱۰۳۶) اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نماز صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب یعنی سبحانَ ربیَ العظیمِ و بحمدهِ یا سه مرتبه سبحان اللهِ را بگوید

(مساله ۱۰۳۷) هر گاه نتوانـد به اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند، باید به هر اندازه می تواند، خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود، باید موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن سر اشاره نماید

(مساله ۱۰۳۸) کسـی که می تواند ایسـتاده یا نشسته نتواند رکوع کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره کند و اگر نتوانـد اشاره کنـد، باید به نیت رکوع چشم ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاسـتن از رکوع، چشـمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است باید در قلب، نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید

(مساله ۱۰۳۹) کسـی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می تواند در حالی که ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سـر اشاره نمایـد و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند و موقع رکوع آن بنشـیند و هر قدر می تواند برای رکوع خم شود

(مساله ۱۰۴۰) اگر بعـد از رسـیدن به حـد رکوع و آرام گرفتن بدن، سـر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، نمازش باطل است و نیز اگر بعـد از آنکه به انـدازه رکوع بگذرد و دوباره به رکوع برگردد، بنابراحتیاط واجب نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و از سر بخواند

(مساله ۱۰۴۱) اگر رکوع را فراموش کند و پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۲) اگر رکوع را فراموش کنـد و پیش از آنکه به سـجده برسـد، یادش بیایـد بایـد بایسـتد بعـد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۳) اگر بعـد از آنکه پیشانی به زمین برسـد یادش بیاید که رکوع نکرده بنابر احتیاط واجب باید بایسـتد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۴۴) مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایسـتاده تکبیر بگویـد و در رکوع زانوها را به عقب دهـد و پشت را صاف نگهـدارد و گردن را بکشـد و مساوی پشت نگهـدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدهُ

(مساله ۱۰۴۵) مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانو ها را به عقب ندهند

سجود

(مساله ۱۰۴۶) نمازگزار بایـد در هر رکعت از نمـاز هـای واجب و مستحب، بعـد از رکوع، دو سـجده کنـد و سـجده آن است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد

(مساله ۱۰۴۷) دو سـجده از یـک رکعت بـا هم رکن است که اگر کسـی در نمـاز واجب عمـداً یا از روی فراموشـی هر دو را ترک کند، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید نمازش باطل است

(مساله ۱۰۴۸) اگر عمدا یک سجده کم یا زیاد کند، نماز باطل میشود و اگر سهواً یک سجده کم کند، حکم آن بعداً گفته خواهد شد

(مساله ۱۰۴۹) اگر پیشـانی را عمـداً یـا سـهواً بـه زمین نگـذارد، سـجده نکرده است، اگر چه جاهـای دیگر به زمین برسـد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید سجده صحیح است

(مساله ۱۰۵۰) در سـجده هر ذکری بگویـد کـافی است، ولی احتیاط واجب آن است که مقـدار ذکر از سه مرتبه سـبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده کمتر نباشد و مستحب است سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید

(مساله ۱۰۵۱) در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده اند بگوید، آرام بودن بدن لازم است

(مساله ۱۰۵۲) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسـد و بـدن آرام بگیرد، عمـداً ذکر سـجده را بگویـد، یا پیش از تمام شدن ذکر، عمداً سر از سجده بردارد نماز باطل است

(مساله ۱۰۵۳) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، سـهواً ذکر سـجده را بگوید و پیش از آنکه سـر از سـجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده باید دوباره در حال آرام بودن، ذکر را بگوید

(مساله ۱۰۵۴) اگر بعد از آنکه سـر از سـجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۵۵) اگر موقعی که ذکر سـجده را می گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بر دارد، نماز باطل می شود ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره اشکال ندارد

(مساله ۱۰۵۶) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بر دارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید

(مساله ۱۰۵۷) بعد از تمام شدن ذکر سجده اول باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود

(مساله ۱۰۵۸) جای پیشانی نماز گزار بایـد از جاهای زانوهایش پست تر و بلنـد تر از چهار انگشت بسـته نباشـد بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتانش نیز پست و بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد

(مساله ۱۰۵۹) در زمین سراشـیب که سراشـیبی آن درست معلوم نیست، احتیـاط واجب آن است که جای پیشانی نماز گزار از جای انگشت های پا و سر زانو های او نیز بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد

(مساله ۱۰۶۰) اگر پیشانی را سهواً به چیزی بگذارد که از لای انگشت های پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته، چنانچه بلندی آن بقدری است که نمی گویند در حال سـجده است، می تواند سـر را بر دارد و به چیزی که بلندی آن به چهار انگشت بسته

یا کمتر است بگـذارد و می توانـد سـر را به روی آنچه به اندازه چهار انگشت یا کمتر است بکشد و اگر بلندی آن بقدری است که می گوینـد در حـال سـجده است احتیـاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلنـدی آن به انـدازه چهـار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۱) بایـد بین پیشانی و آنچه بر آن سـجده می کنـد چیزی نباشـد، پس اگر مهری بقـدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۶۲) در سـجده بایـد کف دست را بر زمین بگـذارد ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی نـدارد و اگر پشت دست ممکن نباشـد، بایـد مـچ دست را بگـذارد و چنانچه آن را هم نتواند، باید تا آرنج هر جا که می تواند بر زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست، گذاشتن بازو کافی است

(مساله ۱۰۶۳) در سـجده بایـد بنابر احتیاط واجب سـر دو انگشت پاها را به زمین بگـذارد و اگر انگشـتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگـذارد، یا به واسـطه بلند بودن ناخن، سـرشت به زمین نرسد نماز باطل است و کسـی که به واسـطه ندانسـتن مساله نماز های خود را اینطور خوانده بنابر احتیاط واجب باید دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۴) کسـی که مقـداری از شـست پایش بریـده، بایـد بقیه آن را به زمین بگـذارد، واگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده، خیلی کوتاه است باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد

(مساله ۱۰۶۵) اگر به طور غیر معمول سـجده کنـد، مثلاًـ سـینه وشـکم را به زمین بچسـباند، بنـابر احتیاط واجب بایـد نماز را دوباره بخواند و اگر پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، باید نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۰۶۶) مهر یا چیز دیگری که بر آن سـجده می کنـد، بایـد پاک باشد، ولی اگر مثلًا نهر را روی فرش نجس بگذرد، یا یک طرف مُهر را روی فرش نجس بگذرد، یا یک طرف مهر نجس باشد وپیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۶۷) اگر در پیشانی دمل ومانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند واگر ممکن نیست باید زمین را گود کند ودمل را در گودال وجای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد

(مساله ۱۰۶۸) اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست باید به هر جای از صورت که ممکن است سـجده کند واگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست باید با جلو سر، سجده نماید

(مساله ۱۰۶۹) کسـی که نمی توانـد پیشـانی را به زمین برسانـد بایـد به مقـداری که می توانـد خم شود و مهر یـا چیز دیگری را که سجـده بر آن صـحیح است روی چیز بلندی گذاشـته وطوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سـجده کرده است، ولی باید کف دستها وزانوها وانگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد

(مساله ۱۰۷۰) کسی که هیچ نمی تواند خم شود باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیـاط واجب آن است که اگر می توانـد بقـدری مُهر را بلنـد کنـد که پیشانی را بر آن بگـذارد و اگر نمی تواند احتیاط مستحب آن است که مهر را بلند کند و به پیشانی بگذارد و اگر با سـر یا چشمها هم نمی تواند اشاره کند، باید در قلب نیت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده، اشاره نماید

(مساله ۱۰۷۱) کسـی که نمی تواند بنشـیند، باید ایستاده نیت سجده کند و چنانچه می تواند برای سجده با سر اشاره کند و اگر نمی توانـد، با چشـمها اشاره نمایـد و اگر این را هم نمی توانـد، در قلب نیت سـجده کند، و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید

(مساله ۱۰۷۲) اگر پیشانی بی اختیار از جای سـجده بلنـد شود، چنانچه ممکن باشـد باید نگذارد دوباره به جای سـجده برسد، و این

یک سجده برسد، و این یک سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می شود و اگر ذکر نگفته باشد، باید بگوید

(مساله ۱۰۷۳) جائی که انسان باید تقیه کند می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود

(مساله ۱۰۷۴) اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی گیرد سجده کند، باطل است ولی روی تشک پر یا چیز دیگری که بعد از سر گذاشتن و مقداری پائین رفتن آرام می گیرد، سجده کند، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۷۵) اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند اگر آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد سجده و تشهد را بطور معمول بجا آورد، و اگر مشقت دارد می تواند در حالی که ایستاده است، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند و اگر سجده و تشهد را به طور معمول هم به جا آورد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۰۷۶) در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز و عصر و عشا، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است

(مساله ۱۰۷۷) باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی که از زمین می روید، مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهای معدنی مانند طلا و نقره و عقیق و فیروزه باطل است، اما سجده کردن بر سنگهای سیاه اشکال ندارد

(مساله ۱۰۷۸) احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو، اگر تازه باشد سجده نکنند

(مساله ۱۰۷۹) سجده بر چیزهائی که از زمین می روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است

(مساله ۱۰۸۰) سجده بر گلهائی که خوراکی نیستند، صحیح است، ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می رویند، مانند گل بنفشه و گل گاو زبان صحیح نیست

(مساله ۱۰۸۱) سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهر های دیگر معمول نیست ونیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست، ولی سجده بر توتون جائز است

(مساله ۱۰۸۲) سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، بلکه به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن هم می شود سجده کرد

(مساله ۱۰۸۳) سجده بر کاغذ صحیح است

(مساله ۱۰۸۴) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک، سنگ و بعد از سنگ، گیاه است

(مساله ۱۰۸۵) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش اگر از کتان یا پنبه است، سجده کند و اگر از چیز دیگر است، باید بر پشت دست و چنانچه آن هم ممکن نباشد به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق، سجده نماید

(مساله ۱۰۸۶) سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد اگر بعد از آنکه مقداری فرو رفت آرام بگیرد، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۸۷) اگر در سجده اول، مهر به پیشانی بچسبد و بدون اینکه مهر را بردارد، دوباره به سجده رود، اشکال دارد

(مساله ۱۰۸۸) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود و چیزی که سجده برآن صحیح است نداشته باشد چنانچه وقت وسعت دارد، باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است، باید به لباسش اگر از پنبه یا کتان است سجده کند و اگر از چیز دیگر است بر پشت دست، و اگر آن هم نمی شود به چیز معدنی مانند انگشتر عقیق، سجده نماید

(مساله ۱۰۸۹) هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد، باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر وقت تنگ است، به دستوری که در مساله پیش گفته شد، عمل کند

(مساله ۱۰۹۰) گر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد

(مساله ۱۰۹۱) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می باشد و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان – علیهم السلام – پیشانی را به زمین می گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد، و گرنه حرام است

مستحبات و مکروهات سجده

(مساله ۱۰۹۲) در سجده چند چیز مستحب است:

۱–کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آنکه سر از رکوع بر داشت و کاملاً ایستاد و کسی که نشسته نماز می خواند، بعد از آنکه کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید

۲–موقعی که مرد می خواهد به سجده برود، اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد

۳–بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴–در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذرد، به طوری که سر آنها رو به قبله باشد

۵–در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: یا خیرَ المسؤولینَ و یا خیرَ المعطینَ اُرزُقنی و ارُزق عیالی من فضلکَ فانکَ ذُو الفصلِ العظیم یعنی: ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند و ای بهترین عطا کنندگان، روزی بده به من و عیال من از فضل خودت، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی

۶–بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را برکف پای چپ بگذرد

۷–بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت، تکبیر بگوید

۸–بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت استغفر اللهَ رَبی و اتوبُ الیهِ بگوید

۹–سجده را طول بدهد و در موقع نشستن دستها را روی رآنها بگذارد

۱۰–برای رفتن به سجد ه دوم، در حال آرامی بدن (اللهُ اکبرُ) بگوید

۱۱–در سجده ها صلوات بفرستد و اگر آن را به قصد ذکری که در سجده ها دستور داده اند بگوید، اشکال ندارد

۱۲–در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بر دارد

۱۳–مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازو ها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسبانند و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۰۹۳) قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن، دو حرف از دهان بیرون آید، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است

سجده واجب قرآن

(مساله ۱۰۹۴) در هر یک از چهار سوره والنجم (۵۳) و اقر ء(۹۶) و الم تنزیل (۳۲) وحم سجده (۴۱) یک آیه سجده است، که اگر انسان بخوانـد و یا گوش به آن دهـد، بعـد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سـجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید

(مساله ۱۰۹۵) اگر انسـان مـوقعی که آیه سـجده را می خوانـد، از دیگری هم بشـنود چنـانچه گوش داده دو سـجده نمایـد و اگر به گوشش خورده یک سجده کافی است

(مساله ۱۰۹۶) در غیر نماز، اگر در حال سـجده، آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند

(مساله ۱۰۹۷) اگر آیه سجده را کسی که قصد خواندن قرآن ندارد بشنود یا از مثل گرامافون آیه سجده را بشنود لازم نیست سجده نمایـد، ولی اگر از آلتی که صدای خود انسان را می رساند در حال خواندن آیه سـجده و یا ضـبط کرده است، بشـنود واجب اسـت سجده کند

(مساله ۱۰۹۸) در سـجده واجب قرآن نمی شود بر چیزهای خوراکی و پوشاکی سـجده کرد، ولی سایر شرایط سجده را که در نماز است، لازم نیست مراعات کنند

(مساله ۱۰۹۹) در سجده واجب قرآن باید طوری عمل کند که بگویند سجده کرد

(مساله ۱۱۰۰) هر گاه در سـجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد اگر چه ذکر نگوید کافی است و گفتن ذکر مسـتحب است و بهتر است بگویـد: لا الهَ الا اللّه حقاً حقاً لا اِله اِلا اللّه ایماناً و تصدیقاً لا اِله الا اللّه عُبودیهً و رقاً سـجدتُ لکَ یا ربّ تعبداً ورقاً لا مُستنکفا و لا مُستکبرا بل اَنا عبدٌ ذلیلٌ ضعیفٌ خائفٌ مستجیرٌ

تشهد

(مساله ۱۱۰۱) در رکعت دوم تمـام نمـاز های واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصـر و عشا بایـد انسان بعد از سـجده دوم بنشـیند ودر حال آرام بودن بدن تشهد بخواند، یعنی بگوید: اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد آن محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد

(مساله ۱۱۰۲) کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود

(مساله ۱۱۰۳) اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایسـتد و آنچه باید در آن رکعت خوانده، باید بنشـیند و تشـهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخوانـد و نماز را تمام کنـد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سـلام نماز، تشـهد را قضـا کند و بنابر احتیاط واجب برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد

(مساله ۱۱۰۴) مستحب است در حال تشـهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: الحمدلله یا بگوید: بسم الله و بالله و الحمدلله و خیر الاسـماء لله و نیز مسـتحب است دستها را بر رآنها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهد بگوید: و تقبل شفاعته وارفع درجته

(مساله ۱۱۰۵) مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رآنها را به هم بچسباند

سلام نماز

(مساله ۱۱۰۶) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: السلامُ علیکَ ایُها النبیّ و رحمةُ اللِه و برکاتهُ و بعد از آن باید بگوید: السلامُ علیکُم و بنابر احتیاط واجب اضافه کند و رَحمةُ اللِه و برکاتهُ یا بگوید: السلامُ علینَا و عَلی عباد اللِه الصالحینَ

(مساله ۱۱۰۷) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۰۸) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم خورده است، چنانچه پیش از آنکه صورت نماز به هم بخورد کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، مثل پشت به قبله کردن انجام نداده باشد نمازش صحیح است و اگر پیش از آنکه صورت نماز به هم بخورد، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند انجام داده باشد، نمازش باطل است

ترتیب

(مساله ۱۱۰۹) اگر عمداً ترتیب نماز را بهم بزند، مثلًا سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد، نماز باطل می شود

(مساله ۱۱۱۰) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلًا پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است

(مساله ۱۱۱۱) اگر رکنی از نماز را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلاًـ پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را (دو سجده را) به جا آورد و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند

(مساله ۱۱۱۲) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۱۳) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد، مثلًا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد مثلاً در رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است، و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند

(مساله ۱۱۱۴) اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است، یا سجده دو به خیال اینکه سجده اول است به جا آورد، نماز صحیح است و سجده اول او سجده و سجده دوم او، سجده دوم حساب می شود، ولی اگر بعد از نماز متوجه شد در صورت اول یک سجده جا مانده است قضای آن را به جا بیاورد و دو سجده سهو نیز بجا بیاورد و در صورت دوم چون یک سجده اضافه شده است دو سجده سهو برای آن لازم است

موالات

(مساله ۱۱۱۵) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می خواند بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر بقدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل است، گرچه بطوری سهوی باشد

(مساله ۱۱۱۶) اگر در نماز عمداً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله بقدری نباشد که صورت نماز از بین برو د، بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود واگر سهواً باشد چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را بطور معمول بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۱۷) طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره های موالات را به هم نمی زند

قنوت

(مساله ۱۱۱۸) در تمام نمازهای واجب ومستحب، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می باشد خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد در رکعت اول پیش از رکوع، و در رکعت بعد از رکوع و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد

(مساله ۱۱۱۹) اگر بخواهد قنوت بگیرد باید احتیاطاً دستها را مقابل صورت بلند کند و به قصد رجاء کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه دارد و غیر شست، انگشتهای دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند

(مساله ۱۱۲۰) در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک سبحان الله باشد، کافی است و بهتر است بگوید: «لا اله الا الله ا لحلیم الکریم لا اله الا العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن وما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین

(مساله ۱۱۲۱) مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست

(مساله ۱۱۲۲) اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام نماز قضا نماید

ترجمه نماز

۱- ترجمه سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحیم، یعنی: ابتدا می کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مومن و کافر رحم میکند و در آخرت بر مومن رحم می نماید الحمدلله رب العالمین یعنی: ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است الرحمن الرحیم یعنی: در دنیا بر مومن و کافر و در آخرت بر مومن رحم می کند مالك یوم الدین یعنی: پادشاه وصاحب اختیار روز قیامت است ایاك نعبد و

ایاك نستعین یعنی: فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم اهدنا الصراط المستقیم یعنی: هدایت کن ما را به راه راست در جزئیات زندگی تا طوری گام بر داریم که از دین اسلام منحرف نشویم صراط الذین انعمت علیهم یعنی: به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند غیر المغضوب علیهم و لاالضالین یعنی: نه به راه کسانی که غضب کرده ای برایشان و نه آن کسانی که گمراهند

۲ – ترجمه سوره قل هو الله احد

بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد یعنی: بگو ای محمد (ص) که خداوند، خدائی است یگانه الله الصمد یعنی: خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است لم یلد و لم یولد، فرزند ندارد و فرزند کسی نیست ولم یکن له کفوا احد یعنی: هیچ کس از مخلوقات، مثل او نیست

۳ – ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است

سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی: پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاك و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی: پروردگار من که از همه کس بالاتر می باشد از هر عیب و نقصی پاك و منزه است و من مشغول ستایش او هستم، سمع الله لمن حمده یعنی: خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند، استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی: طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می نمایم بحول الله و قوته اقوم و اقعد یعنی: به یاری خدای متعال و قوه او بر می خیزم و می نشینم

۴– ترجمه قنوت

لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی: نیست خدائی سزاوارتر پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که صاحب حلم و کرم است، لا اله الا الله العلی العظیم یعنی: نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که بلند مرتبه و بزرگ است سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع یعنی: پاك و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم یعنی: پروردگار هر چیزی است که در آسمآنها و زمینها و مابین آنها است و پروردگار عرش بزرگ است و الحمد لله رب العالمین، یعنی: حمد وثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است

۵ – ترجمه تسبیحات اربعه

سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر، یعنی: پاك و منزه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و نیست خدائی سزاوار پرستش، مگر خدای بی همتا و بزرگتر است از اینکه او را وصف کنند

۶ – ترجمه تشهد و سلام

الحمدلله اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شریک له ه یعنی: ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یگانه است و شریک ندارد واشهد آن محمداً عبده و رسوله، یعنی: شهادت می دهم که محمد– صلی الله علیه و آله – بنده خدا و فرستاده اوست اللهم صل علی محمد و آل محمد، یعنی: خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و تقبل شفاعته وارفع درجته یعنی: قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن اسلام علیك ایها النبی و رحمه الله و برکاته، یعنی: سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین، یعنی سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و نمام بندگان خوب او السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، یعنی: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مومنین باد

تعقیب نماز

(مساله ۱۱۲۳) مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند لازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهائی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخواند و از تعقیبهائی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا – سلام الله علیها – است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه الله اکبر، بعد ۳۳ مرتبه الحمدلله، بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان الله و می شود سبحان الله را پیش از الحمدلله، ولی بهتر است بعد از الحمد لله گفته شود

(مساله ۱۱۲۴) مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است ولی بهتر است صد مرتبه، یا سه مرتبه یا یک مرتبه، شکراً لله یا شکراً یا عفواً بگوید و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلائی از او دور می شود، سجده شکر به جا آورد

صلوات بر پیغمبر

(مساله ۱۱۲۵) هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – مانند محمد و احمد، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم، بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرست

(مساله ۱۱۲۶) موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول – صلی الله علیه و آله و سلم – مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کند، صلوات بفرستد

مبطلات نماز

(مساله ۱۱۲۷) دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را مبطلات می گویند

اول: آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد مکانش غصبی است

دوم: آنکه در بین نماز عمداًیا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد(مساله ۳۰۷ صفحه ۶۶) رفتار نماید نمازش باطل نمیشود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۲۸) کسی که بی اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش بره یا بعد از آن، باید بنابر احتیاط واجب نمازش را دوباره بخواند، ولی اگر تمام شدن نماز را بداند و شک کند که خواب در بین نماز بوده یا بعد نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۲۹) اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از هر نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۳۰) اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند

سوم: از مبطلات نماز آن است که دستها را روی هم بگذارد

(مساله ۱۱۳۱) هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی

یا ناچاری یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد

چهارم: از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد، آمین بگوید ولی اگر اشتباهاً یا از روی تقیه بگوید، نمازش باطل نمی شود

پنجم: از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً بقدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۳۲) اگر عمداً همه صورت را به طرف راست یا چپ قبله برگرداند، نمازش باطل است، بلکه اگر سهواً هم صورت را به این مقدار بر گرداند، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند و لازم نیست که نماز اول را تمام نماید، ولی اگر سر را کمی بگرداند عمداً باشد یا اشتباهاً، نمازش باطل نمی شود

ششم: از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه ای بگوید که از آن کلمه قصد معنی کند، اگر چه معنی هم نداشته باشد و یک حرف هم باشد، بلکه اگر قصد هم نکند بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند در صورتی که دو حرف یا بیشتر باشد، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی شود

(مساله ۱۱۳۳) اگر کلمه ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل (ق) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن، چنانچه معنای آن را بداند و قصد آن را نماید، نمازش باطل می شود، بلکه ای اگر قصد معنای آن را نکند ولی ملتفت معنای آن باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۱۳۴) سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها که دو حرف است، اگر عمدی باشد نماز باطل می کند

(مساله ۱۱۳۵) اگر کلمه ای را به قصد ذکر بگوید: (اللهُ اکبرُ) و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد، ولی چنانچه به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند بگوید، اگر چه قصد ذکر هم نداشته باشد، نماز باطل می شود

(مساله ۱۱۳۶) خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد (به مساله ۳۵۶ رجوع شود)، و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد اگر چه به فارسی یا زبان دیگر باشد

(مساله ۱۱۳۷) اگر چیزی از حمد و سوره و ذکر های نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد

(مساله ۱۱۳۸) در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند واگر دیگری به ا و سلام کند، باید طوری جواب دهد که سلام مقدم باشد مثلاً بگوید (السلامُ علیکُم) یا (سلام علیکُم) و نباید (علیکم السلامُ) بگوید

(مساله ۱۱۳۹) انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا ا ز روی فراموشی جواب سلام را بقدری طول دهد، که اگر جواب بگوید جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست

(مساله ۱۱۴۰) باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد، کافی است

(مساله ۱۱۴۱) باید نماز گزار جواب سلام را به قصد جواب بگوید نه به قصد دعا

(مساله ۱۱۴۲) اگر زن یا مرد نا محرم یا بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب یا بد را می فهمد به نماز گزار سلام کند، نماز گزار باید جواب او را بدهد

(مساله ۱۱۴۳) اگر نماز گزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۴۴) اگر کسی به نماز گزار غلط سلام کند، به طوری که سلام حساب نشود جواب او جائز نیست

(مساله ۱۱۴۵) جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می کند واجب نیست و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بگوید سلام یا فقط، علیک

(مساله ۱۱۴۶) اگر کسی به عده ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب بدهد کافی است

(مساله ۱۱۴۷) اگر کسی به عده ای سلام کند و کسی که سلام کننده، قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است

(مساله ۱۱۴۸) اگر به عده ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد و همچنین است اگر بداند که قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد اما اگر بداند که قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید

(مساله ۱۱۴۹) سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند

(مساله ۱۱۵۰) اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد

(مساله ۱۱۵۱) در غیر نماز مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت: سلام علیکم در جواب بگوید: سلامٌ علیکُم و رحمهُ اللهِ

هفتم: از مبطلات نماز خنده با صدا و ترجیع و بنابر احتیاط واجب خنده با صدا اگر چه تر جیع نداشته باشد و عمدی است و چنانچه سهواً با صدا بخندد اگر به هم زننده صورت نماز نباشد یا لبخند بزند، نمازش باطل نمی شود

(مساله ۱۱۵۲) اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند، مثلاً رنگش سرخ شود چنانچه از صورت نمازگزار بیرون رود، باید نمازش را دوباره بخواند

هشتم: از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً گریه کند، احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است

نهم: ا ز مبطلات نماز کاری است که صور ت نماز را به هم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن ومانند اینها کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولش کاری که صورت نماز را به هم نزند مثل اشاره کردن با دست، اشکال ندارد

(مساله ۱۱۵۳) اگر در بین نماز بقدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند، نمازش باطل می شود

(مساله ۱۱۵۴) اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نمازش صحیح است

دهم: از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند

(مساله ۱۱۵۵) احتیاط واجب آن است که در نماز هیچ چیز نخورد و نیاشامد چه موالات نماز به هم بخورد یا نخود و چه بگویند نماز می خواند یا نگویند

(مساله ۱۱۵۶) احتیاط واجب آن است که در بین نماز، غذائی را که لای دندانها مانده فرو نبرد، ولی اگر قند یا شکر و مانند اینها دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود، نمازش اشکال پیدا نمی کند

یازدهم: از مبطلات نماز شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نماز های چهار رکعتی است

دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند، یا چیزی را که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد نماید

(مساله ۱۱۵۷) اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است

چیزهائی که در نماز مکروه است

(مساله ۱۱۵۸) مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند و چشمها را هم بگذارد، یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع از بین ببرد، مکروه میباشد

(مساله ۱۱۵۹) موقعی که انسان خوابش می آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد و غیر اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است

مواردی که می شود نماز واجب را شکست

(مساله ۱۱۶۰) شکستن نماز از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد (مساله ۱۱۶۱) اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد، مکروه است

(مساله ۱۱۶۲) اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند چنانچه بتواند د بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، بعد نماز را بخواند

(مساله ۱۱۶۳) اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نی زند باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می زند، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید بعد نماز را بخواند

(مساله ۱۱۶۴) کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند

(مساله ۱۱۶۵) اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند

شکیات

شکیات نماز ۲۳قسم است: هشت قسم آن که شکهائی است که نماز را باطل می کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است

شکهای مُبطل

مساله ۱۱۶۶) شکهائی که نماز را باطل می کند از این قرار است:

اول: شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نماز های احتیاط نماز را باطل نمی کند

دوم: شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی

سوم: آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر

چهارم: آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر، در این صورت نمازش باطل و باید اعاده کند، و بهتر آن است که عمل به حکم شک نماید و نماز را اعاده کند

پنجم: شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج

ششم: شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش

هفتم: شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش، چه پیش از تمام شدن سجده دوم باشد یا بعد از آن ولی اگر بعد از سجده دوم شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش برای او پیش آید، احتیاط واجب آن است که بنابر چهار بگذرد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۱۶۷) اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، نمی تواند نماز را به هم بزند، ولی اگر به قدری فکر کند که شک پا بر جا شود به هم زدن نماز مانعی ندارد

شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد

(مساله ۱۱۶۸) شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اول: شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است: مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه

دوم: شک بعد از سلام نماز

سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز

چهارم: شک کثیر الشک، یعنی کسی که زیاد شک می کند

پنجم: شک امام در شماره رکعتها ی نماز، در صورتی که ماموم شماره آنها را بداند و همچنین شک ماموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند

ششم: شک در نماز مستحبی

۱-شک در چیزی که محل آن گذشته است

(مساله ۱۱۶۹) اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، مثلاً به رکوع نرفته است باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد یعنی حمد را بخواند و اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده، مثلاً به رکوع رفته است به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۰) اگر در بین خواندن آیه ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی آخر آیه را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۱) اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۲) اگر درحالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه، لازم است برگردد و رکوع را بجا بیاورد و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۷۳) اگر در حال برخاستن شک کند که تشهد را بجا آورده یا نه، و همچنین در حال برخاستن اگر شک کند که سجده را بجا آورده یا نه، باید برگردد و بجا آورد

(مساله ۱۱۷۴) کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد

(مساله ۱۱۷۵) اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده بوده، چون زیاد شده، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۷۶) اگر شک کند عملی را رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را بجا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است

(مساله ۱۱۷۷) اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آمن یادش بیاید، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۷۸) اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورد ه یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش صحیح است، بنابر این اگر مثلاً در قنوت یاد بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است

(مساله ۱۱۷۹) اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، یا شک کند درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید، اما اگر در صحیح گفتن سلام شک کند در هر صورت به شک خود اعتنا ننماید چه مشغول کار دیگر شده باشد یا نه

۲–شک بعد از سلام

(مساله ۱۱۸۰) اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است

۳–شک بعد از وقت

(مساله ۱۱۸۱) اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند بلکه اگر گمان

کند که خوانده، باید آن را بجا آورد

(مساله ۱۱۸۲) اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۳) اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند

(مساله ۱۱۸۴) اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا ء بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند

۴ –کثیر الشک(کسی که زیاد شک میکند)

(مساله ۱۱۸۵) اگر کسی در یک نماز سه مرتبه شک کند، یا در سه نماز پشت سر هم مثلاً در نماز صبح و ظهر و عصر شک کند، کثیرالشک است و چنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۶) کثیر الشک اگر در بجا آوردن چیزی شک کند، چنانچه بجا آوردن آن نماز را باطل نمی کند، باید بنا بگذرد که آن را بجا آورد، مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذرد که رکوع کرده است، و اگر بجا آوردن آن نماز را باطل می کند باید بگذرد که آن را انجام نداده، مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند، بنا بگذرد که بیشتر از یک رکوع نکرده است

(مساله ۱۱۸۷) کسی که در یک چیز نماز شک می کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز بطور معمول شک کند باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه اگر در بجا آوردن رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید یعنی اگر ایستاده است رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند

(مساله ۱۱۸۸) کسی که در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می کند اگر در نماز دیگر مثلاً عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید

(مساله ۱۱۸۹) کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند، زیاد شک می کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید

(مساله ۱۱۹۰) اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۹۱) کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده یادش بیاید، نمازش باطل است

(مساله ۱۱۹۲) کسی که زیاد شک می کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورد یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده، چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته، باید آن را بجا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است

۵–شک امام و ماموم

(مساله ۱۱۹۳) اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه ماموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند

و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و ماموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید و به آنچه که امام یقین دارد، عمل نماید

۶-شک در نماز مستحبی

(مساله ۱۱۹۴) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر، شک نماز را باطل می کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است

(مساله ۱۱۹۵) کم شدن رکن، نافله را باطل می کند بنابر احتیاط واجب، ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را بجا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید برگردد و سوره را بخواند و دوباره به رکوع رود

(مساله ۱۱۹۶) اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۱۹۷) اگر در نماز مستحبی دو رکعتی، گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود یا گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می رود احتیاطاً باید یک رکعت دیگر بخواند

(مساله ۱۱۹۸) اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز، سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را بجا آورد

(مساله ۱۱۹۹) اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل جعفر طیار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیه، وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را بجا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند

شکهای صحیح

(مساله ۱۲۰۰) در نه صورت، اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند باید فوراً فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند و گرنه به دستورهائی که گفته می شود عمل نماید و آن نه صورت از این قرار است:

اول: آنکه بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد

دوم: شک بین دوو چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند

سوم: شک بین دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم، که باید بنابر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد ولی اگر بعد از سجده اول یا پیش از سر برداشتن از سجده دوم یکی از این سه شک برایش پیش آید، نماز را رها کند و دوباره بخواند

چهارم: شک بین چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنابر چهار بگذار د و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجدهٔ، این شک برای او پیش آید، نماز باطل است

پنجم: شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنابر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۰۱) اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند و چنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل رو گرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است

(مساله ۱۲۰۲) اگر یکی از شکهائی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر بگیرد معصیت کرده است پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مانند پشت کردن به قبله نماز را از سر گرفته، نماز دومش هم باطل است و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند، مشغول نماز دومش صحیح است

(مساله ۱۲۰۳) وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه گفته شد، باید فوراً فکر کند ولی اگر چیزهائی که به واسطه ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود، از بین نمی رود، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد، مثلاً اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تاخیر بیندازد

(مساله ۱۲۰۴) اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند

(مساله ۱۲۰۵) کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است باید احتیاط کند و در هر مورد احتیاط، به طور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۲۰۶) اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند

(مساله ۱۲۰۷) اگر موقعی که تشهد می خواند، یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد، برای او پیش آید مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید به دستور آن شک عمل کند و بنابر احتیاط واجب نمازش را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۰۸) اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا در رکعتهائی که تشهد ندارد پیش از ایستادن، شک که دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نمازش باطل است

(مساله ۱۲۰۹) اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش بجا نیاورده، نمازش باطل است

(مساله ۱۲۱۰) اگر شک او از بین برود وشک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید

(مساله ۱۲۱۱) اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۱۲) اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است بنابر احتیاط واجب، باید به دستور شکهائی که صحیح بوده و احتمال می داده عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۱۳) کسی که نشسته نماز می خواند اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد

(مساله ۱۲۱۴) کسی که ایستاده نماز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند و حکم آن در مساله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد

(مساله ۱۲۱۵) کسی که نشسته نما ز می خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند، عمل کند

نماز احتیاط

(مساله ۱۲۱۶) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد سلام دهد

(مساله ۱۲۱۷) نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند و احتیاط واجب آن است که بِسمِ اللهِ آن را هم آهسته بگویند

(مساله ۱۲۱۸) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خواند، درست بوده، لازم نیست آن را تمام نماید

(مساله ۱۲۱۹) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا دو سهو بنماید و اگر کاری که نماز را باطل می کند، انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بجا آورد

(مساله ۱۲۲۰) اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسریِ نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۲۱) اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، بنابر احتیاط واجب باید کسری نماز را به نماز، متصل نموده و

نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۲) اگر بعـد از خوانـدن نمـاز احتیـاط بفهمـد کسـری نمـاز بیشتر از نمـاز احتیاط بوده مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخوانـد، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط، کاری که نماز را باطل می کند انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده، بایـد نماز را دوباره بخوانـد و اگر کاری که نماز را باطل می کنـد انجام نداده باید دو رکعت کسـری نمازش را بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۳) اگر بین دو و سه و چهـار شـک کنـد و بعـد از خوانـدن دو رکعت نمـاز احتیـاط ایسـتاده، یادش بیایـد که نماز را دو رکعت خوانده لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند

(مساله ۱۲۲۴) اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسـته یا یک رکعت ایسـتاده را می خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید نماز احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۲۵) اگر بین دو و سه و چهار شک کنـد و موقعی که دو رکعت نما ز احتیاط ایسـتاده را می خوانـد پیش از رکوع رکعت دوم یـادش بیایـد که نماز را سه رکعت خوانـد ه، بایـد بنشـیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کنـد و بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۶) اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسـری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسـری نمازش تمام کند، باید آن را رها کند و کسری نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، نماز را دوباره بخواند، مثلاً در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت نماز خوانده، چون نمی تواند دو رکعت نشسـته را بجای دو رکعت ایسـتاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسـته را رها کند و دو رکعت کسـری نمازش را بخواند و احتیاطاً نماز را هم دوباره به جا آورد

(مساله ۱۲۲۷) اگر شـک کنـد نمـاز احتیـاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نما ز گذشـته به شک خود اعتنا نکنـد و اگر وقت دارد، در صورتی که مشـغول کار دیگری نشـده و از جای نماز برنخاسـته و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می کنـد انجام نـداده باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشـغول کار دیگری شده یا کاری که نماز را باطل می کند بجا آورده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده، احتیاط آن است که نماز احتیاط را بجا آورد و نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۲۸) اگر در نمـاز احتیاط، رکنی را زیاد کنـد، یا مثلاً بجای یک رکعت دو رکعت بخوانـد، نماز احتیاط باطل می شود، و باید دوباره نماز احتیاط و اصل نماز را بخواند

(مساله ۱۲۲۹) موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد و اگر محلش گذشـته، بایـد به شک خود اعتنا نکنـد، مثلاً اگر شک کنـد که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، واگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۲۳۰) اگر در شـماره رکعتهـای نمـاز احتیـاط شک کنـد، بایـد بنا را بر بیشتر بگـذارد ولی چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند، باید نماز را از سر بخواند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست

(مساله ۱۲۳۱) اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو ندارد

(مساله ۱۲۳۲) اگر بعد از سلام نماز احتیاط، شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آن را بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۲۳۳) اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند، احتیاط مستحب آن است که بعد از سلام آن را قضا نماید

(مساله ۱۲۳۴) اگر نماز احتیاط یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اول نماز احتیاط را بجا آورد

(مساله ۱۲۳۵) حکم گمـان در رکعتهـای نمـاز حکم یقین است، مثلاًـ اگر در نمـاز چهار رکعتی انسان گمان دارد که نماز را چهار

رکعت خوانـده، نبایـد نماز احتیاط بخوانـد، ولی اگر در غیر رکعتها گمان کنـد بایـد به احتیاط عمل نماید و دسـتور در هر موردی، طور مخصوصی است که در کتابهای مفصل گفته شده

(مساله ۱۲۳۶) حکم شـک و سـهو و گمـان در نمـاز های واجب یومیه و نماز های واجب دیگر فرق نـدارد، مثلاً اگر در نماز آیات شك كند كه يك ركعت خوانده يا دو ركعت چون شك او در نماز دو ركعتي است، نمازش باطل می شود

سجده سهو

(مساله ۱۲۳۷) برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً گفته می شود بجا آورد:

اول: آنکه در بین نماز، سهواً حرف بزند

دوم: آنکه یک سجده را فراموش کند

سوم: آنکه در نمـاز چهـار رکعتی بعـد از سـجده دوم شـک کنـد که چهـار رکعت خوانـده یـا پنـج رکعت و در سه مورد دیگر هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو بنماید:

اول: در جائی که نباید نماز را سلام دهد مثلاً در رکعت اول سهواً سلام بدهد

دوم: آنکه تشهد را فراموش کند

سوم: در جائی که باید بایستد اشتباهاً بنشیند یا در جائی که باید بنشیند اشتباهاً بایستد

(مساله ۱۲۳۸) اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند باید دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۳۹) برای حرفی که از آه کشیدن و سرفه پیدا می شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا اه بگوید، باید سجده سهو نماید

(مساله ۱۲۴۰) اگر چیزی را غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست

(مساله ۱۲۴۱) اگر در نماز سـهواً مدتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب می شود، دو سـجده سـهو بعد از سـلام نماز کافی است

(مساله ۱۲۴۲) اگر سـهواً تسبیحات اربعه را نگویـد یا بیشتر یا کمتر از سه مرتبه بگوید، احتیاط مسـتحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۳) اگر در جائی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا بگوید: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته بایـد دو سـجده سـهو بنماید، ولی اگر اشـتباهاً مقداری از این دو سـلام را بگوید، یا بگوید: السـلام علیك ایها النبی و رحمه الله و برکاته احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۴) اگر در جائی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است

(مساله ۱۲۴۵) اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد، یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد

(مساله ۱۲۴۶) اگر در رکوع یا بعـد از آن یادش بیایـد که یک سـجده یا تشـهد را از رکعت پیش فراموش کرده، بایـد بعد از سـلام نماز سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو بجا آورد

(مساله ۱۲۴۷) اگر سـجده سـهو را بعد از سـلام نماز عمداً بجا نیاورد، معصیت کرده و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۲۴۸) اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لارم نیست بجا آورد

(مساله ۱۲۴۹) کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافی است

(مساله ۱۲۵۰) اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، باید دو سجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید

دستور سجده سهو

(مساله ۱۲۵۱) دستور سجده سهو این است که عد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید: بسمِ اللِه و باللِه السلامُ علیك ایُها النبُی وَ رحمهُ اللهِ و بَرکاتُهُ، بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد، سلام دهد

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مساله ۱۲۵۲) سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را بجا می آورد، باید تمام شرائط نماز: پاك بودن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد

(مساله ۱۲۵۳) اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یك سجده از رکعت اول و یك سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده های سهوی که برای آنها لازم نیست معین کند که قضای کدام یك آنها است

(مساله ۱۲۵۴) اگر یك سجده و تشهد را فراموش کند، می تواند هر یکی را که بخواهد اول قضا نماید اگر چه بداند کدام اول فراموش شده است و ترتیب لازم نیست

(مساله ۱۲۵۵) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود، مثلاً پشت به قبله نماید باید قضای سجده و تشهد را بجا آورد و نمازش صحیح است

(مساله ۱۲۵۶) اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید که یك سجده از رکعت آخر را فراموش کرده، چنانچه کای که عمداً یا سهواً نماز را باطل می کند مثل روی گرداندن از قبله انجام نداده است، احتیاط واجب آن است سجده فراموش شده را بجا بیاورد و بعد از آن تشهد و سلام را بجا بیاورد و دو سجده سهو نیز انجام بدهد و نیز اگر یادش بیاید که تشهد رکعت آخر را فراموش کرده احتیاطاً تشهد را بخواند و بعد از آن سلام دهد و دو سجده سهو نیز بجا بیاورد

(مساله ۱۲۵۷) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود، مثل آنکه سهواً حرف بزند، باید سجده یا تشهد را قضا کند

(مساله ۱۲۵۸) اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اول بجا آورد اشکال ندارد

(مساله ۱۲۵۹) اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید

(مساله ۱۲۶۰) اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد بجا آورده یا نه، احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید

(مساله ۱۲۶۱) کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کار دیگر ی هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید، بعد سجده سهو را بجا آورد

(مساله ۱۲۶۲) اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یا تشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته،

باید سجده یا تشهد را قضا نماید و اگر وقت نماز هم گذشته، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا نماید

کم یا زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

(مساله ۱۲۶۳) هر گاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است

(مساله ۱۲۶۴) اگر به واسطه ندانستن مساله، چیزی از اجزاء نماز را کم یا زیاد کند، اگر آن جز ء رکن نباشد، نمازش صحیح است اگر جاهل قاصر باشد و الا به احتیاط واجب، نماز باطل است

(مساله ۱۲۶۵) اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید

(مساله ۱۲۶۶) اگر بعد از رسیدن به رکوع یاد ش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را بجا آورد و بر خیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند

(مساله ۱۲۶۷) اگر پیش از گفتن (السلامُ علَینا) و (السلامُ علیکُم) یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد

(مساله ۱۲۶۸) اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد

(مساله ۱۲۶۹) اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله کرده نمازش باطل است، و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می کند انجام نداده، باید فوراً مقداری که فراموش کرده بجا آورد

(مساله ۱۲۷۰) هر گاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نما ز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند، مثلاً پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را بجا نیاورده نمازش باطل است و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند یادش بیاید، دو سجده ای را که فراموش کرده بجا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید و احتیاط مستحب آن است که نماز را هم دوباره بخواند

(مساله ۱۲۷۱) اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ بجا آورده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته بجا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول: آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی تقریباً پنج کیلومتر و نیم است

(مساله ۱۲۷۲) کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است در صورتی نماز او شکسته است که هر یک از رفتن و برگشتن او کمتر از چهار فرسخ نباشد بنابر این اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا بعکس باشد، باید نماز را تمام یعنی چهار رکعت بخواند

(مساله ۱۲۷۳) اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد باید نماز را شکسته بخواند چه همان روز و شب بخواهد برگردد یا غیر آن روز و شب

(مساله ۱۲۷۴) اگر سفر، مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برایش مشقت دارد، باید نمازش را تمام بخواند و اگر مشقت ندارد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند یا بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۷۵) اگر یک عادل یا شخصی موثقی خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۷۶) کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته خواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته بنابر احتیاط واجب قضا نماید

(مساله ۱۲۷۷) کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته بجا آورد

(مساله ۱۲۷۸) اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۷۹) اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۰) اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد، باید از خانه های آخر شهر حساب نماید و در این موضوع فرقی میان شهر های نسبتاً بزرگ مانند تهران امروز یا شهر های متوسط و کوچکتر نیست ولی در صورتی که شهر به اندازه ای بزرگ و وسیع باشد که رفتن از یک قسمت آن به قسمت دیگر آن، مسافرت و دور شدن از وطن محسوب شود بعید نیست در این صورت که لازم باشد ابتدای هشت فرسخ را از منزل خود حساب نماید

شرط دوم: آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر بجائی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جائی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز بماند بر گردد باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۱) کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند و نمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند ونیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بر گردد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۲) مسافر در صورتی باید باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۳) کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی بجائی برسد که شهر را نبیند و اذان آن را نشود باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۴) کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است: مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۵) کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود، نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۶) کسـی که در سـفر به اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر شک او از این جهت است که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد باید نمازش را شکسته بخواند

شرط سوم: آنکه در بین راه از قصد خود بر نگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود بر گرد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۷) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۸۸) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که بر گردد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۸۹) اگر برای رفتن به محلی حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جائی که می خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۰) اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۱) اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد مردد شود که بقیه راه را برود یا نه ودر موقعی که مردد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد ولی بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر راهی که پیش از مردد شدن و راهی که بعد از آن می رود، روی هم هشت فرسخ باشد، و نیز، نماز را شکسته بخواند

شرط چهارم: آنکه پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند، پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۲) کسـی که نمی داند پیش از رسـیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه، یا ده روز در محلی می ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۳) کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقی مانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد، باید نماز را شکسته بخواند

شرط پنجم: آنکه برای کار حرام سـفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سـفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین است اگر خود سـفر حرام باشد، مثل آنکه برای او ضـرر داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند

(مساله ۱۲۹۴) سفری که اسباب اذیت پدر ومادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه بگیرد

(مساله ۱۲۹۵) کسـی که سـفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سـفر نمی کند، اگر چه در سـفر، معصـیتی انجام دهد، مثلاً غیبت

کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۲۹۶) اگر مخصوصاً برای آنکه کار واجبی را ترک کند، مسافرت نماید نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای ترک واجب مسافرت نکند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۷) اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، نمازش شکسته است ولی اگر در زمین غصبی مسافرت کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۲۹۸) کسی که با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم یا موجب شکوه و افزایش یافتن عظمت ظالم باشد باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است

(مساله ۱۲۹۹) اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۰) اگر برای لهو و خوشی گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، و همچنین اگر برا ی کسب و زیاد کردن مال برود، نمازش شکسته است و روزه را نیز نباید بگیرد

(مساله ۱۳۰۱) کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر بر می گردد اگر توبه کرده، باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده، و در بازگشت فقط قصد عودَ به وطن را دارد نماز را باید تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۰۲) شخصی که از سفر معصیت بر می گردد، چنانچه انگیزه رجوعش مقصد مستقلی غیر از رجوع به وطن باشد نماز او شکسته است

(مساله ۱۳۰۳) کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد کند معصیت بر می گردد، چنانچه باقی مانده راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و بر گردد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۴) کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند ولی نماز هائی را که شکسته خوانده صحیح است

شرط ششم: آنکه از صحرا نشینهائی نباشد که در بیاآنها گردش می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می مانند و بعد از چندی بجای دیگر می روند، و صحرا نشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند

(مساله ۱۳۰۵) اگر یکی از صحرا نشینها بر ای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، و چادر و اثاثیه او همراهش نباشد نمازش را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۶) اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند

شرط هفتم: آنکه شغل او مسافرت نباشد، بنابر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اول باید نماز را تمام بخوانند ولی در سفر اول نمازشان شکسته است مگر اینکه سفر اول نیز طولانی باشد که در این صورت پس از این که شغل او مسافرت شده نمازش نمام است

(مساله ۱۳۰۷) کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر مثلاً شوفر، اتومبیل خود را برای خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۰۸) حمله دار یعنی کسی که فقط در ماههای حج به مسافرت اشتغال می ورزد نماز را باید شکسته بخواند

(مساله ۱۳۰۹) کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می برد، چنانچه تمام سال یل بیشتر سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۰) کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد، باید در سفری که مشغول به کارش هست نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۱) راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می کند، چنانچه اتفاقاً سفر فرسخی برود، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۲) کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۳) کسی که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد اقامه بماند در سفر اولی که بعد از ده روز می رود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۱۴) کسی که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۵) کسی که در شهرها سیاحت می کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۶) کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند، باید نماز را شکسته بخواند ولی کسی که کارش این است که هفته ای یک مرتبه مثلاً از تهران به کرج برای تدریس یا انجام اداری یا برای کسب و تجارت می رود همین که به مقداری سفر کند که عرفاً این کار توام با سفر را شغل او بگویند نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۷) کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند

شرط هشتم: آنکه به حد ترخص برسد یعنی از وطنش به قدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود ولی باید در هوا غبار و یا چیز دیگری نباشد که از دیدن دیوار و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به قدری دور شود که مناره ها و گنبد ها را نبیند یا دیوار ها هیچ پیدا نباشد، بلکه همین قدر که دیوار کاملاً تشخیص داده نشود کافی است و کسی که از جائی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند به قصد هشت فرسخ خارج شود تا حد ترخص نرسیده بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۸) کسی که به سفر می رود اگر بجائی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند، یا دیوارها را نبیند و صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۱۹) مسافری که به وطنش بر می گردد وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند ولی مسافری که میخواهد ده روز در محلی بماند وقتی دیوار آنجا را ببیند و صدای اذانش را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تاخیر بیندازد تا به منزل برسد یا نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۰) هر گاه شهر در بلندی باشد که از دور دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می کند، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، دیوارش از آنجا دیده نمی شد، باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید

(مساله ۱۳۲۱) اگر از محلی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی بجائی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی شد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۲) اگر به قدری دور شود که نداند صدائی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۳) اگر به قدری دور شود که اذان خانه ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود نباید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۴) اگر بجائی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۵) اگر چشم یا گوش او یا صدای اذا ن غیر معمولی باشد، در محلی باید را شکسته بخواند که چشم متوسط دیوار خانه ها را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود

(مساله ۱۳۲۶) اگر بخواهد در محلی نماز بخواند که شك دارد به حد ترخص یعنی جائی که اذان را نشنود و دیوار را نبیند رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند و در موقع برگشتن اگر شك کند که به حد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند وچون در بعضی، موارد اشکال پیدا می کند، مانند آنکه در فرض مساله موقع رفتن نماز ظهر را تمام بخواند و موقع برگشتن همانجا نماز عصر را شکسته بخواند باید یا آنجا نماز نخواند و در صورت رفتن پس از علم به رسیدن به حد ترخص نماز را شکسته بخواند و در بر گشتن پس از رسیدن به خانه نماز را تمام بخواند یا هم شکسته و هم تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۷) مسافری که در سفر ا ز وطن خود عبور می کند، وقتی بجائی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۲۸) مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و برگردد، وقتی بجائی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۲۹) محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن او است، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد

(مساله ۱۳۳۰) اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بمان و بعد بجای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی شود

(مساله ۱۳۳۱) جائی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و ماندن خود را در آنجا محدود به مقدار معین نکرده آنجا وطن او حساب می شود و در صدق وطن بودن قصد همیشه ماندن معتبر نیست بلی لازم است که ماندن خود را محدود به مقدار معین نکند و گرنه وطن مصدق نمی کند

(مساله ۱۳۳۲) کسی که در دو محل زندگی می کند، مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر میماند، هر دو وطن او است و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد تا سه و چهار تا همه وطن او حساب می شود

(مساله ۱۳۳۳) در غیر وطن اصلی و وطن غیر اصلی که ذکر شد در جاهای دیگر اگر قصد اقامه نکند نمازش شکسته است چه ملکی در آنجا داشته باشد یا نداشته باشد و چه در آنجا شش ماه مانده باشد یا نه

(مساله ۱۳۳۴) اگر بجائی برسد که وطن او بوده و عملاً از آنجا صرف نظر کرده نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد

(مساله ۱۳۳۵) مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند، یا می داند که بدون اختیار ده روز در محلی می ماند،

در آن محل باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۶) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اذان صبح روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۷) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۳۸) مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا از قبیل مزارع و باغستانهائی که از توابع آن محل محسوب می شود هر چند خارج از حد ترخص آنجا باشد برود، باید در همه ده روز نماز را تمام بخواند و اگر از توابع آنجا نباشد باید در تمام ده روز نماز را شکسته بخواند ولی چنانچه بخواهد در تمام ده روز فقط یک ساعت یا دو ساعت برود و برگردد در همه ده روز باید نمازش را تمام بخواند

(مساله ۱۳۳۹) مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جائی بماند مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۴۰) کسی که تصمیم دارد، ده روز در محلی بماند، اگر چه احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد، در صورتی که مردم به این قبیل احتمالات اعتنائی نکنند، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۴۱) اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند تا آخر ما ه در جائی بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند باید نماز را شکسته بخواند اگر چه از موقعی که قصد کرده تا آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد

(مساله ۱۳۴۲) اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردد شود که در آنجا بماند یا بجای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۴۳) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، روزه اش صحیح است و تا وقتی در آنجا هست باید نماز های خود را تمام بخواند و اگر یک نماز را چهار رکعتی نخوانده باشد، روزه آن روزش صحیح است، اما نماز های خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد

(مساله ۱۳۴۴) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و شک کند پیش از آنکه از قصد ماندن بر گردد، یک نماز چهار رکعتی خوانده، یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۴۵) اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید

(مساله ۱۳۴۶) مسافری که قصد کرده ده روز در جائی بماند، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر مشغول رکعت سوم شده نمازش باطل است، و تا وقتی در آنجا هست باید نماز را شکسته بخواند اگر چه داخل در رکوع رکعت سوم شده باشد

(مساله ۱۳۴۷) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند

(مساله ۱۳۴۸) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می تواند روزه مستحبی را هم بجا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند

(مساله ۱۳۴۹) مسافری که قصد کرده ده روز در جائی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجائی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد به محل اقامه خود باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۰) مسافری که قصد کرده ده روز در جائی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، باید در رفتن و در جائی که قصد ماندن ده روز کرده، نماز های خود را تمام بخواند ولی اگر جائی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد باید موقع رفتن نماز های خود را شکسته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرد نمازش را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۱) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد بجائی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلی از برگشتن به آن جا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می رود و بر می گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۲) اگر به خیال اینکه رفقایش می خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۳) اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ سی روز در محلی بماند و در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مرد د شود، اگر به مقدار چهار فرسخ آمده باشد، باید شکسته بخواند و اگر بقدر چهار فرسخ نباشد تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۴) مسافری که می خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نه رو ز دیگر یا کمتر بماند همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند

(مساله ۱۳۵۵) مسافری که سی روز مردد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جائی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند

مسائل متفرقه

(مساله ۱۳۵۶) مسافر می تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند ولی اگر بخواهد در جائی که اول جزء مسجد کوفه نبوده و بعد به این مسجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که شکسته بخواند و نیز مسافر می تواند در حائز حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نماز را تمام بخواند ولی احتیاط واجب آن است که اگر دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز بخواند شکسته بجا آورد

(مساله ۱۳۵۷) کسی که می داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که در مساله پیش گفته شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است و نیز اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند اگر وقت هم گذشته قضا نماید

(مساله ۱۳۵۸) کسی که میداند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر بدون توجه و بطور عادت تمام بخواند نمازش باطل

است، و نیز اگر حکم مسافر و سفر خود را فراموش کرده باشد در صورتی که وقت داشته باشد نمازش را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باشد باید قضا نماید

(مساله ۱۳۵۹) مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است

(مساله ۱۳۶۰) مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند در صورتی که وقت باقی است باید نماز را شکسته بخواند و اگر وقت گذشته بطور شکسته قضا نماید

(مساله ۱۳۶۱) مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر وقت گذشته بطور شکسته قضا نماید

(مساله ۱۳۶۲) اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته بجا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضاهای آن نماز بر او واجب نیست

(مساله ۱۳۶۳) کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است

(مساله ۱۳۶۴) اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است ودر صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۵) اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن بر گردد باید شکسته بخواند چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم مساله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۶) مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مساله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مساله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند

(مساله ۱۳۶۷) مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند

(مساله ۱۳۶۸) اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشا قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را بجا آورد و اگر کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید

(مساله ۱۳۶۹) مستحب مسافر بعد از هر نمازی که شکسته می خواند سی مرتبه بگوید سُبحان اللهِ و الحمدُ لِله و لا اِله اِلا اللهُ و اللُه اکبرُ و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشاء بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید

نماز قضا

(مساله ۱۳۷۰) کسـی که نمـاز واجب خود را در وقت آن نخوانـده بایـد قضـای آن را بجـا آورد، اگر چه در تمـام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد، ولی نمازهای یومیه ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد

(مساله ۱۳۷۱) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند

(مساله ۱۳۷۲) کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد

(مساله ۱۳۷۳) کسی که نماز قضا دارد می تواند نماز مستحبی بخواند

(مساله ۱۳۷۴) اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهائی را که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آنها را بجا آورد

(مساله ۱۳۷۵) در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست مگر در نمازهائی که در ادای آنها ترتیب هست

(مساله ۱۳۷۶) اگر بخواهـد قضای چنـد نماز غیر یومیه ماننـد نماز آیات را بخواند یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد

(مساله ۱۳۷۷) اگر کسـی نداند که نمازهائی که از قضا شده کدامیک جلوتر بوده لازم نیست بطوری بخواند که ترتیب حاصل شود و هر یک را می تواند مقدم بدارد

(مساله ۱۳۷۸) اگر کسـی که نمازهائی از او قضا شـده می دانـد کـدام یک جلوتر قضا شده بهتر آن است که به ترتیب قضا کند هر چند رعایت ترتیب واجب نیست

(مساله ۱۳۷۹) اگر برای میتی می خواهنـد نماز قضا بدهنـد و می دانند آن میت ترتیب قضا شدن را می دانسـته بهتر آن است طوری قضا را بجا آورند که ترتیب حاصل شود هر چند لازم نیست

(مساله ۱۳۸۰) اگر برای میتی که در مساله پیش گفته شـد بخواهنـد چنـد نفر را اجیر کننـد که نماز را بخوانند لازم نیست برای آنها وقت مرتب معین کنند که با هم شروع نکنند در عمل

(مساله ۱۳۸۱) اگر بدانند که میت ترتیب قضا شدن را نمی دانسته یا بدانند که می دانسته یا نه یا بدانند در هر صورت لازم نیست به ترتیب برای او قضا بجا بیاورند

(مساله ۱۳۸۲) کسـی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی داند مثلاً نمی داند چهار تا بوده یا پنج تا چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است و همچنین اگر شماره آنها را می دانسته و فراموش کرده اگر مقدار کمتر را بخواند کفایت می کند

(مساله ۱۳۸۳) کسـی که نمـاز قضـا از همین روز یا روزهای پیش دارد می توانـد قبل از خوانـدن نمازی که قضا شـده نماز ادائی را بخواند و لازم نیست نماز قضا را جلو بیندازد

(مساله ۱۳۸۴) کسـی که میدانـد یـک نمـاز چهار رکعتی نخوانـده و نمی دانـد نماز ظهر است یا عصـر است یا عشاء اگر نماز چهار رکعتی بخواند به نیت قضای نمازی که نخوانده کافی است

(مساله ۱۳۸۵) اگر از روزهـای گذشـته نماز های قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شـده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت نـدارد، یا نمی خواهـد همه را در آن روز بخواند، مسـتحب است نماز قضای آن روز بیش از نماز ادا بخواند اگر چه ترتیب بین قضاها را می داند

(مساله ۱۳۸۶) تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضاهای خود عاجز باشد، دیگری نمی تواند نمازهای او را قضا نماید

(مساله ۱۳۸۷) نماز قضا را با جماعت می شود خوانـد چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد

(مساله ۱۳۸۸) مستحب است بچه ممیز را یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد به نماز خواندن و عبادت های دیگر عادت دهند،

بلکه مستحب است او را به قضای نماز هم وادار نمایند

نماز قضای پدر ومادر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مساله ۱۳۸۹) اگر پدر ومادر نماز و روزه خود را بجا نیاورده باشند، و چنانچه می توانسته اند قضا کنند، بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگ آنها بجا آورد، یا برای آنها اجیر بگیرد و نیز روزه ای که در سفر نگرفته اند، اگر چه نمی توانسته اند قضا کنند، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید، یا برای آنها اجیر بگیرد و قضای نماز و روزه ای که پدر و مادر از روی طغیان و تمرد بجا نیاورده اند بر پسر بزرگتر واجب نیست این حکم درباره پدر ثابت است و نسبت به مادر نیز احتیاط واجب آن است که مراعات شود

(مساله ۱۳۹۰) اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر ومادر نماز و روزه قضا داشته اند یا نه، چیزی بر او واجب نیست

(مساله ۱۳۹۱) اگر پسر بزرگتر بداند که پدر ومادرش نماز قضا داشته اند و شک کند که بجا آورده اند یا نه، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید

(مساله ۱۳۹۲) اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز روزه پدر ومادر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه او را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند

(مساله ۱۳۹۳) اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر، نماز و روزه او را بطور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست

(مساله ۱۳۹۴) اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر یا مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند مثلاً قضای نماز ها را باید ایستاده بخواند هر چند پدر یا مادر قدرت ایستادن را نداشته اند

(مساله ۱۳۹۵) کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر و مادر هم بر او واجب شود، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است

(مساله ۱۳۹۶) اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز و روزه پدر را قضا نماید و چنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست

(مساله ۱۳۹۷) اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز و روزه پدر ومادر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست

فضیلت نماز جماعت

نماز جماعت از دیدگاه اسلام که یک از دیدگاه اسلام که یک دین اجتماعی است و برای اجتماعات دینی و حضور مردم در صحنه اجتماعات اسلامی اهمیت فراوان قائل است بسیار با اهمیت است و لذا مستحب موکد است که مسلمانان نمازهای واجب مخصوصاً نمازهای مخصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند حضرت باقر(علیهما السلام) فرمودند: «نماز جماعت نسبت به نمازی که فُرادا خوانده شود، ۲۴درجه برتری و مزیت دارد»

در حدیثی، زراره از حضرت صادق (علیه السلام) می پرسند: «اینکه می گویند یک نماز با جماعت، از ۲۵نمازی که به تنهایی خوانده شود با فضیلت تر است درست؟» حضرتش فرمودند: «بلی درست گفته اند» پرسید: «آیا دو نفر که یکی از آنها امام و دیگری ماموم باشد نیز جماعت است؟» حضرت فرمود: «بلی و ماموم در این صورت در طرف راست امام بایستد»و بطور کلی در

احادیث اسلامی به منظور تشویق و ترغیب مردم برای حضور در مساجد و مراکز نماز جماعت، حتی برای هر گامی که در این راه برداشته شود فضیلت و ثواب ذکر شده است که از جمله در وصایای حضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله سلم) به حضرت علی (علیه السلام) آمده است، سه چیز باعث بالا رفتن درجه و مقام انسان در پیشگاه خداوند است:

۱–در هوای سرد وضو گرفتن

۲–پس از هر نماز، انتظار نما ز بعد را کشیدن (که علامت اشتیاق انسان به عبادت پروردگار است)

۳–شب و روز به سوی اجتماعات مسلمانان گام برداشتن»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: جبرئیل با ۷۰هزار فرشته از جانب پروردگار پس از نماز ظهر به سوی من آمد و گفت: «یا محمد پروردگار تو به تو سلام می رساند و دو هدیه برای تو فرستاده است» گفتم: «آن دو هدیه کدام است؟» کفت: «یکی نماز «وتر» که سه رکعت است (منظور نماز شفع و وتر که جزء نما ز شب و دارای ثواب و فضیلت بسیار است) و یکی دیگر خواندن نماز پنجگانه به جماعت است»گفتم: «اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنها ثواب صدو پنجاه رکعت نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعت ثواب ششصد نماز دارد و اگر سه نفر اقتدا کنند، هر رکعت از نماز آنان ثواب یک هزار و دویست رکعت و اگر ۴نفر اقتدا نمایند، هر رکعت ثواب دو هزار و چهارصد نماز را دارد و هر چه بیشتر شوند ثواب نمازشان به همین ترتیب بیشتر می شود تا به ده نفر برسند و تعداد آنها که از ۱۰ گذشت اگر تمام آسمآنها کاغذ و همه دریاها مرکب و درختها قلم و جن و انس و ملائکه بخواهند بنویسند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند»براساس احادیث اسلامی، ثواب نماز جماعت با افزوده شدن مزایای دیگری از قبیل عالم بودن امام جماعت یا از سادات بودن او که حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «یک رکعت نماز پشت سر عالم، دارای ثواب هزار رکعت است و پشت سر سید دارای ثواب یک صد رکعت است» و همچنین هر چه امام جماعت با فضیلت تر باشد ثواب نماز جماعت نیز زیادتر خواهد بود و نیز با توجه به تفاوت مسجدها در فضیلت که ثواب نماز در مسجد بازار، دوازده برابر و در مسجد محل ۲۵برابر و در مسجد جامع ۱۰۰برابر است واجتماع هر یک از آنها با جماعت موجب افزایش ثواب می گردد و هر اندازه که امام جماعت با تعهد تر و پرهیزکارتر و با فضیلت تر و مامومین نیز هر چه با فضیلت تر و از لحاظ تعداد همانطور که گفته شد بیشتر باشند، ثواب آن بیشتر خواهد گشت

نماز جماعت

(مساله ۱۳۹۸) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند

(مساله ۱۳۹۹) مستحب است انسان صبر کند که نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فُرادا یعنی تنها خوانده شود بهتر است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فُرادا که آن را طول بدهند بهتر می باشد

(مساله ۱۴۰۰) وقتی که جماعت برپا می شود، مستحب است کسی که نمازش را فُرادا خوانده دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است

(مساله ۱۴۰۱) اگر امام یا ماموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، در صورتی که جماعت دوم و اشخاص آن غیر از اول باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۲) کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز جماعت بخواند، از وسواس راحت می شود، باید نماز را با جماعت بخواند

(مساله ۱۴۰۳) اگر پـدر یـا مـادر به فرزنـد خـود امر کنـد که نمـاز را به جمـاعت بخوانـد، در صـورتی که ترک آن موجب اذیت و ناراحتی آنها شود نماز جماعت بر او واجب می شود

(مساله ۱۴۰۴) نمازهـای مسـتحبی را نمی شود به جماعت خوانـد، مگر نماز استسـقاء که برای آمـدن باران می خواننـد و نمازی که واجب بوده و به جهتی مسـتحب شـده است ماننـد نماز عیـد فطر و قربان که در زمان امام واجب بوده و به واسـطه غائب شدن ایشان مستحب می باشد

(مساله ۱۴۰۵) موقعی که امام جماعت نماز یومیه می خواند، هر کدام از نماز های یومیه را می شود به او اقتدا کرد

(مساله ۱۴۰۶) اگر امام جماعت قضای نماز یومیه را می خوانـد، می شود به او اقتـدا کرد ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می کنـد یا قضای نماز کس دیگر را می خوانـد، اگر چه برای آن پول نگرفته باشـد، اقتـدای به او اشـکال دارد مگر انسان بداند که از آن کس که برای او قضا می خواند نماز فوت شده که در این صورت اقتدای به او اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۷) اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب، نمی تواند به او اقتدا کند

(مساله ۱۴۰۸) اگر امام در محراب باشد و کسـی پشت سـر او اقتدا نکرده باشد کسانی که دو طرف محراب ایسـتاده اند و به واسـطه دیوار محراب امام را نمی بیند نمی توانند اقتدا کنند، بلی اگر کسـی پشت سـر امام اقتدا کرده باشد اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده اند و اتصال دارند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند اشکال ندارد

(مساله ۱۴۰۹) اگر به واسطه درازی صف اول ؤ کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام را نبینند می توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده اند، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتدا نمایند

(مساله ۱۴۱۰) اگر صـفهای جماعت تا درب مسـجد برسد، کسی که مقابل درب پشت صف ایستاده نمازش صحیح است و نیز نماز کسـانی که پشت سر او اقتـدا می کننـد صـحیح می باشـد، و همچنین نمـاز کسانی که دو طرف او ایسـتاده انـد و به او اتصال دارند صحیح است اگر چه صف جلو را نبینند

(مساله ۱۴۱۱) کسـی که پشت سـتون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه ماموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی تواند اقتدا کند

(مساله ۱۴۱۲) جای ایسـتادن امام بایـد از جای ماموم بلنـدتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار خیلی کمی بلندتر باشد اشـکال ندارد ونیز اگر زمین سراشـیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد درصورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد

(مساله ۱۴۱۳) اگر جای ماموم بلنـدتر از جای امام باشـد در صورتی که بلنـدی به مقـدار متعارف زمان قدیم باشد مثل آنکه امام در صحن مسجد و ماموم در پشت بام بایستد اشکال ندارد ولی اگر مثل ساختمانهای چند طبقه این زمان باشد، جماعت اشکال دارد

(مساله ۱۴۱۴) اگر بین کسانی که در یک صف ایسـتاده انـد بچه ممیز یعنی بچه ای که خوب و بد را می فهمد فاصـله شود، چنانچه ندانند نماز او باطل است می توانند اقتدا کنند

(مساله ۱۴۱۵) بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد کسی که در صف بعد ایستاده، می تواند تکبیر بگوید ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود

(مساله ۱۴۱۶) اگر بداند نماز یک صف از صـفهای جلو باطل است، در صـفهای بعد نمی تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می تواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۱۷) هر گاه بدانـد نماز امام باطل است مثلاً بدانـد امام وضو نـدارد، اگر چه خود امام ملتفت نباشـد، نمی تواند به او اقتدا کند

(مساله ۱۴۱۸) اگر ماموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا کافر بوده یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی وضو نماز خوانده نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۱۹) اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفه ماموم است مثلاً به حمد و سوره امام گوش می دهد، می تواند نماز را به جماعت تمام کند و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه امام و هم وظیفه ماموم است مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فردای تمام نماید

(مساله ۱۴۲۰) انسان در بین نماز جماعت می تواند نیت فُرادا کند

(مساله ۱۴۲۱) اگر ماموم به واسطه عذری بعد از حمد و سوره امام نیت فرادا کند لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فُرادا نماید، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند

(مساله ۱۴۲۲) اگر در بین نماز جماعت نیت فُرادا نمایـد، بنابر احتیاط واجب نبایـد دوباره نیت جماعت کند همچنین اگر مردد شود که نیت فُرادا کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش خالی از اشکال نیست

(مساله ۱۴۲۳) اگر شک کند که نیت فُرادا کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فُرادا نکرده است

(مساله ۱۴۲۴) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کنـد و به رکوع امام برسـد، اگر چه ذکر امام تمام شـده باشد، نمازش بطور جماعت صحیح است و یک رکعت حساب می شود اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش بطور فُرادا صحیح می باشد و باید آن را تمام نماید

(مساله ۱۴۲۵) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کنـد و به مقـدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش صحیح است و فُرادا می شود

(مساله ۱۴۲۶) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتـدا کنـد و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، می توانـد نیت فُرادا کنـد یا صبر کنـد تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند ولی اگر برخاستن امام بقدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می خواند باید نیت فُرادا نماید

(مساله ۱۴۲۷) اگر اول نماز یا بین حمـد و سوره اقتـدا کنـد و پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد نماز او بطور جماعت صحیح است و باید رکوع کند و خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۲۸) اگر موقعی برسـد که امام مشغول خوانـدن تشـهد آخر نماز است چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرهٔ الاحرام بنشیند و تشـهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد وبدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند

(مساله ۱۴۲۹) ماموم نبایـد جلوتر از امام بایستد و بنابر احتیاط واجب قـدری عقب تر از امام بایستد و چنانچه قـد او بلنـد تر از امام باشد بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود نیز جلوتر از امام نباشد

(مساله ۱۴۳۰) در نماز جماعت بایـد بین ماموم و امام پرده وماننـد آن که پشت آن دیده نمی شود فاصله نباشد بلکه شیشه و مانند آن نیز نباید فاصله باشد و همچنین است بین انسان و ماموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است، ولی اگر امام مرد و ماموم زن باشـد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و ماموم دیگری که مرد است و زن به واسـطه او به امام متصل شده است پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۴۳۱) اگر بعد از شروع به نماز بین ماموم و امام، یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود، نمازش فُرادا می شود و صحیح است

(مساله ۱۴۳۲) اگر بین جای سـجده ماموم و جای ایسـتادن امام بقـدر گشادی بین دو قـدم فاصـله باشد اشـکال ندارد، و نیز اگر بین

انسان و مامومی که جلوی او ایستاده و به وسیله او به امام متصل است به همین فاصله باشد نمازش اشکال ندارد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده ماموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد

(مساله ۱۴۳۳) اگر ماموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، چنانچه به اندازه گشادی بین دو قدم هم فاصله داشته باشد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۳۴) اگر در نماز، بین ماموم و امام یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او به امام متصل است بیشتر از یک قدم بزرگ فاصله پیدا شود نمازش فُرادا می شود و صحیح است و قصد فُرادا هم لازم نیست

(مساله ۱۴۳۵) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فُرادا نمایند، اگر فاصله به اندازه یک قدم بزرگ نباشد نماز صف بعد بطور جماعت صحیح و اگر بیشتر از این مقدار باشد فُرادا می شود و صحیح است

(مساله ۱۴۳۶) اگر در رکعت دوم اقتدا کند، قنوت و تشهد را با امام می خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند، یا نیت فُرادا کند و نمازش صحیح است ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۴۳۷) اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار وا جب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۳۸) اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و ماموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید

(مساله ۱۴۳۹) اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد بهتر است که احتیاطاً نماز را دوباره بخواند

(مساله ۱۴۴۰) کسی که میداند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام نمی رسد، باید سوره را نخواند ولی اگر خواند نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۱) کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید

(مساله ۱۴۴۲) کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد، چنانچه سوره راد بخواند و به رکوع نرسد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۳) اگر امام ایستاده باشد و ماموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند، ولی باید حمد وسوره را به قصد قربت بخواند و اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۴) اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند

(مساله ۱۴۴۵) اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۴۶) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به

جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به نماز اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید

(مساله ۱۴۴۷) اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود، چنانچه به رکوع رکعت سو م نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند

(مساله ۱۴۴۸) اگر نماز امام تمام شود و ماموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست نیت فُرادا کند

(مساله ۱۴۴۹) کسی که یک رکعت از امام عقب مانده وقتی امام تشهد رکعت آخر را می تواند برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانو ها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز بگوید و بعد برخیزد

شرائط امام جماعت

(مساله ۱۴۵۰) امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل حلال زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و نیز اگر ماموم مرد است امام او هم باید مرد باشد و اقتدا کردن بچه ممیز که خوب وبد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد اگر چه آثار جماعت بر او مترتب نمی شود

(مساله ۱۴۵۱) امامی را که عادل می دانسته، اگر شک کند به عدالت خود باقی است یا نه، می تواند به او اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۲) کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می خواند، نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۳) کسی که نشسته نماز می خواند، می تواند به کسی نشسته نماز می خواند اقتدا کند و کسی که خوابیده است می تواند به کسی که نشسته و یا خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۴) اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند، می شود به اقتدا کرد

(مساله ۱۴۵۵) اگر امام مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند می شود به اقتدا کرد و نیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید

(مساله ۱۴۵۶) بنابر احتیاط واجب کسی که مرض خورده یا پیسی دارد، نباید امام جماعت شود

احکام جماعت

(مساله ۱۴۵۷) موقعی که ماموم نیت می کند، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلًا اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۵۹) اگر ماموم در رکعت اول ودوم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد وسوره را نخواند و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد وسوره بخواند ولی باید آهسته بخواند وچنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد

(مساله ۱۴۶۰) اگر ماموم بعضی از کلمات حمد وسوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است حمد و سوره را نخواند

(مساله ۱۴۶۱) اگر ماموم سهواً حمد و سوره بخواند، یا خیال کند صدائی را که می شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند

و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۶۲) اگر شک کند که صدای امام را می شنود یا نه، یا صدائی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می تواند حمد و سوره بخواند

(مساله ۱۴۶۳) ماموم باید در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر حمد و سوره نخواند و مستحب است بجای آن ذکر بگوید

(مساله ۱۴۶۴) ماموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید

(مساله ۱۴۶۵) اگر ماموم پیش از امام سهواً هم سلام دهد نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۶۶) اگر ماموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام و سلام چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد ولی اگر آنها را بشنود، یا بداند امام چه وقت می گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید

(مساله ۱۴۶۷) ماموم باید به غیر از آنچه در نماز خوانده می شود، کارهای ریگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است اما اگر در حال قرائت امام به رکوع رود، نمازش باطل می شود و نیز اگر در دو رکن پشت سر هم از امام جلو یا عقب بیافتد بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام بکند و دوباره بخواند اگر چه بعید نیست نمازش صحیح باشد و فُرادا شود

(مساله ۱۴۶۸) اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است

(مساله ۱۴۶۹) اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دوسجده که رکن است نماز باطل نمی شود

(مساله ۱۴۷۰) کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته هر گاه به سجده برگردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است

(مساله ۱۴۷۱) اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال اینکه به امام نمی رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۲) اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است، به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده، سجده دوم او حساب می شود و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجده اول امام بوده باید به قصد اینکه با امام سجده کند تمام کند و دوباره با امام به سجده رود و در هر دو صورت بهتر آن است که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند

(مساله ۱۴۷۳) اگر سهواً پیش ار امام به رکوع رود و طور باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود وطوری باشد که اگر برگرد د به چیزی از قرائت امام نمی رسد، احتیاط واجب آن است که سر بردارد و با امام نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اگر سر برندارد تا امام برسد باز هم نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۵) اگر پیش از امام به سجده رود، احتیاط واجب آن است که سر بردارد و با امام به سجده رود و اگر برنداشت نمازش صحیح است

(مساله ۱۴۷۶) اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود ماموم نباید قنوت و تشهد را بخواند ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر

کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند

چیزهائی که در نماز جماعت مستحب است

(مساله ۱۴۷۷) اگر ماموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند مستحب است مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستد و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستد و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردها عقب امام و زنها پشت مردها بایستد

(مساله ۱۴۷۸) اگر امام و ماموم هر دو زن باشند احتیاط آن است که امام کمی جلوتر بایستد

(مساله ۱۴۷۹) مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستد

(مساله ۱۴۸۰) مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد

(مساله ۱۴۸۱) مستحب است بعد از گفتن قد قامتِ الصلاهٔ مامومین برخیزند

(مساله ۱۴۸۲) مستحب است امام جماعت حال مامومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسند و نیز مستحب است قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند

(مساله ۱۴۸۳) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهائی که بلند می خواند صدای خود را بقدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند

(مساله ۱۴۸۴) اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است

چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است

(مساله ۱۴۸۵) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد

(مساله ۱۴۸۶) مکروه است ماموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود

(مساله ۱۴۸۷) مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست در این نمازها به مسافر اقتدا نماید

نماز آیات

(مساله ۱۴۸۸) نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می شود:

اول: گرفتن خورشید

دوم: گرفتن ماه اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد

سوم: زلزله اگر چه کسی هم نترسد

چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ ومانند اینها در صورتی که بیشتر مردم بترسند و نیز بنابر احتیاط واجب در حوادث وحشتناک زمینی مانند شکافتن و فرو رفتن زمین در صورتی که بیشتر مردم بترسند، باید نماز آیات بخوانند

(مساله ۱۴۸۹) اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند

(مساله ۱۴۹۰) کسی که چند نماز آیات بر او واجب است، اگر چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است یا برای چند چیز باشد مثلاً- برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله، نمازهائی بر او واجب شده باشد موقعی که قضای آنها را می خواند لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها باشد

(مساله ۱۴۹۱) چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر شهری یا نقطه دیگری که اتفاق بیفتد مردم همان شهر و آن نقطه باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست

(مساله ۱۴۹۲) از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می کند، انسان باید نماز آیات را بخواند و بنابر احتیاط واجب، باید از وقتی که شروع به باز شدن می کند به تاخیر نیندازد

(مساله ۱۴۹۳) اگر خواندن نماز آیات را بقدری تاخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند، بنابر احتیاط واجب باید نیت ادا و قضا نکند ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن، نماز بخواند باید نیت قضا نماید

(مساله ۱۴۹۴) اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه بیشتر از خواندن یک رکعت باشد ولی انسان نماز را نخواند، تابه اندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد باید نیت ادا کند بلکه اگر مدت گرفتن آنها به اندازه خواندن یک رکعت هم باشد بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و ادا است

(مساله ۱۴۹۵) موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می افتد، انسان باید فوراً نماز آیات را بخواند و اگر نخواند معصیت کرده و تا آخر عمر بر او واجب است و هر وقت بخواند ادا است

(مساله ۱۴۹۶) اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۴۹۷) اگر عده ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، باید نماز آیات را بخواند ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست و همچنین است اگر دوو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده اند

(مساله ۱۴۹۸) اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را میدانند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول میکشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید، مثلاً اگر بگویند آفتاب فلان ساعت شروع به باز شدن می کند، احتیاطا باید نماز را از آن وقت تاخیر نیندازد

(مساله ۱۴۹۹) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید

(مساله ۱۵۰۰) اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اول آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیه را بخواند

(مساله ۱۵۰۱) اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام

کند بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، باید آن را بشکند و اول نماز آیات، بعد نماز یومیه را بجا آورد

(مساله ۱۵۰۲) اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود وبعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند

(مساله ۱۵۰۳) اگر در حال حیض یا نفاس زن آفتاب یا ماه بگیرد و تا آخر مدتی ه خورشید یا ماه باز می شوند در حال حیض یا نفاس باشد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد

دستور نماز آیات

(مساله ۱۵۰۴) نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده ننماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت او ل بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد

(مساله ۱۵۰۵) در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلاً به قصد سوره قُل هو اللهُ احدٌ، بسم اللهِ الرحمنِ الرحیم بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: قُل هُو اللهُ احدٌ، بسم الله الرحمنِ الرحیم بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: قُل هُو الله احدٌ دوباره به رکوع رود به ر کوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید اللهُ الصمدُ باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: لم یَلد و لم یولد و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید: و لم یکن له کفواً احدٌ و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و نیز جائز است که به کمتر از پنجم قسمت نماید لکن هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند

(مساله ۱۵۰۶) اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد

(مساله ۱۵۰۷) چیزهائی که در نماز یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می باشد ولی در نما ز آیات مستحب است بجای اذان و اقامه سه مرتبه به قصد امید ثواب بگویند الصلاهُ

(مساله ۱۵۰۸) مستحب است بعد از رکوع پنجم و دهم بگوید: سمع اللهُ لمَن حمدهُ و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحب نیست

(مساله ۱۵۰۹) مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است

(مساله ۱۵۱۰) اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش بجائی نرسد نماز باطل است

(مساله ۱۵۱۱) اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش بجائی نرسد، نماز باطل است ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده، باید رکوعی را که شک دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد و اگر برای رفتن به سجده خم شده، باید به شک خود اعتنا نکند

(مساله ۱۵۱۲) هر یک از رکوع های نماز آیات رکن است که اگر عمدا یا اشتباهاً کم یا زیاد شود نماز باطل است

نماز عید فطر و قربان

(مساله ۱۵۱۳) نماز عیـد فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السـلام واجب است و بایـد به جماعت خوانـده شود و در زمان ما که امام علیه السلام غائب است مستحب می باشد و می توانند آن را به جماعت یا فُرادا بخوانند

(مساله ۱۵۱۴) وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید است تا ظهر

(مساله ۱۵۱۵) مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند

(مساله ۱۵۱۶) نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، وبعد از هر تکبیر یک قنوت بخوانـد و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سـجده بجا آورد و بر خیزد و در رکعت دوم چهـار تکبیر بگویـد و بعـد از هر تکبیر قنوت بخوانـد و تکبیر پنجم را بگویـد و به رکوع رود و بعـد از رکوع دو سـجده کنـد و تشهد بخواند و نماز راسلام دهد

(مساله ۱۵۱۷) در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است ولی بهتر است این دعا را به امید ثواب بخوانند: اللهم اهل الکبریاء والعظمهِ و اهلَ الجودِ و الجبوتِ و اهل العفوِ و الرحمهِ و اهل التقوی والمغفرهِ اسئلکَ بحق هـذا الیومِ الذی جعلتهُ للمسـلمین عیداً ولمحمدٍ صـلی الله علیه و آله ذخراً و شـرفاً و کرامهً و مزیداً آن تصـلیّ علی محمدٍ و آل محمدٍ و آن تدخلنی فی کُل خیرٍ ادخلتَ فیه محمـداً و آل محمـدٍ و آن تُخرجنی من کُل سُوء اخرجتَ منهُ محمـداً و آل محمدٍ صـلواتک علیه و علیهم اللهُم انی اسئلکَ خیر ما سئلک به عبادکَ الصالحونَ و اعوذُ بک مما استعاذَ منهُ عبادکَ المخلصونَ

(مساله ۱۵۱۸) مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخواند

(مساله ۱۵۱۹) نمـاز عیـد سوره مخصوصـی نـدارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شـمس (سوره ۹۱) و در رکعـت دوم سوره غاشیه (سوره۸۸) را بخوانند یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس (۹۱) را بخوانند

(مساله ۱۵۲۰) مسـتحب است روز عیـد فطر قبل از نماز عیـد، به خرما افطار کنـد و در عید ربان از گوشت قربانی بعد از نماز قدری بخورد

(مساله ۱۵۲۱) مستحب است پیش از نماز عید غسل کند و دعاهائی که پیش از نماز و بعدئ از آن در کتابهای دعا ذکر شده به امید ثواب بخوانـد در زمان غائب بودن امام (ع) مسـتحب است بعـد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخوانند و در خطبه عید فطر احکام زکات فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند و مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود و مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند و عمامه سفید بر سر بگذارند

(مساله ۱۵۲۲) مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و نماز را بلند بخوانند

(مساله ۱۵۲۳) بعد از نماز مغرب و عشا شب عید فطر و بعد از نماز صبح و ظهر و عصـر روز عید و نیز بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: الله اکبرُ الله اکبرُ لا اله الا الله و اله اکبرُ الله اکبرُ و لله الحمدُ الله اکبر علی ما هدانا

(مساله ۱۵۲۴) مسـتحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهائی را که در مساله پیش گفته شـد بگویـد و بعد از آن بگوید: الله اکبر علی ما رزقَنا من بهیمهِ الانعامِ و الحمدلله علی ما اَبلانـا ولی اگر عیـد قربان را در منی باشـد، مسـتحب است بعـد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عیـد و آخر آنها صـبح روز

سیزدهم ذی حجه است، این تکبیرها را بگوید

(مساله ۱۵۲۵) کراهت دارد نماز عید را زیر سقف بخوانند

(مساله ۱۵۲۶) اگر شک کند در تکبیرهای نماز و قنوت های آن اگر از محل آن تجاوز نکرده است بنابر اقل بگذارد و اگر بعد معلوم شد که گفته بوده اشکال ندارد

(مساله ۱۵۲۷) اگر قرائت یا تکبیرات یا قنوت ها را فراموش کند نمازش باطل می شود

(مساله ۱۵۲۸) اگر رکوع یا سجده یا تکبیر الاحرام را فراموش کند نمازش باطل می شود

(مساله ۱۵۲۹) اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز آن را بجا آورد و اگر کاری کند که برای آن سجده سهو در نمازهای یومیه لازم است احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو برای آن بنماید

اجیر گرفتن برای نماز

(مساله ۱۵۳۰) بعد از مرگ انسان می شود، برای نماز و عبادتهای دیگر در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است

(مساله ۱۵۳۱) انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم السلام، از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید

(مساله ۱۵۳۲) کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را روی تقلید صحیح بداند واگر عالم به کیفیت احتیاط باشد و احتیاط کند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۳۳) اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافی است

(مساله ۱۵۳۴) اجیر باید خود را بجای میت فرض کند و عبادتهای او را قضا نماید و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست

(مساله ۱۵۳۵) باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را می خواند و اگر شک داشته باشند که صحیح انجام می دهد یا نه اشکال ندارد

(مساله ۱۵۳۶) کسی که دیگری را برای نمازهای میت اجیر کرده، اگر بفهمد که عمل را بجا نیاورده، یا باطل انجام داد، باید دوباره اجیر بگیرد

(مساله ۱۵۳۷) هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه همینکه بگوید انجام داده ام کافی است ولی اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست

(مساله ۱۵۳۸) کسی را که عذری دارد و مثلاً نشسته نماز می خواند نمیشود برای نمازهای میت اجیر کرد، بلکه بنابر احتیاط واجب باید کسی را هم با تیمم یا جبیره نماز می خواند اجیر نکنند اگر چه نماز میت هم همانطور قضا شد، باشد

(مساله ۱۵۳۹) مرد برای زن و زن برای مرد می تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید

(مساله ۱۵۴۰) لازم نیت قضای نمازهای میت به ترتیب خوانده شود، اگر چه بدانند که میت ترتیب نمازهای خود را می دانسته است

بلی نمازهائی که اداء آنها ترتیب دارد مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز باید به ترتیب قضا شود

(مساله ۱۵۴۱) اگر با اجیر شرط کنند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد، باید همانطور بجا آورد و اگر با او شرط نکنند باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند مثلاً اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه، سه مرتبه بگوید

(مساله ۱۵۴۲) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد

(مساله ۱۵۴۳) اگر میت ترتیب نمازهائی را که قضا شده می دانسته و انسان بخواهد برای آن نمازها اجیر بگیرد لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید

(مساله ۱۵۴۴) اگر کسی اجیر شود که مثلاُ در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهائی که می دانند بجا نیاورده دیگری را اجیر نمایند بلکه برای نمازهائی هم که احتمال میدهند بجا نیاورده باید بنابر احتیاط واجب اجیر بگیرند

(مساله ۱۵۴۵) کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، انچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، باید اجرت مقداری را که نخوانده از مال او به ولی میت بدهند مثلاً اگر نصف آنها را نخوانده، باید نصف پولی را که گرفته از مال او به ولی میت بدهند و اگر شرط نکرده باشند، باید ورثه اش از مال او اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد بر ورقه او چیزی واجب نیست

(مساله ۱۵۴۶) اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهائی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند واگر چیزی زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند ثلث آن را به مصرف نماز خودش برسانند

روزه

فضیلت روزه

یکی از عبادات مهم اسلامی، بلکه کلیه ادیان الهی روزه است و در فضیلت و اهمیت و فلسفه آن، احادیث بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) صادر گردیده است حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب خود فرمودند: «آیا به شما خبر بدهم از اعمالی که هرگاه به انجام قیام کنید شیطان به اندازه فاصله مشرق از مغرب از شما دور می شود؟»اصحاب در پاسخ گفتند: بفرمایید حضرتش فرمودند: ط روزه گرفتن شیطان را رو سیاه و ناامید می کند و دادن صدقه در راه خدا، پشت او را میشکند و دوست داشتن مسلمانان یکدیگر را در راه خدا و کمک کردن به یکدیگر در راه انجام کارهای نیک، ترفندها و نقشه های او را ریشه کن می سازد و توبه کردن گردنش را قطع می کند و برای هر نعمتی که خداوند به انسان عنایت فرموده است زکاتی هست و زکات بدنها (ی سالم) روزه گرفتن است»و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «هرکس در روزهائی که هوا گرم است روزه بگیرد و تشنه شود، خداوند به تعداد زیادی از فرشتگان امر می کند که به او بشارت به پاداش الهی بدهند و هنگامی که او به امید پاداش و ثواب، این تشنگی را تا وقت افطار تحمل میکند خداوند اورا مورد لطف و عنایت خویش قرار داده به او می گوید: به خوشبویی وپاکیزگی نایل گردیدی، از آن پس به فرشتگان می فرماید: شما

گواه باشید که من گناهان او را بخشیدم» حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «خواب روزه دار عبادت و نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد» و نیز حضرتش فرمود: «برای روزه دار دو خشنودی وجود دارد:

۱-خشنودی در موقع افطار (مسرت احساس عمل به وظیفه اسلامی)

۲-خشنودی در روز قیامت (موقع گرفتن پاداش خداوندی)»

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمودند: «دعای روزه دار در موقع افطار در درگاه حضرت حق مستجاب می شود»

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «فلسفه روزه داشتن این است که انسان گرسنگی و تشنگی را لمس کند و حالت خضوع و خشوع در او پدید بیاید و به ضعف خود پی ببرد و غرور وی در هم شکسته شود و برای تحصیل صبر، تمرین و ممارست کند و متذکر سختیهای روز قیامت گردد و ناراحتی فقرا را که در مضیقه اقتصادی می باشند درک نماید و به فکر کمک و مساعدت نسبت به آنها بیفتد»

علی بن عبدالعزیز که یکی از محدثان است می گوید حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمودند: «به تو خبر بدهم که اصل اسلام و فرع آن و اوج عظمت و قله شکوه آن چیست؟» عرض کردم: بفرمایید فرمودند: اصل اسلام نماز و فرع آن زکات است و اوج عظمت و قله شکوه اسلام، جهاد در راه خدا است سپس فرمودند: «به تو بگویم که درهای خیر از کدام راه به روی انسان گشوده می شود؟ روزه گرفتن، سپر آتش جهنم است»

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «خداوند فرموده است: روزه برای من است و پاداش آن را من خودم می دهم»

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهائی که روزه را باطل می کند و شرح آنها بعداً گفته می شود خودداری نماید

نیت

(مساله ۱۵۴۷) لازم نیست انسان نیت روزه را قلب خود بگذارند، مثلاً بگوید فردا را روزه می گیرم، بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافی است و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجت ام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۵۴۸) انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان رای روزه فُرادا آن نیت کند و بهتر است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید

(مساله ۱۵۴۹) نیت روزه ماه رمضان وقت معین ندارد تا اذان صبح هر وقت نیت روزه فردا بکند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۵۰) وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۵۱) کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی تواند نیت روزه نیت روزه واجب نماید

(مساله ۱۵۵۲) اگر بخواهـد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد، بایـد آن را معین نمایـد، مثلاً نیت کنـد که روزه قضا یا روزه نذر می گیریم ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم و همچنین در روزه مستحبی که زمان خاص ندارد روزه ای که زمانش معین است ماننـد روزه روز عیـد غدیر مثلاً تعیین لازم نیست، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید، و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می شود

(مساله ۱۵۵۳) اگر بدانـد مـاه رمضـان است و عمـداً نیت روزه غیر رمضـان کنـد، نه روزه رمضان حساب می شود و نه روزه ای که قصد کرده است

(مساله ۱۵۵۴) اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۵۵) اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید نکرد قضای آن را بجا آورد

(مساله ۱۵۵۶) اگر پیش از اذان صـبح نیت کنـد و مست شـود و در بین روز به هـوش، آیـد احتیـاط واجب آن است که روزه آن را تمام کند و قضای آن را هم بجا آورد

(مساله ۱۵۵۷) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۵۵۸) اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که مـاه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است روزه او باطل می باشـد، ولی بایـد تا مغرب کاری که روزه را باطل می کنـد انجام ندهـد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید

(مساله ۱۵۵۹) اگر بچه پیش از اذان صـبح مـاه رمضـان بـالغ شود، بایـد روزه بگیرد و اگر بعـد از اذان بـالغ شود روزه آن روز بر او واجب نیست

(مساله ۱۵۶۰) کسـی که برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزه مسـتحبی بگیرد اشـکال ندارد ولی کسـی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی توانـد روزه مسـتحبی بگیرد و چنـانچه فراموش کنـد و روزه مستحبی بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می خورد و می تواند نیت خود را به روزه واجب بر گرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه اش صحیح است گر چه بی اشکال نیست

(مساله ۱۵۶۱) اگر غیر از روزه مـاه رمضـان روزه معین دیگری بر انسـان واجب باشـد، مثلاًـ نـذر کرده باشـد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمـداً تا اذان صـبح نیت نکند، روزه اش باطل است و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیایـد، چنانچه کاری که روزه را باطل می کنـد، انجام نـداده باشـد و نیت کنـد روزه او صـحیح و گرنه باطل می باشد

(مساله ۱۵۶۲) اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیت تصـمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است

(مساله ۱۵۶۳) اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صـبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد نمی تواند روزه بگیرد و قضا هم ندارد

(مساله ۱۵۶۴) اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صـبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام می کند نداده باشد باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست

(مساله ۱۵۶۵) روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی تواند نیت روزه رمضان کند ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می شود

(مساله ۱۵۶۶) اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه رمضان کند

(مساله ۱۵۶۷) اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان روزه گرفتن بر گردد و یا مردد شود که روزه خود را باطل کند یا نه یا قصد کند که روزه را باطل کند مثلاً۔ چیزی بخورد روزه اش باطل می شود اگر چه از قصدی که کرده بر گردد و توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد

(مساله ۱۵۶۸) در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، یا مردد شود که بجا آورد یا نه چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است

چیزهائی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۵۶۹) نه چیز روزه را باطل می کند:

اول: خوردن و آشامیدن

دوم: جماع

سوم: استمناء و استمناء آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید

چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر (علیهم السلام)

پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق

ششم: فرو بردن تمام سر در آب

هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

هشتم: اماله کردن با چیزهای روان

نهم: قی کردن و احکام اینها در مسائل آینده گفته می شود

۱ – خوردن و آشامیدن

(مساله ۱۵۷۰) اگر روزه دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت و چه کم باشد یا زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو ببرد روزه او باطل می شود، بلکه اگر رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود ولی بداند که در دهان باقی است و با آب دهان مخلوط شده است بنابر احتیاط لازم نباید آن را فرو برد

(مساله ۱۵۷۱) اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آور د و چنانچه عمداً فرو برد روزه اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می شود

(مساله ۱۵۷۲) اگر روزه دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۵۷۳) احتیاط مستحب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که بجای غذا به کار می رود خودداری کند، ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می کند یا بجای دوا استعمال می شود اشکال ندارد و تزریق هیچ نوع از آمپولها روزه را باطل نمی کند

(مساله ۱۵۷۴) اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۷۵) کسی که می خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه اش باطل میشود بلکه اگر هم فرو هم نرود بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد

(مساله ۱۵۷۶) فرو بردن اب دهان، اگر چه به واسطه خیال ترشی ومانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی کند

(مساله ۱۵۷۷) فرو بردن اخلاط سر وسینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرید

(مساله ۱۵۷۸) اگر روزه دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد می تواند به اندازه ای که از مدن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می شود و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیه روزه از بجا آوردن کاری که روز را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۵۷۹) جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی کند ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می رسد چنانچه فرو رود، روزه اش باطل می شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است

(مساله ۱۵۸۰) انسان نمی تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او بقدری است که معمولاً ـ نمی شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد

۲- جماع

(مساله ۱۵۸۱) جماع روزه را باطل می کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید

(مساله ۱۵۸۲) اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید روزه باطل نمی شود

(مساله ۱۵۸۳) اگر شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه، اگر قصد دخول نداشته روزه او صحیح است ولی اگر قصد دخول داشته است چه اینکه علم پیدا کند که دخول واقع نشده یا شک در آن کند روزه اش باطل است و قضا آن واجب است و کسی هم که آلتش را بریده اند اگر شک کند که دخول شده یا نه روزه صحیح است

(مساله ۱۵۸۴) اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به طوری که از خود اختیاری نداشته باشد روزه او باطل نمی شود ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر نشود روزه او باطل است

۳- استمناء

(مساله ۱۵۸۵) اگر روزه دار استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۸۶) اگر بی اختیار منی از او بیرون آیـد، روزه اش باطل نیست، ولی اگر کاری کنـد که بر حسب عادت او بی اختیار منی بیرون آید، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۸۷) هر گاه روزه دار بدانـد که اگر در روز بخوابـد مُحتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آید، می تواند در روز بخوابد و چنانچه بخوابد و محتلم هم بشود روزه اش صحیح است

(مساله ۱۵۸۸) اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شو د، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند

(مساله ۱۵۸۹) روزه داری که محتلم شده، می تواند بول کند و به دستوری که در مساله ۷۲ گفته شد، استبراء نماید، ولی، اگر بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می آید در صورتی که غسل کرده باشد نمی تواند استبراء کند

(مساله ۱۵۹۰) روزه داری که محتلم شـده اگر بدانـد منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی بیرون می آید، بنابراحتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند

(مساله ۱۵۹۱) اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند چه منی از او بیرون بیاید یا نیاید روزه اش باطل است

(مساله ۱۵۹۲) اگر روزه دار بـدون قصـد بیرون آمد منی با کسـی بازی و شوخی کند در صورتی که عادت نداشـته باشد که بعد از بـازی و شوخی منی از او خـارج شود اگر چه اتفاقاً منی بیرون آیـد روزه او صـحیح است ولی اگر شوخی را ادامه دهـد تا آنجا که نزدیک است منی خارج شود و خودداری نکند تا خارج گردد روزه اش باطل است

۴–دروغ بستن به خدا و پیغمبر (ص)

(مساله ۱۵۹۳) اگر روزه دار به گفتن یا به نوشـتن یا به اشاره وماننـد اینها به خـدا و پیغمبر(ص) و جانشـینان آن حضـرت (ع) عمداً نسبت دروغ بدهد اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند، روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیغمبران و جانشینان آنان هم در این حکم فرقی ندارند

(مساله ۱۵۹۴) اگر بخواهـد خبری را که نمی دانـد راست است یـا دروغ نقل کنـد، بنابر احتیاط واجب بایـد از کسـی که آن خبر را گفته، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید

(مساله ۱۵۹۵) اگر چیزی را به اعتقـاد این که راست است از قول خـدا یا پیغمبر نقل کنـد و بعـد بفهمـد دروغ بوده، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۵۹۶) اگر بدانـد دروغ بسـتن به خـدا و پیغمبر روزه را باطل و چیزی را که می دانـد دروغ است به آنان نسـبت دهـد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه اش باطل است و در ماه رمضان تا مغرب از آنچه روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۵۹۷) اگر دروغی را که دیگری ساخته عمـداً به خدا و پیغمبر و جانشـینان پیغمبر نسبت دهد روزه اش باطل می شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد

(مساله ۱۵۹۸) اگر از روزه دار بپرسـند که آیا پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) چنین مطلبی فرموده انـد و او جائی که در جواب باید بگوید نه، عمداً بگوید بلی یا جائی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۵۹۹) اگر از قول خـدا یا پیغمبر حرف راستی را بگویـد بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسـبت دهد و فردای آن که روزه می باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه اش باطل می شود

۵–رساندن غبار غلیظ به حلق

(مساله ۱۶۰۰) رسانـدن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کنـد، چه غبار چیزی باشـد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است و بنابر احتیاط واجب غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند

(مساله ۱۶۰۱) اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیـدا شود وانسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند وبه حلق برسد، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۰۲) روزه دار بایـد بخـار غلیظی که در دهـان مبـدل به آب می شود و نیز بنابر احتیاط واجب دود سیـگار و تنباکو و مانن اینها را به حلق نرساند

(مساله ۱۶۰۳) اگر مواظبت نکنـد و غبـار یـا بخار یا دود و ماننـد اینها داخل حلق شود، چنانچه اطمینان داشـته که به حلق نمی رسـد روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۰۴) اگر فراموش کنـد که روزه است و مواظبت نکنـد، یا بی اختیار غبار و ماننـد آن به حلق او برسـد روزه اش باطل نمی شود، و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد

۶-فرو بردن سر در آب

(مساله ۱۶۰۵) اگر روزه دار عمداً تمام سـر را در آ' فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی شود

(مساله ۱۶۰۶) اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه اش باطل نمی شود

(مساله ۱۶۰۷) اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۰۸) اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند روزه باطل می شود

(مساله ۱۶۰۹) احتیـاط واجب آن است که سـر را در گلاـب و در آبهـای مضـاف دیگر فرو نبرد ولی در چیزهـای دیگری که روان است اشکال ندارد

(مساله ۱۶۱۰) اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و تمام سـر او را آب بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی شود

(مساله ۱۶۱۱) اگر عادتاً با افتادن در آب سـرش زیر آب می رود، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب بیندازد و سـرش زیر آب برود روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۱۲) اگر فراموش کنـد که روزه است و سـر را در آب فرو برد یـا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیایـد که روزه است، یا آنکس دست خود را بردارد، باید فوراً سـر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه اش باطل می شود

(مساله ۱۶۱۳) اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه وغسل او صحیح است

(مساله ۱۶۱۴) اگر بدانـد که روزه است و عمـداً برای غسـل سـر را در آب فرو برد، چنـانچه روزه او مثـل روزه رمضان واجب معین باشـد، بنابر احتیاط واجب بایـد دوباره غسل کنـد و روزه را هم قضا نمایـد و اگر روزه مسـتحب، یا روزه واجبی باشد کخ مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می باشد

(مساله ۱۶۱۵) اگر برای آنکه کسـی را از غرق شدن نجات دهد، سـر را در آب قفرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه

اش باطل می شود

۷–باقیماندن بر جنابت و حیض ونفاس تا اذان صبح

(مساله ۱۶۱۶) اگر جنب عمداً تا اذان غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم ننماید، روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۱۷) اگر در روزه واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید ولی از روی عمد نباشد، مثل آنکه دیگری نگذارد غسل و تیمم کند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۱۸) کسی که جُنب است و می خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، می تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است ولی معصیت کار است

(مساله ۱۶۱۹) اگر جنُب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید مثلاً اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند

(مساله ۱۶۲۰) کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، با تیمم روزه او صحیح است ولی گناهکار است

(مساله ۱۶۲۱) اگر گمان کند به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمم کند، روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۲) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی شود، نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۲۳) هر گاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد بیدار می شود برای غسل، می تواند بخوابد

(مساله ۱۶۲۴) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و بااین تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۵) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند در صورتی که بخوابد وتا اذان صبح خواب بماند روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۲۶) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می داند یا احتمال می دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه بی تفاوت باشد در صورتیکه بخوابد و بیدار نشود روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۲۷) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن را قضا کند و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و کفاره بر او واجب نمی شود

(مساله ۱۶۲۸) خوابی را که در آن محتلم شده نباید خواب اول حساب کرد بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد

خواب اول حساب می شود

(مساله ۱۶۲۹) اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند

(مساله ۱۶۳۰) هر گاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۳۱) کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هر گاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد روزه او باطل است

(مساله ۱۶۳۲) کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ است، مثلاً ـ پنج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است عد از رمضان عوض آن را بجا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست باید روز دیگر روزه بگیرد و در هر صورت این روز را لازم نیست روزه بگیرد

(مساله ۱۶۳۳) اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن، تا اذان صبح جنب بماند گر چه از روی عمد هم باشد روزه اش صحیح است چه وقت آن معین باشد و چه نباشد

(مساله ۱۶۳۴) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمداً تیمم نکند روزه اش باطل است

(مساله ۱۶۳۵) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد چنانچه بخواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است با تیمم روزه اش صحیح است ولازم نیست تا صبح بیدار بماند و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست، نمی تواند با تیمم روزه بگیرد

(مساله ۱۶۳۶) اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده روزه او صحیح است ولی اگر روزه مستحب یا روز ه ای که وقت آن معین نیست باشد، صحیح بودن آن اشکال دارد

(مساله ۱۶۳۷) اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است

(مساله ۱۶۳۸) اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا یا چند روز یادش بیاید، روزه هائی که گرفته صحیح است

(مساله ۱۶۳۹) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه اش باطل است ولی چنانچه کوتاهی نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه اش باطل است ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۰) اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۱) کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید روزه او باطل نمی شود

۸–اماله کردن

(مساله ۱۶۴۲) اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشـد روزه را باطل میکنـد ولی اسـتعمال شـیاف هائی که برای معالجه است اشکال ندارد

۹– قی کردن

(مساله ۱۶۴۳) هر گـاه روزه دار عمـداً قی کنـد، اگر چه به واسـطه مرض و ماننـد آن ناچار باشـد، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد

(مساله ۱۶۴۴) اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن، در روز بی اختیار قی می کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید

(مساله ۱۶۴۵) اگر روزه دار بتواند از قی کردن خود داری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید

(مساله ۱۶۴۶) اگر مگس در گلوی روزه دار برود، چنانچه بقدری پائین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است و اگر به این مقدار پائین نرود و بداند که به واسطه آوردن آن قی میکند واجب نیست بیرون آوردن و روزه اش صحیح است

(مساله ۱۶۴۷) اگر سـهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه بقدری پائین رفته باشد که اگر آن را داخل شکم کند خوردن نمی گویند لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است

(مساله ۱۶۴۸) اگر یقین داشـته باشـد که به واسـطه آروغ زدن چیزی از گلـو بیرون می آیـد، نبایـد عمـداً آروغ بزنـد ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد

(مساله ۱۶۴۹) اگر آروغ بزنـد و بـدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیایـد، باید آن را بیرون بریزد و اگر بی اختیار فرو رود، روزه اش صحیح است

احکام چیزهائی که روزه را باطل می کند

(مساله ۱۶۵۰) اگر انسان عمـداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می کنـد انجام دهد، روزه او باطل می شو د چه عالم باشـد چه جاهـل حتی بنـابر احتیـاط واجب در مورد جاهل قاصـر و چنانچه از روی عمـد نباشـد اشـکال نـدارد ولی جنب اگر بخوابـد و به تفصیلی که در مساله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه باطل است

(مساله ۱۶۵۱) اگر روزه دار سـهواً یکی از کارهائی که روزه را باطل می کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می شود

(مساله ۱۶۵۲) اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزنـد، یـا سـر او را به زور در آب فرو برنـد، روزه او باطـل نمی شود ولی اگر مجبورش کننـد که روزه خود را باطـل کنـد مثلاًـ به او بگوینـد اگر غـذا نخوری ضـرر مـالی یـا جانی به تو می زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می شود

(مساله ۱۶۵۳) روزه دار نبایـد جـائی برود که می دانـد چیزی در گلویش می ریزنـد یا مجبورش می کننـد که خودش روزه خود را

باطل کنـد و اگر برود و چیزی در گلویش بریزنـد یا از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد روزه اش باطل می شود بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود روزه اش باطل است

آنچه برای روزه دار مکروه است

(مساله ۱۶۵۴) چنـد چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است دوا ریختن به چشم و سـرمه کشیـدن در صـورتی که مزه یا بوی آن به حلق نرسـد، انجـام دادن هر کاری که ماننـد خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضـعف می شود جایز نیست، بو کردن گیاه های معطر، نشستـن زن در آب، استـعمال شـیاف، تر کردن لباسـی که در بدن است، کشـیدن دندان و هر کاری که به واسـطه آن از دهان خون بیایـد، مسواک کردن به چوب تر، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، روزه او باطل می شود

جاهائی که قضا و کفاره واجب است

(مساله ۱۶۵۵) اگر در روزه رمضان عمـداً قی کند یا در شب جنب شود و به تفصـیلی که در (مساله ۱۶۳۰) گفته شد سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صـبح بیدار نشود فقط باید قضای آن روز را بگیرد و چنانچه عمداً اماله کند یا سـر زیر آب ببرد بنابر احتیاط واجب باید کفاره هم بدهد و اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند عمداً انجام دهد قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۵۶) اگر به واسـطه ندانسـتن مساله کاری انجام دهـد که روزه را باطل میکند، چنانچه می توانسـته مساله را یاد بگیرد بنابر احتیـاط کفـاره بر او واجب می شود و اگر نمی توانسـته مسـئله را یـاد بگیرد یا اصـلاً ملتفت مساله نبوده یا یقین داشـته که فلان چیز روزه را باطل نمی کند، کفاره بر او واجب نیست

کفاره روزه

(مساله ۱۶۵۷) کسـی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید به دسـتوری که بعداً گفته میشود دو ماه روزه بگیرد، یا شصـت فقیر را سـیر کنـد یـا به هر کـدام یک مُـد که تقریباً ده سـیر است طعام یعنی گنـدم یا جو و ماننـد اینها بدهـد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مُد که می تواند به فقراء طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد، باید استغفار کند، اگر چه مثلاً یک مرتبه بگوید استغفرالله و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفاره را بدهد

(مساله ۱۶۵۸) کسـی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد

(مساله ۱۶۵۹) کسـی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شـروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است

(مساله ۱۶۶۰) کسـی که بایـد پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بـدون عـذر یک روز روزه نگیرد، باید روز ها از سـر بگیرد و همچنین اگر وقتی شـروع کنـد که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه ها را از سر بگیرد در صورتی که از اول متوجه این موضوع بوده و یا شک داشته است

(مساله ۱۶۶۱) اگر در بین روز هائی که بایـد پی در پی روزه بگیرد عـذری مثـل حیض، یا نفاس، یا سـفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آیـد، بعـد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه ها را از سـر بگیرد بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می آورد

(مساله ۱۶۶۲) اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می شود یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شـصت فقیر را سیر کنـد، یا به هر کـدام آنها یک مد که تقریباً ده سیر است، گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد

(مساله ۱۶۶۳) اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد بنابر احتیاط بر او واجب است

(مساله ۱۶۶۴) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، بنابر احتیاط واجب برای هر دفعه یک کفاره بر او واجب است و اگر جمـاع حرام باشـد مثل نزدیکی با زن خود در حال حیض یا زنا و تعـدد پیـدا کنـد برای هر دفعه یک کفاره جمع واجب می شود

(مساله ۱۶۶۵) اگر روزه دار در یـک روز ماه رمضان چنـد مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد، برای همه آنها یک کفاره کافی است

(مساله ۱۶۶۶) اگر روزه دار جمـاع حرام کنـد و بعـد با حلال خود جماع نمایـد یک کفاره جمع و یک کفاره غیر جمع که یکی از سه چیز است را باید بجا بیاورد

(مساله ۱۶۶۷) اگر روزه دار کـاری که حلاـل است و روزه را باطـل می کنـد، انجام دهـد، مثلاً آب بیاشامـد و بعـد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می کند انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند کافی است

(مساله ۱۶۶۸) اگر روزه دار آروغ بزنـد و چیزی در دهانش بیاید چنانچه عمداً آن را فرو ببرد روزه اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفـاره هم بر او واجب می شود و اگر خوردن آن چیز حرام باشـد، مثلاً موقع آروغ زدن خون یا غـذائی که از غـذا بودن خارج شده، به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۶۹) اگر نـذر کنـد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمـداً روزه خود را باطل کنـد، بایـد یک بنـده آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام دهد

(مساله ۱۶۷۰) کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد، اگر به گفته کسی که می گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می شود

(مساله ۱۶۷۱) کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره او ساقط نمی شود بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب است

(مساله ۱۶۷۲) اگر عمـداً روزه خود را باطل کنـد و بعـد عـذریماننـد حیض یا نفاس یا مرض برای او پیـدا شود کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۳) اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۴) اگر انسـان شک کنـد که آخر رمضان است یا اول شوال و عمـداً روزه خود را باطل کنـد، بعـد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۵) اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خود ش و روزه زن را باید بدهد

(مساله ۱۶۷۶) اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می کند، انجام دهد واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد

(مساله ۱۶۷۷) اگر روزه دار در ماه رمضان، با زن خود که روزه دار است جماع کند چنانچه به طوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیاری نداشته باشد و در بین جماع زن راضی شود، باید مرد دو کفاره بدهد و اگر با اراده و اختیار عمل را انجام دهد اگر چه مجبورش کرده باشد مرد باید کفاره خودش و زن را بدهد

(مساله ۱۶۷۸) اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۷۹) اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می کند بجا آورد، کفاره زن را نباید بدهد و بر خود زن کفاره واجب نیست

(مساله ۱۶۸۰) کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد، نمی تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید کفاره بر مرد نیز واجب نیست

(مساله ۱۶۸۱) انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد

(مساله ۱۶۸۲) اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی شود

(مساله ۱۶۸۳) کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به عیالات خود می دهد یا به آنها می خوراند می تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند، یک مد به آن فقیر بدهد

(مساله ۱۶۸۴) کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است بدهد و اگر نمی تواند بنابر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد

جاهائی که فقط قضای روزه واجب است

(مساله ۱۶۸۵) در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست، اول آنکه روزه دار در روز ماه رمضان عمداً قی کند دوم آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مساله ۱۶۳۰ گفته شد تا اذان صبح از خواب سوم بیدار نشود سوم عملی که روزه را باطل می کند بجا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد چهارم آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روزه بگیرد پنجم آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روز بر او واجب است، ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صبح نشده و چیزی بخورد و بعد معلوم شود صبح بوده قضا واجب نیست بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست ششم آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را

باطل می کنـد انجام دهـد بعـد معلوم شود صـبح بوده است هشـتم آنکه کور وماننـد به گفته کس دیگر افطار کنـد بعد معلوم شود مغرب نبوده است نهم آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کنـد که مغرب شـده وافطار کنـد، بعـد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هـوای ابر به گمـان اینکه مغرب شـده افطـار کنـد، بعـد معلوم شود مغرب نبوده قضـا لازم نیست دهم آنکه برای خنک شـدن، یا بی جهت مضـمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو برد ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۸۶) اگر غیر آب چیزی دیگری را در دهـان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کنـد و بی اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست

(مساله ۱۶۸۷) مضـمضه زیاد برای روزه دار مکروه است واگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد

(مساله ۱۶۸۸) اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه بی اختیار، یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می شود، نباید مضمضه کند

(مساله ۱۶۸۹) اگر در ماه رمضان، بعـد از تحقیق یقین کند که صـبح نشده و کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده قضا لازم نیست

(مساله ۱۹۹۰) اگر انسـان شـک کنـد که مغرب شـده یا نه، نمی توانـد افطار کنـد ولی اگر شک کنـد که صـبح شـده یا نه، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد

احکام روزه قضا

(مساله ۱۶۹۱) اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید

(مساله ۱۶۹۲) اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه های وقتی کافر بوده قضا نماید

(مساله ۱۶۹۳) روزه ای که از انسان به واسـطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسـطه آن مست شده، برای معـالجه خورده باشـد بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شـده اگر در اثنـاء روز از مستی بیرون آیـد بنابر احتیاط واجب بایـد روزه را تمام و نیز قضا نماید و اگر در حال مستی روزه را تمام کرده باشد قضا نماید

(مساله ۱۶۹۴) اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او بر طرف شده می تواند مقدار کمتر را که احتمال می دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسـی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی داند پنجم رمضان از سـفر برگشـته یا شـشم، می تواند پنج روزه بگیرد و نیز کسـی هم که نمی داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً اگر در آخر های ماه رمضان مسافرت کنـد و بعـد از رمضان برگردد و نداند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده، یا بیسـت وششم، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند

(مساله ۱۶۹۵) اگر از چنـد مـاه رمضان روزه قضا داشـته باشـد، قضای هر کـدام را که اول بگیرد مانعی نـدارد ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد احتیاط مستحب آن است که اول قضای رمضان آخر را بگیرد

(مساله ۱۶۹۶) اگر قضای روزه چنـد رمضان بر او واجب باشـد و در نیت معین نکنـد، روزه ای را که می گیرد قضای کـدام رمضان است، قضای سال اول حساب می شود

(مساله ۱۶۹۷) کسـی که قضـای روزه رمضـان را گرفته، اگر وقت قضـای روزه او تنگ نباشـد، می توانـد پیش از ظهر روزه خود را

باطل نماید

(مساله ۱۶۹۸) اگر قضای روزه معینی را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند

(مساله ۱۶۹۹) اگر به واسطه مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کنند

(مساله ۱۷۰۰) اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزهائی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۱) اگر به واسطه مرضی روزه رمضان مرض او بر طرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان، غیر مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر بر طرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند

(مساله ۱۷۰۲) اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او بر طرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۳) اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد بلکه اگر موقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر روزه های خود را قضا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر روز ه های خود را قضا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر روز های خود را قضا کند و پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند باید قضای آن را بگیرد، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد غذا به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۴) اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آنکه خوب شد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشته باشد باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام (یعنی گندم یا جو و مانند اینها) به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۵) کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۶) اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد باید قضا را بگیرد بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۰۷) اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز نیز دادن یک مد طعام لازم است

(مساله ۱۷۰۸) اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد و در روز مکرر جماع کند کفاره هم مکرر می شود ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد مثلاً چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است

(مساله ۱۷۰۹) بعد از مرگ پدر ومادر پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه آنها را به تفصیلی که در مساله ۱۳۹۰ گفته شد بجا آورد

(مساله ۱۷۱۰) اگر پدر و مادر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد بنابر احتیاط واجب باید پسر بزرگتر قضا نماید ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشند بر پسر بزرگ لازم نیست

احکام روزه مسافر

(مساله ۱۷۱۱) مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۲) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است

(مساله ۱۷۱۳) اگر غیر روزه رمضـان روزه معین دیگری بر انسـان واجب باشـد مثلاً نـذر کرده باشـد روز معینی را روزه بگیرد بنابر احتیاط واجب تا ناچار نشود نمی تواند در آن روز مسافرت کند وا گر در سفر باشد چنانچه ممکن است باید بنابر احتیاط لازم قصد کند که ده روز در جائی بماند و آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۴) اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی تواند آن را در سفر بجا آورد ولی چنانچه نذر کند روز معینی را در سـفر روزه بگیرد باید آن را در سـفر بجا آورد و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر یا نباشد، روزه بگیرد باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد

(مساله ۱۷۱۵) مسافر می تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روز مستحبی بگیرد

(مساله ۱۷۱۶) کسـی که نمی داند روزه مسافر باطل است اگر در سـفر روزه بگیرد و در بین روز مساله را بفهمد روزه اش باطل می شود و اگر تا مغرب نفهمد روزه اش صحیح است

(مسافر ۱۷۱۷) اگر فراموش کنـد که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می باشد و در سـفر روزه بگیرد روزه او باطل است

(مساله ۱۷۱۸) اگر روزه دار بعـد از ظهر مسافرت نمایـد، بایـد روزه خود را تمام کنـد و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسـد یعنی بجائی برسـد که دیوار شـهر را نبینـد و صدای اذان آن را نشـنود، باید نیت روزه نداشـته باشد و اگر پیش از آن روزه را باطل کند بنابر احتیاط کفاره نیز بر او واجب است

(مساله ۱۷۱۹) اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسـد، یا بجائی برسد که می خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده، نمی تواند آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۲۰) اگر مسافر بعـد از ظهر به وطنش برسـد، یا بجائی برسـد که می خواهـد ده روز در آنجا بمانـد، نباید آن روز را روزه بگیرد

(مساله ۱۷۲۱) مسافر و کسـی که از روزه گرفتن عـذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نمایـد و در خوردن و آشامیـدن کاملاً خود را سیر کند

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

(مساله ۱۷۲۲) کسی که به واسطه پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد

(مساله ۱۷۲۳) کسـی که به واسـطه پیری روزه نگرفته، اگر بعـد از ماه رمضان بتوانـد روزه بگیرد، بنابر احتیاط مسـتحب بایـد قضای روزه هائی را که نگرفته بجا آورد

(مساله ۱۷۲۴) اگر انسان مرضـی دارد که زیاد تشـنه می شود و نمی تواند تشـنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم بایـد برای هر روزه یک مـد گنـدم یا جو وماننـد اینها به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقـداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط مستحب باید روزه هائی که نگرفته قضـا

نماید

(مساله ۱۷۲۵) زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید

(مساله ۱۷۲۶) زنی که بچه شیر می دهد و شیر او کم است چه مادر بچه، یا دایه او باشد، یا بی اجرت شیر می دهد، اگر روزه برای بچه ای که شیر می دهد ضرر دارد روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید، و اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد وروزه بگیرد

راه ثابت شدن اول ماه

(مساله ۱۷۲۷) اول ماه به پنج چیز ثابت می شود:

اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند

دوم: عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود، بگویند ماه را دیده ایم و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود

سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده ایم، ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند و یا آسمان صاف باشد و جمعیت زیادی با دقت تمام برای دیدن ماه اجتماع کنند و نبینند در این صورت که احتمال عقلانی برای اشتباه آن دو نفر هست بگویند، اول ماه ثابت نمی شود اما اگر در تشخیص بعض خصوصیات اختلاف داشته باشند مثل آنکه یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود به گفته آنان اول ماه ثابت می شود

چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه شوال ثابت می شود

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است

(مساله ۱۷۲۸) اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم تقلید او را نمی کند، باید به حکم او عمل نماید ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی تواند به حکم او عمل نماید

(مساله ۱۷۲۹) اول ماه با پیشگوئی منجمین ثابت نمی شود ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید

(مساله ۱۷۳۰) بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی شود که شب پیش شب اول ماه بوده است

(مساله ۱۷۳۱) اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید

(مساله ۱۷۳۲) اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک در افق متحد باشند یا نه همین قدر که در شب بودن آن شب متل مکه و کراچی یا لندن و کابل نه مثل تهران و واشنگتن اشتراک داشته باشند ثابت می شود

(مساله ۱۷۳۳) اول ماه به تلگراف ثابت نمی شود، مگر انسان بداند که تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است

(مساله ۱۷۳۴) روزی را که انسان نمی آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطار کند

(مساله ۱۷۳۵) اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است، و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد ولی اگر بعد گمان پیدا کرد باید به آن عمل نماید

روزه های حرام و مکروه

(مساله ۱۷۳۶) روزه عید فطر و قربان، حرام است و نیز روزی را که انسان نمی داند آخر شعبان است، یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می باشد

(مساله ۱۷۳۷) اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، جایز نیست روزه بگیرد بلکه اگر حق شوهر هم از بین نرود، احتیاط واجب آن است که بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد

(مساله ۱۷۳۸) اولاد با نهی پدر ومادر مخصوصاً در صورتی که روزه گرفتن آنها موجب اذیت پدر ومادر باشد از گرفتن روزه مستحبی خودداری کنند

(مساله ۱۷۳۹) کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست

(مساله ۱۷۴۰) اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست

(مساله ۱۷۴۱) کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را بجا آورد

(مساله ۱۷۴۲) غیر از روزه هائی که گفته شد، روزه های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است

(مساله ۱۷۴۳) روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است

روزه های مستحب

(مساله ۱۷۴۴) روزه تمام روزهای سال غیر از روزه های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ –پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را بجا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶ / ۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد

۲ – سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه

۳ – تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد

۴ – روز عید نوروز، بیست و پنجم و بیست ونهم ذی قعده روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه)، روز اول و سوم محرم، میلاد

مسعود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۱۷ ربیع الاول) روز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲۷ رجب)، و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند، بلکه اگر برادر مومنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید

مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می کند خودداری نماید

(مساله ۱۷۴۵) برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کاری که روزه را باطل می کند خودداری نمایند
اول: مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز بماند برسد
دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا بجائی که می خواهد ده روز در آنجا بماند برسد
سوم: مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می کند، انجام داده باشد
چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود
پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود
ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود
(مساله ۱۷۴۶) مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد

خمس

فضیلت خُمس

خمس یکی از فرایض اسلامی که خداوند متعال آن را برای پیغمبر اسلام حضرت محمّد بن عبد الله (صلّی الله علیه و آله) و ذرّیه مکرّم او (سلام اللّه علیهم) از نظر اکرام و احترام قرار داده است و کسی که از پرداخت آن امتناع کند، هر چند به مقدار کمی هم باشد، در ردیف ستمکاران خواهد بود
ابو بصیر یکی از محدّثین بزرگ است، از حضرت باقر (علیه السّلام) پرسید: «کمترین چیزی که باعث دخول در آتش جهنم می گردد، کدام است؟» حضرتش در پاسخ فرمودند: «خوردن یک درهم از مال یتیم»، سپس افزودند: «آن یتیم ما هستیم»
مجلسی اوّل (رحمه اللّه علیه) در«روضه المتقّین» در شرح این حدیث می گویند: منظور از یتیم در کلام امام (علیه السّلام) یگانه خلقت و یگانه روزگار مثل «درّ یتیم» می باشد.
و نیز حضرت باقر (علیه السّلام) فرمود: «برای هیچ کس جائز نیست از مالی که به آن خمس تعلّق گرفته است چیزی بخرد، مگر اینکه حق ما را به ما برساند»
در حدیث دیگری ابو بصیر از حضرت باقر (علیه السّلام) نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «کسی از مالی که خمس به آن تعلّق گرفته است چیزی بخرد، خداوند هر گز او را معذور نمی دارد، زیرا چیزی را که حلال نیست، خریداری کرده است»

حضرت صادق (علیه السّلام) نیز فرمودند: «بنده ای که از خمس چیزی را بخرد معذور نیست و تا صاحبان خمس اجازه ندهند، هرگز نمی تواند بگوید به مال خود خریده ام»

احکام خُمس

(مسأله ۱۷۴۷) در هفت چیز خمس واجب می شود: اوّل: منفعت کسب دوّم: معدن سوّم: گنج چهارم: مال حلال مخلوط به حرام پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید ششم: غنیمت جنگ هفتم: زمینی که کافرِ ذِمّی از مسلمان بخرد و احکام اینها مفصّلاً گفته خواهد شد

۱ منفعت کسب

(مسأله ۱۷۴۸) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت؛ یا کسبهای دیگر مالی بدست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن، مالی تهیّه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعداً گفته می شود بدهد

(مسأله ۱۷۴۹) اگر از غیر کسب مالی بدست آورد؛ مثلاً ـ چیزی به او ببخشند واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد

(مسأله ۱۷۵۰) مِهری را که زن می گیرد خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می رسد ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، احتیاط مستحّب آن است خمس ارثی را که از او می برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد

(مسأله ۱۷۵۱) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده؛ باید خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمسی نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد

(مسأله ۱۷۵۲) اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۵۳) کسی که دیگری مخارج او را می دهد، باید خمس تمامی مالی را که بدست می آورد بدهد ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن را کرده باشد فقط باید خمس باقیمانده را بدهد

(مسأله ۱۷۵۴) اگر ملکی را بر افراد معیّنی مثلاً ـ بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی بدست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند و نیز اگر به نحو دیگری از آن ملک منفعت می برند مثلاً اجاره آن را می گیرند باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می آید بدهند

(مسأله ۱۷۵۵) اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحّبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از مالی که به او داده اند منفعتی ببرد مثلاً ـ از درختی که بابت خمس به او داده اند میوه ای بدست آورد چنانچه درخت را برای منفعت بردن و کسب نگهداشته باشد، باید خمس مقداری که از مخارج سالش زیاد می آید بدهد

(مسأله ۱۷۵۶) اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می خرم، چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله آن مقدار هم صحیح است و انسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع

بدهد و اگر اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند

(مسأله ۱۷۵۷) اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد؛ معامله ای که کرده صحیح است ولی چون از پولی که خمس در آن است به فروشنده داده به مقدار پنج یک آن پول به او مدیون می باشد و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته حاکم شرع پنج یک همان را می گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند

(مسأله ۱۷۵۸) اگر مالی را که خمس آن داده نشده، بخرد؛ چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است و حاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد و اگر اجازه بدهد معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد و اگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد

(مسأله ۱۷۵۹) اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد پنج یک آ" چیز مال او نمی شود

(مسأله ۱۷۶۰) اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد؛ مالی بدست انسان بیاید؛ واجب نیست خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۶۱) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی شروع به کاسبی می کنند یک سال که بگذرد، باید خمس آن چه را که از خرج سالش زیاد می آیند بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً معامله ای بکند و منفعتی ببرد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد

(مسأله ۱۷۶۲) انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأ خیر بیندازد و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد

(مسأله ۱۷۶۳) کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خمس، سال قرار دهد، اگر منفعتی بدست آورد در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند

(مسأله ۱۷۶۴) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا ـ رود، و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست

(مسأله ۱۷۶۵) اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید خمس مقداری را که بالا رفته براو واجب است؛ بلکه اگر به اندازه ای هم نگهداشته که تُجّار معمولاً برای گران شدن جنس، آن را نگه میدارند، خمس مقداری که بالا رفته باید بدهد

(مسأله ۱۷۶۶) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلاً به او بخشیده اند، چنانچه قیمتش بالا رود، و آن را بفروشد مقداری که بر قیمتش اضافه شده، خمس دارد ولی اگر مثلاً درختی که خریده میوه بیاورد، یا گوسفند چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آنها ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد

(مسأله ۱۷۶۷) اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمّو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر باغ را فقط برای میوه خوردن خود و عائله خود احداث کند و یا به این قصد بخرد و جزء مؤنه محسوب شود آن باغ و نمو آن خمس ندارد ولی اگر برای اینکه میوه آن را بفروشد و از قیمت آن استفاده کند آن را احداث کرده است حکم سرمایه را پیدا می کند که باید خمس میوه و نمّو درختها را بدهد

(مسأله ۱۷۶۸) اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که موقع فروش آنها است اگر چه آنها را نفروشد، باید خمس آنها را بدهد ولی اگر مثلاًـ از شاخه های آن که معمولاً هر سال می برند، استفاده ببرد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۶۹) کسی که چند رشته کسب دارد مثلاً اجره ملک می گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می کند باید عائدات خود را

روی هم رفته کلاً ـ در نظر بگیرد و مخارج سالانه خود را در نظر بگیرد و خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد و اگر در یک رشته ضرر کند از رشته دیگر جبران می شود

(مسأله ۱۷۷۰) خرجهائی را که انسان برای بدست آوردن فایده می کند و مانند دلّالی و حمّالی می تواند جزء مخارج سالیانه حساب نماید و نسبت به مقدار آن خمس واجب نیست

(مسأله ۱۷۷۱) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک وپوشاك واثاثیه وخرید منزل وعروسی وجهیزیه دختر به شرط اینکه تهیه آن در موقعی است که که بر حسب رسوم عرفی مورد حاجت است و زیارت و مانند اینها می رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد

(مسأله ۱۷۷۲) مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می رساند؛ جزء مخارج سالیانه است و نیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می شود

(مسأله ۱۷۷۳) اگر انسان در منطقه ای باشد که معمولاً جهیزیّه دختر را به تدریج تهیّه می کنند به این معنا هر سال مقداری از آن را تهیّه می کنند چنانچه در بین سال از منافع آن جهیزیّه ای بخرد و از شأنش زیاد نباشد لازم نیست خمس آن را بدهد ولی اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیّه تهیّه کند، لازم است خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۷۴) مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می کند، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال شروع به مسافرت کرده اگر چه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد

(مسأله ۱۷۷۵) کسی که از کسب و تجارت فائده ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست مانند مالی که به او هبه کرده اند یا آن را از راه ارث بردن بدست آورده است می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند

(مسأله ۱۷۷۶) اگر از منفعت کسب آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده، در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند

(مسأله ۱۷۷۷) اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس اثاثیه ای را که مرد احتیاجش باشد برای منزل بخرد، چنانچه در بین همان سال احتیاجش از آن برطرف شود بطوری که در آخر سال زائد بر مخارج سال محسوب شود باید خمس آن را بدهد و مثل آن است زیور آلات زنانه، ولی اگر بعد از انقضای سال احتیاجش از آن رفع شود خمس آن واجب نیست

(مسأله ۱۷۷۸) اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید

(مسأله ۱۷۷۹) اگر در سال اوّل منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی بدستش آید، می توان مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر نماید

(مسأله ۱۷۸۰) اگر مقداری از سرمایه از بین رود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع بردارد

(مسأله ۱۷۸۱) اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی تواند از منفعتی که بدستش می آید آن چیز را تهیّه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید

(مسأله ۱۷۸۲) اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید

(مسأله ۱۷۸۳) اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نماید

(مسأله ۱۷۸۴) اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد ولی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می تواند از

منافع کسب قرض را ادا ء نماید

(مسأله ۱۷۸۵) بنابر احتیاط واجب باید خمس مال حلال مخلوط به حرام را از عین همان مال بدهد ولی خمس های دیگر را می تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است پول بدهد

(مسأله ۱۷۸۶) تا خمس مال را ندهد نمی تواند در آن مال تصرّف کند اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد

(مسأله ۱۷۸۷) کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصّرف کند و چنانچه تصرّف کند و آن مال تَلَف شود، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۸۸) کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند، می تواند در تمام مال تصرّف نماید و بعد از مصالحه منافعی که از آن بدست می آید مال خود او است

(مسأله ۱۷۸۹) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد هیچکدام نمی توانند در آن تصرّف کنند

(مسأله ۱۷۹۰) اگر بچّه صغیر سرمایه ای داشته باشد و از آن منافعی بدست آید ولیّ او می تواند پیش از بلوغ او خمس آن را بدهد واگر بعد از تمام شدن سال خمس را ندهد تصرّف در آن مال برای او جائز نیست ودر این صورت بر خود صغیر واجب است که پس از بلوغ خمس آنرا بدهد

(مسأله ۱۷۹۱) انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند تصرّف کند ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه می تواند تصرّف نماید

(مسأله ۱۷۹۲) کسی که از اوّلِ زمانِ بلوغش خمس نداده اگر ملکی را بخرد وقیمت آن بالاـ برود اگر آن ملک را به این قصد نخریده که قیمتش بالا برود و بفروشد مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است چنانچه آن را به ذمّه خریده ولی از پول خمس نداده قیمت آن را به فروشنده پرداخته باید خمس قیمتی را که خریده بدهد وچنانچه آن رابه عین خریده مثلاًـ پول خمس نداده رابه فروشنده داده وگفته است که این ملک را به این پول عیناً می خرم درصورتی که حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد، خریدار باید خمس مقداری راکه آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد

(مسأله ۱۷۹۳) کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویک سال از خرید آن گذشته باید خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده لازم نیست خمس آن را بدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحبّ باید با حاکم شرع مصالحه کند

۲ معدن

(مسأله ۱۷۹۴) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، ذغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی بدست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۹۵) نصاب معدن بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال معمولی نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال معمولی طلای سکّه دار است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه ار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۷۹۶) استفاده ای که از معدن برده، اگر قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار نرسد، خمس آن

در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعت های دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید

(مسأله ۱۷۹۷) در گچ و آهک و گل سر شور و گل سرخ احتیاط واجب آن است که مانند معادن در نظر گرفته شود و اگر قیمت هر یک از آنها به حدّ نصاب رسید خمس آن را بدهد و اگر نرسد حکم منافع کسب را دارد

(مسأله ۱۷۹۸) کسی که از معدن چیزی بدست می آورد، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است، یا در جائی باشد که مالک ندارد

(مسأله ۱۷۹۹) اگر نداند چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار می رسد یا نه، بنا بر احتیاط واجب باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کرد

(مسأله ۱۸۰۰) اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده اند، اگر سهم هر کدام آنها به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد، باید خمس آن را بدهند

(مسأله ۱۸۰۱) معادن بطور کلّی جزء اَنفال است و استخراج آنها در زمان کنونی ما بدون اجازه فقیه جامع الشرائط و برنامه ای که از طرف وی مقرّر می گردد جائز نیست و لازم است در این مورد با نظر او برنامه ای تنظیم و بر اساس آن عمل شود

۳ گنج

(مسأله ۱۸۰۲) گنج، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند

(مسأله ۱۸۰۳) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند مال خود او است و باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۴) نصابِ گنج بنابر احتیاط ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا است یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج بدست می آورد، بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۵) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده اند نیست، مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است؛ باید به او اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانیکه پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می شود و باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۰۶) اگر در ظرفهای متعدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها رویهم ۱۰۵ مثقال نقره سکّه دار یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار باشد، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد ولی چنانچه چند گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد، بنا بر احتیاط خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده خمس ندارد

(مسأله ۱۸۰۷) اگر دو نفر گنجی را پیدا کنند در صورتی بر هر یک از آنها خمس آن واجب است که قیمت سهم هر یک آنان به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلای سکّه دار برسد

(مسأله ۱۸۰۸) اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، بنابر احتیاط واجب باید به او خبر دهد، و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک آنان نیست، حکم منافع کسب را دارد

۴ مال حلال مخلوط به حرام

(مسأله ۱۸۰۹) اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن، هیچیک معلوم نباشد؛ باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیّه مال حلال می شود

(مسأله ۱۸۱۰) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد

(مسأله ۱۸۱۱) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند چیز معیّنی مال او است و شک کند که بیشتر از آن هم مال او است یا نه؛ باید چیزی راکه یقین دارد مال او است به او بدهد، و احتیاط مستحّب آن است مقدار بیشتری را که احتمال می دهد مال او است به او بدهد

(مسأله ۱۸۱۲) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، لازم است مقداری را که می داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد

(مسأله ۱۸۱۳) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی شناسد به نیّت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنا بر احتیاط واجب باید به مقدار مالش به او بدهد

(مسأله ۱۸۱۴) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفرِ معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید قرعه بیندازد و به نام هر کس افتاد مال را به او بدهند

۵ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

(مسأله ۱۸۱۵) اگر به واسطه غواصّی یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری که با فرو رفتن در دریا بیرون می آید بیرون آورند، روئیدنی باشد یا معدنی، چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه، آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد، یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر، آن را بیرون آورده باشند هر کدام آنان که قیمت سهمش به ۱۸ نخود طلا برسد فقط او باید خمس بدهد

(مسأله ۱۸۱۶) اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده قیمت آن به ۱۸ نخود طلاـ برسد بنا بر احتیاط خمس آن واجب است ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که این کار شغلش باشد و از مخارج سالش به تنهائی یا با منفعت های دیگر زیاد بیاید

(مسأله ۱۸۱۷) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می گیرد در صورتی واجب است که برای کسب بگیرد و به تنهائی یا منفعتهای دیگر، کسب او از مخارج سالش زیاد تر باشد

(مسأله ۱۸۱۸) اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری بدستش آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۱۹) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمتش ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر

بلعیده باشد، در صورتی خمس آن لازم است که به تنهائی یا با منافع دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد باشد

(مسأله ۱۸۲۰) اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۱) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا بدست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا هم نرسد در صورتی که این کار کسبش باشد و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۲) کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن معدن است؛ اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۳) اگر بچّه ای معدنی را بیرون آورد؛ یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آن را بدهد

۶ غنیمت

(مسأله ۱۸۲۴) اگر مسلمانان به امر امام (علیه السّلام) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ بدست آورند به آنها غنیمت گفته می شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (علیه السّلام) صلاح می داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیّه آن را بدهند

۷ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

(مسأله ۱۸۲۵) اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را هم بدهد اشکال ندارد، ولی اگر غیر از پول چیز دیگر بدهد باید به اذن حاکم شرع باشد، و نیز اگر خانه و دکّان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید

(مسأله ۱۸۲۶) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد، باید خمس آن را بدهد و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهند

(مسأله ۱۸۲۷) اگر کافر ذمّی موقع خرید زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او و به صاحبان خمس بدهد، اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۲۸) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد مثلاً به او صلح نماید؛ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد

(مسأله ۱۸۲۹) اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولّی او برایش زمینی بخرد، باید خمس زمین را از او بگیرند

مصرف خمس

(مسأله ۱۸۳۰) خمس را بایـد دو قسـمت کننـد: یـک قسـمت آن سـهم سـادات است، بنـابر احتیاط واجب بایـد با اذن مجتهـد جامع الشرائط به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده، بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (علیه السّلام) است که در این زمان بایـد به مجتهـد جامع الشّـرائط بدهنـد، یا به مصـرفی که او اجازه می دهـد برساننـد ولی اگر انسان بخواهد سـهم امام را به مجتهـدی که از او تقلید نمی کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می کند، سهم امام را به یک طور مصرف می کنند

(مسأله ۱۸۳۱) سیدّی که به او خمس می دهنـد، بایـد فقیر باشـد، ولی به سیدّی که در سـفر در مانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۳۲) به سیدّی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۳) به سیدّی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدّی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۴) به سیدّی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیّت او باشد؛ نمی شود خمس داد و به سیدّی هم که آشکارا معصیّت می کند، اگر چه خمس کمک به معصیّت او نباشد؛ نباید خمس بدهند

(مسأله ۱۸۳۵) اگر کسـی بگویـد سیدّم، نمی شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که سیّد است

(مسأله ۱۸۳۶) به کسـی که در شـهر خودش معروف باشد که سیّد است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین نداشته باشد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۳۷) کسی که زنش سیدّه است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشـد و نتوانـد مخارج آنان را بدهـد، جائز است انسان خمس به آن زن بدهـد که به مصـرف آنان برساند

(مسأله ۱۸۳۸) اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشـد بنا بر احتیاط واجب، نمی توانـد از خمس خوراک و پوشـاک او را بدهـد، ولی اگر مقـداری خمس ملک او کنـد که به مصـرف دیگری غیر مخارج خودش که بر خمس دهنـده واجب است برساند، مانعی ندارد

(مسأله ۱۸۳۹) به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می شود خمس داد

(مسأله ۱۸۴۰) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند

(مسأله ۱۸۴۱) اگر در شـهر انسان سیّد مستحقّی نباشـد و احتمال هم ندهـد که پیـدا شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحّق ممکن نباشـد، باید خمس را به شـهر دیگری ببرد و به مسـتحّق برساند و احتیاط واجب آن است که مخارج بردن آن را از خمس بر نـدارد و اگر خمس از بین برود چنـانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده بایـد عوض آن را بدهـد و اگر کوتاهی نکرده چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۱۸۴۲) هرگاه در شـهر خودش مسـتحّقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحّق ممکن باشـد؛ می توانـد خمس را به شـهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکنـد و تَلَف شود، نباید چیزی بدهد، ولی نمی تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد

(مسأله ۱۸۴۳) اگر در شـهر خودش مستحّق پیدا شود، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحّق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است

(مسأله ۱۸۴۴) اگر با اذن حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود لازم نیست دوباره خمس بدهد و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد

(مسأله ۱۸۴۵) اگر خمس را از خودِ مال ندهد و با اذن حاکم شرع از جنس دیگری بدهد باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند و چنانچه گرانتر از قیمت حساب کند؛ اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد، باید مقداری را که زیاد حساب کرده بدهد

(مسأله ۱۸۴۶) کسی که از مستحق طلبکار است و می خواهد طلب جود را بابت خمس حساب کند بنابر احتیاط مستحب باید خمس را به او بدهد و بعد مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند و می تواند ذمّه بدهکار را بدون این کار بابت خمس بریء نماید

(مسأله ۱۸۴۷) مستحق نمی تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و امید چیز دار شدنش هم نمی رود و می خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۴۸) اگر خمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّد دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی تواند از منافع آن سال کسر نماید؛ پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارجش داشته باشد باید خمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خمس بدهکار است از بقیّه بپردازد

زکات

اهمیت زکات

یکی از فرایض مهّم اسلامی، بلکه از ضروریات اسلام، زکات است خداوند متعال در قرآن کریم در ۳۰ مورد زکات را تذکر داده است و در بسیاری از این موارد آن را در ردیف نماز ذکر کرده است: (اَقیمُوا اَلْصَّلوه و اتُو اَلْزَکاتْ) نماز را بجا آورید و زکات را بپردازید بنابر این کسی که نماز می خواند ولی از دادن زکات امتناع می ورزد مثل این است که اصلاً نماز را نیز بجا نیاورده است» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «خداوند سه چیز را توأمان با سه چیز دیگر مورد امر خود قرار داده است»: به نماز و زکات با هم امر فرموده است بنابر این کسی که نماز می خواند ولی زکات نمی دهد، نماز او مورد قبول درگاه خداوند نخواهد شد و به سپاسگزاری خود با سپاسگزاری از پدر و مادر با هم امر نموده است و کسی که نسبت به پدر و مادر خود شکر گزار نباشد نسبت به خداوند نیز شاکر و سپاسگزار نخواهد بود و به رعایت تقوا و صله رحم (داشتن ارتباط با خویشاوندان) با هم امر کرده است: بنابر این کسی که ارتباط را با خویشاوندان خود قطع کند، نسبت به خداوند تقوا را مراعات نکرده است

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «کسی که به اندازه یک قیراط (مقدار بسیار کمی است) از زکات مال خود نپردازد، دارای یمان و اسلام کامل نیست» و بالاخره تعدادی از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) دادن زکات را موجب آثار و عواقب نیک و فضیلت های بسیار از قبیل بخشیده شدن گناهان، آسانی حساب در روز قیامت، نمّو و افزایش ثروت و مال و وسعت امکانات اقتصادی و خاموش کردن آتش غضب خداوند و افزایش عمر معّرفی می کنند و گروه دیگری از عواقب زیانباری که بر ترک زکات مترّتب می گردد، سخن می گویند

حضرت امام صادق (علیه السلام) از پدران خود نقل می کند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمودند: «جریان

اوضـاع و امور امّت من تـا هنگـامی که به یکـدیگر خیـانت نمی کننـد و امانت را مراعات می نماینـد و به یکـدیگر در کارهای خیر کمک می کنند و زکات اموال خود را می پردازند بر اساس خیر و برکت خواهد بود: ولی موقعی که از این وظائف خطیر اسلامی، سر باز زند به قحطی و سختی زندگی و پدید آمدن مضیقه های اقتصادی، گرفتار خواهد شد»

حضـرت باقر (علیه السـلام) فرمودند: «در کتاب حضـرت علی (علیه السلام) از حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شـده است که آن حضـرت فرمودند: هنگامی که مردم از دادن زکات امتناع بورزند، زمین نیز برکات خود را از مردم منع می کند و از زراعت ها و میوه ها و معادن، استفاده های مطلوب بدست نمی آید»

حضـرت صادق (علیه السـلام) از پدران بزرگوار خود نقل می کند که حضـرت پیغمبر (صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که از دادن زکات مال خود خودداری و مال او افزایش پیدا کند»

احکام زکات

(مسأله ۱۸۴۹) زکات نه چیز واجب است: اوّل گندم، دوّم جو، سوّم خرما، چهارم کشـکش، پنجم طلا، شـشم نقره، هفتم شتر، هشتم گاو، نهم گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد، با شرایطی که بعداً گفته می شود باید مقداری که معّین شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند، برساند

(مسأله ۱۸۵۰) سلت که دانه ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردم صنعا می باشد، زکات هر دو بنابر احتیاط واجب باید داده شود

شرایط واجب شدن زکات

(مسأله ۱۸۵۱) زکات در صورتی واجب می شود که مال به مقـدار نصاب، که بعـداً گفته می شود برسـد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال، تصّرف کند

(مسأله ۱۸۵۲) بعـد از آنکه انسـان دوازده ماه مالک گاو و گوسـفند و شتر و طلا ونقره بود بایـد زکات آن را بدهـد ولی از اوّل ماه دوازدهم نمی توانـد طوری در مـال تص رّ ف کنـد که مـال از بین برود و اگر تصـرّف کنـد ضـامن است و چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار او بعضی از شرطهای زکات از بین برود زکات بر او واجب نیست

(مسأله ۱۸۵۳) اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود زکات بر او واجب نبست

(مسأله ۱۸۵۴) زکات گندم و جو وقتی واجب می شود گه به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش بنابر احتیاط وقتی واجب می شـود که قوره است و موقعی هم که خرمـا قـدری خشـک شـد، که به او تمر می گوینـد، زکـات آن واجب می شود، ولی وقت دادن زکات در گنده و جو موقع خرمن شدن و جدا کردن کاه آنها ودر خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند

(مسأله ۱۸۵۵) اگر موقع واجب شـدن زکات گندم و جو و کشـمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۸۵۶) اگر صـاحب گـاو و گوسـفند و شتر و طلاـ و نقره در تمـام سـال دیوانه باشـد، زکـات بر او واجب نیست ولی اگر در مقـداری از سـال دیوانه باشـد و در آخر سال عاقل گردد چنانچه دیوانگی او بقـدری کم باشـد که مردم بگوینـد در تمام سال عاقل بوده، بنابر احتیاط زکات بر او واجب است

(مسأله ۱۸۵۷) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی شود و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد

(مسأله ۱۸۵۸) مالی را که انسان غصب کرده اند و نمی تواند در آن تصّرف کند زکات ندارد و نیز اگر زراعتی را از او غصب کنند و موقعی که زکات آن واجب می شود در دست غصب کننده باشد، موقعی که به صاحبش بر می گردد زکات ندارد

(مسأله ۱۸۵۹) اگر طلا و نقره و چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یکسال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست

زکات گندم و جوئ و خرما و کشمش

(مسأله ۱۸۶۰) زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها ۲۸۸ من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که ۲۰۷/۸۴۷ کیلو گرم می شود

(مسأله ۱۸۶۱) اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و غوره آنها و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش به مقدار متعارف بخورند یا مثلاً به فقیر بدهد، زکات مقداری که مصرف کرده واجب نیست

(مسأله ۱۸۶۲) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد باید مقدار زکات را از مال او برهند ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد: هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است: باید زکات سهم خود را بدهد

(مسأله ۱۸۶۳) کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است؛ موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده، از بین برود باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۸۶۴) اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو زکات آنها واجب شود؛ مثلا خرما در ملک او زرد یا سرخ شود، باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۶۵) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۸۶۶) اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست واگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکات داده شود اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکات را اجازه دهد، معامله صحیح است و خریدار باید آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ودر صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می تواند از او پس بگیرد

(مسأله ۱۸۶۷) اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من ۴۵ مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۶۸) اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن در غیر آنچه که در مسأله ۱۸۶۳ ذکر شد مصرف کند چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، زکات آنها واجب است

(مسأله ۱۸۶۹) خرمائی که تازه آن را می خورند و اگر بماند خیلی کم می شود چنانچه مقداری باشد که خشک آن به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، زکات آن واجب است

(مسأله ۱۸۷۰) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد

(مسأله ۱۸۷۱) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است، واگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک است و اگر مقداری از باران یا نهر یا رطوبت زمین استفاده کند و به همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نماید، زکات نصف آن، ده یک و زکات نصف دیگر آن، بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را بابت زکات بدهند

(مسأله ۱۸۷۲) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران یا مانند آن مشروب شود و هم از آب دل و یا مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند با دلو مثلا آبیاری شده نه باران، زکات آن بیست یک است، واگر بگویند با آب باران آبیاری شده نه دلو، مثلا زکات آن ده یک است

(مسأله ۱۸۷۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن بیست یک است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن ده یک است؛ بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات آن ده یک می باشد و اگر عرفا بگویند با هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهلم است

(مسأله ۱۸۷۴) اگر شک کند که آبیاری با آب باران شده یا آبیاری به دلو، بیست یک بر او واجب می

(مسأله ۱۸۷۵) اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن بیست یک است

(مسأله ۱۸۷۶) اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نمایند و محتاج به آبیاری نشود زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، بیست یک و زکات زراعتی که پهلوی آن است، ده یک می باشد

(مسأله ۱۸۷۷) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است حتّی مقداری از قیمت اسباب و لباس را که به واسطه زراعت کم شده، می تواند از حاصل کسر کند و چنانچه پس از کم کردن اینها به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد، باید زکات باقیمانده آن را بدهد

(مسأله ۱۸۷۸) قیمت وقتی که تخم را برای زراعت پاشیده می تواند جزء مخارج حساب نماید

(مسأله ۱۸۷۹) اگر زمین و اسباب زراعت یا یکی از این دو ملک خود او باشد، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند و نیز برای کارهائی که خودش کرده یا دیگری بی اجرت انجام داده، چیزی از حاصل کسر نمی شود

(مسأله ۱۸۸۰) اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی راکه برای آن داده جزء مخارج حساب می شود

(مسأله ۱۸۸۱) اگر زمینی را بخرد و در آن زمین گندم یا جو بکارد، پولی راکه برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود، ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند، اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهارصد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید(مسأله۱۸۸۲) کسی که بدون گاو و چیزهای دیگر که برای زراعت لازم است میتواند زراعت کند، اگر آنها را بخرد؛ نباید پولی راکه برای خرید اینها داده جزء مخارج

حساب نماید

(مسأله ۱۸۸۳) کسـی که بـدون گـاو وچیزهـای دیگری که برای زراعت لازم است نمی توانـد زراعت کنـد، اگر آنها را بخرد و به واسطه زراعت به کلی از بین برونـد، می توانـد تمـام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نمایـد و اگر مقـداری از قیمت کم شود می توانـد آن مقدار را جزء مخارج حساب کند، ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود، بنابر احتیاط واجب چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب ننماید

(مسأله ۱۸۸۴) اگر دریک زمین جو و گنـدم وچیزی مثـل برنـج و لوبیا زکات آن واجب نیست کارد، خرجهائی که برای هر کـدام آنهـا کرده فقط پای همان حساب می شود، ولی اگر برای هردو مخارجی کرده بایـد به هردو قسـمت نمایـد، مثلاً اگر هر دو به یک اندازه بوده، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکات دارد کسر نماید

(مسأله ۱۸۸۵) اگر برای سال او عملی مانند شـخم زدن انجام دهد اگر چه برای سالهای بعد هم فائده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوَل کسر کند ولی اگر برای چند سال عمل کند باید بین آنها تقسیم نماید

(مسأله ۱۸۸۶) اگر انسان در چنـد شـهر که فصل آنها با یکـدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اوَل می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم، باشـد، بایـد زکات آن را موقعی که می رسد بدهد و زکات بقیَه را هر وقت بدست می آید ادا نماید و اگر آنچه اوَل می رسـد به انـدازه نصـاب نباشـد، در این صورت اگر یقین دارد اینکه اکنون بـدست آمـده است بـا آنچه که بعـدا بـدست می آیـد به انـدازه نصـاب می شود بـاز هم بعـد از تعلَق زکـات به بقیَه واجب است زکـات آنچه را که رسیده همان وقت و زکات بقیه را موقعی که می رسـد بدهـد و اگر یقین نـدارد که همه آنها به انـدازه نصاب شود، صبر می کنـد تا بقیَه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۸۷) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهـد، اگر در هر مرتبه به مقدار نصاب نباشد، زکات آن واجب نیست، برای اینکه زراعت در هر فصلی مستقلا مورد حساب قرار می گیرد و زراعت در دو فصل مثل زراعت دو سال است

(مسأله ۱۸۸۸) اگر مقـداری خرمـا یا انگور تازه دارد که خشک آن به انـدازه نصاب می شود، چنانچه به قصـد زکات از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد

(مسأله ۱۸۸۹) اگر زکات خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشـد نمی تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشـمش بدهد، اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکات بدهد، مانعی ندارد

(مسأله ۱۸۹۰) کسـی که بـدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شـده اگر بمیرد، بایـد اوَل تمام زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را اداء نمایند

(مسأله ۱۸۹۱) کسـی که بـدهکار است و گنـدم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او از مال دیگر بدهنـد، هر کـدام که سـهمشان به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسـد، بایـد زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهنـد، چنانچه مال میَت فقط به انـدازه بدهی او باشد واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میَت بیشتر از بـدهی او باشـد، در صورتی که بـدهی او به قدری است که اگر بخواهند اداء نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می دهند زکات ندارد و بقیَه مال ورثه است و هر کدام آنان که سهمش به اندازه نصاب شود؛ باید آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۲) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد باید زکات هر کدام از خوب و بد را

از خود آنها بدهد و زکات همه را از بد نمی تواند بدهد

نصاب طلا

(مسأله ۱۸۹۳) طلا دو نصاب دارد:
نصـاب اوّل آن بیست مثقـال شـرعی است که هر مثقـال آن ۱۸ نخود است: پس وقتی طلاـ به بیست مثقـال شـرعی که پـانزده مثقال معمولی است برسـد اگر شـرائط دیگر را هم که گفته شـد داشـته باشـد، انسـان بایـد چهـل یک آن را که نه نخود میشود (هر مثقال معمولی ۲۴ نخود است) از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست
و نصـاب دوّم آن چهـار مثقـال شـرعی است که سه مثقال معمول میشود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۸ مثقـال را از قرار چهل یک بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط بایـد زکات ۱۵ مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقـال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شـرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست
و نصـاب دوّم آن ۲۱ ۱۵ مثقـال آن را بدهـد و زیـادی آن زکـات نـدارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد

نصاب نقره

(مسأله ۱۸۹۴) نقره دو نصاب دارد:
نصاب اوّل آن ۱۰۵ مثقـال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد و شـرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد زکات آن واجب نیست
و نصـاب دوّم آن ۲۱ ال اسـت، یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقـال اضافه شود، بایـد زکات تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شـد بدهد و اگر کمتر از ۲۱ مثقال اضافه شود، فقط باید زکات ۱۰۵ مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از ۲۱ مثقـال است زکـات نـدارد بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا و نقره دارد بدهـد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقـدار واجب داده است مثلًا کسـی که ۱۱۰ مثقـال نقره دارد، اگر چهل یک آن را بدهـد، زکات ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است
(مسأله ۱۸۹۵) کسـی که طلا یا نقره او به انـدازه نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه

ساله باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۶) زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که آن را سکّه زده باشد و معامله با آن رواج باشد و اگر سکّه آن از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهد

(مسأله ۱۸۹۷) طلا و نقره سکّه داری که زنها برای زینت بکار میرونـد، در صورتی که معامله با آن رایـج باشـد بنا بر احتیاط زکات آن واجب است و اگر معامله با آن رایج نباشد زکات آن واجب نیست هر چند به آن پول طلا و نقره بگویند

(مسأله ۱۸۹۸) کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اوّل نباشد مثلاً ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد، زکات بر آن واجب نیست

(مسأله ۱۸۹۹) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب میشود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او کمتر شود، زکات بر آن واجب نیست

(مسأله ۱۹۰۰) اگر در بین یازده ماه طلا و نقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگری عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند؛ احتیاط مستحبّ آن است که زکات را بدهد

(مسأله ۱۹۰۱) اگر در ماه دوازدهم پول طلاـ و نقره را آب کنـد، بایـد زکات آنها را بدهـد و چنانچه به واسطه آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد

(مسأله ۱۹۰۲) اگر طلا و نقره ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همه آنهارا از طلا و نقره خوب بدهد

(مسأله ۱۹۰۳) طلا و نقره ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست

(مسأله ۱۹۰۴) اگر طلاـ و نقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشـد؛ نمی توانـد زکات آن را از طلا و نقره ای بدهد که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند طلا و نقره خالصـی که در آن هست، به اندازه زکاتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد

زکات شتر وگاو وگوسفند

(مسأله ۱۹۰۵) زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اوّل: آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد ولی اگر در تمام سال یک هفته هم کار کرده باشد، بنابر احتیاط زکات آن واجب است

دوّم: آنکه در تمـام سـال از علف بیابـان بچرد، پس اگر تمـام سال یا مقـداری از آن را از علف چیـده شـده، یا از زراعتی که ملک مالـک یـا ملـک کس دیگر است بچرد زکات بـدارد ولی اگر در تمام سال یک هفته هم از علف مالک بخورد، بنابراحتیاط زکات آن واجب می باشد و اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد؛ یا اجاره کند، یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد

نصاب شتر

(مسأله ۱۹۰۶) شتر دوازده نصاب دارد:

اوّل: پنج شتر و زکات آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد

دوّم: ده شتر و زکات آن دو گوسفند است

سوّم: پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است

چهارم: بیست شتر و زکات آن چهار گوسفند است

پنجم: بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است

ششم: بیست و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوّم شده باشد

هفتم: سی و شش شتر و زکات آن یک ستر است که داخل سال سوّم شده باشد

هشتم: چهل و شش شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد

نهم: شصت و یک شتر و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد

دهم: هفتاد و شش شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوّم شده باشد

یازدهم: نود و یک شتر و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد

دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوَم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر ی بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد؛ باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتر ماده ای که داخل سال سوم شده باشد

(مسأله ۱۹۰۷) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره ی شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است نرسیده، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد

نصاب گاو

(مسأله ۱۹۰۸) گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرائطی را که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک گوساله ای که داخل سال دوَم شده از بابت زکات بدهد

ونصاب دوّم آن چهل است وزکات آن، یک گوساله ماده ای که داخل سال سوَم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاًـ کسی که سی و نه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رسید؛ چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله ای که داخل سال دوّم شده بدهد و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهل تا یا با سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلًا اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می ماند

نصاب گوسفند

(مسأله ۱۹۰۹) گوسفند پنج نصاب دارد:

اوّل: چهل و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد

دوّم: صد و بیست و یک زکات آن دو گوسفند است

سوّم: دویست و یک و زکات آن سه گوسفند است

چهارم: سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است

پنجم: چهارصد و بالا تر از آن است که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد بلکه اگر گوسفند دیگری هم بدهد یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است

(مسأله ۱۹۱۰) زکات ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوَل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوّم که صدو بیست و یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات بدارد و همچنین است در نصابهای بعد

(مسأله ۱۹۱۱) زکات شتر و گاو و گوسفندی که مقدار نصاب برسد، واجب است چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده

(مسأله ۱۹۱۲) در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می شود و شتر عَرَبی و غیر عَرَبی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشَک در زکات با هم فرق ندارند

(مسأله ۱۹۱۳) اگر گوسفند برای زکات بدهد، باید اقّلاً داخل سال دوّم شده باشد و اگر بز بدهد باید داخل سال سوّم شده باشد

(مسأله ۱۹۱۴) گوسفندی را که بابت زکات می دهد؛ اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر

(مسأله ۱۹۱۵) اگر چند نفر با هم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست

(مسأله ۱۹۱۶) اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بده

(مسأله ۱۹۱۷) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۹۱۸) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می تواند زکات را از خود آنها بدهد ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند نمی تواند زکات آنها را مریض، معیوب، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد

(مسأله ۱۹۱۹) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست

(مسأله ۱۹۲۰) کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه سال باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند؛ زکات بر او واجب نیست مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد تا وقتی که گوسفند های او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات براو واجب نیست

مصرف زکات

(مسأله ۱۹۲۱) انسان می تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اوّل: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را نـدارد و کسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست

دوّم: مسکین و آن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند

سوّم: کسی که از طرف امام (علیه السّلام) یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام (علیه السّلام) یا نائب امام یا فقرا برساند

چهارم: کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می شوند، یا در جنگ به مسلمانان کمك می کنند

پنجم: خریداری بنده ها و آزاد کردن آنها

ششم: بدهکاری که نمیتواند قرض خود را بدهد

هفتم: فی سبیل الله یعنی کاری که ماننـد سـاختن مسـجد منفعت عمومی دینی دارد، یا مثل ساختن پل و اصـلاح راه که منفعتش به عموم مسلمانان می رسد و آنچه برای اسلام نفع داشته باشد به هر نحو که باشد

هشتم: ابن السّبیل یعنی مسافری که در سفر در مانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۱۹۲۲) احتیاط واجب آنست که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۳) کسی که مخارج سالش را داشته اگر مقداری از آن مصرف کند و بعد شك کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۴) صنعتگر یا مالك یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملك یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند

(مسأله ۱۹۲۵) فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه ای دارد که ملك او است و در آن نشسته، یا مال سواری دارد چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می تواند از زکات خریداری نماید

(مسأله ۱۹۲۶) فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۲۷) به کسی که قبلاً فقیر بوده و می گوید فقیرم، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می شود زکات داد

(مسأله ۱۹۲۸) کسی که می گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حالش اطمینان پیدا شود که فقیر است می شود به او زکات داد

(مسأله ۱۹۲۹) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، میتواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۰) اگر فقیر بمیرد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۱) چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است بطوری که دروغ نشود به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکات نماید

(مسأله ۱۹۳۲) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده یا از روی دانستن مسأله به کسی که

میداند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته یا احتمال می داده که زکات است، انسان باید عوض آن را از او بگیرد وبه مستحق بدهد ولی اگر به غیر عنوان زکات داده نمی تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد و در همه صور می تواند از مال خودش زکات را بدهد و از کسی که گرفته مطالبه نکند

(مسأله ۱۹۳۳) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد، یا اگر در معصیت خرج کرده، از آن معصیت توبه کرده باشد، که در این صورت از هم فقرا می شود به او داد

(مسأله ۱۹۳۴) اگر به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می تواند آنچه را به او داده بابت زکات حساب کند، ولی اگر چیزی را که گرفته در شرابخواری یا بطور آشکارا در معصیت صرف کرده و از معصیت خود توبه نکرده، بنابر احتیاط واجب باید چیزی را که به او داده بابت زکات حساب نکند

(مسأله ۱۹۳۵) کسی که بدهکار است و نمیتواند بدهی خودرا بدهد، اگر چه فقیر نباشد، انسان می تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۳۶) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، میتواند زکات بگیرد ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می تواند زکات بگیرد

(مسأله ۱۹۳۷) مسافری که در سفر مانده شده و زکات گرفته بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد مانده باشد، در صورتی که بدون مشقّت نتواند بقّیه را به صاحب مال یا نائب او برساند، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است

شرایط کسانی که مستّحق زکاتند

(مسأله ۱۹۳۸) کسی که زکات می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر از راه شرعی شیعه بودن کسی ثابت شود و به او زکات بدهد، و زکات تلف شود بعد معلوم شود شیعه نبوده باید دوباره زکات بدهد

(مسأله ۱۹۳۹) اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد، انسان می تواند به ولی او زکات بدهد، به قصد اینکه انچه رامی دهد ملک طفل یا دیوانه باشد

(مسأله ۱۹۴۰) اگر به ولی طفل یا دیوانه دسترسی ندارد، می تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکات را به مصرف آنان می رساند، نیت زکات کند

(مسأله ۱۹۴۱) به فقیری که گدایی میکند، می شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصر ف می کند نمی شود زکات داد

(مسأله ۱۹۴۲) به کسی که معصیت کبیره را اشکارا بجا می آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند

(مسأله ۱۴۹۳) به کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می شود زکات داد ولی اگر زن برای خرجی خودش قرض کرده باشد شوهر نمیتواند بدهی اورا زکات بدهد، بلکه اگر کس دیگری هم که

مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خود قرض کند احتیاط واجب آن است که بدهی او را از زکات ندهد

(مسأله ۱۹۴۴) انسان نمی توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران میتوانند به آنان زکات بدهند

(مسأله ۱۹۴۵) اگر انسان زکات به پسرش بدهد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نماید، اشکال ندارد

(مسأله ۱۹۴۶) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد پدر میتواند برای خریدن آنها زکات بدهد

(مسأله ۱۹۴۷) پدر میتواند به پسرش زکات بدهد که برای خود زن بگیرد، پسر هم میتواند برای آنکه پدرش زن بگیرد، زکات خود رابه او بدهد

(مسأله ۱۹۴۸) به زنی که شوهرش مخارج اورا می دهد، یا خرجی نمی دهد ولی زن بتواند اورا به داد خرجی مجبور کند، نمی شود زکات داد

(مسأله ۱۹۴۹) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند ولی اگر شوهر ش در ضمن عقد شرط کند که مخارج اورا بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، درصورتی که بتواند مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند اورا مجبور کند، نمی شود به آن زن زکات داد

(مسأله ۱۹۵۰) زن میتواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید

(مسأله ۱۹۵۱) سید نمی تواند از غیر سید زکات بگیرد ولی اگر خمس وسایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکات ناچار باشـد، می توانـد از غیر سـید زکات نگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشـد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه اش ناچار است بگیرد

(مسأله ۱۹۵۲) به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می شود زکات داد

نیت زکات

(مسأله ۱۹۵۳) انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیت معین کند که انچه را می دهد زکات مال است، یا زکات فطره ولی اگر مثلا زکات گندم وجو براو واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی راکه می دهد زکات گندم است یا جو

(مسأله ۱۹۵۴) کسـی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد ونیت هیچکدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشـد، زکات همان جنس حساب می شود واگر هم جنس هیچکدام آنها نباشد، به همه آنها قسـمت میشود پس کسـی که زکات چهل گوسفند وزکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکات بدهد ونیت هیچکدام آنها را نکند، زکات گوسـفند حساب میشود، ولی اگر مقداری نقره بدهد به زکاتی که برای گوسفند وطلا بدهکار است، تقسیم می شود

(مسأله ۱۹۵۵) اگر کسـی را وکیل کنـد زکات مال اورا بدهـد، چنانچه وکیل وقتی که زکات را به فقیر میدهد، از طرف مالک نیت زکات کند، کافی است

(مسأله ۱۹۵۶) اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکات رابه فقیر بدهد وپیش از آنکه مال از بین برود، خود مالک نیت زکات کند زکات حساب میشود

مسائل متفرقه زکات

(مسأله ۱۹۵۷) موقعی که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وموقع خشک شدن خرما وانگور انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند وزکات طلاونقره وگاو گوسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه دوازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، میتواند زکات را جدا کند

(مسأله ۱۹۵۸) بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می شود زکات داد؛ دسترسی دارد احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تاخیر نیندازد

(مسأله ۱۹۵۹) کسی که میتواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد وبه واسطه کوتاهی او از بین برود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۹۶۰) کسی که می تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۱۹۶۱) اگر زکات را از مال کنار بگذارد، می تواند در بقّیه آن تصّرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می تواند در تمام مال تصّرف نماید

(مسأله ۱۹۶۲) انسان نمی تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری بجای آن بگذارد

(مسأله ۱۹۶۳) اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی بوجود بیاید، مثلاًـ گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است

(مسأله ۱۹۶۴) اگر موقعی که زکات را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد

(مسأله ۱۹۶۵) اگر با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته برای خودش تجارت کند صحیح نیست و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحت زکات تجارت کند، تجارت صحیح و نفعش مال زکات است

(مسأله ۱۹۶۶) اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی شود و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۷) فقیری که می تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است پس موقعی که زکات بر انسان واجب می شود، اگر آن فقیر خود باقی باشد، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۸) فقیری که نمی تواند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی تواند آن را بابت زکات حساب کند

(مسأله ۱۹۶۹) مستحبّ است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال مقّدم بدارد ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحبّ است زکات را به او بدهد

(مسأله ۱۹۷۰) بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند

(مسأله ۱۹۷۱) اگر در شهر کسی که می خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن

معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیداکند باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند ولی مخارج بردن به آن شهر به عهده خود او است و اگر زکات تلف شود ضامن نیست

(مسأله ۱۹۷۲) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع برده باشد

(مسأله ۱۹۷۳) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می دهد با خود او است

(مسأله ۱۹۷۴) کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، می تواند کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم به یک فقیر بدهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگی مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره هم برسد می تواند به یک فقیر کمتر از آن بدهد، ولی مستحبّ است در هر دو صورت مذکوره، کمتر از آن ندهد

(مسأله ۱۹۷۵) مکروه است انسان از مستحق در خواست کند زکاتی را که از او گرفته به او فروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقّدم است

(مسأله ۱۹۷۶) اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه؛ باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش باشد

(مسأله ۱۹۷۷) فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند؛ یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد و امید هم ندارد که دارا شود؛ چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد

(مسأله ۱۹۷۸) انسان می تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد

(مسأله ۱۹۷۹) انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است و قف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند

(مسأله ۱۹۸۰) فقیر می تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد، ولی اگر به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، برای زیارت و مانند آن نمی توانند زکات بگیرند

(مسأله ۱۹۸۱) اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه از لفظ مالک غیر او فهمیده نشود فقیری که وکیل است می تواند برای خود نیز بردارد

(مسأله ۱۹۸۲) اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا- و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد

(مسأله ۱۹۸۳) اگر دو نفر در مالی که زکات آنها واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش هم اشکال دارد

(مسأله ۱۹۸۴) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد و اگر از بین رفته باشد، می تواند خمس یا زکات را بدهد، یا کفّاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید

(مسأله ۱۹۸۵) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسمت کنند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید

مال او را به خمس و زکات و قرض و نذر و مانند اینها قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل تومان خمس بر او واجب است و بیست تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی تومان است، باید بیست تومان بابت خمس و ده تومان به دین او بدهند

(مسأله ۱۹۸۶) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب یا مستحب باشد می شود به او زکات داد و اگر تحصیل آن علم واجب یا مستحب نباشد، زکات دادن به او اشکال دارد

زکات فطره

(مسأله ۱۹۸۷) کسی که موقع غروب یعنی قبل از غروب شب عید فطر گرچه به چند لحظه باشد بالغ و عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرّت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است

(مسأله ۱۹۸۸) کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذارند فقیر است و دادن زکات فطره براو واجب نیست

(مسأله ۱۹۸۹) انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر

(مسأله ۱۹۹۰) اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره او را می دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد

(مسأله ۱۹۹۱) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می شود، بر او واجب است

(مسأله ۱۹۹۲) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود و در صورتی که نان خور او حساب شود واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد

(مسأله ۱۹۹۳) فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند

(مسأله ۱۹۹۴) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه یا بیهوش باشد، زکات فطره بر او واجب نیست

(مسأله ۱۹۹۵) اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود، یا دیوانه بالغ گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۶) کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از عید روز عید فطر شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، مستّحب است زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۷) کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد

(مسأله ۱۹۹۸) کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آنها را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، وچنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر که یکی از آنها صغیر باشد، ولّی او بجای او می گیرد و احتیاط آنست چیزی را که برای صغیر

گرفته به کسی ندهد

(مسأله ۱۹۹۹) اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شوند بدهد

(مسأله ۲۰۰۰) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهرش باید فطره او را بدهد

(مسأله ۲۰۰۱) کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد

(مسأله ۲۰۰۲) اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی شود

(مسأله ۲۰۰۳) اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود

(مسأله ۲۰۰۴) زنی که شوهرش مخارج او را نمی دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد

(مسأله ۲۰۰۵) کسی که سیّد نیست نمی تواند به سید فطره بدهد حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی تواند فطره او را به سیّد دیگر بدهد

(مسأله ۲۰۰۶) فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست

(مسأله ۲۰۰۷) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد

(مسأله ۲۰۰۸) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد در صورتی که به شرط خود عمل کند و نان خور او حساب شود باید فطره او را هم بدهد ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد و مثلاً پولی برای مخارجش بدهد دادن فطره او واجب نیست

(مسأله ۲۰۰۹) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند

مصرف زکات فطره

(مسأله ۲۰۱۰) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات یال گفته شد برسانند کافی است ولی احتیاط مستحبّ آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند

(مسأله ۲۰۱۱) اگر طفل شیعه ای فقیر باشد، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید

(مسأله ۲۰۱۲) فقیری که فطره به او می دهند، لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخور و کسی که آشکارا معصیت کبیره می کند فطره ندهند

(مسأله ۲۰۱۳) به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند

(مسأله ۲۰۱۴) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سالش و کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند

(مسأله ۲۰۱۵) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد، کافی نیست و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، اشکال دارد

(مسأله ۲۰۱۶) انسان نمی تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلاً جو بدهد و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد

(مسأله ۲۰۱۷) مستحبّ است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را به دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را؛ بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحبّ است آنها را مقدم بدارد

(مسأله ۲۰۱۸) اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، می تواند پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می دانسته یا احتمال می داده آنچه را گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد والّا، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد

(مسأله ۲۰۱۹) اگر کسی بگوید فقیرم، نمی شود به او فطره داد مگر آنکه اطمینان پیداکند یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است

مسائل متفرّقه زکات فطره

(مسأله ۲۰۲۰) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و موقعی که آن را می دهد، نیّت دادن فطره نماید

(مسأله ۲۰۲۱) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و احتیاط واجب آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد

(مسأله ۲۰۲۲) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهد، باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد یا اگر مخلوط است چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد در صورتی صحیح است که خاص آن به یک صاع برسد، ولی اگر مثلاً- یک صاع گندم به چندین من خاک، مخلوط باشد که خاص کردن آن خرج یا کار بیشتر از متعارف دارد، دادن آن کافی نیست

(مسأله ۲۰۲۳) اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست ولی اگر جائی باشد که خوراک غالب آنها معیوب است اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۲۴) کسی که فطره چند نفر را می دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد و اگر مثلاً فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد، کافی است

(مسأله ۲۰۲۵) کسی که نماز عید فطر می خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد ولی اگر نماز عید نمی خواند می تواند دادند فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد

(مسأله ۲۰۲۶) اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، احتیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهد نیّت فطره نماید

(مسأله ۲۰۲۷) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون اینکه ادا و قضا کند فطره را بدهد

(مسأله ۲۰۲۸) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد

(مسأله ۲۰۲۹) اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد

(مسأله ۲۰۳۰) اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته ضامن نیست، مگر آنکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد

(مسأله ۲۰۳۱) اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را بجای دیگر نبرد و اگر بجای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

حج

فضیلت حجّ

حجّ یکی از ارکان دین مقدس اسلام و از فرائض مهمّ الهی است و دارای فضیلت فراوان و پاداش بسیار مهمّی است و در میان عبادات اسلامی از لحاظ جامعیّت، جایگاه والایی دارد

عبادتی است هم بدنی، هم مالی، هم جسمی، هم روانی، هم فکری و فرهنگی و هم سیاسی و اجتماعی و موجب پدید آمدن ارتباط و وحدت و الفت و هم آهنگی میان همه مسلمانان روی زمین است و اذا هیچ عَمَلی جای آن را نمی گیرد بر ما مسلمانان لازم است به فلسفه این فریضه اسلامی، توجّه کنیم ودر راه تأمین هدف مقدس اسلام گام برداریم

در زمان حضرت رسول اکرم (صلّی اللّه علیه و آله وسلّم) شخصی که نسبت به انجام حجّ کوتاهی کرده و از انجام آن محروم گردیده بود، از آن حضرت تقاضا کرد که او را به انجام عمل نیکی که جایگزین حجّ باشد راهنمایی نماید حضرتش در پاسخ فرمودند: «اگر انبوهی از طلا به اندازه کوه ابو قبیس را هم در راه خدا انفاق کنی باز هم به ثواب و فضیلتی که حجّاج در راه خدا نائل گردیده اند، نائل نخواهی شد»

در عظمت و فضیلت این فریضه الهی و این عبادت بزرگ اسلامی همین اندازه کافی است وسیله بار یافتن بندگان به پیشگاه با عظمت پروردگار جهان و نزول بر درِ خانه ذات ذوالجلال و مهمان او گردیدن است، پروردگار کریمی که مهمانان خود را گرامی می دارد و نظر لطف بر آنها می افکند

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «رهسپاران حجّ و عمره، بار یابندگان به پیشگاه با عظمت خداوند می باشند، هر گاه سؤال کنند خداوند به آنها عطا می کند، دعا کنند خداوند اجابت می نماید، شفاعت نمایند خداوند شفاعت آنها را می پذیرد و اگر سکوت کنند و چیزی هم نگویند خداوند به آنها ثواب می دهد و بجای هر درهمی که در این راه خرج کرده اند هزار هزار درهم به آنها عنایت می کند

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله وسلّم) فرمودند: «سه دسته به پیشگاه خداوند بار می یابند:

۱-بجا آورندگان حجّ

۲-کسانی که برای انجام عمره رهسپار مکّه می گردند

۳- جهادگرانی که به منظور انجام جهاد در راه خدا به حرکت در می آیند

خداوند آنها را دعوت نموده و اجابت نموده اند اینها از خداوند مسألت کردند خداوند نیز آنچه را که اینها عنایت فرمود»

از آنجا که این عمل به این درجه از اهمیّت است، خداوند عظیم در قرآن کریم با تعبیری که از جهاتی مشتمل بر تأکید است،

فرمودند: «وَ لِلهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً (آیه ۹۷ سوره آل عمران) یعنی: بر کسانی که استطاعت زیارت خانه خدا را دارند از جانب خداوند لازم گردیده است که به انجام این وظیفه قیام کنند؛ بعد ازآن فرمود:

وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ الله غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ کسانی که کفر ورزیده، از انجام این وظیفه مهمّ سرباز زنند، خداوند از جهانیان بی نیاز است حضرت صادق (علیه السّلام) در تفسیر آیه ۷۲ از سوره اسراء«وَ مَنْ کانَ فی هذِهِ اَعْمی فَهُوَ فی اْلأخِرَهِ اَعْمی وَ اَضَلُّ سَبیلاً» یعنی کسی که در این دنیا نابینا است در آخرت نیز نابینا و گمراه ترین مردم خواهد بود، فرمودند: «منظور کسانی است که با داشتن قدرت و استطاعت ادای حجّ، آن را به تأخیر می اندازند تا مرگ آنها فرا می رسد

و نیز حضرتش فرمود: «کسی که از دنیا می رود و حجّ خانه خدا را با داشتن استطاعت مالی با اینکه مانعی از قبیل کار بسیار ضروری ویا مرض شدید یا جلوگیری حکومت وقت ... در میان نیست، بجا نیاورد در هنگام مرگ در زمره یهود یا نصارا از دنیا می رود»

در احادیث متعدّدی که از پیشوایان معصوم (سلام الله علیهم) صادر گردیده است، آمده است که: «دین اسلام بر ۵ پایه استوار شده است نماز، زکات، حجّ، روزه ولایت اهلبیت (علیهم السّلام)

همانطور که گروهی از احادیث، کسانی که با داشتن استطاعت وامکانات در انجام این فریضه الهی مسامحه میکنند را، مورد انتقاد قرار میدهد، گروه دیگری از اثار نیک وپادشها وفضیلت های عمل به این وظیفه سخن می گویند مفاد ومضمون آنها این است:

«افرادی که برای انجام حجّ رهسپار مکّه وتوفیق انجام آن را یافته اند به این چند فضیلت نائل می گردند:

۱-گناهان آنها آمرزیده شده مانند روزی که از مادر متولد شده اند، پاکیزه می گردند

۲-بهشت بر آنها واجب می شود

۳-آنها چون گذشته های خودرا اصلاح نموده اند، پس از بازگشت اعمال خود را از سر بگیرند

۴-خانواده واموال آنها در کَنَفِ عنایت خداوند محفوظ است

بسیار شایسته ومستحبّ است که مسلمانان مخصوصاً آشنایان، مسافر حجّ را با تکریم بدرقه کنند ودر موقع مراجعت از حجّ نیز با توقیر واحترم آنان را مورد استقبال قرار دهند که حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «در توقیر واحترام کسانی که اعمال حجّ یا عمره را انجام داده اند، بکوشید»

حضرت سجّاد (علیه السّلام) می فرمودند: «ای کسانی که به حجّ رهسپار نشده اید، به افرادی که به حجّ مشرف شده اند بشارت بدهید وبا آنها مصافحه کنید وآنان را مورد تعظیم وتکریم قرار بدهید تا در اجر وثواب با آنها شریک باشید»

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه واله وسلّم) در باره کسانی که از مکّه بازگشته بودند با این عبارات دعا می کردند: «قَبِلَ اللهُ مِنْکَ وَ اَخْلَفَ عَلَیْکَ نَفَقَتَیکَ وَ غَفَرَ ذَنْبِیکَ» یعنی: خداوند اعمال تورا قبول بفرماید وعوض انچه را که خرج کردی به تو عنایت کند و گناهانت را بیامرزد

احکام حجّ

(مسأله ۲۰۳۲) حجّ؛زیارت کردن خانه خدا وانجام اعمالی است که دستور داده اند ودر آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می شود:

اوّل: آنکه بالغ باشد

دوّم: آنکه عاقل و آزاد باشد

سوّم: به واسطه رفتن به حجّ مجبور نشود که کار حرامی را که اهمیّتش در شرع از حجّ بیشتر است انجام دهد؛یا عمل واجبی را که از حجّ مهم تر است ترک نماید

چهارم: آنکه مستطیع باشد و مستطیع بودن چند چیز است:

اوّل: آنکه راه وچیزهایی راکه بر حسب حالش در سفر به آن محتاج است ودر کتابهای مفّصل گفته شده دارا باشد ونیز مرکب سواری یا مالی که بتواند آنها را تهیّه کند داشته باشد

دوّم: سلامت مزاج وتوانایی آن را داشته باشد که بتواند مکّه رود وحجّ را بجا آورد

سوّم: در راه مانعی از رفتن نباشد واگر باشند، یا انسان بترسد که در راه از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد درصورتی که مشقّت نداشته باشد وخیلی غیر متعارف نباشد، باید از آن راه برود

چهارم: بقدر بجا آوردن اعمال حجّ وقت داشته باشد

پنجم: مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن وبچّه ومخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند داشته باشد

ششم: بعد از برگشتن، کسب، یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند

(مسأله ۲۰۳۳) کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود، وقتی حجّ بر او واجب است که پول خانه راهم داشته باشد

(مسأله ۲۰۳۴) زنی که میتواند مکّه برود، اگر بعد از برگشتن از خود مالی نداشته باشد وشوهرش هم مثلاً فقیر باشد وخرجی اورا ندهد، وناچار شود که به سختی زندگی کند، حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۳۵) اگر کسی توشه راه ومَرکب سواری نداشته باشد ودیگری به او بگوید حجّ برو ومن خرج تو وعیالات تو را در موقعی که در سفر حجّ هستی می دهم در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج اورا می دهد واز طرفی تعطیل کردن شغل خود ومتوقف شدن کارش در مدّت رفتن به حجّ و برگشتن موجب به زحمت افتادن وبه هم خوردن وضع زندگی او نشود حجّ بر او واجب میشود

(مسأله ۲۰۳۶) اگر خرجی رفتن وبرگشتن وخرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود

(مسأله ۲۰۳۷) اگر مخارج رفتن وبرگشتن ومخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می رود وبر می گردد به او بدهند وبگویند حجّ برو ولی ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند، حجّ بر او واجب میشود

(مسأله ۲۰۳۸) اگر مقداری مال که برای حجّ کافی است به کسی بدهند وبا او شرط کنند که در راه مکّه خدمت کسی که مال را داده بنمایند، حجّ بر او واجب نمی شود

(مسأله ۲۰۳۹) اگر برای مقداری مال به کسی بدهند وحجّ بر او واجب شود، چنانچه حجّ نماید؛ هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۴۰) اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود ومالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکّه رود مستطیع باشد، باید حجّ کند ودر صورتی که حجّ نماید، اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکّه برود، دیگر حجّ بر او واجب نیست

(مسأله ۲۰۴۱) اگر انسان اجیر شود که ازطرف کس دیگر حجّ کند چنانچه خودش نتواند برود وبخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد

(مسأله ۲۰۴۲) اگر کسی مستطیع شود ومکّه نرود وفقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حجّ کند واگر به هیچ قسم نتواند حجّ برود؛ چنانچه کسی اورا برای حجّ اجیر کند، باید به مکّه رود وحجّ کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد وتا سال بعد در

مکّه بماند وبرای خود حجّ نماید ملی اگر ممکن باشد که اجیر شود واجرت را نقد بگیرد وکسی که او را اجیر کرده راضی شود که حجّ اورا در سال بعد بجا آورد، باید سال اوّل برای خود وسال بعد برای کسی که اجیر شده حجّ نماید

(مسأله ۲۰۴۳) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکّه رود ودر وقت معیّنی که دستور داده اند به عرفات ومشعر الحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حجّ بر او واجب نیست ولی اگر از سالهای پیش مستطیع، اگر چه به زحمت باشد باید حجّ کند

(مسأله ۲۰۰۴) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و ناامید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند، احتیاط مستحب آن است کسی را از طرف خود بفرستد که حج نماید

(مسأله ۲۰۴۵) کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را از طرف او بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می شود

(مسأله ۲۰۴۶) اگر طواف نساء را در ست بجا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و بجا آورد صحیح است ودر صورت فراموشی چنانچه برگشتن برای او مشّقت و زحمت است می تواند نائب بگیرد و تا هنگامی که بوسیله خود یا نائب او طواف نساء انجام نشده است، زن بر او حرام است

خرید و فروش

اقتصاد و معاملات

دین اسلام کار و کسب و تحصیل مال و ثروت و بطور کلّی فعالیّتهای اقتصادی ای که بر اساس موازین اسلامی صورت می گیرد را، یک نوع عبادت و موجب اجر و ثواب می داند که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «عبادت، هفتاد جزء است و با فضیلت ترین آن کوشش در راه تحصیل مال از راه حلال است» و بطور کلّی احادیث فراوانی که در این رابطه از پیغمبر بزرگ اسلام و اهل البیت گرامش (سلام الله علیهم) نقل گردیده است بر این مطلب دلالت دارند که نظر اسلام اینست که مسلمانان دارای اقتصاد مستقل و خودکفا و فعّال باشند و افرادی که قدرت کار و ابتکار دارند، هرگز به بطالت و کسالت نباید تن در بدهند و بطور منظّم و جدّی در راه ایجاد کار و اشتغال و کار و بکار بردن ابتکار بکوشند و کسانی که امکانات مالی دارند هرگز ثروت خود را راکت نگذارند و آن را در راه مضاربه، و مزارعه و مساقاه و تأسیس و اداره مراکز تولیدی و ایجاد اشتغال بکار بیندازند تا در نتیجه این بسیج اقتصادی همگانی علاوه بر از بین بردن فقر دارای اقتصاد مستقل باشند و تا علاوه بر اینکه سنگینی زندگی خود را بر دوش دیگران نیفکنند، منشأ خدمات و کمک به دیگران باشند

حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «مردمی که با داشتن آب و خاک، محتاج هستند از رحمت خداوند بدور می باشند»

حضرت صادق (علیه السلام) به شخصی در مقام تشویق و ترغیب به کار فرمودند: «بار بر سر خود حمل کن و این زحمت را تحمّل کن و از دیگران بی نیاز باش»

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «کسی که شب را در حالی به صبح می آورد که در نتیجه در پیش گرفتن راه کسب حلال خسته شده است، خداوند گناه او را می آمرزد»

حضرت صادق (علیه السّلام) به مردی ۷۰۰ دینار به عنوان مضاربه دادند و فرمودند:

«این پول را از این نظر در اختیار تو گذاشتم که دوست می دارم خداوند مرا در حالی که پول را راکد نگذاشته و در جریان کار و تحصیل فائده قرار داده ام، ببیند»

مطلب مهمّ در اینجا این است که پیشوایان بزرگ اسلام تأکید بسیار زیادی بر این موضوع داشته اند که مسلمانان مسائل و احکام مربوط به اقتصاد اسلامی را یاد بگیرند تا هرگز دچار تخلّف از موازین اسلامی نشوند

حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) تاجران و کَسَبه را مخاطب ساخته سه مرتبه به آنها فرمودند: «اَلْفِقهُ ثُمَّ الْمَتْجَرُ» یعنی نخست احکام و مسائل شرعی را یاد بگیرید سپس به تجارت مشغول شوید

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند که حضرت امیرمؤمنان (علیه السّلام) هر روز صبح در یک یک بازارهای کوفه در حالی که تازیانه خود را بر دوش نهاده بود گردش می کرد و به هر یک از آن بازارها که می رسید می ایستاد و به آنها می فرمود: «خیرو برکت را از خداوند بخواهید و سختگیری را کنار گذاشته معاملات را با سُهُولت انجام بدهید ومیان خریداران فرق مگذارید و خود را با حِلْم و حوصله آراسته کنید از دروغگویی و قسم خودداری کنید و از ظلم و اِجْحاف جدّاً بپرهیزید و یار و یاور مظلومان باشید و هرگز به ربا خواری نزدیک مشوید و پیمانه و میزان را مراعات کنید و از حقّ مردم کم نگذارید و در راه فساد و تباهی هرگز گام مگذارید»

به این ترتیب همه بازارهای شهر را گردش می کرد و در هر یک احکامی را که ستون فقرات اقتصاد اسلامی است بیان می کردند دراسلام هر نوع کار و کسب مشروع، مقدّس و اشتغال به آن یک نوع عبادت است و فقط تأکید اسلام بر این است که کار، مشروع و انجام دهنده کار امین و درستکار باشد که حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمودند: «خداوند متعال کسی را که صاحب حِرْفه و امین باشد دوست می دارد»

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «کسی که به این منظور به فعالیّت های اقتصادی می پردازد که خودکفا باشد و از مردم بی نیاز بگردد و علاوه بر اداره خانواده خود به امور اقتصادی همسایگان خود نیز رسیدگی کند، در روز قیامت درحالی که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد خداوند را ملاقات می کند» ولی برای برخی از کارها فضیلت بیشتری ذکر شده است:

۱-زراعت

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «کشاورزان گنجهای خدا در روی زمین می باشند و در میان کارهای اقتصادی هیچ کاری در نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست و خداوند هیچ پیغمبری را بر نیانگیخت مگر اینکه به کشاورزی اشتغال داشت جز ادریس (علیه السّلام) که خیاط بود»

و نیز فرمود: «زراعت کنید و درخت بکارید، سوگند به خدا عملی حلال تر و پاکیزه تر از آنها را مردم انجام نداده اند»

حضرت کاظم (علیه السّلام) در موقعی که مشغول زراعت بودند فرمودند: «پیغمبر و امیر مؤمنان و پدران من همه با دست خودکار می کردند و بعد افزودند همه پیغمبران و جانشینان آنان و صالحان با دست خود کار می کرده اند»

۲- تجارت

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) فرمودند: برکت ده قسمت است و نُه قسمت آن در تجارت است حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: تجارت موجب افزایش عقل است

چیزهایی که در خرید و فروش مستحبّ است

(مسأله ۲۰۴۷) یادگرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است که اگر یاد نگیرد ممکن است به حرام بیفتد و معامله باطلی

انجام بدهد لازم است و مستحبّ است فروشنده بین مشتریها در قیمت جنس فرق نگذارد مگر به لحاظ علم و تقوا و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را بهم بزند بپذیرد

(مسأله ۲۰۴۸) اگر انسان نداند معامله ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید ولی چنانچه در موقع معامله احکام آن را می دانسته و بعد از معامله شک کند، تصرّف او اشکال ندارد و معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۴۹) کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچّه، باید کسب کند و برای کارهای مستحبّ مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقراء کسب کردن مستحبّ است

معاملات مکروه

(مسأله ۲۰۵۰) عمده معاملات مکروه از این قرار است: اوّل ملک فروشی دوّم قصّابی سوّم کفن فروشی چهارم معامله با مردمان پست پنجم معامله بین اذان صبح و اوّل آفتاب ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد هفتم آنکه برای خریدن جنس که دیگری می خواهد بخرد داخل معامله او شود

معاملات باطل

(مسأله ۲۰۵۱) در چند مورد معامله باطل است:

اوّل: خرید و فروش عین نجاست مثل بول و مُسکِرات، ولی در صورتی که بشود از آن استفاده حلال ببرند مثل اینکه غائط را کُود نمایند یا خون را در معالجه بیماران مصرف کنند خرید و فروش آن جائز است

دوّم: خرید و فروش مال غصبی مگر آنکه صاحبش معامله را اجازه کند

سوّم: خرید و فروش چیزهائی که مال نیست مثل حیوانات درنده

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار

پنجم: معامله ای که در آن ربا باشد و حرام است، غَشّ در معامله یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غَشّ می گویند از پیغمبر اکرم (صَلَّی الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غَشّ کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلّب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غَشّ کند، خداوند برکت روزی او را می برد و راه معاش او را می بندد و او را به خودش واگذار می کند»

(مسأله ۲۰۵۲) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید

(مسأله ۲۰۵۳) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه مثلاً ـ روغن نجس را برای خوردن به خریدار بدهند معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۴) باید دوائی را که مثل شراب عین آن نجس است معامله نکنند ولی معامله دوائی که عینش نجس نیست، اگر به آن احتیاج داشته باشند اشکال ندارد و در داروئی که از عین نجس اخته شده است اگر پول را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمتی

که دوا فروش متحّمل آن شده است بدهند اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۵) خریـد و فروش روغن و دواهای روان و عطرهائی که از ممالک غیر اسـلامی می آورنـد؛ اگر نجس بودن آنها معلوم نباشـد اشـکال نـدارد، ولی روغنی را که از حیوان بعـد از جان دادن آن می گیرند، چنانچه در شـهر کفار از دست کافر بگیرند و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند، نجس است و معامله آن باطل می باشد بلکه اگر در شهر مسلمان هم معلوم باشد که از بلاد کفر آورده شده است بگیرند معامله آن باطل است مگر آنکه بدانند که آن کافر از مسلمان خریده است

(مسأله ۲۰۵۶) اگر روباه را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است

(مسأله ۲۰۵۷) خریـد و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالـک غیر اسـلامی می آورنـد، یـا از دست کـافر گرفته می شود باطل است، ولی اگر انسان بداند، که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۵۸) خریـد و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسـلمان در بازار اسـلام گرفته شود اشـکال نـدارد ولی اگر انسان بدانـد که آن مسـلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دسـتور شـرع کشـته شده یا نه معامله آن باطـل یـا حرام و محکوم به نجاست است و اگر از دست مسـلمان در بازار کفّار گرفته شود بنابر احتیاط لازم معامله آن باطل اسـت مگر آنکه مسلمان با آن معامله پاک بودن کند و احتمال بدهیم که پاک بودن آن را بدست آورده است

(مسأله ۲۰۵۹) خرید و فروش مُسکرات حرام و معامله آن باطل است

(مسأله ۲۰۶۰) فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند، مگر آنکه مالک آن مال، این معامله را امضاء و قبول کند که در این صورت معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۶۱) اگر مشتری در حقیقت قصد معامله دارد ولی قصدش اینست که پول جنسـی را که می خرد ندهد این قصد به صحّت معامله ضـرری نمی رسانـد و لازم است پول آن را به فروشـنده بدهـد و همچنین اگر قصد داشته باشد که پول جنسـی را که به ذمّه خریدار بعداً از حرام بدهد، معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد

(مسأله ۲۰۶۲) خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حتی سازهای کوچک حرام است

(مسأله ۲۰۶۳) اگر چیزی را که می شود اسـتفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصـرف کنند مثلًا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است

(مسأله ۲۰۶۴) سـاختن مجسـمه حرام است ولی خریـد و فروش آن و صـابون و چیزهای دیگری که روی آن مجسّـمه دارد، اشـکال ندارد

(مسأله ۲۰۶۵) خریـدن چیزی که از اقمار، یا دزدی، یا از معامله باطل تهیّه شـده باطل و تصّـرف در آن مال حرام است و اگر کسـی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند

(مسأله ۲۰۶۶) اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشـد، چنانچه آن را معیّن کند مثلًا بگوید این یک من روغن را می فروشم، معـامله به مقـدار پیهی که در آن است باطل می شود و مشتری می توانـد نسبت به روغن خالصـی هم که در آن است معامله را بهم بزنـد ولی اگر آنرا معیّن نکند بلکه یک من روغن بفروشد بعد روغنی که پیه دارد بدهد مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید

(مسأله ۲۰۶۷) اگر مقدار جنسـی را که با وزن یا پیمانه می فروشـند به زیاد تر از همان جنس بفروشد، مثلًا یک من گندم را به یک من و نیم گنـدم بفروشـد، ربا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کنـد، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یـا جنس یکی خوب و جنس دیگری بـد باشـد، یـا بـا یکـدیگر تفاوت قیمت داشته

باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج ِگرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۶۸) اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیز زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۶۹) اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می فروشد، یا چیزی راکه مثل گردو و تخم مرغ که با شماره معامله می کنند، بفروشد و زیاد تر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۷۰) جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می فروشند زیادتر بگیرد ربا و حرام است ودر شهر دیگر ربا نیست

(مسأله ۲۰۷۱) اگر چیزی را که می فروشد و عوضی را که می گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکالی ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۷۲) اگر جنسی را که می فروشد و عوضی راکه می گیرد ؤ از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله کند زیادی نگیرد

(مسأله ۲۰۷۳) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاًـ ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو، را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می باشد

(مسأله ۲۰۷۴) اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد اشکال ندارد و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند

شرائط فروشنده و خریدار

(مسأله ۲۰۷۵) برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اوّل: آنکه بالغ باشند

دوّم: آنکه عاقل باشند

سوّم: آنکه حاکم شرع آنان را از تصّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد یا در حال بلوغ، سفیه نباشند

چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است

پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد

ششم: آنکه جنس و عوضی را که می دهند مالک باشند یا مقل پدر و جدّ صغیر اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۰۷۶) معامله با بچّه نابالغ باطل است، اگر چه پدر یا جدّ آن بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند، ولی اگر بچّه ممیز باشد و چیز کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه ها متعارف است معامله کند اشکال ندارد و نیز اگر طفل وکیل در اجرای صیغه

معامله یا وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که... جنس و پول را به صاحب آن می رساند

(مسأله ۲۰۷۷) اگر از بچّه نابالغ چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد؛ بایـد جنس یا پول را که از او گرفته به صاحب آن بدهـد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی شناسد و برای شناختن او هم وسیله ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچّه گرفته، از طرف صاحب آن صدقه بدهد ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد باید به ولیّش برساند و اگر او را پیدا نکرد به حاکم شرع بدهد

(مسأله ۲۰۷۸) اگر کسی با بچّه ممیّز درصورتیکه معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود می تواند از بچّه بعد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ولی اگر بچّه ممیّز نباشد نمی تواند از بچّه یا ولی او مطالبه نماید

(مسأله ۲۰۷۹) اگر خریـدار یـا فروشـنده را به معامله مجبور کننـد چنانچه بعـد از معامله راضـی شود و بگویـد راضـی هسـتم، معامله صحیح است ولی احتیاط مستحبّ آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند

(مسأله ۲۰۸۰) اگر انسـان مال کسـی را بـدون اجازه او بفروشـد چنانچه صاحب مال به فروش آن راضـی نشود و اجازه نکنـد معامله باطل است

(مسأله ۲۰۸۱) پدر و جدّ پدری طفل در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که برای او مفسده نداشته باشد بلکه بهتر آن است که تا مصلحت نباشد نفروشند امّا وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری و حاکم شرع فقط در صورتی می توانند مال طفل را بفروشد که مصلحت طفل درآن باشد

(مسأله ۲۰۸۲) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است

(مسأله ۲۰۸۳) اگر کسـی مـالی را غصب کنـد و بفروشـد به قصـد اینکه پول آن، مـال خودش باشـد، چنـانچه صاحب مال معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول مال مالک میشود نه مال غاصب

شرائط جنس و عوض آن

(مسأله ۲۰۸۴) جنسی که می فروشد و چیزی که عوض آن می گیرند پنج شرط دارد:

اوّل: آنکه مقدار آن وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد

دوّم: آنکه بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست

سوّم: خصوصیّاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند معیّن نماید

چهارم: کسـی در جنس، یا در عوض آن حقّی نداشـته باشـد؛ پس مالی را که انسان پیش کسـی گرو گذاشـته، بـدون اجازه او نمی تواند بفروشد

پنجم: آنکه خـود جنس را بفروشـد به منفعت آن را، پس اگر مثلاً ـ منفعت یـک سـاله خـانه را بفروشـد صـحیح نیست ولی چنـانچه خریـدار بجای پول منفعت ملک خود را بدهـد، مثلاً فرشـی را از کسـی بخرد و عوض آن یک ساله خانه خود را به او واگـذار کند اشکال ندارد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۰۸۵) جنسـی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ می تواند همان

جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند، با دیدن خریداری نماید

(مسأله ۲۰۸۶) چیزی را که با وزن خرید و فروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد، به اینطور که اگر مثلاً می خواهد ده من گندم بفروشد؛ با پیمانه ای که یک من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد

(مسأله ۲۰۸۷) اگر یکی از شرائط هائی که گفته شد باطل است، معامله باطل است، ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصّرف کنند تصّرف آنها اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۸۸) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتواند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و درصورتی که ممکن باشد باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد

(مسأله ۲۰۸۹) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می توانند آن مال را بفروشد و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند

(مسأله ۲۰۹۰) خریدو فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده اند، یا به گمان اینکه مدّت اجاره کم است ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند

صیغه خرید و فروش

(مسأله ۲۰۹۱) در خرید وفروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد

(مسأله ۲۰۹۲) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد معامله صحیح است و هر دو مالک می شوند

خرید و فروش میوه ها

(مسأله ۲۰۹۳) فروش میوه ای که گل آن ریخته و دانه بسته بطوری که معمولاً دیگر از آفت گذشته باشد، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۹۴) اگر بخواهند میوهای را که بر درخت است، پیش از آنکه گلش بریزد بفروشند باید چیزی از حاصل زمین که به تنهایی قابل فروختن است، مانند سبزیها را با آن بفروشند یا میوه بیش از یک سال را بفروشند

(مسأله ۲۰۹۵) اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، امّا اگر کسی یک درخت خرما را خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت خرمای آنرا به صاحبخانه یا باغ بفروشد و عوض آن، خرما بگیرد، چنانچه خرمائی را که می گیرد کمتر یا

(مسأله ۲۰۹۶) فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچینند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۰۹۷) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشد اشکال ندارد

نقد و نسیه

(مسأله ۲۰۹۸) اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده، بعد از معامله می توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد فروشنده جلوگیری نکند

(مسأله ۲۰۹۹) در معامله نسیه باید مدّت کاملًا معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آنرا بگیرد، چون مدّت کاملًا معّین نشده معامله باطل است

(مسأله ۲۱۰۰) اگر جنسی را نسیه بفروشد پیش از اتمام شدن مدّتی که قرار گذاشته اند؛ نمی تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می تواند پیش از اتمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او طلب نماید

(مسأله ۲۱۰۱) اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از اتمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند، می تواند عوض آنرا از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد

(مسأله ۲۱۰۲) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آنرا به او نگوید معامله باطل است ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می داند نسیه بدهد و گرانتر حساب می کند مثلًا بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشند گرانتر حساب می کنم و او قبول کند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۰۳) کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً- بعد از گذاشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد

معامله سَلَفْ

(مسأله ۲۱۰۴) معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدّتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می دهم که مثلًا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است

(مسأله ۲۱۰۵) اگر پول طلا- و نقره یا طلا- و نقره را سلف بفروشد به پول طلا- و نقره یا به طلا- و نقره معامله باطل است ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آنرا جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است و احتیاط مستحّب آن است در عوض جنسی که می فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد

شرائط معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۶) معامله سلف شش شرط دارد:

اوّل: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند معیّن نمایند ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها در صورتی که نشود خصوصّیاتشان را بطوری معّین کنند که برای مشتری مجهول نباشد و معامله غَرَری باشد، باطل است

دوّم: پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد که در این صورت بهتر آن است که فروشنده پول جنس را به ذمّه مشتری قرار دهد پس از آن مشتری طلبی را که فروشنده دارد بابت پول جنسی که به ذمّه او است حساب کند وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده میتواند معامله همان مقدار را به هم بزند

سوّم: مدّت را کاملاً معین کنند، ولی اگر مثلاً بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدّت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است

چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت، به قدری از آن جنس وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود

پنجم: بنابر احتیاط واجب جای تحویل جنس را معیّن نماید، ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد؛ لازم نیست اسم آنجا را ببرند

ششم: وزن یا پیمانه آن را معّین کنند وجنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند

احکام معامله سلف

(مسأله ۲۱۰۷) انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدّت بفروشد و بعد از تمام شدن مدّت، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۰۸) در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده بدهد؛مشتری باید قبول کند ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد یعنی همان اوصاف را با زیادتی کمال دارا باشد، مشتری باید قبول داشته نماید

(مسأله ۲۱۰۹) اگر جنسی را که فروشنده میدهد، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده، مشتری می تواند قبول نکند

(مسأله ۲۱۱۰) اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۱۱) اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیّه کند، مشتری می تواند صبر کند تا تهیّه نماید، یا معامله را به هم بزند وچیزی را داده پس بگیرد

(مسأله ۲۱۱۲) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

(مسأله ۲۱۱۳) اگر طلا_ را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشد یا بی سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله باطل است

(مسأله ۲۱۱۴) اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا بفروشند معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد

(مسأله ۲۱۱۵) اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره بفروشد، باید فروشنده وخریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند، معامله باطل است

(مسأله ۲۱۱۶) اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد ودیگری مقداری از آن را تحویل دهد واز یکدیگر جدا شوند، اگر چه معامله به آن مقدار صحیح است ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده میتواند معامله را به هم بزند

(مسأله ۲۱۱۷) اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص وبا مقداری خاک طلای معدن ر به همان مقدار طلای خالص بفروشد، معامله باطل است؛ ولی فروختن نقره وخاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۱۸) حقّ بهم زدن معامله را خیار می گویند وخریدار وفروشنده در یازده صورت می توانند معامله را بهم بزنند:

اوّل: آنکه از مجلس معامله، متفرّق نشده باشند واین خیار را خیار مجلس می گویند

دوّم: آنکه مشتری یا فروشنده در بیع یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر مغبون شده باشند که آن را خیار غَبْن می گویند

سوّم: در معامله قرار داد کنند که تا مدّت معیّنی هردو یا یکی از آنان معامله را بهم بزنند (خیار شرط)

چهارم: فروشنده یا خریدار؛ مال خود را بهتر از انچه هست نشان دهد وطوری وانمود کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس)

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد، یا شرط کند مالی را که میدهد طوری مخصوص ی باشد، وبه آن شرط عمل نکند که دراین صورت دیگری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تخلّف شرط)

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب)

هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده ودیگری بطور مشاع مشترك بوده خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد یا فقط مال خودش را فروخته باشد ونگفته باشد با دیگری مشاع است که در این صورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می تواند معامله را به هم بزند (خیار شرکت)

هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می تواند معامله را به هم بزند ونیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی می دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت)

نهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وفروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد فروشنده می تواند معامله را بهم بزند ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر جنس هم نشده باشد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار تأخیر)

دهم: حیوانی را خریده باشد که خریدار تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند (خیار حیوان)

یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند (خیار تعذّر تسلیم) و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد

(مسأله ۲۱۱۹) اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه

به قدری گران خریده که مردم او را مغبون می دانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد درصورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۰) در معامله بیع شرط که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است

(مسأله ۲۱۲۱) در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد؛ خریدار ملک را به او می دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد؛ نمی تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید

(مسأله ۲۱۲۲) اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد؛ مشتری میتواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۳) اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی دانسته، می تواند معامله را بهم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد مثلاً مالی راکه به چهار تومان خریده؛ اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن تومان قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می باشد می تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد

(مسأله ۲۱۲۴) اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی دانسته می تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد

(مسأله ۲۱۲۵) اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود، خریدار می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد

(مسأله ۲۱۲۶) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند، دیگر حقّ بهم زدن معامله را ندارد مگر اینکه جاهل به مسأله باشد که در این صورت وقتی فهمید می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۷) هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد؛ اگر چه فروشنده حاضر نباشد؛ می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۲۸) در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی تواند معامله را بهم بزند؛ یا تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل: آنکه موقع خریدن، عیب مال را بداند

دوّم: به عیب مال راضی شود

سوّم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم

چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معّین کند و بگوید مال را با این عیب می فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معّین نکرده مال را پس دهد؛ یا تفاوت بگیرد

(مسأله ۲۱۲۹) در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد؛ نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل: آنکه بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند بطوری که خریداری و تحویل داده شده باقی نمانده است

دوّم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند

سوّم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز عیب

دیگری پیـدا کنـد اگر چه آن را تحویل گرفته باشـد، باز هم می توانـد آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد، و در آن مدّت مال عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۳۰) اگر انسان مالی داشـته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصّیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده می تواند معامله را بهم بزند

مسائل متفرقه

(مسأله ۲۱۳۱) اگر فروشـنده قیمت خریـد جنس را به مشتری بگویـد، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد میشود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه

(مسأله ۲۱۳۲) اگر انسـان جنسـی را که به کسـی بدهـد وقیمت آن را معیّن کنـد وبگویـد این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشـد، اگر مفاد این گفتار عرفاً این باشد این باشد که شـرط کرده است که زیادی، مالِ دلاّل باشد یعنی شرط کرده که آن را به او هبه کنـد زیادی هم مال صاحب مال است ولی باید به شـرط خود عمل کند ونیز اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تـو فروختم واو بگویـد قبـول کردم یـا به قصـد فروختن، جنس را به او بدهـد واو هم به قصـد خریـدن بگیرد، هر چه زیـادتر از آن قیمـت بفروشـد مـال خـود او است ولی اگر بطـور جعـاله باشـد وبه او بگویـد این جنس را اگر به زیـادتر از آن قیمت فروختنی زیادی مال خودت باشد که در این صورت زیادت مال او است نه مال صاحب مال

(مسأله ۲۱۳۳) اگر قصـاب گـوشت نر بفروشـد و بجـای آن؛ گوشت مـاده بدهـد معصـیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گـوشت نر را می فروشم مشـتری می توانـد معـامله را بهم بزنـد و اگر آنرا معیّن نکرده؛ در صـورتی که مشـتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد

(مسأله ۲۱۳۴) اگر مشتری به بزاّز بگویـد پـارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود و بزاّز پارچه ای به او بفروشـد که رنگ آن برود، مشتری می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۱۳۵) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است

شرکت

احکام شرکت

(مسأله ۲۱۳۶) اگر دو نفر بخواهنـد با هم شـرکت کنند، چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطور ی مخلوط کند که از یکدیگر تشـخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صـیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است

(مسأله ۲۱۳۷) اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شریک باشند، مثلا دلاّله که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند روی هم بگذارند و بعداً با هم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست و هر یک از آنان مزد کار خود را مالک است

(مسأله ۲۱۳۸) اگر دو نفر با یکدیگر شـرکت کنند که هر کدام با اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آنان را خودش بدهکار شود ولی در جنسـی که هر کدام خریده اند و در اسـتفاده آن با یکدیگر شـریک باشـند صحیح نیست؛ اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که

جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است و اگر از کسی که جنسی را برای خود خریده دیگری خواهش کند که او را شریک کند و آن کس به قصد شریک بودن او بگوید تو را شریک کردم و او هم بگوید قبول کردم این شرکت نیز صحیح است و باید نصف پول را کسی که شریک شده به او بدهد و همچنین اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است

(مسأله ۲۱۳۹) کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصّرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، اگر حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد، اگر شرکت کند صحیح نیست

(مسأله ۲۱۴۰) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد باید آنچه را شرط کرده اند عمل کنند ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد، این شرط باطل است ولی شرکت آنان صحیح است ومنفعت بدست آمده به نسبت مال بین آنها تقسیم می شود

(مساله ۲۱۴۱) اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد، و یا تمام ضرر یا بیشتر آن را از یکی از آنان باشد شرکت صحیح است ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می شود

(مسأله ۲۱۴۲) اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می برند و اگر سرمایه آنان به یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند، یا هیچ کار نکند

(مسأله ۲۱۴۳) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند

(مسأله ۲۱۴۴) اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی توانند با آن سرمایه کند

(مسأله ۲۱۴۵) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را بطوری که متعارف است انجام دهد پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد باید به همینطور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد می تواند همینطور عمل کند

(مسأله ۲۱۴۶) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده اند خرید و فروش کند معامله نسبت به حصّه شریک فضولی است اگر اجازه نکند می تواند عین مالش را و در صورت تلف عین، عوض مالش را از شریک خود بگیرد و همچنین است اگر بر خلاف معمول و متعارف معامله ای را انجام بدهد

(مسأله ۲۱۴۷) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری ازآن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست

(مسأله ۲۱۴۸) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قَسَم بخورد، باید حرف او را قبول کرد

(مسأله ۲۱۴۹) اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده اند برگردند؛ هیچکدام نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرّف ندارند ولی کسی که از اجازه خود برگشته می تواند در مال شرکت تصرّف کند

(مسأله ۲۱۵۰) هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگر چه شرکت مدّت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند

(مسأله ۲۱۵۱) اگر یکی از شریکها بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود یا سفیه شود و حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کند شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصّرف کنند

(مسأله ۲۱۵۲) اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود او است ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هر دوی آنان است

(مسأله ۲۱۵۳) اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست، به تصررّف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هر چه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصّرف دیگران راضی نبوده اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح و گرنه باطل می باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجاّنی کار نکرده باشد؛ می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرند و سود آن به نسبت سرمایه تقسیم می شود بلی در صورتی که معامله فضولی بوده مزد ندارد، هر چند صاحب مال معامله را امضاء نماید

صلح

احکام صلح

(مسأله ۲۱۵۴) صلح آنست که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت خور را ملك او کند یا حق خور را به او واگذار کند، یا از طلب؛ یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال یا حق خود را به او واگذار نماید؛ یا از طلب، یا حقی که دارد بگذرد بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال یا حق خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد باز هم صلح صحیح است

(مسأله ۲۱۵۵) دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند، باید بالغ و عاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد و قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع هم آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و در حال بلوغ سفیه نباشد

(مسأله ۲۱۵۶) لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده اند صحیح است

(مسأله ۲۱۵۷) اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت های چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است ولی اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده نماید و در عوض، مقداری روغن بدهد اشکال دارد

(مسأله ۲۱۵۸) اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید

(مسأله ۲۱۵۹) اگر انسان مقدار بدهی خو را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خور را به ده تومان صلح نماید، زیاد برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار

بدهی خور را به او بگوید و او را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست، باز هم به آن مقدار صلح می کرد

(مسأله ۲۱۶۰) اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، در صورتی صحیح است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است، صلح صحیح است

(مسأله ۲۱۶۱) اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً- یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد، مصالحه آنان اشکال دارد

(مسأله ۲۱۶۲) اگر از کسی طلب دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۶۳) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند و نیز اگر در ضمن مصالحه برای هر دو، یا یکی از آنان، حقّ بهم زدن مصالحه را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می تواند صلح را بهم بزند

(مسأله ۲۱۶۴) تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفّرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ بهم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حقّ بهم زدن صلح را ندارد و در هشت صورت دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد می تواند صلح را بهم بزند

(مسأله ۲۱۶۵) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می تواند صلح را بهم بزند، ولی نمی تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد

(مسأله ۲۱۶۶) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتیم باید چیزی را که به تو صلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید

اجاره

احکام اجاره

(مسأله ۲۱۶۷) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می کند باید مکلّف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند چنانچه حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد یا در حال بلوغ سفیه باشد اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد، صحیح نیست

(مسأله ۲۱۶۸) انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد

(مسأله ۲۱۶۹) اگر ولیّ، یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آنکه بچّه بالغ شد، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر

مقداری از زمان بالغ بودن بچّه را جزء مدّت اجاره نمی کرد؛ بر خلاف مصلحت بچّه بود، نمی تواند اجاره را بهم بزند

(مسأله ۲۱۷۰) بچّه صغیری را که ولیّ ندارد بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید

(مسأله ۲۱۷۱) اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالك به کسی بگوید، ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد اینکه ملك را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد

(مسأله ۲۱۷۲) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است

(مسأله ۲۱۷۳) کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است

(مسأله ۲۱۷۴) اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد و اگر شرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد خواه به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد یا به همان جنس

(مسأله ۲۱۷۵) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای انسان کار کند، نمی شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند، باید به زیادتر از آنچه که او را اجاره کرده اجاره ندهد، خواهد به همان جنس اجاره دهد یا بغیر جنسی که اجاره کرده

(مسأله ۲۱۷۶) اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد

(مسأله ۲۱۷۷) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد

شرائط مالی که آن را اجاره می دهند

(مسأله ۲۱۷۸) مالی را که اجاره می دهند چند شرط دارد:

اوّل: آنکه معیّن باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه های خود را اجاره دادم درست نیست

دوم: مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره میدهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد

سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است

چهارم: آن مال به واسطه استفاده کردن از بین نرود، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صحیح نیست

پنجم: استفاده ای که مال را برای آن اجاره داده اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که اب باران کفایت آن را نکند واز آب نهر هم مشروب نشود صحیح است

ششم: چیزی را که اجاره میدهد مال خود او باشد واگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد

(مسأله ۲۱۷۹) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند در صورتی که میوه اش موجود نباشد، صحیح است؛ امّا اگر میوه آن فعلاً موجود است ومثل چاهی است که فعلاً اب دارد اجاره آن صحیح نیست ولی به عنوان صلح باشد اشکال ندارد وبعید نیست که فروش میوه بر درخت با تعیین مقدار آن به وسیله مشاهده اهل خبره صحیح باشد چنانچه نیز بعید نیست که معامله میوه بر درخت از باب فروش واجاره نباشد وخود یک معامله مستقل باشد

(مسأله ۲۱۸۰) زن میتواند برای آنکه از شیرش استفاده کند اجیر شود ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی تواند اجیر شود

شرائط استفاده ای که مال را برای آن اجاره میدهند

(مسأله ۲۱۸۱) استفاده که مال را برای آن اجاره میدهند چهار شرط دارد:

اوّل: آنکه حلال باشد، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است

دوّم: پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد وهمچنین معتبر است که آن عمل شرعاً بطور مجّانی ورایگان واجب نباشد بنابر این اجیر شدن برای انجام نماز های پنج گانه وتجهیز اموات جائز نیست

سوّم: اگر چیزی را که اجاره می دهند چند استفاده دارد، استفاده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می دهد و بار می برد، اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری ان، مال مستأجر است یا همه استفاده های آن

چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند واگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را بطور مخصوصی بدوزد، کافی است

(مسأله ۲۱۸۲) اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است

(مسأله ۲۱۸۳) اگر خانه ای را مثلاً یک سال اجاره دهند وابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد

(مسأله ۲۱۸۴) اگر مدّت اجاره را معلوم نکند وبگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره ان، ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست

(مسأله ۲۱۸۵) اگر به مستأجر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان اجاره دادم و بعد از آن از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است واو هم بگوید قبول کردم، در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجاره ما اوّل صحیح است

(مسأله ۲۱۸۶) خانه ای را که غریب و زوّار در آن منزل می کنند ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود استفاده از آن خانه اشکال ندارد ولی چون مدّت اجاره را معلوم نکرده اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست وصاحب خانه هر وقت بخواهد می تواند آنان را (در غیر از شب اوّل) بیرون کند

مسائل متفرقه اجاره

(مسأله ۲۱۸۷) مالی را که مستأجر بابت اجاره میدهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله

میکنند، باید وزن آن معلوم باشد واگر از چیزهائی است که مثل پول با شماره معامله می کنند باید شماره معیّن باشد واگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را به او بگوید

(مسأله ۲۱۸۸) اگر زمینی را برای زراعت جو یا گندم یا محصول دیگر اجاره دهد ومال الاجاره یا گندم همان زمین قرار دهد، اجاره صحیح نیست

(مسأله ۲۱۸۹) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد، حقّ ندارد اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد

(مسأله ۲۱۹۰) هرگاه چیزی راکه اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحت اختیار او قرار گرفته و یا تحویل گرفته ولی تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجاره آن را بدهد

(مسأله ۲۱۹۱) اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند: باید اجرت او را بدهد، مثلاً ـ اگر خیاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار او باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد چه خیّاط بیکار باشد، چه برای خودش یا دیگری کار کند

(مسأله ۲۱۹۲) اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلاً اگر خانه ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده: چنانچه اجاره آن خانه معمولاً ـ پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد از گذاشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد

(مسأله ۲۱۹۳) اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، مثلاً ماشینی را برای رفتن از قم به تهران کرایه کرده بود از بین برود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً ـ پارچه ای را که به خیّاط داده از بین برود در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۱۹۴) هرگاه صنعتگری چیزی را که گرفته ضایع کند، مثلاً پارچه ای را گرفته که لباس بدوزد خراب کند و ناقص بدوزد ضامن است

(مسأله ۲۱۹۵) اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند چه مزد گرفته باشد، چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۱۹۶) اگر حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب گردد ضامن می باشد

(مسأله ۲۱۹۷) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است

(مسأله ۲۱۹۸) اگر کسی بچّه ای را ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد؛ یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد، ضامن نیست

(مسأله ۲۱۹۹) اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد، یا درد و دوای مریض را به او بگوید و مریض دوا را بخورد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مرض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است و همچنین اگر پس از مراجعه به او بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد در صورتی که در فنّ خود مهارت و حذاقت لازم را

نداشته باشد و یا مسامحه کند و عملاً اهمیّت لازم را ندهد، ضامن است

(مسأله ۲۲۰۰) هرگاه دکتر به مریض یا ولیّ او بگوید که اگر ضرری به مریض برسد ضامن نباشد؛ در صورتی که دقّت و احتیاط خود را بکند و در فنّ خود حذاقت لازم را داشته باشد و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر ضامن نیست

(مسأله ۲۲۰۱) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، می توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۰۲) اگر اجاره دهند، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع خواندن صیغه مُلتَفِت نباشد که مغبون است، می تواند اجاره را بهم بزند ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی توانند اجاره را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۰۳) اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزنند و اجاره مدّتی را که در تصّرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد

(مسأله ۲۲۰۴) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد؛ و بعد از دیگری آن را غصب کند؛ نمی تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد

(مسأله ۲۲۰۵) اگر پیش از آنکه مدّت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد اجاره بهم نمی خورد و مستأجر باید مال الاجاره را به فروشند ه بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد

(مسأله ۲۲۰۶) اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره، ملک بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد، اجاره باطل می شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او برگردد، بلکه اگر طری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می تواند اجاره را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۷) اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره بطوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده ای که شرط کرده آن نباشد، اجاره مدّتی که باقیمانده باطل می شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می تواند اجاره مدّت باقیمانده را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۸) اگر خانه ای راکه مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود و مستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود اجاره به آن مقدار باطل می شود و مستأجر می تواند اجاره باقی مانده را بهم بزند

(مسأله ۲۲۰۹) اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی شود ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلاً دیگری وصیّت کرده که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده، اجاره باطل است

(مسأله ۲۲۱۰) اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد، زیادی بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن بر او حلال می باشد

(مسأله ۲۲۱۱) اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حقّ ندارد چیزی بگیرد

جعاله

احکام جعاله

(مسأله ۲۲۱۲) جُعالَه آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معیّنی بدهد، مثلاً بگوید هرکس گمشده مرا پیدا کند، ده تومان به او می دهم و کسی که این قرار را می گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند، و فرق بین جُعاله و اینکه کسی را برای کاری اجیر کنند، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و حقّ ندارد که از آن سر باز زند و عمل نکند و کسی هم که او را اجیر کرده بعد از انعقاد اجاره اجرت را به او بدهکار می شود، ولی در جُعاله پس از انعقاد جُعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود و تا عمل او را انجام نداده است، جاعل بدهکار نیست و پس از انجام عمل بدهکار می شود

(مسأله ۲۲۱۳) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصّرف نماید، بنابر این جُعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند اگر حاکم شرع او را از عمل منع کرده باشد یا در حال بالغ شدن سفیه باشد، صحیح نیست

(مسأله ۲۲۱۴) کاری راکه جاعل می گوید برای او انجام دهند، باید حرام نباشد و نیز باید بی فائده نباشد که غرض عقلائی به آن تعلّق نگرفته باشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بجای تاریکی برود ده تومان به او می دهم جُعاله صحیح نیست

(مسأله ۲۲۱۵) مالی را که قرار می گذارد به عامل بدهد معتبر نیست که مثل باب اجاره از همه جهت معیّن باشد، ولی باید این اندازه معیّن باشد که بعداً موجب غَرَر و مشاجره میان جاعل و عامل نشود مثلاً اگر بگوید هر کس کیف مرا که محتوی پول بوده است و گم شده است پیدا کند یک چهارم آن پول را به او می دهم، صحیح است

(مسأله ۲۲۱۶) اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچّه مرا پیدا کند به او می دهم و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، بدهد

(مسأله ۲۲۱۷) اگر عامل یا شخص دیگر پیش از قرار داد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّی به مزد ندارد

(مسأله ۲۲۱۸) پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می توانند جعاله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۱۹) بعد از آنکه عامل شروع به کار کند، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد

(مسأله ۲۲۲۰) عامل عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل نماید فلان مقدار به او می دهم و دکتر جرّاحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می شود؛ باید آن را تمام نماید ودر صورتی که ناتمام بگذارد حقّی به جاعل ندارد وضامن عیبی که حاصل می شود وضرری نیز که به وجود آمده است می باشد

(مسأله ۲۲۲۱) اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای جاعل فائده ندارد، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند وهمچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط آن است که بطور مصالحه، یکدیگر را راضی نمایند

مزارعه

احکام مُزارَعَه

(مسأله ۲۲۲۲) مُزارَعَه آن است که مالک زمین یا کسی که زمین در اختیار او است با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند ومقداری از حاصل آن را به مالک بدهد

(مسأله ۲۲۲۳) مزارعه چند شرط دارد:

اوّل: آنکه چون عقد است باید به لفظ انشاء معامله تحقّق پیدا کند به اینکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به تو واگذار کردم برای مزارعه و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرف بزنند عملا انشاء معامله را تحقّق ببخشند به اینکه مالک؛ زمین را واگذار کند برای مزارعه و زارع هم به این منظور تحویل بگیرد

دوّم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود مزارَعَه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصّرف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشند اگر چه حاکم شرع جلوگیری نکرده باشد نمی توانند مُزارَعَه را انجام دهند و این حکم در همه معاملات جاری است

سوّم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود

چهارم: سهم هر کدام بطور مشاع باشد، مثل نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها و باید تعیین شده باشد، پس اگر قرار دهنده حاصل یک قطعه مال یکی و قطعه دیگر مال دیگری صحیح نیست و نیز اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می خواهی به من بده صحیح نیست

پنجم: مدّتی راکه باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت بقدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد

ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد، امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مُزارَعَه صحیح است

هفتم: اگر در محلی هستند که مثلاً ـ یک نوع زراعت می کنند چنانچه اسم هم نبرند همان زراعت معیّن می شود واگر چند نوع زراعت می کنند باید زراعتی را که می خواهد انجام دهد معیّن نمایند مگر آنکه معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود

هشتم: مالک؛ زمین رامعیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معیّن نکند مُزارَعَه باطل است

نهم: خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معیّن نمایند ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند

(مسأله ۲۲۲۴) اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، اگر بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می ماند مُزارَعَه صحیح است

(مسأله ۲۲۲۵) اگر مدّت مُزارَعَه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگر چه راضی شود که به مالک چیزی

بدهد، نمی تواند مالك را مجبور کند که زراعت در زمین بماند

(مسأله ۲۲۲۶) اگر بـه واسـطه پیش آمـدی زراعـت در زمین ممکن نباشـد مثلاًـ آب از زمین قطع شـود در صـورتی که مقـداری از زراعت به دست آمده باشد حتی مثل قصـیل که می تواند به حیوانات داد، آن مقدار مطابق قرارداد مال هر دوی آنها است و در بقیّه مُزارَعَه باطل است و اگر زارع زراعت نکنـد، چنانچه زمین در تصّرف او بوده و مالك در آن تصّرفی نداشـته است، بایـد اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالك بدهد

(مسأله ۲۲۲۷) پس از اینکه عقـد مُزارَعَه به نحوی که گفته شـد تحقیق پیـدا کرد مالك و زارع نمی تواننـد بـدون رضایت یکدیگر مُزارَعَه را بهم بزننـد ولی اگر در ضـمن خوانـدن صـیغه مُزارَعَه شـرط کرده باشـند که هر دو یـا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند می توانند مطابق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۲۸) اگر بعـد از قرارداد مُزارَعَه، مالـك یـا زارع بمیرد، مُزارَعَه بهم نمی خورد و وارثشـان بجای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مُزارَعَه به هم می خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه اش بدهنـد و حقـوق دیگری هم که زارع داشـته، ورثه او وارث می برنـد، و چـون مُزارَعَه بهم خورده است نمی توانند مالك را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند

(مسأله ۲۲۲۹) اگر بعـد از زراعت بفهمند که مُزارَعه باطل بوده، چنانچه تخم، مال مالك بوده حاصـلی هم که به دست می آید مال او است و بایـد مزد زارع و مخـارجی راکه و کرایه گـاو یـا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بـدهد مگر در صورتی که باطـل شـدن مُزارَعَه به جهت آن باشـد که قرارداد کرده باشـند همه حاصل مال مالك باشـد؛ در این فرض لازم نیست مالك چیزی به زارع بدهد و اگر تخم مال زارع بوده زراعت هم مال او است و باید اجاره زمین و خرج هایی که مالك کرده و کرایه گـاو یـا حیوان دیگری که مـال او بوده ودر آن زراعت، کار کرده به مالك بدهـد، مگر در صورتیکه باطل شـدن مزارعه به جهت آن باشد که قرارداد کرد ه باشند همه حاصل مال زارع باشد، در این فرض لازم نیست زارع چیزی به مالك بدهد

(مسأله ۲۲۳۰) اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمد که مزارَعَه باطل بوده، چنانچه مالك و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت زراعت در زمین بماند اشـکال ندارد و اگر مالك راضـی نشود، پیش از رسیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچینـد، و زارع اگر چه راضـی شود چیزی به مالك بدهد، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بماند و نیز مالك نمی تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین باقی بگذارد

(مسأله ۲۲۳۱) اگر بعـد از جمع کردن حاصل و تمام شـدن مـدّت مزارَعَه، ریشه زراعت در زمین بمانـد و سال بعد دو مرتبه حاصـل دهد، حاصل سال دوّم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند

مساقات

احکام مُساقات

(مسأله ۲۲۳۲) اگر انسان با کسـی به این قِسم معامله کنـد که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود او است، یا اختیار میوه های آن با او است، تا مـدّت معینی به آن کس واگـذار کنـد که تربیت نمایـد و آب دهـد و به مقـداری که قرار می گذارنـد از میوه آن بردارد، این معامله را مساقات گویند

(مسأله ۲۲۳۳) معامله مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی دهد صحیح نیست ولی در مثل درخت حنا که از برگ آن

استفاده می کنند یا درختی که از گل آن استفاده می کنند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۳۴) در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است

(مسأله ۲۲۳۵) مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده میگیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصّرف در مال خودشان منع نکرده باشد، بلکه اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد، اگر چه حاکم شرع منع نکرده باشد معامله ایشان صحیح نیست

(مسأله ۲۲۳۶) مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّل آن را معّین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال بدست می آید، صحیح است

(مسأله ۲۲۳۷) باید سهم هر کدام نصف یل ثلث حاصل ومانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می کند، معامله باطل است

(مسأله ۲۲۳۸) باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد، معامله صحیح است و گرنه اشکال دارد، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد

(مسأله ۲۲۳۹) معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنابر اقوی صحیح است

(مسأله ۲۲۴۰) درختی که از باران یا رطوبت زمین استفاده می کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مُساقات در آن صحیح است ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد

(مسأله ۲۲۴۱) دو نفری که مساقات کرده اند، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند، و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ بهم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته اند، بهم زدن معامله اشکال ندارد بلکه اگر در معامله شرطی کنند و عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده اند، می تواند معامله را بهم بزند

(مسأله ۲۲۴۲) اگر مالک بمیرد، معامله مساقات بهم نمی خورد و ورثه اش بجای او هستند

(مسأله ۲۲۴۳) اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه اش بجای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر می گیرد و حاصل را بین ورثه میّت و مالک قسمت می کند و چنانچه میّت مالی نداشته باشد مساقات بهم می خورد و اگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگذار نکند، با مردن او نیز معامله بهم می خورد و اگر قرار نگذاشته اند مالک می تواند عقد را بهم بزند، یا راضی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند، درختها را تربیت نماید

(مسأله ۲۲۴۴) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می باشد و کسی که کار می کند نمی تواند مطالبه اجرت نماید ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد

(مسأله ۲۲۴۵) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می آید مال هر دو باشد؛ بنابر اقوی صحیح است

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

کسانی که نمی توانند در مال خود تصّرف کنند

(مسأله ۲۲۴۶) بچّه ای که بالغ نشده شرعاً نمی تواند در مال خود تصّرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:

اوّل: روئیدن موی درشت، زیر شکم بالای عورت

دوّم: بیرون آمدن منی

سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن

(مسأله ۲۲۴۷) روئیـدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شـدن صـدا وماننـد اینها نشانه بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند

(مسأله ۲۲۴۸) دیوانه و سفیه یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کنـد، اگر در حال بالغ شدن سفیه باشد یا حاکم شـرع او را از تصّـِرف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی توانند در مال خود تصّـِرف نمایند و همچنین مُفلَّس یعنی کسـی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصّرف در مال خود ممنوع شده است، نمی تواند در مال خود تصّرف کند

(مسأله ۲۲۴۹) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصّرفی که موقع دیوانگی در مال خود میکند صحیح نیست

(مسأله ۲۲۵۰) انسان می توانـد در مرضـی که به آن مرض از دنیا می رود، هر قدر از مال خود را به مصـرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسـراف شمرده نمی شود برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد یا اجاره دهد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد ورثه هم اجازه ننمایند تصّـِرف او صـحیح است و به اصطلاح مُنَجَّزات مریض از اصل مال محسوب می شود نه از ثلث آن

وکالت

اَحکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می توانـد در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسـی را وکیل کنـد که خانه او را بفروشـد یا زنی را برای او عقـد نماید، پس آدم سـفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می کنـد؛ اگر حاکم شـرع او را از تصّـِرف منع کرده یا در حالی که بالغ شـده سـفیه بوده، نمی توانـد برای فروش مال خودش کسـی را وکیل نماید

(مسأله ۲۲۵۱) در وکـالت لاـزم نیست صـیغه بخواننـد و اگر انسـان به دیگری بفهمانـد که او را وکیـل کرده و او هم بفهمانـد قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد واو مال را بگیرد، وکالت صحیح است

(مسأله ۲۲۵۲) اگر انسان کسـی را که در شـهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد، وکالت صحیح است

(مسأله ۲۲۵۳) مُوَکِّل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند و نیز کسی که وکیل می شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و بچّه ممیّز هم اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شـرائطش بخواند، صیغه ای که خوانده صحیح است

(مسأله ۲۲۵۴) کاری را که انسان نمی توانـد انجام دهـد، یا شـرعاً نبایـد انجام دهد نمی تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسـی که در احرام حـج است چون نباید صـیغه عقد زناشوئی را بخواند، نمی تواند برای خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیل شود

(مسأله ۲۲۵۵) اگر انسـان کسـی را برای انجـام تمام کارهای خودش وکیل کنـد صـحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند وکالت صحیح نیست

(مسأله ۲۲۵۶) اگر وکیل را عزل کنـد یعنی از کار برکنار نمایـد، بعد از آنکه خبر به او رسـید نمی تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است

(مسأله ۲۲۵۷) وکیل می تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر مُوکِّل غائب هم باشد اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۵۸) وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر مُوکِّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دسـتور داده، می تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل او بگیرد و نمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند

(مسأله ۲۲۵۹) اگر انسان با اجازه مُوکِّل، خودش کسی را از طرف او وکیل کند، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید واگر وکیل اوّل بمیرد یا مُوکِّل، او را عزل کند وکالت دوّم باطل نمی شود

(مسأله ۲۲۶۰) اگر وکیـل با اجازه مُوکِّل، کسـی را از طرف خودش وکیل کنـد مُوکِّل و وکیل می تواننـد آن وکیل را عزل کننـد و اگر وکیل اوّل بمیرد، یا عزل شود وکالت دوّمی باطل می شود

(مسأله ۲۲۶۱) اگر چنـد نفر را برای انجام کاری وکیل کننـد و به آنها اجازه دهـد که هر کـدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می تواننـد آن کار را انجام دهـد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی شود ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهائی وکیل است که انجام دهـد و از حرفش هم معلوم نباشد که می توانند به تنهائی انجام دهند؛ یا گفته باشد که با هم انجام دهنـد؛ نمی تواننـد به تنهائی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می شود، اگر با هم وکیل شده باشند

(مسأله ۲۲۶۲) اگر وکیـل یـا مُوکِّل بمیرد، یـا دیوانه همیشـگی شود، وکـالت باطل می شود و نیز اگر چیزی که برای تصـرّف درآن وکیل شده است از بین برود مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می شود

(مسأله ۲۲۶۳) اگر انسـان کسـی را برای کـاری وکیـل کنـد و چیزی برای او قرار بگـذارد، بعـد از انجـام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد

(مسأله ۲۲۶۴) اگر وکیـل در نگهـداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکنـد و غیر از تصـرّفی که به او اجازه داده انـد، تصـرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۲۶۵) اگر وکیل در نگهـداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کنـد، یا غیر از تصـرّفی که به او اجازه داده انـد تصـرّف دیگری در آن بنمایـد و آن مال از بین برود، ضامن است پس اگر لباسـی را که گفته اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۲۶۶) اگر وکیل غیر از تصـرّفی که به او اجازه داده انـد، تصـرّف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسـی را که گفته اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرّفی را که به او اجازه داده اند بنماید، آن تصرّف صحیح است

قرض

اَحکام قَرض

قرض دادن از کارهای مستحبّی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود و ملائکه بر او رحمت می فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می شود

(مسأله ۲۲۶۷) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد

(مسأله ۲۲۶۸) اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهند، باید قبول نماید

(مسأله ۲۲۶۹) اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار پیش از تمام شدن مدّت نمی تواند طلب خود را مطالبه نماید ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد؛ میتواند طلب خود را مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۷۰) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد واگر تاخیر بیندازد، گناهکار است

(مسأله ۲۲۷۱) اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آن احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد

(مسأله ۲۲۷۲) کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر کاسب است باید برای پرداخت بدهی خودش کسب کند وکسی هم که کاسب نیست چنانچه بتواند کاسبی کند، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی خود را بدهد

(مسأله ۲۲۷۳) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب اورا به فقیر بدهد و شرط نیست در فقیر که سیّد نباشد

(مسأله ۲۲۷۴) اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن و بدهی او نباشد؛ باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمیرسد

(مسأله ۲۲۷۵) اگر کسی مقداری پول طلاـ یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود، یا چند برابر گردد، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است ولی اگر هر دو به غیر آن راضی شود اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۷۶) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحبّ آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد

(مسأله ۲۲۷۷) اگر مسی که قرض می دهد شرط کند که یک من وپنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا وحرام است بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار، کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاًـ شرط کند یک تومانی را قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا وحرام است ونیز اگر با شرط کند که چیزی راکه قرض می گیرد بطور مخصوصی پس دهد، مثلاًـ مقداری طلای نساخته به او بدهد وشرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا وحرم می باشد ولی اگر بدون اینکه شرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحبّ است

(مسأله ۲۲۷۸) ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالك آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرّف کند ولی چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بود که گیرنده قرض در آن پول تصرّف کند،

قرض گیرنده، می تواند در آن تصرّف نماید

(مسأله ۲۲۷۹) گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد وبا آن زراعت کند، حاصلی که از آن بدست می آید مال قرض دهنده است

(مسأله ۲۲۸۰) اگر لباسی را به ذمّه بخرد وبعداً از پولی که ربا گرفته، یا از پول حلالی که که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد پوشیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشکالی ندارد ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول یعنی پول ربائی یا حلال مخلوط به حرام می خرم، پوشیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می باشد

(مسأله ۲۲۸۱) اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از او کمتر بگیرد، اشکال ندارد واین را صَرف برات می گویند

(مسأله ۲۲۸۲) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است، ولی چناچه کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد اگر آن جنس ویا عمل از لحاظ ارزش با آن زیادی تقریباً مساوی باشد ونیز این کار راهی و حیله ای برای فرار از ربا نباشد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۲۸۳) اگر کسی بخواهد پولی قرض کند وربا بدهد وربا بگیرد وبه یکی از راه هائی که در بعض رساله های عملیه ذکر شده بخواهد از ربا فرار کند جایز نیست و زیاده ای که می گیرد بر او حلال نمی شود، پس ربای قرضی به وجهی از وجوه حلال نیست

(مسأله ۲۲۸۴) اگر پولی به بانک یا غیر از آن بدهد، جائز نیست بگیرند، اگر چه قرار هم نگذاشته باشند، بلی اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست، وجائز است گرفتن آن

حواله دادن

اَحکامِ حواله دادن

(مسأله ۲۲۸۵) اگر انسان طلبکار خودرا حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله درست شد که به او حواله شده بدهکار می شود، ودیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۸۶) بدهکار وطلبکار وکسی که سر او حواله شده، باید مکلّف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف نکنند ولی اگر بعد از بالغ شدن سفیه شده باشند تا حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده معامله ایشان اشکال ندارد ونیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ور شکستگی از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد، نمی شود اورا حواله بدهند که طلبش از دیگری بگیرد وخودش هم نمی تواند به کسی حواله بدهد ولی اگر حواله بر کسی مدیون نیست داده شود در حواله دهنده وکسی که به او حواله شده، مجبور نبودن شرط نیست

(مسأله ۲۲۸۷) اگر سر کسی حواله بدهند که بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند ولی حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است؛جنس دیگر حواله دهد مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست

(مسأله ۲۲۸۸) موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد ازکسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده

نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می دهد واز آن کس بگیرد

(مسأله ۲۲۸۹) حواله دهنـده وطلبکار بایـد مقـدار حواله وجنس آن را بداننـد، پس اگر مثلاّ ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر؛ وآن را معیّن نکند، حواله درست نیست

(مسأله ۲۲۹۰) اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلًا اگر طلب کسـی را در دفتر نوشـته باشـد وپیش از دیـدن دفتر حواله بدهـد وبعـد دفتر را ببینـد وبه طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است

(مسأله ۲۲۹۱) طلبکار می توانـد حواله را قبول نکنـد؛ اگر چه کسـی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید

(مسأله ۲۲۹۲) اگر کسـی حواله بدهـد که بـدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کنـد، پیش از پرداختن حواله نمی توانـد مقـدار حواله را از حواله دهنـده بگیرد ولی اگر طلبکار طلب خود را به مقـدار کمتری صـلح کنـد، کسـی که حواله را قبول کرده می تواند تمام مقدار حواله شده را از حواله دهنده مطالبه نماید

(مسأله ۲۲۹۳) بعـد از آنکه حواله درست شـد، حواله دهنـده وکسـی که به او حوال شـده، نمی تواننـد حواله را بهم بزننـد، وهر گاه کسـی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد یعنی غیر از چیزهائی که در دَیْن مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد اگر چه بعـداً فقیر شود، طلبکار هم نمی توانـد حواله را بهم بزنـد وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد وطلبکار بداند فقیر است ولی اگر ندانـد فقیر است وبعـد بفهمـد، اگر چه در آن وقت مالـدار شده باشد؛ طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خودرا از حواله دهنده بگیرد

(مسأله ۲۲۹۴) اگر بـدهکار وطلبکار وکسـی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته اند، می توانند حواله را بهم بزنند

(مسأله ۲۲۹۵) اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسـی که به او حواله شده داده است ذمّه او بری می شود ومی تواننـد چیزی را که داده از او بگیرد واگر بدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید

رهن

اَحکام رَهْن

(مسأله ۲۲۹۶) رهن آن است که بـدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد

(مسأله ۲۲۹۷) در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد وهمین قـدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است

(مسأله ۲۲۹۸) گرو دهنـده وکسـی که مال را گرو می گیرد بایـد مکلّف وعاقل باشـند وکسـی آنها را مجبور نکرده باشـد ونیز گرو دهنده در حال بالغ شدن باید سـفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند بلکه اگر به واسطه ورشکستگی یا برای آنکه بعد از بالغ شدن سفیه شده حاکم شرع اورا از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نمی تواند مال خود را گرو بگذارد

(مسأله ۲۲۹۹) انسان مالی را می توانـد گرو بگـذارد که شرعاً بتوانـد در آن تصـرّف کنـد واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم

(مسأله ۲۳۰۰) چیزی را که گرو می گذارند، باید خرید وفروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب ومانند آنرا گرو بگذارند، درست نیست

(مسأله ۲۳۰۱) استفاده چیزی را که گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته

(مسأله ۲۳۰۲) طلبکـار وبـدهکار نمی تواننـد مـالی را که گرو گذاشـته، بـدون اجـازه یکـدیگر ملک کسـی کننـد، مثلاً ببخشـند یا بفروشند؛ ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد، بعد دیگری بگوید راضی هستم اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۰۴) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد طلبکار مطالبه کند واو ندهد، طلبکار

می توانـد مالی را که گرو برداشته بفروشـد وطلب خود را بردارد وبایـد بقیّه را به بدهکار بدهد؛ ولی اگر به حاکم شـرع دسترسـی دارد، باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد

(مسأله ۲۳۰۵) اگر بـدهکار غیر از خـانه ای که در آن نشسـته وچیزهائی ماننـد اثاثیه خانه محلّ او است، چیز دیگری نداشـته باشـد، طلبکار نمی توانـد طلب خود را از مطالبه کند ولی اگر مالی را گرو گذاشـته خانه واثاثیه هم باشد، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد

ضامن شدن

اَحکام ضامن شدن

(مسأله ۲۳۰۶) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسـی را یدهد، ضامن شدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد به طلبکـار بگویـد که من ضـامن شـده ام طلب تو را بـدهم وطلبکار هم رضایت خودرا بفهمانـده ولی راضـی بودن بدهکار شرط نیست

(مسأله ۲۳۰۷) ضامن وطلبکار، باید مکلّف وعاقل باشـند وکسـی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند که مال خودرا در کارهای بیهوده مصـرف کنند، و کسـی که به واسـطه ورشکسـتگی حاکم شـرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده بابت طلبی که دارد دیگری نمی تواند ضامن او شود

(مسأله ۲۳۰۸) هر گـاه برای ضامن شـدن خودش شـرطی قراردهـد، مثلاً بگویـد اگر بـدهکار قرض تو را نـداد من می دهم، احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر ندهند

(مسأله ۲۳۰۹) کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود بایـد بـدهکار باشد، پس اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند؛ تا وقتی قرض نکرده، انسان نمی تواند ضامن او شود

(مسأله ۲۳۱۰) در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار وجنس بدهی، همه معیّن باشد، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشـند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن نکرده که طلب کدام را می دهد، ضامن شـدن او باطـل است و نیز اگر کسـی از دو نفر طلبکـار باشـد و انسان بگویـد من ضامن هسـتم که بـدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می دهد، ضامن شدن او باطل می باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشـد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول،

صحیح نیست

(مسأله ۲۳۱۱) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی توانـد از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید

(مسأله ۲۳۱۲) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی تواند از ضامن شدن خود برگردد

(مسأله ۲۳۱۳) ضامن و طلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند

(مسأله ۲۳۱۴) هر گاه انسان در موقع ضامن شدن، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی تواند ضامن بودن او را بهم بزند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود

(مسأله ۲۳۱۵) اگر انسان در موقعی که ضامن می شود، نتوانـد طلب طلبکار را بدهـد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد مُلتَفِت شود؛ می تواند ضامن بودن او را بهم بزند

(مسأله ۲۳۱۶) اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی تواند چیزی از او بگیرد

(مسأله ۲۳۱۷) اگر کسـی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر بجای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گنـدم بـدهکار باشـد و ضامن ده برنـج بدهـد، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضـی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد

کفالت

اَحکام کَفالت

(مسأله ۲۳۱۸) کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، به دست او بدهد و همچنین اگر کسی بر دیگری حقّی داشته باشـد یا ادّعای حقّی کنـد که دعوای او قابل قبول باشد چنانچه انسان ضامن شود که هر وقت صاحب حقّ یا مدّعی طرف را خواست به دست او بدهد عملش را کفایت و به کسی که اینطور ضامن می شود کفیل می گویند

(مسأله ۲۳۱۹) کفایت در صورتی صـحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد به طلبکار بگویـد که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید

(مسأله ۲۳۲۰) کفیل باید مُکلَّف باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید

(مسأله ۲۳۲۱) یکی از هفت چیز؛ کفالت را بهم می زند:

اوّل: کفیل، بدهکار به دست طلبکار بدهد

دوّم: طلب طلبکار داده شود

سوّم: طلبکار از طلب خود بگذرد

چهارم: بدهکار بمیرد

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند

ششم: کفیل بمیرد

هفتم: کسی که صاحب حقّ است به وسیله حواله یا طور دیگری حقّ خود را به دیگری واگذار نماید

(مسأله ۲۳۲۲) اگر کسـی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند؛ چنانچه طلبکار دسترسـی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده؛ باید او را به دست طلبکار بدهد و یا طلب طلبکار را بپردازد

امانت

اَحکام وَدیعه (امانت)

(مسأله ۲۳۲۳) اگر انسـان مـال خود را به کسـی بدهـد و بگویـد نزد تو امـانت باشـد و او هم قبول کنـد، یا بـدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهـداری به او می دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می شود، عمل نماید

(مسأله ۲۳۲۴) امـانت دار و کسـی که مـال را امانت می گـذارد، بایـد هر دو بالغ و عاقل باشـند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه و بچّه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست

(مسأله ۲۳۲۵) اگر از بچّه یـا دیوانه چیزی را به طور امـانت قبول کنـد، بایـد آن را به صاحبش بدهـد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه است، بایـد به ولّی او برسانـد و چنانچه مال تلف شود، بایـد عوض آن را بدهد، ولی اگر برای اینکه مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست

(مسأله ۲۳۲۶) کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب باید قبول نکند، ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجز تر باشد و کسی هم که بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست

(مسأله ۲۳۲۷) اگر انسـان به صـاحب مـال بفهمانـد که برای نگهـداری مال او حاضـر نیست، چنانچه او مال را بگـذارد و برود و این شخص مـال را برنـدارد وآن مـال تلف شود؛ کسـی که امـانت را قبول نکرده ضـامن نیست، ولی احتیـاط مسـتحبّ آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید

(مساله ۲۳۲۸) کسـی که چیزی را امانت می گـذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسـی هم که امانت را قبول می کند، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند

(مسأله ۲۳۲۹) اگر انسـان از نگهـداری امانت منصـرف شود و ودیعه ر بهم بزنـد بایـد هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولّی صاحبش برسانـد، یا به آنان خبر دهـد که به نگهـداری حاضـر نیست، واگر بـدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۳۳۰) کسی که امـانت را قبول می کنـد، اگر برای آن جـای منـاسبی نـدارد، بایـد جـای مناسب تهیّه نمایـد و طوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگوینـد در امـانت خیـانت کرده در نگهـداری آن کوتـاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیسـت بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۳۳۱) کسـی که امانت را قبول می کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن مـال تلـف شود، ضـامن نیست ولی اگر به اختیـار خودش آن را در جـائی بگـذارد که گمـان می رود ظـالمی بفهمـد و آن را بـبرد، چنانچه تلف شود بایـد عوض آن را به صاحبش بدهد، مگر آنکه جائی محفوظ از آن نداشـته باشد و نتواند مال را به صاحبش یا به کسی که بهتر حفظ کند برساند که در این صورت ضامن نیست

(مسأله ۲۳۳۲) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را جای دیگر ببری، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین برود و بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون ببری، می تواند آن را به ای دیگر ببرد، واگر در آنجا ببرد و تلف شود ضامن نیست ولی اگر نداند به چه جهت گفته که به جای دیگر نَبَرَدْ، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۳۳۳) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر، چنانچه امانت دار احتمال دهد که در آنجا از بین می رود باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ تر است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست مگر آنکه صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را درآنجا بدهد در این صورت لازم نیست از آنجا ببرد

(مسأله ۲۳۳۴) اگر صاحب مال دیوانه شود کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد، واگر بدون عذر شرعی مال را به ملیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۳۳۵) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می خواهد بفهمد کسی که می گوید من وارث میّتم راست می گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و عجالتاً خبر هم ندهد و مال تلف شود، ضامن نیست

(مسأله ۲۳۳۶) اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد؛ کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده اند پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است

(مسأله ۲۳۳۷) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد، یا امانت را به او برساند

(مسأله ۲۳۳۸) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد وچنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطّلاع دارد، لازم نیست وصیّت کند وگرنه باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد، اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محلّ آن را بگوید

(مسأله ۲۳۳۹) اگر امانت دار نشانه های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند

عاریه

اَحکام عارِیَه

(مسأله ۲۳۴۰) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی هم از او نگیرد

(مسأله ۲۳۴۱) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، واگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است

(مسأله ۲۳۴۲) عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگران واگذار کرده، مثلاً- آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده بگوید به عاریه دادن راضی هستم

(مسأله ۲۳۴۳) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاً- آن را اجاره کرده می تواند عاریه بدهد ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد

(مسأله ۲۳۴۴) اگر دیوانه و بچّه، مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ بچّه بنابر مصلحت عاریه دهد و نیز بچّه با اذن ولیّ عاریه دهد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۴۵) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد؛یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید آن را بدهد

(مسأله ۲۳۴۶) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست

(مسأله ۲۳۴۷) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد

(مسأله ۲۳۴۸) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصّرف کند مثلاً دیوانه شود؛ عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد

(مسأله ۲۳۴۹) کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد

(مسأله ۲۳۵۰) عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد، مثل ظرف طلا و نقره، باطل است

(مسأله ۲۳۵۱) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیواند نر برای کشیدن بر ماده صحیح است

(مسأله ۲۳۵۲) اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک، یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود عاریه کننده ضامن نیست ولیّ اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولیّ او به جائی ببرد که صاحبش معمولاً به آنجا می برده، مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود یا کسی آن را تلف کند، ضامن است

(مسأله ۲۳۵۳) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد مثلاً لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخوانند، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند، بگوید

(مسأله ۲۳۵۴) چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره یا در عاریه دهد

(مسأله ۲۳۵۵) اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دوّمی باطل نمی شود

(مسأله ۲۳۵۶) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی تواند به عاریه دهنده بدهد

(مسأله ۲۳۵۷) اگر مالی را که می داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می تواند عوض مال و عوض استفاده ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر عوض مال یا استفاده آن را از عاریه بگیرد او نمی تواند چیزی را که به مالك می دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید

(مسأله ۲۳۵۸) اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد،

عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی تواند چیزی را که به صاحب مال می دهد، از عاریه دهنده مطالبه نماید

ازدواج

اهمیت ازدواج در اسلام

ازدواج یکی از مستحبّات بسیار موکّد اسلام است و احادیث بسیاری از حضرت رسول اکرم و اهل بیت مکرّم آن حضرت (سلام الله علیهم) در رابطه با ترغیب و تشویق به ازدواج و انتقاد و مذمّت از ترک ازدواج صادر شده است

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «هیچ خانه ای در نزد خداوند، بهتر از خانه ای که به وسیله ازدواج برپا می شود و آباد می گردد، نیست» و نیز آن حضرت فرمودند: «کسی که ازدواج کرد نصف دین خود را حفظ کرده است و مراقب نصف دیگر دین خود باشد»

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «دو رکعت نماز یک انسان متأهّل از ۷۰ رکعت نمازی که شخص عَزَبْ بجا می آورد، با فضیلّت تر است»

حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «پست ترین مُردگان شما افرادی هستند که از ازدواج کردن خودداری کرده و عَزَب مانده اند» و اگر کسی بترسد که اگر ازدواج نکند در حرام می افتد، ازدواج بر او واجب می شود بر اساس احادیث اهل بیت (علیهم السّلام) مخصوصاً ترک ازدواج بخاطر ترس از فقر و عدم امکانات اقتصادی، مذموم است

حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «کسی که به واسطه ترس از فقر ترک ازدواج می کند نسبت به خداوند سوءظنّ (گمان بد) بکار برده است و خداوند متعال فرموده است: ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله یعنی اگر ازدواج کنندگان در فقر و مضیقه اقتصادی باشند خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی نیاز خواهد کرد»

طبق احادیث اسلامی و این آیه از قرآن کریم، ازدواج موجب از بین رفتن فقر و بوجود آمدن وسعت اقتصادی است شخصی در محضر مبارک حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) از مضیقه اقتصادی شکایت کرد، حضرتش فرمودند: «ازدواج کن تا مشکلات اقتصادی تو بر طرف شود» و این جریانات تا سه مرتبه تکرار شد و در هر دفعه آن حضرت وی را امر به ازدواج کرد و نیز آن حضرت فرمودند: «ازدواج کنید تا روزی شما وسعت پیدا بکند»

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «افزایش روزی با ازدواج و داشتن اهل و عیال تَوأم است»

در امر ازدواج باید قبل از هر چیز و بیش از همه به ایمان و تقوا و تعهّد اسلامی توجّه داشت

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هنگامی که افرادی که از جهت اخلاق و تعهّد اسلامی و تدّین شایستگی دارند برای خواستگاری آمدند در ازدواج و وصلت با آنها جواب منفی ندهید و به ازدواج با آنها اقدام کنید و گرنه فتنه و فساد بزرگی دامنگیر جامعه خواهد شد»

اَحکام نِکاح یا ازدواج

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم، عقد دائم آنست که مدّت زناشویی در آن

معین نشود و زنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معیّن شود، مثلاً زن را به مدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند و زنی را که به این قسم عقد کنند مُتْعَه و صیغه نامند

احکام عقد

(مسأله ۲۳۵۹) در زناشوئی چه دائم و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخوانند

(مسأله ۲۳۶۰) وکیل لازم نیست مرد باشد، زن می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود

(مسأله ۲۳۶۱) زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها، صیغه را خوانده است نمی توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است

(مسأله ۲۳۶۲) اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معیّن نکند در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیل اختیار کامل داده آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روز به عقد آن مرد در آورد و اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند

(مسأله ۲۳۶۳) یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف زن و مرد وکیل شود و نیز مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند و همچنین زن می تواند از طرف مرد وکیل شود که خود را به عقد او در آورد ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند

دستور خواندن عقد دائم

(مسأله ۲۳۶۴) اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید: زَوَّجْتُکَ نَفْسی عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُومِ (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معیّن شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید: قَبِلْتُ التَّزویجَ (یعنی قبول کردم این ازدواج را) عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: زَوَّجْتُ مُوَکِلَّتی فاطِمَهَ مُوَکِلَّکَ اَحْمَدَ عَلَی الصِّداقِ الْمَعْلُومِ، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِلی اَحْمَدْ عَلَی الصِّداقِ صحیح می باشد و بهتر آنست لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن زَوَجْتُ می گوید مرد هم قَبِلْتُ التَّزْویجَ بگوید

دستور خواندن عقد غیر دائم

(مسأله ۲۳۶۵) اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آنکه مدّت و مَهر را معیّن کردند، چنانچه زن بگوید: زَوَجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُدَّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم، بعد بدون فاصله مرد بگوید قَبِلْتُ صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: مَتَّعْتُ مُوَکِلَّتی مُوَکِلَّکَ فِی الْمُدَّهِ الْمَعْلُومَهِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید: قَبِلْتُ لِمُوَکِلی هکَذا صحیح میباشد

شرائط عقد

(مسأله ۲۳۶۶) عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آنکه اگر مرد و زن قدرت خواندن صیغه عقد به عربی را داشته باشند،، به عربی بخوانند؛ ولی اگر مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند؛ به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم هم نیست که وکیل بگیرند امّا باید لفظی بگویند که معنی

«زَوَّجْتُ (تاآخر) وقَبِلْتُ» را بفهماند

دوّم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می خوانند، قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و با گفتن این لفظ پیمان زناشوئی میان خود و آن مرد ببندد و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التَّزْویجَ»این پیمان و زن بودن او را برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می خوانند، به گفتن «زَوَّجْتُ (تا آخر) و قَبِلْتُ» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده اند، زن و شوهر شوند و میان آنها زناشوئی برقرار شود

سوّم: کسی که صیغه را می خواند عاقل باشد، و بنابر احتیاط مستحّب بالغ باشد چه برای خود بخواند و چه از طرف دیگری وکیل شده باشد؛ ولی اگر نا بالغ ممیّز، با قصد انشاء صیغه عقد را برای دیگری وکالتاً یا فضولتاً اجرا کند و او اجازه دهد یا برای خود با اذن یا اجازه ولّی عقد کند یا بعد از بلوغ، عقد قبل از بلوغ را، برای خود قبول کند، صحیح می باشد

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولّی آنها صیغه را می خوانند، در عقد، زن و شوهر را معیّن کنند، مثلًا اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید زَوَجْتُکَ اِحْدی بَناتی (یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را) و او بگوید قَبِلْتُ یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر معیّن نبوده عقد باطل است

پنجم: زن و مرد با ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است

(مسأله ۲۳۶۷) اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند، عقد باطل است

(مسأله ۲۳۶۸) کسی که دستور زبان عربی را نمی داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند واز هر لفظی معنای آن را قصد نماید می تواند عقد را بخواند

(مسأله ۲۳۶۹) اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند وبعداً زن و مرد بگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است

(مسأله ۲۳۷۰) اگر زن ومرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند وبعد از خواندن عقد راضی شوند وبگویند به آن عقد راضی هستیم، عقد صحیح است

(مسأله ۲۳۷۱) پدر وجدّ پدری می توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که به حال دیوانگی بالغ شده است وهمچنین اگر دیوانگی بعد از بلوغ بوده، ازدواج کنند وبعد از آنکه آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده اند مفسده ای نداشته، نمی تواند آن را بهم بزند واگر مفسده ای داشته، می تواند آن را بهم بزند

(مسأله ۲۳۷۲) دختری که به حدّ بلوغ رسیده ورشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد؛ اگر بخواهد شوهر کند؛ بنابر اقوی اجازه پدر یا جدّ پدری لازم نیست، هر چند که بهتر آن است که بدون نظر واجازه آنها اقدام به ازدواج نکند، ولی ازدواج با کره ای که به حدّ رشد وتشخیص مصلحت نرسیده است، بدون اجازه پدر یا جدّ صحیح نیست

(مسأله ۲۳۷۳) اگر پدر وجدّ پدری غائب باشند به طوری که نشود از آنان اذن گرفت ودختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد لازم نیست از پدر وجدّ پدری اجازه بگیرند وهمچنین اگر از ازدواج با کسی که با دختر کفو است، را شرعاً و عرفاً منع کنند و دختر احتیاج به شوهر کردن داشته باشد و نیز اگر دختر باکره نباشد، در صورتی که بکارتش به واسطه شوهر کردن از بین رفته باشد، اجازه پدر و جدّ لازم نیست

(مسأله ۲۳۷۴) اگر پدر، یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن، خرج آن زن را بدهد

(مسأله ۲۳۷۵) اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهند

عیبهائی که بواسطه آنها می شود عقد را بهم زد

(مسأله ۲۳۷۶) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را بهم بزند:

اوّل: دیوانگی

دوّم: مرض خوره

سوّم: مرض برص (پیسی)

چهارم: کوری

پنجم: شل بودن به طوری که معلوم باشد

ششم: آنکه افضا شده، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد، ولی اگر راه حیض و غائط او یکی شده باشد بهم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود

هفتم: آنکه گوشت، یا استخوانی یا غدّه ای در فَرْج او باشد که مانع نزدیکی شود

(مسأله ۲۳۷۷) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او قبل از عقد دیوانه بوده یا بعداً دیوانه شده است یا قبل از عقد آلتِ مردی نداشته یا قبل از عقد عِنِین بوده است و نمی تواند وطی و نزدیکی نماید یا بعد از عقد بدون آنکه نزدیکی کرده باشد، عِنِّین شده یا تخم های او را قبل از عقد کشیده اند می تواند عقد را بهم بزند

(مسأله ۲۳۷۸) اگر مرد یا زن، به واسطه یکی از عیبهائی که در دو مسأله پیش گفته شد، عقد را بهم بزنند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند

(مسأله ۲۳۷۹) اگر به واسطه آنکه مرد عِنِّین است و نمی تواند وطی و نزدیکی کند؛ زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد مرد یا زن عقد را بهم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مِهر را بدهد

عدّه ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسأله ۲۳۸۰) ازدواج با زنهائی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند، حرام است

(مسأله ۲۳۸۱) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ آن زن و مادر پدر او و هرچه بالا روند به آن مرد محرم می شوند

(مسأله ۲۳۸۲) اگر زنی را عقد کند و با نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می شوند

(مسأله ۲۳۸۳) اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی تواند با دختر او ازدواج کند

(مسأله ۲۳۸۴) عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدرِ پدر و عمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادرِ مادر هر چه بالا روند، به انسان محرمند

(مسأله ۲۳۸۵) پدر و جّد شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند

(مسأله ۲۳۸۶) اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه، تا وقتی که آن زن در عقد او است، نمی تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید

(مسأله ۲۳۸۷) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود، طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عدّه طلاق بائن هم که بعداً بیان می شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید و اگر زنی را متعه کرده باشد و مدّت او را بخشیده یا تمام شده باشد، بنابر اقوی در عدّه او می تواند با خواهر او به طور دائم یا مؤقت ازدواج کند

(مسأله ۲۳۸۸) انسان نمی تواند بدون اجازه زنِ خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن راضی شود و بگوید به آن عقد راضی هستم آن عقد صحیح و نافذ می شود

(مسأله ۲۳۸۹) اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده و خواهر زاده او را عقد کرده و حرفی نزند؛ چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است

(مسأله ۲۳۹۰) اگر انسان پیش از آنکه دختر عمّه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی تواند با آنان ازدواج نماید

(مسأله ۲۳۹۱) اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید عقد آنان اشکال ندارد

(مسأله ۲۳۹۲) اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند، بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی شود، و همچنین است اگر بعد از عقد پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحّب آن است که از آن زن جدا شود

(مسأله ۲۳۹۳) زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید، مرد مسلمان هم نمی تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج نماید، ولی متعه کردن زن اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد، بلکه ازدواج آنها به طور دوام نیز بنابر اقوی جائز است ولی این احتیاط ترک نشود که در صورتی اقدام به ازدواج به طور دوام به آنها بکند که متمّکن از ازدواج با زن مسلمان نباشد

(مسأله ۲۳۹۴) اگر با زنی که در عدّه طلاق رجعی است زنا کند، آن زن بر او حرام می شود و اگر با زنی که در عدّه متعه، یا طلاق بائن، یا عدّه وفات است، زنا کند بعداً می تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدّه متعه و عدّه وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد

(مسأله ۲۳۹۵) اگر با زن بی شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعداً می تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحّب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید، و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند

(مسأله ۲۳۹۶) اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام

نشـده و بداننـد عقـد کردن زن در عـدّه حرام است آن زن بر او محرم می شـود، اگر چه مرد بعـد از عقـد کردن بـا آن زن نزدیکی نکرده باشد

(مسأله ۲۳۶۷) اگر زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده چنانچه هیچکدام نمی دانسـته اند زن در عدّه است و نمی دانسـته انـد که عقـد کردن زن در عـدّه حرام است، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد، آن زن بر او حرام ابدی می شود

(مسأله ۲۳۹۸) اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او ازدواج کند باید از او جدا شود و بعداً هم نمی تواند او را برای خود عقد کند و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد

(مسأله ۲۳۹۹) زن شوهر دار اگر زنـا بدهـد بر مرد زنـا کننـده حرام ابـدی می شود ولی بر شوهر خود حرام نمی شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد

(مسأله ۲۴۰۰) زنی را که طلاق داده انـد و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مـدّت او را بخشـیده یا مـدّتش تمام شـده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقدِ شوهر دوّم، عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند

(مسأله ۲۴۰۱) مادر و خواهر و دختر پسـری که لواط داده بر لواط کننـده حرام است اگر چه لواط کننـده و لواط دهنده بالغ نباشـند ولی اگر گمان کند که دخول شده؛ یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی شوند

(مسأله ۲۴۰۲) اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسـی ازدواج نمایـد وبعـد از ازدواج با آن کس لواط کند آنها بر او حرام نمی شود هر چند بعد از ازدواج، دخول بر زوجه صورت نگرفته باشد

(مسأله ۲۴۰۳) اگر کسـی در حال احرام که یکی از کارهای حجّ است، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است، وچنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند

(مسأله ۲۴۰۴) اگر زنی کـه در حـال احرام است بـا مردی که در حـال احرام نیست ازدواج کنـد، عقـد او باطـل است، واگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، واجب است بعداً با آن مرد ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۰۵) اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حجّ است، بجا نیاورد، زنش که به واسطه مُحْرِم شدن بر او حرام شده بود حلال نمی شود، ونیز اگر زن طواف نساء نکنـد شوهرش بر او حلال نمی شود، ولی اگر بعـداً طواف نساء را انجام دهنـد به یکدیگر حلال می شوند

(مسأله ۲۴۰۶) اگر کسـی دختر نابـالغی را برای خود عقـد کنـد وپیش از آنکه نُه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کنـد، چنانچه او را اِفضا نماید، هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند

(مسأله ۲۴۰۷) زنی را که سه مرتبه طلاق داده انـد بر شوهرش حرام میشود، ولی اگر با شـرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اوّل می تواند دوباره اورا برای خود عقد نماید

اَحکامِ عقد دائم

(مسأله ۲۴۰۸) زنی که عقـد دائمی شـده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود وباید خود را برای هر کامیابی جنسـی که او می خواهـد تسـلیم نماید وبدون عذر شـرعی از نزدیکی او جلوگیری نکند واگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیّه غذا ولباس ومنزل او ولوازم دیگری که در کُتُب دیگر تفصیلاً ذکر شده بر شوهر واجب است واگر تهیّه نکند چه توانائی داشته باشد، مدیون زن است

(مسأله ۲۴۰۹) اگر زن در کارهـائی کـه در مسأله پیش گفته شـد اطاعت شـوهر را نکنـد گناهکـار است وحقّ غـذا ولبـاس ومنزل

وهمخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی رود

(مسأله ۲۴۱۰) مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند

(مسأله ۲۴۱۱) مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر را ببرد باید خرج سفر اورا بدهد

(مسأله ۲۴۱۲) زنی که از شوهر اطاعت می کند اگر مطالبه خرجی کند وشوهر ندهد می تواند در هر روز به اندازه خرجی آن روز بدون اجازه از مال او بردارد واگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیّه کند، در موقعی که مشغول تهیه معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست

(مسأله ۲۴۱۳) مرد نمی تواند زن دائمی خود را به طوری ترک کند که نه مثل زن شوهر دار باشد نه مثل زن بی شوهر، لکن واجب نیست هر چهار شب یک شب نزد او بماند

(مسأله ۲۴۱۴) شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با عیال دائمی خود را ترک کند

(مسأله ۲۴۱۵) اگر در عقد دائمی مهر را معیّن نکنند، عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند بدهد

(مسأله ۲۴۱۶) اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد، چه نداشته باشد ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی کود وشوهر با او نزدیکی کند دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلو گیری نماید

مُتْعه یا صیغه

(مسأله ۲۴۱۷) صیغه کردن زن اگر چه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است

(مسأله ۲۴۱۸) شوهر بیش از چهار ماه نباید نزدیکی با متعه خود را ترک کند

(مسأله ۲۴۱۹) زنی که صیغه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند عقد وشرط او صحیح است وشوهر فقط می تواند لذّتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید

(مسأله ۲۴۲۰) زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد

(مسأله ۲۴۲۱) زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد واز شوهر ارث نمی برد، وشوهر هم از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۴۲۲) زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی وهم خوابی ندارد عقد او صحیح است، وبرای آنکه نمی دانسته حقّی به شوهر پیدا نمی کند

(مسأله ۲۴۲۳) زنی که صیغه شده، می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حقّ شوهر از بین می رود، بیرون رفتن او حرام است

(مسأله ۲۴۲۴) اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت ومبلغ معیّن اورا برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را برای عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده اورا صیغه کند، وقتی آن زن فهمید، اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح وگرنه باطل است

(مسأله ۲۴۲۵) پدر وجدّ پدری می توانند برای محرم شدن، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند، ونیز می توانند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن، به عقد کسی در آورند، ولی باید آن عقد برای دختر مفسده نداشته باشد

(مسأله ۲۴۲۶) اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در محلّ دیگری است و نمی داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسـی در آورد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصـل می شود وچنانچه بعـداً معلوم شود که در موقع عقـد آن دختر زنـده نبوده، عقد باطل است وکسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند

(مسأله ۲۴۲۷) اگر مرد مـدّت صـیغه را ببخشـد چنـانچه بـا او نزدیکی کرده، با یـد تمام چیزی را که قرار گذاشـته به او بدهـد واگر نزدیکی نکرده، باید نصف آن را بدهد

(مسأله ۲۴۲۸) مرد می توانـد زنی را که صـیغه او بوده و هنوز عـدّه اش تمام نشـده به عقد دائم خود در آورد یا اینکه دوباره صـیغه نماید، ولی در موقعی که هنوز صیغه او است و مدّت تمام نشده است اگر بخواهد او را به عقد دائم خود در بیاورد باید اوّل مدّت او را ببخشد و سپس او را به عقد دائم خود در بیاورد

احکام نگاه کردن

(مسأله ۲۴۲۹) نگاه کردن مرد به بـدن زن نا محرم و همچنین نگاه کردن به موی آنان، چه با قصد لذّت و چه بدون آن، حرام اسـت و نگاه کردن به صورت و دسـتها اگر به قصـد لذّت باشد، حرام است، ولی بدون قصد لذّت حرام نیست و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد به جز صورت و دسـتها حرام می باشـد و نگاه کردن به صورت و بـدن و موی دختر نا بالغ اگر به قصـد لذّت نباشد و به واسـطه نگـاه کردن هم انسـان نترسـد که به حرام بیفتـد اشـکال نـدارد، ولی بنـا بر احتیـاط بایـد جاهـائی را که مثل ران و شـکم معمولاً می پوشانند، نگاه نکند

(مسأله ۲۴۳۰) اگر انسان بدون قصد لذّت به آن قسـمت از بدن زنهای کافر که معمولاً نمی پوشانند نگاه کند در صورتی که نترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۳۱) زن بایـد بـدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشانـد؛ بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را پسـری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می فهمد و به حدّی رسیده که مورد نظر شهوانی است، بپوشاند

(مسأله ۲۴۳۲) نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگر چه از پشت شـیشه یا در آئینه یا آب صاف و ماننـد اینها باشد و احتیاط واجب آنست که به عورت بچّه ممیز هم نگاه نکنند ولی زن و شوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند

(مسأله ۲۴۳۳) مرد و زنی که با یکـدیگر محرمنـد، اگر قصـد لذّت نداشـته باشـند می توانند غیر از عورت به تمام بدن بدن یکدیگر نگاه کنند

(مسأله ۲۴۳۴) مرد نباید با قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذّت حرام است

(مسأله ۲۴۳۵) عکس برداشتن مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که حرام دیگری انجام دهد مثلاً دست به بـدن او بزند نباید عکس او را بردارد و اگر زن نامحرمی را بشـناسد در صورتی که آن زن مُتَهَتِّک نباشد، به عکس او نگاه کند

(مسأله ۲۴۳۶) اگر در حال ناچاری، زن بخواهـد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کنـد؛ یا عورت او را او را آب بکشـد، بایـد چیزی در دست کنـد که دست او به عورت آنهـا نرسـد و همچنین است اگر مرد بخواهـد مرد دیگر، یـا زنی غیر از زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد

(مسأله ۲۴۳۷) اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشـکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او و را نگاه کند

(مسأله ۲۴۳۸) اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند چنانچه ضرورت با نگاه کردن در آئینه مرتفع می شود، آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند ولی اگر چاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد

مسائل متفرّقه زناشوئی

(مسأله ۲۴۳۹) کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد، واجب است زن بگیرد و همچنین زنی که به واسطه نداشتن شوهر به حرام می افتد واجب است اقدام به شوهر کردن نماید

(مسأله ۲۴۴۰) اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده، می تواند عقد را بهم بزند

(مسأله ۲۴۴۱) اگر مرد و زن نامحرم در محلّ خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی تواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند باید از آنجا بیرون بروند و نمازشان درآنجا صحیح نیست ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود یا بچّه ای که خوب و بد را می فهمد درآنجا باشد، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۴۲) اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد

(مسأله ۲۴۴۳) مسلمانی که منکر خدا یا معاد یا پیغمبر شود، یا حکم ضروری دین، یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند، مثل واجب بودن نماز و روزه انکار کند، در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است و انکار آن، انکار نبوّت پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) است، مرتّد است

(مسأله ۲۴۴۴) اگر زن پیش از آنکه شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود؛ عقد او باطل می گردد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد، امّا اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگهدارد؛ پس اگر در بین عدّه مسلمان شود عقد باقی و اگر تا آخر عدّه مرتدّ بماند، عقد باطل است و معنای یائسه در مسأله ۴۳۷ گذشت

(مسأله ۲۴۴۵) کسی که مسلمان زاده است چنانچه بعد از بالغ شدن اظهار اسلام کند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه وفات نگهدارد ودر اصطلاح به چنین شخصی مُرْتَدّ فطری می گویند

(مسأله ۲۴۴۶) مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مُرتدّ شود، عقد او باطل می گردد و اگر بعد از نزدیکی مرتّد شود، چنانچه زن او در سن زنهائی باشد که حیض می بینند باید آن زن به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عدّه نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او مسلمان شود عقد باقی وگرنه باطل است

(مسأله ۲۴۴۷) اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهر بیرون نبرد و مرد هم قبول کند؛ نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد

(مسأله ۲۴۴۸) اگر زن انسان، از شوهر سابقش دختری داشته باشد؛ انسان می تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست، عقد کند و همچنین اگر زن انسان از شوهر سابقش پسری داشته باشد انسان می تواند دختر خود را که از آن زن نیست به ازدواج آن پسر در بیاورد و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۴۹) اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست بچّه اش را سقط کند

(مسأله ۲۴۵۰) اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست، زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچّه ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچّه حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۱) اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچّه ای از آنان به دنیا بیاید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می باشد؛ ولی اگر زن می دانسته که در عدّه است و می دانسته که در عقد عدّه حرام است شرعاً

بچّه؛ فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می باشند

(مسأله ۲۴۵۲) اگر زن بگوید یائسه ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم یا در عدّه نیستم حرف او قبول می شود

(مسأله ۲۴۵۳) اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد

(مسأله ۲۴۵۴) اگر زنی که آزاد و مسلمان و عاقل است دختری داشته باشد، تا هفت سال دختر تمام نشده پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند

(مسأله ۲۴۵۵) مستحبّ است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلّف شده عجله کنند، حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند»

(مسأله ۲۴۵۶) اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، احتیاط واجب آن است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۵۷) کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچّه ای پیدا کند آن بچّه حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۸) هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه ای از آنان به دنیا بیاید حلال زاده است

(مسأله ۲۴۵۹) زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّه وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد؛ شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد باید از شوهر دوّم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است ولی اگر شوهر دوّم با او نزدیکی کرده باشد؛ زن باید عدّه نگهدارد و شوهر دوّم باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عدّه ندارد

احکام شیر دادن

(مسأله ۲۴۶۰) اگر زنی بچّه ای را با شرائطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچّه به این عدّه محرم می شود:

اوّل: خود زن و آن را مادر رضاعی می گویند

دوّم: شوهر زن که شیر مال او است و او را پدر رضاعی می گویند

سوّم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند: اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند

چهارم: بچّه هائی که از آن زن بدنیا آمده اند، یا بدنیا می آیند

پنجم: بچّه های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او بدنیا آمده، یا اولاد و آن بچّه ها را شیر داده باشند

ششم: خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، با آن زن خواهر و برادر شده باشند

هفتم: عمو و عمّه آن زن اگر چه رضاعی باشند

هشتم: دائی و خاله آن زن اگر چه رضاعی باشند

نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه پائین روند اگر چه اولاد رضاعی او باشند

دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند

یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند

دوازدهم: عمو و عمّه و دائی و خاله شوهری که شیر مال او است هر چه بالا روند؛ اگر چه رضاعی باشند و نیز عدّه دیگری هم که

در مسائل بعد گفته می شود، به واسطه شیر دادن محرم می شوند

(مسأله ۲۴۶۱) اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته می شود شیر دهد، پدر آن بچّه نمی تواند با دختر هائی که از آن زن به دنیا آمده اند ازدواج کند و نیز نمی تواند دختر های شوهری را که شیر مال او است برای خود عقد نماید بلکه احتیاط واجب آن است که دختر های رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید ولی جایز است با دختر های رضاعی آن زن ازدواج کند، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با آنان هم ازدواج نکند، و نگاه محرمانه یعنی نگاهی که انسان می تواند به محرمهای خود کند به آنان ننماید

(مسأله ۲۴۶۲) اگر زنی بچّه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۷ گفته می شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهر های آن بچّه محرم نمی شود، ولی احتیاط مستحّب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۶۳) اگر زنی بچّه ای را شیر دهد؛ به برادر های آن بچّه محرم نمی شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچّه ای که شیر خورده، محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۶۴) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی توان آن دختر را برای خود عقد کند

(مسأله ۲۴۶۵) اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۶۶) انسان نمی تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد؛ انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ، یا زن پدر او از شیر همان پدر آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می شود

(مسأله ۲۴۶۷) با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادرش او را شیر کامل داده، نمی شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده؛ یا برادر زاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد

(مسأله ۲۴۶۸) اگر زنی بچّه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می شود و همچنین است اگر بچّه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد ولی اگر بچّه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی شود

(مسأله ۲۴۶۹) اگر زن پدر دختری، بچّه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می، چه بچّه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد

شرائط شیر دادنی که علّت محرم شدن است

(مسأله ۲۴۷۰) شیر دادنی که علّت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اوّل: بچّه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد تأثیر ندارد

دوّم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچّه ای را که از زنا بدنیا آمده به بچّه دیگر بدهند، به واسطه آن شیر، بچّه به کسی محرم نمی شود

سوّم: بچّه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند لازم است کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

چهارم: شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد

پنجم: شیر از یک شوهر باشد پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زائیدن از شوهر دوّم به بچّه ای بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی شود

ششم: بچّه به واسطه مرض شیر را قی نکند، بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

هفتم: پانزده مرتبه، یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته میشود شیر سیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، احتیاط مستحّب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند

هشتم: دو سال بچّه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال، او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن، یک مرتبه شیر بخورند، به کسی محرم نمی شود، ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیر ده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچّه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد، محرم می شود

(مسأله ۲۴۷۱) باید بچّه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کی دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه، شیر کسِ دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند، که از اوّلی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود، یک دفعه حساب شود، اشکال ندارد

(مسأله ۲۴۷۲) اگر زن از شیر شوهر خود بچّه ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر آن شوهر هم بچّه دیگر را شیر دهد آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی شوند، اگر چه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند

(مسأله ۲۴۷۳) اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچّه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده، محرم می شوند

(مسأله ۲۴۷۴) اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم بچّه را شیر دهد، همه آن بچّه ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می شوند

(مسأله ۲۴۷۵) اگر کسی دو زن شیر ده داشته باشد و یکی از آنان بچّه ای را مثلاّهشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچّه به کسی محرم نمی شود

(مسأله ۲۴۷۶) اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی شوند

(مسأله ۲۴۷۷) انسان نمی تواند بدون اذن زن خود، با زنهائی که به واسطه شیر خوردن، خواهر زاده و برادر زاده زن او شده اند ازدواج کند و نیز اگر با پسری لواط کند، نمی تواند با دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده اند ازدواج نماید

(مسأله ۲۴۷۸) زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود، اگر چه احتیاط مستحّب آن است که با او ازدواج نکند

(مسأله ۲۴۷۹) انسان نمی تواند با دو خواهر، اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند؛ و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده، هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده عقد اوّلی صحیح و عقد دوّمی باطل می باشد

(مسأله ۲۴۸۰) اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که گفته می شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی شود، اگر چه بهتر است احتیاط کنند:

اوّل: برادر و خواهر خود را

دوّم: عمو و عمّه و دائی و خاله خود را

سوّم: اولاد عمو و اولاد دائی خود را

چهارم: برادر زاده خود را

پنجم: برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را

ششم: خواهر زاده خود، یا خواهر زاده شوهرش را

هفتم: عمو و عمّه و دائی و خاله شوهرش را

هشتم: نوه زن دیگر شوهر خود را

(مسأله ۲۴۸۱) اگر کسی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی شود ولی احتیاط مستحّب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید

آداب شیر دادن

(مسأله ۲۴۸۲) برای شیر دادن بچّه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیردادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد

(مسأله ۲۴۸۳) مستحّب است دایه ای که برای طفل می گیرند، دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل یا بد صورت، یا بد خُلق، یا زنازاده باشد و نیز مکروه است زنی را دایه بگیرند که شیرش از بچّه ای است که از زنا به دنیا آمده است

مسائل متفرقه شیر دادن

(مسأله ۲۴۸۴) مستحّب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچّه ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند

(مسأله ۲۴۸۵) کسانی که به واسطه شیر خوردن، خویشی پیدا می کنند مستحّب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی برند و حقّهای خویشی، که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست

(مسأله ۲۴۸۶) در صورتی که ممکن باشد، مستحّب است بچّه را دو سال تمام شیر بدهند

(مسأله ۲۴۸۷) اگر به واسطه شیر دادن، حقِّ شوهر از بین نرود، زن می تواند بدون اجازه شوهر؛ بچه کسِ دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچّه ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام شود مثلاً اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهر می شود و بر او حرام می گردد

(مسأله ۲۴۸۸) اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود؛ باید دختر شیر خواری را مثلاً دو روزه برای خود صیغه کند و در آن دو روز با شرائطی که در مسأله ۲۴۷۰ گفته شد زن برادرشان دختر را شیر دهد

(مسأله ۲۴۸۹) اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن براو حرام شده: مثلاً بگوید شیر مادر او را خورده؛ چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند، بدهد

(مسأله ۲۴۹۰) اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد نمی تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن براو حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد

(مسأله ۲۴۹۱) شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود:

اوّل: خبر دادن عدّه ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند

دوّم: شهادت دو مرد عادل یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرائط شیر دادن را هم بگویند مثلاً بگویند ما دیده ایم که فلان بچّه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سائر شرطها را که در مسأله ۲۴۷۰ در صفحه ۴۸۸ گفته شد شرح دهند، ولی اگر معلوم باشد که شرائط را می دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند لازم نیست شرائط را شرح دهند

(مسأله ۲۴۹۲) اگر شک کنند بچّه به مقداری که علّت محرم شدن است، شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده بچّه به کسی محرم نمی شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند

طلاق

اَحکامِ طَلاق

(مسأله ۲۴۹۳) مردی که زن خود را طلاق می دهد؛ باید عاقل و بالغ باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد؛ پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست

(مسأله ۲۴۹۴) زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی یا در حال نفاس یا حیض که پیش از این پاکی بود با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می شود

(مسأله ۲۴۹۵) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اوّل: آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد

دوّم: آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهرش در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد

سوّم: مرد به واسطه غائب بودن یا مشقّت داشتن تحقیق نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد

(مسأله ۲۴۹۶) اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است

(مسأله ۲۴۹۷) کسی که میداند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غائب شود مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدّتی که معمولاً زنها از حیض یا نِفاس پاک می شوند، صبر کند

(مسأله ۲۴۹۸) اگر مردی که غائب است بخواهـد زن خور را طلاق دهـد، چنانچه بتوانـد اطّلاع پیـدا کند که زن او در حال حیض یا نفـاس است یـا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن؛ یا نشانه های دیگری باشـد که در شـرع معّین شـده بایـد تا مـدّتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند

(مسأله ۲۴۹۹) اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و بخواهد طلاق دهد باید صبر کند تا دوباره حیض ببینـد و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشـده، یا آبستن است؛ اگر بعـد از نزدیکی طلاق دهنـد، اشـکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد و مراد از یائسه در مسأله ۴۳۷ گذشت

(مسأله ۲۵۰۰) هر گاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کنـد و در همان پاکی طلاقش دهـد اگر بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۰۱) اگر بـا زنی که از خون حیض و نفـاس پـاک است نزدیکی کنـد و مسافرت نمایـد، چنانچه بخواهـد در سـفر طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعد از آن پاکی خون می بیند و دوباره پاک می شود، صبر کند

(مسأله ۲۵۰۲) اگر مرد بخواهـد زن خود را که به واسـطه مرضـی حیض نمی بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از اجماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد

(مسأله ۲۵۰۳) طلاق باید به صـیغه عربی صـحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخوانـد و اسم زن او مثلًا فاطمه باشـد بایـد بگوید: زَوْجَتی فاطِمَهُ طالِقٌ یعنی زن من فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند که آن وکیل باید بگوید: زَوْجَهُ مُوَکِلی فاطِمَهُ طالِقٌ

(مسأله ۲۵۰۴) زنی که صیغه شده، مثلًا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدّتش تمام شود، یا مرد مـدّت را به او ببخشـد به این ترتیب که بگویـد: مـدّت را به تو بخشـیدم و شاهـد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست

عدّه طلاق

(مسأله ۲۵۰۵) زنی که نُه سالش تمام نشده و زن یائِسه عدّه ندارد؛ یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می تواند فوراً شوهر کند

(مسأله ۲۵۰۶) زنی که نُه سـالش تمام شـده و یائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کنـد و طلاقش دهـد، بعـد از طلاق بایـد عـدّه نگهـدارد، یعنی بعـد از آنکه در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دوباره حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوّم را دیـد عـدّه او تمام می شود و می تواند شوهر کند ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند

(مسأله ۲۵۰۷) زنی که حیض نمی بینـد اگر در سن زنهـائی باشـد که حیض می بیننـد، چنانچه شوهرش بعـد از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد

(مسأله ۲۵۰۸) زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عـدّه نگهـدارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهنـد، بایـد باقی ماه را با دو ماه بعـد از آن و نیز کسـری ماه اوّل را از ماه چهارم عـدّه نگهـدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیسـتم ماه طلاقش بدهند و آن ماه بیست و نه روز باشد باید نُه روز باقی ماه را با دو مـاه بعـد از آن و بیست روز از مـاه چهـارم عـدّه نگهـدارد و احتیـاط مسـتحّب آن است که از مـاه چهارم بیست و یک روز عـدّه

نگهدارد؛ تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگهداشته سی روز شود

(مسأله ۲۵۰۹) اگر زن آبستن را طلاق دهند؛ عدّه اش تا دنیا آمدن، یا سقط شدن بچّه او است، بنابر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچّه او بدنیا آید، عدّه اش تمام می شود

(مسأله ۲۵۱۰) زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صیغه شود، مثلاً یک ماهه، یا یک ساله چنانچه شوهرش با او نزدیکی نمایـد و مـدّت آن زن تمام شود یا شوهر مـدّت را به او ببخشـد در صورتی که حیض می بینـد باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید

(مسأله ۲۵۱۱) ابتدای عدّه طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود، چه زن بداند طلاقش داده اند، یا نداند پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده اند؛ لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد

عدّه زنی که شوهرش مُرده

(مسأله ۲۵۱۲) زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشـد، بایـد تا چهار ماه و ده روز عـدّه نگهـدارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر آبسـتن باشد، باید تا موقع زائیدن عدّه نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشـتن چهار ماه و ده روز، بچّه اش بدنیا بیاید باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عدّه را عده وفات می گویند

(مسأله ۲۵۱۳) زنی که در عـدّه وفات می باشـد، حرام است لباس اَلوان بپوشـد و سُرمه بکشـد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می باشد

(مسأله ۲۵۱۴) اگر زن یقین کند که شوهرش مُرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات، شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است، باید از شوهر دوّم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه طلاق گفته شد، برای شوهر دوّم عدّه طلاق و بعـد برای شـوهر اوّل عـدّه وفـات نگهـدارد؛ و اگر آبسـتن نباشـد، برای شوهر اوّل عـدّه وفـات و بعـد برای شوهر دوّم عـدّه طلاـق نگهدارد و ابتدای عدّه وفات را از موقعی که خبر صحیح وفات شوهر به او رسیده قرار دهد

(مسأله ۲۵۱۵) و ابتدای عدّه وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مُطَّلع شود

(مسأله ۲۵۱۶) اگر زن بگوید عدّه ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می شود:

اوّل: آنکه مورد تهمت نباشد

دوّم: از طلاق یا مُردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه ممکن باشد

طلاق بائِن و طلاق رِجعی

(مسأله ۲۵۱۷) طلاق بائن آن است که بعـد از طلاق، مرد حقّ ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قِسم است:

اوّل: طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد

دوّم: طلاق زنی که یائسه باشد و مراد از یائسه در مسأله ۴۶۳ گذشت

سوّم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد

چهارم: طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند

پنجم: طلاق خُلع و مُبارات و احکام اینها بعداً گفته خواهد شد و غیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عدّه است مرد می تواند به او رجوع نماید

(مسأله ۲۵۱۸) کسی که زنش را طلاق رِجعی داده، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که در کتابهای مفصّل گفته شده، و از جمله آنها فحّاشی و رفت و آمد با اجانب است بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود

اَحکام رجوع کردن

(مسأله ۲۵۱۹) در طلاق رجعی مرد به دو قِسم می تواند به زن خود رجوع کند:

اوّل: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است

دومّ: کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است

(مسأله ۲۵۲۰) برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است ولی اگر بعد از تمام شدن عدّه مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده ام لازم است اثبات نماید

(مسأله ۲۵۲۱) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده اگر مالی از او بگیرد و با او صُلح کند که دیگر به او رجوع نکند، حق رجوع از بین نمی رود

(مسأله ۲۵۲۲) اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار اورا طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوّم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوّم به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اوّل حلال می شود، یعنی می تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اوّل: آنکه عقد شوهر دوّم عقد دائم باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند، بعد از آنکه از او جدا شد، شوهر اوّل نمی تواند او را عقد کند

دوّم: شوهر دوّم بالغ و با او نزدیکی و دخول کند و بنا بر اقوی باید نزدیکی از جلوی زن صورت بگیرد ولی انزال لازم نیست

سوّم: شوهر دوّم طلاقش دهد یا بمیرد

چهارم: عدّه طلاق یا عدّه وفات شوهر دوّم تمام شود

طلاق خُلع

(مسأله ۲۵۲۳) طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و مِهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خُلع گویند

(مسأله ۲۵۲۴) اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق خُلع را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، پس از آنکه مِهر خود را به شوهر بخشید بدون فاصله شوهر می گوید: زَوْجَتی فاطِمَهُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ، هِیَ طالِقٌ؛ یعنی زنم فاطمه را طلاق خُلع دادم، او رها است

(مسأله ۲۵۲۵) اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر اورا به شوهرش ببخشد و شوهر همان کَس را وکیل کند که زن را طلاق دهد،

چنانچه اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد وکیل، صیغه طلاق را اینطور می خواند:
عَنْ مُوَکِلَتِی فاطِمَهَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکِلی مُحَمَدٍ لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ پس از آن بدون فاصله می گوید: زَوْجَهُ مُوَکِلی خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ، هِیَ طالِقٌ و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد وکیل باید ب جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید، مثلاً ـ اگر صد تومان داده بگوید، بَذَلْتُ مِأَهَ تُومان در صورتی که زن معّین باشد بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات لازم نیست و همین قدر که او را در نظر بگیرد، کافی است

طلاق مُبارات

(مسأله ۲۵۲۶) اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مُبارات گویند
(مسأله ۲۵۲۷) اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطم باشد، باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَتی فاطِمَهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِقٌ یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او، پس او رها است و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: بارَأْتُ زَوْجَهَ مُوَکِلی فاطِمَهَ عَلی مَهْرِها فَهِیَ طالِقٌ و در هر دو صورت به جای دو کلمه (عَلی مَهْرِها) (بِمَهْرِها) بگوید، اشکال ندارد
(مسأله ۲۵۲۸) صیغه طلاق خُلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد
(مسأله ۲۵۲۹) اگر زن در بین عدّه طلاق خُلع یا مبارات از بخشش خود برگردد شوهر می تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد
(مسأله ۲۵۳۰) مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد ولی در طلاق خُلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد

احکام مُتفرّقه طلاق

(مسأله ۲۵۳۱) اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می باشد، باید عدّه نگهدارد
(مسأله ۲۵۳۲) اگر با زنی که می داند عیالش نیست، زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست بنابر احتیاط واجب باید عدّه نگهدارد
(مسأله ۲۵۳۳) اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق وعقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند
(مسأله ۲۵۳۴) هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، چنانچه پس از مسافرت مرد، یا خرجی ندادن شش ماه، خود را طلاق دهد صحیح است
(مسأله ۲۵۳۵) زنی که شوهرش گُم شده؛ اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید
(مسأله ۲۵۳۶) پدر و جّد پدری دیوانه اگر مصلحت باشد می توانند زن او را طلاق بدهند
(مسأله ۲۵۳۷) اگر پدر یا جّد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند؛ اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت صیغه باشد،

مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند، چنانچه صلاح بچّه باشد، می تواند مدّت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد

(مسأله ۲۵۳۸) اگر از روی علاماتی که در شرع معیّن شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی داند بنابر احتیاط واجب نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگر عقد کند

(مسأله ۲۵۳۹) اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یک سال بگوید یک مال پیش، تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می تواند چیزهائی را که در آن مدّت برای زن تهیّه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهائی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید

غصب

اَحکام غَصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال، یا حقّ کسی مسلّط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می شود از حضرت اکرم (صلی الله علیه و آله وسلّم) روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند

(مسأله ۲۵۴۰) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید

(مسأله ۲۵۴۱) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گذارد، باید بپیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است

(مسأله ۲۵۴۲) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند و چنانچه آن چیز را از او بگیرد باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد

(مسأله ۲۵۴۳) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد

(مسأله ۲۵۴۴) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بدست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد

(مسأله ۲۵۴۵) اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد واگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۵۴۶) هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می توانسته اند آن را غصب نمایند، هر کدام از آنان ضامن نصف آن می باشند

(مسأله ۲۵۴۷) اگر چیزی را که غصب کرده با چیزی دیگری مخلوط کند، مثلاً- گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند

(مسأله ۲۵۴۸) اگر ظرف طلا- و نقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام و نگاه داشتنش جائز است، غصب کند و خراب نماید، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهد ولی اگر مثلاً- گوشواره ای را که غصب کرده خراب نماید باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد، بگوید آن را مثل اولّش می سازم مالک مجبور نیست قبول نماید و

نیز مالک نمی تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد

(مسأله ۲۵۴۹) اگر چیزی را کـه غصب کرده بطـوری تغییر دهـد که از اوّلش بهـتر شـود، مثلاً طلائی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بـده، بایـد به او بدهـد و نمی تواند برای زحمتی که کشـیده، مزد بگیرد؛ بلکه بـدون اجازه مالک حق نـدارد آن را بصورت اوّلش درآورد واگر بـدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کنـد، بایـد مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد

(مسأله ۲۵۵۰) اگر چیزی را که غصب کرده بطوری تغییر دهـد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را بصورت اوّل در آوری، واجب است آن را بصورت اوّلش درآورد و چنـانچه قیمت آن به واسـطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، بایـد تفاوت آن را به صـاحبش بدهـد، پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسـازد و صـاحب آن بگویـد بایـد بصورت اوّلش درآوری، در صورتی که بعد از اب کردن قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد

(مسأله ۲۵۵۱) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد یـا درخت بنشانـد، زراعت و درخت و میوه آن مـال خود اوست چنـانچه صاحب زمین راضـی نباشـد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسـی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نمایـد از زمین بکَنـد و نیز بایـد اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی هایی را که در زمین پیـدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر بواسـطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفوت آن را هم بدهـد و نمی تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد؛ یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد

(مسأله ۲۵۵۲) اگر صـاحب زمیـن راضـی شـود که زراعت و درخت در زمین او بمانـد، کسـی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکَند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد

(مسأله ۲۵۵۳) اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصّیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاـء و اهـل عرف بـا قیمت فرد دیگر ی فرق دارد بایـد قیمت آن را بدهـد و چنـانچه قیمت بـازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت روزی را که ادا می کند و غرامت می پردازد بدهد و احتیاط مستحّب آن است که بالاترین قیمت را از روی غصب تا روزی که غرامت می پردازد حساب کند و رضایت همدیگر را بدست آورند

(مسأله ۲۵۵۴) اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصّیات شخصّیه با هم فرق نـدارد، بایـد مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد، ولی چیزی را که میدهد باید خصوصّیاتش مثل چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است باشد، مثلاً اگر قِسم اعلای برنج غصب کرده، نمی تواند از قِسم پست تر بدهد

(مسأله ۲۵۵۵) اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید واز بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد؛ باید قیمت چاقی را که از بین رفته بدهد

(مسأله ۲۵۵۶) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود صاحب مال می تواند عوض آن را از هر کدام آنان بگیرد یا از هر کـدام آنان مقـداری از عوض آن را مطالبه نمایـد و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد می تواند اوّلی از دوّمی آن چه راکه داده مطالبه کند ولی اگر از دوّمی بگیرد او نمی تواند آنچه را داده از اوّلی مطالبه نماید و استقرار ضمان بر عهده کسی است که مال در دست او تلف شده است

(مسأله ۲۵۵۷) اگر چیزی را که مس فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بـدون وزن معـامله نماینـد، معـامله باطل است و چنانچه فروشـنده و خریـدار با قطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکـدیگر تصّـرف کنند اشـکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است و باید آن را بهم بگردانند و در صورتی

که مال هر یک در دست دیگری تلف شود چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد

(مسأله ۲۵۵۸) هر گاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد

مال پیدا شده

اَحکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

(مسأله ۲۵۵۹) مالی را که انسان پیدا می کند اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش معلوم شود؛ احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۶۰) اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی تواند بدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می توان به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد و احتیاط واجب آن است که اگر صاحبش پیدا شود در صورتی که تلف نشده خود مال را و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد

(مسأله ۲۵۶۱) هر گاه چیزی را که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن کافر است که در اَمانِ مسلمانان است، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار برسد باید اعلان کند، و لازم نیست که هر روز اعلان کند بلکه اگر تا یک سال طوری اعلان کند که گفته می شود یک سال اعلان کرد، کافی است

(مسأله ۲۵۶۲) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید از طرف او اعلان نماید

(مسأله ۲۵۶۳) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود اگر در محدوده حَرَم پیدا کرده می تواند آن را صدقه دهد و اگر صاحبش پیدا شد ضامن او خواهد بود و یا آن را حفظ کند تا صاحبش پیدا شود امّا اگر در غیر حَرَم پیدا کرده می تواند آن را برای خود بردارد، به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحّب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۶۴) اگر بعد از آنکه یکسال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعّدی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ یا برای خود برداشته باشد، در هر صورت ضامن است

(مسأله ۲۵۶۵) کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شده اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند

(مسأله ۲۵۶۶) اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولّی او باید اعلان نماید

(مسأله ۲۵۶۷) اگر انسان در بین سالی که اعلان می کند، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود احتیاط واجب آن است که آن را صدقه دهد یا نگهداری کند تا صاحبش پیدا شود

(مسأله ۲۵۶۸) اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین رود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا تعّدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۲۵۶۹) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار می رسد در جائی پیدا کند که معلوم است به

واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود می توان در روز اوّل آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و چنانچه صاحبش پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه ای که داده مال خود او است

(مسأله ۲۵۷۰) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید

(مسأله ۲۵۷۱) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است

(مسأله ۲۵۷۲) اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه های آن را بگوید، ولی لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید

(مسأله ۲۵۷۳) اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار برسد چنانچه اعلان نکند و در مسجد؛ یا جای دیگر که محّل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد کسی که آن را پیدا کرده، ضامن است

(مسأله ۲۵۷۴) هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد و احتیاط مستحّب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد

(مسأله ۲۵۷۵) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد

(مسأله ۲۵۷۶) اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده در صورتی که از پیدا شدن صاحبش مأیوس و یا برایش مشقّت داشته باشد می تواند بجای کفش خود ش بردارد ولی اگر قیمت آن را از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد، و چنانچه از پیدا شدن او نا امید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار کمتر باشد؛ می تواند برای خود بردارد و اگر بیشتر باشد، باید تا یک سال اعلان کند و بعد از یک سال احتیاطاً از طرف صاحبش صدقه بدهد

(مسأله ۲۵۷۷) اگر مالی را که کمتر از ۶/۱۲ نخود نقره سکّه دار ارزش دارد پیدا کند و از آن صرفه نظر نماید و در مسجد یا جای دیگر بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است

شکار

اَحکام سربریدن و شکار کردن حیوانات

(مسأله ۲۵۷۸) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می شود سر ببرند، چه وحشی باشد و چه اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است ولی حیوانی که نجاستخوار شده، اگر به دستوری که در شرع معیّن نموده اند آن را اِسْتِبراء نکرده باشند؛ و حیوانی که انسان با آن وطی (نزدیکی) کرده بعد از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست

(مسأله ۲۵۷۹) حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته میشود آنها را شکار کنند پاک و حلال است

ولی حیوان حلال گوشت اهلی ماننـد گوسـفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشـی که به واسـطه تربیت کردن اهلی شـده است؛ با شکار کردن پاک و حلال نمی شود

(مسأله ۲۵۸۰) حیوان حلال گوشت وحشـی در صورتی با شکار کردن پاك و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید بنابر این بچّه آهو که نمی توانـد فرار کنـد و بچّه کبک که نمی توانـد پرواز نمایـد، با شـکار کردن پاک و حلال نمی شود و اگر آهو و بچّه اش را که نمی تواند فرار کند، با یک تیر شکار نمایند، آهو حلال و بچّه اش حرام است

(مسأله ۲۵۸۱) حیوان حلال گوشتی که ماننـد ماهی که خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاك است، ولی گوشت آن را نمی شود خورد

(مسأله ۲۵۸۲) حیوان حرام گوشتی که خون جهنـده نـدارد، ماننـد مـار بـا سـر بریـدن حلال نمی شود ولی مرده آن پاك است، چه خودش بمیرد و یا سرش را ببرند

(مسأله ۲۵۸۳) سگ و خوك به واسـطه سـر بریدن و شـکار کردن پاك نمی شوند و خوردن گوشت آنها حرام است و حیوان حرام گوشتی را که درّنده و گوشـتخوار است مانند گرگ و پلنگ اگر به دسـتوری که گفته می شود سر ببرند؛ یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاك است، ولی گوشت آن حلال نمی شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاك شدن بدنش هم اشکال دارد

(مسأله ۲۵۸۴) فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که ماننـد مار و سوسـمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند، بلکه اگر سر آنها را هم ببرند؛ یا آنها را شکار نمایند، پاك شدن بدنشان اشکال دارد و احتیاط واجب اجتناب از آنها است

(مسأله ۲۵۸۵) اگر از شکم حیوان زنده، بچّه مرده ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است

دستور سر بریدن حیوانات

(مسأله ۲۵۸۶) دسـتور سـر بریـدن حیوان آن است که حُلقوم (مجرای تنّفس) و مَری (مجرای غذا) و دو شاهرگ را که در دو طرف حُلقوم است که به این مجموع اَوْداج اَربعه (چهـار رگ) گفته می شود از پـائین بر آمـدگی زیر گلو به طور کامل ببرنـد اگر آنها را بشکافند کافی نیست

(مسأله ۲۵۸۷) اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد، بعد بقّیه را ببرند فائده ندارد، بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی بطور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند که یک کار شمرده شود اگر چه پیش از جان دادن حیوان، بقّیه رگها را ببرند، اشکال دارد

(مسأله ۲۵۸۸) اگر گلوی گوسـفند را بطوری بکَنـد که از چهار رگی که در گردن است و بایـد بریـده شود چیزی نمانـد آن حیوان حرام می شود، ولی اگر مقداری از گردن را بکَند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکَند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می شود سر آن را ببرند، حلال و پاك می باشد

شرائط سربریدن حیوانات

(مسأله ۲۵۸۹) سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اوّل: کسـی که یر حیوان را می برد چه مرد باشد، چه زن، باید مسـلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله

و سلّم) نکند و بچّه مسلمان هم اگر ممیّز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می تواند سر آن را ببرد
دوّم: سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ تیز، می شود سر آن را برید
سوّم: در موقع سر بریدن، گلو و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که میداند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می شود، و همچنین در صورتی که مسأله را نداند و حیوان را رو به قبله نکند، ولی اگر فراموش کند یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که کسی که سر حیوان را می بُرد نیز رو به قبله باشد
چهارم: وقتی می خواهد سر حیوان را ببرد، یل کارد به گلویش بگذارد؛ به نیّت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید بِسْمِ اللهِ یا اَلْحَمْدُلِلهِ یا اَللهُ اَکْبَرُ کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد
پنجم: حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند اگر چه مثلاً چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند یا خون به طوری که در موقع سر بریدن حیوان متعارف است بیرون بیاید که معلوم شود زنده بوده است

دستور کشتن شتر

(مسأله ۲۵۹۰) اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید به پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه اش فرو کنند
(مسأله ۲۵۹۱) وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جِلُوِ بدَنش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد
(مسأله ۲۵۹۲) اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می باشد
(مسأله ۲۵۹۳) اگر حیوانی سر کش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم می شود به بدن حیوان زخم بزنند و در اثر زخم جان دهد، حلال می شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، مراعات شود
(مسأله ۲۵۹۴) گوسفند یا حیوانات دیگر را اگر در کارخانه ها و مکینه هائی که اخیراً در بعض بلاد متعارف شده است، ذبح کنند در صورتی که تمام شرائطی که برای سر بریدن از قبیل بریدن (اَوْداجِ اَربَعه) که مذکور گردید (که علّت مرگ حیوان این باشد نه قطع نخاع به وسیله برق مثلاً) و رو به قبله بودن حیوان به نحوی که ذکر شد و رو به قبله بودن ذابح و بردن نام خدا مراعات شود حلال است و گرنه آن حیوان حرام و نجس است و گوشتهائی که در بازار مسلمانان فروش می رود و احتمال داده می شود که بطور شرعی ذبح شده باشد، حلال و خرید و فروش آن جائز است
(مسأله ۲۵۹۵) گوشتها یا مرغهای سر بریده ای که از بِلاد کفر می آورند، محکوم به نجاست و حرمت و مردار بودن است و خرید و

فروش آنها جائز نیست مگر آنکه ذبح شرعی آنها ثابت شود
(مسأله ۲۵۹۶) گوشتهائی که از ممالك غیر اسلامی می آورند حرام و معامله آنها باطل است

چیزهائی که موقع سر بریدن حیوانات مستحّب است

(مسأله ۲۵۹۷) چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحّب است:
اوّل: موقع سر بریدن گوسفند، دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند و موقع سر بریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند و موقع کشتن شتر دو دست آن را از پائین تا زانو، یا تا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مستحّب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزنند
دوّم: پیش از کشتن حیوان، آب جلوی آن بگذارند
سوّم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیّت شود، مثلًا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند

چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است

(مسأله ۲۵۹۸) چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:
اوّل: آنکه کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت بریده شود
دوّم: در جائی حیوان را بکشند که حیوانِ دیگر آن را ببیند
سوّم: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد
چهارم: خود انسان چهار پائی را که پرورش داده است بکشد و احتیاط آن است که پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را نکَنَند و مغز حرام را که در تیره پشت است نَبُرَنْد و حرام است که پیش از بیرون آمدن روح سر حیوان را از بدنش جدا کنند، ولی با این عمل حیوان حرام نمی شود

احکام شکار کردن با اسلحه

(مسأله ۲۵۹۹) اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال و بدنش پاك است:
اوّل: آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد؛ یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند پاك نمی شود و خوردن آن هم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاك و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد پاك و حلال بودنش اشکال دارد
دوّم: کسی که شکار می کند باید مسلمان باشد یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) میکند، حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست
سوّم: اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلًا جائی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاك نیست و

خوردن آن هم حرام است

چهارم: در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نم شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد

پنجم: وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است

(مسأله ۲۶۰۰) اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، ویکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست

(مسأله ۲۶۰۱) اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان بواسطه تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست بلکه اگر شک کند که فقط با تیر بوده یا نه، حلال نمی باشد

(مسأله ۲۶۰۲) اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۶۰۳) اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهائی که در مسأله ۲۶۰۶ گفته شد حیوانی را دو قسمت کنند، وسر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت خلال است به شرطی که به همین قطع کردن جان داده باشد ولی اگر حیوان زنده باشد و وقت تنگ باشد برای سر بریدن به آداب شرع قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر وقت باشد برای سر بریدن، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و آن قسمت دیگر اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال است و گرنه آن هم حرام است

(مسأله ۲۶۰۴) اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معّین شده ببرند حلال و گرنه آن قسمت هم حرام می باشد

(مسأله ۲۶۰۵) اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند، و بچّه زنده ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند حلال و گرنه حرام می باشد

(مسأله ۲۶۰۶) اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه مرده ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روئیده باشد، پاک و حلال است

شکار کردن با سگ شکاری

(مسأله ۲۶۰۷) اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اوّل: سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد مانع ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت دارد که پیش از رسیدن صاحبش شکار را می خورد از شکار او اجتناب کنند، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد

دوّم: صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند؛ اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نماید

سوّم: کسی که سگ را می فرستد باید مسلمان باشد یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) می کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است

چهارم: وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد؛ آن شکار حرام است ولی اگر از روی فراموشی باشد اشکال ندارد و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آنکه سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد بنابر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نمود

پنجم: شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست

ششم: کسی که سگ را فرستاده؛ وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد مثلًا حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست

(مسأله ۲۶۰۸) کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به طور معمول و با شتاب مثلًا کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد حلال است؛ ولی اگر مثلًا به واسطه زیاد تنگ بودن غلاف یا چسبیدگی آن، بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد حلال نمی شود به احتیاط واجب و نیز اگر چیزی همراه او نباشد که با آن، سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خودداری کند

(مسأله ۲۶۰۹) اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرطهائی که در مسأله ۲۶۰۷ گفته شد بوده اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است

(مسأله ۲۶۱۰) اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می باشند

(مسأله ۲۶۱۱) اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد؛ یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده اند به طوری که در مسأله ۲۶۰۷ گفته شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می باشد.

(مسأله ۲۶۱۲) اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند؛ آن شکار حلال نیست ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

(مسأله ۲۶۱۳) اگر ماهی فَلْسْ دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب خود به خود بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد ولی اگر دامی در آب برای صید ماهی نصب کنند و ماهی بعد از اینکه به دام افتاد در آب در داخل دام بمیرد حلال بودن آن خالی از قوّت نیست هر چند احوط ترک خوردن آن ماهی است و ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است

(مسأله ۲۶۱۴) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است

(مسأله ۲۶۱۵) کسی که ماهی را صید می کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن، نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید بداند شرائطی که برای حلال بودن در مسأله ۲۶۱۳ گفته شد درباره آن مراعات شده است تا بتواند از آن استفاده کند

(مسأله ۲۶۱۶) ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنـده از آب گرفته انـد یا مرده، چنانچه در دست مسـلمان باشـد، حلال است و اگر در دست کافر باشـد؛ اگر چه بگویـد آن را زنده گرفته ام حرام می باشد، مگر اینکه دو شاهد عادل گواهی دهند که راست می گوید یا یقین حاصل شود که راست می گوید

(مسأله ۲۶۱۷) خوردن ماهی زنده اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۱۸) اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۱۹) اگر ماهی را بیرون آب دو قسـمت کنند و یک قسمت آن را در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده اشکال ندارد

صید مَلَخ

(مسأله ۲۶۲۰) اگر ملـخ را با دست یا وسـیله دیگری زنـده بگیرند، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است و لازم نیست کسـی که آن را می گیرد مسـلمان باشـد و در موقع گرفتن؛ نام خدا را ببرد ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حلال نیست مگر اینکه یقین حاصل شود یا دو شاهد عادل شـهادت دهند که راسـت می گوید

(مسأله ۲۶۲۱) خوردن ملخی که بال درنیاورده و نمی تواند پرواز کند حرام است

خوردن و آشامیدن

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

(مسأله ۲۶۲۲) خوردن گوشت مرغی که مثـل شـاهین چنگال دارد، حرام است و پرسـتو حلال می باشـد، و خوردن گوشت هـد هد مکروه می باشد

(مسأله ۲۶۲۳) اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنـده جـدا نماینـد، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسـفند زنده ببرند، نجس و حرام می باشد

(مسأله ۲۶۲۴) پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت حرام است:

۱: خون

۲: فَضله

۳: نَری

۴: فَرج

۵: بچّه دان و بنابر احتیاط واجب جُفت

۶: غُدَد که آن را دشول می گویند

۷: تخم که آن را دنبلان می گویند

۸: چیزی که در مغز کلّه است و به شکل نخود می باشد

:۹ مغز حرام که در میان تیره پشت است

:۱۰ پی که در دو طرف تیره پشت است

:۱۱ زهردان

:۱۲ سپرز (طحال)

:۱۳ بول دان (مثانه)

:۱۴ حَدَقَه چشم (مردمک)

:۱۵ چیزی که در میان سُم است و به آن ذات الا شاجع می گویند

(مسأله ۲۶۲۵) خوردن سرگین و آب دماغ و به طور کلّی چیزهای خبیث که طبیعت انسان از آن متنفّر است حرام است ولی اگر پاک باشد و مقداری از آن بطوری با چیز حلال مخلوط شود که در نظر مردم نابود حساب شود؛ خوردن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۲۶) خوردن خاک و گِل حرام است ولی خوردن کمی از تربت حضرت سیّد الشّهدا (علیه السّلام) برای شفا، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اگر علاج منحصر به خوردن اینها باشد اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۲۷) فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در فضای دهان نیامده حرام نیست ولی اخلاط بینی و سینه که در فضای دهن وارد شده است از فرو بردن آن در صورت توجّه و التفات اجتناب شود و نیز فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می آید اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد اشکال ندارد خوردن چیزی که برای انسان ضرر دارد حرام است ولی اگر ضرر کم باشد که عقلاء به آن اعتنا نکنند، حرام نیست

(مسأله ۲۶۲۹) خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها وطی یعنی نزدیکی نماید، خود و نسلشان حرام می شوند و بول و سرگین آنها نجس می شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جائی دیگر بفروشند و بر وطی کننده لازم است قیمت آن را به صاحبش بدهد

(مسأله ۲۶۳۰) اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین و نسل آنها نجس می شود و آشامیدن شیر و خوردن گوشت آنها و نسل آنها نیز حرام است و باید بدون آنکه تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشد و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد و در این حکم فرقی میان صغیر و کبیر، عالم به حُکم و جاهل نیست

(مسأله ۲۶۳۱) آشامیدن شراب حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند در صورتی که ملتفت باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیغمبر می باشد کافر است از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند، شراب ریشه بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می خورد، عقل خود را از دست می دهد و در آن موقع خدا را نمی شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی دارد و حقّ خویشان نزدیک را رعایت نمی کند و از زشتیهای آشکار رو نمی گرداند و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می آید و آب دهان او به سینه اش می ریزد و فریاد تشنگی او بلند است

(مسأله ۲۶۳۲) سر سفره ای که در آن شراب می خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، نباید نشست و از چیز خوردن از آن سفره هم باید اجتناب کرد

(مسأله ۲۶۳۳) بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد

چیزهائی که موقع غذا خوردن مستحّب است

(مسأله ۲۶۳۴) چند چیز در غذا خوردن مستحّب است:

اوّل: هر دو دست را پیش از غذا بشوید

دوّم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند

سوّم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اوّل میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همینطور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا به طرف راست میزبان برسد

چهارم: در اوّلِ غذا بِسْمِ اَللهِ بگوید ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بِسْمِ اَللهِ مستحّب است

پنجم: با دست راست غذا بخورد

ششم: با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد

هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد

هشتم: لقمه را کوچک بردارد

نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد

دهم: غذا را خوب بجود

یازدهم: بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند

دوازدهم: انگشتها را بلیسد

سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار یا چوب ریحان و نی برگ درخت خرما خلال نکند

چهاردهم: آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحّب است آنچه میریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد

پانزدهم: در اوّل روز و اوّل شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد

شانزدهم: بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد

هفدهم: در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد

هیجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید

چیزهائی که در غذا خوردن مکروه است

(مسأله ۲۶۳۵) چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اوّل: در حال سیری غذا خوردن

دوّم: پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید

سوّم: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن

چهارم: خوردن غذای داغ

پنجم: فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد

ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن

هفتم: پاره کردن نان با کارد

هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف غذا

نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده بطوری که چیزی در آن نماند

دهم: پوست کندن میوه

یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آن را بخورد

مستحّبات آب آشامیدن

(مسأله ۲۶۳۶) در آشامیدن آب چند چیز مستحّب است:

اوّل: آب را بطور مکیدن بیاشامد

دوّم: در روز ایستاده آب بخورد

سوّم: پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللهِ و بعد از آن اَلْحَمْدُ لِلهِ بگوید

چهارم: به سه نفس آب بیاشامد

پنجم: بعد از آشامیدن آب حضرت اَبا عَبْدِ اَللهِ (علیه السّلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعن نماید

مکروهات آب آشامیدن

(مسأله ۲۶۳۷) زیاد آشامیدن آب و آب آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مکروه است و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آن است مکروه می باشد

نذر و عهد

احکام نَذْر و عَهْد

(مسأله ۲۶۳۸) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید

(مسأله ۲۶۳۹) در نذر باید صیغه خوانده شود ولازم نیست آن رابه عربی بخوانند، پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم نذر او صحیح است

(مسأله ۲۶۴۰) نذر کننده باید مُکَلّف وعاقل باشد وبه اختیار وقصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۱) آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند، چنانچه با حال سفاهت بالغ شده باشد یا حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش جلوگیری کرده باشد نذرهای مربوط به مالش صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۲) نذر زن بی اجازه شوهرش باطل است

(مسأله ۲۶۴۳) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید

(مسأله ۲۶۴۴) اگر فرزند بدون اجازه پدر یا اجازه او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید ولی اگر پدر از عملی که نذر کرده تو را منع کند نذرش مُنْحلّ می شود

(مسأله ۲۶۴۵) انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد بنابراین کسی که نمی تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۶) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند، نذر او صحیح نیست

(مسأله ۲۶۴۷) اگر نذر کند که کار مُباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشد وانسان به همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نذر او صحیح است ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلاً برای اینکه دود مُضرّ است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد

(مسأله ۲۶۴۸) اگر نذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند، صحیح است

(مسأله ۲۶۴۹) اگر نذر کند عملی را انجام دهد؛ باید همانطور که نذر کرده بجا آورد پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد کفایت نمی کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شود صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه بدهد کافی نیست

(مسأله ۲۶۵۰) اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت ومقدار آن را معیّن نکند چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است واگر نذر کند نماز بخواند ومقدار وخصوصیات آن را معیّن نکند؛ اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند واگر نذر کند صدقه بدهد وجنس ومقدار آن را معیّن نکند اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است واگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده

(مسأله ۲۶۵۱) اگر نذر کند روز را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد وچنانچه در آن روز مسافرت کند، قضای آن روز بر او واجب است

(مسأله ۲۶۵۲) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند یا به شصت فقیر طعام دهد یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد

(مسأله ۲۶۵۳) اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد، باید به مقداری که در مسأله پیش گفته شد، کفّاره بدهد

(مسأله ۲۶۵۴) کسی که نذر کرده عملی را ترک کند ووقتی را برای آن معیّن نکرده است؛ اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا ندانستن، آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد برای دفعه اوّل باید کفّاره

بدهد

(مسأله ۲۶۵۵) اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد

(مسأله ۲۶۵۶) اگر نذر کند که مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد؛ باید آن را از مال او صدقه بدهند

(مسأله ۲۶۵۷) اگر نـذر کند که به فقیر معیّنی صدقه بدهد نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد واگر آن فقیر بمیرد؛ بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد

(مسأله ۲۶۵۸) اگر نـذر کنـد که به زیـارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضـرتِ اَبا عَبْـدِاللهِ (علیه السّـلام) مشـرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست واگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند چیزی بر او واجب نیست

(مسأله ۲۶۵۹) کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت ونماز آن نذر را نکرده، لازم نیست آن را بجا آورد

(مسأله ۲۶۶۰) اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان چیزی نـذر کنـد بایـد آن را به مصارف حرم برساند از قبیل فرش وپرده و روشـنائی واگر برای امام علیه السّـلام یا امامزاده نـذر کنـد می تواند به خُدّامی که مشـغول خدمت هسـتند بدهد چنانچه می تواند به مصارف حرم برساند

(مسأله ۲۶۶۱) اگر برای خود امام علیه السّـلام چیزی نـذر کنـد، چنانچه مصـرف معیّنی را قصد کرده، باید به همان مصـرف برساند واگر مصـرف معیّنی را قصـد نکرده، احتیـاط واجب آن است که در صورت امکان آن را به مصـرفی برسانـد که نسـبتی به امام علیه السّـلام داشته باشد مانند زوّار فقیر یا به مصارف حرم از قبیل تعمیر وخدّام حرم یا عزاداری برای آن امام ومانند آن برساند وهمچنین است اگر چیزی برای امامزاده نـذر کنـد واگر این امر ممکن نشد به فقرا به عنوان صدقه بدهد یا مسـجد وامثال آن بسازد وثواب آن را هدیه آن امام نماید

(مسأله ۲۶۶۲) گوسفندی را که برای صدقه؛ یا برای یکی از امامان نذر کرده اند پشم آن ومقداری که چاق می شود جزء نذر است واگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیا ورد بنابر احتیاط واجب باید به مصرف نذر برسانند

(مسأله ۲۶۶۳) هر گاه نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیایـد عملی را انجام دهـد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده؛ یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست

(مسأله ۲۶۶۴) اگر پـدر یا مادر نـذر کنـد که دختر خود به سیّد شوهر دهد بعد از آن که به دختر به تکلیف رسـید اختیار با خود او است ونذر آنان اعتبار ندارد

(مسأله ۲۶۶۵) هرگاه با خـدا عهـد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شـد، بایـد آن کار را انجام دهـد و نیز اگر بـدون آنکه حاجتی داشـته باشـد؛ عهـد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می شود

(مسأله ۲۶۶۶) در عهـد هم مثل نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود، و نیز کاری را که عهـد می کنـد انجام دهـد، بایـد انجام آن، بهتر از ترکش باشد

(مسأله ۲۶۶۷) اگر به عهـد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد یعنی شـصت فقیر را سـیر کند یا دو ماه، روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند

قسم خوردن

اَحکام قَسَم خوردن

(مسأله ۲۶۶۸) اگر قَسَم بخورد که کاری را انجام دهـد یا ترک کنـد مثلاً قَسَم بخورد که روزه بگیرد یا دود استعمال نکند، چنانچه عمـداً مخالفت کنـد؛ باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا دو فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد

(مسأله ۲۶۶۹) قَسَم چند شرط دارد:

اوّل: کسی که قَسَم می خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می خواهد راجع به مال خودش قَسَم بخورد باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع او را از تصّرف در اموالش منع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار قَسَم بخورد پس قَسَم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده اند، درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قَسَم بخورد

دوّم: کـاری را که قَسَم می خـورد انجـام دهـد، بایـد حرام و مکروه نباشـد و کـاری را که قَسَم می خورد ترک کنـد، بایـد واجب و مستحبّ نباشد و اگر قَسَم بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن را نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قَسَم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترکش نباشد

سوّم: به یکی از اسـمهای خداونـد عالم قَسَم بخورد که به غیر ذات مقـدّس او گفته نمی شود مانند «خدا» و «اَللّه» و نیز اگر به اسـمی قَسَم بخورد که به غیر خدا هم می گویند ولی به قدری به خدا گفته می شود که هر وقت کسـی آن اسم را بگوید؛ ذات مقدّس حقّ در نظر می آیـد، مثل آنکه به خالق و رازق قَسَم بخورد صـحیح است بلکه اگر به لفظی قَسَم بخورد که بـدون قرینه، خـدا به نظر نم آید ولی او قصد خدا را کند بنابر احتیاط باید به آن قَسَم نماید

چهارم: قَسَم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قَسَم بخورد است

پنجم: عمـل کردن به قَسَم برای او ممکن باشـد و اگر موقعی که قَسَم می خورد ممکن باشـد و بعـد تا آخر وقتی که برای قَسَم معیّن کرده عاجز شود یا برایش مشقّت داشته باشد قَسَم او از وقتی که عاجز شده بهم مس خورد

(مسأله ۲۶۷۰) اگر پدر از قَسَم خوردن فرزند جلوگیری کند؛ یا شوهر از قَسَم خوردن زن جلوگیری نماید، قَسَم آنان صحیح نیست

(مسأله ۲۶۷۱) اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قَسَم بخورد پدر و شوهر می توانند قَسَم را بهم بزنند

(مسأله ۲۶۷۲) اگر انسـان از روی فراموشـی، یا ناچاری به قَسَم عمل نکنـد، کفّاره بر او واجب نیست، و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قَسَم عمل ننماید و قسـمی که آدم وسواسـی می خورد، مثل اینکه می گوید وَاللّه الان مشـغول نماز می شوم و به واسـطه وسواس مشغول نمی شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قَسَم عمل نکند کفّاره ندارد

(مسأله ۲۶۷۳) کسـی که قَسَم می خورد اگر حرف او راست باشـد قَسَم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشـد حرام و از گناهان بزرگ می باشـد، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسـلمان دیگری را از شـرّ ظالمی نجات دهد، قَسَم دروغ بخورد اشـکال ندارد بلکه گاهی واجب می شود و این جور قَسَم خوردن غیر از قَسَمی است که در مسائل پیش گفته شد

وقف

اهمیّت وقف در اسلام

وقف که در بسیاری از روایات اسلامی از آن به «صدقه جاریه» تعبیر شده است دارای ثواب و فضیلت های فراوانی است

حضرت صادق (علیه السّلام) فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، پرونده عمل او بسته می شود مگر اینکه یکی از این سه چیز از او باقی باشد که در این صورت پرونده اعمال او مفتوح و تا هنگامی که یکی از این سه چیز وجود دارد اجر و ثواب در آن پرونده ثبت می گردد:

۱–صدقه جاریه (هر چیزی که مصدور و منبع عایدات و درآمدهایی است که در راه خیر صرف می شود)

۲–سنّت و رسم نیکی که در زمان حیات خود به تأسیس آن اقدام و پس از مرگ همچنان مورد عمل است

۳–فرزند صالحی که پس از مرگ پدر و مادرش به یاد آنها است و برای آنان دعا می کند» حضرتش در حدیث دیگر فرمودند: «شش چیز است که پس از مرگ آثار نیک آنها به انسان مُلحق می شود:

۱–فرزندی که برای انسان استغفار می کند

۲– کتاب علمی که از او به یادگار مانده است

۳– درختی که انسان آن را نشانده است

۴– چاه آبی که بوجود آورده است

۵– صدقه جاریه

۶– رسم و رَوِش نیکی که انسان آن را بوجود آورده و پس از مرگ او مورد عمل قرار گرفته است» و نیز آن حضرت فرمودند: «بهترین چیزی که از انسان می ماند، سه چیز است:

۱–فرزند شایسته ای که برای او از خداوند طلب مغفرت می کند

۲– سنّت و رویّه نیکی که دیگران از آن پیروی کنند

۳– صدقه جاریه (که همان وقف است)

۴–بطور کلّی نظر اسلام این است که مسلمانان علاوه بر اینکه باید وجودشان در زندگی منشأ خیر و برکت باشد بکوشند که پس از مرگ خود نیز آثار نیکی که در یکی از ابعاد زندگی انسانها بدرد می خورد و موجب رفاه و سعادت زندگی آنها می گردد به یادگار بگذارند که این موضوع در حساب خداوند بسیار پر ارزش است و به حساب خواهد آمد

۵–که فرمود: وَ نَكْتُبُ ما قَدّمُوا وَ آثارَ هُمْ و كُلُّ شَیْ ءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ (سوره یس آیه ۱۲) یعنی آنچه را که انسانها در حال حیات خود انجام دادند و هم چنین آثاری را که از آنها مانده است همه را می نویسیم و هر چیزی در کتاب روشن الهی ثبت و ضبط است

اَحکام وَقْف

(مسأله ۲۶۷۴) اگر کسی چیزی را وَقْف کند، از ملك او خارج می شود و خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی برد ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۰ و ۲۰۹۱ گفته شد، فروختن آن اشکال ندارد

(مسأله ۲۶۷۵) لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید خانه خود را وقف کردم وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست حتّی در وقف خاص

(مسأله ۲۶۷۶) اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود؛ یا بمیرد؛ وقف درست نیست

(مسأله ۲۶۷۷) کسی که مالی را وقف می کند؛ باید بنابر احتیاط واجب از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده اشکال دارد و نیز اگر بگوید تا

ده سال وقف باشـد و بعـد از آن نباشـد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد پنج مال وقف نباشد و دوباره وقف باشد؛ وقف بودنش اشکال دارد

(مسأله ۲۶۷۸) وقف در صورتی صـحیح است که مال وقف را به تصّرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولیّ او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صـغیر خود وقف کنـد و به قصـد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنان نگهـداری نماید وقف صـحیح است

(مسأله ۲۶۷۹) اگر مسـجد را وقف کنند، بعد از آنکه واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسـجد نماز بخوانند همین که یک نفر در آن مسجد نماز خواند، وقف درست می شود

(مسأله ۲۶۸۰) وقف کننده باید مکلّف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شـرعاً بتواند در مال خود تصّـرف کند، بنابر این سفیهی که در حال بالغ بودن سـفیه بوده یا حاکم شـرع او را از تصّرف در اموالش جلوگیری کرده، چون حقّ ندارد در مال خود تصّرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست

(مسأله ۲۶۸۱) اگر مالی را برای کسانی که به دنیا نیامده اند وقف کند درست نیست ولی وقف برای اشـخاص که بعضـی از آنها به دنیا آمده اند صحیح و آنها که به دنیا نیامده اند بعد از آمدن به دنیا با دیگران شریک می شوند

(مسأله ۲۶۸۲) اگر چیزی را بر خودش وقف کنـد، مثل آنکه دُکّانی را وقف کنـد که عایـدی آن را بعد از مرگ او خرج مَقْبَرَه اش نمایند صحیح نیست ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می تواند از منافع وقف استفاده نماید

(مسأله ۲۶۸۳) اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کنـد، باید مطابق قار داد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصـی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشـد راجع به چیزهائی که مربوط به مصـلحت وقف است که در نفع بردن طبقات بعد نیز دخـالت دارد اختیار با حـاکم شـرع است و راجع به چیزهائی که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است اگر آنها بالغ باشـند، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست

(مسأله ۲۶۸۴) اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد اختیار آن با حاکم شرع است

(مسأله ۲۶۸۵) اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی مثلاً بر اولاد خود وقف کنـد که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند، چنانچه متولّی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد در صورتی که مراعات مصـلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد اجاره باطل نمی شود ولی اگر متولّی نداشته باشـد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شـده آن را اجاره دهنـد و در بین مـدّت اجاره بمیرد در صورتی که طبقه بعـد اجازه نکنند، اجاره باطل می شود و در صورتی که مسـتأجر مال الاجاره تمام مدّت را داده باشد مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می گیرد

(مسأله ۲۶۸۶) اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی رود

(مسأله ۲۶۸۷) ملکی که مقـداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسـیم نشده باشد؛ حاکم شـرع یا متولّی وقف می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند

(مسأله ۲۶۸۸) اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصـرفی که معیّن شده نرساند چنانچه برای عموم وقف شده باشد در صورت امکان حاکم شرع باید بجای او متولّی امینی معیّن نماید

(مسأله ۲۶۸۹) فرشـی را که برای حسـینیه وقف کرده انـد، نمی شود برای نماز به مسجد ببرنـد، اگر چه آن مسـجد نزدیک حسـینیه باشد

(مسأله ۲۶۹۰) اگر ملکی را برای تعمیر مسـجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و احتمال هم نمی رود که تا

مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملك را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند

(مسأله ۲۶۹۱) اگر ملکی را وقف کنند که عیدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می گوید بدهند در صورتی که بدانند که برای هر یک چه مقدار معیّن کرده، باید همانطور مصرف کنند و اگر یقین نداشته باشند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد بین امام جماعت و کسی که اذان می گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

وصیت

اهمیت وصیّت در اسلام

پیشوایان بزرگ اسلام تأکید زیادی بر انجام وصیّت برای مسلمانان، بعمل آورده اند

حضرت رسول اکرم و حضرت باقر و حضرت صادق (علیهم السّلام) فرمودند: «وصیّت بر هر مسلمانی حقّ است»

حضرت باقر (علیه السّلام) فرمودند: «وصیّت حق است و پیغمبر خدا (صلّی الله علیه وآله) وصیّت کرد و شایسته است که هر مسلمانی وصیّت کند»

حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «شایسته نیست برای مسلمان که شبی را به صبح برساند مگر اینکه وصیّت نامه اش زیر سرش باشد»

و مطلب مهمّ این است که باید کوشش و دقّت کرد که وصیّت بر اساس موازین شرع و کامل انجام بگیرد که حضرت صادق (علیه السّلام) فرمود که حضرت پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمودند: «وصیّت کامل و درست انجام ندادن، نشانه نقصان مروّت و عق انسان است»

حضرت صادق (علیه السّلام) به یکی از راویان احادیث که مسعده بن صَدَقه نام داشته فرمود: «اگر خداوند به تو فقط دو روز برای ماندن در دنیا مهلت داده باشد یکی از آن دو روز را برای یاد گرفتن مسائل و احکامی که برد روز مرگ تو می خورد و به آن روز کمك می کند، صرف کن تا درباره آنچه که بعد از مرگ از تو باقی می ماند نقشه و تدبیر نیکو و صحیح انجام داده باشی»

و نیز آن حضرت از پدر بزرگوار خود (علیهما السّلام) نقل کردند که فرموده است: «ثواب کسی که در وصیّت خود راه عدل و حقّ را پیش بگیرد، ثواب کسی است که مال خود را در حال حیات خود به عنوان تصدّق در راه خداوند داده باشد و کسی که را ه حق را در نظر نگرفته باشد در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می کند که خداوند از او روی گردان است

احکام وصیّت

(مسأله ۲۶۹۲) وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملك کسی باشد؛ یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است قَیِم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می کنند وصّی می گویند

(مسأله ۲۶۹۳) کسی که می خواهد وصیّت کند با اشاره ای که مقصودش را بفهماند می تواند وصیّت کند، اگر چه لال نباشد

(مسأله ۲۶۹۴) اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته،

باید مطابق آن عمل کنند

(مسأله ۲۶۹۵) کسی که وصیّت می کند باید عاقل و بالغ باشد، ولی بچّه ده ساله ای که خوب و بد را تمیز می دهد اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و آب انبار و پل وصیّت کند صحیح می باشد و از روی اختیار وصیّت کند، و نیز وصیّت کننده باید در حال بالغ شدن سفیه نباشد و حاکم شرع هم او را از تصّرف در اموالش جلوگیری نکرده باشد

(مسأله ۲۶۹۶) کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیّت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست

(مسأله ۲۶۹۷) وصیّت بنا بر اقوی از ایقاعات است و قبول در آن معتبر نیست و ردّ کردن آن مانع است و لذا اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند چنانچه آن شخص ردّ نکند کالک آن چیز می شود

(مسأله ۲۶۹۸) وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان دارد که ورثه می پردازند، وصیّت کردن لازم نیست

(مسأله ۲۶۹۹) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی تواند چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیّت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد

(مسأله ۲۷۰۰) کسی که نشان های مرگ را در خود می بیند اگر نماز و روزه قضا، دارد باید وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد، باز هم واجب است وصیّت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در مسأله ۱۳۸۹ گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد، یا وصیّت کند که برای او بجا آورند

(مسأله ۲۷۰۱) کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مال پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند، چنانچه به واسطه ندانستن حقّشان از بین برود به آنان اطّلاع دهد و لازم نیست برای بچّه های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند ولی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می رود، یا خودشان ضایع می شوند؛ باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید

(مسأله ۲۷۰۲) وصیّ باید مسلمان و بالغ و عاقل و مورد اطمینان باشد

(مسأله ۲۷۰۳) اگر کسی چند وصیّ برای خود معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیّت عمل کنند؛ لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند، یا نگفته باشد، باشد با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نماید، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند در صورتی که تأخیر و مهلت دادن علت شود که عمل به وصیّت معطّل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، بجای آنان دیگران را معیّن می نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد یک نفر دیگر را بجای او تعیین می نماید

(مسأله ۲۷۰۴) اگر انسان از وصیّت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیّت باطل می شود، و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیّمتی برای بچه های خود معیّن کند بعد دیگری را بجای او قیّم نماید، وصیّت اوّلش باطل می شود و باید به وصیّت دوّم او عمل نمایند

(مسأله ۲۷۰۵) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته مثلاً خانه ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند بفروشد؛ یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می شود

(مسأله ۲۷۰۶) اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند

(مسأله ۲۷۰۷) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند آنچه را که در حال زندگی بخشیده از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد چنانچه در مسأله ۲۲۵۰ گذشت که منجّزات مریض از اصل مال است و چیزی را که وصیّت کرده اگر زیادتر از ثلث باشد زیادی آن محتاج به اذن ورثه است

(مسأله ۲۷۰۸) اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشد و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نماید

(مسأله ۲۷۰۹) اگر در مرضی که به آن مرض می میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد و کسی هم منکر گفته او نشود، باید از اصل ماش بدهند

(مسأله ۲۷۱۰) کسی که انسان وصیّت می کند که چیزی به او بدهند باید وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند باطل است ولی اگر وصیّت کند به بچّه ای که در شکم مادر است چیزی بدهند، اگر چه هنوز روح نداشته باشد، وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیّت کرده به او بدهند، و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می شود و آنچه را که برای او وصیّت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۱۱) اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند ول اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، باید وصیّت او را انجام دهد و نیز اگر وصیّ پیش از مرگ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدّت مرض نتواند به دیگری وصیّت کند، باید وصیّت را قبول نماید

(مسأله ۲۷۱۲) اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی تواند دیگر یرا برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که خود وصیّ آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید

(مسأله ۲۷۱۳) اگر کسی دو نفر را وصیّ کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه یا کافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را بجای او معیّن می کند و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست

(مسأله ۲۷۱۴) اگر وصیّ نتواند به تنهائی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معیّن می کند

(مسأله ۲۷۱۵) اگر مقداری از مال میّت در دست وصیّ تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده؛ مثلاً میّت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده، ضامن نیست

(مسأله ۲۷۱۶) هر گاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد؛ بعد از آنکه وصیّ او مرد، وصیّ دوّم باید کارهای میّت را انجام دهد

(مسأله ۲۷۱۷) حجّی که بر میّت واجب است و بدهکار و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می باشد؛ باید از اصل مال میّت بدهند، اگر چه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد

(مسأله ۲۷۱۸) اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه

وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می ماند مال ورثه است

(مسأله ۲۷۱۹) اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد وصیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیّت را اجازه داده اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است و اگر بعضی از ورثه اجازه و بعضی ردّ نمایند وصیّت در حِصّه آنهائی که اجازه نموده اند صحیح و نافذ است

(مسأله ۲۷۲۰) اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود برگردند

(مسأله ۲۷۲۱) اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحّبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند، چنانچه وصیّت او به ترتیب باشد باید آنچه مقدّم است اگر چه مستحّب باشد عمل کنند، و در صورتی که ثلث زیاد آمد دوّمی را اگر چه مانند نماز و روزه، واجب بدنی باشد بدهند و اگر از آن زیاد آمد به مصرف واجب مالی برسانند و چنانچه ثلث زیاد نیامد واجب مالی را از اصل مال بدهند، ولی اگر ثلث فقط به اندازه عمل به مستحّب باشد واجب بدنی را باید با اجازه ورثه بپردازند و واجب مالی را از اصل مال بپردازند و در صورتی که وصیّت او به ترتیب نباشد باید ثلث را به نسبت بین آن سه وصیّت تقسیم کنند و اگر کم آمد کسری واجب مالی را از اصل مال بدون اجازه و کسری واجب بدنی و عمل مستحّب را با اجازه ورثه انجام دهند

(مسأله ۲۷۲۲) اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحّبی هم انجام دهند چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحّبی که معیّن کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحّبی که معیّن کرده برسانند

(مسأله ۲۷۲۳) اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت بدهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عالی هم در موقع وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند

(مسأله ۲۷۲۴) اگر کسی بگوید که من وصّی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میّت را قیّم بچّه های خود قرار داده، در صورتی که باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند

(مسأله ۲۷۲۵) اگر وصیّت کند چیزی به کسی بدهند و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده اند می توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود بر نگردد، و گرنه حقّ به آن چیز ندارد

ارث

اَحکام اِرث

(مسأله ۲۷۲۶) کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند:
دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میّت و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پائین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوّم ارث نمی برد
دسته دوّم: جد یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا روند و جدّه یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوّم ارث نمی برند
دسته سوّم: عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان هر چه پائین روند وتا یک نفر از عموها وعمّه ها ودائی ها وخاله های میّت زنده اند، اولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میّت عموی پدری وپسر عموی پدر ومادری داشته باشد، وغیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عمو ی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد
(مسأله ۲۷۲۷) اگر عمو وعمّه ودائی وخاله خود میّت واولاد آنان واولاد اولاد آنان نباشد، عمو وعمّه ودائی وخاله پدر ومادر میّت ارث می برند واگر اینها نباشند اولادشان ارث می برد واگر اینها هم نباشند عمو وعمّه ودائی وخاله جدّوجدّه میّت واگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می برند
(مسأله ۲۷۲۸) زن وشوهر به تفصیلی که در مسائل ۲۷۷۵ و۲۷۸۴ گفته می شود از یکدیگر ارث می برند

ارث دستۀاوّل

(مسأله ۲۷۲۹) اگر وارث میّت فقط یک نفر از دسته اوّل باشد، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میّت به او می رشد واگر چند پسر یا چند دختر باشند، همه مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، واگر یک پسر ویک دختر باشند مال را سه قسمت می کنند، در قسمت را پسر ویک قسمت را دختر می برد واگر چند پسر وچند دختر باشند، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد
(مسأله ۲۷۳۰) اگر وارث میّت فقط پدر ومادر او باشند، مال سه قسمت می شود، دو قسمت آن را پدر ویک قسمت را مادر می برد، ولی اگر میّت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه، اگر چه تا میّت پدر ومادر دارد اینه ارث نمی برند، امّا آنان حاجب مادر می شوند، یعنی مانع می شوند که مادر بیش از شش یک ببرد ولذا مادر شش یک مال را می برد وبقیّه را به پدر می دهند
(مسأله ۲۷۳۱) اگر وارث میّت فقط پدر ومادر ویک دختر باشد، چنانچه میّت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می کنند، پدر ومادر، هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می برد واگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، در اینجا نیز برادران و خواهران حاجب مادر می شوند ومانع از بردن مادر بیش از شش یک مال می گردند و لذا مال را شش قسمت می کنند، پدر ومادر، هرکدام یک قسمت ودختر سه قسمت می برد و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می دهند، مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند
(مسأله ۲۷۳۲) اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و

پسر چهار قسمت آن را می برند و اگر چند پسر یا دختر باشند، آن چهار قسمت را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد

(مسأله ۲۷۳۳) اگر وارث میّت فقط پدر و یک پسر یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می برد

(مسأله ۲۷۳۴) اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر، یا پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر، یا مادر می برد، وبقیّه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد

(مسأله ۲۷۳۵) اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقّیه را دختر می برد

(مسأله ۲۷۳۶) اگر وارث میّت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می برد، و چهار قسمت را دخترها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۳۷) اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگر چه دختر باشد، سهم پسر میّت را می برد و نوه دختری او اگر چه پسر باشد، سهم دختر میّت را می برد، مثلاً اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را به پسر دختر، و دو قسمت را به دختر پسر، می دهند

ارث دسته دوّم

(مسأله ۲۷۳۸) دسته دوّم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند، جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ چه از طرف پدر و چه از طرف مادر و برادر و خواهر میّت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می برند

(مسأله ۲۷۳۹) اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر برادر و خواهر پدر ومادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می برد

(مسأله ۲۷۴۰) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جدا است، ارث نمی برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدر و مادری ندارد چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد همه مال به او می رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۱) اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود

(مسأله ۲۷۴۲) اگر میّت برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر ومادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۳) اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی برد و مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت

می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۴) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۵) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت آن ر برادر و خواهر مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می دهند و هر برادری دو برابر خواهر می برد

(مسأله ۲۷۴۶) اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می برد و خواهر و برادر بطوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می شود، مثلاً ـ اگر وارث میّت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می دهند و آنچه می ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می دهند

(مسأله ۲۷۴۷) اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می رسد هر پسری دو برابر دختر می برد

(مسأله ۲۷۴۸) اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری همه مال به او می رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۴۹) اگر وارث میّت فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می برد و اگر جدّ و جدّه مادری باشد، مال را بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۵۰) اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا جدّه پدری و یک جدّ یا جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود دو قسمت را جدّ یا جدّه و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می برد

(مسأله ۲۷۵۱) اگر وارث میّت جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد مال سه قسمت می شود، یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جدّو جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد

(مسأله ۲۷۵۲) اگر وارث میّت فقط زن و جدّ وجدّه پدری و جدّه مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که گفته می شود می برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّو جدّه مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیّه را جدّ و جدّه پدری می دهند و جدّ دو برابر جدّه می برد و اگر وارث میّت شوهر و جدّ و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث را می برند

ارث دسته سوّم

(مسأله ۲۷۵۳) دسته سوّم عمو و عمّه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد، که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد، اینها ارث می برند

(مسأله ۲۷۵۴) اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یک پدر و مادر باشد، یا پدری باشد یا مادری، همه مال به او می رسد و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری باشند؛ مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می برد، مثلاً اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد، مال را پنج قسمت می کنند، یک قسمت را به عمّه می دهند و چهار قسمت را عموها بطور مساوی بین خودشان قسمت می کنند

(مسأله ۲۷۵۵) اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّه مادری باشد مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، ولی اگر فقط چند عمو و عمّه مادری داشته باشد چون مسأله از لحاظ اینکه آیا باید بطور مساوی میان خود قسمت کنند یا اینکه عمو دو برابر عمّه می برد مورد تردید است بنابر احتیاط واجب، باهم صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۶) اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّه مادری دارد، مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و در اینجا نیز در اینکه یک سوّم مال به عمو، یا عمّه مادری می رسد یا یک ششم آن مسأله مورد تردید است احتیاط واجب آن است عمو و عمّه پدر و مادری (در فقدان آنها عمو و عمّه پدری) با عمو یا عمّه مادری صلح کنند و عموی پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری می برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری دارد، مال را سه قسمت می کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می دهند و احتیاط واجب لان است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۷) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله باشد، همه مال به او می رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری، یا پدری، یا مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند

(مسأله ۲۷۵۸) اگر وارث میّت فقط یک دائی یا یک خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد، و مال را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به دائی یا خاله مادری و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری می دهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند و احتیاط واجب آن است که دادن یک ششم به دائی و خاله مادری و همچنین تقسیم بطور مساوی میان دائی و خاله پدر و مادری با تَصالُحْ انجام بگیرد

(مسأله ۲۷۵۹) اگر وارث میّت فقط دائی و خاله پدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد، دائی و خاله پدری ارث نمی برد و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دائی و خاله مادری بطور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند که بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند و در اینجا نیز تقسیم میان دائی و خاله پدر و مادری بین بطور مساوی انجام می گیرد باید با احتیاط به تَصالُحْ انجام بگیرد

(مسأله ۲۷۶۰) اگر وارث میّت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّه باشد مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می برد

(مسأله ۲۷۶۱) اگر وارث میّت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می دهند، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند سه قسمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می دهند

(مسأله ۲۷۶۲) اگر وارث میّت یـک دائی یـا یک خاله و یک عمو ی ایک عمّه مادری و عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری باشـد، مال را سه قسـمت می کنند، یک قسمت آن را به دائی یا خاله می دهند و دو قسمت باقیمانده را شش قسمت می کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری می دهنـد و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این اگر مال را نُه قسـمت کنند، سه قسـمت را به دائی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر با به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می دهند

(مسأله ۲۷۶۳) اگر وارث میّت یک دائی ی ایک خاله و عمو و عمّه مادری و عمو و عمّه پـدر و مادری یا پـدری باشـند، مال را سه قسـمت می کننـد یک قسـمت را دائی یا خاله می برد و دو قسـمت باقیمانـده را سه سـهم می کننـد: یک سـهم آن را به عمو و عمّه مادری می دهند که بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه می کنند و دو سهم دیگر را بین عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می نمایند و عمو دو برابر عمّه می برد بنابر این مال را نه قسمت می کنند، سه قسـمت آن، سـهم خاله یا دائی و دو قسـمت سـهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می باشد

(مسأله ۲۷۶۴) اگر وارث میّت چنـد دائی و چنـد خاله باشـد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشـند و عمو و عمّه هم داشـته باشـد، مال سه سـهم می شود، دو سـهم آن را به دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسـمت می کنند و یک سهم آن را دائی ها و خاله ها بطور مساوی بین خودشان قسمت و احتیاط واجب آن است که این تقسیم با تصالح توأم باشد

(مسأله ۲۷۶۵) اگر وارث میّت دائی یا خاله مادری و چنـد دائی و خاله پـدر و مادری یا پدری و عمو و عمّه باشد، مال سه سـهم می شود، دو سـهم آن را به دسـتوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می کنند، پس اگر میّت یک دائی یا یک خاله مادری دارد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند، در این مورد نیز در اینکه آیا یک سوّم مال را به دائی یا خاله مادری باید داد یا یک شـشم آن را تردیـد وجود دارد، احتیاط واجب آن است که دائی و خاله پـدر و مادری (و با فقدان آنها پدری) یا دائی یا خاله مادری مصالحه نمایند یک قسـمت را به دائی یا خاله مادری می دهند و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند و بطور تساوی قسـمت می کنند و اگر چند دائی مادری یا چند خاله مادری یا هم دائی مادری و هم خاله مادری دارد آن یک سهم را سه قسـمت می کننـد، یک قسـمت را دائی ها و خاله های مادری بطور مساوی بین خودشان قسـمت می کننـد و بقیّه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که بطور مساوی قسمت کنند

(مسأله ۲۷۶۶) اگر میّت عمو و عمّه و دائی و خاله نداشته باشـد، مقداری که به عمو و عمّه می رسد، به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می رسد، به اولاد آنان داده می شود

(مسأله ۲۷۶۷) اگر وارث میّت عمو و عمّه و دائی و خـاله پـدر و عمو و عمّه و دائی و خاله مادری او باشـند، مال سه سـهم می شود، یـک سـهم آن مال همو و عمّه و دائی و خاله مادر میّت است بطور مساوی، ولی احتیاط واجب ددر عمو و عمّه مادر میّت آن اسـت که با هم صـلح کننـد، و دو سـهم دیگر آن را سه قسـمت می کنند یک قسـمت را دائی و خاله پدر میّت بطور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند و دوم قسمت دیگر آن را به عمو و عمّه پدر میّت می دهند و عمو دو برابر عمّه می برد

ارث زن و شوهر

(مسأله ۲۷۶۸) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشت نباشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگری می برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می برند

(مسأله ۲۷۶۹) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشـته باشـد، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند و اگر از آن زن یا از زن

دیگر اولاد داشته باشد، هست یک مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می برند، و زن از همه اموال منقول ارث می برد ولی از زمین و قیمت آن ارث نمی برد چه زمین خانه مسکونی چه زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر و نیز از خودِ هوائی ارث نمی برد، مثل بنا و درخت و فقط از قیمت هوائی ارث می برد

(مسأله ۲۷۷۰) اگر زن بخواهد در چیزی که از آن ارث نمی برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده اند؛ نباید در بناء و چیزهائی که زن زا قیمت آنها ارث می برد بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشد، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح وگرنه نسبت به سهم او باطل است

(مسأله ۲۷۷۱) اگر بخواهد بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجازه در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند

(مسأله ۲۷۷۲) مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است

(مسأله ۲۷۷۳) اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد؛ هست یک مال به شرحی که گفته شد، بطور مساوی بین زن های عقدی او قسمت می شود، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد؛ ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی برد و حق مهر هم ندارد

(مسأله ۲۷۷۴) اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگر چه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می برد

(مسأله ۲۷۷۵) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می برد و نیز اگر شوهر در بین عدّه زن بمیرد، زن از او ارث می برد ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۷۶) اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می برد:

اوّل: آنکه در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد

دوّم: به واسطه بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردنش اشکال دارد

سوّم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۷۷) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است

مسائل متفرقه ارث

(مسأله ۲۷۷۸) قرآن و انگشتر و شمشیر میّت و لباسی را که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است اگر چه نپوشیده باشد مال پسر بزرگتر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی دارد، مثلاً ـ دو قرآن یا دو انگشتر دارد چنانچه مورد استعمال است یا برای استعمال مهیا شده، مال پسر بزرگتر است

(مسأله ۲۷۷۹) اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد، مثلاً از دو زن او و در یک وقت دو پس به دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن

و انگشتر و شمشیر میّت را بطور مساوی بین خودشان قسمت کنند

(مسأله ۲۷۸۰) اگر میّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد چهار چیزی که ذکر گردید به پسر بزرگتر به عنوان حَبْوَه داده می شود و قرض میّت را از اموال دیگرش باید بپردازند

(مسأله ۲۷۸۱) مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت باشد از او ارث نمی برد

(مسأله ۲۷۸۲) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و بناحق بکشد، از او ارث نمی برد، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می برد و حتی در این صورت از دیه او نیز که عاقله قاتل

(مسأله ۲۷۸۳) هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بچه ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشد، برای بچه ای که شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می برد؛ سهم دو پسر را کنار می گذارند، ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است؛ مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می گذارند، و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمده؛ زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند

امر به معروف و نهی از منکر

اهمیّت امر به معروف ونهی از منکر

امر به معروف ونهی از منکر در میان فرائض اسلام، از جهت موقعیّت و اهمیّت دارای امتیاز مخصوصی می باشد

وجوب امر به معروف ونهی از منکر در اسلام، مانند وجوب نماز و روزه و زکات از ضروریّات دین است کسی که از روی توجّه به لوازم آن وجوب آن را انکار کند، جزء کفّار محسوب می گردد

در این رابطه قرآن مجید می فرماید: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون»

یعنی: لازم است در میان شما مسلمانان، جماعتی به دعوت مردم به کارهای نیک و امر

کردن مردم به معروف و نهی آنان از منکر قیام کنند و تنها راه فلاح و سعادت این است

و نیز می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ»

یعنی: شما مسلمانان به جهت اینکه به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنید و ایمان به خداوند دارید، بهترین امّت های جهان می باشید

حضرت پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه و آله) می فرمودند: «تا هنگامی که امّت من امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به یکدیگر در کارهای نیک کمک می نمایند در خیر و صلاح و خوبی خواهند زیست، ولی همینکه این وظیفه های مهمّ را ترک کنند، برکت از زندگی آنها رخت برمی بندد و بعضی بر بعض دیگر (بدان بر نیکان) مسلّط می شوند و دیگر یار و یاوری در آسمان و زمین پیدا نمی کنند»

و نیز فرمودند: «هنگامی که امّتِ من انجام وظیفه امر به معروف ونهی از منکر را به یکدیگر حواله کنند (یعنی هر یک از ادای این وظیفه مهمّ شانه خالی کرده بگوید که این وظیفه را دیگری باید انجام بدهد) باید منتظر حوادث ناگوار و عذاب الهی باشند»

و نیز حضـرتش فرمودند: «خداوند مؤمن ضعیفی را که دین ندارد، دشمن می دارد» از آن حضرت پرسیدند: «مِؤمن ضعیفی که دین ندارد، کیست؟» در پاسخ فرمودند: «کسی است که نهی از منکر نمی کند»

حضـرت امیرمِؤمنـان (علیه السّـلام) در یکی از خطبه هایی که خواندنـد فرمود: «علّت هلاکت ملّت های پیشـین و نزول عقوبت های خداوند برآنها، این بود که به انجام معصیت ها اقدام می کردند و علما و متدیّنین آنها، نهی از منکر نمی نمودند بنابر این شـما ملّت مسلمان از این جریانها عبرت بگیرید و یکدیگر را به انجام کارهای نیک وادار کنید و جلو انجام منکرات را بگیرید

حضـرت صادق (علیه السّـلام) فرمودند: مردی از قبیله ختعم به محضـر حضـرت رسول(صلّی الله علیه وآله) شرفیاب گردید و پرسید: «بـا فضیلت ترین اعمـال در اسـلام کـدام است؟» حضـرتش پاسخ داد که: «ایمـان به خداونـد متعال» پرسـید: «بعـد از آن چه عملی بافضیلت تر است؟» فرمـود: «صِلَه ارحـام» (ارتبـاط بـا خویشاونـدان) سؤال کرد: «از آن پس چه عملی افضـل است؟» فرمود: «امر به معروف ونهی از منکر» سپس پرسـید: «کدام عمل در پیشـگاه خداوند مبغوض ترین اعمال است؟» حضـرتش در پاسخ فرمود: «برای خداوند شریک قرار دادن» سؤال کرد: «بعد از آن کدام عمل مبغوض تر است؟» فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر»

حضرت امیر مؤمنان (علیه السّلام) مردم را در رابطه با انجام این دو وظیفه بر چهار دسته تقسیم نموده فرمودند:

۱-برخی از افراد منکَر را با دست و زبان و دل خود انکار می کنند

این قبیل افراد خصلت های خیر و نیکو را به سرحدّ کمال رسانیده اند

۲-بعضی از اشخاص منکر را با زبان و دل خود انکار می کنند ولی در عمل برای جلوگیری از آن به فعالیّت نمی پردازند

این نوعِ اشخاص دو خصلت از خصلت های خیر را انجام داده، ولی یکی از آنها را (که فعالیّت عملی برای جلوگیری از منکر است) ضایع گذشته اند

۳-بعضی از افراد فقط در دل خود از منکرات بیزارند، ولی با زبان و دست خود برای جلوگیری از منکر اقدام نمی کنند

این قبیل افراد دو خصلت شرافتمند را ضایع گذاشته و تنها به یک خصلت اکتفا می کنند

۴- دسته ای از افراد به طور کلّی در برابر منکرات و معاصی که می بینند بی تفاوت می باشند،

نه بـا دل و نه بـا زبـان و نه بـا دست خود به جلوگیری از منکر نمی پردازنـد، اینهـا هر چنـد در ظـاهر به نام انسانهای زنـده نَفَسْ می کشند، ولی در حقیقت مردگانی هستند

بعـد از آن فرمود: «تمام اعمال نیک، حتّی جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف ونهی از منکر، مانند قطره ای در برابر دریای خروشان می باشند» (در این مورد باید

بـدانیم که رجحان وفضیلت امر به معروف و نهی از منکر حتّی از جهاد، از این نظر است که ریشه واساس جهاد نیز امر به معروف و نهی از منکر است زیرا اگر حرکت امر به معروف ونهی از منکر در میـان ملّت اسـلامی خاموش شود جهاد که اساس عزّت وعظمت اسلام است نیز تعطیل خواهد شد)

بعد از آن افزودند که: «با فضیلت ترین امر به معروف ونهی از منکر آن است که یک فرد با ایمان رویاروی سلطان جبّار و ستمگر با کمال شهامت بایستد واین وظیفه را به انجام برساند»

حضـرت بـاقر (علیـه السّـلام) فرمودنـد: «امر بـه معروف ونهی از منکر، راه پیغمـبران وصالحـان روی زمین است، این فریضه، فریضـه بزرگی است که فرائض دیگر تنها در سایه آن برپا می گردند، تنها این فریضه است که امنیّت بخش راهها و رَوِشهای زندگی است، حِلّیّت کسـبها و کارهـا و ادای حقوق فردی و اجتماعی در پرتو آن صورت می گیرد و در سایه این فریضه، زمین ها آباد می شود و از دشـمنان اسـلام انتقام گرفته می شود و از رشـد آنها جلوگیری به عمل می آید و در راسـتای این فریضه الهی تمام کارها براساس عدل انجام و روبراه می شود و تا این چراغ در جامعه اسلامی روشن است، ظلمی در هیچ بُعدی نمی تواند عَرْضِ اندام کند»

معنای معروف و منکر

«معروف» یعنی کـار نیکی که عقـل خوبی آن را درک می کنـد و یـا شـرع مقـدّس مـا را به خوب بودن آن راهنمـایی کرده است و «منکر» یعنی کار بد و ناپسند که عقل بد بودن آن را درک می کند و یا شارع اقدس ما را از ناپسند بودن آن آگاه نموده است بنـابراین هر دو (معروف و منکر) دارای مفهوم گسترده ای می باشـند بطوری که در صـحنه زنـدگی انسانهـا، کلیّه آنچه که نیـک و مستحسن اسـت اعم از امـور فرهنگی، اعتقـادی، اقتصـادی، عبـادی، اخلاقی، سیاسـی، جسـمی، روانی، فردی و اجتمـاعی، مشـمول معروف و کلیّه آنچه که ناپسـند و دارای عـواقب و آثـار نـامطلوب است، چه فرهنگی و چه اقتصـادی، چه سیاسـی، چه روانی، و چه جسمی و چه فردی و چه اجتماعی همه و همه، مشمول منکر می باشند

امر و نهی درای مراتبی است

امر به معروف به معنای وادار ساختن افراد به هر وسـیله ای که باشد، گفتار یا عمل (به اشکالی که از موازین اسلام بدست می آید) به کارهای نیک اعمّ از اینکه آن معروف در حال فعلی انجام بگیرد یا فعلاً مقـدّماتی را فراهم نماینـد و زمینه هایی را بوجود بیاورند که موجب تحقّق معروف در آینده شود، بطوریکه اگر این مقدّمات امروز انجام نمی شود، در آینده آن معروف بوجود نمی آید و نهی از منکر یعنی جلوگیری از کارهای بـد به هر شـکلی که باید اعمّ از اینکه جلو ادامه آن منکری که هم اکنون واقع شده اسـت را بگیرد و مانع ادامه آن گردنـد یا جلو آن منکری که فعلاً در شُـرُف وقوع است گرفته شود یا زمینه ای بوجود بیاورد و مقدّماتی را ترتیب بدهنـد که مانع وجود منکر در آینده شود به طوری که این مقدّمات اگر فعلاً انجام نمی گرفت و این زمینه سازی ها نبود آن منکر در آینده تحقق پیدا می کرد

گستردگی امر به معروف و نهی از منکر

بنـابر توضـیحی که دربـاره معنـای معروف و منکر داده شـد و همچنین توضـیحی که در رابطه بـا معنای امر به معروف ونهی از منکر دادیم، وسـعت و گستردگی این دو فریضه الهی روشن می شود، یعنی: آموزش بی سوادان و نادانـان، آگاه کردن غافلان، راهنمایی گمراهان، پاکسازی و تهذیب اخلاق انسانها، موعظه، ارشاد، پند و تذکّر، تأسـیس مدارس اسـلامی، ساختن و تعمیر مساجد و مراکز تعلیم و ترتیب با برنامه های منظّم دینی، ایجاد محیط مساعـد و جَوّ خوب اقـدام به ترتیب کودکان و نوجوانان تأسیس مراکز اداره و تربیت سالم برای کارهای یتیمان، تألیف کتابهای سودمند در سطوح مختلف، نوشـتن مقالات مفید و چاپ و نشر آنها، بیدار ساختن ملّت هـا و توضـیح نقشه هـا و ترفنـدهای اسـتعمار برای آنهـا و راهنمـایی آنهـا ب راههـای نجـات از این دامها، تشـکیل سـمینارها و کنفرانسـها ی مفیـد و آگـاهی بخش، آماده کردن علمی و عملی نیروها برای تبلیغ و نشـر معارف اسـلامی، صـرف اموال و اوقات و تحمّـل رنجهـا و زیانهـا و در راه اهـداف مـذکوره، همه و همه از شـاخه هـای امر به معروف است (هر چنـد در بعضـی از این موارد وجوب و در برخی مستحبّ است) چنانچه منع و جلوگیری از تأسیس مراکز فحشاء و فساد از هر راه ممکن و تخریب و بهم زدن آن مراکز پس از تشـکیل شـدن، جلوگیری از بوجود آمـدن جَوّ ومحیط ناسالم، پاسخ صـحیح به مکتب های باطل وبی اساس وهمچنین پاسخ به تبلیغات وسـیعی که اسـتعمار برای جلوگیری از نشـر اسلام بوجود می آورد، ردّ کتابها ومقالات گمراه کننده ومنع از انتشار

آنها و رو در رویی با جبّاران وطاغوتها در هر عصر وزمان ومبارزه برای جلوگیری از نفوذ ظلم وستم آنها ومجهّز ساختن نیروهای مادّی ومعنوی در راه نابود ساختن هرگونه عوامل استعمار واستثمار وجلوگیری از گسترش آنها وتأسیس مراکز آموزشی واجتماعی اسلامی به منظور جلوگیری از توجّه انسانها به مراکز آموزشی واجتماعی دشمنان اسلام همه وهمه از شاخه های نهی از منکر است (هر چند در برخی از این موارد وجوب و در بعضی استحباب حکمفرما است)

اکنون مطالبی را که ذکر شد با ذکر مثالی توضیح می دهیم:

وادار ساختن افراد به قرائت قرآن ۲ مرحله دارد:

۱- افراد را فعلاً وادار به قرائت قرآن نماییم

۲- مقدّماتی ترتیب بدهیم و مسائلی بوجود بیاوریم که همه را با سواد کنیم تا قرآن را قرائت کنند

معلوم است که در مرحله اوّل فقط باسوادهای فعلی قرآن خواهند خواند، ولی در مرحله دوّم همه افراد جامعه اسلامی قرائت قرآن خواهند کرد

منظور ما این نیست که امر به معروف با معنای وسیعی که (برای امر وهمچنین معروف) گفته شد در کلیّه معروف ها شامل هر دو مرحله است ونباید آن را در مرحله اوّل محصور بدانیم

درباره نهی از منکر نیز همین دو مرحله وجود دارد:

۱-جلو افرادی که فعلاً اشتغال به انجام منکری دارند را بگیریم

۲- مقدّماتی ترتیب بدهیم و وسائل وتجهیزاتی بوجود بیاوریم که اصلاً زمینه وامکانی برای انجام منکر بوجود نیاید

روشن است که هر دو مرحله باید مورد نظر باشد وهرگز محصور در مرحله اوّل نباید باشد واظهر آن است که هر یک از این دو فریضه امر به معروف ونهی از منکر نسبت به مرحله اوّل واجب کفایی است که در صورت اقدام عدّه ای که با قیام آنها آن معروف انجام می گیرد وآن منکر رایج ترک می شود از بقیّه افراد ساقط می شود و امّا نسبت به مرحله دوّم با آن گستردگی که ذکر گردید، واجب عینی است وبر همه افراد لازم است که در محدوده قدرت و امکانات خود در این راه گام بردارند وبه وظیفه خود عمل نمایند

آثار وعواقبی که در احادیث اهلبیت عصمت (علیهم السّلام) برای امر به معروف ونهی از منکر ذکر شده است، از قبیل اینکه این فریضه، امنیّت بخشِ راهها و روشهای زندگی وموجب حلال شدن همه کسبها وکارها و ادای حقوق فردی واجتماعی وآباد شدن زمینها وجلوگیری از رشد قدرت دشمنان اسلام وانجام یافتن کلیّه کارها بر اساس عدل ورو براه شده همه کارها بر اساس موازین اسلامی است؛ بهترین گواه است که فریضه امر به معروف ونهی از منکر با همان گستردگی که ذکر گردید، مورد نظر حضرت رسول اکرم (صلّی الله علیه واله) وائمه اطهار (علیهم السّلام) است ونباید آنرا در قالب محدودی محصور نمود، از خداوند متعال توفیق عمل به این وظیفه را مسألت می نماییم

امر به معروف ونهی از منکَر

(مسأله ۲۷۸۴) امر به معروف و نهی از منکر با شرائطی که ذکر خواهد شد واجب است، و ترک آن معصیت است، و در مستحبّات و مکروهات امر و نهی، مستحبّ است

(مسأله ۲۷۸۵) امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی می باشد و در صورتی که بعضی از مکلّفین قیام به آن بکنند از دیگران ساقط است، و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر، موقوف بر اجتماع جمعی از مکلّفین باشد، واجب است اجتماع کنند

(مسأله ۲۷۸۶) اگر بعضـی امر ئ نهی کنند و مؤثر نشود و بعض دیگر احتمال بدهند که امر آنها یا نهی آنها مؤثر است واجب اسـت امر و نهی کنند

(مسأله ۲۷۸۷) بیان مسأله شرعیّه کفایت نمی کند در امر به معروف و نهی از منکر بلکه باید مکلّف امر و نهی کند

(مسأله ۲۷۸۸) در امر به معروف و نهی از منکر قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است

شرایط امر به معروف ونهی از منکر

(مسأله ۲۷۸۹) چند چیز شرط است در واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر:

اوّل: آنکه کسی که می خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلّف بجا نمی آورد واجب است بجا آورد، و آنچه بجا می آورد باید ترک کند و بر کسی که معروف و منکر را نمی داند واجب نیست

دوّم: آنکه احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند، پس اگر بداند اثر نمی کند واجب نیست

سوّم: آنکه بدانـد شـخص معصیت خود را تکرار کنـد، پس اگر بدانـد یا گمان کنـد یا احتمال صـحیح بدهـد که تکرار نمی کند، واجب نیست

چهارم: آنکه در امر و نهی مفسده ای نباشد، پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند، ضـرر جانی یا عرضی و آبروئی یا مالی قابل توجّه به او می رسـد واجب نیست، بلکه اگر احتمال صـحیح بدهـد که از آن ترس ضـررهای مـذکور را پیـدا کنـد واجب نیست، بلکه اگر بترسد که ضـرری متوجّه متعلّقان او می شود واجب نیست، بلکه با احتمال وقوع ضـرر جانی یا عِرضـی و آبروئی یا مالی موجب حَرَج بر بعضی مؤمنین، واجب نمی شود بلکه در بسیاری از موارد حرام است

(مسأله ۲۷۹۰) اگر معروف یـا منکر از اموری باشـد که شارع مقـدس به آن اهمیّت زیاد می دهـد مثل اصول دین یا مـذهب و حفظ قرآن مجید وحفظ عقاید مسـلمانان یا احکام ضروریّه، باید ملاحظه اهمیّت شود، و مجردّ ضرر، موجب واجب نبودن نمی شود، پس اگر توقّف داشته باشد، حفظ عقائد مسلمانان یا حفظ احکام ضروریّه اسلام بر بذل جان و مال، واجب است بذل آن

(مسأله ۲۷۹۱) اگر بدعتی در اسـلام واقع شود، مثل منکراتی که دولتهای جائر انجام می دهند به اسم دین مبین اسـلام، واجب اسـت خصوصاً بر علماء اسـلام اظهار حق وانکار باطل، واگر سکوت علماء اعلام موجب هتك مقام علم وموجب اسائه ظنّ به علماء اسلام شود واجب است اظهار حق به هر نحوی که ممکن است اگر چه بدانند تأثیر نمی کند

(مسأله ۲۷۹۲) اگر احتمـال صـحیح داده شـود که سـکوت موجب آن می شود منکری معروف شود یـا معروفی منکر شود بر علمـاء اعلام اظهار حق واعلام آن، وجایز نیست سکوت

(مسأله ۲۷۹۳) اگر سـکوت علماء اعلام موجب تقویت ظالم شود یا موجب تأیید او گردد یا موجب جرأت او شود بر سایر محرّمات، واجب است اظهار حق وانکار باطل، اگر چه تأثیر فعلی نداشته باشد

(مسأله ۲۷۹۴) اگر سـکوت علماء اعلام باشـد که مردم به آنها بـدگمان شونـد وآنها را متهم کنند به سازش با دسـتگاه ظلم، واجب است اظهار حق وانکار باطل، اگر چه بدانند جلوگیری از محرّم نمی شود واظهار آنها اثری برای رفع ظلم ندارد

مراتب امربه معروف ونهی از منکر

(مسأله ۲۷۹۵) برای امر به معروف ونهی از منکر مراتبی است، وجـایز نیست با احتمال حاصل شـدن مقصود از مرتبه پائین، به مراتب

دیگر عمل شود

(مسأله ۲۷۹۶) مرتبه اوّل آنکه با شخص معصیت کار طوری عمل شود که بفهمد برای ارتکاب او به معصیت این نحو عمل با او شده است، مثل اینکه از او رو برگرداند، یا با چهره عبوس با او ملاقات کند، یا ترک مراوده با او کند واز او اعراض کند به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او ترک معصیت کند

(مسأله ۲۷۹۷) اگر در این مرتبه درجاتی باشد لازم است با احتمال تأثیر درجه خفیف تر، به همان اکتفا کند مثلاً اگر احتمال می دهد که با تکلّم با او، مقصود حاصل می شود، به همان اکتفا کند وبه درجه بالاتر، عمل نکند، خصوصاً اگر طرف شخصی است که این نحو عمل موجب هتک او می شود

(مسأله ۲۷۹۸) اگر اعراض نمودن وترک معاشرت با معصیت کار موجب تخفیف معصیت می شود با احتمال بدهد که موجب تخفیف می شود، واجب است اگر چه بداند موجب ترک بکلّی نمی شود، واین امر در صورتی است که با مراتب دیگر، نتواند از معصیت جلوگیری کند

(مسأله ۲۷۹۹) اگر علماء اعلام احتمال بدهند که اعراض از ظلمه وسلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها می شود، واجب است اعراض کنند از آنها وبه ملت مسلمان بفهمانند اعراض خود را

(مسأله ۲۸۰۰) مرتبه دوّم از امر به معروف ونهی از منکر، امر ونهی به زبان است، پس با احتمال تأثیر وحصول سایر شرایط گذشته، واجب است اهل معصیت را نهی کنند، وتارک واجب را امر کنند به آوردن واجب

(مسأله ۲۸۰۱) اگر احتمال بدهد که با موعظه ونصیحت، معصیت کار ترک می کند معصیت را، لازم است اکتفا به آن، ونباید از آن تجاوز کند

(مسأله ۲۸۰۲) اگر می داند که نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر امر ونهی الزامی کند، اگر تأثیر نمی کند مگر با تشدید در گفتار وتهدید بر مخالفت، لازم است لکن باید از دروغ ومعصیت دیگر احتراز شود

(مسأله ۲۸۰۳) جایز نیست برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت مثل فحش ودروغ واهانت، مگر آنکه معصیت، از چیزهائی باشد که مورد اهتمام شارع مقدّس باشد وراضی نباشد به آن به هیچ وجه، قتل نفس محترمه، در این صورت باید جلوگیری کند به هر نحو ممکن است

(مسأله ۲۸۰۴) اگر عاصی ترک معصیت نمی کند مگر به جمع مابین مرتبه اوّلی وثانیه از انکار، واجب است جمع به اینکه هم از او اعراض کند، وترک معاشرت نماید وبا چهره عبوس با او ملاقات کند، وهم او را امر به معروف کند لفظاً ونهی کند لفظاً

(مسأله ۲۸۰۵) مرتبه سوّم توّسل به زور وجبر است، پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که ترک منکر نمی کند یا واجب را بجا نمی آورد مگر با اعمال زور وجبر، واجب است لکن باید تجاوز از قدر لازم نکند

(مسأله ۲۸۰۶) اگر ممکن شود جلوگیری از معصیت، به اینکه بین شخص و معصیت حائل شود وبا این نحو مانع از معصیت شود، لازم است اقتصار به آن اگر محذور آن کمتر از چیزهای دیگر باشد

(مسأله ۲۸۰۷) اگر جلوگیری از معصیت توقّف داشته باشد بر اینکه دست معصیت کار را بگیرد یا اورا از محلّ معصیت بیرون کند یا در آلتی که به آن معصیت می کند تصرّف کند جایز است، بلکه واجب است عمل کند

(مسأله ۲۸۰۸) جایز نیست اموال محترمه معصیت کار را تلف کند، مگر آنکه لازمه جلوگیری از معصیت باشد، در این صورت اگر تلف کند ضامن نیست ظاهراً، ودر غیر این صورت، ضامن ومعصیت کار است

(مسأله ۲۸۰۹) اگر جلوگیری از معصیت توقّف داشته باشد بر حبس نمودن معصیت کار، در محلّی یا مانع نمودن از آنکه به محلّی وارد شود، واجب است، با مراعات مقدار لازم وتجاوز ننمودن از آن

(مسأله ۲۸۱۰) اگر توقّف داشته باشد جلوگیری از معصیت، بر کتک زدن وسخت گرفتن بر شخص معصیت کار، ودر مضیقه قرار دادن او جایز است، لکن لازم است مراعات شود که زیاده روی نشود، وبهتر آن است که در این امر ونظیر آن اجازه از مجتهد جامع الشرایط گرفته شود

(مسأله ۲۸۱۱) اگر جلوگیری از منکرات واقامه واجبات موقوف باشد بر جرح و قتل، جائز نیست مگر به اذن جامع الشرایط با حصول وشرائط آن

(مسأله ۲۸۱۲) اگر منکر از اموری است که شارع اقدس به آن اهتمام می دهد وراضی نیست به وقوع آن به هیچ وجه، جایز است دفع آن به هر نحو ممکن باشد، مثلاً اگر کسی خواست یک شخص را که جایز القتل نیست بکشد باید از او جلوگیری کرد، واگر ممکن نیست دفاع از قتل مظلوم مگر به قتل ظالم، جائز است بلکه واجب است، ولازم نیست از مجتهد اذن حاصل نماید لکن باید مراعات شود که در صورت امکان جلوگیری به نحو دیگری که به قتل منجر نشود به آن نحو عمل کند، واگر از حدّ لازم تجاوز کند معصیت کار واحکام متعدی بر او جاری خواهد بود

دفاع

مسائل دفاع

(مسأله ۲۸۱۳) اگر دشمن بر بلاد مسلمانان وسر حدّات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع ازآن به هر وسیله ای که امکان داشته باشد از بذل جان ومال و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست

(مسأله ۲۸۱۴) اگر مسلمانان بترسند که اجانب نقشه استیلاء بر بلاد مسلمانان را کشیده اند چه بدون واسطه یا به واسطه عمال خود از خارج یا داخل، واجب است دفاع از ممالک اسلامی کنند به هر وسیله ای که امکان داشته باشد

(مسأله ۲۸۱۵) اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه هائی از طرف اجانب کشیده شده باشد که خوف آن باشد که تسلّط بر ممالک پیداکنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله ای که ممکن است، نقشه آنان را بهم بزنند، وجلوگیری از توسعه نفوذ آنها کنند

(مسأله ۲۸۱۶) اگر به واسطه توسعه نفوذ سیاسی یا اقتصادی وتجاری اجانب خوف آن باشد که تسلّط بر بلاد مسلمین پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان، دفاع به هر نحو که ممکن است، وقطع ایادی اجانب چه عمّال داخلی باشند یا خارجی

(مسأله ۲۸۱۷) اگر در روابط سیاسی بین دولتها ی اسلامی ودُوَل اجانب، خوف آن باشد که اجانب بر ممالک اسلامی، تسلّط پیدا کنند اگر چه تسلّط سیاسی واقتصادی باشد لازم است بر مسلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند، و دوَل اسلامی را الزام کنند به قطع این گونه روابط

(مسأله ۲۸۱۸) اگر در روابط تجاری با اجانب خوف آن است که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب اسارت تجاری و اقتصادی شود، واجب است قطع این گونه روابط و حرام است این نحو تجارت

(مسأله ۲۸۱۹) اگر عقد روابط چه سیاسی و چه تجاری بین یکی از دوَل اسلامی و اجانب، مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست این گونه روابط، و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دوَل اسلامی واجب است آن را الزام کنند به قطع روابط به هر نحو ممکن است

(مسأله ۲۸۲۰) اگر بعض رؤسای ممالک اسلامی یا بعض وکلای مجلس موجب بسط نفوذ اجانب شود چه نفوذ سیاسی یا اقتصادی یـا نظامی که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است؛ به واسطه این خیانت، از مقامی که دارد، هر مقامی باشد منعزل است، اگر

فرض شود که احراز آن مقام به حق بوده، و بر مسلمانان لازم است او را مجازات کنند به هر نحو که ممکن باشد
(مسأله ۲۸۲۱) روابط تجاری و سیاسی با بعضی دوَل که آلت دست دوَل بزرگ جائر هستند از قبیل دولت اسرائیل، جائز نیست، و بر مسلمانان لازم است که به هر نحو ممکن با این نحو روابط مخالفت کنند، و بازرگانانی که با اسرائیل و عمّال اسرائیل روابط تجاری دارند، خائن به اسلام و مسلمانان و کمک کار به هدم احکام اسلام هستند، و بر مسلمانان لازم است با این خیانت کاران چه دولتها و چه تجّار قطع رابطه کنند، و آنها را ملزم کنند به توبه و ترک روابط با این نحو دولتها

نماز جمعه

ناز جمعه

(مسأله ۱) در زمان غیبت ولیّ عصر (عج) نماز جمعه واجب تَخییری است (یعنی مُکَلَّفْ می تواند روز جمعه بجای نماز ظهر نماز جمعه بخواند) ولی جمعه اَفْضَلْ است وظهر اَحْوَط واحتیاط بیشتر در آن است که هر دو را بجا آورند
(مسأله ۲) کسی که نماز جمعه را بجا آورد واجب نیست نماز ظهر ر هم بخواند، ولی احتیاط مستحّب آن است که آن را نیز بجا آورد

شرائط نمازِ جمعه

(مسأله ۳) نماز جمعه تنها توسّط مردان مُنعَقد می شود، ولی زنان هم می تواند در آن شرکت کنند
(مسأله ۴) نماز جمعه باید به جماعت برگزار شود ونمی توان آن را به طور فرادا بجا آورد
(مسأله ۵) همه شرائطی که در نماز جمعه معتبر است در نماز جمعه نیز لازم است، مانند نبودن حائل، بالاتر نبودن جای امام، فاصله بیش از حد نداشتن و غیر اینها
(مسأله ۶) همه شرائطی که در امام جماعت لازم است باید در امام جمعه هم باشد مانند عقل، ایمان حلال زادگی و عدالت ولی امامت کودکان و زنان در نماز جمعه جائز نیست اگر چه در نمازهای دیگر برای خودشان جائز است
(مسأله ۷) بر هر مرد مکلَّف آزاد غیر مسافری که نابینا، بیمار و پیر فرتوت نباشد، نماز جمعه واجب است اَلْبَتّه در صورتی که فاصله او تا محلّ اقامه جمعه بیش از دو فرسخ نباشد بنابراین بر کسانی که فاقِدْ یکی از این شروط باشند حرکت بسوی نماز جمعه به فرض اینکه وجوب تَعْیینی هم داشته باشد، واجب نیست گرچه حضور در آن برایشان هیچ مَشَقَّتی نداشته باشد
(مسأله ۸) کمترین فاصله لازم بین دو نماز جمعه، یک فرسخ است
(مسأله ۹) کمترین عدد لازم برای انعقاد نماز جمعه – ۵ نفر – است که باید یکی از آنها امام باشد س نماز جمعه با کمتر از – ۵ – نفر واجب نیست و منعقد نمی شود ولی اگر – ۷ نفر – و بیشتر باشند فضیلت جمعه بیشتر خواهد بود
(مسأله ۱۰) در صورت وجود شرائط لازم، نماز جمعه بر سَکنه شهرها و شهرکها و حاشیه نشینان آنها و روستائیان، چادر نشینان و بیابان گردهائی که روش زندگی آنها چنین است واجب است
(مسأله ۱۱) فاقدین شرائط وجوب نماز جمعه اگر اِتّفاقاً در نماز حاضر شوند یا با مَشقّت خود را به آن برسانند نمازشان صحیح است و نماز ظهر بر آنها واجب نیست همچنین کسانی که با وجودِ باران یا سرمای شدید یا نداشتن پا یا عضو دیگر که موجب مَشقّت و

اِسْقاطِ تکلیف نماز جمعه است در نماز جمعه شرکت کرده اند، نمازشان صحیح است، اَمّا اگر دیوانه به نماز جمعه بپردازد نمازش صحیح نیست ولی نماز جمعه پسران نابالغ صحیح است گرچه نمی توانند مُکَمَّل عدد لازم - ۵ نفر - باشند، همانگونه که نمی توانند به تنهائی تشکیل نماز جمعه بدهند

(مسأله ۱۲) مسافر می تواند در نماز جمعه شرکت کند و دراین صورت نماز ظهر از او ساقط است لکِنْ مسافرین به تنهائی (بدون شرکت حاضرین) نمی توانند نماز جمعه تشکیل دهند و در این صورت نماز ظهر بر آنها واجب است و نیز مسافر نمی تواند مکمّل عدد لازم – ۵ نفر – باشد، ولی اگر مسافرین قصد اقامه (ده روز یا بیشتر) بنمایند، می توانند نماز جمعه تشکیل دهند

(مسأله ۱۳) زنان می توانند در نماز جمعه شرکت کنند و نمازشان صحیح است و مُجْزی از نماز ظهر است اَمّا به تنهائی (بدون شرکت مردان) نمی توانند نماز جمعه تشکیل دهند، چنانچه نمی توانند مکمّل عدد لازم -۵ نفر – باشند، زیرا نماز جمعه تنها با شرکت مردان منعقد می شود

(مسأله ۱۴) خُنْثی مُشْکله می تواند در نماز جمعه شرکت کند، ولی نمی تواند مُکَمِّلِ عدد لازم – ۵ نفر – یا امام جمعه باشد، پس اگر غیر از او فقط چهار نفر جمع شده باشند، نماز جمعه برگزار نمی شود و باید نماز ظهر بخوانند

وقت نماز جمعه

(مسأله ۱۵) وقت نماز جمعه با زَوال خورشید شروع می شود و تا وقتی که سایه شاخِص به اندازه دو قدم مُتَعارَفْ برسد، امتداد دارد ولی احتیاط واجب آن است که از اوائل زوال عرفی ظهر تأخیر نیاندازند و اگر تأخیر افتاد احتیاط مستحبّ آن است که نماز ظهر را بخوانند

(مسأله ۱۶) اگر امام خطبه ها را قبلاً شروع کرده و هنگام روال به پایان برساند و نماز جمعه را شروع کند، صحیح است

(مسأله ۱۷) جائز نیست امام جمعه خطبه ها را آنقدر طولانی کند که وقت نماز بگذرد، وَاِلّا باید نماز ظهر را بخواند، زیرا نماز جمعه در خارج وقت آن قضا ندارد

(مسأله ۱۸) اگر در بین نماز جمعه وقت آن تمام شود در صورتی که یک رَکْعَتْ آن در وقت واقع شده باشد صحیح است؛ ولی احتیاط مستحبّ آن است که پس از اِتْمام آن، نماز ظهر را به جا آورد و اگر یک رکعت آن در وقت واقع باشد باطل است ولی احتیاط مستحبّ آن است که آن را تمام کند و سپس نماز ظهر را بخواند

(مسأله ۱۹) اگر عمداً نماز جمعه را طوری به تأخیر بیاندازند که تنها برای یک رکعت آن وقت باقی باشد، احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را بجا آورند

(مسأله ۲۰) اگر یقین دارد وقت به اندازه ای است که می تواند حَدِّاَقَلْ واجب آن را در تَحَقّقِ دو خطبه ودو رکعت نماز بجا آورد، بین نماز جمعه وظهر مُخَیَّرْ است واگر یقین دارد که به این اندازه وقت نیست باید نماز ظهر را بخواند واگر شک دارد، نماز جمعه صحیح است؛ ولی در صورتی که پس از نماز معلوم شود که حتّی برای یک رکعت هم وقت باقی نبوده، باید نماز ظهر را بجا آورد، گر چه احتیاط مستحبّ آن است که اگر تنها یک رکعت آن هم در وقت واقع شده، نماز ظهر را بخواند

(مسأله ۲۱) اگر مقدار وقت را می داند ولی شک دارد که در این مقدار می تواند نماز جمعه را بجا آورد یا نه؟ جایز است نماز جمعه را شروع کند، پس اگر وقت برای همه نماز کافی بود نمازش صحیح است، وَاِلاّـ باید نماز ظهر را بجا آورد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که در این صورت اساساً نماز ظهر را اختیار کند

(مسأله ۲۲) در صورتی که نماز جمعه با عدد کامل ودر وقت دامنه دار شروع شده، ولی مأمومی به رکعت اوّل نرسیده باشد، اگر به

رکعت دوّم و لو به رکوع آن، برسد و اقتداء کند نمازش صحیح است (به شرط آنکه بداند وقت به اندازه ای هست که رکعت دوّم او هم در وقت واقع می شود) در این صورت دوّمین رکعت نماز خود را به طور فُرادا بجا می آورد ولی برای کسی که تَکْبیر رکوع رکعت دوّم امام را درک نکرده، بهتر آن است که نیّت خود را به ظهر برگرداند ونماز ظهر را بجا آورد

کیفیّت نماز جمعه

(مسأله ۲۳) نماز جمعه دو رکعت است وکیفیّت آن مانند نماز صبح است و مستحبّ است که حمد وسوره با صدای بلند خوانده شود و در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوّم، سوره منافقون را قرائت نمایند

(مسأله ۲۴) نماز جمعه دارای دو قنوت است، قنوت اوّل قبل از رکوع رکعت اوّل و قنوت دوّم پس از رکوع رکعت دوّم است

(مسأله ۲۵) نماز جمعه دارای دو خُطْبه است که مانند اصل نماز واجب بوده و باید توسّط امام جمعه ایراد شود، بدون این دو خطبه نماز جمعه محقق نمی شود

(مسأله ۲۶) واجب است دو خطبه را قبل از نماز جمعه بخواند و اگر اوّل، نماز جمعه را بجا آورد، باطل است و در صورتی که وقت باقی است باید پس از ایراد خطبه ها مُجَدَّداً نماز جمعه را بخواند، ولی اگر نسبت به حکم مسأله جاهل بوده یا اشتباه کرده، اعاده خطبه ها لازم نیست، بلکه اعاده نماز هم لازم نیست

(مسأله ۲۵) جائز است دو خطبه نماز جمعه قبل از شرعی ایراد شود بطوری که پایان خطبه ها با ظهر شرعی مصادف باشد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که آنها را در وقت ظهر بخواند

(مسأله ۲۸) در خطبه اوّل واجب است حَمْدِ الهی، گرچه به هر لفظی که حمد الهی محسوب شود جائز است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که به لفظ جَلاله (الله) باشد و احتیاط واجب آن است که پس از آن به ثنای الهی بپردازد و سپس به پیغمبر اسلام درود فرستد و واجب است مردم را به تقوی سفارش کند و یک سوره کوچک از قرآن را بخواند و در خطبه دوّم نیز حمد و ثنای الهی (به صورتی که ذکر شد) و درود بر پیغمبر اسلام واجب است و احتیاط واجب آن است که در این خطبه نیز به تقوی سفارش کند و سوره کوچکی از قرآن تلاوت نماید و احتیاط مستحبّ و مُؤَکَّدْ آن است که در خطبه دوّم پس از درود بر پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) به اَئِمَّه معصومین (علیه السّلام) نیز درود فرستد و برای مؤمنین استغفار کند و بهتر است از خطبه های منسوب به امیر المؤمنین (علیه السّلام) یا آنچه از ائمه معصومین (علیه السّلام) وارد شده، انتخاب کند

(مسأله ۲۹) شایسته است امام خطیب، بلیغ باشد و به تناسب اوضاع و احوال سخن گوید و عبارات فصیح و روان به کار برد، به حوادثی که در سراسر عالم بر مسلمین می گذرد بخصوص حوادث منطقه خود، آشنا باشد مصالح اسلام و مسلمین را تشخیص دهد چنان شجاع باشد که در راه خدا از مَلامت و نکوهش احدی بیم به خود راه ندهد، در اظهار حق و اِبْطال باطل بر حسب شرایط زمان ومکان صراحت داشته باشد، اموری از قبیل مواظبت در اوقات نماز وعمل به روش صُلَحاو اولیاء خدا را که موجب تأثیر کلام او در مردم است رعایت کند، کارهای او با مَواعِظْ و وعد وعیدهایش تطبیق نماید، از آنچه که موجب سَبُکی او و کلامش می شود حتّی از قبیل پر گوئی، شوخی و بیهوده گوئی بپرهیزد وهمه امور را تنها برای خداوند رعایت کند وهدفش اِعْراض از دنیا پرستی و ریاست طلبی باشد که سرسلسله همه گناهان است تا کلامش در جان مردم، مُؤَثِّرْ افتد

(مسأله ۳۰) شایسته است امام خطیب در خطبه نماز جمعه مصالح دین و دنیای مسلمین را تَذَکّر دهد ومردم را در جریان مسائل زیانبار و سودمند کشورهای اسلامی وغیر اسلامی قرار دهد ونیازهای مسلمین را در اَمر معاد ومعاش تذکر دهد و از امور سیاسی واقتصادی آنچه را که در استقلال وکیان مسلمین نقش مُهِمّی دارد گوشزد کند وکیفیّت روابط آنان را با سائر مِلَل بیان نماید ومردم

را از دخالتهای دُوَل ستمگر و اِسْتِعمارگر در امور سیاسی واقتصادی مسلمین که مُنْجَرْ به استعمار و استثمار آنها می شود بر حَذَرْ دارد خلاصه نماز جمعه و دو خطبه آن، نظیر حجّ و مراکز تجمّع آن و نماز های عید فطر و قربان و غیره، از سنگرهای بزرگی است که مُتأسِّفانه مسلمانان از وظائف مُهمّ سیاسی خود در آن غافل مانده اند، چنانچه از سایر پایگاه های عظیم سیاست اسلامی هم غافلند اسلام دین سیاست، آن هم در همه شئون آن است وکسی که در احکام قضائی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام اندکی تَأمّل کند مُتوجّه این معنی می شود هر کس گمان کند دین از سیاست جدا است، جاهلی است که نه اسلام را می شناسد ونه سیاست را

(مسأله ۳۱) مستحبّ است امام خطیب در زمستان وتابستان عِمامه داشته باشد وردائی از بُرْد یَمَنی یا (عَدَنی) بپوشد وخود را بیاراید، تمیزترین لباسهای خود را بپوشد وبوی خوش بکار برد بطوری که با وقار وسَکینه باشد وقبل از خطا به هنگامی که مُؤذّن اذان می گوید او بر منبر نشسته باشد تا اذان به پایان رسد وخطبه را آغاز کند وهنگام صُعود بر منبر خطابه رو به روی مردم بایستد وسلام کند ومردم نیز با چهره های خود از او استقبال کنند وبه چیزی از قبیل کَمان وشمشیر (اسلحه) وعصا تکیه کند ومردم نیز خود را رو به روی او قرار دهند

(مسأله ۳۲) واجب است امام جمعه شخصاً ودر حال ایستاده به ایراد خطبه بپردازد واگر نتواند خطبه ها را در حال ایستاده بخواند، باید دیگری به ایراد خطبه بپردازد و امامت نماز را هم به عُهْده گیرد واگر هیچ کس برای ایراد خطبه ها درحال ایستاده پیدا نشود، نماز جمعه ساقط ونماز ظهر واجب است

(مسأله ۳۳) جائز نیست امام جمعه خطبه ها وبخصوص موعظه وتوصیه به تقوی را به آهستگی ادا کند واحتیاط واجب آن است که با صدای بلند به ایراد خطبه ها بپردازد، بطوری که حداقل عدد لازم– ۴ نفر – صدای او را بشنوند، بلکه احتیاط مستحبّ آن است که در هنگام موعظه وسفارش به تقوی صدای خود را چنان بلند نماید که همه حاضرین مواعظ او را بشنوند ودر مجامع بزرگ به توسّط بلندگوها به خطبه بپردازد تا تشویق وتحذیر ومسائل مُهمّه را به گوش همگان برساند

(مسأله ۳۴) احتیاط مستحبّ آن است که امام در حال خطبه، سخنی غیر مربوط به خطبه ها نگوید، اَلْبَتّه در فاصله بین خطبه ها ونماز، سخن گفتن بلامانع است

(مسأله ۳۵) واجب است امام پس از خطبه اوّل مقدار کمی بنشیند وسپس به خطبه دوّم بپردازد

(مسأله ۳۶) احتیاط مستحبّ آن است که مأمومین در حال خطبه روبه روی امام بوده وبیش از مقداری که در نماز می تواند خود را از قبله منحرف کنند، رو بر نگردانند

(مسأله ۳۷) احتیاط مستحبّ آن است که امام ومُسْتَمِعین در حال خطبه واجد طهارت کامل (که برای نماز معتبر است) باشند

(مسأله ۳۸) واجب آن است مأمومین به خطبه های امام گوش را دهند واحتیاط مستحبّ آن است که ساکت باشند واز حرف زدن بپرهیزند که صحبت کردن در وقت خطبه مکروه است، بلکه اگر سخن گفتن مأمومین موجب نشنیدن خطبه واز بین رفتن فائده آن می شوند، سکوت لازم است

(مسأله ۳۹) احتیاط واجب آن است که امام جمعه در خطبه حمد الهی ودرود بر پیغمبر وأئِمَّه (عَلَیْهِمُ الْسَّلامُ) را به زبان عربی ایراد نماید، گر چه او ومُسْتَمِعین او عرب نباشند امّا می تواند در مقام وَعْظ وتوصیه به تقوی به زبان دیگری تَکَلُّمْ نماید و احتیاط مستحبّ آن است که موعظه وآنچه را به مصالح مسلمین مربوط می شود به زبان مستمعین ادا نماید، واگر مستمعین مختلفند آنها را به زبان های مختلف تکرار کند، گرچه در صورتی که مأمومین بیش از حدّ نصاب– ۴ نفر – باشند به زبان حدّ نصاب– ۴ نفر– اکتفا نماید، ولی احتیاط در آن که آنها را به زبان خدشان موعظه کند

(مسأله ۴۰) اذان دوّم در روز جمعه بِدْعَتْ وحرام است

احکام نماز جمعه

(مسأله ۴۱) کسی که نماز جمعه را به امامی اقتداء کرده می تواند نماز عصر را نیز به همان امام اقتداء کند، ولی اگر بخواهد احتیاطاً نماز ظهر را هم بخواند باید پس از پایان نماز جماعت مجدداً نماز ظهر وعصر را به طور فُرادا بجا آورد مگر اینکه امام هم بعد از خواندن نماز جمعه احتیاطاً نماز ظهر را بجا آورده باشد که در این صورت اگر مأموم نیز همینطور عمل کرده لازم نیست نماز عصر را تکرار کند

(مسأله ۴۲) اگر امام و مأموم بخواهند پس از نماز جمعه نماز ظهر را احتیاطاً بجا آورند، می توانند آن را به جماعت برگزار کنند، ولی مأمومی که در نماز جمعه شرکت نکرده اگر به این نماز احتیاطی اقتداء کند از نماز ظهر او مُجْزی نیست وباید آن را اعاده نماید

(مسأله ۴۳) اگر مأمومی که رکوع رکعت اوّل امام جمعه را را درک کرده به عِلَّتْ کثرت جمعیّت یا غیر آن نتواند در سجده ها با امام همراهی کند در این صورت اگر بتواند (پس از قیام امام برای رکعت دوّم) سجده ها را خود بجا آورده وقبل از رکوع یا در حین آن به امام ملحق شود، نمازش صحیح است، وَاِلّا باید به حال خود باقی بماند تا امام به سجده های رکعت دوّم برسد، آنگاه دو سجده را به نیّت سجده های رکعت اوّل نماز خود همراه امام بجا آورد وسپس رکعت دوّم را فُرادا بخواند ونمازش صحیح است، ولی اگر آنها را به نیّت سجده های رکعت دوّم ویا به نیّت متابعت امام انجام دهد، احتیاط واجب آن است که از آن دو سجده صرف نظر کرده و دو سجده دیگر به نیّت سجده های رکعت اوّل بجا آورد وسپس به رکعت دوّم بپردازد وپس از اتمام نماز، نماز ظهر را بجا آورد

(مسأله ۴۴) اگر مأموم به قصد اِتِّصال به نماز، در رکوع رکعت دوّم تکبیر بگوید و به رکوع برود ولی شک کند که رکوع امام را درک کرده یا نه، نماز جمعه او مُحَقَّقْ نمی شود واحتیاط واجب آن است که آن نماز را به نیّت نماز ظهر به پایان برساند وسپس نماز ظهر را اعاده کند

(مسأله ۴۵) اگر مأمومین پس از اتمام خطبه ها وشروع نماز امام، از اقتداء به او خودداری کنند وامام را تنها بگذارند نماز جمعه مُنْعَقِدْ نشده وباطل است وامام می تواند آن نماز را رها نموده وبه نماز ظهر بپردازد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که نیّت خود را به ظهر برگرداند وپس از اتمام آن مُجَدَّداً نماز ظهر را بخواند واحتیاط بیشتر در آن است که نماز را با همان نیّت نماز جمعه تمام کند وسپس نماز ظهر را بجا آورد

(مسأله ۴۶) اگر نماز جمعه با عدد کامل (حدّاقل ۴ نفر به اضافه امام) منعقد شود ولو اینکه فقط تکبیر آن را گفته باشند وسپس متفرق شوند، نماز باطل می شود چه همه مأمومین یا بعضی از آنها متفرّق شوند وامام باقی بماند وچه برعکس چه یک رکعت کامل نماز را خوانده باشند وچه کمتر، ولی احتیاط مستحبّ آن است که باقیمانده ها نماز جمعه را تمام کنند وسپس نماز ظهر را هم بجا آورند، اما اگر بعضی از آنها در اواخر رکعت دوّم بلکه بعد از رکوع رکعت دوّم متفرق شوند نماز جمعه صحیح است واحتیاط مستحبّ آن است که پس از آن نماز ظهر را هم بجا آورند

(مسأله ۴۷) اگر عدد مأمومین بیش ار حد لازم– ۴نفر– برای نماز جمعه باشد پراکندگی عدّه ای از آنها مطلقاً ضرر ندارد به شرط آنکه افراد باقیمانده از– ۴نفر– کمتر نباشد

(مسأله ۴۸) اگر– ۵نفر (– یا بیشتر)، برای نماز جمعه مهّیا شوند ولی در اَثْناء خطبه ها یا بعد از آنها وقبل از اقامه نماز متفرق شوند وبر نگردند بطوری که کمتر از– ۵ نفر– باقی مانده باشند، وظیفه افراد باقیمانده نماز ظهر است

(مسأله ۴۹) در صورتی که قبل از انجام مسمّای واجب در خطبه (یعنی حدّاَقّلی از واجبات خطبه ها که بتوان آنها را خطبه نامید) عدّه ای از مأمومین متفرّق شوند وکمتر از– ۴ نفر– بمانند وپس از مدّت کوتاهی برگردند (به طوری که عدد لازم– ۵نفر– کامل شود) اگر امام در این فاصله سکوت کرده باشد، پس از مراجعت مأمومین باید از نقطه ای که خطبه ها را قطع نموده، ادامه دهد ولی اگر (با وجود تقلیل مأمومین از حدّ نصاب لازم) خطبه را ادامه داده وجریان امر بصورتی بوده که افراد پراکنده صدای او را نشنیده اند، باید پس از مراجعت آنها وتکمیل عدد لازم، آن قسمت را که در غیاب آنها خوانده، اعاده کند واگر زمان بازگشت مأمومین طولانی باشد بطوری که عرفاً به یک پارچگی خطبه لَطْمه بزند باید امام خطبه را اعاده کند چنانچه اگر با ورود مأمومین جدید هم عدد لازم– ۵نفر – کامل بشود، اعاده خطبه ضروری است

(مسأله ۵۰) اگر مأمومین بعد از خطبه یا در اَثْنای آن متفرّق شوند (بطوری که کمتر از ۵ نفر باقی بمانند) وسپس برگردند تا عدد لازم کامل شود در صورتی که مسمّای خطبه مُحَقَّقْ شده باشد اعاده خطبه واجب نیست، گر چه مدّت تَفَرُّقْ طولانی باشد ودر صورتی که مُسَمّای خطبه مُحَقَّقْ نشده باشد، اگر علّت تفرّق، انصراف مأمومین از نماز جمعه بوده احتیاط واجب آن است که پس از بازگشت آنها، امام خطبه ها از نو بخواند (ولو اینکه مدّت تفرّق کم باشد) واگر علّت تفرّق وپراکندگی امری نظیر باران وغیره بوده، در این صورت اگر مدّت آن بقدری طولانی شود که عُرفاً به یک پارچگی خطبه لطمه بزند واجب است خطبه ها را از نو بخواند وَاِلّا خطبه قبلی را ادامه می دهد وصحیح است

(مسأله ۵۱) اگر در جائی نماز جمعه برگزار شد نباید در فاصله ای کمتر از یک فرسخی آن نماز جمعه دیگری منعقد شود، پس اگر با فاصله یک فرسخ دو نماز جمعه اقامه شود هر دو صحیح است، لازم به تذکّر است میزان در مسافت مَحلِّ نماز جمعه است نه شهری که در آن نماز جمعه تشکیل شده است بنابراین در شهرهای بزرگی که طول آن چند فرسخ است می توان چند نماز جمعه تشکیل داد

(مسأله ۵۲) احتیاط مستحّب آن است که قبل از اقامه نماز جمعه مطمئن شوید که در کمتر از حَدِّ مقرَر نماز جمعه دیگری قبل از آنها و یا مقارن آنها برگزار نشده و نمی شود

(مسأله ۵۳) اگر دو نماز جمعه در یک زمان و با فاصله کمتر از حدّ معیّن (یک فرسخ) تشکیل شود هر دو باطل است ولی اگر یکی از آنها قبلاً شروع شده و لو فقط تکبیرهٔ اَلْاِحْرام را گفته باشد، دیگری باطل است چه نماز گزاران بدانند که قبل از آنها یا بعد از آنها نماز جمعه دیگری در فاصله کمتر برقرار شده و یا می شود و چه ندانند و میزان در صِحَّت، تقدّم در نماز است نه در خطبه ها بنابر این اگر یکی از دو نماز جمعه در خطبه ها مقدّم بوده امّا نماز دوّم در شروع نماز تَقَدُّم داشته نماز دوّم صحیح و اَوَّلی باطل خواهد بود

(مسأله ۵۴) اگر یقین دارند که در فاصله کمتر از حدّ لازم (یک فرسخ) نماز جمعه بر پا شده ولی شک دارند آن نماز قبلاً برگزار شده یا نه، و یا شک دارند که آن نماز مُقارن با آنها برگزار می شود یا نه، در هر دو صورت می توانند خود نماز جمعه ای تشکیل دهند و همچنین است در صورتی که نسبت به اصل انعقاد نماز جمعه دیگر اطْمینان نداشته باشند

(مسأله ۵۵) اگر پس از پایان نماز جمعه مُتوجّه شوند که نماز جمعه دیگری در کمتر از حدّ مُقَرَّر تشکیل شده و هر یک از دو گروه احتمال دهد که قبل از دیگری به اقامه جمعه پرداخته، بر هیچ یک اعاده جمعه و نیز نماز ظهر واجب نیست گرچه قول به وجوب اعاده، مطابق احتیاط است ولی اگر گروه سوّمی خواسته باشند در همان محدوده اقامه جمعه دیگری بنمایند، باید یقین داشته باشند که آن دو نماز جمعه باطل است و اگر احتمال صحّت یکی از آن دو را بدهند نمی توانند اقامه جمعه دیگری بنمایند

(مسأله ۵۶) در زمان غیبت ولّی عَصْر (عج) که نماز جمعه واجب تَعْیینی نیست، خرید و فروش و سایر معاملات، پس از اذان جمعه حرام نیست

مسائل مستحدثه

بیمه

مسأله – بیمه هر چند در سابق به شکل فعلی وجود نداشته است ولی مشمول کلیّه و قوانین پویای اسلام و یکی از عقود است که میان کسی که بیمه را میپذیرد و بیمه کننده چه شخص باشد یا شرکت و مؤسّسه بوجود میآید و در آن علاوه بر شرائطی که در سائر عقود است از قبیل: بلوغ و عقل و اختیار چند شرط دیگر نیز اعتبار دارد:

۱-تعیین طرفین عقد که اشخاص هستند یا دولت یا شرکت یا مؤسّسه

۲- تعیین مورد بیمه، انسان، مغازه، کشتی، هواپیما و اتومبیل و غیر آن

۳- تعیین مبلغی که باید پرداخته شود

۴- تعیین اقساط و تعیین زمان اقساط

۵- تعیین زمان بیمه از فلان روز تا فلان ماه یا سال

۶- تعیین خطرهای خسارت آور مثل حریق یا سرقت یا وفات یا مرض یا غرق شدن و خطرهای دیگر ایجاب را میتواند هم کسی که بیمه را میپذیرد بخواند و بگوید من متعهّد میشوم که فلان مقدار را در فلان زمان بدهم در مقابل فلان خسارت که جبران نمائی و طرف یعنی بیمه کننده قبول بخواند و بعکس هم اشکالی ندارد بیمه هر چند مستقلّی است ولی به عنوان صلح هم میتوان آنرا اجرا کرد

احکام سرقت

سؤال – می دانیم حکم جزائی اسلام بریدن دست دزد است (با شرائطی که مقرّر است) حال، آیا دزد می تواند پس از اینکه دست او را به حکم شارع اسلام بریدند انگشتان خود را به دیگری برای پیوند بفروشد؟

جواب – ظاهراً این قبیل جریانها با نظر فقیه است و پس از بریده شدن انگشتها دزد، در آنها حقی ندارد

سؤال – می دانیم که حدّ بریدن دست دزد اختصاص به اُمور مالی دارد که اگر مالی که دزد به سرقت برده است بحدّ نصاب برسد یعنی باندازه ربع دینار یا بیشتر باشد باید (با شرائطی که در باب حدود ذکر شده است) دست دزد بریده شود اکنون، حکم سرقت در غیر اُمور مالی مثلاً ـ مطالب علمی چیست؟ مثلاً ـ شخصی با کشیدن زحمتهای فراوان و خوردن خون دل یکی موضوع علمی را مورد برّرسی قرار داده و یک مشکل علمی را بر طرف و یک معضل علمی را کشف کرده و یا بر اثر تحقیقات خود کتابی یا مقاله ای نوشته است، یک شخص دیگر اگر آن مطلب را به خود نسبت بدهد و بحساب خود بگذارد (بدون اینکه نام آن مکتشف و یا مخترع را ببرد) یا کتاب و مقاله و اشعار او را بنام خود چاپ کند مجازات این سارق علمی چیست؟

جواب – مجازات این قبیل کارها نیز با نظر فقیه است و مسلّماً نباید بدون مجازات باشد

دیه

مسأله – در مواردی که جنایت و آسیب رساندن به بدن شخص موجب ثبوت دیه می شود در صورتی که بهبود یافتن آن شخص به

معالجه و مداوا احتیاج داشته باشد لازم است که جانی علاوه بر پرداخت دیه ای که شرعاً مقرّر گردیده است، مخارج معالجه را نیز بپردازد بلکه اگر بواسطه آسیب و زخم، ضرر مالی نیز بر آن شخص وارد شده است مثل - اینکه چند روز از انجام کاری که اشتغال به آن داشته است بواسطه آن زخم و یا شکستگی بازمانده است – را نیز جبران کند

نماز در مناطقی که شب و روز آنها بیش از ۲۴ ساعت است

مسأله – در مناطقی از روی زمین که شب و روزشان مجموعاً ۲۴ ساعت است در روز اعمال روزانه را از قبیل نماز صبح و ظهر و عصر و همچنین روز گرفتن را انجام می دهند و در شب اعمال شبانه از قبیل نماز مغرب و عشا را بجا میآورند – هر چند در مدّتی از سال روزهای آنها بسیار کوتاه و شبهای آنها بسیار بلند و در مدّت دیگری از سال بعکس آن، میشود – ولی در مناطق که شب و روز ۲۴ ساعته ندارند مانند قطب شمال و جنوب که ۶ ماه در آنجا روز و ۶ ماه شب است و مناطق نزدیک به قطبین که مجموع شب و روزشان ۲۴ ساعت نیست لازم است اوقات خود را به ۱۲ ساعت تقسیم کنند و ۱۲ ساعت را برای خودشان روز و ۱۲ ساعت را شب قرار بدهند و در دوازده ساعتی که آنرا روز قرار داده اند اعمال روزانه ای را که شرح داده شد انجام بدهند و در دوازده ساعتی را که شب قرار داده اند اعمال شب را به انجام برسانند، و اگر این تقسیم را بطور اجتماعی انجام بدهند تا همگان برنامه ای منظّم و منسجم داشته باشند بهتر است

نماز

کسانی که شغلشان سفر کردن است مانند خلبانها و کشتیبانها و رانندگان ماشین در صورتی که حرکت آنها در مسافرت شرعی (رفت و برگشت هشت فرسخ و بیشتر) انجام بگیرد نمازشان را تمام بخوانند و باید در ماه رمضان روزه بگیرند و هر گاه در وطن خود ده روز بمانند یا در نقطه ای – در ضمن مسافرت خود – قصد اقامه دو روز بکنند در سفر اول نمازشان شکسته می شود و روزه خود را باید بخورند و از سفر دوم به بعد نمازشان تمام است و روزه میگیرند و مثل این است احکام کسانی که شغل خود را در ضمن مسافرت انجام میدهند مانند تاجری که در ضمن مسافرت کردن متاع خود میفروشد و میخرد و مثلاً طبیبی که برای طبابت و معلّمی که برای تعلیم هر روز یا هر هفته ای یک روز یا دو روز از تهران به کرج میرود و بر میگردد

مسأله ۲ – کسانی که در حوزه های علمیّه یا دانشگاهها مشغول تحصیل هستند در صورتی که اقامت خود را در شهری که آن حوزه و یا آن دانشگاه در آن واقع شده است محدود به مدّت معیّنی مثل ۲ سال و ۵ آن نقطه بر اساس ضوابطی که دارند محدود به حدّی نیست و خودشان نیز محدود نکنند نمازشان را در آن محلّ تمام بخوانند و روزه شان را نیز بگیرند یعنی آن محلّ برای آنها وطن محسوب می شود ولی اگر ماندن خود را در آن محل محدود کنند – هر چند به مدّت طلانی مثل ۲۰ سال – و برای کار مخصوصی در آنجا توقف دارند و خود را در آنجا موقّت میدانند – اگر قصد اقامه نکنند – نمازشان شکسته و روزه خود را میخورند و بعداً قضای آنرا بجا میآورد

مسأله ۳ – فرقی میان بلاد کبیره (شهرهای بزرگ) مانند تهران و غیر کبیره، نیست مگر اینکه باندازه ای بزرگ نو محلّات آن جدا از هم باشد که رفتن از یک محلّه آن به محلّه آن به محلّه دیگر، مسافرت و دور شدن از وطن محسوب شود ک هدر این صورت احکام مسافرت بر آن جاری میشود

خمس

مسأله ۱ – چیزی که مؤنه سال بوده است ماننـد خانه و فرش و کتاب و وسائل دیگر و بهمین جهت در سر سال خود در موقع دادن خمس آنرا بحساب نیاورده است چنانچه بعـد از گذاشـتن سـال آنرا بفروشـد خمس بر آن تعلّق نمیگیرد مخصوصاً اگر منظور از فروختن آن تهیّه مؤنه زندگی باشد مثل اینکه خانه خود را میفروشد تا خانه دیگری را بخرد

ربا

حیله هائی که برای فرار از ربا بکار میبرند و قصد جدّی در آن مجود ندارد مثل اینکه ده هزار تومان بکسی میخواهد بدهد و پس از دو مـاه مثلاًـ ده هزار و دویست تومـان بگیرد و لـذا ده هزار تومان را با صـد گرم نبات بعنوان مصالحه و غیر آن میدهـد و ده هزار و دویست تومان میگیرد اینطور معاملات که کقصد اصلی در آنها رباخواری است حرام و باطل است

سودهائی که بانک می دهد

سودهائی که بانک به اشـخاص می دهـد – چه در سپرده های دراز مدّت و چه کوتاه مدّت – با این شـرایط حلال است که افراد به این منظور پول خود را به بانک بدهنـد و قرارشان بر این باشـد که بانک را وکیل خود بگرداننـد تا متصدّیان بانک پولهائی را که از اشـخاص می گیرنـد در جریانهای اقتصادی از قبیل مضاربه، مساقات، تأسـیس کارخانه و ساختن و فروختن خانه ها بکار بیندازنـد و سودی را که از این راهها به دست می آورند میان خود و صاحبان پول تقسیم کنند – در این رابطه هر چند متصدّیان بانکها در حین تحویل گرفتن پول به عنوان وکالت (نمی دانند که در ضمن جریانهای اقتصادی چه اندازه سود به دست خواهند آورد، ولی چون از طرفی در شناخت نبض جریانهای اقتصادی تسلط بیشتری دارند و از طرف دیگر تمرکز پول به آنها قدرت بیشتری می دهد، اطمینان دارند که سود بدست خواهد آمد، لذا بصاحبان پول وعده میدهند که صدی چند، نسـبت به پول شـما به شـما سود میدهیم و بقیّه را برای خودمان و تشـکیلات خود بر میـداریم و این موضوع در حقیقت یک تعهّـد و وعده ای بیش نیست و چون در ضـمن عقد لازم انجام نگرفته است (چه اینکه وکالت از عقود جائزه است) الزامی برای عملی ساختن آن نیز وجود ندارد، امّا تعهّد اخلاقی است و به آن عمل می کنند و راهی برای حلال بودن آن سود غیر از این، نیست و در صورت گرفتن وام از بانک در صورتی که آنچه که در پشت ورقه های بانکی نوشته شده است مراعات شود و بر آن اساس وام گرفته شود جائز است و سود آن نیز حلال خواهد بود

رهن خانه

مسأله ۱– افرادی پولی را مثلاًـ به مبلغ سـیصد هزار تومـان به مالک خانه ای می دهنـد و خانه ای را که اجاره آن معمولاً بیست هزار تومان است به ده هزار تومان اجاره می کنند در حقیقت با دادن این پول تخفیفی در مال الاجاره می گیرند این کار، در این صورت صحیـح است که نخست خـانه را اجاره کنـد به ده هزار تومان (مال الاجاره کمتر از معمول) و در ضـمن عقـد اجاره شـرط کنـد که مستأجر سـیصد هزار تومان مثلًا بصاحب خانه قرض بدهـد ولی اگر سـیصد هزار تومان را به عنوان قرض به مالک خانه بدهـد و در ضمن عقـد شـرط کنـد که خانه را با مال الاجاره کمتر به صاحب پول اجاره بدهـد، چون قرض رَبَوی بوجود می آیـد حرام و باطل

است

فروختن چک

سؤال – آیا فروختن چک نقـدی به چک مدّت دار مثلًا فروختن یک چک هزار تومانی نقد به یک چک یکهزار و دویست تومانی یک ماهه چگونه است؟
جواب – باطل است

قولنامه

سؤال – اینکه در قولنامه ها معمولاً می نویسند که هر یک از طرفین که پشیمان شد باید فلان مبلغ به دیگری بدهد آیا به این قول و قرار عمل کردن لازم است
جواب – اگر آنچه که مـا بین خریـدار و فروشـنده واقع شـده است گفتگوی مقـدّماتی است وهنوز معـامله ای صورت نگرفته اسـت وبنای طرفین بر این است که معامله را بعداً – مثلًا در محضـر – انجام بدهند ولذا صیغه معامله خوانده نشده است و داد و ستدی هم به قصـد انشـای معـامله انجام نگرفته است در این صورت عمل کردن به آن قول وقرار لازم نیست – چون این شـرط در ضـمن عقد لازم نبوده است
ولی اگر معامله واقع شـده است ودر ضـمن عقد آن معامله شـرط کرده اند که هر یک از طرفین اگر پشـیمان شود وحق فسخ وخیار داشـته باشـد وبخواهـد از حق فسخ خود اسـتفاده کند ویا از طرف دیگر بخواهد که معامله را اقاله نماید (از انجام معامله صـرف نظر کند) در این صورت طرف دیگر میتواند او را الزام به دادن آن پول کند وآن پول را بگیرد

لقاح مصنوعی

سؤال:
۱–لقاح مصنوعی ما بین زن وشوهر چه حکمی دارد؟
۲–لقـاح مصـنوعی ما بین غیر زن و شوهر چه حکمی دارد؟ وبچّه ای که از این راه بوجود می آیـد ملحق به کیست؟ واز جهت ارث چه وضعی دارد؟
الف– با علم مرد وزن
ب– با جهل هر دو
ج– با علم یکی از آنها وجهل دیگری
جواب:
در فرض اوّل اگر تلقیـح (رسانـدن نطفه مرد به رحم زن) به این صورت باشـد که زن وشوهر مابین خودشان نطفه را از شوهر گرفته در رحم آن زن داخل کننـد و واسـطه ای در بین نباشـد بدون اشـکال جائز است وبچّهای که از این را ه بوجود می آید، متعلّق بآنها است وتمام احکام فرزند از قبیل ارث وغیره بر آن مترتّب میشود

و درصورتی که واسطه ای در این تلقیح (تلقیح نطفه شوهر به همسرش) دخالت داشته باشد هر چند آن واسطه به جهت نگاه کردن به عضوی که نگاه اجنبی بر آن جائز نیست یا لمس کردن آن مرتکب گناه شده باشد ولی چون فرزند از نطفه شوهر آن زن بوجود آمده است باز احکام فرزند بودن، بطور کلّی بر او مترتّب میگردد

ودر فرض دوّم (تلقیح نطفه مرد اجنبی به زن) بایـد توّجه داشت که این نوع تلقیح شرعاً از جهت حکم تکلیفی جائز نیست واگر محقّق شـد در صورت علم مرد به این کار فرزنـدی که بوجود میآیـد به آن مرد ارتباط نـدارد ولی اگر زن جاهل باشد وچنین تصوّر کنـد که این نطفه از شوهر او است حکم وطی شبهه (آمیزش بر اساس اشتباه) پیـدا می کند وفرزند به مادر ملحق می شود واحکام وطی شبهه از قبیل ارث وغیره بر آن مترتّب میشود

وچنانچه از طرف صاحب نطفه نیز شبهه ای باشد یعنی او هم تصوّر کند که آن زنی که این نطفه بر او تلقیح می شود همسر او است فرزند به او نیز ملحق میشود واحکام وطی شبهه بر او جاری میگردد وامّا در صورت علم مرد وزن در احکام مربوط به نکاح وغیر آن احتیاط لازم است

تشریح و پیوند

از آنجا که مسلمان چه زنده و چه مرده دارای احترام بسیاری است، تشریح جسد مسلمان (پاره پاره کردن) برای یاد گرفتن مطالب تشریحی و طبّی جائز نیست ولی اگر حفظ جان مسلمانی یا جمعی از مسلمانان توقّف بر تشریح و پاره کردن بدن انسان داشته باشد لازم است این کار در صورت امکان روی بـدن غیر مسلمان انجام بگیرد و در صورتی که تشریح بـدن غیر مسلمان ممکن نباشد تشریح بدنِ مسلمان جائز است و چون انجام این گونه اعمال باید با نظر فقیه و با برنامه صورت بگیرد لازم است دیه آن میّت از بیت المال پرداخته شود

در تشریح جسد مسلمان در صورتی که ذکر گردید لازم است از بی احترامی به بدن مسلمان – مثل اینکه بعضی از قسمتهای بدن را زیر دست و پا بریزند یا اینکه جسد میّت مسلمان را مورد استخفاف قرار بدهند – خودداری کنند و بعد از انجام تشریح لازم در خاکسپاری آن جسد بر اساس موازین اسلامی کوتاهی نکنند و اگر حفظ جان مسلمانی بر پیوند عضوی از اعضای میّت مسلمانی موقوف باشد قطع آن عضو و پیوند آن جائز است و دیه آن هر چند بر طبیب که آن عضو را قطع کرده است تعلّق میگیرد ولی میتواند با مریض قرار بگذارد که آنرا از مریض گرفته به ورثه میّت بدهد واگر حفظ و یا سلامت عضوی از اعضای مسلمان موقوف بر قطع عضو میّت باشد در این صورت اگر آن میّت در حال حیات خود این اجازه را داده که پس از مرگ آن عضو را از بدن او قطع کرده به آن مریض پیوند بزنند بعید نیست که دیه نداشته باشد و برای او هم حال حیات دادن چنین اجازه ای جائز باشد

ولی اگر در حال حیات چنین اجازه ای نداده است اولیای او نمیتوانند بعد از مرگش اجازه بدهند امّا بعید نیست که فقیه بحکم ولایتی که دارد بتوانـد این اجازه را بدهـد البتّه بایـد انجام این قبیل کارها – چنان که گفته شـد – با نظر فقیه و با ضوابطی که از طرف او تنظیم می شود صورت بگیرد و دیه هم باید از مریض گرفته شده به ورثه داده شود

و اگر عضو بدن میّت غیر مسلمان به بدن مسلمان پیوند زده شد و جزء بدن مسلمان گردید بطوریکه حیات پیدا کرد، در این صورت دیگر نه تنها نجس و میته نیست بلکه پاک است و نماز خواندن با آن هم اشکال ندارد و همچنین اگر عضو حیوان نجس العین (مانند سگ و خوک) نیز پیوند شود از عضویّت حیوان خارج میشود و به عضویّت بدن انسان در می آید

در مواردی که قطع عضو بمنظور پیوند زدن جائز است، فروش آن عضو نیز جائز است و ظاهر این است که شخص میتواند در حال حیات عضو بدن خود را بفروشد که پس از مرگ او از آن برای پیوند زدن استفاده کنند بلکه جواز فروش تمام جسم برای تشریح

—در موردی که تشریح جائز است – بعید نیست چنانکه گرفتن مبلغی برای دادن اجازه این موضوع نیز مانعی ندارد

فروختن خون

مسأله: فروختن خون برای انتفاع از آن مانند استفاده مجروحین و مریضها جائز است ولی در موردی که برای صاحب آن ضرر مخصوصاً ضرر فاحش داشته باشد جائز نیست

موسیقی

س: موسیقی چه حکمی دارد؟

ج: نظر دین مقدّس اسلام در بر نامه های تربیتی خود اینست که مسلما نان بر اساس زندگی اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی و اقتصادی خود همیشه هدفهائی در رابطه با خود سازی و تحصیل کمالات انسانی و حفظ عزّت و اقتدار و استقلال اسلامی داشته باشند و همواره در فکر تحصیل و تأمین آنها باشند بنا بر این هر عاملی که افراد مسلمان را از خداوند غافل و از این اهداف دور و بی خبر نگاه می دارد و افکار آنها را در مسیر شهوت حیوانی به کار می اندازد و آنان را به جرگه مترفین و افراد عیّاش و جِلْف و بی درد می کشاند مخالف است

و لذا هر آهنگی که طرب انگیز و شهوت پرور باشد و افکار انسانها را از مسیر هدفهای مقدّسی که مذکور گردید تغییر داده در خلاف آن جهت به حرکت در بیاورد و مناسب مجالس عیاشی و گناه باشد حرام است

و منظور از «غناء» که در احادیث اهل بیت عصمت (علیه السّلام) حکم به تحریم آن شده است و آیاتی از سوره های مبارکه حجّ و فرقان و لقمان به آن تفسیر شده است همین است که مذکور گردید

و در تحقیق غناء به این معنا که ذکر گردید و گفته شد حرام است، گاهی کلمات نیز تأثیر دارد مانند آهنگهائی که با بعضی از تصنیف ها و غزلها توأم باشد و گاهی آن آهنگ ذاتاً همین نقش دارد هر چند با خواندن قر آن و مراثی و دعا باشد و بالا خره لازم است صحنه زندگی مسلمانان از این قبیل آهنگ ها پاک و منزّه باشد

به این نکته نیز باید توجّه داشته باشیم آنچه که در فرهنگ اسلامی که از قر آن مجید و احادیث اهل بیت (علیه السّلام) گرفته شده آمده است کلمه غناء است که ذکر گردید و امّا موسیقی کلمه لاتینی است و از کلمه «موزیک» گرفته شده است و با مسأله آلات لهو ارتباط دارد که حکم آن در فرصت دیگر آن شاء اللّه تعالی بیان خواهد شد

کف زدن

س: کف زدن چه حکمی دارد؟

ج: کف زدن به تنهائی حرام نیست ولی از دیدگاه اسلام مسلمانان باید وقار و متانت خود و مجالس و مجامع خود را همیشه حفظ کنند و اعمال و حرکاتی که نشانگر جِلْف و سبک بودن است و وقار و عظمت و متانت آنها را خدشه دار می سازد را کنار بگذارند

۱۲– حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج عبد الکریم موسوی اردبیلی (دام ظله)

زندگینامه

مشخصات کتاب

سرشناسه:موسوی اردبیلی، عبدالکریم، - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور: مختصری از زندگی‌نامه علمی حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی مدظله

مشخصات نشر: نجات، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری:ص ۶۲

شابک: ۹۶۴-۹۱۹۳۵-۲-۹؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۵-۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

موضوع: موسوی اردبیلی، عبدالکریم، ۱۳۰۴ - -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره:BP۵۵/۳/م۸م۳

رده بندی دیویی: ۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: م۷۷-۱۶۶۵۹

مقدمه

مذهب تشیع در طول تاریخ پربار خویش شاهد حضور بزرگ مردانی بوده است که عَلَم فقاهت و مرجعیت را به دوش کشیده‌اند و این و دیعه را به نسلهای بعد رسانده‌اند. وجود چنین رادمردانی است که باعث شده تا مذهب آل محمدصلی الله علیه وآله زنده و پابرجا بماند و از موانعی که در مقابل آن ایجاد شده به سلامت برهد و چون درّی گرانقدر و گرانبها به دست نسل کنونی برسد. از آنجا که زندگی این انسانهای وارسته می‌تواند به عنوان الگویی برای زندگانی، فراروی ما قرارگیرد و نیز در پی اصرار و درخواست های مکرری که از دفتر حضرت آیت اللّه العظمی موسوی اردبیلی مدظلّه جهت ارسال زندگی نامه ایشان وجود داشت، بر آن شدیم تا مختصری از زندگانی علمی ایشان را منتشر سازیم. هرچند که این مختصر چون قطره‌ای از دریاست ولی امیدواریم مورد استفاده مؤمنین و عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت قرار بگیرد

دوران کودکی

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی، سحرگاه سیزدهم رجب ۱۳۴۴ ه ق، مقارن با سالروز میلاد امیر المؤمنین علیه السلام و برابر با ۸ بهمن ۱۳۰۴ ه ش در شهر اردبیل، در خانواده‌ای روحانی و تهی دست متولد شدند. پدر ایشان روحانی بزرگوار مرحوم سید عبدالرحیم و مادرشان، زنی پارسا مرحومه سیده خدیجه بود که پیش از آن صاحب هشت فرزند دختر شده بودند.

ایشان که آخرین و تنها فرزند ذکور خانواده بودند، در سال ۱۳۴۶ ه ق، در دو سالگی مادر خود را در اثر بیماری حصبه از دست داده و تحت مراقبت خواهرانشان قرار گرفتند.

یکی از خاطرات ایشان از دوران کودکی، مربوط به خوابی است که در آن سنین دیده بودند. خود ایشان در این باره می‌فرمایند: «در کودکی بسیار مشتاق زیارت امام زمان‌علیه السلام بودم و از این رو، تمامی اعمالی را که در کتابها جهت ملاقات ولی عصرعلیه السلام ذکر شده بود، انجام می‌دادم و سعی می‌کردم که حتی مستحبات را نیز ترک نکنم؛ تا اینکه شبی آن حضرت را در خواب دیدم و مانند کودکی که خود را به پدرش می‌چسباند، دامن ایشان را گرفتم و خود را به پاهای مبارک آن حضرت انداختم و از

آن بزرگوار خواستم چیزی بـه من عطا فرماینـد. آن حضـرت نیز انگشـتری فیروزه‌ای را از انگشت مبارکشـان خـارج فرمـوده و در انگشت من کردنـد. وقتی این خواب را برای پـدرم تعریف کردم، به من گفتنـد که از این پس برای تو هیـچ نگرانی ندارم چون زیر سایه الطاف امام زمان‌علیه السلام خواهی بود».

وضعیت اقتصادی، مذهبی و سیاسی خانواده

پـدر معظم له که یک روحانی متعصب و به شـدت مـذهبی و مقید بود، می‌خواست افراد خانواده را معتقد، عارف و عامل به مذهب تربیت نماید و در این خصوص بسیار اصرار می‌ورزید.

آن روزگار مقارن با ایام سـلطنت رضا پهلوی در ایران بود و او به پیروی از اربابان انگلیسی‌اش، هر روز سیاست جدیدی را با زور و تهدیـد اعمـال می‌نمـود. روزی تحت عنـوان اتحـاد شـکل، لبـاس و کلاـه مردم را تغییر می‌داد و روز دیگر بـا اعلاـم کشف حجـاب غائله‌ای را بر پا می‌نمود. زمانی مراسم عزاداری و روضه‌خوانی و مجالس وعظ و خطابه را منع می‌کرد و زمانی دیگر با ممنوع کردن استفاده از لباس روحانیت، علماء و روحانیون را تحت فشار قرار می‌داد.

در مقابل این اعمال، بعضـی از روحانیون خانه نشـین شده سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفتند و جمعی با تغییر وضع و لباس، از سلک روحانیت خارج شده شـغل دیگری اختیار کردند. گروهی دیگر که چندان اندک نیز نبودند، تسلیم نشده مقاومت کردند و با تحمل فشار و سختی‌های فراوان، گاه مخفی و گاه علنی به مبارزه برخاستند. مرحوم میر عبدالرحیم از زمره این افراد بود.

وی همه مظاهر سـلطنت پهلوی را نادرست، خلاف شـرع و حرام می‌دانست. این طرز فکر، همراه با وضـعیت سیاسـی و اجتماعی آن روز ایران، باعث شـده بود که او تحت فشار مضاعف قرار بگیرد، بطوری که گاهی مجبور می‌شد به مدت چندین ماه در منزل بماند و تنهـا برای رفع حوائـج ضـروری به ناچـار بـا اسـتفاده از تاریکی شب با دلهره و اضـطراب از خانه خارج شـده و به سـرعت به منزل بـازگردد. اوضـاع آن ایام چنان دهشت زا و خفقان آور بود که به غیر از معـدودی از آشـنایان و دوسـتان، کسـی جرأت نمی‌کرد به خانه ایشان رفت و آمد نماید. نتیجه قهری این پیش آمدها، فقر و تهی‌دستی روزافزون خانواده بود، به طوری که بسیاری از روزها و شبها را همه افراد خانواده گرسنه و بی غذا می‌گذراندند.

در شهریور ۱۳۲۰، بـا هجوم متفقین به ایران و ورود روسـها به آذربایجـان و فرار رضـا پهلوی از ایران، هر چنـد که اوضاع اجتماعی ایران آشـفته شـد، اما مردم از فشار حکومت رهایی یافتنـد و محـدودیتهایی که در مورد روحانیون اعمال می‌شد، کاهش یافت و در نتیجه تسهیلاتی برای رفت و آمد آزادانه برای این خانواده فراهم گردید.

شروع تحصیل و آغاز طلبگی

حضـرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی تحصـیلات خود را در اوان کودکی و در سن شـش سـالگی با ورود به مکتب خانه آغاز کردنـد و قرآن کریم را فرا گرفته آنگـاه کتابهـایی چون رسـاله عملیه، گلسـتان، تنـبیه الغـافلین، نصـاب الصبیـان، گلزار بهـار، ابواب الجنان، مجالس المتقین، تاریخ معجم، درّه نادری، تاریخ وصاف، حساب فارسـی و برخی کتب دیگر را نزد معلمان خود آموختند.

در سال ۱۳۱۸ ه ش فراگیری دروس عربی را آغـاز کرده و در سـال ۱۳۱۹ ه ش به قصـد ادامه تحصـیل در دروس حـوزوی، وارد مدرسه علمیه ملا ابراهیم در شهرستان اردبیل شدند.

در آن زمان در اردبیل سه مـدرسه علوم دینی به نامهای مـدرسه میرزا علی‌اکبر، مـدرسه صالحیه، و مدرسه ملا ابراهیم وجود داشـت که اولی تبدیل به دبسـتان و دومی محل اسـتقرار مهاجرین ایرانی قفقاز شده بود و تنها مدرسه ملا ابراهیم جهت تحصیل طلبه‌ها باقی مانـده بود. در آن ایـام رغبتی برای خوانـدن دروس حوزوی وجود نـداشت به نحوی که این مـدرسه تنهـا دارای چهـار طلبه بود. در

چنین شرائط سختی، ایشان طلبگی را آغاز نموده و دروس جامع المقدمات، سیوطی، جامی، مطول، حاشیه ملا عبدا...، شمسیه، معالم و شرایع را تا سال ۱۳۲۲ ه ش در همان مدرسه به اتمام رساندند.

پس از ورود متفقین به ایران، مردم از آزار و اذیت دولت رهایی یافتند و در پی آن رغبت جوانان به دروس حوزوی افزایش یافت. لذا تعدادی طلبه جوان جهت تحصیل در دروس حوزوی وارد مدرسه ملا ابراهیم شدند. ورود این طلاب جوان و نشاط و جدیت آنان باعث گردید معظم له تدریس دروس مقدماتی علوم حوزوی یعنی صرف، نحو و منطق را آغاز نمایند. افزون بر آن در همان زمان به منظور جبران خلأ فرهنگی ناشی از بیست سال دیکتاتوری رضاخانی، اقدام به برپایی مجالس وعظ و خطابه و سخنرانی در شهرستان اردبیل و مناطق اطراف آن نیز نمودند.

هجرت به قم

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در رمضان المبارک ۱۳۲۲ ه ش تصمیم گرفتند به شهر مقدس قم مهاجرت نموده تحصیلات عالیه را در آن شهر مقدس ادامه دهند و در آخر همان ماه از اردبیل خارج و در نهم شوال وارد شهر مقدس قم شدند و در یکی از حجرات فیضیه رحل اقامت افکندند. مدت اقامت ایشان در شهر مقدس قم، سه سال و اندی به طول انجامید که در این مدت لمعتین، رسائل، مکاسب، کفایتین، مباحثی از درس خارج اصول و بحثهایی از تفسیر قرآن و فلسفه را فراگرفته همزمان به تدریس معالم، لمعتین و قوانین مشغول شدند. معظم له در این مدت از محضر اساتید بزرگواری استفاده برده و کسب دانش نمودند؛ از جمله مقداری از مکاسب و جلد اول کفایه را نزد آیت ا... العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی، بیع مکاسب و جلد دوم کفایه و شرح هدایه میبدی را نزد آیت ا... العظمی حاج سید احمد خونساری، رسائل را نزد آیت ا... حاج شیخ مرتضی حائری و آیت ا... سلطانی، منظومه را نزد آیت ا... حاج میرزا مهدی مازندرانی و اسفار را نزد آیت ا... سید محمد حسین طباطبائی قدس سرهم، به تحصیل پرداختند.

افزون بر این، معظم له هیچگاه از ترویج معارف دین غفلت نکرده در ایام تبلیغ در مناطق مختلف ایران مجالس وعظ و خطابه تشکیل داده با سخنرانی‌های مذهبی خویش، شور و نشاط معنوی به جامعه تزریق می‌کردند.

در آن تاریخ زعامت حوزه علمیه قم بر عهده آیات عظام مرحومین حجت کوه‌کمره‌ای، سید محمد تقی خونساری و صدرالدین اصفهانی بود و امور مربوط به روحانیت شهر نیز توسط آیت ا... فیض، آیت ا... کبیر و آیت ا... روحانی قدس سرهم اداره می‌شد. بزرگانی چون آیات عظام امام خمینی، سید محمد رضا گلپایگانی، حاج شیخ محمد علی عراقی (اراکی) و سید محمد داماد قدس سرهم جزء شخصیتهای روحانی طبقه دوم حوزه محسوب می‌شدند و سطوح عالی دروس حوزوی را تدریس می‌نمودند. در همان ایام، برخی از فضلاء حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند که برای اعتلاء حوزه علمیه، مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله را به قم دعوت کنند. با فعالیت پی‌گیر این علماء، ایشان به قم آمده با شروع تدریس، حوزه علمیه را با نشاطتر، پر بارتر و پر جنب و جوش‌تر ساختند

در آن سالها به واسطه هجوم نیروهای بیگانه به ایران، وضعیت سیاسی کشور و به تبع آن قم، آشفته بود. از طرف دیگر، به دلیل حضور نیروهای روسی در آذربایجان که منجر به قطع کمکهای ارسالی از طرف خانواده‌های آذری شده بود، طلاب آذری در مضیقه شدید مالی قرار گرفته بودند. مقارن این ایام، حضرت آیت ا... العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمه‌الله در نجف اشرف رحلت فرمودند که فوت ایشان انعکاس عظیمی در جهان تشیع خصوصا در ایران داشت. حکومت وقت ایران با اهمیت دادن به رحلت ایشان، قصد داشت از یک طرف توده‌ایها و مخالفین خود را تضعیف نماید و از طرف دیگر حتی الامکان مقدمات انتقال حوزه علمیه از نجف به قم را فراهم نماید تا شاید بتواند با استفاده از وجهه روحانیت، ثبات سیاسی کشور را تضمین نماید. در

راستای همین اهداف، محمدرضا پهلوی تلگراف تسلیت رحلت مرحوم آیت ا... العظمی اصفهانی رحمه‌الله را خطاب به آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله ارسال کرد که این عمل نشان از قدرت روز افزون حوزه علمیه در آن روزگار داشت؛ هر چند بعدها رژیم پهلوی متوجه خطرات ناشی از چنین اشتباهاتی شد و تمامی توان خودرا به کار گرفت ولی هرگز نتوانست مانع محبوبیت و اقتدار روز افزون روحانیت و حوزه‌های علمیه شود.

با توجه به شخصیت بارز علمی مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله از یک سو و سیاست بی‌طرفی حکومت وقت از سوی دیگر، تلاش و کوشش فضلاء حوزه برای تثبیت و تعمیق حوزه علمیه قم موثر افتاد و علماء و روحانیون از هر طرف به قم رو آوردند و جنب و جوش فراوانی در حوزه آغاز شد. در همان ایام حوزه نجف آرامش سابق خود را حفظ کرده محیط علمی آرامی به شمار می‌رفت

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که آن روزها سخت تشنه تحصیل بودند و محیطی آرام و مناسب را برای تحصیل و تدریس جستجو می‌کردند، نجف را برای این منظور مناسب‌تر تشخیص داده عزم سفر به آن دیار نمودند.

مهاجرت به نجف اشرف

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی به اتفاق سه نفر از فضلای حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند به نجف اشرف مهاجرت نمایند. با انصراف دو نفر از همراهان، ایشان با نفر سوم یعنی مرحوم شیخ ابوالفضل حلال زاده اردبیلی در ۱۶ آبان ۱۳۲۴ ه ش برابر با اول ذی‌الحجه ۱۳۶۴ ه ق، از قم حرکت کردند. به دلیل اینکه در آن زمان امکان مسافرت قانونی به عراق وجود نداشت و یا بسیار مشکل بود، به ناچار به شکل مخفیانه توسط یک بَلَم از طریق خرمشهر و اروندرود وارد شهر بصره در عراق شده با تحمل مشقات و سختیهای فراوان که شرح آن بسیار طولانی و در عین حال شنیدنی است، از شهرهای بصره، عباسیه و دیوانیه عبور کرده با عنایت و لطف الهی که مشکلات را بر آنها هموار می‌کرد، موفق شدند عصر روز هفتم ذی‌الحجه همان سال وارد مدرسه سید در نجف اشرف شوند. ورود آنها به نجف اشرف مقارن با شب عرفه بود، لذا دو همسفر پس از انجام مقدمات مستحبّه، طبق سنت دیرین در حوزه علمیه نجف اشرف، همان شب عازم کربلا شده و دو روز بعد به نجف اشرف مراجعت و فراگیری دروس حوزوی را آغاز نمودند.

معظم له دوران اقامت خویش در نجف اشرف را بهترین ایام تحصیل خود می‌دانند که محیطی امن و آرام برای طلاب حاصل شده بود و محصلین غیر از تحصیل و تدریس و تحقیق، فعالیت دیگری نداشتند. ایشان نیز با شور و شوق زائد الوصفی، در دروس اساتید بزرگ حوزه در آن روزگار حاضر شده ضمن خوشه چینی از خرمن آن بزرگان، با علاقه مفرطی به تحقیق و تفحص پیرامون مسائل علمی مطرح در دروس حوزوی پرداخته و قسمتی از دروس آن اساتید را نیز به رشته تحریر درآوردند

فعالیت علمی در نجف

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در مدت اقامت در نجف اشرف، در اصول فقه مباحث قطع و ظن، برائت و اشتغال و پاره‌ای از مباحث الفاظ و در فقه، اعداد صلاهٔ و اوقات، قبله و لباس مصلی و مکان مصلی و خلل صلوهٔ و شروط تا آخر مکاسب را نزد مرحوم آیت ا... العظمی خوئی، بحث طهارهٔ را تا آخر وضو نزد مرحوم آیت ا... العظمی حکیم، مبحث اجتهاد و تقلید را نزد مرحوم آیت ا... العظمی سید عبدالهادی شیرازی، اول کتاب بیع را نزد مرحوم آیت ا... العظمی میلانی، بیع صبی را نزد مرحوم آیت ا... العظمی شیخ محمد کاظم شیرازی، مقداری از عروهٔ را نزد مرحوم آیت ا... العظمی شیخ محمد کاظم آل‌یاسین و در فلسفه از اول طبیعیات تا آخر منظومه را نزد مرحوم صدرای بادکوبی تحصیل نموده همزمان دروس آیات عظام خوئی، میلانی و حکیم را نیز

تقریر نمودند.

مدت اقامت معظم‌له در نجف اشرف هر چند نستبا کوتاه بود و تنها قریب دو سال و اندی به طول انجامید، اما همین مدت کوتاه به دلیل اینکه اساتید آن روزگار حوزه نجف از اعاظم فقه و اصول قرون اخیر شیعه بوده‌اند، از نظر علمی برای ایشان بسیار پرثمر و ارزشمند بوده و دقتها و موشکافیهای آن بزرگان در حوزه‌های فقه، اصول و فلسفه، تاثیرات شگرفی در شخصیت علمی معظم له گذاشت. مناسب است سخنی را از آیت ا... العظمی خوئی رحمه‌الله در مورد حضور ایشان در نجف اشرف نقل کنیم. ایشان از حضور کوتاه مدت سه طلبه که از قم به نجف اشرف رفته و پس از مدت کوتاهی بازگشته بودند ابراز تأسف نموده و فرمودند: «ای کاش اینها در نجف مانده و به قم باز نمی‌گشتند». یکی از این سه تن، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی بود.

بازگشت به ایران

در آن تاریخ از نظر سیاسی جو عراق به تدریج ناآرام و متشنج می‌شد. مردم بر ضد هیئت حاکمه که دست نشانده انگلستان بود، شورش نموده خواهان سقوط آن بودند. شورش و آشوب اوج گرفت و در بغداد، نجف و بعضی شهرهای دیگر به خونریزی انجامید. در نتیجه دولت صالح جابر سقوط کرد و مرحوم سید محمد صدر تشکیل دولت داد. پس از چند صباحی دولت مرحوم صدر نیز سقوط کرد ونوری سعید که یکی دیگر از مهره‌های اجانب بود نخست وزیر شد.

در این احوال نامه‌ای که حاکی از بیماری شدید پدر معظم له بود، به دست ایشان رسید و ایشان را پریشان حال ساخت. اوضاع نابسامان عراق و نگرانی ناشی از بیماری پدر موجب گردید معظم له، علیرغم میل باطنی ناچار به ترک عراق و عزیمت به ایران شوند.

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی پس از بازگشت از عراق، در سال ۱۳۲۷ ه ش وارد قم شده در مدرسه فیضیه اقامت گزیدند. ایشان هنگام مراجعت از عراق مصمم بودند در اسرع وقت به نجف بازگردند و با همین انگیزه، از به همراه آوردن وسایل و اثاثیه موجودشان در نجف اشرف، خودداری کرده بودند. ولی تقدیر بر خلاف این بود و دیگر امکان مسافرت مجدد جهت تحصیل در عراق برای ایشان فراهم نشد.

هنگامی که به قم رسیدند، با دریافت خبر سلامتی پدر، برای اطلاع از وضع حوزه و کیفیت و کمیت دروس، چند ماهی در قم ماندند و در همین مدت در جلسات درس خارج فقه مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی، فقه و اصول مرحوم آیت ا... داماد و فلسفه مرحوم علامه طباطبایی (منظومه) حاضر شدند، تا اینکه در ماه رجب به اردبیل رفته با پدر بزرگوارشان دیدار کردند. پدر ایشان مایل بود بقیه عمر خود را در نجف یا قم اقامت نماید و چون رفتن به نجف با خانواده ممکن نبود، به اتفاق به قم رفته منزل کوچک و محقری تهیه کردند و در آنجا مشغول تدریس و تحصیل شدند. ادامه اقامت در قم برای پدر معظم له به دلیل شرائط سخت زندگی مقدور نشد؛ لذا به اردبیل بازگشته و در سال ۱۳۳۰ ه ش به رحمت خدا پیوست.

اشتغالات و حوادث مدت اقامت در قم

ادامه تحصیل

چنانکه بیان شد مهمترین اشتغال معظم له در قم، ادامه تحصیل و تحقیق بود و علاوه بر حضور مستمر در دروس اساتید بزرگوار آن روزگار حوزه یعنی آیات عظام مرحومین بروجردی، سید محمد داماد و علامه طباطبائی، در دروس دیگری مانند درس اخلاق حضرت امام خمینی رحمه‌الله و دروس فقه خصوصی مرحوم آیت ا... العظمی گلپایگانی و مرحوم آیت ا... حاج شیخ مرتضی حائری و مرحوم آیت ا... العظمی حاج سید احمد خونساری شرکت می‌کردند.

ادامه تدریس

از سنتهای دیرپا و بسیار خوب حوزه‌های علمیه که تاثیری ماندگار و شگرف در پرورش روح علمی و تربیتی طلاب دارد، اشتغال به تـدریس در کنار تحصیل است. به پیروی از این سـنت حسـنه، از اشـتغالات اساسـی ایشان در مـدت اقامت در قم، تـدریس رسائل، مکـاسب، کفـایه و منظـومه به طلاـب خوش‌فهم و کوشـا بود که اغلب این جلسـات به صورت عمومی برگزار می‌شـد. علاـوه بر آن تعدادی درس خصوصی خارج فقه و اصول نیز برای برخی مشتاقان و علاقمندان توسط ایشان ارائه می گشت

۳ –فعالیت قرآنی

یکی دیگر از فعالیتهـای حضـرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در مـدت اقامت در قم، فعالیتهای قرآنی و بحث تفسیر قرآن بود که دو روز در هفته بـا حضـور برخی از فضـلاء حوزه برگزار می‌شـد. این جلسه در تمـام مـدت اقـامت ایشـان در قم به طور منظم و مسـتمر ادامه داشت و پس از مهـاجرت معظم له از قم نیز، جلسه مزبور توسـط سایر اعضا ادامه یافت و تا به امروز (سال ۱۳۷۹ ه ش) ادامـه دارد. معظم له جلسـات قرآنی را در مـدت اقـامت خـویش در اردبیـل و تهران ادامه داد و اکنـون نیز یکی از فعالیتهـای اصـلی ایشـان، قرآن پژوهی و پرداختن به علـوم قرآن و تفسیر آن می‌باشـد که حاصـل این مطالعـات، گـاهی به صورت مقـاله در نشـریات مختلف منتشر می‌شود.

۴ –انتشار مجله

در مـدت حضور در قم، توسط ایشان و عده‌ای از فضـلاء و روحانیون حوزه علمیه، برای نخستین بار مجله‌ای به نام مکتب اسـلام در قم منتشـر شد که با اسـتقبال کم‌نظیری روبرو گردید. معظم له که از بانیان این مجله بودند، مقالاتی در آن به رشته تحریر درآوردند که از آن جمله می‌توان به سلسـله بحثهای «دین از نظر قرآن» و مقالاتی مانند «قرآن یا آفتابی که غروب ندارد» و «طوفان نوح» اشاره کرد. همکاری ایشان با این مجله فقط تا ۹ شماره ادامه یافت و پس از مهاجرت از قم، همکاری خویش را با مجله قطع نمودند.

۵ –سفرهای تبلیغی

از وظـایف اصـلی روحـانیت، ترویـج و تبلیغ دین و احکـام الهی در جهان است. علیرغم فشارها و تضـییقاتی که حکومت وقت برای روحانیون بخصوص روحانیانی که دغدغه سـیاست نیز داشتند اعمال می‌کرد، معظم له پرداختن به امور تبلیغی را از اشتغالات اساسی خویش به شـمار می‌آوردنـد و از این رو در ایـام تعطیلی دروس حوزوی، ایشان جهت تبلیغ به نقاط مختلف کشور سـفر می‌کردنـد. هنوز هم در شـهرهای ارومیه، مشـهد، بندر انزلی، درگز، همدان، اردبیل، بابل، بهشهر و... مؤمنانی خاطره شیرین سخنرانیهای پرشور و پرجذبه ایشان را به خاطر دارند.

۶ –فعالیت سیاسی

بـدون تردیـد اسـلام به سـعادت دنیا و آخرت انسانها توجّه نموده است و از همین رو دخالت در امور سیاسـی و حساسـیت نسبت به وضع اجتمـاعی، اقتصـادی، سیاسـی و فرهنگی مسـلمانان، از وظـایف اصـلی روحـانیت محسوب می‌گردد. روحـانیت دارای دغـدغه سیاسـی از همان ابتـدا با دخالت در مسائلی که سـرنوشت مسـلمانان و آینده آنان با آن بسـتگی داشت، تلاش کرده است این وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهـد. از جمله این حوادث، داسـتان کنگره جهانی پیمان صـلح در زمان نخست‌وزیری دکتر مصـدق بود که ابتدا گروه زیادی از شخصـیتهای دینی و سیاسی ایران پیام آن را تأیید و امضاء کردند، اما پس آن که معلوم شد سرنخ ماجرا در دست کمونیستها است، بسیاری از آن افراد تأیید خود را پس گرفتند ولی برخی دیگر از جمله سید علی‌اکبر برقعی و شیخ محمدباقر کمره‌ای، بر عقیده خود اصـرار ورزیده و به محل کنگره در وین نیز رفتند. هنگام بازگشت برقعی، گروههای متمایل به مارکسـیسم، مراسم اسـتقبال برگزار کردند. طلاب قم به مخالفت برخاسـتند و در نتیجه درگیری پیش آمد و در مقابل شهربانی تیراندازی شد که منجر به کشـته شـدن یک نفر و مجروح شدن عده‌ای دیگر کردید. اعتراضات و درگیریها به مدت دو روز ادامه داشت. دربار شاه و

برخی گروههای دیگر نیز، هر کدام با اهداف و انگیزه‌های خاص خود، قضیه را پیگیری می کردند. دکتر مصدق برای بررسی و آرام کردن اوضاع، آقای ملک‌اسماعیلی را به عنوان نماینده خود خدمت آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله فرستاد. حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که در این جریان یکی از دست‌اندرکاران و گردانندگان مبارزه طلاب بودند، از جانب آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله با ملک‌اسماعیلی دیدار کردند و آنگاه در صحن مطهر حضرت معصومه‌علیهما السلام برای مردم سخنرانی کرده و پیام حضرت آیت ا... العظمی بروجردی رحمه‌الله را به مردم ابلاغ نمودند.

مراجعت به اردبیل

کثرت فعالیتهای علمی، تبلیغی، فرهنگی و سیاسی باعث گردید که در ماه رمضان سال ۱۳۳۸ ه ش، ضعف و بیماری بر ایشان غلبه یابد که پس از مراجعات مکرر به پزشکان، تغیر محل سکونت و کاستن از فشار کار به معظم له توصیه گردید و در پی آن ناگزیر در سال ۱۳۳۹ ه ش به منظور گذراندن ایام تعطیلات تابستانی قم را به قصد اردبیل ترک فرمودند.

پس از ورود به اردبیل، در تابستان همان سال در مسجد مرحوم حاج میر صالح، مجالس وعظ و تبلیغ تشکیل داده و نسبت به تجدید بنا و تعمیر مدرسه ملاابراهیم که در جوار این مسجد قرار داشت، اقدام کردند. با تمام شدن فصل تابستان، علیرغم میل شدید باطنی معظم له جهت بازگشت به قم، اصرار علماء و مردم اردبیل باعث شد که ایشان تا پایان همان سال به طور موقت در اردبیل بمانند، ولی نیمه‌کاره ماندن بسیاری از کارهایی که توسط ایشان آغاز شده بود، باعث شد که این اقامت موقت به درازا انجامیده تا سال ۱۳۴۷ ه ش ادامه یابد. به جهت طولانی شدن مدت اقامت ایشان در اردبیل، مناسب است شمه‌ای از فعالیتهای این دوره زمانی را بیان نماییم.

فعالیت در اردبیل

فعالیتهای علمی

با اقامت حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در اردبیل، جمعی از فضلاء و طلاب اردبیل که در قم مشغول تحصیل بودند، به اردبیل بازگشتند و نزد معظم له به فراگیری سطوح عالی رسائل، مکاسب و کفایه پرداختند و پس از مدتی، ایشان تدریس خارج اصول و خارج فقه مکاسب و عروهٔ را آغاز نمودند.

علاوه بر تدریس، اداره حوزه علمیه، تجدید بنا یا تعمیر ساختمانهای مدارس، تأمین کمک خرجی طلبه‌ها به شکل شهریه و مساعده و اعزام برخی از آنان جهت تبلیغ به روستاها و شهرها و رسیدگی به گرفتاریهای آنان تا حد امکان، بر عهده ایشان بود.

تبلیغ

کارهای تبلیغی ایشان در این مدت هیچگاه تعطیل نشد و به شکل سخنرانی در منابر و تفسیر قرآن پس از نماز مغرب و عشاء و تشکیل جلسات هفتگی در منازل اشخاص، ادامه داشت.

فعالیت اقتصادی

امام موسی صدر، که از دوستان دیرین و دوران طلبگی حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی بود، در جنوب لبنان اقدام به تأسیس سازمانی جهت مبارزه با فقر و کمک به محرومین کرده بود. ایشان نیز با الهام از این کار، تصمیم به احداث کارخانه‌ای در شهرستان محروم اردبیل جهت مبارزه با فقر و کمک به فقرا گرفتند. پس از بررسی و تحقیق، اشخاصی جهت جمع‌آوری انفاقات و صدقات مستحبّه تعیین شدند و مقرر شد مرکزی جهت آموزش صنایع دستی به تهی‌دستان و فروش محصول کار آنان به بازار و تخصیص درآمد حاصله به خودشان ایجاد شود.

آغاز کار از جوراب بافی و تریکو بافی بود که ساختمانی جهت آن ایجاد گردید و خانواده‌هایی تحت پوشش قرار گرفتند. این مرکز در حال توسعه بود که رژیم شاه حساس شد و تصمیم گرفت که مانع این کار شود. رئیس وقت ساواک اردبیل گفته بود: «ما می‌خواهیم این آخوندها را تحت کنترل درآوریم بلکه حذف کنیم، حال اینها به فکر افتاده‌اند کاری کنند که اگر بخواهیم با آنان برخورد کنیم، ناچار شویم با چند صد یا چند هزار نفر درگیر شویم. زحمتهای فراوانی کشیده شده تا اینها از متن زندگی مردم کنار گذاشته شوند و اگر این کارها قوت بگیرد، اینها مجددا به متن زندگی مردم بازمی‌گردند.به هر قیمتی که شده باید جلوی این کار گرفته شود».

به همین دلیل درست همان روزی که جهت بازدید مردم از مؤسسه و آشنایی با اهداف آن و کمک به توسعه و گسترش آن تعیین شده بود، مأمورین ساواک به مؤسسه هجوم آورده و آن را بستند. حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی نیز در خانه توقیف شدند و ساواک تهدید کرد که اشخاصی را که به این مؤسسه کمک کنند، دستگیر کرده و مورد آزار و اذیت قرار خواهد داد و بدین ترتیب مانع از فعالیت این مرکز شد.

فعالیتهای سیاسی

افکار سیاسی معظم له ریشه در دوران صباوت و تربیت خانوادگی ایشان داشت. نگرش و دیدگاه سیاسی معظم له، عمدتا در صحبتها، سخنرانیها و تبلیغها خود را نشان می‌داد که از جمله آنها می‌توان به هفت سال سخنرانیهای پرشور تبلیغی در شهرستان ارومیه اشاره کرد. از تاریخ ۱۳۳۹ ه ش که ایشان در اردبیل ساکن شدند، مبارزات سیاسی جزء لاینفک فعالیتهای معظم له شد و به همین سبب دائماً از جانب دستگاه، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.

رژیم پهلوی نسبت به همه فعالیتهای ایشان مانند منبر، تبلیغ، سخنرانی، تدریس، رفت و آمد معمولی، مهمانیها و نامه‌ها، حساس بود و آنها را کنترل می‌کرد. حتی وقتی که مدرسه می‌ساختند و یا برای محرومین فعالیت می‌کردند، نه تنها خود ایشان مورد تعقیب قرار می‌گرفتند بلکه طلبه‌هایی که در مدرسه زیر نظر ایشان تحصیل می‌کردند نیز، از جلب و تبعید و شکنجه در امان نبودند.

یکی از موارد درگیری علنی ایشان با رژیم، در جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل رخ داد. در آن زمان تمامی دستگاههای تبلیغی رژیم، از اسرائیل طرفداری می‌کردند و به نفع اسرائیل و علیه اعراب خبر منتشر می‌نمودند. ایشان در منبر شدیدا به نفع اعراب و مسلمین موضع گیری کردند که در پی آن رژیم تصمیم گرفت که ایشان را دستگیر نموده به تبریز تبعید کند. در پی این حادثه علماء و ائمه جماعت اردبیل متحد شدند و همه به مسجد ایشان رفته و اعلام کردند که اگر رژیم به دستگیری و تبعید معظم له اقدام نماید، تمامی مساجد را تعطیل کرده و از شهر خارج خواهند شد. رژیم پهلوی که با مقاومت روحانیون مواجه شد و از عواقب کار نگران بود، از دستگیری ایشان منصرف گردید. مورد دیگر شایان ذکر در جریان تصویب کاپیتولاسیون بود که معظم له به آگاه سازی پرداخته و در نتیجه مردم به نشانه اعتراض تصمیم به تعطیل کردن بازار گرفتند ولی عوامل رژیم دست به کار شده و با تهدید مانع از تعطیلی بازار شده و ایشان را تحت تعقیب قرار دادند. این آزار و اذیتها به حدی بود که ایشان به ناچار تصمیم گرفتند اردبیل را ترک گفته و به محل دیگری مهاجرت نمایند.

تالیف کتاب جمال ابهی

شهرستان اردبیل از سابق به چند دلیل مورد علاقه بهائیها بوده است:

-۱یکی از حروف حی (هیجده نفر نخستین پیروان علی محمد باب) مردی بود به نام ملا- یوسف اردبیلی که برای اهالی اردبیل شناخته شده نیست ولی نام او در کتابهای تاریخ بهائیها آمده است. البته روستایی در نزدیکی اردبیل به نام روستای ملایوسف وجود دارد که به گمان بعضی از بهائیان، این روستا منسوب به همان ملایوسف مذکور در کتب بهائیت است و به همین دلیل آنان این

روستا را مکان مقدس و متبرکی می‌دانند.

مردی به نام امین العلماء در حدود سال ۱۳۳۸ ه ق در اردبیل می‌زیست که در میان مردم مشهور به بهائی‌گری بود. در ماه رمضان شخصی او را در حال روزه خواری دیده و از او پرسیده بود که چرا به طور علنی در حال روزه‌خواری است؟ او در جواب گفته بود که امروز، روز ۲۱ رمضان است، روزی که علی‌علیه السلام را کشته‌اند و دستگاه خداوند در هم ریخته و کسی به کسی نیست. تو هم اگر روزه‌ات را بخوری اشکالی ندارد. آن مرد عصبانی شده و با چاقو او را کشته بود. بهائیها او را یکی از شهدای بهائیت می‌دانند.

۳ – بهائیها دو یا سه خانه وقفی در اردبیل داشتند که یکی از آن خانه‌ها را به طور پنهانی به کتابخانه بهائیت تبدیل کرده بودند.

۴ – برخی از ماموران دولتی شهرستان اردبیل مانند سیاح و انصاری بهائی بودند.

همه این عوامل باعث شده بود که مبلغین بهائی، خصوصاً در فصل تابستان که هوای شهرستان اردبیل بسیار مطلوب است، رفت‌وآمد زیادی به آن شهر داشته باشند. بیشتر مخاطبان این مبلغین، جوانان و دانش‌آموزان بودند و برخی از آنان که به این محافل رفت و آمد می‌کردند، با مراجعه به حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی، مطالبی را که شنیده بودند به ایشان بازگو می‌کردند و خواهان پاسخ مناسب بودند. راهنمایی ایشان این بود که سخنان و دلایل آنان را بشنوند ولی پاسخ نگویند بلکه پاسخ را به وقت دیگری موکول نمایند. آنان نیز مطالب فراوانی را یادداشت کرده و پاسخ مناسب را از ایشان دریافت می‌کردند. برای اینکه مطالب مورد استناد جهت تنظیم پاسخها، دقیق و اصیل باشد، چاره‌ای جز مراجعه به منابع اصلی خود بهائیت نبود و این امر با توجه به اینکه بهائیان کتابخانه‌ای در اردبیل داشتند، توسط فردی به نام انصاری که خود از زمره بهائیان بود، میسر گردید. مجموع این پرسش و پاسخها و یادداشتهای مفصل در مورد بهائیت، در نهایت منجر به تألیف کتابی به نام «جمال ابهی» توسط معظم له گردید که ده هزار نسخه از آن چاپ و منتشر گردید و اینک نایاب است.مرحوم امام موسی صدر این کتاب را دیده و دستور ترجمه آن را به زبان عربی داده بود ولی فرصت انجام آن را نیافت.

مهاجرت از اردبیل به تهران

گسترش فعالیتهای سیاسی معظم له در اردبیل، باعث شده بود که کنترل و نظارت دستگاههای امنیتی رژیم بسیار شدید شود تا جایی که بر اثر هجوم مکرر مأموران ساواک به منزل ایشان، هرگونه آسایش و امنیت حتّی در منزل نیز از معظم‌له سلب گردید. در نتیجه ایشان ناچار گردیدند نظر مشورتی حضرت امام رحمه‌الله را در مورد مهاجرت از اردبیل جویا شوند. امام نیز در پاسخ فرمودند:«ما صلاح نمی‌دانیم که آقایان شهرها را ترک کنند و به تهران یا قم بروند، ولی گویا وضع شما به گونه‌ای است که ناچارید مسافرت کنید. در عین حال خودتان بهتر می‌دانید و می‌توانید تصمیم مناسبتری بگیرید». پس از دریافت نظر امام که اتخاذ تصمیم مناسب را به شخص ایشان واگذار نموده بودند، معظم له تصمیم گرفتند که از اردبیل هجرت کنند، اما ضروری بود که جهت گمراه کردن مأموران ساواک و رفع مزاحمتهای احتمالی، زمینه مناسبی برای این کار فراهم شود.

در سال ۱۳۴۷ ه ش که زلزله منطقه وسیعی از اطراف مشهد را تخریب کرد، حکومت وقت تصمیم گرفت ظاهر مردمی به خود گرفته و کمک مردم را به نام خود جمع آوری کرده و به دست آسیب دیدگان برساند؛ لذا با صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مکرر و برپا کردن چادرها در میادین شهرها مردم را به کمک فراخواند. ولی هر چه بیشتر سعی کردند کمتر به نتیجه رسیدند. در جهت مقابل، روحانیون و علماء شهرستانها مستقلاً به جمع آوری کمکهای مردمی مبادرت ورزیدند و در همین راستا، معظم له نیز در اردبیل با همراهی برخی دوستان، با صدور اطلاعیه مردم را در مسجد جمع نموده و به جمع‌آوری اعانه پرداختند. با توجه به اقامت مرحوم آیت ا... العظمی میلانی در مشهد، قرار شد کمکهای جمع‌آوری شده جهت مصرف در مناطق زلزله زده خدمت ایشان

ارسال شود. این واقعه زمینه مناسبی فراهم ساخت که حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی به عنوان مسئول کمک‌رسانی و همچنین به بهانه چاپ کتاب جمال ابهی، بدون اینکه کسی را از قصد خود مبنی بر عدم مراجعت به اردبیل مطلع سازند، به سمت تهران حرکت کنند.

اقامت و فعالیت در تهران

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در تابستان ۱۳۴۷ ه ش وارد تهران شدند و پس از چند روزی، مقدمات لازم جهت اقامه نماز جماعت توسط معظم له در مسجد امیر المؤمنین علیه السلام واقع در خیابان نصرت فراهم شد و علیرغم مخالفت شدید دوستان و همشهریان با اقامت ایشان در تهران، پس از تهیه مسکن، خانواده ایشان نیز از اردبیل به تهران مهاجرت کردند.

پس از اقامت در تهران، گذشته از اقامه نماز جماعت و ایراد سخنرانی در مسجد نصرت تدریس خارج فقه (کتاب خمس) و جلد اول اسفار را برای برخی طلاب جوان و مستعد، آغاز نمودند وعلاوه بر آن، حلقه بحث فلسفی را نیز با برخی از دوستان همفکر خویش تشکیل دادند و پس از چند صباحی با همکاری و همفکری بعضی از دوستان دیگر مانند شهید آیت ا... بهشتی، شهید آیت ا... مطهری، شهید حجهٔالاسلام مفتح و برخی دیگر، تحقیق در علوم قرآن را به صورتی جدی آغاز نمودند. پژوهش عمیق در علوم قرآن نیازمند مکان مناسب و نیز کتابخانه‌ای غنی بود. برای این منظور محلی در جوار مسجد امیر المؤمنین علیه السلام تهیه شد و در آنجا، کتابخانه‌ای اختصاصی جهت استفاده تحقیقاتی تاسیس گردید. علاوه بر آن، جلسات تفسیر قرآن پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، به طور مرتب در مسجد امیر المؤمنین علیه السلام توسط معظم له برگزار می‌شد.

با توجه به تفکرات الحادی که در آن زمان در ایران شایع و رایج بود، ضرورت تأسیس مرکزی جهت برگزاری جلسات سخنرانی، کلاسهای تبیین و بررسی معارف دینی و مسائل عقیدتی و فرهنگی، روز به روز بیشتر احساس می‌شد. به همین منظور، مسجد و کانون توحید توسط ایشان در خیابان پرچم احداث گردید که کلاسهای متعددی توسط سخنرانان و متفکران مذهبی ایران در آنجا برگزار شد. بعلاوه، در راستای همین اهداف، مدارس راهنمایی و دبیرستان مفید را نیز در تهران احداث فرمودند که هنوز هم تمام این مراکز به فعالیت خود ادامه می‌دهند. همه این مراکز تحت پوشش موسسه‌ای به نام موسسه خیریه مکتب امیر المؤمنین علیه السلام قرار داشت که شرح آن در قسمت بعد خواهد آمد.

این فعالیتها تا ۱۳۵۷ ه ش ادامه داشت. در این سال مبارزات ملت مسلمان ایران شکل حادتری به خود گرفت. حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که یکی از نزدیکان حضرت امام و از ارکان انقلاب اسلامی محسوب می‌شد، در تمامی صحنه‌های سیاسی در قبل از انقلاب و در دهه نخست انقلاب نقش اساسی ایفا نمودند که بیان آنها در این مختصر میسور نیست و از رور ما به اجمال تنها فعالیتهای علمی و فرهنگی ایشان در این دوره زمانی را متذکر می گردیم.

فعالیتهای علمی و فرهنگی

تدریس خارج فقه و اصول، تدریس جلد اول منظومه برای طلاب و روحانیان، تدریس کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، سلسله بحثهای تکامل، فلسفه تاریخ، و دیگر مباحث مهم فلسفی ضروری برای دانشجویان، برگزاری جلسات تفسیر برای نمازگزارانی که به مسجد می‌آمدند، بحث و گفتگو پیرامون مبانی فلسفی و تحقیق در مسائل علوم قرآنی با گروههای مختلف از متفکران، از جمله اشتغالات علمی و فرهنگی ایشان در مدت اقامت در تهران بود. دامنه این فعالیتها به حدی گسترش یافت که حساسیت رژیم را برانگیخت و در نهایت با یورش ماموران ساواک به مرکز تحقیقات، کلیه وسایل و دستگاههای آنجا به یغما رفت و کتابخانه نیز تاراج شد به گونه‌ای که فیشها و یادداشتهای محققین شاغل در مؤسسه را غارت نموده و مرکز را به تعطیلی کشاندند.

تأسیس مؤسسه خیریه مکتب امیر المؤمنین علیه السلام

در سال ۱۳۴۸ ه ش جهت منسجم کردن اقدامات فرهنگی، معظم له به همراه تنی چند از دوستان، مؤسسه خیریه مکتب امیر المؤمنین علیه السلام را تأسیس کردند که به لطف خداوند از بدو تأسیس تا کنون، منشاء خدمات زیادی شده است به گونه‌ای که ۳ باب مسجد، یک مرکز فرهنگی، ۴ مدرسه راهنمائی و دبیرستان و دانشگاه، تا کنون توسط این موسسه تأسیس شده و در حال فعالیت هستند

در دهه اول انقلاب، یعنی از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۸ ه ش، به دلیل شرائط خاص کشور، تحولی در زندگی معظم له پیش آمد به گونه‌ای که ناچار شدند اوقات فعالیت خود را به دو بخش مستقل و جدا از هم تقسیم نمایند؛ بخش اول آن را اشتغالات علمی و فرهنگی و بخش دوم آن را مسائل سیاسی، حکومتی و اجرائی تشکیل می‌داد. چنانکه گفتیم در این نوشتار، تنها به بخش اول می‌پردازیم چرا که بخش دوم نیازمند بحث مفصلی است که از حوصله این مختصر خارج است و فرصت دیگری را می‌طلبد.

فعالیتهای علمی و فرهنگی در دهه اول انقلاب

در طی یازده سال اول انقلاب، اشتغالات علمی و فرهنگی معظم له روند و وضع دیگری پیدا کرد. از جمله اشتغالات جدید ایشان، تدوین قوانین کیفری، جزائی و حقوقی دادگستری و انطباق آنها با موازین شرع و فقه اسلامی بود. با توجه به اینکه پاره‌ای از قوانین موضوعه قبل از انقلاب به ویژه قانون مجازات عمومی بر گرفته از قوانین اروپائی بود، چنین کار گسترده و وسیعی نیازمند صرف وقت فراوانی بود. برای این منظور کمیسیونی از فقهاء و حقوق‌دانان تشکیل شد و با همکاری دوستان متفکر و اندیشمند، این مهم به انجام رسید و در نهایت قوانین جدید به صورت مدون و منقح و مطابق با شرع، تنظیم و ارائه گردید. بدیهی است این امر حسب ضرورت و به منظور تدوین قوانین و مقررات منطبق با شرع صورت گرفت و این هرگز بدان معنی نیست که آن قانون از جامعیت و کمال برخوردار بوده و فاقد هرگونه نقصانی است بلکه ممکن است نیازمند بازنگری مجدد باشد.

از طرف دیگر گاهی مسائلی در محاکم پیش می‌آمد که در قوانین مدونه پیش‌بینی نشده بود و قاضی نیز نمی‌توانست، حکم مسئله را از قوانین موجود استخراج نماید. وانگهی اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی را موظف نموده است که کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیافت، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و بدیهی است تمامی قضات به آسانی از عهده این مهم بر نمی‌آیند، خصوصاً در مسائل مستحدثه و نوپیدا که در متون و منابع معتبر فقهی نیز حکم روشنی پیرامون آنها وجود ندارد. در چنین مواردی راهنمائی و استخراج احکام شرعی مسائل مستحدثه قضائی، از دیگر اشتغالات مهم ایشان بود.

یکی دیگر از مشکلات قوه قضائیه، جایگزینی قضات بازنشسته و تصفیه شده با قضات جدید بود که غالبا آشنایی زیادی با کارهای اداری نداشتند. با توجه به اینکه شرط قضاوت از نظر شرع مقدس اسلام، رسیدن به درجه اجتهاد در مبانی فقهی است، ضروری بود که از فضلاء اهل علم و طلاب حوزه برای قضاوت استفاده شود، ولی با توجه به اینکه در حوزه علمیهٔ قم و نجف، آقایان مدرسین بیشتر کتابهای عبادات مانند کتاب صلاهٔ و کتاب صوم را تدریس می‌نمودند و تدریس کتاب‌های قضا، حدود، دیات و قصاص، در حوزه‌ها چندان معمول نبود، کسانی که متعهد بودند در قوه قضائیه کار بکنند، اکثرا با مسائل قضا آشنا نبودند. از طرف دیگر آنچه در کتب قضا نوشته شده است، تناسب چندانی با اوضاع اجتماعی جوامع امروزی ندارد. همه این عوامل دست به دست هم داده و مشکلات حادی را برای قوه قضائیه به بار آورده بودند.

برای حل این دو مشکل به طور همزمان، معظم له تدریس یک دوره خارج کتاب قضا را برای قضات آغاز کردند و همزمان، کتاب

فقه‌القضا را به رشته تحریر در آوردند و در آن مسائل جدیدی را که در متون فقهی سابق وجود نداشت ولی پیدایش آنها در جوامع فعلی اقتضای فهم احکام شرعی آنها را دارد، مورد بحث و بررسی قرار دادند.

فعالیت علمی دیگر ایشان، بحث و بررسی علمی و فقهی، پیرامون مسائل مهم اقتصادی از قبیل امور بانکی و پولی، معاملات جاری کشور، نظام اقتصادی حاکم بر آن و... بود که به شدت مورد نیاز جمهوری نوپای اسلامی بود و قبل از آن هیچ کار گسترده اجرائی در زمینه آن انجام نگرفته بود. در این مسیر مطالعات گسترده‌ای در خصوص نظام اقتصاد آزاد و اقتصاد سوسیالیستی و مقایسه آنها با نظام اقتصاد اسلامی توسط معظم‌له صورت گرفت و نتایج آنها مکتوب شده است

هجرت مجدد به قم

چهار دهم خرداد ۱۳۶۸ ه ش حضرت امام خمینی رحمه‌الله رحلت فرمودند. پس از این حادثه، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که در دوران حیات حضرت امام رحمه‌الله بارها تقاضای کناره‌گیری از مسئولیتها و پرداختن به اشتغالات علمی را از ایشان نموده و پاسخ منفی شنیده بودند، در شهریور همان سال به قم هجرت نمودند و اشتغالات جدیدی را به شرح زیر آغاز کردند:

تدریس و بحث و تحقیق

ایشان از ابتدای اقامت مجدد در شهر مقدس قم، آغاز به تدریس خارج فقه و اصول نمودند که در این مدت (تا سال ۱۳۷۹ ه ش) یک دوره خارج اصول و نیز یک دوره فقه جزائی اسلام شامل قضاء، حدود، قصاص، دیات و شهادات را تدریس نموده و آنها را به رشته تحریر در آورده‌اند که تا کنون کتابهای فقه‌القضاء، فقه الحدود و التعزیرات، فقه الدیات و فقه‌القصاص منتشر شده و کتاب فقه الشهادات آماده طبع می‌باشد. همچنین در این مدت در ایام تعطیل حوزه علمیه قم، اقدام به تدریس کتاب شرکت و مباحث اجتهاد و تقلید و بیمه فرمودند که از آن میان کتاب فقه الشرکهٔ و کتاب التأمین در یک جلد به طبع رسیده است.

پس از پایان بردن مباحث مهم کیفری، تدریس مباحث حقوقی و مدنی اسلام را در دستور کار خویش قرار دادند که به جهت اهمیّت مضاربه و ابتلاء شدید جامعه به آن، آن را در اولویت قرار داده و تدریس آن را به پایان رساندند که انشاء الله به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد و در حال حاضر نیز مشغول به تدریس کتاب بیع می‌باشند.

تأسیس و اداره دانشگاه (دارالعلم) مفید

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی، از دورانی که در قم مشغول تحصیل بودند، مانند هر طلبه و محصل درد آشنایی در مورد نواقص حوزه می‌اندیشیدند و آرزو داشتند روزی فرا برسد که این نواقص از حوزه بر طرف بشود.

یکی از مهمترین نواقص حوزه این است که برنامه درسی آن همان برنامه سابق بوده و هیچ تحول و تغییری در آن ایجاد نشده است؛ لذا احکام مسائل جدیدی که در اثر تحولات جوامع و زندگی انسانها بوجود آمده است، در این کتابها یافت نمی‌شود و یا بحث کافی در مورد آنها نشده است. مسائل مهم دانش حقوق بویژه حقوق بین‌الملل همچون احکام مرزها، صلاحیتها، دریاها و مناطق تحت حاکمیت کشورها؛ مقاوله نامه‌ها و میثاقهای بین‌المللی؛ تابعیتها؛ همچنین مسائل اقتصادی از قبیل بانک، بانکداری بدون ربا، بیمه، پول، و...؛ و نیز مسائل حکومتی و سیاسی و بحث و بررسی فقهی پیرامون نهادهای اجتماعی جدید چون قوای سه‌گانه، و همچنین علومی مانند جامعه‌شناسی، فلسفه و کلام جدید، علوم سیاسی و... به شکل آکادمیک و امروزین آنها، در حوزه‌ها مورد بحث و بررسی کامل قرار نگرفته و علیرغم نیاز شدید جوامع اسلامی به آنها، هنوز هم خلأهای فراوانی در این زمینه به چشم می‌خورد. از طرف دیگر طبیعی است که اداره حکومت اسلامی نیازمند متخصصین متعهدی است که علاوه بر آشنایی کامل با علوم

حوزوی، با علوم جدید نیز آشنایی کامل داشته و از توانایی کافی جهت پاسخگویی به مسائل جدید و بیان دیدگاه اسلام در مسائل مطروحه برخوردار باشند.

برای حل این مشکلات و نواقص و رفع آنها، هنگامی که ایشان تصمیم به اقامت مجدد در قم گرفتند، اقدام به تأسیس مؤسسه‌ای به نام دانشگاه علوم انسانی (دارالعلم) مفید نمودند. هدف از تأسیس این دانشگاه این است که علوم مورد نظر اسلام، یعنی علوم انسانی در آنجا تدریس شود و نظرات اسلام نیز در ردیف نظرات سایر مکاتب مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

در حال حاضر رشته‌های حقوق، اقتصاد، فلسفه، علوم سیاسی و علوم قرآن در این مؤسسه در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد تدریس می گردد و در نظر است مقطع دکتری نیز در دانشگاه ایجاد شده و افزون بر آن به تعداد رشته‌های تحصیلی نیز اضافه گردد. اینک قریب به ششصد دانشجو در این دانشگاه مطابق مقررات آموزش عالی کشور به تحصیل اشتغال دارند و همزمان به طور مستقل به تحصیلات و پژوهشهای عالی حوزوی نیز می‌پردازند. شرط ورود طلاب به این مرکز علمی، اتمام شرح لمعه و اصول مظفر و داشتن مدرک دیپلم و قبولی در کنکور سراسری است. بعلاوه دانشجویان ورودی ملزم هستند که پس از ورود به این مؤسسه علاوه بر تحصیل دانشگاهی، تحصیل دروس حوزوی را نیز ادامه دهند.

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوای حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (دام‌ظله) / عبدالکریم موسوی اردبیلی، ۱۳۰۴

مشخصات نشر:قم: نجات، ۱۴۲۲ق.= ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری:۶۵۱ ص.

شابک:۲۵۰۰ریال: ۹۶۴-۹۲۵۲۲-۳-۱؛ ۱۲۵۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۱۲۵۰۰ریال (چاپ یازدهم)

یادداشت:چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۲.

یادداشت:چاپ یازدهم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت:عنوان دیگر: رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله).

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر:رساله توضیح المسائل حضرت آیه‌الله العظمی موسوی اردبیلی (مدظله).

موضوع:فقه جعفری -- رساله عملیه

رده بندی کنگره:BP۱۸۳/۹ /م۸۶ر۵ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی:م۸۰-۱۵۳۲۱

توضیح المسائل

دیباچه

رساله توضیح المسائل به شیوه مرسوم، ابتدا بر اساس فتاوای زعیم بزرگوار شیعه حضرت آیهٔ اللّه العظمی برجرودی قدس سره به

دقت و با زبانی ساده تهیه و چاپ گردید و در معرض استفاده مقلدان و اندیشمندان قرار گرفت و به سبب دقت و سلاست و انتساب به آن مرجع بزرگوار و استاد مسلم فقه، سالها توسط فقیهان متأخر حاشیه و تعلیقه زده شد و سپس با مزج حواشی در متن اصلی، رساله‌های بعدی تدوین گردید. حضرت آیهٔ اللّه العظمی موسوی اردبیلی نیز ابتدا نظرات و فتاوای خود را به صورت حاشیه‌ای بر رساله مزبور نگاشتند و پس از رحلت امام خمینی قدس سره به علت این که رساله معظم له در دست بسیاری از مقلدان و فارسی زبانان موجود بود، حواشی خود را به اختصار به رساله مزبور اضافه نمودند که چندین بار مورد چاپ و تجدید نظر قرار گرفت و در اختیار علاقمندان گذاشته شد.

اما بازبینی و بازنگری رساله توضیح المسائل، ظهور مسائل جدید و مورد ابتلا، حذف مسائل غیر مورد ابتلا، تغییر در ساختار شکلی، جملات و ترتیب مسائل و برخی ابواب و توجه به نوآوریها و دقائق و کثرت تغییرات رساله پیشین، باعث گردید که رساله‌ای مستقل با ساختار فعلی تدوین شود تا به شیوه‌ای مناسب‌تر، در عین حفظ چهارچوب قبلی، پاسخگوی نیاز مراجعین و فرزانگان گردد. لذا در این توضیح المسائل علاوه بر ذکر مسائل و نظرات جدید معظم له، متون مسائل تا اندازه‌ای روان‌تر و ترتیب ابواب فقهی و مسائل مناسب‌تر شده و ابواب و مسائلی که مورد نیاز بوده، اضافه گردیده است، و نیز مقدمه‌ای کوتاه و مناسب بر بیشتر ابواب فقهی نوشته شده است. البته بدیهی است که تدوین رساله‌ای که جامع بسیاری از احتیاجات و مسائل باشد، به چندین جلد می‌انجامد، لذا رعایت اختصار نیز باعث حذف برخی از مسائل و احاله آنان به کتاب‌ها و رساله‌های موضوعی و مستقل گردیده است که امید است در آینده‌ای نزدیک در حد توان در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

در خاتمه لازم است از حضرات حجج اسلام آقایان سعید رهایی، احمد صادقی اردستانی، رضا قبادلو و مجید رضایی که در ترتیب و تهیه و مقابله این رساله مجدانه تلاش نموده‌اند سپاسگزاری گردد. امید است این اثر مورد قبول خداوند متعال و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام به ویژه امام عصر(عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد. دفتر حضرت آیهٔ اللّه العظمی موسوی اردبیلی ربیع الأول ۱۴۲۲ ه ق

تقلید

احکام تقلید

«مسأله ۱» بر هر مکلفی واجب است تکالیف شریعت اسلام را آن چنانکه متوجه او می‌باشد انجام دهد. شرایط تکلیف چند چیز است:

الف - «بلوغ»؛ نشانه بالغ شدن دختر یا پسر یکی از سه چیز است:

اوّل: روییدن موی زبر و درشت زیر شکم و بالای عورت. دوم: بیرون آمدن منی در خواب یا بیداری. سوم: برای پسر تمام شدن پانزده سال قمری - هر چند وقتی سیزده سال او تمام شد، خوب است بنابر احتیاط مستحب واجبات را بجا آورد و از کارهای حرام اجتناب کند و زنهای نامحرم نیز خودشان را از او بپوشانند - و برای دختر تمام شدن نه سال قمری، و اگر سن دختر معلوم نباشد و آبستن شود یا خونی ببیند که صفات حیض را داشته باشد، حکم می‌شود که قبلاً بالغ شده است.

ب - «عقل»؛ پس دیوانه تکلیفی ندارد.

ج - «توانایی انجام تکلیف و اختیار»؛ پس شخصی که به طور کلّی از انجام وظایف خود عاجز است، تکلیفی ندارد.

«مسأله ۲» روییدن موی درشت در صورت، پشت لب، سینه و زیر بغل و نیز درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست

مگر این که، انسان به واسطه اینها به بالغ شدن خود اطمینان یابد.

«مسأله ۳» اگر پسری به گمان این که فقط تمام شدن پانزده سال علامت بلوغ است به تکالیف خود عمل نکرده باشد، و بعد بفهمد که قبل از پانزده سالگی یکی از علائم بلوغ در او وجود داشته است، باید هر مقدار از نمازها و روزه‌ها و اعمالی را که می‌داند بر او واجب بوده و بجا نیاورده، قضا نماید و یا بجا آورد؛ ولی مقداری را که شک دارد لازم نیست قضا کند، هر چند خوب است به مقداری قضا نماید که اطمینان پیدا کند قضای آنچه را که ترک شده بجا آورده است.

«مسأله ۴» مسلمان باید به اصول دین یقین حاصل کند و یقین از هر راهی آمده باشد کفایت می‌کند، ولی در احکام غیر ضروری و غیر یقینی دین باید یا خود مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد یا از مجتهد تقلید کند - یعنی به دستور او عمل نماید - یا از راه احتیاط به گونه‌ای به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است، مثلاً اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام بدانند و عده‌ای دیگر بگویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب بدانند آن را بجا آورد، پس بر کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد جامع الشرایط تقلید نمایند.

«مسأله ۵» مرد یا زنی که به درجه اجتهاد رسیده - یعنی می‌تواند احکام شرعی را از روی ادله آن استنباط نماید - جایز نیست از دیگری تقلید نماید، ولی اگر فقط در بعضی از مسائل مجتهد باشد، باید در بقیه مسائل از مجتهد جامع‌الشرایط تقلید کند و یا به احتیاط عمل نماید. همچنین کسی که هنوز به درجه اجتهاد نرسیده، نباید در مسائل شرعی فتوا دهد و چنانچه بدون داشتن قدرت استنباط در مسأله‌ای فتوا دهد، مسئول اعمال خود و تمام کسانی است که ناآگاهانه به گفته او عمل می‌کنند.

«مسأله ۶» تقلید در احکام، این است که در حین عمل تصمیم و التزام داشته باشد به احکامی که مجتهد از ادله شرعی استنباط کرده است عمل نماید و تقلید به این معنا، موضوع جواز یا وجوب بقاء بر تقلید میت وعدم جواز عدول از تقلید مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر است. و از مجتهدی باید تقلید کرد که بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال زاده، زنده، عادل و اعلم باشد (یعنی در فهمیدن حکم خدا از ادله شرعی و درک موضوعات از تمام مجتهدین زمان خود استادتر باشد) و دنیا طلب نباشد - به طوری که منافات با عدالت داشته باشد - و همچنین بنابر مشهور مرد باشد.

«مسأله ۷» با توجه به گستردگی رشته‌های فقه و تخصصی بودن آنها، اگر در بین چند مجتهد هر کدام در یک یا چند رشته از مسائل فقهی از دیگران اعلم باشند، وجوب تقلید از آنها در همان رشته یا رشته‌ها، متعیّن است.

«مسأله ۸» عدالت، ملکه انجام واجبات و ترک محرمات است، و به وسیله حسن ظاهر شناخته می‌شود، و با شهادت دو مرد عادل یا شیاعی که موجب وثوق و اطمینان شود و یا هر طریق عقلایی که اطمینان‌آور باشد، ثابت می‌شود.

«مسأله ۹» مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اوّل: خود انسان اطمینان کند، مثل آن که از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را تشخیص دهد و یا از خبر دادن شخص مورد اعتماد و آگاهی، به اعلم بودن او اطمینان یابد.

دوم: دو نفر عالم عادل که می‌توانند مجتهد اعلم را تشخیص دهند، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند.

سوم: عدّه‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا می‌شود، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

«مسأله ۱۰» اگر شناختن اعلم مشکل باشد، باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد، بلکه اگر احتمال هم بدهد که کسی اعلم است و بداند دیگری از او اعلم نیست، باید از او تقلید نماید. و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر

مساوی باشند، باید از یکی از آنان تقلید کند و احتیاط مستحب آن است که از پرهیزکارترین و با تقواترین آنها تقلید کند.

«مسأله ۱۱» به دست آوردن فتوا (یعنی حکمی که مجتهد از ادله استنباط کرده است) به یکی از سه راه ذیل امکان‌پذیر است:

اوّل: شنیدن از خود مجتهد. دوم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل می‌کنند. سوم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد و یا ملاحظه دست خط او و یا هر راه عقلایی دیگر که انسان به آن اعتماد و اطمینان داشته باشد، مانند شنیدن از کسی که مورد اطمینان و راستگو است.

«مسأله ۱۲» تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می‌تواند به آنچه در رساله او نوشته شده عمل نماید و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده، جستجو لازم نیست.

«مسأله ۱۳» اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوا دهد، مُقلّدِ آن مجتهد (یعنی کسی که از آن مجتهد تقلید می‌کند) نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید: «احتیاط آن است که فلان طور عمل شود» مثلاً بفرماید: «احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه تسبیحات اربعه (یعنی: سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ للّهِ وَلا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكْبَرُ) را بگویند»، مقلد باید یا به این احتیاط - که آن را احتیاط واجب می‌گویند - عمل کند و سه مرتبه بگوید، یا به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر و از مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید؛ پس اگر او یک مرتبه گفتن را کافی بداند می‌تواند یک مرتبه بگوید، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید: «مسأله محلّ تأمّل» یا «محلّ اشکال است».

«مسأله ۱۴» اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله‌ای فتوا داده احتیاط کند - مثلاً بفرماید: «اگر ظرف نجس را یک مرتبه در آب کُر بشویند پاک می‌شود، اگرچه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند» - مقلد او نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند بلکه، باید یا به فتوا عمل کند یا به احتیاط بعد از فتوا که آن را احتیاط مستحب می‌گویند عمل نماید، مگر آن که فتوای مجتهد دیگر نزدیک‌تر به احتیاط باشد.

«مسأله ۱۵» تقلید از میّت ابتداءً جایز نیست ولی باقی ماندن بر تقلید میّت چنانچه مجتهد میّت اعلم از مجتهد زنده باشد، واجب است. و در صورت تساوی مجتهد زنده و میت در علم، بین بقاء بر تقلید میت و رجوع به زنده مخیر است؛ گرچه رجوع به مجتهد زنده بهتر و مطابق با احتیاط است. و چنانچه مجتهد زنده اعلم از مجتهد میّت باشد، رجوع به مجتهد زنده واجب است و بقاء بر تقلید میّت جایز نیست. و باید بقاء بر تقلید میّت به فتوای مجتهد زنده باشد. و اگر کسی در هنگام عمل التزام و تصمیم به عمل به فتوای مجتهد داشته است، برای بقاء در آن مسأله کافی است.

«مسأله ۱۶» اگر مقلد در مسأله‌ای به فتوای مجتهدی عمل کند و بعد از مردن او در همان مسأله به فتوای مجتهد زنده عمل کند، نمی‌تواند دوباره آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد؛ مگر این که مجتهد میت اعلم باشد که در این صورت رجوع واجب است؛ ولی اگر مجتهد زنده در مسأله‌ای فتوا ندهد و احتیاط نماید و مقلد مدتی به آن احتیاط عمل نماید و از عزم و تصمیم بر تقلید از مجتهد میّت در این مسأله بر نگشته باشد، دوباره می‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته عمل نماید؛ مثلاً اگر مجتهدی گفتن یک مرتبه «سُبْحانَ اللّه وَالْحَمْدُ للّهِ وَلا إلهَ إلّا اللّهُ وَاللّهُ أكْبَرُ» را در رکعت سوم و چهارم نماز کافی بداند، چنانچه آن مجتهد از دنیا برود و مجتهد زنده احتیاط واجب را در سه مرتبه گفتن بداند و مقلد مدّتی به این احتیاط عمل کند و سه مرتبه بگوید، در صورتی که از عزم و تصمیم بر تقلید از مجتهد میت در این مسأله برنگشته باشد، دوباره می‌تواند به فتوای مجتهدی که از دنیا رفته برگردد و یک مرتبه بگوید.

«مسأله ۱۷» بنابر احتیاط عدول از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر جایز نیست، مگر این که مجتهد دوم اعلم باشد که در این صورت عدول واجب است.

«مسأله ۱۸» واجب است انسان مسایلی را که غالباً به آنها احتیاج دارد یاد بگیرد.

«مسأله ۱۹» اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، اگر می‌تواند صبر کند تا فتوای مجتهد اعلم را به دست آورد، باید صبر کند و یا این که به احتیاط عمل نماید و اگر نمی‌تواند صبر کند، باید یا به احتیاط عمل نماید و یا با مراعات الأعلم فالأعلم از مجتهد دیگر تقلید نماید و در هر حال چنانچه از انجام عمل محذوری لازم نیاید، می‌تواند عمل را بجا آورد، امّا اگر معلوم شد که عمل او مخالف واقع یا فتوای مجتهد اعلم بوده، باید دوباره آن را انجام دهد.

«مسأله ۲۰» اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید و بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، باید اشتباه را برطرف کند و چنانچه فتوای آن مجتهد تغییر کند نیز بنابر احتیاط باید به او خبر دهد که فتوا تغییر کرده، خصوصاً اگر کسی که فتوا برای او نقل شده در اعمال خود به گفته ناقل فتوا اعتماد می‌نماید.

«مسأله ۲۱» اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، در صورتی اعمال او صحیح است که بفهمد یا احتمال دهد به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است، یا این که عمل او با فتوای مجتهدی مطابق باشد که فعلاً باید از او تقلید کند، یا مطابق با فتوای مجتهدی باشد که در حین عمل وظیفه‌اش تقلید از او بوده، و یا عمل او مطابق با احتیاط باشد، وگرنه باید هر مقدار از عباداتی را که می‌داند درست به جا نیاورده قضا کند، هرچند احتیاط مستحب این است که به قدری قضا نماید که یقین کند چیزی بر عهده‌اش باقی نمانده است.

«مسأله ۲۲» در صورتی که رأی مجتهد تغییر کند، مقلد نمی‌تواند بر رأی قبلی مجتهد باقی بماند، و اگر شک کند که رأی مجتهد تغییر کرده است یا نه، می‌تواند تا مشخص شدن آن بر رأی قبلی باقی بماند.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

«مسأله ۲۳» آب یا مطلق است یا مضاف؛ آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند - مثل آب هندوانه و گلاب - یا با چیزی مخلوط شده باشد که دیگر به آن آب نگویند - مثل آبی که با گِل و مانند آن مخلوط شود - و غیر اینها آب مطلق است که بر پنج قسم است:

اوّل: آب کُر. دوم: آب قلیل. سوم: آب جاری. چهارم: آب باران. پنجم: آب چاه.

۱ - آب کُر

«مسأله ۲۴» آب کُر بنابر احتیاط مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و عمق آن هر یک سه وجب و نیم است بریزند، آن ظرف را پُر کند، گرچه گنجایش ظرفی که درازا و پهنا و عمق آن هر یک سه وجب باشد کافی است و وزن آن بیست مثقال کمتر از صد و بیست و هشت من تبریز است و به حسب کیلوی متعارف، تقریباً ۳۸۴ کیلوگرم می‌شود.

«مسأله ۲۵» کُر بودن آب به سه طریق ثابت می‌شود:

اوّل: خود انسان به کر بودن آن اطمینان پیدا کند. دوم: دو مرد عادل به کر بودن آن خبر دهند، گرچه خبر دادن یک نفر نیز چنانچه موجب اطمینان شود، کفایت می‌کند. سوم: گفتن «ذو الید» (یعنی کسی که آب در اختیار اوست)، مثلاً اگر صاحب خانه خبر دهد که آب به قدر کُر است، کُر بودن آن ثابت می‌شود.

«مسأله ۲۶» اگر عین نجس مانند ادرار و خون به آب کُر برسد، چنانچه به واسطه آن بو یا رنگ یا مزه آب تغییر کند، آب کُر نجس می‌شود و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

«مسأله ۲۷» اگر بوی آب کُر به واسطه غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

«مسأله ۲۸» اگر عین نجس مانند ادرار، به آبی که بیشتر از کُر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کُر باشد، تمام آب نجس می‌شود و اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس می‌شود.

«مسأله ۲۹» آب فوّاره اگر متصل به کُر باشد، بنابر احتیاط آب نجس را در صورتی پاک می‌کند که با آن مخلوط شود، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آن را پاک نمی‌کند، مگر این که فواصل قطرات کم باشد و آب با فشار به گونه‌ای بریزد که متصل به حساب آید و با آب نجس مخلوط شود که در این صورت کفایت می‌کند.

«مسأله ۳۰» اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کُر است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصل به کُر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد و پس از بستن شیر اجزای نجس در آن نباشد پاک، وگرنه نجس است.

«مسأله ۳۱» اگر مقداری از آب کُر یخ ببندد و باقی آن بقدر کُر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد، نجس می‌شود و هر مقدار از یخ که آب شود نیز نجس است.

«مسأله ۳۲» آبی که قبلاً به اندازه کُر بوده و انسان شک دارد که از کُر کمتر شده یا نه، مثل آب کُر است، یعنی چیز نجس شده را پاک می‌کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود، ولی آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد که به مقدار کُر شده یا نه، حکم آب کُر را ندارد.

«مسأله ۳۳» اگر انسان نداند که آبی به اندازه کُر هست یا نه و نیز نداند که قبلاً کُر بوده یا قلیل، چنانچه به واسطه ملاقات با نجاست، بو یا رنگ و یا مزه آن تغییر نکند، نجس نمی‌شود و برای پاک کردن چیزی که نجس شده، حکم آب قلیل را دارد.

۲ – آب قلیل

«مسأله ۳۴» آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از مقدار کُر کمتر باشد.

«مسأله ۳۵» اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن برسد، نجس می‌شود، ولی اگر از بالا ـ با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس و هر چه بالا ـ تر از آن است پاک می‌باشد، و نیز اگر مثل فوّاره با فشار از پایین به بالا رود، در صورتی که نجاست به بالا برسد پایین نجس نمی‌شود، ولی اگر نجاست به پایین برسد بالا نجس می‌شود.

«مسأله ۳۶» آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجسی ریخته شده و از آن جدا می‌گردد، نجس است. همچنین باید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود، اجتناب کرد؛ ولی آبی که با آن مخرج ادرار و مدفوع شسته شده با پنج شرط پاک است:

اوّل: آن که بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد. دوم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد. سوم: نجاست دیگری مثل خون، همراه ادرار یا مدفوع بیرون نیامده باشد. چهارم: ذرّه‌های مدفوع در آب پیدا نباشد. پنجم: بیشتر از مقدار معمول، نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ – آب جاری

«مسأله ۳۷» آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد – مانند: آب چشمه و قنات – و یا متصل به ماده‌ای – مانند برف – باشد که عرفاً باعث استمرار جریان آن شود.

«مسأله ۳۸» آب جاری اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است.

«مسأله ۳۹» اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطه نجاست تغییر کرده، نجس است و طرفی که متصل به چشمه است، اگرچه کمتر از کُر باشد پاک است و آبهای دیگر نهر، اگر به اندازه کُر بوده یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشند، پاک وگرنه نجس‌اند.

«مسأله ۴۰» آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی به گونه‌ای است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده، پاک است؛ ولی اگر جوشش آن ضعیف و غیر محسوس باشد، بنابر احتیاط حکم آب راکد را دارد.

«مسأله ۴۱» آب راکد کنار نهر که متصل به آب جاری است، در نجس نشدن حکم آب جاری را دارد.

«مسأله ۴۲» چشمه‌ای که مثلاً در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد، فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

«مسأله ۴۳» آب حوض حمام و مانند آن اگرچه کمتر از کُر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه کُر است متصل باشد، مثل آب جاری است.

«مسأله ۴۴» آب لوله‌های حمام که از شیرها و دوشها می‌ریزد و همچنین آب لوله‌های ساختمان‌ها اگر متصل به کُر باشند، در حکم آب کُر است.

«مسأله ۴۵» آبی که روی زمین جریان دارد، ولی از زمین نمی‌جوشد و متصل به ماده‌ای مانند برف که عرفاً موجب استمرار جریان آن شود نیز نمی‌باشد، چنانچه کمتر از کُر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود؛ اما اگر با فشار جریان داشته باشد و قسمتی از آن با نجاست تماس پیدا کند، قسمت‌های قبل از آن نجس نمی‌شود.

۴ – آب باران

«مسأله ۴۶» اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد، هر جایی که باران به آن برسد پاک می‌شود، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید به گونه‌ای باشد که بگویند باران می‌آید و در زمین سخت مانند آسفالت آب جاری شود، و در فرش و لباس و مانند اینها باید آب نفوذ کند، ولی فشار دادن لازم نیست.

«مسأله ۴۷» اگر باران به عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشّح کند، چنانچه ذرّه‌ای خون در آن باشد یا بو، رنگ یا مزه خون گرفته باشد، نجس می‌باشد.

«مسأله ۴۸» اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می‌بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد پاک است و بعد از قطع شدن باران، اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می‌باشد.

«مسأله ۴۹» اگر بر زمین نجسی باران ببارد پاک می‌شود و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال اتصال به آبی که باران بر آن می‌بارد، به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می کند.

«مسأله ۵۰» خاک نجسی که به واسطه باران گِل شده و آب آن را فراگرفته است، پاک است، اما اگر فقط رطوبت به آن برسد پاک نمی‌شود.

«مسأله ۵۱» اگر آب باران در جایی جمع شود – اگرچه کمتر از کُر باشد – مادامی که باران بر آن می‌بارد، چنانچه چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.

«مسأله ۵۲» اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و آب باران به زمین نجس نیز برسد، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می گردد، ولی چنانچه فرش با زمین فاصله داشته باشد و آب باران از فرش عبور کرده و بر روی زمین بچکد، بنابر احتیاط زمین پاک نمی‌شود.

«مسأله ۵۳» اگر آب باران یا آب دیگر در گودالی جمع شود و کمتر از کُر باشد، چنانچه بعد از قطع شدن باران نجاست به آن برسد، نجس می‌شود.

«مسأله ۵۴» اگر آب حوض نجس باشد و باران بر آن ببارد، بنابر احتیاط به شرطی پاک می‌شود که آب حوض با آب باران مخلوط شود

۵ – آب چاه

«مسأله ۵۵» اگر نجاست به آب چاهی که از زمین می‌جوشد – اگرچه کمتر از کُر باشد – برسد، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، به مقداری که در کتابهای مفصل نوشته شده، از آن آب بکشند.

«مسأله ۵۶» اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، بنابر احتیاط وقتی پاک می‌شود که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

«مسأله ۵۷» آب مضاف، چیز نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است.

«مسأله ۵۸» اگر چیز نجس به آب مضاف برسد آن را نجس می کند، ولی چنانچه آب مضاف از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری از آن که به چیز نجس رسیده، نجس و مقداری که بالاتر از آن است پاک می‌باشد؛ مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است و نیز اگر مثل فوّاره با فشار از پایین به بالا برود، اگر نجاست به بالا برسد، پایین نجس نمی‌شود.

«مسأله ۵۹» اگر آب مضاف نجس، به گونه‌ای با آب کُر یا جاری مخلوط شود که دیگر به آن آب مضاف نگویند، پاک می‌شود.

«مسأله ۶۰» آبهای معدنی و آب برخی دریاچه‌ها که با نمک مخلوط شده‌اند و نیز آب لوله کشی که در آن کُلر ریخته‌اند، حکم آب مطلق را دارند، مگر این که مقدار چیز مخلوط شده به قدری زیاد باشد که به آن «آب مطلق» نگویند.

«مسأله ۶۱» آبی که مطلق بوده و معلوم نیست مضاف شده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و

غسل نیز بـا آن صـحیح است، ولی آبی که مضـاف بوده و معلوم نیست مطلق شـده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاك نمی‌کند و وضو و غسل نیز با آن باطل است.

«مسأله ۶۲» آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاً مطلق بوده یا مضاف، نجاست را پاك نمی‌کند و وضـو و غسل نیز با آن باطل است، ولی اگر به اندازه کُر یا بیشتر باشد و نجاست به آن برسد، حکم به نجس بودن آن نمی‌شود.

«مسأله ۶۳» اگر نجاست به آب کُر یا جاری و ماننـد آنها برسـد و بو، رنگ یا طعم آن را تغییر ندهد ولی پس از مدتی بو یا رنگ یا طعم آن آب تغییر کند، چنانچه معلوم شود این تغییر به سبب آن نجاست بوده، بنابر احتیاط آن آب نجس می‌شود.

«مسأله ۶۴» آبی که به واسطه نجاست، بو یا رنگ یا طعم آن تغییر کرده، چنانچه به خودی خود و بدون اتصال به آب کُر یا جاری و مانند آنها تغییر آن از بین برود، پاك نمی‌شود.

«مسأله ۶۵» آبی که عین نجـاست، مثـل خون و ادرار به آن برسـد و بو یـا رنـگ یـا مزه آن را تغییر دهـد، اگرچه کُر یا جاری باشـد نجس می‌شود، ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسـطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود - مثلاً مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد - نجس نمی‌شود.

«مسأله ۶۶» آبی که عین نجـاست مثـل خون و ادرار در آن ریخته شـده و بو یـا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کُر یا جاری متصل شود یا باران بر آن ببارد یا باد باران را در آن بریزد یا آب باران در هنگام باریـدن، از ناودان در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود، بنابر احتیاط به شرطی پاك می‌شود که با آب باران یا کُر یا جاری مخلوط شود.

«مسأله ۶۷» به آبی که هنگـام برطرف کردن نجـاست از چیز نجس جـدا می‌شود «غُساله» می‌گوینـد. اگر چیز نجس را در آب کُر یا جـاری فرو برنـد، چنـانچه عین نجاست برطرف شـده باشـد، غساله آن پاك است؛ ولی اگر بخواهنـد با آب قلیل چیز نجسـی را آب بکشند، غساله اوّل آن که به خودی خود یا به وسیله فشار از آن خارج می‌شود نجس است و اگر از چیزهایی است که دو مرتبه باید شسته شود، از غساله دوم نیز باید اجتناب نمایند.

«مسأله ۶۸» آبی که پـاك بوده و معلوم نیست نجس شـده یـا نه، پـاك است و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پـاك شـده یـا نه، نجس است.

«مسأله ۶۹» نیم خورده سـگ و خوك و کـافر غیر کتـابی، نجس و خوردن آن حرام است و نیم خورده حیوانات حرام گوشت پاك است، ولی خوردن آن مکروه می‌باشد.

نجاسات

نجاسات یازده چیز هستند

«مسأله ۷۰» نجاسات یازده چیز هستند:

اوّل: ادرار، دوم: مدفوع، سوم: منی، چهارم: مردار، پنچم: خون، شـشم و هفتم: سگ و خوك، هشتم: کافر، نهم: شراب، دهم: فقّاع، یازدهم: عرق شتر نجاستخوار.

۱ و ۲ - ادرار و مدفوع

«مسأله ۷۱» ادرار و مدفوع انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد (یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند) نجس است و اگر خون جهنده نداشته باشد نیز بنابر احتیاط واجب باید از ادرار و مدفوع آن اجتناب کرد، ولی فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.

«مسأله ۷۲» فضله پرندگان حرام گوشت نجس نیست گرچه احتیاط آن است که از آن اجتناب شود.

«مسأله ۷۳» ادرار و مدفوع حیوان نجاستخوار و حیوانی که انسان آن را وطی کرده (یعنی با آن نزدیکی نموده) و همچنین ادرار و مدفوع گوسفندی که با خوردن شیر خوک گوشت آن محکم شده باشد، بنابر احتیاط نجس است.

۳ – مَنی

«مسأله ۷۴» منی حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، نجس است و بنابر احتیاط باید از منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد نیز اجتناب کرد.

۴ – مُردار

«مسأله ۷۵» مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه حلال گوشت باشد و چه حرام گوشت، و چه خودش مرده باشد و چه به صورتی که شرع دستور داده، کشته نشده باشد، و ماهی چون خون جهنده ندارد – اگرچه در آب بمیرد – پاک است.

«مسأله ۷۶» برخی از اجزاء مردار انسان و حیوان (به غیر از سگ، خوک، و کافر غیر کتابی) که روح ندارند، یعنی اگر آسیبی به آنها برسد ایجاد ناراحتی نمی کند، مثل پشم، مو، کرک، و قسمتی از دندان، پاک می‌باشند.

«مسأله ۷۷» اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است، گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است، ولی گوشت، پوست یا عضوی که از انسان جدا و به قسمت دیگر بدن یا به انسان دیگری متصل می گردد، در صورتی که جزء بدن وی محسوب شود، پاک است.

«مسأله ۷۸» پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن که هنگام افتادن آنها رسیده، اگرچه آن را بکنند پاک است، ولی بنابر احتیاط مستحب، باید از پوست مختصری که موقع افتادن آن نرسیده و آن را کنده‌اند اجتناب نمایند.

«مسأله ۷۹» تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست روی آن بسته شده باشد، پاک است ولی، ظاهر آن را باید آب کشید.

«مسأله ۸۰» اگر بره و بزغاله و مانند آنها پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

«مسأله ۸۱» داروهای روان، عطر، روغن، واکس، صابون، مواد خوراکی و مانند آنها که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند، اگر انسان نداند نجس شده‌اند، پاک هستند.

«مسأله ۸۲» گوشت، پیه و چرمی که در بازار مسلمانان فروخته می‌شود و یا در دست مسلمان می‌باشد، پاک است، ولی اگر بدانند آن مسلمان آنها را از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، نجس می‌باشد.

۵ – خون

«مسأله ۸۳» خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند) نجس است، پس خون حیواناتی مانند ماهی و پشه که خون جهنده ندارند، پاک است.

«مسأله ۸۴» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پاک است، اما خوردن آن حرام است مگر این که در عضو مستهلک باشد؛ ولی خونی که به علت نفس کشیدن یا به واسطه قرار داشتن سر حیوان در جای بلند، به داخل بدن حیوان برمی گردد، نجس است.

«مسأله ۸۵» بنابر احتیاط واجب باید از خونی که در تخم مرغ است اجتناب کرد و خوردن آن نیز حرام است، اگرچه خون را با زرده تخم مرغ چنان به هم بزنند که از بین برود؛ ولی اگر خون را به نحوی از زرده جدا کنند که پوست نازک روی آن پاره نشود، خوردن زرده و سفیده اشکال ندارد.

«مسأله ۸۶» خونی که گاهی هنگام دوشیدن شیر دیده می‌شود، نجس است و شیر را نجس می کند.

«مسأله ۸۷» اگر خونی که از لای دندانها بیرون می‌آید به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، پاک است ولی احتیاطاً نباید آب دهان را فرو ببرد.

«مسأله ۸۸» خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر به گونه‌ای شود که دیگر به آن خون نگویند، پاک است و اگر به آن خون بگویند، در صورتی که ناخن یا پوست سوراخ شود و خارج کردن آن مشقت نداشته باشد، باید برای وضو و غسل خون را بیرون آورند و اگر مشقت داشته باشد، باید اطراف آن را به گونه‌ای که نجاست زیاد نشود، بشویند و بنابر احتیاط مستحب پارچه یا چیزی مثل پارچه، بر آن بگذارند و روی پارچه دست تر بکشند.

«مسأله ۸۹» اگر انسان نداند که خون، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است.

«مسأله ۹۰» اگر هنگام جوشیدن غذا ذرّه‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

«مسأله ۹۱» زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است یا نه، پاک می‌باشد.

۶ و ۷ – سگ و خوک

«مسأله ۹۲» سگ و خوکی که در خشکی زندگی می کنند، حتی مو، استخوان، پنجه، ناخن و رطوبت‌های آنها، نجس است؛ ولی سگ و خوک دریایی پاک هستند.

۸ – کافر

«مسأله ۹۳» کافر (یعنی کسی که منکر خدا است و یا برای خدا شریک قرار می‌دهد یا پیامبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبداللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم را قبول ندارد و همچنین کسی که در یکی از اینها شک داشته باشد) نجس است ولی بنابر اقوی اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) پاک هستند؛ و کسی که ضروری دین (یعنی چیزی مثل نماز و روزه که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند) را منکر شود، چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است و انکار آن چیز به انکار خدا، توحید یا نبوت بازگشت

داشته باشد، کافر ونجس می‌باشد و در غیر این صورت نجس نیست.
«مسأله ۹۴» تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.
«مسأله ۹۵» اگر پدر و مادر بچّه غیر ممیز، کافر غیر کتابی باشند، بنابر احتیاط واجب باید از آن بچّه نیز اجتناب شود واگر بچّه ممیز بوده و اظهار کفر کند، نجس می‌باشد؛ ولی اگر یکی از والدین مسلمان یا اهل کتاب باشند، بچّه نیز پاک است و اگر پدر و مادر کافر بوده ولی پدر بزرگ یا مادر بزرگ او مسلمان باشند، پاک بودن بچّه منوط بر این است که آنها کفالت وی را بر عهده داشته باشند، امّا بچّه‌ای که پدر و مادر او بعد از تولد او مرتد شده‌اند، پاک است.
«مسأله ۹۶» کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک می‌باشد ولی احکام دیگر مسلمانان را ندارد، مثلاً نمی‌تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قبرستان مسلمانان دفن شود، مگر این که بچّه باشد و در مناطق اسلامی پیدا شود.
«مسأله ۹۷» اگر مسلمانی به یکی از چهارده معصوم‌علیهم السلام در حال اختیار و سلامت عقل دشنام دهد یا با آنان دشمنی داشته باشد، نجس است.

۹ – شراب و مایعات مست کننده

«مسأله ۹۸» شراب و هر چیزی که انسان را مست می کند، چنانچه بخودی خود روان باشد، نجس است اگرچه به وسایطی جامد شده باشد، و اگر مثل بنگ و حشیش، روان نباشد، اگرچه چیزی در آن بریزند که روان شود، پاک است.
«مسأله ۹۹» استفاده از عطرها یا ادکلن‌ها در صورتی که انسان نداند از چیز مست کننده روان ساخته شده‌اند اشکال ندارد.
«مسأله ۱۰۰» الکل صنعتی که برای رنگ کردن در، میز، صندلی و مانند اینها به کار می‌رود، اگر انسان نداند که از مایع مست کننده درست کرده‌اند یا نه، پاک می‌باشد.
«مسأله ۱۰۱» اگر از نفت که ماده‌ای مایع و روان است الکل به دست آورند، در صورتی که مست کننده نباشد پاک است.
«مسأله ۱۰۲» اگر انگور و آب انگور به خودی خود جوش بیاید، تا قبل از آن که سرکه شود، چنانچه مست کننده باشد، حرام و نجس است، و اگر معلوم نباشد که مست کننده است یا نه، حرام بوده و بنابر احتیاط واجب نجس است، و چنانچه به واسطه پختن جوش بیاید، تا قبل از کم شدن دو ثلث آن خوردن آن حرام است ولی نجس نمی‌باشد، مگر آن که معلوم شود مست کننده است که در این صورت نجس هم می‌باشد.
«مسأله ۱۰۳» اگر خرما، مویز، کشمش و آب آنها جوش بیایند، بنابر احتیاط حکم انگور و آب آن را دارند، خصوصاً در کشمش.
«مسأله ۱۰۴» هر مایعی که مست کننده باشد، مقدار کم آن نیز حرام و نجس است، ولو این که به جهت کم بودن، مست کننده نباشد.

۱۰ – فُقّاع

«مسأله ۱۰۵» فُقّاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آبجو می گویند، نجس است؛ ولی آبی که به دستور پزشک از جو می گیرند و مست کننده نیست و به آن «ماءالشعیر» می گویند، پاک است.

۱۱ – عرق شتر نجاستخوار

«مسأله ۱۰۶» عرق شتر نجاستخوار (یعنی شتری که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده) بنابر احتیاط نجس است، ولی اگر حیوانات دیگر نجاستخوار شوند، اجتناب از عرق آنها لازم نیست. ادرار و مدفوع هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است.

«مسأله ۱۰۷» گوشت، شیر و تخم حیوان نجاستخوار نجس نیست، ولی خوردن آن حرام می‌باشد.

عرق جُنُب از حرام

«مسأله ۱۰۸» عرق جنب از حرام، خواه جنابت به واسطه زنا، لواط، اِستمناء و یا غیر آن باشد، نجس نیست و می‌توان با لباس یا بدن آلوده به آن نماز خواند.

راه ثابت شدن نجاست

«مسأله ۱۰۹» نجاست هر چیزی از سه راه ثابت می‌شود:

اوّل: خود انسان از هر راهی وثوق و اطمینان پیدا کند چیزی نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید؛ بنابر این غذا خوردن در قهوه‌خانه‌ها و مهمانخانه‌هایی که مردمان بی‌پروا و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند در آنها غذا می‌خورند، اگر انسان اطمینان نداشته باشد غذایی که برای او آورده‌اند نجس است، اشکال ندارد. دوم: گفتن «ذو الید» – یعنی کسی که چیزی در اختیار او است – مثلاً همسر یا خدمتکار انسان بگوید که ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است، نجس می‌باشد، مشروط بر این که متهم به دروغگویی نباشد. سوم: دو مرد عادل بگویند که چیزی نجس است.

«مسأله ۱۱۰» اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس یا پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند عرقِ جنب از حرام پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با این که مسأله را می‌داند در پاکی چیزی شک کند، مثلاً شک کند که آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، آن چیز پاک می‌باشد، مگر در مورد آب مشکوکی که بعد از ادرار و قبل از استبراء و یا بعد از خروج منی و قبل از ادرار کردن خارج می‌شود که محکوم به نجاست است.

«مسأله ۱۱۱» چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است و اگر شک کند چیز پاکی نجس شده یا نه، پاک است و حتی اگر بتواند نجس یا پاک بودن آن را بفهمد، لازم نیست وارسی کند.

«مسأله ۱۱۲» کسی که در طهارت و نجاست دچار وسواس است، لازم نیست به برطرف شدن نجاست اطمینان پیدا کند، بلکه باید بدون توجه به وسوسه‌های نفسانی خود به متعارف مردم نگاه کرده و ببیند آنها در چه مواردی اطمینان به طهارت و نجاست پیدا می‌کنند و همانند آنان عمل نماید. همچنین اگر در مسائل وضو، غسل و سایر عبادات نیز وسواس داشته باشد، باید به همین ترتیب عمل نماید. اگر چنین شخصی به وسوسه‌های نفسانی خود اعتنا نماید، شیطان در او طمع کرده و به تدریج در اعتقادات و امور روزمره او نیز شک و تردید ایجاد می‌نماید.

«مسأله ۱۱۳» اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می‌کند نجس شده و نداند کدام یک از آنها نجس است، باید از هر دو اجتناب کند؛ ولی اگر مثلاً نمی‌داند لباس خود او نجس شده یا لباسی که هیچ از آن استفاده نمی‌کند و از آنِ دیگری است، اجتناب از آن لازم نیست.

راه نجس شدن چیزهای پاک

«مسأله ۱۱۴» اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به گونه‌ای تر باشد که رطوبت یکی به دیگری سرایت کند، چیز پاک نجس می‌شود و اگر رطوبت به قدری کم باشد که به دیگری سرایت نکند، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود.

«مسأله ۱۱۵» اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه و یا شک کند که رطوبت یکی از آنها به دیگری سرایت کرده یا نه، آن چیز پاک، نجس نمی‌شود.

«مسأله ۱۱۶» اگر عین نجس با چیزی ملاقات کند و آن را نجس نماید، چنانچه آن چیز با چیز دوم ملاقات کند، آن نیز نجس می‌شود و همچنین اگر آن چیز دوم با چیز سومی ملاقات کند، و اگر آن چیز سوم با چیز چهارمی ملاقات کند نیز بنابر احتیاط واجب حکم به نجاست آن چیز چهارم می‌شود، ولی اگر چیزی با آن چیز چهارم ملاقات کند، نجس نمی‌شود. این حکم در جایی است که عین رطوبت چیز اول به چیزهای بعدی منتقل نشود، وگرنه همه آنها نجس می‌شوند هر چند تعداد واسطه‌ها زیاد باشد.

«مسأله ۱۱۷» اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است برسد، نجس نمی‌شود، ولی اگر چیزی قبلاً نجس بوده و انسان نداند پاک شده یا نه، چنانچه چیز پاکی به آن برسد نجس می‌شود.

«مسأله ۱۱۸» اگر زمین، پارچه و مانند آن رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است؛ و همچنین است خیار و خربزه و مانند آن.

«مسأله ۱۱۹» اگر شیره یا روغن و مانند آن روان باشد، به محض این که یک نقطه از آن نجس شد، تمام آن نجس می‌شود ولی اگر روان نباشد، فقط نقطه‌ای که نجاست به آن رسیده نجس می‌شود.

«مسأله ۱۲۰» اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن نیز تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود و اگر نداند، پاک است.

«مسأله ۱۲۱» اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود. و اگر عرق به جای دیگر نرود، جاهای دیگر بدن پاک است.

«مسأله ۱۲۲» اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است؛ پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلی که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه، پاک می‌باشد.

«مسأله ۱۲۳» اگر آفتابه‌ای را که زیر آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه آب به گونه‌ای زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود و آب با فشار از آفتابه خارج نشود، آب آفتابه نجس می‌شود، ولی اگر آبی که از زیر آفتابه خارج می‌شود در زمین فرو رود یا جاری شود به نحوی که با آب داخل آن یکی حساب نشود یا آب با فشار از آفتابه خارج شود، آب آفتابه نجس نمی‌شود.

«مسأله ۱۲۴» اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج مدفوع وارد شود یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد، نجس نیست.

«مسأله ۱۲۵» اگر آب دهان و بینی در داخل دهان یا بینی به خون برسد و بعد از خارج شدن به خون آلوده نباشد پاک است.

احکام چیزهایی که نجس شده‌اند

«مسأله ۱۲۶» خوردن و آشامیدن چیز نجس، حرام است؛ و نیز خوراندن عین نجس به اطفال در صورتی که ضرر داشته باشد حرام می‌باشد، بلکه اگر ضرر نیز نداشته باشد، نباید به آنان خورانده شود؛ ولی غذاهایی را که نجس شده‌اند، در صورتی که به واسطه سرایت نجاست از دست خود طفل نجس شده باشند، می‌توان به طفل خوراند، وگرنه بنابر احتیاط نباید به او بخورانند.

«مسأله ۱۲۷» فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که می‌شود آن را آب کشید اگرچه نجس بودن آن را به خریدار یا عاریه گیرنده نگویند، اشکال ندارد، ولی چنانچه انسان بداند که عاریه گیرنده یا خریدار، آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، بنابر احتیاط باید نجس بودن آن را به او بگوید.

«مسأله ۱۲۸» اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست به او بگوید.

«مسأله ۱۲۹» اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا لوازم کسانی که وارد خانه او می‌شوند، با رطوبت به جای نجس رسیده و نجس شده است، لازم نیست به آنان بگوید، مگر آن که صاحب خانه باعث نجس شدن آنها شده باشد.

«مسأله ۱۳۰» اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمان‌ها بگوید، امّا اگر یکی از مهمان‌ها بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه به گونه‌ای با آنان معاشرت داشته باشد که بداند به واسطه نگفتن، خود او نیز نجس می‌شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

« مسأله ۱۳۱» اگر چیزی که عاریه کرده نجس شود، چنانچه بداند که صاحب آن چیز، آن را در خوردن و آشامیدن استعمال می کند، واجب است به او بگوید و اگر نداند نیز بنابر احتیاط واجب باید به او بگوید.

«مسأله ۱۳۲» بچه ممیزی که خوب و بد را می‌فهمد، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، بنابر احتیاط دوباره باید آن را آب کشید و اگر بگوید چیزی که در دست اوست نجس است، احتیاط آن است که از آن اجتناب کنند.

«مسأله ۱۳۳» نجس کردن خط و ورق قرآن و زمین، بنا و فرش مسجد، حرام است و اگر نجس شوند باید فوراً آنها را پاک کنند و نجس کردن حرم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان‌علیهم السلام حرام است و اگر نجس شوند، چنانچه جزئی از مسجد باشند و یا بی‌احترامی محسوب شود باید فوراً تطهیر شوند و چنانچه بی‌احترامی نیز نباشد احتیاط آن است که آن را پاک کنند.

«مسأله ۱۳۴» اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند.

«مسأله ۱۳۵» گذاشتن قرآن روی عین نجس - مانند خون و مردار - اگرچه آن عین نجس خشک باشد، حرام است و برداشتن قرآن از روی آن واجب می‌باشد.

«مسأله ۱۳۶» نوشتن قرآن با مُرکب نجس - اگرچه یک حرف آن باشد - حرام است و اگر نوشته شود، باید به واسطه تراشیدن و مانند آن، کاری کنند که نوشته از بین برود.

«مسأله ۱۳۷» احتیاط واجب آن است که از دادن قرآن به کافر خودداری کنند و اگر قرآن در دست اوست، در صورت امکان از او بگیرند.

«مسأله ۱۳۸» دادن قرآن به دست کفار و اهل کتاب به امید هدایت آنان و به منظور مطالعه و بررسی و درک آیات آن، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده کنند، مانعی ندارد.

«مسأله ۱۳۹» اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است - مثل کاغذی که اسم خدا یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یا امام‌علیه السلام بر آن نوشته شده - در محل نجسی چون مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن، اگرچه خرج داشته باشد، واجب است، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است؛ و نیز اگر تربتی که از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یا ائمه‌علیهم السلام است در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که

یقین نکرده‌اند آن تربت به کلی از بین رفته، به آن مستراح نروند.

مُطَهِّرات

پاک کننده‌ها

«مسأله ۱۴۰» یازده چیز نجاست را پاک می‌کند و آنها را «مُطَهِّرات» می‌گویند:
اوّل: آب، دوم: زمین، سوم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: کم شدن دو سوم آب انگوری که جوش آمده، ششم: انتقال هفتم: اسلام، هشتم: تبعیّت، نهم: برطرف شدن عین نجاست، دهم: اِستبراء حیوان نجاستخوار، یازدهم: غائب شدن مسلمان؛ و احکام آنها به تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – آب

«مسأله ۱۴۱» آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:
اوّل: مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرقِ بید، چیز نجس را پاک نمی‌کند. دوم: پاک باشد. سوم: هنگام شستن چیز نجس آب مضاف نشود و بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکند. چهارم: بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد. پاک شدن چیز نجس با آب قلیل، شرطهای دیگری نیز دارد که بعداً گفته می‌شود.
«مسأله ۱۴۲» ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، بلکه در آب کُر و جاری نیز احتیاط سه مرتبه شستن است، اگرچه یک مرتبه شستن در کُر و جاری کافی است، ولی برای تطهیر ظرفی که سگ از آن ظرف آب یا چیز روان دیگری خورده، باید مقداری آب با خاک پاک مخلوط کنند – به حدّی که از خاک بودن خارج نشود – و ظرف را با آن خاک‌مال کنند و بعد آن را با آب قلیل دو مرتبه بشویند و احتیاط واجب آن است که اگر با آب کُر یا جاری نیز آن را می‌شویند، دو مرتبه بشویند و ظرفی را که سگ لیسیده یا آب دهانش در آن ریخته شده، بنابر احتیاط واجب باید ابتدا خاک‌مال کرد و سپس سه مرتبه با آب قلیل و یا دو مرتبه با آب کر یا جاری شست.
«مسأله ۱۴۳» اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نتوان آن را خاک‌مال کرد، باید مقداری آب با خاک مخلوط کنند – به حدّی که از خاک بودن خارج نشود – و آن را داخل ظرف بریزند و ظرف را به شدت حرکت دهند تا خاک به تمام اطراف آن برسد.
«مسأله ۱۴۴» ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد، باید هفت مرتبه با آب قلیل شست؛ بلکه بنابر احتیاط واجب در کُر و جاری نیز باید هفت مرتبه شسته شود و احتیاط مستحب آن است که خاک‌مال نیز شود. ظرفی که خوک آن را بلیسد و یا آب دهانش در آن بریزد نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.
«مسأله ۱۴۵» اگر بخواهند ظرفی را که با شراب نجس شده آب بکشند، بهتر است هفت مرتبه بشویند، اگرچه سه بار شستن با آب قلیل و یا یک بار شستن با آب کُر یا جاری کفایت می‌کند.
«مسأله ۱۴۶» اگر کوزه‌ای را که از گِل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن نفوذ کرده، در آب کُر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می‌شود و اگر بخواهند باطن آن نیز پاک شود، باید به قدری در آب کُر یا جاری بماند که آب به تمام

آن فرو رود و نفوذ رطوبت کافی نیست.

«مسأله ۱۴۷» ظرف نجس را به دو نوع می‌توان بـا آب قلیل آب کشـید: یکی آن که آن را سه مرتبه پرکننـد وخالی کننـد، دیگر آن که سه مرتبه قـدری آب در آن بریزنـد و در هر مرتبه آب را به گونه‌ای در آن بگرداننـد که به جاهای نجس آن برسـد و بعد بیرون بریزند.

«مسأله ۱۴۸» اگر ظرف بزرگی، مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه بخواهنـد با آب قلیل آن را پاک کنند باید سه مرتبه آن را از آب پر و خالی کنند و یا سه مرتبه آب را به گونه‌ای در آن بریزند که تمام اطراف آن شسته شود و یا سه مرتبه مقداری آب در آن بریزنـد و در هر مرتبه آن آب را به گونه‌ای در آن بگرداننـد که آب به تمام اطراف آن برسد، و در هر مرتبه آبی را که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند، و احتیاط واجب آن است که در هر مرتبه، ظرفی را که با آن آبها را بیرون می‌آورند آب بکشـند و اگر ظرف بزرگ را با آب کُر می‌خواهند آب بکشند، یک بار شستن کافی است.

«مسأله ۱۴۹» اگر مِس نجس و مانند آن را ذوب کنند و وسیله‌ای با آن بسازند و آن را آب بکشند، ظاهر آن پاک می‌شود.

«مسأله ۱۵۰» اگر تنوری بـا ادرار نجس شود، چنانچه دو مرتبه آب قلیل را از بالا به گونه‌ای در آن بریزنـد که تمام اطراف آن را فرا بگیرد، پاک می‌شود و اگر به همین صورت آب کُر در آن بریزنـد، یک مرتبه کافی است و در غیر ادرار، اگر بعـد از برطرف شدن نجاست، یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند، کافی است و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بعد آنها را بیرون بیاورند و سپس آن گودال را با خاکِ پاک پر کنند.

«مسأله ۱۵۱» اگر چیز نجسـی را بعـد از برطرف کردن عین نجـاست یـک مرتبه در آب کُر یـا جاری به گونه‌ای فرو برنـد که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می‌شود.

«مسأله ۱۵۲» اگر بخواهنـد چیزی غیر از ظروف را که بـا ادرار نجس شـده بـا آب قلیـل آب بکشـند، بایـد یـک مرتبه آب روی آن بریزنـد و پس از آن که آب از آن جـدا شـد و چیزی از ادرار در آن باقی نماند، یک مرتبه دیگر آب روی آن بریزند تا پاک شود، ولی در لبـاس و فرش وماننـد آنها، بایـد بعـد از هر دفعه آن را فشار دهنـد تا غُساله آن بیرون آیـد. (غُساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن، از چیزی که شسته شده خود بخود یا به وسیله فشار خارج می‌شود.)

«مسأله ۱۵۳» اگر چیزی با ادرار بچّه شیرخواری که غذاخور نشده نجس شود، چنانچه یک مرتبه به گونه‌ای روی آن آب بریزند که به تمـام جاهـای نجس آن برسـد، پـاک می‌شود، ولی احتیاط مسـتحب آن است که یک مرتبه دیگر نیز آب روی آن بریزنـد، و در لباس و فرش و مانند آنها، چنانچه با آب قلیل آب کشیده شوند، بنابر احتیاط فشار دادن لازم است.

«مسأله ۱۵۴» اگر چیزی غیر از ظروف با غیر ادرار نجس شود، چنانچه بعـد از برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جـدا شـود، پـاک می گردد؛ و نیز اگر در مرتبه اوّل که آب روی آن می‌ریزنـد، نجـاست آن برطرف شود و بعـد از برطرف شـدن نجـاست نیز آب روی آن بیایـد، پاک می‌شود، ولی در هر صورت، لباس وماننـد آن را چنانچه با آب قلیل آب بکشـند، باید فشار دهند تا غُساله آن بیرون آید.

«مسأله ۱۵۵» اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کُر یا جاری فرو برند، بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می‌شود.

«مسأله ۱۵۶» اگر ظاهر گندم، برنج، صابون و مانند آنها نجس شود، با فرو بردن در کُر و جاری پاک می گردد.

«مسأله ۱۵۷» اگر گنـدم، برنـج، صابون وماننـد آنها مـدتی در آب نجس قرار داده شونـد و باطن آنها نیز نمناک شود، نجس شـدن باطن آنها مشکل است، زیرا احتمال این که آب به صورت روان ومایع به داخل آنها نفوذ نکرده بلکه فقط به صورت رطوبت جذب شده باشد، قوی است.

«مسأله ۱۵۸» اگر ظاهر برنـج، گوشت یا چیزی مانند آنها با ادرار نجس شده باشد و بخواهند با آب قلیل آن را آب بکشـند، چنانچه

آن را در ظرفی بگذارنـد و دو مرتبه آب روی آن بریزنـد و خـالی کننـد، پـاک می‌شود و ظرف آن نیز پـاک می گردد و اگر با غیر ادرار نجس شـده باشد، یک مرتبه آب ریختن کفایت می کند مگر این که خود ظرف نیز قبل از ریختن آب نجس شده باشد که در این صورت سه مرتبه شستن لازم است، ولی اگر بخواهنـد لبـاس و ماننـد آن را که برای پاک شـدن بایـد فشار داده شود در ظرفی بگذارنـد و آب بکشـند، باید هر مرتبه که آب روی آن می‌ریزند، آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غُساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

«مسأله ۱۵۹» لبـاس نجسـی را که بـا نیل و ماننـد آن رنگ شـده، اگر در آب کُر یا جاری فرو برنـد و آب پیش از آن که به واسـطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد، آن لباس پاک می‌شود، حتی اگر هنگام فشار دادن، آب مضاف از آن بیرون آید.

«مسأله ۱۶۰» ماشـین‌های لباسـشویی در صورتی که اطمینان پیدا شود آب لوله‌کشـی شـهر به لباسها متصل و بر همه آنها مسلط شده، پاک کننده‌انـد، اگرچه غُساله آن به تدریج خارج گردد، ولی شسـتن به وسـیله ماشـین‌هایی که تماس آب به تمام لباس به تدریج و پس از قطع آب و به وسیله دَوَران انجام می‌شود، حکم شستن با آب قلیل را دارد.

«مسأله ۱۶۱» اگر لباسـی را در آب کُر یـا جـاری آب بکشـند و بعـد مثلاًـ لجن در آن ببیننـد، چنانچه احتمال ندهنـد که آن لجن از رسیدن آب به لباس جلوگیری کرده، آن لباس پاک است.

«مسأله ۱۶۲» اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گِل یا اِشنان یا پودر و صابون لباسشویی در آن دیده شود، در صورتی که بدانند که خورده گِل یا اشنان یا پودر و صابون با آب شسته شده، پاک است ولی اگر آب نجس به باطن گِل یا اشنان یا پودر و صابون رسیده باشد، ظاهر گِل و اشنان یا پودر و صابون پاک و باطن آنها نجس است.

«مسأله ۱۶۳» هر چیز نجس تـا عین نجـاست را از آن برطرف نکننـد پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانـده باشـد اشـکال ندارد. پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند، پاک می‌باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ، احتمال عرفی داده شود که ذرّه‌های نجاست در آن چیز باقی مانده، آن چیز پاک نیست.

«مسأله ۱۶۴» اگر نجـاست بـدن را در آب کُر یـا جاری برطرف کننـد، بـدن پاک می‌شود و بیرون آمـدن و دوباره در آب فرو رفتن لازم نیست.

«مسأله ۱۶۵» اگر آب را در دهان بگردانند و آن را به تمام غذای نجسی که بین دندانها مانده برسانند، آن غذا پاک می‌شود.

«مسأله ۱۶۶» اگر موی سر و صورت زیاد باشد و آن را با آب قلیل آب بکشند، پاک می‌شود و فشار دادن لازم نیست.

«مسأله ۱۶۷» اگر جایی از بـدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشـند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولاً هنگام آب کشـیدن آب به آن جا می‌رسـد، چنانچه آبی که برای پاک شـدن محل نجس می‌ریزنـد به آن اطراف جاری شود، با پاک شـدن جای نجس آنجا نیز پاک می‌شود. همچنین اگر چیز پاکی را کنار چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند، هر دو پاک می‌شوند. پس اگر برای آب کشـیدن یـک انگشـت نجس، روی همـه انگشـتان آب بریزنـد، بعـد از پـاک شـدن انگشـت نجس، تمـام انگشـتان پـاک می‌شوند.

«مسأله ۱۶۸» گوشت و دنبه‌ای که نجس شده‌انـد و همچنین بـدن یا لباسـی که چربیِ کمی دارند و آن چربی از رسـیدن آب به آنها جلوگیری نمی کند، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شوند.

«مسأله ۱۶۹» اگر ظرف یا بـدن نجس باشـد و بعد به گونه‌ای چرب شود که از رسـیدن آب به آنها جلوگیری کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید اوّل چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

«مسأله ۱۷۰» اگر چیز نجسـی را که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه زیر شـیری که متصل به کُر است بشوینـد، پاک می‌شود؛ و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن، زیر شیر یا به وسیله دیگر برطرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد، بو

یـا رنـگ یا مزه نجاست به خود نگرفته باشـد، با همان مقـدار آب شـیر پاک می گردد؛ اما اگر آبی که از آن می‌ریزد، بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشـد، باید به قدری آب از شـیر روی آن بریزند تا آبی که از آن جدا می‌شود، بو یا رنگ یا مزه نجاست نداشـته باشد.

«مسأله ۱۷۱» اگر چیزی را آب بکشـد و یقین کنـد پاک شـده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، چنانچه هنگام آب کشیدن متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده باشد، آن چیز پاک است.

«مسأله ۱۷۲» زمینی که آب روی آن جاری نمی‌شود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک نمی گردد، ولی زمینی که سطح آن از شن یا ریـگ است - چون آبی که روی آن می‌ریزنـد از آن جـدا شـده و در شن و ریـگ فرو می‌رود - بـا آب قلیل پاک می‌شود، امّا زیر ریگها نجس می‌ماند.

«مسأله ۱۷۳» اگر زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود نجس شود، در صورتی با آب قلیل پاک می گردد که به قـدری آب روی آن بریزنـد که جاری شود، و چنانچه آبی که روی آن ریختهانـد از سوراخی بیرون رود، همه زمین پاک می‌شود، و اگر بیرون نرود، جایی که آبها جمع می‌شونـد نجس می‌مانـد و برای پاک شـدن آنجا، بایـد گودالی بکنند که آب در آن جمع شود و بعداً آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پاک پر کنند.

«مسأله ۱۷۴» اگر ظاهر سنگ نمک و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کُر نیز پاک می‌شود.

«مسأله ۱۷۵» اگر از شکر آب شده نجس، قند یا نبات بسازند و در آب کُر یا جاری بگذارند، پاک نمی‌شود.

۲ - زمین

«مسأله ۱۷۶» کف پا و تهِ کفش نجس با راه رفتن یا مالیدن آن بر روی زمین، با پنج شرط پاک می‌شود:

اوّل: زمین پاک باشـد. دوم: خشک باشـد، ولی چنانچه رطوبت کمی داشـته باشـد که سـرایت نکنـد، اشـکال نـدارد. سوم: اگر عین نجس - مثل خون و ادرار - یا چیز متنجس - مثل گِلی که نجس شده - در کف پا و زیر کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین و یا عامل دیگری برطرف شود. چهارم: زمین باید خاک، سـنگ، آجر فرش و مانند آنها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصـیر، کف پا و زیر کفشِ نجس پاک نمی‌شود، ولی با راه رفتن روی سبزه پاک می‌شود. پنجم: نجاست کف پا یا کفش از زمین به پا یا کفش سرایت کرده باشد، هرچند با غیر راه رفتن حاصل شده باشد.

«مسأله ۱۷۷» کف پـا و زیر کفشِ نجس به واسـطه راه رفتن روی آسـفالت پـاک می‌شود؛ ولی بـا راه رفتن روی زمینی که بـا چوب فرش شده است، پاک شدن آن محلّ اشکال است.

«مسأله ۱۷۸» برای پـاک شـدن کف پـا و زیر کفش، بهتر است پـانزده ذراع یـا بیشتر راه برونـد، اگرچه بـا کمتر از پـانزده ذراع یا با مالیدن پا به زمین نیز نجاست برطرف شود.

«مسأله ۱۷۹» لازم نیست کف پا و زیر کفشِ نجس، تر باشد، بلکه اگر خشک نیز باشد با راه رفتن پاک می‌شود.

«مسأله ۱۸۰» هنگـامی که کـف پـا یـا زیر کفش نجس بـا راه رفتن پـاک شـد، مقـداری از اطراف آن نیز که معمولاًـ بـا گِـل آلوده می‌شود، اگر به زمین برسد یا خاک به آن اطراف برسد، پاک می گردد.

«مسأله ۱۸۱» کسـی که بـا دست و زانـو راه می‌رود، اگر کـف دست یـا زانـوی او نجس شـود، به وسـیله راه رفتن پـاک می‌شـود؛ و همچنین است زیر عصا، زیر پای مصنوعی، نعل چهار پایان، چرخ اتومبیل، درشکه و مانند آنها.

«مسأله ۱۸۲» اگر بعـد از راه رفتن، عین نجـاست از کف پـا یـا زیر کفش بر طرف شود، پاک می‌شونـد، اگرچه بو یا رنگ آن باقی

مانـده باشـد؛ و بنـابر احتیـاط بایـد ذره‌هـای کوچـک نجـاست نیز برطرف شود، ولی باقی مانـدن ذرات ریزی که معمولاً با راه رفتن برطرف نمی‌شوند مانعی ندارد.

«مسأله ۱۸۳» داخل کفش و مقـداری از کف پا که به زمین نمی‌رسد، به واسـطه راه رفتن پاک نمی‌شود، و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشکال است؛ ولی اگر کف جوراب از پوست باشد، به وسیله راه رفتن پاک می‌شود.

۳ – آفتاب

«مسأله ۱۸۴» آفتاب، زمین و ساختمان و چیزهایی را که ماننـد در و پنجره در ساختمان به کار برده می‌شونـد و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند، با چهار شرط پاک می‌کند:

اوّل: چیز نجس مرطوب باشد، پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را مرطوب کنند تا آفتاب آن را خشک کند. دوم: اگر عین نجاست در آن چیز باشـد، پیش از تابیـدن آفتاب آن را برطرف کنند. سوم: چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و ماننـد اینها بتابـد و چیز نجس را خشک کنـد، آن چیز پاک نمی‌شود؛ ولی اگر ابر و ماننـد آن به قـدری نازک باشـد که از تابیـدن آفتاب جلوگیری نکند، اشـکال ندارد؛ و اگر از پشت شـیشه بتابد، پاک شدن آن محل اشـکال است؛ و انعکاس آفتاب به وسـیله آیینه چیز نجس را پاک نمی‌کند. چهارم: آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر چیز نجس به واسـطه بـاد و آفتـاب خشـک شود، پـاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قـدری کم باشـد که نگوینـد به خشک شـدن چیز نجس کمک کرده، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۸۵» همـان گونه که ظـاهر ساختمـان، زمین، دیوار و ماننـد آنهـا بـا تابش آفتاب پاک می‌شود، باطن آنها که به آنها متصـل است نیز پـاک می‌شود، به شـرط آن که ظـاهر و باطن در یک مرتبه تابش آفتاب با هم خشک شونـد، پس اگر یک مرتبه آفتاب بر زمین و ساختمان نجس بتابـد و روی آن را خشک کند و مرتبه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌مانـد؛ همچنین بایـد ما بین سـطح زمین یا ساختمان که آفتاب به آن می‌تابـد با داخل آن، هوا یا جسم پاک دیگری فاصـله نباشد، وگرنه قسمت داخل آن پاک نمی‌شود.

«مسأله ۱۸۶» گیاهان و درختان و برگ و میوه آنها مادامی که قطع نشده‌انـد به واسـطه آفتاب پاک می‌شوند، ولی حصـیر نجس بنابر احتیاط به واسطه آفتاب پاک نمی‌شود.

«مسأله ۱۸۷» اگر آفتاب به زمین نجس بتابد سپس انسان شک کند که زمین هنگام تابیدن آفتاب مرطوب بوده یا نه یا رطوبت آن به واسـطه آفتاب خشک شـده یا نه و همچنین اگر شک کنـد که پیش از تابش آفتاب، عین نجاست از آن برطرف شـده یا نه یا شـک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه، آن زمین پاک نمی‌شود.

«مسأله ۱۸۸» اگر دو طرف دیوار نجس باشد و آفتاب به یک طرف آن بتابد، طرفی که آفتاب به آن نتابیده پاک نمی‌شود.

۴ – اِسْتِحاله

«مسأله ۱۸۹» اگر جنس چیزی به گونه‌ای تغییر کنـد که تبـدیل به جنس دیگری گردد، می‌گوینـد «اسـتحاله» شده است و اگر جنس چیز نجس یا متنجسـی به گونه‌ای تغییر کنـد که به صورت چیز پاکی در آیـد، به سـبب اسـتحاله پاک می‌شود؛ مثل آن که سگ در نمکزار فرو رود و تبدیل به نمک شود یا چوب نجسـی بسوزد و خاکستر گردد؛ ولی اگر جنس آن عوض نشود – مثل آن که گندم

نجس را آرد کنند یا با آرد نجس نان بپزند - پاک نمی‌شود.

«مسأله ۱۹۰» کوزه گِلی و مانند آن که از گِل نجس ساخته شده، نجس است و باید از ذغالی که از چوب نجس درست شده اجتناب نمایند.

«مسأله ۱۹۱» چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

«مسأله ۱۹۲» اگر شراب بخودی خود یا به واسطه آن که چیزی مثل سرکه و نمک در آن ریخته‌اند سرکه شود، پاک می گردد.

«مسأله ۱۹۳» شرابی که از انگور نجس درست می کنند، بنابر احتیاط با سرکه شدن پاک نمی‌شود، بلکه اگر نجاستی نیز از خارج به شراب برسد، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن نیز از آن اجتناب نمایند.

«مسأله ۱۹۴» سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست می کنند، نجس است و اگر پیش از تبدیل شدن به سرکه، به شراب تبدیل شوند نیز بنابر احتیاط با سرکه شدن پاک نمی‌شوند.

«مسأله ۱۹۵» اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و از آنها سرکه بریزند، اشکالی ندارد؛ ولی احتیاط آن است که پیش از آن که خرما و کشمش و انگور سرکه شوند، خیار و بادنجان و مانند آن را در آنها نریزند.

۵ – کم شدن دو سوم آب انگور

«مسأله ۱۹۶» آب انگوری که به وسیله آتش و مانند آن - مثل وسایل برقی - جوشیده، پیش از آن که ثلثان شود (یعنی دو قسمت آن تبخیر شود و یک قسمت آن باقی بماند) نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است و با ثلثان شدن، خوردن آن حلال می‌شود؛ ولی اگر ثابت شود که مست کننده است، حرام و نجس می‌باشد؛ و اگر خود بخود جوش آمده باشد، خوردن آن حرام بوده و بنابر احتیاط واجب نجس است و فقط با سرکه شدن پاک و حلال می‌شود.

«مسأله ۱۹۷» اگر در یک خوشه غوره یک یا دو دانه انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آبغوره بگویند و اثری از شیرینی در آن نباشد و بجوشد، پاک و خوردن آن حلال است.

«مسأله ۱۹۸» اگر چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور جوش بیاید، حرام نمی‌شود.

۶ – انتقال

«مسأله ۱۹۹» اگر خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد (یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را می‌برند، خون از آن جستن می کند) به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد منتقل شود و خون آن حیوان حساب شود، پاک می گردد، و این را «انتقال» می گویند؛ اما خونی که زالو از انسان می‌مکد، چون به آن خون زالو گفته نمی‌شود و خون انسان محسوب می‌شود، نجس می‌باشد.

«مسأله ۲۰۰» اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده، از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد و همچنین اگر بداند از او مکیده، ولی جزء بدن پشه حساب شود، آن خون پاک است؛ اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، نجس است.

۷ – اسلام

«مسأله ۲۰۱» اگر کافر شـهادتین، یعنی «أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللَّهُ وَأَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» بگوید، مسـلمان می‌شود و از آن پس، بدن، آب دهان، آب بینی و عرق او پاک است؛ ولی اگر هنگام مسـلمان شدن عین نجاست به بدن او بوده باشد، باید آن را برطرف کنـد و جای آن را آب بکشـد و اگر پیش از مسـلمان شدن عین نجاست برطرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

«مسأله ۲۰۲» اگر هنگـامی که کـافر بوده، لباس او با رطوبت به بـدنش رسـیده باشـد وآن لباس در هنگام مسـلمان شـدن در بـدن او نباشد، آن لباس نجس است، بلکه اگر در بدن او باشد نیز بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

«مسأله ۲۰۳» اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، و یا این که بداند قلباً مسلمان نشده ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزده باشد، مسلمان و پاک است.

۸ – تَبَعیّت

«مسأله ۲۰۴» تبعیّت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود.

«مسأله ۲۰۵» اگر شـراب سـرکه شود، ظرف آن نیز تـا جایی که شـراب به هنگام جوش آمـدن به آنجا رسـیده بوده، پاک می‌شود و پـارچه و چیزی هـم کـه معمولاً ـ روی آن می‌گذارنـد، اگر بـا رطـوبت شـراب نجس شـده باشـد، پـاک می‌گردد، بلکـه اگر هنگـام جوشیدن، سر ریز شده و پشت ظرف به آن آلوده شود، بعد از سرکه شدن، پشت ظرف نیز پاک می‌شود.

«مسأله ۲۰۶» تخته یا سـنگی که روی آن میّت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میّت را می‌پوشانند و دست کسـی که او را غسل می‌دهد و همینطور کیسه و صابونی که با آن میّت شسـته می‌شود و تا انتهای غسل‌های سه گانه به کار برده می‌شوند، بعد از تمام شدن غسل پاک می‌شوند.

«مسأله ۲۰۷» کسـی که چیزی را با دست خود آب می‌کشـد، اگر دست و آن چیز با هم آب کشـیده شونـد، بعـد از پاک شـدن آن چیز، دست او هم پاک می‌شود.

«مسأله ۲۰۸» فرزندان نابالغ کفار، پس از اسلام آوردن پدر یا مادر خود، محکوم به اسلام بوده و به تبعیّت آنان پاک می‌شوند، ولی قبـل از اسـلام آوردن پـدر یا مادر حکم کافر را دارنـد؛ مگر این که خود آنها ممیّز و اهل فکر و تشـخیص بوده و در این جهت تابع پدر و مادر نباشند.

«مسأله ۲۰۹» اگر لباس وماننـد آن را با آب قلیل آب بکشـند و به انـدازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، رطوبتی که در آن می‌ماند پاک است.

«مسأله ۲۱۰» قطره‌های آبی که پس از آب کشـیدن ظرف نجس با آب قلیل و بعـد از جـدا شـدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته‌اند، در آن باقی می‌ماند پاک است.

۹ – برطرف شدن عین نجاست

«مسأله ۲۱۱» اگر بـدن حیوان با عین نجس – مثل خون – یا متنجس – مثل آب نجس – آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شوند، بدن آن حیوان نیز پاک می‌شود.

«مسأله ۲۱۲» اگر بـاطن بـدن انسـان ماننـد داخـل دهـان و بینی بـا عین نجاست و یا چیز متنجس آلوده شود، بر طرف کردن آن چیز

نجس یا متنجّس کافی است و آب کشیدن باطن بدن لازم نیست؛ ولی چنانچه قسمتی از آنها که معمولاً دیده می‌شود، آلوده شده باشد، بنابر احتیاط واجب باید پس از بر طرف کردن آن چیز نجس یا متنجّس آن قسمت آب کشیده شود.

«مسأله ۲۱۳» اگر چیزی مانند انگشتان دست، دندان مصنوعی، موادی که دندان را با آن پر می‌کنند، باقی مانده غذا و یا هر جسم خارجی دیگر، در باطن بدن (مانند داخل دهان یا بینی) با نجاست تماس پیدا کند، چنانچه برخورد با نجاست در قسمت‌هایی از باطن باشد که معمولاً دیده می‌شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب کشید و چنانچه در قسمت‌هایی باشد که معمولاً دیده نمی‌شود - مانند انتهای دهان - در صورتی که عین نجاست در آن جسم خارجی نباشد، آب کشیدن آن لازم نیست.

«مسأله ۲۱۴» اگر جایی که انسان نمی‌داند ظاهر بدن است یا باطن آن با نجاست تماس پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب بکشد؛ ولی اگر نداند قسمتی که جزء باطن بدن است، از قسمت‌هایی است که معمولاً دیده نمی‌شود یا نه، آب کشیدن آن لازم نیست.

«مسأله ۲۱۵» اگر گرد و خاک نجس به لباس، فرش و مانند آن بنشیند، چنانچه هر دو خشك باشند نجس نمی‌شوند و بر طرف کردن گرد و خاك کافی است و شستن لازم نیست؛ ولی اگر گرد و خاك یا لباس، فرش و مانند آن مرطوب باشد، باید محل نشستن گرد و خاك را آب بکشند.

۱۰ - اِسْتِبْراء حیوان نجاستخوار

«مسأله ۲۱۶» ادرار و مدفوع حیوانی که به خوردن مدفوع انسان عادت کرده نجس است و اگر بخواهند پاك شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدتی که بعد از آن مدّت دیگر به آن نجاستخوار نمی‌گویند، نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط واجب باید شتر نجاستخوار را چهل روز، گاو را بیست روز، گوسفند را ده روز، مرغابی را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز از خوردن نجاست باز دارند.

۱۱ - غایب شدن مسلمان

«مسأله ۲۱۷» اگر شخصی بداند که بدن یا لباس مسلمانی یا چیز دیگری مانند ظرف و فرش که در اختیار آن مسلمان است نجس شده و سپس آن مسلمان غایب گردد و آن شخص احتمال بدهد که او آن چیز را آب کشیده، آن چیز برای آن شخص پاك است؛ ولی احتیاط واجب این است که چهار شرط ذیل نیز مراعات شود:

اول: آن که آن مسلمان بداند که آن چیز با چیزی که در نظر آن شخص نجس است، برخورد کرده است.

دوم: آن که آن مسلمان نیز آن چیز را نجس بداند.

سوم: آن که آن مسلمان آن چیز را در موردی که طهارت شرط آن است به کار ببرد، مثل این که با آن لباس نماز بخواند و یا در آن ظرف غذا بخورد.

چهارم: آن که آن مسلمان بداند موردی که آن چیز را در آن به کار می‌برد، مشروط به طهارت آن چیز است، مثلاً بداند که نماز را باید در لباس پاك بخواند.

راه‌هایی که پاک شدن چیز نجس با آنها ثابت می‌شود

«مسأله ۲۱۸» پاک شدن چیز نجس با چند راه ثابت می‌شود:

اول: این که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند چیزی که نجس بوده، پاک شده است.

دوم: این که دو نفر عادل خبر دهند که آن را تطهیر کرده‌اند و یا خبر از امری دهند که به واسطه آن امر، چیز نجس در نظر انسان پاک می‌شود، مثل این که خبر از ریزش باران بر روی چیز نجس بدهند.

سوم: این که کسی که آن چیز نجس در دست او بوده، بگوید: «آن چیز را آب کشیدم یا آن چیز پاک شده» و لازم نیست که آن شخص عادل باشد، ولی نباید متهم به بی‌مبالاتی در مورد طهارت و نجاست باشد.

چهارم: این که مسلمانی آن را آب بکشد، اگرچه معلوم نباشد که درست آب کشیده یا نه.

پنجم: این که مسلمانی که آن چیز متعلّق به او بوده، با شرایطی که گفته شد، غایب شود.

«مسأله ۲۱۹» اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند، نباید به حال خود اعتنا کند و باید مانند مردم معمولی رفتار نماید؛ یعنی چیزی را که آنها پاک می‌دانند، پاک بداند.

احکام ظرفها

احکام ظرفها

«مسأله ۲۲۰» خوردن و آشامیدن از ظرفی که از پوست سگ، خوک یا مردار ساخته شده، حرام است و نباید آن ظرف را در وضو گرفتن و غسل کردن و نیز در کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد به کار برند؛ بلکه احتیاط مستحب آن است که از چرم سگ، خوک و مردار در هیچ کاری استفاده نکنند.

«مسأله ۲۲۱» استفاده کردن از ظرف طلا و نقره در خوردن، آشامیدن، وضو گرفتن، غسل کردن، تطهیر نجاسات و امثال آنها حرام است و احتیاط واجب این است که از آنها در زینت اطاق نیز استفاده نشود، و نگاه داشتن آنها نیز خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۲۲» ساختن ظرف طلا و نقره و مزدی که برای آن می‌گیرند احتیاطاً حرام است.

«مسأله ۲۲۳» خرید و فروش ظرف طلا و نقره و پول و عوضی که فروشنده می‌گیرد احتیاطاً حرام است.

«مسأله ۲۲۴» اگر گیره استکان از طلا یا نقره ساخته شده باشد و بعد از برداشتن استکان به آن ظرف گفته شود، استعمال آن چه به تنهایی و چه با استکان حرام است و اگر به آن ظرف گفته نشود، استعمال آن مانعی ندارد.

«مسأله ۲۲۵» استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند، اشکال ندارد؛ اگرچه استعمال ظرفی که روی آن را آب نقره داده‌اند، مکروه است؛ بلکه بنابر احتیاط واجب آب خوردن از آن با دهان نهادن بر جایی که با نقره پوشانده شده، جایز نیست.

«مسأله ۲۲۶» اگر فلزّی را با طلا- یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که به آن ظرف، ظرف طلا یا نقره نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

«مسأله ۲۲۷» اگر غذایی را که در ظرف طلا- و نقره است به منظور پرهیز از حرام در ظرف دیگری بریزند، این استعمال اشکال ندارد؛ ولی اگر بخواهند در ظرف دوم غذا بخورند، چنانچه خالی کردن ظرف طلا و نقره به این خاطر نباشد که غذا خوردن از ظرف طلا و نقره جایز نیست، این استعمال حرام می‌باشد.

«مسأله ۲۲۸» استعمال بادگیر قلیان، غلاف شمشیر و کارد، اگر از طلا یا نقره باشند، اشکال ندارد؛ ولی احتیاط واجب این است که چیزهایی مثل عطردان، سرمه‌دان، قاب قرآن و مانند آنها، از طلا و نقره نباشند.

«مسأله ۲۲۹» استعمال ظرف طلاـ يا نقره براى خوردن و آشاميدن و يا استعمالات ديگر، در حال ناچارى اشكال ندارد؛ بلكه در صورتى كه ناچار شود كه دست يا صورت يا بدن خود را با آبى كه در ظرف طلا يا نقره است بشويد، مى‌تواند آنها را به نيّت وضو يا غسل بشويد؛ ولى اگر اضطرارى به شستن اعضاى وضو يا غسل با آن آب نداشته باشد، نمى‌تواند با آن وضو گرفته و يا غسل كند، بلكه بايد تيمّم نمايد.

«مسأله ۲۳۰» استعمال ظرفى كه معلوم نيست از طلا و نقره است يا از چيز ديگر، اشكال ندارد.

احكام تَخَلّى

دفع ادرار و مدفوع

«مسأله ۲۳۱» واجب است انسان هنگام تَخَلّى و مواقع ديگر، عورت خود را از مردان و زنانى كه مكلّفند، اگرچه مثل خواهر، برادر و يا مادر به او محرم باشند و همچنين از ديوانه مميّز و بچّه‌هاى مميّز كه خوب و بد را مى‌فهمند، بپوشاند ولى زن و شوهر لازم نيست عورت خود را از يكديگر بپوشانند.

«مسأله ۲۳۲» لازم نيست با چيز مخصوصى عورت خود را بپوشاند و اگر مثلاً با دست نيز آن را بپوشاند، كافى است.

«مسأله ۲۳۳» انسان نبايد در حال تخَلّى به گونه‌اى بنشيند كه بگويند رو يا پشت به قبله نشسته است.

«مسأله ۲۳۴» اگر هنگام تخلّى رو به قبله يا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله برگرداند، بنابر احتياط كفايت نمى‌كند؛ و اگر رو به قبله يا پشت به قبله نباشد، احتياط واجب آن است كه عورت خود را رو يا پشت به قبله ننمايد.

«مسأله ۲۳۵» در هنگام استبراء و تطهيرِ مخرجِ ادرار و مدفوع، رو يا پشت به قبله بودن اشكالى ندارد، هرچند بهتر است كه در اين حالت نيز رو يا پشت به قبله ننشيند.

«مسأله ۲۳۶» اگر براى آن كه نامحرم او را نبيند مجبور شود رو يا پشت به قبله بنشيند، بايد رو يا پشت به قبله بنشيند؛ و نيز اگر به دليل ديگرى ناچار باشد كه رو يا پشت به قبله بنشيند مانعى ندارد.

«مسأله ۲۳۷» احتياط مستحب آن است كه بچّه را در وقت تخلّى رو يا پشت به قبله ننشانند و اگر خود بچّه بنشيند نيز جلوگيرى از او واجب نيست.

«مسأله ۲۳۸» در چهار جا تخلّى حرام است:

اوّل: در كوچه‌هاى بن بست و مانند آن در صورتى كه صاحبان آن اجازه نداده باشند. دوم: در ملك كسى كه اجازه تخلّى نداده است. سوم: در جايى كه براى عده مخصوصى وقف شده است، مثل بعضى از مدرسه‌ها. چهارم: روى قبر مؤمنين در صورتى كه بى‌احترامى به آنان باشد؛ و يا در هر جايى كه موجب بى‌احترامى به مقدسات دينى گردد.

«مسأله ۲۳۹» در سه صورت، مخرج مدفوع فقط با آب پاك مى‌شود:

اوّل: آن كه همراه مدفوع، نجاست ديگرى مثل خون بيرون آمده باشد. دوم: آن كه نجاستى از خارج به مخرج مدفوع رسيده باشد. سوم: آن كه اطراف مخرج بيشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد. در غير اين سه صورت مى‌شود مخرج را با آب شست و يا به دستورى كه بعداً گفته مى‌شود، با پارچه و سنگ و مانند آنها پاك كرد، اگرچه شستن با آب بهتر است.

«مسأله ۲۴۰» مخرج ادرار با غير آب پاك نمى‌شود و اگر با آب جارى يا كُر، يك مرتبه بشويند كافى است؛ ولى احتياط واجب آن است كه با آب قليل، دو مرتبه بشويند و چنانچه بول كسى از غير مجراى طبيعى خارج شود، اگر بخواهد محلّ خروج ادرار را با آب

قلیل بشوید، باید دو مرتبه آن را بشوید.

«مسأله ۲۴۱» اگر مخرج مـدفوع را با آب بشویند، باید چیزی از مدفوع در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در مرتبه اوّل به گونه‌ای شسته شود که ذرّه‌ای از مدفوع در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

«مسأله ۲۴۲» هرگاه با سـنگ و کلوخ و مانند اینها مدفوع را از مخرج برطرف کنند، محل پاک می‌شود و باقی ماندن اثری از آن که معمولاً جز با آب پاک نمی‌شود، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۴۳» لازم نیست بـا سه سـنگ یـا پـارچه مخرج را پاک کننـد، بلکه با اطراف یک سـنگ یا یک پارچه هم کافی است، امّا مراعات سه مرتبه احتیاطاً لازم است هرچنـد با کمتر از آن نیز محل پاک شود و اگر با سه مرتبه پاک نشود، باید به قدری ادامه دهد که محل پاک شود و اگر با استخوان و سرگین محل را پاک کند، پاک شدن آن، محلّ اشکال است؛ و اگر با چیزهایی که احترام آنها لازم است خود را پاک کند، معصیت کرده است و حتی گاهی موجب کفر می‌شود، ولی مخرج پاک می گردد.

«مسأله ۲۴۴» اگر شک کنـد که مخرج را تطهیر کرده یا نه - اگرچه همیشه بعد از ادرار یا مدفوع فوراً تطهیر می کرده - باید خود را تطهیر نماید.

« مسأله ۲۴۵» اگر بعـد از نمـاز شـک کنـد که قبـل از نمـاز مخرج را تطهیر کرده یـا نه، نمـازی که خوانـده صـحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند.

اِسْتِبْراء

«مسأله ۲۴۶» اسـتبراء عمل مسـتحبّی است که مردها بعـد از بیرون آمدن ادرار انجام می‌دهند و هدف از انجام آن خارج کردن ادرار باقی‌مانـده در مجرای ادرار و اطمینان از پاکی آن می‌باشـد؛ و دارای اقسامی است، بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن ادرار، اگر مخرج مـدفوع نجس شده، اوّل آن را تطهیر کنند و بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج مدفوع تا بیخ آلت بکشـند و بعد شـست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن، سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

«مسأله ۲۴۷» آبی که گاهی بعد از ملاعبه و تحریک شـهوت جنسـی از انسان خارج می‌شود و به آن «مَذْی» می گویند، پاک است و نیز آبی که گاهی بعـد از خروج منی بیرون می‌آید و به آن «وَذْی» گفته می‌شود و آبی که گاهی بعد از ادرار بیرون می‌آید و به آن «وَدْی» می گویند، پاک است و چنانچه انسان بعد از ادرار اسـتبراء کند و بعد از آن آبی از او خارج شود و شک کند که ادرار است یا یکی از اینها، پاک می‌باشد.

«مسأله ۲۴۸» اگر انسان شک کنـد اسـتبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آیـد که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد و چنانچه وضو گرفته باشـد، وضویش باطـل می‌شود؛ ولی اگر شـک کنـد اسـتبرایی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آیـد که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد و وضو را نیز باطل نمی کند.

«مسأله ۲۴۹» کسی که استبراء نکرده، اگر به واسطه آن که مدتی از ادرار کردن او گذشته، یقین کند که ادرار در مجرا نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد و وضو را نیز باطل نمی کند.

«مسأله ۲۵۰» اگر انسان بعـد از ادرار اسـتبراء کنـد و وضو بگیرد، چنانچه بعـد از وضو رطوبتی ببینـد که بدانـد یا ادرار است یا منی، واجب است غسل کرده و وضو نیز بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است.

«مسأله ۲۵۱» برای زن استبراء از ادرار نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، پاک می‌باشد و وضو و غسل او نیز

باطل نمی‌شود.

«مسأله ۲۵۲» ادرار کردن پس از خارج شدن منی که به آن استبرای از منی می گویند، موجب پاکسازی مجرای ادرار از منی می‌شود و اگر کسی بدون استبراء از منی غسل کند و پس از غسل رطوبتی مشکوک در خود بیابد و احتمال دهد که منی باشد، باید دوباره غسل نماید.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

«مسأله ۲۵۳» مستحب است در هنگام تخلّی (دفع ادرار و مدفوع) جایی بنشیند که کسی او را نبیند و هنگام وارد شدن به مکان تخلی، اوّل پای چپ و هنگام بیرون آمدن، اوّل پای راست را بگذارد. همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر روی پای چپ بیندازد.

«مسأله ۲۵۴» نشستن روبروی خورشید و ماه در حال تخلی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای - حتی با دست - بپوشاند مکروه نیست. همچنین در حال تخلّی نشستن روبروی باد و در جاده، خیابان، کوچه، درِ خانه و هر جایی که محل عبور و مرور باشد مکروه است، بلکه در بعضی از شرایط حرام می‌باشد. همچنین تخلی در زیر درختی که میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست و حرف زدن در حال تخلی، مکروه می‌باشد، ولی اگر ذکر خدا بگوید یا ناچار باشد که صحبت کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۵» ایستاده ادرار کردن و ادرار کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب راکد و بالاخصّ به هنگام شب، مکروه است.

«مسأله ۲۵۶» خودداری کردن از دفع ادرار و مدفوع، مکروه است و اگر ضرر قابل توجهی داشته باشد، حرام است.

«مسأله ۲۵۷» مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی، ادرار کند.

وضو

وضو

«مسألة ۲۵۸» وضو عملی است شامل شستن و مسح کردن برخی از اعضای بدن که انسان به دستور خداوند متعال و برای تقرّب به او انجام می‌دهد و خود به تنهایی عبادت و مستحب و موجب تطهیر قلب است و طهارت حاصل از وضو از شرایط صحت نماز و طواف است.

«مسأله ۲۵۹» در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

«مسألة ۲۶۰» وضو را می‌توان به صورت ترتیبی یا ارتماسی انجام داد. وضوی ترتیبی آن است که آب را روی صورت و هر یک از دستها بریزد و به ترتیبی که گفته خواهد شد از بالا به پایین بشوید؛ ولی وضوی ارتماسی به نحوی که در مسأله ۲۸۶ خواهد آمد، انجام می‌شود.

احکام شستن صورت و دستها

«مسأله ۲۶۱» درازای صورت را باید از بالای پیشانی – جایی که معمولاً ـ موی سر می‌روید – تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد، باید شسته شود و اگر مختصری از این مقدار را نیز نشوید، وضو باطل است و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده، باید کمی از اطراف آن را نیز بشوید.

«مسأله ۲۶۲» اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگ‌تر از معمول مردم باشد، به طوری که فاصله بین انگشت وسط و شست او بیشتر و یا کمتر از مقدار معمول را بر روی صورت او فرا بگیرد، باید ملاحظه کند که افراد معمولی چه مقدار از صورت خود را می‌شویند و او نیز همان مقدار را بشوید. همچنین اگر در پیشانی او مو روییده یا جلوی سر او مو نداشته باشد، باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید.

«مسأله ۲۶۳» اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر مانعی هست برطرف نماید.

«مسأله ۲۶۴» اگر پوست صورت از بین مو پیدا باشد، باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد، شستن ظاهر مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

«مسأله ۲۶۵» اگر شک کند که پوست صورت از بین موها پیدا است یا نه، باید آب را به پوست صورت برساند و بنابر احتیاط واجب مو را هم بشوید.

«مسأله ۲۶۶» شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شوند واجب نیست، ولی برای آن که یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را نیز بشوید و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهایی که گرفته این مقدار را شسته یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته باشد، نمازهایی که خوانده صحیح است، امّا اگر وقت باقی باشد، باید وضو بگیرد و نماز را اعاده کند و نمازهای بعدی را نیز نمی‌تواند با این وضو بخواند و باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله ۲۶۷» برای شستن صورت باید آب را از بالا ـ به سمت پایین بر روی آن جاری کرد و احتیاط واجب آن است که شستن صورت را از پیشانی شروع و در چانه تمام نماید. برای شستن دست‌ها نیز باید آنها را از آرنج به سمت سر انگشتان بشوید و اگر صورت یا دست‌ها را از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است.

«مسأله ۲۶۸» اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه رطوبت دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود و عرفاً بگویند که دست یا صورت را شسته است، کافی است.

«مسأله ۲۶۹» بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتان بشوید.

«مسأله ۲۷۰» برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته، باید مقداری بالاتر از آرنج را نیز بشوید.

«مسأله ۲۷۱» کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را از مچ تا سر انگشتان شسته، در هنگام وضو باید دستها را تا سر انگشتان بشوید و اگر فقط تا مچ بشوید، وضوی او باطل است.

«مسأله ۲۷۲» در وضو، شستن صورت و دستها در مرتبه اوّل واجب، در مرتبه دوم جایز و در مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد و مقصود از یک بار شستن این است که یک بار تمام عضو به قصد وضو شسته شود و اگر با یک مشت آب، تمام عضو شسته شود و آن را به قصد وضو بریزد، یک مرتبه حساب می‌شود، چه قصد بکند که با آن آب یک مرتبه عضو را بشوید و چه قصد نکند.

احکام مسح سر و پا

«مسأله ۲۷۳» بعد از شستن هر دو دست، باید جلوی سر را با کف دست مسح کند و بنابر احتیاط واجب باید مسح سر با دست راست باشد و بنابر احتیاط مستحب باید دست را از بالا به پایین بکشد.

«مسأله ۲۷۴» یک قسمت از چهار قسمت سر که بالای پیشانی و روی سر است جای مسح می‌باشد و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یک انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته، مسح نماید.

«مسأله ۲۷۵» لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر نیز صحیح است؛ ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد، باید بیخ موها را مسح کند یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید و اگر موهایی را که به صورت می‌ریزند یا به جاهای دیگر سر می‌رسند جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، مسح او باطل است.

«مسأله ۲۷۶» بعد از مسح سر باید با رطوبت آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر انگشتان تا برآمدگی روی پا مسح کند و احتیاط مستحب آن است که تا مفصل پا را مسح نماید.

«مسأله ۲۷۷» پهنای مسح پا بنابر احتیاط باید به اندازه سه انگشت بسته باشد، ولی بهتر آن است که با تمام کف دست، تمام روی پا را مسح کنند.

«مسأله ۲۷۸» اگر برای مسح پا همه دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد صحیح است.

«مسأله ۲۷۹» در مسح سر و روی پاها باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهداشته و سر یا پا را به آن بکشد، وضوی او باطل است؛ ولی اگر هنگامی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۸۰» جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری مرطوب باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند، مسح باطل است؛ ولی اگر رطوبت آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود را فقط از رطوبت کف دست بدانند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۸۱» بعد از تمام شدن شستن دست چپ، نباید آبی از خارج به کف دست‌ها برسد و مسح باید با رطوبت باقی مانده در کف دست انجام گیرد و احتیاط واجب این است که از بقیه اعضای وضو نیز رطوبتی به کف دست‌ها نرسد و اگر برای مسح، رطوبتی در کف دست نمانده باشد، احتیاط واجب آن است که از ریش و ابرو و مژگانی که داخل در حدّ صورتند رطوبت گرفته و با آن مسح نماید.

«مسأله ۲۸۲» اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد، می‌تواند سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از ریش و ابرو و مژگانی که داخل در حدّ صورتند، رطوبت بگیرد.

«مسأله ۲۸۳» اگر پس از مسح، شک کند که مسح را صحیح انجام داده یا نه، می‌تواند جای مسح را خشک کرده و دوباره مسح نماید.

«مسأله ۲۸۴» مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آنها اشکال ندارد و اگر روی کفش نجس باشد، باید چیز پاکی بر آن بیندازد و بر آن چیز مسح کند.

«مسأله ۲۸۵» اگر بر روی پا نجاستی که از ناحیه جراحت محلّ مسح نیست، وجود داشته باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمّم کند.

وضوی ارتماسی

«مسأله ۲۸۶» در وضوی ارتماسی، انسان می‌توانـد تنها صورت را به قصد وضو با مراعات شستن از بالا از طرف پیشانی در آب فرو برد، ولی مسح سر و پاها با رطوبت دست در وضوی ارتماسی اشکال دارد، بنابر این می‌توان در شستن دست راست آن را به قصد وضوی ارتماسی از طرف آرنـج در آب فرو برد و در شستن دست چپ، آن را نیز به نحو ارتماسی در آب فرو برد ولی قسمتی از کف دست را باقی گذاشت و آن را با دست راست به صورت ترتیبی شست و در این صورت مسح با رطوبت باقی مانده در دست اشکال ندارد. در وضوی ارتماسی از ابتدای فرو بردن صورت و دست‌ها در آب تا خروج آنها، باید قصد شستن به نیّت وضو داشته باشد و کفایت قصد وضوی ارتماسی در حال بیرون آوردن صورت و دست محلّ اشکال است.

« مسأله ۲۸۷» اگر برخی از اعضـای وضـو را به نحوی که گفته شـد بـا وضوی ارتماسـی و برخی دیگر را بـا وضوی ترتیبی بشویـد، اشکالی ندارد.

دعاهایی که خواندن آنها هنگام وضو گرفتن مستحب است

« مسأله ۲۸۸» کسـی که وضو می گیرد، مسـتحب است هنگامی که نگاهش به آب می‌افتـد، بگویـد: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً ولَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً» یعنی: «با نام خـدا آغاز می کنم و با کمک از او وضو می گیرم، همه حمد و سپاس از آن خدایی است که آب را پاکیزه قرار داده و آن را نجس قرار نـداده است» و هنگامی که پیش از وضو دست خود را می‌شویـد، بگوید: «أَللّهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابِينَ وَاجعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» یعنی: «خـدایا مرا از توبه‌کننـدگان و پاک‌شوندگان قرار بده» و در وقت مضـمضه کردن (یعنی آب در دهـان گردانـدن) بگویـد: «أَللّهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی يَوْمَ أَلْقاكَ وَأَطْلِقْ لِسانی بِذِكْرِكَ» یعنی: «خـدایا روزی که با تو دیـدار می کنم، دلیلم را به من تلقین کن و زبانم را به یاد خود بگشا» و در وقت اسـتنشاق (یعنی آب در بینی کردن) بگویـد: «أَللّهُمَّ لاتُحَرِّمْ عَلَيَّ ريحَ الجَنَّةِ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ يَشُمُّ ريحَهَا وَرَوْحَها وَطيبَها» یعنی: «خدایا بوی بهشت را بر من حرام مگردان، و از کسانی قرارم ده که نسیم و عطر بهشت را می‌بوینـد» و در هنگـام شسـتن صورت بگویـد: «أَللّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهی يَوْمَ تَسْوَدُّ فيهِ الْوُجُوهُ وَلا تُسَوِّدْ وَجْهی يَوْمَ تَبْيَضُّ فيـهِ الْوُجُوهُ» یعنی: «خـدایا رویم را در آن روز که چهره‌هـا سیاه می گردنـد سپیـد گردان، و در آن روزی که چهره‌هـا سپید می‌شونـد، رویـم را سیاه مگردان» و در وقـت شسـتن دست راست بخوانـد: «أَللّهُمَّ أَعْطِنی كِتـابی بِيَمينی وَالْخُلْدَ فی الْجِنَانِ بِيَسـاری وَحاسِبْنی حِساباً يَسيراً» یعنی: «خدایا نامه کردارم را به دست راستم بده، و جاودانی در بهشت را به دست چپم، و حساب مرا آسان فرما» و هنگام شستن دست چپ بگوید: «أَللّهُمَّ لاتُعْطِنی كِتابی بِشِمالی وَلا مِنْ وَراءِ ظَهْری ولا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً إلی عُنُقی، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّيرانِ» یعنی: «خدایا نامه کردارم را به دست چپ و از پشت سر به من مده، و دستم را به گردنم مبند، و من از پاره‌های آتش سوزان جهنم به تو پناه می‌برم» و هنگامی که سر را مسح می کنـد، بگویـد: «أَللّهُمَ غَشِّنی بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكاتِكَ وَعَفْوِكَ» یعنی: «خـدایا مرا با رحمت و برکتها و بخشایش خود در بر گیر» و در وقت مسـح پا بخوانـد: «أَللّهُمَ ثَبِّتْنی عَلَی الصِّراطِ يَوْمَ تَزِلُّ فيهِ الأَقْدامُ وَاجْعَلْ سَعْيی فی ما يُرْضيكَ عَنّی يَا ذَا الْجَلالِ وَالإِكْرامِ» یعنی: «خدایا آن روز که گامها بر صراط می‌لغزند، گام مرا ثابت و استوار بدار، و کوششم را در آنچه از من خرسند می‌شوی قرار ده، ای دارنده شکوه و بزرگواری».

شرایط وضو

شرایط صحیح بودن وضو سیزده چیز است:

* شرط اوّل: آب وضو پاک باشد.

* شرط دوم: آب وضو مطلق باشد.

«مسأله ۲۸۹» وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد و اگر با آن وضو نمازی نیز خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

«مسأله ۲۹۰» اگر غیر از آب گِل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو در اختیار نداشته باشد، چنانچه وقت نماز تنگ باشد، باید تیمّم کند و اگر وقت داشته باشد، باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

* شرط سوم: آب وضو و همچنین فضایی که در آن وضو می گیرد، مباح باشد.

«مسأله ۲۹۱» وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه (مگر از نهرهای بزرگ به ترتیبی که در مسأله ۲۹۵ می آید) حرام و باطل است؛ ولی اگر سابقاً راضی بوده و انسان نمی‌داند که از رضایت خود برگشته یا نه، وضو صحیح است و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد، اگر محل منحصر باشد - یعنی غیر از مکان غصبی مکان دیگری نداشته باشد - و وضو موجب ریزش آب به محل غصبی باشد، وضو باطل و حرام است و باید تیمّم کند و نماز بخواند.

«مسأله ۲۹۲» وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آب آن وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت متولّی باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۹۳» کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که درآنجا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند از حوض آن وضو بگیرد؛ ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت متولّی باشد، می‌تواند از حوض آن وضو بگیرد.

«مسأله ۲۹۴» وضو گرفتن از حوض پاساژها و مسافرخانه‌ها و مانند آنها، برای کسانی که ساکن آن اماکن نیستند، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آن جاها نیستند، با آب آنها وضو بگیرند و وضو گرفتن آنان نشانه رضایت صاحبان آن محل باشد.

«مسأله ۲۹۵» وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگرچه انسان نداند که صاحبان آنها راضی هستند یا نه، اشکال ندارد؛ ولی اگر صاحبان آنها از وضو گرفتن نهی کنند، احتیاط واجب آن است که با آب آنها وضو نگیرد.

«مسأله ۲۹۶» اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، وضوی او صحیح است.

* شرط چهارم: ظرف آب وضو مباح باشد.

* شرط پنجم: ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد.

«مسأله ۲۹۷» اگر آب در ظرف غصبی باشد و غیر از آن، آب دیگری برای وضو نداشته باشد، باید تیمّم کند و چنانچه با آن آب وضو بگیرد، وضوی او باطل است؛ ولی اگر بتواند آب را در ظرف مباح خالی کند و بعد از آب آن ظرف وضو بگیرد، وضوی او صحیح است بلکه اگر آب متعلّق به خود او باشد، باید این کار را انجام دهد و سپس با آن آب وضو بگیرد و اگر آب مباح دیگری در اختیار داشته باشد، چنانچه در آن ظرف غصبی وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف آب به صورت و دستها بریزد، وضوی او باطل است، ولی اگر با کف دست، آب از آن ظرف بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است، اگرچه از جهت تصرّف در ظرف غصبی، مرتکب فعل حرام شده است.

«مسأله ۲۹۸» اگر آب در ظرف طلا یا نقره باشد و غیر از آن آب دیگری برای وضو نداشته باشد، چنانچه ظرف دیگری که از طلا و نقره نباشد، در اختیار داشته باشد، باید آب را در آن ظرف ریخته و با آن وضو بگیرد و چنانچه ظرف دیگری در اختیار نداشته

باشـد، بایـد تیمّم کنـد و چنـانچه بـا آب آن ظرف وضو بگیرد، وضویش صـحیح نیست و اگر غیر از آبی که در ظرف طلاـ یـا نقره است، آب دیگری در اختیار داشته باشد، چنانچه در آن ظرف طلا یا نقره وضوی ارتماسی بگیرد و یا با آن ظرف آب به صورت و دستها بریزد، وضوی او باطل است، ولی اگر با کف دست، آب از آن ظرف بردارد و به صورت و دستها بریزد، وضوی او صحیح است.

«مسأله ۲۹۹» اگر در حوضـی که مثلاًـ یـک آجر یـا یـک سـنگ آن غصبی است وضو بگیرد، وضوی او صـحیح است، مگر این که وضوی او تصرّف در غصب حساب شود؛ ولی غالباً با وضو گرفتن از آن حوض، تصرف در آجر یا سنگ غصبی صدق نمی‌کند.

«مسأله ۳۰۰» اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

* شرط ششم: اعضای وضو هنگام شستن و مسح کردن، پاک باشند.

«مسأله ۳۰۱» اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

«مسأله ۳۰۲» اگر غیر از اعضای وضو جای دیگری از بـدن نجس باشد، وضو صـحیح است؛ ولی اگر مخرج ادرار یا مدفوع را تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

«مسأله ۳۰۳» اگر یکی از اعضای وضو نجس باشـد و بعـد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشـیده یا نه، چنانچه در هنگام وضو متوجه پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده، وضوی او باطل است و اگر می‌داند که متوجه بوده یا شک دارد که متوجه بوده یا نه، وضوی او صحیح است و در هر صورت برای اعمال بعدی باید جایی را که نجس بوده، آب بکشد.

«مسأله ۳۰۴» اگر بریدگی یا زخمی در صورت یا دست باشد که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر نداشته باشد، باید آن را در آب کُر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید و بعد به دستوری که گفته شد، وضوی ارتماسی بگیرد.

* شرط هفتم: وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

«مسأله ۳۰۵» هرگاه وقت به قـدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، کمتر از یک رکعت از نماز را می‌تواند در وقت آن بخواند، باید تیمّم کنـد و اگر یک رکعت یا بیشتر را بتواند داخل وقت بجا آورد، ولی مقداری از آن در خارج وقت واقع شود، ظاهراً بین تیمم و وضو مخیر است، اگرچه بعیـد نیست که تیمم موافق با احتیاط باشـد؛ ولی اگر برای وضو و تیمّم به یک انـدازه وقت لازم باشد، باید وضو بگیرد.

«مسأله ۳۰۶» کسـی که در تنگی وقتِ نمـاز بایـد تیمّم کنـد، اگر برای خوانـدن نمازی که وقتش تنگ شـده وضو بگیرد، وضوی او باطل است و اگر به قصد دیگری مثل دست زدن به قرآن و یا با طهارت بودن وضو بگیرد نیز وضویش خالی از اشکال نیست.

* شـرط هشـتم: به قصـد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند) وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است.

«مسأله ۳۰۷» لازم نیست نیّت وضو را به زبان بگویـد یا از قلب خود بگذرانـد، ولی بایـد در تمام مدّت وضو گرفتن، متوجه باشد که وضو می‌گیرد، به گونه‌ای که اگر از او بپرسند: چه می‌کنی؟ بگوید: وضو می‌گیرم.

* شرط نهم: وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد؛ یعنی اوّل صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعـد پاها را مسـح نمایـد و احتیاطاً بایـد پای راست را پیش از پای چپ مسـح کنـد و اگر به این ترتیب وضو نگیرد، وضوی او باطل است.

* شرط دهم: کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

«مسأله ۳۰۸» اگر بین کارهای وضو به قـدری فاصـله شود که عرفاً یک عمل واحد به حساب نیاید و نگویند که این شـخص در حال

وضو گرفتن است، وضوی او باطل است و خشک شدن اعضای سابق وضو نیز اگر بیانگر این حالت باشد، وضو را باطل می کند.

«مسأله ۳۰۹» اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورد، ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند آن اعضای وضو خشک شوند، وضوی او صحیح است.

«مسأله ۳۱۰» راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

* شرط یازدهم: شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد، وضویش باطل است و نیز اگر در ریختن آب به صورت و دستها او را یاری کند، اگرچه پس از آن خود وی آن آب را به قصد وضو بر آن عضو جاری کند، صحّت وضوی او محلّ اشکال است.

«مسأله ۳۱۱» آوردن آب، باز کردن شیر آب و ریختن آب در کف دست کسی که می‌خواهد وضو بگیرد، اشکال ندارد. همچنین اگر کسی به جهتی دیگر آب را مثلاً ـ از مکان بلندی بریزد و شخص دیگر اعضای وضو را به قصد وضو در زیر آن آب بشوید، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۱۲» کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، باید در قسمتهایی که نمی‌تواند، نایب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد نیز بخواهد، در صورتی که بتواند باید بدهد، ولی باید خود او نیّت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند، باید نایب دستش را بگیرد و به محل مسح او بکشد و اگر این نیز ممکن نباشد، باید از دستش رطوبت بگیرند و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کنند.

«مسأله ۳۱۳» برای اعمالی از وضو که خود می‌تواند آنها را به تنهایی انجام دهد، نباید کمک بگیرد.

* شرط دوازدهم: استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

«مسأله ۳۱۴» کسی که می‌ترسد در صورت وضو گرفتن مریض شود، یا بیماری او شدت یابد، یا زمان بهبودی او طولانی‌تر شود، یا درمان بیماری مشکل گردد به طوری که تحمّل آن برای وی سخت باشد و همچنین کسی که می‌ترسد در صورتی که آب را به مصرف وضو برساند، دچار تشنگی شدید شود، می‌تواند تیمّم کند؛ ولی اگر بترسد که تشنگی شدید برای وی ضرر قابل توجهی داشته باشد، باید تیمّم کند و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد و بعد بفهمد که ضرر شدیدی که از نظر شرع حرام است داشته، وضوی او بنا بر احتیاط باطل است و در غیر این صورت صحیح می‌باشد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آن وضو نماز نخواند و تیمّم کند.

«مسأله ۳۱۵» اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است، ضرر نداشته و بیشتر از آن ضرر داشته باشد، باید با همان مقدار کم وضو بگیرد.

* شرط سیزدهم: در اعضای وضو، چیزی مانع از رسیدن آب به عضو نباشد.

«مسأله ۳۱۶» اگر بداند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شك داشته باشد که از رسیدن آب به پوست جلوگیری می کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

«مسأله ۳۱۷» رنگ موهایی که افراد برای رنگ کردن مو یا ابروی خود به کار می‌برند و نیز رنگ جوهر خودکار یا خودنویس که بر دست می‌ماند، چنانچه جرم نداشته و تنها رنگ باشند، برای وضو اشکال ندارند.

«مسأله ۳۱۸» اگر زیر ناخن چرک باشد، در صورتی که چرک مانع از رسیدن آب به ظاهر بدن شود، باید برطرف شود. بنابراین چنانچه زیر ناخنِ کوتاه که جزء ظاهر بدن محسوب نمی‌شود، چرک باشد، وضو اشکال ندارد؛ ولی اگر ناخن را بگیرند، در صورتی که چرک مانع از رسیدن آب به پوست باشد، باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند و نیز اگر ناخن بیشتر از حدّ

معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری از ناخن را که از حدّ معمول بلندتر است برطرف نمایند تا آب به ظاهر بدن برسد.

«مسأله ۳۱۹» اگر در صورت، دستها، جلوی سر و یا روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگری برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن نیز کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند؛ ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن چسبیده و گاهی بلند شود، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

«مسأله ۳۲۰» اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، مثل آن که بعد از گِل کاری شک کند که گِل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا با دست مالیدن یا به نحو دیگری اطمینان پیدا کند که اگر مانعی بوده، برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

«مسأله ۳۲۱» اگر جایی که باید آن را شست و مسح کرد چرک باشد، در صورتی که چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد، لازم نیست برای وضو آن را برطرف کند و همچنین اگر بعد از گچ کاری و مانند آن، چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست باقی بماند، اشکال ندارد، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

«مسأله ۳۲۲» اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی برای رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در هنگام وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است، ولی اگر بداند که هنگام وضو متوجه آن مانع نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله ۳۲۳» اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب بخودی خود زیر آن رسیده و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، وضوی او صحیح است؛ ولی چنانچه بداند هنگام وضو متوجه رسیدن آب به زیر آن نبوده، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله ۳۲۴» اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند هنگام وضو وجود داشته یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است؛ ولی اگر بداند که در وقت وضو توجهی به بودن یا نبودن آن مانع نداشته، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

«مسأله ۳۲۵» اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضوی او صحیح است.

احکام وضو

شک در وضو

«مسأله ۳۲۶» کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند، نباید به شک خود اعتنا کند و باید مطابق معمول مردم رفتار کند.

«مسأله ۳۲۷» اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا را بر این می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از ادرار استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو، رطوبتی از او بیرون آید که نداند ادرار است یا رطوبت پاک، وضوی او باطل است.

«مسأله ۳۲۸» کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

«مسأله ۳۲۹» کسی که می‌داند وضو گرفته و حَدَثی (یعنی چیزی که باعث باطل شدن وضو است) هم از او سر زده - مثلاً ادرار

کرده - اگر ندانـد کدام جلوتر بوده، چه زمان یکی را بداند و چه نداند، چنانچه هنوز نماز نخوانده است، باید وضو بگیرد و اگر در بین نمـاز است، بایـد نمـاز را قطع کنـد و وضو بگیرد و اگر نمـاز را خوانـده است، بایـد وضو بگیرد و نمـازی را که خوانـده دوباره بخواند.

«مسأله ۳۳۰» اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او صحیح است ولی باید برای نمازهای بعدی وضو بگیرد.

«مسأله ۳۳۱» اگر در بین نماز شک کنـد و ندانـد که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را از سـر بگیرد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که آن نماز را با همان حالت به پایان رسانده و سپس وضو گرفته و آن را اعاده کند.

«مسأله ۳۳۲» اگر بعـد از نماز بداند که وضوی او باطل شده است ولی شک کند که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

حکم کسی که بدون اختیار وضوی خود را باطل می‌کند

«مسأله ۳۳۳» اگر انسان مرضـی داشته باشد که ادرار او قطره قطره بریزد یا نتواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه یقین داشـته باشد که از اوّل وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیـدا می کنـد بخوانـد و اگر مهلت او به مقـدار اعمال واجب نماز باشـد، بایـد در وقتی که مهلت دارد فقط اعمال واجب نماز را بجا آورد و اعمال مستحب آن مانند اذان، اقامه، قنوت و اذکار مستحب آن را ترک نماید.

«مسأله ۳۳۴» اگر به مقـدار وضو و نمـاز مهلت پیـدا نکنـد و در بین نماز چنـد دفعه قطرات ادرار از او خارج شود، وضوی اوّل کافی است، ولی چنـانچه مرضـی داشـته باشـد که در بین نمـاز چنـد مرتبه مـدفوع از او خارج شود و وضو گرفتن بعـد از هر دفعه برای او مشـکل نباشـد، بایـد ظرف آبی کنـار خود بگـذارد و هر بـار مـدفوع از او خارج شـد، بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد و بقیّه نماز را بخواند.

«مسأله ۳۳۵» کسـی که ادرار پی در پی از او خارج می‌شود، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضو بخواند، می‌تواند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را با یک وضو بخوانـد و قطراتی که در بین نماز و یا بین دو نماز خارج می‌شود، اشـکال ندارد؛ ولی برای نمازهای دیگر بایـد وضو بگیرد و اگر ادرار به گونه‌ای پی در پی از او خارج شود که نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضو بخواند نیز می‌تواند نماز ظهر و عصـر یا مغرب و عشاء را با یک وضو بخوانـد؛ ولی احتیاط واجب این است که برای بقیه نمازها وضو بگیرد و در هر دو صورت می‌توانـد بـا همـان وضویی که نمـازش را بـا آن می‌خوانـد، نافله‌هـای یومیه همان نماز را نیز بخوانـد و وضوی دیگری لازم نیست.

«مسأله ۳۳۶» کسـی که مـدفوع به گونه‌ای پی در پی از او خارج می‌شود که وضو گرفتن بعـد از هر مرتبه برای او مشـکل است، اگر بتوانـد مقـداری از نمـاز را بـا وضو بخوانـد، بایـد برای هر نمـاز یک وضو بگیرد بلکه اگر نتوانـد هیـچ مقـدار از نماز را نیز با وضـو بخواند، احتیاط واجب آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد و در هر دو صورت می‌تواند با همان وضویی که نمازش را با آن می‌خواند، نافله‌های یومیه همان نماز را نیز بخواند و وضوی دیگری لازم نیست.

«مسأله ۳۳۷» کسـی که ادرار یا مدفوع پی در پی از او خارج می‌شود، اگر در بین دو نماز حدث دیگری از او سـر بزند و یا با اختیار ادرار یا مدفوع کند، باید دوباره وضو بگیرد.

«مسأله ۳۳۸» کسـی که مـدفوع یـا ادرار پی در پی از او خارج می‌شود، بایـد پس از وضو فوراً مشـغول نماز شود و برای بجا آوردن سجده و تشهّد فراموش شده و نماز احتیاط در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً بجا بیاورد، وضو گرفتن لازم نیست.

«مسأله ۳۳۹» کسی که ادرار او قطره قطره می‌ریزد، باید برای نماز توسط وسیله‌ای - مثلاً کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است

که از رسیدن ادرار به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند - خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از وضو، مخرج ادرار را که نجس شده آب بکشد و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن مدفوع به جاهای دیگر جلوگیری نماید و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت نداشته باشد، پیش از وضو مخرج مدفوع را آب بکشد.

«مسأله ۳۴۰» کسی که ادرار یا مدفوع از او خارج می‌شود، در صورتی که ممکن باشد و مشقّت و زحمت و خوفِ ضرر نداشته باشد، باید به مقدار نماز از خارج شدن آن جلوگیری نماید و در صورتی که برای او مشقّت نداشته باشد، باید خود را معالجه نماید اگر چه خرج داشته باشد.

«مسأله ۳۴۱» کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که هنگام بیماری مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید، ولی اگر در حالی که وقت نماز باقی است مرض او خوب شود، بنابر احتیاط واجب باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

«مسأله ۳۴۲» اگر مرضی داشته باشد که نتواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند عمل نماید.

مواردی که باید برای آنها وضو گرفت

«مسأله ۳۴۳» در شش مورد وضو گرفتن واجب است:

اوّل: برای نمازهای واجب غیر از نماز میّت و در نمازهای مستحب، وضو شرط صحت آن است. دوم: برای انجام دادن سجده و تشهّد فراموش شده‌ای که بین آنها و نماز کاری که وضو را باطل می‌کند انجام داده، مثلاً ـ ادرار کرده است. سوم: برای طواف واجب خانه کعبه هرچند اصل حجّ و عمره مستحب باشد. چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد. پنجم: اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند - و بنابر احتیاط واجب اسامی و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند - و یا نذر کرده باشد کاری را انجام دهد که وضو شرط جواز یا صحّت آن است. ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده یا بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند؛ ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن باشد، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد یا اگر نجس شده، آب بکشد و تا ممکن است از دست گذاشتن به خط قرآن خودداری کند و بنابر احتیاط واجب اسامی و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند.

«مسأله ۳۴۴» لمس خط قرآن با هر قسمت از بدن برای کسی که وضو ندارد، حرام است، ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه کنند، لمس آن اشکال ندارد.

«مسأله ۳۴۵» بازداشتن بچّه و دیوانه از لمس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر لمس نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد، باید از آن جلوگیری کنند.

«مسأله ۳۴۶» هنگام تلاوت قرآن شایسته است انسان به آن گوش دهد و از صحبت کردن پرهیز کند؛ بلکه در صورتی که بی‌احترامی و هتک به قرآن باشد صحبت کردن جایز نیست، ولی اگر کسی چیزی بپرسد می‌تواند جواب او را بدهد.

«مسأله ۳۴۷» کسی که وضو ندارد، بنابر احتیاط واجب نباید اسم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانی نوشته شده باشد لمس نماید و همچنین بنابر احتیاط مستحب، نباید اسم مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان‌علیهم السلام و حضرت

زهراعلیها السلام را بدون وضو لمس کند، ولی اگر اسامی معصومین‌علیهم السلام در نامگذاری اشخاص دیگر به کار رفته باشند، لمس آنها بدون وضو اشکال ندارد.

«مسأله ۳۴۸» از انگشتر یا گردنبندی که روی آنها اسم خدا نقش بسته است، نباید در حال جنابت، حیض یا نفاس استفاده کرد و بنابر احتیاط واجب بدون وضو نیز نباید از آن استفاده نمود و بنابر احتیاط واجب اسماء و صفات مخصوص خداوند نیز همین حکم را دارند. همچنین بنابر احتیاط واجب نباید از انگشتر یا گردنبندی که روی آنها اسم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا یکی دیگر از معصومین‌علیهم السلام وجود دارد، در حال جنابت، حیض یا نفاس استفاده کرد، ولی اگر به گونه‌ای باشد که بدن با اسم آنان تماس پیدا نکند اشکال ندارد.

«مسأله ۳۴۹» اگر نزدیک وقت نماز به قصد آمادگی برای نماز وضو بگیرد، اشکال ندارد و با آن وضو می‌تواند نماز بخواند و اگر به قصد طهارت وضو گرفته باشد، هر وقت وضو بگیرد می‌تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله ۳۵۰» کسی که یقین دارد وقت نماز داخل شده، اگر نیّت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

«مسأله ۳۵۱» مستحب است انسان برای نماز میّت، زیارت اهل قبور، رفتن به مسجد و حرم امامان‌علیهم السلام، همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن و لمس حاشیه آن و برای خوابیدن، وضو بگیرد و نیز مستحب است کسی که وضو دارد، دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این اعمال وضو بگیرد، می‌تواند هر عملی را که انجام دادن آن احتیاج به وضو دارد بجا آورد، مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کنند

«مسأله ۳۵۲» هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

اوّل و دوم: بیرون آمدن ادرار و مدفوع، سوم: خروج باد معده و روده از مخرج مدفوع، چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، و اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود، پنجم: بنابر احتیاط واجب چیزهایی که عقل را از بین می‌برند، مانند دیوانگی، مستی و بی‌هوشی، ششم: استحاضه زنان که توضیح آن بعد گفته می‌شود، هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد؛ مانند جنابت، حیض و نفاس.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم، دمل و یا عضو شکسته را می‌بندند و دارویی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند، جبیره نامیده می‌شود.

«مسأله ۳۵۳» اگر در یکی از اعضای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز بوده و آب برای آن ضرر نداشته باشد، باید به نحو معمول وضو گرفت.

«مسأله ۳۵۴» در صورتی که زخم، دمل یا شکستگی در صورت و دستها بوده و روی آن باز باشد و آب ریختن روی آن ضرر داشته باشد، باید اطراف آن را بشوید و چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر نداشته باشد و محل هم نجس نباشد، باید دست تر بر آن بکشد و اگر این مقدار نیز ضرر داشته یا زخم نجس باشد و نتوان آن را آب کشید، باید اطراف زخم را به گونه‌ای که در وضو گفته شد، از بالا ـ به پایین بشوید و بنابر احتیاط مستحب پارچه پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمّم لازم

نیست، ولی اگر گذاشتن پارچه ممکن نباشد، اطراف زخم را به گونه‌ای که در وضو گفته شد از بالا به پایین بشوید و بنابر احتیاط مستحب، تیمّم نیز بنماید.

«مسأله ۳۵۵» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در محل مسح یعنی در جلوی سر یا روی پاها بوده و روی آن باز باشد، چنانچه نتواند آن را مسح کند، باید وضو بگیرد و مستحب است که در وضو پارچه پاکی روی محلّ مسح بگذارد و روی پارچه را مسح کند و بنابر احتیاط واجب پس از این وضو تیمّم نیز بنماید.

«مسأله ۳۵۶» اگر روی دمل، زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن بوده و زحمت و مشقّت نیز نداشته و آب نیز برای آن ضرر نداشته باشد، باید روی آن را باز کند و وضو بگیرد،چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد و چه جلوی سر و روی پاها.

«مسأله ۳۵۷» اگر نتوان روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاک باشد و رساندن آب به زخم ممکن باشد و ضرر، زحمت و مشقّت نیز نداشته باشد، باید آب را به روی زخم برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده نجس باشد، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم بدون زحمت و مشقّت ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و هنگام وضو آب را به زخم برساند.

«مسأله ۳۵۸» اگر روی دمل، زخم یا شکستگی که در دستها و صورت است، بسته باشد و ریختن آب روی آن ضرر داشته باشد، در صورتی که روی جبیره پاک باشد یا اگر نجس است، بتوان آن را تطهیر کرد، باید اطراف جبیره را با مراعات شرایطی که در وضو گذشت بشوید و با دست تر روی جبیره مسح کند و لازم نیست جبیره را باز نماید و بر روی زخم یا دمل یا شکستگی دست تر بکشد هرچند مشقّت نیز نداشته باشد، و اگر جبیره نجس باشد یا نتوان دست تر روی آن کشید – مثلاً دارویی باشد که به دست می‌چسبد – شستن اطراف جبیره کفایت می‌کند اگر چه بهتر است که تیمّم نیز بنماید.

«مسأله ۳۵۹» اگر زخم یا دمل یا شکستگی در محل مسح بوده و روی آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، چنانچه جبیره پاک باشد و بتوان روی آن را مسح نمود، باید روی جبیره مسح کند، وگرنه پارچه پاکی روی آن بگذارد و بر روی آن مسح کند.

«مسأله ۳۶۰» اگر جبیره، تمام صورت یا تمام یکی از دستها را فراگرفته باشد، باز احکام جبیره جاری و وضوی جبیره‌ای کافی است، ولی اگر تمام یا اکثر اعضای وضو را فرا گرفته باشد، بنابر احتیاط باید علاوه بر وضوی جبیره‌ای تیمّم نیز بنماید و اگر وضوی جبیره‌ای برای او مشقّت داشته باشد، تیمّم کفایت می‌کند.

«مسأله ۳۶۱» کسی که در کف دست و انگشتان جبیره دارد و در هنگام وضو دست تر روی آن کشیده است، احتیاط آن است که با جبیره کف دست و همچنین با پشت دست که جبیره ندارد، سر و پا را مسح کند.

«مسأله ۳۶۲» اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز باشد، باید در جایی که باز است روی پا و در جایی که جبیره است، روی جبیره را مسح کند.

«مسأله ۳۶۳» اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشند، باید بین آنها را مسح کند و در جاهایی که جبیره است، باید به دستور جبیره عمل نماید.

«مسأله ۳۶۴» اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم و مانند آن را فرا گرفته و برداشتن آن ممکن نباشد، باید به دستور جبیره عمل کند و بنابر احتیاط واجب تیمّم نیز بنماید و اگر برداشتن مقدار زیادی جبیره ممکن باشد، باید آن را بردارد و اگر زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، اطراف آن را بشوید و اگر در سر یا روی پاها باشد، اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل کند.

«مسأله ۳۶۵» اگر در جای وضو، زخم، جراحت و شکستگی نباشد ولی به جهت دیگری آب برای دست و صورت ضرر داشته باشد،

باید تیمّم کند و احتیاط مستحب آن است که وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد.

«مسأله ۳۶۶» اگر به جهت بیماری، آب برای چشم انسان ضرر داشته باشد و نتواند هنگام وضو آن را بشوید، باید تیمّم کند.

«مسأله ۳۶۷» اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده باشد و نتواند آن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر داشته باشد، در صورتی که روی آن بسته باشد، باید به دستور جبیره عمل کند و اگر باز باشد، شستن اطراف آن کافی است.

«مسأله ۳۶۸» اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده باشد که برداشتن آن ممکن نباشد یا به قدری مشقّت داشته باشد که نتوان تحمل کرد، اگر در عضو تیمّم نباشد، باید تیمّم کند و اگر در عضو تیمّم باشد، باید علاوه بر تیمّم وضو نیز بگیرد.

«مسأله ۳۶۹» احکام غسل جبیره‌ای مانند وضوی جبیره‌ای است، ولی انجام دادن آن به صورت ارتماسی احتیاطاً جایز نیست.

«مسأله ۳۷۰» کسی که وظیفه او تیمّم است، اگر در بعضی از اعضای تیمّم او زخم، دمل یا شکستگی وجود داشته باشد، باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمّم جبیره‌ای نماید.

«مسأله ۳۷۱» کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمّم است یا وضوی جبیره‌ای، باید هر دو را بجا آورد.

«مسأله ۳۷۲» کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، هرچند احتمال بدهد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، ولی در این فرض بهتر است نماز را به تأخیر بیندازد.

«مسأله ۳۷۳» اگر عذر صاحب جبیره برطرف شود، لازم نیست نمازی را که با وضوی جبیره‌ای خوانده اعاده کند، هرچند وقت باقی باشد؛ ولی بعد از آن که عذرش برطرف شد، برای نمازهای بعدی احتیاطاً باید وضو بگیرد و همچنین اگر برای آن که نمی‌دانسته تکلیفش جبیره است یا تیمّم، هر دو را انجام داده باشد، باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

غسل و اقسام آن

غسل ترتیبی

«مسأله ۳۷۴» در غسل ترتیبی باید به نیّت غسل، اوّل سر و گردن را بشوید و سپس بنابر احتیاط، اوّل طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید و اگر عمداً یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله، به این ترتیب عمل نکند، غسل او باطل است.

«مسأله ۳۷۵» در غسل ترتیبی باید نصف راست ناف و نصف راست عورت را با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید، بلکه بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

«مسأله ۳۷۶» برای آن که یقین کند هر سه قسمت، یعنی سر و گردن، طرف راست و طرف چپ را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید، مقداری از قسمت‌های دیگر را نیز با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط مستحب آن است که بعد از شستشوی سر و گردن، دوباره تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

«مسأله ۳۷۷» اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه آن مقدار از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است و اگر از طرف راست باشد، احتیاطاً باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر از سر و گردن باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف راست و بعد طرف چپ را بشوید.

«مسأله ۳۷۸» اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ شک کند، شستن همان مقدار کافی است و اگر بعد از آغاز به شستن طرف چپ، در شستن طرف راست یا مقداری از آن شک کند یا بعد از اشتغال به شستن طرف راست، در شستن سر و گردن یا مقداری از آن شک نماید، به شک خود اعتنا نکند.

غسل ارتماسی

«مسأله ۳۷۹» اگر به نیّت غسل ارتماسی به تدریج در آب فرو رود تا تمام بدن در یک لحظه زیر آب قرار گیرد، غسل او صحیح است.

«مسأله ۳۸۰» اگر همه بدن زیر آب باشد و بعد به نیّت غسل بدن را حرکت دهد، صدق غسل ارتماسی خالی از اشکال نیست؛ ولی اگر قسمتی از اعضای بدن خارج از آب باشد و سپس به نیّت غسل ارتماسی آن را نیز زیر آب فرو ببرد، غسل او صحیح است.

«مسأله ۳۸۱» اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد آب به مقداری از بدن نرسیده، چه جای آن را بداند و چه نداند، باید دوباره غسل کند.

«مسأله ۳۸۲» اگر برای غسل ترتیبی وقت نداشته ولی برای غسل ارتماسی وقت داشته باشد، باید غسل ارتماسی کند.

«مسأله ۳۸۳» کسی که روزه واجب گرفته - در صورتی که روزه او مانند روزه ماه رمضان واجب معین باشد - یا برای حجّ یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند، غسل او صحیح است.

احکام غسل

«مسأله ۳۸۴» برای انجام غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، ولی در صورتی که غسل ارتماسی را در آب جاری یا کُر انجام دهد و تطهیر موضع با یک بار شستن حاصل شود، یک مرتبه شستن برای تطهیر بدن و غسل کافی است، اما در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد، کافی است.

«مسأله ۳۸۵» اگر در غسل اندکی از بدن نَشُسته باقی بماند، غسل صحیح نیست ولی شستن جاهایی از بدن، مانند داخل گوش و بینی که دیده نمی‌شوند یا دیده می‌شوند ولی جزء باطن محسوب می‌شوند، واجب نیست.

«مسأله ۳۸۶» بنابر احتیاط واجب باید جایی از بدن را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، بشوید.

«مسأله ۳۸۷» اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود، باید آن را شست و اگر دیده نشود و از ظاهر حساب نشود، شستن داخل آن لازم نیست.

«مسأله ۳۸۸» چیزی را که مانع از رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آن که اطمینان حاصل کند که مانع برطرف شده غسل نماید، غسل او صحیح نیست.

«مسأله ۳۸۹» اگر هنگام غسل شک کند چیزی که مانع از رسیدن آب است در بدن او هست یا نه، چنانچه شک او منشأ عقلایی داشته باشد، باید بررسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

«مسأله ۳۹۰» در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شوند، بشوید و بنابر احتیاط شستن موهای بلند نیز لازم می‌باشد.

«مسأله ۳۹۱» تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گفته شد (مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن) در صحیح بودن غسل نیز شرط می‌باشند، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید و نیز در غسلِ ترتیبی، لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، بلکه اگر بعد از شستن سر و گردن مقداری صبر کند و بعد طرف راست را بشوید و بعد از مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع و باد خودداری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، ادرار و مدفوع و باد از او بیرون نیاید، چنانچه وقت تنگ باشد، باید هر قسمت را فوراً بعد از قسمت دیگر غسل

دهد و بعد از غسل نیز فوراً نماز بخواند؛ حکم زن مستحاضه نیز که بعداً گفته می‌شود به همین ترتیب است.

«مسأله ۳۹۲» کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد، اگر رضایت حمامی محرز باشد و یا این که بداند می‌تواند بعداً رضایت او را به دست آورد و حمامی نیز بعداً راضی شود، غسل او صحیح است و تفاوت نمی‌کند که قصد او این باشد که اصلاً پول را ندهد یا با تأخیر بدهد؛ و اگر بداند حمامی راضی نیست یا در رضایت او شک داشته باشد، غسل او باطل است، گرچه بعداً نیز او را راضی کند.

«مسأله ۳۹۳» اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصد داشته باشد که طلب او را ندهد یا از مال حرام بدهد، در صحت غسل او اشکال وجود دارد.

«مسأله ۳۹۴» اگر پول حرام به حمامی بدهد، غسل او صحیح است ولی اگر به حمامی بگوید که در مقابل عین این پول (که حرام است) غسل می‌کنم، غسل او باطل است و اگر بخواهد پولی که خمس آن را نداده به او بدهد، غسل صحیح است و فقط ذمّه دهنده مشغول به مستحقین خمس است؛ اما چنانچه اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد، در صورتی که به حمامی بگوید در مقابل این پول غسل می‌کنم، غسلش اشکال دارد.

«مسأله ۳۹۵» اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او صحیح بوده یا نه، لازم نیست دوباره غسل نماید.

«مسأله ۳۹۶» اگر در بین غسل، حدث اصغر (یعنی کاری که وضو را باطل می‌کند) از او سر زند، غسل او صحیح است، ولی پس از آن باید برای نماز وضو نیز بگیرد.

«مسأله ۳۹۷» اگر به گمان این که به اندازه غسل و نماز وقت دارد برای نماز غسل کند و بعد از غسل بفهمد که به اندازه غسل وقت نداشته، غسل او باطل است.

«مسأله ۳۹۸» کسی که باید برای انجام نماز غسل کند - مانند جنب - اگر بعد از خواندن نماز شک کند غسل کرده یا نه، چنانچه بعد از نماز کاری که وضو را باطل می‌کند از او سر نزده باشد، نمازهایی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید غسل کند و اگر بعد از نماز کاری که وضو را باطل می‌کند از او سر زده باشد، باید بعد از غسل وضو نیز بگیرد و نمازهایی را که خوانده ولی وقت آنها هنوز باقی است، اعاده کند.

«مسأله ۳۹۹» کسی که چند غسل بر او واجب است یا می‌خواهد هم غسل واجب و هم غسل مستحب بجا آورد، می‌تواند به نیّت همه آنها یک غسل بجا آورد یا آنها را جداگانه انجام دهد.

«مسأله ۴۰۰» اگر غسل مسّ میّت یا غسل دیگری بر کسی واجب بوده و انجام نداده باشد، در صورتی که پس از آن جنب شده و غسل جنابت کرده باشد، غسل جنابت او کفایت از سایر غسل‌ها می‌کند، هر چند به آنها توجه نداشته باشد.

غسل‌های واجب

جنابت

«مسأله ۴۰۱» با دو چیز انسان جُنُب می‌شود:

اوّل: جماع، دوم: بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بدون شهوت، با اختیار باشد یا بدون اختیار.

«مسأله ۴۰۲» اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا ادرار یا غیر آنها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده باشد و

پس از خروج آن، بدن سست شود، حکم منی را دارد، هرچند بعید نیست در مرد سالم احساس شهوت و خروج با جستن و در مرد مریض احساس شهوت با احتمال هر چند ضعیفِ خروج با جستن، کافی باشد که حکم منی بر آن رطوبت جاری شود و در غیر این صورت، حکم منی را ندارد؛ ولی چنانچه از زن رطوبتی با شهوت خارج شود و بعد از بیرون آمدن آن، بدن او سست شود، بنابر احتیاط واجب باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد.

«مسأله ۴۰۳» اگر از انسان رطوبتی خارج شود و نداند که منی است یا بول یا غیر آن دو، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن وضو نداشته، باید برای نماز وضو بگیرد و اگر وضو داشته، چیزی بر او نیست.

«مسأله ۴۰۴» اگر از انسان رطوبتی خارج شود و نداند که منی است یا بول و احتمال دیگری در آن رطوبت ندهد، چنانچه قبل از خروج آن وضو داشته، باید هم وضو بگیرد و هم غسل کند و اگر وضو نداشته، تنها وضو کافی است.

«مسأله ۴۰۵» مستحب است مرد بعد از بیرون آمدن منی ادرار کند و اگر ادرار نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد و اگر ادرار کرده باشد، ولی بعد از آن استبراء نکرده باشد، آن رطوبت حکم ادرار را دارد و باید وضو بگیرد.

«مسأله ۴۰۶» خروج منی مرد از زن موجب غسل نمی‌شود و اگر قبل از غسل یا بعد از آن رطوبتی از او خارج شود، در صورتی که بداند منی مرد است نجس است و اگر مشکوک باشد، محکوم به طهارت است.

«مسأله ۴۰۷» اگر انسان در قُبُل (جلو) زن جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، بالغ باشند یا نابالغ، اگرچه منی نیز بیرون نیاید، هر دو جنب می‌شوند.

«مسأله ۴۰۸» اگر در دُبُر (عقب) زن یا - نعوذ باللَّه - مرد جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود و منی خارج نشود، هر کدام از آنها که پیش از جماع وضو داشته، تنها باید غسل نماید و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که علاوه بر غسل وضو نیز بگیرد و اگر از هر کدام آنها منی خارج شود، تنها غسل برای او کفایت می‌کند.

«مسأله ۴۰۹» اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

«مسأله ۴۱۰» اگر - نَعُوذُ بِاللَّه - حیوانی را وطی کند (یعنی با او نزدیکی نماید) و منی از او بیرون آید، تنها غسل کافی است و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم تنها غسل کافی است و اگر وضو نداشته، احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو نیز بگیرد.

«مسأله ۴۱۱» اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

«مسأله ۴۱۲» کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمّم برایش ممکن است، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز بدون جهت با همسر خود نزدیکی کند، اشکال دارد، ولی اگر برای لذت بردن یا ترس از برای خودش باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۴۱۳» اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده است، لازم نیست قضا نماید.

«مسأله ۴۱۴» اگر در حین انجام غسل جنابت از او منی خارج شود و یا جماع نماید، باید غسل را از سر بگیرد.

چیزهایی که بر جُنب حرام است

«مسأله ۴۱۵» پنج چیز بر جنب حرام است:

اوّل: رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا و نیز بنابر احتیاط واجب، به اسامی مبارکه پیامبران و امامان‌علیهم السلام و حضرت زهراعلیها السلام. دوم: رفتن در مسجدالحرام و مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم، اگرچه از یک در داخل و بدون توقف از در دیگر خارج شود. سوم: توقف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در داخل و از در دیگر بدون توقف خارج شود، مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که در حرم امامان‌علیهم السلام نیز توقف نکند. چهارم: ورود به مسجد به قصد گذاشتن چیزی در آن و احتیاط واجب آن است که از گذاشتن چیزی در مسجد بدون وارد شدن به آن نیز اجتناب کند. پنجم: خواندن بعض یا تمامی آیه ای که سجده واجب دارد و آنها چهار سوره‌اند: ۱ - سوره «سجده» یعنی سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل)، ۲ - سوره «فصّلت» یعنی سوره چهل و یکم قرآن (حم سجده)، ۳ - سوره «نجم» یعنی سوره پنجاه و سوم قرآن (و النجم)، ۴ - سوره «علق» یعنی سوره نود و ششم قرآن (اقرء) و خواندن یک حرف از این چهار سوره نیز حرام است.

«مسأله ۴۱۶» اگر بر بدن کسی که جنب است آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، حرام است دست به آن نوشته بگذارد و اگر بخواهد غسل کند، باید آب را به گونه‌ای به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد و اسامی مبارک پیامبران و امامان و حضرت زهراعلیهم السلام به احتیاط واجب حکم اسم خدا را دارند.

«مسأله ۴۱۷» جنب وقتی که دعای کمیل می‌خواند، نباید آیه «أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون» را که آیه هجدهم سوره سجده می‌باشد، بخواند؛ ولی اگر آن را به قصد قرآن نخواند، اشکال ندارد، اگرچه نخواندن آن بهتر است.

«مسأله ۴۱۸» بنابر احتیاط واجب باید از داخل کردن جُنب در مسجد خودداری نمود، اگرچه بچه یا دیوانه باشد و یا خود نداند که جُنب است.

«مسأله ۴۱۹» در حرمت داخل شدن جُنب به مسجد، فرقی نمی‌کند که مسجد آباد باشد و یا خراب، اگرچه هیچ کس در آن نماز نخواند و یا آثار مسجد باقی نمانده باشد و حتی اگر از عنوان مسجد نیز خارج شده باشد، بنابر احتیاط واجب جُنب نباید به آن داخل شود.

چیزهایی که بر جُنب مکروه است

«مسأله ۴۲۰» نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوم: خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستهایش را بشوید، مکروه نیست. سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجده واجب ندارند. چهارم: رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن. پنجم: همراه داشتن قرآن. ششم: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، به جای غسل تیمّم کند، مکروه نیست. هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن. هشتم: مالیدن روغن به بدن. نهم: جماع کردن بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

«مسأله ۴۲۱» غسل جنابت به خودی خود مستحب است، امّا برای خواندن نماز و مانند آن باید غسل نماید، ولی برای نماز میّت و سجده شکر و سجده‌های واجب قرآن، غسل جنابت لازم نیست.

«مسأله ۴۲۲» لازم نیست در وقت غسل نیّت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کند و اگر فقط به قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند غسل کند، کافی است.

«مسأله ۴۲۳» اگر یقین کند وقت نماز شده و نیّت غسل واجب کند امّا بعد معلوم شود که پیش از وقت، غسل کرده، غسل او صحیح است.

«مسأله ۴۲۴» عرق جنب از حرام نجس نیست و کسی که از حرام جنب شده اگر با آب گرم هم غسل کند، صحیح است.

«مسأله ۴۲۵» غسل جنابت کفایت از وضو می‌کند؛ بنابر این کسی که غسل جنابت کرده، اگر کاری که موجب بطلان وضو است از او سر نزده باشد، نباید برای نماز وضو بگیرد، ولی با غسل‌های دیگر نمی‌توان نماز خواند بلکه بنابر احتیاط باید وضو نیز گرفت.

حیض

اشاره

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود و زن را در هنگام دیدن خون حیض، حائض می‌گویند.

«مسأله ۴۲۶» خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سرخ یا سرخ مایل به سیاهی است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

«مسأله ۴۲۷» زنهایی که قُرَشیّه(۱) نیستند، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می‌شوند (یعنی دیگر خون حیض نمی‌بینند) و زنهای قرشیه که سنّ آنها بین پنجاه و شصت سال است، احتیاطاً باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کنند و پس از شصت سالگی یائسه هستند.

«مسأله ۴۲۸» زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که حیض است و یائسه نشده است.

«مسأله ۴۲۹» خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بینند، خون حیض نیست.

«مسأله ۴۳۰» دختری که نمی‌داند نُه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد، حیض نیست و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد و اطمینان به حیض بودن آن پیدا کند،حیض است و معلوم می‌شود بالغ شده است.

«مسأله ۴۳۱» زن حامله و زنی که بچّه شیر می‌دهد، ممکن است خون حیض ببینند.

«مسأله ۴۳۲» مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری از سه روز کمتر باشد ولی عرفاً بگویند که سه روز خون دیده، کافی است.

«مسأله ۴۳۳» باید سه روز اوّل حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند، حیض نیست ولی پس از سه روز اوّل، پشت سر هم بودن خون شرط نیست.

«مسأله ۴۳۴» لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در مجرای فرج خون باشد کافی است و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود و مدّت پاک شدن به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج خون بوده، باز هم حیض است.

«مسأله ۴۳۵» لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود؛ پس اگر از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و در شب دوم و سوم هم خون قطع نشود حیض است و همچنین اگر خون در اواسط روز اوّل شروع شود و در همان هنگام از روز چهارم قطع شود، حیض می‌باشد.

«مسأله ۴۳۶» اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و سپس سه روز دیگر یا بیشتر خون ببیند، چنانچه خون دوم دارای صفات حیض بوده و یا در ایام عادت باشد، حیض است و خون اوّل اگرچه در روزهای عادتش باشد و یا دارای صفات حیض باشد، حیض نیست.

«مسأله ۴۳۷» زنی که معمولاً ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و هر دو نشانه‌های حیض را داشته

باشند و کمتر از سه و بیشتر از ده روز نباشند، چنانچه تعداد روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

«مسأله ۴۳۸» اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را داشته باشد و بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را داشته باشد و دوباره سه روز یا بیشتر خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض را داشته‌اند، حیض قرار دهد.

«مسأله ۴۳۹» اگر سه روز پشت سرهم خون ببیند و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، چنانچه هر دو خون در ایام عادت باشند و یا صفات حیض را داشته باشند و یا یکی از آنها در ایام عادت بوده و دیگری دارای صفات حیض باشد، مجموع آن دو خون و روزهایی را که در بین پاک بوده، حیض قرار می‌دهد و در غیر این صورت هر کدام از آنها که خارج از ایام عادت بوده و دارای صفات حیض نباشد، استحاضه و هر کدام که در ایام عادت بوده و یا دارای صفات حیض باشد، حیض است، به شرط این که کمتر از سه روز نباشد.

«مسأله ۴۴۰» اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دُمَل و زخم است یا خون حیض، در صورتی که بداند خون سابق حیض بوده، آن را حیض قرار دهد و اگر دمل بوده، خون دمل قرار دهد و اگر نداند خون سابق حیض بوده یا دمل، طبق وظیفه زنی که پاک است عمل می کند.

«مسأله ۴۴۱» اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه در ایام عادت او باشد و یا صفات حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

«مسأله ۴۴۲» زنی که با استعمال دارو از عادت ماهانه خود جلوگیری کرده است، چنانچه در ایام عادت یا غیر آن خونی ببیند و شک کند که حیض است یا نه، در صورتی که از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

«مسأله ۴۴۳» اگر خونی ببیند و نداند خون حیض است یا بکارت، خود را وارسی می کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج می‌نماید و کمی صبر می کند و بعد بیرون می‌آورد؛ پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است و اگر خون به همه آن رسیده باشد، حیض می‌باشد.

اقسام زن‌های حائض

«مسأله ۴۴۴» زنهای حائض دو دسته‌اند:

اوّل: زنهایی که در حیض دارای عادت هستند، یعنی در دو ماه متوالی به گونه‌ای که گفته می‌شود در وقت معیّن یا در چند روز معیّن خون می‌بینند که خود سه قسم می‌باشند:

الف - صاحب عادت وقتیّه و عددیّه. ب - صاحب عادت وقتیّه. ج - صاحب عادت عددیّه، و این سه قسم هر یک به سه دسته تقسیم می‌شوند که گفته خواهد شد.

دوم: زنهایی که در حیض دارای عادت نیستند و آنها نیز سه دسته می‌باشند:

الف - مُضطربه: و او زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادت او به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است. ب - مبتدئه: و او زنی است که برای اولین مرتبه حائض می‌شود. ج - ناسیه: و او زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

«مسأله ۴۴۵» مقصود از یک ماه در مسائل زیر، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز، نه از روز اوّل ماه تا آخر ماه.

«مسأله ۴۴۶» در مسایلی که گفته می‌شود: «زن باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند»، مقصود آن است که غیر از

عبادات بقیّه اعمالی را که بر حائض حرام است ترک کند و عبادات خود را به تفصیلی که در استحاضه بیان خواهد شد، بجا آورد.

۱ – احکام زنهایی که در حیض دارای عادت می‌باشند

«مسأله ۴۴۷» زنهایی که عادت وقتیّه و عددیّه دارند سه دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین نیز پاک شود؛ مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اوّل تا هفتم ماه است.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معیّن – مثلاًـ از اوّل تا هشتم ماه – خونی می‌بیند که نشانه‌های حیض را دارد (یعنی غلیظ و سرخ یا تیره و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید) و بقیّه خونهای او نشانه‌های استحاضه را دارد (یعنی نشانه‌های حیض را ندارد، مثلاً زرد رنگ است) که عادت او از اوّل تا هشتم ماه است.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از سه روز یا بیشتر خون دیدن، یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون حیض ببیند، و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه مجموع روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده، به یک اندازه باشد، که در این صورت عادت او به اندازه مجموع روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد؛ مثلاًـ اگر در ماه اوّل از روز اوّل تا سوم ماه خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز اول ماه را خون دید، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و در مجموع نه روز شود، عادت این زن نه روز می‌شود.

«مسأله ۴۴۸» زنهایی که عادت وقتیّه دارند سه دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل در روز هفتم و ماه دوم در روز هشتم از خون پاک شود که این زن باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود، ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه‌های حیض را دارد (یعنی گرم، غلیظ و سرخ یا تیره است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید) و بقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، در هر دو ماه یک اندازه نیست، مثلاًـ در ماه اوّل، از اوّل تا هفتم ماه و در ماه دوم از اوّل تا هشتم ماه خون او نشانه‌های حیض و در بقیّه آن نشانه استحاضه را دارد که این زن نیز باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی این مدّت در ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد، مثلاً در ماه اوّل هشت روز و در ماه دوم نُه روز باشد و در هر دو ماه خون در اوّل ماه بیاید که این زن نیز باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

«مسأله ۴۴۹» زنهایی که عادت عددیّه دارند سه دسته‌اند:

اوّل: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت تعداد روزهایی که خون دیده عادت او محسوب می‌شود؛ مثلاًـ اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوم: زنی که از خون پاک نمی‌شود، ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می‌بیند نشانه حیض و بقیّه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهایی که در آنها خون نشانه حیض را دارد، در هر دو ماه یک اندازه است امّا وقت آن یکی نیست که در این

صورت تعداد روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد، عادت او می‌شود؛ مثلاً اگر یک ماه از اوّل تا پنجم ماه و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم ماه خون او نشانه حیض و در بقیّه ماه نشانه استحاضه را داشته باشد، شماره روزهای عادت او پنج روز می‌شود.

سوم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشته باشد که در این صورت اگر مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده، از ده روز بیشتر نشود و مجموع روزهای آن نیز در هر دو ماه به یک اندازه باشد، باید روزهایی را که خون دیده و روزهای وسط را که پاک بوده حیض قرار دهد و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند؛ مثلاً اگر ماه اوّل، از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز شود، عادت او هشت روز می‌شود.

«مسأله ۴۵۰» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیض خود خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت خون دیده باشد و چه بعد از آن.

«مسأله ۴۵۱» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده، اگرچه نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده، اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد، استحاضه است؛ مثلاً ـ اگر زنی که عادت حیض او از اوّل تا هفتم ماه است از اوّل تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

«مسأله ۴۵۲» اگر زنی که عادت وقتیه و عددیّه دارد در همه روزهای عادت و دو سه روز پیش از آن خون ببیند - به گونه‌ای که بگویند حیض را جلو انداخته - و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه آنها خون حیض است و اگر در همه روزهای عادت با چند روز پس از آن خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، چنانچه خونهایی که بعد از عادت دیده، دارای صفات حیض باشد، همه آنها خون حیض است وگرنه فقط ایام عادت حیض است و در بقیه باید بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع کند و اگر در همه روزهای عادت و مقداری بعد و مقداری قبل از عادت خون ببیند و مجموع آنها از ده روز بیشتر نشده باشد، چنانچه خونهایی که پس از ایام عادت دیده است، اوصاف حیض را داشته باشد، همه ایام عادت و قبل و بعد از آن حیض است وگرنه خونهایی را که در ایام عادت و قبل از آن دیده حیض قرار دهد و در بقیه باید بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع کند و در تمامی صورتهایی که در بالاـ گفته شد، اگر مجموع خونی که می‌بیند از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض بوده و خونی که جلوتر یا پس از آن دیده، خون استحاضه می‌باشد و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده، باید آنها را قضا نماید.

«مسأله ۴۵۳» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد، در مقداری از روزهای عادت و مقداری پیش از عادت خون ببیند - به گونه‌ای که بگویند حیض را جلو انداخته - و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن را که روی هم به اندازه روزهای عادت او می‌شود، حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند، چنانچه خونی که بعد از ایام عادت دیده دارای صفات حیض نباشد و دو خون روی هم از ده روز بیشتر نشود، خونی را که در عادت دیده، حیض قرار دهد و در بقیه بین تروک حیض و اعمال مستحاضه جمع نماید، به شرط آن که خونی، که در عادت دیده کمتر از سه روز نباشد وگرنه تمام خون استحاضه است؛ و اگر دو خون روی هم از ده روز بیشتر شود، چنانچه خونی که در ایام عادت دیده کمتر از سه روز نباشد، باید آن را حیض قرار دهد و در بقیه به مقداری که به اندازه باقی مانده عدد عادت او تکمیل شود، بین تروک حیض و اعمال مستحاضه جمع کند و مابقی آن را تا آخرِ خون، استحاضه قرار دهد و چنانچه خونی که در ایام عادت دیده کمتر از سه روز باشد، تمام خون را استحاضه قرار دهد؛ اگر خونی که بعد از عادت دیده دارای صفات حیض باشد و مجموع خونی که دیده از ده روز بیشتر نشود،

همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن را که روی هم به اندازه روزهای عادت او می‌شود، حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله ۴۵۴» اگر زنی که عادت وقتیّه و عددیّه دارد در وقت عادت خود خون ببیند، ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند، باید خون اول را حیض قرار دهد، حتی اگر تعداد روزهای آن بیشتر از تعداد روزهای عادت او باشد، به شرط آن که خون در روزهایی که بیشتر از ایام عادت اوست، دارای صفات حیض باشد وگرنه خون در آن روزها استحاضه محسوب می‌شود و خون دوم نیز چنانچه با خون اول به اندازه ده روز یا بیشتر فاصله داشته باشد و دارای صفات حیض باشد، حیض است و اگر دارای صفات حیض نباشد، استحاضه محسوب می‌شود و اگر با خون اول کمتر از ده روز فاصله داشته باشد و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده کمتر از ده روز باشد، چنانچه خون دوم دارای صفات حیض باشد، باید مجموع خون‌هایی را که دیده به همراه روزهایی که در وسط پاک بوده، حیض قرار دهد و چنانچه خون دوم دارای صفات حیض نباشد، استحاضه است؛ و اگر مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده، بیشتر از ده روز باشد، باید طبق مسأله شماره ۴۶۲ عمل نماید.

«مسأله ۴۵۵» اگر زنی که عادت وقتیّه دارد در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر خون ببیند - به گونه‌ای که بگویند حیض را جلو انداخته - اگرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به مجرد دیدن خون به احکامی که برای زن حائض گفته شد، عمل کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده (مثل این که پیش از سه روز پاک شود) باید عبادت‌هایی را که بجا نیاورده، قضا نماید و اگر دو سه روز بعد از وقت عادت خون شروع شود، اگر واجد صفات حیض باشد، حیض وگرنه استحاضه است.

«مسأله ۴۵۶» زنی که عادت وقتیّه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، چنانچه مقداری از خون دارای صفات حیض بوده و بقیه دارای صفات حیض نباشد، باید خونی را که دارای صفات حیض است، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، به شرط آن که اولاً: خونی که دارای صفات حیض است، کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و ثانیاً: خون دیگری با آن تعارض نکند؛ یعنی قبل از گذشتن ده روز از پایان خون اول که دارای صفات حیض است، خون دیگری نبیند که دارای صفات حیض بوده و مجموع آن و خون اول و روزهایی که در بین آنها واقع شده، بیشتر از ده روز باشد.

«مسأله ۴۵۷» اگر زنی که عادت وقتیّه دارد بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا هیچ مقدار از آن صفات حیض را نداشته باشد و یا دو شرطی را که در مسأله قبل گفته شد، نداشته باشد، چنانچه تعداد روزهای عادت خویشان پدری یا مادری او - زنده باشند یا مرده - به یک اندازه باشد و یا تعداد کسانی که عادتشان با بقیّه فرق می‌کند، بسیار کم باشد، در صورتی که عادتشان کمتر از هفت روز باشد، باید آن را حیض قرار دهد و اگر بیشتر از هفت روز باشد، هفت روز را حیض قرار دهد و در هر دو صورت در اختلاف روزهای عادت خویشان و هفت روز، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد، مثلاً اگر عادت خویشان او چهار روز باشد، باید تا چهار روز را حیض قرار داده و سپس تا سه روز بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و اگر عادت خویشان او هشت روز باشد، باید تا هفت روز را حیض قرار داده و سپس یک روز بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و اگر خویشاوندی نداشت یا تعداد روزهای عادت آنان یک اندازه نبود، مثلاً عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر سه روز بود، بنابر احتیاط واجب هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله ۴۵۸» زنی که عادت وقتیّه دارد و شماره عادت خویشان خود و یا هفت روز را عادت حیض خود قرار می‌دهد، باید روزی را که در هر ماه اوّل عادت او بوده، اوّل حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه در روز اوّل ماه خون می‌دیده ولی گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشان او هفت روز باشد، باید هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

«مسأله ۴۵۹» زنی که عادت عددیّه دارد، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترک کند و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده، باید عبادت‌هایی را که بجا نیاورده قضا نماید و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، پس اگر خون به اندازه عادت او استمرار بیابد و سپس قطع شود، معلوم می‌شود که حیض بوده و اگر روزهایی که در آنها خون می‌بیند کمتر از شماره عادت او و یا بیشتر از آن شود، معلوم می‌شود که استحاضه بوده است.

«مسأله ۴۶۰» اگر زنی که عادت عددیه دارد کمتر از عادت خود خون ببیند و یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند ولی از ده روز بیشتر نشود، روزهایی را که دارای صفات حیض بوده، حیض و بقیه را استحاضه قرار می‌دهد، به شرط آن که روزهایی که خون دارای صفات حیض بوده کمتر از سه روز نباشد وگرنه تمام خون استحاضه است.

«مسأله ۴۶۱» اگر زنی که عادت عددیّه دارد بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز نیز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که دیده مثل هم باشند،باید برای تعیین روز شروع حیض، به وقت شروع عادت خویشان خود مراجعه کند و از آن وقت به تعداد روزهای عادت خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد و اگر خویشاوندی نداشت و یا وقت شروع عادت آنان یکسان نبود، باید از هنگام دیدن خون، به تعداد روزهای عادت خود را حیض قرار دهد و اگر همه خونهایی که دیده یک جور نباشند بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهایی که خون نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه باشد، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر تعداد روزهایی که خون نشانه حیض را دارد از تعداد روزهای عادت او بیشتر باشد، فقط به اندازه روزهای عادت خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد و اگر تعداد روزهایی که خون نشانه حیض را دارد از تعداد روزهای عادت او کمتر باشد، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادت او می‌شوند، حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله ۴۶۲» اگر زنی که دارای عادت است بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره سه روز یا بیشتر خون ببیند و فاصله پاکی بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد؛ مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، سه صورت دارد:

الف – آن که تمام یا قسمتی از یکی از خونهایی که دیده، در روزهای عادت باشد وخون دیگر در روزهای عادت نباشد که در این صورت چنانچه تعداد روزهای خونی که در عادت دیده با عدد عادت او برابر و یا بیشتر از آن باشد و یا مجموع ایام عادت و ایام پاکی او بیشتر از ده روز باشد، باید همه خونی را که در عادت دیده حیض و خون دیگر را استحاضه قرار دهد و در غیر این صورت، به تعدادی که خونِ در ایام عادت از روزهای عادت کمتر دارد، از خون دیگر تکمیل می کند و مجموع آنها را با ایامی که در وسط پاک بوده، حیض قرار می‌دهد و بقیه خون خارج عادت را استحاضه قرار می‌دهد؛ مثلاً اگر عادت او از دوم تا ششم ماه باشد و یک ماه از اوّل تا سوم ماه خون ببیند و بعد چهار روز پاک شود و دوباره از هشتم تا دوازدهم ماه خون ببیند، باید از اوّل تا نهم ماه را حیض و از دهم تا دوازدهم را استحاضه قرار دهد، ولی اگر از اوّل ماه تا پنجم یا بیشتر از آن خون ببیند و پاک شود و دوباره خون ببیند، خون اوّل را حیض و خون دیگر را استحاضه قرار می‌دهد. همچنین اگر از اوّل تا سوم ماه خون ببیند و بعد شش روز یا بیشتر پاک شود و سپس دوباره خون ببیند، باید خون اوّل را حیض و خون دیگر را استحاضه قرار دهد.

ب – آن که هیچ یک از دو خون در ایام عادت نباشد که در این صورت اگر دارای عادت عددیّه بوده و یکی از آنها به تعداد ایام عادت باشد، آن را حیض و دیگری را استحاضه قرار می‌دهد، وگرنه خونی که دارای صفات حیض است، حیض و دیگری استحاضه است و اگر هر دو دارای صفات حیض باشند، بنابر احتیاط واجب خون اوّل را حیض و دومی را استحاضه قرار می‌دهد و اگر هیچ یک دارای صفات حیض نباشند، هر دو استحاضه می‌باشند.

ج – آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد که در این صورت خون‌هایی که در ایام عادت واقع شده‌اند به

همراه ایام پاکی بین آنها حیض و بقیّه خون دوم که خارج از ایام عادت بوده، استحاضه می‌باشد و بقیّه خون اوّل که پیش از ایام عادت بوده، اگر مجموع آن و ایام عادت بیشتر از ده روز شود، آن نیز استحاضه می‌باشد وگرنه حیض است؛ مثلاً اگر عادت او از سوم تا دهم ماه بوده، در صورتی که از اوّل تا ششم ماه خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از اوّل تا دهم حیض است و از یازدهم تا پانزدهم استحاضه می‌باشد.

«مسأله ۴۶۳» زنی که در حیض دارای عادت است، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشند، عادت او به آنچه در این دو ماه دیده است برمی‌گردد؛ مثلاً اگر از روز اوّل تا هفتم ماه خون می‌دیده و پاک می‌شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، عادت او از دهم تا هفدهم می‌شود و اگر دو بار بر خلاف عادت خون ببیند، ولی آن دو بار نه در وقت و نه در عدد مانند هم نباشند، بنابر احتیاط باید میان احکام عادتی که داشته و احکام مضطربه جمع کند و اگر چند بار بر خلاف عادت خود خونی ببیند که نه در وقت و نه در عدد مانند هم نباشند، حکم زن مضطربه را دارد.

۲ – احکام زنهایی که در حیض دارای عادت نیستند

«مسأله ۴۶۴» مبتدئه، مضطربه و ناسیه، به محض دیدن خونی که نشانه‌های حیض را دارد، باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده – مثل این که قبل از سه روز خون قطع شود و یا نشانه‌های حیض را از دست بدهد – باید عبادت‌هایی را که بجا نیاورده‌اند، قضا نمایند و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد، آن را استحاضه قرار می‌دهند، حتی اگر تا سه روز ادامه پیدا کند.

«مسأله ۴۶۵» اگر مضطربه، مبتدئه و یا ناسیه، بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی را که دارای صفات حیض است، حیض و خونی را که دارای صفات استحاضه است، استحاضه قرار می‌دهد، به شرط آن که اوّلاً: خون دارای صفات حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و ثانیاً: خون دیگری با آن تعارض نکند، یعنی قبل از گذشتن ده روز از پایان خونی که دارای صفات حیض است، خون دیگری نبیند که دارای صفات حیض بوده و مجموع آن و خون اول که دارای صفات حیض است و روزهایی که در بین آنها واقع شده، بیشتر از ده روز باشد، مثل آن که پنج روز خون سرخ یا تیره و چهار روز خون زرد و دوباره هفت روز خون سرخ یا تیره ببیند.

«مسأله ۴۶۶» اگر مضطربه، مبتدئه و یا ناسیه، بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن فاقد صفات حیض باشد و یا خونی که دارای صفات حیض است کمتر از سه روز باشد، تمام آن استحاضه است.

«مسأله ۴۶۷» اگر مضطربه و یا مبتدئه، بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا قسمتی از آن دارای صفات حیض باشد، ولی خونی که دارای صفات حیض است بیشتر از ده روز باشد و یا خون دیگری با آن تعارض کند، باید در عدد روزهای حیض به عادت خویشان خود مراجعه کند، پس اگر عادت آنان کمتر از هفت روز باشد، از ابتدای دیدن خون به اندازه عادت آنان را حیض قرار می‌دهد و اگر عادت آنان بیشتر از هفت روز باشد، از ابتدای دیدن خون به اندازه هفت روز را حیض قرار می‌دهد و در هر دو صورت، در اختلاف روزهای عادت خویشان و هفت روز، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع می‌کند و اگر خویشاوندی نداشت یا شماره روزهای عادت آنان یک اندازه نبود، بنابر احتیاط واجب باید از ابتدای دیدن خون تا هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

«مسأله ۴۶۸» اگر ناسیه بیشتر از ده روز خون ببیند و تمام آن دارای صفات حیض باشد و یا خونی که دارای صفات حیض است بیشتر از ده روز باشد و یا خون دیگری با آن تعارض کند، بنابر احتیاط واجب باید از ابتدای دیدن خون تا هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

احکام حائض

«مسأله ۴۶۹» چند چیز بر حائض حرام است:

اوّل: عبادت‌هایی که مانند نماز، باید با وضو، غسل یا تیمّم بجا آورده شوند؛ ولی بجا آوردن عبادت‌هایی که وضو، غسل و تیمّم برای آنها لازم نیست – مانند نماز میّت – مانعی ندارد. دوم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد. سوم: وطی در قُبُل (جلو) که هم برای مرد و هم برای زن حرام است، اگرچه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را نیز داخل نکند و همچنین احتیاط، ترک وطی در دُبُر (عقب) زن در حال حیض است؛ بلکه اگر زن راضی نباشد، در غیر حال حیض نیز وطی در دُبُر زن جایز نیست.

«مسأله ۴۷۰» جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید آن را حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که گفته شد روزهای عادت خود را طبق روزهای عادت خویشان خود حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

«مسأله ۴۷۱» اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فوراً از او جدا شود.

«مسأله ۴۷۲» اگر زن بگوید: «حیض هستم» یا «از حیض پاک شده‌ام»، باید حرف او را قبول کرد.

«مسأله ۴۷۳» برای جماع با زن حائض کفاره واجب نمی‌شود، اگرچه دادن کفاره بر مرد مستحب است.

«مسأله ۴۷۴» اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود و مرد در قسمت اوّل آن از روی علم و عمد با زن خود جماع کند، مستحب است هجده نخود طلا کفاره به فقیر بدهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند، نُه نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند، چهار نخود و نیم بدهد؛ مثلاً زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نُه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم طلا می‌دهد.

«مسأله ۴۷۵» اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم دوران حیض با زن خود جماع کند، مستحب است هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

« مسأله ۴۷۶» کسی که نمی‌تواند کفاره مذکور را بدهد، بهتر آن است که صدقه‌ای به فقیر بدهد و اگر نمی‌تواند صدقه بدهد، استغفار کند و هر وقت توانست کفاره بدهد.

«مسأله ۴۷۷» طلاق دادن زن در حال حیض به تفصیلی که در کتاب طلاق گفته می‌شود، باطل است.

«مسأله ۴۷۸» اگر زن در بین نماز یا روزه حائض شود، نماز یا روزه او باطل است.

«مسأله ۴۷۹» اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

«مسأله ۴۸۰» بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و اعمال دیگری که باید با وضو، غسل یا تیمّم بجا آورده شوند، غسل کند ولی احتیاطاً این غسل کفایت از وضو نمی‌کند و باید پیش از غسل یا بعد از آن وضو نیز بگیرد و اگر پیش از غسل وضو بگیرد بهتر است.

«مسأله ۴۸۱» اگر حائض، جُنب باشد و هنگامی که پاک می‌شود غسل جنابت را انجام دهد، لازم نیست برای حیض نیز جداگانه غسل نماید، هر چند خوب است در غسل خود هر دو را نیّت کند و این غسل کفایت از وضو می‌کند؛ پس برای انجام عباداتی مانند نماز که طهارت در آنها شرط است، لازم نیست وضو بگیرد.

«مسأله ۴۸۲» بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، اگرچه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، ولی احتیاط واجب آن است که همسرش پیش از غسل از جماع با او خودداری نماید و همچنین بنابر احتیاط باید از قرائت سوره‌های سجده‌دار و توقف در

مساجد و قرار دادن چیزی در آنها پیش از غسل خودداری نماید و باید از بقیه اعمالی هم که بر حائض حرام است تا غسل نکرده اجتناب کند.

«مسأله ۴۸۳» اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند یا غسل کند و یا وضو بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید غسل کند و به عوض وضو تیمّم نماید و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و به عوض غسل تیمّم نماید و اگر برای هیچ یک از آنها آب نداشته باشد، باید یک تیمّم به عوض غسل به جا آورد و بنابر احتیاط تیمّم دیگری به عوض وضو نیز انجام دهد.

«مسأله ۴۸۴» نمازهای واجب روزانه که زن در حال حیض نمی‌خواند، قضا ندارند، ولی روزه‌های واجب را باید قضا نماید.

«مسأله ۴۸۵» هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند.

«مسأله ۴۸۶» اگر زن نماز را تأخیر بیندازد و از اوّل وقت به اندازه انجام واجباتِ یک نماز بگذرد و حائض شود، بنابر احتیاط قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کُنْد خواندن و چیزهای دیگر، باید حال خود را ملاحظه بکند؛ مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اوّل ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز به دستوری که گفته شد از اوّل ظهر بگذرد و حائض شود و برای کسی که مسافر است، گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است و نیز باید ملاحظه تهیه شرایطی را که دارا نیست بنماید؛ پس اگر به مقدار فراهم آوردن آن مقدمات و خواندن یک نماز وقت بگذرد و حائض شود، قضا واجب است و گرنه واجب نیست.

«مسأله ۴۸۷» اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه غسل و وضو و مقدمات دیگر نماز، مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن و خواندن یک رکعت نماز (یعنی تا پایان ذکر سجده دوم از رکعت اول) یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد و اگر فقط به اندازه خواندن یک رکعت نماز با طهارت وقت داشته باشد، ولی برای بقیه مقدمات مانند تهیه کردن و یا آب کشیدن لباس و مانند آن وقت نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که در این صورت نیز قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسأله ۴۸۸» اگر زنی که از خون حیض پاک شده به اندازه غسل و وضو وقت نداشته باشد، ولی بتواند با تیمّم یک رکعت از نماز را در وقت بخواند، احتیاط مستحب آن است که نماز را با تیمم بخواند و اگر گذشته از تنگی وقت، تکلیفش تیمّم باشد - مثل آن که آب برای او ضرر داشته باشد - باید تیمّم کند و آن نماز را بخواند.

«مسأله ۴۸۹» اگر زن حائض بعد از پاک شدن شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

«مسأله ۴۹۰» اگر به گمان این که به اندازه تهیه مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد که وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسأله ۴۹۱» اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادت‌های خود غسل کند، اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، باید فعلاً در ایام پاکی به وظیفه حائض عمل نماید.

«مسأله ۴۹۲» اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون باشد، مقداری پنبه داخل فرج می‌نماید و کمی صبر می‌کند و بیرون می‌آورد، پس اگر پاک بود غسل می‌کند و عبادت‌های خود را بجا می‌آورد و اگر آلوده به خون دارای صفات حیض بود، چنانچه در حیض عادت نداشته باشد یا عادت او ده روز باشد، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل کند و اگر در پایان ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت، آخر روز دهم غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز باشد، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا در پایان ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند و اگر احتمال دهد که خون او از

ده روز بگـذرد، احتیـاط واجب آن است که تـا دو روز عبـادت را ترک کنـد و بعـد از آن تا تکمیل ده روز اعمالی را که بر حائض حرام است ترک کنـد و اعمـال مسـتحاضه را انجام دهـد؛ پس اگر پیش از تمام شـدن ده روز یا در پایان ده روز از خون پاک شـد، تمام آن مدّت حیض است و اگر از ده روز گذشت، باید عادت خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد و عبادت‌هایی را که بعد از روزهـای عادت بجا نیاورده قضا نمایـد و اگر پنبه‌ای که داخل می‌کنـد آلوده به آب زرد رنگی شود، چنانچه در روزهای عادتش باشد، مانند آلودگی به خون حیض است و احکامی که گذشت بر آن جاری است وگرنه استحاضه می‌باشد.

«مسأله ۴۹۳» اگر چنـد روز را حیض قرار دهـد و عبادت نکنـد و بعـد بفهمد که حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزهـا بجـا نیاورده قضا نمایـد و اگر چنـد روز به گمان این که حیض نیست عبادت کنـد و بعـد بفهمـد حیض بوده، چنانچه در آن روزها روزه واجب گرفته، باید آن را قضا نماید.

«مسأله ۴۹۴» مسـتحب است زن حائض در وقت نماز خود را از خون پاک نماید و پنبه و دسـتمال را عوض کند و وضو بگیرد و اگر نمی‌توانـد وضو بگیرد، به امیـد درک ثواب تیمّم نماید و در جای نماز خویش رو به قبله بنشیند و مشغول قرائت قرآن، ذکر، دعا و صلوات شود، اگرچه در غیر این اوقات، خواندن قرآن بر حائض مکروه است.

«مسأله ۴۹۵» خوانـدن و همراه داشـتن قرآن و رساندن جایی از بدن به حاشـیه و بین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن برای حائض مکروه است.

«مسأله ۴۹۶» غسل‌هـای مسـتحبی مثـل غسل جمعه، غسل احرام، غسل توبه و غیر آن و همچنین وضوهای مسـتحبی، برای حائض نیز مستحب است.

استحاضه

یکی از خونهـایی که از زن خـارج می‌شود یـا فضای داخل فرج را آلوده می‌کنـد، خون اسـتحاضه است و زن را در حال اسـتحاضه، مستحاضه می‌گویند.

«مسأله ۴۹۷» خون اسـتحاضه غالباً زرد رنگ و سـرد است و بـدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ نیز نیست، ولی ممکن اسـت گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

«مسأله ۴۹۸» خون استحاضه سه قسم است: قلیله، متوسطه و کثیره. استحاضه قلیله آن است که خون، پنبه‌ای را که زن معمولاً بر محل می‌گذارد آلوده کند، ولی به داخل آن نفوذ نکند. استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو برود، ولی بر دستمال و مانند آن که معمولاًـ زنهـا برای جلوگیری از خون می‌بندنـد، جاری نشود. اسـتحاضه کثیره آن است که خون از پنبه گذشـته و بر دسـتمال نیز جاری شود.

احکام استحاضه

«مسأله ۴۹۹» در اسـتحاضه قلیله بایـد زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و ظاهر فرج را نیز اگر خون به آن رسـیده، آب بکشد و بنابر احتیاط واجب، پنبه را عوض کند یا آب بکشد.

«مسأله ۵۰۰» در اسـتحاضه متوسـطه زن علاـوه بر انجام دادن اعمال اسـتحاضه قلیله بایـد یک غسل نیز در شـبانه روز به تفصـیل ذیل انجام دهد:

اگر اسـتحاضه قبل از نماز صـبح یا در بین آن حادث شود، باید برای نماز صـبح غسل کند و اگر بعد از خواندن نماز صبح تا قبل از نمـاز ظهر یـا بین آن حـادث شود، بایـد برای نمـاز ظهر غسـل کنـد و به همین ترتیب قبـل از هر نمـاز یا بین هر نمازی که استحاضـه

متوسطه حادث شود، باید برای آن غسل نماید و تا صبح دیگر برای نمازهای خود اعمال استحاضه قلیله را که در مساله پیش گفته شد انجام دهد و پس از آن تا وقتی که خون ادامه دارد، هر روز قبل از نماز صبح یک غسل انجام دهد و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشاء غسل نماید، چه خون بیاید و چه قطع شده باشد.

«مسأله ۵۰۱» زن در استحاضه کثیره علاوه بر این که باید احتیاطاً برای هر نماز پنبه و دستمالی را که بسته است عوض کند یا تطهیر نماید، باید یک غسل برای نماز صبح و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب و عشاء بجا آورد و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد و اگر بین نماز ظهر و عصر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشاء فاصله بیندازد، باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید، ولی در استحاضه کثیره برای خواندن نماز، وضو لازم نیست.

«مسأله ۵۰۲» غسل و یا وضوی استحاضه باید در داخل وقت نماز انجام شود؛ بنابر این اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز نیز بیاید، اگرچه زن برای آن خون وضو و غسل را انجام داده باشد، بنابر احتیاط واجب باید در هنگام نماز نیز وضو و غسل را بجا آورد، بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند، احتیاط واجب آن است که بعد از داخل شدن صبح، دوباره غسل و وضو را بجا آورد.

«مسأله ۵۰۳» مستحاضه متوسطه که وظیفه‌اش وضو گرفتن و غسل کردن است، می‌تواند هر کدام را که بخواهد اوّل بجا آورد، ولی بهتر است اوّل وضو بگیرد.

«مسأله ۵۰۴» اگر استحاضه قلیله زن بعد از خواندن نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

«مسأله ۵۰۵» اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از خواندن نماز صبح کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری بجا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

«مسأله ۵۰۶» زن مستحاضه‌ای که وظیفه او وضو گرفتن و یا تطهیر ظاهر فرج و یا تبدیل و تطهیر پنبه و دستمالی است که بسته، باید این اعمال را برای هر نماز، چه واجب و چه مستحب، انجام دهد و نیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند یا نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد.

«مسأله ۵۰۷» زن مستحاضه برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده و سجده سهو، اگر آنها را بعد از نماز فوراً بجا آورد، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

«مسأله ۵۰۸» زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که می‌خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد انجام اعمال استحاضه لازم نیست.

«مسأله ۵۰۹» اگر زن نداند استحاضه او از کدام قسم است، باید هنگامی که می‌خواهد نماز بخواند، وضعیت خود را بررسی کند، به این ترتیب که مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است، اعمالی را که برای آن نوع عنوان شد انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نخواهد کرد، پیش از داخل شدن وقت نیز می‌تواند خود را وارسی نماید.

«مسأله ۵۱۰» زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده باشد، مثلاً استحاضه او قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله یا متوسطه عمل نموده، نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده، مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

«مسأله ۵۱۱» زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلماً وظیفه اوست عمل کند، مثلاً اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یـا متوسـطه، بایـد اعمال استحاضه قلیله را انجام دهـد و اگر نمی‌دانـد استحاضه او متوسـطه است یا کثیره، بایـد اعمال استحاضه متوسـطه را انجام دهد، ولی اگر بداند استحاضه او سابقاً از کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

«مسأله ۵۱۲» برای آن که زن مستحاضه شود، باید خون از فرج خارج شود و چنانچه خون استحاضه به فضای فرج برسد، ولی بیرون نیایـد، حکم استحاضه بر آن جاری نمی‌شود؛ اما پس از خارج شـدن خون و مستحاضه شـدن زن، مادامی که خون در باطن وجود دارد، زن مستحاضه است، حتی اگر دیگر خونی از او خارج نشود و وقتی پاک می‌شود که خون در باطن نیز موجود نباشد.

«مسأله ۵۱۳» اگر زن مستحاضه بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و در داخل فرج نیز خونی نبوده و اگر نماز را با تأخیر بخواند نیز تا آخر نماز به همین وضعیت باقی خواهد ماند، می‌تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد.

«مسأله ۵۱۴» اگر خون استحاضه قبـل از نماز قطع شود و در باطن نیز وجود نداشته باشـد و مستحاضه به وظیفه خود عمل نمایـد و نمـازش را بخوانـد، چنـانچه تا زمان نماز بعـدی خون از وی خارج نشود و در فضای فرج نیز خون وجود نداشته باشـد، لازم نیست برای نماز بعدی وظایف استحاضه را به جا آورد، بلکه می‌تواند با همان وضو یا غسل نماز بعدی را بخواند، هرچند بداند که دوباره خون استحاضه خواهد آمد.

«مسأله ۵۱۵» اگر زن مستحاضه بدانـد که پیش از گذشـتن وقت نمـاز به کلّی پاک می‌شود یا به انـدازه خوانـدن نماز، پاک خواهد شد، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

«مسأله ۵۱۶» اگر بعـد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را به قدری تأخیر بیندازد که پیش از گذشـتن وقت نماز بتوانـد وضو، غسل و نماز را بجا آورد، کاملاً پاک می‌شود، بایـد نماز را تأخیر بیندازد و هنگامی که کاملاً پاک شـد، دوبـاره وضو و غسـل را بجـا آورده و نماز را بخوانـد و اگر وقت نماز تنگ شـد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه اگر وقت برای تیمّم کافی باشد، احتیاطاً به جای وضو و غسل تیمّم کند.

«مسأله ۵۱۷» وقتی مستحاضه کثیره و متوسـطه کاملاً از خون پاک شد، باید غسل کند و احتیاطاً برای نماز وضو نیز بگیرد، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز قبلی مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

«مسأله ۵۱۸» مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه متوسـطه بعد از غسل و وضو و مستحاضه کثیره بعد از غسل، باید فوراً مشغول نماز شونـد، ولی گفتن اذان و اقامه و خواندن دعاهای قبل از نماز اشـکال ندارد و در نماز نیز می‌توانند اعمال مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورند.

«مسأله ۵۱۹» اگر زن مستحاضه بین غسـل و نماز فاصـله بینـدازد، بایـد دوباره غسل کنـد و بلافاصـله مشـغول نماز شود، ولی اگر از هنگام شروع به غسل، خون به فضای فرج نیاید، غسل مجدد لازم نیست و حکم وضو نیز به همین ترتیب است.

«مسأله ۵۲۰» زن مستحاضه چنانچه برای او ضـرر نداشـته باشـد، باید بعد از غسل و وضو به وسیله‌ای مانند پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کنـد و چنانچه کوتاهی کنـد و خون بیرون بیایـد، نمازی را که خوانـده، باید دوباره بخواند، بلکه بنابر احتیاط واجب باید غسل را نیز اعاده کند.

«مسأله ۵۲۱» اگر در هنگام غسل خون قطع نشود، غسل صـحیح است و اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم نیست غسل را از سر بگیرد.

«مسأله ۵۲۲» لازم نیست زن مستحاضه در هنگام روزه، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

«مسأله ۵۲۳» روزه زن مستحاضه‌ای که غسـل بر او واجب می‌باشـد، بنابر احتیاط در صورتی صـحیح است که غسل‌هایی را که برای

خوانـدن نمازهای روز بر وی واجب است، در روز انجام دهد؛ بنابر این چنانچه قبل از خواندن نماز صبح یا ظهر و عصر مستحاضه شود و استحاضه وی متوسطه یا کثیره باشد و برای نماز غسل نکند، روزه آن روز او باطل است و بنابر احتیاط واجب، غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد نیز شرط صحّت روزه فردا می‌باشد؛ ولی چنانچه برای نماز مغرب و عشاء غسل نکند، اگر پیش از طلوع فجر به جهتی (مثل نماز شب) غسل کند، برای صحّت روزه فردا کافی است.

«مسأله ۵۲۴» اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود، صحّت روزه آن روز او منوط به غسل نیست.

«مسأله ۵۲۵» اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید اعمال استحاضه متوسطه یا کثیره را که بیان شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود، باید اعمال استحاضه کثیره را انجام دهد، ولی چنانچه پیش از همان نماز برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد، لازم نیست دوباره برای کثیره نیز غسل کند.

«مسأله ۵۲۶» اگر در بین نماز استحاضه متوسطه زن کثیره شود، چنانچه پیش از آن نماز غسل انجام داده باشد، نمازش را ادامه می‌دهد وگرنه باید نمازش را رها کند و پس از غسل کردن و انجام دادن بقیه اعمال استحاضه کثیره، نماز را از سر بگیرد و اگر استحاضه قلیله او متوسطه و یا کثیره شود، باید نماز را رها کند و برای متوسطه غسل کند و وضو بگیرد و برای کثیره غسل انجام دهد و اعمال دیگر آن را نیز بجا آورد و همان نماز را بخواند و اگر برای غسل یا وضو وقت نداشته باشد، باید بدل از هر کدام آنها که وقت انجام دادن آن را ندارد، تیمّم کند و اگر برای تیمّم نیز وقت نداشته باشد، نمی‌تواند نماز را رها کند بلکه بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و پس از آن باید قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله ۵۲۷» اگر در بین نماز خون متوقف شود و مستحاضه نداند که در باطن نیز قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد که خون در باطن نیز قطع شده بوده، باید وضو و غسل و نماز را دوباره بجا آورد.

«مسأله ۵۲۸» اگر استحاضه کثیره زن، متوسطه شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر، مغرب و عشاء فقط وضو بگیرد، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر نیز غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن نیز غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید و همچنین اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه و برای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد.

«مسأله ۵۲۹» اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره جریان یابد، باید برای هر نماز یک غسل بجا آورد، ولی اگر بعد از غسل و پیش از نماز خون قطع شود، چنانچه وقت به گونه‌ای تنگ باشد که نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند، می‌تواند با همان غسل نماز را بخواند، ولی اگر شک کند که برای اعاده غسل وقت دارد یا نه، باید غسل را اعاده کند حکم وضو نیز در این مسأله مانند غسل است.

«مسأله ۵۳۰» اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که برای او واجب می‌باشد (حتّی مانند عوض کردن پنبه) ترک کند، نمازش باطل است.

«مسأله ۵۳۱» اگر مستحاضه قلیله بخواهد عملی غیر از نماز را که شرط آن داشتن وضو است، انجام دهد (مثلاً بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند) باید وضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

«مسأله ۵۳۲» زن مستحاضه کثیره و متوسطه بنابر احتیاط مستحب باید از رفتن به داخل مسجد مکّه (مسجدالحرام) و مدینه (مسجد النّبی صلی الله علیه وآله وسلم) و توقّف در سایر مساجد و خواندن سوره‌ای که سجده واجب دارد بدون غسل خودداری کند، و

چنانچه شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، بنابر احتیاط واجب باید غسل کند.

«مسأله ۵۳۳» زن در استحاضه کثیره و متوسطه بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، حتی اگر وظایف خود را انجام داده باشد.

«مسأله ۵۳۴» نماز آیات بر مستحاضه واجب است و بنابر احتیاط واجب باید برای نماز آیات نیز اعمالی را که برای نمازهای واجب روزانه گفته شد، انجام دهد و اگر در وقت نماز واجب روزانه، نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، گرچه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، احتیاط واجب آن است که برای نماز آیات نیز تمام اعمالی را که برای نماز روزانه بر او واجب است انجام دهد و هر دو را با یک غسل و وضو بجا نیاورد.

«مسأله ۵۳۵» زن مستحاضه احتیاطاً باید نماز قضا نخواند تا پاک شود، مگر این که وقت نماز قضا تنگ باشد که در این صورت باید برای هر نماز قضا اعمالی را که برای نماز ادا بر او واجب است انجام دهد.

«مسأله ۵۳۶» اگر زن بداند خونی که از رحم او خارج می‌شود، خون زخم یا غده نیست و شرعاً حکم حیض و نفاس را نیز ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید اعمال استحاضه را انجام دهد.

نفاس

«مسأله ۵۳۷» از وقتی که اولین جزء بچّه از بدن مادر بیرون می‌آید، هر خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سرِ ده روز قطع شود، خون نفاس است و زن را در حال نفاس، «نُفَساء» می‌گویند، ولی اگر بین تولد بچه و خروج خون فاصله زیادی باشد، در صورتی حکم نفاس بر آن جاری می‌شود که عرفاً به آن خون زایمان بگویند و اگر عرفاً به آن خون زایمان نگویند، مثل این که پس از گذشت ده روز از زایمان از زن خون خارج شود، خون نفاس نیست.

«مسأله ۵۳۸» خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچّه می‌بیند، نفاس نیست.

«مسأله ۵۳۹» اگر خونی که پیش از تولد بچّه از زن خارج می‌شود، سه روز یا بیشتر باشد و در ایام عادت بوده و یا دارای صفات حیض باشد و بین آن و خون نفاس کمتر از ده روز فاصله شود، بنابر احتیاط واجب باید در روزهایی که آن خون را می‌بیند، بین تروک حیض و اعمال استحاضه جمع کند.

«مسأله ۵۴۰» لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشد، اما اگر خون بسته‌ای از رحم زن خارج شود و خود زن بداند یا چهار نفر قابله یا متخصص مورد وثوق بگویند که اگر در رحم می‌ماند انسان می‌شد، در صورتی خون نفاس است که عرفاً به آن خون زاییدن گفته شود و اگر عرفاً به آن خون زاییدن گفته نشود، حکم نفاس بر آن جاری نمی‌شود و اگر شک کند که به آن خون زاییدن گفته می‌شود یا نه، باید وظایف مستحاضه را انجام دهد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

«مسأله ۵۴۱» ممکن است خون نفاس بیشتر از یک لحظه نیاید، ولی بیشتر از ده روز نیز نمی‌شود.

«مسأله ۵۴۲» هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده اگر می‌ماند انسان می‌شد یا نه، لازم نیست وارسی کند و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

«مسأله ۵۴۳» وظیفه نفساء در امور واجب و حرام مانند حائض است؛ همچنین اعمالی که برای حائض مستحب و مکروه است، برای نفساء نیز مستحب و مکروه می‌باشد.

«مسأله ۵۴۴» طلاق دادن زنی که در حال نفاس می‌باشد، باطل و نزدیکی کردن با او حرام می‌باشد.

«مسأله ۵۴۵» زن پس از پاک شدن از خون نفاس، برای این که عبادات خود را به جا آورد، بنابر احتیاط باید غسل کند و اگر

دوباره خون ببینـد، چنانچه مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاك بوده، ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام آن نفاس است و اگر در روزهایی که پاك بوده روزه واجب گرفته باشد، باید قضا نماید.

«مسأله ۵۴۶» اگر زن از خون نفاس پاك شود و احتمال دهد که در باطن خون باشد، می‌تواند مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و آن را بررسی نماید و اگر معلوم شود که پاك شده، برای عبادت‌های خود غسل می‌کند.

«مسأله ۵۴۷» زنی که عـادت حیض او کمـتر از ده روز است، اگر بیشـتر از روزهـای عـادت خـود خون نفـاس ببینـد، بایـد به انـدازه روزهـای عادت خود را نفاس قرار دهـد و بعـد از آن تا دو روز عبادت را ترک نمایـد و مستحب است تا روز دهم عبادت را ترک کنـد، اگرچه پس از دو روز می‌تواند با اعمال استحاضه عبادات خود را بجا آورد، پس اگر خون از ده روز بگذرد، روزهای عادت او نفاس و بقیّه استحاضه است و اگر عبادت را ترک کرده، باید آن را قضا کند.

«مسأله ۵۴۸» زنی که در حیض عـادت دارد، اگر بعـد از زایمـان خون ببینـد و از ده روز بیشـتر شود و اسـتمرار پیـدا کنـد، به انـدازه روزهـای عـادت او نفـاس است و ده روز از خونی که بعـد از نفـاس می‌بینـد، اگرچه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشـد، استحاضـه است؛ مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زایید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دیـد، تا روز هفـدهم نفاس و از هفدهم تا ده روز - حتی در روزهای عادت او که از بیسـتم تا بیست و هفتم است - استحاضـه می‌باشد و بعد از گذشتن ده روز، اگر خونی که می‌بیند در روزهای عادت او باشد، خون حیض است، چه نشانه‌های حیض را داشته باشد و چه نداشته باشد و اگر در روزهای عادت او نباشد، اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد، حیض وگرنه استحاضه است.

«مسأله ۵۴۹» زنی که در حیض عادت نـدارد، اگر بعـد از زایمان خون ببیند و از ده روز بیشتر شود و اسـتمرار پیدا کند، بنابر احتیاط واجب به عـدد عادت خویشان خود مراجعه می‌کنـد و از ابتدای دیدن خون به عدد عادت آنان را نفاس قرار می‌دهد و پس از آن تا تکمیل ده روز بین تروک حیض و اعمال مستحاضه جمع می‌کند و اگر خویشاوندی نداشـته باشد یا عادت آنان یکسان نباشد، باید ده روز اوّل خون را نفاس قرار دهـد و ده روز دوم آن اسـتحاضه است و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه‌های حیض را داشـته باشد، حیض و گرنه آن نیز استحاضه می‌باشد.

غسل مسّ میّت

«مسأله ۵۵۰» اگر کسـی بـدن انسان مرده‌ای را که سـرد شـده و او را غسل نداده‌انـد مس کنـد (یعنی جایی از بدن خود را به بدن او برسانـد)، باید غسل «مسّ میّت» نماید، خواه در خواب مس کند یا در بیداری، با اختیار باشد یا بی اختیار، حتی اگر باطن میّت را نیز مس کرده باشـد، بایـد غسل کند بلکه بنابر احتیاط واجب، مسّ بدن مرده‌ای که او را به جای غسل تیمّم داده‌اند و یا هر سه غسل او با آب خالص و بدون سِدر و کافور انجام شده است نیز همین حکم را دارد.

«مسأله ۵۵۱» برای مسّ مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست، اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید.

«مسأله ۵۵۲» رسانـدن ناخن و اسـتخوان به ناخن واسـتخوان میّت، باعث واجب شـدن غسل است و همچنین اگر موی خود را به بدن میّت یا بدن خود را به موی میّت یا موی خود را به موی میّت برساند، اگر عرفاً مسّ میّت به آن صدق کند، غسل واجب است.

«مسأله ۵۵۳» برای مسّ بچه مرده، حتی بچّه سـقط شـده‌ای که چهـار ماه او تمام شـده، غسل مسّ میّت واجب است، بلکه بهتر اسـت برای مسّ بچّه سقط شده‌ای که از چهار ماه کمتر دارد نیز غسل کند.

«مسأله ۵۵۴» اگر بچّه چهار ماهه‌ای مرده به دنیا بیاید و بدن او سرد شده باشد و عرفاً بر تماس بدن مادر با بدن او در حین تولد، مسّ میّت صدق کند، مادر او بنابر احتیاط واجب باید غسل مسّ میّت کند.

«مسأله ۵۵۵» بچّه‌ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدن او به دنیا می‌آید، اگر عرفاً بر تماس بدن او با بدن مادرش در حین تولد،

مسّ میت صدق کند، وقتی بالغ شد احتیاط واجب آن است که غسل مسّ میّت کند.

«مسأله ۵۵۶» اگر انسان میّتی را که سه غسل او کاملاً ـ تمام شده مس نماید، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم او تمام شود جایی از بدن او را مس کند، اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مسّ میّت نماید.

«مسأله ۵۵۷» اگر دیوانه یا بچه نابالغی میّت را مس کند، بعد از آن که دیوانه، عاقل یا بچّه، بالغ شد باید غسل مسّ میّت نماید، اگرچه غسل بچّه غیر بالغ ممیز نیز بنابر اقوی صحیح است.

«مسأله ۵۵۸» اگر از بدن انسان زنده و یا مرده قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مس نماید، باید غسل مسّ میّت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، چنانچه از بدن انسان زنده جدا شده باشد، برای مسّ آن غسل واجب نیست، ولی اگر از بدن مرده‌ای که او را غسل نداده‌اند جدا شده باشد، بنابر احتیاط واجب مسّ آن موجب غسل می‌شود.

«مسأله ۵۵۹» برای مسّ استخوان و دندانی که از مرده جدا شده و آن را غسل نداده‌اند، بنابر احتیاط واجب باید غسل کرد، ولی برای مسّ استخوان و یا دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد، غسل لازم نیست.

«مسأله ۵۶۰» اگر چند میّت را مس کند یا یک میّت را چند بار مس نماید، یک غسل کافی است.

«مسأله ۵۶۱» بنابر احتیاط واجب برای مسّ بدن شهیدی که او را غسل میّت نمی‌دهند و همچنین برای مسّ بدن کسی که پیش از اجرای قصاص یا حد، غسل میّت انجام داده است، باید غسل مسّ میّت انجام داد.

«مسأله ۵۶۲» مسّ ناف بچه بعد از افتادن آن موجب غسل نمی‌شود.

«مسأله ۵۶۳» برای کسی که بعد از مسّ میّت غسل نکرده است، توقف در مسجد وجماع و خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارند، مانعی ندارد، ولی بنابر احتیاط واجب باید برای انجام نماز و عبادات دیگری که صحّت آنها منوط به وضو می‌باشد، غسل مسّ میّت انجام دهد.

«مسأله ۵۶۴» اگر کسی که غسل مسّ میّت کرده بخواهد نماز بخواند، چنانچه قبلاً وضو نداشته، احتیاطاً باید وضو نیز بگیرد. حکم عبادات دیگری که صحت آنها منوط به وضو می‌باشد نیز همین است.

«مسأله ۵۶۵» حدث اصغر و اکبر در اثنای غسل مسّ میّت ضرری به صحت آن نمی‌رساند، ولی اگر در اثنای آن دوباره میّتی را مس کند، باید غسل را از سر بگیرد.

غسلی که با نذر یا سوگند یا عهد واجب می‌شود

«مسأله ۵۶۶» اگر کسی برای زیارت یا برای اعمالی که غسل برای انجام دادن آنها مستحب است نذر یا عهد کند یا سوگند یاد کند که غسلی را انجام دهد، در صورت رعایت احکام نذر، عهد و سوگند، غسل بر او واجب می‌شود.

غسل‌های مستحب

«مسأله ۵۶۷» غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار است که برخی از آنان در ذیل و در مسأله بعدی می‌آید:

الف – غسل جمعه؛ و وقت آن از اذان صبح تا ظهر روز جمعه است و بهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد، بهتر است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب جمعه آن را بجا آورد و اگر در روز جمعه غسل نکند، مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد و کسی که می‌ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند، می‌تواند روز پنجشنبه و یا شب جمعه غسل

را بجا آورد و مستحب است انسان در هنگام غسل جمعه بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْني مِنَ التَّوّابينَ وَاجْعَلْني مِنَ الْمُتَطَهِّرينَ».

ب - غسل شب اوّل ماه رمضان و تمام شبهای «فرد» آن؛ مثل شب سوم، پنجم و هفتم، ولی از شب بیست و یکم مستحب است همه شب‌ها غسل کند و برای غسل شب‌های پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و پنجم، بیست و هفتم و بیست و نهم، بیشتر سفارش شده است و وقت غسل شب‌های ماه رمضان، تمام شب است و بهتر است غسل مقارن غروب آفتاب بجا آورده شود، ولی از شب بیست و یکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب و عشاء بجا آورد و نیز مستحب است در شب بیست و سوم غیر از غسل اوّل شب، یک غسل نیز در آخر شب انجام دهد.

ج - غسل روز عید فطر و عید قربان؛ و وقت آن از اذان صبح تا ظهر است و بهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورد و اگر بخواهد آن را از ظهر تا غروب بجا آورد، احتیاط آن است که به قصد رجاء (یعنی به امید این که مطلوب خداوند باشد) انجام دهد.

د - غسل شب عید فطر؛ و وقت آن از اوّل مغرب تا اذان صبح است و بهتر است در اوّل شب بجا آورده شود.

ه - غسل روزهای هشتم و نهم ذی‌حَجّه که وقت آن تمام روز می‌باشد؛ و در روز نهم، بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد.

و - غسل روز اوّل، پانزدهم، بیست و هفتم و آخر ماه رجب.

ز - غسل روز عید غدیر؛ و بهتر است آن را قبل از ظهر انجام دهد.

ح - غسل روز مباهله که بنا بر اقوی بیست و چهارم ذی‌حَجّه است.

ط - غسل شب پانزدهم شعبان، روز عید نوروز، نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی‌قعده (دحو الارض)؛ و روز پانزدهم شعبان نیز می‌تواند به قصد رجاء غسل نماید.

ی - غسل دادن نوزادی که تازه به دنیا آمده.

ک - غسل زنی که برای غیر شوهر خود بوی خوش استعمال کرده است.

ل - غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

م - غسل کسی که جایی از بدن خود را به بدن میّتی که غسل داده‌اند رسانده است.

ن - غسل کسی که برای تماشای به دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش به او بیفتد یا مثلاً برای ادای شهادت رفته باشد، غسل مستحب نیست.

س - غسل احرام و آن غسلی است که پیش از احرام در میقات انجام می‌دهند و این غسل برای زن حائض و نفساء نیز مستحب است.

«مسأله ۵۶۸» برای داخل شدن در حرم مکه، شهر مکه، خانه کعبه، حرم مدینه، شهر مدینه و مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، مستحب است انسان غسل کند و برای صِرف داخل شدن در مسجدالحرام و حرم امامان‌علیهم السلام نیز می‌تواند به قصد رجاء غسل کند و اگر در یک روز چند مرتبه مشرّف شود، یک غسل کافی است و کسی که می‌خواهد در یک روز داخل حرم مکه و مسجدالحرام و خانه کعبه شود، اگر به نیّت همه یک غسل کند کافی است و نیز اگر در یک روز بخواهد داخل حرم مدینه و شهر مدینه و مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شود، یک غسل برای همه کفایت می‌کند و برای زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان‌علیهم السلام از دور یا نزدیک و برای حاجت خواستن از خداوند و همچنین برای توبه و برای نشاط به جهت عبادت و برای به سفر رفتن، خصوصاً سفر زیارت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام، مستحب است انسان غسل کند و اگر یکی از غسل‌هایی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد و بعد کاری کند که وضو را باطل می‌کند - مثلاً بخوابد - غسل او باطل می‌شود.

«مسأله ۵۶۹» به احتیاط واجب انسان نمی‌تواند با غسل مستحبّی عملی را که مانند نماز احتیاج به وضو دارد انجام دهد و باید برای

انجام آنها وضو بگیرد.

«مسأله ۵۷۰» اگر انجام چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیّت همه یک غسل بجا آورد، کافی است؛ بلکه می‌توان یک غسل را به نیّت چند غسل واجب و مستحب بجا آورد.

محتضر

احکام محتضر و اموات

«مسأله ۵۷۱» مسلمانی را که محتضر است (یعنی در حال جان دادن است، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، احتیاطاً باید به پشت بخوابانند به گونه‌ای که کف پاهای او به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او به این روش ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب تا اندازه‌ای که ممکن باشد باید به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به این روش به هیچ قسم ممکن نباشد، احتیاطاً او را رو به قبله بنشانند و یا به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

«مسأله ۵۷۲» احتیاط واجب آن است که تا وقتی میّت را از محل احتضار حرکت نداده‌اند، رو به قبله باشد؛ ولی پس از حرکت دادن او از محل احتضار، رو به قبله بودن وی واجب نیست.

«مسأله ۵۷۳» رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است.

«مسأله ۵۷۴» مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام‌علیهم السلام و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است، به نحوی تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است مطالبی را که گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

«مسأله ۵۷۵» مستحب است این دعاها را به گونه‌ای به محتضر تلقین کنند که بفهمد: «اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثیرَ مِنْ مَعاصیکَ وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ مِنْ طاعَتِکَ، یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَیَعْفُو عَنِ الْکَثیرِ إقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ وَاعْفُ عَنِّی الْکَثیرَ إنَّکَ أنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ أَللّهُمَّ ارْحَمْنی فَإنَّکَ رَحیمٌ».

«مسأله ۵۷۶» مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود، به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

«مسأله ۵۷۷» مستحب است برای راحت جان دادن محتضر، بر بالین او سوره‌های مبارکه یس، صافّات و احزاب و آیةالکرسی و آیه پنجاه و چهارم سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره و بلکه هر چه از قرآن ممکن است را بخوانند.

«مسأله ۵۷۸» تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن شخص جُنُب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

«مسأله ۵۷۹» مستحب است بعد از مرگ دهان، چشمها و چانه میّت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است، در جایی که مرده چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند، باید صبر کنند تا مرگ او معلوم شود و نیز اگر میّت حامله باشد و بچّه در شکم او زنده باشد، باید تدفین را به قدری عقب بیندازند که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل، کفن، نماز و دفن میّت

«مسأله ۵۸۰» غسل، کفن، نماز و دفن مسلمان، بر هر مکلّفی واجب است و اگر بعضی آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد، همه معصیت کرده‌اند.

«مسأله ۵۸۱» اگر کسی مشغول کارهای میّت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را ناتمام بگذارد، باید دیگران آن را تمام کنند.

«مسأله ۵۸۲» اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میّت شده، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان داشته باشد، باید اقدام نماید.

«مسأله ۵۸۳» اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده‌اند، باید آن را دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان داشته باشد که باطل بوده یا شک داشته باشد که صحیح بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید. همچنین اگر مسلمان غیر امامی را هم‌مذهبان او طبق مذهب خود تجهیز و دفن کرده باشند، کافی است.

«مسأله ۵۸۴» برای غسل، کفن، نماز و دفن میّت، لازم نیست از ولیّ او اجازه بگیرند اگرچه بهتر است از او اجازه بگیرند، اما در صورتی که ولی خود اقدام به این کارها کرد و یا کسی را جهت انجام آن معین نمود، مخالفت با او جایز نیست.

«مسأله ۵۸۵» ولیّ زن که در غسل، کفن، نماز و دفن او دخالت می‌کند، شوهر اوست و اگر شوهر نداشته باشد، کسی که در زمان حیات او سرپرستی او را به عهده داشته بر دیگران در این امر مقدم است.

«مسأله ۵۸۶» اگر کسی بگوید من وصی یا ولیّ میّت هستم یا ولیّ میّت به من اجازه داده که غسل، کفن و دفن او را انجام دهم، چنانچه اطمینان به این ادعای او حاصل شود و شخص دیگری نیز چنین ادعایی نکند، انجام کارهای میّت با اوست؛ اما اگر شخص دیگری نیز چنین ادعایی بکند، اگر به ادعای یکی اطمینان حاصل شود، او مقدم است و گرنه هر کدام بیّنه داشته باشند، مقدم هستند.

«مسأله ۵۸۷» اگر میّت برای غسل، کفن، دفن و نماز خود غیر از ولیّ کس دیگری را معین کند، اجازه آن شخص کافی است و کسی که میّت او را برای انجام این اعمال معیّن کرده، واجب نیست این وصیّت را قبول کند، ولی اگر قبول کند باید به آن عمل نماید.

احکام غسل میّت

«مسأله ۵۸۸» پس از پاک کردن میت از نجاست ظاهری، واجب است میّت را سه غسل بدهند؛ بار اوّل با آبی که با سِدر مخلوط باشد، بار دوم با آبی که با کافور مخلوط باشد و بار سوم با آب خالص.

«مسأله ۵۸۹» سِدر و کافور نباید به اندازه‌ای زیاد باشند که آب را مضاف کنند و همچنین نباید به اندازه‌ای کم باشند که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

«مسأله ۵۹۰» اگر سِدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب باید مقداری را که به آن دسترسی دارند در آب بریزند و او را با آن غسل دهند و بدل از آن او را تیمّم نیز بدهند.

«مسأله ۵۹۱» اگر سدر و کافور یا یکی از آنها پیدا نشود یا استعمال آن جایز نباشد – مثل آن که غصبی باشد – بنا بر احتیاط واجب باید به جای هر کدام که موجود نیست، میّت را با آب خالص غسل داده و بدل از آن او را تیمم نیز بدهند.

«مسأله ۵۹۲» اگر کسی که برای حجّ احرام بسته است پیش از تمام کردن سعیِ بین صفا و مَروه، بمیرد و همچنین اگر در احرام عمره پیش از کوتاه کردن مو یا ناخن فوت کند، نباید او را با آب کافور غسل دهند، بلکه به جای آن باید با آب خالص او را غسل بدهند.

«مسأله ۵۹۳» کسی که میّت را غسل می‌دهد، باید مسلمان، عاقل و بالغ باشد، اگرچه غسل دادن توسط کودک ممیز نیز کفایت می‌کند و باید مسائل غسل را نیز بداند یا دیگری در حین غسل به او آموزش بدهد و بنابر احتیاط واجب، باید دوازده امامی نیز باشد.

«مسأله ۵۹۴» کسی که میّت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند بجا آورد و اگر به همین نیّت تا آخر غسلِ سوم باقی باشد، کافی است و تجدید نیّت لازم نیست.

«مسأله ۵۹۵» غسل بچّه مسلمان، اگرچه از زنا باشد، واجب است و غسل، کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست و کسی که از کودکی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

«مسأله ۵۹۶» اگر بچه سقط شده چهار ماه یا بیشتر داشته باشد، باید او را غسل بدهند و اگر چهار ماه نداشته باشد و خلقت او نیز کامل نباشد، باید او را در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

«مسأله ۵۹۷» اگر مرد، زن را و زن، مرد را غسل بدهد، غسل باطل است، ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر نیز می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را غسل ندهد.

«مسأله ۵۹۸» مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست غسل دهد و زن نیز می‌تواند پسر بچّه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

«مسأله ۵۹۹» مردانی که با میت زن نسبت دارند و با او محرمند و یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند، بنابر احتیاط نمی‌توانند او را غسل دهند، مگر این که زنی برای غسل دادن او یافت نشود؛ همچنین زنانی که با میت مرد نسبت دارند و با او محرمند و یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند، بنابر احتیاط نمی‌توانند او را غسل دهند، مگر این که مردی برای غسل دادن او یافت نشود و در هر دو صورت بنا بر احتیاط واجب، غسل باید از روی لباس صورت گیرد و اگر برای غسل دادن میت، نه هم جنس او یافت شود و نه محرم او، احتیاطاً باید او را بدون غسل و با لباس خودش دفن کنند.

«مسأله ۶۰۰» اگر میّت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

«مسأله ۶۰۱» نگاه کردن به عورت میّت حرام است و کسی که او را غسل می‌دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

«مسأله ۶۰۲» اگر جایی از بدن میّت نجس باشد، باید آن جا را پیش از آن که غسل بدهند آب بکشند و احتیاط مستحب آن است که تمام بدن میّت پیش از شروع به غسل پاک باشد.

«مسأله ۶۰۳» احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میّت را غسل ارتماسی ندهند؛ ولی جایز است که در غسل ترتیبی هر یک از سه قسمت بدن را با مراعات ترتیب در آب فرو برند.

«مسأله ۶۰۴» لازم نیست کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است.

«مسأله ۶۰۵» بنا بر احتیاط جایز نیست که برای غسل دادن میّت مزد بگیرند، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل (مثل

شستشو و تطهیر) حرام نیست.

«مسأله ۶۰۶» اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید به عوض هر غسل، یک بار میّت را تیمّم دهند.

«مسأله ۶۰۷» کسی که میّت را تیمّم می‌دهد، باید با دستان خود او را تیمم دهد و احتیاط واجب آن است که در صورت امکان دست میت را نیز بر زمین بزند و به صورت و پشت دستهای او بکشد.

«مسأله ۶۰۸» شهیدی که در میدان جنگ و در معرکه، پیش از آن که به سراغ او بیایند به شهادت رسیده و جان داده است، غسل و کفن ندارد و باید او را با لباسهای خود بدون غسل دفن کنند، چه جنگ در زمان امام‌علیه السلام و به اذن و اجازه امام‌علیه السلام باشد و چه برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی به شهادت رسیده باشد.

احکام حُنوط

«مسأله ۶۰۹» واجب است بعد از غسل، مواضع سجده میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند و مستحب است بر سر بینی میّت نیز کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد، کفایت نمی‌کند.

«مسأله ۶۱۰» در حنوط میّت، بنا بر احتیاط واجب باید ابتدا کافور را به پیشانی میّت بمالند، ولی مراعات ترتیب در بقیه اعضای سجده لازم نیست.

«مسأله ۶۱۱» بهتر آن است که میّت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند، اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن نیز حنوط کردن مانعی ندارد.

«مسأله ۶۱۲» اگر کسی که برای حجّ احرام بسته است، پیش از تمام کردن سعیِ بین صفا و مروه بمیرد، حنوط کردن او جایز نیست و نیز اگر در احرام عمره پیش از آن که مو یا ناخن خود را کوتاه کند بمیرد، نباید او را حنوط کنند.

«مسأله ۶۱۳» زنی که شوهر او مرده و هنوز عدّه او تمام نشده، اگرچه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

«مسأله ۶۱۴» مکروه است میّت را با مُشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو کنند یا برای حنوط، آنها را با کافور مخلوط نمایند.

«مسأله ۶۱۵» مستحب است قدری از تربت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام را با کافور مخلوط کنند، ولی باید آن کافور را به جاهایی که موجب بی‌احترامی به تربت مقدس می‌شود نرسانند و نیز تربت نباید به قدری زیاد باشد که وقتی با کافور مخلوط شد، دیگر به آن کافور نگویند.

«مسأله ۶۱۶» اگر کافور به اندازه غسل و حنوط نباشد، بنابر احتیاط واجب باید غسل را مقدّم دارند و اگر کافور برای هفت عضو کفایت نکند، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی را مقدّم بدارند.

«مسأله ۶۱۷» مستحب است دو چوب تَر و تازه در قبر همراه میّت بگذارند.

احکام کفن میّت

«مسأله ۶۱۸» میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ، پیراهن و سرتاسری می‌گویند کفن نمایند.

«مسأله ۶۱۹» لنگ باید اطراف بدن را از ناف تا زانو بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی قدم برسد و بنابر احتیاط واجب، پیراهن باید از سر شانه تا نصف ساق پا را کاملاً بپوشاند و درازی سرتاسری بنا بر احتیاط واجب باید به قدری باشد که بستن دو سرِ آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر قرار گیرد.

«مسأله ۶۲۰» هر مقدار از هزینه کفن – چه واجب و چه مستحب – که در شأن میّت باشد، از اصل ترکه او برداشته می‌شود و احتیاج به اجازه ورثه ندارد.

«مسأله ۶۲۱» اگر میّت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند، هر مقدار از هزینه کفن را که بیشتر از شأن اوست با اجازه ورثه بالغ او می‌توان از سهم آنان برداشت.

«مسأله ۶۲۲» اگر کسی وصیّت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند یا وصیّت کرده باشد که ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

«مسأله ۶۲۳» کفن زن بر عهده شوهر است، اگرچه خود زن دارای اموال باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می‌شود طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد، بنابر احتیاط واجب شوهر باید کفن او را بدهد، و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولیّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

«مسأله ۶۲۴» کفن میّت بر خویشان او واجب نیست، اگرچه مخارج او در حال حیات بر آنان واجب باشد، بلکه از مال خودش برداشته می‌شود، ولی اگر مالی نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که کسی که مخارج میت در حال حیات بر او واجب بوده، کفن او را بدهد وگرنه دادن کفن او بر مسلمین واجب کفایی است.

«مسأله ۶۲۵» اگر مجموع سه قطعه کفن به گونه‌ای باشد که بدن میت از زیر آن پیدا نباشد، کافی است، ولی بهتر است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشند که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.

«مسأله ۶۲۶» کفن کردن با مال غصبی هر چند کفن دیگری نیز پیدا نشود، جایز نیست و چنانچه کفن میّت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید آن را از تن میّت بیرون آورند، اگرچه او را دفن کرده باشند و همچنین جایز نیست با پوست مردار او را کفن کنند.

«مسأله ۶۲۷» کفن کردن میّت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، جایز نیست و در حال ناچاری نیز کفن کردن با آنها خالی از اشکال نیست و احتیاط واجب آن است که با پارچه طلا باف نیز مگر در حال ناچاری، میّت را کفن نکنند.

«مسأله ۶۲۸» کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم، پوست یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده، در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر پوست حیوان حلال گوشت را به نحوی درست کنند که به آن جامه گفته شود، می‌توان میّت را با آن کفن کرد و همچنین اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد، اشکال ندارد، اگرچه احتیاط آن است که با این دو نیز کفن نکنند.

«مسأله ۶۲۹» اگر کفن میّت با نجاست خود او یا با نجاست دیگری نجس شود، چنانچه کفن ضایع نمی‌شود، باید مقدار نجس شده را بشویند یا بُبرند و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نباشد، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

«مسأله ۶۳۰» اگر کسی که برای حجّ یا عمره احرام بسته بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورت او – که در حال احرام باید برهنه باشند – اشکال ندارد.

احکام نماز میّت

«مسأله ۶۳۱» نماز خواندن بر میّت مسلمان، اگرچه بچّه باشد، واجب است، به شرط این که پدر و مادر آن بچّه یا یکی از آنان، مسلمان باشند و شش سال بچّه تمام شده باشد.

«مسأله ۶۳۲» نماز میّت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود و اگر پیش از آنها یا در بین آنها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، کافی نیست.

«مسأله ۶۳۳» کسی که می‌خواهد نماز میّت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و بدن و لباس او پاك باشد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است، رعایت کند و احتیاط واجب آن است که عورت او پوشیده باشد و لباس او نیز غصبی نباشد.

«مسأله ۶۳۴» کسی که بر میّت نماز می‌خواند، باید رو به قبله باشد و نیز واجب است میّت را مقابل او به گونه‌ای به پشت بخوابانند که سر میّت به طرف راست و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

«مسأله ۶۳۵» مکان نمازگزار باید از جای میّت پایین‌تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد. همچنین مکان نمازگزار باید غصبی نباشد.

«مسأله ۶۳۶» نمازگزار نباید از میّت به قدری دور باشد که نگویند در کنار میّت ایستاده؛ ولی کسی که نماز میّت را به جماعت می‌خواند، اگر از میّت دور باشد، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند، اشکال ندارد.

«مسأله ۶۳۷» نمازگزار باید مقابل میّت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میّت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند، اشکال ندارد.

«مسأله ۶۳۸» نباید بین میّت و نمازگزار پرده و دیوار یا چیز دیگری مانند اینها فاصله باشد، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۶۳۹» در وقت خواندن نماز، باید عورت میّت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نباشد، باید عورت او را حتّی با تخته و آجر و مانند اینها بپوشانند.

«مسأله ۶۴۰» نماز میّت را باید ایستاده و به قصد قربت خواند و هنگام نیّت، باید میّت را معین کرد، مثلاً نیّت کند: «بر این میّت نماز می‌خوانم قربةً اِلی اللَّه».

«مسأله ۶۴۱»اگر کسی نباشد که بتواند ایستاده نماز میّت را بخواند، می‌توان نشسته بر او نماز خواند.

«مسأله ۶۴۲» مکروه است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میّت اهل علم و تقوی باشد، این عمل مکروه نیست.

«مسأله ۶۴۳» اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، واجب است تا وقتی که جسد او از هم نپاشیده با شرطهایی که برای نماز میّت گفته شد، به قبر او نماز بخوانند؛ ولی چنانچه پس از دفن معلوم شود که به هنگام نماز سر میّت به طرف چپ نمازگزار و پای او به سمت راست وی بوده، نماز خواندن بر قبر او واجب نیست.

دستور نماز میّت

«مسأله ۶۴۴» نماز میّت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیّت و گفتن تکبیر اوّل بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا ـ اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میّت مرد است بگوید: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتِ» و اگر زن است بگوید: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ المَیِّتِ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیراً

وَنَذیراً بَیْنَ یَدَی السَّاعَةِ» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «أللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ کَأفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهیمَ وَآلِ إبْراهیمَ إنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَصَلِّ عَلی جَمیعِ الأنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ وَالشُّهَداءِ وَالصِّدّیقینَ وَجَمیعِ عِبادِ اللَّهِ الصّالِحینَ» و بعد از تکبیر سوم بگوید: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمینَ وَالْمُسْلِماتِ الأحْیاءِ مِنْهُمْ وَالأمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ إنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ إنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میّت مرد باشد بگوید: «اَللَّهُمَّ إنَّ هذا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ أمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَأنْتَ خَیْرُ مَنْزولٍ بِهِ أللَّهُمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إلّا خَیْراً وَأنْتَ أعْلَمُ بِهِ مِنّا أللَّهُمَّ إنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی إحْسانِهِ وَإنْ کانَ مُسیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهُ أللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فی أعْلی عِلّیّینَ واخْلُفْ عَلی أهْلِهِ فی الْغابِرینَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرّاحِمینَ» و بعد تکبیر پنجم را بگوید؛ ولی اگر میّت زن باشد، بعد از تکبیر چهارم بگوید: «اَللَّهُمَّ إنَّ هذِهِ أمَتُکَ وَابْنَةُ عَبْدِکَ وَابْنَةُ أمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَأنْتَ خَیْرُ مَنْزولٍ بِهِ أللَّهُمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْها إلّا خَیْراً وَأنْتَ أعْلَمُ بِها مِنّا أللَّهُمَّ إنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فی إحْسانِها وَإنْ کانَتْ مُسیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاغْفِرْ لَها أللَّهُمَّ اجْعَلْها عِنْدَکَ فی أعْلی عِلّیّینَ واخْلُفْ عَلی أهْلِها فی الْغابِرینَ وَارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا أرْحَمَ الرّاحِمینَ».

«مسأله ۶۴۵» باید تکبیرها و دعاها را به گونه‌ای پشت سر هم بخوانند که نماز از صورت خود خارج نشود.

«مسأله ۶۴۶» کسی که نماز میّت را به جماعت می‌خواند نیز باید تکبیرها و دعاهای آن را بخواند.

مستحبّات نماز میّت

«مسأله ۶۴۷» چند چیز در نماز میّت مستحب است:

اوّل: کسی که نماز میّت می‌خواند، دارای وضو، غسل یا تیمّم باشد و احتیاط مستحب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، به نماز میّت نرسد. دوم: اگر میّت مرد باشد، امام جماعت یا کسی که به طور فُرادی به او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد واگر زن باشد، مقابل سینه او بایستد. سوم: با پای برهنه نماز بخواند. چهارم: در هر تکبیر دست‌ها را تا مقابل گوش بلند کند. پنجم: فاصله او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباس او را حرکت دهد، به جنازه برسد. ششم: نماز میّت را به جماعت بخواند. هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند. هشتم: در جماعت، مأموم اگرچه یک نفر باشد، پشت سر امام بایستد. نهم: نمازگزار به میّت و مؤمنین زیاد دعا کند. دهم: پیش از نماز سه مرتبه بگوید: «اَلصَّلاةُ». یازدهم: نماز را در جایی بخواند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می‌روند. دوازدهم: زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می‌خواند، در صفی تنها بایستد.

«مسأله ۶۴۸» خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است، ولی در مسجدالحرام مکروه نیست.

احکام دفن

«مسأله ۶۴۹» واجب است میّت را به گونه‌ای در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید و درندگان نیز نتوانند بدن او را بیرون آورند و در صورتی که ترس از درنده و نزدیک شدن انسانی که از بوی میّت اذیت شود در بین نباشد، عنوان دفن در زمین کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که گودی قبر به همان اندازه مذکور در بالا باشد و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

«مسأله ۶۵۰» اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد، باید او را به جای دفن، در بنا یا تابوت بگذارند.

«مسأله ۶۵۱» میّت را باید در قبر به پهلوی راست به گونه‌ای بخوابانند که جلوی بدن او به طرف قبله باشد.

«مسأله ۶۵۲» اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نشود و بودن او در کشتی نیز مانعی نداشته باشد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند وگرنه باید او را در کشتی غسل بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میّت، چیز سنگینی به پای او ببندند و به دریا بیندازند یا او را در خمره گذاشته و در آن را ببندند و به دریا بیندازند.

«مسأله ۶۵۳» اگر بترسند که دشمن، قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید به نحوی که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

«مسأله ۶۵۴» هزینه انداختن در دریا و هزینه محکم کردن قبر میّت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میّت بردارند.

«مسأله ۶۵۵» اگر زن کافر بمیرد و بچّه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچّه مسلمان باشد، احتیاطاً باید زن را در قبر به پهلوی چپ و پشت به قبله بخوابانند تا روی بچّه به طرف قبله باشد، بلکه اگر هنوز روح نیز به بدن طفل داخل نشده باشد، بنابر احتیاط واجب باید به همین دستور عمل کنند.

«مسأله ۶۵۶» دفن مسلمان در قبرستان کفار چنانچه اهانت به وی باشد و دفن کفار در قبرستان مسلمانان چنانچه اهانت به مسلمین باشد، جایز نیست و احتیاط واجب آن است که اگر اهانت نیز نباشد، مسلمان را در قبرستان کفار و کافر را در قبرستان مسلمانان دفن نکنند.

«مسأله ۶۵۷» اگر ناچار شوند که مسلمان را در قبرستان غیر مسلمانان دفن کنند - مانند برخی کشورهای غیر اسلامی - دفن او در آنجا جایز است، مخصوصاً اگر موجب اهانت بر او نباشد.

«مسأله ۶۵۸» دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد، مانند جایی که خاکروبه و کثافات در آن می‌ریزند، جایز نیست.

«مسأله ۶۵۹» میّت را نباید در جای غصبی دفن کنند و دفن کردن او نیز در جایی که برای غیر دفن کردن وقف شده، مثل مدارس موقوفه، جایز نیست.

«مسأله ۶۶۰» دفن میّت در قبر مرده دیگر، اگر موجب نبش قبر شود جایز نیست.

«مسأله ۶۶۱» چیزی که از میّت جدا می‌شود، اگرچه مو، ناخن و دندان او باشد، باید دفن شود و اگر موجب نبش نشود، احتیاط واجب آن است که با خود او دفن شود و نیز دفن ناخن و دندانی که در حال حیات از انسان جدا می‌شود مستحب است.

«مسأله ۶۶۲» اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردن او ممکن نباشد، باید درِ چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند و در صورتی که چاه مال غیر باشد، باید به نحوی او را راضی کنند.

«مسأله ۶۶۳» اگر بچّه در رحم مادر بمیرد و ماندن او در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند، اشکال ندارد، ولی باید شوهرش اگر اهل فن است یا زنی که اهل فن باشد و اگر ممکن نیست مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشد، بچّه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن نیز پیدا نشود، کسی که اهل فن نباشد، با رعایت ترتیب ذکر شده می‌تواند بچّه را بیرون آورد.

«مسأله ۶۶۴» هرگاه مادر بمیرد و بچّه در شکم او زنده باشد، اگرچه امید به زنده ماندن طفل نداشته باشند، باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد، به هر ترتیبی که بچّه سالم بیرون می‌آید، بچّه را بیرون آورند و دوباره آن جا را بدوزند.

مستحبّات دفن

«مسأله ۶۶۵» خوب است به امید آن که مطلوب پروردگار باشد، قبر را به اندازه قامت انسان متوسط گود کنند و میّت را در

نزدیک‌ترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد؛ مثل آن که افراد خوب در آن جا دفن شده باشند یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آن جا بروند و نیز بهتر است جنازه را در چند متری قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک قبر ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میّت مرد است، در دفعه سوم به گونه‌ای او را زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد و در دفعه چهارم او را از طرف سر وارد قبر نمایند و اگر زن است، در دفعه سوم به طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و هنگام وارد کردن زن در قبر، پارچه‌ای روی قبر بگیرند و نیز جنازه میت را به آرامی از تابوت بیرون آورند و وارد قبر کنند و دعاهایی را که دستور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آن که میّت را در قبر گذاشتند، گره‌های کفن را باز کنند و صورت میّت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میّت، خشت خام یا کلوخی بگذارند که میّت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، دست راست را به شانه راست میّت بزنند و دست چپ را با قوت بر شانه چپ میّت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: «اِسْمَعْ إفْهَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلان» و به جای فلان، اسم میّت و پدر او را بگویند؛ مثلاً اگر اسم میّت محمد و اسم پدر او علی است، سه مرتبه بگویند: «اِسْمَعْ إفْهَمْ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلی» و پس از آن بگویند: «هَلْ أنْتَ عَلی الْعَهْدِ الَّذی فارَقْتَنا عَلَیهِ مِنْ شَهادَةِ أنْ لا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأنَّ مُحَمَّداًصلی الله علیه وآله وسلم عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَیِّدُ النَّبِیّینَ وَخاتَمُ الْمُرْسَلینَ وَأنَّ عَلیّاًعلیه السلام أمیرُالْمُؤْمِنینَ وَسَیِّدُ الْوَصِیّینَ وَإمامٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالَمینَ وَأنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلیٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِیَّ بْنَ مُوسی وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلیٍّ وَعَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلیٍّ وَالْقائِمَ الْحُجَّةَ المَهْدیَّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنینَ وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ أجْمَعینَ وَأئِمَّتُکَ أئِمَّةُ هُدیً بِکَ أبْرارٌ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ» و به جای فلان بن فلان، اسم میّت و پدرش را بگوید و بعد ادامه دهد: «إذا أتاکَ الْمَلَکانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبارَکَ وَتَعالی وَسَألاکَ عَنْ رَبِّکَ وَعَنْ نَبِیِّکَ وَعَنْ دینِکَ وَعَنْ کِتابِکَ وَعَنْ قِبْلَتِکَ وَعَنْ أئِمَّتِکَ فَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ وَقُلْ فی جَوابِهِما: اللَّهُ رَبّی وَمُحَمَّدٌصلی الله علیه وآله وسلم نَبِیّی وَالْإسْلامُ دینی وَالْقُرْآنُ کِتابی وَالْکَعْبَةُ قِبْلَتی وَأمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أبی طالِبٍعلیه السلام إمامی وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُجْتَبیعلیه السلام إمامی وَالْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الْشَّهیدُ بِکَرْبَلاءِعلیه السلام إمامی وَعَلِیٌّ زَیْنُ الْعابِدینَعلیه السلام إمامی وَمُحَمَّدٌ الْباقِرُعلیه السلام إمامی وَجَعْفَرٌ الصّادِقُعلیه السلام إمامی وَمُوسَی الْکاظِمُعلیه السلام إمامی وَعَلِیٌّ الرِّضاعلیه السلام إمامی وَمُحَمَّدٌ الْجَوادُعلیه السلام إمامی وَعَلِیٌّ الْهادیعلیه السلام إمامی وَالْحَسَنُ الْعَسْکَریُعلیه السلام إمامی وَالْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُعلیه السلام إمامی هؤُلاءِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أجْمَعینَ أئِمَّتی وَسادَتی وَقادَتی وَشُفَعائی بِهِمْ أتَوَلّی وَمِنْ أعْدائِهِمْ أتَبَرَّءُ فی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ اعْلَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ» و به جای فلان بن فلان، اسم میّت و پدرش را بگوید و سپس ادامه دهد: «أنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَتَعالی نِعْمَ الرَّبُ وَأنَّ مَحَمَّداًصلی الله علیه وآله وسلم نِعْمَ الرَّسُولُ وَأنَّ عَلِیَّ بْنَ أبی طالِبٍ وَأوْلادَهُ الْمَعْصُومینَ الْأئِمَّةَ الْإثْنَیْ عَشَرَ نِعْمَ الْأئِمَّةُ وَأنَّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌصلی الله علیه وآله وسلم حَقٌّ وَأنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَسُؤالَ مُنْکَرٍ وَنَکیرٍ فی الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّراطَ حَقٌّ وَالْمیزانَ حَقٌّ وَتَطایُرَ الْکُتُبِ حَقٌّ وَأنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌّ وَأنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لارَیْبَ فیها وَأنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ» و سپس بگوید: «أ فَهِمْتَ یا فُلانُ» و به جای فلان اسم میّت را بگوید، و پس از آن بگوید: «ثَبَّتَکَ اللَّهُ بِالْقَولِ الثّابِتِ وَهَداکَ اللَّهُ إلی صِراطٍ مُسْتَقیم عَرَّفَ اللَّهُ بَیْنَکَ وَبَیْنَ أوْلِیائِکَ فی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: «اَللَّهُمَّ جافِ الْأرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاصْعَدْ بِرُوحِهِ إلَیْکَ وَلَقِّهِ مِنْکَ بُرْهاناً أللَّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ».

«مسأله ۶۶۶» خوب است به امید این که مطلوب پروردگار باشد، کسی که میّت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سر و پای برهنه باشد و از طرف پای میّت از قبر بیرون بیاید وغیر از خویشان میّت، کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند «إنَّا للَّهِ وَإنَّا إلَیْهِ راجِعُونَ» و اگر میّت زن باشد، کسی که با او محرم می‌باشد و اگر محرمی نباشد، خویشانش او را در قبر بگذارند.

«مسأله ۶۶۷» مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سِدر و کافور خود را تهیّه کند.

«مسأله ۶۶۸» خوب است به امید این که مطلوب پروردگار باشد، قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از

زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب، کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتان را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه «اِنّا أنْزَلْناهُ» را بخوانند و برای میّت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: «اَللّهُمَّ جافِ الْأرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاصْعَدْ إلَیْکَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْکَ رِضْواناً وَأسْکِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِکَ ما تُغْنیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ».

«مسأله ۶۶۹» مستحب است پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، وَلیّ میّت یا کسی که از طرف ولیّ اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده به میّت تلقین کند.

«مسأله ۶۷۰» بعد از دفن میّت، مستحب است صاحبان عزا را سرسلامتی دهند، ولی اگر مدّتی از دفن گذشته باشد که به واسطه سرسلامتی دادن، مصیبت به خاطر آنان بیاید، ترک آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میّت غذا بفرستند وغذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

«مسأله ۶۷۱» مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میّت را یاد می‌کند، «اِنّا للّهِ وَاِنّا إلَیْهِ راجِعُونَ» بگوید و برای میّت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

«مسأله ۶۷۲» بنا بر احتیاط واجب جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن را بخراشد و یا موی خود را بکند و به خود لطمه بزند.

«مسأله ۶۷۳» پاره کردن یقه در مرگ کسی غیر از پدر و برادر بنابر احتیاط جایز نیست.

«مسأله ۶۷۴» اگر مرد در مرگ زن یا فرزند، یقه یا لباس خود را پاره کند یا اگر زن در عزای میّت صورت خود را به گونه‌ای بخراشد که خون بیاید یا موی خود را بکند، بنابر احتیاط واجب باید یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را غذا دهد و یا آنها را بپوشاند و اگر نتواند، باید سه روز روزه بگیرد.

«مسأله ۶۷۵» احتیاط واجب آن است که در گریه بر میّت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز شب دفن

«مسأله ۶۷۶» مستحب است در شب اوّل قبر، دو رکعت نماز برای میّت بخوانند و ثواب آن را به وی هدیه کنند و دستور آن این است که در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه «آیۀالکرسی» و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره «اِنّا أَنْزَلْناهُ» (قدر) بخوانند و بعد از سلام بگویند: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوابَهَا إلَی قَبْرِ فُلانٍ» و به جای کلمه فلان، اسم میّت را بگویند و نیز می‌تواند پس از حمد در رکعت اول دو مرتبه «قُلْ هُوَ اللّهُ أحَدٌ» و در رکعت دوم ده بار «ألْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ» (سوره تکاثر) را بخواند.

«مسأله ۶۷۷» نماز شب دفن را در هر موقع از شب اوّل قبر می‌توان خواند، ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

«مسأله ۶۷۸» اگر بخواهند میّت را به شهر دوری ببرند یا به جهت دیگری دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز شب دفن را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.

احکام نبش قبر

«مسأله ۶۷۹» نبش قبر مسلمان (یعنی شکافتن قبر او به گونه‌ای که جنازه او آشکار شود) اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی

اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۶۸۰» نبش قبر امام زاده‌ها، شهدا، علماء و صُلَحا، اگرچه سالها بر آن گذشته باشد، حرام است مخصوصاً اگر زیارتگاه باشد.

«مسأله ۶۸۱» شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اوّل: آن که میّت در زمین غصبی دفن شـده باشـد و مالک زمین راضـی نشود که در آن جا بمانـد. دوم: آن که کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده، غصبی باشد و صاحب آن راضـی نشود که در قبر بماند و یا چیزی از مال خود میّت که به ورثه او رسیده، با او دفن شده باشد و ورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند و اگر وصیّت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، در صـورتی که وصـیّتش بیشـتر از یـک سوم مـال او نباشـد، برای بیرون آوردن آنهـا نمی‌تواننـد قـبر را بشـکافند. سوم: آن که میّت بی‌غسل یا بی‌کفن دفن شده باشد یا بفهمند که غسل او باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته باشـند. چهارم: آن که برای ثابت شـدن حقّی بخواهنـد بـدن میّت را ببیننـد. پنجم: آن که میّت را در جایی که بی‌احترامی به اوست، مثل قبرسـتان کفار یا جایی که کثافات و خاکروبه می‌ریزند، دفن کرده باشـند. شـشم: آن که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شـکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند؛ مثلاً بخواهند بچّه زنده را از شکم زن حامله‌ای که او را دفن کرده‌اند بیرون آورند. هفتم: آن که بترسند درنده‌ای بدن میّت را پاره کند یا سیل او را ببرد یا دشمن او را بیرون آورد. هشتم: آن که وصیت کرده باشد او را در مکان معینی دفن نمایند و به خاطر ندانستن یا فراموشی و یا عمداً او را در جای دیگری دفن کرده باشند.

تیمّم

موارد تیمّم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

* اوّل: آن که تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

«مسأله ۶۸۲» اگر انسان در آبادی باشـد، بایـد برای تهیه آب وضو و غسل، به قـدری جسـتجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود و اگر در بیابان باشـد، چنانچه زمین آن پست و بلنـد باشـد و یا به واسـطه درخت وماننـد آن عبور در آن زمین مشـکل باشد، باید در دایره‌ای که مرکز آن محل نماز خوانـدن اوست و شـعاع آن به انـدازه پرتاب یک تیر قدیمی است که با کمان پرتاب می‌کردند(۲)، در جستجوی آب برود و اگر زمین آن این گونه نباشد، باید در دایره‌ای که شعاع آن به اندازه پرتاب دو تیر است جستجو نماید.

«مسأله ۶۸۳» اگر بعضی از اطراف، هموار و بعضی دیگر پست و بلند بوده یا عبور در آن مشکل باشد، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که این طور نیست، به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

«مسأله ۶۸۴» در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، لازم نیست جستجو کند.

«مسأله ۶۸۵» کسـی که وقت نمـاز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین داشـته باشـد در محلّی دورتر از مقـداری که باید جستجو کند آب هست، در صورتی که مانعی نباشد و مشقّت نیز نداشته باشد، باید برای تهیه آب برود و اگر گمان داشته باشد که آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست، لکن اگر گمان او نزدیک به یقین باشد، باید برای تهیه آب به آن محل برود.

«مسأله ۶۸۶» لازم نیست خود انسـان در جسـتجوی آب برود بلکه می‌توانـد کسـی را که به گفته او اطمینان دارد، بفرسـتد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

«مسأله ۶۸۷» اگر احتمال دهد داخل بار سـفر او یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین

کند یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

«مسأله ۶۸۸» اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همان جا بماند، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود، ولی اگر احتمال عقلایی بدهد که در این مدت آبی در آنجا پیدا شده باشد، احتیاطاً باید دوباره جستجو کند.

«مسأله ۶۸۹» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، جستجو لازم نیست، ولی اگر احتمال عقلایی بدهد که در این مدت آبی در آنجا پیدا شده باشد، احتیاطاً باید دوباره جستجو کند.

«مسأله ۶۹۰» اگر از درنده بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند یا وقت نماز به قدری تنگ باشد که هیچ نتواند جستجو کند، جستجو لازم نیست؛ ولی اگر بتواند مقداری جستجو کند، جستجو به همان مقدار لازم است و اگر از دزد بر جان یا مال خود بترسد، نباید در جستجوی آب برود؛ ولی اگر مالی که احتمال می‌دهد از بین برود به حسب حال او قابل اعتنا نباشد و ترس دیگری نیز نداشته باشد، جستجوی آب واجب است.

«مسأله ۶۹۱» اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است.

«مسأله ۶۹۲» کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه به دنبال آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، نماز او باطل است.

«مسأله ۶۹۳» اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۶۹۴» اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، نمی‌تواند وضو بگیرد یا آب پیدا نمی‌کند، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقّت وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را مگر با جِماع - به تفصیلی که در مسأله ۴۱۲ گذشت - باطل کند.

«مسأله ۶۹۵» اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند بدون ضرر و مشقّت وضوی خود را نگهدارد، احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

«مسأله ۶۹۶» کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد، در صورتی که بداند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز نیز آن را نریزد.

«مسأله ۶۹۷» اگر کسی بداند که آب پیدا نمی‌کند، در صورتی که وضوی خود را باطل کند یا آبی را که دارد بریزد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

* دوم: اگر به واسطه پیری یا ترس از دزد و جانور و مانند آنها یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد.

«مسأله ۶۹۸» اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم داشته باشد و مجبور باشد آنها را بخرد یا کرایه نماید، اگرچه قیمت آنها چند برابر معمول باشد، باید تهیّه کند و همچنین اگر آب را به چندین برابر قیمت آن بفروشند، باید آن را بخرد، ولی اگر تهیه آنها به قدری پول بخواهد که نسبت به حال او ضرر یا مشقت داشته باشد، واجب نیست تهیّه نماید.

«مسأله ۶۹۹» اگر ناچار شود که برای تهیه آب پول قرض کند، باید قرض نماید، ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند، بلکه نباید قرض کند.

«مسأله ۷۰۰» اگر کندن چاه مشقّت نداشته باشد، باید برای تهیه آب چاه بکند.

«مسأله ۷۰۱» اگر کسی بدون منّت و خواری مقداری آب به او ببخشد، باید آن را قبول کند.

* سوم: اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد که به واسطه استعمال آن، مرض یا عیبی در او پیدا شود یا مرض او طولانی

شود یا شدّت پیدا کند یا به سختی معالجه شود، باید تیمّم نماید؛ ولی اگر آب گرم برای او ضرر نداشته باشد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

«مسأله ۷۰۲» لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر نیز بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمّم کند.

«مسأله ۷۰۳» اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر، تیمّم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برای او ضرر ندارد، تیمّم او باطل است و اگر بعد از نماز بفهمد نیز بنا بر احتیاط واجب، نماز او باطل است.

«مسأله ۷۰۴» کسی که نمی‌داند آب برای او ضرر دارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرری داشته که از نظر شرع تحمل آن حرام است، وضو یا غسل او احتیاطاً باطل است و اگر ضرر آن به این حد نباشد، وضو یا غسل او صحیح می‌باشد.

* چهارم: هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، خود یا همسر یا اولاد یا رفیق او و یا کسانی که با او مربوط هستند، مانند خدمتکاران، از تشنگی بمیرند یا مریض شوند یا به قدری تشنه شوند که تحمّل آن مشقّت داشته باشد، باید به جای وضو و غسل تیمّم نماید و نیز اگر حیوانی داشته باشد که معمولاً آن را برای خوردن ذبح نمی‌کنند - مانند اسب و قاطر - و بترسد که از تشنگی تلف شود، باید آب را به آن بدهد و تیمّم نماید و همچنین اگر کسی که حفظ جان او واجب است و یا حتی کسی که کشتن او فعلاً واجب نیست، به گونه‌ای تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود، باید آب را به او بدهد.

«مسأله ۷۰۵» اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی نیز به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوط هستند داشته باشد، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و با تیمّم نماز بخواند؛ ولی چنانچه آب را برای حیوان خود بخواهد، باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاك، وضو و غسل را انجام دهد.

* پنجم: کسی که بدن یا لباس او نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او آبی باقی نمی‌ماند، چنانچه بتواند غساله وضو یا غسل را جمع کرده و با آن لباس یا بدن را تطهیر کند، باید همین کار را انجام دهد، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند؛ ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند.

* ششم: اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری نداشته باشد، مثلاً آب یا ظرف او غصبی بوده و غیر از آن، آب و ظرف دیگری نداشته باشد، باید به جای وضو و غسل، تیمّم کند.

* هفتم: هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند کمتر از یک رکعت از نماز در وقت خوانده شود، باید تیمّم کند و اگر یک رکعت یا بیشتر در وقت خوانده شود، ولی مقداری از آن در خارج وقت واقع شود، ظاهراً بین تیمّم و وضو مخیّر است، اگرچه بعید نیست که تیمّم موافق احتیاط باشد، اما اگر برای وضو و تیمّم یا برای غسل و تیمّم به یک اندازه وقت لازم باشد، باید وضو یا غسل به جا آورد.

«مسأله ۷۰۶» اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت برای وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده و باید نماز را با تیمّم بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بجا آورد.

«مسأله ۷۰۷» کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او باقی می‌ماند یا نه، باید تیمّم کند.

«مسأله ۷۰۸» اگر کسی گمان کند که برای وضو یا غسل وقت ندارد و با تیمّم نماز خود را بجا آورد و بعد بفهمد وقت داشته است، باید پس از به جا آوردن وضو یا غسل، نماز خود را دوباره بخواند.

«مسأله ۷۰۹» اگر کسی که آب دارد به واسطه تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود و در بین نماز، آبی را که داشته از دست بدهد و

تا نمازهای بعدی آب به دست نیاورد، چنانچه تیمّم خود را باطل نکرده باشد، می‌تواند نمازهای بعدی را با همان تیمّم بخواند، ولی اگر آب بعد از نماز از دست برود، اگرچه تیمّم خود را باطل نکرده باشد - در صورتی که وظیفه او تیمّم باشد - باید دوباره تیمّم نماید.

«مسأله ۷۱۰» اگر به قدری وقت داشته باشد که بتواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون اعمال مستحبّی آن (مثل اقامه و قنوت) بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون اعمال مستحبّی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره نیز وقت نداشته باشد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

«مسأله ۷۱۱» تیمّم بر خاک، ریگ، کلوخ و سنگ، اگر پاک باشند صحیح است، ولی بنا بر احتیاط واجب با بودن خاک و یا چیزهای دیگری که تیمم بر آنها صحیح است، بر گل پخته مثل آجر و کوزه نمی‌توان تیمم کرد.

«مسأله ۷۱۲» تیمّم بر سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ مرمر و سایر اقسام سنگها صحیح است، ولی تیمّم بر جواهر، مثل سنگ عقیق و فیروزه، باطل می‌باشد و بنا بر احتیاط واجب با بودن خاک یا چیزهای دیگری که تیمّم بر آنها صحیح است، نمی‌توان بر گچ و آهک پخته تیمّم کرد.

«مسأله ۷۱۳» اگر خاک، ریگ، کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید بر گرد و غباری که روی فرش و لباس و مانند آنهاست، تیمّم نماید و اگر غبار در لای لباس و فرش باشد، تیمّم بر آن صحیح نیست، مگر آن که اوّل کاری کند که غبار به سطح آن بیاید و بعد بر آن تیمّم کند و چنانچه گرد و غبار پیدا نشود، باید بر گِل تیمّم کند و اگر گِل نیز پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند و بعداً قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله ۷۱۴» در صورتی که خاک، ریگ، کلوخ و سنگ پیدا نشود، ولی گل پخته یا گچ و آهک پخته وجود داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید علاوه بر تیمّم بر گرد و غبار یا گل، بر آنها نیز تیمّم کند و اگر گرد و غبار و گل نیز وجود نداشته باشد، بنابر احتیاط باید بر آنها تیمّم کرده و نماز بخواند و بعد از وقت نیز نماز را اعاده کند.

«مسأله ۷۱۵» اگر بتواند با تکان دادن فرش و مانند آن خاک تهیّه نماید، تیمّم بر گرد و غبار باطل است و اگر بتواند گِل را خشک کند و از آن خاک تهیّه نماید، تیمّم بر گِل باطل می‌باشد.

«مسأله ۷۱۶» اگر کسی که آب ندارد برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن باشد باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نباشد و چیزی هم که تیمّم بر آن صحیح است نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون وضو و تیمّم بخواند و بعداً آن را قضا کند.

«مسأله ۷۱۷» اگر چیزی مانند کاه که تیمّم بر آن باطل است با خاک و ریگ مخلوط شود، نمی‌تواند بر آن تیمّم کند؛ ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمّم بر آن خاک و ریگ صحیح است.

«مسأله ۷۱۸» اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، چنانچه ممکن باشد باید آن را با خریدن و مانند آن تهیّه نماید.

«مسأله ۷۱۹» تیمّم بر دیوار گِلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، بر زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

«مسأله ۷۲۰» چیزی که بر آن تیمّم می‌کند باید پاک باشد و اگر چیز پاکی که تیمّم بر آن صحیح است نداشته باشد، بنا بر احتیاط واجب باید آن نماز را بدون وضو و تیمّم بخواند و بعداً قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله ۷۲۱» اگر یقین داشته باشد که تیمّم بر چیزی صحیح است و بر آن تیمّم نماید و بعد بفهمد که تیمّم بر آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

«مسأله ۷۲۲» چیزی که بر آن تیمّم می‌کند باید غصبی نباشد.

«مسأله ۷۲۳» تیمم در فضای غصبی باطل است، بنابر این اگر در ملک خود دستها را به زمین بزند و بدون اجازه داخل ملک دیگری شود و دستها را به پیشانی بکشد، باید دوباره تیمم کند.

«مسأله ۷۲۴» اگر نداند محل تیمّم غصبی است و یا فراموش کرده باشد، تیمّم او صحیح است؛ ولی اگر خود وی آن محل را غصب کرده باشد و سپس فراموش نموده باشد، تیمّم او در آن جا صحیح نیست.

«مسأله ۷۲۵» کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن محل غصبی باشد، چنانچه ناچار به استفاده از آب آن محل باشد، با آن وضو نیز می‌تواند بگیرد و نباید تیمم کند.

«مسأله ۷۲۶» مستحب است چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، گردی داشته باشد که به دست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحب است دست را تکان دهد تا گرد آن بریزد.

«مسأله ۷۲۷» تیمّم بر زمین گود و خاک جاده و زمین شوره‌زار که نمک روی آن را نگرفته، مکروه است و اگر نمک روی آن را گرفته باشد، باطل است.

شیوه تیمّم کردن

«مسأله ۷۲۸» تیمم آن است که به قصد بدل از وضو یا غسل، کف دو دست را به چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و آنها را به صورت و پشت دستها بکشد، بنابر این در تیمم چهار چیز واجب است:

اوّل: نیّت؛ یعنی قصد کند به جهت فرمانبرداری از دستور خداوند به جای وضو و یا غسل تیمم کند. دوم: زدن کف هر دو دست بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است. سوم: کشیدن کف هر دو دست بر تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی، و بنابر احتیاط واجب، باید دستها روی ابروها نیز کشیده شود. چهارم: کشیدن کف دست چپ بر تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست بر تمام پشت دست چپ، و احتیاط واجب آن است که پس از مسح پیشانی و پیش از کشیدن کف دست‌ها بر پشت یکدیگر، یک بار دیگر دستها را بر زمین بزند.

«مسأله ۷۲۹» تیمّم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارند.

احکام تیمّم

«مسأله ۷۳۰» کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمّم نماید و اگر نتواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

«مسأله ۷۳۱» در هنگام نیّت باید معیّن کند که تیمّم او بدل از غسل است یا بدل از وضو و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را و لو اجمالاً معیّن نماید؛ ولی چنانچه اشتباهاً به جای بدل از وضو، بدل از غسل یا به جای بدل از غسل، بدل از وضو نیّت کند یا مثلاً در تیمّم بدل از غسل جنابت، نیّت بدل از غسل مسّ میّت نماید، تیمّم او صحیح است.

«مسأله ۷۳۲» اگر مختصری از پیشانی و پشت دستها را نیز مسح نکند، تیمّم باطل است، چه عمداً مسح نکند و چه مسأله را نداند یا

فراموش کرده باشد، ولی دقت زیاد نیز لازم نیست و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست مسح شده کافی است.

«مسأله ۷۳۳» برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقداری بالاتر از مچ را نیز مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

«مسأله ۷۳۴» پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پایین مسح نماید و اعمال آن را باید پشت سر هم بجا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله بیندازد که نگویند تیمّم می‌کند، تیمّم او باطل است.

«مسأله ۷۳۵» در تیمّم باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشند و اگر کف دست نجس باشد و نتواند آن را آب بکشد، احتیاط واجب آن است که دو تیمّم کند، یکی با کف دست و دیگری با پشت دست.

«مسأله ۷۳۶» باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید آن را برطرف کرد.

«مسأله ۷۳۷» اگر پیشانی یا پشت دستها زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را بر آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، باید دست را روی آن بکشد و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را بر آن بسته باشد و نتواند آن را باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و بر پیشانی و پشت دستها بکشد.

«مسأله ۷۳۸» اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

«مسأله ۷۳۹» اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دستها یا پشت دستها مانعی وجود داشته باشد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان پیدا کند که مانعی نیست.

«مسأله ۷۴۰» اگر وظیفه او تیمّم باشد و نتواند تیمّم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می‌شود، باید دستهای آن شخص را به چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و با آنها او را تیمّم دهد و اگر نتواند دست‌های او را بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند، چنانچه بتواند دست‌های او را بر آن چیز بگذارد و سپس او را با دست‌های خودش تیمّم دهد، باید همین کار را بکند و اگر این نیز ممکن نبود، باید دست خود را به چیزی که تیمّم بر آن صحیح است بزند و بر پیشانی و پشت دستهای او بکشد.

«مسأله ۷۴۱» اگر بعد از آن که مشغول بخشی از اعمال تیمّم شد، شک کند که قسمت پیش از آن را فراموش کرده یا نه و یا شک کند که آن را درست به جا آورده یا نه، اگر احتمال بدهد در حال عمل متوجه بوده، نباید اعتنا کند و تیمّم او صحیح است.

«مسأله ۷۴۲» اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمّم کرده یا نه، چنانچه احتمال بدهد که در حال عمل متوجه بوده، تیمّم او صحیح است.

«مسأله ۷۴۳» کسی که وظیفه او تیمّم است، بنابر احتیاط واجب نباید پیش از وقت نماز برای نماز تیمّم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگری یا عمل مستحبّی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمّم نماز بخواند.

«مسأله ۷۴۴» اگر کسی که وظیفه او تیمّم است بداند یا گمان داشته باشد که تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمّم نماز بخواند؛ بنابر این با احتمال برطرف شدن عذر نیز تیمم در وسعت وقت جایز است، ولی اگر بداند یا گمان داشته باشد که تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند یا در تنگی وقت با تیمّم نماز را بجا آورد.

«مسأله ۷۴۵» کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند، هر چند احتمال بدهد که بزودی عذر او برطرف می‌شود، ولی در صورتی که بداند و یا گمان داشته باشد که عذر او به زودی برطرف می‌شود، باید منتظر بماند.

«مسأله ۷۴۶» کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبّی مثل نافله‌های شبانه‌روزی را که وقت معیّنی دارند، حتی در اوّل وقت – به شرط آن که علم و یا گمان به برطرف شدن عذر تا آخر وقت نداشته باشد – با تیمّم بخواند.

«مسأله ۷۴۷» کسی که احتیاطاً بایـد بین غسل جبیره‌ای و تیمّم جمع نمایـد، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز حَدَث اصغری از او سر زند – مثلاً ادرار کند – باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد و احتیاطاً تیمّم بدل از غسل نیز بکند.

«مسأله ۷۴۸» اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمّم او باطل می‌شود.

«مسأله ۷۴۹» چیزهـایی که وضو را باطـل می‌کننـد، تیمّم بـدل از وضو را نیز باطل می‌کننـد و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماینـد، تیمّم بدل از غسل را نیز باطل می‌نمایند.

«مسأله ۷۵۰» اگر بر کسی که نمی‌تواند غسل کند چند غسل واجب باشد، احتیاط واجب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمّم نماید.

«مسأله ۷۵۱» اگر بـدل از غسـل جنـابت تیمّم کنـد، لازم نیست برای نمـاز وضو بگیرد، ولی اگر بـدل از غسل‌های دیگر تیمّم کنـد، احتیاطاً برای نماز باید وضو بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمّم دیگری نیز بدل از وضو بنماید.

«مسأله ۷۵۲» اگر بـدل از غسل جنابت تیمّم کنـد و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید وضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب، تیمّم بدل از غسل نیز بکند و اگر وضو نیز نتواند بگیرد، می‌تواند یک تیمّم به نیّت ما فی الذمّه (اعم از وضو و غسل جنابت) به جا آورد و کافی است.

«مسأله ۷۵۳» اگر کسـی که وظیفه او تیمّم است برای کاری تیمّم کنـد، تا تیمّم و عـذر او باقی است، می‌توانـد اعمالی را که بایـد با وضو یـا غسـل انجـام داد بجا آورد، ولی اگر با داشـتن آب برای نماز میّت یا خوابیـدن تیمّم کرده باشـد، فقط کاری را که برای آن تیمّم نموده می‌توانـد انجام دهـد و چنانچه به خاطر تنگی وقت تیمم کرده باشد، به احتیاط واجب نباید سایر اعمالی را که احتیاج به وضو یا غسل دارند انجام دهد.

«مسأله ۷۵۴» در چند مورد مستحب است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده دوباره بخواند:

اوّل: آن که از اسـتعمال آب ترس داشـته و عمـداً خود را جنب کرده و بـا تیمّم نماز خوانـده باشـد. دوم: آن که می‌دانسـته یا گمان داشـته که آب پیـدا نمی‌کنـد و عمـداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده باشد. سوم: آن که تا آخر وقت عمداً در جسـتجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخوانـد و بعد بفهمد که اگر جسـتجو می‌کرد، آب پیدا می‌شد. چهارم: آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده باشد. پنجم: آن که می‌دانسته یا گمان داشـته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمّم نماز خوانده است.

نماز

احکام نماز

نمـاز مهم‌ترین اعمـال دین است که اگر مورد قبول درگاه خداونـد متعال واقع شود، عبادت‌های دیگر نیز قبول می‌شونـد و اگر نماز پذیرفته نشود، اعمال دیگر نیز قبول نمی‌شوند. همان گونه که اگر انسان هر شـبانه روز پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند چرکی در بدن او باقی نمی‌ماند، نمازهای پنجگانه نیز انسان را از گناهان و پلیدی‌ها پاک می‌کنند. سـزاوار است که انسان نماز را در اوّل وقت بخواند و کسـی که نماز را کم ارزش و سبک می‌شمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند. خداوند در ابتدای سوره بقره نماز را

از ویژگی‌های پرهیزگاران و سبب برخورداری از هدایت قرآنی و در سوره مؤمنون مراقبت بر انجام نماز و خشوع در هنگام نماز را از ویژگی‌های مؤمنان بر شمرده است و پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد، سزاوار عذاب آخرت است. روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند؛ مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجود خود را به طور کامل بجا نیاورد. حضرت فرمودند: اگر این مرد در حالی که نمازش به این نحو است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است! پس انسان باید مراقب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع، خشوع و وقار باشد و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند متعال بسیار کوچک و ناچیز ببیند. همچنین نمازگزار باید توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نمازند، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن مال حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترک کند. همچنین سزاوار است اعمالی را که ثواب نماز را کم می‌کند، بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از ادرار به نماز نایستد و در هنگام نماز به آسمان نگاه نکند و نیز اعمالی را که ثواب نماز را زیاد می‌کند بجا آورد، مثلاً انگشتری عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب هفت موردند:

اوّل: نمازهای یومیّه که نماز جمعه نیز جزء آن است، دوم: نماز آیات، سوم: نماز میّت، چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه، پنجم: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است، ششم: نمازی که به واسطه اجاره، نذر، قسم و عهد واجب می‌شود، هفتم: نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام معصوم‌علیه السلام.

نمازهای واجب یومیّه

نمازهای واجب یومیّه (در شبانه روز) پنج موردند: صبح دو رکعت،ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت و عشاء چهار رکعت.

«مسأله ۷۵۵» در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را - با شرایطی که گفته می‌شود - دو رکعت خواند.

«مسأله ۷۵۶» هر یک از نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء، دارای وقت مخصوص و وقت مشترکی می‌باشند که در مسائل بعدی بیان خواهد شد. وقت مخصوص و مشترک برای اشخاص فرق می‌کند، مثلاً اگر به اندازه خواندن دو رکعت نماز از اوّل ظهر بگذرد، وقت مخصوص نماز ظهر کسی که مسافر است، تمام شده و داخل وقت مشترک می‌شود و برای کسی که مسافر نیست، باید به اندازه خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

وقت نماز صبح

«مسأله ۷۵۷» نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سپیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را «فجر اوّل» می‌گویند. هنگامی که آن سپیده پهن شد، «فجر دوم» و اوّل وقت نماز صبح است و آخر وقت نماز صبح هنگامی است که آفتاب بیرون می‌آید.

«مسأله ۷۵۸» در شب‌های مهتابی، اگر وقت طلوع صبح را به علم و یقین بداند، لازم نیست صبر کند تا سپیده صبح در افق ظاهر شود و بر روشنایی مهتاب غلبه کند و اگر وقت طلوع صبح را نداند، باید صبر کند تا اطمینان به طلوع فجر پیدا کند و احتیاط مستحب آن است که برای نماز صبح صبر کند تا سپیده صبح بر افق ظاهر شود، ولی برای روزه باید از زمانی جلوتر - یعنی مطابق ساعت و به وقت شرعی - از انجام کاری که روزه را باطل می کند، خودداری نماید.

وقت نماز ظهر و عصر

«مسأله ۷۵۹» اگر چوب یا چیزی مانند آن را که به آن شاخص می گویند، به طور عمودی در زمین هموار فرو برند، هنگام صبح که خورشید طلوع می کند، سایه آن در سمت غرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید، این سایه کم می‌شود و در بیشتر شهرها، در اوّل ظهر شرعی به کمترین حدّ خود می‌رسد و وقتی ظهر گذشت، سایه آن به طرف شرق برمی گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود، سایه بیشتر به طرف شرق می‌چرخد و بلندتر می‌شود؛ بنابر این وقتی سایه به کمترین حدّ خود رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت، معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است؛ ولی در بعضی شهرها - مثل مکه - که گاهی هنگام ظهر سایه به کلّی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

«مسأله ۷۶۰» وقت نماز ظهر و عصر از اول ظهر شرعی آغاز می‌شود و بنا بر احتیاط واجب در هنگام غروب آفتاب به پایان می‌رسد و اگر تا این هنگام نماز ظهر و عصر را نخواند، در فاصله بین غروب آفتاب و مغرب شرعی باید بدون نیّت ادا و قضا و به قصد ما فی الذمّه آنها را بجا آورد. هر کدام از نماز ظهر و عصر وقت مخصوص و وقت مشترکی دارند. وقت مخصوص نماز ظهر از اوّل ظهر تا وقتی است که از ظهر به اندازه خواندن نماز ظهر بگذرد و وقت مخصوص نماز عصر هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عصر، از وقت نماز ظهر و عصر باقی مانده باشد و ما بین وقت مخصوص نماز ظهر و وقت مخصوص نماز عصر، وقت مشترك نماز ظهر و نماز عصر است و اگر کسی عمداً نماز ظهر یا عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، باید آن را اعاده کند.

«مسأله ۷۶۱» اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده است، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیّت کند که «آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه اکنون مشغول خواندن آن هستم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد» و بعد از آن که نماز را تمام کرد، نماز عصر را بخواند و اگر پس از نماز بفهمد، آنچه خوانده ظهر واقع شده و باید نماز عصر را بخواند.

«مسأله ۷۶۲» انسان می‌تواند در روز جمعه به جای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر نماز جمعه خواند، نماز ظهر را نیز بخواند.

«مسأله ۷۶۳» احتیاط واجب آن است که نماز جمعه را از هنگامی که عرفاً آن را اوّل ظهر می گویند تأخیر نیندازد و اگر از اوائل ظهر تأخیر افتاد، به جای نماز جمعه نماز ظهر بخواند.

وقت نماز مغرب و عشاء

«مسأله ۷۶۴» مغرب هنگامی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بین برود؛ ولی احتیاط واجب آن است که نماز ظهر و عصر از غروب آفتاب تأخیر نیفتد و نماز مغرب پیش از محو شدن سرخی طرف مشرق شروع نگردد.

«مسأله ۷۶۵» نماز مغرب و عشاء هر کدام وقت مخصوص و وقت مشترکی دارند. وقت مخصوص نماز مغرب از اوّل مغرب تا وقتی

است که از مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد و وقت مخصوص نماز عشاء هنگامی است که به اندازه خواندن نماز عشاء، به نیمه شب مانده باشد و اگر کسی تا این هنگام نماز مغرب را نخوانده باشد، احتیاطاً باید اوّل نماز عشاء را بجا آورد و بعد از آن تا طلوع فجر نماز مغرب را به قصد ما فی الذمّه بخواند و سپس بنا بر احتیاط واجب نماز عشاء را نیز دوباره به قصد ما فی الذمّه بجا آورد و بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشاء، وقت مشترک نماز مغرب و عشاء است.

«مسأله ۷۶۶» اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول خواندن نماز عشاء شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته باشد، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باشد، احتیاطاً باید نماز را به قصد رجاء تمام کند سپس نماز مغرب را بخواند و بعد از آن نماز عشاء را احتیاطاً اعاده نماید و اگر پس از نماز متوجّه شود، نماز عشای او صحیح است و باید نماز مغرب را بجا آورد.

«مسأله ۷۶۷» آخر وقت نماز عشاء نیمه شب است و احتیاط واجب آن است که برای محاسبه نیمه شب در مورد نماز مغرب و عشاء و مانند آنها، شب را از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کند(۳) و برای نماز شب و مانند آن، تا اوّل آفتاب حساب نماید.

«مسأله ۷۶۸» اگر از روی معصیت یا به واسطه عذری نماز مغرب یا نماز عشاء را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب باید تا قبل از اذان صبح بدون این که نیّت ادا و قضا کند آن را بجا آورد.

احکام وقت نماز

«مسأله ۷۶۹» انسان هنگامی می‌تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت آن فرا رسیده است یا دو مرد عادل از داخل شدن وقت خبر دهند.

«مسأله ۷۷۰» شخص نابینا و زندانی و مانند آنها، بنابر احتیاط واجب تا وقتی که به فرا رسیدن وقت یقین پیدا کنند، نباید مشغول نماز شوند؛ ولی اگر انسان به واسطه وجود موانعی مثل ابر، غبار و مانند آنها که در غالب افراد مانع از حصول یقین و اطمینان به دخول وقت می‌شود، نتواند در اوّل وقت نماز به فرا رسیدن وقت یقین یا اطمینان پیدا کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت فرا رسیده، می‌تواند مشغول نماز شود.

«مسأله ۷۷۱» اگر برای شخص ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت فرا نرسیده و یا بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده، نماز او باطل است؛ ولی اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۷۷۲» اگر انسان متوجه نباشد که باید پس از ثابت شدن دخول وقت، مشغول نماز شود و بدون آن که دخول وقت برای او ثابت شود، نماز بخواند، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت آن خوانده، نماز او صحیح است و اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت آن خوانده یا بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، نماز او باطل است.

«مسأله ۷۷۳» اگر اطمینان کند وقت نماز فرا رسیده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او صحیح نیست؛ ولی اگر در بین نماز اطمینان داشته باشد که وقت فرا رسیده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نماز او صحیح است.

«مسأله ۷۷۴» اگر وقت نماز به قدری تنگ باشد که به واسطه بجا آوردن بعضی از اعمال مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده شود، باید آن اعمال مستحب را بجا نیاورد؛ مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده شود، نباید قنوت را بخواند.

«مسأله ۷۷۵» کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیّت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

«مسأله ۷۷۶» کسی که مسافر نیست اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر به اندازه پنج رکعت وقت نداشته باشد، باید احتیاطاً یک نماز چهار رکعتی به قصد ادا و به نیّت ما فی الذمّه (بدون قصد ظهر و عصر) بخواند و پس از آن یک نماز چهار رکعتی دیگر بدون قصد ادا و قضا و به نیّت ما فی الذمّه بجا آورد و اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را احتیاطاً بدون قصد ادا و قضا بخواند و اگر به اندازه پنج رکعت وقت نداشته باشد، باید نماز عصر را احتیاطاً بدون نیّت ادا و قضا بخواند و سپس نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نیمه شب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید نماز عشاء را به نیّت ادا خوانده و بعد نماز مغرب را بخواند و احتیاط واجب این است که نیّت ادا و قضا ننماید و سپس نماز عشاء را احتیاطاً بدون نیّت ادا و قضا اعاده نماید.

«مسأله ۷۷۷» اگر مسافر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید احتیاطاً یک نماز دو رکعتی به قصد ادا و به نیّت ما فی الذمّه (بدون قصد ظهر و عصر) بخواند و پس از آن یک نماز دو رکعتی دیگر بدون قصد ادا و قضا و به نیّت ما فی الذمّه بجا آورد و اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت داشته باشد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را احتیاطاً بدون قصد ادا و قضا بخواند و اگر به اندازه سه رکعت وقت نداشته باشد، باید نماز عصر را احتیاطاً بدون نیّت ادا و قضا بخواند و سپس نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نیمه شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت داشته باشد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند و اگر کمتر وقت داشته باشد، باید فقط نماز عشاء را بخواند و بعد نماز مغرب را احتیاطاً بدون نیّت ادا و قضا بجا آورد و سپس احتیاطاً نماز عشاء را نیز بدون نیّت ادا و قضا اعاده کند و چنانچه بعد از خواندن نماز عشاء معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نیمه شب باقی مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیّت ادا بخواند - اگرچه احتیاط مستحب این است که آن را به قصد ما فی الذمّه بجا آورد - و سپس بنابر احتیاط واجب نماز عشاء را بدون نیت ادا و قضا، اعاده نماید.

«مسأله ۷۷۸» مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند و درباره آن سفارش بسیاری شده است و هر چه به اوّل وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثل این که مقداری صبر کند تا نماز را به جماعت بخواند.

«مسأله ۷۷۹» هرگاه انسان عذری داشته باشد که اگر بخواهد در اوّل وقت نماز بخواند، ناچار باشد با تیمّم نماز بخواند و یا این که لباس او نجس باشد و یا عذر دیگری داشته باشد، چنانچه بداند یا گمان داشته باشد که عذر او تا آخر وقت برطرف خواهد شد، نمی‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، بلکه باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشود، در آخر وقت نماز بخواند و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبات نماز، مانند اذان، اقامه و قنوت نیز وقت داشته باشد، می‌تواند نماز را با آن مستحبات بجا آورد.

«مسأله ۷۸۰» کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از آنها در نماز پیش آید، باید برای یاد گرفتن آنها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد؛ ولی اگر اطمینان داشته باشد که نماز را به نحو صحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اوّل وقت مشغول نماز شود؛ پس اگر در نماز مساله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید، نماز او صحیح است و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش آید، می‌تواند به احتمالی که در نظرش صحیح‌تر است عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد و اگر نماز او باطل بوده، دوباره آن را بخواند.

«مسأله ۷۸۱» اگر وقت نماز وسعت داشته باشد و طلبکار نیز طلب خود را مطالبه کند، در صورتی که ممکن باشد باید اوّل قرض

خود را بدهد و بعد نماز بخواند و همچنین اگر کار واجب دیگری که باید آن را فوراً بجا آورد پیش آید – مثلاً ببیند مسجد نجس است – بایـد اوّل آن کار را انجام دهد – مثلاً مسجد را تطهیر کند – و بعد نماز بخواند و چنانچه اوّل نماز بخواند، معصیت کرده و صحّت نماز او خالی از اشکال نیست.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شوند

«مسأله ۷۸۲» باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخوانند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخوانند، باطل است.

«مسأله ۷۸۳» اگر به نیّت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز به خاطر آورد که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید آن نماز را رها کند و نماز عصر را بخواند. حکم نماز مغرب و عشاء نیز به همین ترتیب است.

«مسأله ۷۸۴» اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیّت را به نماز ظهر برگرداند و بعد به خاطر آورد که نماز ظهر را خوانده بوده، بنابر احتیاط واجب باید نیّت را به نماز عصر برگرداند و پس از اتمام نماز آن را دوباره بجا آورد. «مسأله ۷۸۵» اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم باشد که بعد از تمام شدن نماز، کمتر از یک رکعت به پایان وقت باقی بماند، باید به نیّت نماز عصر، نماز را تمام کند و سپس نماز ظهر را قضا کند.

«مسأله ۷۸۶» اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم باشد که بعد از تمام شدن نماز، نیمه شب شود، باید به نیّت عشاء نماز را تمام کند و سپس به قصد ما فی الذمّه نماز مغرب را بجا آورد و احتیاطاً نماز عشاء را نیز به قصد ما فی الذمّه اعاده کند و اگر بیشتر وقت داشته باشد، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را در سه رکعت تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند.

«مسأله ۷۸۷» اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را بخواند و پس از آن نماز عشاء را احتیاطاً اعاده کند.

«مسأله ۷۸۸» اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز به خاطر آورد که نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به آن نماز برگرداند، مثلاً اگر هنگامی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند به خاطر آورد که نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

«مسأله ۷۸۹» برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

«مسأله ۷۹۰» اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، می‌تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

«مسأله ۷۹۱» تعداد نمازهای مستحبّی زیاد است و آنها را «نافله» می‌گویند و از میان نمازهای مستحبّی، خواندن نافله‌های شبانه‌روزی بیشتر سفارش شده و تعداد آنها در غیر روز جمعه، سی و چهار رکعت است که دو رکعت آن نافله صبح، هشت رکعت نافله ظهر،

هشت رکعت نـافله عصـر، چهـار رکعت نافله مغرب، دو رکعت نافله عشاء و یازده رکعت نافله شب می‌باشـد و چون دو رکعت نافله عشاء را بنابر احتیاط واجب بایـد نشسـته خواند، یک رکعت حساب می‌شود، ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصـر، چهار رکعت اضافه می‌شود.

«مسأله ۷۹۲» از یـازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن بایـد به نیّت نافله شب، دو رکعت به نیّت نماز شَفْع و یک رکعت به نیّت نماز وَتْر خوانده شود. دستور کامل نافله شب در کتابهای ادعیه گفته شده است.

«مسأله ۷۹۳» نمازهـای نـافله را بجز نمـاز وَتْر که یـک رکعت می‌باشـد، بایـد دو رکعتی بجـا آورد و مستحب است در رکعت دوم نمازهای نافله و نیز در نماز وتر قنوت را بخواننـد، ولی در نماز شـفع اگر بخواهنـد قنوت را بجا آورنـد، احتیاطاً آن را به امیـد ثواب انجام دهند.

«مسأله ۷۹۴» نمازهـای نـافله را می‌توان نشسـته خوانـد، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسـته را یک رکعت حساب کنـد؛ مثلاً کسـی که می‌خواهـد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسـته بخوانـد، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر بخواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

«مسأله ۷۹۵» نافله ظهر و عصـر را در سـفر نبایـد خوانـد، ولی نافله عشاء را به نیّت این که شایـد مطلوب خداونـد باشـد، می‌توان بجا آورد.

وقت نمازهای نافله یومیّه

«مسأله ۷۹۶» نافله نماز ظهر، پیش از نماز ظهر خوانـده می‌شود و وقت آن از اوّل ظهر تا هنگامی است که طول سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به اندازه دو هفتم آن شود؛ مثلًا اگر طول شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

«مسأله ۷۹۷» نافله عصـر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود و وقت آن تا هنگامی است که طول آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند، بهتر است نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر و بدون نیّت ادا و قضا بخواند.

«مسأله ۷۹۸» وقت نافله مغرب، پس از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود، از بین برود و چنانچه بخواهد پس از این هنگام آن را بخواند، بنا بر احتیاط واجب باید بدون نیّت ادا و قضا آن را بجا آورد.

«مسأله ۷۹۹» وقت نافله عشاء تا پایان وقت نماز عشاء است و بهتر است بلافاصله بعد از نماز عشاء خوانده شود.

«مسأله ۸۰۰» نافله صـبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و وقت آن از۱۶ آخر شب شـروع می‌شود و اگر نافله شب را به جا آورد، می‌توانـد نافله صـبح را متّصل به نافله شب پس از نیمه شب بخواند و اگر از کسانی باشد که تقدیم نافله شب بر نیمه شب برای آنان جایز است، می‌تواند نافله صبح را همراه نافله شب قبل از نیمه شب بجا آورد.

«مسأله ۸۰۱» وقت نافله شب از نیمه شب(۴) تا اذان صبح است و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

«مسأله ۸۰۲» مسافر و کسی که خواندن نافله شب بعد از نیمه شب برای او دشوار است، می‌تواند آن را قبل از نیمه شب بجا آورد.

نماز غفیله

«مسأله ۸۰۳» نماز غفیله نمازی است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود و بنابر احتیاط باید به قصد قربت مطلقه خوانده شود و ابتدای وقت آن بعد از نماز مغرب و انتهای آن بنابر احتیاط وقتی است که سرخی طرف مغرب از بین برود. در رکعت اوّل آن، بعد از حمد باید به جای سوره این آیات را بخوانند: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِى الظُّلُماتِ أنْ لا إلهَ إلّا أنْتَ سُبْحانَكَ إنّى كُنْتُ مِنَ الظّالِمينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنينَ»(۵) و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره، این آیه را بخوانند: «وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إلّا هُوَ وَيَعْلَمُ ما فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إلّا يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فى ظُلُماتِ الْأرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إلّا فى كِتابٍ مُبينٍ»(۶) و در قنوت آن بگویند: «اَللّهُمَّ إنّى أسْأَلُكَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِى لا يَعْلَمُها إلّا أنْتَ أنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تَفْعَلَ بى كَذا وَكَذا» و به جای کلمه «کذا و کذا»، حاجتهای خود را بگویند، و بعد ادامه دهند: «اَللّهُمَّ أنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِى وَالْقادِرُ عَلى طَلِبَتِى تَعْلَمُ حاجَتِى فَأسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَيْتَها لِى».

احکام قبله

«مسأله ۸۰۴» خانه کعبه که در مکه معظّمه می‌باشد قبله است و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که از آن دور است، اگر به نحوی بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند، کافی است. اعمال دیگری مانند سربریدن حیوانات که باید رو به قبله انجام گیرند نیز همین حکم را دارند.

«مسأله ۸۰۵» کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید به گونه‌ای بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده و لازم نیست زانوها و انگشتان پای او نیز رو به قبله باشند.

«مسأله ۸۰۶» کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید به گونه‌ای بنشیند که صورت، سینه و شکم او رو به قبله باشد، ولی لازم نیست زانوهای خود را به سمت قبله قرار دهد، ولی اگر نتواند به نحو معمول بنشیند و هنگام نشستن، کف پاها را به زمین بگذارد، باید به نحوی بنشیند که پاهای او نیز رو به قبله باشد.

«مسأله ۸۰۷» کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به گونه‌ای به پهلوی راست بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نباشد، باید به نحوی به پهلوی چپ بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر به این نحو نیز نتواند قرار گیرد، باید به گونه‌ای به پشت بخوابد که کف پای او رو به قبله باشد.

«مسأله ۸۰۸» نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورد و سجده سهو نیز بنا بر احتیاط واجب باید رو به قبله بجا آورده شود.

«مسأله ۸۰۹» نماز مستحبّی را می‌توان در حال راه رفتن و سواره خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبّی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد؛ ولی اگر در حال استقرار نماز می‌خواند، بنا بر احتیاط باید رو به قبله باشد.

«مسأله ۸۱۰» کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا اطمینان کند که قبله کدام طرف است و اگر علم یا اطمینان به قبله برای او حاصل نشود، می‌تواند به گفته دو شاهد عادل که از روی نشانه‌های حسّی شهادت می‌دهند یا به قول کسی که از روی قاعده علمی قبله را می‌شناسد و مورد اطمینان است، عمل کند و اگر از این راهها ممکن نشد، باید به گمانی که به وسیله محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می‌شود، عمل نماید و حتّی اگر از گفته فاسق یا کافری هم که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند، کافی است.

«مسأله ۸۱۱» اگر کسی که گمان به قبله دارد بتواند گمان قوی‌تری پیدا کند، نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید؛ مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی‌تری پیدا نماید، نباید به حرف او عمل کند.
«مسأله ۸۱۲» اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای نداشته باشد یا با این که کوشش کرده گمان او به هیچ جهتی تمایل پیدا نکرده باشد، بنابر احتیاط چهار نماز به چهار طرف می‌خواند، اگرچه بعید نیست خواندن یک نماز به هر جهتی که خواست، کافی باشد.
«مسأله ۸۱۳» اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.
«مسأله ۸۱۴» کسی که به چند طرف نماز می‌خواند، اگر بخواهد نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بخواند، می‌تواند نماز اوّل را به تمام جهات بخواند و بعد نماز دوم را شروع کند و یا آن که هر دو نماز را به یک جهت بخواند و سپس هر دو را در جهات دیگر تکرار کند، اگرچه روش اول بهتر است.
«مسأله ۸۱۵» اگر کسی که یقین به قبله ندارد بخواهد غیر از نماز عملی انجام دهد که باید رو به قبله صورت گیرد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، در صورت ضرورت، می‌تواند به گمان عمل نماید وگرنه در صورت امکان باید آن عمل را به تأخیر اندازد و پس از حصول اطمینان به جهت قبله آن را به جا آورد.

پوشاندن بدن در نماز

«مسأله ۸۱۶» مرد باید در حال نماز - اگرچه کسی او را نبیند - عورتین خود را بپوشاند و بهتر است از ناف تا زانو را نیز بپوشاند.
«مسأله ۸۱۷» زن باید در هنگام نماز تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند و همچنین بنابر احتیاط باید کف پای خود را نیز بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دستها و روی پاها تا مچ لازم نیست، امّا برای آن که یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچ را نیز بپوشاند.
«مسأله ۸۱۸» زن در برابر نامحرم باید تمام بدن خود، غیر از مقداری از صورت که در وضو شسته می‌شود و دست‌ها تا مچ را بپوشاند. بنابراین چنانچه زنی در محلّی نماز بخواند که مرد نامحرمی او را ببیند، باید در حال نماز روی پا و کف پای خود را نیز بپوشاند و چنانچه روی پای خود تا مچ آن را نپوشاند و نگاه مرد نامحرم به آن بیفتد، گناه کرده، ولی نمازش صحیح است.
«مسأله ۸۱۹» هنگامی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهّد فراموش شده را بجا می‌آورد و بلکه بنابر احتیاط واجب در موقع سجده سهو نیز باید خود را مانند هنگام نماز بپوشاند.
«مسأله ۸۲۰» اگر انسان در نماز عمداً عورتش را نپوشاند، نماز او باطل است، بلکه اگر نپوشاندن عورت از روی ندانستن مسأله نیز باشد وجهل او ناشی از کوتاهی در یادگیری مسأله باشد، باید نماز خود را دوباره بخواند.
«مسأله ۸۲۱» اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیداست، باید آن را بپوشاند و بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کرده و دوباره آن را بخواند، خصوصاً اگر پوشاندن عورت زیاد طول بکشد، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است.
«مسأله ۸۲۲» اگر لباس نمازگزار در حال ایستاده عورت او را بپوشاند، ولی امکان داشته باشد که در حال دیگر - مثلاً در حال رکوع و سجود - نپوشاند، چنانچه قبل از آشکار شدن عورت به وسیله‌ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.
«مسأله ۸۲۳» انسان می‌تواند در نماز خود را با علف و برگ درختان و یا با پنبه و پشم بافته نشده بپوشاند، ولی بهتر است در غیر ضرورت، از پوشاندن عورت با موارد فوق خودداری کند و آن را با لباس‌های متعارف بپوشاند.

«مسأله ۸۲۴» بنابر احتیاط واجب در حال اختیار نمازگزار نمی‌تواند با گِل عورت خود را بپوشاند، ولی در حال اضطرار پوشاندن آن با گِل کافی است.

«مسأله ۸۲۵» اگر چیزی نداشته باشد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که چیزی پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تأخیر بیندازد و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه خود (برهنه) نماز بخواند.

«مسأله ۸۲۶» اگر کسی که می‌خواهد نماز بخواند برای پوشاندن خود حتّی گِل نیز نداشته باشد و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند و یا تا آخر وقت صبر کند و چیزی پیدا نکند، در صورتی که نامحرم او را ببیند باید نشسته نماز بخواند و عورت خود را با ران خود بپوشاند و برای رکوع و سجده به مقداری خم شود که عورت او ظاهر نگردد و اگر امکان نداشت، با سر خود برای رکوع و سجده اشاره کند و برای سجده بیشتر از رکوع خم شود و یا سر را خم کند و باید چیزی را که بر آن سجده می‌کند از زمین بلند کند و بر آن سجده نماید و احتیاط واجب آن است که پیشانی را بر آن بگذارد نه این که فقط آن را به پیشانی بچسباند و اگر کسی او را نبیند، باید ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط جلوی خود را با دست بپوشاند و در هر صورت رکوع وسجود را با اشاره انجام دهد و برای سجود سر را قدری پایین‌تر آورد و چیزی را که سجده بر آن صحیح است از زمین بردارد و هنگامی که برای سجده اشاره می‌کند، بنابر احتیاط پیشانی را بر آن بگذارد، نه این که فقط آن را به پیشانی بچسباند.

شرایط لباس نمازگزار

«مسأله ۸۲۷» لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اوّل: آن که پاک باشد. دوم: آن که مباح باشد. سوم: آن که از اجزای مردار نباشد.چهارم: آن که از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد. پنجم و ششم: آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد. تفصیل این شروط در مسائل آینده بیان می‌شود.

* شرط اوّل: لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی عمداً با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

«مسأله ۸۲۸» کسی که نمی‌داند نماز با بدن و لباس نجس، باطل است، اگر در ندانستن حکم مسأله مقصّر باشد و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می‌باشد.

«مسأله ۸۲۹» اگر به واسطه تقصیر در ندانستن مسأله، نجاست چیز نجسی را نداند - مثلاً نداند عرق کافر غیر کتابی نجس است - و با بدن یا لباس آلوده به آن نماز بخواند، نمازش باطل است.

«مسأله ۸۳۰» اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر وقت دارد دوباره آن نماز را بخواند.

«مسأله ۸۳۱» اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن به خاطر آورد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

«مسأله ۸۳۲» اگر بدن یا لباس کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، متوجّه این موضوع شود یا بفهمد که بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از قبل نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نزند، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد، ولی اگر به نحوی باشد که در صورت آب کشیدن بدن یا لباس یا تعویض یا بیرون آوردن لباس، نماز به هم بخورد، باید نماز را رها کند و دوباره با

بدن و لباس پاک نماز بخواند.

«مسأله ۸۳۳» اگر لباس کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را به هم نزند و بتواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده باشد و لباس را نیز نتواند آب بکشد یا عوض کند، باید لباس را بیرون آورد و به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را تمام کند و احتیاطاً آن را با لباس و بدن پاک قضا نیز بنماید، ولی چنانچه به گونه‌ای باشد که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند، نماز به هم بخورد و به واسطه سرما و مانند آن نیز نتواند لباس را بیرون آورد، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

«مسأله ۸۳۴» اگر بدن کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، در بین نماز نجس شود و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند متوجّه این موضوع شود یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نزند، باید آن را آب بکشد و اگر نماز را به هم بزند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

«مسأله ۸۳۵» کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، اگر پیش از آن که شک کند، علم به نجاست آن نداشته، باید آن را جستجو کند و اگر اثری از نجاست در آن نیافت و پس از نماز فهمید که نجس بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از نماز جستجو نکند، احتیاطاً باید نمازش را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید و اگر پیش از آن که شک کند، می‌دانسته که لباس یا بدنش نجس است و سپس شک کرد و پس از نماز فهمید که در حال نماز نجس بوده، احتیاطاً باید نماز خود را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد، آن را قضا نماید، چه قبل از نماز جستجو کرده باشد و چه نکرده باشد.

«مسأله ۸۳۶» اگر لباس را آب بکشد و اطمینان یابد یا یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله ۸۳۷» اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین یا اطمینان یابد که از خونهای نجس نیست، مثلاً اطمینان یابد که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خون‌هایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله ۸۳۸» اگر اطمینان یابد خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً اطمینان یابد خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، احتیاطاً باید نماز را اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد، آن را قضا نماید.

«مسأله ۸۳۹» اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز به خاطر آورد، نماز او صحیح است؛ ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نماز او باطل است، مگر این که غسل او به گونه‌ای باشد که بدن قبل از غسل پاک شود و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد، مگر این که وضوی او به گونه‌ای باشد که قبل از وضو اعضای وضو پاک شود.

«مسأله ۸۴۰» اگر بدن و لباس کسی که یک لباس دارد نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، چنانچه

بتوانـد لباسـش را بیرون آورد، بایـد بـدن را آب بکشـد و نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شد، بجا آورد و احتیاطاً با آن لباس نجس نیز نماز را اعاده نماید و اگر به واسطه سرما یا عذر دیگری نتواند لباسش را بیرون آورد، در صورتی که نجاست هر دو مساوی باشـد، مثلاً هر دو ادرار یا خون باشـد یا نجاست بدن شدیدتر باشد، مثلاً نجاست آن ادرار باشد که باید دو مرتبه آن را آب کشـید، بعیـد نیست که آب کشـیدن بـدن مقـدم باشـد و اگر نجاست لباس بیشتر یا شدیـدتر باشـد، هر کـدام از بـدن یا لباس را که بخواهد، می‌تواند آب بکشد.

«مسأله ۸۴۱» کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد و احتمال نمی‌دهد که لباس پاک پیدا کند، اگر به واسطه سرما یا عذر دیگری نتواند لباس را بیرون بیاورد، باید در همان لباس نماز بخواند و نماز او صحیح است؛ ولی چنانچه بتواند لباس را بیرون آورد، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد و احتیاطاً نماز را با همان لباس نجس تکرار نماید.

«مسأله ۸۴۲» اگر کسـی که دو لباس دارد بداند یکی از آنها نجس است و نتواند آنها را آب بکشد و نداند کدام یک از آنها نجس است، چنانچه وقت داشته باشـد، بایـد با هر دو لباس نماز بخوانـد، مثلاً اگر بخواهـد نماز ظهر و عصـر بخواند، باید با هر کدام یک نمـاز ظهر و یـک نمـاز عصـر بخوانـد، ولی اگر وقت تنـگ باشـد، بایـد نماز را به دسـتوری که برای برهنگان گفته شـد بجا آورد و احتیاطاً آن نماز را با لباس پاک قضا نیز بنماید.

* شـرط دوم: آن قسـمت از لباس نمازگزار که عورت او را می‌پوشانـد، باید مباح باشد و حکم قسـمتهایی که عورت را نمی‌پوشاند نیز بنابر احتیاط واجب همین است و کسـی که می‌داند پوشـیدن لباس غصبی حرام است، اگر عمداً در لباس غصبی یا در لباسـی که نخ یا دگمه یا چیز دیگر آن غصبی است نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده نماید.

«مسأله ۸۴۳» اگر کسـی که می‌دانـد پوشـیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند نماز را باطل می‌کند، عمداً با لباس غصبی نماز بخواند، باید آن نماز را با لباس غیر غصبی اعاده کند.

«مسأله ۸۴۴» اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که لبـاس او غصبی است و بـا آن نماز بخوانـد، نمازش صـحیح است؛ ولی اگر خودش آن لباس را غصب کرده باشد و بعد فراموش کرده و با آن نماز بخواند، باید آن نماز را اعاده کند.

«مسأله ۸۴۵» اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده باشد و بتواند فوراً و بدون این که موالات - یعنی پی‌درپی بودن نماز - به هم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد، بنابر احتیاط واجب باید آن را بیرون آورد و نمازش صـحیح است و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانـده باشد یا نتواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد و در صورت بیرون آوردن، پی‌درپی بودن نماز به هم بخورد، در صورتی که به مقـدار یک رکعت نیز وقت داشـته باشد، باید نماز را رها کند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر این مقدار نیز وقت نداشته باشد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و مانند نماز برهنگان، نماز را تمام نماید.

«مسأله ۸۴۶» اگر کسـی برای حفـظ جـان خود و یـا مثلاً برای این که دزد لباس غصبی را نبرد ناچار شود آن را بپوشـد و با آن نماز بخوانـد، چنـانچه خود او لباس را غصب نکرده باشـد، نمازش صـحیح است، ولی اگر خود او لباس را غصب کرده باشـد و لباس نیز عورت او را بپوشانـد، صـحت نمازش خالی از اشـکال نیست مگر آن که به قصـد بازگرداندن به صاحبش آن را بپوشد تا به سـرقت نرود.

«مسأله ۸۴۷» اگر با عین پولی که خمس به آن تعلّق گرفته، لباس بخرد، می‌تواند با آن نماز بخواند؛ ولی باید فوراً خمس آن پول را بپردازد. البته چنانچه اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد و معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد (یعنی این که در هنگام معامله به فروشنده بگویـد که این لباس را با عین همین پول خریـداری می‌کنم)، نماز در آن لباس باطل است و اگر با عین پولی که زکـات آن را نـداده لبـاس بخرد، چنانچه قصـد داشـته باشـد که از مال دیگری زکات را بپردازد، نماز او در آن لباس صـحیح اسـت

وگرنه نماز در آن لباس باطل است و اگر به ذمّه بخرد و در هنگام معامله قصدش این باشد که از پولی که خمس یا زکات آن را نداده، پول لباس را بدهد، در این صورت نمازش باطل نیست، اگرچه احتیاط مستحب اعاده این نماز است.

* شرط سوم: لباس نمازگزار باید از اجزای حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد - یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند - نباشد و اگر از اجزای حیوان مرده حلال گوشتی که خون جهنده ندارد - مانند ماهی فلس‌دار - لباس تهیّه کند، احتیاط مستحب آن است که با آن نماز نخواند.

«مسأله ۸۴۸» حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد، چنانچه مردار شود، بنابر احتیاط واجب نباید چیزی از آن که روح داشته - مانند گوشت و پوست - همراه نمازگزار باشد، اگرچه لباس او نیز نباشد.

«مسأله ۸۴۹» اگر چیزی از مردار حلال گوشت که روح ندارد - مانند مو و پشم - همراه نمازگزار باشد یا با لباسی که از آنها تهیّه کرده‌اند نماز بخواند، نماز او صحیح است.

* شرط چهارم: لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نباشد و اگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط حکم حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد نیز همین است.

«مسأله ۸۵۰» اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت - مانند گربه - بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه مرطوب باشد، نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

«مسأله ۸۵۱» اگر مو، عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد و یا مروارید و موم و عسل همراه او باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۸۵۲» اگر شک داشته باشد لباسی از حیوان حلال گوشت است یا از حیوان حرام گوشت، می‌تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله ۸۵۳» اگر انسان احتمال دهد دگمه صدفی و مانند آن از حیوان است، نماز خواندن با آن مانعی ندارد، ولی اگر بداند صدف است، بنابر احتیاط نمی‌تواند با آن نماز بخواند.

«مسأله ۸۵۴» نماز خواندن با پوست خز اشکال ندارد؛ ولی بنابر احتیاط از نماز خواندن در پوست سنجاب اجتناب شود.

«مسأله ۸۵۵» اگر با لباسی که نمی‌داند از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، نمازش صحیح است و همچنین است اگر فراموش کرده باشد و یا جاهل به مسأله باشد؛ ولی اگر جهل او به خاطر کوتاهی در یادگیری مسأله باشد، نمازش باطل است.

«مسأله ۸۵۶» اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیّه شده لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در حال نماز ناچار به پوشیدن لباس باشد، می‌تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب، یک نماز دیگر نیز با همان لباس بخواند.

* شرط پنجم: پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر آن اشکال ندارد.

«مسأله ۸۵۷» زینت کردن با طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و به دست کردن انگشتر طلا و بستن ساعت مچی طلا به دست، برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است و احتیاط واجب آن است که از استعمال عینک طلا نیز خودداری کند؛ اما اگر از آنها در حال نماز استفاده نکند بلکه فقط همراه داشته باشد - مثلاً در جیب خود بگذارد - نماز صحیح است، ولی زینت کردن با طلا، برای زن در نماز و غیر آن اشکال ندارد.

«مسأله ۸۵۸» زینت کردن با انگشتر پلاتین و امثال آن که از طلا نمی‌باشد و همچنین گذاشتن دندان طلا برای مرد اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است.

«مسأله ۸۵۹» اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاً انگشتر او از طلاست و با آن نماز بخواند و یا آن که نداند نماز با انگشتر طلا باطل است و در آموختن مسأله نیز کوتاهی نکرده باشد، نماز او صحیح است.

* شرط ششم: لباس مرد نمازگزار باید از ابریشم خالص نباشد و نماز خواندن با آن باطل است، فرقی نمی‌کند که آن لباس عورت

او را پوشانده باشد و یا عورتش با لباس دیگری پوشانده شده باشد و فرقی نمی‌کند که امکان پوشاندن عورت با آن باشد یا مثل بند شلوار و عرقچین امکان پوشاندن عورت با آن وجود نداشته باشد و در غیر نماز نیز پوشیدن لباس ابریشم خالص برای مرد حرام است.

«مسأله ۸۶۰» اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

«مسأله ۸۶۱» پوشیدن لباسی که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا از چیزی دیگر، اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است.

«مسأله ۸۶۲» اگر دستمال ابریشمی و مانند آن در جیب مرد باشد، اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

«مسأله ۸۶۳» پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

«مسأله ۸۶۴» پوشیدن لباس ابریشمی خالص و طلاباف، در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است در حال نماز لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها و یا غیر از لباسی که از مردار تهیه شده در اختیار ندارد و احتمال نیز نمی‌دهد که تا آخر وقت بتواند در لباس دارای شرایط نماز بخواند، می‌تواند با آن لباسها نماز بخواند.

«مسأله ۸۶۵» اگر غیر از لباس غصبی یا لباسی که از مردار و یا اجزای حیوان حرام گوشت تهیّه شده یا لباس ابریشمی خالص یا طلاباف، لباس دیگری نداشته باشد و ناچار نباشد لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند و در مورد لباسی که از مردار یا اجزای حیوان حرام گوشت تهیّه شده، احتیاطاً نماز را با همان لباس اعاده یا قضا نیز بنماید.

«مسأله ۸۶۶» اگر چیزی نداشته باشد که عورت خود را در نماز با آن بپوشاند، واجب است آن را – اگرچه با کرایه یا خریداری باشد – تهیّه نماید، ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم داشته باشد که نسبت به دارایی او زیاد باشد یا به نحوی باشد که اگر پول را به مصرف لباس برساند، به حال او ضرر داشته باشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

«مسأله ۸۶۷» اگر به کسی که لباس ندارد لباس ببخشند یا عاریه دهند، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقّت نداشته باشد، باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نباشد، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

«مسأله ۸۶۸» پوشیدن لباس شهرت – که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست – در صورتی که موجب وهن و هتك انسان شود جایز نیست، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است.

«مسأله ۸۶۹» چنانچه پوشیدن لباس زنانه برای مرد و یا لباس مردانه برای زن موجب وهن و هتك وی شود، باید از آن خودداری کند، ولی اگر با آن لباس نماز بخواند نمازش صحیح است.

«مسأله ۸۷۰» اگر کسی که باید خوابیده نماز بخواند برهنه باشد و لحاف یا تشك او نجس یا از ابریشم خالص یا از اجزای حیوان حرام گوشت باشد، احتیاط واجب آن است که در نماز عورت خود را با چیزی که نماز در آن صحیح است بپوشاند، بلکه بنابر احتیاط واجب در حال نماز نباید لحافی که از اجزای حیوان حرام گوشت درست شده، به روی خود بیندازد.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

«مسأله ۸۷۱» در سه صورت – که تفصیل آنها خواهد آمد – اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اوّل: به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدن او به خون آلوده شده باشد. دوم: بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریباً به اندازه بند سر انگشت سبّابه است) به خون آلوده باشد. سوم: ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

در دو صورت نیز اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اوّل: لباسهای کوچک او، مانند جوراب و عرقچین، نجس شده باشند.دوم: لباس مادری که پرستار بچّه است نجس شده باشد و احکام این پنج صورت به تفصیل در مسائل بعد گفته می‌شود.

«مسأله ۸۷۲» اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد و همچنین اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا عرق متّصل به زخم یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد، چنانچه به نحوی باشد که آب کشیدن بدن یا لباس یا تعویض لباس در آن شرایط برای بیشتر مردم سخت باشد، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند.

«مسأله ۸۷۳» اگر خونِ بریدگی، دمل و زخمی که بزودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

«مسأله ۸۷۴» اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، با رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می‌شود، با رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

«مسأله ۸۷۵» اگر در قسمتی از داخل دهان و بینی و مانند آنها که معمولاً دیده می‌شود، زخمی وجود داشته باشد و از آن زخم خونی به بدن یا لباس برسد، می‌توان با آن نماز خواند و نیز با خون بَواسیری که دانه‌های آن بیرون است، می‌توان نماز خواند؛ امّا در صورتی که زخمِ داخل دهان و بینی در قسمتی باشد که معمولاً دیده نمی‌شود و یا دانه‌های بواسیر در باطن باشند، احتیاط واجب آن است که با لباس یا بدنی که به این خون آلوده است، نماز خوانده نشود.

«مسأله ۸۷۶» اگر کسی که بدنش زخم است، در بدن یا لباس خود خونی ببیند و نداند خون زخم است یا خون دیگر، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

«مسأله ۸۷۷» اگر چند زخم در بدن باشد و به گونه‌ای نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد؛ ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شوند، هر یک که خوب شد، باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

«مسأله ۸۷۸» اگر سر سوزنی خونِ حیض یا نفاس در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است و بنابر احتیاط واجب خون استحاضه و خون سگ، خوک، کافرِ غیر کتابی، مردار و حیوان حرام گوشت نیز همین حکم را دارند؛ ولی نماز خواندن با خون‌های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت، اگرچه در چند جای بدن و لباس باشند، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشند، اشکال ندارد و اگر بیشتر از درهم باشد، نماز با آن باطل است و اگر به مقدار درهم باشد نیز بنابر احتیاط واجب نمی‌توان با آن نماز خواند.

«مسأله ۸۷۹» اگر خونی به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسد، احتیاط واجب آن است که دو لکه خون حساب شود، مگر این که لباس به قدری نازک باشد که یک لکه به حساب آید و ملاک در مسأله عرف است و اگر پشت آن جداگانه خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر خون‌هایی که در پشت و روی لباسند روی هم کمتر از یک درهم باشند، نماز با آن لباس صحیح است و اگر بیشتر باشند، نماز با آن باطل است.

«مسأله ۸۸۰» اگر روی لباسی که آستر دارد خون بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر مجموع خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح است و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

«مسأله ۸۸۱» اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی از خارج به آن برسد، در صورتی که خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود و اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است و اگر رطوبت و خون به اندازه درهم نشود ولی

اطراف را آلوده کند، احتیاطاً نمی‌توان با آن نماز خواند، ولی اگر اطراف را آلوده نکند، نماز خواندن با آن بی اشکال است. همچنین اگر رطوبت با خون مخلوط شود و از بین برود، نماز صحیح است.

«مسأله ۸۸۲» اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی به واسطه رسیدن به خون، متنجّس شود، اگرچه مقداری که متنجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌توان با آن نماز خواند.

«مسأله ۸۸۳» اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره ادرار روی آن بریزد، نماز خواندن با آن صحیح نیست.

«مسأله ۸۸۴» اگر لباسهای کوچک نمازگزار، مثل عرقچین و جوراب که نمی‌توان با آنها عورت را پوشاند، نجس باشند، چنانچه از اجزای مردار - به تفصیلی که گذشت - یا از اجزای حیوان حرام گوشت درست نشده باشند، نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله ۸۸۵» چیزهای کوچکی که پوشش نمازگزار محسوب نمی‌شوند - مثل چاقو، پول و مانند آن - اگر نجس باشند و به هنگام نماز همراه نمازگزار باشند، اشکال ندارد.

«مسأله ۸۸۶» احتیاط آن است که چیز نجسی که با آن می‌توان عورت را پوشاند همراه نمازگزار نباشد، ولی کسی که این مسأله را نمی‌دانسته و به این نحو نماز خوانده، لازم نیست آن نمازها را قضا کند.

«مسأله ۸۸۷» اگر مادری که پرستار بچّه است و بیشتر از یک لباس ندارد، در هر شبانه روز یک مرتبه لباس خود را آب بکشد، اگرچه تا روز دیگر لباس او به ادرار بچّه نجس شود، می‌تواند با آن لباس نماز بخواند؛ ولی احتیاط مستحب آن است که لباس خود را در آخر روز آب بکشد تا بتواند نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با لباس پاک یا با نجاست کم‌تری بجا آورد و نیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را با هم بپوشد، چنانچه در شبانه روز یک مرتبه همه آنها را آب بکشد، کافی است؛ ولی زنی که مادر آن بچّه نیست، اگرچه یک لباس بیشتر نداشته باشد، احتیاطاً برای هر نماز اگر لباسش نجس شد، باید آن را آب بکشد و با لباس پاک نماز بخواند.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

«مسأله ۸۸۸» چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله‌اند: عمامه با تَحتُ‌الحَنَک، پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباسها و استعمال بوی خوش و به دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

«مسأله ۸۸۹» چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است که از آن جمله‌اند: پوشیدن لباس سیاه مگر برای عزای اهل بیت‌علیهم السلام و همچنین لباس چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند و پوشیدن لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن دکمه‌های لباس و به دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار چند شرط دارد:

* شرط اوّل: مکان نمازگزار باید مباح باشد.

«مسأله ۸۹۰» نماز کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند - اگرچه روی فرش و تخت و مانند آنها باشد - باطل است و همچنین نماز خواندن در زیر خیمه غصبی باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی چنانچه دیوارهای آن غصبی نباشد، مانعی ندارد.

«مسأله ۸۹۱» نماز در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازه او باطل است؛ مثلاً اگر در خانه اجاره‌ای، صاحب‌خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده، نماز بخواند، نمازش باطل است و همچنین نمی‌توان در ملکی که دیگری در آن حقّی دارد نماز خواند؛ مثلاً اگر میّت وصیّت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند، تا وقتی ثلث را جدا نکرده‌اند، نمی‌توان در ملک او نماز خواند.

«مسأله ۸۹۲» اگر کسی جای شخص دیگری را که در مسجد نشسته غصب کند و در آن جا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دوباره نماز خود را در محل دیگری اعاده کند.

«مسأله ۸۹۳» اگر در جایی که نمی‌داند غصبی است، نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، نماز او صحیح است و همچنین اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده، نماز بخواند و بعد از نماز به خاطر آورد، نماز او صحیح است، مگر آن که خودش غصب کرده باشد که در این صورت نمازش باطل است.

«مسأله ۸۹۴» اگر بداند جایی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آن جا نماز بخواند، چنانچه در یادگیری مسأله کوتاهی کرده باشد نماز او باطل است.

«مسأله ۸۹۵» اگر کسی ناچار باشد نماز واجب را سواره بخواند و یا بخواهد نماز مستحبّی را سواره بخواند، چنانچه وسیله سواری یا چیزی که روی آن نشسته غصبی باشد، بعید نیست نماز او صحیح باشد.

«مسأله ۸۹۶» اگر سهم کسی که در ملکی با دیگری شریک است، از سهم شریکش جدا نباشد، بدون اجازه شریک خود نمی‌تواند در آن ملک تصرّف کند و نماز بخواند.

«مسأله ۸۹۷» اگر با عین پولی که خمس آن را نداده، ملکی بخرد، می‌تواند در آن نماز بخواند؛ ولی باید فوراً خمس آن پول را بپردازد. البته اگر اصلاً قصد پرداخت خمس را نداشته باشد و معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، نماز در آن ملک باطل است و اگر با عین پولی که زکات آن را نداده ملکی بخرد، تصرّف او در آن ملک حرام و نماز او نیز در آن باطل است، مگر آن که قصد جدی داشته باشد که زکات آن را از مال دیگر خود بپردازد و اگر به ذمّه بخرد و در موقع خریدن قصد او این باشد که از مالی که خمس یا زکات آن را نداده پول ملک را بدهد، تصرّف و نماز در آن صحیح است ولی احتیاط مستحب آن است که در آن نماز نخواند.

«مسأله ۸۹۸» اگر صاحب ملک اجازه نماز خواندن بدهد، ولی انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز صحیح است.

«مسأله ۸۹۹» تصرّف در ملک کسی که مرده و خمس یا زکات بدهکار بوده است، حرام و نماز در آن باطل است، مگر آن که بدهی او را بدهند یا بنا داشته باشند بدون مسامحه بپردازند.

«مسأله ۹۰۰» تصرّف در ملک کسی که مرده و به مردم بدهکار بوده است، حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی تصرّفات جزیی که برای برداشتن جنازه مرده معمول است، اشکال ندارد و نیز اگر بدهکاری او کمتر از مالش باشد و ورثه نیز تصمیم داشته باشند که بدون مسامحه بدهی او را بپردازند، تصرّف در آن با رضایت ورثه و طلبکاران اشکال ندارد.

«مسأله ۹۰۱» اگر کسی که مرده قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرّف در ملک او حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی تصرّفات جزیی که برای برداشتن جنازه مرده معمول است، اشکال ندارد.

«مسأله ۹۰۲» نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند آن که برای واردین آماده است، در صورتی که نمازگزار به عنوان مهمان یا مسافر و یا برای انجام کاری آنجا باشد، اشکال ندارد، امّا اگر فقط برای خواندن نماز به آنجا برود، اشکال دارد، مگر این که به رضایت مالک آن اطمینان داشته یا اجازه داشته باشد؛ ولی در غیر این قبیل مکانها، در صورتی می‌توان نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است، مثل این که به کسی اجازه دهد در ملک او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن نیز اجازه داده است.

«مسأله ۹۰۳» نماز خواندن در زمین‌های بسیار بزرگی که مردم ناچارند در آنها تصرّفاتی مانند رفت و آمد انجام دهند و در صورت تصرّف نکردن به زحمت و مشقّت می‌افتند، اشکال ندارد، حتّی اگر رضایت صاحبان آنها معلوم نباشد و یا در بین آنها صغیر و یا مجنون وجود داشته باشد؛ ولی چنانچه بدانند که صاحبان آنها راضی نیستند، نمی‌توانند در آن جا نماز بخوانند.

* شرط دوم: مکان نمازگزار باید بی‌حرکت باشد و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگری ناچار باشد در جایی که حرکت دارد - مانند اتومبیل، کشتی و قطار - نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آن وسایل از سمت قبله به طرف دیگر حرکت کنند، نمازگزار باید به طرف قبله برگردد.

«مسأله ۹۰۴» نماز خواندن در اتومبیل، کشتی، قطار و مانند آنها در حال توقف مانعی ندارد.

«مسأله ۹۰۵» نماز روی خرمن گندم و جو و مانند آنها که نمی‌توان روی آن بی‌حرکت ماند، باطل است.

«مسأله ۹۰۶» در جایی که به واسطه احتمال باد، باران، تراکم جمعیت و مانند آن اطمینان ندارد که بتواند نماز را تمام کند، اگر نماز را به امید تمام کردنِ آن شروع کند، اشکال ندارد و اگر به مانعی برخورد نکند، نماز او صحیح است.

* شرط سوم: مکان نمازگزار نباید از جاهایی باشد که ماندن در آن حرام است؛ بنابر این نباید در محلی که باقی ماندن در آن برای انسان خطر جانی دارد - مانند محلی که نزدیک است سقف آن خراب شود - نماز خواند.

«مسأله ۹۰۷» بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت جایز نیست؛ ولی چنانچه در چنین محلّی نماز بخواند، نمازش اشکال ندارد.

«مسأله ۹۰۸» نماز خواندن در جایی که صدای آلات لهو و لعب شنیده می‌شود باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است.

* شرط چهارم: نباید در جایی که سقف آن کوتاه است و نمی‌توان در آن جا راست ایستاد یا به اندازه‌ای کوچک است که جای رکوع و سجود ندارد، نماز خواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است، قیام، رکوع و سجود را بجا آورد.

* شرط پنجم: در مکانهایی نباشد که ماندن، نشستن یا ایستادن روی آن حرام است. بنابر این نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و یا نشستن روی آن موجب بی‌احترامی و هتک حرمت به چیزی می‌شود که هتک حرمت آن حرام است - مثل فرشی که اسم خداوند متعال و یا آیات قرآن یا اسامی معصومین‌علیهم السلام بر آن نوشته شده است - جایز نیست.

* شرط ششم: مکان نمازگزار نباید جلوتر از قبر معصومین‌علیهم السلام باشد.

«مسأله ۹۰۹» اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهّر فاصله باشد که بی‌احترامی نشود، اشکال ندارد، ولی فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه‌هایی که روی آن افتاده کافی نیست.

* شرط هفتم: مکان نمازگزار اگر نجس است، به گونه‌ای مرطوب نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد؛ ولی اگر جایی که پیشانی را بر آن می‌گذارد نجس باشد، حتّی در صورتی که خشک نیز باشد، نماز باطل است و احتیاط مستحب آن است که در مکان نجس نماز خوانده نشود، مخصوصاً اگر عین نجاست در آن وجود داشته باشد.

* شرط هشتم: جای پیشانی نمازگزار از جای قدم‌ها و زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته، پست‌تر یا بلندتر نباشد.

* شرط نهم: اگر زن و مردی در یک مکان نماز می‌خوانند، بنابر احتیاط واجب مکان نماز زن باید به گونه‌ای باشد که عرفاً عقب‌تر از مکان نماز مرد قلمداد شود، اگرچه بهتر است که در تمام حالات نماز، زن عقب‌تر از مرد باشد، به این معنی که جای سجده او از جای ایستادن مرد عقب‌تر باشد.

«مسأله ۹۱۰» اگر بین مرد و زن به اندازه ده ذراع فاصله باشد و یا آن که ما بین آنها دیوار یا پرده یا چیز دیگری وجود داشته باشد، جلوتر بودن زن از مرد در نماز اشکالی ندارد.

«مسأله ۹۱۱» شرط مذکور مربوط به موردی است که هر دو نمازگزار بالغ باشند ولی در آن تفاوتی بین نماز واجب و مستحب نیست. البته برای کسانی که در مسجدالحرام نماز می‌خوانند مراعات این شرط لازم نیست.

«مسأله ۹۱۲» خواندن نماز واجب در خانه کعبه و بر بام آن بنابر احتیاط جایز نیست، ولی در حال ناچاری مانعی ندارد.

«مسأله ۹۱۳» خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکن دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

«مسأله ۹۱۴» در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها، مسجدالحرام و بعد از آن مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از آن مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت‌المقدس و بعد از آن مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محلّه و بعد از آن مسجد بازار است.

«مسأله ۹۱۵» برای زنها نماز خواندن در خانه بهتر است، ولی اگر بتوانند کاملاً خود را از نامحرم حفظ کنند، بهتر است در مسجد نماز بخوانند.

«مسأله ۹۱۶» نماز خواندن در حرم امامان‌علیهم السلام مستحب و بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برابر با دویست هزار نماز است.

«مسأله ۹۱۷» زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است و همسایه‌های مسجد اگر عذری نداشته باشند، مکروه است در غیر مسجد نماز بخوانند.

«مسأله ۹۱۸» مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد، در کارها با او مشورت نکند، همسایه او نشود، از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

«مسأله ۹۱۹» نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است: حمام، زمین نمکزار، مقابل انسان، مقابل دری که باز است، در جاده، خیابان و کوچه - اگر برای کسانی که عبور می‌کنند ایجاد مزاحمت نکند، و چنانچه ایجاد مزاحمت کند، حرام و نماز باطل است - مقابل آتش و چراغ، آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد، مقابل چاه و چاله‌ای که محل ادرار باشد، روبروی تصویر یا مجسمه انسان یا حیوان مگر آن که روی آن چیزی مانند پرده بکشند، در اتاقی که جُنب در آن باشد، در جایی که تصویری از جاندار باشد اگرچه روبروی نمازگزار نباشد، مقابل قبر، روی قبر، بین دو قبر و یا در قبرستان.

«مسأله ۹۲۰» کسی که در محلّ عبور مردم یا روبروی کسی نماز می‌خواند، مستحب است چیزی مقابل خود بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

«مسأله ۹۲۱» نجس کردن زمین، سقف، بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که این مکانها نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را برطرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را نیز نجس نکنند و اگر نجس شود، نجاست آن را برطرف نمایند، مگر آن که واقف، آن را جزء مسجد قرار نداده باشد.

«مسأله ۹۲۲» اگر نتواند مسجد را پاک نماید یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، پاک کردن مسجد بر او واجب نیست؛ ولی اگر بی‌احترامی به مسجد باشد، باید به کسی که می‌تواند آن را پاک کند، اطلاع دهد.

«مسأله ۹۲۳» اگر جایی از مسجد نجس شود که پاک کردن آن بدون کندن یا کمی خراب کردن ممکن نباشد، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند و پر کردن چاله و تعمیر خرابی بر عهده کسی است که مسجد را نجس کرده است؛ ولی چنانچه پاک کردن مسجد احتیاج به خراب کردن زیادی داشته باشد به نحوی که موجب ضرر رساندن به مسجد شود، تطهیر آن واجب نیست.

«مسأله ۹۲۴» اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند به صورتی که دیگر به آن مسجد نگویند، باز هم بنابر احتیاط واجب نجس کردن آن حرام است، ولی وجوب پاک کردن آن محلّ اشکال است.

«مسأله ۹۲۵» نجس کردن حرم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامانعلیهم السلام حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد، پاک کردن آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی نیز نباشد، آن را تطهیر کنند.

«مسأله ۹۲۶» اگر حصیر یا فرش مسجد نجس شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را آب بکشند و بنابر احتیاط واجب نباید محل نجس آن را ببرند.

«مسأله ۹۲۷» بردن عین نجس - مانند خون - و یا چیزی که نجس شده به مسجد، اگر موجب سرایت نجاست به مسجد نشود، اشکال ندارد؛ اما چنانچه موجب بی‌احترامی به مسجد باشد، حرام است.

«مسأله ۹۲۸» اگر گذاشتن جسد میّت در مسجد پیش از غسل دادن آن موجب سرایت نجاست به مسجد و یا هتک احترام نباشد، مانعی ندارد، گرچه احوط ترک آن است؛ ولی اگر میّت را غسل داده باشند، گذاشتن آن در مسجد اشکال ندارد.

«مسأله ۹۲۹» اگر در مسجد برای روضه‌خوانی چادر بزنند و سیاهی بکوبند و آن را فرش کنند و اسباب چای در آن ببرند و همچنین برگزاری مراسم گوناگون در مسجد از قبیل عروسی و مجلس ختم اگر موجب ضرر به مسجد و هتک حرمت آن و مانع نماز خواندن نشود، با رعایت مصلحت وقف و اذن متولّی اشکال ندارد.

«مسأله ۹۳۰» بنابر احتیاط واجب نباید مسجد را با طلا زینت نمایند و همچنین نباید صورت چیزهایی را که مثل انسان و حیوان روح دارند، در مسجد نقش کنند و نقاشی چیزهایی که روح ندارند، مثل گُل و بوته مکروه است.

«مسأله ۹۳۱» حتی اگر مسجد خراب شود، نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

«مسأله ۹۳۲» فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد، حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید آنها را صرف تعمیر همان مسجد کنند و چنانچه در همان مسجد قابل استفاده نباشند، باید در مسجد دیگر مصرف شوند، ولی اگر قابل استفاده در سایر مساجد نیز نباشند، می‌توانند آنها را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مسجد

دیگری نمایند.

«مسأله ۹۳۳» ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد، مستحب است و اگر مسجد به گونه‌ای خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده ولی جا برای نمازگزاران در آن کم می‌باشد، خراب کنند و مسجد بزرگ‌تری بسازند.

«مسأله ۹۳۴» تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می‌خواهد به مسجد برود، مستحب است خود را خوشبو کند و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و زیر کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و هنگام داخل شدن به مسجد، اوّل پای راست و هنگام بیرون آمدن، اوّل پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر از مسجد بیرون رود.

«مسأله ۹۳۵» هنگامی که انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام به مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری نیز بخواند، کافی است.

«مسأله ۹۳۶» خوابیدن در مسجد - اگر انسان ناچار نباشد - و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد، مکروه است و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و اگر این اعمال موجب هتک حرمت مسجد یا باعث انزجار و تنفر مردم شود و یا بر خلاف بهداشت نمازگزاران باشد، حرام است و همچنین مکروه است گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

«مسأله ۹۳۷» داخل شدن کافر در مسجد اشکال دارد و اگر خواستند جهت شنیدن مطالب اسلامی داخل مسجد شوند، باید محلّی را در کنار مسجد تهیّه نمود که عنوان «مسجد» نداشته باشد.

«مسأله ۹۳۸» راه دادن بچّه و دیوانه به مسجد مکروه است؛ ولی راه دادن بچّه اگر برای آموختن احکام اسلام و آشنایی با مسجد باشد، اشکال ندارد و کسی که پیاز و سیر و مانند آنها خورده و بوی دهانش مردم را اذیّت می‌کند، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

«مسأله ۹۳۹» برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه‌روزی اذان و اقامه بگویند، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان - اگر به جماعت خوانده شوند - مستحب است سه مرتبه بگویند: «اَلصَّلاۀ» و در نمازهای واجب دیگر و همچنین نماز عید فطر و قربان اگر فرادی خوانده شوند، سه مرتبه «اَلصَّلاۀ» را به امید ثواب بگویند.

«مسأله ۹۴۰» مستحب است در روز اوّلی که بچّه به دنیا می‌آید یا پیش از آن که بند ناف او بیفتد، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

«مسأله ۹۴۱» اذان دارای هیجده جمله است که به ترتیب عبارتند از: «اَللَّهُ أكْبَرُ»(۷) چهار مرتبه و «أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلَّا اللَّهُ(۸)، أَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ(۹)، حَيَّ عَلَى الصَّلاۀِ(۱۰)، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ(۱۱)، حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَلِ(۱۲)، اَللَّهُ أكْبَرُ، لا إلهَ إلَّا اللَّهُ(۱۳)» هر یک دو مرتبه و اقامه دارای هفده جمله است، یعنی دو مرتبه «اَللَّهُ أكْبَرُ» از اوّل اذان و یک مرتبه «لا إلهَ إلَّا اللَّهُ» از آخر آن کم می‌شود و بعد از گفتن «حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَلِ» باید دو مرتبه «قَدْ قامَتِ الصَّلاۀُ»(۱۴) به آن اضافه نمود.

«مسأله ۹۴۲» «أشْهَدُ أنَّ عَلِيّاً أميرَ الْمُؤْمِنينَ وَلِيُّ اللَّهِ»(۱۵) جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوبست بعد از «أَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» به قصد قربت مطلقه گفته شود.

«مسأله ۹۴۳» بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر

بگیرد.

«مسأله ۹۴۴» اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود - یعنی به نحو آوازه‌خوانی که در مجالس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگوید - حرام است.

«مسأله ۹۴۵» اگر نمازگزار نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را بدون فاصله یا با فاصله کمی از هم بخواند، در نماز عصر یا عشاء اذان ساقط می‌شود و خواندن نافله و تعقیبات نماز، موجب فاصله شدن بین دو نماز و عدم سقوط اذان از نماز دوم نمی‌گردد. همچنین در نماز عصر روز جمعه چنانچه آن را پس از نماز جمعه و بدون فاصله با آن بخواند، اذان ساقط می‌شود.

«مسأله ۹۴۶» اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

«مسأله ۹۴۷» اگر برای خواندن نماز به جایی برود که در آن نماز جماعت بر پاست ولی با آنها نماز نخواند و یا آن که ببیند جماعت تمام شده ولی صفها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده است، چه نماز خود را فرادی بخواند و چه به جماعت، بنابراحتیاط واجب با وجود سه شرط ذیل نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید: اوّل: آن که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند. دوم: آن که نماز جماعت باطل نباشد. سوم: آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشند، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد بر بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

«مسأله ۹۴۸» اگر در شرط دوم از شرطهایی که در مسأله پیش گفته شده شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از دو شرط دیگر شک کند، می‌تواند به امید ثواب اذان و اقامه بگوید.

«مسأله ۹۴۹» کسی که اذان شخص دیگری را می‌شنود، مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود تکرار کند، ولی در بازگویی اقامه‌ای که از دیگری می‌شنود، باید قصد ذکر مطلق نماید نه قصد اقامه و از «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» تا «حَيَّ عَلى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به امید ثواب بگوید.

«مسأله ۹۵۰» کسی که اذان و اقامه دیگری را به طور کامل شنیده، چه با او گفته باشد و چه نگفته باشد، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

«مسأله ۹۵۱» اگر مرد اذان زن را بشنود، اذان از او ساقط نمی‌شود، چه آن را به قصد لذّت بشنود و چه بدون قصد لذت.

«مسأله ۹۵۲» اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید؛ ولی چنانچه زنی با جماعت مردان محرم باشد، اذان او برای آن جماعت کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که به آن اکتفا نشود.

«مسأله ۹۵۳» اقامه باید بعد از اذان گفته شود و اگر قبل از اذان بگویند، صحیح نیست.

«مسأله ۹۵۴» اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ» را پیش از «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده، دوباره بگوید.

«مسأله ۹۵۵» باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی که گفته، اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان و اقامه را بگوید و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشوند، مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

«مسأله ۹۵۶» اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر کسی به عربی غلط بگوید یا به جای یک حرف، حرف دیگری را بگوید یا مثلاً ترجمه آن را بگوید، صحیح نیست.

«مسأله ۹۵۷» اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید، باطل است.

«مسأله ۹۵۸» اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

«مسأله ۹۵۹» اگر در بین اذان یا اقامه، پیش از آن که قسمتی را بگوید، شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده، بگوید و اگر بعد از این که شروع به گفتن قسمتی از اذان یا اقامه کرد، شک کند که آنچه پیش از آن است را گفته یا نه، بنابر احتیاط قسمت قبل را باید بگوید.

«مسأله ۹۶۰» مستحب است انسان در هنگام گفتن اذان رو به قبله بایستد، با وضو یا غسل باشد، دستها را به گوش بگذارد، صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

«مسأله ۹۶۱» لازم است انسان هنگام گفتن اقامه، با طهارت باشد و اقامه را در حال ایستاده بگوید.

«مسأله ۹۶۲» مستحب است بدن انسان در هنگام گفتن اقامه آرام باشد، آن را از اذان آهسته تر بگوید و جمله‌های آن را به هم نچسباند، ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

«مسأله ۹۶۳» انسان می‌تواند به امید کسب ثواب بین اذان و اقامه یک قدم بردارد یا قدری بنشیند یا سجده کند یا ذکر بگوید یا دعا بخواند یا قدری ساکت باشد یا حرفی بزند یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح مکروه است و بهتر است دو رکعت نماز را بین اذان و اقامه نماز مغرب، بجا نیاورد.

«مسأله ۹۶۴» مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معیّن می‌کنند، عادل و آگاه به اوقات نماز بوده و صدای او بلند باشد و اذان را در جای بلندی بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است:

اوّل: نیّت، دوم: تکبیرةُ الاِحرام (یعنی گفتن «اَللّهُ اَکْبَر» در اوّل نماز)، سوم: قیام (یعنی ایستادن)، چهارم: قرائت، پنجم: ذکر رکوع و سجود و رکعتهای سوم و چهارم، ششم: رکوع، هفتم: سجود، هشتم: تشهّد، نهم: سلام، دهم: ترتیب، یازدهم: موالات (یعنی پی در پی بودن اجزای نماز).

«مسأله ۹۶۵» بعضی از واجبات نماز رکن هستند؛ یعنی اگر انسان آنها را عمداً یا سهواً بجا نیاورد یا در نماز اضافه کند، نماز باطل می‌شود، ولی زیادی سهوی تکبیرةالاحرام موجب بطلان نماز نمی‌شود و بعضی دیگر رکن نیستند؛ یعنی اگر عمداً کم یا زیاد شوند، نماز باطل می‌شود و چنانچه سهواً کم یا زیاد گردند، نماز باطل نمی‌شود. پنج چیز رکن نماز هستند:

اوّل: نیّت. دوم: تکبیرةُ الاِحرام. سوم: قیام در هنگام گفتن تکبیرةُ الاِحرام وقیام متّصل به رکوع (یعنی ایستادن پیش از رکوع). چهارم: رکوع. پنجم: دو سجده.

۱ – نیّت

«مسأله ۹۶۶» انسان باید نماز را به نیّت قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بجا آورد و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربةً إلي اللّه.

«مسأله ۹۶۷»لازم نیست نمازگزار به هنگام نیت شماره رکعت‌های نمازی را که می‌خواند تعیین کند؛ ولی باید متوجه باشد نمازی که می‌خواند، مثلاً ـ نماز ظهر است یا عصر و همچنین باید بداند که نماز ادا می‌خواند یا قضا؛ ولی لازم نیست قصد وجوب یا

استحباب نماید، مگر در مثل نماز صبح و نافله آن که تعیین هر کدام متوقّف بر قصد وجوب یا استحباب می‌باشد.

«مسأله ۹۶۸» انسان بایـد از اوّل تا آخر نماز به نیّت خود باقی باشـد؛ پس اگر در بین نماز به گونه‌ای غافل شود که اگر بپرسـند: «چه می‌کنی؟» نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

«مسأله ۹۶۹» انسان فقط باید برای انجام دستور خداوند یکتا نماز بخواند، پس نماز کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، باطل است، خواه فقط برای مردم باشد یا هم خدا و هم مردم را در نظر بگیرد.

«مسأله ۹۷۰» اگر قسـمتی از نماز را برای غیر خـدا بجا آورد، چنانچه آن قسـمت مثل حمـد و سوره واجب باشـد و محل تدارک آن باقی باشد (مثل این که هنوز وارد رکوع نشده باشد)، بنابر احتیاط واجب باید آن را دوباره به قصد قربت تکرار کرده و نماز را تمام کنـد و سپس دوباره نماز را بخوانـد، و اگر نتوانـد آن را دوباره بگوید؛ یعنی محل تدارک آن گذشـته باشد، نمازش باطل است؛ و اگر آن قسـمت مانند قنوت مسـتحب باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و سپس آن را دوباره بخواند، بلکه اگر تمام نماز را برای خـدا بجـا آورد، ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصـی مثل مسـجد یا در وقت مخصوصـی مثل اوّل وقت یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نماز او باطل است.

۲ – تَکبیرةُ الإحرام

«مسأله ۹۷۱» گفتن «اَللَّهُ اَکْبَر» در اوّل هر نماز، واجب و «رکن» است و بایـد حروف «اَللَّه» و «اَکْبَر» و دو کلمه «اَللَّهُ اَکْبَر» را پشت سر هم بگویـد و نیز بایـد این دو کلمه به عربی صـحیح گفته شونـد و اگر به عربی غلـط بگویـد یا مثلاً ترجمه آن را به فارسـی بگویـد، صحیح نیست.

«مسأله ۹۷۲» احتیاط واجب آن است که تکبیرةالاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند – مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند – و همچنین به چیزی که پس از آن می‌خواند، نچسباند.

«مسأله ۹۷۳» هنگام گفتن تکبیرةالاحرام، بـدن باید آرام باشد و اگر عمداً در حالی که بدن او حرکت دارد تکبیرةالاحرام را بگوید، احتیاطاً باید نماز را پس از اتمام آن اعاده کند، ولی چنانچه سهواً حرکت کند، نماز او صحیح است.

«مسأله ۹۷۴» نمـازگزار بایـد تکـبیر، حمـد، سـوره، ذکر و دعـا را به گونه‌ای بخوانـد که خودش بشـنود و اگر به واسـطه سـنگینی یا ناشنوایی گوش یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید به نحوی بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

«مسأله ۹۷۵» کسـی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند «اَللَّهُ اَکْبَر» را درست بگوید، باید به هر نحو که می‌تواند بگوید و اگر هیـچ نمی‌توانـد بگویـد، بایـد در قلب خود بگذرانـد و برای تکبیر اشاره کند و اگر می‌تواند، بنابر احتیاط واجب زبانش را نیز حرکت دهد.

«مسأله ۹۷۶» مسـتحب است بعـد از تکبیرةالاحرام بگویـد: «یا مُحْسِنُ قَدْ أتاکَ الْمُسـیءُ وَقَدْ أمَرْتَ الْمُحْسِنَ أنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسـیءِ، أنْتَ الْمُحْسِنُ وَأنَا الْمُسـیءُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجاوَزْ عَنْ قَبیـحِ ما تَعْلَمُ مِنّی» یعنی: «ای خدایی که به بنـدگان احسـان می‌کنی، بنـده گنهکار به در خانه تو آمـده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گنهکار بگـذرد، تو نیکوکاری و من گناهکـار، بـه حـقّ محمّـد و آل محمّدصـلی الله علیـه وآله وسـلم رحمت خـود را بر محمّـد و آل محمّـد بفرست و از بـدی‌هایی که می‌دانی از من سر زده درگذر.»

«مسأله ۹۷۷» مستحب است هنگام گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز، دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

«مسأله ۹۷۸» اگر شک کنـد که تکبیرةالاحرام را گفته یا نه، چنانچه بعد از آن مشـغول خواندن چیزی شده باشد، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده باشد، باید تکبیر را بگوید.

«مسأله ۹۷۹» اگر بعد از گفتن تکبیرةالاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

«مسأله ۹۸۰» مستحب است انسان علاوه بر تکبیرةالاحرام شش تکبیر دیگر نیز بگوید و می‌تواند هر کدام از آنها را که خواست به عنوان تکبیرةالاحرام تعیین کند.

۳ – قیام (ایستادن)

«مسأله ۹۸۱» قیام در هنگام گفتن تکبیرةُ الاِحرام و قیام متّصل به رکوع – به این معنا که از حالت قیام به رکوع برود – رکن است، ولی قیام در هنگام خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نماز او صحیح است.

«مسأله ۹۸۲» واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن، تکبیر گفته است.

«مسأله ۹۸۳» اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و به خاطر آورد که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد، به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

«مسأله ۹۸۴» نباید هنگامی که ایستاده است بدن را حرکت دهد و به طرفی خم شود و بنابر احتیاط به جایی تکیه نیز نباید بکند؛ ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

«مسأله ۹۸۵» اگر هنگامی که ایستاده از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد، ولی اگر در قیام به هنگام گفتن تکبیرةالاحرام و قیام متصل به رکوع از روی فراموشی به طرفی خم شود، بنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«مسأله ۹۸۶» هنگام ایستادن بنابر احتیاط باید هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یک پا نیز باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۹۸۷» اگر کسی که می‌تواند درست بایستد، پاها را به قدری از هم فاصله دهد که به حال ایستادن معمولی نباشد، نماز او باطل است.

«مسأله ۹۸۸» اگر انسان در نماز بخواهد کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، نباید چیزی بگوید، ولی «بِحَوْلِ اللّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» را باید در حال برخاستن بگوید و در هنگام گفتن ذکرهای واجب نیز بدن باید بی‌حرکت باشد؛ بلکه احتیاط واجب آن است که در هنگام گفتن ذکرهای مستحبّی نماز نیز بدنش آرام باشد.

«مسأله ۹۸۹» اگر عمداً در حال حرکت بدن ذکر بگوید، مثلاً هنگام رفتن به رکوع یا سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید، احتیاطاً باید نماز را دوباره بخواند و اگر به این قصد نگوید بلکه بخواهد ذکری گفته باشد، نماز صحیح است.

«مسأله ۹۹۰» حرکت دادن دست و انگشتان در هنگام خواندن حمد اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که آنها را نیز حرکت ندهد.

«مسأله ۹۹۱» اگر هنگام خواندن حمد و سوره یا تسبیحات، بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده، دوباره بخواند.

«مسأله ۹۹۲» اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند و اگر از نشستن نیز عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله ۹۹۳» انسان تا می‌تواند ایستاده نماز بخواند نباید بنشیند، مثلاً کسی که در هنگام ایستادن، بدنش حرکت می‌کند یا مجبور

است به چیزی تکیه دهد یا بدنش را کج کند یا خم شود یا پاها را بیشتر از معمول از هم فاصله دهد، باید به هر نحوی که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ صورت، حتّی مثل حال رکوع نیز نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

«مسأله ۹۹۴» انسان تا می‌تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید به هر نحو که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ صورت نتواند بنشیند، باید به گونه‌ای که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد و اگر نتواند، به پهلوی چپ بخوابد و اگر آن نیز ممکن نباشد، به گونه‌ای به پشت بخوابد که کف پاهای او رو به قبله باشد.

«مسأله ۹۹۵» اگر کسی که نشسته نماز می‌خواند، بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند، باید رکوع را نیز نشسته بجا آورد.

«مسأله ۹۹۶» اگر کسی که خوابیده نماز می‌خواند، در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می‌تواند نشسته بخواند و نیز اگر می‌تواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله ۹۹۷» اگر کسی که نشسته نماز می‌خواند، در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدن آرام نگرفته، نباید چیزی بخواند.

«مسأله ۹۹۸» کسی که می‌تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطه ایستادن مریض شود یا ضرری به او برسد، باید نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن نیز بترسد، باید خوابیده نماز بخواند.

«مسأله ۹۹۹» اگر انسان گمان داشته باشد که تا آخر وقت می‌تواند ایستاده نماز بخواند، باید نماز را به تأخیر بیندازد، ولی اگر احتمال دهد، لازم نیست آن را به تأخیر بیندازد.

«مسأله ۱۰۰۰» مستحب است نمازگزار در حال ایستادن، ستون فقرات و گردن خود را صاف نگهدارد، شانه‌ها و دست‌ها را پایین بیندازد و کف دستها را روی رانها بگذارد، انگشتان را به هم بچسباند، جای سجده را نگاه کند، سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، با خضوع و خشوع باشد، پاها را پس و پیش نگذارد و پاها را سه انگشتِ باز تا یک وجب از هم فاصله دهد.

۴ – قرائت

«مسأله ۱۰۰۱» در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب شبانه‌روزی، انسان باید نخست سوره حمد و بعد از آن بنابر احتیاط یک سوره کامل بخواند.

«مسأله ۱۰۰۲» اگر وقت نماز تنگ باشد یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند و در حال بیماری و همچنین اگر در کاری عجله داشته باشد، می‌تواند سوره را نخواند.

«مسأله ۱۰۰۳» اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نماز او باطل است و اگر سهواً سوره را پیش از حمد بخواند، چنانچه در بین آن به خاطر آورد، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اوّل بخواند و اگر بعد از اتمام سوره و قبل از خواندن حمد یا در بین حمد یا پس از تمام کردن حمد و پیش از رفتن به رکوع به خاطر آورد، پس از حمد همان سوره یا سوره دیگری را به قصد رجا بخواند.

«مسأله ۱۰۰۴» اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۰۰۵» اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند؛ ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اوّل حمد و بعد از آن سوره را به قصد رجا بخواند و نیز اگر خم شود و پیش از آن که به حدّ رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به

همین دستور عمل نماید.

«مسأله ۱۰۰۶» اگر یکی از چهار سوره‌ای را که آیه سجده دارد - یعنی سوره‌های: سجده، فصّلت، نجم و علق - عمداً در نماز بخواند، چنانچه آیه سجده‌دار را در ضمن آن بخواند، نمازش باطل است، بلکه بنابر احتیاط با قرائت عمدی جزئی از این سوره‌ها نیز نماز باطل می‌شود.

«مسأله ۱۰۰۷» اگر سهواً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سوره دیگری را بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، باید در بین نماز با اشاره، سجده آن را بجا آورد و همان سوره را تمام کند و پس از نماز به جهت آیه سجده یک سجده بجا آورد.

«مسأله ۱۰۰۸» اگر در نماز آیه سجده را بشنود، نماز او صحیح است و انجام سجده لازم نیست، ولی اگر به آن گوش کند، مانند کسی است که آیه سجده را بخواند.

«مسأله ۱۰۰۹» در نماز مستحبّی خواندن سوره لازم نیست، اگرچه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد؛ ولی در بعضی از نمازهای مستحبّی مثل نماز شب دفن که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

«مسأله ۱۰۱۰» در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحب است در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره منافقین را بخواند و اگر مشغول یکی از آنها شود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند.

«مسأله ۱۰۱۱» اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره توحید - «قل هو اللّٰه أحد» - یا سوره کافرون - «قل یا أیّها الکافرون» - شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند، ولی اگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه از روی فراموشی به جای سوره جمعه یا منافقین یکی از این دو سوره را بخواند، تا دو ثلث آن را نخوانده، می‌تواند آن را رها کند و سوره «جمعه» یا «منافقین» را بخواند.

«مسأله ۱۰۱۲» اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سوره «قل هو اللّٰه أحد» یا سوره «قل یا أیّها الکافرون» را بخواند، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

«مسأله ۱۰۱۳» اگر در نماز، غیر از سوره «قل هو اللّٰه أحد» و «قل یا أیّها الکافرون» سوره دیگری بخواند، تا به دو ثلث سوره نرسیده، می‌تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که پس از گذشتن از نصف سوره، به سوره دیگر عدول نکند.

«مسأله ۱۰۱۴» دو سوره «فیل» و «قریش» و نیز دو سوره «الضّحی» و «انشراح» با هم در نماز یک سوره محسوب می‌شوند و باید با همان ترتیبی که در قرآن آمده و با گفتن «بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» برای هر کدام خوانده شوند.

«مسأله ۱۰۱۵» هر سوره‌ای را که نمازگزار بخواهد بخواند، باید «بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» آن را به نیّت همان سوره بگوید، پس نمی‌تواند اوّل «بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» را بگوید و بعد سوره را انتخاب نماید و یا آن را به قصد سوره‌ای بگوید و سوره دیگری را بخواند.

«مسأله ۱۰۱۶» اگر مقداری از سوره را فراموش کند یا از روی ناچاری، مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگری نتواند آن را تمام نماید، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگری را بخواند، اگرچه از دو ثلث آن گذشته باشد یا سوره‌ای که می‌خوانده، «قل هو اللّٰه أحد» یا «قل یا أیّها الکافرون» باشد.

«مسأله ۱۰۱۷» بر مرد واجب است حمد و سوره نمازهای صبح، مغرب و عشاء را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و

سوره نمازهای ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

«مسأله ۱۰۱۸» مرد بایـد در نمازهای صبح، مغرب و عشاء مراقب باشـد که تمام کلمات حمـد و سوره حتی بنابر احتیاط حرف آخر آنها را بلند بخواند.

«مسأله ۱۰۱۹» ملاک در بلند و آهسته بودن صدا، تشخیص عرف است؛ بنابر این اگر صدا به اندازه‌ای آهسته باشد که تنها خود او بشنود و به نظر مردم بلند به حساب نیاید - هر چند جوهره داشته باشد - کافی نیست.

«مسأله ۱۰۲۰» زن می‌تواند حمد و سوره نمازهای صبح، مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدای او را بشنود، بنابر احتیاط واجب باید آهسته بخواند.

«مسأله ۱۰۲۱» اگر نمازگزار در جایی که باید نماز را بلند خواند، عمداً آهسته بخواند یا در جایی که باید آهسته خواند، عمداً بلند بخواند، نماز او باطل است؛ ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره نیز بفهمد که اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

«مسأله ۱۰۲۲» اگر کسی در خوانـدن حمـد و سوره بیشتر از معمول صدای خود را بلند کند، مثل آن که آن را با فریاد بخواند، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۲۳» انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ صورت نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید به هر نحوی که می‌تواند بخواند، گرچه احتیاط مستحب آن است که نماز خود را به جماعت بخواند.

«مسأله ۱۰۲۴» کسی که حمـد و سوره و چیزهـای دیگر نماز را به خوبی نمی‌دانـد و می‌توانـد یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت داشته باشـد، بایـد یا نماز را به جماعت بخوانـد و یا آن را به نحو صحیح یاد بگیرد و اگر وقت تنگ باشـد، بنابر احتیاط واجب در صورتی که ممکن باشد، باید نماز خود را به جماعت بخواند.

«مسأله ۱۰۲۵» برای یاد دادن واجبات یا مستحبات نماز می‌توان مزد گرفت.

«مسأله ۱۰۲۶» اگر یکی از کلمات حمـد یا سوره را عمـداً نگویـد یا عمـداً به جای یک حرف، حرف دیگری بگویـد، مثلاً به جای حرف «ض» حرف «ظ» بگویـد یا جایی که بایـد بـدون کسره و فتحه خوانـده شود، کسره و فتحه بدهد یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۲۷» اگر انسان کلمه‌ای را صحیح بدانـد و در نماز به همان نحو بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، لازم نیست دوباره نماز را بخواند و یا اگر وقت گذشته، آن را قضا نماید.

«مسأله ۱۰۲۸» اگر کسره و فتحه کلمه‌ای را ندانـد، بایـد یاد بگیرد؛ ولی اگر کلمه‌ای را که وقف کردن آخر آن جایز است همیشه وقف کند، یاد گرفتن کسره و فتحه آن لازم نیست و نیز اگر نداند مثلاً کلمه‌ای با «س» است یا با «ص»، باید یاد بگیرد و چنانچه دو نوع یا بیشتر بخوانـد - مثل آن که در «اِهْدِنا الصِّراطَ المُسْتَقیم»، مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند - نماز او باطل است، مگر آن که در کلمه‌ای هر دو نوع قرائت شده باشد - ماننـد کلمه «صراط» که «سراط» نیز قرائت شده - که در این صورت اگر هر دو را بگوید، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۲۹» اگر در کلمـه‌ای «واو» باشـد و حرف قبل از «واو» در آن کلمـه ضـمّه داشته باشـد و حرف بعد از «واو» در آن کلمه «همزه» باشـد - مثل کلمه «سُوْء» - بایـد آن «واو» را مدّ بدهد، یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه‌ای «الف» باشد و حرف قبل از «الف» در آن کلمه فتحه داشته باشد و حرف بعد از «الف» در آن کلمه «همزه» باشد - مثل کلمه «جاءَ» - احتیاطاً باید «الف» آن را بکشد و نیز اگر در کلمه‌ای «یاء» باشد و حرف پیش از «یاء» در آن کلمه کسره داشته باشد و حرف بعد از «یاء» در آن کلمه همزه باشد - مثل کلمه «جِیْءَ» - بایـد «یاء» را با مـدّ بخواند و اگر بعد از این «واو» و «الف» و «یاء»، به جای «همزه» حرف ساکنی -

یعنی حرفی که کسره و فتحه و ضمّه ندارد - باشد، باید این سه حرف را با مدّ بخواند، مثلاً در «ولاَ الضّالّین» که بعد از «الف» حرف «لام» ساکن است، باید «الف» را با مدّ بخواند.

«مسأله ۱۰۳۰» بهتر است که در نماز «وقف به حرکت» و «وصل به سکون» ننماید و معنی وقف به حرکت آن است که فتحه، کسره یا ضمه آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعد آن فاصله دهد، مثلاً بگوید: «اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ» و میم «الرَّحیمِ» را کسره بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: «مالکِ یَوْمِ الدِّین» و معنی وصل به سکون آن است که کسره، فتحه یا ضمه آخر کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آن که بگوید: «اَلرَّحْمنِ الرَّحیمْ» و میم «الرحیم» را کسره ندهد و فوراً «مالِکِ یَوْمِ الدِّین» را بگوید. «مسأله ۱۰۳۱» هرگاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه، اگر به خواندن چیزی که بعد از آن است مشغول نشده باشد، باید آن آیه یا کلمه را به نحو صحیح بخواند و اگر به چیزی که بعد از آن است مشغول شده باشد، چنانچه آن چیز رکن باشد، مثل آن که در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره را درست گفته یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند و اگر رکن نباشد، مثلاً هنگام گفتن «اَللَّهُ الصَّمَد» شک کند که «قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَد» را درست گفته یا نه، لازم نیست به شک خود اعتنا کند، ولی اگر برای مراعات احتیاط برگردد و آن را به نحو صحیح بگوید، اشکال ندارد و اگر چند مرتبه نیز شک کند، می‌تواند چند بار بگوید، اما اگر به حدّ وسواس برسد، دیگر نباید تکرار کند و چنانچه باز هم بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نماز خود را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۰۳۲» مستحب است در رکعت اوّل پیش از خواندن حمد بگوید: «اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ» و در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر «بِسْمِ اللَّه الرَّحمنِ الرَّحیم» را بلند بگوید و مستحب است حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند؛ یعنی آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره، به معنای آیه توجه داشته باشد. اگر نماز را به جماعت می‌خواند، بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادی می‌خواند، بعد از آن که حمد خود او تمام شد بگوید: «اَلحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمین» و بعد از خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، یک یا دو یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللَّهُ رَبِّی» یا سه مرتبه «کَذلِکَ اللَّهُ رَبُّنا» بگوید و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

«مسأله ۱۰۳۳» مستحب است در تمام نمازها، در رکعت اوّل، سوره «إِنّا أَنْزَلْناهُ» و در رکعت دوم، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند.

«مسأله ۱۰۳۴» مکروه است که انسان در هیچ یک از نمازهای یک شبانه روز، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نخواند.

«مسأله ۱۰۳۵» خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ» به یک نفس مکروه است.

«مسأله ۱۰۳۶» مکروه است سوره‌ای را که در رکعت اوّل خوانده در رکعت دوم نیز بخواند، ولی اگر سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در هر دو رکعت بخواند، مکروه نیست.

۵ – ذکر

بر نمازگزار واجب است که در حال رکوع و سجود و همچنین در رکعت‌های سوم و چهارم نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی ذکر بگوید. احکام ذکر رکوع و سجود در مسائل آینده خواهد آمد.

«مسأله ۱۰۳۷» نمازگزار می‌تواند در رکعت سوم و چهارم نماز، فقط سوره حمد بخواند و یا یک مرتبه «تسبیحات اربعه» را بگوید، یعنی بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَلا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَکْبَرُ» و احتیاط مستحب آن است که کمتر از سه مرتبه نگوید و می‌تواند در یک رکعت، حمد و در رکعت دیگر، تسبیحات را بگوید.

«مسأله ۱۰۳۸» بنابر احتیاط بر مرد و زن، واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات اربعه را آهسته بخوانند.

«مسأله ۱۰۳۹» اگر در رکعت سوم یا چهارم عمداً حمد یا تسبیحات را بلند بخواند، بنابر احتیاط نمازش باطل است، ولی اگر به علت

ندانستن حکم مسأله یا فراموشی بلند بخواند، نمازش صحیح است و نیازی به اعاده حمد یا تسبیحات نیست.

«مسأله ۱۰۴۰» اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید «بسم اللّه» آن را نیز آهسته بگوید.

«مسأله ۱۰۴۱» کسی که نمی‌تواند تسبیحات اربعه را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم سوره حمد را بخواند.

«مسأله ۱۰۴۲» اگر در دو رکعت اوّل نماز به گمان این که دو رکعت آخر است تسبیحات اربعه را بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۰۴۳» اگر در دو رکعت آخر نماز به گمان این که در دو رکعت اوّل است، حمد بخواند یا در دو رکعت اوّل نماز با این که گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۰۴۴» اگر در رکعت سوم یا چهارم بخواهد حمد بخواند، ولی تسبیحات به زبانش بیاید یا بخواهد تسبیحات بخواند، ولی حمد به زبانش بیاید، چنانچه کاملاً غافل بوده و بدون قصد مشغول خواندن آن شده، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادت او خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده و در خزانه قلبش آن را قصد داشته، می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۰۴۵» در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات اربعه استغفار کند، مثلاً بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّی وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» یا بگوید: «أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی» و اگر به گمان آن که حمد یا تسبیحات را گفته، مشغول گفتن استغفار شود و شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا نماید؛ ولی اگر استغفار نکند و پیش از آن که به رکوع برود، شک کند حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات اربعه را بخواند. همچنین اگر بدون گفتن استغفار برای رکوع خم شود و پیش از آن که به حدّ رکوع برسد، شک کند، باید برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

۶ – رکوع

«مسأله ۱۰۴۶» نمازگزار در هر رکعت بعد از قرائت یا گفتن تسبیحات اربعه و یا قنوت، باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند کف دست‌ها را به زانو بگذارد و این عمل را «رکوع» می‌گویند.

«مسأله ۱۰۴۷» بنابر احتیاط واجب نمازگزار در هنگام رکوع باید کف دست‌های خود را روی زانوها قرار دهد.

«مسأله ۱۰۴۸» چنانچه رکوع را به نحو غیر معمول بجا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، اگرچه دستهای او به زانو برسند، صحیح نیست.

«مسأله ۱۰۴۹» خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگری، مثلاً برای کشتن حیوانی خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۰۵۰» کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دست او به قدری بلند است که اگر کمی خم شود، به زانو می‌رسد یا زانوی او به قدری پایین‌تر از حدّ معمول است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول افراد عادی خم شود.

«مسأله ۱۰۵۱» کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به قدری خم شود که عرفاً بگویند رکوع کرده و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

«مسأله ۱۰۵۲» در حال رکوع، گفتن ذکر واجب است و ذکر رکوع «سُبْحانَ اللَّهِ» و یا «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ» می‌باشد و چنانچه در رکوع ذکر «سُبْحانَ اللَّهِ» بگوید، بنابر احتیاط واجب باید آن را سه مرتبه تکرار کند؛ ولی در صورت ضرورت و تنگی وقت، گفتن یک «سُبْحانَ اللَّهِ» نیز کافی است و چنانچه ذکر «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ» را بگوید، یک بار کافی است. گفتن

ذکرهای دیگر، مثل «اَلْحَمْدُ للَّهِ» یا «اللَّهُ اَکْبَرُ» به جای دو ذکر فوق نیز در رکوع جایز است، به شرط آن که به اندازه سه بار «سُبْحانَ اللَّهِ» باشد.

«مسأله ۱۰۵۳» ذکر رکوع باید به دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و مستحب است «سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ» را سه یا پنج یا هفت مرتبه و بلکه بیشتر بگویند.

«مسأله ۱۰۵۴» بایـد بـدن در رکوع به مقـدار ذکر واجب آرام باشـد و در ذکر مسـتحب نیز اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده‌اند بگوید، بنابر احتیاط واجب آرام بودن بدن لازم است.

«مسأله ۱۰۵۵» اگر هنگـامی که ذکر رکوع را می گویـد، بی‌اختیـار به قـدری حرکت کنـد که بـدن از حـال آرام بودن خـارج شود، نمازش صـحیح است، ولی چنانچه در حال گفتن ذکر واجب، بی‌اختیار حرکت کرده باشـد، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بـدن، دوبـاره ذکر را بگویـد و اگر کمی حرکت کنـد که از حـال آرام بودن بـدن خـارج نشود یا انگشـتان را حرکت دهـد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۵۶» اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد، عمداً ذکر واجب رکوع را بگوید، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۵۷» اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد، نماز او باطل است و اگر سهواً سر بردارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود به خاطر آورد که ذکر رکوع را تمام نکرده، بایـد در حال رکوع و با آرامش بدن دوباره ذکر را بگوید و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد به خاطر آورد، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۰۵۸» اگر نتوانـد به مقـدار ذکر واجب در رکوع بماند، در صورتی که بتواند پیش از آن که از حدّ رکوع خارج شود، ذکر را بگویـد، بایـد در آن حال تمام کند و اگر نتواند، چنانچه به مقدار یک «سـبحان اللَّه» هم بتواند در حال رکوع بماند، باید در حال رکوع آن را بگوید و اگر به این مقدار هم نتواند، بنابر احتیاط ذکر را در حال برخاستن به قصد قربت مطلقه بگوید.

«مسأله ۱۰۵۹» اگر به واسطه بیمـاری و ماننـد آن در رکوع آرام نگیرد، نمـاز صـحیح است، ولی بایـد پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، به مقدار ذکر واجب، یعنی «سُبْحانَ رَبّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ» یا سه مرتبه «سُبْحانَ اللَّه»، ذکر بگوید.

«مسأله ۱۰۶۰» اگر نتوانـد به انـدازه رکوع خم شود، بایـد به چیزی تکیه دهـد و رکوع کند و اگر هنگامی که تکیه داده نیز نتواند به نحو معمول رکوع کند، باید به هر اندازه که می‌تواند خم شود و اگر هیچ نتواند خم شود، باید هنگام رکوع بنشـیند و نشسـته رکوع کند و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری نیز بخواند و برای رکوع آن با سر اشاره نماید.

«مسأله ۱۰۶۱» اگر کسـی که می‌تواند ایسـتاده نماز بخواند، در حال ایسـتاده یا نشسـته نتواند رکوع کند، باید ایسـتاده نماز بخواند و برای رکوع با سـر اشاره کنـد و اگر نتوانـد اشاره کند، باید به نیّت رکوع چشـمها را ببندد و ذکر آن را بگوید و به نیّت برخاسـتن از رکوع، چشمها را باز کند و اگر از این عمل نیز عاجز باشد، باید در قلب خود نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

«مسأله ۱۰۶۲» کسـی که نمی‌تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند و برای رکوع فقط می‌تواند در حالی که نشسته است، کمی خم شود یا در حالی که ایسـتاده است با سر اشاره کند، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید و احتیاط واجب آن است که نماز دیگری نیز بخواند و هنگام رکوع آن بنشیند و هر اندازه که می‌تواند برای رکوع خم شود.

«مسأله ۱۰۶۳» اگر بعـد از رسـیدن به حـد رکوع و آرام گرفتن بـدن، سـر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، نماز او باطل است؛ بلکه چنانچه قبل از آرام گرفتن بـدن نیز از رکوع سـر بردارد و دو مرتبه به قصد رکوع به اندازه رکوع خم شود، بنابر احتیاط واجب بایـد نماز را از سـر بگیرد و نیز اگر بعـد از آن که به انـدازه رکوع خم شـد و بدن آرام گرفت، به قصد رکوع به قـدری خم شود که از انـدازه رکوع بگـذرد و دوبـاره به رکوع برگردد، به صورتی که گفته شود رکوع اضـافی انجـام داده، نمازش باطل است و بهتر آن است که نماز را تمام کند و دوباره از سر بخواند.

«مسأله ۱۰۶۴» بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آن که بدن آرام گرفت، به سجده رود و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۶۵» اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آن که به سجده برسد به خاطر آورد، باید بایستد و بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۶۶» اگر نمازگزار بعد از آن که پیشانیش به زمین رسید به خاطر آورد که رکوع نکرده، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۰۶۷» مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده، تکبیر بگوید و در رکوع زانوها را به طرف عقب دهد، پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، بین دو قدم را نگاه کند، پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامش بدن بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

۷ – سجود

«مسأله ۱۰۶۸» نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده بجا آورد و در سجده لازم است که پیشانی و کف دو دست و سر دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

«مسأله ۱۰۶۹» لازم نیست تمام پیشانی روی زمین قرار گیرد، بلکه به اندازه‌ای که عرفاً سجده گفته شود، کفایت می‌کند و بنابر احتیاط جای سجده نباید از مقدار یک درهم کمتر باشد و اگر همین مقدار متفرق بوده ولی مثل دانه‌های تسبیح به هم اتصال داشته باشد، اشکال ندارد. «مسأله ۱۰۷۰» دو سجده روی هم یک «رکن» است و اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۰۷۱» اگر عمداً یک سجده را کم یا زیاد کند، نماز باطل می‌شود و اگر سهواً در یک رکعت یک سجده زیادی به جا آورد، نمازش صحیح است و چنانچه سهواً یک سجده را به جا نیاورد، حکم آن در مسائل بعدی گفته خواهد شد.

«مسأله ۱۰۷۲» اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگرچه اعضای دیگر سجده به زمین برسند، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً اعضای دیگر را به زمین نرساند یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

«مسأله ۱۰۷۳» حکم ذکر سجده مانند حکم ذکر رکوع است که در مسأله ۱۰۵۲ بیان شد، با این تفاوت که در سجده به جای ذکر «سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ» ذکر «سُبْحانَ رَبِّیَ الاَعْلی وَبِحَمْدِهِ» گفته می‌شود.

«مسأله ۱۰۷۴» باید بدن در سجده به مقدار ذکر واجب آرام باشد و هنگام گفتن ذکر مستحب نیز اگر آن را به قصد ذکری که برای سجده دستور داده‌اند بگوید، بنابر احتیاط آرام بودن بدن لازم است.

«مسأله ۱۰۷۵» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمداً ذکر واجب سجده را بگوید یا پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

«مسأله ۱۰۷۶» اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد، سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده، باید دوباره ذکر را بگوید و بنابر احتیاط واجب اگر قبل از آرام گرفتن بدن نیز سهواً ذکر سجده را بگوید، باید پس از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر سجده را بگوید.

«مسأله ۱۰۷۷» اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته یا پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۰۷۸» اگر به واسطه بیماری و مانند آن نتواند در سجده آرام بگیرد، نماز او صحیح است، ولی باید پیش از آن که از حالت سجده خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

«مسأله ۱۰۷۹» اگر هنگامی که ذکر سجده را می گوید یکی از هفت عضو سجده را عمداً از زمین بردارد، احتیاطاً باید نماز را از سر بگیرد، ولی اگر هنگامی که مشغول گفتن ذکر نیست غیر از پیشانی اعضای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۸۰» اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بردارد، نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر اعضای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید احتیاطاً دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

«مسأله ۱۰۸۱» بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

«مسأله ۱۰۸۲» اگر در سجده اوّل مهر به پیشانی بچسبد، باید قبل از سجده دوم آن را از پیشانی جدا کند و سپس به سجده برود و چنانچه بدون این که مهر را بردارد، عمداً دوباره به سجده رود، نمازش باطل است و باید آن را اعاده کند.

«مسأله ۱۰۸۳» جای پیشانی نمازگزار باید از محل ایستادن و همچنین از محل زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر نباشد.

«مسأله ۱۰۸۴» در زمین سراشیبی که شیب آن کم است، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای ایستادن و سر زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته، بالاتر یا پایین‌تر باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۸۵» اگر پیشانی را سهواً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتان پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدری باشد که نگویند در حال سجده است، بنابر احتیاط واجب باید سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و احتیاط این است که سر را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است نکشد و اگر بلندی آن به قدری باشد که بگویند در حال سجده است، احتیاط واجب آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و اگر کشیدن پیشانی ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی را بلند کند و بر موضعی که بلندی زایدی ندارد بگذارد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

«مسأله ۱۰۸۶» نباید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند چیزی فاصله باشد، پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۸۷» اگر در حال سجده بفهمد چیزی مانند موی سر بین پیشانی و مهر فاصله شده، نباید پیشانی را بلند کند، بلکه باید به هر شکل ممکن چیزی را که فاصله شده برطرف نماید، مگر این که به قدری کم باشد (مانند یک یا دو تار مو) که مانع از تحقق سجده نباشد.

«مسأله ۱۰۸۸» در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری، گذاشتن پشت دست نیز مانعی ندارد و اگر پشت دست نیز ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید مچ دست را بر زمین بگذارد و چنانچه آن را نیز نتواند، احتیاطاً باید تا آرنج هر جا را که می‌تواند بر زمین بگذارد و اگر آن نیز ممکن نباشد، احتیاطاً باید بازو را بر زمین بگذارد.

«مسأله ۱۰۸۹» در سجده باید سر دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و گذاشتن پشت شست یا داخل آن نیز کفایت می‌کند و اگر انگشتان دیگر پا یا روی پا را به زمین بگذارد یا به واسطه بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد، نماز باطل است.

«مسأله ۱۰۹۰» کسی که مقداری از شست پای او بریده شده، باید بقیه آن را به زمین بگذارد و اگر چیزی از آن نمانده باشد یا اگر مانده خیلی کوتاه باشد، بنابر احتیاط باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشتی در پا نداشته باشد، بنابر احتیاط باید هر مقداری از پا را که باقی مانده به زمین بگذارد.

«مسأله ۱۰۹۱» بنابر احتیاط واجب سجده باید به نحو معمول و متعارف صورت بگیرد، بنابر این چسباندن سینه و شکم به زمین و یا دراز کردن پاها در سجده، بنابر احتیاط واجب جایز نیست، اگرچه تمام اعضای سجده بر زمین قرار گرفته باشد.

«مسأله ۱۰۹۲» مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد یا یک

طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۰۹۳» اگر در پیشانی دُمَل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن باشد باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نباشد، باید چیزی که سجده بر آن صحیح است را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد، بر آن بگذارد.

«مسأله ۱۰۹۴» اگر دُمَل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد، باید به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند و احتیاط واجب این است که در صورت امکان به طرف راست پیشانی سجده کند و اگر سجده بر پیشانی ممکن نباشد، به چانه سجده کند و اگر به چانه نیز ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید به هر جایی از صورت که ممکن باشد سجده کند.

«مسأله ۱۰۹۵» کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند، باید تا اندازه‌ای که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و به گونه‌ای پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پاها را به نحو معمول به زمین بگذارد.

«مسأله ۱۰۹۶» کسی که هیچ نمی‌تواند خم شود، باید برای سجده بنشیند و با سر اشاره کند و اگر نتواند، باید با چشمها اشاره نماید و در هر دو صورت احتیاط واجب آن است که اگر می‌تواند قدری مهر را بلند کند و پیشانی را بر آن بگذارد و اگر با سر یا چشمها نیز نمی‌تواند اشاره کند، باید در قلب نیّت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن، برای سجده اشاره نماید.

«مسأله ۱۰۹۷» کسی که نمی‌تواند بنشیند، باید ایستاده نیّت سجده کند و چنانچه بتواند، باید برای سجده با سر اشاره کند و اگر نتواند، باید با چشمها اشاره نماید و اگر این را نیز نتواند، در قلب نیّت سجده کند و بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره نماید.

«مسأله ۱۰۹۸» اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد و این یک سجده حساب می‌شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی‌اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد، باید بگوید.

«مسأله ۱۰۹۹» انسان می‌تواند در جایی که باید تقیّه کند، بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای فرار از تقیه به مکان دیگر برود، ولی اگر در آن جا چیزی مثل حصیر یا سنگ که سجده بر آن صحیح است وجود داشته باشد و سجده بر آن نیز محذوری نداشته باشد، باید بر آن سجده کند.

«مسأله ۱۱۰۰» اگر روی چیزی که بدن روی آن آرام نمی‌گیرد سجده کند، سجده او باطل است، ولی اگر روی تشک پَر یا چیز دیگری که بعد از گذاشتن سر و مقداری پایین رفتن آرام می‌گیرد سجده کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۰۱» اگر انسان ناچار شود که در زمین گِل نماز بخواند، در صورتی که آلوده شدن بدن یا لباس برای او مشقّت داشته باشد، می‌تواند در حالی که ایستاده است برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد و سلام را ایستاده بخواند وگرنه باید سجده و تشهّد و سلام را به نحو معمول بجا آورد.

«مسأله ۱۱۰۲» در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد - مثل رکعت سوم نماز ظهر، عصر و عشاء - بهتر است بعد از سجده دوم مقداری بنشیند و سپس برای رکعت بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

«مسأله ۱۱۰۳» سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و غیر پوشاکی که از زمین می‌رویند - مانند چوب و برگ درخت - باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی صحیح نیست و نیز سجده کردن بر چیزهایی مانند طلا، نقره و عقیق، باطل است و

سجده بر فیروزه خالی از اشکال نیست، امّا سجده کردن بر سنگهای معدنی مانند سنگ مرمر و سنگهای سیاه، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۰۴» احتیاط واجب آن است که بر برگ درخت مو (انگور) سجده نکنند.

«مسأله ۱۱۰۵» سجده بر چیزهایی مثل علف و کاه که از زمین روییده و خوراک حیوان هستند، صحیح است.

«مسأله ۱۱۰۶» سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند صحیح است، ولی سجده بر گلها و گیاهان دارویی که از زمین می‌رویند، مانند گُل بنفشه و گل گاوزبان، بنابر احتیاط صحیح نیست.

«مسأله ۱۱۰۷» سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

«مسأله ۱۱۰۸» سجده بر آجر و کوزه گِلی در حال اختیار جایز نیست و احتیاط واجب در ترک سجده بر گچ و آهک پخته است، ولی سجده بر گچ و آهک پخته نشده اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۰۹» اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است، مثلاً از کاه ساخته باشند، می‌شود بر آن سجده کرد و سجده بر کاغذی که از پنبه ساخته شده، خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۱۱۱۰» برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداعلیه السلام و بعد از آن خاک و بعد از آن سنگ و بعد از سنگ، گیاه است.

«مسأله ۱۱۱۱» اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است، نداشته باشد یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند آنها نتواند بر آن سجده کند، باید به لباس خود سجده کند و اگر نتواند، باید بر پشت دست خود و چنانچه آن نیز ممکن نباشد، بر چیزهای معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

«مسأله ۱۱۱۲» اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد، باید نماز را رها کند و اگر وقت تنگ باشد، باید به لباس خود سجده کند و اگر ممکن نباشد، بر پشت دست و اگر آن نیز نشود، بر چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید.

«مسأله ۱۱۱۳» هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اگر ممکن باشد باید پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید سر را از آن بردارد و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و سپس نماز را اعاده نماید.

«مسأله ۱۱۱۴» اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، احتیاط واجب تکرار سجده و اتمام نماز و اعاده آن است.

«مسأله ۱۱۱۵» سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام است و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان‌علیهم السلام پیشانی را به زمین می‌گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد و گرنه حرام است و در هر صورت اجتناب از این امور بهتر است.

مستحبّات و مکروهات سجده

«مسأله ۱۱۱۶» در سجده چند چیز مستحب است:

الف - کسی که ایستاده نماز می‌خواند، پس از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند، پس از آن که کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

ب - هنگامی که مرد می‌خواهد به سجده برود، اوّل دستها را و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

ج - بینی را بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد.

د - در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و به گونه‌ای برابر گوش بگذارد که سر آنها رو به قبله باشد.

ه - در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و مستحب است این دعا را بخواند:

«یا خَیْرَ الْمَسْؤُولینَ وَیا خَیْرَ الْمُعْطینَ ارْزُقْنی وَارْزُقْ عِیالی مِنْ فَضْلِکَ فَإنَّکَ ذُوالفَضْلِ الْعَظیمِ» یعنی: «ای بهترین کسی که از او حاجت خواسته می‌شود و ای بهترین عطا کنندگان، به من و عیال من از فضل خودت روزی بده، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی هستی».

و - بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

ز - بعد از هر سجده، هنگامی که نشست و بدن آرام گرفت تکبیر بگوید.

ح - بعد از سجده اوّل که بدن آرام گرفت، بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبّی وَأَتُوبُ إِلَیْهِ».

ط - سجده را طولانی کند و هنگام نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

ی - برای رفتن به سجده دوم، در حال آرامش بدن «اَللّهُ اَکْبر» بگوید.

ک - در سجده‌ها، صلوات بفرستد و اگر صلوات را به قصد ذکری که در سجده دستور داده‌اند بگوید، اشکال ندارد.

ل - هنگام بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

م - مردها بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

مستحبّات دیگر سجده در کتابهای مفصّل گفته شده است.

«مسأله ۱۱۱۷» قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن، حرفی از دهان خارج شود، نماز باطل است و غیر از اینها مکروهات دیگری نیز در کتابهای مفصّل بیان شده است.

سجده واجب قرآن

«مسأله ۱۱۱۸» در هر یک از چهار سوره «و النجم (نجم)، اقرء (علق)، الم تنزیل (سجده) و حم تنزیل (فصّلت)»، یک آیه سجده وجود دارد که اگر انسان آن را بخواند یا به آن گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت به خاطر آورد، باید سجده نماید.

«مسأله ۱۱۱۹» اگر انسان هم زمان با این که آیه سجده را می‌خواند همان آیه را از دیگری نیز بشنود، یک سجده کافی است، چه به آن گوش داده باشد و چه به گوش او خورده باشد و همچنین است اگر به صدای گروهی که با هم آن آیه را می‌خوانند، گوش کند؛ ولی چنانچه یک بار آیه سجده را بخواند و یا به آن گوش کند و سپس دوباره آن را بخواند یا به آن گوش کند، باید دو سجده به جا آورد.

«مسأله ۱۱۲۰» اگر در غیر نماز در حال سجده آیه سجده را بخواند یا به آن گوش بدهد، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

«مسأله ۱۱۲۱» اگر دیوانه و یا کودک غیر بالغ آیه سجده را به قصد قرآن بخواند، چنانچه کسی به آن آیه گوش کند، باید سجده نماید؛ ولی اگر کسی آیه سجده را بدون آن که قصد خواندن قرآن داشته باشد، بخواند (مثل کسی که در خواب آن را می‌خواند)، با گوش دادن به آن، سجده واجب نمی‌شود؛ ولی اگر از چیزی مثل ضبط صوت و رادیو به آیه سجده گوش کند، احتیاطاً لازم است سجده نماید و اگر از وسیله‌ای که صدای قاری را همزمان با قرائت او پخش می کند به آیه سجده گوش کند، واجب است

سجده کند.

«مسأله ۱۱۲۲» در سجده واجب قرآن باید نیت کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و محلی که در آن سجده می‌کند، نباید غصبی باشد؛ ولی سایر شرایطی را که در سجده نماز وجود دارد، لازم نیست مراعات کند.

«مسأله ۱۱۲۳» سجده واجب قرآن را باید به نحوی انجام دهد که بگویند سجده کرده است.

«مسأله ۱۱۲۴» چنانچه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد - اگرچه ذکر نگوید - کافی است و گفتن ذکر مستحب است و بهتر است بگوید: «لا إلهَ إلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً لا إلهَ إلَّا اللَّهُ إیماناً وَتَصْدیقاً لا إلهَ إلَّا اللَّهُ عُبُودِیَّةً وَ رِقّاً سَجَدْتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لا مُسْتَنْکِفاً وَلا مُسْتَکْبِراً بَلْ أنَا عَبْدٌ ذَلیلٌ ضَعیفٌ خائِفٌ مُسْتَجیرٌ».

۸ – تَشَهُّد

«مسأله ۱۱۲۵» نمازگزار باید در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نمازهای ظهر، عصر و عشاء، بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن تشهّد بخواند، یعنی بگوید: «أَشْهَدُ أن لا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

«مسأله ۱۱۲۶» کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به نحوی که معمول است پشت سر هم گفته شوند.

«مسأله ۱۱۲۷» اگر نمازگزار تشهّد را عمداً ترک کند، نمازش باطل است و اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع به خاطر آورد که تشهّد را نخوانده، باید بنشیند وتشهّد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود را بخواند و نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بی‌جا دو سجده سهو به‌جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یا پس از سلام نماز به خاطر آورد، مسأله دارای تفصیلی است که خواهد آمد(۱۶).

«مسأله ۱۱۲۸» مستحب است در حال تشهّد روی ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهّد بگوید: «أَلْحَمْدُ للَّهِ» یا بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَخَیْرُ الْأَسْماءِ للَّهِ» و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از تمام شدن تشهّد بگوید: «وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ».

«مسأله ۱۱۲۹» مستحب است زنها در وقت خواندن تشهّد، رانها را به هم بچسبانند.

۹ – سلام نماز

«مسأله ۱۱۳۰» بعد از تشهّد رکعت آخر نماز، نمازگزار در حالی که نشسته و بدنش آرام است باید به عربی صحیح بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ» و احوط استحبابی آن است که «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» را نیز اضافه نماید و یا بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحینَ» گرچه در این صورت، گفتن: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ» نیز احتیاطاً واجب است و مستحب است پیش از گفتن سلام واجب بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ».

«مسأله ۱۱۳۱» اگر سلام نماز را عمداً ترک کند، نمازش باطل است و اگر آن را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که موالات و صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده، باید سلام را بگوید و نماز او صحیح است و چنانچه حرف زده باشد، سلام نماز را بگوید و دو سجده سهو نیز انجام دهد.

«مسأله ۱۱۳۲» اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که فاصله زیادی شده و موالات از بین رفته باشد، چنانچه پیش از آن که موالات از بین برود، کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده باشد، لازم نیست سلام را بگوید و نمازش صحیح است و اگر پیش از آن که موالات از بین برود، کاری که عمدی و سهوی آن

نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد، نماز او باطل است.

۱۰ – ترتیب

«مسأله ۱۱۳۳» نمازگزار باید اجزاء و واجبات نماز را به همان ترتیبی که گفته شده بجا آورد و اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند یا سجده را پیش از رکوع بجا آورد، نمازش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۱۳۴» اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً پیش از آن که رکوع کند، به سجده برود، نماز باطل است.

«مسأله ۱۱۳۵» اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست بجا آورد، مثلاً پیش از آن که دو سجده کند، تشهّد بخواند، باید رکن را بجا آورد و آنچه را سهواً پیش از آن خوانده، دوباره بخواند.

«مسأله ۱۱۳۶» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۱۳۷» اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن نیز رکن نیست بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، چنانچه مشغول رکن بعد شده باشد، مثلاً در رکوع به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آنچه را فراموش کرده – مثلاً حمد را – بجا آورد و بعد از آن چیزی را که سهواً جلوتر خوانده – مثلاً سوره را – دوباره بخواند.

«مسأله ۱۱۳۸» اگر سجده اوّل را به گمان این که سجده دوم است یا سجده دوم را به گمان این که سجده اوّل است بجا آورد، نماز صحیح است و سجده اوّل او سجده اوّل و سجده دوم او سجده دوم حساب می‌شود.

۱۱ – موالات

«مسأله ۱۱۳۹» انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی اعمال نماز مانند رکوع، سجده و تشهّد را پشت سر هم بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند، به گونه‌ای که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۱۴۰» اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را به نحو معمول دوباره بخواند و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۱۴۱» طولانی کردن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

قُنوت

«مسأله ۱۱۴۲» در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است قنوت بخوانند و در نماز «وتر» با آن که یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

«مسأله ۱۱۴۳» اگر بخواهد قنوت بخواند، به احتیاط واجب باید دستها را بلند کند و مستحب است دستها را تا مقابل صورت بلند

نمایـد و کف دسـتها را رو به آسـمان قرار دهـد و به قصد رجاء، انگشـتان دسـتها - به جز شـست - را به هم بچسـباند و هر دو کف دست را پهلوی هم و متّصل به یکدیگر قرار دهد و نگاهش هنگام قنوت به کف دستهایش باشد.

«مسأله ۱۱۴۴» در قنوت هر ذکری بگویـد، اگرچه یـک «سُبْحانَ اللّهِ» باشـد، کـافی است و بهـتر است بگویـد: «لا ـ إلهَ إلَّا اللّهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ، لا ـ إلهَ إلَّا اللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، سُبْحانَ اللّهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضینِ السَّبْعِ وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ، وَالْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمینَ».

«مسأله ۱۱۴۵» مستحب است نمـازگزار قنوت را بلنـد بخوانـد، ولی برای کسـی که نمـاز را به جماعت می‌خوانـد، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

«مسأله ۱۱۴۶» اگر عمـداً قنوت نخواند، قضا ندارد، ولی اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، به خاطر آورد، مستحب است بایستد و آن را بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، مستحب است بعد از رکوع آن را قضا کند و اگر در سجده به خاطر آورد، مستحب است بعد از سلام نماز آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ - ترجمه سوره حمد

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ» یعنی: «آغـاز می‌کنم به نـام خداونـدی که در دنیـا بر مؤمن و کـافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌نمایـد.» «اَلْحَمْـدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمینَ» یعنی: «ثنا و سـتایش مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است.» «اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ» یعنی: «در دنیـا بر مؤمن و کـافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌کنـد.» «مالِکِ یَوْمِ الـدّینِ» یعنی: «صـاحب اختیـار روز قیـامت است.» «إیّاکَ نَعْبُدُ وَإیّاکَ نَسْتَعینُ» یعنی: «فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم.» «إهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ» یعنی: «ما را به راه راست (دین اسـلام) هـدایت کن.» «صِـراطَ الَّذینَ أنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» یعنی: «به راه کسـانی که به آنـان نعمت دادی (راه پیامبران و جانشـینان آنـان و شـهداء و صـدیقان).» «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَـا الضّالّینَ» یعنی: «نه به راه کسـانی که بر آنـان غضب کرده‌ای و نه آنانی که گمراهند.»

۲ - ترجمه سوره توحید

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ» یعنی: «آغاز می‌کنم به نام خداوندی که در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن رحم می‌نماید.» «قُلْ هُوَ اللّهُ أحَـدٌ» یعنی: «بگو ای محمدصـلی الله علیه وآله وسـلم که خداونـد، یگانه است.» «اَللّهُ الصَّمَـدُ» یعنی: «خدا از تمام موجودات بی‌نیاز است و همه به او نیازمندنـد.» «لَمْ یَلِـدْ وَلَمْ یُولَـدْ» یعنی: «فرزند ندارد و فرزند کسـی نیست.» «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أحَدٌ» یعنی: «و هیچ کس مثل او نیست.»

۳ - ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحب‌اند

«سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْـدِهِ» یعنی: «پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصـی پاک و منزه است و من مشـغول سـتایش او هسـتم.» «سُبْحانَ رَبِّیَ الْأعْلی وَبِحَمْـدِهِ» یعنی: «پروردگار برتر من که از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصـی پاک و منزه است و من مشـغول سـتایش او هسـتم.» «سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی: «خدا ثنای کسی که او را ستایش می‌کند می‌شنود و می‌پذیرد.» «أسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَأتُـوبُ إلَیْهِ» یعنی: «طلـب آمرزش و مغفرت می‌کنـم از خداونـدی کـه پرورش دهنـده مـن اسـت و مـن به سـوی او بازگشـت می‌نمایم.» «بِحَوْلِ اللّهِ وَقُوَّتِهِ أقُومُ وَأقْعُدُ» یعنی: «به یاری خدای متعال وقوّت او برمی‌خیزم و می‌نشینم.»

۴ - ترجمه قنوت

«لا إلهَ إلَّا اللَّهُ الْحَليمُ الْكَريمُ» یعنی: «هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بردبار و کریم است.» «لا إلهَ إلَّا اللَّهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ» یعنی: «هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلند مرتبه و بزرگ است.» «سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضینِ السَّبْعِ» یعنی: «پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.» «وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ» یعنی: «و پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ است.» «وَالْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ» یعنی: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.»

۵ – ترجمه تسبیحات اربعه

«سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَلا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أكْبَرُ» یعنی: «پاک و منزه است خداوند تعالی و ثنا مخصوص اوست و هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بی‌همتا و بزرگ‌تر است از آن که توصیف شود.»

۶ – ترجمه تشهّد و سلام

«اَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ» یعنی: «شهادت می‌دهم که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد.» «وَأشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» یعنی: «شهادت می‌دهم که محمدصلی الله علیه وآله وسلم بنده خدا و فرستاده اوست.» «أللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ» یعنی: «خدایا بر محمد و آل محمد رحمت فرست.» «وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ» یعنی: «و شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را قبول کن و مقام آن حضرت را نزد خود بلند فرما.» «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» یعنی: «سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» «اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحینَ» یعنی: «سلام خداوند بر ما نمازگزاران و تمام بندگان نیکوکار او باد.» «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» یعنی: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.»

تعقیب نماز

«مسأله ۱۱۴۷» مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو، غسل یا تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند و از تعقیب‌هایی که خیلی سفارش شده است، تسبیح حضرت زهراعلیها السلام است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ مرتبه «اَللَّهُ اَکْبر»، ۳۳ مرتبه «اَلْحَمْدُ للَّهِ» و ۳۳ مرتبه «سُبْحانَ اللَّهِ» و می‌توان «سُبْحانَ اللَّهِ» را پیش از «اَلْحَمْدُ للَّهِ» گفت، ولی بهتر است بعد از «اَلْحَمْدُ للَّهِ» گفته شود.

«مسأله ۱۱۴۸» مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین اندازه که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد، کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه، «شُکْراً للَّهِ» یا «شُکْراً» یا «عَفْواً» بگوید و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود، سجده شکر بجا آورد.

صلوات بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

«مسأله ۱۱۴۹» هر گاه انسان اسامی مبارک حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم مانند محمّدصلی الله علیه وآله وسلم و احمد صلی الله علیه وآله وسلم یا لقب و کنیه آن جناب مثل مصطفی‌صلی الله علیه وآله وسلم و ابوالقاسم صلی الله علیه وآله وسلم را بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

«مسأله ۱۱۵۰» هنگام نوشتن اسم مبارک حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم، مستحب است صلوات را نیز بنویسد و

همچنین بهتر است هر گاه آن حضرت را یاد می کند، صلوات بفرستد.

مُبْطِلات نماز

دوازده چیز نماز را باطل می کند و آنها را «مُبطِلات نماز» می گویند:

* اوّل: آن که در بین نماز یکی از شرطهای صحّت آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد که مکان نماز او غصبی است.

* دوم: آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند پیش آید، مثلاً ادرار از او بیرون آید؛ ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، اگر در بین نماز ادرار یا مدفوع از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد رفتار نماید، نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۱۵۱» کسی که بی‌اختیار خوابش برده و نمی‌داند در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، باید نماز را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۱۵۲» اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز فراموش کرده که مشغول نماز است و خوابیده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۱۵۳» اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر بعد از نماز، باید آن نماز را دوباره بخواند.

* سوم: آن که مانند بعض کسانی که شیعه نیستند، دستها را روی هم بگذارد که به این عمل «تَکَتُّف» می گویند و این عمل در حال نماز حرام است و بنابر احتیاط، موجب باطل شدن نماز می‌شود.

«مسأله ۱۱۵۴» هر گاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد، اگرچه مثل آنها نباشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگری، مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

* چهارم: آن که بعد از خواندن حمد، «آمین» بگوید، ولی اگر سهواً یا از روی تقیّه بگوید، نماز او باطل نمی‌شود.

* پنجم: آن که عمداً پشت به قبله کند یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۱۵۵» اگر عمداً یا سهواً همه صورت را به طرف راست یا چپ قبله برگرداند، نماز او باطل است و لازم نیست که نماز اوّل را تمام کند، ولی اگر سر را کمی بگرداند، عمداً باشد یا سهواً، نماز او باطل نمی‌شود.

* ششم: آن که عمداً یک حرف یا بیشتر بگوید، اگرچه معنی نداشته باشد، چه از آن قصد معنی بکند و چه نکند، ولی اگر سهواً بگوید نماز باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۱۵۶» اگر از روی ناچاری عمداً یک حرف یا بیشتر بگوید نیز بنابر احتیاط نمازش باطل است.

«مسأله ۱۱۵۷» سرفه کردن و آروغ زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد، ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی باشد نماز را باطل می کند.

«مسأله ۱۱۵۸» اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید: «اَللَّهُ اَکْبَر» و در هنگام گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد، ولی چنانچه به قصد این که چیزی را به کسی بفهماند بگوید، اگر قصد ذکر نداشته باشد، نماز او باطل است، بلکه اگر قصد ذکر نیز داشته باشد بنابر احتیاط باید نماز را اعاده کند.

«مسأله ۱۱۵۹» خواندن قرآن در نماز به قصد قرائت قرآن، غیر از چهار سوره‌ای که سجده واجب دارند و در احکام جنابت گفته

شد، اشکال ندارد و همچنین دعا کردن در نماز جایز است، اگرچه به فارسی یا زبان دیگر باشد.

«مسأله ۱۱۶۰» اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۶۱» انسان نبایـد در حال نماز به دیگری سـلام کنـد و اگر دیگری به او سـلام کنـد، بایـد به گونه‌ای پاسخ دهد که سـلام مقـدّم باشـد، مثلاًـ بگویـد: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ» و نبایـد «عَلَیْکُمُ السَّلامْ» بگویـد و احتیاط واجب آن است که اجزای جواب سـلام، مانند اجزای خود سـلام باشد، مثلاً در جواب «علیکم السلام» باید بگوید: «السلام علیکم» و نمی‌تواند در جواب آن بگوید: «سلامٌ علیکم» و یا «السلام علیک».

«مسأله ۱۱۶۲» انسان باید جواب سـلام را در نماز یا غیر آن فوراً بگوید و اگر در حال نماز عمداً یا از روی فراموشـی جواب سلام را به قـدری تاخیر انـدازد که اگر جواب بگویـد جواب آن سـلام حساب نشود، نبایـد جواب بدهـد و اگر در نماز نباشـد، جواب دادن واجب نیست.

«مسأله ۱۱۶۳» باید جواب سـلام را به گونه‌ای بگوید که سـلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده ناشنوا باشد، چنانچه انسان به نحو معمول جواب او را بدهد کافی است؛ ولی چنانچه نتواند جواب سلام را ولو با اشاره به او بفهماند، جواب سلام او واجب نیست.

«مسأله ۱۱۶۴» نمازگزار بایـد جواب سـلام را به قصـد جواب بگویـد نه به قصد قرائت قرآن، ولی گفتن جواب سـلام به قصد دعا به معنای طلب سلامت از خدا برای گوینده سلام، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۶۵» اگر زن یـا مرد نـامحرم یا بچّه ممیّز، یعنی بچّه‌ای که خوب و بـد را می‌فهمـد، به نمازگزار سـلام کنـد، نمازگزار باید جواب او را بدهد.

«مسأله ۱۱۶۶» اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد، معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۱۶۷» اگر کسی به نمازگزار به نحوی غلط سلام کند که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

«مسأله ۱۱۶۸» جواب سـلام کسـی که از روی تمسخر یا شوخی سلام می‌کند، واجب نیست و احتیاط واجب آن است که در جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان فقط بگوید: «سَلام» یا «عَلَیک».

«مسأله ۱۱۶۹» اگر کسـی به عـدّه‌ای سـلام کنـد، جواب سـلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهـد کافی است.

«مسأله ۱۱۷۰» اگر کسـی به عدّه‌ای سـلام کند و کسـی که سـلام کننده قصد سـلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عدّه واجب است.

«مسأله ۱۱۷۱» اگر به عدّه‌ای سـلام کند و کسـی که بین آنان مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را نیز داشته یا نه و همچنین اگر بداند قصد او را نیز داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد، نباید پاسخ بدهد، امّا اگر بداند که قصد او را نیز داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

* هفتم: از مبطلات نماز، خنـده با صدا و عمدی است و چنانچه لبخند بزند یا سـهواً با صدا بخندد به گونه‌ای که صورت نماز به هم نخورد، نماز او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۱۷۲» اگر برای جلوگیری از صـدای خنـده حال او تغییر کنـد، مثلاًـ رنگش سـرخ شود، چنـانچه از صورت نمازگزار بیرون رود، باید نماز را دوباره بخواند.

* هشـتم: آن که برای کار دنیا عمـداً با صـدا گریه کنـد، ولی اگر برای کار دنیا بی‌صـدا گریه کند، اشـکال ندارد و همچنین اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد، بلکه از بهترین اعمال است.

* نهم: آن که کاری مثل دست زدن و به هوا پریـدن و مانند آنها، انجام دهد که صورت نماز را به هم بزنند، کم باشد یا زیاد، عمداً

باشد یا از روی فراموشی؛ ولی انجام عملی مثل اشاره کردن با دست که صورت نماز را به هم نمی‌زند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۱۷۳» اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۱۷۴» اگر در بین نماز عملی انجام دهد یا مدّتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، نماز او صحیح است.

* دهم: آن که به گونه‌ای بخورد و بیاشامد که صورت نماز را به هم زند.

«مسأله ۱۱۷۵» احتیاط واجب آن است که در نماز از خوردن و آشامیدنی که موجب به هم خوردن موالات عرفیه می‌شود، اجتناب کنند.

«مسأله ۱۱۷۶» اگر در بین نماز غذایی را که لای دندانها مانده فرو ببرد، نماز باطل نمی‌شود و اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود، نماز اشکال پیدا نمی‌کند.

* یازدهم: از مبطلات نماز، شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا شک در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است و تفصیل آن خواهد آمد.

* دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم یا زیاد کند یا چیزی را که رکن نیست، عمداً کم یا زیاد کند.

«مسأله ۱۱۷۷» اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز عملی که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نماز او صحیح است.

اعمالی که در نماز مکروه است

«مسأله ۱۱۷۸» مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، چشمها را ببندد - ولی بستن چشم در رکوع اشکال ندارد - یا به طرف راست و چپ بگرداند، با ریش و دست خود بازی کند، انگشتان را داخل هم نماید، آب دهان بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است هنگام خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد، مکروه می‌باشد.

«مسأله ۱۱۷۹» هنگامی که انسان خوابش می‌آید و نیز هنگام خودداری کردن از دفع ادرار و مدفوع، مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد و غیر از اینها مکروهات دیگری در کتابهای مفصّل عنوان شده است.

مواردی که می‌توان نماز واجب را شکست

«مسأله ۱۱۸۰» شکستن نماز واجب از روی اختیار بنابر احتیاط جایز نیست، ولی برای حفظ مال و جان و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

«مسأله ۱۱۸۱» اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند، ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد، مکروه است.

«مسأله ۱۱۸۲» اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند. «مسأله ۱۱۸۳» اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند و اگر

وقت وسعت داشته باشد، چنانچه بتواند در بین نماز مسجد را تطهیر کند و تطهیر مسجد نماز را به هم نزند، باید در بین نماز تطهیر کند و اگر تطهیر مسجد نماز را به هم بزند، چنانچه نجس بودن مسجد موجب هتک آن و یا موجب سرایت نجاست به جاهای دیگر شود و یا تطهیر پس از اتمام نماز با فوریّت تطهیر منافات داشته باشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر کند و بعد نماز را بخواند وگرنه می‌تواند نماز را بشکند و مسجد را تطهیر کند و بعد نماز را بخواند، اگرچه واجب نیست.

«مسأله ۱۱۸۴» کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند معصیت کرده و صحّت نماز او محلّ اشکال است.

«مسأله ۱۱۸۵» اگر پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، به خاطر آورد که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت داشته باشد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند و اگر فقط اقامه را فراموش کرده و قبل از قرائت حمد یادش بیاید، می‌تواند نماز را بشکند و اقامه را بگوید، ولی در صورتی که اقامه را گفته ولی اذان را فراموش کرده باشد، شکستن نماز، خلاف احتیاط است.

شکّیات

شک‌های باطل کننده نماز

«مسأله ۱۱۸۶» شک‌هایی که نماز را باطل می‌کنند از این قرارند:

اوّل: شک در شماره رکعت‌های نماز دو رکعتی، مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعت‌های نماز مستحب دو رکعتی و بعضی از نمازهای احتیاط، نماز را باطل نمی‌کند. دوم: شک در شماره رکعت‌های نماز سه رکعتی. سوم: آن که در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر. چهارم: آن که در نماز چهار رکعتی پیش از سر برداشتن از سجده دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر پنجم: شک بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج. ششم: شک بین سه و شش، یا سه و بیشتر از شش. هفتم: شک بین چهار و شش، یا چهار و بیشتر از شش. هشتم: شک در رکعت‌های نماز به صورتی که اصلاً نداند چند رکعت خوانده است.

«مسأله ۱۱۸۷» اگر یکی از شک‌های باطل کننده برای انسان پیش آید، می‌تواند نماز را به هم بزند، ولی بهتر است قدری فکر کند و اگر شک پابرجا شد، نماز را به هم بزند.

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

«مسأله ۱۱۸۸» شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرارند:

اوّل: شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته باشد، مثل آن که در حال خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه. دوم: شک بعد از سلام واجب نماز. سوم: شک بعد از گذشتن وقت نماز. چهارم: شک کثیرالشّک؛ یعنی کسی که زیاد شک می‌کند. پنجم: شک امام در شماره رکعت‌های نماز در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت‌های نماز را بداند و شک در افعال نماز نیز همین حکم را دارد. ششم: شک در نماز مستحبّی؛ و توضیح آنها، بدین قرار است:

۱ – شک در چیزی که محلّ آن گذشته است

«مسأله ۱۱۸۹» اگر بین نماز شک کند که یکی از اعمال واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول عملی که باید بعد از آن انجام دهد نشده باشد، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد و اگر مشغول عملی که

باید بعد از آن انجام دهد، شده باشد، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۱۹۰» اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیه پیش از آن را خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند؛ ولی اگر وقتی که آخر آیه را می‌خواند شک کند که اوّل آن را خوانده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید آن را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۱۹۱» اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که اعمال واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۱۹۲» اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، در صورتی که به سجده نرسیده باشد، باید برگردد و قیام و رکوع را بجا آورد و اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، باید برگردد و بایستد و بعد به سجده برود.

«مسأله ۱۱۹۳» اگر در حال برخاستن شک کند که تشهّد یا سجده را بجا آورده یا نه، باید برگردد و آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۱۹۴» اگر کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، هنگامی که حمد یا تسبیحات را می‌خواند، شک کند که سجده یا تشهّد را بجا آورده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهّد را بجا آورده یا نه، باید آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۱۹۵» اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عملی که بعد از آن است نشده باشد، باید آن را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید آنها را بجا آورد و چنانچه بعد به خاطر آورد که آن رکن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد شده، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۱۹۶» اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عملی که بعد از آن است نشده باشد، باید آن را بجا آورد؛ مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن به خاطر آورد که آن را بجا آورده بوده، چون رکن زیاد نشده، نماز صحیح است.

«مسأله ۱۱۹۷» اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول عمل پس از آن شده باشد - مثل این که مشغول تشهّد باشد و شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه - نباید به شک خود اعتنا کند و اگر به خاطر آورد که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اعمالی را که پس از آن است نیز انجام دهد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او باطل است؛ مثلاً اگر پس از گفتن تسبیحات اربعه و پیش از رکوع رکعت سوم به خاطر آورد که دو سجده رکعت دوم را بجا نیاورده، باید آنها را بجا آورد و سپس تشهد و تسبیحات اربعه را تکرار نماید و اگر در رکوع یا بعد از آن به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۱۹۸» اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باشد، نباید به شک خود اعتنا کند؛ مثلاً اگر هنگامی که مشغول خواندن سوره است، شک کند که حمد را خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند و اگر بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او صحیح است؛ بنابر این اگر مثلاً در قنوت به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، وظیفه‌ای ندارد و نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۱۹۹» اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه یا شک کند آن را درست گفته یا نه، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده باشد یا به کاری مشغول شود که عرفاً بگویند از نماز خارج شده و به کار دیگری مشغول شده، نباید به شک خود اعتنا کند و اگر پیش از آنها شک کند، باید سلام را بگوید.

۲ - شک بعد از سلام

«مسأله ۱۲۰۰» اگر بعد از سلام واجب نماز شک کند که نماز او صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی، شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، نباید به شک خود اعتنا کند؛ ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نماز او باطل است.

۳ – شک بعد از وقت

«مسأله ۱۲۰۱» اگر بعد از گذشتن وقت نماز شک کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نماز نخوانده، خواندن آن لازم نیست؛ ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نخوانده، باید آن نماز را بخواند؛ بلکه اگر گمان کند که خوانده نیز، باید آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۲۰۲» اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۲۰۳» اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا بخواند و بنابر احتیاط آن را باید به نیّت نمازی که بر او واجب است به جا آورد.

«مسأله ۱۲۰۴» اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ – کَثیرُ الشَّک (کسی که زیاد شک می‌کند)

«مسأله ۱۲۰۵» اگر کسی در سه نماز متوالی که بجا می‌آورد، به طور مداوم حداقل در یکی از آنها شک کند، «کثیرالشک» است و چنانچه زیاد شک کردن او از روی غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، نباید به شک خود اعتنا کند و چنانچه کثیرالشک در سه نماز متوالی شک نکند، حکم کثیرالشک از او برطرف می‌شود.

«مسأله ۱۲۰۶» اگر کثیرالشّک در بجا آوردن چیزی شک کند، چنانچه بجا آوردن آن نماز را باطل نکند، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده؛ مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر بجا آوردن آن، نماز را باطل کند، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده؛ مثلاً اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع انجام نداده است.

«مسأله ۱۲۰۷» کسی که در یک قسمت از نماز زیاد شک می‌کند، چنانچه در قسمت‌های دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شک می‌کند که سجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر ایستاده، رکوع را بجا آورد و اگر به سجده رفته، به شک خود اعتنا نکند.

«مسأله ۱۲۰۸» کسی که در نماز مخصوصی – مثلاً در نماز ظهر – زیاد شک می‌کند، اگر در نماز دیگری – مثلاً در نماز عصر – شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

«مسأله ۱۲۰۹» کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شک می‌کند، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک رفتار نماید.

«مسأله ۱۲۱۰» اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید و کثیرالشّک تا وقتی یقین نکند که به حال مردم عادی برگشته، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۲۱۱» اگر کسی که زیاد شک می‌کند، شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه و اعتنا نکند، ولی بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نماز او باطل است؛ مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده به خاطر آورد که رکوع نکرده، باید رکوع کند و اگر در سجده به خاطر آورد، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۲۱۲» اگر کسی که زیاد شک می‌کند، شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد به خاطر آورد که آن را بجا نیاورده، چنانچه وارد رکن بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد رکن بعدی شده باشد، نماز او صحیح است؛ مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت به خاطر آورد که حمد نخوانده، باید بخواند و اگر در رکوع به خاطر آورد، نماز او صحیح است.

۵ – شکّ امام و مأموم

«مسأله ۱۲۱۳» اگر امام جماعت در شماره رکعت‌های نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند، نباید به شک خود اعتنا نماید و این حکم در افعال نماز، مثل تعداد سجده‌ها نیز جاری است.

۶ – شک در نماز مستحبّی

«مسأله ۱۲۱۴» اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبّی شک کند، چنانچه طرف بیشترِ شک نماز را باطل کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نکند، مثلاً ـ شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند نماز او صحیح است، ولی بهتر است بنا را بر کمتر بگذارد.

«مسأله ۱۲۱۵» کم شدن رکن، نماز مستحب را باطل می‌کند، ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی‌کند؛ پس اگر یکی از اعمال نماز مستحب را فراموش کند و هنگامی به خاطر آورد که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن عمل را انجام دهد و دوباره آن رکن را بجا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع به خاطر آورد که حمد را نخوانده، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

«مسأله ۱۲۱۶» اگر در یکی از اعمال نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه وارد جزء بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد جزء بعدی شده باشد، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۲۱۷» اگر در نماز مستحبّی دو رکعتی گمان به تعداد رکعت‌ها پیدا کند، باید به آن عمل کند، مگر آن که عمل به گمان موجب بطلان نماز شود که در این صورت گمان حکم شک را دارد، مثلاً اگر گمان او به یک رکعت برود، باید یک رکعت دیگر بخواند و اگر احتمال بدهد که رکعت دوم است، ولی گمان او به رکعت سوم باشد، نماز را در همان رکعت تمام می‌کند و نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۲۱۸» اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می‌شود یا یک سجده یا تشهّد را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهّد را بجا آورد.

«مسأله ۱۲۱۹» اگر شک کند که نماز مستحبّی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مانند نماز جعفر طیّار وقت معیّنی نداشته باشد، باید بنا بگذارد که آن نماز را نخوانده است و همچنین در مانند نافله یومیّه که وقت معیّنی دارد، اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را بجا آورده یا نه، باید بنا بگذارد که نخوانده است؛ ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۲۲۰» اگر به جا آوردن نماز مستحبی به سبب نذر، عهد و مانند آن بر کسی واجب شود، چنانچه در اثنای آن نماز شکی برای نمازگزار پیش بیاید، احکام شک در نماز مستحبی در آن جاری است.

«مسأله ۱۲۲۱» اگر کسی در نماز وتر (که نماز مستحبی یک رکعتی است) شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر، بنابر احتیاط آن را اعاده نماید.

شک‌های صحیح

«مسأله ۱۲۲۲» در نُه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند، چنانچه یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند؛ وگرنه به دستورهایی که گفته می‌شود عمل نماید و آن نُه صورت از این قرارند:

اوّل: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، شک کند دو رکعت خوانده یا سه رکعت که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز، بلافاصله نماز احتیاط - به دستوری که بعداً گفته می‌شود - بخواند و احتیاط واجب این است که این نماز احتیاط را به صورت یک رکعت ایستاده بجا آورد.

دوم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت دوم و چهارم شک کند که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز، بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت دوم و سوم و چهارم شک کند که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز، بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نماز احتیاط نشسته بجا آورد.

چهارم: آن که بعد از سر برداشتن از سجده دوم، بین رکعت چهارم و پنجم شک کند که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، دو سجده سهو بجا آورد. در صورت‌های اول، دوم، سوم و چهارم، اگر بعد از تمام شدن ذکر و قبل از سر برداشتن از سجده، شک کند، نمازش باطل است، اگرچه احتیاط مستحب این است که به دستور ذکر شده در هر یک عمل کند و سپس نماز را اعاده نماید.

پنجم: شک بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد، هرچند احتیاط مستحب این است که نماز احتیاط را نشسته بخواند.

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستاده قبل از رکوع که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز بجا آورد.

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بگوید و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و سپس بنابر احتیاط واجب، دو سجده سهو نیز بجا آورد.

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد و سپس بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز بجا آورد.

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستاده که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بگوید و دو سجده سهو بجا آورد و سپس بنابر احتیاط واجب، دو سجده سهو دیگر نیز بجا آورد.

«مسأله ۱۲۲۳» اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، بنابر احتیاط نباید نماز را رها کند و چنانچه نماز را رها کند، معصیت کرده است؛ پس اگر پیش از انجام عملی مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر گیرد، نماز دوم او نیز باطل است و اگر بعد از انجام عملی که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شود، نماز دوم او صحیح است.

«مسأله ۱۲۲۴» اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است، در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر بگیرد، معصیت کرده است. پس اگر پیش از انجام عملی که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر بگیرد، نماز دوم او نیز باطل است و اگر بعد از انجام عملی که نماز را باطل می‌کند، مشغول نماز شود، نماز دوم او صحیح است.

«مسأله ۱۲۲۵» اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه پس از اندکی تأمّل نتواند در مورد هیچ یک از دو طرف

شک تصمیم بگیرد، می‌تواند فکر کردن را تا کمی بعد نیز ادامه دهد، مثلاً اگر در سجده اول شک کند، می‌تواند تا بعد از سجده دوم فکر کردن را ادامه دهد.

«مسأله ۱۲۲۶» اگر گمان او ابتدا به یک طرف بیشتر باشد و بعد دو طرف در نظر او مساوی شوند، باید به دستور شک عمل نماید و اگر اوّل دو طرف در نظر او مساوی باشند و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد و بعد گمان او به طرف دیگر تمایل پیدا کند، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

«مسأله ۱۲۲۷» اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حالت تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمان او به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده‌اند، باید نماز احتیاط را بخواند.

«مسأله ۱۲۲۸» اگر هنگامی که تشهّد می‌خواند یا بعد از ایستادن، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه و در همان هنگام بین رکعت دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار شک کند، به احتیاط واجب باید به دستور آن شک عمل کند و نمازش را نیز دوباره بخواند.

«مسأله ۱۲۲۹» اگر پیش از آن که مشغول تشهّد شود شک کند که دو سجده بجا آورده یا نه یا در رکعت‌هایی که تشهّد ندارند، پیش از ایستادن، این شک برای او پیش آید و در همان هنگام شک بین رکعت دو و سه یا دو و چهار یا دو و سه و چهار برای او پیش آید، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۲۳۰» اگر هنگامی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و به خاطر آورد که دو سجده یا یک سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

«مسأله ۱۲۳۱» اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اوّل شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

«مسأله ۱۲۳۲» اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده یا بین سه و چهار، باید به دستور هر دو عمل کند و نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۲۳۳» اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل بوده یا از شکهای صحیح و اگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است، لازم نیست به دستورات شک عمل کند، بلکه نماز را دوباره می‌خواند.

«مسأله ۱۲۳۴» اگر کسی که نشسته نماز می‌خواند، شکی برایش حاصل شود که باید برای آن، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته بجا آورد و اگر شکی برایش حاصل شود که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته بجا آورد.

«مسأله ۱۲۳۵» اگر کسی که ایستاده نماز می‌خواند، هنگام خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند و حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

«مسأله ۱۲۳۶» اگر کسی که نشسته نماز می‌خواند، هنگام خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند، عمل کند.

«مسأله ۱۲۳۷» اگر در یکی از محلهایی که مسافر می‌تواند نماز را شکسته یا تمام بخواند (و تفصیل آن در مسأله ۱۳۹۰ آمده است) قصد کند که نماز را شکسته بخواند و پس از سر برداشتن از سجده دوم بین رکعت دوم و سوم شک کند، می‌تواند بنا را بر رکعت سوم بگذارد و نماز را چهار رکعتی تمام کرده و سپس به دستور شک عمل کند.

نماز احتیاط

«مسأله ۱۲۳۸» کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، باید بعد از سلام نماز فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید؛ پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب باشد، باید بعد از دو سجده، تشهّد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب باشد، باید بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اوّل بجا آورد و بعد تشهّد بخواند و سلام دهد.

«مسأله ۱۲۳۹» نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و نباید نیّت آن را به زبان آورند و احتیاط واجب آن است که سوره «حمد» و حتی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» آن را نیز آهسته بخوانند.

«مسأله ۱۲۴۰» اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آن را تمام نماید.

«مسأله ۱۲۴۱» اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت‌های نماز او کم بوده، چنانچه عملی که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی‌جا، احتیاطاً دو سجده سهو بنماید و اگر عملی را که نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، باید نماز را دوباره بجا آورد.

«مسأله ۱۲۴۲» اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نماز او به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۲۴۳» اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۲۴۴» اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند و بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط عملی که نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر عملی که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید بنابر احتیاط دو رکعت کسری نماز خود را بجا آورد و پس از انجام دو سجده سهو برای سلام اضافی، نماز را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۲۴۵» اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، به خاطر آورد که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

«مسأله ۱۲۴۶» اگر بین سه و چهار شک کند و هنگامی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، به خاطر آورد که نماز را سه رکعت خوانده، باید آن رکعت را تمام کند و پس از نماز بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد و اگر نماز احتیاط را نشسته می‌خواند، چنانچه هنوز به رکوع رکعت اول وارد نشده، باید نماز احتیاط را رها کند و بایستد و نماز خود را تکمیل کند و پس از نماز، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا آورد و اگر پس از ورود به رکوع رکعت اول متوجه شود، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۲۴۷» اگر بین دو و چهار یا بین دو و سه و چهار شک کند و هنگامی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، پیش از رکوع رکعت دوم به خاطر آورد که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و پس از تشهّد و سلام، نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو برای سلام بی‌جا و دو سجده سهو برای قیام اضافی انجام دهد.

«مسأله ۱۲۴۸» اگر بین دو و سه شک کند و هنگامی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند بفهمد که نمازش را دو رکعتی یا سه رکعتی تمام کرده، رکعتی را که مشغول خواندن آن است به عنوان تکمیل نماز اصلی قرار داده و نماز را تمام کرده و سپس برای سلام اضافی، بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو بجا می‌آورد.

«مسأله ۱۲۴۹» اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته باشد، به شک خود

اعتنا نکند و اگر وقت نماز نگذشته باشد، در صورتی که مشغول کار دیگری نشده و از جای نماز برنخاسته و عملی مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند نیز انجام نداده باشد، باید نماز احتیاط را بخواند و اگر مشغول عمل دیگری شده یا عملی که نماز را باطل می‌کند، بجا آورده یا بین نماز و شک او زیاد فاصله شده باشد، بنا می‌گذارد که نماز احتیاط را بجا آورده و نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۲۵۰» اگر در نماز احتیاط رکنی را زیاد کند یا مثلاً به جای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط او باطل است و بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط را دوباره بخواند و سپس اصل نماز را دوباره بجا آورد.

«مسأله ۱۲۵۱» اگر هنگامی که مشغول نماز احتیاط است، در یکی از اعمال آن شک کند، چنانچه وارد جزء بعدی نشده باشد، باید آن را بجا آورد و اگر وارد جزء بعدی شده باشد، نباید به شک خود اعتنا کند؛ مثلاً اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باشد، باید بخواند و اگر به رکوع رفته باشد، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۲۵۲» اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، بنابر احتیاط باید بنا را بر بیشتر بگذارد و سپس اصل نماز را اعاده کند، ولی چنانچه طرف بیشترِ شک، نماز احتیاط را باطل کند، اعاده اصل نماز کافی است.

«مسأله ۱۲۵۳» اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، چنانچه از مواردی باشد که در اصل نماز موجب سجده سهو می‌شود، بنابر احتیاط سجده سهو دارد.

«مسأله ۱۲۵۴» اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

«مسأله ۱۲۵۵» اگر در نماز احتیاط، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند، بنابر احتیاط واجب باید بعد از سلام آن را قضا نماید.

«مسأله ۱۲۵۶» اگر نماز احتیاط و دو سجده سهو بر او واجب شود، ابتدا باید نماز احتیاط و سپس دو سجده سهو را انجام دهد و چنانچه نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای تشهد بر او واجب شود، باید اوّل نماز احتیاط را بجا آورد، مگر این که سجده رکعت آخر و یا تشهد آخر نماز را فراموش کرده باشد که در این صورت بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورد و سپس اعمال نماز را که بعد از آنها واقع می‌شود انجام دهد و پس از آن نماز احتیاط را بخواند.

«مسأله ۱۲۵۷» حکم گمان در رکعتهای نماز حکم یقین است، مثلاً اگر در نماز چهار رکعتی گمان داشته باشد که نماز را چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند و حکم گمان در اجزای نماز نیز مانند حکم یقین است.

«مسأله ۱۲۵۸» حکم سهو، شک و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نماز او باطل است.

سجده سهو

«مسأله ۱۲۵۹» در سه مورد بعد از سلام نماز، انسان باید به دستوری که بعداً گفته می‌شود، دو سجده سهو بجا آورد:

اوّل: آن که در بین نماز، سهواً حرف بزند.دوم: آن که تشهّد را فراموش کند. سوم: آن که در نماز چهار رکعتی، بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

در سه مورد نیز احتیاط واجب آن است که سجده سهو بنماید:

اوّل: در جایی که نباید سلام نماز را بگوید؛ مثلاً در رکعت اوّل، سهواً سلام بدهد. دوم: آن که یک سجده را فراموش کند. سوم: برای ایستادن در جایی که باید بنشیند و نشستن در جایی که باید بایستد.

«مسأله ۱۲۶۰» اگر انسان سهواً یا به گمان این که نمازش تمام شده، حرف بزند، باید دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله ۱۲۶۱» اگر آه بکشد و یا سرفه کند، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً «آخ» یا «آه» بگوید، باید سجده سهو نماید.

«مسأله ۱۲۶۲» اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به نحو صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

«مسأله ۱۲۶۳» اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها یک مرتبه حساب شوند، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

«مسأله ۱۲۶۴» اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید، سهواً بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلی عِبادِ اللَّهِ الصَّالِحینَ» یا بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُه»، بنابر احتیاط باید دو سجده سهو بجا آورد؛ ولی اگر سهواً مقداری از این دو سلام را بگوید یا بگوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّها النَّبیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُه»، احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله ۱۲۶۵» اگر در جایی که نباید سلام دهد، سهواً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است.

«مسأله ۱۲۶۶» اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد به خاطر آورد، باید برگردد و آن را بجا آورد و بنابر احتیاط واجب دو سجده سهو نیز برای ایستادن بی‌جا انجام دهد.

«مسأله ۱۲۶۷» اگر در رکوع یا بعد از آن به خاطر آورد که یک سجده یا تشهّد را از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز، سجده یا تشهّد را قضا نماید و بعد از آن همان گونه که در مسأله ۱۲۵۹ گذشت دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله ۱۲۶۸» بنابر احتیاط واجب باید سجده سهو را پس از نماز فوراً بجا آورد و اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً بجا نیاورد، واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهواً بجا نیاورد، هر گاه به خاطر آورد باید فوراً انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۲۶۹» اگر شک داشته باشد که یکی از موارد سجده سهو برای او پیش آمده و سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را بجا آورد، ولی اگر احتیاطاً آن را بجا آورد اشکال ندارد.

«مسأله ۱۲۷۰» کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار سجده، اگر دو سجده بنماید کافی است.

«مسأله ۱۲۷۱» اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، باید دو سجده سهو بجا آورد و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، باید دوباره دو سجده سهو بنماید.

«مسأله ۱۲۷۲»احتیاط مستحب آن است که در غیر موارد گفته شده، هرگاه جزیی از اجزاء نماز کم یا زیاد شود، دو سجده سهو بجا آورد.

دستور سجده سهو

«مسأله ۱۲۷۳» دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» یا «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و بهتر است که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ألسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ» و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهّد سلام دهد.

«مسأله ۱۲۷۴» بنابر احتیاط واجب آنچه در سجده نماز معتبر است - مانند: وضو داشتن، پاک بودن بدن و لباس، پوشش بدن، رو به قبله بودن، گذاشتن هفت موضع بدن بر زمین، نهادن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و نشستن میان دو سجده - باید در سجده سهو نیز رعایت شود.

«مسأله ۱۲۷۵» هنگامی که پس از سلام نماز قصد سجده سهو می‌کند، لازم نیست نیّت سجده سهو را به زبان جاری کند و تنها

توجّه به انجام آن کافی است.

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

سجده یا تشهد فراموش شده چند صورت دارد: ۱ - از رکعت آخر نباشد. ۲ - مربوط به رکعت آخر باشد. ۳ - یکی مربوط به رکعت آخر و دیگری مربوط به رکعت دیگر باشد.

صورت اوّل: سجده یا تشهّد فراموش شده از رکعت آخر نباشد

«مسأله ۱۲۷۶» اگر انسان پیش از رکوع سجده و تشهّدی را که فراموش کرده به خاطر آورد، باید بنشیند و آن را انجام دهد؛ ولی اگر پس از رکوع به خاطر آورد، باید بعد از نماز قضای آن را بجا آورد، و تمام شرایط نماز - مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر - را باید داشته باشد.

«مسأله ۱۲۷۷» اگر سجده را چند مرتبه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اوّل و یک سجده از رکعت دوم را فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آنها لازم است بجا آورد و لازم نیست در هر یک معیّن کند که قضای کدام یک از آنهاست.

«مسأله ۱۲۷۸» اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهّد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را اوّل بجا آورد، اشکال ندارد و باید دو سجده سهو نیز بجا آورد.

صورت دوم: سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر باشد

«مسأله ۱۲۷۹» اگر بعد از سلام نماز به خاطر آورد که یک سجده از رکعت آخر یا تشهّد رکعت آخر را فراموش کرده است، چنانچه عملی را که سهوی و عمدی آن نماز را باطل می‌کند - مثل پشت به قبله کردن - انجام نداده باشد و موالات هم به هم نخورده باشد، بنابر احتیاط واجب باید سجده یا تشهّد را به قصد این که وظیفه خود را انجام می‌دهد، بجا آورد و بعد اجزای نماز را تا آخر به قصد رجاء بخواند و سپس سجده سهو را بجا آورد و اگر عملی که نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد و یا موالات به هم خورده باشد، باید قضای سجده یا تشهّد را بجا آورد و بعد سجده سهو را نیز انجام دهد و چنانچه هم یک سجده و هم تشهّد رکعت آخر را فراموش کرده باشد نیز حکم همین است.

صورت سوم: یکی از رکعت آخر و دیگری از رکعت دیگر باشد

«مسأله ۱۲۸۰» اگر یک سجده یا تشهّد از رکعت آخر و یک سجده یا تشهّد از رکعت دیگر را فراموش کند، چنانچه پس از سلام، موالات به هم نخورده باشد و عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد، احتیاط واجب آن است که اول سجده یا تشهّد فراموش شده رکعت آخر را به قصد ما فی الذّمه بجا آورد و سپس بقیه اجزای نماز را تا آخر سلام به قصد رجاء انجام دهد و پس از آن سجده یا تشهّد فراموش شده رکعت دیگر را بجا آورد و سپس دو سجده سهو برای تشهد فراموش شده و احتیاطاً دو سجده سهو برای سجده فراموش شده انجام دهد و اگر موالات به هم خورده باشد و یا عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام داده باشد، لازم نیست پس از قضای سجده یا تشهّد رکعت آخر، اجزای دیگر نماز را بجا آورد، بلکه به جا آوردن قضای آنها کافی است و مراعات ترتیب بین قضای آن و قضای تشهّد یا سجده فراموش شده رکعت‌های قبل لازم نیست.

«مسأله ۱۲۸۱» اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند و نداند هر یک از کدام رکعت بوده است، چنانچه احتمال دهد یکی یا هر دو از رکعت آخر باشد، در صورتی که موالات به هم نخورده باشد و عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند بجا نیاورده باشد، بنابر احتیاط واجب باید یک سجده و تشهّد و سلام را به قصد ما فی الذّمه بخواند و پس از آن یک سجده و تشهّد

بجا آورد و مراعات ترتیب بین این سجده و تشهّد لازم نیست و سپس دو سجده سهو برای تشهّد فراموش شده و احتیاطاً دو سجده سهو برای سجده فراموش شده بجا آورد و چنانچه موالات به هم خورده باشد و یا عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند بجا آورده باشد، سجده و تشهّد فراموش شده را قضا کرده و سجده‌های سهو را انجام دهد و مراعات ترتیب بین قضای سجده و قضای تشهّد لازم نیست.

مسائل مشترک بین سه صورت

«مسأله ۱۲۸۲» اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهّد را و احتمال دهد که از رکعت آخر باشد، در صورت به هم نخوردن موالات و انجام ندادن عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند، بنابر احتیاط واجب باید سجده و تشهّد و سلام را به قصد ما فی الذّمه بجا آورد و سپس دو سجده سهو انجام دهد و اگر بداند که از رکعت آخر نیست، قضای یک سجده و تشهّد را بدون لزوم مراعات ترتیب بجا آورد و سپس دو سجده سهو انجام دهد.

«مسأله ۱۲۸۳» اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّد، عملی انجام دهد که برای آن سجده سهو واجب می‌شود، مثلاً سهواً حرف بزند، باید علاوه بر به جا آوردن قضای سجده یا تشهّد فراموش شده و انجام دادن دو سجده سهو برای آن، بنابر احتیاط دو سجده سهو دیگر نیز برای آن عمل بجا آورد.

«مسأله ۱۲۸۴» اگر فراموش کند که قضای سجده یا تشهد بر عهده اوست و بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهّد عملی - مانند پشت به قبله کردن - انجام دهد که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد، نماز باطل می‌شود، باید قضای سجده و تشهّد را بجا آورد و پس از بجا آوردن سجده سهو، بنابر احتیاط مستحب نماز را اعاده کند؛ ولی اگر در حالی که به خاطر دارد قضای سجده یا تشهّد بر عهده اوست، عمداً عمل فوق را انجام دهد، بنابر احتیاط واجب باید پس از قضای سجده یا تشهّد و انجام سجده سهو برای آن، نماز را اعاده کند.

«مسأله ۱۲۸۵» اگر شک داشته باشد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید.

«مسأله ۱۲۸۶» اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد یا قبل از سلام آن را بجا آورده یا نه، باید آن را به تفصیلی که گذشت قضا نماید.

«مسأله ۱۲۸۷» اگر بر کسی که باید سجده یا تشهّد را قضا نماید، برای عمل دیگری نیز سجده سهو واجب شود، باید بعد از نماز بنابر احتیاط ابتدا سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورد و پس از آن سجده سهو مربوط به سجده یا تشهد فراموش شده و سجده سهو مربوط به آن عمل را انجام دهد.

«مسأله ۱۲۸۸» اگر شک داشته باشد که بعد از نماز قضای سجده یا تشهّد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چه وقت نماز گذشته باشد و چه نگذشته باشد، باید سجده یا تشهّد را قضا نماید.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

«مسأله ۱۲۸۹» هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگرچه یک حرف آن باشد، نماز باطل است و اگر به واسطه ندانستن مسأله چیزی از اجزاء نماز را کم یا زیاد کند و در یاد گرفتن مسأله نیز کوتاهی نکرده و آن جزء نیز از ارکان نماز نباشد، نمازش صحیح است، وگرنه نماز باطل است.

«مسأله ۱۲۹۰» اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسل وی باطل بوده یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را به هم بزند و دوباره با وضو یا غسل نماز بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته باشد،

آن را قضا نماید.

«مسأله ۱۲۹۱» اگر بعد از رسیدن به رکوع به خاطر آورد که دو سجده از رکعت پیش را فراموش کرده، نماز او باطل است و اگر پیش از رسیدن به رکوع به خاطر آورد، باید برگردد و دو سجده را بجا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند و بنابر احتیاط واجب برای ایستادن بی‌جا دو سجده سهو بجا آورد.

«مسأله ۱۲۹۲» اگر پیش از گفتن «اَلسَّلامُ عَلَیْنا» و «اَلسَّلامُ عَلَیْکُم» به خاطر آورد که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد و اگر پس از آن به خاطر آورد، چنانچه عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد و موالات نیز به هم نخورده باشد، باید به همان ترتیب عمل کند و پس از سلام، بنابر احتیاط دو سجده سهو برای سلام اضافی بجا آورد و اگر عملی که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند، انجام داده باشد و یا موالات به هم خورده باشد، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۲۹۳» اگر پیش از سلام نماز به خاطر آورد که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد.

«مسأله ۱۲۹۴» اگر بعد از سلام نماز به خاطر آورد که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه عملی انجام داده باشد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلاً پشت به قبله کرده باشد، نمازش باطل است و اگر عملی که عمد و سهو آن نماز را باطل می‌کند، انجام نداده باشد، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد و بنابر احتیاط دو سجده سهو نیز برای زیاد شدن سلام بجا آورد.

«مسأله ۱۲۹۵» اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا آن را پشت به قبله یا به طرف راست یا چپ قبله بجا آورده، باید دوباره آن را بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید و اگر با وجود این که می‌توانسته قبله را جستجو کند، بدون جستجو نماز بخواند و سپس متوجه شود که به جهت قبله نماز نخوانده، نمازش باطل است، حتی اگر انحراف از قبله کمتر از حدّ راست یا چپ باشد.

نماز مسافر

مسافر و احکام آن

مسافر باید در صورت وجود هشت شرط نماز ظهر و عصر و عشاء را شکسته (یعنی دو رکعتی) بجا آورد و روزه او نیز صحیح نیست:

* شرط اوّل: آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

«مسأله ۱۲۹۶» کسی که مجموع مسافت رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، اگر هیچکدام از رفتن و برگشتن او کمتر از چهار فرسخ(۱۷) نباشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر مجموع مسافت رفتن و برگشتن او هشت فرسخ بوده ولی رفت یا برگشت او کمتر از چهار فرسخ باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۲۹۷» اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، در صورتی که تحقیق کردن برای او مشقّت داشته باشد، باید نماز را تمام بخواند و اگر مشقّت نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید تحقیق کند و اگر بین مردم معروف باشد که سفر او هشت فرسخ است و برای او یقین یا اطمینان حاصل شود و یا دو عادل بگویند که سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۲۹۸» اگر یک نفر خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، عادل باشد یا نباشد، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا کند، در

این صورت باید نمازش را شکسته بخواند وگرنه نمازش تمام است.

«مسأله ۱۲۹۹» اگر کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن نماز را چهار رکعتی بجا آورد و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

«مسأله ۱۳۰۰» کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست یا شک دارد که هشت فرسخ است یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگرچه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از تمام خواندن نماز بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، باید نماز را دوباره شکسته اعاده نماید، ولی در صورتی که بعد از وقت متوجه شود، لازم نیست نماز را قضا نماید.

«مسأله ۱۳۰۱» اگر بین دو محلّی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگرچه رفت و آمد او روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۲» اگر محلّی دو راه داشته باشد که یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۳» مبدأ محاسبه هشت فرسخ، آخرین ساختمانهای شهر است و فرقی در این جهت بین بلاد صغیره و کبیره (شهرهای کوچک و بزرگ) نیست، مگر آن که محلّه‌های یک شهر بزرگ به گونه‌ای از یکدیگر دور و جدا باشند که عرفاً چند محل حساب شوند، به گونه‌ای که اگر شخصی از یک محلّه به محلّه دیگر برود، بگویند: «مسافرت کرده است» که در این صورت مبدأ محاسبه هشت فرسخ از آخر محله‌ای است که وطن او محسوب می‌شود.

* شرط دوم: آن که از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد؛ پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۰۴» کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند، ولی در برگشتن چنانچه تا وطن خود یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند هشت فرسخ یا بیشتر فاصله باشد، باید نماز را شکسته بخواند و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که از آنجا هشت فرسخ برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۰۵» مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصد او این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان داشته باشد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان نداشته باشد، باید تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۶» کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگرچه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به جایی برسد که دیوارهای شهر را نبیند و اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که نگویند مسافر است، باید نماز خود را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۷» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، مانند خدمتگزاری که با کارفرمای خود مسافرت می‌کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند و اگر نداند، باید نماز خود را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۸» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا

می‌شود و سفر نمی‌کند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۰۹» کسی که در سفر به اختیار دیگری است، اگر شک داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه، بایـد نماز را تمام بخوانـد، بلکه اگر احتمال جـدایی نیز بدهد، حکم همین است؛ ولی اگر شک او از این جهت باشد که احتمال دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز خود را شکسته بخواند.

* شـرط سوم: آن که در بین راه از قصـد خود برنگردد؛ پس اگر پیش از رسـیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۱۰» اگر بعد از رسـیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصـرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۱۱» اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصـرف شود و تصـمیم داشته باشد که پیش از ده روز برگردد و مسیر بازگشت او نیز کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۱۲» اگر برای رفتن به محلّی حرکت کنـد و بعـد از رفتن مقـداری از راه بخواهـد جای دیگری برود، چنانچه از محلّ اوّلی که حرکت کرده تا جایی که اکنون می‌خواهد برود به اندازه مسافت شرعی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۱۳» اگر پیش از آن که به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیّه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۱۴» اگر پیش از آن که به هشت فرسـخ برسـد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، مقـداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود یا حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۱۵» اگر پیش از آن که به هشت فرسـخ برسـد، مردّد شود که بقیّه راه را برود یا نه و هنگامی که مردّد است، مقـداری راه برود و بعد تصـمیم بگیرد که بقیّه راه را برود، چنانچه بقیّه سـفر او به اندازه مسافت شرعی نباشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مجموع مسـافتی که پیش از مردّد شـدن و بعـد از تصـمیمِ دوبـاره می‌رود، هشت فرسـخ باشـند، بنـابر احتیاط واجب بایـد نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۱۶» اگر پیش از آن که از قصـد خود برگردد، نماز شکسـته خوانـده باشـد، احتیاط واجب آن است که دوباره آن را تمام بخواند و اگر وقت گذشته، آن را به صورت تمام قضا کند.

* شرط چهارم: آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند؛ پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز در محلّی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۱۷» کسـی که نمی‌داند پیش از رسـیدن به هشت فرسخ از وطن خود می‌گذرد یا ده روز در محلی می‌ماند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۱۸» کسـی که می‌خواهـد پیش از رسـیدن به هشت فرسـخ از وطن خود بگـذرد یا ده روز در محلّی بماند و نیز کسـی که مردّد است که از وطن خود بگـذرد یا ده روز در محلّی بمانـد، اگر از مانـدن ده روز یا گذشـتن از وطن منصـرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخوانـد، مگر این که بقیّه راه هشت فرسـخ باشـد یا بخواهـد از آن محل حداقل چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد که در این صورت باید نماز را شکسته بخواند.

* شـرط پنجم: آن که برای کار حرامی سـفر نکند، پس اگر برای کار حرامی - مانند دزدی - سـفر کند، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر خودِ سـفر حرام باشد، مثل آن که سفر برای او ضرر داشته باشد یا زن بدون اجازه شوهر به سفری برود که بر او واجب

نباشد و منافات با وظایف همسری او داشته باشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مثل سفر حجّ واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند، هرچند بدون اجازه شوهر رفته باشد.

«مسأله ۱۳۱۹» سفری که واجب نباشد و موجب اذیّت پدر و مادر باشد، حرام است و انسان باید در آن سفر، نماز را تمام بخواند و روزه‌اش نیز صحیح است.

«مسأله ۱۳۲۰» کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام نیز سفر نمی‌کند، اگرچه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا دزدی کند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۲۱» اگر مخصوصاً برای آن که کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید، نمازش تمام است؛ مثلاً کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار نیز آن را مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و مخصوصاً برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر مسافرت او برای ترک واجب نباشد، اما در مسافرت یکی از واجبات را ترک کند، باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۲۲» اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار آن است غصبی باشد، نمازش شکسته است و چنانچه در زمین غصبی مسافرت کند، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته وهم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۲۳» اگر کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، ناچار به مسافرت با او نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد یا موجب تقویت و سلطه او شود، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

«مسأله ۱۳۲۴» اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۲۵» اگر برای لهو و خوش‌گذرانی به شکار رود، نمازش تمام است و چنانچه برای تهیّه معاش یا برای کسب و زیاد کردن مال به شکار برود، نمازش شکسته است، هرچند احتیاط مستحب آن است که اگر شکار برای کسب و زیاد کردن مال باشد، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، ولی نباید روزه بگیرد.

«مسأله ۱۳۲۶» اگر کسی که برای معصیت سفر کرده، هنگامی که از سفر برمی‌گردد توبه کرده باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر توبه نکرده باشد، باید تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۲۷» اگر کسی که سفر او سفر معصیت است، در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه بقیّه راه به اندازه مسافت شرعی باشد، باید نماز را شکسته بخواند، وگرنه باید آن را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۲۸» اگر کسی که برای معصیت سفر نکرده، در بین راه قصد کند که بقیّه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند و نمازهایی که شکسته خوانده را بنابر احتیاط واجب باید دوباره تمام بخواند و اگر وقت آنها گذشته، به صورت تمام آنها را قضا نماید.

* شرط ششم: آن که مانند صحرانشین‌هایی نباشد که در بیابان‌ها گردش می‌کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا شود، می‌مانند و بعد از چندی به جای دیگر می‌روند، چون صحرانشین‌ها در این مسافرت‌ها باید نماز را تمام بخوانند.

«مسأله ۱۳۲۹» اگر یکی از صحرانشین‌ها برای پیدا کردن منزل و چراگاه برای حیوانات خود سفر کند، چنانچه سفر او به اندازه مسافت شرعی باشد، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۳۰» اگر صحرانشین برای زیارت یا حجّ یا تجارت و مانند اینها از خانه و زندگی خود جدا شده و مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

* شرط هفتم: آن که شغل او مسافرت نباشد، بنابر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها، اگرچه برای بردن اثاثیه

منزل خود مسافرت کنند، در غیر سفر اوّل باید نماز را تمام بخوانند.

«مسأله ۱۳۳۱» بازرگانان و پیشه‌وران سیّار، فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی یا معلّمانی که محلّ کار آنها ثابت نیست، مأموران گشت مانند سیم‌بانان و راه‌بانان، مهمانداران هواپیما وقطار و کشتی و نیز کسانی که محلّ کار آنها در چند شهر است و همواره در بین آن شهرها رفت و آمد می‌کنند، باید نماز خود را تمام خوانده و روزه بگیرند، بلکه همه افرادی که بیشتر اوقات در حال سفر هستند و تعداد روزهایی که در وطن هستند، کمتر از تعداد روزهایی است که در حال سفر هستند، باید نماز خود را در حال سفر تمام بخوانند و روزه نیز بگیرند و همچنین کسانی که در هر سه روز حداقل یک بار و یا هر شش روز دو بار و یا در هر نه روز سه بار و مانند آن مسافرت می‌کنند، باید در سفر نماز را کامل بخوانند و روزه نیز بگیرند. بنابر این اساتید و یا دانشجویانی که محل تدریس یا تحصیل آنها به اندازه مسافت شرعی از وطنشان فاصله دارد، چنانچه در هر سه روز یک بار یا هر شش روز دو بار و مانند آن از وطن خود به محل تدریس یا تحصیل خود بروند و یا این که بیشتر روزهای هفته را در محل تحصیل یا تدریس باشند، باید در سفری که برای تحصیل یا تدریس به آن شهر انجام می‌دهند، نمازشان را تمام بخوانند و روزه نیز بگیرند.

«مسأله ۱۳۳۲» نماز چوپان‌ها – چه محلّ مخصوصی را برای چرانیدن گوسفندان انتخاب کرده باشند و چه نکرده باشند – تمام است.

«مسأله ۱۳۳۳» مهمانداران هواپیما، قطار یا کشتی که نوعاً در مسافرتند و نیز سایر کسانی که شغل آنان مسافرت است، چنانچه ده روز را در یک مکان با قصد اقامت بمانند و پس از آن دوباره مسافرت کنند، در سفر اوّلِ پس از ده روز، باید نماز خود را شکسته بخوانند، ولی در بقیّه سفرها نماز آنان تمام است و اگر بدون قصد اقامت ده روز بمانند، چنانچه در وطن خود بمانند، حکم همین است و اگر در محل دیگری مانده باشند، بنابر احتیاط واجب در سفر اول نماز را هم شکسته و هم تمام بخوانند.

«مسأله ۱۳۳۴» منظور از سفر اول، سفری است که پس از ده روز اقامت در وطن و یا محلّی که قصد ماندن ده روز در آن را کرده، آغاز می‌شود و با بازگشت به وطن پایان می‌یابد. البته چنانچه سفر اول طولانی شود، باید در آن سفر نیز نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۳۵» اگر کسی که شغل او مسافرت است، شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۳۶» کسی که در هر هفته معمولاً چند روز در وطن خود مشغول به کار است و چند روز هم در خارج از شهر مشغول رانندگی است و حداقل به مقدار مسافت شرعی سفر می‌کند، چنانچه بیشتر روزهای هفته را در خارج از شهر و مشغول رانندگی باشد، نماز او تمام و روزه بر او واجب می‌باشد.

«مسأله ۱۳۳۷» اگر راننده‌ای که در مسیر معیّنی سفر می‌کند، اتّفاقاً مسیر خود را برای کارش تغییر دهد – اگرچه یک مرتبه هم باشد – نمازش در آن مسیر تمام است.

«مسأله ۱۳۳۸» اگر کسی که شغل او مسافرت است، برای کار دیگری مثل زیارت یا حجّ مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر مثلاً راننده‌ای اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش نیز زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۳۹» حمله‌دار – یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکّه مسافرت می‌کند – چنانچه در بیشتر ایام سال مشغول این کار باشد، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر فقط در ایام حجّ یا در ایام مخصوصی از سال به این کار مبادرت ورزد، باید نماز را در سفر شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۴۰» کسی که مثلاً فقط در تابستان یا زمستان شغل او مسافرت است، مثل راننده‌ای که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد، باید در سفری که شغل او می‌باشد، نماز را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۴۱» راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کنند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی بروند، باید

نماز را شکسته بخوانند.

«مسأله ۱۳۴۲» کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

« مسأله ۱۳۴۳» کسی که شغل او مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهر یا در روستا جنسی داشته باشد که برای حمل و نقل آن مسافرت‌های پی‌درپی بکند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۴۴» کسی که از وطن خود صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغل او مسافرت نباشد، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند؛ ولی چنانچه قصد او این باشد که وطنی برای خود اختیار نکند و یا این که مردّد باشد که وطن اختیار کند یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۴۵» کسی که دو وطن دارد، نمازش در هر دو وطن تمام است و روزه‌اش را نیز در آن دو وطن باید بگیرد و چنانچه در هر سه روز یک بار یا در هر شش روز دو بار و یا به همین ترتیب در بین آن دو وطن به خاطر شغل خود رفت و آمد کند، در بین راه نیز نمازش تمام و روزه‌اش صحیح است.

* شرط هشتم: آن که به حَدّ تَرَخُّص برسد، یعنی از وطن خود به قدری دور شود که در هوای صاف و بدون گرد و غبار، دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را هم نشود و لازم نیست به قدری دور شود که مناره‌ها و گنبدها را نبیند یا دیوارها هیچ پیدا نباشند، بلکه همین اندازه که دیوارها کاملاً معلوم نباشند، کافی است.

«مسأله ۱۳۴۶» اگر کسی که به سفر می‌رود، به جایی برسد که اذان را نشنود ولی دیوار شهر را ببیند یا دیوار را نبیند ولی صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۴۷» مسافری که به وطن خود برمی‌گردد، وقتی دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند

«مسأله ۱۳۴۸» هرگاه شهر در مکان بلندی باشد که از دور دیده شود یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود، دیوار آن را نبیند، کسی که از آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود دیوارش از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

« مسأله ۱۳۴۹» اگر از محلّی مسافرت کند که خانه و دیوار ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محل دیوار داشت از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۵۰» اگر به قدری از محل دور شود که نداند صدایی که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگری، باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۵۱» اگر به قدری از محل دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود، ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلندی می‌گویند بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۵۲» اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلندی می‌گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۵۳» اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلّی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسّط دیوار خانه‌ها را نبیند و گوش متوسّط صدای اذان معمولی را نشنود.

« مسأله ۱۳۵۴» اگر بخواهد در جایی نماز بخواند که شک دارد به حدّ ترخّص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند و هنگام برگشتن اگر شک کند که به حدّ ترخّص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند؛ ولی اگر هم به هنگام رفتن و هم به هنگام بازگشتن بخواهد در جایی که شک دارد به حد ترخص هست یا نه، نماز چهار رکعتی بخواند، یا باید در آن جا نماز نخواند و یا این که در

آن محل، نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۵۵» حکم حدّ ترخّص مخصوص وطن است و در مورد محلّی که با قصد ده روز در آنجا اقامت کرده و یا بدون قصد، سی روز در حال تردید در آنجا مانده است، حکم حد ترخّص جاری نیست؛ بنابر این کسی که به قصد مسافرت از محل اقامت خود و یا محلی که سی روز بدون قصد اقامت در آنجا مانده است خارج شود، به محض خارج شدن باید نماز را شکسته بخواند و در حال رفتن به محلی که قصد اقامت ده روز در آنجا را دارد، تا قبل از رسیدن به آن محل، باید نماز را شکسته بخواند.

چیزهایی که سفر را قطع می‌کنند

۱ - رسیدن به وطن

«مسأله ۱۳۵۶» مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۵۷» اگر مسافری در بین سفر به وطن خود برسد، باید تا وقتی که در آنجاست نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی به جایی برسد که دیوار وطن را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۵۸» محلّی که انسان آن را برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده، وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادر او باشد و چه خود آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد، چه در آنجا ملك شخصی داشته یا نداشته باشد و لازم نیست قصد اقامت دائمی در محل را داشته باشد، بلکه چنانچه عرفاً محلی را مقر و محل زندگی او بدانند و در آنجا مسافر محسوب نشود، آن محل برای او حکم وطن را دارد.

«مسأله ۱۳۵۹» کسی که می‌خواهد جایی را به عنوان وطن انتخاب کند و در آن جا زندگی کند، وقتی می‌تواند نماز خود را در آن جا تمام بخواند که به اندازه‌ای در آن جا بماند که دیگر در آن جا مسافر محسوب نشود و اگر بخواهد پیش از گذشتن این مدت در آن جا نمازش را تمام بخواند، باید قصد اقامت ده روز نماید.

«مسأله ۱۳۶۰» اگر شخصی در یك محل ملکی داشته باشد، چنانچه آن جا را محلّ زندگی خود قرار نداده باشد و عرفاً در آن محل مسافر محسوب شود، باید نماز خود را در آن جا شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۶۱» زن در توطّن (انتخاب وطن) به طور مطلق تابعیّت شوهر را ندارد، بلکه در صورتی که زن و شوهر بنا داشته باشند با هم زندگی کنند، محلّی که زن به همراه شوهرش در آن زندگی می‌کند برای وی وطن محسوب می‌شود، ولی اگر از روی نافرمانی و نُشوز یا با توافق شوهر نخواهد در وطن شوهر زندگی کند، هر جا را که برای خود وطن قرار دهد، وطن او می‌باشد؛ همچنین «اولاد» در صورتی که بالغ و رشید باشند - یعنی خودشان اهل درك و تشخیص باشند - می‌توانند در انتخاب وطن و محلّ زندگی مستقل بوده و از تابعیّت پدر و مادر خارج شوند.

«مسأله ۱۳۶۲» محل تولّد انسان در صورتی که قبلاً در آنجا سکونت و اقامت نداشته و در حال حاضر نیز ساکن آنجا نباشد، حکم وطن را ندارد و چنانچه قبلاً در آن جا ساکن بوده ولی در حال حاضر ساکن آن جا نباشد و عملاً از آن جا اعراض کرده باشد نیز وطن وی محسوب نمی‌شود.

«مسأله ۱۳۶۳» دانشجویانی که برای تحصیل در شهری غیر از وطن خود قصد دارند مدت زیادی بمانند و همچنین اساتید دانشگاه‌ها، معلمان، طلاب، کارکنان دولت و مانند آنها که قصد دارند جهت کار خود مدت زیادی در محلّی غیر از وطن خود اقامت کنند، اگر مدتی از اقامت آنها در آن محل بگذرد که دیگر عرفاً در آنجا مسافر محسوب نشوند، آن محل برای آنها حکم وطن را پیدا

می کند. بنابر این پس از گذشت مدت مذکور، چنانچه از آنجا به سفر بروند، پس از بازگشت لازم نیست برای تمام خواندن نماز و روزه گرفتن، قصد اقامت ده روز کنند.

«مسأله ۱۳۶۴» افرادی که در مسأله قبل ذکر شدنـد، در مدتی که شک دارند در آن محل عرفاً به آنها مسافر می گویند یا نه، چنانچه قصـد اقامت ده روز در آن محل نداشته باشنـد و بین وطن خود و آن محل نیز رفت و آمـد دائمی – با شـرایطی که در مسأله ۱۳۳۱ گفته شد – نداشته باشند، باید بنابر احتیاط واجب نماز را هم شکسته و هم تمام بخوانند.

«مسأله ۱۳۶۵» «اِعراض از وطن» به معنای انصـراف از سکونت در آنجاست و تنها به قصد و نیّت حاصل نمی‌شود، بلکه باید عملاً به گونه‌ای اعراض کرده باشد که محل سکونت فعلی او حساب نشود.

« مسأله ۱۳۶۶» اگر کسـی در دو محـل زنـدگی کنـد و مثلاًـ شـش ماه در شـهری و شـش ماه در شـهر دیگری بمانـد، هر دو وطن او می‌باشـند و اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، در صورتی که در هیچ‌کدام مسافر محسوب نشود، باید در همه محل‌هـا نمـاز را تمام بخوانـد. «مسأله ۱۳۶۷» اگر به جـایی برسـد که وطن او بوده و از آنجـا اعراض کرده، نبایـد نمـاز را تمـام بخواند، اگرچه وطن دیگری نیز برای خود اختیار نکرده باشد.

۲ – ده روز اقامت

«مسأله ۱۳۶۸» مسافری که قصـد دارد ده روز پشت سـر هم در محلّی بماند یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلّی می‌ماند، باید در آن محل نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۶۹» مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشـته باشد و همین که قصـد کنـد از اذان صبحِ روز اوّل تا غروب روز دهم بمانـد، باید نماز را تمام بخواند و همچنین اگر مثلاً قصد او این باشد که از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۷۰» مسـافری که می‌خواهـد ده روز در محلّی بمانـد، در صورتی بایـد نماز را تمام بخوانـد که بخواهـد تمام ده روز را در یک جا بماند؛ پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و ری بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

« مسأله ۱۳۷۱» در وحـدت یا تعـدّد محل، نظر عرف تعیین کننـده است؛ پس اگر در یک شـهر قصـد ده روز کنـد، رفت و آمد او به محلّه‌های آن شـهر مانعی نـدارد، هر چنـد آن شـهر بزرگ باشـد، مگر آن که محلّه‌های آن شـهر به گونه‌ای از یکـدیگر دور و جدا باشند که چند محل حساب شوند و شخصی را که از یک محلّه به محلّه دیگر رفته، مسافر حساب کنند.

« مسأله ۱۳۷۲» اگر مسـافری که می‌خواهـد ده روز در محلّی بمانـد، از اوّل قصـد داشـته باشـد که در بین ده روز به اطراف آن محل برود، چنانچه جایی که می‌خواهد برود جزء اطراف محل اقامت یا از بسـتان‌ها و مزارع و باغات اطراف آن باشد به گونه‌ای که رفتن به آنجا منافی با صـدق اقامت در بلـد نباشـد، بایـد در تمام ده روز نماز را تمام بخوانـد و اگر بخواهـد تا کمتر از چهار فرسـخ برود، چنـانچه در نیّت او باشـد که در بین ده روز فقـط یـک مرتبه برود و رفتن و برگشـتن بیش از دو سـاعت زمان نبرد، ضـرری به قصـد اقامت او نمی‌زند.

«مسأله ۱۳۷۳» مسافری که تصـمیم نـدارد ده روز در جایی بماند، مثلاً قصد او این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۷۴» کسـی که تصـمیم دارد ده روز در محلّی بمانـد، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیش آید، در صورتی که مردم به احتمال او اعتنایی نکنند، باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۷۵» اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر نداند تا آخر ماه چند روز مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۷۶» اگر مسافر قصد کند ده روز در محلّی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگری برود، باید نماز را شکسته بخواند و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف یا مردّد شود، تا وقتی در آنجاست باید نماز را تمام بخواند و روزه نیز بگیرد.

«مسأله ۱۳۷۷» مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتیِ اداء خوانده باشد، روزه او صحیح است و تا وقتی در آنجاست باید نمازهای خود را تمام بخواند و اگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد نیز روزه آن روز او صحیح است، امّا نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد نیز نمی‌تواند روزه بگیرد.

«مسأله ۱۳۷۸» اگر مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، از ماندن منصرف شود و شک کند پیش از آن که از قصد ماندن منصرف شود، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۷۹» اگر مسافر به نیّت این که نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

«مسأله ۱۳۸۰» اگر مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه وارد رکوع رکعت سوم نشده باشد، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیّه نمازهای خود را شکسته بخواند و اگر وارد رکوع رکعت سوم شده باشد، نماز او باطل است و تا وقتی در آنجاست، باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۸۱» مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی مسافرت نکرده، باید نماز خود را تمام بخواند و لازم نیست پس از گذشتن ده روز اوّل، دوباره قصد ماندن ده روز کند.

«مسأله ۱۳۸۲» مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، باید روزه واجب را بگیرد و می‌تواند روزه مستحبّی را نیز بجا آورد و امامت نماز جمعه را به عهده بگیرد و نافله ظهر و عصر و عشاء را نیز بخواند.

«مسأله ۱۳۸۳» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و سپس به محل اقامت خود برگردد، باید در رفت و برگشت نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۸۴» مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ فاصله دارد برود و ده روز در آنجا بماند، باید در مسیر رفتن و در جایی که قصد ماندن ده روز کرده نمازهای خود را تمام بخواند؛ ولی اگر جایی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر فاصله داشته باشد، باید هنگام رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند و چنانچه در آنجا قصد ماندن ده روز کرده، نماز خود را در آن محل تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۸۵» مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بعد از گذشتن ده روز یا خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ فاصله دارد برود، چنانچه مردّد باشد که به محل اوّل خود برگردد یا نه یا به کلّی از برگشتن به آنجا غافل باشد یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه یا آن که از ده روز ماندن و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا هنگامی که برمی‌گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۸۶» اگر به گمان این که رفقای او می‌خواهند ده روز در محلّی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند، اگرچه خود نیز از ماندن منصرف شود، تا مدّتی که در آنجاست باید نماز را تمام بخواند.

۳ - یک ماه توقّف در حال تردید

«مسأله ۱۳۸۷» اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ، سی روز در محلّی بماند و در تمام سی روز در مورد رفتن یا ماندن مردّد

باشد، بعد از گذشتن سی روز، اگرچه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیّه راه مردّد شود، از وقتی که مردّد می‌شود باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۸۸» مسافری که می‌خواهد نُه روز یا کمتر در محلّی بماند، اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر در آنجا ماند بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند و به همین ترتیب تا سی روز ادامه یابد، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

«مسأله ۱۳۸۹» مسافری که سی روز مردّد بوده، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز نیز باید نماز را شکسته بخواند.

محل‌هایی که مسافر می‌تواند نماز را در آنها تمام بخواند

«مسأله ۱۳۹۰» مسافر می‌تواند در مسجدالحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مسجد کوفه نماز خود را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد در جایی که اوّل جزء این مساجد نبوده و بعد به این مساجد اضافه شده نماز بخواند، احتیاط مستحب آن است که نماز را شکسته بخواند، اگرچه اقوی صحّت تمام است و نیز مسافر می‌تواند در حرم و رواق حضرت سیدالشهداءعلیه السلام بلکه در مسجد متّصل به حرم نیز نماز را تمام بخواند. این حکم برای هر نماز چهار رکعتی جاری است؛ بنابر این می‌تواند مثلاً نماز ظهر را تمام و نماز عصر را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۳۹۱» حکم مذکور مربوط به نماز است و مسافر نمی‌تواند در این مکانها روزه بگیرد.

«مسأله ۱۳۹۲» اگر مسافر در یکی از این چهار مکان، نماز چهار رکعتی را به نیت شکسته شروع کند، می‌تواند تا قبل از سلام نماز، نیت خود را به نماز تمام برگرداند و نماز را چهار رکعتی تمام کند. همچنین اگر نماز مذکور را به نیت تمام شروع کند، می‌تواند قبل از ورود به رکوع رکعت سوم، نیّت خود را به نماز شکسته برگرداند و نماز را دو رکعتی تمام کند.

مسائل متفرّقه نماز مسافر

«مسأله ۱۳۹۳» کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار مکانی که گفته شد عمداً تمام بخواند، نماز او باطل است و نیز اگر فراموش کند که مسافر است یا فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، باید نماز را دوباره به صورت شکسته بخواند؛ ولی اگر بعد از وقت به خاطر آورد، واجب نیست قضا نماید.

«مسأله ۱۳۹۴» در هر موردی که وظیفه انسان است که نماز خود را هم تمام و هم شکسته بخواند، باید روزه خود را نیز بگیرد و قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله ۱۳۹۵» کسی که به خاطر دارد مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر بدون توجّه و به طور عادت تمام بخواند، نمازش باطل است و باید آن را اعاده و یا قضا نماید.

«مسأله ۱۳۹۶» مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۳۹۷» مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیّات آن را نداند، مثلاً نداند که پس از گذشتن از حدّ ترخّص باید نمازش را شکسته بخواند و یا این که نداند در صورتی که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بازگردد، نمازش شکسته است، چنانچه تمام بخواند، در صورتی که وقت باقی باشد، بنابر احتیاط باید نماز را دوباره شکسته بخواند، ولی اگر پس از گذشتن وقت بفهمد، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۳۹۸» مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، باید نمازی را که تمام خوانده دوباره شکسته بخواند، ولی اگر پس از گذشتن وقت

بفهمد، قضا لازم نیست.

«مسأله ۱۳۹۹» کسی که باید نماز را تمام بخواند اگر آن را شکسته بجا آورد، در هر صورت نمازش باطل است و باید آن را اعاده و یا قضا نماید؛ ولی این حکم در مورد کسی که ده روز در جایی اقامت کرده و به علت ندانستن مسأله نماز را شکسته خوانده است، مبنی بر احتیاط است.

«مسأله ۱۴۰۰» اگر فراموش کند که مسافر است و مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز به خاطر آورد که مسافر است یا متوجّه شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باشد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته باشد، نماز او باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت نیز وقت داشته باشد، باید نماز را دوباره به صورت شکسته بخواند و چنانچه به اندازه خواندن یک رکعت وقت نداشته باشد، باید قضای آن را به جا آورد.

«مسأله ۱۴۰۱» اگر مسافر بعضی از خصوصیّات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و همان روز یا شب آن برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیّت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته باشد، نماز او باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت نیز از وقت باقی مانده باشد، باید نماز را به صورت شکسته بخواند و چنانچه به اندازه خواندن یک رکعت نیز وقت نداشته باشد، باید قضای آن را در خارج وقت به جا آورد.

«مسأله ۱۴۰۲» اگر مسافری که باید نماز را تمام بخواند، به واسطه ندانستن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز، دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

«مسأله ۱۴۰۳» اگر مسافری که نماز نخوانده پیش از تمام شدن وقت به حدّ ترخّص وطن خود یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

«مسأله ۱۴۰۴» اگر از مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشاء قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگرچه در غیر سفر بخواهد قضای آن را بجا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از سه نماز قضا شود، باید آن را چهار رکعتی قضا نماید، اگرچه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

«مسأله ۱۴۰۵» کسی که قسمتی از وقت نماز چهار رکعتی را در سفر و قسمتی از آن را در وطن می‌باشد، چنانچه آن نماز قضا شود، اگر در آخر وقت در سفر بوده، باید نماز را دو رکعتی قضا کند و اگر در وطن بوده، باید آن را چهار رکعتی قضا کند.

«مسأله ۱۴۰۶» اگر در سفری که وظیفه او در آن سفر جمع بین نماز تمام و شکسته است، نماز ظهر، عصر یا عشای او قضا شود، قضای آن را باید هم به صورت شکسته و هم به صورت تمام به جا آورد.

«مسأله ۱۴۰۷» اگر در یکی از چهار مکانی که مسافر می‌تواند نماز خود را در آن جا تمام یا شکسته بخواند و در مسأله ۱۳۹۰ بیان شد، نماز ظهر، عصر یا عشای او قضا شود، چنانچه بخواهد در مکان دیگری آن را قضا نماید، باید به صورت شکسته آن را به جا آورد؛ ولی اگر بخواهد در همان چهار محل قضای آن نماز را به جا آورد، می‌تواند آن را به صورت شکسته یا تمام بخواند.

«مسأله ۱۴۰۸» مستحب است انسان بعد از هر نمازی که می‌خواند سی مرتبه بگوید: «سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ وَلا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، ولی این ذکر در تعقیب نمازهایی که مسافر به صورت شکسته می‌خواند بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است مسافر بعد از این نمازها شصت مرتبه این ذکر را بگوید.

نماز قضا

«مسأله ۱۴۰۹» کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را بجا آورد، اگرچه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد.

«مسأله ۱۴۱۰» نمازهای واجب شبانه‌روزی که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارند، همچنین نمازهای واجبی که از انسان در حال کفر یا جنون یا بی‌هوشی که به اختیار خود نبوده ترک شده - در صورتی که کفر یا جنون یا بی‌هوشی در همه وقت نماز بوده باشد - قضا ندارند، ولی اگر در وقت نماز، مسلمان یا عاقل شود یا به هوش آید و یا پاک گردد، باید نماز خود را بجا آورد، هر چند تنها به مقدار یک رکعت از وقت باقی مانده باشد.

«مسأله ۱۴۱۱» اگر در مقداری از وقت نماز عذر داشته باشد و نتواند نماز بخواند، ولی در بخشی از وقت، به مقدار خواندن نماز (پس از انجام دادن مقدمات آن) وقت داشته باشد و نماز را بجا نیاورد، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

«مسأله ۱۴۱۲» اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

«مسأله ۱۴۱۳» کسی که نماز قضا دارد، نباید در خواندن آن کوتاهی کند، ولی واجب نیست فوراً آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۴۱۴» کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبّی بخواند.

«مسأله ۱۴۱۵» اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی که خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطاً قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۴۱۶» در بجا آوردن قضای نمازهای واجب شبانه‌روزی مراعات ترتیب لازم نیست، مگر در قضای نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز؛ بنابر این کسی که مثلاً یک روز نماز عصر و روز بعد نماز ظهر را نخوانده، لازم نیست اوّل نماز عصر و بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید.

«مسأله ۱۴۱۷» اگر بخواهد قضای چند نماز غیر از نمازهای شبانه‌روزی مانند نماز آیات را بخواند یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز شبانه‌روزی و چند نماز غیر آن را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد.

«مسأله ۱۴۱۸» اگر کسی نداند کدام یک از نمازهایی که از او قضا شده مقدم بوده، لازم نیست به نحوی بخواند که ترتیب حاصل شود بلکه می‌تواند هر یک را مقدّم بدارد.

«مسأله ۱۴۱۹» اگر کسی که نمازهایی از او قضا شده بداند کدام یک جلوتر قضا شده، احتیاط مستحب آن است که به ترتیب قضا کند و آنچه اوّل قضا شده را اوّل و دومی را بعد و به همین نحو بخواند.

«مسأله ۱۴۲۰» کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند، مثلاً نمی‌داند چهار نماز بوده یا پنج نماز، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است و همچنین اگر شماره آنها را می‌دانسته و فراموش کرده، اگر مقدار کمتر را بخواند کفایت می‌کند.

«مسأله ۱۴۲۱» کسی که نماز قضایی از روزهای پیش دارد، می‌تواند قبل از خواندن نمازی که قضا شده نماز ادا بخواند و لازم نیست نماز قضا را مقدم بدارد، ولی اگر نماز قضا از همان روز باشد - مثل این که نماز صبح او قضا شده و بخواهد نماز ظهر بخواند - و وقت نیز برای خواندن آن داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز قضا را پیش از نماز ادا بخواند و اگر سهواً مشغول نماز ادا شده باشد، چنانچه قبل از گذشتن از محل عدول متوجّه شود، بنابر احتیاط واجب باید نیّت خود را به نماز قضا برگرداند و آن را بخواند.

«مسأله ۱۴۲۲» کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده و نمی‌داند نماز ظهر است یا عصر یا عشاء، اگر به نیّت قضای نمازی که نخوانده یک نماز چهار رکعتی بخواند، کافی است و در بلند یا آهسته خواندن این نماز مخیّر است.

«مسأله ۱۴۲۳» کسی که نماز قضا به عهده دارد و نمی‌تواند نمازهای خود را به طور کامل و با رعایت همه شرایط آن بخواند، اگر بداند و یا گمان داشته باشد که در مدت کوتاهی عذر او برطرف خواهد شد، باید انجام نماز قضا را تا برطرف شدن عذر به تأخیر اندازد، وگرنه می‌تواند در حال عذر نمازهای قضای خود را بجا آورد و اگر بعد از آن عذر او برطرف شد، لازم نیست آنها را اعاده نماید.

«مسأله ۱۴۲۴» تا انسان زنده است، اگرچه از خواندن نمازهای قضای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا کند.

«مسأله ۱۴۲۵» نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا – به شرط این که نماز قضای امام یقینی باشد نه احتیاطی – و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند؛ مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۴۲۶» کسی که هنگام نماز، آب برای وضو یا غسل ندارد و چیزی هم که تیمّم بر آن صحیح است در اختیارش نیست، باید پس از وقت هرگاه توانست وضو یا غسل یا تیمّم کند و آن را قضا نماید و احتیاط واجب آن است که در وقت نیز آن نماز را بدون طهارت به جا آورد.

«مسأله ۱۴۲۷» کسی که تا نصف شب خواب مانده و نماز عشای او قضا شده، مستحب است علاوه بر قضای نماز، فردای آن روز را نیز روزه بگیرد و در صورتی که بیدار بوده و در اثر فراموشی یا به علّت دیگر نماز عشای او قضا شده باشد، این حکم جاری نمی‌شود و فقط قضای نماز کفایت می‌کند.

«مسأله ۱۴۲۸» مستحب است بچّه ممیّز (یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد) را به نماز خواندن و عبادت‌های دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را با رعایت اعتدال و بدون این که باعث انزجار وی گردند، به قضای نمازها نیز وادار نمایند.

قضای نماز و روزه پدر

«مسأله ۱۴۲۹» اگر پدر نماز خود را بجا نیاورده باشد، چنانچه از روی نافرمانی ترک نکرده باشد و می‌توانسته قضا کند، بر پسر بزرگ‌تر واجب است که بعد از مرگ او قضای نمازهایش را بجا آورد یا برای آنها اجیر بگیرد، بلکه اگر از روی نافرمانی نیز ترک کرده باشد، واجب است به همین نحو عمل کند، مگر این که از روی عناد و انکار ترک کرده باشد و یا این که در مدت نسبتاً زیادی نماز را به جهت کوتاهی و سستی نخوانده باشد و نیز روزه‌ای را که در سفر نگرفته – اگرچه نمی‌توانسته آن را قضا کند – واجب است که پسر بزرگ‌تر قضا نماید یا برای انجام دادن آن اجیر بگیرد و اگر پدر به جهت عذر دیگر (مثل مریضی) روزه نگرفته باشد، چنانچه در حال حیات می‌توانسته آن را قضا کند و قضا نکرده، پسر بزرگ‌تر باید قضای آن را به جا آورد، و گرنه قضای آن بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۴۳۰» منظور از پسر بزرگ، بزرگ‌ترین پسر در حال مرگ پدر است و اگر کسی در حال مرگ، پسر نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب بزرگ‌ترین مرد که در نزدیک ترین طبقه ارث به او قرار دارد، باید قضای نمازهای او را بجا آورد.

«مسأله ۱۴۳۱» اگر پدر بعد از داخل شدن وقت نماز و گذشتن مقداری از آن که می‌توانسته در آن مدّت نماز بخواند بمیرد، بر پسر بزرگ‌تر لازم است آن نماز را بدون نیّت ادا و قضا و به قصد ما فی الذمّه از طرف پدر بجا آورد.

«مسأله ۱۴۳۲» اگر پسر بزرگ‌تر برای انجام قضای نماز و روزه پدر شخصی را اجیر کند، اجیر باید نماز و روزه را به نیابت از میّت بجا آورد نه به نیابت از پسر.

«مسأله ۱۴۳۳» اگر پسر بزرگ‌تر شک داشته باشد که پدر نماز و روزه قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۴۳۴» اگر پسر بزرگ‌تر بداند که پدر او نماز قضا داشته و شک کند که بجا آورده یا نه، باید آنها را قضا نماید.

«مسأله ۱۴۳۵» اگر معلوم نباشد پسر بزرگ‌تر کدام است، قضای نماز و روزه پدر بر هیچ‌کدام از پسرها واجب نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که نماز و روزه او را بین خود قسمت کنند یا برای انجام آنها قرعه بزنند.

«مسأله ۱۴۳۶» کسی که قضای نماز پدر به عهده اوست، لازم نیست فوراً آنها را بجا آورد، اگرچه بهتر است به تأخیر نیندازد.

«مسأله ۱۴۳۷» اگر میّت وصیّت کرده باشد که برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر نماز و روزه او را به نحو صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگ‌تر چیزی واجب نیست.

«مسأله ۱۴۳۸» اگر پسر بزرگ‌تر بخواهد قضای نماز پدر را بخواند، باید در اجزا و شرایط نماز و احکام شک و سهو، بر طبق تکلیف خود عمل کند.

«مسأله ۱۴۳۹» کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، اگر نماز و روزه پدر هم بر او واجب شود، هر کدام را اوّل بجا آورد صحیح است.

«مسأله ۱۴۴۰» پسری که مکلّف نشده ولی خوب و بد را تشخیص می‌دهد و نماز و روزه خود را به نحو صحیح به جا می‌آورد، می‌تواند قضای نماز و روزه پدر خود را بجا آورد.

«مسأله ۱۴۴۱» اگر پسر بزرگ‌تر پیش از آن که نماز و روزه پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست، مگر این که قبل از گذشتن زمانی که در آن مدّت می‌توانسته قضای نماز و روزه را به جا آورد، بمیرد که در این صورت بر پسر بزرگ‌تر بعدی واجب است همان مقدار از نماز و روزه پدر را که پسر اول وقت قضا کردن آنها را نداشته، قضا نماید.

«مسأله ۱۴۴۲» قضای نماز و روزه مادر بر پسر بزرگ‌تر واجب نیست، اگرچه بهتر است آنها را بجا آورد.

نایب گرفتن برای نماز

«مسأله ۱۴۴۳» بعد از مرگِ انسان، می‌توان برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زندگی بجا نیاورده، شخص دیگری را نایب گرفت، یعنی به او مزد داد تا آنها را به نیابت از میّت بجا آورد و اگر کسی بدون مزد نیز آنها را انجام دهد، صحیح است.

«مسأله ۱۴۴۴» انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبّی، مثل حج، عمره، طواف از طرف کسی که در مکه نیست، قرائت قرآن، زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامانعلیهم السلام و توابع آن مثل نماز زیارت، از طرف زندگان اجیر شود و ظاهراً نیابت تبرّعی (مجانی) در جمیع مستحبات از طرف افراد زنده اگر به قصد رجا باشد اشکال ندارد؛ اما صحّت اجیر شدن برای غیر از مثل مستحبات ذکر شده، محلّ تأمّل است و نیز انسان می‌تواند کار مستحبّی را انجام دهد و ثواب آن را به مردگان یا زندگان هدیه نماید.

«مسأله ۱۴۴۵» کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل مورد ابتلای نماز را از روی تقلید به نحو صحیح بداند.

«مسأله ۱۴۴۶» اجیر باید هنگام نیّت، میّت را معیّن نماید، ولی لازم نیست اسم او را بداند؛ پس اگر نیّت کند: «از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام» کافی است.

«مسأله ۱۴۴۷» اجیر باید خود را به جای میّت فرض کند و عبادت‌های او را قضا نماید و یا این که عمل خود را به منزله عمل او قرار دهد و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را به او هدیه کند، کافی نیست.

«مسأله ۱۴۴۸» باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند که نماز را بجا می‌آورد و لازم نیست اطمینان داشته باشند که به

صورت صحیح انجام داده است، بلکه اگر علم به بطلان عمل او نداشته باشند، کافی است.

«مسأله ۱۴۴۹» اگر کسی که دیگری را برای نمازهای میّت اجیر کرده، بفهمد که اجیر عمل را بجا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرد.

«مسأله ۱۴۵۰» هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگر اجیر بگوید: «انجام داده‌ام»، انجام دادن مجدّد لازم نیست و همچنین اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، گرفتن اجیر لازم نیست.

«مسأله ۱۴۵۱» بنابر احتیاط واجب نمی‌توان کسی را که عذری دارد - مثلاً نشسته و یا با تیمّم و یا با وضوی جبیره‌ای نماز می‌خواند - برای نمازهای میّت اجیر کرد.

«مسأله ۱۴۵۲» مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز، باید به تکلیف خود عمل نماید.

«مسأله ۱۴۵۳» کسی که برای نماز اجیر شده، باید طبق وظیفه خود عمل کند، ولی اگر کیفیّت مخصوصی برای خواندن نماز شرط شده باشد و به نظر اجیر آن کیفیّت موجب بطلان نماز نباشد، باید بر طبق آن عمل کند.

«مسأله ۱۴۵۴» اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبّات آن بخواند، باید مقداری از مستحبّات نماز را که معمول است بجا آورد.

«مسأله ۱۴۵۵» لازم نیست قضای نمازهای میّت به ترتیب خوانده شود، مگر نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشای قضا شده از یک روز.

«مسأله ۱۴۵۶» اگر بخواهند برای میّت چند نفر را اجیر کنند که نماز بخوانند، لازم نیست برای آنها وقت مرتّب معیّن کنند که با هم شروع در عمل نکنند، مگر در مورد نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشای قضا شده از یک روز.

«مسأله ۱۴۵۷» اگر کسی اجیر شود که مثلاً ـ در مدت یک سال نمازهای میّت را بخواند، ولی پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می‌دانند بجا نیاورده، شخص دیگری را اجیر نمایند، بلکه برای نمازهایی هم که احتمال می‌دهند بجا نیاورده، بنابر احتیاط واجب باید اجیر بگیرند.

«مسأله ۱۴۵۸» اگر کسی که برای نمازهای میّت اجیر کرده‌اند پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه قید شده باشد که تمام نمازها را خودش بخواند، اجاره باطل است و در غیر این صورت موجر از خیار فسخ برخوردار است، یعنی می‌تواند اجاره را فسخ کند و پولی را که داده پس بگیرد یا از ورثه اجیر بخواهد که از مال او برای انجام دادن آن نمازها اجیر بگیرند، ولی اگر اجیر مال نداشته باشد، بر ورثه او چیزی واجب نیست.

«مسأله ۱۴۵۹» اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش نیز نماز قضا داشته باشد، باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده، شخص دیگری را اجیر نمایند و اگر چیزی زیاد آمد، در صورتی که وصیّت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز خود او برسانند.

نماز جماعت

نماز جماعت

«مسأله ۱۴۶۰» مستحب است نمازهای واجب شبانه‌روزی و نماز میّت و نماز آیات را به جماعت بخوانند و در نمازهای شبانه‌روزی به ویژه نمازهای صبح، مغرب و عشاء مخصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان را می‌شنود، بیشتر سفارش شده است.

«مسأله ۱۴۶۱» در روایتی وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز

را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعتی ثواب ششصد نماز را دارد و هر چه بیشتر شوند، ثواب نمازشان بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند و عدّه آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکّب و درختها قلم و جنّ و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند(۱۸).

«مسأله ۱۴۶۲» حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

«مسأله ۱۴۶۳» مستحب است انسان کمی صبر کند تا نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت در وقت فضیلت از نماز اوّل وقتی که فرادی (یعنی تنها) خوانده شود، بهتر است و نیز نماز جماعتی که مختصر بخوانند، از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

«مسأله ۱۴۶۴» وقتی که جماعت بر پا می‌شود، مستحب است کسی که نماز خود را فرادی خوانده، دوباره با جماعت بخواند و اگر بفهمد که نماز اوّل او باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

«مسأله ۱۴۶۵» کسی که نماز را به جماعت خوانده، چه در آن نماز امام بوده باشد و چه مأموم، مستحبّ است همان نماز را دوباره به عنوان امام جماعت بخواند، ولی اگر بخواهد به عنوان مأموم دوباره در جماعت شرکت کند، باید به قصد رجاء نماز را بخواند.

«مسأله ۱۴۶۶» کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، اگر وسواس او به حدّی باشد که نماز را باطل کند، باید نماز را با جماعت بخواند.

«مسأله ۱۴۶۷» اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، چون مخالفت با امر آنان موجب ناراحتی و اذیت آنان می‌شود، باید نماز را به جماعت بخواند.

«مسأله ۱۴۶۸» نماز عید فطر و قربان و همچنین نماز استسقاء - که برای آمدن باران می‌خوانند - را در زمان غیبت امام‌علیه السلام می‌شود با جماعت خواند، امّا نمازهای مستحبّی را نمی‌شود با جماعت خواند.

«مسأله ۱۴۶۹» هنگامی که امام جماعت، نماز واجب شبانه‌روزی را می‌خواند، هر یک از نمازهای واجب شبانه‌روزی را می‌توان به او اقتدا کرد، ولی اگر امام جماعت نماز خود را احتیاطاً دوباره بخواند، فقط در صورتی که احتیاط مأموم با احتیاط امام از یک جهت باشد - به نحوی که اگر نماز امام درست بوده، نماز مأموم نیز صحیح بوده است و اگر نماز امام اشکال داشته، نماز مأموم نیز دارای اشکال بوده است - می‌تواند به او اقتدا کند.

«مسأله ۱۴۷۰» اگر امام جماعت قضای نماز واجب روزانه خود را بخواند، می‌توان به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز خود را احتیاطاً قضا کند یا قضای احتیاطی نماز شخص دیگری را بخواند، اگرچه برای آن پول نگرفته باشد، اقتدای به او اشکال دارد؛ ولی اگر انسان بداند که از شخصی که امام جماعت برای او نماز قضا می‌خواند نماز فوت شده است، اقتدای به امام جماعت اشکال ندارد.

«مسأله ۱۴۷۱» اگر انسان نداند نمازی که شخصی می‌خواند نماز واجب شبانه‌روزی است یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

«مسأله ۱۴۷۲» اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه در آن حال با قصد اقتدا مشغول انجام وظیفه مأموم باشد، نماز او به جماعت صحیح است، وگرنه باید نماز را به نیّت فرادی تمام نماید.

«مسأله ۱۴۷۳» انسان در بین نماز جماعت می‌تواند نیّت فرادی کند؛ ولی چنانچه از اول قصد او این باشد که در وسط نماز، نیّت فرادی کند، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند نماز را به جماعت اقتدا کند.

«مسأله ۱۴۷۴» اگر مأموم در اثناء حمد یا سوره امام نیّت فرادی کند، باید حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند، بلکه بنابر احتیاط اگر بعد از حمد و سوره و قبل از رفتن به رکوع نیز نیت فرادی کند، باید حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه بخواند.

«مسأله ۱۴۷۵» اگر در بین نماز جماعت نیّت فرادی نماید، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند دوباره نیّت جماعت کند؛ ولی اگر مردّد شود که نیّت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۴۷۶» اگر شکّ کند که نیّت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیّت فرادی نکرده است.

«مسأله ۱۴۷۷» اگر هنگامی که امام در رکوع است، اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگرچه ذکر امام تمام شده باشد، نماز او به نحو جماعت صحیح است و یکّ رکعت حساب می‌شود؛ امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نماز او فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۴۷۸» اگر هنگامی که امام در رکوع است، اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شکّ کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نماز او فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۴۷۹» اگر هنگامی که امام در رکوع است، اقتدا کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، احتیاط مستحب آن است که در صورت امکان در حالت ایستاده صبر کند تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند؛ ولی اگر برخاستن امام به قدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، باید نیّت فرادی نماید.

«مسأله ۱۴۸۰» اگر از اوّل نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود امام سر از رکوع بردارد، بنابر احتیاط واجب باید نیت فرادی نموده و نماز را تمام کند.

«مسأله ۱۴۸۱» اگر هنگامی برسد که امام مشغول خواندن تشهّد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیّت و گفتن تکبیرةالاحرام بنشیند و تشهّد را به قصد قربت مطلقه و به تبعیّت از امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

«مسأله ۱۴۸۲» هنگامی که مأموم نیّت می‌کند، باید امام را معیّن نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست؛ مثلًا اگر نیّت کند: «به امام حاضر اقتدا می‌کنم»، نماز او صحیح است.

شرایط جماعت

* شرط اوّل: نبودن مانع بین امام و مأموم.

«مسأله ۱۴۸۳» در نماز جماعت نباید بین مأموم و امام و همچنین بین انسان و مأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متّصل شده است، مانعی که پشت آن دیده نمی‌شود فاصله باشد؛ بلکه چنانچه مانعی مثل شیشه که پشت آن دیده می‌شود نیز وجود داشته باشد، نماز جماعت صحیح نیست؛ ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متّصل شده است، پرده و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۴۸۴» اگر بر روی چیزی که مانع از اتصال در صفوف جماعت است سوراخ‌هایی ایجاد کنند نیز اتصال در جماعت برقرار نمی‌شود و نماز افرادی که به واسطه این مانع از جماعت جدا شده‌اند، به جماعت صحیح نیست.

«مسأله ۱۴۸۵» اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متّصل به امام است، چیزی که مانع از اتصال صفوف می‌شود ایجاد شود، نماز او فرادی می‌شود و باید به وظیفه فرادی عمل کند.

«مسأله ۱۴۸۶» اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که دو طرف محراب ایستاده‌اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی‌بینند، نمی‌توانند اقتدا کنند، بلکه اگر کسی هم پشت سر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به واسطه دیوار محراب امام را نمی‌بینند، خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۱۴۸۷» اگر کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند، به واسطه طولانی بودن صف اوّل امام را نبینند، می‌توانند اقتدا کنند و نیز اگر به واسطه طولانی بودن یکی از صف‌های دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا

نمایند.

«مسأله ۱۴۸۸» اگر صف‌های جماعت تا در مسجد برسند، نماز کسی که مقابل در پشت صف ایستاده صحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، ولی نماز کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به سبب وجود دیوار، او را نمی‌بینند، خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۱۴۸۹» اگر کسی که پشت ستون ایستاده از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متّصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر از دو طرف متّصل باشد، چنانچه از صف جلو کسی را ببیند، جماعت او صحیح است، وگرنه نماز او به جماعت خالی از اشکال نیست.

* شرط دوم: بلندتر نبودن مکان امام از مکان مأموم.

«مسأله ۱۴۹۰» جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام مقدار کمی بلندتر باشد، اشکال ندارد و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن به قدری کم باشد که به آن «زمین مسطّح» بگویند، مانعی ندارد.

«مسأله ۱۴۹۱» اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد، اشکال ندارد، مگر آن که بلندی به مقداری باشد که عرفاً یک جماعت به حساب نیایند.

* شرط سوم: نبودن فاصله زیاد بین امام و مأموم و بین مأمومین.

«مسأله ۱۴۹۲» بنابر احتیاط واجب باید بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام و نیز بین محل سجده مأموم و محل ایستادن مأموم صف جلو بیشتر از یک گام معمولی فاصله نباشد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، هیچ فاصله نداشته باشد. «مسأله ۱۴۹۳» اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متّصل باشد و از طرف جلو به امام متّصل نباشد، چنانچه کمتر از یک گام بزرگ با مأموم طرف راست یا چپ خود فاصله داشته باشند، نماز او صحیح است، ولی اگر بیشتر از یک قدم بزرگ فاصله پیدا شود، نماز او فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۴۹۴» اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود یا همه نیّت فرادی نمایند، نماز صف‌های بعد به نحو جماعت صحیح نمی‌باشد، مگر آن که کسانی که نمازشان تمام شده، بلافاصله به همان جماعت اقتدا کنند.

«مسأله ۱۴۹۵» اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، بچّه‌ای فاصله شود، هرچند نماز او صحیح نباشد، می‌توانند اقتدا کنند و فاصله یک بچّه ضرر نمی‌زند.

«مسأله ۱۴۹۶» اگر بعد از تکبیر امام، صف جلو آماده نماز شده و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، می‌تواند تکبیر بگوید.

«مسأله ۱۴۹۷» اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است، نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

«مسأله ۱۴۹۸» هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگرچه خود امام متوجّه نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

«مسأله ۱۴۹۹» اگر مأموم در صحّت قرائت امام جماعت شک کند، در صورتی که شک او به گونه‌ای باشد که بتواند حمل بر صحّت نماید، می‌تواند به او اقتدا کند.

* شرط چهارم: جلوتر نبودن مأموم از امام.

«مسأله ۱۵۰۰» مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و به احتیاط واجب باید کمی عقب‌تر از امام بایستد؛ ولی اگر مأموم فقط یک مرد باشد، بنابر احتیاط واجب باید در سمت راست امام بایستد و می‌تواند مساوی با امام بایستد و چنانچه قدّ مأموم بلندتر از امام باشد و

در رکوع و سجود سر او جلوتر از امام باشد، اشکالی ندارد.

احکام جماعت

«مسأله ۱۵۰۱» مأموم بایـد غیر از حمـد و سوره، همه ذکرهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اوّل یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

«مسأله ۱۵۰۲» اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صبح، مغرب و عشاء صـدای حمـد و سوره امام را بشـنود، نباید حمد و سوره را بخوانـد و بنابر احتیاط واجب بایـد به قرائت امام گوش دهد، بلکه اگر کلمات امام را تشـخیص ندهد نیز احتیاطاً حکم همین است و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند، ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً بلند بخواند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۵۰۳» اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

«مسأله ۱۵۰۴» اگر مأموم سـهواً حمد و سوره را بخواند یا گمان کند صدایی که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۵۰۵» اگر شک کنـد که صـدای امام را می‌شـنود یا نه یا صـدایی بشـنود و ندانـد صدای امام است یا صدای شـخص دیگر، می‌تواند به قصد قربت مطلقه حمد و سوره را بخواند، اگرچه بهتر است آن را نخواند.

«مسأله ۱۵۰۶» بنـابر احتیـاط واجب مـأموم نبایـد در رکعت اوّل و دوم نمـاز ظهر و عصـر، حمـد و سوره را به عنوان جزء واجب نماز بخوانـد، ولی خوانـدن حمـد و سوره به قصد قربت مطلقه اشـکال ندارد و اگر حمد و سوره نخواند، مسـتحب است به جای آن ذکر بگوید.

«مسأله ۱۵۰۷» مـأموم نبایـد تکبیرةالاـحرام را پیش از امـام بگویـد، بلکه احتیـاط واجب آن است که تـا تکبیر امام تمام نشـده، تکبیر نگوید.

«مسأله ۱۵۰۸» اگر مأموم پیش از امام عمداً نیز سـلام دهد، نماز او صـحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر سلام امام را می‌شنود، پیش از امام سلام ندهد.

«مسأله ۱۵۰۹» اگر مأموم غیر از تکبیرةالاحرام، ذکرهای دیگر نماز را پیش از امام بگویـد، اشـکال نـدارد؛ ولی اگر آنها را بشـنود یا بداند امام چه هنگام ذکرهای نماز را می‌گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

«مسأله ۱۵۱۰» مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، اعمال دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد و اگر عمـداً پیش از امـام عملی را انجام دهـد، نماز او فرادی می‌شود؛ اما اگر در حال قرائت امام عمـداً به رکوع رود، نمازش باطل می‌شود و اگر عمداً عملی را مدت زیادی پس از امام انجام دهد و یا این که در یک رکن عمداً امام را درک نکند – مثل این که امـام سـر از رکوع بردارد و مـأموم هنوز به رکوع نرفته باشـد – نمـاز او فرادی می‌شود، بلکه اگر سـهواً نیز امـام را در یـک رکن درک نکند، بنابر احتیاط نمازش فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۵۱۱» اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شـدن رکوع که رکن است، نماز را باطل نمی‌کند و اگر برنگردد، نماز او فرادی می‌شود و اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع برسد امام سر بردارد، نماز او صحیح است هرچند احتیاط مستحب آن است که نماز را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۵۱۲» اگر سـهواً سـر بردارد و ببیند امام در سـجده است، باید به سجده برگردد و چنانچه برنگردد، نمازش فرادی می‌شود و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد و برگردد، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است، نماز باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۵۱۳» اگر کسـی سـهواً پیش از امام سـر از سجده بردارد و دوباره به سجده برود، چنانچه امام قبل از رسیدن او به سجده سر

بردارد، نماز او صحیح است؛ ولی اگر در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد، احتیاط مستحب این است که نماز را تمام کند و سپس آن را دوباره بخواند.

«مسأله ۱۵۱۴» اگر سهواً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به گمان این که به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود، نماز او به جماعت صحیح است.

«مسأله ۱۵۱۵» اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به گمان این که سجده اوّل امام است و به قصد این که با امام سجده کند، به سجده برود و بفهمد سجده دوم امام بوده و یا به گمان این که سجده دوم امام است به سجده برود و بفهمد سجده اوّل امام بوده، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام کرده و دوباره آن را بخواند. «مسأله ۱۵۱۶» اگر سهواً پیش از امام به رکوع برود، باید سر بردارد و با امام به رکوع برود و نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۵۱۷» اگر سهواً پیش از امام به رکوع برود و به گونه‌ای باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نرسد، چنانچه برنگردد، نماز او فرادی می‌شود؛ ولی اگر به گونه‌ای باشد که با برگشتن مقداری از قرائت امام را درک کند، چنانچه برنگردد نمازش باطل است.

«مسأله ۱۵۱۸» اگر پیش از امام به سجده برود، واجب است که سر بردارد و با امام به سجده رود و نماز او صحیح است و اگر عمداً سر بر نداشت، نماز او فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۵۱۹» اگر قبل از امام به رکوع یا سجده برود، در مواردی که لازم است برگردد – و در مسائل قبل گفته شد – بنابر احتیاط باید قبل از سر برداشتن ذکر رکوع یا سجده را حتی به مقدار یک «سبحان اللّه» بگوید و اگر با گفتن یک «سبحان اللّه» نیز به امام نمی‌رسد، می‌تواند ذکر نگوید و از امام متابعت نماید و یا نیّت فرادی کند و ذکر بگوید و نماز را تمام کند.

«مسأله ۱۵۲۰» اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهّد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود، مأموم نباید قنوت و تشهّد را بخواند، ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت یا تشهّد امام تمام شود و بقیّه نماز را با او بخواند.

«مسأله ۱۵۲۱» اگر مأموم در رکعت دوم اقتدا کند، قنوت و تشهّد را با امام می‌خواند و احتیاط آن است که هنگام خواندن تشهّد، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهّد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت نداشته باشد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر با خواندن حمد به رکوع امام نرسد، بنابر احتیاط باید نیّت فرادی کند و نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۵۲۲» اگر هنگامی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نماز خود که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و قبل از رکوع خود را به امام برساند و تسبیحات اربعه را بگوید و در رکوع نیز خود را به امام برساند و اگر قبل از رکوع یا در رکوع به امام نرسد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را فرادی تمام کند.

«مسأله ۱۵۲۳» اگر امام در حال قیام رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود و بعد اقتدا نماید.

«مسأله ۱۵۲۴» اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت نداشته باشد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر در رکوع به امام نرسد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را فرادی تمام کند.

«مسأله ۱۵۲۵» کسی که می‌داند اگر سوره را بخواند در رکوع به امام نمی‌رسد، باید سوره را نخواند و اگر بخواند و در رکوع به

امام نرسد، نماز او به صورت فرادی صحیح است.

«مسأله ۱۵۲۶» کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید.

«مسأله ۱۵۲۷» کسی که اطمینان دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، بنابر احتیاط واجب نماز او فرادی می‌شود.

«مسأله ۱۵۲۸» اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است، می‌تواند اقتدا کند، ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگر بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوم بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۵۲۹» اگر به گمان این که امام در رکعت اوّل یا دوم است حمد و سوره را نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است؛ ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت نداشته باشد، فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند.

«مسأله ۱۵۳۰» اگر به گمان این که امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره را بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوم بوده، نماز او صحیح است.

«مسأله ۱۵۳۱» اگر هنگامی که مشغول نماز مستحبّی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان نداشته باشد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل می‌رسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

«مسأله ۱۵۳۲» اگر هنگامی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان نداشته باشد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحب است به نیّت نماز مستحبّی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

«مسأله ۱۵۳۳» اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد، لازم نیست نیّت فرادی کند.

«مسأله ۱۵۳۴» کسی که در رکعت دوم به امام اقتدا کرده، می‌تواند هنگامی که امام تشهّد رکعت آخر را می‌خواند، برخیزد و نماز را تمام کند و یا انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

«مسأله ۱۵۳۵» اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده یا کافر بوده یا بدون وضو نماز خوانده، نماز جماعت او صحیح است.

«مسأله ۱۵۳۶» اگر پس از نماز معلوم شود که امام رکنی را ترک کرده یا به واسطه فراموشی با بدن یا لباس نجس نماز خوانده، نماز مأموم صحیح است به شرط آنکه خللی در ارکان نماز فرادی وارد نشده باشد، مثلاً به جهت متابعت از امام رکن زیاد نکرده باشد.

«مسأله ۱۵۳۷» بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد، باید طرف راست امام بایستد و اگر چند مرد باشند، باید پشت سر امام بایستند و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، باید مرد طرف راست امام و زنها پشت سر امام بایستند و اگر چند زن باشند، باید پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند، باید مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند و اگر یک زن باشد، می‌تواند در پشت سر امام و یا طرف راست او به نحوی بایستد که جای سجده او مساوی با زانو یا محل ایستادن امام باشد.

شرایط امام جماعت

«مسأله ۱۵۳۸» امام جماعت بایـد عاقل، شیعه دوازده امامی، عـادل و حلال‌زاده و بنابر احتیاط بالغ باشـد و نماز را به نحو صـحیح بخوانـد و نیز اگر مأموم مرد باشـد، امام او نیز بایـد مرد باشـد و احتیاط واجب آن است که امام زنان نیز مرد باشد و اقتدا کردن بچّه ممّیز که خوب و بد را می‌فهمد به بچّه ممّیز دیگر بنابر احتیاط صحیح نیست.

«مسأله ۱۵۳۹» عدالت امام جماعت از چند راه ثابت می‌شود:

اوّل: انسان به عـدالت امام جماعت وثوق و اطمینان پیـدا کند و فرقی نمی‌کند که اطمینان از چه راهی حاصل شود، به شـرط این که انسان از افراد آشنا به مسائل باشد و از افرادی نباشد که با کمترین چیز به امری اطمینان کند.

دوم: شـهادت دو مرد عادل به شـرط آن که دو مرد عادل دیگر برخلاف آن شـهادت ندهنـد و حتّی اگر یک مرد عادل که گفته او موجب وثوق است، بر خلاف آن شهادت دهد، نمی‌توان به شهادت آنها اکتفا کرد.

سوم: حسن ظاهر امام جماعت که از رفتار او در اجتماع حاصل می‌شود.

«مسأله ۱۵۴۰» اگر شک کند امامی که عادل می‌دانسته به عدالت خود باقی است یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

«مسأله ۱۵۴۱» کسـی که ایسـتاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسـی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می‌خواند، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

«مسأله ۱۵۴۲» کسـی که نشسـته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسـی که نشسـته نماز می‌خواند اقتدا کند و همچنین کسـی که خوابیده است، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند.

«مسأله ۱۵۴۳» اگر امـام جمـاعت به واسـطه عـذری بـا تیمّم یـا با وضوی جبیره‌ای نماز بخوانـد، می‌شود به او اقتـدا کرد، ولی اگر به واسطه عذری با لباس نجس نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب نباید به او اقتدا کرد.

«مسأله ۱۵۴۴» اگر شخصـی مرضی داشته باشد که نتواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، بنابر احتیاط واجب نمی‌توان به او اقتدا کرد.

«مسأله ۱۵۴۵» بنابر احتیاط واجب کسی که بیماری خوره یا پیسی دارد یا کسی که حدّ شرعی خورده، نباید امام جماعت شود.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب‌اند

«مسأله ۱۵۴۶» مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوا در صف اوّل بایستند.

«مسأله ۱۵۴۷» مسـتحب است صف‌های جماعت منظّم باشـند و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، فاصله نباشد و شانه آنان در ردیف یکدیگر باشد.

«مسأله ۱۵۴۸» مستحب است بعد از گفتن «قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ»، مأمومین برخیزند.

«مسأله ۱۵۴۹» مستحب است امام جماعت، حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و عجله نکند تا افراد ضعیف به او برسـند و نیز مسـتحب است قنوت و رکوع و سـجود را طولانی نکند، مگر این که بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، به این عمل مایلند.

«مسأله ۱۵۵۰» مسـتحب است امام جماعت در حمـد و سوره و ذکرهایی که بلنـد می‌خوانـد، صـدای خود را به قـدری بلنـد کند که دیگران بشنوند، ولی نباید بیش از اندازه صدا را بلند کند.

«مسأله ۱۵۵۱» اگر امام در رکوع بفهمد کسـی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگرچه بفهمد فرد دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه‌اند

«مسأله ۱۵۵۲» اگر در صف‌های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

«مسأله ۱۵۵۳» مکروه است مأموم ذکرهای نماز را به گونه‌ای بگوید که امام بشنود.

«مسأله ۱۵۵۴» اقتدا نمودن مسافر به غیر مسافر و یا غیر مسافر به مسافر مکروه است.

نماز آیات

«مسأله ۱۵۵۵» نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه چهار چیز واجب می‌شود:

اوّل و دوم: گرفتن خورشید و گرفتن ماه، اگرچه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد. سوم: زلزله، اگرچه کسی هم نترسد. چهارم: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و هر پدیده آسمانی در صورتی که بیشتر مردم از آن بترسند و بنابر احتیاط واجب برای پدیده‌های زمینی مانند رانش یا فرو رفتن زمین نیز در صورتی که بیشتر مردم از آن بترسند، باید نماز آیات بخوانند.

«مسأله ۱۵۵۶» اگر بیشتر از یک مورد از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است اتّفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

« مسأله ۱۵۵۷» کسی که چند نماز آیات بر او واجب است، اگر همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشند، مثلاً ـ سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده باشد، هنگامی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معیّن کند که برای کدام مرتبه آنها است، ولی اگر برای گرفتن خورشید و ماه و زلزله یا برای دو تای اینها نمازهایی بر او واجب شده باشد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام نیّت ولو اجمالاً، معیّن کند نماز آیاتی که می‌خواند برای کدام یک از آنهاست، ولی در غیر از گرفتن خورشید و ماه و زلزله، لازم نیست تعیین کند که نماز آیات را به چه سببی می‌خواند، اگرچه تعیین آن بهتر است.

« مسأله ۱۵۵۸» چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر محلّی اتّفاق بیفتند، فقط مردم همان محل باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر حتی اگر مکان آنها به قدری نزدیک باشد که با آن محل یکی حساب شود، نماز آیات واجب نیست.

«مسأله ۱۵۵۹» وقت نماز آیات در خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی از وقتی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند و بنابر احتیاط واجب، نباید نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند.

«مسأله ۱۵۶۰» اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند، بنابر احتیاط واجب نباید نیّت ادا و قضا کند، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند، باید نیّت قضا نماید.

«مسأله ۱۵۶۱» اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که تا باز شدن خورشید یا ماه به اندازه یک رکعت وقت باقی مانده باشد، باید نیّت ادا کند؛ ولی اگر کمتر از یک رکعت به شروع باز شدن باقی مانده باشد، بنابر احتیاط واجب نباید نیّت ادا و قضا کند.

«مسأله ۱۵۶۲» هنگامی که زلزله، رعد، برق و مانند آنها اتّفاق می‌افتد، بنابر احتیاط واجب باید فوراً نماز آیات را بخواند و به هنگام خواندن آن باید نیّت ادا کند و اگر نخواند، تا آخر عمر بر او واجب است، ولی بنابر احتیاط واجب نباید نیّت ادا و قضا کند.

«مسأله ۱۵۶۳» اگر از گرفتن خورشید یا ماه باخبر نشود و بعد از باز شدن کامل خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۵۶۴» اگر عدّه‌ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان اطمینان پیدا نکند و نماز آیات نخواند

و بعـد از بـاز شـدن خورشـید یـا ماه معلوم شود راست گفته‌انـد، در صورتی که تمام خورشـید یا ماه گرفته بوده، بایـد نماز آیات را بخوانـد و اگر قسـمتی از آنهـا گرفته بوده، لازم نیست نمـاز آیات را بخوانـد و اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشـید یا ماه گرفته و بعـد معلوم شود که عادل بوده‌انـد، چنانچه تمام خورشـید یا ماه گرفته بوده، باید نماز آیات را بخواند، بلکه اگر معلوم شود که مقداری از آن نیز گرفته بوده، احتیاط واجب آن است که نماز آیات را بخواند.

«مسأله ۱۵۶۵» اگر انسـان بـه گفته کسـانی که از روی قاعـده علمی وقت گرفتن خورشـید و مـاه را می‌داننـد اطمینـان پیـدا کنـد که خورشـید یا ماه گرفته، بایـد نماز آیات را بخوانـد و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشـید یا ماه می‌گیرد وفلان مقدار طول می‌کشد و انسـان به گفته آنان اطمینان پیـدا کنـد، بایـد به حرف آنان عمل نمایـد، مثلًا اگر بگوینـد خورشـید فلان ساعت شـروع به باز شـدن می‌کند، احتیاطاً نباید نماز را تا آن وقت تأخیر بیندازد.

«مسأله ۱۵۶۶» اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره آن را بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

«مسأله ۱۵۶۷» اگر در وقت نماز واجب شبانه‌روزی، نماز آیات نیز بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت داشته باشد، هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد، هرچند بهتر است اوّل نماز واجب شبانه‌روزی را بخواند و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اوّل آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اوّل نماز واجب شبانه‌روزی را بخواند.

«مسأله ۱۵۶۸» اگر در بین نماز واجب شـبانه‌روزی بفهمـد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز واجب شـبانه‌روزی هم تنگ باشـد، بایـد آن را تمام کند و بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز واجب شـبانه‌روزی تنگ نباشد، باید آن را رها کند و اوّل نماز آیات و بعد نماز واجب شبانه‌روزی را بجا آورد.

«مسأله ۱۵۶۹» اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز واجب شـبانه‌روزی تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشـغول نماز شبانه‌روزی شود و بعـد از آن که نماز را تمام کرد، پیش از انجام عملی که نماز را به هم می‌زنـد، بقیّه نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

«مسأله ۱۵۷۰» اگر کسی هنگام گرفتن خورشید یا ماه جنب باشد، چنانچه وقت داشته باشد و متمکّن از غسل کردن باشد، باید فوراً غسل نماید و نماز آیات را بخواند و اگر نتواند غسل کند یا وقت آن را نداشته باشد، باید با تیمّم نماز آیات را بجا آورد.

«مسأله ۱۵۷۱» اگر در حال حیض یا نفاس زن، یکی از اسباب وجوب نماز آیات رخ دهد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بعد از پاک شدن بجا آورد.

«مسأله ۱۵۷۲» در صورتی که تمـام مـاه بگیرد و از روی عمـد نماز آیات را نخوانـد، مسـتحب است پیش از به جا آوردن قضای آن غسل کند.

دستور نماز آیات

«مسأله ۱۵۷۳» نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن، این است که انسان بعد از نیّت، تکبیر بگوید و یک حمـد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سـر از رکوع بردارد و دوباره یک حمد و یک سوره بخواند و باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم، به سـجده برود و دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اوّل بجا آورد و تشهّد بخواند و سلام دهد.

«مسأله ۱۵۷۴» در نماز آیات انسان می‌تواند بعد از نیّت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و

همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نمایـد؛ مثلاً به قصـد سوره توحید، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» بگوید و به رکوع رود، بعـد بایسـتد و بگویـد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أحَـدٌ» و دوباره به رکوع رود و بعـد از رکوع بایسـتد و بگوید: «أَللَّهُ الصَّمَدُ» و باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ» و به رکوع رود و باز هم سر بردارد و بگوید: «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سـر برداشـتن، به سجده رفته و دو سجده کند و رکعت دوم را نیز مثل رکعت اوّل بجا آورد و بعد از سجده دوم، تشهّد بخواند و سلام نماز را بگوید.

«مسأله ۱۵۷۵» اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

«مسأله ۱۵۷۶» چیزهـایی که در نمازهای شـبانه‌روزی واجب و مسـتحب‌اند، در نماز آیات نیز واجب و مسـتحب می‌باشـند، ولی نماز آیات اذان و اقامه ندارد و می‌تواند قبل از نماز سه مرتبه به قصد و امید ثواب بگوید: «اَلصَّلاۀ».

«مسأله ۱۵۷۷» مسـتحب است بعـد از رکوع پنجم و دهم بگویـد: «سَـمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِـدَه» و نیز پیش از هر رکوع و بعـد از آن، تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم، گفتن تکبیر مستحب نیست.

«مسأله ۱۵۷۸» مستحب است پیش از رکوع دوم، چهارم، ششم، هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند، کافی است.

«مسأله ۱۵۷۹» اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکر او به جایی نرسد، نماز باطل است.

«مسأله ۱۵۸۰» اگر شـک کنـد که در رکوع آخر رکعت اوّل است یـا در رکوع اوّل رکعت دوم و فکر او به جایی نرسـد، نماز باطل است، ولی اگر مثلاً شک کنـد که چهار رکوع کرده یا پنـج رکوع، چنانچه به سـجده نرفته باشد، باید رکوعی را که شک دارد بجا آورده یا نه، بجا آورد و اگر به سجده رفته باشد، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۵۸۱» هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است و اگر عمداً یا اشتباهاً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

«مسأله ۱۵۸۲» مستحب است نماز آیات به جماعت بجا آورده شود و کیفیّت جماعت آن مانند نمازهای واجب شبانه‌روزی است که به جماعت خوانده می‌شوند.

نماز جمعه

«مسأله ۱۵۸۳» نمـاز جمعه در صورت فراهم بودن شـرایط آن، یک واجب تخییری است؛ یعنی نمازگزار می‌توانـد در روزهای جمعه یکی از نمازهای ظهر و یا نماز جمعه را به جا بیاورد، اگرچه نماز جمعه افضل است و در قرآن و روایات در مورد آن بسیار سفارش شده است.

«مسأله ۱۵۸۴» نماز جمعه قضا نـدارد و اگر کسـی آن را ترک کند، باید به جای آن نماز ظهر را بجا آورد و اگر وقت نماز ظهر هم گذشته باشد، باید نماز ظهر را قضا نماید.

«مسأله ۱۵۸۵» در نماز جمعه علاوه بر شرایطی که برای صحّت نماز گفته شده است، پنج شرط دیگر نیز وجود دارد:

۱ - نماز جمعه باید به جماعت خوانده شود.

۲ - حداقل تعداد نمازگزاران با امام جمعه باید پنج نفر مرد عاقل و بالغ و بنابر احتیاط غیر مسافر باشند.

۳ - امام جمعه قبل از نماز دو خطبه بخواند.

۴ - بین دو محلّی که نماز جمعه برگزار می‌شود، حداقل یک فرسخ شرعی فاصله باشد.

۵ – امام جمعه واجد شرایط باشد.

«مسأله ۱۵۸۶» امام جمعه باید بالغ، عاقل، مرد، شیعه دوازده امامی و عادل باشد و توانایی خواندن خطبه‌ها را در حال ایستاده داشته باشد و بنابر احتیاط واجب بیماری خوره و یا پیسی نمایان نداشته و نیز حدّ شرعی نخورده باشد و باید امام جمعه از طرف مجتهد جامع الشرایط منصوب باشد و اگر چند مجتهد واجد الشرایط باشند، هر کدام قبلاً اجازه داده باشند کافی است و در صورت تعارض، نظر مجتهد اعلم و اعدل مقدّم است.

«مسأله ۱۵۸۷» اگر نماز جمعه با شرایط لازم برگزار شود، کسی که هنگام خواندن خطبه‌ها – هرچند از روی عمد – حضور نداشته باشد، می‌تواند در نماز شرکت کند، بلکه کسی هم که به رکوع رکعت دوم رسیده، می‌تواند اقتدا نماید و پس از سلام امام، رکعت دوم را خودش بخواند.

وقت نماز جمعه

«مسأله ۱۵۸۸» بنابر احتیاط باید شروع نماز جمعه را از وقتی که عرفاً آن را اول ظهر می‌گویند، تأخیر نیندازد و باید احتیاطاً مقداری از خطبه‌ها در وقت خوانده شود و شروع خواندن خطبه پیش از ظهر، خلاف احتیاط مستحب است.

«مسأله ۱۵۸۹» بنابر احتیاط واجب باید حدود یک ساعت بعد از ظهر شرعی نماز جمعه تمام شده باشد و اگر تا این زمان تمام نشده باشد، احتیاطاً نماز ظهر را هم بخوانند.

«مسأله ۱۵۹۰» اگر شک کنند که وقت نماز هنوز باقی است یا نه، نماز جمعه صحیح است.

کیفیّت اقامه نماز جمعه

«مسأله ۱۵۹۱» نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است و مستحب مؤکّد است در رکعت اوّل پس از حمد «سوره جمعه» و در رکعت دوم پس از حمد «سوره منافقین» خوانده شود و نیز در رکعت اوّل پیش از رفتن به رکوع یک قنوت و در رکعت دوم پس از بلند شدن از رکوع یک قنوت بخوانند و همچنین واجب است امام جمعه پیش از شروع در نماز به تفصیلی که گفته می‌شود دو خطبه بخواند.

«مسأله ۱۵۹۲» نمازگزار باید توجه داشته باشد که در رکعت دوم پس از قنوت به رکوع نرود و اگر به رکوع برود، نماز باطل می‌شود.

«مسأله ۱۵۹۳» بنابر احتیاط واجب امام جمعه باید حمد و سوره نماز جمعه را بلند بخواند.

«مسأله ۱۵۹۴» شک در تعداد رکعت‌های نماز جمعه موجب بطلان آن است و در سایر احکام حکم نماز دو رکعتی را دارد.

«مسأله ۱۵۹۵» بنابر احتیاط واجب هر یک از دو خطبه نماز جمعه باید مشتمل بر حمد و ثنای پروردگار، صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبرعلیهم السلام، دعوت مردم به پرهیزکاری و تقوا و نیز خواندن یک سوره کامل باشد و خطبه دوم باید علاوه بر آن مشتمل بر ذکر نام ائمه معصومین‌علیهم السلام و طلب آمرزش برای مؤمنان باشد.

«مسأله ۱۵۹۶» بنابر احتیاط حمد و ثنای پروردگار و صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبرعلیهم السلام باید به عربی گفته شود و در حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبرعلیهم السلام و دعوت مردم به تقوا و خواندن یک سوره کامل در دو خطبه، باید ترتیب مراعات شود.

«مسأله ۱۵۹۷» خطبه‌های نماز جمعه را باید شخص امام جمعه در حال ایستاده و با صدای رسا بخواند و میان دو خطبه – هرچند با اندکی نشستن – فاصله شود.

«مسأله ۱۵۹۸» بنابر احتیاط واجب امام جمعه باید در حال خطبه با وضو باشد و مستحب است در حال خطبه عمامه بر سر نهاده و به عصا و اسلحه تکیه نماید و هنگام اذان روی منبر بنشیند و پیش از شروع خطبه به حاضرین سلام کند و بر حاضرین واجب کفایی

است که جواب سلام امام را بدهند.

«مسأله ۱۵۹۹» بنابر احتیاط واجب حاضـرین بایـد به خطبه‌ها گوش دهند و سـکوت نمایند و از خواندن نماز در حال خطبه بپرهیزند. همچنین بنابر احتیاط به طرف خطیب نشسـته و مثل حال نماز باشـند و به راست و چپ نگاه نکنند و جابجا نشوند، ولی پس از پایان خطبه‌ها صـحبت کردن و جابجا شـدن و نگاه به چپ و راست کردن اشـکال ندارد و اگر نکاتی که گفته شد رعایت نکنند، خلاف احتیاط عمل کرده‌اند، ولی نماز جمعه آنان صحیح است.

«مسأله ۱۶۰۰» شعار و تکبیر در بین خطبه‌ها خلاف احتیاط است، ولی به صحّت نماز ضرری نمی‌رساند.

نماز عید فطر و قربان

«مسأله ۱۶۰۱» نمـاز عیـد فطر و قربان در زمان حضور امامعلیه السـلام واجب است و بایـد به جماعت خوانـده شود و در زمان ما که امامعلیه السلام غایب است، مستحب است و می‌توان آن را به جماعت یا فرادی خواند.

«مسأله ۱۶۰۲» وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل طلوع آفتاب روز عید تا ظهر است.

«مسأله ۱۶۰۳» مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکات فطره را نیز بدهند و بعد نماز عید را بخوانند.

«مسأله ۱۶۰۴» نماز عیـد فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اوّل بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخوانـد و بعد از قنوت پنجم، تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سـجده بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم بعـد از خوانـدن حمـد و سوره، چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع، دو سجده و تشهّد بجا آورد و نماز را سلام دهد.

«مسأله ۱۶۰۵» در قنوت نمـاز عیـد فطر و قربان، هر دعا و ذکری بخواننـد کافی است، ولی بهتر است این دعا را بخواننـد: «اَللَّهُمَّ أَهْلَ الْکِبْرِیـاءِ وَالْعَظَمَـهِٔ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَـهِٔ وَأَهْلَ التَّقْوی وَالمَغْفِرَهِٔ أسْأَلُکَ بِحَقِّ هـذَا الْیَوْمِ الَّذی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْـلِمینَ عیداً وَلِمُحَمَّدٍ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَشَـرَفاً وَکَرامَهً وَمَزیداً أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآل مُحَمَّدٍ وَأنْ تُدْخِلَنی فی کُلِّ خَیْرٍ أدْخَلْتَ فیهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأنْ تُخْرِجَنی مِنْ کُلِّ سُوءٍ أخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَللَّهُمَّ إنّی أسْأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ بِهِ عِبادُکَ الصّالِحُونَ وَأعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعاذَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمُخْلَصُونَ».

«مسأله ۱۶۰۶» مستحب است در نماز عید فطر و قربان قرائت را بلند بخوانند.

«مسأله ۱۶۰۷» نماز عیـد سوره مخصوصـی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سوره «شـمس» (سوره ۹۱) و در رکعت دوم سوره «غاشیه» (سوره ۸۸) را بخوانند، یا در رکعت اوّل سوره «أعلی» (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره «شمس» را بخوانند.

«مسأله ۱۶۰۸» مسـتحب است روز عیـد فطر قبل از نماز عیـد، با خرما افطار کند و در عید قربان بعد از نماز، قدری از گوشت قربانی بخورد.

«مسأله ۱۶۰۹» مستحب است پیش از نماز عید غسل کنند و دعاهایی را که پیش از نماز و بعد از آن در کتاب‌های دعا ذکر شده، به امید ثواب بخوانند.

«مسأله ۱۶۱۰» مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دست‌ها را بلند کنند.

«مسأله ۱۶۱۱» بعـد از نمـاز مغرب و عشای شب عیـد فطر و بعـد از نماز صـبح روز عیـد و بعـد از نماز عیـد فطر، مسـتحب است این تکبیرها را بگوید: «اَللَّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ، لا إلهَ إلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ اَکْبَرُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ وَللَّهِ الْحَمْدُ، اَللَّهُ اَکْبَرُ عَلی ما هَدانا».

«مسأله ۱۶۱۲» مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم ذی حجّه است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: «اَللّهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَةِ الْأنْعامِ وَالْحَمْدُ للّهِ عَلی ما أبْلانا»، ولی اگر عید قربان در مِنی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی‌حجّه است، این تکبیرها را بگوید.

«مسأله ۱۶۱۳» مأموم باید در نماز عید - همچون نمازهای دیگر - بجز حمد و سوره، ذکرهای دیگر نماز را خودش بگوید.

«مسأله ۱۶۱۴» اگر مأموم هنگامی برسد که امام مقداری از تکبیرها و قنوتها را گفته، باید بعد از آن که امام به رکوع رفت، آنچه را از تکبیرها و قنوتها که با امام نگفته، خودش بگوید و سپس خود را در رکوع به امام برساند و چنانچه در هر قنوت یک بار «سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ للّهِ» بگوید کافی است و اگر در رکوع به امام نرسید، بنابر احتیاط واجب نیّت فرادی کند و خودش نماز را تمام نماید.

«مسأله ۱۶۱۵» اگر مأموم امام جماعت را در رکوع نماز عید درک کند، می‌تواند اقتدا نماید و به رکوع برود و اگر در رکعت دوم برسد، می‌تواند اقتدا نماید و پس از چهار قنوت امام، قنوت پنجم و تکبیر آن را خودش بخواند و در رکوع به امام برسد و پس از سلام امام، برخیزد و رکعت دوم را خودش بجا آورد.

«مسأله ۱۶۱۶» خواندن نماز عید در زیر سقف کراهت دارد.

«مسأله ۱۶۱۷» اگر در حال خواندن قنوت در گفتن تکبیرها و یا خواندن قنوت‌های قبلی شک کند و یا در حال گفتن تکبیر در خواندن قنوت‌ها و یا گفتن تکبیرهای قبلی شک نماید، نباید به شک خود اعتنا کند.

«مسأله ۱۶۱۸» اگر پیش از خواندن قنوت شک کند که تکبیر قبل از آن را گفته یا نه و یا پیش از گفتن تکبیر شک کند که قنوت قبل از آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نماید و آن قنوت یا تکبیری را که شک در به جا آوردن آن دارد، به جا آورد.

«مسأله ۱۶۱۹» اگر پیش از رفتن به رکوع در تعداد تکبیرهای نماز یا قنوت‌های آن شک کند، مثلاً شک کند که سه تکبیر گفته یا بیشتر، بنا را بر کمتر بگذارد و بقیه قنوتها و تکبیرها را به جا آورد و اگر بعد معلوم شود که گفته بوده، اشکال ندارد و اگر پس از رفتن به رکوع شک کند، به شک خود اعتنا ننماید.

«مسأله ۱۶۲۰» اگر قرائت یا تکبیرها یا قنوت‌ها را فراموش کند و بجا نیاورد، نمازش صحیح است.

«مسأله ۱۶۲۱» اگر رکوع یا دو سجده یا تکبیرةالاحرام را فراموش کند، نمازش باطل است.

«مسأله ۱۶۲۲» اگر در نماز عید یک سجده یا تشهّد را فراموش کند، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را به قصد رجاء و امید ثواب بجا آورد و اگر عملی انجام دهد که برای انجام آن، سجده سهو در نمازهای شبانه‌روزی لازم می‌شود، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز به قصد رجاء و امید ثواب، دو سجده سهو برای آن بجا آورد.

«مسأله ۱۶۲۳» اگر نماز عید در وقت خود خوانده نشود، قضا ندارد، ولی اگر ماه تا ظهر روز عید فطر ثابت نشود، بر حسب اخبار وارده، اقامه نماز عید در صبح روز بعد مانعی ندارد، ولی خوب است این عمل به قصد رجاء و امید ثواب انجام شود.

روزه

احکام روزه

روزه از جمله عباداتی است که در ادیان توحیدی به آن امر شده است و روزه ماه رمضان هدیه‌ای است الهی که خداوند به امت محمدصلی الله علیه وآله وسلم عطا فرموده است تا به وسیله آن بتوانند پلیدی را از روح و جسم خویش دور سازند و جان خویش را

به زیور تقوی آراسته کنند و با چشیدن طعم گرسنگی و تشنگی، رنج و محرومیت فقرا را با تمام وجود درک نمایند و در صدد دستگیری از آنان برآیند و بر مؤمنان است که از برکات روزه و ماه رمضان بهره‌مند گردند.

امام سجادعلیه السلام در دعای چهل و چهارم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «خداوندا، ماه رمضان را از عبادت ما سرشار کن و اوقات آن را به توفیق عبادتت مزیّن گردان و ما را در این ماه به روزه‌داری و در شب آن به نماز، تضرع، خشوع و تواضع به درگاهت یاری فرما چنانکه هیچ روز آن گواه بر غفلت ما و هیچ شب آن شاهد تقصیر ما نگردد.»

«روزه» آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند از اذان صبح تا مغرب از انجام دادن چیزهایی که روزه را باطل می‌کند - و شرح آنها بعداً گفته می‌شود - خودداری نماید.

نیّت

«مسأله ۱۶۲۴» لازم نیست انسان نیّت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلًا بگوید: «فردا روزه می‌گیرم»، بلکه همین مقدار که برای انجام فرمان خداوند از اذان صبح تا مغرب عملی که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، کافی است و برای آن که یقین کند تمام این مدّت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری نیز بعد از مغرب، از انجام اعمالی که روزه را باطل می‌کنند خودداری نماید.

«مسأله ۱۶۲۵» انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیّت کند و بهتر است که شب اوّل ماه، نیّت روزه همه ماه را نیز بنماید.

«مسأله ۱۶۲۶» آخرین وقتی که می‌توان برای روزه رمضان و یا هر روزه واجب معیّن دیگر نیّت نمود، هنگام اذان صبح است.

«مسأله ۱۶۲۷» چنانچه در روزه ماه رمضان و یا هر روزه معیّن دیگری که بر انسان واجب شده است - مثل این که نذر کرده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد - عمداً تا اذان صبح نیّت نکند، روزه‌اش باطل است و اگر به جهت ندانستن و یا فراموشی تا اذان صبح نیّت نکند، چنانچه پیش از ظهر متوجه شود و تا آن هنگام عملی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد احتیاط واجب این است که نیت کند و آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله ۱۶۲۸» اگر کسی در روزه رمضان و یا روزه واجب معیّن دیگر، پیش از اذان صبح بدون نیّت روزه بخوابد و پیش از ظهر بیدار شود، بنابر احتیاط واجب باید نیّت کند و آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد و اگر بعد از ظهر بیدار شود، روزه آن روز او باطل است.

«مسأله ۱۶۲۹» اگر برای روزه واجب غیر معیّنی مثل روزه کفّاره، عمداً تا نزدیک ظهر نیّت نکند، اشکال ندارد بلکه اگر پیش از نیّت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه و یا قصد کند عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد یا مردّد شود که آن عمل را بجا آورد یا نه، چنانچه عملی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیّت کند، روزه او صحیح است و چنانچه تا پیش از ظهر نیّت نکند، بنابر احتیاط واجب دیگر نمی‌تواند آن روز را به نیّت روزه واجب غیر معیّن روزه بگیرد.

« مسأله ۱۶۳۰» آخرین وقتی که می‌توان برای روزه مستحبّی نیّت نمود، هنگامی است که به اندازه نیّت کردن به مغرب وقت باقی‌مانده باشد، بنابراین اگر تا این هنگام عملی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیّت روزه مستحبّی کند، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۳۱» اگر بخواهد غیر از روزه رمضان، روزه دیگری بگیرد، باید آن را معیّن نماید، مثلاً ـ نیّت کند که روزه قضا یا روزه

کفّاره می گیرد، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیّت کنـد که روزه رمضان می گیرد و اگر ندانـد ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیّت کند، روزه ماه رمضان محسوب می‌شود.

«مسأله ۱۶۳۲» اگر بدانـد مـاه رمضان است و عمـداً نیّت روزه غیر رمضان کنـد، نه روزه ماه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

«مسأله ۱۶۳۳» اگر مثلاً به نیّت روز اوّل ماه روزه بگیرد بعد بفهمد روز دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۳۴» اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بی‌هوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و بعداً قضای آن را نیز بنابر احتیاط واجب بجا آورد و اگر آن را تمام نکند، باید قضای آن روز را به جا آورد.

«مسأله ۱۶۳۵» اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و مست شود و در بین روز از مستی خارج شود، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را نیز بجا آورد.

«مسأله ۱۶۳۶» اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۳۷» اگر ندانـد یـا فراموش کنـد که مـاه رمضـان است و پیش از ظهر متوجّه شود، چنـانچه عملی که روزه را باطل می کند انجام نـداده باشـد، باید نیّت کند و روزه او صـحیح است و اگر عملی که روزه را باطل می کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر متوجّه شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می‌باشـد؛ ولی باید تا مغرب عملی که روزه را باطل می کند انجام ندهد و بعد از رمضان نیز آن روزه را قضا نماید.

«مسأله ۱۶۳۸» اگر بچّه‌ای پیش از اذان صـبح ماه رمضان بالغ شود، بایـد روزه بگیرد و اگر بعـد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۶۳۹» روزه و سایر عبادات بچّه نابالغی که خوب و بد را تشخیص می‌دهد صحیح است.

«مسأله ۱۶۴۰» اگر کسـی که برای بجا آوردن روزه میّتی اجیر شده، روزه مسـتحبّی بگیرد، اشـکال ندارد؛ ولی کسی که روزه قضای رمضان به ذمّه دارد، نمی توانـد روزه مسـتحبّی بگیرد و اگر روزه واجب غیر معیّن دیگری نیز به ذمّه داشـته باشد، بنابر احتیاط واجب همین حکم را دارد و چنانچه فراموش کنـد و روزه مسـتحبّی بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر به خاطر آورد، روزه مسـتحبّی او به هم می‌خورد و می توانـد نیّت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر متوجّه شود، روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب به خاطر آورد، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۴۱» کسی که روزه قضا دارد، چنانچه وقت آن وسعت داشته باشد، می تواند روزه استیجاری بگیرد.

«مسأله ۱۶۴۲» اگر کـافر در مـاه رمضـان پیش از ظهر مسـلمان شود و از اذان صـبح تـا آن هنگام نیز عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، نمی تواند روزه بگیرد و قضا نیز ندارد.

«مسأله ۱۶۴۳» اگر بیمـار بعـد از ظهر ماه رمضان بهبود یابـد، اگرچه از اذان صـبح تا آن وقت عملی که روزه را باطل می کنـد انجام نـداده باشـد، روزه آن روز بر او واجب نیست و اگر پیش از ظهر بهبود یابـد، چنـانچه از اذان صـبح تـا آن هنگـام عملی که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و بعداً قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله ۱۶۴۴» واجب نیست انسـان روزی را که شک دارد آخر شـعبان است یا اوّل رمضان، روزه بگیرد و اگر بخواهـد روزه بگیرد، نمی توانـد نیّت روزه رمضـان کنـد؛ ولی اگر نیّت روزه قضـا و ماننـد آن را بنمایـد، چنـانچه بعـد معلوم شود اوّل رمضان بوده، روزه رمضان حساب می‌شود.

«مسأله ۱۶۴۵» اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل رمضان به نیّت روزه قضا یا روزه مستحبّی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیّت روزه رمضان کند.

«مسأله ۱۶۴۶» اگر در روزه واجب معیّنی، مثل روزه رمضان، از نیّت روزه گرفتن برگردد، روزه او باطل است و همچنین اگر نیّت کند چیزی را که روزه را باطل می‌کند بجا آورد، اگرچه آن را انجام ندهد روزه او باطل می‌شود.

اعمالی که روزه را باطل می‌کنند

نه چیز روزه را باطل می نماید

«مسأله ۱۶۴۷» نُه چیز روزه را باطل می‌کند:
اوّل: خوردن و آشامیدن. دوم: جِماع. سوم: اِستمناء، (استمناء آن است که انسان با خود عملی انجام دهد که منی از او بیرون آید.) چهارم: دروغ بستن به خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و جانشینان ایشان علیهم السلام. پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب. هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن؛ واحکام آنها در مسائل آینده بیان می‌شود.

۱ – خوردن و آشامیدن

«مسأله ۱۶۴۸» اگر روزه‌دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز مثل نان و آب، معمول باشد یا مثل خاک و شیره درخت، معمول نباشد، چه کم باشد و چه زیاد، حتّی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می‌شود، مگر آن که رطوبت مسواك در آب دهان به گونه‌ای از بین برود که به آن رطوبت خارج گفته نشود.
«مسأله ۱۶۴۹» اگر هنگامی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید فوراً لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمداً فرو ببرد، روزه او باطل می‌شود و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفّاره نیز بر او واجب است.
«مسأله ۱۶۵۰» اگر روزه‌دار سهواً چیزی را بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل نمی‌شود.
«مسأله ۱۶۵۱» احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از استعمال آمپول دارویی و آمپولی که به جای غذا به کار می‌رود، خودداری کند؛ ولی تزریق آمپولی که عضوی را بی‌حس می‌کند و آمپولی که مانند برخی واکسن‌ها زیر پوست تزریق می‌شود، اشکال ندارد؛ بنابر این اگر انسان، بیماری ای داشته باشد که روزه برای او ضرر نداشته ولی به آمپول دارویی نیاز داشته باشد و ناچار باشد آن را در روز تزریق کند، باید پس از تزریق آمپول، روزه آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط واجب قضای آن را نیز بجا آورد.
«مسأله ۱۶۵۲» اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان او مانده است عمداً فرو ببرد، روزه او باطل می‌شود.
«مسأله ۱۶۵۳» کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان صبح دندان‌های خود را خلال کند؛ ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه او باطل می‌شود بلکه اگر فرو نیز نرود، باید روزه آن روز را قضا کند.
«مسأله ۱۶۵۴» فرو بردن آب دهان، اگرچه به واسطه تصوّر کردن مزه ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.
«مسأله ۱۶۵۵» فرو بردن اخلاط سر و سینه، اگر به فضای دهان نرسیده باشند، روزه را باطل نمی‌کند؛ ولی اگر داخل فضای دهان شود، نباید آن را فرو برد.
«مسأله ۱۶۵۶» اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، واجب است به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب

بیاشامد، ولی روزه او باطل می‌شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیّه روز از بجا آوردن عملی که روزه را باطل می‌کند، خودداری نماید و نیز اگر بترسد که در اثر نخوردن آب، به او ضرر قابل توجهی برسد یا نخوردن آب برای او موجب مشقّتی باشد که قابل تحمّل نیست، می‌تواند به اندازه رفع ضرر و مشقّت آب بیاشامد و در هر صورت باید روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله ۱۶۵۷» جویدن غذا برای بچّه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند آنها که معمولاً از حلق پایین نمی‌رود، اگرچه اتّفاقاً پایین رود، روزه را باطل نمی‌کند؛ ولی اگر انسان از اوّل بداند که از حلق پایین می‌رود، چنانچه پایین رود، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و کفّاره نیز بر او واجب است و اگر پایین نرود نیز روزه‌اش باطل است، ولی کفّاره ندارد.

«مسأله ۱۶۵۸» انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری باشد که نتواند آن را تحمّل کند، خوردن روزه اشکال ندارد.

«مسأله ۱۶۵۹» اگر روزه برای انسان ضرر داشته باشد، نباید روزه بگیرد و اگر با وجود ضرر روزه گرفت، روزه او باطل است و باید قضای آن را بجا آورد و همچنین اگر احتمال بدهد که روزه برای او ضرر دارد و احتمال او در نظر مردم عقلایی و بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه گرفت، باطل است و قضا دارد.

۲ – جِماع

«مسأله ۱۶۶۰» جماع روزه را باطل می‌کند، اگرچه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی نیز بیرون نیاید.

«مسأله ۱۶۶۱» اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی نیز بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود، ولی کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر کمتر از ختنه‌گاه را نیز داخل کند، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۶۲» اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه و یا کسی که آلتش را بریده‌اند، شک کند که دخول صورت گرفته یا نه، چنانچه قصد دخول نداشته، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۶۳» در صورتی که تصمیم به جماع و دخول گرفته و توجّه داشته باشد که روزه او باطل می‌شود – هر چند جماع انجام نگرفته یا به اندازه ختنه‌گاه داخل نشده و منی نیز بیرون نیامده باشد – روزه او اشکال دارد و باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۶۶۴» اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید یا او را به جماع مجبور نمایند به طوری که از خود اختیار نداشته باشد، روزه او باطل نمی‌شود؛ ولی چنانچه در بین جماع به خاطر آورد یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود، روزه او باطل است و چنانچه مثلاً او را تهدید نمایند که در صورت جماع نکردن، ضرر جانی قابل توجه به وی وارد خواهند کرد و به همین جهت ناچار به جماع گردد، اگرچه معصیت نکرده و معذور بوده است، ولی باید روزه آن روز را قضا نماید.

۳ – اِستمناء

«مسأله ۱۶۶۵» اگر روزه‌دار اِستمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۶۶» هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در حال روزه بخوابد محتلم می‌شود، یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید، اگر موجب حرج و مشقت نباشد، بنابر احتیاط نباید بخوابد.

«مسأله ۱۶۶۷» اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

«مسأله ۱۶۶۸» روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند ادرار کند و به دستوری که در مسأله ۲۴۶ گفته شد اِستبراء نماید، ولی در صورتی که بداند به واسطه بول یا اِستبراء کردن، منی از مجرای ادرار بیرون می‌آید، چنانچه غسل نکرده باشد، می‌تواند استبراء کند

و اگر غسل کرده باشد، بنابر احتیاط جایز نیست.

«مسأله ۱۶۶۹» روزه‌داری که محتلم شـده، اگر بدانـد منی در مجرا مانـده و چنانچه پیش از غسل ادرار نکنـد، بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل ادرار کند.

«مسأله ۱۶۷۰» اگر به قصـد بیرون آمـدن منی عملی انجام دهد، چنانچه بداند بیرون آوردن منی باطل کننده روزه است، اگرچه منی هم از او خارج نشود، روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۷۱» اگر بی‌اختیار منی از روزه‌دار بیرون آیـد، روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر عملی انجام دهد که به حسب عادت با آن عمـل منی از او خـارج می‌شود و یا احتمال دهـد که با آن عمل منی از او خارج شود، روزه‌اش باطل است، هرچنـد منی از او خارج نشود.

«مسأله ۱۶۷۲» اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آوردن منی با کسـی بازی و شوخی کند، در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود، بلکه اطمینان داشتـه باشد که خارج نخواهد شد، اگرچه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صـحیح است، ولی اگر شوخی را تا آنجا ادامه دهد که نزدیک باشد منی خارج شود و خودداری نکند تا خارج گردد، روزه او باطل است.

۴ – دروغ بستن به خدا و معصومان‌علیهم السلام

«مسأله ۱۶۷۳» اگر روزه‌دار بـا گفتن یـا با نوشـتن یا با اشاره و ماننـد آنها به خـدا و پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم و جانشـینان آن حضـرت‌علیهم السلام عمداً نسبت دروغ بدهد، اگرچه فوراً بگوید: «دروغ گفتم» یا توبه کند، روزه او بنابر احتیاط واجب باطل است و اگر دروغ بستن به حضـرت زهراعلیهـا السـلام و سایر پیامبران و جانشـینان آنان‌علیهم السـلام موجب دروغ بستن به خـدا یا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم یا جانشینان آن حضرت‌علیهم السلام گردد نیز همین حکم را دارند.

«مسأله ۱۶۷۴» اگر بخواهـد خبری را که نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسـی که خبر را گفته یا از کتابی که آن چیز در آن نوشته شده نقل نماید، لکن اگر خودش نیز خبر بدهد، روزه او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۶۷۵» اگر چیزی را با اعتقاد به این که راست است از قول خـدا یا معصومان‌علیهم السـلام نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۶۷۶» اگر بدانـد دروغ بسـتن به خـدا و معصومان‌علیهم السـلام روزه را باطل می‌کنـد و چیزی را که می‌دانـد دروغ است به آنان نسبت دهـد و بعـد بفهمـد آنچه را که گفته راست بوده، به احتیاط واجب بایـد آن روز را امساک کنـد و سـپس روزه را قضـا نماید.

«مسأله ۱۶۷۷» اگر دروغی را که دیگری سـاخته عمـداً به خـدا و معصومـان‌علیهم السـلام نسـبت دهـد، روزه او بنـابر احتیـاط بـاطل می‌شود؛ ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۶۷۸» اگر از روزه‌دار بپرسـند: «آیـا پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم چنین مطلبی فرموده‌انـد؟» و او جایی که در جواب باید بگوید: «نه»، عمداً بگوید: «بلی»، یا جایی که باید بگوید: «بلی»، عمداً بگوید: «نه»، بنابر احتیاط روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۷۹» اگر از قول خـدا یا معصومان‌علیهم السـلام حرف راستی را بگویـد و بعـد بگویـد: «آنچه گفتم دروغ بود» یا در شـب دروغی را به آنـان نسـبت دهـد و فردای آن روز که روزه می‌باشـد بگویـد: «آنچه دیشب گفتم راست است»، بنـابر احتیـاط روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۸۰» نسبت دادن دروغ به خدا و معصومان‌علیهم السـلام از روی شوخی، به نحوی که به هیچ وجه معنای آن را قصد نکند و شوخی بودن آن برای شنونده و گوینده معلوم باشد، هر چند بی‌ادبی است ولی روزه را باطل نمی‌کند.

۵ – رساندن غبار غلیظ به حلق

«مسأله ۱۶۸۱» رساندن غبار غلیظ به حلق بنابر احتیاط روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی مثل آرد باشد که خوردن آن حلال است، یا غبار چیزی مانند خاک باشد که خوردن آن حرام است.

«مسأله ۱۶۸۲» اگر به واسطه باد، غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجّه است، مواظبت نکند و به حلق برسد، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۸۳» احتیاط واجب آن است که روزه‌دار بخار غلیظ، دود سیگار و تنباکو و مانند آنها را نیز به حلق نرساند و اگر بخار غلیظ در دهان به صورت آب درآید و آن را فرو برد، روزه‌اش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۸۴» اشخاصی که به خاطر بیماری تنگی نفس، به دستور پزشک از وسیله‌ای استفاده می‌کنند که توسط آن از راه دهان یا بینی استنشاق می‌نمایند، چنانچه بدون آن نتوانند روزه بگیرند، استفاده آنان از آن وسیله اشکال ندارد؛ ولی بنابر احتیاط باید هر وقت توانستند روزه خود را قضا کنند.

«مسأله ۱۶۸۵» اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند آنها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته که به حلق نمی‌رسد، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۶۸۶» اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه او باطل نمی‌شود و چنانچه ممکن باشد باید آن را از حلق بیرون آورد.

۶ – فرو بردن سر در آب

«مسأله ۱۶۸۷» حرام است که روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد و چنانچه عمداً تمام سر را در آب فرو برد، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد، ولی اگر تمام بدن را زیر آب ببرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۶۸۸» اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۶۸۹» اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه او صحیح است؛ ولی اگر قصد داشته که تمام سر را زیر آب فرو برد، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل است.

«مسأله ۱۶۹۰» اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، بنابر احتیاط روزه باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۹۱» احتیاط واجب آن است که سر را در گلاب و آب‌های مضاف دیگر فرو نبرد، ولی فرو بردن سر در چیزهای دیگری که روان هستند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۶۹۲» اگر روزه‌دار بی‌اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب فرا بگیرد یا فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو ببرد، روزه او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۶۹۳» اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می‌رود، چنانچه با توجّه به این مطلب خود را در آب بیندازد، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۹۴» اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد یا شخص دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب به خاطر آورد که روزه است یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود.

«مسأله ۱۶۹۵» اگر فراموش کند که روزه است و به نیّت غسل، سر خود را در آب فرو ببرد، روزه و غسل او صحیح است.
«مسأله ۱۶۹۶» اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر خود را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزه مستحبی و یا روزه واجب غیر رمضان باشد، غسل او صحیح و بنابر احتیاط روزه او باطل می‌باشد و اگر روزه ماه رمضان باشد، بنابر احتیاط هم غسل و هم روزه او باطل است.
«مسأله ۱۶۹۷» اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد سر خود را در آب فرو برد، اگرچه نجات دادن او واجب باشد، روزه او باطل می‌شود.
«مسأله ۱۶۹۸» ریختن آب روی سر اشکال ندارد، ولی اگر مثل آب لوله‌های بزرگ یا آبشار باشد که یک مرتبه تمام سر را می‌پوشاند، اشکال دارد.
«مسأله ۱۶۹۹» اگر روزه‌دار سر خود را در محفظه‌ای مانند کلاه غواصی قرار دهد و زیر آب برود، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۷ – باقی ماندن بر جنابت، حیض یا نفاس تا اذان صبح

«مسأله ۱۷۰۰» در روزه رمضان و قضای آن اگر جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم ننماید، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب، حکم بقیه روزه‌های واجب نیز همین است.
«مسأله ۱۷۰۱» کسی که جنب است و می‌خواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معیّن است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، معصیت کرده و باید تیمّم کرده و آن روز را روزه بگیرد و سپس بنابر احتیاط قضای آن را نیز به جا آورد.
«مسأله ۱۷۰۲» اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از اذان صبح به خاطر آورد، باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز به خاطر آورد، باید روزه تمام روزهایی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، پس اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.
«مسأله ۱۷۰۳» کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ‌کدام از غسل و تیمّم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه او باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود؛ امّا اگر برای تیمّم وقت داشته باشد، چنانچه خود را جنب کند گناهکار است و باید تیمم کند و علاوه بر روزه آن روز، احتیاطاً قضای آن را نیز بگیرد.
«مسأله ۱۷۰۴» اگر گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه با بررسی کردن و توجه به وقت، این گمان برای او حاصل شده باشد، باید تیمّم کند و روزه او صحیح است، وگرنه باید تیمّم کند و آن روز را روزه بگیرد و سپس احتیاطاً قضای آن روزه را نیز به جا آورد.
«مسأله ۱۷۰۵» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، قبل از غسل کردن نباید بخوابد و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه او باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.
«مسأله ۱۷۰۶» هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، چنانچه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد برای غسل بیدار می‌شود، می‌تواند بخوابد.
«مسأله ۱۷۰۷» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه او صحیح است.
«مسأله ۱۷۰۸» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، باید روزه آن روز را بگیرد و بنابر احتیاط آن را قضا نیز بنماید، ولی کفّاره ندارد.

«مسأله ۱۷۰۹» کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهـد بعـد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشـته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه او باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب است.

«مسأله ۱۷۱۰» اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابـد و بیـدار شود و بدانـد یا احتمال دهـد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صـبح بیـدار می‌شود و تصـمیم داشـته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کنـد، ولی کفّاره نـدارد و اگر از خواب دوم بیـدار شود و با احتمال بیـدار شدن برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صـبح بیدار نشود، علاوه بر قضا احتیاطاً کفّاره نیز بر او واجب می‌شود و خواب‌های بعـد از خواب سوم که تا اذان صـبح ادامه پیـدا می‌کننـد نیز حکم خواب سوم را دارند.

«مسأله ۱۷۱۱» احکـامی که در مورد خوابیـدن پس از جنـابت در روزه رمضان در چنـد مسأله قبل گفته شـد، بنابر احتیاط واجب در بقیه روزه‌های واجب معیّن، مثل روزه نذر معیّن نیز جاری است.

«مسأله ۱۷۱۲» خـوابی که در آن محتلم شـده، خـواب اوّل محسـوب نمی‌شـود، بلکه اگر از آن خواب بیـدار شود و دوبـاره بخوابـد، خواب اوّل حساب می‌شود.

«مسأله ۱۷۱۳» اگر روزه‌دار در روز رمضان محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

«مسأله ۱۷۱۴» هرگاه در ماه رمضان بعـد از اذان صـبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۷۱۵» بـاقی مانـدن بر جنابت در روزه رمضان و بقیه روزه‌های واجب معیّن، چنانچه از روی عمـد نباشـد، باعث باطل شـدن روزه نمی‌شود؛ ولی کسـی که می‌خواهـد قضـای روزه رمضـان را بگیرد، هرگاه تا اذان صـبح جنب بمانـد، اگرچه از روی عمـد نیز نباشـد، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب حکم بقیه روزه‌های واجب غیر معیّن (مثل روزه کفّاره) نیز مثل قضای روزه رمضان است.

«مسأله ۱۷۱۶» کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شـده است، چنانچه وقت قضای روزه تنگ باشد، مثلاً پنج روز روزه قضای رمضان داشـته باشد و پنج روز نیز به رمضان مانـده باشـد، بایـد بعـد از رمضان عوض آن را بجا آورد و اگر وقت قضای روزه تنگ نباشد، باید روز دیگری روزه بگیرد و در هر صورت لازم نیست این روز را روزه بگیرد.

«مسأله ۱۷۱۷» باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح در روزه مستحبی باعث باطل شدن روزه نمی‌شود.

«مسأله ۱۷۱۸» اگر زن در روزه رمضان پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند یا اگر وظیفه او تیمّم است عمداً تیمّم نکند، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب حکم قضای روزه رمضان و بقیه روزه‌های واجب نیز همین است.

«مسأله ۱۷۱۹» اگر زن پیش از اذان صـبح از حیض یـا نفـاس پاک شود و تا اذان صـبح غسل نکنـد، چنانچه غسل نکردن او از روی عمد نباشد، روزه‌اش صحیح است و در روزه مستحبی چنانچه عمداً نیز غسل نکند، اشکالی به روزه او وارد نمی‌شود.

«مسأله ۱۷۲۰» اگر زن پیش از اذان صـبح از حیض یا نفاس پاک شود، ولی به اندازه غسل کردن وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه رمضان و یا روزه واجب معین دیگری را بگیرد، باید تیمم کند و روزه او صـحیح است و همچنین اگر برای هیچ‌کدام از غسـل و تیمّم وقت نداشـته باشـد یا بعـد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، می‌تواند روزه رمضان و یا روزه واجب معیّن دیگری را بگیرد و روزه او صـحیح است؛ ولی بنـابر احتیاط واجب در هیـچ یک از دو صورتی که گفته شـد، نمی‌توانـد روزه واجب غیر معیّن مثل روزه قضای رمضان را بگیرد.

«مسأله ۱۷۲۱» اگر زن بعـد از اذان صـبح از خون حیض یا نفاس پاک شود یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

«مسأله ۱۷۲۲» اگر زن غسـل حیض یا نفاس را فراموش کنـد و بعـد از یک یا چنـد روز به خاطر آورد، روزه‌هایی که گرفته صـحیح است.

«مسأله ۱۷۲۳» خواب دوم و سوم حـائض یـا نفسـاء در شب ماه رمضان پس از پاک شـدن، حکم خواب دوم و سوم جنب را نـدارد، بلکه اگر برای بیـدار شـدن و غسل کردن کوتاهی نکرده باشـد، خواب سوم او نیز اشـکال ندارد؛ وچنانچه تا اذان صـبح بیدار نشود، روزه او صحیح است و در صورتی که کوتاهی کرده باشد، خواب اوّل او نیز اشکال دارد و چنانچه تا اذان صبح بیدار نشود، روزه او باطل است.

«مسأله ۱۷۲۴» اگر زن پیش از اذان صـبح در مـاه رمضـان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کنـد تا وقت تنگ شود، معصـیت کرده و باید تیمّم کند و آن روز را روزه بگیرد و بنابر احتیاط واجب بعداً قضای آن را نیز به جا آورد و اگر تیمّم نیز نکنـد، روزه او باطـل است؛ ولی چنانچه کوتاهی نکنـد مثلاً منتظر باشـد که حمّام زنانه شود یا آب آن گرم شود و وقت برای غسـل کردن تنگ شود، باید تیمّم کند و روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۷۲۵» کسی که باید بدل از غسل جنابت، حیض یا نفاس برای روزه، تیمّم کند، بنابر احتیاط واجب پس از تیمّم نباید تا اذان صبح بخوابد و حدث دیگری نیز نباید از او سر بزند.

«مسأله ۱۷۲۶» اگر زنی که در حـال اسـتحاضه است غسل‌هـای خـود را به تفصـیلی که در مسأله **۵۲۳** گفته شـد بجـا آورد، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۷۲۷» کسی که مسّ میّت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میّت رسانده، می‌تواند بدون غسل مسّ میّت روزه بگیرد و اگر در حال روزه میّت را مس نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

۸ – اِماله کردن

«مسأله ۱۷۲۸» امـاله کردن با مایعات اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشـد، روزه را باطل می‌کنـد؛ ولی اسـتعمال شـیاف، چه برای معالجه و چه برای غیر آن اشکال ندارد.

۹ – قِی کردن

«مسأله ۱۷۲۹» اگر روزه‌دار عمـداً قی (اسـتفراغ) کنـد – اگرچه به واسـطه بیماری و مانند آن ناچار به این عمل باشد – روزه او باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۷۳۰» اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسـطه خوردن آن در روز بی‌اختیار قی می‌کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله ۱۷۳۱» اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

«مسأله ۱۷۳۲» اگر حشـره‌ای در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه به قـدری پایین رود که دیگر به فرو بردن آن، خوردن نگویند، اگرچه آن را فرو برد، روزه او صـحیح است هر چنـد بنـابر احتیـاط در صورت امکـان بایـد آن را خارج کنـد، مگر آن که خارج کردن آن باعث قی کردن شود که در این صورت نبایـد قی کنـد و اگر به این مقـدار پایین نرود، بایـد آن را بیرون آورد، اگرچه موجب شود که قی کنـد و روزه او باطل شود که در این صورت بایـد آن را قضا کنـد و چنانچه فرو ببرد روزه او باطل می‌شود و علاوه بر قضای

روزه، بنابر احتیاط واجب باید کفّاره جمع بدهد.

«مسأله ۱۷۳۳» اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از آن که کاملاً پایین رود، به خاطر آورد که روزه است، چنانچه به قدری پایین رفته باشد که دیگر به فرو بردن آن خوردن نگویند، می‌تواند آن را فرو برد و روزه او باطل نمی‌شود و اگر به این حد نرسیده باشد، باید در صورت امکان آن را خارج کند، مگر این که خارج کردن آن موجب قی کردن شود.

«مسأله ۱۷۳۴» اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند؛ ولی اگر احتمال بدهد، آروغ زدن اشکال ندارد.

«مسأله ۱۷۳۵» اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد؛ ولی اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کنند

«مسأله ۱۷۳۶» اگر انسان عمداً و از روی اختیار عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله ۱۷۱۰ گفته شد، تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است.

«مسأله ۱۷۳۷» اگر روزه‌دار سهواً یکی از اعمالی را که روزه را باطل می‌کنند، انجام دهد و به گمان این که روزه‌اش باطل شده، دوباره عمداً یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۷۳۸» اگر به واسطه ندانستن مسأله، یکی از اعمالی را که روزه را باطل می‌کنند انجام دهد، چنانچه در آموختن مسأله کوتاهی کرده باشد، روزه او باطل است و اگر کوتاهی نکرده باشد نیز بنابر احتیاط روزه‌اش باطل است.

«مسأله ۱۷۳۹» اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند به صورتی که در فرو رفتن آن اختیار نداشته باشد یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر او را مجبور کنند که روزه خود را باطل کند، مثلاً به او بگویند: «اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم» و خود او برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۷۴۰» روزه‌دار نباید به جایی برود که می‌داند در آنجا چیزی در گلوی او می‌ریزند یا او را مجبور می‌کنند که خودش روزه خود را باطل کند و اگر قصد رفتن کند، گرچه نرود یا بعد از رفتن چیزی به خوردش ندهند، روزه او باطل می‌شود و همچنین اگر از روی ناچاری عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

«مسأله ۱۷۴۱» چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است: دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد؛ انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمّام رفتن باعث ضعف شود؛ انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد، جایز نیست؛ بو کردن گیاههای معطر؛ استعمال شیاف؛ تر کردن لباسی که در بدن است؛ کشیدن دندان و هر عملی که به واسطه آن از دهان خون بیاید؛ مسواک کردن با مسواکِ تر و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی، زن خود را ببوسد یا عملی انجام دهد که شهوت خود را تحریک کند؛ ولی اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد و یا احتمال دهد که منی خارج شود، گرچه منی نیز خارج نشود، روزه او باطل می‌شود. همچنین نشستن زن روزه‌دار در آب مکروه

است بلکه احتیاط مستحب این است که در آب ننشیند.

مواردی که قضا و کفّاره واجب می‌شود

«مسأله ۱۷۴۲» چنانچه در روزه ماه رمضان، روزه‌دار از روی عمـد و اختیار چیزی بخورد یا بیاشامـد یا جماع کنـد و یا اسـتمنا نماید، بایـد علاوه بر قضای آن روز، کفّاره نیز بپردازد و اگر از روی عمـد و اختیار دود، گرد و غبار و بخار غلیظ به حلق خود برسانـد و یا سر را در آب فرو برد و یا نسبت دروغ به خدا، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و جانشینان آن حضرت‌علیهم السلام بدهد، بنابر احتیاط واجب بایـد روزه خود را قضا کرده و کفاره نیز بپردازد و چنانچه عمداً تا اذان صبح بر جنابت باقی بماند، باید روزه خود را قضا کرده و کفّاره بپردازد؛ ولی اگر کسی پس از جنابت و قبل از غسل کردن بخوابد، باید به تفصیلی که در مسائل ۱۷۰۷ تا ۱۷۱۰ گفته شد، عمل نماید.

«مسأله ۱۷۴۳» اگر به واسطه ندانستن مسأله، عملی را انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، کفّاره بر او واجب نیست، مگر این که در یادگیری مسأله کوتاهی کرده باشد و در هنگام انجام دادن عمل، احتمال باطل شدن روزه را بدهد.

«مسأله ۱۷۴۴» علاوه بر روزه رمضـان، باطـل کردن روزه قضـای مـاه رمضـان در بعـد از ظهر و باطـل کردن روزه نـذر معیّن نیز به تفصیلی که خواهد آمد، کفّاره دارد.

کفّاره روزه

«مسأله ۱۷۴۵» کسـی که کفـاره روزه رمضـان بر او واجب است، بایـد یـک بنـده آزاد کنـد یا به دسـتوری که در مسأله ۱۷۴۷ گفته می‌شود، دو ماه روزه بگیرد یا شـصت فقیر را سـیر کنـد یا به هر کـدام یک مُـد طعام بدهـد و چنانچه انجام دادن هیـچ کدام از اینها برایش ممکن نباشـد، هرچنـد مُـد که می‌توانـد به فقرا طعـام بدهـد و بنـابر احتیـاط واجب اسـتغفار نیز بکنـد، اگرچه مثلًا یک مرتبه بگوید: «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و به احتیاط واجب هر وقت بتواند کفّاره را بدهد.

«مسأله ۱۷۴۶» یک مد تقریباً برابر با ۷۵۰ گرم است و احتیاط مستحب آن است که در کفاره روزه، گندم، آرد یا نان به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۴۷» کسـی که می‌خواهـد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سـی و یك روز آن را پی‌درپی بگیرد و اگر به سـبب پیش آمـدن امری که عرفاً عذر محسوب می‌شود، پس از سـی و یك روز پشت سـر هم بودن روزه‌ها به هم بخورد، اشـكال ندارد و لازم نیست پس از آن بقیه روزه‌ها را پی در پی بگیرد.

«مسأله ۱۷۴۸» کسـی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید هنگامی آغاز کند که در بین سـی و یك روز، روزی ماننـد عیـد قربان باشد که روزه آن حرام است و اگر با توجه به این مطلب روزه کفاره را در این هنگام آغاز کند، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

«مسأله ۱۷۴۹» کسـی که باید پی‌درپی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یك روز روزه نگیرد یا هنگامی آغاز کند که می‌داند در بین سـی و یـك روز به روزی می‌رسـد که روزه آن واجب است، مثلًا به روزی می‌رسـد که برای روزه گرفتن از طرف میّت در آن روز اجیر شده است، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

«مسأله ۱۷۵۰» اگر در بین سـی و یك روز که باید پی‌درپی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است برای او پیش آیـد، بعـد از برطرف شـدن عـذر، واجب نیست روزه‌ها را از سـر بگیرد، بلکه بقیّه را بعـد از برطرف شـدن عذر،

پشت سر هم بجا می‌آورد.

«مسأله ۱۷۵۱» اگر روزه خود را با چیز حرامی باطل کند، چه آن چیزِ حرام مثل شراب و زنا اصلاً حرام باشد یا مثل آمیزش با عیال خود در حال حیض، به جهتی حرام شده باشد، بنابر احتیاط واجب کفّاره جمع بر او واجب می‌شود؛ یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام آنها یک مُد طعام بدهد و چنانچه انجام دادن هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها را که ممکن است باید انجام دهد.

«مسأله ۱۷۵۲» اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا جانشینان آن حضرت‌علیهم السلام نسبت دهد، بنابر احتیاط کفاره جمع، به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد، بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۱۷۵۳» اگر روزه‌دار عملی را که حرام است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد - مثلاً شراب بخورد و یا با همسر خود در حال حیض جماع نماید - و پس از آن عمل دیگری را که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، چه آن عمل حلال باشد، مانند آب نوشیدن و چه حرام باشد، مثل شراب خوردن، بنابر احتیاط واجب باید یک کفّاره جمع بدهد و کافی است.

«مسأله ۱۷۵۴» اگر روزه‌دار عملی را که حلال است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد - مثلاً آب بیاشامد - و بعد عمل دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، چه آن عمل حلال باشد، مثل آب نوشیدن و چه حرام باشد، مثل شراب خوردن، یک کفّاره کافی است.

«مسأله ۱۷۵۵» اگر روزه‌دار آروغ بزند وچیزی در دهان او بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه او باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفّاره نیز بر او واجب می‌شود و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً هنگام آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنابر احتیاط، کفاره جمع نیز بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۱۷۵۶» اگر نذر کند که روز معیّنی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز روزه خود را باطل کند، باید قضای آن را به جا آورد و چنانچه عمداً آن را باطل کرده باشد، باید علاوه بر قضا، کفّاره نیز بپردازد و کفّاره آن همان کفّاره مخالفت با قسم است که در مسأله ۳۳۰۲ بیان شده است.

«مسأله ۱۷۵۷» اگر به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا بر او واجب می‌شود و اگر با این که خودش می‌توانسته بررسی کند، بررسی نکرده باشد، باید کفّاره نیز بپردازد.

«مسأله ۱۷۵۸» کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید، کفّاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش‌آمد کند نیز بنابر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

«مسأله ۱۷۵۹» اگر عمداً روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا بیماری برای او پیدا شود، احتیاطاً کفّاره بر او واجب است.

«مسأله ۱۷۶۰» اگر یقین کند که روز اوّل ماه رمضان است وعمداً روزه خود را باطل کند و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۷۶۱» اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اوّل شوّال و عمداً روزه خود را باطل کند، چنانچه بعد معلوم شود اوّل شوّال بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۷۶۲» اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفّاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفّاره واجب می‌شود و چنانچه زن در ابتدای عمل مجبور بوده و در بین جماع راضی شود، بنابر احتیاط واجب باید مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بپردازند.

«مسأله ۱۷۶۳» اگر زنی شوهر روزه‌دار خود را مجبور کند که جماع نماید یا کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست کفّاره روزه شوهر را بدهد و بر شوهر نیز کفّاره واجب نیست.

«مسأله ۱۷۶۴» اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفّاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفّاره نیز بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۷۶۵» اگر مرد، زن خود را مجبور کند که غیر جماع عمل دیگری که روزه را باطل می‌کند بجا آورد، کفّاره زن را نباید بدهد و بر خود زن نیز کفّاره واجب نیست.

«مسأله ۱۷۶۶» کسی که به واسطه مسافرت یا بیماری روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع کند و اگر او را مجبور نماید، بنابر احتیاط باید کفّاره او را بدهد.

«مسأله ۱۷۶۷» انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

«مسأله ۱۷۶۸» اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

«مسأله ۱۷۶۹» کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی داشته باشد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید؛ ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به زن و فرزندان خود می‌دهد یا به آنها می‌خوراند، می‌تواند برای هر یک از زن و فرزندان او، اگرچه صغیر باشند یک مُد به آن فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۷۰» اگر کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، بعد از ظهر عمداً عملی انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، باید به ده فقیر هر کدام یک مد طعام بدهد و اگر نتواند، باید سه روز پی‌درپی روزه بگیرد.

مواردی که فقط قضای روزه واجب می‌شود

«مسأله ۱۷۷۱» در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفّاره واجب نیست:

اوّل: آن که روزه خود را با قِی کردن یا اماله نمودن باطل کند.

دوم: آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله ۱۷۱۰ گفته شد، تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

سوم: عملی که روزه را باطل می‌کند بجا نیاورد، ولی نیّت روزه نکند یا ریا کند یا قصد کند که روزه نباشد یا این که قصد کند آنچه روزه را باطل می‌کند، بجا آورد.

چهارم: آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک یا چند روز، روزه بگیرد.

پنجم: آن که در ماه رمضان با شک در این که صبح شده و بدون این که تحقیق کند، عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است و تفاوتی ندارد که می‌توانسته تحقیق کند یا نه و نیز اگر بعد از تحقیق اطمینان پیدا نکند که شب باقی است و صبح نشده و عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است؛ اما اگر بعد از تحقیق و مراعات فجر اطمینان یابد که صبح نشده و عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نمی‌شود.

ششم: آن که کسی بگوید: «صبح نشده» و انسان با اعتماد به گفته او عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند یا گمان کند شوخی می‌کند و عملی که روزه را باطل می‌کند

انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده است.

هشتم: آن که نابینا و مانند او که نمی‌تواند در مورد وقت تحقیق کند، با اعتماد به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده، افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

نهم: آن که در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر به علّت وجود مانعی، مانند ابری بودن هوا یا وجود گرد و غبار به گمان این که مغرب شده افطار کند و بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

دهم: آن که برای خنک شدن یا بی‌جهت مضمضه کند (یعنی آب در دهان بگرداند) و آب بی‌اختیار فرو رود؛ ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضویی که برای نماز واجب می‌گیرد، مضمضه کند و بی‌اختیار آب فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۷۷۲» اگر غیر از آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۷۷۳» مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

«مسأله ۱۷۷۴» اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه، بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

«مسأله ۱۷۷۵» اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق نیز می‌تواند عملی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، ولی در صورتی که صبح شده باشد، به تفصیلی که در مسأله ۱۷۷۱ گفته شد قضا دارد.

احکام روزه قضا

«مسأله ۱۷۷۶» اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های هنگامی را که دیوانه بوده قضا نماید.

«مسأله ۱۷۷۷» اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های هنگامی را که کافر بوده قضا نماید؛ ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، باید روزه‌های هنگامی را که در حال کفر بوده، قضا نماید.

«مسأله ۱۷۷۸» روزه در حال مستی صحیح نیست و انسان باید روزه‌ای را که به واسطه مستی از او فوت شده، قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر قبل از اذان صبح نیّت روزه کرده و مست شده و در بین روز از مستی خارج شده و تا آن هنگام عمل دیگری که روزه را باطل می‌کند، انجام نداده باشد، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کند و بعد آن را قضا نماید و اگر در حال مستی روزه را تمام کند، باید قضای آن را به جا آورد.

«مسأله ۱۷۷۹» اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه هنگام عذر او برطرف شده، می‌تواند مقدار کمتر را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید؛ مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، می‌تواند پنج روز روزه بگیرد و نیز کسی که نمی‌داند چه هنگام عذر برایش پیدا شده، می‌تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً ـ اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می‌تواند مقدار کمتر را قضا کند.

«مسأله ۱۷۸۰» اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای

رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز نیز به رمضان مانده باشد، باید اوّل قضای رمضان آخر را بگیرد.

«مسأله ۱۷۸۱» اگر قضای چند روز از ماه رمضان بر او واجب باشد، لازم نیست در نیّت تعیین کند که قضای کدام روز را می گیرد؛ ولی چنانچه برخی از آنها قضای رمضان سال قبل باشد و برخی قضای رمضان‌های پیش از آن، برای آن که قضای رمضان سال آخر حساب شود، باید آن را در نیّت تعیین کند و چنانچه در نیّت تعیین نکند که روزه‌ای که می گیرد از کدام رمضان است، از رمضان آخر محسوب نمی‌شود. بنابراین چنانچه برخی از روزه‌های قضا تا رسیدن رمضان سال بعد باقی بماند و آنها را به جا نیاورد، باید کفّاره تأخیر قضای رمضان را بپردازد.

«مسأله ۱۷۸۲» کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت برای قضای روزه‌های او تنگ نباشد، می‌تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید.

«مسأله ۱۷۸۳» اگر قضای روزه ماه رمضان شخص دیگری را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

« مسأله ۱۷۸۴» اگر به واسطه بیماری، حیض یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته برای او قضا کنند، اگرچه قضا کردن آنها مستحب است؛ ولی اگر به علّت مسافرت روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، باید برای او قضا کنند.

«مسأله ۱۷۸۵» اگر به واسطه بیماری روزه رمضان را نگیرد و بیماری او تا رمضان سال بعد ادامه یابد، قضای روزه‌هایی که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری، مثلاً برای مسافرت، روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مُد طعام نیز به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۸۶» اگر به واسطه بیماری روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان بیماری او برطرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید و نیز اگر در ماه رمضان، غیر بیماری عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه بیماری نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند.

«مسأله ۱۷۸۷» اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۸۸» اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، بلکه چنانچه عذری که در رمضان داشته ادامه پیدا کند و تصمیم داشته باشد که بعد از برطرف شدن آن عذر روزه‌های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر دیگری پیدا کند، باید قضای آن را بگیرد و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مُدّ طعام نیز به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۸۹» اگر بیماری انسان چند سال طول بکشد، چنانچه پس از بهبود یافتن تا رمضان آینده به مقدار قضا وقت داشته باشد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از روزه‌های سال‌های پیش یک مُدّ طعام به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۹۰» کسی که باید برای هر روزه یک مُدّ طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

«مسأله ۱۷۹۱» اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز دادن یک مُد طعام به فقیر کافی است.

«مسأله ۱۷۹۲» اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر طعام بدهد یا یک بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز دادن یک مُدّ طعام لازم نیست.

«مسأله ۱۷۹۳» بعد از مرگ پدر، پسر بزرگ‌تر باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در مسائل قضای نماز پدر (مسأله ۱۴۲۹ - ۱۴۴۲) گفته شد بجا آورد و این حکم بنابر احتیاط مستحب در مورد مادر نیز جاری است.

«مسأله ۱۷۹۴» اگر پدر یا مادر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری مانند روزه نذری را نگرفته باشند، بنابر احتیاط پسر بزرگ‌تر باید آن را قضا نماید.

احکام روزه مسافر

«مسأله ۱۷۹۵» مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعتی بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نماز خود را تمام می‌خواند، مثل کسی که شغل او مسافرت بوده یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

«مسأله ۱۷۹۶» مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است وهمچنین اگر غیر از روزه رمضان، روزه معیّن دیگری نیز بر انسان واجب باشد، می‌تواند در آن روز مسافرت کند.

«مسأله ۱۷۹۷» اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معیّن نکند، نمی‌تواند آن را در سفر بجا آورد؛ ولی چنانچه نذر کند که روز معیّنی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر بجا آورد و نیز اگر نذر کند روز معیّنی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

«مسأله ۱۷۹۸» مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه منوّره، روزه مستحبّی بگیرد و احتیاط واجب این است که آن سه روز، روزهای چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه باشد.

«مسأله ۱۷۹۹» کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است و یا این که نمی‌داند مسافر است، مثلاً گمان می‌کند مسافتی که طی کرده کمتر از مسافت شرعی است در حالی که بیشتر از مسافت شرعی را طی کرده است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد و یا بفهمد که مسافر است، روزه او باطل می‌شود، ولی اگر تا مغرب متوجه نشود، روزه او صحیح است.

«مسأله ۱۸۰۰» اگر فراموش کند که مسافر است یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

«مسأله ۱۸۰۱» اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند و اگر پیش از ظهر مسافرت کند و قصد حداقل هشت فرسخ رفت و آمد را - با شرایطی که در نماز مسافر گفته شد - داشته باشد، وقتی به حدّ ترخّص برسد (یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود) می‌تواند روزه خود را باطل کند و اگر پیش از آن، روزه را باطل کند، کفّاره نیز بر او واجب است.

«مسأله ۱۸۰۲» اگر مسافر پیش از ظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، چنانچه عملی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد و اگر انجام داده باشد، روزه آن روز بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۸۰۳» اگر مسافر بعد از ظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد، نباید آن روز را روزه بگیرد.

«مسأله ۱۸۰۴» اگر مسافر قبل از اذان ظهر از وطن خود خارج شود، ولی پیش از خارج شدن از حدّ ترخّص، اذان ظهر را بگویند و یا کسی که از مسافرت بازمی گردد و عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورده است، پیش از ظهر به حدّ ترخّص برسد، ولی پیش

از داخل شدن به وطن، اذان ظهر را بگویند، بنابر احتیاط واجب باید آن روز را روزه بگیرد و قضای آن را نیز به جا آورد.

«مسأله ۱۸۰۵» مکروه است که مسافر و کسی که از روزه گرفتن معذور است، در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملًا خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

«مسأله ۱۸۰۶» کسی که به واسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد یا روزه گرفتن برای او مشقّت دارد، واجب نیست روزه بگیرد، ولی باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد.

«مسأله ۱۸۰۷» اگر کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید قضای روزه‌هایی را که نگرفته بجا آورد.

«مسأله ۱۸۰۸» اگر انسان به سبب بیماری، زیاد تشنه شود و نتواند تشنگی را تحمّل کند یا برای او مشقّت داشته باشد، روزه بر او واجب نیست، ولی باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است، آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

«مسأله ۱۸۰۹» روزه بر زنی که زایمان او نزدیک است و روزه برای حمل او ضرر دارد، واجب نیست و باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خود او ضرر داشته باشد، روزه بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

«مسأله ۱۸۱۰» زنی که بچّه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچّه باشد و چه دایه او، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت، اگر روزه گرفتن برای بچّه‌ای که شیر می‌دهد ضرر داشته باشد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد و نیز اگر روزه برای خود او ضرر داشته باشد، بر او واجب نیست و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید؛ ولی اگر زنی که شیر می‌دهد، دایه بچه باشد نه مادر او، چنانچه کسی پیدا شود که بدون اجرت بچّه را شیر دهد یا برای شیر دادنِ بچّه، از پدر یا مادر یا از کس دیگری که اجرت او را می‌دهد اجرت بگیرد، باید بچّه را به او بدهد و خود روزه بگیرد، بلکه اگر مادر بچّه باشد نیز بنابر احتیاط همین حکم را دارد.

«مسأله ۱۸۱۱» دختری که از نظر سن، بالغ فرض می‌شود، ولی از لحاظ جسمی به گونه‌ای است که روزه گرفتن برای او مقدور نیست یا سختی و حرج دارد و یا موجب زیان و ضرر قابل توجّه برای اوست، واجب نیست روزه بگیرد؛ ولی چنانچه بتواند یک روز در میان یا دو روز در میان یا با فاصله بیشتر بعضی از روزها را روزه بگیرد، باید به همین ترتیب عمل نماید و در هر حال هر وقت توانست، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید.

راه ثابت شدن اوّل ماه

«مسأله ۱۸۱۲» اوّل ماه به پنج چیز ثابت می‌شود:

اوّل: آن که خود انسان ماه را ببیند.

دوم: عدّه‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود، بگویند: «ماه را دیده‌ایم» و همچنین است هر طریقی که به واسطه آن یقین یا اطمینان به اوّل ماه پیدا شود.

سوم: دو مرد عادل بگویند: «در شب ماه را دیده‌ایم» ولی اگر صفت ماه را برخلاف یکدیگر بگویند یا شهادت آنان خلاف واقع باشد، مثل این که بگویند: «داخل دایره ماه طرف افق بوده»، اوّل ماه ثابت نمی‌شود؛ امّا اگر در تشخیص بعضی از خصوصیّات

اختلاف داشته باشند، مثل آن که یکی بگوید: «ماه بلند بود» و دیگری بگوید: «بلند نبود»، با گفته آنان اوّل ماه ثابت می‌شود.

چهارم: سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود و سی روز از اوّل رمضان بگذرد که به واسطه آن، اوّل ماه شوّال ثابت می‌شود.

پنجم: حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است.

«مسأله ۱۸۱۳» اگر حاکم شرع حکم کند که اوّل ماه است، کسی که از او تقلید نمی‌کند نیز باید به حکم او عمل نماید؛ ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی‌تواند به حکم او عمل نماید.

«مسأله ۱۸۱۴» اوّل ماه با پیشگویی منجّمین ثابت نمی‌شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

«مسأله ۱۸۱۵» بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش از آن، شب اوّل ماه بوده است.

«مسأله ۱۸۱۶» برای ثابت شدن اوّل ماه لازم نیست با چشم معمولی ماه دیده شود و دیدن ماه با وسایلی مثل دوربین، تلسکوپ و مانند آنها نیز کفایت می‌کند؛ بلکه از هر راهی یقین یا اطمینان پیدا کند که ماه پس از غروب آفتاب در افق منطقه وجود دارد، کافی است.

«مسأله ۱۸۱۷» اگر اوّل ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند: «شب پیش ماه را دیده‌ایم»، باید روزه آن روز را قضا نماید.

«مسأله ۱۸۱۸» اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن که آن دو شهر به هم نزدیک باشند یا انسان بداند که افق آنها یکی است.

«مسأله ۱۸۱۹» انسان باید روزی را که نمی‌داند آخر رمضان است یا اوّل شوّال، روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل شوّال است، باید افطار کند.

«مسأله ۱۸۲۰» اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان خود عمل نماید و اگر آن نیز ممکن نباشد، هر ماهی را روزه بگیرد صحیح است؛ ولی باید سعی کند ماهی را که برای گرفتن روزه انتخاب می‌کند، بیشترین احتمال برای رمضان بودن را داشته باشد و باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد، ولی اگر بعد به اوّل ماه گمان پیدا کرد، باید به آن عمل نماید.

روزه‌های حرام و مکروه

«مسأله ۱۸۲۱» روزه عید فطر و عید قربان حرام است و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل رمضان، اگر به نیّت اوّل رمضان روزه بگیرد، حرام می‌باشد.

«مسأله ۱۸۲۲» اگر به واسطه گرفتن روزه مستحبّی توسط زن، حق شوهر او از بین برود، جایز نیست روزه مستحبّی بگیرد و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبّی منع کند، بنابر احتیاط واجب، زن باید از روزه گرفتن خودداری کند.

«مسأله ۱۸۲۳» روزه مستحبّی فرزند اگر اسباب اذیّت پدر و مادر یا جدّ او شود، جایز نیست.

«مسأله ۱۸۲۴» کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه پزشک نیز بگوید: «ضرر دارد»، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برای او ضرر دارد، اگرچه پزشک نیز بگوید: «ضرر ندارد»، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت روزه بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته است.

«مسأله ۱۸۲۵» اگر انسـان احتمـال بدهـد که روزه برای او ضـرر دارد و از آن احتمال، ترس برای او پیـدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشـد، نبایـد روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، صـحیح نیست؛ مگر آن که به قصـد قربت روزه بگیرد و بعـد معلـوم شود ضرر نداشته است.

«مسأله ۱۸۲۶» کسـی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۸۲۷» غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری نیز وجود دارند که در کتاب‌های مفصّل عنوان شده‌اند.

«مسأله ۱۸۲۸» روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

«مسأله ۱۸۲۹» روزه در تمام روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ - پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی اینها را بجا نیاورد، مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مُد طعام یا ۶/۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد.

۲ - سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ - تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه، اگرچه یک روز باشد.

۴ - روز عید نوروز؛ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی‌قعده؛ روز نهم ذی حجّه (روز عرفه)، ولی اگر به واسـطه ضـعف ناشـی از روزه نتوانـد دعاهای روز عرفه را بخوانـد، روزه آن روز مکروه است؛ روز عیـد سـعید غدیر (۱۸ ذی‌حجه)؛ روز اوّل و سـوم و هفتم محرم؛ روز میلاد مسعود پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم (۱۷ ربیع الاوّل)؛ روز مبعث حضـرت رسول اکرم‌صـلی الله علیه وآله وسلم (۲۷ رجب) و اگر کسـی روزه مستحبّی بگیرد، واجب نیست آن را به آخر رسانـد، بلکه اگر فرد مؤمنی او را به غـذا دعـوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز افطار نماید.

مواردی که مستحب است از انجام مبطلات خودداری شود

«مسأله ۱۸۳۰» برای شـش نفر مسـتحب است در ماه رمضان اگرچه روزه نباشـند، از انجام عملی که روزه را باطل می‌کنـد خودداری نمایند:

اوّل: مسافری که در سفر، عملی که روزه را باطل می‌کنـد انجام داده باشـد و پیش از ظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطن خود یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم: بیماری که پیش از ظهر بهبود یابد و عملی که روزه را باطل می‌کند، انجام داده باشد.

چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود.

«مسأله ۱۸۳۱» مستحب است روزه‌دار نماز مغرب را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر او باشد یا میل زیادی به غذا داشته باشد که نتواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اوّل افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

اعتکاف

اِعتکاف

«اِعتکاف» آن است که انسان به قصد عبادت کردن در مسجد بماند؛ بلکه اگر تنها با ماندن در مسجد نیز قصد عبادت کند، کافی است، هرچند عبادت دیگری انجام ندهد.

اعتکاف عمل مستحبّی است که درباره آن بسیار سفارش شده است. روایت شده است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «اعتکاف ده روز در ماه رمضان معادل دو حجّ و دو عمره است»(۱۹) و نیز روایت شده که خود آن حضرت دهه آخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می کردند(۲۰).

«مسأله ۱۸۳۲» انجام اعتکاف در هر هنگام از سال – بجز روزهایی که روزه در آنها حرام می‌باشد – صحیح است و بهترین وقت آن، «ماه رمضان» به ویژه ده روز آخر آن می‌باشد.

«مسأله ۱۸۳۳» اعتکاف یک عمل مستحبّی است ولی به واسطه نذر و مانند آن، بر انسان واجب می‌شود.

شرایط اِعتکاف

«مسأله ۱۸۳۴» شرایط صحّت اعتکاف عبارتند از:

۱ – «اسلام»؛ پس اعتکاف از غیر مسلمان صحیح نیست و «ایمان» شرط قبول آن است.

۲ – «عقل».

۳ – «قصد قربت»؛ پس اگر نیّت کسی برای غیر خدا باشد، اعتکاف او صحیح نیست.

۴ – «روزه گرفتن»؛ پس اگر شخصی به هر دلیل نتواند روزه بگیرد، اعتکاف او صحیح نیست.

۵ – «ماندن سه روز در مسجد»؛ پس اگر کمتر بماند یا قصد کند که کمتر بماند، اعتکاف او صحیح نیست.

«مسأله ۱۸۳۵» روزه‌ای که در حال اعتکاف گرفته می‌شود، لازم نیست که برای خود اعتکاف باشد، بلکه می‌تواند هر روزه‌ای (مثل روزه قضا یا کفّاره) را در حال اعتکاف بگیرد؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر برای خود اعتکاف کرده است، روزه‌ای که می گیرد برای کس دیگر نباشد (مثلاً قضای روزه پدرش را به جا نیاورد) و همچنین اگر به نیابت از شخص دیگری اعتکاف کرده باشد، روزه را نیز به نیابت از وی بگیرد.

«مسأله ۱۸۳۶» اعتکاف باید در یکی از پنج مسجد: «مسجدالحرام»، «مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم»، «مسجد کوفه»، «مسجد بصره» و یا مسجد جامع هر شهر انجام شود.

«مسأله ۱۸۳۷» کسی که اعتکاف می کند، باید سه روز را به طور مستمر در مسجد بماند، مگر این که خارج شدن از مسجد ضرورت داشته باشد، مثلاً برای قضای حاجت ناچار باشد از مسجد خارج شود.

«مسأله ۱۸۳۸» اگر به خاطر ضرورتی ناچار گردد که از مسجد خارج شود و به قدری طول بکشد که صورت اعتکاف به هم بخورد، اعتکاف او باطل می‌شود.

«مسأله ۱۸۳۹» اگر در بین اعتکاف محتلم شود، باید تیمّم کند و فوراً از مسجد خارج شود، مگر این که زمانی که برای خروج از مسجد لازم است، کمتر از زمان لازم برای تیمّم نمودن باشد که در این صورت بدون تیمّم باید فوراً از مسجد خارج شود و در هر حال پس از خروج از مسجد، باید فوراً غسل کند و به مسجد بازگردد و برای غسل به قدر ضرورت و انجام واجبات آن اکتفا نماید.

«مسأله ۱۸۴۰» صحّت اعتکاف زن نسبت به دو روز اوّل، در صورتی که اعتکاف او منافی حقّ شوهرش باشد، مشروط به اجازه شوهر است و همچنین اعتکاف فرزند، در صورتی که موجب اذیّت پدر یا مادر می‌شود، باید با اجازه آنان باشد؛ ولی اگر نسبت به دو روز اوّل اجازه داده باشند، نسبت به روز سوم اجازه آنان شرط نیست و حتّی نهی آنان نیز تأثیر ندارد، زیرا ماندن روز سوم واجب است.

مسائل اِعتکاف

«مسأله ۱۸۴۱» کسی که اعتکاف می‌کند، باید در روز از انجام آنچه روزه را باطل می‌کند بپرهیزد؛ همچنین امور زیر – در شب باشد یا روز – موجب باطل شدن اعتکاف می‌شود:

۱ – جماع.

۲ – بنابر احتیاط واجب اِستمناء؛ چه به شکل حرام آن یا در اثر نگاه یا لمس همسر باشد.

۳ – اِستشمام بوی خوش.

۴ – خرید و فروش، مگر آن که ضرورتی در بین باشد، بلکه احتیاط واجب آن است که در غیر حالت ضرورت، اعمال تجاری دیگر (غیر از خرید و فروش) را نیز انجام ندهد.

۵ – مجادله و بحث به منظور برتری و خودنمایی؛ در امور دینی باشد یا دنیایی.

«مسأله ۱۸۴۲» به هم زدن اعتکافِ واجب جایز نیست؛ ولی می‌تواند اعتکافِ مستحب را در دو روز اوّل آن باطل نماید، هرچند این عمل خلاف احتیاط است و پس از گذشتن دو روز، ماندن روز سوم در مسجد واجب است.

«مسأله ۱۸۴۳» اگر اعتکاف خود را با انجام یکی از اموری که بیان شد باطل نماید، سه صورت دارد:

اوّل: چنانچه اعتکاف او واجب معیّن باشد، قضای آن لازم است.

دوم: چنانچه اعتکاف او واجب غیر معیّن باشد، باید آن را دوباره شروع کند و بهتر است آن را تمام کرده و دوباره از سر بگیرد.

سوم: اگر اعتکاف او مستحب باشد، چنانچه در دو روز اوّل آن را باطل کند، اشکال ندارد و چنانچه پس از گذشتن دو روز آن را باطل نماید، باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۱۸۴۴» اگر اعتکافِ واجب را با غیر جماع باطل کند، کفّاره ندارد و اگر با جماع – هر چند در شب – باطل نماید، علاوه بر قضا باید کفّاره نیز بدهد و کفّاره آن مانند کفّاره باطل نمودن عمدی روزه ماه رمضان است و بنابر احتیاط واجب، ترتیب در کفاره را نیز باید رعایت کند؛ یعنی در صورت امکان یک بنده آزاد کند و اگر امکان نداشت، دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد و اگر آن نیز ممکن نبود، به شصت فقیر طعام بدهد.

«مسأله ۱۸۴۵» در مواردی که قضای اعتکاف واجب می‌شود، لازم نیست آن را فوراً بجا آورد، ولی نباید در انجام دادن آن سستی و مسامحه نماید.

«مسأله ۱۸۴۶» اگر سهواً یکی از مبطلات اعتکاف را انجام دهد، اعتکاف او باطل نمی‌شود.

«مسأله ۱۸۴۷» بعد از تمام شدن سه روز، چنانچه به نیّت اعتکاف یک شب یا یک روز دیگر یا بیشتر از آن در مسجد بماند، اشکال ندارد؛ ولی پس از تمام شدن سه روز، ماندن فقط بخشی از روز یا شب به نیّت اعتکاف در مسجد، محلّ اشکال است و چنانچه دو روز دیگر در مسجد بماند که روی هم پنج روز شود، واجب است که روز ششم را نیز در مسجد اعتکاف نماید و اگر پس از تمام شدن شش روز، بخواهد یک روز یا یک شب دیگر یا بیشتر از آن را در مسجد اعتکاف نماید، اشکال ندارد و چنانچه دو روز دیگر در مسجد بماند که روی هم هشت روز شود، لازم نیست که روز نهم را نیز در مسجد اعتکاف نماید.

«مسأله ۱۸۴۸» انسان می‌تواند در هنگامی که نیّت اعتکاف می‌کند، شرط کند که اگر حادثه‌ای برای او پیش آمد، اعتکاف خود را قطع نماید که در این صورت چنانچه در روز سوم نیز حادثه‌ای برای او پیش بیاید، می‌تواند اعتکاف خود را قطع کند.

خمس

احکام خُمس

خمس یک پنجم از مازاد درآمدها و برخی منافع است که انسان به دست آورده است و باید زیر نظر امام معصومعلیه السلام مصرف شود و در زمان غیبت امام زمان (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف)، بهتر است سهم سادات زیر نظر مجتهد جامع الشرایط برای رفع نیازهای سادات فقیر مصرف گردد و سهم امامعلیه السلام باید زیر نظر مجتهد جامع الشرایط در جهت تعلیم و ترویج مذهب جعفری هزینه گردد. در احادیث شریفه نسبت به پرداختن خمس تأکید زیادی شده است و از آن به حقّ امامعلیه السلام، سبب تطهیر مال و وسیله‌ای جهت امتحان ایمان یاد شده است؛ حضرت رضاعلیه السلام در جواب نامه یکی از تاجران شیعه فارس می‌نویسد: «... اموال تنها از راهی که خداوند مقرّر فرموده است حلال می‌گردد. همانا خمس، ما را در تقویت دین یاری می‌کند و نیاز آنان که سرپرستی‌شان را به عهده داریم و نیز نیاز شیعیان را تأمین می‌کند و با آن آبرویمان را در مقابل دشمنانمان حفظ می‌کنیم. پس خمس را از ما دریغ نکنید و خود را از دعای ما محروم نسازید، زیرا پرداختن خمس کلید روزی و سبب آمرزش و پاکی شما از گناه و ذخیره آخرتتان است. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند نه آن کسی که با زبان اجابت می‌کند و در قلب مخالفت می‌نماید.»(۲۱)

«مسأله ۱۸۴۹» خُمس یک واجب عبادی است؛ بنابر این پرداخت آن باید با قصد قربت، یعنی اطاعت خدای متعال انجام شود.

چیزهایی که خُمس در آنها واجب است

«مسأله ۱۸۵۰» در هفت چیز خُمس واجب می‌شود:

اوّل: درآمد کسب و کار. دوم: معدن. سوم: گنج. چهارم: مال حلال مخلوط به حرام. پنجم: جواهری که به واسطه غوّاصی (یعنی فرو رفتن در دریا) به دست می‌آید. ششم: غنیمت جنگ. هفتم: زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد و احکام هر یک به تفصیل گفته خواهد شد.

۱ – درآمد کسب و کار

«مسأله ۱۸۵۱» هرگاه انسان از راه کشاورزی یا تجارت یا صنعت یا کسب‌های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میّتی را بجا آورد و از اجرت آن مالی تهیّه کند، چنانچه آن مال از مخارج سال خود و اشخاص تحت تکفّل او بیشتر باشد، باید خمس (یعنی یک پنجم) آن را به دستوری که گفته خواهد شد، بدهد.

«مسأله ۱۸۵۲» هدیه، هبه، جایزه، مَهری که زن دریافت می‌کند، مالی که مرد در طلاق خُلع می‌گیرد و همچنین مالی که از راه وصیت، نذر، صدقات مستحبّی، وقف خاص و بلکه وقف عام به انسان می‌رسد، چنانچه به لحاظ مقدار و یا استمرار به اندازه‌ای نباشد که بتواند معیشت انسان و یا بخشی از آن را اداره کند، خمس ندارد وگرنه چنانچه از مخارج سال او زیاد بیاید، باید خمس آن پرداخت شود. ارث خُمس ندارد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی دوری داشته باشد و نداند چنین خویشی دارد، چنانچه مقدار ارثی که از او به وی می‌رسد به قدری باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بدهد؛ بلکه اگر به این مقدار هم نباشد، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد.

«مسأله ۱۸۵۳» هر جنس و مالی که یک بار خُمس آن داده شود، دیگر خُمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، مگر این که رشد کرده یا قیمت آن افزایش یابد که مقدار رشد کرده یا افزایش یافته، متعلّق خمس است؛ ولی اگر رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول باشد - به گونه‌ای که درآمد و غنیمت محسوب نشود - خُمس آن لازم نیست.

«مسأله ۱۸۵۴» اگر مالی به انسان ارث برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث مانده خُمس آن را نداده، باید خُمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خُمس نباشد ولی انسان بداند کسی که آن مال از او به ارث مانده، خُمس بدهکار است، باید به نسبت سهم الارثی که به وی رسیده، از خمس میّت پرداخت نماید.

«مسأله ۱۸۵۵» اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۵۶» کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد؛ ولی اگر مقداری از آن را خرج زیارت و مانند آن کرده باشد، فقط باید خمس باقی‌مانده را بدهد.

«مسأله ۱۸۵۷» اگر شخصی ملکی را بر افراد معیّنی (مثلاً بر اولاد خود) وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند.

«مسأله ۱۸۵۸» اگر مالی که فقیر بابت خُمس و زکات گرفته از مخارج سال او زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب باید برای تصرف در مقدار زیادی از حاکم شرعی اجازه بگیرد؛ ولی اگر از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد، مثلاً ـ از درختی که بابت خُمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد، باید خُمس مقداری را که از مخارج سال او زیاد می‌آید بدهد.

«مسأله ۱۸۵۹» اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد؛ یعنی به فروشنده بگوید: «این جنس را با این پول می‌خرم»، معامله‌ای که کرده صحیح است؛ ولی باید خمس را بپردازد.

«مسأله ۱۸۶۰» اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خُمس نداده بدهد، اگرچه در وقت خریدن نیز قصد او این باشد که از پول خُمس نداده عوض را بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، ولی ذمّه او به مستحقّین خُمس مشغول است.

«مسأله ۱۸۶۱» اگر مالی را که خُمس آن داده نشده بخرد، معامله صحیح است و نیاز به اجازه حاکم شرع ندارد و چیزی بر عهده خریدار نیست و فروشنده باید خمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۶۲» اگر چیزی را که خُمس آن داده نشده به کسی هبه کنند یا ببخشند، خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و هدیه گیرنده تمام آن را مالک می‌شود و بر عهده او چیزی نیست.

«مسأله ۱۸۶۳» اگر از کافر یا کسی که به دادن خُمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خُمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۶۴» کسی که می‌خواهد خمس مالی را که در سال قبل به دست آورده، از درآمد سال بعد خود بدهد، باید به اندازه یک

چهارم مال متعلّق خمس را بپردازد.

«مسأله ۱۸۶۵» اگر خُمس را با حاکم شرع یا وکیل او یا با سیّدی دستگردان کند و بخواهد در سال بعد بپردازد، نمی‌تواند از منافع آن سال کسر نماید، پس اگر مثلاً هزار تومان دستگردان کرده و از منافع سال بعد دو هزار تومان بیشتر از مخارج خود داشته باشد، باید خُمس دو هزار تومان را بدهد و هزار تومانی را که بابت خُمس سال قبل بدهکار است، از بقیّه بپردازد.

«مسأله ۱۸۶۶» هرگاه با پول خُمس داده یا پولی که خُمس ندارد، خانه یا ملکی بخرد، چنانچه قصد او تجارت با آن نباشد بلکه بخواهد خود از آن استفاده نماید، در این صورت ترقّی قیمت آن خُمس ندارد و اگر آن را به ملك دیگری تبدیل کند نیز خُمس ندارد؛ ولی اگر آن را بیشتر از آنچه خریده بفروشد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد بلکه ترقّی به خاطر قیمت بازار باشد و از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خُمس ترقی قیمت آن را بپردازد و همچنین اگر قصد او تجارت با آن باشد و یک سال از ترقّی قیمت آن بگذرد، چنانچه رشد قیمت بر اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد به گونه‌ای که در نظر مردم سود موجود حساب شود، خُمس ترقّی قیمت را باید بپردازد.

«مسأله ۱۸۶۷» تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها، پس از گذشت یك سال از وقتی که منافع عایدشان می‌شود، باید خُمس آنچه را که از خرج سال آنان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغل او کاسبی نیست، اگر اتّفاقاً معامله‌ای کند و منفعتی ببرد، پس از گذشت یك سال از هنگامی که فایده برده، باید خُمس مقداری را که از خرج سال او زیاد آمده بدهد.

«مسأله ۱۸۶۸» هزینه‌ای که برای دست‌یابی به سود صرف می‌شود، مانند کرایه حمل و نقل، دلالی و مانند آن و حتی استهلاك ماشین‌آلات و ابزار کاری که جزیی از سرمایه است، از مجموع درآمد سال کم می‌شود و خمس باقی‌مانده پرداخت می گردد.

«مسأله ۱۸۶۹» اگر اجیر شود که عملی را طی چند سال انجام دهد و اجرت همه را یك مرتبه دریافت نماید، اجرت بر آن سال‌ها تقسیم می‌شود و آنچه در مقابل کار، در هر سال است، درآمد آن سال می‌باشد، مگر این که اجرت در مقابل کل کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به نحوی که اگر کار را نیمه تمام بگذارد مستحقّ هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود که در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است.

«مسأله ۱۸۷۰» انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دست آورد، خُمس آن را بدهد و جایز است دادن خُمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد و همچنین می‌تواند برای هر منفعتی سال جداگانه قرار دهد و اگر برای دادن خُمس، سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

«مسأله ۱۸۷۱» اگر کسی که مانند تاجر و کاسب باید برای دادن خُمس سال قرار دهد منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا هنگام مرگ او را از آن منفعت کسر کنند و خُمس باقی مانده را بدهند.

«مسأله ۱۸۷۲» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمت آن پایین آید، خُمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۸۷۳» اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید آن که قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمت آن تنزل پیدا کند، خمس مقداری را که بالا رفته، باید بدهد؛ ولی اگر به اندازه‌ای نگه دارد که تجار معمولاً برای گران شدن جنس آن را نگه می‌دارند، لازم نیست خُمس مقداری را که قیمت آن بالا رفته و سپس پایین آمده، بدهد.

«مسأله ۱۸۷۴» اگر غیر از چیزی که برای تجارت خریده، مالی داشته باشد که خُمس آن را داده یا خُمس نداشته باشد، چنانچه قیمت آن بالا رود و آن را بفروشد، مقداری که بر قیمت آن اضافه شده، چنانچه در مخارج سال مصرف نشود خُمس دارد و چنانچه درختی که خریده رشد کند و بزرگ شود و یا گوسفندی که خریده چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که از ترقّی عین آنها سود ببرد، باید خُمس آنچه را که زیاد شده بدهد.

«مسأله ۱۸۷۵» سرمایه‌ای که با آن تنها مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، نه بیش از آن را، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه خود را از سرمایه به دست آورد، باید به نسبت مقدار زیادی، خمس سرمایه را پرداخت کند. این حکم در تمام مسایل دیگری که در مورد سرمایه گفته می‌شود، جاری است.

«مسأله ۱۸۷۶» زمین‌های موات چنانچه برای تجارت یا بهره بردن از کشت و زرع آن آباد شود، جزء سرمایه به حساب می‌آید؛ ولی اگر برای تفریح و استراحت شخصی خود و زن و فرزندانش باشد و قصد تجارت و کسب نداشته باشد، در صورتی که عرفاً خارج از شأن او نباشد، جزء سرمایه محسوب نمی‌شود بلکه مؤونه است.

«مسأله ۱۸۷۷» اگر تاجر یا کاسب و یا کشاورز از درآمد سالانه خود وسیله نقلیه‌ای بخرد، چنانچه آن را برای استفاده در کسب و کار خریده باشد، حکم سرمایه را دارد؛ و اگر برای استفاده خانوادگی و برآوردن نیاز زندگی خریده باشد، جزء مؤونه است و خُمس آن واجب نیست و چنانچه برای هر دو باشد، به نسبتی که برای کسب و کار از آن استفاده می‌کند، حکم سرمایه را دارد.

«مسأله ۱۸۷۸» وسیله نقلیه‌ای که انسان برای مسافرت‌های شخصی خود و خانواده و یا رفتن به زیارت می‌خرد، اگر خارج از شأن متعارف او نباشد، جزء مخارج همان سال به حساب می‌آید و خُمس ندارد، هرچند برای سال‌های بعد باقی بماند.

«مسأله ۱۸۷۹» کسی که مقداری از درآمد خود را به تدریج برای ساختن مغازه یا آباد کردن زمین موات یا احداث باغ مصرف نموده و آن زمین یا باغ جزء مؤونه او محسوب نمی‌شود، باید در آخر سال خُمس آن را بپردازد و اگر اصل زمینِ آباد شده نیز افزایش قیمت پیدا کرده باشد، باید آخر سال خُمس افزایش قیمت را بدهد؛ ولی اگر قصد او از نگهداری زمین ترقی قیمت و سود بردن نباشد، چنانچه یک بار خُمس آن را بدهد، در سال‌های بعد تا زمانی که آن را نفروخته دادن خُمس آن واجب نیست.

«مسأله ۱۸۸۰» اگر از درآمد بین سال باغی احداث کند تا بعد از بالا رفتن قیمت، آن را بفروشد، علاوه بر خمس قیمت کلّ باغ در سر سال اوّل، باید خمس میوه و زیادی قیمت باغ را در سال‌های بعد بدهد؛ ولی اگر قصدش این باشد که خودش از میوه آن استفاده کند، فقط باید خمس میوه‌ای را که از مصارف سالانه وی زیاد آمده است، بپردازد.

«مسأله ۱۸۸۱» اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، سالی که هنگام فروش آنهاست، اگرچه آنها را نفروشد، باید خُمس آنها را بدهد؛ ولی اگر مثلاً از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌بُرند استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خُمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۸۲» کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت نیز می‌کند، چه برای هر رشته، سرمایه و دخل و خرج و حساب صندوق جداگانه داشته باشد و چه دخل و خرج و حساب صندوق آنها یکی باشد، می‌تواند همه را آخر سال یک جا حساب کند و اگر نفع داشته باشد، خُمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۸۳» آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک، پوشاک، اثاثیه، خرید منزل، عروسی، جهیزیه دختر، زیارت و مانند اینها می‌رسد، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد و زیاده‌روی هم نکرده باشد، خُمس ندارد.

«مسأله ۱۸۸۴» مالی که انسان به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند، جزء مخارج سالانه است و نیز مالی که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد، در صورتی که بیشتر از شأن او نباشد، از مخارج سالانه حساب می‌شود.

«مسأله ۱۸۸۵» اگر دختر در معرض ازدواج باشد و انسان نتواند جهیزیّه او را از درآمد سالی که در آن ازدواج می‌کند تهیّه کند و مجبور باشد که از قبل، هر سال مقداری از آن را تهیّه نماید و دادن خمس جنس تهیّه شده، موجب عدم توانایی برای تهیّه جهیزیّه و یا تأخیر در تهیّه آن از وقت حاجت شود و یا در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیّه دختر را تهیّه می‌کنند به گونه‌ای که تهیّه نکردن آن عیب باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیّه بخرد و سال بر آن بگذرد، خُمس ندارد.

«مسأله ۱۸۸۶» اگر انسان به چیزی نیاز فعلی داشته باشد و نتواند آن را با درآمد یک سال تهیّه کند، مثل این که محتاج خانه باشد و

نتوانـد در یک سال خانه بخرد و یا خانه بسازد، در صورتی که در این رابطه زمین یا وسایل و اجناسـی مانند آجر، سـیمان، آهن و... تهیّه کنـد و سال بر آنها بگـذرد - چه در ساختمان به کار رفته باشـد و چه هنوز به کار نرفته باشـد - خمس ندارد؛ ولی اگر به جای تهیّه زمین و وسایل و اجناس، پول ذخیره کند، در صورتی خمس ندارد که دادن خمس سبب عدم قدرت بر تهیّه چیز مورد نیاز و یا تأخیر در تهیّه آن شود، وگرنه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن پول را بپردازد.

«مسأله ۱۸۸۷» تشریفات منزل و زندگی و هزینه اِیاب و ذهاب و میهمانی‌های انسان و خانواده او، اگر از حدّ متعارف و شأن او بیشتر نباشـند، خُمس ندارنـد و اگر از حـدّ متعـارف و شـأن او بیشتر باشـند، بایـد خُمس زایـد بر متعارف را بپردازد و شأن افراد به حسب زمان‌ها و شهرها و اوضاع معیشت عمومی مردم متفاوت می‌باشد.

«مسأله ۱۸۸۸» مـالی که انسـان خرج سـفر حـجّ و زیارت‌هـای دیگر می کنـد، از مخـارج سـالی حسـاب می‌شود که در آن شـروع به مسافرت کرده است، اگرچه سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد.

«مسأله ۱۸۸۹» اگر برای حـجّ واجب ناچار باشـد از چنـد سال قبل ثبت نام کنـد و هزینه را بدهـد، خُمس به آن تعلق نمی گیرد؛ ولی چنانچه ثبت نام برای حـجّ، فقط به معنی حقّ اولویّت باشـد و پول در ملکیّت او باقی بماند، پس از گذشت سال، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازد.

«مسأله ۱۸۹۰» کسـی که از کسب و تجـارت فایـده‌ای برده، اگر مـال دیگری نیز داشـته باشـد که خُمس آن واجب نباشـد، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده کسب حساب کند.

«مسأله ۱۸۹۱» هرگاه از درآمد سال چیزی مانند خانه یا ماشـین سواری یا فرش و یا سایر وسایل زندگی را در بین سال تهیّه کند و یا بخرد و در سال‌های بعـد آن را بفروشد، چنانچه پول آن را در مؤونه صـرف نماید، مانند این که خانه دیگری را که نیاز دارد بخرد، خُمس ندارد و هر مقدار از آن از مخارج سالانه زیاد بیاید، باید خمس آن را پرداخت نماید.

«مسأله ۱۸۹۲» اگر با سودی که از کسب و کار به دست آورده، پیش از پرداختن خُمس، اثاثیه و لوازم منزل یا کتاب و مانند اینها را بخرد، هر وقت به طور کلّی احتیاج او از آنها برطرف شـد، تا وقتی آنها را نفروخته، لازم نیست خمس آنها را بدهد و پس از فروش چنانچه پول آنها را در مؤونه دیگری صرف نکند، باید خُمس آن را بپردازد. حکم زیورآلات زنانه نیز اگر وقت زینت کردن با آنها بگذرد همین است.

«مسأله ۱۸۹۳» اگر مسـتأجر مبلغی را به عنوان سـرقفلی مغازه بپردازد، آن سـرقفلی جزء سـرمایه است و حکم آن را دارد و کسی که مبلغ سرقفلی را گرفته، اگر تا آخر سال آن را به مصرف مؤونه زندگی نرساند و باقی بماند، باید خُمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۸۹۴» اگر از منفعت کسب برای مصـرف سال خود آذوقه‌ای بخرد و در آخر سال مقـداری از آن زیاد بیاید، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، باید قیمت فعلی آن را حساب کند.

«مسأله ۱۸۹۵» اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

«مسأله ۱۸۹۶» اگر در اوّل سـال منفعـتی نـبرد و از سـرمایه خرج کنـد و پیش از تمـام شـدن سـال منفعـتی به دست آورد، نمی‌تـواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

«مسأله ۱۸۹۷» اگر پس از آن که منفعتی به دست آورد، مقـداری از سـرمایه او از بین برود و از باقی‌مانـده آن منافعی به دست آورد که از خرج سال او زیاد بیاید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، بردارد و این مقدار مشمول خُمس نمی‌شود.

«مسأله ۱۸۹۸» اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مال او از بین برود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از منفعتی که به دست می‌آورد آن چیز را تهیّه کند؛ ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.

«مسأله ۱۸۹۹» کسـی که از درآمـد سـال خود به مردم قرض داده و در پایان سال از آنها طلبکار است، اگر طلب او با مطالبه دریافت

شده و مانند نقد محسوب شود، باید در پایان سال خُمس آن را بپردازد؛ ولی اگر هنوز وقت دریافت آن نرسیده باشد یا فعلاً وصول نشود، خُمس آن واجب نیست؛ امّا هنگامی که وصول نمود، بایـد بلافاصـله خُمس آن را بدهـد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید.

«مسأله ۱۹۰۰» کاسبی که در طول سال به مردم نسیه داده است، اگر در آخر سال وقت وصول آن رسیده و قابل وصول بوده و مانند نقـد باشـد، باید خُمس سود آن را پرداخت نماید و چنانچه وقت وصول آن رسیـده ولی قابل دریافت نیست، به محض دریافت باید خمس سود آن را بدهد، مگر آن که آن را در مؤونه لازم و فوری خود مصرف نماید و در صورتی که وقت وصول آن در سال بعد باشد، سود آن جزء درآمد سال بعد است.

«مسأله ۱۹۰۱» افرادی که در ادارات دولتی یا مؤسّسات خصوصـی کار می‌کننـد و معمولاً اداره، مقداری از حقوق آنان را پس‌انداز می‌کنـد تا هنگام بازنشسـتگی به تدریـج به آنان پرداخت نمایـد، پس از بازنشسـتگی هر مقـدار که در هر سال به آنان بدهنـد، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود و لازم نیست خُمس آن را فوراً پرداخت نمایند.

«مسأله ۱۹۰۲» اگر برای مخـارج خود قرض کنـد، می‌توانـد در آخر سـال مقـدار قرض خود را از منفعـتی که در آن سـال به دسـت آورده، کسر نماید و خمس بقیّه منفعت را بدهد، حتّی اگر قرض خود را در آن سال نپردازد.

«مسأله ۱۹۰۳» اگر برای مخـارج خـود قرض کنـد و در آن سـال قرض خـود را نـپردازد و از منفعت آن سـال نیز آن را کسـر نکنـد، می‌تواند از منافع سال‌های بعد قرض خود را ادا نماید.

«مسأله ۱۹۰۴» اگر برای زیـاد کردن مـال یـا خریـدن ملکی که به آن احتیـاج نـدارد قرض کنـد، چنانچه از منافع کسب آن قرض را بدهد، در سر سال باید خمس ارزش مال یا ملک در سر سال را بپردازد، ولی اگر مالی که قرض کرده و چیزی که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد، می‌تواند از منافع کسب، قرض را ادا نماید.

«مسأله ۱۹۰۵» خمس مال حلال مخلوط به حرام را مانند خمس اموال دیگر می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خُمس که بدهکار است، پول بدهد.

«مسأله ۱۹۰۶» کسـی که خُمس بدهکار است، می‌تواند آن را به ذمّه بگیرد و در تمام مال تصرّف کند و به ذمّه گرفتن یعنی این که خود را بدهکار اهل خُمس بداند و تصـمیم جدی داشته باشد که خمس را پرداخت نماید؛ ولی برای تأخیر در پرداخت خمس، باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله ۱۹۰۷» اگر خمس به مالی تعلّق بگیرد، چنانچه کسـی که خُمس بـدهکار است با حاکم شـرع مصالحه کند، می‌تواند در تمام آن مال تصرّف نماید.

«مسأله ۱۹۰۸» اگر کسـی که با دیگری شریک است خُمس منافع خود را بدهد و شریک او خُمس ندهد، شراکت آنها صحیح است و تصرّف در مال مشترک برای کسی که خمس می‌دهد جایز است.

«مسأله ۱۹۰۹» اگر طفل صـغیری سـرمایه‌ای داشـته باشد و از آن منافعی به دست آید، لازم نیست خُمس آن پرداخت شود، مگر این که بعد از بلوغ تا یک سال آن را در مخارج خود صرف نکند.

«مسأله ۱۹۱۰» کسـانی که تحت تکفّـل افرادی هسـتند که خمس نمی‌پردازنـد -ماننـد زن و فرزنـدان که تحت تکفّل همسـر و پـدر خـویش می‌باشـند - و همچنین میهمـانی که وارد خـانه شخصـی می‌شـود که یقین دارد امـوال وی متعلّق خمس است وماننـد آنهـا، می‌تواننـد در امـوالی که تحت اختیـار آنهـا قرار داده می‌شـود، تصـرّف کننـد و از این جهت تکلیفی متـوجّه آنـان نیست و پرداخت خمس بر عهده صاحب اموال است.

«مسأله ۱۹۱۱» اگر کسـی با پول خمس نداده ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، معامله صحیح است و نیاز به اذن حاکم شرع ندارد و

فقط بایـد خمس آن پول را بدهـد؛ ولی چنانچه اصـلاً ملتزم به پرداخت خمس نباشـد، بلکه تصـمیم به عـدم پرداخت خمس داشـته باشد، در صورتی که معامله را به نحو شخصی انجام داده باشد، ضامن خمس افزایش قیمت ملک نیز می‌باشد.

«مسأله ۱۹۱۲» اگر کسـی که چنـدین سـال خمس نـداده است، از منافع کسب چیزی را که به آن احتیاج نـدارد بخرد و یک سال از کسب آن درآمـد بگـذرد، بایـد خُمس آن چیز را بدهـد و اگر اثـاث خـانه و چیزهای دیگری را که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریـده باشـد، چنانچه بداند آنها را با درآمدی که سال بر آن نگذشـته خریده، لازم نیست خمس آن‌ها را بدهد و اگر نداند با درآمدی که سال بر آن گذشته خریده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

«مسأله ۱۹۱۳» معادن جزء انفال است و اختیار آنها در دست امام معصوم‌علیه السـلام است و در زمان غیبت، برای استخراج آنها بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی اجازه گرفته شود و استخراج کننده با شرایطی که گفته خواهد شد، باید خمس آن را بپردازد.

«مسأله ۱۹۱۴» اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و سایر معادن چیزی به دست آورد و به مقـدار نصـاب برسـد،اسـتخراج کننـده بایـد خُمس آن را بدهـد؛ ولی در مثل معادن نفت، طلا و نقره که دولت اسـتخراج می کند، تعلق خُمس محلّ اشکال است.

«مسأله ۱۹۱۵» نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلاست، یعنی اگر قیمت چیزی که از معدن استخراج شده، بعد از کم کردن مخارج، به ۱۵ مثقال (۳۱۲/۷۰ گرم) طلا برسد، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۱۶» اگر قیمت اسـتفاده‌ای که از معدن برده به ۱۵ مثقال طلا نرسـد، خُمس آن در صورتی لازم است که از مخارج سالش زیاد بیاید.

«مسأله ۱۹۱۷» گچ، آهک، گِل سرشور و گِل سرخ، بنابر احتیاط واجب از معدن محسوب شده و خُمس دارد.

«مسأله ۱۹۱۸» کسـی که از معـدن چیزی به دست می‌آورد، باید خُمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد.

«مسأله ۱۹۱۹» اگر ندانـد چیزی را که از معدن اسـتخراج کرده به ارزش ۱۵ مثقال طلا می‌رسـد یا نه، بنابر احتیاط واجب، چنانچه به راحتی امکان‌پذیر باشد، باید با وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.

«مسأله ۱۹۲۰» اگر چند نفر چیزی از معدن استخراج کنند و بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده‌اند، سهم هر یک از آنها به ارزش ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خُمس آن را بدهد.

۳ – گنج

«مسأله ۱۹۲۱» گنـج مالی است که در زمین، درخت، کوه یا دیوار پنهان باشد و کسـی آن را پیدا کند و به گونه‌ای باشد که عرفاً به آن گنج بگویند.

«مسأله ۱۹۲۲» اگر گنج جزء عتایق باشد، از انفال محسوب می‌شود و برای تصـرّف در آن، بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شـرعی اجازه گرفت. چنانچه گنـج، سـکّه طلا و نقره باشـد، با داشـتن شـرایطی که گفته می‌شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر طلا و نقره غیر مسکوک و یـا جواهرات دیگر باشـد نیز بنـابر احتیاط واجب بایـد خمس آن را بپردازد و در غیر از موارد مـذکور، چنانچه

مقدار آن به اندازه‌ای باشد که بتواند بخشی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۲۳» اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، با رعایت شرایطی که در مسأله قبل گفته شد، گنج مال خود او می‌باشد و متعلّق خمس است.

«مسأله ۱۹۲۴» نصاب گنج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال (۱۸۷/۴۲۹ گرم) نقره و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال (۳۱۲/۷۰ گرم) طلاست و اگر جواهرات دیگر باشد، چنانچه قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره و یا ۱۵ مثقال طلا برسد، باید خمس آن را بدهد. در تمام این موارد، نصاب بعد از کم کردن مخارج ملاحظه می‌شود.

«مسأله ۱۹۲۵» اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند که جزء عتایق نباشد و بداند مالک ندارد و یا مالک آن از آن اعراض کرده است، آن گنج مال خود اوست و چنانچه طلا، نقره و یا جواهرات باشد، باید خمس آن را بدهد و چنانچه احتمال دهد که مال یکی از مالکان قبلی است، باید به مالک قبلی اطّلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست، باید به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد و به همین ترتیب به همه کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر مالک آن معلوم نشود، حکم مجهول المالک را دارد.

«مسأله ۱۹۲۶» اگر در ظرف‌های متعددی که در یک جا دفن شده‌اند، اموالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم به حدّ نصاب برسد، باید خُمس آنها را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، اگر عرفاً بیش از یک گنج محسوب شود، خُمس هر کدام از آنها که قیمت آن به حدّ نصاب برسد، واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسد، حکم درآمد کسب و کار را دارد.

«مسأله ۱۹۲۷» اگر دو یا چند نفر گنجی را پیدا کنند و قیمت سهم هر یک از آنان به حدّ نصاب برسد، باید هر یک خُمس سهم خود را بدهند.

«مسأله ۱۹۲۸» اگر کسی چهارپایی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده است، باید به او خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را خبر کند و چنانچه متعلق به هیچ یک از آنان نباشد، مال خود اوست و خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و اگر مالی را از شکم ماهی یا حیوانی غیر از چهارپایان که خریداری کرده، پیدا کند، چنانچه بداند آن مال متعلّق به فروشنده است، باید به او اطّلاع دهد، ولی اگر احتمال دهد که آن مال از آنِ فروشنده است، لازم نیست به او خبر دهد و مال خود اوست و چنانچه مقدار آن به اندازه‌ای باشد که بتواند بخشی از معیشت او را اداره کند و از مخارج سال وی زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

«مسأله ۱۹۲۹» اگر مال حلال با مال حرام به نحوی مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و هیچ کدام از صاحب مال حرام و مقدار آن معلوم نباشد، باید خُمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خُمس، بقیّه مال حلال می‌شود.

«مسأله ۱۹۳۰» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحب آن صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع نیز اجازه بگیرد.

«مسأله ۱۹۳۱» اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحب آن را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود، در صورتی که انسان بداند مقدار معیّنی مال اوست وشک کند که بیشتر از آن نیز مال او هست یا نه، باید مقداری را که یقین دارد مال اوست به او بدهد و احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال اوست، به او بدهد؛ ولی چنانچه بداند یکی از دو مال، متعلّق به شخص دیگری است و نتواند رضایت او را جلب نماید، باید

نصف هر یک از آن دو مال را به آن شخص بدهد.

«مسأله ۱۹۳۲» اگر خمس، زکات، وقف خاصّ و یا وقف عامّ با مال کسی مخلوط شود، حکم مالی را دارد که صاحب آن معلوم است و باید نزد خود و خداوند محاسبه کند و آن را پرداخت نماید.

«مسأله ۱۹۳۳» اگر خُمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خُمس بوده، بنابر احتیاط واجب، آن مقداری را که می‌داند از خُمس بیشتر بوده، با اذن حاکم شرع از طرف صاحب آن به مصرف مشترک خمس و مال مجهول المالک برساند.

«مسأله ۱۹۳۴» اگر خُمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و سپس صاحب آن پیدا شود، لازم نیست چیزی به او بدهد؛ ولی چنانچه مالی را که صاحب آن معلوم نیست، خودش از طرف او صدقه بدهد، اگر بعداً صاحب آن پیدا شد و راضی به آن صدقه نشد، باید مثل یا قیمت آن را به او بدهد؛ اما اگر آن مال را به حاکم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست.

«مسأله ۱۹۳۵» اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید تا حدّ امکان از تمام آنان تحصیل رضایت نماید و اگر ممکن نگردید، آن مقدار از مال را بین آنان به طور مساوی تقسیم نماید.

۵ – جواهری که به واسطه غوّاصی به دست می‌آید

«مسأله ۱۹۳۶» اگر به واسطه غوّاصی (یعنی فرو رفتن در دریا و مانند آن) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری را که با فرو رفتن در دریا بیرون می‌آید، بیرون آورند – روییدنی باشد یا معدنی – جزء انفال محسوب می‌شود و تصرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرعی باشد و چنانچه بعد از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به ۱۸ نخود (۳/۴۵۶ گرم) طلا برسد، باید خُمس آن را بدهند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند دفعه – به شرط آن که عرفاً یک استخراج محسوب شود – آنچه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس، ولی اگر چند نفر آن را بیرون آورده باشند، قیمت سهم هر کدام از آنان که به ۱۸ نخود طلا برسد، باید خُمس سهم خود را بدهد.

«مسأله ۱۹۳۷» اگر بدون فرو رفتن در دریا با وسایلی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خُمس آن را بدهد که این کار شغل او باشد و یا درآمد آن بتواند بخشی از معیشت او را تأمین کند و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر، از مخارج سال او زیاد بیاید.

«مسأله ۱۹۳۸» خُمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون غوّاصی می‌گیرد، در صورتی واجب است که آنها را برای کسب بگیرد و به تنهایی یا با منفعت‌های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

«مسأله ۱۹۳۹» اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دست او آید، در صورتی که به حدّ نصاب برسد و قصد کند که آن چیز ملک او باشد، باید خُمس آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۴۰» اگر انسان در آب فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکم آن جواهر است، باید خُمس آن را بدهد و اگر اتّفاقاً جواهر را بلعیده باشد، از بابت آنچه از طریق غوّاصی به دست می‌آید، خمس ندارد.

«مسأله ۱۹۴۱» حکم رودخانه‌های بزرگ مانند دجله، فرات و نیل، اگر فرض شود که در آنها نیز مانند دریا جواهر به عمل آید، از

لحاظ آنچه که با غوّاصی به دست می‌آید، مانند حکم دریاست.

«مسأله ۱۹۴۲» اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن ۱۸ نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خُمس آن را بدهد و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر قیمت آن به مقدار ۱۸ نخود طلا نیز نرسد، بنابر احتیاط واجب باید خمُس آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۴۳» کسی که کسب او غوّاصی یا استخراج معدن است، اگر خُمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سال او زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خُمس آنها را بدهد.

«مسأله ۱۹۴۴» اگر بچّه‌ای معدنی را استخراج کند یا گنجی پیدا کند یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، لازم نیست خمس آن پرداخت شود؛ ولی چنانچه مال حلال او با حرام مخلوط شود، بنابر احتیاط واجب باید پس از بلوغ خودش خمس را بپردازد.

۶ – غنیمت

«مسأله ۱۹۴۵» اگر مسلمانان به امر امام معصوم‌علیه السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی را در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام‌علیه السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهایی را که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خُمس بقیّه آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذِمّی از مسلمان می‌خرد

«مسأله ۱۹۴۶» اگر کافر ذِمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خُمس آن را از همان زمین بدهد و اگر پول آن را نیز بدهد اشکال ندارد و نیز اگر خانه و مغازه و مانند اینها را از مسلمان بخرد، چنانچه زمین آن را جداگانه قیمت کنند و بفروشند، باید خُمس زمین آن را بدهد و اگر خانه و مغازه را روی هم بفروشند و زمین به تبع آن منتقل شود، خُمس زمین واجب نیست و برای دادن این خُمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع نیز که خُمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

«مسأله ۱۹۴۷» اگر کافر ذِمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری نیز بفروشد، خمسی که به خاطر خرید زمین بر او واجب شده بود، ساقط نمی‌شود و نیز اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد، باید خُمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد.

«مسأله ۱۹۴۸» اگر کافر ذِمّی هنگام خریدن زمین شرط کند که خُمس را ندهد یا شرط کند که فروشنده خُمس آن را بدهد، شرط او صحیح نیست و باید خُمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خُمس را از طرف او به صاحبان خُمس بدهد، اشکال ندارد.

«مسأله ۱۹۴۹» اگر مسلمان زمینی را به طریقی غیر از خرید و فروش، ملک کافر کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، دادن خمس بر کافر لازم نیست.

«مسأله ۱۹۵۰» اگر کافر ذِمّی صغیر باشد و ولیّ او زمینی را برای او بخرد، لازم نیست خمس آن را بپردازد.

مصرف خُمس

«مسأله ۱۹۵۱» خُمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است که باید آن را به سیّد فقیر یا سیّد یتیم یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و اذن حاکم شرع نیز در آن لازم نیست، ولی بهتر است با اذن او باشد و قسمت دیگر آن سهم امام‌علیه السلام است که به احتیاط واجب باید به اذن مجتهد جامع الشرایط و با نظر دهنده خُمس مصرف شود و یا مجتهد جامع الشرایط از دهنده خُمس وکالت بگیرد؛ ولی اگر انسان بخواهد سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند، سهم امام‌علیه السلام را به یک نحو مصرف می‌کنند.

«مسأله ۱۹۵۲» اگر کسی سهم امام‌علیه السلام را به دست مجتهد جامع الشرایط یا نماینده او نرساند یا به مصرفی که او اجازه نداده است برساند، تکلیف از او ساقط نمی‌شود و باید دوباره سهم امام‌علیه السلام را به مجتهدی که دارای همه شرایط است یا نماینده او بپردازد و یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برساند، مگر این که پس از مصرف، مرجع تقلید آن مصرف را قبول نماید.

«مسأله ۱۹۵۳» سیّد یتیمی که به او خُمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌توان خُمس داد.

«مسأله ۱۹۵۴» به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط نباید خُمس بدهند.

«مسأله ۱۹۵۵» به سیّدی که عادل نیست می‌توان خُمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نباید خُمس بدهند.

«مسأله ۱۹۵۶» اگر خُمس دادن به سیّدی که معصیت کار است کمک به معصیت او باشد، نمی‌توان به او خُمس داد و به سیّدی نیز که آشکارا معصیت می‌کند و مرتکب گناهانی مثل شراب‌خواری و ترک نماز می‌شود، اگرچه دادن خُمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خُمس بدهند.

«مسأله ۱۹۵۷» به صرف این که کسی بگوید: «سیّد هستم»، نمی‌توان به او خُمس داد، ولی اگر در شهر خودش مشهور به سیادت باشد به نحوی که موجب وثوق و اطمینان شود، می‌توان به او خُمس داد.

«مسأله ۱۹۵۸» مرد نمی‌تواند به همسر سیّده خود خمس بدهد که زن آن را به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر زن مخارجی داشته باشد که به آن محتاج بوده ولی تأمین آن بر شوهر واجب نباشد، جایز است شوهر از بابت سهم سادات به زن تملیک کند تا زن به مصرف آن مخارج برساند.

«مسأله ۱۹۵۹» اگر مخارج سیّدی که زوجه انسان نیست بر انسان واجب باشد، نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجب او را از خُمس بدهد، ولی اگر مقداری خُمس ملك او كند كه به مصرف ديگرى غير از آن مخارجى كه بر خُمس دهنده واجب است برساند، مانعی ندارد.

«مسأله ۱۹۶۰» به سیّد فقیری که مخارج او بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، می‌توان خُمس داد.

«مسأله ۱۹۶۱» احتیاط واجب آن است که به یک سیّد فقیر، بیشتر از مخارج یک سال او سهم سادات ندهند.

«مسأله ۱۹۶۲» اگر در شهر انسان، سیّد مستحقّی نباشد و احتمال نیز ندهد که پیدا شود یا نگهداری خُمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خُمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند و احتیاط آن است که مخارج بردن آن را از خُمس برندارد، مگر این که حاکم شرعی انتقال خمس به شهر دیگر را از او بخواهد و اگر خُمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده باشد، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله ۱۹۶۳» هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود، اگرچه نگهداری خُمس تا پیدا شدن مستحق

ممکن باشد، می‌تواند خُمس را به شهر دیگری ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، چیزی بر او واجب نیست؛ ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خُمس بردارد.

«مسأله ۱۹۶۴» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز می‌تواند خُمس را به شهر دیگری ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید خود او بدهد و اگر بردن خمس به آن شهر موجب تأخیر زیاد در پرداختن آن شده باشد یا این که برای انتقال خمس مرجّحی وجود نداشته باشد، در صورتی که خمس از بین برود، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است.

«مسأله ۱۹۶۵» اگر با مطالبه حاکم شرع خُمس را به شهر دیگری ببرد و یا به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خُمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد و خُمس از بین برود، لازم نیست دوباره خُمس بدهد.

«مسأله ۱۹۶۶» اگر بخواهد خمس را از چیزی غیر از خود مال متعلّق خمس بپردازد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را از جنس دیگری بدهد، بلکه باید قیمت آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۶۷» کسی که از مستحقِّ خمس، طلبکار است، می‌تواند طلب خود را بابت خُمس حساب کند.

«مسأله ۱۹۶۸» مستحق نمی‌تواند خُمس را بگیرد و به مالک ببخشد؛ ولی کسی که مقدار زیادی خُمس بدهکار است و فقیر شده و امید دارا شدن او نیز نمی‌رود و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

انفال

احکام اَنفال

«اَنفال» یعنی اموال عمومی که برای اداره جامعه در اختیار امام معصوم‌علیه السلام قرار دارد و در زمان غیبت برای تصرّف در آن بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرعی (یعنی مجتهد جامع الشرایط) اجازه گرفت.

«مسأله ۱۹۶۹» انفال عبارتند از:

الف - زمین‌های موات و زمین‌هایی که صاحبان آنها از آنها اِعراض و آنها را رها کرده باشند.

ب - کوه‌ها، درّه‌ها، جنگل‌ها و نیزارهای طبیعی.

ج - دریاها و سواحل آنها و رودخانه‌های بزرگ.

د - معادن.

ه - اموال برگزیده و گرانبهایی که متعلّق به شاهان بوده و در جنگ به دست مسلمانان آمده باشند.

و - غنیمت‌هایی که در جنگ‌های بدون اجازه امام معصوم‌علیه السلام به دست آمده باشند.

ز - زمین‌هایی که بدون جنگ و خونریزی از کفّار در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرند.

ح - اموال کسانی که از دنیا می‌روند و وارث ندارند.

ط - گنجی که از عتائق باشد.

و به طور کلّی هر چیزی که عرفاً دارای مالیّت بوده ولی مالک نداشته باشد و منفعت آن متعلّق به عموم مردم باشد، جزء انفال به حساب می‌آید.

تفصیل موارد ذکر شده در کتاب‌های فقهی بیان شده است.

«مسأله ۱۹۷۰»در صورت تحقق دولت عدل اسلامیِ جامع الشرایط، استخراج معادن و گنج‌ها و استفاده از جنگل‌ها و اموال عمومی، باید با اجازه آن باشد.

«مسأله ۱۹۷۱» انفال یکی از مهمترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسلامی است و حفظ آن از هر گونه تجاوز و آفت و زیان طبیعی و غیر طبیعی، وظیفه همه مردم بخصوص حکومت‌ها می‌باشد؛ بنابراین برای استفاده افراد از آن و یا فروش آن توسّط حکومت‌ها به دیگران - مخصوصاً به اجانب - باید کاملاً مصلحت عموم مردم ملاحظه گردد.

زکات

احکام زکات

زکات از واجبات بزرگ الهی است که در قرآن و روایات در کنار نماز و اعتقاد به آخرت قرار گرفته است و هدف از آن تأمین اجتماعی، تعدیل ثروت، تأمین زندگی فقرا، ایجاد تسهیلات و منافع عمومی و دینی و جذب غیر مسلمانان به اسلام است و یقیناً اگر ثروتمندان زکات اموال خویش را بپردازند، فقر از جامعه اسلامی رخت برمی‌بندد. امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید: «همانا خداوند عزّوجلّ در اموال ثروتمندان برای فقرا به اندازه کفایت آنان واجب فرموده است و اگر می‌دانست آن مقدار کفایت نمی‌کند، هر آینه بر آن می‌افزود. آنچه بر سر فقرا آمده است به سبب کاستی الهی نیست، بلکه به علّت منع حقوق آنان از سوی کسانی است که حقوق فقرا را ادا نمی‌کنند و به درستی اگر مردم حقوق مستمندان را ادا می‌کردند، آنان در رفاه زندگی می‌کردند.»(۲۲) با برچیده شدن فقر از جامعه، امنیت اجتماعی نیز حاکم می‌گردد؛ علی‌علیه السلام می‌فرماید: «اموال خویش را با زکات پاسداری کنید.»(۲۳) پرداختن زکات موجب رهایی از عذاب الهی(۲۴) و حافظ جان و مال است و خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «هر آنچه را در راه خداوند انفاق می‌کنید خداوند به شما باز می‌گرداند و او بهترین روزی دهندگان است.»(۲۵) نماز با پرداختن زکات است که به ثمر می‌نشیند چنانکه در روایت آمده است: «آن کسی که نماز به پای‌دارد و زکات نپردازد گویا نماز نخوانده است.»(۲۶)

«مسأله ۱۹۷۲» زکات در نُه چیز واجب است:

اوّل: گندم، دوم: جو، سوم: خرما، چهارم: کشمش، پنجم: طلا، ششم: نقره، هفتم: شتر، هشتم: گاو، نهم: گوسفند و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعد گفته می‌شود، باید مقداری را که معیّن شده به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده‌اند برساند.

شرایط واجب شدن زکات

«مسأله ۱۹۷۳» زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدارِ نصاب - که بعد گفته می‌شود - برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرّف کند.

«مسأله ۱۹۷۴» در واجب شدن زکات در گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره، سال معتبر است؛ بدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره باشد، در اوّل ماه دوازدهم دیگر نمی‌تواند در آن به گونه‌ای تصرّف کند که مال را از بین ببرد و اگر تصرّف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می‌شود.

«مسأله ۱۹۷۵» اگر مالک گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در بین سال بالغ شود، اوّل سال او برای تعلّق زکات، از تاریخ بلوغ او

حساب می‌شود.

«مسأله ۱۹۷۶» زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که به آن انگور گفته شود و هنگامی که خرما قدری خشک شد که به آن «تَمْرْ» بگویند، زکات آن واجب می‌شود، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، هنگام خرمن شدن و جدا کردن کاه از آنها و در خرما و کشمش، هنگامی است که وقت چیدن آنها رسیده باشد.

«مسأله ۱۹۷۷» اگر هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد، صاحب آنها بالغ باشد، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۱۹۷۸» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در تمام سال دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر در مقداری از سال دیوانه باشد و در آخر سال عاقل گردد، چنانچه دیوانگی او به قدری کم باشد که مردم بگویند در تمام سال عاقل بوده، زکات بر او واجب است.

«مسأله ۱۹۷۹» اگر صاحب گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی‌هوش شود و یا هنگام واجب شدن زکات گندم، جو، خرما و کشمش مست یا بی‌هوش باشد، زکات از او ساقط نمی‌شود.

«مسأله ۱۹۸۰» اگر گاو، گوسفند، شتر، طلاـ یا نقره در بین سال از انسان غصب شود و نتواند در آن تصرّف کند، سال به هم می‌خورد و از وقتی که بتواند در آن تصرّف کند، دوباره سال شروع می‌شود و نیز اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را از انسان غصب کنند و هنگامی که زکات آن واجب می‌شود در دست غصب کننده باشد، هنگامی که به صاحب آن برمی گردد، زکات ندارد.

«مسأله ۱۹۸۱» اگر چیزی مانند طلاـو نقره را که در وجوب زکات آن، سال معتبر است، قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست و اگر زراعت گندم، جو، خرما و کشمش را قرض کند و در وقت وجوب زکات در ملک قرض کننده باشد، زکات آن بر وی واجب است و بر قرض‌دهنده چیزی واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

«مسأله ۱۹۸۲» زکات گندم، جو، خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسد و نصاب آنها «۴۵ مثقال کمتر از ۲۸۸ منِ تبریز» است که تقریباً معادل «۸۶۴ کیلوگرم» می‌شود.

«مسأله ۱۹۸۳» اگر گندم، جو، غوره و خرما را پیش از زمان واجب شدن زکات مصرف کنند، اگرچه به قدری باشند که چنانچه باقی می‌ماندند، خشک شده آنها به اندازه نصاب می‌رسید، زکات آنها واجب نیست.

«مسأله ۱۹۸۴» اگر بعد از وجوب زکات و پیش از دادن آن، خود او و زن و فرزندانش از انگور، خرما، جو یا گندم متعلّق زکات بخورند یا مثلاً بدون قصد زکات، آن را به فقیر بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف شده بپردازد.

«مسأله ۱۹۸۵» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب برسد، باید زکات سهم خود را بدهد.

«مسأله ۱۹۸۶» کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است، هنگام خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و هنگامی که وقت چیدن خرما و کشمش رسید، می‌تواند زکات را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده

از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۱۹۸۷» اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۱۹۸۸» اگر بعد از آن که زکات گندم، جو، خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۱۹۸۹» اگر شخصی گندم، جو، خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده یا شک کند که فروشنده زکات آن را داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست و اگر بداند که زکات آن را نداده، معامله صحیح است و احتیاج به اجازه حاکم شرع ندارد، خصوصاً اگر بداند که فروشنده به هنگام فروش، پرداخت زکات آن را از مال دیگر خود به عهده گرفته است؛ ولی چنانچه بعداً بفهمد که فروشنده زکات را پرداخت نکرده است، بر او واجب است که زکات را بپردازد و می‌تواند پس از آن به فروشنده مراجعه کرده و آن را از وی مطالبه کند.

«مسأله ۱۹۹۰» اگر وزن گندم، جو، خرما و کشمش، هنگامی که تازه است به حدّ نصاب برسد اما بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

«مسأله ۱۹۹۱» خرمایی که تازه آن را می‌خورند، چنانچه به اندازه‌ای باشد که خشک شده آن به حدّ نصاب برسد، زکات آن واجب است.

«مسأله ۱۹۹۲» گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال نیز نزد او بماند، زکات ندارد.

«مسأله ۱۹۹۳» اگر گندم، جو، خرما و انگور از آب باران و یا مستقیماً از آب نهر یا رودخانه یا رطوبت زمین آبیاری شود، زکات آن «یک دهم» محصول است و اگر با دلو یا پمپ و مانند آن آبیاری شود، زکات آن «یک بیستم» محصول است.

«مسأله ۱۹۹۴» اگر گندم، جو، خرما و انگور، هم از آب باران آبیاری شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه به گونه‌ای باشد که بگویند آبیاری با دلو و مانند آن غلبه داشته، زکات آن «یک بیستم» است و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران غلبه داشته، زکات آن «یک دهم» است؛ بلکه اگر نگویند آب باران و نهر غلبه داشته ولی آبیاری با آب باران و نهر بیشتر از آب دلو و مانند آن باشد، بنابر احتیاط مستحب زکات آن «یک دهم» است.

«مسأله ۱۹۹۵» اگر شک کند که آبیاری با آب باران شده یا با دلو و یا در زراعتی که با هر دو آبیاری شده، شک کند که غلبه با آب باران بوده یا با آب دلو، «یک بیستم» بر او واجب می‌شود، اگرچه احتیاط مستحب این است که «یک دهم» بدهد.

«مسأله ۱۹۹۶» اگر گندم، جو، خرما و انگور با آب باران و نهر آبیاری شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو نیز آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن «یک دهم» است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران نیز آبیاری شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن «یک بیستم» است.

«مسأله ۱۹۹۷» اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که کنار آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، «یک بیستم» و زکات زراعتی که کنار آن است، بنابر احتیاط واجب «یک دهم» می‌باشد.

«مسأله ۱۹۹۸» مخارجی را که برای گندم، جو، خرما و انگور کرده است، می‌تواند از محصول کسر کند و چنانچه پس از کسر مخارج، باقی‌مانده به حدّ نصاب برسد، زکات واجب است.

«مسأله ۱۹۹۹» اگر بذری که به مصرف زراعت رسانده از آن خود او باشد، می‌تواند به مقدار وزن آن از محصول کسر نماید و اگر

خریده باشد، می‌تواند قیمتی را که برای خرید پرداخت نموده، جزء مخارج حساب کند.

«مسأله ۲۰۰۰» اگر وسایل زراعت ملك خود او باشد، می‌تواند کرایه آن‌ها را از مخارج حساب کند، به شرط این که اگر از آن‌ها در آن زراعت استفاده نمی‌کرد، می‌توانست آن‌ها را کرایه بدهد و در غیر این صورت نمی‌تواند کرایه آن‌ها را از مخارج حساب نماید؛ ولی چنانچه به واسطه زراعت مستهلك شده باشند، می‌تواند هزینه استهلاك آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید.

«مسأله ۲۰۰۱» اگر در زمینی که ملك خود اوست، زراعت کند، می‌تواند اجاره آن را جزء مخارج حساب کند به شرط این که اگر در آن زراعت نمی‌کرد، می‌توانست آن را اجاره بدهد.

«مسأله ۲۰۰۲» اگر صاحب زراعت و یا عیال وی مانند همسر و فرزندان در زراعت کار کنند، می‌تواند اجرت کار آنان را جزء مخارج حساب کند، حتی اگر دستمزدی به آنان نپرداخته باشد، به شرط این که اگر در آن زراعت کار نمی‌کردند، می‌توانستند با دریافت اجرت در محلّ دیگری به کار مشغول شوند.

«مسأله ۲۰۰۳» اگر درخت انگور یا خرما را بخرد، قیمت آن جزء مخارج نیست، ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد، پولی که برای آن داده، جزء مخارج حساب می‌شود.

«مسأله ۲۰۰۴» اگر زمینی را بخرد و در آن زمین، گندم یا جو بکارد، پولی که برای خرید زمین داده، جزء مخارج حساب نمی‌شود، اما می‌تواند اجاره آن را به همان ترتیبی که گفته شد، جزء مخارج حساب نماید؛ ولی اگر زراعت را بخرد، پولی را که برای خرید آن داده می‌تواند جزء مخارج حساب نماید و از محصول کم کند؛ اما باید قیمت کاهی را که از آن به دست می‌آید، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید، مثلاً اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد و قیمت کاه آن صد تومان باشد، فقط چهار صد تومان آن را می‌تواند جزء مخارج حساب نماید.

«مسأله ۲۰۰۵» اگر وسایل و لوازمی را که برای کشاورزی نیاز دارد، بخرد و به سبب زراعت، آن‌ها به کلّی از بین بروند، می‌تواند قیمت آن‌ها را جزء مخارج حساب نماید و اگر از بین نروند، نمی‌تواند قیمت آن‌ها را از مخارج حساب نماید، ولی همان گونه که گفته شد، می‌تواند کرایه آن‌ها را جزء مخارج زراعت به حساب آورد.

«مسأله ۲۰۰۶» اگر در یک زمین، جو، گندم و چیزی مثل برنج و لوبیا که زکات آن واجب نیست بکارد، خرج‌هایی که برای هر کدام از آنها کرده فقط برای همان حساب می‌شود؛ ولی اگر برای هر دو، مخارجی کرده باشد، باید مخارج را به نسبت هر یک تقسیم نماید.

«مسأله ۲۰۰۷» اگر برای سال اوّل عملی مانند شخم زدن انجام دهد، اگرچه برای سال‌های بعد نیز فایده داشته باشد، باید مخارج آن را از سال اوّل کسر کند؛ ولی اگر مثلاً عمل شخم زدن را برای این که چند سال مفید باشد انجام دهد، باید مخارج آنها را بین همان چند سال تقسیم نماید.

«مسأله ۲۰۰۸» اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یك وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شوند، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را هنگامی که می‌رسد بدهد و زکات بقیّه را هر وقت به دست آمد ادا نماید و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازه نصاب نباشد، چنانچه نداند که مجموع محصول به حد نصاب می‌رسد یا نه، صبر می‌کند تا بقیّه آن برسد؛ پس اگر همه زراعت‌ها روی هم به مقدار نصاب شوند، زکات آنها واجب است و اگر همه آنها به مقدار نصاب نرسند، زکات آنها واجب نیست و همچنین اگر بداند که مجموع محصول به حد نصاب خواهد رسید و اطمینان داشته باشد که محصول اوّل به واسطه غصب یا آفت و مانند آن از بین نخواهد رفت و یا به فروش نرسیده و یا خورده نخواهد شد، می‌تواند تا رسیدن بقیّه محصول، پرداخت زکات را به تأخیر بیندازد.

«مسأله ۲۰۰۹» اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه بدهد، حکم آن مانند مسأله قبل است که ذکر شد.

«مسأله ۲۰۱۰» اگر مقداری خرما یا انگور تازه داشته باشد که خشک شده آن به اندازه نصاب شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به اندازه‌ای به مستحق بدهد که اگر خشک شود، به اندازه زکاتی می‌شود که بر او واجب خواهد شد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۰۱۱» زکات گندم، جو، کشمش و خرما را یا باید از خود محصولی که زکات به آن تعلّق گرفته بدهند ویا به جای آن پول بپردازند و دادن چیزی غیر از پول به عنوان قیمت زکات، خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۰۱۲» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و مالی داشته باشد که زکات آن در حال زنده بودن او واجب شده بوده، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند و بعد قرض او را ادا نمایند.

«مسأله ۲۰۱۳» اگر کسی که بدهکار است، بمیرد و گندم، جو، خرما یا انگور داشته باشد که هنوز زکات آن واجب نشده و پیش از آن که زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگری بدهند، چنانچه سهم هر یک از ورثه به حد نصاب برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آن که زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند، چنانچه مجموع مال میّت فقط به اندازه بدهی او و یا کمتر از آن باشد، واجب نیست زکات اینها را بدهند و اگر مال میّت بیشتر از بدهی او باشد، باید بدهی او را نسبت به جمیع مال محاسبه کنند و نسبت آن با مال هر چه باشد به همان اندازه از اجناسی که مورد زکات است کسر کنند، سپس سهم هر یک از ورثه از مال زکوی به اندازه نصاب برسد، زکات بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۲۰۱۴» اگر گندم، جو، خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده، خوب و بد داشته باشد، باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

زکات طلا و نقره

نصاب طلا و نقره

«مسأله ۲۰۱۵» طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن «بیست مثقال» شرعی است؛ پس وقتی طلا به «بیست مثقال» شرعی که «پانزده مثقال» معمولی است (معادل ۳۱۲/۷۰ گرم) برسد، اگر شرایط دیگر را هم داشته باشد، انسان باید «یک چهلم» آن را (معادل ۷۵۷/۱ گرم) بابت زکات بدهد؛ اما اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصاب دوم طلا- «چهار مثقال» شرعی است که «سه مثقال» معمولی می‌شود (معادل ۰۶۲/۱۴ گرم)، یعنی اگر «سه مثقال» به «پانزده مثقال» اضافه شود باید زکات تمام «هیجده مثقال» (معادل ۳۷۴/۸۴ گرم) را از قرار «یک چهلم» بدهد (یعنی ۱۰۹/۲ گرم) و اگر کمتر از «سه مثقال» معمولی اضافه شود، فقط باید زکات «پانزده مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هرچه بالا رود، یعنی اگر ضرایب عدد سه (مثل سه، شش، نُه، دوازده و...) به پانزده مثقال اضافه شود، باید یک چهلم تمام آن به عنوان زکات پرداخت شود؛ ولی اگر غیر از ضرایب عدد سه به پانزده مثقال اضافه شود، فقط مقداری که ضریب عدد سه می‌باشد، در محاسبه زکات به پانزده مثقال اضافه می‌گردد و باقی مانده آن که کمتر از سه مثقال است، مشمول زکات نمی‌گردد؛ مثلاً در ۵/۳۵ مثقال طلا، فقط ۳۳ مثقال آن مشمول زکات است و باید یک چهلم آن به عنوان زکات پرداخت گردد و ما بقی آن (۵/۲ مثقال) زکات ندارد.

«مسأله ۲۰۱۶» نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن «۱۰۵ مثقال» معمولی (معادل ۱۸۷/۴۹۲ گرم) است و اگر نقره به «۱۰۵ مثقال» برسد و شرایط دیگر را هم داشته باشد،

انسان باید «یک چهلم» آن (معادل ۳۰۴/۱۲ گرم) را بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.
نصـاب دوم نقره «۲۱ مثقال» (معادل ۴۳۷/۹۸ گرم) اسـت، یعنی اگر «۲۱ مثقال» به «۱۰۵ مثقال» اضافه شود، بایـد زکات تمام «۱۲۶ مثقال» (معادل ۶۲۵/۵۹۰ گرم) را بدهد و اگر کمتر از «۲۱ مثقال» اضافه شود، فقط باید زکات «۱۰۵ مثقال» آن را بدهد و زیادی آن زکـات نـدارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی به ازاء هر «۲۱ مثقـال» که به نصاب اوّل اضافه می‌شود، بایـد زکات تمام آن را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود مقـداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱ مثقـال» است، زکات نـدارد. بنابر این اگر انسان یک چهلم هر چه طلاـ و نقره دارد بدهـد، زکـاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقـدار واجب داده است؛ مثلاً کسـی که «۱۱۰ مثقال» نقره دارد، اگر یک چهلم آن را بدهد، زکات «۱۰۵ مثقال» آن را که واجب بوده داده و مقداری هم برای «۵ مثقال» آن داده که واجب نبوده است.

احکام زکات طلا و نقره

«مسأله ۲۰۱۷» کسـی که طلا یا نقره او به انـدازه نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشـد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، همه ساله باید زکات آن را بدهد.
«مسأله ۲۰۱۸» زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکّه زده باشند و معامله با آن رایج باشد و اگر نقش سکّه آن هم از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.
«مسأله ۲۰۱۹» طلا و نقره سکّه‌داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، زکات ندارد، اگرچه رایج باشد.
«مسأله ۲۰۲۰» کسـی که طلا و نقره دارد، اگر هیـچ کـدام آنها به انـدازه نصاب اوّل نباشد، مثلاً «۱۰۴ مثقال» نقره و «۱۴ مثقال» طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.
«مسأله ۲۰۲۱» همان طور که سابقاً گفته شد، در واجب شدن زکات طلا و نقره سال معتبر است، بدین ترتیب که اگر انسان یازده ماه مالـک طلاـ و نقره باشـد، در اول ماه دوازدهم دیگر نمی‌توانـد در آن به گونه‌ای تصـرف کنـد که مال را از بین ببرد و اگر تصـرف کند، ضامن است و چنانچه تا پایان ماه دوازدهم بقیه شرایط موجود باشد، پرداخت زکات واجب می‌شود.
«مسأله ۲۰۲۲» اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد یا آنها را ذوب کند، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر برای فرار از پرداختن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.
«مسأله ۲۰۲۳» اگر در ماه دوازدهم طلا و نقره را ذوب کند، باید زکات آنها را بدهد و چنانچه به واسطه ذوب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از ذوب کردن بر او واجب بوده، بدهد.
«مسأله ۲۰۲۴» اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بـد داشـته باشـد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ ولی بهتر است زکات همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد و احتیاط واجب آن است که زکات همه آنها را از طلا و نقره بد ندهد.
«مسأله ۲۰۲۵» طلا و نقره‌ای که بیشتر از انـدازه معمول با فلز دیگر مخلوط است، اگر مقـدار ناخالصـی آن به حـدّی باشـد که به آن سکّه طلا یا نقره نگوینـد، تعلّق زکات به آن محلّ اشـکال است و اگر ناخالصـی آن به این مقدار نباشد، چنانچه خالص آن به اندازه نصاب که مقـدار آن گفته شد برسد، انسان باید زکات آن را بدهد و چنانچه شک دارد که خالص آن به اندازه نصاب هست یا نه، زکات آن واجب نیست.
«مسأله ۲۰۲۶» اگر بـا طلاـ و نقره‌ای که دارد، به مقـدار معمول، فلز دیگری مخلوط باشـد، نمی‌توانـد زکـات آن را از طلاـ و نقره‌ای بدهـد که بیشـتر از معمـول، فلز دیگر دارد؛ ولی اگر به قـدری بدهـد که یقین کنـد طلاـ و نقره خالصـی که در آن هست، به انـدازه

زکاتی می‌باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله ۲۰۲۷» تعلّق زکـات به شتر، گـاو و گوسـفند، غیر از شـرطهایی که گفته شـد، مشـروط بر این است که در تمام سال از علف بیابـان بچرد؛ پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن را از علفِ چیـده شـده، یا از زراعتی که مِلک مالک یا مِلک کس دیگری اسـت بچرد، زکات ندارد؛ ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر احتیاط زکات آن واجب می‌باشد.

«مسأله ۲۰۲۸» اگر انسان برای شتر، گاو و گوسـفند خود، چراگاهی را که کسـی نکاشـته بخرد یا اجاره کنـد یا برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نِصاب شتر

«مسأله ۲۰۲۹» شتر دوازده نصاب دارد:

اوّل: «پنج شتر» و زکات آن یک گوسفند است و تا شترها به این تعداد نرسند زکات ندارند.

دوم: «ده شتر» و زکات آن دو گوسفند است.

سوم: «پانزده شتر» و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: «بیست شتر» و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: «بیست و پنج شتر» و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم: «بیست و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم: «سی و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم: «چهل و شش شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم: «شصت و یک شتر» و زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم: «هفتاد و شش شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشند.

یازدهم: «نود و یک شتر» و زکات آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشند.

دوازدهم: «صـد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است» که بایـد یا چهل تا چهل تا حساب کنـد و برای هر چهل تا یک شتر بـدهد که داخل سال سوم شـده باشـد؛ یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتر بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کنـد؛ ولی در هر صورت بایـد به گونه‌ای حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر دویست و هفتاد و دو شتر داشـته باشد، باید برای صد و پنجاه عدد از آن (سه تا پنجاه تا) سه عدد شتر که وارد سال چهارم شـده و برای صـد و بیست عـدد از آن (سه تا چهل تا) سه عـدد شتر که وارد سال سوم شـده بدهـد و دو عدد باقی مانـده مشـمول زکات نمی‌باشـد و نمی‌تواند در این فرض برای دویست و چهل تای آن (شـش تا چهل تا) و یا برای دویست و پنجاه تای آن (پنـج تا پنجاه تا) زکات پرداخت کند و بقیّه آن را در پرداخت زکات محاسـبه نکند و در تمام موارد شتر یا شترانی که باید برای زکات پرداخت کند باید مادّه باشند.

«مسأله ۲۰۳۰» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج عدد است بگذرد، تا به

نصاب دوم که ده عدد است نرسیده، فقط باید زکات پنج عدد آن را بدهد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

نِصاب گاو

«مسأله ۲۰۳۱» گاو دو نصاب دارد:
اوّل: «سی رأس» است که اگر شرایط دیگر وجود داشته باشد؛ زکات آن یک گوساله است که داخل سال دوم شده باشد و بنابر احتیاط واجب باید نر باشد.
دوم: «چهل رأس» و زکات آن یک گوساله ماده است که داخل سال سوم شده باشد و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نُه گاو دارد، فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت رأس نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و بعد از آن که به شصت رأس رسید، چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله که داخل سال دوم شده باشند بدهد و همچنین هرچه بالا رود باید «سی تا سی تا» یا «چهل تا چهل تا» یا با «سی و چهل» حساب نماید و زکات آنها را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید به گونه‌ای حساب کند که چیزی باقی نماند یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد؛ مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب «سی و چهل» حساب کند و برای سی رأس آن زکات سی رأس و برای چهل رأس آن زکاتِ چهل رأس را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده رأس گاو، زکات نداده می‌ماند.

نِصاب گوسفند

«مسأله ۲۰۳۲» گوسفند پنج نصاب دارد:
اوّل: «چهل رأس» و زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل رأس نرسد زکات ندارد.
دوم: «صد و بیست و یک رأس» و زکات آن دو گوسفند است.
سوم: «دویست و یک رأس» و زکات آن سه گوسفند است.
چهارم: «سیصد و یک رأس» و زکات آن چهار گوسفند است.
پنجم: «چهار صد رأس یا بیشتر»، که باید آنها را «صد تا صد تا» حساب کند و برای هر صد رأس آنها یک گوسفند بدهد و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند، پول بدهد کافی است و احتیاط واجب آن است که غیر از پول چیز دیگری به قصد قیمت داده نشود.
«مسأله ۲۰۳۳» زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست یک است نرسیده، فقط باید زکات چهل رأس آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است در نصاب‌های بعد.

احکام زکات شتر، گاو و گوسفند

«مسأله ۲۰۳۴» زکات شتر، گاو و گوسفندهایی که به مقدار نصاب برسند واجب است، چه همه آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر

باشند و بعضی ماده.

«مسأله ۲۰۳۵» در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

«مسأله ۲۰۳۶» اگر گوسفند را برای زکات بدهد، احتیاط آن است که حدّاقل داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاط آن است که داخل سال سوم شده باشد، هرچند اگر گوسفند هفت ماه و بز یک سالش تمام شده باشد، کافی است.

«مسأله ۲۰۳۷» هرگاه تمام نصاب از جنس نر باشد، زکات آن را می‌تواند از جنس ماده بدهد و بر عکس؛ همچنین اگر تمام آن گوسفند باشد، می‌تواند بز را به عنوان زکات آن بدهد و بر عکس؛ ولی احتیاط واجب آن است که اگر مثلاً گوسفندان خوبی دارد که باید زکات آنها را بدهد و می‌خواهد زکات آنهارا از جنس بز بپردازد، بزی که به عنوان زکات می‌دهد، بز خوبی باشد و بز کمتر از آن را ندهد. این مسأله در اصناف مختلف شتر و گاو نیز جاری است.

«مسأله ۲۰۳۸» اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام که سهمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات واجب نیست.

«مسأله ۲۰۳۹» اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۲۰۴۰» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد بیمار ومعیوب هم باشند، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۲۰۴۱» اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را از بیمار یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها بیمار و برخی سالم و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان را بدهد.

«مسأله ۲۰۴۲» اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

«مسأله ۲۰۴۳» کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست؛ مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی دوباره به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

«مسأله ۲۰۴۴» انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

اوّل: فقیر و آن کسی است که مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را ندارد و کسی که صنعت، ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند از منافع سرمایه، مخارج سال خود را به دست آورد، فقیر نیست.

دوم: مسکین و آن کسی است که زندگی را سخت‌تر از فقیر می‌گذراند.

سوم: کسی که از طرف امامعلیه السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع آوری و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امامعلیه السلام یا نایب امام یا مصرف فقرا برساند.

چهارم: کافرهایی که اگر زکات به آنان بدهند، به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ و دفاع به مسلمانان کمک می‌کنند.

پنجم: خریداری بردگان و آزاد کردن آنان.

ششم: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد؛ به شرط آن که قرض در معصیت مصرف نشده باشد.

هفتم: سبیل اللَّه؛ یعنی کاری مانند ساختن مسجد که منفعت عمومی دینی دارد یا مثل ساختن پل و اصلاح راه که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد و آنچه برای اسلام و مسلمین نفع داشته باشد، به هر نحو که باشد.

هشتم: ابن السّبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده است، اگرچه در وطن خود غنی باشد.

احکام این موارد در مسائل آینده گفته می‌شود.

«مسأله ۲۰۴۵» بنابر احتیاط واجب، شخص زکات دهنده در صورتی که زکات طلا را می‌پردازد، نباید کمتر از نیم دینار (۷۵۷/۱ گرم) طلا یا قیمت آن را و در صورتی که زکات نقره را می‌پردازد، نباید کمتر از پنج درهم (۳۰۴/۱۲ گرم) نقره یا قیمت آن را به یک فقیر بدهد.

«مسأله ۲۰۴۶» احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین اگر زکات را می‌گیرد تا به مصرف برساند، بیشتر از مخارج سال خود و افراد تحت تکفّلش را از زکات نگیرد؛ ولی اگر زکات را می‌گیرد تا با آن کسب و کاری برای خود ایجاد کند و از گرفتن زکات بی‌نیاز شود، گرفتن بیشتر از مخارج یک سالش نیز جایز است.

«مسأله ۲۰۴۷» کسی که مخارج سالش را دارد، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

«مسأله ۲۰۴۸» صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

«مسأله ۲۰۴۹» فقیری که خرج سال خود و زن و فرزندانش را ندارد، اگر خانه‌ای داشته باشد که ملک او بوده و در آن نشسته باشد یا وسیله سواری داشته باشد، چنانچه به آنها احتیاج داشته باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید. البته چنانچه نشستن در خانه اجاره‌ای بر خلاف شأن او نبوده و برای وی دشوار نیز نباشد، برای تهیّه خانه از پول زکات، باید به اجاره کردن بسنده کند و نمی‌تواند از پول زکات خانه بخرد.

«مسأله ۲۰۵۰» فقیری که یاد گرفتن پیشه یا صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند زکات بگیرد؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن حرفه و صنعت است، می‌تواند زکات بگیرد.

«مسأله ۲۰۵۱» به کسی که قبلاً فقیر بوده ومی‌گوید: «فقیرم»، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد.

«مسأله ۲۰۵۲» کسی که می‌گوید: «فقیرم» و قبلاً فقیر نبوده یا معلوم نیست فقیر بوده یا نه، اگر از ظاهر حال او وثوق و اطمینان پیدا شود که فقیر است، می‌شود به او زکات داد.

«مسأله ۲۰۵۳» کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۵۴» اگر فقیر بدهکار بمیرد و اموال کافی برای پرداخت بدهکاری خود نداشته باشد و یا این که طلبکار نتواند طلب خود را از او وصول نماید – مانند این که ورثه طلب او را نپردازند – طلبکار می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۵۵» چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحب است به نحوی که دروغ نشود به اسم هدیه به او بدهد، ولی باید قصد زکات نماید؛ البته چنانچه اطمینان داشته باشد که فقیر به هیچ عنوان راضی به گرفتن زکات نیست، نمی‌تواند به او زکات بدهد.

«مسأله ۲۰۵۶» اگر به گمان این که کسی فقیر است به او زکات بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده و یا به خاطر ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست، زکات بدهد، چنانچه چیزی که به او داده، باقی باشد و زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، می‌تواند آن را از او پس بگیرد و اگر زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد، باید آن را از او پس بگیرد و به مستحق برساند و چنانچه چیزی که به او داده، تلف شده باشد، ولی گیرنده در هنگام دریافت می‌دانسته که زکات است، می‌تواند عوض آن را از گیرنده پس بگیرد و در صورتی که نتواند عوض آن را پس بگیرد و یا این که گیرنده در هنگام دریافت نمی‌دانسته که آن چیز زکات است و یا این که عین چیزی که پرداخته باقی باشد، ولی نتواند آن را پس بگیرد، چنانچه زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا کرده باشد و در تشخیص مستحق کوتاهی نکرده باشد و با حجّت شرعی زکات را به وی پرداخته باشد، لازم نیست دوباره آن را بپردازد؛ ولی اگر در تشخیص مستحق کوتاهی کرده باشد و یا این که زکات را قبل از پرداخت از مال خود جدا نکرده باشد، باید دوباره زکات بدهد. البته اگر برای دادن زکات به آن شخص از مجتهد جامع الشرایط اذن گرفته باشد، در هیچ صورتی لازم نیست زکات را دوباره بدهد.

«مسأله ۲۰۵۷» کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد - اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد - می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت صرف نکرده باشد، مگر آن که از آن معصیت توبه کرده باشد.

«مسأله ۲۰۵۸» اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد و بعد بفهمد او قرض را در معصیت مصرف کرده و از آن معصیت توبه نکرده، چنانچه به عنوان ادای قرض داده باشد، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت و اگر آن بدهکار فقیر باشد و زکات را به عنوان فقیر داده باشد، می‌توان به عنوان زکات حساب کرد.

«مسأله ۲۰۵۹» اگر کسی که بدهکار است، نتواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۶۰» مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله سواری او از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند - اگرچه در وطن خود فقیر نباشد - می‌تواند زکات بگیرد و اگر بتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، بخشی از مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که با آن بقیه مخارج خود تا مقصد را بتواند تأمین کند، می‌تواند زکات بگیرد.

«مسأله ۲۰۶۱» مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطن خود رسید، اگر از زکات چیزی زیاد آمده باشد، باید آن را به صاحب مال یا نایب او یا حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

«مسأله ۲۰۶۲» کسی که زکات می‌گیرد، باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر به گمان این که کسی شیعه دوازده امامی است به او زکات بدهد و بعد معلوم شود شیعه نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت و در صورتی که مصلحت دینی اقتضا کند، از بابت سهم فی سبیل اللّٰه می‌تواند به غیر شیعه دوازده امامی هم زکات بدهد.

«مسأله ۲۰۶۳» اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد به قصد این که آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

«مسأله ۲۰۶۴» انسان می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید هنگامی که زکات

به مصرف آنان می‌رسد، نیّت زکات کنند و لازم نیست زکات حتماً به ولیّ طفل داده شود.

«مسأله ۲۰۶۵» به فقیری که گدایی می کند، می‌شود زکات داد؛ ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می کند، نمی‌شود زکات داد.

«مسأله ۲۰۶۶» بنابر احتیاط واجب به کسی که آشکارا مرتکب معصیت کبیره مانند ترک نماز و یا شرابخواری می‌شود، نمی توان زکات داد، هرچند زکات را در معصیت مصرف نکند.

«مسأله ۲۰۶۷» انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، مخارج آنها بر او واجب است از زکات بدهد؛ ولی دیگران می توانند به آنان زکات بدهند.

«مسأله ۲۰۶۸» اگر شخصی نتواند نفقه کسانی را که نفقه آنان بر وی واجب است بدهد و یا کمتر از حدّ مورد نیاز آنان را بتواند بدهد، چنانچه زکات بر وی واجب شود و آنان نیز از مستحقین زکات باشند، می‌تواند نفقه آنان یا کسری آن را از زکات مال خود بپردازد.

«مسأله ۲۰۶۹» به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود برای ادای بدهی زکات داد؛ ولی اگر کسی که مخارج او بر انسان واجب است برای خرجی خودش قرض کرده باشد، انسان نمی‌تواند بدهی او را از زکات خود بدهد.

«مسأله ۲۰۷۰» اگر انسان به فرزند خود زکات بدهد که خرج زن و خدمتگزار خود نماید، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۰۷۱» پدر نمی‌تواند برای آن مقدار از مخارج تحصیل فرزند که بر وی واجب است، از زکات مالش به او بپردازد؛ ولی برای مخارج تحصیل زاید بر آن مقدار، چنانچه فرزند احتیاج به تحصیل داشته باشد، می‌تواند به وی از زکات مالش بدهد؛ بلکه در صورتی که تحصیل فرزند دارای منفعت عمومی برای مسلمین باشد - هرچند فرزند خود احتیاج به تحصیل نداشته باشد و یا این که مخارج تحصیل را داشته باشد - می‌تواند مخارج تحصیل زاید بر مقداری را که بر خودش پرداخت آن واجب است، از زکات و به عنوان سهم سبیل اللّه به او بپردازد.

«مسأله ۲۰۷۲» اگر مخارج ازدواج پسر بر پدر واجب باشد، پدر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بدهد و همچنین اگر مخارج ازدواج پدر بر پسر واجب باشد، پسر نمی‌تواند مخارج ازدواج او را از زکات مال خود بپردازد و در غیر این صورت پرداخت مخارج ازدواج از زکات جایز است.

«مسأله ۲۰۷۳» به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد یا اگر خرجی نمی‌دهد، زن می‌تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد.

«مسأله ۲۰۷۴» به کسانی که نفقه آنان بر شخص دیگری واجب است، اگر فقیر باشند می‌توان زکات داد، هرچند کسی که نفقه آنها بر او واجب است، خرجی آنها را بدهد؛ ولی به زنی که همسرش نفقه او را می‌پردازد، هرچند فقیر باشد، نمی‌توان زکات داد.

«مسأله ۲۰۷۵» زنی که به عقد نکاح موقت درآمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند. ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارج زن بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد یا زن بتواند او را مجبور به دادن خرجی کند، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

«مسأله ۲۰۷۶» زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

«مسأله ۲۰۷۷» سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد به عنوان سهم فقرا زکات بگیرد، بلکه احتیاط واجب این است که به عنوان دیگر نیز از غیر سیّد زکات نگیرد؛ اما اگر خمس و سایر وجوه شرعی کفایت مخارج او را نکند و ناچار از گرفتن زکات باشد، می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد فقط به مقداری که برای مخارج روزانه‌اش به آن احتیاج دارد، از

وی زکات بگیرد.

«مسأله ۲۰۷۸»ملاک برای «سیّد بودن»، نسبت داشتن با «هاشم بن عبد مناف» جدّ دوم گرامی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم از ناحیه پدر می‌باشد؛ پس کسی که فقط مادرش سیّد است می‌تواند از زکات غیر سیّد استفاده کند.

«مسأله ۲۰۷۹» غیر سیّد نمی‌تواند به کسی که نمی‌داند سیّد است یا نه، زکات بدهد.

«مسأله ۲۰۸۰» زکات مستحب یا صدقات مستحب دیگر را می‌توان به سیّد داد، هرچند خلاف احتیاط است؛ ولی بنابر احتیاط واجب غیر سیّد نمی‌تواند کفّاره و صدقه واجب خود را به سیّد بدهد.

نیّت زکات

«مسأله ۲۰۸۱» انسان بایـد زکات رابه قصد قربت، یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و در نیّت و لو اجمالاً معیّن کند که آنچه که می‌دهـد زکـات است، بلکه بنـابر احتیـاط واجب معیّن کنـد آنچه که می‌دهـد زکـات مال است یا زکات فطره؛ ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معیّن کند چیزی را که می‌دهد، زکات گندم است یا زکات جو.

«مسأله ۲۰۸۲» کسـی که زکات چنـد نوع مال بر او واجب شـده، اگر مقـداری زکات بدهـد و نیّت هیـچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود، مثلاً کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر یک گوسـفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود و اگر هم جنس هیـچ کـدام از آنها نباشـد، در صورتی که نیّتش این باشد که زکات مالش را می‌دهد، به همه آنها قسـمت می‌شود؛ ولی اگر نیّتش این باشـد که زکات یکی از دو مال را می‌دهد و هیچ کدام از آنها را در قصد خود تعیین نکند، آنچه پرداخته زکات محسوب نمی‌شود.

«مسأله ۲۰۸۳» اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید در وقت دادن مال به وکیل، نیّت زکات کند.

«مسأله ۲۰۸۴» اگر بـدون قصـد قربت زکات را به فقیر بدهـد و پیش از آن که آن مال از بین برود، نیّت زکات کنـد، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقه زکات

«مسأله ۲۰۸۵» پس از رسـیدن وقت وجوب پرداخت زکات، انسان باید زکات را به فقیر بدهد و یا آن را از مال خود جدا کند و بعد از جدا کردن زکات، لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد، دسترسی داشته باشد، احتیاط واجب آن است که پرداختن زکات را تأخیر نینـدازد، اما بعـد از جدا کردن اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را به انتظار او - هرچند تا چند ماه - نگهدارد.

«مسأله ۲۰۸۶» کسـی که می‌تواند زکات را به مسـتحق برساند، اگر ندهد و زکات از بین برود، باید عوض آن را بدهد، مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله ۲۰۸۷» کسـی که می‌توانـد زکات را به مسـتحق برساند، اگر زکات را ندهد و از بین برود، چنانچه در دادن زکات، به قدری تأخیر نکرده باشد که عرفاً بگویند: «فوراً نداده است»، مثلاً دو سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده باشد، در صورتی که مسـتحق حاضـر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مسـتحق حاضـر بوده، بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد،

مگر این که به خاطر غرض صحیحی پرداخت آن را به تأخیر انداخته باشد.

«مسأله ۲۰۸۸» اگر حاکم شرع جامع‌الشرایط حکم به گرفتن زکات نماید، بر بدهکارانِ زکات واجب است زکات را به او بپردازند، هرچند مقلّد او نباشند و با رسیدن زکات به دست او، بر عهده بدهکاران چیزی نخواهد بود.

«مسأله ۲۰۸۹» اگر زکات را از خودِ مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّه آن تصرّف کند و اگر قیمت آن را کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.

«مسأله ۲۰۹۰» انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته، برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

«مسأله ۲۰۹۱» اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال مستحقّین زکات است.

«مسأله ۲۰۹۲» با عین مالی که برای زکات کنار گذاشته، نمی‌تواند برای خودش تجارت کند و اگر با اجازه حاکم شرع برای مصلحتِ زکات تجارت کند، اشکال ندارد ولی نفع آن مال مستحقین زکات است.

«مسأله ۲۰۹۳» اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود، ولی بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۹۴» فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی را بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن است؛ پس هنگامی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده، بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۹۵» فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات از او بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

«مسأله ۲۰۹۶» مستحب است که انسان زکات اموال خود را به نزدیکان و خویشاوندانش که مستحق دریافت زکاتند و نفقه آنان بر وی واجب نیست، بدهد.

«مسأله ۲۰۹۷» مستحب است برای دادن زکات، اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل درخواست نیستند بر اهل درخواست مقدّم بدارد؛ ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

«مسأله ۲۰۹۸» بهتر است زکات را آشکار و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند.

«مسأله ۲۰۹۹» اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگری ببرد و به مصرف زکات برساند و اگر زکات را از مال خود جدا کرده باشد، مخارج بردن به آن شهر از زکات حساب می‌شود و اگر زکات تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله ۲۱۰۰» اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگری ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود، ضامن است.

«مسأله ۲۱۰۱» بنابر احتیاط واجب، اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم، جو، کشمش و خرمایی که برای زکات می‌دهد، با خود اوست.

«مسأله ۲۱۰۲» مکروه است انسان از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر خودِ مستحق بخواهد بعد از قیمت گذاری آن، چیزی را که گرفته بفروشد، کسی که زکات را به او داده، در خریدن آن بر دیگران مقدّم است.

«مسأله ۲۱۰۳» اگر شک داشته باشد که زکات بر او واجب شده یا نه، لازم نیست آن را بپردازد و اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، در صورتی که عین مال زکوی موجود باشد، باید زکات را بدهد، وگرنه وجوب پرداخت آن خالی از اشکال نیست، چه مربوط به همان سال باشد یا سال‌های گذشته؛ البته چنانچه مربوط به سالهای گذشته باشد و عادت وی این باشد که در هر سال در وقت معیّنی زکات اموال خود را بپردازد، بعید نیست که بتواند بنا را بر دادن زکات بگذارد و لازم نباشد که دوباره زکات بدهد.

«مسأله ۲۱۰۴» اگر مالک از پرداخت زکات امتناع نماید، مستحق نمی‌تواند به عنوان تقاص و گرفتن حقّ خود از مال او چیزی را بردارد؛ مگر این که از حاکم شرع جامع‌الشرایط اجازه بگیرد.

«مسأله ۲۱۰۵» فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد.

«مسأله ۲۱۰۶» انسان می‌تواند از مال زکات، قرآن، کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است، مشروط بر آن که مصلحت دینی برای عموم مردم داشته باشد و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

«مسأله ۲۱۰۷» انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

«مسأله ۲۱۰۸» فقیر می‌تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها زکات بگیرد.

«مسأله ۲۱۰۹» اگر مالک، فقیر را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد و اگر بداند قصد مالک این نبوده، می‌تواند برای خودش هم زکات را بردارد.

«مسأله ۲۱۱۰» اگر فقیر شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

«مسأله ۲۱۱۱» اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، حتی اگر بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.

«مسأله ۲۱۱۲» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مظالم هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید دادن خمس و زکات را بر بقیه مقدم کند و اگر از بین رفته باشد، پرداخت واجبات دیگر غیر از نذر و کفّاره را بر آن دو مقدّم می‌کند و بنابر احتیاط واجب مال را به نسبت بین آنها تقسیم نماید.

«مسأله ۲۱۱۳» کسی که خمس یا زکات بدهکار است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و دارایی او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید دادن خمس یا زکات را مقدّم کنند و بقیّه مال او را بابت قرض او بپردازند و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را به تمام موارد به نسبت قسمت نمایند، مثلاً اگر چهل هزار تومان خمس بر او واجب است و بیست هزار تومان به کسی بدهکار است و همه مال او سی هزار تومان است، باید بیست هزار تومان بابت خمس و ده هزار تومان بابت بدهکاری او بدهند.

«مسأله ۲۱۱۴» کسی که مشغول تحصیل علم است و خرج تحصیل خود را ندارد ولی چنانچه تحصیل نکند، می‌تواند برای تأمین معاش خود کسب کند، اگر تحصیل او منفعت عمومی برای مسلمین داشته باشد، می‌توان از سهم سبیل اللّه به وی زکات داد.

زکات فِطْره

«مسأله ۲۱۱۵» کسی که هنگام غروبِ شب عید فطر، بالغ، عاقل و هوشیار است و فقیر و بنده کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، هر نفر یک صاع که تقریباً سه کیلو گرم است، از غذایی که در شهر و منطقه او متعارف است، به مستحق بدهد و اگر پول آن را هم بدهد، کافی است.

«مسأله ۲۱۱۶» اگر کسی هنگام غروب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

«مسأله ۲۱۱۷» اگر پیش از غروب، بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

«مسأله ۲۱۱۸» زکات فطره بر کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

«مسأله ۲۱۱۹» اگر کسی به هنگام غروب شب عید، بی‌هوش باشد، ولی قبل از ظهر روز عید به هوش بیاید، بنابر احتیاط واجب باید زکات فطره را بپردازد؛ ولی کسی که به هنگام غروب شب عید بقیّه شرایط وجوب زکات فطره را ندارد، چنانچه قبل از ظهر روز عید آن شرایط را دارا شود، احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را بپردازد.

«مسأله ۲۱۲۰» کسی که می‌خواهد قیمت زکات فطره را بپردازد - چنانچه قیمت‌ها به حسب زمان و مکان مختلف باشند - قیمت همان مکان و زمانی که می‌خواهد فطره را بپردازد، ملاک می‌باشد.

«مسأله ۲۱۲۱» کسی که مخارج سال خود و زن و فرزندان خود را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و زن و فرزندانش را تأمین کند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

«مسأله ۲۱۲۲» انسان باید فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

«مسأله ۲۱۲۳» اگر کسی همزمان نان‌خور دو نفر حساب شود، فطره او بنابر احتیاط واجب، به شرکت بر آن دو نفر واجب است.

«مسأله ۲۱۲۴» اگر کسی را که نان‌خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

«مسأله ۲۱۲۵» فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بر صاحبخانه وارد شده و نان‌خور او حساب می‌شود، بر میزبان واجب است.

«مسأله ۲۱۲۶» اگر میهمان پیش از غروب شب عید بر صاحبخانه وارد شود ولی پیش او غذا نخورد، احتیاط واجب آن است که هم میهمان فطریّه خودش را بدهد و هم صاحب‌خانه فطریّه او را بپردازد.

«مسأله ۲۱۲۷» اگر کسی را مجبور کنند که مخارج شخص دیگری را بپردازد، واجب بودن فطریّه او بر وی محلّ اشکال است.

«مسأله ۲۱۲۸» فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

«مسأله ۲۱۲۹» اگر انسان کسی را برای کاری اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد، در صورتی که به شرط خود عمل کند و عرفاً نان‌خور او حساب شود، باید فطره او را بپردازد؛ ولی اگر اجیر در زندگی مستقل باشد - نظیر کارمندان ادارات و کارگران کارخانه‌ها - باید زکات فطره را خود او بدهد و بنابر احتیاط واجب حکم سربازان پادگان‌ها نیز همین است.

«مسأله ۲۱۳۰» فقیری که فقط به انـدازه یک صاع - که تقریباً سه کیلو است - گنـدم و مانند آن دارد، مستحب است زکات فطره را بدهـد و چنانچه عائله‌ای داشـته باشـد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از افراد عائله خـود بدهـد و او هـم به همین قصـد به دیگری بدهـد و همچنین تـا به نفر آخر برسـد و بهـتر است نفر آخر، چیزی را که می‌گیرد به کسـی بدهد که از خود آن خانواده نباشد و اگر یکی از آنها صـغیر باشد، احتیاط آن است که او را در دور دادن زکات فطره داخل نکنند و چنانچه ولیّ صـغیر از طرف او قبول نماید، باید آن زکات فطره را به مصـرف صـغیر برساند و نمی‌تواند آن را از طرف او به دیگری بدهد.

«مسأله ۲۱۳۱» اگر کسـی بعـد از غروب شب عیـد فطر بچّه‌دار شود یا کسـی نان‌خور او حساب شود، واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهرِ روز عید، نان‌خور او حساب می‌شوند، بدهد.

«مسأله ۲۱۳۲» اگر انسان نان‌خور کسـی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسـی که نان‌خور او شده واجب است؛ مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، شوهر باید فطره او را بدهد.

«مسأله ۲۱۳۳» کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد.

«مسأله ۲۱۳۴» اگر فطره انسان بر کسـی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود؛ ولی چنانچه کسـی که فطریّه انسان بر او واجب است، فراموش نماید که آن را بدهد، احتیاط واجب آن است که خود انسان فطریّه را پرداخت نماید.

«مسأله ۲۱۳۵» اگر کسـی کـه فطره او بر دیگری واجـب اسـت، خـودش فطره را بدهـد، از کسـی که فطره بر او واجب شـده، سـاقط نمی‌شود.

«مسأله ۲۱۳۶» اگر کسـی که فطریه او بر دیگری واجب است، خودش فطریّه را از طرف او بدهـد، چنـانچه از او اجـازه گرفته باشـد، کفایت می‌کند، وگرنه کفایت آن محلّ اشکال است.

«مسأله ۲۱۳۷» زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهـد، چنانچه نان‌خور کس دیگری باشـد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگری نباشد، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطره خود را بدهد.

«مسأله ۲۱۳۸» کسـی که سیّد نیست، نمی‌تواند به سـیّد فطره بدهد و چنانچه دهنده فطریّه سیّد نباشد ولی نان خور او سیّد باشد یا بر عکس، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند فطریّه او را به سیّد بدهد.

«مسأله ۲۱۳۹» فطره طفلی که از مـادر یـا دایه شـیر می‌خورد، بر عهـده کسـی است که مخـارج مـادر یا دایه را می‌دهـد. البته چنانچه کسـی مادر یا دایه را برای شـیر دادن اجیر کرده باشد، فطریّه طفل بر عهده اوست، هرچند کس دیگری نفقه مادر یا دایه را بپردازد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بردارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

«مسأله ۲۱۴۰» انسـان حتّی اگر مخارج زن و فرزنـدان خود را از مال حرام نیز بدهـد، دادن فطریّه آنان بر او واجب است و بایـد فطره آنان را از مال حلال بدهد.

«مسأله ۲۱۴۱» اگر کسـی بعـد از غروب شب عیـد فطر بمیرد، بنابر احتیاط واجب بایـد فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطره او و زن وفرزندان او را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

«مسأله ۲۱۴۲» اگر زکـات فطره را به یکی از هشت مصـرفی که سابقـاً برای زکـات مال گفته شـد برساننـد کافی است، ولی احتیاط مستحب آن است که زکات فطره را فقط به فقرای شیعه بدهند.

«مسأله ۲۱۴۳» اگر طفل شـیعه‌ای فقیر باشـد، انسان می‌تواند فطره را به مصـرف او برساند یا به واسـطه دادن به ولیّ طفل، ملک طفل نماید.

«مسأله ۲۱۴۴» فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا مرتکب گناه کبیره می‌شود، فطره ندهند.

«مسأله ۲۱۴۵» به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند، نباید فطره بدهند.

«مسأله ۲۱۴۶» احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیشتر از مخارج سال او و کمتر از یک صاع - که تقریباً سه کیلو گرم است - فطره ندهند؛ مگر آن که گروهی از فقرا وجود داشته باشند و بخواهد به همه آنان فطریّه بدهد و به هر یک از آنان یک صاع از فطریّه نرسد.

«مسأله ۲۱۴۷» اگر از جنسی که قیمت آن دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع (حدود ۵/۱ کیلو گرم) بدهد کافی نیست و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد.

«مسأله ۲۱۴۸» انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس - مثلاً گندم - و نصف دیگر آن را از جنس دیگر - مثلاً جو - بدهد و بنابر احتیاط واجب، آن را به قصد قیمت فطریّه هم نمی‌تواند بدهد.

«مسأله ۲۱۴۹» بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند جنس معیوب را حتّی به عنوان قیمت فطره بدهد؛ بلکه یا باید جنس صحیح بدهد و یا قیمت آن را با پول رایج بپردازد.

«مسأله ۲۱۵۰» گندم یا چیز دیگری که برای فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، یا اگر مخلوط باشد، چیزی که مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد و اگر بیش از این مقدار باشد، در صورتی صحیح است که خالص آن به یک صاع (سه کیلو گرم) برسد؛ ولی اگر مثلاً یک صاع گندم با چند کیلو خاک به گونه‌ای مخلوط باشد که خالص کردن آن احتیاج به خرج یا کاری بیشتر از متعارف داشته باشد، دادن آن کافی نیست.

«مسأله ۲۱۵۱» مستحب است در دادن زکات فطره، ابتدا خویشان فقیر خود را و بعد همسایگان فقیر خود را و بعد اهل علم فقیر را بر دیگران مقدّم دارد؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدّم کند.

«مسأله ۲۱۵۲» اگر انسان به گمان این که کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد که فقیر نبوده، حکم آن مانند حکمی است که در مسأله ۲۰۵۶ گذشت.

«مسأله ۲۱۵۳» اگر کسی بگوید: «فقیرم»، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آن که انسان از ظاهر حال او اطمینان پیدا کند که فقیر است، یا بداند که قبلاً فقیر بوده است.

مسائل متفرّقه زکات فطره

«مسأله ۲۱۵۴» انسان باید زکات فطره را به قصد قربت، یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند متعال بدهد و زمان پرداختن آن - و لو اجمالاً - نیّت دادن فطره نماید.

«مسأله ۲۱۵۵» اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد، صحیح نیست؛ ولی می‌تواند در ماه رمضان قبل از غروب شب عید، فطره را بپردازد و چنانچه پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد. «مسأله ۲۱۵۶» کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد؛ پس اگر مثلاً فطره بعضی را از گندم و فطره بعضی دیگر را از جو بدهد، کافی است.

«مسأله ۲۱۵۷» کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید

نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

«مسأله ۲۱۵۸» اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خود بردارد و مال دیگری را برای فطره بگذارد.

«مسأله ۲۱۵۹» اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد، چنانچه آن را تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، باید هر وقت آن را می‌دهد، نیّت فطره نماید.

«مسأله ۲۱۶۰» اگر هنگامی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، احتیاط واجب آن است که بعداً بدون این که نیّت ادا یا قضا کند، فطره را بدهد.

«مسأله ۲۱۶۱» اگر مالی که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته باشد، باید عوض آن را بدهد، مگر آن که برای تأخیر انداختن، غرض صحیحی داشته باشد و اگر دسترسی به فقیر نداشته، ضامن نیست، مگر آن که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

«مسأله ۲۱۶۲» در صورتی که زکات فطره را از مال خود جدا کرده باشد، اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر با وجود مستحقّ در شهر خود، آن را به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

حج

احکام حج

کعبه معظّمه اوّلین خانه و قبله مردمان و مایه برکت و هدایت جهانیان و پناهگاه واردان و نشانه‌ای از ابراهیم خلیل الرّحمان علیه السلام است. مردمان به دعوت عامّ ابراهیم‌علیه السلام به اشتیاق چون پرندگانی که به آشیانه خویش برمی‌گردند، برای ابراز فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی خداوند و گواهی به عزّت او، در جایگاه پیامبران به گونه فرشتگان عرش بر دورش طواف می‌کنند. خداوند سبحان آن خانه را عَلَم اسلام و حجّ آن را واجب و احترامش را لازم دانست(۲۷). کعبه وسیله قوام و قیام مردم است(۲۸) و مظهر وحدت و مشهد منفعت و وعده‌گاه اخلاص و دوری از مظاهر دنیوی و توکّل بر خداوند است؛ امام صادق‌علیه السلام فرموده‌اند: «خداوند در تشریع فریضه حج مردم را به چیزی امر کرد که علاوه بر تعبّد و اطاعت دینی، مشتمل بر مصالح و منافع دنیوی نیز هست.»(۲۹) پس بر آنان که توانایی دارند، واجب است خالصانه متوجّه ذات حق گردند و آن چنانکه خداوند فرموده است، حج و عمره را بجا آورند که انجام دادن آن، برکت و ترک آن، هلاکت و تباهی همگان است.

«مسأله ۲۱۶۳» «حج» زیارت کردن خانه خداوند متعال و انجام دادن اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا بجا آورده شود و در تمام عمر بر هر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود:

اوّل: آن که بالغ باشد.

دوم: آن که عاقل و آزاد باشد.

سوم: به واسطه رفتن به حجّ مجبور نشود کار حرامی را که اهمیّت آن در شرع مقدس از حجّ بیشتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حجّ مهم‌تر است ترک نماید.

چهارم: آن که مستطیع باشد و شرایط استطاعت عبارت است از:

۱ - آن که توشه راه و چیزهایی را که بر حسب حال خود در سفر به آن احتیاج دارد و در کتاب «مناسک حجّ و عمره» گفته شده

دارا باشد و نیز وسیله سفر یا مالی که بتواند آنها را تهیّه کند، داشته باشد.

۲ – سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بتواند به مکّه برود و اعمال حجّ را بجا آورد.

۳ – در راه مانعی از رفتن و برگشتن نباشد و اگر راه را بسته باشند یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند، حجّ بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود – اگرچه دورتر باشد – در صورتی که مشقّت زیاد نداشته باشد و یا موجب ضرر قابل توجه به وی نگردد، باید از آن راه برود.

۴ – به اندازه بجا آوردن اعمال حجّ وقت داشته باشد.

۵ – مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچّه ومخارج افرادی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند، داشته باشد.

۶ – بعد از برگشتن از حجّ، کسب، زراعت، عایدی ملک، یا راه دیگری برای تأمین معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

«مسأله ۲۱۶۴» کسی که بدون داشتن خانه مِلکی رفع احتیاجش نمی‌شود، وقتی حجّ بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

«مسأله ۲۱۶۵» زنی که می‌تواند مکّه برود، اگر بعد از برگشتن از حجّ از خود مالی نداشته باشد و شوهرش هم فقیر باشد و نتواند خرجی او را بدهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حجّ بر او واجب نیست.

«مسأله ۲۱۶۶» کسی که در راه حجّ برای خدمتگزاری یا رانندگی یا خبرنگاری و امثال اینها اجیر می‌شود، یا به عنوان روحانی کاروان یا ناظر یا پزشک یا پرستار و یا به عناوین دیگری او را به حجّ می‌برند و می‌تواند با انجام کارهای خدماتی، بدون زحمت حجّ کامل را بجا آورد و هزینه افراد تحت تکفّل خود را نیز تا هنگام برگشت دارد، پس از پذیرفتن مسؤولیت این قبیل خدمات، حجّ بر او واجب می‌شود و این قبیل افراد لازم نیست بعد از برگشتن سرمایه و ملکی داشته باشند.

«مسأله ۲۱۶۷» اگر کسی توشه راه و وسیله سفر حجّ را نداشته باشد و دیگری به او بگوید: «حجّ بجا بیاور، من خرج تو و افراد تحت تکفّل تو را هنگامی که در سفر حجّ هستی می‌دهم»، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد، حجّ بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۲۱۶۸» اگر خرجی رفت و برگشت و خرجی افراد تحت تکفّل کسی را در مدّتی که به مکّه می‌رود و برمی‌گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حجّ کند، اگرچه قرض داشته باشد و در هنگام برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد، باید قبول نماید و حجّ بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۲۱۶۹» اگر مخارج رفت و برگشت و مخارج افراد تحت تکفّل کسی را در مدّتی که به مکّه می‌رود و برمی‌گردد به او بدهند و بگویند: «حجّ بجا بیاور» ولی ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی‌گیرند، حجّ بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۲۱۷۰» اگر مقداری مال که برای حجّ کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکّه خدمتگزاری کسی که مال را داده بنماید، واجب نیست آن را قبول نماید.

«مسأله ۲۱۷۱» اگر مقداری مال به کسی بدهند و حجّ بر او واجب شود، چنانچه حجّ نماید – هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند – دیگر حجّ بر او واجب نمی‌شود.

«مسأله ۲۱۷۲» اگر برای تجارت، مثلاً تا جدّه برود و مالی به دست آورد که بتواند از آن جا با آن به مکّه رود و بقیه شرایط استطاعت را نیز دارا باشد، باید حجّ به جا آورد و در صورتی که حجّ نماید – اگرچه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به

مکّه رود - دیگر حجّ بر او واجب نیست.

«مسأله ۲۱۷۳» اگر از طرف دولت برای حجّ در سال‌های آینده ثبت نام کنند و راهی برای حجّ جز این طریق نباشد، کسانی که هنگام ثبت نام استطاعت مالی دارند، واجب است اسم خود را بنویسند، هرچند در همان سال قرعه به نامشان اصابت نکند و اگر کوتاهی نمایند و ثبت نام نکنند، حجّ بر آنان مستقر می‌شود؛ بلکه اگر کسی فعلاً استطاعت مالی نداشته باشد، ولی بداند که به زودی مستطیع می‌شود و در آن وقت دیگر ثبت نام نمی‌کنند، اگر بتواند باید اسم خود را بنویسد.

«مسأله ۲۱۷۴» اگر کسی مستطیع شود و به مکّه نرود و فقیر شود، باید اگرچه با زحمت هم باشد بعداً حجّ کند و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حجّ اجیر کند، باید به مکّه رود و حجّ کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد و تا سال بعد در مکّه بماند و برای خود حجّ نماید؛ ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حجّ او را در سال بعد بجا آورد، باید سال اوّل برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حجّ نماید.

«مسأله ۲۱۷۵» اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکّه رود و در وقت معیّنی که دستور داده‌اند - بدون این که سستی و تأخیر کند - به عرفات و مشعرالحرام نرسد، چنانچه در سال‌های بعد مستطیع نباشد، حجّ بر او واجب نیست؛ ولی اگر از سال‌های پیش مستطیع بوده و به مکّه نرفته، اگرچه با زحمت هم باشد، باید حجّ به جا آورد.

«مسأله ۲۱۷۶» اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حجّ نکند و بعد به واسطه پیری یا بیماری و ناتوانی نتواند حجّ نماید و ناامید باشد از این که بعداً خود او حجّ کند، باید دیگری را از طرف خود به مکّه بفرستد؛ بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حجّ مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا بیماری یا ناتوانی نتواند حجّ کند، احتیاط مستحب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد تا حجّ نماید.

«مسأله ۲۱۷۷» کسی که از طرف دیگری برای حجّ اجیر شده، می‌تواند طواف نساء را از طرف او بجا آورد، ولی احتیاط آن است که به نیّت ما فی‌الذّمهٔ بجا آورد و اگر بجا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

«مسأله ۲۱۷۸» اگر طواف نساء را صحیح بجا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه در بین راه یا بعد از مراجعت به وطن یادش بیاید، باید در صورت امکان دوباره به مکّه برگردد و آن را انجام دهد و در صورتی که نتواند برگردد یا برگشتن مشقّت فوق‌العاده برای او داشته باشد، باید شخصی را برای انجام آن نایب بگیرد تا زن بر او حلال شود.

نیابت در حج

«مسأله ۲۱۷۹» کسی که حجّ بر او واجب شده، چنانچه آثار مرگ در او ظاهر شود، باید وصیّت کند که به جای او حجّ بجا آورند و اگر از دنیا برود، مخارج حجّ به مقدار حجِ از میقات، از اصل مال او برداشته می‌شود و اگر نایب گرفتن از میقات ممکن نباشد، همه مخارج از اصل مال او برداشته می‌شود؛ ولی اگر وصیّت کرده باشد که از یک سوم دارایی او بردارند، از یک سوم آن برداشته می‌شود.

«مسأله ۲۱۸۰» در «نایب» چند شرط معتبر است:

اوّل: بالغ باشد، اگرچه نیابت بچه ممیز در صورتی که اطمینان به صحّت اعمال او وجود داشته باشد، کافی است. دوم: عاقل باشد. سوم: شیعه دوازده امامی باشد. چهارم: مورد وثوق و اطمینان باشد که اعمال را انجام می‌دهد. پنجم: آشنایی لازم به احکام و اعمال حجّ داشته باشد، هر چند در حال انجام دادن اعمال با ارشاد و راهنمایی کسی آنها را به جا آورد. ششم: در آن سال، حجّ واجب به عهده او نباشد. هفتم: از انجام حجّ یا بعضی از اعمال آن معذور و ناتوان نباشد و اگر اجیر شود تا از طرف دیگری حجّ بجا آورد و خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خود به مکّه بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

«مسأله ۲۱۸۱» نیابت زن و مرد از یکدیگر جایز است؛ همچنین «صَرُوره» یعنی کسی که تا به حال حجّ بجا نیاورده، می‌تواند نایب شود.

اقسام حج

«مسأله ۲۱۸۲» حجّ بر سه قسم است: حجّ تَمتّع، حجّ اِفراد و حجّ قِران. «حج تمتّع» وظیفه کسی است که فاصله وطن او تا مکّه معظّمه شانزده فرسنگ یا بیشتر باشد. «حجّ اِفراد» و «حجّ قِران» نیز وظیفه کسی است که اهل خود مکّه یا اطراف آن تا کمتر از شانزده فرسنگ باشد. البتّه در بعضی از موارد، وظیفه برخی افراد بیمار یا معذور از حجّ تمتّع به حجّ إفراد تبدیل می‌شود. هر سه قسم حجّ در بیشتر اعمال مشترک هستند؛ ولی در حجّ تمتّع، عمره پیش از حجّ و وابسته به حجّ و همچون جزیی از آن می‌باشد که باید در یک سال و در ماههای حجّ بجا آورده شود؛ ولی در حجّ اِفراد و حجِّ قِران، عمره کاملاً مستقل و از حجّ جداست. همچنین در حجّ تمتّع در روز عید قربان در مِنی قربانی واجب است و از اعمال آن می‌باشد و در حجّ قِران، قربانی از ابتدا مقرون با احرام است و باید تا روز عید در مِنی همراه حاجی باشد، ولی در حجّ اِفراد اصلاً قربانی واجب نیست.

صورت حجّ تمتّع

«حجّ تمتّع» مرکب از دو عمل عبادیِ «عمره تمتّع» و «حجّ تمتّع» می‌باشد که به ترتیب زیر بیان می‌شود:

۱ – عمره تمتّع

«مسأله ۲۱۸۳» در عمره تمتّع پنج چیز واجب است:

اول: احرام از یکی از میقات‌ها و در احرام سه چیز واجب است: الف – نیّت. ب – پوشیدن دو جامه احرام که یکی را «اِزار» (لنگ) و دیگری را «رداء» می‌نامند که باید به دوش انداخته شود. ج – تلبیه؛ یعنی گفتن «لبیک» بدین نحو: «لَبَّیْکَ أَللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَهَ لَکَ وَالمُلْکَ، لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ».

دوم: طواف خانه خدا؛ به این ترتیب که با شروع از «حجرالأسود» هفت مرتبه دور خانه خدا بگردد و به هر دور آن یک «شوط» گفته می‌شود.

سوم: نماز طواف؛ به این ترتیب که بعد از تمام شدن طواف واجب، پشت مقام ابراهیمعلیه السلام دو رکعت نماز به قصد «نماز طواف» بخواند.

چهارم: سعی بین صفا و مروه؛ یعنی پس از نماز طواف، بین «صفا» و «مروه» که دو کوه معروفند سعی کند؛ به این صورت که از صفا شروع کند و به مروه برود و از مروه به صفا برگردد و سعی باید هفت مرتبه باشد و هر مرتبه را یک «شوط» می‌گویند؛ به این شکل که از «صفا به مروه» یک شوط است و از «مروه به صفا» نیز یک شوط به حساب می‌آید؛ پس هفت شوط از صفا شروع و به مروه ختم می‌گردد.

پنجم: تقصیر؛ یعنی پس از سعی به قصد قربت و با نیّت خالص مقداری از ناخن‌های دست یا پا و یا مقداری از موی سر یا سبیل و یا ریش خود را بزند و بهتر بلکه احوط آن است که به زدن ناخن اکتفا نکند و مقداری از مو را نیز بزند و تراشیدن سر و کندن مو کفایت نمی‌کند.

۲ – حجّ تمتّع

«مسأله ۲۱۸۴» واجبات حجّ تمتّع سیزده چیز است:

اول: احرام حجّ تمتّع؛ که مانند احرام عمره است، جز این که در احرام حج باید از مکه معظّمه به نیّت حجّ تمتّع مُحرم شود.

دوم: وقوف در عرفات؛ یعنی مُحرم به احرام حجّ از ظهر روز عرفه - نهم ذی‌حجّه - به قصد قربت در عرفات باشد و در آنجا نیّت وقوف کند و بنابر احتیاط، از اوّل ظهر به عرفات برود و تا مغرب شرعی در آنجا بماند.

سوم: وقوف در مشعر؛ به این ترتیب که حاجی پس از انجام وقوف در عرفات هنگام مغرب شب عید به طرف «مشعرالحرام» کوچ کند و مستحب است به گونه‌ای کوچ کند که نماز مغرب و عشاء را در مشعر بخواند. وقوف در مشعر باید به قصد قربت انجام شود و وقت آن از طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و بنابر احتیاط شب دهم را نیز تا طلوع فجر به قصد قربت باید در مشعر به سر برد.

چهارم، پنجم و ششم: واجبات منی در روز عید قربان، که عبارتند از:

الف - رَمی جمره عقبه؛ یعنی زدن هفت سنگ‌ریزه به جمره عقبه به پیروی از حضرت ابراهیم‌علیه السلام که در این مکان شیطان را رمی کرده است. ب - قربانی و مخیّر است شتر یا گاو و یا گوسفند را قربانی کند. ج - تراشیدن سر و یا تقصیر (کوتاه کردن مو یا ناخن) به تفصیلی که در کتاب مناسک حج آمده است.

هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم: اعمال مکّه مکرّمه، که به ترتیب عبارتند از: «طواف»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء».

دوازدهم و سیزدهم: اعمال منی در روزهای یازدهم، دوازدهم و برای بعضی سیزدهم ذی‌حجّه، که عبارتند از:

الف - بیتوته در منی؛ یعنی شب در آنجا ماندن. ب - رَمی جمرات سه گانه (اُولی، وُسطی و عقبه) و در هر روز باید به هر یک از جمرات سه گانه هفت ریگ بزند.

عمره مفرده

«مسأله ۲۱۸۵» از جمله مستحبّات مؤکّد که در روایات از آن به «حجّ اصغر» تعبیر شده «عمره مفرده» است؛ بلکه کسی که استطاعت برای حج را ندارد، ولی می‌تواند عمره مفرده به جا آورد، بنابر احتیاط واجب باید آن را به جا آورد و در همه اوقات سال می‌توان آن را بجا آورد، ولی در یک ماه قمری بیش از یک عمره مفرده نمی‌توان به نیت یک نفر انجام داد و نسبت به عمره ماه رجب تأکید بسیار شده است. واجبات عمره مفرده که باید در آنها قصد قربت داشته باشد عبارت از هفت مورد زیر است:

«اِحرام»، «طواف خانه خدا»، «نماز طواف»، «سعی بین صفا و مروه»، «تراشیدن سر یا تقصیر»، «طواف نساء» و «نماز طواف نساء».(۳۰)

دفاع و جهاد

احکام دفاع و جهاد

جهاد از واجبات دین و دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خود گشوده است(۳۱) و در جهت حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمانان و دفاع در مقابل هجوم کافران و ناپاکان و یاری مستضعفان، مورد تأکید قرآن و معصومان‌علیهم السلام قرار گرفته است. امّتی که از جهاد روی گردانند، جامه ذلّت و خواری و ردای بلا و گرفتاری بپوشند و با حقارت و پستی از انصاف و عدالت محروم شوند.

«مسأله ۲۱۸۶» جهاد بر دو نوع است: «ابتدایی» و «دفاعی». «جهاد ابتدایی» آن است که مسلمانان به منظور دعوت کفّار و مشرکین به اسلام و عدالت و یا جلوگیری از نقض پیمان اهل ذمّه یا طغیان باغیان (شورشیان مسلح) بر امام واجب الطّاعه مسلمین، نیروی نظامی به مناطق آنان گسیل دارند. در حقیقت هدف از جهاد ابتدایی کشور گشایی نیست، بلکه دفاع از حقوق فطری انسان‌هایی است که توسّط قدرت‌های کفر و شرک و طغیان از خدا پرستی و توحید، عدالت و شنیدن و پذیرش آزادانه احکام خداوند محروم شده‌اند. «جهاد دفاعی» زمانی است که دشمن به مرز و بوم مسلمانان هجوم آورد و قصد تسلّط سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد و ممکن است جهاد در برابر باغیان در زمانی که به حمله مسلحانه دست زده‌اند نیز جهاد دفاعی محسوب گردد.

«مسأله ۲۱۸۷» شرکت در جهاد بر کسی واجب است که بالغ، عاقل، مرد و آزاد باشد و نابینا، پیر، زمین گیر و مبتلا به بیماری نباشد که نتواند وظیفه‌اش را انجام دهد.

«مسأله ۲۱۸۸» گریختن از صحنه جهاد جایز نیست، مگر این که ترک صحنه جهاد به منظور جا به جایی از جبهه‌ای به جبهه دیگر یا برای تدارک نیروی بیشتر باشد.

«مسأله ۲۱۸۹» اگر ادامه جهاد نیاز به به کمک‌های مادی داشته باشد، بر همه کسانی که تمکّن مالی دارند واجب است به قدر توانایی کمک نمایند.

«مسأله ۲۱۹۰» شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی واجب کفایی است؛ پس اگر افراد به اندازه کافی شرکت نکنند، بر همه کسانی که شرایط آن را داشته باشند، واجب است که به جهاد بروند.

«مسأله ۲۱۹۱» اگر پدر و مادر، فرزند خود را از شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی نهی نمایند، در صورتی که جهاد بر او واجب عینی باشد، نهی آنان تأثیری ندارد و باید در جهاد شرکت کند؛ ولی اگر جهاد بر او واجب کفایی باشد و نیروی کافی در جبهه حضور داشته باشد، چنانچه شرکت در جهاد موجب اذیت و آزار پدر و مادر باشد، مخالفت با آنان جایز نیست.

«مسأله ۲۱۹۲» اگر دشمن بر سرزمین مسلمانان و سرحدّات آن هجوم نماید، بر همه مسلمانان واجب است به هر وسیله ممکن و نثار جان و مال از آن دفاع کنند و در دفاع، به اجازه حاکم شرع نیازی نیست.

«مسأله ۲۱۹۳» بر مسلمانان واجب است نقشه‌هایی را که بیگانگان برای سلطه بر کشورهای اسلامی یا سلطه سیاسی اقتصادی، نظامی و یا فرهنگی بر آنان کشیده‌اند، برهم زده و از سلطه آنان پیشگیری کنند.

«مسأله ۲۱۹۴» اگر بیگانگان از راه‌های مختلف مانند فرستادن امواج رادیویی یا تلویزیونی یا ماهواره‌ای و مانند آن در صدد ضربه زدن به اعتقادات و فرهنگ مسلمانان باشند، دفاع از فرهنگ و اعتقادات اسلامی بر هر مسلمانی واجب است و شایسته است از راه تقویت فرهنگ و اعتقادات مسلمانان واستفاده از فراورده‌های علمی، از ضربه زدن دشمن به آن جلوگیری شود و از راه‌های دیگر - مگر در موارد ضرورت - استفاده نشود.

«مسأله ۲۱۹۵» اگر در روابط سیاسی بین دولت‌های اسلامی و سایر دولت‌ها، خوف آن باشد که بیگانگان بر ممالک اسلامی تسلّط پیدا کنند - چه تسلّط سیاسی و چه اقتصادی باشد - لازم است بر مسلمانان که با این نحو روابط مخالفت کنند و دول اسلامی را به قطع این گونه روابط الزام کنند.

«مسأله ۲۱۹۶» اگر در روابط تجاری با بیگانگان خوف آن باشد که به بازار مسلمین صدمه اقتصادی وارد شود و موجب استثمار تجاری و اقتصادی گردد، قطع این گونه روابط واجب است و این نحو تجارت حرام است.

«مسأله ۲۱۹۷» انعقاد پیمان‌های سیاسی و تجاری بین یکی از دول اسلامی و اجانب که مخالف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، جایز نیست و اگر دولتی اقدام به آن نمود، بر سایر دول اسلامی واجب است با وسایل ممکن آن را به قطع چنین رابطه‌ای الزام کنند.

«مسأله ۲۱۹۸» روابط تجاری و سیاسی با دولت‌هایی که در حال جنگ با اسلام و مسلمانان هستند، در صورتی که موجب تقویت

آنـان گردد، جـایز نیست و بر مسـلمانان لازم است که به هر نحو ممکن است، بـا این نحو روابط مخالفت کننـد و بازرگانانی که با آنان و عمّال آنان روابط تجاری دارند، خائن به اسـلام و مسـلمانان و معاون و شـریک در نابودی احکام هسـتند و بر مسـلمانان لازم است با این خیانتکاران – چه دولت‌ها و چه تجّار – قطع رابطه کنند و آنها را ملزم به توبه و ترک روابط با این گونه دولت‌ها کنند.

«مسأله ۲۱۹۹» اگر عدّه‌ای از مسلمانان به دسـته دیگر تجاوز نمایند، بر مسـلمانان لازم است موجبات فیصـله اختلافات و اصلاح بین آنان را فراهم سازند و اگر به هیچ وجه اصـلاح ممکن نباشد، بر همه مسلمانان واجب است که با دسته متجاوز و باغی مقابله کنند تا از تجاوز دست بردارند و قتال با دسته متجاوز در ماههای حرام اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۰۰» اگر در هر گوشه از جهـان، مسـلمانی مظلوم واقع شود و حقوق اوّلیّه او مورد تجـاوز و تعـدّی قرار بگیرد، بر هر فردی که ندای مظلومیّت او را می‌شنود، واجب است در حدّ توان کمک نماید، هر چند با اظهار همدردی باشد.

دفاع از حقوق شخصی

«مسأله ۲۲۰۱» اگر کسـی به انسان یا ناموس یا خویشان و بسـتگان او یا به مسـلمان دیگری به قصـد کشـتن یا تجاوز هجوم آورد، بر انسان واجب است به هر صورت ممکن در حدّ دفع تهاجم و مناسب با آن دفاع نماید، هر چند منجر به کشته شدن مهاجم شود، ولی باید سعی کند تا وقتی که راه خفیف‌تر یا فرار میسّر است، دست به کار شدید و خشن نزند.

«مسأله ۲۲۰۲» اگر انسـان مورد تهاجم قرار گیرد و نتوانـد به تنهایی از جان و ناموس خود دفاع کنـد، واجب است از دیگران کمک بگیرد، هرچند از ستمکاران باشند.

«مسأله ۲۲۰۳» اگر دزدی به قصـد بردن مال انسان یا بسـتگان او هجوم آورد، انسان حق دارد با رعایت مراتب دفاع کنـد، هرچنـد به کشته شدن مهاجم بینجامد.

«مسأله ۲۲۰۴» اگر هنگـام دفـاع بـا رعـایت مراتب آن به شـخص تجـاوزگر زیان مالی و جانی یا نقص عضو وارد شود، دفاع کننـده ضامن نیست؛ ولی اگر درجات خفیف تر یا فرار میسّـر باشـد و دفاع کننـده هم متوجّه این جهت بوده و با این حال به مراحل بالاتر و شدیـدتر عمـل نموده باشـد، ضامن است و در هر صورت اگر از سوی مهاجم به دفاع کننـده خسارتی برسـد، شـخص مهاجم ضامن است.

«مسأله ۲۲۰۵» اگر انسـان به گونه‌ای بر مهـاجم پیروز شود که وی دیگر توان تهـاجم نداشـته باشـد، دفـاع کننـده حقّ زدن یا زخمی کردن و یا کشتن وی را ندارد و محاکمه و مجازات او با حاکم شرع است.

«مسأله ۲۲۰۶» کسی که مرد بیگانه‌ای را با همسر، دختر یا یکی از زنان خویشاوند خود بیابد، چنانچه او قصد تجاوز به آنان را داشته باشـد، بایـد به هر شـیوه ممکن از حریم آنان دفاع نماید، هرچند به کشـته شدن تجاوزگر بینجامد؛ بلکه در صورت تجاوز به ناموس مسـلمانان دیگر هم بایـد از آنـان دفـاع کنـد و در هر حـال رعـایت مراتب دفاع لازم است و با رعایت مراتب، انسان ضامن خسارت وارده بر متجاوز نیست؛ ولی اگر با وجود مراتب پایین‌تر دست به کار شدیدتر بزند، بنابر احتیاط ضامن است.

«مسأله ۲۲۰۷» اگر کسـی برای اطّلاع بر ناموس یا اَسـرار شخصیِ افراد یا برای دیدن بدن نامحرم – به طور عادی یا با دوربین و نظایر آن – به درون خانه‌هـای مردم نگـاه کنـد، بایـد در مرحله اوّل او را نهی کرد و در صورتِ ادامه دادن، بـا رعـایت مراتب او را از این عمل بازداشت.

«مسأله ۲۲۰۸» دفاع از جان خود و بسـتگان جایز و بلکه گاهی واجب است، هرچنـد احتمال دهـد یا یقین کنـد که در این راه کشـته می‌شود؛ ولی در دفاع از مال اگر یقین به کشته شدن داشته باشد، دفاع واجب نیست، بلکه احتیاط در ترک آن است.

«مسأله ۲۲۰۹» اگر انسان از طریق معقولی گمان کند شخصی قصد هجوم به جان یا مال و یا ناموس وی را دارد و در مقام دفاع و با رعایت مراتب آن، خسارتی به مهاجم برساند و بعد معلوم شود اشتباه کرده، گناهکار نیست، ولی ضامن خسارتی که وارد نموده می‌باشد.

«مسأله ۲۲۱۰» اگر حیوان درنده‌ای که متعلّق به شخص دیگری است، به انسان حمله کند، انسان حق دارد از خود دفاع نماید و اگر با رعایت مراتب دفاع به حیوان خسارتی وارد شود، ضامن نیست، مگر در موردی که انسان متجاوز باشد.

امر به معروف و نهی از منکر

احکام امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر - یعنی احساس وظیفه و نظارت همگانی در جهت اصلاح آحاد جامعه و دولتمردان و دستور به نیکی و بازدارندگی از پلیدی و زشتی - از فرائض بزرگ اسلامی است که به وسیله آن، دیگر فرائض بر پا می‌شود و نشانه ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر و راه نیل به مقام بهترین امّت و ملّت بشری است. امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: «این فریضه راه انبیاء و روش صالحان و تکلیف بزرگی است که به واسطه آن، دیگر فرائض اجرا می گردد، راهها اَمن می‌شود، کسب و تجارت حلال می گردد و رونق می‌یابد، حقوق مردم تأمین می‌شود، زمین‌ها آباد می گردد، دشمنان به عدل و انصاف وادار می‌شوند و کارها به صلاح می آید.»(۳۲)

«مسأله ۲۲۱۱» «معروف» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن واجب یا مستحب است و «منکر» یعنی چیزی که به حکم شرع یا عقل انجام آن قبیح و حرام یا مکروه است و از این نظر فرقی میان امور فردی و اجتماعی نیست. بنابر این امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است و حکومت‌ها و افراد مردم، همه در برابر یکدیگر مسئولیت دارند و باید به این وظیفه عمل نمایند.

«مسأله ۲۲۱۲» امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که ذکر خواهد شد، واجب و ترک آن معصیت است و در مورد مستحبّات و مکروهات، امر و نهی مستحبّ است.

«مسأله ۲۲۱۳» امر به معروف و نهی از منکر، واجب کفایی است و در صورتی که بعضی از مکلّفین به طور صحیح آن را انجام دهند، از دیگران ساقط می‌شود و اگر اقامه معروف و جلوگیری از منکر، موقوف بر همکاری جمعی از مکلّفین باشد، واجب است همکاری کنند.

«مسأله ۲۲۱۴» اگر بعضی از افراد امر و نهی کنند و مؤثر واقع نشود و بعضی دیگر احتمال بدهند که امر یا نهی آنها مؤثر باشد، واجب است امر و نهی کنند.

«مسأله ۲۲۱۵» بیان مسأله شرعی در امر به معروف و نهی از منکر کفایت نمی‌کند، بلکه باید مکّلف امر و نهی کند؛ مگر آن که مقصود از امر به معروف و نهی از منکر، با بیان حکم شرعی حاصل شود و یا طرف مقابل، از آن امر و نهی بفهمد.

«مسأله ۲۲۱۶» در امر به معروف و نهی از منکر، قصد قربت معتبر نیست، بلکه مقصود اقامه واجب و جلوگیری از حرام است.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

«مسأله ۲۲۱۷» وجوب امر به معروف و نهی از منکر چند شرط دارد:

اوّل: آن که کسـی که می‌خواهد امر و نهی کند، بداند که آنچه شخص مکلّف انجام نمی‌دهد، واجب است بجا آورد و آنچه انجام می‌دهد، باید ترک کند و کسـی که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، باید معروف را از منکر تشـخیص دهد و بر کسی که معروف و منکر را نمی‌داند، واجب نیست، بلکه نمی‌تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید.

دوم: آن که احتمال بدهد امر و نهی او تأثیر می کند، پس اگر بداند اثر نمی کند، واجب نیست.

سوم: آن که بداند شـخص گنهکار بنا دارد که معصـیت خود را تکرار کند؛ پس اگر بداند یا گمان کند یا احتمال صحیح بدهد که تکرار نمی کند، واجب نیست.

چهارم: آن که در امر و نهی مفسده‌ای نباشد؛ پس اگر بداند یا گمان کند که اگر امر یا نهی کند، ضرر جانی یا عِرضی و آبرویی یا مالی قابل توجّه به او می‌رسد، واجب نیست، بلکه اگر احتمال صـحیح و عقلایی بدهد که موجب ضـررهای مذکور می‌شود، واجب نیست؛ همچنین اگر بترسد که ضـرری متوجّه وابستگان او شود، واجب نیست و نیز با احتمال وقوع ضررِ جانی یا عرضی و آبرویی یا مالیِ موجبِ حَرَج بر بعضی از مؤمنین، واجب نمی‌شود، بلکه در بسیاری از موارد حرام است.

«مسأله ۲۲۱۸» اگر معروف یـا منکر از اموری باشـد که شارع مقـدس به آن اهمیّت زیاد می‌دهـد، مثل اصول دین یا مـذهب و حفظ قرآن مجیـد و حفظ عقایـد مسـلمانان یا احکام ضـروری اسـلام، باید ملاحظه این اهمیّت بشود و مجرّدِ خوف ضـرر، موجب سـقوط وجوب آن نمی‌شود؛ پس اگر حفظ عقاید مسـلمانان یا حفظ احکام ضـروری اسـلام بر بذل جان و مال توقّف داشـته باشد، بذل آن واجب است.

«مسأله ۲۲۱۹» اگر بـدعتی در اسـلام واقع شود، اظهار حق و انکار باطل واجب است و این وجوب، نسـبت به عالمان شدیدتر است و اگر سـکوت علمـای اعلاـم موجب هتک مقام علم و موجب سوء ظن به علمای اسـلام شود، اظهار حق به هر نحوی که ممکن باشـد واجب است، اگرچه بدانند تأثیر نمی کند.

«مسأله ۲۲۲۰» اگر احتمـال صـحیح داده شود که سـکوت موجب می گردد که منکری معروف یـا معروفی منکر شود و یـا سـتمگری تقویت گردد و یـا سـتمی بر مسـلمانان تحمیـل گردد یـا چهره دین و عالمـان دینی نزد مردم مخـدوش گردد، اظهار حق و اعلام آن خصوصاً بر عالمان و اجب است و سکوت جایز نیست.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد و جـایز نیست بـا احتمال ثمر بخش بودن مرتبه پایین، به مراتب بالا عمل شود و مراتب در آن به ترتیب ذیل می‌باشد:

* مرتبه اوّل: با شـخص گنهکار به گونه‌ای رفتار شود که بفهمد به سبب ارتکاب معصیت، به این نحو با او رفتار شده است، مثل این که از او رو برگردانـد یا با چهره عبوس با او مواجه شود یا با او ترک مراوده کنـد واز او اِعراض نمایـد، به نحوی که معلوم شود این امور برای آن است که او معصیت را ترک کند.

«مسأله ۲۲۲۱» اگر در این مرتبه درجـاتی باشـد، لاـزم است بـا احتمـال تـأثیر درجه خفیف‌تر، به همـان اکتفـا کنـد؛ مثلاً اگر احتمال می‌دهـد که بـا ترک تکلّم بـا او مقصود حاصـل می‌شود، به همـان اکتفـا کنـد و به درجه بالاـتر عمـل نکنـد، خصوصاً اگر گنهکار شخصی باشد که این نحو عمل موجب هتک او شود.

«مسأله ۲۲۲۲» اگر اِعراض نمودن و ترک معاشرت بـا گنهکـار، موجب شود که او کمتر مرتکب معصـیت شود یا احتمال بدهـد که

موجب این امر شود، واجب است، اگرچه بداند که موجب ترک کامل معصیت نمی‌شود و این امر در صورتی است که با مراتب دیگر، نتواند کاملاً از معصیت جلوگیری کند.

«مسأله ۲۲۲۳» اگر مراوده و معاشرت عالمان با ستمگران و سلاطین جور، موجب تخفیف ظلم آنها شود، باید ملاحظه کنند که آیا ترک معاشرت اَهمّ است - زیرا ممکن است معاشرت موجب سستی عقاید مردم شود و موجب هتک اسلام و مراجع اسلام شود - یا تخفیف ظلم، پس هر کدام اَهمّ باشد، به آن عمل کنند.

«مسأله ۲۲۲۴» اگر معاشرت و مراوده عالمان با ستمگران، شرعاً خالی از مصلحت باشد، نباید معاشرت کنند زیرا این امر موجب اتّهام آنها خواهد شد.

«مسأله ۲۲۲۵» اگر ارتباط عالمان با ستمگران، موجب تقویت یا تبرئه ستمگران در نزد افراد بی‌اطّلاع شود یا موجب جرأت آنها گردد یا موجب هتک مقام علم شود، ترک آن واجب است.

«مسأله ۲۲۲۶» هر یک از اقشار جامعه که باعث ترویج مقاصد ستمگران و یا تقویت ظلم و شوکت آنان گردد، مرتکب عمل حرام می‌گردد و بر سایر مسلمانان لازم است که آنها را نهی کنند و اگر تأثیر نکرد، از آنها اِعراض کرده و با آنها معاشرت و معامله نکنند.

* مرتبه دوم: امر و نهی به زبان؛ پس با احتمال تأثیر و وجود سایر شرایطی که گذشت، واجب است اهل معصیت را نهی کنند و ترک کننده واجب را به انجام آن امر نمایند.

«مسأله ۲۲۲۷» اگر احتمال بدهد که گنهکار با موعظه و نصیحت، گناه را ترک کند، موعظه و نصحیت لازم است و نباید از آن تجاوز کند.

«مسأله ۲۲۲۸» اگر بداند نصیحت تأثیر ندارد، واجب است با احتمال تأثیر، به نحو الزامی امر و نهی کند و اگر جز با تشدید در گفتار و تهدید بر مخالفت تأثیر نکند، تشدید و تهدید لازم است، لکن باید از دروغ و معصیت دیگر احتراز شود.

«مسأله ۲۲۲۹» برای جلوگیری از معصیت، ارتکاب معصیت دیگر، مثل فحش و دروغ و اهانت جایز نیست، مگر آن که معصیت، از چیزهایی باشد که مورد اهتمام شارع مقدس باشد و به هیچ وجه به آن راضی نباشد؛ مثل قتل نفس محترمه که در این صورت باید به هر نحو ممکن از آن جلوگیری نماید.

«مسأله ۲۲۳۰» اگر گناهکار جز به جمع ما بین مرتبه اوّل و دوم از انکار، ترک معصیت نکند، جمع واجب است؛ به این نحو که هم از او اعراض کند و ترک معاشرت نماید و با چهره عبوس با او برخورد کند و هم او را با زبان امر به معروف و نهی از منکر کند.

* مرتبه سوم: توّسل به زور و جبر؛ پس اگر بداند یا اطمینان داشته باشد که کسی جز با اِعمال زور و جبر ترک منکر نمی‌کند یا واجب را بجا نمی‌آورد، این کار واجب است، لکن باید از مقدار لازم تجاوز نکند.

«مسأله ۲۲۳۱» اگر جلوگیری از معصیت با گرفتن دست گناهکار یا حائل شدن بین او و گناه یا خارج کردن او از محل ارتکاب معصیت یا گرفتن ابزار گناه ممکن باشد، واجب است بدان عمل شود.

«مسأله ۲۲۳۲» جایز نیست اموال محترم گناهکار را تلف کند، مگر آن که لازمه جلوگیری از معصیت باشد که در این صورت اگر اموال محترم گناهکار را با اجازه حاکم شرع جامع الشرایط تلف کند، ضامن نیست و در غیر این صورت، ضامن و گناهکار است.

«مسأله ۲۲۳۳» اگر جلوگیری از معصیت تنها با حبس نمودن گناهکار یا ممنوعیّت ورود او به محلّی ممکن باشد، با مراعات مقدار لازم و با اجازه حاکم شرع جامع الشرایط واجب است.

«مسأله ۲۲۳۴» اگر جلوگیری از معصیت بر کتک زدن و سخت گرفتن بر گناهکار متوقّف باشد، جایز است، ولی باید زیاده روی نشود و بهتر است در این صورت از مجتهد جامع‌الشرایط اجازه گرفته شود؛ بلکه در صورتی که متوقف بر کتک زدن شدید باشد و

یا موجب اغتشاش، بی‌نظمی و بلوا شود، بایـد از طریق قانون و در صورت عـدم وجود نظام صالـح، با اجازه مجتهـد جامع‌الشـرایط و آگاه انجام شود.

«مسأله ۲۲۳۵» اگر جلوگیری از معصیت یا اقامه واجب بر مجروح کردن یا کشتن متوقّف باشد، باید با اجازه مجتهد جامع‌الشرایط و آگاه و با حصول شرایط آن صورت پذیرد و اقدام خودسرانه جایز نیست.

«مسأله ۲۲۳۶» اگر گناه از اموری باشد که جلوگیری از آن در نظر شارع مقدس از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بوده و گناهکار به هیچ وجه حاضـر به رها کردن گناه نباشد، جلوگیری از آن به هر شـیوه ممکن جایز بلکه واجب است. مثلاً اگر کسی قصد جان فردی را نماید که ریختن خون او جایز نیست، باید به هر شیوه ممکن از او جلوگیری شود، اگرچه به کشته شدن مهاجم منتهی شود و در این مورد اجـازه مجتهـد جامع‌الشـرایط لازم نیست؛ ولی در صورتی که جلوگیری به غیر از قتل مهاجم امکان پـذیر باشـد، بایـد به همان اکتفا شود و در هر حال اگر از حدّ لازم تجاوز کند، گناهکار است و احکام متجاوز بر او جاری می‌شود.

«مسأله ۲۲۳۷» در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر متوقّف به برخورد عملی بـا افراد و ایجـاد محـدودیت بر آنهـا و یا اتلاف مال و یا تعرّض به جان و آبروی آنها باشد، امر به معروف و نهی از منکر باید با اجازه مجتهد آگاه و جامع شـرایط انجام گیرد و در صورتی که جـامعه بر اسـاس قـانون شـرع و یـا قـانونی که مخـالف شـرع نیست اداره گردد، برخورد عملی با گناهکار بایـد با حکم دادگاه صالح انجام پذیرد، بلکه آمر به معروف و ناهی از منکر باید به گونه‌ای عمل کند که ظاهر و باطن این عمل موجب توهین به اسلام و یا هرج و مرج و خودسری نگردد.

« مسأله ۲۲۳۸» نیکویی رفتـار، منش و حسن سـلوک مسـلمانان خصوصـاً عالمـان، فرهیختگـان و سرشـناسان از بهترین وسایـل امر به معروف و نهی از منکر است و بر همه واجب است بـا روش و منش پسـندیده خود عملاًـ جامعه اسـلامی را به انجام معروف و ترک منکر رهنمون بسازند.

«مسأله ۲۲۳۹» بر صاحبان وسایل ارتباط جمعی، هنرمندان و نویسـندگان لازم است علم، هنر و ابزار خود را در جهت ترویج معروف و نهی از منکر و پیشگیری از اخلاـق ناپسـند اجتماعی بکار گیرنـد و هنر، علم و ابزار نوین ارتباط جمعی را در جهت القاء شـبهه و گمراهی و یـا اشـاعه اخلاـق ناپسند بکـار نگیرنـد، در غیر این صورت بر همگـان لاـزم است آنـان را طرد و با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر به پیروی معروف هـدایت و الزام نماینـد و از ابزار وسایـل ارتبـاط جمعی که به اشـاعه فحشـاء و انـدیشه‌های ناپسند اقدام می‌نماید استفاده نکنند، بلکه خرید و فروش و نگهداری این گونه وسایل در این صورت اشکال دارد.

خرید و فروش

احکام خرید و فروش

بر اسـاس احکـام اسـلام، بایـد به آبـادی دنیـا و رفاه خانواده و جامعه، کمال توجّه را داشت و با دیـدگاهی اُخروی و عادلانه و نیز با تدبیر و آگاهی از احکام معاملات، به تجارت و زراعت و کسب حسـنات دنیا و رشد اقتصادی و وسـعت در رزق و معاش رسید. در روایت آمده است که تجارت موجب توانگری و فزونی عقل وعزت است(۳۳) و نیز آن کسی که به جهت بی‌نیازی از مردم و تأمین خـانواده و نیکی به همسایگـان به طلب دنیـا رود، در روز قیـامت چهره‌ای چون ماه درخشـنده خواهـد داشت(۳۴) و نیز در روایـات، بازرگانان و کسبه به آموختن فقه و پرهیز از ربا و راستگویی و مدارا امر شده‌اند(۳۵).

چیزهایی که در خرید و فروش مستحب است

«مسأله ۲۲۴۰» یاد گرفتن احکام معاملات به قدری که مورد احتیاج است، لازم است و مستحب است فروشنده بین مشتری‌ها در قیمت جنس فرق نگذارد و در قیمت جنس سختگیری نکند و کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، بپذیرد.

«مسأله ۲۲۴۱» اگر انسان نداند معامله‌ای که انجام داده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرّف نماید؛ ولی چنانچه در هنگام معامله، احکام آن را می‌دانسته و بعد از معامله در صحّت آن شك کرده، تصرّف او در آن مال اشکال ندارد و معامله صحیح است.

«مسأله ۲۲۴۲» کسی که مال ندارد و مخارجی مثل خرج زن و بچّه بر او واجب است، باید کسب و کار نماید و برای کارهای مستحب، مانند بهبود زندگی زن و فرزندان و دستگیری از فقرا، کاسبی کردن مستحب است.

معاملات مکروه

«مسأله ۲۲۴۳» برخی معاملات مکروه از این قرار است:

قصّابی، کفن فروشی، معامله با مردمان پست، معامله بین اذان صبح تا اوّل آفتاب، کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دادن، برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد آن را بخرد، داخل معامله او شدن.

معاملات باطل

«مسأله ۲۲۴۴» در چند مورد معامله باطل است:

اوّل: خرید و فروش عین نجسی که از آن منفعت حرام برده می‌شود، مثل مشروبات الکلی؛ ولی خرید و فروش چیزهایی مثل مدفوع جهت کُود کشاورزی و سگ شکاری تعلیم دیده و خون انسان برای تزریق به بیمار که منفعت حلال دارند، اشکال ندارد.

دوم: خرید و فروش مال غصبی، مگر آن که صاحب آن، معامله را بپذیرد.

سوم: خرید و فروش چیزهایی که مالیّت و ارزش عقلایی ندارند.

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، مثل آلات قمار.

پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد و «غِشّ» در معامله - یعنی فروختن جنسی که با چیز دیگری مخلوط است، در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید مثل شیری که در آن آب ریخته است - حرام است. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که فرمود: «از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غِشّ کند (و این فرمایش را سه بار تکرار فرمودند) و هر که با برادر مسلمان خود غشّ کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.»(۳۶)

«مسأله ۲۲۴۵» فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری بخواهد آن چیز را بخورد، بنابر احتیاط واجب باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

«مسأله ۲۲۴۶» اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست، مثل روغن، نجس شود، چنانچه خریدار آن را برای خوردن بخرد،

معامله باطل و عمل حرام است و اگر برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروختن آن اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۴۷» معامله دارویی که عین آن نجس است، در صورت ضرورت و انحصار، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۴۸» خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد و همچنین شربتی که به عنوان دارو از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود – هرچند بعضی از اجزای آن نجس باشد – اگر جایگزین نداشته باشد، معامله آن جایز و صحیح است؛ ولی روغنی که از مردار گرفته می‌شود – چه از دست کافر و چه از دست مسلمان گرفته شود – نجس و معامله آن باطل است؛ اما روغنی که معلوم نیست که از مردار گرفته شده یا نه و شک در ذبح آن وجود دارد، چنانچه از دست مسلمان گرفته شود، پاک و معامله آن صحیح است و اگر از دست کافر گرفته شود، نجس و معامله آن باطل است، مگر آن که بداند آن کافر آن را از مسلمان خریده است.

«مسأله ۲۲۴۹» اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است؛ مگر آن که در آن منفعت عقلایی حلالی وجود داشته باشد، مانند این که با آن لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند که در این صورت معامله آن جایز و صحیح است.

«مسأله ۲۲۵۰» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند یا از دست کافر گرفته می‌شود، باطل است؛ ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۵۱» خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد، ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خریدن آن حرام و معامله آن باطل است.

«مسأله ۲۲۵۲» اگر گوشت یا پوست و یا سایر اجزای مردار به جز استفاده در مواردی که پاک بودن در آن شرط است، منافع قابل توجّه دیگری داشته باشند – مانند این که برای خوراک دام و طیور و یا تبدیل آنها به کود و مانند آن توسط دستگاه‌های جدید مورد بهره‌برداری قرار گیرند و یا این که با چرم و یا پوست لباس تهیه کنند تا در غیر نماز و طواف از آن استفاده کنند – ظاهراً خرید و فروش آنها به همین قصد اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۵۳» خرید و فروش خون برای انتفاع حلال جایز است؛ بنابراین خرید و فروش خون برای تزریق به بیمار اشکال ندارد، مگر این که گرفتن خون برای خون دهنده ضرر قابل توجه داشته باشد.

«مسأله ۲۲۵۴» وزن یا حجم خونی که مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد، باید معلوم باشد، ولی در صورتی که وزن و مقدار آن را ندانند، می‌توانند مصالحه نمایند.

«مسأله ۲۲۵۵» انسان می‌تواند بعضی از اعضای خود را مانند کلیه، برای پیوند به شخص دیگری بفروشد، به شرط آن که برای خود او ضرر قابل توجّهی نداشته باشد.

«مسأله ۲۲۵۶» خرید و فروش مست کننده‌ها و مواد مخدر، حرام و معامله آنها باطل است.

«مسأله ۲۲۵۷» اگر قصد خریدار این باشد که پول جنس را ندهد، چنانچه قصد جدّی معامله را داشته باشد، معامله صحیح است، ولی پول جنس را مدیون است.

«مسأله ۲۲۵۸» اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعداً از مال حرام بدهد – چه از اوّل قصد او این باشد یا از اوّل قصد او این نباشد – معامله صحیح است، ولی باید مبلغی را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

«مسأله ۲۲۵۹» خرید و فروش چیزهای بی ارزش مانند یک پرِ کاه باطل است.

«مسأله ۲۲۶۰» خریـد و فروش آلاتی که برای خصوص لهو به کار می‌روند و اسـتفاده عقلایی حلالی برای آنها وجود ندارد، حرام و باطل است.

«مسأله ۲۲۶۱» اگر چیزی را که می‌شود اسـتفاده حلال از آن ببرنـد، به این قصـد بفروشـند که آن را در حرام مصـرف کنند، حرام و باطـل بودن آن معـامله معلوم نیست، مگر این که عرفاً فروش آن را کمـک رسانـدن به انجـام عمل حرام بداننـد و اگر فروش آن به قصـد اسـتفاده حرام نباشـد، جایز است؛ بنابر این خریـد و فروش چیزهایی مانند تلویزیون، ویدئو و دسـتگاه گیرنده ماهواره که زمینه کاربرد حرام نیز دارند، اگر به قصد اسـتفاده حرام نباشد، اشـکال ندارد و در انگور اگر آن را به این قصد بفروشـند که از آن شراب تهیّه نمایند، معامله آن حرام و باطل است.

«مسأله ۲۲۶۲» ساختن مجسّـمه انسان و حیوانات در صورتی که برای پرستش یا در معرض آن باشد جایز نیست؛ بلکه بنابر احتیاط از ساختن آن در هر حال بایـد اجتناب شود؛ ولی خریـد و فروش مجسّـمه و نیز کالایی که روی آن چهره انسان یا حیوان کنده‌کاری یا نقاشـی شده، اشکال ندارد. «مسأله ۲۲۶۳» خریـدن چیزی که از راه قمـار یـا غصب و دزدی یـا از راه معامله باطل تهیّه شـده، باطل و تصرّف در آن مال حرام است و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلی آن برگرداند.

« مسأله ۲۲۶۴» اگر روغنی را کـه بـا پیـه مخلـوط اسـت بفروشـد، چنـانچه آن را معیّن کنـد، مثلاًـ بگویـد: «این یـک کیلـو روغن را می‌فروشم»، مشتری می‌توانـد معامله را به هم بزنـد؛ ولی اگر آن را معیّن نکند، بلکه یک کیلو روغن بفروشد و بعد روغنی را که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

«مسأله ۲۲۶۵» اگر مقداری از جنسـی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشـند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک کیلو گندم را به یـک کیلو و نیم گنـدم بفروشـد، ربـا و حرام است و گناه یک درهم ربا بزرگ‌تر از آن است که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند.(۳۷) بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب باشد یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشـند، چنانچه بیشتر از مقـداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مِس سالم را بدهد و بیشتر از آن مس شکسـته بگیرد یـا برنـج درجه یـک را بدهـد و بیشتر از آن برنـج نامرغوب بگیرد یا طلای ساخته را بدهـد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد. در معامله ربوی علاوه بر آن که مقدار زیادی حرام است، اصل معامله نیز باطل می‌باشد.

«مسأله ۲۲۶۶» اگر چیزی که اضـافه می‌گیرد غیر از جنسـی باشـد که می‌فروشـد، مثلاً یک کیلو گنـدم را به یک کیلو گنـدم و یک ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

«مسأله ۲۲۶۷» اگر چیزی مثـل پارچه را که با متر و ذرع می‌فروشـند یا چیزی مثل گردو و تخم مرغ را که با شـماره معامله می‌کننـد، بفروشـند و در مقابل از همان جنس زیادتر بگیرنـد – مثلاً ده تا تخم مرغ بدهنـد و یازده تا بگیرنـد، یا یک متر پارچه را بفروشـند و یک متر و بیست سانتیمتر پارچه عوض آن بگیرند – اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۶۸» جنسـی که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه آن را می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره آن را معامله می‌کنند، اگر در شهری که آن را با وزن یا پیمانه می‌فروشند، در مقابل فروش آن از همان جنس زیادتر بگیرند، ربا و حرام است ولی در شهر دیگر ربـا نیست. «مسأله ۲۲۶۹» اگر چیزی که می‌فروشـد و عوضـی که می‌گیرد از یک جنس نباشـند، گرفتن زیادی اشـکال ندارد؛ پس اگر یک کیلو برنج بفروشد و دو کیلو گندم بگیرد، معامله صحیح است.

«مسأله ۲۲۷۰» اگر جنسـی که می‌فروشد و عوضـی که می‌گیرد از یک چیز عمل آمده باشند، باید در معامله زیادی نگیرد؛ پس اگر یک کیلو ماست بفروشد و در عوض آن یک کیلو و نیم شـیر بگیرد، ربا و حرام است و احتیاط واجب آن است که اگر میوه رسیده را با میوه نارس معامله می‌کند، زیادی نگیرد.

«مسأله ۲۲۷۱» جو و گندم در «ربا» یک جنس حساب می‌شوند؛ پس اگر یک کیلو گندم بدهد و یک کیلو و نیم جو بگیرد، ربا و حرام است و نیز اگر مثلاً ده کیلو جو بخرد که سرِ خرمن ده کیلو گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

«مسأله ۲۲۷۲» اگر چیزی به یکی از دو طرف یا به هر دو طرف معامله اضافه کنند که از بیع مثل به مثل خارج شود، تفاوت وزن یا پیمانه دو طرف معامله موجب ربا نمی‌شود؛ مثلاً اگر دو کیلو گندم بد را به ضمیمه مقداری پارچه به یک کیلو گندم خوب بفروشند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۷۳» معامله ربوی با کافری که در کشور مسلمین زندگی می‌کند جایز نیست، ولی چنانچه معامله صورت بگیرد، ربایی که از او گرفته است حلال است؛ اما کافری که در پناه اسلام نیست ربا گرفتن از او و معامله ربوی با او بدون اشکال است. همچنین پدر و فرزند و زن دائمی و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

«مسأله ۲۲۷۴» خرید و فروش پول‌های غیر همجنس نظیر معامله «ریال» در مقابل «دلار» یا «پوند» و یا غیر آن، اگر به قصد فرار از ربای قرضی نباشد اشکال ندارد.

شرایط فروشنده و خریدار

«مسأله ۲۲۷۵» برای فروشنده و خریدار شش شرط وجود دارد:

اوّل: بالغ باشند. دوم: عاقل باشند. سوم: سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را بیهوده مصرف نکنند و اگر سفیه باشند معامله آنها نافذ نیست، هرچند حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلاً کسی به شوخی بگوید: «مال خود را فروختم»، معامله باطل است. پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد. ششم: مالک کالا و عوض آن باشند یا مثل پدر و جدّ صغیر، اختیار مال در دست آنان باشد و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسأله ۲۲۷۶» معامله با بچّه نابالغ غیر ممیّز باطل است، اگرچه پدر یا جدّ بچّه به او اجازه داده باشند که معامله کند؛ ولی اگر بچّه ممیّز باشد و کالای کم قیمتی را که معامله آن برای بچّه‌ها متعارف است معامله کند، اشکال ندارد و نیز اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند – چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند – معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند که طفل کالا و پول را به صاحب آن می‌رساند یا صاحب پول یا کالا اذن داده باشد که آن را به بچّه بدهد تا به او برساند.

«مسأله ۲۲۷۷» اگر از بچّه نابالغ چیزی را بخرد، یا چیزی را به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد یا از صاحب آن رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم بدهد؛ ولی اگر چیزی را که گرفته مال خود صغیر باشد، باید به ولیّ او برساند و اگر او را پیدا نکرد، به حاکم شرع بدهد.

«مسأله ۲۲۷۸» اگر کسی با بچّه نابالغ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود، در صورتی که بچّه ممیّز نباشد، نمی‌تواند از بچّه یا ولیّ او آن را مطالبه کند و اگر ممیّز باشد، بعید نیست بتواند مطالبه نماید.

«مسأله ۲۲۷۹» اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید: «راضی هستم»، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

«مسأله ۲۲۸۰» اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله

باطل است.

«مسأله ۲۲۸۱» پدرِ طفل، جدّ پدری او و وصیّ آنها و همچنین حاکم شرع در صورتی می‌توانند مال طفل را بفروشند که مصلحت طفل در آن باشد. حکم دیوانه‌ای که قبل از بلوغ دیوانه بوده و جنون او تا بعد از بلوغ ادامه داشته است نیز همین است.

«مسأله ۲۲۸۲» اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد، معامله صحیح است و احتیاط واجب آن است که مشتری و صاحب مال در منفعتی که برای جنس و عوض آن در مدت زمان بین فروش و اجازه معامله توسط صاحب مال حاصل شده، با یکدیگر مصالحه کنند.

«مسأله ۲۲۸۳» اگر کسی مالی را غصب کند و به قصد آن که بهای آن، از آن خودش باشد آن را بفروشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند، معامله باطل است؛ ولی اگر برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید، معامله صحیح است.

«مسأله ۲۲۸۴» اختیار مال کسی که غایب است و به او دسترسی نیست و برای خود نماینده یا وکیلی قرار نداده، با حاکم شرع جامع‌الشرایط است تا مطابق مصلحت در آن تصرّف نماید.

شرایط مورد معامله و بهای آن

«مسأله ۲۲۸۵» کالایی که فروخته می‌شود و چیزی که به عنوان بهای آن گرفته می‌شود چهار شرط دارد:

اوّل: مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد. دوم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست. سوم: آن ویژگی‌هایی از کالا ـ که به واسطه آنها میل مردم به کالا ـ و بهای آن تفاوت می‌کند، تعیین گردد. چهارم: بنابر احتیاط خودِ کالا ـ را بفروشد نه منفعت آن را، اگرچه جواز فروش منفعت خالی از قوت نیست؛ پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد صحیح است و چنانچه خریدار به جای پول، منفعت مِلک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک ساله ملک خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد و همچنین خرید و فروش حقوقی که قابل نقل و انتقال و معاوضه می‌باشند، مانند حق تألیف، جایز است و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسأله ۲۲۸۶» کالایی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن و پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

«مسأله ۲۲۸۷» چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند، با پیمانه هم می‌شود معامله کرد؛ مثلاً ـ اگر می‌خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد، ده پیمانه بدهد.

«مسأله ۲۲۸۸» اگر یکی از شرطهایی که گفته شد، در معامله نباشد، معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، تصرّف آنها اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۸۹» خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده از آن ملک در مدّت اجاره، از آنِ مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به گمان این که مدّت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطّلاع می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۲۹۰» هرگاه خریدار کالا را برای دیدن یا تصمیم گرفتن از فروشنده بگیرد و مدّتی نزد او بماند و از بین برود، در صورتی که صاحب مال شرط کرده باشد که عاریه مضمونه باشد یا خریدار در حفظ آن افراط و تفریط کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بپردازد.

«مسأله ۲۲۹۱» اگر کسی در کالا یا عوض آن حقّی داشته باشد، مثل این که مالی را پیش او گرو گذاشته باشند، مالک می‌تواند

بدون اجازه او آن را بفروشد و اگر مشتری جاهل باشد، پس از آگاهی می‌تواند معامله را به هم بزند.

خرید و فروش اموال وقفی

«مسأله ۲۲۹۲» معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر آن چیز به گونه‌ای خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آنها وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد به گونه‌ای پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیک‌تر باشد.

«مسأله ۲۲۹۳» هرگاه بین کسانی که مالی را برای آنان وقف کرده‌اند به گونه‌ای اختلاف پیدا شود که اگر مال وقفی را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و بین موقوف علیهم تقسیم نمایند، ولی چنانچه اختلاف تنها با فروختن و تهیّه مال دیگر برطرف شود، لازم است آن موقوفه به مال دیگری تبدیل و یا با پول فروش آن، مال دیگری خریداری شود و به جای مال اوّل و در همان منظور وقف اوّل وقف گردد.

«مسأله ۲۲۹۴» چنانچه چیزهایی همچون فرش، وسایل چای و لوازم صوتی موجود در جاهایی مانند مساجد، مدارس و حسینیّه‌ها برای آنجا وقف شده باشند، فروش آنها جایز نیست و چنانچه آن چیزها را به آنجا تملیک کرده باشند، اختیار آن با متولّی موقوفه یا حاکم شرع است و هر وقت به مصلحت موقوفه باشد، می‌توانند آن را به چیزهای دیگر تبدیل کنند و یا به فروش برسانند.

صیغه خرید و فروش

«مسأله ۲۲۹۵» در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید: «این مال را در عوض این پول فروختم» و مشتری بگوید: «قبول کردم» معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی با گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

«مسأله ۲۲۹۶» اگر در هنگام معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملك او کند و او هم بگیرد، معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

«مسأله ۲۲۹۷» فروش میوه‌ای که گُل آن ریخته و دانه بسته و به گونه‌ای شده که معمولاً دیگر از خطر آفت گذشته است، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت انگور اشکال ندارد.

«مسأله ۲۲۹۸» اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آن که گُل آن بریزد بفروشند، باید چیزی را که دارای مالیّت و قابل فروش جداگانه است و می‌تواند ملك فروشنده باشد، به آن ضمیمه نمایند.

«مسأله ۲۲۹۹» اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند.

«مسأله ۲۳۰۰» فروختن خیار و بادمجان و مانند آنها که بوته آنها سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشند و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۳۰۱» اگر خوشه گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگری غیر از گندم و جو بفروشند، اشکال ندارد.

انواع معاملات

وّل: معامله نقدی

«معامله نقدی» آن است که در تحویل کالا و عوض آن مدّت شرط نشده باشد.

«مسأله ۲۳۰۲» اگر جنسی را به طور نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند، به گونه‌ای که بتواند در آن تصرّف کند و تحویل فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را به گونه‌ای در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگری ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

دوم: معامله نسیه

«معامله نسیه» آن است که فروشنده کالا را به خریدار بسپارد، ولی قرار بگذارند خریدار بهای آن را در وقت دیگری به فروشنده بدهد.

«مسأله ۲۳۰۳» در معامله نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سرِ خرمن پول آن را بگیرد، چون مدّت کاملاً معیّن نشده، معامله باطل است.

«مسأله ۲۳۰۴» اگر کالایی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خود مالی داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

«مسأله ۲۳۰۵» اگر کالایی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید به او مهلت دهد.

«مسأله ۲۳۰۶» اگر به کسی که قیمت کالایی را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است؛ ولی اگر به کسی که قیمت نقدی کالایی را می‌داند نسیه بدهد و گران‌تر حساب کند، مثلاً بگوید: «کالایی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گران‌تر حساب می‌کنم» و او قبول کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۳۰۷» کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مهلتی را قرار داده، اگر مثلاًـ بعد از گذشتن نصف مدّت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

سوم: معامله سَلَف

«معامله سَلَف» (پیش فروش) آن است که قرار بگذارند خریدار هنگام معامله، بهای کالاـ را بپردازد و کالاـ را که کلّی و به ذمّه فروشنده است، در زمان معیّن دیگری تحویل بگیرد.

«مسأله ۲۳۰۸» در معامله سلف اگر مثلاً بگوید: «این پول را می‌دهم که بعد از شش ماه فلان کالا را بگیرم» و فروشنده بگوید: «قبول کردم»، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: «فلان کالا را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم»، معامله صحیح است.

«مسأله ۲۳۰۹» اگر پول طلاـ و نقره را به صورت سلف بفروشد و عوض آن را پول طلاـ و نقره بگیرد، معامله باطل است؛ ولی اگر کالایی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگری یا پول بگیرد، معامله صحیح است و احتیاط مستحب آن است که در عوض کالایی که می‌فروشد، پول بگیرد وجنس دیگری نگیرد.

شرایط معامله سَلَف

«مسأله ۲۳۱۰»معامله سلف شش شرط دارد:

اوّل: خصوصیّاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معیّن نمایند، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، بلکه همین اندازه که مردم بگویند خصوصیّات آن معلوم شده کافی است؛ پس معامله سلف در چیزهایی که نمی‌شود خصوصیّات آنها را به گونه‌ای معیّن کرد که برای مشتری مجهول نبوده و معامله غرری نباشد، باطل است.

دوم: پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن، از فروشنده طلبکار باشد و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله همان مقدار را به هم بزند. سوم: مدّت را کاملاً معیّن کنند؛ بنابر این اگر مثلاً بگوید: «در فصل بهار کالا را تحویل می‌دهم»، چون مدّت کاملاً معیّن نشده، معامله باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل کالا معیّن کنند که در آن وقت، به قدری از آن کالا وجود داشته باشد که اطمینان داشته باشند، کالا نایاب نخواهد بود.

پنجم: محلّ تحویل کالا را معیّن نمایند، ولی اگر از سخنان آنان محلّ آن معلوم شود، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ، تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.

احکام معامله سَلَف

«مسأله ۲۳۱۱» انسان نمی‌تواند جنسی را که سَلَف خریده پیش از سر رسیدن مدّت تحویل آن بفروشد و بعد از سر رسید مدّت، تا وقتی که آن را تحویل نگرفته است، فروختن آن فقط به خود فروشنده بی‌اشکال است.

«مسأله ۲۳۱۲» در معامله سلف اگر فروشنده کالایی را که قرارداد کرده، تحویل بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه را قرار گذاشته بدهد، یعنی این که جنس تحویل داده شده، همان اوصاف را به طور کامل‌تری دارا باشد، مشتری باید قبول نماید؛ ولی اگر شرایطی را که بر آن توافق شده بوده نداشته باشد، لازم نیست آن را قبول کند، حتی اگر دارای شرایط دیگری باشد که بهتر از آن شرایط باشند.

«مسأله ۲۳۱۳» اگر کالایی که فروشنده تحویل می‌دهد پست‌تر از کالایی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند آن را قبول نکند.

« مسأله ۲۳۱۴» اگر فروشنده به جای کالایی که قرارداد کرده، کالای دیگری تحویل بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.

« مسأله ۲۳۱۵» اگر کالایی که سلف فروخته در هنگام سر رسید وقت تحویل آن نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا فروشنده آن را تهیّه نماید یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

«مسأله ۲۳۱۶» اگر کالایی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی آن را تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

«مسأله ۲۳۱۷» اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره بفروشند، سکّه‌دار باشد یا بی‌سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

«مسأله ۲۳۱۸» اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

«مسأله ۲۳۱۹» اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، کالا و بهای آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

«مسأله ۲۳۲۰» اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۲۱» اگر مقداری خاک نقره معدن را به همان مقدار نقره خالص و یا مقداری خاک طلای معدن را به همان مقدار طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره به هر صورت اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

«مسأله ۲۳۲۲» حقّ به هم زدن معامله را در اصطلاح «خیار» می‌گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

اوّل: آن که فروشنده یا خریدار از مجلس معامله متفرّق نشده باشند و این حق را «خیار مجلس» می‌گویند.

دوم: آن که فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد که به آن «خیار غَبْن» می‌گویند.

سوم: در معامله توافق کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان و یا شخص دیگری بتوانند معامله را به هم بزند که به آن «خیار شرط» می‌گویند.

چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود که به آن «خیار تدلیس» می‌گویند.

پنجم: در ضمن معامله انجام یا ترک کاری و یا ویژگی خاصی شرط شده باشد، ولی فروشنده یا خریدار به آن شرط عمل نکند که در این صورت دیگری می‌تواند معامله را به هم بزند و به این حق «خیار تخلّف شرط» می‌گویند.

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد که در این صورت طرف مقابل «خیار عیب» دارد.

هفتم: معلوم شود بخشی از کالای فروخته شده، متعلّق به دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد و نیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی که خریدار به عنوان بهای کالا پرداخته، از آنِ شخص دیگری است و صاحب آن راضی نشود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد، در این صورت اگر مال شخص دیگر با مال فروشنده یا خریدار ممزوج باشد، «خیار شرکت» وگرنه «خیار تَبَعُّض صَفْقه» وجود دارد.

هشتم: فروشنده خصوصیّات جنس معیّنی را که مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیّات عوض معیّنی را که می‌دهد بگوید و بعد معلوم شود به گونه‌ای که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و به این خیار «خیار رؤیت» می‌گویند.

نهم: مشتری پول کالایی را که نقداً خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم کالا را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل کالا هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر جنسی که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد و شرط تأخیر در تحویل جنس هم نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار

تأخیر» می‌نامند.

دهم: در صورتی که حیوانی را خریده باشد، خریدار تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند که به این حق «خیار حیوان» می گویند.

یازدهم: فروشنده نتواند کالایی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی که فروخته فرار کند که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و این خیار را «خیار تعذّر تسلیم» می‌نامند و برخی احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

«مسأله ۲۳۲۳» اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در هنگام معامله غفلت کند و جنس را گران‌تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده باشد که مردم او را مغبون بدانند و به کمی و زیادی آن اهمیّت بدهند، می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا هنگام معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیّت بدهند و او را مغبون بدانند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۲۴» معامله «بیع شرط» که در آن مثلاً خانه یک میلیون تومانی را به دویست هزار تومان می‌فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

«مسأله ۲۳۲۵» در معامله «بیع شرط» اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که حتی اگر سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملک را به او پس می‌دهد، معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

«مسأله ۲۳۲۶» اگر چای اعلا را با چای ارزان قیمت مخلوط کند و به عنوان چای اعلا بفروشد، چنانچه مشتری هنگام معامله آگاهی به این موضوع نداشته باشد، وقتی که متوجه شد می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۲۷» اگر خریدار بفهمد مالی که گرفته عیبی دارد، در صورتی که مورد معامله شخصی و معیّن باشد، مثلاً حیوان معیّنی را بخرد و بفهمد که یک چشم او کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معیّن کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب، از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلاً اگر بفهمد مالی که به چهار هزار تومان خریده، معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت هزار تومان و قیمت معیوب آن شش هزار تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی که داده - یعنی هزار تومان - را از فروشنده پس بگیرد.

«مسأله ۲۳۲۸» اگر فروشنده بفهمد در عوضی که به عنوان بهای کالا گرفته عیبی هست، در صورتی که عوض در معامله، معیّن و شخصی باشد، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد پس بگیرد.

«مسأله ۲۳۲۹» اگر بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد و نیز اگر در عوضِ مال بعد از معامله و پیش از تحویل گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و یا تفاوت قیمت جنس صحیح و معیوب را بگیرد.

«مسأله ۲۳۳۰» اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را به هم نزند، دیگر حقّ به هم زدن معامله را ندارد.

«مسأله ۲۳۳۱» هر گاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد - اگرچه فروشنده حاضر نباشد - می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۳۲» در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت را بگیرد:

اوّل: آن که هنگام خریدن، عیب مال را بداند. دوم: به عیب مال راضی شود. سوم: در وقت معامله بگوید: «اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی گیرم». چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید: «این مال را با هر عیبی که دارد

می‌فروشم»؛ ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: «مال را با این عیب می‌فروشم» و معلوم شود عیب دیگری نیز دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده، مال را پس بدهد یا تفاوت بگیرد.

«مسأله ۲۳۳۳» در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت بگیرد: اوّل: آن که بعد از معامله تغییری در مال بدهد که مردم بگویند: «به گونه‌ای که خریداری و تحویل داده شده، باقی نمانده است». دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حقّ برگرداندن آن را از خود ساقط کند. سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد و نیز اگر فقط خریدار تا مدّتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدّت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۳۴» اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیّات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیّات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد امّا بعد از فروش بفهمد که مال بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقه خرید و فروش

«مسأله ۲۳۳۵» اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه.

«مسأله ۲۳۳۶» اگر انسان کالایی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: «این کالا ـ را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد»، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال آن دلّال است و نیز اگر بگوید: «این کالا را به این قیمت به تو فروختم» و او بگوید: «قبول کردم» یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، خریدار آن کالا را هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال خود اوست.

«مسأله ۲۳۳۷» اگر قصاب گوشت گوسفند نَر بفروشد و به جای آن، گوشت گوسفند ماده تحویل بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و بگوید: «این گوشت گوسفند نر را می‌فروشم»، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معیّن نکند، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت گوسفند نر به او بدهد.

«مسأله ۲۳۳۸» اگر مشتری به بزّاز بگوید: «پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود» و بزّاز پارچه‌ای را به او بفروشد که رنگ آن می‌رود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۳۳۹» قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام است و طبق بیان امیرمؤمنان‌علیه السلام: «قسم خوردن در معامله، سبب نابودی برکت می گردد.»(۳۸)

حکام اِقاله (به هم زدن معامله)

«اِقاله» آن است که یک طرف معامله تقاضای به هم زدن آن را کند و طرف دیگر نیز آن را قبول نماید؛ به کسی که این تقاضا را کرده «مُسْتَقیل» و به کسی که آن را قبول نموده «مُقیل» می گویند.

«مسأله ۲۳۴۰» اقاله در هر عقد لازمی جز نکاح و ضمانت جاری است، ولی خود اقاله قابل فسخ نمی‌باشد.

«مسأله ۲۳۴۱» اقاله با هر لفظی و حتّی با عمل دو طرف معامله صورت می‌پذیرد، ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی

قصد و اختیار آن را انجام دهند.

«مسأله ۲۳۴۲» اقاله در خرید و فروش نباید به کمتر یا زیادتر از کالا یا عوض آن انجام شود و باید همان کالا و عوض به فروشنده و خریدار بازگردانده شود، ولی چون پذیرفتن اقاله واجب نیست، جایز است اقاله کننده چیزی یا کاری را به نفع خود تقاضا کند و انجام اقاله را مشروط به انجام این تقاضا نماید.

«مسأله ۲۳۴۳» اگر بخواهند قسمتی از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از بهای آن اقاله نمایند، اشکال ندارد؛ همچنین اگر فروشنده یا خریدار متعدّد باشند، اقاله در سهم هر کدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شریک‌ها لازم نیست.

«مسأله ۲۳۴۴» اقاله معامله شخصی که از معامله پشیمان شده مستحبّ مؤکّد است و از حضرت امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمودند: «هر بنده‌ای که معامله مسلمانی را که از خرید یا فروش پشیمان شده به هم بزند و اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد».(۳۹)

احکام احتکار و قیمت گذاری

«احتکار» آن است که کالایی که شدیداً مورد نیاز مردم است به انگیزه گران تر شدن از دسترس خرید آنان دور نگاه داشته شود، به شکلی که مردم از این ناحیه در مضیقه و سختی قرار بگیرند، خواه قصد ضرر زدن به آنان در بین باشد یا نه. احتکار در روایات زیادی مورد مذمّت شدید قرار گرفته و شخص محتکر ملعون و خطاکار و خائن و در حدّ قاتل شمرده شده است. مطابق بعضی از روایات محتکر از پناه خداوند متعال خارج شده و از نعمتهای الهی محروم می‌شود.(۴۰)

«مسأله ۲۳۴۵» حرام بودن احتکار در زمان ما منحصر به گندم، جو، خرما، کشمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع کالا و خدمتی است که شدیداً مورد نیاز مردم باشد و از نبودن آن در مضیقه و سختی قرار گیرند.

«مسأله ۲۳۴۶» اگر کالایی را به انگیزه گران‌تر شدن از دسترس مردم دور نگاه دارد، ولی آن کالا توسط دیگران به مردم عرضه شود و به گونه‌ای نباشد که آنان در مضیقه و سختی قرار گیرند، در این صورت احتکار صادق نیست.

«مسأله ۲۳۴۷» اگر کالایی را برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده‌اش از دسترس خرید مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیاب شدن، قیمت آن گران‌تر شود، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۳۴۸» حکومت صالح می‌تواند محتکر را به عرضه نمودن کالای مورد احتکار و فروش آن بدون اجحاف ملزم نماید و چنانچه محتکر از عرضه نمودن کالا امتناع نماید، حکومت صالح می‌تواند علاوه بر تعزیر عادلانه و متناسب با محتکر، کالای احتکار شده را به فروش برساند و پول آن را به صاحب آن بپردازد.

«مسأله ۲۳۴۹» حکومت صالح می‌تواند با اجازه حاکم شرع واجد شرایط، محتکر را علاوه بر تعزیر بدنی، مانند زندان و شلّاق، تعزیر مالی نیز بنماید و تشخیص این که کدام مؤثّرتر است، با حاکم شرع جامع‌الشرایط می‌باشد.

«مسأله ۲۳۵۰» حکومت صالح می‌تواند از اجحاف در قیمت گذاری توسط فروشندگان جلوگیری نماید و آنان را ملزم کند که کالای خود را به قیمت عادلانه بفروشند.

شفعه

احکام شُفْعه

هرگاه – در شرایطی که خواهد آمد – یکی از دو شریک تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر از شریک خود بفروشد، شریک دیگر حق دارد قیمت تعیین شده را بپردازد و سهم شریک خود را تملّک نماید؛ این حق را «حقّ شُفعه» می گویند.

«مسأله ۲۳۵۱» حقّ شفعه فقط در مالی که مشاع و مشترک باشد ثابت است؛ پس اگر ملک مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد، برای دیگری حقّ شفعه ثابت نیست، هم چنانکه برای همسایه ملک نیز حقّ شفعه ثابت نمی‌باشد.

«مسأله ۲۳۵۲» حقّ شفعه منحصر به موردی است که مال فروخته شده فقط بین دو نفر باشد، پس اگر بیش از دو نفر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، هیچ کدام از شریک‌ها حقّ شفعه ندارند؛ بلکه اگر جز یک نفر بقیّه شریک‌ها سهم خود را در یک معامله بفروشند، آن یک نفر حق شفعه ندارد.

«مسأله ۲۳۵۳» حقّ شفعه در چیزهای غیر منقول که قابل تقسیم باشند – مانند زمین و خانه و باغ – قطعی است، ولی در چیزهای دیگر محلّ اشکال است و احتیاط در ترک آن است؛ همچنین این حق در مورد فروش خانه و زمین و مغازه قابل تقسیم قطعی است، ولی در مورد بخشش به عوض یا صلح آنها، محل اشکال است و در مهریه حقّ شفعه وجود ندارد.

«مسأله ۲۳۵۴» اگر زمین مشترک نباشد، ولی راهرو یا مسیر آبیاری آن مشترک باشد و زمین با مسیر آب یا راهرو آن فروخته شود، حقّ شفعه ثابت است.

«مسأله ۲۳۵۵» هرگاه خریدار مسلمان باشد، شریکی که می‌خواهد از حقّ شفعه علیه او استفاده کند، باید مسلمان باشد، خواه فروشنده مسلمان باشد یا کافر، پس کافر علیه مسلمان حقّ شفعه ندارد زیرا حقّ شفعه نوعی تسلط بر دیگری است و کافر بر مسلمان تسلّط ندارد و در صورتی که خریدار مسلمان نباشد، در صورتی که شریک کافر باشد نیز می‌تواند از حق شفعه علیه او استفاده کند.

«مسأله ۲۳۵۶» شریک در صورتی حقّ شفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد؛ پس کسی که از پرداخت آن عاجز است، حقّ شفعه ندارد، مگر آن که خریدار قبول نماید.

«مسأله ۲۳۵۷» شریکی که حقّ شفعه دارد، نمی‌تواند نسبت به قسمتی از سهم فروخته شده شریک، حق خود را اعمال کند، بلکه باید تمام آن را قبول یا رد نماید.

«مسأله ۲۳۵۸» کسی که حقّ شفعه دارد و می‌خواهد آن را اجرا نماید، باید همان مبلغی را که خریدار به شریک او داده، به خریدار بپردازد و آنچه را نیز بابت دلّالی و مانند آن داده احتیاطاً باید بپردازد.

«مسأله ۲۳۵۹» اگر خریدار سهمی را که خریده به دیگری بفروشد، کسی که حقّ شفعه دارد می‌تواند به خریدار اوّل مراجعه کند و پولی را که وی پرداخته به او بدهد؛ در این صورت معامله دوم باطل می‌شود و خریدار دوم می‌تواند پول خود را از خریدار اوّل پس بگیرد.

«مسأله ۲۳۶۰» در شفعه صیغه و لفظ خاصّی شرط نیست، بلکه شریک با عمل خود نیز می‌تواند حقّ شفعه را اعمال نماید و قیمت سهم فروخته شده شریک را به او بپردازد و آن سهم را تملک نماید؛ همچنین در شفعه قبول شریک یا دیگری نیز شرط نمی‌باشد.

«مسأله ۲۳۶۱» استفاده از حقّ شفعه فوری است، پس اگر شریک سهل‌انگاری نماید و بدون عذر تأخیر بیندازد، حقّ او ساقط می‌شود و در صورت استفاده از حقّ شفعه، همان مبلغ تعیین شده را باید به فروشنده بپردازد، نه کمتر و نه بیشتر، اگر معامله نقد باشد نقد و اگر نسیه باشد نسیه؛ ولی با رضایت طرفین می‌تواند کمتر یا بیشتر و یا به نحو نقد یا نسیه بپردازد.

«مسأله ۲۳۶۲» حقّ شفعه قابل اسقاط و مصالحه با خریدار – با عوض یا بدون عوض – می‌باشد، ولی به ارث رسیدن آن محل اشکال است.

ید

احکام یَدْ

«مسأله ۲۳۶۳» آنچه در دست و تصرّف کسی یا در دست وکیل یا امین یا مستأجر او است - خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن - در صورتی که تصرّف همراه با ادّعای مالکیّت آن باشد تا زمانی که علم یا مدرک معتبر بر خلاف آن وجود نداشته باشد، ملک آن شخص محسوب می‌شود.

«مسأله ۲۳۶۴» اگر به سبب غیر مشروعی مثل غصب، تصرّف یا اختیاری در مال پیدا کند، تصرّف و اختیار او اثر ندارد.

«مسأله ۲۳۶۵» اگر چیزی به طور کامل در تصرّف و اختیار دو نفر باشد، مالکیّت آن به صورت مساوی، برای آن دو نفر محسوب خواهد بود.

«مسأله ۲۳۶۶» اگر دو نفر درباره ملکی که در دست یکی از آن دو می‌باشد ادّعای ملکیّت کنند، گفته کسی که ملک در دست اوست با سوگند مقدّم است، مگر این که دیگری برای اثبات گفته خود مدرک و دلیل قطعی یا دو شاهد عادل بیاورد.

«مسأله ۲۳۶۷» اگر دو نفر ادّعای مالکیّت تمام ملکی را که در تصرّف و اختیار هر دوی آنهاست داشته باشند، هر کدام نسبت به نیمی از آن مدّعی و منکر هستند؛ پس هر کدام باید نسبت به نیمی از آن مدرک و دلیل قطعی بیاورد یا دو شاهد عادل اقامه کند و نسبت به نیم دیگر، گفته او با قَسم قبول می‌شود و چنانچه هر دو نفر اقامه شاهد نموده و قسم یاد کردند، آن ملک بین آنها تقسیم می گردد.

«مسأله ۲۳۶۸» اگر زن و شوهر در وسایل خانه با هم اختلاف کنند - خواه در حال همسری و خواه بعد از جدایی - در صورتی که دلیل معتبری برای اثبات مدّعای خود نداشته باشند، وسایل و لباس‌های مردانه متعلّق به شوهر و وسایل و لباس‌های زنانه متعلّق به زن خواهد بود و آنچه هم برای زنان و هم برای مردان به کار می‌رود، میان آن دو مشترک می‌باشد مگر این که کلّیّه وسایل، اعمّ از مردانه و زنانه، در دست یکی از آنان باشد که در این صورت مال وی محسوب می‌شود و کسی که اسباب و وسایل در دست او نیست، اگر ادّعایی داشته باشد باید اثبات کند یا دو شاهد عادل بیاورد.

شراکت

احکام شرکت

«شرکت» یعنی مشارکت در اموال که به صرف مخلوط شدن دو مال با یکدیگر حاصل می‌شود و احتیاجی به صیغه ندارد و اگر بخواهند که هر دو بتوانند در مال تصرّف کنند، به صرف اجازه جواز حاصل می‌شود و اگر صیغه بخوانند و عقد شرکت منظور باشد، اختلاط و امتزاج لازم نیست. تفصیل مسأله را در کتاب «فقه الشرکه» آورده‌ایم.

«مسأله ۲۳۶۹» مشهور بین علما این است که اگر چند نفر در مزدی که از کار خود می‌گیرند با یکدیگر قرار شرکت بگذارند، مثل آرایشگران که قرار می‌گذارند هر اندازه مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست؛ امّا اطلاق این حکم اشکال دارد و آنچه که امروزه به نام «شرکت مهندسین» یا «شرکت صیّادان» و مانند آنها مرسوم است، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۳۷۰» اگر دو نفر با یکدیگر قرار شرکت بگذارند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند، این شرکت صحیح نیست؛ امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد و بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد تا هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

«مسأله ۲۳۷۱» کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید مکلّف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند درمال خود تصرّف کنند؛ پس شرکت با آدم سفیه – یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند – صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در اموالش منع نکرده باشد و عقد شرکت از جانب ورشکسته، چنانچه حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله ۲۳۷۲» اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند، بیشتر منفعت ببرد یا شرط کنند کسی که کار نمی‌کند یا کمتر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، عقد و شرط صحیح است.

«مسأله ۲۳۷۳» اگر قرار بگذارند همه استفاده را یک نفر ببرد، صحیح نیست؛ امّا اگر قرار بگذارند مثلاً ـ مقداری از سود را که شریک مالک می‌شود به دیگری بدهد و همچنین تمام ضرر را از مال خود جبران نماید، شرکت و شرط هر دو صحیح است.

«مسأله ۲۳۷۴» اگر شرط نکنند که یکی از شریک‌ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلاً اگر دو نفر قرار شرکت بگذارند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند، مگر این که شرط کرده باشند آن کس که بیشتر کار می‌کند، سهم بیشتری داشته باشد.

«مسأله ۲۳۷۵» اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند یا هر کدام به تنهایی معامله کنند یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

«مسأله ۲۳۷۶» اگر معیّن نکنند کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

«مسأله ۲۳۷۷» شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست، باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلاً اگر با او قرار گذاشته باشند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و معاملات را به گونه‌ای که متعارف است انجام دهد؛ پس اگر مثلاً معمول باشد که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید به همین نحو عمل نماید و اگر معمول باشد که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می‌تواند به همین نحو عمل کند.

«مسأله ۲۳۷۸» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید، ضامن است، ولی اگر بعداً طبق قراردادی که شده معامله کند، صحیح است و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد، امّا اگر بعداً مطابق معمول معامله کند، معامله او صحیح است.

«مسأله ۲۳۷۹» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتّفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله ۲۳۸۰» شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید: «سرمایه تلف شده است» و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

«مسأله ۲۳۸۱» اگر تمام شریک‌ها از اجازه‌ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک‌های دیگر حقّ تصرّف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته، می‌تواند در مال شرکت تصرّف کند.

«مسأله ۲۳۸۲» بعید نیست که «شرکت» عقد لازم باشد؛ بنابراین اگر بعضی از شریک‌ها بخواهند شرکت را پیش از مدّت تعیین شده

به هم بزنند، نمی‌توانند، مگر این که وقت معیّن فرا رسیده باشد.

«مسأله ۲۳۸۳» اگر یکی از شریک‌ها بمیرد یا دیوانه یا بی‌هوش یا سفیه شود، مادامی که شرکت برقرار است و فسخ نشده است، سرمایه در اختیار شرکت است و با آن نمی‌توان مثل مال آزاد شریک‌ها عمل کرد، بلکه تابع مقررات خاص خود می‌باشد.

«مسأله ۲۳۸۴» اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضرر آن مال خود اوست؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید: «به آن معامله راضی هستم»، نفع و ضرر آن مال هر دو نفر است.

«مسأله ۲۳۸۵» اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند و بعد بفهمند شرکت باطل بوده، در صورتی که شرکت معمولی باشد که گاهی در میان اشخاص بدون پیش‌بینی جهات انجام می‌شود، چنانچه با توجه به این که شرکت درست نیست، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بوده‌اند، معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود، مال همه آنان است و اگر این طور نباشد، چنانچه کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده‌اند بگویند: «به آن معامله راضی هستیم»، معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد و در هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر کار را به قصد مجّانی انجام نداده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به اندازه معمول از شریک‌های دیگر بگیرد، امّا اگر شرکت مقرّرات خاصی داشته باشند و همه این صور در آن پیش‌بینی شده باشد، باید طبق قرارداد و پیش‌بینی عمل شود.

مضاربه

احکام مُضاربه

«مضاربه» قراردادی است که میان مُضارِب (سرمایه‌گذار) و عامل (کسی که با آن سرمایه، کار می‌کند) بر اساس سود مُشاع بسته می‌شود. تفصیل احکام مضاربه را در کتاب «فقه المضاربه» آورده‌ایم.

«مسأله ۲۳۸۶» در قرارداد مضاربه، خواندن صیغه عربی شرط نیست و همین که صاحب سرمایه با هر بیانی مقصود خود را بفهماند و عامل هم آن را بپذیرد، قرارداد مضاربه منعقد می‌شود.

«مسأله ۲۳۸۷» در طرفین قرارداد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و علاوه بر این، سرمایه گذار باید حقّ تصرّف در دارایی خود را داشته باشد و عامل بتواند با آن سرمایه کار نماید.

«مسأله ۲۳۸۸» اصل سرمایه در مضاربه می‌تواند به صورت نقد یا دین یا منفعت باشد و در سود آن، سهم هر کدام باید به نحو مشاع معیّن شود و اگر سهم هر کدام نامعیّن باشد، مضاربه صحیح نیست.

«مسأله ۲۳۸۹» لازم نیست سرمایه مضاربه طلا و نقره سکّه‌دار باشد، بلکه مضاربه با اسکناس یا اوراق دیگر با ارزش نیز صحیح است.

«مسأله ۲۳۹۰» عقد مضاربه اگر مدّت‌دار باشد، عقد لازم است و چنانچه مدّت‌دار نباشد، بعید نیست عقد جایز باشد؛ ولی اگر شرط کنند که تا مدّت معیّنی آن را به هم نزنند، باید به شرط عمل نمایند و منظور از عقد لازم، قراردادی است که بدون رضایت طرفین نمی‌توان آن را به هم زد، بر خلاف عقد جایز.

«مسأله ۲۳۹۱» عقد مضاربه با فوت عامل به هم می‌خورد، ولی با فوت مالک به هم نمی‌خورد و تا آخر مدّت تعیین شده باقی است.

«مسأله ۲۳۹۲» اگر کسی به دیگری پولی بدهد تا با آن کالایی را بخرد و بین آنان تقسیم گردد، مضاربه نیست و کالای خریداری شده متعلّق به صاحب پول است و عامل، فقط اجرت متعارف کار خود را طلبکار می‌باشد.

«مسأله ۲۳۹۳» سود مضاربه را میان دو طرف قرارداد تقسیم می‌کنند و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار، در سود شریک باشد یا شرط کنند که دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۳۹۴» اگر عامل کوتاهی نکنـد و زیانی پیش آید، متحمّل زیان نمی‌شود و زیان بر عهده صاحب سـرمایه است، ولی اگر در مضاربه شرط کنند که زیان متوجّه دو طرف یا فقط عامل گردد، شرط صحیح است و باید طبق شرط عمل کنند.

«مسأله ۲۳۹۵» اگر عامل با سرمایه گذار شرط کند تا پایان مدّت، ماهانه مبلغ معیّنی را به عنوان علی‌الحساب به او بپردازد و در پایان مدّت سود را تعیین نموده باقی‌مانده سود را تسویه کنند و یا با یکدیگر مصالحه نمایند، مضاربه صحیح است.

«مسأله ۲۳۹۶» مبالغ معیّنی را که شـرکت‌ها یا بانک‌ها به عنوان سود ثابت به سـرمایه گـذار می‌پردازند و گاهی پیش از شـروع عمل پرداخت می‌کنند، به عنوان مضاربه صحیح نیست، مگر بدانند سهم سود سرمایه گذار، آن مقدار یا بیشتر خواهد بود یا سرمایه گذار شرط کنـد اگر سـهم او کمـتر از آن مقـدار بود، بانـک آن را از اموال دیگر خود جبران کنـد و همچنین اگر به عنوان علی‌الحسـاب مبلغی بپردازند تا در آخر مدّت با هم مصالحه کنند، مانعی ندارد.

«مسأله ۲۳۹۷» قراردادی که میان صاحب سـرمایه و صاحب صـنعت و حرفه بسـته می‌شود تا عامل سرمایه را در صنایع به کار گیرد و سود آن را بین خود تقسیم کننـد، به عنوان مضاربه صـحیح است؛ همچنین قراردادی که بین صاحب ماشـین و راننده یا بین صاحب ابزار کار و کارگر بسته می‌شود، به عنوان مضاربه صحیح است.

«مسأله ۲۳۹۸» اگر انتقال سرمایه به شهر دیگر متعارف و معمول نباشد، عامل نمی‌تواند بدون اجازه سرمایه گذار آن را به شهر دیگر منتقل نماید و اگر بدون اجازه او منتقل کند و از این بابت زیانی به سـرمایه وارد شود، ضامن خسارت خواهد بود؛ ولی اگر سـرمایه گذار اجازه داده باشد و عامل نیز در حفظ سرمایه کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسأله ۲۳۹۹» در مواردی که عامـل حقّ جابجـا کردن سـرمایه را به شـهر دیگری دارد، هزینه جابجـایی و انبـارداری و اموری مـانند دلّالی و هزینه سفر خود را می‌تواند به حساب مضاربه منظور نماید.

«مسأله ۲۴۰۰» یک سـرمایه گذار می‌تواند با چند عامل که به طور مشترک کار می‌کنند، در مورد یک مال مضاربه کند، خواه سهم آنـان از سود مساوی باشـد یا نه و در عمل یکسان باشـند یا متفاوت، همچنین چنـد سـرمایه گـذار می‌تواننـد با یک عامل به مضاربه بپردازند.

«مسأله ۲۴۰۱» اگر عامـل، سـرمایه چنـد سـرمایه گـذار را به طور مشترک در اختیار گرفته باشـد، مخارج تجارت را از اصل سـرمایه برمی‌دارد، ولی اگر سـرمایه‌ها متفاوت باشـد، بایـد هزینه‌های تجارت را به نسـبت کسـر نماید، همان گونه که تقسیم سود به نسبت سرمایه می‌باشد.

«مسأله ۲۴۰۲» در صورتی که قرارداد مضاربه مطلق و بدون شـرط باشد، عامل به نحو معمول و متعارف، هر طور که مصـلحت بداند می‌تواند تجارت نماید.

«مسأله ۲۴۰۳» اگر در مقـدار سـرمایه یا سود و خسارت وارده، بین مالک و عامل اختلاف پیـدا شود و مـدرکی در بین نباشـد، گفته عامل مقـدّم است؛ ولی اگر در مقـدار سـهم عامل از سود حاصـله اختلاف شود و دلیل و مـدرکی در بین نباشـد، گفته مالک مقـدّم خواهد بود.

«مسأله ۲۴۰۴» پدر و جدّ پدری می‌توانند با مال کودک خود، در صورتی که به مصلحت او باشد، مضاربه کنند؛ همچنین قیّم شرعی بچّه مانند وصی و حاکم شرع، می‌تواند با مراعات کامل مصلحت و امانت، مال بچّه را به مضاربه دهد.

صلح

احکام صُلح

«صلح» آن است که انسان با دیگری سازش کند تا در مقابل عوضی، مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند یا از طلب یا حقّ خود در مقابل چیزی بگذرد، اگرچه آن چیز سکوت نمودن و مرافعه نکردن باشد.

«مسأله ۲۴۰۵» دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز قصد صلح داشته باشند و حاکم شرع نیز آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد و سفیه نیز نباشند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد. «مسأله ۲۴۰۶» لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهمانند با هم صلح و سازش کرده‌اند، صحیح است.

«مسأله ۲۴۰۷» اگر کسی گوسفندان خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند، صحیح است و همچنین اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض مقداری روغن بدهد، چنانچه روغن به مقدار معیّن در ذمّه باشد و مقیّد نباشد که از شیر خود گوسفند گرفته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر مقید به شیر خود گوسفند باشد اشکال دارد.

«مسأله ۲۴۰۸» اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را با دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید.

«مسأله ۲۴۰۹» اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، مبلغ زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا به گونه‌ای باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

«مسأله ۲۴۱۰» اگر بخواهند دو چیز را که از یک جنس هستند به یکدیگر صلح کنند، اشکال ندارد، چه وزن آنها یکی باشد و چه وزن یکی بیشتر از دیگری باشد.

«مسأله ۲۴۱۱» اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده کیلو گندم طلبکار باشند، مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً ـ یکی ده کیلو برنج و دیگری دوازده کیلو گندم طلبکار باشد؛ بلکه چنانچه طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن و پیمانه آن را معامله می‌کنند، حتّی در صورتی که وزن یا پیمانه آنان مساوی نباشد نیز مصالحه آنان صحیح است.

«مسأله ۲۴۱۲» اگر از کسی طلبی داشته باشد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که مقداری از طلب خود را گذشت کند و بقیّه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۴۱۳» اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد، می‌تواند صلح را به هم بزند.

«مسأله ۲۴۱۴» تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرّق نشده‌اند، می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد و همچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در صورت اوّل و دوم حقّ به هم زدن صلح را ندارد، امّا در صورت سوم چنانچه تحویل مال مصالحه را تأخیر بیندازد و در عرف حدّی برای ادای آن باشد یا منصرف از صلح این باشد که مال مصالحه را نقد بدهد و تأخیر نیندازد، «خیار تأخیر» در صلح نیز جاری می‌باشد و در بقیّه خیارات که در «احکام خرید

و فروش» گفته شد، می‌تواند صلح را به هم بزند، مگر در خیار غَبْنْ که به هم زدن صلح بی‌اشکال نیست.

«مسأله ۲۴۱۵» اگر چیزی که بـا صـلح گرفته معیـوب باشـد، در صـورتی که آن عیب پیش از معـامله بوده و او نمی‌دانسـته، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی نمی‌تواند تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد.

«مسأله ۲۴۱۶» هرگاه مال خود را به کسـی صلح نماید و با او شرط کند که: «اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که به تو صلح کرده‌ام وقف کنی» و او نیز این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل کند.

«مسأله ۲۴۱۷» اگر زن مهریه خود را با شوهر صـلح کند تا در مقابل، او همسـر دیگری اختیار نکند و شوهر هم قبول نماید، زن نباید مهریه را بگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگری ازدواج کند، مگر این که با رضایت یکدیگر صلحِ انجام گرفته را به هم بزنند.

اجاره

احکام اجاره

اجـاره به دو گونه است: اجـاره اشـیاء و اجاره اشـخاص. در مورد اوّل اجاره عقـدی است که به موجب آن مسـتأجر در مـدّت معیّن، مالک منافع مورد اجاره و موجر مالک اجاره‌بها می‌گردد و اجاره دهنـده (موجر) و کسـی که چیزی را اجاره می‌کند (مسـتأجر) باید مکلّف و عاقل باشـند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حقّ تصـرّف داشـته باشند؛ پس «سفیه» که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کند، اگرچه حاکم شـرع نیز او را منع نکرده باشد، اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد نافذ نیست.

«مسأله ۲۴۱۸» انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

«مسأله ۲۴۱۹» اگر ولی یا قیّم بچّه، مال او را اجاره دهد یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد و اگر مدّتی پس از زمان بلوغ او را جزء مـدّت اجاره قرار دهـد، بعـد از آن که بچّه بالغ شد، می‌تواند بقیّه اجاره را به هم بزند؛ ولی هرگاه به گونه‌ای بوده که اگر مقداری پس از زمان بلوغ او را جزء مدّت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت وی بود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند.

«مسأله ۲۴۲۰» بچّه صـغیری که ولیّ نـدارد، چنانچه خودش طالب اجاره باشد، با اجازه مجتهد می‌توان او را اجیر کرد وکسـی که به مجتهـد دسترسـی نـدارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد اجازه بگیرد و او را اجیر نماید، به شـرط آن که اجیر گرفتن بچّه نابالغ به مصلحت او باشد بلکه بنابر احتیاط واجب باید به گونه‌ای باشد که ترک آن دارای مفسده برای بچّه نابالغ باشد.

«مسأله ۲۴۲۱» موجر و مستأجر لازم نیست عقد اجاره را به صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: «ملک خود را به تو اجاره دادم» و او بگوید: «قبول کردم»، اجاره صـحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک را اجاره دهد، آن را به مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن تحویل بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد.

«مسأله ۲۴۲۲» اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که با رضایت طرف معامله مشغول آن عمل شود، اجاره صحیح است.

«مسأله ۲۴۲۳» کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

«مسأله ۲۴۲۴» اگر خانه یا مغازه را اجاره کند و صاحب ملک با او شـرط کند که فقط خود او از آنها اسـتفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیـده شود، مسـتأجر نمی‌توانـد آن را به دیگری اجـاره دهـد و اگر شـرط نکنـد یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیـده نشود، می‌توانـد آن را به دیگری اجاره دهـد؛ ولی اگر بخواهـد به زیادتر از مقـداری که اجاره کرده آن را اجاره دهـد، بایـد در آن

کاری ماننـد تعمیر و سـفید کاری انجام داده باشـد یا به غیر جنسـی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلًا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگری اجاره دهد.

«مسأله ۲۴۲۵» اگر خانه یا مغازه را مثلًا یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید و صاحب ملک با او شرط نکند که فقط خود او از آن استفاده نماید یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیده نشود، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهـد؛ ولی اگر بخواهـد نصف آن را به زیادتر از مقـداری که اجاره کرده، مثلًا به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

«مسأله ۲۴۲۶» اگر غیر از خـانه، مغازه و اتاق چیز دیگری ماننـد زمین، کشتی، اتومبیل سواری یا اتوبوس را اجاره کنـد و مالک با او شرط نکنـد که فقط خودش از آن اسـتفاده نمایـد یا از ظاهر کلام او این چنین فهمیـده نشود، می‌تواند آن را به بیشتر از مقداری که اجاره کرده به دیگری اجاره دهد.

« مسأله ۲۴۲۷» در «اجـاره اشـخاص» کسـی که اجـاره می‌کنـد «مسـتأجر» و کسـی که مورد اجـاره قرار می‌گیرد «اجیر» و مال التّجاره «اجرت» نـام دارد؛ حـال اگر اجیر بـا انسان شـرط کنـد که فقط برای خود انسان کار کنـد، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد و اگر شرط نکند و اطلاق اجاره هم منصرف به این نباشد که برای خود انسان کار کند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرارداده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

«مسأله ۲۴۲۸» اگر انسان اجیر شود که کاری را انجام دهد – مثلًا لباسی را بدوزد – نمی‌تواند دیگری را برای آن کار به قیمت کمتر اجیر کنـد، مگر این که مقـداری از کـار را خـودش انجـام دهـد – مثلاًـ پـارچه را خودش ببـرد – و در مورد تحویـل دادن پـارچه به دیگری، باید از صاحب پارچه اجازه بگیرد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

«مسأله ۲۴۲۹» مالی که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:

اوّل: آن که معیّن باشد؛ پس اگر بگوید: «یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم» درست نیست.

دوم: مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می‌دهد، خصوصیّات آن را بگوید تا کاملًا معلوم باشد.

سوم: تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

چهارم: آن مال به واسطه اسـتفاده کردن از بین نرود؛ پس اجاره دادن چیزهایی که با استفاده مستهلک می‌شوند، مانند نان و میوه و خوردنی‌ها صحیح نیست.

پنجم: اسـتفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌انـد ممکن باشـد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران برای آن کفایت نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست.

ششم: چیزی که اجاره می‌دهـد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگری را اجاره می‌دهد، در صورتی صـحیح است که صاحب آن رضایت دهد.

«مسأله ۲۴۳۰» اجـاره ملک به طور مشاع جایز است، خواه اجاره دهنـده دارای قسـمت مشاع باشـد و بخواهـد آن را اجاره دهـد و یا مالـک تمـام ملـک باشـد و سـهمی ماننـد یـک دوم یـا یک سوم آن را به طور مشاع اجاره دهـد؛ البتّه در صورت اوّل بایـد با اجازه شریک خود ملک را به مستأجر تحویل دهد.

«مسأله ۲۴۳۱» اجاره دادن درخت برای آن که از میوه آن استفاده کنند اشکال ندارد.

«مسأله ۲۴۳۲» زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیر دادن حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده از مورد اجاره

«مسأله ۲۴۳۳» استفاده‌ای که از مورد اجاره می‌برند چهار شرط دارد:

اوّل: آن که حلال باشد؛ بنابر این اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوم: پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند نوع استفاده داشته باشد، استفاده‌ای را که مستأجر باید از آن ببرد معیّن نمایند؛ مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در هنگام اجاره معیّن کنند که سواری یا باربری آن یا همه استفاده‌های آن، مال مستأجر است.

چهارم: مدّت استفاده را معیّن نمایند به نحوی که ابتدا و انتهای آن معلوم باشد و در اجاره اشخاص، اگر مدّت معلوم نباشد ولی عمل را معیّن کنند، مثلاً با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به نحو مخصوصی بدوزد، کافی است.

«مسأله ۲۴۳۴» اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن از وقت عقد اجاره است.

«مسأله ۲۴۳۵» اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه هنگامی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

«مسأله ۲۴۳۶» اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: «هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده هزار تومان است»، اجاره صحیح نیست.

«مسأله ۲۴۳۷» اگر به مستأجر بگوید: «خانه را یک ماهه به ده هزار تومان به تو اجاره دادم و بقیّه نیز به همان قیمت»، اجاره در ماه اوّل صحیح است؛ ولی اگر بگوید: «هر ماهی ده هزار تومان» و اوّل و آخر آن را معیّن نکند، حتّی برای ماه اوّل هم باطل است، مگر این که طبق عرف و قرائن، شروع و پایان آن مشخص باشد.

«مسأله ۲۴۳۸» اتاقی که مسافران و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چه مدّت در آن می‌مانند، ظاهراً حکم اجاره را ندارد، بلکه استفاده از آن جایز است، بنابر این اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی هزار تومان بدهند و صاحب اتاق هم راضی شود، استفاده از آن اتاق اشکال ندارد و صاحب اتاق هر وقت بخواهد می‌تواند آنان را بیرون کند.

مسائل متفرّقه اجاره

«مسأله ۲۴۳۹» مستأجری که ملکی را اجاره کرده، باید پس از پایان مدّت اجاره، آن را تخلیه کند و به مالک تحویل دهد و یا رضایت او را به دست آورد.

«مسأله ۲۴۴۰» مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهایی باشد که با وزن آن را سنجیده و معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهایی باشد که با شمارش می‌سنجند، باید شماره آن معلوم باشد و اگر مثل حیوان باشد، باید موجر آن را ببیند یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید.

«مسأله ۲۴۴۱» اگر زمینی را برای زراعت جو یـا گنـدم اجـاره دهـد و اجاره‌بهـا را جو یا گنـدم همان زمین قرار دهـد، اجاره صـحیح نیست، مگر این که اجاره‌بهـا مقـدار معیّنی در ذمّه باشـد و مقیّـد نباشـد که از محصول خود زمین باشـد و مسـتأجر از محصول همان زمین بدهد که در این صورت اشکال ندارد.

«مسأله ۲۴۴۲» کسـی که چیزی را اجـاره داده، تـا آن چیز را تحویل ندهـد، حقّ نـدارد اجاره آن را مطالبه کنـد و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شـده باشـد، پیش از انجـام عمل حقّ مطالبه اجرت را نـدارد، مگر آن که گرفتن اجاره‌بها قبل از عمل معمول باشـد یا در قرارداد اجاره این چنین توافق شده باشد، مانند اجیر شدن برای حجّ.

«مسأله ۲۴۴۳» هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، مستأجر باید اجاره بهای آن را بدهد.

«مسأله ۲۴۴۴» اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضـر شود، کسـی که او را اجیر کرده، اگرچه آن کـار را به او ارجـاع ندهـد، بایـد اجرت او را بدهـد؛ مثلًا اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسـی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرت او را بدهد، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

«مسأله ۲۴۴۵» اگر بعـد از تمام شـدن مـدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، چنانچه مال در تحویل یا تحت تصـرّف مسـتأجر بوده، مسـتأجر بایـد اجرةالمثل را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد؛ مثلًا اگر خانه‌ای را یك ساله به صد هزار تومان اجاره کند بعـد بفهمـد اجاره باطل بوده، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه هزار تومان باشـد، بایـد پنجاه هزار تومان را بدهد و اگر دویسـت هزار تومان باشـد، بایـد دویست هزار تومان را بپردازد و نیز اگر بعـد از گذشـتن مقـداری از مـدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد.

« مسأله ۲۴۴۶» اگر چیزی کـه اجــاره کرده از بیـن برود، چنــانچه در نگهــداری آن کوتــاهی نکرده و در اســتفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده باشد، ضامن نیست و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیّاط داده از بین برود، در صورتی که خیّاط زیاده‌روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۴۴۷» هرگاه صنعتگر چیزی را که برای ساختن یا تعمیر کردن تحویل گرفته، ضایع کند، ضامن است.

«مسأله ۲۴۴۸» اگر قصّاب سرِ حیوانی را ببرد و آن را حرام کنـد، چه مزد گرفته باشد و چه مجّانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

«مسأله ۲۴۴۹» اگر وسـیله باربری یا حیوانی را اجاره کنـد و معیّن نماینـد که چقـدر بار بر آن حمل نماید، چنانچه بیشتر از آن مقدار حمل کنـد و آن وسـیله یا حیوان تلف یا معیوب شود، ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشـند و بیشتر از مقدار معمول حمل کنـد، چنانچه وسیله یا حیوان تلف یا معیوب گردد، ضامن می‌باشـد و اگر وسـیله از بین نرود و معیوب هم نشود، اجاره مقدار زاید را اگر قابل توجّه باشد، باید بدهد.

«مسأله ۲۴۵۰» اگر حیوانی را برای حمل بار شکسـتنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند، ضامن است.

«مسأله ۲۴۵۱» مسـتأجر و کسـی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد، اجاره را به هم بزنند.

« مسأله ۲۴۵۲» اگر اجـاره دهنـده یـا مسـتأجر بفهمنـد که مغبون شده‌انـد، چنـانچه در هنگـام انعقـاد قرارداد اجـاره متوجّه نباشـند که مغبوننـد، می‌تواننـد اجـاره را به هم بزننـد، ولی اگر در قرارداد اجاره شـرط کننـد که اگر مغبون هم باشـند حقّ به هم زدن معامله را

نداشته باشند، نمی توانند اجاره را به هم بزنند.

«مسأله ۲۴۵۳» اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که آن را تحویل دهد، کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و مالی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و اجرةالمثل مدّتی را که آن چیز در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر وسیله‌ای را یک ماهه به ده هزار تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرةالمثل معمول آن در ده روز، پانزده هزار تومان باشد، می‌تواند پانزده هزار تومان را از غاصب بگیرد.

«مسأله ۲۴۵۴» اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، بلکه فقط حقّ دارد اجرةالمثل آن چیز را به مقدار معمول از غاصب بگیرد.

«مسأله ۲۴۵۵» اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود، ملك را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد و مستأجر باید اجاره بها را به فروشنده بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

«مسأله ۲۴۵۶» اگر پیش از شروع مدّت اجاره، ملك به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملك داده به او برمی گردد، بلکه اگر به گونه‌ای باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

«مسأله ۲۴۵۷» اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره، آن مِلك به گونه‌ای خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره مدّتی که باقی مانده باطل می‌شود و اگر استفاده مختصری هم بتواند از آن ببرد، می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند.

«مسأله ۲۴۵۸» اگر خانه‌ای را که مثلًا دو اتاق دارد اجاره دهد و یک اتاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود ومستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجاره مدّت باقی‌مانده را به هم بزند.

«مسأله ۲۴۵۹» اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر خانه متعلّق به اجاره دهنده نباشد، مثلًا دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است.

«مسأله ۲۴۶۰» اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود این اختیار را بگذارد که خودش ساختمان را بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

«مسأله ۲۴۶۱» اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً- پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد، مگر آن که رنگ کردن با رنگ دیگر مرغوبیت داشته باشد و خصوص نیل به گونه‌ای که صاحب پارچه راضی باشد، مطلوبیّتی نداشته باشد.

«مسأله ۲۴۶۲» اجیر شدن برای کارهایی که بر همگان واجب کفایی است – نظیر غسل، کفن و دفن میّت – بنابر احتیاط باطل است، هر چند اجیر شدن برای مستحبّات آن مانعی ندارد، ولی استخدام و اجیر شدن برای کارهای مورد نیاز جامعه و مردم – نظیر امور پزشکی و صنعتی – اشکال ندارد.

احکام سرقفلی

«مسأله ۲۴۶۳» «سرقفلی» دارای اقسامی است که برخی از آنها حرام و بعضی حلال می‌باشد، از جمله:

اوّل: چنانچه بودنِ مستأجر در محلِ مورد اجاره موجب زیاد شدن ارزش آنجا شده باشد و به همین دلیل مستأجر پس از پایان مدّت اجاره بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از موجر بگیرد، این نوع سرقفلی حرام است.

دوم: چنانچه پیش از تمام شدن مدّت اجاره، موجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به مستأجر بپردازد تا وی بقیّه مدّت را بخشیده و محلّ را تخلیه کند، این قسم از سرقفلی مشروع و حلال می‌باشد.

سوم: اگر موجر شرط کرده باشد که فقط مستأجر از مورد اجاره استفاده نماید و مستأجر مبلغی را به عنوان سرقفلی به موجر بپردازد تا او رضایت دهد که مستأجر آن محل را به شخص دیگری اجاره دهد، این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

چهارم: اگر موجر بخواهد مبلغی را به عنوان سرقفلی از مستأجر بگیرد تا آن محل را به او اجاره دهد، این قسم سرقفلی نیز مشروع و حلال است و در حقیقت جزء اجاره بها می‌باشد. همچنین اگر مستأجر حقّ اجاره به دیگری را داشته باشد، می‌تواند از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره بدهد، ولی اگر مدّت اجاره خود او باقی مانده باشد و بخواهد به مبلغ بیشتر اجاره بدهد، بنابر احتیاط باید کاری از قبیل تعمیر در آن انجام داده باشد.

پنجم: اگر موجر در ضمن عقد اجاره شرط کند که تا وقتی مستأجر در آن ملك است و خواهان آن می‌باشد، ملك را به او اجاره دهد یا عقد اجاره را تمدید کند و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حقّ بیرون کردن وی را نداشته باشد، مستأجر می‌تواند از موجر و یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر اسقاط حقّ خود یا تخلیه محل دریافت دارد.

ششم: مفهوم سرقفلی گرفتن در عرف فعلی بازار این است که مستأجر حقّ داشته باشد هر قدر خواست محلّ اجاره را در اختیار داشته باشد و از هر کسی خواست پول بگیرد و محل را به او واگذار کند و صاحب محل نه حقّ اخراج او را داشته باشد ونه مانع واگذاری او شود، فقط گاهی صاحب ملك شرط می‌کند که در مقابل موافقت واگذاری از طرف دوم یا سوم مبلغی پول بگیرد، همه این مطالب اگر به صورت شرط لفظی هم نباشد، مفهوم آن گرفتن سرقفلی است و معامله بر این اساس انجام می‌شود و این نوع سرقفلی نیز جایز و حلال است.

«مسأله ۲۴۶۴» کسانی که خانه یا مغازه یا غیر آنها را از صاحبان آن اجاره می‌کنند، حرام است پس از پایان یافتن مدّت اجاره بدون اذن صاحب محل در آنجا اقامت کنند و باید محل را در صورت عدم رضایت صاحب آن فوراً تخلیه کنند و اگر نکنند، غاصب بوده و ضامن محل و اجرةالمثل آن هستند و برای آنها شرعاً به هیچ وجه حقّی نیست، چه مدّت اجاره آنها کوتاه باشد یا طولانی و چه بودن آنها در مدّت اجاره موجب زیاد شدن ارزش محل شده باشد یا نه و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارت آنها باشد یا نه.

«مسأله ۲۴۶۵» اگر کسی از مستأجر سابق که مدّت اجاره‌اش گذشته است آن محل را اجاره کند، اجاره‌اش صحیح نیست و توقّف او در محل حرام و غصب است، مگر به اجازه صاحب محل و اگر به محل خسارت وارد شود یا تلف شود، ضامن است و مادامی که توقّف نموده است، باید اجرةالمثل را به صاحب محلّ بپردازد.

«مسأله ۲۴۶۶» اگر شخص غاصب که مستأجر سابق است، چیزی را به عنوان سرقفلی از شخصی که محل را به او اجاره داده است بگیرد، حرام است و اگر آنچه را که گرفته است تلف کند یا به وسیله حادثه‌ای تلف شود، ضامن دهنده آن است.

«مسأله ۲۴۶۷» اگر محلّی را برای مدّتی اجاره کند و حق داشته باشد که در بین مدّت آن را به دیگری اجاره دهد و اجاره محل ترقّی کند، می‌تواند آن محل را به همان مقداری که اجاره کرده است اجاره دهد و مقداری هم به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد؛ مثلاً اگر مغازه‌ای را به مدّت ده سال به ماهی ده هزار تومان اجاره نموده و پس از مدّتی اجاره محل به ماهی صد هزار تومان

افزایش پیدا کرده، در صورتی که حقّ اجاره داشته باشد، می‌تواند آن محل را در مدّت باقی‌مانده به ماهی ده هزار تومان اجاره دهد و مقداری به رضایت طرفین به عنوان سرقفلی از آن شخص بگیرد.

«مسأله ۲۴۶۸» اگر محلّی را از صاحب آن اجاره کند و با او شرط کند که مثلاً مدّت بیست سال قیمت اجاره را بالا نبرد و شرط کند که اگر محلّ مذکور را به غیر تحویل داد، صاحب محل با شخص ثالث نیز به همین نحو عمل کند و اگر شخص ثالث به دیگری تحویل داد نیز به همین نحو عمل کند و اجاره را بالا نبرد، برای مستأجر جایز است که محل را به دیگری تحویل دهد و به این عنوان مقداری سرقفلی از او بگیرد و سرقفلی به این نحو حلال است و دومی به سومی و سومی به چهارمی نیز می‌تواند به حسب قرارداد تحویل دهد و از او به این عنوان سرقفلی بگیرد.

«مسأله ۲۴۶۹» مالک می‌تواند هر مقداری بخواهد به عنوان سرقفلی از شخص بگیرد که محل را به او اجاره دهد و اگر مستأجر حقّ اجاره به غیر را داشته باشد، می‌تواند از او مبلغی بگیرد که مِلک را به او اجاره بدهد و این نحو سرقفلی مانعی ندارد.

جعاله

احکام جُعاله

«جعاله» یعنی انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معیّنی بدهد؛ مثلاً بگوید: «هر کس گمشده مرا پیدا کند صد تومان به او می‌دهم». به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره اشخاص این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله عامل می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام نداده، جاعل بدهکار نمی‌شود.

«مسأله ۲۴۷۰» جاعل باید بالغ و عاقل باشد واز روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید؛ بنابر این جعاله سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، صحیح نیست.

«مسأله ۲۴۷۱» کاری که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، نباید حرام باشد و نیز نباید به گونه‌ای بی‌فایده باشد که غرض عقلایی به آن تعلّق نگیرد؛ پس اگر بگوید: «هر کسی شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود صد تومان به او می‌دهم» جعاله صحیح نیست.

«مسأله ۲۴۷۲» اگر جاعل مالی را که قرار می‌گذارد بدهد، معیّن کند، مثلاً بگوید: «هر کس اسب مرا پیدا کند، این بار گندم را به او می‌دهم» لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست؛ ولی اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید: «کسی که اسب مرا پیدا کند صد کیلو گندم به او می‌دهم» باید خصوصیّات آن را کاملاً معیّن نماید.

«مسأله ۲۴۷۳» اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: «هر کس بچّه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم» و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد پرداخت کند.

«مسأله ۲۴۷۴» اگر عامل پیش از قرارداد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقّی برای گرفتن مزد ندارد.

«مسأله ۲۴۷۵» پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل و عامل می‌توانند جعاله را به هم بزنند.

«مسأله ۲۴۷۶» بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند، اشکال ندارد، ولی باید مزد مقدار

عملی را که انجام داده به او بدهد.

«مسأله ۲۴۷۷» عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم» و پزشک جرّاحی شروع به عمل نماید، چنانچه به گونه‌ای باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقّی بر عهده جاعل ندارد، بلکه ضامن نقص و عیبی که حاصل می‌شود نیز هست.

«مسأله ۲۴۷۸» اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب باشد که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار دهد، مثلاً بگوید: «هر کس لباس مرا بدوزد هزار تومان به او می‌دهم»؛ ولی اگر مقصود او این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگرچه احتیاط این است که با مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

« مسأله ۲۴۷۹» در هر موردی که جعاله در اثر جهالت یا نبودن سایر شرایط باطل شود، شخص عامل مستحقّ اجرةالمثل - یعنی اجرتی که معمولاً برای مثل آن کار می‌دهند - می‌باشد و اگر اجرت قرارداد شده با اجرةالمثل تفاوت داشته باشد، نسبت به مقدار زاید آن مصالحه نمایند، ولی اگر عمل را به قصد مجّانی انجام داده باشد، چیزی طلبکار نیست.

«مسأله ۲۴۸۰» ظاهراً مژدگانی و جوایزی که معمولاً به طور مطلق برای پیدا کردن اشیای گمشده تعیین می‌کنند، از قبیل جعاله است.

بیمه

احکام بیمه

«بیمه» قراردادی است بین بیمه شونده (بیمه گزار) و مؤسسه یا شرکت یا شخصی که بیمه را می‌پذیرد (بیمه‌گر) که به موجب آن یک طرف تعهّد می‌کند در ازاء پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر، در صورت وقوع حادثه، خسارت وارده بر او را جبران کند و یا وجه معیّنی بپردازد. متعهّد را «بیمه‌گر»، طرف تعهّد را «بیمه گزار»، وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر می‌پردازد «حقّ بیمه» و آنچه را که بیمه می‌شود «موضوع بیمه» می‌گویند و این عقد مثل سایر عقود محتاج به رضایت طرفین است و شرایطی که در عقد و طرفین آن در سایر عقود معتبرند، در این عقد نیز معتبر می‌باشند و می‌توان این عقد را با هر لغت و زبانی منعقد کرد و تعهدات طرفین قرارداد بیمه به اعتبار انواع و اقسام بیمه متفاوت است.

«مسأله ۲۴۸۱» در بیمه هر یک از طرفین قرارداد می‌توانند ایجاب یا قبول را اجرا نمایند، ولی باید تمام قیودی که گفته شد معلوم شوند و قرارداد بر اساس آنها واقع گردد.

«مسأله ۲۴۸۲» در بیمه علاوه بر شرایطی از قبیل بلوغ و عقل و اختیار و غیر آنها که در سایر عقود لازم است، چند شرط معتبر است: اوّل: تعیین موضوع بیمه که شخص، مغازه، کشتی، اتومبیل یا هواپیما است. دوم: تعیین دو طرف عقد که اشخاص یا مؤسسات یا شرکت‌ها یا دولت هستند. سوم: تعیین مبلغی که باید بپردازند. چهارم: تعیین اقساطی که باید آن را بپردازند و تعیین زمان اقساط. پنجم: تعیین زمان شروع و پایان بیمه که مثلاً از اوّل فلان ماه یا سال تا چند ماه یا چند سال است. ششم: تعیین خطرهایی که موجب خسارت می‌شوند مثل حریق، غرق، سرقت، وفات یا بیماری و می‌توان کلّیّه آفاتی را که موجب خسارت می‌شوند، قرارداد کرد.

«مسأله ۲۴۸۳» صورت عقد بیمه چند نحو است: یکی آن که بیمه‌گزار بگوید: «به عهده من است فلان مبلغ را در فلان تعداد قسط هر کدام به مبلغ فلان بدهم، در مقابل اگر خسارتی به مغازه من، مثلاً از ناحیه حریق یا دزدی وارد شود، جبران نمایی» و طرف هم

قبول کنـد، یـا بگویـد: «بر عهـده من است خسـارتی را که به مغازه شـما از ناحیه حریق یا دزدی وارد می‌شود در مقابل آن که فلان مقدار بدهی جبران نمایم» و باید تمام قیودی که در مسأله سابق ذکر شد معلوم و قرارداد شوند.

«مسأله ۲۴۸۴» لازم نیست در قرارداد بیمه میزان خسارت تعیین شود؛ پس اگر قرار بگذارنـد که هر مقـدار خسارت وارد شـد جبران کنند، صحیح است، ولی در عقد بیمه باید تعهدات طرفین عرفاً معلوم و معین باشد.

«مسأله ۲۴۸۵» اگر عدّه‌ای با سرمایه مشترک خود مؤسّسه‌ای را تأسیس کنند و قرار بگذارند که هر خسارتی به هر کدام از آنان وارد شود آن مؤسّـسه جبران نمایـد، اشـکال نـدارد و بایـد طبق قرارداد عمـل شود و آن را «بیمه متقابل» می‌نامنـد و در این فرض چنانچه شرکت مذکور با پول جمع شده شرکا و با اجازه آنان به تجارت بپردازد، صحیح است و هر یک از شرکا علاوه بر دریافت خسارت مطابق قرارداد، سهمی هم از سود تجارت خواهند داشت.

«مسأله ۲۴۸۶» چون پرداخت اقساط حقّ بیمه به عنوان قرض نیست، بنابر این مؤسّـسه بیمه کننده می‌تواند به منظور تشویق متقاضـیان بیمه، متعهّد شود علاوه بر تأمین خسارت، مبلغی هم به آنان بپردازد.

«مسأله ۲۴۸۷» ظاهراً با رعایت شـرایطی که ذکر شد، تمام اقسام بیمه صـحیح می‌باشد، چه بیمه عمر باشد یا بیمه کالاهای تجارتی یا عمارت‌هـا یا کشتی‌ها و هواپیماها و یا بیمه کارمنـدان دولت یا مؤسّـسات یا بیمه اهل یک قریه یا شـهر و بیمه عقـد مسـتقلّی است و می‌توان به عنوان بعضی از عقود دیگر از قبیل صلح، آن را اجرا کرد.

مزارعه

احکام مُزارعه

«مزارعه» آن است که مالک با زارع قراردادی منعقـد کنـد که به موجب آن، مالک زمینی را برای مـدّت معیّنی به زارع می‌دهـد که در آن زراعت کند و حاصل را تقسیم کنند.

«مسأله ۲۴۸۸» مزارعه چند شرط دارد:

اوّل: آن که صاحب زمین یا مالک منافع آن، به زارع بگویـد: «زمین را به تو واگذار کردم» و زارع هم بگوید: «قبول کردم» یا بدون این که حرفی بزنند، مالک زمین را برای مزارعه واگذار کند و زارع هم به این قصد تحویل بگیرد.

دوم: صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشـند و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان جلوگیری نکرده باشد و امّا سـفیه اگرچه حاکم شـرع نیز او را از تصـرف در اموالش منع نکرده باشد، مزارعه او صحیح نیست.

سوم: همه حاصل زمین به یکی اختصاص داده نشود؛ بنابر این زارع و مالک باید از تمام حاصل زمین سهم ببرند، مثلاً حاصل اوّل و آخر به یکی اختصاص داده نشود.

چهارم: سـهم هر کـدام به طور مشاع باشـد، مثل نصف یا ثلث حاصل وماننـد اینها که بایـد تعیین شـده باشـد، پس اگر حاصل یک قطعه را برای یکی و حاصل قطعه دیگر را برای دیگری قرار دهنـد، صـحیح نیست و نیز اگر مالک بگوید: «در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده»، صحیح نیست.

پنجم: مـدّتی را که بایـد زمین در اختیار زارع باشـد، معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن محصول ممکن باشد.

ششم: زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد امّا بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

هفتم: اگر در محلّی هستند که مثلاً یک نوع زراعت می کنند، چنانچه اسم هم نبرند، همان زراعت معیّن می‌شود و اگر چند نوع زراعت می کنند، باید زراعتی را که می‌خواهد انجام دهد معیّن نماید، مگر آن که رسم معمولی داشته باشد که به همان نحو باید عمل شود.

هشتم: مالک، زمین را معیّن کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید: «در یکی از این زمین‌ها زراعت کن» و آن را معیّن نکند، مزارعه باطل است.

نهم: خرجی را که هرکدام آنان باید بکنند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی که هر کدام باید بکنند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

«مسأله ۲۴۸۹» اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.

«مسأله ۲۴۹۰» اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، چنانچه چیدن زراعت به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالک نباشد، مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که زراعت را بچیند و اگر مجبور کند، باید ضرر را جبران نماید، بلکه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالک نباشد، زارع می تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور کند که زراعت در زمینش باقی بماند.

«مسأله ۲۴۹۱» اگر به واسطه پیش‌آمدی، زراعت در زمین ممکن نشود – مثلاً آب از زمین قطع شود – در صورتی که مقداری از زراعت به دست آمده باشد – حتّی مثل «قَصیل» که می‌توان قبل از رسیدن و دانه بستن آن را به حیوانات داد – آن مقدار مطابق قرارداد از آن هر دوی آنها است و در بقیّه، مزارعه باطل است و اگر زارع زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجاره آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

«مسأله ۲۴۹۲» اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و همچنین است اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی و اگذار کند و طرف هم به همین قصد بگیرد؛ ولی اگر در ضمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

«مسأله ۲۴۹۳» اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثها به جای آنان هستند؛ ولی اگر زارع بمیرد و شرط کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه او بدهند و از حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثه او ارث می‌برند و اگر ضرر به مالک نمی‌خورد، می‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت تا هنگام رسیدن در زمین باقی بماند.

«مسأله ۲۴۹۴» اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایه وسایل یا ابزار دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قراردادن تمام حاصل برای مالک زمین باشد که در این صورت مالک، ضامن چیزی نیست و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرج‌هایی را که مالک کرده و کرایه وسایل یا ابزار دیگری را که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، مگر آن که بطلان مزارعه از جهت قرار دادن تمام حاصل برای

زارع باشد که در این صورت زارع ضامن اجرت زمین و عوامل نیست.

«مسأله ۲۴۹۵» اگر بذر، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد و اگر مالک راضی نشود، در صورتی که چیدن زراعت پیش از رسیدن آن به زارع ضرر بزند و ماندن آن موجب ضرر مالک نباشد، نمی‌تواند زارع را مجبور کند تا زراعت را بچیند و اگر مجبور کند، باید ضرر او را جبران نماید، بلکه اگر ماندن زراعت موجب ضرر مالک نباشد، زارع می‌تواند با دادن اجرت زمین، او را مجبور کند که زراعت در زمینش باقی بماند.

«مسأله ۲۴۹۶» اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین باقی بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه قرارداد بین زارع و مالک بر اشتراکِ در زرع و اصول آن بوده، حاصل سال دوم را هم باید مثل سال اوّل قسمت کنند، ولی اگر قرارداد فقط بر اشتراک در آنچه از زراعت در سال اوّل حاصل می‌شود بوده باشد، حاصل سال دوم متعلّق به صاحب بذر خواهد بود.

«مسأله ۲۴۹۷» اگر قرارداد مزارعه همزمان یا کمی پیش از زمان وجوب زکات باشد و سهم هر یک از مالک و زارع به حدّ نصاب برسد، باید هر کدام زکات سهم خود را بپردازند، ولی اگر زمان قرارداد پس از وقت وجوب زکات باشد، زکات زراعت بر عهده صاحب بذر است.

«مسأله ۲۴۹۸» اگر در قرارداد مزارعه شرط کنند که زمین و کشت به عهده یک طرف و بذر و سایر کارها به عهده دیگری باشد، صحیح است.

«مسأله ۲۴۹۹» لازم نیست قرارداد مزارعه میان دو نفر باشد، بلکه ممکن است بین چند نفر باشد، به عنوان مثال یکی عهده‌دار زمین، دیگری عهده‌دار کشت، سومی عهده‌دار بذر و چهارمی عهده‌دار تأمین سایر وسایل زراعت و کارهای دیگر آن گردد، هر چند این نوع مزارعه خلاف احتیاط است و بهتر است به عنوان مصالحه انجام شود.

«مسأله ۲۵۰۰» در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه کافی است که به وسیله اجاره و مانند آن، مالک منافع و بهره‌برداری از زمین باشد.

مساقات

احکام مُساقات

اگر باغدار به این صورت قرارداد نماید که درخت‌های میوه یا منافع آن را که مال خود اوست و یا اختیار آن با اوست تا مدّت معیّنی به شخصی به عنوان باغبان واگذار کند تا پرورش داده و آب دهد و پس از به دست آمدن محصول، باغبان سهم مشاعی بر طبق قرارداد از میوه آن بردارد، این معامله را «مُساقات» می‌گویند.

«مسأله ۲۵۰۱» در صورتی که باغ دارای انواع درختان میوه باشد، می‌توان برای هر نوع، سهمیه‌ای مخصوص نوع خود قرارداد کرد.

«مسأله ۲۵۰۲» معامله مساقات در مورد درخت‌هایی مثل بید و چنار که میوه نمی‌دهند صحیح نیست، ولی در مثل درخت «حَنا» که از برگ آن استفاده می‌کنند یا درختی که از گُل آن استفاده می‌کنند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۰۳» در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی هم که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

«مسأله ۲۵۰۴» باغدار و کسی که تربیت درختان را به عهده می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید حاکم شرع آنان را از تصرّف در اموالشان منع نکرده باشد، امّا مساقات سفیه اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد نافذ نیست.

«مسأله ۲۵۰۵» مدّت مساقات باید معلوم باشد و اگر اوّلِ آن را معیّن کنند و آخرِ آن را هنگامی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید، صحیح است.

«مسأله ۲۵۰۶» باید سهم هر کدام از باغدار و باغبان به طور مشاع، مثل نصف یا ثلث محصول و مانند آن باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد کیلو گرم از میوه‌ها مال باغدار و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

«مسأله ۲۵۰۷» باید قرارداد معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه منعقد نمایند؛ بنابر این اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرارداد منعقد کنند، صحّت معامله خالی از اشکال نیست، هرچند برای زیاد شدن میوه یا برای سلامت آن کاری مانند آبیاری و سم‌پاشی انجام دهد.

«مسأله ۲۵۰۸» معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها صحیح نیست.

«مسأله ۲۵۰۹» درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است، ولی چنانچه آن کارها در زیاد شدن یا خوب شدن میوه اثری نداشته باشد، معامله مساقات اشکال دارد.

«مسأله ۲۵۱۰» مساقات عقد لازم است؛ بنابراین طرفین عقد مساقات با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در ضمن خواندن صیغه مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، بلکه اگر در ضمن عقد مساقات شرطی کنند و عملی نشود، کسی که به نفع او شرط شده می‌تواند معامله را به هم بزند.

«مسأله ۲۵۱۱» کارهایی نظیر احداث راه آب، دیوار کشی و نصب موتور که معمولاً در هر سال تکرار نمی‌شود، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده مالک باغ می‌باشد و کارهایی نظیر اصلاح درختان، کندن علف‌های هرزه و آبیاری که طبق معمول هر سال تکرار می‌شوند، در صورتی که در قرارداد شرط نشده باشد، به عهده باغبان می‌باشد.

«مسأله ۲۵۱۲» اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه او به جای او هستند.

«مسأله ۲۵۱۳» اگر کسی که پرورش درختان به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را پرورش دهد و ظاهر کلامشان هم مباشرت آن شخص نباشد، ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خود ورثه عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند و اجبار آنان هم ممکن نباشد، حاکم شرع از مال میّت اجیر می‌گیرد و محصول را بین ورثه میّت و مالک قسمت می‌کند و اگر شرط کرده باشند که خود او درختان را پرورش دهد، مساقات باطل می‌شود.

«مسأله ۲۵۱۴» از هنگامی که محصول نمایان می‌شود، باغبان مالک سهمیه خود می‌گردد، بنابر این چنانچه بعد از آن و قبل از تقسیم بمیرد - حتّی اگر مساقات به دلیل شرط مباشرتِ خود عامل باطل شود - سهم وی به وارث او منتقل می‌شود.

«مسأله ۲۵۱۵» اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختان را پرورش داده است بپردازد.

«مسأله ۲۵۱۶» در قرارداد مساقات، مباشرت باغبان شرط نیست، بلکه باغبان می‌تواند برای کارهایی که باید انجام دهد کارگر بگیرد و یا این که کسی به طور رایگان به وی کمک نماید مگر این که مباشرت باغبان در عقد مساقات شرط شده باشد.

«مسأله ۲۵۱۷» اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، این معامله که آن را «مغارسه» می‌گویند باطل است، پس اگر درختان مال صاحب زمین بوده، بعد از پرورش هم مال اوست و باید مزد کسی را که آنها را پرورش داده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست و می‌تواند آنها را بکند، ولی باید گودال‌هایی را که به واسطه کندن درختان پیدا شده پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختان را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختان را بکند و اگر به واسطه کَندن درخت عیبی در آن پیدا شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و نمی‌تواند او را مجبور کند با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد.

وکالت

احکام وکالت

«وکالت» عقدی است که به موجب آن انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن معتبر یا لازم نیست، یعنی لازم نیست خودش آن را انجام دهد، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس سفیه که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را منع نکرده باشد، نمی‌تواند برای فروش مال خود کسی را وکیل کند.

«مسأله ۲۵۱۸» وکالت تنها در مواردی صحیح است که شرعاً مباشرت شخص در آن شرط نباشد، پس در مواردی همچون قسم خوردن و شهادت دادن نزد حاکم شرع و عبادات بدنی مثل نماز و روزه که مباشرت در آنها شرط می‌باشد، وکیل گرفتن صحیح نیست، امّا در عبادات مالی مثل پرداختن زکات و خمس، وکالت مانعی ندارد.

«مسأله ۲۵۱۹» در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده، مثل این که مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

«مسأله ۲۵۲۰» اگر اصل وکالتِ وکیل را به شرطی معلّق نمایند، صحیح نیست، ولی اگر وکالت معلّق نباشد و مورد وکالتِ وکیل را مشروط به شرطی نمایند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۲۱» اگر انسان کسی را که در شهر دیگری است وکیل نماید و برای او وکالتنامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالتنامه بعد از مدّتی به دست او برسد، وکالت صحیح است.

«مسأله ۲۵۲۲» موکِّل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند، ولی بچّه ممیّز اگر فقط در خواندن صیغه وکیل شده باشد و صیغه را با شرایط آن بخواند، صیغه‌ای که خوانده صحیح است.

«مسأله ۲۵۲۳» انسان نمی‌تواند برای انجام کاری که قدرت انجام آن را ندارد یا شرعاً نباید آن را انجام دهد، از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حجّ است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

«مسأله ۲۵۲۴» اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خود وکیل کند، صحیح است و همچنین اگر وکیل کند که یکی از چند کار را انجام دهد و او یکی را انتخاب کند صحیح است، ولی اگر کسی را برای یکی از کارهای خود وکیل کند و آن کار را معیّن نکند، وکالت صحیح نیست.

«مسأله ۲۵۲۵» وکالت برای دفاع از متّهم در دادگاه اشکال ندارد، ولی چنانچه وکیل یقین به مُحِق نبودن شخص متّهم از نظر شرعی داشته باشد، وکالت برای دفاع از او جایز نیست، مگر این که به نحوی به حقوق او تجاوز شده باشد که در این صورت دفاع از حقوق مشروع او اشکال ندارد، بلکه در بعضی از موارد واجب می‌باشد.

«مسأله ۲۵۲۶» وکالت برای آباد کردن زمین‌های موات، صید کردن ماهی‌ها و به طور کلّی برای به دست آوردن چیزهای مباح صحیح است و آنچه را که وکیل به قصد موکّل خود آباد یا صید می‌کند و یا به دست می‌آورد، ملکِ موکّل می‌باشد.

«مسأله ۲۵۲۷» کافر می‌تواند از طرف مسلمان وکیل شود، مگر در اموری که اسلام شرط عامل باشد، هم چنانکه مسلمان نیز می‌تواند وکیل کافر شود.

«مسأله ۲۵۲۸» وکالت، عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌توانند آن را به هم بزنند مگر این که به هم نزدن آن شرط شده باشد، مثلاً در ضمن عقد ازدواج شرط کنند که زن تا پنجاه سال از طرف شوهر وکیل باشد که هر گاه شوهر دو ماه به او خرجی ندهد یا مسافرت طولانی نماید، خود را طلاق دهد و شرط کنند که شوهر او را عزل نکند که در این صورت این وکالت تا پنجاه سال پابرجاست و شوهر نمی‌تواند آن را به هم بزند.

«مسأله ۲۵۲۹» اگر وکیل را عزل کند، یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

«مسأله ۲۵۳۰» وکیل می‌تواند از وکالت کناره گیری کند و اگر موکّل غایب هم باشد اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۳۱» وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر نحوی که به او دستور داده شده می‌تواند رفتار نماید، پس اگر موکل گفته باشد: «برای من وکیل بگیر»، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خود وکیل کند.

«مسأله ۲۵۳۲» اگر انسان با اجازه موکّل خود کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود.

«مسأله ۲۵۳۳» اگر وکیل با اجازه موکّل کسی را از طرف خود وکیل کند، موکّل و وکیل اوّل می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود، وکالت دوم باطل می‌شود.

«مسأله ۲۵۳۴» اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی برای آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌توانند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود؛ ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی وکیل هستند که کاری را انجام دهند و از حرف او هم معلوم نباشد که می‌توانند به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود.

«مسأله ۲۵۳۵» اگر وکیل یا موکّل بمیرد یا دیوانه دائمی شود، وکالت باطل می‌شود و نیز اگر گاهی دیوانه شود و یا بی‌هوش شود، بنابر احتیاط واجب باید به معامله‌ای که انجام می‌دهد ترتیب اثر ندهند و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود.

«مسأله ۲۵۳۶» اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

«مسأله ۲۵۳۷» اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند، تصرّف دیگری در آن ننماید و اتّفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست.

«مسأله ۲۵۳۸» اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف

دیگری در آن بنمایـد و آن مـال از بین برود، ضامن است، پس اگر لباسـی را که گفته‌انـد: «بفروش»، بپوشـد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۵۳۹» اگر وکیل غیر از تصـرّفی که به او اجازه داده‌اند، تصـرّف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسـی را که گفته‌اند: «بفروش»، بپوشد و بعداً تصرّفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرّف دوم صحیح است.

«مسأله ۲۵۴۰» اگر دو نفر در اصل وکالت اختلاف پیـدا کنند، ادّعای کسـی که منکر آن است با قسم مقدّم می‌باشد و اگر در ضایع شدن مال مورد وکالت یا در کوتاهی وکیل در حفظ آن اختلاف نمایند، ادّعای وکیل با قسم مقدّم است.

قرض

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مسـتحبی است که در آیات قرآن و روایات درباره آن زیاد سـفارش شـده است. از پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: «هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بـدهکار خود مـدارا کنـد، بـدون حساب و به سـرعت از صـراط می‌گذرد و کسـی که برادر مسـلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.»(۴۱)

«مسأله ۲۵۴۱» قرض عقدی است که به موجب آن قرض دهنده (دائن) مقدار معیّنی از مال خود را به قرض گیرنده (مدیون) تملیک می‌کند تا مثل آن را از حیث جنس، وصف و مقدار بازگرداند. در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است، ولی مقدار آن باید کاملاً معلوم باشد.

«مسأله ۲۵۴۲» اگر در قرض شرط کنند که در وقت معیّن آن را بپردازد، پیش از رسیدن آن وقت لازم نیست طلبکار قبول کند، ولی اگر تعیین وقت فقط برای همراهی با بدهکار باشد، چنانچه پیش از آن وقت هم قرض را بدهد، باید قبول نماید.

«مسأله ۲۵۴۳» اگر در صـیغه قرض برای پرداخت آن مـدّتی قرار دهنـد، طلبکار پیش از تمام شـدن آن مدّت نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید، ولی اگر مدّت نداشته باشد، طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

«مسأله ۲۵۴۴» اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کنـد، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

«مسأله ۲۵۴۵» اگر بـدهکار غیر از خـانه‌ای که در آن نشسـته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشـته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا او بتواند بدهی خود را بدهد.

«مسأله ۲۵۴۶» کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر کسبی داشته باشد، باید برای پرداخت بدهی خود کسب کند و کسی که کسبی ندارد، چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

«مسأله ۲۵۴۷» کسـی که دسترسـی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشـته باشد که او را پیدا کند، باید با اجازه حاکم شرع طلب او را به فقیر بدهد و احتیاط واجب آن است که آن فقیر سیّد نباشد.

«مسأله ۲۵۴۸» اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مال او را به همین مصرف‌ها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

«مسأله ۲۵۴۹» اگر کسـی مقـداری پول طلاـ یـا نقره قرض کنـد و قیمت آن کم شود یا چنـد برابر گردد، چنانچه همان مقـدار را که

قرض گرفته پس بدهد کافی است؛ مگر آن که به سبب تأخیر در ادا نمودن، قیمت آن کم شود که در این صورت کفایت همان مقدار خالی از اشکال نیست، ولی در هر صورت اگر هر دو به غیر از آن راضی شوند اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۵۰» اگر مالی که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار، همان مال را به او بدهد.

«مسأله ۲۵۵۱» اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلًا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و نیم بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است؛ بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد - مثلاً شرط کند صد تومانی را که قرض کرده با یک قوطی کبریت پس دهد - ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوص پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که طلای ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد؛ ولی اگر بدون این که شرط کند، خودِ بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است.

« مسأله ۲۵۵۲» اگر قرض دهنده بگوید: «این مبلغ را به تو قرض می‌دهم به شرط آن که هنگام بازپرداخت، فلان مبلغ را هم به دیگری ببخشی» باز هم ربا و حرام است؛ پس در حرمت ربا فرقی نمی کند که سود آن به طلبکار برسد یا به شخص دیگری.

«مسأله ۲۵۵۳» اگر قرض دهنده انجام کاری را که ارزش مالی ندارد شرط کند، مثل این که شرط کند بدهکار برای او یا پدر و مادر او دعا کند، اشکال ندارد؛ ولی اگر مثلاً شرط کند علاوه بر پرداخت بدهی، یک سال نماز و روزه برای پدر یا مادر او بجا آورد، چون برای این کار معمولاً اجرت می گیرند، از مصادیق ربا محسوب می‌شود و حرام است.

«مسأله ۲۵۵۴» ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته، اصل قرض و تصرّف او خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۵۵۵» اگر گندم یا چیزی مانند آن را به صورت قرض ربایی بگیرد و آن را بکارد، تعلّق محصول آن به قرض گیرنده خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۵۵۶» اگر لباسی را بخرد و بعد از پولی که بابت ربا گرفته یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد، اگرچه هنگام خریداری نیز قصدش این بوده که از این پول بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن جایز است؛ امّا اگر پول ربایی یا پول حلال مخلوط به حرام داشته باشد و به فروشنده بگوید که: «این لباس را با این پول می‌خرم» در صورتی که قیمت، پول معیّن باشد به گونه‌ای که اگر بخواهد پول دیگری بدهد حق نداشته باشد، پوشیدن آن لباس حرام است و اگر بداند پوشیدن آن حرام است، نماز هم با آن باطل می‌باشد و اگر این طور نباشد - که معمولاً ـ در معاملات با پول، این گونه نیست، بلکه منظور و مقصود مقدار آن است نه شخص آن - پوشیدن لباس جایز است.

«مسأله ۲۵۵۷» اگر انسان مقداری پول به تاجری بدهد تا در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را «صرف برات» می گویند.

«مسأله ۲۵۵۸» اگر مقداری پول را به صورت حواله به کسی بدهد تا بعد از چند روز در شهر دیگری زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگری هزار تومان بگیرد، در صورتی که پول اسکناس باشد، اشکال ندارد، امّا در صورتی که به عنوان قرض داده باشد، ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی، جنسی بدهد یا عملی را انجام دهد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۵۹» بدهی مدّت‌دار را می‌توان با رضایت دو طرف و با کم کردن مقداری از آن، زودتر پرداخت نمود.

«مسأله ۲۵۶۰» بدهی بدون مدّت را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن مدّت‌دار نمود، همچنین مدّت بدهی مدّت‌دار را نمی‌توان با افزودن چیزی بر آن بیشتر نمود.

«مسأله ۲۵۶۱» اگر در قرضی شرط و قرار ربا شود، شرط و قرار باطل و حرام می‌باشد و صحّت قرض نیز خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۵۶۲» اگر پولی به بانک یا غیر آن بدهند و بانک به آنها ربا بدهد، اگر نظر گیرنده پول، گرفتن ربا باشد، جایز نیست بگیرد، ولی اگر نظرش واقعاً گرفتن ربا نباشد بلکه پول را در بانک برای اطمینان و امنیت می گذارد، به گونه‌ای که اگر بانک زیادی را هم نمی‌داد، صاحب پول آن را به بانک می‌داد، گرفتن مازاد حلال است، اگرچه از اوّل بداند بانک زیادی را خواهد داد و در هر صورت اگر قرض گیرنده مجّاناً چیزی بدهد حرام نیست و گرفتن آن جایز است.

سفته، چک و معاملات بانکی

احکام سَفته، چک و معاملات بانکی

«سفته» یا «فته طلب» (سند بستانکاری) سندی است که به واسطه آن امضا کننده متعهد می‌شود مبلغی را در زمان معین یا هنگام مطالبه، در وجه شخص معیّن یا به حواله کرد او و یا در وجه حامل ادا نماید و آن بر دو قسم است:

اوّل: «سفته حقیقی» که شخص بدهکار در مقابل بدهی خود، آن را به طلبکار می‌دهد.

دوم: «سفته دوستانه» که شخص به دیگری می‌دهد بدون آن که در مقابل به او بدهکاری داشته باشد.

«مسأله ۲۵۶۳» اگر کسی سفته حقیقی را از بدهکار بگیرد تا با دیگری به مبلغی کمتر مبادله کند، اگر به صورت قرض باشد، حرام و باطل است و اگر به صورت معامله و خرید و فروش باشد، جایز است.

«مسأله ۲۵۶۴» سفته پول نیست و معامله به خود آن واقع نمی‌شود بلکه پول، اسکناس است و معامله با آن واقع می‌شود و سفته، برات و قبض است و چک‌های تضمینی که در ایران متداول است، مثل اسکناس، پول است و خرید و فروش نقدی و بدون مدّت آن به زیاد و کم مانعی ندارد.

«مسأله ۲۵۶۵» سفته دوستانه را – که صادر کننده به دیگری می‌دهد تا نزد شخص ثالثی تنزیل کند و شخص ثالث در موعد مقرر، حقّ رجوع به صاحب سفته را که شخص اوّل است، داشته باشد – به این وجه می‌توان تصحیح نمود که دادنِ سفته دوستانه به شخص دوم به این خاطر است که با شخص ثالث معامله کند و شخص سوم هم حق رجوع به دومی را داشته باشد و این موجب دو امر است: یکی آن که به واسطه دادنِ سفته، گیرنده نزد سومی صاحب اعتبار می‌شود، از این جهت با خود او معامله می کند و شخص دوم به شخص سوم بدهکار می‌شود. دوم: آن که به واسطه معهود بودن در نزد این اشخاص، شخص اوّل ملتزم می‌باشد که اگر شخص دوم مقدار معلوم را ندهد، او آن را پرداخت نماید؛ بنابر این پس از معامله، شخص ثالث در موعد می‌تواند به شخص دوم رجوع کند و اگر او نداد، به شخص اوّل رجوع کند و شخص اوّل اگر پرداخت کرد، به شخص دوم رجوع می کند و چون این امور معهودند، قراردادهای ضمنی محسوب می‌شوند و مانعی ندارند.

«مسأله ۲۵۶۶» اگر طلبکار، چه بانک‌ها و چه غیر آنها، برای تأخیر بدهکاری چیزی از بدهکار بگیرند، در صورتی که طلب، پول اسکناس باشد و بدهکار عمداً بدهی خود را تأخیر بیندازد و با تأخیر انداختن موجب اتلاف مقداری از مالیّت آن شود، حرمت آن محلّ تأمّل است.

«مسأله ۲۵۶۷» در انواع اسکناس، مثل دینار کاغذی و دلار و لیره ترکی و سایر پول‌ها، ربای غیر قرضی تحقّق پیدا نمی کند و معاوضه نقدی بعضی از آنها با بعض دیگر به زیاده و کم جایز است و همچنین اقوی صحّت معاوضه بعضی از آنها با بعض دیگر است به زیاده و کم، اگرچه به حساب مدّت باشد، امّا ربای قرضی در تمام آنها تحقّق پیدا می کند و قرض دادن ده دینار به دوازده

دینار و مانند آن جایز نیست.

«مسأله ۲۵۶۸» اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا چک مدّت دار داشته باشد و بخواهد مقداری از طلب خود را پیش از موعد آن گذشت کند و بقیّه را از خود بدهکار دریافت نماید، مانعی ندارد و به این عمل «اِسْکُنْتْ» می گویند.

«مسأله ۲۵۶۹» کسی که سفته را امضا می کند – اگر قصد ضمان کند و شرایط ضمان مراعات شده باشد – ضامنِ شخص وام گیرنده است و بانک یا طلبکار دیگر حق دارد به او رجوع نماید و او ملزم به پرداخت بدهی خواهد بود.

معاملات بانکی

« مسأله ۲۵۷۰» دریافت سود سپرده‌های کوتاه یا بلند مدّت که افراد واقعاً به عنوان مضاربه به بانک‌ها یا مؤسّسات خصوصی می‌سپارند، اگر بانک‌ها واقعاً با پول افراد تجارت نمایند و افراد به صورت ماهانه مبلغی را نه بعنوان سود ثابت، بلکه علی‌الحساب دریافت کنند، اشکال ندارد؛ ولی چنانچه بر اساس سود ثابت دریافت کنند، مضاربه باطل است، مگر این که سود ثابت را در ضمن عقد مضاربه شرط کرده باشند.

«مسأله ۲۵۷۱» آنچه اشخاص از بانک‌ها به عنوان وام یا غیر آن می گیرند، در صورتی که معامله به وجه شرعی انجام بگیرد، حلال است و مانعی ندارد، اگرچه بدانند که در بانک‌ها پول‌های حرامی وجود دارد و احتمال بدهند پولی که گرفته‌اند از حرام باشد، ولی اگر بدانند پولی که گرفته‌اند یا مقداری از آن حرام است، تصرّف در آن جایز نیست و اگر نتوانند مالك آن را پیدا کنند، باید با اذن مجتهد جامع‌الشرایط معامله مجهول المالك با آن بکنند و در این مسأله فرقی میان بانك‌های خارجی و داخلی و دولتی و غیر دولتی نیست.

«مسأله ۲۵۷۲» اگر سپرده‌های بانکی به عنوان قرض باشند و سودی برای آنها مقرر نشود، تصرف در آنها برای بانک‌ها جایز است و اگر سودی قرارداد شود، قرارداد سود حرام و باطل است و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست و بانک‌ها بنابر احتیاط نمی‌توانند در آنچه می گیرند تصرّف کنند.

«مسأله ۲۵۷۳» در قرار سود که موجب رباست، فرقی نمی کند که صریحاً قرارداد شود یا بنای طرفین در حال قرض به گرفتن سود باشد؛ پس اگر قانون بانک آن باشد که برای قرض‌هایی که می‌دهند سود بگیرند و قرض مبنی بر این قانون باشد، حرام است.

«مسأله ۲۵۷۴» تصرف بانك در سپرده‌های موجود در آن که به عنوان ودیعه و امانت است، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۷۵» جایزه‌هایی که بانک‌ها یا غیر آنها برای تشویق قرض دهنده می‌دهند یا مؤسسات دیگر برای تشویق خریدار و مشتری با قرعه کشی می‌دهند، حلال است و چیزهایی که فروشنده‌ها برای جلب مشتری و زیاد شدن خریدار در داخل جنس‌های خود می گذارند، مثل سکّه طلا در قوطی روغن و چای، حلال است و اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۷۶» حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می‌شود، جایزند؛ پس اگر بانک یا تاجر پولی را از کسی در محلّی بگیرد و حواله بدهد که از بانك یا طرف آن در محلّ دیگر آن پول را دریافت کند و در مقابل این حواله از دهنده چیزی بگیرد، مانعی ندارد و حلال است؛ مثلاً اگر هزار تومان در تهران به بانك بدهد و بانك حواله بدهد که شعبه اصفهان هزار تومان را به این شخص بپردازد و در مقابل این حواله، بانك تهران ده تومان بگیرد، اشکال ندارد واگر بانك هزار تومان بگیرد و نهصد و پنجاه تومان حواله بدهد تا از محلّ دیگر دریافت کند اشکال ندارد، چه آن پول را که بانك می گیرد به عنوان قرض بگیرد یا به عنوان دیگر و در فرض مذکور اگر زیادی را به عنوان حق العمل بگیرد نیز اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۷۷» اگر بانك یا مؤسسه دیگری، پولی به شخصی بدهد و حواله کند که این شخص پول را در محلّ دیگری به شعبه

بانک یا طرف خود بپردازد و مقداری به عنوان حقّ‌الزّحمه بگیرد، اشکال ندارد و همین طور اگر به عنوان فروش اسکناس به زیادتر باشد، مانعی ندارد و اگر قرض بدهد و قرار سود بگذارد، حرام است – اگرچه قرار سود صریح نباشد و قرض مبنی بر آن باشد – و اصل قرض نیز خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۵۷۸» بانک‌های رهنی و غیر آنها اگر با قرار سود قرض بدهند و چیزی را رهن بگیرند که در سرِ موعد اگر بدهکار بدهی خود را نپرداخت بفروشند و مال خود را بردارند، این قرض با قرار نفع حرام است و قرار نفع باطل است و اصل قرض و رهن و وکالت در فروش نیز خالی از اشکال نیست و اگر قرار نفع نباشد و حقّ‌الزّحمه بگیرد و در مقابل قرض رهن بگیرد، مانعی ندارد و با مقرّرات شرعیّه، فروش رهن و خرید آن مانعی ندارد.

حواله

احکام حواله

حواله عقدی است که به موجب آن، طلب طلبکار از ذمّه بدهکار به ذمّه شخص ثالث منتقل می‌شود. اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از شخص دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

«مسأله ۲۵۷۹» در حواله صیغه خاصّی وجود ندارد و همین که بدهکار و طلبکار و شخص سوم از حواله آگاه شوند و بپذیرند، حواله صحیح است.

«مسأله ۲۵۸۰» بدهکار و طلبکار و شخص ثالثی که به او حواله شده، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و نیز اگر حاکم شرع کسی را به واسطه ورشکستگی از تصرّف در اموال خود منع کرده باشد، نمی‌توان او را حواله داد تا طلب خود را از دیگری بگیرد و خود او هم نمی‌تواند به کسی حواله بدهد؛ ولی اگر به کسی حواله بدهد که به او بدهکار نیست، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۵۸۱» برای صحّت حواله لازم نیست آنچه حواله داده می‌شود «عین» باشد، بلکه اگر منفعت یا کاری که مباشرت شخص بدهکار در آن شرط نیست – مانند خواندن نماز یا روزه و یا دوختن لباس – حواله داده شود نیز صحیح است.

«مسأله ۲۵۸۲» اگر به کسی حواله بدهند که به حواله دهنده بدهکار است، احتیاط واجب آن است که قبول کند؛ ولی حواله دادن به کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگری حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

«مسأله ۲۵۸۳» هنگامی که انسان حواله می‌دهد، باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد، از آن شخص بگیرد.

«مسأله ۲۵۸۴» مال مورد حواله باید برای حواله دهنده و طلبکار معیّن باشد، یعنی مردّد نباشد؛ پس اگر مثلاً ده من گندم و هزار تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: «یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر» و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست.

«مسأله ۲۵۸۵» اگر بدهی واقعاً معیّن باشد، ولی بدهکار و طلبکار در هنگام حواله دادن، مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است؛ مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را

بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

«مسأله ۲۵۸۶» طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

«مسأله ۲۵۸۷» اگر به کسی حواله بدهد که بدهکار نیست، چنانچه او حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله شده را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

«مسأله ۲۵۸۸» هر گاه دیگری به صورت مجانی حواله را پرداخت کند یا پرداختن آن را ضمانت نماید و طلبکار بپذیرد، بدهی از عهده کسی که به او حواله شده ساقط می‌شود.

«مسأله ۲۵۸۹» بعد از آن که حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌توانند حواله را به هم بزنند و اگر کسی که به او حواله شده در هنگام حواله فقیر نباشد - یعنی غیر از چیزهایی که در دین مستثنی است مالی داشته باشد که بتواند حواله را بپردازد - اگرچه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر هنگام حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد، اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

«مسأله ۲۵۹۰» اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده یا یکی از آنان برای خود حقّ به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.

«مسأله ۲۵۹۱» اگر حواله دهنده خودش طلبِ طلبکار را بدهد، چنانچه حواله بر عهده شخصی بوده که به او مقروض بوده، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بر عهده شخصی بوده که به او مقروض نبوده، نمی‌تواند از او بگیرد، اگرچه به درخواست او حواله داده باشد.

«مسأله ۲۵۹۲» کسی که به او حواله شده است، می‌تواند با موافقت طلبکار، او را به شخص ثالثی حواله دهد، خواه شخص ثالث بدهکار باشد یا نه، شخص ثالث نیز با موافقت طلبکار می‌تواند او را به دیگری حواله دهد.

رهن

احکام رَهن (گِرو گذاشتن)

«رهن» عقدی است که به موجب آن بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار وثیقه می‌گذارد که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن مال به دست آورد.

«مسأله ۲۵۹۳» در رهن لازم نیست صیغه خاصی بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو، به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

«مسأله ۲۵۹۴» در صحّت رهن بنابر اقوی قبض معتبر است؛ پس تا زمانی که طلبکار یا نماینده او مال رهن را تحویل نگرفته، رهن ثابت نشده است.

«مسأله ۲۵۹۵» گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز گرو دهنده باید سفیه نباشد، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند و اگر به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف

در اموالش منع کرده باشد، نمی‌تواند مال خود را گرو بگذارد.

«مسأله ۲۵۹۶» مال رهن باید «عین» باشد نه منفعت و دین و نیز باید «معیّن» باشد و نه مبهم.

«مسأله ۲۵۹۷» انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند و اگر مال کس دیگری را گرو بگذارد، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید: «به گرو گذاشتن راضی هستم».

« مسأله ۲۵۹۸» خرید و فروش چیزی که گرو می‌گذارند باید صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.

«مسأله ۲۵۹۹» اگر رهن دهنده یا ورثه او، رهن گیرنده یا ورثه او را امین ندانند، می‌توانند مال رهن را نزد شخص ثالث و یا کسی که حاکم شرع تعیین می‌کند به امانت بگذارند.

«مسأله ۲۶۰۰» استفاده از منافع چیزی که گرو می‌گذارند، متعلّق به صاحب مال است.

«مسأله ۲۶۰۱» طلبکار و بدهکار نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده، بدون اجازه یکدیگر ملک کسی کنند، مثلاً آن را ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشد یا بفروشد و بعد دیگری بگوید: «راضی هستم» اشکال ندارد.

«مسأله ۲۶۰۲» اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد.

«مسأله ۲۶۰۳» اگر هنگامی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکیل از طرف مالک باشد، می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و باید بقیّه را به بدهکار بدهد، وچنانچه وکالت از مالک نداشته باشد، اگر به حاکم شرع دسترسی داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله ۲۶۰۴» اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهایی که مانند اثاثیه خانه مورد احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی که گرو گذاشته خانه و اثاثیه هم باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

«مسأله ۲۶۰۵» رهن در دست رهن گیرنده امانت است؛ پس در صورت تلف شدن یا معیوب شدن، چنانچه کوتاهی یا زیاده‌روی نسبت به آن نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۰۶» عقد رهن پس از تحویل دادن آن از طرف رهن دهنده – یعنی بدهکار – قابل به هم زدن نیست، ولی رهن گیرنده – یعنی طلبکار – می‌تواند آن را به هم بزند.

«مسأله ۲۶۰۷» رهن با مرگ رهن دهنده یا رهن گیرنده باطل نمی‌شود و اگر طلبکاری که نسبت به مالِ رهن حق دارد، بمیرد، این حق به ورثه او منتقل می‌شود و چنانچه رهن دهنده بمیرد، مالِ رهن به ورثه او منتقل می‌شود، ولی همچنان در رهن می‌باشد.

«مسأله ۲۶۰۸» اگر طلبکار یا شخص دیگری در فروش مال رهن از طرف رهن دهنده وکیل شود و شرط کنند که حقّ به هم زدن آن را نداشته باشد، تا زنده است و طلبکار طلب خود را نگرفته، وکالت او باقی است و در صورتی که وکیل یا موکّل بمیرد، وکالت به هم می‌خورد.

«مسأله ۲۶۰۹» اگر بدهکار ورشکسته شود و تمام اموالش تنها به اندازه بدهی‌های او باشد، شخص طلبکار نسبت به مال گرو بر دیگران مقدّم است.

«مسأله ۲۶۱۰» آنچه اکنون در معاملات رهنی رایج است که مبلغی وام به صاحب خانه می‌دهند و خانه او را گرو برمی‌دارند و شرط می‌کنند قیمت کمتری جهت اجاره بپردازند یا اصلاً اجاره ندهند، شرعاً جایز نیست و ربا و حرام می‌باشد؛ ولی در صورتی که صاحبخانه به قصد اجاره، خانه را به مبلغی هر چند کمتر از قیمت معمول اجاره دهد و در ضمن عقد اجاره شرط کند که مستأجر مبلغی را به او قرض دهد و او نیز خانه را در مقابل آن گرو بگذارد، اشکال ندارد و معامله صحیح است.

ضمانت

احکام ضمانت

ضمانت به دو صورت تحقق می‌یابد:

اوّل: ضمانت عقدی

«ضـمانت عقـدی» ضـمانتی است که بـا عقـد و قرارداد خاصّـی حاصل می‌شود به این صورت که شـخص ثالثی پرداخت بـدهی فرد معیّنی را در روز معیّن به عهده می‌گیرد و طلبکار این تعهد را می‌پذیرد؛ به کسـی که عهده‌دار پرداخت بدهی بدهکار شده «ضامن» می‌گویند.

«مسأله ۲۶۱۱» اگر انسـان بخواهـد ضـامن شود که بـدهی کسـی را بدهـد، ضامن شـدن او در صورتی صـحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشـد به طلبکار بگویـد که: «من ضامن شـده‌ام طلب تو را بـدهم» و طلبکار هم رضایت خود را بفهمانـد، ولی راضـی بودن بدهکار شرط نیست، بلکه همین قدر که ضامن مقصود را بفهماند و طلبکار پذیرش خود را اعلام نماید کفایت می‌کند.

«مسأله ۲۶۱۲» ضامن و طلبکار باید مکّلف و عاقل باشـند و کسـی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف کنند، اگرچه حاکم شرع هم آنها را منع نکرده باشد و نیز کسی که به واسطه ورشکستگی حاکم شرع او را از تصرّف در اموالش منع کرده، بابت طلبی که دارد، دیگری نمی‌تواند ضامن او شود.

«مسأله ۲۶۱۳» هرگاه برای ضامن شـدن خود شـرطی قرار دهـد، مثلاً بگویـد: «اگر بـدهکار قرض تو را نداد من ضامنم» باطل است؛ ولی اگر پرداخت دین معلّق باشد، مثلاً بگوید: «من ضامنم و اگر بدهکار قرض خود را نداد من می‌دهم» احتیاط واجب آن است که به ضامن شدن او ترتیب اثر بدهند.

«مسأله ۲۶۱۴» کسـی که انسان ضامن بـدهی او می‌شود بایـد بـدهکار باشد؛ بلکه اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند حتی اگر هنوز قرض نکرده باشد، می‌توان ضامن او شد.

«مسأله ۲۶۱۵» در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنسِ بدهی معیّن باشد، یعنی مبهم یا مردّد نباشد؛ پس اگر دو نفر از کسـی طلبکار باشـند و انسان بگویـد: «من ضامن هسـتم که طلب یکی از شـماها را بـدهم» چون معیّن نکرده که طلب کدام را بدهد، ضامن شدن او باطل است و نیز اگر کسـی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید: «من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم» چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاًـ ده من گنـدم و هزار تومـان پول طلبکـار باشـد و انسان بگویـد: «من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم» و معیّن نکنـد که ضامن گندم است یا ضامن پول، ضمانت صحیح نیست.

«مسأله ۲۶۱۶» اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشـد، ضامن نمی‌توانـد از بدهکار چیزی بگیرد و همچنین اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

«مسأله ۲۶۱۷» اگر انسان ضامن شود که بدهیِ کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

«مسأله ۲۶۱۸» اگر ضـامن و طلبکـار شـرط کننـد که هر وقت بخواهنـد ضـامن بودنِ ضـامن را به هم بزننـد، به هم خوردن آن محلّ اشکال است.

«مسأله ۲۶۱۹» اگر انسان هنگام ضامن شـدن بتوانـد طلب طلبکار را بدهـد، اگرچه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم بزنـد و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن هنگام نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند

و به ضامن شدن او راضی شود.

«مسأله ۲۶۲۰» اگر انسان هنگامی که ضامن می‌شود، نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد متوجّه شود، می‌تواند ضامن بودن او را به هم بزند.

«مسأله ۲۶۲۱» اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

«مسأله ۲۶۲۲» اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، امّا اگر خود او راضی شود که برنج بدهد، اشکال ندارد.

دوم: ضمانت قهری

«ضمانت قهری» ضمانتی است که بدون قرارداد و عقد خاصّی حاصل می‌شود، مانند مواردی که انسان بر دیگری یا بر اموال و منافع و حقوق مشروع او سلطه پیدا کند و از این راه خسارتی بر خود او یا بر اموال و حقوق وی وارد نماید و یا موجب اتلاف و از بین رفتن آنها گردد، خواه خودش اتلاف کند یا دیگری به دستور او اتلاف نماید یا تا زمانی که مال به ناحق در سلطه اوست از هر راهی خسارتی بر مال وارد شود و یا مثلاً حیوانِ متعلّق به او در اثر مسامحه و کوتاهی، ضرر جسمی یا مالی بر دیگری وارد نماید. در تمام این موارد ضمانت قهری ثابت است و در مورد اخیر چنانچه حیوان کسی به دیگری حمله کند و او از خود دفاع نماید و در اثر آن، حیوان بمیرد، او ضامن حیوان نیست.

«مسأله ۲۶۲۳» اگر از راه نامشروع، مالی به دست انسان برسد، ضامن آن مال خواهد بود.

«مسأله ۲۶۲۴» با توجّه به این که علم پزشکی از جهت تشخیص بیماری‌های گوناگون و شناخت داروهای متفاوت و راه‌های معالجه بسیار وسیع است، هر پزشکی فقط در محدوده شناخت و اطّلاعات خود می‌تواند طبابت کند و در هر موردی که بیماری یا داروی آن را نتواند تشخیص دهد، نباید دخالت کند و اگر معالجه نماید و بیمار دچار عوارض ناگواری شود، ضامن می‌باشد، زیرا پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده: «هر کس طبابت کند و عالم به علم طب نباشد، ضامن است.»(۴۲)

«مسأله ۲۶۲۵» اگر پزشک با بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان کند، یعنی به او بگوید: «اگر ضرری به بیمار برسد ضامن نیستم»، در صورتی که پزشک حاذق باشد و دقّت و احتیاط لازم را در معالجه رعایت نماید و در عین حال به بیمار ضرری برسد، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۲۶» اگر پزشک دارویی را تعریف کند یا بگوید: «درمان فلان درد با فلان داروست» و بیمار با اختیار و فهم خود دارو را با بیماری خود منطبق نموده و مصرف کند، پزشک در برابر عوارض آن ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۲۷» اگر پزشک نسخه نوشته و دستور مصرف دارو دهد به گونه‌ای که بیمار از خود اختیاری نداشته و به واسطه اعتماد به دستور پزشک دارو را مصرف نماید، چنانچه در معالجه خطا کرده و به بیمار ضرری برسد یا بمیرد، ضامن خواهد بود.

«مسأله ۲۶۲۸» اگر پزشک با دست خود به بیمار دارو بدهد و یا آمپول تزریق نماید و عوارضی پیش آید، مسئول می‌باشد، مگر این که شرط عدم ضمان کند و احتیاط لازم را بنماید.

«مسأله ۲۶۲۹» اگر موقعیّتی پیش آید که تسریع در معالجه لازم باشد و شرط عدم ضمان یا اجازه گرفتن از بیمار یا ولیّ او میسّر نباشد، چنانچه پزشک با احتیاط لازم اقدام به معالجه کند، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۳۰» اگر بیمار یا ولیّ او شرط عدم ضمان را از پزشک قبول نکنند، چنانچه جان بیمار در خطر نباشد یا این که مراجعه به پزشک دیگری ممکن باشد، پزشک می‌تواند بیمار را رها کرده و معالجه ننماید و اگر جان بیمار در خطر باشد و مراجعه به پزشک

دیگری ممکن نباشد، اقدام به معالجه او لازم است و در این صورت اگر پزشک حاذق بوده و احتیاط و دقّت لازم را بنماید، ضامن نمی‌باشد.

«مسأله ۲۶۳۱» ضامن نبودن پزشک به وسیله نصب اطّلاعیه در محلّ درمان یا اعلان در رسانه‌ها ثابت نمی‌شود، بلکه باید خود بیمار یا ولیّ او پس از آگاهی از کیفیّت درمان شرط عدم ضمان را به صورت کتبی یا شفاهی قبول کند و چنانچه قبول شرط از روی اضطرار و ناچاری باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر اجبار و اکراه در بین باشد، پزشک ضامن است.

« مسأله ۲۶۳۲» در موارد اشتباه آزمایشگاه و در نتیجه اشتباه معالجه، اگر خسارات و عوارض آن مستند به نقص و نارسایی آزمایشگاه باشد، مسئول آزمایشگاه ضامن است و اگر مستند به پزشک باشد، پزشک ضامن است، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشند و پزشک نیز دقت لازم را انجام داده باشد که در این صورت پزشک ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۳۳» اگر مادر احتیاج به عمل سزارین داشته باشد و در اثر تأخیر آسیبی به مادر یا بچّه وارد شود یا منجر به مرگ یکی از آنان گردد، چنانچه مرگ یا آسیب مستند به کسی نباشد، هیچ کس ضامن نیست، ولی اگر به کسی مستند باشد، همان فرد ضامن خواهد بود، مگر این که شرط عدم ضمان کرده باشد و تقصیر و کوتاهی نیز از او سر نزده باشد.

« مسأله ۲۶۳۴» اگر کسی بچّه‌ای را با اجازه ولیّ او ختنه کند و ختنه کننده متخصّص باشد و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه به طور معمول ختنه کرده باشد، ضامن نیست، ولی اگر به طور معمول عمل نکرده یا ختنه کننده متخصّص نباشد، ضامن خواهد بود.

«مسأله ۲۶۳۵» کسی که مسئولیّت انجام کار مشروعی را در سازمان یا مؤسّسه‌ای قبول کرده است، در حقیقت امانتی را قبول نموده و لازم است مسئولیّت خود را به طور صحیح و کامل انجام دهد، در غیر این صورت علاوه بر این که گناه کرده، نسبت به حقوق و دستمزدی که دریافت نموده مدیون و ضامن می‌باشد.

«مسأله ۲۶۳۶» اگر کسی بدون مراعات مصلحت عابرین در جاده عمومی آب بپاشد یا برف و مانند آن را که موجب لغزندگی است در آن بریزد یا کالایی را بگذارد و یا اتومبیل خود را متوقّف نماید که موجب تنگی یا مسدود شدن جادّه شود و در اثر آن آسیب جانی یا مالی به کسی وارد گردد، ضامن خواهد بود.

«مسأله ۲۶۳۷» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی، تصادفی پیش آید و آسیب جانی یا مالی به کسی برسد، راننده اتومبیل متخلّف ضامن خواهد بود.

« مسأله ۲۶۳۸» اگر در اثر مسامحه و تخلّف در رانندگی کسی کشته شود، چنانچه راننده اطمینان یا ظنّ قوی داشته که با عابر برخورد می‌کند، قتل عمد است؛ ولی چنانچه بدون مسامحه قتلی صورت پذیرد، قتل خطایی می‌باشد و احکام قتل خطایی در کتاب «فقه الدیات» بیان شده است.

کفالت

احکام کفالت

«کفالت» عقدی است که به موجب آن شخص در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهّد می‌کند. متعهّد را در عقد کفالت «کفیل» و طرف دیگر را «مکفول له» می‌گویند.

«مسأله ۲۶۳۹» کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی، گرچه عربی نباشد، یا به هر وسیله‌ای کفالت خود را به طلبکار

بفهماند و او نیز قبول نماید.

«مسأله ۲۶۴۰» کفیل باید مکلّف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده، حاضر نماید.

«مسأله ۲۶۴۱» جایز است کفالت بدون مدّت یا با مدّت باشد و در صورت مدّت‌دار بودن، باید مدت آن معلوم باشد.

«مسأله ۲۶۴۲» کفیل بدون رضایت مکفول له، مثلاً طلبکار، نمی‌تواند کفالت را به هم بزند، مگر آن که در عقد کفالت این حق برای او شرط شده باشد؛ ولی مکفول له هر وقت بخواهد می‌تواند کفالت را به هم بزند.

«مسأله ۲۶۴۳» یکی از شش چیز کفالت را به هم می‌زند:

اوّل: کفیل، شخصی را که کفالت کرده - مثلاً بدهکار را - به دست مکفول له - مثلاً طلبکار - بدهد یا خود وی شخصاً حاضر شود.

دوم: طلبِ طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود صرف نظر کند یا ذمّه بدهکار به نحوی از حق طلبکار بری شود.

چهارم: بدهکار یا کفیل بمیرند.

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

ششم: کسی که صاحب حق است، به وسیله حواله یا نحو دیگری، حقّ خود را به دیگری واگذار نماید.

«مسأله ۲۶۴۴» اگر کفیل در طول مدّت کفالت یقین کند یا احتمال عقلایی دهد که شخص مورد کفالت قصد فرار دارد، می‌تواند پیش از موعد مقرّر او را تحویل دهد و در این صورت کفالت به هم می‌خورد.

«مسأله ۲۶۴۵» هزینه احضار بدهکار در صورتی که بدون اجازه طلبکار باشد، به عهده کفیل است و اگر با اجازه طلبکار بوده، به عهد او می‌باشد.

«مسأله ۲۶۴۶» هر کس شخصی را از تحت اقتدار صاحب حق یا قائم مقام او بدون رضایت وی خارج کند، در حکم کفیل است، بنابراین اگر فردی شخص بدهکاری را از دست طلبکار رها کرده و فراری دهد، چنانچه به گونه‌ای باشد که طلبکار دسترسی به او پیدا نکند، آن شخص باید بدهکار را تحویل دهد و یا بدهی او را بپردازد و از این قبیل است فراری دادنِ قاتل از دست ورثه مقتول.

«مسأله ۲۶۴۷» کفیل باید شخصی را که کفالت کرده، طبق تعهد در زمان یا مکانی که تعهد کرده، حاضر کند و در غیر این صورت، باید از عهده حقی که بر عهده شخص کفالت شده می‌باشد، برآید.

«مسأله ۲۶۴۸» جایز است که شخصی کفیلِ کفیل شود.

ودیعه

احکام ودیعه (امانت)

امانتداری از اموری است که در شریعت مقدس اسلام مورد تأکید قرار گرفته است و خداوند متعال آن را از اسباب رستگاری و نشانه‌های مؤمن می‌داند و می‌فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که امانتدار هستند و به عهد خویش وفا می کنند.»(۴۳)

و در حدیثی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است که: «هیچ عذری برای هیچ کس در ترک سه امر نیست؛ ادای امانت به برّ و فاجر، وفای به عهد برای برّ و فاجر و نیکی به والدین، برّ باشند یا فاجر.»(۴۴)

«مسأله ۲۶۴۹» ودیعه عقدی است جایز که به موجب آن، شخص مال خود را به دیگری می‌سپارد تا آن را مجاناً نگهداری کند. بنابر

این اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید: «نزد تو امانت باشد» و او هم قبول کند یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانتداری که بعد گفته می‌شود عمل نمایند.

«مسأله ۲۶۵۰» امانتدار و امانت گذار، باید بالغ و عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش بچّه یا دیوانه به امانت بگذارد یا دیوانه و بچّه، مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست.

«مسأله ۲۶۵۱» اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را به نحو امانت قبول کند، باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه یا دیوانه باشد، باید به ولیّ او برساند و چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد؛ ولی اگر برای این که مال از بین نرود آن را از بچّه گرفته باشد، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۵۲» کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، بنابر احتیاط واجب نباید آن را قبول کند؛ ولی اگر صاحب مال در نگهداری آن عاجزتر باشد و کسی هم که آن را بهتر حفظ کند نباشد، این احتیاط واجب نیست.

«مسأله ۲۶۵۳» اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و این شخص مال را برندارد و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

«مسأله ۲۶۵۴» کسی که چیزی را امانت می‌گذارد هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحب آن برگرداند.

«مسأله ۲۶۵۵» اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری مال نیست و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۶۵۶» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای نگهداری آن جای مناسبی نداشته باشد، باید جای مناسب تهیّه نماید و به گونه‌ای آن را نگهداری کند که مردم نگویند در امانت خیانت کرده و در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۶۵۷» کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و زیاده‌روی هم ننماید و اتّفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست؛ ولی اگر به اختیار خود آن را در جایی بگذارد که گمان می‌رود ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحب مال بدهد، مگر آن که جایی محفوظتر از آن نداشته باشد و نتواند مال را به صاحب آن یا به کسی که بهتر آن را حفظ می‌کند برساند که در این صورت ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۵۸» اگر امانتدار بترسد مال امانت نزد او از بین برود یا به سرقت برده شود، چنانچه بتواند باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او رد نماید و چنانچه دسترسی به آنها نداشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد تا برای صاحب مال حفظ نماید و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او نداشته باشد، باید آن را نزد شخص امینی که قدرت حفظ آن را دارد به امانت بگذارد.

«مسأله ۲۶۵۹» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید: «باید مال را در این جا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آن جا از بین برود، هر چند بداند چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نباید از آنجا بیرون برده شود، نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، ضامن است و همچنین اگر نداند که به چه جهت خواسته که به جای دیگر برده نشود، چنانچه به جای دیگر ببرد و تلف شود، احتیاط واجب آن است که عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۶۶۰» اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که: «آن را به جای دیگر نبر»، چنانچه امانتدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود، باید آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد و چنانچه مال در جای اوّل تلف شود ضامن است، مگر آن که صاحب مال هم احتمال تلف شدن مال را در آنجا بدهد که در این صورت کسی که امانت را قبول کرده ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۶۱» اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۶۶۲» اگر صاحب مال بمیرد، ا مانتدار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، ضامن است؛ ولی اگر برای آن که می‌خواهد بفهمد کسی که می گوید: «من وارث میّت هستم» راست می گوید یا نه یا میّت وارث دیگری نیز دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی نکند و مال تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۶۳» اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.

«مسأله ۲۶۶۴» اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

«مسأله ۲۶۶۵» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن باشد باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نباشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی نداشته باشد، باید به گونه‌ای عمل نماید که جهت حفظ مال و رسیدن آن به صاحبش بهتر باشد.

«مسأله ۲۶۶۶» اگر امانتدار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، باید عوض آن را بدهد، اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و بیماری او خوب شود یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند.

«مسأله ۲۶۶۷» مالی که رهن یا عاریه یا اجاره شده و یا به مضاربه گذاشته شده است، در دست طرف معامله امانت بوده و باید در حفظ آن کوشا باشد.

«مسأله ۲۶۶۸» اگر مالی را سیل یا دزد ببرد و بعد به دست کسی بیفتد یا در اثر اشتباه در نقل و انتقال و یا اشتباه در معامله و نظایر آن به دست کسی بیفتد، آن فرد باید به نحو امانت از آن نگهداری نماید و آن را به دست مالك یا وکیل او برساند ویا به آنها اطّلاع دهد؛ همچنین است اگر کسی مال گمشده‌ای را پیدا کند و یا مالی را که در معرض تلف و نابودی است به دست آورد.

«مسأله ۲۶۶۹» اگر کافر غیر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، حفظ امانت و ردّ آن به صاحبش هنگام مطالبه واجب است و در صورتی که کافر حربی مال خود را نزد مسلمان به امانت بگذارد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام مطالبه آن را به صاحبش تحویل دهد.

«مسأله ۲۶۷۰» اگر کسی امانتداری خود را انکار نماید یا آن را قبول کند، ولی مدّعی تلف شدن یا ردّ آن به صاحبش شود، چنانچه طرف بیّنه‌ای نداشته باشد، ادّعای او با قسم قبول می‌شود؛ همچنین است در صورتی که دو طرف تلف شدن امانت را نزد امانتدار قبول داشته باشند، ولی امانتگذار مدّعی کوتاهی و یا تعدّی امانتدار در مال امانت شود.

«مسأله ۲۶۷۱» امانتدار غیر از حفاظت نمی‌تواند در امانت تصرّفی کند یا از آن منتفع شود، مگر با اجازه صریح یا ضمنی امانتگذار و

در غیر این صورت ضامن است.

«مسأله ۲۶۷۲» امانتدار باید عین مالی را که گرفته به همان حالی که هنگام بازگرداندن موجود است، برگرداند و نسبت به عیب و نقصی که در آن به وجود آمده و مربوط به امانتدار نیست، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۷۳» مخارجی که امانتدار با اجازه امانتگذار برای حفظ مال کرده است و نیز مخارجی که برای باز گرداندن مال لازم است، به عهده امانت گذار است.

عاریه

احکام عاریه

«مسأله ۲۶۷۴» «عاریه» عقدی است که به موجب آن انسان مال خود را به دیگری می‌دهد تا از آن مجاناً استفاده کند.

«مسأله ۲۶۷۵» لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

«مسأله ۲۶۷۶» عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است، ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده - مثلاً آن را اجاره داده - در صورتی صحیح است که مالک مال غصبی یا کسی که آن را اجاره کرده بگوید: «به عاریه دادن راضی هستم».

«مسأله ۲۶۷۷» چیزی را که منفعت آن مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

«مسأله ۲۶۷۸» اگر دیوانه و بچّه مال خود را عاریه بدهند، صحیح نیست؛ امّا چنانچه ولیّ بچّه مصلحت بداند که مال او را عاریه دهد و بچّه آن مال را به دستور ولیّ به عاریه کننده برساند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۶۷۹» اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن هم زیاده روی ننماید و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۲۶۸۰» اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود، ضامن نیست.

«مسأله ۲۶۸۱» اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه گرفته به ورثه او بدهد.

«مسأله ۲۶۸۲» اگر عاریه دهنده به گونه‌ای شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند - مثلاً دیوانه شود - عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولیّ او بدهد.

«مسأله ۲۶۸۳» کسی که چیزی را عاریه داده، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه گرفته، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

«مسأله ۲۶۸۴» اگر ظرف طلا و نقره را برای استفاده حرام عاریه بدهند، باطل است و بنابر احتیاط واجب عاریه دادن آنها برای زینت اتاق نیز اشکال دارد.

«مسأله ۲۶۸۵» عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای جفت گیری صحیح است. به طور کلی هر چیزی که بتوان با ابقاء اصلش از آن منتفع شد می‌تواند عاریه داده شود مشروط بر این که منفعت آن مشروع و عقلایی باشد.

«مسأله ۲۶۸۶» اگر چیزی را که عـاریه کرده به مالك یا وكیل یا ولیّ او بدهـد و آن چیز تلف شود، عاریه کننـده ضامن نیست و در غیر این صورت ضـامن است، اگرچه مثلاًـ آن را به جـایی ببرد که صاحب آن معمولاً به آنجا می‌برده، مثلاً اسب را در اصـطبلی که صاحب آن برای آن درست کرده، ببندد.

«مسأله ۲۶۸۷» اگر چیز نجس را برای خوردن و آشامیـدن عاریه دهد، بنابر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسـی که عاریه می کند بگوید.

«مسأله ۲۶۸۸» چیزی را که عاریه کرده، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

«مسأله ۲۶۸۹» اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسـی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریه دومی باطل نمی‌شود.

«مسأله ۲۶۹۰» اگر بداند مالی که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

«مسأله ۲۶۹۱» اگر مـالی را که می‌دانـد غصبی است، عاریه کنـد و از آن اسـتفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالك می‌تواند عوض مال را از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و نیز عوض استفاده‌هایی را که عاریه گیرنده برده، می‌تواند از او یا از غاصب بگیرد و اگر عوض مال یا اسـتفاده آن را از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالك می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«مسأله ۲۶۹۲» اگر ندانـد مالی که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌توانـد آنچه را به صـاحب مال داده از عاریه دهنـده مطالبه نمایـد؛ ولی اگر چیزی که عاریه کرده طلا و نقره باشـد یا عاریه دهنده با او شـرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود، عوضـش را بدهد، نمی‌تواند چیزی را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

«مسأله ۲۶۹۳» اگر چیزی را برای اسـتفاده خاصّی عاریه نماید، استفاده نمودن از آن به نحو دیگر، هرچند متعارف باشد، جایز نیست و اگر تخلّف کند و عین تلف شود ضامن است، بلکه عوض اسـتفاده‌ها را نیز باید بدهد و اگر چیزی موارد اسـتفاده گوناگون داشته باشد، باید هنگام عاریه نوع استفاده از آن معیّن شود.

«مسأله ۲۶۹۴» عاریه یك چیز به چند شخص معیّن صحیح است، ولی عاریه دادن آن به جماعتی که تعداد آنها معلوم نیست، اشکال دارد.

«مسأله ۲۶۹۵» برای این که در مورد معیوب شـدن یـا اتلاـف مال، بین طرفین عاریه مشـکلی پیش نیایـد، بهتر است «عاریه مضـمونه» صورت گیرد، یعنی عاریه دهنـده به عاریه گیرنـده بگویـد: «همانطور که مال خود را به تو سالم دادم، بایـد سالم تحویل بدهی» و او هم قبول نماید.

هبه

احکام هِبه (بخشش) و اِبراء

«مسأله ۲۶۹۶» «هبه» آن است که انسان چیزی را که ملك خود اوست به رایگان ملك دیگری کند و به او ببخشد.

«مسأله ۲۶۹۷» در هبه صـیغه خاصّی لاـزم نیست و اگر هبه کننـده مـال خـود را به قصـد هبه به کسـی بدهـد و او هم به همین قصـد بپذیرد، صحیح است.

«مسأله ۲۶۹۸» در هبه کننده چند شرط معتبر است:

اوّل و دوم: بالغ و عاقل باشد.

سوم: سفیه نباشد، یعنی از کسانی نباشد که مال خود رادر کارهای بیهوده مصرف می‌کنند اگرچه توسّط حاکم شرع هم از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد.

چهارم: توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد، مانند مُفَلَّس.

پنجم: مالک یا صاحب اختیار چیزی باشد که می‌خواهد هبه کند، پس بخشش مال دیگری بدون اجازه او صحیح نیست.

ششم: از روی قصد و اختیار ببخشد، پس اگر هبه کننده از روی اکراه یا اجبار هبه کند، صحیح نیست.

«مسأله ۲۶۹۹» کسی که چیزی به او بخشیده می‌شود، اگر صغیر یا دیوانه باشد، قبول خود او کافی نیست، بلکه باید ولیّ او هبه را از طرف او بپذیرد.

«مسأله ۲۷۰۰» در هبه علاوه بر پذیرش، تحویل گرفتن آن مال هم لازم است؛ پس تا هنگامی که آن را تحویل طرف نداده، ملك او نشده است و برای صغیر و دیوانه، ولیّ آنها باید تحویل بگیرد و اگر خود ولیّ بخواهد چیزی را به آنها ببخشد، کافی است خود او قصد تحویل گرفتن برای آنها بنماید.

«مسأله ۲۷۰۱» لازم نیست پس از هبه فوراً جنس را تحویل دهد، بلکه هرگاه جنس را به طرف تحویل دهد ملك او می‌شود و اگر هبه کننده یا کسی که به او هبه شده پیش از تحویل بمیرد یا هبه کننده فاقد شرایط شود، هبه باطل می‌شود و مال به ورثه هبه کننده منتقل می‌گردد.

«مسأله ۲۷۰۲» هبه، عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌توانند آن را به هم بزنند، هرچند بهتر است هبه کننده چیزی را که بخشیده از آن چشم بپوشد و هبه را به هم نزند ولی در پنج مورد هبه کننده نمی‌تواند هبه را به هم بزند:

اوّل: در برابر هبه‌ای که کرده چیزی - هرچند کم - از طرف مقابل گرفته باشد، خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا طرف مقابل خودش آن را در مقابلِ بخشش به بخشنده بپردازد.

دوم: آن چیز را «قربةً الی اللّه» بخشیده باشد.

سوم: بخشش به یکی از خویشان متعارف باشد و بنابر احتیاط واجب اگر زن و شوهر هم چیزی را به یکدیگر هبه کنند، نباید آن را به هم بزنند.

چهارم: مالی که بخشیده به حال خود باقی نمانده باشد، یعنی همه یا بعضی از آن به طور کلّی تلف شده یا صورت آن کلاً تغییر کرده باشد - مانند نانی که خورده یا پارچه‌ای که دوخته شده است - و یا این که به دیگری منتقل شده باشد.

پنجم: یکی از دو طرف هبه بمیرد، پس اگر هبه کننده پس از تحویل دادن بمیرد، بنابر احتیاط واجب وارثان او نمی‌توانند هبه را پس بگیرند و اگر هبه گیرنده پس از تحویل بمیرد، مال به ورثه او منتقل می‌شود و بنابر احتیاط واجب هبه کننده نمی‌تواند آن را پس بگیرد.

«مسأله ۲۷۰۳» «اِبراء» عبارت از این است که طلبکار به اختیار از حق خود صرف‌نظر کند؛ بنابر این اگر انسان از کسی طلب داشته باشد، می‌تواند گذشت کند و قبول بدهکار شرط نیست و در این صورت دیگر نمی‌تواند آن را به هم بزند.

«مسأله ۲۷۰۴» در ابراء طلبکار باید دارای شرایط هبه کننده (که در مسأله ۲۶۹۸ گفته شد) باشد.

«مسأله ۲۷۰۵» ابراء ذمّه میت از دَین صحیح است.

«مسأله ۲۷۰۶» هبه کننده می‌تواند در مقابل چیزی که می‌بخشد عوضی قرار دهد و آن را از طرف بگیرد و به آن «هبه معوّضه» می‌گویند و لازم نیست عوض آن، عین و جنس باشد، بلکه می‌تواند هر کاری را که نفع آن به شکلی به بخشنده می‌رسد عوض هبه

قرار دهد، مثلاً بخواهد در مقابل هبه، طلبی را که طرف از هبه کننده دارد ببخشد یا کار مشروعی را برای او انجام دهد.

«مسأله ۲۷۰۷» کسـی که هبه را قبول می‌کند، چنانچه شرطی به عهده او نهاده شود، بنابر احتیاط باید به آن عمل نماید؛ بنابر این اگر هبه کننده چیزی را به کسـی ببخشد به شـرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند، بنابر احتیاط باید طرف به آن شرط عمل نماید و چنانچه از آن امتناع کند و یا عمل به آن ممکن نباشد، بخشنده می‌تواند هبه را به هم بزند.

«مسأله ۲۷۰۸» جهیزیّه‌ای که پدر و مادر به دختر می‌دهند، اگر به واسـطه صـلح یا بخشش ملك او نموده باشند، نمی‌توانند از او پس بگیرنـد، ولی اگر ملـك او نکرده باشـند، پس گرفتن آن مـانعی نـدارد؛ همچنین است حکم جواهرات یا چیزهای دیگری که شوهر برای همسر خود تهیّه می‌کند یا پدر به فرزند خود می‌دهد.

صدقه

احکام صدقه

صـدقه دادن که یـک اقـدام خالصـانه و صادقـانه می‌باشـد، مـورد سـفارش قرآن کریم و احـادیث فراوان قرار گرفته و موجب خیر و برکت در زنـدگی، دفع بلاـ و مرگ‌هـای ناگهـانی و شـفای بیمـاران می‌شود و همان طور که پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله وسـلم فرموده: «کلّ معروف صدقه»(۴۵) یعنی هر کار خیر و پسـندیده‌ای، صدقه محسوب می‌شود و اقداماتی که موجب هدایت گمراهان، حمایت نیازمندان و عمران و آبادانی مادی و معنوی جامعه گردد، ماندگارتر و مفیدتر می‌باشد.

«مسأله ۲۷۰۹» «صدقه» بر دو قسم است:

اوّل: صـدقه واجب، نظیر زکـاتِ مال، زکات فطره، ردّ مظالم (یعنی جبران تجاوزات انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که به اجازه مجتهد جامع‌الشرایط صدقه داده می‌شود) و کفّاره‌های گوناگون.

دوم: صـدقه مسـتحب، یعنی احسـان و اعـانت مـالی به دیگران یـا تأسـیس مؤسـسه خیریه که منـافع آن عایـد عموم گردد که درباره خواص و آثار آن روایات زیادی وارد شده است.

«مسأله ۲۷۱۰» صدقه دهنده علاوه بر این که باید بالغ، عاقل و غیر سـفیه باشد و به واسـطه ورشکستگی توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع نشده باشد، باید قصد قربت هم داشته باشد و صدقه را بدون عوض به شخص مورد نظر بدهد.

«مسأله ۲۷۱۱» صدقه دهنده پس از تحویل دادن مال نمی‌تواند آن را به هم بزند و صدقه را پس بگیرد، هر چند آن شخص از ارحام و بستگان او نباشد.

«مسأله ۲۷۱۲» کسـی که صـدقه مستحب را می‌گیرد، لازم نیست مسـلمان یا مؤمن باشـد، بلکه به کافرِ اهل کتاب فقیری که در بلاد مسلمانان با اجازه و رضایت آنها ساکن شده باشد نیز می‌توان صدقه مستحب داد.

«مسأله ۲۷۱۳» سیّد می‌تواند صدقات واجب یا مستحب خود را به سیّد یا غیر سیّد بدهد و غیر سیّد می‌تواند صدقه مستحب خود را به سیّد بپردازد، ولی نمی‌تواند صدقه واجب خود - نظیر زکات مال و زکات فطره - را به سـیّد بدهد، و چنانچه پرداخت کفّارات و ردّ مظالم بر غیر سیّد واجب شود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را به سیّد بدهد.

«مسأله ۲۷۱۴» مکروه اسـت انسـان از کسـی که به او صـدقه داده، درخـواست کنـد آنچه را به او صـدقه داده به وی ببخشـد یـا به او بفروشـد؛ ولی اگر خود صدقه گیرنده بخواهد بعد از قیمت گذاری، آن را بفروشد کسـی که صدقه را به وی داده در خریدن آن بر دیگران مقـدّم است و کراهتی نیز در این عمـل وجود نـدارد. همچنین اگر آن مـال به سـببی مثـل ارث دوبـاره به او برسـد، قبول آن

کراهت ندارد.

«مسأله ۲۷۱۵» ردّ کسی که درخواست کمک کرده و نیز درخواست کمک از دیگران بدون داشتن نیاز، شدیداً کراهت دارد و گاهی جایز نیست.

وقف

احکام وقف

«وقف» آن است که انسان ملکی را ثابت نگهدارد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص یا برای کار ویا مصرفی تعیین نماید، مانند این که زمینی را برای مسجد یا حسینیّه یا مدرسه و یا فقرا مخصوص سازد. به این کار در اصطلاح «وقف» و به مالی که وقف می‌شود «موقوفه» و به وقف کننده «واقف» و به شخص یا مصرفی که مال برای آن وقف شده «موقوف علیه» گفته می‌شود.

«مسأله ۲۷۱۶» وقف بر دو نوع است:

اوّل: «وقف خاص» مانند آن که چیزی را برای اولاد خود وقف نماید.

دوم: «وقف عام» که اختصاص به افراد خاصّی ندارد، مانند آن که چیزی را برای مسجد یا حسینیّه و یا فقرا وقف کند.

«مسأله ۲۷۱۷» در وقف، خاص باشد یا عام، بنابر احتیاط قصد قربت لازم است، ولی لازم نیست وقف کننده مسلمان باشد، بنابر این اگر غیر مسلمان هم چیزی را وقف کند صحیح است.

«مسأله ۲۷۱۸» اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملك او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ملك ارث نمی‌برد، ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۲۹۲ تا ۲۲۹۴ گفته شده، فروختن آن اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۱۹» وقف کننده باید مکلّف و عاقل بوده و قصد و اختیار داشته باشد و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند؛ بنابر این اگر سفیه چیزی را وقف کند، صحیح نیست.

«مسأله ۲۷۲۰» لازم نیست در وقف صیغه بخوانند و یا صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه با هر لفظ یا عملی وقف بودن چیزی را بفهمانند و آن را تحویل دهد، صحیح است؛ مثلاً اگر بگوید: «خانه خود را وقف کردم» و آن را تحویل موقوف علیه یا متولی وقف دهد، وقف صحیح است و محتاج به قبول هم نیست، حتّی در وقف خاص.

«مسأله ۲۷۲۱» وقف باید منجّز و بدون تردید انجام شود، پس اگر واقف آن را معلّق به شرطی کند که وجود آن شرط در حال یا آینده قطعی یا محتمل باشد، دو صورت دارد:

اوّل: چنانچه آن شرط از شرایط صحّت وقف نباشد، صحّت وقف محلّ اشکال است، مثل این که بگوید: «اگر خداوند پسری به من عطا کرد، خانه‌ام وقف باشد».

دوم: اگر آن شرط در نظر واقف قطعی باشد و در صحّت وقف دخالت داشته باشد، وقف صحیح است، مانند این که بگوید: «اگر آن خانه مال من باشد، آن را وقف نمودم».

«مسأله ۲۷۲۲» اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود یا بمیرد، چنانچه موقوف علیه آن را تحویل گرفته باشد، وقف صحیح و لازم است و اگر تحویل نگرفته باشد، وقف صحیح نیست و اختیار آن با ورثه است.

«مسأله ۲۷۲۳» کسی که مالی را وقف می‌کند باید برای همیشه وقف کند، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد نباشد» و یا بگوید: «این مال تا ده سال وقف باشد و بعد تا پنج سال وقف نباشد و بعد دوباره وقف باشد» باطل است و به احتیاط

واجب باید وقف از هنگام خواندن صیغه باشد، پس اگر مثلاً بگوید: «این مال بعد از مردن من وقف باشد»، چون از هنگام خواندن صیغه تا مردن وی وقف نبوده، اشکال دارد.

«مسأله ۲۷۲۴» چیزی که وقف می‌شود باید «عین» آن موجود و مشخّص باشد، بنابر این وقف کردن «دَین» مانند این که بگوید: «آنچه را از فلانی طلب دارم وقف نمودم» یا وقف نمودن چیزی که مشخّص نیست، مانند این که بگوید: «یکی از باغهایم را وقف نمودم» صحیح نیست. همچنین اگر منافع چیزی را وقف کند، مثلاً بگوید: «منافع و استفاده خانه‌ام را وقف نمودم» صحیح نمی‌باشد، ولی وقف کردن خانه برای سکونت در آن یا وقف کردن درخت برای استفاده از میوه آن صحیح است، هرچند هنگام وقف، میوه درخت موجود نباشد.

«مسأله ۲۷۲۵» مصرفی که ملک را برای آن وقف می‌کند، باید معیّن و حلال باشد، بنابر این اگر ملک خود را برای یکی از چند مسجد، بدون تعیین آن وقف نماید یا آن را برای ترویج باطل و نظایر آن وقف کند، صحیح نیست.

«مسأله ۲۷۲۶» وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را تحویل متولّی وقف یا کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند؛ ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد این که آن چیز وقف آنان باشد، از طرف آنان نگهداری نماید، وقف صحیح است.

«مسأله ۲۷۲۷» اگر ملکی را به عنوان مسجد وقف کنند، بعد از آن که واقف به قصد واگذار کردن اجازه دهد که در آن مسجد نماز بخوانند، همین که یک نفر در آن محل نماز خواند، وقف درست می‌شود.

«مسأله ۲۷۲۸» اگر ملک وقفی خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود.

«مسأله ۲۷۲۹» وقف بر معدوم - یعنی افرادی که وجود ندارند - صحیح نیست، امّا چنانچه وقفِ مال جهت افرادی که به دنیا نیامده‌اند و در شکم مادر هستند باشد، اشکالی ندارد؛ همچنین وقف بر معدوم به تبع موجود - یعنی برای اشخاصی که بعضی از آنها به دنیا آمده‌اند - صحیح است، مانند وقف بر اولاد و در این صورت طبقات بعد که به دنیا نیامده‌اند، بعد از به دنیا آمدن با دیگران شریک می‌شوند.

«مسأله ۲۷۳۰» اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آن که مغازه‌ای را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند، صحیح نیست؛ ولی اگر مثلاً مالی را بر فقرا وقف کند و خود او فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

«مسأله ۲۷۳۱» فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد و به طور کلی هر چه را که برای مکان یا جهت خاصی وقف شده باشد، نباید به محلّ دیگری انتقال دهند یا استفاده دیگری از آن بنمایند.

«مسأله ۲۷۳۲» اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و احتمال هم نرود که تا مدّتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، در صورتی که غیر از تعمیر احتیاج دیگری نداشته باشد و عایدات آن در معرض تلف و نگهداری آن لغو و بیهوده باشد، می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

«مسأله ۲۷۳۳» اگر ملکی نظیر درختان یک باغ را بر افراد خاصّی وقف نمایند به گونه‌ای که میوه آن درختان در ملک آن افراد حادث شود، آنان مالک میوه می‌شوند و چنانچه سهم هر یک از افراد به حدّ نصاب زکات برسد، باید زکات آن را بپردازد، ولی چنانچه واقف درختان باغ را برای جهتی از جهات عمومی، مانند عنوان فقرا، وقف نماید نه برای افراد خاص، ظاهراً زکات به میوه آنها تعلّق نمی‌گیرد.

«مسأله ۲۷۳۴» قبرستان‌هایی که وقف بوده و در مسیر خیابان قرار می‌گیرند، از وقف بودن خارج نمی‌شوند و تصرّف و نیز خرید و فروش آنها جایز نیست، ولی عبور ومرور از آنها اگر هتک حرمت اموات نباشد اشکال ندارد و در صورتی که قبرستان ملک

شخصی افراد باشد، هرگونه تصرّف در آن بستگی به رضایت صاحب ملک دارد.

«مسأله ۲۷۳۵» وقف بودن هر چیزی به یکی از راه‌های زیر ثابت می‌شود:

اوّل: شهرت بین مردم، به گونه‌ای که موجب یقین یا اطمینان گردد. دوم: اقرار کسی که ملک در اختیار اوست، یا در صورت نبودن او وارثانش اقرار نمایند. سوم: مردم با آن به‌گونه ملک موقوفه عمل نمایند. چهارم: شهادت دو مرد عادل. پنجم: شهادت ثِقه در صورتی که خبر دادن وی موجب اطمینان گردد.

شروط ضمن وقف

«مسأله ۲۷۳۶» شروطی که واقف برای استفاده از وقف قرار می‌دهد، در صورتی که مشروع باشند، صحیح است و باید به آنها عمل شود، به عنوان مثال اگر برای سکونت طلّاب در مدرسه‌ای شرط نماید که نماز شب بخوانند، باید به آن شرط عمل نمایند و در غیر این صورت نمی‌توانند در آن مدرسه سکونت داشته باشند.

«مسأله ۲۷۳۷» اگر مثلاً خانه‌ای را برای اشخاص خاصّی وقف نماید و از ظاهر وقف یا نشانه‌های دیگر معلوم شود که منظور واقف، حفظ عنوان خانه بوده است، تغییر آن به چیز دیگری مانند مغازه، جایز نیست، بلکه اگر احتمال هم داده شود، بنابر احتیاط واجب نباید آن را تغییر دهند.

تولیت و نظارت بر وقف

«مسأله ۲۷۳۸» اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار اموری که مربوط به مصلحت وقف است و در نفع بردن طبقات بعد نیز دخالت دارد، با حاکم شرع است و اختیار اموری که مربوط به نفع بردن طبقه موجود است، اگر آنها بالغ باشند، با خود آنان و اگر بالغ نباشند، با ولیّ ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

«مسأله ۲۷۳۹» اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

«مسأله ۲۷۴۰» اگر ملکی را بر افراد مخصوصی وقف کند، مثلاً بر اولاد خود که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی ملک آن را اجاره دهد و بمیرد، در صورتی که مراعات مصلحت وقف یا مصلحت طبقه بعد را کرده باشد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، در صورتی که طبقه بعد اجازه نکنند، اجاره باطل می‌شود و در صورتی که مستأجر، اجاره بهای تمام مدّت را داده باشد، اجاره بهای از زمان مردن آنها تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.

«مسأله ۲۷۴۱» ملکی که مقداری از آن به نحو مشاع وقف است و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولّی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

«مسأله ۲۷۴۲» اگر متولّی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معیّن شده نرساند، چنانچه برای عموم وقف شده باشد و با تعیین ناظر امینی بتوان از خیانت‌های او جلوگیری کرد، باید حاکم شرع، ناظر امینی بر او بگمارد و اگر به این صورت نتوان ممانعت کرد، حاکم شرع باید به جای او متولّی امینی معیّن نماید.

«مسأله ۲۷۴۳» اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و مؤذّن و مستخدم آن بدهند و بدانند برای هر یک چه مقدار معیّن کرده، در صورتی که معلوم شود منظور واقف تأمین زندگی امام جماعت یا مؤذّن یا مستخدم بوده و مقداری که معیّن کرده در زمان گذشته آن را تأمین می‌کرده، ولی حالا ـ خیلی کمتر از مقدار مورد نیاز است، مثلاً ـ گفته باشد: «هر ماه ده تومان به امام بدهید»، می‌توان به مقدار تأمین معاش به آنها داد و اگر معلوم نباشد، باید همانطور که مشخّص کرده مصرف شود و چنانچه ندانند برای هر یک چه مقدار معیّن نموده، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و مؤذّن و مستخدم به نحو مساوی تقسیم نمایند و بهتر است این سه نفر در تقسیم با یکدیگر مصالحه کنند.

حبس ملک

«مسأله ۲۷۴۴» انسان می‌تواند ملک خود را بدون این که وقف کند، برای استفاده اشخاص یا انجام کارهای خیریّه یا عبادت «حبس» نماید، یعنی استفاده و انتفاع از آن را منحصر در کارهای خیریّه و عبادات یا اشخاص نماید؛ پس چنانچه آن را عملاً برای استفاده این گونه امور قرار دهد، «حبس» محقّق شده و نمی‌تواند آن را به هم بزند، ولی اگر برای مدّت محدودی - مثلاً ده سال - حبس کرده باشد، پس از انقضای آن مدّت، به ملکیّت او یا کسانی که هنگام مرگ، وارث او بوده‌اند باز می‌گردد.

«مسأله ۲۷۴۵» در حبس ملک نیز نظیر وقف، بلوغ و عقل صاحب ملک شرط است و به احتیاط واجب قبض شرط صحّت آن است. همچنین مالک نباید سفیه باشد و یا این که به واسطه ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده باشد و صحت حبس بر اشخاص منوط به قبول آنان است.

محجوران

احکام محجوران

«محجور» کسی است که شرعاً حقّ تصرّف در اموال خود را نداشته باشد و دیگران امور مالی او را سرپرستی کنند.

«مسأله ۲۷۴۶» محجوران چهار دسته هستند:

اوّل: کودکی که هنوز بالغ نشده است.

دوم: دیوانه.

سوم: سفیه، یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می‌کند، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف منع نکرده باشد.

چهارم: ورشکسته‌ای که حکم ورشکستگی او توسّط حاکم شرع صادر شده است.

«مسأله ۲۷۴۷» بچّه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال خود تصرّف کند؛ ولی اگر کودک نابالغ چیزهای مباحی را که ملک کسی نیست - نظیر ماهی دریا - با تلاش و کار خود به قصد تملّک به دست آورد، مالک آن می‌شود.

«مسأله ۲۷۴۸» کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّفی که هنگام دیوانگی در مال خود می‌کند، صحیح نیست.

«مسأله ۲۷۴۹» انسان می‌تواند در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، هر مقدار از مال خود را که بخواهد، به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شوند برساند و نیز اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان‌تر از قیمت بفروشد یا اجاره

دهد، صحیح است.

«مسأله ۲۷۵۰» اگر بیمار در مرضی که با آن از دنیا می‌رود، بخواهد واجبات مالی خود نظیر خمس، زکات و کفّارات را بپردازد – هرچند از یک سوم دارایی او بیشتر باشد – نیازی به رضایت ورثه ندارد.

«مسأله ۲۷۵۱» شخص بدهکار با چهار شرط ورشکسته محسوب می‌شود:

اوّل: بدهی‌های او نزد حاکم شرع ثابت شده باشد.

دوم: اموال او – به جز خانه مسکونی ولوازم ضروری زندگی – از بدهی‌های او کمتر باشد.

سوم:وقت پرداخت بدهی‌های او رسیده باشد.

چهارم: طلبکار یا طلبکاران از حاکم شرع بخواهند اموال او را ضبط نماید و حاکم شرع نیز به ضبط اموال او حکم کند.

«مسأله ۲۷۵۲» پس از آن که حاکم شرع حکم به ضبط و توقیف اموال شخص ورشکسته نمود، اموال وی، به جز خانه مسکونی و لوازم ضروری زندگی، ضبط و میان طلبکاران تقسیم می‌شود.

«مسأله ۲۷۵۳» مخارج خوراک، پوشاك و مسکن شخص ورشکسته و کسانی که تحت سرپرستی او می‌باشند – با مراعات شئون آنان – تا هنگام تقسیم، از اموال او برداشته می‌شود و اگر بمیرد، هزینه کفن و دفن او بر بدهی‌های او مقدّم می‌باشد.

«مسأله ۲۷۵۴» ولایت و سرپرستی «کودك نابالغ» و «دیوانه» و «شخص سفیه» به ترتیب بر عهده افراد زیر می‌باشد:

اوّل: پدر و جدّ پدری؛ ولی مادر و جدّ مادری یا برادر و یا خواهر کودك یا دیوانه و یا سفیه، ولایتی بر او ندارند، مگر آن که حاکم شرع آنها را ولیّ قرار دهد.

دوم: با نبودن پدر و جدّ پدری، کسی که از طرف آنان به عنوان «وصی» پس از مرگ عهده‌دار سرپرستی آنان شده است.

سوم: با نبودن دسته اوّل و دوم، حاکم شرع یا کسی که از طرف او به عنوان «قیّم» منصوب خواهد شد.

چهارم: با نبودن حاکم شرع و نماینده او، افراد مؤمن و عادل و خبیر.

«مسأله ۲۷۵۵» ولایت پدر و جدّ پدری بر شخص دیوانه و سفیه در صورتی است که دیوانگی و سفاهت او قبل از بلوغ پیدا شده باشد، پس اگر بعد از بلوغ عارض شود، ولایت آنان با حاکم شرع است.

«مسألهٔ ۲۷۵۶» ولایت پدر و جدّ پدری قابل انتقال به دیگری نیست؛ ولی آنان در صورت وجود مصلحت می‌توانند دیگری را وکیل خود نمایند.

«مسأله ۲۷۵۷» در ولایت و سرپرستی پدر و جدّ پدری، عدالت آنان شرط نیست، ولی هرگاه برای حاکم شرع ثابت شود که سرپرستی آنان به ضرر کودك یا سفیه و یا دیوانه می‌باشد، باید آنان را از تصرّف در اموال کودك یا سفیه و یا دیوانه منع کند و شخص دیگری را که امین باشد منصوب نماید، مگر این که با ضمیمه کردن امین به پدر و جدّ پدری، بتوان سرپرستی آنان را در جهت مصلحت کودك، سفیه یا دیوانه اصلاح نمود.

مشاغل و درآمدها

احکام مشاغل و درآمدها

«مسأله ۲۷۵۸» کسب مال و تجارت باید از راه حلال و مشروع باشد و اگر کسی از راه‌های حرام مانند قمار، دزدی، ربا، رشوه، غنا، مدح و تقویت ظالم و راه‌های نامشروع دیگر، مالی به دست آورد، حرام است و ضامن آن می‌باشد.

«مسأله ۲۷۵۹» قرار دادن هر فعل حرام به عنوان شغل و راه کسب و درآمد، حرام است؛ بنابر این ساختن هر چیزی که برای عبادت غیر خدا ساخته می‌شود و نیز ساختن هر چیزی که منفعت اختصاصی یا منفعت عمومی آن حرام باشد و همچنین شراب فروشی و جادوگری و نظایر آن جایز نیست.

«مسأله ۲۷۶۰» یادگرفتن و یاددادن علوم و صنایعی که مورد نیاز مردم است و موجب عظمت و قدرت مسلمانان در برابر کفّار می‌باشد، بر همه افراد واجب کفایی است.

«مسأله ۲۷۶۱» یاد گرفتن سحر و عمل به آن حرام است، مگر این که به وسیله افراد متعهد و لایقی برای باطل کردن سحر و یا روشن کردن اذهان مردم نسبت به کسی که با توسّل به سحر، ادّعای نبوّت یا امامت و امثال آن را دارد، باشد که در حدّ ضرورت اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۶۲» «کهانت» و «تنجیم»(۴۶) اگر به این شکل باشد که برای غیر خداوند، به نحو استقلال یا اشتراک با خداوند، تأثیر قائل شوند، حرام بلکه شرک است، ولی اگر مشیّت خدای متعال را مؤثر مطلق بدانند و پیش‌بینی‌های آنها به نحو حدس و تخمین و مبنی بر این باشد که پروردگار عالم بعضی امور را سبب یا مقارن و هماهنگ بعضی امور دیگر قرار داده و بقیه سببیّت یا تقارن و سلب آن در قبضه قدرت مطلقه او می‌باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۶۳» شعبده‌بازی در صورتی که برای جلوه‌دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد، جایز نیست، ولی اگر تنها برای سرگرمی باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۶۴» احضار ارواح چنانچه موجب اشاعه دروغ و فریب مردم یا برهم زدن نظم عمومی و مانند آن باشد، جایز نیست و خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که اثر سویی بر آن مترتّب نباشد یا معالجه امراضی بر آن متوقّف باشد، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد، اما اگر از این ناحیه اثر سوء یا خطر جانی پدید آید، حرام بوده و در این صورت مسبِّب، ضامن است.

«مسأله ۲۷۶۵» غنا و هر آوازی که مشتمل بر باطل بوده یا موجب برانگیختن و تحریک شهوت شده و به نظر عرف، مناسب با مجالس فسق و فجور باشد، به تنهایی یا همراه با نواختن چیزی باشد، خواندن و گوش دادن و نیز یاد دادن و شغل قرار دادن آن حرام است. در روایات اسلامی «مَلاهی و غِنا» بسیار مذّمت شده‌اند، از جمله در روایتی آمده: «خانه‌ای که در آن شراب و آلات لَهْو و غِنا و قمار باشد، ملائکه به آن خانه وارد نمی‌شوند و دعای اهل خانه مستجاب نمی‌گردد و برکت از آن خانه برداشته می‌شود.»(۴۷)

«مسأله ۲۷۶۶» غنای زنان خواننده در مجالس عروسی استثنا شده و حرام نمی‌باشد، ولی باید مردهای نامحرم صدای آنان را نشنوند و مشتمل بر باطل نباشد و بنابر احتیاط واجب باید به مجلس عروسی اکتفا شود و در مجالس جشن دیگری خوانده نشود و هر آواز یا صوت یا عملی که موجب تحریک شهوت شده و یا آثار حرام دیگری بر آن مترتّب گردد و یا به نظر عرف موجب فساد و هرزگی باشد، خواندن، گوش دادن و یا اشاعه آن و نیز تعلیم و تعلّم و شغل قراردادن آن حرام است.

«مسأله ۲۷۶۷» سرودهای مهیّجی که به هنگام جنگ برای تحریک احساسات افراد خوانده می‌شود، اشکال ندارد. همچنین هر سرود یا آهنگی که مشتمل بر باطل نبوده و از نظر عرف موجب تحریک شهوت و مناسب با مجالس فساد نباشد، اشکال ندارد و خواندن و گوش دادن و یادگرفتن و شغل قراردادن آن جایز می‌باشد.

«مسأله ۲۷۶۸» اگر کسی شک داشته باشد که سرود یا آهنگی عرفاً مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می‌باشد یا نه، لازم نیست از آن اجتناب نماید، اگرچه احتیاط خوب است، اما اگر از آن آثار سوء مشاهده شود، این احتیاط واجب است.

«مسأله ۲۷۶۹» حضور علمی و عملی بانوان در شئون گوناگون اجتماع اشکال ندارد، به شرط آن که اوّلاً: عفّت عمومی را رعایت کرده و مرتکب حرام نشوند و ثانیاً: حضور آنان مستلزم تضییع حقوق شوهران و منافی حیثیّت و شئون آنان نباشد؛ ولی با این حال

مطابق آنچه از کتاب و سنّت استفاده می‌شود، بهتر است زنان در غیر موارد ضرورت و لزوم، در اجتماعاتی که نامحرم وجود دارد ظاهر نشوند.

«مسأله ۲۷۷۰» تمایل فکری و عملی به فاسدان و ستمگران و خود را به شکل آنها در آوردن و حمایت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق دیگران و کار کردن و فعالیّت در دستگاه دولت‌های کافر یا ظالم، اگر موجب حمایت از کفر و ظلم و اعانت به کافر یا ظالم باشد، حرام است، مگر این که در شرایط ویژه‌ای برای پشتیبانی از اسلام و مسلمانان و با اجازه حاکم جامع شرایط باشد.

«مسأله ۲۷۷۱» تکثیر، خرید، فروش و هرگونه استفاده کردن از کتابها، مجلّات، برنامه‌ها، لوح‌های فشرده و امثال آنها که تصرف و استفاده از آنها منوط بر رعایت «حقّ مؤلّف» شده است، چنانچه مؤلّف و تولید کننده آنها مسلمان باشد، بدون رضایت آنها جایز نیست و اگر غیر مسلمانی باشد که با مسلمین در حال جنگ است، اشکال ندارد و اگر غیر مسلمانی باشد که با مسلمین در حال جنگ نیست، جواز تصرف در آنها بدون اجازه صاحبانشان محلّ تأمّل است. «حقّ طبع» و «حقّ اختراع» نیز همین حکم را دارند.

«مسأله ۲۷۷۲» خرید و فروش و یا اقدام به نشر کتاب‌ها و نشریات گمراه کننده که موجب انحراف در فکر و عقیده یا اخلاق و یا عمل مردم می‌شود و یا مشتمل بر مطالب باطل و ترویج آن یا دروغ و تهمت و یا هتک و توهین به مقدّسات دینی و افراد مؤمن می‌باشد، حرام است. همچنین خواندن این گونه کتب و نشریات جایز نمی‌باشد مگر برای افراد صالحی که به عنوان نهی از منکر، در صدد جواب دادن به آنها می‌باشند و خود اهل فکر و تشخیص بوده و اطمینان دارند که هیچ گونه انحرافی در آنان ایجاد نمی‌شود.

«مسأله ۲۷۷۳» استفاده از نوارها، برنامه‌های رادیویی یا تلویزیونی، ماهواره، اینترنت و یا ابزار مشابه در صورتی که موجب انحراف اخلاقی، روانی و یا عقیدتی گردد، حرام است و نیز تولید این گونه برنامه‌ها، نوارها و یا اشاعه و خرید و فروش آنها حرام می‌باشد.

«مسأله ۲۷۷۴» اقدام به تأسیس مجامع فرهنگی یا نشر کتب و نشریات مفید یا تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مشابه آن که موجب تقویت پایه‌های عقیدتی، اخلاقی و عملی و یا رشد افکار و بالا ـ رفتن سطح معلومات اجتماعی و دینی مردم می‌شود، از وظایف مهمّی است که شایسته است افراد به اندازه قدرت و توان خود به آن عمل نمایند و ممانعت از آن جایز نیست.

«مسأله ۲۷۷۵» تقلّب در امتحانات و نیز در استخدام جایز نیست. همچنین کسی که به نظر خودش صلاحیّت مسئولیّت و شغلی را ندارد، نباید آن را تقبّل نماید، هر چند دیگران او را دارای صلاحیت و شرایط لازم بدانند.

«مسأله ۲۷۷۶» گرفتن پول یا هر چیز دیگری در وقت اداری برای کسی که در نهاد یا مؤسّـسه‌ای موظّف است بدون گرفتن پول از مراجعین، کارهای آنان را انجام دهد، حرام است، بخصوص اگر به وسیله گرفتن رشوه یا هر عنوان دیگری، کار خلاف شرع یا قانون انجام دهد و یا حقوق دیگران را تضییع نماید؛ ولی برای رشوه دهنده، در صورتی که رسیدن به حقّ مشروعی یا دفع ظلم از مظلومی متوقّف بر آن باشد، به مقدار ضرورت اشکال ندارد. همچنین اعمال نفوذ اگر برای گرفتن حق یا دفع ظلمی باشد اشکال ندارد؛ مگر این که رشوه دادن و یا اعمال نفوذ در این صورت موجب فساد اجتماعی یا اداری و یا ضرر مهم‌تری نسبت به احقاق حق یا دفع ظلم مزبور گردد.

«مسأله ۲۷۷۷» وسایل ارتباط جمعی باید در جهت اشاعه مکارم اخلاق و خصال پسندیده انسانی و اشاعه فرهنگ اسلامی قرار گیرند و در این زمینه از اندیشه‌های متفاوت بهره جویند و از ترویج فرهنگ ضد اسلامی و بی‌بندوباری به شدّت پرهیز نمایند.

«مسأله ۲۷۷۸» مکروه است انسان کفن فروشی، قصّابی، حجامت و شکار کردن را شغل خود قرار دهد.

مسابقات و سرگرمی

احکام مسابقات و سرگرمی‌ها

«مسأله ۲۷۷۹» مسابقات «اسب‌دوانی» و «تیراندازی» همراه با شرطبندی مسابقه دهندگان جایز است و بعید نیست مسابقه با انواع ابزارها و وسایل جنگی روز مانند تفنگ، هواپیمای جنگی و تانک نیز با شرطبندی جایز باشد.

«مسأله ۲۷۸۰» در مسابقاتی که شرطبندی در آنها جایز است، امور زیر باید رعایت شود:

اوّل: ایجاب و قبول را - به لفظ یا کاری که دلالت بر آن کند مانند نوشتن و امضا - رعایت نمایند.

دوم: دو طرف باید عاقل، بالغ و دارای اختیار و قصد باشند.

سوم: مقدار جایزه، خواه به صورت عین یا دین، معیّن باشد و یکی از دو طرف یا شخص سوم آن را پرداخت نماید.

چهارم: جهاتی که جهل به آنها موجب نزاع می‌شود روشن گردد، مانند هدف، مقدار مسافت و خط شروع و پایان.

«مسأله ۲۷۸۱» انواع مسابقات ورزشی مانند شنا، دو، کُشتی و فوتبال، جایز است بلکه برای حفظ سلامت و ایجاد نشاط فردی و اجتماعی در حدّ معقول پسندیده می‌باشد، به شرط این که ضرر جسمی یا روانی قابل توجّه نداشته باشند و بدون شرطبندی انجام شوند و همراه با اعمال نامشروع نباشند، هر چند اگر شخص سوم یا مؤسّسه‌ای و یا دولت به برندگان، جوایز نقدی یا غیر نقدی اهدا کنند، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۸۲» برگزاری مسابقاتی که در بالا بردن شئون دینی، علمی، ادبی، هنری یا فنّی جامعه مؤثّرند، مانند مسابقات حفظ قرآن و احکام، علوم ریاضی و مقاله نویسی، بدون شرط بندی دو طرف جایز و پسندیده است و اگر فرد سوم یا مؤسّسه و یا دولت برگزار کننده، به برندگان، جوایز نقدی یا غیر نقدی اعطا کند، اشکال ندارد و برنده مالک می‌شود.

«مسأله ۲۷۸۳» بازی و مسابقه با آلات و وسایلی که وضع آنها برای قمار است، مانند شطرنج، ورق و نرد، به قصد برد و باخت و با شرطبندی حرام است، بلکه چنانچه به قصد سرگرمی و بدون شرطبندی باشد نیز بنابر احتیاط جایز نیست؛ ولی بازی و مسابقه با آلاتی که در نظر عرف مردم مخصوص قمار نیستند و قبلاً هم نبوده‌اند و یا قبلاً مخصوص قمار بوده‌اند، ولی اکنون از آلت قمار بودن به طور کلّی خارج شده‌اند، بدون شرطبندی، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۷۸۴» اگر شرکت یا مؤسّسه‌ای برای کمک به مؤسّسات خیریّه، بلیت‌هایی منتشر کند و مردم هم برای کمک به این مؤسّسات مبلغی بدهند و آن شرکت یا مؤسّسه از پول خودش یا از وجوهی که از انتشار بلیت به دست می‌آید، با اطّلاع و اجازه تمام کسانی که پول را داده‌اند با قرعه‌کشی مبلغی به عنوان جایزه بدهد، مانعی ندارد، ولی نباید این گونه امور وسیله‌ای برای انباشت ثروت و یا تضعیف توان اقتصادی مردم و یا دولت مسلمین قرار گیرد.

«مسأله ۲۷۸۵» به طور کلّی سرگرمی‌های گوناگون اگر همراه با کار حرام یا مستلزم حرام نباشند، اشکال ندارد؛ بنابر این گوش‌دادن و دیدن برنامه‌های سینما، تئاتر، رادیو، تلویزیون، ماهواره و مانند آن، چنانچه مستلزم فساد افکار و اخلاق فرد یا جامعه و یا ترویج باطل نباشد، اشکال ندارد؛ ولی باید مواظب باشند مانع از کارهای واجب و مهم نشود و مخصوصاً نسبت به کودکان دقّت بیشتری اعمال گردد.

«مسأله ۲۷۸۶» نمایش‌های متداول چنانچه مستلزم نظر و لمس نامحرم یا موجب اشاعه فساد و تهییج شهوت و یا توهین به مقدّسات مذهب و اولیای دین و دروغ و باطل نباشد، اشکال ندارد. همچنین بازی‌های مختلف اگر در آنها آلات قمار و برد و باخت و ضرر جسمی یا روحی و یا اِتلاف و اِسراف مال در بین نباشد، اشکال ندارد.

معاشرت

احکام معاشرت و روابط اجتماعی و بین‌المللی

معاشـرت و روابط بین مسلمانان باید بر اساس برادری و رعایت حقوق و حیثیّت و نوامیس یکدیگر تنظیم گردد؛ پس اموری از قبیل عـدالت، احسان، صداقت، احترام، حسن ظن، فداکاری، ادای امانت، حفظ اسـرار یکدیگر، اصـلاح ذات‌البین، مشورت با یکدیگر و تعاون در اعمال خیر، در معاشـرت با یکدیگر باید رعایت شوند، بخصوص اگر طرف معاشـرت، پدر و مادر و بستگان، بزرگان دین و دانش، معلّمان و استادان، زنان و خردسالان و افراد محروم و مستضعف و سالخورده و یا مصیبت‌دیدگان باشند.

«مسأله ۲۷۸۷» بر مسـلمانان لازم است روابط اجتماعی خود را از اموری همچون غیبت، تهمت، حسـد، تکبر، تجسّـس، دروغ، تملّق، خدعه و مکر، رشوه، سوء ظن، فتنه‌انگیزی، خیانت، نفاق، استهزا، تضییع حقوق یکدیگر و ظلم و از هرگونه معصیت پاک گردانند.

«مسأله ۲۷۸۸» آزار رسانـدن به مؤمن، به هر شـکل که باشـد و نیز تـوهین و تضـعیف و هتـک حُرمت او حرام است و در بعضـی از روایات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالاتر شمرده شده و اذیّت و آزار او در ردیف محاربه با خداوند قرار گرفته است(۴۸)؛ بنابر این بر همگان لازم است که حرمت یکدیگر را نگاه داشته از توهین و هتک و تمسخر و ستم به دیگران شدیداً بپرهیزند.

«مسأله ۲۷۸۹» یکی از گناهـان کـبیره که وعـده عـذاب بر آن داده شـده، «غیبت» است و معنـای «غیبت» آن است که شـخص، عیب برادر یـا خواهر مؤمن خود را در غیـاب او بیان کنـد، بلکه چنانچه هر مطلبی را درباره او نقل کنـد که اگر در حضور او بیان می‌کرد ناراحت می‌شد، غیبت محسوب می‌شود.

«مسأله ۲۷۹۰» اگر انسان از مسـلمانی غیبت کرده باشـد، بنابر احتیاط واجب چنانچه ممکن باشـد و مفسـده‌ای پیـدا نشود، باید به هر وسـیله ممکن از او حلالیت بخواهـد و اگر ممکن نباشـد یا گفتن به او موجب مفسده شود، برای او از خداوند طلب آمرزش نماید و در صورتی که غیبت یا تهمتی نسبت به او انجام داده باشد که سبب شکست و وهن او شده باشد، باید آن را جبران و برطرف نماید.

«مسأله ۲۷۹۱» در برخی موارد غیبت حرام نیست. در این رابطه فقها موارد زیر را از حرمت غیبت استثنا نموده‌اند:

اوّل: غیبت از شخصی که متظاهر به فِسْق باشد نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می‌کند.

دوم: غیبت کردن مظلومی که در مقام استـمداد و تظلّم است نسـبت به کسـی که به او ظلم کرده و در خصوص ظلمی که به او شده است.

سوم: موردی که انسان برای دفع ظلم از خود، در صدد به دست آوردن راهی مشروع باشد.

چهارم: آگاه نمودن مشورت کننده نسبت به عیوب شخص مورد مشورت.

پنجم: جایی که انسان در صدد بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه فساد باشد.

ششم: بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم شرع.

هفتم: جایی که عیبِ شخص، صفت معروف و مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب‌جویی به قصد معرفی آن را بیان کند.

هشتم: موردی که انسان در صدد ابطال و ردّ مطلب باطلی باشد و بدون ذکر نام صاحب آن مطلب، ردّ آن عملی نباشد.

نهم: جـایی که عیب شـخص بین ناقـل و شـنونده معلوم و روشن باشـد، مگر این که معلوم بودن عیب به خاطر غیبت قبلی باشـد ولی احتیاط آن است در موردی که شخص متجاهر به فسق نباشد، از وی غیبت نکنند.

دهم: موردی که در صدد ردّ کسی باشد که نسبت دروغی را به او یا شخص مؤمن دیگری وارد آورده است.

لازم است در تشخیص مصادیق مواردی که بیان شد، دقّت و احتیاط لازم به عمل آید و به حدّاقل و ضرورت اکتفا شود.

«مسأله ۲۷۹۲» هرگاه در جلسه‌ای نسبت به شـخص مؤمنی غیبت شود و یکی از اسـتثناهایی که در مسأله قبل بیان شد وجود نداشـته باشـد، علاوه بر این که گـوش‌دادن به آن حرام است، بر هر فردی که قـدرت دارد واجب است آن غیبت را ردّ کنـد و از آن مؤمن

دفاع نماید. در روایات اسلامی آمده است: «هر کس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ستم قرار گرفته داشته باشد و دفاع نکند و در اثر سکوت او آن مؤمن ذلیل شود، خداوند او را در دنیا و آخرت ذلیل خواهد کرد».(۴۹)

« مسأله ۲۷۹۳» اگر مسلمانی در معرض خطر جانی قرار بگیرد، خواه در اثر گرسنگی یا تشنگی باشد یا به جهت غرق شدن، تصادف، برق گرفتگی و نظایر آن، بر هر مسلمانی که اطّلاع پیدا می‌کند واجب است به هر شکل ممکن و در حدّ توان او را نجات دهد.

«مسأله ۲۷۹۴» مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند و نسبت به سلام کردنِ «سواره به پیاده» و «ایستاده به نشسته» و «کوچکتر به بزرگ‌تر» زیاد سفارش شده است.

«مسأله ۲۷۹۵» در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگویند، مثلًا اگر کسی بگوید: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ» جواب بدهد: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّه» اما در حال نماز، بنابر احتیاط واجب باید به همان مقدار اکتفا نماید.

«مسأله ۲۷۹۶» اگر دو نفر همزمان به یکدیگر سلام کنند، بر هر یک واجب است جواب سلام دیگری را بدهد.

«مسأله ۲۷۹۷» اگر مرد و زن نامحرمی در محلّ خلوتی باشند که کسی در آنجا نبوده و دیگری هم نتواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند، باید از آنجا بیرون روند، بلکه احتیاط واجب آن است که مطلقا از خلوت کردن بپرهیزند، هر چند خوف ارتکاب حرام نباشد یا دیگری هم بتواند وارد شود.

«مسأله ۲۷۹۸» بودن مرد و زن نامحرم در یک اتومبیل اشکال ندارد، مگر این که مظنّه فساد و گناه وجود داشته باشد.

«مسأله ۲۷۹۹» اختلاط زن و مرد در مراکز و مجامع عمومی به شکلی که در معرض فساد و گناه قرار بگیرند، جایز نیست.

«مسأله ۲۸۰۰» مسافرت به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آنجا جهت تحصیل علوم روز یا تجارت و کسب و کار جایز است، به شرط آن که اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل او انحرافی صورت نمی‌گیرد؛ بنابر این کسی که در آن مکان‌ها اقامت گزیده اگر نسبت به خود یا زن و فرزندانش خوف انحراف داشته باشد، بر او لازم است که به سرزمینی که از خطر انحراف در امان است هجرت نماید.

«مسأله ۲۸۰۱» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، جایز است با کفّار بر اساس مَنِش انسانی معاشرت داشته باشد و می‌تواند برای کفّار به شکل اجاره، وکالت و امثال آن کار کند، به شرط آن که عمل او مستلزم انجام حرام یا موجب ضرری یا ذلّتی برای خود او یا سایر مسلمانان و یا کشورهای اسلامی نباشد.

« مسأله ۲۸۰۲» کسی که در کشور غیر اسلامی اقامت دارد، واجب است در حدّ قدرت و توان، با مراعات شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر، از اسلام دفاع نماید. همچنین واجب است با مراعات شرایط زیر کفّار را به اسلام دعوت نماید:

اوّل: حکومت اسلامی به خاطر مصالح مهم‌تری، دعوت و تبلیغ به اسلام را در بلاد کفر موقتاً ممنوع نکرده باشد.

دوم: صلاحیّت و اهلیّت و نیز قدرت بر تبلیغ اسلام در مناطق کفر را داشته باشد.

سوم: مفسده مهمّی پیش نیاید.

و چنانچه تبلیغ اسلام مستلزم دادن قرآن به دست کفّار باشد و امید هدایت آنان وجود داشته باشد، در صورتی که در معرض نجس شدن و هتک و اهانت نباشد و واقعاً بخواهند از آن استفاده کنند، مانعی ندارد.

«مسأله ۲۸۰۳» معاشرت سالم با کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان نیستند و ایجاد روابط فرهنگی، سیاسی، تجاری و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص، تا زمانی که خوف تقویت کفر و ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در بین نباشد، اشکال ندارد؛ ولی رابطه با کفّاری که در حال جنگ با مسلمانان می‌باشند، مخصوصاً اگر موجب تقویت آنان شود، جایز نیست.

«مسأله ۲۸۰۴» معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقرّرات اسلام تنظیم گردد، بنابر این باید از کارهایی همچون تخلّف از قراردادها، پیمان‌ها و وعده‌ها، غَشّ در معامله، کم فروشی، خیانت در امانت، اجحاف و نظایر آن خودداری شود.

«مسأله ۲۸۰۵» در روایات اسلامی نسبت به «وفای به عهد و قراردادها» سفارش اکید شده است؛ از جمله در نهج البلاغه آمده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به مالک اشتررحمه الله فرمودند: «.. و اگر با دشمنت پیمان نهادی و در ذمه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری ادا و خود را چون سپری برابر پیمانت بر پا، چه مردم بر هیچ چیز از واجب‌های خدا چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت همداستان نباشند با همه هواهای گونه‌گون که دارند و رأیهای مخالف یکدیگر که در میان آرند.»(۵۰) بنابر این کلّیه تعهدات و قراردادهای منعقد شده بین اشخاص و حتّی بین دولت‌ها یا میان آنها و اشخاص باید محترم شمرده شود و نقض یک‌طرفه آنها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست. همچنین کلّیه تعهدات دولت اسلامی با دولت‌های کافر غیر حربی که در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد، محترم خواهد بود؛ ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر و خدعه و استعمارِ کشور اسلامی از سوی دولت استعمارگر تحمیل شده باشد، عمل به آن تعهد و قرارداد لازم نیست، بلکه در مواردی لغو آن واجب می‌باشد.

«مسأله ۲۸۰۶» هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسائل و مشکلات سایر مسلمانان بی‌تفاوت باشد و به اندازه قدرت و توان خود موظّف است در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگران اقدام نماید. از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمودند: «کسی که صبح کند در حالی که به امور مسلمانان اهتمام نورزد مسلمان نیست».(۵۱)

«مسأله ۲۸۰۷» شرکت در مجالس گناه از هر قبیل و به هر شکل که باشد حرام است، مگر این که به نحوی بتواند اهل مجلس را نیز از گناه بازدارد یا واجب مسلّم‌تری را انجام دهد و یا مانع گناه بزرگ‌تری شود و اگر انسان احتمال ندهد که مجلس گناه باشد و پس از شرکت متوجّه گناه بودن آن شود، چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد، باید مجلس را ترک کند.

«مسأله ۲۸۰۸» اگر کسی بر اثر تجسّس بر رازی از رازهای زندگی داخلی مردم آگاه شود، نباید آن را افشا کند و اگر آن را افشا کند و موجب زیان مالی یا آبرویی به کسی شود، صرف نظر از گناهی که کرده، باید آن زیان را جبران نماید.

ازدواج

احکام ازدواج و زناشویی

ازدواج سنّت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و از محبوب‌ترین نهادها در نزد پروردگار و موجب رحمت و کثرت رزق و طرد بی‌بندوباری و فحشا از جامعه است(۵۲) و خداوند متعال جامعه اسلامی را به ایجاد عُلقه ازدواج بین زنان و مردان مجرّد امر فرموده و وعده فضل و گشایش بر آنان داده است.(۵۳) علاقه به خانواده و همسر، از اخلاق انبیاء و نشانه کثرت ایمان است به گونه‌ای که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم علاقه به همسر را در ردیف علاقه به نماز و شمیم عطر قرار داده است(۵۴). در روایات آمده است: آنگاه که خداوند متعال اراده می‌کند خیر دنیا و آخرت را به مسلمانی ارزانی دارد، به وی قلبی خاشع و زبانی ذاکر و جسمی صابر و همسری مؤمن عطا می‌کند که به هنگام نظر به او مسرور شود و در غیاب شوهرش از خود و اموال او پاسداری کند(۵۵) و نیز در روایت آمده است: اگر مردی به خواستگاری آمده که دین، اخلاق و امانتداری او را می‌پسندید، خواستگاری او را بپذیرید در غیر این صورت فتنه و فساد عظیمی زمین را فرا خواهد گرفت.(۵۶)

«مسأله ۲۸۰۹» با عقد ازدواج، زن به مرد و مرد به زن حلال می‌شوند. عقد ازدواج بر دو قسم است:

اوّل: «عقد دائم» و آن عقدی است که مدّت ندارد و به واسطه آن زن و مرد تا پایان زندگی به هم حلال می‌شوند و همسری را که به این صورت عقد می‌شود، «همسر دائم» می گویند.

دوم: «عقد موقّت» و یا «مُتْعه» و آن عقدی است که با آن زن و مرد به طور موقّت و تا زمان محدودی به هم حلال می‌شوند و زنی را که به این صورت عقد می‌شود، «همسر موقّت» می گویند.

احکام خواستگاری

«مسأله ۲۸۱۰» از هر زنی بجز زنانی که ازدواج با آنان حرام است – و در مسائل آینـده بیان خواهد شد – و زنانی که در عدّه هستند یا در حال احرامند، می‌توان خواستگاری نمود.

«مسأله ۲۸۱۱» خواستگاری و وعده ازدواج ایجاد محرمیّت یا زناشویی نمی کند، اگرچه مهریه‌ای که برای زمان عقد تعیین شده است از پیش پرداخت شده باشد؛ بنابر این هر یک از زن و مرد قبل از عقد ازدواج می‌توانند از آن منصرف شوند و طرف دیگر نمی‌تواند او را مجبور به ازدواج کند.

«مسأله ۲۸۱۲» هر یک از نامزدها می‌توانند در صورت به هم خوردن نامزدی، هدایایی را که برای وصلت مورد نظر به طرف دیگر یا پـدر و مادر او داده‌اند، مطالبه کنند و در صورتی که عین آنها موجود نباشد، می‌توانند بهای هدایایی را که عادتاً نگهداشـته می‌شود مطالبه نمایند، مگر این که هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشند.

«مسأله ۲۸۱۳» اگر در دوران نـامزدی، یکی از طرفین بمیرد، بنـابر احتیاط واجب طرف دیگر نمی‌توانـد هـدایایی را که در مسأله قبل گفته شد مطالبه نماید.

«مسأله ۲۸۱۴» سـزاوار است هر یک از زن و مرد قبل از وصلت یا قبل از پاسخ به خواسـتگاری، آزمایشات پزشکی مربوطه را انجام دهند.

احکام عقد

«مسأله ۲۸۱۵» در زناشویی، چه دائم و چه موقّت، باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند و اگر زن و مرد نتوانند صیغه را صحیح بخوانند، باید وکیل بگیرند.

«مسأله ۲۸۱۶» وکیل لازم نیست مرد باشد و زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.

«مسأله ۲۸۱۷» زن و مرد تا یقین نکننـد که وکیل آنها صـیغه را خوانـده است، نمی‌تواننـد به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است، کفایت نمی کند؛ ولی اگر وکیل بگوید: «صیغه را خوانده‌ام» کافی است.

«مسأله ۲۸۱۸» اگر زن کسـی را وکیـل کنـد که مثلاًـ دو مـاه او را به عقـد موقت مردی درآورد و ابتـدای دو مـاه را معیّن نکنـد، در صورتی که از گفته زن معلوم شود که به وکیـل اختیار کامل داده، آن وکیل می‌توانـد هر وقت که بخواهـد او را دو ماه به عقـد آن مرد در آورد و اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

«مسأله ۲۸۱۹» یک نفر می‌تواند برای خواندن صـیغه عقد دائم یا موقّت از طرف دو نفر وکیل شود، همچنین انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا موقّت عقد کند؛ ولی احتیاط مسـتحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند، خصوصاً در موردی که وکیل شود که زن را برای خود عقد نماید.

دستور خواندن عقد دائم

«مسأله ۲۸۲۰» اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن به قصد انشا بگوید: «زَوَّجْتُکَ نَفسِی عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «خود را زن تو نمودم به مهری که معیّن شده» و بدون فاصله مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزوِیجَ عَلَی الصَّداقِ المَعْلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را به مهری که معین شده» عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل زن خطاب به وکیل مرد با قصد انشا بگوید: «زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ مُوَکِّلَکَ أحْمَدَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلُوم»، یعنی: «موکّل خودم فاطمه را به زوجیّت موکّل تو احمد در آوردم به مهری که معین شده» و بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّزوِیجَ لِمُوَکِّلِی أحْمَدَ عَلَی الصَّداقِ المَعلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکّلم احمد به مهری که معین شده»، عقد صحیح می‌باشد.

«مسأله ۲۸۲۱» اگر یک نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد دائم وکیل شود، چنانچه مثلاًـ اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل به قصد انشا بگوید: «زَوَّجْتُ مُوکِّلِی أَحْمَدَ مُوَکِّلَتِی فاطمَةَ عَلَی الصَّداقِ الْمَعْلوم» یعنی: «موکّل خودم فاطمه را به زوجیّت موکّل خود احمد در آوردم به مهری که معیّن شده» و بدون فاصله به قصد انشا بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ لِمُوکِّلِی أَحْمَدَ عَلیَ الصَّداقِ الْمَعْلُوم» یعنی: «قبول کردم ازدواج را برای موکّلم احمد به مهری که معیّن شده»، عقد صحیح می‌باشد.

دستور خواندن عقد موقّت

«مسأله ۲۸۲۲» اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد موقّت را بخوانند، بعد از آن که مدّت و مَهر را معیّن کردند، چنانچه زن به قصد انشا بگوید: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» یعنی: «خود را زن تو نمودم در مدّتی که معلوم شده و به مهری که معیّن شده است» و بدون فاصله مرد به قصد انشا بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح است و می‌تواند به جای «زَوَّجْتُکَ»، «مَتَّعْتُکَ» بگوید و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «مَتَّعْتُ مُوکِّلَتِی مُوکِّلَکَ فی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» یعنی: «موکّل خودم را در مدّتی که معین شده به زوجیّت موکّل تو درآوردم به مهری که معیّن شده» و بدون فاصله وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم برای موکّل خودم»، عقد صحیح می‌باشد.

«مسأله ۲۸۲۳» اگر یک نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد موقّت وکیل شود، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل بگوید: «مَتَّعْتُ مُوکِّلی أَحْمَدَ مُوکِّلَتی فاطِمَةَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُوم» یعنی: «موکّل خود فاطمه را در مدّتی که معلوم شده به زوجیّت موکّل خودم احمد در آوردم به مهری که معیّن شده است» و بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ هکَذا» یعنی: «به همین گونه قبول کردم» عقد صحیح می‌باشد و می‌تواند به جای «مَتَّعْتُ»، «زَوَّجْتُ» بگوید.

شرایط عقد

«مسأله ۲۸۲۴» عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: بنابر احتیاط مستحب به عربی خوانده شود و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، به هر لفظی که صیغه را بخوانند صحیح است و لازم نیست که وکیل بگیرند؛ ولی باید لفظی بگویند که معنای «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» را بفهماند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند، قصد انشا – یعنی ایجاد پیوند زناشویی – داشته باشند؛ مثلاً اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، قصد زن از گفتن: «زَوَّجْتُکَ نَفْسی» این باشد که خود را زن او قرار دهد و قصد مرد از گفتن: «قَبِلْتُ التَّزْویجَ»

این باشـد که زن بودن او را برای خود قبول نماید و اگر وکیل مرد و زن صـیغه را می‌خوانند، قصد آنها با گفتن: «زَوَّجْتُ» و «قَبِلْتُ» این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می‌خواند، بالغ و عاقل باشد؛ ولی اگر به وکالت از دیگری می‌خواند، بالغ بودن او لازم نیست.

چهارم: اگر صیغه عقد را وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنها می‌خوانند، باید زن و شوهر را با نام بردن یا با اشاره و مانند آن معلوم کنند؛ پس کسـی که چنـد دختر دارد، اگر به مردی بگویـد: «زَوَّجْتُکَ إحْـدی بَناتی» یعنی: «یکی از دخترانم را زن تو نمودم» و او بگوید: «قَبِلْتُ» یعنی: «قبول کردم»، چون در هنگام عقد، دختر را معیّن نکرده‌اند، عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر ظاهراً با کراهت اذن دهند و معلوم باشد قلباً راضی هستند، عقد صحیح است.

ششم: توالی عرفی بین ایجاب و قبول وجود داشته باشد، یعنی عرفاً بین ایجاب و قبول فاصله زیادی نشود.

«مسأله ۲۸۲۵» اگر در عقد، یک حرف غلط خوانده شود که معنا را عوض کند، عقد باطل است.

«مسأله ۲۸۲۶» کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائت او صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید و قصد انشا نماید، می‌تواند عقد را بخواند.

«مسأله ۲۸۲۷» اگر زنی را برای مردی بـدون اذن آنان عقـد کننـد و بعد زن و مرد بگویند: «به آن عقد راضـی هستیم»، عقد صـحیح است.

«مسأله ۲۸۲۸» اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نماینـد و بعد از خواندن عقد راضـی شوند و بگویند: «به آن عقد راضـی هستیم»، عقد صـحیح است، مگر این که زن و شوهر خود عقد را خوانده باشـند و اجبار به حدّی باشد که اصلاً قصد ازدواج نکرده باشند.

«مسأله ۲۸۲۹» پـدر و جـدّ پـدری می‌تواننـد برای فرزند نابالغ یا دیوانه خود که در حال دیوانگی بالغ شده است - در صورتی که به مصـلحت بچّه یـا دیوانه باشـد - همسر اختیار کننـد و بعـد از آن که طفل بالغ شـد یا دیوانه عاقل گردیـد، اگر ازدواجی که برای او صورت داده‌اند به مصلحت او بوده، نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر به مصلحت او نبوده، می‌تواند آن را به هم بزند.

«مسأله ۲۸۳۰» اگر دختر باکره‌ای که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است - یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد - بتواند زندگانی خود را به نحو مستقل اداره کنـد و قـدرت تصـمیم‌گیری صـحیح در امور زندگی خود را داشته باشد و بیم آن که فریب بخورد در میان نباشـد، چنانچه بخواهـد ازدواج کنـد، احتیاجی به اجازه پدر یا جدّ پدری خود ندارد و در غیر این صورت، بنابر احتیاط واجب بایـد از پـدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و یا برادر لازم نیست. همچنین بنابر احتیاط واجب دختری که باکره نیست نیز همین حکم را دارد.

«مسأله ۲۸۳۱» دختری که برای ازدواج، بایـد از پـدر یـا جـدّ پـدری خود اجـازه بگیرد، چنانچه بـدون اجازه گرفتن از آنان با مردی ازدواج کند و پس از ازدواج، پدر یا جدّ پدری اجازه دهند، ازدواج وی صـحیح است وگرنه بنابر احتیاط واجب باید با طلاق از آن مرد جدا شود.

«مسأله ۲۸۳۲» اگر دختری در اثر حـادثه‌ای مثـل افتـادن، بکارت خود را از دست بدهـد و یا این که به جهت انجام عمل حرامی مثل زنا، بکارت وی از بین برود و یا بـدون این که از پـدر یا جـدّ پـدری خود اجازه بگیرد، با مردی ازدواج کنـد و در اثر آمیزش با وی بکارتش را از دست بدهد، از جهت وجوب اجازه گرفتن برای ازدواج، در حکم باکره است.

«مسأله ۲۸۳۳» اگر دختر مسلمان باشد، ولی پدر و جدّ پدری او مسلمان نباشند، لازم نیست از آنان اجازه بگیرد.

«مسأله ۲۸۳۴» اگر پدر و جدّ پدری غایب باشـند به گونه‌ای که نشود از آنان اجازه گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد، لازم نیست از پدر و جدّ پدری اجازه بگیرند.

«مسأله ۲۸۳۵» در مسأله وجوب یا عدم وجوب اجازه گرفتن از پدر یا جدّ پدری برای ازدواج دختر، فرقی بین ازدواج موقّت یا دائم نیست. همچنین فرقی نمی‌کند که در ازدواج موقّت شرط کنند که آمیزش صورت نگیرد یا چنین شرطی نکنند.

«مسأله ۲۸۳۶» اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرند، باید خرج زن را از مال پسر - در صورتی که زن ناشزه نباشد - بدهند و اگر پسر مالی نداشته باشد، مدیون نفقه زن می‌ماند.

«مسأله ۲۸۳۷» اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرند، چنانچه پسر در هنگام عقد مالی داشته باشد، مدیون مهر زن است و اگر در هنگام عقد مالی نداشته باشد، پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهند.

عیب‌هایی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد

«مسأله ۲۸۳۸» اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن او یکی از عیوب هفتگانه زیر را دارد، می‌تواند عقد را به هم بزند:

اوّل: دیوانگی. دوم: مرض خُوره. سوم: بَرَص (پیسی). چهارم: کوری. پنجم: شَل بودن به گونه‌ای که معلوم باشد. ششم: اِفضا شده باشد، یعنی راه ادرار و حیض او یکی شده باشد؛ ولی اگر راه حیض و مدفوع او یکی شده باشد، به هم زدن عقد اشکال دارد و باید احتیاط شود. هفتم: آن که گوشت یا استخوان یا غدّه‌ای در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

«مسأله ۲۸۳۹» عیب‌های هفتگانه گفته شده، در صورتی به مرد حقّ به هم زدن عقد را می‌دهد که پیش از عقد وجود داشته باشد و مرد از آن بی‌اطّلاع باشد، ولی اگر بعد از عقد به وجود آید یا پیش از عقد وجود داشته و مرد از آن آگاه بوده و به آن رضایت داشته است، حقّ فسخ ندارد.

«مسأله ۲۸۴۰» اگر زن پس از عقد بفهمد شوهر او یکی از عیوب چهار گانه زیر را داراست، می‌تواند عقد را به هم بزند:

اوّل: دیوانه باشد یا پس از عقد دیوانه شود، هرچند بعد از آمیزش باشد. دوم: آلت مردانگی نداشته باشد. سوم: بیضه‌های او را کشیده باشند. چهارم: عِنّین باشد و به طور کلّی نتواند عمل زناشویی را انجام دهد، هرچند این بیماری بعد از عقد و پیش از آمیزش حادث شده باشد.

«مسأله ۲۸۴۱» اگر هر یک از زن یا مرد از قبل از عقد دارای بیماری واگیرداری باشند که غیر قابل درمان بوده و برای طرف مقابل خطر جانی قابل توجهی ایجاد بکند، چنانچه طرف مقابل هنگام عقد علم به بیماری وی نداشته باشد، پس از آن که متوجه بیماری وی شد، می‌تواند عقد را فسخ نماید.

«مسأله ۲۸۴۲» اگر هر یک از طرفین پیش از عقد دارای عیب یا نقصی باشد که نزد عرف قابل توجه است و با سخن یا عمل خود، به گونه‌ای آن را بپوشاند که طرف مقابل متوجه آن نگردد - مثل این که قدرت سخن گفتن نداشته باشد و آن را مخفی کند - و یا در ضمن عقد شرط کنند که طرف دیگر دارای مشخصات خاصی باشد و بعداً معلوم شود که فاقد آن مشخصات بوده است - مثل این که شرط کنند سیّد باشد و بعد معلوم شود سیّد نبوده است - طرف مقابل حق فسخ عقد را دارد.

«مسأله ۲۸۴۳» چنانچه بر طبق عرف و عادات یک محل، شرایط خاصّی برای طرفین عقد وجود داشته باشد به نحوی که عرفاً عقد را با توجه و مبنی بر آن جاری سازند - مثل باکره بودن برای دختر - اگر بعد از عقد بفهمند که آن شرایط موجود نبوده است، طرف مقابل می‌تواند عقد را فسخ نماید، هرچند به هنگام عقد با لفظ، تصریح به آن شرط نشده باشد.

«مسأله ۲۸۴۴» حقّ به هم زدن عقد در موارد نام برده غیر از مورد عنّین بودن مرد، فوری است؛ پس اگر زن یا مرد بر یکی از عیوب ذکر شده اطّلاع پیدا کند و عقد را به هم نزند، بنابر احتیاط واجب حقّ او ساقط می‌شود، مگر این که به اصل حق فسخ یا به فوریّت آن جاهل بوده باشد که در این صورت پس از آگاهی و اطّلاع، باز هم حقّ فسخ او فوری است.

«مسأله ۲۸۴۵» در مورد عیب عنّین بودن مرد، اگر احتمال درمان او را بدهند، زن باید به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع یک سال - برای آزمایش و درمان - به مرد مهلت دهد؛ پس اگر در این مدّت مرد هیچ نتوانست با زنی آمیزش نماید، زن حقّ فسخ دارد.

«مسأله ۲۸۴۶» اگر مرد یا زن به واسطه یکی از عیب‌هایی که در مسائل پیش گفته شد، عقد را به هم بزنند، باید بدون طلاق از هم جدا شوند.

«مسأله ۲۸۴۷» اگر به واسطه آن که مرد عنّین است و نمی‌تواند آمیزش کند، زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد؛ ولی اگر به واسطه یکی از عیب‌های دیگری که گفته شد، مرد یا زن عقد را به هم بزنند، چنانچه مرد با زن آمیزش نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده باشد، باید تمام مهر را بدهد.

«مسأله ۲۸۴۸» اگر زن شخصاً با ظاهر سازی و تدلیس مردی را فریب دهد و به عقد او در آید و بعد از عقد معلوم شود که تدلیس کرده است، پس از آن که شوهر عقد را فسخ کرد، زن مهریه تعیین شده را طلبکار نیست، هرچند شوهر با او نزدیکی کرده باشد، ولی خوب است شوهر چیزی به او بدهد و اگر دیگری مرد را فریب داده باشد، در مواردی که مرد باید مهریه را به زن بپردازد، می‌تواند مقدار آن را از شخص فریب دهنده بگیرد.

زن‌هایی که ازدواج با آنها حرام است

«مسأله ۲۸۴۹» ازدواج با زن‌هایی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند، حرام است.

«مسأله ۲۸۵۰» اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید - اگرچه با او آمیزش نکند - مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند، به آن مرد مَحرم می‌شوند.

«مسأله ۲۸۵۱» اگر زنی را عقد کند و با او آمیزش نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند - چه در وقت عقد موجود باشند یا بعد به دنیا بیایند - به آن مرد مَحرم می‌شوند.

«مسأله ۲۸۵۲» اگر با زنی که برای خود عقد کرده آمیزش نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

«مسأله ۲۸۵۳» عمّه و خاله پدر و عمّه و خاله پدرِ پدر وعمّه و خاله مادر و عمّه و خاله مادر مادر هر چه بالا روند، به انسان محرمند و با آنان نمی‌توان ازدواج کرد.

«مسأله ۲۸۵۴» پدر و جدّ شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند - چه در هنگام عقد موجود باشند یا بعد به دنیا بیایند - به زن او محرم هستند.

«مسأله ۲۸۵۵» اگر زنی را برای خود عقد کند، دائم باشد یا موقّت، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

«مسأله ۲۸۵۶» اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود، طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، بلکه در عدّه طلاق بائن هم که بعد بیان می‌شود، احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با خواهر او خودداری نماید امّا در مدّت عدّه ازدواج موقّت - اگرچه بائن است - احتیاط واجب آن است که با خواهر او ازدواج نکند.

«مسأله ۲۸۵۷» انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود، با خواهرزاده یا برادرزاده او ازدواج کند؛ ولی اگر بدون اجازه زن خود آنان را عقد نماید و بعد زن بگوید: «به آن عقد راضی هستم»، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۸۵۸» اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعد رضایت ندهد عقد آنان باطل است، بلکه اگر از حرف نزدن زن هم معلوم باشد که باطناً راضی بوده است، احتیاط واجب آن است که شوهر زن با طلاق از برادرزاده یا خواهرزاده او جدا شود، مگر آن که اجازه بدهد.

«مسأله ۲۸۵۹» انسان می تواند با عمّه یا خاله همسر خود بدون اجازه او ازدواج نماید.

«مسأله ۲۸۶۰» اگر انسان پیش از آن که دختر عمّه یا دختر خاله خود را بگیرد، با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

«مسأله ۲۸۶۱» اگر با دختر عمّه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آن که با آنان آمیزش کند، با مادر آنان زنا نماید، عقد آنان اشکال ندارد.

«مسأله ۲۸۶۲» اگر با زنی غیر از عمّه و خاله خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او آمیزش کند و بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمی‌شود و همچنین است اگر بعد از عقد و پیش از آن که با همسرش آمیزش کند با مادر او زنا نماید، ولی در این صورت احتیاط مستحب آن است که از آن زن جدا شود.

«مسأله ۲۸۶۳» زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زن‌های کافر غیر اهل کتاب - یهودی، مسیحی و زرتشتی - ازدواج کند، ولی ازدواج دائم یا موقّت با زن‌های اهل کتاب مانعی ندارد؛ البته چنانچه مردی همسر مسلمان داشته باشد، بدون اجازه او نمی‌تواند با زن کتابی ازدواج نماید مگر آن که او را متعه نماید و مدّت ازدواجش بسیار کوتاه باشد.

« مسأله ۲۸۶۴» زن شوهردار اگر زنا بدهد، بنابر احتیاط واجب بر زانی حرام ابدی می‌شود، ولی بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر او را طلاق دهد، ولی باید مهریّه او را بدهد.

«مسأله ۲۸۶۵» اگر با زنی که در عدّه طلاق رجعی است زنا کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عدّه ازدواج موقّت یا طلاق بائن یا عدّه وفات است زنا کند، بعد می‌تواند او را عقد نماید، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدّه ازدواج موقّت و عدّه وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

«مسأله ۲۸۶۶» اگر با زن بی‌شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعد می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند و بعد او را عقد نماید و همچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند.

«مسأله ۲۸۶۷» اگر زنی را که در عدّه مرد دیگری است، برای خود عقد کند، عقدشان باطل است و نسبت به ازدواج بعدی آنان با یکدیگر، مسأله سه صورت دارد:

اوّل: بین آنان آمیزش صورت گرفته باشد که در این صورت بر یکدیگر حرام ابدی هستند و دیگر نمی‌توانند با یکدیگر ازدواج نمایند.

دوم: بین آنان آمیزشی صورت نگرفته باشد، ولی مرد و زن یا یکی از آن دو در حال عقد بدانند که زن در عدّه است و بدانند که ازدواج در حال عدّه حرام است که در این صورت نیز بر یکدیگر حرام ابدی هستند.

سوم: بین آنان آمیزشی صورت نگرفته باشند و هیچ کدام در حال عقد نمی‌دانسته‌اند که زن در عدّه است یا نمی‌دانسته‌اند که عقد کردن زن در حال عدّه حرام است که در این صورت بعد از تمام شدن عدّه زن، می‌توانند با یکدیگر ازدواج کنند.

و اگر انسان با زن شوهرداری ازدواج کند نیز حکم آن مانند ازدواج با زنی است که در حال عدّه است.

«مسأله ۲۸۶۸» اگر مرد نداند که زن در عدّه است یا نداند که عقدِ در عدّه حرام است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچّه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد؛ ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است و نیز می‌دانسته که عقد در عدّه حرام است و مرد نمی‌دانسته، بچّه شرعاً ملحق به پدر است و بین بچه و مادر ارثی نمی‌باشد.

«مسأله ۲۸۶۹» زنی که او را طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدّت او را بخشیده یا مدّت او تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شک کند که هنگام عقد بستن با شوهر دوم، عدّه شوهر اوّل تمام شده بوده یا نه، در صورتی که بداند یا احتمال دهد که در هنگام شوهر کردن متوجّه حال خود و بی‌مانع بودن خود بوده است، نباید به شکّ خود اعتنا کند.

«مسأله ۲۸۷۰» مادر و خواهر و دختر کسی که لواط داده، بر لواط کننده حرام می‌باشند - اگرچه لواط کننده و لواط دهنده بالغ نباشند - ولی اگر گمان کند که دخول شده یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

«مسأله ۲۸۷۱» اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج نماید وبعد از ازدواج با آن شخص لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند.

«مسأله ۲۸۷۲» اگر کسی که در حال اِحرام است با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

«مسأله ۲۸۷۳» اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال اِحرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال اِحرام حرام است، احتیاط مستحب آن است که بعد هم با آن مرد ازدواج نکند.

«مسأله ۲۸۷۴» اگر مرد طواف نساء را که یکی از اعمال حجّ و عمره مفرده است بجا نیاورد، استمتاع از زن که به واسطه مُحْرِم شدن بر او حرام شده بود، بر او حلال نمی‌شود و نیز اگر زن طواف نساء نکند، استمتاع از شوهر بر او حلال نمی‌شود، ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهند، این استمتاع حلال می‌شود.

«مسأله ۲۸۷۵» اگر کسی دختر نابالغی را برا ی خود عقد کند و پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود، با او آمیزش و دخول کند، چنانچه دختر در اثر آمیزش اِفضا شود - یعنی راه ادرار و حیض او یکی شود - هیچ وقت نباید با او آمیزش کند و باید علاوه بر مهریّه و دیه اِفضا، نفقه او را تا آن زن زنده است، بپردازد.

«مسأله ۲۸۷۶» زنی که سه مرتبه او را طلاق داده‌اند، بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در کتاب طلاق گفته خواهد شد، زن با مرد دیگری ازدواج کند، شوهر اوّل می‌تواند در صورتی که شوهر دوم او را طلاق دهد یا بمیرد، دوباره او را برای خود عقد نماید.

«مسأله ۲۸۷۷» اگر مرد با زن خود نزد حاکم شرع «لِعان» کند، آن زن برای همیشه بر آن مرد حرام می‌شود.

«مسأله ۲۸۷۸» قرابتی که بر اثر شیر دادن (رضاع) حاصل می‌شود، با شرایطی موجب حرمت نکاح می گردد که در احکام محرمیّت به سبب شیر دادن خواهد آمد.

احکام ازدواج دائم

«مسأله ۲۸۷۹» مرد با رعایت جهات زیر می‌تواند دو یا سه و یا حدّ اکثر چهار همسر دائم برای خود اختیار کند:

اوّل: بتواند بین همسران خود به عدالت رفتار نماید.

دوم: توانایی اداره بیش از یک خانواده را داشته باشد.

پس اگر مرد نتواند بین همسران خود به عدالت رفتار نماید و یا نتواند آنان را تأمین نماید، نباید بیش از یک همسر برای خود اختیار کند.

«مسأله ۲۸۸۰» زنی که عقد دائم شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، امّا اگر بیرون رفتن زن برای حوائج شخصی و لازم، منافاتی با حقوق شوهر نداشته باشد، بیرون رفتن او حرام نیست، ولی زن باید خود را برای هر لذّت متعارفی که شوهر او می‌خواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از آمیزش با او جلوگیری نکند و اگر زن در این موارد از شوهر اطاعت کند، تهیّه غذا و

لباس و منزل او و لوازم دیگری که عرفاً جزیی از هزینه زندگی زن می‌باشد، بر شوهر واجب است و اگر تهیّه نکند – چه توانایی داشته باشد و چه نداشته باشد – مدیون زن است.

«مسأله ۲۸۸۱» اگر زن در کارهایی که در مسأله پیش گفته شد از شوهر اطاعت نکند، گناهکار است و حقّ غذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد، ولی مهریّه او از بین نمی‌رود.

«مسأله ۲۸۸۲» مرد نمی‌تواند همسر خود را به کارهای خلاف شرع یا کارهایی که انجام آنها بر زن واجب نیست، مجبور نماید و زن می‌تواند در این گونه امور از شوهر اطاعت نکند، بلکه در امور خلاف شرع نباید از او اطاعت نماید.

«مسأله ۲۸۸۳» بعید نیست گفته شود حقوق زن و شوهر در برابر یکدیگر است، بنابر این زمانی که یکی از آنان بدون عذر موجّه از ادای حقّ دیگری امتناع می‌نماید، دیگری نیز بتواند از ادای حقوق او امتناع نماید.

«مسأله ۲۸۸۴» کارهایی که زن انجام می‌دهد و مستلزم پایمال شدن حقوق شوهر نمی‌شود – نظیر وصیّت کردن یا قبول وصیّت – احتیاج به اجازه شوهر ندارد.

«مسأله ۲۸۸۵» مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند، مگر در مناطقی که کار در خانه جزء وظایف زن محسوب می‌شود به گونه‌ای که در ازدواج جزء شرایط عقد به حساب می‌آید، یعنی عقد مبنی بر آن انجام می‌گیرد.

«مسأله ۲۸۸۶» مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد، در صورتی که جزیی از هزینه معمول زندگی به حساب نیاید، بر عهده شوهر نیست، مگر این که سفر او لازم باشد یا رفتن به چنین سفری جزیی از مخارج معمول زندگی یا جزیی از شئون زن باشد که در این صورت مخارج آن بر عهده مرد است و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

«مسأله ۲۸۸۷» زن در مالکیّت اموال خویش استقلال دارد، یعنی آنچه شرعاً به دست می‌آورد، مال خود اوست و شوهر بدون رضایت وی حقّ تصرّف در اموال او را ندارد، اگرچه در بسیاری از مصارف احتیاج به اجازه شوهر دارد، بلکه خوب است زن در مقام تصرّف در اموال خویش رضایت شوهر خود را تحصیل نموده و از او اجازه بگیرد.

«مسأله ۲۸۸۸» جهیزیّه‌ای که زن به خانه شوهر می‌برد، جزء اموال زن است و هنگام طلاق می‌تواند همه آن را با خود ببرد، بلکه در هر صورت اختیار با اوست.

«مسأله ۲۸۸۹» هدایایی که برای زن آورده‌اند، جزء دارایی زن می‌باشد و هدایایی که به نحو مشترک برای زن و شوهر آورده‌اند، نصف آن جزء دارایی زن به شمار می‌آید.

«مسأله ۲۸۹۰» اموالی که زن در مدّت زناشویی از راه تلاش و فعالیّت به دست آورده، جزء دارایی او می‌باشد و آنچه شوهر به او بخشیده، بنابر احتیاط واجب جزء دارایی زن شمرده می‌شود.

«مسأله ۲۸۹۱» اگر شوهر هزینه‌های زن را روزانه یا ماهانه به وی داده باشد و زن در مصرف آن صرفه‌جویی کرده و از این راه وجوهی پس انداز نموده باشد، آنچه پس‌انداز کرده جزء اموال اوست؛ ولی اگر شوهر وجوهی را به عنوان مخارج زندگی در منزل بگذارد و زن مخارج روزانه منزل را از آن بردارد، چنانچه چیزی صرفه جویی شود و باقی بماند، متعلّق به شوهر است و زن نمی‌تواند برای خود بردارد.

«مسأله ۲۸۹۲» مرد نمی‌تواند زن دائمی خود را به گونه‌ای ترک کند که نه مثل زن شوهردار باشد نه مثل زن بی‌شوهر و احتیاط مستحب آن است که هر چهار شب یک شب نزد او بماند مگر این که زن گذشت نماید.

«مسأله ۲۸۹۳» شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه، آمیزش با همسر دائمی خود را ترک کند.

«مسأله ۲۸۹۴» اگر یکی از زن یا شوهر، بچّه بخواهد و دیگری نخواهد، در صورتی که هیچ کدام عذر موجّه و شرعی نداشته باشند، حقّ کسی که بچّه می‌خواهد مقدّم است، مگر این که طرف دیگر به طور صریح یا ضمنی جزء عقد ازدواج شرط کرده باشد که

بچه‌دار نشوند؛ ولی چنانچه زن عذر موجّه و شرعی داشته باشد، مثل این که باردار شدن برای او ضرر جانی مهم داشته باشد، شوهر نمی‌تواند بچّه‌دار شدن را به او تحمیل نماید.

احکام مَهریّه

«مسأله ۲۸۹۵» «مَهر» اندازه معیّنی ندارد و می‌توان هر چیز حلالی را که ارزش داشته باشد - کم باشد یا زیاد، عین باشد یا منفعت - و قابل تملّک باشد مهر قرار دهد و از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرموده‌اند: «بهترین زنان امّت من زنی است که ازهمه زیباتر و از همه کم مهرتر باشد.»(۵۷)

«مسأله ۲۸۹۶» تعیین مقدار مهر بستگی به رضایت زن و شوهر دارد، ولی بهتر است مهر زنان مؤمن مطابق «مَهر السُّنّهٔ» باشد، یعنی مهری که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم برای هر یک از زنان و دختران خود از جمله حضرت فاطمه زهراعلیها السلام قرار دادند و آن پانصد درهم نقره سکّه‌دار است که وزن هر درهم «۶/۱۲» نخود می‌باشد و جمعاً «۵/۲۶۲» مثقال معمولی نقره سکّه‌دار می‌شود و قیمت آن تابع نرخ روز است.

«مسأله ۲۸۹۷» اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است، ولی مهر را باید بدهد.

«مسأله ۲۸۹۸» باید مهریّه برای طرفین عقد (زن و شوهر) به نحوی که رفع جهالت بشود، معلوم باشد.

«مسأله ۲۸۹۹» برای پرداخت تمام یا قسمتی از مهریّه می‌توان مدّت یا اقساطی قرار داد.

«مسأله ۲۹۰۰» اگر مهریّه زن پول قرار داده شود و در اثر گذشت زمان یا عوامل دیگر، قیمت آن تنزّل فاحش پیدا کند، باید معادل آن به نرخ روز به زن پرداخت شود و یا با مصالحه، رضایت زن فراهم شود؛ ولی اگر چیزهایی نظیر زمین، خانه، طلا- یا نقره به عنوان مهر قرار داده شوند، زن همان مقدار را طلبکار می‌شود، هر چند قیمت آنها تنزّل کرده باشد.

«مسأله ۲۹۰۱» اگر هنگام خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از آمیزش شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادنِ مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد و این خودداری زن باعث سقوط حقّ نفقه نمی‌شود، اما حقّ ممانعت شوهر از استمتاعات دیگر را ندارد مگر این که بداند قهراً منجر به آمیزش خواهند شد؛ ولی اگر پیش از گرفتن مهر به آمیزش راضی شود و شوهر با او آمیزش کند، دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از آمیزش شوهر جلوگیری نماید.

«مسأله ۲۹۰۲» در صورتی که ضمن عقد دائم مهریه ذکر نشود و یا عدم مهر شرط شود، عقد نکاح صحیح است و زن و شوهر می‌توانند بعد از عقد مهریّه را معیّن کنند و اگر قبل از تعیین مهریه آمیزش واقع شده باشد، زن مستحقّ مهرالمثل است - یعنی مقدار مهریّه‌ای که چنین زنی با توجّه به ویژگی‌های مربوط و شرایط خانوادگی در بین امثال و فامیل و معمول محل خود دارد - و در صورتی که یکی از زوجین قبل از تعیین مهریه و آمیزش بمیرد، زن مستحقّ مهریه نیست.

احکام ازدواج موقّت (مُتعه)

ازدواج موقّت از راه‌های مناسب جلوگیری از فحشا و انحرافات جنسی است و اولیاء دین به آن سفارش کرده‌اند. از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که: «اگر از ازدواج موقّت منع نشده بود، هیچ مؤمنی تن به زنا نمی‌داد و جز محروم از سعادت و نیکبختی، کسی زنا نمی‌کرد.»(۵۸) بنابر این کسی که امکان ازدواج دائم را نداشته باشد و نتواند خود را از گناه بازدارد یا بترسد دچار فحشا گردد، باید با ازدواج موقّت خود را حفظ نماید.

«مسأله ۲۹۰۳» عقد موقّت زن اگرچه برای لذّت بردن هم نباشد، صحیح است.

«مسأله ۲۹۰۴» در عقد موقّت اگر مهر معیّن نشود، عقد باطل است و اگر مدّت معیّن نشود، به عقد دائم تبدیل می‌شود.

«مسأله ۲۹۰۵» شوهر بنابر احتیاط واجب نباید بیش از چهار ماه آمیزش با متعه خود را ترک کند.

«مسأله ۲۹۰۶» زنی که صیغه می‌شود، اگر در عقد شرط کند که شوهر با او آمیزش نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذّتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعد به آمیزش راضی شود، شوهر می‌تواند با او آمیزش نماید.

«مسأله ۲۹۰۷» زنی که متعه شده، اگرچه آبستن شود، حقّ خرجی ندارد.

«مسأله ۲۹۰۸» زنی که متعه شده حقّ همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد، مگر این که هنگام عقد شرط شده باشد که از یکدیگر ارث ببرند و یا این که شرط شده باشد که فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد.

«مسأله ۲۹۰۹» زنی که متعه شده اگر نداند که حقّ خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است و برای آن که نمی‌دانسته، حقّی به شوهر پیدا نمی‌کند.

«مسأله ۲۹۱۰» زنی که متعه شده می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن او حقّ شوهر از بین برود، بیرون رفتن او حرام است.

«مسأله ۲۹۱۱» اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت و مبلغ معیّنی او را برای خود متعه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده او را متعه کند، وقتی آن زن فهمید اگر بگوید: «راضی هستم»، عقد صحیح است وگرنه باطل است.

«مسأله ۲۹۱۲» اگر پدر و جدّ پدری بخواهند برای محرم شدن - یک ساعت یا دو ساعت - زنی را به عقد پسر نابالغ خود در آورند یا دختر نابالغ خود را برای محرم شدن به عقد کسی درآورند، در صورتی صحیح است که به مصلحت طفل باشد و به طور جِدّی قصد انشای عقد را داشته باشند و بنابر احتیاط پسر و دختر قابل استمتاع باشند وگرنه تنها برای محرمیّت، صیغه خواندن خالی از اشکال نیست.

«مسأله ۲۹۱۳» اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در محلّ دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، در صورتی که قصد جِدّی حاصل شود و امکان استمتاع هم باشد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعداً معلوم شود که در هنگام عقد آن طفل زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند.

«مسأله ۲۹۱۴» اگر مرد مدّت متعه را ببخشد، چنانچه با زن آمیزش کرده باشد، باید تمام چیزی را که به عنوان مهر قرار گذاشته به او بدهد و اگر آمیزش نکرده باشد، باید نصف چیزی را که به عنوان مهر قرار گذاشته‌اند به او بدهد.

«مسأله ۲۹۱۵» مرد می‌تواند زنی را که متعه او بوده، پس از تمام شدن مدت متعه و یا بخشیدن مدت آن و در حالی که هنوز عدّه‌اش تمام نشده، به عقد دائم یا موقّت خود در آورد.

مسائل متفرّقه زناشویی

«مسأله ۲۹۱۶» کسی که به واسطه نداشتن همسر به حرام می‌افتد، واجب است ازدواج کند.

«مسأله ۲۹۱۷» اگر مسلمانی منکر خدا یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شود یا حکم ضروری دین - یعنی حکمی که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند، مثل واجب بودن نماز و روزه - را انکار کند، در صورتی که انکار آن حکم به انکار خدا یا پیامبر صلی الله

علیه وآله وسلم برگردد و با توجه به این موضع آن را انکار کند، «مرتدّ» است.

«مسأله ۲۹۱۸» مرتد بر دو قسم است:

اوّل: مرتدّ فطری، و او شخصـی است که پدر و مادرش و یا یکی از آنها هنگام انعقاد نطفه او و هنگام تولدش مسلمان بوده‌اند و وی تا هنگام بلوغ، تحت سرپرستی و تربیت دینی آنها و یا کسی بوده که اجمالاً مقیّد به شرع اسلام و احکام آن بوده است و پس از بلوغ، اظهار اسلام نموده و سپس از دین اسلام خارج شده و آن را اظهار نموده است و اگر یکی از این قیود نیز موجود نباشد، احکام مرتدّ فطری بر وی جاری نمی‌شود.

دوم: مرتدّ ملّی، و او شخصـی است که هنگام انعقاد نطفه یا هنگام تولّدش هیچ کدام از پدر و یا مادرش مسلمان نبوده‌اند و پس از بلوغ، اظهار اسلام نموده و سپس از دین اسلام خارج شده است.

«مسأله ۲۹۱۹» اگر زن پیش از آن که شوهرش با او آمیزش کند «مرتدّ» شود، عقد او باطل می‌گردد، ولی اگر بعد از آمیزش مرتدّ شود، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عدّه نگهدارد، پس اگر در بین عدّه مسلمان شود، عقد باقی است و اگر تا آخر عدّه مرتدّ باقی بماند، عقد باطل است.

«مسأله ۲۹۲۰» اگر مردی پس از ازدواج مرتدّ فطری شود، زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود، عدّه وفات نگهدارد.

«مسأله ۲۹۲۱» اگر مردی پس از ازدواج و پیش از آمیزش با همسر خود، مرتدّ ملّی شود، عقد او باطل می‌گردد و اگر بعد از آمیزش مرتدّ ملّی شود، زن او باید به مقداری که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد، پس اگر پیش از تمام شدن عدّه، شوهر او دوباره مسلمان شود، عقد باقی است وگرنه باطل است.

«مسأله ۲۹۲۲» اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد.

«مسأله ۲۹۲۳» اگر زنِ انسان از شوهر قبلی دختری داشته باشد، انسان می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

«مسأله ۲۹۲۴» اگر زنی از راه زنا آبستن شود، جایز نیست بچّه خود را سقط کند.

«مسأله ۲۹۲۵» اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچّه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند بچّه از نطفه حلال است یا حرام، آن بچّه حلال‌زاده است.

«مسأله ۲۹۲۶» به مجرّد این که زن بگوید: «یائسه‌ام» حرف او قبول نمی‌شود، ولی اگر بگوید: «شوهر ندارم» حرف او قبول می‌شود.

«مسأله ۲۹۲۷» اگر بعد از آن که انسان با زنی ازدواج کرد، کسی بگوید: «آن زن شوهر داشته» و زن بگوید: «نداشتم»، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، باید حرف زن را قبول کرد.

«مسأله ۲۹۲۸» مستحب است برای شوهر دادن دختری که بالغ است - یعنی مکلّف شده - عجله کنند. حضرت صادق‌علیه السلام فرمودند: «یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.»(۵۹)

«مسأله ۲۹۲۹» اگر زن مهریّه خود را با شوهر صلح کند که زنِ دیگری نگیرد، زن نباید مهریّه را بگیرد و شوهر هم نباید با زن دیگری ازدواج کند، مگر این که با رضایت یکدیگر، صلحِ انجام شده را به هم بزنند.

«مسأله ۲۹۳۰» کسی که از راه زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و فرزندی برای وی متولّد شود، آن فرزند حلال‌زاده است.

«مسأله ۲۹۳۱» هرگاه مرد در حال روزه ماه رمضان یا در حالی که همسرش حائض یا نُفَساء است با او آمیزش نماید، معصیت کرده، ولی بچّه‌ای که از آنان به دنیا می‌آید حلال‌زاده است و از آنان ارث می‌برد. همچنین اگر همسر او مستحاضه متوسّطه یا کثیره باشد - که بنابر احتیاط واجب پیش از غسل کردن زن، آمیزش با او جایز نیست - همین حکم جاری می‌شود.

«مسأله ۲۹۳۲» زنی که یقین دارد شوهر او در سفر مرده، اگر بعد از عدّه وفات – که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد – شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او آمیزش کرده باشد، زن باید عدّه نگهدارد و شوهر دوم باید مهریّه او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد، ولی مخارج زن در مدّت عدّه بر شوهر دوم واجب نیست.

«مسأله ۲۹۳۳» کسانی که به واسطه شیر خوردن محرم می‌شوند، مستحب است یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد، برای آنان نیست.

احکام محرمیّت به سبب شیر دادن

«مسأله ۲۹۳۴» اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۹۵۴ گفته خواهد شد، شیر دهد، آن بچّه به این اشخاص محرم می‌شود: اوّل: خود زن و او را «مادر رضاعی» می‌گویند. دوم: شوهر زن که شیر متعلّق به اوست و او را «پدر رضاعی» می‌گویند. سوم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند. چهارم: بچّه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند یا به دنیا می‌آیند. پنجم: بچّه‌های اولاد آن زن هر چه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده باشند یا اولاد او آن بچّه‌ها را شیر داده باشند. ششم: خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند. هفتم: عمو و عمّه آن زن، اگرچه رضاعی باشند. هشتم: دایی و خاله آن زن، اگرچه رضاعی باشند. نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر متعلّق به اوست، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند. دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر متعلّق به اوست، هر چه بالا روند. یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر متعلّق به اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند. دوازدهم: عمو و عمّه و دایی و خاله شوهری که شیر متعلّق به اوست هر چه بالا روند، اگرچه رضاعی باشند و نیز عدّه دیگری هم که در مسائل بعد گفته می‌شود، به واسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

«مسأله ۲۹۳۵» مستحب است ممانعت کنند که زنها هر بچّه‌ای را شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند و یا ازدواج برخی باطل گردد؛ بنابر این قبل از شیر دادن باید کاملاً از مسائل آن آگاه باشند.

«مسأله ۲۹۳۶» اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید که شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است؛ پس اگر مرد با او آمیزش نکرده باشد یا آمیزش کرده باشد، ولی در وقت آمیزش کردن، زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از آمیزش بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهریّه او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد.

«مسأله ۲۹۳۷» اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

«مسأله ۲۹۳۸» اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۹۵۴ گفته می‌شود شیر دهد، پدر آن بچّه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند و دخترهای شوهری که شیر متعلّق به اوست ازدواج نماید، بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی آن مرد را هم برای خود عقد ننماید، ولی چنانچه آن زن شیرده، دخترهای رضاعی دیگری داشته باشد که وقتی همسر مرد

دیگری بوده، از شیر آن مرد به آنها داده است، پدر آن بچه می‌تواند با آن دخترها ازدواج کند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه – یعنی نگاهی که انسان می‌تواند به محرم‌های خود کند – نیز به آنان ننماید.

«مسأله ۲۹۳۹» اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسأله ۲۹۵۴ گفته می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچّه محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی‌شوند.

«مسأله ۲۹۴۰» اگر زنی بچّه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچّه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچّه‌ای که شیر خورده، محرم نمی‌شوند.

«مسأله ۲۹۴۱» اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن آمیزش نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

«مسأله ۲۹۴۲» اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

«مسأله ۲۹۴۳» انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند و بعد مادر یا مادر بزرگ یا زن پدر او از شیر همان پدر، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

«مسأله ۲۹۴۴» انسان نمی‌تواند با دختری که خواهر یا زن برادرش از شیر برادرش او را شیر کامل داده ازدواج کند و همچنین است اگر خواهرزاده یا برادرزاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

«مسأله ۲۹۴۵» اگر زنی بچّه دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچّه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگری دارد شیر دهد؛ ولی اگر بچّه پسر خود را شیر دهد، زن پسر او که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

«مسأله ۲۹۴۶» اگر زن پدر دختری، بچّه شوهر آن دختر را از شیر آن پدر شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچّه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد.

«مسأله ۲۹۴۷» اگر زنی از شیر یک شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به برادر و خواهر آن پسر محرم نمی‌شوند.

«مسأله ۲۹۴۸» انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زن‌هایی که به واسطه شیر خوردن، خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند و نیز اگر – العیاذ باللّه – با کسی لواط کند، نمی‌تواند با دختر و خواهر و مادر و مادربزرگ رضاعی او – یعنی کسانی که به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند – ازدواج نماید.

«مسأله ۲۹۴۹» زنی که برادر انسان را شیر داده، به انسان محرم نمی‌شود، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

«مسأله ۲۹۵۰» انسان نمی‌تواند با دو خواهر – اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند – ازدواج کند و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده باشد، هر دو باطل است و اگر در یک وقت نبوده، عقد اوّلی صحیح و عقد دومی باطل است.

«مسأله ۲۹۵۱» اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که گفته می‌شود شیر دهد، شوهر او بر او حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

اوّل: برادر و خواهر خود را. دوم: عمو و عمّه و دایی و خاله خود را. سوم: اولاد عمو و اولاد دایی خود را. چهارم: برادرزاده خود را. پنجم: برادر شوهر یا خواهر شوهر خود را. ششم: خواهرزاده خود یا خواهرزاده شوهرش را. هفتم: عمو، عمّه، دایی و خاله شوهر

خود را. هشتم: نوه زن دیگر شوهر خود را.

«مسأله ۲۹۵۲» اگر کسی دختر عمّه یا دختر خاله انسان را شیر دهد، به انسان محرم نمی‌شود؛ ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

«مسأله ۲۹۵۳» اگر مردی دو زن داشته باشد و یکی از آنها فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

شرایط شیر دادنی که علّت محرم شدن است

«مسأله ۲۹۵۴» شیر دادنی که علّت محرم شدن است نُه شرط دارد:

اوّل: بچّه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.

دوم: شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچّه‌ای را که از راه زنا به دنیا آمده به بچّه دیگری بدهند، به واسطه آن شیر، بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

سوم: بچّه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند به کسی محرم نمی‌شود.

چهارم: شیر، خالص بوده و با چیز دیگری مخلوط نباشد مگر این که آنچه با شیر مخلوط شده به گونه‌ای کم باشد که در شیر مستهلک شود.

پنجم: شیر بر اثر زایمان باشد نه این که به واسطه مکیدن، شیر در پستان پدیدار شود.

ششم: شیر از یک شوهر باشد؛ پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند و بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا هنگام زاییدن، شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچّه‌ای بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

هفتم: بچّه به واسطه بیماری شیر را برنگرداند و اگر شیر را برگرداند، بنابر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچّه محرم می‌شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم: بچّه پانزده مرتبه یا یک شبانه روز - به گونه‌ای که در مسأله بعد گفته می‌شود - به قدری شیر بخورد که سیر شود؛ بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر بدهند، احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه شیر خوردن به او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

نهم: دو سال بچّه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند، به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن یک مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود؛ ولی چنانچه از هنگام زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچّه‌ای را شیر بدهد، آن بچّه به کسانی که گفته شد، محرم می‌شود.

«مسأله ۲۹۵۵» باید بچّه در بین یک شبانه روز، غذا یا شیر کس دیگری را نخورد؛ ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در وسط غذا خورده، اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگری را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد؛ ولی اگر در بین خوردن نفس تازه کند یا کمی صبر کند، از اوّلی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود، یک دفعه حساب می‌شود و اشکال ندارد.

«مسأله ۲۹۵۶» شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل: خبردادن عدّه‌ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند.

دوم: شهادت دو مرد یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلاً بگویند: «ما دیده‌ایم که فلان بچّه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده است» و همچنین سایر شرطها را که در مسأله ۲۹۵۴ گفته شد شرح دهند؛ ولی اگر معلوم باشد که شرایط را می‌دانند و در عقیده با هم مخالف نیستند و با مرد و زن هم در عقیده مخالفت ندارند، لازم نیست شرایط را شرح دهند.

«مسأله ۲۹۵۷» اگر شک کنند بچّه به مقداری که موجب محرم شدن است شیر خورده یا نه یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچّه به کسی محرم نمی‌شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

«مسأله ۲۹۵۸» اگر زن از شیر شوهر خود بچّه‌ای را شیر دهد و بعد شوهر دیگری کند و از شیر آن شوهر هم بچّه دیگری را شیر دهد، آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند و نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

«مسأله ۲۹۵۹» اگر زن از شیر یک شوهر چند بچّه را شیر دهد، همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

«مسأله ۲۹۶۰» اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام از آنان با شرایطی که در مسائل پیش گفته شد، بچّه‌ای را شیر دهد، همه آن بچّه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زن‌ها محرم می‌شوند.

«مسأله ۲۹۶۱» اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی از آنان بچّه‌ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

احکام تلقیح

«مسأله ۲۹۶۲» وارد کردن مَنی مرد در رحم زوجه او به وسیله‌ای غیر از آمیزش، اشکال ندارد، لکن باید از مقدمات حرام احتراز نمایند؛ پس اگر مرد با رضایت زن این عمل را خودش انجام دهد و منی خود را به وجه حلالی بدست بیاورد، مانعی ندارد.

«مسأله ۲۹۶۳» اگر منیِ مرد را در رحم زن وی وارد نمودند - چه به وجه حلال یا حرام - و از آن بچّه متولّد شد، بچّه مال زن و مرد است و همه احکام فرزند را دارد.

«مسأله ۲۹۶۴» بنابر احتیاط واجب، داخل نمودن منی مرد اجنبی در رحم زن اجنبیّه - زنی که همسر آن مرد نیست - جایز نیست، چه با اجازه زن باشد یا نه و چه شوهر داشته باشد یا نه و چه با اجازه شوهر او باشد یا نباشد.

«مسأله ۲۹۶۵» اگر منی مردی را داخل رحم زن اجنبیّه نمودند و معلوم شد بچّه از آن منی است، چنانچه این عمل به نحو شبهه بوده باشد، مثل آن که مرد گمان می‌کرده زن خود اوست و زن نیز گمان می‌کرده منی شوهر خود اوست و بعد از عمل معلوم شد که منی از شوهر نیست، بچّه شرعاً از آنِ مرد و زن است و تمام احکام فرزندی را دارد و لکن اگر از روی علم و عمد باشد، محلّ اشکال است لکن اشکالی نیست که اگر این بچّه دختر باشد، پدر نمی‌تواند او را به زنی بگیرد و اگر پسر باشد مادر نمی‌تواند با او ازدواج کند و همچنین دختر نمی‌تواند به کسانی که به فرض صحّت عقد، محارم او محسوب می‌شوند، شوهر کند و پسر نمی‌تواند با آن محارم ازدواج نماید و در تمام مسائل دیگر باید احتیاط مراعات شود.

«مسأله ۲۹۶۶» اگر جنینی را در حال نطفه یا به صورت عَلَقه یا مُضْغه یا بعد از دمیده شدن روح در آن، به رحم زن دیگری منتقل کنند و در آن رحم رشد و پرورش یابد و متولّد شود، هر دو زن در جمیع احکام، مادر او می‌باشند و این بچّه دو مادری محسوب می‌شود.

احکام سقط جنین و جلوگیری

«مسأله ۲۹۶۷» ساقط کردن جنین مطلقا – چه روح در آن دمیده شده باشد یا نه و چه جنین از حلال باشد یا از راه زنا – حرام است و «دیه» نیز دارد؛ ولی اگر روح در جنین دمیده نشده باشد و به تشخیص پزشک حاذق و موثّق، زنده ماندن مادر متوقّف بر سقط آن باشد یا این که بقاء آن در رحم مستلزم نقص عضو یا درد غیر قابل تحمّل برای مادر باشد و زنده نگاه داشتن در خارج رحم نیز میسّر نباشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۲۹۶۸» اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، گناه کرده است و اگر آن جنین محکوم به اسلام باشد، دیه آن به شرح زیر می‌باشد:

اوّل: اگر جنین به صورت «نُطْفه» باشد، دیه آن بیست مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است.

دوم: اگر به صورت «عَلَقه» (خون بسته شده) باشد، دیه آن چهل مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است.

سوم: اگر به صورت «مُضْغه» (یک پاره گوشت) باشد، دیه آن شصت مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است.

چهارم: اگر به صورت استخوان شده باشد، دیه آن هشتاد مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است.

پنجم: اگر روی استخوان گوشت روییده و صورت بندی شده باشد، ولی هنوز روح نداشته باشد، دیه آن یکصد مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است.

ششم: اگر روح در آن دمیده شده باشد، چنانچه جنین پسر باشد، دیه او یک هزار مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است و اگر دختر باشد، دیه او پانصد مثقال شرعی طلای سکّه‌دار است و در این صورت بنابر احتیاط، کفّاره قتل نیز بر عهده ساقط کننده می‌آید.

«مسأله ۲۹۶۹» دیه سقط جنین اگر از روی عمد یا شبه عمد باشد، بر عهده ساقط کننده جنین می‌باشد و همچنین است اگر از روی خطا باشد و روح در آن دمیده نشده باشد، اما اگر از روی خطا باشد و روح در آن دمیده شده باشد، بر عهده عاقله ساقط کننده است.

«مسأله ۲۹۷۰» اگر زن حامله از روی عمد کاری کند که جنین او سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که بیان شد به وارث طفل بپردازد و خود او از این دیه ارث نمی‌برد و اگر ورثه جنین او را عفو کنند، دیه ساقط می‌شود، ولی در جنینی که روح در آن دمیده شده، بنابر احتیاط کفّاره قتل بر او واجب است.

«مسأله ۲۹۷۱» اگر کسی زن حامله‌ای را بکشد و کشتن آن زن به مرگ جنین او منجر شود، باید علاوه بر دیه زن، دیه جنین را هم به تفصیلی که گفته شد بپردازد.

«مسأله ۲۹۷۲» اگر زنی از راه زنا آبستن شود، جایز نیست بچّه‌اش را سقط کند، هرچند روح در آن دمیده نشده باشد و چنانچه پس از دمیده شدن روح آن را سقط نماید، باید علاوه بر کفّاره جمع، دیه آن را هم بپردازد و قدر متیقّن از آن، مقدار دیه کافر ذمّی (یعنی ۸۰۰ درهم) می‌باشد.

«مسأله ۲۹۷۳» اگر حکومت صالح و شرعی احیاناً مصلحت جامعه را در مهار جمعیّت و تنظیم خانواده تشخیص دهد، تشویق جامعه نسبت به آن با راهنمایی راه‌های حلال و منع از راه‌های حرام – از قبیل سقط کردن جنین – مانعی ندارد، ولی الزام افراد به محدود نمودن نسل جایز نیست. «مسأله ۲۹۷۴» جلوگیری‌های موقّت به وسیله قرص یا آمپول – با تجویز پزشک متخصّص – اشکال ندارد؛ همچنین بستن لوله‌های مرد یا زن و عقیم کردن آنان، اگر عمل جرّاحی به وسیله جنس مخالف صورت نگیرد و مستلزم نگاه کردن به عورت یا لمس آن توسّط کسی که نگاه و لمس او حرام است نباشد، بدون اشکال است.

«مسأله ۲۹۷۵» بیرون ریختن منی در حال آمیزش توسّط شوهر در مورد زن دائم بدون رضایت او احتیاطاً جایز نیست ولی اگر با

رضایت طرفین باشـد مانعی ندارد و در مورد متعه، مرد می‌تواند منی خود را بیرون بریزد؛ ولی زن – دائمی باشد یا متعه – حق ندارد بـدون رضـایت شوهر، کاری کنـد که نطفه او بیرون بریزد، مگر در مواردی که بیرون نریختن نطفه موجب بچّه‌دار شـدن شود و زن نسبت به آن شرعاً معذور باشد.

احکام نوزاد

«مسأله ۲۹۷۶» مسـتحب است پس از تولّد، نوزاد را غسل دهند – بلکه بعضـی از علما غسل دادن را واجب دانسـته‌اند – و جامه سفید بپوشاننـد و در گـوش راسـت او «اذان» و در گـوش چپ او «اقـامه» بگوینـد و چنـانچه ممکن باشـد، کـام او را بـا آب فرات و تربت حضرت سیّد الشهداءعلیه السلام و اگر نشد با آب باران یا با خرما بردارند. همچنین مستحب است برای نوزاد ولیمه ولادت بدهند.

«مسأله ۲۹۷۷» مسـتحب است نـام خوبی برای نوزاد انتخاب نماینـد و بهترین نامها، نامی است که معنای بنـدگی خداونـد را برسانـد، ماننـد: «عبـداللَّه» و «عبـدالرحیم» و «عبـدالکریم»، یا نام‌های انبیای عظام و ائمه معصومین‌علیهم السـلام به ویژه نام «محّمد» و «علی» را برای پسر برگزینند و برای دختر نام‌های زنان صالح و شایسته به ویژه نام «فاطمه» بهتر است. حضرت امام صادق‌علیه السلام از رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله وسـلم نقل می‌کننـد که آن حضـرت فرمودند: «نام‌های خوب را انتخاب کنید، زیرا شـما را در قیامت با همان نام‌ها مخاطب می‌سازند.»(۶۰)

«مسأله ۲۹۷۸» در روز هفتم تولّد نوزاد چند عمل مستحب است:

اوّل: تراشیدن سر نوزاد. دوم: ختنه کردن نوزاد. سوم: دادن ولیمه ختنه. چهارم: عقیقه، یعنی قربانی کردن گوسفند یا گاو یا شتر.

«مسأله ۲۹۷۹» مستحب است معادل وزن موهای تراشیده شده سرِ نوزاد، طلا یا نقره صدقه دهند.

«مسأله ۲۹۸۰» ختنه پسـر به خودیِ خود واجب است و شـرط صـحّت طواف واجب و مسـتحب نیز می‌باشد، ولی ظاهراً شرط صحّتِ نماز و سایر عبادات نیست.

«مسأله ۲۹۸۱» «ولیّ» پسـر بچّه بایـد تا پیش از بالغ شـدن بچّه، او را ختنه کنـد و اگر نکرد، واجب است خود او پس از بلوغ اقدام به ختنه نماید.

احکام عَقیقه

«مسأله ۲۹۸۲» عقیقه کردن برای نوزاد، عملِ مسـتحبّی است که درباره آن بسـیار سـفارش شـده، بلکه ظاهر بعضـی از اخبار و فتاوی وجوب آن است و در سـلامت و بقای فرزند تأثیر به سـزایی دارد و اگر از روز هفتم تأخیر افتد، ساقط نمی‌شود بلکه اگر عقیقه را تا وقت بلوغ کودک تأخیر اندازنـد، مسـتحبّ است خود او هرگاه توان داشـته باشد عقیقه کند، بلکه اگر شک داشـته باشد که برای او عقیقه کرده‌اند یا نه، باز هم مستحب است عقیقه نماید، هرچند سنّ او زیاد باشد.

«مسأله ۲۹۸۳» حیوانی که برای عقیقه انتخـاب می‌شود، بایـد شتر یـا گاو یا گوسـفند باشـد و بهتر است شـرایط قربانی در آن رعایت شود، یعنی حیوان سالم و بـدون عیب باشـد و «شتر» حدّاقل پنج ساله و «گاو» دو ساله و «بز» بنابر احتیاط دو ساله و «میش» یک ساله باشد، ولی رعایت این شرایط لازم نیست، بلکه چنانچه حیوان چاق و پرگوشت باشد، کفایت می‌کند.

«مسأله ۲۹۸۴» عقیقه در نوزاد پسر و دختر فرقی نمی‌کند، ولی بهتر است عقیقه برای پسر، حیوان نر و برای دختر، حیوان مادّه باشد.

«مسأله ۲۹۸۵» بهتر است گوشت عقیقه را به نحو ساده و با آب و نمک بپزنـد و حدّ اقل ده نفر از مؤمنان را برای خوردن آن دعوت

کنند تا از آن بخورند و برای نوزاد دعا کنند و می‌توانند گوشت عقیقه را میان مؤمنان تقسیم نمایند و از آنان بخواهند تا برای نوزاد دعـا کننـد. همچنین مسـتحب است در تقسـیم کردن، اسـتخوان‌های عقیقه را نشـکنند و مسـتحب است یـک چهارم آن را برای قابله بفرستند.

«مسأله ۲۹۸۶» برای پدر و مادر نوزاد و عائله پدر مکروه است از عقیقه نوزادشان بخورند و این کراهت برای مادر نوزاد بیشتر است.

«مسأله ۲۹۸۷» اگر به جای کُشـتن عقیقه، پول آن را به فقرا بدهنـد، کفایت نمی‌کنـد، ولی اگر پول آن را به فرد یا مؤسسه خیریه‌ای بدهند تا از آن پول عقیقه‌ای تهیّه کرده و آن را بکشند و بین فقرا تقسیم نمایند، کافی است.

«مسأله ۲۹۸۸» کسی که می‌خواهد در عید قربان قربانی مستحبّی کند، اگر نیّت عقیقه نیز بنماید، کفایت می‌کند.

آداب شیر دادن

«مسأله ۲۹۸۹» بر مادر واجب نیست که به نحو رایگان یا با دریافت مزد کودک را شیر دهـد، ولی در صورتی که راه تغذیه منحصر به شیر مـادر باشـد و امکان اسـتفاده از شـیر غیر مادر وجود نداشـته باشـد و یا موجب ضـرر و زیان برای کودک شود، بر خود مادر واجب است کودک را شیر بدهد.

«مسأله ۲۹۹۰» برای شـیر دادن بچّه، مادر بهتر از هر کس دیگر است و چنانچه پدر بچّه مرده باشد و یا زن را طلاق بائن داده باشد و یا وی را طلاق رجعی داده باشـد و عـدّه او تمام شـده باشد، زن می‌تواند برای شـیر دادن بچّه مزد بگیرد و اگر پدر بچّه زنده بوده و زن از وی طلاق نگرفته باشـد و یا طلاق رجعی گرفته باشد، ولی عدّه وی هنوز تمام نشده باشد نیز بنابر مشـهور، می‌تواند برای شـیر دادن به بچّه اجرت بگیرد؛ ولی سـزاوار است که مـادر برای شـیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهـد و اگر مادر بخواهـد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد؛ البته چنانچه مادر به اندازه معمول طلب اجرت کنـد و دایه کمتر از آن بخواهد و تفاوت فاحش نباشد و پدر نیز بتواند بدون مشـقّت مقداری را که مادر طلب می‌کند به وی بدهد، نمی‌تواند بچّه را از او بگیرد.

«مسأله ۲۹۹۱» چنانچه خود بچّه دارای اموالی باشـد، پـدر می‌تواند اجرت کسـی را که به بچّه شـیر می‌دهد، از اموال او بردارد و اگر بچّه اموالی نداشـته باشـد، بر پدر واجب است که اجرت او را از مال خود بپردازد و اگر پدر نیز نتواند اجرت را بپردازد، چنانچه پدر بزرگ پدری داشته باشد و وی بتواند اجرت را بدهد، بنابر احتیاط واجب باید بپردازد وگرنه بر مادر واجب است که بدون اجرت به بچّه شیر بدهد.

«مسأله ۲۹۹۲» مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد و مکروه است زن کم عقل یا غیر دوازده امامی یا بد صورت یا بد خلق یا زنازاده، کودک را شیر بدهد و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که بچّه‌ای که دارد از راه زنا به دنیا آمده باشد.

«مسأله ۲۹۹۳» در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچّه را دو سال تمام شیر دهند و شیردادن به بچّه بیشتر از دو سال نیز جایز است اگرچه بعد از دوسالگی چنانچه بدون احتیاج بچّه به شیر خوردن، به او شیر بدهند، کراهت دارد.

«مسأله ۲۹۹۴» اگر به واسـطه شـیر دادن، حقّ شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازه شوهر، بچّه کس دیگری را شـیر دهد، ولی جایز نیست بچّه‌ای را شـیر دهـد که به واسـطه شـیر دادن به آن بچّه، به شوهر خود حرام شود؛ مثلاً اگر شوهر او دختر شـیرخواری را برای خود عقـد کرده باشـد، زن نباید آن دختر را شـیر دهد، چون اگر آن دختر را شـیر دهد، خود او مادر زن شوهر می‌شود و بر او حرام می‌گردد. در هر صورت بهتر است زنان قبل از شیردادن به بچه دیگران، از احکام و آثار شیردادن آگاه باشند.

احکام حِضانت (نگهداری و تربیت کودک)

«مسأله ۲۹۹۵» «حِضانت» - یعنی نگهداری و پرورش کودک - حق و تکلیف پدر و مادر است.

«مسأله ۲۹۹۶» مادر در «حِضانت» نوزاد پسر تا دو سال و نوزاد دختر تا هفت سال اولویّت دارد، به شرط آن که مادر مسلمان، عاقل و آزاد باشد و به دیگری شوهر نکرده باشد، در غیر این صورت پدر مقدّم است و پس از این مدّت، حضانت با پدر است، ولی اگر پدر مرده باشد یا واجد شرایط لازم برای حضانت بچّه نباشد، مادر - هرچند شوهر کرده باشد - بر جدّ و دیگران مقدّم است، واگر مادر در زمانی که مسئول حضانت و نگهداری کودک است بمیرد، پدر بر دیگران در حضانت کودک مقدّم است.

«مسأله ۲۹۹۷» چنانچه پدر و مادر هر دو بمیرند، حقّ حضانت به جدّ پدری می‌رسد و در صورت نبودن او، هرکدام از نزدیکانش که عرفاً برای حضانت وی سزاوارتر محسوب می‌شوند، می‌توانند حضانت او را به عهده بگیرند و اگر کسی که حضانت وی را قبول کند نبود یا صلاحیت لازم را نداشت، چنانچه بچّه از خود مالی داشته باشد، حاکم شرع از مال او فرد صالحی را جهت حضانت وی انتخاب می‌کند و اگر مالی نداشته باشد، حاکم شرع باید مخارج حضانت وی را از بیت‌المال بپردازد.

«مسأله ۲۹۹۸» حقّ حضانت مادر با طلاق یا - نعوذ باللّه - زنا از بین نمی‌رود، مگر این که صلاحیّت نگهداری کودک را نداشته باشد.

«مسأله ۲۹۹۹» پدر و مادر می‌توانند در مقابل یکدیگر از حقّ حضانت خود صرف نظر کنند، ولی نمی‌توانند نسبت به نگهداری و تربیت فرزند کوتاهی نمایند و در صورت کوتاهی، حاکم صالح آنان را ملزم به تأمین حقّ فرزند می‌کند.

«مسأله ۳۰۰۰» در صورتی که مادر از حقّ حضانت خود بگذرد و به گونه‌ای باشد که حقّ کودک از بین نرود و در تربیت و نگهداری کودک اهمال نشود، پدر نمی‌تواند او را به حضانت مجبور نماید.

«مسأله ۳۰۰۱» اگر پدر یا مادر صلاحیّت نگهداری و تربیت کودک را نداشته و موجب فساد اخلاق و سوء تربیت دینی یا عدم سلامت جسمی فرزند شوند، حقّ حضانت از آنها ساقط می‌شود و در این صورت حقّ حضانت به ترتیب به افرادی که در مسأله ۲۹۹۷ گفته شد منتقل می‌شود.

«مسأله ۳۰۰۲» چنانچه مادر به هر دلیل شوهر دیگری کرده باشد، حقّ حضانت او با وجود پدر از بین می‌رود، ولی در صورتی که از شوهر دوم جدا شود، چنانچه با طلاق رجعی از شوهر دوم جدا شده باشد، تا وقتی که در عدّه است حضانت طفل به وی باز نمی‌گردد، ولی پس از تمام شدن مدت عدّه، حضانت طفل به وی باز می‌گردد و چنانچه با طلاق بائن از شوهر دوم جدا شده باشد، به مجرّد طلاق گرفتن از وی، حضانت طفل به وی باز می‌گردد.

«مسأله ۳۰۰۳» بازگشت حقّ حضانت منحصر به موردی که در مسأله قبل گفته شد، نمی‌باشد؛ بلکه چنانچه حقّ حضانت به سبب سوء اخلاق، عدم توانایی جسمی به سبب مریضی و مانند آن، از کسی سلب شود، پس از آن که این موانع برطرف شد، مثلاً دارای اخلاق نیک گردید یا توانایی حضانت طفل را پیدا نمود، حقّ حضانت به وی باز می‌گردد.

«مسأله ۳۰۰۴» در مدّتی که مادر عهده‌دار حضانت و نگهداری فرزند است، چنانچه زن و شوهر با هم زندگی کنند و یا زن در عدّه طلاق رجعی آن مرد باشد، نمی‌تواند اجرت بگیرد وگرنه استحقاق دریافت اجرت را دارد و ترتیب کسانی که دادن اجرت حضانت طفل بر آنان واجب است، به همان نحوی است که در مسأله ۲۹۹۱ گذشت.

«مسأله ۳۰۰۵» پس از آن که کودک - دختر باشد یا پسر - به سنّ بلوغ و رشد فکری و جسمی رسید، حقّ حضانت پایان می‌پذیرد و هیچ کس، حتّی پدر و مادر، حقّ حضانت بر او را ندارند.

«مسأله ۳۰۰۶» پیروی از امر پـدر و مـادر در غیر از انجـام کارهـای حرام و ترک کارهای واجب عینی(۶۱) بنـابر احتیاط لازم است و مخـالفت آنـان اگر موجب آزار و بی‌احترامی به آنـان شود، حرام است و فرزنـدان در هر سـنی که باشـند، بایـد به پـدر و مادر خود احترام بگذارند.

حقوق و تکالیف پدر و مادر و فرزندان

«مسأله ۳۰۰۷» «واجب النّفقه» به کسـی می گوینـد که مخـارج او - به ترتیـبی که بیـان می‌شود - بر انسـان واجب باشـد. افراد واجب النّفقه سه دسته هستند:

اوّل: زن دائم و همچنین زن موقّتی که هنگام اجرای عقد شرط نفقه داشته باشد.

دوم: پدر و مادر و همچنین بنابر احتیاط واجب پدر بزرگ پدری و مادر بزرگ مادری، هر چه بالا روند.

سوم: فرزندان و نیز بنابر احتیاط واجب اولاد آنان، هرچه پایین روند.

«مسأله ۳۰۰۸» بجز سه دسـته‌ای که در مسأله قبل بیان شـد، خویشاونـدان دیگر همچون برادر، خواهر، عمو، عمّه، دایی، خاله و اولاد آنان، واجب النّفقه نیستند، ولی مستحب است در صورتی که نیازمند باشند و انسان توانایی داشته باشد، نفقه آنان را نیز بدهد.

«مسأله ۳۰۰۹» احکام نفقه زن در مسأله ۲۸۸۰ و بعد از آن گذشت، ولی مخارج دو دسته دیگر در صورتی واجب می‌شود که خود آنها مال و توانایی کسب و کار نداشـته باشـند و انسان علاوه بر توانایی، نزدیک‌ترین فردی به آنان باشد که نفقه آنان بر وی واجب است و یا - به ترتیبی که در مسأله بعد گفته می‌شود - نزدیک‌ترین فرد مخارج آنان را ندهد.

«مسأله ۳۰۱۰» نفقه اولاد بر پدر و بنابر احتیاط بر پدران او به ترتیب هر کدام که نزدیک‌تر باشـند واجب است، پس «پدر» بر «جدّ» و جدّ بر «پدر جدّ» مقدّمند و اگر هیچ یک از آنان نباشـند یا نتوانند و یا به وظیفه خود عمل نکنند و حاکم شـرع نتواند آنان را مجبور کنـد که نفقه را بپردازنـد، بر «مـادر» واجب است و اگر مادر نباشـد یا نتوانـد و یا ندهـد، بنابر احتیاط بر «مادرِ مادر» واجب می‌شود. همچنین اگر پدر و مادر انسان از کار افتاده شوند و دارایی نداشـته باشند، نفقه آنان بر اولاد و نیز بنابر احتیاط بر نوه‌های پسری آنان که تمکّن دارند، به ترتیب طبقات، هر چند پایین روند - پسـر باشـند یا دختر - واجب است و اگر شـخص فقیر، هم پدر و هم فرزند داشته باشد، باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردازند و پسر و دختر در این جهت فرقی ندارند؛ همچنین است بنابر احتیاط اگر شـخص فقیر هم مادر و هم فرزند داشـته باشد و اگر پدر و نوه‌های پسـری داشته باشد، نفقه او بر پدر واجب است و اگر مادر و نوه‌های پسـری داشـته باشـد، بر مادر واجب است و اگر نوه‌های پسـری با پدر بزرگ پدری یا مادر بزرگ مادری با هم باشـند، باید نفقه او را به شرکت و به طور مساوی بپردازند.

«مسأله ۳۰۱۱» نفقه خود انسـان بر نفقه زوجه مقـدّم است و نفقه زوجه بر نفقه خویشـانِ واجب النّفقه مقـدّم می‌باشـد و در خویشـان واجب النّفقه نیز، نفقه فرد نزدیـک‌تر بر فرد دورتر اولویّت دارد؛ مثلاًـ نفقه پـدر بر نفقه جـدّ یـا نفقه اولاـد بر نفقه اولاـدِ اولاد مقـدّم می‌باشد.

«مسأله ۳۰۱۲» اگر فرزندِ صغیری، خود اموال و دارایی داشته باشد، ولیّ او می‌تواند از اموال خود او مخارجش را تأمین نماید.

«مسأله ۳۰۱۳» اگر شـخص متمکّن از دادنِ نفقه واجب النّفقه خودداری نمایـد، حاکم شـرع او را مجبور می کند تا نفقه او را بدهد و اگر ممکن نشد، حاکم شرع از مال او برداشته و هزینه زندگی آنان را تأمین می کند.

«مسأله ۳۰۱۴» انسان نمی‌تواند «زکات» و «خمس» و «کفّارات» خود را برای مخارجی که تأمین آن بر او واجب است، به افراد واجب النّفقه خود بپردازد.

«مسأله ۳۰۱۵» علاوه بر تأمین مخارج فرزند، تربیت صحیح و اِشراف بر امور وی و آموزش خواندن و نوشتن و شنا و نیز تزویج او پس از بلوغ، از حقوق فرزند بر پدر می‌باشد.

«مسأله ۳۰۱۶» در صورتی که فرزند نیاز به ازدواج داشته باشد – به نحوی که با ترک آن مرتکب حرام می‌شود و یا به مشقّت می‌افتد – بر پدر واجب است نسبت به آن اقدام نماید؛ همچنین در صورت نیاز شدید پدر یا مادر به ازدواج – به نحوی که بدون آن به حرج و مشقّت می‌افتند – و توانایی فرزند، واجب است فرزند نسبت به آن اقدام نماید.

«مسأله ۳۰۱۷» سزاوار نیست پدر و مادر با تفاوت و تبعیض بین اولاد، مالی را به آنان ببخشند، مگر این که بعضی از آنها نیازمند یا دارای امتیازات عقلی و شرعی باشند.

احکام پوشش و زینت

«مسأله ۳۰۱۸» انسان باید عورت خود را از کسانی که مکلّفند، گرچه با او محرم باشند و نیز از دیوانه و بچّه‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهند، هر چند محرم باشند، بپوشاند؛ ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

«مسأله ۳۰۱۹» اصل لزوم حجاب برای زن از ضروریّات اسلام است، هر چند بعضی از جزئیات آن از ضروریات نیست؛ پس زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند، بلکه احتیاط آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده، ولی خوب و بد را می‌فهمد و به حدّی رسیده که ممکن است به قصد لذّت نگاه کند، بپوشاند لکن پوشاندن صورت ودست‌ها تا مچ اگر به قصد نشان دادن به مردها و لذّت بردن آنها نباشد لازم نیست، هرچند خوب است، ولی قدم‌های خود را باید بپوشاند و بنابر احتیاط پوشش زن‌ها باید به شکلی باشد که برجستگی‌های بدن آنان نیز نمایان نباشد.

«مسأله ۳۰۲۰» پوشیدن لباس نازک و لباسی که در صورت تابش نور، بدن از زیر آن نمایان می‌شود، در جایی که نامحرم باشد اشکال دارد، همچنین پوشیدن لباس رنگین و چشمگیر در صورتی که برای زن زینت حساب شود و نامحرم او را ببیند، محلّ اشکال است.

«مسأله ۳۰۲۱» اگر زن شغلی داشته باشد و بخواهد کاری انجام دهد که در مقابل نامحرم مراعات حجاب برای او ممکن نباشد، باید آن را ترک کند و شغلی را انتخاب کند که بتواند حجاب شرعی را رعایت نماید.

«مسأله ۳۰۲۲» پوشیدن لباس طلاباف و ابریشم خالص برای مردها حرام است، ولی برای زن‌ها اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۲۳» زینت کردن مردها با طلا نظیر استفاده از زنجیر و انگشتر و ساعت مچی طلا و بنابر احتیاط واجب، عینک طلا حرام است امّا اگر مقدار کمی طلاـ در آن به کار رفته باشد به گونه‌ای که چیزی محسوب نشود، اشکال ندارد و زینت کردن مردها با «پلاتین» جایز است.

«مسأله ۳۰۲۴» گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد، برای مرد و زن مانعی ندارد.

«مسأله ۳۰۲۵» ظاهر کردن هر آنچه در نظر عرف زینت و آرایش برای زن محسوب می‌شود، در برابر مرد نامحرم جایز نیست.

«مسأله ۳۰۲۶» استفاده زن‌ها از کلاه گیس‌های معمول مانعی ندارد اما از نامحرم باید پوشانده شود، زیرا کلاه‌گیس معمولاً برای زن‌ها نوعی زینت حساب می‌شود و زینت زن باید از نامحرم پوشیده باشد.

«مسأله ۳۰۲۷» زینت کردن زن در عدّه وفات شوهر حرام است وتفصیل آن در «مسائل عدّه» بیان خواهد شد.

«مسأله ۳۰۲۸» پوشیدن «لباس شهرت» که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد، معمول نیست، در صورتی که موجب وهن و هتک او شود، جایز نیست.

« مسأله ۳۰۲۹» چنانچه پوشیدن لباس زنانه توسط مرد و یا لباس مردانه توسط زن موجب هتک و وهن آنها شود، باید از آن خودداری کنند.

«مسأله ۳۰۳۰» پوشیدن لباس مخصوص کفار و یا آویختن صلیب و مانند آن و نیز لباسی که ترویج کننده یک نوع فرهنگ یا اندیشه ضد اخلاقی و یا بی‌بندوباری باشد، جایز نیست و تولید کنندگان و فروشندگان لباس نیز باید از تولید و فروش چنین پوشاکی پرهیز کنند.

احکام نگاه، لمس و صدا

«مسأله ۳۰۳۱» نگاه مرد به بدن زن نامحرم، چه با قصد لذّت وچه بدون آن، حرام است و نگاه کردن به صورت و دست‌ها اگر به قصد لذّت باشد حرام است، ولی اگر بدون قصد لذّت باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به قسمت‌هایی از بدن مرد نامحرم که معمولاً پوشانده می‌شود حرام می‌باشد و نگاه کردن به صورت و بدن و موی دختر نابالغ اگر به قصد لذّت نباشد و به واسطه نگاه کردن هم انسان نترسد که به حرام بیفتد، اشکال ندارد، ولی بنابر احتیاط باید به جاهایی مثل ران و شکم که معمولاً ـ آن را می‌پوشانند، نگاه نکند.

«مسأله ۳۰۳۲» نگاه کردن بدون قصد لذّت به دست، مچ، صورت و موی جلوی سر زن‌هایی که سنّ آنان از حدّ ازدواج و تمتّع گذشته است، مانعی ندارد ولی لمس عمدی بدن آنان جایز نیست.

«مسأله ۳۰۳۳» نگاه کردن بدون قصد لذّت و بدون این که بترسد به گناه بیفتد، به صورت، دست و موی زنان روستایی که معمولاً موی خود را نمی‌پوشانند یا به صورت، دست و موی زنان بدحجابی که عمداً مراعات حجاب شرعی را نمی‌کنند، هرچند خلاف احتیاط است، ولی ظاهراً اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۳۴» مردها می‌توانند هنگام سینه زدن برای عزاداری، سینه خود را برهنه کنند، ولی نگاه کردن زنان به سینه آنان حرام است و اگر مردها بدانند که زن‌ها عمداً به بدن آنها نگاه می‌کنند، احوط آن است که سینه خود را برهنه نکنند.

« مسأله ۳۰۳۵» کسی که می‌خواهد ازدواج کند، فقط به مقدار متعارف برای شناخت و پسندیدن جایز است به صورت، مو و دست‌های زن یا دختر مورد نظر نگاه کند و چنانچه با نگاه اوّل غرض حاصل نشود، تکرار آن اشکال ندارد، ولی به هر حال نباید قصد لذّت داشته باشد، هر چند حصول لذّت قهری اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۳۶» اگر انسان بدون قصد لذّت به صورت و دست‌های زن‌های غیر مسلمان و جاهایی که معمولاً در انظار عمومی آنها را نمی‌پوشانند نگاه کند، در صورتی که نترسد به حرام بیفتد، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۳۷» نگاه کردن به عورت دیگری حرام است، اگرچه از پشت شیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها باشد و احتیاط واجب آن است که به عورت بچّه ممیّز هم نگاه نکنند، ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

«مسأله ۳۰۳۸» غیر از زن و شوهر، سایر مردان و زنانی که با یکدیگر محرمند، نمی‌توانند به عورت یکدیگر نگاه کنند و احتیاط واجب آن است که به قسمتهایی از بدن یکدیگر که معمولاً پوشانده می‌شود نیز نگاه نکنند.

«مسأله ۳۰۳۹» مرد نباید به قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذّت حرام است.

«مسأله ۳۰۴۰» گرفتن فیلم و عکس توسّط مرد از زن نامحرم حرام نیست، ولی اگر برای عکس برداشتن مجبور شود که عمل حرام دیگری انجام دهد، مثلاً دست به بدن او بزند یا نظر او به صورت زینت شده زن یا به سایر بدن او بیفتد، نباید عکس او را بردارد و اگر مرد، زن نامحرمی را بشناسد، در صورتی که آن زن متهتّک نباشد – یعنی عفیف و نجیب باشد – نباید به عکس او نگاه کند.

«مسأله ۳۰۴۱» اگر در حال ناچاری زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تَنقیه کند یا عورت او را آب بکشد و همچنین اگر مرد بخواهد مرد دیگر یا زنی غیر از همسر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت نرسد.

«مسأله ۳۰۴۲» اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند، اشکال ندارد؛ ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن می‌تواند معالجه کند، نباید به او نگاه کند.

«مسأله ۳۰۴۳» اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب باید آیینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند؛ ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۴۴» زن می‌تواند در جایی که نامحرم هست با صدای بلند صحبت کند، مگر این که صدای او موجب تحریک مردهای نامحرم باشد که در این صورت جایز نیست.

«مسأله ۳۰۴۵» زن و مرد نامحرم می‌توانند صدای یکدیگر را بدون قصد لذّت بشنوند، خواه به صورت صحبت کردن باشد یا به شکلی دیگر و خواه به طور مستقیم باشد یا غیر مستقیم؛ ولی اگر صدای زن مهیّج باشد، بنابر احتیاط از گوش دادن به آن اجتناب شود.

طلاق

احکام طلاق

طلاق در اسلام مورد نکوهش و مذمّت شدید واقع شده و در برخی روایات از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که: «هیچ چیزی نزد خداوند محبوب‌تر از خانه‌ای نیست که با ازدواج آباد شود و هیچ چیزی در نزد خداوند مبغوض‌تر از خانه‌ای نیست که با طلاق ویران گردد»(۶۲) ولی اگر ادامه زندگی زناشویی به خاطر اختلافات شدید و غیر قابل اصلاح موجب سختی و حرج بشود، به گونه‌ای که ترک زندگی زناشویی تنها راه خلاصی از مشقت‌ها و اختلافات و فشارهای روانی بین زن و شوهر باشد، اسلام طلاق را راه نجاتی برای ادامه زندگی زن و شوهر دانسته است.

«مسأله ۳۰۴۶» اگر صیغه طلاق با رعایت شرایط اجرا گردد، موجب انحلال عقد ازدواج و به هم خوردن رابطه زناشویی می گردد و مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد، پس اگر او را مجبور کنند که زن خود را طلاق دهد باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست. همچنین کسی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ باشد، اگرچه بچّه‌ای که به ده سالگی رسیده و خوب و بد را تشخیص می‌دهد و احکام طلاق را می‌فهمد نیز چنانچه همسر خود را طلاق دهد، صحیح است.

«مسأله ۳۰۴۷» زنی که می‌خواهند او را طلاق دهند، باید دارای دو شرط باشد:

اوّل: هنگام طلاق از خون حیض و خون نفاس پاک باشد گرچه غسل نکرده باشد.

دوم: در پاکیِ پس از حیض و نفاس، شوهر او با وی آمیزش نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده بیان می‌شود.

«مسأله ۳۰۴۸» اگر زن را از خون حیض پاک بداند و او را طلاق بدهد و بعد معلوم شود که هنگام طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد و بعد معلوم شود پاک بوده، در صورتی که جدّاً بتواند قصد طلاق بکند، طلاق او صحیح است، وگرنه صورت ظاهری طلاق کافی نیست.

«مسأله ۳۰۴۹» طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس، در سه صورت صحیح است:

اوّل: شوهر بعد از ازدواج با او آمیزش نکرده باشد.

دوم: آبستن باشد و اگر معلوم نباشد که آبستن است و شوهر در حال حیض او را طلاق بدهد و بعد بفهمد آبستن بوده، اشکال ندارد.

سوم: مرد به واسطه غایب بودن نتواند یا برای او مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد.

«مسأله ۳۰۵۰» اگر مردی که از همسر خویش غایب است، بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه عادت همسر خویش را بداند و بداند که چه هنگام به حالت پاکی که در آن با وی آمیزش نکرده وارد می‌شود و یا بتواند از آن اطّلاع پیدا کند، باید بر طبق همان عمل کند وگرنه باید از وقتی که غائب شده، سه ماه صبر کند و سپس او را طلاق دهد و در صورتی که به همین ترتیب عمل نماید و بعد معلوم شود که طلاق در حال حیض یا نفاس بوده، طلاق صحیح است.

«مسأله ۳۰۵۱» کسی که غایب نیست ولی اطّلاع از حال زن برای او ممکن نمی‌باشد، مانند شخصی که زندانی است و ملاقات ندارد، در حکم غایب است.

«مسأله ۳۰۵۲» اگر با همسر خود که از خون حیض و نفاس پاک است آمیزش کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نُه سال او تمام نشده یا آبستن است یا یائسه می‌باشد - یعنی اگر سیّده است احتیاطاً بیشتر از شصت سال و اگر سیّده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد - اگر بعد از آمیزش طلاق دهند، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۵۳» هرگاه با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است آمیزش کند و در همان پاکی او را طلاق دهد، اگر بعد معلوم شود که هنگام طلاق آبستن بوده، طلاقش صحیح است.

«مسأله ۳۰۵۴» اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه بیماری حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او آمیزش کرده تا سه ماه از آمیزش با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

«مسأله ۳۰۵۵» بنابر مشهور طلاق باید به صیغه عربی صحیح خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً«فاطمه» باشد باید بگوید: «زَوْجَتِی فاطِمَهُ طالِقٌ» یعنی: «زن من، فاطمه، رها است» و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «زَوْجَهُ مُوَکِّلِی فاطِمَهُ طالِقٌ» یعنی: «زن موکّل من، فاطمه، رها است» و بنابر احتیاط واجب طلاق باید منجّز باشد و طلاق معلّق به قید و شرط، بنابر احتیاط باطل است.

«مسأله ۳۰۵۶» زنی که به عقد موقّت درآمده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند، طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدّت تعیین شده تمام شود یا مرد مدّت را به او ببخشد، به این ترتیب که بگوید: «مدّت را به تو بخشیدم» و در این مورد شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

اقسام طلاق و احکام آنها

طلاق دارای دو قسم است: ۱ - طلاق بائن ۲ - طلاق رِجعی.

۱ - طلاق بائن

«طلاق بائن» آن است که بعد از طلاق، شوهر حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است:

اوّل: طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده است.

دوم: طلاق زنی که یائسه است، یعنی اگر سیّده است احتیاطاً بیشتر از شصت سال و اگر سیّده نیست بیشتر از پنجاه سال دارد.

سوم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او آمیزش نکرده است.

چهارم: طلاق سوم زنی که او را بعد از سه وصلت متوالی سه دفعه طلاق داده‌اند.

پنجم: طلاق «خُلع» و «مُبارات» که احکام آنها خواهد آمد.

طلاق خُلع

«مسأله ۳۰۵۷» طلاق زنی را که به همسر خود، میل و علاقه ندارد و مهریّه یا مالِ دیگر خود را به او می‌بخشد که او را طلاق دهد، طلاق «خلع» گویند، اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهریه باشد.

«مسأله ۳۰۵۸» اگر شوهر بخواهد خود صیغه طلاق را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، می گوید: «زَوْجَتِی فاطِمَةُ خالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ، هِیَ طالِقٌ» یعنی: «زنم فاطمه را در مقابل آنچه بخشید طلاق خلع دادم، او رهاست».

«مسأله ۳۰۵۹» اگر زن کسی را وکیل کند که مهریّه او را به شوهر او ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر «محمّد» و اسم زن «فاطمه» باشد، وکیل صیغه طلاق را این طور می‌خواند: «عَنْ مُوَکِّلَتِی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَهَا لِمُوَکِّلِی مُحَمَّدٍ لِیَخْلَعَها عَلَیْهِ» یعنی: «از جانب موکّل خودم فاطمه مهریّه او را به موکّل خودم محمد بخشیدم تا او را طلاق خلع دهد» پس از آن بدون فاصله می گوید: «زَوْجَةُ مُوَکِّلِی خَالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ، هِیَ طالِقٌ» یعنی: «زن موکّل خودم را در مقابل آنچه بخشید طلاق خلع دادم، او رهاست» و اگر زن کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمه «مَهرَها» آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باشد بگوید: «بَذَلْتُ مأةَ تُومان».

طلاق مُبارات

«مسأله ۳۰۶۰» اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مهر خود یا مالی را به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را «مُبارات» گویند.

«مسأله ۳۰۶۱» اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن «فاطمه» باشد، باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِها، فَهِیَ طالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زنم فاطمه را در مقابل مهر او، پس او رهاست» و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «بارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی فاطِمَةَ عَلی مَهْرِها، فَهِیَ طالِقٌ» یعنی: «طلاق مبارات دادم زن موکّلم فاطمه را در برابر مهر او، پس او رهاست» و در هر دو صورت اگر به جای کلمه «عَلی مَهْرِها»، «بِمَهرِها» بگوید، اشکال ندارد و اگر مالی را که زن بخشیده مقداری از مهر باشد، باید به جای «مَهرِها» بگوید: «عَلی هَذَا الْمِقْدارِ مِنْ مَهْرِها» و اگر مالی که زن بخشیده از مهر نباشد باید به جای آن بگوید: «عَلی ما بَذَلَتْ».

«مسأله ۳۰۶۲» صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید: «برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم» اشکال ندارد.

«مسأله ۳۰۶۳» اگر زن در بین مدّت عدّه طلاق خُلع یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

«مسأله ۳۰۶۴» مالی که شوهر برای طلاق مبارات می گیرد، باید بیشتر از مَهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

۲ - طلاق رِجعی

اگر مردی همسر خود را طلاق دهد و طلاق او جزء هیچ کدام از پنج قسمی که در طلاق بائن گفته شد نباشد، آن طلاق را «طلاق رجعی» می‌نامند که بعد از آن تا وقتی زن در عدّه است، مرد می‌تواند به او رجوع نماید.

«مسأله ۳۰۶۵» بر زنی که طلاق رجعی داده شده، احکام همسر شرعی جاری است، بنابر این نفقه و زکات فطره او بر شوهر واجب

است و از یکدیگر ارث می‌برند و شوهر حق ندارد در عدّه با خواهر او یا زن پنجم ازدواج نماید، ولی در مدّت عدّه طلاق بائن نفقه زن بر شوهر واجب نیست. «مسأله ۳۰۶۶» کسی که زن خود را طلاق رجعی داده، حرام است او را در مدّت عدّه از خانه‌ای که هنگام طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از موارد که در کتاب‌های مفصل گفته شده – مانند این که زن کار حرامی که موجب حدّ است انجام دهد یا ناشزه باشد – بیرون کردن او اشکال ندارد و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

«مسأله ۳۰۶۷» اگر زن یا مرد در عدّه طلاق رجعی بمیرد، دیگری از او ارث می‌برد، ولی اگر در عدّه طلاق بائن – مانند طلاق خُلع یا مبارات – یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد، مگر این که در عدّه طلاق «خلع» یا «مبارات» زن از بخشیدن مال یا مهریّه خود به شوهر برگردد و شوهر هم مطّلع شود و رجوع نماید که در این صورت اگر یکی از آنان در زمان عدّه بمیرد، دیگری از او ارث می‌برد.

«مسأله ۳۰۶۸» هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با زن باشد، این شرط باطل است ولی چنانچه شرط کند که از طرف مرد وکیل باشد که اگر مرد مسافر کند یا مثلاً شش ماه خرجی ندهد، از طرف او خود را طلاق دهد، چنانچه پس از مسافرت مرد یا شش ماه خرجی ندادن خود را با رعایت احتیاط طلاق دهد، صحیح است.

«مسأله ۳۰۶۹» اگر بچّه‌ای دیوانه شود و با حال دیوانگی بالغ گردد، پدر و جدّ پدری او، اگر به مصلحتش باشد، می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

«مسأله ۳۰۷۰» اگر پدر یا جدّ پدری برای طفل خود زنی را صیغه کنند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خود زنی را دو ساله صیغه کنند، بنابر احتیاط نمی‌توانند مدّت آن زن را ببخشند و همچنین نمی‌توانند زن دائمی او را طلاق دهد.

«مسأله ۳۰۷۱» اگر از روی علاماتی که در شرع معیّن شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که آنان را عادل نمی‌داند، نباید آن زن را برای خود یا برای کس دیگری عقد کند.

«مسأله ۳۰۷۲» اگر کسی زن خود را بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زن او بوده بدهد و مثلاً بعد از یک سال بگوید: «یک سال پیش تو را طلاق دادم» و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در آن مدّت برای زن تهیّه نموده و او مصرف نکرده است، از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده، نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

احکام رجوع کردن

«مسأله ۳۰۷۳» «رجوع» به هر لفظ یا عملی ممکن است حاصل شود، به شرط آن که همراه با قصد رجوع باشد، بنابر این در طلاق رِجعی مرد به دو صورت می‌تواند به زن خود رجوع کند:

اوّل: حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است.

دوم: کاری کند که از آن بفهمند رجوع کرده است.

«مسأله ۳۰۷۴» برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد، بگوید: «به زن خود رجوع کردم» صحیح است.

«مسأله ۳۰۷۵» مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، نباید به

وی رجوع کند.

«مسأله ۳۰۷۶» اگر مرد همسرش را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق او را عقد کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم، زن به دیگری شوهر کند، با چهار شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی مرد می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اوّل: آن که عقد همسر دوم دائمی باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد موقّت کند، بعد از آن که از او جدا شد، شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

دوم: همسر دوم بالغ باشد و با او از جلو آمیزش و دخول کند به نحوی که موجب غسل شود.

سوم: همسر دوم زن را طلاق بدهد یا بمیرد.

چهارم: عدّه طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

«مسأله ۳۰۷۷» اگر مردی سه بار صیغه طلاق را تکرار کند - بدون این که در میان این سه بار رجوع کرده باشد - یک طلاق محسوب می‌شود و دو طلاق دیگر لغو است و اگر بگوید: «هِیَ طالِقٌ ثَلاثاً» یعنی: «زن من سه طلاقه است»، طلاق باطل است.

احکام و مسائل عدّه

عده بر دو قسم است: ۱ - عده طلاق ۲ - عده وفات.

۱ - عدّه طلاق

پس از آن که زن به هر دلیل از شوهر خود جدا شد - خواه با خواندن صیغه طلاق باشد یا از موارد فسخ نکاح باشد یا با تمام شدن مدّت و یا بخشیدن مدّت توسّط شوهر در عقد موقّت - باید مدّتی را که در شرع مقدس تعیین شده به عنوان «عدّه» صبر نماید و در این مدّت از ازدواج با شوهر دیگری خودداری نماید.

«مسأله ۳۰۷۸» زنی که نُه سال او تمام نشده (در صورتی که بالغ نشده باشد) و زن یائسه، عدّه ندارند، یعنی اگرچه شوهر با او آمیزش کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

«مسأله ۳۰۷۹» زن بی‌شوهری که با او زنا شده، عدّه ندارد و ازدواج با او جایز است؛ ولی بنابر احتیاط از ازدواج با کسانی که زنا را حرفه خود قرار داده‌اند خودداری شود، مگر این که به طور کلّی دست بردارند و توبه آنان احراز شود و زنی که به شبهه با او آمیزش شده، باید عدّه طلاق نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۰» زنی که نُه سال او تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهر او با وی آمیزش کند و طلاقش بدهد، بعد از طلاق باید عدّه نگهدارد، یعنی بعد از آن که در پاکی او را طلاق داد، باید به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید، عدّه او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از آمیزش او را طلاق بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

«مسأله ۳۰۸۱» زنی که رَحِمَش را برداشته‌اند یا لوله‌های رحم او را بسته‌اند نیز باید عدّه نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۲» زنی که حیض نمی‌بیند، اگر در سنّ زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بعد از آمیزش او را طلاق دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۳» زنی که عده او سه ماه است، اگر اوّل ماه او را طلاق بدهند، باید سه ماه هلالی - یعنی از هنگامی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه - عدّه نگهدارد و اگر در بین ماه او را طلاق بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از

ماه چهارم عدّه نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه او را طلاق بدهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عدّه نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگهدارد تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگهداشته، سی روزِ تمام شود.

«مسأله ۳۰۸۴» پایان عدّه زن آبستن، به دنیا آمدن یا سقط شدن فرزند اوست؛ پس اگر به طور مثال زنِ بارداری را طلاق بدهند و پس از چند ساعت نوزاد او به دنیا آید، عدّه او تمام می‌شود؛ ولی اگر زن شوهردار از راه زنا آبستن شده باشد و شوهرش او را در همان حال طلاق بدهد، بنابر احتیاط واجب باید علاوه بر آنچه گفته شد، سه پاکی یا سه ماه از زمانِ طلاق او بگذرد.

«مسأله ۳۰۸۵» زنی که نُه سال او تمام شده و یائسه نیست، اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله به عقد موقّت در آید، چنانچه شوهرش با او آمیزش نماید و مدّت آن زن تمام شود یا شوهر مدّت را به او ببخشد، در صورتی که حیض می‌بیند باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید.

«مسأله ۳۰۸۶» ابتدای عدّه طلاق از هنگامی است که خواندن صیغه طلاق تمام می‌شود - چه زن بداند او را طلاق داده‌اند یا نداند - پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۷» اگر با زنی به گمان این که همسر خودِ اوست آمیزش کند، چه زن بداند که او شوهر او نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۸» اگر با زنی که می‌داند همسر او نیست زنا کند، چنانچه زن نداند که آن مرد شوهر او نیست، بنابر احتیاط واجب باید عدّه نگهدارد.

«مسأله ۳۰۸۹» اگر مرد زنی را فریب بدهد که از شوهر خود طلاق بگیرد و با او ازدواج کند، طلاق و عقد آن زن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

۲ - عدّه وفات

«مسأله ۳۰۹۰» زنی که شوهرش مرده اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، اگرچه یائسه یا صیغه باشد یا شوهرش با او آمیزش نکرده باشد و اگر آبستن باشد، باید تا هنگام زاییدن عدّه نگهدارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچّه او به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهر خود صبر کند و این عدّه را «عدّه وفات» می گویند.

«مسأله ۳۰۹۱» زن باید در ایّام عدّه وفات از انجام کارهای زیر خودداری نماید:

اوّل: پوشیدن لباس رنگارنگ، در صورتی که عرفاً زینت حساب شود. دوم: سرمه کشیدن. سوم: هر کاری که زینت حساب شود، مانند آرایش؛ ولی نظافت بدن و لباس، شانه کردن مو، گرفتن ناخن، رفتن حمّام و سکونت در خانه تزیین شده مانعی ندارد.

«مسأله ۳۰۹۲» اگر زن از روی عمد یا فراموشی و یا ندانستن مسأله در تمام یا قسمتی از زمان عدّه وفات یکی از محرّماتی را که در مسأله قبل گفته شد انجام دهد، اگر از روی عمد بوده باشد، هرچند گناه کرده، ولی عدّه او به هم نمی‌خورد و لازم نیست آن را از سر بگیرد.

«مسأله ۳۰۹۳» زنی که در عدّه وفات به سر می‌برد، می‌تواند از خانه خارج شود و برای رفع نیازهای خود رفت و آمد کند، ولی احوط آن است که شب را در همان خانه‌ای که در زمان حیات همسرش زندگی می کرده بماند.

«مسأله ۳۰۹۴» اگر شوهر در جبهه جنگ یا به علّت دیگری مفقودالاثر شود، سه صورت دارد:

اوّل: زن یقین کند شوهر او از دنیا رفته است که در این حالت باید عدّه وفات نگهدارد و پس از عدّه می تواند ازدواج نماید.

دوم: یقین کند شوهر او زنده است که در این صورت باید به هر حال صبر کند و مخارج زندگی او از مال شوهر است و اگر مال

نداشته باشد، از صدقات و بیت المال تأمین می‌شود و اگر صبر کردن برای او موجب عسر و حرج شود، باید برای تعیین تکلیف به حاکم شرع مراجعه نماید.

سوم: نداند شوهرش زنده است یا نه، که در این صورت اگر پدر یا جدّ پدری یا وکیل شوهر، مخارج زندگی او را از مال شوهر یا محلّ دیگری تأمین کنند، باید صبر کند و اگر تأمین نکنند، حاکم شرع آنان را وادار به تأمین می کند و اگر به هیچ شکل مخارج او تأمین نشود، زن می‌تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع دستور دهد زن تا مدّت چهار سال پس از مراجعه صبر کند و در این مدّت با هر وسیله ممکن تحقیق می کنند، اگر ثابت شد که شوهر زنده است باید صبر کند و اگر ثابت نشد، حاکم شرع به پدر یا جدّ پدری شوهر دستور می‌دهد که زن را طلاق دهد و اگر ممکن نشد، خود حاکم شرع او را طلاق می‌دهد و بنابر احتیاط واجب زن باید بعد از طلاق به مقدار عدّه وفات - یعنی چهار ماه و ده روز - عدّه نگهدارد و بعد می‌تواند شوهر کند و چنانچه پس از عدّه، شوهر اوّل او پیدا شود، حقّی بر زن ندارد و اگر در بین مدّت عدّه طلاق پیدا شود، حق دارد رجوع کند و اگر بعد از عدّه طلاق و قبل از پایان عدّه وفات پیدا شود، احوط آن است که رجوع نکند و در صورت تمایل دوباره عقد نکاح بخوانند.

«مسأله ۳۰۹۵» اگر زن یقین کند که شوهر او مرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود و در صورتی که آبستن باشد، به مقداری که در عدّه طلاق گفته شد، برای شوهر دوم عدّه طلاق و بعد برای شوهر اوّل عدّه وفات نگهدارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اوّل عدّه وفات و بعد برای شوهر دوم عدّه طلاق نگهدارد.

«مسأله ۳۰۹۶» شروع عدّه وفات از هنگامی است که زن از مرگ شوهر مطّلع می‌شود.

«مسأله ۳۰۹۷» اگر زن بگوید عدّه‌ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود:

اوّل: آن که مورد تهمت و بدنامی نباشد.

دوم: از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدّت، تمام شدن عدّه ممکن باشد.

احکام لِعان

«مسأله ۳۰۹۸» مرد حق ندارد به مجرّد احتمال یا گمان و یا شایعه‌های بی‌اساس، به زن خود نسبت زنا بدهد و یا فرزندی را که از زن او متولّد شده و ممکن است از او باشد، از خود نفی کند و اگر شوهر به زن نسبت زنا داد، حدّ قذف بر او جاری می‌شود، مگر این که چهار شاهد عادل نزد حاکم شرع بر آن اقامه کند و یا نزد حاکم شرع «لِعان» کند که در این صورت بر زن حدّ زنا جاری می‌شود، ولی اگر در مقابلِ لعان مرد، زن نیز نزد حاکم شرع لعان کند، حدّ از او نیز برطرف می‌شود.

«مسأله ۳۰۹۹» لعان یا برای اثبات عمل زنای زن است و یا برای نفی فرزندی که از او متولّد شده است و باید نزد حاکم شرع انجام شود و کیفیّت لعان در اوایل سوره «نور» بیان شده است و شرایط و احکام آن نیز در کتابهای مفصّل فقهی آمده است.

«مسأله ۳۱۰۰» پس از انجام لعان احکام زیر بر آن جاری می‌شود:

اوّل: زن و شوهر از یکدیگر جدا می‌شوند.

دوّم: زن بر این مرد حرام ابدی می‌شود.

سوّم: حدّ از کسی که لعان کرده برطرف می‌شود.

چهارم: در لعان برای نفی فرزند، خویشاوندی بین این فرزند و این مرد و خویشان او برطرف می‌شود و از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ ولی بین این فرزند و مادر و خویشان مادری خویشاوندی ثابت است و از یکدیگر ارث می‌برند.

احیای زمین موات

احکام اِحیای زمین‌های مَوات

«زمین موات» به زمین‌هایی گفته می‌شود که به دلایلی چون نبودن آب، باتلاق بودن زمین و ریگزار یا سنگلاخ بودن آن، قابل کشت و زرع یا ساختمان سازی نبوده و یا به دلیل کوچ کردن اهالی آن به طور کلّی متروکه شده باشند. زمین‌های موات بر دو قسم هستند:

اوّل: «موات اصلی» و آن زمینی است که از آغاز تا کنون هیچ گونه عمران و آبادانی در آن انجام نشده باشد.

دوم: «موات عَرَضِی»، وآن زمینی است که در گذشته آباد بوده، ولی به هر دلیل ویران و متروک شده است.

«مسأله ۳۱۰۱» زمین‌های موات اصلی جزء «اَنفال» هستند و اختیار آن در زمان حضور امام معصوم‌علیه السلام به دست اوست و آن حضرت هرگونه صلاح بداند در آنها تصرّف می‌کند و اجازه احیا می‌دهد یا به افراد تملیک کرده و یا اجاره می‌دهد و در زمان غیبت امام‌علیه السلام، مسلمانان می‌توانند آنها را احیا کنند، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرند و هر کس هر قسمتی را احیا کند، نسبت به آن سزاوارتر است و دیگران حقّ مزاحمت او را ندارند.

«مسأله ۳۱۰۲» زمین‌های موات عَرَضی از جهت شناخت مالک بر دو قسمند:

اوّل: زمین‌هایی که دارای صاحب بوده، ولی بر اثر رها کردن و اِعراض، ساختمان‌های آن با گذشت زمان خراب شده و عمران آنها از بین رفته باشد و در حال حاضر بدون صاحب شمرده شوند؛ حکم این زمین‌ها مانند زمین‌های موات اصلی است.

دوم: زمین‌هایی که متروک شده‌اند، ولی نه آنچنان که از آنها اعراض شده و بدون مالک به حساب آیند، بلکه مالک آنها مشخّص است و یا این که موجود است ولی شناخته شده نیست (مجهول‌المالک)؛ حکم این زمین‌ها مانند سایر اموالی است که صاحب دارند و تصرّف در مال مجهول‌المالک نیز بنابر احتیاط واجب، موکول به نظر مجتهد جامع‌الشرایط می‌باشد.

«مسأله ۳۱۰۳» زمین آبادی که به ویرانی گراییده، اگر صاحب آن شناخته شده باشد، دارای سه حالت است:

اوّل: صاحب زمین به کلّی از زمین صرف نظر کرده و توجّهی به آن نداشته باشد که این صورت حکم زمین موات اصلی را خواهد داشت.

دوم: صاحب زمین از زمین صرف نظر نکرده و تصمیم بر احیای آن داشته باشد، ولی به دلیل نبودن امکانات - مثل آب و سایر وسایل - قدرت بر احیا نداشته و احیای آن نیاز به گذشت زمان داشته باشد؛ زمین در این حالت حکم زمین احیا شده را دارد و کسی حقّ تصرّف در آن را بدون اجازه مالک ندارد.

سوم: صاحب زمین از زمین صرف نظر نکرده ولی آن را احیا هم نمی‌کند، چون بهره‌برداری از احیا نشده آن بیشتر از احیا شده آن است، مانند این که بخواهد از علف آن برای چرانیدن گوسفندان استفاده کند؛ زمین در این حالت نیز حکم زمین احیا شده را دارد و کسی حقّ تصرّف در آن را بدون اجازه مالک ندارد.

«مسأله ۳۱۰۴» در صورت تحقق دولت عدل اسلامیِ جامع الشرایط، احیای زمین موات مشروط به اجازه حکومت است - هرچند اجازه به طور عام باشد - پس قبل از اجازه حکومت کسی حقّ تصرّف در زمین‌های موات را ندارد و تنها افراد و گروه‌هایی که به آنان اجازه داده شده می‌توانند کارهای مقدّماتی - از قبیل دیوار کشی، تسطیح و خاکبرداری - را شروع کنند، ولی به مجرّد به ثبت رساندن زمین بدون احیای آن، حقّی برای ثبت دهنده ثابت نمی‌شود و ثبت دهنده حقّ ندارد آن را بفروشد یا وقف نماید و یا معاملات دیگری بر روی آن انجام دهد.

«مسأله ۳۱۰۵» کسی که اجازه احیا دارد، لازم نیست شخصاً اقدام به کارهای مقدّماتی و احیا نماید، بلکه اگر دیگری را اجیر یا وکیل کند، کافی است و آثار عمل برای کسی است که اجیر یا وکیل گرفته است.

«مسأله ۳۱۰۶» شروع در عملیات احیا مانند حصار کشیدن اطراف زمین یا کندن چاه یا ایجاد نهر و مانند آن، «تحجیر» است و موجب مالکیت نمی‌شود، ولی برای تحجیر کننده ایجاد حقّ اولویّت در احیا می کند.

احکام حیازت مباحات

«مسأله ۳۱۰۷» اگر کسی مال مباحی را که مالک ندارد به قصد تملک و با رعایت قوانین شرعی تصرّف کند، مالک آن می گردد و این عمل را «حیازت مباحات» می گویند. حیازت مباحات ممکن است به فراهم آوردن مقدمات تصرّف صورت بگیرد، مانند دامی که صیاد برای صید ماهی در دریا می گستراند.

«مسأله ۳۱۰۸» همانگونه که در احکام انفال گفته شد، هر مالی که عرفاً مالیّت داشته ولی مالک نداشته باشد و منفعت آن متعلّق به عموم مردم باشد، جزء انفال است و برای تصرّف در انفال در عصر غیبت امام معصوم‌علیه السلام، بنابر احتیاط باید از حاکم شرعی اجازه گرفته شود؛ ولی برای تصرّفاتی که معمولاً ـ مردم بدون اجازه انجام می‌دهند و سیره در مورد آنان وجود دارد – مثل ماهی گیری برای رفع نیازهای شخصی و یا چراندن دام در مراتع – اجازه گرفتن لازم نیست و این گونه موارد در حکم مباحات می‌باشند.

«مسأله ۳۱۰۹» اگر چیزی که مالک معینی دارد، مالک آن به اراده خود از آن اعراض کند یا آن را برای دیگران مباح کند – مانند سکّه‌هایی که بر سر عروس می‌ریزند – تصرّف کسانی که آن مال برای آنان مباح شده در آن مال جایز است.

«مسأله ۳۱۱۰» در صورت تحقق دولت عدل اسلامیِ جامع الشرایط، استفاده از جنگل‌ها و نیزارهای طبیعی و دریاها و معادن و رودخانه‌های بزرگ و جانوران وحشی و مانند آنها، باید با اجازه حکومت باشد، هر چند این اجازه به طور عام باشد.

«مسأله ۳۱۱۱» هرگاه کسی به قصد حیازت آب مباح، در زمین خود یا در زمین مباح، نهر ایجاد نماید، آبی که در نهر جاری می‌شود ملک صاحب نهر است، مشروط بر این که مزاحم اراضی دیگران یا شرب و استفاده مردم نباشد.

«مسأله ۳۱۱۲» هر کس در زمین خود یا در اراضی مباح به قصد تملّک، قنات یا چاهی حفر کند تا به آب برسد و یا چشمه‌ای جاری کند، مالک آب آن می‌شود. حکومت می‌تواند برای حفر چاه و استفاده از آب قواعدی وضع نماید.

«مسأله ۳۱۱۳» هرگاه چند نفر در حفر چاه یا قنات یا جاری کردن چشمه و مانند آن شریک شوند، به نسبت به عمل و مخارجی که برای آن کرده‌اند مالک آب می‌شوند.

«مسأله ۳۱۱۴» حیازت هر چیزی بر اساس عرف تعیین می گردد، مثلًا حیازت ماهی صید آن و حیازت بوته‌های بیابان، کندن آن به قصد تملّک است.

مشترکات

«مسأله ۳۱۱۵» مکان‌هایی که بین مردم مشترک است عبارتند از:

اوّل: خیابان‌ها و کوچه‌ها، راه‌های زمینی و دریایی و هوایی و مراتع آبادی‌ها نسبت به مردم آن آبادی‌ها.

دوم: مساجد، زیارتگاه‌ها و اماکنی که به عنوان استفاده مردم ساخته شده است.

سوم: دریاها، دریاچه‌ها، چشمه‌های جاری در کوه‌ها و زمین‌های موات و رودخانه‌ها ونهرهای بزرگ و کوچکی که به وسیله اشخاص خاصّی احداث نشده‌اند.

چهارم: معادن آشکاری که بهره‌برداری از آنها نیازی به حفاری و مانند آن ندارد، مانند معادن نمک و آهن.

«مسأله ۳۱۱۶» همه مردم در بهره بردن و استفاده از مشترکات یکسان می‌باشند، ولی هر که زودتر شروع به بهره‌برداری نماید، حقّ تقدّم دارد، همچنین در اموری که قابل تملّک است - مانند صید ماهی - هر کس صید کند مالك آن خواهد شد، ولی دولت صالح اسلامی حق دارد به خاطر مصالح کشور و مردم، بهره‌برداری از برخی مشترکات را موقّتاً یا برای همیشه به خودش یا بعضی از اشخاص یا اوقات اختصاص دهد.

احکام لُقَطه

اموال پیدا شده

به مالی که گم شده و انسان آن را پیدا می‌کند «لُقَطه» می‌گویند. مالی که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحب آن معلوم شود، احتیاط واجب آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد.

«مسأله ۳۱۱۷» اگر مالی را پیدا کند که نشانه داشته و قیمت آن از «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار کمتر باشد، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او آن را بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خودش شود، آن را بردارد و در این صورت اگر تلف شود، لازم نیست عوض آن را بدهد، بلکه اگر قصد ملك شدن هم نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود، دادن عوض بر او واجب نیست.

«مسأله ۳۱۱۸» اگر چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای داشته باشد که به واسطه آن بتواند صاحب آن را پیدا کند - اگرچه صاحب آن کافری باشد که در امان مسلمانان است - در صورتی که قیمت آن به «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار برسد، احوط آن است که یک سال به نحوی اعلام کند که عرفاً گفته شود یك سال اعلام کرده است.

«مسأله ۳۱۱۹» اگر انسان خودش نخواهد اعلام کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید تا از طرف او اعلام نماید.

«مسأله ۳۱۲۰» اگر معرّفی و اعلام، نیاز به هزینه داشته باشد - مثل این که پیدا کننده به هر دلیلی قدرت اعلام نداشته باشد و باید به دیگری مزد بدهد تا اعلام کند یا کالای پیدا شده دارای اهمیّت باشد و باید به وسیله روزنامه یا نظایر آن آگهی و اعلام نماید - می‌تواند هزینه معرّفی و آگهی را از صاحب آن بگیرد.

«مسأله ۳۱۲۱» اگر تا یك سال اعلام کند و صاحب مال پیدا نشود، می‌تواند به قصد این که هر وقت صاحب آن پیدا شد عوض آن را به او بدهد، برای خود بردارد یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که از طرف صاحب آن صدقه بدهد، امّا چیزی که در حرم (مکّه) پیدا شود، احتیاط واجب آن است که آن را برای خود برندارد بلکه صدقه دهد.

«مسأله ۳۱۲۲» اگر بعد از آن که یك سال اعلام کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحب آن نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی نکرده باشد، ضامن نیست؛ همچنین اگر آن مال را به حاکم شرعی تحویل دهد و سپس صاحب آن پیدا شود، ضامن نیست؛ ولی اگر از طرف صاحب آن صدقه داده باشد یا برای خود برداشته باشد، ضامن است.

«مسأله ۳۱۲۳» کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلام نکند، علاوه بر این که معصیت کرده، باز هم

واجب است اعلام کند.

«مسأله ۳۱۲۴» اگر بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او باید اعلام نماید.

«مسأله ۳۱۲۵» اگر انسان در بین سالی که اعلام می‌کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، اگر نخواهد آن را اعلام کند، احتیاط واجب آن است که آن را صدقه بدهد.

«مسأله ۳۱۲۶» اگر در بین سالی که اعلام می‌کند، مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی یا زیاده‌روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحب آن بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده‌روی هم ننموده باشد، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله ۳۱۲۷» اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار می‌رسد، در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلام صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند در روز اوّل آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و چنانچه صاحب آن پیدا شود و به صدقه دادن راضی نشود، باید عوض آن را به او بدهد و ثواب صدقه‌ای که داده مال خود اوست.

«مسأله ۳۱۲۸» اگر چیزی را پیدا کند و به گمان این که مال خود اوست بردارد و بعد بفهمد مال خود او نبوده، باید تا یک سال اعلام نماید.

«مسأله ۳۱۲۹» لازم نیست هنگام اعلام، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید: «چیزی پیدا کرده‌ام» کافی است.

«مسأله ۳۱۳۰» اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مالِ من است، در صورتی باید به او بدهد که نشانه‌های آن را بگوید و یقین پیدا کند که مال اوست، ولی اگر ذکر نشانه‌ها فقط موجب گمان به مالک بودن آن شود، مخیّر است که به او بدهد یا از دادن به او خودداری نماید.

«مسأله ۳۱۳۱» اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار برسد، چنانچه اعلام نکند و در مسجد یا جای دیگری که محلّ اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

«مسأله ۳۱۳۲» هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید تا مقداری که ممکن است آن را نگهدارد، بعد قیمت کند و خودش بردارد یا بفروشد و پول آن را نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که در صورت امکان برای فروش آن به خودش یا به دیگری، از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر صورت باید اعلام را یک سال ادامه دهد تا اگر صاحب آن پیدا شد، پول آن چیز را به او تسلیم کند و اگر صاحب آن پیدا نشود، از طرف او صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که برای صدقه دادن از حاکم شرع اجازه بگیرد.

«مسأله ۳۱۳۳» قیمت مال پیدا شده باید بر حسب زمان و مکانی که مال در آن پیدا شده محاسبه شود.

«مسأله ۳۱۳۴» اگر چیزی که پیدا کرده، هنگام وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصد او این باشد که صاحب آن را پیدا کند، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۱۳۵» اگر دو شاهد عادل شهادت دهند که مالِ پیدا شده متعلّق به فلان شخص است، باید مال به آن فرد داده شود، چه پیش از شروع اعلام یا در بین و یا بعد از آن باشد.

«مسأله ۳۱۳۶» اگر کسی که مال نشانه‌دار را پیدا کرده بمیرد، چنانچه پس از پایان اعلام، آن را برای خود برداشته و مرده باشد، مالکیّت آن به همان صورت به وارث او منتقل می‌شود که اگر صاحب آن پیدا شد، به او برگردانده شود و اگر قبل از شروع اعلام یا در بین آن مرده باشد، ظاهراً ورثه باید به جای او اعلام نمایند.

«مسأله ۳۱۳۷» اگر کفش او را اشتباهاً ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مالِ کسی است که کفش او را برده و قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، در صورتی که از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود و یا برای او مشقّت

داشته باشد، می‌تواند آن را به جای کفش خودش بردارد، ولی اگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد و چنانچه از پیدا شدن او ناامید شود، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و اگر احتمال بدهد کفشی که مانده مالِ کسی نیست که کفش او را برده، باید با آن معامله مجهول المالك نماید، یعنی از صاحب آن جستجو و تحقیق کند و چنانچه از پیدا کردن او مأیوس شود، از طرف او به فقیر صدقه بدهد.

«مسأله ۳۱۳۸» اگر مالی را که کمتر از «۶/۱۲» نخود نقره سکّه‌دار ارزش دارد، پیدا کند و از آن صرف نظر نماید و در مسجد یا جای دیگری بگذارد، چنانچه کسی آن را بردارد، برای او حلال است.

«مسأله ۳۱۳۹» لوازم و ابزار و اشیایی که آنها را برای تعمیر و مانند آن نزد تعمیرکاران و صاحبان صنایع می‌برند، اگر صاحب آن جنس ناشناخته باشد و دیگر سراغ آن نرود و صاحب صنعت پس از جستجو و تحقیق از آمدن صاحب جنس ناامید شود، باید آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و بنابر احتیاط واجب باید با اجازه حاکم شرع باشد.

«مسأله ۳۱۴۰» اگر دزد مالی را که به سرقت برده نزد انسان امانت بگذارد، جایز نیست آن را به خود دزد برگرداند، بلکه باید آن را به صاحب آن بدهد و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد، حکم لُقطه بر آن جاری می‌شود.

«مسأله ۳۱۴۱» اگر مالی از دیگران در بین اموال انسان باقی بماند و صاحب آن یا محل و مکان او به هیچ وجه معلوم نباشد به گونه‌ای که رساندن مال به صاحب آن برای او میسّر نبوده و از پیدا کردن او نیز مأیوس باشد، باید آن را از طرف صاحب آن و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد. همچنین اگر انسان در معاملات و داد وستدها کم و زیاد کرده و بر اثر مرور زمان صاحبان آنها را فراموش کرده باشد و شناخت آنان برای او میسّر نباشد، باید عوض آنها را از طرف صاحبان آنها و بنابر احتیاط واجب با اجازه حاکم شرع صدقه بدهد و بنابر احتیاط در هر دو صورت اگر مقدار آن را ندانند، باید به قدری صدقه بدهد که مطمئن شود بریء الذّمّه شده است و به این کار در اصطلاح «ردّ مظالم» گفته می‌شود.

مجهول المالک و حیوان و انسان گم شده

احکام مجهول‌المالک و حیوان و انسان گم شده

«مجهول‌المالك» به مالی می‌گویند که صاحب آن مشخص نیست.

« مسأله ۳۱۴۲» اگر حیوانی مثل گوسفند یا مرغ وارد خانه انسان شود و صاحب آن معلوم نباشد، حکم لُقَطه را ندارد بلکه «مجهول‌المالك» می‌باشد، پس باید برای پیدا کردن صاحب آن جستجو کند و چنانچه از یافتن او مأیوس شد، حیوان یا بهای آن را صدقه بدهد و بنابر احتیاط از حاکم شرع برای صدقه دادن اجازه بگیرد. همچنین است اگر کبوتری که بال آن بریده شده است وارد منزل انسان شود، ولی اگر بال کبوتر بریده نباشد و انسان نداند صاحب دارد یا نه، می‌تواند آن را به قصد تملّك برای خود بردارد و اگر بداند صاحب دارد، باید آن را به صاحب آن برگرداند و اگر صاحب آن را نشناسد و از پیدا کردن او مأیوس باشد، باید آن را صدقه دهد.

«مسأله ۳۱۴۳» اگر در جایی که عمران و آبادی است حیوانی را پیدا کند، یکی از دو صورت را دارد:

اوّل: اگر حیوان سالم بوده و در معرض تلف نباشد، جایز نیست آن را بگیرد و اگر گرفت باید آن را حفظ کند و علوفه آن را نیز تأمین کند و حق ندارد از صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و در صورتی که آن حیوان گوسفند باشد و صاحب آن پیدا نشود، می‌تواند آن را برای صاحب آن نگهدارد و یا این که پس از سه روز آن را بفروشد و پول آن را از طرف صاحب آن صدقه بدهد و

چنانچه صاحب آن پیدا شود و صدقه را قبول نکند، باید پول آن را به صاحب آن بدهد.

دوم: اگر حیوان در اثر بیماری یـا غیر آن در معرض تلف باشـد، جایز است آن را بگیرد و در این صورت واجب است علوفه آن را تأمین کنـد و در صورتی که قصد رایگان نداشته باشد، می‌تواند پس از پیدا شدنِ صاحب آن عوض آن را مطالبه نماید و یا این که از شیر یا پشم یا سواری آن به طور معمول استفاده کند و از مخارج آن کم کند و اگر حیوان تلف شود، ضامن آن نیست، مگر این که در حفظ آن کوتاهی کرده باشد.

«مسأله ۳۱۴۴» اگر حیوانی را در جایی که عمران و آبـادی نیست، ماننـد بیابان‌هـا، جنگل‌هـا، کوه‌هـا و راه‌هـای بیابانی پیـدا کنـد و صاحب آن معلوم نباشد، دو صورت دارد:

اوّل: اگر در آن محل آب و گیاه وجود داشته باشد و حیوان از لحاظ جسمی و قدرت دویدن بتواند خود را از درندگان حفظ کند، جایز نیست آن را بگیرد.

دوم: اگر در آن محل آب و گیاه وجود نداشته باشـد و یا حیوان در معرض خطر باشد، مانند گوسفند و بچّه شتر، جایز است آن را بگیرد و به مقـدار ممکن معرّفی کنـد و چنانچه از پیـدا کردن صاحب آن مأیوس شود، می‌توانـد آن را تملّک کند و یا این که برای صاحب آن حفظ نماید، ولی در صورت تملّک اگر صاحب آن پیدا شود، باید عوض آن را به او بدهد.

«مسأله ۳۱۴۵» اگر بچّه‌ای گم شود و ولیّ او پیـدا نشود و یا او را سرِ راه گذاشـته باشـند، جایز است بلکه اگر در معرض تلف شدن باشـد واجب است که انسان او را بردارد و حفظ کند و مخارج او را تأمین نماید تا به حدّ بلوغ برسد و یا پدر یا مادر یا جدّ پدری او پیـدا شود و چنـانچه بچّه مـالی همراه خود داشته باشـد، جـایز است با اجازه حاکم شـرع آن مال را به مصـرف او برسانـد و اگر مال نداشته باشـد، از بیت المال یا زکوات یا مردم خیّر برای مخارج او کمک بگیرد و اگر ممکن نشـد، خودش مخارج او را بدهد و در این صورت می‌تواند مخارجی را که متحمّل می‌شود، یادداشت کند تا پس از بزرگ شدن و تمکّن بچّه، از او مطالبه نماید.

«مسأله ۳۱۴۶» مالی که صاحب آن مشخّص است ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست، در حکم مجهول‌المالک می‌باشد.

غصب

احکام غَصْب

«غَصْب» آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حقّ کسی مسلّط شود. غصب از گناهان بزرگ است و غاصب در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که: «هر کس یک وجب زمین از دیگری را غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.»(۶۳)

«مسأله ۳۱۴۷» اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده و همچنین است بنابر احتیاط، اگر در مسجد جایی را که قبلاً دیگری به آن پیشی گرفته است تصرّف کند.

«مسأله ۳۱۴۸» چیزی که انسان پیش طلبکار گرو می‌گـذارد، باید پیش او بماند تا اگر طلب او را ندهد طلب خود را از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.

«مسأله ۳۱۴۹» مالی که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری آن را غصب کند، صاحب مال وطلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماینـد و چنانچه آن چیز را از او بگیرنـد، باز هم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرنـد، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

«مسأله ۳۱۵۰» اگر انسان چیزی را غصب کند، باید آن را به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

«مسأله ۳۱۵۱» اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً ـ از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود، متعلّق به صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند، باید اجاره آن را بدهد.

«مسأله ۳۱۵۲» اگر کسی چیزی را غصب کند و آن چیز در دست او رشد و نموّ پیدا کند، همه آن متعلّق به صاحب مال است؛ مثلاً اگر نهالی را غصب کند و در زمین خود بکارد، درخت هرچه رشد و نموّ پیدا کند متعلّق به صاحب نهال است و غاصب اجرت زمین را طلبکار نیست؛ همچنین اگر پیوندی را غصب کند و به درخت خود پیوند بزند، بنابر اقوی نموّ و میوه آن برای صاحب پیوند است.

«مسأله ۳۱۵۳» اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته باشد، باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۳۱۵۴» هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، اگرچه هر یک به تنهایی می‌توانسته‌اند آن را غصب نمایند، هر کدام آنان به نسبت استیلایی که پیدا کرده ضامن آن است.

«مسأله ۳۱۵۵» اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً ـ گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن باشد، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحب آن برگرداند.

«مسأله ۳۱۵۶» اگر ظرف طلا ـ و نقره یا چیز دیگری را که صاحب آن - از روی تقلید یا اجتهاد - نگاه داشتن آن را جایز می‌داند غصب کند و خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد و چنانچه برای این که مزد ندهد بگوید: «آن را مثل اوّل آن می‌سازم»، مالک مجبور نیست قبول نماید و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّل بسازد.

«مسأله ۳۱۵۷» اگر چیزی را که غصب کرده به نحوی تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود - مثلاً ـ با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگوید: «مال را به همین صورت بده»، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، بلکه بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اوّل درآورد و اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد و در صورتی که مزد ساختن کمتر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، تفاوت قیمت را هم باید بدهد.

«مسأله ۳۱۵۸» اگر چیزی را که غصب کرده به گونه‌ای تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید: «باید آن را به صورت اوّل درآوری»، واجب است آن را به صورت اوّل درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را نیز به صاحبش بدهد؛ پس اگر با طلایی که غصب کرده گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید: «باید به صورت اوّلش درآوری»، در صورتی که بعد از ذوب کردن قیمت آن از کمتر طلایی شود که با آن گوشواره نساخته بوده، باید تفاوت آن را بدهد.

«مسأله ۳۱۵۹» اگر زمینی را غصب کند و در آن ساختمان بسازد، چنانچه مالک به فروش یا مبادله آن راضی نشود و عین زمین خود را مطالبه نماید، غاصب باید ساختمان را خراب کند و زمین را به حالت اوّل برگرداند و تحویل صاحبش بدهد.

«مسأله ۳۱۶۰» اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درخت‌ها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را

مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

«مسأله ۳۱۶۱» اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده، بدهد.

«مسأله ۳۱۶۲» درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر صاحبش از خوردن میوه آن منع نکند و انسان نیز نداند که صاحب آن راضی نیست، می‌تواند از میوه آن بخورد، مشروط بر آن که اتفاقاً از آنجا عبور کند و به قصد خوردن میوه به آنجا نرفته باشد، ولی نمی‌تواند چیزی از میوه آن را با خود ببرد و نیز نباید کاری کند که به درخت آسیب برسد.

«مسأله ۳۱۶۳» اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق دارد، مثلاً ـ گوشت آن یک قیمت و پوست آن قیمت دیگری دارد، بنابر احتیاط واجب باید بالاترین قیمت را از روز غصب تا روز تلف بدهد.

«مسأله ۳۱۶۴» اگر چیزی که غصب کرده و از بین رفته، مانند گندم و جو باشد که قیمت اجزای آن با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد و خصوصیات چیزی که می‌دهد باید مثل خصوصیّات چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ ولی اگر قیمت بازار کمتر شده باشد، بنابر احتیاط باید به نسبت تفاوت قیمت مصالحه نمایند.

«مسأله ۳۱۶۵» اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزای آن با هم فرق دارد غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدّتی که در پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

«مسأله ۳۱۶۶» اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر کدام آنان که بخواهد بگیرد و اگر از اوّلی بگیرد، او می‌تواند از دومی مطالبه کند، ولی اگر دومی به اوّلی برگردانده و پیش او تلف شده باشد، نمی‌تواند از او مطالبه کند.

«مسأله ۳۱۶۷» اگر یکی از شرطهای معامله در چیزی که می‌فروشند نباشد، مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند بدون وزن معامله نمایند، معامله باطل است و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله، راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد و گرنه چیزی که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود – چه بداند معامله باطل است و چه نداند – باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۳۱۶۸» هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، لزوم پرداخت عوض محلّ اشکال است.

«مسأله ۳۱۶۹» کسی که مال یا حقّ او غصب شده است، می‌تواند با مراجعه به حکومت صالح – و در حال ضرورت به حکومت جائر – یا توسل به زور، ضمن حفظ مقرّرات شرع، مال یا حقّ خود را به دست آورد؛ ولی اگر در این راه متحمّل مخارجی شود، نمی‌تواند آن را از غاصب بگیرد مگر این که صرف این مخارج طبق معمول جهت پس گرفتن مال لازم باشد، مانند هزینه‌ای که برای دادرسی هزینه کرده است، در صورتی که آن را ضمن دادخواست مطالبه نموده باشد.

«مسأله ۳۱۷۰» اگر امین، مانند کسی که مالی به عاریه یا ودیعه در دست اوست، منکر مالی گردد که در اختیار اوست، از زمان انکار در حکم غاصب است. همچنین سلطه بدون مجوّز بر مال دیگری در حکم غصب است.

تقاص

احکام تَقاص

در مواردی که صاحب حق قادر به دریافت حقّ خود از راه‌های متعارف نیست، می‌تواند به هر شکل که قادر است حقّ خود را از مال مدیون بردارد، ولی بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع یا نماینده او – هرچند به طور اجمال – اجازه بگیرد و این نوع احقاق حقّ را در فقه «تَقاص» می گویند.

«مسأله ۳۱۷۱» اگر بدهکار مالی نزد طلبکار داشته باشد و پس از مطالبه طلبکار از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی کند، طلبکار می‌تواند به مقدار طلب خود از مال او بردارد، همچنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید، صاحب حق می‌تواند به مقدار حقّ خود از مال غاصب بردارد.

«مسأله ۳۱۷۲» تقاص از مالی که بین بدهکار و دیگری مشترک است جایز نمی‌باشد، مگر این که شریک اجازه دهد.

«مسأله ۳۱۷۳» اگر کسی مال مشترکی را غصب کند، هر یک از دو شریک می‌توانند به مقدار سهم خود تقاص نماید.

«مسأله ۳۱۷۴» اگر بعد از تقاص خطا و اشتباهِ تقاص کننده معلوم شود، باید جبران گردد وچنانچه مال مورد تقاص از بین رفته باشد، باید مثل یا قیمت آن را بپردازد.

«مسأله ۳۱۷۵» در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست:

اوّل: اگر طرف منکر حقّ او نباشد و در پرداخت آن اِهمال نورزد و به هنگام مطالبه، حاضر به پرداخت باشد، هرچند طلبکار از مطالبه شرم داشته باشد.

دوم: اگر انکار طرف از این جهت باشد که خود را صاحب حق می‌داند و یا در حقانیّت مدّعی تردید دارد.

سوم: اگر بدهکار نزد حاکم شرع با تقاضای طلبکار قسم یاد کرده باشد که مدیون نیست.

شکار

احکام سر بریدن و شکار حیوانات

«مسأله ۳۱۷۶» اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعد گفته می‌شود سر ببرند – چه وحشی باشد و چه اهلی – بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی چهارپایی که انسان با آن نزدیکی کرده و حیوانی که نجاستخوار شده و به دستوری که در شرع معیّن شده آن را اِستبراء نکرده‌اند، بعد از سربریدن هم گوشت آن حلال نیست.

«مسأله ۳۱۷۷» حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو، کبک، بُز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده، مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده‌اند، اگر به دستوری که بعد گفته می‌شود آنها را شکار کنند، پاک و حلالند؛ ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که تربیت و اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

«مسأله ۳۱۷۸» حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید؛ بنابر این بچّه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچّه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچّه آن را که نمی‌تواند فرار کند با یک تیر شکار نمایند، آهو حلال می‌شود و بچّه آن حرام است.

«مسأله ۳۱۷۹» حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودیِ خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

«مسأله ۳۱۸۰» حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مرده آن پاک است.

«مسأله ۳۱۸۱» سگ و خوک به واسطه سربریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و اگر حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشتخوار است، به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، پاک است ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدن آنها هم اشکال دارد.

«مسأله ۳۱۸۲» فیل، خرس، بوزینه، موش و نیز حیواناتی که مانند مار و سوسمار در داخل زمین زندگی می کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودیِ خود بمیرند، نجس می‌باشند.

«مسأله ۳۱۸۳» اگر از شکم حیوان زنده، بچّه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات (ذبح)

«مسأله ۳۱۸۴» دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن – یعنی: «نای (راه نفس)»، «مِری (راه غذا)» و دو شاهرگ حیوان – را از زیر بر آمدگی گلو به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند، کافی نیست.

«مسأله ۳۱۸۵» اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد و بعد بقیّه را ببرند، فایده ندارد بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند، ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند – اگرچه پیش از جان دادن حیوان بقیّه رگها را ببرند – اشکال دارد.

«مسأله ۳۱۸۶» اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری پاره کند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی باقی نماند، آن حیوان حرام می‌شود؛ ولی اگر مقداری از گردن را بکند وچهار رگ باقی باشد یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سرِ آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد.

«مسأله ۳۱۸۷» حرام است که پیش از بیرون آمدن روح، سرِ حیوان را از بدن آن جدا کنند، ولی با این عمل حیوان حرام نمی‌شود و بنابر احتیاط واجب پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را نکنند و مغز حرام را که در تیره پشت است نبرند.

شرایط سر بریدن حیوان (ذبح)

«مسأله ۳۱۸۸» سر بریدن حیوان پنج شرط دارد:

اوّل: کسی که سر حیوان را می‌برد – مرد باشد یا زن – باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نکند و بچّه مسلمان هم اگر ممیّز باشد، یعنی خوب و بد را بفهمد، می‌تواند سر حیوان را ببرد.

دوم: سرِ حیوان را با کارد تیز ببرند و کارد باید از فلزی باشد که معمولاً با آن چاقو می‌سازند؛ ولی چنانچه پیدا نشود و به گونه‌ای باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ تیز، می‌شود سر آن را برید.

سوم: در هنگام سر بریدن، جلوی بدن حیوان باید رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود؛ ولی اگر فراموش کند یا مسأله را نداند یا قبله را اشتباه کند یا نداند قبله کدام طرف است یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد.

چهارم: وقتی که می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد، به نیّت سر بریدن نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید: «بسم الله» کافی است و اگر بدون قصدِ سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از

روی فراموشی نام خدا را نبرد، اشکال ندارد.

پنجم: حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلاً چشم یا دُم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند تا معلوم شود زنده بوده است.

«مسأله ۳۱۸۹» برای رو به قبله کردن حیوان در حال ذبح، کیفیّت خاصّی معتبر نیست و فرقی نمی‌کند که حیوان را به جانب راست یا چپ بخوابانند یا سر پا نگاه دارند، ولی باید به گونه‌ای باشد که بگویند رو به قبله است.

«مسأله ۳۱۹۰» در ذِبح کننده «اختیار» شرط نیست، پس اگر کسی از روی اکراه ولی با مراعات شرایط شرعی حیوان را ذبح کند، حلال و پاک است؛ همچنین لازم نیست بردن نام خدا از نظر ذبح کننده واجب باشد، پس اگر کسی معتقد به وجوب آن نباشد اما هنگام ذبح به قصد ذبح نام خدا را بر زبان جاری کند، کافی است.

«مسأله ۳۱۹۱» گفتن «بسم اللّٰه» توسّط شخص دیگری غیر از ذبح کننده و یا توسط ضبط صوت و نظایر آن کافی نیست.

«مسأله ۳۱۹۲» سر بریدن حیوان با دستگاه‌هایی که اخیراً متداول شده، در صورتی که شرایط شرعی - مانند رو به قبله بودن، بسم اللّٰه گفتن و غیر آن - رعایت شود، جایز است و لازم نیست برای هر کدام «بسم اللّٰه» بگوید، بلکه اگر هنگام زدن دکمه و گفتن «بسم اللّٰه» ذبح چند حیوان را قصد کند و «بسم اللّٰه» را به قصد آنها بگوید، همه آنها حلال می‌شوند، به شرط آن که همه آنها عرفاً در یک زمان باشند؛ ولی اگر به تدریج و با فاصله ذبح شوند، باید برای هر کدام یک «بسم اللّٰه» گفته شود.

« مسأله ۳۱۹۳» گوشت‌ها یا مرغ‌های سر بریده‌ای که از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شوند، محکوم به نجاست و حرمت و مردارند، مگر آن که ذبح شرعی آنها ثابت شود؛ ولی گوشت‌هایی که در بازار مسلمانان به فروش می‌روند و احتمال داده می‌شود که به طور شرعی ذبح شده باشند، حلال و خرید و فروش آنها جایز است.

«مسأله ۳۱۹۴» بی‌حس کردن حیوان توسّط دستگاه یا هر وسیله دیگری قبل از ذبح، اگر به طور کامل نباشد و مانع از خروج خون متعارف از حیوان پس از سربریدن نشود، اشکال ندارد و باید در غیر حال ناچاری از وارد کردن ضربه گیج کننده به سر حیوان قبل از ذبح - اگر موجب اذیّت حیوان باشد - خودداری شود، ولی موجب حرام شدن گوشت حیوان نمی‌شود.

دستور کشتن شتر

« مسأله ۳۱۹۵» اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید علاوه بر رعایت پنج شرطی که برای سربریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که برنده بوده و از فلزاتی است که معمولاً با آن کارد می‌سازند، در گودی بین گردن و سینه آن فرو کنند.

«مسأله ۳۱۹۶» وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد؛ ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده و جلوی بدن آن رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۱۹۷» اگر به جای این که کارد را در گودی کردن شتر فرو کنند، سر آن را ببرند یا گوسفند و گاو و مانند آنها را مثل شتر، کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است؛ ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد، کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند یا مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد.

« مسأله ۳۱۹۸» اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، چنانچه با چیزی مثل شمشیر که به واسطه تیزی آن بدن زخم

می‌شود، به بـدن حیوان زخم بزننـد و در اثر زخم جـان بدهـد، حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی بایـد شـرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، دارا باشد.

مستحبّات و مکروهات سر بریدن حیوان

«مسأله ۳۱۹۹» چند چیز در سربریدن حیوانات مستحب است:
اوّل: هنگام سر بریـدن گوسـفند، دو دست و یک پای آن را ببندنـد و پای دیگرش را باز بگذارنـد و هنگام سر بریـدن گاو، چهار دست و پـای آن را ببندنـد و دُم آن را بـاز بگذارنـد و هنگـام کشـتن شتر، دو دست آن را از پـایین تا زانو یا تا زیر بغل به یکـدیگر ببندنـد و پاهـایش را بـاز بگذارنـد و مسـتحب است مرغ را بعـد از سـربریدن، رهـا کننـد تـا پر و بال بزنـد. دوم: کسـی که حیوان را می‌کُشـد رو به قبله باشـد. سوم: پیش از کشـتن حیوان آب جلوی آن بگذارند. چهارم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیّت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.
«مسأله ۳۲۰۰» چند چیز در سر بریدن حیوانات مکروه است:
اوّل: آن که کارد را پشت حلقوم فرو کنند و به طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود. دوم: در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند. سوم: در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را ببرند، ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد. چهارم: خود انسان چهارپایی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

«مسأله ۳۲۰۱» اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند، با پنج شرط حلال می‌شود و بدن آن پاک است:
اوّل: آن که اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطه تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سـنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شـکار کننـد، چنانچه گلوله آن تیز باشـد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشـد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد یا به واسـطه حرارتش بدن حیوان را بسوازند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاک و حلال بودن آن اشکال دارد. دوم: کسی که شکار می‌کند باید مسلمان یا بچّه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کـافر یا کسـی که اظهار دشـمنی با اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم می‌کنـد حیوانی را شـکار نمایـد، آن شـکار حلال نیست. سوم: اسـلحه را به قصـد شـکار کردن حیوان به کار برد و اگر مثلاً جای دیگری را نشانه‌گیری کنـد و اتّفاقاً حیوان را بکشـد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است. چهارم: در وقت به کار بردن اسـلحه، نام خـدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد، شـکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کنـد، اشـکال نـدارد. پنجم: وقتی به نزد حیوان برسد، مرده باشد یا اگر زنده باشد، به اندازه سربریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.
«مسأله ۳۲۰۲» اگر دو نفر حیوانی را شـکار کننـد و یکی از آنـان مسـلمان و دیگری کافر باشـد، یا یکی از آن دو نام خـدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.
«مسأله ۳۲۰۳» اگر بعـد از آن که حیوانی را تیر زدنـد، مثلاً در آب بیفتـد و انسان بداند که حیوان به واسـطه تیر خوردن و افتادن در آب جان داده، حلال نیست بلکه اگر شک کند که فقط برای تیر بوده یا نه، حلال نمی‌باشد.

«مسأله ۳۲۰۴» اگر با اسلحه غصبی یا سگ غصبی حیوانی را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود؛ ولی گذشته از این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحب آن بدهد.

«مسأله ۳۲۰۵» اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است - با شرطهایی که در مسائل گذشته گفته شد - حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، اگر به واسطه همین قسمت شدن جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است و اگر حیوان زنده باشد و برای سر بریدن با آداب شرع، وقت تنگ باشد، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر برای سر بریدن وقت باشد، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و آن قسمت دیگر اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال است، به شرط آن که در زمان بریدن سر، زنده باشد، اگرچه در حال جان دادن باشد.

«مسأله ۳۲۰۶» اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند، حلال است، به شرط آن که در زمان بریدن سر، زنده باشد، اگرچه در حال جان دادن باشد. «مسأله ۳۲۰۷» اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه زنده‌ای از شکم آن بیرون آید، چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند، حلال و گرنه حرام می‌باشد.

«مسأله ۳۲۰۸» اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّه مرده‌ای را از شکم آن بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدن آن روییده باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

«مسأله ۳۲۰۹» اگر سگ شکاری، حیوانِ وحشی حلال گوشتی را شکار کند، با شش شرط گوشت آن پاک و حلال است:

اوّل: سگ به گونه‌ای تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، ولی اگر در وقت نزدیک شدن به شکار با جلوگیری نایستد، مانعی ندارد و احتیاط واجب آن است که اگر عادت داشته باشد که پیش از رسیدن صاحب خود شکار را بخورد، از شکار آن اجتناب کنند، ولی اگر اتّفاقاً شکار را بخورد، اشکال ندارد.

دوم: صاحبش آن را بفرستد و اگر سرِ خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر سرِ خود دنبال شکار رود و بعد صاحب آن بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند - اگرچه به واسطه صدای صاحب آن شتاب کند - بنابر احتیاط واجب، باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

سوم: کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد یا بچّه مسلمان که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌کند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

چهارم: وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد، اشکال ندارد و اگر وقت فرستادن سگ نام خدا را عمداً نبرد و پیش از آن که سگ به شکار برسد نام خدا را ببرد، بنابر احتیاط واجب باید از آن شکار اجتناب نماید.

پنجم: شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

ششم: کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده باشد، به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه

وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد - مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند - چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

«مسأله ۳۲۱۰» کسی که سگ را فرستاده، اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به نحو معمول و با شتاب کارد را بیرون آورد و وقت سر بریدن بگذرد و آن حیوان بمیرد، حلال است؛ ولی اگر مثلاً به واسطه تنگ بودنِ غِلاف یا چسبندگی آن بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد، حلال نمی‌شود و نیز اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، واجب است که از خوردن آن خودداری کند.

«مسأله ۳۲۱۱» اگر چند سگ را برای شکار رها کنند، چنانچه همه آنها دارای شرایط شکار باشند، شکار حلال است؛ ولی اگر یکی از آنها دارای شرایط نباشد، شکار نجس و حرام می‌شود و نیز اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نگوید، آن شکار حرام است.

«مسأله ۳۲۱۲» اگر سگ را برای شکار حیوان مخصوصی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشند.

«مسأله ۳۲۱۳» اگر «باز» یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست؛ ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی

«مسأله ۳۲۱۴» اگر ماهی پولکدار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان بدهد، پاک و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد، پاک است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد و ماهی بدون پولک را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان بدهد، حرام است.

«مسأله ۳۲۱۵» اگر ماهی از آب بیرون بیفتد یا موج آن را بیرون بیندازد یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد با دست یا به وسیله دیگری کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن، حلال است.

«مسأله ۳۲۱۶» کسی که ماهی را صید می‌کند لازم نیست مسلمان باشد و در هنگام گرفتن، نام خدا را ببرد؛ ولی مسلمان باید بداند که آن را زنده گرفته و در خارج از آب جان داده است.

«مسأله ۳۲۱۷» ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگرچه بگوید: «آن را زنده گرفته‌ام» حرام می‌باشد، مگر این که اطمینان حاصل شود که راست می‌گوید.

«مسأله ۳۲۱۸» خوردن ماهی زنده اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۱۹» اگر ماهی زنده را بریان کنند یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردن آن اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۲۰» اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی که بیرون آب مانده اشکال ندارد.

صید مَلخ

«مسأله ۳۲۲۱» اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن، خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که

آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در هنگام گرفتن، نام خدا را ببرد؛ ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه، اگرچه بگوید: «زنده گرفته‌ام»، حلال نیست مگر این که اطمینان حاصل شود که راست می‌گوید.

«مسأله ۳۲۲۲» خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند، حرام است.

خوردنی ها و آشامیدنیها

احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

«مسأله ۳۲۲۳» خوردن گوشت پرنده‌ای که مثل شاهین چنگال دارد، حرام است و احتیاط واجب ترک خوردن گوشت پرستو و هُدهُد است.

«مسأله ۳۲۲۴» از حیوانات دریایی، ماهی پولکدار حلال است، اگرچه پولک‌های آن هنگام صید یا به واسطه عوارض دیگری ریخته باشد، همان گونه که برخی از ماهی‌ها تنها پولک‌های اطراف گوش آنها نمایان است و ماهی بدون پولک حرام است، همچنان که سایر حیوانات دریایی نظیر نهنگ، خرچنگ و قورباغه نیز حرام می‌باشند، البته مِیگو (روبیان) نیز جزء حیوانات دریایی حلال گوشت است.

«مسأله ۳۲۲۵» از چهارپایان اهلی، گوشت شتر، گاو و گوسفند حلال است و اگر کسی با آنها وَطی کند - یعنی نزدیکی نماید - خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها حرام می‌شود و ادرار و سرگین آنها نیز بنابر احتیاط نجس است و باید بدون آن که تأخیر بیفتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد، بلکه اگر با چهارپای دیگری هم نزدیکی کند، شیر آن حرام می‌شود.

«مسأله ۳۲۲۶» خوردن گوشت اسب، قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی با آنها نزدیکی نماید، حرام می‌شوند و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

«مسأله ۳۲۲۷» از چهارپایان وحشی، گوشت آهو، گوزن، گاو وحشی، قوچ، بز کوهی و گورخر حلال است.

«مسأله ۳۲۲۸» اگر چیزی را که روح دارد از بدن حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده بُبرند، نجس و حرام می‌باشد.

«مسأله ۳۲۲۹» خوردن پانزده چیز از حیوانات حلال گوشت، حرام است:

۱ - خون ۲ - فَضله (مدفوع) ۳ - نَری ۴ - فَرج ۵ - بچّه‌دان ۶ - غُدد که آن را دُشول می‌گویند ۷ - تخم که آن را دُنْبلان می‌گویند ۸ - غده‌ای که در مغز کلّه است و به شکل نخود می‌باشد ۹ - مغز حرام که در میان تیره پشت است ۱۰ - پِی که در دو طرف تیره پشت است ۱۱ - زهره‌دان ۱۲ - سَپُرز (طَحال) ۱۳ - ادراردان (مثانه) ۱۴ - عدسی و سیاهی چشم ۱۵ - چیزی که در میان سُم است و به آن «ذات الاشاجع» می‌گویند.

«مسأله ۳۲۳۰» خوردن سرگین و آب دماغ حرام است و احتیاط واجب آن است که از خوردن ادرار در غیر شتر و از خوردن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفّر است اجتناب کنند، ولی اگر چیزهای خبیث پاک باشد و مقداری از آن به گونه‌ای با چیز حلال مخلوط شود که عرفاً مستهلک بوده و به حساب نیاید، خوردن آن اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۳۱» خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام برای شفا و خوردن گِل داغستان و گِل اَرمنی برای معالجه، اگر علاج منحصر به خوردن آنها باشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۳۲» فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست و نیز فرو بردن غذایی که هنگام خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید، اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد، اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۳۳» تخم ماهی حلال گوشت (خاویار) – هرچند نرم و لَزِج باشد – حلال است و تخم ماهی حرام گوشت – هرچند سفت و خشن باشد – حرام می‌باشد و اگر در موردی مشتبه شود که از قبیل حلال است یا حرام، بنابر احتیاط اگر لَزِج و نرم باشد، از مصرف آن خودداری شود و اگر سفت و زبر باشد، خوردن آن حلال است.

«مسأله ۳۲۳۴» خوردن گوشت و شیر حیوان نجس العین – سگ و خوک – و حیوانات درنده‌ای که معمولاً نیش و چنگال دارند، مانند شیر، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، کفتار، شغال، روباه و گربه و نیز حیواناتی که مسخ شده‌اند، مانند فیل، خرس، بوزینه و خرگوش، حرام می‌باشد.

«مسأله ۳۲۳۵» خوردن گوشت جانوران ریز و خزندگان و انواع حشرات مانند موش، مار، سوسمار، مارمولک، خرچنگ، عقرب، سوسک، زنبور، مورچه، مگس، پشه، شب‌پره و انواع کرم‌ها حرام است.

«مسأله ۳۲۳۶» معمولاً پرندگان حلال گوشت از حرام گوشت به دو راه شناخته می‌شوند:

اوّل: این که هنگام پرواز، بال زدن آنها بیشتر از بال نزدن آنها باشد، پس آن دسته که بال زدن آنها بیشتر است، حلالند و آن دسته که بیشتر بال را نگه می‌دارند، حرام می‌باشند.

دوم: آن دسته که سنگدان یا چینه‌دان یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند حلال و آن دسته که اینها را ندارند حرام می‌باشند.

«مسأله ۳۲۳۷» تخمِ پرندگان حلال گوشت، حلال و تخم پرندگان حرام گوشت، حرام است و اگر بین حلال و حرام مشتبه شود، تخم‌هایی که دو طرف آن مساوی باشد، حرام است و تخم‌هایی که یک طرف آن باریکتر باشد، حلال است.

«مسأله ۳۲۳۸» حیوان اهلیِ حلال گوشت به یکی از سه راه حرام گوشت می‌شود:

اوّل: این که «جَلّال» باشد، یعنی به خوردن مدفوع انسان عادت کرده باشد که در این صورت گوشت، تخم و شیر آن حرام و بنابر احتیاط ادرار و مدفوع آن نجس می‌باشد.

دوم: این که انسان با حیوان چهارپا نزدیکی کند که در این صورت گوشت و شیر آن حرام می‌شود و بنابر احتیاط واجب، ادرار و مدفوع آن نیز نجس است و همچنین بنابر احتیاط واجب، نسل آن نیز که پس از وطی متولد می‌شود، حرام است، گرچه قبل از وطی در شکم او موجود باشد.

سوم: برّه و بزغاله که از شیر خوک بخورد تا رشد کند و گوشت آن محکم شود که در این حالت گوشت و شیر و نسل آنها حرام می‌شود و بنابر احتیاط واجب ادرار و مدفوع آنها نیز نجس است.

«مسأله ۳۲۳۹» حیوانی که با آن نزدیکی شده اگر با حیوانات دیگر مخلوط و مشتبه شده باشد، باید از راه قرعه آن را تعیین نمایند، بدین گونه که اوّل گله را دو نصف می‌کنند و پس از قرعه آن نصف را که مشخّص شده باز دو نصف می‌کنند تا بالاخره آن حیوان مشخّص شود.

«مسأله ۳۲۴۰» خوردن، آشامیدن، تزریق و یا استعمال چیزی که برای جسم یا روح انسان ضرر قابل توجّه دارد، حرام است، ولی اگر در موردی به نظر پزشک متخصّص و مطمئن درمان بیماری منحصر به آن باشد، در حدّ ضرورت اشکال ندارد.

«مسأله ۳۲۴۱» آشامیدن شراب، حرام و در بعضی از اخبار بزرگ‌ترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند، در صورتی که متوجّه باشد که لازمه حلال دانستن آن تکذیب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد کافر است. از حضرت امام جعفر صادق‌علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «شراب ریشه بدی‌ها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن هنگام خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و

حقّ خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتی‌های آشکار رو نمی‌گرداند و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیامبران‌علیهم السلام و مؤمنین، او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.»(۶۴)

«مسأله ۳۲۴۲» سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، بنابر احتیاط واجب نباید نشست و غذا خوردن از آن سفره حرام است.

«مسأله ۳۲۴۳» بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

«مسأله ۳۲۴۴» کسی که بر اثر گرسنگی یا تشنگی به حدّ اضطرار رسیده و چیز حلال به دست نمی‌آورد، می‌تواند به حدّی که خطر را از خود دفع نماید، از چیز حرام بخورد یا بیاشامد و اگر ناچار شود از مال شخص دیگری بخورد باید عوض آن را بدهد.

«مسأله ۳۲۴۵» خوردن و آشامیدن از منزل یا باغ بستگان نزدیک انسان مانند پدر، مادر، فرزند، همسر، برادر، خواهر، عمو، عمّه، دایی، خاله و نیز دوستان و کسی که منزل و کار خود را به انسان محوّل نموده است، در صورتی که اطمینان یا گمان به راضی نبودن آنان نداشته باشد، جایز است.

مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن

«مسأله ۳۲۴۶» چند چیز در غذا خوردن مستحب است:

اوّل: هر دو دست را پیش از غذا بشوید. دوم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند. سوم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا اوّل میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته و بعد از غذا اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همین طور تا به طرف راست میزبان برسد. چهارم: در اوّل غذا «بسم اللّه» بگوید، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هر کدام آنها، گفتن «بسم اللّه» مستحب است. پنجم: با دست راست غذا بخورد. ششم: اگر با دست غذا می‌خورد، با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته باشند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد. هشتم: لقمه را کوچک بردارد. نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد. دهم: غذا را خوب بجود. یازدهم: بعد از غذا، خداوند متعال را حمد کند. دوازدهم: انگشتان را بلیسد. سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب انار و چوب ٠ریحان و نِی و برگ درخت خرما خلال نکند. چهاردهم: آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا می‌خورد، مستحب است آنچه می‌ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد. پانزدهم: در اوّل روز و اوّل شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد. شانزدهم: بعد از خوردن غذا مقداری به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. هفدهم: در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد. هیجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

«مسأله ۳۲۴۷» چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

اوّل: در حال سیری غذا خوردن. دوم: پر خوردن، در خبر است که: «خداوند متعال بیشتر از هر چیز از شکم پُر تنفّر دارد.»(۶۵) سوم: نگاه کردن به صورت دیگران در هنگام غذا خوردن. چهارم: خوردن غذای داغ. پنجم: فوت کردن به چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد. ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگری شدن. هفتم: پاره کردن نان با کارد. هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف

غذا. نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به گونه‌ای که چیزی در آن نماند. دهم: پوست کندن میوه‌هایی که معمولاً با پوست مصرف می‌شوند. یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

«مسأله ۳۲۴۸» در آشامیدن آب چند چیز مستحب است:

اوّل: آب را به طور مکیدن بیاشامد. دوم: در روز ایستاده آب بخورد. سوم: پیش از آشامیدن آب «بسم اللّه» و بعد از آن «الحمد للّه» بگوید. چهارم: به سه نفس آب بیاشامد. پنجم: از روی میل آب بیاشامد. ششم: بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبداللّه‌علیه السلام و اهل بیت و یاران ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

«مسأله ۳۲۴۹» در آشامیدن آب چند چیز مکروه است:

اوّل: زیاد آشامیدن. دوم: آشامیدن آب در شب به حالت ایستاده. سوم: آشامیدن آب با دست چپ. چهارم: آشامیدن آب پس از غذای چرب. پنجم: آشامیدن از جای شکسته کوزه، لیوان و هر ظرف دیگر و نیز از جایی که دسته آن است.

اقرار

احکام اِقرار

«اِقرار» یعنی کسی اعتراف نماید و به صورت جزم و یقین خبر دهد که دیگری بر عهده او حقّی دارد، یا حق داشتن خود بر عهده دیگری را نفی کند، یا بگوید فلان چیزی که در تصرّف اوست مالِ دیگری است، یا مثلاً فلان شخص فرزند یا برادر اوست، یا اعتراف کند که فلان جرم یا جنایت را – که قهراً موجب تعزیر، قصاص یا حدّ شرعی است – مرتکب شده است.

«مسأله ۳۲۵۰» اقرار به هر لفظی که صورت پذیرد – گرچه صریح نباشد و با قرائنی دیگر چون اشاره، رسا باشد – کفایت می کند و نافذ است، ولی اگر لفظی را که گفته ظاهر در اقرار نباشد و احتمالات دیگر در آن راه داشته باشد، اقرار ثابت نمی‌شود.

«مسأله ۳۲۵۱» اقرار کننده باید بالغ و عاقل و دارای قصد و اختیار باشد، بنابر این اقرار کودک، دیوانه، مست و یا کسی که به وسیله هیپنوتیزم در خواب بدون قصد و اختیار اقرار کرده و یا کسی که در حال تهدید یا زیر فشار جسمی یا روحی اقرار نموده، اعتبار ندارد؛ ولی اقرار بیمار در مرضی که به مرگ او منتهی می‌شود اجمالاً نافذ است، پس اگر مورد وثوق باشد همه آن صحیح است و گر نه نسبت به زاید بر ثلث مال نافذ نیست و نیز اقرار معلّق ثابت نمی‌شود.

«مسأله ۳۲۵۲» اقرار شخص سفیه نسبت به امور مالی اعتبار ندارد، بنابر این اگر سفیه اقرار نماید مبلغی به دیگری بدهکار است یا چیزی که در دست او می‌باشد مال دیگری است، اقرار او نافذ نیست، ولی اقرار سفیه نسبت به امور غیر مالی اعتبار دارد.

«مسأله ۳۲۵۳» اقرار شخص ورشکسته‌ای که توسّط حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده، حتّی نسبت به امور مالی معتبر و نافذ است، مشروط بر این که به ضرر دیگری نباشد، خواه زمان بدهکار شدنِ خود را پیش از حکم به ورشکستگی ذکر کند یا بعد از آن؛ ولی اگر پس از حکم به ورشکستگی اقرار به بدهکاری نماید، طلبکار جدید با سایر طلبکاران در اموال او شریک نمی‌شود.

«مسأله ۳۲۵۴» در مُقَرّ له (کسی که به نفع او اقرار شده است) اهلیت شرط نیست، ولی شرعاً باید بتواند آنچه را به نفع او اقرار شده دارا شود و نیز در صحّت اقرار، تصدیق مُقَرّ له شرط نیست، ولی اگر مفاد اقرار را تکذیب کند، اقرار مزبور در حق او بی اثر است.

«مسأله ۳۲۵۵» اقرار شخص فقط علیه خودش معتبر است، پس اقرار او علیه دیگران و همچنین به نفع خود معتبر نیست.

«مسأله ۳۲۵۶» اقرار یا شهادتی که بر روی کاغذ نوشته شده یا بر روی نوار ضبط شده است و شباهت زیادی به صدا یا خط کسی دارد، در صورتی که احتمال جعلی بودن آن داده شود یا احتمال دهند در شرایط غیر عادی و با فشار و تهدید یا فریب انجام شده

باشد، اعتباری ندارد.

«مسأله ۳۲۵۷» پس از تحقّق اقرار شرعی، اِنکار اعتباری ندارد؛ به عنوان مثال اگر اقرار کند: «فلانی مبلغ بیست هزار تومان از منِ طلبکار است» و پس از آن انکار نماید، انکار او اثری ندارد، همچنین اگر پس از اقرار به بدهکاری، مقداری از آن را انکار نماید، باز هم اعتباری ندارد.

«مسأله ۳۲۵۸» اگر کذب اقرار نزد حاکم شرع ثابت شود، آن اقرار بی اثر خواهد بود.

«مسأله ۳۲۵۹» اگر به بدهکاری خود اقرار نماید ولی بگوید: «آن را پرداخت کرده‌ام»، بدهکاری او ثابت می‌شود، ولی پرداخت آن را باید اثبات نماید.

«مسأله ۳۲۶۰» اقرار به چیزی که عقلاً یا عادتاً محال باشد یا بر حسب شرع صحیح نباشد، مؤثر نیست؛ بنابر این اقرار باید به چیزی باشد که دارای اثر و حکم شرعی است، مانند اقرار به مال موجود یا بدهکاری یا منفعت یا کار و یا حقّی که می‌توان اقرار کننده را ملزم به انجام یا ادای آن نمود و یا اقرار به گناهی که می‌توان او را به مجازات آن محکوم کرد، پس اقرار به بدهکاری مبلغی که بابت قمار و مانند آن است اعتباری ندارد.

«مسأله ۳۲۶۱» اقرار به نسب، مانند اقرار به فرزند بودن برای کسی، با چند شرط پذیرفته می‌شود:

اوّل: احتمال داده شود که اقرار کننده راست می‌گوید و تحقّق نسب، عادتاً ممکن باشد. دوم: تحقّق نسب شرعاً صحیح باشد. سوم: شخص دیگری مدّعی آن نباشد. چهارم: نسبت به کودکی باشد که در اختیار اوست و در صورت تحقّق این شرایط، نیازی به تصدیق کودک نیست و انکار او نیز پس از بلوغ مسموع نخواهد بود، ولی ادّعای فرزندی شخص بالغ در صورتی پذیرفته می‌شود که او هم تصدیق نماید.

«مسأله ۳۲۶۲» اختلاف بین اقرار کننده و کسی که برای او اقرار شده در سبب اقرار، مانع از صحّت اقرار نیست.

نذر و عهد

احکام نَذْر و عَهْد

«مسأله ۳۲۶۳» «نذر» آن است که انسان ملتزم شود کار خیری را برای خدا بجا آورد یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، برای خدا ترک نماید و بنابر این متعلّق نذر باید دارای «رجحان» باشد، یعنی فعل یا ترک فعلی که نذر شده، شرعاً دارای مزیّت باشد.

«مسأله ۳۲۶۴» نذر بر چند قسم است:

اوّل: نذری که برای شکر نعمت دنیوی یا اخروی باشد، مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر مرا توفیق حجّ داد یا به من فرزندی عطا نمود، فلان کار خیر را انجام دهم»، یا برای شکرِ ترک گناه یا رفع بلا یا بیماری و یا سایر مشکلات صورت بگیرد، مثلاً بگوید: «از برای خداست بر من که اگر از فلان گناه محفوظ ماندم یا بیمارم شفا یافت، فلان عمل خیر را انجام دهم»؛ به این قسم نذر که برای شکرگزاری انجام می‌شود «نذر بِرّ» گفته می‌شود.

دوم: نذری که برای زَجْر (یعنی بازداشتن) خود از عمل حرام یا مکروه انجام می‌دهد، مثلاً می‌گوید: «از برای خداست بر من که اگر عمداً غیبت کردم، یک روز روزه بگیرم»؛ این قسم نذر را «نذر زَجْر» می‌گویند.

سوم: نذری که مطلق بوده و مشروط و معلّق به چیزی نباشد، به عنوان مثال بگوید: «از برای خدا بر من است که فردا را روزه بگیرم»؛ به این قسم نذر «نذر تَبَرُّعی» می‌گویند.

«مسأله ۳۲۶۵» در نـذر باید علاوه بر نیّت و قصد، صـیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: «چنانچه بیمار من خوب شود، برای خدا بر من است که صد تومان به فقیر بدهم»، نذر او صحیح است.

«مسأله ۳۲۶۶» عبارت «برای خـدا» به هر زبان که باشـد، بایـد در صـیغه نذر گفته شود و اگر در قلب آن را نیّت کند، کافی نیست و نذر واقع نمی‌شود.

«مسأله ۳۲۶۷» نـذر کننـده بایـد مکلّف و عاقل باشـد و به اختیار و قصـد خود نـذر کنـد، بنابر این نـذر کردن کسـی که او را مجبور کرده‌اند یا به واسطه عصبانی شدن بی‌اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

«مسأله ۳۲۶۸» نذرهایی که آدم سـفیه - یعنی کسـی که مال خود را در کارهای بیهوده مصـرف می‌کند - نسبت به اموالش می‌کند، صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم از تصرّف او در اموالش جلوگیری نکرده باشد.

«مسأله ۳۲۶۹» نذر زن بدون اجازه شوهر، اگر منافات با حقّ شوهر داشته باشد، باطل است.

«مسأله ۳۲۷۰» اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهر نمی‌تواند نذر او را به هم بزند یا از عمل کردن او به نذر جلوگیری نماید.

«مسأله ۳۲۷۱» هرگاه فرزند نذر کند - اگرچه بدون اجازه پدر هم باشد - باید به آن نذر عمل نماید، مگر این که نذر فرزند نسبت به اموال پدر یا مادر باشد و یا موجب آزار والدین را فراهم کند و به این سبب از رجحان بیفتد.

«مسأله ۳۲۷۲» پـدر و مادر نمی‌تواننـد از طرف فرزنـد خود نذر کنند؛ پس اگر مثلاً نذر کنند که دختر خود را به سیّد شوهر دهند و دختر پس از تکلیف راضـی نباشـد، نـذر آنان اعتباری ندارد، ولی احتیاط مسـتحب آن است که اگر بتوانند او را راضـی نماید که با سیّد ازدواج کند.

«مسأله ۳۲۷۳» انسان کاری را می‌توانـد نـذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابر این کسـی که نمی‌تواند پیاده به کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

«مسأله ۳۲۷۴» اگر نذر کند کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

«مسأله ۳۲۷۵» اگر نذر کند کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن و ترک آن از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیـح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشـد و انسان به قصـد همان جهت نـذر کنـد - مثلاً نـذر کنـد غذایی را بخورد تا برای عبادت قوّت بگیرد - نذر او صـحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید - مثلاً برای این که پرخوری مضر است، نذر کند که زیاد غذا نخورد - نذر او صحیح می‌باشد.

«مسأله ۳۲۷۶» اگر نـذر کنـد نماز واجب خود را در جایی بخوانـد که به خودیِ خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست - مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخوانـد - چنانچه نماز خوانـدن در آنجا از جهتی بهتر باشـد - مثلاً به واسـطه این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می‌کند - نذر صحیح است.

«مسأله ۳۲۷۷» اگر نـذر کند عملی را انجام دهد، باید به همان نحو که نذر کرده بجا آورد، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهـد یا روزه بگیرد یا نماز اوّل ماه بخواند، اگر قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمی‌کند و نیز اگر نذر کند که وقتی بیمار او خوب شد صدقه بدهد، اگر پیش از آن که بیمار خوب شود صدقه بدهد، کافی نیست.

«مسأله ۳۲۷۸» اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معیّن نکنـد، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نـذر کنـد نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیّات آن را معیّن نکنـد، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقـدار آن را معیّن نکنـد، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صـدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

«مسأله ۳۲۷۹» اگر نـذر کنـد روز معیّنی را روزه بگیرد و در آن روز به سـفر برود، چنانچه به هنگام نـذر مقصودش این بود که حتّی

در حال سفر نیز روزه بگیرد، باید همان روز را در سفر روزه بگیرد و گرنه بعداً باید قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۳۲۸۰» اگر انسان از روی اختیار به نـذر خود عمل نکنـد، باید کفّاره بدهد و کفّاره آن، کفّاره قسم است که در مسأله ۳۳۰۲ آمده است.

«مسأله ۳۲۸۱» اگر نـذر کنـد که تا وقت معیّنی عملی را ترک کنـد، بعـد از گذشـتن آن وقت می‌توانـد آن عمل را بجا آورد و اگر پیش از گذشـتن وقت از روی فراموشی یا ناچاری آن را انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد، بایـد به مقـداری که در مسأله پیش گفته شد کفّاره بدهد.

«مسأله ۳۲۸۲» کسـی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقـتی برای آن معیّن نکرده اسـت، اگر از روی فراموشـی یـا ناچـاری یا ندانسـتن، آن عمـل را انجام دهـد، کفّاره بر او واجب نیست؛ ولی چنانچه از روی اختیار آن را بجا آورد، برای دفعه اوّل بایـد کفّاره بدهد.

«مسأله ۳۲۸۳» اگر برای عملی که نـذر کرده وقتی معیّن نکرده باشـد، لازم نیست فوراً انجام دهـد، ولی بنابر احتیاط نباید زیاد تأخیر بیندازد.

«مسأله ۳۲۸۴» اگر نـذر کننده از انجام نذر خود در وقت آن عاجز شود، نذر او منحل شده و از او ساقط می‌گردد؛ ولی اگر از انجام روزه نـذری عاجز باشـد، بنابر احتیاط واجب برای هر روزه دو مُدّ طعام (تقریباً ۱۵۰۰ گرم) به فقیری صـدقه دهد تا آن فقیر به نیابت او روزه بگیرد و اگر میسّر نشد، برای هر روزه یک مدّ طعام صدقه دهد.

«مسأله ۳۲۸۵» اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معیّنی - مثلاً روز جمعه - را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و بعد قضای آن را بجا آورد.

«مسأله ۳۲۸۶» اگر نذر کند که مقدار معیّنی را به مصرف خاصی برساند - مثلاً نذر کند صد تومان صدقه بدهد - چنانچه پیش از به مصـرف رسانـدن آن بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او به مصـرف نذر برسانند؛ ولی بهتر این است که وارثین بالغ او از سـهم خود آن مقدار را از طرف میّت به مصرف نذر برسانند.

«مسأله ۳۲۸۷» هرگاه نذر کند مال معیّنی را در راه خاصّی مصـرف کند و قبل از انجام آن از دنیا برود، بنابر احتیاط واجب وصیّ او بایـد آن مال را به مصـرف تعیین شـده برسانـد، ولی اگر نـذر کند که تا زنده است خود او در هر سال مقدار معیّنی از مال را در راه معیّنی مصرف کند، پس از مردن او ادامه آن واجب نیست.

«مسأله ۳۲۸۸» اگر نـذر کنـد که به فقیر معیّنی صـدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگری بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

«مسأله ۳۲۸۹» اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان‌علیهم السلام - مثلاً به زیارت حضـرت اباعبداللّه‌علیه السلام - مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگری برود، کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

«مسأله ۳۲۹۰» کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را بجا آورد.

«مسأله ۳۲۹۱» اگر برای حرم یکی از امامان‌علیهم السلام یا امامزادگان چیزی مانند فرش و پرده یا روشـنایی نذر کند، باید آن را به مصارف حرم برسانـد و اگر برای امام‌علیه السلام یا امامزاده چیزی نـذر کنـد، می‌توانـد آن را به خدّامی که مشـغول خدمت هسـتند بدهد، چنانچه می‌تواند به مصارف حرم یا سایر کارهای خیر، به قصد بازگشت ثواب آن به کسی که برای او نذر شده، برساند.

«مسأله ۳۲۹۲» اگر برای خود امام‌علیه السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده باشد، باید به همان مصرف برساند و اگر مصـرف معیّنی را قصـد نکرده باشد، باید به فقرا و زوّار بدهد یا مسـجد و مانند آن بسازد و ثواب آن را هدیه آن امام نماید و

همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کرده باشد.

«مسأله ۳۲۹۳» اگر گوسفندی را برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کنند، پشم آن و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است و اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچّه بیاورد، آنها را هم باید به مصرف نذر برسانند.

«مسأله ۳۲۹۴» هرگاه نذر کند که اگر بیمار او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن بیمار خوب شده یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

«مسأله ۳۲۹۵» اگر نذر کند مقدار معیّنی از مال را به مصرف خاصّی برساند و آن مصرف را فراموش کند و بین چند مصرف مردّد باشد، باید در هر یک از آن مصرف‌ها همه آن مقدار را صرف نماید و در صورتی که مصرف را فراموش نکرده ولی مقدار معیّن از مال را فراموش کرده باشد، باید هر مقدار آن را که یقین دارد مصرف نماید و اگر عملی را نذر کرده و مردّد بین چند عمل باشد، باید همه آن اعمال را انجام دهد و در صورتی که مقدار عمل را فراموش کرده باشد، باید هر اندازه را که یقین دارد انجام دهد.

«مسأله ۳۲۹۶» در «عهد» هم مثل نذر باید صیغه بخواند و نام خدا را بر زبان آورد و بگوید: «با خدا عهد کردم که فلان کار را انجام دهم یا فلان کار را ترک کنم» و نیز کاری را که عهد می‌کند انجام دهد، باید نکردن آن بهتر از انجام آن نباشد.

« مسأله ۳۲۹۷» هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آن که حاجت او برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

«مسأله ۳۲۹۸» اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفّاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه روزه بگیرد یا یک برده آزاد کند.

«مسأله ۳۲۹۹» اگر برای تخلّف از نذر یا قسم یا عهد خود کفّاره‌ای معیّن کند - به عنوان مثال بگوید: «با خدا عهد کردم که دیگر سیگار نکشم و اگر کشیدم صد تومان صدقه بدهم» - در صورت تخلّف، باید تنها آنچه را معیّن نموده انجام دهد و کفّاره دیگری واجب نیست.

سوگند

احکام سوگند

«مسأله ۳۳۰۰» «سوگند» بر دو نوع است:

اوّل: آن که انسان برای اثبات یا نفی چیزی سوگند یاد کند، مثلاً بگوید: «وَاللَّه، چنین بوده» یا «وَاللَّه، چنین نبوده». این گونه سوگندها اگر راست باشد کراهت دارد و اگر دروغ باشد گناه کبیره است، ولی کفّاره ندارد و اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ فرد ظالمی نجات دهد به دروغ سوگند یاد کند، اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، ولی اگر می‌تواند «تَوْریه» کند و توجّه به آن دارد، احوط آن است که «تَوْریه» نماید(۶۶).

دوم: آن است که انسان برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند یاد کند و به این وسیله انجام یا ترک آن کار را بر خود واجب گرداند، به عنوان مثال بگوید: «وَاللَّه اگر به پدرم احترام نکنم، به فقیر صدقه می‌دهم» یا بگوید: «واللَّه اگر سیگار بکشم، یک روز روزه می‌گیرم» در این صورت آن عمل بر او واجب می‌شود و اگر از روی عمد مخالفت کند، باید کفّاره بدهد و آنچه در مسائل

آینده می‌آید، مربوط به نوع دوم است.

«مسأله ۳۳۰۱» سوگند صحیح دارای چند شرط است:

اوّل: کسی که سوگند می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد راجع به مال خود قسم بخورد، باید سفیه نباشد - اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در مالش منع نکرده باشد - و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه، دیوانه، مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانیّت بدون قصد سوگند بخورد.

دوم: کاری که سوگند می‌خورد انجام دهد، باید حرام و مکروه نباشد و کاری که سوگند می‌خورد ترک کند، باید واجب و مستحب نباشد و اگر سوگند بخورد که کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجام آن نباشد و نیز اگر سوگند بخورد کار مباحی را ترک کند، باید انجام آن در نظر مردم بهتر از ترک آن نباشد.

سوم: به یکی از اسامی خداوند متعال سوگند بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مانند «خدا» و «اللّه» و نیز اگر به اسمی سوگند بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید - مثل آن که به «خالق» و «رازق» سوگند بخورد - صحیح است، بلکه اگر به لفظی سوگند بخورد که بدون قرینه، خدا را به نظر نیاورد ولی او خدا را قصد کند، بنابر احتیاط باید به آن سوگند عمل نماید.

چهارم: سوگند را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلب خود آن را قصد کند، صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره سوگند بخورد صحیح است.

پنجم: عمل کردن به سوگند برای او ممکن باشد، اما اگر هنگامی که سوگند می‌خورد ممکن باشد و بعد تا آخر وقتی که برای سوگند معیّن کرده عاجز شود یا برای او مشقّت داشته باشد، سوگند او از وقتی که عاجز شده به هم می‌خورد.

«مسأله ۳۳۰۲» کفّاره مخالفت با سوگند، سیر کردن یا پوشاندن ده فقیر و یا آزاد کردن یک برده است و چنانچه توان انجام هیچ کدام را نداشته باشد، باید سه روز روزه بگیرد.

«مسأله ۳۳۰۳» اگر پدر از سوگند خوردن فرزند نهی کند یا شوهر از سوگند خوردن زن نهی نماید، سوگند آنان صحیح نیست.

«مسأله ۳۳۰۴» اگر فرزند بدون اجازه گرفتن از پدر و زن بدون اجازه گرفتن از شوهر، سوگند بخورد، بعید نیست سوگند آنان صحیح نباشد، لکن نباید احتیاط را ترک کنند.

«مسأله ۳۳۰۵» اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری به سوگند عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر او را مجبور کنند که به سوگند عمل ننماید و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل این که می‌گوید: «وَاللّه الآن مشغول نماز می‌شوم» و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او به گونه‌ای باشد که بی‌اختیار به سوگند عمل نکند، کفاره ندارد.

وصیت

احکام وصیّت

«وصیّت» آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگ او برای او کارهایی را انجام دهند یا بگوید بعد از مرگ او چیزی از مال او ملک کسی باشد یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیّم و سرپرست معیّن کند و کسی را که به او وصیّت می‌کنند، «وصیّ» می‌گویند. بنابر این وصیّت بر دو قسم است:

اوّل: «وصیّت عهدی» که عبارت از این است که انسان یک یا چند نفر را بعد مرگ خود مأمور انجام اموری کند، مانند این که

شخصی را ولیّ بر ثلث اموال یا ولی بر اولاد صغیر خود قرار دهد. این شخص را اصطلاحاً «وصی» می گویند.

دوم: «وصیّت تملیکی» که عبارت از این است که انسان عین یا منفعتی از مال خود را برای پس از مرگش به رایگان به دیگری تملیک کند. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است: «بر هر مسلمانی است که وصیّت کند» و نیز فرمودند: «هر کس هنگام مرگ خوب وصیّت نکند در عقل و مروّت ناقص است»(۶۷).

«مسأله ۳۳۰۶» وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبان آن برگرداند و اگر به مردم بدهکار باشد و هنگام پرداخت آن بدهی رسیده باشد، باید بدهد و اگر خودش نتواند بدهد یا هنگام دادن بدهی او نرسیده باشد، باید وصیّت کند و بر وصیّت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد و اطمینان داشته باشد که ورثه می‌پردازند، وصیّت کردن لازم نیست.

«مسأله ۳۳۰۷» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار باشد، باید فوراً بدهد و اگر نتواند بدهد، چنانچه از خودش مال داشته باشد یا احتمال دهد که کسی آنها را ادا نماید، باید وصیّت کند و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد.

«مسأله ۳۳۰۸» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا داشته باشد، باید وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آنها را انجام دهد، بازهم واجب است وصیّت نماید و اگر قضای نماز و روزه‌های او به تفصیلی که در مسأله ۱۴۲۹ تا ۱۴۴۲ گفته شد، بر پسر بزرگ‌تر وی واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد یا وصیّت کند که برای او بجا آورند.

«مسأله ۳۳۰۹» کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی داشته باشد یا در جایی پنهان کرده باشد که ورثه ندانند، چنانچه به واسطه ندانستن، حقّ آنان از بین برود، باید به آنان اطّلاع دهد و لازم نیست برای بچّه‌های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، ولی اگر به گونه‌ای باشد که بدون قیّم، مال آنان از بین برود یا خود آنان ضایع شوند، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.

«مسأله ۳۳۱۰» کسی که می‌خواهد وصیّت کند، می‌تواند با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند، ولی تا می‌تواند باید به گونه‌ای وصیّت کند که مقصود را بدون ابهام بفهماند.

«مسأله ۳۳۱۱» اگر نوشته‌ای به امضا یا مُهر میّت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند.

«مسأله ۳۳۱۲» کسی که وصیّت می کند، باید عاقل و بالغ باشد، ولی بچّه ده ساله‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد، اگر برای کار خوبی مثل ساختن مسجد و پل وصیّت کند، صحیح است و نیز وصیّت کننده باید از روی اختیار وصیّت کند و نیز وصیّت سفیه نسبت به اموالش صحیح نیست، اگرچه حاکم شرع هم او را از تصرّف در اموال خود منع نکرده باشد.

«مسأله ۳۳۱۳» کسی که از روی عمد به قصد خودکشی مثلاً ـ زخمی به خود زده یا سمّی خورده است که به واسطه آن، یقین یا گمان به مردن او پیدا می‌شود، اگر بعد از این عمل وصیّت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند، صحیح نیست، ولی اگر قبل از آن وصیّت کرده باشد، صحیح است.

«مسأله ۳۳۱۴» اگر انسان وصیّت کند که چیزی به کسی بدهند، در صورتی آن کس مالك آن چیز می‌شود که آن را قبول کند، اگرچه قبول در حالِ حیات وصیّت کننده باشد.

«مسأله ۳۳۱۵» وصیّ باید مسلمان و عاقل و مورد اطمینان باشد و به احتیاط واجب باید بالغ باشد، ولی غیر بالغ را می‌توان به همراه بالغ وصی قرار داد، در این صورت اجرای وصیّت با بالغ خواهد بود و پس از بلوغ صغیر، با هم به وصیّت عمل می کنند.

«مسأله ۳۳۱۶» اگر کسی چند وصی برای خود معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیّت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد - چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند و چه نگفته باشد - باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند و در تشخیص مصلحت اختلاف داشته باشند، در صورتی که تأخیر و مهلت دادن باعث شود که عمل به وصیّت معطّل بماند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند که تسلیم نظر کسی شوند که صلاح را تشخیص دهد و اگر اطاعت نکنند، به جای آنان دیگران را معیّن می‌نماید و اگر یکی از آنان قبول نکرد، یک نفر دیگر را به جای او تعیین می‌نماید.

«مسأله ۳۳۱۷» اگر انسان از وصیّت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند و بعد بگوید به او ندهند، وصیّت باطل می‌شود و اگر وصیّت خود را تغییر دهد، مثل آن که قیّمی برای بچّه‌های خود معیّن کند و بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیّت اوّل او باطل می‌شود و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.

«مسأله ۳۳۱۸»اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته، مثلاً خانه‌ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود.

«مسأله ۳۳۱۹» اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند و بعد وصیّت کند که نصف همان چیز را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

«مسأله ۳۳۲۰» اگر کسی در مرضی که با آن می‌میرد، مقداری از مال خود را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگری بدهند، آنچه را که در حال زندگی بخشیده، از اصل مال است و احتیاج به اذن ورثه ندارد و چیزی را که وصیّت کرده، اگر زیادتر از ثلث باشد زیادیِ آن محتاج به اذن ورثه است.

«مسأله ۳۳۲۱» اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشند و منافع آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

«مسأله ۳۳۲۲» اگر در مرضی که با آن می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث مال او بدهند و اگر متّهم نباشد، باید از اصل مال او بدهند.

«مسأله ۳۳۲۳» کسی که انسان وصیّت می‌کند که چیزی به او بدهند، باید هنگام وصیّت وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، باطل است؛ ولی اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که در شکم مادر است چیزی بدهند - اگرچه هنوز روح نداشته باشد - وصیّت صحیح است، پس اگر زنده به دنیا آمد، باید آنچه را که وصیّت کرده به او بدهند و اگر مرده به دنیا آمد، وصیّت باطل می‌شود و آنچه را که برای او وصیّت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

«مسأله ۳۳۲۴» کاری که برای آن وصیّت می‌کند، باید جایز و حلال باشد، پس اگر وصیّت کند پولی را صرف کمک به ظالم یا ترویج باطل نمایند، وصیّت او صحیح نیست.

«مسأله ۳۳۲۵» اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ کرده، چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند؛ ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، بنابر احتیاط واجب باید وصیّت او را انجام دهد و همچنین اگر وصیّ پیش از مرگ هنگامی متوجّه شود که بیمار به واسطه شدّت بیماری نتواند به دیگری وصیّت کند، احتیاط واجب آن است که وصیّت را قبول نماید.

«مسأله ۳۳۲۶» اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میّت معیّن کند و خود از کار کناره گیری نماید، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد بلکه مقصود او فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

«مسأله ۳۳۲۷» اگر کسی دو نفر را وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود، در صورتی که هر دو مستقلّاً وصی نباشند، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می‌کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معیّن کردن دو نفر لازم نیست.

«مسأله ۳۳۲۸» اگر وصیّ نتواند به تنهایی کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معیّن می‌کند.

«مسأله ۳۳۲۹» اگر مقداری از مال میّت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدّی نموده باشد - مثلاً میّت وصیّت کرده باشد که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته باشد - ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده باشد، ضامن نیست.

«مسأله ۳۳۳۰» هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید که: «اگر آن فرد از دنیا رفت، فلانی وصی باشد»، بعد از آن که وصیّ اوّل مُرد، وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

«مسأله ۳۳۳۱» واجبات مالی الهی، مانند حجّی که بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد و همچنین بدهی‌ها و حقوق مردم را، باید از اصل مال میّت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد.

«مسأله ۳۳۳۲» اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است بیشتر باشد، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

«مسأله ۳۳۳۳» اگر مصرفی که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث، در صورتی صحیح است که ورثه راضی باشند و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند، صحیح است.

«مسأله ۳۳۳۴» اگر مصرفی را که میّت معیّن کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد و پیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیّت او عملی شود، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.

«مسأله ۳۳۳۵» اگر کسی وصیّت کند از یک سوم دارایی او خمس، زکات یا بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و نیز کارهای مستحبّی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اوّل به واجبات - خواه مالی باشد یا بدنی - عمل نمایند و در بین واجبات هم ترتیب معتبر نیست و اگر وصیّت او به ترتیب باشد، باید در واجبات به همان ترتیب عمل کنند و آنچه را مقدّم است - اگرچه واجب بدنی باشد - اوّل انجام دهند، پس اگر یک سوم دارایی او برای تمام آن کافی باشد، باید به تمام آن عمل شود و چنانچه کافی نباشد، اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب مالی باشد، باید از اصل مال بدهند و اگر باقی‌مانده تماماً یا قسمتی واجب بدنی باشد، لازم نیست به آن عمل کنند و در صورتی که وصیّت او به ترتیب نباشد، باز باید نخست واجبات مالی و بدنی را انجام دهند و بین واجبات هم ترتیب نیست و اگر ثلث مال از مقدار مورد نیاز واجبات مالی و بدنی کمتر باشد، ثلث را بین واجب مالی و بدنی به نسبت تقسیم کنند و باقی‌مانده واجب مالی را از اصل مال بدهند و باقی‌مانده واجب بدنی را لازم نیست عمل نمایند و در هر صورت عمل به مستحبّات هنگامی واجب است که ثلث، علاوه بر واجبات، برای آن هم وافی باشد.

«مسأله ۳۳۳۶» اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیّت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، به مصرف کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند.

«مسأله ۳۳۳۷» اگر برای مخارج عزاداری خود وصیّت نکرده باشد، نمی‌توان از سهم ورثه صغیر بابت مخارج چیزی برداشت، ولی ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان بپردازند.

«مسأله ۳۳۳۸» اگر کسی بگوید که: «میّت وصیّت کرده فلان مبلغ را به من بدهند»، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند یا سوگند بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادل یا چهار زن عادل به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که مدّعی می‌گوید به او بدهند و اگر یک زن عادل شهادت بدهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادل شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادل شهادت دهند، باید سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمّی که در دین خود عادلند گفته او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عادلی هم در هنگام وصیّت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

«مسأله ۳۳۳۹» کسی که سرپرست اولاد صغیر میّت شده و وصیّت کننده برای او اجرتی معیّن نکرده - فقیر باشد یا غنی - می‌تواند از اموال صغیر برای خدمات و کارهای خود اجرت مناسب را بردارد، هر چند برداشتن اجرت در صورتی که غنی باشد خلاف احتیاط است.

«مسأله ۳۳۴۰» وصی در رابطه با برداشتن اجرت از مال میّت یکی از چند صورت را دارد:

اوّل: اگر مورد وصیّت انجام معاملات باشد، چنانچه وصیّت کننده اجرتی برای وصی تعیین نکرده و وصی هم آن را به طور مجّانی قبول کرده باشد، عمل به وصیّت واجب است و حق ندارد برای عمل کردن به آن اجرتی از مال میّت بردارد و اگر برای او اجرتی معیّن کرده یا وصی آن را مجّانی قبول نکرده باشد، اجرت آن را طلبکار است.

دوم: اگر مورد وصیّت، انجام عبادات - نظیر حجّ و نماز و روزه - برای میّت باشد، چنانچه وصیّ در زمان حیات میّت انجام آن را به طور مجّانی قبول کرده باشد، باید به همان نحو عمل کند و اگر انجام آن را با اجرت قبول کرده باشد، یکی از دو حالت را دارد:

الف - وصیّت کننده اجرت انجام آنها را معیّن کرده باشد که در این صورت، در حکم اجاره است و وصی باید طبق مفاد وصیّت عمل نماید و اجرت معیّن را از مال میّت بردارد.

ب - وصیّت کننده اجرت آن را به طور نامعیّن قرار داده باشد که در این صورت، در حکم اجاره باطل بوده و بعید نیست وصیّ بتواند اجرت معمولی کار خود را از مال میّت بردارد.

سوم: اگر وصیّت به شکل جُعاله باشد - به عنوان مثال وصیّت کننده گفته باشد: «هر کس پس از مرگ من از طرف من حجّ بجا آورد فلان مبلغ از دارایی من مال او باشد» - وصیّ به همان اندازه که مقرّر شده مستحقّ اجرت می‌باشد.

«مسأله ۳۳۴۱» اگر کسی بگوید: «من وصیّ میّتم که مال او را به مصرفی برسانم» یا «میّت مرا قیّم بچّه‌های خود قرار داده است»، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

«مسأله ۳۳۴۲» اگر وصیّت کند چیزی را به کسی بدهند و آن کس پیش از آن که قبول یا رد نماید بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده‌اند، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این در صورتی است که مراد وصیّت کننده شخص موصی له نباشد و وصیّت کننده از وصیّت خود برنگردد وگرنه ورثه حقّی به آن چیز ندارند.

«مسأله ۳۳۴۳» اگر وصیّ بعضی از مصارف وصیّت را فراموش کند باید تحقیق کند تا حدّ امکان موارد آن را بیابد و در صورت عدم امکان، باید آن مقدار را به مصرف خیرات و کارهای نیک برساند.

ارث

احکام اِرث

«مسأله ۳۳۴۴» اسباب ارث، یعنی رابطه‌ای که موجب ارث بردن از میّت می‌شود، سه چیز است:

اوّل: «خویشاوندی نَسبی» که خود به سه دسته تقسیم می‌شود و تفصیل آن در مسأله بعدی بیان می‌شود.

دوم: «خویشاوندی سببی»، یعنی رابطه‌ای که به سبب نکاح دائم ایجاد می‌شود و به وسیله آن زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند.

سوم: «وِلاء» که به وسیله آن کسی که بر دیگری یک نوع ولایت دارد، در صورت نبودن خویشاوندان نسبی و سببی، از او ارث می‌برد و آن بر سه قسم است:

۱ - «وِلاء عِتق» که موضوع آن در این زمان منتفی شده است. ۲ - «ضِمان جَریره»؛ یعنی این که انسان با کسی قرار می‌گذارد که در زندگی ضامن جنایات او باشد و در عوض از او ارث ببرد. ۳ - «امامت» که به واسطه آن امام مسلمین در برخی از صور که بیان خواهد شد، از میّت ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۴۵» کسانی که به واسطه خویشاوندی نسبی ارث می‌برند، سه طبقه هستند:

طبقه اوّل: پدر و مادر و فرزندان میّت و با نبودن فرزندان، اولاد آنها هر چه پایین روند هر کدام آنان که به میّت نزدیک‌تر باشد ارث می‌برد و تا یک نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه دوم ارث نمی‌برند. طبقه دوم: جدّ، یعنی پدر بزرگ و پدر او هر چه بالا رود و جدّه، یعنی مادر بزرگ و مادر او هر چه بالا رود، پدری باشند یا مادری و خواهر و برادر و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میّت نزدیک‌تر باشد ارث می‌برد و تا یک نفر از این طبقه وجود داشته باشد، طبقه سوم ارث نمی‌برند. طبقه سوم: عمو و عمّه و دایی و خاله هر چه بالا روند و فرزندان آنان هر چه پایین روند و تا یک نفر از عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده باشند، فرزندان آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میّت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد و غیر از اینها وارثی نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۳۴۶» اگر عمو و عمّه و دایی و خاله خود میّت و فرزندان آنان و اولادِ فرزندان آنان وجود نداشته باشند، عمو و عمّه و دایی و خاله پدر و مادر میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمّه و دایی و خاله جد و جدّه میّت و اگر اینها نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند.

«مسأله ۳۳۴۷» زن و شوهر به تفصیلی که بعد گفته می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث طبقه اوّل

«مسأله ۳۳۴۸» اگر وارث میّت فقط یک نفر از طبقه اوّل باشد، مثلاً «پدر» یا «مادر» یا «یک پسر» یا «یک دختر» باشد، همه مالِ میّت به او می‌رسد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، همه مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «یک پسر و یک دختر» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر «چند پسر و چند دختر» باشند، مال را به گونه‌ای قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ارث ببرد؛ مثلاً اگر شش هزار تومان به ارث مانده باشد و میّت پنج پسر و دو دختر داشته باشد، به هر دختر پانصد تومان و به هر پسر هزار تومان می‌رسد.

«مسأله ۳۳۴۹» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر» او باشند، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یک برادر و دو خواهر» داشته باشد که همه آنان پدری باشند - یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادر آنها هم با مادر میّت یکی باشد یا نه - اگرچه تا میّت پدر و مادر داشته باشد اینها ارث نمی‌برند،

اما به واسطه بودن اینها، مادر یک ششم مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند.

«مسأله ۳۳۵۰» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یک دختر» باشد، چنانچه میّت «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یک برادر و دو خواهر» پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر «دو برادر» یا «چهار خواهر» یا «یک برادر و دو خواهر» پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقی‌مانده را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند؛ مثلاً اگر مال میّت را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند.

«مسأله ۳۳۵۱» اگر وارث میّت فقط «پدر و مادر و یک پسر» باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و اگر «چند پسر» یا «چند دختر» باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر «پسر و دختر» باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

«مسأله ۳۳۵۲» اگر وارث میّت فقط «پدر و یک پسر» یا «مادر و یک پسر» باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد و اگر چند پسر باشند، آن پنج قسمت را به طور مساوی بین خود تقسیم می‌کنند.

«مسأله ۳۳۵۳» اگر وارث میّت فقط «پدر» یا «مادر» با «پسر و دختر» باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

«مسأله ۳۳۵۴» اگر وارث میّت فقط «پدر و یک دختر» یا «مادر و یک دختر» باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیّه را دختر می‌برد.

«مسأله ۳۳۵۵» اگر وارث میّت فقط «پدر و چند دختر» یا «مادر و چند دختر» باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

«مسأله ۳۳۵۶» اگر میّت فرزند نداشته باشد، نوه پسری او - اگرچه دختر باشد - سهم پسر میّت را می‌برد و نوه دختری او - اگرچه پسر باشد - سهم دختر میّت را می‌برد؛ مثلاً اگر میّت «یک پسر» از دختر خود و«یک دختر» از پسر خود داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

«مسأله ۳۳۵۷» مقصود از فرزندی که از انسان ارث می‌برد، بچّه‌ای است که از نطفه او متولّد شده باشد، خواه از زن دائم باشد یا موقّت؛ پس اگر کسی بچّه‌دار نشود و بچّه‌ای را از پرورشگاه یا از دیگران به فرزندی قبول کند، آن بچّه فرزند او نمی‌شود و از او ارث نمی‌برد، مگر این که در زمان حیات خود چیزی را به او ببخشد و جایز نیست شناسنامه او را نیز به نام خود بگیرد تا حکم اولاد نسبی بر او جاری شود، هر چند اصل عمل او از نظر عاطفی کار خوبی است و اجر و ثواب نیز دارد.

ارث طبقه دوم

«مسأله ۳۳۵۸» طبقه دوم از کسانی که به واسطه خویشاوندی نَسَبی ارث می‌برند، عبارتند از «جدّ»، یعنی پدر بزرگ و «جدّه»، یعنی مادربزرگ و «برادران» و «خواهران» میّت و اگر میّت، برادر و خواهر نداشته باشد، اولاد آنها ارث می‌برند.

«مسأله ۳۳۵۹» اگر وارث میّت فقط «یک برادر» یا «یک خواهر» باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر» یا «چند خواهر» پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «برادر و خواهر پدر و مادری» با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلاً اگر «دو برادر و یک خواهر پدر و مادری» داشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۰» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» داشته باشد، «برادر یا خواهر پدری» که از مادر با میّت جدا است ارث نمی‌برد و اگر برادر و خواهر پدر و مادری نداشته باشد، چنانچه فقط «یک خواهر» یا «یک برادر» پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر» یا «چند خواهرِ پدری» داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «برادر و خواهر پدری» داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۱» اگر وارث میّت فقط «یک خواهر» یا «یک برادرِ» مادری باشد که از پدر با میّت جدا است، همه مال به او می‌رسد و اگر «چند برادر مادری» یا «چند خواهر مادری» یا «چند برادر و خواهر مادری» باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

«مسأله ۳۳۶۲» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۳» اگر میّت «برادر و خواهر پدر و مادری» و «برادر و خواهر پدری» و «برادر و خواهر مادری» داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۴» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و «یک برادر مادری» یا «یک خواهر مادری» باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۵» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر پدری» و چند «برادر و خواهر مادری» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۶» اگر وارث میّت فقط «برادر و خواهر و زن» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در «ارث زن و شوهر» گفته می‌شود می‌برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط «خواهر و برادر و شوهر» او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به نحوی که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند؛ ولی با ارث بردن زن یا شوهر، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود؛ مثلاً ـ اگر وارث میّت «شوهر و برادر و خواهر مادری» و «برادر و خواهر پدر و مادری» او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش هزار تومان باشد، سه هزار تومان به شوهر و دو هزار تومان به برادر و خواهر مادری و یک هزار تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

«مسأله ۳۳۶۷» اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولاد آنها می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد.

«مسأله ۳۳۶۸» اگر وارث میّت فقط «یک جدّ» یا «یک جدّه» باشد، چه پدری باشد و چه مادری، همه مال به او می‌رسد و با بودن جدّ میّت، پدر جدّ او ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۳۶۹» اگر وارث میّت فقط «جدّ و جدّه پدری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می‌برد و اگر «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

«مسأله ۳۳۷۰» اگر وارث میّت فقط «یک جدّ» یا «جدّه پدری» و «یک جدّ» یا «جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می‌برد.

«مسأله ۳۳۷۱» اگر وارث میّت «جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» باشد، مال سه قسمت می‌شود، یک قسمت آن را جدّ و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد.

«مسأله ۳۳۷۲» اگر وارث میّت فقط «زن و جدّ و جدّه پدری» و «جدّ و جدّه مادری» او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در مسأله ۳۳۹۱ به بعد گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّه مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و بقیّه را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد و اگر وارث میّت «شوهر و جدّ و جدّه» باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند.

«مسأله ۳۳۷۳» اگر وارث میّت «پدر بزرگ» یا «مادر بزرگ» یا هر دوی آنان با «برادر» یا «خواهر» و یا هر دو و یا با «برادرزاده» یا «خواهرزاده» و یا هر دو باشند، در همه این موارد پدربزرگ حکم یک برادر و مادربزرگ حکم یک خواهر را برای میّت دارند، ولی مانع از ارث بردن برادرزاده و خواهرزاده نمی‌شوند.

ارث طبقه سوم

«مسأله ۳۳۷۴» طبقه سوّم، «عمو، عمّه، دایی، خاله و فرزندان آنان» هستند به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اوّل و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

«مسأله ۳۳۷۵» اگر وارث میّت فقط «یک عمو» یا «یک عمّه» باشد - چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میّت از یک پدر و مادر باشند یا پدری باشد یا مادری - همه مال به او می‌رسد و اگر «چند عمو» یا «چند عمّه» باشد و همه پدری و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر «عمو و عمّه» هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمّه می‌برد؛ مثلاً اگر وارث میّت «دو عمو و یک عمّه» باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمّه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

«مسأله ۳۳۷۶» اگر وارث میّت فقط «چند عموی مادری» یا «چند عمّه مادری» باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود؛ ولی اگر فقط «چند عمو و عمّه مادری» داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید با هم صلح کنند.

«مسأله ۳۳۷۷» اگر وارث میّت «عمو و عمّه» باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمّه پدری ارث نمی‌برند؛ پس اگر میّت «یک عمو» یا «یک عمّه مادری» داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عموی پدر و مادری دو برابر عمّه پدر و مادری ارث می‌برد و اگر هم عمو و هم عمّه مادری داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّه پدر و مادری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد و یک قسمت را به عمو و عمّه مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که عمو و عمه مادری در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله ۳۳۷۸» عمو یا عمه پدر و مادری، مانع از ارث بردن عمو و عمه پدری می‌شود؛ ولی اگر میّت عمو و عمه پدر و مادری نداشته باشد، ارث عمو و عمه پدری مانند ارث عمو و عمه پدر و مادری محاسبه می‌شود.

«مسأله ۳۳۷۹» اگر وارث میّت فقط «یک دایی» یا «یک خاله» باشد، همه مال به او می‌رسد و اگر «دایی و خاله» باشند و همه مادری

باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر همه پدر و مادری یا پدری باشند، احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله ۳۳۸۰» اگر وارث میّت فقط «یک دایی یا یک خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» و «دایی و خاله پدری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله ۳۳۸۱» اگر وارث میّت فقط «دایی و خاله پدری» و «دایی و خاله مادری» و «دایی و خاله پدر و مادری» باشد، دایی و خاله پدری ارث نمی‌برند و باید مال را سه قسمت کنند، یک قسمت آن را دایی و خاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری می‌دهند و احتیاط واجب آن است که اینان در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

«مسأله ۳۳۸۲» دایی یا خاله پدر و مادری، مانع از ارث بردن دایی و خاله پدری می‌شود؛ ولی اگر میّت دایی و خاله پدر و مادری نداشته باشد، ارث دایی و خاله پدری مانند ارث دایی و خاله پدر و مادری محاسبه می‌شود.

«مسأله ۳۳۸۳» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمّه» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله و بقیّه را عمو یا عمّه می‌برد.

«مسأله ۳۳۸۴» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو» و «عمّه» باشد، چنانچه عمو و عمّه، پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و از بقیّه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمّه می‌دهند؛ بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می‌دهند.

«مسأله ۳۳۸۵» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «یک عمو یا یک عمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقی‌مانده را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و بقیّه را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه ارث می‌برد؛ بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّه مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

«مسأله ۳۳۸۶» اگر وارث میّت «یک دایی یا یک خاله» و «عمو وعمّه مادری» و «عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری» باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقی‌مانده را سه سهم می‌کنند، یک سهم آن را به عمو وعمّه مادری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب با هم مصالحه می‌کنند و دو سهم دیگر را بین عمو وعمّه پدر و مادری یا پدری قسمت می‌نمایند و عمو دو برابر عمّه می‌برد، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دایی و دو قسمت سهم عمو و عمّه مادری و چهار قسمت سهم عمو و عمّه پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

«مسأله ۳۳۸۷» اگر وارث میّت «چند دایی و چند خاله» باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و «عمو و عمّه» هم داشته باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد، عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند و یک سهم آن را دایی‌ها و خاله‌ها، اگر مادری باشند، به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند، ولی اگر پدری یا پدر و مادری باشند، احتیاطاً باید با هم مصالحه کنند.

«مسأله ۳۳۸۸» اگر وارث میّت «دایی یا خاله مادری» و «چند دایی و خاله پدر و مادری یا پدری» و «عمو و عمّه» باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به دستوری که سابقاً گفته شد عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند؛ پس اگر میّت یک دایی یا یک خاله مادری داشته باشد، یک سهم دیگر آن را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می‌دهند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند و اگر چند دایی مادری یا

چند خاله مادری یا هم دایی مادری و هم خاله مادری داشته باشد، آن یک سهم را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی‌ها و خاله‌های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیّه را به دایی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که بنابر احتیاط واجب باید در تقسیم آن با هم صلح کنند.

«مسأله ۳۳۸۹» اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد، به فرزندان آنان و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد، به فرزندان آنان داده می‌شود.

«مسأله ۳۳۹۰» اگر وارث میّت «عمو و عمّه و دایی و خاله پدر» و «عمو و عمّه و دایی و خاله مادرِ» او باشند، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن مال عمو و عمّه و دایی و خاله مادر میّت است و دو سهم دیگر آن را به عمو و عمّه و دایی و خاله پدر میّت می‌دهند و طریقه تقسیم ارث در بین هر یک از عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌های پدر و مادر میّت، به همان ترتیبی است که در مسائل گذشته بیان شد.

ارث زن و شوهر از یکدیگر

«مسأله ۳۳۹۱» اگر زن دائمی بمیرد و فرزند نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر سابق فرزند داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند.

«مسأله ۳۳۹۲» اگر مردی بمیرد و فرزند نداشته باشد، یک چهارم مال او را زن و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر فرزند داشته باشد، یک هشتم مال را زن و بقیّه را ورثه دیگر می‌برند و اگرچه بعید نیست گفته شود که: «زن از همه اموال ارث می‌برد، ولی زنی که از لحاظ سنی و داشتن یا نداشتن اولاد و جهات دیگر، مظنّه ماندن او در خانه مرد کم است، از زمین خانه‌ای که محل زندگی مرد و خانواده او بوده و قیمت آن زمین ارث نمی‌برد و نیز از خود هوایی آن، مثل بنا و درخت ارث نمی‌برد و فقط از قیمت هوایی ارث می‌برد و همچنین از زمین‌ها و خانه‌های دیگر مرد که به عنوان سرمایه او محسوب می‌شدند و نه محل زندگی خانواده‌اش، ارث می‌برد»؛ ولی احتیاط واجب آن است که بقیه ورثه با زن در مورد زمین‌ها و خانه‌هایی که محل زندگی مرد و خانواده‌اش بوده، مصالحه نمایند.

«مسأله ۳۳۹۳» اگر زنی بمیرد و جز شوهر هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او به شوهر می‌رسد و اگر مردی بمیرد و جز زن وارث دیگری نداشته باشد، یک چهارم مال به زن می‌رسد و بقیّه مال امام مسلمین است که در زمان غیبت به فقیه جامع‌الشرایط داده می‌شود.

«مسأله ۳۳۹۴» بنابر این قول که زن از برخی از اموال شوهر ارث نمی‌برد، اگر بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد تصرّف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و نیز ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، بنابر احتیاط واجب نباید در بنا و چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد، بدون اجازه او تصرّف کنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن اینها را بفروشند، در صورتی که زن معامله را اجازه دهد، صحیح و گرنه نسبت به سهم او باطل است.

«مسأله ۳۳۹۵» اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

«مسأله ۳۳۹۶» اگر میّت بیش از یک زن دائم داشته باشد، چنانچه فرزند نداشته باشد، باید یک چهارم مال و اگر فرزند داشته باشد، باید یک هشتم مال را به شرحی که گفته شد به طور مساوی بین زنان او قسمت کنند، اگرچه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که با آن از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده باشد، آن زن از او

ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد.

«مسأله ۳۳۹۷» اگر زن در حال بیماری شوهر کند و به همان بیماری بمیرد، شوهرش اگرچه با او آمیزش نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

«مسأله ۳۳۹۸» اگر زن را - به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد - طلاق رجعی بدهد، هر یک از زن یا شوهر اگر در بین عدّه زن بمیرد، دیگری از او ارث می‌برد؛ ولی اگر بعد از گذشتن عدّه رجعی یا در عدّه طلاق بائن یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۳۹۹» اگر شوهر در حال بیماری زن خود را طلاق دهد و پیش از تمام شدن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

اوّل: آن که زن در این مدّت شوهر دیگری نکرده باشد. دوم: زن به واسطه بی‌میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد، باز هم ارث بردن او اشکال دارد. سوم: شوهر در همان مرضی که زن را طلاق داده، به واسطه آن بیماری یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن بیماری خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۴۰۰» لباس یا چیزهایی که مرد به زن بخشیده است، بعد از طلاق یا وفات شوهر جزء اموال زن است؛ ولی اگر لباس یا مانند آن را مرد به زن نبخشیده باشد بلکه برای پوشیدن و استفاده زنِ خود گرفته باشد، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء اموال شوهر است.

«مسأله ۳۴۰۱» اگر به واسطه وجود زن یا شوهر نقصی در سهام ورثه پدید آید، از سهم «زن» و «شوهر» و «مادر» و «برادران و خواهران مادری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری» و «دایی‌ها» و «خاله‌ها» چیزی کسر نمی‌شود، بلکه آنان تمام سهام خود را از اصل مال می‌برند و نقص وارد شده از سهام «پدر» و «برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری» و «پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری» و «عموها» و «عمّه‌ها» کسر می‌شود.

«مسأله ۳۴۰۲» در ازدواج موقّت بین زن و شوهر ارث نیست مگر این که در ضمن عقد شرط کنند که از یکدیگر ارث ببرند و یا فقط مرد از زن و یا فقط زن از مرد ارث ببرد؛ ولی فرزندی که از ازدواج موقّت به دنیا می‌آید، مانند فرزندان زن دائم ارث می‌برد.

مسائل متفرّقه ارث

«مسأله ۳۴۰۳» «قرآن»، «انگشتر» و «شمشیر» میّت و «لباسی که میّت پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و دوخته است» - اگرچه نپوشیده باشد - متعلّق به پسر بزرگ‌تر است و اگر میّت از این چهار چیز بیشتر از یکی داشته باشد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر داشته باشد، چنانچه مورد استفاده باشد یا برای استفاده مهیّا شده باشد، متعلّق به پسر بزرگ‌تر است.

«مسأله ۳۴۰۴» اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد - مثلاً از دو زن او در یک زمان دو پسر به دنیا آمده باشد - باید لباس و قرآن و انگشتر و شمشیر میّت را به طور مساوی بین خودشان تقسیم کنند.

«مسأله ۳۴۰۵» اگر پسر بزرگ‌تر میّت پیش از او مرده باشد، اشیای نامبرده را به بزرگ‌ترین پسری که هنگام درگذشت میّت زنده است می‌دهند.

«مسأله ۳۴۰۶» اگر میّت بدهی داشته باشد، چنانچه بدهیِ او به اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی را هم که مال پسر بزرگ‌تر است و در مسأله پیش گفته شد، بابت بدهی او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن

چهار چیزی هم که به پسر بزرگ‌تر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند؛ مثلاً اگر همه دارایی او شصت هزار تومان باشد و به مقدار بیست هزار تومان آن از چیزهایی باشد که مال پسر بزرگ‌تر است و سی هزار تومان هم قرض داشته باشد، بنابر احتیاط واجب پسر بزرگ باید به مقدار ده هزار تومان از آن چهار چیز را بابت قرض میّت بدهد.

«مسأله ۳۴۰۷» مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر، اگرچه پدر یا پسر میّت باشد، از او ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۴۰۸» اگر کافر بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد، همه ارث او به وارث مسلمان می‌رسد، هرچند جزء دسته دوم یا سوم باشد؛ ولی اگر وارث مسلمانی نداشته باشد، ارث او به وارث کافر می‌رسد، لکن کافر «مُرْتَد» در این جهت حکم مسلمان را دارد که ارث او به وارث کافر نمی‌رسد، بلکه اگر وارث مسلمان نداشته باشد، ارث او مال امام مسلمین است.

«مسأله ۳۴۰۹» اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد، مثل آن که سنگ به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکُشد، از او ارث می‌برد، ولی از دیه قتل ارث نمی‌برد.

«مسأله ۳۴۱۰» قاتل علاوه بر آن که خود ارث نمی‌برد، مانع از ارث بردن دیگران نیز نمی‌شود، بنابر این اگر به عنوان مثال فرزندی پدر خود را عمداً و به ناحق بکشد و میّت فرزند دیگری نداشته باشد، خود قاتل ارث نمی‌برد، ولی فرزندان او ارث می‌برند و اگر کسی از دسته اوّل وجود نداشته باشد، دسته دوم ارث می‌برند و اگر دسته دوم هم وجود نداشته باشد، دسته سوم ارث می‌برند.

«مسأله ۳۴۱۱» هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت بچّه‌ای داشته باشد که در شکم مادر باشد و در طبقه او وارث دیگری هم مانند اولاد و پدر و مادر باشند، برای بچّه‌ای که در شکم است و اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند که بیشتر باشد، مثلاً احتمال بدهند که زن به سه بچّه حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند.

«مسأله ۳۴۱۲» اگر کسی از دو راه با میّت خویشاوندی داشته باشد، در صورتی که مانعی برای ارث بردن از هر دو طریق وجود نداشته باشد یا یکی مانع از طریق دیگری نگردد، از هر دو راه از او ارث می‌برد، بنابر این اگر زن و شوهر با یکدیگر خویشاوند باشند، علاوه بر ارث زن و شوهری، از جهت خویشاوندی نیز ارث می‌برند، از باب مثال اگر مردی بمیرد و زن او دختر عموی او باشد و وارث او فرزندان عمو باشند، زن از دو جهت ارث می‌برد.

«مسأله ۳۴۱۳» اگر میّت هیچ وارثی نداشته باشد، همه مال او متعلّق به امام مسلمین است که در زمان غیبت باید به فقیه جامع‌الشرایط پرداخت شود.

«مسأله ۳۴۱۴» اگر زمان درگذشت اشخاصی که از هم ارث می‌برند و تقدّم و تأخّر مرگ آنان معلوم نباشد، اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند و همچنین است اگر تاریخ مرگ یکی معلوم و دیگری مجهول باشد؛ ولی اگر دو یا چند نفر که از یکدیگر ارث می‌برند، با هم غرق شوند و یا زیر آوار بمانند و با هم بمیرند و معلوم نشود کدام یک از آنان اوّل مرده است، همه از یکدیگر نسبت به آنچه قبل از مردن داشته‌اند ارث می‌برند و آنچه را که از یکدیگر ارث می‌برند، به سایر ورثه آنان منتقل می‌شود و اگر یکی از آنان دارایی داشته باشد و دیگری نداشته باشد، کسی که مال ندارد از دیگری ارث می‌برد و در صورتی که به سبب حوادث دیگری مانند تصادف اتومبیل یا سقوط هواپیما از دنیا رفته باشند، بنابر اقوی همین حکم جاری می‌شود.

«مسأله ۳۴۱۵» حقوقی که به خانواده بازنشستگان پرداخت می‌شود، اگر پس‌انداز دوران خدمت باشد، جزء ترکه میّت بوده و پس از ادای دَین و وصیّت به همه وارثان می‌رسد و آنچه که از طرف خود اداره یا اداره بیمه پس از مرگ می‌دهند، تابع مقرّرات است و به هر کس بدهند مال او می‌شود.

«مسأله ۳۴۱۶» اگر وارث، خُنْثای مشکل باشد - به گونه‌ای که با هیچ یک از نشانه‌های تعیین شده، مرد یا زن بودن او مشخّص نشود - نصف ارث یک مرد و نصف ارث یک زن را به او می‌دهند.

تشریح و پیوند

احکام تشریح و پیوند

«مسأله ۳۴۱۷» تشریح بـدن میّت برای تشـخیص بیمـاری یـا کشف جرم و یا آموزش مسائل پزشـکی یا نجات جان دیگران، اگر راه منحصر باشد، اشکال ندارد و اگر ممکن باشد، از او – پیش از مرگ – یا ولیّ او اجازه بگیرند.

«مسأله ۳۴۱۸» اگر حفظ جان مسـلمانی متوقّف بر پیونـد عضوی از اعضای میّت مسـلمان به بدن او باشد، قطع و پیوند آن عضو جایز است و دیه ندارد.

«مسأله ۳۴۱۹» اگر حفظ عضو مهم و مؤثّری از مسلمان، متوقّف بر قطع عضو میّت مسلمان باشد، در این صورت نیز بنابر اقوی قطع و پیوند آن عضو جایز است، بخصوص اگر خودِ میّت به آن وصیّت کرده باشد.

«مسأله ۳۴۲۰» اگر عضو میّت پس از پیوند جان بگیرد، از عضویّت میّت بیرون می‌رود و عضو انسان زنده شـمرده می‌شود، بلکه اگر عضو حیوان نجسی مانند خوک را به انسان پیوند بزنند و عضو انسان زنده شود، احکام نجاست بر آن جاری نمی‌شود.

«مسأله ۳۴۲۱» اگر زندگی مسـلمانی متوقّف بر قطع و پیوند یک کلیه یا عضو دیگری از شـخص زنده به او باشد، چنانچه قطع آن از دیگری ضرر قابل توجّهی برای او نداشته باشد و خود او نیز راضی به این عمل باشد، اشکال ندارد، خواه به صورت فروختن باشد یا بخشیدن.

استفتائات

تکلیف، اجتهاد و تقلید

تکلیف

[۱] سؤال ۱: آیا غیر از سـکنه کشور جمهوری اسلامی ایران (اعم از مسلمان و کافر)، افراد ساکن کشورهای دیگر و بخصوص کفّار آنها، ملزم به احکام اسلامی می‌باشند یا خیر؟

پاسـخ: مسـلمانان در هر جـا که باشـند، ملزم به رعـایت احکام اسـلامی می‌باشـند. مکلّف بودن کفّار به فروع دین معلوم نیست؛ ولی هنگام ورود به جامعه اسـلامی، می‌توان آنها را ملزم به رعایت شـئونات جامعه اسلامی، مثل حفظ حجاب و جلوگیری از شرب خمرِ علنی نمود.

[۲] سؤال ۲: آیا حکم جاهل و ناسـی (فراموش کننده) و غیر ملتفت، در عمل به احکام شـرعی، با یکدیگر و با شخص عالم متفاوت است؟

پاسخ: معیاری نسبت به تمام احکام وجود ندارد و ممکن است به حسب موارد فرق کند.

بلوغ، رشد و تمیز

[۳] سؤال ۳: دین مبین اسلام برای پسران، سنّ بلوغ را اتمام پانزده سال قمری و برای دختران، اتمام نُه سال قمری معیّن نموده است و

از طرفی نظر فقهای عظام این است که بعد از فرا رسیدن سنّ بلوغ، نمی‌توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد، محجور نمود، مگر این که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلانی؟ و آیا می‌توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل معاملات و... تفاوت قائل شد؟

پاسخ: بلوغ شرعی (رسیدن به حد و سنّ تکلیف) برای پسر، پانزده سال تمام قمری و برای دختر، نُه سال تمام قمری است. در مورد نماز که مشکلی وجود ندارد و در مورد امور مالی و معاملات، رشد فکری مناسب لازم است و در مورد ازدواج و توابع آن بهتر است رشد فکری و جسمانی لحاظ شود، اگر چه در بعضی از احکام، رعایت آنها لازم است و در مورد روزه، چنانچه باعث عسر و حرج (مشقّت زیاد) باشد، لازم نیست روزه بگیرد و اگر بتواند یک روز یا چند روز در میان روزه بگیرد، باید آن روزها را روزه بگیرد و اگر توانست، تا ماه رمضان سال آینده، روزه‌های نگرفته را قضا نماید و اگر نتوانست، در سال‌های بعد قضا نماید. در اجرای حدود الهی و مجازات، اضافه بر بلوغ سِنّی، رشد عقلی به حسب مورد و علم به حرمت نیز لازم است و با احراز این شرایط، جای تخفیف نیست، مگر این که خطر مرگ یا مرض شدید در بین باشد. در سایر موارد می‌توان تخفیف قائل شد؛ ولی در حقّ‌الناس، چنانچه مستند به او باشد، ضامن است.

[۴] سؤال ۴: اگر منظور از پانزده سال در پسر و نُه سال در دختر، سال قمری است، فرق آن با سال شمسی چیست؟

پاسخ: پانزده سال قمری، حدود ۱۶۴ روز کمتر از پانزده سال شمسی و نُه سال قمری، حدود ۹۸ روز کمتر از نُه سال شمسی است.

[۵] سؤال ۵: آیا برای دختر از حیث بلوغ، می‌توان بین عبادات و معاملات تفاوتی قائل شد؟

پاسخ: در صورتی که رشد داشته باشد، تفاوتی نیست و اگر رشد نداشته باشد، باید در امور مالی و بعضی امور دیگر که درک کافی در آنها شرط است، رشد را در نظر گرفت.

[۶] سؤال ۶: درباره رابطه بلوغ و رشد بفرمایید:

الف. آیا بین دو صفت بلوغ و رشد، شرعاً ملازمه وجود دارد؟

پاسخ: ملازمه نیست.

ب. در صورت جدا بودن صفت بلوغ از وصف رشد، آیا سنّ بلوغ می‌تواند اماره رشد قرار گیرد؟

پاسخ: بلوغ، اماره رشد نیست.

[۷] سؤال ۷: یتیم در چه سنّی دارای رشد می‌شود؟

پاسخ: رشد، غیر از بلوغ است و گاهی به همراه بلوغ و گاهی بعد از بلوغ، حاصل می‌شود و سنّ خاصّی را نمی‌توان برای آن تعیین کرد و زمان آن به حسب استعداد افراد، مختلف است.

[۸] سؤال ۸: بچه در چه سنّی ممیّز می‌شود؟

پاسخ: این امر، دارای معیار واحدی نیست و به حسب اختلاف استعداد بچه‌ها و اختلاف زمان و مکان متفاوت است.

[۹] سؤال ۹: بعضی از علما و مجتهدین فتوا داده‌اند که نماز بچه ممیّز، مخصوصاً در زمان فعلی و بعد از انقلاب که رشد فکری و فرهنگی بالا رفته است، محکوم به صحّت است و با بزرگ سالان در صحّت فرقی ندارد. نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

پاسخ: به نظر این جانب، عبادت طفل ممیّز صحیح است.

عقل

[۱۰] سؤال ۱۰: آن مقدار عقب ماندگی ذهنی که قدرت درک و تمیز را مختل کند، آیا مانند جنون، رافع تکالیف شرعی است؟
پاسخ: اگر عرف و افراد خبره چنین شخصی را مجنون بدانند، حکم مجنون را دارد.
[۱۱] سؤال ۱۱: چه حدّی از بیماری‌ها و اختلالات روحی و روانی، باعث ساقط شدن تکلیف (نماز و روزه و...) از بیمار می‌شود؟
پاسخ: چنانچه پزشک متخصّصِ مورد اطمینان، بیمار مذکور را مجنون تشخیص دهد، تکالیف از او ساقط است.
[۱۲] سؤال ۱۲: دانش‌آموزان استثنایی (کم توان ذهنی)، با توجه به این که سنّ عقلی آنان در مقایسه با افراد عادی همسنّ خود پایین‌تر است (به عنوان مثال سنّ آنها دوازده سال، ولی سنّ عقلی آنها هشت سال است)، آیا سنّ تکلیف این دانش‌آموزان، مانند افراد عادی، همان نُه سال قمری در دختران و پانزده سال قمری در پسران است یا خیر؟
پاسخ: سنّ تکلیف، به حسب افراد فرق نمی‌کند؛ لکن برای این که تکلیف، متوجه کسی شود، باید مجنون نباشد. بنا بر این افرادی که درکشان خیلی پایین باشد، مادامی که توان فهم دستورات الهی و لزوم اطاعت و درک عواقب نافرمانی را ندارند و شبیه مجانین هستند، تکلیف از آنان ساقط است.

اجتهاد و مرجعیت

[۱۳] سؤال ۱۳: مجتهد چه کسی است؟
پاسخ: مجتهد کسی است که توان علمی او در استخراج احکام دین به حدّی است که می‌تواند با کوشش و سعی خود، احکام دین را از منابع آن (قرآن، سنّت، اجماع و عقل) به دست آورد.
[۱۴] سؤال ۱۴: آیا تمسّک به مقاصد شریعت اسلام، در استنباط احکام شرعی ممکن است؟
پاسخ: ما از مقاصد شریعت و مصالح و مفاسد احکام شرعی به طور قطعی در اغلب موارد اطلاع نداریم. به همین جهت، برای استنباط احکام شرعی باید به کتاب و سنّت و اجماع و عقل که منابع استنباط احکام هستند، مراجعه کنیم.
[۱۵] سؤال ۱۵: آیا رسیدن زن را به مرتبه اجتهاد و مرجعیت و افتاء صحیح می‌دانید؟
پاسخ: تقلید از زن، بنا بر مشهور صحیح نیست؛ ولی رسیدن زن به مرتبه اجتهاد اشکالی ندارد.
[۱۶] سؤال ۱۶: اگر فتوای مجتهد در مسأله‌ای تغییر کرد، آیا لازم است که به مقلّدین خود اعلام نماید؟
پاسخ: اگر فتوای سابق، خلاف احتیاط و یا موجب عسر باشد، لازم است اعلام نماید و در هر حال، برای اصلاح رساله چاپ شده اقدام نماید.
[۱۷] سؤال ۱۷: فرق بین مرجع تقلید و ولی فقیه چیست؟
پاسخ: مجتهدی که شرایط مذکور در رساله عملیه را داشته باشد، صلاحیت دارد که مرجع تقلید شود و اگر به عنوان رهبر برگزیده شود، امور مربوط به رهبری را که در قانون اساسی ذکر شده، عهده دار می‌شود.
[۱۸] سؤال ۱۸: در رساله مراجع درگذشته، مانند آیات عظام امام خمینی رحمه الله، آقای گلپایگانی رحمه‌الله و آقای خویی رحمه‌الله و رساله مراجع حاضر، یکی از شرایط مرجع تقلید را عاقل بودن دانسته‌اند. منظور از عاقل بودن چیست؟ آیا منظور همان قوه ادراک و تشخیص خوب و بد است؟ مراد از دیوانه چیست؟ آیا تشخیص این موارد با عرف است یا این که تعریف فقهی دارد؟
پاسخ: عاقل و دیوانه بودن، عرفی است و تعریف فقهی ندارد.
[۱۹] سؤال ۱۹: چرا علما و مراجع تقلید و پیشوایان مسلمانان در یک زمان و عصر، از یک نفر بیشتر هستند، در صورتی که در زمان حضرت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از آن حضرت، در زمان امامان‌علیهم السلام یک نفر به عنوان امام و پیشوای

مؤمنان حکومت می‌کرد؟

پاسخ: علما و پیشوایان دین با رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه معصومین‌علیهم السلام فرق می‌کنند. خداوند، آنها را در هر زمان یکی بیشتر قرار نداده بود؛ ولی علما این چنین نیستند، چنان که پیامبران پیشین هم این چنین نبودند؛ یعنی در یک زمان بیش از یک پیغمبر وجود داشت.

[۲۰] سؤال ۲۰: سؤالی که ذهنم را مشغول کرده این است که امروزه تعداد زیادی توضیح المسائل در جامعه دیده می‌شود که اکثر آنها مانند هم هستند. آیا بهتر نبود مانند گذشته، چهار پنج مرجع و توضیح المسائل می‌بود تا مردم به راحتی بتوانند مرجع خود را انتخاب کنند؟

پاسخ: امروز عصر پیشرفت و ترقی علم و دانش است و در رشته‌های مختلف، مانند طب و...، صاحب نظران فراوانی می‌باشند و بسیاری بر خود لازم می‌دانند که نظریات و دانش خود را ارائه کنند. در عین حال دغدغه شما موضوع قابل توجهی است و مناسب‌ترین راه برای رسیدن به این هدف، آن است که مردم در انتخاب مرجع تقلید، تحقیق بیشتری بنمایند و افراد برتر و صاحب تخصّص بیشتر را برای مرجعیت برگزینند.

[۲۱] سؤال ۲۱: توهین نمودن به مجتهد جامع الشرائط چه حکمی دارد و آیا موجب خروج از دین و حد می‌شود؟

پاسخ: توهین به هر مؤمنی، تا چه رسد به مجتهد جامع الشرائط، حرام است؛ ولی موجب کفر و حد نمی‌شود؛ بلکه قابل تعزیر است.

تقلید

[۲۲] سؤال ۲۲: تقلید چیست؟

پاسخ: تقلید در احکام، التزام به پیروی از فتوای مجتهد، در هنگام عمل است و همین معنا مبنای جواز بقا بر تقلید میّت و عدم جواز احتیاطی در عدول به مجتهد زنده مساوی است.

[۲۳] سؤال ۲۳: چرا در مسائل شرعی باید تقلید کرد؟

پاسخ: پس از آن که انسان به دین و مذهبی اعتقاد پیدا کرد و نیز فهمید که در آن، دستورات و تکالیفی وجود دارد، ناچار باید نسبت به آنها یا احتیاط کند یا مجتهد شود و یا تقلید نماید و چون اجتهاد برای همه مقدور نیست و راه احتیاط را همه افراد نمی‌دانند و یا دچار مشکل می‌شوند، بنا بر این بعضی مجتهد می‌شوند و بقیه تقلید می‌کنند و رجوع غیر عالم به عالم در همه امور و فنون، در میان عقلا معمول است.

[۲۴] سؤال ۲۴: لطفاً قلمرو تقلید را در زندگی انسان بیان فرمایید؛ یعنی در چه مواردی باید از مرجع تقلید تبعیت کرد؟

پاسخ: کلّیه عبادات و معاملات، بلکه تمامی کارهای انجام دادنی یا ترک کردنی که مورد احتیاج است، اگر از مسائل ضروری و اعتقادات نباشد و مکلّف، یقین به حکم آنها نداشته باشد، قلمرو تقلید محسوب می‌شود.

[۲۵] سؤال ۲۵: نام سوره و آیاتی را که بر انسان مکلّف واجب کرده تا در احکام دین، تقلید نماید، ذکر فرمایید.

پاسخ: آیه «سؤال»(۱) و آیه «نَفْر»(۲)، در سوره‌های قرآن مورد تمسّک قرار گرفته اند.

[۲۶] سؤال ۲۶: اگر علم به اجتهاد کسی حاصل شد، ولی عدالت او ثابت نشد و همچنین اگر عدالت شخصی محرز گشت، ولی اجتهاد او ثابت نگشت، آیا می‌توان بنا را بر عادل یا مجتهد بودن این شخص گذاشت و از او تقلید نمود؟

پاسخ: اجتهاد و عدالت، باید از طرق شرعی ثابت شوند، والّا نمی‌شود تقلید نمود.

[۲۷] سؤال ۲۷: آیا تقلید از زنی که مجتهد است، صحیح است؟ تقلید زنان از وی چه صورتی دارد؟

پاسخ: بنا بر مشهور، صحیح نیست.

[۲۸] سؤال ۲۸: آیا تقلید که استناد عمل به مجتهد معیّنی است، در مسائل متفقٌ علیه (مانند نماز) هم صدق می کند یا باید در مسائل اختلافی باشد؟

پاسخ: تقلید، التزام به فتوای مجتهد در حین عمل است و در مسائل ضروری، تقلید لازم نیست. در مسائل اجماعی هم تعیین شخصی که از او تقلید می‌شود، لزومی ندارد.

[۲۹] سؤال ۲۹: اگر فردی نیّتش این باشد که من از فلانی تقلید می کنم و توجه به این موضوع ندارد که تقلید، انجام عمل مستند به فتوای مجتهد است، آیا به واسطه نیّت، تقلید محقّق شده است یا خیر؟ و آیا می تواند در این جا از مجتهد دیگری تقلید کند؟

پاسخ: به نظر این جانب تقلید، التزام در حین عمل است، نه عمل. اگر التزام در حین عمل صدق کند، تقلید انجام شده است و نمی تواند از دیگری تقلید کند.

[۳۰] سؤال ۳۰: با توجه به بعضی از مسائل سیاسی موجود، آیا تقلید یا بقا بر تقلید از بعضی مراجع جایز است و آیا با توجه به مسائل مذکور، می‌توان به ایشان اهانت نمود یا خیر؟

پاسخ: شرایط تقلید و بقا بر تقلید، در رساله توضیح المسائل نوشته شده است؛ اما اهانت کردن، نه تنها به مرجع تقلید، بلکه به هر مسلمان دیگری جایز نیست.

[۳۱] سؤال ۳۱: شخصی از یکی از فرقه‌های دراویش اظهار می‌دارد که من در احکام تقلید، از قطب خودم که مجتهد جامع الشرائط است، تقلید می‌نمایم و قطب هم فرموده‌اند: چون رساله ندارم، شما تحقیق کنید و رساله هر مجتهدی را که می‌خواهید تهیه و به آن عمل نمائید؛ ولی در خصوص خمس و زکات و سؤالات جدید، به اذن خودم عمل نمائید. آیا چنین حکمی از طرف قطب جایز است یا خیر؟ آیا شخصی که به رساله یک مجتهد عمل می‌نماید، می‌تواند خمس را به اذن مجتهد دیگر محاسبه و پرداخت نماید یا خیر؟

پاسخ: اگر قطب، مجتهد جامع الشرائط و عادل باشد، می‌شود از او تقلید کرد و من چنین قطبی را نمی‌شناسم و کسی که مجتهدی را اعلم و عادل تشخیص داده است و از او تقلید می‌نماید، باید در تمام احکام، به فتوای او عمل نماید.

[۳۲] سؤال ۳۲: بنده تا زمان حیات امام خمینی رحمه‌الله چهارده سال بیشتر نداشتم و خیال می کردم که بالغ نشده‌ام، غافل از این که دو علامت دیگر بلوغ (احتلام و در آوردن مو) را دارا بودم و تصمیم داشتم هنگام رسیدن به سن بلوغ (پانزده سالگی) از امام تقلید کنم. با توجه به این که تصمیم به تقلید را مؤثر می‌دانید، آیا بنده می توانم از امام خمینی رحمه‌الله تقلید نمایم؟

پاسخ: به نظر این جانب تقلید، التزام به هنگام عمل است. بنا بر این در فرض سؤال، نمی‌توانید از ایشان تقلید کنید و باید از مجتهد زنده تقلید نمایید.

[۳۳] سؤال ۳۳: آیا زن شوهردار می‌تواند مرجع تقلیدی غیر از مرجع شوهرش داشته باشد و آیا این امر، منافاتی با لزوم اطاعت زن از شوهر ندارد؟

پاسخ: داشتن مرجع تقلید دیگر، منافاتی با لزوم اطاعت زن از شوهر ندارد.

[۳۴] سؤال ۳۴: آیا افراد خانواده، در امر تقلید، تابع سرپرست خانواده هستند؟

پاسخ: هر فرد مکلّف باید شخصاً تحقیق و تفحّص کند و از مجتهد واجد شرایط تقلید کند، مگر این که تقلید سرپرست خانواده، موجب اطمینان افراد خانواده شود.

[۳۵] سؤال ۳۵: مدتی از تقلید گذشته و مقلِّد شک می کند که آیا اعمالش برطبق تقلیدِ صحیح بوده یا خیر. در این صورت نسبت به اعمال گذشته و اعمالی که از این به بعد می‌خواهد انجام دهد، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: برای اعمال آینده، جهت تقلید، باید تحقیق و تفحّص نماید. نسبت به گذشته، اعمال او صحیح است. البته اگر شک، از جهت عدم التفات مکلّف یا جهل او به حکم باشد، مسأله محلّ اشکال است.

[۳۶] سؤال ۳۶: اگر در چند سال اولِ بعد از بلوغ، عمل به تقلید نکرده باشد و این تقلید نکردن از روی جهل و عدم آگاهی به مسائل واجب باشد، آیا بعد از آگاهی و شروع به تقلید، واجبات قبلی، مانند نماز و روزه را باید قضا کند؟

پاسخ: تکالیفی را که انجام نداده، باید انجام دهد و تکالیفی را که بی تقلید انجام داده، اگر اعمالش مطابق فتوای کسی باشد که در آن زمان وظیفه‌اش تقلید از او بوده یا مطابق فتوای کسی باشد که فعلاً وظیفه‌اش تقلید از اوست، کافی است و در خصوص نماز، اگر خللی در ارکان نماز واقع نشده، اعاده لازم نیست.

[۳۷] سؤال ۳۷: مکلّفی که مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام داده و حالا تقلید می‌کند، آیا لازم است تحقیق کند که اعمال گذشته‌اش مطابق فتوای مجتهدی که وظیفه‌اش تقلید از او بوده یا مطابق فتوای مجتهدی که فعلاً وظیفه‌اش تقلید از اوست، بوده یا خیر؟

پاسخ: لازم است تحقیق کند و اگر اطمینان پیدا کرد که موافق فتوای هیچ کدام از آن دو نفر نبوده، باید اعاده کند و در مورد نماز، اگر ارکان نماز مختل نبوده، اعاده لازم نیست.

[۳۸] سؤال ۳۸: در مسأله پانزده توضیح المسائل جناب عالی آمده است: «اگر مقلّدی که اهل فضل و آگاه به فقه است، در مسأله‌ای یقین و یا ظن پیدا کند که نظر مرجع تقلید او خلاف واقع است، نمی‌تواند در آن مسأله از او تقلید نماید». سؤالم این است که اگر مرجع تقلید، در آن مسأله احتیاط نکرده باشد تا بتوان به مرجع دیگر رجوع کرد، بلکه فتوا داده باشد، مقلّد مذکور وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر به حکم مسأله یقین ندارد، احتیاط کند و یا به مرجع دیگری که یقین و ظن بر خلاف نظر او ندارد، با رعایت الأعلم فالأعلم مراجعه نماید.

[۳۹] سؤال ۳۹: تقلید بچه ممیز از مجتهد جامع الشرائط چه صورتی دارد؟

پاسخ: تا بالغ نشده، تقلید بر او واجب نیست؛ ولی اگر تقلید کند، اشکال ندارد.

[۴۰] سؤال ۴۰: آیا تقلید در احکام شرعی از مراجع غیر از رهبر، اعم از این که ولایت عامّه فقیه را قبول داشته باشند یا نداشته باشند، جایز است؟

پاسخ: چنانچه واجد شرایط مذکور در رساله باشند، جایز است.

[۴۱] سؤال ۴۱: آیا در مسأله ولایت فقیه نیز باید تقلید کرد و نظر مبارک در مورد آن چیست؟

پاسخ: چون مسأله ولایت فقیه، مسأله‌ای فقهی است، باید هر کس از مرجع خود بپرسد. به نظر این جانب ولایت فقیه ثابت است، لکن مسأله دارای تفصیلاتی است که موکول به محلّ خود است.

[۴۲] سؤال ۴۲: اگر انسان در رساله عملیه مرجع تقلید دیگری غیر از مرجع خودش یا در کتب مراجع گذشته یا فقهای قدیم، به عمل مستحبّی برخورد کند، آیا عمل به آن مطلوب و صحیح است و ثوابی دارد یا خیر؟ اگر مرجع تقلید ما آن عمل را مستحب نداند، چه طور؟

پاسخ: در فرض مذکور در سؤال، جایز است عمل مذکور را به قصد رجا به جا بیاورد و ثواب هم به او داده می‌شود، ان شاء اللّه.

تقلید از مجتهد اعلم

[۴۳] سؤال ۴۳: می گویند: «امروزه تقلید اعلم لازم نیست، چون اعلم را نمی‌شود تعیین کرد و چیزهای دیگری هست که از اعلم بودن لازم‌تر است، مانند آگاهی از مبانی سیاسی و مسائل برون مرزی». آیا به نظر شما می‌شود از غیر اعلم تقلید کرد؟

پاسخ: تقلید اعلم در هر دوره واجب است. اگر تعیین اعلم ممکن باشد، مکلّف او را معیّن نماید و به فتوای او عمل کند و اگر ممکن نشد، از آن کس که گمان به اعلمیت او می‌رود، تقلید کند و اگر آن نیز امکان نداشت، از کسی که احتمال اعلمیت او را می‌دهد، تقلید کند و اگر چند نفر در احتمال اعلمیت مساوی باشند، در تقلید از افراد مورد شبهه اعلمیت، مخیّر است و چیزهای دیگر را به جای اعلمیت نمی‌توان گذاشت.

[۴۴] سؤال ۴۴: در بین علمای موجود، کدام مرجع، اعلم است و تقلید از کدام یک از آقایان محترم مُبْرِئ ذمّه است؟

پاسخ: تحقیق درباره این مطلب، به عهده مکلّف است.

[۴۵] سؤال ۴۵: آیا تصدّی یک عالم برای مرجعیت، به معنی اعتقاد او به اعلمیت خود است؟ نظر شما در مورد کسی که می گوید: «اعلمیت، موردش علوم محسوسه است، نه خصوص عقلیات»، چیست؟

پاسخ: بین نوشتن رساله و اعتقاد به اعلمیتِ خود ملازمه‌ای نیست. مرجعیت، محقّق نمی‌شود، جز با مراجعه کردن مقلدین به مرجع و مراجعه کردن به شخصی و تقلید از او جایز نیست، مگر این که واجد شرایط تقلید باشد. راه‌های شناختن اعلم در رساله‌های عملیه آمده است و مراد از اعلم کسی است که آشناتر به قواعد و مدارک مسأله و دارای اطلاعات بیشتر در نظائر آن و دارای فهم بهتر و خوب‌تر در مورد اخبار و روایات و درک و تشخیص بیشتر در موضوعات باشد و محلّ رجوع برای تعیین اعلم، اهل خبره است.

[۴۶] سؤال ۴۶: امروزه ملاک اصلی برای تشخیص مجتهد اعلم، برای عامّه مردم چیست؟

پاسخ: ملاک، همان راه‌های سه گانه است که در رساله‌ها نوشته شده و فرقی بین زمان حاضر و گذشته نیست.

[۴۷] سؤال ۴۷: مجتهد و اعلم بودن کسی را از کجا می‌توان فهمید؟

پاسخ: مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اول: آن که خود انسان اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

دوم: آن که دو عالم خبره و عادل، در شرایط آزاد و بدون ترس و طمع، مجتهد بودن یا اعلم بودن او را گواهی دهند، مشروط به آن که دو نفر عالم خبره و عادل دیگر، با نظر آنان مخالفت ننمایند.

سوم: شهرت او در میان علما و محافل علمی به طوری باشد که از این شهرت، برای انسان علم حاصل شود و اگر شناختن اعلم مشکل باشد، به احتیاط واجب باید از مظنون الأعلمیه تقلید کند؛ بلکه اگر احتمال ضعیفی هم بدهد که مجتهدی اعلم است و بداند کس دیگری از او اعلم نیست، به احتیاط واجب باید از او تقلید نماید و اگر چند نفر در نظر او اعلم از دیگران و با یکدیگر مساوی باشند، باید از یکی از آنان تقلید کند و احتیاط مستحب این است که از باتقواترین آنها تقلید نماید.

[۴۸] سؤال ۴۸: اهل خبره که به شهادت آنان اعلمیت مجتهدی ثابت می‌شود، چه کسانی هستند؟

پاسخ: افرادی که در اثر تحصیل و تحقیق در علوم دینی، توانایی تشخیص اعلم را پیدا کرده و عادل باشند.

[۴۹] سؤال ۴۹: آیا به شهادت یک نفر از اهل خبره که مورد وثوق و اطمینان است، اعلمیت ثابت می‌شود؟

پاسخ: برای ثبوت اعلمیت، شهادت دو نفر خبره عادل شرط است، مگر این که انسان از گفته یک نفر اطمینان پیدا کند.

[۵۰] سؤال ۵۰: در صورت تعارضِ اهل خبره، نسبت به اعلمیت مجتهدین، تکلیف چیست؟

پاسخ: در صورت تعارض، اگر یک بیّنه از حیث علم بالاتر باشد، مقدّم است، وگرنه هر دو بیّنه ساقط می‌شوند و باید به ترتیبی که در مسأله دهم توضیح المسائل ذکر شده، عمل کرد.

[۵۱] سؤال ۵۱: اگر مثلاً سی نفر یا بیشتر از اهل خبره شهادت دهند که تقلید از فردی جایز است و عده معدودی، مثلاً پنج نفر اهل

خبره دیگر بگویند که تقلید از او جایز نیست، می‌توان از وی تقلید کرد یا خیر؟ و اگر انسان از وی تقلید کرد و بعد متوجه شد که عدّه کمی تقلید از او را جایز نمی‌دانند، آیا لازم است برگردد؟

پاسخ: در صورت تعارض بیّنه‌ها، اگر یک طرف مُرجّحی داشته باشد، مقدّم است و اگر طرف تجویز کننده، بر طرف دیگر ترجیحی نداشته باشد، نمی‌توان تقلید نمود و زیادی و کمی افراد، همیشه مُرجّح نیست.

[۵۲] سؤال ۵۲: کسی از روی روزنامه‌ها و اعلامیه تقلید کرده و بعد که به اهل خبره رجوع کرده، کسی دیگر را تعیین کرده‌اند و اکنون تصمیم گرفته از شخصی که اهل خبره تعیین کرده‌اند، تقلید کند. اوّلاً آیا می‌تواند چنین کاری بکند یا خیر؟ و ثانیاً تکلیف اعمال گذشته‌اش چیست؟

پاسخ: اگر صاحبان اعلامیه‌ها را خودش می‌شناخته و آنها را به عنوان اهل خبره عادل قبول داشته، گفتن آنها خود، بیّنه و حجّت است و رجوع لازم نیست و اگر نمی‌شناخته و فقط به عنوان عمومی شنیده و یا شنیده که علما یا مدرّسان یا فضلا چنین گفته‌اند، بدون آن که شخص آنها را بشناسد و صلاحیت آنها را بداند، باید از کسی که بیّنه، معیّن کرده، تقلید نماید و راجع به اعمال گذشته، اگر با فتوای کسی که اکنون از او تقلید می‌کند یا با فتوای کسی که در آن زمان وظیفه‌اش تقلید از او بوده، مطابق باشد، کفایت می‌کند و اگر مخالف باشد، باید اعمال مخالفش را از نو به جا آورد. البته در خصوص نماز، اگر خللی به ارکان آن وارد نشده باشد، اعاده لازم نیست.

[۵۳] سؤال ۵۳: آیا در بیّنه (شهادت دو نفر عادل) لازم است گمان به صدق آن پیدا کنیم تا در حقّ ما معتبر شود و اگر به واسطه قرائنی گمان بر خلاف بیّنه پیدا کردیم، آیا باز هم بیّنه معتبر است؟ اگر علم بر خلاف بیّنه پیدا کردیم، چه طور؟

پاسخ: بیّنه معتبر است، مگر آن که معارض با بیّنه دیگر باشد، یا علم بر خلاف آن داشته باشیم.

[۵۴] سؤال ۵۴: کسی از روی شیاع و شهرت تقلید کرده است و بعد، اهل خبره شخص دیگری را معیّن کرده‌اند. حال از کدام باید تقلید کند؟

پاسخ: اگر شیاع، مفید علم و اطمینان باشد، مقدّم است، والّا باید به گفته اهل خبره عمل کند.

[۵۵] سؤال ۵۵: آیا می‌توان از مجتهدی که از نظر علم، پایین‌تر از دیگری، ولی از نظر تقوا بالاتر است، تقلید نمود؟

پاسخ: در مورد اختلافِ فتوا باید از اعلم تقلید کرد و تقلید از غیر اعلم جایز نیست، گرچه اتقی باشد.

[۵۶] سؤال ۵۶: کسی که مدتی از مجتهدی تقلید نموده و سپس متوجه شده که مجتهد دیگری اعلم است، آیا اعمال گذشته‌اش صحیح است؟

پاسخ: در صورتی که تقلید از مجتهد اول، بر اساس تحقیقات و موازین شرعی بوده و یا عمل مقلّد، مطابق با فتوای اعلم باشد، صحیح است.

[۵۷] سؤال ۵۷: بعضی از اعمال مقلّد، مانند نماز، روزه و حج یا بعضی از معاملات وی، بر طبق فتوای مرجع تقلیدش باطل بوده است؛ ولی همین اعمال بعد از فوت مرجع و رجوع به حیّ اعلم، بر طبق نظر مرجع دوم صحیح است. آیا با این فرض، می‌توان حکم به صحّت این اعمال نمود؟

پاسخ: در فرض سؤال که مرجع تقلید فعلی، اعلم است و حکم به صحّت نموده، صحیح است.

[۵۸] سؤال ۵۸: اگر عملی از مقلّد، مطابق با فتوای مرجع تقلیدش باشد و پس از فوت مرجع و تقلید از مجتهد حیّ اعلم، همان عمل از نظر مجتهد ثانی باطل باشد، آیا اعاده عمل واجب است؟

پاسخ: در صورتی که تقلید از مجتهد قبلی، طبق موازین بوده، صحیح است و اعاده ندارد.

[۵۹] سؤال ۵۹: آیا تقلید کردن از مجتهد غیر اعلم، در مسائلی که فتوای او موافق فتوای اعلم است یا مخالفت فتوای او با فتوای اعلم

معلوم نیست، جایز است؟

پاسخ: در صورت علم به موافقت، جایز است و در غیر این صورت جایز نیست.

[۶۰] سؤال ۶۰: اگر مجتهد اعلم، تقلید از اعلم را واجب نداند، آیا می‌توان از غیر اعلم تقلید کرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، اشکال ندارد.

[۶۱] سؤال ۶۱: آیا بعد از تقلید نمودن از غیر اعلم (به واسطه این که امکان شناخت اعلم را پیدا نکرده است)، رجوع به اعلم (بعد از امکان شناخت اعلم)، واجب است یا خیر؟

پاسخ: بعد از آن که اعلم را از طرق شرعی تشخیص داد، باید به اعلم مراجعه نماید.

[۶۲] سؤال ۶۲: شخصی مدتی قبل، برای شناخت مجتهد اعلم به اهل خبره مراجعه کرد؛ ولی کسی به عنوان اعلم یا محتمل الأعلمیه برایش ثابت نشد و سپس از یکی از مجتهدین جامع الشرائط که مساوی با دیگران در علم بود، تقلید کرد. اکنون پس از گذشت چند سال، احتمال می‌دهد و یا این که اطمینان دارد که با تحقیق دوباره از اهل خبره، می‌تواند اعلم را تشخیص دهد، آیا بر چنین شخصی تحقیق کردن واجب است؟

پاسخ: در صورتی که اطمینان دارد با تحقیق کردن، اعلم مشخص می‌شود، لازم است مجدّداً تحقیق کند.

[۶۳] سؤال ۶۳: آیا در مرجع تقلیدِ بچه ممیّز، اعلم بودن نیز شرط است؟

پاسخ: چون تقلید بر او واجب نیست، از غیر اعلم هم می‌تواند تقلید کند؛ ولی بعد از بلوغ، باید به اعلم رجوع کند.

[۶۴] سؤال ۶۴: آیا اثبات اعلمیت به خبر عدل واحد، مشروط به افاده ظن است یا خیر؟

پاسخ: با خبر عدل واحد، اعلمیت ثابت نمی‌شود، مگر این که موجب حصول اطمینان شود.

[۶۵] سؤال ۶۵: آیا ظنّی که در ثبوت اعلمیت مجتهد حجّت است و همان، سبب لزوم تقدّم وی بر غیر او می‌شود، از ظنون خاصّه است یا ظنّ مطلق؟

پاسخ: با ظن، اعلمیت ثابت نمی‌شود؛ ولی اگر نتوانست اعلم را بشناسد، مظنون الأعلمیه بر دیگران مقدّم است.

[۶۶] سؤال ۶۶: اگر کسی که غیر عالم، ولی مورد وثوق و اطمینان انسان است، با استفاده از راه‌های شناختِ مجتهد اعلم که در اول رساله عملیه آمده، مجتهد اعلم را بشناسد و یا احتمال قوی بدهد که یک یا دو نفر از مجتهدین اعلم هستند، آیا با گفته او اعلمیت یا احتمال اعلمیت ثابت می‌شود و می‌توان به گفته او عمل نمود؟

پاسخ: نمی‌توان به گفته او عمل کرد، مگر بدانیم که آن فرد در کارش خیلی با دقت و احتیاط است و برای انسان، اطمینان به صحّت گفته‌های او حاصل شود.

[۶۷] سؤال ۶۷: تقلید از مجتهدی که با ولایت فقیه مخالف است، با فرض اعلم بودن او چه حکمی دارد؟

پاسخ: شرایط مرجع تقلید، در توضیح المسائل به طور مفصّل نوشته شده است. به آن جا مراجعه فرمایید.

[۶۸] سؤال ۶۸: اگر مرجع تقلید، عملی را به احتیاط واجب نهی کرده باشد و ما بدانیم که در میان مراجع زنده دیگر، کسی هست که این عمل را جایز می‌داند، ولی آن مرجع را مشخصاً نشناسیم، آیا می‌توانیم در این مسأله به مرجعِ غیر مشخص رجوع کنیم؟

پاسخ: در فرض سؤال، رجوع به مرجعِ غیر مشخص که واجد شرایط است، با رعایت الأعلم فالأعلم جایز است؛ یعنی اعلم از او فتوای به عدم جواز نداده باشد.

[۶۹] سؤال ۶۹: اگر فقها در علم مساوی باشند، آیا برای مکلّف جایز است از یکی از آنها تقلید نماید و در احتیاطات واجب به دیگری رجوع کند؟

پاسخ: اگر در علم با هم مساوی باشند و واجد سایر شرایط دیگر تقلید نیز باشند، جایز است.

[۷۰] سؤال ۷۰: در احتیاطهای واجب شما به کدام یک از آیات عظام مراجعه کنیم؟

پاسخ: احتیاط واجب را به مجتهد مساوی و اگر نبود به الأعلم فالأعلم مراجعه کنید. راه تشخیص آن در رساله عملیه آمده است.

به دست آوردن فتوای مجتهد

[۷۱] سؤال ۷۱: اگر مقلّد به حکم شرعی صادر شده از طرف مرجع تقلید خود، ظن یا اطمینان پیدا کرد، آیا برای عمل کردن، کافی و مُجْزی است یا این که باید به فتوای مجتهد، یقین حاصل نماید؟

پاسخ: ظن و گمان کافی نیست؛ ولی اطمینان از هر طریق حاصل شود، کفایت می کند.

[۷۲] سؤال ۷۲: دو عالم از یک مرجع تقلید واحد، دو فتوای متضاد نقل می کنند، وظیفه ما تحقیق کامل است یا با عمل به یکی از آنها تکلیف ساقط می‌شود؟

پاسخ: اگر هر دو ثقه و مورد اعتماد باشند، باید تحقیق کامل نمایید تا اطمینان به یک طرف حاصل شود.

[۷۳] سؤال ۷۳: با توجه به سرعت بالای اینترنت در انتقال مطالب و احتمال جعل، آیا استفتائاتی که با اینترنت جواب داده می‌شود، حجیّت شرعی و قابلیت استناد به حضرت عالی را دارد؟

پاسخ: اگر اطمینان آور باشد، حجّت است و اگر احتمال جعل بدهند، تحقیق کنند و از دفتر این جانب سؤال نمایند.

[۷۴] سؤال ۷۴: اگر فتوای حضرت عالی در کتاب «استفتائات» با رساله توضیح المسائل اختلاف داشت، کدام یک مقدّم است؟

پاسخ: در موارد اختلاف فتوا، آخرین نظر معتبر است و اگر نتوانستید نظر آخر را به دست آورید، از دفتر این جانب سؤال نمایید.

[۷۵] سؤال ۷۵: تشخیص موضوعاتی که مربوط به مستنبطات ادلّه شرعیه نیست، آیا با عرف است؟ و اگر چنین است، آیا مجتهد می تواند تعیین مصداق کند؟ و اگر نظر مجتهد و مقلّد، در تعیین مصداق متفاوت بود، چه باید کرد؟

پاسخ: در این موارد، تشخیص با عرف است و در مورد اختلاف، اگر مقلّد، اهل تشخیص باشد، نظرش برای خودش معتبر است و اگر مقلّد، اهل تشخیص نباشد، می‌تواند از گفته مجتهد تبعیت کند.

[۷۶] سؤال ۷۶: تشخیص ضرورت که عمل به بعضی از مسائل شرعی به آن بستگی دارد، آیا بر عهده خود مکلّف است؟

پاسخ: ضرورت، در معانی مختلفی استعمال می‌شود. معنای مورد نظر مجتهد را باید از او بپرسد؛ ولی تطبیق بر مورد، بر عهده خود مکلّف است.

تبعیض در تقلید

[۷۷] سؤال ۷۷: آیا تبعیض در تقلید در یک باب (مثلاً مصرف خمس) جایز است؟ و آیا تبعیض، استمراری است؛ یعنی در همان مسأله که عمل کرده، می‌تواند به مجتهد مساوی رجوع کند؟

پاسخ: تبعیض در تقلید، در ابتدا در صورت تساوی مجتهدین، بی‌اشکال است؛ ولی اگر در مسأله‌ای تقلید کرد، احتیاطاً نمی‌تواند به مجتهد دیگر رجوع کند، مگر دومی اعلم از اولی باشد که در این صورت، رجوع واجب است.

[۷۸] سؤال ۷۸: فردی که مقلّد یک مرجع است، آیا می‌تواند در عین حال که به فتوای مرجع خود عمل می کند، به فتوای مرجع دیگر هم عمل نماید؟

پاسخ: اگر مرجعی که از ایشان تقلید می کنید، اعلم باشد و فتوا بدهد، نمی‌توانید به فتوای دیگری عمل کنید و اگر فتوا نداده و

احتیاط واجب فرموده، می‌توانید به فتوای مجتهد دیگر با رعایت الأعلم فالأعلم عمل نمایید و در صورت تساوی، در مسائلی که از یکی از آنان تقلید کرده‌اید، احتیاطاً نمی‌توانید از دیگری تقلید نمایید.

[۷۹] سؤال ۷۹: آیا کسی که مقلّد یک مرجع است، می‌تواند در یک یا دو یا چند مسأله محدود، از مرجع دیگر تقلید کند؟

پاسخ: اگر هر دو مرجع از لحاظ علمی مساوی باشند و قبلاً در این مسأله از مرجع اول، تقلید نکرده است، می‌تواند از او تقلید کند.

[۸۰] سؤال ۸۰: در تحریر الوسیله امام خمینی رحمه‌الله (مسأله هشتم از فروع تقلید) آمده است: «چنانچه دو مجتهد از نظر علمی با هم مساوی باشند، مقلّد مخیّر است به هر کدام از آن دو که بخواهد رجوع کند، همچنان که می‌تواند بعضی از مسائل را از یکی و بعضی دیگر را از دیگری تقلید کند». آیا این گونه تقلید را صحیح و جایز می‌دانید؟

پاسخ: در تقلید از دو مجتهد مساوی، مکلّف مخیّر است و نیز می‌تواند در ابتدا بعضی از مسائل را از یکی و بعض دیگر را از مجتهد دیگری تقلید نماید؛ ولی اگر از یکی از آنان در مسأله‌ای تقلید کرده باشد، رجوع به دیگری در آن مسأله احتیاطاً جایز نیست، مگر ثابت شود که دیگری اعلم است.

[۸۱] سؤال ۸۱: آیا مقلّد می‌تواند در مسائلی که در رساله مرجعش موجود نیست و نمی‌تواند نظر مرجعش در آن مسائل را به دست آورد، از مجتهد دیگری که از نظر علم با مرجعش مساوی است، تقلید کند؟

پاسخ: چنانچه در آن مسائل تا کنون از مرجع خود تقلید نکرده باشد، می‌تواند در آن مسائل از مجتهدی که از نظر علم مساوی با مرجع تقلیدش است، تقلید کند.

[۸۲] سؤال ۸۲: آیا مقلّد می‌تواند در نماز و روزه از دو نفر تقلید کند، به این صورت که به فتوای یک مرجع در محل کار، نماز را شکسته بخواند و به فتوای مرجع دیگر روزه بگیرد یا به عکس، نماز را تمام بخواند و روزه نگیرد؟

پاسخ: تبعیض در تقلید، در مجتهدین مساوی جایز است؛ ولی باید موجب علم به بطلان عمل، ولو به صورت علم اجمالی نباشد.

عدول در تقلید

[۸۳] سؤال ۸۳: آیا عدول از مرجع تقلید حی به حیّ مساوی جایز است؟

پاسخ: در فرض سؤال، در مسائلی که از مرجعِ خودش تقلید نکرده، جایز است.

[۸۴] سؤال ۸۴: مقلّد مرجعی هستم و بنا به دلایلی به این نتیجه رسیده‌ام که از آن مرجع بزرگوار به مرجع بزرگوار دیگری عدول نمایم. آیا این کار را می‌توانم انجام دهم؟

پاسخ: اگر پس از تحقیق کافی، به اعلمیت دومی رسیده باشید یا این که مرجع تقلید اول شما واجد تمام شرایط تقلید نباشد، نمی‌توانید به تقلید اولی باقی باشید و باید به دیگری که واجد شرایط باشد، رجوع کنید و در صورت تساوی، در خصوص مسائلی که تقلید نکرده‌اید، می‌توانید از دومی تقلید کنید؛ اما در مسائلی که تقلید کرده‌اید، بنا بر احتیاط نمی‌توانید. ضمناً شرایط لازم مرجع تقلید و شناخت اعلم و راه‌های رسیدن به آن در اوایل توضیح المسائل بیان شده است.

[۸۵] سؤال ۸۵: کسی از مجتهدی تقلید کرده و اکنون می‌خواهد از او رجوع کند. آیا جایز است یا خیر؟

پاسخ: اگر تقلید اولش از روی میزان صحیح بوده و اکنون نیز در اجتهاد و اعلمیت و عدالت او شک نکرده، نمی‌تواند رجوع کند و اگر تقلید اولش از روی میزان صحیح نبوده یا اکنون اعلمیت و عدالت او در نظرش زیر سؤال رفته است و دومی را عادل و اعلم می‌داند، واجب است رجوع کند.

[۸۶] سؤال ۸۶: اگر شخصی از مجتهدی تقلید می‌کند که عدول را حتی به مجتهد اعلم حرام می‌داند، آیا می‌تواند به مجتهد اعلم

رجوع کند یا باید بر تقلید این مجتهد باقی بماند؟

پاسخ: باید به مجتهد اعلم رجوع کند، مگر آن که مجتهد اعلم، تقلید غیر اعلم را جایز بداند که در این صورت می‌تواند از غیر اعلم تقلید نماید.

[۸۷] سؤال ۸۷: فردی مقلّد آیت اللَّه خویی رحمه‌الله بوده و پس از وفات ایشان به آیت اللَّه سبزواری رحمه‌الله عدول نموده و بعد از فوت ایشان به آیت اللَّه گلپایگانی رحمه‌الله عدول کرده و پس از درگذشت آیت اللَّه گلپایگانی رحمه‌الله با اجازه یکی از آقایان، به تقلید از آیت اللَّه خویی رحمه‌الله بازگشته است. آیا این کار صحیح بوده و تکلیف اعمالی که در مدت عدول از آیت اللَّه خویی رحمه‌الله تا رجوع مجدّد انجام شده است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر معتقد به اعلمیت آیت اللَّه خویی رحمه‌الله نسبت به سایر علمای ذکر شده است، لازم است بر تقلید ایشان باقی بماند و در صورت عدول نمودن نیز رجوع واجب است و اعمالی که در این مدت انجام داده، اگر خللی در آن وارد نشده و مطابق با فتوای ایشان باشد، صحیح است و در خصوص نماز، اگر خللی به رکن نماز وارد نشده باشد، اعاده واجب نیست.

[۸۸] سؤال ۸۸: آیا خوف و واهمه از باطل بودن اعمال گذشته، می‌تواند مجوّز عدول نکردن از یک مرجع به مرجع دیگر باشد؟

پاسخ: عدول جایز نیست، مگر با شرایطی که در رساله‌ها ذکر شده است و اگر شرایط عدول موجود باشد، توهّم فوق، تأثیری در حکم عدول ندارد.

[۸۹] سؤال ۸۹: آیا عدول از تقلید یک مجتهد حی به مجتهد حیّ دیگر را که فاقد رساله عملیه است و لیکن امکان سؤال در کلیه احکام اختلافی از وی وجود دارد، جایز می‌دانید؟

پاسخ: داشتن رساله عملیه شرط نیست؛ لکن در عدول از مجتهدی به مجتهدی دیگر و یا در اصل تقلید، شرایطی وجود دارد که در رساله‌های عملیه آمده است.

تقلید ابتدایی از میّت

[۹۰] سؤال ۹۰: با توجه با این که رجوع به مجتهد، برای به دست آوردن احکام الهی از باب طریقیت است نه این که خودش موضوعیت داشته باشد و وجوب تقلید از اعلم هم از این باب است که مطمئن‌ترین طریق برای رسیدن به احکام واقعی است، چگونه است که فقهای عظام، تقلید ابتدایی را از مجتهد میّتی مانند علامه حلّی و مقدس اردبیلی که ممکن است از حیث علم و تقوا، نسبت به فقهای عظام فعلی بالاتر باشند و اعتماد و اطمینان برای به دست آوردن حکم واقعی از طریق ایشان بیشتر باشد، جایز نمی‌دانند؟

پاسخ: برای جواب تفصیلی به کتب استدلالی مراجعه شود ولکن تحقّق چنین امری (اعلمیت از تمامی احیاء) در خارج، با توجه به آسان‌تر شدن طریق تحصیل علم، بعید به نظر می‌رسد. علاوه بر آن که مرجعیت، فقط برای بیان امور و سؤالات جزیی نیست؛ بلکه زعامت دینی نیز مطرح است و لازم است زعیم امّت زنده باشد.

[۹۱] سؤال ۹۱: تقلید ابتدایی از مجتهد میّتی که اعلم از فقهای زنده است، چه صورتی دارد؟ در فرض حرمت، اگر شناخت فقیه زنده اعلم مشکل باشد و موجب عسر و حرج گردد، تقلید ابتدایی از مجتهد میّتی که اعلم از فقهای زنده است، جایز است یا خیر؟

پاسخ: تقلید ابتدایی از میّت اعلم جایز نیست. اگر حیّ اعلم را تشخیص داد، از او تقلید کند، والّا از مظنون الأعلمیه و اگر آن را هم نتوانست تشخیص دهد، از محتمل الأعلمیه در بین فقهای زنده تقلید نماید.

[۹۲] سؤال ۹۲: آیا تقلید ابتدایی از مجتهد میّت، نظیر امام خمینی رحمه‌الله جایز است؟ در صورت اعلمیت مجتهد میّت نسبت به مجتهدین حی، برای کسانی که تازه به تکلیف رسیده‌اند، وظیفه چیست؟

پاسخ: نمی‌شود ابتدائاً از میّت تقلید کرد، هر چند مجتهد میّت از مجتهد حی، اعلم باشد.

بقا بر تقلید میّت

[۹۳] سؤال ۹۳: آیا می‌توان بر تقلید مجتهدی که از دنیا رفته و نسبت به مجتهدین زنده اعلم است، باقی ماند؟ در صورت جایز بودن، در مسائل جدیدی که نمی‌توان نظر او را به دست آورد، چگونه باید عمل کرد؟

پاسخ: بقا بر تقلید میّتِ اعلم واجب است و در مسائل جدید یا مسائلی که در آنها از مجتهد متوفّا تقلید نکرده، باید از اعلمِ در بین مجتهدین زنده تقلید کند.

[۹۴] سؤال ۹۴: این جانب در زمان حیات مرحوم آیت اللّٰه گلپایگانی رحمه‌الله از ایشان تقلید می‌کردم و بعد از فوت ایشان، بدون اذن مجتهدی بر تقلید ایشان باقی ماندم. با توجه به فتاوای حضرت عالی و فتاوای آن مرحوم مبنی بر جواز بقا بر تقلید میّت، آیا تقلید این جانب صحیح است یا خیر؟ و آیا باید از مجتهد زنده‌ای اجازه بگیرم یا این که باید از مجتهد زنده تقلید کنم؟

پاسخ: در مسائلی که در زمان حیات ایشان در آنها از ایشان تقلید کرده‌اید، می‌توانید بر تقلید آن مرحوم باقی بمانید و از زمان وفات آن مرحوم تا حال، اگر در غیر از مسائلی که در زمان حیات ایشان در آنها از ایشان تقلید کرده بودید، به فتوای آن مرحوم عمل کرده باشید، عمل شما به شرطی درست است که مطابق با فتوای کسی باشد که در آن زمان وظیفه شما تقلید از وی بوده است و یا مطابق با فتوای کسی باشد که فعلاً وظیفه شما تقلید از اوست.

[۹۵] سؤال ۹۵: کسی که قبلاً از حضرت امام خمینی رحمه‌الله تقلید می‌کرده و بعد از رحلت ایشان مقلّد آیت اللّٰه اراکی رحمه‌الله شده و در قسمتی از مسائل، باقی بر امام رحمه‌الله بوده است، حال که مقلّد حضرت عالی شده، آیا می‌تواند در برخی مسائل از امام تقلید کند و در برخی از مسائل از آیت اللّٰه اراکی و در برخی از حضرت عالی؟

پاسخ: در مسائلی که تقلید کرده‌اید، می‌توانید بر تقلید خود از آن دو مرحوم باقی بمانید.

[۹۶] سؤال ۹۶: آیا در فرض اعلمیتِ مجتهد میّت نسبت به مجتهدین حی و وجوب تقلید از او، می‌توان در بعضی از مسائل از مجتهد حی تقلید نمود؟

پاسخ: در مسائلی که از مجتهد میّتِ اعلم تقلید کرده، نمی‌تواند از حی تقلید نماید.

[۹۷] سؤال ۹۷: آیا در بقا بر تقلید میّت، مکلّف می‌تواند در مسائلی که در آنها تقلید ننموده، از میّت تقلید کند؟

پاسخ: نمی‌تواند باقی بماند.

[۹۸] سؤال ۹۸: آیا بقا بر تقلید میّت را مطلقاً جایز می‌دانید؟

پاسخ: چنانچه مجتهدی که از دنیا رفته است، اعلم از مجتهدین زنده باشد، بقا بر تقلید او در مسائلی که در آنها از او تقلید کرده، واجب است و چنانچه مساوی با احیا باشد، رجوع اشکال ندارد و اگر مجتهد زنده اعلم باشد، بقا بر تقلید میّت جایز نیست.

[۹۹] سؤال ۹۹: تا چه زمانی بقا بر تقلید میّت جایز است؟

پاسخ: تا زمانی که مجتهد زنده اعلم اجازه بدهد، بقا جایز است.

[۱۰۰] سؤال ۱۰۰: اگر مجتهدی را به عنوان مرجع تقلید برگزیدیم و ملتزم شدیم که در تمام احکام شرعی از او تقلید نماییم، آیا می‌توانیم در مسائلی که فتوای آن مجتهد را اصلاً نشنیده و یاد نگرفته‌ایم، پس از فوت وی، به شرط اعلمیت، از او تقلید نماییم؟

پاسخ: نسبت به مسائلی که در آنها از آن مجتهد تقلید نکرده‌اید، باید به مجتهد زنده رجوع نماید.

[۱۰۱] سؤال ۱۰۱: شخصی با اجازه مجتهد زنده، بر فتوای مجتهدی که فوت کرده، باقی مانده است. آیا اکنون می‌تواند از مجتهد

دیگری تقلید نماید؟

پاسخ: اگر مجتهد زنده اول، اعلم از دوم باشد، نمی‌تواند از دومی تقلید کند و اگر دومی اعلم باشد، باید به تقلید او عدول کند و اگر مجتهد زنده اول و دوم مساوی باشند، در مسأله بقا بر تقلید میّت، بنا بر احتیاط نمی‌تواند از مجتهد اول به دوم عدول کند؛ ولی در بقیه مسائل، جایز بودن تقلید از مجتهد دوم یا عدم جواز آن، بستگی به نظر مجتهد اول در مسأله بقا بر تقلید میّت و فروع مسأله دارد.

[۱۰۲] سؤال ۱۰۲: تقلید و عمل به رساله‌های مراجع محترم تقلید متوفّا، بخصوص حضرت امام خمینی رحمه‌الله جایز است؟

پاسخ: در مسائلی که در زمان زنده بودن، از ایشان در آن مسائل تقلید کرده‌اند، جایز است.

[۱۰۳] سؤال ۱۰۳: آیا در بقا بر تقلید میّت نیز رجوع به مجتهد حیِّ اعلم لازم است؟

پاسخ: اگر اعلم با غیر اعلم در این مسأله موافق باشند و هر دو عادل باشند، تعیین لازم نیست.

[۱۰۴] سؤال ۱۰۴: همه مراجع تقلید فعلی، بقا بر تقلید میّت را جایز می‌دانند. آیا می‌شود بدون رجوع به مرجع خاصّی بر تقلید میّت باقی ماند؟

پاسخ: اگر بداند که بقا بر تقلید میّت را همه جایز می‌دانند، رجوع به مجتهد معیّن لازم نیست؛ ولی در کیفیت بقا، باید به نظر مجتهد اعلم عمل نماید.

[۱۰۵] سؤال ۱۰۵: بنده مقلّد امام خمینی رحمه‌الله بوده‌ام و بعد از ایشان به فتوای آیت اللَّه اراکی رحمه‌الله بر تقلید از امام باقی ماندم. آیا الآن هم می‌توانم بر تقلید امام باقی بمانم؟

پاسخ: در مسائلی که از ایشان در زمان حیاتشان تقلید کرده‌اید، می‌توانید باقی بمانید.

[۱۰۶] سؤال ۱۰۶: شخصی مقلّد امام خمینی رحمه‌الله بوده و پس از ارتحال ایشان با تقلید از آیت اللَّه اراکی رحمه‌الله در مسأله بقا بر تقلید میّت، بر تقلید از امام رحمه‌الله باقی مانده است. در صورتی که این فرد در زمان حیات آیت اللَّه اراکی رحمه‌الله به جز مسأله بقا بر تقلید مجتهد میّت، در مسأله دیگری از ایشان تقلید ننموده باشد، آیا می‌تواند در حال حاضر در مسائل دیگر، نظیر تمام بودن نماز شخص کثیر السفر از آیت اللَّه اراکی رحمه‌الله تقلید نماید، در صورتی که بر اصل تقلید خود از امام رحمه‌الله نیز باقی باشد؟

پاسخ: نمی‌تواند.

[۱۰۷] سؤال ۱۰۷: حکم کسی که از روی جهل، بدون اجازه مجتهد زنده، بر تقلید میّت باقی بماند، چیست؟ اگر عمداً باقی بماند، عمل او صحیح است یا خیر؟

پاسخ: بقا بر تقلید میّت در مسائلی که در زمان حیات مجتهد در آنها از وی تقلید کرده، جایز است، مگر این که مجتهد زنده، اعلم باشد.

سؤالات دیگر تقلید

[۱۰۸] سؤال ۱۰۸: اگر کسی در مسأله‌ای از فتوای مرجع تقلیدش جویا شد، آیا می‌توانیم با این که فتوای مرجع مورد نظر را می‌دانیم، جواب سؤال را بر طبق فتوای مرجع دیگری که به نظر ما اعلم است، بدهیم یا باید فتوای مرجع خودش را بگوییم؟

پاسخ: خیر، نمی‌توانید؛ ولی می‌توانید پاسخ او را ندهید.

[۱۰۹] سؤال ۱۰۹: اگر کسی از طرف میّت، عملی را انجام دهد، مثل حج نیابتی یا نماز استیجاری، آیا در مسائل مربوط، باید از

مرجعِ خود تقلید نماید یا از مرجع تقلید میّت؟

پاسخ: در فرض سؤال، به رأی مرجع خود عمل نماید؛ ولی بهتر است به رأیی از میان رأی این دو مرجع که با احتیاط موافق‌تر است، عمل کند.

[۱۱۰] سؤال ۱۱۰: فتوا و حکم چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: فتوا را مجتهد می‌دهد و برای خودِ مجتهد و مقلّدین او واجب الإتّباع است نه برای دیگران؛ اما حکم را مجتهد بر طبق مصالح وقت صادر می‌کند و بر همه لازم است عمل کنند؛ ولی برای کسی که مدرک حکم را می‌داند و به نظر او صحیح نیست، حکمِ وجوبِ عمل، نافذ نیست. فتوا بیان حکم کلّی شرعی و از قبیل اِخبار است؛ ولی حکم از قبیل انشاء است. تفاوت‌های دیگری هم بین فتوا و حکم وجود دارد که در محلّ خودش مورد بحث قرار گرفته است.

[۱۱۱] سؤال ۱۱۱: اگر در بین نماز مسأله‌ای پیش آید که مقلّد حکم آن را نمی‌داند، چه باید بکند؟

پاسخ: اگر یکی از دو طرف، موافق با احتیاط باشد و مکلّف آگاهی به راه احتیاط داشته باشد، همان طرف را انتخاب کند، و گرنه به یکی از دو طرف عمل نماید. چنانچه عمل او موافق با فتوای مرجعش بوده، صحیح است و اگر مخالف بوده، نماز را اعاده کند.

[۱۱۲] سؤال ۱۱۲: اگر دو طرف معامله، مقلّد دو مرجع باشند که یکی حکم به صحّت این معامله و مجتهد دیگر حکم به بطلان آن می‌کند، متعاملین چگونه رفتار کنند؟

پاسخ: ترتیب آثار صحّت، نسبت به قائل به صحّت، جایز است.

[۱۱۳] سؤال ۱۱۳: به فتوای مرجع تقلید زن، کاری واجب یا حرام نیست؛ ولی به فتوای مرجع تقلید شوهرش آن کار، واجب یا حرام است. آیا در این صورت شوهر می‌تواند همسر خود را به انجام دادن یا ترک کردن آن کار مجبور نماید؟

پاسخ: در فرض سؤال، شوهر حقّ مجبور کردن ندارد.

[۱۱۴] سؤال ۱۱۴: فردی که از مرجع تقلید، دارای اجازه در بعضی از امور است، آیا پس از فوت نمودن مرجع، لازم است که برای ابقای اجازه خود به مجتهد زنده رجوع کند یا خیر؟

پاسخ: لازم است.

[۱۱۵] سؤال ۱۱۵: آیا مقلّد می‌تواند به روایات شریفه‌ای که در مثل کتب اربعه شیعه در مسائل حلال و حرام وجود دارد، عمل نماید؟

پاسخ: غیر مجتهد، در باب تکالیف، نمی‌تواند رأساً به فهم خود از روایات عمل کند.

[۱۱۶] سؤال ۱۱۶: نظرتان را در مورد مسأله ولایت فقیه و مطلقه یا عدم مطلقه بودن آن بیان فرمایید.

پاسخ: اصل ولایت فقیه مسلّم است؛ ولی تفصیل آن در این جا میسّر نیست.

[۱۱۷] سؤال ۱۱۷: آیا تبعیت از ولایت فقیه در احکامِ موضوعات سیاسی لازم است؟

پاسخ: تبعیت از فقیه اعلم جامع الشرائط، در تمام احکام لازم است.

[۱۱۸] سؤال ۱۱۸: اگر در جایی (مانند شرکت در انتخابات) بین ولی فقیه و دیگر مراجع، اختلاف نظر پیش آید، حکم چیست؟

پاسخ: هر کس از مرجع تقلید خودش کسب تکلیف نماید.

[۱۱۹] سؤال ۱۱۹: اگر زن انسان یا غیر او، تقاضای تعلیم مسائل اعتقادی و احکام شرعی را نمایند، آیا تعلیم دادن، واجب است؟

پاسخ: تعلیم مسائل اعتقادی و واجبات و محرّمات شرعی، هنگام طلب کردن، واجب کفایی است و در این مسأله فرقی بین زن انسان و دیگران نیست.

[۱۲۰] سؤال ۱۲۰: اگر زن یا بچه یا ارحام و فامیل کسی، آموزش و تعلیم مسائل فقهی و احکام شرعی را از او طلب نکنند، آیا

آموزش بر او واجب می‌شود؟

پاسخ: اگر از او طلب نکنند، تعلیم و آموزش دادن بر او واجب نمی‌شود.

[۱۲۱] سؤال ۱۲۱: آیا عمل نکردن به دستور احتیاط واجب، موجب گناه و عقاب است؟

پاسخ: اگر احتیاط، مطابق با واقع نباشد، عقاب ندارد؛ لیکن چون واقع برای ما معلوم نیست، عمل به احتیاط لازم است.

[۱۲۲] سؤال ۱۲۲: الف. آیا احتیاط واجب، به معنی احتمال واجب یا حرام بودنِ یک مسأله در نظر فقیه است؟ مثل این که احتمال واجب یا حرام بودن آن، بین چهل تا شصت در صد است؟

پاسخ: احتیاط واجب، گاهی احتیاط در فتواست و گاهی فتوا به احتیاط. فتوا به احتیاط در مورد شک در مکلّفٌ به، و شک در سقوط تکلیف قطعی است؛ اما احتیاط در فتوا به معنای احتیاط فقیه در فتوا به خاطر عدم اطمینان به دلیل شرعی است و تفصیل آن را در کتاب‌های اصول فقه می‌توان ملاحظه کرد.

ب. فرق بین احتیاط در فتوا و فتوای به احتیاط چیست و در کدام یک از آنها مقلّد می‌تواند به غیر مراجعه کند؟

پاسخ: فرق آن دو در پاسخ قسمت «الف» آمده است. در احتیاط در فتوا می‌توان به غیر رجوع کرد؛ اما در فتوای به احتیاط نمی‌توان به دیگری رجوع نمود و باید به فتوای مرجع عمل شود.

عمل به احتیاط

[۱۲۳] سؤال ۱۲۳: آیا برای فرد غیر مجتهد، عمل به احتیاط نیز احتیاج به تقلید دارد؟

پاسخ: لازم است مکلّف، در خصوص مسأله جواز و عدم جواز احتیاط، مجتهد یا مقلّد باشد ولکن اگر بدون اجتهاد و تقلید احتیاط کند، مجزی است.

[۱۲۴] سؤال ۱۲۴: آیا احتیاط نمودن به نحوی که مستلزم تکرار عمل باشد، جایز است یا خیر؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۲۵] سؤال ۱۲۵: در برخی موارد، مجتهدی در بیان مسأله‌ای نظر قطعی می‌دهد؛ اما مجتهدین دیگر احتیاط می‌کنند. در این گونه موارد، آیا می‌توان از مجتهدی پیروی کرد که نظر قطعی داده یا باید به رأی اکثریت توجه کرد؟ و در این حالت کسی که می‌خواهد عمل به احتیاط کند، چگونه باید عمل کند؟

پاسخ: عمل به احتیاط، عبارت از این است که مقلّد عملی را انجام دهد که بداند بریٔ الذمّه شده است و اگر آن ممکن نشد یا نتوانست آن را تشخیص دهد، در مواردی که برخی از مجتهدین فتوا می‌دهند و برخی احتیاط می‌کنند، می‌تواند از آن که فتوا می‌دهد، تقلید کند و اکثریت مُرجّح نیست.

[۱۲۶] سؤال ۱۲۶: در فاصله فوت مرجع تقلید و تعیین مرجع جدید، مکلّف چگونه باید عمل کند؟

پاسخ: می‌تواند عمل به احتیاط کند و اگر احتیاط ممکن نباشد، می‌تواند تا علم به اعلم پیدا کند، در تقلید میّت باقی بماند.

[۱۲۷] سؤال ۱۲۷: آیا برای شخصی که عمل به احتیاط می‌کند، حدود دایره احتیاط، بین فتاوای همه فقهای زنده است یا این که داخل کردن فتاوای فقهای گذشته نیز واجب است؟

پاسخ: کسی که عمل به احتیاط می‌کند، اگر خواهان درک واقع است، باید در میان جمیع احتمالات، احتیاط کند و اگر مقصودش درک حجّت است، احتیاط بین فتاوای مجتهدین زنده که احتمال اعلمیت آنان وجود دارد، کافی است.

طهارت

احکام آب‌ها

[۱۲۸] سؤال ۱: آب چاهی که با پمپ کشیده و در جوی آب جاری می‌شود، در حکم آب چاه است یا آب جاری؟

پاسخ: آب چاه با آب جاری، یک حکم دارند.

[۱۲۹] سؤال ۲: اگر در ظرفی آب قلیل باشد و بعد با آب بسیار باریکی که از شیر می‌ریزد به آب کر وصل شود، آیا این مقدار اتصال، کافی است تا حکم کر را پیدا کند یا خیر؟

پاسخ: به هر صورتی که اتصال صدق کند، کافی است و حکم آب کر را پیدا می کند.

[۱۳۰] سؤال ۳: گاهی آبی که از شیر منازل خارج می‌شود، به سبب اضافه کردن کُلُر برای ضدّ عفونی نمودن، رنگ آن کاملًا تغییر می کند؛ ولی با مختصری مکث کردن به رنگ طبیعی بر می گردد. آیا تطهیر، وضو و غسل با این آب (در حالت اول) صحیح است؟

پاسخ: آب به واسطه اضافه کردن کُلُر از مطلق بودن خارج نمی‌شود و وضو و غسل و تطهیر با آن صحیح است، مگر آن که به حدّی اضافه شده باشد که به مخلوط آن دو (به نحو مطلق و بدون قید) آب گفته نشود.

[۱۳۱] سؤال ۴: آب کر یا قلیلی که به سبب نجاست، بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده است، اگر به خودی خود، بو و رنگ و مزه آن به حالت سابق برگردد، پاک می‌شود یا نه؟

پاسخ: پاک نمی‌شود.

[۱۳۲] سؤال ۵: آیا با آبی که شک در مضاف یا غصبی بودن آن داریم، می توانیم رفع حَدَث یا خَبَث کنیم؟

پاسخ: اگر شک در مضاف و مطلق بودن آب وجود داشته باشد، نمی‌شود با آن رفع حَدَث و خَبَث نمود، مگر آن که آب، قبلًا مطلق باشد؛ اما نسبت به غصبی بودن، اگر آب، صاحب داشته باشد، باید احراز رضایت شود، مگر در نهرهای بزرگ که در صورت شک هم تصرّف جایز است و اگر معلوم نباشد آب، صاحب دارد یا نه و صرفاً احتمال غصبی بودن و مباح بودن وجود داشته باشد، می توان از آن استفاده کرد. البته روشن است که منع استفاده از آب غصبی برای رفع نجاست، صرفاً تکلیفی است، والّا نجاست رفع می‌شود.

[۱۳۳] سؤال ۶: در نجاست آب پاکی که در اختیار ما بوده است، شک کرده‌ایم. آیا می‌توانیم با آن آب، غسل و وضو به جا آوریم یا ازاله نجاست کنیم؟

پاسخ: بلی، می توانید.

[۱۳۴] سؤال ۷: در بعضی از کشورهای خارجی، آب فاضلاب را تصفیه نموده، دوباره مورد استفاده قرار می‌دهند. آیا خوردن این آب جایز است؟ وضو و غسل با آن و استفاده‌های دیگر چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر آبِ نجس شده را تصفیه کنند و به کُر و یا آب لوله کشیِ جاری متصل نمایند، پاک می‌شود و وضو و غسل و آشامیدن مانعی ندارد و اگر یقین به نجاست آن ندارند، محکوم به طهارت است.

[۱۳۵] سؤال ۸: اگر بعد از تطهیر بدن، با آب قلیل غسل جنابت کنیم، حکم آبی که به سبب غسل کردن از بدن جدا می‌شود، از نظر نجاست و پاکی و از جهت استعمال دوباره چیست؟

پاسخ: نجس نیست و استعمال دوباره آن در غسل و یا وضو اشکال ندارد، مگر این که پس از غسل، مضاف شود.

[۱۳۶] سؤال ۹: آیا با آب استنجاء، می‌توان وضو و غسل به جا آورد یا نجاستی را برطرف نمود؟

پاسخ: با آب استنجاء، وضو گرفتن و غسل کردن صحیح نیست. رفع نجاست هم با آب استنجاء، خالی از اشکال نیست.

نجاسات

چیزهای نجس

بول (ادرار)

[۱۳۷] سؤال ۱۰: کسی که حتی بعد از استبراء، قطراتی بول از او خارج می‌شود، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر یقین دارد که بول است، باید تطهیر کند؛ ولی اگر وسوسه باشد، نباید به آن اعتنا کند.

[۱۳۸] سؤال ۱۱: اگر در لباس انسان رطوبتی پیدا شود، از کجا بفهمد که بول است یا رطوبتی دیگر؟

پاسخ: اگر یک طرفِ احتمال، رطوبتِ پاك باشد، اجتناب لازم نیست. البته اگر بعد از بول یا منی استبراء نکرده باشد و رطوبت مشتبهی خارج شود، اجتناب لازم است، حتی اگر به لباس هم نرسیده باشد.

[۱۳۹] سؤال ۱۲: حکم رطوبت یا چرك‌هایی که از مخرج بول و غائط خارج شده و می‌دانیم که بول و غائط و منی نیست یا شک داریم که یکی از این سه تاست یا شک داریم که مخلوط با یکی از اینهاست، از نظر طهارت و پاکی و باطل کردن وضو و غسل چگونه است؟

پاسخ: اگر می‌دانید که بول و غائط نیست، ولو احتمال اختلاط بدهید، محکوم به طهارت است و مبطل نیست و اگر احتمال بول یا منی بدهید، به حسب استبراء فرق می‌کند. اگر استبراء نکرده، نجس و مبطل است و با احتمال غائط بودن، حکم به طهارت می‌شود و مبطل نیست.

[۱۴۰] سؤال ۱۳: اگر ترشحی از داخل توالت به لباس انسان سرایت کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر اطمینان به نجاست آن رطوبت نداشته باشد، محکوم به پاکی است.

[۱۴۱] سؤال ۱۴: آیا گذاردن پا بر مکانی که با بول نجس شده، باعث نجاست پا می‌شود؟

پاسخ: اگر رطوبتی از پا به آن مکان یا از آن مکان به پا سرایت کند، پا نجس می‌شود، وگرنه تماس بدون سرایت رطوبت، باعث نجاست نمی‌گردد.

[۱۴۲] سؤال ۱۵: شنا کردن در استخرهایی که احیاناً ممکن است آلوده به بول باشد، چه صورتی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

غائط (مدفوع)

[۱۴۳] سؤال ۱۶: وطی حیوان حلال گوشت، توسط حیوان دیگری غیر از جنس خودش از حلال گوشت یا حرام گوشت یا توسط انسان غیر بالغ، تأثیری در حکم بول و غائط و گوشت آن حیوان دارد یا خیر؟

پاسخ: حیوان حلال گوشت، به وطی حیوان دیگر، گوشتش حرام نمی‌شود؛ ولی به وطی انسان، گوشت آن حرام می‌شود و فرقی بین انسان بالغ و غیر بالغ نیست و بول و غائط آن نیز بنا بر احتیاط واجب به واسطه وطی انسان، نجس می‌شود.

[۱۴۴] سؤال ۱۷: اگر چیزی را که انسان فرو می‌برد، بدون هضم شدن و به صورت اولیه از مخرج غائط خارج شود (مثل، نخود، لپه،

هسته خرما و هسته بعضی میوه‌ها، مانند گیلاس و آلبالو)، آیا این چیزها غائط محسوب می‌شود و نجس است و وضو را باطل می کند یا این طور نیست؟

پاسخ: خود آنها غائط حساب نمی‌شوند و مبطل وضو و غسل نیستند؛ ولی اگر همراه با نجاست باشند، نجس هستند و قهراً وضو نیز به جهت خارج شدن نجاست، باطل می‌شود.

[۱۴۵] سؤال ۱۸: آبی که گاهی از مخرج غائط خارج می‌شود، ولی رنگ و بوی نجاست را ندارد، پاک است یا نجس؟

پاسخ: چنانچه مخلوط به نجاست نباشد، پاک است.

[۱۴۶] سؤال ۱۹: گندم یا برنجی که در آن فضله موش پیدا شده است، آیا لازم است قبل از آرد کردن آنها مورد جستجو قرار گیرند تا اگر فضله دیگری در آنها وجود دارد، جدا شود یا لازم نیست؟

پاسخ: با شک در بودن فضله موش دیگری در بقیه گندم و یا برنج و یا حبوبات دیگر، جستجو و تفحّص لازم نیست و آرد آن، محکوم به طهارت است.

[۱۴۷] سؤال ۲۰: اگر در نان پخته شده، فضله موش یا چیز نجس دیگری پیدا شود، حکم آن چیست؟

پاسخ: اگر احتمال عقلایی داده شود که فضله موش و یا نجاست دیگر، روی نان افتاده است، در این صورت از موضعِ ملاقات اجتناب شود و بقیه نان، محکوم به طهارت است.

[۱۴۸] سؤال ۲۱: فضله لاک‌پشت از نظر نجاست و پاکی چه حکمی دارد؟

پاسخ: چون ظاهراً لاک‌پشت دم سائله ندارد، فضله‌اش نجس نیست؛ ولی احتیاط، در اجتناب کردن است.

[۱۴۹] سؤال ۲۲: مدتی قبل استفتایی درباره فضله لاک پشت پرسیدم و جواب فرمودید: «چون لاک پشت دم سائله ندارد، فضله‌اش نجس نیست؛ ولی احتیاط، در اجتناب کردن است». اکنون بفرمایید که آیا این احتیاط، از باب شبهه موضوعیه است (که اگر علمای طبیعی لاک‌پشت را دارای دَم سائله بدانند، فضله‌اش نجس می‌شود) یا شبهه حکمیه است؟

پاسخ: این احتیاط از باب شبهه موضوعیه است و اگر ثابت شود که دم سائله دارد، فضله‌اش نجس است.

مَنی

[۱۵۰] سؤال ۲۳: گاهی بعد از بول، آبی غلیظ و هم‌رنگ با منی خارج می‌شود. حکم آن چیست؟

پاسخ: اگر یقین ندارد که منی است، غسل ندارد و اگر می‌داند بول هم نیست، پاک است؛ ولی اگر استبراء ننموده و احتمال می‌دهد بول است، حکم بول را دارد.

[۱۵۱] سؤال ۲۴: کسی بعد از خروج منی بول نموده؛ ولی استبراء نکرده و بعد، آب مشکوکی که مشتبه بین بول و منی و آب پاک است، خارج شده است. آیا باید غسل کند یا وضو بگیرد یا این که وظیفه‌ای ندارد؟

پاسخ: آب مشکوک در فرض سؤال، در حکم بول است؛ ولی اگر یقین داشته باشد که بول نیست، محکوم به طهارت است و وظیفه‌ای ندارد.

[۱۵۲] سؤال ۲۵: آیا مایع زلال و بی رنگی که قبل از منی و معمولاً با شهوت از انسان خارج می‌شود، پاک است یا باعث جنابت می‌شود؟

پاسخ: مایعی که قبل از منی خارج می‌شود، پاک است و موجب جنابت نمی‌شود.

[۱۵۳] سؤال ۲۶: جوانی هستم که تازه ازدواج کرده و در حال عقد به سر می‌برم. گاهی بر اثر ملاعبه با همسرم، آبی بدون فشار و به صورت قطره قطره خارج می‌شود. آیا این آب، پاک است یا نجس است و غسل لازم دارد یا خیر؟

پاسخ: آبی که از مرد به هنگام ملاعبه خارج می‌شود، اگر نشانه‌های منی را که در توضیح المسائل آمده، نداشته باشد، حکم منی را ندارد.

[۱۵۴] سؤال ۲۷: مایع سفید لزج مانندی که به مقدار کم از رحم زن، به هنگام ملاعبه با همسر خارج می‌شود، حکم منی را دارد یا خیر؟

پاسخ: رطوبتی که از زن خارج می‌شود، چنانچه نشانه‌های منی را که در رساله ذکر شده، نداشته باشد، حکم منی را ندارد و پاک است.

[۱۵۵] سؤال ۲۸: خصوصیات «مَذْی»، «وَذْی» و «وَدْی» چیست و آیا پاک هستند یا نجس و خروج آنها موجب بطلان وضو می‌شود یا خیر؟

پاسخ: راجع به خصوصیات، به توضیح المسائل (مسأله ۲۴۵) مراجعه کنید؛ ولی این آب‌ها طاهرند و وضو را باطل نمی‌کنند.

[۱۵۶] سؤال ۲۹: اگر کسی در میهمانی جنب شد و به واسطه آن، رختخواب نجس گردید، آیا واجب است میزبان را مطلع کند؟

پاسخ: واجب نیست.

خون

[۱۵۷] سؤال ۳۰: مایعی که پس از طهارت و برطرف کردن خون، محل زخم را فرا می‌گیرد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر خون و یا مایعی که با خون مخلوط است، نباشد، محکوم به طهارت است.

[۱۵۸] سؤال ۳۱: آیا رطوبت‌ها یا چرکی که از زخم یا دمل خارج می‌شود، نجس است؟

پاسخ: اگر خونی به همراه آن نباشد و با خون و نجاست اطراف زخم برخورد نکرده باشد، محکوم به طهارت است.

[۱۵۹] سؤال ۳۲: آیا جداری که روی زخمها به وجود می‌آید و معمولاً متشکل از خون و ترشحات زخم است، حکم نجاست را دارد یا نه؟

پاسخ: چنانچه خون در زیر پرده‌ای (ولو نازک) قرار گرفته یا استحاله شده باشد و لایه‌ای که به آن خون گفته نمی‌شود، تشکیل شده باشد، حکم نجاست ندارد.

[۱۶۰] سؤال ۳۳: تماس با خون خشک شده روی زخم، چه حکمی دارد؟

پاسخ: تماس بدون رطوبت، باعث نجس شدن نمی‌شود؛ ولی تماس با رطوبت با خودِ خون، موجب نجس شدن می‌شود، مگر این که خون در زیر پوست باشد.

[۱۶۱] سؤال ۳۴: تماس با خون مرده زیر ناخن یا زیر پوست چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر زیر ناخن یا زیر پوست است و تماس مستقیم با آن حاصل نمی‌شود، تماس با آن باعث نجاست نمی‌شود.

[۱۶۲] سؤال ۳۵: گاهی در عمل خونگیری، سوزنِ سرنگ به داخل رگ فرو می‌رود و به خون آغشته می‌شود؛ ولی به علت این که خون به داخل سرنگ جریان نمی‌یابد یا مقدار آن کافی نیست، لازم می‌شود که از محلّ دیگری مبادرت به خونگیری شود. آیا در این صورت سوزن نجس می‌شود؟

پاسخ: اگر خون به همراه سوزنِ سرنگ بیرون نیامده باشد و بر روی سوزن مشاهده نشود، تماس در داخل اشکال ندارد و سوزنِ سرنگ نجس نمی‌شود.

[۱۶۳] سؤال ۳۶: فرو بردن خونی که از لای دندان‌ها (به واسطه بیماری یا مسواک کردن) می‌آید، چه حکمی دارد؟

پاسخ: خوردن خون، حرام است و چنانچه در آب دهان از بین برود، بنا بر احتیاط باید از خوردن آب دهان نیز اجتناب شود.

[۱۶۴] سؤال ۳۷: خونی که از بین دندان‌ها بیرون می‌آید یا خونی که از خارج دهان وارد آن می‌شود و هر کدام با آب دهان مخلوط می‌شود و از بین می‌رود، آیا باعث نجس شدن دهان و آب دهان می‌شود و آیا می‌توان آب دهان را فرو برد یا باید بیرون ریخت؟

پاسخ: در هر دو صورت، اگر در آب دهان مستهلک شود، پاک است؛ ولی فرو بردن آن، محلّ اشکال است و در صورت دوم بهتر است که دهان نیز آب کشیده شود.

[۱۶۵] سؤال ۳۸: اگر حیوان حلال گوشتی را با تیراندازی صید کنیم، آیا خونی که در بدن حیوان باقی مانده است، پاک است یا نجس؟

پاسخ: احتیاط واجب، اجتناب از آن است.

[۱۶۶] سؤال ۳۹: بعد از ذبح حیوان حلال گوشت، شک می‌کنیم خونی که در بدن حیوان است، باقی مانده خون حیوان است یا خون هنگام ذبح است که به داخل بدن حیوان برگشته است. در این صورت، وظیفه چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اقوی پاک بودن خون است.

[۱۶۷] سؤال ۴۰: اگر حیوان حرام گوشت را ذبح شرعی کنیم و خون متعارف از بدن او خارج شود، آیا خون باقی مانده در بدن حیوان (مانند خون باقی مانده در بدن حیوان حلال گوشت)، پاک است؟

پاسخ: خون باقی مانده در بدن حیوان حرام گوشت، به احتیاط واجب نجس است.

مردار

[۱۶۸] سؤال ۴۱: گاهی بافت‌های مُرده مجاورِ عضو زنده و سالم، برای مراقبت و جلوگیری از عفونت، بریده و جدا می‌شود. تماس با این بافت‌ها چه حکمی دارد؟

پاسخ: اجزای جدا شده از زنده، نجس است، هر چند قبل از جدا شدن، مرده باشد، مگر اجزایی که روح در آنها دمیده نشده باشد، مثل مو و ناخن.

[۱۶۹] سؤال ۴۲: آیا بیخ مویی که به واسطه کندن از بدن و به همراه احساس درد، جدا شده، پاک است یا نجس؟

پاسخ: بیخ مو، مثل بقیه آن پاک است، مگر آن که همراه جزئی که روح دارد کنده شده باشد که با جدا کردن آن و آب کشیدن، مو پاک می‌شود.

[۱۷۰] سؤال ۴۳: گاهی جدا کردن پوست‌هایی که کاملاً به بدن متصل است و لازم می‌شود که آنها را جدا کنیم (مثل پوست پاشنه یا پوست‌های کناره ناخن‌ها)، به مانند چیدن مو است و با هیچ گونه درد و سوزشی همراه نیست. آیا این پوست‌های جدا شده، نجس است؟

پاسخ: اگر بسیار کوچک باشد، نجس نیست.

[۱۷۱] سؤال ۴۴: بچه سقط شده که چهار ماه آن تمام نشده است، پاک است یا نجس؟ و آیا لمس نمودن آن، موجب غسل می‌شود یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط نجس است؛ ولی غسل مسّ میّت، به جهت لمس نمودن آن، مستحب است، نه واجب.

[۱۷۲] سؤال ۴۵: آیا تماس اشیای خیس با بدن میّت، قبل و بعد از سرد شدن بدن، باعث نجاست آن چیزها می‌شود؟

پاسخ: تماس چیزهای خیس با بدن میّت، موجب نجاست آنها می‌شود، خواه قبل از سرد شدن بدن میّت باشد و یا بعد از سرد شدن بدن او، به شرط این که قبل از اغسال ثلاثه باشد.

[۱۷۳] سؤال ۴۶: اگر در بیابـان به اسـتخوانی برخورد کردیم که معلوم نیست مربوط به انسان است یا حیوان، نجس است یا پاك؟ و همچنین اگر به پوست حیوانی برخورد کردیم، چه حکمی دارد؟

پاسـخ: در مفروض سـوال، اسـتخوان محکوم به طهـارت است. همچنین اگر احتمـال بـدهیم پوست حیوان، از حیوانی است که خون جهنده ندارد، پاك است.

[۱۷۴] سؤال ۴۷: حیوان مرده‌ای (مثل مار) که نمی‌دانیم خون جهنده داشته است یا نه، پاك است یا نجس؟

پاسخ: پاك است.

[۱۷۵] سؤال ۴۸: آیا پوست حیوانی که ذبح شرعی نشده، با دبّاغی پاك می‌شود؟ در صورت پاك نشدن، آیا راهی برای پاك شدن آن وجود دارد؟

پاسخ: پوست حیوانی که ذبح شرعی نشده، راهی برای پاك شدن ندارد.

[۱۷۶] سؤال ۴۹: آیا می‌توان گوشت یا پوست حیوان حلال گوشت را از شخصـی که معلوم نیست کافر است یا مسـلمان، خریداری نموده و مورد استفاده قرار داد؟

پاسخ: در مملکت اسلامی، در حکم خرید از مسلمان است و در مملکت غیر اسلامی، در حکم خرید از کافر است.

[۱۷۷] سؤال ۵۰: حکم استفاده از کفش و کیف ساخته شده از چرم طبیعی که در کشورهای اروپایی ساخته می‌شود، چگونه است و آیا پاك هستند یا خیر؟

پاسخ: کفش و کیف ساخته شـده از چرم طبیعی که از بازار مسـلمانان خریـداری می‌شود و یا از دست مسـلمانی که مقیّد به جهات شرعی است، گرفته می‌شود، پاك است؛ ولی اگر از کافر یا بازار کفّار گرفته شود و خریدار، رسیدگی نکند که از حیوانی است که به دستور شرع ذبح شده یا نه، محکوم به نجاست است.

[۱۷۸] سؤال ۵۱: بعضـی از بلاـد کفر، پوست و چرم فراوانی از کشورهـای اسـلامی خریـداری می‌کننـد و بـا آن کیف و کفش و... می‌سازند، به نحوی که احتمال داده می‌شود این گونه وسایل که در بازار آنها موجود است، از پوست حیوان مذکّی تهیه شده باشد. با این فرض، این وسایل پاك هستند یا نجس؟

پاسخ: در حکم میته و نجس است.

[۱۷۹] سؤال ۵۲: آیا با شـکار کردن، حیوان حرام گوشت، تـذکیه می‌شود و می‌توان از پوست آن اسـتفاده کرد؟ خونی که در بـدن حیوان باقی مانده، پاک است یا نجس؟

پاسـخ: در غیر سگ و خوك، اگر حیوان حرام گوشتی را که ماننـد گرگ و پلنگ، درنـده و گوشـتخوار است، به دسـتوری که در احکامِ سربریدن ذکر شده، سر ببُرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، تمام بدن، حتی اجزای داخلی آن پاك است؛ ولی از خون باقی مانـده، بنـا بر احتیـاط بایـد اجتنـاب شود. البته گوشت آن حلاـل نمی‌شود؛ امـا سـایر انتفاعات، جایز است، مگر به حسب مورد، منع خاصّی داشته باشد؛ ولی اگر با سگ شکاری آن را شکار کرده باشند، پاك شدن بدن هم محلّ اشکال است.

کافر

[۱۸۰] سؤال ۵۳: آیا مطلقاً قائل به طهارت انسان هستید؟

پاسخ: نظر این جانب این گونه نیست و تفصیل مطلب، در توضیح المسائل (بحث کافر در بخش نجاسات) آمده است.

[۱۸۱] سؤال ۵۴: آیا انکار ضـروری دین یا ضـروری مذهب، به جهت این که ضـروری دین یا ضروری مذهب است، موجب ارتداد می‌شود یا به جهت این که موجب تکذیب پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله است؟

پاسخ: انکار ضروری دین یا ضروری مذهب از طرف مسلمان، در صورتی که انکار کننده بداند که ضروری دین یا ضروری مذهب است و موجب انکار خدا یا توحید یا نبوّت گردد، موجب ارتداد است.

[۱۸۲] سؤال ۵۵: آیا انکار معاد، موجب کفر می گردد؟

پاسخ: وقتی موجب کفر می‌شود که منکر معاد، ملتفت باشد که معاد از ضروریات دین است و انکار آن، موجب انکار خدا، توحید و یا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله گردد.

[۱۸۳] سؤال ۵۶: آیا احکام سابّ الائمّه با سابّ النبی یکی است؟

پاسخ: سابّ الائمه، مانند سابّ النبی نجس است؛ چون سب، مستلزم ناصبی شدن است و واجب است سب کننده، کشته شود، مگر آن که خطری خودِ کشنده را تهدید کند.

[۱۸۴] سؤال ۵۷: آیا صرفِ گفتار، موجب کفر و ارتداد است یا عمل هم موجب ارتداد می گردد؟

پاسخ: قول، دلالت بر ارتداد می کند؛ ولی صرف عمل به تنهایی، دلالت بر ارتداد ندارد.

[۱۸۵] سؤال ۵۸: مسلمان مکلّفی (مرد یا زن) کلماتی را بر زبان جاری می کند که موجب ارتداد می‌شود؛ ولی ملتفت این مطلب نیست و اگر ملتفت بود، هرگز این کلمات را بر زبان جاری نمی کرد. آیا بعد از گفتن این کلمات، حکم به ارتداد او می‌شود یا در جمیع احکام، حکم مسلمان را دارد؟

پاسخ: مجرد گفتن این کلمات، با عدم توجه به معنای آن، موجب ارتداد نمی‌شود؛ بلکه انکار خداوند متعال یا وحدانیت خداوند یا نبوّت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله یا انکار چیزی که از دین است و علم دارد که جزء دین است و انکار آن مستلزم انکار خدا، توحید یا نبوّت باشد، باعث ارتداد می گردد.

[۱۸۶] سؤال ۵۹: کسی که به طور شوخی و نه از روی قصد واقعی، بعضی از کارهای خداوند یا پیامبر اکرم یا ائمه اطهارعلیهم السلام را مسخره می کند، پاک است یا نجس؟

پاسخ: گفتار و یا کارهای شوخی او اگر موجب شک در کفر او گردد، به کفر او حکم نمی‌شود - نعوذ باللَّه من إضلال الشیطان و التمسخر بأفعال اللَّه - و این کار خوبی نیست.

[۱۸۷] سؤال ۶۰: مردی که بی دین است یا از بین اصول دین، فقط خدا را قبول دارد، در صورتی که اظهار عقیده نکند، آیا به صرفِ داشتن موی بلند سر، می‌توان او را مؤاخذه نمود؟

پاسخ: در فرض سؤال، احکام مرتد بر او جاری نمی گردد و صرفِ بلندی موی سر، موجب مؤاخذه نمی‌شود.

[۱۸۸] سؤال ۶۱: پدرم که پدر و مادر او مسلمان بودند، در اواخر عمر در یک مقطع از زمان، متهم به بهائیت می‌شود و سپس فوت می‌نماید و در قبرستان مسلمانان دفن می گردد. با توجه به مسلمان بودن او قبل از اتهام، و دفن در قبرستان مسلمانان، آیا وی محکوم به اسلام است یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر بهائیت او ثابت نشده باشد، محکوم به اسلام است.

[۱۸۹] سؤال ۶۲: رابطه مسلمانان با دو گروه وهّابیت و بهائیت، چگونه باید باشد؟

پاسخ: اگر افراد، آگاهی و توانایی لازم را نداشته باشند و خطر انحراف وجود داشته باشد، اشکال دارد و بهایی‌ها نجس هستند.

[۱۹۰] سؤال ۶۳: با شخصی که نمی‌دانیم کافر است یا مسلمان، از جهت نجاست و پاکی چگونه برخورد کنیم؟

پاسخ: تفحّص لازم نیست و بنا بر طهارت، گذارده می‌شود.

[۱۹۱] سؤال ۶۴: بچه‌ای که از زن و مرد مسلمان و به سبب زنا به وجود می‌آید، آیا مانند دیگر مسلمانان، پاک است؟

پاسخ: پاک است.

[۱۹۲] سؤال ۶۵: در مسأله ۹۳ توضیح المسائل آمده است که بچه مرتدّ ملّی و مرتدّ فطری پاک است. آیا بچه مورد نظر، فرزندی است که قبل از ارتداد به دنیا آمده است یا فرزند بعد از ارتداد را هم شامل می‌شود؟

پاسخ: شامل موردی که مرتد، کافر غیر کتابی شود و پس از آن، نطفه منعقد شده باشد، نمی گردد.

[۱۹۳] سؤال ۶۶: آیا ولد الزنا که از دو کافر به وجود آمده، پاک است یا نجس؟

پاسخ: اگر ولد الزنا از دو کافرِ غیر اهل کتاب به وجود آمده باشد، بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است تا وقتی که مسلمان یا اهل کتاب شود.

[۱۹۴] سؤال ۶۷: در مسأله ۹۵ توضیح المسائل فرموده‌اید: «نجاست کافر یک دستور فرهنگی و سیاسی برای پرهیز از معاشرت و تحت تأثیر واقع شدن و آلودگی اندیشه‌ها و سلطه کفّار بر مسلمانان است». حال اگر در رابطه با بعضی از کفّار، قضیه به عکس باشد و شخص مسلمان بتواند کافر را تحت تأثیر قرار دهد، آیا حکم نجاست چنین کافری در رابطه با این مسلمان برداشته می‌شود؟

پاسخ: خیر؛ زیرا همان طور که در رساله ذکر شده، این جهت، حکمت است نه علت، و حکمت، در غالب و نوع افراد است؛ ولی حکم، در جمیع موارد جاری است، بر خلاف علت منحصر که حکم، دایر مدار آن است.

اهل کتاب

[۱۹۵] سؤال ۶۸: تعریف و محدوده اهل کتاب و مصادیق آن را بیان فرمایید.

پاسخ: یهودی و اقسام آن و نصرانی واقسام آن و زرتشتی و اقسام آن، اهل کتاب هستند.

[۱۹۶] سؤال ۶۹: آیا اهل کتاب پاک‌اند یا نجس؟ هندوها، بودایی‌ها، مشرکین، کفّار، وهّابی‌ها، دراویش، و خوارج چه طور؟

پاسخ: به نظر این جانب اهل کتاب، یعنی یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان پاک‌اند و مشرکین به تمام اقسامشان نجس‌اند. وهّابی‌ها و صوفیان نیز اگر ناصبی نباشند و همچنین چیزی را که می‌دانند جزء دین است و انکار آن موجب انکار توحید یا رسالت می‌شود، انکار نکنند، نجس نیستند.

[۱۹۷] سؤال ۷۰: نظر حضرت عالی در ارتباط با طهارت و یا نجاست اهل کتاب چیست؟

پاسخ: اهل کتاب طهارت ذاتی دارند و نجاست آنها عرضی است. پس اگر شخصی علم نداشته باشد که آنها به وسیله شراب یا نجاسات دیگر نجس شده‌اند، می‌تواند معامله طهارت با آنها بکند.

[۱۹۸] سؤال ۷۱: معاشرت مسلمانان با پیروان دیگر ادیان الهی (مسیحی، یهودی و زرتشتی)، از نظر شارع مقدس چگونه است؟ آیا از غذاها و نان آنها می‌توان مصرف کرد؟

پاسخ: به نظر این جانب، اهل کتاب طهارت ذاتی دارند. بنا بر این اگر غذای آنها متنجّس نشده باشد، استفاده از آن بی‌اشکال است، مگر در مورد گوشت که باید اطمینان به مأکول بودن و تذکیه آن وجود داشته باشد و معاشرت با آنها در صورتی که خطر تأثیر پذیری و انحراف نداشته باشد، اشکال ندارد.

[۱۹۹] سؤال ۷۲: معاشرت با اهل کتاب و هم غذا شدن با آنها چه حکمی دارد؟

پاسخ: اهل کتاب پاک هستند و نجاست عرضی دارند و معاشرت زیاد و هم غذا شدن با آنها روا نیست.

[۲۰۰] سؤال ۷۳: فرقه‌ای از صابئین در خوزستان می‌باشند، آیا این افراد، اهل کتاب هستند؟ نظر مبارکتان در مورد پاکی و نجاست آنان چیست؟

پاسخ: این فرقه، در اول انقلاب به تهران آمدند و ادعا کردند که ما از صابئین هستیم و اهل کتابیم و ما را نیز جزء اقلیت‌های مذهبی به حساب آورید. چون دلیل کافی برای گفته‌هایشان نداشتند، سخنشان مورد قبول واقع نشد و اگر کافرِ غیر کتابی بودنِ آنها معلوم

نباشد، محکوم به طهارت هستند.

شراب، الکل و...

[۲۰۱] سؤال ۷۴: اگر با شراب، کاری کنیم که دیگر مست کننـده نباشد، آیا پاک و خوردن آن حلال می‌شود؟ و اگر با مایع پاکی که مست کننده نیست، کاری کنیم که مست کننده شود، آیا نجس و خوردنش حرام می‌شود؟

پاسخ: در فرض اول، پاک نمی‌گردد و خوردنش حرام است و در فرض دوم، نجس می‌شود و خوردن آن حرام است.

[۲۰۲] سؤال ۷۵: اگر با مخلوط کردن الکل سفید با آب، مایع مست کننده به دست آید، با این فرض، آیا الکل سفید، پاک است یا نجس؟

پاسخ: در خصوص حالتی که مست کنندگی داشته باشد، حرام و نجس است و تشخیص موضوع، با خود مکلّف و کارشناسِ مورد وثوق است.

[۲۰۳] سؤال ۷۶: الکل صنعتی و طبی و الکل اتیلیک خالص، پاک است یا نجس؟

پاسخ: نجاستش معلوم نیست؛ ولی احتیاط، بهتر است.

[۲۰۴] سؤال ۷۷: آیا الکلی که جهت ضدّ عفونی در تزریقات به کار برده می‌شود، نجس است؟

پاسخ: ظاهراً نجس نیست؛ ولی احتیاط، بهتر است.

[۲۰۵] سؤال ۷۸: اگر در غذا یا خوراکی دیگر از الکل استفاده شود، آیا نجس است؟ استفاده از آن، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنـانچه اطمینـان حاصـل شود که این الکل از نوع الکل مست کننـده است، نجس است و بر غـذای مـذکور، احکام متنجّس مترتّب است، والّا اشکال ندارد و تحقیق و تفحّص هم واجب نیست.

[۲۰۶] سؤال ۷۹: اودکلن‌هایی که از کشورهای خارجی وارد می‌شود، پاک است یا نجس؟

پاسخ: محکوم به طهارت است.

[۲۰۷] سؤال ۸۰: آیـا آبی که در آن دانه‌هـای انگور ریخته شـده و جوشانـده شـده، پـاک است؟ خوردن این آب و دانه‌هـای انگور جوشانده شده، چه حکمی دارد؟

پاسـخ: در فرض سؤال، اگر آبی که دانه‌هـای انگور در آن جوشانـده شـده، با آب انگور جوشـیده، مخلوط شـده باشـد، پاک، ولی خوردن آن قبل از کم شدن دو ثُلث آن حرام است.

[۲۰۸] سؤال ۸۱: کشمشـی را که در روغن سرخ می‌کنند یا در پختن بعضی از غذاها از آنها استفاده می‌کنند، به طوری که به جوش می‌آید، از حیث نجاست و پاکی و خوردن چه حکمی دارد؟

پاسخ: کشمش اگر با پختن جوش بیاید، به احتیاط واجب، خوردن آن حرام است و اگر مُسکر نباشد، پاک است.

[۲۰۹] سؤال ۸۲: طبق مسأله ۱۹۴ توضیـح المسائـل، اگر آب انگـور، خود به خود جوش بیایـد، خوردن آن حرام و احتیـاط واجب، اجتناب از آن است. آیا این حرمت و وجوب اجتناب، در صورتی که آب انگور جوش آمده، مست کننده هم نباشد، ثابت است؟

پاسـخ: فرض سؤال (ذیـل مسأله ۱۹۴ توضـیح المسائل)، در موردی است که مست کننـده نباشـد؛ ولی اگر مست کننـده باشـد، قطعاً نجس و حرام است.

حیوان نجاستخوار

[۲۱۰] سؤال ۸۳: آیـا عرق شتر نجاسـتخواری که به خوردن نجـاستی غیر از مـدفوع انسـان عـادت کرده، نجس است یا خیر؟ و عرق

شتری که به خوردن بول انسان عادت کرده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: عرق شتری که به خوردن نجاستی غیر از مدفوع انسان (ولو بول انسان) عادت کرده، نجس نیست.

[۲۱۱] سؤال ۸۴: آیا گوشت حیوان حلال گوشت که نجاستخوار شده است، پاک است یا نجس و خوردن آن چه حکمی دارد؟

پاسخ: گوشت حیوان نجاستخوار پاک است؛ ولی قبل از استبراء، خوردن آن جایز نیست.

[۲۱۲] سؤال ۸۵: اگر حیوان حلال گوشتی را به خوردن نجاستی مانند شراب عادت دهند، آیا بول و غائط او پاک است و می‌توان از گوشت او استفاده کرد یا خیر؟

پاسخ: به جهت عادت به خوردن شراب، بول و غائط حیوان، نجس نمی‌شود و گوشتش هم حرام نمی‌گردد.

[۲۱۳] سؤال ۸۶: حکم عرق، ادار، مدفوع، گوشت و تخم حیوانی که به خوردن مدفوع حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد (غیر انسان)، عادت کرده است، چگونه است؟

پاسخ: به واسطه اعتیاد به خوردن مدفوع غیر انسان، نجاست و حرمت عارض نمی‌شود.

ثابت شدن نجاست

[۲۱۴] سؤال ۸۷: اگر در باب نجاست یا پاکی چیزی، دو نفر شهادت بر پاکی و دو نفر دیگر شهادت بر نجاست دهند، آن چیز پاک است یا نجس؟ و اگر در یک طرف دو نفر و در طرف دیگر سه یا چهار نفر باشند، حکم آن چیست؟

پاسخ: اگر شهادت یکی از بیّنه‌ها مستند به علم باشد، مقدّم است، وگرنه هر دو ساقط می‌شوند. بنا بر این آن شیء محکوم به طهارت است، مگر آن که علم به نجاست سابق آن داشته باشیم؛ و زیادی و کمی نفرات بیّنه، در اعتبار آن فرقی ایجاد نمی‌کند.

[۲۱۵] سؤال ۸۸: اگر فقط یک نفر به ما خبر دهد که چیزی نجس است، وظیفه ما در آن مورد چیست؟

پاسخ: اگر از گفته او اطمینان حاصل شود، نجاست ثابت می‌شود.

[۲۱۶] سؤال ۸۹: اگر همسر انسان بگوید که چیزی در خانه نجس است، ولی خادم خانه بگوید پاک است، حرف کدام یک مقدّم است؟

پاسخ: اگر فقط یک نفر از آنها نسبت به آن چیز ذوالید است و متّهم نیست، قول او مقدّم است، وگرنه قول هر دو ساقط می‌شود و محکوم به طهارت است، مگر این که بدانیم قبلاً نجس بوده است.

[۲۱۷] سؤال ۹۰: اگر خانم خانه به مرد خانه بگوید که لباس‌های داخل کمد پاک است، ولی خدمتکار خانه بگوید یکی از لباس‌ها نجس است، آیا مرد می‌تواند با آن لباس‌ها نماز بخواند؟

پاسخ: قول هر کدام که اطمینان آور است، به آن عمل کند و اگر هر دو مثل هم هستند، چنانچه یکی از آنها ذوالید است و متّهم نیست، قول او مقدّم است، والّا قول هر دو ساقط می‌شود و اصل، طهارت است.

[۲۱۸] سؤال ۹۱: شخص کافر یا فاسقی خبر از نجاست یا پاکی چیزی می‌دهد که در دست اوست و شخص مسلمان و عادلی بر خلاف او خبر می‌دهد، ما با آن چیز باید معامله پاکی کنیم یا نجاست؟

پاسخ: اگر به واقع امر (ولو به قرائنی) وثوق حاصل نشود، قول ذوالید مقدّم است، مگر آن که متهم باشد.

[۲۱۹] سؤال ۹۲: در مواردی که استعمال چیزی مشروط به طهارت آن است و شک در طهارت آن چیز داریم و به راحتی می‌توانیم به پاک یا نجس بودن آن پی ببریم، آیا جستجو کردن از پاکی و نجاست آن واجب است یا می‌توانیم بنا را بر پاکی گذاشته و آن چیز را مورد استفاده قرار دهیم؟

پاسخ: در مورد شک در طهارت و نجاست چیزی در شبهه موضوعیه، تفحّص لازم نیست، اگر چه خیلی راحت باشد و بنا بر طهارت آن چیز گذاشته می‌شود.

[۲۲۰] سؤال ۹۳: اگر ما باعث نجس شدن بدن یا لباس یا وسایل کسی شویم، آیا لازم است که به او اعلام کنیم؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر شیء مورد نظر در جایی که طهارت در آن شرط است، استفاده شود، احتیاطاً باید به او بگویید.

نجس شدن چیزهای پاک

[۲۲۱] سؤال ۹۴: گفته شده که با تماس یک نقطه از مایع (غیر از آب کُر) با نجاست، تمام آن مایع نجس می‌شود؛ ولی در جامد، به شرط سرایت رطوبت، تنها محلّ برخورد، نجس می‌شود. لطفاً بفرمایید که میزان در جامد یا مایع بودن چیست؟ و مواردی مانند شیره و ماست و عسل و روغن که گاهی سفت و گاهی شل است، ملحق به جامد است یا مایع؟

پاسخ: میزان در مایع بودن، این است که اگر از چیزی مقداری برداشته شود، چنانچه فوراً جایش پر شود و اصلاً خالی نماند، مایع است، والّا جامد است و اگر شیئی در حال جامد بودن، با نجس ملاقات کند و محلّ ملاقات، نجس و سپس مایع شود، لازم است از هر مقدار که مایع شده و اطراف آن اجتناب شود.

[۲۲۲] سؤال ۹۵: زمین یا چیزی که رطوبت مختصری روی آن وجود دارد، آیا به واسطه نجس شدن بخشی از آن، نجاست به جاهای دیگر هم سرایت می‌کند؟

پاسخ: در فرض سؤال، سرایت نمی‌کند.

[۲۲۳] سؤال ۹۶: آیا ملاقات با نجاست در باطن بدن، باعث نجس شدن می‌شود یا خیر، مثل فرو بردن دست در دهان و بینی و تماس با خون، بدون این که موقع بیرون آوردن دست، خونی بر آن مشاهده شود؟

پاسخ: اگر نجاست در قسمتی از ابتدای دهان یا بینی است که به طور معمول دیده می‌شود، بنا بر احتیاط باید از آن اجتناب کرد، وگرنه اجتناب کردن لازم نیست.

[۲۲۴] سؤال ۹۷: اگر دندان مصنوعی، در خارج از دهان متنجّس شود و عین نجاست بر روی دندان موجود نباشد، آیا آب دهان که با این دندان تماس پیدا می‌کند، نجس است یا پاک و آیا می‌توان آب دهان را فرو داد؟

پاسخ: دندان مصنوعی باید آب کشیده شود؛ ولی در فرض سؤال که عین نجاست وجود ندارد، آب دهان پاک است و می‌شود آن را فرو داد.

[۲۲۵] سؤال ۹۸: آیا شخصی که غذا یا مایع نجسی را خورده، دهانش نجس شده است و باید آب بکشد یا اصلاً دهان، نجس نمی‌شود؟

پاسخ: اگر عین نجاست در دهان باقی مانده باشد، باید آن را خارج کند و آب کشیدن دهان لازم نیست؛ ولی قسمت جلوی دهان را که معمولاً دیده می‌شود، بنا بر احتیاط باید آب بکشد و چنانچه در دهان جسم خارجی، مثل دندان مصنوعی یا دندان پر کرده وجود داشته باشد، آن نیز بنا بر احتیاط واجب باید آب کشیده شود.

[۲۲۶] سؤال ۹۹: آیا چشم انسان با ریختن قطره نجس در آن، متنجّس می‌شود و آب کشیدن لازم دارد یا از باطن بدن محسوب می‌شود و با برطرف شدن قطره نجس، پاک می‌شود و آب کشیدن لازم ندارد؟

پاسخ: داخل چشم، از باطن است و نجس نمی‌شود؛ اما محلّ تلاقی پلک‌های چشم مشکل است که از باطن حساب شود. بنا بر این به احتیاط واجب آب بکشند.

[۲۲۷] سؤال ۱۰۰: زمین مرطوبی که بخشی از آن نجس است و فردی بر روی آن راه می‌رود و کفش یا پایش مرطوب می‌شود، آیا کفش یا پای او پاک است یا نجس؟

پاسخ: اگر یقین نداشته باشد که پا یا کفش را بر قسمت نجس گذاشته، پا و کفش، محکوم به طهارت‌اند.

[۲۲۸] سؤال ۱۰۱: اگر شخصی دو ظرف یا دو لباس نجس داشته باشد و یکی از دو ظرف یا دو لباس را آب بکشد و بعد فراموش کند که کدام است، آیا می‌تواند از ظرف‌ها استفاده نماید یا با لباس‌ها نماز بخواند؟ و اگر چیز دیگری که مرطوب است با یکی از دو ظرف یا دو لباس تماس پیدا کند، پاک است یا نجس؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر چیز دیگری فقط با یکی از این دو ظرف یا دو لباس ملاقات کند، نجس نمی‌شود. اگر بخواهد از این لباس در چیزی که شرط آن طهارت است، استفاده کند، مثلاً با آن نماز بخواند، باید در هر دو لباس، نماز را تکرار کند؛ ولی از هیچ یک از ظرف‌ها نمی‌تواند برای خوردن یا آشامیدن استفاده کند.

[۲۲۹] سؤال ۱۰۲: در کلاس درسی که یک صندلیِ غیر معیّن آن نجس است، روی یک صندلی می‌نشینیم و به واسطه عرق کردن، رطوبت از بدن ما به صندلی منتقل می‌شود. آیا وظیفه‌ای بر عهده ما ثابت می‌شود؟

پاسخ: ملاقات کننده با بعضی از اطراف شبهه، نجس نمی‌شود.

[۲۳۰] سؤال ۱۰۳: شخصی از دو ظرف جداگانه، پلو و خورشت برداشت و با هم مخلوط نمود و بعد متوجه فضله موشی شد که نمی‌داند از کدام ظرف بوده است. اکنون وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: باید از همه آنها (پلو، خورشت و مخلوط) اجتناب کند.

دیگر احکام نجاسات

[۲۳۱] سؤال ۱۰۴: آیا احکام شرعی در مورد افراد وسواسی، در مقایسه با افراد معمولی، یکسان است یا متفاوت؟

پاسخ: وسوسه از شیطان است و انسان جایز نیست به آن اعتنا کند؛ بلکه باید در طهارت و نجاست و غسل و وضو، مثل مردم متعارف رفتار کند.

[۲۳۲] سؤال ۱۰۵: کسی که در بسیاری از مسائل، دچار شک یا وسوسه می‌شود، برای رهایی از این مشکل که گاهی زندگی را بر انسان بسیار تنگ می‌کند، چه باید بکند؟

پاسخ: وسواسی به شک و وسوسه اعتنا نکند و مثل مردم متعارف رفتار نماید.

[۲۳۳] سؤال ۱۰۶: لطفاً تفاوت شبهه محصوره و غیر محصوره و حکم هر کدام را بیان نمایید.

پاسخ: اگر شبهه دارای جوانبی باشد که تمام آنها مورد ابتلا باشد و در آن، احتمال انطباق معلوم بالاجمال، با فرد مختار، به جهت کثرت اطراف شبهه، ضعیف باشد، به گونه‌ای که عقلا به آن اعتنا نکنند، شبهه غیر محصوره است، وگرنه شبهه محصوره است. در شبهه محصوره، باید از تمام اطراف شبهه اجتناب شود؛ ولی در شبهه غیر محصوره، ارتکاب فرد مختار، جایز است.

[۲۳۴] سؤال ۱۰۷: اگر در یک کیسه بزرگ گندم یا برنج، چند دانه نجس گندم یا برنج مخلوط شود، چه باید کرد؟

پاسخ: با توجه به این که گندم‌ها و برنج‌ها متفرق نیستند و دانه دانه مصرف نمی‌شوند، بلکه مثلاً کیلو کیلو مصرف می‌شوند و همه آنها در معرض ابتلا قرار دارند، از قبیل شبهه محصوره است و اجتناب از آن لازم است، مگر این که تصرّفات دیگری انجام دهد، مثل این که برای زراعت به زمین بپاشد و یا امثال آن؛ ولی از آرد کردن و خوردن آن پرهیز نماید.

[۲۳۵] سؤال ۱۰۸: رطوبت‌های گوناگونی که از مخرج بول و غائط خارج می‌شود و غیر از بول و غائط و منی است، چه حکمی

دارد؟ آیا وضو و غسل را باطل می‌کند یا نه؟ این رطوبت‌ها هنگامی که شک داریم در داخل بدن با بول و غائط و منی برخورد کرده یا این که می‌دانیم برخورد نموده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه با بول و غائط و منی مخلوط نباشند، پاک‌اند و مبطل وضو و غسل نیستند، و ملاقات با نجاست در داخل بدن، باعث نجس شدن آنها نمی‌شود.

[۲۳۶] سؤال ۱۰۹: چیزهایی که از شیء نجس متصاعد می‌شود، مانند بخار و دود، پاک است یا نجس؟

پاسخ: دود پاک است و همچنین بخار؛ لکن اگر بخار، دوباره تبدیل به مایع شود، احوط، اجتناب است.

[۲۳۷] سؤال ۱۱۰: اگر آب نجس، به بخار تبدیل شود و دوباره به صورت آب درآید، بخار مذکور و آب جدید، پاک است یا نجس؟ و اگر بخار به یخ تبدیل شود، مانند بخارات داخل یخچال، و بعد به آب تبدیل شود، حکم یخ و این آب چیست؟

پاسخ: بخار، پاک است؛ ولی اگر بعد، بخار تبدیل به یخ و یا آب شود، بنا بر احتیاط واجب از آن اجتناب شود.

[۲۳۸] سؤال ۱۱۱: اگر درخت یا زراعت را با آب متنجّس آبیاری کنند، ثمره آن پاک است یا نجس؟

پاسخ: پاک است.

[۲۳۹] سؤال ۱۱۲: استفاده از حنای نجس برای رنگ کردن موی سر و ریش چگونه است و رنگ باقی مانده، پاک است یا نجس؟

پاسخ: استفاده از حنای نجس، برای رنگ کردن اشکال ندارد و خودِ مو و رنگی که باقی مانده، با آب قابل تطهیر است.

[۲۴۰] سؤال ۱۱۳: دادن لباس به مغازه‌های لباسشویی، با توجه به این که بسیاری از افرادی که رعایت پاکی و نجاست را نمی‌کنند، لباس خود را به این مغازه‌ها می‌دهند، چه صورتی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۲۴۱] سؤال ۱۱۴: آیا رفت و آمد به منزل شخصی لاأُبالی که مقیّد به رعایت نجاست و پاکی نیست و هم غذا شدن با او و خوردن غذا از منزل او جایز است؟

پاسخ: اگر یقین نداشته باشید که در اثر ملاقات با نجاست، نجس شده است، پاک است و رفت و آمد نمودن و هم غذا شدن، مانعی ندارد و بهتر آن است که اگر رفت و آمد و معاشرت، موجب نهی از منکر نمی‌شود، رفت و آمد ترک شود.

[۲۴۲] سؤال ۱۱۵: آیا شخص مسلمان، طعام متنجّس را می‌تواند به کافر بخوراند یا برای خوردن به او بفروشد؟

پاسخ: خوراندن طعام متنجّس به کافر احتیاطاً جایز نیست؛ ولی فروش آن به کافر، ولو با علم به این که او آن را خواهد خورد، جایز است.

تخلّی

[۲۴۳] سؤال ۱۱۶: اگر مدفوع سفت باشد و پس از تخلّی اثری از نجاست در ظاهر مخرج غائط دیده نشود، تطهیر مخرج غائط، لازم است یا خیر؟

پاسخ: احتیاط، در تطهیر است.

[۲۴۴] سؤال ۱۱۷: مقدار انحرافِ سنگ توالت در منزلی، نسبت به قبله کم و حدود ۲۵ تا ۳۰ درجه است، آیا می‌توان از این توالت استفاده کرد یا خیر؟

پاسخ: اگر عرفاً صدق نکند که این شخص رو به قبله است، اشکال ندارد.

[۲۴۵] سؤال ۱۱۸: تخلّی یا وضو گرفتن در مسجد یا مدرسه‌ای که نمی‌دانیم وقف نمازگزاران یا محصّلین شده است یا نه، چه

صورتی دارد؟

پاسخ: جایز نیست، مگر آن که اطمینان به عمومیت وقف و یا اذن متولّی پیدا کنیم.

[۲۴۶] سؤال ۱۱۹: اگر به علتی، موقع تخلّی مجبور شویم که رو یا پشت به قبله باشیم، آیا رو به قبله بنشینیم یا پشت به قبله؟

پاسخ: اگر مضطر به یکی از دو امر شوید، مخیّر هستید، اگر چه احتیاط استحبابی، استدبار (پشت به قبله بودن) است.

[۲۴۷] سؤال ۱۲۰: آیا کسی که در بیابان است و نمی‌داند قبله در کدام طرف است، هنگام تخلّی وظیفه‌ای دارد یا نه؟

پاسخ: اگر قبله، مردّد بین چهار طرف باشد، تکلیف ساقط است.

{پاک شدن چیزهای نجس}

[۲۴۸] سؤال ۱۲۱: اگر بچه ممیّزی که آشنای به احکام است، چیز نجسی را آب بکشد، تطهیر دوباره لازم است یا همان تطهیر اول، کافی است؟

پاسخ: اگر اطمینان حاصل نشود که درست آب کشیده، کفایت نمی‌کند.

[۲۴۹] سؤال ۱۲۲: آیا با ریختن آب به صورت قطرات مداوم بر روی چیز نجس، می‌توان آن را پاک کرد؟

پاسخ: چنانچه قطرات، به صورت فشرده و پیوسته باشد، به طوری که آب، بر آن چیزِ نجس احاطه پیدا کند، ظاهراً پاک می‌شود.

[۲۵۰] سؤال ۱۲۳: اگر چیزی را که به بول نجس شده، یک بار بشویند، ولی شستن آن را طول دهند، به طوری که مقدار آب و زمان این یک بار شستن، از دو بار شستن به صورت عادی بیشتر شود، چیز نجس پاک می‌شود یا نه؟

پاسخ: زیاد بودن آب و طول دادن زمان شستن، ملاک نیست و در موارد لزوم، باید تعدّد مراعات گردد.

[۲۵۱] سؤال ۱۲۴: چیز نجسی را که نمی‌دانیم توسط بول، نجس شده است یا غیر بول، آیا برای پاک شدن آن، یک بار شستن کافی است یا باید دو بار شسته شود؟

پاسخ: باید مراعات احتیاط را کند و حکم نجسی که نجاستش بیشتر است (بول) را رعایت نماید و آن چیز را دو بار بشوید.

[۲۵۲] سؤال ۱۲۵: آیا جیوه متنجّس را می‌توان تطهیر کرد و اگر در ظرفی ریخته شود، آیا ظرف نجس می‌شود یا خیر؟

پاسخ: چون جیوه به حالت مایع است، اگر بتوان آن را به صورت جامد درآورد، ظاهر آن قابل تطهیر است، وگرنه قابل تطهیر نیست و اگر جیوه متنجّس در ظرفی ریخته شود که رطوبت داشته باشد، ظرف، نجس می‌شود، والّا نجس نمی‌شود.

[۲۵۳] سؤال ۱۲۶: فرق استحاله، انقلاب و استهلاک که در بحث مطهرات به کار برده می‌شود، چیست و آیا از نظر حکم با هم تفاوت دارند؟

پاسخ: استحاله آن است که شيء، تبدیل به جنس دیگری گردد، مثل این که سگ در نمکزار به نمک تبدیل شود. انقلاب آن است که از نظر صفات و خاصّیت تبدیل شود، مثل این که شراب به سرکه تبدیل شود. استهلاک آن است که اجزای یک شيء در شيء دیگری به نحوی متفرق شود و از بین برود که اصلاً معلوم نباشد، مثل خونِ در دهان که با آب دهان، مخلوط و معدوم شود. احکام هر یک تفاوت دارد و در رساله توضیح المسائل آمده است.

پاک شدن خوردنی‌ها

[۲۵۴] سؤال ۱۲۷: مقدار زیادی بادام را در آب کمتر از کُر خیس می‌کنیم تا آب به داخل آن نفوذ کند. سپس دست نجس ما با

آب برخورد می‌کند و آب نجس می‌شود؛ ولی بلافاصله آب را خالی می‌کنیم. در این صورت فقط ظاهر بادام‌ها نجس است یا باطن آنها هم نجس شده است و چگونه پاک می‌شود؟

پاسخ: در فرض مذکور، باطن آن نجس نمی‌شود و فقط با شستن ظاهر، پاک است.

[۲۵۵] سؤال ۱۲۸: اگر در آبگوشتی که در حال جوشیدن است، قطره‌ای نجاست بیفتد، آیا بعد از پختن، می‌توان گوشت آن را تطهیر نمود و مورد استفاده قرار داد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، می‌توان گوشت را تطهیر نمود، به شرط آن که آب پاک کُر، به مقداری که آب نجس نفوذ کرده، نفوذ کند.

[۲۵۶] سؤال ۱۲۹: آیا روغن متنجّس، قابل تطهیر است؟ اگر قابل تطهیر است، طریقه آن را بیان فرمایید.

پاسخ: روغن نجس، قابل تطهیر نیست، مگر جامد باشد، و اگر جامد باشد، محلّ نجس شده را بردارند و بقیه پاک است.

[۲۵۷] سؤال ۱۳۰: چرا روغن نجسی که در آب کُرِ داغ، ریخته شده و تمام اجزای آن، از یکدیگر جدا شده و با آب کُر ملاقات می‌کند، با این کار پاک نمی‌شود؟

پاسخ: زیرا آب به عمق ذرّات روغن نفوذ نمی‌کند، ولو ظاهر آن با آب ملاقات کند، و بر فرض آن که نفوذ پیدا کند، ظاهراً مطلق باقی نمی‌ماند و مضاف خواهد شد، و نیز روغن، در آب مستهلک نمی‌شود.

[۲۵۸] سؤال ۱۳۱: اگر داخل خربزه یا هندوانه یا موارد مانند آن، نجس شود، چگونه تطهیر می‌شود؟

پاسخ: اگر موضع نجس شده را در آب کُر یا جاری قرار دهند، به طوری که آب به صورت مطلق (نه مضاف) تا آن جا که نجاست نفوذ کرده، برسد، پاک می‌شود؛ ولی بهتر این است که محلّ نجس شده را جدا کنند و بقیه پاک است.

[۲۵۹] سؤال ۱۳۲: اگر شیره را با آب انگور مخلوط کنیم و بجوشانیم، شیره جدیدی که به دست می‌آید، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر آب انگور به واسطه پختن جوش بیاید، به نظر این جانب قبل از ذهاب ثلثین، پاک، ولی خوردن آن حرام است. بنا بر این در فرض سؤال، اگر ذهاب ثلثین بشود، پاک و خوردنش جایز است و اگر قبل از ذهاب ثلثین باشد، پاک، ولی خوردن آن حرام است.

[۲۶۰] سؤال ۱۳۳: آب انگوری که بر اثر غلظت و شیرینی زیاد، قبل از این که ۲۳ آن کم شود، تبدیل به شیره می‌شود، آیا حلال است؟ در صورت حرام بودن، آیا راهی برای حلّیت آن وجود دارد؟

پاسخ: خوردن آن حرام است و برای حلال شدن (اگر کم شدن ۲۳ موجب سوختگی شیره نشود) چنانچه مقداری آب اضافه کنند تا ۲۳ آن کم شود، حلال می‌شود.

[۲۶۱] سؤال ۱۳۴: آیا شیر نجس با پنیر شدن، و آرد نجس با نان شدن، پاک می‌شوند؟

پاسخ: پاک نمی‌شوند.

[۲۶۲] سؤال ۱۳۵: آیا راهی برای تطهیر و استفاده از شیر نجس (ولو با تغییر دادن آن) وجود دارد؟

پاسخ: تطهیر شیر نجس ممکن نیست، مگر این که در آب کُر یا جاری مستهلک شود.

[۲۶۳] سؤال ۱۳۶: از طرف همسایه این جانب که کافر است و اهل کتاب نیست، مقداری شیر گاو به من هدیه شده که یقین دارم با دست افرادی که نجس هستند، دوشیده شده است. آیا می‌توان شیر را تبدیل به پنیر کرد و با قرار دادن در آب کر و یا جاری، به طوری که به تمام اعماق آن نفوذ کند، آن را تطهیر نمود و مورد استفاده قرار داد؟

پاسخ: تطهیر پنیر مورد سؤال، چنانچه یقین به نجاست شیر دارید، مورد اشکال است.

[۲۶۴] سؤال ۱۳۷: اگر قالب یخ، نجس شود و قسمت نجس شده، به تدریج آب شده، از یخ جدا گردد، آیا در پاک شدن یخ کافی

است یا این که آب کشیدن هم لازم دارد؟

پاسخ: در فرض سؤال، آب کشیدن لازم است.

[۲۶۵] سؤال ۱۳۸: یخی که ظاهر آن نجس شده است، آیا با آب قلیل، پاک می‌شود؟ اگر آب قلیل، گرم باشد و به هنگام ریختن روی یخ، مقداری از آن را آب کند، آیا یخ، پاک می‌شود؟

پاسخ: اگر ظاهر یخ نجس شود، با آب کشیدن با آب قلیل (ولو گرم باشد)، طبق شرایط تطهیر، پاک می‌شود.

پاک شدن بدن انسان

[۲۶۶] سؤال ۱۳۹: اگر دست را کاملاً خیس کنیم و بر چیز نجسی که فشردن لازم ندارد (مثل بدن خودمان)، بکشیم، به طوری که کمی آب هم جاری شود، چیز نجس پاک می‌شود؟

پاسخ: در مورد سؤال، تطهیر با آن خصوصیات که ذکر شده، مشکل است؛ بلکه باید آب بریزید که غساله آن به طور متعارف منفصل شود.

[۲۶۷] سؤال ۱۴۰: اگر قسمتی از بدن انسان نجس گردد و پس از داخل شدن در آب کُر، ازاله نجاست شود، آیا برای پاک شدن، بیرون آمدن از آب لازم است یا خیر؟

پاسخ: بیرون آمدن از آب لازم نیست.

[۲۶۸] سؤال ۱۴۱: اگر به واسطه خونی شدن دهان، دندان مصنوعی نیز با خون تماس پیدا کند، آیا لازم است برای تطهیر نمودن، آن را از دهان خارج کرد؟

پاسخ: در فرضی که تطهیر لازم باشد، اگر نتوان آن را در دهان آب کشید، بیرون آوردن لازم است، وگرنه ضرورتی ندارد.

[۲۶۹] سؤال ۱۴۲: اگر داخل دهان به واسطه خون دهان یا نجاست بیرونی نجس شود، آیا با خوردن آب کر یا جاری، پاک می‌شود؟

پاسخ: احتیاجی به آب کشیدن دهان نیست و اگر عین نجاست از بین رفته باشد، کافی است.

[۲۷۰] سؤال ۱۴۳: اگر موی سر و ریش، زیاد بلند باشد و نجس شود، آیا برای برطرف کردن نجاست آن، علاوه بر آب کشیدن، فشردن هم لازم دارد؟

پاسخ: فشردن، لازم ندارد.

[۲۷۱] سؤال ۱۴۴: گاهی موقع خونگیری از بیمار، خون با دست گیرنده خون تماس پیدا می‌کند، آیا با پنبه الکلی می‌توان محل را تطهیر کرد؟

پاسخ: اگر خون با دست، تماس پیدا کرده و آن را نجس نموده، باید دست را با آب تطهیر کرد و الکل، نجاست را برطرف نمی‌کند.

[۲۷۲] سؤال ۱۴۵: آیا می‌توان مخرج بول و غائط را با یخ یا برف تطهیر کرد؟

پاسخ: با یخ و برف نمی‌توان مخرج بول و یا غائط را تطهیر نمود. بلی، اگر یخ و برف بماند و به آب تبدیل شود، با آن می‌توان تطهیر کرد.

[۲۷۳] سؤال ۱۴۶: آیا برای پاک شدن مخرج بول، دست مالیدن هم لازم است یا خیر؟

پاسخ: اگر آب کافی به پوست برسد، دست مالیدن لازم نیست.

پاک شدن لباس، فرش و...

[۲۷۴] سؤال ۱۴۷: در مواردی که برای پـاک کردن چیز نجس، لازم است آن را فشار دهنـد تـا غسـاله آن خارج شود (مثل تطهیر فرش و تطهیر لبـاس بـا آب قلیـل)، اگر به جای فشار دادن، آن را رها کننـد تا خشک شود، آیا کافی است و باعث تطهیر می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر غساله، با آویزان کردن یا کج قرار دادنِ چیزی که شسته شده، خارج شود، کفایت می‌کند؛ ولی اگر خارج نشود، بلکه تبخیر شود و آن چیز خشک شود، کفایت نمی‌کند.

[۲۷۵] سؤال ۱۴۸: اگر ماشین لباسشویی، بعد از شستن لباس و تخلیه آب، معلوم نباشد که بر اثر فشار دادن یا چرخش سریع دستگاه، غساله لباس را خارج می‌کند یا خیر، آیا لباس نجس را پاک می‌کند؟

پاسخ: در مورد سؤال، اگر آب لوله کشیِ جاری که به وسیله ماشین لباسشویی به لباس می‌رسد و آن را می‌شوید، پس از زوال عین نجاست، در حال اتصال، به همه اجزای لباس برسد، کافی است و لباس پاک می‌شود و محتاج به فشار نیست.

[۲۷۶] سؤال ۱۴۹: لبـاس و فرشـی که گرد و خـاک نجس بر آن نشسـته و هر دو خشـک هسـتند، چگونه پـاک می‌شود و آیا با این لباس، می‌توان نماز خواند؟

پاسخ: برای تطهیر، به هر صورتی که گرد و خاک نجس برطرف شود، کافی است و برطرف کردن، منحصر به شستن نیست. نماز با چنین لباسـی که گرد و خاک نجس دارد، محلّ اشـکال است؛ ولی نسـبت به فرش، اگر سرایت نجاست به لباس و بدن نمازگزار در بین نباشد و بر مُهر پاک سجده نماید، اشکال ندارد.

پاک شدن ساختمان، زمین و خاک

[۲۷۷] سؤال ۱۵۰: آیا سـقف نجس با باریـدن باران و چکیـدن قطرات باران از سـقف پاک می‌شود یا خیر؟ و قطراتی که از سـقف می‌چکد، پاک است یا نجس؟

پاسخ: اگر در حال باریدن باران، قطرات از سـقف بریزد، پاک است، به شرط آن که عین نجس در قطرات نباشد و در فرض سؤال، سقف نیز اگر عین نجاست در آن نباشد، پاک می‌شود.

[۲۷۸] سـؤال ۱۵۱: اگر سـگ از حـوض کـوچکی که آب آن کمـتر از کُر است، آب بخـورد، آیـا برای پـاک شـدن حوض (مـانند ظروف) احتیاج به خاک مالی هست یا خیر؟

پاسـخ: حوض کوچـک، حکم ظرف را نـدارد و خـاک مـالی لازم نیست و اگر شـیر بـاز شود و متصـل به آب حوض گردد، پاک می‌شود.

[۲۷۹] سؤال ۱۵۲: آیـا خـاک یـا گل نجس، با بارش باران پاک می‌شود یا نه؟ در صورت پاک نشـدن، چگونه می‌توان آن را پاک کرد؟

پاسخ: اگر باران به صورت آب، به قسمت نجس خاک و گل برسد، نه این که فقط رطوبت باشد، پاک می‌شود.

[۲۸۰] سؤال ۱۵۳: آیـا زمیـن سـختی که امکـان گـود کردن نـدارد و جـایی هم برای خروج آب در آن موجـود نیست، پس از آب کشیدن با آب قلیل و جمع کردن غساله آن، پاک می‌شود؟

پاسخ: بلی، پاک می‌شود.

وضو

افعال وضو

نیّت و غایت در وضو

[۲۸۱] سؤال ۱۵۴: بعضی از روحانی‌ها می‌گویند که برای نیّت در وضو و نماز، نه لازم است نیّت را به زبان بیاوریم و نه لازم است که آن را از ذهن و قلب خود بگذرانیم. لطفاً این مطلب را توضیح دهید و بگویید نیّت کردن چه طور حاصل می‌شود؟

پاسخ: نیّت، قصد انجام دادن فعل است؛ و نشانه آن این است که اگر سؤال شود: «چه کار می‌کنی؟»، مثلاً بگوید: «وضو می‌گیرم» و اگر به طوری غافل باشد که در وقت سؤال مذکور، متحیّر بماند، در این صورت، نیّت حاصل نشده است و وضو باطل است.

[۲۸۲] سؤال ۱۵۵: آیا همان طور که در غسل، چندین غسل واجب و مستحب را می‌توان با چندین نیّت و در قالب یک غسل به جا آورد، در وضو هم می‌توان این کار را انجام داد یا خیر؟

پاسخ: یک وضو با چند غایت، کافی و صحیح است.

[۲۸۳] سؤال ۱۵۶: کسی که فقط برای با طهارت بودن، وضو گرفته است و هیچ چیز دیگری را در نظر نداشته، آیا می‌تواند با این وضو نماز بخواند؟

پاسخ: با آن وضو می‌تواند نماز بخواند.

[۲۸۴] سؤال ۱۵۷: آیا کسی که چند ساعت قبل از داخل شدن وقت نماز وضو می‌گیرد، به قصد این که پس از داخل شدن وقت، با آن وضو نماز بخواند، وضویش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: صحیح است؛ چون وضو استحباب نفسی دارد و قصد خواندن نماز بعد، ضرری نمی‌رساند.

[۲۸۵] سؤال ۱۵۸: کسی که وضو را به امید این که مطلوب پروردگار و مستحب باشد به جا می‌آورد (مثل این که احتمال می‌دهد وضو گرفتن بعد از خروج مَذْی، مستحب باشد و وضو می‌گیرد)، آیا با این وضوی احتمالی، نماز خواندن، صحیح است؟

پاسخ: وضویش صحیح است و می‌تواند با آن نماز بخواند.

شستن صورت و دست‌ها

[۲۸۶] سؤال ۱۵۹: آیا وضو گرفتن در موقعی که علاوه بر آب وضو، آب باران هم بر روی اعضای وضو می‌ریزد، صحیح است یا نه؟

پاسخ: اگر در حال وضو گرفتن، قصد کند که هم با آب معمولی و هم با آب باران که از آسمان به اعضای وضو می‌رسد، وضو بگیرد و این نیّت تا آخر وضو باقی باشد و بعد از شستن دست چپ، نگذارد آب باران به کف دست‌ها برسد، وضویش صحیح است و اشکال ندارد. البته به هنگام مسح نمودن باید محلّ آن خشک باشد.

[۲۸۷] سؤال ۱۶۰: شستن سهوی از پایین به بالا در وضو، مخلّ وضو است یا نه؟

پاسخ: این طور شستن، باطل است و هر عضوی که این طور شسته شده باشد، باید دوباره از بالا به پایین شسته شود.

[۲۸۸] سؤال ۱۶۱: آیا می‌توانیم در وضو، موقع شستن دست، به جای آب ریختن و دست کشیدن، دستمان را زیر شیر آب بگیریم؟

پاسخ: اگر دست و یا صورت را به نیّت وضو زیر شیر آب قرار دهید، به طوری که آب از بالاـ به پایین به همه جای آن برسد و جاری شود، اشکال ندارد و کشیدن دست برای جاری کردن آب لازم نیست.

[۲۸۹] سؤال ۱۶۲: آیا با ریختن آب بر وسط یا پایین صورت و دست‌ها، ولی کشیدن دست از قسمت بالا به پایین، وضوی صحیح محقّق می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر ریختن آب به عنوان شستن دست یا صورت نباشد، بلکه مقدّمه شستن باشد و شستن از بالا به پایین تحقّق پیدا کند، وضو صحیح است، و گرنه صحیح نیست.

[۲۹۰] سؤال ۱۶۳: شستن بار سومِ صورت یا دست‌ها به قصد وضو، باطل کننده وضو است یا فقط معصیت است؟

پاسخ: اگر صورت و دست راست را به قصد وضو، برای مرتبه سوم بشوید، حرام است؛ ولی وضو باطل نیست و اگر دست چپ را برای مرتبه سوم به قصد وضو بشوید، هم حرام است و هم وضو باطل می‌شود؛ زیرا مسح، اشکال پیدا می‌کند.

[۲۹۱] سؤال ۱۶۴: اگر در وضو بعد از شستن دست‌ها تا نوک انگشتان، انگشتر را حرکت دهیم تا آب به زیر آن برسد، آیا شستن از بالا به پایین صدق می‌کند یا این که در وضو مشکل ایجاد می‌شود؟

پاسخ: نسبت به آن انگشتی که انگشتر دارد، پس از رساندن آب به زیر انگشتر، باید پایین‌تر از انگشتر را تا سر انگشت به قصد وضو بشوید.

[۲۹۲] سؤال ۱۶۵: اگر در وضو، دست انسان به حالتی شود که آب وضو به طرف آرنج دست برگردد، ایرادی به وضو وارد می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر تمام عضو با شرایط وضو شسته شود، بازگشت آب ضرری نمی‌رساند.

[۲۹۳] سؤال ۱۶۶: اگر در وضو، هنگام شستن صورت، اشک از چشم‌ها جاری شده و با آب وضو مخلوط شود، وضو چه حکمی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۲۹۴] سؤال ۱۶۷: اگر کسی در شستن دست و صورت به هنگام وضو، به طور مرتّب دستش را پایین و بالاـ ببرد، ولی نیّتش این گونه باشد که فقط وقتی دستش از بالا به پایین می‌آید، قصد شستن به عنوان وضو را داشته باشد، وضویش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اگر طوری می‌شوید که عرفاً صدق می‌کند که دستهایش را از آرنج به پایین می‌شوید، اشکال ندارد.

مسح سر و پاها

[۲۹۵] سؤال ۱۶۸: کسی که در وضو، هر مسح را عمداً بیش از یک بار انجام می‌دهد، وضویش چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر قصد تشریع کند، باطل است و اگر به قصد احتیاط مسح کند، برای تحقّق احتیاط، باید مسح بعدی را پس از خشک کردن محلّ مسح و یا بر محلّ دیگری که خشک است، انجام دهد و اشکال ندارد؛ ولی باید از وسواس اجتناب کند.

[۲۹۶] سؤال ۱۶۹: زنی غیر ملتفت، در وضو سرش را دو بار و پاهایش را دو یا سه یا چهار بار مسح می‌کرده است. حکم نمازهایی که خوانده، چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، خواندن دوباره نمازهای گذشته، واجب نیست.

[۲۹۷] سؤال ۱۷۰: اگر بعد از شستن صورت و دست‌ها، کف دو دست را به هم بمالد، به طوری که رطوبت از هر یک به دیگری منتقل شود، آیا مسح اشکالی پیدا می‌کند؟

پاسخ: خالی از اشکال نیست.

[۲۹۸] سؤال ۱۷۱: اگر پس از شستن صورت و دست‌ها با این که رطوبت کافی در کف دست‌ها برای مسح کردن وجود دارد، باز هم کف دست‌ها را به صورت یا دست خود بکشد، به طوری که رطوبت جدید، وارد کف دست شود و بعد مسح کند، وضویش چه حکمی دارد؟

پاسخ: خالی از اشکال نیست.

[۲۹۹] سؤال ۱۷۲: اگر در وضو پس از شستن صورت و دست‌ها، مقداری از آب صورت به کف دست‌ها بریزد و یا مقداری آب از یک دست به کف دست دیگر ریخته شود، آیا مسح اشکالی پیدا می‌کند؟

پاسخ: چنانچه پس از ریخته شدن آب به کف دست، با قسمت دیگری از کف دست که آب بر آن ریخته نشده، مسح کند، مطلقاً صحیح است و اشکالی ندارد؛ ولی اگر بخواهد با همان قسمتی از کف دست که آب بر آن ریخته شده، مسح کند، اگر مقدار آب ریخته شده به قدری کم باشد که به حساب نیاید و در آب کف دست مستهلک شود، مسح با آن بی‌اشکال است، وگرنه بنا بر احتیاط واجب مسح با آن صحیح نیست.

[۳۰۰] سؤال ۱۷۳: اگر قبل از مسح کردن در وضو، کف دست نجس شود، آیا می‌توان دست را آب کشید و خشک کرد و سپس با گرفتن رطوبت از اعضای دیگر، مسح را انجام داد یا بعد از رفع نجاست باید دوباره وضو گرفت؟

پاسخ: اگر کف دست همه‌اش نجس نشده و مقداری نجس و مقداری پاک است، چنانچه با قسمت پاک، مسح بکشد، جایز است و اگر همه‌اش نجس شده، باید تطهیر کند و مجدداً وضو بگیرد.

[۳۰۱] سؤال ۱۷۴: در مورد موهایی که در سر کاشته می‌شود، از لحاظ مسح چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر جزء بدن شده است، حکم موی طبیعی را دارد.

[۳۰۲] سؤال ۱۷۵: اشخاصی که موی سرشان بلند است، چگونه باید مسح بکشند؟

پاسخ: اگر به موی جلو سر که از حدّ سر خارج نشده است، مسح کنند، کافی است.

[۳۰۳] سؤال ۱۷۶: اگر کسی که موی سرش بلند نیست و می‌تواند بر موی جلو سر مسح نماید، مانند کسی که موهایش بلند است، بیخ مو یا پوست سر را مسح نماید، آیا مسحش صحیح است؟

پاسخ: مسح بر بیخ مو و پوست سر، برای این فرد نیز جایز و صحیح است.

[۳۰۴] سؤال ۱۷۷: در مسح سر، وضو گیرنده چه مقدار باید دستش را پایین بکشد تا کافی باشد؟

پاسخ: به مقداری که مسمّای مسح، صدق کند.

[۳۰۵] سؤال ۱۷۸: آیا وضو گیرنده باید در مسح پا، از پایین به بالا مسح کند یا از بالا به پایین نیز کفایت می‌کند؟

پاسخ: هر دو صورت کفایت می‌کند؛ ولی بهتر است از پایین به بالا مسح کند.

[۳۰۶] سؤال ۱۷۹: بعضی از نمازگزاران هنگام وضو گرفتن، هر دو پا را با هم مسح می‌کنند، حکم وضو و نماز آنها چیست؟

پاسخ: به احتیاط واجب در مسح پاها باید ترتیب را رعایت نمایند، وگرنه وضویشان اشکال دارد.

[۳۰۷] سؤال ۱۸۰: اگر هنگام مسح سر، دست انسان با رطوبت صورت تماس پیدا کند، آیا می‌تواند با آن پای خود را مسح کند؟

پاسخ: با جایی از دست که رطوبت آن با رطوبت صورت مخلوط نشده است، می‌توان مسح نمود.

[۳۰۸] سؤال ۱۸۱: محلّ انتهایی در مسح پا، برآمدگی روی پاست یا تا محلّ اتصال روی پا با انتهای استخوان ساق پا (مفصّل) را باید مسح کرد؟ ابتدای محل مسح پا، نوک ناخن پاست یا نوک انگشت پا را هم باید داخل مسح کرد؟ و آیا مسح از نوک یک انگشت پا و با عرض بسیار باریک کافی است یا نه؟

پاسخ: محلّ انتهای مسح پا، برآمدگی روی پا است و بهتر است تا مفصل را مسح کند و ابتدای محلّ مسح از نوک انگشتان شروع

می‌شود و بایـد نـاخن بلنـدی را که مانع مسـح نوک انگشت است، برطرف کنـد و احتیاط واجب آن است که به پهنای سه انگشـت مسح نماید؛ بلکه بهتر است تمام روی پا را مسح کند.

[۳۰۹] سؤال ۱۸۲: اگر قبـل از مسـح پاهـا آب کف دست‌ها خشک شود، برای مسـح پاها رطوبت را از صورت بگیرد یا دست‌ها؟ و اگر ریش نداشته باشد، گرفتن رطوبت از سبیل و ابرو کافی است یا خیر؟

پاسـخ: بنا بر احتیاط بایـد از ابرو، مژگان یا ریشـی که داخل در حدّ صورت است، رطوبت بگیرد و گرفتن رطوبت از سبیل نیز کافی است.

[۳۱۰] سؤال ۱۸۳: اگر در وضو هنگام مسح نمودن، رطوبت دست‌ها به علت گرما و غیر آن خشک شود، حکم مسح سـر و پاها چه می‌شود؟

پاسخ: بنا بر احتیاط از ریش و ابرو و مژه‌ها که داخل در حدّ صورت هستند، رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

[۳۱۱] سؤال ۱۸۴: اگر روی سـر یا پاها به واسـطه سوختگی، جراحی پلاستیک شـده باشـد، آیا در هنگام وضو باز هم مسـح کردن، لازم است یا خیر؟

پاسخ: مسح نمودن، لازم است.

[۳۱۲] سـؤال ۱۸۵: اگر کسـی برای تقویت موهـایش، روغن بـادام به موهـایش بمالـد، آیا مسـح کردن سـر او در وضو اشـکال پیـدا می کند؟

پاسخ: اگر موی سر طوری چرب شود که مانع رسیدن آب به مو گردد، برای مسح باید آن را برطرف کند.

[۳۱۳] سؤال ۱۸۶: آیا در مواقع ضروری، مسح کردن از روی کفش یا جوراب یا مقنعه و روسری صحیح است؟ اگر امکان تیمّم هم باشد، در صورت صحّت این گونه وضو، کدام یک مقدّم است؟

پاسخ: در فرض سؤال، این گونه وضو، صحیح و بر تیمّم مقدّم است.

[۳۱۴] سؤال ۱۸۷: در وضو گرفتن، شسـتن صورت و مسـح سر بـا دست چپ و همچنین مسـح هر یک از پاها با دست مخالف آن، صحیح است یا نه؟

پاسخ: شستن صورت در وضو با هر یک از دو دست اشکالی ندارد و احتیاط لازم این است که سر و پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ، مسح نمایند.

شرایط وضوی صحیح

پاک بودن آب

[۳۱۵] سؤال ۱۸۸: آیا می‌توان با اسـتفاده از ظروف کفّار یا افرادی که نسـبت به نجاست و پاکی بی اعتنا هستند، غسل و وضو به جا آورد؟

پاسخ: اگر به نجاست ظروف کفّار و افراد بی اعتنا علم حاصل نشود، پاک است.

پاک بودن اعضای وضو

[۳۱۶] سؤال ۱۸۹: اعضای وضو که بایـد پاک باشـند، آیا لازم است قبلًا پاک شونـد و بعـد از پاک شدن، وضو گرفته شود، یا قرار گرفتن آنها زیر آب وضو کفایت می‌کند؟

پاسخ: اگر آب وضو به نحوی باشد که محلّ نجس شده را تطهیر کند، کفایت می‌کند و شستن قبل از وضو لازم نیست.

[۳۱۷] سؤال ۱۹۰: اگر در بین وضو گرفتن، خون از بینی جاری شود، آیا وضو را باید از سر گرفت؟

پاسخ: وضو باطل نمی‌شود؛ ولی اگر خون به عضوی که هنوز شسته نشده، سرایت کند، باید آن عضو را تطهیر کرد.

[۳۱۸] سؤال ۱۹۱: کسی که لبش ترک خورده و از آن خون خارج شده، بعد از نماز شک می‌کند که آیا قبل از وضو گرفتن، لبش را آب کشید و وضو گرفت یا این کار را نکرد. الآن نسبت به وضو، نماز مذکور و آب کشیدن بدن، وظیفه‌ای دارد یا نه؟

پاسخ: وضو و نماز او صحیح است، مگر این که بداند در حین وضو التفاتی به طهارت و نجاست بدن خویش نداشته و در هر حال باید موضع نجس را برای اعمال بعدی تطهیر کند.

نبودن مانع در اعضای وضو

[۳۱۹] سؤال ۱۹۲: اگر در بین وضو مانعی ببیند، آیا باید مانع را برطرف کند و وضو را از سر بگیرد یا این که می‌تواند مانع را برطرف کند و وضو را ادامه دهد؟ در حکم این مسأله، آیا بررسی یا عدم بررسی قبل از وضو دخیل است؟ و آیا غسل هم مانند وضو است؟

پاسخ: چنانچه موالات به هم نمی‌خورد، می‌تواند مانع را برطرف کند و وضو را ادامه دهد، والّا وضو را از سر بگیرد؛ ولی چون در غسل موالات شرط نیست، پس از برطرف کردن مانع،، حتی اگر زمان زیادی فاصله شود، بقیه غسل را انجام دهد و بررسی کردن و نکردن قبل از وضو یا غسل اثری در حکم این مسأله ندارد.

[۳۲۰] سؤال ۱۹۳: اگر بعد از وضو چیزی در اعضای وضو مشاهده کنیم که نمی‌دانیم مانع رسیدن آب به بدن می‌شود یا خیر و بدانیم که موقع وضو گرفتن موجود بوده، چه وظیفه‌ای داریم؟

پاسخ: اگر اطمینان به رسیدن آب به عضو وضو ندارید، وضو صحیح نیست.

[۳۲۱] سؤال ۱۹۴: شخصی که مشغول رنگ کردن منزل خود بوده، بعد از نماز متوجه وجود رنگی که مانع وضو است، می‌شود؛ ولی نمی‌داند که قبل از رنگ کاری وضو گرفته یا بعد از آن. در این صورت حکم وضو و نماز او چیست؟

پاسخ: بنا بر صحّت می‌گذارد، مگر علم پیدا کند که در وقت وضو التفات نداشته که در این صورت باید وضو و نماز را اعاده کند.

[۳۲۲] سؤال ۱۹۵: اگر در جراحی پلاستیک از ماده‌ای استفاده شود که مانع از رسیدن آب به پوست شود، چگونه باید غسل و وضو را به جا آورد؟

پاسخ: اگر آن مانع فرضی، ولو بعد از مدتی، عرفاً جزء بدن حساب شود، از آن زمان، حکم بدن را دارد، والّا اگر برطرف کردن آن، بدون مشقّتِ غیر قابل تحمّل ممکن است، برطرف کند و اگر ممکن نیست، چنانچه در محلّ تیمّم نباشد، تیمّم کند و اگر در محلّ تیمّم باشد، علاوه بر تیمّم، وضو نیز بگیرد یا غسل کند.

[۳۲۳] سؤال ۱۹۶: کسی که شغلش طوری است که همیشه رنگ و چسب به اعضای وضوی او می‌چسبد و جدا کردن آنها برای هر نماز امکان ندارد، چه طور وضو بگیرد یا غسل کند؟

پاسخ: تا ممکن است با یک وضوی کامل، چند نماز بخواند، مثلاً نماز ظهر و عصر را نزدیک آخر وقت بخواند که بتواند با وضوی آنها نماز مغرب و عشا را نیز بخواند و اگر ممکن نیست، چنانچه مانع در اعضای تیمّم نباشد، باید تیمّم کند و اگر در اعضای تیمّم باشد، باید بین تیمّم و وضو جمع نماید.

[۳۲۴] سؤال ۱۹۷: اگر صورت و موی سر انسان به نحوی از خود، چربی تراوش می‌کند که آب روی آن می‌غلطد، آیا وضو با این چربی که مانع از رسیدن آب به پوست و مو می‌شود، ولی چربی خارجی نیست و مربوط به خود بدن است، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اگر حالت وسواسی ندارد و واقعاً چربی، مانع رسیدن آب است، باید آن را برطرف کند تا آب به پوست صورت و موی سر

برسد.

[۳۲۵] سؤال ۱۹۸: کسی که ریش دراز دارد و در آن به اندازه کوچکی مانع رسیدن آب، مانند رنگ وجود دارد، حکم وضویش چیست؟

پاسخ: اگر ریش، بیش از حدّ معمول و متعارف باشد، چنانچه رنگ، در قسمت اضافی باشد، شستن آن قسمت لازم نیست و همچنین اگر رنگ، در حدّ معمول ریش واقع شود، ولی در ظاهرِ ریش نباشد و پوست صورت هم از لای مو پیدا نباشد، باز هم برطرف کردن رنگ و شستن آن قسمت لازم نیست؛ ولی اگر در حدّ معمول ودر ظاهرِ ریش باشد، باید برطرف و آن قسمت شسته شود.

[۳۲۶] سؤال ۱۹۹: آیا جوهر خودکار، مانع از وضو محسوب می‌شود و باید برطرف شود؟

پاسخ: اگر جرم داشته باشد، باید برطرف شود و مجرد رنگ بدون جرم، مانع نیست.

[۳۲۷] سؤال ۲۰۰: روغن بادام و انواع روغن‌های دیگر که استعمال آنها مستحب است، آیا مانع وضو یا غسل نیستند؟

پاسخ: تشخیص این که چه چیز مانع است، با خود مکلّف است.

[۳۲۸] سؤال ۲۰۱: اگر کسی بخواهد وضو بگیرد و روی ناخن دستش مقداری خمیر باشد، آیا برای وضو مزاحمتی ایجاد می کند یا خیر؟

پاسخ: سؤال از موضوع است نه حکم شرعی. اگر خمیر، مانع از رسیدن آب به بدن و جریان آن باشد، اشکال دارد، وگرنه اشکالی ندارد و تشخیص موضوع، با خود مکلّف است.

غصبی نبودن مکان و آب وضو

[۳۲۹] سؤال ۲۰۲: کسی که چاره‌ای جز گرفتن وضو در مکان غصبی ندارد، مثل این که او را در جای غصبی زندانی کرده‌اند، آیا در این وضعیت باید وضو بگیرد یا تیمّم کند؟

پاسخ: تیمّم و وضو برای این شخص، مانند سایر حرکات و سکنات اوست. پس اگر امر، به حدّ ضرورت نرسد، نمی‌تواند وضو بگیرد یا تیمّم کند و اگر به حدّ ضرورت برسد، بعید نیست که وضو و تیمّم او صحیح باشد.

[۳۳۰] سؤال ۲۰۳: اگر کسی با آبی که از دولت اسلامی غصب کرده، وضو بگیرد، نمازش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: اظهر این است که وضو و نمازش باطل است.

[۳۳۱] سؤال ۲۰۴: فردی مدتی در یک جا وضو گرفته و نماز خوانده است و بعداً متوجه شده که آن جا غصبی بوده است، وضو و نمازهای قبلی او صحیح است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، صحیح است.

[۳۳۲] سؤال ۲۰۵: منزل مسکونی ما در یک شهرک تازه تأسیس واقع شده است و ما به علت کمبود مالی، قادر به خرید امتیاز آب نشده‌ایم. آیا خوردن، آشامیدن، وضو، غسل و... اشکال شرعی ندارند؟

پاسخ: لازم است به مقرّرات دولتی عمل شود.

[۳۳۳] سؤال ۲۰۶: ما در مجتمع ۱۹۲ واحدی یکی از شهرها زندگی می‌کنیم که هزینه خدمات آن به صورت مشاع است، از قبیل آب مصرفی آپارتمان‌ها، برق حیاط، موتورخانه، راه پله‌ها، گازوئیل، نگهبان، نظافتچی و غیره. خواهشمند است نظر حضرت عالی را در مورد کسی که در این مجتمع زندگی می‌کند و هزینه خدمات فوق را پرداخت نمی‌نماید، از لحاظ وضو و غسل و نماز بیان فرمایید.

پاسخ: باید آنهایی که در این گونه مجتمع‌ها زندگی می‌کنند، مطیع مقرّرات باشند، والّا عملشان اشکال دارد.

ضرر نداشتن وضو

[۳۳۴] سؤال ۲۰۷: اگر وضو گرفتن به صورت معمولی و متعارف برای ما ضرر داشته باشد، ولی وضو گرفتن به صورت غیر معمولی و با آبی بسیار کم برای ما بی ضرر باشد، در این حالت آیا موظّف به انجام دادن وضو هستیم یا تیمّم؟

پاسخ: اگر وضو گرفتن با کمترین مقداری که برای شستن کافی است، ضـرر نداشـته باشد، وظیفه شما وضو گرفتن است و اگر آن اندازه هم ضرر دارد، موظّف به تیمّم هستید.

[۳۳۵] سؤال ۲۰۸: شخصی معتقد است آب برای او ضرر دارد؛ ولی باز هم به جای تیمّم کردن وضو یا غسل به جا می‌آورد و بعد از انجام دادن آن متوجه می‌شود که اشـتباه می‌کرده و آب ضـرری برای او نداشـته است. آیا وضو یا غسل مجدّد لازم است یا همان را که انجام داده، کافی است؟

پاسخ: اگر توانسته باشد قصد قربت کند، صحیح است.

[۳۳۶] سؤال ۲۰۹: اگر کسـی احتمال بسـیار کمی بدهـد که آب برایش ضـرر داشـته باشد یا اصـلاً این احتمال را هم ندهد و وضـو بگیرد و بعد از آن بفهمد که آب، ضرر زیادی برای او داشته است، آیا وضویش درست است یا نه؟

پاسخ: اگر ضرر به اندازه‌ای زیاد بوده که در واقع، حرام و مبغوض شارع بوده، در این صورت احتیاطاً باطل است، والّا صحیح است.

وضوی جبیره‌ای و وضوی بیماران

[۳۳۷] سؤال ۲۱۰: آیا تفاوتی بین وضوی جبیره‌ای کسـی که با اختیار خودش بر بدنش جراحت وارد کرده، با کسی که بدون اختیار بر او جراحت وارد شده، وجود دارد؟

پاسخ: میان این دو صورت، تفاوتی نیست.

[۳۳۸] سؤال ۲۱۱: کسـی که یک دستش شکسته و تمام دست او را از بالای آرنج گچ گرفته‌اند و فقط مقداری از انگشتان او بیرون از گچ است، وظیفه‌اش وضوی جبیره‌ای است یا تیمّم؟

پاسخ: وظیفه‌اش وضوی جبیره‌ای است.

[۳۳۹] سؤال ۲۱۲: کسـی که دسـتش از مچ تا نوک انگشـتان به جهت جراحت یا سوختگی به طور کامل پانسـمان شده است، برای مسح نمودن یا تیمّم کردن چه باید بکند؟

پاسـخ: اگر وضوی جبیره گرفته، مسح را با همان رطوبت پانسـمان که از وضوی جبیره است، انجام دهد و اگر وظیفه‌اش تیمّم است، با همان دست پانسمان شده، اعمال تیمّم را انجام دهد.

[۳۴۰] سؤال ۲۱۳: بیماری که به دست او «آنژیوکت» (لوله‌ای پلاستیکی که از یک طرف به شـیلنگ سـرم وصل می‌شود و از طرف دیگر در داخل رگ قرار داده شده، به وسـیله چسب به بدن چسبانده می‌شود) بسته شده است، چگونه غسل و وضو و تیمّم را انجام دهـد؟ بـا تـوجه به این که در اغلب مـوارد، داخـل این لـوله پلاـستیکی و در قسـمت خـارجی آن خـون جمـع می‌شود، وجود خون، مشکلی برای نماز ایجاد می‌کند یا نه؟

پاسخ: اگر برطرف کردن موانع وضو، غسل و تیمّم یا تطهیر مواضع آنها سـخت و حرجی است و یا ضـرر دارد، غسل و وضو و تیمّم را به صورت جبیره‌ای انجام دهد و به همان صورت نماز بخواند.

[۳۴۱] سؤال ۲۱۴: بیمارانی که زخم باز (مثل زخم‌های شکمی) دارند و ترشحات مرتباً از زخم‌ها خارج می‌شود، در مورد طهارات ثلاث (وضو، غسل و تیمّم) و نماز چه تکلیفی دارند؟

پاسخ: اگر ترشحات دائمی، همراه با نجاست باشد، چنانچه وظیفه غسل است، غسل جبیره‌ای انجام دهد و اگر وظیفه وضو است و زخم در موضع وضو است، وضوی جبیره‌ای انجام دهد و اگر این هم ممکن نیست و یا به جهت دیگر، وظیفه تیمّم است، تیمّم کند، ولو این که به نحو جبیره‌ای باشد؛ و سپس نماز بخواند.

[۳۴۲] سؤال ۲۱۵: کسی که گمان می‌کرده آب برای عضو مجروح او ضرر دارد و به همین جهت وضوی جبیره‌ای گرفته است و بعداً متوجه شده که آب ضرری برای آن عضو نداشته، آیا وضویش صحیح است؟

پاسخ: بنا بر احتیاط باید دوباره وضو بگیرد.

[۳۴۳] سؤال ۲۱۶: بیماری که مبتلاـ به خونریزی در زیر پوست است و گاهی به علل گوناگون خون از زیر پوست، بر روی پوست جاری می‌شود، تکلیف طهارت و نماز او در حال جاری شدن خون چیست؟

پاسخ: اگر قبل از خروج خون، وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده، خروج خون، آنها را باطل نمی‌کند؛ ولی برای خواندن نماز، اگر مجموع سطحی که به واسطه خارج شدن خون، نجس شده، کمتر ازدرهم باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد و اگر بیشتر باشد، چنانچه تطهیر موضع نجس برای او مشقت نداشته باشد، باید آن جا را تطهیر کند و نماز بخواند، وگرنه تطهیر آن لازم نیست و اگر بعد از خروج خون، بخواهد وضو یا غسل یا تیمّم را انجام دهد، چنانچه امکان دارد، باید صبر کند تا خون قطع شود و بعد موضع نجس را تطهیر کند و طهارت بگیرد، وگرنه باید به دستوری که در رساله گفته شده، غسل یا وضو یا تیمّم جبیره‌ای نماید.

[۳۴۴] سؤال ۲۱۷: وجود زخمی که آب برای آن ضرر ندارد، ولی خون آن هم بند نمی‌آید و در اعضای وضو واقع شده و در صورت گرفتن وضو به طور معمول باعث نجاست اعضای وضو می‌شود، آیا باعث وجوب تیمّم می‌شود یا راهی برای وضوی صحیح وجود دارد؟

پاسخ: می‌تواند محلّ زخم را در آب کر فرو برد و یا زیر شیر آب بگیرد و دست بکشد تا خون تمام شود و بلافاصله با نیّت وضو، آب را بر آن محل جاری کند و بعد محل را خشک کند تا نجاست سرایت نکند و اگر این طور هم ممکن نیست، وضوی جبیره‌ای بگیرد.

[۳۴۵] سؤال ۲۱۸: مریضی است که اگر دیگران به او کمک کنند و به حالت نشسته او را نگه دارند، در آن حالت خودش می‌تواند وضو بگیرد، وگرنه قادر به گرفتن وضو نیست. وظیفه چنین مریضی وضو است یا تیمّم؟

پاسخ: باید کمک بگیرد و در حال نشسته، خودش وضو را انجام دهد و اگر با کمک گرفتن هم نمی‌تواند وضو بگیرد، باید نایب بگیرد تا او را وضو دهد، والّا تیمّم کند.

[۳۴۶] سؤال ۲۱۹: برای بیماران قلبی که در حال استراحت مطلق هستند (چه توان حرکت دست را داشته یا نداشته باشند)، نحوه گرفتن وضو و خواندن نماز و رو به قبله بودن در نماز به چه صورت است؟

پاسخ: اگر توان وضو گرفتن (ولو با کمک دیگری) را دارند، وضو بگیرند واگر توان وضو گرفتن (ولو به کمک دیگری) را ندارند، تیمّم نمایند. نسبت به نماز، هر مقدار که قادر هستند و خطر ندارد (ولو با رکوع و سجودِ اشاره‌ای)، نماز بخوانند و مراعات قبله چنانچه خطر نداشته باشد، لازم است و به طور کلّی اصلِ نماز ساقط نیست و هر کدام از شرایط و اجزای آن، خطر داشته باشد، لازم نیست رعایت شود.

[۳۴۷] سؤال ۲۲۰: شخصی است که به علت مشکل مفاصل کمر، نمی‌تواند مسح پاها را انجام دهد. البته با سختی و درد زیاد، می‌تواند بنشیند و با دست چپ، پای راست و با دست راست، پای چپ را مسح نماید و در این صورت هم ممکن است موالات به

هم بخورد. تکلیف این فرد چیست؟ پاسخ: این شخص معذور است و چنانچه مسح پا برایش میسور نیست، نایب بگیرد که دست معذور را بر پایش مسح دهد و اگر این هم میسّر نباشد، نایب با رطوبت دست معذور، مسح را انجام دهد. البته خود معذور باید قصد مسح داشته باشد.

[۳۴۸] سؤال ۲۲۱: بیماری که یک یا هر دو دست خود را به دلایل پزشکی و یا عدم توانایی، نمی‌تواند حرکت دهد و یا برای او مشکل است، وظیفه غسل و وضو و تیمّم را چگونه انجام دهد؟

پاسخ: باید از دیگری کمک بگیرد تا دست او را حرکت دهد و اگر این هم امکان ندارد، نایب با دست خود، او را وضو و غسل و تیمّم دهد.

وضوی مقطوع العضو

[۳۴۹] سؤال ۲۲۲: اشخاصی که دست یا پای خود را از دست داده‌اند، برای نماز چگونه وضو بگیرند؟

پاسخ: هر کدام از اعضای وضو که باقی است، باید شسته و یا مسح شود.

[۳۵۰] سؤال ۲۲۳: بیماری که قطع عضو شده، در چهار فرض زیر، حکم غسل و وضوی او چیست؟

الف. قطع شدن هر دو دست و هر دو پا؛

ب. قطع شدن دو دست یا دو پا؛

ج. قطع شدن یک دست و یک پا؛

د. قطع شدن یک دست یا یک پا.

پاسخ: در تمام صورت‌های ذکر شده، به هنگام غسل کردن، باقی مانده اعضای بدن را غسل دهد و موقع وضو گرفتن، باقی مانده اعضای وضو را بشوید و مسح نماید و افعال مذکور را در صورت عدم توانایی، به کمک دیگران انجام دهد.

[۳۵۱] سؤال ۲۲۴: زن یا مرد مسلمانی نه دست دارد و نه پا، یا دست و پای او به کلّی فلج است و قادر به حرکت نیست، یا یک دست و یک پا دارد. آیا بر چنین فردی وضو واجب است؟ و اگر واجب نیست، آیا می‌تواند بدون وضو نماز بخواند؟

پاسخ: در اعضایی که موجود است، وضو واجب است. مواضع شستن، شسته شود و بر مواضع مسح، مسح کشیده شود، اگر چه با کمک دیگران باشد.

[۳۵۲] سؤال ۲۲۵: فردی که دو دست او از بالای آرنج قطع شده است، می‌تواند به این صورت وضو بگیرد که اول صورت خود را در آب فرو ببرد و به طور ارتماسی وضو دهد و بعد صورت خود را بر چیزی که آماده کرده است، بمالد تا رطوبت صورت به آن منتقل شود و بعد با کشیدن سر و پا بر آن چیز، مسح را انجام دهد. آیا این فرد باید برای وضو گرفتن نایب بگیرد یا به همین صورتی که گفته شد، وضو را به جا آورد؟

پاسخ: صورتش را در آب فرو برد، به نحوی که شستن از بالا به پایین تحقّق پیدا کند و برای مسح‌ها نایب بگیرد.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

[۳۵۳] سؤال ۲۲۶: اگر بعد از بول کردن، وضو بگیرد و سپس رطوبت مشکوکی از او خارج شود و شک کند که بعد از بول، استبراء نموده است یا نه، حکم آن چیست؟

پاسخ: رطوبت مشکوک، محکوم به نجاست (بول) است و وضویش نیز باطل می‌شود.

[۳۵۴] سؤال ۲۲۷: بدن شخصی نجس است و آبی دارد که فقط برای آب کشیدن بدنش کافی است؛ ولی او به جای آب کشیدن

بدن، وضو می گیرد و با بدن نجس نماز می‌خواند، حکم وضو و نماز او چیست؟

پاسخ: بنا بر احتیاط وضو و نماز چنین شخصی باطل است، مگر این که چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است، وجود نداشته باشد که در آن وقت باید با آن آب، وضو بگیرد و نماز را با بدن نجس بخواند.

[۳۵۵] سؤال ۲۲۸: آیا هوایی که از بیرون بدن وارد مخرج غائط شده و دوباره خارج می‌شود، مبطل وضو است؟

پاسخ: اگر صدق نکند که از معده و یا از امعای داخلی خارج شده، مبطل وضو نیست.

استحباب وضو و مستحبّات و مکروهات آن

[۳۵۶] سؤال ۲۲۹: آیا وضو گرفتن به خودی خود، عمل مستحبّی است و ثواب دارد یا اگر برای انجام دادن کاری وضو بگیریم، آن وقت مستحب می‌شود و یا این که ثواب، اصلاً مربوط به وضو نیست؛ بلکه مربوط به غایتی است که برایش وضو می گیریم؟

پاسخ: وضو خودش مستحب است و ثواب هم دارد.

[۳۵۷] سؤال ۲۳۰: وضوی تجدیدی تا چند بار مستحب است؟

پاسخ: وضوی تجدیدی تا چهار مرتبه، بلکه بالاتر و بیشتر هم مستحب است و اشکال ندارد، مگر به حدّی برسد که لعب و بازی حساب شود.

[۳۵۸] سؤال ۲۳۱: آیا در وسعت وقت، وضو گرفتن به دو صورت ترتیبی و ارتماسی جایز است؟ کدامیک افضل از دیگری است؟

پاسخ: هر دو جایز است؛ ولی وضوی ترتیبی افضل است.

[۳۵۹] سؤال ۲۳۲: از طرفی گفته می‌شود که اسراف صحیح نیست و از طرف دیگر گفته شده که مستحب است وضو را پر آب و شاداب بگیریم. جمع این دو چگونه است؟

پاسخ: در اسراف و در اسباغ وضو، صدق عرفی میزان است و ملازمه‌ای با یکدیگر ندارند.

[۳۶۰] سؤال ۲۳۳: امروزه در بسیاری از خانه‌ها توالت و حمام در یک مکان مشترک ساخته می‌شود. آیا وضو گرفتن در آن کراهت دارد؟

پاسخ: در صورت امکان، بهتر است در جایی وضو بگیرید که آب وضو در توالت ریخته نشود.

شک در وضو

[۳۶۱] سؤال ۲۳۴: می‌دانیم که شخص کثیر الشک نباید به شک خود اعتنا کند. آیا این مطلب فقط مربوط به نماز است یا در غسل و تیمّم و وضو هم باید رعایت شود؟

پاسخ: حکم عدم اعتنای کثیر الشک به شک خود، اختصاص به نماز ندارد؛ بلکه در وضو و غسل و تیمّم هم جاری است.

[۳۶۲] سؤال ۲۳۵: اگر بعد از اتمام وضو شک کنیم که بعضی از کارهای وضو را صحیح انجام داده‌ایم یا نه، چه کنیم؟ اگر در بین وضو نسبت به کارهای قبلی، این شک پیش آمد، وظیفه ما چیست؟

پاسخ: اگر بعد از اتمام و فراغ از وضو شک کند، محکوم به صحّت است و اگر در اثنای وضو شک کند، باید برگردد و جزء مشکوک و اجزای بعد از آن را به جا آورد.

[۳۶۳] سؤال ۲۳۶: اگر هنگام مسح یا شک کنیم که یکی از اعضای وضو را شسته یا مسح سر را انجام داده‌ایم یا خیر، چه باید بکنیم؟

پاسخ: اگر در اثنای وضو، در شستن یا مسح کردن عضو قبلی شک کند، باید به شکّش اعتنا نماید، مگر این که کثیر الشک باشد و اگر بعد از فراغ از وضو شک کند، به آن اعتنا نکند.

دیگر احکام وضو

[۳۶۴] سؤال ۲۳۷: آیـا در وضو و تیمّم، خشـک بودن اعضـای وضو و تیمّم، قبـل از انجام دادن آنها و خشک بودن چیزی که بر آن تیمّم می کنند، شرط است؟

پاسخ: خشک بودن اعضای وضو و تیمّم، قبل از انجام دادن آنها شـرط صـحّت آنها نیست و خشک بودن آن چیزی که بر آن تیمّم می کند، لازم نیست؛ ولی نباید گِل باشد.

[۳۶۵] سؤال ۲۳۸: اگر در حوضـی که مقـدار آب آن کمتر از کر است، وضو یـا غسل ارتماسـی به جا آوریم، آیا می‌توانیم با همان آب، وضو و غسل‌های بعدی را هم انجام دهیم یا نه؟

پاسـخ: اگر اعضای وضو یا غسل را که در آب فرو می‌بریـد، پاک باشـد، اشـکال نـدارد که با همان آب مسـتعمل در وضو و غسل، دوباره وضو بگیرید یا غسل کنید.

[۳۶۶] سؤال ۲۳۹: آیـا بـا آبی که برای گرفتن وضو یا غسل اسـتعمال شـده یا آب قلیلی که برای برطرف کردن نجاست به کار رفته است، می‌توان دوباره وضو یا غسل به جا آورد یا نجاستی را برطرف نمود؟

پاسـخ: اسـتفاده از آبی که برای گرفتن وضـو و غسـل اسـتعمال شـده، برای رفع حـدث و خبث جـایز است و آبی که برای اسـتنجاء اسـتفاده شـده، احتیاطاً نجاست را دفع نمی‌کنـد و بنا بر اقوی وضو و غسل با آن نمی‌توان به جا آورد و آب قلیلی که برای رفع خبث (غیر از استنجاء) استفاده شده باشد، نجس است.

[۳۶۷] سؤال ۲۴۰: تکلیف شخصی که به دلایلی انجام دادن غسل و وضو و تیمّم برای خودش یا نایبش غیر مقدور و یا مشکل باشد، چیست؟

پاسـخ: اگر تحصـیل طهارت، حرجی باشـد و یا مقـدور نباشـد، احتیاطاً با همان وضع، نماز را بخوانـد و بعد از آن هر وقت توانست، نماز را با طهارت اعاده نماید.

[۳۶۸] سؤال ۲۴۱: اگر شک داریم مقـدار آبی که در دسترس ماست، برای غسل یا وضو کافی است یا خیر، بایـد تیمّم کنیم یا اقدام به غسل و وضو نماییم؟

پاسخ: باید برای وضو یا غسل اقدام نمایید.

[۳۶۹] سؤال ۲۴۲: گاهی مختصـری از پوست اطراف ناخن‌ها از جای خود کنده می‌شود و در جای خود به طور متصل باقی می‌ماند. آیا وضو گرفتن در این حالت اشکال ندارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۳۷۰] سؤال ۲۴۳: کسی که وضو دارد و نمازش را هنوز نخوانده است و اگر وضویش را باطل کند، به جهت مانعی (مانند سرما و یا ترس از دزد و درنده) نمی‌تواند کفشهایش را درآورد و دوباره وضو بگیرد، آیا حق باطل کردن وضوی خود را قبل از خواندن نماز دارد؟

پاسخ: احوط این است که اگر موجب عسر و حرج یا ضرر نباشد، وضو را باطل نکند.

[۳۷۱] سؤال ۲۴۴: به جهت تنگی وقت، باید تیمّم کنیم؛ ولی اقدام به غسل و وضو می کنیم و نماز می‌خوانیم. غسل و وضو و نمازی که این طور برگزار شده است، صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در فرض مذکور، به نظر این جانب وضو و یا غسل و نماز چنین شخصی باطل است.

[۳۷۲] سؤال ۲۴۵: اگر لازمه وضو گرفتن یا غسل کردن، انجام دادن کار حرامی باشد، کدام یک مقدّم است (وضو و غسل را به جا

آوردن یا ترک کار حرام و انجام دادن تیمّم به جای وضو و غسل)؟

پاسخ: در فرض مذکور، باید تیمّم بکند؛ ولی اگر با تأخیر انداختن زمان غسل و وضو و یا تغییر مکان غسل و وضو و امثال آن، امکان تحقّق غسل و وضو بدون آن کار حرام باشد، آن وقت، غسل و وضو مقدّم است.

[۳۷۳] سؤال ۲۴۶: آیا وضو گرفتن مرد، در مکانی که زن نامحرم دست و بازوی او را می‌بیند و وضو گرفتن زن، در جایی که مرد نامحرم اعضای وضوی او را می‌بیند، وضو را باطل می‌کند؟

پاسخ: وضو را باطل نمی‌کند؛ ولی لازم است که زمینه معصیت کردن دیگران را فراهم نکنند.

[۳۷۴] سؤال ۲۴۷: آبی که در اختیار مکلّف قرار دارد، فقط برای وضو یا برای شستن بخشی از نجاست بدن یا لباس کافی است. در این جا وضو مقدّم است یا رفع نجاست؟

پاسخ: تخییر، بعید نیست، اگر چه بهتر این است که آن آب را برای رفع نجاست مصرف کند.

غسل

احکام کلّی مربوط به غسل

غسل ترتیبی و ارتماسی

[۳۷۵] سؤال ۲۴۸: آیا می‌توانیم در بین غسل ترتیبی، آن را رها کنیم و به جای آن، غسل ارتماسی به جا آوریم؟

پاسخ: صحّت آن خالی از اشکال نیست.

[۳۷۶] سؤال ۲۴۹: اگر اول، سر و گردن و بعد طرف راست و بعد طرف چپ بدن را در آب فرو ببریم، غسل ما صحیح است یا نه؟

پاسخ: صحیح است و اشکال ندارد.

[۳۷۷] سؤال ۲۵۰: آیا در غسل ترتیبی می‌توان یک عضو یا قسمتی از یک عضو را با فرو بردن در آب شست؟

پاسخ: جایز است.

شرایط و موانع غسل

خصوصیات مکان و آب غسل

[۳۷۸] سؤال ۲۵۱: آیا غسل کردن در مکان غصبی و یا در مکانی که غیر غصبی است، ولی صاحبش راضی به غسل کردن در آن مکان نیست، صحیح است؟

پاسخ: صحیح نیست.

[۳۷۹] سؤال ۲۵۲: غسل کردن در زمینی که با پول غیر مخمّس خریداری شده، چه حکمی دارد؟ اگر حمامی را با پول خمس نداده خریده یا ساخته باشند، حکم غسل در آن چیست؟

پاسخ: غسل کردن در مکان‌های مذکور اشکال ندارد؛ ولی باید به زودی و بدون تأخیر، خمس پرداخت شود.

[۳۸۰] سؤال ۲۵۳: کسی در منزل پدرش که اهل خمس نیست، زندگی می‌کند. اگر در این منزل جنب شود، آیا غسل، نماز و روزه او صحیح است؟

پاسخ: اگر علم ندارد که عین آنچه را مورد استفاده قرار می‌دهد، متعلّق خمس یا زکات است، اشکال ندارد.

[۳۸۱] سؤال ۲۵۴: کسی که مزد حمامی را از پولی که خمس و زکات آن را نداده، می‌پردازد و غسل به جا می‌آورد، آیا غسل او صحیح است؟ و چنانچه بعداً پول مخمّس به جای پول قبلی بپردازد، تأثیری دارد یا خیر؟ و آیا می‌تواند به خطّ قرآن دست بزند؟ و نماز او چه حکمی دارد؟

پاسخ: ظاهراً غسلش صحیح است؛ ولی باید خمس و زکات را بپردازد و می‌تواند به خطّ قرآن دست بزند و نمازش از این جهت اشکال ندارد.

[۳۸۲] سؤال ۲۵۵: کسی که برای شنا بلیت تهیه می‌کند و به استخر می‌رود، آیا با آب استخر می‌تواند غسل کند؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۳۸۳] سؤال ۲۵۶: گاهی در آب استخر آن قدر کلر می‌زنند که چشم‌ها را می‌سوزاند. آیا با این آب، غسل کردن صحیح است؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۳۸۴] سؤال ۲۵۷: بعضی از آب‌ها آن قدر شور هستند که پس از شستشو، اثر نمك بر روی بدن دیده می‌شود. آیا طهارت (غسل و وضو) و تطهیر از نجاست، با این آب درست است؟

پاسخ: غسل کردن و وضو گرفتن با چنین آبی اشکال ندارد و همچنین تطهیر نمودن، مگر این که به حدّی برسد که به آن، آب گفته نشود و به عبارت دیگر آبِ مضاف باشد.

[۳۸۵] سؤال ۲۵۸: ظرف آبی داریم. از آن ظرف آب بر می‌داریم و غسل می‌کنیم و در هنگام این کار مقداری از آب غسل به داخل ظرف می‌ریزد. آیا غسل، اشکالی پیدا می‌کند یا خیر؟

پاسخ: غسل، اشکال پیدا نمی‌کند.

[۳۸۶] سؤال ۲۵۹: به دلایلی آب منزل مسکونی شخصی شبهه‌ناك است. به همین علت، ایشان علاوه بر غسل در منزل، در حمام عمومی نیز غسل می‌کند. آیا غسل دوم، رافع شبهه غسل اولی می‌شود و آیا با غسل دوم، بدون وضو می‌توان نماز خواند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، غسل دوم احتیاطی است و بعد از آن، حدث قطعاً رفع می‌شود و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و اگر جنب شده باشد و پس از شروع به غسل اول تا بعد از غسل دوم حدثی از او صادر نشده باشد، برای نماز، احتیاج به وضو نیست.

[۳۸۷] سؤال ۲۶۰: کسی که آب برای انجام دادن غسل و وضو ندارد و پول و وسیله‌ای هم برای تهیه آب نزدش موجود نیست، آیا لازم و واجب است که از همراهان خود (ولو با درخواست هدیه دادن آب به او) طلب آب نماید یا این کار، حکم دیگری مثل استحباب یا کراهت یا مباح بودن را دارد؟

پاسخ: اگر ذلّت و خواری در طلب اهدای آب نباشد، لازم است آب را به دست آورد، والّا لازم نیست؛ بلکه در بعضی از صور ذلّت، خالی از اشکال نیست.

جاری شدن آب بر بدن

[۳۸۸] سؤال ۲۶۱: آیا بین غسل و وضو تفاوتی از جهت جاری شدن آب بر بدن وجود دارد؟

پاسخ: در بین غسل و وضو تفاوتی نیست و در هر دو باید آب بر بدن جاری شود و صدق عرفیِ جاری شدن کافی است.

[۳۸۹] سؤال ۲۶۲: اگر برای غسل کردن، پارچه‌ای را مرطوب کنیم و به بدن بکشیم، به طوری که رطوبت بسیار مختصری به بدن برسد و آب هم جاری نشود، غسل ما صحیح است یا باطل؟

پاسخ: اگر جاری نشود، صحیح نیست.

وجود مانع در اعضای غسل

[۳۹۰] سؤال ۲۶۳: اگر قبل از غسل و پس از بررسی کردن بدن، یقین یا اطمینان کند که مانعی در بدنش نیست، ولی بعد از غسل بفهمد که مانعی موجود بوده، حکمش چیست؟

پاسخ: اول مانع را بر طرف می‌کند و همان طور که در مسأله ۳۷۳ توضیح المسائل ذکر شده، اگر مانع در طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است و اگر در طرف راست باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید و اگر در قسمت سر و گردن باشد، بعد از شستن آن مقدار، اول طرف راست و بعد طرف چپ را دوباره بشوید.

[۳۹۱] سؤال ۲۶۴: آیا استفاده از لنز (عدسی) که داخل چشم قرار داده می‌شود و قابل بیرون آوردن است، صدمه‌ای به غسل و وضو می‌زند؟

پاسخ: اگر در داخل چشم قرار داده شده، برای غسل و وضو اشکالی ندارد.

کمک گرفتن در غسل

[۳۹۲] سؤال ۲۶۵: آیا در غسل واجب، فرد دیگری می‌تواند کمک کند و آب لازم را بر بدن انسان بریزد یا این که لازم است این عمل توسط خود فرد صورت گیرد؟ و در فرضی که برای شخصی چنین امکانی وجود نداشته باشد، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر آب توسط فرد دیگری ریخته شود و غسل کننده خودش اعضای غسل را بشوید و آب را بر آنها جاری کند، بنا بر احتیاط واجب غسل او باطل است، مگر این که خودش توانایی این کار را نداشته باشد که در این صورت می‌تواند به مقدار لازم از فرد دیگری کمک بگیرد.

تأخیر غسل از وقت نماز

[۳۹۳] سؤال ۲۶۶: کسی می‌داند که به اندازه غسل کردن وقت ندارد و با این حال غسل می‌کند. حال بعد از غسل، چه وقت باقی مانده باشد یا نباشد، این غسل چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر علمش مطابق واقع بوده است و وقت برای غسل نبوده، غسلش باطل است، والّا اگر قصد قربت محقّق شده باشد، غسلش صحیح است.

[۳۹۴] سؤال ۲۶۷: کسی به گمان این که وقت نماز داخل شده، به نیّت نماز غسل کرده و بعد از غسل متوجه شده که هنوز وقت نماز نشده است. آیا می‌تواند با این غسل نماز بخواند؟

پاسخ: می‌تواند.

شک در غسل

[۳۹۵] سؤال ۲۶۸: کسی که به قصد غسل کردن به حمام می‌رود، ولی بعد از حمام کردن شک می‌کند که غسل را انجام داده یا نه، چه کار باید بکند؟

پاسخ: بنا را بر غسل نکردن بگذارد و برای نماز و اعمال مشروط به طهارت، غسل کند.

موارد دیگر

[۳۹۶] سؤال ۲۶۹: می‌دانیم که در غسل ترتیبی، می‌توان بین شستن سر و گردن و شستن سمت راست و شستن سمت چپ فاصله انداخت. آیا این کار را در یک قسمت هم می‌توان انجام داد؟ مثلاً آیا می‌تواند نیمی از سر و گردن را بشوید و پس از مدتی نیمه دیگر را بشوید و همین طور در طرف راست یا چپ بدن این کار را انجام دهد؟

پاسخ: می‌تواند؛ چون در غسل، موالات شرط نیست.

[۳۹۷] سؤال ۲۷۰: اگر در بین غسل جنابت یا غسل‌های واجب دیگر یا غسل‌های مستحبّی حدث اصغر پیش بیاید، چه اثری بر این غسل‌ها دارد و آیا مقدار انجام شده از غسل را باطل می‌کند؟

پاسخ: غسل را باطل نمی‌کند؛ لکن غسل جنابتی که حدث اصغر در بین آن پیش آمده، کفایت از وضو نمی‌کند.

[۳۹۸] سؤال ۲۷۱: در جایی که هم غسل لازم است و هم وضو، مثل کسی که مسّ میّت نموده و می‌خواهد نماز بخواند، آیا ترتیبی بین غسل و وضو و یا تیمّم بدل از آن دو لازم است رعایت شود یا خیر؟

پاسخ: مخیّر است و هر کدام از غسل و وضو را جلوتر و یا عقب‌تر انجام دهد، کافی است؛ ولی بهتر این است که وضو را مقدّم کند و همچنین مقدّم کردن تیمّم بدل از وضو بر تیمّم بدل از غسل بهتر است.

غسل‌های واجب

جنابت

خروج مَنی از مرد

[۳۹۹] سؤال ۲۷۲: کسی که گاهی دیوانه می‌شود و یا بر اثر بیماری گاهی غش می‌کند، اگر در آن حال، بدون این که خودش بفهمد، منی از او خارج شود، آیا جنب محسوب می‌شود؟

پاسخ: اگر یقین کند منی از او بیرون آمده، جنب است و باید برای نماز و اعمالی که طهارت برای آنها شرط است، غسل کند.

[۴۰۰] سؤال ۲۷۳: کسی که بر اثر مریضی و بدون اختیار، منی از او خارج می‌شود و خروج منی از روی شهوت نبوده و با جستن و سست شدن بدن همراه نیست، وظیفه‌اش در امر طهارت و نماز چگونه است؟

پاسخ: اگر یقین کند که منی است، وظیفه‌اش تطهیر محلّ آلوده شده به منی و غسل نمودن است و اگر نمی‌تواند غسل کند و عذر شرعی دارد، تیمّم کند و نماز بخواند.

[۴۰۱] سؤال ۲۷۴: مردی که به سبب بیماری به طور دائم از او منی خارج می‌شود، برای غسل و نماز چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر یقین کند آنچه خارج می‌شود، منی است، باید تا می‌تواند برای نماز غسل کند و اگر حرجی باشد و با مداوا و راه‌های دیگر خوب نشود، به مقدار ممکن غسل کند و ادای نمازها را تا می‌تواند طوری قرار دهد که با غسل واقع شود و اگر غسل کردن ممکن نیست و یا حرجی است، با تیمّم بدل از غسل نماز بخواند.

[۴۰۲] سؤال ۲۷۵: اگر مردی در لباس خود منی مشاهده کند، ولی نداند که از خود اوست یا از دیگری، آیا باید غسل جنابت کند؟ و اگر بداند که منی از خود اوست، ولی نداند که منی سابق است که برای آن غسل کرده است یا منی جدید است که برایش غسل نکرده، چه باید بکند؟

پاسخ: در صورت اول، بر او غسل واجب نیست؛ ولی در صورتی که در لباس مختصّ به او منی پیدا شود، بنا بر احتیاط واجب باید غسل کند و در صورت دوم نیز غسل واجب نیست؛ ولی احتیاط مستحب این است که غسل کند.

[۴۰۳] سؤال ۲۷۶: بیماری ادرارش در داخل کیسه ادراری که متصل به خودش است، جمع می‌شود. اگر داخل کیسه ادرار، مایعی

مشاهده کند و شک کند که منی است یا نه، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر یقین نکند که منی است و از او بیرون آمده، غسل بر او واجب نیست، مگر در موردی که قبلاً منی از او بیرون آمده و استبراء به بول نکرده باشد که در این صورت حکم منی را دارد.

[۴۰۴] سؤال ۲۷۷: اگر در آزمایش ادرار شخصی اسپرم مشاهده شود، آیا جنب محسوب می‌شود و تکلیف نمازها و روزه‌های او در مدتی که مطلع نبوده، چیست؟

پاسخ: صرف مشاهده اسپرم در ادرار، اگر موجب اطمینان بر خروج منی نباشد، باعث جنابت نیست.

[۴۰۵] سؤال ۲۷۸: کسی که بعد از خروج منی، استبراء به بول کرده و بعد غسل نموده و بعد از غسل، رطوبتی که مشکوک بین بول و منی است، از او خارج شده، این رطوبت را باید بول قرار دهد یا منی؟

پاسخ: محکوم به بول است.

[۴۰۶] سؤال ۲۷۹: فردی بعد از خارج شدن منی، بدون استبراء کردن غسل جنابت می‌کند و بعد از غسل جنابت، بول و استبراء می‌نماید و بعد از استبراء، آب مشکوکی مشاهده می‌کند که مردّد بین بول و منی است. حالا باید غسل کند یا وضوی تنها کافی است؟

پاسخ: اگر بعد از بول و استبراء کردن و قبل از خروج آب مشکوک وضو نگرفته باشد، وضو کافی است و غسل لازم نیست، اگر چه بهتر است غسل را هم انجام دهد.

[۴۰۷] سؤال ۲۸۰: شخصی که بعد از غسل جنابت، رطوبت مشکوکی را می‌بیند و شک دارد که قبل از غسل جنابت، استبراء کرده یا نه، چه حکمی دارد؟

پاسخ: بنا را بر استبراء نکردن بگذارد و غسل کند و احتیاط این است که وضو هم بگیرد.

[۴۰۸] سؤال ۲۸۱: اگر آبی از انسان در حال خواب خارج شود و انسان در حال خواب یا بعد از بیداری نفهمد که علائم سه گانه مربوط به منی را داراست یا خیر، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر به واسطه بعضی علائم و سایر قرائن و خصوصیات، اطمینان پیدا نکند که منی است، حکم منی ندارد، مگر این که بعد از جنابت باشد و استبراء به بول نکرده باشد.

خروج منی و استمناء در زنان

[۴۰۹] سؤال ۲۸۲: گفته شده: «آبی که از زن خارج شود و دارای علامات منی باشد، موجب غسل می‌گردد و نجس است». اکنون سؤال این است که آیا این غسل، کفایت از وضو می‌کند یا نه؟

پاسخ: اگر آبی که از زن خارج می‌شود، با شهوت همراه باشد و پس از آن بدن وی سست شود، بنابر احتیاط باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد.

[۴۱۰] سؤال ۲۸۳: اگر زن بر اثر ملاعبه با همسر، بدنش کاملاً سست شود، آیا غسل جنابت بر او واجب می‌شود؟

پاسخ: اگر آبی که از زن خارج می‌شود، با شهوت همراه باشد و پس از آن بدن وی سست شود، بنابر احتیاط باید هم غسل کند و هم وضو بگیرد.

[۴۱۱] سؤال ۲۸۴: آیا ممکن است زنان و دختران (بدون عمل مقاربت) در خواب یا بیداری جنب شوند؟ در صورت امکان و وقوع این امر، چه وظیفه‌ای دارند؟

پاسخ: جنب شدن زن‌ها و دخترها (بدون مقاربت) ممکن است و در صورتی که به بیرون آمدن منی از خودشان یقین کنند، باید غسل جنابت کنند.

[۴۱۲] سؤال ۲۸۵: آیا امکان استمناء در زنان وجود دارد؟

پاسخ: استمناء برای زن امکان دارد و حرام است و اگر یقین کند منی خارج شده، باید غسل کند.

جنابت از حرام

[۴۱۳] سؤال ۲۸۶: آیا بعد از غسل جنابت از حرام، وضو هم لازم است یا غسل به تنهایی کافی است؟

پاسخ: وضو لازم نیست و غسل جنابت، کافی است.

[۴۱۴] سؤال ۲۸۷: اگر کسی از حرام جنب شود، با آب سرد باید غسل کند یا آب گرم؟

پاسخ: با هر آبی (سرد یا گرم) می‌تواند غسل کند و عرق جنب از حرام، نجس نیست و مانع غسل و نماز نمی‌شود.

[۴۱۵] سؤال ۲۸۸: آیا وطی کردن حیوان، بدون انزال، غسل جنابت دارد؟ و در این صورت، غسل جنابت کفایت از وضو می کند؟

پاسخ: در وطی کردن حیوان، بدون انزال، احتیاطاً باید بین غسل جنابت و وضو جمع نماید.

[۴۱۶] سؤال ۲۸۹: کسی که از راه استمناء جنب می‌شود، در چه شرایطی باید اعمال واجب خود، مانند نماز و روزه را انجام دهد؟

پاسخ: استمناء، حرام است و نباید انجام دهد و چنانچه از راه استمناء جنب شود، باید بعد از غسل جنابت، نماز و روزه خود را به جا آورد.

دیگر احکام جنابت

[۴۱۷] سؤال ۲۹۰: زنی که در حال جنابت است، اگر قبل از غسل کردن حیض شود، آیا می‌تواند در حال حیض، غسل جنابت را انجام دهد و بعد از پاک شدن از حیض، فقط نیّت غسل حیض را بنماید یا باید صبر کند و بعد از پاکی از حیض، نیّت هر دو غسل را کند؟

پاسخ: اقوی این است که غسل جنابت زن حائض در حال حیض، صحیح است و اشکال ندارد؛ ولی می‌تواند صبر کند و پس از پاک شدن از حیض، هر دو غسل را یک جا انجام دهد.

[۴۱۸] سؤال ۲۹۱: اگر کسی در مسجد بخوابد و محتلم شود، آیا برای غسل کردن باید از مسجد خارج شود یا در داخل مسجد هم می‌تواند غسل کند؟

پاسخ: اگر وقت خروج از مسجد، کمتر از مکث برای تیمّم است، باید زود بیرون بیاید و اگر مکث برای تیمّم، مساوی و یا کمتر از وقت خروج از مسجد است، تیمّم کند و سپس از مسجد خارج شود و اگر زمان غسل، مساوی با زمان تیمّم و یا کمتر از آن است، غسل کند.

[۴۱۹] سؤال ۲۹۲: اگر دو نفر باشند که یکی جنب و دیگری بدون وضو است و آبی که موجود است، فقط برای یکی از آنها کافی است، کدام یک در استعمال آب، بر دیگری مقدّم است؟

پاسخ: اگر یکی از آنها مالک آب باشد و یا این که مالک آب، فقط به یکی از آنها اجازه استفاده از آب را داده باشد، باید همان فرد آب را در وضو یا غسل مصرف کند، وگرنه فرد جنب، بنا بر احتیاط در مصرف آب برای غسل کردن مقدّم است.

[۴۲۰] سؤال ۲۹۳: کسی غسل جنابت کرده و نمی‌داند که بعد از غسل، حدثی که وضو را باطل می‌کند از او سر زده یا خیر و احتیاطاً وضو می گیرد. تکلیف او چیست؟

پاسخ: در مفروض سؤال، وضوی احتیاطی اشکال ندارد، اگر چه لازم نیست.

[۴۲۱] سؤال ۲۹۴: بدن فردی بعد از غسل جنابت هنوز خیس است. اگر این شخص بول کند، آیا غسل وی باطل می‌شود؟

پاسخ: باطل نیست؛ ولی برای نماز باید وضو بگیرد.

[۴۲۲] سؤال ۲۹۵: اگر انسان بداند که در وقت نماز، امکان غسل کردن ندارد، آیا اجازه نزدیکی با همسر خود را دارد؟

پاسخ: مانعی ندارد.

[۴۲۳] سؤال ۲۹۶: کسی که در مهمانی، جنب می‌شود و از روی حیا و شرم به حمام این منزل نمی‌رود، آیا جایز است در قسمت دیگری از خانه، بدون این که صاحب خانه متوجه شود، غسل کند و در صورت جایز نبودن، آیا تیمّم کردن صحیح است؟

پاسخ: خجالت و شرم نمودن از صاحب خانه عذر شرعی نیست. باید در محلّی که میزبان راضی است، غسل کند و نماز را در وقت بخواند و اگر تأخیر کرد و وقت تنگ شد، باید تیمّم نماید و نماز را بخواند.

[۴۲۴] سؤال ۲۹۷: اگر شخص جنب وارد مسجد شود، آیا بیرون کردن او واجب است یا نه؟ و اگر شخص جنب، دیوانه یا بچه یا غیر ملتفت باشد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: بیرون کردن جنب از مسجد از باب نهی از منکر و یا جلوگیری از هتک مسجد و یا سرایت نجاست به مسجد واجب است.

حیض

[۴۲۵] سؤال ۲۹۸: رحم زنی را طیّ یک عمل جراحی خارج نموده‌اند، خونی که از مجرای عادی خارج می‌شود، محکوم به چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، مسأله محلّ اشکال است.

[۴۲۶] سؤال ۲۹۹: زنی جهت جلوگیری از حاملگی از دستگاه IUD استفاده می کند، اگر خونریزی برایش پیش بیاید، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر در ایّام عادت است و یا صفات حیض را دارد، باید به احکام حیض عمل نماید و اگر این طور نیست و خون دمل و جراحت هم نیست، محکوم به استحاضه است.

[۴۲۷] سؤال ۳۰۰: زنی که همیشه فاصله دیدن دو خون حیض برای او چهل روز است، صاحب عادت وقتیه است یا خیر؟

پاسخ: صاحب عادت وقتیه است.

[۴۲۸] سؤال ۳۰۱: با توجه به این که در آخر حیض، معمولاً ـ لکه‌بینی و ترشّحات وجود دارد، چه موقع حکم می‌شود که زن از حیض پاک شده است؟

پاسخ: پاک شدن، منوط به این است که خون بند بیاید و هیچ لک و ترشّحی از خون نبیند و در داخل هم خون نباشد.

[۴۲۹] سؤال ۳۰۲: زنی که احتمال پاک شدن از حیض را می‌دهد، آیا می‌تواند غسل کند و نماز بخواند یا باید صبر کند تا یقین به پاکی پیدا نماید و بعد غسل کند؟

پاسخ: در مورد سؤال، باید خود را وارسی کند، به این نحو که پنبه‌ای در فرج وارد کند، اگر پاک بیرون آمد، غسل کند و نماز بخواند و اگر آلوده به خون بیرون آمد، باید صبر کند تا پاک شود و یا ده روز بگذرد. بلی، اگر به قصد رجا غسل کند و نماز بخواند و بعد معلوم شود که پاک بوده، غسل و نماز او صحیح است.

[۴۳۰] سؤال ۳۰۳: در بعضی از مسائل حیض و نفاس و استحاضه، برای به دست آوردن حکم شرعی، لازم می‌شود که چیزی مانند پنبه، داخل فرج شود تا مکلّف از وضعیت خود اطلاع پیدا کند. امروزه شاید بسیاری از زنان به جهت جلوگیری از بیماری و ورود میکروب، حاضر به انجام این کار نباشند. در این صورت چگونه وظیفه خود را باید تشخیص دهند؟

پاسخ: انجام دادن این کار با پارچه و یا هر چیز تمیز و بهداشتی دیگر که می‌توانند وضعیت خود را با آن تشخیص دهند، اشکال ندارد.

[۴۳۱] سؤال ۳۰۴: زنی که در اواخر وقت نماز، از خون حیض پاک شده و نمی‌داند که آیا فرصت کافی برای تحصیل طهارت و خواندن نماز دارد یا نه، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: وظیفه‌اش این است که تیمّم کند و سپس نماز بخواند.

[۴۳۲] سؤال ۳۰۵: زنی که از خون حیض پاک شده و می‌خواهد نماز بخواند، ولی آب کافی برای غسل و وضو ندارد، بلکه آب، برای انجام دادن یکی کافی است، چه کند؟ اگر آب کافی دارد، ولی وقت انجام دادن هر دو را ندارد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در هر دو صورت، بنا بر احتیاط غسل مقدّم است.

[۴۳۳] سؤال ۳۰۶: زنی جنب شده است و قبل از غسل جنابت، حیض می‌شود. اگر بعد از پاکی از خون حیض، تنها به نیّت حیض یا تنها به نیّت جنابت غسل کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنانچه با نیّت غسل جنابت و یا با نیّت هر دو (جنابت و حیض) و یا با نیّت رفع حدث موجود، غسل را انجام دهد، کافی است و اگر تنها حیض را نیّت کند، بنا بر احتیاط کفایت از غسل جنابت نمی کند.

[۴۳۴] سؤال ۳۰۷: برای حلال شدن کارهایی که به سبب حیض بر زن حرام شده است، آیا تنها غسل حیض کافی است یا باید به همراه آن، وضو نیز گرفته شود؟

پاسخ: غسل حیض کافی است.

[۴۳۵] سؤال ۳۰۸: زنی که حیض نمی‌شود، نسبت به نماز و روزه و مقاربت با همسر و ورود به مسجد و مسّ خط قرآن، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر خون حیض نمی‌بیند، وظیفه‌اش این است که وضو بگیرد و نماز بخواند و روزه بگیرد و نزدیکی با همسر و ورود به مسجد اشکال ندارد و اگر وضو داشته باشد، مسّ خط قرآن برایش جایز است.

[۴۳۶] سؤال ۳۰۹: شروع سنّ یائسگی، با سال قمری محسوب می‌شود یا با سال شمسی؟

پاسخ: با سال قمری محسوب می‌شود، نه با سال شمسی.

موارد حرام و مکروه بر جنب و حائض

[۴۳۷] سؤال ۳۱۰: آیا جنب یا حائض می‌تواند در حرم‌های ائمه معصومین‌علیهم السلام از یک در داخل و از در دیگر خارج شود و در حین عبور کردن زیارت نامه بخواند یا نه؟

پاسخ: احتیاط این است که مشاهد ائمه معصومین‌علیهم السلام در حرمت مکث نمودن، مانند مساجد است؛ اما عبور کردن و خواندن زیارت نامه (در حال عبور)، به شرط این که باعث مکث نمودن نشود، اشکال ندارد.

[۴۳۸] سؤال ۳۱۱: ورود و توقّف شخص جنب یا حائض در حرم امامزادگان چه صورتی دارد؟

پاسخ: ورود و یا توقّف شخص جنب یا حائض در حرم امامزادگان اشکال ندارد، مگر آن که افراد دیگر از موضوع مطّلع باشند و احیاناً نسبت به بعضی از امامزادگان، هتک حرمت محسوب شود.

[۴۳۹] سؤال ۳۱۲: همراه بودن قرآن با شخص جنب یا حائض، مباح است یا مکروه؟

پاسخ: همراه بودن قرآن با جنب و حائض اشکال ندارد ومسّ خطّ قرآن، حرام و مسّ جلد قرآن و حواشی آن مکروه است.

[۴۴۰] سؤال ۳۱۳: این که گفته می‌شود: «خواندن بیش از هفت آیه از قرآن مجید برای حائض و جنب مکروه است»، آیا به این معناست که نخواندن آن بهتر از خواندن است یا مراد این است که ثواب قرائت او از غیر حائض و غیر جنب کمتر است؟

پاسخ: به این معناست که ثوابش کمتر از ثواب خواندن قرآن در غیر حالت جنابت و حیض است، نه این که نخواندن، بهتر از خواندن است.

[۴۴۱] سؤال ۳۱۴: شخصی جنب شده و می‌خواهد بخوابد و برای رفع کراهت خوابیدن در حالت جنابت، نمی‌تواند وضو بگیرد. اگر بخواهد تیمّمی برای رفع کراهت خوابیدن انجام دهد، باید بدل از غسل جنابت باشد یا بدل از وضوءِ رافعِ کراهت؟

پاسخ: تیمّم باید بدل از غسل جنابت باشد، اگر چه می‌تواند بدون این که قصد بدلیت کند، تیمّم را به قصد قربت مطلقه به جا آورد.

استحاضه

[۴۴۲] سؤال ۳۱۵: به چه خونی، خون استحاضه گفته می‌شود؟

پاسخ: خون استحاضه به طور اغلب، خونی زرد رنگ و سرد و رقیق است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید؛ ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون بیاید، و هر خونی که از قروح و جروح نیست و به حیض و نفاس بودن او حکم نشده، محکوم به استحاضه است، مگر رحم را خارج کرده باشند که در آن صورت جاری کردن حکم استحاضه بر آن، محلّ اشکال است.

[۴۴۳] سؤال ۳۱۶: اگر زنی بعد از پنجاه سالگی هنوز حامله می‌شود، خون‌هایی که به طور ماهانه و بیش از سه روز می‌بیند، خون حیض است یا استحاضه؟

پاسخ: خون‌هایی که بعد از تمام شدن پنجاه سال دیده می‌شود، حکم استحاضه را دارد، مگر این که آن زن، قرشیّه باشد که در این صورت باید بعد از پنجاه سال تا شصت سالگی احتیاط کند و بین تروک حیض و واجبات استحاضه را جمع نماید.

[۴۴۴] سؤال ۳۱۷: خونی که می‌دانیم خون حیض نیست و مشتبه بین خون استحاضه و خون دمل و زخم است، چه خونی محسوب می‌شود و چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر با سایر امارات، معلوم نشود که خون دمل و یا خون زخم است، بنا بر احتیاط محکوم به استحاضه است.

[۴۴۵] سؤال ۳۱۸: اگر زن مستحاضه‌ای که وظیفه‌اش غسل استحاضه است، جنب شود و فقط نیّت غسل جنابت کند، کفایت از غسل استحاضه می‌کند یا خیر؟

پاسخ: غسل جنابت، از همه اغسال کفایت می‌کند و احتیاج به غسل استحاضه نیست.

[۴۴۶] سؤال ۳۱۹: لکه‌بینی خانم‌ها، حکم حیض را دارد یا استحاضه؟

پاسخ: اگر کمتر از سه روز باشد، حیض نیست و اگر بیشتر از ده روز باشد و خون دمل و جراحت نباشد، محکوم به حکم استحاضه است و در غیر این دو صورت، مسأله دارای تفصیلاتی است که در توضیح المسائل ذکر شده است.

نفاس

[۴۴۷] سؤال ۳۲۰: زنی که بعد از زایمان، مدتی طولانی خون می‌بیند، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: به مقدار ایّام عادت در حیض را نفاس قرار دهد و بعد از آن محکوم به حکم استحاضه است، اگر چه احتیاط، جمع بین تروک نفساء و اعمال مستحاضه تا هجده روز است.

[۴۴۸] سؤال ۳۲۱: زن حامله‌ای که به علت تصادف با ماشین، چند روز از رحمش خون می‌آید و سپس بچه‌اش سقط می‌شود و بعد هم چندین روز خون می‌بیند، حکم این خون‌ها چیست؟

پاسخ: خون‌هایی که پس از سقط بچه می‌بینند، اگر از ده روز بیشتر نباشد، خون نفاس است و باید به احکام نفاس عمل کند و اما خون‌های پیش از ولادت، خواه ایّام عادت باشد و یا نباشد و خواه متصل به خون نفاس باشد - چنانچه ظاهر سؤال است - و یا نباشد، در همه اینها اگر بداند که خون قروح و جروح نیست، باید احتیاط کند؛ یعنی از محرّمات اجتناب نماید و واجبات را با انجام دادن اغسال انجام دهد.

[۴۴۹] سؤال ۳۲۲: اگر به واسطه جراحی یا سقط طبیعی، بخشی از جنین خارج شود و بخش دیگر، مثلاً بیست روز بعد خارج شود، خونی که در این بیست روز و پس از آن مشاهده می‌شود، چه خونی محسوب می‌شود؟

پاسخ: اگر به خونی که در این مدت (مثلاً بیست روز) دیده، عرفاً خون ولادت گفته شود و استمرار نیز داشته باشد، همه آن محکوم به نفاس است و خونی که بعد از خارج شدن تمام طفل دیده می‌شود، فقط تا ده روز خون نفاس محسوب می‌شود.

[۴۵۰] سؤال ۳۲۳: اگر بچه در شکم مادر بمیرد و بعد از مردن، از شکم خارج شود، آیا خونی که بعد از خروج جنین مرده دیده می‌شود، نفاس است؟

پاسخ: احکام نفاس بر آن جاری است.

[۴۵۱] سؤال ۳۲۴: در بسیاری از موارد به هنگام تولد، بچه را با عمل جراحی و پاره کردن شکم از غیر مجرای طبیعی به دنیا می‌آورند. آیا خونی که بعد از تولد او از مجرای طبیعی خارج می‌شود، حکم نفاس را دارد یا خیر؟

پاسخ: خونی که در وقت ولادت بچه - اگر چه به وسیله جراحی بیرون آورده شود - از مجرای طبیعی بیرون می‌آید، خون نفاس است؛ ولی خونی که به سبب جراحی از محلّ جراحی بیرون می‌آید، خون نفاس نیست.

[۴۵۲] سؤال ۳۲۵: آیا کارهایی که بر زن حائض حرام است، بر زنی که خون استحاضه یا نفاس هم دیده، حرام است یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب کارهایی که بر زن حائض حرام است، بر نفساء نیز حرام است و زنی که در استحاضه متوسطه یا کثیره است، قبل از غسل واجب، نزدیکی شوهر با او بنا بر احتیاط جایز نیست و بنا بر احتیاط حتی اگر غسل و وظایف دیگر خود را انجام داده باشد، نمی‌تواند جایی از بدن خود را به خطّ قرآن برساند.

[۴۵۳] سؤال ۳۲۶: در صورت شک بین خون نفاس و خون زخم، وظیفه زن چیست؟ و چنانچه لباسش آغشته به این خون شود، حکم خون نفاس را دارد یا زخم را؟

پاسخ: اگر پس از ولادت بچه و قبل از گذشتن ده روز باشد، محکوم به حکم نفاس است و اگر پس از ده روز از ولادت بچه باشد، نفاس نیست.

مسّ میّت

[۴۵۴] سؤال ۳۲۷: اگر انسان چند میّت را لمس کند، یک غسل مسّ میّت بر او واجب می‌شود یا چند غسل؟

پاسخ: یک غسل برای مس‌های متعدد کافی است.

[۴۵۵] سؤال ۳۲۸: چنانچه دست پزشک با جنین مرده در داخل شکم مادر تماس پیدا کند، آیا غسل مسّ میّت بر او واجب می‌شود؟

و آیا زیر چهار ماه یا بالای چهار ماهه بودن جنین مرده، تأثیری در حکم دارد یا خیر؟

پاسخ: بنا بر اظهر، موجب غسل نمی‌شود.

[۴۵۶] سؤال ۳۲۹: اعضای داخلی بدن شخص زنده که با عمل جراحی جدا می‌شوند یا اعضای داخلی میّت که به سبب تشریح خارج می‌شوند، آیا سبب نجاست و وجوب غسل مسّ میّت به جهت تماس با آنها می‌شوند؟

پاسخ: عضو جدا شده از انسان زنده یا انسان مرده‌ای که غسل یا تیمّم داده نشده، نجس است و موجب نجاست نیز می‌شود؛ اما نسبت به غسل مسّ میّت، چنانچه از انسان زنده جدا شده و مشتمل بر استخوان باشد، سبب وجوب غسل می‌شود؛ ولی اگر گوشت بدون استخوان باشد، موجب غسل مسّ میّت نمی‌شود؛ اما اگر از میّت جدا شده، بنا بر احتیاط واجب، مطلقاً غسل لازم است.

[۴۵۷] سؤال ۳۳۰: گاهی عمل CPR (احیای قلبی - ریوی) در فردی که مرده، ولی امید به بازگشتش وجود دارد، یکی دو ساعت ادامه می‌یابد. با توجه به این که بدن بیمار در طول این مدت سرد می‌شود، آیا تماس با بدن مذکور، نیاز به غسل مسّ میّت دارد؟

پاسخ: در صورتی که زهاق روح شده و بدن فرد مذکور سرد شده باشد، غسل دارد.

[۴۵۸] سؤال ۳۳۱: در دو فرض زیر، مادری که در شکم خود جنین مرده‌ای دارد، جهت انجام فریضه نماز، آیا لازم است غسل مسّ میّت انجام دهد یا خیر؟ در صورت لزوم، آیا برای هر نماز، غسل به جا آورد یا یک غسل تا خارج شدن جنین کافی است؟

الف. سنّ جنین زیر چهار ماه باشد.

ب. سنّ جنین بالای چهار ماه باشد.

پاسخ: در هر دو فرض، بر مادر غسل مسّ میّت واجب نیست و مادامی که جنین مرده بیرون نیامده و مسّ مادر بر بدن او صدق نکند، چیزی بر مادر واجب نیست.

[۴۵۹] سؤال ۳۳۲: آیا مسّ بچه سقط شده (چهار ماهه)، نیاز به غسل مسّ میّت دارد؟ آیا علاوه بر مس کننده، این غسل بر مادر نیز واجب است؟

پاسخ: اگر بچه سقط شده، چهار ماه کامل داشته باشد، غسل مسّ میّت دارد و بنا بر احتیاط واجب مادرش نیز غسل مسّ میّت نماید.

[۴۶۰] سؤال ۳۳۳: آیا بچه‌ای که پس از مرگ مادر متولد می‌شود، نیاز به غسل مسّ میّت در هنگام بلوغ دارد؟

پاسخ: وقتی که بالغ شد، بنا بر احتیاط باید غسل مسّ میّت کند.

[۴۶۱] سؤال ۳۳۴: هنگام غسل میّت، یک نفر آب را از نهر بر می‌دارد و به دیگری می‌دهد و او آب را می‌ریزد و شخص سوم میّت را غسل می‌دهد. آیا به آن دو نفر دیگر نیز غسل مسّ میّت واجب است یا خیر؟

پاسخ: آن دو نفر دیگر اگر دستشان به میّت نخورده باشد، غسل مسّ میّت بر آنها واجب نیست و اگر دستشان به میّت خورده باشد، بر آنان نیز غسل مسّ میّت واجب می‌شود.

[۴۶۲] سؤال ۳۳۵: آیا غسل مسّ میّت بر کسی که جنازه شهید را لمس می‌کند، واجب است؟

پاسخ: غسل مسّ میّت واجب است. البته این حکم نسبت به مسّ بدن شهیدی که غسل دادن او واجب نیست، بنا بر احتیاط است.

[۴۶۳] سؤال ۳۳۶: اگر کسی بدون اختیار، بدنش با میّت تماس پیدا کند (مثلاً در حالت خواب یا بی هوشی)، آیا باید غسل مسّ میّت کند؟ اگر بدن بچه با میّت تماس پیدا کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در وجوب غسل مسّ میّت، اختیار و بیداری و بلوغ و عقل شرط نیست وا گر بچه مس کند،اگر ممیّز باشد، غسلش صحیح است، والّا پس از بلوغ و یا ممیّز شدن، غسل را انجام دهد.

[۴۶۴] سؤال ۳۳۷: از نظر حکم شرعی، چه فرقی است بین این که کسی میّت را با دست خشک لمس کند یا با دست مرطوب؟

پاسخ: در هر دو صورت مذکور و پیش از غسل دادن میّت، غسل مسّ میّت واجب می‌شود؛ ولی اگر رطوبتی از دست به بدن میّت

یا از بدن میّت به دست منتقل شود، موجب سرایت نجاست به دست نیز می گردد.

[۴۶۵] سؤال ۳۳۸: اگر عضوی از بدن میّتِ غیر مسلمان به بدن مسلمان زنده وصل و منجر به حلول حیات شود، لمس محلّ مذکور چه حکمی دارد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، پس از حلول حیات، حکم بدن مسلمان زنده را دارد.

[۴۶۶] سؤال ۳۳۹: آیا در صورت مسّ دندان مصنوعی و موی مرده، غسل مسّ میّت واجب می‌شود؟

پاسخ: برای مسّ دندان مصنوعی، غسل واجب نمی‌شود؛ اما در مسّ موی میّت، چنانچه مسّ میّت صدق کند، بعید نیست غسل واجب شود.

[۴۶۷] سؤال ۳۴۰: آیا غسل مسّ میّت بر کسی که اسکلت کامل یک انسان را لمس می کند، واجب است یا خیر؟

پاسخ: چنانچه قرینه‌ای مبنی بر این که پس از مرگ غسل داده شده، وجود نداشته باشد، احتیاط واجب آن است که پس از لمس آن، غسل مسّ میّت نماید.

[۴۶۸] سؤال ۳۴۱: آیا می‌توان از استخوان‌های کشف شده در قبور مسلمانان، برای یادگیری مسائل پزشکی استفاده کرد؟ و آیا لمس این استخوان‌ها غسل دارد؟

پاسخ: بعید نیست که قبور مسلمانان اماره باشد برای تحقّق مسلمان بودن صاحب استخوان و برای مسّ استخوان مفروض در سؤال، غسل واجب نباشد؛ ولی استخوان‌ها باید دفن شوند و استفاده از آنها برای یادگیری مسائل پزشکی جایز نیست، مگر این که راه یادگیری منحصر به استفاده از آنها باشد.

[۴۶۹] سؤال ۳۴۲: آیا تماس بدن انسان با چیزهایی مثل خون میّت، نه بدن او، باعث غسل مسّ میّت می‌شود یا نه؟

پاسخ: اگر صدق کند که میّت را مس کرده، باید غسل کند، وگرنه موجب غسل نمی‌شود.

[۴۷۰] سؤال ۳۴۳: اگر در بین غسل مسّ میّت حدثی پیش بیاید، آیا غسل باطل می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، غسل مسّ میّت باطل نمی‌شود.

[۴۷۱] سؤال ۳۴۴: کسی که مشغول غسل مسّ میّت است، اگر در بین غسل مسّ میّت جنب شود، آیا باید غسل را رها کند یا آن را ادامه دهد و بعداً غسل جنابت کند؟

پاسخ: می‌تواند اتمام کند و بعد غسل جنابت را انجام دهد و نیز می‌تواند غسل مسّ میّت را رها کند و یک غسل به نیّت غسل جنابت و یا رفع حدثِ موجود انجام دهد.

[۴۷۲] سؤال ۳۴۵: با واجب شدن غسل مسّ میّت، چه چیزی بر انسان حرام می‌شود؟ آیا داخل شدن و توقّف در مسجد و امثال آن که بر جنب و حائض حرام بود، جایز است یا نه؟

پاسخ: داخل شدن و توقّف در مساجد و امثال آن که بر جنب و حائض و نفساء حرام است، بر مس کننده میّت حرام نیست.

غسل‌های مستحبّی

[۴۷۳] سؤال ۳۴۶: اگر نتوانیم غسل‌های مستحبّی را که در شرع وارد شده است، انجام دهیم یا انجام دادن آن، مقداری مشکل باشد، آیا می‌توانیم برای کسب ثوابِ غسل، به جای آن تیمّم کنیم؟

پاسخ: بدل بودن تیمّم از غسل‌های غیر رافعِ حدث، ثابت نیست.

[۴۷۴] سؤال ۳۴۷: آیا غسل جمعه، مجزی از وضو است یا خیر؟

پاسخ: غسل جمعه، بنا بر احتیاط واجب، مجزی از وضو نیست و لازم است به قصد احتیاط، وضو نیز گرفته شود.

[۴۷۵] سؤال ۳۴۸: اگر بدانیم که در روز جمعه نمی‌توانیم غسل جمعه را انجام دهیم، چه کنیم تا بتوانیم ثواب غسل جمعه را کسب کنیم؟

پاسخ: در فرض مذکور، روز پنجشنبه غسل جمعه را انجام بدهید. ان شاء اللّه ثواب آن را درک می کنید.

[۴۷۶] سؤال ۳۴۹: آیا غسل‌های مستحبّی (مثل غسل جمعه) نیز مانند غسل‌های واجب، باطل می‌شوند یا نه؟ مثلاً اگر پس از انجام غسل جمعه، در همان روز جمعه، حدث اصغر یا اکبر پیش آمد، آیا لازم است برای درک ثواب غسل جمعه، دوباره آن را انجام داد؟

پاسخ: تدارک پس از وقوع حدث اکبر و یا حدث اصغر لازم نیست؛ بلکه با انجام دادن غسل، امتثال امر الهی را کرده است.

[۴۷۷] سؤال ۳۵۰: شخصی که نمی‌داند جنب شده است، آیا اگر غسل مستحبّی انجام دهد، کفایت از غسل جنابت می کند یا خیر؟

پاسخ: کفایت غسل مستحبّی از اغسال دیگر که قصد آنها را (ولو اجمالاً) نکرده باشد، مشکل است.

[۴۷۸] سؤال ۳۵۱: کسی که جنب شده یا از حیض و نفاس پاک شده، ولی غسل نکرده، در صورتی که یک غسل مستحّبی (مثل غسل جمعه) انجام دهد و به همراه آن، نیّت غسل واجب را نکند، آیا کفایت از غسل‌های واجب می کند یا نه؟

پاسخ: کفایت کردن غسل جمعه از سایر اغسال، مورد اشکال است.

تیمّم

موارد متعیّن شدن تیمّم

[۴۷۹] سؤال ۳۵۲: دو ظرف آب داریم که یکی از آنها نجس است؛ ولی نمی‌دانیم که کدام یک نجس است و آب دیگری هم نداریم. در این صورت باید وضو بگیریم یا تیمّم کنیم؟

پاسخ: اگر یقین به نجاست یکی از آنها داشته باشید، باید تیمّم کنید.

[۴۸۰] سؤال ۳۵۳: اگر عضوی از وضو را که سالم و نجس است، نتوان آب کشید، وظیفه ما در این حال، تیمّم است یا وضوی جبیره‌ای؟

پاسخ: وظیفه، فقط تیمّم است، نه وضوی جبیره‌ای.

[۴۸۱] سؤال ۳۵۴: کسی که چشمش را جراحی نموده و باید روی آن مدتی بسته باشد، چه طور غسل و وضو را انجام دهد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، تیمّم کفایت می کند.

[۴۸۲] سؤال ۳۵۵: بیمارانی هستند که مبتلا به بیماری پوستی‌اند و جهت انجام دادن آزمایش برای تشخیص بیماری، لازم دانسته شده که روی آن نواحی آب ریخته نشود. چنانچه از گذاردن پارچه بر روی آن نواحی نیز منع شده باشند، چگونه غسل یا وضو به جا آورند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، باید با تیمّم نماز بخوانند.

[۴۸۳] سؤال ۳۵۶: وقتی که شک داریم به اندازه وضو یا غسل وقت داریم یا نه، آیا اقدام به انجام دادن آنها کنیم یا تیمّم نماییم؟

پاسخ: باید تیمّم کنید.

[۴۸۴] سؤال ۳۵۷: در مواردی که به دلیل پوشانده شدن اعضای متعدد وضو به وسیله جبیره و نجس بودن بعضی از زخم‌ها و شرایط

خارجی دیگر از قبیل وصل بودن سرم و امثال آن، انجام دادن وضوی جبیره دارای حرج نوعی یا شخصی و یا احتمال ضرر برای زخم است، تکلیف چیست و آیا تیمّم کافی است؟

پاسخ: اگر مشتمل بر حرج شخصی و یا ضرر باشد، تیمّم کافی است.

[۴۸۵] سؤال ۳۵۸: شخصی می‌داند که با انجام دادن وضو، مقدار کمی از نمازش در خارج وقت خوانده می‌شود، با این حال، تیمّم مقدّم می‌شود یا وضو؟

پاسخ: تقدّم تیمّم بر وضو، در صورت درک یک رکعت از نماز در وقت با وضو، خالی از اشکال نیست؛ بلکه بعید نیست بین وضو و تیمّم مخیّر باشد؛ ولی احتیاط استحبابی این است که تیمّم کند.

موارد صحّت و عدم صحّت تیمّم

[۴۸۶] سؤال ۳۵۹: در مواردی که تیمّم کردن صحیح است، آیا می‌توان برای انجام کارهای مستحبّی (مثل خواندن نماز شب) نیز تیمّم کرد یا این که تیمّم، مخصوص انجام واجبات است؟

پاسخ: جواز تیمّم در مورد مذکور، خالی از قوّت نیست.

[۴۸۷] سؤال ۳۶۰: با توجه به این که غسل، استحباب نفسی دارد، اگر کسی در اوقاتی که معمولاً نمی‌تواند غسل کند (مثل اوقاتی که در محلّ کار خود مشغول است)، به جای آن تیمّم کند، آیا این کار مستحب است و به آن ثوابی تعلّق می گیرد؟

پاسخ: بدل بودن تیمّم از اغسالی که رافعِ حدث نیستند، ثابت نیست.

[۴۸۸] سؤال ۳۶۱: آیا می‌توان به جای غسل‌های مستحبّی تیمّم کرد؟ و آیا تیمّم کردن کسی که دوست دارد همیشه با طهارت باشد، ولی همیشه نمی‌تواند بعد از حدث اصغر وضو بگیرد، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: بدل بودن تیمّم از غسل‌های مستحبّی، آن هم در جایی که عذر شرعی از غسل کردن وجود ندارد، معلوم نیست؛ بلکه عدم آن معلوم است و همچنین است بدل بودن تیمّم از وضو در صورت نبودن عذر شرعی از وضو، مگر در چند مورد که این مورد از آنها نیست.

چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

[۴۸۹] سؤال ۳۶۲: آیا تیمّم بر موزائیک و سنگفرش صحیح است؟

پاسخ: تیمّم بر موزائیک صحیح نیست و بر سنگ اشکال ندارد.

[۴۹۰] سؤال ۳۶۳: آیا می‌توان بر روی زمین مرطوب یا خاک مرطوبی که هنوز به گِل تبدیل نشده است، تیمّم کرد؟ اگر زمین خشک یا خاک خشک در اختیار ما باشد، تیمّم بر خاک مرطوب چه حکمی دارد؟

پاسخ: تیمّم بر خاک و یا زمین مرطوب اشکالی ندارد، اگر چه احتیاط، تقدیم زمین خشک بر آن است.

[۴۹۱] سؤال ۳۶۴: آیا تیمّم بر گِل صحیح است؟ در صورت صحّت، هنگام زدن دو دست بر روی گِل، مقداری از آن به دست‌ها می‌چسبد که اگر آن را به صورت بکشد، صورت نیز گِلی می‌شود. لطفاً کمی در مورد تیمّم با گِل که کمتر در رساله‌های عملیه به آن اشاره شده است، توضیح دهید.

پاسخ: اگر زمینِ خشک، مثل خاک و امثال آن و همچنین گرد و غبار وجود نداشته باشد و گِل را نیز نتوان خشک نمود، تیمّم بر گِل جایز است، وگرنه نمی‌توان بر گِل تیمّم کرد و کیفیت آن این طور است که دست‌هایش را به گل بزند، بعد گل را برطرف نموده، بر پیشانی مسح کند و سپس دست‌ها را مسح نماید و اما برطرف کردن گِل با شستن با آب، جایز نیست.

[۴۹۲] سؤال ۳۶۵: آیا تیمّم کردن بر گِلی که مقداری سفت شده، به طوری که اگر دست بر آن بزنیم، چیزی از گِل به دست ما نمی‌چسبد، صحیح است یا خیر؟ و در صورت صحّت، آیا می‌توان با وجود زمین خشک بر این گِل تیمم کرد؟

پاسخ: اگر عرفاً به آن گِل گفته شود، با وجود خاک، سنگ، کلوخ، ریگ و گرد و غبار نمی‌توان بر آن تیمّم کرد، وگرنه اشکال ندارد.

[۴۹۳] سؤال ۳۶۶: آیا می‌توانیم بر خاکی که در پاکی و نجاست آن شک داریم، تیمّم کنیم یا نه؟ اگر دو خاک در اختیار داریم که نمی‌دانیم کدام یک نجس شده است، تیمّم با آنها صحیح است یا خیر؟

پاسخ: در مورد اول، جایز است به همان خاکی که شک در نجاست و طهارت آن دارد، تیمّم کند و در مورد دوم، حکم مسأله این است که به هر دو تیمّم کند و احتیاط این است که پس از تیمّم اول، خاک و غبار را از اعضای تیمّم پاک کند و سپس تیمّم دوم را انجام دهد و اعضا را باز از خاک و غبار پاک نماید و نماز بخواند.

[۴۹۴] سؤال ۳۶۷: فردی مدتی با غبار تیمّم نموده، در صورتی که خاک، سنگ و... وجود داشته است. آیا اعمال او صحیح است؟

پاسخ: باید اعمالی را که یقین دارد با این گونه تیمّم به جا آورده، قضا کند.

اموری که رعایتش در وقت تیمّم لازم است

[۴۹۵] سؤال ۳۶۸: آیا در تیمّم بدل از وضو، به مانند خود وضو، موالات و پشت سر هم انجام دادن کارها شرط است یا نه؟ در غسل که موالات در آن شرط نیست، موالات در تیمّم بدل از آن چه حکمی دارد؟

پاسخ: موالات در تیمّم لازم است، اگر چه بدل از غسل باشد.

[۴۹۶] سؤال ۳۶۹: اگر به هنگام مسحِ صورت و دست‌ها در تیمّم، زمان کوتاهی دست خود را از محلّ مسح برداریم و دوباره بگذاریم و بقیه مسح را انجام دهیم، تیمّم صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در صورت صدق عرفیِ موالات، تیمّم صحیح است، اگرچه احتیاط، در اعاده کردن تیمّم است.

[۴۹۷] سؤال ۳۷۰: در تیمّم، آیا لازم است تمام عضو مسح کننده، بر تمام عضو مسح شونده کشیده شود یا مسح شدن تمام عضو مسح شونده کافی است؟ مثلاً وقتی با کف دست راست باید پشت دست چپ را مسح کنیم، آیا همین که تمام پشت دست چپ (ولو با قسمتی از کف دست راست) مسح شود، کافی است یا باید همه کف دست راست و انگشتان آن بر تمام پشت دست چپ کشیده شود؟

پاسخ: اگر عرفاً صدق کند که کف دست بر عضو تیمّم کشیده شده است، کافی است و دقت عقلی لازم نیست.

[۴۹۸] سؤال ۳۷۱: موقع تیمّم کردن، اگر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است (مثل سنگ)، کوچک باشد، به طوری که نتوان هر دو دست را با هم بر روی آن زد، آیا صحیح است که هر دست را به تنهایی بر آن زد و بعد تیمّم کرد؟

پاسخ: تیمّم به این صورت، حتی در حال اختیار نیز جایز است.

[۴۹۹] سؤال ۳۷۲: اگر در تیمّم، موقع زدن دو دست بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است، فقط کف دو دست (بدون انگشتان) با آن چیز برخورد کند و بعد همان قسمت برخورد کرده را بر پیشانی و بر پشت دو دست و انگشتان بکشیم، تیمّم ما صحیح است یا نه؟

پاسخ: این گونه تیمّم، صحیح نیست.

[۵۰۰] سؤال ۳۷۳: آیا چیزهایی مثل چسب، خمیر و... که مانع وضو محسوب می‌شوند، مانع تیمّم هم هستند و باید برطرف شوند یا

فقط چیزهایی مثل انگشتر، مانع تیمّم هستند؟

پاسخ: مواردی که در سؤال آمده (چسب، خمیر و...)، مانند انگشتر، مانع تیمّم هستند و باید برطرف شوند، والّا تیمّم باطل می‌شود.

تیمّم مقطوع العضو

[۵۰۱] سؤال ۳۷۴: کسی که فاقد یک یا دو دست است، چگونه تیمّم کند؟

پاسخ: اگر هر دو دست او قطع شده باشد، پیشانی خود را به زمین مسح کند و اگر یکی از دست‌ها قطع شده و یکی باقی است، بعد از زدن همان دست به خاک، پیشانی را با آن مسح کند و پشت خود آن دست را هم به خاک مسح نماید.

تیمّم دادن غیر مماثل، نامحرم و مریض

[۵۰۲] سؤال ۳۷۵: آیا کسی که می‌خواهد دیگری را تیمّم دهد، لازم است مماثل و همجنس او باشد یا لازم نیست؟

پاسخ: لازم نیست ولکن نامَحرَم نباشد.

[۵۰۳] سؤال ۳۷۶: شخصی می‌خواهد فرد دیگری را تیمّم دهد و لازم است که تیمّم دهنده دستان خودش را به پیشانی و دست‌های او بکشد. آیا در این فرض، زن و مرد نامحرم می‌توانند یکدیگر را تیمّم دهند؟ اگر لازم شد که تیمّم دهنده دست خود تیمّم شونده را بگیرد و به صورت و دست او بکشد، آیا در صورتی که نامحرم است، اگر دستکش به دست کند، این کار جایز است یا خیر؟

پاسخ: در مورد سؤال اول، جایز نیست و در مورد سؤال دوم، با همان کیفیتی که در سؤال ذکر شده است، عیبی ندارد.

[۵۰۴] سؤال ۳۷۷: کسی که به علت ناتوانی یا شکستگی یا درد زیاد، به هیچ صورتی نتواند یک دست خود را بر پیشانی بکشد، برای تیمّم باید نایب بگیرد یا کشیدن یک دست دیگر بر پیشانی کافی است؟

پاسخ: اگر ممکن است احتیاطاً نایب، دست ناسالم معذور را هنگامی که خودِ معذور دست سالمش را بر پیشانی می‌کشد، به همراه دست سالم معذور بر پیشانی او بکشد و اگر ممکن نباشد، هر کدام جدا جدا کشیده شود و اگر کشاندن دست ناسالم معذور ممکن نیست، احتیاط این است یک بار خود معذور با دست سالم، تمام پیشانی را مسح نماید و یک بار نیز نایب، دست خودش را به همراه دست سالم معذور بر پیشانی معذور بکشد.

مقدار تأثیر و بقای تیمّم

[۵۰۵] سؤال ۳۷۸: آیا با تیمّمی که برای نماز ظهر و عصر انجام شده، می‌توان نماز مغرب و عشا را هم خواند یا تیمّم جدید لازم است؟

پاسخ: چنانچه به جهت تنگی وقت نماز، تیمّم کرده باشد، نمی‌تواند با آن تیمّم نمازهای دیگر خود را بخواند و اگر به جهت عذر دیگری تیمّم کرده باشد، چنانچه تا وقت نماز بعدی عذر او باقی باشد و حدثی هم صادر نشده است، آن تیمّم برای نمازهای آینده کافی است و تیمّم جدید لازم نیست.

[۵۰۶] سؤال ۳۷۹: اگر کسی در شب‌های ماه مبارک رمضان در تنگی وقت (قبل از اذان صبح) تیمّم کند، در صورتی که تا طلوع آفتاب آب پیدا نکند، آیا شرعاً می‌تواند با آن تیمّم که کرده، نماز بخواند یا باید تیمّم دیگری کند؟

پاسخ: اگر از هنگام تیمّم تا طلوع آفتاب آب نداشته باشد یا به جهت دیگری معذور از غسل باشد و تیمّمش بدل از غسل جنابت بوده و باطل نشده باشد، می‌تواند با آن تیمّم نماز بخواند و تیمّم دیگری لازم نیست.

[۵۰۷] سؤال ۳۸۰: شخصی که به علت بیماری نمی‌تواند برای وضو و غسل از آب سرد استفاده کند، اگر به علت در دسترس نبودن آب گرم تیمّم نماید و سپس امکان استفاده از آب گرم برای او (قبل یا بعد یا هنگام خواندن نماز) فراهم شود، چه باید بکند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه قبل از نماز، آب گرم پیدا شود، باید وضو یا غسل انجام دهد و نماز بخواند و اگر بعد از نماز، امکان استفاده از آب گرم فراهم شود، اعاده نماز لازم نیست و اگر در بین نماز این امکان فراهم شود، چنانچه پیش از رکوع رکعت اول باشد، نمازش باطل است و اگر بعد از آن باشد، نمازش صحیح است و آن را به اتمام برساند.

[۵۰۸] سؤال ۳۸۱: کسی که به جای غسل و وضو، تیمّم کرده (مثل زن حائضی که از خون حیض پاک شده و آب برای غسل حیض و وضو ندارد) و قبل از خواندن نماز، مقداری آب به دست آورده که برای غسل تنها یا وضوی تنها کافی است، آیا لازم است که اقدام به غسل یا وضو کند یا تیمّم بدل از آنها کافی است؟

پاسخ: شخص جنب که تیمّم بدل از غسل کرده، اگر فقط به مقدار وضو آب به دستش بیاید، تیمّم او باطل نمی‌شود و اما زن حائض که باید در صورت فقدان آب، احتیاطاً دو تیمّم کند، در صورتی که فقط به مقدار وضو، آب به دست آورد، تیمّم بدل از وضوی او باطل می‌شود و باید وضو بگیرد و اگر فقط به مقدار غسل، آب به دستش بیاید، بنا بر احتیاط باید آب را در غسل مصرف کند و تیمّم بدل از غسلش باطل می‌شود.

[۵۰۹] سؤال ۳۸۲: کسی که به جهت تنگی وقت، تیمّم بدل از غسل جنابت یا حیض کرده، آیا کارهایی که بر جنب و حائض حرام است، برای او حلال می‌شود؟

پاسخ: بنا بر احتیاط در تیمّم بدل از غسلی که به جهت ضیق وقت انجام شده، فقط آن نمازی که به قصد آن، تیمّم واقع شده، مباح است و سایر کارهایی که مشروط به رفع حدث جنابت یا حیض باشند، مباح نمی‌شوند و صحیح نیستند.

دیگر احکام تیمّم

[۵۱۰] سؤال ۳۸۳: می‌دانیم که اگر چند غسل بر عهده مکلّف باشد، می‌تواند با نیّت کردنِ همه آنها فقط یک غسل انجام بدهد و کافی است. آیا این حکم، در تیمّم بدل از غسل هم جاری می‌شود؟

پاسخ: حکم تداخل، به آن گونه که در اغسال جاری است، در تیمّم، محلّ اشکال است.

[۵۱۱] سؤال ۳۸۴: کسی که آب برای وضو گرفتن و غسل کردن و خاک برای تیمّم کردن ندارد و در داخل وقت است، وظیفه‌اش نسبت به نماز چیست؟

پاسخ: چنانچه چیزی را که تیمّم بر آن صحیح است، پیدا نکند، فاقد الطهورین است و احتیاطاً نماز خود را بدون طهارت به جا آورد و پس از امکان تطهیر، نماز را دوباره بخواند.

[۵۱۲] سؤال ۳۸۵: اگر بعد از تیمّم بدل از غسل، حدث اصغر پیش آمد و امکان غسل هم فراهم نشد، برای خواندن نماز، وضو یا تیمّم بدل از وضو کافی است یا تیمّم بدل از غسل هم باید تکرار شود؟

پاسخ: تیمّم بدل از غسل نیز احتیاطاً تکرار شود.

[۵۱۳] سؤال ۳۸۶: زنی بعد از پاک شدن از حیض، عذری دارد و امکان غسل برایش فراهم نیست. به همین جهت، تیمّم بدل از غسل حیض می‌کند. حال برای نماز تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر بدل از غسل‌های غیر جنابت تیمّم کند، بنا بر احتیاط واجب باید برای نماز، وضو هم بگیرد و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمّم دیگری بدل از وضو نماید.

محتضر

{احکام محتضر و اموات}

[۵۱۴] سؤال ۳۸۷: با توجه به این که دیدار و عیادت کردن از مریض مؤمن و مسلمان، ثواب زیادی دارد، خواهشمند است اگر از طرف شرع مقدس اسلام در این مورد مطلبی وارد شده است، آن را بیان فرمایید.

پاسخ: عیادت مریض از مستحبّات مؤکّده است و در بعضی از روایات است که عیادت مریض، مانند عیادت خداست؛ زیرا خدا پیش بنده مؤمن است.

[۵۱۵] سؤال ۳۸۸: آیا پزشک یا پرستاری که در پیش بیمار محتضر است، واجب است بیمار را رو به قبله کند؟ و انجام دادن این کار نیاز به اجازه ولیّ او دارد یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید رو به قبله نماید و اجازه ولیّ، شرط نیست.

غسل، کفن، نماز و دفن میّت

[۵۱۶] سؤال ۳۸۹: اگر زن حامله‌ای بر اثر حادثه‌ای همراه با فرزند در شکمش از دنیا برود، آیا برای کفن و دفن آنها نسبت به بچه در شکم هم وظیفه‌ای داریم یا خیر؟

پاسخ: نسبت به بچه در شکم وظیفه‌ای نداریم.

[۵۱۷] سؤال ۳۹۰: آیا غسل و کفن و دفن بچه‌ای که از زن و مرد کافر متولد شده است (حلال زاده)، مانند غسل و کفن و دفن کافر جایز نیست؟

پاسخ: غسل و کفن و دفن او واجب نیست؛ ولی اگر در تحت ید مسلمانان و سلطه آنها باشد، بنا بر احتیاط غسل دادن و کفن نمودن او واجب است، مگر این که ممیّز باشد و مایل به کفر شود.

[۵۱۸] سؤال ۳۹۱: میّتی که امکان دفن کردن او وجود ندارد، آیا لازم است که کارهای دیگر او، مثل غسل و کفن را انجام داد؟ اگر امکان غسل و کفن کردن نباشد، آیا نماز خواندن بر میّت لازم است یا نه؟

پاسخ: لازم است آن کارهایی که ممکن است، انجام داده شود و کارهایی که ممکن نیست، ساقط است.

[۵۱۹] سؤال ۳۹۲: تارک الصلاهٔ، شارب الخمر و کسی که خودکشی کرده، حکم کفن و دفن و شرکت در مراسم تشییع و مراسم بزرگداشت آنها چیست؟

پاسخ: تجهیزات میّت مسلمان، هر چند فاسق باشد (مانند مسلمان تارک الصلاهٔ)، واجب است.

[۵۲۰] سؤال ۳۹۳: اگر ترتیب کارهای میّت به هم بخورد، مثلاً حنوط را قبل از غسل و دفن را قبل از نماز انجام دهند، چه باید کرد؟

پاسخ: اگر قبل از دفن، این ترتیب به هم بخورد، باید دوباره با ترتیب انجام داده شود و اگر بعد از دفن کشف شود که نماز خوانده نشده، به قبرش نماز خوانده شود و اما در غیر نماز، اگر موجب هتک نباشد و بدن نیز متلاشی نشده باشد، نبش کنند و ترتیب را رعایت نمایند.

[۵۲۱] سؤال ۳۹۴: مخارج مربوط به میّت، اعم از غسل و کفن و دفن و دیگر امور، بر عهده چه کسی است؟

پاسخ: در غیر زوجه، مقدار واجب از کفن، به مقدار متعارف و به حسب شأن میّت، از اصل ترکه و پیش از ادای دیون و وصایا برداشته می‌شود و همچنین است مقدار متعارف از سایر مخارج از سدر و کافور و آب غسل و قیمت زمین دفن؛ بلکه آنچه برای دفن در زمین مباح گرفته می‌شود و اجرت حمّال و کسی که قبر را آماده می‌کند و اما در مقدار زاید بر آن، در همه اینها موقوف به

اجازه ورثه مکلّف است. اگر اجازه دادند، نسبت به سهم خودشان نافذ است؛ اما نسبت به سهم صغیر، کسی حقّ تصرّف ندارد و اگر میّت وصیت کرده باشد، مقدار زیادی را از ثلث بر می‌دارند و اما کفن زوجه بر عهده زوج است و بنا بر احتیاط واجب سایر مخارج مذکور نیز در حدّ متعارف بر عهده اوست.

[۵۲۲] سؤال ۳۹۵: اگر میّت، هیچ مالی از خود باقی نگذارد، مخارج کفن و دفن او از کجا باید تأمین شود؟

پاسخ: در غیر مورد زوجه، احتیاط لازم این است که کسی که نفقه میّت بر او واجب بوده مخارج کفن و دفن او را نیز بپردازد و اگر آن شخص هم ندارد، بر مسلمانان لازم است کفن و سایر مخارج متعارف را بپردازند.

[۵۲۳] سؤال ۳۹۶: میّتی که بر اثر بروز حادثه تشخیص داده نمی‌شود که مرد است یا زن، توسط چه کسی باید غسل و کفن و دفن او انجام شود؟ توسط مرد یا زن؟

پاسخ: شخصی که در حادثه‌ای مرده و مرد یا زن بودنش تشخیص داده نمی‌شود، اگر غسلش ممکن باشد، او را از زیر لباس، یک بار مرد غسل می‌دهد و یک مرتبه دیگر زن و کفن و دفن او تفاوتی نمی‌کند؛ یعنی هم مرد می‌تواند کفن کند و هم زن جایز است کفن نماید و دفنش هم همین طور است.

[۵۲۴] سؤال ۳۹۷: دست یا پایی که از بدن میّت جدا شده و معلوم نیست که متعلّق به میّت مرد بوده یا میّت زن، چه کسی باید آن را غسل دهد و کفن کند؟

پاسخ: پارچه‌ای بر روی آن بیندازند و هم مرد و هم زن، از زیر پارچه آن را غسل دهند و سپس مرد یا زن، آن را در پارچه‌ای بپیچد و پس از آن دفن شود.

[۵۲۵] سؤال ۳۹۸: خنثای مشکل را چه کسی باید غسل بدهد و کفن کند؟

پاسخ: اگر عمرش بیش از سه سال باشد، احتیاط واجب این است که اگر مَحرَم وجود نداشته باشد، یک بار مرد و یک بار زن، از زیر لباس او را غسل بدهند؛ ولی کفن کردن هر کدام از زن یا مرد کافی است.

[۵۲۶] سؤال ۳۹۹: اگر به قطعه‌ای که از بدن میّت جدا شده است، برخورد کنیم، غسل و کفن و دفن و نماز او به چه صورت است؟ اگر قطعه‌ای مثل دست، پا، گوش و بینی از انسان زنده جدا شده باشد، آیا حکمش با قطعه جدا شده از میّت، یکسان است یا متفاوت؟

پاسخ: اگر در قطعه جدا شده از میّت، استخوانی نباشد، غسل و نماز ندارد؛ بلکه در پارچه‌ای پیچیده می‌شود و دفن می گردد و اگر گوشت به همراه استخوان غیر از سینه و یا استخوان خالی غیر از سینه باشد، احتیاط این است که غسل داده شود و در پارچه‌ای پیچیده و دفن شود، و اگر تنها سینه و یا مشتمل بر سینه و یا بخشی از سینه باشد که مشتمل بر قلب است و یا استخوان خالی سینه (بدون گوشت) باشد، غسل و کفن و نماز به جا آورده و سپس دفن شود و در کفن کردن، به پیراهن و سرتاسری می‌توان اکتفا کرد مگر این که بعضی از محلّی که باید با لنگ پوشیده شود نیز موجود باشد و تکفین آن با قطعه‌های سه گانه (لنگ، پیراهن و سرتاسری) بهتر است و حنوطش هم واجب است و احتیاط این است که قطعه جدا شده از زنده، ملحق به قطعه جدا شده از میّت است.

[۵۲۷] سؤال ۴۰۰: اگر از میّتی فقط اسکلت کامل او باقی مانده و بقیه بدن او از بین رفته باشد، آیا احکام آن با احکام جسد سالم میّت (مثل وجوب غسل مسّ میّت به هنگام مس کردن اسکلت و وجوب غسل و کفن و نماز و دفن) یکی است؟ اگر اسکلت ناقص باشد، مثلاً فقط جمجمه باقی مانده باشد، چه احکامی دارد؟

پاسخ: اگر همه اسکلت باشد و یا مقدار قابل توجهی که همه اسکلت بر آن صدق نماید، همه احکام میّت، از قبیل غسل میّت، حنوط، کفن، نماز، دفن و غسل مسّ میّت لازم است و اگر قسمتی از اسکلت باشد، حکم قطعه جدا شده از میّت را دارد که احکام

آن در سؤال قبلی بیان شد.

[۵۲۸] سؤال ۴۰۱: آیا کسی را که شک داریم مسلمان است یا نه، می‌توانیم در قبرستان مسلمانان دفن کنیم؟ و آیا نسبت به غسل و کفن و نماز او وظیفه‌ای داریم یا خیر؟

پاسخ: اگر در کشور اسلامی باشد، حکم مسلمان را دارد و باید همه احکام اسلام (غسل دادن، حنوط کردن، کفن نمودن، نماز خواندن و دفن کردن) را درباره او عمل نمایید، مگر این که علم و یا ظنّ معتبر به کافر بودن او داشته باشید و اگر در کشور غیر اسلامی باشد، چنانچه در آنجا مسلمانی وجود داشته باشد و احتمال دهید که این میّت از آنها باشد، بنا بر احتیاط همین حکم را دارد.

[۵۲۹] سؤال ۴۰۲: اگر در بیابان و به دور از شهر و روستا و منطقه مسکونی، به میّتی برخورد کردیم، آیا وظیفه‌ای در مورد کفن و دفن او بر عهده ما می‌آید یا خیر؟

پاسخ: اگر در کشور یا منطقه اسلامی باشد، باید کفن کرده و نماز خوانده و دفن کنید.

[۵۳۰] سؤال ۴۰۳: نسبت به اسکلت و استخوان انسان که در وسط بیابان پیدا می‌شود و معلوم نیست که هنگام مردن، غسل و کفن و دفن شده یا این که همین طور در بیابان افتاده و تبدیل به اسکلت گردیده، چه وظیفه‌ای وجود دارد؟

پاسخ: احتیاطاً مراسم غسل و کفن و دفن انجام داده شود.

[۵۳۱] سؤال ۴۰۴: آیا داماد می‌تواند مادر زن خود را غسل دهد و کفن کند و او را در قبر بگذارد؟

پاسخ: کفن کردن و در قبر گذاشتن جایز است؛ ولی بنا بر احتیاط غسل دادن، موقوف بر عدم وجود زنی جهت انجام غسل وی است و باید از زیر لباس باشد.

[۵۳۲] سؤال ۴۰۵: آیا جنب یا حائض یا کسی که غسل مسّ میّت بر عهده اوست، می‌تواند میّت را غسل دهد و کفن و دفن نماید؟

پاسخ: جنب و حائض و کسی که غسل مسّ میّت نکرده، می‌تواند میّت را غسل دهد و کفن نماید و بعد از نماز، دفن کند؛ ولی بهتر این است که این کارها را پس از به جا آوردن غسل خودش انجام دهد.

غسل میّت

[۵۳۳] سؤال ۴۰۶: آیا می‌توان سه غسل میّت را به صورت ارتماسی انجام داد یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط در صورت امکانِ غسل ترتیبی، غسل ارتماسی کافی نیست.

[۵۳۴] سؤال ۴۰۷: میّتی که دارای موهای بلند است، آیا شستن موهای او در غسل‌های سه گانه لازم است؟ اگر موهای میّت بافته شده باشد، باید آنها را باز کرد یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب شستن موهای بلند لازم است و اگر آب به موهای بافته شده می‌رسد، باز کردن آنها لازم نیست.

[۵۳۵] سؤال ۴۰۸: میّتی را دفن می‌کنند. بعد از دفن کشف می‌شود که میّت را با آب سدر غسل نداده‌اند. آیا درآوردن میّت از قبر و غسل دادن با آب سدر کافی است یا باید کلّ اغسال را تکرار کرد تا ترتیب حاصل شود؟

پاسخ: باید هر سه غسل را انجام بدهند و ترتیب را مراعات کنند؛ ولی نبش قبر و تکرار اغسال در صورتی واجب است که اهانت به میّت نباشد و بدن نیز متلاشی نشده باشد.

[۵۳۶] سؤال ۴۰۹: اگر سهواً ترتیب غسل‌های سه گانه میّت به هم بخورد، آیا تکرار آن لازم است یا همان اغسال کفایت می‌کند؟

پاسخ: باید دوباره اغسال را به گونه‌ای تکرار کنند که ترتیب رعایت شود.

[۵۳۷] سؤال ۴۱۰: اگر جنازه‌ای که غسل داده شده و پاک است، با جنازه‌ای که غسل داده نشده، تماس پیدا کند، آیا لازم است جنازه غسل داده شده، دوباره به نیّت غسل میّت، غسل داده شود یا فقط باید موضع تماس شسته شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، دوباره غسل دادن جنازه پاک لازم نیست و اگر موضع تماس، نجس شده باشد، باید تطهیر شود.

[۵۳۸] سؤال ۴۱۱: آیا لازم است که میّت و کسی که او را غسل می‌دهد، همجنس باشند؟ و آیا در این مسأله استثنا هم وجود دارد یا خیر؟

پاسخ: همجنس بودن بین غسل دهنده و میّت واجب است، مگر در چند مورد: الف. طفلی که از سه سال بیشتر نداشته باشد؛ ب. زوجه و زوج؛ ج. محارم، ولی بنا بر احتیاط واجب جواز غسل محارم منوط به این است که مماثل نباشد و غسل نیز از زیر لباس باشد.

[۵۳۹] سؤال ۴۱۲: مرد مسلمان و شیعه‌ای در شهری فوت نموده است و مرد مسلمانی یافت نمی‌شود تا او را غسل دهد؛ ولی زن مسلمان نامحرمی وجود دارد. آیا این زن می‌تواند آن مرد را غسل دهد یا خیر؟ و اگر می‌تواند، چگونه باید غسل دهد؟

پاسخ: اگر مرد یهودی یا مسیحی یا زرتشتی وجود داشته باشد، با راهنمایی زن مسلمان، اول باید خود را شستشو دهد و سپس میّت را غسل دهد. همچنین اگر زن مسلمان بمیرد و زن مسلمان دیگری نباشد تا او را غسل دهد و مرد مسلمان مَحرَم نیز وجود نداشته باشد، زن اهل کتاب می‌تواند به نحوی که گفته شد، با راهنمایی مرد مسلمان او را غسل دهد و در هر دو فرض، مسلمانی که راهنمایی می‌کند، باید نیّت غسل دادن میّت و قصد قربت نماید.

[۵۴۰] سؤال ۴۱۳: برای غسل دادن مرد میّت، زن مَحرَم و یا مردی موجود نیست و برای غسل دادن زن میّت، مرد مَحرَم و یا زنی در دسترس نیست. در این صورت چه باید کرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه تأخیر غسل امکان ندارد، احوط ترک غسل و دفن میّت در لباس خود اوست.

[۵۴۱] سؤال ۴۱۴: پس از گذشت چندین سال، هنوز جنازه مطهّر تعدادی از شهدا گاه به گاه به میهن اسلامی باز گردانده می‌شود. با توجه به این که غسل و کفن از شهید در معرکه جنگ ساقط است، می‌خواستم سؤال کنم که آیا غسل و کفن نکردن شهید، امری واجب است یا جایز؟ و اگر بخواهیم غسل و کفن را انجام دهیم، مانعی دارد یا خیر؟ سؤال دیگر این که لباس این شهدا بر اثر مرور ایّام از بین رفته است، آیا با این حال، باز هم کفن لازم ندارند؟

پاسخ: سقوط غسل از شهید در معرکه جنگ، عزیمت است نه رخصت و چنانچه لباس بر تن داشته باشد، در آوردن لباس و کفن کردن او جایز نیست و کفن کردن از روی لباس نیز خالی از اشکال نیست؛ ولی اگر لباس نداشته باشد، تکفین او لازم است.

[۵۴۲] سؤال ۴۱۵: کسی که در معرکه جنگ با دشمن اسلام کشته می‌شود، ولی نه به دست دشمنان، بلکه به سبب حادثه دیگری که برایش پیش می‌آید (مثل تصادف کردن)، آیا غسل و کفن از او ساقط می‌شود؟

پاسخ: ان شاء اللّه ثواب شهدا را دارد؛ ولی غسل و کفن از او ساقط نمی‌شود.

[۵۴۳] سؤال ۴۱۶: اگر در معرکه جنگ، میّتی را ببینیم که معلوم نیست به واسطه جنگ و جهاد به شهادت رسیده است یا به جهت دیگری از دنیا رفته، غسل دادن و کفن کردن او ساقط می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر با سایر امارات، شهادت او معلوم نشود، غسل دادن و کفن کردن او، احتیاطاً واجب است.

[۵۴۴] سؤال ۴۱۷: اگر در بین غسل دادن میّت، از میّت بول یا غائط یا منی یا خون حیض خارج شود، چه باید کرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، باید صبر کنند تا بول، غائط، منی و یا خون حیض بیرون بیاید و بعد میّت را پاک و تطهیر کنند و سپس غسل را ادامه بدهند.

[۵۴۵] سؤال ۴۱۸: میّتی که بر اثر بیماری از دنیا رفته و به طور مداوم خون از دهان او خارج می‌شود، آیا می‌توان راه دهان او را با

چیزی مانند چسب یا گچ مسدود کرد و سپس میّت را غسل داد و کفن کرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر خون قطع نمی‌شود، موضع خون، یعنی دهـان را مسـدود نماینـد و غسل بدهنـد، به شـرط این که تمامی ظاهر بـدن میّت شسـته شود و اگر مقـداری از ظاهر بـدن، مثل بیرون لب‌ها شسـته نمی‌شود، چنانچه بتوانند با فرو بردن در آب کُر وماننـد آن، موضـعی را که از آن خون می‌آید، ولو به طور موقّت تطهیر کنند، همین کار را بکنند و آن موضع را غسل دهند و خارج شدن خون بعدی ضـرری به غسل نمی‌زند و در هر سه غسل این کار را کنند و پس از سه غسل، موضعی را که از آن خون می‌آید، با چیزی (مثل چسب و پلاستیک) ببندند تا نجاست به کفن سرایت نکند.

[۵۴۶] سؤال ۴۱۹: میّتی که تکه تکه شـده است، آیا بایـد همه تکه‌ها را با هم غسل دهند و با هم کفن کنند و در یک جا دفن کنند یا هر تکه را باید جداگانه غسل دهند و کفن و دفن نمایند؟

پاسـخ: احتیاط این است که اگر امکان دارد، همه قطعه‌های میّت را با هم غسل دهنـد و با هم کفن کننـد و بعـد از خواندن نماز، در یک مکان دفن کنند.

[۵۴۷] سؤال ۴۲۰: اگر برای غسل دادن میّت، آب کافی جهت هر سه غسل نداشته باشیم، میّت را چگونه باید غسل دهیم؟

پاسخ: اگر آب، فقط برای یک غسل کافی است، آب را با سدر مخلوط کرده، میّت را با آن غسل بدهید و سپس بدل از هر یک از دو غسـل دیگر، میّت را تیمّم بدهیـد و اگر آب، برای دو غسـل کـافی باشـد، بعـد از غسـل بـا آب مخلـوط به سـدر، میّت را بـا آب مخلوط به کافور نیز غسل داده، سپس بدل از غسل سوم او را تیمّم بدهید.

[۵۴۸] سؤال ۴۲۱: مقـدار کمی آب داریم که فقـط برای تطهیر بـدن میّت یـا تطهیر مواضع تیمّم کـافی است و چیزی هم برای کفن کردن نداریم، در این صورت وظیفه ما چیست؟

پاسـخ: در فرض سؤال، چنـانچه آب، برای تطهیر بـدن و غسـل کافی نیست، پس از تطهیر مواضع تیمّم، تیمّم کافی است و اگر هیچ چیزی برای کفن کردن (اگر چه با تأخیر غیر مستلزم هتک و حتی به مقدار ستر عورت) وجود نداشته باشد، تکلیف ساقط است، والّا بنا بر احتیاط واجب به مقدار میسور، خصوصاً ستر عورت، کفن شود.

[۵۴۹] سؤال ۴۲۲: میّتی را به جـای غسـل، تیمّم دادهانـد و کفن کرده و بر او نمـاز خواندهانـد؛ ولی قبل از دفن کردن، امکان غسـل دادن او فراهم شـده است. آیـا در این حـالت، غسـل دادن واجب است؟ در صورت وجوب، پس از غسـل و کفن بایـد نمـاز مجـدّداً خوانده شود یا نماز اول کافی است؟

پاسخ: واجب است غسل بدهند و حنوط نمایند و کفن بکنند و احتیاط، این است که نماز را دوباره بخوانند و دفن کنند.

[۵۵۰] سؤال ۴۲۳: اگر مقدار کافوری که در دسترس است، فقط برای غسل یا حنوط میّت کافی باشد، کدام را باید مقدّم کرد؟ اگر لازم است که غسل را مقدّم کنیم، برای حنوط چه کاری باید انجام دهیم؟

پاسخ: باید غسل را مقدّم کرد و در این صورت، حنوط ساقط می‌شود.

[۵۵۱] سؤال ۴۲۴: اگر مقدار خیلی کمی سدر و کافور داشـته باشـیم که برای غسل میّت کافی نیست، دو غسل اول میّت را چه طور باید انجام دهیم؟

پاسـخ: بنـا بر احتیـاط بایـد همـان مقـدار را مخلوط کننـد و دو غسل را انجام دهنـد و نیز بـدل هر یک از دو غسل، میّت را تیمّم نیز بدهند.

[۵۵۲] سؤال ۴۲۵: اگر دو غسل اول میّتی را به جهت نبودن سدر و کافور با آب خالص انجام دهند، آیا لازم است تیمّم هم بدهند؟

پاسخ: احتیاطاً لازم است.

[۵۵۳] سؤال ۴۲۶: میّتی از دنیـا رفته و به خـاطر نـذر کردن، غسـلی بر او واجب شـده؛ ولی انجام نـداده است. آیا بایـد خود میّت را

علاوه بر غسل میّت، به نیّت غسل نذری هم غسل داد یا انجام دادن غسل نذری (مثل نمازهای قضا) به پسر بزرگتر میّت منتقل می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، تکلیفی متوجه کسی نیست.

[۵۵۴] سؤال ۴۲۷: اگر بعد از تطهیر و غسل جسد میّت مسلمان، عضوی مانند دست یا پای او جدا شود، پاک است یا نجس؟ حکم اعضای داخلی (مثل قلب و کلیه) پس از جدا شدن چیست؟

پاسخ: بعد از تطهیر و غسل، جسد میّت و تمام اعضای داخلی آن، مانند قلب و کلیه، پاک است، چه متصل باشند و چه متفرق، به شرط این که عین نجس (مثل خون) بر آنها نباشد.

[۵۵۵] سؤال ۴۲۸: آیا بدن میّت کافر (کتابی یا غیر کتابی)، به واسطه اغسال ثلاثه پاک می‌شود؟

پاسخ: غسل دادن غیر مسلمان جایز نیست و غسل دادن موجب پاکی بدن میّت کافر نمی‌شود.

[۵۵۶] سؤال ۴۲۹: آبی که هنگام غسل دادن میّت و قبل از پایان سه غسل از بدن میّت جدا می‌شود و به زمین می‌ریزد، پاک است یا نجس؟ اگر نجس است، این آب گاهی به هنگام غسل دادن میّت به وسیله سطل آب، به اطراف پاشیده می‌شود. آیا بعد از پاک شدن میّت به واسطه سه غسل، زمین اطراف میّت هم پاک می‌شود؟ حکم لیف و صابونی که قبل از غسل دادن، میّت را با آن می‌شویند و آن را کنار می‌گذارند، از جهت پاکی و نجاست چیست؟

پاسخ: وقتی که اغسال تمام شد، میّت پاک می‌شود و همین طور است تخته یا سنگی که هنگام شستشو میّت را روی آن گذاشته‌اند. لیف و صابونی که تا آخر اغسال به کار رفته است نیز پاک می‌شود؛ ولی لیف و صابونی که تا آخر اغسال سه گانه مورد استفاده قرار نگرفته و زمین اطراف که آب بر آن پاشیده شده، پاک نمی‌شود.

[۵۵۷] سؤال ۴۳۰: اگر کسی که مرده را غسل می‌دهد، قبل از غسل، مرده را با لیف و صابون بشوید و بعد با همان دست خیس، مقداری سدر و سپس کافور برداشته و در سطلی مخلوط کند و مرده را غسل دهد، آیا غسل دادن او صحیح است یا این که آب مخلوط با سدر و کافور نجس محسوب می‌شود و غسل میّت باطل است؟

پاسخ: اگر دستش را پس از شستن میّت و تماس دستش با بدن میّت، نشسته باشد، متنجّس است و اگر آبی که سدر و کافور را با آن مخلوط می‌کند، قلیل باشد، قهراً آن آب سدر و آب کافور هم متنجّس و غسل میّت باطل می‌شود؛ ولی اگر متصل به آب لوله کشی باشد، عیب ندارد.

کفن

[۵۵۸] سؤال ۴۳۱: نوشتن آیات شریفه قرآنی و ادعیه مبارکه و اسماء پروردگار و چهارده معصومعلیهم السلام بر روی کفن، استحباب دارد یا مکروه است؟

پاسخ: استحباب دارد، نه کراهت و اگر بر پارچه دیگری بنویسند و روی سینه و یا بالای سر میّت بگذارند، بهتر از نوشتن بر روی کفن است.

[۵۵۹] سؤال ۴۳۲: اگر موقعی که میّت را در قبر قرار داده‌ایم، کفن به واسطه نجاست خارجی یا خود میّت نجس شود، آیا باز هم ازاله نجاست لازم است یا خیر؟ اگر امکان ازاله نجاست از کفن یا تعویض کفن نبود، چه باید کرد؟ در صورتی که بتوان ازاله نجاست از کفن نمود، آیا باید قسمت نجس شده بدن میّت را از هم آب کشید؟

پاسخ: ازاله نجاست از کفن و بدن میّت واجب است، حتی پس از گذاشتن در قبر و پیش از دفن و اگر ازاله نجاست از کفن ممکن

نشـد، بایـد بـا بریـدن محلّ نجاست، آن را برطرف نمود. اینها در صورتی است که کفن از بین نرود، والاّ اگر ممکن باشـد، کفن را تعویض نمایند و اگر هیچ کدام ممکن نشد، به همان صورت دفن کنند.

نماز میّت

[۵۶۰] سؤال ۴۳۳: اگر بچه ممیّزی که آشنای به احکام دینی است، نماز میّت را به طور صحیح بخواند، کافی است یا نه؟

پاسخ: کفایت می کند.

[۵۶۱] سؤال ۴۳۴: آیـا می‌توان برای چنـدین میّت، فقـط یک نماز میّت خوانـد و در صورت جایز بودن، نحوه قرار گرفتن اجساد در موقع نماز به چه صورت باید باشد؟

پاسـخ: جایز است برای چنـد میّت یک نماز بخواننـد و می‌توانند همه آنها را موازی هم در جلوی نمازگزار قرار دهند و بر آنها نماز بخوانند؛ ولی بعد از تکبیر چهارم، تثنیه و جمع بودن ضمایر باید رعایت شود.

[۵۶۲] سؤال ۴۳۵: در جایی که نماز میّت به صورت جماعت خوانـده می‌شود، آیا می‌توان در بین نماز به این جماعت ملحق شـد؟ و در صورت جایز بودن، آیا باید از امام، در اذکار نماز تبعیت کرد یا خیر؟

پاسـخ: در فرض سؤال، جایز است در اثنای نماز میّت، به جماعت ملحق شود و در گفتن تکبیرها با امام همراهی نمایـد؛ ولی بعـد از گفتن هر تکبیر، دعـائی را که وظیفه خودش است، بایـد بخوانـد، نه دعای امام را، مثلًا اگر تکبیر سوم امام و تکبیر اول مأموم است، مأموم بایـد دعایی را که بعـد از تکبیر اول خوانـده می‌شود، بخوانـد، نه دعایی را که بعـد از تکبیر سوم خوانده می‌شود و وقتی امام، نمـاز و تکبیراتش را تمـام کرد، مـأموم بقیه نماز را به صورت فرادی (ولو مختصـر) بخوانـد و اگر فرصت پیـدا نکرد، بقیه تکبیرها را پشت سر هم و بدون خواندن دعا بگوید و نماز را تمام کند و نیز جایز است بقیه نماز را پشت سر جنازه به اتمام برساند، در صورتی که بتواند رو به قبله بودن و سایر شرایط نماز میّت را حفظ کند.

[۵۶۳] سؤال ۴۳۶: نماز میّتی که بـدون اجازه ولیّ میّت خوانده می‌شود، اما بعداً ولیّ میّت می گوید که راضـی هسـتم، کافی است یا باید نماز را دوباره بخوانند؟

پاسـخ: اجازه گرفتن از ولیّ میّت لازم نیست؛ اما در صورتی که ولیّ میّت بخواهد خودش نماز بخواند یا کسـی را معیّن کند تا نماز بخواند، مزاحمت او جایز نیست. بنا بر این در فرض سؤال، نماز میّت صحیح و کافی است.

[۵۶۴] سؤال ۴۳۷: در بعضـی از امور مربوط به میّت (مثـل نمـاز میّت) اجازه گرفتن از ولیّ میّت لازم است. لطفاً بفرماییـد که به چه کسی ولیّ میّت گفته می‌شود؟

پاسـخ: اجـازه گرفتـن از ولیّ میّت واجب نیست؛ ولی مزاحمت او هم جـایز نیست و آنچه که منصـوص است، ولا‌یت زوج بر زوجه است و در غیر این مورد، هر یـک از خویشـان که عرفاً نزدیک‌تر به میّت باشـد، متولّی امور او می‌شود و فرقی نمی کنـد که از لحاظ ارث نیز در طبقه مقدّم باشد یا مؤخّر.

[۵۶۵] سؤال ۴۳۸: در جایی شاهد خواندن نماز میّت هستیم و نماز طوری خوانده می‌شود که به فتوای مرجع تقلید ما باطل است؛ اما به اعتقـاد نماز گزار و بر طبق فتوای مرجع تقلیـدش این نماز صـحیح است. آیا در این صورت ما بایـد نماز میّت را دوباره بخوانیم یا لازم نیست؟

پاسخ: در فرض مذکور، خواندن دوباره نماز میّت لازم نیست.

[۵۶۶] سؤال ۴۳۹: آیـا خوانـدن نمـاز میّت برای میّتی که فاسق است، با توجه به وجود داشـتن جمله «اللّهمّ إنّا لانعلم منه إلّا خیراً»(۳)

صحیح است و آیا گفتن این جمله، دروغ به حساب نمی‌آید و حرام نیست؟

پاسخ: ظاهراً این عبارت اشاره به ایمان میّت دارد، نه اعمال او. بنا بر این گفتن آن اشکال ندارد و معصیت محسوب نمی‌شود.

شرایط و واجبات نماز میّت

[۵۶۷] سؤال ۴۴۰: آیا می‌توان نماز میّت را از راه دور و در محلّی که میّت در آن جا نیست، به جا آورد؟

پاسخ: باید میّت در حضور نماز گزار باشد و غایب از او نباشد و سپس نماز خوانده شود.

[۵۶۸] سؤال ۴۴۱: آیا رعایت نکردن ضمیرهای مذکّر و مؤنّث در نماز میّت، باعث بطلان نماز می‌شود؟

پاسخ: اگر به لحاظ لفظ «میّت» و یا لفظ «بدن» و نظایر آن، ضمیر مذکّر به کار ببرد و یا به لحاظ لفظ «جثّه» و «جنازه» و امثال آن، ضمیر مؤنث بگوید، اشکال ندارد؛ ولی بدون لحاظ کردن آن دو، اگر جهلاً یا نسیاناً بر خلاف بگوید، صحّت نماز، محلّ اشکال است.

[۵۶۹] سؤال ۴۴۲: آیا خواندن نماز میّت به زبان فارسی یا هر زبان دیگری غیر از عربی جایز است یا نه؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب در مقدار واجب از دعاها، عربی بودن لازم است و در مقدار زیادتر از واجب، فارسی و غیر آن هم جایز است.

[۵۷۰] سؤال ۴۴۳: آیا در صورت نبودن روحانی شیعی، عالم سُنّی می‌تواند نماز میّت شیعه را بخواند و با نبودن عالم سُنّی، آیا عالم شیعی می‌تواند بر میّت سُنّی نماز بخواند یا خیر؟

پاسخ: نماز میّت شیعه، باید توسط شیعه به جا آورده شود و هر کسی که بتواند آن را به جا آورد، روحانی باشد یا غیر روحانی، مرد باشد یا زن (ولو از روی توضیح المسائل) باید آن را بخواند؛ ولی اگر زن نماز میّت بخواند، مرد نمی‌تواند به او اقتدا کند و خواندن نماز میّت سُنّی توسط شیعه جایز است.

[۵۷۱] سؤال ۴۴۴: آیا حرف زدن و خندیدن و خوردن و آشامیدن و انحراف از قبله و دیگر مبطلات نماز، در بین نماز میّت هم باعث باطل شدن نماز است؟

پاسخ: اگر موجب به هم خوردن شکل نماز شود، احتیاط واجب، ترک این کارها است.

[۵۷۲] سؤال ۴۴۵: بعد از خواندن نماز میّت معلوم می‌شود که نماز میّت به صورت اشتباه و غلط خوانده شده است. آیا خواندن نماز مجدّد لازم است یا نه؟ و نحوه آن چه طور است؟

پاسخ: اگر دفن نشده، دوباره بر میّت نماز خوانده شود و اگر دفن شده، بر قبرش نماز بخوانند، مگر این که اشتباه به جهت این باشد که سر میّت به سمت راست نمازگزار نبوده، بلکه به سمت چپ وی بوده است که در این صورت اگر دفن شده، نماز خواندن بر قبر لازم نیست.

مکروهات نماز میّت

[۵۷۳] سؤال ۴۴۶: اگر یک بار نماز میّت به جماعت یا فرادی خوانده شده باشد، آیا جایز است کس دیگری که علاقه دارد بر میّت نماز بخواند، دوباره نماز میّت را به جماعت یا فرادی بخواند؟

پاسخ: جایز است؛ ولی کراهت دارد، مگر این که میّت از اهل علم و تقوا باشد.

[۵۷۴] سؤال ۴۴۷: آیا خواندن نماز میّت در شب کراهت دارد؟

پاسخ: کراهت ندارد.

شک در نماز میّت

[۵۷۵] سؤال ۴۴۸: کسی که در نماز میّت شک می کند که دو تکبیر گفته یا سه تکبیر و یا این که شک می کند بعد از تکبیرات قبلی دعا و ذکر پس از آن را خوانده یا نه، چه کند؟

پاسخ: بنا را بر اقل بگذارد؛ ولی اگر مشغول به دعا است و مثلاً بعد از تکبیر دوم، شک در گفتن تکبیر اول کند و یا در دعای بعد از تکبیر سوم، شک در گفتن تکبیر دوم بکند، به شکش اعتنا نکند و بنا را بر گفتن آن بگذارد، اگر چه احتیاط کردن بهتر است و اگر بعد از تکبیر، شک در خواندن دعای قبلی کند، بنا را بر خواندن دعا بگذارد.

دفن میّت

[۵۷۶] سؤال ۴۴۹: اگر میّت مسلمان، به طور عمدی یا سهوی رو به قبله دفن نشود، چه باید کرد؟

پاسخ: واجب است قبر او را نبش کرده، میّت را رو به قبله کنند، مگر این که بدن میّت متلاشی شده یا موجب هتک حرمت او بشود.

[۵۷۷] سؤال ۴۵۰: آیا جایز است انسان جسد مورّث خود را چه زن باشد و چه مرد، به جای دفن در قبر، به صورت مومیایی و یا در شیشه الکل نگهداری نماید؟ اگر جایز نیست، آیا این موضوع، مشمول تعقیب و تعزیر است؟

پاسخ: مرده مسلمان را باید دفن کرد و نمی‌شود آن را به هر صورت، بدون دفن نگهداری کرد و این کار معصیت است و اگر کسی با علم به حرام بودن، این کار را بکند، قابل تعزیر است.

[۵۷۸] سؤال ۴۵۱: آیا نگهداری جنین سقط شده (چه از حیث جسمی سالم، ناقص الخلقه و یا عقب مانده باشد، چه مال خود شخص باشد و چه آن را با رضایت از صاحبش گرفته باشد)، به عنوان کلکسیون، در شیشه الکل جایز است؟

پاسخ: دفن جنین سقط شده، مطلقاً واجب است.

[۵۷۹] سؤال ۴۵۲: ما مسلمانان مقیم کشور سوئیس با مشکل دفن اموات روبرو هستیم. بدین صورت که قبرستان مخصوصی برای مسلمانان وجود ندارد و دولت سوئیس تا کنون اجازه اختصاص قطعه‌ای از یک قبرستان عمومی را به مسلمانان نداده و همچنین اجازه داده نمی‌شود که میّت، رو به قبله و در خاک دفن شود؛ چون موظّفند بر طبق روش مسیحیان، میّت را در جعبه بگذارند. لذا با توجه به این مشکلات بفرمایید.

الف. آیا تمکین به این مقرّرات جایز است؟

ب. با توجه به این که از طریق مراجع مربوط به این کار، در صدد رفع این مشکل هستیم، آیا تا حصول نتیجه می‌توان اجساد مسلمانان را در سردخانه نگهداری کرد؟

ج. نظر به هزینه زیاد نگهداری در سردخانه به مدت بیش از یک سال، آیا می‌توان میّت را به طور موقّت، طبق مقرّرات آنها دفع نمود و سپس در صورت رفع مشکل، نبش قبر نمود و مجدّداً دفن کرد؟

پاسخ: به هنگام دفن، گذاردن جسد در تابوت اشکال ندارد و در مقام ضرورت نیز دفن در قبرستان غیر مسلمانان بی‌اشکال است؛

اما سایر تشریفات، مانند غسل و کفن و نماز باید انجام شود. رو به قبله کردن جسد هم اگر به هیچ صورتی ممکن نباشد، ساقط است؛ ولی بر مسلمانان لازم است که قبرستانی مختصّ به خود تهیه کنند.

[۵۸۰] سؤال ۴۵۳: وقتی که تکه‌ای از بدن میّت (مثل سر یا دست یا پا) را دفن می‌کنیم، آیا باز هم رو به قبله بودن لازم است یا خیر؟ آیا ملحق کردن این تکه به اصل جسد، واجب است یا آن را در هر جای دیگر می‌توان دفن کرد؟

پاسخ: احتیاط این است که رو به قبله دفن کنند و بنا بر احتیاط، اگر الحاق به بدن موجب نبش نشود، واجب است آن جزء را به میّت ملحق کنند.

[۵۸۱] سؤال ۴۵۴: دفن کردن چند میّت مسلمان به طور دسته جمعی در یک قبر چه صورتی دارد؟ و اگر جایز است، آیا باید مردها و زن‌ها جداگانه دفن شوند؟

پاسخ: دفن اموات با حفظ جهات شرعی، در یک قبر و به صورت دسته جمعی جایز، ولی مکروه است؛ اما اگر به جهتی (مثل اختلاف در جنسیت) موجب هتک شود، حرام است.

[۵۸۲] سؤال ۴۵۵: زن کافری که از شوهر مسلمان حامله است، به همراه فرزندش می‌میرد. این زن را باید در قبرستان مسلمانان دفن کرد یا قبرستان کفّار؟

پاسخ: احتیاط لازم این است که در قبرستان کفّار دفن نشود و پشت به قبله دفن شود تا بچه در شکم زن کافر رو به قبله باشد و احتیاط مستحب این است که در مکانی غیر از قبرستان مسلمانان با همان کیفیت دفن شود.

[۵۸۳] سؤال ۴۵۶: اگر میّت در مورد محلّ دفن خود وصیتی نکرد و بین اولیای میّت در این مسأله اختلاف نظر پیش آمد، میّت را در کجا باید دفن نمود؟

پاسخ: اگر بر طبق مراتب ولایت بر میّت، یکی از آنها مقدّم بر دیگران باشد، حرف او مقدّم است.

[۵۸۴] سؤال ۴۵۷: میّتی را در زمینی دفن کرده‌اند و پس از ده روز فرزندان او متوجه شده‌اند که این زمین غصبی است و صاحب زمین هم امر کرده که میّت را از زمین خارج کنند. این مشکل را چگونه باید حل کرد؟

پاسخ: باید میّت را از این زمین خارج کنند و یا این که رضایت مالک زمین را به دست آورند.

[۵۸۵] سؤال ۴۵۸: گورستان عمومی شهری در شرق آن شهر قرار دارد. اخیراً جمعی از اهالی یکی از محلّات غرب این شهر با در نظر گرفتن باغی به عنوان گورستان (در محدوده محل و حدود صد متری بافت مسکونی)، اقدام به دفن یک مرده در آن نموده‌اند که این امر باعث نارضایتی شدید ساکنین همجوار گردیده و درگیری مختصری هم پیش آمده است. لذا با توجه به مخالفت شهرداری جهت احداث این گورستان، خواهشمند است نظر خود را در مورد احداث این گونه گورستان‌ها و ادامه دفن اموات بیان نمایید.

پاسخ: احداث قبرستان و دفن میّت در زمین غیر غصبی و مباح، فی نفسه از نظر شرعی اشکال ندارد؛ ولی کاری که باعث اختلاف و نارضایتی مردم می‌شود، شایسته نیست انجام شود. البته مخالفت با مقرّرات حکومتی نیز جایز نیست.

[۵۸۶] سؤال ۴۵۹: سنگ فرش کردن قبر چه حکمی دارد؟

پاسخ: مستحب است که قبر را محکم بسازند تا زود خراب نشود.

[۵۸۷] سؤال ۴۶۰: استفاده از سنگ قبر گران چه حکمی دارد؟

پاسخ: شایسته نیست، مگر این که در مورد خاصّی تحت عنوان شعائر قرار گیرد.

[۵۸۸] سؤال ۴۶۱: آیا ساختن بنا بر روی قبر و تعمیر قبر و تجدید بنای آن بعد از خراب شدن جایز است؟

پاسخ: ساختن بنا بر روی قبر و تجدید و تعمیر آن بعد از خراب شدن مکروه است، مگر در مورد قبور انبیاء و ائمّه طاهرین‌علیهم

السلام و علما و اولیا و صلحا که اشکال ندارد؛ بلکه مطلوب است.

نبش قبر

[۵۸۹] سؤال ۴۶۲: با توجه به این که گفته شده نبش قبر مسلمان جایز نیست، آیا لازم است که اجزای جدا شده از میّت را که بعد از دفن او پیدا می‌شود، به همراه میّت دفن نمود؟

پاسخ: احتیاط این است که اجزای جدا شده از میّت را طوری با او دفن کنند که جسد او ظاهر نشود.

[۵۹۰] سؤال ۴۶۳: اگر پس از دفن میّت، از او وصیت نامه‌ای به دست آمد که در آن خواستار دفن خود در محلّ دیگری شده است، وظیفه اطرافیان او چیست؟

پاسخ: اگر ثابت شد که وصیت نامه مربوط به میّت است، نبش قبر او جایز است؛ بلکه باید به وصیت او عمل کنند.

[۵۹۱] سؤال ۴۶۴: مرحوم پدرم روحانی و از اهل علم بود. بیست سال قبل فوت نمود و در قبرستان عمومی شهرمان به خاك سپرده شد. اکنون شهرداری، قصد تخریب و ساختمان سازی در آن قبرستان را دارد. با توجه به فضیلت و شرافت شهر قم و این که از مشاهد مشرّفه است و مرحوم پدرم علاقه زیادی به دفن شدن در این سرزمین مقدس داشتند، آیا نبش قبر و انتقال میّت به قم جایز است؟

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه شهرداری تخریب کند، می‌توانید جسد میّت را به جای دیگر (در همان شهر یا مناطق دیگر) انتقال دهید و دفن نمایید.

[۵۹۲] سؤال ۴۶۵: در منطقه ما قبرستان مخروبه‌ای وجود دارد که فعلاً در آن هیچ مرده‌ای دفن نمی‌شود و سند و مدرکی مبنی بر این که وقف یا ملك شخصی یا مرتع است، در دست نیست؛ ولی نظر قاطبه اهالی این است که از اراضی مرتع است. دولت در وسط این قبرستان، سه باب مدرسه احداث نموده و بنا دارد در بقیه آن ساختمان‌های آموزشی و فضای سبز ایجاد نماید. چون محلّه ما از لحاظ مسجد در مضیقه است و مکان مناسبی غیر از این قبرستان که در وسط قرار دارد، در دسترس اهالی نیست، لذا اهالی می‌خواهند مسجدی در آن جا بنا کنند و قسمتی را که برای این کار در نظر گرفته‌اند، صد سال است که هیچ مرده‌ای در آن جا دفن نشده و آثار و علائمی از قبور احتمالی وجود ندارد.

الف. آیا شرعاً در این قبرستان متروکه و مخروبه می‌توان مسجد ساخت؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اشکالی ندارد.

ب. اگر در زمین فوق الذکر، به هنگام کندن زمین جهت ساختن پی و اساس ساختمان مسجد، به قبر و استخوان مرده برخورد کردیم، چه باید بکنیم؟

پاسخ: اگر استخوان بیرون بیاید، باید آن را دفن کرد.

ج. در قسمتی از این قبرستان، آثار و علائم قبور، کاملاً پیدا و نمایان است؛ ولی مرده‌ای در آن جا دفن نمی‌شود و قرار است که دولت این قسمت را به فضای سبز یا فضای آموزشی تبدیل کند و فعلاً محل توپ بازی بچه‌ها است و در آن آشغال هم ریخته می‌شود. آیا در این بخش می‌توان مسجد ساخت؟

پاسخ: اگر احتمال داده می‌شود که جنازه‌ای در آن قبور باشد که پوسیده نشده و شکلش به هم نخورده، در صورتی که ساختن مسجد مستلزم نبش آن قبور باشد، ساختن مسجد جایز نیست.

رسومات، مجالس و خیرات برای اموات و زیارت اهل قبور

[۵۹۳] سؤال ۴۶۶: آیـا برای زنـان، شـرکت کردن در تشییع جنـازه و راه افتادن به دنبال تابوت به همراه مردان و شـرکت در مجلس ترحیم در مسجد که غالباً توأم با سر و صدا و جیغ و فریاد است، جایز است؟

پاسخ: با مراعات جهات شرعی، حرام نیست، اگرچه شرکت در تشییع جنازه برای زنان مکروه است.

[۵۹۴] سؤال ۴۶۷: فامیل‌ها و منسوبان میّت، از قبیل زن و دختر و پسر و برادر و خاله و عمّه، وقتی میّت را می‌بینند، جیغ می‌کشند و با صـدای بلنـد گریه می‌کننـد یـا صورت خود را می‌خراشـند و یا لباس‌های خود را پاره می‌کننـد و چادر از سـر زن‌ها (در میان مردان نامحرم) کنار می‌رود. برای افراد مذکور، چنین کارهایی جایز است یا خیر؟

پاسـخ: کارهـایی که خلاف شـرع است، ماننـد برهنه شـدن سـر زنهـا پیش مردهـای نـامحرم و گفتن کلمات اعتراض‌آمیز نسبت به خداوند منّان و فریاد کشـیدنی که خارج از حدّ اعتدال است، اگر با اختیار باشد، جایز نیست. همچنین پاره کردن لباس و خراشـیدن بدن، بنا بر احتیاط جایز نیست و گاهی کفّاره نیز دارد.

[۵۹۵] سؤال ۴۶۸: چه حکمی در رابطه با لطماتی که اطرافیان میّت در عزای میّت به خود وارد می‌کنند، وجود دارد؟

پاسخ: سـیلی زدن و خدشه وارد کردن و بریدن و کندن موی سر و بدن، بلکه صدای بلندی که از حدّ اعتدال خارج باشد و همچنین پاره کردن لباس در غیر از عزای پدر و برادر، احتیاطاً جایز نیست و بهتر است در عزای پدر و برادر نیز لباس خود را پاره نکند و اگر زن در مصیبت، موی خود را بِبُرد، احتیاطاً بایـد کفّاره افطار عمـدی روزه ماه رمضان را بدهـد و اگر موی خود را بِکَند و یا صورت خود را به گونه‌ای بخراشـد که خون بیایـد، احتیاطاً باید کفّاره قسم را پرداخت کند و اگر مرد در عزای همسـر و یا فرزندش پیراهن خود را پاره کند، احتیاطاً باید کفّاره قسم را بدهد.

[۵۹۶] سؤال ۴۶۹: در بعضی از روستاها رسم است بعد از این که شخصی از دنیا می‌رود و او را دفن می‌کنند، خانواده و فامیل میّت، لباس سیاه به تن کرده، بعد از چند روز دیگر به حمام رفته، غسل کرده، و لباس خود را عوض می‌کنند. آیا این عمل (به عنوان یک عمل شرعی) درست است؟

پاسخ: دسـتوری از جانب شارع مقدّس، بدین عنوان وارد نشده است؛ ولی انجام دادن این اعمال نیز حرام نیست. البته اگر غسل مسّ میّت باشد، واجب است.

[۵۹۷] سؤال ۴۷۰: حکم پوشیدن لباس سیاه چیست؟

پاسخ: پوشـیدن لباس سـیاه فی نفسه مکروه است، مگر این که برای تعظیم شعائر (مثل شرکت در مراسم عزا و مصیبت بزرگان دین) باشد که به عنوان تعظیم شعائر پسندیده است و اگر برای فوت بستگان و دوستان مرسوم باشد، بی‌اشکال است.

[۵۹۸] سؤال ۴۷۱: آیا برگزار نکردن مراسم هفتم و چهلم و سالگرد برای کسی که از دنیا رفته است، اشکال شرعی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۵۹۹] سؤال ۴۷۲: آیـا برگزاری مراسم هفتم و چهلم و سالگرد برای اموات، وجه شـرعی دارد؟ و آیا اسـتفاده از دسـته گل، دوربین فیلمبرداری و حجله در مراسم عزاداری برای اموات، اجر اُخروی دارد یا خیر؟

پاسخ: در این باره دستوری نرسیده است.

[۶۰۰] سؤال ۴۷۳: اگر برپایی مراسم عزاداری، سبب اذیت همسایگان شود، چه حکمی دارد؟

پاسخ: لازم است حقّ همسایگان رعایت شود.

[۶۰۱] سؤال ۴۷۴: کیفیت و مقدار حضور ما در مجالس عزا برای درک استحباب آن، چگونه باید باشد؟

پاسخ: برای تسلیت گویی و خواندن قرآن، مستحب است.

[۶۰۲] سؤال ۴۷۵: جلسه ترحیم گرفتن، مستحب است یا مباح؟

پاسخ: اگر در مجلس ترحیم، قرآن بخوانند و برای میّت طلب رحمت کنند، عنوان استحباب پیدا می‌کند.

[۶۰۳] سؤال ۴۷۶: اگر خرج کردن برای مراسم عزاداری توسط افراد متمکّن، باعث چشم و هم‌چشمی دیگران گردد و دیگران، خصوصاً فقرا را برای مراسم عزاداری اموات خود به زحمت ومخارج بیهوده بیندازد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: سزاوار نیست.

[۶۰۴] سؤال ۴۷۷: در منطقه ما رسم بدی وجود دارد که برای میّت، مجلس سوم، هفتم، چهلم و سالگرد می‌گیرند و مبلغ کلانی خرج می‌کنند که در بعضی مواقع باعث ورشکسته شدن بازماندگان میّت می‌شود. آیا این رسم از نظر شرعی صحیح است؟

پاسخ: از مال صغیر نباید خرج شود و از مال ورّاث دیگر نیز بدون اجازه نباید خرج شود؛ ولی اگر خرج کننده‌ها از مال خود خرج کنند و کبیر باشند و رضایت داشته باشند، اشکالی ندارد؛ ولی در هر صورت اسراف و تبذیر حرام است و باید از تحمیل به بازماندگان پرهیز شود.

[۶۰۵] سؤال ۴۷۸: آیا غذا و چای خوردن از خانه میّتی که تازه از دنیا رفته است، در شب‌های اول و دوم و سوم پس از فوت جایز است؟

پاسخ: اگر ورثه راضی باشند و میّت، صغیر نداشته باشد و یا اگر داشته باشد، قیّم صغیر اجازه دهد، اشکالی ندارد. البته اجازه قیّم صغیر مشروط به این است که مال او را جبران نماید.

[۶۰۶] سؤال ۴۷۹: صرف غذا در خانه میّت چه حکمی دارد؟

پاسخ: مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میّت غذا بفرستند و غذا خوردن در نزد آنان و منزلشان مکروه است.

[۶۰۷] سؤال ۴۸۰: نقش کارهایی که زنده‌ها برای اموات انجام می‌دهند، چیست؟ و چه اثری در وضع و سرنوشت آنان دارد؟

پاسخ: برای زنده‌ها موجب خیر و برکت و توفیق در زندگی و برای اموات، موجب تخفیف عذاب یا ترفیع درجات می‌شود.

[۶۰۸] سؤال ۴۸۱: اگر کار خیری برای شادی روح میّت انجام گیرد و ثواب آن کار به میّت اهدا شود، آیا فاعل آن کار نیز ثواب می‌برد؟

پاسخ: فاعل آن کار نیز در پیشگاه خداوند در ثواب آن کار خیر شریک است.

[۶۰۹] سؤال ۴۸۲: برای اهدای ثواب به اموات و شادی روح آنان، بهتر است چه کارهایی انجام شود؟

پاسخ: هر کار مستحب و نیکویی را انجام بدهند، خوب است و اگر مرده، واجباتی بر عهده دارد، مقدّم بر کارهای دیگری است که بخواهند از طرف او به جا آورند. در عین حال، اطعام فقرا و نیازمندان، برای میّت دارای ثواب زیادی است.

[۶۱۰] سؤال ۴۸۳: اگر شخص فقیری از دنیا برود، برای خشنود نمودن روح میّت و نجات وی از مشکلات عالم قبر، آیا گرفتن جلسه ترحیم برای او بهتر است یا این که هزینه جلسه ترحیم، صرف ساختمان مسجد و حمام و معابر عمومی و رسیدگی به فقرا و کارهای خیر دیگر شود؟

پاسخ: همه اینها خوب است؛ ولی اگر میّت، مدیون باشد یا واجبات دیگر بر عهده داشته باشد، رسیدگی به آنها بهتر است.

[۶۱۱] سؤال ۴۸۴: شخصی که تازه از دنیا رفته است، آیا به جا آوردن واجبات و پرداختن دیونی که برعهده اوست (مثل نماز، روزه، خمس، زکات و مظالم)، مقدّم است یا غذا دادن به مردم و برگزاری مجلس ترحیم و هفتم و چهلم با خرج سنگین؟

پاسخ: مقدّم کردن واجباتی که از میّت فوت شده، بهتر است. البته اگر خمس، دَین، مظالم و حجّ واجب بر عهده میّت باشد و مالی از او باقی مانده باشد، باید از اصل ترکه میّت خارج گردد و همچنین اگر میّت برای نماز و روزه وصیت کرده باشد، واجب است از

ثلث اموال او به جا آورده شود.

[۶۱۲] سؤال ۴۸۵: نظر به این که در بعضی از بلاد ایران اسلامی، احسان و خیرات برای اموات، در قالب نهار و شام در مساجد، حسینیه‌ها و هتل‌ها با هزینه گزاف و سرسام آور مرسوم است، لذا جهت رفع ابهام در موارد ذیل، راهنمایی‌های لازم را ارائه فرمایید.

الف. خیراتی که در آن، صرفاً اطعام فقرا مورد نظر نبوده و روابط و الگوهای دیگر تعیین کننده‌اند.

ب. خیراتی که باعث تنگناهای مالی برای خانواده متوفّا می گردد.

ج. مشروع‌ترین طرق احسان و خیرات برای اموات چیست؟

پاسخ: اطعام و خیرات، نباید موجب تضییق خانواده متوفّا گردد و بهترین مورد آن هم فقرا و نیازمندان متدیّن هستند و شاید مشروع‌ترین احسان به متوفّا، انجام دادن واجباتی باشد که احیاناً ترک کرده یا صحیح انجام نداده است و همچنین است ردّ مظالم نمودن از طرف او از باب احتیاط.

[۶۱۳] سؤال ۴۸۶: انسانی که می‌خواهد برای میّتی پولی را هزینه کند، بهتر است نیّت صدقه کند یا ردّ مظالم؟

پاسخ: اگر می‌داند یا احتمال می‌دهد ذمّه میّت به ردّ مظالم مشغول است، در ردّ مظالم صرف کند.

[۶۱۴] سؤال ۴۸۷: رفتن به سر قبر میّت مؤمن، چه حکمی دارد؟ و در چه شرایط و زمان‌هایی بهتر است؟

پاسخ: زیارت اهل قبور در هر موقع باشد، ثواب دارد؛ ولی در ایّام متبرکه، مثل شب و روز جمعه ثوابش بیشتر است.

[۶۱۵] سؤال ۴۸۸: رفتن به زیارت اهل قبور و مزار شهدا به هنگام شب چه حکمی دارد؟

پاسخ: جایز است.

[۶۱۶] سؤال ۴۸۹: آیا تلاوت قرآن بر سر قبر میّت، از تلاوت در حرم ائمه‌علیهم السلام یا مسجد یا منزل به نیّت میّت، ثواب بیشتری دارد؟

پاسخ: در هر کجا حضور قلب و خلوص بیشتر باشد، ثوابش بیشتر است.

[۶۱۷] سؤال ۴۹۰: به طور کلّی آیا انجام کار خیر و نیک برای میّت، در سر قبر او موضوعیّت دارد و بهتر از جاهای دیگر است؟

پاسخ: احسان درباره اموات، در هر کجا باشد، خوب است و زیارت اهل قبور نیز مستحب است و ثواب دارد.

تشریح و فروش جنازه میّت

[۶۱۸] سؤال ۴۹۱: آیا کالبد شکافی جهت تشخیص علت مرگ جایز است؟

پاسخ: اگر غرض عقلایی بر آن مترتّب باشد، اشکال ندارد.

[۶۱۹] سؤال ۴۹۲: تشریح مرده مسلمان برای اهداف آموزشی چه حکمی دارد؟

پاسخ: در صورتی که تهیّه بدن غیر مسلمان ممکن نباشد، اشکال ندارد؛ ولی باید موجب هتک نباشد و احتیاطاً باید با رضایت اولیای میّت باشد و باید پس از تشریح دفن شود.

[۶۲۰] سؤال ۴۹۳: گاهی از اجساد مجهول الهویه، جهت تشریح استفاده می‌شود. آیا چنین کاری جایز است؟

پاسخ: نظر به این که اجساد مجهول الهویه در کشور اسلامی محکوم به اسلام است، حکم جسد مسلمان را دارد.

[۶۲۱] سؤال ۴۹۴: آیا تفاوتی بین شیعه و سُنّی، در عدم جواز تشریح جسد وجود دارد؟

پاسخ: با وجود جسد غیر مسلمان، از جسد مسلمان (شیعه یا سُنّی) استفاده نشود.

[۶۲۲] سؤال ۴۹۵: مسلمانی در یکی از بلاد کفر فوت می کند و طبق مقرّرات آن کشور، جسد میّت بدون تشریح کامل به اولیای میّت تحویل داده نمی‌شود و از طرفی عدم موافقت اولیای میّت با تشریح، باعث ماندن جسد در سردخانه می گردد. آیا در این جا وجوب دفن و در نتیجه رضایت دادن اولیای میّت به تشریح، مقدّم است یا حرمت تشریح مقدّم است و اولیای میّت نباید با تشریح

موافقت کنند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، برای انتخاب هر کدام مختار هستند.

[۶۲۳] سؤال ۴۹۶: شخصی مرده است و دندان طلا در دهان و میله طلایی در پا دارد. آیا می‌شود دندان و میله طلایی را از دهان و پای او خارج کرد یا خیر؟

پاسخ: بیرون آوردن دندان طلا ـ و میله طلا ـ و مانند آنها که با ارزش است و در صورت بیرون نیاوردن آنها حقّی از ورثه ضایع می گردد، در صورتی که هتک حرمت میّت نشود، مانعی ندارد.

[۶۲۴] سؤال ۴۹۷: آیا فروش میّت مسلمان، پس از اغسال ثلاثه و تطهیر جسد میّت، برای اغراض عقلایی جایز است؟

پاسخ: اگر ضرورت ایجاب کند که از جسد میّت مسلمان استفاده شود، بدین معنا که نجات زندگی و یا احیای عضوی از اعضای مسلمانی به آن بستگی داشته باشد و جایگزین هم نداشته باشد، می‌توان از آن استفاده کرد؛ ولی احتیاطاً باید رضایت اولیای میّت را جلب کنند.

قرآن و اسامی متبرکه

آیات کریمه قرآن

[۶۲۵] سؤال ۴۹۸: نوشتن و ایجاد نمودن آیات شریفه قرآن کریم و اسامی پروردگار متعال و حضرات معصومینعلیهم السلام بدون داشتن طهارت از حدث اصغر یا حدث اکبر، چه صورتی دارد؟

پاسخ: اگر تماس بدنی با نوشته حاصل نشود، اشکال ندارد.

[۶۲۶] سؤال ۴۹۹: انگشترهایی که سوره‌ای از قرآن کریم بر روی آنها حک و نگاشته شده است، اگر سهواً بدون طهارت مس شود، اشکال دارد یا نه؟

پاسخ: نوشته چنین انگشترهایی را عمداً نباید بدون طهارت مس نمود و لازم است ترتیبی داد که نجس نگردد و بدون طهارت مس نشود؛ اما اگر سهواً بدون طهارت مس کند، گناه نکرده است.

[۶۲۷] سؤال ۵۰۰: این که گفته شده: «مس نمودن آیات شریفه قرآن و اسامی پروردگار بدون طهارت جایز نیست»، آیا لمس نمودن با دست مراد است یا تماس هر قسمتی از بدن باشد، اشکال دارد؟ لمس نمودن با دستکش چه حکمی دارد؟

پاسخ: هر قسمتی از بدن انسان که بدون طهارت با آیات قرآن و اسامی پروردگار تماس پیدا کند و آنها را لمس نماید، حرام است و لمس نمودن با دستکش اشکال ندارد.

[۶۲۸] سؤال ۵۰۱: گاهی آیات کریمه قرآن مجید را در فرش‌های ابریشمی می‌بافند. آیا هنگام بافتن آیات کریمه، دست زدن به کلمات و حروف بافته شده آیات قرآنی حرام است؟

پاسخ: در موقع بافتن، تا وقتی به حدّی نرسیده که حروف و کلمه قرآنی به حساب آید، بافتن و دست زدن بدون طهارت اشکالی ندارد؛ ولی پس از آن، نباید بدن فرد مکلّف، بدون طهارت با آن قسمت تماس پیدا کند.

[۶۲۹] سؤال ۵۰۲: گاهی سایه آیاتی که بر روی پارچه یا شیشه یا امثال آنها نوشته شده است، بر روی دیوار می‌افتد و کاملاً نوشته‌های قرآن بر روی دیوار که از سایه درست شده است، قابل خواندن است و گاهی تصاویر پرژکتوری آیات قرآنی بر روی دیوار منعکس می‌شود. دست کشیدن روی این سایه‌ها و تصاویر منعکس شده بر روی دیوار، بدون وضو چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر لمس آیات شریفه قرآن صدق نماید، بدون طهارت جایز نیست؛ ولی اگر با جلو بردن دست، سایه و یا تصویر، محو شود، اشکال ندارد.

[۶۳۰] سؤال ۵۰۳: آیا دست کشیدن روی صفحه تلویزیون، هنگامی که آیات قرآن را نشان می‌دهد، بدون وضو اشکال دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۶۳۱] سؤال ۵۰۴: امروزه در بیشتر مجلات و روزنامه‌ها و نشریات، به مناسبت‌های مختلف آیات شریفه قرآن و اسامی مبارکه پروردگار و حضرات معصومین‌علیهم السلام را به چاپ می‌رسانند و از طرفی کاغذ این نشریات در زیر دست و پا ریخته می‌شود یا در کارهایی مثل بسته بندی اجناس و یا پاک کردن شیشه و... مورد استفاده قرار می گیرد. در این موارد چه کار باید کرد؟

پاسخ: چاپ و نشر آنها حرام نیست. اگر ممکن است از ترجمه آیات استفاده کنند، تا هتک حرمت نشود و خریداران از انداختن در جاهایی که موجب هتک حرمت می‌شود، باید خودداری نمایند و اگر کسی آیات قرآن و یا اسماء متبرکه را در مثل آن جاها ببیند، باید بردارد و در جایی بگذارد که محفوظ باشد.

[۶۳۲] سؤال ۵۰۵: در اطلاعیه‌هایی که برای تبلیغات مختلف چاپ می‌شود، مشاهده می‌شود که عبارت «بسم اللّه الرحمن الرحیم» یا «بسمه تعالی» را می‌نویسند و پس از مدتی این ورق‌ها زیردست و پا قرار می گیرد، حکم این مسأله چیست؟

پاسخ: باید از زیر دست و پا انداختن و هتک حرمت، جلوگیری شود.

[۶۳۳] سؤال ۵۰۶: معمولاًـ فروش و یا صادر نمودن فرش‌هایی که آیات شریفه قرآن در آنها نقش بسته، به کشورهای غیر مسلمان بدون مانع است. با علم به این که کفّار به آیات قرآن دست می‌زنند و یا حرمت آیات را نگه نمی‌دارند، فروش این گونه فرش‌ها چه حکمی دارد؟

پاسخ: مسلمانان از در اختیار گذاشتن قرآن نسبت به افرادی که احترام آن را رعایت نمی کنند، اجتناب نمایند و در موقع فروش، اگر فروشنده احتمال بدهد که خریدار، رعایت امور شرعی را خواهد کرد، اشکال ندارد، والّا محلّ اشکال است.

[۶۳۴] سؤال ۵۰۷: آیا می‌توان بچه را در حالت تخلّی، رو به قبله یا پشت به قبله نگه داشت؟ و اگر بچه بدون طهارت، دست به قرآن یا اسامی خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله و مقدّسات بزند، واجب است او را منع کنند؟

پاسخ: نگه داشتن بچه در حال تخلّی، رو به قبله و پشت به آن حرام نیست و ممانعت او از دست زدن بدون طهارت به قرآن و اسامی مقدس واجب نیست، مگر این که باعث هتک شود؛ ولی خوب است از اول، بچه را با آداب دین آشنا کنند.

[۶۳۵] سؤال ۵۰۸: آیا همراه داشتن زیارت عاشورا و یا قرآن در دستشویی‌ها اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: همراه داشتن اشکال ندارد؛ ولی مواظبت شود که موجب هتک یا نجس شدن آنها گردد.

[۶۳۶] سؤال ۵۰۹: با توجه به فصل سرما، در صورتی که با لوازم همراه خود وارد مستراح شویم و در بین آنها کتب دعا و قرآن باشد، آیا اشکالی متوجه عمل ماست؟

پاسخ: همراه داشتن کتب ادعیه و یا قرآن به هنگام رفتن به مستراح، در صورتی که جای آنها محفوظ باشد و احتمال افتادن آنها بر زمین و یا – نعوذ باللّه – به داخل مستراح داده نشود، اشکالی ندارد.

[۶۳۷] سؤال ۵۱۰: آیا تطهیر قرآن کریم، بر عهده نجس کننده آن است یا برعهده همه مکلّفین؟ و اگر مستلزم صرف وقت زیاد و یا صرف مال باشد، تطهیر را چه کسی باید انجام دهد؟

پاسخ: گرچه تطهیر قرآن به نحو واجب کفایی بر هر مکلّفی واجب است، ولکن اختصاص به نجس کننده نیز دارد و لذا حاکم، حق دارد او را به تطهیر و صرف مال ملزم نماید.

[۶۳۸] سؤال ۵۱۱: در تعدادی از کلمات قرآن، حرف «الف» به صورت کوتاه و بر روی حروف دیگر قرار می گیرد، مانند «أصفیکم،

صلوة، رحمن، إله، سموات، ذلک، هذا، هکذا، لکن، هولاء، اُولئک و...». نوشتن این کلمات با «الف بلند» به صورت «أصفاکم، صلاة، رحمان، إلاه، سماوات، ذالک، هاذا، هاکذا، لاکن، هاؤلاء، اُولائک و...» در قرآن‌های آموزشی و به منظور روان خوانی و جلوگیری از غلط خواندن مبتدیان، چه حکمی دارد؟

پاسخ: برای کتابت قرآن، دستور خاصّی وارد نشده است. بنا بر این در صورتی که این نحوه نوشتن، از نظر خبرگان رسم الخطّ عربی غلط محسوب نشود و باعث ایجاد اختلاف قرائت نگردد، اشکال ندارد؛ ولی باید رسم الخطّ قرآنی تا حدّ امکان حفظ گردد.

[۶۳۹] سؤال ۵۱۲: آیا مخالفت با مقتضای استخاره (با قرآن کریم یا تسبیح)، در مواردی که استخاره گرفته می‌شود، جایز است؟

پاسخ: سزاوار است به مقتضای استخاره عمل کند، مگر آن که برایش واضح شود که عمل نکردن اَولی است.

اسامی پروردگار متعال

[۶۴۰] سؤال ۵۱۳: انگشتری که اسم جلاله بر آن نقش بسته است، آیا واجب است هنگام دست دادن با مؤمنین، به جهت این که دست بی وضوی آنها با انگشتر تماس پیدا نکند، از دست خارج شود؟ و آیا واجب است صاحب انگشتر، همیشه به هنگام لمس انگشتر، با طهارت باشد؟

پاسخ: برای دست دادن، خارج کردن انگشتر و مانند آن بر صاحب انگشتر واجب نیست، مگر این که بداند دست افراد، بدون طهارت با آن تماس پیدا می کند؛ ولی برای لمس نمودن نقش انگشتر، خودش باید با طهارت باشد.

[۶۴۱] سؤال ۵۱۴: آیا تماس بدن شخص جنب و یا شخص بدون وضو با جواهرات منقّش به تصویر «خانه کعبه» یا آرم «اللَّه» جایز است؟

پاسخ: تماس با اسم «اللَّه» بر شخص جنب حرام است و برای شخص بی وضو، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست؛ اما لمس نمودن تصویر خانه کعبه بی‌اشکال است.

[۶۴۲] سؤال ۵۱۵: آیا برای مس نمودن ترجمه لفظ جلاله، داشتن وضو واجب است؟

پاسخ: احتیاطاً واجب است.

[۶۴۳] سؤال ۵۱۶: لمس نمودن اسماء جلاله که به زبانهای غیر عربی و فارسی و یا احیاناً با خط بریل (خط مخصوص نابینایان) نگاشته شده، چه صورت دارد؟

پاسخ: لمس نمودن اسامی و صفات مخصوص خداوند به هر زبان و طریقی که نوشته شده باشد، بر شخص بی وضو، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست و بر شخص جنب و حائض حرام است.

[۶۴۴] سؤال ۵۱۷: آیا ضمیری که مربوط به اسماء جلاله و اسماء متبرکه است، مانند ضمیر در «بسمه تعالی»، «یا هو»، «صلّی اللَّه علیه وآله»، «علیه السلام» و... حکم اسم ظاهر را دارد یا خیر؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب، ضمیری که مرجع آن ضمیر، خداوند یا یکی از معصومین‌علیهم السلام است، در حکم اسم ظاهر است.

اسامی و القاب معصومین‌علیهم السلام

[۶۴۵] سؤال ۵۱۸: آیا القاب و صفات معصومین‌علیهم السلام (مثل امیرالمؤمنین، سجاد، زین العابدین، باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، تقی، هادی، نقی، عسکری، امام زمان، ولی عصر و صاحب الزمان)، حکم اسماء ایشان را دارد؟ و لمس نمودن اسم اشخاصی که از اضافه کردن یک کلمه به نام پروردگار یا معصومین‌علیهم السلام درست شده است (مثل عبداللَّه، عبدالعلی و عبدالرضا)، چه حکمی دارد؟

پاسخ: لمس القاب و اسماء مخصوص معصومین‌علیهم السلام در حال جنابت یا حیض یا نفاس، بنا بر احتیاط واجب و بدون وضو، بنا بر احتیاط مستحب ترک شود؛ ولی اگر اسم و یا القاب ایشان جزء نام افراد شود، لمس آن جایز است. لمس القاب و صفات مخصوص خداوند، حتی اگر جزء نام افراد شده باشد، بر جنب و حائض حرام است و برای شخص بی‌وضو بنا بر احتیاط جایز نیست.

[۶۴۶] سؤال ۵۱۹: آیا شخص جنب می‌تواند نقش روی بلیط اتوبوس‌های شهری در قم را که گنبد حضرت معصومه‌علیها السلام و مسجد مقدس جمکران است، لمس کند؟

پاسخ: اشکال ندارد.

محو نمودن آیات قرآن و اسماء متبرکه

[۶۴۷] سؤال ۵۲۰: آیا آیات شریفه قرآن و اسماء متبرکه را که لمس نمودن آنها بدون طهارت جایز نیست (جهت این که زیر دست و پا نیفتد و به آن بی احترامی نشود)، می‌توان محو نمود یا از بین برد؟ در صورت جایز بودن، به چه صورت می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ آیا جدا کردن حروف آنها از یکدیگر، باعث جوازِ لمسِ بدون طهارت می‌شود؟

پاسخ: محو کردن و از بین بردن به هدف مذکور، به هر نحوی که عرفاً هتک حرمت نباشد، اشکال ندارد و اگر به نحوی متفرق شوند که کلمه قرآنی و اسماء متبرکه بر اجزای آن صدق نکند، لمس آنها بدون طهارت جایز است.

[۶۴۸] سؤال ۵۲۱: حکم خرد کردن کاغذهایی که در آنها آیه‌ای از قرآن کریم یا اسماء حُسنی نوشته شده باشد، با دستگاه کاغذ خُردکن چیست؟ در صورت مجاز بودن، آیا می‌توان با کاغذهای خرد شده، مانند کاغذهای معمولی رفتار کرد؟

پاسخ: چنانچه خرد کردن این گونه کاغذها به حسب شرایط، هتک نباشد – که در اغلب موارد، هتک نیست – اشکال ندارد، و اگر به قدری خُرد شود که کلمه قرآنی بر نوشته‌های روی آنها صدق نکند، مانند کاغذهای معمولی است.

[۶۴۹] سؤال ۵۲۲: آیا می‌توان کاغذهایی را که در آنها آیه‌ای از قرآن یا اسماء حُسنی نوشته شده باشد، سوزاند؟

پاسخ: سوزاندن، طریقه مناسبی برای محو کردن نیست و ظاهراً هتک، صدق می‌کند. بنا بر این با شیوه دیگری عمل شود که هتک صدق نکند.

[۶۵۰] سؤال ۵۲۳: کسی که بر روی بدنش اسم جلاله پروردگار یا دیگر اسامی خداوند متعال یا آیه‌ای از آیات قرآن کریم خالکوبی شده است، با توجه به این مطلب که گاهی جنابت به او دست می‌دهد و یا بی وضو می‌شود، آیا واجب است که خالکوبی را از بین ببرد یا لازم نیست؟

پاسخ: احتیاط این است که آنها را از بدنش محو نماید، اگر چه واجب نیست.

[۶۵۱] سؤال ۵۲۴: آیا اجازه می‌دهید لفظ جلاله یا آیه قرآن را که روی سنگ قبر نوشته شده است و عابران بر روی آن قدم می‌گذارند، بدون اجازه صاحب آن (که پیدا کردنش ممکن نیست) محو کنیم؟

پاسخ: در مفروض سؤال، محو کردن به صورتی که صدمه‌ای برای سنگ قبر نداشته باشد و یا در صورت عدم امکان، کمترین صدمه را وارد کند، اشکال ندارد و چنانچه امکان دارد محو کردن با اجازه مسئولان مربوط به این کار انجام داده شود.

نماز

{قبله}

[۶۵۲] سؤال ۱: گاهی وارد جایی می‌شویم و جهتی را به عنوان قبله به ما نشان می‌دهند؛ ولی خودمان جهت قبله را غیر از آن جهتی که با ما نشان داده‌اند، تشخیص می‌دهیم. در این موقع، کدام یک را ترجیح دهیم؟

پاسخ: اگر یقین یا اطمینان به جهت قبله پیدا کردید، به یقین و اطمینان خودتان عمل کنید، وگرنه اگر بیّنه بر خلاف اجتهاد شما باشد، چنانچه آن بیّنه، اِخبار از حس باشد، بر اجتهاد شما مقدّم است، وگرنه اقوی عمل به مقتضای اجتهاد است و در هر صورت تکرار نماز وجهی ندارد.

[۶۵۳] سؤال ۲: گاهی تعیین قبله توسط نمازگزار، موافق با جهت قبله در محراب‌ها و قبرهای آن منطقه نیست. آیا نمازگزار، می‌تواند به طرف قبله‌ای که خودش تعیین کرده، نماز بخواند؟

پاسخ: ظاهر این است که عمل به اجتهاد خودش کافی است؛ چون دلیلی بر حجیّت امور ذکر شده در سؤال، جز سیره نیست و سیره از شمول این صورت قاصر است.

[۶۵۴] سؤال ۳: اگر مکلّف، در حال خواندن نماز گمان پیدا کند که قبله در جهتی غیر از آن جهتی است که به سوی آن نماز می‌خواند، آیا می‌تواند جهت خود را به سوی طرفی که گمان پیدا کرده، تغییر دهد؟

پاسخ: باید جهت خود را به آن طرفی که ظن پیدا کرده، تغییر دهد، مگر این که به مقتضای ظنّ فعلی او جهت اولی، پشت به قبله و یا به طرف راست و یا چپ قبله باشد که در آن صورت، باید نماز را اعاده کند.

[۶۵۵] سؤال ۴: شغل کسی تجارت به وسیله کشتی است و گاهی کشتی به مدت طولانی (مثلًا یک هفته) توقّفی ندارد و به ساحل نمی‌رسد. با توجه به این که این شخص می‌تواند به شغل دیگری بپردازد، آیا ترک این شغل بر او واجب است یا می‌تواند نماز را بدون رو به قبله بودن، در کشتی بخواند. البته در طول مسیر، همیشه می‌تواند جهت قبله را تشخیص دهد؟

پاسخ: باید در زمانی که حرکت کشتی به طور مستقیم است و می‌توان نماز را رو به قبله خواند، در آن حال، نماز را رو به قبله بخواند.

{پوشش بدن در نماز}

[۶۵۶] سؤال ۵: اگر دختر غیر بالغ بخواهد نماز را به طور صحیح بخواند، آیا رعایت مقدار پوششِ لازم در نماز، برای او هم لازم است؟

پاسخ: پوشاندن سر و گردن برای دختر غیر بالغ لازم نیست؛ ولی بقیه بدنش را بپوشاند.

[۶۵۷] سؤال ۶: تکلیف بیمارانی که دچار سوختگی بدن شده و برای انجام نماز، قادر به پوشاندن قسمت‌هایی از بدن که پوشاندن آنها واجب است، نمی‌باشند، چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر استفاده کردن از ساتر به هیچ صورتی ممکن نیست، همان گونه بدون ساتر و طبق دستوری که برای نماز برهنگان در رساله توضیح المسائل آمده است، نماز بخوانند و اشکالی ندارد.

[۶۵۸] سؤال ۷: بعضی از زنان، نماز را با چادر سفید می‌خوانند. اگر چادرشان نازک باشد و بدن از زیر آن نمایان شود (اعم از این که نامحرم حضور داشته باشد یا خیر)، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنانچه خودِ بدن از زیر چادر نمایان باشد، برای نماز اشکال دارد، هر چند بیننده‌ای نباشد.

[۶۵۹] سؤال ۸: وظیفه زنی که در هنگام نماز، مرد اجنبی به او نظر به ریبه می‌کند، چیست؟

پاسخ: اگر مرد اجنبی به وجه و کفّین زنی که در حال نماز است، نظر به ریبه کند، بنابر احتیاط بر زن واجب است آنها را بپوشاند؛

ولی این احتیاط به جهت نماز نیست. بنا بر این اگر خودش را فقط به انـدازه پوششـی که در نماز لازم است، بپوشانـد، نمازش باطل نمی‌شود.

شرایط پوشش نمازگزار

[۶۶۰] سؤال ۹: یـک نفر دو لبـاس دارد که می‌دانـد نمـاز بـا یکی از آنهـا صـحیح است و با یکی دیگر صـحیح نیست، مثل این که غصبی است یا از جنس ابریشم و طلا است یا از اجزای حیوان حرام گوشت تهیه شـده است یا نجس است. در این حالت، اگر نتواند دو لباس را از یکدیگر تشخیص دهد، چه طور نماز بخواند؟
پاسخ: اگر علم دارد که یکی از دو لباس، ابریشـمی و یا طلا باف و یا غصبی است و یکی دیگر، لباسی است که نماز در آن صحیح است، در این صورت باید عریان نماز بخواند و اگر علم دارد که یکی از دو لباس، متنجّس و یا از اجزای حیوان حرام گوشت است و یکی دیگر، لباسی است که نماز در آن صحیح است، در این صورت، در هر دو لباس، به طور جداگانه نماز بخواند؛ یعنی دو نماز خوانـده شود و اگر وقت تنگ باشـد، به قـدری که فقط برای یک نماز وقت داشـته باشـد، عریان نماز بخوانـد و بنا بر احتیاط بعـداً نمازش را قضا نماید.
پاک بودن لباس
[۶۶۱] سؤال ۱۰: آیا نماز خواندن در لباس تطهیر شده با آب غصبی یا با آبی که از پول حرام تهیه شده، صحیح است یا باطل؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر بعد از خشک شدن لباس نماز بخواند، اشکالی ندارد و اگر در حال رطوبتِ لباس نماز بخواند، ظاهر این است که باز هم نماز، صحیح است؛ ولی بهتر است که تا خشک شدن لباس، نماز در آن لباس را ترک کند.
[۶۶۲] سؤال ۱۱: کسی که چندین لباس دارد و تعدادی از آنها نجس شده و نمی‌داند که کدام یک از آنهاست، آیا برای نماز، باید تمـام آنهـا را آب بکشـد و بـا یکی از آنهـا نمـاز بخوانـد یا این که با تکرار نماز در این لباس‌ها وظیفه‌اش را انجام داده است؟ و در صورت دوم، باید چند نماز بخواند تا به تکلیفش عمل کرده باشد؟
پاسخ: در فرض سؤال، بهتر است یکی از لباس‌ها را بشوید و با آن نماز بخواند، اگر چه می‌تواند نماز را در لباس‌های مختلف تکرار کند، تا اندازه‌ای که بداند یکی از نمازها در لباس پاک خوانده شده است.
[۶۶۳] سؤال ۱۲: آیا نماز در لباس‌های معطّر به عطرهای امروزی که محتوی الکل است، صحیح است؟
پاسخ: اشکالی ندارد، مگر آن که علم به نجاست داشته باشد.

نماز بدون طهارت بدن و لباس

[۶۶۴] سؤال ۱۳: آیا با خون هموروئید (بواسیر) داخلی یا خارجی، می‌توان نماز خواند؟
پاسخ: خون بواسیر خارجی اشکال ندارد؛ ولی خون بواسیر داخلی، اگر به لباس یا ظاهر بدن سرایت کند، محلّ اشکال است.
[۶۶۵] سؤال ۱۴: بیماری که هموروئید (بواسیر) عمل کرده و یا آلت تناسلی وی دچار سوختگی شده و یا به دلیل دیگری نمی‌تواند طهارت بگیرد.
الف. برای نماز چه تکلیفی دارد؟
پاسخ: در مفروض سؤال، با همان کیفیت نماز بخواند.

ب. نمازهایی که بدون طهارت عورتین خوانده، آیا بعد از بهبودی باید قضا نماید؟

پاسخ: قضا لازم نیست؛ ولی بنا بر احتیاط، اگر پس از خواندن نماز توانست خود را تطهیر کند، چنانچه وقت نماز باقی باشد، آن را اعاده نماید.

ج. اگر در بین نماز به خاطر این که نمی‌توانسته استبراء کند، قطراتی بول از وی خارج شود، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در فرض سؤال، باید نماز را قطع کند و پس از گرفتن وضو، نماز را دوباره بخواند.

[۶۶۶] سؤال ۱۵: در مواردی که علاوه بر خون جروح، نجاست دیگری مانند (بول و غائط) در نجس کردن قسمت مجروح بدن دخالت دارد و تطهیر آن حرجی است، آیا عفو، شامل آن می‌شود یا خیر؟

پاسخ: مورد سؤال، از موارد عفو قروح و جروح نیست؛ ولی اگر تطهیر ممکن نباشد یا حرجی باشد، مادامی که حرجی است، تطهیر لازم نیست.

[۶۶۷] سؤال ۱۶: آیا عفو از خون قروح و جروح، در مواردی که رطوبات خارجی وارد منطقه زخم شود و برای درمان لازم باشد (مانند مواد ضد عفونی کننده و دارویی) و باعث متنجس شدن قسمت مشتمل بر زخم‌ها گردد و تطهیر آن حرجی باشد نیز صدق می‌کند یا نه؟

پاسخ: عفو، غیر مورد زخم را شامل نمی‌شود و اگر تطهیر حرجی باشد، مادامی که حرجی است، تطهیر لازم نیست.

[۶۶۸] سؤال ۱۷: اگر در حال نماز از بینی نمازگزار خون بیاید، آیا نمازش باطل می‌شود؟

پاسخ: اگر خون به ظاهر بدن سرایت نکند و یا در صورت سرایت کردن، کمتر از اندازه درهم باشد، برای نمازش اشکالی ندارد؛ ولی اگر بیشتر از اندازه درهم باشد، در صورتی که بتواند بدون بر هم خوردن صورت نماز، در بین نماز تطهیر کند، باید همین کار را انجام دهد، وگرنه باید نماز را قطع نماید و پس از تطهیر، نماز را از سر بگیرد.

[۶۶۹] سؤال ۱۸: اگر در دو جای بدن یا لباس، لکه خون و هر کدام کمتر از اندازه یک درهم باشد، آیا نماز خواندن اشکال دارد؟

پاسخ: اگر جمعاً به اندازه درهم باشد، بنا بر احتیاط نمی‌توان در آن لباس نماز خواند.

[۶۷۰] سؤال ۱۹: در لباس نمازگزار مقداری خون هست؛ ولی نمی‌داند که به اندازه درهم است یا کمتر از آن. آیا نماز با آن صحیح است؟

پاسخ: احتیاط واجب، عدم عفو است، مگر آن که سابقاً کمتر از درهم بوده و شک کند که زیادتر شده است یا نه.

[۶۷۱] سؤال ۲۰: خونی به مقدار کمتر از درهم، در لباس وجود دارد که معلوم نیست خون حیض و نفاس و استحاضه است یا خونی که از رگ بریده خارج شده است. آیا نماز با آن مجزی است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، مشکل است.

[۶۷۲] سؤال ۲۱: در مواردی که تطهیر بدن یا لباس به دلیل زخم یا بیماری، دارای حرج شخصی یا نوعی باشد و از موارد عفو قروح و جروح محسوب نشود، نماز را چگونه باید خواند؟

پاسخ: اگر بدن نجس باشد و تطهیر آن، حرج شخصی داشته باشد، نماز را همان طور بخواند و کافی است و اگر لباس نجس باشد و تطهیر لباس برای او حرجی باشد، در صورت امکان لباس را درآورد و به دستوری که برای نماز برهنگان گفته شده، نماز بخواند و احتیاطاً با همان لباس، نماز را دوباره بخواند و اگر خارج کردن لباس برایش مقدور نباشد، با همان لباس، نماز بخواند و این نماز کافی است. البته هر مقدار از نجاست بدن یا لباس که تطهیر آن برای بیمار حرجی نباشد، بنابر احتیاط واجب تطهیر شود.

[۶۷۳] سؤال ۲۲: بدن یا لباس برخی از بیماران بستری در بیمارستان به واسطه خونگیری و... نجس می‌شود. در صورتی که امکان شستن بدن و تهیه لباس پاک نباشد، برای ادای نماز چه باید بکنند؟

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه محذوری برای بیمار نداشته باشد، باید لباس‌های نجس خود (حتی ساتر عورت) را در آورد و بنا بر احتیاط در حدّ امکان بدن را نیز تطهیر کند و نماز بخواند و سپس بنا بر احتیاط در صورتی که حرجی نباشد، نماز را در لباس نجس نیز تکرار کند و اگر خارج کردن لباس محذور داشته باشد، بنا بر احتیاط در حدّ امکان لباس و بدن را تطهیر نماید و نمازش را بخواند.

[۶۷۴] سؤال ۲۳: در صورتی که ملافه یا وسایل درمانی که همراه بیمار است، متنجس باشد و یا احتمال نجاست داشته باشد و تطهیر و تعویض آن برای بیمار، غیر ممکن یا موجب مشقت باشد، چگونه باید نماز بخواند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، نماز خواندن به همان صورت صحیح است.

[۶۷۵] سؤال ۲۴: شخصی در محلّی زندانی شده و لباس و بدنش نجس است و مقدار آبی که به او داده‌اند، فقط برای آب کشیدن لباس و بدن یا برای وضو گرفتن کافی است و از طرفی وسیله‌ای هم برای تیمّم کردن ندارد تا بعد از آب کشیدن لباس و بدن، با تیمّم نماز بخواند. در این صوررت چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: باید با آن آب، وضو بگیرد و اگر آبی باقی ماند، بنا بر احتیاط تا آن جا که ممکن است نجاست بدن را با آن برطرف یا کم کند و اگر آبی برای تطهیر لباس باقی نماند، چنانچه نماز برهنه محذور داشته باشد، در همان لباس نجس نمازش را بخواند و اشکالی ندارد.

[۶۷۶] سؤال ۲۵: کسی که دو یا چند جا از بدنش و یا لباسش نجس شده و آب به اندازه کافی برای پاک کردن همه نجاست از بدن و یا لباس ندارد، آیا تطهیر کردن از او ساقط می‌شود و به همان صورت می‌تواند نماز بخواند یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، بنا بر احتیاط واجب تا آن حد که می‌تواند از مقدار نجس کم کند.

[۶۷۷] سؤال ۲۶: پرستارانی که لباس آنها آغشته به خون و یا ادرار است و امکان تطهیر را ندارند، چگونه نماز بخوانند؟ و اگر با این حال نماز بخوانند، آیا باید اعاده و قضا نمایند یا خیر؟

پاسخ: باید با لباس پاک نماز بخوانند و اگر لباس پاک نداشته باشند، باید به دستوری که در توضیح المسائل، برای نماز برهنگان ذکر شده (مسأله ۸۲۳ توضیح المسائل) عمل نمایند و سپس احتیاطاً با همان لباس نجس نیز نماز را اعاده کنند؛ ولی اگر به خاطر سرما یا عذر دیگری نمی‌توانند برهنه نماز بخوانند، نماز خواندن آنان در همان لباس نجس، صحیح است. البته در این صورت بنا بر احتیاط به هر مقدار که ممکن است و حرجی نیست باید از نجاست لباس کم کنند.

[۶۷۸] سؤال ۲۷: بیماری که توانایی طهارت گرفتن خود را ندارد، آیا جایز است طهارت عورتین او توسط شخص دیگری انجام شود؟ در صورت جواز، آیا طهارت گرفتن، واجب است یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر همسر نباشد و شخص دیگر مرتکب حرام نشود، جایز است و بلکه بر خود بیمار، چنانچه مستلزم حرج نیست، نایب گرفتن لازم است.

[۶۷۹] سؤال ۲۸: آیا نماز با دستبند یا النگو یا دیگر زیور آلاتی که نجس شده است، صحیح است یا نه؟

پاسخ: در موارد ذکر شده در سؤال، اگر نمازگزار زن باشد و نجاست از زیور آلات به لباس و یا بدن زن سرایت نکند، نمازش صحیح است، و اگر مرد باشد، نمازش از جهت نجاست اشکال ندارد؛ ولی اگر زیور آلات از جنس طلا باشد، از جهت طلا بودن اشیای مذکور، اشکال پیدا می‌کند.

[۶۸۰] سؤال ۲۹: شخصی بول کرد و خود را طاهر نکرد و برای نماز وضو گرفت و نماز خواند و بعد از نماز یادش آمد. آیا صرف تطهیر مخرج بول کافی است یا باید وضو نیز بگیرد؟ و در هر دو صورت، نمازی که خوانده، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: وضو صحیح است؛ اما نمازش باطل است؛ چون فراموش نموده است که خود را تطهیر کند و با بدن نجس وارد نماز شده

است. پس از به یاد آوردن نجاست، باید مخرج بول را تطهیر و نمازهایی را که با بدن نجس خوانده، اعاده نماید.

[۶۸۱] سؤال ۳۰: اگر مخرج بول، به جهت ندانستن مسأله با آب قلیل یک بار آب کشیده شود و لباس نیز با تماس با مخرج بول مرطوب شود، حکم نمازهایی که با این حالت خوانده شده، چه می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه جاهل قاصر باشد، نمازهای خوانده شده قضا ندارد؛ ولی برای نمازهای بعد، باید از لباس پاک استفاده کند و مخرج بول، هنگام آب کشیدن با آب قلیل، به احتیاط واجب باید دو بار شسته شود.

[۶۸۲] سؤال ۳۱: اگر کسی می‌داند که چیزی نجس است و فراموش می‌کند و بعد با لباس یا بدن مرطوب، با آن چیز نجس ملاقات می‌کند و نماز می‌خواند و بعد از نماز به یاد می‌آورد که آن چیز نجس بوده و در نتیجه لباس یا بدنش در هنگام نماز نجس بوده است. حکم این نماز چیست؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر از ناحیه وضو و غسل اشکالی پیدا نشده باشد، نماز صحیح است؛ ولی برای نمازهای بعد، موضع نجس را بشوید.

مباح بودن لباس

[۶۸۳] سؤال ۳۲: آیا نماز خواندن با لباسی که خمس به آن تعلّق پیدا کرده یا با لباسی که از مالی تهیه شده که خمس آن را نداده‌اند، صحیح است یا باطل؟

پاسخ: اگر به عین لباس، خمس تعلّق بگیرد و خمس آن به ذمّه گرفته شود، تصرّف در آن و از جمله نماز خواندن با آن اشکال ندارد؛ ولی بدون به ذمّه گرفتن و یا پرداختن خمس آن، نماز در آن لباس صحیح نیست؛ و اگر با پولی که خمس به آن تعلّق گرفته، لباس تهیه شده باشد، نماز با آن صحیح است؛ ولی باید فوراً خمس پرداخت شود.

[۶۸۴] سؤال ۳۳: اگر کسی در وسط نماز بفهمد که لباس او غصبی است، آیا می‌تواند نمازش را ادامه دهد؟

پاسخ: اگر غیر از آن لباس، ساتر دیگری که غصبی نیست داشته باشد، چنانچه بتواند بدون بر هم خوردن موالات فوراً لباس غصبی را در آورد، باید لباس را بیرون آورد و سپس نماز را ادامه دهد و صحیح است، اگرچه بیرون آوردن لباس در غیر ساتر فعلی، مبنی بر احتیاط است؛ ولی اگر این گونه ممکن نیست و وقت وسعت دارد، نماز را قطع کند و بعد با لباس مباح، نماز بخواند و اگر وقت تنگ است، در حال اشتغال به نماز، لباس را بیرون آورد و نماز را قطع نکند.

[۶۸۵] سؤال ۳۴: کسی که لباس غصبی پوشیده و موقع نماز نمی‌تواند لباس دیگری تهیه کند، چه طور نماز بخواند، با لباس غصبی یا عریان؟

پاسخ: اگر ناچار به پوشیدن لباس غصبی باشد، مثل این که بخواهد خود را از سرما و مانند آن حفظ کند و یا لباس را حفظ کند تا تلف نشود، می‌تواند در همان لباس، نماز بخواند و نماز او صحیح است، مگر این که خودش آن لباس را غصب کرده باشد و لباس نیز ساتر بالفعل باشد که در این صورت، نماز او خالی از اشکال نیست و بنا بر احتیاط باید در همان لباس نماز بخواند و بعداً در لباس مباح نیز آن نماز را دوباره به جا آورد. البته اگر غرض از حفظ کردن لباس غصبی، برگرداندن آن به مالک اصلی باشد، دوباره خواندن نماز لازم نیست؛ ولی اگر مضطر به پوشیدن لباس غصبی نباشد و غیر از این لباس هم ساتر دیگری نداشته باشد، باید عریان نماز بخواند و دستور نماز خواندن شخص عریان، در رساله توضیح المسائل (مسأله ۸۲۳) بیان شده است.

پوشش از اجزای میته نباشد

[۶۸۶] سؤال ۳۵: اگر لباس نمازگزار از اجزای میته حیوانی تهیه شـده باشـد که خون جهنـده ندارد و میته آن پاك است، آیا باز هم نمازش باطل است؟

پاسخ: اختصاص منع، به اجزای میته‌ای که خون جهنده دارد، خالی از قوّت نیست.

[۶۸۷] سؤال ۳۶: آیا می‌توان در چرم‌های وارداتی از خارج که با آنها بند ساعت یا جلد دفتر درست می‌کنند، نماز خواند؟

پاسخ: در چرم‌هایی که از خارج و کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شوند و نمازگزار نمی‌داند تذکیه شرعی شده‌اند یا خیر، نمی‌توان نماز خواند. البته این در صورتی است که بداند این اشیاء حتماً چرم هستند؛ ولی اگر نداند که چرم هستند یا خیر، نماز خواندن در آنها اشکال ندارد.

پوشش از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد

[۶۸۸] سؤال ۳۷: حیوان حرام گوشتی که ذبح شرعی شـده است، آیـا نماز خوانـدن در لباسـی که از اجزای این حیوان تهیه شـده، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: نماز خواندن در لباس مذکور صحیح نیست.

[۶۸۹] سؤال ۳۸: گربه‌ای از کنار شخصـی که در حال نماز است، رد می‌شود و لباس او به مو و بـدن گربه برخورد می‌کند. آیا نماز او درست است یا باطل؟

پاسخ: مالیده شدن بدن گربه به لباس یا بدن نمازگزار (ولو این که بدن گربه یا بدن و لباس نمازگزار خیس و مرطوب هم باشـند)، اشکال ندارد، مگر این که موهای گربه کنده شده، به بدن یا لباس نمازگزار بچسبد، که در این صورت باید آنها را برطرف نماید و نماز را ادامه دهد والّا نمازش باطل می‌شود.

[۶۹۰] سؤال ۳۹: نماز خوانـدن در لباسـی که در آن مقـداری پوست خز یا سـنجاب یا مار به کار رفته است، اشـکال دارد یا بی مانع است؟

پاسخ: نماز خواندن با پوست خز اشکالی ندارد؛ ولی نماز خواندن با پوست سنجاب، خالی از اشکال نیست و نماز خواندن با پوست مار صحیح نیست.

[۶۹۱] سؤال ۴۰: در بعضـی از منـاطق از موی شتر وسایلی تهیه می‌شود. حال اگر شتر نجاسـتخوار شود، آیا با لباسـی که از موی این شتر تهیه شود، می‌شود نماز خواند؟

پاسخ: بنا بر احتیاط نمی‌تواند با آن لباس نماز بخواند.

[۶۹۲] سؤال ۴۱: آیا با لباسی که نمی‌دانیم جنس آن از پوست حیوان است یا چیز دیگر، می‌توانیم نماز بخوانیم؟

پاسخ: نماز خواندن در لباس مذکور اشکال ندارد.

پوشش مرد از طلا نباشد

[۶۹۳] سؤال ۴۲: مردی با انگشتر طلا نماز می‌خوانـد، در حالی که نمی‌دانـد نماز با انگشتر طلا باطل است یا می‌دانـد، ولی فراموش کرده یا الان غفلت دارد که نباید با انگشتر طلا نماز بخواند. در صورت‌های مطرح شده، نمازش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در سه صورت فرض شده، نمازش صـحیح است. البته در جهل به حکم، اگر در یادگرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد، نمازش باطل است.

[۶۹۴] سؤال ۴۳: آیا مرد می‌تواند با ساعت یا گردنبند طلایی که کاملاً در زیر لباس پنهان شده و معلوم نیست، نماز بخواند؟

پاسخ: اگر اشیای ذکر شده در زیر لباس هم مخفی باشند، نماز با آنها صحیح نیست.

[۶۹۵] سؤال ۴۴: اگر چیزهایی مثل انگشتر یا دستبند یا ساعت که از جنس طلاـ ساخته شده، در جیب مردی که در حال نماز خواندن است، باشد، نمازش باطل است یا صحیح؟

پاسخ: نمازش صحیح است.

[۶۹۶] سؤال ۴۵: در مدارس پسرانه، گاهی مشاهده می‌شود که دانش‌آموزان از گردنبندهای طلا و غیر طلا استفاده می‌کنند که روی بعضی از آنها کلمات قرآنی و یا اسم ائمه اطهارعلیهم السلام نوشته شده است و معمولاً در همه جا و همه حال به همراه دارند. حکم شرعی این عمل چگونه است؟

پاسخ: استفاده از طلای زینتی برای مردان جایز نیست و نماز خواندن با آن باطل است، مگر این که در جیب بگذارند؛ و اگر کلمات قرآن و اسم ائمه‌علیهم السلام بر آن نوشته شده باشد، نجس کردن وهتک حرمت آن جایز نیست.

[۶۹۷] سؤال ۴۶: آیا مرد می‌تواند با ساعت یا انگشتر یا گردنبندی که معلوم نیست از جنس طلاست یا نه، نماز بخواند؟

پاسخ: در فرض سؤال، اشکال ندارد.

[۶۹۸] سؤال ۴۷: استفاده از انگشتر پلاتین و نقره، در حین نماز اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: اشکال ندارد.

پوشش مرد از حریر نباشد

[۶۹۹] سؤال ۴۸: نماز خواندن برای مردان در پارچه‌هایی که فعلاً مشهور است که حریر هستند، ولی انسان نمی‌داند که حریر واقعی و طبیعی هستند یا مصنوعی، چه صورتی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

مستحبّات و مکروهات پوشش در نماز

[۷۰۰] سؤال ۴۹: علاوه بر عقیق، به کار بردن چه سنگ‌های دیگری جهت نگین انگشتری مستحب است؟

پاسخ: راجع به استحباب انگشتر عقیق، یاقوت، زمرّد، فیروزه، جزع یمنی و بلور، روایاتی چند در «ابواب احکام ملابس» از کتاب «وسائل الشیعه» وارد شده است.

[۷۰۱] سؤال ۵۰: آیا عطر زدن و آرایش نمودن و استفاده از گردنبند به هنگام نماز، برای زنان مستحب است یا خیر؟

پاسخ: عطر زدن و گردنبند به گردن آویختن در نماز، برای زنان استحباب دارد.

[۷۰۲] سؤال ۵۱: نماز خواندن با انگشتر و لباسی که دارای صورت و عکس جاندار و غیر جاندار است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز خواندن در لباس مفروض جایز است، اگرچه بهتر است اینها را به امید این که ترک کردنش مطلوب باشد، نپوشد.

[۷۰۳] سؤال ۵۲: پوشیدن لباس سیاه در نماز چه حکمی دارد؟

پاسخ: مکروه است.

[۷۰۴] سؤال ۵۳: آیا در ایّام عزاداری ائمه معصومین و سید الشهداءعلیهم السلام، پوشیدن لباس سیاه در هنگام نماز، مکروه است؟

پاسخ: چنانچه جزء شعائر محسوب شود، ظاهراً کراهت نداشته باشد.

احکام دیگر پوشش در نماز

[۷۰۵] سؤال ۵۴: نماز مرد در لباس مخصوص بانوان و نماز زن در لباس مخصوص به مردان، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز در این حالت صحیح است؛ ولی بهتر است ترک شود.

[۷۰۶] سؤال ۵۵: بعضی از لباس‌ها مانند شلوار کمری مدتی قبل لباس مخصوص به مردان محسوب می‌شد؛ ولی امروزه بر اثر کاربرد زیاد توسط خانم‌ها، لباس مشترک محسوب می‌شود. آیا خانم‌ها می‌توانند در لباسی که قبلاً لباس مخصوص مردان بوده، ولی حالا لباس مشترک محسوب می‌شود، نماز بخوانند؟

پاسخ: بلی، می‌توانند.

[۷۰۷] سؤال ۵۶: نماز خواندن با کفش یا دستکشی که پاک است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: با دستکش اشکالی ندارد؛ ولی نماز خواندن با کفش، اگر مانع رسیدن سر انگشت بزرگ پا به زمین شود، اشکال دارد، وگرنه جایز است.

{ شرایط مکان نمازگزار }

مباح بودن مکان

[۷۰۸] سؤال ۵۷: نماز خواندن در وسیله نقلیه غصبی (مثل اتوبوس)، چه در حال حرکت یا ایستاده، آیا ضرری برای نماز دارد یا خیر؟ آیا در این صورت، اتوبوس، مکان نمازگزار محسوب می‌شود یا زمینی که اتوبوس بر روی آن ایستاده، مکان نمازگزار است؟

پاسخ: نماز خواندن در اتوبوس غصبی باطل است و اتوبوس، مکان نمازگزار محسوب می‌شود.

[۷۰۹] سؤال ۵۸: اگر وارد منزل کسی شویم که اطمینان داریم اهل خمس دادن نیست، نماز ما در آن منزل صحیح است یا باطل؟

پاسخ: اگر روی همان مکان و فرشی که نماز می‌خوانید، ندانید که خمس به آن تعلّق گرفته یا نه، نمازتان در آن مکان صحیح است و اشکالی ندارد.

[۷۱۰] سؤال ۵۹: شخص رباخوار با پول ربوی، خانه‌ای می‌خرد یا می‌سازد. آیا نماز خواندن در آن خانه صحیح است؟

پاسخ: اگر رباخوار، برای تهیه خانه (خریدن یا ساختن) معامله را به صورت کلّی انجام دهد، یعنی ثمن به ذمّه باشد؛ ولی موقع پرداخت کردن، آن را از پول ربا بپردازد، معامله، صحیح و نماز در آن خانه صحیح است و اگر معامله، شخصی باشد، یعنی قصد آنها این باشد که خانه را در مقابل این پول (پول ربا) معامله کنند، معامله باطل و در صورت عدم رضایت مالك اول، نماز در آن هم باطل است.

[۷۱۱] سؤال ۶۰: شخص ربا گیرنده، برای ساخت یا خرید خانه، قرض ربوی می گیرد. آیا نماز خواندن در این منزل اشکال دارد؟

پاسخ: کسی که برای تهیه خانه، قرض ربوی می گیرد، اگر معامله را به صورت کلّی انجام دهد، یعنی ثمن به ذمّه باشد،ولی در موقع پرداخت، ثمن را از آن پول بپردازد، مالك خانه می‌شود و نماز هم در آن صحیح است؛ اما اگر معامله، شخصی باشد، یعنی قصد آنها این باشد که خانه را در مقابل این پول معامله کنند، صحّت معامله خالی از اشکال نیست و نماز هم در آن خانه، در صورت عدم رضایت مالك اصلی، بنا بر احتیاط صحیح نیست.

[۷۱۲] سؤال ۶۱: آیا ایستادن، غذا و چای خوردن و نماز خواندن در خانه کسی که تازه از دنیا رفته و اموال او بین ورثه تقسیم نشده، جایز است؟

پاسخ: در صورت عدم وصیت میّت، اگر در میان ورثه، صغیر و یا قاصر دیگری نباشد، با اجازه همه ورثه جایز و صحیح است؛ ولی اگر صغیر و قاصر دیگری باشد، ولیّ شرعی آنها در صورت مصلحت صغیر و قاصر می‌تواند نسبت به کارهایی که مستلزم صرف اموال نیست، اجازه دهد؛ اما در مورد صرف اموال، نسبت به سهم صغیر نمی‌تواند اجازه دهد و باید از مال بزرگ‌ترها و یا دیگران صرف شود.

[۷۱۳] سؤال ۶۲: دو نفر در خانه یا مغازه‌ای با هم شریک هستند. آیا هر یک از آنها می‌تواند با این حساب که مالک مقداری از خانه یا مغازه است، بدون اجازه دیگری در آن نماز بخواند؟ و اگر بدون اجازه شریک خود نماز بخواند، آیا وجهی برای تصحیح نمازش وجود دارد؟

پاسخ: با اذن شریک می‌تواند در خانه یا مغازه مشترک نماز بخواند و بدون اذن، صحیح نیست.

[۷۱۴] سؤال ۶۳: آیا انسان حق دارد در خانه‌ای که از مالی تهیه کرده که خمس یا زکات آن را نداده، نماز بخواند؟

پاسخ: اگر خمس بر عهده او بوده، نمازش در آن خانه صحیح است، مگر آن که اصلاً پایبند به پرداخت خمس نباشد و معامله را به نحو شخصی انجام دهد و اگر زکات بر عهده‌اش بوده، در صورتی که معامله‌اش معامله کلی باشد و یا اگر معامله شخصی بوده، پرداخت زکات را به ذمّه گرفته باشد، نماز او در آن خانه صحیح است و در هر حال، باید فوراً خمس یا زکات را پرداخت کند.

[۷۱۵] سؤال ۶۴: کسی که در مکان غصبی زندانی شده است، آیا لازم است نماز بخواند؟ و اگر لازم است، کیفیت آن همانند نماز معمولی است یا خیر؟

پاسخ: لازم است نماز بخواند و نمازش همان نماز متعارف و معمول است؛ بلکه این شخص، مانند مضطر است و در صحّت نمازش اشکالی نیست.

[۷۱۶] سؤال ۶۵: اگر در منزلی که میهمان هستیم، احتمال دهیم که صاحب خانه راضی به نماز خواندن ما در آن خانه نیست، چه باید بکنیم؟

پاسخ: باید احراز کنیم که صاحب خانه راضی است که می‌توانیم آن را با اذن صریح یا اذن فحوی و یا به شاهد حال به دست آوریم و اگر ظن و گمان به رضایت هم پیدا کنیم، کافی است، وگرنه نماز خواندن در آن خانه اشکال دارد.

[۷۱۷] سؤال ۶۶: در اماکن عمومی (مانند مدارس)، محلّی را برای سرایداران جهت نگهبانی و حفظ اموال دولتی می‌سازند تا در آن جا مسکن گزینند؛ ولی گاهی مشاهده می‌شود در همان اماکن عمومی، از بودجه بیت المال محلّی را برای اسکان کارمندان دیگر (به غیر از سرایداران یا خدمتگزاران) می‌سازند و آن اماکن عمومی را منزل موقّت قرار می‌دهند. آیا خواندن نماز در چنین مکانی اشکال ندارد؟

پاسخ: تصرّف در بیت المال صحیح نیست، مگر این که حاکم شرع اذن داده باشد. البته اگر این کار، طبق مقرّرات انجام شود، اشکال ندارد.

بی‌حرکت بودن مکان

[۷۱۸] سؤال ۶۷: آیا نماز خواندن در حال حرکت در وسایل نقلیه (هواپیما، قطار، کشتی و...) نیاز به اعاده دارد؟

پاسخ: اگر به خاطر تنگی وقت یا جهت دیگر، ناچار شود در وسایل نقلیه که در حال حرکت است، نماز بخواند، باید به قدری که ممکن است، در حال استقرار بدن نماز بخواند و به طرف قبله باشد، و اگر نمی‌تواند در تمام طول نماز استقرار بدن خود را حفظ کند، باید در صورت امکان، هنگام قرائت و ذکرهای واجب، بدن او مستقر باشد و در حال عدم استقرار، آنها را نگوید، مگر این که این امر موجب سکوت و فاصله زیاد بین کلمات شود و صورت نماز را به هم بزنند که در این صورت باید اذکار را در همان

حال عدم استقرار بگوید و نماز او صحیح است.

[۷۱۹] سؤال ۶۸: آیا می‌توان نماز واجب را در حال اختیار، در وسیله نقلیه در حال حرکت یا در حال پیاده راه رفتن، به شرط این که بتوان جهت قبله را رعایت کرد، خواند؟

پاسخ: در حال اختیار، بنا بر احتیاط واجب صحیح نیست.

[۷۲۰] سؤال ۶۹: آیا نماز خواندن روی تخت بیمارستان و در حال ایستاده، صحیح است یا نه؟

پاسخ: در صورتی که تخت حرکت نکند و محل سجده، ثابت و آرام باشد، نماز خواندن روی آن اشکال ندارد.

پاک بودن مکان

[۷۲۱] سؤال ۷۰: با توجه به این که نجاست کف اتاق‌های بیمارستان به وسیله «تی» شسته می‌شود، آیا موجب طهارت کف می‌شود یا نه؟ در صورت عدم پاکی، بیماران در این اتاق چگونه نماز بخوانند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر شرایط ذکر شده در توضیح المسائل برای تطهیر زمین مراعات نشود، کشیدن وسیله مذکور، موجب طهارت نمی‌شود؛ اما اگر یقین به نجاست آن مکان نداشته باشند یا مکان و بدن، خشک باشند، در صورتی که جای سجده (مثل مهر) پاک باشد، می‌توانند نماز بخوانند.

[۷۲۲] سؤال ۷۱: فردی را در اتاقی زندانی کرده‌اند و تمام کف اتاق که سجده بر آن صحیح است، نجس است و چیز دیگری هم برای سجده کردن ندارد. آیا واجب است باز هم نماز بخواند؟ و در صورت خواندن، باید اعاده کند یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، واجب است نماز بخواند و بر همان موضع نجس سجده کند و اعاده لازم نیست.

[۷۲۳] سؤال ۷۲: اگر شخصی به نجاست چیزی علم نداشته یا نجاست آن را فراموش کرده باشد و در نماز، بر آن سجده کند و پس از نماز بفهمد، وظیفه او چیست؟

پاسخ: اگر دو سجده از یک رکعت را به این نحو به جا آورده باشد، بنا بر احتیاط واجب نماز خود را اعاده کند.

[۷۲۴] سؤال ۷۳: گاهی مشاهده می‌شود در مدارسی که نمازخانه دارند و کف نمازخانه موکت شده است، دانش‌آموزان با کفش به داخل نمازخانه می‌روند. آیا در چنین نمازخانه‌ای افراد بالغ می‌توانند نماز بخوانند یا خیر؟

پاسخ: می‌توانند نماز بخوانند.

جلوتر یا مساوی نبودن زن نسبت به مرد

[۷۲۵] سؤال ۷۴: آیا جایز است در هنگام نماز، زن جلوتر از مرد یا موازی مرد بایستد؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست، مگر این که بین آنها حائل وجود داشته و یا این که ده ذراع فاصله باشد.

دیگر مسائل مکان نمازگزار

[۷۲۶] سؤال ۷۵: نماز خواندن در خانه‌ای که مجسمه یا عکس جاندار، بر در و دیوار آن نصب شده، چگونه است؟

پاسخ: نماز خواندن در مکانی که مجسمه یا عکس انسان یا حیوان در آن جا وجود دارد، مکروه است؛ ولی صحیح و مجزی است.

[۷۲۷] سؤال ۷۶: آیا خواندن نماز در مراکز تجمّع دراویش و حسینیه‌های متعلّق به دراویش، اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: نماز خواندن در محلّ مباح و طاهر اشکال ندارد؛ ولی باید محلّ معصیت نباشد و حضور در مجلس معصیت، گناه است.

احکام مسجد

نجس شدن مسجد

[۷۲۸] سؤال ۷۷: اگر در بین نماز، مسجد به واسطه خود نماز گزار یا شخص دیگری نجس شود، نمازگزار باید خواندن بقیه نماز را مقدّم کند یا پاک کردن مسجد را از نجاست؟

پاسخ: در وسعت وقت نماز، اگر در وسط نماز باشد و نجس باقی ماندن مسجد، مخلّ به فوریت عرفی رفع نجاست مسجد باشد، قطع نماز و ازاله نجاست لازم است و اگر وقت ضیق باشد، نماز را تمام کند و بعد مسجد را تطهیر نماید.

[۷۲۹] سؤال ۷۸: کسی که مسجد را نجس کرده، آیا تطهیر آن در ابتدا برعهده اوست و در صورت کوتاهی کردن او بر عهده دیگران است یا او و دیگران در این مسأله فرقی ندارند؟ اگر تطهیر مسجد، مستلزم وقت و کار زیاد و یا مستلزم هزینه مالی باشد، در این صورت برعهده چه کسی است؟

پاسخ: اگر چه وجوب کفایی تطهیر مسجد بر عهده هر مکلّف است، لکن اختصاصی هم به نجس کننده دارد. بقای نجاست، اثر کار اوست. پس باید آن را برطرف کند، ولو مستلزم مخارج باشد و اگر به وظیفه خود عمل نکند، حاکم می‌تواند او را الزام نماید.

[۷۳۰] سؤال ۷۹: می‌دانیم که جایی از مسجد نجس شده است، ولی مشکوک بین چند مکان از مسجد است و یا این که قطره‌ای نجاست روی فرش مسجد افتاده، ولی نمی‌دانیم کجای فرش است، آیا در این صورت وظیفه‌ای داریم یا خیر؟

پاسخ: هر جا را که احتمال می‌دهیم موضع نجس، آن جا باشد، لازم است تطهیر شود، مگر این که مستلزم حرج باشد که در این صورت وجوب تطهیر تا این حد نسبت به او ساقط است و بنا بر احتیاط واجب، فرش مسجد نیز از جهت لزوم تطهیر، حکم مسجد را دارد.

[۷۳۱] سؤال ۸۰: آیا احداث محلّ تخلّی (دستشویی) در پشت بام یا طبقه دوم یا سوم مسجد، جایز است یا خیر؟

پاسخ: اگر طبقه دوم یا سوم آن، جزء مسجد نباشد؛ یعنی به عنوان مسجد، وقف نشده باشد و احداث محلّ تخلّی، موجب تنجیس مسجد و یا اهانت به آن و یا موجب تصرّف در مسجد نباشد، اشکال ندارد؛ ولی در پشت بام مسجد (طبقه بالای مسجد که ساخته [نشده باشد)، این کار جایز نیست. ۷۳۲] سؤال ۸۱: ورود غیر مسلمان (مسیحی، یهودی، زرتشتی، بی‌دین و...) به مسجد، جهت عرض تسلیت و اظهار همدردی با صاحبان مجلس ترحیم، چه حکمی دارد و آیا ممانعت از ورود او لازم است؟

پاسخ: داخل شدن کافر، در مسجد اشکال دارد و این گونه مجالس فاتحه را که در معرض شرکت غیر مسلمانان است، در غیر مسجد برگزار نمایند.

[۷۳۳] سؤال ۸۲: هنگام تعمیر و بازسازی مسجدی، درب و پنجره و تعدادی آجر از ساختمان مسجد جدا شده و هنوز در این مسجد یا مسجد دیگری به کار نرفته است. آیا این وسایل جدا شده از ساختمان مسجد، حکم خود مسجد را دارد و نجس کردن آنها حرام است یا این حکم، فقط مخصوص زمین مسجد است؟

پاسخ: احتیاط این است که وسایل و آجرهای جدا شده از مسجد را تنجیس نکنند، مگر این که بدانند واقف آن وسایل و آجرها را برای مسجد بودن، وقف نکرده است.

[۷۳۴] سؤال ۸۳: آیا منبر مسجد، در حرمت نجس نمودن و لزوم تطهیر فوری، حکم مسجد را دارد؟

پاسخ: منبر، حکم مسجد را ندارد.

[۷۳۵] سؤال ۸۴: آیا مشاهد مشرّفه ائمه اطهارعلیهم السلام، احکامش مانند احکام مسجد است؟

پاسخ: بعضی از احکام مسجد، مانند حرمت تنجیس را دارند و بنا بر احتیاط واجب توقّف جنب و حائض در آن اماکن جایز نیست و نیز بنا بر احتیاط مستحب، تطهیر آنها لازم است، مگر آن که باقی ماندن آنها بدون تطهیر، موجب هتک حرمت آنها شود که در

این صورت تطهیر آنها واجب است.

[۷۳۶] سؤال ۸۵: مشاهـد مشرّفه، دارای قسـمت‌های مختلف، مثـل حیاطها و صـحن‌ها، رواق‌ها، مکانی که ضـریح مطهر در آن واقع شده و خود ضـریح مطهر و داخل آن و قبور مطهره هسـتند. کدام یک از این بخش‌ها مشـمول احکامی هسـتند که نسبت به مشاهد مشرّفه بیان شده است؟

پاسخ: این احکام نسبت به قبر مطهر و ضریح و روضه مقدّسه (محوطه‌ای که قبر مطهر و ضریح در آن واقع شده است)، جاری است و در بقیه قسمت‌های مسقّفِ متصل به آنها نیز احتیاط مراعات شود.

انجام دادن غیر عبادات در مسجد

[۷۳۷] سؤال ۸۶: در یکی از روسـتاهای اسـتان اصـفهان، در کنـار مسـجد جامع روسـتا که اکثریت مردم در آن جا نماز می‌خواننـد، مسـجد دیگری وجود دارد که در و دیوار و فرش‌هـای آن پر از گرد و خـاک است و گـاه و بی گـاه یـک نفر به آن جا رفته و نماز می‌خواند.

الف. آیـا می‌توان مسـجد کم جمعیت را به عنوان کـانون فرهنگی و بسـیج مسـجد جـامع انتخـاب کرد و در آن جـا کتابخـانه، سالن مطالعه، نوارخانه مذهبی و نیز غرفه عرضه کننده پوستر شهدا و علما و اسامی ائمه‌علیهم السلام ایجاد کرد؟

پاسخ: مسـجد را به غیر مسـجد نمی‌توان تبدیل کرد و احکام مسجد را دارد و درباره آموزش احکام و کارهای فرهنگی، باید شئون مسجد حفظ و رعایت شود.

ب. آیا می‌توان بودجه کانون فرهنگی را که کم است، با بودجه مسجد مخلوط کرد؟

پاسخ: پولی که برای مسجد داده می‌شود، باید بر طبق نظر دهنده پول و در مواردی که منظور نظر او بوده، مصرف شود.

[۷۳۸] سؤال ۸۷: آموزش ورزش‌های رزمی در داخل مساجد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در صورتی که با شئون مساجد منافات نداشته باشد و موجب هتک حرمت مسجد و ایجاد مزاحمت برای نمازگزاران نشود، با رعایت مصلحت وقف و مسجد و با اذن متولّی اشکال ندارد.

[۷۳۹] سؤال ۸۸: نمـایش فیلم و ویـدئو در مسـجد و برگزاری کلاس‌هـای آموزش قرآن و احکـام و برنامه‌هـای فرهنگی دیگر برای نوجوانان، چه حکمی دارد؟

پاسـخ: آموزش قرآن و احکام دین و فرهنگ سالم اسـلامی در مسـجد، با هر وسـیله مناسب و با حفظ شـئون مسـجد و به طوری که برای نمازگزاران مزاحمت ایجاد نکند، مانعی ندارد.

[۷۴۰] سؤال ۸۹: اسـتعمال سـیگار در مکان‌های مقدّس، مانند حرم ائمه اطهارعلیهم السـلام، مسجد، حسینیه و امامزاده‌ها چه حکمی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد، مگر آن که اهانت محسوب شود و یا موجب اذیّت و یا ضرر برای دیگران باشد.

تزیین مسجد

[۷۴۱] سؤال ۹۰: تزییـن و زینت کـاری مساجـد، بـا نقاشـی و کاغـذ دیـواری عکسـدار، همچنین نصب قـاب عکس و منظره در این مکان‌ها، چه حکمی دارد؟

پاسخ: تزییـن مساجـد، مکروه اسـت و نصب قـاب عکس و منظره در مساجـد، اگر مسـتهجن نباشـد، مکروه است و اگر مسـتهجن و اهانت‌آمیز باشد، حرام است.

نصب عکس در مسجد

[۷۴۲] سؤال ۹۱: نصب تصاویر شخصیت‌های مذهبی و سیاسی، در مکان‌های مقدس مذهبی (مانند امامزادگان و مساجد)، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز خواندن در مکان‌هایی که تصویر و عکس انسان و یا حیوان نصب شده، مکروه است. لذا نصب عکس در جاهایی که محلّ عبادت است، خوب نیست.

[۷۴۳] سؤال ۹۲: حکم نصب تماثیل شهدای گرانقدر در مساجد، به گونه‌ای که پیش روی نمازگزاران (طرف قبله) نباشد، چیست؟ و آیا تفاوتی بین تمثال منقّش شده روی کاشی (دائمی) و تمثال روی کاغذ یا پارچه (موقّت) وجود دارد؟

پاسخ: تزیین مساجد با عکس انسان و حیوان (مثل کاشی کاری و مانند آن)، بنا بر احتیاط باید ترک شود و بهتر است از نصب عکس انسان و حیوان نیز در مسجد خود داری شود.

[۷۴۴] سؤال ۹۳: آیا کشیدن پرده بر روی عکسی که در مسجد نصب شده، به طوری که در هنگام برگزاری نماز جماعت، عکس رؤیت نشود، تأثیری بر حکم کراهت نصب عکس در مسجد دارد؟

پاسخ: در این صورت، کراهت نماز خواندن در آن مکان برداشته می‌شود.

ساخت، توسعه و تخریب مسجد

[۷۴۵] سؤال ۹۴: آیا در صورت عدم امکان گسترش ساختمان یک مسجد، می‌توان مسجد را در محلّ دیگری غیر از مکان مسجد فعلی بنا نهاد یا خیر؟

پاسخ: می‌توان در محلّ دیگری مسجد ساخت؛ ولی مسجد قبلی بر مسجدیت باقی است و تخریب آن جایز نیست (ولو کم استفاده شود) و بر فرض تخریب، زمین آن، حکم مسجد را دارد.

[۷۴۶] سؤال ۹۵: اهالی ده «وَنَک»، حقّ اعیانی و کشاورزی یک قطعه زمین را برای احداث مسجد، از کشاورزی که ملک در تصرّف اوست و طبق اسناد، حقّ ریشه و اعیانی دارد، خریداری نموده‌اند؛ لیکن عرصه آن به شخص دیگری که زرتشتی است، تعلّق دارد. خواهشمندیم نظر مبارک را در رابطه با اقامه نماز جماعت و تصرّف در آن بیان فرمایید. پاسخ: در فرض مذکور، نماز خواندن اشکال دارد، مگر این که از صاحب زمین اجازه بگیرند و یا زمین را از او خریداری نمایند.

[۷۴۷] سؤال ۹۶: آیا از آب استفاده شده (فاضلاب)، می‌توان در بنای مسجد استفاده کرد؟

پاسخ: اگر علم به نجاست آن آب نباشد، اشکال ندارد؛ اما با وجود آب تمیز و بدون شبهه، شایسته است که از آب تمیز استفاده کنند.

[۷۴۸] سؤال ۹۷: بعد از ساخته شدن مسجدی، معلوم شد دو نفر که یکی آجر و دیگری سنگ و موزائیک مسجد را داده‌اند با ربا سر و کار دارند. تکلیف مردم با این مسجد چیست؟

پاسخ: نظر به این که عموماً خرید و فروش مصالح، بر ذمّه است و عین پول ربوی، عوض و معوّض نیست، از این جهت اشکالی بر مسجد نیست و احکام مسجد را دارد.

[۷۴۹] سؤال ۹۸: اگر با پول خمس نداده مسجد بسازند، نماز در آن مسجد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز در آن صحیح است؛ ولی باید صاحبان پول، خمس را فوراً پرداخت کنند.

[۷۵۰] سؤال ۹۹: در بعضی از مساجد، بخصوص مساجد بزرگ یا توسعه یافته، نمی‌دانیم که بعضی از قسمت‌ها جزء مسجد است یا

نه. آیا با این قسمت‌ها به عنوان مسجد برخورد کنیم؟ و آیا لازم است تحقیق کنیم تا بفهمیم که این قسمت‌ها جزء مسجد است یا خیر؟

پاسخ: اگر اماره‌ای (مانند ظاهر حال و یا معامله مسلمانان با آن به مانند معامله با مسجد) نباشد، حکم مسجد بر آن جاری نیست، اگر چه احتیاط این است که حکم مسجد را بر آن جاری کنند، مادامی که علم بر خلاف ندارند.

[۷۵۱] سؤال ۱۰۰: مسجدی که خراب شده و از بین رفته و حالاـ تبدیل به زمین و بیابان شده و یا جزء خیابان و پارک و امثال آن گشته، آیا باز هم حکم مسجد را دارد یا نه؟ اگر این گونه مسجدی در بلاد کفر واقع شده باشد، حکمش با بلاد اسلامی متفاوت است یا خیر؟

پاسخ: احتیاط این است که حتی در مسجدی که ویران شده و اکنون به نام پارک و یا چیز دیگری است، احکام مسجد رعایت شود و فرقی نیست در بلاد اسلامی باشد یا در بلاد کفر. بلی، در زمین مفتوح به عنوه، اگر آثار مسجد بودن به طور کلّی از میان برود، ممکن است از مسجد بودن خارج شود.

احکام دیگر مسجد

[۷۵۲] سؤال ۱۰۱: شخصی در مسجد برای نماز جا می‌گیرد و برای وضو گرفتن بیرون می‌رود. اگر شخصی دیگری جای او را اشغال کند و در جای او نماز بخواند، آیا نمازش صحیح است؟

پاسخ: احتیاطاً نماز را اعاده کند.

[۷۵۳] سؤال ۱۰۲: آیا جایز است پرده حائل بین مردان و زنان در مسجد برداشته شود و مردان و زنان، در کنار هم نماز بخوانند؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب زن در هنگام نماز نباید جلوتر یا مساوی با مرد بایستد، مگر این که به اندازه ده ذراع فاصله داشته باشند یا بین آنها حائلی وجود داشته باشد. بنا بر این در فرض سؤال (در کنار هم نمازخواندن)، با توجه با این که در جماعت، اتصال شرط است، وجود حائل لازم است و در هر حال سزاوار است صف‌های نماز مردان و زنان تا حدّی که ممکن است به نحوی جدا تشکیل شود که زمینه توجه به خدا و نماز و رعایت شئون مسجد و نمازگزاران بیشتر محقّق شود.

[۷۵۴] سؤال ۱۰۳: بعضی از مساجد، پس از اقامه نماز جماعت بسته می‌شود. آیا این کار اشکال شرعی ندارد؟

پاسخ: با توجه به این که بازبودن نیز ممکن است محذوراتی داشته باشد، بستن آن اشکال شرعی ندارد؛ ولی اگر بتوانند مسجد را باز بگذارند تامردم نماز بخوانند، بهتر است.

[۷۵۵] سؤال ۱۰۴: آیا مکان‌هایی که در دانشگاه‌ها به عنوان نمازخانه برای اقامه نماز انفرادی یا جماعت اختصاص داده می‌شوند، حکم مسجد را دارند یا با یک اتاق معمولی از نظر احکام شرعی یکسان هستند؟

پاسخ: اگر به عنوان مسجد وقف نشده باشند، احکام مسجد را ندارند؛ ولی مناسب است محترم شمرده شوند.

نمازهای یومیه

وقت نمازهای یومیه

[۷۵۶] سؤال ۱۰۵: نظر حضرت عالی در مورد ساعات شرعی که از رسانه‌ها اعلام می‌شود، چیست؟

پاسخ: مکلّف برای خواندن نماز و گرفتن روزه باید به اوقات شرعی علم پیدا کند، چه از طریق رسانه‌های خبری باشد و چه از طریق دیگر.

[۷۵۷] سؤال ۱۰۶: آیا در طلوع فجر بین لیالی مُقمره و غیر مُقمره فرقی وجود دارد؟

پاسخ: میزان در طلوع فجر در لیالی مقمره و غیر مقمره، قابل رؤیت بودنِ سفیدی در عرض افق است و فرقی بین آن دو نیست؛ ولی اگر قابل رؤیت بودنِ سفیدی (طلوع فجر) مشخص و معلوم نباشد، باید در روزه احتیاطاً قدری زودتر امساک نمود و نماز را قدری با تأخیر خواند.

[۷۵۸] سؤال ۱۰۷: آیا خواندن نمازهای یومیه در پنج وقت، رجحان دارد؟

پاسخ: رجحان دارد و مستحب است.

[۷۵۹] سؤال ۱۰۸: انجام دادن چه کاری در بین نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا، باعث فاصله شدن بین دو نماز می‌شود تا بتوانیم ثواب خواندن نمازهای یومیه در پنج وقت را درک کنیم؟ آیا خواندن نماز نافله و یا تعقیبات نماز، باعث فاصله می‌شود؟

پاسخ: مسمّای فاصله کافی است؛ ولی برای درک بیشترین ثواب، باید هر نماز، در وقت فضیلت خودش خوانده شود.

[۷۶۰] سؤال ۱۰۹: شخصی با یقین به این که وقت نماز شده است، وارد نماز می‌شود؛ ولی در بین نماز شک می‌کند که وقت نماز شده یا نه. در این جا چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: می‌تواند به امید دخول وقت، نماز را به اتمام برساند. اگر بعد از اتمام، یقین حاصل کرد که نمازش در وقت واقع شده و یا در اثنای نماز و قبل از شک، وقت داخل شده است، نماز، محکوم به صحّت است و اعاده ندارد، و الّا باید نماز را اعاده نماید.

[۷۶۱] سؤال ۱۱۰: کسی که اطمینان دارد وقت نماز داخل شده و شروع به نماز خواندن می‌کند و بعد از نماز می‌فهمد که هنگام شروع نماز، وقت نماز نشده بود، آیا نمازش صحیح است؟

پاسخ: اگر بعد از نماز، معلوم شد که تمام نماز، قبل از دخول وقت واقع شده، نماز باطل است؛ ولی اگر معلوم شد که در وسط نماز، وقت نماز داخل شده، نماز صحیح است.

[۷۶۲] سؤال ۱۱۱: کسی که بعد از نماز شک می‌کند که نماز را در داخل وقت خوانده یا قبل از داخل شدن وقت، آیا نمازش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اگر در وقت شک کردن (بعد از تمام کردن نماز)، باز هم شک دارد که اکنون وقت داخل شده است یا نه، در این صورت نمازش صحیح نیست؛ ولی اگر در وقت شک کردن (بعد از تمام کردن نماز)، وقت داخل شده باشد، چنانچه هنگام شروع نماز التفات به داخل شدن وقت داشته و یا الآن شک دارد که التفات داشته یا نه، در این صورت نمازش صحیح است؛ اما اگر می‌داند که موقع شروع نماز التفات به داخل شدن وقت نداشته، باید نمازش را دوباره بخواند.

[۷۶۳] سؤال ۱۱۲: کسی که وقت نمازش بسیار تنگ شده، به طوری که فقط برای خواندن یک رکعت نماز و آن هم به اندازه گفتن تکبیرة الاحرام و خواندن حمد و انجام دادن یک رکوع و دو سجده با گفتن یک سبحان اللّه در رکوع و سجده فرصت دارد، آیا نمازش قضا شده است یا باید به همین صورت نمازش را بخواند؟

پاسخ: نمازش قضا نشده و باید در همان وقت، با همان کیفیت، نمازش را به نیّت ادا بخواند؛ ولی جایز نیست خواندن نماز را عمداً تا این وقت به تأخیر بیندازد.

[۷۶۴] سؤال ۱۱۳: حکم نماز و روزه در قطب شمال و جنوب و حکم نماز و روزه فضانوردان در ماهواره‌هایی که به طور ثابت به دور زمین می‌چرخند و شاهد طلوع و غروب خورشید نیستند، چیست؟

پاسخ: بر طبق ایّام و لیالی معتدله عمل نماید؛ یعنی در ۲۴ ساعت، نصف را شب و نصف را روز فرض نماید، بدین نحو که زمان فعالیت خود را روز و زمان استراحت خود را شب قرار دهد و با ابزاری مثل ساعت، زمان فرضی طلوع، زوال و غروب آفتاب را مشخص کند و یک ساعت و نیم قبل از طلوع آفتاب را طلوع فجر و بیست دقیقه بعد از غروب آفتاب را اذان مغرب قرار دهد و با

این کیفیت، می تواند نماز و روزه را انجام دهد.

رعایت ترتیب در خواندن نمازهای یومیه

[۷۶۵] سؤال ۱۱۴: وظیفه نمازگزاری که در وسط نماز عصر متوجه می‌شود که نماز ظهر را سه رکعتی خوانده است، چیست؟
پاسخ: اگر در وقت مختص به عصر است، نماز عصر را که مشغول آن است تمام کند و سپس قضای نماز ظهر را به جا آورد و اگر در وقت مشترک است، نیّت خود را به نماز ظهر برگرداند و نماز را تمام کند و سپس چهار رکعت نماز به نیّت «ما فی الذمّه» یا به نیّت عصر بخواند.
[۷۶۶] سؤال ۱۱۵: کسی که مدتی طولانی نماز عشا را قبل از نماز مغرب خوانده است، وظیفه‌اش چیست؟
پاسخ: چنانچه در یادگیری مسأله مقصّر نبوده باشد، اعاده لازم نیست.
[۷۶۷] سؤال ۱۱۶: کسی که نماز عصر خود را می‌خواند، با این اعتقاد که نماز ظهرش را خوانده است و بعد از نماز عصر می‌فهمد که نماز ظهرش را نخوانده، نماز دوم را به چه نیّتی باید بخواند (ظهر یا عصر)؟ و نماز اولش را باید نماز ظهر قرار دهد یا نماز عصر؟
پاسخ: نمازی را که خوانده، ظهر قرار می‌دهد و نماز عصر را می‌خواند و اشکالی ندارد؛ ولی بهتر است چهار رکعت دوم را به نیّت «ما فی الذمّه» بخواند.
[۷۶۸] سؤال ۱۱۷: اگر در بین نماز ظهر یا در بین نماز عصر، شک کند که نماز ظهر را قبلاً خوانده یا نه، چه کار باید انجام دهد؟
پاسخ: اگر در نماز ظهر و در وقت مشترک است، نماز را به عنوان ظهر تمام می کند و اگر در وقت مختصّ عصر است، باید نماز را قطع کند و نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند و اگر در نماز عصر است، چنانچه در وقت مشترک باشد، نیّت خود را به نماز ظهر برمی گرداند و پس از اتمام آن، نماز عصر را می‌خواند و اگر در وقت مختص به نماز عصر باشد، نماز عصر خود را تمام می کند و نماز ظهر را قضا می‌نماید.

{واجبات نماز}

نیّت

[۷۶۹] سؤال ۱۱۸: لطفاً مقداری راجع به قصد قربت که روح نماز و سایر عبادات محسوب می‌شود، توضیح دهید.
پاسخ: قصد قربت، یعنی انسان عبادت را برای امتثال امر خدا و تحصیل رضایت او انجام دهد و به عبارت روشن‌تر، انگیزه الهی، او را به سوی عمل عبادی حرکت دهد و تا آخر عمل، این انگیزه همراه با او باشد. البته این موضوع دارای مراتب و درجاتی است که بالا‌ترش همان است که امیر المؤمنین علیه السلام داشت که عبادت او از روی خوف جهنم و یا طمع بهشت نبود، بلکه ازآن جهت بود که خدا را سزاوار پرستش می‌دانست و بدین جهت خداوند را عبادت می کرد.
[۷۷۰] سؤال ۱۱۹: چنانچه انسان در بین نماز، در مورد نیّت نماز دچار مشکل شود، چه وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: در نیّت نماز، نباید وسوسه به خرج داد. همین قدر که توجه داشته باشد که برای انجام فرمان خداوند نماز می‌خواند، کافی است و لازم نیست نیّت را به زبان جاری کند یا از قلب بگذراند.
[۷۷۱] سؤال ۱۲۰: نیّت نماز صبح، زمانی که هوا ابری است، چگونه است؟
پاسخ: اگر منظور از ابری بودن هوا، شک در طلوع آفتاب است، می‌تواند نماز را به قصد «ما فی الذمّه» بخواند.

[۷۷۲] سؤال ۱۲۱: کسی می‌داند که یک نماز خوانده، ولی نمی‌داند که نیّت نماز ظهر را کرده یا نیّت نماز عصر را و یا این که نمی‌داند نماز مغرب را خوانده یا نماز عشا را. این فرد، نماز دوم را به چه نیّتی باید بخواند؟

پاسخ: در نماز ظهر و عصر، باید یک نماز چهاررکعتی بخواند و بنا بر احتیاط واجب آن نماز باید به نیّت ما فی الذّمه باشد و در نماز مغرب و عشا باید هر دو نماز را بخواند و اگر فقط سه رکعت یا کمتر به پایان وقت نماز عشا باقی مانده، مخیّر است هر یک از نماز مغرب یا عشا را در آن وقت بخواند و دیگری را در خارج وقت قضا کند.

[۷۷۳] سؤال ۱۲۲: آیا بازگرداندن نیّت نماز، از نافله به نافله دیگر یا از نافله به واجب، صحیح و جایز است؟

پاسخ: در هر دو صورت، عدول کردن صحیح نیست.

[۷۷۴] سؤال ۱۲۳: آیا می‌توان در نماز، نیّت را از نماز ادا به نماز قضا و یا از نماز قضا به نماز ادا برگرداند؟

پاسخ: برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا جایز نیست؛ ولی برگرداندن نیّت از نماز ادا به نماز قضا اشکالی ندارد؛ یعنی اگر نماز ادا را شروع کند و در بین نماز به خاطر آورد که نماز قضایی برعهده اوست، می‌تواند نیّت خود را به آن نماز قضا برگرداند؛ بلکه اگر نماز قضای همان روز باشد، عدول به نماز قضا بنا بر احتیاط لازم است.

[۷۷۵] سؤال ۱۲۴: آیا واجب است در نیّت نماز، تعیین کنیم که نماز ما واجب است یا مستحب یا قصد قربت به تنهایی کافی است؟

پاسخ: قصد وجوب و یا ندب، لازم نیست، مگر در موردی که تعیین یکی از آنها متوقّف بر قصد یکی از آنهاست، مثل این که در اول طلوع صبح می‌خواهد هم نافله صبح بخواند و هم فریضه صبح را که در این صورت باید با قصد، تعیین کند که کدام نماز را می‌خواند.

[۷۷۶] سؤال ۱۲۵: کسی که در بین نماز برای او حالت عُجب پیش می‌آید، اما با توجه دوباره این حالت زائل می‌شود، آیا ایرادی بر نمازش وارد می‌شود یا خیر؟

پاسخ: نمازش صحیح است.

[۷۷۷] سؤال ۱۲۶: آیا عجب و ریایی که بعد از نماز برای انسان حاصل می‌شود، اشکالی در اصل نماز ایجاد می‌کند یا خیر؟ عجب و ریای قبل از نماز چه طور؟

پاسخ: در هر دو صورت، چنانچه هنگام نماز ریا نداشته باشد، نمازش صحیح است و اشکالی به نماز وارد نمی‌شود.

تکبیرهٔ الاحرام

[۷۷۸] سؤال ۱۲۷: دختر ۲۳ ساله‌ای در نمازهایش «تکبیرهٔ الاحرام» را نگفته است. حکم آن نمازها چیست؟

پاسخ: نمازهایی را که بدون «تکبیرهٔ الاحرام» خوانده است، اعاده کند.

[۷۷۹] سؤال ۱۲۸: گاهی بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام، شک می‌کنیم که حرف «راء» در کلمه «اکبر» را تلفظ کردیم یا خیر. در این جا چه کنیم تا نمازمان را صحیح خوانده باشیم؟

پاسخ: بنا را بر صحیح گفتن می‌گذارید و لازم نیست تکبیرهٔ الاحرام را دوباره بگویید.

قیام

[۷۸۰] سؤال ۱۲۹: کسی که فقط با استفاده از پای مصنوعی، قادر به ایستادن است، آیا لازم است با استفاده از پای مصنوعی (به شکل ایستاده) نماز بخواند یا نشسته هم می‌تواند نماز بخواند؟

پاسخ: لازم است با پای مصنوعی و ایستاده نماز بخواند.

[۷۸۱] سؤال ۱۳۰: کسی که به صورت معمولی نمی‌تواند بایستد و اگر بخواهد بایستد، باید این کار را به شکل بسیار غیر طبیعی انجام دهد، آیا وظیفه‌اش در نماز، ایستادن است یا نشستن؟

پاسخ: وظیفه‌اش خواندن نماز در حال قیام است و قیام با همه اقسامش (اگر ایستادن بر آن صدق کند)، بر نشستن مقدّم است.

[۷۸۲] سؤال ۱۳۱: کسی که قادر نیست ایستاده نماز بخواند، ولی می‌تواند بر روی زانوهای خود بایستد، آیا باید به این صورت نماز بخواند یا به حالت نشسته؟

پاسخ: می‌تواند نشسته نماز بخواند، اگر چه احتیاط این است که مانند شخص ایستاده بر روی زانوهای خود بایستد و به همان صورت، نماز خود را بخواند.

[۷۸۳] سؤال ۱۳۲: فردی در بین نماز، مدت کوتاهی از روی عمد یک پای خود را بلند کرده و دوباره به زمین می‌گذارد. آیا نمازش صحیح است؟

پاسخ: در موقع عدم اشتغال به قرائت نماز و تسبیحات اربعه، نمازش صحیح است؛ ولی هنگام اشتغال، بنا بر احتیاط واجب باید هر دو پا روی زمین باشد.

[۷۸۴] سؤال ۱۳۳: آیا ایستادن در نماز بر روی یک پا یا بر روی انگشتان یا پاشنه پا، به جهت درد پا یا در حال اختیار، صحیح است یا نماز را باطل می‌کند؟

پاسخ: در حال اشتغال به حمد و سوره و تسبیحات اربعه ایستادن بر روی یک پا در حال اختیار، بنا بر احتیاط جایز نیست و در حال اضطرار اشکال ندارد و در بقیه موارد ذکر شده در سؤال، در حال اضطرار و اختیار بلا مانع است، به شرط آن که از حال انتصاب و استقرار خارج نشود.

[۷۸۵] سؤال ۱۳۴: اگر انسان در حالت ایستاده، قادر به انجام رکوع نباشد، نماز را باید ایستاده بخواند یا نشسته؟

پاسخ: نماز را نشسته بخواند و در حال نشسته رکوع کند و بنا بر احتیاط واجب یک نماز نیز در حال ایستاده بخواند و رکوع را با اشاره به جا آورد.

[۷۸۶] سؤال ۱۳۵: اگر شخصی در صورت ایستاده نماز خواندن، قادر به انجام دادن رکوع و سجود نباشد و مجبور باشد آنها را با اشاره به جا آورد، ولی در صورت نشسته به جا آوردن نماز، بتواند رکوع در حال نشسته و سجود را به جا آورد، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: نماز را به صورت نشسته و به همان کیفیت ذکر شده بخواند.

[۷۸۷] سؤال ۱۳۶: مکلّفی که به علت ناتوانی، قدرت بر ایستادن در طول نماز را ندارد، ولی مقداری از آن را می‌تواند ایستاده بخواند، به چه صورت باید نماز بخواند؟ نشسته یا ایستاده یا ترکیبی از هر دوی آنها؟

پاسخ: باید نماز را در حال ایستاده شروع کند و هر گاه که از ایستادن عاجز شد، بنشیند و اگر دوباره قدرت بر ایستادن پیدا کرد، بایستد. به عبارت دیگر، هر موقع که قادر به ایستادن است، نماز را ایستاده می‌خواند و هر موقع که نتواند ایستاده بخواند، آن را نشسته به جا می‌آورد.

[۷۸۸] سؤال ۱۳۷: کسی که بر اثر سرگیجه در بین نماز، مجبور می‌شود که مدتی را بنشیند، چگونه نمازش را ادامه دهد؟

پاسخ: اگر مدت سرگیجه مقدار کمی است که موالات نماز به هم نمی‌خورد، پس از نشستن و رفع شدن سرگیجه برخیزد و نمازش را ادامه دهد و اگر مدت آن طولانی است، در مدتی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، نشسته نمازش را ادامه دهد.

[۷۸۹] سؤال ۱۳۸: شخصی که می‌تواند به طور ایستاده نماز بخواند، ولی به جهت وضعیت جسمی خود، احتمال زیاد می‌دهد که ایستاده نماز خواندن در دراز مدت به او صدمه وارد کند، آیا جایز است که نشسته نماز بخواند؟

پاسخ: اگر تشخیص پزشکان موثّق، برای او خوفِ ضرر قابل اعتنا در مورد نماز ایستاده را در پی داشته باشد، به صورت نشسته نماز

بخواند.

قرائت

قرائت حمد و سوره از روی قرآن

[۷۹۰] سؤال ۱۳۹: در نماز، خواندن حمد یا سوره از روی قرآن، چه در حالاتی، مثل حفظ نبودن حمد یا سوره، نسیان و... و چه در حال اختیار، چه حکمی دارد؟

پاسخ: احتیاط لازم این است که حمد و سوره در نماز واجب، در حال اختیار از روی قرآن خوانده نشود؛ ولی در حالات ذکر شده در سؤال، اشکال ندارد و در نماز مستحبّی، خواندن از روی قرآن مطلقاً جایز است.

[۷۹۱] سؤال ۱۴۰: بنده می‌خواهم در نمازهای یومیه خود، بعضی از سوره‌های قرآن را بخوانم که حفظ نیستم، مثل سوره جمعه، اعلی و شمس. آیا می‌توانم این سوره‌ها را با در دست گرفتن قرآن بخوانم؟

پاسخ: اشکال ندارد.

قرائت‌های مختلف قرآن در نماز

[۷۹۲] سؤال ۱۴۱: با توجه به این که کلمه «کفواً» در آیه شریفه «ولم یکن له کفواً احد»، به چهار صورت، حتی به تشدید «واو» خوانده شده است، آیا هر کدام از این چهار صورت، در نماز جایز است؟

پاسخ: می‌توانید این کلمه را به صورت «کُفُؤاً» یعنی با ضمّ فاء و با همزه و یا به صورت «کُفْؤاً» یعنی با فاء ساکن و با همزه و یا به صورت «کُفُواً» یعنی با ضمّ فاء و با واو و یا به صورت «کُفْواً» یعنی با فاء ساکن و با واو بخوانید، اگر چه احتیاط مستحب این است که به صورت اخیر قرائت نکنید؛ ولی خواندن آن به تشدید واو جایز نیست.

قرائت سوره توحید و کافرون در نماز

[۷۹۳] سؤال ۱۴۲: آیا این حکم شرعی که بعد از شروع به خواندن سوره توحید و کافرون در نماز، نمی‌توان این دو سوره را رها کرد و سوره دیگری خواند، مخصوص نمازهای واجب است یا در نماز مستحبّی هم همین حکم وجود دارد؟

پاسخ: احتیاط این است که در غیر حال ضرورت، در نمازهای مستحبّی هم عدول از سوره جحد (کافرون) و توحید، به سوره دیگر جایز نیست.

قرائت در نماز جمعه و نماز ظهر و عصر روز جمعه

[۷۹۴] سؤال ۱۴۳: این که گفته می‌شود: «بر مرد واجب است قرائتش در نماز ظهر، به غیر از روز جمعه، آهسته باشد»، آیا نظرشان این است که بلند خواندن در نماز ظهر روز جمعه برای مرد، جایز است یا مستحب یا واجب؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب، حمد و سوره در نماز جمعه باید بلند خوانده شود و در نماز ظهر روز جمعه باید آهسته خوانده شود.

[۷۹۵] سؤال ۱۴۴: بنده می‌خواهم در نماز ظهر و عصر روز جمعه، سوره‌های جمعه و منافقون را بخوانم، آیا می‌توانم با صدای بلند قرائت کنم یا باید آهسته بخوانم؟

پاسخ: قرائت نماز عصر، حتی در روز جمعه باید آهسته باشد و قرائت نماز ظهر روز جمعه نیز بنا بر احتیاط واجب باید آهسته باشد.

رعایت قواعد تجوید

[۷۹۶] سؤال ۱۴۵: آیا رعایت قواعد تجوید، در نماز واجب است؟ اگر واجب است تا چه مقدار؟

پاسخ: معیار، صدقِ تلفّظ حروف به نحو صحیح در عرفِ عرب زبانان، به حسب امکان نمازگزار است و مقدار واجب از قواعد تجوید که باید رعایت شود، در بحث قرائت نماز، در رساله عملیه ذکر شده است.

[۷۹۷] سؤال ۱۴۶: آیا در نماز، رعایت کردن قواعد تجوید که در کتاب‌های تجویدی آمده است، استحبابی دارد یا خیر؟

پاسخ: رعایت آنچه که علمای تجوید به عنوان محسّنات ذکر کرده‌اند، واجب نیست، اگر چه رعایت آن بهتر است.

[۷۹۸] سؤال ۱۴۷: آیا در نماز، ادغام کردن نون ساکنه و تنوین، در حروف «یرملون» (مثل «ولم یکنْ له») واجب است؟

پاسخ: احتیاط، در ادغام کردن است، اگر چه لازم نیست.

[۷۹۹] سؤال ۱۴۸: آیا رعایت دو مدّ لازم که در «ولا الضّالّین» وجود دارد، واجب است؟

پاسخ: بنا بر احتیاط باید رعایت شود.

[۸۰۰] سؤال ۱۴۹: آیا در نماز، خواندن کلمه‌های «صراط» و «صَلِّ» با حرف «س» نیز جایز و صحیح است؟

پاسخ: «صراط» را می‌توان با حرف «س» نیز تلفظ کرد؛ ولی در کلمه «صَلِّ» صحیح نیست.

[۸۰۱] سؤال ۱۵۰: منظور از «وقف به حرکت» یا «وصل به سکون» در قرائت نماز چیست؟ و معیار، برای عدم تحقّق «وصل به سکون» چیست؟ و آیا مکث یک ثانیه‌ای یا ذره‌ای نفس کشیدن کافی است؟

پاسخ: منظور از وقف و وصل، مکث و اتصال عرفی است. برای توضیح بیشتر، به مسأله ۱۰۲۷ رساله عملیه مراجعه شود.

[۸۰۲] سؤال ۱۵۱: «وصل به سکون» و «وقف به حرکت»، در حمد و سوره و اذکار مستحبّی و اذکار واجب و تشهد و سلام، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

تکرار سور و آیات و اذکار در نماز

[۸۰۳] سؤال ۱۵۲: آیا در نمازهای واجب هم می‌توان، مانند نمازهای مستحبّی، به جای یک سوره، چند سوره در یک رکعت نماز خواند، یا نمی‌توان؟

پاسخ: احتیاط واجب، ترک قرائت بیشتر از یک سوره در نماز واجب است.

[۸۰۴] سؤال ۱۵۳: آیا تکرار آیات شریفه و اذکار و دعاهایی که در نماز خوانده می‌شود، جایز است؟ و در صورت جایز بودن، آیا فضیلتی دارد یا خیر؟

پاسخ: جایز است و اشکال ندارد و قهراً ثواب و فضیلت هم دارد.

ترک سهوی قرائت

[۸۰۵] سؤال ۱۵۴: شخصی در نماز بعد از تکبیرهٔ الاحرام، بدون خواندن حمد و سوره سهواً به رکوع می‌رود. آیا نماز او درست است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، نمازش را ادامه دهد؛ یعنی بعد از رکوع ذکر شده، دو سجده به جا آورد و سپس برای رکعت دوم بلند شود و بعد از نماز، به احتیاط مستحب دو سجده سهو به جا آورد و نمازش صحیح است.

غلط خواندن نماز

[۸۰۶] سؤال ۱۵۵: شخصی زحمت کشیده و قرائت نماز را یاد گرفته است؛ ولی یک یا دو حرف را اشتباه تلفّظ می‌کرده و گمان

خودش این بوده که به طور صحیح تلفّظ می‌کرده است. اکنون که متوجه اشتباه خود شده است، چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض سؤال، نمازهایی که خوانده کفایت می‌کند و اعاده لازم نیست.

[۸۰۷] سؤال ۱۵۶: کسی در اوایل دوران بلوغ، قرائت نمازش صحیح نبوده و مثلاً- حرف «ص» را «س» و یا حرف «ح» را «ه» تلفظ می‌کرده، ولی به گمان خودش نمازهایش صحیح بوده است. حال، تکلیفش نسبت به آن نمازها چیست؟

پاسخ: اگر جاهل مقصّر نباشد، نمازهایش صحیح است و اعاده و قضا ندارد.

[۸۰۸] سؤال ۱۵۷: کسی که در اوایل تکلیف خود نمازهایش را خوانده، ولی مخارج حروف را رعایت نکرده و مانند فارسی زبانان کلمات نماز را ادا کرده و اصلاً به این مسأله توجهی نداشته و گمانش بر این بوده که نمازهایش صحیح است، آیا باز هم تکلیفی در این باره دارد یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، نمازهای قبلی او صحیح است؛ ولی پس از این در حدّ امکان باید به نحو صحیح تلفّظ نماید.

[۸۰۹] سؤال ۱۵۸: کسی که هر چه تلاش می‌کند، باز هم نمازش را غلط می‌خواند، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: وظیفه‌اش خواندن نماز به همان صورت است که می‌تواند؛ ولی اگر غلط در حمد و سوره باشد، بنا بر احتیاط مستحب در نماز جماعت شرکت کند.

[۸۱۰] سؤال ۱۵۹: شخصی مدتی در بعضی از اجزای واجب نماز، با اعراب غلط، نماز را خوانده است. تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر مسأله را نمی‌دانسته و در ندانستن مسأله مقصر نبوده و اعراب غلط، در تکبیرهٔ الاحرام نماز نبوده، اعاده لازم ندارد.

[۸۱۱] سؤال ۱۶۰: اگر نمازگزار مدتی سهواً یک ذکر مستحبّی در نماز را اشتباه تلفّظ کرده باشد، آیا نمازهایی که خوانده است، نیاز به اعاده و قضا دارد؟

پاسخ: اعاده و قضا ندارد.

[۸۱۲] سؤال ۱۶۱: اگر کسی در نماز سهواً ذکر مستحبّی را غلط بگوید، آیا واجب است آن را تکرار کند یا مستحب است؟

پاسخ: اگر از محلّ آن نگذشته باشد، بهتر است آن را به نحو صحیح ادا کند؛ ولی این کار، واجب نیست.

قرائت قرآن و ذکر و دعا در بین نماز

[۸۱۳] سؤال ۱۶۲: آیا می‌توانیم در بین حمد یا سوره یا تسبیحات اربعه یا تشهد و یا سلام، به ذکر و دعا و قرائت قرآن مشغول شده، سپس بقیه حمد و... را بخوانیم؟ در صورت صحیح بودن، آیا می‌توانیم به فارسی یا زبان دیگری غیر از عربی دعا نموده یا ذکر بگوییم؟

پاسخ: خواندن قرآن در نماز، به قصد قرائت قرآن (غیر از چهار آیه از قرآن که سجده واجب دارند) اشکال ندارد و همچنین ذکر گفتن به قصد ذکر مطلق و دعا کردن در بین نماز بی‌اشکال است، اگر چه به فارسی یا به زبان دیگری غیر از عربی باشد.

قرائت قرآن در غیر نماز

[۸۱۴] سؤال ۱۶۳: تردّد در حیاط مدرسه، هنگام قرائت قرآن، چه حکمی دارد؟

پاسخ: هنگام قرائت قرآن، لازم است همه احترام کنند و هر عملی که موجب هتک شود، اشکال دارد.

[۸۱۵] سؤال ۱۶۴: گاهی در مدارس مشاهده می‌شود که دانش‌آموزان در مراسم صبحگاهی یا دیگر مراسم، قرآن را به صورت غلط می‌خوانند. نظرتان در این خصوص چیست؟

پاسخ: شایسته است از افرادی که قرائت بهتر دارند، استفاده شود.

تسبیحات اربعه

[۸۱۶] سؤال ۱۶۵: نمـازگزاری در رکعت سوم و چهـارم نماز، یقین دارد که یک مرتبه تسبیحات را گفته؛ ولی نمی‌دانـد دو مرتبه یا سه مرتبه را هم گفته یا نه. آیا در این صورت باید تسبحیات را از اول بگوید یا به همین تسبیحات اکتفا کند؟

پاسـخ: یک بار گفتن تسبیحات اربعه کافی است؛ ولی چنانچه می‌خواهد ثواب سه بار گفتن را درک کند، اگر به رکوع وارد نشده است، دومرتبه دیگر تسبیحات را بگوید.

رکوع

[۸۱۷] سؤال ۱۶۶: شخصی که بعد از سجده اول متوجه می‌شود که رکوع را انجام نداده، آیا نمازش باطل است؟

پاسخ: به نظر این جانب، نمازش باطل است.

[۸۱۸] سؤال ۱۶۷: اگر کسـی بعد از اتمام سوره، بدون هیچ مکث و فاصـله‌ای به رکوع برود، آیا اشکالی دارد؟ به عبارت دیگر، آیا باید بین رکوع و جزء قبلی آن فاصله شود یا لازم نیست؟

پاسخ: مکث میان آخر سوره و رکوع، لازم نیست.

[۸۱۹] سؤال ۱۶۸: در بسیاری از اوقـات دیـده می‌شـود که افرادی مقـداری از اول یـا آخر ذکر رکوع و سـجود را در حـال حرکت می‌گویند. نماز این افراد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر سهوی باشد، اشکال ندارد و اگر عمدی باشد، نماز باطل است.

[۸۲۰] سؤال ۱۶۹: کسـی که به علت مریضـی نمی‌تواند در رکوع آرامش بدنش را حفظ کند و مجبور است ذکر رکوع را به همراه حرکت بدن بگوید، چه کار باید بکند؟

پاسـخ: اگر در رکوع می‌توانـد یـک «سـبحان اللّه» را هم در حال آرامش بگویـد، همان را بگویـد و کافی است و اگر از گفتن یک «سبحان اللّه» هم در حال آرامش بدن عاجز است، با همان حالتی که دارد، ذکر را بگوید و کفایت می‌کند.

[۸۲۱] سؤال ۱۷۰: اگر کسی نتواند تا پایان ذکر رکوع در حال رکوع باقی بماند، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر می‌تواند یک «سبحان اللّه» را در حال رکوع بگوید، همان کافی و مجزی است و اگر از گفتن حتی یک «سبحان اللّه» هم در حال رکوع عاجز است، احتیاط این است که ذکر رکوع را در حال برخاستن از رکوع و قبل از این که از حدّ رکوع خارج شود و به قصد قربت مطلقه بگوید.

[۸۲۲] سؤال ۱۷۱: کسـی که مثلاً ذکر «سـبحان ربی العظیم وبحمده» را در رکوع، سـهواً غلط بخواند و یا اینکه سـهواً در حال گفتن این ذکر، بـدنش حرکت کنـد، آیـا موقعی که می‌خواهـد ذکر رکوع را دوباره به صورت صـحیح تکرار کنـد، می‌توانـد به جای آن ذکر، سه بار «سبحان اللّه» بگوید؟

پاسخ: گفتن یک ذکر صحیح، با شرایط آن کافی است.

[۸۲۳] سؤال ۱۷۲: اگر در رکوع و سجود، افزون بر ذکر واجب صحیح، دعا و ذکر غلط خوانده شود، آیا به نماز صدمه می‌زند؟ اگر در قنوت، ذکر و دعای اشتباه خوانده شود، چه حکمی دارد؟

پاسـخ: در فرض سؤال، اگر غلط فاحش و تغییر دهنـده معنا نباشـد، نماز را باطل نمی‌کند؛ ولی بنا بر احتیاط واجب عمداً به این نحو نخواند.

سجود

[۸۲۴] سؤال ۱۷۳: در هنگام سجده، آیا گذاشتن کف دست بر روی زمین، بدون گذاشتن انگشتان، کفایت می‌کند یا انگشتان هم باید بر زمین گذاشته شود؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید تمام کف دست به همراه انگشتان بر روی زمین قرار گیرد و صدق عرفی، کفایت می‌کند.

[۸۲۵] سؤال ۱۷۴: آیا می‌توان در سجده، انگشتان دست را حرکت داد؟

پاسخ: اگر کف دست و انگشتان، بر روی زمین باشد، ظاهراً حرکت دادن آنها اشکالی ندارد.

[۸۲۶] سؤال ۱۷۵: آیا نشستن بعد از سجده اول و همچنین نشستن بعد از سجده دوم که اصطلاحاً به آن «جلسه استراحت» گفته می‌شود، واجب است؟ ترک کردن آن دو که دیده می‌شود بعضی از افراد، آنها را در نماز مستحبّی ترک می‌کنند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نشستن بعد از سجده اول و قبل از سجده دوم (به حالت اطمینان و استقرار)، لازم است و اگر عمداً ترک شود، نماز باطل است؛ ولی نشستن بعد از سجده دوم (جلسه استراحت)، واجب نیست، اگر چه بهتر است ترک نشود.

[۸۲۷] سؤال ۱۷۶: می‌دانیم که در سجده، باید هفت موضع از بدن روی زمین قرار بگیرد. آیا زیاد و کم شدن سجده، به تعداد قرار گرفتن پیشانی بر زمین بستگی دارد یا وابسته به تعداد قرار گرفتن همه هفت موضع بدن با هم، بر روی زمین است؟

پاسخ: ملاک در زیادی و یا کمی سجده، گذاردن و یا نگذاردن پیشانی بر زمین است و اعضای دیگر در این مسأله دخالتی ندارند.

[۸۲۸] سؤال ۱۷۷: معمولاً کسانی که نمی‌توانند سجده کنند، مهر نماز را با دست بلند می‌کنند و پیشانی را بر آن می‌گذارند و در این حال نوک انگشتان بزرگ پا را هم بر زمین نمی‌گذارند، در حالی که می‌توانند با درست کردن سکویی و قرار دادن مهر بر آن، پیشانی را بر مهر و کف هر دو دست را بر زمین بگذارند. در این حالت، آیا درست کردن سکو برای این که بتوان کف هر دو دست را بر زمین گذاشت و همچنین گذاشتن نوک انگشتان بزرگ پا لازم است یا همان صورتی که به طور معمول انجام می‌شود، کافی است؟

پاسخ: در فرض سؤال، باید نمازگزار تا جایی که می‌تواند برای سجده خم شود و مهر را بر روی سکو یا چیز دیگری قرار دهد تا بتواند پیشانی را بر آن بگذارد و بقیه مواضع سجده را نیز هر کدام را که می‌تواند باید بر روی زمین قرار دهد.

[۸۲۹] سؤال ۱۷۸: کسی که وظیفه‌اش این است که سجده را با اشاره به جا آورد، در صورتی که بتواند بعضی از مواضع سجده را بر زمین بگذارد، آیا این کار واجب است؟

پاسخ: لازم نیست.

[۸۳۰] سؤال ۱۷۹: کسی بیماری و درد شدیدی در گردن دارد و نمی‌تواند در حالت سجده سر بر مهر بگذارد. اگر به علت درد شدید، نتواند روی چیزی مثل چهار پایه کوچک نیز مهر بگذارد و سجده کند، آیا می‌تواند مهر را بردارد و بر پیشانی قرار دهد؟

پاسخ: اگر اصلاً نمی‌تواند برای سجده خم شود، باید با سرش برای سجده اشاره کند و اگر آن هم امکان ندارد، با چشمانش اشاره کند و بنا بر احتیاط باید مهر را نیز بردارد و به نزدیکی پیشانی خود آورد و سر را بر آن بگذارد.

[۸۳۱] سؤال ۱۸۰: گاهی در پیشانی انسان جوش‌هایی پیدا می‌شود که هنگام سجده کردن درد می‌گیرد. آیا می‌توان در سجده، پیشانی را به صورت کج روی مهر گذاشت؟

پاسخ: لازم نیست جای جوش را بر مهر بگذارد، اگر ممکن است، جای دیگر پیشانی را بر روی مهر بگذارد.

[۸۳۲] سؤال ۱۸۱: خانمی مدتی در نماز، چادرش بین پیشانی او و مهر نماز حائل شده است. با توجه به این که حکم مسأله را نمی‌دانسته، نمازهایی که این طور خوانده، چه صورتی دارد؟

پاسخ: همه نمازهایی را که می‌داند در هر دو سجده از یک رکعت آن نمازها، چادر حائل شده – به طوری که به مقدار لازم،

پیشانی به مهر نرسیده - بایـد اعاده کند؛ ولی در مورد نمازهایی که یقین دارد یک یا چند سـجده از آن نمازها را به این نحو به جا آورده است، اما یقین ندارد که دو سـجده از یک رکعت را به این ترتیب به جا آورده است، برای آن تعداد از سـجده‌ها که به فوت شـدن آنها به خاطر حائل شـدن چادر یقین دارد، بایـد قضای سـجده به جا آورد و بعد از قضای هر سـجده، بنا بر احتیاط دو سـجده سهو نیز بنماید.

چیزهایی که می‌توان بر آن سجده کرد

[۸۳۳] سؤال ۱۸۲: مهر نمازی را که نجس شـده، می‌توان تطهیر کرد یا نه؟ اگر بخشـی از مهر پاک باشـد (قسـمت پاک به اندازه‌ای است که سجده بر آن صحیح است)، آیا در این صورت می‌توان بر قسمت پاک این مهر سجده نمود؟

پاسـخ: اگر نجـاست نفوذ کرده باشـد، بایـد آب پاک مطلق و غیر قلیل در آن نفوذ کنـد تا پاک شود و سـجده بر قسـمت پاک مهر صحیح است.

[۸۳۴] سؤال ۱۸۳: حکم سجده بر روی مهرهایی که دارای عکس بارگاه معصومین‌علیهم السلام هستند، چیست؟

پاسخ: اگر از آن تفسیر بد و ناصحیح نکنند و مانع رسیدن پیشانی به مهر نباشد، بی‌اشکال است.

[۸۳۵] سؤال ۱۸۴: یکی از دو طرف مهرهای نماز، مقداری برجستگی دارد. آیا سجده بر سطح ناهموار آن صحیح است؟

پاسخ: اگر برجستگی، مانع رسیدن مقدار لازم پیشانی به مهر باشد، اشکال دارد.

[۸۳۶] سؤال ۱۸۵: با توجه به این که سجده بر چیزهای خوردنی صحیح نیست، سجده کردن بر چیزهایی که در بعضی از کشورها از چیزهـای خوردنی است، ولی در کشوری دیگر خوردنی نیست، چه حکمی دارد؟ سـجده کردن بر گیـاهی که از غـذاهای حیوانات است، ولی در موارد کمی، انسان نیز از آن استفاده می‌کند، چه صورتی دارد؟

پاسخ: در فرض اول، سـجده کردن بر چیزهایی که در بعضی از کشورها خوردنی است، صحیح نیست؛ ولی در فرض دوم، یعنی در گیاهی که حیوانات می‌خورند، مانند یونجه و امثال آن، ولی انسان در بعضـی اوقات آنها را می‌خورد، اشـکال ندارد و سجده بر آن صحیح است.

[۸۳۷] سؤال ۱۸۶: سجده کردن روی برگ چای، قبل از پختن و بعد از آن، چه حکمی دارد؟

پاسخ: بنا بر احتیاط صحیح نیست.

[۸۳۸] سؤال ۱۸۷: آیا سجده کردن بر قسمتی از میوه‌ها که معمولاً خورده نمی‌شوند (مثل پوست خربزه و هندوانه)، صحیح است؟

پاسخ: بنا بر احتیاط جایز نیست.

[۸۳۹] سـؤال ۱۸۸: گیاهـان و میوه‌هـایی که خوراکی هسـتند، مراحـل مختلفی را طی می‌کننـد و تنهـا در بعضـی از مراحـل، قـابلیت خوردن را دارنـد، مثلاً قبل از رسـیدن و یا بعـد از رسـیدن و خراب شـدن، خوراکی محسوب نمی‌شوند. آیا سـجده بر این چیزها در مراحلی که غیر خوراکی هستند، صحیح است؟

پاسخ: در فرض مذکور، سجده بر آنها جایز نیست.

[۸۴۰] سؤال ۱۸۹: سجده بر حصیر تهیه شده از برگ درخت نخل و همچنین سجده بر نخ کنف (نخ گونی بافی)، چه حکمی دارد؟

پاسخ: مورد اول (حصیر برگ نخل)، اشکال ندارد؛ ولی مورد دوم، خالی از اشکال نیست.

[۸۴۱] سؤال ۱۹۰: آیا سجده بر دستمال کاغذی صحیح است؟

پاسخ: اگر احراز شود که دسـتمال کاغذی از چیزهایی ساخته شده که سـجده بر آنها صـحیح است، اشکال ندارد؛ ولی این موضوع در نزد این جانب محرز نیست.

[۸۴۲] سؤال ۱۹۱: آیا سجده نمودن بر پول کاغذی و کاغذ رنگی و یا کاغذ سفیدی که بعداً به وسیله چاپ، رنگ آن عوض شده، صحیح است؟

پاسخ: اگر کاغذ یا پول کاغذی از موادی ساخته شده که سجده بر آن صحیح است، سجده کردن اشکال ندارد، وگرنه جایز نیست، و در موارد مشکوک، احتیاط، در ترک است و رنگ کاغذ، اگر دارای جرمی نباشد که بین کاغذ و پیشانی سجده کننده حائل شود، در این صورت سجده بر آن کاغذ اشکالی ندارد.

سجده واجب قرآن

[۸۴۳] سؤال ۱۹۲: آیا حکم کسی که آیه سجده را می‌نویسد و یا از روی قرآن، بدون این که بر زبان جاری کند، می‌خواند، مانند کسی است که آن را بر زبان جاری می‌کند یا آن را می‌شنود؟

پاسخ: حکم وجوب سجده، به قاری و گوش کننده اختصاص دارد و در بقیه موارد، واجب نیست، اگرچه بر شنونده نیز سجده کردن مستحب است.

[۸۴۴] سؤال ۱۹۳: آیا با خواندن یا گوش دادن به مقداری از آیه سجده و نه تمام آیه، خواننده و یا کسی که گوش به آیه می‌کند، باید سجده کند؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید سجده کند، خصوصاً اگر لفظ سجده خوانده شود.

[۸۴۵] سؤال ۱۹۴: بچه غیر ممیّزی با تعلیم والدین خود سوره علق را حفظ کرده و گاهی آن را بر زبان خود جاری می‌کند. آیا کسانی که آیه آخر سوره علق (آیه سجده) را از زبان او گوش می‌کنند، واجب است سجده کنند؟

پاسخ: چنانچه در خواندن آیه سجده، قصد قرآن خواندن نداشته باشد و بدون این قصد، آیه بر زبانش جاری شود، سجده واجب نیست.

[۸۴۶] سؤال ۱۹۵: اگر کسی به آیه سجده از رادیو، تلویزیون یا بلندگو گوش بدهد، آیا سجده بر او واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر قاری قرآن در همان موقع، در حال قرائت کردن باشد و شنونده از رادیو، تلویزیون یا بلندگو به آن گوش فرا دهد، ظاهراً سجده کردن واجب است و اگر صدای ضبط شده باشد که از ضبط صوت یا رادیو و تلویزیون پخش می‌شود، بنا بر احتیاط سجده کردن واجب است.

[۸۴۷] سؤال ۱۹۶: انسانی که گوشش سنگین است و در مجلسی حاضر است که آیه سجده خوانده می‌شود، ولی او به خوبی آیه را نمی‌شنود، سجده بر او واجب می‌شود یا نه؟

پاسخ: در مورد سؤال، سجده بر این شخص واجب نیست، اگر چه مطابق احتیاط است.

[۸۴۸] سؤال ۱۹۷: نمازگزاری که در بین نماز، آیه سجده را می‌شنود، چه وظیفه‌ای برعهده‌اش می‌آید؟

پاسخ: اگر آیه را بشنود، ولی به آن گوش ندهد، چیزی بر او نیست؛ ولی اگر به آن گوش فرا دهد، در حکم قرائت عمدی است.

سجده شکر

[۸۴۹] سؤال ۱۹۸: سجده شکر چه سجده‌ای است؟ و آیا شرایطی که در سجده نماز باید رعایت شود، در سجده شکر هم معتبر است و باید رعایت شود؟

پاسخ: سجده شکر، سجده‌ای است که در وقت تجدّد نعمت و یا برطرف شدن بلا و یا برای یادآوری آنها و یا برای ادای فریضه و یا نافله و یا برای انجام دادن کار خیر (از قبیل صلح دادن میان دو نفر) انجام داده می‌شود و در آن به جز گذاشتن پیشانی بر زمین و

اباحه مکان، چیز دیگری معتبر نیست، اگر چه مستحب است سه بار و یا صد بار ذکر «شکراً للّه» گفته شود.

تشهّد

[۸۵۰] سؤال ۱۹۹: کسی که مدتی در نماز چهار رکعتی، تشهد دوم را به جا نیاورده و جاهل قاصر است، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید قضای هر تشهد را به جا آورده و برای هر تشهد، دو سجده سهو نیز انجام دهد.

[۸۵۱] سؤال ۲۰۰: آیا در تشهد، جایز است بگوید: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه وأشهد أنّ محمّداً صلّی اللّه علیه وآله عبده ورسوله»؟

پاسخ: این گونه تشهد، کافی نیست.

[۸۵۲] سؤال ۲۰۱: اگر در تشهد نماز واجب، بعد از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جمله «وعجّل فرجهم» را بگوییم، نماز ما صحیح است یا باطل؟

پاسخ: چنانچه به قصد جزئیت نباشد، بلکه به قصد دعا و قربت مطلقه باشد، ظاهراً اشکال ندارد و موجب بطلان نماز نمی‌شود؛ ولی بهتر است در تشهد نماز، به همان نحوی که وارد شده و مأثور است، اکتفا شود.

[۸۵۳] سؤال ۲۰۲: آیا خواندن شهادت ثالثه (شهادت بر ولایت حضرت علی‌علیه السلام)، در نماز جایز است؟

پاسخ: نباید چیزی بر نماز اضافه شود. بنا بر این، شهادت ثالثه در تشهد به قصد این که جزء نماز باشد، صحیح نیست و بدون قصد جزئیت هم چون منشأ اختلاف است، ترک شود.

سلام

[۸۵۴] سؤال ۲۰۳: یکی از مؤمنین مدتی در نمازش به جای «السلام علیك أیها النبیّ ورحمة اللّه وبرکاته» عبارت «السلام علی النبیّ ورحمة اللّه وبرکاته» را گفته است. حکم نمازهایی که این طور خوانده است، چیست؟

پاسخ: نمازهای قبلی او باطل نیست؛ ولی پس از این همان طور که در توضیح المسائل نوشته شده است، بخواند.

[۸۵۵] سؤال ۲۰۴: آیا در سلام‌های آخر نماز، می‌توان به جای کلمه «السلام» کلمه «سلام» را به کار برد؟

پاسخ: جایز نیست.

موالات

[۸۵۶] سؤال ۲۰۵: کسی که بر اثر حواس پرتی، مدتی طولانی در بین نماز چیزی نمی‌گوید و کاری هم انجام نمی‌دهد و بعد از جمع شدن حواس، به ادامه نماز می‌پردازد، آیا به موالات نمازش صدمه‌ای وارد می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر سکوت، به قدری باشد که صورت نماز را به هم نزند، اشکال ندارد؛ ولی اگر به قدری باشد که صورت نماز را به هم بزند، چه عمدی باشد و چه سهوی، نماز باطل می‌شود، مگر این که حالت این شخص طوری است که نمی‌تواند به غیر از این صورت نماز بخواند و اگر تکرار نماید باز هم به همین صورت و با فاصله نماز را می‌خواند که در این حال می‌تواند به همان نماز اکتفا کند.

{مستحبّات و مکروهات نماز}

اذان و اقامه

[۸۵۷] سؤال ۲۰۶: آیا گفتن اذان و اقامه، در نمازهای مستحبّی یا در غیر حالت نماز، باز هم

مستحب است یا خیر؟

پاسخ: در نمازهای واجب یومیه، اذان و اقامه، مستحبّ مؤکّد است؛ ولی در دیگر نمازهای واجب و نمازهای نافله استحباب ندارد و در غیر نماز، گفتن اذان به گوش راست بچه تازه متولد شده و گفتن اقامه به گوش چپش مستحب است و گفتنِ اذان تنها در مواردی از قبیل اذان گفتن به گوش کسی که چهل روز گوشت نخورده و همچنین کسی که خلق و خویش بد است، استحباب دارد.

[۸۵۸] سؤال ۲۰۷: با عنایت به این که اذان و اقامه در نماز مستحب است، آیا می‌توان به جای آنها ترجمه آن دو را قبل از نماز بر زبان جاری کرد یا خیر؟

پاسخ: باید با عربی صحیح خوانده شوند و ترجمه آنها کافی نیست.

[۸۵۹] سؤال ۲۰۸: آیا لازم است هنگام گفتن اذان و اقامه، انسان با طهارت باشد و بدن و لباسش از نجاست پاک باشد؟

پاسخ: پاک بودن لباس و بدن، در اذان و اقامه شرط نیست. طهارت از حدث نیز در اذان لازم نیست؛ ولی در اقامه، بنا بر احتیاط طهارت از حدث شرط است؛ بلکه خالی از قوت نیست.

[۸۶۰] سؤال ۲۰۹: آیا می‌توان بعضی از جملات اذان را کمتر یا بیشتر از آن چیزی که معیّن شده است، تکرار کرد، مثل این که «حیّ علی الصلاة» یا شهادتین را یک بار یا سه بار گفت؟

پاسخ: نمی‌توان به قصد اذان، جملات آن را کمتر یا بیشتر کرد؛ ولی تکرار «حیّ علی الصلاة»، «حیّ علی الفلاح» یا شهادتین، به جهت تأکید و تشویق مردم و جمع شدن آنها برای نماز اشکالی ندارد؛ ولی آنچه زیادتر گفته می‌شود، جزء اذان نیست.

[۸۶۱] سؤال ۲۱۰: حکم شهادت ثالثه در اذان و اقامه چیست؟

پاسخ: گفتن شهادت ثالثه در اذان و اقامه، به عنوان جزئیت جایز نیست؛ ولی گفتن در اذان و اقامه، به قصد قربت مطلقه، خوب است.

[۸۶۲] سؤال ۲۱۱: جابه جا شدن سهوی اذان و اقامه در نماز، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر عمداً و یا سهواً و یا جهلاً اقامه را بر اذان مقدّم نماید، برای درک کردن اقامه، باید بعد از اذان، اقامه را اعاده کند.

[۸۶۳] سؤال ۲۱۲: هنگام گفتن اقامه نماز، نمی‌دانیم که اذان را گفتیم یا نه. اگر بخواهیم ثواب گفتن اذان را درک کنیم، آیا باید دوباره اذان و اقامه بگوییم یا همین که نیّت گفتن را داشته‌ایم و الآن شک در گفتن داریم، کافی است؟

پاسخ: بعد از دخول و ورود به اقامه، به شک خود اعتنا نکند؛ ولی اگر شکّ او قبل از آن باشد، اذان و سپس اقامه را بگوید.

[۸۶۴] سؤال ۲۱۳: آیا کسی که در حال گفتن اذان اعلام است، می‌تواند همان اذان را اذان نماز خود قرار دهد و بعد از آن اقامه بگوید و نمازش را بخواند یا لازم است برای نماز، اذان دیگری بگوید؟

پاسخ: اگر برای اذان اعلام قصد قربت کرده باشد، می‌تواند به اذان اعلام، برای نمازش کفایت کند و بعد از آن اقامه را بگوید و نماز را شروع نماید.

[۸۶۵] سؤال ۲۱۴: شخصی قبل از نماز فرادی، اذان و ا قامه می گوید و مشغول نماز می‌شود. اگر ما در آن مکان حاضر باشیم و بعد از اذان و اقامه آن شخص بخواهیم نماز بخوانیم، آیا لازم است باز هم اذان و اقامه بگوییم یا می‌توانیم به همان اذان و اقامه اکتفا کنیم؟

پاسخ: می‌توانید به همان اذان و اقامه اکتفا کنید، به شرط این که هنگام گفتن آن شخص، همه فصول اذان و اقامه را بشنوید.

[۸۶۶] سؤال ۲۱۵: در بسیاری از مواقع، به هنگام نماز جماعت در مساجد، بچه‌های نابالغ اذان می گویند. آیا می‌توان به همین اذان برای نماز اکتفا کرد یا خیر؟

پاسخ: اگر ممیّز باشند، اذان آنها کفایت می‌کند.

[۸۶۷] سؤال ۲۱۶: در مواردی که اذان، در نماز ساقط می‌شود، آیا سقوط اذان، لازم است یا جایز؟

پاسخ: در نماز عصر روز عرفه (در صورت جمع با نماز ظهر) و در نماز عشای مزدلفه (در صورت جمع با نماز مغرب)، و بنا بر احتیاط واجب در نماز عصر روز جمعه (در صورت جمع نماز عصر با نماز جمعه و یا با نماز ظهر) اذان را ترک کند؛ ولی در بقیه موارد، می‌تواند اذان بگوید.

[۸۶۸] سؤال ۲۱۷: اذان گفتن دختران در مدارس دخترانه، جهت حضور دانش‌آموزان در نماز جماعت مدرسه، چه حکمی دارد؟

پاسخ: فی نفسه اشکال ندارد؛ ولی کفایت از اذان برای اقامه نماز جماعت نمی‌کند.

قنوت

[۸۶۹] سؤال ۲۱۸: آیا بالا بردن دست‌ها در قنوت، جزء قنوت است یا امر مستحبّی جداگانه است که می‌توان آن را ترک کرد؟ بالا بردن دست‌ها به هنگام تکبیرة الاحرام و دیگر تکبیرهای نماز چه طور؟

پاسخ: اگر بخواهد قنوت بخواند، احتیاط واجب آن است که دست‌ها را بلند کند و مستحب است دست‌ها را تا مقابل صورت بلند نماید و در تکبیرات نماز، بالا بردن دست‌ها تا مقابل گوش‌ها مستحب است.

[۸۷۰] سؤال ۲۱۹: آیا غلط خواندن قنوت و یا ذکرهای مستحبّی نماز، مبطل نماز است؟

پاسخ: اگر غلط خواندن آنها به حدّی نباشد که از ذکر بودن خارج شود، مبطل نیست؛ ولی بنا بر احتیاط واجب نباید عمداً آنها را به این صورت بخواند.

[۸۷۱] سؤال ۲۲۰: آیا دعا کردن در قنوت، به زبان فارسی و یا هر زبان دیگری غیر از عربی، صحیح است و موجب بطلان نماز نمی‌شود؟

پاسخ: اگر قادر به خواندن دعا به عربی باشد، سزاوار است که به عربی بخواند؛ ولی خواندن دعا به زبان غیر عربی هم اشکال ندارد.

[۸۷۲] سؤال ۲۲۱: آیا در قنوت، خواندن شعری که دارای مضامین دعا و مناجات است، جایز است؟ و در صورت جواز، عربی بودن در آن شرط است یا به هر زبانی باشد، مانعی ندارد؟

پاسخ: خواندن شعر مذکور در سؤال، اشکال ندارد و عربی بودن در آن شرط نیست و به هر زبانی می‌شود قنوت را خواند.

[۸۷۳] سؤال ۲۲۲: کسی که در قنوت نماز این دعا را می‌خواند: «فاصفح عنّی بحسن توکّلی علیك» و بعد شك می‌کند که درست خوانده یا نه؟!

الف. آیا می‌تواند «إلیك» بگوید، به این نیّت که هر کدام («علیك» یا «إلیك») درست است، همان محسوب شود؟

پاسخ: نمی‌تواند.

ب. اگر «إلیك» را گفته باشد، نمازی را که این گونه خوانده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر جاهل مقصّر نبوده، اعاده لازم نیست؛ ولی باید دو سجده سهو به جا آورد.

ج. اگر این مسأله در جاهای دیگر نماز اتفاق افتاد، حکمش چیست؟

پاسخ: در هر جای نماز، اگر در اذکار مستحبّی اتفاق بیفتد، همان حکم قبلی را دارد.

[۸۷۴] سؤال ۲۲۳: بعضی اوقات در قنوت، سمت نگین انگشتر عقیق را به طرف صورت می‌گیرند، آیا این عمل، سنّت است و ثوابی دارد؟

پاسخ: اگر کسی به امید مطلوب بودن، آن را انجام دهد، مانعی ندارد.

تکبیرات مستحب در نماز

[۸۷۵] سؤال ۲۲۴: بعضی از افراد، تکبیرات قبل و بعد از رکوع و سجده را در حال حرکت می‌گویند. آیا نماز این افراد صحیح است؟
پاسخ: اگر از تکبیرات مذکور قصد ذکر مطلق کنند و آنها را به قصد تکبیرات وارد شده در نماز که قبل و بعد از رکوع و سجده گفته می‌شود، نگویند، نمازشان صحیح است.

تورّک

[۸۷۶] سؤال ۲۲۵: تورّک که در بعضی از کتاب‌ها یکی از اعمال مستحب نماز شمرده شده است، به چه معنا است؟
پاسخ: تورّک این است که نمازگزار، در حال نشستن، بر روی ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ قرار دهد.

بستن چشم هنگام نماز

[۸۷۷] سؤال ۲۲۶: آیا بستن چشم در هنگام نماز، برای حضور قلب پیداکردن، باز هم مکروه است؟
پاسخ: به حسب موارد فرق می‌کند. اگر این کار واقعاً تأثیر در حضور قلب بیشتر و یا زیاد کردن خضوع و خشوع داشته باشد، بعید نیست کراهت آن برطرف شود.

تعقیبات نماز

[۸۷۸] سؤال ۲۲۷: گاهی موقع گفتن تسبیحات حضرت زهراعلیها السلام در تعقیب نماز، در تعداد آن شک می‌کنیم. در این صورت، آیا تسبیحات را از سر بگیریم یا خیر؟
پاسخ: اگر در عدد تکبیرات و تحمیدات و تسبیحات شک کند، چنانچه از محل، تجاوز نکرده باشد؛ یعنی وارد ذکر بعدی یا کار دیگری نشده باشد، بنا را بر کمتر می‌گذارد و اگر تجاوز کرده باشد، بنا را بر انجام دادن آنها می‌گذارد.
[۸۷۹] سؤال ۲۲۸: مرسوم است که مؤمنین به یکدیگر التماس دعا می‌گویند. آیا این کار، مستحب است؟
پاسخ: کار خوبی است.
[۸۸۰] سؤال ۲۲۹: آیا خواندن عبارت «یا محمّد یا علیّ، یا علیّ یا محمّد، اکفیانی فإنّکما کافیان وانصرانی فإنّکما ناصران» که بخشی از دعای معروف فرج است، جایز است؟
پاسخ: منظور از فراز مذکور در دعا، ممکن است «بإذن اللّٰه» (با اذن و اجازه خداوند) باشد. بنا بر این بی‌اشکال به نظر می‌رسد.
[۸۸۱] سؤال ۲۳۰: آیا در زیارت عاشورا، گفتن یک سلام به جای صد سلام و یک لعن به جای صد لعن، به قصد رجا جایز است؟
پاسخ: جایز است.

{مبطلات نماز}

خلل در طهارت

[۸۸۲] سؤال ۲۳۱: اگر کسی در وسط نماز یا بعد از نماز شک کند که وضو گرفته است یا نه، چه باید بکند؟
پاسخ: اگر بعد از نماز، در وضو شک کند، نمازش محکوم به صحّت است؛ ولی برای نمازهای آینده باید وضو بگیرد و اگر در اثنای نماز، در وضو شک کند، نماز را رها کند، وضو بگیرد و دوباره نماز بخواند و احتیاط این است که آن نماز را به آخر برساند و تمام کند و دوباره وضو گرفته، نماز را اعاده نماید.
[۸۸۳] سؤال ۲۳۲: اگر در بین نماز شک کنیم که وضو را درست انجام داده‌ایم یا نه، آیا نماز را ادامه دهیم یا رها کنیم و بعد از وضوی جدید دوباره نماز بخوانیم؟ اگر تقریباً اطمینان پیدا کردیم که وضوی ما صحیح نبوده، چه باید بکنیم؟
پاسخ: در صورت شک در صحیح بودن وضو، نماز شما محکوم به صحّت است و اگر اطمینان دارید که وضو صحیح نبوده، نماز باطل است و باید وضو و نماز را اعاده کنید.
[۸۸۴] سؤال ۲۳۳: شخصی وضو گرفته و بعد هم وضویش باطل شده است. حال که توجه می‌کند، نمی‌داند که باطل شدن وضو، قبل از خواندن نماز بوده یا بعد از آن. آیا لازم است این نماز را دوباره بخواند؟
پاسخ: اقوی صحّت نماز است؛ ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.
[۸۸۵] سؤال ۲۳۴: زنی که مستحاضه قلیله است و در وسط نماز، استحاضه او متوسطه یا کثیره می‌شود، نمازش را باید ادامه دهد یا باید قطع کند و به وظیفه جدید عمل نماید؟
پاسخ: باید نماز را قطع کند و به وظیفه جدید عمل کند.
[۸۸۶] سؤال ۲۳۵: زنی که استحاضه متوسطه است، پس از عمل به وظیفه خود مشغول نماز صبح شده است و در حین نماز استحاضه او کثیره شده، وظیفه‌اش چیست؟ اگر این اتفاق در بین نماز ظهر، عصر، مغرب و یا عشا پیش بیاید، چه حکمی دارد؟
پاسخ: اگر مورد ذکر شده در سؤال، در نماز صبح پیش بیاید، چنانچه بدن یا لباسش نجس نشود و یا در صورت نجاست، بتواند در حین نماز بدن و لباسش را تطهیر کند، نمازش را ادامه دهد و صحیح است؛ ولی اگر در نماز ظهر، عصر، مغرب و یا عشا پیش بیاید، در این صورت نمازش را قطع کند و پس از عمل به وظیفه مستحاضه کثیره نماز را از سر بگیرد.
[۸۸۷] سؤال ۲۳۶: فردی که در نماز، حالت خواب او را فرا گرفته و بعد از بیدار شدن از خواب شک می‌کند که در بین نماز خوابیده یا بعد از اتمام نماز، چه وظیفه‌ای دارد؟
پاسخ: باید نماز را اعاده کند.

تکتّف

[۸۸۸] سؤال ۲۳۷: آیا تکتّف برای حصول خضوع و خشوع و تسلیم بیشتر در برابر پروردگار در نماز جایز است؟
پاسخ: احتیاطاً جایز نیست.

انحراف از قبله

[۸۸۹] سؤال ۲۳۸: نمازگزاری به واسطه برخورد شخص دیگری با او صورت و یا بدنش از قبله منحرف می‌شود. در این صورت نمازش صحیح است یا باطل؟
پاسخ: اگر به طرف راست یا چپ قبله و یا طرف مقابل قبله برگردد (انحراف نمازگزار از قبله به اندازه نود درجه یا بیشتر از آن شود)، نمازش باطل است؛ ولی اگر قبله ما بین طرف چپ و راست نمازگزار (انحراف کمتر از نود درجه) باشد، نماز باطل نمی‌شود.
[۸۹۰] سؤال ۲۳۹: شخصی در قیام نماز، به جهت سنگینی وزن و پا به پا کردن، به طرف راست و چپ قبله منحرف می‌شود. آیا

نمازش صحیح است؟

پاسخ: انحراف غیر عمدی از قبله، اگر به حدّ طرف راست یا چپ قبله برسد، مبطل نماز است؛ ولی اگر جزئی باشد، اشکال ندارد.

[۸۹۱] سؤال ۲۴۰: چنانچه برای بیمار، خواندن نماز به سوی قبله امکان نداشته و یا مشکل باشد (مثل این که روی تختی خوابیده که جهت آن مخالف قبله است و نمی‌توان جهت آن را تغییر داد و یا تغییر دادن آن بسیار مشکل است)، چگونه باید نماز بخواند؟ و آیا جهات دیگر برایش یکسان است؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر تا آخر وقت امکان رو به قبله خواندن نماز برایش وجود نداشته باشد، به هر مقدار که ممکن است به طرف قبله نماز بخواند و نمازش صحیح است.

[۸۹۲] سؤال ۲۴۱: شخصی که به واسطه بسته شدن به جایی (مثل بسته شدن به درخت) نمی‌تواند رو به قبله شود و نماز بخواند، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر در تمام وقت نماز نتواند رو به قبله نماز بخواند، به هر مقدار که امکان دارد رو به قبله شود و نماز بخواند و کافی است.

[۸۹۳] سؤال ۲۴۲: اگر کسی که نمی‌تواند علم یا ظن به جهت قبله پیدا کند، به یک جهت دلخواه نماز بخواند و در وقت یا خارج وقت نماز بفهمد که قبله در جهت دیگری بوده است، تکلیفش چیست؟

پاسخ: اگر به هنگام نماز خواندن، قبله بین طرف راست و چپ نمازگزار بوده، نمازش صحیح است و اگر قبله در طرف راست یا چپ نمازگزار بوده، چنانچه در وقت نماز متوجه شود، باید نماز را دوباره بخواند و اگر پس از وقت نماز متوجه شود، قضا لازم نیست و اگر قبله در طرف پشت نمازگزار بوده، چنانچه در وقت نماز متوجه شود، نماز را اعاده کند و اگر پس از وقت متوجه شود، بنا بر احتیاط آن را قضا نماید.

[۸۹۴] سؤال ۲۴۳: شخصی خانه جدیدی می‌خرد. در ابتدای امر برای یافتن قبله از یکی از همسایه‌ها جهت قبله را می‌پرسد و به آن جهت نماز می‌خواند؛ اما بعدها با گذاشتن قبله نما اطمینان پیدا می‌کند جهتی را که سال‌ها به طرف آن نماز می‌خوانده، اشتباه بوده است. با توجه به این که این فرد از راه‌های معتبر، برای یافتن قبله استفاده نکرده است، آیا باید نماز هایی که در این سال‌ها خوانده، قضا نماید؟

پاسخ: اگر انحراف نمازگزار از قبله به حدّ مشرق و مغرب (چپ یا راست قبله) نرسد، اعاده و قضا ندارد و اگر به این حد برسد، اعاده لازم است؛ ولی قضا ندارد و اگر انحراف بیش از آن باشد که در نتیجه قبله در پشت نمازگزار واقع شده، اعاده واجب است و بنا بر احتیاط واجب قضا نیز لازم است و چنانچه امثال این افراد ملتفت باشند و احتمال جدّی انحراف از قبله را بدهند، لازم است تحقیق کنند تا برای آنها اطمینان حاصل شود و نباید نسبت به مسائل شرعی با سهل انگاری برخورد شود.

قصد غیر ذکر از اذکار نماز

[۸۹۵] سؤال ۲۴۴: گاهی کسی که مشغول نماز است، برای متوجه کردن دیگران به امری، تکبیر در نماز را بلند می‌گوید، این کار چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر به قصد ذکر، تکبیر می‌گوید و در حال گفتن تکبیر، صدا را بلند می‌کند تا دیگری را متوجه کند، اشکال ندارد و اگر به نیّت متوجه کردن دیگری تکبیر می‌گوید، ولی قصد ذکر هم می‌کند، نمازش باطل است و در صورتی که هر دو را در عرض هم قصد کند، صحّت نماز، محلّ تأمّل است.

[۸۹۶] سؤال ۲۴۵: من مادر سه فرزند هستم که یکی از آنها کلاس اول دبستان است و دو تای دیگر به مدرسه نمی‌روند و دوست دارم که بچه‌هایم از کوچکی نمازشان را بخوانند. آیا می‌توانم نماز مغرب و عشای خود را بلند و شمرده بخوانم تا آنها یاد بگیرند؟

پاسخ: اگر نیّت شما این باشد که نماز خود را بخوانید و در ضمن آن می‌خواهید به بچه‌های خود نماز را آموزش بدهید، اشکال

ندارد؛ ولی بهتر این است که بعد از خواندن نماز، به فرزندانتان آموزش دهید.

حرف زدن عمدی

[۸۹۷] سؤال ۲۴۶: آیا گفتن یک حرف از حروف الفبا در بین نماز که دارای معنا نیست، باطل کننده نماز است یا نه؟ اگر نمازگزار از این حرفِ بدون معنا، قصد معنایی را نماید (مثل این که با کسی قرار گذاشته که هر وقت من فلان حرف از حروف الفبا را گفتم، تو فلان کار را بکن)، آیا این کار نماز را باطل می کند؟

پاسخ: اگر در بین نماز یک حرف یا بیشتر بگوید، چه دارای معنا باشد یا نباشد، چنانچه عمدی باشد، نماز را باطل می کند و اگر سهوی باشد، نماز باطل نمی‌شود؛ ولی سجده سهو دارد.

جواب سلام در بین نماز

[۸۹۸] سؤال ۲۴۷: بچه غیر ممیّزی در بین نماز به نمازگزاری سلام می‌دهد. آیا جواب سلام او واجب است؟

پاسخ: جواب سلام بچه غیر ممیّز واجب نیست و نباید در بین نماز به قصد جواب سلام، به سلام او جواب بدهد؛ ولی گفتن سلام به قصد دعا در جواب او مانعی ندارد.

[۸۹۹] سؤال ۲۴۸: اگر کسی در بین نماز به صورت غلط به نمازگزار سلام بدهد، آیا جواب سلام او بر نمازگزار واجب است؟

پاسخ: اگر به طوری سلام را غلط بگوید که عرفاً به آن «سلام» گفته نشود، جواب سلام واجب نیست؛ ولی چنانچه عرفاً به آن «سلام» گفته شود، باید جواب سلام، به صورت صحیح از طرف نمازگزار داده شود و احتیاط این است که جواب را به قصد دعا (طلب سلامت از خدا برای کسی که به او سلام گفته) بگوید.

[۹۰۰] سؤال ۲۴۹: آیا گفتن کلمه «سلام» به نمازگزار، بدون این که بعد از آن کلمه «علیکم» یا کلمه «علیک» آورده شود، وظیفه‌ای بر عهده نمازگزار می‌آورد؟

پاسخ: اگر نمازگزار علم یا گمان داشته باشد که سلام کننده کلمه «علیک» یا «علیکم» را در تقدیر گرفته و قصد کرده است، جواب سلام او واجب است، وگرنه جواب سلام واجب نیست و احتیاط این است که نمازگزار نیز به گفتن کلمه «سلام» اکتفا کند و «علیک» یا «علیکم» را در تقدیر بگیرد.

به هم خوردن صورت نماز

[۹۰۱] سؤال ۲۵۰: اگر ضرورت ایجاب کند که در حال نماز، به بیمار دارو خورانده شود، آیا در صورت امکانِ اعاده نماز، این کار واجب می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، باید دارو خورانده شود و اگر صورت نماز به هم بخورد، باید نماز را اعاده کند.

[۹۰۲] سؤال ۲۵۱: خوردن سهوی در حالی که انسان نماز خود را می‌خواند و یا به طور تبرّعی یا استیجاری از طرف دیگران نماز می‌خواند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر صورت نماز به هم نخورد، اشکالی به نماز وارد نمی‌شود.

[۹۰۳] سؤال ۲۵۲: گریه بر سیّدالشهداء امام حسین‌علیه السلام در نماز، چه حکمی دارد؟

پاسخ: گریه بر سیّدالشهداءعلیه السلام در نماز اشکال ندارد، به شرطی که گریه کننده از صورت نمازگزار خارج نشود.

{شکّیات}

احکام شکیات

[۹۰۴] سؤال ۲۵۳: آیا احکام شک، فقط مربوط به نمازهای یومیه است یا در نمازهای دیگر هم جاری می‌شود؟

پاسخ: احکام شک، در نمازهای واجب دیگر هم جاری است.

[۹۰۵] سؤال ۲۵۴: در شک در رکعات نماز، گفته شده که بعد از شک کردن باید مقداری تأمّل و فکر کرد و اگر شک برطرف نشد، آن وقت به حکم شک عمل نمود. آیا این کار در شک در غیر رکعات هم لازم است؟

پاسخ: بعید نیست که تأمّل و فکر کردن در رکعات و غیر رکعات واجب نباشد، اگر چه مطابق با احتیاط است.

[۹۰۶] سؤال ۲۵۵: گاهی پس از خواندن حمد، شک می‌کنیم که سوره را هم خوانده‌ایم یا نه و سوره را می‌خوانیم و بعد می‌فهمیم که سوره را خوانده بودیم و دوباره تکرار کرده‌ایم یا در موقع سجده، شک می‌کنیم که یک سجده کرده‌ایم یا دو سجده و بعد، یک سجده دیگر می‌کنیم و سپس می‌فهمیم که با این سجده، تعداد سجده‌ها سه تا شده است در این موارد و موارد مشابه آن که بر اثر شک، کار زیادی در نماز انجام می‌دهیم، آیا نماز اشکال پیدا می‌کند؟

پاسخ: موارد ذکر شده در سؤال، چون از ارکان نیستند، اشکالی به نماز نمی‌رسانند؛ ولی به تفصیلی که در رساله عملیه و کتاب‌های فقهی آمده، در بعضی موارد، بعد از نماز، سجده سهو واجب یا سجده سهو مستحب به جا آورده می‌شود؛ ولی اگر زیادی در ارکان باشد، نماز را باطل می‌کند.

[۹۰۷] سؤال ۲۵۶: با توجه به این که معمولاً برای افراد مختلف، شک و سهو در نماز پیش می‌آید، آیا نماز کسی که در یاد گرفتن احکام شک و سهو سستی به خرج می‌دهد، صحیح است؟

پاسخ: اگر بتواند قصد قربت کند و شک هم برایش پیش نیاید و یا اگر شک پیش آمد، مطابق وظیفه خود در باب شک عمل کند، نمازش صحیح است.

[۹۰۸] سؤال ۲۵۷: کسی که نمی‌داند حالتی که در نماز برای او پیدا شده است، حالت شک است یا ظن و گمان، باید به احکام شک رفتار کند یا به احکام ظن و گمان؟

پاسخ: با مقداری تأمّل و دقت، معمولاً ـ این حالت مرتفع می‌شود و شخص می‌فهمد که دارای حالت ظن و گمان است یا دارای شک؛ ولی اگر باز هم نتوانست تشخیص دهد، چنانچه احراز نکند که دارای حالت ظن است، باید به حکم شک عمل کند.

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

شکّ کثیر الشک

[۹۰۹] سؤال ۲۵۸: اگر کثیر الشک، بعد از بی اعتنایی به شکّ خود و تمام کردن نماز، شکّش برطرف شد و علم پیدا کرد که نمازش را ناقص خوانده است، آیا باید به همان نماز خوانده شده اکتفا کند یا نمازش را دوباره بخواند؟

پاسخ: باید به مقتضای علمش عمل کند. اگر علم پیدا کرد که رکنی را ترک نموده، باید نماز را اعاده و یا قضا کند و اگر غیر رکن را ترک کرده، باید موارد قضا کردنی، مثل تشهدی را که به جا نیاورده، قضا کند و اگر سجده سهو لازم دارد، به جا آورد.

[۹۱۰] سؤال ۲۵۹: کسی که در مورد اصل خواندن نماز، زیاد شک می‌کند، آیا باید به شکّ خود توجه کند یا نه؟

پاسخ: احوط این است که اگر در وقت است، نماز خود را بخواند؛ ولی اگر بعد از وقت است، اعتنا نکند. البته اگر شکّ او به حدّ وسواس برسد، بنا را بر به جا آوردن نماز می‌گذارد، حتی اگر در داخل وقت باشد.

شک در نماز جماعت

[۹۱۱] سؤال ۲۶۰: مأموم در نماز جماعت شک می‌کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته است یا نه. آیا نمازش باطل است؟

پاسخ: اگر مشغول به کاری شده باشد که مترتّب بر تکبیرهٔ الاحرام است (مثل سکوت و گوش دادن به قرائت امام و امثال آن)، به شکّ خود توجه نکند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

شک در نماز مستحبّی

[۹۱۲] سؤال ۲۶۱: یکی از شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد، شک در رکعات نماز مستحبّی است. سؤال این است که اگر در نماز مستحبّی شک پیش آمد، عمل کردن به چه صورت افضل است؟

پاسخ: اگر بنا گذاشتن بر هر یک از دو طرف شک، موجب بطلان نماز نباشد، افضل و بهتر این است که بنا را بر اقل بگذارد و اگر بنا گذاشتن بر اکثر موجب فساد نماز شود، برای تصحیح نماز، بنا را بر اقل بگذارد.

شک‌های صحیح

[۹۱۳] سؤال ۲۶۲: چرا وقتی در نماز شک می‌کنیم، باید رکعت بیشتر را اختیار کنیم و سپس نماز احتیاط بخوانیم؟ در صورت امکان، دلیلش را بیان نمایید.

پاسخ: به دلیل روایاتی که در مورد شک در رکعات نماز وارد شده، باید بنا را بر اکثر گذاشت و بعد، نماز احتیاط خواند.

[۹۱۴] سؤال ۲۶۳: کسی که در رکعات نماز شک می‌کند و بعد از مقداری تأمّل، شکّ او تبدیل به گمان می‌شود و بعد از آن تبدیل به شکّ دیگری می‌گردد، کدام یک از شکّ اول و گمان بعد از آن و شکّ دوم را باید ملاک عمل خود قرار دهد (مثلاً شک بین سه و چهار می‌کند و بعد گمان به چهار رکعت پیدا می‌کند و بعد گمانش تبدیل به شک بین دو و چهار می‌شود)؟

پاسخ: باید به حکم شکّ اخیر عمل کند.

[۹۱۵] سؤال ۲۶۴: نمازگزاری در رکعات نماز شک می‌کند و بنا را بر رکعت بیشتر گذاشته، نماز را تمام می‌کند؛ ولی بعد از سلام نماز، فراموش می‌کند که شک او بین سه رکعت و چهار رکعت بود تا یک رکعت نماز احتیاط بخواند یا شک بین دو و چهار بود تا وظیفه‌اش خواندن دو رکعت نماز احتیاط باشد. در این موقع، نماز احتیاط را به چه صورتی بخواند تا نمازش صحیح شود؟

پاسخ: اقوی این است که به هر دو وظیفه عمل کند و نمازش صحیح است.

[۹۱۶] سؤال ۲۶۵: نمازگزاری که بعد از به جا آوردن دو سجده، بین دو و چهار یا بین سه و چهار و یا بین دو و سه و چهار شک می‌کند و بعد از شکّ خود، گمان پیدا می‌کند که چهار رکعت نخوانده است، چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض سؤال، در شک بین دو و چهار، بنا را بر دو بگذارد و نمازش را تمام کند و نمازش صحیح است و در شک بین سه و چهار، بنا را بر سه بگذارد و نمازش را تمام کند و نمازش صحیح است و در شک بین دو و سه و چهار، بنا را بر سه بگذارد و به دستور شک بین دو و سه عمل کند.

[۹۱۷] سؤال ۲۶۶: کسی که شک در رکعات نماز برای او پیش می‌آید، ولی بعد از سلام نماز به طور کلّی فراموش می‌کند که چه شکی برای او پیش آمده بود تا بر طبق آن به وظیفه‌اش عمل کند، چگونه باید نماز را تمام کند؟

پاسخ: ظاهر، جواز اعاده اصل نماز است، بدون آن که به وظیفه احتیاط عمل نماید و بدون آن که سجده سهو کند.

شک در شرایط و اجزا

[۹۱۸] سؤال ۲۶۷: نسبت به شک در احراز بعضی از شرایطِ لازم برای نماز یا شک در انجام بعضی از افعال نماز، چه طور باید رفتار کنیم؟
پاسخ: اگر شک در بعضی از شرایط، بعد از تمام شدن نماز باشد، نماز خوانده شده، محکوم به صحّت است و برای نماز بعدی باید شرط را احراز نمود و اگر قبل از نماز و یا در اثنای نماز باشد، باید با یک طریق شرعی (اگر چه به وسیله استصحاب و یا اصول دیگر باشد)، شرط را احراز کند تا بتواند نماز را بخواند و یا به آن ادامه دهد و اگر شرط احراز نشد، چنانچه قبل از نماز باشد، نمی‌تواند نماز بخواند و چنانچه در بین نماز باشد، نماز او محکوم به بطلان است؛ و اگر در بین نماز در فعلی از افعال نماز شک کند، چنانچه داخل فعل بعدی شده است، به شکّش اعتنا نکند و اگر داخل نشده، باید آن فعل را به جا آورد، مثل این که اگر در حال قیام شک کند که رکوع را انجام داده یا نه، باید رکوع را انجام دهد و اگر بعد از نماز در فعلی از افعال نماز شک کرد، به آن اعتنا نکند.
[۹۱۹] سؤال ۲۶۸: بیماری که رکوع و سجود را با اشاره انجام می‌دهد، اگر شک کند در حال رکوع است یا سجده، تکلیفش چیست؟
پاسخ: بنا را بر این می‌گذارد که در حال رکوع است و ذکر رکوع را می‌گوید و بقیه کارهای نماز را ادامه می‌دهد.

شک در صحّت

[۹۲۰] سؤال ۲۶۹: کسی در بین نماز شک می‌کند کاری را که در نماز انجام داده، صحیح به جا آورده یا نه. آیا این فرد باید به شکّ خود اعتنا کند و وظیفه‌ای بر عهده‌اش آمده است یا نباید به شکّ خود اعتنا کند؟
پاسخ: در فرض سؤال، چنانچه وارد جزء بعدی شده باشد، لازم نیست به شکّ خود اعتنا کند، وگرنه باید آن جزء را دوباره به نحو صحیح به جا آورد.

{نماز احتیاط}

[۹۲۱] سؤال ۲۷۰: شخصی در نماز ظهر شک می‌کند و بعد از سلام نماز، به جای خواندن نماز احتیاط، از روی فراموشی مشغول نماز عصر می‌شود. اگر در بین نماز عصر به یاد آورد که نماز احتیاط را نخوانده است، وظیفه او چیست؟
پاسخ: اگر بعد از نماز ظهر، از او منافی نماز سر نزده باشد، چنانچه از محلّ عدول به نماز احتیاط گذشته باشد (مثل این که نماز احتیاط یک رکعتی بر او واجب بوده و او وارد رکوع رکعت دوم نماز عصر شده باشد)، باید نماز عصر را قطع کند و نماز احتیاط را بخواند و بعد نماز عصر را بخواند، و اگر از محلّ عدول به نماز احتیاط نگذشته باشد، به نماز احتیاط عدول کند و در هر دو صورت، اگر فاصله بین نماز ظهر و نماز احتیاط، به اندازه‌ای طولانی شده باشد که منافی با انجام دادن نماز احتیاط باشد، خواندن نماز احتیاط لازم نیست و باید نیّت خود را به نماز ظهر برگرداند و پس از اتمام آن، نماز عصر را بخواند.
[۹۲۲] سؤال ۲۷۱: کسانی که بر اثر بیماری و ناتوانی مجبورند که نشسته نماز بخوانند، در مواردی که در نماز شک می‌کنند و لازم است نماز احتیاط بخوانند، نماز احتیاطشان را باید مانند نماز احتیاط ایستاده به حساب آورند یا نماز احتیاط نشسته؟
پاسخ: در مواردی که شخص سالم، مخیّر بین خواندن نماز احتیاط ایستاده و نماز احتیاط نشسته است، این بیمار چون نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، باید نماز احتیاط نشسته را به جا آورد و در مواردی که وظیفه شخص سالم، نماز احتیاط ایستاده است، این بیمار به جهت عدم توانایی، این نماز احتیاط ایستاده را مانند اصل نماز، به صورت نشسته می‌خواند، مثلاً اگر کسی شک بین سه و

چهار کند، در شخص سالم حکمش تخییر بین یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نماز احتیاط نشسته است که این بیمار باید دو رکعت نشسته را انجام دهد و در شک بین دو و چهار که وظیفه شخص سالم خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده است، این بیمار باز هم این دو رکعت را به صورت نشسته به جا می‌آورد.

[۹۲۳] سؤال ۲۷۲: آیا اشکالی دارد که بین سلام نماز و نماز احتیاط که بعد از آن خوانده می‌شود، فاصله بیفتد؟

پاسخ: اگر فاصله به قدری نباشد که فوریت عرفی از بین برود، اشکال ندارد؛ ولی اگر به وسیله انجام دادن منافیات نماز، بین اصل نماز و نماز احتیاط فاصله بیفتد، باید اصل نماز را اعاده نماید و اگر سهواً حرف بزند، بنا بر احتیاط باید بعد از نماز احتیاط، دو سجده سهو انجام دهد.

[۹۲۴] سؤال ۲۷۳: کسی که اشتباهاً در نماز احتیاط، علاوه بر حمد، سوره بخواند یا سهواً رکنی را کم و زیاد کند، چه وظیفه‌ای دارد؟ و حکم نماز اصلی و نماز احتیاط او چیست؟

پاسخ: اگر رکنی را در نماز احتیاط زیاد و یا کم کند، نماز احتیاط باطل می‌شود و احتیاطاً باید نماز احتیاط را دوباره بخواند و بعد، اصل نماز را نیز اعاده کند و اگر فعلی از افعال غیر رکنی را کم و یا زیاد کند، نمازش صحیح است؛ ولی اگر آن فعل از افعالی باشد که کم یا زیاد کردن آن در اصل نماز موجب سجده سهو می‌شود، بنا بر احتیاط باید پس از نماز احتیاط، دو سجده سهو به جا آورد.

[۹۲۵] سؤال ۲۷۴: مکلّفی پس از شک در نماز و بنا گذاشتن بر رکعت بیشتر و سلام دادن نماز، می‌ایستد و آماده خواندن نماز احتیاط می‌شود، اما قبل از شروع به نماز احتیاط، یقین می‌کند که به اندازه رکعت کمتر، نماز خوانده، مثلاً پس از شک در دو و چهار و آماده شدن برای نماز احتیاط، می‌فهمد که دو رکعت خوانده نه چهار رکعت. حکم این نماز چیست؟

پاسخ: باید آنچه را که ناقص مانده، انجام دهد و برای سلام بی جا، احتیاطاً دو سجده سهو بنماید، مگر قبل از آن که بخواهد مقدار ناقص را جبران کند، کاری که منافی نماز است، از او سر زده باشد که در این صورت باید نماز را اعاده نماید.

[۹۲۶] سؤال ۲۷۵: کسی که به عنوان مثال برایش در نماز، شک بین سه و چهار پیش می‌آید و بعد از سلام نماز، مشغول به نماز احتیاط می‌شود، اگر در بین نماز احتیاط اطمینان یا یقین به یکی از دو طرف شک (سه رکعت یا چهار رکعت) پیدا کند، نمازش را چگونه به پایان برساند؟

پاسخ: اگر در بین نماز احتیاط، برای نمازگزار یقین یا اطمینان حاصل شد که نمازش تمام و صحیح بوده است، جایز است که نماز احتیاط را قطع کند و جایز است آن را به قصد نافله تمام کند و اگر نماز احتیاطش که اکنون می‌خواهد آن را به قصد نافله تمام کند یک رکعت بوده، می‌تواند آن را یک رکعتی تمام کند و همچنین می‌تواند رکعت دیگری به آن اضافه نماید و آن را دو رکعتی به اتمام رساند، و اگر در بین نماز احتیاط، یقین یا اطمینان حاصل نمود که نمازش ناقص بوده، مسأله، صورتهای مختلفی دارد و بنا بر اظهر، در صورتی که بتواند نمازش را با ادامه دادن نماز احتیاط و یا رها کردن آن (در صورتی که وارد رکوع نشده باشد) تکمیل نماید، باید همین کار را بکند و نمازش صحیح است (مانند این که بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، متوجه شود که نماز اصلی را دو رکعتی خوانده بود، که در این صورت رکعتی که به عنوان احتیاط خوانده، رکعت سوم نماز او محسوب می‌شود و نماز خود را با خواندن یک رکعت دیگر کامل می‌کند و یا مثل این که در شک بین سه و چهار، بعد از سلام مشغول به خواندن نماز احتیاط نشسته شود، سپس قبل از رکوع بفهمد که نمازش را دو رکعتی خوانده که در این صورت باید نماز احتیاط را رها کند و دو رکعتِ ناقص نماز خود را به صورت ایستاده تکمیل کند) و در صورتی که نتواند نمازش را تکمیل کند، باید آن را از سر بگیرد.

[۹۲۷] سؤال ۲۷۶: بعد از خواندن نماز احتیاط، یقین می‌کنیم نمازی که خوانده بودیم، کامل بوده و احتیاجی به نماز احتیاط نداشته

و یا این که یقین می‌کنیم نمازمان ناقص بوده و با نماز احتیاط کامل شده است. آیا اکنون وظیفه جدیدی متوجه ما می‌شود یا همان نماز کافی است؟

پاسخ: در هر دو صورت، تکلیف جدیدی متوجه انسان نیست و همان نماز کافی است.

[۹۲۸] سؤال ۲۷۷: اگر هم نماز احتیاط و هم قضای سجده یا تشهد فراموش شده بر نمازگزار واجب شود، کدام یک از آنها را باید زودتر انجام دهد؟

پاسخ: باید اول نماز احتیاط را به جا آورد، مگر این که سجده یا تشهد فراموش شده از رکعت آخر باشد که در این صورت بنا بر احتیاط باید سجده یا تشهد و بقیه افعال بعد از آنها در نماز را تا آخر سلام نماز به قصد «ما فی الذمّه» به جا آورد و سپس نماز احتیاط را بخواند و در آخر، بنا بر احتیاط به جهت سلام بی جا در نماز، دو سجده سهو نیز به جا آورد.

[۹۲۹] سؤال ۲۷۸: کسی که در یک نماز، هم نماز احتیاط و هم سجده سهو بر او واجب می‌شود، کدام یک را باید اول به جا آورد؟

پاسخ: اول باید، نماز احتیاط را بخواند.

{سجده سهو}

[۹۳۰] سؤال ۲۷۹: گاهی در نماز، برای انسان پیش می‌آید که به طور سهوی ذکرهای نماز را جا به جا می‌گوید، مثلاً به هنگام تشهد، شروع به خواندن تسبیحات اربعه می‌کند، ولی به محض شروع به تسبیحات، متوجه اشتباه خود می‌شود و پس از تلفّظ تنها دو حرف «سین» و «باء» از «سبحان اللّه»، تسبیحات را قطع می‌کند. آیا گفتن این دو حرف در این جا، کلام بی جا محسوب شده و سجده سهو لازم دارد یا خیر؟

پاسخ: در صورت ذکر شده، سجده سهو لازم نیست.

[۹۳۱] سؤال ۲۸۰: اگر در یک نماز، هم سجده سهو و هم قضای سجده یا تشهد فراموش شده بر عهده نمازگزار باشد، کدام یک را مقدّم کند؟

پاسخ: باید قضای سجده و تشهد فراموش شده را بر سجده سهو مقدّم کند.

{قضای سجده و تشهد فراموش شده}

[۹۳۲] سؤال ۲۸۱: وقتی شک کنیم یک سجده از یک رکعت نماز را فراموش کرده‌ایم یا دو سجده از یک رکعت را، آیا نمازمان باطل است؟ اگر شک مابین یک سجده از یک رکعت یا دو سجده از دو رکعت باشد، نمازمان چه حکمی دارد؟

پاسخ: در هر دو صورت، بنا را می‌گذارد که یک سجده را به جا نیاورده و به حکم آن عمل می‌کند.

[۹۳۳] سؤال ۲۸۲: کسی که در رکعت سوم، پس از خواندن تسبیحات اربعه و قبل از رفتن به رکوع می‌فهمد که یک سجده را فراموش کرده است، ولی نمی‌داند که آن سجده از رکعت اول بوده یا رکعت دوم، چه حکمی دارد؟

پاسخ: باید بنشیند و یک سجده به جا آورد و بعد از آن نماز را ادامه دهد (برای خواندن رکعت سوم برخیزد) و سپس نماز را تمام کند و بعد از نماز، قضای یک سجده را به جا آورد و سپس بنا بر احتیاط دو سجده سهو انجام دهد و نمازش صحیح است.

[۹۳۴] سؤال ۲۸۳: فردی سجده و تشهد را در نمازش فراموش می‌کند و بعد از اتمام نماز، به جای انجام قضای سجده یا تشهد

فراموش شده، مشغول به نماز دیگری می‌شود. اگر در بین نماز یادش بیاید که سجده یا تشهد فراموش شده را انجام نداده، وظیفه‌اش چیست و نمازی که مشغول آن است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: باید نماز را قطع نماید و آنها را انجام دهد.

[۹۳۵] سؤال ۲۸۴: آیا پس از به جا آوردن تشهد فراموش شده، سلام دادن لازم است؟ و آیا در این حکم، فرقی بین این که تشهد اول فراموش شده باشد یا تشهد دوم وجود دارد؟

پاسخ: اگر تشهد فراموش شده از رکعت آخر نباشد، بنا بر احتیاط قضا دارد و سلام دادن لازم نیست و باید پس از آن، دو سجده سهو به جا آورد و اگر تشهد فراموش شده از رکعت آخر باشد و کاری که نماز را باطل می‌کند، انجام نداده باشد و موالات نیز به هم نخورده باشد، بنا بر احتیاط تشهد را بدون نیّت ادا و قضا و به قصد قربت مطلقه بخواند و سلام را نیز رجائاً بدهد و سپس دو سجده سهو به جا آورد و اگر بدون علم و عمد کاری که نماز را باطل می‌کند، انجام داده و یا موالات به هم خورده باشد، قضای تشهد را بنا بر احتیاط انجام دهد و سلام دادن لازم نیست و پس از آن دو سجده سهو به جا آورد.

[۹۳۶] سؤال ۲۸۵: اگر کسی بین قضای سجده یا تشهد فراموش شده و نماز، فاصله زیاد بیندازد و یا کاری که منافی نماز است، به جا آورد، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر عمداً و با علم به این که به جا آوردن قضای سجده و یا تشهد، باید بدون فاصله بعد از نماز به جا آورده شود، این کار را انجام دهد، پس از به جا آوردن قضای سجده و یا تشهد فراموش شده و انجام دادن سجده سهو، بنا بر احتیاط باید نماز را نیز دوباره بخواند؛ و در غیر این صورت به جا آوردن قضای سجده و تشهد فراموش شده به همراه سجده سهو کافی است.

[۹۳۷] سؤال ۲۸۶: کسی که در حال ایستاده به یاد آورد که تشهد نمازش را نگفته و برای گفتن تشهد ننشیند ونمازش را تمام کند، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر می‌دانسته که وظیفه‌اش این است که بنشیند و تشهد بخواند و این کار را نکرده، نمازش را باید دوباره بخواند و همچنین است اگر نمی‌دانسته، ولی در ندانستن مسأله مقصّر بوده است.

کم و زیاد کردن شرایط و اجزای نماز

[۹۳۸] سؤال ۲۸۷: در صورتی که بیمار به خاطر خوف ضرر، نماز را در حالات زیر انجام دهد، ولی بعد از اتمام نماز متوجه شود که خوف او بی‌مورد بوده، تکلیفش چیست؟

الف. به جای غسل و وضو تیمّم کند.

ب. طهارات ثلاث را به صورت جبیره انجام دهد.

پاسخ: اگر در وقت، کشف خلاف شد، به احتیاط واجب اعاده کند و اگر در خارج وقت، کشف خلاف شد، قضا ندارد.

ج. نماز را در حالت نشسته بخواند.

پاسخ: اگر تکبیرة الاحرام را در حال ایستاده گفته باشد و از حال ایستاده به رکوع رفته باشد، نمازش صحیح است.

د. نماز را با اشاره بخواند.

پاسخ: باید نماز را اعاده یا قضا نماید.

[۹۳۹] سؤال ۲۸۸: اگر کسی در اول وقت، با وضوی جبیره‌ای و یا در موارد تیمّم، با تیمّم نماز بخواند، در حالی که می‌داند با تأخیر انداختن نماز از اول وقت، می‌تواند نماز را با وضوی عادی بخواند، آیا نماز اول وقتش صحیح است؟

پاسخ: صحیح نیست و باید به تأخیر بیندازد و با وضوی عادی نماز را انجام دهد، مگر این که با تیمّم یا وضوی جبیره‌ای نماز بخواند و بتواند قصد قربت کند و تا آخر وقت عذرش برطرف نشود که در این صورت نمازش صحیح است.

[۹۴۰] سؤال ۲۸۹: اگر بیماری که در بیمارستان بستری است، برای وضو و تیمّم احتیاج به نایب داشته باشد، ولی به خاطر کمبود پرستار و پرسنل، نایب گرفتن مشکل باشد، تکلیفش چیست؟ و آیا در این صورت، خواندن نماز بدون طهارت، احتیاج به قضا کردن دارد یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر نایب گرفتن حرجی باشد، نایب گرفتن واجب نیست و چنانچه بدون طهارت نماز خوانده، قضا نماید.

[۹۴۱] سؤال ۲۹۰: قبلاً ـ برای وضو گرفتن، ابتدا دو دست را از مچ تا سر انگشتان و سپس صورت و دو دست را از آرنج تا مچ می‌شستم و آب را تا سر انگشتان دست نمی‌رساندم و فکر می‌کردم چون در ابتدای وضو دست را از مچ تا سر انگشتان شسته‌ام، لذا مجدداً نیازی به رساندن آب تا سر انگشتان نیست و چندین سال بدین منوال وضو می‌گرفتم و آن را درست می‌دانستم و به همین خاطر نیازی به سؤال کردن نمی‌دیدم و هیچ گونه شبهه‌ای هم در ذهنم نبود. تکلیف نمازهایی که با چنین وضویی خوانده‌ام، چیست؟

پاسخ: نمازها را تدریجاً قضا کنید.

[۹۴۲] سؤال ۲۹۱: نمازهای جاهل قاصری که بعضی از اعمال غسل و وضو را اشتباه انجام می‌داده، اعاده لازم دارد یا نه؟

پاسخ: آن مقداری را که یقین دارد با وضو یا غسل نادرست به جا آورده، باید اعاده نماید.

[۹۴۳] سؤال ۲۹۲: اگر کسی عمداً در واجب غیر رکنی نماز، اخلال ایجاد کند، ولی دوباره آن را تصحیح کند، آیا نمازش صحیح است؟ مثلاً ـ قرائت یا ذکر را عمداً غلط بخواند و دوباره صحیح آن را بگوید و یا این که هنگام قرائت یا ذکر، بدنش را عمداً حرکت دهد و دوباره در حال آرامش بدن بگوید؟

پاسخ: در فرض ذکر شده، نماز باطل می‌شود و جبران کردن بعدی، آن را تصحیح نمی‌کند.

{نماز قضا}

[۹۴۴] سؤال ۲۹۳: کسی که دو یا سه روز بی‌هوش بوده است، آیا نمازهایی که در این مدت نخوانده، قضا دارد یا خیر؟

پاسخ: نمازهایی که در تمام مدت وقت آنها بی هوش بوده، قضا ندارد.

[۹۴۵] سؤال ۲۹۴: این که قضای نمازهای واجبی که در زمان حیض خوانده نشده، واجب نیست، آیا مربوط به نمازهای واجب روزانه است یا هر نماز واجب دیگری را نیز شامل می‌شود؟

پاسخ: اختصاص به نمازهای یومیه دارد و در نمازهای واجب دیگر، احتیاط در قضا کردن آنهاست.

[۹۴۶] سؤال ۲۹۵: می‌دانیم که قضای نمازهای خوانده نشده زن حائض واجب نیست. آیا این عدم وجوب، به معنای عدم مشروعیت است یا تنها به معنی عدم وجوب است که اگر بخواهد قضای این نمازها را بخواند، مانعی نداشته باشد؟

پاسخ: قضای نمازها برای حائض و نفساء مشروع نیست؛ چون از آن نهی شده است.

[۹۴۷] سؤال ۲۹۶: شخصی یقین دارد که نماز قضا دارد؛ ولی نمی‌داند که نماز قضای ظهر و عصر است یا مغرب و عشا. تکلیف او چیست؟

پاسخ: اگر یک نماز چهار رکعتی به نیّت قضای ظهر و یک نماز سه رکعتی به نیّت قضای مغرب و بعد یک نماز چهار رکعتی به قصد «ما فی الذمّه» (اعمّ از عصر و عشا) بخواند، کافی است و در جهر (بلند خواندن) و اخفات (آهسته خواندن) این نماز چهار

رکعتی مخیّر است.

[۹۴۸] سؤال ۲۹۷: کسی که بعد از اذان ظهر و قبل از اذان مغرب، به مسافرت رفته یا از مسافرت به وطن برگشته و نماز ظهر و عصر او در این روز قضا شده، وظیفه او در خواندن نماز قضای ظهر و عصر، نماز دو رکعتی است یا چهار رکعتی؟

پاسخ: آنچه که در آخر وقت واجب بوده، آن را باید قضا نماید؛ یعنی اگر در آخر وقت نماز ظهر و عصر مسافر بوده و نمازش فوت شده، باید به صورت شکسته قضا کند و اگر در آخر وقت نماز ظهر و عصر، در وطن بوده و نمازش فوت شده، باید به صورت تمام، قضای آن را به جا آورد، اگر چه احتیاط در جمع بین شکسته و تمام است.

[۹۴۹] سؤال ۲۹۸: آیا رعایت ترتیب، در خواندن نمازهای قضا لازم است یا خیر؟ مثلاً اگر اول، تمام نمازهای صبح و بعد تمام نمازهای ظهر و بعد تمام نمازهای عصر را که قضا شده، بخواند و یا این نوع ترتیب را هم رعایت نکند، نمازهای خوانده شده، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: در قضا ترتیب شرط نیست، مگر در موردی که ترتیب در ادا شرط باشد (مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا از یک روز که عصر و عشای یک روز باید بعدازظهر و مغرب همان روز خوانده شود)؛ ولی اگر ترتیب نمازهای قضا شده را بداند، بهتر است به همان ترتیب، قضای آنها را به جا آورد.

[۹۵۰] سؤال ۲۹۹: کسی که وظیفه‌اش تیمّم بدل از وضو یا غسل است، آیا می‌تواند نمازهای قضای خود را هم با تیمّم بخواند؟

پاسخ: ظاهر این است که خواندن نماز قضا با تیمّم (برای غیر ضیق وقت) صحیح است و اشکال ندارد، مگر این که علم یا ظن به زوال عذر در زمان نزدیک داشته باشد.

[۹۵۱] سؤال ۳۰۰: کارهای مستحبّی که زمان مخصوصی برای آنها تعیین شده است (مثل بعضی از نمازها و غسل‌های مستحبّی)، چنانچه وقت آنها گذشت و موفّق به انجام دادن آنها نشدیم، آیا می‌توانیم قضای آنها را انجام دهیم یا خیر؟

پاسخ: به جا آوردن قضای آنها به قصد ورود، احتیاج به دلیل شرعی خاص دارد؛ ولی به قصد رجا و مطلوبیت اشکال ندارد.

نماز قضای خویشان که بر انسان واجب می‌شود

[۹۵۲] سؤال ۳۰۱: آیا از واجباتی که بر ذمّه میّت بوده و انجام نداده است، غیر از نماز و روزه، واجب دیگری هم وجود دارد که انجام دادن آن به ولیّ میّت منتقل شود؟

پاسخ: واجبات دیگر بر عهده ولیّ میّت نیست.

[۹۵۳] سؤال ۳۰۲: مردی از دنیا رفته و اولین فرزندان او دو پسر دوقلو هستند. نمازهای قضای این مرد، برعهده کدام یک از این دو پسر است؟

پاسخ: اگر بدانند که یکی از آن دو پسر، زودتر به دنیا آمده و دیگری بعد از او وضع حمل شده و مشتبه شده که کدام یک زودتر به دنیا آمده، بر هیچ کدام از آنها قضای نماز پدرشان واجب نیست، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قرعه بزنند و یا تقسیط کنند و اگر هر دو با هم به دنیا آمده‌اند، قضای نمازهای میّت مذکور، به نحو واجب کفایی بر هر دو واجب می‌شود.

[۹۵۴] سؤال ۳۰۳: آیا نماز قضای مادر بر ولیّ میّت واجب است؟

پاسخ: مطابق با احتیاط است؛ ولی بنا بر اقوی واجب نیست.

[۹۵۵] سؤال ۳۰۴: پدر و مادری مقیّد به خواندن نماز بوده‌اند، ولی نماز را غلط می‌خوانده‌اند. آیا قضای نماز آنها بر پسر بزرگ‌تر واجب است؟

پاسخ: اگر اشکال نماز پدر به گونه‌ای بوده که قضای آن نمازها بر خود پدر واجب بوده، اکنون بر پسر بزرگ‌تر واجب است که از طرف او آن نمازها را قضا کند و احتیاط مستحب این است که این حکم، نسبت به نماز قضای مادر هم رعایت شود.

[۹۵۶] سؤال ۳۰۵: اگر پسر بزرگ میّت، قصد خواندن نمازهای میّت را نداشته باشد، آیا وظیفه‌ای متوجه دیگر اولاد میّت می‌شود یا نه؟

پاسخ: در صورت فرض شده، وظیفه‌ای متوجه دیگر اولاد میّت نمی‌شود.

[۹۵۷] سؤال ۳۰۶: پدری در مدت پنجاه سال، نه نماز خوانده و نه روزه گرفته است و پسر بزرگ علناً به او اعلام می‌کند که بعد از مرگش قضای نماز و روزه‌اش را انجام نخواهد داد. آیا پسر بزرگ، بعد از فوت پدرش می‌تواند به گفته خود عمل نماید؟

پاسخ: در مفروض سؤال، خواندن نمازها و روزه‌های قضا شده پدر بر پسر بزرگ‌تر واجب نیست.

[۹۵۸] سؤال ۳۰۷: اگر پسر بزرگ‌تر بعد از مرگ پدرش و قبل از خواندن نمازهای قضای او فوت کند، آیا خواندن نمازهای قضای پدر، به کس دیگری منتقل می‌شود یا نه؟

پاسخ: بعید نیست وجوب قضای نماز و روزه میّت، برعهده پسر بزرگ‌تر بعد از آن پسر فوت شده باشد، به شرط آن که پسر فوت شده، قبل از آن که بتواند قضای نمازها و روزه‌های پدرش را به جا آورد، از دنیا رفته باشد.

[۹۵۹] سؤال ۳۰۸: مردی که از دنیا رفته و پسر بزرگ او قبل از فوت او مرتد شده، آیا باز هم خواندن نماز قضای او بر کسی (مثل پسر بعدی) واجب است؟

پاسخ: در فرض سؤال بعید نیست که وجوب قضای نماز و روزه، به غیر پسر مرتد اختصاص داشته باشد.

[۹۶۰] سؤال ۳۰۹: قضای نماز میّت، هنگامی که پسر ندارد، آیا از اصل ترکه حساب می‌شود یا از ثلث آن؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید بزرگ‌ترین مرد از اقارب او که در نزدیک‌ترین طبقه ارث به میّت قرار دارد، نماز و روزه‌های قضا شده او را به جا آورد، اگرچه ارث به او نرسد.

[۹۶۱] سؤال ۳۱۰: فردی وصیت کرده که یک سال نماز و روزه برای او به جا آورند. آیا می‌توان مبلغ لازم برای انجام این کار را به یکی از فرزندان خود میّت (چه پسر بزرگتر و چه غیر او) داد تا این کار را انجام دهد؟

پاسخ: اگر اطمینان وجود دارد که فرزند میّت، نماز و روزه وصیت شده را به نحو صحیح به جا می‌آورد، دادن مبلغ مذکور به وی اشکال ندارد و جایز است.

[۹۶۲] سؤال ۳۱۱: کسی نماز و روزه قضا دارد و وصیت کرده که آنها را از ثلث اموالش به جا آورند و ثلث اموال هم برای این امر کفایت می‌کند. به این ترتیب، آیا پس از مردن این شخص، پسر بزرگ‌ترش باز هم وظیفه‌ای نسبت به نماز و روزه‌های قضای او دارد یا خیر؟ اگر ورثه به وصیت او عمل نکنند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در صورتی که ثلث مال میّت، برای نماز و روزه‌ای که وصیت کرده، کافی باشد، پسر بزرگ‌تر مسؤولیتی ندارد و هر یک از ورثه که مانع از عمل به وصیت شوند، مسئول هستند.

[۹۶۳] سؤال ۳۱۲: دوستی داشتم که قبلاً مسیحی بود و الحمد للّه پس از معاشرت نمودن با او شیعه اثنا عشری شد. ایشان سؤال می‌کند که آیا قضا کردن تکالیف پدر و مادرش که مسیحی بوده‌اند و از دنیا رفته‌اند، صحیح است؟

پاسخ: صحیح نیست.

نماز قضای استیجاری و تبرّعی

[۹۶۴] سؤال ۳۱۳: مادر بنده به رحمت ایزدی پیوسته و وصیت نموده که با ۱۳ اموالش برای ایشان به مدت چهل سال نماز و روزه بگیرند و مبلغ مذکور برای این کار کافی نیست. با توجه به این که بنده عائله‌مند هستم و کار هم ندارم و توانایی انجام این کار را

هم دارم، آیا شرعاً مجاز به انجام این کار می‌باشم؟

پاسخ: اگر احتمال نمی‌دهید که منظور مادرتان این بوده که روزه و نماز را به دیگری بدهید، می‌توانید روزه را بگیرید و در صورتی که نمازتان صحیح باشد، می‌توانید نماز را هم خودتان بخوانید.

[۹۶۵] سؤال ۳۱۴: همسر من در ماه‌های رمضان نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت؛ ولی بعد از ماه رمضان، فقط نمازهای صبح را می‌خواند و گاهی هم نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را به جا می‌آورد تا این که از دنیا رفت. آیا جایز است که من مبلغی را بپردازم تا بعضی از نمازهای قضا شده او خوانده شود؟ و آیا این کار، نفعی به حال او دارد؟

پاسخ: بلی، جایز است و ان شاء اللّه به او نفع می‌رساند.

[۹۶۶] سؤال ۳۱۵: آیا می‌توان کسی را که نمازش را با تیمّم یا وضوی جبیره‌ای یا به طور نشسته و امثال آن برگزار می‌کند، برای نماز استیجاری اجیر کرد؟

پاسخ: احتیاطاً شخصی را اجیر بگیرند که نماز را با شرایط کامل و صحیح انجام دهد و اجیر گرفتن کسانی که در مورد سؤال ذکر شده، بنا بر احتیاط صحیح نیست.

[۹۶۷] سؤال ۳۱۶: کسی که برای خواندن نماز قضای میّتی اجیر شده و بعداً جراحاتی در او ایجاد شده که دیگر وضوی عادی نمی‌تواند بگیرد و وظیفه‌اش وضوی جبیره‌ای و یا تیمّم است، آیا شرعاً حق دارد به همین صورت، نمازهای میّت را بخواند؟

پاسخ: احتیاط در ترك آن است و در صورتی که برای انجام دادن به صورت عادی تمکّن پیدا نکرد، احتیاط در این است که اجاره را با اقاله به هم بزنند.

[۹۶۸] سؤال ۳۱۷: جوانی که به سنّ بلوغ نرسیده، آیا می‌تواند نماز و روزه استیجاری به جا آورد؟

پاسخ: اگر ممیّز باشد و بدانند که نماز را به نحو صحیح به جا می‌آورد، می‌توانند او را اجیر کنند و نمازهایی که می‌خواند، کفایت می‌کند.

[۹۶۹] سؤال ۳۱۸: آیا نماز و روزه‌ای که بچه ممیّز به طور صحیح و تبرّعی از طرف میّت انجام می‌دهد، تکلیف را از میّت بر می‌دارد یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، تکلیف از میّت ساقط می‌شود.

[۹۷۰] سؤال ۳۱۹: اگر زنی اجیر شود تا نمازهای قضا شده میّت مرد را بخواند، نمازهای صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند یا آهسته؟ و اگر مردی برای خواندن نماز میّت زن اجیر شود، چگونه بخواند؟

پاسخ: اجیر باید به وظیفه خودش عمل نماید.

[۹۷۱] سؤال ۳۲۰: کسی که نماز و روزه استیجاری گرفته تا انجام دهد، اما اسم میّت را فراموش کرده و به هیچ عنوان هم نمی‌تواند نام او را به دست آورد، به چه نیّت نماز و روزه او را به جا آورد؟

پاسخ: اگر به نیّت میّتی که پول گرفته تا برای او نماز و روزه انجام دهد، نماز و روزه را به جا آورد، کافی است و دانستن و گفتن اسم، لازم نیست.

[۹۷۲] سؤال ۳۲۱: کسی که برای خواندن نماز، اجیر شده است، آیا می‌تواند به حداقلّ واجبات در نماز اکتفا کند و نماز را بسیار خلاصه و کوتاه بخواند یا نه؟

پاسخ: اگر کیفیت عمل (از جهت انجام دادن به همراه مستحبّات)، معیّن نشده باشد، باید آن را به طور متعارف به جا آورد.

[۹۷۳] سؤال ۳۲۲: کسی که برای خواندن مقداری نماز و گرفتن مقداری روزه در زمان معیّنی اجیر شده است، اگر پس از گذشت زمان معیّن، تنها بخشی از کار را انجام داده باشد، نسبت به بقیه نمازها و روزه‌ها چه باید بکند؟

پاسخ: بدون گرفتن اجازه جدید از کسی که او را اجیر کرده، جایز نیست بقیه اعمال را در خارج از آن وقتی که در اجاره، معیّن شده است، به جا آورد.

[۹۷۴] سؤال ۳۲۳: اگر کسی نماز و روزه استیجاری را قبول کرد، در صورتی که برای انجام دادن آنها وقتی معیّن نشده باشد، تا چه مدت برای انجام آنها فرصت دارد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، نباید تأخیر انداختن نماز و روزه، مسامحه محسوب شود و تا ممکن است آن را زودتر انجام دهد.

[۹۷۵] سؤال ۳۲۴: شخصی از دنیا رفته و نماز قضا برعهده او باقی مانده است، آیا شخص دیگری که نماز قضای او را تبرّعاً می‌خواند، می‌تواند آن را به صورت جماعت (به عنوان امام یا مأموم) به جا آورد یا این که در نماز جماعت، باید نمازی را که بر خود انسان واجب شده است، بخواند؟

پاسخ: در فرض ذکر شده، قضای نماز آن شخص را، چه امام باشد و چه مأموم، می‌تواند به جا بیاورد.

[۹۷۶] سؤال ۳۲۵: با توجه به این که بسیاری از نمازهای استیجاری، از باب احتیاط خوانده می‌شود، آیا کسی که برای خواندن نمازهای میّت اجیر شده، می‌تواند این نمازها را به جماعت و در حالی که مأموم است، بخواند؟

پاسخ: اشکالی ندارد، مگر این که شخص اجیر کننده، شرط کرده باشد که اجیر، نماز را به صورت فرادی بخواند.

[۹۷۷] سؤال ۳۲۶: فردی به من مراجعه کرد تا برای میّت او یک سال نماز بخوانم و یک ماه روزه بگیرم. پس از قبول کردن، شرایط به من فرصت انجام این عمل را نداد و به همین جهت من آن را به فرد دیگری موکول کردم و اکنون شک دارم که آن را صحیح به جا آورده است یا خیر. لطفاً مرا در مورد وظیفه شرعی‌ام راهنمایی فرمایید.

پاسخ: اگر اذن و اجازه، برای اجیر کردن شخص دیگر داشته‌اید و همه شرایطی که در اجیر لازم است، رعایت نموده‌اید، اشکال ندارد و اگر بدون اذن، این کار را انجام داده‌اید، باید به صاحب پول رجوع کنید. اگر اجازه داد، اشکال ندارد و اگر اجازه نداد، باید خودتان نماز و روزه را انجام دهید و یا اجاره را اقاله کنید و پول وی را باز پس دهید.

[۹۷۸] سؤال ۳۲۷: وکیل مورد اعتمادی شخصی را برای خواندن نماز میّت اجیر نموده؛ ولی بعداً معلوم می‌شود که نماز خوانده نشده است. در این صورت کدام یک از وکیل یا اجیر ضامن هستند؟

پاسخ: اگر وکیل، مقصّر نباشد، ضامن نیست و اجیر، ضامن است و خواندن نماز بر عهده اوست.

[۹۷۹] سؤال ۳۲۸: آیا نیابت از انسان زنده، چه مرد باشد و چه زن، در نوافل و قرائت قرآن و دیگر مستحبّات، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: نیابت (تبرّعی و استیجاری) از زندگان، در بعضی از مستحبّات، مثل حج، عمره، طواف از طرف کسی که در مکه نیست، قرائت قرآن، زیارت قبر معصومین‌علیهم السلام و توابع آن، مثل نماز زیارت، جایز است و ظاهراً نیابت تبرّعی در جمیع مستحبّات از طرف افراد زنده، اگر به قصد رجا باشد، اشکالی ندارد؛ اما صحّت اجیر شدن برای غیر از مثل مستحبّات ذکر شده، محلّ تأمّل است.

[۹۸۰] سؤال ۳۲۹: آیا مکلّفی که قضای نماز و روزه خودش و یا روزه کفّاره و یا قضای نماز و روزه پدر و مادر برعهده اوست، می‌تواند نماز و روزه استیجاری قبول کند یا نمی‌تواند؟

پاسخ: در صورت وسعت وقت، می‌تواند نماز و روزه استیجاری را قبول کند.

نماز جماعت

شرایط، وظایف و امور مربوط به امام جماعت

بلوغ

[۹۸۱] سؤال ۳۳۰: آیا دانش‌آموزان ممیّز و غیر بالغ، می‌توانند در مدرسه به عنوان امام جماعت نماز بخوانند؟

پاسخ: احتیاطاً جایز نیست.

طهارت

[۹۸۲] سؤال ۳۳۱: آیا به امام جماعتی که به جهت عذری به جای وضو یا غسل، تیمّم یا وضوی جبیره‌ای نموده است، می‌توان اقتدا کرد؟

پاسخ: جایز است و اشکالی ندارد.

[۹۸۳] سؤال ۳۳۲: اگر مأموم بفهمد که بدن یا لباس امام جماعت نجس است، ولی خود امام جماعت نداند، آیا اقتدا کردن او صحیح است؟

پاسخ: اگر نجاست از مواردی باشد که در نماز بخشوده نشده است، مسأله سه صورت دارد: اول این که مأموم می‌داند امام جماعت از نجاست بدن یا لباس خود بی خبر است که در این حالت، اقتدا کردن صحیح است؛ دوم این که مأموم می‌داند که امام جماعت از نجاست باخبر بوده، ولی بعد، فراموش کرده است که در این صورت نمی‌تواند اقتدا کند؛ و سوم این است که مأموم، چیزی در مورد با خبر یا بی خبر بودن امام نمی‌داند که در این صورت هم اقتدا کردن اشکال ندارد، اگر چه بهتر است اقتدا نکند.

عدالت

[۹۸۴] سؤال ۳۳۳: مراد از عادل بودن که شرط امام جماعت است، چیست؟

پاسخ: مراد از امام جماعت عادل کسی است که گناه کبیره مرتکب نشود و اصرار بر گناه صغیره ننماید و از کارهایی که نشان دهنده بی مبالاتی در امور دینی است، اجتناب کند.

[۹۸۵] سؤال ۳۳۴: فرق بین گناه صغیره و کبیره که در بحث عدالت مطرح می‌شود، چیست؟

پاسخ: گناه کبیره آن است که در قرآن کریم و یا در احادیث معتبر، آن را کبیره شمرده باشند یا برای آن وعده عذاب داده شده باشد و یا نزد متشرّعین گناه بزرگی محسوب شود.

[۹۸۶] سؤال ۳۳۵: کسی که خود را عادل نمی‌داند، اگر او را با اصرار برای امامت جماعت در جلوی صفوف نمازگزاران قرار دهند، چه کند تا نماز خودش و دیگران به طور صحیح برگزار شود؟

پاسخ: اگر خود را عادل نمی‌داند و دیگران او را عادل می‌دانند، امام جماعت شدن او اشکال ندارد، اگر چه بهتر است اجتناب کند.

[۹۸۷] سؤال ۳۳۶: ما شخصی را واجد شرایط امامت جماعت می‌دانیم؛ ولی خودش می‌گوید: «من راضی نیستم که به من اقتدا کنید» یا این که می‌گوید: «من عادل نیستم». در فرض مذکور، اقتدا به او چه حکمی دارد؟

پاسخ: رضایت امام جماعت، برای اقتدا کردن به او لازم نیست. درباره تشخیص عدالت، در رساله‌های عملیه، توضیح لازم داده شده است.

[۹۸۸] سؤال ۳۳۷: وقتی وارد مسجد جدیدی می‌شویم که هیچ گونه شناختی از امام جماعت آن نداریم، آیا می‌توانیم نماز را به جماعت بخوانیم؟

پاسخ: اگر اطمینان حاصل شود که امام جماعت عادل است، اگر چه از کثرت اقتدا کنندگان باشد، اقتدا کردن اشکال ندارد.

قرائت صحیح

[۹۸۹] سؤال ۳۳۸: آیا اصالهٔ الصحّه (صحیح بودن فعلی که از مسلمان صادر می‌شود)، در قرائت امام جماعت نیز جاری می‌شود یا خیر؟

پاسخ: جاری می‌شود.

[۹۹۰] سؤال ۳۳۹: اگر امام جماعت، مخارج حروف را رعایت نکند، وظیفه مأموم چیست و نمازش چگونه است؟

پاسخ: اگر کلماتی که ادا می‌کند، مفهوم باشد، ولی با وجود این که سعی بر آموختن قرائت صحیح کرده، باز هم نمی‌تواند حرف یا کلمه یا لحنی را صحیح ادا کند، می‌توان به او اقتدا کرد.

[۹۹۱] سؤال ۳۴۰: بعضی از امامان جماعت در قرائت نماز، هم «مالک یوم الدین» می‌گویند و هم «ملک یوم الدین». آیا قرائت دوم صحیح است؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۹۹۲] سؤال ۳۴۱: آیا اقتدا نمودن به امام جماعتی که از خوف تبدیل کسره به یاء (در قرائت نماز)، کسره را به فتحه تبدیل می‌نماید یا امام جماعتی که ادغام را رعایت نمی‌کند، صحیح است؟

پاسخ: در مواردی که قرائت امام جماعت به هر جهتی از نظر تکلّم عربی، غلط محسوب شود، چنانچه امام جماعت قدرت بر صحیح خواندن داشته باشد، اقتدا به او جایز نیست.

امامت جانباز، معلول و فرد ناتوان

[۹۹۳] سؤال ۳۴۲: این جانب روحانی جانبازی هستم که در جنگ تحمیلی، پای چپ من از زیر زانو قطع شده است. اکنون با پای مصنوعی، امور زندگی خود (نظیر راه رفتن و رانندگی با ماشین) را انجام می‌دهم، حتی نمازهای پنجگانه خود را نیز با پای مصنوعی و ایستاده به جا می‌آورم. با توجه به این موضوع، آیا مأمومین می‌توانند به عنوان امام جماعت به من اقتدا کنند یا خیر؟

پاسخ: احتیاطاً جایز نیست.

[۹۹۴] سؤال ۳۴۳: امامت جماعت، توسط جانبازان و یا شخص معلولی که یکی از مساجد سبعه خود را فاقد است، چگونه است؟

پاسخ: احتیاطاً جایز نیست.

[۹۹۵] سؤال ۳۴۴: آیا امامت کسی که یکی از انگشتان دست یا بیشتر از یک انگشت او قطع شده باشد، جایز است؟

پاسخ: اشکالی ندارد؛ ولی اَولی این است که کامل، به ناقص اقتدا نکند.

[۹۹۶] سؤال ۳۴۵: کسی که بعضی از انگشتان دستش بسته است و باز نمی‌شود، ولی کف دست او و دیگر انگشتانش به طور کامل بر روی زمین قرار می‌گیرد، آیا می‌تواند امام جماعت شود؟

پاسخ: اَولی، ترک آن است.

[۹۹۷] سؤال ۳۴۶: اقتدا نمودن به کسی که در حال قیام، به عصا تکیه می‌کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی بهتر است به امام جماعتی که بدون تکیه کردن نماز می‌خواند، اقتدا شود.

امامت غیر روحانی

[۹۹۸] سؤال ۳۴۷: آیا امامت جماعت، توسط فرد غیر روحانی جایز است یا خیر؟ و خواندن نماز جداگانه در هنگام اقامه نماز جماعت (به قصد هتک حرمت یا بدون این قصد)، چه حکمی دارد؟

پاسخ: با حضور روحانی، غیر روحانی امامت نکند و هتک حرمت مؤمن حرام است، و نماز فرادی در حال اقامه جماعت اگر عرفاً هتک حرمت مؤمن (امام جماعت) محسوب شود، باطل است، اگرچه قصد هتک نداشته باشد.

[۹۹۹] سؤال ۳۴۸: در مدارس و یا ادارات و مؤسسات دولتی و یا غیر دولتی، افرادی به عنوان امام جماعت هستند که روحانی نیستند. نظرتان در این مورد چیست؟

پاسخ: شرایط امام جماعت در توضیح المسائل ذکر شده است و با وجود روحانی، غیر روحانی امامت نکند.

[۱۰۰۰] سؤال ۳۴۹: این جانب مداح اهل بیت‌علیهم السلام و مفتخر به نوکری ائمه اطهارعلیهم السلام هستم. بنده در تأسیس و

تشکیل بعضی از هیئات مذهبی شرکت داشته‌ام. در مواقعی که روحانی نداریم، اعضای هیئت از این جانب درخواست تشکیل جماعت را می‌کنند و این جانب فقط در موقع نماز جماعت، از لباس مقدس روحانیت استفاده می‌کنم. آیا از نظر شرعی و عرفی این کار من اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: به طور کلّی در صورتی که روحانی در دسترس نباشد و شخص غیر روحانی از نظر اقتدا کنندگان، دارای شرایط امام جماعت (که در رساله ذکر شده است) باشد، می‌توانند به چنین شخصی اقتدا کنند و وی بهتر است موقع امامت، از عبا استفاده نماید و لباس کامل روحانیت نپوشد.

امامت بانوان

[۱۰۰۱] سؤال ۳۵۰: اقامه نماز جماعت ویژه خواهران، به امامت یکی از خواهران متدیّن، جایز است یا خیر؟

پاسخ: احتیاط واجب آن است که امام جماعت زنان نیز مرد باشد.

[۱۰۰۲] سؤال ۳۵۱: امامت جماعت توسط بانوان برای بانوان و دانش‌آموزان دختر در مدارس، چه حکمی دارد؟

پاسخ: به نظر این جانب احتیاطاً جایز نیست.

امور دیگر مربوط به امام جماعت

[۱۰۰۳] سؤال ۳۵۲: آیا می‌توان به امام جماعتی که در حال خواندن نماز استیجاری برای شخص دیگری است، اقتدا کرد؟

پاسخ: اگر نمازی را که برای شخص دیگری می‌خواند، احتیاطاً به جا می‌آورد و نمی‌داند نمازی از آن شخص قضا شده یا خیر، اقتدا کردن به او محلّ اشکال است؛ ولی اگر دانسته شود که نماز از متوفّا قضا شده است، می‌توان به او اقتدا نمود و فرق نمی‌کند که در مقابل این نماز، پول گرفته یا نگرفته باشد.

[۱۰۰۴] سؤال ۳۵۳: جایی نماز جماعت برقرار شده و شخصی وارد می‌شود که امام جماعت را نمی‌شناسد. این شخص نسبت به یکی از مأمومین از جهت دارا بودن شرایط امام جماعت آشنایی دارد و به جای امام جماعت، به این مأموم اقتدا می‌کند. آیا این گونه نماز جماعت، از نظر شرع مقدس اسلام صحیح است یا خیر؟

پاسخ: جایز نیست کسی به مأمومِ در حال اقتدا به امام جماعت دیگر اقتدا کند.

[۱۰۰۵] سؤال ۳۵۴: دو نفر وارد بر نماز جماعت می‌شوند. یکی از آنها به رکعت سوم امام جماعت می‌رسد و نفر دوم به رکعت چهارم. بعد از اتمام نماز جماعت، نفر اول بقیه نماز خود را می‌خواند و تمام می‌کند؛ ولی هنوز یک رکعت از نماز نفر دوم باقی مانده است. آیا در این موقع، نفر اول می‌تواند نماز دیگر خود را به نفر دوم اقتدا کند که در این صورت نفر دوم در یک نماز هم مأموم باشد و هم امام جماعت؟

پاسخ: در مورد سؤال، اگر نفر دوم دارای شرایط امام جماعت باشد، اقتدای به او اشکال ندارد.

[۱۰۰۶] سؤال ۳۵۵: آیا نماز جماعت در پشت سر امام جماعت اخباری، صحیح است؟

پاسخ: اگر واجد شرایط ذکر شده برای امام جماعت باشد و به علمای اسلام توهین ننماید، مانعی ندارد.

[۱۰۰۷] سؤال ۳۵۶: نماز خواندن در پشت سر کسی که با ولایت فقیه مخالف است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در توضیح المسائل، شرایط امام جماعت بیان شده است.

[۱۰۰۸] سؤال ۳۵۷: اگر به نظر مرجع مأموم، نماز امام باطل باشد، آیا اقتدا کردن به او صحیح است؟

پاسخ: اگر به عقیده مأموم، نماز امام باطل باشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند؛ ولی اگر اخلال، در اجزای غیر رکنی نماز باشد که اخلال جهلی به آنها مضر نیست، می‌تواند به او اقتدا کند.

[۱۰۰۹] سؤال ۳۵۸: در بعضی از جماعات دیده می‌شود با این که اذان نماز از طرف یکی از مأمومین گفته می‌شود، باز هم اذان از

طرف امام جماعت تکرار می‌شود. لطفاً بفرمایید که این تکرار از چه بابی انجام می‌شود؟

پاسخ: برای خود امام جماعت هم مستحب است که قبل از نماز، اذان و اقامه بگوید و از این جهت، اشکالی در اذان و اقامه او نیست.

[۱۰۱۰] سؤال ۳۵۹: امام جماعت قصد بلند شدن از رکوع را دارد و حتی مقدار کمی هم حرکت می‌کند. مأموم «یا اللّه» می‌گوید تا رکوع امام را درک کند. آیا امام می‌تواند صبر کند تا مأموم اقتدا نماید؟

پاسخ: چنانچه از حدّ رکوع خارج نشده است، می‌تواند صبر کند.

[۱۰۱۱] سؤال ۳۶۰: آیا امام جماعت می‌تواند یک نماز واجب را دو بار به جماعت اقامه کند؟ به عنوان مثال، در اول وقت، نماز ظهر و عصر را در یک مدرسه و بعد از آن، در مدرسه دیگر و یا با جماعتی دیگر بخواند؟

پاسخ: اشکالی ندارد و بلکه مستحب است.

[۱۰۱۲] سؤال ۳۶۱: اگر امام جماعت، مثلاً نماز ظهر را چند بار و در چند جای مختلف بخواند، در دفعه دوم و سوم و... نماز ظهر را به چه نیّتی باید بخواند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اعاده نماز ظهر امام جماعت اشکال ندارد و لازم نیست در نماز، نیّت وجوب یا استحباب کند؛ ولی اگر خواست نیّت کند، باید به نیّت استحباب بخواند.

[۱۰۱۳] سؤال ۳۶۲: امام جماعتی که یک بار نماز ظهر را خوانده است و می‌خواهد برای بار دوم (در مکان دیگر)، برای نماز ظهر امامت کند. اگر نماز دوم را با نیّت نماز قضای ظهر بخواند، در حالی که نمازهای قضای دیگر (مثل قضای صبح) را نخوانده، آیا نمازش نماز ظهر محسوب می‌شود؟

پاسخ: نماز ظهر محسوب می‌شود و رعایت ترتیب، در خواندن نمازهای قضایی که در ادای آنها ترتیب شرط نیست، لازم نیست.

[۱۰۱۴] سؤال ۳۶۳: دریافت اجرت برای اقامه نماز جماعت از سوی امام جماعت، چه حکمی دارد؟ اگر اشکال دارد، پرداخت وجهی به عنوان حقّ ایاب و ذهاب چگونه است؟

پاسخ: چون اجرت، در مقابل اصل نماز نیست، اشکالی ندارد.

[۱۰۱۵] سؤال ۳۶۴: آیا بدون اذن امام جماعتی که بیش از هفده سال در مسجدی نماز جماعت برپا داشته و اعراض هم ننموده است، شخص دیگری می‌تواند اقامه جماعت کند؟

پاسخ: در مسجدی که امام جماعت راتب دارد، خوب نیست فرد دیگری در آن جا اقامه جماعت نماید و موجب اختلاف و تشتّت گردد. لازم است چنین کارهایی ترک شود.

[۱۰۱۶] سؤال ۳۶۵: مسجدی دارای امام جماعت راتب است. اگر به هنگام برگزاری نماز، شخصی وارد مسجد شود که از لحاظ علم و معنویت از امام جماعت راتب بالاتر است، کدام یک برای امامت اولویت خواهند داشت؟

پاسخ: امام راتب مقدّم است؛ ولی اگر دیگری افضل است، خوب است که امام راتب جای خود را به او واگذار نماید.

شرایط، وظایف و امور مربوط به مأموم

مکان مأموم

[۱۰۱۷] سؤال ۳۶۶: فردی در مسجد، برای نماز جماعت جا گرفته و بیرون رفته و تا اقامه نماز جماعت رجوع نکرده است. آیا به محض منعقد شدن نماز جماعت، حق او از آن مکان، ساقط می‌شود و دیگری می‌تواند جای او را تصرّف کند؟

پاسخ: اگر قصد بر گشت دارد، احتیاطاً دیگری در آن مکان تصرّف نکند، مگر این که عدم بازگشت او باعث اخلال در صفوف جماعت شود که در این صورت اشکالی ندارد.

[۱۰۱۸] سؤال ۳۶۷: در رساله‌های عملیه گفته می‌شود که اگر مکان مأموم در نماز جماعت از امام بالاتر باشد، اشکالی ندارد. آیا در ساختمان‌های امروزی، امام می‌تواند در طبقه اول باشد و مأمومین به ترتیب از طبقه اول تا دهم باشند یا این که مثلًا ساختمان دو طبقه باشد، ولی فاصله طبقه دوم از طبقه اول از حدّ معمول بیشتر باشد؟

پاسخ: اگر فاصله طبقات در حدّی باشد که مأمومین و امام جماعت، یک اجتماع و جماعت محسوب شوند، اشکال ندارد؛ ولی اگر فاصله به قدری زیاد باشد که آنها را یک جماعت حساب نکنند، نماز جماعت صحیح نیست.

[۱۰۱۹] سؤال ۳۶۸: با توجه به این که تعداد نمازگزاران در اعیاد و ایّام روضه و ماه مبارک رمضان، زیاد و جا در مسجد کم می‌شود، آیا اقتدا کننده می‌تواند در مکانی پایین‌تر از امام جماعت قرار بگیرد؟ و مقدار آن چه قدر است؟

پاسخ: اگر پایین‌تر بودن مأموم کم باشد، به طوری که عرفاً به آن اعتنا نشود، اشکال ندارد.

[۱۰۲۰] سؤال ۳۶۹: اگر مأموم در بین نماز جماعت، سهواً (ولو با برخورد شخص دیگری با او) از امام جماعت جلوتر قرار بگیرد، ولی بلافاصله به جای خود که عقب‌تر از امام است برگردد، نماز جماعتش صحیح است یا نه؟

پاسخ: اگر به وظیفه منفرد عمل کند، نماز خودش صحیح است؛ ولی در فرض سؤال، صحّت جماعتش محلّ تأمّل است.

[۱۰۲۱] سؤال ۳۷۰: آیا مأموم می‌تواند در بین نماز به صف جلو یا عقب برود؟

پاسخ: اگر جایش در صف جماعت تنگ باشد و در صف جلو یا عقب جای خالی وجود داشته باشد، جایز است جلو و یا عقب برود، به شرط این که از قبله منحرف نشود و صورت نماز به هم نخورد و احتیاط واجب این است که این تقدّم و تأخّر، در حال قرائت نماز نباشد.

اتصال

[۱۰۲۲] سؤال ۳۷۱: اگر در بین نماز جماعت، حائلی بین یک مأموم با صفوف جماعت یا بین یک صف با صف دیگر ایجاد شود، این نماز، چه حکمی پیدا می‌کند؟

پاسخ: اگر حائل، اتصال در جماعت را از بین ببرد، نماز کسی که اتصال او از جماعت قطع شده، حکم منفرد را پیدا می‌کند و باید به وظیفه منفرد عمل کند.

[۱۰۲۳] سؤال ۳۷۲: آیا راه رفتن افراد غیر نمازگزار در بین صف‌های نماز جماعت، ایرادی به جماعت وارد می‌کند یا خیر؟

پاسخ: اگر غیر نمازگزاران طوری پشت سر هم و متصل به هم باشند که عرفاً حائل بین صفوف جماعت محسوب شوند، برای جماعت اشکال دارد، وگرنه مانعی ندارد.

[۱۰۲۴] سؤال ۳۷۳: آیا فاصله شدن شخصی که مأموم نیست، می‌تواند اتصال در نماز جماعت را از بین ببرد و در نماز جماعت اشکال ایجاد کند؟

پاسخ: اگر فاصله او از مأمومینی که در طرف راست یا چپ او قرار دارند بیشتر از یک قدم بزرگ نباشد و همچنین فاصله محلّ سجده‌اش از محلّ ایستادن مأموم جلو یا امام، بیشتر از یک قدم معمولی نباشد، برای جماعت او اشکالی ندارد.

[۱۰۲۵] سؤال ۳۷۴: آیا بیماری که روی صندلی ویلچر نماز می‌خواند، موجب بر هم خوردن اتصال صفوف نماز جماعت نمی‌شود؟

پاسخ: در اتصال صفوف نماز، اشکالی ایجاد نمی‌شود.

[۱۰۲۶] سؤال ۳۷۵: در کتاب «العروة الوثقی» در مسأله ۲۲ از شرایط نماز جماعت آمده است که فاصله شدن بچه ممیّز تا وقتی که

علم به باطل بودن نمازش نداریم، ضرری برای جماعت ندارد و مرحوم آیت اللّه گلپایگانی رحمه‌الله در حاشیه آن کتاب فرموده‌اند که این امر مشکل است؛ بلکه ظاهر این است که تا بچه بالغ نشده، لازم است که علم به صحّت نماز او پیدا کنیم. نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

پاسخ: احتمال صحّت نماز بچه ممیّز کافی است.

[۱۰۲۷] سؤال ۳۷۶: آیا فاصله شدن بچه‌های ممیّز در بین مأمومین، ضرری به نماز جماعت می‌زند یا خیر؟

پاسخ: اگر بطلان نماز آنها معلوم نباشد، به صحّت نماز جماعت ضرری نمی‌زند، اگر چه در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند.

[۱۰۲۸] سؤال ۳۷۷: آیا مسافر و یا بچه ممیّز، می‌تواند در صف اول نماز جماعت قرار بگیرد؟

پاسخ: فاصله یک بچه ضرری ندارد، اگر چه نمازش باطل باشد و همچنین مسافر هم اگر یک نفر باشد، از نظر اتصال، اشکال ایجاد نمی‌کند.

[۱۰۲۹] سؤال ۳۷۸: اگر مأمومین صف اول جماعت، همگی مسافر باشند و در نماز چهار رکعتی، بعد از دو رکعت سلام دهند، نماز صفوف بعدی صحیح است یا باطل؟ و در صورت صحیح بودن، جماعت است یا فرادی؟

پاسخ: اگر بعد از سلام دادن نماز، در مکان خود بنشینند، نماز صف‌های بعدی از جهت جماعت اشکال پیدا می‌کند و قهراً فرادی می‌شود و باید عمل فرادی را انجام دهند؛ ولی اگر زود بایستند و دوباره اقتدا کنند، نماز صف‌های بعدی به جماعت صحیح است.

[۱۰۳۰] سؤال ۳۷۹: بعد از تکبیر امام جماعت، شخصی که بین او و امام، پنج نفر فاصله شده‌اند، تکبیر می‌گوید و بعد، آن پنج نفر تکبیر می‌گویند. آیا نماز آن شخص صحیح است؟

پاسخ: اگر افرادی که در آن فاصله‌اند، آماده برای گفتن تکبیر باشند، ولی تکبیر آنها لحظاتی بعد از تکبیر این شخص صورت بگیرد، اشکالی ندارد؛ ولی اگر آنها آمادگی برای تکبیر ندارند، اتصال نماز به هم می‌خورد و نماز او فرادی می‌شود و صحیح است.

[۱۰۳۱] سؤال ۳۸۰: اگر در یکی از صف‌های نماز جماعت، فقط از سمت چپ اتصال وجود داشته باشد، در حالات زیر، حکم نماز جماعت افراد صف مزبور چیست؟

الف. اگر بچه ممیّزی که نمازش صحیح یا باطل است، در بین صف باشد؟ پاسخ: در نماز جماعت، اتصال از سمت چپ اشکال ندارد و فاصله شدن یک بچه در صف‌ها، اگر چه نمازش باطل باشد، بی‌اشکال است، ولی اگر تعداد بیشتری باشند که فاصله زیاد شود و نماز شان باطل باشد، در صف اول و یا در صفوفی که موجب قطع اتصال می‌شود، نایستند.

ب. کسی در بین صف نماز، نیّت فرادی کند؟

پاسخ: اگر با قصد فرادی کردن، بیشتر از یک قدم بزرگ، فاصله در صف ایجاد شود. نماز آنهایی که بین صف جماعت و آنها فاصله ایجاد شده، فرادی می‌گردد.

ج. به اندازه دو قدم یا بیشتر از این اندازه، در بین صف فاصله وجود داشته باشد؟

پاسخ: فاصله بیشتراز یک قدم بزرگ، مخل به نماز جماعت است.

[۱۰۳۲] سؤال ۳۸۱: شخصی در نماز جماعت، فقط از یک طرف به نماز جماعت متصل است. در بین نماز، افرادی که به واسطه آنها به جماعت متصل است، نماز خود را تمام می‌کنند و می‌روند و بین این مأموم و صفوف جماعت فاصله ایجاد می‌شود. در این موقع مأموم چه باید بکند؟

پاسخ: جماعتش باطل و نمازش منفرد می‌شود.

[۱۰۳۳] سؤال ۳۸۲: شنیده‌ایم که در نماز جماعت اگر مأموم احتمال بدهد که امام جماعت سر از رکوع برمی دارد و نمی‌تواند به

جماعت برسد، می تواند از فاصله دور و بدون اتصال به صفوف جماعت اقتدا کند و به رکوع برود. لطفاً در مورد صحّت این مسأله و کیفیت اعمال و وظایف بعد از رکوع، مطالب لازم را بیان نمایید.

پاسخ: در فرض سؤال، می‌تواند در همان مکانی که هست، نیّت کند و تکبیرهٔ الاحرام بگوید و به رکوع برود و سپس در حال رکوع یا بعد از آن یا در سجده یا بین دو سجده یا بعد از دو سجده یا در حال قیام برای رکعت بعدی می‌تواند حرکت کند و خود را به صف جماعت ملحق نماید و نمازش صحیح است. البته باید راه رفتن او مستلزم انحراف از قبله نباشد و همچنین مانع دیگری برای جماعت غیر از عدم اتصال، مثل پایین‌تر بودن مکان مأموم نسبت به مکان امام و امثال آن در کار نباشد و احتیاط این است که راه رفتن در حال قرائت و یا اذکار نماز که خود می‌گوید و همچنین در حال قرائت امام واقع نشود.

نیّت

[۱۰۳۴] سؤال ۳۸۳: در مکانی دو نماز جماعت تشکیل شده که صفوف دو نماز از کنار هم به یکدیگر وصل شده‌اند و یک نفر در صف جماعت به طوری واقع شده است که می‌تواند به هر یک از آن دو امام اقتدا کند و او به یکی از دو امام اقتدا می‌کند. آیا می‌تواند در بین نماز، نیّت خود را برگرداند و به امام جماعت دیگر اقتدا کند؟

پاسخ: در فرض سؤال، بنا بر احتیاط جایز نیست نیّت خود را در اثنای نماز از امام جماعتی که به او اقتدا نموده، به امام جماعت دیگر منتقل نماید.

[۱۰۳۵] سؤال ۳۸۴: کسی که پس از اقتدا کردن در نماز جماعت، نیّت نماز انفرادی می‌کند و بعد پشیمان شده، میل دوباره به خواندن نماز جماعت پیدا می‌نماید، آیا جایز است دوباره نیّتش را به جماعت برگرداند؟

پاسخ: احتیاط این است که نیّتش را به جماعت برنگرداند، مگر این که قصد انفراد نکرده، بلکه مردّد شده باشد که در این صورت می‌تواند تردید را برطرف نماید و نیّت جماعت را جزمی و قطعی کند.

تکبیرهٔ الاحرام

[۱۰۳۶] سؤال ۳۸۵: اگر مأموم اشتباهاً زودتر از امام جماعت تکبیرهٔ الاحرام بگوید، نمازش چه صورتی پیدا می‌کند؟

پاسخ: در فرض مذکور در سؤال، نمازش فرادی می‌شود و در صورتی که بخواهد در نماز جماعت شرکت کند، اگر وقت کافی بود، نیّتش را به نماز نافله برگرداند و نافله را تمام کند و بعد، در جماعت شرکت کند و اگر وقت کافی نبود و با خواندن نافله به نماز جماعت نمی‌رسید، می‌تواند نماز فرادای خود را قطع نماید و سپس در جماعت شرکت کند.

قرائت

[۱۰۳۷] سؤال ۳۸۶: برای امام و مأموم، در رکعت سوم و چهارم نماز، خواندن حمد بهتر است یا تسبیحات اربعه؟ در نماز انفرادی کدام یک بهتر است؟

پاسخ: بعید نیست برای امام، خواندن حمد و برای مأموم، خواندن تسبیحات اربعه افضل باشد و برای کسی که فرادی نماز می‌خواند، هر دو یکسان است.

[۱۰۳۸] سؤال ۳۸۷: کسی که وارد نماز جماعت می‌شود و اقتدا می‌کند، ولی نمی‌فهمد که رکعت اول و دوم است یا رکعت سوم و چهارم، نسبت به خواندن حمد و سوره چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در این صورت، حمد و سوره را به قصد قربت مطلقه می‌خواند. بعد اگر معلوم شد که رکعت سوم یا چهارم بوده، در محل

خودش واقع شده و صحیح است و اگر یکی از دو رکعت اول و دوم بوده، اشکالی به نماز وارد نمی‌شود.

[۱۰۳۹] سؤال ۳۸۸: آیا جایز است که مأموم، به همراه امام جماعت حمد و سوره خود را در رکعت اول و دوم نماز بخواند؟

پاسخ: در نمازهای اخفاتی، احتیاط واجب، ترک قرائت است؛ ولی اگر آن را به قصد جزئیت نخواند، اشکال ندارد و در نمازهای جهری، اگر صدای قرائت امام جماعت را بشنود، نباید حمد و سوره را بخواند و بنا بر احتیاط اگر صدای همهمه امام را نیز بشنود، باید قرائت راترک کند و در این دو صورت، احتیاط واجب این است که مأموم سکوت نماید و ذکر دیگری نیز نگوید؛ اما اگر صدای همهمه امام را هم نشنود، مستحب است قرائت را به جا آورد؛ ولی بهتر است قصد جزئیت نکند.

رکوع و سجود

[۱۰۴۰] سؤال ۳۸۹: اگر مأموم بعد از این که اشتباهاً زودتر از امام سر از رکوع و سجده برداشت، به جهت متابعت از امام، دوباره رکوع یا سجده را تکرار کرد، ولی به رکوع یا سجده امام نرسید، چه باید بکند؟

پاسخ: باید نماز را ادامه دهد و نمازش صحیح است.

[۱۰۴۱] سؤال ۳۹۰: دیده شده بعضی از مؤمنین، سجده آخر نمازشان را بیش از امام جماعت طول می‌دهند. آیا این کار صحیح است؟ در صورت صحیح نبودن، تکلیف نمازهای قبل چیست؟

پاسخ: نماز باطل نمی‌شود، مگر این که تأخیر آنها از امام جماعت خیلی زیاد باشد که در این حالت، نماز آنها از صورت جماعت خارج و فرادی می‌شود و نمازهایی که قبلاً به این صورت خوانده شده، صحیح است.

[۱۰۴۲] سؤال ۳۹۱: زیاد شدن رکوع و سجده به جهت تبعیت از امام جماعت تا چه مقدار جایز است و به نماز صدمه نمی‌زند؟

پاسخ: در رکوع، مقداری که زیاد شدن آن به جهت متابعت از امام، ضرری به نماز نمی‌زند، یک رکوع در هر رکعت است و در مورد سجده، زیاد شدن یک سجده برای هر سجده است و اگر در یک رکعت به جهت متابعت، بیش از یک رکوع اضافه شود و یا برای هر سجده بیش از یک سجده زیاد شود، صحّت نماز خالی از اشکال نیست و بنا بر احتیاط واجب باید پس از اتمام نماز، دوباره نماز خوانده شود.

تشهد

[۱۰۴۳] سؤال ۳۹۲: مأموم موقعی به نماز جماعت می‌رسد که امام جماعت در حال خواندن تشهد آخر نماز است. در این حال، اقتدا می‌کند و می‌نشیند تا ثواب جماعت را درک کند. سؤال این است که آیا به صورت معمولی بنشیند یا به حالت تجافی؟ و تشهد را با امام بخواند یا ساکت باشد؟ و موقع سلام دادن امام چه کند؟

پاسخ: به صورت متعارف و معمولی می‌نشیند و به قصد قربت مطلقه و به تبعیت امام جماعت تشهد را می‌خواند و سلام را نمی‌گوید و بعد از سلامِ امام جماعت بر می‌خیزد و با شروع کردن به سوره حمد نمازش را ادامه می‌دهد. آن نشستن، رکعت نماز حساب نمی‌شود؛ ولی ثواب جماعت را ان شاء اللّٰه درک می‌کند.

سلام

[۱۰۴۴] سؤال ۳۹۳: آیا انسان عمداً می‌تواند قبل از امام جماعت، سلام نماز را بگوید؟

پاسخ: سلام گفتن پیش از امام اشکالی ندارد؛ ولی بهتر است پیش از امام نگوید، خصوصاً اگر صدای امام را بشنود.

[۱۰۴۵] سؤال ۳۹۴: اگر مأموم، نمازش چهار رکعتی و امام، دو رکعتی باشد، بعد از تشهد رکعت دوم، وظیفه مأموم چیست؟ آیا

می‌تواند بنشیند و به سلام امام گوش دهد یا باید تا آخر سلام امام، به حالت تجافی باشد و سلام را گوش دهد یا این که باید بلند شود و به نمازش ادامه دهد؟

پاسخ: می‌تواند بلند شود و به نمازش ادامه دهد؛ ولی بهتر است تجافی کند و به سلام امام گوش دهد.

تبعیت

[۱۰۴۶] سؤال ۳۹۵: آیا مأموم می‌تواند بعضی از افعال نماز را زودتر از امام جماعت انجام دهد؟ و اگر انجام داد، حکم آن چیست؟

پاسخ: ظاهر این است که متابعت در افعال، شرط جماعت است و اگر عمداً متابعت نکند، جماعتش باطل می‌شود و اگر کارهای نماز فرادی را هم انجام ندهد، قهراً نمازش باطل می‌شود؛ ولی اگر چنین کسی از روی جهل به مسأله وظایف نماز فرادی را انجام نداده باشد، چنانچه خللی به ارکان نماز وارد کرده باشد (مثل این که پس از تبدیل وظیفه‌اش به انفراد به گمان وجوب متابعت از امام، دو بار به رکوع رفته باشد)، نمازش باطل است، وگرنه اشکالی ندارد.

[۱۰۴۷] سؤال ۳۹۶: آیا زودتر گفتن اذکار و اقوال توسط مأموم نسبت به امام جماعت، خللی در نماز مأموم ایجاد می‌کند یا نه؟

پاسخ: غیر از تکبیرة الاحرام، سایر اقوال را می‌تواند زودتر از امام جماعت بگوید؛ ولی تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید؛ بلکه احتیاط این است که بعد از تمام شدن تکبیرة الاحرام امام، مأموم تکبیرة الاحرام خود را بگوید.

امور دیگر مربوط به مأموم

[۱۰۴۸] سؤال ۳۹۷: شخصی اکراه دارد که به عنوان امام جماعت جلو بایستد؛ ولی بعد از شروع به نمازِ خودش، دیگران به او اقتدا می‌کنند، حکم نماز مأمومین چگونه است؟

پاسخ: اشکال ندارد و در اقتدا کردن، اجازه و رضایت امام جماعت شرط نیست؛ ولی اگر این کار باعث اذیت او می‌شود، مأمومین این کار را نکنند.

[۱۰۴۹] سؤال ۳۹۸: اگر امام جماعت در بعضی از افعال نماز اشتباه کند (مثل این که در رکعت اول نماز، قنوت بخواند یا در نماز چهار رکعتی، بعد از رکعت سوم تشهد بخواند یا سلام بدهد)، مأموم در این موقعیت، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در قنوت، اگر مأموم به رکوع رفته و امام مشغول به خواندن قنوت است، مأموم از رکوع به حالت قیام بر می‌گردد؛ ولی قنوت نمی‌گیرد و اگر به رکوع نرفته، باز هم قنوت را انجام نمی‌دهد و در تشهدِ اشتباهی امام، مأموم می‌نشیند، ولی تشهد نمی‌گوید و بقیه نماز را با امام جماعت می‌خواند و در سلام هم اگر امام متوجه نشد و یادش نیامد، مأموم سلام اشتباهی را نمی‌گوید و بقیه نماز را می‌خواند.

[۱۰۵۰] سؤال ۳۹۹: اگر امام جماعت، سهواً رکنی از نماز را اضافه یا کم کند، مثلاً در یک رکعت دو رکوع کند یا اصلاً رکوع نکند، نماز و وظیفه مأموم، چه صورتی پیدا می‌کند؟

پاسخ: مأموم باید نیّت انفراد نماید و بقیه نماز را خودش بخواند.

[۱۰۵۱] سؤال ۴۰۰: اگر فتوای مرجع تقلید مأموم این باشد که چنانچه مأموم یک نفر باشد، می‌تواند مساوی با امام بایستد؛ ولی مرجع تقلید امام جماعت، مساوی ایستادن را اجازه ندهد، آیا مأموم می‌تواند مساوی با امام بایستد؟

پاسخ: در فرض سؤال، اشکال ندارد.

[۱۰۵۲] سؤال ۴۰۱: وارد مسجد می‌شویم و می‌بینیم که امام جماعت مشغول نماز است؛ ولی نمی‌دانیم که نافله ظهر را می‌خواند یا نماز ظهر را. در این صورت آیا می‌توانیم نماز ظهر را به او اقتدا کنیم و اگر بعداً معلوم شد که نافله بوده، دوباره نماز ظهر را با او بخوانیم؟

پاسخ: در این صورت، اقتدا کردن صحیح نیست.

[۱۰۵۳] سؤال ۴۰۲: آیا مأموم می‌تواند هنگامی که امام در حال قنوت است به او اقتدا نماید؟

پاسخ: می‌تواند.

[۱۰۵۴] سؤال ۴۰۳: اگر در مسجد، در حالی که امام جماعت در حال خواندن نماز جماعت است، عده‌ای عمداً نماز فرادی بخوانند، آیا نمازشان اشکال دارد؟

پاسخ: اگر موجب هتک حرمت یا تفسیق عملی امام جماعت باشد، نمازشان اشکال دارد.

[۱۰۵۵] سؤال ۴۰۴: کسی بدون آن که قصد توهین به امام جماعت یا خود نماز جماعت را داشته باشد، آیا جایز است که نماز خود را به صورت فردی بخواند؟ و نمازش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: منوط به قصد نیست. اگر به نظر عرف، موجب هتک حرمت باشد، نمازش اشکال دارد.

احکام دیگر مربوط به نماز جماعت

[۱۰۵۶] سؤال ۴۰۵: آیا اقامه نماز جماعت ظهر و عصر در روز جمعه، به هنگام اقامه نماز جمعه در بلادی که نماز جمعه در آنها اقامه می‌شود، جایز است؟

پاسخ: نماز جماعت باطل نیست؛ لکن ممکن است در بعضی از شرایط به مصلحت نباشد.

[۱۰۵۷] سؤال ۴۰۶: آیا دانش‌آموزان را (چه به سنّ تکلیف رسیده باشند و چه نرسیده باشند)، می‌توان جهت اقامه نماز جماعت و شرکت در آن اجبار کرد؟

پاسخ: اجبار، وجهی ندارد؛ ولی تشویق، شایسته است.

[۱۰۵۸] سؤال ۴۰۷: حکم دست دادن با اطرافیان، بعد از نماز جماعت چیست؟

پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی در این مورد دستور خاصّی وارد نشده است.

[۱۰۵۹] سؤال ۴۰۸: حکم تکبیر گفتن در نماز جماعت که معمولاً توسط کودکان و نوجوانان انجام می‌شود، چیست؟

پاسخ: اشکال ندارد.

نماز جمعه

[۱۰۶۰] سؤال ۴۰۹: شرکت نکردن در نماز جمعه، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز جمعه افضل افراد واجب تخییری است. اگر کسی نماز جمعه نخواند و به جای آن نماز ظهر بخواند، افضل افراد را ترک کرده است؛ ولی تکلیفش را انجام داده است.

[۱۰۶۱] سؤال ۴۱۰: آخر وقت نماز جمعه چه موقع است؟

پاسخ: اگر در اوائل عرفی ظهر، نماز جمعه شروع شود و پیش از گذشتن یک ساعت از ظهر شرعی خاتمه یابد، صحیح است.

[۱۰۶۲] سؤال ۴۱۱: اگر کسی به رکعت دوم نماز جمعه برسد، چگونه نماز بخواند و آیا نماز ظهر از او ساقط می‌شود؟

پاسخ: اگر به رکوع رکعت دوم امام برسد، اقتدای او صحیح است و در موقع تشهد و سلام امام جمعه تجافی می‌کند و رکعت دوم را خودش ادامه می‌دهد و نماز او مجزی از نماز ظهر است.

[۱۰۶۳] سؤال ۴۱۲: می‌گویند که صاحب محلّ اقامه نماز جمعه در منطقه‌ای، راضی به اقامه نماز در آن جا نیست. در این صورت

رفتن به نماز چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر زمین، مالک دارد، برای هر گونه تصرّفی احراز رضایت مالک (ولو به سبب قرائن) لازم است.

شرایط و وظایف امام جمعه

[۱۰۶۴] سؤال ۴۱۳: امام جمعه با چه شرایطی حکم دائم السفر را پیدا می کند؟

پاسخ: اگر در هر سه روز یک بار برای انجام امور مربوط به امامت جمعه به محلّ اقامه نماز جمعه سفر می کند، نماز او در آن جا و در بین راه تمام است و اگر مدتی بگذرد که در آن محل به او مسافر گفته نشود، آن جا برای او حکم وطن را دارد.

[۱۰۶۵] سؤال ۴۱۴: آیا امام جمعه‌ای که به مدت سه سال به این سمت منصوب شده و ادامه امامت وی پس از این مدت معلوم نیست و محل اقامه نماز جمعه هم وطن وی نیست، می‌تواند در این محل قصد توطّن نماید؟

پاسخ: برای تمام بودن نماز، قصد توطّن ابدی لازم نیست. اگر در این مدت ساکن آن جا باشد و یا به مقداری در آن محل باشد که به او مسافر گفته نشود، آن جا در حکم وطن اوست.

[۱۰۶۶] سؤال ۴۱۵: آیا امام جمعه‌ای که در محلّ اقامه نماز جمعه مسافر محسوب می‌شود، بدون قصد عشره می‌تواند نماز جمعه را اقامه نماید؟

پاسخ: خلاف احتیاط است.

[۱۰۶۷] سؤال ۴۱۶: امام جمعه از مرجعی تقلید می کند که قصد عشره برای اقامه نماز جمعه را شرط نمی‌داند؛ ولی مرجع مأموم، قصد عشره را شرط می‌داند. در این فرض، اقتدای به امام جمعه چه صورتی دارد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه امام جمعه قصد عشره نکرده باشد، اقتدای مأموم به او اشکال دارد.

[۱۰۶۸] سؤال ۴۱۷: یک روحانی، امام جمعه موقّت شهری است که در آن سکونت ندارد و شهری که محلّ سکونت اوست، امام جمعه موقّت ندارد. آیا ایشان می‌تواند به هنگام نبودن امام جمعه در شهری که ساکن آن است، نماز جمعه را به عنوان امام جمعه موقّت اقامه کند؟

پاسخ: کسی که از طرف مجتهد جامع الشرائط جهت اقامه نماز جمعه مأذون است، شرعاً می‌تواند اقامه نماز جمعه کند؛ اما این که بتواند در محلّ خاصّی اقامه نماز جمعه کند، تابع مقرّرات مربوط به آن است.

[۱۰۶۹] سؤال ۴۱۸: آیا برای امام جمعه، فحص از فتاوای مراجع مأمومین و یا بالعکس لازم است و یا این که هر یک از امام جمعه و مأمومین، موظف به انجام دادن تکلیف خود هستند؟

پاسخ: برای امام جمعه فحص لازم نیست؛ ولی مأمومین باید احراز کنند که امام جمعه واجد شرایطی است که مرجع تقلیدشان آن امور را لازم می‌داند.

{نماز آیات}

[۱۰۷۰] سؤال ۴۱۹: آیا پس لرزه‌های پس از زلزله، سبب واجب شدن نماز آیات می‌شوند؟ و آیا شدت و ضعف آنها تأثیری در حکم دارد؟

پاسخ: اگر عرفاً زلزله صدق کند، نماز آیات واجب می‌شود و شدت و ضعف، تأثیری در حکم ندارد.

[۱۰۷۱] سؤال ۴۲۰: کسی که اصلاً متوجه خسوف یا کسوف یا زلزله و امثال آن نشده و بعد از مدتی فهمیده که این حوادث در جایی که او بوده است، اتفاق افتاده، نماز آیات را باید بخواند یا نه؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر تمام قرص خورشید یا ماه گرفته شود، باید قضای نماز آیات را به جا آورد و اگر همه قرص گرفته نشود، قضا لازم نیست و در سایر موارد (مثل زلزله) هر وقت فهمید، باید نماز آیات را بخواند.

[۱۰۷۲] سؤال ۴۲۱: اگر در تعداد رکوع‌های نماز آیات شک کنیم، چه باید بکنیم؟ اگر در رکعات آن شک کردیم که مثلاً دو رکعت خوانده‌ایم یا سه رکعت، چه وظیفه‌ای داریم؟

پاسخ: اگر در شماره رکوع‌ها شک کند، چنانچه از محل، تجاوز نکرده باشد، باید بنا را بر کمتر بگذارد و اگر از محل، تجاوز کرده باشد، بنا را بر انجام دادن آن می‌گذارد و اگر در شماره رکعتها شک کند، چون نماز آیات دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود.

[۱۰۷۳] سؤال ۴۲۲: اگر انسان در بین نماز آیاتی که به جماعت برگزار می‌شود، به نماز برسد، آیا می‌تواند اقتدا کند؟

پاسخ: اگر پیش از برخاستن امام از رکوع اول در رکعت اول و یا رکوع اول در رکعت دوم باشد، اقتدا کردن و دخول به نماز جماعت، در نماز آیات اشکال ندارد و اگر بعد از برخاستن امام از هر کدام از رکوع‌های ذکر شده باشد، دخول در نماز جماعت اشکال دارد؛ بلکه ممنوع است.

{نماز عید فطر و قربان}

[۱۰۷۴] سؤال ۴۲۳: آیا خواندن دو خطبه پس از نماز جماعت عید فطر و قربان، جزء نماز عید است؟ و چنانچه امام جماعت خطبه را قبل از نماز عید بخواند، آیا نماز عید صحیح است؟

پاسخ: در فرض سؤال، نماز عید صحیح است؛ ولی ورود خطبه، بعد از نماز است.

[۱۰۷۵] سؤال ۴۲۴: در صورت احساس کسالت امام جماعت، پس از خواندن دو رکعت نماز عید و قبل از ایراد خطبه، حکم چیست؟

پاسخ: نماز عیدِ خوانده شده صحیح است.

[۱۰۷۶] سؤال ۴۲۵: آیا برای شیعیان و سنّی‌ها شرکت در نماز یکدیگر (نماز عید سعید فطر و قربان) به جهت ایجاد وحدت بین مسلمانان جایز است یا خیر؟

پاسخ: اگر وحدت، بر این کار مترتّب شود، اشکال ندارد.

{نماز نذری}

[۱۰۷۷] سؤال ۴۲۶: اگر کسی نذر کند که در وقت معیّنی نمازی را بخواند، چنانچه در آن وقت نتواند وضو یا غسل خود را انجام دهد، آیا نذر خود را با تیمّم انجام دهد یا انجام دادن آن را به وقتی که غسل و وضو را به جا می‌آورد، موکول کند؟

پاسخ: در نذر معیّن (در فرض مذکور)، با تیمّم در همان وقت معیّن، نماز را انجام دهد و اگر نذر مطلق است، چنانچه امید به زوال عذر دارد، منتظر باشد تا با وضو و یا غسل، نماز منذور را بخواند.

{نماز مستحبّی}

[۱۰۷۸] سؤال ۴۲۷: آیا می‌توان نمازهای مستحبّی را که دارای وقت معیّن است (مثل نماز شب)، در صورتی که مانعی برای وضو گرفتن یا غسل کردن وجود داشته باشد، با تیمّم به جا آورد؟ نمازهای مستحبّی دیگر که وقت معیّنی ندارد یا قضای نمازهای مستحبّی را چه طور؟

پاسخ: نماز شب و نمازهای مستحبّی دیگر را خواه ادا باشد و یا قضای آنها و خواه وقت معیّنی داشته باشد یا نه، اگر عذر شرعی از غسل کردن و یا وضو گرفتن وجود داشته باشد، می‌شود با تیمّم خواند.

[۱۰۷۹] سؤال ۴۲۸: گفته می‌شود که ثواب نماز نافله در حالت نشسته، نصف ثواب آن در حال ایستاده است. حال اگر کسی بر اثر خستگی یا علت دیگر، مثلاً نافله صبح را نشسته بخواند، آیا تنها به نیمی از یک امر استحبابی عمل کرده و این عمل مستحبّی را به طور کامل به جا نیاورده است یا این که به دستور خواندن نافله نماز صبح به طور کامل عمل کرده، ولی با مرتبه‌ای پایین‌تر (مثل خواندن نماز صبح به صورت انفرادی و جماعت که در هر دو صورت، به دستور خواندن نماز صبح به طور کامل عمل شده که در یکی ثواب کمتر و در دیگری ثواب بیشتر وجود دارد)؟

پاسخ: در فرض سؤال، به وظیفه نماز نافله عمل کرده است؛ ولی ثوابش کمتر است ولکن بهتر است به جای هر دو رکعت نافله ایستاده، چهار رکعت نافله نشسته (دو تا دو رکعتی) بخواند تا ثوابش هم کمتر نباشد.

[۱۰۸۰] سؤال ۴۲۹: آیا می‌توان مقداری از نماز نافله را ایستاده و مقداری را نشسته به جا آورد؟

پاسخ: جایز است و اشکالی ندارد.

[۱۰۸۱] سؤال ۴۳۰: آیا می‌توانیم نافله‌های شبانه روز را چه با بودن وقت یا نبودن وقت، با حمد تنها و بدون سوره بخوانیم؟

پاسخ: بلی، می‌توانید.

[۱۰۸۲] سؤال ۴۳۱: آیا کم و زیاد شدن رکن در نماز مستحبّی، موجب بطلان نماز می‌شود؟

پاسخ: زیاد شدن سهوی ارکان در نماز مستحبّی، موجب بطلان نیست؛ ولی زیاد شدن عمدی و کم شدن عمدی و سهوی، موجب بطلان نماز مستحبّی است.

[۱۰۸۳] سؤال ۴۳۲: آیا خواندن سوره سجده دار، در نماز مستحبّی جایز است یا نماز را باطل می‌کند؟

پاسخ: جایز است و بعد از خواندن آیه سجده دار، سجده آن را انجام می‌دهد و نمازش را ادامه می‌دهد و تمام می‌کند و اشکالی ندارد.

[۱۰۸۴] سؤال ۴۳۳: لطفاً تفاوت نمازهای نافله روز جمعه را با دیگر روزها بیان کنید.

پاسخ: نمازهای نافله صبح و مغرب و عشا در روز جمعه با روزهای دیگر تفاوتی ندارد. نافله ظهر و عصر در روزهای دیگر، شانزده رکعت است که هشت رکعت نافله ظهر، بعد از زوال و قبل از نماز ظهر و هشت رکعت نافله عصر، قبل از نماز عصر خوانده می‌شود؛ ولی در روز جمعه، نافله ظهر و عصر، تبدیل به بیست رکعت می‌شود که به یکی از دو صورت زیر می‌توان آنها را به جا آورد:

الف. شش رکعت، هنگام گسترده شدن خورشید؛ شش رکعت، وقت بلند شدن و ارتفاع خورشید؛ شش رکعت نزدیک ظهر (قبل از زوال) و دو رکعت، هنگام زوال خورشید.

ب. شش رکعت، هنگام ارتفاع و بلند شدن خورشید، شش رکعت، نزدیک ظهر (قبل از زوال)، دو رکعت، هنگام زوال و شش رکعت، بین نماز ظهر و عصر.

[۱۰۸۵] سؤال ۴۳۴: در کتاب مفاتیح الجنان، در خصوص نماز امام زمان‌علیه السلام در مسجد جمکران، به قنوت اشاره‌ای نشده است. آیا این نماز قنوت دارد؟

پاسخ: استحباب قنوت، از روایاتی که می‌گوید در هر دو رکعت نافله، یک مرتبه قنوت مستحب است، استفاده می‌شود.

[۱۰۸۶] سؤال ۴۳۵: لطفاً کیفیت نماز جعفر طیّار و اثرات و ثواب آن را بیان فرمایید.

پاسخ: نماز جناب جعفر طیّار، این گونه خوانده می‌شود:

در اين نماز كه دو تا دو ركعت با دو سلام است و جمعاً چهار ركعت می‌شود، در هر ركعت، پس از حمد و سوره، پانزده مرتبه تسبيحات اربعه، يعنی ذكر «سبحان اللَّه والحمد للَّه ولا إله إلّا اللَّه واللَّه اكبر» خوانده می‌شود و همين ذكر، در ركوع ده بار و بعد از قيام از ركوع ده بار و در هر سجده ده بار و بعد از بلند شدن از هر سجده هم ده بار و جمعاً در هر ركعت، هفتاد و پنج مرتبه و در مجموع چهار ركعت، سيصد مرتبه خوانده می‌شود. مضمون يكی از رواياتی كه در ثواب اين نماز وارد شده، اين است كه اگر انسان به اندازه ريگ‌های بيابان و كف‌های آب دريا گناه داشته باشد، با خواندن اين نماز، خداوند آنها را می‌آمرزد.

[۱۰۸۷] سؤال ۴۳۶: آيا می‌توان به جای نماز نافله مغرب، نماز غفيله خواند، بدين صورت كه نماز غفيله خوانده شود و در عين حال به جای دو ركعت از چهار ركعت نماز نافله مغرب محسوب شود؟

پاسخ: نماز غفيله مستحب است؛ ولی مجزی از نافله مغرب نيست.

[۱۰۸۸] سؤال ۴۳۷: آيا در نماز غفيله، گفتن «بسم اللَّه الرحمن الرحيم» بعد از حمد و قبل از آيات «وذا النون إذ ذهب...» و «عنده مفاتح الغيب...» لازم است يا خير؟ و اگر لازم نيست، آيا جايز است كسی به قصد فاصله انداختن بين حمد و آيات ذكر شده، «بسم اللَّه الرحمن الرحيم» بگويد؟

پاسخ: قبل از آيات نماز غفيله، «بسم اللَّه الرحمن الرحيم» لازم نيست؛ ولی اگر قصد ذكر مطلق كند، اشكالی ندارد.

[۱۰۸۹] سؤال ۴۳۸: نماز وصيت چه نمازی است و طرز خواندن آن به چه ترتيب است؟

پاسخ: نماز وصيت نمازی دو ركعتی است كه خواندن آن در ميان نماز مغرب و عشا مستحب است و بنا بر احتياط بايد به نيّت قربت مطلقه و قبل از برطرف شدن سرخی در سمت مغرب خوانده شود. در ركعت اول، بعد از حمد، سيزده مرتبه سوره «إذا زلزلت الأرض» و در ركعت دوم، بعد از حمد، پانزده مرتبه سوره توحيد خوانده می‌شود.

[۱۰۹۰] سؤال ۴۳۹: نماز اول ماه، چه نمازی است و اثر و ثواب آن چيست؟

پاسخ: نمازی است كه مستحب است در روز اول هر ماه خوانده شود و دو ركعت است كه در ركعت اول، بعد از حمد، سی مرتبه سوره توحيد و در ركعت دوم، بعد از حمد، سی مرتبه سوره قدر خوانده می‌شود و بعد از خواندن نماز، صدقه دادن به قدر ميسور بهتر است و انسان با اين نماز و صدقه، خودش را بيمه و سلامتی خويش را تا آخر آن ماه تأمين می‌كند و دارای ثواب اخروی هم هست و برای تفصيل بيشتر می‌توان به كتاب‌های مفصّل رجوع كرد.

{احكام ديگر مربوط به نماز}

[۱۰۹۱] سؤال ۴۴۰: در غير ايّام حيض و نفاس و در مواقع سختی و خطر، مثلاً ـ در جنگ يا در حال غرق شدن يا در حال آتش سوزی يا در مواردی مثل كسی كه آب و خاك در دسترسش نيست يا آن دو برای او ضرر دارد يا در حال تقيّه است و يا كسی كه فلج است و بر تخت بيمارستان بسته شده يا كسی كه حتی با اشاره چشم هم نمی‌تواند نماز بخواند، آيا ممكن است نماز از مسلمان ساقط شود؟

پاسخ: در هيچ يك از صُوَر فرض شده، نماز ساقط نمی‌شود، حتی از فاقد الطهورين؛ زيرا او هم بايد احتياطاً در وقت، نماز را بخواند و سپس آن را قضا نمايد و شخص ناتوان و بيمار هم (ولو به اشاره قلبی) بايد نمازش را بخواند.

[۱۰۹۲] سؤال ۴۴۱: مريضی كه سكته كرده ومدتی بستری بوده و فاقد حس و حركت و شعور است، آيا نماز از او ساقط است يا نه؟

پاسخ: اگر به طور كلّی شعورش را از دست داده، مكلّف به نماز نيست و اگر به مقدار درك نماز شعور دارد، بايد نمازش را بخواند.

[۱۰۹۳] سؤال ۴۴۲: بیماری که به دلیل ضربه مغزی دچار از دست دادن حافظه می‌شود و بعد از مدتی بهبودی می‌یابد، تکلیف نمازهایی که در این مدت از او فوت شده است، چیست؟

پاسخ: اگر به طوری حافظه‌اش را از دست داده که از نماز و تکلیف به آن در تمام وقت نماز غافل بوده، نمازهای فوت شده‌اش قضا ندارد و همچنین است اگر متوجه تکلیف بوده و وظیفه فعلی خود را به جا آورده؛ ولی اگر متوجه تکلیف بوده و وظیفه فعلی خود را انجام نداده، باید نمازهایش را قضا کند.

[۱۰۹۴] سؤال ۴۴۳: چه باید بکنیم تا نماز ما مورد قبول واقع شود؟

پاسخ: نماز باید با خضوع و خشوع خوانده شود تا مورد قبول واقع شود. انسان باید حقوق واجب را بپردازد و خود را از صفات رذیله پاک نماید و با توجه به عظمت و هیبت خداوند متعال با او سخن بگوید و بداند در مقابل که ایستاده و با چه کسی سخن می گوید.

[۱۰۹۵] سؤال ۴۴۴: اگر فردی بخواهد با حضور قلب و دور از افکار پراکنده نماز بخواند، چه باید بکند؟

پاسخ: با آمادگی روحی و قلبی و توجه به این که نماز بالاترین عبادت است و با خواندن نماز در جای خلوت و مناسب و با توجه به معنا و مفهوم نماز و این که انسان در محضر ذات مقدس پروردگار عالم قرار دارد، می‌توان به حضور قلب در نماز رسید.

[۱۰۹۶] سؤال ۴۴۵: اگر لازمه نماز خواندن این باشد که دستور واجبی ترک شود، آیا این گونه نماز خواندن صحیح است یا خیر (مثل وقتی که طلبکار، طلب خود را تقاضا می کند، ولی او مشغول نماز می‌شود)؟

پاسخ: اگر وقت نماز وسعت دارد، باید نماز را بعد از انجام عملی که واجب فوری است (مثل پرداخت دَین یا قرضی که وقت پرداختش رسیده است)، بخواند و چنانچه در این حال، نماز را مقدّم کند، نمازش صحیح است؛ اما معصیت کرده است؛ ولی اگر وقت نماز تنگ باشد، باید نماز را مقدّم بنماید و معصیتی هم در کار نیست. البته اگر بتواند، واجب است در حال نماز دَین یا قرض خود را پرداخت کند.

[۱۰۹۷] سؤال ۴۴۶: کسی که جنب شده، اگر نخواهد غسل جنابت کند، حکم نماز او چیست؟

پاسخ: برای خواندن نماز، باید با طهارت بود و در مفروض سؤال، باید غسل جنابت کند، مگر آن که از موارد تیمّم باشد، مثل این که به قدری تأخیر غسل طولانی شود که وقت کافی برای غسل و نماز نباشد که در این صورت باید نماز را با تیمّم بخواند؛ ولی به تأخیر انداختن عمدی غسل تا هنگامی که وقت برای غسل و نماز باقی نماند، جایز نیست.

[۱۰۹۸] سؤال ۴۴۷: این جانب حدود یک سال است که به سنّ تکلیف رسیده‌ام. در این مدت یک سال، احکام شخص جنب را نمی‌دانستم و نماز و روزه‌ام را نیز به جا آورده‌ام. تکلیف اعمال گذشته‌ام چیست؟

پاسخ: هر مقدار نماز را که یقین دارید در حال جنابت به جا آورده‌اید، قضا نمایید و روزه هایی را که می‌دانید طلوع فجر را در آنها با حال جنابت درک کرده‌اید، چنانچه در یادگیری حکم مسأله کوتاهی کرده باشید، قضا نمایید؛ بلکه اگر کوتاهی هم نکرده باشید، احتیاط واجب آن است که آنها را قضا کنید.

[۱۰۹۹] سؤال ۴۴۸: اگر غسلی به واسطه نذر و عهد و قسم و یا مس نمودن میّت واجب شود، ولی مکلّف عمداً یا سهواً آن را ترک نماید، تکلیف نماز و روزه‌هایش در این مدت چه می‌شود؟

پاسخ: از جهت ترک عمدی و سهوی غسل نذر، عهد و قسم اشکالی به نماز و روزه وارد نمی‌شود و نیز ترک غسل مسّ میّت نسبت به روزه ضرری ندارد؛ ولی ترک آن نسبت به نماز، بنا بر احتیاط خلل وارد می کند و باید نمازهایی را که خوانده، احتیاطاً اعاده یا قضا نماید.

[۱۱۰۰] سؤال ۴۴۹: زنی که طفل مرده‌ای را به دنیا آورده و مدتی را بدون غسل مسّ میّت گذرانده است، نماز و روزه‌اش در این

مدت چه حکمی دارد؟

پاسخ: غسل مسّ میّت در روزه شرط نیست؛ ولی در مورد نماز، بنا بر احتیاط باید نمازهای خود را قضا نماید.

[۱۱۰۱] سؤال ۴۵۰: فرموده‌اید که عبادات بچه ممیّز صحیح است. آیا نماز بچه ممیّزی که مسّ میّت نموده، با وضوی تنها صحیح است یا خیر؟

پاسخ: برای صحّت نماز، احتیاطاً غسل مسّ میّت کند و سپس بنا بر احتیاط وضو بگیرد و بعد نماز بخواند.

۱۱۰۲] [سؤال ۴۵۱: شخصی خوابش سنگین است و به دوست خودش که در یک منزل زندگی می‌کنند، می‌گوید که من برای نماز صبح خواب می‌مانم و شما مرا برای نماز بیدار کن؛ ولی دوست او از خواب بیدار می‌شود و نماز می‌خواند و این شخص را بیدار نمی‌کند. آیا نماز او قبول است یا خیر؟ و بیدار نکردن او چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز کسی که دیگری را برای نماز بیدار نمی‌کند، باطل نیست؛ ولی بیدار نکردن دیگری برای نماز و عدم توجه به درخواست او کار ناپسندی است و اگر تعهّد کرده که وی را بیدار کند، چنانچه عمداً تخلّف کند، گناه کرده است.

۱۱۰۳] [سؤال ۴۵۲: آیا می‌توان برای یاد دادن نماز یا دیگر احکام شرعی، از کسی پول دریافت کرد؟

پاسخ: ظاهر این است که در مقابل تعلیم حمد و سوره و سایر اجزای نماز، جایز است اجرت گرفته شود.

۱۱۰۴] [سؤال ۴۵۳: آیا می‌توان با کسانی که به نماز اهمیت نمی‌دهند، رفت و آمد نمود؟

پاسخ: حرام نیست، خصوصاً اگر با رفت و آمد، بتواند آنان را به نماز تشویق و ترغیب نماید.

۱۱۰۵] [سؤال ۴۵۴: دوستی و رفت و آمد در منزل کسی که نماز نمی‌خواند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر دوستی و رفت و آمد کردن اثر خوب داشته باشد، خوب است و در مواقعی لازم هم می‌شود و اگر اثر بد داشته باشد، خوب نیست و در بعضی موارد جایز هم نیست و اگر اثر خوب و بد ندارد، دوستی و رفت و آمد جایز است.

۱۱۰۶] [سؤال ۴۵۵: بعضی از فامیل، متأسفانه به نماز اهمیت نمی‌دهند و نماز نمی‌خوانند. آیا می‌توانیم از رفت و آمد با آنها و صله ارحام خودداری کنیم؟

پاسخ: صله رحم امر واجبی است؛ اما اگر رابطه با چنین فامیلی موجب جرأت آنها بر ترک نماز شود یا اولاد و عائله شما را تحت تأثیر قرار دهد و باعث ترک نماز آنها شود، در این صورت رابطه با آنها ترک شود.

۱۱۰۷] [سؤال ۴۵۶: پخش ادعیه و سخنرانی و مراسم سوگواری و جشن‌ها با صدای بلند از بلندگو که باعث اذیت همسایگان و سالخوردگان مجاور با امامزادگان و مساجد می‌گردد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اذیت مؤمن حرام است و تا ممکن است، باید خودداری شود.

۱۱۰۸] [سؤال ۴۵۷: آیا اختصاص دقایق کوتاهی از ساعت آموزشی در مدارس، به نماز که مهمترین وسیله ارتباط انسان با خداوند است، از نظر شرعی منعی دارد؟

پاسخ: این گونه مسائل، مربوط به وزارت آموزش و پرورش است. اگر مقرّرات، چنین اجازه‌ای را بدهد، از نظر شرعی منعی ندارد.

روزه

{رؤیت هلال و ثبوت اول ماه}

۱۱۰۹] [سؤال ۱: اگر فقط در قسمت شرقی و یا فقط در قسمت غربی ایران، رؤیت هلال رمضان یا شوال شود، آیا برای تمام مناطق

ایران حجّت و دلیل است یا خیر؟

پاسخ: رؤیت هلال ماه رمضان و یا شوال، اگر در شرق باشد، برای همه مناطق ایران حجّت است و اگر در غرب رؤیت شود، برای مشرق حجّت نیست، مگر این که قریب الاُفق باشند.

[۱۱۱۰] سؤال ۲: اگر در منطقه‌ای هلال ماه مبارک رمضان یا هلال شوال ثابت شود، آیا برای کسانی که در غرب این منطقه واقع شده‌اند، هلال ثابت می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر در منطقه غرب ثابت شود که ماه دیده شده، برای شرق آن منطقه ثابت نمی‌شود، مگر این که افق هر دو منطقه نزدیک به هم باشد و یا این که ثابت شود در افقِ شرق هم بوده، اگر چه با چشم مسلّح دیده شود، نه با چشم عادی و اگر در منطقه شرق دیده و ثابت شود، برای منطقه غربی همان منطقه هم ثابت می‌شود.

[۱۱۱۱] سؤال ۳: با وجود مراکز مهم رصدخانه‌ای و ژئوفیزیکی که حلول ماه را ثابت می‌کند، آیا باز هم اثبات آن باید از طریق رؤیت چشم غیر مسلّح باشد؟ آیا به لحاظ شرعی، مانعی بر سر راه اثبات این امر از طریق علوم جدید وجود دارد؟

پاسخ: ملاک، وجود هلال در افق منطقه است که با رؤیت با چشم غیر مسلّح یا مسلّح ثابت می‌شود و محاسبات نجومی نوعاً اطمینان آور نیست. البته اگر برای کسی اطمینان به وجود هلال در افق منطقه از هر طریق حاصل شود، باید به اطمینان خود عمل نماید.

[۱۱۱۲] سؤال ۴: کسی اول ماه مبارک رمضان در کشورهای خارجی بوده و روز دوشنبه در آن جا رؤیت هلال شده و اول ماه، ثابت گشته و این شخص در آن‌جا روزه گرفته است (در حالی که در کشور ایران روز سه شنبه، اول ماه رمضان بوده). اگر این شخص، به مدت ده روز در آن کشور بماند و روزه بگیرد و بعد به ایران برگردد و عید فطر ایران، یک روز دیرتر از آن کشور باشد، این شخص، عید فطر خود را باید با کدام یک از کشورها حساب کند؟ اگر با کشور خارج حساب کند، سی روز روزه گرفته و اگر با ایران حساب کند، ۳۱ روز روزه گرفته است. در این صورت وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: وظیفه آن است که با اثبات وجود هلال رمضان در افق هر منطقه‌ای که هستید، روزه را شروع کنید و با اثبات وجود هلال شوال نیز در افق هر منطقه‌ای که باشید، فردای آن را عید فطر قرار دهید و در فرض سؤال، کم و زیاد شدن ایّام روزه اشکالی ندارد.

{نیّت روزه}

تبدیل نیّت روزه

[۱۱۱۳] سؤال ۵: آیا در روزه، جایز است که نیّت روزه را به روزه دیگر تبدیل کرد، مثل تبدیل نیّت روزه نذری، به روزه کفّاره یا روزه قضا، و یا تبدیل نیّت روزه مستحبّی، به روزه مستحبّی دیگر؟

پاسخ: تبدیل نیّت روزه‌ای به روزه دیگر جایز نیست و فرقی ندارد که هر دو روزه واجب باشند یا مستحب یا یکی واجب باشد و دیگری مستحب.

[۱۱۱۴] سؤال ۶: کسی که به نیّت قضا یا کفّاره، روزه می‌گیرد و قبل یا بعد از اتمام روزه می‌فهمد که قضا یا کفّاره برعهده او نبوده، آیا می‌تواند آن روز را روزه دیگری غیر از قضا و کفّاره به حساب آورد یا نمی‌تواند؟

پاسخ: در صورت فرض شده، اگر بعد از اتمام روزه باشد، نمی‌تواند آن را روزه دیگری حساب نماید و اگر در اثنا به یادش بیاید، چنانچه قبل از ظهر متوجه شود، می‌تواند نیّت روزه واجب غیر معیّن و یا روزه مستحبّی کند و اگر بعد از ظهر متوجه شود، می‌تواند نیّت روزه مستحبی کند؛ ولی بنا بر احتیاط نمی‌تواند نیّت روزه واجب غیر معیّن نماید.

تداخل در روزه

[۱۱۱۵] سؤال ۷: آیا صحیح است شخصی که مشغول گرفتن روزه واجب، مثل روزه نذر معیّن یا غیر معیّن یا روزه کفّاره است و در همان روز، روزه استحبابی هم وارد شده، هم نیّت روزه واجب کند و هم روزه مستحب تا ثواب بیشتری ببرد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، این چنین نیّت کردنی، جایز است.

نیّت روزه نیابتی

[۱۱۱۶] سؤال ۸: کسی که می‌خواهد تبرّعاً از طرف دیگران روزه نیابتی بگیرد، اگر خودش قصد قربت کند و بعد از اذان مغرب، ثواب روزه را به آنها هدیه کند، کافی است یا نیّت دیگری لازم است؟

پاسخ: در روزه نیابتی، واجب است که از اول به قصد نیابت باشد و اهدای ثواب بدون این که از اول قصد نیابت کند، کافی نیست.

[۱۱۱۷] سؤال ۹: آیا وقت نیّت کردن در روزه واجب یا مستحبّی که به نیابت از دیگری انجام می‌شود، با وقت نیّت این روزه‌ها برای خود انسان تفاوتی دارد؟

پاسخ: در روزه نیابتی، نایب باید پیش از طلوع فجر نیّت کند.

شروع و پایان امساک در روزه

[۱۱۱۸] سؤال ۱۰: افطار کردن بعد از مخفی شدن قرص خورشید و قبل از این که سرخی طرف مشرق از بین برود، چه حکمی دارد؟ آیا خواندن نماز مغرب در این وقت صحیح است یا خیر؟

پاسخ: احتیاطاً افطار کردن و خواندن نماز مغرب، پیش از برطرف شدن سرخی طرف مشرق جایز نیست.

[۱۱۱۹] سؤال ۱۱: با توجه به توسعه شهرها و عدم امکان تشخیص دقیق لحظه طلوع فجر، در مورد امساک برای روزه و اقامه نماز صبح، چه باید کرد؟

پاسخ: بهتر است مقداری قبل از اذان، برای روزه امساک کند؛ ولی برای خواندن نماز صبح، صبر کند تا یقین به طلوع فجر حاصل شود.

[۱۱۲۰] سؤال ۱۲: کسی که نمی‌تواند طلوع فجر را تشخیص دهد، از چه زمانی برای روزه گرفتن باید امساک کند؟ کسی که وقت مغرب را تشخیص نمی‌دهد، امساک را باید تا چه زمانی ادامه دهد؟

پاسخ: بر چنین شخصی واجب است احتیاط کند، به این که مقدار کمی از شب مانده، نیّت روزه نماید و امساک کند تا یقین به امتثال و اطاعت امر شارع در مورد روزه کند و همچنین امساک کند تا یقین و اطمینان پیدا کند که وقت مغرب، محقّق شده است.

مبطلات روزه

قصد افطار

[۱۱۲۱] سؤال ۱۳: آیا قصد افطار کردن، مفطر است و روزه را باطل می‌کند و آیا موجب کفّاره می‌گردد یا خیر؟

پاسخ: قصد افطار، روزه را باطل می‌کند و قضا دارد؛ ولی کفّاره ندارد.

[۱۱۲۲] سؤال ۱۴: روزه‌داری که تصمیم دارد فعل حرامی را که مبطل روزه است، در شب انجام دهد، ولی آن را در شب انجام ندهد، این تصمیم، چه اثری بر روزه فردای او دارد؟ اگر در شب تصمیم بگیرد که در روز بعد که قصد روزه گرفتن آن را دارد،

مرتکب این فعل حرام شود، چه صورتی دارد؟

پاسخ: در صورت اول، روزه‌اش صحیح است و در صورت دوم، اگر هنگام طلوع فجر یا بعد از آن، این نیّت را داشته باشد، روزه‌اش باطل است و باید آن را قضا نماید و اگر آن کار حرام را انجام دهد، احتیاطاً کفّاره جمع نیز بر او واجب می‌شود.

ارتکاب مفطرات به واسطه جهل به مسأله یا سهو

[۱۱۲۳] سؤال ۱۵: اگر انسان یکی از چیزهایی را که روزه را باطل می‌کند، نشناسد و در نتیجه به هنگام روزه گرفتن مرتکب آن شود یا در صورت عدم ارتکاب، اصلاً نیّت خودداری از آن را به جهت این که نمی‌داند مبطل است، نداشته باشد، روزه‌اش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در فرض اول (ارتکاب)، اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد، روزه‌اش باطل است؛ بلکه اگر کوتاهی هم نکرده باشد، بنا بر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود و در فرض دوم (عدم ارتکاب)، چنانچه نیّت امساک از تمام مفطرات را به طور کلّی داشته ولکن در موردی خاص، به علت جهل، نیّت امساک نداشته، روزه‌اش صحیح است و همان نیّت امساک به نحو کلّی کافی است.

[۱۱۲۴] سؤال ۱۶: کسی که در ماه مبارک رمضان، سهواً چیزی خورده و خیال کرده با این عمل روزه‌اش باطل شده و سپس مشغول خوردن چیزهای دیگر شده، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر جاهل مقصّر باشد، روزه‌اش باطل است و باید آن را قضا نماید و حکم جاهل قاصر نیز بنا بر احتیاط همین است.

[۱۱۲۵] سؤال ۱۷: در روزه مستحبّی یا قضای روزه واجب، وقتی مبطل روزه به طور سهوی پیش بیاید، روزه چه صورتی پیدا می‌کند؟

پاسخ: روزه صحیح است.

خوردن و آشامیدن

[۱۱۲۶] سؤال ۱۸: اگر شخصی در ماه مبارک رمضان از خواب بیدار شود و غذا بخورد، سپس متوجه شود که از وقت اذان صبح گذشته است، آیا روزه‌اش صحیح است؟

پاسخ: اگر بررسی کامل کرده و مطمئن به عدم طلوع فجر شده باشد، روزه‌اش صحیح است، وگرنه باید روزه را قضا نماید؛ ولی کفّاره ندارد.

[۱۱۲۷] سؤال ۱۹: اگر کسی در روز ماه رمضان چیزی در دهان بگذارد که به حلقوم نرسد، آیا روزه‌اش باطل است؟

پاسخ: اگر قصد خوردن نداشته باشد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

[۱۱۲۸] سؤال ۲۰: اگر به هنگام روزه، حشره‌ای مثل مگس یا شپش یا چیز دیگری داخل حلق شود، آیا خارج کردن آن واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر به حدّی رسیده باشد که به فرو دادن آن خوردن گفته نشود، با بلعیدن آن، روزه باطل نمی‌شود و اگر به آن حد نرسیده باشد، باید آن را خارج کند، حتی اگر خارج کردن آن متوقّف بر قی کردن باشد و اگر قی کرد، روزه باطل می‌شود و باید آن را قضا کند. البته چیزی که داخل حلق شده، اگر مانند مگس، پشه و... از چیزهایی باشد که خوردن آنها حرام است، حتی اگر به حدّی رسیده باشد که به فرو دادن آن خوردن گفته نشود، بنا بر احتیاط در صورت امکان باید آن را خارج کند، مگر این که خارج کردن آن متوقّف بر قی کردن باشد که در این صورت نباید قی کند.

[۱۱۲۹] سؤال ۲۱: اگر شخص روزه‌داری در ماه مبارک رمضان فراموش کند که روزه است و از ما آب یا غذا طلب کند و ما بدانیم

که فراموش کرده، آیا برای ما انجام دادن این کار جایز است؟ اگر از روی فراموشی مشغول خوردن شود، آیا لازم است به او تذکّر دهیم یا نه؟

پاسخ: در فرض مسأله، انجام دادن آن کار جایز است و تذکّر دادن به شخص مذکور لازم نیست.

[۱۱۳۰] سؤال ۲۲: آیا داخل کردن انگشت در حلق، برای شخص روزه‌دار جایز است؟

پاسخ: جایز است و اشکالی ندارد.

[۱۱۳۱] سؤال ۲۳: اگر شخص روزه‌داری بدون دعوت شدن، به خانه شخصی برود که خمس نمی‌دهد و در آن جا افطار نماید، روزه این فرد چگونه است؟

پاسخ: می‌تواند در آن جا افطار کند و روزه‌اش درست است و تکلیفی متوجّه او نیست.

استعمال دارو و تزریق خون

[۱۱۳۲] سؤال ۲۴: اگر روزه‌دار، دارو یا چیز دیگری را در بینی خود بریزد که از حلق او پایین برود، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر عمداً و با علم به این که اگر دارو یا چیز دیگری را که در بینی می‌ریزد، از حلق او پایین می‌رود، این کار را انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود.

[۱۱۳۳] سؤال ۲۵: آیا تزریق آمپول‌های تقویتی و سرم‌هایی که برای جلوگیری از ضعف استفاده می‌شوند، مبطل روزه است؟

پاسخ: تنها آمپول‌هایی که مسلّم است اشکال ندارند، آمپولهای زیر جلدی و آمپولهای بی حس کننده هستند؛ اما آمپول‌های خوراکی و دارویی که زیر جلدی نیستند، تا امکان دارد در شب تزریق شوند و اگر تزریق آنها در روز ضروری باشد، اشکال ندارد؛ ولی احتیاطاً روزه آن روز را قضا نمایند و همچنین است سرم‌های غذایی و دارویی.

[۱۱۳۴] سؤال ۲۶: اگر کسی بدون استعمال آمپول دارویی یا سرم غذایی در روز، قدرت روزه گرفتن را نداشته باشد، ولی با استعمال آنها قدرت پیدا کند، باید روزه بگیرد یا خیر؟

پاسخ: در صورت ضرر نداشتن روزه، روزه را بگیرد و آمپول و سرم را مصرف کند و احتیاطاً بعد از ماه رمضان، قضای آن را نیز بگیرد.

[۱۱۳۵] سؤال ۲۷: آیا تزریق خون به بدن شخص روزه‌دار یا گرفتن خون از او روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: گرفتن خون از وی جایز، ولی مکروه است؛ اما تزریق خون به بدن شخص روزه‌دار، به جز در موارد ضرورت، بنا بر احتیاط واجب ترک شود و در صورت تزریق خون، بنا بر احتیاط واجب قضای روزه به جا آورده شود.

[۱۱۳۶] سؤال ۲۸: آیا دوا ریختن به بینی در روز، روزه را باطل می‌کند؟ دوا ریختن به چشم، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر به حلق نرسد، اشکال ندارد.

[۱۱۳۷] سؤال ۲۹: اگر کسی در موقع سحری، دارو یا تریاکِ به شکل قرص را ببلعد که بعد از دو سه ساعت (در روز) در معده‌اش باز شود، روزه او صحیح است یا خیر؟

پاسخ: در صورتی که بلعیدن، پیش از طلوع فجر انجام بگیرد، روزه‌اش صحیح است.

[۱۱۳۸] سؤال ۳۰: برخی از زنان در شب ماه رمضان قرص مصرف می‌کنند تا عادت نشوند. آیا روزه آنها صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۱۳۹] سؤال ۳۱: کسی که برای رفع تنگی نفس ناچار است از دارویی استفاده کند که به صورت بخار و یا به صورت پودر گاز از راه حلق به ریه‌ها پاشیده می‌شود، تا راه تنفسی او باز شود، آیا می‌تواند روزه بگیرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، بنابر احتیاط باید روزه‌اش را به همان ترتیب که در سؤال آمده بگیرد و هر وقت توانست، قضای آن را نیز به جا آورد.

بی هوشی

[۱۱۴۰] سؤال ۳۲: اگر روزه‌دار، در ماه رمضان در بین روز بی‌هوش شود، آیا روزه‌اش صحیح است؟

پاسخ: قضـای روزه آن روز، بنـا بر احتیـاط بر او واجب است و اگر در بین روز به هوش بیایـد، احتیـاط واجب این است که در بقیه روز نیز امساک نماید.

جنابت، حیض و استحاضه

[۱۱۴۱] سؤال ۳۳: اگر مردی به کیفیت انجام غسل جنابت جاهل باشد و چندین سال، غسل را به همان صورتی که خودش می‌داند، انجام دهد، حکم نماز و روزه‌های ماه رمضان او در این مدت چیست؟

پاسخ: اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی نکرده باشد، روزه‌های او صحیح است؛ ولی هر مقدار از نمازها را که می‌داند بدون طهارت خوانده، باید قضا نماید و اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد، روزه‌های او نیز باطل است و باید آنها را قضا کند.

[۱۱۴۲] سؤال ۳۴: شخصـی که در مـاه رمضـان، قبـل از فجر جنب بوده است و قبـل از اذان صـبح به حمام رفته، ولی فراموش کرده غسل کند و بیرون آمده و بعد از اذان به خاطر آورده است، آیا باید روزه آن روز را قضا کند یا خیر؟

پاسخ: روزه آن روز باطل است؛ ولی باید در آن روز امساک نماید و بعد از ماه رمضان قضای روزه را هم به جا آورد.

[۱۱۴۳] سؤال ۳۵: مکلّفی که در شب، نیّت روزه مستحبّی یا روزه قضای رمضان یا روزه نـذری یا روزه کفّاره می‌کند و می‌خوابد، ولی بعد از اذان صبح با حالت جنابت بیدار می‌شود، آیا می‌تواند در آن روز روزه بگیرد؟

پاسخ: اگر بداند که پیش از طلوع فجر جنب شده، در قضای ماه مبارک رمضان، بنا بر اقوی و در بقیه روزه‌های واجب غیر معیّن، بنا بر احتیاط روزه‌اش باطل است؛ ولی در بقیه موارد، روزه‌اش صـحیح است؛ ولی اگر ندانـد که پیش از طلوع فجر جنب شده یا بعد از آن یا بداند که بعد از طلوع فجر جنب شده، هر روزه‌ای که باشد، صحیح است.

[۱۱۴۴] سؤال ۳۶: اگر روزه‌دار، بدون قصد بیرون آمدن منی با همسرش بازی و شوخی کند و از او منی خارج شود، در صورتی که می‌دانسته منی از او خارج خواهد شد، حکم روزه او چیست؟

پاسـخ: در مفروض سؤال که منی خارج شـده و علم داشـته که در صورت شوخی با همسـر، منی از او خارج می‌شود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره دارد.

[۱۱۴۵] سؤال ۳۷: کسـی که در ماه رمضان، بـدون قصد خارج شدن منی با همسـر خود شوخی و ملاعبه می‌کند و قبل از این که به مرحله خروج منی برسد، دست از ملاعبه می‌کشد، ولی بالاخره منی از او خارج می‌شود، حکم روزه و کفّاره آن چیست؟

پاسخ: اگر قصد انزال منی نداشته و عادتش هم جنب شدن با چنین عملی نبوده، به گونه‌ای که مطمئن بوده منی از او خارج نخواهد شد، روزه‌اش صحیح است و اشکالی ندارد.

[۱۱۴۶] سؤال ۳۸: اگر کسـی در ماه مبارک رمضان در جایی مهمان باشـد و هنگام شب محتلم شود و خجالت بکشد که بگوید من محتلم شده‌ام یا احتیاج به غسل دارم، آیا می‌تواند تیمّم بدل از غسل کند و روزه بگیرد؟

پاسخ: صـرف خجالت کشیـدن عـذر محسوب نمی‌شود و بایـد قبل از طلوع فجر غسل کند و چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود و تیمّم کند، روزه آن روز را بگیرد و بنا بر احتیاط قضای روزه را نیز به جا آورد.

[۱۱۴۷] سؤال ۳۹: کسی که می‌داند اگر در شب ماه رمضان مقدار زیادی غذا بخورد و یا این که با همسرش ملاعبه و شوخی کند و یا کار دیگری نماید، در روزِ ماه رمضان، منی از او خارج می‌شود، آیا انجام این امور در شب، به روزه‌اش ضرری می‌رساند یا نه؟

پاسخ: در فرض سؤال، احتیاط در ترک امور مذکور است، و چنانچه با علم به این جهت، مرتکب این امر گردد، روزه را بگیرد و احتیاطاً قضا نماید.

[۱۱۴۸] سؤال ۴۰: اگر در ماه مبارک رمضان، به سبب دیدن صحنه محرّک، جنابت حاصل شود، روزه باطل می‌شود یا صحیح است؟

پاسخ: اگر در حال غفلت، اتفاقاً جنابت حاصل شده، روزه‌اش باطل نیست و قضا و کفّاره ندارد؛ اما اگر به آن صحنه نگاه کند و بداند که عادتاً جنب می‌شود و جنب شود، در این صورت روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره هم دارد.

[۱۱۴۹] سؤال ۴۱: آیا وطی کردن حیوان، روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: اگر با وطی کردن حیوان، انزال شود، روزه باطل می‌شود و اگر انزال نشود نیز بنا بر احتیاط روزه باطل می‌شود.

[۱۱۵۰] سؤال ۴۲: فردی که در شب ماه رمضان غسل جنابت برعهده‌اش می‌آید، ولی امکان غسل و تیمّم بدل از غسل برایش فراهم نمی‌شود، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: روزه چنین شخصی در ماه رمضان با حالت جنابت، محکوم به صحّت است و اشکالی ندارد. البته اگر با علم به این وضعیت، عمداً قبل از طلوع فجر خودش را جنب کرده باشد، بنا بر احتیاط باید پس از گرفتن روزه آن روز، آن را قضا نیز بنماید

[۱۱۵۱] سؤال ۴۳: کسی که در ماه رمضان، قبل از طلوع فجر غسل می‌کند، ولی به هنگام روز می‌فهمد که مانعی در بدن او بوده و آب به همه بدن او نرسیده است، روزه‌اش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در مفروض مسأله، روزه‌اش صحیح است و فقط باید غسل را اعاده کند و نمازهایی را هم که با آن غسل غیر صحیح خوانده، اگر وقت نماز باقی است، اعاده کند و اگر وقت گذشته است، قضا نماید.

[۱۱۵۲] سؤال ۴۴: کسی که چندین روز با حالت جنابت روزه گرفته است و خودش نمی‌دانسته که جنب است، آیا روزه‌اش صحیح است؟ اگر در بین روز بفهمد که جنب بوده، روزه‌اش چه حکمی دارد؟

پاسخ: در روزه ماه رمضان و هر روزه معیّن دیگر، در صورتی که به اصل جنابت علم ندارد، روزه‌هایش صحیح است، و روزه همان روزی که در بین روز علم به جنابت خود پیدا کرده نیز صحیح است و اشکالی ندارد.

[۱۱۵۳] سؤال ۴۵: روزه‌داری که در شب ماه رمضان جنب می‌شود و بعد از چند روز شک می‌کند که غسل جنابت را به جا آورده یا نه، روزه‌های پس از جنابتش، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر به جنابتش یقین دارد و در انجام دادن غسل شک دارد، باید برای روزه‌های آینده غسل کند و روزه‌های گذشته محکوم به صحّت است.

[۱۱۵۴] سؤال ۴۶: آیا در روز، تفخیذِ بدون قصد دخول که سهواً منجر به دخول شود، باعث باطل شدن روزه می‌شود یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، روزه باطل نمی‌شود.

[۱۱۵۵] سؤال ۴۷: کسی که در شب ماه مبارک رمضان جنب شده و یقین دارد که به اندازه غسل کردن وقت دارد و اقدام به غسل می‌کند، ولی بعد از غسل معلوم می‌شود که وقت نداشته و مقداری از غسل بعد از طلوع فجر انجام شده است، آیا روزه‌اش صحیح است یا خیر؟ غسلش چه حکمی دارد؟

پاسخ: در صورت مذکور که یقین به وسعت وقت دارد، روزه و غسل او صحیح است.

[۱۱۵۶] سؤال ۴۸: اگر کسی در ماه مبارک رمضان، قبل از اذان صبح از خواب بیدار شود و در خواب، محتلم شده باشد و امکان

غسل کردن نداشته باشد، حکم روزه این فرد در آن روز چیست؟

پاسخ: تیمّم کند و بنابر احتیاط نخوابد و اذان صبح را با تیمّم درک کند که در این صورت روزه‌اش صحیح است. البته برای خواندن نماز صبح، اگر بتواند باید غسل جنابت کند.

[۱۱۵۷] سؤال ۴۹: مکلّفی که در شب ماه رمضان غسل بر او واجب شده، ولی عذر شرعی دارد و نمی‌تواند غسل کند و می‌داند که اگر بخوابد، قبل از اذان صبح بیدار نمی‌شود، آیا می‌تواند تیمّم بدل از غسل و نیّت روزه نماید و بخوابد؟

پاسخ: می‌تواند تیمّم کند و نیّت روزه نماید؛ ولی احتیاطاً باید بعد از تیمّم بدل از غسل، تا اذان صبح بیدار بماند.

[۱۱۵۸] سؤال ۵۰: کسی که در بسیاری از مواقع، به هنگام بول کردن، منی به همراه بول از او خارج می‌شود، به هنگام روزه چه باید بکند؟ کسی که در مواقع کمی این مشکل برایش پیش می‌آید، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در هر دو صورت، نگهداری خود از ادرار کردن لازم است تا اندازه‌ای که به ضرر یا مشقّت نیفتد؛ ولی اگر به جایی رسید که نگهداری از ادرار، برایش ضرر یا مشقّت دارد، واجب نیست خودش را نگه دارد و در این صورت اگر ادرار کند و منی به همراه آن خارج شود، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

[۱۱۵۹] سؤال ۵۱: شخصی که بی اختیار منی از او خارج می‌شود، نماز و روزه‌اش چه حکمی پیدا می‌کند؟

پاسخ: اگر در حال نماز، منی بدون اختیار بیرون بیاید، نماز باطل می‌شود و باید غسل کند و دوباره نماز بخواند و اگر غسل ممکن نشود، تیمّم کند و نماز را بخواند و اگر در حال روزه، منی از او بی اختیار بیرون بیاید، روزه‌اش باطل نمی‌شود و اگر قبل از طلوع فجر باشد، اگر وقت غسل دارد، باید غسل کند و اگر غسل ممکن نیست، تیمّم نماید تا اذان صبح را با طهارت درک نماید و روزه‌اش صحیح خواهد بود.

[۱۱۶۰] سؤال ۵۲: زوجین در شب ماه مبارک رمضان، بدون قصد دخول ملاعبه می‌کنند، ولی سهواً دخول بدون انزال واقع و بلافاصله اذان صبح می‌شود. وضعیت روزه آنها چگونه است و آیا برای دخول بدون انزال، غسل کردن واجب است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، روزه آن دو صحیح است و قضا ندارد؛ ولی بر هر دو آنها غسل کردن واجب است.

[۱۱۶۱] سؤال ۵۳: زنی به جهت ندانستن مسأله شرعی، مدتی غسل حیض انجام نداده است؛ ولی غسل جنابت را به جا آورده است، حکم نماز و روزه‌های او در این مدت چیست؟

پاسخ: نمازهایی را که بعد از پاک شدن از خون حیض و قبل از غسل جنابت خوانده است، باید قضا نماید و اما روزه‌های مستحبّی که بدون غسل حیض یا جنابت به جا آورده، محکوم به صحّت است؛ ولی در مورد روزه‌های واجب، چنانچه در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد، روزه‌های ماه رمضان را باید قضا کند؛ بلکه بنا بر احتیاط بقیه روزه‌های واجب (معیّن یا غیر معیّن) را نیز باید قضا نماید و اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی نکرده باشد، بنا بر احتیاط روزه‌های رمضان و روزه‌های واجب دیگر را قضا نماید.

[۱۱۶۲] سؤال ۵۴: زنی برای این که بتواند روزه‌هایش را بگیرد، قرص مصرف می‌کند تا حیض نشود؛ ولی با این حال، در ایّامی که معمولاً حائض می‌شد، لکه‌های خون را به طور متفرقه مشاهده می‌کند. آیا روزه‌هایش در این حالت صحیح است؟

پاسخ: خون‌های متفرقه‌ای که شرایط حیض را ندارد، محکوم به حیض نیست و احکام آن را ندارد و اگر شرایط استحاضه را داشته باشد و به احکام استحاضه عمل کند، روزه‌هایش صحیح است.

[۱۱۶۳] سؤال ۵۵: زنی در شب یا در روز ماه مبارک رمضان، خون استحاضه می‌بیند. چه طور باید عمل کند تا روزه‌اش صحیح باشد؟

پاسخ: اغسالی که زن مستحاضه برای خواندن نماز صبح و ظهر و عصر باید به جا آورد، احتیاطاً شرط صحّت روزه اوست. بنا بر این اگر اغسالی را که برای خواندن نماز صبح یا ظهر و یا عصر بر او واجب است، عمداً ترک نماید، روزه او احتیاطاً باطل است.

همچنین برای صحّت روزه روز بعد، غسلی که برای خواندن نماز مغرب و عشا لازم است را احتیاطاً باید به جا آورد؛ ولی چنانچه آن غسل را به جا نیاورد، اگر پیش از طلوع فجر به جهتی (مثل نماز شب یا نماز صبح) غسل کند، برای صحّت روزه فردا کافی است.

اماله کردن

[۱۱۶۴] سؤال ۵۶: کسی که ناچار است به جهت بیماری، تنقیه کند، چگونه می‌تواند روزه بگیرد؟

پاسخ: اگر تنقیه با چیز روان باشد، چنانچه مقدور باشد، آن را در شب انجام دهد و اگر مقدور نباشد، می‌تواند در روز تنقیه کند؛ ولی باید قضای آن روز را بعداً به جا آورد. البته اگر مایعی که تنقیه شده، به داخل شکم نرسد و فقط در دُبُر داخل شود، بعید نیست که روزه صحیح باشد، اگر چه احتیاط، در ترک آن است.

[۱۱۶۵] سؤال ۵۷: آیا اماله کردن با جامدات، مانند اماله کردن با مایعات، روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: اماله کردن با جامدات اشکالی ندارد.

[۱۱۶۶] سؤال ۵۸: آیا برای زنان، اماله کردن با مایعات از قُبُل (جلو)، روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: باطل نمی‌کند.

[۱۱۶۷] سؤال ۵۹: آیا وارسی داخلی زن از خودش (به وسیله دست یا با وسیله دیگر) باعث ابطال روزه می‌گردد؟

پاسخ: موجب ابطال نمی‌گردد.

فرو بردن سر در آب

[۱۱۶۸] سؤال ۶۰: آیا فرو بردن سر در آب مضاف، باطل کننده روزه است؟ فرو بردن سر در آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، چه حکمی دارد؟

پاسخ: احتیاط واجب این است که سر را در آب مضاف فرو نبرد و در صورت دوم نیز احتیاط این است که اجتناب نماید.

[۱۱۶۹] سؤال ۶۱: فرو بردن سر در زیر آب، در صورتی که یک گوش بیرون بماند، آیا مبطل روزه محسوب می‌شود؟

پاسخ: در فرض مذکور، مبطل روزه نیست.

[۱۱۷۰] سؤال ۶۲: اگر کسی یک تشت بزرگ آب را طوری روی سرش بریزد که به یک باره تمام سرش را فرا گیرد، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟

پاسخ: روزه‌اش صحیح است.

استعمال دود

[۱۱۷۱] سؤال ۶۳: آیا روزه، با استعمال دود (سیگار، قلیان و...) باطل می‌شود؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب رساندن دود به حلق، روزه را باطل می‌کند.

[۱۱۷۲] سؤال ۶۴: خانه‌ای در روز ماه مبارک رمضان آتش گرفته و عده‌ای برای خارج کردن اشیای با ارزش، وارد قسمت آتش گرفته شده‌اند و در نتیجه دود آتش داخل سینه آنها شده است. آیا روزه آنها باطل شده و قضا و کفّاره دارد یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، واجب است از کاری که روزه را باطل می‌کند، خودداری نمایند و روزه را به اتمام برسانند و بنا بر احتیاط واجب قضای آن را نیز به جا آورند؛ ولی کفّاره واجب نمی‌شود.

دروغ بستن به خدا، پیامبر و ائمه علیهم السلام

[۱۱۷۳] سؤال ۶۵: روزه‌داری بدون این که کسی حرف او را بشنود، تکلّم کرده به خدا یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت دروغ می‌دهد، آیا در این صورت روزه‌اش باطل می‌شود؟

پاسخ: احتیاط، بطلان روزه است و بنا بر احتیاط باید قضای آن را به جا آورد.

[۱۱۷۴] سؤال ۶۶: شخصی روزه‌دار است و به خدا و رسول‌صلی الله علیه وآله و ائمه اطهارعلیهم السلام نسبت دروغ می‌دهد؛ ولی بی درنگ پشیمان می‌شود و توبه می‌کند. حکم روزه این شخص چیست؟

پاسخ: روزه چنین شخصی بنا بر احتیاط باطل است و پشیمانی و توبه کردن، حکم بطلان روزه را عوض نمی‌کند.

[۱۱۷۵] سؤال ۶۷: شخصی که به خدا و پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نسبت دروغ می‌دهد، ولی بعد معلوم می‌شود که این نسبت، دروغ نبوده، روزه‌اش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: اگر می‌دانسته که دروغ بستن به خدا متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله موجب بطلان روزه می‌شود، بنا بر احتیاط روزه‌اش باطل است.

[۱۱۷۶] سؤال ۶۸: آیا غلط خواندن قرآن در ماه رمضان برای کسانی که کم سواد هستند و نمی‌توانند قرآن را به طور صحیح بخوانند، به معنی نسبت دروغ دادن به خداوند است و روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: در فرض مذکور، نسبت دروغ به خدا نیست و روزه را باطل نمی‌کند.

[۱۱۷۷] سؤال ۶۹: اگر کسی در ماه مبارک رمضان، بدون این که به کسی اظهار کند، عمداً آیه‌ای از قرآن را غلط بخواند، آیا دروغ بستن به خداوند محسوب می‌شود؟

پاسخ: خیر، محسوب نمی‌شود و در صورت التفات و قدرت بر صحیح خواندن، این کار رانکند.

[۱۱۷۸] سؤال ۷۰: اگر شخص روزه‌دار روایات ضعیف را از پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین‌علیهم السلام نقل کند، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟

پاسخ: اگر علم به دروغ بودن آنها نداشته باشد، روزه‌اش باطل نمی‌شود، اگر چه در برخی از صورت‌ها نقل روایت ضعیف از معصومین‌علیهم السلام جایز نیست.

[۱۱۷۹] سؤال ۷۱: کسی که در ماه مبارک رمضان، اشعار و مرثیه‌هایی می‌خواند و وقایعی را بیان می‌دارد که غرضش بیان زبان حال است، ولی این امور، مطابق با واقع نیست، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟

پاسخ: اگر اشعار و مرثیه‌ها به عنوان زبان حال، در مورد مصائب واقع شده ذکر شود و مناسبت هم داشته باشد، عیب ندارد؛ لکن نقل قضایایی که اصلاً واقع نشده، جایز نیست و اگر به امام‌علیه السلام نسبت داده شود، احتیاطاً مبطل روزه است.

[۱۱۸۰] سؤال ۷۲: شخصی که در ماه مبارک رمضان، برای حضرت ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام مرثیه خوانی می‌کند، ولی نمی‌داند مطالبی که می‌گوید راست است یا دروغ، حکم روزه‌اش چگونه است؟

پاسخ: اگر سخنی را که مشکوک است، به امام‌علیه السلام نسبت دهد، جایز نیست، مگر آن که به کتابی نسبت دهد که در آن نوشته شده است؛ ولی در هر حال موجب بطلان روزه نمی‌شود.

[۱۱۸۱] سؤال ۷۳: آیا دروغ بستن به صلحا و فقها و شهدا و مراجع تقلید و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب امامان معصوم‌علیهم السلام و امثال آنها روزه را باطل می‌کند؟

پاسخ: دروغ بستن به اشخاص مذکور، روزه را باطل نمی‌کند، مگر آن که دروغ بستن به آن اشخاص، به دروغ بستن به خدا و

پیامبر و ائمه‌علیهم السلام برگردد که در آن صورت، بنا بر احتیاط روزه را باطل می‌کند.

{موارد جواز افطار}

احتمال ضرر و بیماری

[۱۱۸۲] سؤال ۷۴: کسی که شک دارد روزه برایش مضر است یا نه، آیا باید روزه بگیرد یا باید افطار کند؟
پاسخ: اگر احتمال عقلایی بدهد که روزه برای او ضرر قابل اعتنا دارد، نباید روزه بگیرد.
[۱۱۸۳] سؤال ۷۵: در بعضی موارد، پزشکان در مورد بیماران چنین اظهار نظر می‌کنند که مثلاً روزه گرفتن برای این فرد، هشتاد درصد مضر است و منظورشان این است که طبق آمار علمی، هشتاد در صد افرادی که با داشتن این بیماری روزه می‌گیرند، دچار ضرر می‌شوند. در صورتی که این اظهار نظر برای انسان مسلّم باشد، با توجه به این که انسان وضعیت خود را از نظر تطبیق آمار بر خودش نمی‌داند، حکم روزه او چیست؟
پاسخ: اگر پزشک مورد اعتماد باشد و از گفته او برای بیمار خوف ضررِ قابل اعتنا حاصل شود، نباید روزه بگیرد.
[۱۱۸۴] سؤال ۷۶: آیا توصیه پزشک و پرستار مبنی بر ضرر داشتن روزه یا مضر بودنِ حرکت دادن اعضای بدن یا ضرر داشتن استعمال آب برای وضو، مجوّز شرعی برای بیمار محسوب می‌شود یا خیر؟
پاسخ: اگر افراد مذکور، مورد اعتماد باشند و از گفته آنان خوف ضررِ قابل اعتنا حاصل شود، مجوّز شرعی محسوب می‌شود.
[۱۱۸۵] سؤال ۷۷: آیا احتمال ضرر، مجوّز خوردن روزه می‌شود یا این که اطمینان به ضرر لازم است؟ میزان در مقدار ضرر چیست؟
پاسخ: اگر احتمال ضرر، منشأ عقلایی داشته باشد (مثل این که مستند به قول پزشک مورد اعتماد باشد) و ضرر نیز قابل اعتنا باشد، نباید روزه بگیرد.
[۱۱۸۶] سؤال ۷۸: شخصی ناراحتی معده و ورم روده دارد و با وجود این که مایل است روزه بگیرد، در اثر ضعف و عدم توانایی نمی‌تواند. تکلیف این شخص چیست؟
پاسخ: با احراز عدم توانایی، واجب نیست روزه بگیرد و چنانچه مرض او تا سال آینده ادامه پیدا کند و در طول سال نتواند روزه‌ها را قضا کند، بایستی برای هر روز، یک مدّ طعام به فقیر بدهد و قضای روزه‌ها لازم نیست.

بارداری و شیر دادن به بچه

[۱۱۸۷] سؤال ۷۹: حکم روزه گرفتن زنان بارداری که نمی‌دانند روزه گرفتن برای جنین آنها مضر است یا نه، چیست؟
پاسخ: اگر احتمال عقلایی بدهند که با گرفتن روزه، ضرری به خودشان و یا جنین وارد می‌شود، نباید روزه بگیرند.
[۱۱۸۸] سؤال ۸۰: آیا برای زن شیرده جایز است که روزه بگیرد و به طفل خود شیر خشک یا شیر گاو بدهد، در حالی که می‌داند اگر خودش به طفل شیر بدهد، برای او مفیدتر است و گاهی شیرهای دیگر برای طفل مضر است؟
پاسخ: اگر شیر دیگر، ضرری برای بچه ندارد و توانایی خرید آن را دارد، نمی‌تواند روزه‌اش را بخورد و اگر شیرهای دیگر برای بچه مضر است، باید خود مادر شیر بدهد و در این صورت، اگر روزه گرفتن او به حال بچه ضرر داشته باشد، روزه‌اش را بخورد و اشکالی ندارد و بعداً قضا کند.

مشقّت و سختی

[۱۱۸۹] سؤال ۸۱: کسانی که به خاطر مشقّت، نگرفتن روزه برای آنها جایز است (مثل پیرمردها و پیرزن‌ها)، آیا اجازه دارند روزه بگیرند؟ و در صورت روزه گرفتن، روزه آنها صحیح است یا نه؟

پاسخ: ظاهر این است که خوردن روزه، برای اشخاص مذکور در سؤال، رخصت است، نه عزیمت. بنا بر این گرفتن روزه، مانند خوردن آن، جایز و صحیح است و اشکالی ندارد، مگر بترسد که روزه گرفتن موجب ضرری شود که تحمل کردن آن ضرر شرعاً جایز نیست.

اضطرار و حرج

[۱۱۹۰] سؤال ۸۲: کارگر نانوایی که در مقابل تنور کار می‌کند و یا هر کس دیگری که کارش طوری است که روزه گرفتن برای او مشقت دارد، آیا جایز است روزه را افطار نماید و در وقت مناسب دیگر و تا قبل از ماه رمضان بعد، روزه‌هایش را بگیرد؟

پاسخ: عذر مزبور، مجوّز افطار نیست، مگر اضطرار در کار باشد؛ یعنی اگر آن شغل را ترک کند، عائله‌اش گرسنه بمانند و یا این که مردم نیازمند به شغل او باشند و کس دیگری هم نباشد که کار او را انجام دهد؛ ولی در هر صورت باید بعداً قضای آن را به جا آورد.

[۱۱۹۱] سؤال ۸۳: کسی کارش این طور است که معمولاً غبار غلیظ وارد حلقش می‌شود و راه درآمد و کسب دیگری هم ندارد. آیا باز هم روزه بر او واجب است یا حکم دیگری دارد؟

پاسخ: اگر با ترک این کار در ایّام رمضان دچار حرج می‌شود، کارش را انجام بدهد و بعد در روزهایی که این عذر برایش وجود ندارد، آنها را قضا کند.

[۱۱۹۲] سؤال ۸۴: آیا دانش‌آموزان و دانشجویانی که ماه رمضان، در فصل امتحانات آنها واقع شده و با گرفتن روزه نمی‌توانند خوب امتحان بدهند، حق دارند در روزهای امتحان، روزه خود را بخورند وبعداً قضای آن را بگیرند؟

پاسخ: عذر مذکور، مجوّز خوردن روزه نیست؛ بلکه باید روزه را بگیرند و تا در حرج واقع نشوند، نمی‌توانند روزه را افطار نمایند؛ بلی می‌توانند به مسافت شرعی سفر کنند و در سفر، روزه را بخورند و بعداً آن را قضا نمایند.

روزه نذری

عذر و مانع در روزه نذری

[۱۱۹۳] سؤال ۸۵: شخصی نذر کرده که هفته‌ای یک روز را روزه بگیرد و بعد از نذر کردن، دو ماه روزه کفّاره که ۳۱ روز آن باید پی در پی باشد، بر عهده‌اش ثابت می‌شود. اکنون تکلیف او نسبت به این دو واجبی که با هم مزاحمت می‌کنند، چیست؟

پاسخ: اگر نذرش مطلق باشد، یعنی نوع خاصّی از روزه مورد نظرش نباشد، بلکه فقط روزه بودن را قصد کرده باشد، باید آن روز را هم به نیّت ادای نذر و هم به نیّت کفّاره، روزه بگیرد و اگر نذرش مطلق نباشد، باید آن روز را به نیّت ادای نذر، روزه بگیرد و در روزهای بعد از آن، روزه کفّاره را ادامه دهد و در این صورت اشکالی به پی در پی بودن روزه کفّاره وارد نمی‌شود و لازم نیست روزه کفّاره را از سر بگیرد.

[۱۱۹۴] سؤال ۸۶: کسی که نذر می‌کند ده روز معیّن یا غیر معیّن را پشت سر هم روزه بگیرد و شروع به آن می‌کند، اما در بین ده

روز عذری (مثل مریضی یا حیض) پیش می‌آید، آیا لازم است بعد از رفع عذر، روزه‌ها را از سر بگیرد یا لازم نیست؟
پاسخ: در صورت فرض شده، در روزه معیّن، از سر گرفتن روزه‌ها لازم نیست؛ ولی قضای روزه روزهایی را که در آنها معذور بوده بایـد بگیرد و در روزه غیر معیّن، اگر احتمال پیش آمدن عذر را نمی‌داده، بعد از رفع عذر مذکور در سؤال، لازم نیست روزه نذری را از سر بگیرد؛ بلکه بعد از رفع عذر، مقدار باقی مانده را پشت سر هم روزه بگیرد و صحیح است.
[۱۱۹۵] سؤال ۸۷: زنی نـذر می‌کنـد که در روز معیّنی روزه بگیرد و در همـان روز حیض می‌شود. تکلیف او در مورد این نـذر چه می‌شود؟
پاسخ: باید بعداً قضای آن را به جا آورد.
[۱۱۹۶] سؤال ۸۸: کسی که نذر کرده تا آخر عمرش را روزه بگیرد، چگونه می‌تواند روزه رمضان، روزه کفّاره، روزه قضای همین نذر یا قضای رمضان یا روزه قضای پدر را به جا آورد؟
پاسـخ: ظـاهر این است که صـوم یوم الـدّهر (روزه تمـام عمر)، از روزه مـاه رمضـان و قضـای آن و روزه قضـای پـدر و قضـای نـذر منصـرف است و شامل بقیه روزه‌ها غیر از آنها می‌شود و در کفّاره هم بایـد خصال دیگر را اختیار کنـد (ماننـد اطعام مساکین). البته اگر نذر او مطلق باشد، گرفتن این روزه‌ها منافاتی با روزه نذری مذکور ندارد و حتی روزه کفّاره را نیز می‌تواند بگیرد؛ یعنی با یک روزه می‌تواند نیّت هر دو را بکند.

موالات در ادای روزه نذری

[۱۱۹۷] سؤال ۸۹: کسی که نذر کرده یک هفته یا یک ماه یا... را روزه بگیرد، آیا لازم است مدت نذر شده را پشت سر هم روزه بگیرد یا به صورت جدا جدا هم کفایت می‌کند؟
پاسخ: پشت سر هم گرفتن روزه نذری واجب نیست، مگر در نذر، شرط کند که روزه‌ها را پشت سر هم بگیرد و یا نذر، منصرف به آن صورت باشد که در این دو صورت باید روزه‌ها را پشت سر هم بگیرد.

شک در زمان نذر معیّن

[۱۱۹۸] سؤال ۹۰: کسی که روزه گرفتن یک ماه را نـذر کرده، اما بعد از نذر کردن، شک می‌کند که روزه ماه رجب را نذر کرده یا ماه شعبان را، چه باید بکند؟
پاسخ: باید احتیاط کند به این که هر دو ماه را روزه بگیرد و اگر حرجی شد، عمل به ظن کند؛ یعنی هر ماهی را که احتمال بیشتری می‌دهـد که آن ماه را نـذر کرده، همان ماه را روزه بگیرد و اگر گمان هم به یکی از دو ماه نـدارد، مخیّر است و هر کدام را بگیرد، کافی است.

تداخل در روزه نذری

[۱۱۹۹] سؤال ۹۱: کسی که دو نـذر کرده که با هم قابل جمع شـدن است، مثل این که نـذر کرده غیر از ماه رمضان، یک ماه روزه بگیرد و از طرفی نذر کرده که ماه شعبان را روزه‌دار باشد، آیا با روزه گرفتن در ماه شعبان، به هر دو نذر عمل کرده یا به یک نذر؟ اگر دو نـذر به طور قهری با هم جمع شونـد (مثل این که نذر کرده هر جمعه روزه‌دار باشد و از طرفی نذر کرده که روز پانزدهم هر ماه روزه بگیرد و گاهی روز پانزدهم ماه، روز جمعه است)، چه حکمی دارد؟
پاسـخ: در هر دو مورد، به جا آوردن یک عمل به نیّت هر دو کافی است، مگر آن که در مورد اول، نـذر به حسب قصد نذر کننده،

از روزه ماه شعبان که متعلّق نذر معیّن است، انصراف داشته باشد.

قضا و کفّاره روزه نذری

[۱۲۰۰] سؤال ۹۲: شخصی نذر کرده دهه آخر شعبان را روزه بگیرد و آن را به ماه رمضان وصل کند؛ ولی یکی دو روز از آن را موفق به روزه گرفتن نمی‌شود. لطفاً وظیفه او را از جهت عمل به نذر، روزه قضا و کفّاره مربوط به نذر بیان نمایید.

پاسخ: اگر یک روز و یا دو روز را عمداً خورده است، باید آن یک روز و یا دو روز را قضا نماید و کفّاره را هم بپردازد و کفّاره‌اش برای هر روز، آزاد کردن یک بنده و یا اطعام شصت مسکین و یا دو ماه روزه گرفتن است؛ ولی چنانچه به واسطه عذری نتوانسته باشد روزه بگیرد، فقط باید قضای آن را به جا آورد.

[۱۲۰۱] سؤال ۹۳: شخصی نذر کرده که هفته اول ماه شعبان را روزه بگیرد، اما موفق به انجام دادن این نذر نمی‌شود، آیا قضای آن واجب است؟ و در صورت وجوب، آیا باید قضای آن را پشت سر هم بگیرد یا به طور متفرق هم کافی است؟

پاسخ: قضای روزه‌هایی که فوت شده، واجب است و بهتر این است که پشت سر هم بودن را رعایت نماید؛ هرچند مراعات آن واجب نیست.

[۱۲۰۲] سؤال ۹۴: اگر کسی نذر کند که روز معیّنی را روزه بگیرد، ولی عمداً آن روز را روزه نگیرد، حکمش چیست؟

پاسخ: افطار عمدی روزه نذر معیّن، علاوه بر قضا، کفّاره هم دارد و کفّاره آن همانند کفّاره قسم است.

روزه استیجاری

[۱۲۰۳] سؤال ۹۵: آیا کسی که نزدیک به بلوغ است، ولی بالغ نشده، می‌تواند نماز و روزه استیجاری به جا آورد؟ اگر شخص بالغی متکفّل انجام دادن نماز و روزه استیجاری شود و انجام مقداری از آن را به کسی که نزدیک بلوغ است، واگذار نماید، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: بچه ممیّز نابالغ می‌تواند نماز و روزه استیجاری به جا آورد؛ ولی اگر شخص بالغ برای به جا آوردن آنها اجیر شده باشد، به شرطی می‌تواند به جا آوردن آنها را به نابالغ واگذار کند که اجیر کننده اجازه بدهد و یا اجیر بداند که اجیر کننده راضی به این کار است.

[۱۲۰۴] سؤال ۹۶: شخصی که قبول کرده نماز و روزه استیجاری انجام دهد، ولی به جهت پیش آمدن گرفتاری و یا ضعف جسمانی، فعلاً قادر بر این کار نیست، چه کار باید بکند؟

پاسخ: اگر امید به صحّت و سلامتی خود ندارد، باید پول را به صاحبش برگرداند و یا با اجازه او شخص دیگری را برای انجام دادن نماز و روزه اجیر کند.

[۱۲۰۵] سؤال ۹۷: اگر کسی قرائت نمازش صحیح نباشد، آیا می‌تواند روزه استیجاری بگیرد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

{روزه مستحبّی و مکروه}

[۱۲۰۶] سؤال ۹۸: شخصی قضا و کفّاره روزه بر او واجب شده و قضا را به جا آورده و کفّاره باقی مانده است. برای ادای کفّاره،

مخیّر بین اطعام شصت فقیر و یا گرفتن شصت روز روزه است. با توجه به این که به طور معیّن، گرفتن روزه بر او واجب نشده است، آیا جایز است روزه مستحبّی بگیرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، گرفتن روزه استحبابی مانعی ندارد.

[۱۲۰۷] سؤال ۹۹: روزه گرفتن در روز عاشورا، اگر روزه‌دار آن را به پایان نرساند، بلکه قبل از غروب آفتاب افطار نماید و قصدش همراهی و همرنگ شدن با کاروان کربلا باشد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر بدون قصد روزه، از خوردن و آشامیدن پرهیز نماید و ساعتی قبل از اذان مغرب افطار کند، مستحب است؛ اما روزه در روز عاشورا مکروه است.

{قضا و کفّاره روزه}

قضای روزه

[۱۲۰۸] سؤال ۱۰۰: کسی که روزه یک سال از او فوت شده است، هنگام قضا کردن آنها باید ماه رمضان را ۲۹ روز حساب کند یا سی روز؟

پاسخ: در فرض مذکور، ماه رمضانی که روزه‌اش فوت شده، اگر سی روز بوده، قضایش سی روز است و اگر ۲۹ روز بوده، قضایش هم ۲۹ روز است و اگر فراموش کرده و یا علم ندارد که ماه رمضان، ۲۹ روز بوده یا سی روز، چنانچه احتیاط نماید و سی روز بگیرد، بهتر است.

[۱۲۰۹] سؤال ۱۰۱: شخصی پنج روز از ماه رمضان سابق، روزه قضا داشته است. با این که کارش سفر نیست و شغلش نیز در سفر نیست، روز بیست و پنجم شعبان به مسافرت می‌رود. آیا بدون این که قصد اقامه ده روز کند، می‌تواند در سفر، این پنج روز را روزه قضا بگیرد یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، روزه‌اش صحیح نیست.

[۱۲۱۰] سؤال ۱۰۲: به جا آوردن روزه قضا مقدّم است یا روزه کفّاره مربوط به آن؟ مثلاً کسی که عمداً در ماه مبارک رمضان آب خورد و روزه‌اش را باطل کرد، اگر بخواهد بابت کفّاره آن، شصت روز روزه بگیرد، آیا گرفتن یک روز روزه قضا مقدّم است یا گرفتن شصت روز روزه کفّاره؟

پاسخ: بین قضای روزه و کفّاره‌اش ترتیبی نیست. انسان مخیّر است هر کدام را مقدّم و یا مؤخّر به جا آورد، اگر چه ترتیب طبیعی این است که اول قضا و بعد کفّاره را انجام دهد.

[۱۲۱۱] سؤال ۱۰۳: کسی در غیر ماه رمضان، بعد از طلوع فجر از خواب بیدار می‌شود، در حالی که محتلم شده است و نمی‌داند که احتلامش قبل از اذان صبح بوده یا بعد از اذان. آیا او می‌تواند قضای روزه ماه رمضان را در آن روز به جا آورد؟

پاسخ: می‌تواند.

[۱۲۱۲] سؤال ۱۰۴: کسی که روزه قضا برعهده اوست و فعلاً مریض است و امید بهبودی و توانایی بر قضا کردن روزه‌ها را ندارد، آیا می‌تواند در حال زنده بودن، برای گرفتن این روزه‌ها نایب بگیرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، نیابت از شخص زنده جایز نیست؛ ولی می‌تواند به شخص مورد اطمینانی پولی را صلح نماید و در ضمن صلح، شرط کند که بعد از فوت او، خودش برای او روزه استیجاری بگیرد و یا کسی را برای این کار اجیر کند.

روزه قضای میّت

[۱۲۱۳] سؤال ۱۰۵: آیا کسی که خودش روزه قضا دارد، می‌تواند قضای روزه واجب میّت را بگیرد؟

پاسخ: می‌تواند بگیرد؛ ولی بهتر این است که روزه قضای خود را مقدّم بدارد.

[۱۲۱۴] سؤال ۱۰۶: مسلمانی که به سبب سفر، چند روز از ماه مبارک رمضان را روزه نگرفت و در همان ماه رمضان فوت کرد، آیا قضای این روزه‌ها بر ولیّ میّت ثابت می‌شود؟

پاسخ: در صورت فرض شده، قضا بر ولیّ میّت واجب است.

[۱۲۱۵] سؤال ۱۰۷: اگر میّت، پسر نداشته باشد، آیا از بابت نماز و روزه، وظیفه‌ای متوجه دختر بزرگ میّت می‌شود؟ اگر میّت فرزندی نداشته باشد، حکمی در این باره وجود دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر میّت، پسر نداشته باشد، بر بزرگ‌ترین فرد ذکور از نزدیک‌ترین طبقه ارث، احتیاطاً لازم است که نماز و روزه او را قضا کند، حتی اگر از او ارث نبرد.

[۱۲۱۶] سؤال ۱۰۸: انجام نماز و روزه قضا شده میّت که برعهده پسر بزرگ میّت است، آیا وظیفه اختصاصی پسر بزرگ است و باید خودش انجام دهد یا می‌تواند با اجیر کردن شخص دیگر نیز آن را به انجام برساند؟

پاسخ: پسر بزرگ میّت می‌تواند خودش روزه و نماز پدرش را قضا کند و می‌تواند دیگری را اجیر بگیرد تا آنها را انجام دهد، ولی اگر اجیر به جا نیاورد و یا باطل به جا آورد، از ذمّه ولیّ میّت ساقط نمی‌شود.

کفّاره روزه

[۱۲۱۷] سؤال ۱۰۹: کسی سال‌ها بدون عذر، روزه نگرفته است. اکنون توبه کرده و روزه می‌گیرد؛ ولی نمی‌تواند کفّاره روزه‌هایی را که نگرفته است، پرداخت کند یا روزه کفّاره بگیرد. تکلیف این شخص چیست؟

پاسخ: آن مقداری که می‌تواند و برایش مشقّت ندارد، در ادای کفّاره کوشش نماید و اگر نتوانست، برای هر روز هر قدر در توان دارد، صدقه بدهد و احتیاطاً استغفار نیز بکند؛ ولی اگر بعداً توانست کفّاره را بپردازد یا روزه کفّاره بگیرد، بنا بر احتیاط باید این کار را بکند.

[۱۲۱۸] سؤال ۱۱۰: در موردی کفّاره جمع واجب می‌شود و شارع مقدس می‌خواهد که بنده عاصی هر سه جریمه (آزاد کردن بنده، گرفتن شصت روز روزه و طعام دادن به شصت فقیر) را به جا آورد. با توجه به این که در روزگار ما دیگر آزاد کردن بنده، مصداق خارجی ندارد، آیا باید به جای آن، یکی از دو مورد دیگر از جریمه‌ها را تکرار کند تا به جا آوردن سه جریمه محقّق شود یا لازم نیست؟

پاسخ: به جای آزاد کردن بنده، چیز دیگری واجب نیست؛ بلکه ساقط است.

[۱۲۱۹] سؤال ۱۱۱: شخصی که می‌خواهد برای کفّاره روزه باطل شده، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، اگر تعداد روزه‌های دو ماه، روی هم ۵۸ یا ۵۹ روز شود، کافی است یا حتماً باید شصت روز روزه بگیرد؟

پاسخ: اگر از روز اول ماه، شروع به گرفتن روزه کفّاره کند و دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد، لازم نیست حتماً شصت روز روزه بگیرد؛ بلکه همان دو ماه را به اتمام برساند و کافی است، خواه هر دو ماه تمام (۶۰=۳۰+۳۰) یا یکی تمام و یکی ناقص (۵۹=۲۹+۳۰) و یا هر دو ناقص (۵۸=۲۹+۲۹) باشد؛ ولی اگر از روزهای وسط ماه، شروع به روزه کفّاره کند، باید احتیاط را مراعات کند و شصت روز روزه بگیرد.

[۱۲۲۰] سؤال ۱۱۲: آیا صحیح است در مدّ طعام که به عنوان کفّاره روزه پرداخت می‌شود، به جای طعام، پول آن را به فقیر داد؟

پاسخ: جایز است پول را به فقیر بدهد تا طعام بخرد و اگر فقیر این کار را بکند، کافی است و دهنده پول بریء الذمّه می‌شود.

[۱۲۲۱] سؤال ۱۱۳: یکی از کفّارات در روزه، اطعام نمودن فقراست. آیا لازم است چیزی که برای ادای کفّاره تهیه شده، به فقرا خورانده شود یا تسلیم نمودن کفّاره به فقیر کافی است، ولو این که بدانیم خودش مصرف نمی‌کند و مثلاً ـ به فردی غیر فقیر می‌خوراند؟

پاسخ: اگر فقر آنها از طریق شرعی ثابت شود، تسلیم نمودن کفّاره به آنها کافی است و اما این که برای خودش مصرف می‌کند و یا برای مهمانش و یا کس دیگر، در حکم مسأله تأثیری ندارد.

[۱۲۲۲] سؤال ۱۱۴: شخصی چندین روز به طور عمد روزه‌اش را نگرفته و اکنون می‌خواهد بابت کفّاره هر روز به شصت نفر فقیر طعام بدهد. آیا لازم است برای هر روز، شصت فقیر جداگانه در نظر گرفته شود که کار بسیار مشکلی است یا یک گروه شصت نفری کافی است و کفّاره تمام روزه‌ها را به همین یک گروه می‌تواند بدهد؟

پاسخ: کفّاره تمام روزه‌ها را می‌توان به یک گروه شصت نفری از فقرا داد؛ ولی باید کفّاره هر روز، حتماً به شصت فقیر برسد و کمتر از آن مجزی نیست.

[۱۲۲۳] سؤال ۱۱۵: کسی که مشغول گرفتن دو ماه روزه کفّاره است، آیا حق دارد قبل از تمام شدن سی و یک روز، بین روزه‌ها فاصله بیندازد و بعضی از روزه‌ها را افطار کند؟

پاسخ: افطار کردن در وسط سی و یک روز مانع شرعی ندارد؛ ولی باید دو ماه روزه را از سر بگیرد و روزه‌های گرفته شده به حساب نمی‌آید.

[۱۲۲۴] سؤال ۱۱۶: زنی که مشغول گرفتن شصت روز، روزه کفّاره است و قبل از تمام شدن ۳۱ روز از آن، عادت ماهانه برایش پیش می‌آید، تکلیفش چیست؟

پاسخ: فاصله شدن زمان حیض، ضرری به پشت سر هم بودن نمی‌رساند؛ یعنی اگر روزه‌هایی را که تا روز قبل از حیض شدن گرفته، با روزه‌هایی که بلافاصله پس از پاک شدن از حیض گرفته است، روی هم ۳۱ روز شود، صحیح است و مانعی ندارد، هر چند در بین آنها چند روز را حائض شده و روزه نگرفته باشد.

[۱۲۲۵] سؤال ۱۱۷: اگر کسی نداند که افطار نمودن روزه، موجب کفّاره می‌شود، آیا افطار کردن او موجب کفّاره می‌شود؟

پاسخ: جهل به وجوب کفّاره، موجب سقوط آن نمی‌شود.

[۱۲۲۶] سؤال ۱۱۸: آیا جایز است مکلّفی کفّاره روزه خود را به واجب النفقه خود بپردازد؟

پاسخ: جایز نیست.

[۱۲۲۷] سؤال ۱۱۹: زنی که به علت عذر شرعی نمی‌تواند روزه بگیرد و عذر او تا ماه رمضان بعدی ادامه دارد و باید برای هر روز، یک مدّ طعام پرداخت کند، پرداخت آن برعهده خودش است یا شوهرش؟ و آیا فقیر و غنی بودن زن، تأثیری در حکم این مسأله دارد یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، احتیاطاً جزء نفقه حساب می‌شود.

[۱۲۲۸] سؤال ۱۲۰: کسی که قضای روزه‌های میّتی را به طور استیجاری یا تبرّعی انجام می‌دهد، اگر بعد از ظهر افطار کند، کفّاره دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر با علم و عمد افطار کند، احتیاطاً باید کفّاره بدهد و کفّاره آن، اطعام ده مسکین و برای هر مسکین، یک مدّ طعام است و اگر نتوانست، سه روز روزه بگیرد.

[۱۲۲۹] سؤال ۱۲۱: کسی که به جهت مریضی نمی‌تواند روزه بگیرد و می‌داند که مریضی او تا سال بعد هم ادامه خواهد داشت،

آیا می‌تواند کفّاره روزه خود را قبل از ماه رمضان پرداخت کند؟

پاسخ: نمی‌تواند کفّاره را پیش از ماه رمضان پرداخت کند.

[۱۲۳۰] سؤال ۱۲۲: آیا کفّاره روزه‌های ماه رمضان که پدر به طور عمدی افطار کرده، برعهده پسر بزرگ‌تر است؟ کفّاره روزه‌هایی که از روی عذر نگرفته (مدّ طعام)، برعهده چه کسی است؟

پاسخ: کفّاره افطار روزه پدر، بر پسر بزرگ‌تر واجب نیست، خواه کفّاره افطار عمدی باشد و یا کفّاره افطار عذری؛ ولی اگر کفّاره، متعیّن در روزه باشد، پسر بزرگ‌تر باید آن را انجام دهد.

[۱۲۳۱] سؤال ۱۲۳: در صورتی که کفّاره روزه، بر کسی واجب شود و نتواند آن را به صورت کامل به جا آورد و نهایتاً منجر به ذکر استغفار گردد، آیا بعد از مرگ او کفّاره روزه بر پسر بزرگ‌ترش واجب است؟

پاسخ: اگر در نهایت، کسی وظیفه‌اش استغفار باشد و استغفار کند و بعد هم قادر بر به جا آوردن کفّاره نباشد و فوت کند، ظاهراً چیزی بر عهده ورثه نیست؛ ولی اگر استغفار نکرده، بنا بر احتیاط کفّاره از ترکه پرداخت گردد.

[۱۲۳۲] سؤال ۱۲۴: آیا می‌توان برای کسی که روزه ماه مبارک رمضان را از روی عمد افطار می‌کند، علاوه بر کفّاره، جریمه دیگری قائل شد؟

پاسخ: اگر مستحل نباشد ولکن افطار کردن او از روی علم و عمد باشد، علاوه بر کفّاره، اصل تعزیر در مورد او ثابت است.

مواردی که نه قضای روزه واجب است و نه کفّاره روزه

[۱۲۳۳] سؤال ۱۲۵: در ابتدای تکلیف که برای خوردن سحری بیدار می‌شدیم، پدرمان به ما می‌گفت که تا آخر اذان می‌توانید غذا بخورید و ما همین طور عمل می‌کردیم. آیا این روزه‌هایمان قضا دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر نمی‌دانید که پس از طلوع فجر چیزی خورده‌اید یا نه، قضا ندارد.

[۱۲۳۴] سؤال ۱۲۶: مکلّفی توانایی روزه گرفتن در روزهای گرم و بلند تابستان را ندارد و گرفتن روزه را به روزهای کوتاه و خنک پاییز و زمستان موکول می‌کند؛ ولی قبل از رسیدن آن ایّام از دنیا می‌رود. آیا قضا کردن روزه‌ها از طرف او واجب است یا خیر؟ اگر وصیت کرده باشد که این روزه‌ها را به نیّت قضای روزه ماه رمضان از طرف من به جا آورید، چه حکمی دارد؟

پاسخ: قضای روزه‌های مذکور در سؤال، اگر قبل از فوت کردن، توانایی روزه گرفتن نداشته، از طرف او واجب نیست؛ اما اگر آن طوری که در سؤال ذکر شده، وصیت کرده باشد، احتیاطاً از ثلث ترکه پرداخت کنند و نیابتاً از طرف او به قصد رجا، روزه گرفته شود.

[۱۲۳۵] سؤال ۱۲۷: روزه‌داری که بدون تحریک و لمس و ملاعبه، منی از او خارج شود، آیا قضا و کفّاره بر او ثابت می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر هیچ قصد و اختیاری در بین نبوده، ظاهراً روزه‌اش باطل نمی‌شود.

[۱۲۳۶] سؤال ۱۲۸: کسی که قبلاً ـ در یوم الشک (شکّ بین روز آخر شعبان و اول رمضان) روزه گرفته و آن را بعد از اذان ظهر باطل کرده و اکنون به یاد ندارد که بعداً یوم الشک جزء رمضان محسوب شد یا نه، اکنون تکلیفش چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال که نمی‌داند یوم الشک جزء رمضان بوده است یا نه، تکلیفی ندارد.

مواردی که فقط قضای روزه واجب است

[۱۲۳۷] سؤال ۱۲۹: دختر بچه‌ای که از سن یازده یا دوازده سالگی شروع به گرفتن روزه می‌کند و قبل از آن نمی‌دانسته که روزه بر او واجب است، آیا نسبت به قضا و کفّاره روزه‌های قبلی تکلیفی دارد یا خیر؟

پاسخ: قضای روزه‌هایی که نگرفته بر او واجب است؛ ولی دادن کفّاره لازم نیست، مگر این که در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده و

در حین عمل نیز ملتفت بوده؛ یعنی احتمال می‌داده که روزه بر او واجب باشد که در این صورت کفّاره نیز باید بدهد.

[۱۲۳۸] سؤال ۱۳۰: در نُه سالگی که سال اول تکلیفم بود، بنابه گفته مادرم که می‌گفت تو توانایی گرفتن روزه را نداری، روزه نگرفتم و در آن موقع، خودم هم قدرت تشخیص این امر را نداشتم که توانایی گرفتن روزه را دارم یا خیر. اکنون برای روزه‌هایی که در آن سال نگرفته‌ام، چه کار باید بکنم؟

پاسخ: به اندازه‌ای که یقین دارید بعد از بلوغ روزه نگرفته‌اید، باید قضا نمایید و در فرض مسأله، کفّاره واجب نیست.

[۱۲۳۹] سؤال ۱۳۱: پزشکی به مریضی گفته که تو دارای یک بیماری هستی که روزه گرفتن برایت مضر است و او چندین سال روزه نگرفته است؛ ولی بعداً فهمیده که پزشک، در تشخیص خود اشتباه کرده و روزه، ضرری برای او نداشته است. حکم روزه‌هایی که ترک شده، چیست؟

پاسخ: کفّاره بر او واجب نیست؛ ولی قضا لازم است.

[۱۲۴۰] سؤال ۱۳۲: کسی از خوف ضرر، روزه‌هایش را افطار کرده و کفّاره آن را هم پرداخته است؛ ولی پس از چند سال فهمیده که خوفش بی جا بوده و روزه هیچ ضرری برای او نداشته است. حکم این فرد چیست؟

پاسخ: در صورت مذکور، قضای روزه‌هایی که نگرفته، واجب است.

[۱۲۴۱] سؤال ۱۳۳: یک نفر چندین سال مریضی مستمر داشته و روزه نگرفته و کفّاره آن را پرداخت کرده است. سپس به پزشک مراجعه می‌کند و پزشک می‌گوید که خوب شده‌ای و می‌توانی روزه بگیری و مریض شک می‌کند که احتمالاًـ در ماه رمضان گذشته هم می‌توانسته‌ام روزه بگیرم، ولی خیال می‌کردم که توانایی آن را ندارم. آیا در این فرض، قضای روزه ماه رمضان گذشته بر او لازم است یا همان کفّاره کافی است؟ اگر از گفته پزشک، یقین یا اطمینان عادی پیدا کند که در رمضان گذشته می‌توانسته روزه بگیرد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: در صورت شک در این که در ماه رمضان گذشته، عذرش برطرف شده بود یا نه، قضای روزه لازم نیست و کفّاره‌ای که داده، کافی است؛ ولی اگر بعد از رجوع به پزشک، از گفته او یقین و یا اطمینان پیدا کرد که عذرش در ماه رمضان گذشته برطرف شده بوده است، قضا لازم است؛ ولی کفّاره ندارد.

[۱۲۴۲] سؤال ۱۳۴: شخصی در ماه مبارک رمضان به جهت عسر و حرج، روزه‌اش را افطار می‌کند (او کشاورز است و عطش و تشنگی او را مضطرب نموده، بعدازظهر چیزی می‌خورد و می‌آشامد)؛ ولی به اندازه ضرورت اکتفا نمی‌کند. حال، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، نوشیدن به اندازه رفع عطش جایز است؛ ولی بعداً باید قضای آن را به جا آورد و اگر هنگامی که بیشتر از مقدار لازم برای رفع عطش می‌نوشد، اعتقادش این باشد که این کار جایز است و احتمال عدم جواز ندهد، کفّاره لازم نیست.

[۱۲۴۳] سؤال ۱۳۵: آیا قضای روزه بر کسی که از روی تقیّه روزه‌اش را افطار کرده، لازم است یا خیر؟

پاسخ: اگر کسی که از او تقیّه می‌کند، از غیر مخالفین باشد و یا این که تقیّه در ترک صوم باشد، روزه باطل است و قضا واجب است و اما اگر تقیّه از مخالفین و در چیزی باشد که به فتوای فقهای آنها برمی‌گردد (مثل افطار کردن قبل از زایل شدن سرخی طرف مشرق)، چنانچه نیّت او این باشد که باقی بر روزه باشد، روزه‌اش صحیح است، هر چند احتیاط مستحب در قضا کردن است.

[۱۲۴۴] سؤال ۱۳۶: مردی که گمان می‌کند انزال، سبب باطل شدن روزه است، نه دخول و در هنگام روزه، با همسرش مجامعت و دخولِ بدون انزال انجام می‌دهد، تکلیف روزه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر جاهل مقصّر باشد، بنا بر اقوی و اگر جاهل قاصر باشد، بنا بر احتیاط قضای روزه بر او واجب است؛ ولی کفّاره ندارد، مگر این که جاهل مقصّر باشد و در هنگام عمل نیز ملتفت باشد؛ یعنی احتمال ابطال روزه را بدهد که در این صورت باید کفّاره نیز

بدهد.

[۱۲۴۵] سؤال ۱۳۷: اگر در ماه مبارک رمضان کاری که مکلّف احتمال می‌دهد مبطل روزه باشـد، از او سـر بزنـد، ولی بعداً بفهمد که آن کار روزه را باطل نمی‌کنـد، روزه‌اش صـحیح است یا باطل؟ اگر گمان کند کاری روزه را باطل نمی‌کند و مرتکب آن شود و بعد بفهمد که آن کار، مبطل روزه بوده، روزه‌اش چه حکمی دارد؟

پاسـخ: در صورت اول، اگر بـا احتمال مفطر بودن مرتکب آن کار شـده، روزه‌اش باطل می‌شود و قضا دارد؛ ولی کفّاره نـدارد ودر صورت دوم نیز اگر جاهـل مقصّر باشـد، بنـا بر اقوی و اگر جاهـل قاصـر باشـد، بنـا بر احتیاط روزه‌اش باطل است و قضا دارد؛ ولی کفّاره نـدارد، مگر این که جاهل مقصّر ملتفت باشـد؛ یعنی در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده باشـد و در موقع عمل احتمال بطلان روزه را نیز بدهـد که در این صورت کفّاره را هم بایـد بدهـد. همچنین اگر بدانـد که کاری حرام است، ولی ندانـد که باعث ابطال روزه می‌شود یا نه و مرتکب آن شود و آن فعل حرام، مبطل روزه باشد، احتیاطاً کفّاره هم بر او واجب می‌شود.

[۱۲۴۶] سؤال ۱۳۸: اگر شخصـی روزی را که مردّد بین آخر شـعبان و اول رمضان است، افطار کند، از نظر قضا و کفّاره چه حکمی دارد؟ اگر روزی را که مردّد بین آخر رمضان و اول شوال است، افطار کند، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر کسـی شک کند که امروز، آخر ماه شـعبان است یا اول ماه رمضان و افطار کند، چنانچه بعداً معلوم شود اول ماه رمضان بوده است، فقط قضا دارد و اگر معلوم شود آخر ماه شـعبان بوده و یا به حالت شک باقی بماند و معلوم نشود که آخر شعبان بوده یا اول رمضان، قضا و کفّاره نـدارد و اگر شک کنـد که آخر ماه رمضان است یا اول شوال و افطار کند و بعداً معلوم شود که آخر ماه رمضـان بوده است و یـا به حـالت شک بمانـد و معلوم نشود که آخر رمضان بوده یا اول شوال، قضا و کفّاره لازم است و اگر معلوم شود که اول شوال بوده، چیزی از قضا و کفّاره بر عهده او نیست، اگرچه احتیاط مستحب دادن کفّاره است.

[۱۲۴۷] سؤال ۱۳۹: کسـی در شب ماه رمضان چیزی می‌خورد که می‌داند موجب قی کردن در فردا می‌شود، روزه‌اش از جهت قضا و کفّاره چگونه است؟

پاسـخ: در مفروض سؤال، بنا بر احتیاط قضا بر او واجب است؛ ولی کفّاره نـدارد؛ اما اگر پس از خوردن، این مطلب را فراموش کند و قصد روزه کند و فردا نیز قی نکند، روزه‌اش صحیح است.

[۱۲۴۸] سؤال ۱۴۰: چنـانچه روزه‌دار بدانـد که اگر به محلّی برود، او را مجبور به افطار می‌کننـد و به آن جا برود، حکم روزه‌اش از جهت قضا و کفاّره چیست؟ اگر پس از رفتن او را مجبور نکنند، چه طور؟

پاسخ: به مجرّد این که روزه‌دار قصد رفتن به آن جا را بکند، روزه‌اش باطل می‌شود، چه او را مجبور به افطار کنند یا نکنند؛ ولی در هر صورت کفّاره ندارد.

مواردی که هم قضای روزه واجب است و هم کفّاره روزه

[۱۲۴۹] سؤال ۱۴۱: مردی قبل از بلوغ گمانش این بوده که مردان فقط بعـد از رسـیدن به پانزده سالگی بالغ می‌شوند و قبل از پانزده سـالگی نمـاز و روزه‌ای به جا نیاورده است؛ ولی اکنون احتمال می‌دهـد یا می‌دانـد که قبل از پانزده سالگی بالغ شـده است. در این صورت، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسـخ: آن مقـداری که یقین دارد بعد از بلوغ شـرعی، از نماز و روزه‌اش ترک شده، قضای آن واجب است و ظاهراً برای روزه‌های فوت شده، کفّاره لازم نیست، مگر این که جاهل مقصّر باشد و در هنگام ترک روزه، ملتفت مسأله بوده باشد.

[۱۲۵۰] سؤال ۱۴۲: کسـی که پنـج سال در ماه مبارک رمضان با داشـتن توانایی، روزه نگرفته و به دلیل جهل به مسأله فکر می‌کرده که بعداً فقط باید قضای روزه‌ها را بگیرد، نسبت به قضا و کفّاره، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: باید قضا و کفّاره، حتی کفّاره تأخیر قضای روزه‌ها را ادا کند.

[۱۲۵۱] سؤال ۱۴۳: شخصی یقین دارد که فردا قبل از اذان ظهر مسافرت می‌کند و بدین جهت در شب ماه مبارک رمضان خود را جنب می‌کند و بعد از اذان صبح غسل می‌نماید و نماز می‌خواند و سپس به مسافرت می‌رود. آیا چیزی بر عهده این شخص می‌آید یا نه؟ اگر با این فرض، موفّق به مسافرت نشود، حکمش چیست؟

پاسخ: در هر دو صورت، قضا بر او واجب است؛ ولی اگر غفلت داشته و یا اعتقادش این بوده که این عمل او اشکال ندارد و در حصول این اعتقاد کوتاهی نکرده، در این صورت کفّاره ندارد.

[۱۲۵۲] سؤال ۱۴۴: کسی که نمی‌داند استمناء روزه را باطل می‌کند و مرتکب این کار می‌شود، روزه‌اش چه حکمی دارد؟ آیا کفّاره هم ثابت می‌شود یا نه؟

پاسخ: در فرض سؤال که جاهل به مفطر بودن استمنا است، اگر جاهل به حرام بودن آن هم باشد، فقط قضا واجب است؛ و اگر عالم به حرمت آن باشد، احتیاطاً کفّاره نیز واجب است و بنا بر احتیاط باید کفّاره جمع بپردازد.

[۱۲۵۳] سؤال ۱۴۵: کفّاره شخص روزه‌داری که استمنا کند، چیست؟ اگر استمنا به سبب شوخی با همسر انجام شود، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر شخصی به قصد انزال منی استمنا کند، روزه‌اش باطل است و قضا واجب می‌شود و اگر عالم به حرمت باشد، احتیاطاً کفّاره جمع نیز واجب است؛ اما اگر خروج منی به واسطه ملاعبه با همسر صورت بگیرد، همان حکم را دارد؛ یعنی علاوه بر قضا، کفّاره‌اش کفاره افطار عمدی روزه ماه رمضان است؛ ولی کفّاره جمع نیست؛ و اگر قصد انزال منی ننموده و احتمال آمدن منی را هم نمی‌داده و عادتش هم نبوده، روزه‌اش صحیح است و چیزی بر او نیست.

[۱۲۵۴] سؤال ۱۴۶: بیماری زن باردار یا شیرده، سه سال پشت سر هم طول کشیده و در این مدت، روزه نگرفته و اکنون شفا یافته است. آیا قضای روزه‌ها بر او واجب است یا دادن کفّاره کافی است؟

پاسخ: اگر بعد از خوب شدن، تا رسیدن ماه رمضان وقت برای قضای روزه باشد، فقط قضای روزه‌های سال آخر واجب است و باید برای روزه‌های سال‌های قبل، تنها کفّاره بدهد و اگر وقت برای گرفتن روزه‌های سال آخر وسیع نباشد، به مقداری که وقت وسعت دارد، قضای روزه‌های سال آخر را به جا آورد و برای بقیه روزه‌های سال آخر و روزه‌های سال‌های قبل، کفّاره بپردازد.

{دیگر احکام روزه}

[۱۲۵۵] سؤال ۱۴۷: در چند سالگی نماز و روزه بر دختر واجب می‌شود؟ و اگر دختری نُه ساله شد، ولی آثار بلوغ جسمی در او ظاهر نشد، آیا نماز و روزه بر او واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر دخترِ عاقل، نُه ساله شود، تکالیف بر او واجب می‌شود و اگر بعضی از آنها مثل روزه ماه رمضان، حرجی باشد، واجب نیست و اگر بتواند یک یا چند روز در میان روزه بگیرد، باید انجام دهد و روزه‌هایی را که نگرفته تا ماه رمضان سال بعد قضا نماید و اگر ممکن نشد، هر وقت توانست، قضا کند.

[۱۲۵۶] سؤال ۱۴۸: به چه دلیل دختر بچه نُه ساله‌ای که به تکلیف رسیده و توانایی انجام دادن نماز را دارد، ولی قدرت روزه گرفتن را ندارد، بعداً باید قضای این روزه‌ها را به جا آورد؟

پاسخ: ظاهراً وجوب روزه به نحو تعدّد مطلوب است؛ یعنی اگر در وقت خاص که ماه رمضان است، قدرت ندارد، در وقت بعد که قدرت پیدا می‌کند، باید قضا نماید.

[۱۲۵۷] سؤال ۱۴۹: عطر زدن در ماه مبارك رمضان، چه حکمی دارد؟

پاسخ: بوئیدن بوی خوش، مکروه است؛ ولی عطر زدن و استعمال بوی خوش، در حال روزه مانعی ندارد.

[۱۲۵۸] سؤال ۱۵۰: گناهی که در حال روزه انجام می‌شود، با گناه در حال عادی، یکسان است یا متفاوت؟

پاسخ: گناه در حال روزه، با گناه در حال غیر روزه متفاوت است و در حال روزه شدّت پیدا می کند.

[۱۲۵۹] سؤال ۱۵۱: کسی که در جایی مشغول به کار است و رئیس او بدون داشتن عذر شرعی از وی می‌خواهد هنگام روزه ماه رمضان برایش غذا ببرد و در صورت خودداری و نهی از منکر، ممکن است کارش را از دست بدهد، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: تا به حدّ اضطرار نرسد، این کار را نکند و در صورت اضطرار، معذور است.

[۱۲۶۰] سؤال ۱۵۲: آیا دادن غذا و یا فروختن آن به کافر، در روزِ ماه مبارك رمضان جایز است؟

پاسخ: اگر در عرف، هتك احترام ماه مبارك رمضان محسوب شود، حرام است.

[۱۲۶۱] سؤال ۱۵۳: با عنایت به نیاز مبرم بیماران و مصدومین به خون و فرآورده‌های خونی، حکم اهدای خون در ماه مبارك رمضان، در ساعات قبل و بعد از افطار را بیان نمایید.

پاسخ: اهدای خون، جایز و کار پسندیده‌ای است؛ ولی نباید برای روزه‌دار ضرر جدّی داشته باشد و یا برای روزه او مشکلی ایجاد کند.

[۱۲۶۲] سؤال ۱۵۴: خوردن افطاری در مدرسه، با پول بیت المال (پول مدرسه) چگونه است؟

پاسخ: اگر طبق مقرّرات باشد، اشکالی ندارد؛ ولی بهتر است خودداری شود.

[۱۲۶۳] سؤال ۱۵۵: افطاری دادن یکی از کارهایی است که در بعضی از مدارس به صورت نوبتی در ماه رمضان انجام می‌شود. بدین ترتیب که از هر کلاس مبلغی جمع‌آوری می‌شود تا غذایی تهیه شود. حال اگر بعضی از افراد این پول را با اکراه و یا به جهت خجالت و حیا بپردازند و یا این که برای جلوگیری از مورد توجه قرار گرفتن توسط دانش‌آموزان دیگر، مجبور به پرداخت شوند، آیا برگزاری این مراسم صحیح است یا خیر؟

پاسخ: حکم مسأله به حسب موارد، متفاوت است. اگر واقعاً در موردی جمع آوری پول جهت افطاری، سبب محذورات مذکور در سؤال گردد، کار صحیحی نیست؛ بلکه اگر کسی بداند که دانش آموزی با عدم رضایت پول را پرداخت کرده است، نمی‌تواند از افطاری که با آن پول تهیه شده، بخورد.

[۱۲۶۴] سؤال ۱۵۶: با کسی که مسلمان است، ولی به مثل روزه و خمس اعتقادی ندارد، چگونه باید رفتار کرد؟

پاسخ: اگر منکر وجوب روزه و خمس است، به طوری که انکارش به انکار توحید یا رسالت بر می گردد، احکام ارتداد را دارد و اگر این طور نباشد، احکام ارتداد جاری نمی‌شود و باید به نحو مناسب او را ارشاد نمود.

اعتکاف

صحّت اعتکاف

[۱۲۶۵] سؤال ۱۵۷: آیا اعتکاف کودك ممیّز صحیح است؟

پاسخ: اعتکاف بچه ممیز، با رعایت شرایط آن، به نظر این جانب صحیح است.

[۱۲۶۶] سؤال ۱۵۸: آیا «ایمان» از شرایط اعتکاف است یا «اسلام»؟

پاسخ: «اسلام» شرط صحّت و «ایمان» شرط قبول شدن آن در پیشگاه پروردگار است.

نیّت اعتکاف

[۱۲۶۷] سؤال ۱۵۹: زمان نیّت اعتکاف، چه موقع است؟ و آیا در اول شب می‌توان نیّت کرد؟

پاسخ: زمان نیّت اعتکاف، زمان نیّت روزه آن است و چنانچه در اول شب نیّت شود و تا اذان صبح استمرار داشته باشد، کافی است.

[۱۲۶۸] سؤال ۱۶۰: آیا در اعتکاف، نیازی به قصد نمودن عبادات دیگر (علاوه بر قصد و نیّت اعتکاف) هم هست؟

پاسخ: در اعتکاف، نیّت خودِ اعتکاف و نیّت روزه لازم است.

[۱۲۶۹] سؤال ۱۶۱: آیا در اعتکافِ واجب و مستحب، قصد وجوب یا استحباب لازم است؟

پاسخ: اصل اعتکاف، مستحب است؛ ولی نیّت استحباب لازم نیست. البته اگر نذر یا عهد کرده باشد و یا قسم خورده باشد که اعتکاف کند، قصد وفای به نذر و عهد و قسم لازم است.

[۱۲۷۰] سؤال ۱۶۲: آیا در اعتکاف می‌توان نیّت را از مستحب به واجب یا از واجب به مستحب برگرداند، یا اعتکافی را که از طرف پدر انجام می‌شود، از طرف مادر قرار داد، یا اعتکافی را که به نیّت خودمان شروع کرده‌ایم، به نیابت از اموات به پایان برسانیم یا به عکس؟ و آیا امثال این موارد جایز است؟

پاسخ: در هیچ یک از صورت‌های فرض شده، عدول جایز نیست، نه از واجب به واجب یا به مستحب دیگر، و نه از مستحب به مستحب یا واجب دیگر، و نه صورت‌های دیگری که در سؤال مطرح شده است.

[۱۲۷۱] سؤال ۱۶۳: آیا تجدید نیّت، در روز سومِ اعتکافِ مستحب لازم است؟

پاسخ: تجدید نیّت، در روز سوم لازم نیست، اگر چه بهتر است.

[۱۲۷۲] سؤال ۱۶۴: آیا در اعتکاف، باید از ابتدا تعداد روزهایی را که می‌خواهیم معتکف شویم، نیّت کنیم یا واجب نیست؟ مثلاً اگر سه روز نیّت کنیم و بعد از سه روز، یک روز دیگر به نیّت اعتکاف در مسجد بمانیم، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: باید از اول، نیّت سه روز را بکند و کمتر از آن نباشد؛ ولی بعد از سه روز، اگر یک شب و یک روز هم نیّت اعتکاف بکند و در مسجد بماند، اشکال ندارد و اگر دو روز بماند و مجموعاً پنج روز شود، باید روز ششم را هم در مسجد به نیّت اعتکاف بماند؛ ولی اگر پس از سه روز بخواهد فقط مقداری از یک روز یا یک شب را به نیّت اعتکاف در مسجد بماند، صحّتش خالی از اشکال نیست.

روزه اعتکاف

[۱۲۷۳] سؤال ۱۶۵: آیا هر گونه روزه، ولو استیجاری، تبرّعی و... برای اعتکاف کافی است؟

پاسخ: هر نوع روزه مشروع برای صحّت اعتکاف کافی است؛ ولی بنا بر احتیاط باید روزه برای همان کسی باشد که اعتکاف برای اوست.

[۱۲۷۴] سؤال ۱۶۶: اگر شخصی که روزه نذری یا استیجاری برعهده اوست، این روزه‌ها را در اعتکاف به جا آورد، آیا کفایت از روزه نذری و استیجاری می‌کند یا خیر؟

پاسخ: روزه‌هایی که در حال اعتکاف، به قصد به جا آوردن روزه نذری یا استیجاری گرفته است، کفایت از آنها می‌کند.

[۱۲۷۵] سؤال ۱۶۷: شخصی که نذر کرده تا در روزهای معیّنی اعتکاف کند، آیا می‌تواند در همان روزها، روزه نذری یا استیجاری یا روزه واجب دیگری را که برعهده اوست، به جا آورد و هر دو واجب را از ذمّه خود ساقط کند؟

پاسخ: اگر روزه را برای همان کسی انجام دهد که اعتکاف را از طرف او به جا می‌آورد، مانعی ندارد.

مکان اعتکاف

[۱۲۷۶] سؤال ۱۶۸: کسی که نیّت کرده مثلاً در شبستان مسجد معتکف شود، آیا خارج شدن از شبستان و ورود به حیاط یا دیگر قسمت‌های مسجد، ضرری برای اعتکاف او دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر مکان خاصّی از مسجد را در نیّت برای اعتکاف معیّن کند، لغو است و عمل به آن واجب نیست. پس می‌تواند در حال اعتکاف در هر نقطه‌ای از مسجد بماند؛ ولی به حیاط و دیگر جاها، اگر جزء مسجد نباشند، غیر از حال ضرورت نباید برود.

[۱۲۷۷] سؤال ۱۶۹: اعتکاف باید در مسجد جامع انجام شود. سؤال این است که به کدام مسجد، مسجد جامع گفته می‌شود؟

پاسخ: مسجد جامع، مسجدی است که اقشار مختلف از نواحی گوناگون بَلَد، در نماز آن شرکت می‌کنند.

[۱۲۷۸] سؤال ۱۷۰: با توجه به استقبال فراوان مؤمنین از سنّت حسنه اعتکاف و محدودیت مکان در مساجد چهارگانه قم (امام حسن عسکری‌علیه السلام، جامع، اعظم و جمکران)، مستدعی است نظر مبارک خود را در مورد جامع بودن مسجد مدرسه مرحوم آیت اللّه گلپایگانی قدس سره و مجزی بودن اعتکاف در آن مسجد اعلام فرمایید.

پاسخ: این جانب از وضعیت آن جا اطلاع دقیقی ندارم. بنا بر قول بعضی از افراد موثّق، جمعیت زیادی از جاهای مختلف به آن جا رفت و آمد می‌نمایند و در نماز جماعت آن جا شرکت می‌کنند. اگر چنین باشد و مردم آن جا را مسجد شهر بدانند، اشکال ندارد، والّا احتیاط، در ترک است.

[۱۲۷۹] سؤال ۱۷۱: آیا اعتکاف در مسجد جامع هر شهری، در ردیف اعتکاف در مساجد چهارگانه اعتکاف است یا باید اعتکاف در مسجد جامع، به امید ثواب و رجای مطلوبیت انجام شود؟

پاسخ: در مسجد جامع هر شهری می‌توان اعتکاف کرد.

نیابت در اعتکاف

[۱۲۸۰] سؤال ۱۷۲: آیا می‌توان به نیابت از شخص دیگری اعتکاف نمود؟

پاسخ: در اعتکاف واجب، نیابت از شخص زنده صحیح نیست؛ ولی در اعتکاف مستحب، نیابت از زنده به قصد رجا اشکالی ندارد و نیابت از غیر زنده در اعتکاف واجب و مستحب، جایز و صحیح است.

[۱۲۸۱] سؤال ۱۷۳: آیا اعتکاف مستحب را می‌توان به نیابت از چندین نفر انجام داد؟ و آیا تفاوتی بین زنده یا مرده بودن منوبٌ عنه وجود دارد یا خیر؟

پاسخ: ظاهر این است که به نیابت از چندین نفر نمی‌شود یک اعتکاف انجام داد و تفاوتی میان مرده و زنده نیست؛ اما اگر یک اعتکاف را انجام دهد و ثوابش را به چند نفر مرده و یا چند نفر زنده و یا چند نفر مرده و زنده اهدا کند، اشکالی ندارد.

محرّمات اعتکاف

[۱۲۸۲] سؤال ۱۷۴: آیا محرّمات اعتکاف، مبطل اعتکاف هم هست یا مانند محرّمات حج است که بعضی مبطل و بعضی غیر مبطل است؟ و در هر دو صورت، انجام محرّمات اعتکاف از روی سهو و اشتباه، چه صورتی دارد؟
پاسخ: محرّمات اعتکاف را اگر از روی اشتباه و سهو انجام دهد، مبطل اعتکاف نیست؛ ولی چنانچه از روی عمد انجام دهد و جزء مبطلات روزه باشد و یا در شب جماع کند، اعتکافش باطل می‌شود و بنا بر احتیاط واجب با انجام دادن بقیه محرّمات اعتکاف نیز اعتکاف باطل می‌شود.
[۱۲۸۳] سؤال ۱۷۵: امروزه در مراسم اعتکاف که به صورت دسته جمعی و با شکوه برگزار می‌شود، معمول است که قبل از شروع مراسم، هر یک از افراد شرکت کننده، محلّی را به خود اختصاص می‌دهند. اگر هنگام شروع اعتکاف، شخصی محلّی را که دیگری به خود اختصاص داده، اشغال کند، اعتکافش چه حکمی دارد؟ و اصولاً این گونه اختصاصات که گاهی یکی دو روز قبل از شروع مراسم انجام می‌شود، حقّی را برای انسان ثابت می‌کند تا تجاوز به آن، غصب محسوب شود یا حقی ثابت نمی‌شود؟
پاسخ: اگر متعارف است که زمانی قبل از شروع به اعتکاف، مکانی را به خود اختصاص دهند و چیزی به عنوان گرفتن جا، در مکانی از مسجد بگذارند، بنا بر احتیاط نباید کسی جای کس دیگری را بگیرد؛ ولی اگر این کار را بکند، بطلان اعتکافش محلّ تأمل است.

احکام دیگر مربوط به اعتکاف

[۱۲۸۴] سؤال ۱۷۶: آیا جماع کردن در روزه اعتکاف، موجب کفّاره می‌شود، جماع در شب چه طور؟
پاسخ: کفّاره جماع در روزه اعتکاف، همان کفّاره افطار عمدی روزه ماه رمضان است، با این فرق که در این جا باید ترتیب را رعایت کند؛ یعنی چنانچه بتواند شصت روز روزه بگیرد، نمی‌تواند اطعام شصت فقیر را به عنوان کفّاره انتخاب کند. البته جماع در اعتکاف، اگر در غیر حال روزه و در شب نیز انجام شود، همین کفّاره را دارد.
[۱۲۸۵] سؤال ۱۷۷: اگر معتکف با خود شرط کند که هر وقت اراده کرد، بتواند اعتکاف را رها کند، جواز شرعی برای رها کردن اعتکاف محسوب می‌شود یا خیر؟ و آیا حکم این شرط، در اعتکاف استحبابی و اعتکاف وجوبی یکسان است؟
پاسخ: احتیاط این است که این گونه شرط کند که وقتی عارضی پیش آمد، بتواند اعتکاف را رها کند و در این صورت فرقی بین عارض عادی و غیر آن نیست. این گونه شرط، مشروع و جایز است و در این حکم، فرقی میان روز اول و دوم و سوم نیست و باز فرقی میان اعتکاف واجبِ غیر معیّن و اعتکاف مستحب نیست؛ ولی در اعتکاف واجبِ معیّن نمی‌شود این گونه شرط کرد. البته این که شرط کند منافی اعتکاف (مانند جماع) را در حال اعتکاف انجام دهد، صحیح نیست.
[۱۲۸۶] سؤال ۱۷۸: در مسأله ۱۸۴۳ رساله عملیه فرموده‌اید که اگر کسی اعتکاف واجبِ غیر معیّن را باطل کند، باید آن را دوباره شروع کند و بهتر است آن را تمام کرده، دوباره از سر بگیرد. آیا شروع دوباره اعتکاف، باید فوری و متصل به اعتکاف باطل شده باشد یا می‌تواند بین آنها فاصله بیندازد؟
پاسخ: شروع دوباره اعتکاف، واجب فوری نیست، اگر چه احتیاط است.
[۱۲۸۷] سؤال ۱۷۹: آیا زن‌ها هم می‌توانند معتکف شوند؟ اگر برای جلوگیری از عادت ماهانه قرص بخورند تا روزه آنها صحیح باشد و بتوانند معتکف شوند، حکمش چیست؟
پاسخ: اعتکاف برای زن نیز مستحب است، مشروط بر این که اگر شوهر دارد، منافی با حقوق شوهرش نباشد؛ و پیشگیری از حیض

با خوردن قرص اشکال ندارد.

[۱۲۸۸] سؤال ۱۸۰: بهترین وقت اعتکاف در روایات شریفه، دهه آخر ماه رمضان است. آیا ایّام البیض ماه رجب (سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه رجب) نیز چنین خصوصیتی دارد؟

پاسخ: اعتکاف در هر وقت، مستحب و مطلوب است و در ماه رمضان استحبابش مؤکّد است.

[۱۲۸۹] سؤال ۱۸۱: معتکفی در حین انجام دادن اعتکافی که به سبب نذر و مانند آن، واجب شده است، می‌میرد. آیا انجام دادن دوباره یا تکمیل این اعتکاف ناتمام، برعهده ولیّ میّت است یا خیر؟

پاسخ: انجام دادن اعتکاف ناتمام، بر ولیّ میّت واجب نیست، اگر چه موافق با احتیاط است؛ اما اگر نذر کرده روزه بگیرد و آن را در حال اعتکاف به جا آورد، چنانچه روزه‌اش روزه نذر معیّن بوده و در زمان مقرّر شده برای نذر، اقدام به گرفتن روزه کرده، دیگر ولیّ میّت تکلیفی ندارد و اگر آن را از زمان مقرّر شده به تأخیر انداخته و مشغول به جا آوردن قضای روزه نذر معیّن بوده، لازم است ولیّ میّت روزه را در حال اعتکاف از طرف میّت قضا کند و اگر روزه نذر غیر معیّن بوده و بلافاصله پس از انعقاد نذر شروع به گرفتن روزه کرده، بر ولیّ میّت تکلیفی نیست و اگر پس از گذشتن مدت زمانی که می‌توانسته نذر را در آن مدت به جا آورد، شروع به گرفتن روزه کرده، لازم است ولیّ میّت روزه را در حال اعتکاف از طرف میّت قضا کند.

احکام مسافر

{نماز مسافر}

[۱۲۹۰] سؤال ۱: با توجه به این که احکام مسافر راهی برای ایجاد تسهیلات برای مسافران و جلوگیری از سختی کشیدن آنهاست و با توجه به این که امروزه با اختراع وسایل جدید، سختی و رنج سفر کم شده است، چرا احکام مسافر تغییر نکرده است؟ و آیا مسلمان می‌تواند پس از خارج شدن از حدّ ترخّص و مسافر محسوب شدن، نماز را به طور کامل بخواند و روزه هم بگیرد؟

پاسخ: اگر چه احکام شرع مقدّس، تابع مصالح و مفاسد است ولکن آنها به طور کامل برای ما روشن نیست و آنچه احیاناً ذکر می‌شود، بخشی از حکمت‌های احکام شرعی است، مگر در مواردی خاص که دلیلی اقامه شود که تمام مناط و ملاک حکم، امر معیّنی است که طبعاً حکم، دایر مدار آن خواهد بود. در مورد مسافرت، دلیل خاصّی بر این که سختی سفر، علت تامّه شکسته شدن نماز و باطل شدن روزه باشد، نداریم. بنا بر این در سفر شرعی نماز شکسته می‌شود و روزه هم صحیح نیست، اگر چه سفر راحت باشد؛ چون دلیل شرعی، اطلاق دارد و شامل سفر راحت هم می‌شود.

شرایط سفر شرعی

پیمودن هشت فرسخ راه

[۱۲۹۱] سؤال ۲: کسی که گمان قوی دارد که مسافت لازم برای شکسته شدن نماز را طی می‌کند، ولی یقین به آن ندارد، نمازش را بعد از گذشتن از حدّ ترخّص، کامل بخواند یا شکسته؟

پاسخ: اگر گمانش به سر حدّ اطمینان نرسیده است، باید نمازش را تمام بخواند و حکم مسافر را ندارد.

سفرش سفر معصیت نباشد

[۱۲۹۲] سؤال ۳: چنانچه شخصی علم اجمالی یا تفصیلی دارد که سفر به اروپا ملازم است با ارتکاب برخی از گناهان، آیا قصد چنین سفری موجب صدق سفر معصیت و تحقّق احکام سفر معصیت (از جمله اتمام نماز و گرفتن روزه) می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر سفر او ضروری باشد و قصد او از سفر، انجام همان کار ضروری باشد، می‌تواند به سفر برود؛ ولی باید تلاش کند که دچار معصیت نشود و نمازش نیز قصر است و اگر ضروری نباشد، نباید به این سفر برود و چنانچه رفت، اگر قصد اصلی او از این سفر، عمل مباحی باشد، ولو به تبع آن دچار معصیت شود، نماز او قصر است، وگرنه باید نمازش را تمام بخواند.

[۱۲۹۳] سؤال ۴: شخصی می‌خواهد سفر کند و از این سفر خود دو هدف دارد: یکی زیارت پدر و مادر خود و دیگری فرار از دادن بدهی خود به طلبکار. این شخص، نمازش در سفر قصر است یا تمام؟

پاسخ: اگر محرّک و هدف اصلی او از سفر کردن، قصد اطاعت باشد و قصد معصیت، تبعی باشد، نمازش قصر است و اگر به عکس این باشد، نمازش تمام است و اگر هر دو با هم محرّک و تأثیر گذار باشند نیز باید نمازش را کامل بخواند.

[۱۲۹۴] سؤال ۵: کسی که برای انجام معصیتی به سفر می‌رود و،خدای ناکرده، مرتکب معصیت می‌شود، در راه بازگشت به وطن، آیا باز هم سفرش سفر معصیت محسوب می‌شود و نمازش تمام است؟

پاسخ: اگر توبه کند، باید نمازش را شکسته بخواند و اگر توبه نکند، بعید نیست که وظیفه‌اش تمام خواندن باشد، اگر چه احتیاط، در جمع خواندن است.

[۱۲۹۵] سؤال ۶: حکم نماز و روزه کسانی که برای خرید و فروش کالای قاچاق سفر می‌کنند، چیست؟

پاسخ: این که چنین مسافری نمازش تمام باشد، محلّ تأمّل و اشکال است.

[۱۲۹۶] سؤال ۷: آیا می‌توان در سفر معصیت که نماز در آن تمام است، روزه قضا یا روزه نذری و یا روزه مستحبّی گرفت یا نمی‌توان؟

پاسخ: صحیح است و اشکالی ندارد.

شغل او سفر کردن نباشد

[۱۲۹۷] سؤال ۸: آیا می‌شود کسی در شش ماه از هر سال، سفر را شغل خود قرار دهد و شش ماه، ساکن در محل باشد؟ و اگر می‌شود، پس از شش ماه سکونت در محلّ خود، در سفر اول حکمش چیست؟

پاسخ: مفروض سؤال، امکان‌پذیر است و در سفر اول، باید نماز را قصر بخواند.

وطن و جایی که در حکم وطن است

[۱۲۹۸] سؤال ۹: آیا موطن پدر (در دو صورتی که زادگاه فرزند باشد یا نباشد)، برای فرزند نیز وطن محسوب می‌شود یا خیر؟ و ملاک وطن بودن مکانی برای انسان چیست؟

پاسخ: همان جایی که با پدر در آن جا زندگی می‌کردید و وطن پدر بوده، چه زادگاه شما باشد و چه نباشد، مادامی که از آن جا اعراض نکرده‌اید، وطن شما محسوب می‌شود و همچنین مکانی را که خودتان محلّ زندگی خود قرار داده‌اید، به طوری که شما در آن جا عرفاً مسافر حساب نشوید، در حکم وطن شماست.

[۱۲۹۹] سؤال ۱۰: زنی در عقد دائمی شوهری است که وطن او شهرستان دیگری است. آیا قبل از آغاز زندگی مشترک، شهرستانی که وطن شوهر است، وطن زن هم محسوب می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، وطن شوهر، وطن زن محسوب نمی‌شود.

[۱۳۰۰] سؤال ۱۱: خـانمی بعـد از ازدواج، برای زنـدگی به شـهر شوهرش منتقل شـده است. آیا نماز این خانم، هنگام سـفر به وطن اصلی خود تمام است؟

پاسخ: چنانچه احتمال بازگشتن این زن به وطن اصلی برای زندگی کردن (به همراه شوهر یا به تنهایی) جدّی باشد و ضعیف نباشد، نمـازش در وطن اصـلی خود تمام است و بایـد روزه‌اش را هم بگیرد و اگر این احتمال ضـعیف باشـد، اعراض از وطن اصـلی محقّق شده است و باید در آن جانمازش را قصر بخواند و روزه‌اش صحیح نیست.

[۱۳۰۱] سؤال ۱۲: من در حوزه علمیه رضویه لامرد تحصیل می‌کنم و در ماه مبارک رمضان، دور از وطن خود که فاصله آن بیش از چهار فرسخ از محلّ تحصیل است، به سر می‌برم. با توجه به این که سال اول تحصیل من در این حوزه است، آیا این جا وطن دوم من محسوب می‌شود یا خیر؟ و حکم نماز و روزه‌ام چیست؟

پاسخ: اگر تصـمیم دارید مدتی نسبتاً طولانی در حوزه علمیه مذکور بمانید، از زمانی که در آن محل به شما مسافر نگویند، بر محلّ مذکور احکام وطن مترتّب می‌شود و نمازتان تمام است و روزه را باید بگیرید.

[۱۳۰۲] سؤال ۱۳: خوابگاه دانشـجویی دانشگاه زنجان در داخل شهر زنجان و محلّ دانشگاه در فاصله پنج کیلومتری زنجان است. با عنـایت به این که دانشـجویان ساکن این خوابگاه افراد غیر بومی هسـتند و از اول روز تا غروب در دانشـگاه و شب را در خوابگاه به سر می‌برند، قصد اقامه آنها در خوابگاه و حکم نماز و روزه آنها در دانشگاه چگونه است؟

پاسـخ: در فرض سؤال، از زمـانی که دانشـجویان در آن جـا مسـافر محسوب نشونـد، نماز و روزه‌شان در محلّ خوابگاه و تمام شـهر زنجان و مسیر دانشگاه و خود دانشگاه، تمام است و احتیاج به قصد ده روز نیست و دانشگاه و شهر زنجان برای آنها در حکم وطن است.

[۱۳۰۳] سؤال ۱۴: تعـدادی از نظامیـان، برای گذرانـدن دوره‌های یک ساله جهت تکمیل دانش نظامی و مکتبی از سراسـر کشور به شیراز مسافرت می‌نمایند و مدت یک سال به طور تمام وقت، مشغول تحصـیل هسـتند. ضـمناً خوابگاه این دانشـجویان در شهرستان مرودشت است که در فاصله ۴۵ کیلومتری شـیراز است و هر روز این مسافت را طی می‌کننـد. با توجه به این که هیچ یک از این دو شهر، وطن آنها نیست، حکم نماز آنها از حیث قصر و اتمام چگونه است؟

پاسـخ: وطن بودن لازم نیست، چنانچه به آنها مسافر گفته نشود، کافی است و از زمانی که به آنها مسافر گفته نشود، نمازشان در هر دو شهر و در مسیر بین آنها تمام است و روزه‌هایشان را هم باید بگیرند.

[۱۳۰۴] سـؤال ۱۵: فاصـله کارخـانه پتروشـیمی اراک، از شـهر اراک حـدود بیست کیلومتر و خانه‌هـای سازمـانی که محلّ سـکونت کارکنان پتروشـیمی است، حدود هفت کیلومتر از کارخانه و ۲۷ کیلومتر از شـهر اراک فاصله دارد. وطن اصلی بعضی از کارکنان، شهر تهران است. اولاً بفرمایید حکم نماز و روزه این افراد که هر روز فاصـله بین کارخانه و محلّ سکونت فعلی (خانه‌های سازمانی) را طی می‌کننـد، چیست؟ و ثانیاً اگر هر از چنـدی جهت تهیه ضـروریات زنـدگی و امور دیگر به شـهر اراک برونـد، حکم آنها در رفت و برگشت چگونه است؟

پاسـخ: اگر مـدتی از ایـن وضـعیت گذشـته کـه دیگر بـه شـما در آن جـا مسـافر گفته نمی‌شـود، شـما در تردّد بین کارخـانه و محلّ سکونت، حکم مسافر را ندارید و نمازتان در محلّ کار و محلّ سکونت و در مسیر بین آن دو تمام است و روزه هم بگیرید و اگر به محلّی در داخل شـهر اراک برویـد که مجموع مسـیر رفت و برگشت به انـدازه هشت فرسخ یا بیشتر باشد و هر یک از مسـیر رفت و مسیر برگشت نیز چهار فرسخ یا بیشتر باشد، مسافر هستید ودر راه و در آن محل نمازتان شکسته است و اگر یکی از دو مسیر رفت و برگشت کمتر از چهـار فرسـخ باشـد و مسـیر دیگر نیز به انـدازه هشت فرسـخ نباشـد، بایـد در رفت و برگشت و در آن محـل، بنا بر احتیاط واجب نماز را هم شکسـته و هم تمام بخوانیـد و اگر کارخانه در مسـیر حرکت به سـمت اراک واقع شـده باشـد، باید ابتدای

مسافت را از کارخانه حساب کنید؛ ولی در هر صورت پس از بازگشت به محلّ کار یا محلّ سکونت، نمازتان تمام است.

[۱۳۰۵] سؤال ۱۶: در یک منطقه نظامی که در فاصله پنجاه کیلومتری شهر قرار دارد، تعدادی از پرسنل نظامی به همراه خانواده خود زندگی می‌کنند و مدت اقامت آنها در منطقه، معلوم نیست؛ ولی کمتر از دو سال هم نیست. لطفاً به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

الف. پرسنل، برای انجام دادن امور اداری، در فاصله کمتر از ده روز، یک یا دو بار به شهر اعزام می‌گردند و خانواده آنها نیز برای خرید مایحتاج زندگی و تفریح، هر هفته به شهر مسافرت می‌کنند. وظیفه آنها در منطقه چیست؟

پاسخ: در مفروض سؤال، محلّ زندگی نظامیان و خانواده آنان از زمانی که در آن جا مسافر محسوب نشوند در حکم وطن آنان محسوب می‌شود؛ ولی در سفر خود به شهر، مسافر محسوب می‌شوند و نمازشان قصر است.

ب. بعضی از فرزندان پرسنل، در شهر مشغول به تحصیل هستند و هر روز به شهر می‌روند. تکلیف آنها در منطقه چیست؟

پاسخ: فرزندان، علاوه بر منطقه، در سفر تحصیلی (در مسیر بین محلّ تحصیل و خانه و در محلّ تحصیل)، نمازشان تمام است.

ج. اگر پرسنل و خانواده آنها در محدوده کمتر از حدّ ترخّص مسافرت کنند، وظیفه آنها در منطقه چیست؟

پاسخ: اگر منطقه نظامی خیلی وسیع نباشد، برای خانواده، تمام منطقه و اگر خیلی وسیع باشد، قسمت مسکونی و توابع آن (حوالی بخش مسکونی) در حکم وطن است و برای نظامیان، علاوه بر قسمت مسکونی، محلّ کار نیز در حکم وطن است و سفر به کمتر از حدّ ترخّص و یا بیشتر از آن که به حدّ سفر شرعی نرسد، موجب قصر نماز نمی‌شود.

د. پرسنلی که در ناو خدمت می‌کنند، به مأموریت دریایی اعزام می‌شوند و گاهی یک هفته یا بیشتر و یا کمتر در دریا می‌مانند و معلوم نیست که چند روز در منطقه بمانند و ممکن است در بین ده روز، دو مرتبه هم به دریا اعزام شوند، آیا در مورد این افراد صدق می‌کند که شغل آنها سفر است و نماز آنها در دریا و منطقه چه حکمی دارد؟

ه. پرسنلی که در منطقه راننده هستند و به شهر ایاب و ذهاب می‌کنند و یا به مأموریت‌های خارج از محدوده شهر می‌روند، حکم نمازشان در سفر و منطقه چیست؟

پاسخ: در مفروض هر دو سؤال که پرسنل به مدت طولانی در منطقه سکونت دارند، اگر بیشتر روزها را در سفر باشند، در منطقه و سفر (غیر از سفر اول)، نمازشان تمام است و صدق می‌کند که شغل آنها در سفر است؛ ولی اگر ده روز، بدون سفر شرعی در منطقه بمانند،پس از آن در سفر اول نمازشان قصر است.

و. سربازانی که در منطقه هستند و هر هفته برای شرکت در نماز جمعه یا امور شخصی به شهر می‌روند، وظیفه شان چیست؟

پاسخ: در منطقه، حکم آنها مانند حکم سایر پرسنل است که در پاسخ قسمت «الف» بیان شد و در مفروض سؤال، در مورد سفر به شهر، نمازشان در راه و در مقصد قصر است.

[۱۳۰۶] سؤال ۱۷: آیا محلّ کارِ ثابت (مانند محلّ خرید و فروش و مغازه که هر روز یا اغلب روزها به آن جا رفت و آمد می‌شود)، اگر فاصله‌اش از محلّ زندگی به اندازه مسافت شرعی باشد، حکم وطن را دارد؟

پاسخ: از زمانی که در آن جا به شما مسافر نگویند، حکم وطن را دارد.

[۱۳۰۷] سؤال ۱۸: طلبه‌ای بیش از ده سال است که مشغول تحصیل در قم است و خانه‌اش هم در آن جاست، اما مدتی است که محلّ کارش در تهران است و روز شنبه به تهران می‌رود و پنجشنبه به قم باز می‌گردد. حکم نماز و روزه‌اش چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، نمازش در تهران و قم تمام است و روزه‌اش را باید بگیرد.

[۱۳۰۸] سؤال ۱۹: بعضی از آموزگاران، شش روز از هفته را به جهت شغلشان به منطقه‌ای دیگر سفر می‌کنند و یک روز را در وطنشان به سر می‌برند، تکلیف نماز و روزه این اشخاص چیست؟

پاسخ: نماز آنها در محلّ کار تمام است و باید روزه‌های خود را بگیرند.

[۱۳۰۹] سؤال ۲۰: اشخاصی که فقط به مدت یک ماه برای آموزگاری یا تبلیغ از وطن به محلّ کار رفت و آمد می‌کنند و یا منبر می‌روند، حکم نمازشان در محلّ خدمت چیست؟

پاسخ: اگر بقیه شرایط قصر موجود باشد، حکم نماز آنها قصر است و روزه هم نمی‌توانند بگیرند.

[۱۳۱۰] سؤال ۲۱: آیا اعراض نمودن از وطن، با مسافرت گاه به گاه به آن و ماندن چندین روز در آن جا منافات دارد؟

پاسخ: منافاتی ندارد.

بلاد کبیره

[۱۳۱۱] سؤال ۲۲: آیا تهران از بلاد کبیره است؟

پاسخ: تهران از بلاد کبیره است؛ ولی بلاد کبیره و غیر کبیره، حکمشان فرقی ندارد.

[۱۳۱۲] سؤال ۲۳: شهر شیراز جزء بلاد کبیره محسوب نشده؛ اما فاصله شمال تا جنوب و شرق تا غرب آن بسیار گسترده و طول مسافت آن بعضاً مثل بلاد کبیره است. حکم نماز و روزه در این شهر چگونه است؟

پاسخ: بلاد کبیره و صغیره، از نظر احکام تفاوتی ندارند.

چیزهایی که سفر را قطع می‌کند

قصد ده روز

[۱۳۱۳] سؤال ۲۴: کسی که قصد عشره نموده است، تا چه مسافتی و به چه مدت می‌تواند از محلّی که قصد کرده، خارج شود؟

پاسخ: به اطراف نزدیک محلّ اقامت می‌تواند برود و رفتن به خارج از حدّ ترخّص نیز اگر به حدّ مسافت شرعی نرسد، چنانچه دو سه ساعت باشد، ضرری به اقامه‌اش نمی‌زند.

[۱۳۱۴] سؤال ۲۵: مسافر، در حالی که نماز ظهر و عصر را نخوانده است، وارد شهری می‌شود که می‌خواهد در آن جا قصد اقامه نماید. در صورتی که از وقت نماز، بیش از چهار رکعت باقی نمانده باشد، آیا می‌تواند قصد اقامه ده روز نماید، در حالی که با این قصد، نماز ظهرش قضا می‌شود و باید مشغول نماز عصر شود؟

پاسخ: احتیاط این است که اگر ضرورتی وجود نداشته باشد، قصد اقامه نکند.

[۱۳۱۵] سؤال ۲۶: زنی که به مسافرت رفته و قصدش این است که ده روز در جایی بماند، اگر از ابتدای اقامت ده روزه خود حائض شود و مثلاً پس از هشت روز پاک گردد، در روزهای باقی مانده، نمازش تمام است یا شکسته؟

پاسخ: نمازهایش را باید تمام بخواند.

[۱۳۱۶] سؤال ۲۷: طلبه‌ای در ایّام ماه محرم و صفر جهت تبلیغ از شهر خود به شهر دیگر رفته و قصد ماندن ده روز را نکرده است. آیا می‌تواند با توجه به این که نمازش شکسته است، در امامت جماعت برای مردم آن منطقه، نمازش را تمام بخواند و نماز خودش را دوباره به صورت شکسته بخواند؟

پاسخ: نمی‌تواند نمازش را تمام بخواند.البته می‌تواند موقع امامت در نماز جماعت، برای این که نمازش تمام باشد، نماز چهار رکعتی را که به طور مسلّم از خودش یا میّتی قضا شده است، بخواند.

[۱۳۱۷] سؤال ۲۸: طلّابی که در ماه مبارک رمضان در یک قریه سکونت اختیار می‌کنند، ولی از روز اول تصمیم دارند که برای امر

تبلیغ به روستاهای دیگر که در فاصله پنج و پانزده کیلومتری هستند، به طور روزانه و بیش از چند ساعت بروند و گاهی هم شب در آن جا بمانند، آیا راهی برای تمام خواندن نماز و گرفتن روزه دارند؟

پاسخ: مسافر هستند و قصد اقامه آنها درست نیست.

[۱۳۱۸] سؤال ۲۹: مسافری که به نیّت نماز دو رکعتی، نماز ظهر را شروع می کند، ولی در بین نماز، قصد اقامت ده روز می کند و همچنین کسی که قصد اقامت ده روز کرده، به نیّت نماز چهار رکعتی وارد نماز ظهر می‌شود و در بین نماز، از قصد ده روز بر می گردد، چه باید انجام دهد؟

پاسخ: در فرض اول، اگر وقت وسعت دارد و حداقل به اندازه یک رکعت برای نماز عصر وقت باقی می‌ماند، نماز ظهر را تمام می‌خواند و بعد از آن، نماز عصر را می‌خواند، وگرنه نماز ظهرش باطل است و باید مشغول نماز عصر شود و بعد قضای نماز ظهر را بخواند.در فرض دوم، نماز را باید شکسته بخواند، به شرط آن که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد و اگر داخل شده باشد، نماز باطل است و باید آن را قطع کند واز اول، نماز دو رکعتی بخواند.

[۱۳۱۹] سؤال ۳۰: مسافری بعد از قصد ده روز، یک نماز چهار رکعتی خوانده و از قصد اقامه هم عدول کرده است، ولی نمی‌داند که آیا عدول، قبل از نماز چهار رکعتی واقع شده یا بعد از آن. وظیفه‌اش نسبت به نمازهای آینده چیست؟

پاسخ: نمازهای بعدی را باید کامل بخواند، اگرچه احتیاط مستحب این است که بین قصر و اتمام جمع کند.

[۱۳۲۰] سؤال ۳۱: اگر در سفر، بعد از قصد ده روز، شروع به روزه گرفتن کنیم، ولی بعد از اذان ظهر و قبل از خواندن یک نماز چهار رکعتی، از قصد خود برگردیم، روزه ما در آن روز صحیح است یا خیر؟

پاسخ: روزه آن روز صحیح است.

سی روز توقّف به حال تردید

[۱۳۲۱] سؤال ۳۲: بیماری که مدتی طولانی در شهرستانی غیر از وطن خود بستری است و معلوم نیست که چه مدت دیگر درمان او طول بکشد، تکلیفش درباره نماز و روزه چیست؟

پاسخ: اگر از اولِ بستری شدن، مردّد است و نمی‌داند درمانش تا چه زمانی طول می کشد، تا سی روز نمازش قصر است و روزه هم نمی‌تواند بگیرد؛ ولی پس از آن، نمازش تمام است و روزه‌اش را در صورت نداشتن ضرر باید بگیرد.

مسائل دیگر نماز مسافر

[۱۳۲۲] سؤال ۳۳: گفته شده: «کسی که از روی جهل به حکم شرعی، نمازش را در سفر تمام بخواند، نمازش صحیح است و دوباره خواندن نماز لازم نیست». آیا حکم صحیح بودن نماز، درباره کسی که وظیفه‌اش تمام خواندن است، ولی از روی جهل به حکم، نمازش را شکسته می‌خواند نیز صادق است یا خیر؟

پاسخ: حکم صورت قبلی، در این صورت جاری نیست؛ بلکه نمازش باطل است و باید اعاده و یا قضا نماید.

[۱۳۲۳] سؤال ۳۴: آیا بر بچه ممیزی که می‌خواهد نماز بخواند، شکسته خواندن نماز در سفر و کامل خواندن آن در وطن، لازم است یا خیر؟

پاسخ: اگر می‌خواهد نماز را صحیح بخواند تا به ثواب آن برسد، چنانچه در وطن است، باید نماز را تمام بخواند و اگر مسافر است، باید قصر بخواند.

روزه مسافر

روزه کسانی که ناچارند برای شغل خود سفر کنند

[۱۳۲۴] سؤال ۳۵: آیا حکم نماز و روزه کسی که شغلش مسافرت است (مانند راننده) و کسی که مقدّمه شغلش سفر است، تفاوتی دارد؟

پاسخ: تفاوتی ندارد.

[۱۳۲۵] سؤال ۳۶: اگر فردی سرباز باشد و نتواند قصد ده روز کند و قبل از ده روز، به خانه برگردد، روزه او قبول است یا خیر؟

پاسخ: اگر سرباز، ده روز در یک محل نمی‌ماند، مسافر محسوب می‌شود و روزه‌اش صحیح نیست و نمازش شکسته است؛ ولی اگر عمده دوران سربازی را در یک محل خدمت کند و به حدّی در آن جا بماند که دیگر به او مسافر نگویند، محلّ خدمت برای او حکم وطن را دارد.

[۱۳۲۶] سؤال ۳۷: کارگرانی که محلّ کار آنها بیش از مسافت شرعی است و هر روز بعد از خوردن سحری و خواندن نماز صبح به محلّ کار خود می‌روند و قبل از ظهر به وطن خود باز می‌گردند، آیا می‌توانند روزه بگیرند؟

پاسخ: در مفروض سؤال، نماز و روزه آنها در محلّ کار و در بین راه، همانند محلّ سکونت، تمام و صحیح است.

[۱۳۲۷] سؤال ۳۸: کارگرانی که چند روز در کارخانه می‌مانند و کار می‌کنند و چند روز را در منزل استراحت می‌نمایند و فاصله بین کارخانه و محلّ زندگی آنها بیشتر از مسافت شرعی است، نسبت به نماز و روزه چه تکلیفی دارند؟

پاسخ: اگر تعداد روزهایی که در کارخانه می‌مانند، بیشتر از روزهایی باشد که در منزل استراحت می‌کنند، نمازشان در کارخانه کامل است و روزه را هم باید بگیرند و همین حکم را دارند کسانی که تعداد روزهای ماندنشان در کارخانه کمتر از تعداد روزهای استراحت در منزل است، ولی در هر سه روز، یک بار به کارخانه رفت و آمد می‌کنند.

[۱۳۲۸] سؤال ۳۹: این جانب مدت ده سال است که کرج را وطن خود انتخاب نموده‌ام و سه ماه پیش، در سازمانی در شهر تهران به صورت قرار داد ۸۹ روزه مشغول به کار شدم و اکنون ۸۹ روز تمام شده و قرار داد یک ساله بسته‌ام و هر روز صبح از کرج به تهران می‌روم و بعد از ظهر برمی‌گردم. تکلیف من در مورد نماز و روزه چیست؟

پاسخ: در تهران و کرج و در بین راه، نمازتان تمام است و روزه هم باید بگیرید.

[۱۳۲۹] سؤال ۴۰: سپاه پاسداران به شخصی مأموریت می‌دهد که به یکی از استان‌های هم جوار بندر عباس، به مدت پنج روز جهت امور نظامی برود. تکلیف نماز و روزه‌اش چیست؟ اگر برای امور نظامی به جزایر اطراف برود، تکلیف چیست؟ سربازی که همراه اوست، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر محلّ کارش بندر عباس است و گاهی به او مأموریت داده می‌شود و بیش از مسافت شرعی را طی می‌کند، مسافر محسوب می‌شود و حکم سرباز نیز همین است.

[۱۳۳۰] سؤال ۴۱: افرادی که شغلشان ورزش است (اعم از بازیکنان یا مربّی یا همراهان دیگر) و برای مسابقات به شهرها و کشورهای مختلف اعزام می‌شوند، آیا حکم نماز و روزه‌هایشان، حکم نماز و روزه مسافر است؟

پاسخ: اگر هر سه روز، یک بار برای شغلشان سفر کنند و به وطن بازگردند و یا این که تعداد روزهایی که در سفر هستند، بیشتر از تعداد روزهایی باشد که در وطن هستند، نمازشان در سفر تمام است و روزه‌هایشان را هم باید بگیرند، وگرنه حکم مسافر را دارند.

[۱۳۳۱] سؤال ۴۲: شخصی محلّ سکونتش در کرج و محلّ کارش هفته‌ای چند روز در هشتگرد و چند روز در طالقان است و در این مسیر، همیشه در حال ایاب و ذهاب است. این شخص، نماز و روزه‌اش را به چه صورت باید انجام دهد؟

پاسخ: نماز او تمام است و روزه‌اش را باید بگیرد، مگر این که ده روز در وطنش بماند و یا در جایی اقامت کند، که در این صورت، در سفر اول، نماز او قصر است.

[۱۳۳۲] سؤال ۴۳: تکلیف نماز و روزه دانشجویی که در شهر دیگری غیر از محلّ زندگی‌اش درس می‌خواند و هر روز برای درس به آن شهر می‌رود، چیست؟ در بین راه، نماز را قصر بخواند یا تمام؟

پاسخ: نماز او در راه و در محلّ درس تمام است و روزه هم باید بگیرد.

[۱۳۳۳] سؤال ۴۴: الف. کسی در محلّی مغازه و فروشگاه دارد، ولی جای خریدش جای دیگری است و مرتّب برای خرید، با ماشین می‌رود و جنس می‌آورد و می‌فروشد یا جنس را به جاهای دیگر می‌برد و می‌فروشد و برمی‌گردد. آیا این شخص، حکم دائم السفر را پیدا می‌کند؟

ب. تکلیف نماز و روزه اهل منبری که اغلب هفته‌ها برای وعظ و ارشاد او را به شهرهای دیگر دعوت می‌کنند، چیست؟

پاسخ: اگر حداقل هر سه روز یک بار و یا هر شش روز دو بار و... سفر کند و یا اگر تعداد سفر او کمتر از این است، تعداد روزهایی که در سفر است بیشتر از تعداد روزهای در وطن باشد، نمازش در سفر کامل است و روزه هم باید بگیرد.

[۱۳۳۴] سؤال ۴۵: راننده‌ای در خطی کار می‌کرد که مسافت آن کمتر از مسافت شرعی بود. اکنون چند ماه است که در خطی کار می‌کند که مسافت آن به اندازه حد شرعی است؛ ولی ممکن است باز خط عوض شود و در کمتر از مسافت شرعی کار کند. حکم نماز و روزه او چگونه است؟

پاسخ: نمازش تمام است و روزه هم باید بگیرد.

[۱۳۳۵] سؤال ۴۶: مهندسی در کارخانه‌ای کار می‌کند و اغلب روزها از خانه به آن کارخانه می‌رود و بر می‌گردد و ممکن است یک یا دو روز، کارش تعطیل شود. نماز و روزه این شخص چگونه است؟

پاسخ: نماز این شخص در محلّ کار و در رفت و برگشت، تمام است و روزه هم باید بگیرد.

[۱۳۳۶] سؤال ۴۷: کسی در محلّی کاری پیدا کرده و آن محل، با محلّ زندگی‌اش چهار یا پنج فرسخ فاصله دارد و هر روز به آن جا رفت و آمد می‌کند؛ ولی نمی‌داند کارش در آن جا دائمی خواهد بود یا موقّتی است. تکلیف نماز و روزه این شخص چیست؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر به مقداری در آن محل، کارش ادامه پیدا کند که دیگر در آن جا به او مسافر گفته نشود، آن محل برایش حکم وطن را پیدا می‌کند و نیز اگر رفت و آمدش به آن جا برای کار به حدّی باشد که بگویند کار و شغل او در سفر است، هم در محلّ کار و هم در بین راه، نمازش تمام است.

[۱۳۳۷] سؤال ۴۸: فردی به عنوان نیروی رسمی، در سپاه پاسداران مشغول به کار است. تکلیف وی در موارد ذیل چیست:

الف. سفر، مقدمه شغل اوست؛ یعنی فاصله بین محلّ کار و شهری که در آن زندگی می‌کند، به اندازه مسافت شرعی است. اگر او بخواهد هفته‌ای یک بار بین شهر خود و محلّ کار رفت و آمد نماید، چه باید بکند؟

ب. اگر ساعت یازده از محلّ کار خارج شود و در بین راه، اذان گفته شود و بخواهد نماز بخواند، قصر بخواند یا کامل؟

پاسخ: چنانچه مدتی از اشتغال او در آن محل گذشته، به طوری که دیگر در آن جا به او مسافر گفته نمی‌شود، محلّ کار برای او حکم وطن را دارد و نمازش در محلّ کار تمام است و روزه‌اش را هم باید در آن جا بگیرد؛ ولی در بین راه نمازش شکسته است؛ اما قبل از گذشتن این مدت از اشتغال، نمازش هم در محلّ کار و هم در بین راه شکسته است و نمی‌تواند روزه‌اش را بگیرد، مگر آن که روزهایی که در محلّ کار می‌ماند، بیشتر از تعداد روزهایی باشد که در منزل می‌ماند که در این صورت، هم در محلّ کار و هم در بین راه نمازش کامل است.

ج. اگر ساعت یازده از محلّ کار خارج و به منظور کار شخصی، به مقصد شهر دیگری که فاصله‌اش بیشتر از مسافت شرعی است،

حرکت کند، تکلیفش چیست؟

پاسخ: با توجه به پاسخ قسمت «الف» و «ب»، اگر محلّ کار در حکم وطن او باشد، چنانچه به قصد مسافت شرعی از حدّ ترخّص محلّ کار خارج شود، باید نمازش را شکسته بخواند و اگر محلّ کار در حکم وطن او نباشد، به محض خروج از محلّ کار نمازش شکسته است.

روزه نذری در سفر

[۱۳۳۸] سؤال ۴۹: آیا انسان می‌تواند نذر کند که در سفر روزه بگیرد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۳۳۹] سؤال ۵۰: کسی که نذر دارد که روز اول هر ماه را روزه بگیرد، اگر روز اول ماه، مصادف با ایّام مسافرت او شد، آیا باید به نذرش عمل کند یا بعداً قضایش را به جا آورد یا هیچ تکلیفی ندارد؟

پاسخ: اگر نذر کرده که حتی در سفر هم روزه بگیرد، در این صورت باید همان روز را در سفر روزه بگیرد و اگر این طور نذر نکرده، می‌تواند سفر کند و سپس قضای آن را به جا آورد.

[۱۳۴۰] سؤال ۵۱: آیا انسان در زمانی که در مکه یا مدینه یا شهر دیگری است، می‌تواند نذر کند که در این شهر و در حال مسافرت روزه بگیرد یا لازم است پیش از رسیدن به آن شهر، نذر کرده باشد؟

پاسخ: در مدینه سه روز روزه گرفتن مستحب است و در سفر، روزه نذری گرفتن اشکال ندارد؛ ولی باید نذر کرده باشد که روزه را در سفر بگیرد و در هر کجا که نذر کرده باشد، نذرش نافذ است.

[۱۳۴۱] سؤال ۵۲: شخصی نیّت و نذر کرده که هر دوشنبه را روزه بگیرد و در نیّتش این که روزه گرفتن او در روزهای دوشنبه باشد، لحاظ شده و فرقی برایش نمی‌کند که روزه قضای پدر و مادرش باشد یا روزه قضای خودش یا روزه مستحبّی که به واسطه این نذر، واجب شده است. حال اگر در روز دوشنبه مسافر باشد، آیا می‌تواند روزه قضای خود یا پدر و مادر یا اقوام خود را نیّت کند؟

پاسخ: اگر هنگام نذر قصد کرده که حتی اگر در حال سفر هم باشد، روزه بگیرد، در سفر می‌تواند روزه مستحبّی را بگیرد؛ ولی روزه قضای خود یا دیگران را نمی‌تواند در سفر بگیرد.

[۱۳۴۲] سؤال ۵۳: کسی نذر می‌کند در روزهای معیّنی که کمتر از ده روز است و قرار است به مسافرت برود، در سفر روزه بگیرد. اگر برنامه مسافرتش منتفی شود، آیا با توجه به این که نذر کرده بود که در سفر روزه بگیرد، باز هم گرفتن روزه واجب است یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، گرفتن روزه واجب نیست.

[۱۳۴۳] سؤال ۵۴: کسی که نذر کرده تمام ماه شعبان را روزه بگیرد، آیا جایز است در این ماه مسافرت کند؟

پاسخ: اگر نذر کرده که حتی در سفر نیز روزه بگیرد، می‌تواند به سفر برود و باید روزه‌اش را در سفر هم بگیرد و اگر نذر نکرده باشد که حتی در حال سفر هم روزه بگیرد، می‌تواند سفر کند و بعد از مسافرت قضای آن را به جا آورد.

روزه مستحبّی در سفر

[۱۳۴۴] سؤال ۵۵: گرفتن روزه مستحبّی در سفر چه حکمی دارد؟
پاسخ: روزه مستحبّی را نمی‌توان در سفر گرفت، مگر این که نذر کرده باشد که روزه را در سفر بگیرد یا نذر کرده باشد که روز معیّنی را چه در سفر باشد و چه در حضر، روزه بگیرد که در این صورت اشکال ندارد.

سؤالات دیگر روزه مسافر

[۱۳۴۵] سؤال ۵۶: کسی که در ماه رمضان، قبل از ظهر، به قصد مسافرت شرعی از منزل حرکت می‌کند، ولی حرکتش را طوری تنظیم می‌کند که قبل از اذان ظهر از حدّ ترخّص خارج نشود، آیا روزه‌اش صحیح است؟
پاسخ: بنا بر احتیاط باید آن روز را روزه بگیرد و سپس قضا نماید.
[۱۳۴۶] سؤال ۵۷: شخصی یقین دارد قبل از ظهر، در ماه مبارک رمضان مسافرت می‌کند و بنا بر این از ابتدا نیّت روزه آن روز را نمی‌کند. اگر قبل از شروع سفر با توجه به این که نیّت روزه نداشته، افطار کند، جایز است یا نه؟
پاسخ: در صورت فرض شده، جایز نیست افطار کند تا این که از حدّ ترخّص بگذرد.
[۱۳۴۷] سؤال ۵۸: کسی که در ماه رمضان، سحری خورده و یقین دارد که قبل از ظهر به وطنش می‌رسد، آیا باید قبل از اذان صبح، نیّت روزه کند یا بعد از رسیدن به وطن؟
پاسخ: نیّت کردن برای روزه، در حال سفر صحیح نیست؛ ولی اگر قبل از ظهر به وطن برسد و تا آن زمان، افطار نکرده باشد، باید نیّت روزه کند و روزه‌اش صحیح است.
[۱۳۴۸] سؤال ۵۹: در رساله‌های عملیه آمده است: «کسی که حکم شکسته شدن نماز در سفر را نمی‌داند و نمازش را چهار رکعتی می‌خواند، نمازش صحیح است و اعاده در وقت و قضای در خارج وقت لازم ندارد». آیا این حکم، در مورد روزه در سفر هم وجود دارد یا خیر؟
پاسخ: اگر جاهل باشد که در مسافرت باید روزه را افطار کند و روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح است و قضا ندارد و همچنین اگر به علت جهل به موضوع یا خصوصیات موضوع روزه بگیرد (مثل این که سفرش به اندازه مسافت شرعی باشد، ولی او نداند که به اندازه مسافت شرعی است)، باز هم روزه‌اش صحیح است و قضا ندارد.
[۱۳۴۹] سؤال ۶۰: کسی که در ماه رمضان، به مقدار مسافت شرعی به سفر می‌رود و در همان روز، پیش از اذان ظهر به وطن بر می‌گردد، اگر چیزی از مفطرات روزه را انجام نداده باشد، آیا می‌تواند آن روز را روزه بگیرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، وقتی به وطن رسید، باید نیّت روزه رمضان نماید و روزه‌اش صحیح است.
[۱۳۵۰] سؤال ۶۱: اگر مسافری در ماه رمضان جنب باشد و پیش از ظهر با حال جنابت به محلّ سکونت خود برسد، آیا روزه آن روز بر او واجب است؟
پاسخ: اگر قبل از طلوع فجر جنب شده و عمداً تا طلوع فجر بر جنابت باقی مانده یا این که پس از طلوع فجر در سفر عمداً خودش را جنب کرده باشد، آن روز را نمی‌تواند روزه بگیرد و باید بعد از رمضان قضای آن را به جا آورد و اگر پس از طلوع فجر بدون اختیار جنب شده باشد (مثل این که در خواب محتلم شده باشد)، باید آن روز را روزه بگیرد و روزه‌اش صحیح است و اگر پیش از طلوع فجر جنب شده باشد، ولی بقای بر جنابت او تا طلوع فجر عمدی نباشد (مثل این که در خواب، پیش از طلوع فجر محتلم شود و بعد از اذان صبح از خواب بیدار شود)، احتیاط واجب این است که آن روز را روزه بگیرد و بعد از رمضان نیز آن را قضا نماید.
[۱۳۵۱] سؤال ۶۲: مسافری در حال روزه ماه رمضان، نزدیک غروب در هواپیما می‌نشیند و به سوی مغرب حرکت می‌کند. اگر

هنوز در هواپیما آفتاب را ببیند و آفتاب غروب نکرده باشد، ولی در مبدئی که از آن حرکت کرده، قدری هم از غروب آفتاب گذشته باشد، آیا می‌تواند روزه خود را بخورد؟

پاسخ: مادامی که آفتاب برای آن شخص غروب نکرده است، افطار جایز نیست، هر چند در شهری که او بوده، آفتاب غروب کرده باشد.

[۱۳۵۲] سؤال ۶۳: کسی که در ماه رمضان هر شب از حدّ ترخّص محلّ اقامت خود و به مقدار کمتر از مسافت شرعی خارج می‌شود و در همان شب یا بعد از اذان صبح و قبل از زوال باز می‌گردد، روزه‌اش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اگر به محلّی که می‌رود، جزء توابع محلّ اقامت مثل مزارع و بساتین و... و ملحق به محلّ اقامت باشد، به طوری که رفتن به آن جا منافی با صدق عرفی اقامه در بلد نداشته باشد و یا اگر این طور نیست، زمان خروج از محلّ اقامه بیش از یکی دو ساعت نباشد، اشکال ندارد، وگرنه تحقّق اقامه مشکل است.

[۱۳۵۳] سؤال ۶۴: تعدادی از ایرانیان در ماه مبارک رمضان عازم سوریه می‌شوند و مایلند قصد ده روز کنند و روزه بگیرند. زائران معمولاً ـ در منطقه زینبیه یا دمشق مستقر می‌شوند و هر روز بین این دو مکان تردّد دارند و فاصله میدان مرجه در مرکز دمشق تا زینبیه، حدود سیزده کیلومتر است و هم اکنون تقریباً دمشق و زینبیه به هم متصل شده‌اند. آیا زائران می‌توانند در یکی از این دو مکان، قصد ده روز نموده، روزه بگیرند و روزها بین این دو مکان تردّد نمایند؟

پاسخ: اگر به طوری به هم متصل یا نزدیک باشند که مجموعاً یک شهر محسوب شوند یا آن که منطقه زیارتگاه، جزء حومه و توابع شهر باشد و عرفاً رفت و آمد و توقّف در آن جا منافی با اقامت در آن شهر محسوب نشود، می‌توانند قصد اقامت کنند و نمازشان تمام و روزه‌هایشان صحیح است.

[۱۳۵۴] سؤال ۶۵: اگر به یکی از چهار مکانی سفر کنیم که در مسافرت می‌توان نماز را در آن مکان‌ها هم قصر و هم تمام خواند و قصدمان این باشد که نمازمان را تمام بخوانیم، آیا می‌توانیم در این صورت در مکان‌های ذکر شده، روزه هم بگیریم یا نه؟

پاسخ: روزه گرفتن در آن چهار مکان صحیح نیست، مگر آن که مانند دیگر جاهایی که به آنها سفر می‌کنید، قصد ده روز نمایید و یا اگر قصد ده روز نمی‌کنید، سی روز به حال تردید بمانید که پس از گذشت سی روز می‌توانید روزه بگیرید. البته می‌توان برای برآورده شدن حاجات، در شهر مدینه بدون قصد ده روز، سه روز روزه مستحبّی گرفت و احتیاط این است که در روزهای چهار شنبه، پنجشنبه و جمعه باشد.

[۱۳۵۵] سؤال ۶۶: این جانب به اتفاق همسر و سه نفر از دوستان، در روز اول ماه مبارک رمضان، زیارت عتبات عالیات عراق نصیبمان شده است. با توجه به این که نمی‌توان در موقع زیارت روزه گرفت، رفتن به این سفر، چه طور است؟

پاسخ: اشکالی در این سفر نیست و ان شاء اللّه ثواب هم دارد.

[۱۳۵۶] سؤال ۶۷: مردی شغلش سفر کردن است و همسرش هم در سفر او را همراهی می‌کند؛ ولی شغل همسرش سفر کردن نیست؛ بلکه می‌خواهد صرفاً همراه شوهرش باشد و یا به قصد خدمت کردن به شوهر، او را همراهی می‌کند. حکم نماز و روزه این زن چگونه است؟

پاسخ: در فرض مذکور، در هر دو صورت باید نمازش را قصر بخواند و روزه‌اش را افطار نماید و اشکالی ندارد.

اعتکاف مسافر

[۱۳۵۷] سؤال ۶۸: بسیاری از زائران خانه خدا، خواهان اعتکاف در مسجد الحرام هستند. با توجه به فرصت معنوی و لزوم روزه

گرفتن برای اعتکاف و مسافر بودن زائران در مکه مکرّمه، آیا می‌توانند پس از حضور در مکه مکرّمه با نذر کردن، به اعتکاف بپردازند؟

پاسخ: با نذر می‌توانند در سفر روزه بگیرند؛ بنا بر این اعتکاف آنان مانعی ندارد.

[۱۳۵۸] سؤال ۶۹: کسی که مسافر است و دوست دارد در مراسم اعتکاف شرکت کند، چه باید بکند؟

پاسخ: اگر نذر کند که در حال سفر روزه بگیرد، مشکل اعتکاف از ناحیه روزه رفع می‌شود و می‌تواند در حالی که مسافر است، معتکف شود.

[۱۳۵۹] سؤال ۷۰: شخصی نذر کرده در ایّام البیض ماه رجب، در مسجد مقدس جمکران معتکف شود و نذر کرده که در صورت مسافر بودن، روزه هم بگیرد. آیا نذر و اعتکاف او در صورت مسافر بودن صحیح است؟

پاسخ: نذر و اعتکاف مذکور، اشکال ندارد.

خمس

{خمس و وجوب آن}

[۱۳۶۰] سؤال ۱: خمس و زکات، به عین اموال مکلّف تعلّق می‌گیرد یا بر ذمّه او می‌آید؟

پاسخ: خمس و زکات، هر دو حقّی هستند که به مالیت اموال تعلّق می‌گیرند، نه به عین اموال و قابلیت انتقال به ذمّه را دارند.

[۱۳۶۱] سؤال ۲: با توجه به این که خمس از ضروریات دین است و منکر آن، مرتد محسوب می‌شود، اگر شخصی اعلام نماید سهم امام‌علیه السلام که نصف خمس است، در زمان غیبت امام‌علیه السلام نباید پرداخت شود، آیا این شخص، منکر ضروری دین محسوب می‌شود و حکم کافر بر او جاری است یا خیر؟

پاسخ: انکار نمودن چیزی از طرف منکر، با اعتقاد به این که آن چیز جزء دین است و انکارش باعث انکار توحید و نبوت می‌شود، موجب کفر و ارتداد است، وگرنه موجب کفر و ارتداد نمی‌شود.

[۱۳۶۲] سؤال ۳: حکم شخصی که خمس خود را نمی‌دهد و یا در پرداخت آن سستی به خرج می‌دهد، از نظر خدا و رسول او چیست؟

پاسخ: معصیت نموده و تصرّفش در مالی که خمس آن را نداده، جایز نیست، مگر این که به ذمّه خود بگیرد که خمس را بدهد که در این صورت، تصرّف در آن مال جایز است.

[۱۳۶۳] سؤال ۴: عده‌ای گمان می‌کنند که سادات نباید خمس پرداخت کنند و فقط خمس را دریافت می‌کنند. آیا این مطلب، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: سادات و غیر سادات در مسأله وجوب پرداخت خمس فرقی ندارند.

[۱۳۶۴] سؤال ۵: شروع وجوب خمس از چه زمانی است؟

پاسخ: از زمان حصول ربح و درآمد برای مکلّف، خمس به آن تعلّق می‌گیرد و برای پرداخت تا یک سال فرصت دارد، مگر این که در طول سال آن را در مؤونه مصرف کرده باشد که در این صورت پرداخت خمس آن واجب نیست.

[۱۳۶۵] سؤال ۶: اگر فردی از مرجعی تقلید می‌کرده که خمس بعضی از چیزها را واجب نمی‌دانسته و اکنون از مرجعی تقلید می‌کند که خمس آن چیزها را واجب می‌داند، وظیفه فعلی او چیست؟

پاسخ: اگر عین مال مذکور موجود باشد و جزء مؤونه محسوب نشود، باید خمس آن را طبق تقلیدِ فعلی بپردازد و آنچه در سابق بوده و مصرف شده، اکنون نسبت به آن، تکلیف ندارد.

خمس اموال و هزینه‌های گوناگون

درآمد حاصل از معدن

[۱۳۶۶] سؤال ۷: چیزهایی مثل گچ، آهک، نفت و نمک که از زمین استخراج شده است، اگر معلوم باشد که خمس آنها داده نشده است، آیا لازم است خمس آنها داده شود؟ و آیا استخراج کردن توسط دولت یا اشخاص، اثری در حکم دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر معدن توسط افراد استخراج شود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر توسط دولت استخراج شود، مؤمنین مجاز به تصرّف در آنها می‌باشند و لازم نیست خمس بپردازند.

[۱۳۶۷] سؤال ۸: حکم پرداخت خمس، در خصوص معادن دولتی چیست؟

پاسخ: اگر معادن به نحو مشروع در اختیار افراد قرار گرفته، ولو به صورت اجاره باشد، باید خمس مقداری را که استخراج کرده‌اند، بپردازند، وگرنه مؤمنین مجاز به تصرّف در آنها می‌باشند و لازم نیست خمس بپردازند.

[۱۳۶۸] سؤال ۹: آیا معدن سنگ هم در پرداخت خمس، حکم سایر معادن را دارد؟

پاسخ: در معدن، اگر بعد از کسر هزینه‌های استخراج، مقدار آن به حدّ نصاب رسید، خمس واجب است و نصاب آن به مقدار پانزده مثقال طلا است. حکم معدن سنگ نیز همانند حکم سایر معادن است.

[۱۳۶۹] سؤال ۱۰: مستأجری زمینی را که در آن معدن واقع شده است، اجاره می‌کند و به استخراج معدن می‌پردازد. پرداخت خمس منافع معدن، بر عهده مالک است یا مستأجر؟

پاسخ: خمس، بر عهده مستأجر است.

[۱۳۷۰] سؤال ۱۱: اگر مقداری از درآمد حاصل از معدن که پس از استخراج، خمس آن داده شده، تا سر سال باقی بماند، آیا باید دوباره خمس آن داده شود؟

پاسخ: یک بار خمس دادن کافی است و لازم نیست در سر سال خمسی، دوباره خمس آن را بپردازد.

[۱۳۷۱] سؤال ۱۲: معادنی مثل گچ و سنگ که پس از استخراج، خمس به آنها تعلّق گرفته و خمس آنها پرداخت نشده و محصول آنها در اماکن عمومی به کار رفته است، حکمش چیست؟ نماز در آنها چه صورتی دارد؟

پاسخ: شخصی که معدن گچ و سنگ را استخراج نموده و خمس آنها را نداده و به مصرف اماکن عمومی رسانده است، باید خمس آنها را بپردازد و یا از مرجع تقلیدش اجازه بگیرد که در آن صورت، اشکال برطرف می‌شود و در هر حال، مؤمنینی که در این گونه اماکن نماز می‌خوانند، تکلیفی ندارند و نمازشان صحیح است.

[۱۳۷۲] سؤال ۱۳: معدنی متعلّق به یک شرکت تعاونی با تعدادی عضو است. آیا خود شرکت باید قبل از پرداخت سود معدن به اعضای تعاونی، خمس معدن را بپردازد یا بر خود اعضا واجب است که خمس خود را از محلّ سود دریافتی بپردازند؟

پاسخ: پس از کسر هزینه‌ها، هر کس سهمش به اندازه نصاب در معدن (پانزده مثقال طلا) برسد، خمس آن بر او واجب است و اگر به اندازه نصاب نباشد، خمس واجب نیست.

مالی که از غوّاصی به دست آید

[۱۳۷۳] سؤال ۱۴: اگر شخصی به هنگام غوّاصی در دریا اشیای با ارزشی را که در دریا افتاده است، پیدا کند، حکمش چیست؟
پاسخ: حکم لُقطه را دارد، مگر این که بداند صاحب آن مال از آن اعراض کرده است که در این فرض، غوّاص مالک آن می‌شود؛ ولی از باب این که این مال از راه غوّاصی به دست آمده، خمس به آن تعلّق نمی گیرد.
مال حلال مخلوط به حرام
[۱۳۷۴] سؤال ۱۵: کسی که مال حرام با اموالش مخلوط شده و صاحبش را نمی‌شناسد و می‌داند که مقدار مال حرام، کمتر یا بیشتر از یک پنجم کلّ اموال است، ولی مقدار دقیق آن را نمی‌داند، آیا با دادن خمس، بقیه اموالش حلال می‌شود یا کار دیگری باید انجام دهد؟
پاسخ: بعید نیست که وجوب دادن خمس، به صورتی منحصر باشد که نمی‌داند حرام زیادتر و یا کمتر از خمس همه مال است؛ ولی اگر می‌داند حرام، کمتر از خمس همه مال است، بعید نیست که اگر قدر متیقّن را اخراج کند، کافی باشد، گرچه احتیاط، در اخراج خمس است، و اگر اجمالاً می‌داند که حرام، زیادتر از خمس همه مال است، واجب است بعد از دادن خمس، مقداری را هم علاوه بر خمس، به قدر متیقّن بپردازد و احتیاط این است که مقدار زاید بر خمس را نیز در مصارف خمس هزینه کند.
[۱۳۷۵] سؤال ۱۶: اگر مال حلالی که به آن خمس تعلّق گرفته، با مال حرام مخلوط شود و مقدار مال حرام و صاحب آن مجهول باشد، چگونه باید عمل کرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، اگر علم به بیشتر یا کمتر بودن مال حرام از یک پنجم کلّ مال مخلوط نداشته باشد، ابتدا خمس همه مال مخلوط را به جهت پاک شدن از حرام بدهد و سپس از مال باقی‌مانده، مقداری را که یقین دارد مال حلال است، خمسش را بپردازد.
[۱۳۷۶] سؤال ۱۷: اگر کسی با مال حلال مخلوط به حرام که وظیفه‌اش در مورد آن، پرداخت خمس است، قبل از پرداختن خمس، معامله و خرید و فروش کند، حکم وضعی و تکلیفی آن چیست؟
پاسخ: اگر برای تصرّف در آن مال اجازه نگرفته و پرداختن خمس را هم به عهده نگرفته باشد، از نظر تکلیفی جایز نیست؛ اما از جهت حکم وضعی، معامله صحیح است و باید به جای پرداخت خمس، قدر متیقّن از مقدار حرام را بپردازد.
[۱۳۷۷] سؤال ۱۸: کسی که حقّ دیگران بر ذمّه اوست، نه در عین اموال او، آیا باید مثل کسی که اموالش با حرام مخلوط شده است، خمس بدهد یا وظیفه‌اش چیز دیگری است؟
پاسخ: در صورت مذکور، خمس واجب نیست. اگر مقدار یا ارزش آن را می‌داند، ولی صاحبش را نمی‌شناسد و یا می‌داند صاحب آن در بین افراد غیر محصور است، با اجازه حاکم شرعی از طرف صاحبش صدقه بدهد و یا به خود حاکم شرع برساند و اگر می‌داند که صاحب آن در بین افراد محصور است، در صورت عدم امکان راضی کردن آنها، بین آنها توزیع کند و چنانچه مقدار و ارزش آن را نمی‌داند و تردید بین مقدار کمتر و مقدار بیشتر دارد، اگر مقدار کمتر را بپردازد، کافی است.

سرمایه، ابزار و وسایل کسب و کار

[۱۳۷۸] سؤال ۱۹: آیا به سرمایه خمس تعلّق می گیرد یا به سود حاصل از آن یا حکم مسأله به صورت دیگری است؟
پاسخ: اگر با سرمایه فقط مؤونه زندگی حاصل شود، خمس ندارد و اگر بیش از آن به دست آید، باید به نسبت زیادی، خمس آن پرداخت شود و منافع حاصل از آن، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس دارد.
[۱۳۷۹] سؤال ۲۰: آیا به ابزار کسب و کار انسان که از درآمد بین سال آن را تهیه می کند، خمس تعلّق می گیرد؟
پاسخ: اگر با آن ابزار فقط تحصیل مؤونه زندگی خود را می کند، خمس ندارد؛ ولی اگر زیادتر از مؤونه زندگی را به دست

می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن ابزار را بپردازد.

[۱۳۸۰] سؤال ۲۱: شخصی مقلّد مرجعی بوده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب نمی‌دانسته و سال‌ها بدین صورت گذشته و احیاناً در طول این سال‌ها مقداری از سرمایه و ابزار و آلاتی که خمس آنها داده نشده، از بین رفته است. اکنون پس از فوت آن مرجع بزرگوار، مقلّد مرجع دیگری شده که خمس سرمایه و ابزار کار را واجب می‌داند. آیا حالا نسبت به سرمایه و ابزار باقی مانده و از بین رفته، تکلیفی دارد؟

پاسخ: در مورد سرمایه و ابزار و آلاتی که عین آنها باقی مانده است، باید بر طبق فتوای مرجع تقلید فعلی‌اش عمل نماید و نسبت به سرمایه و ابزار و وسایل از بین رفته، وظیفه‌ای ندارد.

[۱۳۸۱] سؤال ۲۲: آیا خمس سرمایه و وسایل کسب و کار را باید موقع شروع به کسب و کار پرداخت کرد یا پس از گذشتن سال؟ اگر پس از گذشتن یک سال واجب می‌شود، باید یک سال تمام از آن بگذرد یا با رسیدن سال خمسی باید پرداخت شود؟

پاسخ: خمس سرمایه هم مانند خمس سایر منافع است؛ یعنی گذشتن یک سال تمام، ارفاق است و اگر بعد از یک سال تمام، خمس آن را بدهد، تکلیف خود را انجام داده است و اگر سال خمسی دارد و وقت آن زودتر می‌رسد، چنانچه خمس سرمایه را در این وقت هم بدهد، بی‌اشکال است و اگر هنگام شروع به کسب و کار هم پرداخت کند، صحیح است.

[۱۳۸۲] سؤال ۲۳: کسی که یک میلیون تومان سرمایه دارد و خمس آن را داده است، اگر در بین سال، مقدار زیادی از سرمایه او از بین برود، ولی تا پایان سال، دوباره مقدار زیادی سود کند و کسری سرمایه جبران شود، آیا لازم است خمس این مقدار را بپردازد؟ اگر تمام کسری جبران نشود، آیا جایز است از درآمد سال بعد، کسری سرمایه جبران شود؟

پاسخ: اگر بعد از حصول اولین سود، ضرری به سرمایه او وارد شود، می‌تواند آن را از درآمد آن سال کسر نماید؛ ولی ضرر سال قبل را نمی‌تواند از منافع سال بعد جبران کند، مگر این که در صورت عدم جبران، در مضیقه بیفتد.

[۱۳۸۳] سؤال ۲۴: شخصی یک میلیون تومان سرمایه دارد و در پایان سال خمسی دویست هزار تومان را به عنوان خمس می‌پردازد. آیا در پایان سال بعدی، سرمایه مخمّس را که دیگر لازم نیست خمس آن را بدهد، هشتصد هزار تومان حساب کند یا یک میلیون تومان؟

پاسخ: سرمایه مخمّس، هشتصد هزار تومان است.

[۱۳۸۴] سؤال ۲۵: کسی که از درآمد بین سال خود، آلات و ابزار کسب تهیه نموده و در آخر سال می‌خواهد خمس آنها را به عنوان سرمایه حساب کند، آیا باید قیمت فعلی آنها را در نظر بگیرید یا قیمت وقت خرید را؟ لازم به ذکر است که گاهی قیمت ابزار آلات بالا می‌رود و گاهی تنزّل پیدا می‌کند.

پاسخ: قیمت فعلی را حساب نماید.

[۱۳۸۵] سؤال ۲۶: کسی که خمس ابزار و آلات کسب و کارش را پرداخته است و در آخر سال خمسی قیمت ابزار و آلات زیاد شده است، آیا خمس جدیدی بر عهده‌اش آمده یا دیگر چیزی بر عهده‌اش نیست؟

پاسخ: ترقی قیمت آن ابزار و وسایل، تا فروخته نشده، خمس ندارد.

[۱۳۸۶] سؤال ۲۷: حکم خمس وسایل مصرفی پزشکی (مثل لوازم پانسمان و تزریق و...) که پزشکان برای بیماران استفاده می‌کنند، چیست؟

پاسخ: اگر در پایان سال خمسی چیزی از آنها باقی مانده باشد، به آنها خمس تعلّق می‌گیرد.

[۱۳۸۷] سؤال ۲۸: پزشکان برای معاینه و معالجه بیمار، نیاز به وسایل پزشکی دارند. در صورت خرید این وسایل، حکم خمس موارد ذیل چگونه است؟

الف. در صورتی که وسایل را به طور نقد خریداری کرده باشند.

ب. در صورتی که وسایل را به طور اقساطی خریداری کرده باشند و به تدریج در ظرف چند سال، اقساط آنها را بپردازند.

ج. در صورتی که مبلغی را وام گرفته و این وسایل را خریده باشند و ماهانه اقساط وام را بپردازند.

پاسخ: چنانچه آن وسایل را به صورت نقد خریده‌اند، اگر با آن وسایل، فقط مؤونه زندگی خود را تحصیل می‌کنند، نه بیش از آن را، به آن وسایل خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر بیش از مؤونه زندگی را به دست می‌آورند، به نسبت زیادی، خمس به آن وسایل تعلّق می‌گیرد و چنانچه وسایل پزشکی را به صورت قسطی و یا با گرفتن وام خریده‌اند، آن نسبتی از وسایل که قسط آن را پرداخته‌اند، اگر با آن کمتر و یا به اندازه مؤونه زندگی به دست می‌آورند، خمس ندارند و اگر بیش از مؤونه به دست می‌آورند، به نسبت زیادی به آنها خمس تعلّق می‌گیرد و به آن نسبتی از وسایل که هنوز قسط آنها پرداخت نشده، خمس تعلّق نمی‌گیرد، ولی درآمد حاصل از آن، چنانچه در مؤونه صرف نشود، خمس دارد.

[۱۳۸۸] سؤال ۲۹: چنانچه قسمتی از لوازم زندگی مورد نیاز خود را بفروشیم و با آن ابزار کار تهیه نماییم. آیا به پول آن خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر با ابزار کسب مذکور، فقط به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورید، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۳۸۹] سؤال ۳۰: کسی که با سرمایه قرضی به کسب و کار می‌پردازد، آیا لازم است خمس سرمایه خود را بدهد؟

پاسخ: تا قرض را ادا نکرده است، خمس ندارد؛ ولی وقتی که قرض را ادا کرد، به نسبت ادای قرض، سرمایه را محاسبه می‌کند، اگر با آن مقدار از سرمایه فقط مؤونه زندگی‌اش را به دست می‌آورد، خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه را تحصیل می‌کند، باید به نسبت زیادی، خمس آن مقدار از سرمایه را بپردازد.

[۱۳۹۰] سؤال ۳۱: شخصی است که اگر خمس سرمایه‌اش را بدهد، دیگر نمی‌تواند امرار معاش کند، تکلیفش چیست؟

پاسخ: دادن خمس لازم نیست.

[۱۳۹۱] سؤال ۳۲: چنانچه کالاهای هدیه داده شده، تبدیل به پول نقد شود و به عنوان سرمایه مورد استفاده قرار گیرد، مشمول خمس می‌شود یا حکم سرمایه مخمّس را دارد؟

پاسخ: هدیه، اگر مقدار آن به قدری نباشد که بتواند بخشی از زندگی انسان را اداره کند، خمس ندارد و اگر بتواند بخشی از زندگی را اداره کند، چنانچه قبل از گذشتن سال در مؤونه صرف شود، باز هم خمس ندارد و یکی از موارد صرف در مؤونه این است که آن را سرمایه قرار دهد و با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن به دست آید؛ ولی اگر هدیه را سرمایه خود قرار دهد و با آن بیش از مخارج زندگی را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آن را پرداخت کند.

سهام شرکت‌ها

[۱۳۹۲] سؤال ۳۳: اگر شخصی با درآمد بین سال سهام بخرد و مدتی پس از گذشتن سال خمسی، بدون این که خمس آنها را پرداخته باشد، با سود آنها را بفروشد، آیا باید فوراً خمس اصل سرمایه و سود حاصل از آن را بدهد یا خیر؟

پاسخ: باید فوراً خمس بالاترین قیمت سهام را از سر سال خمسی تا زمان فروش بپردازد.

[۱۳۹۳] سؤال ۳۴: کسی که منزل شخصی ندارد و از درآمد خود، سهامی از شرکت‌های دولتی یا خصوصی خریداری کرده، آیا به سهام او خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: به سهام، خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که برای تحصیل مؤونه زندگی، با درآمد خود به خرید و فروش سهام بپردازد و چیزی زیادتر از مؤونه عاید او نگردد.

[۱۳۹۴] سؤال ۳۵: کسی که سهام شرکت‌های دولتی یا غیر دولتی را خریده و چند سال از این موضوع گذشته و در طی این چند سال، به طور مرتّب ارزش و قیمت این سهام بالا و پایین رفته و در طیّ این مدت، خمس سهام را پرداخت نکرده است، چگونه باید خمس آنها را حساب کند؟

پاسخ: باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسیِ اول تا زمان پرداخت را بدهد.

[۱۳۹۵] سؤال ۳۶: شخصی خمس سهامی را که خریداری کرده، پرداخت نموده و پس از آن، ارزش سهام او بسیار بالا رفته است، آیا باز هم چیزی بدهکار است یا نه؟

پاسخ: باید سر هر سال خمسی، خمس ترقی واقعی قیمت سهام را بپردازد.

[۱۳۹۶] سؤال ۳۷: شرکتی تأسیس شده که متعلّق به رزمندگانِ یکی از لشکرهاست. هر فرد برابر اساسنامه شرکت، مقداری سهام خریداری نموده که بخشی از پول آن را به صورت نقد پرداخته و بقیه را لشکر از طرف او پرداخت وسرمایه گذاری نموده و به تدریج از حقوق او در طیّ چند سال کسر می‌کند و تا زمانی که تمام مبلغ پرداخت شده از طرف لشکر از حقوق فرد کسر نشود، آن فرد حقّ برداشت و انتقال به غیر را ندارد. آیا سرمایه‌ای را که لشکر گذاشته است، خمس دارد؟

پاسخ: تا اقساط به پایان نرسیده و نمی‌تواند در آن تصرّف نماید، اصل سرمایه، متعلّق خمس نیست؛ ولی پس از پایان اقساط، باید خمس ارزش فعلی سهام را بپردازد.

مغازه

[۱۳۹۷] سؤال ۳۸: مغازه‌ای که جهت کسب خریداری می‌شود، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر با کسب در آن مغازه، فقط تحصیل مؤونه زندگی شود، خمس ندارد.

[۱۳۹۸] سؤال ۳۹: کسی خانه‌ای ساخته و در آن چند مغازه هم احداث کرده است تا علاوه بر سکونت خود، از راه اجاره مغازه‌ها گذران زندگی نماید. آیا مغازه‌ها مانند خود خانه مسکونی جزء مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد یا حساب جداگانه دارد؟

پاسخ: اگر با اجاره مغازه‌ها فقط به اندازه مؤونه زندگی به دست می‌آید و نه بیشتر از آن، مشمول خمس نمی‌شوند.

[۱۳۹۹] سؤال ۴۰: آیا خمس مغازه را می‌توان از درآمد همان مغازه پرداخت کرد؟

پاسخ: بلی؛ ولی باید به مقدار یک چهارم ارزش مغازه باشد.

[۱۴۰۰] سؤال ۴۱: شخصی مغازه‌ای جهت کسب و کار خریده است. اکنون قیمت مغازه زیاد شده و این شخص قدرت پرداخت خمس مغازه به قیمت فعلی را ندارد. تکلیف او در این رابطه چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر مغازه را با درآمد بین سال خریده و با آن بیش از مؤونه زندگی را به دست نمی‌آورد، به آن مغازه خمس تعلق نمی‌گیرد، هر چند قیمت آن مغازه ترقی کرده باشد و اگر بیش از مؤونه را به دست می‌آورد، باید به نسبت زیادی، خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا کنون را بپردازد و در صورت عدم قدرت بر پرداخت خمس، با مراجعه حضوری مشکل خود را حل نماید و اگر مغازه را با پول مخمّس یا پولی که متعلّق خمس نیست، خریده باشد، مادامی که مغازه را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس ندارد و وقتی که فروخت، چنانچه پول آن را در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس ترقی قیمت آن را بپردازد.

[۱۴۰۱] سؤال ۴۲: آیا مخارجی چون تعمیر مغازه و یا خرید لوازمی چون پنکه، تلفن، یخچال و... که مورد نیاز محلّ کسب است، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر با مغازه و وسایل مورد نیاز در آن، به قدر مؤونه تحصیل مال می‌شود، هیچ کدام خمس ندارند و اگر زیادتر از مؤونه به

دست می‌آید، باید به نسبت زیادی، خمس آنها پرداخت شود. در مورد مخارج تعمیرات مغازه، آن نواقصی که بر اثر استفاده کسبی یا در زمان استفاده به طور طبیعی پیش آمده (در حدّی که استفاده مناسب از مغازه متوقّف بر آن تعمیرات است)، پرداخت خمس مخارج این گونه تعمیرات، لازم نیست.

سرقفلی

[۱۴۰۲] سؤال ۴۳: آیا سرقفلی، جزء مؤونه حساب می‌شود یا جزء سرمایه؟ در صورت افزایش ارزش سرقفلی، حکم آن چیست؟
پاسخ: نوعی از سرقفلی که غالباً در بازار رایج است و مالیت آن محفوظ است (به طوری که اگر صاحب سرقفلی، عین مورد اجاره را به مستأجر جدید منتقل کند، به اندازه ارزش سرقفلی از او پول می‌گیرد)، سرمایه محسوب می‌شود و سرمایه کسب دو نوع حکم دارد: ۱- می‌خواهد به وسیله سرمایه فراهم شده، کسب درآمد و منفعت کند و با آن به اندازه مؤونه زندگی و یا کمتر از آن به دست می‌آورد که این گونه سرمایه خودش جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد؛ ۲- می‌خواهد با سرمایه فراهم آمده، کسب درآمد و تحصیل منفعت کند و بیش از مؤونه زندگی را با آن به دست می‌آورد که باید به نسبت زیادی، خمس سرمایه را در سر سال خمسی بپردازد و پس از دادن خمس در سر سال اول، چنانچه سرمایه افزایش قیمت واقعی پیدا کند، تا آن را نفروخته، دادن خمس افزایش قیمت لازم نیست.

[۱۴۰۳] سؤال ۴۴: کسی که سرقفلی مغازه‌ای را برای کسب و کار به مبلغ یک میلیون تومان خریده و در سر سال، خمس سرقفلی را هم پرداخته است، اگر بعد از چند سال، سرقفلی مغازه را به ده میلیون تومان بفروشد، آیا باید خمس مازاد (نه میلیون تومان) را بپردازد؟
پاسخ: اگر ترقی قیمت، واقعی باشد، نه بر اثر تورم و کاهش ارزش پول، چنانچه پول حاصل از فروش سرقفلی را در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس ترقی قیمت را بپردازد.

زمین

[۱۴۰۴] سؤال ۴۵: شخصی زمینی را می‌خرد و سال بر آن می‌گذرد و در سال دوم، خمس آن زمین را از درآمد سال دوم که خمس آن را نپرداخته است، می‌پردازد. آیا این شخص، خمس کامل زمین را پرداخت کرده است یا باز هم بدهی دارد؟
پاسخ: در آخر سال دوم خمسی، باید خمس مبلغی را که به عنوان خمس زمین پرداخته نیز از پول مخمّس و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد.

[۱۴۰۵] سؤال ۴۶: پدری به فرزندش قطعه زمینی به قیمت یکصد و پنجاه هزار تومان فروخت، حال آن که قیمت واقعی زمین، بیش از یک میلیون تومان است. آیا در این صورت باید خمس یکصد و پنجاه هزار تومان را بدهد یا خمس قیمت واقعی زمین را؟
پاسخ: چنانچه پدر زمین را از درآمد بین سال تهیه کرده و سال بر آن نگذشته باشد و چنین معامله‌ای که در حقیقت نوعی کمک به فرزند است، در شأن پدر باشد، نسبت به پدر، فقط مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان متعلّق خمس واقع می‌شود.

[۱۴۰۶] سؤال ۴۷: به کسی از طرف دولت و حکومت، بدون گرفتن مبلغی زمینی داده شده است و او به جهت نداشتن پول تا چندین سال نتوانسته خانه‌ای برای خود بنا کند. آیا به زمینی که به او داده شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟
پاسخ: زمین هایی که از طرف دولت به مستحقّین داده شده، قبل از ساخت و فروش، متعلّق خمس نیست؛ ولی بعد از ساخت یا فروش، ممکن است حکم مسأله در صورت‌های مختلف متفاوت باشد.

[۱۴۰۷] سؤال ۴۸: تهیه خانه مورد نیاز برای شخصی مقدور نیست. آیا می‌تواند از درآمد امسال خود زمین یا مقداری از لوازم (مانند

مصالح ساختمانی و آهن) را خریداری کند تا در سال بعد خانه بسازد؟

پاسخ: بلی، می‌تواند و پرداخت خمس آنها واجب نیست.

[۱۴۰۸] سؤال ۴۹: اگر کسی از درآمد بین سال، زمینی را برای احداث خانه بخرد، ولی در همان سال، زمین را بفروشد و با پول آن خانه‌ای تهیه کند، آیا باید خمس بدهد؟ آیا گران‌تر فروختن زمین نسبت به قیمت خرید، تأثیری در حکم مسأله دارد یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، دادن خمس واجب نیست، هر چند زمین را گران‌تر از قیمت خرید آن بفروشد.

[۱۴۰۹] سؤال ۵۰: کسی با مال مخمّس زمینی را خریده است تا خانه‌ای برای سکونت خود بسازد و قیمت این زمین، ترقی کرده است. صاحب زمین نیز از ساختن خانه منصرف شده است. آیا اضافه قیمت، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: تا زمین را نفروخته، لازم نیست خمس اضافه قیمت را بپردازد.

[۱۴۱۰] سؤال ۵۱: کسی پنج میلیون تومان پول داشته و خمس آن (یک میلیون تومان) را پرداخت نموده است و با بقیه آن زمینی خریداری کرده و پس از گذشت چند سال، قیمت زمین چند برابر شده است. اگر بخواهد زمین را بفروشد، آیا باز هم باید خمس آن را پرداخت نماید؟

پاسخ: اگر قصدش تجارت و فروش زمین بوده و در سر سال، امکان فروش داشته، باید خمس مازاد را در سر سال بدهد، ولو آن را نفروخته باشد و چنانچه در سر سال اول خمسی، خمس زمین را پرداخت نکرده که فرض سؤال هم همین است، باید خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا زمان فروش را نسبت به مازاد بپردازد و اگر قصدش تجارت نبوده، بلکه می‌خواسته برای مؤونه زندگی، مثل تفریح و استراحت و امثال آنها مورد استفاده قرار دهد، چنانچه قیمت، ترقی واقعی (غیر تورّمی) کرده، مادامی که زمین را نفروخته، ترقی قیمت آن خمس ندارد و وقتی زمین را فروخت و پول به دستش آمد، اگر از مخارج سالانه زیاد بیاید، خمس مازاد را باید بپردازد.

[۱۴۱۱] سؤال ۵۲: فردی زمینی را خریده و قیمت آن زمین رشد کرده و با همین زمین، مستطیع شده است. اکنون که زمین را فروخته و می‌خواهد به حجّ مشرّف شود، آیا باید پول زمین را تخمیس کند؟

پاسخ: اگر اصل زمین، متعلّق خمس نباشد (مانند این که آن را از پول خمس داده خریده) و برای کسب و استفاده از ترقی قیمت، آن را نخریده، در این صورت آنچه را که فعلاً فروخته و صرف رفتن به حج می‌نماید، خمس ندارد؛ ولی اگر اصل زمین و یا پولش متعلّق خمس باشد و یا برای استفاده از ترقی قیمت خریده و از ترقی قیمت یک سال گذشته باشد، خمس دارد و باید بپردازد و چنانچه بعد از پرداخت خمس، باز هم مستطیع بود، باید به حج برود.

[۱۴۱۲] سؤال ۵۳: شخص ذمّی، زمینی را از مسلمانی می‌خرد و قبل از پرداخت خمس آن، مسلمان می‌شود، آیا باز هم خمس زمین بر او واجب است؟

پاسخ: در این فرض، خمس از شخص ذمّی، بعد از مسلمان شدن ساقط نمی‌شود و در مواردی که مالک شدن متوقّف بر قبض کردن است، اگر کافر ذمّی، بعد از عقد و قبل از قبض کردن، مسلمان شود، مسأله محلّ اشکال است.

خانه

[۱۴۱۳] سؤال ۵۴: کسی که چند ماه از سال را در شهر و چند ماه دیگر را در روستا زندگی می‌کند، اگر یک خانه در شهر و خانه‌ای دیگر در روستا بخرد، آیا به آنها خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر هر دو خانه برای سکونت مورد استفاده باشد و در شأن او نیز باشد و از درآمد بین سال و یا درآمد غیر مشمول خمس تهیه شده باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۴۱۴] سؤال ۵۵: کسـی که خانه‌ای بیشتر از نیاز و شأن خود تهیه می‌کند و در آن ساکن می‌شود، چگونه باید خمس آن را حساب کند؟

پاسخ: باید خمس مقداری را که زاید بر شأن اوست، بپردازد.

[۱۴۱۵] سؤال ۵۶: کسـی به خانه یا ماشین احتیاج دارد و می‌تواند مطابق شأن خود آنها را تهیه کند؛ ولی اگر خانه یا ماشین با قیمت پـایین‌تر هم تهیه کنـد، منافـات بـا شـأن او نـدارد. آیـا آنچه مطـابق شـأن اوست، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس نـدارد یا باید ملاحظه مقدار کمتر را بکند؟

پاسخ: ماشین و خانه‌ای که مطابق شأن خود خریده است، خمس ندارد.

[۱۴۱۶] سؤال ۵۷: فردی که دارای خـانه است و نیازمنـد به خـانه بزرگ‌تری است و مجبور است در طی چنـد سال پول‌های خود را پس انداز نماید و در پایان، خانه بزرگ‌تری تهیه نماید و یا به تدریج با پس انداز، خانه بزرگ‌تری بسازد، پول‌های اضافه بر مخارج سالانه را که برای تهیه خانه بزرگ‌تر کنار می‌گذارد، خمس دارد یا خیر؟

پاسـخ: اگر زنـدگی در خانه‌ای که دارد و یا منزل غیر ملکی، موجب مضـیقه برای او شود و نتواند خانه جدید را با درآمد یک سال تهیه کند، اگر خانه را به تدریج بسازد، خمس ندارد و اگر پول آن را ذخیره کند، چنانچه با پرداخت خمس آن پول، خانه‌دار شدن او به تـأخیر بیفتـد و یـا نتوانـد خانه تهیه کنـد، باز هم لازم نیست خمس بپردازد؛ ولی اگر با پرداخت خمس، مشـکلی برای او ایجاد نمی‌شود، بنا بر احتیاط واجب باید خمس پول پس انداز شده را بدهد.

[۱۴۱۷] سؤال ۵۸: کسـی منزلی تهیه می‌کند که بیشتر از حدّ نیاز اوست؛ ولی در آینده‌ای نزدیک، به واسطه بزرگ‌تر شدن و زیادتر شـدن اولاد، به آن محتاج خواهد شد و اساساً به همین جهت خانه بزرگ‌تر را تهیه کرده است. آیا خمس مقدار زاید بر نیاز فعلی او واجب است یا خیر؟

پاسـخ: اگر در شُرُف اسـتفاده از آن خانه است و نمی‌تواند در سال مورد نیاز، خانه مطابق با نیاز خود تهیه نماید، به آن خمس تعلق نمی‌گیرد.

[۱۴۱۸] سؤال ۵۹: چنـانچه خـانه مسـکونی وسـیعی به علت کثرت عائله در شأن کسـی باشـد، آیا ازدواج کردن اولاد و عـدم نیاز به چنین خانه‌ای باعث می‌شود که خانه مشمول خمس گردد؟

پاسخ: تا خانه را نفروخته است، مورد تعلّق خمس نیست.

[۱۴۱۹] سؤال ۶۰: دو باب آپارتمان دارم که با توجه به شئونات کاری و تحصیلی خود، هیچ کدام را مناسب سکونت خود نمی‌بینم. اکنون قصـد فروش هر دو و خریـد یک واحـد مناسب‌تر را دارم؛ ولی با پرداخت خمس، از این اقدام باز می‌مانم. لطفاً مرا راهنمایی نمایید.

پاسـخ: اگر هیـچ یک از دو ساختمان، قبل از فروش، متعلّق خمس نباشد، چنانچه آنها را بفروشـید و در همان سال، مسـکن مناسـب تهیه نماییـد، خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر هر دو یـا یکی از آنهـا قبـل از فروش، متعلّق خمس باشـد و با پرداخت خمس، جهت تهیه مسکن مناسب دچار مشکل شوید، می‌توانید با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نمایید.

[۱۴۲۰] سؤال ۶۱: جوانی که نمی‌توانـد بلافاصـله پس از ازدواج، منزل مسـکونی تهیه کنـد، اگر قبل از ازدواج در طیّ چنـد سال به تدریج خانه‌ای تهیه نماید (ابتدا زمین را بخرد و سپس به تدریج خانه را بسازد)، آیا این خانه متعلّق خمس است؟

پاسخ: اگر به هنگام تهیه منزل در شُرُف ازدواج بوده، متعلّق خمس نیست.

[۱۴۲۱] سؤال ۶۲: این جانب قبل از رسـیدن سال خمسی، برای فرزندانم که سنّ آنها کمتر از یازده سال است، خانه‌ای تهیه نمودم و به آنها هدیه کردم. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر دادن این منزل مطابق شأن شما باشد، بر شما خمس واجب نیست و بر فرزندان شما هم اگر بالغ نباشند، خمس لازم نیست.

[۱۴۲۲] سؤال ۶۳: پدری خانه‌ای را به پسرش می‌بخشد و چون پسر در خارج از شهر خود مشغول تحصیل است، نمی‌تواند برای سکونت از آن خانه استفاده کند؛ ولی برای امرار معاش و خرج تحصیل خود، خانه را اجاره می‌دهد و از پول اجاره استفاده می کند. آیا پسر باید خمس این خانه را بپردازد؟

پاسخ: اگر این هبه مقدارش خیلی زیاد هم باشد؛ ولی فرزند نیاز به اسکان در آن منزل داشته باشد و به جهتی فعلاً نتواند در آن ساکن شود و با اجاره این منزل، هزینه منزل مسکونی خود را تأمین کند، در این صورت دادن خمس منزلی که پدر به فرزند داده، لازم نیست.

[۱۴۲۳] سؤال ۶۴: چنانچه شخصی منزل مسکونی مورد نیازش را اجاره دهد و با پول آن منزل دیگری اجاره کند، آیا منزل نخست مشمول خمس است؟

پاسخ: چنانچه به جهتی نمی‌تواند از خانه خود استفاده کند و مجبور است که آن را اجاره دهد و منزل دیگری اجاره کند، مشمول خمس نیست.

[۱۴۲۴] سؤال ۶۵: پدری که اهل خمس دادن است، در بین سال خانه‌ای برای پسرش می‌خرد. آیا به این خانه خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟

پاسخ: اگر پدر از درآمد وسط سال، خانه‌ای را برای فرزندش بخرد و به او ببخشد و این بخشش در شأن پدر باشد و اسراف محسوب نشود، دادن خمس بر پدر واجب نیست؛ و اما پسر، اگر تا یک سال پس از بخشش، از آن خانه استفاده کند و آن را مؤونه زندگی خود قرار دهد، خمس بر او نیز واجب نیست و اگر خانه را مؤونه زندگی خود قرار ندهد، در سر سال، باید خمس خانه توسط پسر، در صورتی که بالغ باشد، پرداخت شود؛ ولی اگر پدر، خانه را به پسرش نبخشد، دو صورت پیدا می کند: یکی این که تا بعد از گذشتن سال، فرزند در آن ساختمان ساکن نشود که در این صورت باید پدر، خمس خانه را بدهد و دوم این که در بین سال، فرزند به خانه نیازمند شود و آن را محلّ سکونت خود قرار دهد و در اختیار فرزند قرار دادنِ مسکن نیز خارج از شأن پدر نباشد که در این صورت خمس ندارد.

[۱۴۲۵] سؤال ۶۶: شخصی برای پسرش که هنوز ازدواج نکرده و تحت تکفّل اوست، خانه‌ای می‌خرد که مقداری از پول آن غیر مخمّس است. تکلیف خمس در این مورد چگونه است؟

پاسخ: اگر بخشش و دادن این خانه در شأن پدر باشد، بخشی که از درآمد بین سال تهیه شده، جزء مؤونه وی محسوب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی چنانچه بر بخشی از پول خانه، سال گذشته بوده، باید خمس آن پول توسط پدر پرداخت شود.

[۱۴۲۶] سؤال ۶۷: اگر پدری برای آینده فرزندانش، اقدام به ساختن طبقه دوم منزل خود کند، با این که تا چند سال دیگر به طبقه دوم نیازمند نمی‌شود، آیا پرداخت خمس آنچه برای طبقه دوم هزینه کرده، واجب است؟

پاسخ: اگر تهیه مسکن برای آینده فرزندان به حسب عرف منطقه از وظایف پدر تلقّی شود و فرزندان در شُرُف استفاده از مسکن باشند و پدر قادر به تهیه آن در سال مورد نیاز نباشد و پرداخت خمس موجب سختی و سلب قدرت یا تأخیر در انجام وظیفه عرفی از زمان مورد نیاز شود، خمس ندارد.

[۱۴۲۷] سؤال ۶۸: کسی خانه شخصی مسکونی دارد و برای مدتی سرایدار مدرسه یا کارخانه یا مؤسسه‌ای می‌شود و در آن جا منزلی برای سکونت به او می‌دهند. آیا لازم است خمس خانه خودش را بدهد یا خیر؟

پاسخ: اگر خانه‌ای را که در مدرسه و امثال آن به او می‌دهند، موقّتی باشد، لازم نیست خمس خانه خودش را بدهد؛ ولی اگر مدت

آن طولانی است، به طوری که اطمینان پیدا می‌کند که دیگر به خانه خودش برای سکونت احتیاج ندارد، در این صورت، خانه خودش از مؤونه بودن خارج می‌شود؛ ولی تا آن را نفروخته است، لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر آن که غرض او از نگه داشتن خانه، تجارت با آن باشد که در این صورت، خمس به آن تعلّق می‌گیرد.

[۱۴۲۸] سؤال ۶۹: شخصی خانه نیمه سازی داشته و در اثنای ساخت، منزلی از طرف مؤسسه محلّ خدمت در اختیار وی قرار می‌گیرد (جهت استفاده در طول خدمت). اکنون که ساخت خانه به پایان رسیده است، آیا لازم است خمس خانه را بپردازد؟

پاسخ: اگر به زودی به آن خانه نیاز پیدا نمی‌کند، خمس آن را بپردازد.

[۱۴۲۹] سؤال ۷۰: شخصی در اداره‌ای به کار مشغول است، از طرف اداره مذکور خانه‌ای در اختیار وی گذارده شده است؛ ولی چون خانه شخصی ندارد، از درآمد سال خود خانه‌ای تهیه کرده تا پس از بازنشستگی از آن استفاده کند. آیا به این خانه خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد، مگر آن که در شُرُف بازنشستگی و استفاده از آن خانه باشد و نتواند در سال مورد نیاز آن را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه خانه ممکن نشود و یا از زمان نیاز به تأخیر افتد.

[۱۴۳۰] سؤال ۷۱: وظیفه کسی که خانه‌ای ساخته و سالی چند روز در آن ساکن می‌شود، چیست؟

پاسخ: اگر داشتن آن خانه در شأن او باشد (مثل کسی که خانه مسکونی داشته باشد و در جای دیگری مثل زیارتگاه یا تفریحگاه، منزل دیگری تهیه کند و با توجه به خصوصیات او داشتن چنین منزلی برای استفاده در بعضی از مواقع توسط خودش یا افراد مربوط به او خلاف شأن او نباشد) و خانه را نیز به قصد تجارت نخریده باشد، خانه خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.

[۱۴۳۱] سؤال ۷۲: کسی که یک خانه دارد و بخشی از آن خانه را اجاره داده است، آیا باید بخش اجاره‌ای را جزء سرمایه خود محسوب کند یا خیر؟

پاسخ: باید آن را جزء سرمایه حساب کند؛ اما سرمایه‌ای که با آن فقط مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارد.

[۱۴۳۲] سؤال ۷۳: فردی در وسط سال خمسی خود، مشغول ساختن خانه‌ای برای سکونت خود می‌شود و تا آخر سال فقط مقداری از خانه ساخته می‌شود که قابل سکونت نیست و مقدار زیادی هم مصالح ساختمانی (مانند گچ و سیمان و آجر و تیرآهن) باقی می‌ماند که هنوز در ساختمان به کار نرفته است. لطفاً طریقه محاسبه خمس را در مورد مذکور بیان کنید.

پاسخ: اگر شخص مذکور، قدرت و توانایی ساختن خانه مسکونی را در یک سال ندارد و تدریجاً وسایل و ابزار ساختمان را می‌خرد و آن را بنا می‌کند، در این صورت خمس ندارد؛ ولی اگر می‌تواند در طول یک سال ساختمان را بنا کند و نیازی به بنای تدریجی بیش از یک سال ندارد و خودش تأخیر کرده، در این صورت، در سر سال خمسی باید خمس ابزار و وسایلی را که در ساختمان به کار برده و همچنین مصالح ساختمانی که باقی مانده و در ساختمان هنوز به کار برده نشده است، بپردازد.

[۱۴۳۳] سؤال ۷۴: آیا مصالح ساختمانی که شخص به علت نداشتن قدرت مالی نتوانسته است آنها را در تعمیر یا نوسازی منزل خود استفاده کند و سال خمسی او فرا رسیده، خمس دارد؟

پاسخ: اگر در اولین فرصت در تعمیر و نوسازی منزل مسکونی خود از آن استفاده کند، خمس ندارد.

[۱۴۳۴] سؤال ۷۵: اگر کسی جهت پیش خرید مسکن مورد نیاز، مقداری پول به مؤسسه مربوط پرداخت کند و به طور متناوب نیز اقساطی بپردازد، آیا با فرا رسیدن سال خمسی، پرداخت خمس پول‌های پرداخت شده واجب می‌شود؟

پاسخ: اگر نمی‌تواند در یک سال مسکن مورد نیاز را تهیه کند و برای تهیه مسکن باید از چنین راه‌هایی استفاده نماید و با پرداخت خمس، تهیه مسکن از زمان مورد نیاز به تأخیر می‌افتد و یا ممکن نمی‌شود، خمس واجب نیست.

[۱۴۳۵] سؤال ۷۶: در یکی از مراکز تحقیقاتی، عده‌ای از اساتید متدیّن دانشگاه‌ها در طول چند سال، اندک اندک مبلغی را با قصد

خرید مسکن پس انداز نموده‌اند. با فرض نداشتن مسکن و عدم امکان خرید مسکن از غیر این طریق، بفرمایید.

الف. آیا به پس انداز ویژه مسکن، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر توانایی تهیه مسکن در یک سال را ندارند و دادن خمس باعث تأخیر در تهیه مسکن و یا عدم امکان تهیه مسکن می‌شود، پس انداز آنها خمس ندارد؛ ولی اگر دادن خمس مشکلی برای تهیه مسکن آنها ایجاد نمی کند، احتیاطاً خمس آن را بپردازند.

ب. اگر از این مبلغ پس انداز شده، گاهی برای هزینه‌های مناسب شأن خود مقداری را مصرف کرده باشند، آیا به این مقدار مصرف شده، خمس تعلّق می گیرد یا نه؟

پاسخ: اگر بعد از گذشتن سال، برای هزینه زندگی مصرف کند، خمس دارد؛ ولی قبل از گذشتن سال، خمس ندارد.

[۱۴۳۶] سؤال ۷۷: اگر کسی خانه بزرگ خود را با خانه دیگری تعویض کند و مقداری پول نیز دریافت کند، آیا به این پول خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر در مؤونه صرف شود، پرداخت خمس واجب نیست.

[۱۴۳۷] سؤال ۷۸: شخصی منزل مسکونی مورد نیاز خود را می‌فروشد و پول آن را به عنوان تضمین قرار داد خرید خانه می گذارد و یا نزد خود نگه می‌دارد تا در موقع مناسب خانه مناسب با شأن خود بخرد. آیا این پول متعلّق خمس می‌شود؟

پاسخ: اگر در طول سال، در مؤونه مصرف نشود، خمس تعلّق می گیرد، مگر آن که برای تهیه منزل مناسب، اقدامات مذکور لازم باشد و راه دیگری نیز برای خرید خانه نداشته باشد و پرداخت خمس نیز موجب عدم قدرت در تهیه خانه جدید و یا تأخیر در تهیه آن از وقت نیاز شود.

[۱۴۳۸] سؤال ۷۹: کارکنانی که خانه خودشان را می‌فروشند و تبدیل به پول می‌نمایند، آیا منتظر سر سال باشند تا خمس آن را پرداخت نمایند یا به محض فروختن خانه و تحویل گرفتن پول، خمس به آن تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر پولی که با آن خانه خریده‌اند، قبل از خریدن خانه خمس نداشته، الان هم که فروخته‌اند تا سال نگذشته، خمس دادن لازم نیست و چنانچه قبل از گذشتن سال، آن را در مؤونه مصرف کنند، خمس ندارد؛ ولی اگر پول بماند و سال بر آن بگذرد، خمس دارد.

[۱۴۳۹] سؤال ۸۰: شخصی خانه مسکونی خود را با پول مخمّس خریداری کرده است و یا این که خمس خانه را پس از خرید خانه پرداخته است و پس از چند سال، آن را به قیمت بالاتری فروخته است. آیا به مازاد قیمت، خمس تعلّق می گیرد؟ در صورت تعلّق خمس، بلافاصله پس از فروش یا پس از رسیدن سال خمسی؟

پاسخ: چنانچه پس از فروش تا یک سال مازاد قیمت واقعی را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس آن را پرداخت نماید؛ ولی اگر زیادی قیمت، واقعی نباشد و بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول اتفاق افتاده باشد، خمس به آن تعلّق نمی گیرد.

[۱۴۴۰] سؤال ۸۱: کسی که با پول خمس داده خانه‌ای خریده و بعد به قیمت بالاتری فروخته و به جهت این که منزل مسکونی ندارد، خانه دیگری برای سکونت خریده، آیا لازم است خمسی پرداخت کند یا خیر؟

پاسخ: اگر خانه اول را برای سکونت خریده باشد، نه به قصد تجارت و پس از فروش، تا یک سال پول آن را در مؤونه مصرف کند (مثلاً خانه دیگری برای سکونت بخرد)، لازم نیست خمس بدهد.

[۱۴۴۱] سؤال ۸۲: خانه‌ای با مالی که خمس آن داده نشده، ساخته شده است. آیا به آن خمس تعلّق می گیرد؟ در صورت تعلّق، آیا خمس قیمت فعلی باید محاسبه شود یا قیمت زمان ساخت آن؟

پاسخ: اگر خانه برای سکونت مورد نیاز است و از درآمد بین سال ساخته شده، خمس ندارد و اگر از مالی که از سال‌های قبل بوده

و خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن پرداخت نشده، ساخته شده، خمس همان مبلغ کافی است.

[۱۴۴۲] سؤال ۸۳: شخصی منزلی خریداری کرد و چون سند آن آماده نبود، مبلغی از پول را به عنوان گرو نزد خود نگه داشت تا سند آماده شود؛ ولی سند آماده نشد و سال خمسی او فرا رسید. آیا به این مقدار خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به این مقدار از پول خمس تعلّق می گیرد، مگر این که به زودی و بدون تأخیر عرفی پرداخت کند. البته اگر احتمال جدّی می‌دهد که پرداخت خمس موجب مشکلات شود، برای تأخیر در پرداخت خمس باید اذن بگیرد و ممکن است با او مصالحه شود.

[۱۴۴۳] سؤال ۸۴: این جانب دارای خانه‌ای هستم که آن را اجاره داده‌ام، آیا پولی که صرف تعمیرات منزل می کنم، متعلّق خمس است؟

پاسخ: اگر تعمیر در حدّی است که استفاده مناسب از خانه بر آن متوقّف است، خمس ندارد.

[۱۴۴۴] سؤال ۸۵: فردی که ملکی را خریده و قیمت آن تنزّل پیدا کرده است، آیا موقع حساب کردن خمس در سر سال خمسی، باید قیمت زمان خرید را حساب کند یا قیمت فعلی را؟

پاسخ: اگر بر پولی که در مقابل ملک داده، سال گذشته بوده، خمس پول را باید بدهد و اگر سال بر آن نگذشته بوده، خمس قیمت فعلی ملک کافی است.

وسیله نقلیه

[۱۴۴۵] سؤال ۸۶: آیا به ماشینی که مربوط به کسب و کار انسان است، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر تمام درآمد حاصل از آن در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مؤونه زندگی از آن حاصل می‌شود، به نسبت زیادی، باید خمس ماشین پرداخت شود.

[۱۴۴۶] سؤال ۸۷: وسیله نقلیه مانند وانت که گاهی برای استفاده شخصی و گاهی برای باربری و کسب و کار است، آیا خمس دارد؟

پاسخ: اگر با کسب و کار با وسیله نقلیه بیشتر از مخارج زندگی به دست نمی‌آید، خمس به آن تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر بیشتر از مخارج زندگی از آن به دست می‌آید، راه حساب کردن خمس آن بدین ترتیب است: به نسبتی که از ماشین استفاده شخصی می‌شود، جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد و به نسبتی که از آن استفاده کاری می‌شود، جزء سرمایه است و در این قسمت که جزء سرمایه است، بخشی از آن که با آن به اندازه مخارج زندگی حاصل می‌شود، باز هم خمس ندارد و بخشی که با آن مقدار بیشتر از مخارج زندگی حاصل می‌شود، باید خمسش پس از گذشتن سال پرداخت شود.

[۱۴۴۷] سؤال ۸۸: کسی که وسیله نقلیه، مانند موتور یا ماشین سواری، برای خودش تهیه می کند، ولی به جهت مانعی، تا یک سال نمی‌تواند از وسیله نقلیه استفاده کند، آیا باید خمسش را بدهد؟

پاسخ: در فرض سؤال، در صورتی که داشتن وسیله نقلیه در شأن او باشد، خمس واجب نیست.

[۱۴۴۸] سؤال ۸۹: کسی که ماشینی برای انجام کارهای خود و خانواده‌اش و برای رفت و برگشت به محلّ کارش خریده است، آیا در مورد خمس آن وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در مفروض سؤال که از ماشین در مؤونه زندگی استفاده می کند، خمس ندارد.

[۱۴۴۹] سؤال ۹۰: شخصی وسیله نقلیه‌ای را از درآمد بین سال یا به صورت اقساط می‌خرد و پس از چند سال آن را می‌فروشد. اگر وسیله نقلیه دیگری تهیه نکند، خمس باید بدهد یا خیر؟ در صورتی که وسیله نقلیه جدید بخرد، چه طور؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر وسیله نقلیه‌ای که خریده، جزء مؤونه باشد و پس از فروش، پول آن در مخارج زندگی مصرف شود،

خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۴۵۰] سؤال ۹۱: شخصی است که داشتن ماشین از امور ضروری زندگی اوست و با یک ماشین معمولی نیاز او برطرف می‌شود. اگر برای فرار از خمس، ماشینی گران قیمت‌تر بخرد، چه حکمی دارد؟ اگر بدون قصد فرار از خمس، این کار را بکند، چه طور؟

پاسخ: اگر داشتن ماشین گران قیمت‌تر، مطابق شأن او باشد، خمس ندارد و اگر زیادتر از شأن او باشد، باید خمس مقدار زاید بر شأنش را پرداخت کند و قصد فرار از خمس، تأثیری در حکم مسأله ندارد.

[۱۴۵۱] سؤال ۹۲: شخصی ماشینی سواری را جهت کسب و کار و با پول خمس داده می‌خرد و پس از مدتی آن را با سود می‌فروشد. آیا برای سود آن باید خمس بدهد یا خیر؟

پاسخ: اگر تا سر سال خمسی، مقدار زاید واقعی (سود واقعی که ناشی از تورّم نیست) را در مؤونه مصرف نکند، باید خمس مقدار زاید را بپردازد و مقدار زاید غیر واقعی (تورّمی) خمس ندارد.

[۱۴۵۲] سؤال ۹۳: شخصی اتومبیل وانت خود را که جهت کار و کسب استفاده می‌کرده، به فروش رسانده تا خانه مورد نیاز خود را بخرد. آیا به پول آن خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر به وانت خمس تعلّق نگرفته باشد، در وقت فروش آن و خریدن ساختمان مورد نیاز خمس ندارد و اگر خمس به آن تعلّق گرفته و خمس آن را نداده باشد، اکنون واجب است خمس آن را بپردازد.

[۱۴۵۳] سؤال ۹۴: شخصی یک دستگاه ماشین خریده و آن را به یک نفر داده تا برایش کار کند که هم هزینه‌های نگهداری ماشین تأمین شود و هم کمک خرجی برای زندگی باشد. آیا به این ماشین خمس تعلّق می‌گیرد؟ به درآمد حاصل از کارکرد آن چه طور؟

پاسخ: اگر با ماشین فقط مخارج زندگی خود را به دست آورد و نه بیشتر، به خود ماشین و هزینه‌های لازم برای استفاده مناسب از ماشین خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ و درآمد حاصل از ماشین که در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس ندارد و اگر مقداری از درآمد تا آخر سال به مصرف نرسید، خمس آن پرداخت شود.

[۱۴۵۴] سؤال ۹۵: این جانب مقداری پول جهت خرید اتومبیل سواری مورد نیازم به حساب شرکت اتومبیل سازی واریز کردم و پس از دو سال به من اتومبیل دادند. آیا به این پول خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر ماشین را خریده و پول آن را پرداخت کرده، چنانچه در سال خرید و سال تحویل، داشتن مثل آن ماشین در شأن او بوده، ظاهراً به این پول خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر نخریده و فقط پولی را پرداخت کرده تا بعداً ماشینی را به او بفروشند، مسأله صورت‌های مختلفی پیدا می‌کند و حکم آن متفاوت می‌شود.

[۱۴۵۵] سؤال ۹۶: شخصی منزل اضافی داشته و آن را فروخته و برای پسرش ماشین سواری خریده تا با آن امرار معاش کند. آیا این ماشین خمس دارد؟

پاسخ: اگر به منزل اضافی خمس تعلّق گرفته و خمس آن داده نشده، پدر باید خمس آن را بپردازد که در این صورت خمس ماشینی را که با این پول تهیه کرده و به پسرش داده، پرداخته است و تکلیفی نسبت به ماشین ندارد و اگر به منزل اضافی خمس تعلّق نگرفته و خریدن ماشین سواری برای پسر نیز در شأن پدر بوده، پرداخت خمس بر پدر واجب نیست؛ اما نسبت به پسر، چنانچه بالغ و عاقل باشد (که ظاهر سؤال چنین است) و برای امرار معاش از ماشین استفاده کند، اگر با آن فقط به اندازه مخارج زندگی و یا کمتر از آن را به دست می‌آورد، نسبت به خمس ماشین وظیفه‌ای ندارد.

حقوقِ حقوق بگیران

[۱۴۵۶] سؤال ۹۷: طریقه حساب کردن خمس، برای کارمندان، کارگرانِ کارخانجات بزرگ، معلّمان و یا هر شخص دیگری که حقوق خود را به طور ماهانه دریافت می‌کند، چگونه است؟

پاسخ: این اشخاص می‌توانند برای خود یک سال خمسی برای تمام درآمدها قرار دهند که در این صورت، مبدأ سال آنها زمان دریافت اولین حقوق آنهاست و نیز می‌توانند برای هر یک از حقوق‌های ماهانه خود سال جداگانه قرار دهند.

[۱۴۵۷] سؤال ۹۸: بنده در استخدام دولت هستم، ماه به ماه حقوق مرا در بانک به حساب من می‌ریزند و من در موقع احتیاج، از بانک می‌گیرم و خرج می‌کنم و غالباً مقداری اضافه می‌ماند. آیا در آخر سال لازم است از بانک بپرسم و خمس آن را بدهم یا تا نگرفته‌ام، دادن خمس لازم نیست؟

پاسخ: وقتی که حقوق شما به حسابتان در بانک واریز شد، درآمد شما حساب می‌شود و چنانچه در آخر سال چیزی از آن باقی بماند، دادن خمس آن لازم است.

[۱۴۵۸] سؤال ۹۹: در بعضی از ادارات و مؤسسات، حقوق کارکنان مستقیماً به حساب آنها در بانک ریخته می‌شود و قابل برداشت از حساب است و در بعضی ادارات دیگر، در آخر ماه چکی به کارکنان داده می‌شود که با مراجعه به بانک می‌توانند پول دریافت کنند و در حساب آنها چیزی موجود نیست. آیا این دو دسته از کارکنان، از حیث پرداخت خمس حقوق خود، تفاوتی با یکدیگر دارند؟

پاسخ: پس از ریختن پول به حساب و یا گرفتن چک، میان این دو دسته از کارکنان از نظر پرداخت خمس فرقی وجود ندارد.

[۱۴۵۹] سؤال ۱۰۰: کسی که حقوق او به وسیله چک پرداخت می‌شود و او با مراجعه به بانک مبلغ چک را دریافت می‌کند، اگر چک را بدون تبدیل کردن به پول، در نزد خود نگه دارد تا سال خمسی‌اش فرا رسد، آیا باید خمس مبلغ مذکور در چک را بپردازد یا به اعتبار این که چک، پول نیست، لازم نیست خمس بدهد؟

پاسخ: در فرض مذکور، اگر سال خمسی‌اش رسیده باشد، خمس واجب است.

[۱۴۶۰] سؤال ۱۰۱: کارمندانی که سر سال خمسی آنها در پایان ماه اسفند است و حقوق خود را پنج روز زودتر از سر سال خمسی دریافت می‌کنند، آیا پرداخت خمس آن واجب است؟

پاسخ: می‌توانند برای هر دریافت خود سال جداگانه قرار دهند، و در صورتی که روز معیّنی را به عنوان سر سال برای تمام درآمدهای خود قرار داده‌اند، چنانچه در سر سال در همان روز، پس اندازی از دریافتی‌های آنان باقی مانده باشد، باید خمس آن را بپردازند.

[۱۴۶۱] سؤال ۱۰۲: در یک کارخانه هر ماه مقداری از حقوق کارکنان کسر می‌شود و مجموع آنها پس از چند ماه به کارکنان پرداخت می‌شود. اگر این پول بعد از سال خمسی دریافت شود، از درآمد سال دریافت حساب می‌شود یا از درآمد سال کسر حقوق؟

پاسخ: از درآمد سال دریافت حساب می‌شود، مگر آن که در سال کسر حقوق قابل دریافت بوده و خودش به تأخیر انداخته و دریافت نکرده باشد.

[۱۴۶۲] سؤال ۱۰۳: اگر حقوق کارمند با تأخیر پرداخت شود و در این مدت، سال خمسی او فرا رسد، آیا این حقوق از درآمد سال قبل حساب می‌شود یا از درآمد سال دریافت؟

پاسخ: از درآمد سال قبل به حساب می‌آید.

[۱۴۶۳] سؤال ۱۰۴: مقداری اضافه کار در مهر و آبان داشته‌ام و حقوق آن را در اسفند داده‌اند. با توجه به این که سال خمسی این جانب اول دی ماه است، آیا هنگام دریافت حقوق اضافه کاری باید خمس آن را بدهم؟

پاسخ: اگر قرار بوده در سال قبل به شما پرداخت شود و نشده است و با تأخیر پرداخت شده، جزء درآمد سال قبل است و اگر قرار بوده در اسفند پرداخت شود، جزء درآمد سال بعد است.

[۱۴۶۴] سؤال ۱۰۵: افراد بازنشسته که همچنان حقوق ماهانه دریافت می‌کنند، آیا باید خمس حقوقی را که در طول سال دریافت می‌کنند، بپردازند؟

پاسخ: اگر چیزی از آن باقی بماند و در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن را بپردازند.

[۱۴۶۵] سؤال ۱۰۶: خانمی همسر کارمند دولت بوده و آن کارمند فوت کرده است و اکنون حقوق وظیفه یا مستمرّی را این خانم دریافت می‌کند. آیا این حقوق، متعلّق خمس است یا ارث محسوب می‌شود؟

پاسخ: اگر به عنوان مزدِ بخشی از کار گذشته کارمند است که به او پرداخت نشده و اکنون وصول می‌شود، حکم ارث را دارد، وگرنه درآمد محسوب می‌شود.

[۱۴۶۶] سؤال ۱۰۷: کسی که برای شرکت دولتی کار می‌کند با کسی که برای شرکت خصوصی کار می‌کند، با توجه به این که حقوق یکی از بیت المال و حقوق دیگری از اموال شخصی افراد پرداخت می‌شود، چه فرقی از نظر پرداخت خمس دارند؟

پاسخ: فرقی میان این دو مورد از نظر پرداخت خمس نیست؛ زیرا به نظر این جانب دولت نیز مالک است.

دامداری، کشاورزی و باغداری

[۱۴۶۷] سؤال ۱۰۸: در منطقه بلتستان، امر معاش مردم با اراضی و اشجار و حیوانات اداره می‌شود. با غرس اشجار از میوه و چوب آن و با پرورش حیوانات از گوشت و پوست و پشم آنها در حاجات زندگی استفاده می‌کنند و مازاد بر احتیاج را در معرض بیع قرار می‌دهند. آیا در چنین بلادی که زندگی مردم از راه نگهداری اشجار مثمره و غیر مثمره و حیوانات اداره می‌شود، به اموال آنها خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: هر مقدار از موارد ذکر شده که خود آنها در مؤونه زندگی مصرف می‌شود و یا به وسیله آنها فقط به اندازه مؤونه زندگی تحصیل می‌شود، خمس ندارد و مواردی که به وسیله آنها منافعی به دست می‌آید که بیشتر از مؤونه زندگی است، به نسبت زیادی، باید خمس آنها پرداخت شود و در مورد منافع نیز آن مقداری که اضافه بماند و سال بر آنها بگذرد و مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.

[۱۴۶۸] سؤال ۱۰۹: کسی که در سر سال، خمس قیمت گوسفندان یا درختان خود را می‌دهد و تا سال بعد، قیمت گوسفندان و درختان رشد می‌کند و ارزش آنها بسیار بیشتر می‌شود، آیا باید دوباره خمس بدهد؟

پاسخ: در فرض مسأله، اگر گوسفندان و درختان را به جهت تجارت با آنها و ترقی قیمت آنها تهیه کرده است، چنانچه ترقی قیمت آن در اثر کاهش ارزش پول نباشد و امکان فروش داشته باشد، به گونه‌ای که در نظر مردم، سود موجود محسوب شود، خمسِ ترقی قیمت را باید بپردازد؛ ولی اگر قصد او تجارت با منافع حاصل از آنها باشد، نه با خود آنها، تا وقتی آنها را نفروخته، ترقی قیمت آنها خمس ندارد و اگر بفروشد، چنانچه ترقی قیمت به جهت افزایش قیمت بازار باشد، نه به خاطر کاهش ارزش پول و از مخارج سالانه نیز زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد. البته در هر حال، نمای متصل و منفصل آنها چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.

دامداری

دام

[۱۴۶۹] سؤال ۱۱۰: گوسفند و بز و برّه و گاو، در چه صورتی خمس دارند؟

پاسخ: آن مقدار از آنها که خودشان در مؤونه زندگی مصرف می‌شوند و یا به وسیله آنها تنها مؤونه زندگی به دست می‌آید، خمس ندارند؛ ولی آن مقدار از آنها که بیشتر از مؤونه زندگی از آنها حاصل می‌شود، هم خمس خودشان و هم خمس منافع آنها که زاید بر مؤونه سال است، باید پرداخت شود.

[۱۴۷۰] سؤال ۱۱۱: شخصی تعدادی حیوان اهلی جهت استفاده از خود آنها و یا مزایای آنها (شیر، تخم مرغ و...) در منزل نگهداری می‌کند. آیا با فرا رسیدن سال، اصل این حیوانات مشمول خمس می‌گردد؟

پاسخ: در فرض سؤال که منافع حیوانات در مؤونه زندگی مصرف می‌شود، خمس به این حیوانات و منافع آنها تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۴۷۱] سؤال ۱۱۲: آیا مقدار رشد و نمو گاو و بز و گوسفندی که مورد احتیاج خود شخص است و از آنها در مؤونه زندگی خود استفاده می‌کند، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر با منافع آنها بیش از مؤونه زندگی به دست نمی‌آید، خمس آنها واجب نیست.

[۱۴۷۲] سؤال ۱۱۳: کسی که تعدادی گوسفند دارد و باید در سر سال خمسی، خمس آنها را بدهد و از این گوسفندها تعدادی برّه هم متولد شده است، چگونه باید خمس را حساب کند؟

پاسخ: اگر یک سالِ برّه‌ها تمام شده، گوسفندها و برّه‌ها را یک جا حساب می‌کند و خمس آنها را می‌دهد و اگر یک سالِ برّه‌ها تمام نشده، می‌تواند مانند صورت قبل، یک جا خمس همه را بدهد و می‌تواند برّه‌ها را جدا نماید و در سر سال خمسی، خمس گوسفندان را بپردازد و بعد از کامل شدن یک سالِ برّه‌ها، خمس برّه‌ها را بدهد.

[۱۴۷۳] سؤال ۱۱۴: کسی که تعدادی گوسفند مخمّس دارد و تا سال بعد بر تعداد آنها افزوده نمی‌شود، ولی بعضی از آنها عوض می‌شود، آیا برای گوسفندهای عوض شده، باید خمس بدهد یا خیر؟

پاسخ: به جهت تعویض، دوباره خمس واجب نمی‌شود.

[۱۴۷۴] سؤال ۱۱۵: شخصی تعدادی گوسفند دارد که خمس آنها را داده است. سال بعد تعداد گوسفندان همین مقدار است؛ ولی قیمت آنها دو برابر شده است. آیا باید خمس بدهد؟

پاسخ: اگر سرمایه خود را عدد گوسفندان قرار داده باشد، خمس تعلّق نمی‌گیرد و اگر قیمت آنها را سرمایه قرار داده، باید خمس مازاد واقعی را بپردازد و اگر ترقی قیمت به جهت تورّم بوده، خمس ندارد.

[۱۴۷۵] سؤال ۱۱۶: شخصی تعدادی گوسفند برای استفاده زندگی خود دارد. اگر از بچه و پشم گوسفندان در غیر مؤونه استفاده کند، آیا خمس گوسفندان را باید بپردازد؟

پاسخ: نسبت منافعی از گوسفندان که در مؤونه مصرف نمی‌شوند را به کلّ منافع آنها حساب می‌کند و سپس به همان نسبت از عین گوسفندان را تخمیس می‌نماید.

[۱۴۷۶] سؤال ۱۱۷: بچه‌های گاو و گوسفند که نگهداری می‌شوند تا مثلاـ پس از دو سال، از خود آنها یا منافع آنها در مؤونه زندگی استفاده شود، آیا متعلّق خمس قرار می‌گیرند؟

پاسخ: خیر.

[۱۴۷۷] سؤال ۱۱۸: آیا گاو و گوسفندی که در بین سال خمسی فروخته می‌شوند، خمس دارند؟

پاسخ: اگر جزء مؤونه زندگی هستند، چنانچه تا سر سال خمسی، پول آنها در مؤونه مصرف نشود، باید خمس پول آنها پرداخت شود.

[۱۴۷۸] سؤال ۱۱۹: کسی که از درآمد سال خود تعدادی گاو و گوسفند که بیشتر از حدّ نصاب زکات است بخرد، آیا باید هم

زکات و هم خمس آنها را بدهد؟
پاسخ: در فرض مسأله، بعد از دادن خمس، اگر به مقدار نصاب زکات، از آن گاوها و گوسفندها باقی بماند، با وجود سایر شرایط، باید زکاتشان را هم بدهد.
[۱۴۷۹] سؤال ۱۲۰: آیا صاحبان گوسفند می‌توانند قیمت علوفه مصرف شده در زمستان را از نموّ گوسفندان کسر کنند و خمس باقی مانده را بپردازند؟
پاسخ: اگر پولی که صرف علوفه گوسفندان کرده‌اند، مخمّس بوده و یا پولی بوده که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، می‌توانند آن را کسر کنند و خمس باقی مانده را بدهند.

وسایل نگهداری دام

[۱۴۸۰] سؤال ۱۲۱: در روستاها که معمولاً محلّی برای نگهداری گاو و گوسفند یا اسب و الاغ خود دارند، این محل را باید جزء سرمایه خود حساب کنند یا جزء لوازم زندگی خود؟
پاسخ: اگر خود حیوانات، جزء مؤونه است، آغُل و محلّ نگهداری آنها نیز جزء مؤونه است و اگر حیوانات، جزء سرمایه است، آغُل و محلّ نگهداری آنها نیز جزء سرمایه حساب می‌شود.

کشاورزی

زمین کشاورزی
[۱۴۸۱] سؤال ۱۲۲: آیا زمین‌های کشاورزی خمس دارند یا خیر؟
پاسخ: به زمین کشاورزی خمس تعلّق می‌گیرد، مگر این که منافع حاصل از زمین، در معیشت و مؤونه زندگی صرف شود که در این صورت خود زمین نیز جزء مؤونه محسوب می‌شود و خمس ندارد.
[۱۴۸۲] سؤال ۱۲۳: شخصی زمین زراعی یا غیر زراعی خریداری کرده تا پس از ترقی قیمت بفروشد. آیا با فرا رسیدن سال خمسی، با این که فعلاً قصد فروش ندارد، تخمیس زمین لازم است؟ در صورت لزوم، به قیمت خرید یا قیمت فعلی؟
پاسخ: تخمیس به قیمت فعلی لازم است.
[۱۴۸۳] سؤال ۱۲۴: عده‌ای زمین زراعی را با درآمد بین سال و برای زراعت خریده‌اند و پس از چند سال فروخته‌اند. خمس آن چگونه محاسبه می‌شود؟
پاسخ: اگر در سر سال خمسی اول، خمس ارزش زمین را پرداخته باشند، تا زمانی که زمین را نفروخته‌اند، لازم نیست خمس ارزش اضافی آن را بپردازند و چنانچه نپرداخته باشند، خمس بالاترین قیمت از سر سال خمسی اول تا زمان فروش زمین را باید بپردازند.
[۱۴۸۴] سؤال ۱۲۵: این جانب از دریای عام و بدون مانع، با پول قرضی و یا از منافع بین سال، آب به زمین موات می‌رسانم و زراعت می‌کنم. آیا خمسی برعهده من می‌آید یا خیر؟
پاسخ: اگر از زمین مواتِ احیا شده و حقّ آب و آبراه و احیاناً وسایلی که به کار برده شده (مثل لوله یا پمپ آب)، پس از کسر مخارجی که در این راه متحمّل شده‌اید، بیشتر از مخارج زندگی خود به دست می‌آورید، باید به نسبت زیادی، خمس آن را پرداخت کنید، وگرنه خمس ندارند و منافع حاصل از آن که در طول سال برای مخارج زندگی صرف نشده، باید خمسش پرداخت شود.

محصولات کشاورزی

[۱۴۸۵] سؤال ۱۲۶: کسی که سال خمسی دارد و چند روز قبل از رسیدن سال، محصول گندمش را به دست می‌آورد، آیا لازم است خمس گندم‌ها را هم بدهد؟

پاسخ: در صورتی که برای تمام درآمد خود، یک سال داشته باشد و این گندم تا آخر سال به مصرف مؤونه نرسد، باید خمس آن را بدهد. البته می‌تواند برای زراعت خود، سال جداگانه قرار دهد.

[۱۴۸۶] سؤال ۱۲۷: کسی که جو یا گندم کاشته است، آیا خمس محصول و زراعت را باید بدهد یا خمس بذر را؟

پاسخ: این مسأله سه صورت دارد:

۱ - بذر، مخمّس باشد یا از چیزهایی باشد که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد و یا پرداخت خمسِ بذر را از مال دیگر خود به ذمّه گرفته باشد که در این موارد مقدار بذر، از محصول کسر می‌شود و بقیه محصول، درآمد امسال حساب می‌گردد.

۲ - بذر، از درآمد بین سال باشد و متعلّق خمس نباشد که در این صورت، کلّ محصول، درآمد امسال محسوب می‌شود.

۳ - به بذر، خمس تعلّق گرفته باشد و پرداخت خمس آن را به ذمّه هم نگرفته باشد که در این صورت باید مقدار بذر، از محصول جدا و خمس آن پرداخت شود و باقی مانده محصول، درآمد امسال به حساب می‌آید، مثلاً اگر ده کیلوگرم بذر کاشته و صد کیلوگرم محصول بدست آورده است، ابتدا ده کیلوگرم از محصول (به مقدار بذر) را جدا می‌کند و دو کیلوگرم آن را به عنوان خمس می‌پردازد و نود کیلوگرم باقی مانده، درآمد امسال محسوب می‌شود، هر چند احتیاط مستحب این است که علاوه بر دو کیلو گرم ذکر شده، مقدار هجده کیلوگرم دیگر را نیز به عنوان خمس پرداخت کند (به جهت این که مقدار خمسِ بذر، یعنی همان دو کیلو گرم رشد کرده و نُه برابر دیگر، یعنی هجده کیلو گرم به آن اضافه شده است) و در این صورت، هفتاد و دو کیلوگرم دیگر را به عنوان درآمد امسال به حساب آورد.

[۱۴۸۷] سؤال ۱۲۸: آیا جو، گندم، ذرّت، لوبیا و نخود خمس دارند یا خیر؟ اگر دارند، کیفیت آن را بیان فرمایید.

پاسخ: این موارد، خصوصیت ندارند و حکم سایر اموال را دارند و چنانچه اضافه بر مؤونه سال باشند، باید خمس آنها را بدهند.

وسایل و آلات کشاورزی

[۱۴۸۸] سؤال ۱۲۹: کسی در کشاورزی خود احتیاج به ماشین آلات جدید (مثل تراکتور) دارد، آیا خمس این وسایل باید حساب شود یا نه؟

پاسخ: چنانچه بیش از مؤونه زندگی خود را به دست آورد، باید به نسبت زیادی، خمس آنها را بدهد.

[۱۴۸۹] سؤال ۱۳۰: در زمین ملکی خود، چاه عمیقی از منافع بین سال احداث کردم که آب زیادی از آن به دست آمد، آیا خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: مقداری از آب چاه که در تحصیل مؤونه زندگی از آن استفاده می‌شود و به همان نسبت از ارزش چاه، مشمول خمس نیست و زاید بر این مقدار از آب چاه و ارزش چاه مشمول خمس است.

باغداری

باغ

[۱۴۹۰] سؤال ۱۳۱: کسی که باغی را فقط برای مصرف خانوادگی خود می‌خرد و چیزی از محصولات آن را نمی‌فروشد، بلکه همه محصول را صرف در مؤونه خود می‌کند، آیا لازم است خمس زمین و باغ را بدهد؟

پاسخ: اگر باغ را به همین قصد و با پول مخمّس یا با درآمد بین سال یا با پولی که خمس به آن تعلّق نمی گیرد، خریده باشد، خود باغ و محصول آن خمس ندارند؛ چون هر دو آنها مؤونه محسوب می‌شوند و چنانچه به حسب اتفاق مقداری از محصول باغ در سر سال زیاد آمد، خمس مقدار زاید پرداخت شود؛ ولی اگر باغ را به این قصد خریده که قیمت آن بالا رود و با فروش آن سود کند، باید در سر سال، خمس قیمتِ سر سال باغ را بپردازد، هر چند تمام محصول آن را صرف در مؤونه عیال خویش نماید.

[۱۴۹۱] سؤال ۱۳۲: شخصی زمینی را جهت تجارت به باغ تبدیل کرده است، پس از فرا رسیدن سال خمسی، با این که درختان به ثمر نرسیده‌اند، آیا فقط تخمیس زمین لازم است یا تخمیس زمین و درختان؟ در سال‌های بعد، تخمیس افزایش قیمت لازم است یا خیر؟

پاسخ: تخمیس زمین و درختان به قیمت آنها در سر سال خمسی و همچنین افزایش قیمت در سال‌های بعد لازم است.

محصول باغ

[۱۴۹۲] سؤال ۱۳۳: باغداری که سال خمسی‌اش فرا رسیده، ولی وقت چیدن میوه‌هایش نرسیده است، آیا این میوه‌های نرسیده، جزء درآمد سال گذشته محسوب می‌شود و خمسش واجب است؟ یا پس از رسیدن، جزء درآمد امسال است و هنوز خمسش واجب نشده است؟

پاسخ: میوه‌های نرسیده، اگر در سر سال خمسی ارزش و قیمتی دارد، باید خمس همان ارزش و قیمت داده شود و اگر در آن موقع ارزش و قیمتی ندارد، خمس هم ندارد.

اسباب و وسایل زندگی

[۱۴۹۳] سؤال ۱۳۴: بر کدام یک از اثاث منزل و مواد خوراکی مورد استفاده در منزل، خمس متعلّق می‌شود و کدام یک خمس ندارد؟

پاسخ: اثاث منزل جزء مؤونه است و خمس ندارد؛ ولی مواد خوراکی، اگر سال بر آن بگذرد و مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود.

[۱۴۹۴] سؤال ۱۳۵: آیا لوازم مورد نیاز منزل در صورتی که تا رسیدن سال خمسی مورد استفاده قرار نگرفته باشد، مشمول خمس است؟

پاسخ: خیر.

[۱۴۹۵] سؤال ۱۳۶: برای این که به شیء خریداری شده (مثل فرش)، خمس تعلّق نگیرد، آیا باید تا فرا رسیدن سال خمسی (که ممکن است چند روز بعد از خرید باشد)، از آن استفاده کرد یا استفاده تا یک سال پس از زمان خرید نیز باعث عدم وجوب خمس می‌شود؟

پاسخ: اگر داشتن شیء خریداری شده، مثل فرش، مطابق با شأن خریدار باشد و احتمال عقلایی استفاده از آن نیز وجود داشته باشد، خمس ندارد، هر چند فعلاً از آن استفاده نکند.

[۱۴۹۶] سؤال ۱۳۷: اشخاصی که سرمایه آنها غیر مخمّس بوده است و از درآمد آن، لوازم مورد نیاز زندگی خود را خریداری کرده‌اند، آیا به این لوازم زندگی نیز خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به لوازم مذکور خمس تعلّق نمی گیرد؛ ولی چنانچه سرمایه مشمول خمس بوده، باید خمس آن بدون تأخیر پرداخت شود.

[۱۴۹۷] سؤال ۱۳۸: اگر کسی قبل از فرا رسیدن سال خمسی، وسایل ضروری زندگی خود را خریداری کند و تصمیم داشته باشد بعد از فرا رسیدن سال خمسی آنها را بفروشد، آیا باید خمس آنها را بپردازد؟

پاسخ: وسایل مذکور در سؤال خمس ندارد و پس از فروش آنها اگر پول آنها را در مؤونه سال خود مصرف نکند، باید خمس آن را بپردازد.

[۱۴۹۸] سؤال ۱۳۹: لباس یا کفشی را که انسان در طول سال، فقط یکی دو بار می‌پوشد یا ماشینی که یکی دو بار سوار می‌شود، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر داشتن کفش و لباس و ماشین مذکور، در شأن آن شخص باشد، خمس ندارد.

[۱۴۹۹] سؤال ۱۴۰: این جانب حدود چهار سال قبل ازدواج نمودم و کل اموال ما مقداری جهیزیه و پول و طلای متعلّق به خانم بنده است که اگر بخواهیم آنها را بفروشیم، زندگی ما فلج می‌شود، و بیش از دو میلیون تومان از ما نمی‌خرند؛ ولی اگر بخواهیم آنها را دوباره تهیه کنیم، چندین برابر، باید پول پرداخت کنیم. اکنون ما قدرت پرداخت خمس این اموال را نداریم. برای این که این اموال، طیّب و حلال و پاک شود، چه باید بکنیم؟

پاسخ: اگر این اموال جزء مؤونه زندگی شما باشد، خمس به آنها تعلّق نمی گیرد.

[۱۵۰۰] سؤال ۱۴۱: کسی که چیزی را می‌خرد و به آن چیز در زندگی احتیاج دارد، ولی تاریخ تحویل آن پس از سال خمسی اوست، آیا موقع رسیدن سال خمسی، به جهت این که پول را پرداخت کرده است، ولی هنوز چیزی تحویل نگرفته، باید خمس آن پول را بپردازد؟

پاسخ: لازم نیست خمس بدهد.

[۱۵۰۱] سؤال ۱۴۲: آیا تلفن و موبایل از موارد تعلّق خمس است؟

پاسخ: اگر موبایل و تلفن برای کارهای شخصی و منزل لازم باشد و خریداری شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و اگر برای کسب و کار و تجارت و شغل لازم باشد و خریداری شود، حکم سرمایه را دارد.

[۱۵۰۲] سؤال ۱۴۳: اگر کسی وسیله‌ای را چون موبایل، جهت استفاده مشترک (شخصی و شغلی) خریداری کرده باشد، مشمول خمس است یا خیر؟

پاسخ: به نسبتی که برای امور شخصی استفاده می‌شود، جزء مؤونه است و خمس ندارد و به نسبتی که مورد استفاده شغلی قرار می گیرد، اگر با آن فقط مؤونه زندگی به دست آید، باز هم خمس ندارد و اگر بیش از مؤونه زندگی با آن تحصیل شود، به نسبت زیادی، مشمول خمس می‌شود.

[۱۵۰۳] سؤال ۱۴۴: کسی که به لباس نیازمند است و برای تهیه لباس، پارچه‌ای خریداری می کند، ولی با آن پارچه تا موقع محاسبه خمس، لباس نمی‌دوزد، آیا باید خمس پارچه را بدهد؟

پاسخ: چنانچه برای دوختن آن اقدام کرده یا در شُرُف اقدام باشد، خمس ندارد.

[۱۵۰۴] سؤال ۱۴۵: اسباب و اثاثیه منزل و همچنین لباس هایی که قبلا مورد استفاده قرار گرفته و اکنون به هر دلیلی مورد استفاده نمی‌باشند، آیا مشمول خمس هستند؟

پاسخ: تا فروخته نشده، خمس ندارد و پس از فروختن، چنانچه تا سر سال خمسی در مؤونه صرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود.

[۱۵۰۵] سؤال ۱۴۶: منفعتی که در بین سال به دست می‌آید، اگر به صورت نقد تا آخر سال باقی نماند و تبدیل به اموال غیر نقدی مثل زمین، ماشین، مغازه و امثال آن شود، آیا می‌توان تا زمان فروش این اموال، پرداخت خمس را به تعویق انداخت؟

پاسخ: اگر تبدیل به وسایل و مؤونه زندگی نشده باشد و یا با آن مؤونه زندگی تحصیل نشود، باید خمس آن اموال غیر نقدی در سر سال خمسی پرداخت شود.

جهیزیه دختر و لوازم زندگی آینده پسر

[۱۵۰۶] سؤال ۱۴۷: دختری که جهیزیه‌اش را خودش تهیه می‌کند یا پول آن را پس انداز می‌کند، باید خمس بدهد یا نه؟
پاسخ: اگر رسم محلّ آنها تهیه جهیزیه در سال‌های قبل باشد، به نحوی که عدم تهیه آنها عیب محسوب شود، خمس ندارد و همچنین اگر در شُرُف ازدواج باشد و در سال مورد نیاز نتواند جهیزیه را تهیه کند و با پرداخت خمس، تهیه جهیزیه به تأخیر بیفتد و یا ممکن نشود، باز هم خمس ندارد.
[۱۵۰۷] سؤال ۱۴۸: اگر وسیله‌ای را که به عنوان جهیزیه برای یکی از دختران تهیه می‌کنند، در منزل باقی بماند و به دختر بعدی داده شود، خمس دارد یا نه؟
پاسخ: اگر دختر دوم در معرض ازدواج باشد و نتوانند تمام جهیزیه او را در سالی که جهیزیه مورد نیاز است، تهیه کنند و با پرداخت خمس، در تهیه جهیزیه با مشکل روبرو می‌شوند، آن جنس خمس ندارد.
[۱۵۰۸] سؤال ۱۴۹: دختری که پدرش سال خمسی نداشته و برای او جهیزیه تهیه کرده است، آیا لازم است خمس جهیزیه خود را بدهد؟
پاسخ: دادن خمس جهیزیه بر دختر لازم نیست.
[۱۵۰۹] سؤال ۱۵۰: اگر زنی که به خانه شوهر رفته، مقداری از جهیزیه‌اش را که پدرش به او داده، بفروشد، باید خمس پول به دست آمده را بدهد یا خیر؟
پاسخ: لازم نیست خمس آن را بدهد، مگر این که مقدار آن بسیار زیاد باشد و آن را در مؤونه زندگی صرف نکند.
[۱۵۱۰] سؤال ۱۵۱: چیزهایی که به عنوان جهیزیه به دختر داده می‌شود، ولی بعداً در زندگی او مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، آیا متعلّق خمس قرار می‌گیرد؟
پاسخ: در فرض سؤال، پرداخت خمس بر دختر واجب نیست.
[۱۵۱۱] سؤال ۱۵۲: اگر پدری برای پسرش (به مانند دخترش که جهیزیه تهیه می‌کند) وسایلی برای زندگی آینده‌اش تهیه کند، حکم جهیزیه دختر را دارد یا حکمش متفاوت است؟
پاسخ: اگر این گونه مخارج پسر بنا بر عرف محل، بر عهده پدر باشد، حکم جهیزیه را دارد.
[۱۵۱۲] سؤال ۱۵۳: اگر جوانی آن چه را که در آینده به آن نیاز خواهد داشت، مانند یخچال و... از درآمد خود بخرد و کنار بگذارد، به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: چنانچه در شُرُف استفاده از این وسایل باشد و نتواند آن را در سالی که به آن احتیاج پیدا می‌کند، تهیه نماید و پرداخت نمودن خمس باعث تأخیر در تهیه آن وسایل و یا عدم تهیه آنها شود، لازم نیست خمس آنها را بپردازد.

مهریه

[۱۵۱۳] سؤال ۱۵۴: آیا بر زنی که به جز مهریه خود، مالک چیز دیگری نیست، ولی مهریه او به دفعات زیادی تغییر و تبدیل پیدا کرده است، خمس واجب است؟
پاسخ: در مهریه، خمس واجب نیست؛ ولی اگر مقدار مهریه به قدری زیاد باشد که بتواند بخشی از معیشت او را اداره کند، چنانچه در مؤونه مصرف نشود، باید خمس آن را بپردازد و چنانچه با مهریه خود، کسب منفعت کند، با وجود شرایط وجوب خمس، بر منافع حاصل از مهریه خمس تعلّق می‌گیرد.

[۱۵۱۴] سؤال ۱۵۵: اگر مهریه و ارث به فروش برسد، آیا پول آنها هم همانند اصل آنهاست؟

پاسخ: ثمن مهریه و ثمن ارث، مثل اصل آنهاست.

[۱۵۱۵] سؤال ۱۵۶: کسی که می‌خواهد مهریه همسرش را بپردازد و تاکنون خمس نداده است، آیا باید بعد از محاسبه خمس، مهریه را بدهد، یا قبل از خمس هم می‌تواند مهریه را پرداخت کند و سپس خمس بقیه اموال را بدهد؟

پاسخ: اگر بخواهد مهریه را از منافعی که سال بر آن گذشته بپردازد، ابتدا باید مقدار خمس را محاسبه کند و پس از پرداختن خمس و یا به ذمّه گرفتن آن، مهریه را پرداخت کند و اگر بخواهد از منافعی که سال بر آن نگذشته مهریه را بدهد، می‌تواند بدون دادن خمس، مهریه را از آن پرداخت کند.

[۱۵۱۶] سؤال ۱۵۷: مردی به اندازه مهریه همسرش پول کنار می‌گذارد تا به همسرش بپردازد، ولی زن قبول نمی‌کند و می‌گوید که هر وقت از تو طلب کردم، مهریه‌ام را بپرداز. آیا مرد می‌تواند در پایان سال، این پول را که به عنوان مهریه از اموالش جداست، به حساب نیاورد و خمس بقیه اموال را بدهد؟

پاسخ: چنانچه زن، پول را قبول نکند، پول در ملک مرد باقی می‌ماند و باید خمس آن را هم مانند خمس بقیه اموال، با وجود سایر شرایط خمس بپردازد.

مخارج ازدواج

[۱۵۱۷] سؤال ۱۵۸: آیا به پولی که برای ازدواج کردن پس انداز می‌شود، خمس متعلّق می‌شود یا خیر؟ اگر پول را برای مخارج ازدواج فرزند خود (غیر از جهیزیه) پس انداز کنیم، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر ازدواج، برای شخصی مورد حاجت باشد و درآمد سالی که می‌خواهد در آن سال ازدواج کند، برای ازدواج کفایت نکند و دادن خمس، موجب تأخیر در ازدواج یا ایجاد مشکل در امر ازدواج شود، در این صورت به ذخیره پول، خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر با پرداخت خمس مشکلی برای او به وجود نمی‌آید، احتیاط آن است که خمس آن را بپردازد و همچنین اگر مخارج ازدواج فرزند عرفاً برعهده پدر باشد، با شرایط ذکر شده قبلی، به پول ذخیره شده از طرف پدر خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی چنانچه درآمد پدر و فرزند در سال ازدواج، بر روی هم برای ازدواج کفایت کند و خمس دادن، موجب تأخیر و یا ایجاد مشکل نگردد و پدر نیز در تأمین مخارج مشارکت کند، در این صورت به ذخیره‌ای که سال بر آن گذشته، خمس تعلّق می‌گیرد.

[۱۵۱۸] سؤال ۱۵۹: کسی که احتیاج به ازدواج کردن دارد، اگر پرداخت خمسِ اموالش مانع از ازدواج او شود، آیا باز هم دادن خمس واجب است؟

پاسخ: لازم نیست خمس بدهد.

طلا، جواهر و زینت آلات

[۱۵۱۹] سؤال ۱۶۰: با پولم مقداری سکه طلا خریده‌ام تا پس اندازی برایم باشد و با کاهش ارزش پول، قدرت خریدم پایین نیاید. آیا در سر سال خمسی بابت این سکه‌ها باید خمس بپردازم یا لازم نیست؟

پاسخ: اگر سکه‌ها را با پولی که خمس به آن تعلّق گرفته، خریده‌اید، باید خمس بدهید و اگر با پول خمس داده و یا پولی که خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد، خریده‌اید، خمس آن واجب نیست و در هر دو صورت، چنانچه قبل از گذشت سال، سکه‌ها را به قیمت بالاتر بفروشید و افزایش قیمت سکه‌ها واقعی باشد (نه بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول) و سود به دست آمده را در مؤونه سال مصرف نکنید، در سر سال باید خمس سود آن را هم بدهید.

[۱۵۲۰] سؤال ۱۶۱: زنی طلای مشمول خمس دارد و درآمدی هم ندارد. آیا پرداخت خمس برعهده شوهر اوست؟

پاسخ: وجوب خمس بر عهده زن است و چنانچه در پرداخت خمس مشکلی دارد، می‌تواند با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح و حل نماید.

[۱۵۲۱] سؤال ۱۶۲: آیا به سکه طلایی که برای زینت استعمال می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد؟ اگر برای زینت کردن نباشد، چه طور؟

پاسخ: اگر برای زینت استفاده کند و استعمال آن در شأن او باشد، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.

[۱۵۲۲] سؤال ۱۶۳: خانمی مقداری طلا و زیور آلات خریداری کرده و از آن استفاده کرده و بعد از چند سال آنها را فروخته است. آیا به محض فروش، باید خمس آنها را بپردازد؟

پاسخ: خیر؛ اگر پول آن را در مؤونه مصرف نکند و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بپردازد.

[۱۵۲۳] سؤال ۱۶۴: جواهر آلاتی که شوهر برای همسرش تهیه می‌کند، خمس دارد یا نه؟

پاسخ: اگر خرید آن جواهرات در شأن آنهاست و زن نیز برای زینت از آنها استفاده می‌کند، خمس آن واجب نیست، مگر آن که با پولی خریداری شده باشد که خمس به آن تعلّق گرفته و پس از گذشت سال، خمس آن پرداخت نشده باشد و اگر جواهرات برای ذخیره کردن خریداری شده باشد، نه برای زینت کردن، خمس به آن تعلّق می‌گیرد.

[۱۵۲۴] سؤال ۱۶۵: اگر شخصی برای همسرش از درآمد سال، طلا و جواهرات بخرد و آن جواهرات در شأن آنها باشد و دو سال بعد جواهرات را بفروشد و مجدداً بخواهد جواهرات دیگری خریداری نماید، آیا باید خمس جواهراتی را که فروخته است، پرداخت نماید؟

پاسخ: اگر تا قبل از رسیدن سال خمسی جدید، جواهرات دیگری خریداری کند، خمس ندارد.

[۱۵۲۵] سؤال ۱۶۶: همسرم مقداری طلا دارد. گاهی به مناسبتی به طلافروشی مراجعه می‌نماییم و آنها را با طلای نو معاوضه می‌کنیم. لطفاً حکم شرعی آن را بیان نمایید.

پاسخ: معامله طلا با طلا شرایط خاصّی دارد؛ ولی آن طور که معمول و رایج است که طلای قبلی را با پول می‌خرند و طلای بعدی را به پول می‌فروشند، اشکال ندارد و چنانچه طلاهای مورد استفاده زن به عنوان زینت قرار می‌گیرد، متعلّق خمس نیست، مگر این که از اول از پول متعلّق خمس تهیه شده باشد و خمس آن را نداده باشند.

[۱۵۲۶] سؤال ۱۶۷: آیا سکه‌های بهار آزادی مشمول زکات می‌گردد؟ و آیا پس از پرداخت زکات، پرداخت خمس نیز واجب است؟

پاسخ: سکه‌های مذکور زکات ندارند؛ ولی اگر پس انداز شوند و در مؤونه مصرف نشوند، خمس به آنها تعلّق می‌گیرد.

درآمد زنی که ازدواج کرده

[۱۵۲۷] سؤال ۱۶۸: زن و شوهری هر دو کارمند هستند و درآمد دارند، آیا به درآمد زن هم خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: در زاید بر مؤونه سال، خمس واجب است، خواه مقدار زیادی، از درآمد مرد باقی مانده باشد و یا از درآمد زن.

[۱۵۲۸] سؤال ۱۶۹: اگر زن با سرمایه شوهر قالی بافی کند، آیا باید خمس درآمد خود را بپردازد؟

پاسخ: در صورتی که درآمد خود را پس انداز کند و در مؤونه سال مصرف نکند، باید خمس درآمد خود را بپردازد.

[۱۵۲۹] سؤال ۱۷۰: زنی از درآمد خود بعضی از اوقات مواد خوراکی و پوشاک می‌خرد و به منزل شوهرش می‌آورد. اگر خوراک یا پوشاک در آخر سال، زیادی باشد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد یا خیر؟ و زن باید خمس آن را بپردازد یا شوهر؟

پاسخ: اضافه، خمس دارد و اگر خوراک و یا پوشاک خریده شده با پول شوهر زیاد بیاید، شوهر باید خمس آن را بپردازد و اگر آنچه که زن با پول خودش خریده، زیاد بیاید، زن باید خمس آن را بدهد.

[۱۵۳۰] سؤال ۱۷۱: زنی که دارای درآمد است و شوهرش نیز توانایی پرداخت نفقه او را دارد، اگر از شوهر خود نفقه نگیرد و از درآمد خود، در مخارج زندگی خود صرف نماید، آیا باید خمس مبالغی را که در مخارج زندگی خود صرف کرده است، بپردازد یا خیر؟

پاسخ: دادن خمس آن مخارج لازم نیست.

[۱۵۳۱] سؤال ۱۷۲: زنی که دارای کسب و درآمد است و تمام درآمد خود را به شوهرش می‌دهد، آیا بابت پرداخت خمس وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر زن در بین سال، درآمد خود را به شوهر ببخشد و این بخشش در شأن زن باشد، خمس بر زن واجب نیست؛ ولی اگر به عنوان قرض بدهد، بعد از پس گرفتن از شوهر، پرداخت خمس به عهده زن است.

[۱۵۳۲] سؤال ۱۷۳: زنی که درآمد مستقل دارد و شوهرش نمی‌گذارد تا خمس اموالش را بپردازد، تکلیفش چیست؟

پاسخ: به هر نحوی که برایش محذور نداشته باشد، ولو به صورت مخفی و یا با تأخیر، خمس را پرداخت کند و برای تأخیر اجازه بگیرد.

مخارج تحصیل و خرید کتاب

[۱۵۳۳] سؤال ۱۷۴: پولی را که برای تحصیل خود یا فرزندانمان کنار می‌گذاریم، متعلّق خمس قرار می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: اگر از درآمد کسب باشد و سال بر آن بگذرد، خمس دارد، مگر این که مخارج تحصیل خودش باشد و تحصیل نیز برای او لازم باشد و با پرداخت خمس، در امر تحصیل او اخلال ایجاد شود که در این صورت، خمس آن لازم نیست و چنانچه با پرداخت خمس مشکل ایجاد نشود، بنا بر احتیاط خمس دارد و همین طور است اگر این پول برای مخارج تحصیل فرزندش باشد و عرفاً یا شرعاً مخارج تحصیل فرزند بر عهده او باشد.

[۱۵۳۴] سؤال ۱۷۵: کتاب‌هایی فعلاً مورد نیاز نمی‌باشند، ولی امکان تهیه آنها در آینده نیست و از هم اکنون به مرور تهیه می‌شوند، مانند کتب سال‌های آتی دانشگاه برای دانشجویان. آیا پس از گذشت سال به این کتاب‌ها خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه در شُرُف استفاده باشند، پرداخت خمس لازم نیست، مشروط بر این که با پرداخت خمس نتواند آن کتاب‌ها را تهیه کند و یا تهیه آنها از وقت حاجت به تأخیر افتد.

[۱۵۳۵] سؤال ۱۷۶: خرید کتاب یا هر وسیله دیگری که در آینده از آنها استفاده خواهد شد و جزء احتیاجات انسان می‌شود، اما هم اکنون مورد استفاده نیست، خمس دارد یا نه؟ آیا حکم مسأله در صورتی که اگر الان آن وسیله را تهیه نکند، به هنگام نیاز نمی‌تواند آن را تهیه کند، با صورتی که به هنگام نیاز، قادر بر تهیه است، متفاوت است یا خیر؟

پاسخ: در صورتی که در شُرُف استفاده از آن وسایل باشد و در وقت نیاز نتواند آنها را تهیه کند و دادن خمس باعث شود که تهیه آن از وقت حاجت به تأخیر بیفتد یا ممکن نشود، خمس ندارد، و در غیر این صورت باید خمس آن پرداخت شود.

[۱۵۳۶] سؤال ۱۷۷: کتبی خریداری می‌شود، لکن برخی ممکن است هرگز مورد استفاده قرار نگیرد. آیا در این صورت مشمول خمس می‌شود؟

پاسخ: اگر داشتن این کتب در حدّ شأن خریدار باشد که اگر احیاناً مورد نیاز شد، در دسترس باشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۵۳۷] سؤال ۱۷۸: آیا به کتاب هایی که قبلاً مورد نیاز بوده، ولی اکنون مورد استفاده نیست، خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: تا فروخته نشده، خمس واجب نیست.

[۱۵۳۸] سؤال ۱۷۹: کتبی که طلاب و فضلا از طریق شهریه می‌خرند، مشمول خمس می‌شود یا خیر؟

پاسخ: خیر؛ مشمول خمس نمی‌شود.

[۱۵۳۹] سؤال ۱۸۰: چیزهایی مثل کتاب، دفتر، کفش و لباس، اگر یک سال بدون استفاده بمانند، خمس دارند یا نه؟

پاسخ: اگر داشتن اشیای ذکر شده، جزء شئون صاحب آنها باشد که احیاناً در صورت لزوم از آنها استفاده کند، ولو این که موردی برای استفاده کردن پیش نیاید، خمس ندارد، وگرنه باید خمس آنها را بپردازد.

هزینه حج و سفرهای زیارتی

[۱۵۴۰] سؤال ۱۸۱: کسی که می‌خواهد به حج برود و خمس مقداری از اموالش را نداده است، آیا اگر خمس اموالی را که برای حج مورد استفاده قرار می‌دهد، پرداخت کند، کافی است یا باید خمس بقیه اموال را هم حساب کند؟

پاسخ: اگر چه پرداخت خمس همه اموال شرط صحّت حج نیست؛ ولی تأخیر در پرداخت خمس و سایر وجوهات واجب شرعی، بدون مجوّز شرعی جایز نیست و باید توجه داشت که به جا آوردن این گونه واجبات تأثیر به سزایی در قبولی حج و سایر عبادات و اعمال و ترتّب ثواب بر آنها دارد.

[۱۵۴۱] سؤال ۱۸۲: کسی حسابی را افتتاح کرده و آن را مخصوص امر زیارت قرار داده و با توجه به وضعیت شغلی و مالی، امکان پرداخت یک جای هزینه مثلاً ـ حجّ تمتّع را ندارد؛ ولی ممکن است به مرور زمان از این طریق مستطیع شود. با این فرض، پاسخ سؤالات زیر را بیان کنید. الف. آیا به این حساب او خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: خمس تعلّق می‌گیرد.

ب. در صورت تعلّق خمس، زمان پرداخت آن چه موقع است؟ آیا هنگام سر رسید سال خمسی یا هنگام گذشت یک سال از افتتاح این حساب یا هنگام سفر زیارتی؟

پاسخ: هنگام سر رسید سال خمسی پرداخت شود و یا با گذشت یک سال از به دست آوردن پول.

ج. در صورت تعلّق خمس به این وجوه، آیا خمس به همه آن تعلّق می‌گیرد یا به مقداری که برای سفر مورد نیاز است؟

پاسخ: به همه آنها خمس تعلّق می‌گیرد.

د. در صورت فوت صاحب حساب، آیا به پول باقی مانده در این حساب که به ورثه منتقل شده است، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: ورّاث باید خمس آن را بدهند.

[۱۵۴۲] سؤال ۱۸۳: آیا به هزینه سفر زیارتی کربلا و یا حج و عمره واجب یا مستحب که به حساب واریز کرده‌ایم و قبل از تشرّف، به سال خمسی برخورد کرده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: نسبت به اعمال مستحبّی، چنانچه سال بر آن بگذرد، باید خمس آن را بپردازید؛ ولی نسبت به حج و عمره واجب و یا سفرهای دیگر زیارتی که بر شما واجب شده، چنانچه طریق دیگری غیر از ثبت نام نداشته باشید و یا راه دیگر مشقّت داشته باشد، خمس واجب نمی‌شود، ولو این که نوبت شما پس از پایان سال خمسی باشد، مگر این که ثبت نام و واریز کردن پول، فقط به معنی حقّ اولویت باشد و پول در ملکیت شما باقی بماند که در این صورت پس از گذشت سال، بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بپردازید.

[۱۵۴۳] سؤال ۱۸۴: آیا پولی که قبل از ثبت نام حج برای همین منظور جمع آوری می‌شود، خمس دارد؟

پاسخ: اگر سال بر آن بگذرد، خمس دارد.

[۱۵۴۴] سؤال ۱۸۵: آیا هزینه سفرهای زیارتی به عتبات عالیات و عمره مفرده و حجّ مستحبّی، جزء مخارج سال حساب می‌شود یا خمس به آن تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: جزء مؤونه است و خمس ندارد.

[۱۵۴۵] سؤال ۱۸۶: کسی که برای عمره یا حجّ مستحبّی مبلغی را برای ثبت نام پرداخت کرده و پس از یک سال یا بیشتر از دنیا رفته است، آیا پرداخت خمس بر ورثه او واجب است؟

پاسخ: در مفروض سؤال، ورثه باید خمس آن را از ترکه بدهند.

[۱۵۴۶] سؤال ۱۸۷: کسی که با پول قرضی به مکه مکرّمه می‌رود، آیا باید به هنگام پرداخت دَین خود، خمس آن را هم بدهد؟

پاسخ: حکم قرض کردن برای مؤونه را دارد.

[۱۵۴۷] سؤال ۱۸۸: آیا هزینه سفر حجّ واجب زن که توسط شوهرش پرداخت می‌شود، جزء مخارج سال شوهر حساب می‌شود و از خمس معاف است یا خیر؟ اگر زن، خودش مستطیع باشد و شوهرش مخارجش را بدهد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر پرداخت کردن هزینه حجّ زوجه، مطابق شأن زوج باشد، جز مؤونه مرد محسوب می‌شود و خمس ندارد، وگرنه جزء مؤونه مرد نیست.

[۱۵۴۸] سؤال ۱۸۹: کسی که اول سال خمسی او روز اول ماه ذی الحجّه است و در ماه ذی القعده عازم سفر حج می‌شود و سفرش تا اواخر ذی الحجّه طول می‌کشد، آیا مخارج سفر وی از روز اول ذی الحجّه به بعد، جزء مخارج سال قبل محسوب می‌شود که خمس ندارد یا باید خمس آن را حساب کند؟

پاسخ: معیار، شروع کردن به سفر است و بنا بر این مخارج او از اول ذی الحجّهٔ الحرام تا رسیدن به منزلش، جزء مؤونه سال قبل است و خمس ندارد.

[۱۵۴۹] سؤال ۱۹۰: شخصی مقداری پول جهت خرج سفر، خرید قربانی، سوغات و دیگر مخارج سفر حج به همراه خود برداشته است و در اثنای سفر، سال خمسی او فرا می‌رسد. آیا پرداخت خمس این پول لازم است یا این که جزء مؤونه سال قبل محسوب می‌شود؟

پاسخ: جزء مخارج سال قبل (سال شروع حج) است و خمس ندارد.

[۱۵۵۰] سؤال ۱۹۱: کسی که حساب سال ندارد و به کربلا و مشهد و دیگر عتبات مقدّسه مسافرت می‌کند، آیا لازم است پول سفر خود را تخمیس کند؟

پاسخ: چنین شخصی باید تمام اموال خود را محاسبه نماید و به هر کدام از اموال که خمس تعلّق گرفته، پرداخت نماید و مسافرت نمودن به عتبات عالیات، مانع از محاسبه اموال و پرداخت خمس نمی‌گردد.

اموال شخص غیر مکلّف

[۱۵۵۱] سؤال ۱۹۲: نابالغی که دارای اموالی است، اگر به سنّ بلوغ رسید، آیا باید خمس اموالش را بلافاصله بعد از بلوغ بدهد؟ آیا بین اموالی که چندین سال در زمان نابالغی مالک آنها بوده با اموالی که سال بر آنها نگذشته، فرقی هست یا خیر؟

پاسخ: اموالی را که قبل از رسیدن به بلوغ مالک شده است، با رسیدن به سنّ بلوغ خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر یک سال از زمان بلوغ او گذشت و آن اموال در دست او بود، باید مانند مکلّفین دیگر به وظیفه خود در مورد خمس عمل کند.

[۱۵۵۲] سؤال ۱۹۳: بر ارباح مکاسبی که متعلّق به طفلی است، سال گذشته است. ولیّ طفل خمس را پرداخت نکرده و ارباح مکاسب را نیز برای طفل مصرف کرده و چیزی از آن باقی نمانده است. آیا این طفل، پس از رسیدن به بلوغ، باید خمس داده نشده را بپردازد یا خیر؟

پاسخ: پرداخت خمس ارباح مکاسب کودک، قبل از بلوغ و همچنین بعد از رسیدن به بلوغ واجب نیست، مگر این که یک سال از زمان بلوغ بگذرد و در مؤونه مصرف نشود که در این صورت باید خمس آن پرداخت شود. بنا بر این در فرض مسأله، تکلیفی متوجه طفل و ولیّ او، چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ نیست.

[۱۵۵۳] سؤال ۱۹۴: آیا پرداخت خمس اموال کسی که بالغ نشده، بر ولیّ او واجب است یا مستحب؟

پاسخ: دادن خمس اموال غیر مکلّف، بر ولیّ شرعی او جایز نیست؛ ولی اگر ذمّی، زمینی را از مسلمان خریده باشد، باید خمس آن را بدهد، اگر چه بالغ نباشد.

[۱۵۵۴] سؤال ۱۹۵: آیا خمس به پولی که به بچه به عنوان جایزه داده می‌شود، تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به اموال بچه نابالغ خمس تعلّق نمی گیرد.

[۱۵۵۵] سؤال ۱۹۶: اگر کسی به فرزند شیرخوار من هدیه‌ای بدهد، آیا پرداخت خمس آن بر من واجب است؟

پاسخ: اموال فرد نابالغ خمس ندارد.

[۱۵۵۶] سؤال ۱۹۷: آیا پرداخت خمس اموال مجنون برعهده ولیّ اوست و آیا خمس را از اموال خود بپردازد یا اموال مجنون؟

پاسخ: اموال مجنون مشمول خمس نیست. اگر پس از خوب شدن، اموالی داشته باشد، با وجود سایر شرایط، لازم است خودش خمس آنها را پرداخت کند.

هبه، هدیه و جایزه

[۱۵۵۷] سؤال ۱۹۸: فرق هبه و هدیه و جایزه و صدقه چیست؟

پاسخ: هدیه و جایزه از عقود نیستند؛ ولی هبه از عقود جایز است و قبض و اقباض، شرط صحّت هبه است. هبه در بعضی موارد، عقد جایز نیست؛ بلکه عقد لازم است (مانند هبه بر فامیل و خویشاوندان و هبه معوّضه) و اما صدقه، اظهر این است که از عقود نیست و قصد قربت در آن معتبر است. صدقه بر دو قسم است: قسم اول، صدقه واجب است، مانند زکوات و کفّارات و مظالم عباد و قسم دوم، صدقه مستحب است که به غیر از صدقات واجب گفته می‌شود.

گرفتن هبه، هدیه و جایزه

[۱۵۵۸] سؤال ۱۹۹: آیا هبه و هدیه، حتی اگر یک چیز خیلی کم قیمت باشد، خمس دارد؟

پاسخ: هبه و هدیه، اگر مقدارش قابل توجه نباشد، خمس ندارد.

[۱۵۵۹] سؤال ۲۰۰: آیا جایزه‌ای که دریافت می کنیم، خمس دارد؟

پاسخ: حکم خمس جایزه، همان حکم خمس هبه و هدیه است.

[۱۵۶۰] سؤال ۲۰۱: آیا عیدی و پاداشی که دولت به کارمندان می‌دهد و به صورت پول نقد و یا سکه طلاست، خمس دارد؟

پاسخ: اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها باشد، حکم درآمد کسب را دارد و چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمس آن پرداخت شود و اگر عیدی و پاداش در مقابل کار آنها نباشد، حکم هدیه را دارد.

[۱۵۶۱] سؤال ۲۰۲: آیا دختر یا پسر بالغی که هیچ درآمدی جز پولی که پدرش به او می‌دهد، ندارد، آیا لازم است خمس این پول را بپردازد؟

پاسخ: هبه و هدیه‌ای که پدر به آنها می‌دهد، اگر در مؤونه سال آنها مصرف شود و یا مقدارش خیلی زیاد نباشد، خمس ندارد.

[۱۵۶۲] سؤال ۲۰۳: مبلغی را که بنیاد شهید به خانواده معظّم شهدا می‌پردازد، در صورت باقی ماندن تا پایان سال، مشمول پرداخت

خمس می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر به جهت زیاد بودن مقدار آن و یا به جهت استمرار آن، به گونه‌ای باشد که بتوانند با آن بخشی از زندگی خود را اداره کنند، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، به آن خمس تعلّق می‌گیرد.

[۱۵۶۳] سؤال ۲۰۴: چنانچه یکی از کارمندان و مسئولین ادارات، در طول سی سال خدمت خود، در نهایت دلسوزی انجام وظیفه نماید و در پایان خدمت، هدیه‌ای از طرف ارباب رجوع و صاحبان صنعت و حِرَف مختلف و با نظارت وزارتخانه و طی نامه‌ای با امضای معاون وزیر و توأم با قدردانی از زحمات، از طریق رئیس اداره به این کارمند تحویل گردد و این کارمند از نام و مشخصات هدیه دهندگان مطلع نباشد و دیگر در آن پست و سمت هم نباشد که بخواهد از کار کسی گره گشایی کند، آیا قبول هدیه و تصرّف در آن، وجاهت شرعی دارد؟ و اگر در بین سال مالی، آن را برای مصرف کردن به فروش برساند، آیا مشمول وجوهات شرعی از قبیل سهم سادات و سهم امام‌علیه السلام می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اخذ این هدیه به نحو مذکور اشکال ندارد و اگر آن را در بین سال به مصرف مؤونه برساند و یا مقدار آن خیلی زیاد نباشد، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۵۶۴] سؤال ۲۰۵: آیا مبالغی که در عروسی‌ها به عنوان هدیه جمع می‌شود، متعلّق خمس است یا خیر؟

پاسخ: اگر هدیه، قابل توجه و خیلی زیاد نباشد، خمس آن واجب نیست، اگر چه احتیاط مستحب این است که اگر از مؤونه سال زیاد بیاید، خمس آن پرداخت شود.

[۱۵۶۵] سؤال ۲۰۶: شخصی دو باب منزل مسکونی دارد و یکی از آنها مورد نیاز خودش است. اگر منزلی را که به آن احتیاج ندارد، به همسرش هدیه کند، خمس آن واجب است یا خیر؟

پاسخ: چنانچه سال بر آن نگذشته باشد و این بخشش مطابق شأن آنها باشد، دادن خمس بر مرد واجب نیست؛ ولی بر زن با وجود سایر شرایط خمس واجب می‌شود.

[۱۵۶۶] سؤال ۲۰۷: هدیه‌ای دریافت کرده‌ایم و پس از دریافت، قیمت آن بالا رفته است. آیا ترقی قیمت آن خمس دارد؟

پاسخ: اگر هدیه را سرمایه خود قرار داده باشید و ارتفاع قیمت آن واقعی باشد، نه به جهت تورّم، در سر سال خمسی، خمس زیادی قیمت آن را بپردازید و اگر آن را سرمایه قرار نداده‌اید و بالا رفتن قیمت آن هم واقعی است، پس از فروش، چنانچه در مؤونه سال مصرف نشود، خمس زیادی قیمت را بدهید.

[۱۵۶۷] سؤال ۲۰۸: کسی که در طول سال چند هدیه دریافت می‌کند که مقدار هر یک از آنها زیاد نیست، ولی در آخر سال اگر هدیه‌ها را روی هم بگذارد، مقدار زیادی خواهد شد، آیا باید خمس آنها را بدهد؟

پاسخ: در فرض سؤال، دادن خمس واجب نیست.

[۱۵۶۸] سؤال ۲۰۹: آیا پذیرفتن هدیه از کسی که یقین داریم خمس اموالش را نمی‌پردازد، جایز است؟ در صورت جواز، پرداخت خمسش واجب است یا نه؟

پاسخ: جایز است و در صورتی که به عین مال هدیه داده شده خمس تعلّق گرفته باشد، دادن خمس آن بر عهده هدیه دهنده است و چیزی بر عهده هدیه گیرنده نیست.

[۱۵۶۹] سؤال ۲۱۰: اگر بدانیم در عین مال هدیه داده شده، خمس واجب است، دادن خمس بر عهده کیست؟

پاسخ: بر عهده هدیه دهنده است.

[۱۵۷۰] سؤال ۲۱۱: اگر چیزی در آخر سال خمسی باقی مانده باشد که نمی‌دانیم هدیه‌ای است که خمس ندارد یا سود کسب است که متعلّق خمس است، چه باید بکنیم؟

پاسخ: مواردی که تعلّق خمس به آن مشکوک است، پرداخت خمسش لازم نیست، گرچه دادن خمس مطابق با احتیاط مستحب است.

[۱۵۷۱] سؤال ۲۱۲: آیا حکم خمس هبه معوّضه با هبه غیر معوّضه یکی است؟

پاسخ: در هبه معوّضه، چون هبه در مقابل هبه است، هر کدام از هبه‌ها همان حکم خمس هبه غیر معوّضه را دارد.

دادن هدیه

[۱۵۷۲] سؤال ۲۱۳: کسی که قبل از سال خمسی خود به سفر می‌رود و هدایایی برای فامیل و آشنایان تهیه می‌کند و بعد از سال خمسی به آنها می‌دهد، آیا خمس این هدایا را باید بپردازد؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر فاصله بین خرید هدایا و دادن آنها به مقدار متعارف باشد، خمس ندارد.

[۱۵۷۳] سؤال ۲۱۴: پدری که دو خانه مسکونی دارد و به یکی از آنها نیازمند است، اگر خانه دیگر را به پسر خود که در آستانه ازدواج است، هدیه کند، آیا خمس به آنها تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر بر خانه‌ای که پدر به آن نیاز ندارد، سال نگذشته باشد و هدیه دادن خانه در حدّ شأن پدر باشد و در سال ازدواج و نیاز به مسکن، پسر نتواند مسکن مورد نیاز خود را تهیه کند، خمس به آن تعلّق نمی گیرد.

[۱۵۷۴] سؤال ۲۱۵: اگر کسی هدیه‌ای بدهد یا مخارجی کند که مطابق شأن و منزلت او باشد، این گونه مخارج، خمس ندارد و جزء مؤونه شخصی حساب می‌شود. سؤال این است که ملاک در تشخیص شأن افراد چیست؟

پاسخ: معیار در تشخیص شأن افراد، عرف است، مثل این که اگر انسان هدیه‌ای داد، عرف، او را به جهت دادن این هدیه سرزنش نکند.

[۱۵۷۵] سؤال ۲۱۶: مردی زنی را برای خود عقد می‌کند و پس از مدتی او را طلاق می‌دهد و طلا و هدایایی که به او داده است، پس می گیرد. با توجه به این که طلا و هدایا را در سال قبل خریداری کرده است، آیا به آنها خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اگر مال را به زن بخشیده، احتیاطاً پس گرفتن آنها جایز نیست؛ ولی اگر از طرف زن پس داده شود، چنانچه در مؤونه سال مصرف نکند، خمس دارد.

طلب

[۱۵۷۶] سؤال ۲۱۷: پولی از کسی طلب داریم و قرار بوده آن را امسال به ما پس بدهد؛ ولی پول را اصلاً پس نمی‌دهد یا پس از گذشتن سال خمسی و بر خلاف وعده معیّن شده پس می‌دهد. آیا خمس این پول بر قرض دهنده واجب است؟

پاسخ: اگر بدهکار، پول شما را اصلاً پس نمی‌دهد، در حکم تلف شدن است و چنانچه پول شما را،ولو با مطالبه کردن، تا سر سال خمسی پس نمی‌دهد، ولی بعد از سال خمسی پس می‌دهد، در سر سال، خمس آن واجب نیست؛ اما بعد از سال خمسی، وقتی که پول به دست شما رسید، به شرط این که در زمان وصول، نیاز فوری برای مصرف نمودن در مؤونه نداشته باشید، باید خمس آن را فوراً بدهید.

[۱۵۷۷] سؤال ۲۱۸: به کسی پولی را قرض داده‌ایم و در سال بعد آن را پس می گیریم. این پول جزء درآمد امسال ما محسوب می‌شود یا درآمد سال بعد؟

پاسخ: از درآمد سالی که در آن سال قرض داده‌اید، حساب می‌شود و چنانچه در سر سال، قابل وصول نباشد، به محض وصول کردن، اگر مورد نیاز فوری برای مؤونه نباشد، باید خمس آن را پرداخت کنید.

[۱۵۷۸] سؤال ۲۱۹: خانمی که طلا و زینت آلات خود را فروخته و به دیگری قرض داده و شرط کرده که بعداً به همان وزن، طلا و زینت آلات برای او خریداری شود، آیا خمس متوجه او شده است یا خیر؟

پاسخ: صورت فرض شده در سؤال، ربا و حرام است؛ ولی اگر عین طلاها و جواهرات را بدهد و بگوید که سال آینده به همان وزن، طلا و جواهرات به او بدهد، اشکال ندارد و چنانچه بعد از پس گرفتن، به عنوان مؤونه از آن استفاده کند، خمس به آن تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۵۷۹] سؤال ۲۲۰: مغازه داری که حساب سال او رسیده و مقداری پول در دست اوست و مقداری هم طلب دارد، چگونه باید خمس خود را حساب کند؟

پاسخ: پول نقد، جزء درآمد سال است و طلب نیز اگر به طوری است که با مطالبه دریافت می‌گردد و مانند نقد به حساب می‌آید، باید جزء درآمد سال حساب شود و خمس آن پرداخت گردد.

سپرده

[۱۵۸۰] سؤال ۲۲۱: پولی را به مدت پنج سال یا کمتر و یا بیشتر در بانک می‌گذارند و هر ماهه مبلغی را از بانک دریافت می‌کنند. خواهشمندم حکم آن را بیان فرمایید.

پاسخ: گرفتن مبلغ زاید، چنانچه تحت عنوان یکی از عقود صحیح شرعی باشد، اشکال ندارد و اگر مبلغی را که ماهانه از بانک می‌گیرد، در مخارج زندگی‌اش صرف کند، اصل پولی که در بانک گذاشته خمس ندارد، وگرنه باید خمس آن را بپردازد.

[۱۵۸۱] سؤال ۲۲۲: کسانی که باید پولی را به طور سپرده واریز کنند تا بعداً به آنها جنسی، مانند اتومبیل یا موبایل تحویل دهند و قبل از تحویل جنس، سال خمسی آنها برسد، آیا باید خمس سپرده خود را بدهند؟

پاسخ: اگر معامله به این صورت باشد که مشتری جنسی را می‌خرد و پول آن را پرداخت می‌کند، ولی موعد تحویل کالا پس از فرا رسیدن سال خمسی اوست، چنانچه آن جنس یا کالا را جهت استفاده در مؤونه خریده باشد (مانند این که ماشین را خریده تا خود و خانواده‌اش از آن استفاده کنند)، در این صورت خمس ندارد و اگر برای مؤونه زندگی نخریده باشد، باید سر سال خمسی، قیمت آن کالا را در بازار با شرایطی که دارد (مانند تأخیر در تحویل آن)، حساب کند و خمس آن را پرداخت نماید و اگر معامله صورت نگرفته، بلکه پرداخت پول به جهت تعهّد فروشنده به فروش بعدی است، دهنده پول باید خمس ارزش فیشی را که در دست دارد، بپردازد.

پس انداز

[۱۵۸۲] سؤال ۲۲۳: کسی درآمد چند سال خود را پی در پی پس انداز می‌کند تا موجودی نقدی او افزایش یابد و در آخر کار خمس موجودی را یکباره بپردازد، آیا این کار جایز است؟

پاسخ: حساب درآمد هر سال را باید همان سال حساب نمود، مگر این که حاکم شرع اذن در تأخیر دهد.

[۱۵۸۳] سؤال ۲۲۴: شخصی برای تهیه خانه و مانند آن از مؤونه لازم زندگی، مجبور است درآمد چند سال خود را پس انداز کند. آیا با گذشت چند سال از این پس انداز، خمس به آن تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: چنانچه نتواند مؤونه لازم زندگی را از درآمد یک سال تهیه نماید و با پرداخت خمس پول پس انداز شده، تهیه مؤونه ممکن نشود و یا به تأخیر بیفتد، به پولی که پس انداز کرده، خمس تعلّق نمی‌گیرد؛ ولی اگر با پرداخت خمس مشکلی برای او پیش نیاید، احتیاط آن است که خمس پول پس انداز شده را بپردازد.

[۱۵۸۴] سؤال ۲۲۵: آیا به حساب‌های قرض الحسنه در بانک‌ها خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: با وجود شرایط، خمس به آن تعلّق می گیرد.

[۱۵۸۵] سؤال ۲۲۶: کسانی که در یک اداره دولتی کار می کنند (مثل این که معلّم آموزش و پرورش، و یا کارمند اداره دیگری هستند) و دولت از حقوق ماهانه آنها حدود ده درصد کم و پس انداز می کند و بعد از اتمام خدمتشان (مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال بعد)، همه پول‌های پس انداز شده را یک جا به آنها می‌دهد، آیا این پول‌ها خمس دارد یا نه؟

پاسخ: با وجود سایر شرایط، خمس به آنها تعلّق می گیرد.

[۱۵۸۶] سؤال ۲۲۷: مردی که مخارج خانه خود را به طور روزانه به زن پرداخت می کند، ولی آن را به زن تملیک نمی کند و زن با صرفه‌جویی کردن، مقداری از آن را تا آخر سال پس انداز می‌نماید، آیا لازم است خمس این مبلغ داده شود؟ پرداخت آن بر عهده زن است یا مرد؟

پاسخ: در مورد سؤال، خمس واجب است و مرد باید خمس را بپردازد.

ودیعه مسکن

[۱۵۸۷] سؤال ۲۲۸: کسی از درآمد بین سال منزلی را رهن می‌نماید و سال به سال رهن همان خانه را تجدید می کند و یا این که به خانه دیگری منتقل می‌شود و این پول را دوباره به عنوان قرض الحسنه به صاحب خانه جدید می‌دهد. آیا این پول جزء مؤونه حساب می‌شود یا خیر؟ نماز و روزه و عبادت در این منزل چگونه است؟

پاسخ: از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد و نماز و روزه و عبادت در آن منزل بی‌اشکال است.

[۱۵۸۸] سؤال ۲۲۹: آیا به مبلغی که به عنوان ودیعه مسکن در اختیار صاحب خانه قرار دارد، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به این پول خمس تعلّق نمی گیرد؛ ولی اگر صاحب خانه با آن معامله یا کار دیگری انجام دهد، به منافع آن اگر در مؤونه سال مصرف نشود، خمس تعلّق می گیرد.

قرض و دَین

[۱۵۸۹] سؤال ۲۳۰: آیا به قرضی که انسان گرفته، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به عین قرض و بدل آن، خمس تعلّق نمی گیرد.

[۱۵۹۰] سؤال ۲۳۱: کسی وامی گرفته است و در مدت چند سال، اقساط آن را می‌پردازد. اگر بر پولِ وام گرفته شده سال بگذرد، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: به آن مقدار از پول که اقساطش پرداخت شده و در مؤونه صرف نشده، و همچنین به بدل آن مقدار از پول، اگر در مؤونه مصرف نشده باشد، خمس تعلّق می گیرد.

[۱۵۹۱] سؤال ۲۳۲: کسی که از بانک وام گرفته تا خانه بسازد و پس از گذشتن سال، هنوز خانه نساخته است، آیا لازم است خمس وامی را که در دست اوست، بپردازد؟

پاسخ: عین پول وام هر قدر بماند، خمس ندارد؛ ولی اگر مبلغی از وام را در بین سال از پول‌های دیگر ادا کرده و عین پول وام باقی است، چنانچه بدون وجود مانع از ساخت منزل، به زودی اقدام به ساخت منزل نکند و با پرداخت خمس دچار مشکل برای ساخت منزل نشود، باید به اندازه مقدار ادا شده تخمیس شود و بقیه پول وام که در مقابل آن چیزی به بانک پرداخت نشده، خمس ندارد.

[۱۵۹۲] سؤال ۲۳۳: کسی که جنسی را قبل از سال خمسی خود می‌خرد و پول آن را پس از سال خمسی می‌پردازد، آیا در پایان

سال خمسی که هنوز پول آن جنس را پرداخت نکرده، باید خمس آن جنس را حساب کند؟

پاسخ: خیر، لازم نیست؛ ولکن پس از پرداخت دَین در سال‌های بعد، به هر نسبت که از دَین ادا شود، به همان نسبت از جنس مذکور، منفعت آن سال شمرده می‌شود.

[۱۵۹۳] سؤال ۲۳۴: کسی که بدهی اقساطی دارد و اقساط او چند سال طول می‌کشد، آیا می‌تواند همه بدهی را که پرداخت بخشی از آن مربوط به امسال و پرداخت بقیه آن مربوط به سال‌های آینده است، از درآمد امسال پرداخت نماید؟

پاسخ: مانعی ندارد و هر مقدار از اقساط را که پرداخت نماید، از مؤونه سال پرداخت محسوب می‌شود.

[۱۵۹۴] سؤال ۲۳۵: فردی بدهکار است و برای پرداخت بدهی هم مهلتی معیّن نشده است و طلبکار گفته است که هر وقت خواستی بدهی خود را بپرداز. این شخص با این که توانایی پرداخت بدهی خود را داشته، پس از چند سال اقدام به پرداخت آن کرده است. آیا این پرداخت از مخارج سالی که بدهی خود را در آن داده محسوب می‌شود؟ و آیا مشمول خمس می گردد یا نه؟

پاسخ: در فرض سؤال، جزء مؤونه سال پرداخت بدهی است و خمس ندارد.

[۱۵۹۵] سؤال ۲۳۶: حکم خمس، در مورد معامله نسیه‌ای که ثمن آن در سال بعد پرداخت می‌شود، چیست؟

پاسخ: نسبت به خریدار، در هر سال به هر مقدار که از ثمن را پرداخت کند، به همان نسبت از آن جنس، درآمد آن سال او شمرده می‌شود؛ و نسبت به فروشنده، به مقدار قیمت نقدی جنس، از درآمد سال فروش حساب می‌شود؛ اما مثل طلبی است که بعداً به دست او می‌رسد و اگر به خاطر نسیه فروختن، قیمت آن از قیمت نقدی بیشتر شده باشد، مقدار زیادی، از درآمد سال وصول محسوب می گردد.

[۱۵۹۶] سؤال ۲۳۷: آذوقه‌ای که با پول قرضی تهیه شده و قرض آن هنوز پرداخت نشده و در آخر سال، مقداری از آن باقی مانده است، خمس دارد یا نه؟

پاسخ: خمس ندارد.

اجرتی که در مقابل آن کاری انجام نشده است

[۱۵۹۷] سؤال ۲۳۸: کسی که سال خمسی او فرا رسیده و فقط مقداری پول بابت نماز و روزه استیجاری در دست اوست، آیا باید خمس آنها را بدهد یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، مقدار پولی که نماز و روزه آن را هنوز به جا نیاورده، خمس ندارد و مقدار پولی که نماز و روزه آن را به جا آورده، اگر در مؤونه صرف نشده باشد، خمس دارد.

[۱۵۹۸] سؤال ۲۳۹: شخصی برای انجام کاری اجیر شده و طبق قرار داد، پس از چند سال که کار تمام شد، اجرتش را دریافت می کند. آیا اجرت همه سالهای قرار داد، متعلّق خمس است یا فقط خمس اجرت سال آخر برعهده اوست؟

پاسخ: در فرض سؤال، مقداری از درآمد که در مقابل کاری است که در سال‌های قبل انجام شده، حکم طلب سال‌های قبل را دارد که امسال وصول شده است و اگر در نیاز فوری مؤونه صرف نشد، باید خمس آن به هنگام وصول پرداخت شود و آن مقدار از درآمد که در مقابل کار امسال است، درآمد امسال محسوب می‌شود؛ ولی اگر اجرت در مقابل کلّ کار پرداخت شده باشد و جزء جزء کار در نظر گرفته نشده باشد، به طوری که اگر کار را نیمه تمام بگذارد، مستحقّ هیچ مقدار از اجرت نخواهد بود، در این صورت تمام اجرت دریافتی، درآمد همان سالی است که در آن سال آن را دریافت کرده است.

[۱۵۹۹] سؤال ۲۴۰: شخصی مبلغی پول از کسی گرفته تا برای او کاری انجام دهد و سال خمسی او فرا رسیده، در حالی که مقداری از پول‌ها باقی مانده و هنوز در مقابل آن کار نکرده است، آیا به پول باقی مانده خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: به آن مقدار پولی که دریافت کرده‌اید، ولی عمل آن در سال‌های آینده انجام می گیرد، خمس تعلّق نمی گیرد.

کفن، قبر و مجلس ترحیم

[۱۶۰۰] سؤال ۲۴۱: شخصی خمس کفن خریداری شده برای خود را پرداخت کرده است، آیا در صورت افزایش قیمت کفن، لازم است در سال‌های بعد، خمس مازاد قیمت را محاسبه کند؟

پاسخ: در فرض سؤال که کفن را برای استفاده خودش خریده، نه برای تجارت و سود بردن، خمس ندارد، مگر این که کفن را بفروشد که در این صورت خمس افزایش قیمت را با وجود سایر شرایط بپردازد.

[۱۶۰۱] سؤال ۲۴۲: آیا کسی که قبری را می‌خرد تا بعد از مُردن در آن دفن شود، باید خمس آن را بپردازد؟

پاسخ: چنانچه به علت مریضی و امثال آن، احتمال عقلایی بدهد که در همین سال فوت می‌کند و قبری در شأن خودش تهیه کند و در همان سال فوت نماید و در همان قبر نیز دفن شود، خمس آن قبر لازم نیست، وگرنه خمس دارد.

[۱۶۰۲] سؤال ۲۴۳: آیا لازم است قبری که خمسش پرداخت شده، در سال‌های بعد، خمس ترقی قیمت آن پرداخت شود؟

پاسخ: تا فروخته نشده، لازم نیست خمس آن پرداخت شود، مگر این که از اول به قصد تجارت و فروش آن را خریده باشد.

[۱۶۰۳] سؤال ۲۴۴: برای جلسات ترحیم، گاهی تاج گل‌هایی می‌برند که خیلی گران قیمت است و پس از مدت کوتاهی از بین می‌رود.

الف. آیا بردن چنین تاج گل‌هایی اسراف محسوب می‌شود یا خیر؟

ب. آیا خرید چنین تاج گل‌هایی جزء هزینه سال محسوب می‌شود یا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: خرید تاج گل در مراسم عزا، اگر معمول محل باشد، اشکال ندارد و از مؤونه حساب می‌شود و خمس ندارد؛ ولی اگر خیلی گران قیمت و بیش از شأن خریدار و مجلس عزا باشد، مقدار زاید بر شأن، از مؤونه سال حساب نمی‌شود و باید خمس مقدار زاید بر شأن را بدهد.

ترکه، ارث و مال وصیت شده

[۱۶۰۴] سؤال ۲۴۵: شخصی دارای سال خمسی است. اگر در بین سال خمسی فوت کند، آیا ورثه او می‌توانند قبل از پرداخت خمس او، از ترکه او در تجهیز و تکفین و سایر مخارج میّت مصرف کنند؟

پاسخ: خرج کفن از اصل ترکه برداشته می‌شود و اگر ورثه به ذمّه بگیرند که بعداً خمس ترکه را بپردازند، می‌توانند سایر مخارج میّت را نیز از ترکه بردارند و بعد خمس را بپردازند، اگرچه بهتر این است که خمس را بدهند و سپس از ترکه خرج کنند.

[۱۶۰۵] سؤال ۲۴۶: شخصی فوت کرده است و مقداری دَین برعهده اوست و خمس هم بدهکار است و ترکه او برای ادای هر دو کافی نیست. وظیفه ورّاث چیست؟

پاسخ: باید ترکه را به نسبت دَین و خمس تقسیم کنند.

[۱۶۰۶] سؤال ۲۴۷: میّتی خمس بدهکار است و دارای وارث صغیر است. آیا باید خمس او پرداخت شود یا باید صبر کرد تا وارث او کبیر شود؟

پاسخ: اگر وارث صغیر ولیّ داشته باشد، خمس را از اصلِ ترکه با صلاحدید او بر می‌دارند و می‌پردازند و همچنین است اگر وصی نسبت به دیون میّت وجود داشته باشد و یا قیّمی برای او تعیین شده باشد؛ و در صورتی که هیچ کدام نباشند، با اذن حاکم شرعی خمس را بر می‌دارند و بقیه ترکه مال ورثه است.

[۱۶۰۷] سؤال ۲۴۸: زمین ارثی و مهریه زن، خمس دارد یا خیر؟

پاسخ: ارث خمس ندارد. مهریه زن نیز خمس ندارد، مگر آن که مقدار مهریه به قدری زیاد باشد که بتواند بخشی از معیشت زن را اداره کند.

[۱۶۰۸] سؤال ۲۴۹: شخصی که خمس اموالش را داده و در وسط سال فوت کرده است، آیا باز هم خمسی به اموال او تعلّق می‌گیرد تا ورثه پرداخت کند یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، منافعی که بعد از دادن خمس تا زمان فوت کردن به دست او آمده است، باید خمسش داده شود.

[۱۶۰۹] سؤال ۲۵۰: اگر کسی مقیّد به پرداخت خمس نباشد و بمیرد، آیا به پول و املاک او خمس تعلّق می‌گیرد؟ اگر خمس تعلّق می‌گیرد، از چه چیز باید پرداخت شود؟

پاسخ: در صورتی که ورثه بدانند به اموال یا ذمّه میّت خمس تعلّق گرفته است، باید خمس آن را از اصلِ ترکه میّت جدا نمایند و بپردازند.

[۱۶۱۰] سؤال ۲۵۱: شخصی جنسی داشته و خمس به آن تعلّق گرفته و آن را پرداخت نکرده و از دنیا رفته است. اکنون که وارث می‌خواهد خمس آن را بدهد، آیا به قیمت روز بدهد یا به قیمت زمانی که خمس آن واجب شده بود؟

پاسخ: وارث باید خمس بالاترین قیمت را از سر سال خمسی (آخرین مهلتی که مورّث باید خمس جنس را حساب می‌کرد و می‌پرداخت) تا زمان پرداخت خمس بپردازد.

[۱۶۱۱] سؤال ۲۵۲: عینی که متعلّق خمس است، ولی سال بر آن نگذشته و به ارث رسیده، آیا برای پرداخت خمس، باید قیمت فعلی آن را حساب کرد یا قیمت زمان فوت مورّث را؟

پاسخ: چنانچه تأخیر عرفی در پرداخت خمس نباشد، قیمت زمان فوت مورّث باید ملاک محاسبه خمس قرار گیرد، وگرنه باید خمس بالاترین قیمت از زمان فوت مورّث تا زمان پرداخت خمس داده شود.

[۱۶۱۲] سؤال ۲۵۳: شخصی در زمان حیات خود ملکی را خریده بود و اکنون برای ورثه معلوم نیست که خمس آن را داده است یا نه. آیا ملک مذکور خمس دارد؟

پاسخ: در صورتی که ملک مذکور، جزء مؤونه میّت نبوده، باید خمس آن پرداخت شود.

[۱۶۱۳] سؤال ۲۵۴: میّتی خمس اموال خود را نداده است. خمس این اموال، چگونه پرداخت می‌شود؟

پاسخ: خمس باید از اصلِ ترکه داده شود و سپس بقیه اموال تقسیم گردد.

[۱۶۱۴] سؤال ۲۵۵: شخصی از دنیا رفته و بر ذمّه او خمس باقی مانده است؛ ولی اموال باقی مانده از او خمس ندارد. آیا ورثه باید خمسی را که بر ذمّه او بوده است، بپردازند؟

پاسخ: پرداخت خمس لازم است.

[۱۶۱۵] سؤال ۲۵۶: اگر ارث افزایش قیمت پیدا کند، زیادی قیمت آن خمس دارد یا نه؟ اگر اموال موروثه را با چیز دیگری معاوضه کنیم و آن چیز ارتفاع قیمت پیدا کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: مالی که به ارث رسیده، خمس ندارد و اگر آن را مؤونه زندگی خود قرار داده باشد، مثل این که با آن منزل مسکونی تهیه کرده باشد، افزایش قیمت آن هم خمس ندارد و اگر آن را سرمایه کسب قرار داده باشد و با آن به اندازه مؤونه زندگی خود به دست آورد، نه بیشتر، باز هم افزایش قیمت آن خمس ندارد؛ چون این گونه سرمایه خودش جزء مؤونه زندگی محسوب می‌شود و اگر با چیز دیگری معاوضه شده باشد نیز همین حکم را دارد و اگر ارث را نه مؤونه قرار دهد و نه سرمایه و از افزایش قیمت آن یک سال بگذرد، در وقت فروش آن، خمس زیادی قیمت را بدهد.

[۱۶۱۶] سؤال ۲۵۷: بعد از فوت پدرم مبلغ چهار و نیم میلیون تومان به عنوان سهمیه من از فروش خانه پدری به دستم رسید و

مقداری نیز قرض کردم و منزلی برای خود تهیه نمودم. این نقل و انتقالات در مدت دو ماه انجام شد. آیا به مبلغ چهار و نیم میلیون تومان ارث پدری، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: خمس بـه آن تعلّق نمی گیرد، مگر این که یقین داشته باشید که خانه پدری متعلّق خمس قرار گرفته و ندانید خمس آن پرداخت شده است یا نه که در این صورت باید خمس آن را به نسبت سهم الارث خود پرداخت نمایید.

[۱۶۱۷] سؤال ۲۵۸: اگر ترکه میّت از اموال حلال و حرام تشکیل شده باشد، ورثه چه تکلیفی دارند؟

پاسخ: اگر صاحب مال حرام و مقدار آن معلوم نیست، واجب است خمس همه مال مخلوط به حرام را بدهند و اگر می‌دانند که اموال حلال او نیز متعلّق خمس بوده و خمس آن پرداخت نشده است، لازم است نسبت به بقیه مال (چهار پنجم باقی مانده)، هر چه قدر را که یقین دارند مال حلال است، خمسش را بدهند.

[۱۶۱۸] سؤال ۲۵۹: اگر وارث شک داشته باشد که ترکه میّت با مال حرام مخلوط شده است، آیا لازم است خمس آن را بپردازد؟

پاسخ: لازم نیست خمس بپردازد.

[۱۶۱۹] سؤال ۲۶۰: زنی که شوهرش فوت کرده و می‌داند که شوهرش خمس اموالش را نداده و خوف این را دارد که فرزندانش خمس را پرداخت نکنند، آیا بدون اجازه آنها می‌تواند خمس را پرداخت کند یا خیر؟

پاسخ: اگر زن می‌داند که شوهرش خمس بدهکار است و می‌داند که ورثه، خمس را نمی‌دهند، در این صورت با اذن حاکم شرعی، خمس را از آن مالی که زیر دست و در تصرّف اوست، بپردازد، مگر آن که برای وی حرجی ایجاد شود.

[۱۶۲۰] سؤال ۲۶۱: فردی یک شرکت تجارتی با شراکت دوستش تأسیس می کند که هر کدام صاحب نصف سرمایه شرکت هستند. بعد از چند سال، یکی از دو شریک فوت می کند و نصف سرمایه شرکت به ورثه او منتقل می‌شود و سپس این شرکت، تبدیل به شرکت سهامی می‌شود و بعضی از ورثه می‌خواهند که سهم الارث آنها به صورت سهام در شرکت باقی بماند تا از آن سود ببرند. با توجه به این که سهم الارث خود را در تجارت به کار انداخته‌اند، آیا باید خمس آن و خمس سودی را که به دست می آورند بدهند یا نه؟

پاسخ: اگر مالک اول (میّت) خمس سرمایه‌اش را پرداخت کرده، خمس اصلِ سرمایه واجب نیست؛ ولی هر مقدار از افزایش قیمت واقعی سهام و سود آنها که در مؤونه سال مصرف نشود، باید خمسش پرداخت شود.

[۱۶۲۱] سؤال ۲۶۲: اگر شخصی از دنیا برود، آیا بعضی از فرزندان آن شخص می‌توانند بدون اجازه ورّاث دیگر، پول آن شخص را بردارند و بابت خمس بپردازند؟

پاسخ: نمی‌توانند و باید با توافق ورّاث دیگر این کار را انجام دهند و اگر بقیه توافق نمی کنند، هر کس در پرداخت خمس، نسبت به سهم خود اقدام نماید؛ ولی اگر بعضی از ورّاث بدانند که ورثه دیگر خمس سهم خود را نمی‌دهند، در این صورت با اجازه حاکم شرعی می‌توانند به این کار اقدام نمایند.

[۱۶۲۲] سؤال ۲۶۳: آیا مالی که به وسیله وصیت به انسان می‌رسد، حکم ارث را دارد یا حکمش جداست؟

پاسخ: حکم ارث را ندارد؛ بلکه اگر مقدار آن به حدّی باشد که بتواند با آن بخشی از معیشت خود را اداره کند، باید خمس آن را بپردازد، وگرنه خمس ندارد.

[۱۶۲۳] سؤال ۲۶۴: شخصی وصیت کرده که بعد از مرگش، خمس اموال او پرداخت شود. تعدادی از ورثه او بر این باورند که او قبل از مرگش، خمس اموالش را پرداخته است و تعداد دیگر بر خلاف این را می گویند. اکنون وظیفه شرعی ورثه چیست؟

پاسخ: ورثه‌ای که عقیده دارند میّت خمس خود را پس از وصیت کردن پرداخته است، نسبت به سهم خود وظیفه‌ای ندارند؛ ولی بقیه ورثه باید برای پرداخت خمس، نسبت سهم خودشان اقدام کنند.

[۱۶۲۴] سؤال ۲۶۵: کسـی در وصـیت نامه‌اش نوشـته که خمس اموالم را نـداده‌ام و آن را بپردازیـد و همچنین ثلث اموالش را برای خودش وصـیت نموده تا صرف عبادات از طرف او شود. در این صورت، خمس اموال را باید از اصلِ مال او حساب کرد و برداشت نمود یا از ثلث مال؟

پاسـخ: در این فرض، بایـد خمس را از اصلِ ترکه خارج کننـد و پس از آن، ثلث باقی مانـده را در مواردی که میّت وصـیت نموده، مصرف نمایند.

[۱۶۲۵] سؤال ۲۶۶: آیا باید مال مشخّصی را که میّت به عنوان ثلث اموالش وصیت کرده تا برایش مصرف شود، تخمیس کرد؟

پاسـخ: اگر به اموال میّت خمس، زکات و یا دَینی تعلّق گرفته است، ابتـدا بایـد آنها را از اصل ترکه بردارنـد و سـپس چنانچه قیمت مالی که به آن وصـیت شـده، کمتر یا مساوی با ثلث باقی مانـده اموال باشـد، آن را در مورد وصـیت میّت به مصـرف برساننـد و در صورتی که قیمت آن مال از ثلث باقی مانده اموال بیشتر باشد، نفوذ وصیت در مقدار بیشتر، موقوف به اذن ورثه است.

[۱۶۲۶] سؤال ۲۶۷: اگر پـدری به فرزنـدش بگویـد که بعد از من برایم از پول خودت اجیر بگیر تا برایم نماز استیجاری بخواند، آیا اجرت این نمازها جزء مؤونه محسوب می‌شود یا باید خمس اجرت نمازها محاسبه شود؟

پاسخ: در فرض مذکور، خمس ندارد.

مالِ نذر شده

[۱۶۲۷] سؤال ۲۶۸: کسـی که نـذر کرده، مثلاً پنـج درصـد از درآمد خود را برای رفتن به زیارت ائمه معصومین‌علیهم السـلام کنار بگذارد، آیا در سر سال، باید خمس آن را بدهد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اگر قبل از رفتن به زیارت، سال خمسی او فرا برسد، باید ابتدا خمس اموال خود را پرداخت نماید و سپس پنج درصد از باقی مانده درآمد خود را صرف رفتن به زیارت نماید.

[۱۶۲۸] سؤال ۲۶۹: کسـی که مبلغ معیّنی را ماهانه نذر حضـرت سید الشهداء و حضرت ابوالفضل علیهما السلام نموده و آن را کنار گذاشته و در سر سال، مقداری از آن باقی مانده است، آیا باید خمس آن را بدهد؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه غرض از نذر، تملیک بوده و با کنار گذاشتن، آن را تعیین کرده، باقی مانده مذکور خمس ندارد و باید صرف در نذر شود.

وجوه شرعی دریافت شده

[۱۶۲۹] سؤال ۲۷۰: خمسی که سادات می‌گیرند، در صورتی که از مخارج سال آنها اضافه بیاید، خمس دارد یا نه؟

پاسخ: نباید اضافه بگیرند و اگر اضافه آمد، باید با اجازه مجتهد جامع الشرائط مصرف شود.

[۱۶۳۰] سؤال ۲۷۱: اگر به فردی از باب ردّ مظالم یا کفّاره یا خمس و یا زکات چیزی بدهنـد و از خرج سال او زیاد بیایـد، آیا لازم است خمس زیادی را پرداخت کند یا خیر؟

پاسخ: در موارد مذکور، اگر به عنوان فقر به او داده شده، نباید مخارج بیش از یک سال خود را بگیرد و در مازاد آن باید از مجتهد اجازه بگیرد؛ ولی اگر منافعی از آن وجوه شرعی حاصل شود و در مؤونه مصرف نشود، خمس دارد.

[۱۶۳۱] سؤال ۲۷۲: اگر کسـی صـدقه مسـتحبّی دریافت کند و از مخارج سالش زیاد بیاید، آیا حکم خمس آن، مانند حکم خمس هدیه‌ای است که انسان دریافت می‌کند؟

پاسخ: حکمشان یکی است.

[۱۶۳۲] سؤال ۲۷۳: آیا به شهریه طلاب که در اول هر ماه به آنها پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: خیر.

[۱۶۳۳] سؤال ۲۷۴: کسی که سهم امام‌علیه السلام دریافت کرده و با آن چیزی خریده و یک سال از آن گذشته است، در صورتی که آن چیز جزء مؤونه زندگی او محسوب نشود، خمسش واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر کسی وجوه شرعی را از باب فقر بگیرد، نمی‌تواند آن را در غیر مؤونه سال خود مصرف نماید و برای مصرف در غیر مؤونه باید از مجتهد جامع الشرائط اذن یا اجازه بگیرد و اگر وجوه شرعی را در مقابل کار خود و اجرت عملش دریافت می کند، حکم سایر اجرت‌ها را دارد و اگر با عنوان صحیح دیگری غیر از فقر و یا اجرت کار، مثل تبلیغ و ترویج احکام و معارف دینی بگیرد، مازاد از مخارج سال آن خمس ندارد.

[۱۶۳۴] سؤال ۲۷۵: آیا کسی که مقداری درآمد دارد و از سهم مبارک امام‌علیه السلام هم استفاده می کند، اگر در آخر سال، چیزی برایش باقی ماند، لازم است خمسش را بدهد؟

پاسخ: اگر به جهت فقر، سهم امام‌علیه السلام را می گیرد، با توجه به درآمد خودش، فقط مقداری می‌تواند وجوهات بگیرد که از مؤونه سال او اضافه نیاید و اگر نمی‌داند که مال باقی مانده از کدام مال است، لازم نیست خمس بدهد.

اموال هیئت‌ها، صندوق‌ها و انجمن‌های خیریه

[۱۶۳۵] سؤال ۲۷۶: آیا اموال هیئت‌های عزاداری و امثال آن از امور خیریه عمومی، شامل خمس می‌شود؟

پاسخ: در اموال مذکور، خمس واجب نیست.

[۱۶۳۶] سؤال ۲۷۷: صندوق قرض الحسنه‌ای است که افراد عضو آن می‌شوند و در آن پول می گذارند و به نوبت به اعضای متقاضی، وام بدون بهره داده می‌شود. آیا لازم است اعضای صندوق، خمس پول خود را که در صندوق گذاشته‌اند، بدهند؟

پاسخ: اگر طوری است که اختیار پول هر کسی به دست خودش است، به طوری که هر وقت خواست، می‌تواند پولش را برداشت کند، باید خمس پول خود را بپردازد و اگر این طور نباشد، تا وقتی پولشان به دستشان نرسیده، لازم نیست خمس آن را بدهند.

[۱۶۳۷] سؤال ۲۷۸: صندوق خیریه‌ای که پول‌های افراد خیّر در آن جمع شده و بر آن پول‌ها سال گذشته است، از نظر خمس، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر صاحبان پول‌ها، آن پول‌ها را به صندوق خیریه تملیک کرده‌اند، خمس ندارد؛ ولی اگر تملیک نکرده‌اند و پول‌ها را به طور امانت در صندوق خیریّه گذاشته‌اند و هر وقت خواستند می‌توانند پولهایشان را بردارند، در این صورت پول‌ها در سر سال خمس دارد و صاحبان پول‌ها باید خمس آنها را بپردازند؛ ولی اگر نمی‌توانند هر وقت که خواستند پولشان را برداشت کنند، تا وقتی پول به دستشان نرسیده، پرداخت خمس آن واجب نیست.

[۱۶۳۸] سؤال ۲۷۹: در بعضی از مؤسسات و ادارات، مبلغ مختصری از حقوق کارکنان، تحت عنوان «رفاه» یا عنوان دیگر برداشته می‌شود و این مبلغ برای آنها در صندوقی پس انداز می‌شود و از محلّ این صندوق، خدمات رفاهی (مانند خرید لوازم زندگی یا پرداخت وام) برای کارکنان صورت می گیرد. البته هر یک از کارکنان که بخواهند، می‌توانند مبلغ پس انداز شده را پس بگیرند و از صندوق رفاه خارج شوند که معمولاً به جهت محروم شدن از خدمات، این کار را نمی کنند. آیا به این پول پس انداز شده، با توجه به این که در دست کارکنان نیست، خمس تعلّق می گیرد یا خیر؟

پاسخ: چنانچه مبلغ مذکور، را در طول سال در مؤونه مصرف نکنند، خمس آن را باید بپردازند.

مالیات حکومتی

[۱۶۳۹] سؤال ۲۸۰: آیا لازم است خمس مالیاتی که دولت از افراد دریافت می‌کند، از طرف مالیات دهنده پرداخت شود؟

پاسخ: مالیات پرداخت شده، جزء مؤونه است و خمس ندارد.

[۱۶۴۰] سؤال ۲۸۱: در شرکتی کار می‌کنم که هر ماه بین هشت تا ده هزار تومان به عنوان مالیات از حقوق ما کسر می‌کنند. آیا می‌توانیم این پول را از خمس خودمان حساب کنیم؟

پاسخ: مالیات حکومتی، به جای خمس کفایت نمی‌کند.

[۱۶۴۱] سؤال ۲۸۲: با توجه به این که این جانب وجوهات شرعی، مثل خمس را پرداخت می‌کنم، آیا شرعاً می‌توانم از پرداخت مالیات خودداری نمایم؟

پاسخ: چنانچه بر حسب مقرّرات ملزم به پرداخت مالیات شده باشید، لازم است آن را بپردازید.

پولی که به بیمه داده یا از بیمه گرفته می‌شود

[۱۶۴۲] سؤال ۲۸۳: مبلغی را که شرکت‌ها و یا ادارات از حقوق کارکنان خود به عنوان حقّ بیمه کسر می‌کنند و به شرکت بیمه می‌پردازند تا در مقابل آن، شرکت بیمه متعهّد انجام خدماتی برای کارکنان شود، آیا لازم است تخمیس شود یا جزء مخارج محسوب می‌شود و خمس آن واجب نیست؟

پاسخ: مبلغ مذکور که به شرکت بیمه تملیک می‌شود، جزء مخارج است و خمس ندارد.

[۱۶۴۳] سؤال ۲۸۴: اخیراً نوعی خاص از بیمه، تحت عنوان «بیمه عمر و پس انداز» طراحی شده که بر اساس آن، بیمه‌گزاران می‌توانند با پرداخت‌های مستمرّ ماهانه، علاوه بر برخورداری از پوشش‌های بیمه عمر، برای رفع نیازهای آینده خود، نظیر تهیه جهیزیه، هزینه تحصیلی فرزندان و... سرمایه لازم را نیز فراهم آورند. خواهشمند است حکم خمس سرمایه این نوع بیمه (بیمه عمر و پس انداز) را بیان نمایید؟

پاسخ: پرداختی‌های ماهانه یا سالانه که از طرف بیمه‌گزار به قصد تملیک به شرکت بیمه داده می‌شود که طبق قرار داد عمل کند، جزء مخارج بیمه‌گزار است و خمس ندارد و مبالغی که از طرف شرکت بیمه به بیمه‌گزار پرداخت می‌شود، جزء درآمد آن سال حساب می‌شود.

[۱۶۴۴] سؤال ۲۸۵: آیا به پولی که به عنوان بیمه عمر از طرف شرکت بیمه به ورّاث پرداخت می‌شود، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: با وجود سایر شرایط، خمس تعلّق می‌گیرد.

[۱۶۴۵] سؤال ۲۸۶: شخصی در محلّ کار خود دچار حادثه شده و از طرف شرکت بیمه مبلغی به او پرداخت شده است. آیا باید خمس این مبلغ را بپردازد؟ اگر در بین سال، آن را مصرف کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر مبلغی را که شرکت بیمه پرداخت می‌کند، به اندازه خسارت وارد شده باشد، خمس ندارد؛ ولی اگر بیش از مقدار خسارت باشد، در زیادی آن حکم هبه و هدیه را دارد.

دیه

[۱۶۴۶] سؤال ۲۸۷: پولی که انسان به عنوان دیه یا ارش الجنایه دریافت می‌کند، آیا خمس دارد؟

پاسخ: دیه و ارش الجنایه، خمس ندارند.

{امور دیگر مربوط به خمس}

شک در تعلّق و پرداخت خمس

[۱۶۴۷] سؤال ۲۸۸: آیا با شک به تعلّق خمس، پرداخت خمس واجب می‌شود یا خیر؟
پاسخ: اگر در احکام خمس شک دارد، به رساله عملیه یا کسی که مسائل را می‌داند، مراجعه نماید و اگر در موضوع، شک دارد، فحص واجب نیست، مگر این که به جهت عدم رسیدگی به حساب سال خود، این شک به وجود آمده باشد که در این صورت رسیدگی به حساب سال لازم است.
[۱۶۴۸] سؤال ۲۸۹: آیا خمس پولی را که نمی‌دانیم خمس آن را داده‌ایم یا خیر، باید بپردازیم؟
پاسخ: اگر می‌دانید که قبلاً خمس به آن تعلّق گرفته و شک دارید که خمس آن را داده‌اید یا نه، خمس آن را پرداخت نمایید.
[۱۶۴۹] سؤال ۲۹۰: مدت دو سال است که خمس نداده‌ام و می‌دانم که بر بعضی از اموالم سال گذشته است؛ ولی نمی‌دانم که کدام یک از اموال است. چگونه خمس خود را حساب کنم؟
پاسخ: احتیاطاً باید در مورد اموالی که جزء مؤونه شما نیست و احتمال گذشتن سال بر آنها را می‌دهید، با مراجعه حضوری مصالحه نمایید.

سال خمسی و زمان محاسبه خمس

[۱۶۵۰] سؤال ۲۹۱: کسی که درآمدش به اندازه مخارجش نیست، آیا لازم است سال خمسی برای خود تعیین کند؟
پاسخ: تعیین سال خمسی برای شخص مذکور لازم نیست. البته اگر کسی بر خودش سخت بگیرد و درآمدش را در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد، باید خمسش را بپردازد.
[۱۶۵۱] سؤال ۲۹۲: آیا در سال خمسی، تبدیل سال شمسی به قمری یا به عکس آن جایز است یا خیر؟
پاسخ: اشکال ندارد.
[۱۶۵۲] سؤال ۲۹۳: تعیین ابتدای سال برای پرداخت خمس چگونه است؟
پاسخ: تعیین روزی از ماه معیّنی در سال برای حساب درآمد، در اختیار خود انسان است و هر روزی را تعیین کند، اشکال ندارد، مگر این که زمان به دست آمدن سود معلوم باشد که در این صورت همان روز را ابتدای سال خمسی خود قرار دهد.
[۱۶۵۳] سؤال ۲۹۴: آیا تعیین ابتدای سال خمسی به دست خود ماست؟ و کسی که ابتدای شروع به کار و کسب و درآمد خود را نمی‌داند، چه باید بکند؟
پاسخ: ابتدای سال، از وقت به دست آوردن منافع محسوب می‌شود. در مثل تجارت و کسب که فواید آن به تدریج حاصل می‌شود، باید زمان به دست آوردن اولین منفعت، ابتدای سال خمسی قرار داده شود و نیز می‌تواند در بین سال که مشغول کسب شده، فواید خود را تخمیس نماید و در سال بعد، پس از گذشتن یک سال تمام از خمس دادن اول، فواید یک ساله خود را تخمیس کند. در مثل کارمندان و دیگر حقوق بگیران، زمان گرفتن اولین حقوق، اول سال خمسی محسوب می‌شود و در مثل زراعت و امثال آن که فوایدش دفعی است، مبدأ سال خمسی، موقع حصول فایده است و چنانچه مبدأ کسب و به دست آوردن منفعت را ندانند، به قدر متیقّن عمل نمایند.
[۱۶۵۴] سؤال ۲۹۵: آیا می‌توان سال خمسی را تغییر داد؟
پاسخ: می‌توان سال خمسی را تغییر داد؛ ولی اگر مستلزم گذشت بیش از یک سال از درآمد خاصّی باشد، خمس آن را باید جداگانه حساب کرد.

[۱۶۵۵] سؤال ۲۹۶: کسی دارای سال خمسی بوده و چند سال به جهت این که قرضش بسیار بیشتر از اضافه درآمد در سر سال بوده، گمان می‌کرده که وظیفه‌ای برای خمس دادن ندارد. آیا اکنون وظیفه‌ای دارد یا خیر؟ و سال خمسی او تغییر کرده یا نه؟

پاسخ: اکنون وظیفه چنین شخصی رسیدگی به حساب خودش است که می‌تواند این کار را با مراجعه به فرد آگاه به مسائل شرعی انجام دهد و اگر بعد از رسیدگی معلوم شد که خمس بدهکار است، باید آن را بپردازد؛ ولی با ندادن خمس، مبدأ سال خمسی به خودی خود عوض نمی‌شود، هر چند می‌تواند اکنون به حساب خود رسیدگی کند و آن را سر سال خمسی جدید خود قرار دهد.

[۱۶۵۶] سؤال ۲۹۷: هنگام سر رسید سال خمسی، آیا هر چیز اضافی در منزل (اعم از خوراکی، پوشاکی، شوینده‌ها و...) را باید حساب کرد یا خمس به موارد خاصّی تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: در فرض سؤال، خمس چیزهایی که در طول سال مصرف نشده‌اند، باید پرداخت شود.

[۱۶۵۷] سؤال ۲۹۸: آیا ملاک در وجوب خمس ارباح مکاسب، رسیدن سال خمسی است یا گذشتن یک سال از سود مشخصی که مثلاً در یک معامله عاید او شده است؟

پاسخ: مکلّف می‌تواند برای هر درآمد خود یک سال قرار دهد و قرار دادن یک سال خمسی برای تمام درآمدها، برای تسهیل در محاسبه خمس است.

[۱۶۵۸] سؤال ۲۹۹: پولی به مدت هشت ماه در دست مکلّفی بوده و پس از گذشت هشت ماه با آن جنسی خریده است. آیا پس از گذشت یک سال از خریدن جنس، خمس آن واجب می‌شود یا پس از گذشتن چهار ماه که با اضافه کردن هشت ماه قبلی، یک سال تمام می‌شود؟

پاسخ: یک سال پس از به دست آوردن پول، اگر در مؤونه مصرف نشود، خمس آن واجب است، ولو این که به جنس دیگری تبدیل شده باشد.

[۱۶۵۹] سؤال ۳۰۰: آیا غیر از محاسبه خمس در پایان سال خمسی، می‌توان مثلاً خمس را در پایان هر روز یا هر ماه و یا پس از هر معامله یا پس از چند معامله حساب کرد یا خیر؟ در صورت جایز بودن، آیا سال خمسی از بین می‌رود یا باید در پایان سال خمسی، دوباره به حساب خمس رسیدگی کرد؟

پاسخ: حساب کردن و پرداخت نمودن خمس منافع، در بین سال و یا هر ماه و یا هر روز و یا بعد از هر معامله و یا بعد از چند معامله جایز است و تأخیر انداختن خمس منافع، تا آخر سال نیز اشکالی ندارد و اگر در بین سال خمسی، خمس همه منافع را داده، دیگر در آخر سال خمسی، دادن خمس منافعی که خمس آنها را در بین سال پرداخت کرده، لازم نیست؛ ولی اگر خمس بعضی از منافع را نداده باشد، در سر سال خمسی، باید خمس آنها را بپردازد.

خمس را به چه کسی تحویل بدهیم؟

[۱۶۶۰] سؤال ۳۰۱: شخصی با یک مرجع، حساب سال نموده و رقمی معادل پنجاه میلیون تومان بدهکار است و قبل از پرداخت، آن مرجع به رحمت خدا رفته است. سپس از مجتهد حیّ فاقد رساله (فقط در مسأله بقا بر میّت) تقلید نموده است. آیا می‌تواند وجوهی را که به آن مرجع بدهکار بوده، به این مجتهد حی بپردازد یا باید به اعلم از احیا پرداخت نماید و اگر به همان مجتهد حیّ بدون رساله تسلیم نماید، بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟

پاسخ: به مجتهد اعلم مراجعه نماید.

[۱۶۶۱] سؤال ۳۰۲: آیا انسان با پرداخت خمس به مرجع تقلید خودش بریء الذمّه می‌شود یا این که باید آن را به ولیّ امر مسلمین پرداخت کند؟

پاسخ: هر کس باید وجوه شرعی خود را به مرجع تقلید خود یا مجتهد جامع الشرائط دیگری که نظرش در مورد مصرف آنها مانند مرجع تقلید خودش است، بدهد.

[۱۶۶۲] سؤال ۳۰۳: آیا پرداخت خمس به ولی فقیه از طرف مقلّدان مجتهد دیگر جایز است؟

پاسخ: به نظر این جانب مقلّدان دو مرجع واجد شرایط که نظرشان در مصرف خمس یکی باشد، می‌توانند خمس را به هر یک از این دو مرجع بدهند.

[۱۶۶۳] سؤال ۳۰۴: کسی که در بین فتوای چند مرجع تقلید احتیاط می‌کند، وجوهاتش را باید به کدام مرجع بپردازد؟

پاسخ: اگر فتوای آنها در مورد مصرف وجوهات یکسان است، می‌تواند وجوهات خود را به هر یک از آنها و یا مجتهد جامع الشرائط دیگری که فتوای او در مورد مصرف، با آنها مطابق است، بپردازد؛ ولی اگر فتوای آنها در مورد مصرف متفاوت است، وجوهات خود را به مرجع اعلم و یا مرجع دیگری که فتوای او در مورد مصرف، با فتوای مرجع اعلم یکسان است، بدهد و اگر مجتهدین مساوی باشند، می‌تواند به هر یک از آنها پرداخت کند.

[۱۶۶۴] سؤال ۳۰۵: آیا جایز است خمس را به کسی که از طرف مرجع تقلید ما وکیل در گرفتن خمس نیست، بدهیم تا او به دست مرجع تقلید یا وکیل او برساند؟

پاسخ: اگر اطمینان دارید که پول را به مرجع تقلید و یا وکیل او می‌رساند، اشکالی ندارد؛ ولی اگر به دست مرجع تقلید و یا وکیل او نرسد و یا در موردش مصرف نگردد، بریء الذمّه نمی‌شوید.

[۱۶۶۵] سؤال ۳۰۶: آیا روحانیونی که وجوه شرعی مردم را دریافت می‌کنند، می‌توانند آن را به غیر مرجع تقلیدِ پرداخت کنندگان تحویل دهند؟

پاسخ: اگر نظر مجتهد دیگر در مصرف وجوه شرعی با نظر مرجع تقلیدِ پرداخت کننده وجوه یکی باشد، مانعی ندارد؛ ولی اگر نظر آنها در مصرف وجوه شرعی متفاوت باشد، نمی‌توانند وجوه شرعی را به مجتهد دیگر بپردازند و اگر دهنده وجوه، به شخص معیّنی نظر داشته باشد، نمی‌شود آن را به دیگری داد.

وظیفه کسی که تاکنون خمس نداده

[۱۶۶۶] سؤال ۳۰۷: این جانب با دو برادر دیگرم کار می‌کردیم و در آخر هفته، حقوقمان را به پدرمان که درآمدی نداشت، می‌دادیم و زندگی ما به طور مشترک اداره می‌شد. این رویه تا چند سال بعد از ازدواج من و برادرم نیز ادامه داشت و بنده دخل و تصرّفی در امور زندگی‌مان به تنهایی نداشتم. تکلیف بنده که احکام خمس را نمی‌دانستم، نسبت به آن ایّام و درآمدهایم چیست؟

پاسخ: اگر پول‌ها را به پدرتان تملیک کرده باشید، چون از ملکیت شما خارج شده، خمسی بر عهده شما نیست؛ ولی اگر پول‌ها در ملکیت شما باقی مانده باشد و بدانید که بر مقداری از آنها سال گذشته و در مؤونه مصرف نشده، خمس آنها باید پرداخت شود.

[۱۶۶۷] سؤال ۳۰۸: کسی که تاکنون خمس نداده و می‌خواهد خمس اموالش را حساب کند، نسبت به اموالی که در گذشته به مصرف رسانده، ولی نمی‌داند که سال بر آنها گذشته بوده است یا نه، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: در مورد اموال ذکر شده در سؤال، تکلیفی نسبت به خمس ندارد.

[۱۶۶۸] سؤال ۳۰۹: کسی که تاکنون خمس نداده و می‌خواهد خمس اموالش را محاسبه کند و چند روز قبل، پولی به دستش رسیده است، آیا خمس این پول را هم حساب کند یا تا گذشتن یک سال، لازم نیست محاسبه نماید؟

پاسخ: می‌تواند خمس این پول را نیز همان موقع بدهد و یا این که برای آن، سال جداگانه قرار دهد.

[۱۶۶۹] سؤال ۳۱۰: کسی که سال خمسی نداشته است، مقداری پول از درآمد کسب خود را صرف ساختمان مسجد، حسینیه، بیمارستان، حمام و آسفالت خیابان نموده است. آیا به این پول‌ها خمس تعلّق می‌گیرد؟

پاسخ: اگر نداند از زمان به دست آوردن درآمدهای ذکر شده در سؤال، تا زمان مصرف کردن آنها یک سال گذشته یا نه، خمس ندارد.

[۱۶۷۰] سؤال ۳۱۱: وظیفه ورثه‌ای که مورّث آنها هیچ وقت خمس نداده، چیست؟

پاسخ: اگر می‌دانند که مورّث خمس بدهکار است و آن را پرداخت نکرده یا نمی‌دانند که پرداخت کرده یا نه، باید هر کدام از ورثه برای پرداخت خمس، نسبت به سهم الارث خود اقدام کنند.

گرفتن خمس مالِ کسی که خمس نمی‌دهد

[۱۶۷۱] سؤال ۳۱۲: گاهی در پایان سال خمسی، اجناسی در منزل باقی می‌ماند که اضافه بر مخارج آن سال است. در صورتی که شوهر، اقدام به پرداخت خمس نکند، آیا وظیفه‌ای متوجه همسر یا دیگر اعضای خانواده می‌شود یا خیر؟

پاسخ: در موردی که پرداخت خمس لازم باشد، اگر مرد از ادای خمس امتناع کند، چنانچه مفسده‌ای در کار نباشد، زن و یا اولاد، با اجازه گرفتن از حاکم شرعی خمس را بپردازند و اشکالی ندارد.

[۱۶۷۲] سؤال ۳۱۳: شخصی که خمس اموال خود را نمی‌دهد، آیا مسئول امور مالی او می‌تواند بدون اجازه او به طوری که او متوجه نشود، خمس اموال را بپردازد؟

پاسخ: اگر صاحب مال از دادن خمس امتناع کند، مسئول مذکور، با اذن مجتهد جامع الشرائط می‌تواند خمس اموال مذکور را بدهد.

شراکت با کسی که خمس نمی‌دهد

[۱۶۷۳] سؤال ۳۱۴: شخصی که اهل خمس دادن است با اشخاصی که خمس نمی‌دهند، در اموالی که برای کسب و تجارت از آن استفاده می‌کنند، شریک است. آیا این گونه شراکت، صحیح است یا خیر؟ اگر این شخص بدون اجازه شرکای خود از اموالی که شریکند، خمس آنها را بدهد، جایز است یا خیر؟ و پس از انجام این کار، ادامه شراکت چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر شریکی که خمس نمی‌دهد، ممتنع نباشد و شریک دیگر را وکیل کند که به هر نحوی که خواست عمل نماید و او با قصد قربت، خمس را ادا نماید و یا این که شریک دیگر با اجازه مجتهد جامع الشرایط از مال او خمسش را بپردازد، کافی است؛ ولی به هر حال عدم پرداخت خمس موجب عدم جواز شراکت با وی نیست و شریکی که خمس می‌دهد، می‌تواند در مال مشترک تصرّف کند.

[۱۶۷۴] سؤال ۳۱۵: آیا کسی که مقداری پول دارد و خمس آن را داده است، می‌تواند با کسانی که خمس پول خود را نداده‌اند، کار شریکی انجام دهد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۶۷۵] سؤال ۳۱۶: در یک شرکت تعاونی با تعدادی عضو که مالک یک معدن است، اگر بعضی از اعضا، خمس سهم خود را که به حدّ نصاب شرعی رسیده است، ندهند، آیا ادامه شراکت جایز است؟

پاسخ: در فرض مذکور، شراکت باطل نیست و خلاف شرع هم نیست.

[۱۶۷۶] سؤال ۳۱۷: کسی که شرکایی دارد که خمس نمی‌دهند و حاضر به جداسازی سرمایه هم نیستند، چه کار می‌تواند بکند؟

پاسخ: تصرّف کسی که خمس می‌پردازد، در مال مشترک جایز است.

پرداخت خمس از درآمد سال‌های بعد

[۱۶۷۷] سؤال ۳۱۸: کسی که در آخر سال خمسی خود مقداری مواد خوراکی اضافه آورده و می‌خواهد خمس این مواد را از درآمد کسب سال بعد بپردازد، چگونه باید خمسش را محاسبه کند؟

پاسخ: در فرض سؤال، باید به اندازه ربع (یک چهارم) قیمت مواد خوراکی بپردازد.

[۱۶۷۸] سؤال ۳۱۹: شخصی در آخر سال، بابت خمس خود چند چک می‌دهد که به تدریج از درآمد سال آینده وصول گردد. آیا این کار صحیح است؟

پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی در فرض مذکور، باید خمس از مال غیر مشمول خمس پرداخت شود، وگرنه باید به اندازه ربع (یک چهارم) مال متعلّق خمس چک بدهد.

[۱۶۷۹] سؤال ۳۲۰: اگر از سال‌های قبل، خمس به مالی تعلّق گرفته باشد، آیا می‌توان آن را از درآمد بین سال پرداخت نمود؟

پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی باید به مقدار ربع (یک چهارم) مال متعلّق خمس پرداخت شود.

تصرّف در خمس و مالی که خمسش داده نشده

[۱۶۸۰] سؤال ۳۲۱: اگر پولی را که برای پرداخت خمس، قرض یا وجوهات دیگر کنار گذاشته شده، برداریم و خرج کنیم و سپس پول دیگری به جای آن بگذاریم، اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: در غیر زکات، اشکال ندارد.

[۱۶۸۱] سؤال ۳۲۲: اگر فردی خمس مالش را به کسی داد تا به مجتهد برساند، آیا شخص گیرنده خمس می‌تواند در آن تصرّف کند و مثل آن را به جای آن بگذارد؟

پاسخ: باید از دهنده خمس اجازه بگیرد، مگر این که بداند دهنده خمس راضی به تصرّف و جایگزین کردن پول دیگر است.

[۱۶۸۲] سؤال ۳۲۳: در رساله توضیح المسائل جناب عالی آمده که به ذمّه گرفتن، موجب جواز تصرّف در مالی که متعلّق خمس است، می گردد. معنی به ذمّه گرفتن چیست؟

پاسخ: معنی و مفهوم آن این است که شخصی با قصد جدّی متعهد شود که خمس مالی را از همان مال یا اموال مباح دیگر خود بپردازد؛ ولی نمی‌تواند پرداخت آن را به تأخیر بیندازد و برای تأخیر انداختن در پرداخت خمس، لازم است اجازه بگیرد.

[۱۶۸۳] سؤال ۳۲۴: وقتی که مجتهد یا وکیل او در دسترس ما نیست و سال خمسی ما فرارسیده و لازم است که در اموال خود تصرّف کنیم، آیا می‌توانیم بدون جدا کردن خمس، در بقیه مال تصرّف کنیم؟

پاسخ: می‌توانید خمس را به ذمّه بگیرید و در اموال خود تصرّف کنید؛ ولی باید خمس را هر چه زودتر به مرجع تقلید و یا وکیل او برسانید و تأخیر در پرداخت خمس، بدون عذر جایز نیست.

[۱۶۸۴] سؤال ۳۲۵: آیا می‌توان خمس را جدا کرد و در بقیه مال تصرّف نمود؟

پاسخ: اگر واقعاً بر عهده بگیرد که پول جدا شده را در اولین فرصت بابت خمس بپردازد، تصرّف در بقیه پول اشکال ندارد.

[۱۶۸۵] سؤال ۳۲۶: کسی که سال خمسی او فرا رسیده و برای پرداخت خمس اموال خود، پول نقد در دست ندارد و تهیه پول در زمان کوتاه برایش مشکل است، چه باید بکند؟ آیا در این موارد می‌تواند پرداخت خمس اموال را تا تبدیل مقداری از آن به پول به تأخیر انداخت؟

پاسخ: باید جهت تعیین تکلیف مراجعه حضوری نماید و هر گونه تأخیر در پرداخت خمس، بدون گرفتن اجازه جایز نیست.

[۱۶۸۶] سؤال ۳۲۷: مادری که توسط فرزندش سرپرستی می‌شود و می‌داند که فرزندش خمس اموالش را نمی‌پردازد، چه کار باید

بکند؟

پاسخ: مادر می‌تواند در این اموال تصرّف کند و از این جهت مانعی ندارد.

[۱۶۸۷] سؤال ۳۲۸: کسـی است که بایـد خمس بدهـد و نمی‌دهـد و زن و بچه او هم از این موضوع اطلاع دارند. با توجه به این که زن و بچه او نان خور او هستند، چه وظیفه‌ای دارند؟

پاسخ: تکلیفی متوجه زن و فرزندان او از این جهت نیست و می‌توانند در آن اموال تصرف کنند.

[۱۶۸۸] سؤال ۳۲۹: شخصـی خانه‌ای را با پول خمس نداده خریده است. آیا مستأجری که از این موضوع آگاهی دارد، حقّ تصرّف در آن خانه را دارد یا خیر؟

پاسخ: تصرّف در آن خانه برای مستأجر مانعی ندارد.

[۱۶۸۹] سؤال ۳۳۰: اگر بدانیم صاحب خانه از پولی که خمس آن را نداده، غذا تهیه کرده است، خوردن این غذا چه حکمی دارد؟ و کسی که خانه‌ای را از پول خمس نداده خریده و در آن غسل می‌کند و نماز می‌خواند، حکم غسل و نمازش چیست؟

پاسـخ: خوردن غـذا برای میهمـان جایز است و صاحب‌خانه نیز می‌توانـد از آن غـذا بخورد و یا در آن منزل نماز بخوانـد و یا غسـل کنـد؛ ولی خمس را بایـد بدون تأخیر بپردازد. البته چنانچه صاحب‌خانه اصـلاً بنای بر پرداخت خمس نداشـته باشد و معامله را نیز به نحو شخصی انجام داده باشد، تصرّفش در آن غذا و یا منزل جایز نیست.

[۱۶۹۰] سؤال ۳۳۱: حکم نماز در لباسی که مشمول خمس شده است، چیست؟

پاسخ: اگر خود لباس مشـمول خمس شده باشد، چنانچه پرداخت خمس به عهده گرفته شود، نماز و تصـرّفات دیگر بی‌اشکال است و اگر به عهده گرفته نشود، نماز و تصرّفات دیگر اشکال دارد.

[۱۶۹۱] سؤال ۳۳۲: اگر کسی مالی را که خمس آن داده نشده، خریداری کند، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: مالك اصلی باید خمس آن را بپردازد و چیزی بر عهده خریدار نیست.

[۱۶۹۲] سـؤال ۳۳۳: اگر برای کسـی کـه مطمئـن هسـتیم اهـل خمس دادن نیسـت، کـار کنیـم، حکـم اجرتی که دریـافت می‌کنیم، چیست؟

پاسخ: اشکال ندارد.

تلف شدن خمس یا مال متعلّق خمس

[۱۶۹۳] سؤال ۳۳۴: مالی در دست شخصـی است و خمس به آن تعلّق گرفته و بنا دارد که خمس آن را بدهـد؛ ولی قبل از پرداخت خمس، مال تلف می‌شود. آیا باز هم دادن خمس واجب است؟ اگر خمس مالش را جـدا کنـد و قبل از پرداخت، مقدار خمس جدا شده تلف شود، چه حکمی دارد؟

پاسـخ: در صورت اول (از بین رفتن تمـام مال متعلّق خمس)، اگر در حفظ و یا رسانـدن خمس به مستحق، مسامحه نموده و تقصـیر کرده، ضامن خمس است و اگر در حفظ و رساندن خمس، تقصـیر ننموده، ضامن نیست و بهتر است با حاکم شـرعی مصالحه کند؛ ولی در صورت دوم (از بین رفتن خمس جدا شده)، اگر در حفظ و یا رساندن خمس جداشده به مستحق کوتاهی کرده باشد، باید دوباره به همان مقدار خمس بدهد؛ ولی اگر مسامحه نکرده باشد، فقط باید خمس بقیه مال باقی مانده را بدهد.

[۱۶۹۴] سؤال ۳۳۵: مالی که پرداخت خمسش واجب بوده و خمسش پرداخت نشده و سپس تلف شده و قیمت و ارزش آن برای ما معلوم نیست، چگونه خمسش محاسبه می‌شود؟

پاسخ: باید خمس بیشترین قیمت از سر سال خمسی تا زمان تلف را که اطمینان دارد ارزش جنس به آن قیمت رسیده، بپردازد.

مخلوط شدن مال مخمّس و غیر مخمّس

[۱۶۹۵] سؤال ۳۳۶: آیا می‌توان پول مخمّس و پولی را که بر آن سال نگذشته در یک حساب قرار داد یا باید در دو حساب جداگانه باشند؟

پاسخ: اشکالی ندارد که هر دو پول در یک حساب باشند و چنانچه بخواهد برداشت‌های او از این حساب از پول های غیر مخمّس محسوب شود، باید موجودی این حساب هیچ گاه کمتر از مقدار پول مخمّس نباشد.

[۱۶۹۶] سؤال ۳۳۷: مقداری از اموالی که خمس آنها پرداخت شده، با اموالی که خمسش ادا نشده است، مخلوط شده و سال خمسی فرا رسیده است و اندازه هیچ کدام هم معلوم نیست. حالا چه طور باید خمس را محاسبه کرد؟

پاسخ: مقداری را که یقین دارد متعلّق خمس است، باید خمسش را بدهد و نسبت به بیشتر از آن تکلیفی ندارد.

جبران نمودن پولی که خمسش داده شده

[۱۶۹۷] سؤال ۳۳۸: چنانچه از اموال مخمّس در طول سال خرج شود، آیا می‌توان از درآمد همان سال، به مقدار خرج شده جایگزین نمود؟

پاسخ: اگر مال مخمّس جدا از اموال دیگر باشد و آن را خرج کرده باشد، نمی‌تواند اموال غیر مخمّس را به جای آن بگذارد.

[۱۶۹۸] سؤال ۳۳۹: شخصی مقداری پول دارد که خمس آن را پرداخته است. در سال بعد، مقداری از آن را مصرف می کند. آیا در آخر سال خمسی، می‌تواند کسری آن مال مخمّس را جبران کند؟

پاسخ: جایز نیست.

[۱۶۹۹] سؤال ۳۴۰: ماشینی که سرمایه شخصی است و با آن امرار معاش می کند، نیاز به تعمیر دارد. بدین منظور، یکصد هزار تومان از پول مخمّس خرج کرده است. آیا می‌تواند از درآمد سال، آن را کسر کند؟

پاسخ: نمی‌تواند.

[۱۷۰۰] سؤال ۳۴۱: کسی که آخر سال اول، خمس خود را می‌پردازد و در بین سال دوم، تمام اموال خمس داده را به مصرف می‌رساند، آیا در پایان سال دوم، باید فقط خمس مقداری را که بیشتر از مال خمس داده سال اول بوده، پرداخت کند یا خمس تمام اموال را؟

پاسخ: در مفروض سؤال، باید خمس تمام اموال مصرف نشده را بپردازد.

مبنای قیمت اموال در محاسبه خمس

[۱۷۰۱] سؤال ۳۴۲: در صورت تعلّق خمس به چیزی و اختلاف قیمت خرید با قیمت فعلی، کدام قیمت میزان است؟

پاسخ: میزان برای دادن خمس، قیمت وقت حساب سال و پرداخت خمس است، نه قیمت زمان خرید.

[۱۷۰۲] سؤال ۳۴۳: اگر در سر سال بخواهد خمس تراکتور، موتور آب، زمین، منزل و وسایل نقلیه را که در بین سال به قیمت ارزان خریداری شده است و اکنون قیمت آنها افزایش یافته است، حساب کند، آیا باید به قیمت فعلی حساب کند یا به قیمت قبلی؟

پاسخ: آنچه که جزء مؤونه است، خمس ندارد و آنچه که جزء وسایل کسب و کار است و با آن به اندازه مؤونه زندگی را به دست می‌آورد، باز هم خمس ندارد و در بقیه موارد که خمس به آنها تعلّق می گیرد، خمس قیمت فعلی آنها را بپردازد.

[۱۷۰۳] سؤال ۳۴۴: کسانی که شغلشان طلاـ فروشی و زرگری است، گاهی در اول سال یک کیلوگرم طلاـ و در آخر سال نیم کیلوگرم دارند؛ ولی به جهت افزایش بی رویه قیمت‌ها، قیمت این نیم کیلوگرم طلا از قیمت یک کیلوگرم در اول سال بیشتر شده

است. آیـا این افراد می‌تواننـد خود طلاـ را سـرمایه قرار دهنـد و میزان در محاسـبه سود و زیان، خود طلا باشـد و به قیمت آن کاری نداشته باشند؟

پاسـخ: هم می‌تواننـد خودِ طلا را سـرمایه قرار دهنـد و هم می‌تواننـد قیمت آن را سـرمایه قرار دهنـد؛ ولی بر زیادی قیمت که رشـد واقعی محسوب نمی‌شود و بر اثر تورّم حاصل شده است، خمس تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۷۰۴] سؤال ۳۴۵: با توجه به این که در زمان پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله وسلم پول رایج، مسکوک بوده است و خمس نیز بر مبنای آن تعیین می‌شده است، آیا می‌توان هم اکنون درآمد سالانه خود را بر مبنای برابری ارزشـش با طلا سنجید و پس از احتساب ارزش واقعی پول، خمس آن را پرداخت کرد؟

پاسخ: مقایسه صحیح نیست. اکنون پول رایج، پول کاغذی است و با طلا محاسبه نمی‌شود؛ ولی فردی مثل طلا فروش می‌تواند خودِ طلا را سرمایه قرار دهد.

[۱۷۰۵] سؤال ۳۴۶: اجناسـی که به صورت کوپنی یا با بُن کارمندی با قیمتی نازل‌تر از قیمت بازار و با یارانه دولت تهیه می‌شود، در صورتی که از مصرف سال زیاد بیاید، خمس آنها چگونه حساب می‌شود؟

پاسخ: به قیمت واقعی (قیمت بازار آزاد) محاسبه می‌شود.

[۱۷۰۶] سؤال ۳۴۷: جنسـی در سر سال زیاد آمده و صاحبش می‌خواهد خمس آن را بپردازد ولی قیمت آن در بازار مشخص نیست و قیمت‌های متفاوتی برای آن ذکر می‌شود. خمس این جنس را چگونه باید حساب کنند؟

پاسخ: اگر برای یک قیمت، حجّت شـرعی داشـته باشد، باید همان را مبنای محاسـبه خمس قرار دهد و اگر حجّت‌ها با هم متعارض بودنـد، ساقـط می‌شونـد و حـدّ میـانه قیمت‌هـا ملاک محاسـبه قرار می‌گیرد و اگر حجّت شـرعی در کار نبود و صـرف احتمال بود، خمس قیمت کمتر را بدهد و احوط، مصالحه با حاکم شرعی است، اگر چه احتیاط مستحب دادن خمس قیمت بیشتر است.

[۱۷۰۷] سـؤال ۳۴۸: تعیین قیمت کالاهـای موجود در مغـازه هنگـام موعـد سال خمسـی مشـکل است. آیا با تخمین محاسـبه شود یا احتیاج به مصالحه دارد؟

پاسخ: احتیاج به مصالحه دارد.

کاهش ارزش پول

[۱۷۰۸] سؤال ۳۴۹: کالایی بر اثر تورّم و کاهش ارزش پول، بر قیمتش افزوده می‌شود. آیا به مقـدار زیاد شده، خمس تعلّق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ: اگر مقدار تورّم را بشود تشخیص داد، آن مقدار از ترقی قیمت که به سبب تورّم است، مشمول خمس نیست.

تأخیر در پرداخت خمس

[۱۷۰۹] سؤال ۳۵۰: کسـی که بـدون علت، دادن خمس را به تأخیر می‌انـدازد، حکمش چیست؟ اگر با عـذر موجّه این کار را کند، چه طور؟

پاسخ: تأخیر انداختن پرداخت خمس از وقت آن، جایز نیست؛ ولی در صورت داشتن عذر موجّه عقاب ندارد.

[۱۷۱۰] سؤال ۳۵۱: تأخیر پرداخت خمس تا سال آینده چه حکمی دارد؟

پاسخ: بدون اخذ اجازه جایز نیست.

مصالحه

[۱۷۱۱] سؤال ۳۵۲: در پرداخت خمس، در بعضی از مواردِ شبهه، از طرف نماینده‌ای که دارای اجازه از طرف مرجع تقلید است، اقدام به مصالحه می‌شود. آیا این کار جایز است؟

پاسخ: عمل به مصالحه، با شرایطش جایز است.

[۱۷۱۲] سؤال ۳۵۳: مردم منطقه‌ای خمس خود را به شخص معیّنی که مورد اعتماد است، می‌دهند تا به دفاتر مراجع بزرگوار تقلید برساند؛ ولی این شخص از طرف مراجع تقلید برای این کار وکالت ندارد. آیا جایز است در موارد مبهم و مشکوک در محاسبه خمس که لازم به مصالحه با مرجع تقلید یا وکیل او در این کار است، با این شخصِ مورد اعتماد، مصالحه کرد یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، خمس دهنده نمی‌تواند با او مصالحه یا دستگردان نماید؛ بلکه باید با کسی مصالحه یا دستگردان کند که از طرف مرجع تقلیدش دارای اجازه است.

[۱۷۱۳] سؤال ۳۵۴: وظیفه کسی که از سال‌های قبل خمس بدهکار است، ولی هم اکنون قدرت پرداخت آن را ندارد، چیست؟

پاسخ: با مراجعه حضوری مهلت بگیرد یا مصالحه کند.

[۱۷۱۴] سؤال ۳۵۵: زمانی که مکلّف، قادر به ادای خمس نباشد، چنانچه مستحقّ خمس راضی شود که به عنوان خمس بگیرد و دوباره به او ببخشد، آیا این عمل جایز است یا خیر؟

پاسخ: مستحقّ خمس، اگر خمس را گرفت و به صاحبش بخشید، اشکال ندارد، مشروط بر این که مقدار بخشش، متناسب با حال بخشنده باشد. این عمل، در سهم سادات جایز است؛ اما در سهم امامعلیه السلام احتیاطاً باید اجازه گرفته شود.

دستگردان

[۱۷۱۵] سؤال ۳۵۶: کسی که خمسش را پیش یکی از نمایندگان مراجع تقلید حساب کرده و با او دستگردان نموده و اکنون بدهکار است، آیا می‌تواند بدهی خود را به نماینده دیگرِ همان مرجع پرداخت کند؟

پاسخ: اگر نماینده مرجع، فقط به عنوان وکالت از طرف مجتهد دستگردان کرده باشد، اشکال ندارد؛ ولی اگر به عنوان وکیل مأذون (مأذون از مجتهد باشد که از طرف خودش قرض بدهد) دستگردان کرده باشد، بدون اجازه وکیل مأذون جایز نیست وجوهات را به دیگری بدهد.

[۱۷۱۶] سؤال ۳۵۷: شخصی از یکی از مراجع، تقلید می‌کرده و مقداری از وجوهاتش را به ایشان پرداخته و مقداری را نیز دستگردان نموده است. اکنون که مرجع تقلیدش را تغییر داده است، وجه دستگردان شده را به مرجع اول باید بپردازد یا مرجع دوم؟

پاسخ: با فرض دستگردان کردن با مرجع اول، باید به خود او داده شود و یا با اجازه او در موردش مصرف گردد.

[۱۷۱۷] سؤال ۳۵۸: شخصی توسط مرجع تقلید خود یا نماینده‌اش، بدهکاری خمس خود را دستگردان کرده است و فعلا آن مرجع از دنیا رفته است. وظیفه مدیون چیست؟

پاسخ: وظیفه او مراجعه به مجتهد زنده اعلم و در صورت تساوی مجتهدین، رجوع به یکی از آنهاست.

[۱۷۱۸] سؤال ۳۵۹: اگر سهم سادات را با سیّدی مستحق دستگردان کرده وبه گردن گرفته باشد، آیا هنگام پرداخت باید به همان سیّد بدهد یا به سیّد دیگر هم می‌تواند بدهد؟

پاسخ: دستگردان صحیح با سیّد فقیر به این صورت است که سهم سادات را به او تملیک نماید و از او قرض بگیرد. بنا بر این باید به خود او برگرداند، نه به شخص دیگر.

[۱۷۱۹] سؤال ۳۶۰: شخصی مبلغ زیادی را به عنوان خمس بدهکار بوده و پول آن را دستگردان کرده است؛ ولی قبل از پرداخت آن، قدرت خرید پول، به طور چشمگیری پایین آمده است. آیا وی همان مبلغ دستگردان شده را بدهکار است یا قدرت خرید آن

را در زمان دستگردان شدن؟

پاسخ: چنانچه پس از دستگردان کردن، قدرت خرید پایین بیاید، اگر بدون تأخیر و در موقع تعیین شده پرداخت نماید، ظاهراً ضامن تفاوت نیست؛ چون کسی که دستگردان می‌نماید (مرجع تقلید یا نماینده او) توجه به تورّم دارد. البته اگر تورّم، فوق حدّ انتظار و مقدار پیش بینی شده باشد، در مقدار بیشتر از تورّمِ معمول یا باید مصالحه شود و یا قدرت خرید ملاک قرار گیرد و در فرض تأخیر در پرداخت نیز حکم همین است.

[۱۷۲۰] سؤال ۳۶۱: آیا دستگردان نمودن وجوه شرعی، با چک مدت دار یا چکی که تاریخ وصول آن رسیده است، صحیح است؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۷۲۱] سؤال ۳۶۲: کسی که خمس مالش را دستگردان کرده و مقداری بدهکار است، آیا می‌تواند مقدار بدهی را در سال بعد، از منافع آن سال پرداخت کند یا از مال خمس داده شده باید بپردازد؟

پاسخ: اگر از مال مخمّس و یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد بپردازد، صحیح است؛ ولی اگر بخواهد از منافع سال بعد بدهد، باید خمس آن مبلغی را که به عنوان خمس پرداخته است نیز در پایان سال خمسی جدید از مال خمس داده یا مالی که به آن خمس تعلّق نمی‌گیرد، بپردازد.

مصرف خمس

[۱۷۲۲] سؤال ۳۶۳: آیا می‌توان وجوه شرعی واجب را به شیعه غیر امامی محتاج داد؟

پاسخ: دادن سهم سادات به غیر شیعه دوازده امامی جایز نیست و سهم امام‌علیه السلام تابع تشخیص و نظر مجتهد است؛ ولی می‌توان از باب «سبیل اللّه» به آنها زکات داد و دادن حقوق غیر واجب نیز جایز است.

[۱۷۲۳] سؤال ۳۶۴: آیا جایز است وجهی را که به مبلّغ دینی می‌دهند، از بابت وجوهات شرعی حساب نماید؟

پاسخ: در غیر سهم امام‌علیه السلام چنانچه به عنوان اجرت نباشد و خود مبلّغ نیز مانعی از دریافت وجوه شرعی نداشته باشد، اشکال ندارد و در سهم امام‌علیه السلام علاوه بر شرایط فوق، احتیاطاً اجازه مجتهد نیز لازم است.

[۱۷۲۴] سؤال ۳۶۵: آیا مصرف خمس برای تجهیز و ساخت مسجد جایز است؟ شهری که فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی مناسب برای جوانان در آن وجود ندارد و بستر مناسبی برای قاچاق موادّ مخدّر و به اعتیاد کشاندن جوانان شده و جای روحانیان و مبلّغان خوش ذوق، در آن جا خالی است، اختصاص دادن وجوهات به ساخت مسجد چه صورتی دارد؟

پاسخ: سهم سادات را باید به سادات فقیر پرداخت کرد و بنا بر احتیاط مصرف نمودن سهم امام‌علیه السلام در ساختن مسجد و امور فرهنگی و... به طور موردی احتیاج به اخذ اجازه دارد و شایسته است همه مؤمنین در امر مبارزه با موادّ مخدّر تلاش نمایند.

[۱۷۲۵] سؤال ۳۶۶: شخصی که مستحقّ خمس یا زکات است، پس از دریافت کردن آنها، آیا فقط باید در موارد خاصّی، مثل خوراک و ضروریات اولیه زندگی، آنها را مصرف کند یا در تمام مواردی که نیاز دارد، می‌تواند به مصرف برساند؟

پاسخ: در مخارج حلالِ متعارفی که دارد، می‌تواند مصرف نماید و مصرف مازاد بر شأن، موجب ضمان است.

[۱۷۲۶] سؤال ۳۶۷: آیا اجازه می‌فرمایید سهمین را برای ساختن مسجد، حسینیه و سایر امور عامّ المنفعه مصرف کرد؟

پاسخ: سهم سادات، باید به خود آنها پرداخت شود. برای سهم امام‌علیه السلام، پس از مراجعه کردن، ممکن است به حسب مورد، بخشی از آن اجازه داده شود.

[۱۷۲۷] سؤال ۳۶۸: آیا می‌توان خمس را در مجالس سوگواری ائمه اطهارعلیهم السلام به مصرف رساند؟

پاسخ: سهم سادات، باید به فقرای سادات داده شود و سهم امام‌علیه السلام بنا بر احتیاط باید به حسب مورد، با اذن مجتهد مصرف

شود.

[۱۷۲۸] سؤال ۳۶۹: چیزی را که انسان بابت خمس به کسی می‌دهد، آیا لازم است به او بگوید که خمس است؟

پاسخ: لازم نیست.

سهم سادات

سیادت

[۱۷۲۹] سؤال ۳۷۰: با وجود معروفیت آباء و اجدادم به سیادت و اشتهار به سیّد بودن در موطن اجدادی، شجره نامه‌ای در دست نداریم و برای ما محرز نیست که نَسَب ما به کدام امام معصوم‌علیه السلام می‌رسد. در این صورت وظیفه ما چیست؟

پاسخ: داشتن شجره نامه و انتساب به یک امام معیّن، برای اثبات سیادت لازم نیست و معروفیت و مشهوریت به سیادت در محل، اگر مورد تردید و شکّ جمعیت قابل توجهی نباشد، کافی است.

[۱۷۳۰] سؤال ۳۷۱: اگر مادر یا مادر پدر یا مادر مادر یا پدر مادر این جانب از سادات باشند، آیا بنده سیّد محسوب می‌شوم؟ آیا صدقه و کفّارات بر من و اولادم حرام است؟ آیا بنده و اولادم می‌توانیم از عمامه سیاه استفاده کرده، خمس (سهم سادات) دریافت کنیم؟

پاسخ: سیّد کسی است که نسبت او از طریق پدر به هاشم (جدّ بزرگوار پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسد و دیگران احکام سیّد را ندارند و نباید عمامّه سیاه بگذارند، هر چند به سبب این انتساب، دارای شرافت هستند.

[۱۷۳۱] سؤال ۳۷۲: فردی که پدرش از سادات نیست، ولی مادرش از سادات حسینی است، آیا از نوادگان حضرت فاطمه‌علیها السلام محسوب می‌شود و به آن حضرت محرم است؟

پاسخ: در فرض سؤال، از نوادگان حضرت زهراعلیها السلام است و محرم آن حضرت خواهد بود.

مصرف سهم سادات

[۱۷۳۲] سؤال ۳۷۳: آیا سهم سادات را فقط باید به سادات فقیر داد؟

پاسخ: سهم سادات را یا باید به ساداتی که مستحقّ شرعی هستند داد و بنا بر احتیاط مستحب از مجتهد جامع الشرائط نیز اجازه گرفت و یا به دست مجتهد جامع الشرائط رساند تا به مصرف برساند و در هر دو صورت مجزی و صحیح است.

[۱۷۳۳] سؤال ۳۷۴: کسی که سیّد یتیمی را سرپرستی می‌کند و او را به فرزندی خود پذیرفته است، آیا می‌تواند سهم سادات را چه از اموال خودش یا از اموال دیگران به مصرف این سیّد برساند؟

پاسخ: می‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران برای او مصرف کند.

[۱۷۳۴] سؤال ۳۷۵: آیا جایز است سیّد غنی، سهم سادات خود یا دیگران را به فرزند فقیرش بدهد یا خیر؟

پاسخ: برای نفقه واجب او نمی‌تواند از سهم سادات خود یا دیگران به او بدهد؛ ولی اگر مخارجی داشته باشد که پرداخت آنها بر پدر واجب نباشد، می‌تواند سهم سادات خود یا دیگران را برای آن مخارج به فرزند خود بدهد.

[۱۷۳۵] سؤال ۳۷۶: اگر کسی همسرش سیّده باشد و او برادران و خواهران فقیری داشته باشد، آیا می‌تواند خمس آل محمّدعلیهم السلام را به همسرش بدهد که صرف در معاش آنها بکند؟

پاسخ: دادن سهم سادات اشکال ندارد، به شرطی که قصد تملیک آن را به همسرش ننماید؛ بلکه او را وکیل خود کند که به

مصرف معاش برادران و خواهرانش برساند؛ اما دادن سهم امام‌علیه السلام احتیاطاً محتاج به اجازه مجتهد است.

[۱۷۳۶] سؤال ۳۷۷: آیا جایز است خمس را به نزدیکان خود که محتاج هستند، پرداخت کنیم یا خیر؟

پاسخ: اگر واجب النفقه شما نباشند و دارای شرایط دریافت سهم سادات باشند، سهم سادات را به سادات از آنها می‌توانید بدهید؛ ولی برای مصرف سهم امام‌علیه السلام به احتیاط واجب، به طور موردی باید اجازه بگیرید.

[۱۷۳۷] سؤال ۳۷۸: آیا به زنی هاشمی که شوهرش بدون عذر، نفقه واجب او را نمی‌دهد، می‌توان خمس داد؟ و آیا او می‌تواند خمس را خرج بچه‌های غیر سیّد خود کند؟

پاسخ: چنانچه گرفتن نفقه با مراجعه به حاکم شرع ممکن نباشد و زن، استحقاق شرعی سهم سادات را داشته باشد و شوهر، خرج زن و بچه را ندهد و بچه‌ها هم نیازمند باشند، و تأمین مخارج بچه‌ها خارج از حدّ شأن زن نباشد، زن می‌تواند به اندازه مخارج خود و بچه‌ها سهم سادات بگیرد و برای خود و بچه‌ها مصرف کند.

[۱۷۳۸] سؤال ۳۷۹: آیا جایز است به کسی که فقیر است و از سادات نیست، به جهت این که همسر او از خانم‌های سیّده است، خمس داد؟

پاسخ: اگر شوهر قادر بر ادای نفقه زوجه سیده خود نیست، مانعی ندارد که به زوجه او در صورتی که دارای سایر شرایط باشد، سهم سادات بدهند؛ ولی به شوهر نمی‌شود سهم سادات داد و برای غیر نفقات واجب زوجه که در حدّ شأن زن است نیز می‌توان سهم سادات را به زوجه واجد شرایط پرداخت نمود و اگر وضعیت آنها طوری است که مخارج شوهر جزء شئون عرفی زن محسوب می‌شود، زن می‌تواند برای مخارج شوهرش نیز سهم سادات بگیرد.

[۱۷۳۹] سؤال ۳۸۰: آیا برای زن جایز است که خمس اموالش را به شوهرش که مستحق است بدهد و سپس شوهر آن را صرف همسر و زندگی خود کند؟

پاسخ: اگر شوهر مستحقّ سهم سادات است، زن می‌تواند سهم سادات اموالش را به شوهرش بدهد و برای شوهر جایز است که آن را بگیرد و در نفقه خود و عیالش در حدّ متعارف مصرف نماید؛ ولی در سهم امام‌علیه السلام بنا بر احتیاط واجب اجازه مجتهد لازم است.

[۱۷۴۰] سؤال ۳۸۱: اگر سیّد فقیری بخواهد خانه‌ای مانند اغنیای دیگر برای خود بنا کند، آیا جایز است از سهم سادات برای بنای این خانه به او کمک کرد؟

پاسخ: بیش از مقداری که مناسب با شأن اوست، نمی‌توان به وی پرداخت کرد.

[۱۷۴۱] سؤال ۳۸۲: سیّد فقیری که قادر به تهیه منزل مسکونی برای خود نیست، آیا جایز است با دریافت سهم سادات در طول چندین سال، اقدام به ساخت یا خرید مصالح و لوازم ساخت خانه کند؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۷۴۲] سؤال ۳۸۳: به سیّد فقیری که اظهار فقر نمی‌کند و اگر پولی به عنوان خمس به او داده شود، با این که حقّ اوست، قبول نمی‌کند، چگونه می‌توان کمک کرد؟

پاسخ: می‌توانید سهم سادات را با عنوان هدیه به او بدهید، مگر این که بدانید واقعاً حاضر به گرفتن سهم سادات نیست که در این صورت پرداخت آن صحیح نیست.

[۱۷۴۳] سؤال ۳۸۴: آیا جایز است سهم سادات را به سیّد مستحقی داد، تا صرف امور مستحب، مانند زیارت و عمره و حجّ مستحبّی بنماید؟

پاسخ: اگر این گونه امور مطابق شأن او باشد و زیاده روی محسوب نشود، اشکال ندارد.

[۱۷۴۴] سؤال ۳۸۵: اگر سیّد فقیری که مستحقّ شرعی سهم سادات است، به ما بدهکار باشد و از دنیا برود، آیا جایز است بدهی او را بابت سهم سادات حساب کنیم؟

پاسخ: اگر ترکه‌ای از او باقی نمانده و یا اگر باقی مانده، بچه‌های فقیری دارد که به آن محتاج هستند، می‌توانید طلب خود را بابت سهم سادات حساب کنید.

[۱۷۴۵] سؤال ۳۸۶: خانواده‌ای که در جایی مشهور به سیّد بودن هستند، ولی هیچ گونه مدرکی در این رابطه وجود ندارد، آیا مجاز به گرفتن خمس هستند یا خیر؟ در صورت پرداخت خمس به آنها، آیا پرداخت کننده بریء الذمّه می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر در منطقه خود، معروف و مشهور به سیادت باشند، در صورت احتیاج می‌توانند خمس بگیرند و در فرض مذکور، دهنده خمس بریء الذمّه می‌شود.

[۱۷۴۶] سؤال ۳۸۷: فرزندان حضرت علی‌علیه السلام که از نسل حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیستند، آیا می‌توانند سهم سادات دریافت کنند؟ حکم دادن صدقه به آنها چگونه است؟

پاسخ: احکام سادات، مخصوص ساداتی است که از طرف پدر به هاشم (جدّ پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم) برسند و مستحق باشند. بنا بر این کسانی که از طرف پدر از اولاد امیر المومنین علیه السلام محسوب می‌شوند، مانند فرزندان حضرت ابوالفضل علیه السلام به شرط مستحق بودن، می‌توانند سهم سادات را دریافت کنند و در صدقه نیز منظور از سیّد همین است و سیّد می‌تواند به سیّد دیگر صدقه بدهد؛ ولی صدقه واجب غیر سیّد باید به غیر سیّد داده شود؛ اما دادن صدقه مستحبّی از طرف غیر سیّد به سیّد مانعی ندارد.

[۱۷۴۷] سؤال ۳۸۸: آیا لازم است کسی که خمس یا زکات را دریافت می‌کند، خود را مستحقّ آن بداند یا همین که دهنده خمس و زکات او را مستحق بداند، کافی است، ولو این که گیرنده، خودش را مستحق نداند؟

پاسخ: لازم است گیرنده، خودش را مستحق بداند و اگر خودش را مستحق نمی‌داند، حقّ گرفتن وجه شرعی را ندارد، هر چند دهنده خمس و زکات در صورتی که استحقاق گیرنده را احراز کند، دیگر تکلیفی ندارد، مگر آن که خلاف آن احراز شود.

[۱۷۴۸] سؤال ۳۸۹: آیا دادن سهم سادات، احتیاج به اذن مجتهد دارد؟

پاسخ: خیر، ولی احتیاط مستحب است.

[۱۷۴۹] سؤال ۳۹۰: آیا جایز است بدون اجازه حاکم شرع، تمام خمس را به سیّد فقیر بپردازیم یا خیر؟

پاسخ: احتیاط لازم این است که سهم امام‌علیه السلام با اذن حاکم شرعی به مصرف برسد و نسبت به سهم سادات، این احتیاط، مستحب است.

سهم مبارک امام‌علیه السلام

[۱۷۵۰] سؤال ۳۹۱: کسی که سهم امام‌علیه السلام را دریافت می‌کند، آیا مالك آن می‌شود یا فقط حقّ تصرّف در آن را دارد؟ اگر با سهم امام‌علیه السلام چیزی بخرد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: کسی که به جهت فقر، سهم امام‌علیه السلام را می‌گیرد، به اندازه خرج یك سال خود می‌تواند بگیرد و مالك می‌شود و چیزی را هم که با آن می‌خرد، مالك می‌شود؛ ولی لازم است سهم امام‌علیه السلام را در مصارف مجاز و در حدّ شأن خود صرف نماید؛ و اگر به عنوان اجرت کار بگیرد، مالك آن می‌شود و حکم سایر اجرت‌ها را دارد؛ و چنانچه دریافتش به جهت تبلیغ و ترویج احکام و معارف دینی باشد، مالك آن می‌شود و زیادی آن در آخر سال، خمس ندارد.

مصرف سهم مبارك امام‌علیه السلام و بعضی وجوهات شرعی دیگر

[۱۷۵۱] سؤال ۳۹۲: طلابی که در مدارس دینی مشغول تحصیل هستند و نیاز مبرم به کتاب و مخارج دیگر دارند، آیا می‌توان سهم امام علیه السلام را شخصاً به آنها پرداخت نمود؟

پاسخ: بدون اخذ اجازه احتیاطاً جایز نیست.

[۱۷۵۲] سؤال ۳۹۳: غیر سیّدی که فقیر و مقروض است و توانایی پرداخت قرض خود را ندارد، آیا برای طلبکار جایز است که قرض او را بابت سهم امام‌علیه السلام محاسبه نماید؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب از مجتهد اذن بگیرد.

[۱۷۵۳] سؤال ۳۹۴: افراد خیّری به انجمن حمایت از زندانیان که یک مؤسسه غیر دولتی است، جهت آزادی زندانیان بی بضاعتی که به علت بدهکاری و یا دیه در زندان هستند، کمک می کنند. خواهشمند است بفرمایید آیا می‌توان این کمک‌ها را از وجوهات محسوب نمود؟

پاسخ: از بابت سهم امام‌علیه السلام محسوب نمی‌شود، مگر این که پرداخت کننده به طور موردی اجازه بگیرد.

[۱۷۵۴] سؤال ۳۹۵: آیا جایز است سهم امام‌علیه السلام را بدون اجازه مجتهد، در جای خودش مصرف کنیم و بعداً از مجتهد اجازه بگیریم؟

پاسخ: احتیاط این است که قبل از مصرف نمودن در محلّ خودش اجازه بگیرید.

[۱۷۵۵] سؤال ۳۹۶: وقتی می‌دانیم مجتهد به مصرف کردن سهم امام‌علیه السلام در موردی راضی است، آیا باز هم لازم است برای مصرف در آن مورد، از او اجازه بگیریم؟

پاسخ: احتیاط، در گرفتن اجازه است.

[۱۷۵۶] سؤال ۳۹۷: آیا می‌توان از سهمین، مظالم، زکات، زکات فطره، صدقات، نذورات، موقوفات عامّه و اموال مجهول المالک و هر آنچه که تصرّف در آن منوط به اجازه حاکم شرع است، برای کارهای فرهنگی در جهت افزایش دانش دینی، سیاسی، فرهنگی و حقوق فردی و اجتماعی مردم با تشخیص صاحب وجه و یا وکیل او استفاده کرد؟

پاسخ: موارد مصرف بعضی از امور ذکر شده در سؤال (مثل سهم سادات، زکات، زکات فطره و...)، در رساله عملیه ذکر شده است و باید در همان موارد مصرف شود و در بعضی از موارد، مثل موقوفات عامّه و نذورات، مصرف، تابع نظر واقف و نذر کننده است و در بعضی از موارد دیگر که احتیاج به اجازه مجتهد جامع الشرائط است (مثل سهم امام‌علیه السلام)، باید اجازه گرفته شود و ممکن است به حسب مورد و مصلحت، مقداری از آن اجازه داده شود.

[۱۷۵۷] سؤال ۳۹۸: در مساجد شهر ما به مناسبت ایّام محرم و رمضان، مرسوم است که هیئت اُمنای مساجد برای واعظ و مبلّغ از مردم مبالغی را به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند و بنا بر تحقیقات به عمل آمده ۹۵ درصد مردم با این نیّت که این پول به امام جماعت و مبلّغ تعلّق دارد، آن را پرداخت می‌نمایند و خرج مسجد را هم جداگانه می‌پردازند. آیا هیئت اُمنای مساجد مجاز هستند پولی را که به عنوان مال امام جمع آوری می‌نمایند، در امورات دیگر (مثل مخارج مربوط به مدّاح، کفشدار، آشپز، راننده، تعمیر و تکمیل مسجد و کمک به فقرای محل) صرف نماید؟

پاسخ: چنانچه وجوه مذکور، سهم امام‌علیه السلام نباشد، مصرف آن، تابع نیّت پرداخت کننده آن وجوه است.

[۱۷۵۸] سؤال ۳۹۹: آیا می‌توان اموال مجهول المالک را به سادات داد؟

پاسخ: احتیاط این است که به سادات داده نشود.

[۱۷۵۹] سؤال ۴۰۰: مظالم عباد یعنی چه و در چه طریقی باید به مصرف برسد؟

پاسخ: مظالم عباد به دیونی گفته می‌شود که بر ذمّه اشخاص باشد و صاحبان آنها معلوم نباشد. کسی که مدیون مظالم عباد است،

اگر غیر سیّد است، مظالم را به فقیر غیر سیّد بدهد و اگر سیّد است، می‌تواند به سیّد فقیر بدهد.
[۱۷۶۰] سؤال ۴۰۱: آیا برای ردّ مظالم به فقرا، باید از مجتهد اجازه بگیریم یا خیر؟
پاسخ: احتیاط، در اجازه گرفتن است.

دیگر مسائل خمس

[۱۷۶۱] سؤال ۴۰۲: این جانب پولی را که خمسش را پرداخت کرده‌ام و باقی مانده آن مثلاً صد هزار تومان شده، در حساب بانکی خود گذاشته‌ام. با توجه به این که پول بنده در اختیار بانک است و دست به دست می‌گردد و پولی که از بانک می‌گیرم، عین پول خودم نیست و ممکن است پولی باشد که خمس آن پرداخت نشده باشد، لطفاً بفرمایید.
الف. آیا به این صد هزار تومان، خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: پولی که خمس آن داده شده، دیگر خمس ندارد، ولو چند سال بر آن گذشته باشد و در بانک هم عوض شده باشد.
ب. در صورتی که هیچ وقت موجودی حساب، کمتر از صد هزار تومان نشده باشد، آیا به آن خمس تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: خیر.
[۱۷۶۲] سؤال ۴۰۳: شخصی خمس اموالش را داده و سپس چند سال خمس نداده و اکنون می‌خواهد دوباره خمس بدهد. آیا می‌تواند به مقدار اموالی که قبلاً خمس آنها را داده، کنار بگذارد و خمس بقیه را بدهد؟
پاسخ: اموالی که خمس آن پرداخت شده و باقی مانده باشند، خمس ندارند.
[۱۷۶۳] سؤال ۴۰۴: آیا فرزند می‌تواند از مال خودش از طرف پدرش که خمس بدهکار است، خمس را پرداخت کند؟
پاسخ: جایز است.
[۱۷۶۴] سؤال ۴۰۵: بعضی‌ها اظهار می‌دارند ما عشریّه پرداخت می‌کنیم و خیلی هم دقت دارند که تأخیر نشود. آیا عشریّه، وجهه اسلامی دارد و کفایت از خمس می‌کند یا خیر؟ عشریّه به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟
پاسخ: در اسلام، چیزی بنام عشریّه نداریم. بعضی از فرق صوفیه آن را معمول کرده‌اند و آن نه خمس محسوب می‌شود و نه بدهی دیگر، و باید خمس آن مبلغی را که به عنوان عشریّه خرج می‌کنند، نیز بدهند؛ زیرا جزء مؤونه حساب نمی‌شود.

زکات

زکات مال

وجوب زکات
[۱۷۶۵] سؤال ۱: آیا در وجوب پرداخت خمس یا زکات، غنی بودن پرداخت کننده خمس و زکات شرط است یا نه؟
پاسخ: در وجوب پرداخت زکات، غنی بودن دهنده آن شرط نیست. پس اگر کسی فقیر است، ولی گندم و یا جو او به حدّ نصاب رسیده است، باید زکات آن را بپردازد و چنانچه خودش استحقاق دریافت زکات را داشته باشد، می‌تواند از دیگری زکات بگیرد؛ ولی خمس به اموال کسی که مؤونه سال خود را ندارد، تعلّق نمی‌گیرد؛ مگر این که مالی را نگهدارد و در مؤونه صرف نکند و سال بر آن بگذرد که در این صورت باید خمس آن را بپردازد.
نیت زکات

[۱۷۶۶] سؤال ۲: اگر کسی زکات مالش را بدون قصد قربت بپردازد، آیا واجب است دوباره زکات را با قصد قربت بدهد یا تنها معصیت کرده و دوباره دادن زکات واجب نیست؟

پاسخ: اگر زکات را با اختیار خود و بدون قصد قربت بدهد، مجزی نیست و باید دوباره با نیّت قربت زکاتش را بپردازد.

[۱۷۶۷] سؤال ۳: کسی که زکاتش را نمی‌دهد و حاکم شرع به اجبار از او می‌گیرد، با توجه به این که قصد قربت نکرده است، آیا بریء الذمّه شده است یا نه؟

پاسخ: بعد از ثبوت ولایت حاکم شرعی بر اخذ زکات از شخص ممتنع، از جهت عدم قصد قربت، اشکالی ندارد و مبرئ ذمّه است.

اموالی که زکاتشان واجب است

زکات غلّات

[۱۷۶۸] سؤال ۴: کشاورزی که تاکنون زکات نداده است، چه باید بکند تا از نظر شرعی بدهی نداشته باشد؟ وظیفه کشاورزی که جاهل به حکم مسأله بوده و زکات نداده و اکنون مسأله را یاد گرفته، چیست؟

پاسخ: هر مقدار که یقین دارد که به عنوان زکات بر او واجب شده، باید بپردازد و اگر نمی‌تواند همه را یک جا بدهد، می‌تواند به تدریج بپردازد و در مقدار بیشتر از آن که شک در وجوب آن دارد، چیزی بر او واجب نیست.

[۱۷۶۹] سؤال ۵: آیا راه چاره‌ای برای زارعی که زکات خود را پرداخت نکرده و مقدار زیادی زکات بدهکار است و فعلاً هم توانایی پرداخت آن را ندارد، وجود دارد؟

پاسخ: با مراجعه حضوری مشکل خود را حلّ نماید.

[۱۷۷۰] سؤال ۶: کشاورزی هستم که سالیان درازی کشاورزی کرده‌ام و اکنون یقین ندارم که تمام زکات‌هایی که بر من واجب شده، پرداخته‌ام یا نه. لطفاً مرا راهنمایی کنید.

پاسخ: مقداری را که یقین دارید پرداخت نکرده‌اید، ادا کنید و پرداختن زاید بر آن مقدار یقینی (مقدار مشکوک)، واجب نیست.

[۱۷۷۱] سؤال ۷: محصولی از بذری که زکات آن پرداخت شده، به دست آمده است و محصول دیگر از بذری که زکاتش را نداده‌اند، حاصل شده است. آیا مقدار زکات این دو محصول با یکدیگر متفاوت است یا یکسان؟

پاسخ: بذر از مخارج زراعت محسوب می‌شود. اگر زکاتش داده شده است، بذر، زکات ندارد و محصول (مقدار باقی مانده پس از کسر کردن مقدار بذر) اگر به حدّ نصاب برسد، زکات دارد و اگر بذر، زکاتش داده نشده است، باید زکات تمام محصول به دست آمده، چنانچه به حدّ نصاب برسد، داده شود.

[۱۷۷۲] سؤال ۸: تفاوت زکات به هنگامی که زمین زراعتی، اجاره‌ای باشد با زمانی که ملکی باشد، چه قدر است؟

پاسخ: فقط فرقش این است که در زمین اجاره‌ای، علاوه بر کسر مخارج، وجه اجاره زمین هم با مخارج دیگر کسر می‌شود و بعد از کسر مخارج و وجه اجاره، اگر بقیه محصول به حدّ نصاب برسد، زکات واجب است.

[۱۷۷۳] سؤال ۹: زارعی علاوه بر کشت گندم در زمین‌های خودش، در زمین‌های همسرش هم گندم کشت می‌کند و اختیار کامل زمین‌ها در دست اوست و زنش هیچ گونه دخالتی در این کار ندارد. آیا این کشاورز باید زکات تمام محصول را بدهد یا زکات محصول زمین‌های خودش را؟

پاسخ: اگر زراعت مذکور به طور مزارعه است، سهم هر یک از مالک زمین و زارع که به حدّ نصاب رسید، زکات بر او واجب می‌شود و اگر زمین به طور رایگان در اختیار زارع قرار گرفته است، در صورتی که مجموع زراعت به حدّ نصاب رسید، زکات فقط

بر زارع واجب است.

[۱۷۷۴] سؤال ۱۰: کارگری در فصل درو به مزرعه‌ای مراجعه می‌کند و در آن مشغول به درو می‌شود و در پایان کار به عنوان دست مزد، مقداری گندم به او می‌دهند که از مقدار نصاب وجوب زکات بیشتر است. آیا زکات این گندم را باید پرداخت کند؟

پاسخ: زکات بر دست مزد دروگر تعلّق نمی‌گیرد.

[۱۷۷۵] سؤال ۱۱: آیا زکات گندمی که با کشیدن آب به وسیله سطل از چاه، آبیاری شده، با زکات گندمی که با کشیدن آب توسط موتور آب از چاه آبیاری شده، تفاوت دارد؟

پاسخ: در هر دو فرض مذکور، در مقدار زکات فرقی نیست و مقدار آن، یک بیستم است.

[۱۷۷۶] سؤال ۱۲: آبیاری با آب چاه، آب قنات، آب چشمه یا آب رودخانه، در مقدار زکات مؤثر است یا خیر؟

پاسخ: اگر برای رساندن آب به زراعت یا به پای درخت از وسیله‌ای (مثل دلو و موتور آب) استفاده می‌شود، مقدار زکات محصول، یک بیستم است و اگر آب به خودی خود بر اثر جریان و یا بارش باران و یا مرطوب بودن زمین و مانند آن به زراعت یا درخت می‌رسد، مقدار زکات محصول، یک دهم است.

[۱۷۷۷] سؤال ۱۳: کسی در سال گذشته مقداری گندم به دست آورده؛ ولی به حدّ نصاب نرسیده و زکات آن واجب نشده است. امسال نیز محصول گندمش مانند سال گذشته است؛ ولی مجموع دو گندم به حدّ نصاب می‌رسد. آیا باید زکات پرداخت کند یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، پرداخت زکات واجب نیست.

[۱۷۷۸] سؤال ۱۴: اگر جو و گندم به صورت مخلوط کاشته و درو شود و روی هم به حدّ نصاب برسد، زکات دارد یا خیر؟

پاسخ: اگر هر یک از گندم و جو به حدّ نصاب نرسد، زکات واجب نیست، هر چند هر دو بر روی هم به حدّ نصاب برسند.

[۱۷۷۹] سؤال ۱۵: کشاورزی که در زمینی زراعت گندم و در زمین دیگر زراعت جو دارد، آیا برای به حدّ نصاب رسیدن و دادن زکات، هر یک را باید جداگانه حساب کند یا این که گندم و جو یک محصول است و روی هم حساب می‌شود؟

پاسخ: هر یک جداگانه حساب می‌شود و هر کدام به تنهایی به حدّ نصاب برسد، زکاتش واجب است.

[۱۷۸۰] سؤال ۱۶: انگوری که کشمش آن مرغوب نیست و اگر تبدیل به کشمش شود، ارزشی ندارد و کسی آن را نمی‌خرد، آیا زکاتش واجب است؟

پاسخ: اگر با تبدیل نمودن انگور به کشمش، مقدار کشمش به حدّ نصاب برسد، باید زکات انگور، ولو به کشمش تبدیل نشود، پرداخت شود.

[۱۷۸۱] سؤال ۱۷: اگر سازمان یا ارگانی اقدام به کشت گندم یا جو کند، آیا موقع برداشت محصول، باید زکات آن پرداخت شود؟

پاسخ: زکات تعلّق نمی‌گیرد.

زکات دام

[۱۷۸۲] سؤال ۱۸: اگر زارع یا دامدار، قبل یا بعد از زمان وجوب زکات و قبل از پرداخت آن بمیرد، تکلیف ورثه او درباره پرداخت زکات چیست؟

پاسخ: اگر زارع یا دامدار، پس از تعلّق وجوب زکات بمیرد، واجب است زکات از ترکه او پرداخت شود و اگر پیش از تعلّق وجوب زکات بمیرد، ترکه او از جمله اعیان زکوی به ورثه او منتقل می‌شود و هر یک از ورثه که سهمش از اعیان زکوی به حدّ نصاب برسد و دارای سایر شرایط پرداخت زکات باشد، واجب است زکات بدهد.

[۱۷۸۳] سؤال ۱۹: کسی نذر کرده که گوسفندان خود را صدقه بدهد و قبل از عمل به نذر، گوسفندان متعلّق زکات شده‌اند. اکنون وظیفه او چیست؟

پاسخ: در مسأله مذکور، باید به نذر خود عمل کند و و بنابر احتیاط واجب، به اندازه زکات گوسفندان، پول به عنوان زکات آنها بپردازد، مگر این که پس از نذر کردن و قبل از تعلّق زکات به گوسفندان، آنها را تملیک کرده، ولی تحویل نداده باشد که در این صورت فقط عمل به نذر لازم است.

[۱۷۸۴] سؤال ۲۰: ما تعدادی زیادی گوسفند داریم که در بیشتر سال از علف صحرا و بیابان تغذیه می کنند و چند ماهی را هم به آنها علوفه می‌دهیم، آیا به این گوسفندان زکات یا خمس تعلّق می گیرد؟

پاسخ: در مورد مذکور، زکات به آن گوسفندان تعلّق نمی گیرد؛ ولی خمس، اگر شرایطش موجود باشد، واجب است.

زکات طلا و نقره

[۱۷۸۵] سؤال ۲۱: آیا در حال حاضر، زکات طلا ونقره، فرض تحقّق دارد یا خیر؟ و آیا طلا و نقره‌های ساخته شده، مانند دست بند، گردن بند و سکّه‌های بهار آزادی، متعلّق زکات هستند؟

پاسخ: اگر موضوع زکاتِ طلاـ و نقره موجود شود، دادن زکاتش واجب است و موضوع طلاـ و نقره زکوی در رساله‌ها به طور مشروح بیان شده است.

[۱۷۸۶] سؤال ۲۲: آیا در این زمان، با توجه به شرایط به وجود آمده در معاملات، دیگر به طلا و نقره زکات تعلّق نمی گیرد؟

پاسخ: اگر طلا و نقره اکنون هم شرایط وجوب زکات را داشته باشند، بر مالک آنها واجب است زکات آنها را بپردازد.

[۱۷۸۷] سؤال ۲۳: آیا طلا و نقره مصنوعی، مورد زکات واقع می‌شوند؟

پاسخ: طلا و نقره مصنوعی، حکم طلا و نقره طبیعی و واقعی را ندارند.

[۱۷۸۸] سؤال ۲۴: آیا به اسکناس و سکه‌های رایج در معاملات این زمان که غیر از طلا و نقره است، زکات تعلّق می گیرد؟

پاسخ: اسکناس و پول‌های دیگر که غیر از نقدین (طلا و نقره) هستند، زکات ندارند.

مصرف زکات

صرف کردن زکات بدون اجازه مجتهد

[۱۷۸۹] سؤال ۲۵: آیا زکات را خودمان می‌توانیم بدون اجازه مجتهد، به مصارف معیّن شده در شرع برسانیم؟

پاسخ: بلی، زکات را بدون اذن مجتهد هم می‌شود در موارد بیان شده در رساله به مصرف رساند؛ ولی بهتر است از مجتهد اذن گرفته شود.

زکات را در چه راه‌هایی می‌توان صرف نمود؟

[۱۷۹۰] سؤال ۲۶: لطفاً فرق صدقه با هدیه را بیان کنید و بفرمایید که آیا بین هدیه به فقیر و صدقه فرقی هست یا خیر؟ و آیا صدقه را فقط به فقیر می‌دهند یا به غنی هم می‌توان صدقه داد و آیا صدقه دادن به سادات جایز است یا خیر؟

پاسخ: در صدقه، علاوه بر بلوغ و عقل و رشد عقلی و مجبور نبودن، قصد قربت لازم است؛ ولی در هدیه، قصد قربت لازم نیست و شرط هم نیست. در صدقه، بعد از قبض و اقباض، رجوع جایز نیست؛ ولی در هدیه، در صورت باقی ماندن عین هدیه، به جز در

مواردی، رجوع جایز است. صدقه و هدیه، هر دو خوب هستند؛ ولی صدقه بهتر است وثواب بیشتری دارد. صدقه واجب، مثل زکات مال و زکات فطره را نمی‌توان به شخص غنی داد؛ ولی صدقه مستحبّی را می‌توان داد؛ اما بهتر است که به فقیر داده شود. زکات مال و زکات فطره غیر سیّد را نمی‌توان به سیّد داد و بنا بر احتیاط بقیه صدقات واجب، مثل صدقه نذری و ردّ مظالم و کفّارات واجبِ غیر سیّد را نیز نمی‌توان به سید داد؛ ولی صدقه مستحبّ غیر سیّد را می‌توان به سیّد داد؛ اما سیّد می‌تواند هم صدقه واجب و هم صدقه مستحبّ خود را به سیّد بدهد.

[۱۷۹۱] سؤال ۲۷: آیا گرفتن صدقه بر سیّد حرام است؟

پاسخ: زکات واجب (زکات مال و زکات فطره) غیر هاشمی را نمی‌توان به هاشمی داد و بنا بر احتیاط سایر صدقات واجب هم همین حکم را دارد؛ ولی دادن صدقه مستحب مانعی ندارد.

[۱۷۹۲] سؤال ۲۸: آیا گرفتن صدقه بر کسی که مادر او سیّده است، حرام است؟

پاسخ: کسی که مادرش سیّده است، ولی پدر او از سادات نیست، گرفتن زکات و صدقه واجب و مستحب بر او حرام نیست.

[۱۷۹۳] سؤال ۲۹: آیا انسان می‌تواند زکات مالش را جهت ازدواج فرزندان خود به مصرف برساند؟

پاسخ: چنانچه فرزندان، مستحق باشند و مخارج عروسی از محلّ دیگری تأمین نشود، اشکالی ندارد. البته چنانچه احتیاج آنان به ازدواج به گونه‌ای باشد که مخارج آن جزء نفقات واجب بر پدر به حساب آید، نمی‌تواند آن را از زکات پرداخت کند.

[۱۷۹۴] سؤال ۳۰: آیا جایز است زکات را به عروس یا داماد یا دختر یا پسر خود و یا فرزندان آنها داد؟

پاسخ: دادن زکات به داماد در صورتی که فقیر واجد شرایط باشد، جایز است و دادن زکات به عروس واجد شرایط در صورتی که پسر نتواند مخارج او را بدهد نیز جایز است. پدر می‌تواند زکات خود را به پسر و یا دختر ویا نوه‌های خود که واجد شرایط باشند، در غیر از نفقه واجب آنها بدهد.

[۱۷۹۵] سؤال ۳۱: مردی با زنی ازدواج می‌کند که از شوهر دیگرش دارای دختر و پسر است، آیا این مرد می‌تواند زکات خود را به این دختر و پسر بدهد؟

پاسخ: اگر فقیر باشند، و به جهتی (مثل شرط ضمن عقد) نفقه آنها بر او واجب نشده باشد، دادن زکات به آنها جایز است و اشکال ندارد.

[۱۷۹۶] سؤال ۳۲: شخصی توانایی کسب و کار و تحصیل درآمد را دارد؛ ولی راه‌های کسب درآمد، مطابق شأن و موقعیت او نیست و به آبروی او لطمه وارد می‌کند. آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم تا مجبور به کسب درآمد از این راه‌ها نباشد؟

پاسخ: دادن زکات به چنین شخصی اشکال ندارد و گرفتن او هم جایز است.

[۱۷۹۷] سؤال ۳۳: آیا به کسی که در خواندن نماز سستی به خرج می‌دهد و گاهی نمازش فوت می‌شود و یا به کسی که اهل گناه است، می‌توان زکات داد؟

پاسخ: اگر اهل نماز است، فوت شدن گاه به گاه نماز، مانع پرداختن زکات به او نمی‌شود؛ ولی احتیاطاً به متجاهر به فسق به مثل ترک نماز و خوردن شراب، نباید زکات داد و همچنین بنا بر اقوی به فقیری که آن را در معصیت مصرف می‌کند، زکات ندهند.

[۱۷۹۸] سؤال ۳۴: اگر احتمال دهیم زکاتی را که به فقیر می‌دهیم، در راه معصیت خرج می‌کند، آیا می‌توانیم به او زکات بدهیم؟

پاسخ: در صورت وجود سایر شرایط، صرف احتمال مصرف در معصیت، مانع دادن زکات نمی‌شود، مگر این که احتمال قوی بدهید که در معصیت مصرف می‌کند.

[۱۷۹۹] سؤال ۳۵: خانواده‌ای هستند از سادات که یتیم و فقیر هستند؛ ولی هیچ کدامشان نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند. با توجه به این که کسی نیست تا سرپرستی و مخارج آنها را به عهده بگیرد، آیا دادن زکات واجب و یا خمس به آنها صحیح است؟ لازم به

توضیح است که مادر آنها از غیر سادات است.

پاسخ: در فرض سؤال، اگر بچه غیر بالغی در این خانواده وجود داشته باشد، می‌توان از زکات و همچنین از خمس (سهم سادات) به او پرداخت نمود؛ ولی به بقیه افراد خانواده، بنا بر احتیاط واجب نمی‌توان از این وجوه پرداخت کرد.

[۱۸۰۰] سؤال ۳۶: مستحقی به ما بدهکار است، آیا می‌توانیم وجوه شرعی یا مظالم و کفّاراتی را که برعهده ماست به جای آن بدهی حساب کنیم و از مستحق چیزی نگیریم؟

پاسخ: جایز است بدهی او را از وجوه شرعی ذکر شده حساب کنید و چیزی از او نگیرید.

[۱۸۰۱] سؤال ۳۷: آیا می‌توان زکات را به جای دادن به فقیر، در راه‌های دیگری که مورد رضایت خداوند است، مصرف نمود؟

پاسخ: اگر مصلحت عامّه داشته باشد، در راه خدا می‌شود زکات را مصرف کرد؛ ولی دادن زکات به فقیر شیعه، بهتر از همه مصارف است.

[۱۸۰۲] سؤال ۳۸: حمام محلّه ما حدود ده سال است که خراب شده و مردم از یاری مسئولان و متولّیان، برای مرمّت و باز سازی آن نا امید شده‌اند. آیا برای بازسازی حمام جهت رسیدگی به بهداشت اهالی محلّه، می‌توان از وجوه شرعی استفاده نمود؟

پاسخ: مصرف نمودن صدقات مستحبّی و زکات واجب و موقوفاتی که برای امور خیریه هستند، اشکالی ندارد.

[۱۸۰۳] سؤال ۳۹: آیا جایز است برای تبلیغ امور دینی و برگزاری مجالس دینی و خرید کتب دینی از زکات استفاده کرد؟

پاسخ: خریدن کتاب دینی از زکات مال خود مکلّف، برای خودش جایز نیست؛ ولی در مورد خریدن کتاب دینی برای دیگران از زکات، چنانچه کتاب را برای استفاده اشخاص معیّن بخرد، اگر مستحقّ زکات باشند و احتیاج به آن کتاب‌ها داشته باشند، جایز است؛ ولی چنانچه برای استفاده عموم (مانند کتابخانه‌های عمومی) می‌خرد، می‌تواند از سهم «سبیل اللّه» آنها را بخرد. همچنین برای برگزاری مجالس مذهبی و تبلیغ امور دینی میتوان از زکات به عنوان سهم «سبیل اللّه» استفاده نمود.

[۱۸۰۴] سؤال ۴۰: آیا جایز است زکات را صرف ساختن مسجد و درمانگاه و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه کرد؟

پاسخ: دادن زکات به عنوان سهم «سبیل اللّه» به مسجد و خرج کردن برای آن و همه کارهای عام المنفعه که نفع آن به عموم مسلمانان می‌رسد، مانند ساختن و اصلاح راه، درمانگاه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و امثال آن اشکال ندارد.

چه مقدار از زکات را می‌توان به فقیر داد؟

[۱۸۰۵] سؤال ۴۱: آیا به کسی که هم فقیر باشد و هم بدهکار، می‌شود بیشتر از خرج یک سال زکات داد؟

پاسخ: به اندازه‌ای می‌شود به او زکات داد که بدهی خود را بدهد و خرج یک سال را هم داشته باشد.

[۱۸۰۶] سؤال ۴۲: آیا جایز است به فقیر آن قدر زکات داد که به طور کلّی غنی شود، به طوری که در سال‌های بعد هم نیاز به دریافت زکات نداشته باشد؟

پاسخ: در فرض سؤال، دادن زکات به فقیر در صورتی که برای مصرف کردن باشد، بنا بر احتیاط جایز نیست؛ ولی اگر می‌دهد تا به کسب مشغول شود و از گرفتن زکات بی نیاز شود، اشکالی ندارد.

دیگر احکام زکات

[۱۸۰۷] سؤال ۴۳: آیا مالی که زکات آن پرداخت شده است، امکان دارد که دوباره مشمول پرداخت زکات شود یا خیر؟

پاسخ: در نقدین (طلا و نقره) و انعام ثلاثه (گوسفند، گاو و شتر) همین گونه است؛ یعنی امسال که زکات آنها پرداخت شد، اگر تا سال آینده مقدار آنها از نصاب کمتر نشده باشد، با وجود سایر شرایط وجوب زکات، باید دوباره زکات آنها پرداخت شود.

[۱۸۰۸] سؤال ۴۴: کسی بدهکار وجوه شرعی است؛ ولی نمی‌داند که مثلاً ـ زکات بدهکار است یا مظالم عباد برعهده اوست یا

کفّاره باید بپردازد. آیا می‌تواند وجوه را به مستحق بدهد و این طور نیّت کند که هر کدام از اینها بود، همان حساب شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر به همان ترتیب، نیّت نماید و به کسی بدهد که مستحقّ دریافت همه این وجوه شرعی است، اشکال ندارد.

گرفتن زکات از کسی که زکات نمی‌دهد

[۱۸۰۹] سؤال ۴۵: آیا حاکم شرع می‌تواند از کسی که مدّعی عدم وجوب زکات بر اوست و یا مدّعی است که زکات مالش را پرداخته؛ ولی دلیل و مدرکی ارائه نمی‌دهد، زکات بگیرد؟

پاسخ: قول مالک، قبول است و نیازی به بیّنه و یمین و مدرك ندارد، مگر علم بر خلاف ادعای او در بین باشد و در موردی که مالك، متهم باشد، تفتیش جایز است؛ ولی نباید به گونه‌ای باشد که موجب اذیت مالك و یا اهانت به او گردد.

[۱۸۱۰] سؤال ۴۶: آیا فقیر می‌تواند از مال کسی که زکاتش را نمی‌پردازد، بدون اجازه او بردارد؟

پاسخ: بدون اجازه حاکم شرعی جایز نیست.

زکات اموال وقفی

[۱۸۱۱] سؤال ۴۷: آیا در اموال موقوفه، زکات واجب می‌شود یا خیر؟

پاسخ: در عین موقوفه، زکات واجب نیست، خواه وقف عام باشد و یا وقف خاص، و در نما و منفعتِ وقف عام هم زکات نیست؛ ولی در نمای وقف خاص حصّه هر یك از موقوف علیهم که به حدّ نصاب برسد، در صورت وجود سایر شرایط، باید زکات آن را بدهد.

زکات طلب

[۱۸۱۲] سؤال ۴۸: آیا بر طلبکار واجب است که زکات طلب خود را بپردازد؟

پاسخ: مادامی که طلبکار، طلب خود را وصول نکند و متمکّن از تصرّف در آن نباشد، زکات آن بر او واجب نیست.

زکات مستحب

[۱۸۱۳] سؤال ۴۹: آیا مواردی وجود دارد که پرداختن زکات آنها مستحب باشد؟

پاسخ: در چهار مورد، دادن زکات مستحب است:

الف. حبوباتی که مکیل یا موزون است، مانند برنج، نخود، ماش، عدس و امثال آنها و همین طور میوه‌ها، مانند سیب، زرد آلو، گلابی و مانند آنها؛ ب. مال التجاره؛ ج. اسب‌های مادیان؛ د. املاکی که منظور از نگهداری آنها منفعت بردن از آنها است، مانند باغ و بستان و مغازه و هتل و امثال آنها.

تصرّف در مالی که زکاتش داده نشده

[۱۸۱۴] سؤال ۵۰: آیا تصرّف در مالی که متعلّق زکات واقع شده و هنوز زکاتش پرداخت نشده، جایز است؟
پاسخ: اگر به عهده بگیرد که زکات را پرداخت نماید، مانع ندارد.

تصرّف در زکات جدا شده

[۱۸۱۵] سؤال ۵۱: پولی را که به جهت زکات، از اموال خود جدا کرده و کنار گذاشته‌ایم، آیا جایز است آن را مصرف کنیم یا با پول یا مال دیگر خود عوض نماییم؟
پاسخ: زکات را پس از جدا کردن، نمی‌توان مصرف و یا تبدیل نمود.

زکات فطره

پرداخت زکات فطره بر عهده چه کسی است؟

[۱۸۱۶] سؤال ۵۲: شرط واجب شدن زکات فطره، غنی بودن است. به چه کسی غنی گفته می‌شود؟ کسی که در یک سال گذشته غنی بوده و یا در یک سال آینده غنی خواهد بود یا کسی که در سال خمسی خود غنی است، ولو این که عید فطر در وسط سال خمسی او واقع شده باشد یا کسی که در سال جاری شمسی یا سال جاری قمری غنی محسوب می‌شود؟
پاسخ: میزان، داشتن بالفعل و یا بالقوّه مخارج خود و عائله‌اش تا یک سال دیگر است.
[۱۸۱۷] سؤال ۵۳: آیا کسی که غنی است، ولی فعلاً اموالش در دسترسش نیست، واجب است برای ادای زکات فطره قرض کند؟
پاسخ: با تمکّن از قرض کردن، لازم است که قرض نماید و فطره را در وقت خود ادا کند، مگر این که قرض کردن برای او حرجی باشد.
[۱۸۱۸] سؤال ۵۴: فطریه پسران یا دخترانی که در شهری دور از وطن خود هستند و درس می‌خوانند، ولی با پول پدرشان زندگی می‌کنند و جزء عیال او حساب می‌شوند، بر عهده خودشان است یا پدرشان؟
پاسخ: فطریه، بر پدر واجب است، نه بر فرزندان.
[۱۸۱۹] سؤال ۵۵: کسی که قبل از غروب شب عید فطر از دنیا برود، زکات عیال او که به هنگام غروب، نان خور او حساب نمی‌شوند، برعهده کیست؟
پاسخ: زکات فطره عیال این شخص، برعهده خودشان است، به شرط آن که نان خور کس دیگری نباشند و در هر حال بر ترکه میّت چیزی نیست.
[۱۸۲۰] سؤال ۵۶: آیا فطریه میهمانی که قبل از غروب آفتاب در شب عید فطر وارد شده، ولی غذای خود را به همراه خود آورده است، بر صاحب خانه واجب است یا خیر؟
پاسخ: در فرض سؤال، احتیاط واجب آن است که هم میزبان فطریه میهمان را بپردازد و هم خود میهمان فطریه خودش را بدهد، مگر این که میهمان قصد داشته باشد که مدتی در پیش میزبان بماند، به طوری که عرفاً جزء عائله او محسوب شود که در این صورت فطریه میهمان بر عهده میزبان است.
[۱۸۲۱] سؤال ۵۷: میهمانی که در شب عید فطر و قبل از غروب آفتاب خانه میزبان خود را ترک می‌کند و پس از مغرب دوباره به خانه میزبان باز می‌گردد، فطریه‌اش برعهده خودش است یا میزبانش؟

پاسخ: اگر هنگام ترک منزل، قصد بازگشت داشته، به طوری که هنگام مغرب میهمان او محسوب می‌شود، فطریه‌اش برعهده میزبانش خواهد بود و اگر قصد بازگشت نداشته و تصادفاً یا به هر دلیل دیگری بازگشته است، فطریه‌اش بر عهده خودش خواهد بود.

[۱۸۲۲] سؤال ۵۸: آیا فطریه کارگرانی که غذایشان را در کارخانه می‌خورند و یا سربازانی که در پادگان غذا می‌خورند و یا کارمندان و کارگرانی که اداره یا مؤسسه‌ای به آنها غذا می‌دهد و شب عید فطر نیز در آن محل غذا می‌خورند، به عهده کارخانه یا پادگان یا اداره و مؤسسه است یا برعهده خودشان؟ حکم کارگر و خادم و راننده خانه در فرض قبلی چیست؟

پاسخ: اگر غذایی که می‌خورند، جزء حقوق آنها محسوب شود، فطریه آنها بر عهده خودشان است و اگر جزء حقوق آنان نباشد نیز بنا بر احتیاط خودشان فطریه را پرداخت کنند. خادم و راننده و کارگر خانه، در فرض سؤال، جزء عیالات صاحب خانه به حساب می‌آیند و فطریه آنها برعهده صاحب خانه است.

واسطه در پرداخت زکات فطره

[۱۸۲۳] سؤال ۵۹: در روز عید سعید فطر، کمیته امداد به طور وسیعی اقدام به جمع آوری فطریه از افراد می‌کند تا به دست مستحقین برساند. آیا کسانی که فطریه خود را این گونه می‌پردازند و خودشان مستقیماً به دست فقیر نمی‌رسانند، بریء الذمّه می‌شوند یا خیر؟

پاسخ: موارد استحقاق زکات فطره در رساله معیّن شده است. شخص باید فطره را یا خودش به مستحق برساند و یا به واسطه‌ای که اطمینان دارد به مستحقّ فطره می‌رساند، بدهد و تشخیص موضوع و اطمینان داشتن و یا نداشتن، با خود مکلّف است.

[۱۸۲۴] سؤال ۶۰: آیا صحیح است زکات فطره را به امام جماعتی که از طرف مجتهد وکیل نیست بدهیم تا به دست فقیر برساند؟

پاسخ: اگر یقین دارید که آن را به دست فقیر می‌رساند، اشکالی ندارد.

[۱۸۲۵] سؤال ۶۱: آیا برای مسئولان مدارس جایز است فطریه کسانی را که مایل هستند، جمع آوری نمایند و به خانواده دانش آموزانی که شرعاً مستحق هستند، برسانند؟

پاسخ: برای مسئولان مدرسه، چنانچه آشنا به مسائل شرعی باشند و مستحقّ شرعی را بشناسند، اشکال ندارد و پرداخت کننده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

دادن جنس دیگر و یا پول به جای زکات فطره

[۱۸۲۶] سؤال ۶۲: آیا برنجی که با کوپن خریداری شده است را می‌توان به عنوان فطریه داد؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، اگر بخواهد قیمت برنج را بدهد، باید قیمت برنج کوپنی را بدهد یا قیمت برنج آزاد را؟

پاسخ: در فطریه، باید قیمت جنس آزاد را ملاک قرار داد، اگر بخواهد خود جنس کوپنی را بدهد، اشکال ندارد؛ ولی اگر بخواهد پول بدهد، قیمت جنس کوپنی کفایت نمی‌کند.

[۱۸۲۷] سؤال ۶۳: آیا می‌توان هم ارزش با سه کیلو گرم گندم، جو، برنج و یا خرما، جنس دیگری را (مثل کتاب یا کفش یا لباس) به مستحقّ زکات فطره داد؟

پاسخ: بنا بر احتیاط در صورتی که بخواهد ارزش موارد مذکور (گندم، جو و...) را بپردازد، باید پول آنها را بدهد و نمی‌تواند جنس دیگری بدهد، مگر این که مستحقّ زکات، جنس دیگر را به جای زکات قبول کند.

مصرف زکات فطره

[۱۸۲۸] سؤال ۶۴: آیا می‌توان زکات و فطریه را به سادات فقیر داد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جواب، به چه صورت باید پرداخت شود؟

پاسخ: پرداخت زکات مال و فطریه به سادات جایز نیست، مگر این که زکات دهنده سیّد باشد.

[۱۸۲۹] سؤال ۶۵: در شب عید فطر، قبل از غروب، سیّدی به عنوان میهمان بر غیر سیّد وارد می‌شود یا غیر سیّدی بر سیّد وارد می‌شود. در این دو صورت، آیا می‌توان فطریه میهمان را که برعهده صاحب خانه است به سیّد فقیر داد یا باید به غیر سیّد داده شود؟

پاسخ: در هر دو صورت، بنا بر احتیاط فطره را به غیر سیّد بپردازند.

[۱۸۳۰] سؤال ۶۶: آیا زن سیّده فقیر، می‌تواند به اعتبار این که شوهرش فقیر و غیر سیّد است، زکات فطره از غیر سیّد دریافت کند؟

پاسخ: در فرض مذکور، زن سیّده نمی‌تواند برای مصرف خودش از زکات فطره بگیرد؛ ولی دهنده فطره می‌تواند فطره را به آن زن بدهد که به شوهر غیر سیّدش برساند تا وی آن را برای خود و عیالش به مصرف برساند.

[۱۸۳۱] سؤال ۶۷: آیا دادن زکات فطره به فقیر بی‌نماز یا معصیت کار صحیح است؟

پاسخ: احتیاط این است به کسانی که آشکارا مرتکب گناهانی چون ترک نماز و شرابخواری می‌شوند، فطریه ندهند و همچنین به کسی که فطریه را در معصیت مصرف می‌کند، نمی‌شود فطریه داد.

[۱۸۳۲] سؤال ۶۸: آیا شرعاً می‌توان به فقیر معتادی که اگر فطریه بگیرد، در اعتیاد مصرف می‌کند، فطریه داد؟

پاسخ: جایز نیست و کفایت نمی‌کند.

[۱۸۳۳] سؤال ۶۹: خواهشمند است نظر مبارک خود را در خصوص پرداخت زکات فطره مؤمنین، به مؤسسه حمایت از بیماران نیازمند و صعب العلاج که توسط جمعی از روحانیان معظّم، جهت مداوای مریضان بی پناه و درمانده تشکیل گردیده است، اعلام نمایید.

پاسخ: اگر شرعاً مستحقّ باشند، می‌توان هزینه خوراک و داروی آنان را از زکات فطره پرداخت نمود؛ ولی باید مراقب باشید که در مصرف آن تأخیر صورت نگیرد و پرداخت کننده فطریه باید مطمئن باشد که فطریه برای افرادی که مستحقّ شرعی هستند، هزینه می‌شود.

دیگر مسائل زکات فطره

[۱۸۳۴] سؤال ۷۰: اگر کسی به عنوان مهمانی وارد خانه‌ای شود و در آن جا شام صرف کند، کسی نمی‌گوید که این مهمان با خوردن یک شام در منزل میزبان، جزء عائله او شده است و در عرف مردم، فقط اطلاق مهمان بر این فرد می‌شود نه عائله. پس چگونه است که با ورود مهمان، قبل از غروب شب عید فطر بر میزبان، مهمان را جزء عائله میزبان محسوب می‌کنیم و می گوییم زکات فطره مهمان برعهده میزبان است، در حالی که عائله محسوب شدن مهمان، بر خلاف فهم عرفی است؟

پاسخ: ظاهراً در این مسأله، خلطی میان عائله و نانخور بودن شخصی نسبت به شخص دیگر، و از اهل و عیال او بودن، واقع شده است. در زکات فطره، معیار این است که مهمان قبل از غروب وارد شود و نانخور صاحب منزل حساب شود، نه این که از اهل و عیال او محسوب گردد.

[۱۸۳۵] سؤال ۷۱: آیا زکات فطره را باید یک جا پرداخت کرد یا می‌توان مقداری از آن را در روز عید فطر و مقداری را نیز بعداً پرداخت نمود؟

پاسخ: تأخیر انداختن زکات فطره از ظهر روز عید فطر برای کسی که نماز عید نمی‌خواند و بنا بر احتیاط تأخیر انداختن از نماز عید فطر برای کسی که نماز عید می‌خواند، جایز نیست؛ ولی چنانچه زکات فطره را در وقت خود از مالش جدا کند، می‌تواند تمام یا بعضی از آن را بعداً به فقیر پرداخت کند.

[۱۸۳۶] سؤال ۷۲: شخصی شب عید فطر، زکات فطره را کنار گذاشته است؛ ولی همسرش در همان شب یا در روز عید، فطریه را (بدون این که بداند زکات فطره است) برداشته و خرج کرده است. اکنون تکلیف چیست؟ آیا دوباره باید فطریه را جدا کند و به مستحق بدهد؟ در موقع دادن، نیّت ادا کند یا قضا؟

پاسخ: مجدّداً باید فطریه را بدهد و قصد ادا یا قضا لازم نیست.

حج

{حَجّهٔ الاسلام}

[۱۸۳۷] سؤال ۱: کسی که حَجّهٔ الاسلام به جا نیاورده و در ماه‌های حج، برای انجام عمره مفرده به مکه رفته، آیا لازم است در مکه باقی بماند و مراسم حج را به جا آورد و سپس به وطنش بازگردد؟

پاسخ: ماندن در مکه برای به جا آوردن حج، بر او واجب نیست، مگر این که در آن سال مستطیع باشد و یا از قبل مستطیع بوده و به حج نرفته است و تنها راه انجام دادن حج این است که بماند و حج را انجام دهد که در این صورت واجب است در مکه بماند و مراسم حج را به جا آورد.

[۱۸۳۸] سؤال ۲: بنده تاکنون سه بار به عنوان مبلّغ زبانداران به مکه معظّمه مشرّف شده‌ام و هر سه بار، مأموریت کاری محسوب شده است و علاوه بر مخارج سفر، مبلغی هم به عنوان حقّ مأموریت دریافت کرده‌ام. با توجه به این که در آن سه بار، مستطیع نبوده‌ام و اکنون مستطیع شده‌ام، آیا باید باز هم حجّ واجب را به جا آورم و اگر به حجّ تمتّع مشرّف شدم، نیّت این جانب چه باید باشد؟ حجّ واجب، مستحبّی یا ما فی الذمّه؟ پاسخ: در مفروض سؤال، اگر در سفرهای قبلی قصد حَجّهٔ الاسلام و یا قصد وظیفه فعلی کرده باشید و وظایف مأموریت، با انجام مناسک حج منافاتی نداشته و صحیح انجام شده باشد، از حَجّهٔ الاسلام کفایت می‌کند و اگر قصد حَجّهٔ الاسلام نداشته‌اید، بنا بر احتیاط پس از استطاعت، قصد «ما فی الذمّه» کنید.

[۱۸۳۹] سؤال ۳: شخصی یک بار به حج مشرّف می‌شود؛ ولی می‌گوید: «حج را آن طور که دلخواه من باشد، انجام ندادم» و اراده می‌کند که حج را برای بار دوم انجام دهد. آیا در بار دوم، باید نیّت احتیاط کند یا نیّت «ما فی الذمّه»؟

پاسخ: هر دو نیّت صحیح است.

[۱۸۴۰] سؤال ۴: شخصی در سالی که مستطیع شده است، قبل از فرا رسیدن ماه‌های حج، قصد توطّن در مکه معظّمه را می‌نماید. آیا وی به جای حجّ تمتّع باید حجّ اِفراد به جا آورد؟

پاسخ: در فرض مذکور، حجّ تمتّع واجب است.

[۱۸۴۱] سؤال ۵: کسی که وظیفه‌اش حجّ اِفراد است، اگر از روی جهل به حکم مسأله، حجّ تمتّع انجام دهد، چه باید بکند؟

پاسخ: باید حج را اعاده کند.

[۱۸۴۲] سؤال ۶: برای این که کسی حکم مجاور خانه خدا را پیدا کند، باید چه مدت در مکه بماند؟ و آیا لازم است در این مدت، قصد و نیّت مجاورت هم داشته باشد یا خیر؟ پس از تحقّق حکم مجاورت، اگر بخواهد حج انجام دهد، کدام نوع حج را به جا

آورد؟

پاسخ: کسی که دو سال تمام در مکه به قصد مجاورت بماند و وارد سال سوم شود و پس از دو سال مستطیع شود، وظیفه او حجّ قِران یا اِفراد است.

[۱۸۴۳] سؤال ۷: زنی بر اثر خوف از مقارنت عمره تمتّع او با ایّام حیض، در مسجد شجره به قصد حجّ اِفراد مُحرم شده است؛ ولی پس از ورود به مکه مکرّمه حیض نمی‌شود. آیا با همان احرام باید حجّ اِفراد انجام دهد یا عمره تمتّع؟

پاسخ: در فرض مذکور که پس از ورود به مکه، کشف خلاف شده است، باید نیّت خود را به عمره تمتّع برگرداند و تجدید احرام لازم نیست.

استطاعت

استطاعت مالی

[۱۸۴۴] سؤال ۸: کسی که مدت ده سال از دیگران ربا گرفته است و اکنون توبه کرده و می‌خواهد به حج برود، چه باید بکند؟

پاسخ: باید مقداری را که مطمئن است از راه ربا به دست آورده، به صاحبانش بازگرداند و رضایت آنها را به دست آورد و اگر آنها را نمی‌شناسد، با مراجعه حضوری مشکل خود را مطرح کرده و اموال خود را حساب کند و پس از آن، اگر مستطیع بود، واجب است به حج برود، وگرنه واجب نیست.

[۱۸۴۵] سؤال ۹: شخصی می‌خواهد به حج برود و اموالش با حرام مخلوط شده است؛ چون مشروب فروشی می‌کرده است. آیا رفتن به حج، با این اموالی که از راه حرام به دست آورده، صحیح است؟

پاسخ: چنانچه با اخراج اموال حرام، با بقیه اموال مستطیع شود و لباس احرام و قربانی او از مال حلال تهیه شده باشد، حجّ او صحیح است.

[۱۸۴۶] سؤال ۱۰: اگر انسان، اثاث منزل و مایحتاج خود از کتاب و غیر آن را بفروشد و در راه حج مصرف کند، آیا مجزی از حَجّةُ الاسلام است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، مجزی از حَجّةُ الاسلام نیست، مگر آن چه را که فروخته، زاید بر حاجت او باشد.

[۱۸۴۷] سؤال ۱۱: کسی که وقت گرفتن طلبش از بدهکار نرسیده و یا اگر زمانش فرارسیده، اکنون بدهکار طلب او را پس نمی‌دهد. در صورتی که مقدار طلبش آن قدر است که مستطیع می‌شود و پس از ایّام حج نیز می‌تواند طلب خود را دریافت کند، آیا لازم است که اکنون قرض کند و به حج برود یا هنوز مستطیع محسوب نمی‌شود؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه قرض کردن به مقدار هزینه سفر برای او مشکل نباشد، مستطیع است.

[۱۸۴۸] سؤال ۱۲: کسی به واسطه داشتن ملک بزرگی مستطیع شده، ولی فعلاً کسی ملك او را نمی‌خرد تا به مکه برود. آیا لازم است برای رفتن به مکه قرض کند تا در فرصت مناسب ملك خود را به فروش رساند و قرضش را ادا کند یا می‌تواند تا زمان فروش ملك، رفتن به حج را به تأخیر اندازد؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه قرض کردن برای او مشکل نباشد و پس از بازگشت بتواند به آسانی آن را پرداخت کند، مستطیع است و باید قرض کند و تأخیر حج جایز نیست.

[۱۸۴۹] سؤال ۱۳: کسی مالی دارد که به وسیله آن مستطیع می‌شود؛ ولی آن مال در دسترس او نیست. وظیفه این فرد در مورد حج چیست؟

پاسخ: چنانچه مطمئن است که مال مذکور قابل تحصیل است، مستطیع است و موظّف است در صورتی که قرض گرفتن برای او مشکل نباشد و به آسانی بتواند آن را بپردازد، قرض بگیرد و حج را انجام دهد، والّا لازم نیست.

[۱۸۵۰] سؤال ۱۴: آیا کسی که با قرض کردن حج به جا می‌آورد، کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند یا خیر؟

پاسخ: اگر مستطیع نباشد و برای حج قرض کند، حجّ او مجزی از حَجّهٔ الاسلام نیست، هر چند بتواند به سهولت قرض خود را ادا نماید و اگر بدون قرض کردن، مستطیع باشد، ولی قرض کند و با پول قرضی حج را به جا آورد، مجزی از حَجّهٔ الاسلام است.

[۱۸۵۱] سؤال ۱۵: اگر کسی که برای حج مستطیع شده، قبل از رفتن به حج، همسرش مهریه خود را مطالبه نماید و با پرداخت مهریه او از استطاعت خارج شود، آیا باز هم رفتن به حج بر او واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر در سال‌های قبل مستطیع بوده و می‌توانسته به حج برود و نرفته و حج بر او مستقر شده و سپس همسرش از او طلب مهریه نموده، چنانچه امکان ادای مهریه، بعد از حج وجود داشته باشد و همسرش راضی به تأخیر در پرداخت باشد، باید به حج برود، وگرنه اگر راه دیگری برای رفتن به حج، ولو با زحمت و مشقت نداشته باشد، بین انجام حج و ادای مهریه مختار است، گر چه پرداخت مهریه اَولی است و اگر امسال مستطیع شده و قبل از وقت حج، همسرش مهریه را طلب کرده و او نمی‌تواند هم به حج برود و هم مهریه را پرداخت کند، در این صورت، حج بر او واجب نیست.

[۱۸۵۲] سؤال ۱۶: اگر زمان وجوب پرداخت زکات یا خمس، مقارن با ایّام حج شود، چنانچه با پرداخت زکات یا خمس از استطاعت برای حج خارج شود، رفتن به حج مقدّم می‌شود یا پرداخت زکات و خمس؟

پاسخ: اگر رفتن کاروان به حج، با تمام شدن سال، مقارن هم باشند و یا حرکت کاروان پس از تمام شدن سال باشد، زکات را باید بدهد و چون بنا بر فرض سؤال، با پرداخت زکات از استطاعت خارج می‌شود، حج بر او واجب نیست و اگر تمام شدن سال، بعد از حرکت کاروان حج باشد، باید به حج برود و چنانچه تا تمام شدن سال، نصاب زکات باقی می‌ماند، باید زکات را بپردازد و اگر باقی نمی‌ماند، زکات واجب نیست. راجع به خمس نیز مسأله به همین ترتیب است، با این تفاوت که در خمسی که بعد از گذشتن سال واجب می‌شود، دیگر نصاب مطرح نیست.

[۱۸۵۳] سؤال ۱۷: کسی دَین و قرض مدت دار دارد و از طرفی مالی دارد که اگر آن را در امر حج صرف کند، نمی‌تواند دَین و قرض خود را در وقت معیّن شده بپردازد. آیا به جهت این که فعلاً مستطیع است، باید مالش را در راه حج صرف کند یا باید آن را صرف پرداخت دَین و قرض خود نماید یا این که مخیّر بین دو کار است؟

پاسخ: در فرض سؤال، مستطیع نیست.

[۱۸۵۴] سؤال ۱۸: کسی که برای ساختن یا خرید و یا تعمیر خانه از بانک وام گرفته و در همان موقع، ایّام حج فرا رسیده است، آیا باید به حج برود؟

پاسخ: اگر با قطع نظر از این وام، مستطیع نباشد، با گرفتن وام مستطیع نمی‌شود.

[۱۸۵۵] سؤال ۱۹: شخص بدهکاری که وقت پرداخت بدهی او رسیده و طلبکار هم طلب خود را از او می‌خواهد، آیا حق دارد به حج برود؟ در صورت رفتن، حجّش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در فرض مذکور، بر بدهکار واجب است بدهی خود را بپردازد و مجاز به رفتن به حج نیست؛ ولی چنانچه به حج رفت، گرچه بر اثر ترک ادای دَین معصیت کرده؛ ولی حجّ او صحیح است و چنانچه در صورت پرداخت بدهی خود، با بقیه اموالش مستطیع باشد، حجّ او مجزی از حَجّهٔ الاسلام است.

[۱۸۵۶] سؤال ۲۰: شخصی که «ردّ مظالم» بر عهده اوست و از طرفی برای حج مستطیع شده است، آیا باید مالی را که در نزد اوست، در حج صرف کند یا اقدام به ردّ مظالم نماید؟

پاسخ: اگر علاوه بر مقدار مالی که برای ردّ مظالم واجب لازم است، به اندازه مخارج حج مال نداشته باشد، مستطیع محسوب نمی‌شود، مگر این که مجتهد جامع الشرائط اجازه تأخیر در ادای حق را بدهند و او بداند که بعد از حج، قدرت ادای آن را دارد.

[۱۸۵۷] سؤال ۲۱: کسی که اهل خمس دادن نیست و در ماه شوال حقوق خود را دریافت کرده و می‌خواهد با آن به حج مشرّف شود، آیا لازم است خمس این پول را بدهد؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه از قبل، بر ذمّه او بدهی از بابت خمس بوده و نپرداخته، تصرّف در مبلغ مذکور، بدون کسب اجازه اشکال دارد؛ ولی چنانچه از قبل، بدهی از بابت خمس بر ذمّه او نبوده، مصرف کردن مبلغ مذکور برای حج اشکالی ندارد.

[۱۸۵۸] سؤال ۲۲: شخصی که پول‌های خود را پس انداز می‌کند تا منزل مسکونی خود را به منزلی بزرگ‌تر تبدیل کند تا بتواند راحت‌تر زندگی کند، چنانچه قبل از تبدیل خانه بتواند با آن پول‌ها به حج مشرّف شود، کدام یک از رفتن به حج یا تبدیل منزل را مقدّم نماید؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه منزل موجود، پایین‌تر از شأن عرفی اوست، رفتن به حج بر او واجب نیست و می‌تواند وجوه مذکور را در تبدیل منزل صرف کند.

[۱۸۵۹] سؤال ۲۳: خانمی پس از عقد ازدواج، مهریه خود را که مقدارش وافی به حج است، از شوهرش می‌گیرد؛ لکن نیازمند به جهیزیه است و از طرفی ایّام حج هم فرارسیده است. آیا او مستطیع شده و واجب است به حج برود یا می‌تواند با مهریه خود جهیزیه تهیه کند؟

پاسخ: در فرض مذکور، جهیزیه متناسب با شأن زن، جزء مؤونه او محسوب می‌شود و لذا مستطیع نشده است و حج بر او واجب نیست.

[۱۸۶۰] سؤال ۲۴: زنی مقداری طلا و زیور آلات دارد و از آنها استفاده می‌کند و مال دیگری ندارد. اگر زیور آلات خود را بفروشد، می‌تواند حج به جا آورد. آیا این زیور آلات، مستثنای از استطاعت محسوب می‌شود یا واجب است آنها را بفروشد و با پول آنها حج به جا آورد؟ پاسخ: اگر داشتن و استفاده از این مقدار از زیور آلات، فوق شأن او نباشد، لازم نیست برای حج آنها را بفروشد و مستطیع محسوب نمی‌شود.

[۱۸۶۱] سؤال ۲۵: زنی مستطیع است؛ اما اگر دارایی خود را برای حج به مصرف برساند، به جهت این که شوهرش نمی‌تواند تمام مخارج منزل را فراهم نماید، پس از بازگشت از حج، زندگی این زن و شوهر دچار مشکل می‌شود. آیا این زن باید به حج برود یا مخیّر بین رفتن و ماندن است یا اصلاً حقّ رفتن به حج را ندارد؟

پاسخ: اگر با صرف نمودن دارایی خود برای حج، اداره زندگی او پس از بازگشت از حج حرجی می‌شود، حج بر او واجب نمی‌شود و اگر به حج برود، حَجّةُ الاسلام به حساب نمی‌آید، گر چه رفتن به حج بر او حرام نیست.

[۱۸۶۲] سؤال ۲۶: آیا حج بر زنی که شوهرش مدیون است و ماهانه مبلغ زیادی را از بابت دیون خود می‌پردازد، واجب است یا خیر؟

پاسخ: اگر زن، مستطیع باشد و دیون شوهرش موجب حرج بر زن نگردد، حج بر او واجب است.

[۱۸۶۳] سؤال ۲۷: پدری که به اندازه هزینه حج مال دارد، ولی فرزندش ازدواج نکرده یا مریض است و احتیاج به درمان دارد، باید حج را مقدّم کند یا ازدواج و درمان فرزندش را؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه هزینه ازدواج فرزند و معالجه او، از مخارج عرفی پدر محسوب می‌شود، مستطیع نشده است و حج بر او واجب نیست.

[۱۸۶۴] سؤال ۲۸: اگر بچه یا دیوانه‌ای برای انجام حجّ استحبابی به مکه برود و در حج، بچه نابالغ، بالغ شود و یا دیوانه، عاقل شود،

آیا برای این که حجّ آنها مجزی از حَجّهٔ الاسلام باشد، استطاعت شرط است یا خیر؟

پاسخ: در بعضی از صورت‌ها کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند، به شرط آن که شرایط استطاعت را نسبت به بقیه اعمالی که بعد از بلوغ یا عاقل شدن انجام می‌دهد، دارا باشد.

[۱۸۶۵] سؤال ۲۹: کسی که مقداری مال دارد و برای انجام دادن حج، بدون احتساب پول قربانی کافی است و می‌تواند به جای قربانی کردن روزه بگیرد، آیا مستطیع محسوب می‌شود؟

پاسخ: در فرض سؤال، مستطیع نیست.

[۱۸۶۶] سؤال ۳۰: اگر کسی از وجوه شرعی، نظیر خمس و زکات ارتزاق می‌کند، اگر از آن وجوه مقداری اضافه بیاید که به اندازه مخارج حج باشد، آیا با وجود سایر شرایط، این شخص مستطیع محسوب می‌شود یا خیر؟

پاسخ: اگر کسی که حقّ پرداخت و تملیك این گونه وجوه را دارد، به او تملیك نماید و سایر شرایط استطاعت را نیز دارا باشد، مستطیع محسوب می‌شود.

[۱۸۶۷] سؤال ۳۱: اگر کسی با پول خمس نداده به حج برود، حجّش چه حکمی دارد؟

پاسخ: حجّش صحیح است؛ ولی باید فوراً خمس را پرداخت نماید، مگر این که با عین پولی که خمس آن را نداده، لباس احرام و یا قربانی خریده باشد و بنای پرداخت خمس را نیز نداشته باشد، که در این صورت حجّش اشکال دارد.

حجّ بذلی

[۱۸۶۸] سؤال ۳۲: زن و شوهر آبرومندی فقیر نیستند؛ ولی توانایی برای به رفتن حج را ندارند. چنانچه از طرف خواهر زن که متمکّن است، پیشنهاد رفتن به حج به آنها داده شود؛ ولی به علت مناعت طبع این زن و شوهر، قبول این پیشنهاد برای آنها سخت و ناگوار باشد، آیا می‌توانند این پیشنهاد را رد کنند یا خیر؟

پاسخ: قبول حجّ بذلی واجب است، مگر این که واقعاً موجب حرج باشد.

[۱۸۶۹] سؤال ۳۳: زن و شوهری فقیر هستند و پسر آنها قصد دارد که مادر را به حج ببرد؛ ولی پدر راضی به این امر نیست. آیا با عدم رضایت شوهر، حج بر زن واجب می‌شود؟

پاسخ: در فرض مذکور، با تحقّق حجّ بذلی برای زن، حج بر او واجب می‌شود و عدم رضایت شوهر او شرعاً مانع وجوب حج بر زن نمی‌شود.

[۱۸۷۰] سؤال ۳۴: آیا بر کسی که بدهی دارد و مالی به او بخشیده شده است و وقت پرداخت بدهی رسیده است و طلبکار نیز پول خود را می‌خواهد، پرداخت بدهی واجب است یا رفتن به حج؟

پاسخ: چنانچه بخشنده، مال مذکور را برای صرف در خصوص حج به او نبخشیده، مستطیع نیست و حج بر او واجب نمی‌شود.

[۱۸۷۱] سؤال ۳۵: کسی که خمس و زکات بدهکار است و مالی را به او می‌بخشند، آیا رفتن به حج را باید مقدّم کند یا پرداخت خمس و زکات را؟ در صورتی که پس از حج بتواند خمس و زکات را پرداخت کند، حکمش چیست؟

پاسخ: در فرض مذکور، مستطیع نیست و بر او واجب است بدهی مربوط به خمس و زکات را بپردازد، مگر این که برای تأخیر در پرداخت آنها اجازه بگیرد و متمکّن از پرداخت در وقت مقرّر باشد.

[۱۸۷۲] سؤال ۳۶: کسی که خمس بدهکار است و مالی به او بذل می‌شود تا با آن حج به جا آورد، آیا می‌تواند به حج برود؟ و آیا حجش، حَجّهٔ الاسلام محسوب می‌شود؟

پاسخ: بلی، حج بر او واجب می‌شود و مجزی از حَجّهٔ الاسلام است.

[۱۸۷۳] سؤال ۳۷: حکم شرع اسلام در مورد کسی که مالی برای به جا آوردن حج به او بخشیده شده و با آن حج به جا آورده و سپس فهمیده که آن مال از راه حرام به دست آمده بوده، چیست؟

پاسخ: حجّ مزبور کفایت از حَجّهٔ الاسلام نمی‌کند، هر چند حجّ او صحیح است و اگر قربانی را با این عین این پول خریده باشد، نه به صورت معامله کلّی، قربانی او نیز کفایت نمی‌کند و باید در سال بعد، در روز عید قربان در منی، خودش و یا نایبش قربانی کنند و نسبت به اموالی که در این راه خرج کرده، ضامن است.

[۱۸۷۴] سؤال ۳۸: کاروان داری که حجّاج را به مکه معظّمه می‌برد، به شخصی می‌گوید که تو ده نفر از حجّاج را برای قافله و کاروان من آماده کن و من هم در عوض تو را مجاناً به حج می‌برم. با توجه به این که این کاروان دار، در حقّ حجّاج اجحاف می‌کند، آیا رفتن این شخص با این روش به حج که سبب اجحاف در حقّ حجّاج شده، شرعی است و کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند؟

پاسخ: اگر عمل او اجحاف در حقّ حجّاج محسوب شود، جایز نیست و اگر به سبب آن به حج برود، صحّت حجّش محلّ اشکال است.

استطاعت بدنی

[۱۸۷۵] سؤال ۳۹: کسی که مأیوس از به دست آوردن استطاعت بدنی است و برای خود، جهت انجام دادن حج نایب می‌گیرد و بعدها استطاعت بدنی پیدا می‌کند، آیا دوباره لازم است حَجّهٔ الاسلام را خودش به جا آورد یا خیر؟

پاسخ: با عدم استطاعت بدنی، چنانچه قبلاً حج بر او مستقر نشده باشد،نایب گرفتن برای حج، واجب نیست و در صورتی که استطاعت بدنی برای او حاصل شود، چنانچه استطاعت مالی و طریقی او باقی باشد، بر او واجب است حج انجام دهد و چنانچه حج بر او مستقر شده بوده و سپس استطاعت بدنی را از دست داده و نایب گرفته است و بعداً استطاعت بدنی پیدا کرده، چنانچه استطاعت مالی هم داشته باشد، به احتیاط واجب خودش حَجّهٔ الاسلام به جا آورد؛ ولی اگر استطاعت مالی نداشته باشد، وجوب انجام دادن حج بر او معلوم نیست.

[۱۸۷۶] سؤال ۴۰: کسی که بعد از انجام عمره تمتّع و قبل از مُحرم شدن برای حج، بر اثر سکته یا تصادف بی هوش می‌شود و او را با همان حال به وطنش بر می‌گردانند و بعد از ماه ذی الحجّه به هوش می‌آید، آیا تکلیفی دارد یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه اولین سال حصول استطاعت او بوده، چون قدرت بدنی نداشته، حج بر او واجب نبوده است و هر گاه در آینده، سایر شرایط استطاعت او باقی باشد و سلامتی خود را نیز باز یابد، باید حج به جا آورد، وگرنه تکلیفی ندارد؛ ولی اگر حج از سال‌های قبل بر او مستقر شده باشد، باید به هر نحوی که می‌تواند، در آینده حج را به جا آورد و اگر خودش نمی‌تواند و از بهبودی خود نیز ناامید است، باید نایب بگیرد و در هر حال، احتیاط مستحب این است که در صورت توانایی، خود شخص و در صورت عدم توانایی، نایب او طواف نساء به جا آورد.

استطاعت طریقی و زمانی

[۱۸۷۷] سؤال ۴۱: شخصی اگر از سایر ورثه اجازه بگیرد، می‌تواند با استفاده از فیش میّت به حج مشرّف شود. آیا اجازه گرفتن از سایر ورثه به عنوان مقدّمه، مثل ثبت نام و تهیه بلیط و امثال آن واجب است یا خیر؟ و با فرض اجازه نگرفتن، چنانچه با همان فیش به حج برود و سایر شرایط را داشته باشد، حجّ او صحیح است و کفایت از حَجّهٔ الاسلام می‌کند یا نه؟

پاسخ: اجازه گرفتن از سایر ورثه واجب است و اگر بدون اجازه آنان با استفاده از آن فیش به حج برود، صحّت حجّش خالی از

اشکال نیست.

[۱۸۷۸] سؤال ۴۲: شخصی برای حج، استطاعت مالی و بدنی داشته؛ ولی راه برای رفتن باز نبوده و الآن که نوبت رفتن او شده است، دیگر توانایی مالی و بدنی برای رفتن به حج را ندارد. آیا او حق دارد نوبت خود را به فرزندش بدهد تا او به حج برود؟

پاسخ: در فرض سؤال، جایز است.

[۱۸۷۹] سؤال ۴۳: اگر تمام شرایط وجوب حج برای کسی فراهم باشد، به جز زمان کافی و یا باز بودن راه، آیا لازم است استطاعت مالی خود را تا سال بعد حفظ کند یا خیر؟

پاسخ: در صورت تنگ بودن وقت برای حج، حفظ استطاعت مالی تا سال بعد لازم است؛ و در مورد باز نبودن راه، چنانچه باز شدن راه در سال آینده، بسته به این باشد که در همان سالِ حصولِ استطاعت مالی، هزینه حج را بپردازد یا در ثبت نام و قرعه کشی شرکت کند، لازم است اقدام کند و اگر اقدام نکرد، حفظ استطاعت مالی تا سال بعد واجب است.

رجوع به کفایت

[۱۸۸۰] سؤال ۴۴: شخصی که پس از روانه شدن به حج، «مخارج عائله» یا «رجوع به کفایت» او از بین برود، حجش چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنانچه پیش از احرام، رجوع به کفایت از بین برود، در صورت احرام بستن کفایت از حَجّةُ الاسلام نمی‌کند؛ ولی اگر پس از پایان اعمال باشد، حجّ او کفایت از حَجّةُ الاسلام می‌کند؛ بلکه چنانچه در بین اعمال نیز باشد، بعید نیست کفایت کند.

[۱۸۸۱] سؤال ۴۵: چنانچه شرکت بیمه با دریافت مبلغ اندکی از حجّاج، متعهد شود که اگر در طول سفر برای حاجی حادثه‌ای پیش آید که منجر به فوت یا نقص عضو او گردد و یا پس از بازگشت از سفر، قادر به کار کردن نباشد و یا شرایط اقتصادی به گونه‌ای شود که کسب و کارش از رونق بیفتد، در مقابل، شرکت بیمه مقرّری ماهانه‌ای به این حاجی و یا خانواده او تا مدت یک سال بدهد، آیا این گونه بیمه شدن، سبب حصول «رجوع به کفایت» که یکی از شرایط وجوب حج است، می‌شود؟

پاسخ: اگر تردید در «رجوع به کفایت» از ناحیه امور مذکور در سؤال باشد، با بیمه معتبر حاصل می‌شود، به شرط آن که تضمین (از نظر مقدار و زمان)، متناسب با حادثه و خسارت باشد.

مسائل دیگر استطاعت

[۱۸۸۲] سؤال ۴۶: شخص ناشنوایی که به تنهایی نمی‌تواند سفر کند، اگر استطاعت مالی پیدا کند، حج بر او واجب می‌شود یا خیر؟ اگر به فرزندش بگوید که از طرف من حج به جا بیاور، آیا نیابت از طرف او صحیح است؟

پاسخ: ناشنوایی، به تنهایی عذر شرعی محسوب نمی‌شود، مگر این که سفر کردن برای حج، موجب حرج برای او شود و کسی هم نباشد که او را در سفر همراهی کند و متکفّل امور او شود و چنانچه از این که در آینده نیز توانایی رفتن به حج را پیدا کند، مأیوس باشد، نایب گرفتن شخص دیگر صحیح و موافق با احتیاط استحبابی است؛ ولی اگر بعداً بتواند به حج برود و شرایط دیگر استطاعت نیز باقی باشد، خودش باید حج به جا آورد.

[۱۸۸۳] سؤال ۴۷: شخص بالغی دیوانه شده و گاهی برای مدت بسیار کوتاهی حالش خوب می‌شود؛ ولی اکثر اوقات در حالت جنون به سر می‌برد. در صورتی که پس از دیوانه شدن استطاعت مالی پیدا کند، حکم شرعی درباره‌اش چیست؟

پاسخ: وظیفه‌ای بر عهده او یا ولیّش نیست.

[۱۸۸۴] سؤال ۴۸: آیا کسی که ایّام حج با زمان امتحانات او مصادف شده و اگر به حج برود، نتیجه یک سال زحمات او از بین

می‌رود، می‌تواند رفتن به حج را ترک کند؟ در صورتی که ترک حج برای او جایز باشد، وظیفه بعدی او چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، به جا آوردن حج برای او در آن سال واجب نیست؛ ولی باید استطاعت خود را حفظ کند و در سال بعد، حج به جا آورد.

[۱۸۸۵] سؤال ۴۹: خدمه حج که عمره تمتّع را به جا آورده‌اند و سپس به خاطر مأموریت، از انجام حج منع شده‌اند، چه تکلیفی دارند؟

پاسخ: با عدم تمکّن از انجام حج، وظیفه دیگری ندارند؛ ولی احتیاط مستحب این است که طواف نساء انجام دهند.

استقرار حج

[۱۸۸۶] سؤال ۵۰: شخصی مقداری مال داشته که برای انجام حج کافی بوده؛ ولی او نمی‌دانسته و پس از این که مالش از بین رفته، متوجه این موضوع شده است. آیا بر این شخص، حج مستقر شده است یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه عدم علم او به استطاعت، بر اثر تقصیر و کوتاهی از فحص بوده، حج بر او مستقر شده و اگر قاصر بوده و کوتاهی نکرده، حج بر او مستقر نشده است.

[۱۸۸۷] سؤال ۵۱: آیا کسانی که در سال‌های گذشته فیش سفر حج را خریده‌اند، ولی به خاطر تراکم متقاضیان نتوانسته‌اند به حج مشرّف شوند و امروز نیز استطاعت لازم را ندارند، حج بر آنها مستقر شده است یا اصلاً مستطیع محسوب نمی‌شوند و می‌توانند فیش خود را به دیگران واگذار نمایند؟

پاسخ: اگر از قبل، حج بر آنان مستقر نشده باشد و در سال اول استطاعت، فیش خریده باشند، اکنون واگذار نمودن فیش به دیگران بلا مانع است، وگرنه نمی‌توانند فیش را واگذار کنند، بلکه به هر نحوی باید به حج بروند، گرچه اکنون مستطیع نباشند.

[۱۸۸۸] سؤال ۵۲: حکم شرعی نسبت به کسی که حج بر او مستقر شده و انجام نداده و سپس دیوانه شده است، چیست؟

پاسخ: با عارض شدن جنون، خود او تکلیفی ندارد؛ ولی پس از فوت، باید از ترکه وی برای او نایب بگیرند تا به نیابت از او حج انجام دهد و انجام دادن حجّ نیابی برای او، اگر امید به خوب شدن او وجود ندارد، در حال زنده بودن او هم صحیح است.

[۱۸۸۹] سؤال ۵۳: کسی که حج بر او مستقر شده و انجام نداده و اکنون انجام دادن حج برای او غیر مقدور و یا موجب عسر و حرج است، چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض مذکور، حج بر ذمّه اوست و تا می‌تواند باید انجام دهد، ولو متسکّعاً باشد و اگر به علت پیری یا بیماری یا عذری که امید به برطرف شدن آن نیست، نتواند خودش به حج برود، واجب است دیگری را نایب بگیرد و کسی که حج بر او مستقر شده است، چنانچه تا موقع مرگ، خودش حج را به جا نیاورد و یا اگر وظیفه‌اش نایب گرفتن بوده، نایب نیز نگرفته باشد، بر ورثه واجب است اگر مالی از او به جا مانده باشد، از طرف او حج انجام دهند.

{حجّ نذری}

[۱۸۹۰] سؤال ۵۴: آیا در حجّ نذری هم لازم است نذر کننده، استطاعت شرعی داشته باشد تا عمل به نذر بر او واجب شود؟

پاسخ: اگر حَجّةُ الاسلام را نذر کرده، باید استطاعتی را که شرط وجوب حَجّةُ الاسلام است، داشته باشد و چنانچه فاقد استطاعت باشد، باید جهت تحصیل آن کوشش نماید، مگر این که نذر او مقید به حصول استطاعت باشد و اگر غیر از حَجّةُ الاسلام را نذر

کرده، استطاعت، شرط وجوب وفای به نذر نیست؛ولی باید حرجی نباشد.

[۱۸۹۱] سؤال ۵۵: در تزاحم بین حجّ نذری و حَجّهٔ الاسلام، کدام یک مقدّم است و باید زودتر انجام شود؟ اگر در همان سالی که نذر کرده، مستطیع شود چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه قصد نذر کننده به هنگام انشای نذر این بوده که حجّ مستقلّی جدای از حَجّهٔ الاسلام به جا آورد، حَجّهٔ الاسلام مقدّم است، و چنانچه قصد او اعم از حَجّهٔ الاسلام و غیر آن بوده، می‌تواند با انجام یک حج، هر دو را قصد کند.

[۱۸۹۲] سؤال ۵۶: شخصی نذر کرده تا عمره به جا آورد و پس از نذر کردن، مستطیع شده است. آیا عمره تمتّع او کفایت از نذر هم می‌کند؟

پاسخ: اگر در قصد نذر کننده، عمره به صورت مطلق نذر شده و مقیّد به مفرده بودن نشده است، می‌تواند با انجام دادن عمره تمتّع، قصد وفای به نذر هم بنماید.

[۱۸۹۳] سؤال ۵۷: شخصی دو نذر کرده است، یک نذر برای انجام دادن حجّ تمتّع و نذر دیگر برای به جا آوردن عمره مفرده در ماه رجب؛ ولی اکنون توانایی مالی برای انجام دادن هر دو را ندارد. در این صورت کدام یک را باید مقدّم کند؟ و آیا نسبت به نذر دیگر که توانایی انجام دادنش را ندارد، تکلیفی دارد یا نه؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه مستطیع نبوده، هر یک از دو نذر را که زمان به جا آوردن مورد آن جلوتر است، باید مقدّم بدارد و به نذر دیگر پس از تمکّن عمل کند.

[۱۸۹۴] سؤال ۵۸: اگر کسی نذر کند که امسال یک عمره مفرده در ماه رمضان به جا آورد و همچنین به جا آوردن حجّ تمتّع در همین سال را نیز نذر کرده باشد و قدرت مالی برای انجام دادن هر دو را در امسال نداشته باشد، وظیفه‌اش چیست؟ اگر یکی را مطلق و دیگری را مقیّد به امسال نذر کرده باشد، حکمش چیست؟

پاسخ: در فرض اول، باید عمره مفرده در ماه رمضان را انجام دهد و در فرض دوم، نذری که مقید به امسال است، باید به جا آورده شود و نذر دیگر را بعداً انجام دهد.

حجّ استحبابی

[۱۸۹۵] سؤال ۵۹: افرادی هستند که حَجّهٔ الاسلام را به جا آورده‌اند و سال‌های بعد به عنوان حجّ استحبابی یا به نیابت از معصومین‌علیهم السلام و یا به عنوان حجّ تبرّعی از طرف بعضی از مؤمنین حج به جا می‌آورند. با توجه به این که ذبح و قربانی در کشتارگاه فعلی، خارج از منی است و حجّ اِفراد قربانی ندارد، آیا برای افراد فوق، احوط، انجام دادن حجّ اِفراد است؟

پاسخ: مورد مذکور در سؤال، موجب احتیاط برای به جا آوردن حجّ اِفراد نمی‌شود و اشخاص مذکور می‌توانند هر یک از اقسام سه گانه حج را انجام دهند، بلکه به جا آوردن حجّ تمتّع افضل است.

[۱۸۹۶] سؤال ۶۰: آیا تکرار حج در هر سال، برای مردان و زنان مستحب است یا در این مسأله تفصیل وجود دارد، خصوصاً دراین سال‌ها که ترکِ تکرار حج، موجب اعطای فرصت به کسانی می‌شود که حج به جا نیاورده‌اند؟

پاسخ: تکرار حج در هر سال، اگر از راه خلاف شرع حاصل نشود، مستحب است؛ ولی آن حجّ مستحبّی که سبب تأخیر و یا عدم توفیق انجام دادن حج برای کسانی که حج بر آنها واجب شده‌است، می‌گردد، ترک کردنش به جهت ایجاد فرصت برای آنان امر مطلوبی است.

[۱۸۹۷] سؤال ۶۱: شخصی که وظیفه‌اش حجّ تمتّع است و آن را به جا می‌آورد و در سال بعد با احرام عمره مفرده وارد مکه می‌شود

و پس از به جا آوردن عمره مفرده، اراده حج اِفراد به عنوان حجّ استحبابی می‌نماید، آیا حقّ این کار را دارد؟ و در صورت صحیح بودن، در مکه مُحرم شود یا در غیر مکه؟

پاسخ: در فرض سؤال، این کار جایز است و قدر متیقّن، احرام بستن در یکی از میقات‌های پنجگانه است.

{وصیت به حج}

[۱۸۹۸] سؤال ۶۲: اگر کسی وصیت کند که فرزند بزرگش از جانب او حج انجام دهد، آیا زاد و راحله و مصارف سفر، از اصل ترکه برداشته می‌شود یا از ثلث آن؟

پاسخ: اگر وصیت به ادای حَجّهٔ الاسلام کرده، از اصل ترکه او برداشته می‌شود، وگرنه از ثلث ترکه‌اش باید مصرف شود.

[۱۸۹۹] سؤال ۶۳: کسی در زمان حیاتش حَجّهٔ الاسلام را انجام داده و بعد وصیت کرده که از طرف او حج به جا آورند و معلوم نیست به جهت این که حَجّهٔ الاسلام خود را باطل می‌دانسته، وصیت کرده یا احتیاط نموده یا حجّ نذری برعهده اوست یا مرادش انجام حجّ استحبابی است. در این صورت، حجّ او را به چه نیّتی باید انجام دهند؟

پاسخ: چنانچه قرینه‌ای که دال بر نوع حج است، همراه وصیت مذکور نباشد، باید حج را به قصد آنچه در نیّت وصیت کننده است، انجام داد.

[۱۹۰۰] سؤال ۶۴: شخصی وصیت کرده که وقتی نوبت حجّش فرا رسید، عالمی دینی از طرف او حج انجام دهد؛ ولی بعد از فوت او قانونی وجود ندارد که بتوان نوبت را به فرد اجنبی دیگری منتقل نمود. بنا بر این ورثه تصمیم گرفتند که یکی از آنها از نوبت استفاده کند. آیا وارثی که از نوبت استفاده می‌کند، جایز است برای خودش حج انجام دهد و برای میّت نایب بگیرد؟

پاسخ: اگر با اجازه ورّاث باشد، اشکالی ندارد؛ ولی کسی را که برای پدرش به عنوان نایب انتخاب می‌کند، باید دارای شرایطی که در وصیت پدرش ذکر شده است، باشد.

[۱۹۰۱] سؤال ۶۵: کسی پس از استقرار حج بر او از دنیا رفته و وصیت کرده که شخص معیّنی از طرف او حج انجام دهد؛ ولی آن شخص، امسال برای کس دیگری اجیر شده است. آیا باید شخص دیگری را اجیر کنند یا صبر کنند تا سال بعد، همین شخص حج را انجام دهد و یا این که باید از او درخواست کنند تا اجاره‌اش را با دیگران فسخ کند و از طرف این میّت، در همین سال، حج به جا آورد؟

پاسخ: با عدم تمکّن از استنابه شخص مذکور از این که در سال اول، حجّ نیابتی برای موصی انجام دهد، وصیت نسبت به انجام گرفتن حج توسط آن شخص باطل است و واجب است شخص دیگری برای انجام دادن حج اجیر شود.

[۱۹۰۲] سؤال ۶۶: میّت وصیت کرده که شخص معیّنی را برای انجام دادن حجّ استحبابی، در سال اول پس از فوت او نایب بگیرند و یا از مکان معیّنی در سال اول پس از فوت، نایب گرفته شود. اگر عمل به وصیت ممکن نشد، چه باید کرد؟

پاسخ: با عدم تمکّن از استنابه شخص معیّن و رعایت مکان معیّن، نایب گرفتن ساقط نمی‌شود و واجب است شخص دیگر و از مکان دیگر برای انجام دادن حج، نایب گرفته شود، مگر این که با توجه به قرائن و شواهد قطعی اطمینان حاصل شود که حجِّ وصیت شده، مقیّد به شرایط مذکور بوده که در این صورت، وصیت باطل است.

[۱۹۰۳] سؤال ۶۷: میّتی مبلغی را برای انجام دادن حج، وصیت کرده که کمتر از ثلث اموالش و بسیار بیشتر از هزینه حج است. ورثه نسبت به مازاد از هزینه حج چه باید بکنند؟

پاسخ: چنانچه غرض موصی از صرف کردن مبلغ مذکور در حج، این بوده که فقط یک حج انجام شود، مقدار زاید، ملک ورثه

است؛ ولی چنانچه غرض او این بوده که تمام مبلغ مذکور، صرف در امر حجّ نیابی او شود، باید مطابق غرض میّت عمل شود و اگر مقصود او به هیچ وجه روشن نیست، نایبی که به واسطه داشتن امتیازاتی اجرتش از دیگر نایب‌ها بیشتر است، به نیابت گرفته شود و مازاد بر اجرت او برای میّت در امور خیر به مصرف برسد.

نیابت در حج

[۱۹۰۴] سؤال ۶۸: مادری برای حج ثبت نام کرده و قبل از این که نوبت او برای اعزام به حج برسد، فوت کرده است. این مادر به فرزند معلول خود که از برخی اعمال حج معذور است، وصیت کرده تا برایش حج به جا آورد و او پس از رسیدن نوبت مادرش با استفاده از فیش ثبت نام مادر و با دادن مبلغی بیشتر از آنچه مادرش پرداخته بود، به حج می‌رود. حکم این مسأله چیست؟

پاسخ: عمل به وصیت مذکور واجب است و حجّ نیابی فرزند معلول از طرف مادرش صحیح است، مگر این که احراز شود حج از قبل، بر مادر واجب شده که در این صورت وصیت مادر نسبت به انجام دادن حج توسط فرزند باطل است و باید شخص غیر معذوری را برای حجّ او اجیر کنند.

[۱۹۰۵] سؤال ۶۹: اگر دست یا پای فردی قطع باشد و سبب نقص در وضو و سجده گردد، آیا جایز است که از طرف فرد دیگری نایب در حج شود؟

پاسخ: صحّت نیابت و مجزی بودن از حَجّة الاسلام، محلّ اشکال است؛ ولی نیابت در حج استحبابی مانعی ندارد.

[۱۹۰۶] سؤال ۷۰: زنی که به عنوان نیابت از شخص دیگری به حج رفته و قادر بر رمی جمرات نیست، آیا نیابتش صحیح است؟

پاسخ: اگر هنگام نایب شدن، قادر بر رمی جمرات نبوده یا می‌دانسته که تا قبل از رمی نمودن، از انجام دادن آن عاجز خواهد شد، نیابت او باطل است؛ ولی اگر بعد از قبول نیابت، عاجز شود، ضرری به نیابت وارد نمی‌شود.

[۱۹۰۷] سؤال ۷۱: اگر نایب از روی عصیان، رمی در روز را ترک کند، نیابت او چه حکمی پیدا می‌کند؟ اگر به تصوّر این که می‌تواند به منی برگردد، به مکه برود و روز دوازدهم نتواند برای رمی به منی برگردد، نیابتش چه حکمی دارد و وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: در هر دو صورت، باید رمی را قضا کند و نیابتش صحیح است. البته اگر رمی جمره عقبه را در روز دهم با علم و عمد، ترک کرده باشد، چنانچه اخلال عمدی در ترتیب اعمال پیش آید، از این جهت اشکال پیدا می‌کند.

[۱۹۰۸] سؤال ۷۲: نایب می‌داند برای حجّ تمتّع اجیر شده است؛ اما نمی‌داند برای حَجّة الاسلام نایب شده یا حجّ نذری یا حجّ مستحب. اگر نیّت کند که «حجّ تمتّع به جا می‌آورم برای منوبٌ عنه» یا «حجّی به جا می‌آورم که برای آن اجیر شده‌ام»، آیا کافی و صحیح است؟

پاسخ: کافی است.

[۱۹۰۹] سؤال ۷۳: کسی که با دریافت مبلغی پول، انجام حجّ نیابتی را پذیرفته است، ولی از رفتن به حج منع شده و نتوانسته شخص دیگری را هم به جای خود، برای انجام دادن حجّ نیابتی بفرستد، آیا جایز است که در سال بعد، این حج را انجام دهد؟

پاسخ: اگر پرداخت کننده پول، راضی به این کار باشد، صحیح است، وگرنه صحیح نیست.

[۱۹۱۰] سؤال ۷۴: کسی با احرام عمره مفرده وارد مکه شده و پس از به جا آوردن عمره مفرده خودش، به جهت انجام دادن حجّ تمتّع از طرف شخص دیگری نایب شده است؛ ولی به دلیل ممانعت مأمورین نمی‌تواند برای احرام عمره تمتّع نیابتی به میقات برود. آیا می‌تواند از ادنی الحل برای عمره تمتّع نیابتی مُحرم شود؟

پاسخ: نیابت او اشکال ندارد و می‌تواند از ادنی الحل مُحرم شود.

[۱۹۱۱] سؤال ۷۵: کسی که حج بر او مستقر شده و سپس استطاعت خود را از دست داده است، آیا جایز است که نایب شخص دیگری در حج شود؟

پاسخ: جایز نیست، مگر این که انجام دادن حج در آن سال از طرف خودش به هیچ وجه مقدور نباشد که در این صورت، نیابت جایز است.

[۱۹۱۲] سؤال ۷۶: اگر پدری وصیت کند که فرزندش از طرف او حجّ استحبابی انجام دهد و سپس خودِ فرزند مستطیع شود، آیا جایز است با استفاده از نوبت پدرش، برای خودش حج به جا آورد و برای پدرش نایب بگیرد؟ و آیا در این حال، حجّ فرزند، حَجّةُ الاسلام محسوب می‌شود؟

پاسخ: اگر فرزند از راه دیگری غیر از استفاده از نوبت پدرش بتواند حج به جا آورد، باید از طرف خودش حج انجام دهد و نمی‌تواند نایب پدرش شود، وگرنه چنانچه بداند که نظر پدرش این نبوده که فقط این فرزندش حج را از طرف او به جا آورد، بلکه نظرش انجام شدن مطلق حج از طرف او بوده، اگر باقی ورثه اجازه دهند، با استفاده از نوبت پدرش برای خودش حج انجام دهد و برای پدرش نایب بگیرد.

[۱۹۱۳] سؤال ۷۷: شخصی نفر دیگری را برای انجام دادن حج، نایب گرفته و پس از آن، خود نایب مستطیع شده است. در صورتی که نایب، منوبٌ عنه را نشناسد، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر استطاعت او به واسطه دریافت پول اجاره نیابت در حج حاصل شده باشد، باید حجّ نیابتی را به جا آورد و سال بعد، اگر استطاعت او باقی بود، برای خودش حج به جا آورد، وگرنه اجاره او باطل است و باید حَجّةُ الاسلام خود را به جا آورد و اگر صاحب پول را نمی‌شناسد، احتیاط این است که با نظر حاکم شرعی شخص دیگری را برای انجام دادن حجّ نیابتی اجیر بگیرند و یا با نظر حاکم شرعی خودش در سال بعد حج نیابتی را انجام دهد.

[۱۹۱۴] سؤال ۷۸: آیا جایز است که حاجی یک حجّ مستحبّی را هم از طرف خودش و هم از طرف دیگران انجام دهد؟

پاسخ: جایز است.

[۱۹۱۵] سؤال ۷۹: اگر کسی بخواهد به نیابت از میّتی که مستطیع نبوده، حجّ تمتّع انجام دهد، باید قصد وجوب بنماید یا استحباب؟

پاسخ: اگر می‌خواهد وجوب یا استحباب را معیّن کند، قصد استحباب نماید؛ ولی باید توجه داشت که در فرض سؤال، قصد حجّ تمتّع کافی است و قصد وجوب و استحباب لازم نیست.

[۱۹۱۶] سؤال ۸۰: شخصی به نیابت از مادرش برای عمره تمتّع مُحرم می‌شود و عمره را به جا می‌آورد و سپس از طرف خودش، نه به نیابت از مادرش، برای حجّ تمتّع مُحرم می‌شود. حکم این مسأله چیست؟

پاسخ: احرام از طرف خودش برای حج، باطل است و باید با احرام مجدّد به نیابت از مادرش حج را تمام کند.

[۱۹۱۷] سؤال ۸۱: مقداری از مال کسی پیش شخص دیگری است و این مقدار مال برای انجام دادن حجّی که بر عهده صاحب مال است، کافی است. کسی که مال پیش اوست، می‌داند که اگر مال را به ورثه بدهد، حج را انجام نمی‌دهند. در این صورت وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه مال مزبور به عنوان امانت نزد اوست، واجب است از طرف صاحب مال، حج انجام دهد؛ ولی چنانچه مال مذکور به عنوان امانت نیست؛ بلکه به عنوان دیگری در نزد اوست، در این صورت به احتیاط واجب باید پس از مراجعه حضوری و اخذ اجازه، از طرف صاحب مال، حج انجام دهد.

[۱۹۱۸] سؤال ۸۲: جوانی هر دو پایش صدمه خورده و از زیر زانو، پای مصنوعی دارد. اگر با این حال، نتواند مناسک حجّ و عمره را به جا آورد، چگونه باید آن را تمام کند؟

پاسخ: در هر موردی که خودش نتواند اعمال را به جا آورد، نایب می گیرد، مگر در وقوفین که واجب است خودش انجام دهد و نایب گرفتن مجزی نیست و تفصیل بحث در کتاب مناسک حج آورده شده است.

[۱۹۱۹] سؤال ۸۳: حکم حج به نیابت از طرف چهارده معصوم‌علیهم السلام و بخصوص از طرف حضرت صاحب العصر والزمان علیه السلام چیست؟

پاسخ: صحیح است.

[۱۹۲۰] سؤال ۸۴: آیا کسی که برای اعمال عمره یا حج یا خصوص طواف، از طرف شخصی اجیر شده است، می‌تواند به نیابت از نفر دوم، به صورت تبرّعی یا استیجاری قرآن تلاوت کند؟

پاسخ: اگر قرائت قرآن او منافاتی با انجام اعمالی که برای آنها از طرف شخص اول، نائب شده، نداشته باشد، اشکالی ندارد.

[۱۹۲۱] سؤال ۸۵: اگر کسی از طرف شخص زنده یا مرده‌ای حجّ نیابتی به جا آورد، ثواب حج، برای کسی است که حج را انجام داده یا برای کسی که حج برای او انجام شده است؟

پاسخ: خداوند متعال به هر دو ثواب عطا می کند، ان شاء اللّه.

[۱۹۲۲] سؤال ۸۶: آیا لازم است منوبٌ عنه، خمس پولی را که به نایب برای انجام دادن حج می‌دهد، بپردازد؟

پاسخ: اگر مبلغ مذکور را از درآمد بین سال خود پرداخته است، خمس ندارد.

{میقات}

احرام قبل از میقات

[۱۹۲۳] سؤال ۸۷: آیا احرام بستن از میقات بهتر است یا احرام بستن به واسطه نذر، قبل از رسیدن به میقات؟

پاسخ: احرام بستن از میقات، افضل و احوط است.

[۱۹۲۴] سؤال ۸۸: کسی که با حالت احرام به جدّه می‌آید و بعد وسایل سفر به مدینه منوّره برایش فراهم می‌شود و احرام خود را باطل می‌نماید و به مدینه می‌رود و تصمیم می گیرد که در بازگشت به سوی مکه در مسجد شجره مُحرم شود، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر قبل از رسیدن به جدّه به طور صحیح مُحرم شده باشد (مانند مُحرم شدن با نذر)، تا انجام دادن اعمال عمره و تقصیر کردن، بر احرامش باقی است و احرامش با نیّت و در آوردن لباس احرام، باطل نمی‌شود؛ ولی اگر احرامِ قبل از جدّه او به هر دلیلی صحیح نبوده، احرام او از مسجد شجره صحیح و برای انجام دادن اعمال کافی است.

[۱۹۲۵] سؤال ۸۹: عده‌ای بدون نذر کردن در هواپیما مُحرم شده‌اند، حکم آن چیست؟

پاسخ: احرامشان صحیح نیست.

[۱۹۲۶] سؤال ۹۰: اگر کسی برای انجام دادن عمره، به واسطه نذر، در خانه‌اش مُحرم شود و پس از اعمال متوجه شود که نذرش منعقد نشده بوده، حکم حجّش چیست؟

پاسخ: اگر بعد از اعمال حج یا در بین اعمال حج متوجه شود، عمره‌اش صحیح است و همچنین است اگر بعد از اتمام عمره تمتّع متوجه شود و وقت اعاده عمره را نداشته باشد و اگر بعد از عمره و قبل از اعمال حج متوجه شود و وقت اعاده داشته باشد، باید به همان ترتیبی که در مسأله ۲۱۲ مناسک حج آمده، مُحرم شود و عمره تمتّع را اعاده کند؛ ولی اگر قبل از اتمام عمره تمتّع متوجه شود، در صورت وسعت وقت، به همان ترتیبِ مسأله ۲۱۲ مناسک حج مُحرم شود و عمره تمتّع را اعاده کند و اگر وقت تنگ است، عمره تمتّع او باطل است و برای حج، باید به نیّت حجّ اِفراد مُحرم شود و مجزی است.

میقات عمره تمتّع و عمره مفرده

[۱۹۲۷] سؤال ۹۱: آیا می‌توان در حال اختیار، برای عمره تمتّع از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم مُحرم شد و به جُحفه نرفت؟

پاسخ: در حال اختیار و با امکان رفتن به یکی از میقات‌های پنجگانه، احرام بستن از محل‌های ذکر شده صحیح نیست؛ بلکه باید به یکی از مواقیت پنجگانه رفت و از آن جا برای عمره تمتّع احرام بست.

[۱۹۲۸] سؤال ۹۲: آیا زائرین می‌توانند با نذر از داخل شهر مکه و یا مسجد الحرام برای انجام عمره مفرده مُحرم شود؟

پاسخ: نمی‌توانند و برای احرام عمره مفرده باید به ادنی الحل بروند.

[۱۹۲۹] سؤال ۹۳: کسانی که در ایّام عمره به زیارت بیت اللّه مشرّف می‌شونـد، گاهی می‌شود که در اواخر ماه قمری، عمره مفرده انجام می‌دهنـد و در هفته بعدی که ماه قمری دیگری داخل شده، به عنوان زیارت دوره به عرفات که خارج از حرم است، می‌روند. برخی از مراجع معظّم تقلیـد قائل به این هستند که اگر کسـی بخواهـد در خارج از حرم مُحرم شود، باید به یکی از مواقیت معروف برود. آیا نظر جناب عالی هم همین طور است یا از ادنی الحل (مثل مسجد تنعیم) نیز می‌توان مُحرم شد؟

پاسخ: در فرض مذکور، رفتن به یکی از مواقیت معروف لازم است و احرام بستن از ادنی الحل کافی نیست.

[۱۹۳۰] سؤال ۹۴: اگر کسـی در ماه ذی‌الحجّه عمره تمتّع خود را به جا آورد و سپس از مکه خارج شود، آیا می‌توانـد در خارج از مکه با نذر برای حجّ تمتّع مُحرم شود؟

پاسخ: نمی‌تواند و باید برای حجّ تمتّع از مکه مکرّمه مُحرم شود.

میقات مسجد شجره

[۱۹۳۱] سؤال ۹۵: آیا احرام بستن در خارج مسجد شجره، در منطقه «ابیار علی» صحیح است؟ و اگر جواب منفی است، اگر اخیراً وصل شده باشد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر منطقه «ابیـار علی» در محـاذات مسـجد شـجره باشـد، احرام بسـتن در آن کـافی است، وگرنه واجب است به «ذوالحلیفه» بازگردد و در مسجد شجره یا در دو طرف آن مُحرم شود.

[۱۹۳۲] سؤال ۹۶: آیـا می‌توان به مسـجد شـجره رفت و مُحرم شـد و به مـدینه بازگشت و سـپس به وسـیله هواپیما برای انجام دادن اعمال حج از مدینه خارج شد؟

پاسخ: اشکال ندارد؛ ولی پس از مُحرم شدن، نباید کاری کند که مستلزم استظلال باشد.

[۱۹۳۳] سؤال ۹۷: اگر زن حائض در داخل مسجد شجره مُحرم شود، احرامش صحیح است یا باطل؟

پاسـخ: در صورتی که زن حـائض، در حـال عبور از داخل مسـجد شـجره احرام ببنـدد، اشـکال نـدارد و احرام او صـحیح است و در صورتی که در حال مکث نمودن مُحرم شود، چنانچه جاهل به حکم یا غافل از آن باشد، احرامش صـحیح است و در صورتی که از روی علم و عمد، در حال مکث کردن احرام ببندد، گرچه مرتکب معصیت شده است، ولی باز هم احرامش صحیح است.

میقات یلملم

[۱۹۳۴] سؤال ۹۸: اگر نیّت ما در ابتـدا زیارت رسول اکرم‌صـلی الله علیه وآله وسـلم و سـپس مرور از «یلملم» باشد، آیا بر ما واجب است که در «یلملم» مُحرم شویم یا در مدینه منوّره (مسجد شجره)؟

پاسخ: چنانچه نیّت شـما رفتن از مدینه به مکه باشد، باید در مسـجد شـجره مُحرم شوید؛ ولی اگر قصد شما این باشد که از مدینه به

محل دیگری غیر از مکه بروید و سپس از آنجا به مکه بروید و یلملم در مسیر شما باشد، می‌توانید احرام را تا میقات یلملم به تأخیر بیندازید.

احرام از وادی السیل

[۱۹۳۵] سؤال ۹۹: کسی که در مسجد میقات وادی السیل مُحرم می‌شود و بعد، برای تنظیم راه، حدود پانصد متر در جهت خلاف مکه مکرّمه به عقب بر می‌گردد و دوباره به طرف مکه حرکت می‌کند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: بازگشتن به جهت عکس مکه مکرّمه، بعد از احرام در میقات و سپس بازگشت به سوی مکه اشکالی ندارد؛ ولی در این که وادی السیل، همان قرن المنازل (یکی از مواقیت) باشد، باید به اهل خبره موثّق مراجعه نمود.

احرام از جدّه و رابُغ

[۱۹۳۶] سؤال ۱۰۰: آیا مُحرم شدن در شهر جدّه، به سبب نذر کردن جایز است؟ در صورت جواز، صیغه نذر چگونه است؟

پاسخ: اگر احراز شود که جدّه قبل از محاذی میقات است، احرام به سبب نذر در جدّه صحیح است و صیغه آن، اظهار کردن مفاد «برای خداوند است بر من که مُحرم شوم از فلان مکان» است و در صیغه نذر، عربی بودن شرط نیست.

[۱۹۳۷] سؤال ۱۰۱: کسی که می‌توانسته به یکی از مواقیت برود، ولی در جدّه مُحرم شده و عمره مفرده به جا آورده است، آیا عمره‌اش صحیح است و محرّمات احرام پس از انجام دادن این عمره بر او حلال می‌شود؟

پاسخ: صحّت عمره مذکور، در صورتی که احراز کند جدّه محاذی میقات است، بعید نیست؛ ولی احراز آن مشکل است و در هر صورت محرّمات احرام، پس از انجام این عمره، بر او حلال است.

[۱۹۳۸] سؤال ۱۰۲: من از اهالی کشور مصر هستم و در کشور سعودی مشغول به کار می‌باشم و مقیم شهر جدّه هستم. چند سال قبل که می‌خواستم حَجّةُ الاسلام به جا آورم، به گمان این که شهر «رابُغ» میقات است، در آن جا مُحرم شدم. آیا حجّ تمتّعی که به جا آورده‌ام، صحیح است؟

پاسخ: اگر علم حاصل شود که شهر «رابُغ» محاذی جُحفه است، اشکالی ندارد، وگرنه احرام از آن جا صحیح نیست؛ ولی در فرض مسأله، اگر بعد از اتمام مناسک حجّ تمتّع بفهمد که احرام عمره‌اش صحیح نبوده، حجّ او صحیح است.

احرام از مکه

[۱۹۳۹] سؤال ۱۰۳: اگر مجتهد اعلم نسبت به احرام از مکه قدیم احتیاط واجب داشته باشد، ولی مجتهد فالأعلم چنین احتیاطی نداشته باشد، و مقلّد مجتهد اعلم از مکه جدید مُحرم شود و بعد از اعمال حج بفهمد که مجتهد اعلم چنین احتیاطی داشته است، آیا عملش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، عملش مجزی است و اشکالی ندارد.

احرام از غیر میقات

[۱۹۴۰] سؤال ۱۰۴: کسی که اشتباهاً از محلّی غیر از میقات مُحرم شده است و بعد از عمره تمتّع متوجه اشتباه خود می‌شود، چه کار باید بکند؟

پاسخ: اگر بعد از عمره تمتّع و قبل از اعمال حج متوجه شود، واجب است به یکی از میقات‌های پنجگانه برود و از آن جا مُحرم

شود و اگر از رفتن به آن جا معذور است، لازم است به بیرون حرم برود و به احتیاط واجب هر چه می‌تواند به طرف میقات برگردد و از آن جا مُحرم شود و اگر وقت، ضیق است، از همان جا که هست، باید احرام ببندد و اعمالی را که انجام داده، اعاده نماید؛ ولی چنانچه فرصت اعاده نداشته باشد یا در بین اعمال حج یا پس از اعمال حج بفهمد، عمره‌اش صحیح است.

[۱۹۴۱] سؤال ۱۰۵: کسی از محلّی غیر از میقات، به گمان این که میقات است، مُحرم می‌شود و عمره مفرده به جا می‌آورد و به شهرش باز می‌گردد. آیا عمره مفرده او صحیح است؟ و آیا وظیفه دیگری دارد؟

پاسخ: در فرض مذکور، چنانچه احرام از محاذی میقات هم نبوده است، صحّت عمره مفرده او ثابت نیست و در هر صورت، چنانچه عمره مفرده‌ای که انجام داده است، بر او واجب نبوده، فعلاً وظیفه‌ای ندارد.

[۱۹۴۲] سؤال ۱۰۶: یک بار هنگام بازگشت از کشور آلمان تصمیم گرفتم که عمره مفرده انجام دهم و در جدّه مُحرم شوم؛ ولی تعیین نکردم که به سبب نذر مُحرم شوم یا خیر. در هواپیما یکی از ساکنان مکه را دیدم که به من گفت: میقات کسانی که مسیر آنها از طرف کشور مصر و از راه دریاست در داخل دریاست. من چون با هواپیما از طریق آسمان مصر و بالای دریا حرکت می‌کردم و مکان میقات را نمی‌شناختم، از وسط دریا نیّت خود را تکرار کردم تا این که به جدّه رسیدم. آیا صحیح است که در دریا میقاتی برای کسانی که از مصر و سودان می‌آیند، وجود دارد و آیا عمره من صحیح است؟

پاسخ: در دریا میقاتی وجود ندارد و در فرض سؤال که احرام، بدون نذر انجام شده است، صحیح نیست و آثار احرام بر آن مترتّب نمی‌شود و صحّت این عمره محلّ اشکال است.

اعمال عمره و حج

مستحبّات و واجبات احرام

غسل احرام

[۱۹۴۳] سؤال ۱۰۷: آیا می‌توان قبل از میقات، غسل احرام را انجام داد، ولی غسل را تمام نکرد؛ مثلاً بخشی از دست چپ را نشوید و لباس مخیط بپوشد و به میقات بیاید و در آن جا بقیه دست چپ را بشوید و لباس احرام بپوشد؟ آیا این نحوه غسل احرام، صحیح است؟ پاسخ: ظاهراً اشکالی ندارد؛ ولی بهتر است به این صورت انجام ندهد.

نیّت احرام

[۱۹۴۴] سؤال ۱۰۸: کسی قصد عمره مفرده می‌کند و می‌داند که مرتکب محرّمات احرام می‌شود، مثل این که قصد عمره می‌کند و با نذر از شهر خودش یا در داخل هواپیما محرم می‌شود که موجب تظلیل است. آیا نیّت ارتکاب محرّمات احرام، به قصد قربت در احرام ضرر نمی‌زند؟

پاسخ: اگر بداند که مرتکب محرّماتی مثل تظلیل می‌شود که حج و عمره را باطل نمی‌کند، در این صورت، ضرری برای صحّت احرام ندارد؛ ولی محرّماتی مثل جماع که گاهی حج و عمره را باطل می کند، قصد ارتکاب آنها مبطل احرام است؛ بلکه منافی با نیّت احرام است.

[۱۹۴۵] سؤال ۱۰۹: شخصی جاهل به احکام حج است؛ ولی اجمالاً می‌داند که اعمال حج، مشتمل بر عمره و حج است و تصمیم می‌گیرد که به حج برود و به نزدیکی یکی از مواقیت و محاذی با آن می‌آید و می گوید: «مُحرم می‌شوم برای عمره و حج» و سپس

تلبیه می‌گوید و بعد داخل مکه می‌شود و طواف و سعی را به جا می‌آورد و در روز عرفه به سرزمین عرفات می‌رود. در صورتی که نتواند به یکی از مواقیت برگردد، بلکه نتواند از عرفات خارج شود، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر با رعایت شرایط، در میقات یا محاذی با آن، به قصد وظیفه فعلی احرام بسته و لبیک گفته و مانند بقیه مردم شروع به عمل عمره نموده، احرامش صحیح است، هر چند گفته باشد که برای عمره و حج احرام می‌بندم و خیال کرده باشد که یک احرام برای هر دو عمل عمره و حج کافی است؛ و در فرض ذکر شده، اگر اعمال عمره، غیر از تقصیر را به جا آورد و برای حج مُحرم نشود و وقت وقوف اختیاری در عرفات تنگ شود، باید تقصیر کند و از همان مکانی که هست، برای حج مُحرم شود و مناسک حج را به جا آورد و اگر وقت تنگ نشده باشد، تقصیر کند و به مکه بر گردد و در مکه برای حج احرام ببندد؛ ولی اگر قبل از تقصیر، برای حج احرام ببندد، وظیفه‌اش به حجّ اِفراد تبدیل می‌شود و پس از اعمال حج، باید عمره مفرده به جا آورد.

[۱۹۴۶] سؤال ۱۱۰: شخصی که به خاطر ندانستن مسأله، در موقع احرام عمره تمتّع، نیّت احرام حجّ تمتّع کرده و بعد، اعمال عمره را به جا آورده و از احرام خارج شده، آیا لازم است عمره خود را تکرار کند یا خیر؟

پاسخ: اگر در نظرش این بوده که آنچه وظیفه اوست، انجام دهد، ولی گمان می‌کرده نام بخش اول حج، حجّ تمتّع است و نیّت آن را کرده است، عمل او صحیح و عمره‌اش عمره تمتّع است؛ ولی اگر گمان می‌کرده که حجّ تمتّع بر عمره تمتّع مقدّم است و لذا قصد احرام برای حج نموده، عملش باطل است و باید مجدّداً به میقات برگردد و برای عمره تمتّع احرام ببندد.

لباس احرام

[۱۹۴۷] سؤال ۱۱۱: اگر لباس احرام مرد کوتاه‌تر از مقداری باشد که در شرع مقدس اسلام تعیین شده است، احرامش صحیح است یا نه؟

پاسخ: کوتاه بودن لباس احرام از مقدار واجب، در صورت جهل، اشکالی به احرام وارد نمی‌کند و در صورت علم و عمد نیز گرچه معصیت کرده است، ولی احرام او صحیح است.

[۱۹۴۸] سؤال ۱۱۲: اگر مردی بدون درآوردن لباس‌های دوخته خود، لباس احرام را بر روی آنها بپوشد و تلبیه بگوید، احرامش صحیح است یا خیر؟

پاسخ: احرامش صحیح است و در صورت عمد، کار حرام مرتکب شده و کفّاره (یک گوسفند) بر او واجب است.

[۱۹۴۹] سؤال ۱۱۳: در مسأله ۲۶۶ مناسک حجّ جناب عالی آمده است که اگر کسی عمداً در لباس دوخته مُحرم شود، صحّت احرامش اشکال دارد و در مسأله ۲۷۱ مناسک آمده که اگر در پیراهن مُحرم شود، همین که آن را بیرون آورَد و لباس احرام بپوشد، کافی است و احرامش صحیح است، جمع بین این دو مسأله چگونه است؟

پاسخ: مسأله ۲۶۶ نظر به صورت تعمّد بر مُحرم شدن در لباس دوخته دارد؛ ولی مسأله ۲۷۱ نظر به صورت غیر عمد دارد.

[۱۹۵۰] سؤال ۱۱۴: اگر در غیر از حالت احرام بستن و طواف و نماز طواف، لباس احرام حاجی نجس شود، آیا برای احرام یا حجّ او مضر است؟

پاسخ: در فرض سؤال، گرچه تطهیر و یا تبدیل لباس احرام لازم است (به جز مواردی از نجاست که در نماز بخشیده شده است)؛ ولی اگر تطهیر و یا تبدیل ترک شود، ضرری به احرام و حجّ او نمی‌رسد.

[۱۹۵۱] سؤال ۱۱۵: این جانب به همراه برخی از همکاران، به عنوان شرکت در نمایشگاه انواع سنگ‌ها به حجاز آمدیم. در ماه ذی القعده به مکه رفتیم و عمره مفرده انجام دادیم. اکنون برای انجام مناسک حجّ تمتّع قصد داریم از مسجد شجره مُحرم شویم؛ ولی شنیده‌ایم کسانی که گذرنامه آنها مربوط به حج نیست، مجاز نیستند با لباس احرام وارد مکه شوند و در بازرسی‌ها از ورود آنها به

مکه جلوگیری می‌شود. آیا ما می‌توانیم عمره مفرده را به عنوان عمره تمتّع به حساب آوریم و بدون لباس احرام وارد مکه شویم و از آنجا برای حجّ تمتّع مُحرم شویم؟

پاسخ: در فرض مذکور که پس از انجام دادن عمره مفرده از مکه خارج شده‌اید، نمی‌توانید عمره مفرده مزبور را عمره تمتّع قرار دهید؛ ولی می‌توانید در مسجد شجره برای عمره تمتّع مُحرم شوید و در مراکز بازرسی و غیره که احساس ضرورت می‌کنید، لباس احرام را درآورده، لباس دوخته بپوشید و در این صورت، واجب است یک گوسفند کفّاره بدهید.

[۱۹۵۲] سؤال ۱۱۶: در عربستان قانونی وجود دارد که مسلمانان خود عربستان هر پنج سال یک بار مجازند به حج بروند و چنانچه قبل از گذشتن پنج سال مُحرم شوند، آنان را برمی‌گردانند. آیا راهی برای مُحرم شدن و انجام دادن اعمال حج برای آنان وجود دارد؟

پاسخ: در فرض مذکور، می‌توانند در یکی از مواقیت حج، احرام ببندند و در مواردی که ضرورت داشته باشد، لباس احرام را درآورند و لباس دیگری بپوشند؛ ولی واجب است برای پوشیدن لباس دوخته، کفّاره بدهند.

[۱۹۵۳] سؤال ۱۱۷: کسی که خمس لباس احرام خود را نداده و اعمال عمره و حج را به جا آورده، حکم عمره و حج او در حالات علم و عمد یا جهل و نسیان چیست؟

پاسخ: اگر به خودِ لباس خمس تعلّق گرفته باشد خمس آن را نداده باشد، ولی دادن خمس را به عهده و ذمّه گرفته باشد، حجّش صحیح است؛ ولی مدیون مستحقّین خمس باقی می‌ماند و اگر دادن خمس را به عهده و ذمّه نگرفته باشد، در حالت علم و عمد و جهل تقصیری، چنانچه وقت جبران باقی نمانده باشد، عمره و حج او باطل است و در صورت نسیان و جهل قصوری، صحیح است.

[۱۹۵۴] سؤال ۱۱۸: آیا واجب است هنگام داخل شدن به مکه مکرّمه، به بچه نابالغ لباس احرام پوشاند؟

پاسخ: واجب نیست؛ اما اگر ولیّ بچه نابالغ او را مُحرم کند، لازم است بچه را از محرّمات احرام باز دارد و او را وادار به انجام واجبات و مناسک عمره و حج نماید.

تلبیه (لبیک گفتن)

[۱۹۵۵] سؤال ۱۱۹: کسی که گمان می‌کرد تلبیه گفتن یک امر مستحب است که حجّاج انجام می‌دهند و در موقع احرام عمره تمتّع یا احرام حجّ تمتّع یا در هر دو احرام، تلبیه نگفت و پس از پایان اعمال متوجه وجوب تلبیه به هنگام احرام شد، حجّش صحیح است یا باطل؟

پاسخ: در مفروض سؤال که پس از تمام شدن اعمال، متوجه شده تلبیه را نگفته است، اعمال او صحیح است.

[۱۹۵۶] سؤال ۱۲۰: اگر زن تلبیه را با صدای بلند بگوید، آیا احرام او باطل می‌شود؟

پاسخ: خیر، ضرری برای احرام او ندارد.

محرّمات احرام

[۱۹۵۷] سؤال ۱۲۱: کسی می‌داند که اگر برای انجام عمره مفرده استحبابی به مکه برود، مجبور می‌شود که مرتکب بعضی از محرّمات احرام شود. آیا جایز است با این وضعیت، عمره را انجام دهد؟

پاسخ: در مفروض سؤال، اشکال ندارد.

مسائل زناشویی

[۱۹۵۸] سؤال ۱۲۲: زنی در حال احرام، مجنون می‌شود. نزدیکی زوج با زوجه مجنون که مُحرم است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: با جنون کشف می‌شود که احرام از ابتدا باطل بوده و بنا بر این زن مُحرم نیست.

[۱۹۵۹] سؤال ۱۲۳: آیا بوسیدن همسر در حال احرام، بدون شهوت و لذّت، جایز است؟

پاسخ: جایز نیست و کفّاره آن بنا بر احتیاط واجب یک گوسفند است و دادن شتر، احوط است.

استعمال بوی خوش

[۱۹۶۰] سؤال ۱۲۴: آیا برای مُحرم جایز است سیگاری را که دارای بوی خوش است، بکشد؟

پاسخ: اگر کشیدن این نوع سیگار، عرفاً استعمال بوی خوش محسوب شود، جایز نیست؛ بلکه در صورت عمد، بعید نیست کفّاره داشته باشد.

[۱۹۶۱] سؤال ۱۲۵: کسی که حسّ بویایی ندارد یا به علت سرما خوردگی بویی را احساس نمی‌کند، برای او استعمال عطر یا چیزی که بوی خوش دارد و گرفتن بینی از بوی بد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: استعمال عطر یا چیزی که بوی خوش دارد، حرام است؛ ولی گرفتن بینی از بوی بد اگر تأثیری در عدم استشمام آن بو نداشته باشد، حرام نیست.

مالیدن روغن به بدن

[۱۹۶۲] سؤال ۱۲۶: آیا در عمره و حج، می‌توان کرِم به صورت مالید؟ استعمال چیزی که زایل کننده عرق بدن است و بو ندارد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: استفاده از کرِم جایز نیست؛ چون در حکم روغن است؛ ولی زایل کننده عرق، اگر روغنی نباشد، مانعی ندارد.

زینت کردن

[۱۹۶۳] سؤال ۱۲۷: در کتاب مناسک آمده است که بر زن در حال احرام، پوشیدن زیور آلات حرام است، مگر زیور آلاتی که پیش از احرام به استفاده کردن از آنها عادت داشته است. آیا زیاد یا کم بودن زیور آلاتی که به آنها عادت داشته است، تأثیری در حکم دارد یا خیر؟

پاسخ: فرقی بین آن دو (زیاد بودن یا کم بودن) نیست.

[۱۹۶۴] سؤال ۱۲۸: عدسی‌های رنگی که در چشم کار گذاشته می‌شود (لنز)، با توجه به این که گاهی استفاده از آن به خاطر ضعف چشم است و عینک محسوب می‌شود و گاهی برای مجرد زیبایی چشم‌ها از آن استفاده می‌گردد، آیا برای مرد یا زن مُحرم جایز است و در صورت عدم جواز، کفّاره دارد یا نه؟

پاسخ: اگر به قصد جمال و زینت باشد، استفاده از آن جایز نیست؛ ولی موجب کفّاره نمی‌شود.

نگاه کردن در آیینه

[۱۹۶۵] سؤال ۱۲۹: اگر مُحرم، به موی زن نامحرم در آیینه نگاه کند، حکمش چیست؟

پاسخ: حرام است؛ ولی موجب کفّاره نمی‌شود.

جدال

[۱۹۶۶] سؤال ۱۳۰: زنی در مراسم حج، در حالت احرام با شوهرش مشاجره کرده و بین آنها جدال و داد و فریاد به وجود آمده است. آیا حجّ آنها باطل است و اعاده لازم دارد؟

پاسخ: به صرفِ مشاجره کردن، جدال گفته نمی‌شود؛ بلکه جدال عبارت است از قسم خوردن به مثل «لا واللّه» و «بلی واللّه» برای اثبات یا رد کردن مطلبی و با این که جدال از محرّمات احرام است؛ ولی موجب بطلان حج نمی‌شود؛ اما با شرایطی که در کتاب مناسک حج آمده، موجب کفّاره می گردد.

پوشیدن لباس دوخته

[۱۹۶۷] سؤال ۱۳۱: کسی که از روی فراموشی یا ندانستن مسأله یا خجالت کشیدن، در حال احرام بستن، شورت دوخته را در نیاورده و به همین صورت به مکه آمده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر در نیاوردن لباس دوخته به هنگام احرام بستن از روی علم و عمد نباشد، اشکالی ندارد و کفّاره نیز واجب نیست؛ اما به محض التفات باید لباس دوخته را درآورد و اگر از روی علم و عمد این کار را کرده باشد (مثل این که با علم به مسأله به جهت خجالت کشیدن لباس دوخته را در نیاورده باشد)، صحّت احرامش محلّ اشکال است.

[۱۹۶۸] سؤال ۱۳۲: آیا جایز است حاجیان برای حفظ خود از سرما، در عرفات و مشعر و منی بر روی خودشان ملحفه یا پتوی دوخته شده بکشند؟

پاسخ: انداختن ملحفه و پتوی دوخته بر روی خود در حال دراز کشیدن، چنانچه به صورت لباس نباشد، اشکال ندارد و موجب کفّاره هم نیست و در حال نشستن و ایستادن، بر دوش خود نیندازند، مگر این که ضرورت داشته باشد؛ ولی انجام دادن این کار در حال ضرورت هم موجب کفّاره است.

[۱۹۶۹] سؤال ۱۳۳: اگر حاجی، همیان را به قصد محکم شدن لنگ بر کمر ببندد، نه برای حفظ پول خود، آیا این کار، بخصوص هنگامی که همیان دوخته شده باشد، جایز است؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۱۹۷۰] سؤال ۱۳۴: استفاده از ماسک بهداشتی برای مردان در حج - با توجه به این که بعضی از ماسک‌ها دوخته شده است و نخی دارد که برای نگهداری ماسک بر روی صورت، باید نخ را به پشت گوش و یا پشت سر انداخت - چه حکمی دارد؟ و استفاده از آن برای زنان، با توجه به پوشیده شدن صورتشان حکمش چیست؟ و چنانچه به خاطر حفظ بهداشت و جلوگیری از امراض، استفاده از آن حرام نباشد، آیا کفّاره دارد یا خیر؟

پاسخ: استفاده از ماسک دوخته، برای مرد اشکال ندارد و موجب کفّاره نیست؛ ولی برای زن، با عدم ضرورت جایز نیست و در حال ضرورت اشکال ندارد؛ ولی در هر صورت اگر با علم و عمد صورت خود را بپوشاند، بنا بر احتیاط باید یک گوسفند کفّاره بدهد.

پوشاندن تمام روی پا

[۱۹۷۱] سؤال ۱۳۵: جوانی هر دو پایش صدمه خورده و از زیر زانو، پای مصنوعی دارد و بر روی پای مصنوعی، جوراب پارچه‌ای دوخته شده قرار دارد و نمی‌تواند جوراب دوخته شده را از پا درآورد. این جوان می‌خواهد عمره و حج به جا آورد. حکم پوشیدن جوراب مذکور که نمی‌تواند از پا در آورد، چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اشکالی ندارد.

[۱۹۷۲] سؤال ۱۳۶: آیا در حال احرام، پوشیدن جوراب برای زنان جایز است یا باید مانند مردان روی پای خود را نپوشانند؟

پاسخ: پوشیدن جوراب برای زنان جایز است؛ بلکه واجب است تمام بدن خود حتی پاها را (به جز وجه و کفّین) از مرد اجنبی بپوشانند.

پوشاندن سر

[۱۹۷۳] سؤال ۱۳۷: در موقع سر تراشیدن در حج، مقداری خمیر مخصوص تراشیدن مو را بر روی سر خود گذاشتم و سرم را تراشیدم. آیا کفّاره بر من واجب شده است؟

پاسخ: احوط این است که از پوشاندن سر با چیزی مثل خمیر مخصوص تراشیدن مو اجتناب شود و اگر عالم به حکم باشید، کفّاره آن یک گوسفند است و اگر استعمال بوی خوش بر آن صدق کند، با علم به حکم، کفّاره آن نیز یک گوسفند است و با عدم علم، کفّاره آن سیر کردن یک مسکین و استغفار است.

[۱۹۷۴] سؤال ۱۳۸: اگر به جهت ضرورتی پوشاندن سر در حالت احرام جایز شود، آیا لازم است پارچه‌ای که با آن سر را می‌پوشانند، مانند لباس احرام، دوخته نباشد؟

پاسخ: در فرض مذکور، با امکان استفاده از پارچه دوخته نشده، واجب است از آن استفاده شود و در صورت عدم امکان، استفاده از پارچه دوخته شده اشکال ندارد.

[۱۹۷۵] سؤال ۱۳۹: اگر مرد مُحرم به غیر مُحرم بگوید که وقتی به خواب رفتم، پتو را بر روی سرم بینداز، حکمش چیست؟ و اگر او به این درخواست عمل کند، کفّاره واجب می‌شود یا خیر؟

پاسخ: حرام است و بنا بر احتیاط کفّاره واجب می‌شود و کفّاره آن بر عهده مُحرم است.

[۱۹۷۶] سؤال ۱۴۰: آیا برای کسی که خودش مُحرم نیست، جایز است چیزی را روی سر شخص مُحرم بیندازد؟ و چنانچه مُحرم باشد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: حرام نیست، مگر این که موجب اذیّت وی شود.

پوشاندن صورت

[۱۹۷۷] سؤال ۱۴۱: صورت که پوشاندن آن در حال احرام بر زن حرام است، از نظر شرعی، مقدار و حدّ آن چیست؟

پاسخ: حدّ صورت، آن چیزی است که عرفاً صورت بر آن صدق می‌کند.

[۱۹۷۸] سؤال ۱۴۲: شخصی به خانمی گفته که صورت زن در حال احرام باید باز باشد و از باب مقدّمه علمیه باید مقداری از مو هم معلوم باشد تا یقین حاصل شود که تمام صورت باز بوده است. این خانم، اعمال حج و حتی طواف و نماز آن را با همین وضع انجام داده است. حجّ او صحیح است یا خیر؟

پاسخ: چنانچه در حال انجام طواف‌ها و نمازهای آن، جاهل به وظیفه بوده یا اعتقاد داشته وظیفه‌اش همین است، حجّ او محکوم به صحّت است.

سایه بر سر قرار دادن

[۱۹۷۹] سؤال ۱۴۳: اگر مُحرم در ماشین سقف دار، سر خود را بیرون از ماشین نگه دارد، آیا باز هم کفّاره دارد یا خیر؟

پاسخ: صرف بیرون بودن سر از ماشین، کافی نیست و در مواردی که موجب کفّاره می‌شود، باید کفّاره پرداخت کند.

[۱۹۸۰] سؤال ۱۴۴: آیا مُحرم می‌تواند در شب، از ماشین سقف دار، بدون قصد تحفّظ از باد و باران استفاده کند؟ و در صورت جواز، اگر باد و باران گرفت، تکلیفش چیست؟

پاسخ: می‌تواند استفاده کند و اگر باد بوزد، اشکالی ندارد؛ ولی اگر باران ببارد و امکان رفع سقف و یا نگه داشتن ماشین نباشد، باید گوسفندی به عنوان کفّاره قربانی نماید.

[۱۹۸۱] سؤال ۱۴۵: آیا برای مُحرم جایز است که با ماشین سقف دار به مسجد الحرام برود؟

پاسخ: هنگام آفتابی بودن هوا و هنگام باران، احتیاط واجب در ترك آن است.

[۱۹۸۲] سؤال ۱۴۶: ما کارگرانی هستیم که در محلّی مشغول به کار هستیم. سعودی‌ها تعدادی از ما را به عمره بردند و بعد از مُحرم شدن در میقات، ما را سوار بر اتوبوس‌ها کردند و به مکه بردند. هیچ یك از ما نمی‌دانست که تظلیل در حالت احرام، حرام است و کسی هم به ما تذکّر نداد و بر فرض تذکّر هم ترك تظلیل ممکن نبود؛ چون سفر باید با شرایط آنها انجام می‌شد. آیا در این صورت کفّاره دادن یك گوسفند بر عهده ما آمده است یا خیر؟ در صورتی که عمره ما باطل شده باشد، آیا کفّاره ساقط است؟

پاسخ: اگر تظلیل از روی علم و عمد نباشد، چیزی بر عهده شما نیست و چنانچه از روی علم و عمد باشد، موجب کفّاره می‌گردد، هر چند عمره به جهتی باطل شود.

حمل سلاح

[۱۹۸۳] سؤال ۱۴۷: می‌دانیم که حمل سلاح در حال احرام جایز نیست. آیا به همراه داشتن چاقویی که حاجی به آن احتیاج پیدا می‌کند، از این مورد محسوب می‌شود یا بی‌اشکال است؟

پاسخ: این گونه ابزار، سلاح شمرده نمی‌شود و همراه داشتن آن در حال احرام اشکال ندارد.

کشتن حیوانات

[۱۹۸۴] سؤال ۱۴۸: اگر مُحرم پشه‌ای را بکشد، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر موذی باشد، کشتن آن اشکال ندارد.

مسائل دیگر احرام

[۱۹۸۵] سؤال ۱۴۹: خانمی برای عمره مفرده مُحرم شده است و قبل از انجام اعمال عمره، حیض می‌شود و به جهت این که قبل از پاك شدن از حیض کاروان آنها بر می‌گردد، خودش نمی‌تواند اعمال را انجام دهد و از طرفی نتوانسته نایب بگیرد و همین طور به وطن خود بازگشته است. حکم شرعی او چیست؟

پاسخ: در فرض مذکور، زن بر احرام خود باقی است و واجب است به مکه برگردد و اعمال عمره مفرده را انجام دهد و اگر نمی‌تواند، باید نایب بگیرد تا اعمال عمره را به نیابت از او انجام دهد؛ ولی تقصیر را باید خود او انجام دهد.

[۱۹۸۶] سؤال ۱۵۰: بعضی از حجّاج، بعد از انجام عمره مفرده یا بعد از اتمام مناسك حج از مکه خارج می‌شوند. آیا وقتی که بخواهند وارد مکه شوند، واجب است احرام ببندند؟ و اگر حکم مسأله را ندانند، کفّاره برعهده آنها می‌آید یا خیر؟

پاسخ: اگر در همان ماهی که عمره را انجام داده‌اند به مکه بازگردند، مُحرم شدن لازم نیست؛ ولی اگر در ماه بعد برگردند، لازم است که در میقات مُحرم شوند و اگر احرام نبندند، چه در صورت علم به مسأله که معصیت کرده‌اند و چه در صورت جهل به

مسأله، کفّاره برعهده آنها نمی‌آید.

[۱۹۸۷] سؤال ۱۵۱: فردی از روی غفلت یا فراموشی، بدون احرام وارد مکه می‌شود و سپس میل پیدا می‌کند که در مکه باقی بماند. آیا جایز است به همین صورت در مکه بماند یا باید خارج شود؟ اگر واجب است که خارج شود، آیا می‌تواند پس از خروج از مکه به وطنش باز گردد یا حتماً باید در میقات مُحرم شود و عمره به جا آورد؟

پاسخ: احتیاط واجب این است که از مکه خارج شود؛ ولی چنانچه قصد بازگشت به مکه را ندارد، واجب نیست برای انجام عمره در یکی از مواقیت مُحرم شود.

[۱۹۸۸] سؤال ۱۵۲: کسی که عمداً و بارها بدون احرام وارد مکه شده، آیا فعلاً وظیفه‌ای شرعی بر عهده‌اش هست یا خیر؟ و آیا امور زناشویی بر او حلال است یا حرام؟

پاسخ: گرچه شخص مذکور، مرتکب معصیت شده است و باید از آن توبه کند، ولی وظیفه‌ای برعهده او نیست و هیچ یک از محرّمات احرام و از آن جمله امور زناشویی بر او حرام نیست.

[۱۹۸۹] سؤال ۱۵۳: آیا می‌توان بچه ممیّز را بدون احرام، وارد مکه نمود؟

پاسخ: جایز است.

کفّارات

[۱۹۹۰] سؤال ۱۵۴: گوسفندی را که به عنوان کفّاره می‌دهند، آیا می‌توان تنها به یک فقیر داد؟ و آیا فروش آن برای فقیر جایز است یا نه؟

پاسخ: جایز است بعد از ذبح، تمام گوسفند را به یک فقیر بدهند و فروش آن نیز برای فقیر جایز است.

[۱۹۹۱] سؤال ۱۵۵: در جایی که کفّاره، ذبیحه‌ای است که باید به فقرا داده شود، اگر دهنده کفّاره بداند که فقیر پس از گرفتن ذبیحه پاهای آن را دور می‌اندازد، آیا جایز است که پاهای ذبیحه را به فقیر ندهد؟ و در صورت ندادن، ضامن است یا خیر؟

پاسخ: لازم است کفّاره را به طور کامل به فقیر بدهد و اگر چیزی از آن را کم کند، باید عوض آن را به فقیر بدهد.

طواف

شرایط و واجبات طواف

پاک بودن از حدث اکبر و اصغر

[۱۹۹۲] سؤال ۱۵۶: شخصی انزال را سبب وجوب غسل می‌دانسته نه دخول را، نماز و روزه رمضان و حجّ او چگونه است؟

پاسخ: نمازهای واجب را که می‌داند در حال جنابت خوانده است، باید قضا کند. در مورد روزه رمضان، اگر جاهل مقصّر باشد، بنا بر اقوی و اگر جاهل قاصر باشد، بنا بر احتیاط، قضای روزه‌هایی که می‌داند با حال جنابت طلوع فجر را در آنها درک کرده بر او واجب است؛ ولی کفّاره ندارد، مگر این که جاهل مقصّر باشد و در هنگام عمل نیز ملتفت باشد؛ یعنی احتمال ابطال روزه را بدهد که در این صورت باید کفّاره نیز بدهد. برای طواف و نماز آن، اگر می‌داند که آنها را در حال جنابت به جا آورده و زمان تدارک آن گذشته است، حجّ او باطل است.

[۱۹۹۳] سؤال ۱۵۷: سه سال قبل به حج رفتم و نمی‌دانستم که زن هم مانند مرد محتلم می‌شود و این حالت در عرفات برای من پیش آمد و من جاهل به حکم بودم و از این که در حال احرام، این مسأله برایم پیش آمد، متأثّر شدم و سعی کردم که غسل کنم؛ ولی در عرفات نتوانستم غسل نمایم و در مقابل خیمه تیمّم کردم و پس از چند روز مسئول کاروان ما را برای طواف آورد. اکنون

نمی‌دانم که وظیفه‌ام را انجام داده‌ام یا خیر؟

پاسخ: در مفروض سؤال، چنانچه در صورت علم به این که غسل بر شما واجب بوده نیز نمی‌توانسته‌اید غسل کنید تا بتوانید طواف و نماز آن را پس از غسل به جا آورید، حجّ شما صحیح است، وگرنه حجّتان خالی از اشکال نیست.

[۱۹۹۴] سؤال ۱۵۸: اگر خانمی در حین طواف شک کند که حیض شده است یا نه، چه باید بکند؟

پاسخ: با شک در عروض حیض، می‌تواند بنا را بر پاک بودن بگذارد.

[۱۹۹۵] سؤال ۱۵۹: زنی به تصوّر این که مستحاضه است، در میقات مُحرم شده و با انجام وظایف مستحاضه، اعمال عمره تمتّع را به جا آورده و پس از اعمال متوجه شده که حائض بوده است. وظیفه او نسبت به اعمال عمره و حج چیست؟

پاسخ: اگر پس از اعمال عمره تمتّع بفهمد که طواف و نماز آن را در حال حیض انجام داده، باید طواف و نماز آن و بنا بر احتیاط سعی و تقصیر را اعاده کند؛ ولی اگر تا هنگامی که وقت برای احرام حج تنگ می‌شود، طهارت برای او حاصل نمی‌شود، نیّت خود را به حجّ اِفراد باز گرداند و با همان احرام، حجّ اِفراد به جا آورد و پس از حج، عمره مفرده انجام دهد و اگر قبل از حج، طهارت حاصل شود، ولی وقتی متوجه مسأله شود که دیگر وقتی برای اعاده طواف و نماز آن ندارد، باید احتیاطاً به نیّت اعم از تمتّع و اِفراد برای حج مُحرم شود و پس از اعمال حج، علاوه بر اعاده طواف عمره تمتّع و نماز آن، یک عمره مفرده نیز به جا آورد.

۱۹۹۶] [سؤال ۱۶۰: زنی دارای عادت وقتیه است و با خوردن قرص از عادت شدن جلوگیری کرده؛ ولی در ایّام عادت خود در هر روز لحظاتی را خون می‌بیند. آیا او می‌تواند طواف و نماز آن را در این حال انجام دهد؟

پاسخ: در فرض مذکور، مستحاضه است و با انجام وظائف مستحاضه، طواف و نماز او صحیح است.

۱۹۹۷] [سؤال ۱۶۱: آیا بر مستحاضه کثیره واجب است که یک غسل برای طواف و یک غسل برای نماز طواف کند یا یک غسل برای هر دو کافی است؟ و آیا می‌تواند نماز فریضه را بعد از اتمام نماز طواف، با همان غسل بخواند؟

پاسخ: برای هر یک از طواف و نماز طواف، غسل جداگانه لازم است، مگر آن که از وقت شروع غسل برای طواف تا آخر نماز طواف، خون، در داخل نیز قطع شده باشد که در این صورت یک غسل برای هر دو کافی است و می‌تواند نمازهای بعدی را هم با این غسل بخواند، به شرط این که تا پایان نماز، این حالت ادامه داشته باشد.

۱۹۹۸] [سؤال ۱۶۲: شخص مسلوس و یا مبطونی، اگر خودش طواف کند، مقدار زیادی بول یا غائط از او خارج می‌شود و اگر با چرخ ویلچر و یا تخت روان طواف داده شود، مقدار کمی بول یا غائط خارج می‌شود و یا هیچ خارج نمی‌شود. آیا چنین شخصی برای طواف، باید خودش طواف کند یا باید طواف داده شود و یا این که وظیفه‌اش گرفتن نایب است؟

پاسخ: در صورتی که با استفاده از چرخ ویلچر و یا تخت روان بتواند طواف را با حفظ وضو انجام دهد، باید این چنین طواف کند و در صورتی که استفاده از ابزار مذکور، موجب کمتر شدن خروج بول و غائط شود، احوط این است که با استفاده از آنها طواف کند و احتیاط این است که نایب هم بگیرد.

[۱۹۹۹] سؤال ۱۶۳: کسی بنا دارد تا آخر ذی الحجّه در مکه بماند و پس از اتمام اعمال حج متوجه می‌شود که وضویش به هنگام طواف حج باطل بوده است. در این صورت چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض مذکور، واجب است طواف حج و نماز آن را اعاده کند و نیز به احتیاط واجب، سعی و طواف نساء را نیز اعاده کند و حجّ او صحیح است.

پاک بودن بدن و لباس از نجاست

[۲۰۰۰] سؤال ۱۶۴: شخصی در حال طواف، بچه‌ای را در بغل دارد که نجس شده است، آیا ضرری به طواف او می‌رسد؟

پاسخ: مادامی که نجاست از بچه به بدن یا لباس طواف کننده سرایت نکرده است، اشکالی ندارد.

ستر

[۲۰۰۱] سؤال ۱۶۵: آیا طواف کردن با لنگ تنها و بدون داشتن ردا صحیح است؟
پاسخ: طواف در حالت مذکور صحیح است، گرچه خلاف احتیاط است.

بیرون بودن از کعبه و اجزای آن

[۲۰۰۲] سؤال ۱۶۶: اگر طواف کننـده به هنگام طواف، دست خود را بر روی دیوار خانه کعبه بگـذارد و مقداری از طواف را با این حالت انجام دهد، طوافش صحیح است یا خیر؟
پاسخ: اگر در حال توقّف، دست بر روی دیوار کعبه بگذارد، اشـکال ندارد و اگر در حال راه رفتن دست بر آن گذارد، در صورتی که در قسمت‌هایی که شاذروان است، این کار را کند، بنا بر احتیاط واجب باید آن مقدار را اعاده نماید.
[۲۰۰۳] سؤال ۱۶۷: شخصی بعد از اتمام اعمال عمره مفرده و به جا آوردن طواف نساء، می‌فهمد که در محلّ طواف و در شاذروان، نبایـد دست به دیوار خانه کعبه بگـذارد و یقین دارد که در یکی از دو طواف عمره یا نساء، این کار را کرده است. اکنون وظیفه‌اش چیست؟
پاسخ: در فرض سؤال، یک طواف به نیّت «ما فی الذمّه» به جا آورد و وظیفه دیگری ندارد.

گردیدن به دور حجر اسماعیل

[۲۰۰۴] سؤال ۱۶۸: آیا تماس با دیواره حجر اسماعیل، در حال طواف جایز است؟
پاسـخ: تمـاس بـدن با دیوار حجر اشـکال نـدارد؛ ولی گذاشـتن دست بر بالای دیوار حجر، به احتیاط وجوبی بایـد ترک شود و اگر دست گذاشت، باید احتیاطاً همان مقدار را اعاده کند.

هفت دور طواف کردن

[۲۰۰۵] سؤال ۱۶۹: اگر حاجی بعد از تمام شدن طواف، یک یا دو دور دیگر به احتمال کمبود دورهای طواف و جبران نمودن آنها به دور خانه خدا بگردد، آیا اشکالی دارد یا خیر؟
پاسخ: چنانچه اطمینان دارد طواف را به طور کامل انجام داده، انجام شوطهای بعدی مضر به صحّت طواف نیست؛ ولی چنانچه شک دارد طواف را به طور کامل انجام داده و دورهای بعدی را به قصد تکمیل مقدار مشکوک به جا آورده، طوافش باطل است.
[۲۰۰۶] سؤال ۱۷۰: دختری شش یا هفت ساله، در دور ششم طواف یا سعی، از ادامه آن خودداری می‌کند. حکم آن چیست؟
پاسخ: ولیّ او تکلیفی ندارد و برای خروج از احرام، احتیاطاً تقصیر کند.
[۲۰۰۷] سؤال ۱۷۱: زن و شوهری با هم شروع به طواف حج یا طواف نساء می‌کنند. یکی از آنها یقین دارد که هفت دور تمام شده و طواف را تمام می‌کند و دیگری یقین دارد که شش دور تمام شده و یک دور دیگر اضافه می‌کند و طواف را تمام می‌نماید. آنها نسبت به طواف و نسبت به یکدیگر چه وظیفه‌ای دارند؟
پاسخ: طواف هر دو آنها که بر حسب اعتقاد خود، صحیح انجام شده، مجزی است و وظیفه دیگری ندارند.

مستحبّات طواف

[۲۰۰۸] سؤال ۱۷۲: آیا خواندن دعاهایی که به هنگام طواف خوانده می‌شود، واجب است یا مستحب؟

پاسخ: مستحب است.

[۲۰۰۹] سؤال ۱۷۳: آیا «هروله» در طواف هم مانند سعی مستحب است؟

پاسخ: هروله در طواف استحباب ندارد، بلکه افضل این است که در حال طواف، به طور متعارف قدم بردارد.

حدّ مطاف

[۲۰۱۰] سؤال ۱۷۴: اخیرا دولت سعودی از طواف افراد ناتوان با تخت روان و یا ویلچر در صحن مسجد الحرام ممانعت به عمل می‌آورد و آنها را برای طواف به طبقه دوم هدایت می‌کند. وظیفه این افراد برای طواف و نماز طواف چیست؟

پاسخ: وظیفه این گونه افراد این است که نایب بگیرند تا طواف را در مطاف، به نیابت از آنها انجام دهد و پس از انجام دادن طواف توسط نایب، باید خود آنها نماز طواف را در پشت مقام ابراهیم بخوانند و انجام طواف در طبقه بالا توسط خود آنها واجب نیست، گرچه موافق احتیاط مستحب است.

شک در طواف

[۲۰۱۱] سؤال ۱۷۵: اگر حاجی پس از انجام طواف و قبل از نماز طواف، در طواف شک کند، چه وظیفه‌ای دارد؟

پاسخ: اگر پس از انجام دادن و انصراف از طواف، شک کند که صحیح انجام داده یا نه، محکوم به صحّت است.

انجام دادن کارهای حرام در حال طواف

[۲۰۱۲] سؤال ۱۷۶: حکم حمل کردن چیز غصبی در حال احرام و در حال طواف عمره یا طواف حج و یا طواف نساء چیست؟ در حال نماز طواف چه طور؟

پاسخ: حمل شیء غصبی در حال احرام، مخلّ به احرام نیست؛ ولی در حال طواف و نماز طواف، در صورتی که با حرکت طواف کننده و یا نمازگزار، آن شیء حرکت می‌کند، به احتیاط واجب باید حمل آن ترک شود.

[۲۰۱۳] سؤال ۱۷۷: آیا فعل حرام در بین طواف (مثل دروغ و غیبت و نگاه حرام)، موجب باطل شدن طواف است؟

پاسخ: گناه کردن در بین طواف، گرچه حرام است؛ ولی موجب بطلان طواف نمی‌شود.

[۲۰۱۴] سؤال ۱۷۸: آیا ریا کردن در ادعیه طواف، مبطل طواف است؟

پاسخ: ریا کردن در ادعیه طواف، حرام است؛ ولی طواف را باطل نمی‌کند.

مسائل دیگر طواف

[۲۰۱۵] سؤال ۱۷۹: جوانی هر دو پایش صدمه خورده و از زیر زانو، پای مصنوعی دارد. آیا طواف و سعی او با تخت روان و صندلی چرخدار مجزی است؟ و آیا این گونه طواف و سعی کردن افضل است یا نایب گرفتن؟

پاسخ: اگر می‌تواند به گونه مذکور، طواف و سعی کند، مقدّم بر نایب گرفتن است و اگر نمی‌تواند، واجب است نایب بگیرد.

[۲۰۱۶] سؤال ۱۸۰: اگر طواف حج یا طواف نساء به جهتی باطل باشد، قضای آن باید در ماه ذی الحجّه باشد یا در هر وقت دیگری کفایت می‌کند؟

پاسخ: طواف نساء را هر وقتی می‌توان به جا آورد، ولی طواف حج را باید در ماه ذی الحجّه انجام دهد و اگر عمداً آن را تا پایان

ذی الحجّه به جا نیاورد، حجّ او باطل است؛ امّا چنانچه پس از گذشتن ماه ذی الحجّه متوجه شود که طواف حجّ او باطل بوده، اگر به جهت جهل به مسأله طوافش باطل شده است، حجّش اشکال دارد، ولی چنانچه به جهت فراموشی و یا از روی سهو، طوافش باطل شده بوده، باید خودش آن را قضا نماید و در این صورت به جا آوردن طواف حج پس از ماه ذی الحجّه اشکال ندارد و چنانچه خودش نتواند به مکه بازگشته و آن را قضا کند، باید کسی را وکیل کند که از طرف او قضای آن را به جا آورد.

[۲۰۱۷] سؤال ۱۸۱: عمره مفرده‌ای به نیابت از حضرت ولی عصر (عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف) انجام دادم و بعد از بازگشت به وطنم متوجه شدم که طوافم صحیح نبوده است. به همین خاطر کسی را نایب گرفتم تا طواف و نماز آن را به نیابت از من به جا آورد. آیا این کار صحیح است؟

پاسخ: اشکال ندارد.

[۲۰۱۸] سؤال ۱۸۲: آیا می‌توان پس از انجام دادن طواف و نماز آن و قبل از سعی بین صفا و مروه، از طرف شخص دیگری طواف انجام داد؟

پاسخ: به احتیاط واجب ترک شود؛ ولی چنانچه انجام داد، ضرری به عمره یا حجّ او نمی‌زند.

[۲۰۱۹] سؤال ۱۸۳: طواف کننده‌ای در شوط هفتم از طواف، رکن یمانی را می‌بوسد، آیا این کار ضرری به طواف می‌رساند؟

پاسخ: بوسیدن رکن یمانی ضرری به طواف نمی‌رساند؛ ولی واجب است طواف را با شرایط آن از محلّی که برای بوسیدن قطع کرده است، ادامه بدهد.

[۲۰۲۰] سؤال ۱۸۴: به هنگام طواف، به سبب ازدحام شدید جمعیت، مقام ابراهیم‌علیه السلام در مقابل من قرار گرفت و مقداری به طرف راست رفتم تا از مقام دور شدم و بعد بقیه طواف را تکمیل کردم، آیا طوافم صحیح است؟

پاسخ: طواف شما صحیح است.

[۲۰۲۱] سؤال ۱۸۵: اگر حاجی بعد از یک روز یا بیشتر بفهمد که سعی او باطل بوده است و جاهل به حکم بوده، آیا واجب است که طواف را هم اعاده کند یا خیر؟

پاسخ: اعاده طواف واجب نیست.

[۲۰۲۲] سؤال ۱۸۶: در حال طواف، خواندن نماز مستحب، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر به گونه‌ای نباشد که صورت طواف به هم بخورد، اشکال ندارد.

طواف نساء

[۲۰۲۳] سؤال ۱۸۷: اگر حاجی اعمال حج، مثلاً طواف نساء را به مانند دیگر اعمال حج که حاجیان با راهنمایی روحانی کاروان انجام می‌دهند به جا آورد، ولی نیّت طواف نساء نکند، آیا طوافش صحیح است؟

پاسخ: اگر عمل را به قصد آنچه وظیفه فعلی اوست، انجام دهد، مجزی است و نیّت تفصیلی، شرط نیست.

[۲۰۲۴] سؤال ۱۸۸: اگر کسی با علم و عمد، طواف نساء را ترک کند و با زنش نزدیکی نماید و بچه دار شود، آیا عملش زنا محسوب می‌شود و این بچه زنازاده است؟

پاسخ: گرچه عمل حرامی مرتکب شده است؛ ولی این عمل، زنا محسوب نمی‌شود و بچه هم زنا زاده نیست.

[۲۰۲۵] سؤال ۱۸۹: کسی به حج رفته و طواف نساء انجام نداده و پس از بازگشت از حج ازدواج کرده است. آیا ازدواجش باطل است یا فقط حقّ استمتاع از همسر خود را ندارد؟

پاسخ: در فرض مذکور، عقد ازدواج او صحیح است؛ ولی استمتاع از همسر برای او تا زمانی که طواف نساء را خودش و در

صورت تعذّر، نایبش انجام نداده، جایز نیست.

[۲۰۲۶] سؤال ۱۹۰: آیا به کسی که نماز طوافش صحیح نیست، بعد از انجام دادن طواف نساء می‌توان زن داد یا زنی را برایش عقد کرد؟

پاسخ: اگر مُحرم، به وظیفه فعلی خودش عمل کرده باشد، کافی است و ازدواج با او و عقد کردن برای او اشکال ندارد.

[۲۰۲۷] سؤال ۱۹۱: فردی مناسک حج را انجام می‌دهد و تنها طواف نساء باقی می‌ماند. آیا جایز است قبل از طواف نساء، به نیابت از شخص دیگری عمره مفرده به جا آورد؟

پاسخ: جایز است.

[۲۰۲۸] سؤال ۱۹۲: شروع کردن عمره مفرده دوم، قبل از انجام دادن طواف نساء در عمره مفرده اول و سپس انجام دادن دو طواف نساء، صحیح است یا خیر؟

پاسخ: اشکالی ندارد.

نماز طواف

شرایط و واجبات نماز طواف

مکان نماز طواف

۲۰۲۹] [سؤال ۱۹۳: آیا لازم است نماز طواف در پشت مقام ابراهیم‌علیه السلام و در نزدیکی مقام باشد؟ اگر کسی با اختیار خود، حدود سی یا چهل متر از مقام فاصله بگیرد و نماز بخواند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: نماز طواف واجب را در جایی که عرفاً پشت مقام، صدق کند، باید انجام داد و بهتر است نزدیک‌تر به مقام باشد؛ ولی نماز طواف مستحبّی را در هر جای مسجد الحرام می‌توان خواند.

۲۰۳۰] [سؤال ۱۹۴: در هنگام ازدحام و یا تشکیل صفوف نماز صبح، مأمورین مسجدالحرام از خواندن نماز طواف در پشت مقام، به ویژه برای خانم‌ها ممانعت می‌کنند. در چنین شرایطی، نماز خواندن در محدوده مقابل رکن حجر تا مقابل رکن عراقی کافی است یا خیر؟

پاسخ: اگر طواف واجب باشد، نماز طواف باید پشت مقام ابراهیم‌علیه السلام خوانده شود، ولو این که از مقام فاصله داشته باشد؛ ولی بهتر است تا جایی که ممکن است نماز را نزدیک‌تر به مقام بخواند و نماز طواف مستحبّی، در هر جای مسجد الحرام که خوانده شود، مجزی است.

قرائت در نماز طواف

۲۰۳۱] [سؤال ۱۹۵: قرائت شخصی صحیح نبوده و به همان صورت نماز طواف را خوانده و کسی را هم که نمی‌دانسته قرائتش صحیح است یا نه، نایب گرفته و برایش نماز خوانده است. اکنون که به وطنش بازگشته، آیا وظیفه‌ای برعهده‌اش باقی مانده یا خیر؟

پاسخ: چنانچه با سعی کردن در تصحیح قرائت خود، متمکّن از تصحیح کامل آن نشود، نماز او صحیح است و استنابه لازم نیست، گرچه موافق با احتیاط است.

[۲۰۳۲] سؤال ۱۹۶: آیا می‌توانیم برای این که خیالمان راحت باشد، نماز طواف را به روحانی کاروان که اطمینان به قرائت صحیح او داریم، اقتدا نماییم؟

پاسخ: صحّت جماعت در نماز طواف، محلّ اشکال است.

موالات بین طواف و نماز طواف

[۲۰۳۳] سؤال ۱۹۷: وقتی هفت دور طواف را تمام کردم، شروع به پیدا کردن جایی که نزدیک‌تر به مقام ابراهیم‌علیه السلام باشد، کردم تا نماز طواف را در آن جا بخوانم و این جستجو حدود پانزده دقیقه طول کشید و سپس نماز طواف را خواندم، حکم این نماز چیست؟

پاسخ: صحیح است.

[۲۰۳۴] سؤال ۱۹۸: اگر نایب، نماز طوافِ منوبٌ عنه را با فاصله از طواف انجام دهد، حکم آن چیست؟

پاسخ: چنانچه منوبٌ عنه، نماز طواف را خوانده و نماز نایب که با فاصله از طواف انجام شده، به صورت احتیاط بوده، اشکال ندارد؛ ولی چنانچه نایب، در اصلِ طواف و نماز آن نیابت داشته، در صورتی که عمداً فاصله انداخته و به موالات اخلال وارد شده است، احتیاطاً طواف و نمازش را اعاده کند.

شک در نماز طواف

[۲۰۳۵] سؤال ۱۹۹: اگر کسی در اثنای سعی یا بعد از آن شک کند که نماز طواف خوانده یا نه، چه حکمی دارد؟

پاسخ: به شکّ خود اعتنا نکند و اعاده نماز طواف لازم نیست.

نماز طواف نایب

[۲۰۳۶] سؤال ۲۰۰: کسی که به نیابت از جماعتی عمره مفرده انجام می‌دهد، آیا در این حال، یک نماز طواف کفایت می‌کند؟

پاسخ: یک نماز به نیابت از آن جماعت کفایت می‌کند.

[۲۰۳۷] سؤال ۲۰۱: آیا کسی که برای نماز طواف نایب شده است، جایز است خواندن نماز را تا وقتی که منوبٌ عنه، سعی بین صفا و مروه را تمام می‌کند، به تأخیر اندازد؟

پاسخ: جایز نیست و باید مراعات ترتیب بین نماز طواف و سعی بین صفا و مروه بشود.

مسائل دیگر نماز طواف

[۲۰۳۸] سؤال ۲۰۲: آیا نماز طواف، واجب نفسی است، یا واجب غیری که صحّت طواف به صورت شرط متأخّر، متوقّف بر آن است؟

پاسخ: گر چه نماز طواف، واجب نفسی است؛ ولی چنانچه بین نماز و طواف، فاصله انداخته شود، به طوری که موالات عرفی از بین برود، احتیاطاً طواف و نماز آن اعاده شود.

[۲۰۳۹] سؤال ۲۰۳: مردی پس از طواف، در پشت مقام ابراهیم‌علیه السلام نماز می‌خواند و ازدحام جمعیت زیاد است و موقع نماز طواف، زنی در کنار یا در جلو او مشغول نماز خواندن است. آیا در این صورت، اشکالی به نماز طواف و حجّ او وارد می‌شود؟

پاسخ: اشکالی ندارد.

[۲۰۴۰] سؤال ۲۰۴: کسی که بعد از انجام دادن اعمال عمره و تقصیر کردن و خارج شدن از احرام، به یادش می‌آید که نماز طواف را نخوانده است، آیا نماز را باید با لباس احرام بخواند یا لباس معمولی و آیا وظیفه دیگری به جز خواندن نماز طواف دارد؟

پاسخ: به جا آوردن نماز طواف کافی است و اعاده سایر اعمال لازم نیست، هر چند احتیاط مستحب است که آنها را اعاده کند و پوشیدن لباس احرام در حال نماز نیز لازم نیست، هر چند مطابق با احتیاط مستحب است.

[۲۰۴۱] سؤال ۲۰۵: آیا درست کردن حلقه‌ای از افراد که مزاحم طواف کنندگان است و خواندن نماز در آن حلقه صحیح است؟ و اگر دیدیم که حلقه‌ای تشکیل شده، آیا در صورت امکان، خواندن نماز در آن حلقه بر ما واجب است؟

پاسخ: مزاحمت برای طواف کنندگان جایز نیست؛ ولی اگر در آن حلقه نماز خوانده، نمازش باطل نیست.

[۲۰۴۲] سؤال ۲۰۶: فردی شروع به نماز طواف می‌کند، لکن ازدحام جمعیت مانع از استقرار و آرامش بدن او می‌شود و نماز را به هم زده، دوباره شروع به نماز می‌کند و با سختی و به قدر امکان دو رکعت نماز می‌خواند و بعد از تمام شدن نماز، برای بار سوم نماز می‌خواند. آیا خواندن بیش از یک بار نماز، ضرری به حج می‌زند یا خیر؟

پاسخ: در فرض سؤال، تکرار نماز، ضرری برای حج ندارد.

[۲۰۴۳] سؤال ۲۰۷: کسی که به علت ازدحام جمعیت نمی‌تواند نماز طواف را نزدیک به مقام ابراهیم‌علیه السلام بخواند و آن را در پشت مقام و در فاصله دورتر می‌خواند، اگر قبل از انجام دادن سعی بین صفا و مروه بتواند نزدیک به مقام نماز بخواند، آیا تکرار نماز لازم می‌شود؟

پاسخ: تکرار نماز طواف لازم نیست.

[۲۰۴۴] سؤال ۲۰۸: خواندن نماز طواف در طواف مستحبّی، مستحب است یا واجب؟ و اگر کسی نماز طواف را در طواف مستحبّی نخواند، آیا به مستحب عمل کرده و ثوابی می‌برد یا مانند این است که در نماز دو رکعتی مستحبّی، بعد از خواندن یک رکعت، نماز را رها کند؟

پاسخ: بعید نیست ترک نماز طواف مستحب، از روی عمد جایز باشد؛ ولی ترتّب ثواب بر طواف مستحبِّ بدون نماز، معلوم نیست.

[۲۰۴۵] سؤال ۲۰۹: آیا نماز طواف مستحب را می‌توان در حال حرکت خواند؟

پاسخ: جایز است.

سعی

[۲۰۴۶] سؤال ۲۱۰: اگر مُحرم در حال سعی، در ارابه به خواب برود، حکمش چیست؟

پاسخ: از همان جا که به خواب رفته بوده، قصد سعی کند و آن را اعاده نماید و اگر معیّناً جای خواب را نمی‌داند، لازم است احتیاط کند و به هر مقداری که احتمال می‌دهد در خواب بوده، برگردد و نیّت کند از همان جا که به خواب رفته است، محسوب شود.

[۲۰۴۷] سؤال ۲۱۱: کسی بعد از شوط چهارم در سعی، به جهت رفع حاجت برادر مؤمن خود، سعی را ترک کرده و موالات در سعی از بین رفته است و بعد برگشته و بقیه سعی را انجام داده است. آیا در سعی نیز تفصیلاتی که در ترک کردن طواف گفته شده، وجود دارد؟ در رمی چه طور؟

پاسخ: تفصیلی که نسبت به موالات در طواف گفته شده، در سعی و رمی وجود ندارد؛ ولی در سعی، هنگامی که آن را در شوط اول ترک کند و موالات عرفی از بین برود، احتیاطاً باید سعی را دوباره از اول انجام دهد.

[۲۰۴۸] سؤال ۲۱۲: حاجی در سعی بین صفا و مروه، اشتباهاً معتقد به وجوب هروله در بین دو مناره است و بعد از فراغ از سعی، می‌فهمد که در یکی از شوطها از روی غفلت هروله را انجام نداده و در این حال برای جبران آن، یک شوط از صفا به همراه هروله انجام می‌دهد و دوباره در صفا تمام می‌کند. با توجه به این که به اعتقاد او این دو شوط زاید، صحیح است، آیا سعی او صحیح انجام شده است یا خیر؟

پاسخ: اگر بعد از فراغ از سعی بوده، اشکالی ندارد و سعی او صحیح است.

[۲۰۴۹] سؤال ۲۱۳: کسی می‌دانسته سعی را باید از صفا شروع کند؛ ولی اشتباهاً خیال کرده که مروه همان صفا است و در نتیجه سعی خود را از مروه شروع کرده و قبل از اتمام هفت دور سعی، متوجه شده و برای تصحیح اشتباه خود، یک دور دیگر هم به سعی اضافه نموده تا در نتیجه، سعی در مروه تمام شود. آیا سعی او صحیح است؟

پاسخ: در فرض مذکور، سعی او صحیح است.

[۲۰۵۰] سؤال ۲۱۴: اگر مادر از فرزندش تقاضا کند که سعی بین صفا و مروه را از طرف او اعاده کند، آیا اعاده سعی توسّط فرزند، به نیابت از مادر مجزی است؟

پاسخ: انجام دادن سعی توسّط فرزند و یا هر نایب دیگری به نیابت از مادر مجزی نیست، مگر این که عاجز باشد و حتی با چرخ و کالسکه هم نتواند سعی کند و یا این که در مکه نباشد و نتواند به مکه بیاید.

[۲۰۵۱] سؤال ۲۱۵: در کتاب مناسک آمده که اگر کسی در روز طواف کند، تا آخر شب برای انجام دادن سعی بین صفا و مروه مجاز است. مراد از آخر شب در این جا، طلوع فجر است یا طلوع آفتاب؟ و اگر کسی در شب طواف کند، تا چه مقداری می‌تواند سعی را به تأخیر بیندازد؟ وچنانچه کسی در هر دو صورت مذکور، سعی را تا روز بعد به تأخیر بیندازد، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: مقصود از آخر شب، همان طلوع فجر است و تأخیر سعی در هر دو فرض سؤال، تا طلوع فجر اشکال ندارد و چنانچه تا روز بعد سعی را به تأخیر بیندازد، انجام دادن سعی کافی است و اعاده طواف لازم نیست، هر چند تأخیر عمدی سعی تا روز بعد جایز نیست.

[۲۰۵۲] سؤال ۲۱۶: کسی طواف را فراموش کرده و در مکه به یاد می‌آورد؛ ولی به علت بیماری یا عذر دیگری نمی‌تواند طواف کند و برای طواف نایب می‌گیرد. آیا در این صورت، اعاده سعی هم لازم است یا خیر؟

پاسخ: در فرض مذکور، به احتیاط واجب باید خودش و در صورتی که نمی‌تواند، نایب، سعی را هم انجام دهد و منوبٌ عنه (در صورتی که طواف مربوط به عمره مفرده یا عمره تمتّع بوده) پس از سعی، بنا بر احتیاط تقصیر نماید.

مسائل بین عمره تمتّع و حجّ تمتّع

[۲۰۵۳] سؤال ۲۱۷: آیا جایز است حجّاج پس از انجام دادن عمره تمتّع و قبل از شروع حجّ تمتّع، به جهت درک فیوضات معنوی به عرفات و مشعر و منی بروند؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب، خارج شدن از مکه پس از عمره تمتّع و قبل از حجّ تمتّع جایز نیست و در صورت ضرورت، باید برای حج مُحرم شوند و با حالت احرام از مکه بیرون بروند.

[۲۰۵۴] سؤال ۲۱۸: اگر کسی بعد از انجام دادن عمره تمتّع، عمداً مکه را ترک کند و بقیه اعمال را انجام ندهد، حکمش چیست؟

پاسخ: بر او واجب است به مکه برگردد و پس از احرام، اعمال حجّ تمتّع را انجام دهد و چنانچه برنگردد تا وقت حج فوت شود، معصیت کرده است و عمره تمتّع او باطل است؛ ولی احوط این است که یک طواف نساء به قصد «ما فی الذمّه» انجام دهد.

[۲۰۵۵] سؤال ۲۱۹: آیا پس از انجام دادن عمره تمتّع، خروج از مکه مکرّمه و داخل نشدن به مکه تا پایان ماهی که عمره تمتّع را در آن ماه انجام داده، عمره تمتّع را باطل می‌کند؟ آیا انجام دادن عمره دیگری پس از ورود به مکه، در غیر ماهی که عمره تمتّع را در آن انجام داده است، مبطل عمره تمتّع است؟

پاسخ: در نزد این جانب، باطل شدن عمره تمتّع، ولو با انجام دادن عمره دیگر، ثابت نشده است؛ ولی اگر در غیر ماهی که عمره تمتّع را انجام داده، به مکه بازگردد، واجب است به نیّت «ما فی الذمّه» مُحرم شود و بعد از انجام عمره، طواف نساء به جا آورد.

[۲۰۵۶] سؤال ۲۲۰: شخصی در ماه شوال یا ذی القعده عمره تمتّع به جا می‌آورد و به مدینه برمی‌گردد و در ماه جدید دوباره به مکه می‌رود. وظیفه او نسبت به احرام در مسجد شجره چیست؟ عمره مفرده یا عمره تمتّع مجدّد یا عمره به قصد «ما فی الذمّه»؟

پاسخ: به قصد «ما فی الذمّه» احرام ببندد و طواف نساء و نماز آن را نیز بدون این که معیّن کند برای عمره اول است یا دوم، به جا آورد.

[۲۰۵۷] سؤال ۲۲۱: کسی که در ماه ذی القعده عمره تمتّع به جا می‌آورد و در ماه ذی الحجّه به محلّی خارج از مکه می‌رود، ولی از حرم خارج نمی‌شود، آیا برای بازگشت به مکه باید مُحرم شود؟ اگر لازم است مُحرم شود، از کجا مُحرم شود؟ به یکی از مواقیت عمره تمتّع برود یا به ادنی الحل؟ و به چه نیّتی احرام ببندد؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر قبل از به جا آوردن اعمال حجّ تمتّع از مکه خارج شود و بخواهد دوباره به مکه باز گردد، باید به نیّت «ما فی الذمّه» از یکی از مواقیت عمره تمتّع مُحرم شود و طواف نساء و نماز آن را نیز بدون این که معیّن کند برای عمره اول است یا دوم، به جا آورد؛ ولی در فرض سؤال،اگر بعد از اعمال حجّ تمتّع از مکه خارج شود و بخواهد دوباره به مکه باز گردد، باید از ادنی الحل مُحرم شود و عمره مفرده به جا آورد.

تقدیم اعمال مکه

[۲۰۵۸] سؤال ۲۲۲: معذورین، مانند زنان و بیماران و افراد ناتوان، می‌توانند در شب عید قربان جمره عقبه را رمی کنند. اگر این افراد خوف این را داشته باشند که بر اثر ازدحام جمعیت نتوانند اعمال مکه را به جا آورند، آیا جایز است در شب عید، بعد از رمی به مکه بروند و اعمال خود را انجام دهند و به منی برگردند؟ آیا این افراد باید اعمال مکه را بر وقوفین مقدّم کنند یا بین تقدیم اعمال مکه بر وقوفین و انجام دادن اعمال مکه در شب عید، پس از رمی جمره عقبه مخیّرند؟

پاسخ: در فرض مذکور که خوف دارند پس از اعمال منی نتوانند اعمال مکه را انجام دهند، می‌توانند قبل از وقوف در عرفات اعمال مکه را به جا آورند و انجام دادن اعمال مکه در شب عید، مجزی نیست.

[۲۰۵۹] سؤال ۲۲۳: به سبب ازدیاد تعداد حجّاج در سال‌های اخیر، موانعی برای ادای اعمال پیش آمده است و از آن جمله است به جا آوردن اعمال مکه بعد از اعمال منی. آیا به جهت رعایت صحّت اعمال حجاج، جایز است حجّاج بعد از رمی جمره عقبه و قبل از قربانی و حلق و تقصیر، اعمال مکه را انجام دهند؟ اگر برای همه جایز نیست، آیا برای کسانی مثل خائف، زنانی که خوف از حیض شدن دارند، کسی که مسئول آب و غذای حجّاج است، پیر مردان، زنان، مریض‌ها، بچه‌ها، پرستاران مریض، پزشکان و... جایز است؟

پاسخ: تقدیم اعمال مکه، بعد از وقوفین و قبل از اعمال منی، یا در بین اعمال منی جایز نیست و فقط بعد از احرام و قبل از وقوفین، برای چهار گروه که در کتاب مناسک آمده، جایز است.

[۲۰۶۰] سؤال ۲۲۴: کسی که وظیفه‌اش این است که اعمال مکه را بعد از وقوفین انجام دهد، ولی به جهت ندانستن مسأله، اعمال مکه را قبل از وقوفین انجام داده است، چه حکمی دارد؟

پاسخ: چنانچه ماه ذی الحجّه باقی است، باید اعمال مکه را تدارک کند و حجّ او صحیح است؛ ولی در صورتی که ذی الحجّه گذشته است و اعمال را تدارک نکرده، حجّ او باطل است و باید یک شتر به عنوان کفّاره قربانی کند و در سال آینده حج را اعاده نماید.

عرفات، مشعر الحرام و منی

[۲۰۶۱] سؤال ۲۲۵: آیا سرزمین‌های عرفات و مشعر و منی، جزء حرم مکه محسوب می‌شوند و احکام حرم را دارند؟

پاسخ: عرفات، جزء حرم نیست و احکام آن را ندارد؛ ولی مشعر و منی جزء حرم هستند.

[۲۰۶۲] سؤال ۲۲۶: آیا حدودی که فعلاً برای مشاعر مقدّسه، مثل عرفات و منی معیّن شده، معتبر است و می‌توان بر آن اعتماد کرد؟

پاسخ: در این موضوع، برای حصول اطمینان باید به اهل خبره موثّق رجوع شود.

[۲۰۶۳] سؤال ۲۲۷: اگر احتمال دهیم که در حدّ عرضی مشعر الحرام کوه وجود داشته و به جهت توسعه مشعر الحرام آن را از بین برده‌اند، آیا این احتمال منجّز است و موجب احتیاط می‌شود؟

پاسخ: صرفِ احتمال از بین بردن کوه و توسعه موقف، منجّز نیست و موجب احتیاط نمی‌شود.

[۲۰۶۴] سؤال ۲۲۸: آیا ارتفاعات و کوه‌های محیط به منی، جزء منی محسوب می‌شوند یا خیر؟ آیا ذبح قربانی در روز عید در ارتفاعات و کوه‌های مذکور، حکم ذبح در منی را دارد یا خیر؟

پاسخ: حدود منی از طرف وادی مُحسِّر و جمره عقبه روشن است؛ ولی کوه‌ها و ارتفاعات طرفین، ظاهراً جزء منی نیستند و ذبح در آن مکان‌ها احتیاطاً کفایت نمی‌کند، مگر در دامنه ارتفاعات. در بعضی از نقشه‌ها که در مکه می‌فروشند، بعضی از ارتفاعات را از منی محسوب داشته‌اند؛ ولی ثبوت مطلب با این نقشه‌ها خالی از اشکال نیست.

[۲۰۶۵] سؤال ۲۲۹: آیا حدّ منی، جمره عقبه است یا خود عقبه که گردنه بزرگی است؟

پاسخ: قدر متیقّنِ حدّ منی، جمره عقبه است.

[۲۰۶۶] سؤال ۲۳۰: وقتی که هلال ماه ذی الحجّه برای ما ثابت نشود، ولی قاضی مکه حکم به ثبوت هلال کند، چه باید کرد؟ به این جهت، در مراسم حج برای تعیین روز عرفه و وقوف در عرفات برای ما مشکل پیش آمد و از این بابت نمی‌دانیم که آیا واجبات حج را درست انجام داده‌ایم یا خیر و آیا این حج را حَجّةُ الاسلام قرار دهیم یا نه؟

پاسخ: اگر قاضی مکه مکرّمه، حکم به ثبوت هلال کرد، تبعیت از او لازم است، ولو این که علم به خلاف وجود داشته باشد و حج هم صحیح است.

[۲۰۶۷] سؤال ۲۳۱: پس از وقوف در عرفات، آیا حاجی مجاز است در شب عید به مشعرالحرام نرود، مثلاً چند ساعتی به مکه برود و پیش از اذان صبح یا پیش از نیمه شب خود را به مشعر برساند یا باید مستقیم به مشعر برود؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب باید مستقیم به مشعرالحرام برود و شب را به قصد قربت در مشعر بگذراند.

[۲۰۶۸] سؤال ۲۳۲: اگر معذور پس از وقوف اضطراری مشعر الحرام، از مشعر خارج شد و پیش از طلوع فجر عذر او برطرف شد، آیا بازگشت به مشعر الحرام برای درک وقوف اختیاری لازم است؟

پاسخ: باید برای درک وقوف اختیاری به مشعر باز گردد.

[۲۰۶۹] سؤال ۲۳۳: مسئولین حج در عرفات و منی، منطقه‌ای را بین حجّاج تقسیم می‌کنند و هر گروهی دارای جای مخصوصی می‌شود. آیا اختصاص مکان خاصّی به یک گروه، برای آنها حقّی ایجاد می‌کند؟ و آیا قرار گرفتن در مکان مخصوص دیگران، برای وقوف مضر است یا خیر؟

پاسخ: چنانچه با وقوف در مکان خاصّی که دیگران به آن سبقت گرفته‌اند، حقّ دیگران تضییع شود، احوط ترک وقوف در آن جاست؛ ولی وقوف، صحیح است.

[۲۰۷۰] سؤال ۲۳۴: چند تن از خدمه کاروانی مقداری از اثاثیه کاروان را از عرفات به مکه معظّمه می‌برند و سپس از مکه به مشعر

باز می گردند و تا صبح در مشعر باقی می‌مانند. آیا در این صورت حجّشان صحیح است؟

پاسخ: در فرض مذکور، حجّ آنها صحیح است؛ ولی چنانچه خروج آنها از عرفات قبل از غروب بوده، معصیت کرده‌اند و به ترتیبی که در کتاب مناسک حج آمده، باید کفّاره بدهند.

[۲۰۷۱] سؤال ۲۳۵: خارج شدن از مکه و منی و مثلاً رفتن به جدّه، طائف و مدینه در موارد ذیل چگونه است؟

الف. پس از اعمال روز عید قربان و پیش از اعمال مکه؛

ب. در روز یازدهم، پس از رمی جمرات؛

ج. پس از بیتوته نیمه اول شب یازدهم یا دوازدهم؛

د. پس از اعمال ایّام تشریق و پیش از اعمال مکه.

پاسخ: در تمام موارد مذکور جایز است.

[۲۰۷۲] سؤال ۲۳۶: حاجیانی که به سبب قربانی کردن، بدن و لباس احرامشان خونی و نجس می‌شود و گاهی تا بازگشت به مکه نیز امکان تطهیر و پاکیزگی برای آنها نیست، چه کار باید کنند؟ و نمازی که با این حالت در منی می‌خوانند، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر تطهیر یا تبدیل لباس احرام، ولو با رفتن به مکه، حرجی نباشد، باید تطهیر یا تبدیل کنند و اگر حرجی باشد، تأخیر آن تا بازگشت به مکه و نماز با آن حالت اشکال ندارد.

واجبات منی

رمی

[۲۰۷۳] سؤال ۲۳۷: آیا رمی جمرات را می‌توان از روی پلی که نزدیک جمرات ساخته شده است انجام داد و این عمل مجزی است؟

پاسخ: رمی جمرات از روی پُل مانع ندارد و مجزی است؛ ولی باید از رسیدن سنگ‌ها و اصابت آنها به جمرات، اطمینان حاصل کند.

[۲۰۷۴] سؤال ۲۳۸: جمرات از شکل سابق آن خارج شده و تغییر کرده و به صورت دیواری با طول و عرض زیادتر نسبت به قبل درآمده است. آیا رمی جمرات فعلی مجزی است؟

پاسخ: رمی کلّ دیوار مجزی است. البته در جمره عقبه اگر بخشی از دیوار، خارج از منی واقع شده باشد، باید قسمتی از آن رمی شود که در داخل منی واقع شده است.

[۲۰۷۵] سؤال ۲۳۹: شخصی در بعد از ظهر عید قربان که جمره عقبه خلوت است، خودش می‌تواند رمی کند؛ ولی دیگر نمی‌تواند قربانی را در روز عید انجام دهد. آیا برای این که بتواند قربانی را در روز عید انجام دهد، جایز است برای رمی جمره، در صبح روز عید نایب بگیرد؟ اگر چندین سال در صبح روز عید نایب گرفته باشد، حکمش چیست؟

پاسخ: باید خودش در عصر روز عید رمی کند و اگر با توانایی از رمی در عصر، در صبح نایب گرفته باشد، عمل نایب باطل است و باید خودش آن رمی‌ها را قضا کند و اگر نمی‌تواند، نایب بگیرد.

[۲۰۷۶] سؤال ۲۴۰: پرستار مریضی که به همراه مریض خود، شبانه به منی می‌رود، آیا می‌تواند مانند مریض، در همان شب دهم ذی الحجّه (شب عید قربان) رمی را انجام دهد؟

پاسخ: اگر پرستار مریض، زن باشد، چون برای زن‌ها حتی در حال اختیار هم رمی در شب دهم جایز است، برای او نیز جایز است و

اگر پرستار، مرد باشد، چنانچه نتواند در روز، رمی کند، برای او نیز رمی در شب جایز است؛ ولی چنانچه از رمی در روز معذور نباشد، باید در روز، رمی کند.

[۲۰۷۷] سؤال ۲۴۱: جوانی هر دو پایش صدمه خورده و از زیر زانو، پای مصنوعی دارد. آیا باید برای رمی نمودن، نایب بگیرد و به هنگام رمی نایب، حضور او در آن جا لازم است؟

پاسخ: اگر خودش قادر بر رمی کردن نیست، نایب بگیرد و احتیاط مستحب آن است که در صورت امکان، هنگام رمی نمودنِ نایب، در محلّ رمی حاضر شود.

[۲۰۷۸] سؤال ۲۴۲: زنان که در شب عید قربان به صورت اختیاری می‌توانند رمی جمره عقبه را انجام دهند، چنانچه از رمی در شب عید معذور باشند، آیا جایز است مردی را نایب بگیرند تا در شب عید از طرف آنها رمی جمره عقبه را انجام دهد؟

پاسخ: رمی مردی که نایب شده، در شب اشکال دارد و مجزی نیست.

[۲۰۷۹] سؤال ۲۴۳: با توجه به این که بانوان می‌توانند رمی روز دهم را در شب انجام دهند، آیا لازم است رمی آنها در شب عید باشد یا در شب یازدهم نیز جایز است؟ و در فرض جواز، در صورتی که زن در اعمال حج، نایب دیگری باشد، چه حکمی دارد؟

پاسخ: با فرض توانایی از رمی در شب عید یا روز آن، رمی در شب یازدهم جایز نیست.

[۲۰۸۰] سؤال ۲۴۴: آیا کسی که برای رمی جمرات نایب شده است، می‌تواند قبل از انجام دادن رمی خودش، برای منوبٌ عنه رمی کند؟

پاسخ: بلی، جایز است.

[۲۰۸۱] سؤال ۲۴۵: آیا جایز است رمی جمرات روز یازدهم ذی الحجّه را در شب قبل آن (شب یازدهم) انجام داد؟

پاسخ: برای کسی که نتواند در روز، رمی کند، جایز است.

[۲۰۸۲] سؤال ۲۴۶: هنگام رمی یا پیش از آن، یک ریگ مستعمل در کیسه ریگ ما می‌افتد و با ریگ‌های بکر، مخلوط و مشتبه می‌شود. آیا همین که هشت ریگ به جمره بزنیم و اجمالاً ـ علم پیدا کنیم که هفت ریگ بکر به جمره زده‌ایم، کافی است یا علم تفصیلی لازم است؛ یعنی به هنگام رمی باید بدانیم که کدام ریگ بکر و کدام مستعمل است؟

پاسخ: اگر اجمالاً یقین به زدن هفت ریگ بکر به جمره داشته باشید، کافی است.

[۲۰۸۳] سؤال ۲۴۷: مردی به هنگام رمی جمره عقبه، در تعداد سنگ‌های برخورد کرده که باید به هفت عدد برسد، بسیار شک می‌کند، به طوری که ۲۱ سنگ پرتاب می‌نماید. آیا پرتاب این تعداد کافی است یا باید اطمینان حاصل کند؟

پاسخ: اگر قبل از رمی، قصد پرتاب بیش از هفت سنگ را نداشته، اشکالی ندارد، هر چند بعد از آن، به جهت احتیاط، بیشتر از هفت عدد پرتاب کند؛ ولی باید از اصابت و برخورد هفت سنگ به جمره مطمئن شود؛ اما اگر شک او به حدّ وسواس برسد، نباید به شکّ خود اعتنا کند.

[۲۰۸۴] سؤال ۲۴۸: در روز عید، به هنگام رمی جمره عقبه اطمینان پیدا نکردم که هفت سنگ به جمره برخورد کرده و به همین جهت، چهار بار رمی جمره را تکرار کردم؛ ولی باز هم یقین پیدا نکردم و در بار چهارم، قسم خوردم که دیگر رمی را تکرار نکنم و بعد، اعمال حج را به پایان رساندم. آیا حجّ من صحیح است یا باطل؟ و کفّاره قسمی که خورده‌ام چیست؟

پاسخ: در مفروض سؤال، حجّ شما صحیح است و چیزی بر شما لازم نیست.

قربانی

[۲۰۸۵] سؤال ۲۴۹: اگر کسی عمداً در مراسم حج، قربانی نکرده باشد، وظیفه او چیست؟

پاسخ: اگر نمی‌دانسته که بین ذبح و حلق، ترتیب، شرط است و با جهل به این موضوع، حلق کرده و بقیه اعمال را به جا آورده، حجّ او صحیح است؛ ولی باید در سال آینده در روز عید قربان در منی یا در جایی که حجّاج، گوسفند ذبح می‌کنند، خودش یا نایبش گوسفندی را قربانی کنند.

وقت قربانی

[۲۰۸۶] سؤال ۲۵۰: بر اساس تحقیقات به عمل آمده، عمل به وظیفه قربانی در منی و یا نزدیک‌ترین نقطه به آن، تنها در کشتارگاه‌های تحت پوشش بانک توسعه اسلامی که همگی خارج از منی هستند، امکان‌پذیر است. این بانک با سرمایه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی تأسیس شده تا پس از انجام دادن وظیفه قربانی توسط حجّاج، ذبیحه آنها را آماده و منجمد سازد تا به تدریج به کشورهای مختلف، جهت توزیع بین نیازمندان و فقیران ارسال شود. حال به دلیل محدودیت مکانی، زمانی و روند رو به افزایش تعداد حجّاج و مشکلاتی از این قبیل، امکان ذبح تمامی قربانی‌ها در روز اول مقدور نیست. آیا می‌توان برای دستیابی به این امر مهم و عدم اتلاف ذبیحه‌ها تعدادی از قربانی‌ها را در روز دوم انجام داد؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب قربانی باید در روز دهم انجام گیرد و اگر ذبح در روز دهم برای حاجی مقدور نشد، بنا بر احتیاط باید تا روز دوازدهم قربانی کند و اگر تا این وقت هم انجام نداد، در روز سیزدهم قربانی کند و اگر نتوانست، در بقیه ماه ذی الحجّه انجام دهد و اگر کسی قربانی را به تأخیر اندازد، باید حلق یا تقصیر را هم به تأخیر اندازد و پس از ذبح، آن را انجام دهد.

[۲۰۸۷] سؤال ۲۵۱: شخصی با اعتقاد به این که قبل از ساعت نُه صبح روز عید می‌تواند رمی جمره را انجام دهد، عده‌ای را برای قربانی کردن از طرف خود در ساعت نُه صبح روز عید، وکیل کرده است؛ ولی بعد، غافل شده یا فراموش می‌کند و یا این که برای رمی کردن اقدام می‌کند، اما نمی‌تواند قبل از ساعت نُه صبح رمی کند و رمی در ساعت یازده صبح انجام می‌شود و نمی‌تواند به قربانی کنندگان نیز خبر دهد که قربانی کردن را به تأخیر بیندازند و قربانی در ساعت نُه صبح انجام می‌شود. حکم این مسأله چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اشکال ندارد.

شرایط حیوان قربانی

[۲۰۸۸] سؤال ۲۵۲: اگر قربانی، مادّه باشد و احتمال بارداری آن برود، حکم این قربانی چیست؟

پاسخ: در فرض سؤال، اگر قربانی، واجد سایر شرایطی که برای آن ذکر شده‌است، باشد، اشکال ندارد.

[۲۰۸۹] سؤال ۲۵۳: آیا ذبح کردن گوسفندی که شیرش خشک شده، به عنوان قربانی حج جایز است؟

پاسخ: اگر دارای شرایط ذکر شده در کتاب مناسک حج باشد، خشک شدن شیر ضرری ندارد.

نیابت در قربانی

[۲۰۹۰] سؤال ۲۵۴: اگر نایب، در حجّ نیابتی از طرف خودش قربانی کند و از روی نسیان یا جهل، نیّت نکند که قربانی از طرف منوبٌ عنه است، حکمش چیست؟

پاسخ: اگر قصد نیابت، ولو ارتکازی داشته باشد که نوعاً نیز چنین است، کافی است، وگرنه باید اعاده کند.

[۲۰۹۱] سؤال ۲۵۵: اگر حاجی برای قربانی کردن شخصی را نایب بگیرد، ولی بعداً بفهمد که یا قربانی را انجام نداده و یا ذبح او صحیح نبوده، چه باید بکند؟

پاسخ: در فرض مذکور، واجب است قربانی را ولو تا آخر ذی الحجّه انجام دهد و حجّ او صحیح است و چنانچه پس از ذی الحجّه متوجه شد که نایب قربانی نکرده یا ذبح او صحیح نبوده، واجب است در سال آینده در روز عید، در منی یا خودش یا دیگری به نیابت از او قربانی را انجام دهد.

مصرف قربانی

[۲۰۹۲] سؤال ۲۵۶: اگر حاجی به جای یک سوم از قربانیِ حج که باید به فقیر صدقه بدهد و نتوانسته این کار را بکند، یک قربانی کامل دیگر به فقیر بدهد، کافی است؟

پاسخ: اگر از دادن صدقه معذور بوده یا صدقه دادن حرجی بوده، تکلیف او ساقط است و واجب نیست که قربانی دیگری به جای آن بدهد و این کار، اگر چه کار نیکویی است، ولی بدل از قربانی حج محسوب نمی‌شود.

مسائل دیگر قربانی

[۲۰۹۳] سؤال ۲۵۷: آیا جایز است به جای قربانی کردن در منی، قیمت آن را در راه خیر مصرف نمود؟

پاسخ: صرف قیمت به جای قربانی در مصارف دیگر مجزی نیست.

[۲۰۹۴] سؤال ۲۵۸: می‌دانیم که در موقع ذبح کردن، حیوان باید رو به قبله باشد. اگر حیوان را به طرف راست یا چپ بخوابانند و یا ایستاده به طرف قبله آن را ذبح کنند، حکمش چیست؟

پاسخ: در فرض هر یک از حالات مذکور، چنانچه حیوان رو به قبله باشد، حلال و مجزی است.

[۲۰۹۵] سؤال ۲۵۹: آیا در کشتارگاه‌های صنعتی که ذابح آن شیعه نیست، می‌توان قربانی کرد؟

پاسخ: اگر ذابح، مسلمان باشد، کفایت می‌کند، هر چند شیعه نباشد.

حلق و تقصیر

وقت حلق و تقصیر در حج

[۲۰۹۶] سؤال ۲۶۰: اگر حاجی کسی را برای قربانی کردن، نایب خود قرار دهد و تا غروب روز عید، خبری از نایب به او نرسد، آیا می‌تواند سر خود را بتراشد؟

پاسخ: تا از قربانی مطمئن نشود، سر تراشیدن جایز نیست.

[۲۰۹۷] سؤال ۲۶۱: می‌دانیم که مقدّم کردن حلق و تقصیر بر ذبح جایز نیست. حال اگر برای کسی ذبح کردن میسّر نباشد و ماندن در احرام نیز مستلزم عسر و حرج باشد، تکلیفش چیست؟

پاسخ: در صورتی که به هر دلیلی قربانی از روز عید تأخیر بیفتد، بنا بر احتیاط نباید حلق یا تقصیر کند و از احرام بیرون بیاید؛ ولی چنانچه ماندن در احرام، مستلزم عسر و حرج باشد، می‌تواند با حلق یا تقصیر و قبل از قربانی کردن از احرام خارج شود.

مکان حلق و تقصیر در حج

[۲۰۹۸] سؤال ۲۶۲: کسی به خاطر جهل به مسأله و یا غفلت و نسیان، حلق و تقصیر را در غیر سرزمین منی انجام داده؛ ولی هنوز

اعمال مکه را به جا نیاورده است. آیا با وجود فرصت، تکرار حلق و تقصیر در منی لازم است یا خیر؟
پاسخ: حلق و تقصیر باید در منی باشد و اگر از باب جهل به مسأله و یا غفلت و نسیان، در غیر منی حلق و تقصیر نماید، عمل او صحیح و مجزی است و مستحب است موی حلق شده خود را به منی بفرستد و در آن جا دفن شود.

مسائل دیگر حلق و تقصیر در حج و عمره

[۲۰۹۹] سؤال ۲۶۳: اگر وظیفه شخصی حلق نمودن باشد نه تقصیر، و حلق نمودن، باعث خونریزی شود، تکلیفش چیست؟
پاسخ: در صورتی که بتواند بدون خونریزی، سر را با ماشین ته زنی که با استعمال آن عرفاً حلق صدق می‌کند، بتراشد، تیغ زدنی که موجب خونریزی است، اشکال دارد و در صورت عدم امکان، به احتیاط واجب باید سر را با تیغ بتراشد.
[۲۱۰۰] سؤال ۲۶۴: کسی که هنوز حلق یا تقصیر نکرده، سر حاجی دیگر را می‌تراشد. آیا برای این کار باید کفّاره بدهد یا نه؟ و آیا این سر تراشیدن، برای کسی که سرش تراشیده شده، کافی است یا خیر؟
پاسخ: گرچه عمل او جایز نیست، ولی کفّاره ندارد و اکتفا کردن به حلق یا تقصیری که توسط چنین کسی انجام شده، محلّ اشکال است.
[۲۱۰۱] سؤال ۲۶۵: من خیلی وقت پیش، دو بار عمره به جا آوردم و در آن موقع با واجبات عمره به درستی آشنا نبودم. در عمره اول، تقصیر را انجام دادم؛ ولی در عمره دوم نمی‌دانم که تقصیر را به جا آورده‌ام یا نه؛ اما می‌دانم که اعمال عمره را به همراه راهنمایی که آشنای به مسائل شرعی بود، انجام دادم. اکنون سؤالم این است که عمره دوم، چه حکمی دارد؟
پاسخ: در مفروض سؤال، عمره شما صحیح است و تقصیر کردن لازم نیست.
[۲۱۰۲] سؤال ۲۶۶: آیا می‌توان پس از پایان سعیِ عمره تمتّع در ماه ذی الحجّه و پیش از تقصیر نمودن، از مکه خارج شد و مثلاً به جدّه رفت و در جدّه تقصیر نمود و پس از چند روز و نزدیک به اعمال حجّ تمتّع به مکه آمد؟
پاسخ: بنابر احتیاط واجب جایز نیست.
[۲۱۰۳] سؤال ۲۶۷: کسی که در عمره مفرده، از روی جهل یا فراموشی، تقصیر را بعد از طواف نساء انجام داده است، آیا عمره‌اش صحیح است؟
پاسخ: در فرض مذکور، عمره‌اش صحیح است؛ ولی احتیاطاً باید طواف نساء و نماز آن را اعاده کند و اگر خودش نمی‌تواند برگردد، باید کسی را نایب بگیرد تا آنها را از جانب او انجام دهد.

بیتوته در منی

[۲۱۰۴] سؤال ۲۶۸: آیا بیتوته در منی و رمی جمرات در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجّه از اعمال و مناسک حج است یا از واجبات مستقل؟ و اگر کسی از ابتدا نسبت به اعمال غیر رکنی حج و یا واجبات مستقل آن، قصد واجب غیر رکنی و یا واجب مستقل نکند، حجّش صحیح است یا خیر؟
پاسخ: بیتوته در منی و رمی جمرات از واجبات حج است؛ ولی ترک عمدی آنها موجب بطلان حج نیست و در خصوص بیتوته، ترک عمدی آن موجب کفّاره است و هنگام احرام بستن برای حج، باید قصد انجام آنها را (ولو به صورت اجمالی) داشته باشد.
[۲۱۰۵] سؤال ۲۶۹: کسی که بعد از ظهر روز دوازدهم از منی کوچ کرده، اگر به جهتی مجدّداً از روی جهل یا سهو یا عمد به منی برگردد و غروب شب سیزدهم را در منی درک کند، آیا بیتوته آن شب در منی یا رمی روز سیزدهم بر او واجب است؟
پاسخ: بیتوته و رمی بر او واجب است.

[۲۱۰۶] سؤال ۲۷۰: شخصـی در شب دوازدهم ذی الحجّه به جای بیتوته در منی به مکه آمده و تا صـبح در آن جا عبادت می کند و قصـد دارد جهت رمی روز دوازدهم، بعـد از ظهر روز دوازدهم به منی برود و رمی را انجـام دهـد. آیـا واجب است قبل از ظهر روز دوازدهم در منی باشد و بعد از زوال، نَفْر انجام دهد یا لازم نیست؟

پاسخ: در فرض مذکور، بازگشت به منی جهت نَفْر (کوچ کردن) لازم نیست.

مسائل دیگر مربوط به عمره تمتّع، عمره مفرده و حج

[۲۱۰۷] سؤال ۲۷۱: آیا خروج از مکه معظّمه را در اثنای عمره تمتّع و عمره مفرده جایز می‌دانید؟ و آیا تفاوتی بین مسافت نزدیک و دور وجود دارد؟

پاسـخ: در عمره مفرده با علم به این که توان بازگشـتن را دارد، مطلقاً جایز است؛ ولی خارج شدن از مکّه در بین عمره تمتّع احتیاطاً جایز نیست.

[۲۱۰۸] سؤال ۲۷۲: کسـی که عمره مفرده نیابتی انجام داده و در مکه تا یوم الترویه (روز هشـتم ذی الحجّه) باقی مانده و اراده انجام دادن حـج را برای خود یـا حـجّ نیـابتی از طرف شـخص دیگری را دارد، آیا عمره مفرده او به عمره تمتّع تبـدیل می‌شود؟ اگر عمره مفرده را برای خود انجام داده باشد و بخواهد حجّ نیابتی به جا آورد، حکمش چگونه است؟

پاسخ: در فرض‌های ذکر شده در سؤال، عمره مفرده به عمره تمتّع تبدیل نمی‌شود.

[۲۱۰۹] سؤال ۲۷۳: آیـا کسـی که برای اولین بار و برای حـجّ تمتّع مشرّف می‌شود، می‌توانـد در ماه ذی الحجّه وقبل از عمره تمتّع، عمره مفرده انجام دهد و بعد دوباره به یکی از میقات‌ها برگردد و برای عمره تمتّع مُحرم شود؟

پاسخ: اشکالی ندارد.

[۲۱۱۰] سؤال ۲۷۴: آیا انجام دادن بیش از یک عمره مفرده در یک ماه قمری، به قصد ورود، جایز و صحیح است؟ خواه عمره‌ها از طرف خود انسان باشد یا از طرف فرد یا افراد دیگر؟

پاسـخ: احـوط آن است که در یـک مـاه قمری برای یـک نفر، بیش از یـک عمره مفرده انجـام نشود؛ ولی به نیـابت از افراد مختلف اشکال ندارد.

[۲۱۱۱] سؤال ۲۷۵: شخصـی که از قبل، حـج بر او واجب شـده و هنوز حجّش را به جا نیاورده است، آیا می‌توانـد قبل از انجام حج واجب خود، عمره مفرده انجام دهد؟

پاسخ: چنانچه انجام عمره مفرده او مزاحمتی برای انجام حجّ واجب او نداشته باشد، اشکال ندارد.

[۲۱۱۲] سؤال ۲۷۶: آیا زائر بیت اللّه الحرام می‌تواند بعد از پایان یافتن اعمال حجّ تمتّعش، بلا فاصله یک عمره مفرده به جا آورد؟

پاسخ: اشکالی ندارد.

[۲۱۱۳] سؤال ۲۷۷: کسـی که مشـغول حـجّ تمتّع اسـتحبابی است و عمره تمتّع را به جـا آورده، آیـا جایز است نیّت خود را به عمره مفرده برگردانـد و پس از انجام طواف نساء از مکه بیرون برود؟ در صورتی که در وطن، کاری ضـروری برایش پیش آمده که باید به آن جا بازگردد، مسأله چه حکمی پیدا می کند؟

پاسـخ: در فرض عـدم ضـرورتِ خروج از مکه، واجب است حـجّ تمتّع را انجام دهـد و در فرض ضـرورتِ خروج، تکمیل حجّ تمتّع واجب نیست؛ ولی به احتیاط مستحب یک طواف نساء انجام دهد.

[۲۱۱۴] سؤال ۲۷۸: آیا قاعده تجاوز، در اعمال عمره و حج جاری می‌شود یا خیر؟

پاسخ: قاعده تجاوز، همچون قاعده فراغ، در اعمال عمره و حج جاری است.

[۲۱۱۵] سؤال ۲۷۹: اگر برای مقلّدین شـما در مثل عرفات و منی مسأله‌ای شرعی پیش آمد و نتوانستند فتوای جناب عالی را به دست

آورند، چه باید بکنند؟

پاسخ: اگر برای به دست آوردن فتوا تأخیر ممکن نیست، مخیّر هستند که احتیاط کنند و یا به مجتهد مساوی رجوع نمایند و در صورت نبودن مجتهد مساوی و یا در دسترس نبودن او به مجتهد دیگر با رعایت الأعلم فالأعلم رجوع نمایند.

[۲۱۱۶] سؤال ۲۸۰: زنی که عمر او از پنجاه سال گذشته و مدت یک سال و نیم است که خون نمی‌بیند، ولی در عرفات، خون مشاهده می‌کند، آیا صحیح است که در یائسه شدن خود تردید کند؟ و در هر حال، وظیفه‌اش چیست؟

پاسخ: اگر زن قرشیه نباشد و بداند که سنّش از پنجاه سال گذشته است، یائسه است و باید به وظیفه استحاضه عمل کند.

[۲۱۱۷] سؤال ۲۸۱: اگر در مکه مکرّمه، بعضی از سنّی‌ها از شیعیان در مورد احکام حج سؤال کنند، آیا باید بر طبق مذهب آنها جواب داد یا بر طبق احکام شیعه؟

پاسخ: پاسخ گفتن بر اساس مذهب امامیه جایز است.

[۲۱۱۸] سؤال ۲۸۲: آیا استحباب سه روز روزه مستحبّی در مدینه منوّره برای برآورده شدن حاجات، اختصاص به مسافر دارد یا برای اهالی مدینه و کسی که قصد عشره دارد نیز مستحب است؟

پاسخ: برای کسی که قصد اقامت ده روز کرده نیز مستحب است؛ ولی معلوم نیست که این حکم، شامل اهالی مدینه هم بشود.

[۲۱۱۹] سؤال ۲۸۳: کسی که کارهای حج را به حاجیان آموزش می‌دهد، آیا می‌تواند در مقابل آن پول دریافت کند یا نه؟

پاسخ: فی نفسه اشکال ندارد، گرچه اَولی ترک آن است، مگر این که مقرّرات خاصّی در میان باشد.

[۲۱۲۰] سؤال ۲۸۴: در برخی موارد زائران بیت اللَّه الحرام یا سایر مسافران، در وقت نماز در هواپیما هستند. با توجه به این که نماز در هواپیما معمولاً مانع استقرار و طمأنینه نیست، در صورتی که سایر شرایط، مثل قیام و قبله و رکوع و سجود مراعات شود، آیا در صورت احتمال یا علم به این که پیش از اتمام وقت نماز به مقصد می‌رسند و می‌توانند نماز را پس از پیاده شدن از هواپیما بخوانند، نماز در هواپیما کفایت می‌کند یا خیر؟ و در صورتی که نماز را در آن حال بخوانند و پیش از اتمام وقت نماز پیاده شوند، اعاده نماز لازم است یا نه؟

پاسخ: اگر نماز را با شرایط آن بخوانند، جایز است و اعاده لازم نیست.

[۲۱۲۱] سؤال ۲۸۵: کسی که چندین سال نماز و روزه قضا بدهکار است و حج به جا آورده، آیا پس از بازگشت از حج، باید قضای نماز و روزه‌ها را به جا آورد یا بخشیده می‌شود و دیگر چیزی بر عهده او نیست؟

پاسخ: به جا آوردن حج، هر چند موجب آمرزش گناهان می‌گردد، ولی موجب سقوط قضای نماز و روزه و دیگر واجباتی که بر عهده و ذمّه حاجی است، نمی‌شود.

[۲۱۲۲] سؤال ۲۸۶: مدیر کاروان، پول قربانی همه زوار خود را جهت دریافت فیش قربانی، به بانک برده است؛ ولی قبل از پرداخت، از او سرقت شده است. آیا او ضامن است؟

پاسخ: اگر در حفظ وجوه مذکور، کوتاهی نکرده باشد و از طرف زائرانی که صاحب پول هستند نیز شرط ضمان نشده باشد، ضامن نیست.

[۲۱۲۳] سؤال ۲۸۷: ما از طرف جماعتی در حج به مسلخ رفتیم تا ذبح گوسفندان را از طرف حجّاج انجام دهیم و یقین داریم که به تعدادی که لازم بوده، گوسفند سر بریده‌ایم؛ ولی به اندازه پول سه گوسفند در دست ما باقی مانده و اکنون مطمئن هستیم که پول صاحب گوسفندان را به طور کامل پرداخت نکرده‌ایم. حالا چه وظیفه‌ای داریم؟

پاسخ: باید پول گوسفندان را به صاحب گوسفندان بدهید و در صورتی که او را نمی‌شناسید، از طرف او صدقه بدهید.

[۲۱۲۴] سؤال ۲۸۸: گفته می‌شود که زیارت امام رضاعلیه السلام اجر و ثواب چندین حج و چندین عمره را دارد. آیا دلیلی بر

افضلیت زیارت امام رضاعلیه السلام بر حجّ مستحبّی وجود دارد؟ و اگر حجّ مستحبّی افضل است، پس معنای اعطای ثواب چند حج و عمره به زائر امام رضاعلیه السلام چیست؟

پاسخ: احتمال دارد به حسب شرایط و موارد مختلف، بتوان قائل به فرق و تفاوت شد.

مساجد مکه و مدینه و نماز در آنها

[۲۱۲۵] سؤال ۲۸۹: آیا استحباب غسلِ ورود به مسجد الحرام تنها برای قادم و کسی است که اعمال عمره به جا می‌آورد یا برای هر مرتبه رفتن به مسجد الحرام نیز مستحب است؟

پاسخ: استحباب غسل کردن مخصوص به کسی که اعمال عمره به جا می‌آورد، نیست.

[۲۱۲۶] سؤال ۲۹۰: حاجی اگر بخواهد به استحباب وارد شدن با غسل به مسجد الحرام یا حرم مطهر نبوی‌صلی الله علیه وآله وسلم عمل کند، با عنایت به این که در شبانه روز گاهی چندین بار مشرّف می‌شود، آیا لازم است که برای هر بار، غسل جداگانه کند؟

پاسخ: یک غسل در اول روز، برای روز و در اول شب، برای شب کافی است؛ بلکه کفایت کردن غسل شب، برای آن شب و روز بعد و کفایت کردن غسل روز، برای آن روز و شب بعد متصل به آن هم خالی از قوّت نیست.

[۲۱۲۷] سؤال ۲۹۱: آیا نماز جماعت که به صورت دایره‌ای در مسجد الحرام خوانده می‌شود، صحیح است؟

پاسخ: صحیح است؛ ولی بنا بر احتیاط واجب، امام جماعت باید بر حسب دایره از مأموم جلوتر و به خانه کعبه نزدیک‌تر باشد.

[۲۱۲۸] سؤال ۲۹۲: خروج از مسجد الحرام و مسجد النبی‌صلی الله علیه وآله وسلم هنگام اقامه نماز جماعت که گاهی موجب وهن است، چه صورتی دارد؟

پاسخ: اگر موجب وهن باشد، خروج از مسجد، حرام است و در غیر این صورت نیز بهتر است در هنگام نماز از مسجد خارج نشود.

[۲۱۲۹] سؤال ۲۹۳: آیا تقدّم زن بر مرد، در حال نماز جایز است؟ اگر جایز نیست، در مسجد الحرام که رعایت این امر، قریب به محال است، تکلیف چیست؟

پاسخ: بنا بر احتیاط تقدّم زن بر مرد، در حال نماز جایز نیست؛ ولی در مسجد الحرام اشکال ندارد.

[۲۱۳۰] سؤال ۲۹۴: آیا خواندن نماز واجب و مستحب در حجر اسماعیل‌علیه السلام جایز است؟ در صورت جواز، نماز خواندن در حجر اسماعیل‌علیه السلام افضل است یا در دیگر نقاط مسجد الحرام؟

پاسخ: خواندن نماز واجب و مستحب در حجر اسماعیل‌علیه السلام جایز است و افضلیت آن از جاهای دیگر مسجد الحرام ثابت نیست.

[۲۱۳۱] سؤال ۲۹۵: وضو گرفتن از آب‌های خنک مسجد الحرام و اطراف آن که برای آشامیدن اختصاص داده شده، چه حکمی دارد؟

پاسخ: اگر از وضو گرفتن با آن آب‌ها منع شده باشد، ظاهراً وضو با آنها صحیح نیست.

[۲۱۳۲] سؤال ۲۹۶: در صورتی که لباس نمازگزار از پنبه یا کتان باشد، در جایی که بر فرض تقیّه سجده بر فرش صحیح است، چنانچه بتواند بدون محذور، بر لباس خود سجده کند، آیا سجده بر فرش که از پشم یا مواد پلاستیکی است، مجزی است؟

پاسخ: اگر بتواند بدون محذور بر چیزی که سجده بر آن صحیح است، سجده کند، سجده بر فرش مجزی نیست.

۱۳- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج میرزاجواد آقا تبریزی (ره)

زندگینامه

ولادت و تحصیلات

معظم له در سال ۱۳۰۵ شمسی در شهرستان تبریز در میان خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشودند.
تحصیلات علوم جدید تا پایان سال دوم دبیرستان را در همان شهر به آخر رساندند. ایشان به خاطر برخورداری از هوش و استعداد سرشار، از همان زمان طفولیت، مورد توجه خاص اطرافیان قرار گرفت به طوری که هنگام تحصیل مدیران و معلمان وی، تعجب می‌کردند و اعتقاد داشتند که ایشان از نظر درک مطالب، از استعداد بالایی برخوردار است به همین جهت، همواره او را برای رسیدن به حرفه‌ای خاص مورد تشویق و تحسین قرار می‌دادند.
اما معظم له به خاطر علاقه زیاد به مکتب غنی اهل بیت (علیهم السلام) و روحانیت شیعه، تصمیم گرفت تا در این مسیر مقدس وارد شود.
لذا پس از سپری نمودن تحصیلات جدید، با شوق فراوان و علیرغم مخالفت اطرافیان، به مدرسه طالبیه تبریز روی آورد و در سال ۱۳۲۳ در سن ۱۸ سالگی تحصیل علوم دینی را آغاز نمود و طی چهار سال، مقدمات و مقداری از دروس سطح را در شهر تبریز به پایان رساند.

حضور در حوزه‌های علمیه

الف) عزیمت به حوزه علمیه قم:
استاد معظم، آیت الله تبریزی در سال ۱۳۲۷ شمسی شهر تبریز را ترک نمود و وارد حوزه علمیه قم شد.
ایشان در قم دوره سطح را به پایان برده و در اوج شکوفایی علم و فقاهت و غنای حوزه وارد درس خارج اساتیدی همچون مرحوم آیت الله العظمی سید محمّد حجت و مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس الله اسرارهما) شدند و همزمان با آن مشغول تدریس کتب سطح نیز گردیدند. این افاده و استفاده ۵ سال یعنی تا سال ۱۳۳۲ شمسی طول کشید. در طول این مدت، ۴ سال نزد آیت الله رضی زنوزی تبریزی استفاده کامل نمودند و در نزد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در فقه و اصول بهره لازم را بردند و موفقیت ایشان تا جایی بود که استادشان مرحوم بروجردی (قدس سره) ایشان را به عنوان ممتحن طلاب حوزه، انتخاب نمودند.
معظم له در طول سالیان اولیه اقامت در قم بیشترین تدریس را در مسجد نور مقابل شیخان داشتند که طلاب و فضلاء بسیاری از محضر درسشان فیض می‌بردند.
ب) عزیمت به نجف اشرف
استاد بزرگوار، علاقه وافری به ادامه درس و بحث، آن هم از منبع پر فیض علوی (ع) و جوار مرقد مطهر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) داشتند. یکی از آرزوهای ایشان، این بود که به نجف اشرف عزیمت نمایند امّا به خاطر فقدان امکانات و وجود مشکلات، آرزویی دور می‌نمود ولی ایشان آنچنان عاشق این سفر بود که از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌نمود. معظم له روزی در محضر علماء و بعضی از مراجع وقت آن زمان در قم نشسته بودند که بحثی علمی پیش می‌آید و تنها کسی که به خوبی از عهده جواب برآمدند ایشان بودند که باعث خوشحالی جمع میشود و از ذکاوت و هوش ایشان متعجب می گردند. در این میان شخص تاجری (حاج یعقوب ایپکچی) که فردی متدین و علاقمند به روحانیت بوده است و در آن مجلس حضور داشته، بعد از اتمام جلسه از استاد می‌خواهد که قدری صبر کند و سپس بعد از خلوت شدن مجلس با ایشان به صحبت میپردازد و از ایشان می‌خواهد تا اگر خواسته‌ای دارند بفرمایند تا برایشان انجام دهند، حضرت استاد پاسخ می‌دهند که:

«من خیلی علاقه دارم برای ادامه درس و بحث به نجف بروم ولی به دلیل فقدان امکانات نمی‌توانم».

آن شخص، امکانات و خرج سفر ایشان را فراهم می‌کند و استاد عزیز ما، حضرت آیت الله العظمی تبریزی بعد از گذشت ۵ سال از حضور در حوزه علمیه مقدسه قم، در سال ۱۳۳۲ شمسی جهت ادامه تحصیلات به نجف اشرف عزیمت نمودند و تا سالها نیز بدون اینکه از شهریه و وجوهات استفاده کنند با امکانات همان شخص، در نجف به درس و بحث پرداختند.

حضرت استاد، در نجف اشرف در محضر درس اساتید برجسته و عالیمقام آن زمان حاضر شده و به خوشه چینی پرداختند. اما عمدتاً از افاضات مرحوم آیت الله حاج سید عبدالهادی شیرازی (رحمه الله) و مرحوم آیت الله العظمی خوئی (رحمه الله) استفاده کردند و در بدو ورود به درس ایشان، توجه استاد را به خود جلب کرد به طوری که به شورای استفتاء معظم له دعوت شدند. در آن روزگار، حوزه‌های درس نجف اشرف در اوج شکوفائی و شور و نشاط بود. لذا معظم له با تمام توان و تلاش خود در محضر اساتید حاضر شدند و از موقعیتی که فراهم آمده بود کمال استفاده را نمودند تا به مدارج عالی علم و مقام بلند اجتهاد نائل آمدند.

استاد عزیز در ابتدای ورود به نجف اشرف، حجره‌ای در مدرسه قوام السلطنه شیرازی تهیه کردند و مشغول تدریس مکاسب و کفایه در مسجد خضراء و عمران شدند و روز به روز بر وسعت حوزه درسیشان افزوده می‌گردید تا جایی که عده زیادی از فضلاء از محضر درس ایشان استفاده نمودند و با تقاضای آنان، درس خارج استاد تشکیل گردید و شاگردان خویش را از شجر پر ثمر فقه اهل بیت (علیهم السلام) بهره‌مند گردانیدند.

هنگامی که استاد بزرگوار به نجف مشرف شدند، در حجره آیت الله العظمی شهید میرزا علی غروی (رحمه الله) در مدرسه خلیلی مهمان شدند سپس حجره‌ای در مدرسه قوام نزدیک مسجد طوسی در اختیار معظم له قرار دادند و از ابتدای امر، استاد در درس امام خوئی (رحمه الله) شرکت می‌کردند و درس اصول بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد خضراء بود که در آن زمان بحث در خصوص (هل یجب الفحص فی الشبهات الموضوعیهٔ ام لا) بوده و استاد بزرگوار بعد از اشکال در قسمتی از درس، بحثی با استاد خود سید الخوئی (رحمه الله) می‌کنند و فردای آن روز سید الخوئی از یکی از نزدیکان درسشان بنام آقای توحیدی تبریزی سؤال می‌کند این آقا کیست؟

گفته بود اهل تبریز است و از قم آمده! سید الخوئی (رحمه الله) فرموده بودند این شخص آینده درخشانی دارد! و حضرت استاد همزمان با وفات سید الحکیم به تدریس خارج فقه بر طبق مکاسب و همچنین اصول از اول دوره میپردازند. و بعد از اطلاع سید الخوئی از شروع درس خارج ایشان به استادمان تبریک می‌گوید و مرحوم آقای مشکینی هنگامی که در نجف بودند از سید الخوئی در خصوص استاد بزرگوار سؤال کردند که سید الخوئی در جواب می‌فرماید:

میرزا جواد فاضل و مجتهد مطلق است.

حضرت آیت الله العظمی تبریزی (دام عزه) را می‌توان یکی از شاگردان برجسته و مبرز مرحوم آیت الله العظمی خوئی (رحمه الله) به حساب آورد که همیشه مورد عنایت و توجه خاص استادشان بودند و در اغلب جلسات علمی خصوصی استادشان نیز شرکت می‌نمودند و در بحثها و درسها با طرح اشکالات و مطرح کردن فروعات، بر بار علمی محفل میافزودند. معظم له طرف مشورت آیت الله خوئی (رحمه الله) بودند و از اصحاب استفتاء به شمار میرفتند و در سفرهایی مثل کوفه و کربلا، نیز ملازم استادشان بودند.

این مرجع والا، علاوه بر تدریس و تحقیق در حوزه علمیه نجف، از امر تبلیغ احکام و مسائل دینی مردم نیز غافل نبودند و در ایام تبلیغی و فرصتهای مناسب به نقاط مورد احتیاج تشریف می‌بردند و به تبلیغ احکام الله میپرداختند و از آنجا که گفتارشان با عمل آمیخته بوده است این تلاشها، اثر بسیار مطلوبی را به جای گذارده است که می‌توان گفت ناشی از اخلاق و روش برخورد ایشان با مردم است و می‌توان ادعا نمود که ایشان موجب پایه گذاری تشیع در منطقه‌ای از کرکوک عراق بوده‌اند به طوری که اکثر مردم آن مناطق به واسطه آشنایی با ایشان به مکتب غنی اهل بیت (علیهم السلام) روی آوردند.

عزیمت به ایران

حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی پس از گذشت ۲۳ سال حضور دائم و فعال و جدّی در حوزه مقدس نجف اشرف و استفاده و افاده و تحقیق و تدریس و تبلیغ، سرانجام در سال ۱۳۵۵ شمسی به هنگام مراجعت از زیارت سید الشهداء حسین بن علی (علیهما السلام) به سمت نجف، توسط رژیم بعث عراق دستگیر و به ایران فرستاده شدند.

پس از ورود به ایران، مجدداً به حوزه علمیه قم مشرف و فعالیتهای خود را از سر گرفتند و هم اکنون، ایشان همچنان از تمامی وقت خود در مسیر تحقیق و تألیف و بحث و تدریس و تربیت شاگردان استفاده می‌نمایند. معظم له در طول سالیان دراز تدریس، هزاران طلبه فاضل را به جامعه اسلامی تحویل داده‌اند و در طول این مدت حوزه درس ایشان یکی از شلوغ‌ترین حوزه‌های درسی بوده است و فعلاً نیز درس خارج فقه ایشان که صبحها در مسجد اعظم قم برگزار می‌گردد یکی از پر رونق ترین درسهای حوزه است. حضرت استاد در بیان مطالب بسیار دقیق و نکته پردازند و به خاطر آنکه واقعاً درسی مجتهد پرور است فضلایی قوی را به خود جلب کرده است.

روحیات و نکات برجسته اخلاقی

به اعتراف همگان، استاد دارای روحیات و نکاتی است درس آموز و جالب که هر طالبی را به خود جلب می‌کند و محبتش را در دل او میافکند. گرچه باید گفت نمی‌توان تمام ویژگیها را بیان کرد، چرا که بسیاری از آنها از امور باطنی و قلبی است و از دید ما پنهان، اما چند ویژگی را به عنوان نمونه متذکر میشویم:

الف) تواضع و فروتنی شدید:

ایشان با اینکه از نظر علمی و عملی استادی برجسته و بزرگوارند ولی در عین حال با عموم افراد بخصوص شاگردان خود با کمال تواضع، برخوردی پدرانه دارند. هیچگاه دیده نشده است که در پاسخ به اشکال کسی، او را بکوبند یا از دادن پاسخ، شانه خالی کنند بلکه با گفتن «من در خدمت شما هستم» او را به نقد و اشکال تشویق می‌کنند. خلاصه آنکه بین استاد و شاگردانش روابطی عاطفی حکمفرماست و اگر وقت داشته باشند گاهی به منزل شاگرد خود نیز میروند و اگر خبر پیدا کنند که یکی از آنها مشکل دارد در صدد رفع مشکل برمی‌آیند و از هر گونه مساعدتی دریغ نمی‌ورزند و متقابلاً شاگردان هم با شناختی که از استاد دارند، وی را الگوی اخلاقی و پدر خود میدانند. استاد با کمال تواضع، هر روزه حتی روزهای تعطیل و جمعه تا نزدیک ظهر در منزل جوابگوی مسائل علمی طلاب و فضلاء می‌باشند.

ب) بی‌توجهی به ظواهر دنیوی

ایشان با اینکه در این موقعیت، می‌توانند از امکانات بسیاری استفاده نمایند اما در عین حال از کمترین آن بهره می‌برند و از نظر منزل و امکانات رفاهی به اقل ضرورت اکتفا می‌نمایند و کمترین بهره شخصی را از وجوهات و سهم مبارک امام (علیه السلام) می‌برند. حتی از اینکه با وجوهات به زیارت ثامن الائمه حضرت رضا (علیه السلام) مشرف شوند امتناع دارند. معظم له مایل به هیچگونه تشریفات و تجملات و نام و عنوانی نیستند و به جرأت می‌توان گفت، خود ایشان قدمی برای مطرح شدن و مرجعیت بر نداشته‌اند. رضایت به انتشار عکس خود ندادند و حاضر به مصاحبه در مورد معرفی خودشان و بیان زندگی خود نشدند که به عنوان مثال، برای تهیه این زندگینامه بارها به ایشان مراجعه گردید ولی قبول نفرمودند.

مکرراً از مناطق مختلف داخل و خارج از کشور جهت مصاحبه و معرفی ایشان و درج در مجلات و روزنامه‌ها مراجعه می‌نمایند اما ایشان حاضر نیستند وقت خود را صرف این کارها نمایند و می‌گویند «من معذور هستم». بدون هیچ تکلفی، پیاده هر روز به درس

میروند و به منزل باز می گردند و گاه، مسافت طولانی را پیاده طی می‌نمایند با اینکه حدود ۲۰ سال است معظم له صاحب رساله توضیح المسائل هستند و به معنی واقعی مجتهد و مرجعی قوّی و دقیق می‌باشند، ولی هیچگاه در پی تبلیغ از خود نبوده و نیستند و قلباً هم مایل به تعریف و تمجید و تبلیغ دیگران نمی‌باشند. در مصرف نمودن سهم مبارک امام (علیه السلام) دقت کافی را به خرج می‌دهند تا به جا صرف گردد. سالیان دراز است که ایشان در فصل تابستان و گرمای طاقت فرسای قم، همچنان در منزل به سر می‌برده‌اند و از رفتن به جاهای خنک امتناع داشته‌اند همانگونه که در ایام جنگ تحمیلی و موشک باران شهر مقدس قم نیز ایشان حاضر به ترک منزل و شهر نشدند و می‌فرمودند:

«چرا باید عده‌ای زیر موشک باشند و ما راحت باشیم؟»

زمانی که این شهر مقدس مورد هجوم وحشیانه موشکها و هواپیماهای دشمن قرار گرفته بود، چندین بار مقارن برگزاری درس معظم له، این حملات انجام گرفت ولی ایشان کرسی درس را ترک ننموده و در همان حال، به تدریس ادامه دادند.

هنگامی که مسئولین شهر از حضور ایشان در شهر قم (با وجود بمباران شدید و خالی شدن شهر) مطلع شدند تصمیم گرفتند که سنگرهایی از پیش ساخته شده را به بیت ایشان منتقل نمایند که معظم له موافقت ننمودند.

بارها مشاهده شد که در هنگام حمله رزمندگان اسلام بر کفر، مشغول دعای توسل هستند و طبق نقل نزدیکانشان، در آن موقعیت، حال استاد به گونه‌ای منقلب بود که کسی جرأت نمیکرد با ایشان سخن بگوید. علاقه ایشان به رزمندگان، فوق العاده بود و در محافل مختلف از آنها به عنوان بهترین انسانهای روی زمین نام می‌بردند. لذا با توصیه ایشان، تعداد زیادی از شاگردانشان در جبهه‌های نور علیه ظلمت شرکت جستند و عده‌ای نیز به فیض شهادت نائل آمدند.

در یکی از سالهای جنگ تحمیلی قبل از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، در آخرین روز درس، سخنرانی مهمّی ایراد فرمودند که سوابق کثیف صدام و حزب بعث و اهداف آنها را بیشتر روشن نمود و همان زمان از صدای جمهوری اسلامی پخش گردید و تأثیر بسزایی هم بر جای گذاشت.

ج) خضوع و خشوع در عبادت

معظم له در نماز و سایر عبادات، خضوعی خاص دارند همانطور که در هنگام ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نیز حال خوشی دارند و باران اشک از دیده هایشان روان است. بسیار رقیق القلب و سریع البکاء می‌باشند. در تمام ایام سوگواری و پنجشنبه هر هفته در منزل، اقامه عزا می‌نمایند که این مجالس از معنویت خاصی برخوردار است.

د) علاقه و اشتیاق شدید به تحقیق و تدریس

یکی از ویژگیها و امتیازات ایشان که می‌توان گفت کم نظیر است، جدیت و تلاش بی‌وقفه‌ای است که همگان را به تعجب وا میدارد. این خصیصه از بدو تحصیل و سالیانی دراز قبل، در ایشان به چشم می‌خورده است. اهل منزل بارها در دوران تحصیل و تدریسشان، مشاهده کرده‌اند که استاد شبانگاه به مطالعه پرداخته‌اند و با صدای مؤذن که اذان صبح را می گفته است سر از کتاب و قلم برداشته‌اند.

هم دوره‌ای‌های معظم له می گویند:

«همواره استاد در حال مطالعه بودند و هیچگاه در جلسات و مهمانی‌ها شرکت نمیکردند بلکه وقتشان منحصراً صرف امور علمی می گشت، چه در نجف و چه قبل از آن که در قم و در حجره بودند.» خود ایشان گاهی می‌فرمودند:

«من چهل سال است که معنای تعطیلی را نفهمیده‌ام.»

این مرجع عالیقدر در این سن، حاضر نیستند که لحظه‌ای را هدر دهند و تمام ساعات عمرشان وقف تلاش علمی است و این سیره ی تمام مدت حیاتشان می‌باشد. همانگونه که در نجف اشرف از رفتن به هر گونه مجلس و برنامه‌ای خودداری میورزیدند و حتی

بعد از درس چهارشنبه، گاهی تا شنبه از منزل بیرون نمی‌آمدند و مشغول نوشتن و تحقیق بودند. اکنون نیز با همان روحیه سرشار، به فضل الهی و توجهات امام عصـر (عج) مشـغول امور علمی هستند و تا چندی پیش علاوه بر دو درس خارج فقه و اصول که عمومی می‌باشـد درس خارج فقهی نیز در منزل داشـتند که فضـلاء را از محضـرشان بهره‌مند می‌نمودند این درس در گذشـته حتی روزهای تعطیل و جمعه‌ها و ایام وفیات و تابسـتان برگزار می‌شـد افزون بر این، ساعاتی را نیز به پاسخ اسـتفتائات میپردازند و وقت دیگری را برای بحث و پاسخگوئی طلاب اختصاص داده‌اند و بقیه اوقات را به تحقیق و تألیف مباحث علمی رجال و فقه و اصول می گذرانند. و در حقیقت تمام شـبانه روز (به اسـتثنای ساعاتی اندک و کوتاه) در خدمت اسلام و مسلمین می‌باشند و ساعات استراحت و خواب بسیار کمی دارند و از غالب مواهب چشم پوشیده‌اند تا حداکثر بهره را از عمر شریفشان داشته باشند.

ه) نظم:

یکی از خصوصـیات و اوصاف سازنده‌ای که در موفقیت اسـتاد عزیز (حفظه الله) نقش اساسـی داشته است، نظم و برنامه ریزی دقیق ایشان است که در طول عمر پر برکت وی همواره مورد عمل بوده است به طوری که تمام کارهایشان دارای وقت مخصوص و معین است و هیچگـاه مشاهـده نشـده است که وقت خود را صـرف امور خـارج از برنـامه ی علمی و درسـی نماینـد و از این طریق، کمال استفاده را از اوقات خود می‌نمایند.

تألیفات

مرجع عالیقـدر حضـرت آیت الله العظمی حاج شـیخ جواد تبریزی (دام ظله) تألیفات بسـیاری دارند که بعضـی از آنها چاپ و برخی هنوز به زیور طبع آراسته نگشته است، از جمله تألیفات ایشان:

۱ ارشاد الطالب (تعلیقه چهار جلدی بر مکاسب محرمه شیخ اعظم انصاری «ره»)

۲ اسس القضاء و الشهادات

۳ طبقات الرجال که بحث وسیع رجالی است

۴ تکمله منهاج الصالحین و تعلیقه بر آن

۵ رساله ی توضیح المسائل

۶ مسائل منتخبه

۷ مناسک حج

۸ حاشیه عروهٔ الوثقی

۹ حاشیه بر وسیله مرحوم آیت الله اصفهانی «ره»

۱۰ حدود

۱۱ فی علم الاصول

۱۲ فی علم الفقه

۱۳ شرح کفایهٔ الاصول

۱۴ صراط النجاهٔ در ۶ جلد

۱۵ قصاص

۱۶ التهذیب در احکام حج

۱۷ الأنوار الالهیهٔ فی المسائل العقائدیهٔ

۱۸ رساله احکام بانوان

۱۹ رساله احکام نوجوانان و جوانان

۲۰ استفتائات جدید

۲۱ چندین جزوه در موضوعات گوناگون

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه: تبریزی، جواد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۵.

عنوان و نام پدیدآور: رساله توضیح المسائل حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ میرزا جواد تبریزی ادام الله ظله

وضعیت ویراست:

[ویراست؟].

مشخصات نشر: قم: هجرت، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۴۴۳ص.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۵۸۷۵-۴۷-۱؛ ۱۷۰۰۰ ریال(چاپ هشتم)

یادداشت: چاپ هشتم: پاییز ۱۳۸۵.

موضوع: فتواهای شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: فقه جعفری -- رساله عملیه

رده بندی کنگره: BP۱۸۳/۹/ت۲ر۵ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۲-۳۶۲۹۱

توضیح المسائل

احکام تقلید

مسأله ۱ - شخص مسلمان باید به اصول دین از روی دلیل اعتقاد پیدا کند و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید؛ یعنی بدون سؤال از دلیل گفته کسی را قبول کند.

ولی در احکام دین در غیر ضروریات باید مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد؛ یا از مجتهد تقلید کند؛ یعنی به دستور او رفتار نماید؛ یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است؛ مثلا اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند و عده دیگر می گویند حرام نیست؛ آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند؛ آن را به جا آورد.

پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند؛ لازم است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله ۲ - تقلید در احکام؛ عمل کردن به دستور مجتهد است.

و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال زاده و زنده و عادل باشد.

و نیز معتبر است سابقه فسق معروفی بین مردم نداشته باشد و از مجتهدی که تقلید می‌شود غیر از اوصاف ذکر شده امر دیگری معتبر نیست.

و عادل کسی است که کارهائی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهائی را که بر او حرام است ترک کند و نشانه عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد؛ که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند؛ خوبی او را تصدیق نمایند. و در صورتی که اختلاف فتوی بین مجتهدین در مسائل محل ابتلاء ولو اجمالا معلوم باشد لازم است مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند اعلم باشد؛ یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر باشد.

مسأله ۳ - مجتهد و اعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اول: آنکه خود انسان یقین کند مثل آنکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

دوم: آنکه دو نفر عالم و عادل؛ که می‌توانند مجتهد اعلم را تشخیص دهند؛ مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند به شرط آنکه دو نفر عالم و عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند و در صورت اختلاف؛ خبره بودن هر کدام بیشتر باشد قول او مقدم است بلکه به گفته یک نفر عالم خبره مورد وثوق نیز اجتهاد یا اعلمیت ثابت می‌شود.

سوم: آنکه عده‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفته آنان اطمینان پیدا می‌شود؛ مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴ - اگر اختلاف بین مجتهدین ولو اجمالا معلوم و شناختن اعلم مشکل باشد؛ لازم است از کسی تقلید کند که او با دیگران مساوی یا اعلم از آنها باشد و در صورت احتمال اعلمیت در هر کدام کافی است از یکی از آنها تقلید کند و گمان به اعلمیت معتبر نیست.

مسأله ۵ - به دست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اول: شنیدن از خود مجتهد.

دوم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

سوم: شنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینان دارد.

چهارم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان بدرستی آن رساله اطمینان داشته باشد و در صورتی که نقل شخص معتبر با نوشته رساله معتبره مخالفت کند و اشتباه در یکی معلوم نگردد؛ شخص باید تا روشن شدن فتوای مجتهد عمل به احتیاط کند و اگر ناقل نقل خود را نسبت به رساله بدهد که در آن رساله خلاف نقل مذکور است نقل او اعتبار ندارد.

مسأله ۶ - تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است؛ می‌تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید؛ اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست و همچنین است اگر احتمال دهد مجتهدی را که از او تقلید می‌کرده در حال حاضر شرایط تقلید را ندارد.

مسأله ۷ - اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهد؛ مقلد آن مجتهد یعنی کسی که از او تقلید می‌کند نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود مثلا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت اول و دوم نماز بعد از سوره حمد یک سوره تمام بخواند مقلد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش می‌گویند عمل کند و یا به فتوای مجتهد دیگری که تقلیدش جایز است عمل نماید؛ پس اگر او فقط سوره حمد را کافی بداند؛ می‌تواند سوره را ترک کند و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تامل یا محل اشکال است.

مسأله ۸ - اگر مجتهد اعلم بعد از آنکه در مسأله‌ای فتوی داده یا پیش از آن احتیاط کند؛ مثلا بفرماید ظرف نجس را یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می‌شود؛ اگرچه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند؛ مقلد او می‌تواند عمل به احتیاط را ترک نماید و این

احتیاط را احتیاط مستحب می‌نامند.

مسأله ۹ – اگر مجتهـدی که انسان از او تقلیـد می‌کند از دنیا برود در صورتی که فتوای او در نظر مقلد بوده و فراموش نکرده باشد؛ حکم بعـد از فوت او حکم زنـده بودنش است و اگر فتوای او را یاد نگرفته لازم است به مجتهـد زنـده رجوع کنـد و بعیـد نیست در صورتی که فراموش کرده است باز بتواند به فتوای او عمل کند.

مسأله ۱۰ – اگر در مسأله‌ای فتوای مجتهـدی را یاد گرفته و بعـد از مردن او در همان مسأله بر حسب وظیفه‌اش از مجتهـد زنده تقلید نماید؛ دوباره نمی‌تواند آن را مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد.

مسأله ۱۱ – مسائلی را که انسان غالبا به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲ – اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند لازم است که احتیاط کند و یا اینکه با شرائطی که ذکر شد؛ تقلیـد نماید؛ ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را اجمالا بداند و تاخیر واقعه و احتیاط ممکن نباشد و دسـتش به اعلم نرسد جایز است از غیر اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۳ – اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید.

چنانچه فتوای آن مجتهـد عوض شود لازم نیست به او خبر دهـد که فتوای آن مجتهد عوض شده ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده؛ در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را برطرف کند.

مسأله ۱۴ – اگر مکلف مـدتی اعمال خود را بـدون تقلیـد انجام دهـد؛ سـپس از مجتهـدی تقلیـد نماید در صورتی که آن مجتهد به صحت اعمال گذشته حکم نماید؛ آن اعمال صحیح است والا محکوم به بطلان است.

احکام طهارت

آبها

آب مطلق و مضاف

مسأله ۱۵ – آب یا مطلق است یا مضاف:

آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرنـد؛ مثل آب هندوانه و گلاب؛ یا با چیزی مخلوط باشد: مثل آبی که بقدری با گل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است:

اول آب کر؛ دوم آب قلیل؛ سوم آب جاری؛ چهارم آب باران؛ پنجم آب چاه.

۱ – آب کر

مسأله ۱۶ – آب کر مقـدار آبی است که اگر در ظرفی که طول و عرض و گودی آن هریك سه وجب است بریزند؛ آن ظرف را پر کند و بنا بر اظهر وزن اعتباری ندارد.

مسأله ۱۷ – اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس؛ به آب کر برسد چنانچه آن آب؛ بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد؛ نجس می‌شود و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۸ – اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۹ – اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد؛ چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می‌شود و اگر به اندازه کر یا بیشتر باشد فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰ – آب فواره اگر متصل به کر باشد؛ آب نجس را پاک می‌کند ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد؛ آن را پاک نمی‌کند؛ مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرند؛ تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود.

مسأله ۲۱ – اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند؛ آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصل به کر باشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است.

مسأله ۲۲ – اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳ – آبی که به اندازه کر بوده؛ اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه؛ مثل آب کر است؛ یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه؛ حکم آب کمتر از کر را دارد.

مسأله ۲۴ – کر بودن آب؛ به دو راه ثابت می‌شود:

اول آنکه خود انسان یقین کند. دوم آنکه دو مرد عادل خبر دهند و بعید نیست که قول یک مرد عادل بلکه قول کسی که مورد وثوق و اطمینان است نیز کافی باشد.

۲ – آب قلیل

مسأله ۲۵ – آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲۶ – اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد؛ یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود. ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد؛ مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس است و مقداری که به آن چیز نرسیده پاک است.

مسأله ۲۷ – آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است و آب قلیلی که بعد از برطرف شدن عین نجاست؛ برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود در صورتی که محل به مجرد شستن با او پاک شود آن آب پاک است؛ مثلا اگر محل نجس چیزی باشد که به یک مرتبه شستن پاک شود و عین نجس هم نداشته باشد غساله آن یعنی آبی که از او در وقت شستن جدا می‌شود پاک است و اما چیزی که دو مرتبه شستن آن لازم است از غساله شستن اول بنا بر احتیاط واجب اجتناب لازم است و غساله شستن دوم پاک است.

مسأله ۲۸ – آبی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط پاک است:

اول – آنکه بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

دوم – نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

سوم – نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

چهارم – ذره‌های غائط در آب پیدا نباشد.

پنجم – بیشتر از مقدار معمول؛ نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ – آب جاری

آب جاری آبی است که از زمین بجوشـد و جریان داشـته باشـد ماننـد آب چشـمه و قنات و لوله‌کشـی‌هایی که فعلا در بلاد مرسوم است جاری نیست و حکم آب کر را دارد.

مسأله ۲۹ – آب جـاری اگرچه کمتر از کر باشـد؛ چنـانچه نجاست به آن برسـد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسـطه نجاسـت تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰ – اگر نجاستی به آب جاری برسـد؛ مقـداری از آن؛ که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسـطه نجاست تغییر کرده نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگرچه کمتر از کر باشد پاک است. و آبهای طرف دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد؛ پاک و گرنه نجس است.

مسأله ۳۱ – آب چشـمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارنـد باز می‌جوشد؛ حکم آب جاری دارد؛ یعنی اگر نجاست به آن برسد؛ تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده؛ پاک است.

مسأله ۳۲ – آبی که کنار نهر؛ ایستاده و متصل به آب جاری است؛ در صورتی که به ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه آن تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۳۳ – چشـمه‌ای که مثلا در زمسـتان می‌جوشد و در تابسـتان از جوشـش می‌افتد؛ فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۴ – آب حوضـچه حمام اگر کمتر از کر باشد؛ چنانچه به خزینه‌ای که آبش به ضـمیمه آب حوض به اندازه کر است متصل باشد و به ملاقات نجس؛ بو یا رنگ یا مزه آن تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۳۵ – آب لوله‌های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می‌ریزد اگر به ضمیمه منبعی که متصل به آن است به قدر کر باشد حکم کر را دارد.

مسأله ۳۶ – آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشد چنانچه کمتر از کر باشد نجاست به آن برسد نجس می‌شود. اما اگر با فشار جاری باشد و مثلا نجاست به پائین آن برسد؛ طرف بالای آن نجس نمی‌شود.

۴ – آب باران

مسأله ۳۷ – چیزی که نجس است و عین نجـاست در آن نیست؛ به هر جـای آن یـک مرتبه بـاران برسـد پاک می‌شود. و در فرش و لباس و مانند اینها بنا بر احتیاط فشار لازم است و باریدن دو سه قطره فائده ندارد؛ بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.

مسأله ۳۸ – اگر بـاران؛ بر عین نجس ببـارد و به جـای دیگر ترشـح کنـد؛ چنـانچه عین نجاست همراه آن نباشـد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشـد پاک است؛ پس اگر باران بر خون ببارد و ترشـح کند؛ چنانچه ذره‌ای خون در آن باشد؛ یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می‌باشد.

مسأله ۳۹ – اگر بر سـقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشـد؛ تا وقتی باران به بام می‌بارد؛ آبی که به چیز نجس رسـیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد؛ پاک است. ولی بعـد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد؛ به چیز نجس رسـیده است نجس می‌باشد.

مسأله ۴۰ – زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود. و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد آن را نیز پاک می کند.

مسأله ۴۱ – خاک نجسی که به واسطه باران گل شود پاک است.

مسأله ۴۲ – هرگاه آب باران در جائی جمع شود؛ اگرچه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می‌آید؛ چیز نجسی را در آن بشویند و آب بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد؛ آن چیز نجس پاک می‌شود.

مسأله ۴۳ – اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و بر آن زمین نجس جاری شود؛ فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می گردد.

۵ – آب چاه

مسأله ۴۴ – آب چاهی که از زمین می‌جوشد؛ اگرچه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد؛ تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است. ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها؛ مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۵ – اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد؛ چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاک می‌شود.

مسأله ۴۶ – اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد؛ پس از قطع باران به محض رسیدن نجاست به آن نجس می‌شود.

احکام آبها

مسأله ۴۷ – آب مضاف که معنی آن گفته شد؛ چیز نجس را پاک نمی کند؛ وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸ – آب مضاف هر قدر زیاد باشد؛ اگر ذره‌ای نجاست به آن برسد نجس می‌شود؛ ولی چنانچه با فشار روی چیز نجس بریزد؛ مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است و مقداری که نرسیده است پاک می‌باشد. مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند؛ آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ۴۹ – اگر آب مضاف طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود؛ که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می‌شود.

مسأله ۵۰ – آبی که مطلق بوده و معلوم نیست که به حد مضاف شدن رسیده یا نه؛ مثل آب مطلق است؛ یعنی چیز نجس را پاک می کند و وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه؛ مثل آب مضاف است؛ یعنی چیز نجس را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱ – آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده؛ نجاست را پاک نمی کند و وضو و غسل هم با آن باطل است و چنانچه نجاستی به آن برسد نجس می‌شود اگرچه به اندازه کر یا بیشتر باشد.

مسأله ۵۲ – آبی که عین نجاست مثل خون و بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد؛ اگرچه کر یا جاری باشد نجس می‌شود؛ ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آب؛ به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود؛ مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۳ – آبی که عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده؛ چنانچه به کر یا جاری متصل

شود؛ یـا بـاران بر آن ببارد؛ یا باد باران را در آن بریزد؛ یا آب باران از ناودان هنگام باریـدن در آن جاری شود و در تمام این صور تغییر آن از بین برود پاک می‌شود.

مسأله ۵۴ – اگر چیز نجسی را در کر یا جاری تطهیر نمایند؛ آبی که بعد از بیرون آوردن؛ از آن می‌ریزد پاک است.

مسأله ۵۵ – آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است. و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶ – نیم‌خورده سگ و خوک و کافری که از اهل کتاب یعنی یهودی و نصـرانی و مجوسـی نباشد نجس و خوردن آن حرام است. و نیم‌خورده حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن در غیر گربه مکروه می‌باشد.

احکام تخلی (بول و غائط کردن)

مسأله ۵۷ – واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر؛ عورت خود را از کسانی که مکلفنـد؛ اگرچه مثل خواهر و مادر با او محرم باشـند و همچنین از دیوانه و بچه‌های ممیز که خوب و بـد را می‌فهمند؛ بپوشاند؛ ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هسـتند مثل کنیز و مالکش لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸ – لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند. و اگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند کافی است.

مسأله ۵۹ – موقع تخلی بایـد طرف جلوی بـدن یعنی شـکم و سـینه رو به قبله و پشت به قبله نباشـد و مراد از قبله جهـتی است که در حال علم و اختیار باید نماز به آن طرف خوانده شود.

مسأله ۶۰ – اگر موقـع تخلی طرف جلـوی بـدن کسـی رو بـه قبلـه یـا پشت به قبله باشـد و عـورت خـود را از قبله بگردانـد؛ کفـایت نمی‌کند؛ اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد؛ احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱ – احتیـاط مسـتحب آن است که طرف جلوی بـدن در موقع اسـتبراء که احکام آن بعـدا گفته می‌شود و موقع تطهیر مخرج بول و غائط رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲ – اگر برای آنکه نامحرم او را نبینـد؛ مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشـیند. باید رو به قبله یا پشت به قبله بنشـیند. و نیز اگر از راه دیگر نا چار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد.

مسأله ۶۳ – احتیـاط مسـتحب آن اسـت کـه بچـه را در وقـت تخلی رو بـه قبلـه یـا پشت به قبله ننشاننـد. ولی اگر خـود بچه بنشـیند؛ جلوگیری از او واجب نیست.

مسأله ۶۴ – در چهار جا تخلی حرام است:

اول در کوچه‌های بن بست؛ در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

دوم در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

سوم در جائی که برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه ها.

چهارم روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد و همچنین هر جائی که تخلی موجب هتک حرمت یکی از مقدسات دین یا مذهب شود.

مسأله ۶۵ – در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می‌شود:

اول آنکه با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

دوم آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

سوم آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.

و در غیر این سه صورت می‌توان مخرج را با آب شست و یا به دستوری که بعدا گفته می‌شود؛ با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد؛ اگرچه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶ – مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود. و در کر و جاری اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافی است؛ ولی با آب قلیل بنا بر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷ – اگر مخرج غائط را با آب بشویند؛ باید چیزی از غائط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره‌ای از غائط در آن نماند؛ دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸ – با سنگ و کلوخ و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند می‌شود مخرج غائط را تطهیر کرد و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

مسأله ۶۹ – احتیاط واجب آن است که سنگ یا پارچه‌ای که غائط را با آن برطرف می‌کنند؛ سه قطعه باشد و اگر با سه قطعه برطرف نشود؛ باید به قدری اضافه نمایند تا مخرج کاملا پاکیزه شود؛ ولی باقی ماندن ذره‌های کوچکی که دیده نمی‌شود اشکال ندارد.

مسأله ۷۰ – پاک کردن مخرج غائط با چیزهائی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشته شده حرام است. و بنا بر احتیاط با استخوان و سرگین مخرج پاک نمی‌شود.

مسأله ۷۱ – اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه؛ لازم است تطهیر نماید اگرچه همیشه بعد از بول یا غائط فورا تطهیر می‌کرده.

مسأله ۷۲ – اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز؛ مخرج را تطهیر کرده یا نه؛ در صورتی که احتمال بدهد که پیش از شروع به نماز ملتفت بوده نمازی که خوانده صحیح است؛ ولی برای نمازهای بعدی باید تطهیر کند.

استبراء

مسأله ۷۳ – استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می‌دهند؛ برای آنکه یقین کنند بول در مجرا نمانده است. و آن دارای اقسامی است و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول؛ اگر مخرج غائط نجس شده؛ اول آن را تطهیر کنند؛ بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴ – آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن با زن از انسان خارج می‌شود و به آن مذی می‌گویند پاک است و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن وذی گفته می‌شود و آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید و به آن ودی می‌گویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است. و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که بول است یا یکی از این سه آب؛ پاک می‌باشد.

مسأله ۷۵ – اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه؛ نجس می‌باشد. و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود. ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه؛ پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۶ – کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آنکه مدتی از بول کردن او گذشته؛ یقین کند بول در مجرا نمانده است و

رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه؛ آن رطوبت پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.
مسأله ۷۷ – اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد؛ چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی لازم است وضو بگیرد و بنا بر احتیاط مستحب غسل کند؛ ولی اگر وضو نگرفته باشد فقط گرفتن وضو کافی است.
مسأله ۷۸ – برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که بول است یا نه پاک می‌باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی‌کند.

مستحبات و مکروهات تخلی

مسأله ۷۹ – مستحب است در موقع تخلی جائی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلی؛ اول پای چپ و موقع بیرون آمدن؛ اول پای راست را بگذارد و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.
مسأله ۸۰ – نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است؛ ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست. و نیز در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و در خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می‌باشد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلی؛ ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.
مسأله ۸۱ – ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب؛ خصوصا آب ایستاده مکروه است.
مسأله ۸۲ – خودداری کردن از بول و غائط مکروه است. و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.
مسأله ۸۳ – مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی؛ بول کند.

نجاسات

اشاره

مسأله ۸۴ – نجاسات ده چیز است:
اول بول؛ دوم غائط؛ سوم منی؛ چهارم مردار؛ پنچم خون؛ ششم و هفتم سگ و خوک؛ هشتم کافر که از طایفه یهود و نصاری و مجوس نباشد؛ نهم شراب؛ دهم فقاع.

۱ و ۲ – بول و غائط

مسأله ۸۵ – بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند؛ خون از آن جستن می‌کند؛ نجس است. و بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.
مسأله ۸۶ – بول و فضله پرندگان حرام گوشت پاک و بهتر اجتناب است.
مسأله ۸۷ – بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط گوسفندی که شیر خوک خورده که از آن شیر؛

گوشت آورده و استخوانش محکم شود؛ یا حیوانی که انسان آنرا وطی کرده یعنی با آن نزدیکی نموده است.

۳ – منی

مسأله ۸۸ – منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴ – مردار

مسأله ۸۹ – مردار انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است؛ چه خودش مرده باشد؛ یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد؛ اگرچه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰ – چیزهائی از مردار مثل پشم و مو و کرک و استخوان و دندان؛ که روح نداشته پاک است.

مسأله ۹۱ – اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است.

مسأله ۹۲ – اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.

مسأله ۹۳ – تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید؛ اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۴ – اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند؛ پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۵ – دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از خارجه می‌آورند؛ اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۶ – گوشت و پیه و چرمی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده پاک است؛ ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا اینکه دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه خوردن آن گوشت و پیه حرام است و نماز در آن چرم جایز نیست بلکه احوط نجاست آن است و اما آنچه از بازار مسلمانها یا از مسلمانی گرفته شود و معلوم نباشد که از کافر گرفته شده یا اینکه احتمال آن برود که تحقیق کرده اگرچه از کافر گرفته باشد نماز خواندن در آن چرم و خوردن آن گوشت و پیه نیز جایز است.

۵ – خون

مسأله ۹۷ – خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند نجس است؛ پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک می‌باشد.

مسأله ۹۸ – اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید؛ خونی که در بدنش می‌ماند پاک است؛ ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد؛ آن خون نجس است.

مسأله ۹۹ – بنـا بر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذره‌ای خون در آن است بایـد اجتناب کرد. ولی اگر خون مثلا در زرده باشـد؛ تا پوست نازک روی آن پاره نشده سفید پاک می‌باشد.

مسأله ۱۰۰ – خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۱۰۱ – اگر خونی که از لای دندانها می‌آید؛ به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود اجتناب از آب دهان لازم نیست.

مسأله ۱۰۲ – خونی که به واسـطه کوبیده شدن؛ زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد؛ اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک و اگر به آن خون بگوینـد نجس است و در این صورت چنـانچه نـاخن یـا پوست سوراخ شود اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یـا غسـل مشـقت دارد بایـد تیمم نمایـد. و بنـا بر احتیـاط لازم وضو هم بگیرد به طوری که وقت وضو گرفتن آب وضـو نجس نشود.

مسأله ۱۰۳ – اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده پاک است.

مسأله ۱۰۴ – اگر موقع جوشـیدن غـذا ذره‌ای خون در آن بیفتد؛ تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود. و جوشـیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۵ – زردابـه‌ای که در حـال بهبـودی زخم در اطراف آن پیـدا می‌شـود؛ اگر معلـوم نباشـد که بـا خـون مخلـوط است پـاک می‌باشد.

۶؛ ۷ – سگ و خوک:

مسأله ۱۰۶ – سگ و خوکی که در خشـکی زندگی می‌کنند حتی مو و اسـتخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است؛ ولی سگ و خوک دریائی پاک است.

۸ – کافر:

مسأله ۱۰۷ – کافر یعنی کسـی که منکر خـدا یا نبوت است و یا معترف به آن نیست و یا برای خـدا شـریک قرار می‌دهـد و همچنین غلاهٔ (یعنی آنهائی که یکی از ائمه (ع) را خـدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آنهائی که بـا ائمه اطهـار (ع) دشـمنی می‌نماینـد) نجسـند و امـا اهـل کتاب (یعنی یهود و نصاری و مجوس) که پیغمبری حضـرت خاتم الانبیاء محمد بن عبداللّه (ص) را قبول ندارند؛ نیز بنا بر مشهور نجس می‌باشند و این قول موافق احتیاط است و لکن بنا بر اظهر این طوایف پاکند و نیز کسـی که ضـروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز و روزه مسـلمانان جزء دین اسـلام می‌دانند منکر شود؛ چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است نجس می‌باشد.

مسأله ۱۰۸ – تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹ – اگر پـدر و مادر و جـد و جده بچه نا بالغ کافر باشـند آن بچه هم نجس است؛ مگر در صورتی که ممیز و مظهر اسـلام باشد و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

مسأله ۱۱۰ – کسـی که معلوم نیست مسـلمان است یا نه؛ پاک می‌باشد و جایز است در قبرسـتان مسـلمانان دفن شود و واجب اسـت مثل سایر مسلمانها غسل داد و نماز خواند و دفن کرد.

مسأله ۱۱۱ – شخصی که به یکی از دوازده امام (ع) از روی دشمنی دشنام دهد؛ نجس است.

۹ – شراب

مسأله ۱۱۲ – شراب نجس است و بنا بر احتیاط واجب هر چیزی که انسان را مست می‌کند؛ چنانچه به خودی خود روان باشد نیز نجس است و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد پاک است اگرچه چیزی در آن بریزند که روان شود.
مسأله ۱۱۳ – الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و میز و صندلی و مانند اینها به کار می‌برند؛ که خودش به تنهائی مست کننده نیست پاک می‌باشد.
مسأله ۱۱۴ – اگر انگور و آب انگور به خودی خود یا به واسطه پختن جوش بیاید؛ اگرچه پاک است ولی خوردن آن حرام است.
مسأله ۱۱۵ – خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگرچه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ – فقاع

مسأله ۱۱۶ – فقاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آب جو می‌گویند نجس است و غیر فقاع مانند آبی که به دستور طبیب از جو می‌گیرند و به آن ماءالشعیر می‌گویند پاک می‌باشد.
مسأله ۱۱۷ – عرق جنب از حرام پاک است و بنا بر احتیاط نماز با آن جایز نیست و بعید نیست احتیاط در این مسأله و مسأله ۱۲۰ واجب نباشد و نزدیکی با زن در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.
مسأله ۱۱۸ – اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است مثلاً- در روز ماه رمضان؛ با زن خود نزدیکی کند؛ عرق او پاک است و احتیاط مستحب آن است که با آن نماز نخواند.
مسأله ۱۱۹ – اگر جنب از حرام عوض غسل تیمم نماید و بعد از تیمم عرق کند؛ حکم آن عرق؛ حکم عرق قبل از تیمم است بنابراحتیاط.
مسأله ۱۲۰ – اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند؛ احتیاط آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید و چنانچه اول با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود اجتناب لازم نیست.
مسأله ۱۲۱ – عرق شتر نجاست خوار و هر حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده اگرچه پاک است ولی نماز با آن جایز نیست.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲ – نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود:
اول: آنکه خود انسان یقین یا اطمینان کند چیزی نجس است و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است؛ لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنا بر این غذا خوردن در قهوه خانه‌ها و مهمانخانه هائی که مردمان لا ابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند در آنها غذا می‌خورند؛ اگر انسان یقین یا اطمینان نداشته باشد؛ غذائی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد.
دوم: آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است؛ مثلاً- همسر انسان یا نوکر یا کلفت بگوید ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است نجس می‌باشد.

سوم: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است و نیز اگر یک نفر عادل بلکه شخص موثق اگرچه عادل هم نباشد بگوید چیزی نجس است؛ باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۳ - اگر به واسطه ندانستن مسأله؛ نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند؛ مثلا نداند فضله موش پاک است یا نه؛ باید مسأله را بپرسد؛ ولی اگر با اینکه مسأله را می‌داند؛ چیزی را شک کند پاک است یا نه؛ مثلا شک کند آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان؛ پاک می‌باشد و وارسی کردن یا پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۲۴ - چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه؛ نجس است و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه؛ پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵ - اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می‌کند نجس شده و نداند کدام است؛ باید از هر دو اجتناب کند؛ ولی اگر مثلا نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که از تصرف او خارج بوده و مال دیگری می‌باشد؛ لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می‌شود

مسأله ۱۲۶ - اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد؛ چیز پاک نجس می‌شود و همچنین اگر به چیز سومی با همان رطوبت برسد؛ نجسش می‌کند و مشهور فرموده‌اند که متنجس به طور مطلق منجس است؛ ولی این حکم در غیر واسطه اول محل اشکال است و احتیاط واجب در اجتناب از او است (مثال) در صورتی که دست راست به بول متنجس شود آن گاه آن دست با رطوبت دیگری دست چپ را ملاقات کند این ملاقات موجب نجاست دست چپ خواهد بود و اگر دست چپ بعد از خشکیدن با آب قلیل یا سایر مایعات ملاقات کند؛ آن نیز نجس می‌شود؛ ولی اگر با چیز دیگری با رطوبت دیگری ملاقات کند؛ نجاست آن چیز معلوم نیست اگرچه احتیاط واجب اجتناب از آن است و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد؛ چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود اگرچه به عین نجس برسد.

مسأله ۱۲۷ - اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه؛ آن چیز پاک؛ نجس نمی‌شود مگر حالت سابقه چیز پاک رطوبت مسریه باشد.

مسأله ۱۲۸ - دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۹ - زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد؛ هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰ - هر گاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند؛ همین که یک نقطه‌ای از آن نجس شد؛ تمام آن نجس می‌شود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند؛ اگرچه بعد پر شود؛ فقط جائی که نجاست به آن رسیده نجس می‌باشد. پس اگر فضله موش در آن بیفتد جائی که فضله افتاد نجس و بقیه پاک است.

مسأله ۱۳۱ - اگر مگس یا حیوانی مانند آن؛ روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند؛ چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده؛ چیز پاک نجس می‌شود و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۲ - اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود؛ هر جا که عرق به آن برسد نجس

می‌شود و اگر عرق به جای دیگر نرود؛ جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۳ – اخلاطی که از بینی یا گلو می‌آید؛ اگر خون داشته باشد؛ جائی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است؛ پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد؛ مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است و محلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می‌باشد.

مسأله ۱۳۴ – اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند؛ چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود؛ بنا بر احتیاط از آب آفتابه اجتناب شود؛ ولی اگر آب آفتابه جریان داشته باشد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۵ – اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد؛ در صورتی که بعد از بیرون آمدن؛ آلوده به نجاست نباشد پاک است. پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود؛ یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد؛ نجس نیست. و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶ – نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد؛ بی اشکال حرام است و اگر نجس شود باید فورا آن را آب بکشند. بلکه بنا بر احتیاط واجب در غیر فرض هتک نیز نجس کردن حرام و آب کشیدن واجب است.

مسأله ۱۳۷ – اگر جلد قرآن نجس شود؛ در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد؛ باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸ – گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار اگرچه آن عین نجس خشک باشد؛ حکم نجس کردن آن را دارد.

مسأله ۱۳۹ – نوشتن قرآن با مرکب نجس اگرچه یک حرف آن باشد حکم نجس کردن آن را دارد و اگر نوشته شود باید آن را آب بکشند؛ یا به واسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

مسأله ۱۴۰ – در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

مسأله ۱۴۱ – اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است؛ مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده؛ در مستراح بیفتد؛ بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگرچه خرج داشته باشد واجب است. و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد؛ باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است. و نیز اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد؛ باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند که به کلی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲ – خوردن و آشامیدن چیز متنجس حرام است و همچنین است خورانیدن آن به دیگری و در خورانیدن آن به طفل و دیوانه اظهر جواز است و اگر خود طفل یا دیوانه غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد؛ بی اشکال لازم نیست از او جلوگیری کنند.

مسأله ۱۴۳ – فروختن چیز نجسی که در خوردن و آشامیدن استعمال می‌شود و ممکن است آن را آب کشید؛ اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴ – اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵ – اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است و در معرض این باشد که نجاست به ماکول و مشروب سرایت کند باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶ – اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است؛ باید به مهمانها بگوید؛ اما اگر یکی از مهمانها بفهمد؛

لازم نیست به دیگران خبر دهد. ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است به واسطه نجس بودن آنان خود او هم نجس شود؛ باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷ – اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود؛ چنانچه صاحبش آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند مانند ظروفی که در خوردن و آشامیدن استعمال می‌شود واجب است نجس شدن آن را به او بگوید و اما مثل لباس؛ نجس شدن او را لازم نیست بگوید اگرچه بداند صاحبش با او نماز می‌خواند؛ زیرا که پاک بودن لباس در نماز شرط واقعی نیست.

مسأله ۱۴۸ – اگر بچه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده نباید حرف او را قبول کرد. ولی بچه‌ای که تکلیفش نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم؛ در صورتی که آن چیز در تصرف او باشد یا آن بچه مورد اطمینان باشد حرف او قبول می‌شود و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهرات

اشاره

مسأله ۱۴۹ – دوازده چیز نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهرات گویند:

اول آب؛ دوم زمین؛ سوم آفتاب؛ چهارم استحاله؛ پنجم انقلاب؛ ششم انتقال؛ هفتم اسلام؛ هشتم تبعیت؛ نهم برطرف شدن عین نجاست؛ دهم استبراء حیوان نجاست خوار؛ یازدهم غائب شدن مسلمان؛ دوازدهم خارج شدن خون متعارف از ذبیحه. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – آب

مسأله ۱۵۰ – آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:

اول: آنکه مطلق باشد؛ پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی‌کند.

دوم: آنکه پاک باشد.

سوم: آنکه وقتی چیز نجس را می‌شویند؛ آب مضاف نشود و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد و در غیر این شستن تغییر ضرر ندارد؛ مثلاً چیزی را به آب کر یا قلیل بشوید و دو دفعه شستن در او لازم باشد؛ در دفعه اول اگرچه تغییر کند در دفعه دوم به آبی تطهیر کند که تغییر نکند پاک می‌شود.

چهارم: آنکه بعد از آب کشیدن چیز نجس؛ عین نجاست در آن نباشد. و پاک شدن چیز نجس به آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعدا گفته می‌شود.

مسأله ۱۵۱ – ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کر و جاری یک مرتبه کافی است؛ ولی ظرفی را که سگ از آن ظرف؛ آب یا چیز روان دیگر خورده؛ باید اول با ریختن خاک و مقداری آب پاک؛ خاک مال کرد و بنا بر احتیاط خاک باید پاک باشد؛ سپس آب بریزند که خاک او زائل شود و بعد یک مرتبه در کر یا جاری یا دو مرتبه با آب قلیل شست. و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنا بر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مال کرد. و اگر آب دهان سگ در ظرفی بریزد؛ خاک مالی لازم نیست.

مسأله ۱۵۲ – اگر دهـانه ظرفی که سگ دهن زده؛ تنگ باشـد بایـد خاک را در آن بریزنـد و مقـداری آب ریخته به شـدت حرکت دهند تا خاک به همه آن ظرف برسد و بعد به ترتیبی که ذکر شد بشویند.

مسأله ۱۵۳ – ظرفی را که خوک بلیسـد یـا از آن چیز روانی بخورد یـا اینکه در او موش صـحرائی مرده باشـد؛ بـا آب قلیـل یا کر یا جاری باید هفت مرتبه شست و لازم نیست آن را خاک مالی کنند.

مسأله ۱۵۴ – ظرفی را که به شراب؛ نجس شده؛ باید سه مرتبه بشویند و فرقی بین آب قلیل و کر و جاری نیست.

مسأله ۱۵۵ – کوزه‌ای که از گـل نجس سـاخته شـده و یا آب نجس در آن فرو رفته؛ اگر در آب کر یا جاری بگذارنـد؛ به هر جای آن که آب برسـد پاک می‌شود. و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود؛ باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند و بعدا در آب کر یا جاری بگذارند.

مسأله ۱۵۶ – ظرف نجس را با آب قلیل دو قسم می‌شود آب کشید:

یکی آنکـه سـه مرتبـه پر کننـد و خـالی کننـد؛ دیگر آنکـه سـه دفعـه قـدری آب در آن بریزنـد و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷ – اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود؛ چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کننـد و خالی کنند پاک می‌شود. و همچنیـن اسـت اگر سـه مرتبـه آب از بالاـ در آن بریزنـد؛ به طـوری که تمـام اطراف آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند. و واجب است که در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسأله ۱۵۸ – اگر مس نجس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند؛ ظاهرش پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۹ – تنوری که به بول نجس شده است؛ اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند؛ به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می‌شود. و در غیر بول اگر با برطرف شـدن نجاست یک مرتبه به دسـتوری که گفته شـد آب در آن بریزند کافی است و بهتر اسـت که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند؛ بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۶۰ – اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برنـد که آب به تمام جاهای نجس آن برسد؛ پاک می‌شود. و در فرش و لبـاس و ماننـد اینها فشار یا ماننـد آن از مالیـدن یا لگـد کردن لازم است و در صورتی که لباس و ماننـد آنها متنجس به بول باشد؛ در کر نیز دو مرتبه شستن لازم است.

مسأله ۱۶۱ – اگر بخواهنـد چیزی را که به بول نجس شـده با آب قلیل آب بکشـند؛ چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود؛ در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد؛ یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می‌شود؛ ولی در لباس و فرش و ماننـد اینها بایـد بعـد از هر دفعه فشار دهنـد تا غساله آن بیرون آیـد. (و غساله آبی است که معمولا در وقت شسـتن و بعـد از آن چیزی که شسته می‌شود؛ خود به خود یا به وسیله فشار می‌ریزد).

مسأله ۱۶۲ – اگر چیزی به بول پسـر شـیر خواری که غـذا خور نشـده نجس شود؛ چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهـای نجس آن برسـد پـاک می‌شود؛ ولی احتیـاط مستحب آن است که یـک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزنـد. و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳ – اگر چیزی به غیر بول نجس شود؛ چنـانچه با برطرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزنـد و از آن جـدا شود پاک می‌گردد؛ ولی لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴ – اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند آب بکشند باید به هر قسم که ممکن است اگرچه به لگد کردن باشد فشار دهند تا غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۶۵ - اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود؛ به فرو بردن در کر و جاری پاک می‌گردد. و اگر باطن آنها نجس شود؛ تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که در مسأله (۱۵۵) گذشت.

مسأله ۱۶۶ - اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه؛ باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷ - اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد؛ چنانچه آن را در کاسه و مانند آن بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود و آن ظرف هم پاک می‌گردد. ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند؛ باید در هر مرتبه‌ای که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۸ - لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند و یا با آب قلیل بشویند؛ چنانچه موقع فشار دادن؛ آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می‌شود.

مسأله ۱۶۹ - اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند و بعد مثلا لجن آب در آن ببینند؛ چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۰ - اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود پاک است. ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد؛ ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱ - هر چیز نجس؛ تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی‌شود. ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد؛ پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می‌باشد؛ اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره‌های نجاست در آن چیز مانده نجس است.

مسأله ۱۷۲ - اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند؛ بدن پاک می‌شود و بیرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نیست.

مسأله ۱۷۳ - غذای نجسی که لای دندانها مانده؛ اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۴ - اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند لازم نیست فشار دهند که غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۷۵ - اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند؛ اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می‌کند؛ با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود. به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلا لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می‌شوند و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس؛ روی همه انگشتها آب بریزند و آب نجس به همه آنها برسد؛ بعد از پاک شدن انگشت نجس؛ تمام انگشتها پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۶ - گوشت و دنبه‌ای که نجس شده؛ مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس؛ چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به بدن و لباس جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷ - اگر ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند؛ چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند؛ باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۸ - آب شیری که متصل به کر است حکم کر را دارد.

مسأله ۱۷۹ - اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه؛ باید دوباره آن را آب بکشد و یقین کند که عین نجاست برطرف شده است.

مسأله ۱۸۰ - زمینی که آب در او فرو می‌رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد؛ اگر نجس شود با آب قلیل نیز پاک

می‌شود.

مسأله ۱۸۱ – زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود؛ اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد؛ ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود.

مسأله ۱۸۲ – اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود؛ با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۳ – اگر شکر نجس آب شده‌ای را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی‌شود.

۲ – زمین

مسأله ۱۸۴ – زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن نجس شده پاک می کند:

اول آنکه زمین پاک باشد.

دوم آنکه خشک باشد.

سوم آنکه اگر عین نجس مثل خون و بول؛ یا متنجس مثل گلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد؛ به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود.

و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه؛ کف پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۸۵ – پاک شدن کف پا و ته کفش نجس؛ به واسطه راه رفتن روی اسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

مسأله ۱۸۶ – برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع دست یا بیشتر راه بروند؛ اگرچه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین؛ نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۷ – لازم نیست کف پا و ته کفش نجس؛ تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۸ – بعد از آنکه کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد؛ مقداری از اطراف آن هم که معمولاـ به گل آلوده می‌شود پاک می گردد.

مسأله ۱۸۹ – کسی که با دست و زانو راه می‌رود؛ اگر کف دست یا زانوی او نجس شود؛ پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکال است. و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰ – اگر بعد از راه رفتن؛ بو یا رنگ یا ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود؛ در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه روند که آنها هم برطرف شوند.

مسأله ۱۹۱ – توی کفش به واسطه راه رفتن پاک نمی‌شود. و پاک شدن کف جوراب به واسطه راه رفتن محل اشکال است.

۳ – آفتاب

مسأله ۱۹۲ – آفتاب زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند با پنج شرط پاک می کند:

اول: آنکه چیز نجس تر باشد؛ پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

دوم: آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد؛ پیش از خشک شدن به تابیدن آفتاب آن را برطرف کند.

سوم: آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند؛ پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند؛ آن چیز پاک نمی‌شود ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند؛ اشکال ندارد. و نیز تابیدن آفتاب از پشت شیشه اشکال ندارد.

چهارم: آنکه آفتاب به تنهائی چیز نجس را خشک کند؛ پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود؛ پاک نمی‌گردد؛ ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

پنجم: آنکه آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته؛ یک مرتبه خشک کند. پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید؛ فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

مسأله ۱۹۳ – پاک کردن آفتاب حصیر نجس را محل اشکال است و اما درخت و گیاه به واسطه آفتاب پاک می‌شود.

مسأله ۱۹۴ – اگر آفتاب به زمین نجس بتابد؛ بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب؛ تر بوده یا نه؛ یا تری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه؛ آن زمین نجس است و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب؛ عین نجاست از آن برطرف شده یا نه یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵ – اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد و به وسیله آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود؛ بعید نیست هر دو طرف پاک شود.

۴ – استحاله

مسأله ۱۹۶ – اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی در آید؛ پاک می‌شود؛ مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد؛ یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود؛ ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹۷ – کوزه گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده و ذغالی که از چوب نجس درست شده نجس است.

مسأله ۱۹۸ – چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه؛ نجس است.

۵ – انقلاب

مسأله ۱۹۹ – اگر شراب به خودی خود یا به واسطه ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود؛ پاک می‌گردد.

مسأله ۲۰۰ – شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند؛ چنانچه در ظرف دیگری که پاک باشد بریزند و بعد سرکه شود؛ پاک می‌شود و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و مستهلک شود؛ در صورتی که به ظرف نرسیده باشد بعد از سرکه شدن پاک می‌شود.

مسأله ۲۰۱ – سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

مسأله ۲۰۲ – اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند؛ ضرر ندارد. بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن اگرچه پیش از سرکه شدن باشد نیز اشکال ندارد؛ مگر اینکه پیش از سرکه شدن مسکر شده باشد.

مسأله ۲۰۳ - آب انگوری که به آتش یا به خودی خود جوش بیاید؛ حرام می‌شود و اگر آن قدر به آتش بجوشد که ثلثان شود؛ یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند؛ حلال می‌شود. و در مسأله (۱۱۴) گذشت که آب انگور به جوش آمدن نجس نمی‌شود و بعید نیست که اگر دو قسمت آن به غیر آتش کم شود حلال باشد.

مسأله ۲۰۴ - اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود؛ چنانچه باقیمانده آن جوش بیاید حرام است.

مسأله ۲۰۵ - آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است؛ ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده؛ حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۰۶ - اگر مثلا در یک خوشه غوره مقداری انگور باشد؛ چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود؛ آب انگور نگویند و بجوشد؛ خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷ - اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود؛ فقط خوردن آن دانه حرام است و اگر مستهلک شود خوردن آن اشکالی ندارد.

مسأله ۲۰۸ - اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند؛ جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده‌اند؛ در دیگی که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۹ - چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور؛ اگر جوش بیاید حلال است.

۶ – انتقال

مسأله ۲۱۰ - اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد - یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود پاک می‌گردد و این را انتقال گویند. و همچنین است حکم در سائر نجاسات و اما خونی که زالو از انسان می‌مکد چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می‌گویند خون انسان است نجس می‌باشد.

مسأله ۲۱۱ - اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد؛ پاک است و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزو بدن پشه حساب شود؛ اما اگر فاصله بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است؛ یا معلوم نباشد که می‌گویند خون پشه است یا خون انسان؛ نجس می‌باشد.

۷ – اسلام

مسأله ۲۱۲ - اگر کافر غیر کتابی شهادتین بگوید یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیاء شهادت بدهد به هر لغتی که باشد مسلمان می‌شود. و بعد از مسلمان شدن؛ بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است. ولی اگر موقع مسلمان شدن؛ عین نجاست به بدن او بوده؛ باید برطرف کند و جای آن را آب بکشد؛ بلکه اگر پیش از مسلمان شدن؛ عین نجاست برطرف شده باشد؛ احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد. و بنا بر اظهر کافر کتابی پاک است.

مسأله ۲۱۳ - اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد؛ نجس است؛ بلکه اگر در بدن او هم باشد؛ بنا بر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴ - اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه؛ پاک است و همچنین اگر بداند قلبا مسلمان نشده است

ولی چیزی که منافی با اظهار شهادتین باشد از او سر نزند.

۸ – تبعیت

مسأله ۲۱۵ – تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاکی چیز دیگر پاک شود.
مسأله ۲۱۶ – اگر شراب سرکه شود؛ ظرف آن هم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده؛ پاک می‌شود. و کهنه و چیزی هم که معمولاـ روی آن می‌گذارند اگر با آن نجس شده؛ پاک می گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود؛ احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.
مسأله ۲۱۷ – بچه کافر به تبعیت در دو مورد پاک می‌شود:
۱– کافری که مسلمان شود؛ طفل او در پاکی تابع او است و همچنین اگر جد طفل یا مادر یا جده او مسلمان شوند.
۲– طفل کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد و پدر یا یکی از اجداد او همراه نباشد. در این دو مورد پاکی طفل به تابعیت مشروط به این است که طفل در صورت ممیز بودن؛ اظهار کفر ننماید.
مسأله ۲۱۸ – تخته یا سنگی که روی آن؛ میت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد؛ تمام این چیزها که با میت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل؛ پاک می‌شود.
مسأله ۲۱۹ – کسی که چیزی را آب می کشد؛ بعد از پاک شدن آن چیز؛ دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می‌شود.
مسأله ۲۲۰ – اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود؛ آبی که در آن می‌ماند پاک است؛ بلکه آبی که از او جدا شده نیز پاک است به تفصیلی که در مسأله (۲۷) گذشت.
مسأله ۲۲۱ – ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند؛ بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن؛ روی آن ریخته‌اند؛ آب کمی که در آن می‌ماند پاک است و همچنین است آبی که از او جدا شده به تفصیلی که در مسأله (۲۷) گذشت.

۹ – برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲ – اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون؛ یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود؛ چنانچه آنها برطرف شوند؛ بدن آن حیوان پاک است و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود؛ آب کشیدن توی دهان لازم نیست؛ ولی اگر دندان عاریه در دهان باشد و خون به آن برسد بنا بر احتیاط باید آن را آب بکشند.
مسأله ۲۲۳ – اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید؛ چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده؛ آن غذا پاک است. و اگر خون به آن برسد بنا بر احتیاط نجس می‌شود.
مسأله ۲۲۴ – مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن؛ روی هم می‌آید و نیز جائی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن؛ اگر نجس شود باید آب بکشد.
مسأله ۲۲۵ – اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی‌شود.

۱۰ – استبراء حیوان نجاست خوار

مسأله ۲۲۶ – بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است. و اگر بخواهند پاک شود؛ باید آن را استبراء کنند یعنی تا مدتی نگذارند نجاست بخورد که بعد از آن مدت دیگر نجاست خوار به آن نگویند و بنا بر احتیاط واجب باید شتر نجاست خوار را چهل روز و گاو را سی روز و گوسفند را ده روز و مرغابی را هفت یا پنج روز و مرغ خانگی را سه روز؛ از خوردن نجاست جلوگیری کنند و غذای پاک به آنها بدهند. و اگر بعد از این مدت باز هم نجاست خوار به آنها گفته شود؛ باید تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاست خوار به آنها نگویند آنها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

۱۱ – غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷ – اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار او است؛ نجس شود و آن مسلمان غائب گردد؛ با شش شرط پاک است:

اول – آنکه آن مسلمان چیزی که بدن یا لباسش را نجس کرده نجس بداند. پس اگر مثلا لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده و آن را نجس نداند؛ بعد از غائب شدن او نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

دوم – آنکه بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

سوم – آنکه انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند؛ مثلا ببیند با آن لباس نماز می‌خواند.

چهارم – آنکه احتمال برود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می‌دهد پاکی است؛ پس اگر مثلا نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند؛ نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

پنجم – آنکه انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است؛ پس اگر یقین داشته باشد که آب نکشیده؛ نباید آن چیز را پاک بداند. و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد؛ پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

ششم – آنکه مسلمان بالغ؛ یا طفلی باشد که بتواند طهارت و نجاست را تشخیص دهد.

مسأله ۲۲۸ – اگر انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده و پاک شده است؛ یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند؛ آن چیز پاک است و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاک شده؛ یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد؛ اگرچه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه. و بعید نیست که خبر دادن یک نفر عادل یا شخص موثق به پاکی آن نیز کفایت کند.

مسأله ۲۲۹ – کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد؛ اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند؛ آن لباس پاک است.

مسأله ۲۳۰ – اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند؛ می‌تواند به گمان اکتفا نماید.

۱۲ – رفتن خون متعارف

مسأله ۲۳۱ – خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می‌ماند؛ چنانچه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاک است چنانکه در مسأله (۹۸) گذشت.

مسأله ۲۳۲ – حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست بلکه بنا بر احتیاط مستحب در اجزاء محرمه از حیوان حلال گوشت نیز جاری نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۳ – ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده؛ آشامیدن و خوردن چیزی از آن ظرف در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است. و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهائی که باید با چیز پاک انجام داد؛ استعمال کنند و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را؛ اگرچه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۴ – خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است؛ ولی زینت نمودن اطاق و مانند آن و نگاه داشتن آنها مانعی ندارد و همچنین است ساختن ظرف طلا و نقره و خرید و فروش آنها برای زینت نمودن یا نگاه داشتن.

مسأله ۲۳۵ – گیره استکان که از طلاـ یا نقره می‌سازند اگر بعد از برداشتن استکان؛ ظرف به آن گفته شود؛ استعمال آن چه به تنهائی و چه با استکان حرام است و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶ – استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا نقره داده‌اند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۷ – اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند؛ چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸ – اگر انسان غذائی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد اینکه چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می‌باشد؛ در ظرف دیگر بریزد چنانچه استعمال ظرف طلا و نقره صدق نکند اشکال ندارد و اگر به این قصد نباشد؛ ریختن غذا از ظرف طلا یا نقره در ظرف دیگر حرام است ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم در صورتی که عرفا نگویند از ظرف طلا و نقره غذا می‌خورد مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹ – استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد؛ اشکال ندارد و همچنین است عطر دان و سرمه دان و تریاک دان طلا و نقره.

مسأله ۲۴۰ – خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار دفع ضرورت اشکال ندارد؛ ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسأله ۲۴۱ – استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

مسائل وضو

مسأله ۲۴۲ – در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلو سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳ – در ازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می‌آید تا آخر چانه شست و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط قرار می‌گیرد باید شسته شود و اگر مختصری از این مقدار را نشویند وضو باطل است و برای آنکه یقین کند این مقدار کاملا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۴ – اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای

صورت خود را می‌شویند؛ او هم تا همانجا بشوید و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول؛ پیشانی را بشوید.

مسأله ۲۴۵ – اگر احتمال دهد چرك یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد؛ چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد؛ باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۴۶ – اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند و اگر پیدا نباشد شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷ – اگر شك كند پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه؛ بنا بر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸ – شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست؛ ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده؛ واجب است مقداری از آنها را هم بشوید و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید؛ اگر نداند در وضوهائی که گرفته این مقدار شسته یا نه؛ نمازی را که با آن وضو خوانده و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید و قضای نمازهائی که وقتش گذشته واجب نیست.

مسأله ۲۴۹ – باید صورت و دستها را از بالا به پائین شست و اگر از پائین به بالا بشوید وضو باطل است.

مسأله ۲۵۰ – اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد؛ چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست؛ آب کمی بر آنها جاری شود کافی است.

مسأله ۲۵۱ – بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲ – برای آنکه یقین کند آرنج را کاملا شسته؛ باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳ – کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته؛ در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید. و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴ – در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب و مرتبه دوم مستحب است بنا بر مشهور و مرتبه سوم و بیشتر آن حرام می‌باشد.

و اینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسی است که وضو می‌گیرد؛ پس اگر به قصد وضو آب به صورت بریزد که تمام آن را فرا بگیرد؛ مرتبه اول حساب می‌شود و لو با چند مرتبه آب ریختن باشد.

مسأله ۲۵۵ – بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند و احتیاط واجب آن است که با دست راست مسح نماید.

مسأله ۲۵۶ – یك قسمت از چهار قسمت سر که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد. و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به اندازه درازای یك انگشت و از پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

مسأله ۲۵۷ – لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است؛ ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می‌ریزد؛ یا به جاهای دیگر سر می‌رسد؛ باید بیخ موها را مسح کند؛ یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید و اگر موهائی را که به صورت می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید؛ یا بر موی جاهای دیگر سر؛ که جلوی آن آمده مسح کند باطل است.

مسأله ۲۵۸ – بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح

کند و احتیاط واجب آن است که تا مفصل مسح نماید.

و پای راست را با دست راست و بعد پای چپ را با دست چپ مسح کند.

مسأله ۲۵۹ – پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید و بهتر از آن مسح تمام روی پا با تمام کف دست است.

مسأله ۲۶۰ – احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد؛ یا آنکه دست را به مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد نه آنکه تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱ – در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است؛ ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد..

مسأله ۲۶۲ – جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است؛ ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳ – اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد نمی‌تواند دست را با آب خارج تر کند؛ بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید.

مسأله ۲۶۴ – اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد سر را با همان رطوبت مسح کند و برای مسح پاها از ریش خود رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵ – مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است؛ ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد؛ تیمم نماید. و اگر تقیه در بین باشد؛ با مسح بر جوراب و کفش تیمم نیز بنماید.

مسأله ۲۶۶ – اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح؛ آن را آب بکشد باید تیمم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷ – وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد؛ ولی مسح با تری آن دست اشکال دارد. بنا بر این دست چپ را نباید ارتماسی شست.

مسأله ۲۶۸ – در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دستها از بالا به پائین شسته شود؛ پس اگر وقتی که صورت و دستها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۹ – اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد؛ اشکال ندارد. دعائی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۰ – کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید:

بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا.

و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید:

اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین.

و در وقت مضمضه کردن یعنی آب دهان گرداندن بگوید:

اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک.

و در وقت استنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید:

اللهم لا تحرم علی ریح الجنهٔ و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها؛

و موقع شستن رو بگوید:

اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه.

و در شستن دست راست بخواند:

اللهم أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا.

و موقع شستن دست چپ بگوید:

اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تجعلها مغلولهٔ الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران. و موقعی که سر را مسح می کند بگوید:

اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک. و در وقت مسح پا بخواند:

اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فی ما یرضیک عنی یا ذا الجلال و الاکرام. شرائط وضو شرائط صحیح بودن وضو چند چیز است:

* شرط اول آنکه آب وضو پاک باشد.

* شرط دوم آنکه مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱ – وضو بـا آب نجس و آب مضـاف باطـل است اگرچه انسـان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد؛ باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲ – اگر غیر از آب گـل آلود مضـاف آب دیگری برای وضو نـدارد؛ چنـانچه وقت نماز تنگ است بایـد تیمم کنـد و اگر وقت دارد؛ باید صبر کند تا آب صاف شود وضو بگیرد.

* شـرط سوم آنکه آب وضو و فضـائی که در آن وضو می گیرد؛ در حـال مسـح بلکه بنـا بر احتیـاط واجب در حال شسـتن نیز مباح باشد.

مسأله ۲۷۳ – وضو به آب غصبی و به آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـی است یـا نه حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد؛ چنانچه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد؛ تکلیف او تیمم است. و اگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد؛ لازم است که در غیر آنجا وضو بگیرد؛ ولی چنانچه در هر دو صورت معصـیت کرده و همانجا وضو بگیرد وضویش صـحیح است.

مسأله ۲۷۴ – وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصلین همان مدرسه؛ در صورتی که معمولا مردم از آن حوض وضو می گیرند اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵ – کسـی که نمی‌خواهـد در مسـجدی نماز بخواند؛ اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می‌خواننـد؛ نمی‌توانـد از حوض آن وضو بگیرد؛ ولی اگر معمولا کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن حوض وضو می گیرند؛ می‌تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶ – وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و ماننـد اینها برای کسانی که ساکن آنجاها نیسـتند؛ در صورتی صـحیح است که معمولا کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند از آنها وضو بگیرند.

مسأله ۲۷۷ – وضو گرفتن در نهرهـای بزرگ اگرچه انسـان ندانـد که صـاحب آنهـا راضـی است؛ اشـکال نـدارد و بعیـد نیست اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا اینکه انسان بداند که مالک راضـی نیست یا اینکه مالک؛ صـغیر یا مجنون باشد یا اینکه آن نهرها در تصرف غاصب باشند؛ در تمام این چند صورت وضو گرفتن با آب آنها باز جایز باشد.

مسأله ۲۷۸ – اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد؛ صحیح است؛ ولی کسی که خودش آب را غصب کرده اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد؛ وضوی او باطل است.

* شرط چهارم آنکه ظرف آب وضو مباح باشد.

* شرط پنجم آنکه ظرف آب وضو طلا و نقره نباشد. و تفصیل این دو شرط در مسأله بعدی ذکر می‌شود.

مسأله ۲۷۹ – اگر آب وضو در ظرف غصبی یا طلا ـ و نقره است و غیر از آن آب دیگری ندارد؛ در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگر خالی نماید لازم است خالی کرده و بعدا وضو بگیرد و چنانچه میسور نباشد باید تیمم کند و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن وضو بگیرد و در هر صورت اگر معصیت کرده و با دست و مانند آن آب را بر اعضاء وضو بریزد وضویش صحیح است و اگر در ظرف غصبی یا طلا ـ و نقره وضوی ارتماسی بگیرد وضوی او باطل است چه آب دیگری داشته باشد یا نه.

مسأله ۲۸۰ – حوضی که مثلا یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است؛ در صورتی که برداشتن آب در عرف؛ تصرف در آن آجر یا سنگ نباشد اشکالی ندارد و در صورتی که تصرف باشد برداشتن آب حرام ولی وضو صحیح است.

مسأله ۲۸۱ – اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقا قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند؛ چنانچه انسان نداند که زمین صحنی را برای قبرستان وقف کرده‌اند؛ وضو گرفتن در آن حوض اشکال ندارد. شرط ششم آنکه اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

مسأله ۲۸۲ – اگر پیش از تمام شدن وضو؛ جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود؛ وضو صحیح است.

مسأله ۲۸۳ – اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد؛ وضو صحیح است.ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد احتیاط مستحب آن است که اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴ – اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه؛ چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده؛ وضو باطل است و اگر می‌داند ملتفت بوده یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه؛ وضو بنا بر احتیاط صحیح است و در هر صورت جائی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵ – اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد؛ باید بعد از شستن اجزاء صحیحه آن عضو با رعایت ترتیب؛ موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید و احاطه آب برآن موضع قطع شود و بعد انگشت خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پائین بکشد تا آب بر آن جاری شود.

شرط هفتم آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶ – هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود؛ باید تیمم کند؛ ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷ – کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند؛ اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد؛ صحیح است و اگر با علم و عمد فقط برای آن نماز وضو بگیرد که مقدار یک رکعت یا بیشتر آن را در وقت درک می‌کند باز صحیح است اگرچه در تاخیر انداختن نماز معصیت کرده است.

شرط هشتم آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است.

مسأله ۲۸۸ – لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند؛ بلکه اگر تمام افعال وضو به داعی امر خدا به جا

آورده شود کفایت می‌کند. شرط نهم آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد به جا آورد یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بنا بر احتیاط دست چپ را یک دفعه بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و بنا بر احتیاط پای چپ را بعد از پای راست مسح کند و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است. شرط دهم آنکه کارهای وضو را پشت سرهم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹ – اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جائی را بشوید یا مسح کند؛ رطوبت جاهائی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد؛ وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند؛ خشک شده باشد؛ مثلا موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد؛ وضویش صحیح است.

مسأله ۲۹۰ – اگر کارهای وضو را پشت سرهم به جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها؛ رطوبت جاهای پیشین خشک شود؛ وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱ – راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد؛ پس اگر بعد از شستن صورت و دستها مقداری راه برود و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است. شرط یازدهم آنکه شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد و اگر دیگری او را وضو بدهد؛ یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید؛ وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲ – کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد باید نائب بگیرد که او را وضو دهد و چنانچه مزد هم بخواهد؛ در صورتی که بتواند و مضر به حالش نباشد باید بدهد؛ ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید و اگر نمی‌تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد و اگر این هم ممکن نیست باید نائب از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت؛ سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۹۳ – هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهائی انجام دهد؛ نباید در آن کمک بگیرد.شرط دوازدهم آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴ – کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد؛ مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند؛ نباید وضو بگیرد. ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد؛ اگرچه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر به حدی که شرعا حرام است نبوده باشد؛ وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵ – اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد؛ باید با همان مقدار وضو بگیرد. شرط سیزدهم آنکه در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶ – اگر می‌داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه؛ باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷ – اگر زیر ناخن چرک باشد؛ وضو اشکال ندارد؛ ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند. و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۸ – اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود؛ شستن و مسح روی آن کافی است و چنانچه سوراخ شود؛ رساندن آب به زیر پوست لازم نیست؛ بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود؛ لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند؛ ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود باید آن را قطع کند یا آب را به زیرآن برساند.

مسأله ۲۹۹ – اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد مثل آنکه

بعـد از گل کاری شک کنـد گل به دست او چسبیـده یا نه؛ بایـد وارسـی کند؛ یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰ – اگر جائی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد؛ ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد و همچنین است اگر بعـد از گچ کاری و مانند آن چیز سـفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند؛ ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه؛ باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۳۰۱ – اگر پیش از وضو بداند که در بعضـی از اعضاء وضو مانعی از رسیدن آب هست و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه؛ چنانچه احتمال بدهد که در حال وضو ملتفت بوده وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲ – اگر در بعضـی از اعضاء وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه؛ چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده؛ احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳ – اگر بعـد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضاء وضو ببینـد و ندانـد موقع وضو بوده یا بعـد پیـدا شـده؛ وضوی او صحیح است؛ ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده؛ احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۴ – اگر بعـد از وضو شـک کنـد چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضو بوده یا نه؛ چنانچه احتمال بدهـد که در حال وضو ملتفت بوده است وضو صحیح است.

احکام وضو

اشاره

مسأله ۳۰۵ – کسی که در کارهای وضو و شرائط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند اگر به حد وسوسه برسد باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶ – اگر شک کنـد که وضوی او باطل شده یا نه بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است؛ ولی اگر بعد از بول اسـتبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر؛ وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷ – کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸ – کسـی که می‌دانـد وضو گرفته و حـدثی هم از او سـرزده؛ مثلا بول کرده؛ اگر نداند کدام جلوتر بوده؛ چنانچه پیش از نمـاز است بایـد وضو بگیرد و اگر در بین نمـاز است بایـد نمـاز را بشـکند و وضو بگیرد و اگر بعـد از نماز است نمازی که خوانـده صحیح است در صورتی که احتمال التفات در حال شروع به نماز را بدهد و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹ – اگر بعـد از وضو یـا در بین آن یقین کنـد که بعضـی جاها را نشسـته یا مسـح نکرده است؛ چنانچه رطوبت جاهائی که پیش از آن است به جهت طول مـدت خشک شـده؛ بایـد دوباره وضو بگیرد و اگر خشک نشـده یا به جهت گرمی هوا و ماننـد آن خشک شده باید جائی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند و اگر در بین وضو در شسـتن یا مسح کردن جائی شک کند باید به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۱۰ – اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه؛ در صورتی که احتمال بدهد که در حال شـروع به نماز؛ ملتفت حالش بوده است نماز او صحیح است؛ ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱ - اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه؛ نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۲ - اگر بعد از نماز شک کند؛ که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز؛ نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۱۳ - اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند؛ چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است؛ باید در وقتی که مهلت دارد؛ فقط کارهای واجب نماز را به جا آورد و کارهای مستحب مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴ - اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند و در بین نماز چند دفعه بول از او خارج می‌شود اظهر آن است که اگر همان نماز را با یک وضو بخواند کفایت می‌کند و اگر غائط او پی در پی خارج می‌شود در صورتی که وضو گرفتن سخت نباشد بعد از خارج شدن در اثناء نماز فورا وضو بگیرد و بقیه نماز را بخواند و باید از قبله منصرف نشود و مبطل دیگری از نماز را مرتکب نشود.

مسأله ۳۱۵ - کسی که بول او پی در پی از او خارج می‌شود؛ برای هر نمازش بدون اشکال یک وضو کفایت می‌کند؛ بلکه اظهر این است که یک وضو برای چندین نماز نیز کافی است مگر اینکه محدث به حدث دیگری گردد و بهتر آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد؛ ولی برای سجده و تشهد قضا شده و نماز احتیاط وضوی دیگری لازم نیست.و این چنین است اگر غائط او پی در پی خارج شود و تجدید وضو سخت باشد.

مسأله ۳۱۶ - کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود؛ لازم نیست بعد از وضو فورا نماز بخواند اگرچه بهتر این است که به نماز مبادرت نماید.

مسأله ۳۱۷ - کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود؛ بعد از وضو گرفتن جایز است که نوشته قرآن را مس نماید اگرچه در غیر حال نماز باشد.

مسأله ۳۱۸ - کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند؛ خود را حفظ نماید و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد. و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند؛ چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد؛ برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

مسأله ۳۱۹ - کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند؛ در صورتی که ممکن باشد به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید بهتر آن است که جلوگیری نماید. بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود؛ احوط آن است که خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۰ - کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند؛ بعد از آنکه مرض او خوب شد؛ لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود؛ باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۲۱ - اگر کسی مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند؛ باید به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن غائط خودداری کنند عمل نماید. چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۲۲ - برای شش چیز وضو گرفتن واجب است:

اول: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت. و در نمازهای مستحب شرط صحت است.

دوم: برای سجده و تشهد فراموش شده؛ اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده مثلا بول کرده باشد؛ ولی برای سجده سهو واجب

نیست وضو بگیرد.

سوم: برای طواف واجب خانه کعبه.

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم: اگر نذر کرده باشد که جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند.

ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده؛ یا برای بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن؛ در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند؛ ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضو بی احترامی به قرآن باشد؛ باید بدون اینکه وضو بگیرد؛ قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد؛ یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ۳۲۳ - مس نمودن خط قرآن؛ یعنی رساندن جائی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴ - جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید آنان را جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵ - کسی که وضو ندارد بنا بر احتیاط حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته شده باشد؛ مس نماید. و بهتر آن است که اسم مبارک پیغمبر و امام و حضرت زهرا (ع) را هم مس ننماید.

مسأله ۳۲۶ - اگر پیش از وقت نماز به قصد اینکه با طهارت باشد؛ وضو بگیرد یا غسل کند صحیح است و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد ولکن نیت واجب نکند.

مسأله ۳۲۷ - کسی که یقین دارد وقت داخل شده؛ اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده؛ وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸ - مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان (ع) و برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن و مس حاشیه قرآن و برای خوابیدن وضو بگیرد و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد می‌تواند به جا آورد؛ مثلا می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهائی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۹ - هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

اول: بول.

دوم: غائط.

سوم: باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود.

چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود؛ ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود.

پنجم: چیزهائی که عقل را از بین می‌برد مانند دیوانگی و مستی و بی هوشی.

ششم: استحاضه زنان که بعدا گفته می‌شود.

هفتم: کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

احکام وضوی جبیره چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دوائی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند جبیره نامیده می‌شود.

مسأله ۳۳۰ – اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد؛ چنانچه روی آن باز است و آب برای آن ضرر ندارد باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱ – اگر زخم یـا دمـل یا شکسـتگی در صورت و دسـتها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضـرر دارد؛ باید اطراف زخم را به طوری که در وضو گفته شد از بالا به پائین بشوید.

مسأله ۳۳۲ – اگر زخم یا دمل یا شکسـتگی در جلوی سـر یا روی پاها است و روی آن باز است؛ چنانچه نتوانـد آن را مسح کند؛ به این معنی که زخم تمام محل مسـح را گرفته باشـد و یا آنکه از مسـح جاهای سالم نیز متمکن نباشد؛ در این صورت لازم است تیمم نمایـد. و بنـا بر احتیاط وضو نیز گرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارنـد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانـده مسح کند.

مسأله ۳۳۳ – اگر روی دمل یا زخم یا شکسـتگی بسـته باشد. چنانچه بازکردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضـرر ندارد؛ باید باز کند و وضو بگیرد؛ چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد؛ یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ۳۳۴ – اگر زخم یا دمل یا شکسـتگی که بسـته است در صورت یا دسـتها باشد چنانچه باز کردن و ریختن آب روی آن ضرر دارد؛ باید مقداری را که متمکن است از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ۳۳۵ – اگر نمی‌شود روی زخم را بـاز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشـته شـده پـاك است و رسانیـدن آب به زخم ممکن است و ضـرر هم ندارد؛ باید آب را به روی زخم از بالا به پائین برساند و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده نجس است؛ چنانچه آب کشیـدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند و در صورتی که آب برای زخم ضـرر نـدارد ولی رسانـدن آب به روی زخم ممکن نیست؛ یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید؛ باید تیمم بنماید.

مسأله ۳۳۶ – اگر جبیره تمـام صورت یـا تمـام یکی از دسـتها یـا تمـام هر دو دست را گرفته باشـد؛ بنا بر احتیاط بایـد تیمم نمایـد و وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد.

مسأله ۳۳۷ – لازم نیست جبیره از جنس چیزهـائی باشـد که نمـاز در او جایز است؛ بلکه اگر از حریر یا از اجزاء حیوانی که خوردن گوشت آن جایز نیست بوده باشد مسح بر آن نیز جایز است و لکن در صورت امکان آن را برای نماز بردارد.

مسأله ۳۳۸ – کسـی که در کف دست و انگشـتها جبیره دارد و در موقع وضو دست تری روی آن کشـیده است؛ باید سر و پاها را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹ – اگر جبیره تمـام پهنـای روی پـا را گرفته ولی مقـداری از طرف انگشـتان و مقـداری از طرف بالاـی پـا بـاز است؛ باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰ – اگر در صورت یا دسـتها چند جبیره باشد؛ باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد؛ باید بین آنها را مسح کند و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱ – اگر جـبیره بیشـتر از معمـول اطراف زخـم را گرفته و برداشـتن آن ممکن نیست؛ بایـد تیمم نمایـد مگر آنکه جـبیره در مواضـع تیمم باشـد که در این صـورت لاـزم است وضـو بگیرد و در هر دو صـورت اگر برداشـتن جـبیره ممکن است بایـد جبیره را بردارد؛ پس اگر زخم در صورت و دسـتها است اطراف آن را بشوید و اگر در سـر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲ – اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست؛ ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد؛ باید تیمم کند.

مسأله ۳۴۳ – اگر جـائی از اعضاء وضو را رگ زده است و نمی‌توانـد آن را آب بکشـد یا آب برای آن ضـرر دارد؛ لازم است تیمم

نماید.

مسأله ۳۴۴ – اگر در جای وضو یـا غسل چیزی چسبیـده است که برداشـتن آن ممکن نیست؛ یا به قـدری مشـقت دارد که نمی‌شود تحمل کرد وظیفه‌اش تیمم است مگر در صورتی که در جای تیمم هم چسبیـده باشد؛ بلی اگر آن چیزی که چسبیده دوا باشد حکم جبیره را دارد.

مسأله ۳۴۵ – غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است؛ ولی باید آن را ترتیبی به جا آورند و اگر ارتماسـی انجام دهند باطل است و اظهر این است که اگر در بـدن زخم یا دمل باشد بین غسل جبیره‌ای و تیمم مخیر است و اما اگر در بدن شکسـتگی باشد باید غسـل جبیره‌ای نموده و روی جبیره را مسح کند و در صورتی که مسح روی جبیره ممکن نباشد یا اینکه محل شکسـته باز باشد لازم اسـت تیمم کند.

مسأله ۳۴۶ – کسـی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضـی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکسـتگی باشد؛ باید به دستور وضوی جبیره‌ای؛ تیمم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳۴۷ – کسـی که بایـد با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند؛ چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود؛ می‌تواند در اول وقت نمـاز بخوانـد؛ ولی اگر امیـد دارد که تا آخر وقت عـذر او برطرف شود؛ بهتر آن است که صبر کنـد و چنانچه عـذر او برطرف نشـد در آخر وقت نمـاز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به جا آورد. ولی در صورتی که اول وقت نماز را خوانـد و تا آخر وقت عذرش برطرف شد؛ لازم است وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳۴۸ – اگر انسان برای مرضی که در چشم او است موی چشم خود را بچسباند؛ باید تیمم نماید.

مسأله ۳۴۹ – کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره‌ای؛ بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را به جا آورد.

مسأله ۳۵۰ – نمازهائی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده صحیح است و می‌تواند با آن وضو نمازهای بعدی را نیز به جا آورد.

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت است:

اول: غسل جنابت.

دوم: غسل حیض.

سوم: غسل نفاس.

چهارم: غسل استحاضه.

پنجم: غسل مس میت.

ششم: غسل میت.

هفتم: غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

مسائل

مسأله ۳۵۱ – به دو چیز انسان جنب می‌شود:

اول جماع.

دوم بیرون آمدنی منی؛ در خواب باشد یا بیداری؛ کم باشد یا زیاد؛ با شهوت باشد یا بی شهوت؛ با اختیار باشد یا بی اختیار.

مسأله ۳۵۲ – اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها؛ چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده؛ آن رطوبت حکم منی را دارد و در غیر این صورت حکم منی را ندارد ولی در مریض لازم نیست آن رطوبت؛ با جستن بیرون آمده باشد؛ بلکه اگر با شهوت بیرون آید در حکم منی است.

مسأله ۳۵۳ – اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که با جستن یا با شهوت نباشد؛ چنانچه پیش از بیرون آمدن آب؛ وضو داشته می‌تواند به همان وضو اکتفا کند و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد و غسل بر او لازم نیست.

مسأله ۳۵۴ – مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید؛ که نداند منی است یا رطوبت دیگر؛ حکم منی را دارد.

مسأله ۳۵۵ – اگر انسان با زن جماع کند و به اندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود؛ در قبل باشد یا در دبر؛ بالغ باشند یا نا بالغ؛ اگرچه منی بیرون نیاید هر دو جنب می‌شوند.

مسأله ۳۵۶ – اگر شک کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷ – اگر نعوذ باللّه حیوانی را وطی کند؛ یعنی با او نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید؛ غسل تنها کافی است و اگر منی بیرون نیاید؛ چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد. و همچنین است حکم در وطی مرد.

مسأله ۳۵۸ – اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید؛ یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه؛ غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹ – کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است؛ بعد از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰ – اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده؛ باید غسل کند و نمازهائی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند؛ ولی نمازهائی را که احتمال می‌دهد؛ پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده لازم نیست قضا نماید.

چیزهائی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱ – پنج چیز بر جنب حرام است:

اول – رساندن جائی از بدن خود به خط قرآن؛ یا به اسم خدا و پیغمبران و امامان (ع)؛ به طوری که در وضو گفته شد.

دوم – رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (ص) اگرچه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوم – توقف در مساجد دیگر و همچنین بنا بر احتیاط واجب در حرم امامان (ع)؛ ولی اگر از یک در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود؛ مانعی ندارد.

چهارم – گذاشتن چیزی در مسجد یا داخل شدن در آن برای برداشتن چیزی.

پنجم – خواندن هر یک از آیات سجده واجب و آن در چهار سوره است:

اول سوره سی و دوم قرآن (الم تنزیل).

دوم سوره چهل و یکم (حم سجده).

سوم سوره پنجاه و سوم (والنجم).

چهارم سوره نود و ششم (اقرا).

چیزهائی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲ - نه چیز بر جنب مکروه است:

اول و دوم: خوردن و آشامیدن؛ ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

سوم: خواندن بیشتر از هفت آیه از قرآن که سجده واجب ندارد.

چهارم: رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن.

پنجم: همراه داشتن قرآن.

ششم: خوابیدن.

ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب؛ بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست.

هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن.

هشتم: مالیدن روغن به بدن.

نهم: جماع کردن بعد از آنکه محتلم شده یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳ - غسل جنابت به خودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. ولی برای نماز میت و سجده شکر و سجده‌های واجب قرآن؛ غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴ - لازم نیست در وقت غسل؛ نیت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کنم و اگر فق ط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵ - اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده؛ غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶ - غسل را چه واجب و چه مستحب به دو قسم می‌شود انجام داد؛ ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی:

مسأله ۳۶۷ - در غسل ترتیبی باید به نیت غسل؛ اول سر و گردن؛ بعد بدن را بشوید و بهتر آن است که اول طرف راست؛ بعد طرف چپ بدن را بشوید و با حرکت دادن اعضاء بدن زیر آب به قصد غسل ترتیبی غسل محقق نمی‌شود و اگر عمدا یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله بدن را قبل از سر بشوید؛ غسل او باطل است.

غسل

مسأله ۳۶۸ – در صورتی که بـدن را قبل از سـر بشویـد؛ لازم نیست غسل را اعاده کنـد بلکه چنانچه بـدن را دوباره بشویـد؛ غسل او صحیح خواهد شد.

مسأله ۳۶۹ – برای آنکه یقین کند هر دو قسـمت یعنی سـر و گردن و طرف راست و چپ را کاملا غسل داده؛ باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

مسأله ۳۷۰ – اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسـته و نداند کجای بدن است؛ دوباره شستن سر لازم نیست و فقط هر جائی را از بدن که احتمال می‌دهد نشسته باید بشوید.

مسأله ۳۷۱ – اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسـته؛ چنانچه از طرف چپ باشد شسـتن همان مقدار کافی است. و اگر از طرف راست باشد احتیاط مستحب آن است که بعد از شستن آن مقدار؛ دوباره طرف چپ را بشوید. و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار؛ دوباره طرف راست و طرف چپ را بشوید.

مسأله ۳۷۲ – اگر پیش از تمام شـدن غسل؛ در شسـتن مقـداری از طرف چپ یا طرف راست شک کند؛ لازم است که آن مقدار را بشوید و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند؛ باید به شک خود اعتنا نکند.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳ – در غسل ارتماسی باید در یک آن آب تمام بدن را فرا بگیرد؛ پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود؛ چنانچه پای او روی زمین باشد باید از زمین بلند کند.

مسأله ۳۷۴ – در غسل ارتماسی بنا بر احتیاط واجب باید موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد.

مسأله ۳۷۵ – اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده؛ جای آن را بداند یا نداند؛ باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶ – اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد؛ باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷ – کسی که روزه‌ای گرفته که واجب معین است؛ یا برای حج یا عمره احرام بسته؛ نمی‌تواند غسل ارتماسی کند؛ ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند غسلش صحیح است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸ – در غسل ارتماسـی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب به قصد غسل؛ بدن پاک شود غسل محقق می‌شود.

مسأله ۳۷۹ – کسی که از حرام جنب شده و بخواهد با آب گرم غسل کند عرق می‌کند؛ مانعی ندارد.

مسأله ۳۸۰ – اگر در غسل به انـدازه سـر موئی از بـدن نشسـته بماند؛ غسل باطل است ولی شسـتن مثل توی گوش و بینی و هرچه از باطن شمرده می‌شود؛ واجب نیست.

مسأله ۳۸۱ – جائی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن؛ چنانچه قبلا از ظاهر بوده باید بشوید و الا واجب نیست.

مسأله ۳۸۲ – اگر سوراخ جای گوشواره و ماننـد آن به قـدری گشاد باشـد که داخل آن از ظاهر شـمرده شود؛ بایـد آن را شـست و گرنه شستن آن لازم نیست.

مسأله ۳۸۳ – چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است بایـد برطرف کنـد و اگر پیش از آنکه یقین کند برطرف شده غسل نماید غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۴ – اگر موقع غسل شک کنـد؛ چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه؛ باید وارسـی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵ – در غسل بایـد موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شود بشوید و شسـتن موهای بلند واجب نیست؛ بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود؛ غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست؛ بدون شستن آنها ممکن نباشد؛ باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶ – تمام شـرطهائی که برای صـحیح بودن وضو گفته شد؛ مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن؛ در صـحیح بودن غسل هم شـرط است؛ ولی در غسل لازم نیست بـدن را از بالا به پائین بشویـد و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شسـتن سـر و گردن فورا بـدن را بشویـد پس اگر بعـد از شسـتن سـر و گردن صبر کند و بعد از مدتی طرف راست و چپ را بشوید اشـکال ندارد؛ بلکه لازم نیست تمام سر و گردن یا بدن را یک مرتبه بشوید پس جایز است مثلا سـر را شسته و بعد از مدتی گردن را بشوید ولی کسی که نمی‌توانـد از بیرون آمـدن بول و غائط خودداری کنـد؛ اگر به انـدازه‌ای که غسـل کنـد و نماز بخوانـد؛ بول و غائط از او بیرون نمی‌آید؛ باید فورا غسل کند و بعد از غسل هم فورا نماز بخواند.

مسأله ۳۸۷ – کسـی که پول حمامی را بـدون اینکه بدانـد حمامی راضـی است بخواهد نسـیه بگذارد؛ اگرچه بعد حمامی را راضـی کند؛ غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸ – اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد؛ یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۹ – اگر پولی را که خمس آن را نداده به حمامی بدهد؛ اگرچه مرتکب حرام شده ولی ظاهر این است که غسل او صحیح باشد و ذمه‌اش به مستحقین خمس مشغول می‌شود.

مسأله ۳۹۰ – اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه؛ غسل او باطل است؛ مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱ – اگر شک کنـد که غسل کرده یا نه؛ بایـد غسل کند؛ ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه؛ در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده و صحیح به جا آورده لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۳۹۲ – اگر در بین غسل؛ حدث اصغر از او سر زند مثلا بول کند؛ باید غسل را تمام کرده و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۹۳ – اگر از جهت ضـیق وقت وظیفه مکلف تیمم بوده ولی به خیال اینکه به اندازه غسل و نماز وقت دارد غسل کند؛ غسـل او صحیح است.

مسأله ۳۹۴ – کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه؛ نمازهائی که خوانده چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده صـحیح است؛ ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند. و در صورتی که بعد از نماز؛ حدث اصـغر از او صادر شده باشـد لازم است وضو هم بگیرد؛ واگر وقت باقی است نمازی را که خوانده اعاده نماید.

مسأله ۳۹۵ – کسـی که چنـد غسل بر او واجب است می‌توانـد به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد و اظهر این است که اگر یکی معین از آنها را قصد کند از بقیه کفایت می‌کند.

مسأله ۳۹۶ – اگر بر جائی از بـدن؛ آیه قرآن یا اسم خداونـد متعال نوشـته شـده باشـد؛ چنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی به جا آورد؛ باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

مسأله ۳۹۷ – کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضه متوسطه و غسلهای مستحب که در مسأله (۶۵۱) می‌آید نیز می‌تواند بدون وضو نماز بخواند؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

یکی از خونهائی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است و زن را در موقع دیدن خون استحاضه؛ مستحاضه می گویند.

مسأله ۳۹۸ – خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست؛ ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹ – استحاضه سه قسم است:

قلیله و متوسطه و کثیره. استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن داخل فرج می‌نماید آلوده کند و در آن فرو نرود. استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود؛ اگرچه در یک گوشه آن باشد؛ ولی از پنبه به دستمالی که معمولا زنها برای جلوگیری از خون می‌بندند؛ نرسد. استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰ – در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و بنا بر احتیاط پنبه را عوض کند و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱ – در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود؛ کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد. و اگر عمدا یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند؛ باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند. و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید. چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲ – در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد؛ باید برای هر نماز بنا بر احتیاط دستمال را عوض کند؛ یا آب بکشد و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا به جا آورد و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشا فاصله بیندازد باید برای نماز عشا دوباره غسل نماید و اظهر این است که در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می کند.

مسأله ۴۰۳ – اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید؛ چنانچه زن برای آن خون؛ وضو یا غسل به جا نیاورده باشد؛ باید در موقع نماز وضو یا غسل به جا آورد.

مسأله ۴۰۴ – مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند؛ هر کدام را اول به جا آورد صحیح است؛ ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد. و مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵ – اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۶ – اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب

و عشا غسل دیگری به جا آورد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۴۰۷ – مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند؛ غسل او باطل است؛ ولی نزدیک اذان صبح جایز است به قصد رجاء غسل نموده و نماز شب را بخواند؛ ولی بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده نماید.

مسأله ۴۰۸ – زن مستحاضه برای هر نمازی – غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت – چه واجب باشد چه مستحب؛ باید وضو بگیرد و اگر استحاضه کثیره باشد برای هر نماز غسل لازم است؛ اما برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده و سجده سهو؛ اگر آنها را بعد از نماز فورا به جا آورد؛ لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ۴۰۹ – زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد؛ فقط برای نماز اولی که می‌خواند؛ باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰ – اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است؛ موقعی که می‌خواهد نماز بخواند؛ بنا بر احتیاط باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهائی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد؛ ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند؛ پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی کند.

مسأله ۴۱۱ – زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند؛ مشغول نماز شود؛ چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاـ استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده؛ نماز او صحیح است و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آنکه استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده؛ نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲ – زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید؛ باید به آنچه مسلما وظیفه او است عمل کند؛ مثلاـ اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد؛ ولی اگر بداند سابقا کدام یک از آن سه قسم بوده؛ باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳ – اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید؛ وضو یا غسل را که زن داشته باطل نمی‌کند و اگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضو و غسل را باطل می‌کند.

مسأله ۴۱۴ – زن مستحاضه که بعد از وضو یا غسل یا در اثناء آنها خون دیده؛ اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند؛ چنانچه وقت وسعت داشته باشد بنا بر احتیاط؛ لازم است بر حسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نماید و آن نماز را اعاده کند اگرچه بداند دوباره خون می‌آید.

مسأله ۴۱۵ – زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده؛ می‌تواند خواندن نماز را تا وقتی که می‌داند پاک می‌ماند تاخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶ – اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می‌شود؛ یا به اندازه خواندن نماز خون بند می‌آید؛ باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۷ – اگر بعد از وضو و غسل؛ خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد؛ به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد به کلی پاک می‌شود؛ باید نماز را تاخیر بیندازد و موقعی که به کلی پاک شد وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند و اگر موقعی که خون در ظاهر قطع شود وقت نماز تنگ باشد؛ لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد؛ بلکه با وضو و غسلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸ – مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی که به کلی از خون پاک شد باید غسل کند؛ ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز

پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده؛ لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹ – مستحاضه قلیله بعد از وضو و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو و مستحاضه کثیره بعد از غسل باید فورا مشغول نماز شود؛ ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد و در نماز هم می‌توانـد کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد.

مسأله ۴۲۰ – زن مستحاضه اگر بین وظیفه‌ای که دارد از وضو یا غسل و نماز فاصله بیندازد؛ باید مطابق وظیفه‌اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلا فاصله مشغول نماز شود.

مسأله ۴۲۱ – اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی‌شود؛ چنانچه برای او ضرر ندارد؛ بنا بر احتیاط لازم بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید؛ دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲ – اگر در موقع غسل؛ خون قطع نشود غسل صحیح است؛ ولی اگر در بین غسل یا بعد از آن استحاضه متوسطه کثیره شود؛ لازم است که غسل را از سر بگیرد. و اگر در بین غسل استحاضه کثیره یا بعد از آن کثیره متوسطه شود لازم نیست غسل را اعاده کرده ولی وضو بگیرد.

مسأله ۴۲۳ – احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است؛ به مقداری که می‌تواند؛ از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴ – بنا بر احتیاط روزه زن مستحاضه کثیره؛ در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد. و نیز در روز غسلهائی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد؛ ولی اگر مستحاضه متوسطه باشد بعید نیست که در صحت روزه‌اش غسل شرط نباشد.

مسأله ۴۲۵ – اگر بعد از نماز عصر؛ مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۴۲۶ – اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز؛ متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فائده ندارد و باید دوباره برای کثیره غسل کند و در این صورت قبل از غسل یا بعد از آن وضو نیز لازم نیست.

مسأله ۴۲۷ – اگر در بین نماز؛ استحاضه متوسطه زن کثیره شود؛ باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند و بنا بر احتیاط قبل از غسل وضو بگیرد و اگر برای غسل وقت ندارد وضو گرفته و عوض غسل تیمم کند و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد؛ بنا بر احتیاط نماز را نشکند و به همان حال تمام کند؛ ولی لازم است در خارج وقت قضا نماید و همچنین است اگر در بین نماز؛ استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود. ولکن غسل استحاضه متوسطه کفایت از وضو نمی‌کند چنانکه گذشت.

مسأله ۴۲۸ – اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه؛ چنانچه بعد از نماز بفهمد به کلی قطع شده بوده و وقت وسعت این را داشته باشد که در حال پاکی نماز را دوباره بخواند لازم است بر حسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نماید و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۹ – اگر استحاضه کثیره زن؛ متوسطه شود؛ باید برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به جا آورد؛ مثلا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود؛ باید برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد. ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد باید

برای نماز عشا غسل نماید.

مسأله ۴۳۰ – اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید بنا بر احتیاط برای هر نماز باید یک غسل به جا آورد.

مسأله ۴۳۱ – اگر استحاضه کثیره قلیله شود؛ باید برای نماز اول عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد. و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود؛ باید برای نماز اول؛ عمل متوسطه و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۳۲ – اگر مستحاضه یکی از کارهائی را که بر او واجب می‌باشد ترک کند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳ – مستحاضه که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنا بر احتیاط نمی‌تواند در حال اختیار جائی از بدن خود را به خط قرآن برساند و در حال اضطرار جایز است ولی بنا بر احتیاط باید وضو بگیرد.

مسأله ۴۳۴ – مستحاضه‌ای که غسلهای واجب خود را به جا آورده رفتن او در مسجد و توقف در آن و خواندن آیه‌ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است اگرچه کارهای دیگری را که برای نماز انجام می‌داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال؛ انجام نداده باشد. و بعید نیست که این کارها بدون غسل نیز جایز باشد اگرچه احتیاط مستحب در ترک است.

مسأله ۴۳۵ – اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز آیه‌ای را که سجده واجب دارد بخواند؛ یا مسجد برود؛ بنابراحتیاط مستحب غسل نماید و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.

مسأله ۴۳۶ – نماز آیات بر مستحاضه واجب است و باید برای نماز آیات وضو بگیرد و در استحاضه کثیره باید غسل نماید و وضو لازم نیست.

مسأله ۴۳۷ – چنانچه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود؛ اگرچه بخواهد هر دو را پشت سرهم به جا آورد؛ نمی‌تواند هر دورا با یک غسل و وضو بخواند.

مسأله ۴۳۸ – اگر زن مستحاضه بخواهد نمازی را که قضای آن مضیق شده بخواند؛ باید برای هر نماز؛ کارهائی را که برای نماز اداء بر او واجب است به جا آورد.

مسأله ۴۳۹ – اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شرعا حکم حیض و نفاس را ندارد؛ باید به دستور استحاضه عمل کند؛ بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر؛ چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد؛ بنا بر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض؛ خونی است که غالبا در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می گویند.

مسأله ۴۴۰ – خون حیض در بیشتر اوقات؛ غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ۴۴۱ – زنهائی که سیده نیستند بعد از تمام شدن پنجاه سال و نیز زنهای سیده بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال چنانچه با نشانه‌های حیض یا در روزهای عادت خود خون ببینند احتیاط کنند.

مسأله ۴۴۲ – خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۳ – زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد؛ ممکن است حیض ببیند.

مسأله ۴۴۴ – دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه؛ اگر خونی ببیند اظهر آن است که اگر دارای نشانه‌های حیض باشد حکم به حیض می‌شود.

مسأله ۴۴۵ – زنی که شک دارد یائسه شده یا نه؛ اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه؛ باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶ – مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد؛ حیض نیست.

مسأله ۴۴۷ – بایـد سه روز اول حیض پشت سر هم باشـد؛ پس اگر مثلا دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست.

مسأله ۴۴۸ – ابتـداء حیض لازم است خون بیرون بیایـد ولی لازم نیست در تمـام سه روز خون بیرون بیایـد؛ بلکه اگر در فرج خون باشـد کـافی است و چنـانچه در بین سه روز مختصـری پاک شود به نحوی که در بین زنها تماما یا بعضا متعارف است باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹ – لازم نیست شب اول و شب چهارم را خون ببینـد؛ ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود؛ پس اگر از اول صـبح روز اول تا غروب روز سوم پشت سـر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود؛ حیض است و همچنین است اگر در وسطهای روز اول شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد.

مسأله ۴۵۰ – اگر سه روز پشت سـر هم نشانه‌هـای حیض یا روزهای عادت خون ببینـد و پاک شود؛ چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه‌هـای حیض است یـا در روزهـای عادت است ببینـد و روزهائی که خون دیـده و در وسط پاک بوده؛ روی هم از ده روز بیشتر نشود؛ روزهائی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱ – اگر خونی ببینـد که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض؛ نباید آن را خون حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۲ – اگر خونی ببینـد که ندانـد خون زخم است یـا حیض؛ بایـد عبادتهـای خود را به جـا آورد مگر اینکه حـالت سـابقه‌اش حیض باشد.

مسأله ۴۵۳ – اگر خونی ببینـد و شـک کنـد که خون حیض است یـا اسـتحاضه؛ چنـانچه شـرائط حیض را داشـته باشـد؛ بایـد حیض قراردهد.

مسأله ۴۵۴ – اگر خونی ببینـد که نداند خون حیض است یا بکارت؛ باید خود را وارسـی کند؛ یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد؛ پس اگر اطراف آن آلوده باشد؛ خون بکارت است و اگر به همه آن رسیده؛ حیض می‌باشد.

مسأله ۴۵۵ – اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه‌های حیض ببیند؛ خون دوم حیض است و خون اول اگرچه در روزهای عادتش باشد؛ حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۶ – چند چیز بر حائض حرام است:

اول: عبادتهـائی که ماننـد نمـاز بایـد با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود؛ ولی به جا آوردن عبادتهائی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست؛ مانند نماز میت؛ مانعی ندارد.

دوم: تمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد.

سوم: جماع کردن در فرج؛ که هم برای مرد حرام است و هم برای زن؛ اگرچه به مقـدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید؛ بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند.

مسأله ۴۵۷ – جمـاع کردن در روزهـائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شـرعا بایـد برای خود حیض قرار دهـد حرام است. پس

زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعدا گفته می‌شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد؛ شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ۴۵۸ – اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند لازم است استغفار کند و احتیاط مستحب آن است که کفاره بدهد.

مسأله ۴۵۹ – غیر نزدیکی کردن با زن حائض؛ از سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

مسأله ۴۶۰ – کفاره نزدیکی در حال حیض در قسمت اول آن؛ هیجده نخود طلای سکه دار و در قسمت دوم؛ نه نخود و در قسمت سوم؛ چهار نخود و نیم است. مثلاـ زنی که شش روز خون حیض می‌بیند؛ اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم بدهد.

مسأله ۴۶۱ – اگر طلای سکه دار ممکن نباشد؛ قیمت آن را بدهد و اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد؛ قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۲ – اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض؛ با زن خود جماع کند؛ هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

مسأله ۴۶۳ – اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند؛ بهتر آن است که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

مسأله ۴۶۴ – اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده؛ باید فورا از او جدا شود.

مسأله ۴۶۵ – اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خودش است جماع نماید کفاره واجب نمی‌شود.

مسأله ۴۶۶ – کسی که از روی نادانی یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفاره ندارد.

مسأله ۴۶۷ – اگر مرد به اعتقاد اینکه زن حائض است با او نزدیکی کند و بعدا معلوم شود که حائض نبوده است کفاره ندارد.

مسأله ۴۶۸ – طلاق دادن زن در حال حیض؛ به طوری که در احکام طلاق گفته می‌شود باطل است.

مسأله ۴۶۹ – اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام؛ باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰ – اگر زن در بین نماز حائض شود؛ نمازش باطل است.

مسأله ۴۷۱ – اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه؛ نماز او صحیح است؛ ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده؛ نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲ – بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد؛ واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به جا آورده شود؛ غسل کند. و دستور آن مثل غسل جنابت است. و بهتر آن است که پیش از غسل یا بعد از غسل وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۷۳ – بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد؛ اگرچه غسل نکرده باشد؛ طلاق او صحیح است و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کند و اولی این است که جماع پس از شستن فرج باشد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل از جماع با او؛ خودداری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسأله ۴۷۴ – اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند غسل کند؛ باید غسل کند و بهتر آن است که بدل از وضو تیمم نماید. و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد؛ باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمم نماید. و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد؛ باید دو تیمم کند؛ یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵ – نمازهائی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد؛ ولی روزه‌های واجب را که در حال حیض نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۴۷۶ – هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند یا احتمال دهد که اگر نماز را تاخیر بیندازد حائض می‌شود؛ باید فورا نماز

بخواند.

مسأله ۴۷۷ – اگر زن نماز را تاخیر بینـدازد و از اول وقت به انـدازه خوانـدن یک نماز با تحصـیل طهارت از حدث بگذرد و حائض شود؛ قضای آن نماز بر او واجب است؛ ولی در تنـد خوانـدن و کنـد خوانـدن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند؛ مثلا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخوانـد؛ قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقـدار خوانـدن چهار رکعت نماز با تحصـیل طهارت از حدث از اول ظهر بگذرد و حائض شود و برای کسـی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت با تحصیل طهارت کافی است.

مسأله ۴۷۸ – اگر زن در آخر وقت نمـاز؛ از خون پـاک شود و به انـدازه غسـل و خوانـدن یـک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد باید نماز را بخواند و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹ – اگر زن حائض به اندازه غسل وقت ندارد ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند؛ احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمم بخوانـد؛ ولی در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست. اما اگر گذشـته از تنگی وقت؛ تکلیفش تیمم است؛ مثل آنکه آب برایش ضرر دارد؛ باید تیمم کند و آن نماز را بخواند و در صورتی که نخواند لازم است قضا نماید.

مسأله ۴۸۰ – اگر زن بعد از پاک شدن از حیض؛ شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه؛ باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۸۱ – اگر به خیـال اینکه به انـدازه تهیه مقـدمات نماز و خوانـدن یک رکعت وقت نـدارد؛ نماز نخوانـد و بعـد بفهمـد وقت داشته؛ باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲ – مسـتحب است زن حـائض؛ در وقت نماز؛ خود را از خون پاک نمایـد و پنبه و دسـتمال را عوض کنـد و وضو بگیرد و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد؛ تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

مسأله ۴۸۳ – خوانـدن و همراه داشـتن قرآن و رساندن جائی از بدن را به مابین خطهای قرآن و نیز خضاب کردن به حنا و مانند آن؛ برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حائض

زنهای حائض بر شش قسمند

مسأله ۴۸۴ – زنهای حائض بر شش قسمند:

اول: صاحب عادت وقتیه و عددیه و آن زنی است که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین خون حیض ببیند و شـماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد؛ مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

دوم: صاحب عادت وقتیه و آن زنی است که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین؛ خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد؛ مثلا دو ماه پشت سـر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

سوم صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد؛ ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد؛ مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم مضـطربه و آن زنی است که چنـد ماه خون دیـده ولی عادت معینی پیدا نکرده؛ یا عادتش به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

ششم ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ – صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵ – زنهائی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته‌اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببینـد و در وقت معین هم پـاک شود؛ مثلا دو ماه پشت سـر هم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاك شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

دوم: زنی که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین خون حیض ببینـد و بعـد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دیـد یک روز یا بیشتر پاك شود و دوبـاره خون ببینـد و تمـام روزهـائی که خون دیـده بـا روزهائی که در وسط پاك بوده از ده روز بیشتر نشود و در هر دو ماه همه روزهـائی که خون دیـده و در وسـط پاك بوده روی هم یك انـدازه باشـد که عادت او به انـدازه تمام روزهائی است که خون دیـده و در وسـط پـاك بوده است و لازم نیست روزهائی که در وسط پاك بوده در هر دو ماه به یك انـدازه باشـد؛ مثلا اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببینـد و سه روز پاك شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید؛ سه روز یا کمتر یا بیشتر پاك شود و دوباره خون ببیند و روی هم نه روز شود؛ همه حیض است و عادت این زن نه روز می‌شود.

مسأله ۴۸۶ – زنی که عادت وقتیه دارد؛ اگر در وقت عادت یا دو روز جلوتر خون ببیند؛ اگرچه آن خون؛ نشانه‌های حیض را نداشته باشـد بایـد به احکامی که برای زن حائض گفته شـد عمل کند و نیز اگر چند روز جلوتر از وقت عادت یا چند روز با تاخیر از وقت عادت خون ببینـد و احتمال جلو افتادن عادت یا تاخیر آن را بدهـد باید به احکام حائض عمل کند و چنانکه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاك شود؛ باید عبادتهائی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۸۷ – زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد اگر همه روزهـای عـادت و چنـد روز بـا نشانه‌های حیض پیش از عادت و بعـد از عـادت خـون ببینـد و روی هم از ده روز بیشـتر نشود؛ همه حیض است. و اگر از ده روز بیشـتر شود؛ فقـط خونی را که در روزهـای عادت خود دیده؛ حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده اسـتحاضه می‌باشد و باید عبادتهائی را که در روزهای پیش از عادت و بعـد از عادت به جا نیاورده قضا نمایـد. و اگر همه روزهای عادت را با چنـد روز پیش از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود؛ همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود؛ فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیـده اسـتحاضه می‌باشـد و چنانچه در آن روز عبادت نکرده بایـد قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعـد از عـادت بـا نشانه‌هـای حیض خون ببینـد و روی هم از ده روز بیشتر نشود؛ همه حیض است. و اگر نشانه‌های حیض را نداشـته باشد و یا از ده روز بیشتر شود فقط روزهای عادت؛ حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸ – زنی که عـادت وقتیه و عـددیه دارد اگر مقـداری از روزهـای عـادت را بـا چنـد روز پیش از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود؛ همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود؛ روزهائی که در عادت خون دیده چنانچه کمتر از سه روز باشد با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود؛ حیض و روزهای اول را استحاضه قرار می‌دهد. و چنانچه سه روز یا بیشتر باشـد آن خون را حیض قرار دهـد و روزهای قبل از زمان عادت را تا به انـدازه‌ای که به مقدار عادت برسـد احتیاط کنـد و اگر مقـداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه‌های حیض؛ خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود؛ همه حیض است. و اگر بیشتر شود باید روزهائی که در عادت خون دیده چنانچه کمتر از سه روز باشد با چند روز بعد از آن که روی هم به مقـدار عادت او شود؛ حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهـد. و در صورتی که خونی را که در عادت دیـده سه روز یا بیشتر باشد؛ در مقدار زیادی تا مقدار عادت احتیاط کند.

مسأله ۴۸۹ – زنی که عادت دارد؛ اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد؛ مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند؛ چند صورت دارد:

۱ – آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد؛ در این صورت باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد. و همچنین است اگر مقداری از خون اول را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت یا بعد از عادت ببیند و فرقی نمی‌کند خون با نشانه‌های حیض باشد یا بدون نشانه‌های آن.

۲ – آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن به طوری که در صورت اول گفته شد در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ – آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد؛ در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نیست همه آنها حیض است و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است؛ مثلا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده؛ در صورتی که یک ماه از اول تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند؛ از سوم تا دهم حیض است و روز اول و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه می‌باشد.

۴ – آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد؛ در این صورت بعید نیست مقداری را که در عادت خود دیده با تمام کردن کسری آن از ما قبل تا سه روز شود باید حیض قرار دهد. پس اگر می‌شود مقداری را که از خون دوم در بین عادت دیده حیض قرار دهد (به این معنی که مجموع این مقدار با مقداری که از اول حیض قرار داده با پاکی مابین آنها از ده روز تجاوز نکند) تمام آنها حیض است و الا خون اول را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۰ – زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد؛ اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش با نشانه‌های حیض خون ببیند؛ باید همان را حیض قرار دهد؛ چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله ۴۹۱ – زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد؛ اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن؛ دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته با نشانه‌های حیض خون ببیند؛ چنانچه مجموع این دو خون با پاکی مابین آنها از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار دهد و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض و خون دیگر استحاضه است و چنانچه خون اول بیشتر از عادت بوده و مقدار زیادی نشانه‌های حیض را داشته همه آن خون حیض است.

مسأله ۴۹۲ – زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد؛ اگر بیشتر از ده روز خون ببیند؛ خونی که در روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را نداشته باشد؛ حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلا زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند؛ هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

۲ – صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳ – زنهائی که عادت وقتیه دارند دو دسته‌اند:

اول: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه

یک انـدازه نباشد؛ مثلا دو ماه پشت سـر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشـتم از خون پاک شود؛ که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

دوم: زنی که دو مـاه پشت سـر هم در وقت معین سه روز یـا بیشتر خون حیض ببینـد و بعـد پـاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و تمام روزهـائی که خون دیـده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود؛ ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشـد؛ مثلا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴ – زنی که عـادت وقتیه دارد و شـماره روزهای او به یک انـدازه نیست چنانچه خونی ببینـد که مقـداری از آن نشانه‌های حیض داشته و مقداری نداشته باشد؛ در صورتی که خون نشانه دار از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد لازم است آن را حیض و خونی که نشانه‌های حیض نـدارد اسـتحاضه قرار دهد؛ ولی چنانچه در وقت عادتش خون ببیند؛ داشـتن نشانه‌های حیض در حیض بودن آن معتبر نیست؛ پس خونی که در وقت عـادتش دیـده چنـانچه ممکن است حیض باشـد لازم است حیض قرار دهـد؛ مثلا در وقت عـادت خود سه روز خون دیـد اگرچه نشانه حیض را نداشته باشـد حیض است. و همچنین است اگر در عادت خود مثلا یک روز و پیش از عادت به دو روز خون ببینـد یا اینکه در عادت خود مثلا یک روز و پس از آن دو روز خون ببیند؛ در این دو صورت نیز لازم است آن سه روز را حیض قرار دهـد؛ پس اگر خـون نشـانه دار قبـل از ده روز از اول خون دیـدن قطع شـد؛ تمـام آن خون حیض است و اگر بعدا نیز خون دید چنانچه آن خون دارای نشانه‌های حیض و فاصله بین آن و آخر خون اول ده روز یا بیشتر باشد؛ آن خون نیز حیض است و الا استحاضه است.

مسأله ۴۹۵ – زنی که عـادت وقتیه دارد؛ اگر در غیر وقت عادت با نشانه‌های حیض بیشتر از ده روز خون ببینـد و نتوانـد حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد؛ باید تا شش یا هفت روز حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۶ – زنی که هر مـاه؛ روز اول ماه مثلا خون می‌دیـده و گاهی روز پنجم و گاهی روز هفتم پاک می‌شـده؛ چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببینـد و نتوانـد بـا نشانه‌هـای حیض مقـدار او را معین نمایـد؛ بایـد از اول ماه تا شـش یا هفت روز حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷ – صـاحب عـادت اگر وسـط یـا آخر عـادت او معلوم است چنـانچه خون او از ده روز تجاوز کنـد؛ شـش یا هفت روز را طوری قراردهد که آخر یا وسط آن موافق با آن وقت باشد.

۳ – صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸ – زنهائی که عادت عددیه دارند دو دسته‌اند:

اول زنی که شـماره روزهـای حیض او و در دو مـاه پشت سـر هم یـک انـدازه باشـد ولی وقت خون دیـدن او یکی نباشـد؛ که در این صورت هر چنـد روزی که خون دیـده؛ عـادت او می‌شود. مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببینـد؛ عـادت او پنـج روز می‌شود. دوم زنی که دو ماه پشت سـر هم سه روز یا بیشتر خون ببینـد و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببینـد و وقت دیـدن خون در ماه اول با ماه دوم فرق داشـته باشد؛ که اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شـماره روزهای آن هم به یک انـدازه باشد؛ تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسـط که پاک بوده؛ عادت حیض او می‌شود و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد. مثلا اگر ماه اول از روز اول تا سوم خون ببینـد و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببینـد و ماه دوم از یازدهم تا سـیزدهم خون ببیند و دو روز یـا بیشتر یـا کمتر پاک شود دوباره خون ببینـد و روی هم از هشت روز بیشتر نشود؛ عادت او هشت روز می‌شود. و اگر در یک ماه مثلا هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسـط

هشت روز باشد؛ عادت او هشت روز خواهد بود.

مسأله ۴۹۹ - زنی که عادت عـددیه دارد؛ اگر با نشانه‌های حیض کمتر یا بیشتر از شـماره عادت خود خون ببینـد و از ده روز تجاوز نکند آنها را حیض قرار دهد اگرچه خون قطع نشود و بدون داشـتن نشانه‌های حیض از ده روز تجاوز کند و اگر با نشانه‌های حیض از ده روز تجاوز کرد باید از موقع دیدن آن خون به شماره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ – مضطربه

مسأله ۵۰۰ - مضـطربه - یعنی زنی که چنـد مـاه خـون دیـده ولی عـادت معینی پیـدا نکرده - اگر بیش از ده روز خون ببینـد و همه خونهائی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشد شش یا هفت روز را حیض قرار دهد و بقیه استحاضه است.

مسأله ۵۰۱ - مضـطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه دارد؛ چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد؛ همه آن حیض است.

و اگر همه آن را که نشانه حیض دارد نشود حیض قراردهد مثل آنکه پنج روز به نشانه‌های حیض و پنج روز به نشانه‌های استحاضـه و پنـج روز دوبـاره به نشانه‌های حیض ببینـد؛ پس اگر آنچه به نشانه‌های حیض است هر کـدام را بشود حیض قرار دهـد به اینکه هر کدام کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد باید اولی را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۵ – مبتدئه

مسأله ۵۰۲ - مبتـدئه - یعنی زنی که دفعه اول خون دیـدن او است - اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشـد؛ بایـد عادت خویشان خود را حیض و بقیه را اسـتحاضه قرار دهد و اگر خویشـی نداشـته یا عادت خویشانش مختلف باشـد؛ ماه اول را شـش یا هفت روز حیض قرار داده و تا ده روز احتیاط کنـد و در ماه‌های بعد سه روز حیض قرار داده و تا شش یا هفت روز احتیاط کند.

مسأله ۵۰۳ - مبتـدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببینـد که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه اسـتحاضه را داشـته باشد؛ چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد؛ همه آن حیض است؛ ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببینـد که آن هم نشانه خون حیض داشـته باشـد؛ مثل آنکه پنج روز خون سـیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند؛ باید خون اولی را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۰۴ - مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه اسـتحاضه داشـته باشد؛ ولی خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر باشد همه خونهائی که دیده استحاضه است.

۶ – ناسیه

مسأله ۵۰۵ - ناسـیه - یعنی زنی که مقدار عادت خود را فراموش کرده است - اگر خونی به نشانه حیض ببیند که کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشـد آن را حیض قرار دهـد و اگر آن خون بیشتر از ده روز باشـد تـا هر زمـانی که احتمال بقاء عادت را می‌دهـد؛ حیض قرار داده و بقیه اسـتحاضه است؛ ولی در صورتی که احتمال بقاء عادتش در بیشتر از هفت تا ده روز باشـد؛ پس از روز هفتم احتیاط کند. و در صورتی که بداند خونی را که دیده در ایام عادتش نیست و بعضـی از خون اوصاف حیض را داشـته باشد و کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد آن را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۶ – مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد؛ اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهائی را که به جا نیاورده‌اند قضا نمایند.
مسأله ۵۰۷ – زنی که در حیض عادت دارد؛ چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض؛ یا هم در وقت و هم در عدد آن؛ اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن؛ یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد؛ عادتش برمی گردد به آنچه در این دو ماه دیده است؛ مثلا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود؛ از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.
مسأله ۵۰۸ – مقصود از یک ماه؛ از ابتدای خون دیدن است تا سی روز؛ نه از روز اول ماه تا آخر ماه.
مسأله ۵۰۹ – زنی که معمولاـ ماهی یک مرتبه خون می‌بیند؛ اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض را داشته باشد؛ چنانچه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد؛ باید هر دو را حیض قرار دهد.
مسأله ۵۱۰ – اگر سه روز یا بیشتر خون ببیند که نشانه حیض را دارد؛ بعد؛ ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند؛ باید خون اول و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد.
مسأله ۵۱۱ – اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست؛ باید برای عبادتهای خود غسل کند اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند؛ ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند نباید غسل کند.
مسأله ۵۱۲ – اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست؛ بنا بر احتیاط لازم باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد؛ پس اگر پاک بود غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد و اگر پاک نبود چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند و اگر سر ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت؛ سر ده روز غسل نماید و اگر عادتش کمتر از ده روز است؛ در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود؛ نباید غسل کند. و اگر احتمال دهد خون او از ده روز می گذرد باید یک روز عبادت را ترک کند و بعد جایز است احکام مستحاضه را جاری کند و احوط این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمرهٔ الدم نبوده و الا بعد از گذشتن عادت جایز نیست عبادت را ترک کند.
مسأله ۵۱۳ – اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند؛ بعد بفهمد حیض نبوده است؛ باید نماز و روزه‌ای که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند؛ بعد بفهمد حیض بوده؛ چنانچه آن روزها را روزه نیز گرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴ – از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می‌آید؛ هر خونی که زن می‌بیند؛ اگر پیش از ده روز از تمام زائیدن یا سر ده روزقطع شود؛ خون نفاس است. و زن را در حال نفاس؛ نفساء می گویند.
مسأله ۵۱۵ – خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می‌بیند نفاس نیست.
مسأله ۵۱۶ – لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد؛ بلکه اگر نا تمام نیز باشد در صورتی که زائیدن صدق کند؛ خونی که تا ده روز

ببیند خون نفاس است.

مسأله ۵۱۷ - ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید؛ ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود و مبدء حساب ده روز از تمام زائیدن است.

مسأله ۵۱۸ - هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه؛ یا چیزی که سقط شده بچه است یا نه؛ لازم نیست وارسی کند و خونی که از او خارج می‌شود شرعا خون نفاس نیست. بلکه اگر در ایام عادت یا اوصاف حیض را داشته باشد؛ حائض و در غیر این صورت؛ استحاضه است به تفصیلی که در حیض گذشت.

مسأله ۵۱۹ - بنا بر احتیاط توقف در مسجد و کارهای دیگری که بر حائض حرام است؛ بر نفساء هم حرام است و آنچه بر حائض واجب است؛ بر نفساء هم واجب می‌باشد.

مسأله ۵۲۰ - طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل و نزدیکی کردن با او؛ حرام می‌باشد. ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند؛ کفاره ندارد.

مسأله ۵۲۱ - وقتی زن از خون نفاس پاک شد؛ باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد. و اگر دوباره خون ببیند؛ چنانچه روزهائی را که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده؛ روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد؛ تمام آن نفاس است و اگر روزهائی که پاک بوده روزه نیز گرفته باشد لازم است قضا نماید.

مسأله ۵۲۲ - اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست؛ بنا بر احتیاط لازم باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند؛ که اگر پاک است برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳ - اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد؛ چنانچه در حیض عادت دارد؛ به اندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است. و اگر عادت ندارد؛ به مقدار عادت خویشان خود نفاس قرار داده و تا ده روز احتیاط کند و احتیاط مستحب آن است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت و کسی که ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان؛ کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۲۴ - زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است؛ اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند؛ باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد و بعد از آن واجب است یک روز عبادت را ترک نماید و بعد جایز است احکام مستحاضه را جاری یا اینکه عبادت را تا ده روز ترک نماید و اگر خون از ده روز بگذرد؛ باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را استحاضه قرار دهد و عبادتهائی را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید. مثلا زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند؛ باید شش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم نیز عبادت را ترک کند و در روز هشتم و نهم و دهم مخیر است بین اینکه عبادت را ترک کند یا کارهای استحاضه را به جا آورد و اگر بیشتر از ده روز خون دید؛ از روز بعد از عادت او استحاضه می‌باشد.

مسأله ۵۲۵ - زنی که در حیض عادت دارد؛ اگر بعد از زائیدن؛ تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند؛ به اندازه روزهای عادت او نفاس است و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می‌بیند اگرچه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد؛ استحاضه است. مثلا- زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید؛ تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بیند؛ استحاضه می‌باشد و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد حیض است چه نشانه‌های حیض را داشته چه نداشته باشد و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد؛ اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می‌بیند در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

مسأله ۵۲۶ - زنی که در حیض نیست و عادت عددیه ندارد؛ اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند؛ حکم ده

روز اول آن در مسأله (۵۲۳) گـذشت و ده روز دوم آن اسـتحاضه است. و خونی که بعـد از آن می‌بینـد اگر نشانه حیض را داشـته باشد یا در وقت عادتش باشد؛ حیض و گرنه آن هم استحاضه می‌باشد.

غسل مس میت

مسأله ۵۲۷ – اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند یعنی جائی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نماید؛ چه در خواب مس کند چه در بیداری؛ با اختیار مس کند یا بی اختیار؛ حتی اگر ناخن و اسـتخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند؛ ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸ – برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست اگرچه جائی را که سرد شده مس نماید.

مسأله ۵۲۹ – اگر موی خود را به بـدن میت برسانـد یـا بـدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برسانـد؛ بنا بر احتیاط غسـل کنـد ولکن آن غسـل برای نماز کافی نیست مگر آنکه موی خود و موی میت بلنـد نباشـد که در این صورت غسل مس میت برای نماز کافی است.

مسأله ۵۳۰ – برای مس بچه مرده حتی بچه سـقط شـده‌ای که چهار ماه او تمام شـده غسل مس میت واجب است؛ بنا بر این اگر بچه چهارماهه‌ای مرده و بدنش سرد شده به دنیا بیاید مادر او باید غسل مس میت کند.

مسأله ۵۳۱ – بچه‌ای که بعـد از مردن مادر و سـرد شـدن بـدنش به دنیا می‌آید وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میت کند و اگر بعد از ممیز شدن و قبل از بلوغ غسل کند کافی است.

مسأله ۵۳۲ – اگر انسـان؛ میتی را که سه غسـل او کاملاـ تمـام شـده مس نمایـد؛ غسـل بر او واجب نمی‌شود؛ ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود جائی از بدن او را مس کند اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۳۳ – اگر دیوانه یا بچه نابالغی میت را مس کند؛ بعد از آنکه آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد باید غسل مس میت نماید.

مسأله ۵۳۴ – بنا بر احتیاط واجب اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسـلش نداده‌اند؛ قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسـمت جدا شده را غسل دهند؛ انسان آن را مس نماید؛ باید غسل مس میت کند؛ ولی اگر قسـمتی که جدا شده؛ استخوان نداشته باشد؛ برای مس آن غسل واجب نیست.

مسأله ۵۳۵ – برای مس اسـتخوانی که گوشت نـدارد و آن را غسل نداده‌انـد چه از مرده جـدا شـده باشـد چه از زنـده؛ غسل واجب نیست و همچنین است برای مس دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسأله ۵۳۶ – غسل مس میت را بایـد مثل غسل جنابت انجام دهنـد ولی کسـی که مس میت کرده؛ اگر بخواهـد نماز بخواند احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد؛ ولی در مواردی که غسل مس میت بنا بر احتیاط است باید برای نماز وضو بگیرد.

مسأله ۵۳۷ – اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید؛ یک غسل کافی است.

مسأله ۵۳۸ – برای کسـی که بعـد از مس میت غسل نکرده است؛ توقف در مسـجد و نزدیکی با زن و خوانـدن آیه هائی که سـجده واجب دارد؛ مانعی ندارد ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

مساله

مسأله ۵۳۹ – مسلمانی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد؛ مرد باشد یا زن؛ بزرگ باشد یا کوچک؛ بنا بر احتیاط در صورت امکان باید به پشت بخوابانند؛ به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد.

مسأله ۵۴۰ – اولی آن است تا وقتی که غسل میت تمام نشده؛ نیز او را رو به قبله بخوابانند ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد؛ بهتر آن است که اورا مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۴۱ – بنا بر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه گرفتن از ولی او احوط است.

مسأله ۵۴۲ – مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام (ع) و سایر عقائد حقه را به کسی که در حال جان دادن است؛ طوری تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است چیزهائی را که گفته شد؛ تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسأله ۵۴۳ – مستحب است این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک و اقبل منی الیسیر من طاعتک یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور اللهم ارحمنی فانک رحیم.

مسأله ۵۴۴ – مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد؛ اگر ناراحت نمی‌شود؛ به جائی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵ – مستحب است برای راحت شدن محتضر؛ بر بالین او سوره مبارکه یس و صافات و احزاب و آیهٔ الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف و سه آیه آخر سوره بقره را بلکه هرچه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶ – تنها گذاشتن محتضر و گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او؛ مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷ – بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند و اگر شب مرده است؛ در جائی که مرده؛ چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند؛ ولی اگر یقین به مردن او ندارند؛ باید صبر کنند تا معلوم شود. و نیز اگر میت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد؛ باید به قدری دفن را عقب بیندازند؛ که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله ۵۴۸ – غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگرچه دوازده امامی نباشد؛ بر هر مکلفی واجب است و اگر بعضی انجام دهند؛ از دیگران ساقط می‌شود و چنانچه هیچ کس انجام ندهد؛ همه معصیت کرده‌اند.

مسأله ۵۴۹ – اگر کسی مشغول کارهای میت شود؛ بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند؛ ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد؛ باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰ – اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده؛ واجب نیست به کارهای میت اقدام کند؛ ولی اگر شک یا گمان دارد؛ باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱ – اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند؛ باید دوباره انجام دهد؛ ولی اگر گمان دارد که باطل بوده؛ یا شک دارد که درست بوده یا نه لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲ – بنا بر احتیاط برای غسل و کفن و نماز و دفن میت؛ باید از ولی او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۵۳ – ولی زن شوهر او است و بعد از او مردهائی که از میت ارث می‌برند مقدم بر زنهای ایشانند.

مسأله ۵۵۴ – اگر کسی بگوید من وصی یا ولی میت هستم؛ یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم؛ چنانچه به حرف او اطمینان دارند یا میت در تصرف او است یا اینکه دو نفر عادل به گفته او شهادت دهند؛ باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵ – اگر میت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولی؛ کس دیگری را معین کند؛ ولایت این امور با او است و لازم نیست کسی که میت او را برای انجام این کارها معین کرده؛ این وصیت را قبول کند؛ ولی اگر قبول کرد؛ باید به آن عمل نماید.

کیفیت غسل میت

مسأله ۵۵۶ – واجب است میت را سه غسل بدهند:

اول با آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوم با آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوم با آب خالص.

مسأله ۵۵۷ – سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸ – اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود؛ بنا بر احتیاط مستحب مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹ – اگر کسی در حال احرام بمیرد؛ نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند مگر اینکه در احرام حج بوده و سعی را تمام نموده باشد که در این صورت با آب کافور باید غسلش دهند.

مسأله ۵۶۰ – اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود؛ یا استعمال آن جایز نباشد مثل آنکه غصبی باشد؛ باید به جای هر کدام که ممکن نیست بنا بر احتیاط میت را با آب خالص غسل داده و تیمم نیز بدهند.

مسأله ۵۶۱ – کسی که میت را غسل می‌دهد؛ باید مسلمان دوازده امامی و بالغ و عاقل باشد و مسائل غسل را هم بداند. ولی اگر میت مسلمان غیر اثنا عشری را هم مذهب خودش بر طبق مذهبش غسل بدهد؛ تکلیف از مؤمن اثنا عشری ساقط است.

مسأله ۵۶۲ – کسی که میت را غسل می‌دهد؛ باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم به جا آورد.

مسأله ۵۶۳ – غسل بچه مسلمان اگرچه از زنا باشد؛ واجب است. و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او؛ جایز نیست. و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده؛ چنانچه محکوم به اسلام بوده؛ باید او را غسل داد.

مسأله ۵۶۴ – بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد؛ باید غسل بدهند و اگر چهار ماه ندارد؛ باید بنا بر احتیاط در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵ – جایز نیست مرد؛ زن را و زن مرد را غسل بدهد؛ ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد.

مسأله ۵۶۶ – مرد می‌تواند دختر بچه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست؛ غسل دهد. و زن هم می‌تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد؛ غسل دهد.

مسأله ۵۶۷ – اگر برای غسل دادن میتی که مرد پیدا نشود؛ زنانی که با او نسبت دارند و محرمند مثل مادر و خواهر و عمه و خاله؛ یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند؛ می‌توانند از زیر لباس یا چیزی که بدن او را بپوشاند؛ غسلش بدهند. و نیز اگر برای غسل میت زن؛ زن دیگری نباشد؛ مردهائی که با او نسبت دارند و محرمند؛ یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده‌اند؛ می‌توانند از زیر لباس او را غسل دهند.

مسأله ۵۶۸ – اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند؛ بهتر آن است که غیر از عورت؛ جاهای دیگر میت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹ – نگاه کردن به عورت میت حرام است و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده؛ ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۵۷۰ – اگر جائی از بدن میت نجس باشد؛ بنا بر احتیاط پیش از آنکه آنجا را غسل بدهند؛ آب بکشند. و اولی آن است که تمام بدن میت؛ پیش از شروع به غسل پاک باشد.

مسأله ۵۷۱ – غسل میت مثل غسل جنابت است. و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است؛ میت را غسل ارتماسی ندهند و باید در غسل ترتیبی قسمت چپ بدن را بعد از قسمت راست بشویند و هم اگر ممکن است بنا بر احتیاط مستحب هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو نبرند؛ بلکه آب را روی آن بریزند.

مسأله ۵۷۲ – کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده؛ لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند؛ بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله ۵۷۳ – مزد گرفتن برای غسل دادن اشکال دارد و اگر کسی برای گرفتن مزد؛ میت را غسل دهد و در غسل دادن قصد قربت کند آن غسل صحیح است؛ ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل اشکالی ندارد.

مسأله ۵۷۴ – اگر آب پیدا نشود؛ یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض هر غسل؛ میت را یک تیمم بدهند و احتیاط واجب آن است که یک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند و اگر کسی که تیمم می‌دهد؛ در یکی از این سه تیمم قصد ما فی الذمه نماید یعنی نیت کند که این تیمم را برای آنکه به تکلیف عمل شده باشد؛ انجام می‌دهم؛ تیمم چهارم لازم نیست.

مسأله ۵۷۵ – کسی که میت را تیمم می‌دهد؛ باید دست خود را به زمین بزند و به صورت و پشت دستهای میت بکشد و اگر ممکن باشد احتیاط واجب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۶ – میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می‌گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷ – لنگ باید از ناف تا زانو؛ اطراف بدن را بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید؛ از سر شانه تا نصف ساق پا؛ تمام بدن را بپوشاند و بهتر آن است که تا روی پا برسد. و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی یک طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸ – مقداری از لنگ که از ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند؛ مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد؛ مقدار مستحب کفن می‌باشد.

مسأله ۵۷۹ – اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند؛ اشکال ندارد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب؛ کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند.

مسأله ۵۸۰ – اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد؛ از ثلث مال او بردارند؛ یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معین نکرده باشد یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد؛ می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۱ – اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند؛ احتیاط واجب آن است که مقدار واجب کفن را با ملاحظه شان میت به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند؛ ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ هستند اجازه بدهند که از سهم آنان بر دارند؛ مقداری را که اجازه داده‌اند؛ از سهم آنان می‌شود برداشت.

مسأله ۵۸۲ – کفن زن بر شوهر است؛ اگرچه زن از خود مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در احکام طلاق گفته می‌شود؛ طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد؛ شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ۵۸۳ – کفن میت بر خویشان او واجب نیست؛ اگرچه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ۵۸۴ – احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۸۵ – کفن کردن با پوست مردار و چیز غصبی؛ اگرچه چیز دیگری هم پیدا نشود؛ جایز نیست. و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند؛ اگرچه او را دفن کرده باشند.

مسأله ۵۸۶ – کفن کردن میت با چیز نجس و با پارجه ابریشمی خالص و بنا بر احتیاط با پارچه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست؛ ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۷ – کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت یا پوست حیوان حلال گوشت تهیه شده؛ بنا بر احتیاط در حال اختیار جایز نیست؛ ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۸ – اگر کفن میت به نجاست خود او؛ یا به نجاست دیگری نجس شود؛ چنانچه کفن ضایع نمی‌شود؛ باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند اگرچه بعد از گذاشتن در قبر باشد و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست؛ در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد؛ باید عوض نمایند.

مسأله ۵۸۹ – کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد؛ باید مثل دیگران کفن شود و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۰ – مستحب است انسان در حال سلامتی؛ کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۱ – بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند؛ یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور؛ سائیده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن؛ عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۲ – احتیاط واجب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند؛ ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

مسأله ۵۹۳ – بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن؛ حنوط نمایند اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۹۴ – کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است؛ اگر بمیرد؛ حنوط کردن او جایز نیست مگر اینکه در احرام حج بعد از تمام کردن سعی بمیرد.

مسأله ۵۹۵ – زنی که شوهر او مرده و هنوز عـده‌اش تمام نشـده؛ اگرچه حرام است خود را خوشـبو کند ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

مسأله ۵۹۶ – احتیاط واجب آن است که میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۷ – مستحب است قدری تربت حضـرت سید الشهدا (ع) را با کافور مخلوط کنند؛ ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می‌شود نرسانند و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد؛ آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۸ – اگر کـافور پیـدا نشود؛ یا فقط به انـدازه غسل باشـد؛ حنوط لازم نیست و چنانچه از غسل زیاد بیایـد ولی به همه هفت عضو نرسد بنا بر احتیاط باید اول به پیشانی و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۹ – مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

مسأله ۶۰۰ – نماز خواندن بر میت مسلمان یا بچه‌ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

مسأله ۶۰۱ – نمـاز خوانـدن بر بچه‌ای که شـش سال او تمام نشـده؛ رجاء مانعی نـدارد؛ ولی نماز خوانـدن بر بچه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

مسأله ۶۰۲ – نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود و اگر پیش از اینها؛ یا در بین اینها بخوانند؛ اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۶۰۳ – کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند؛ لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد و بدن و لباسش پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد؛ اگرچه بهتر آن است که تمام چیزهائی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت کند.

مسأله ۶۰۴ – کسـی که بر میت نماز می‌خوانـد؛ بایـد رو به قبله باشد و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند؛ به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۵ – بنـا بر احتیـاط مکان نمازگزار بایـد غصبی نباشـد و نیز بایـد از جای میت پست تر یا بلنـدتر نباشـد ولی پستی و بلنـدی مختصر اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶ – نمـازگزار بایـد از میت دور نباشـد؛ ولی کسـی که نمـاز میت را به جماعت می‌خوانـد؛ اگر از میت دور باشـد؛ چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷ – نمازگزار باید مقابل میت بایستد؛ ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد؛ نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸ – بین میت و نمازگزار بنا بر احتیاط بایـد پرده و یا دیوار و یا چیزی مانند اینها نباشد؛ ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۹ – در وقت خوانـدن نماز بایـد عورت میت پوشـیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست؛ بنا بر احتیاط باید عورتش را اگرچه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۱۰ – نماز میت را باید ایسـتاده و با قصد قربت بخواند و در موقع نیت میت را معین کند؛ مثلا نیت کند نماز می‌خوانم بر این میت قربهً الی اللّه.

مسأله ۶۱۱ – اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند؛ می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۲ – اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند؛ احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد.

مسأله ۶۱۳ – مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند؛ ولی اگر میت اهل علم و تقوا باشد مکروه نیست.

مسأله ۶۱۴ – اگر میت را عمدا یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند؛ یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهائی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

مسأله ۶۱۵ – نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است:

بعد از نیت و گفتن تکبیر اول بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه و أن محمدا رسول اللّه و بعد از تکبیر دوم بگوید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سوم بگوید:

اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید:

اللهم اغفر لهذا المیت و اگر زن است بگوید:

اللهم اغفر لهذه المیتهٔ و بعد؛ تکبیر پنجم را بگوید. و بهتر است بعد از تکبیر اول بگوید:

اشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعهٔ و بعد از تکبیر دوم بگوید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الشهداء و الصدیقین و جمیع عباد اللّه الصالحین؛

و بعد از تکبیر سوم بگوید:

اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات؛ الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید:

اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و أنت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا؛ اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له؛ اللهم اجعله عندک فی أعلی علیین و اخلف علی أهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا أرحم الراحمین

و بعد؛ تکبیر پنجم را بگوید.

ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید:

اللهم ان هذه امتک و ابنهٔ عبدک و ابنهٔ امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا؛ اللهم ان کانت محسنهٔ فزد فی احسانها و ان کانت مسیئهٔ فتجاوز عنها و اغفر لها؛ اللهم اجعلها عندک فی أعلی علیین و اخلف علی أهلها فی الغابرین و ارحمها برحمتک یا أرحم الراحمین.

مسأله ۶۱۶ - باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند؛ که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۷ - کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۱۸ - چند چیز در نماز میت مستحب است:

اول: کسی که نماز میت می‌خواند؛ با وضو یا غسل یا تیمم باشد و احتیاط آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد؛ یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوم: اگر میت مرد است؛ امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

سوم: پا برهنه نماز بخواند.

چهارم: در هر تکبیر دستها را بلند کند.

پنجم: فاصله او با میت به قدری کم باشد؛ که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند.

هشتم: در جماعت اگرچه ماموم یک نفر باشد؛ عقب امام بایستد.

نهم: نمازگزار به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

دهم: پیش از نماز در جماعت سه مرتبه بگوید:

الصلاهٔ.

یازدهم: نماز را در جائی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می‌روند.

دوازدهم: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند؛ تنها بایستد و در صف نمازگزاران نایستد.

مسأله ۶۱۹ - خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۲۰ - واجب است میت را طوری در زمین دفن کننـد که بوی او بیرون نیایـد و درنـدگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد؛ باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۱ - اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد؛ می‌توانند به جای دفن؛ او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ۶۲۲ - میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۳ - اگر کسـی در کشتی بمیرد؛ چنـانچه جسـد او فاسـد نمی‌شود و بودن او در کشتی مـانعی نـدارد؛ بایـد صبر کننـد تـا به خشـکی برسـند و او را در زمین دفن کنند و گرنه باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند و پس از خواندن نماز میت بنا بر احتیاط در صورت امکان او را در خمره بگذارنـد و درش را ببندنـد و به دریا بیندازند و الا چیز سـنگینی به پایش بسـته و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فورا طعمه حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۴ – اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد؛ چنانچه ممکن باشد باید به طوری که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۵ – مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد؛ باید از اصل مال میت بردارند.

مسأله ۶۲۶ – اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد؛ یا هنوز روح به بدن او داخل نشده باشد؛ چنانچه پدر بچه مسلمان باشد؛ باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

مسأله ۶۲۷ – دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانان بنا بر احتیاط جایز نیست.

مسأله ۶۲۸ – دفن مسلمان در جائی که بی احترامی به او باشد؛ مانند جائی که خاک رو به و کثافت می‌ریزند؛ جایز نیست.

مسأله ۶۲۹ – دفن میت در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده؛ جایز نیست.

مسأله ۶۳۰ – دفن میت در قبر مرده دیگر جایز نیست؛ مگر آنکه قبر کهنه شده و میت اولی از بین رفته باشد.

مسأله ۶۳۱ – چیزی که از میت جدا می‌شود؛ اگرچه مو و ناخن و دندانش باشد؛ بنا بر احتیاط باید با او دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود؛ مستحب است.

مسأله ۶۳۲ – اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد؛ باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۳ – اگر بچه در شکم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد؛ باید به آسان ترین راه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد؛ ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است؛ یا زنی که اهل فن باشد؛ او را بیرون بیاورند و اگر ممکن نیست؛ مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نشود؛ مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۴ – هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد اگرچه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند باید به وسیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد؛ پهلوی چپ او را بشکافند و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

مسأله ۶۳۵ – مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط؛ گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند؛ مگر آنکه قبرستان دورتر؛ از جهتی بهتر باشد؛ مثل آنکه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند؛ یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند و نیز مستحب است جنازه را در چند ذرعی قبر؛ زمین بگذارند و سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند و در نوبت چهارم وارد قبر کنند و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پائین قبر باشد و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند.

و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند و دعاهائی که دستور داده شده؛ پیش از دفن و موقع دفن بخوانند و بعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند گره‌های کفن را باز کنند و صورت میت را روی خاک بگذارند و بالشی از خاک زیر سر او بسازند و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت نگردد و پیش از آنکه لحد را بپوشانند؛ دست راست را به شانه راست میت بزنند و دست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند اسمع افهم یا فلان ابن فلان و به جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگویند؛ مثلا اگر اسم او محمد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند

اسمع افهم یا محمد بن علی؛
پس از آن بگویند:
هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادهٔ ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و ان محمدا صلی اللّه علیه و آله عبده و رسوله و سید النبیین و خاتم المرسلین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام افترض اللّه طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم الحجهٔ المهدی صلوات اللّه علیهم ائمهٔ المؤمنین و حجج اللّه علی الخلق اجمعین و أئمتک أئمهٔ هدی بک ابرار؛ یا فلان ابن فلان و به جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و بعد بگوید:
اذا أتاک الملکان المقربان رسولین من عند اللّه تبارک و تعالی و سألاک عن ربک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن أئمتک فلا تخف و لا تحزن و قل فی جوابهما:
اللّه ربی و محمد (ص) نبیی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبهٔ قبلتی و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امامی و الحسن بن علی المجتبی امامی و الحسین بن علی الشهید بکربلا امامی و علی زین العابدین امامی و محمد الباقر امامی و جعفر الصادق امامی و موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی و محمد الجواد امامی و علی الهادی امامی و الحسن العسکری امامی و الحجهٔ المنتظر امامی؛ هؤلاء صلوات اللّه علیهم أئمتی و سادتی و قادتی و شفعائی؛ به هم اتولی و من اعدائهم اتبرا فی الدنیا و الاخرهٔ.
ثم اعلم یا فلان ابن فلان و به جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و بعد بگوید:
ان اللّه تبارک و تعالی نعم الرب و ان محمدا (ص) نعم الرسول و ان علی بن ابی طالب و اولاده المعصومین الائمهٔ الاثنی عشر نعم الائمهٔ و ان ما جاء به محمد (ص) حق و ان الموت حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق و المیزان حق و تطایر الکتب حق و ان الجنهٔ حق و النار حق و ان الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها و ان اللّه یبعث من فی القبور پس بگوید:
افهمت یا فلان و به جای فلان اسم میت را بگوید؛ پس از آن بگوید:
ثبتک اللّه بالقول الثابت و هداک اللّه الی صراط مستقیم عرف اللّه بینک و بین اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید:
اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد بروحه الیک و لقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک.
و اگر میت زن است تمام خطابها و ضمیرها و افعال؛ مؤنث ذکر شود.
مسأله ۶۳۶ - مستحب است کسی که میت را در قبر می‌گذارد؛ با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید و غیر از خویشان میت کسانی که حاضرند؛ با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند انا للّه و انا الیه راجعون اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.
مسأله ۶۳۷ - مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه را بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک رضوانا و أسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمهٔ من سواک.
مسأله ۶۳۸ - پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند؛ مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد؛ دعاهائی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.
مسأله ۶۳۹ - بعد از دفن؛ مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند؛ ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آید؛ ترک آن بهتر است و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ۶۴۰ – مستحب است انسان در مرگ خویشان؛ مخصوصا در مرگ فرزند صبر کند و هر وقت میت را یاد می‌کند انا للّه و انا الیه راجعون بگوید و برای میت قرآن بخواند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ۶۴۱ – جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد و سیلی بزند و به خود آسیب برساند.

مسأله ۶۴۲ – پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست و احتیاط واجب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکند.

مسأله ۶۴۳ – اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خونین کند یا موی خود را بکند؛ بنا بر احتیاط یک بنده آزاد کند یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۴ – احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت؛ صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۵ – سزاوار است در شب اول قبر؛ دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است که:

در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیت الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه را بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و به جای کلمه فلان اسم میت را بگویند.

مسأله ۶۴۶ – نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می‌شود خواند؛ ولی بهتر است در اول شب؛ بعد از نماز عشا خوانده شود.

مسأله ۶۴۷ – اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند؛ یا به جهت دیگر دفن او تاخیر بیفتد؛ نماز وحشت را تا شب اول قبر او تاخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۸ – نبش قبر مسلمان؛ یعنی شکافتن قبر او اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است؛ ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۹ – نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگرچه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۵۰ – شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند.

دوم: آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه او راضی نشود که آن چیز در قبر بماند؛ ولی اگر میت وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند؛ برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوم: آنکه شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میت بی غسل و یا بی کفن دفن شده باشد؛ یا بفهمند غسلش باطل بوده؛ یا به غیر از دستور شرع کفن شده یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم: آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم: آنکه میت را در جائی که بی احترامی به او است مثل قبرستان کفار یا جائی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم: آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است؛ قبر را بشکافند؛ مثلا بخواهند بچه زنده را از شکم زن

حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم: آنکه بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند؛ یا سیل او را ببرد؛ یا دشمن بیرون آورد.

هشتم: آنکه قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند؛ ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

نهم: آنکه میت را بخواهند به مشاهد مشرفه نقل نمایند بخصوص اگر وصیت کرده باشد.

غسلهای مستحب

مسأله ۶۵۱ - در شرع مقدس اسلام غسلهائی مستحب است و از آن جمله است:

۱ - غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است و بهتر است نزدیک ظهر به جا آورده شود و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت اداء و قضاء تا غروب به جا آورد.

و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد.

و کسی که می‌داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می‌تواند روز پنجشنبه غسل را رجاء انجام دهد.

و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید:

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین.

۲ - غسل شب اول و هفدهم و اول شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و غسل در شب بیست و چهارم ماه رمضان.

۳ - غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورند و بهتر است آن را پیش از نماز عید به جا آورند.

۴ - غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر است در اول شب به جا آورده شود.

۵ - غسل روز هشتم و نهم ذیحجه و در روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر به جا آورد.

۶ - غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه نماز آیات را عمدا نخوانده در صورتی که تمام ماه و خورشید گرفته باشد.

۷ - غسل کسی که جائی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده باشد.

۸ - غسل احرام.

۹ - غسل دخول حرم.

۱۰ - غسل دخول مکه.

۱۱ - غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲ - غسل دخول کعبه.

۱۳ - غسل برای نحر و یا ذبح و حلق.

۱۴ - غسل داخل شدن مدینه منوره.

۱۵ - غسل داخل شدن حرم پیغمبر (ص).

۱۶ - غسل وداع قبر مطهر پیغمبر (ص).

۱۷ - غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ – غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹ – غسل برای استخاره.

۲۰ – غسل برای استسقاء.

۲۱ – غسل شب نیمه شعبان.

۲۲ – غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف.

۲۳ – غسل توبه.

مسأله ۶۵۲ – فقهاء در بیان اغسال مستحبه اغسال زیادی نقل فرموده‌اند که از جمله آنها این چند غسل است:

(۱) غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان و غسل تمام شبهای دهه آخر آن و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

(۲) غسل روز بیست و چهارم ذی الحجهٔ.

(۳) غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی القعدهٔ.

(۴) غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

(۵) غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

(۶) غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد؛ ولی اگر اتفاقا یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد؛ غسل مستحب نیست.

(۷) غسل برای دخول مسجد پیغمبر (ص).

(۸) غسل برای زیارت معصومین (ع) از دور یا نزدیک؛ ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء به جا آورند.

مسأله ۶۵۳ – انسان می‌تواند با غسلهای مستحبی که در مسأله (۶۵۱) ذکر شد؛ کاری که مانند نماز؛ وضو لازم دارد انجام دهد.

مسأله ۶۵۴ – اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل به جا آورد کافی است.

تیمم

۷ مورد

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اول: آنکه تهیه آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۵ – اگر انسان در آبادی باشد باید بنا بر احتیاط برای تهیه آب وضو و غسل؛ به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود و اگر در بیابان باشد؛ چنانچه زمین آن پست و بلند یا به جهت زیادی درختان راه رفتن در آن دشوار است باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند «۱» در جستجوی آب رود و الا باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ۶۵۶ – اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعض دیگر پست و بلند باشد؛ در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست به اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ۶۵۷ – در هر طرفی که یقین دارد آب نیست؛ در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۸ – کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد؛ اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید

جستجو کند آب هست؛ باید برای تهیه آب برود و اگر گمان دارد آب هست؛ رفتن به آن محل لازم نیست؛ ولی اگر گمان او قوی و به حد اطیمنان باشد؛ باید برای تهیه آب به آن محل برود.

مسأله ۶۵۹ – لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود؛ بلکه می‌تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافی است.

مسأله ۶۶۰ – اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود؛ یا در منزل یا در قافله آب هست؛ بنا بر احتیاط باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند یا از پیدا کردن آن نا امید شود.

مسأله ۶۶۱ – اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند؛ چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌کند؛ احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲ – اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند؛ چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌شود؛ احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۳ – اگر وقت نماز تنگ باشد؛ یا از دزد و درنده بترسد؛ یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل کند؛ جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۴ – اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود؛ اگرچه معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است.

مسأله ۶۶۵ – کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند؛ چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد؛ چنانچه وقت وسعت داشته باشد لازم است وضو گرفته و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۶۶۶ – اگر بعد از جستجو؛ آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جائی که جستجو کرده آب بوده؛ در صورتی که وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۶۶۷ – کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است؛ اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته؛ احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند.

مسأله ۶۶۸ – اگر بعد از داخل شدن وقت نماز؛ وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد؛ چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد نباید آن را باطل نماید؛ ولی می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند اگرچه بداند که از غسل متمکن نخواهد شد.

مسأله ۶۶۹ – اگر پیش از وقت نماز؛ وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست؛ چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد؛ احتیاط مستحب آن است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۷۰ – کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد و می‌داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند؛ چنانچه وقت نماز داخل شده باشد؛ ریختن آن حرام است و احتیاط مستحب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۱ – کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند؛ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند؛ یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده؛ ولی نمازش با تیمم صحیح است؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

دوم از موارد تیمم:

مسأله ۶۷۲ – اگر به واسطه پیری؛ یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها؛ یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد؛ دسترسی به آب نداشته باشد؛ باید تیمم کند و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقت داشته باشد که مردم آن را تحمل نمی‌کنند؛ ولی در صورت اخیر چنانچه تیمم ننماید و وضو بگیرد وضوی او صحیح است.

مسأله ۶۷۳ – اگر برای کشیدن آب از چاه؛ دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید؛ اگرچه قیمت

آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند؛ ولی اگر تهیه آنها به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد؛ واجب نیست تهیه نماید.

مسأله ۶۷۴ - اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند؛ باید قرض نماید؛ ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد؛ واجب نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۵ - اگر کندن چاه مشقت ندارد؛ باید برای تهیه آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۶ - اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم:

مسأله ۶۷۷ - اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد؛ یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود؛ یا مرضش طول بکشد؛ یا شدت یابد یا به سختی معالجه شود؛ باید تیمم نماید؛ ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد؛ باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۸ - لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد؛ بلکه اگر احتمال ضرر بدهد؛ چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد و از آن احتمال؛ ترس برای او پیدا شود؛ باید تیمم کند.

مسأله ۶۷۹ - کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد؛ باید تیمم نماید.

مسأله ۶۸۰ - اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر؛ تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد؛ تیمم او باطل است. و اگر بعد از نماز بفهمد؛ بنا بر احتیاط واجب در صورتی که وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند و اگر وقت گذشته قضا ندارد.

مسأله ۶۸۱ - کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد؛ چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمم:

مسأله ۶۸۲ - هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو یا غسل برساند؛ دچار زحمت می‌شود باید تیمم نماید و جواز تیمم به این جهت در سه صورت است:

۱ - آنکه اگر آب را در وضو یا غسل صرف نماید خودش فعلا یا بعدا به تشنگی که باعث تلف یا مرضش شده یا تحملش مشقت زیادی دارد مبتلا خواهد شد.

۲ - آنکه بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ - آنکه بر غیر خود (چه انسان باشد یا حیوان) بترسد و تلف یا بیماری یا بیتابی شان بر او گران باشد و در غیر این صورت با داشتن آب تیمم جایز نیست.

مسأله ۶۸۳ - اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد؛ باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند؛ ولی چنانچه آب را برای حیوانش یا بچه نا بالغ بخواهد؛ باید آب نجس را به آنان بدهد و با آب پاك وضو و غسل را انجام دهد؛ به شرط آنکه نجاست آب موجب ضرر نباشد.

پنجم از موارد تیمم:

مسأله ۶۸۴ - کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند؛ برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند؛ بنا بر احتیاط؛ بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند؛ ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند؛ باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمم:

مسأله ۶۸۵ - اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری نـدارد؛ مثلا آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن؛ آب و ظرف دیگری ندارد؛ باید به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم:

مسأله ۶۸۶ - هرگـاه وقت به قـدری تنـگ باشـد که اگر وضو بگیرد یا غسل کنـد تمام نماز یا مقـداری از آن بعـد از وقت خوانـده می‌شود باید تیمم کند.

مسأله ۶۸۷ - اگر عمدا نماز را به قدری تاخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد؛ معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح است.

مسأله ۶۸۸ - کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند وقت برای نماز او می‌ماند یا نه؛ باید تیمم نماید.

مسأله ۶۸۹ - کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده و بعد از نماز می‌توانسته وضو بگیرد و نگرفته تا آبی که داشته از دستش رفت؛ در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد؛ باید دوباره تیمم نماید اگرچه تیمم خود را نشکسته باشد.

مسأله ۶۹۰ - کسی که آب دارد؛ اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود؛ چنانچه وظیفه‌اش تیمم باشد احتیاط واجب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمم کند.

مسأله ۶۹۱ - اگر انسان به قـدری وقت دارد که می‌توانـد وضو بگیرد یا غسل کنـد و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخوانـد؛ بایـد غسـل کنـد یا وضو بگیرد و نماز را بـدون کارهای مستحبی آن به جا آورد؛ بلکه اگر به انـدازه سوره هم وقت ندارد؛ باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهائی که تیمم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۲ - تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم؛ نکند و اگر خاک نباشد؛ با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمم نماید.

مسأله ۶۹۳ - تیمم بر سـنگ گچ و سـنگ آهک صـحیح است و بنا بر احتیاط در حال اختیار به گچ و آهک پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقیق تیمم ننمایند.

مسأله ۶۹۴ - اگر خاک و ریگ و کلوخ و سـنگ پیدا نشود؛ باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمم نماید و چنانچه گرد پیدا نشود؛ باید به گل تیمم کند و اگر گل هم پیدا نشود؛ واجب است بعدا قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۵ - اگر بتوانـد با تکانـدن فرش و مانـنـد آن خاک تهیه کنـد؛ تیمم به گرد باطل است و همچنین اگر بتواند گل را خشـک کند و از آن خاک تهیه نماید؛ تیمم به گل باطل می‌باشد.

مسأله ۶۹۶ - کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد؛ چنانچه ممکن است؛ باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد لازم است نماز خود را در خارج وقت قضا نماید.

مسأله ۶۹۷ - اگر با خاک و ریگ؛ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود؛ نمی‌تواند به آن تیمم کند؛ ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود؛ تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۸ - اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند؛ چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ۶۹۹ - تیمم به دیوار گلی صـحیح است و احتیـاط مستحب آن است که بـا بودن زمین یـا خـاک خشـک؛ به زمین یـا خـاک

نمناك تيمم نكند.

مسأله ۷۰۰ – چيزى كه بر آن تيمم مى‌كند بايد پاك باشد و اگر چيز پاكى كه تيمم به آن صحيح است ندارد؛ نماز را بنا بر احتياط با تيمم بخواند و نيز قضاى آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۱ – اگر يقين داشته باشد كه تيمم به چيزى صحيح است و به آن تيمم نمايد؛ بعد بفهمد تيمم به آن باطل بوده؛ نمازهائى را كه با آن تيمم خوانده بايد دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۲ – چيزى كه بر آن تيمم مى‌كند و مكان آن چيز بايد غصبى نباشد؛ پس اگر بر خاك غصبى تيمم كند؛ يا خاكى را كه مال خود او است بى اجازه در ملك ديگرى بگذارد و بر آن تيمم كند؛ تيمم او باطل مى‌باشد.

مسأله ۷۰۳ – تيمم در فضاى غصبى باطل است؛ پس اگر در ملك خود دستها را به زمين بزند و بى اجازه داخل ملك ديگرى شود و دستها را به پيشانى بكشد؛ تيمم او باطل مى‌باشد.

مسأله ۷۰۴ – تيمم به چيز غصبى يا در فضاى غصبى يا بر چيزى كه در ملك غصبى است؛ در حالى كه فراموش كرده يا غفلت داشته باشد صحيح است. ولى اگر چيزى را خودش غصب كند و فراموش كند كه غصب كرده و چيزى را كه بر آن تيمم مى‌كند در آن ملك بگذارد يا در فضاى آن ملك تيمم نمايد؛ حكم او حكم عامد است.

مسأله ۷۰۵ – كسى كه در جاى غصبى حبس است؛ اگر آب و خاك آن هر دو غصبى است؛ بايد با تيمم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۶ – چيزى كه بر آن تيمم مى‌كند؛ بنا بر احتياط در صورت امكان بايد گردى داشته باشد كه به دست بماند و بعد از زدن دست برآن؛ بنا بر احتياط مستحب دست را بتكاند كه گرد آن بريزد.

مسأله ۷۰۷ – تيمم به زمين گود و خاك جاده و زمين شوره زار كه نمك روى آن را نگرفته مكروه است و اگر نمك روى آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تيمم بدل از وضو يا غسل

مسأله ۷۰۸ – در تيمم بدل از وضو يا غسل چهار چيز واجب است:

اول: نيت.

دوم: زدن كف دو دست باهم بر چيزى كه تيمم به آن صحيح است.

سوم: كشيدن كف هر دو دست به تمام پيشانى و دو طرف آن؛ از جائى كه موى سر مى‌رويد تا ابروها و بالاى بينى و احتياطا بايد دستها روى ابروها هم كشيده شود.

چهارم: كشيدن كف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن كشيدن كف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۹ – احتياط مستحب آن است كه تيمم را چه بدل از وضو باشد چه بدل از غسل؛ به اين ترتيب به جا آورد:

يك مرتبه دستها را به زمين بزند و به پيشانى و پشت دستها بكشد و يك مرتبه ديگر به زمين بزند و پشت دستها را مسح نمايد.

احكام تيمم

مسأله ۷۱۰ – اگر مختصرى هم از پيشانى يا پشت دستها را مسح نكند تيمم باطل است؛ چه عمدا مسح نكند؛ يا مسأله را نداند؛ يا فراموش كرده باشد؛ ولى دقت زياد هم لازم نيست و همين قدر كه بگويند تمام پيشانى و پشت دستها مسح شده كافى است.

مسأله ۷۱۱ – براى آنكه يقين كند تمام پشت دست را مسح كرده؛ بايد مقدار بالاتر از مچ را هم مسح نمايد؛ ولى مسح بين انگشتان لازم نيست.

مسأله ۷۱۲ – پیشانی و پشت دستها را بنا بر احتیاط باید از بالا به پائین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم به جا آورد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می کند؛ باطل است.

مسأله ۷۱۳ – در موقع نیت بایـد معین کنـد که تیمم او بـدل از غسل است یا بـدل از وضو و اگر بـدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نمایـد و چنانچه یک تیمم بر او واجب باشـد و قصـد نمایـد که وظیفه فعلی خود را انجام دهد اگرچه در تشـخیص اشـتباه کند تیممش صحیح است.

مسأله ۷۱۴ – در تیمم بنا بر احتیاط استحبابی باید کف دستها و پشت دستها در صورت تمکن پاک باشد.

مسأله ۷۱۵ – انسـان بایـد برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشـانی و دسـتها یـا در کف دسـتها مـانعی باشـد؛ مثلا چیزی به آنها چسبیده باشد؛ باید برطرف نماید.

مسأله ۷۱۶ – اگر پیشانی یا پشت دسـتها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نمی‌توانـد باز کند؛ باید دست را روی آن بکشـد و نیز اگر کف دست زخم باشـد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسـته نتواند باز کند؛ باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد.

مسأله ۷۱۷ – اگر پیشانی و پشت دسـتها مو داشـته باشـد اشـکال ندارد؛ ولی اگر موی سـر روی پیشانی آمده باشد؛ باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۸ – اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دسـتها یا پشت دسـتها مانعی هست؛ چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد؛ باید جستجو نماید تا یقین و اطمینان کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۱۹ – اگر وظیفه او تیمم است و نمی‌توانـد تیمم کنـد؛ باید نائب بگیرد. و کسـی که نائب می‌شود؛ باید او را با دست خود او تیمم دهـد و اگر ممکن نباشـد بایـد نائب؛ دست خود را به چیزی که تیمم به آن صـحیح است بزند و به پیشانی و پشت دسـتهای او بکشد.

مسأله ۷۲۰ – اگر در بین تیمم شـک کنـد که قسـمتی از آن را فراموش کرده یـا نه؛ چنـانچه از محل آن گذشـته؛ به شک خود اعتنا نکند و اگر نگذشته باید آن قسمت را به جا آورد.

مسأله ۷۲۱ – اگر بعـد از مسـح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه؛ در صورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده تیمم او صـحیح است و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد لازم است او را مسح کند مگر آنکه در عملی که مشـروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد.

مسأله ۷۲۲ – کسی که وظیفه‌اش تیمم است نمی‌تواند بنا بر احتیاط پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند؛ ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد؛ می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۲۳ – کسـی که وظیفه‌اش تیمم است؛ اگر بدانـد تـا آخر وقت عـذر او باقی می‌مانـد؛ در وسـعت وقت می‌توانـد با تیمم نماز بخوانـد؛ ولی اگر بدانـد تا آخر وقت عـذر او برطرف می‌شود؛ بایـد صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند. و نیز اگر امید دارد که عـذرش برطرف شود؛ احتیـاط واجب آن است که صبر کنـد و بـا وضو یـا غسل نماز بخوانـد؛ یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۲۴ – کسـی که نمی‌توانـد وضو بگیرد یا غسل کنـد؛ اگر یقین کنـد یا احتمال بدهـد که عـذرش برطرف نمی‌شود؛ می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند؛ ولی اگر بعدا عذرش برطرف شد باید دوباره آنها را با وضو یا غسل به جا آورد.

مسأله ۷۲۵ – کسـی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند؛ جایز است نمازهای مستحبی را مثل نافله‌های شبانه روز – که وقت معین دارد – بـا تیمم بخوانـد؛ ولی اگر احتمـال دهـد که تـا آخر وقت آنهـا عـذر او برطرف می‌شـود احـوط آن است که آنهـا را در اول

وقتشان به جا نیاورد.

مسأله ۷۲۶ – کسی که احتیاطا غسل جبیره‌ای و تیمم نماید مثلا جراحتی در پشت اوست؛ اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلا بول کند؛ برای نمازهای بعد بدل از غسل احتیاطا تیمم کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۷۲۷ – اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند؛ بعد از برطرف شدن عذر؛ تیمم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۲۸ – چیزهائی که وضو را باطل می‌کنـد؛ تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند و چیزهائی که غسل را باطل می‌نماید؛ تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌کند.

مسأله ۷۲۹ – کسی که نمی‌توانـد غسل کنـد؛ اگر چنـد غسل بر او واجب باشـد جایز است یک تیمم بـدل از آنها بنمایـد و احتیاط مستحب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمم نماید.

مسأله ۷۳۰ – کسی که نمی‌تواند غسل کند؛ اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد؛ باید بدل از غسل تیمم نمایـد و اگر کسـی که نمی‌توانـد وضو بگیرد و بخواهـد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهـد؛ باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۳۱ – اگر بـدل از غسـل جنـابت تیمم کنـد؛ لازم نیست برای نمـاز وضو بگیرد؛ ولی اگر بـدل از غسـلهای دیگر تیمم کنـد؛ کفایت از وضو نمی‌نماید؛ پس اگر نتواند وضو بگیرد باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۲ – اگر بـدل از غسل جنابت تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید؛ چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند؛ باید بدل از غسل تیمم نماید.

مسأله ۷۳۳ – کسی که بایـد برای انجام عملی مثلا برای خوانـدن نماز بـدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند اگر در تیمم اول؛ نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید و تیمم دوم را به قصد اینکه وظیفه خود را انجام داده باشد؛ به جا آورد کفایت می‌کند.

مسأله ۷۳۴ – کسی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کنـد؛ تا تیمم و عـذر او باقی است؛ کارهائی را که باید با وضو یا غسـل انجـام داد؛ می‌توانـد به جا آورد؛ ولی اگر عـذرش تنگی وقت بوده؛ یا با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیـدن؛ تیمم کرده؛ فقط کارهائی را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد.

مسأله ۷۳۵ – در چند مورد بهتر است نمازهائی را که انسان با تیمم خوانده؛ قضا نماید:

اول: آنکه از استعمال آب ترس داشته و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

دوم: آنکه می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

سوم: آنکه تا آخر وقت؛ عمدا در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد؛ آب پیدا می‌شد.

چهارم: آنکه عمدا نماز را تاخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.

پنجم: آنکه می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته است.

احکام نماز

نماز

نمـاز بهترین اعمـال دینی است که اگر قبول درگاه خداونـد عالم شود؛ عبادتهای دیگر هم قبول می‌شود و اگر پـذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود.

و همانطور که اگر انسان شبانه روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند؛ چرك در بدنش نمی‌ماند؛ نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاك می کند.

و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبك شمارد مانند کسی است که نماز نمی‌خواند؛ پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبك شمارد سزاوار عذاب آخرت است.

روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند؛ مردی وارد و مشغول نماز شد و رکوع و سجودش را کاملاـ به جا نیاورد؛ حضرت فرمودند:

اگر این مرد در حالی که نمازش اینطور است از دنیا برود؛ به دین من از دنیا نرفته است.

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد و متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند و اگر انسان در موقع نماز کاملاـ به این مطلب توجه کند؛ از خود بی خبر می‌شود؛ چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارك امیر المؤمنین علی (ع) بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند.

و نیز باید نماز گزار توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند:

حسد؛ کبر؛ غیبت؛ خوردن حرام؛ آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکاة بلکه هر معصیتی را ترك کند.

و همچنین سزاوار است کارهائی را که ثواب نماز را کم می کند به جا نیاورد؛ مثلا در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند و کارهائی را که ثواب نماز را زیاد می کند به جا آورد؛ مثلا انگشتر عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواك کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است:

اول: نماز یومیه.

دوم: نماز آیات.

سوم: نماز میت.

چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه.

پنجم: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.

ششم: نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود.

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است:

ظهر و عصر؛ هر کدام چهار رکعت؛ مغرب؛ سه رکعت؛ عشا؛ چهار رکعت؛ صبح؛ دو رکعت.

مسأله ۷۳۶ – در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۷ - اگر چوب یا چیزی مانند آن را شاخص؛ راست در زمین هموار فرو برند؛ صبح که خورشید بیرون می‌آید؛ سایه آن به طرف مغرب می‌افتد و هرچه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود و در شهرهای ما در اول ظهر شرعی «۲» به آخرین درجه کمی می‌رسد و ظهر که گذشت؛ سایه آن به طرف مشرق برمی گردد و هرچه خورشید رو به مغرب می‌رود سایه زیادتر می‌شود؛ بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت؛ معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است؛ ولی در بعضی از شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می‌رود؛ بعد از آنکه سایه دوباره پیدا شد؛ معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۸ - در زمان غیبت امام (ع) نماز جمعه در غیر صورتی که ذکر خواهد شد اگر اقامه شود مجزی از نماز ظهر نیست.

مسأله ۷۳۹ - وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است؛ ولی چنانچه نماز عصر را عمدا قبل از نماز ظهر بخوانند باطل است مگر اینکه از آخر وقت بیش از آوردن یک نماز مجال نباشد؛ که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده؛ نماز ظهر او قضا است و باید نماز عصر را بخواند و اگر کسی پیش از این وقت اشتباها تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند؛ نمازش صحیح است و احوط این است که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمه به جا آورد.

مسأله ۷۴۰ - اگر پیش از خواندن نماز ظهر؛ سهوا مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است؛ باید نیت را به نماز ظهر برگرداند؛ یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد و بعد از آنکه نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۴۱ - اگر در زمان غیبت نماز جمعه با شرایطش با امامت حاکم شرع که قدرت در دست داشته باشد یا کس دیگری که صلاحیت برای امام جماعت دارد و از طرف حاکم شرع مزبور تعیین شده باشد اقامه شود؛ احتیاط واجب آن است که مکلف برای اداء آن حاضر شود و لکن حضور برای چند طایفه واجب نیست:

(۱) پیران که ضعف دارند.

(۲) زنها.

(۳) مسافر در محل اقامت نماز.

(۴) آنهائی که از محل نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ دورند.

(۵) مریض.

(۶) عاجز مثل کور و شل؛ ولکن اگر اینها حاضر شدند؛ نماز جمعه شان از نماز ظهر مجزی می‌باشد.

مسأله ۷۴۲ - وقت نماز جمعه از اول ظهر است تا وقتی که سایه شاخص در طرف مشرق به اندازه خود شاخص شود.

و نماز جمعه دو رکعت می‌باشد و بهتر است که قرائت آن را به جهر بخوانند و در هر رکعت بعد از حمد قرائت سوره واجب است و بهتر است در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین را بخوانند و نیز در هر رکعت قنوت مستحب است:

در رکعت اول قبل از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع و دو خطبه قبل از نماز واجب است و هر خطبه باید شامل باشد بر حمد بر خداوند متعال و صلوات بر پیغمبر اکرم و ائمه هدی و ترغیب مردم و وصیت آنها به تقوی و مواظبت بر واجبات و اجتناب از معاصی و قرائت سوره خفیفه و کسی که بنا بر احتیاط باید به نماز جمعه حاضر شود و در آن وقت مشغول نماز ظهر باشد که می‌تواند نماز جمعه را درک کند؛ نماز ظهرش اشکال دارد و درک نماز جمعه نظیر درک نماز جماعت است که بیان خواهد شد.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۷۴۳ – احتیـاط واجب آن است که قبل از اینکه سـرخی طرف مشـرق – که بعـد از غروب آفتاب پیـدا می‌شود – از بالای سـر انسان بگذرد؛ انسان نماز مغرب را به جا نیاورد.

مسأله ۷۴۴ – وقت نماز مغرب و عشا تا نیمه شب امتداد دارد ولی نماز عشا در صورتی که با التفات؛ قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است مگر اینکه از وقت بیش از مقـدار اداء نماز عشا نمانـده باشد که در این صورت لازم است نماز عشا را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۴۵ – اگر کسـی اشـتباها نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخوانـد و بعد از نماز ملتفت شود؛ نمازش صـحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۶ – اگر پیش از خوانـدن نماز مغرب؛ سـهوا مشـغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشـتباه کرده؛ چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است؛ بایـد نیت را به نماز مغرب برگردانـد و نماز را تمام کنـد و بعد نماز عشا را بخواند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است باید نماز را به هم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشا را به جا آورد.

مسأله ۷۴۷ – آخر وقت نماز عشا نصف شب است.

و شب را باید از اول غروب تا اول آفتاب حساب کرد «۳».

مسأله ۷۴۸ – اگر از روی معصـیت؛ یا به واسـطه عـذری نماز مغرب یا عشا را تا نصف شب نخواند؛ بنا بر احتیاط واجب؛ باید قبل از اذان صبح بدون اینکه نیت اداء و قضاء کند آن نماز را به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۹ – نزدیک اذان صبح از طرف مشرق؛ سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول گویند.

موقعی که آن سفیده پهن شد؛ فجر دوم و اول وقت نماز صبح است.

و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۵۰ – موقعی انسان می‌توانـد مشـغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است؛ یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند؛ بلکه به اذان شخصی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد یا به خبر دادن او به دخول وقت نیز می‌توان اکتفا نمود.

مسأله ۷۵۱ – اگر به واسـطه ابر یا غبار؛ نتوانـد در اول وقت نماز؛ به داخل شـدن وقت یقین کند؛ چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده؛ می‌تواند مشغول نماز شود؛ ولی در چیزهائی که نسبت به شناختن وقت مانع شخصی باشد مثل نابینائی و در زندان بودن احتیاط واجب آن است که نماز را تاخیر بیندازد تا یقین کند وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۲ – اگر به یکی از راه‌های گذشـته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شـده و مشـغول نماز شود و در بین نماز بفهمـد که هنوز وقت داخل نشده؛ نماز او باطل است.

و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده.

و بنا بر احتیاط اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده؛ یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود؛ نماز را اعاده نماید.

مسأله ۷۵۳ - اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت؛ مشغول نماز شود؛ چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده؛ نماز او صحیح است و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت؛ نمازش باطل است.

بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است؛ باید دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۷۵۴ - اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه؛ نماز او باطل است.

ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت داخل شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۵ - اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسطه به جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز؛ مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود؛ باید آن مستحب را به جا نیاورد؛ مثلاـ اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود؛ باید قنوت را نخواند.

مسأله ۷۵۶ - کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد؛ باید نماز را به نیت اداء بخواند؛ ولی نباید عمدا نماز را تا این وقت تاخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۷ - کسی که مسافر نیست؛ اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد؛ باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند.

و همچنین اگر تا نصف شب به اندازه خواندن پنج رکعت وقت دارد؛ باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید فقط عشا را بخواند و بعدا مغرب را به جا آورد.

مسأله ۷۵۸ - کسی که مسافر است؛ اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد؛ باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد؛ باید فقط عصر را بخواند و بعدا نماز ظهر را قضا کند و اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد؛ باید نماز مغرب و عشا را بخواند و اگر کمتر وقت دارد باید عشا را بخواند و بعدا مغرب را به جا آورد و چنانچه بعد از خواندن عشا معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است؛ باید فورا نماز مغرب را به نیت اداء به جا آورد.

مسأله ۷۵۹ - مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هرچه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است؛ مگر آنکه تاخیر آن از جهتی بهتر باشد؛ مثلا صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۶۰ - هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز بخواند؛ ناچار است با تیمم نماز بخواند؛ چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است؛ می‌تواند در اول وقت نماز بخواند؛ ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می‌رود باید صبر کند تا عذرش برطرف شود و چنانچه عذر او برطرف نشد؛ در آخر وقت نماز بخواند و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد؛ بلکه برای مستحبات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت اگر وقت دارد می‌تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبات به جا آورد.

و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد جایز است اول وقت نماز بخواند؛ ولی چنانچه در اثناء وقت عذرش برطرف گردد لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۶۱ – کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید؛ باید برای یادگرفتن اینها نماز را از اول وقت تاخیر بیندازد؛ ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می‌کند می‌تواند در اول وقت مشغول نماز شود؛ پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید؛ نماز او صحیح است و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش آید؛ جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد؛ عمل نماید و نماز را تمام کند؛ ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده؛ دوباره بخواند و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

مسأله ۷۶۲ – اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خودرا مطالبه می‌کند؛ در صورتی که ممکن است؛ باید اول قرض خود را بدهد؛ بعد نماز بخواند و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فورا آن را به جا آورد پیش آمد کند؛ مثلا ببیند مسجد نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند؛ بعد نماز بخواند و چنانچه در هر دو صورت؛ اول نماز بخواند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است.

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۳ – انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمدا نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

مسأله ۷۶۴ – اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است؛ نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند و همینطور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۶۵ – اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند؛ چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده؛ باید نیت را به نماز عصر برگرداند و نمازش را تمام کند.

مسأله ۷۶۶ – اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه؛ باید نیت را به نماز ظهر برگرداند؛ ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز؛ آفتاب غروب می‌کند و برای یک رکعت از نماز هم مجال نیست؛ باید به نیت نماز عصر نماز را تمام کند و قضای ظهر نیز واجب نیست.

مسأله ۷۶۷ – اگر در نماز عشا؛ پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه؛ چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز؛ نصف شب می‌شود و به مقدار یک رکعت از نماز هم مجال نیست؛ باید به نیت عشا نماز را تمام کند.

و اگر بیشتر وقت دارد؛ باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند؛ بعد نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۸ – اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه؛ چنانچه وقت کم است باید نماز عشا را تمام کند و اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد؛ باید نماز را به هم زده و بعد از نماز مغرب نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۶۹ – اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطا دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است؛ نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند؛ مثلا موقعی که نماز عصر را احتیاطا می‌خواند؛ اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است؛ نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۷۰ – برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز اداء و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۷۱ – اگر وقت نماز اداء وسعت داشته باشد؛ انسان می‌تواند در بین نماز نیت را به نماز قضا برگرداند ولی باید برگرداندن

نیت به نماز قضا ممکن باشد؛ مثلا اگر مشغول نماز ظهر است در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحب

مسأله ۷۷۲ – نمازهای مستحبی زیاد است و آن را نافله گویند و بین نمازهای مستحبی به خواندن نافله‌های شبانه روزی بیشتر سفارش شده و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعتند که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت نافله عشا و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می‌باشد.

و چون دو رکعت نافله عشا را بنا بر احتیاط واجب باید نشسته بخواند؛ یک رکعت حساب می‌شود؛ ولی روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر؛ چهار رکعت اضافه می‌شود.

مسأله ۷۷۳ – از یازده رکعت نافله شب؛ هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب و دو رکعت آن به نیت نماز شفع و یک رکعت آن به نیت نماز وتر خوانده شود.

و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است.

مسأله ۷۷۴ – نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند؛ ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند؛ مثلا کسی که می‌خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند؛ بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند؛ دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۵ – نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند و نافله عشا چنانچه به قصد رجاء خوانده شود مانعی ندارد.

وقت نافله‌های یومیه

مسأله ۷۷۶ – نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و وقت فضیلت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود؛ به اندازه دو هفتم آن شود؛ مثلا اگر درازای شاخص هفت وجب باشد؛ هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید؛ آخر وقت نافله ظهر است.

مسأله ۷۷۷ – نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود و وقت فضیلت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود؛ به چهار هفتم آن برسد و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند؛ باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند و بنا بر احتیاط واجب؛ نیت اداء و قضا نکند.

مسأله ۷۷۸ – وقت فضیلت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود از بین برود.

مسأله ۷۷۹ – وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است و بهتر است بعد از نماز عشا بلا فاصله خوانده شود.

مسأله ۷۸۰ – نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود و وقت فضیلت آن بعد از فجر اول است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود.

و نشانه فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد.

و ممکن است نافله صبح را بعد از نافله شب بلا فاصله بخوانند.

مسأله ۷۸۱ – وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح و بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷۸۲ – مسافر و کسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند؛ می‌تواند آن را در اول شب به جا آورد.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۳ – یکی از نمازهای مستحبی؛ نماز غفیله است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود.

و وقت آن بنا بر احتیاط پیش از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود.

و در رکعت اول آن؛ بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقهٔ الا یعلمها و لا حبهٔ فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت آن بگویند اللهم انی اسألك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و به جای کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند و بعد بگویند اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فأسألك بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی.

مقدمات نماز

احکام قبله

مسأله ۷۸۴ – خانه کعبه که در مکه معظمه می‌باشد قبله است و باید رو به روی آن نماز خواند؛ ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافی است.

و همچنین است کارهای دیگری که مانند سربریدن حیوانات؛ باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۵ – کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند؛ باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶ – کسی که باید نشسته نماز بخواند؛ باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۷ – کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند؛ باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر این را هم نتواند؛ باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۸ – نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده و بنا بر احتیاط سجده سهو را نیز باید رو به قبله به جا آورد.

مسأله ۷۸۹ – نماز مستحبی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبی بخواند؛ لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷۹۰ – کسی که می‌خواهد نماز بخواند؛ باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین یا چیزی که در حکم یقین است پیدا کند که قبله کدام طرف است و اگر نتواند باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

مسأله ۷۹۱ – کسی که گمان به قبله دارد اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند؛ نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید؛ مثلا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند؛ ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند؛ نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۲ – اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد؛ یا با اینکه کوشش کرده؛ گمانش به طرفی نمی‌رود؛ نماز خواندن به یک طرف کافی است و احتیاط مستحب آن است که چنانچه وقت نماز وسعت دارد چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۹۳ – اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است؛ بنا بر احتیاط باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۴ – کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند؛ اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود؛ احتیاط مستحب آن است که نماز اول را به آن چند طرف بخواند؛ بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۵ – کسی که یقین به قبله ندارد؛ اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد؛ مثلا بخواهد سر حیوانی را ببرد؛ باید به گمان عمل نماید و اگر گمان ممکن نیست؛ به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۶ – مرد باید در حال نماز؛ اگرچه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را بپوشاند و بهتر آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۷ – زن باید در موقع نماز؛ تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند و احتیاط مستحب آن است که کف پاها را هم بپوشاند؛ ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست؛ اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است؛ باید مقداری از اطراف صورت و قدری پائین تر از مچها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۸ – موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهد فراموش شده را به جا می‌آورد باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند و احتیاط مستحب آن است که در موقع به جا آوردن سجده سهو نیز خود را بپوشاند.

مسأله ۷۹۹ – اگر انسان عمدا یا از روی ندانستن مسأله؛ در نماز عورتش را نپوشاند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۰ – اگر شخصی در بین نماز بفهمد که عورت او پیدا است؛ اظهر این است که نمازش باطل است؛ ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده؛ نمازش صحیح است.

و همچنین است اگر در اثناء نماز بفهمد که قبلا عورتش پیدا بوده در صورتی که زمان فهمیدن پوشیده باشد.

مسأله ۸۰۱ – اگر در حال ایستادگی لباسش او را می‌پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر؛ مثلا در حال رکوع و سجود نپوشاند؛ چنانچه موقعی که عورت او پیدا می‌شود؛ بوسیله‌ای آن را بپوشاند؛ نماز او صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۲ – انسان موقعی که پوشاک ندارد می‌تواند در نماز خود را به علف و برگ درختان بپوشاند.

مسأله ۸۰۳ – انسان در حال ناچاری می‌تواند در نماز خود را با گل بپوشاند.

مسأله ۸۰۴ – اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند می‌تواند نمازش را در اول وقت به طوری که در مسأله بعدی ذکر می‌شود به جا آورد؛ ولی اگر تا آخر وقت پوشاک پیدا کند لازم است آن نماز را اعاده کند.

مسأله ۸۰۵ – کسی که می‌خواهد نماز بخواند؛ اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد در صورتی که احتمال بدهد که نا محرم او را می‌بیند باید نشسته نماز بخواند و اگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی‌بیند ایستاده نماز بخواند و بنا بر احتیاط دست بر عورت خود بگذارد و در هر دو حال رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد و اشاره سجود را بیشتر نماید.

لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۶ – لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اول: آنکه پاک باشد.

دوم: آنکه مباح باشد.

سوم: آنکه از اجزاء مردار نباشد.

چهارم: آنکه از حیوان حرام گوشت نباشد.

پنجم و ششم: آنکه اگر نمازگزار مرد است؛ لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد.

و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۸۰۷ – شرط اول لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸ – کسی که نمی‌داند با بدن و لباس نجس نماز باطل است؛ اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند؛ نمازش باطل می‌باشد.

مسأله ۸۰۹ – اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر؛ چیز نجسی را نداند نجس است؛ مثلا نداند عرق کافر مشرک نجس است و با آن نماز بخواند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۸۱۰ – اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده؛ نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۱ – اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید؛ باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۲ – کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است؛ اگر در بین نماز؛ بدن یا لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند؛ ملتفت شود که نجس شده؛ یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده؛ در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن؛ نماز را به هم نمی‌زند؛ در بین نماز؛ بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید؛ یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده؛ لباس را بیرون آورد.

ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز به هم می‌خورد و یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند؛ باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۳ – کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است؛ اگر در بین نماز لباس او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده؛ یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده؛ در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد؛ باید لباس را آب بکشد یا عوض کند؛ یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند؛ اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند؛ باید با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۸۱۴ – کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است؛ اگر در بین نماز بدن او نجس شود و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده؛ یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده؛ در صورتی که آب کشیدن بدن؛ نماز را به هم نمی‌زند؛ بدن را آب بکشد و اگر نماز را به هم می‌زند؛ باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۵ – کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد؛ چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش

نجس بوده؛ نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۶ – اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۷ – اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست؛ مثلاً یقین کند که خون پشه است؛ چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهائی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند؛ نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۸ – اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس او است خون نجسی است که نماز با آن صحیح است؛ مثلا یقین کند خون زخم و دمل است؛ چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۹ – اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید؛ نماز او صحیح است؛ ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد؛ غسل کند و نماز بخواند؛ غسل و نمازش باطل است مگر اینکه طوری باشد که به غسل نمودن؛ بدن نیز پاک شود و نیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد؛ وضو بگیرد و نماز بخواند؛ وضو و نمازش باطل می‌باشد مگر اینکه طوری باشد که به وضو گرفتن اعضاء وضو نیز پاک شود.

مسأله ۸۲۰ – کسی که یک لباس دارد؛ اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد؛ اولی این است که بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند و جایز است که لباس را آب کشیده و با بدن نجس نماز بخواند.

ولی در صورتی که نجاست یکی از آنها بیشتر باشد لازم است آن را آب بکشد؛ ولی چنانچه دیگری را آب بکشد نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۱ – کسی که غیر از لباس نجس؛ لباس دیگری ندارد و با لباس نجس نماز بخواند نماز او صحیح است.

مسأله ۸۲۲ – کسی که دو لباس دارد؛ اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدام یک آنها است؛ چنانچه وقت دارد؛ باید با هر دو لباس نماز بخواند؛ مثلا اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند؛ ولی اگر وقت تنگ است؛ با هر کدام نماز بخواند کافی است.

مسأله ۸۲۳ – شرط دوم لباس نمازگزار باید مباح باشد و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است یا اینکه از روی تقصیر حکم مسأله را نداند؛ اگر عمدا در آن لباس نماز بخواند؛ بنا بر احتیاط باطل است؛ ولی در چیزهائی که به تنهائی عورت را نمی‌پوشاند و همچنین چیزهائی که فعلا نمازگزار آنها را نپوشیده مانند دستمال بزرگ یا لنگی که در جیب گذاشته شود اگرچه بشود عورت را با آنها پوشانید و همچنین چیزهائی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی ساتر مباح دیگری دارد و در تمام این صور غصبی بودن آنها به نماز ضرری ندارد هر چند احتیاط در ترک است.

مسأله ۸۲۴ – کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ولی نمی‌داند نماز را باطل می‌کند؛ اگر عمدا با لباس غصبی نماز بخواند به تفصیلی که در مسأله قبلی گفته شد نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۵ – اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و با آن نماز بخواند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۶ – اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد؛ چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است باید لباس غصبی را بیرون آورد و مواظب باشد که از قبله منحرف نشود و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده؛ در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد؛ باید نماز را بشکند و با لباس غیر غصبی نماز بخواند و اگر به این مقدار وقت ندارد؛ باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۷ – اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند؛ یا مثلا برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۸ – اگر بـا عین پولی که خمس یـا زکاهٔ آن را نـداده لباس بخرد؛ حکم نماز خوانـدن در آن حکم نماز خوانـدن در لباس غصبی است.

مسأله ۸۲۹ – شـرط سوم لبـاس نمـازگزار بایـد از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنـده دارد – یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جسـتن می‌کنـد – نباشـد؛ بلکه اگر از حیوان مرده‌ای کهماننـد ماهی و مار خون جهنـده نـدارد؛ لباس تهیه کنند؛ احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۳۰ – هر گـاه چیزی از مردار ماننـد گوشت و پوست آن که روح داشـته لباس نمازگزار نبوده و همراه او باشـد؛ بعیـد نیسـت نمازش صحیح نباشد.

مسأله ۸۳۱ – اگر چیزی از مردار حلال گوشت ماننـد مو و پشم که روح نـدارد همراه نمـازگزار باشـد؛ یا با لباسـی که از آنها تهیه کرده‌اند نماز بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۸۳۲ – شـرط چهـارم لباس نمازگزار بایـد از حیوان حرام گوشت نباشـد و اگر موئی از آن هم همراه نمازگزار باشـد؛ نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۳ – اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت ماننـد گربه بر بـدن یا لباس نمازگزار باشـد؛ چنانچه تر باشد؛ نماز باطل و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد؛ نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۴ – اگر مو و عرق و آب دهان کسـی بر بـدن یا لباس نمازگزار باشـد؛ اشـکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۵ – اگر شـک داشـته باشـد که لبـاس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت؛ چه در داخله تهیه شـده باشـد چه در خارجه؛ جایز است که با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۳۶ – صـدف از حیوانات حرام گوشت است؛ ولی اگر انسان نداند که تکمه و مانند آن از آن حیوان است؛ جایز است که با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۳۷ – پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که با پوست سنجاب نماز نخوانند.

مسأله ۸۳۸ – اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند؛ نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۹ – شـرط پنجم پوشـیدن لباس طلا باف برای مردان حرام است و نماز با آن باطل است؛ ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۰ – پوشـیدن طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سـینه و انگشتر طلا به دست کردن و بسـتن ساعت مچی طلا به دست و عینک طلا گذاشتن برای مرد حرام و نماز خواندن با آنها باطل است؛ ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۱ – اگر مردی ندانـد یا فراموش کند که انگشتری یا لباس او از طلا است یا شک داشـته باشد و با آن نماز بخواند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۸۴۲ – شـرط شـشم لباس مرد نمازگزار بنا بر احتیاط حتی عرقچین و بنـد شـلوار بایـد ابریشم خالص نباشـد و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مردان حرام است.

مسأله ۸۴۳ – اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد؛ پوشیدن آن برای مرد حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۴ – لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر؛ جایز است بپوشد و نماز در آن نیز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵ – دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد و نماز را باطل نمی کند.

مسأله ۸۴۶ – پوشیدن لباس ابریشمی برای زن؛ در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۷ – پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا- باف در حال ناچاری مانعی ندارد و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد؛ می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۸ – اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده؛ لباس دیگری ندارد و ناچار نیست لباس بپوشد؛ باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹ – اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد؛ چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد؛ می‌تواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد؛ باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به جا آورد.

مسأله ۸۵۰ – اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا باف؛ لباس دیگری نداشته باشد؛ چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد؛ باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۱ – اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند؛ واجب است اگرچه به کرایه یا خریداری باشد؛ تهیه نماید؛ ولی اگر تهیه آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارائی او زیاد است؛ یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند؛ به حال او ضرر دارد؛ باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۵۲ – کسی که لباس ندارد؛ دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد؛ چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد باید قبول کند؛ بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست؛ باید از کسی که لباس دارد؛ طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۳ – پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست؛ مثل آنکه اهل علم لباس نظامی بپوشد؛ در صورتی که موجب هتک حرمت باشد حرام است و اگر با آن لباس نماز بخواند و ساترش فقط آن باشد بعید نیست نمازش باطل شود.

مسأله ۸۵۴ – اگر مرد لباس زنانه؛ یا زن لباس مردانه بپوشد و نماز بخواند؛ نماز صحیح است.

مسأله ۸۵۵ – کسی که باید خوابیده نماز بخواند؛ اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد نماز در آن جایز نیست هر چند برهنه نباشد و اگر نجس یا ابریشم باشد در صورتی که پوشیدن بر آن صدق کند نماز در آن نیز جایز نیست؛ ولی مجرد روی خود کشیدن آن عیبی ندارد و ضرر به نماز نمی‌رساند.

و اما تشک به هر حال عیب ندارد مگر اینکه مقداری از آن را به خود بپیچد که در عرف پوشیدن گفته شود؛ در این صورت حکم آن حکم لحاف است.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۶ – در سه صورت که تفصیل آنها بعدا گفته می‌شود؛ اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد؛ نماز او صحیح است:

اول آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است؛ لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوم آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریبا به اندازه بند سرانگشت سبابه – شهادت – می‌شود) به خون آلوده باشد.

سوم آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و نیز در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد؛ نماز او صحیح است و آن صورت آن است که لباسهای کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

و احکام این سه صورت مفصلا در مسائل بعد گفته می‌شود.

مسأله ۸۵۷ – اگر در بدن یا لباس نمازگزار؛ خون زخم یا جراحت یا دمل باشد؛ چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا

عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است؛ تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است؛ می‌تواند با آن خون نماز بخواند.

وهمچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوائی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده؛ در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۸ - اگر خون بریدگی و زخمی که بزودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است؛ در بدن یا لباس نمازگزار باشد و خون به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۹ - اگر جائی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد؛ به رطوبت زخم نجس شود؛ جایز نیست با آن نماز بخواند؛ ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولا به رطوبت زخم آلوده می‌شود؛ به رطوبت آن نجس شود؛ نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۶۰ - اگر از بواسیر که دانه‌های آن بیرون نباشد یا زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینها است؛ خونی به بدن یا لباس برسد و به مقدار درهم یا بیشتر باشد؛ بنا بر احتیاط لازم است در صورت امکان آن را بشوید و اما خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است بدون اشکال نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۶۱ - کسی که بدنش زخم است؛ اگر در بدن یا لباس خود خونی که بیشتر از درهم است ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر؛ جایز نیست که با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۶۲ - اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود؛ تا وقتی همه خوب نشده‌اند؛ نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد؛ ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود؛ هر کدام که خوب شد؛ باید برای نماز؛ بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسأله ۸۶۳ - اگر سر سوزنی خون سگ؛ یا خوک؛ یا کافر؛ یا مردار؛ یا حیوان حرام گوشت در بدن یا لباس نمازگزار باشد؛ نماز او باطل است.

و بنا بر احتیاط خون حیض و نفاس و استحاضه نیز چنین است؛ ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگرچه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۴ - خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد؛ یک خون حساب می‌شود؛ ولی اگر پشت آن جدا خونی شود؛ در صورتی که به هم نرسند باید هر کدام را جدا حساب نمود.

پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد؛ نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد؛ نماز با آن باطل است و در صورتی که به هم برسند بنا بر احتیاط مستحب همین حکم را دارند.

مسأله ۸۶۵ - اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود؛ باید هر کدام را جدا حساب نمود؛ پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد؛ نماز با آن صحیح و اگر بیشتر باشد؛ نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۶ - اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند؛ نماز با آن باطل است اگرچه خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم نباشد؛ ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نکند؛ ظاهر این است که نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۷ - اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن به خون نجس شود؛ اگرچه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد؛ نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۸ - اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد؛ مثلا یک قطره بول روی آن بریزد؛ در صورتی که به بدن یا لباس برسد نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۹ – اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد؛ چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد؛ نماز با آنها صحیح است و نیز اگر با انگشتر نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۰ – چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جایز است همراه نمازگزار باشد و بعید نیست که مطلق لباس نجس که همراه او است ضرری به نماز نرساند.

مسأله ۸۷۱ – اگر می‌داند که خونی که در بدن یا لباس او است کمتر از درهم است ولی احتمال می‌دهد که از خونهائی باشد که در آنها عفو نیست؛ جایز است که با آن خون نماز بخواند و شستن لازم نیست.

مسأله ۸۷۲ – اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد و نداند که از خونهائی است که عفو در آنها نیست و نماز بخواند و معلوم شود که از خونهائی بوده که عفو در آنها نیست اعاده نماز لازم نیست و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده در این صورت نیز حاجتی به اعاده نیست.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۷۳ – چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است:

عمامه با تحت الحنک؛ پوشیدن عبا و لباس سفید و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۴ – چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است و از آن جمله است:

پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شراب خوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند و لباسی که نقش صورت دارد و نیز باز بودن تکمه‌های لباس و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد مکروه می‌باشد.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

شرط اول آنکه مباح باشد.

مسأله ۸۷۵ – کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند اگرچه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد؛ در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد نمازش باطل است و همچنین است حال در مسائل آینده؛ ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۶ – نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه کسی که منفعت ملک مال او می‌باشد باطل است؛ مثلاـ در خانه اجاره‌ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند؛ نمازش باطل است و اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند؛ در صورتی که عمل به وصیت نشده باشد؛ نمی‌شود در ملک او نماز خواند.

مسأله ۸۷۷ – کسی که در مسجد نشسته؛ اگر دیگری جای او را غصب کند و در آنجا نماز بخواند؛ نمازش باطل است مگر آنکه شخص اولی از آنجا اعراض کند.

مسأله ۸۷۸ – اگر در جائی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید؛ نماز او صحیح است؛ ولی کسی که خودش جائی را غصب کرده؛ اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است و اگر در جائی که نمی‌داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که محل سجده‌اش غصبی بوده؛ بعید نیست که نمازش باطل باشد.

مسأله ۸۷۹ – اگر بداند جائی غصبی است ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند؛ نماز او باطل می‌باشد.

مسأله ۸۸۰ – کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند؛ چنانچه حیوان سواری یا زین یا نعل آن غصبی باشد؛ نماز او بنا بر احتیاط باطل است و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۸۸۱ – کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد؛ بدون اجازه شریکش نمی‌تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۲ – اگر با عین پولی که خمس و زکاهٔ آن را نداده ملکی بخرد؛ تصرف او در آن ملک حرام و نمازش در آن باطل است.

مسأله ۸۸۳ – اگر صاحب ملک به زبان؛ اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلبا راضی نیست؛ نماز خواندن در ملک او باطل است و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلبا راضی است نماز صحیح است.

مسأله ۸۸۴ – تصرف در ملک میتی که خمس یا زکاهٔ بدهکار است حرام و نماز در آن باطل است؛ ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که ادا نمایند؛ تصرف و نماز در ملک او اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۵ – تصرف در ملک میتی که به مردم بدهکار است در صورتی که ورثه بنای اداء قرض را بدون مسامحه نداشته باشند حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۶ – اگر میت قرض نداشته باشد ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند؛ تصرف در ملک او بدون اجازه ولی آنها حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۷ – نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد؛ ولی در غیر این قبیل جاها؛ در صورتی می‌شود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است؛ مثل اینکه به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد؛ که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۸ – در زمین بسیار وسیع؛ بی اجازه مالک می‌شود نماز خواند به نحوی که در مسأله (۲۷۷) در وضو گذشت.

مسأله ۸۸۹ – شرط دوم مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد مانند اتومبیل و کشتی و ترن نماز بخواند؛ به قدری که ممکن است باید در حال حرکت چیزی نخواند و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند؛ به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۹۰ – نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها وقتی ایستاده‌اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۹۱ – روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی‌شود بی حرکت ماند؛ نماز باطل است.

شرط سوم باید در جائی نماز بخواند که احتمال بدهد نماز را تمام می‌کند.

و نماز خواندن در جائی که به واسطه باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها اطمینان دارد که نمی‌تواند نماز را تمام کند؛ صحیح نیست اگرچه اتفاقا نماز را تمام کند.

مسأله ۸۹۲ – اگر در جائی که ماندن در آن حرام است؛ مثلا زیر سقفی که نزدیک است خراب شود نماز بخواند؛ اگرچه معصیت کرده ولی نمازش اشکالی ندارد.

مسأله ۸۹۳ – نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است؛ مثل جائی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده؛ بنابراحتیاط صحیح نیست.

شرط چهارم آنکه جای نمازگزار سقفش به اندازه‌ای که نتواند در آنجا راست بایستد؛ کوتاه نباشد و همچنین به اندازه‌ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد؛ کوچک نباشد.

مسأله ۸۹۴ - اگر ناچار شود که در جائی نماز بخواند که به طور کلی از ایستادن تمکن ندارد لازم است نشسته نماز بخواند و اگر از رکوع و سجود تمکن ندارد؛ برای آنها با سر اشاره نماید.

مسأله ۸۹۵ - جلوتر از قبر پیغمبر و امام ۷ نماز بخواند؛ عیبی ندارد.

شرط پنجم آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است به طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد؛ ولی جائی که پیشانی را بر آن می‌گذارد اگر نجس باشد؛ در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

شرط ششم باید بین مرد و زن در حال نماز اقلا مقدار یک وجب فاصله باشد و فرقی نمی‌کند زن جلوتر بایستد یا مرد و یا مساوی هم بایستند؛ ولی رعایت فاصله در شهر مکه لازم نیست و نیز در غیر مکه نماز خواندن در فاصله کمتر از ده ذراع مکروه است.

مسأله ۸۹۶ - اگر زن برابر مرد یا کمتر از یک وجب جلوتر بایستد و باهم وارد نماز شوند؛ باید نماز را دوباره بخوانند و اگر یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد نماز او بنا بر اظهر صحیح است و کسی که بعد مشغول نماز شده باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۸۹۷ - اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده‌اند یا زن جلوتر ایستاده و نماز می‌خوانند؛ دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند؛ نماز هر دو صحیح است اگرچه بین آنها یک وجب هم فاصله نباشد.

شرط هفتم آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و سر انگشتان پای او؛ بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد.
و تفصیل این مسأله در احکام سجده گفته می‌شود.

مسأله ۸۹۸ - بودن مرد و زن نا محرم در جائی که خلوت است و کسی هم نمی‌تواند وارد شود یا وارد شونده مانع از ابتلا۔ به معصیت نمی‌شود؛ در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند جایز نیست و لکن اگر آنجا نماز بخواند صحیح است.

مسأله ۸۹۹ - نماز خواندن در جائی که تار و مانند آن استعمال می‌کنند باطل نیست؛ اگرچه گوش دادن و استعمال آن معصیت است.

مسأله ۹۰۰ - احتیاط واجب آن است که بر بام خانه کعبه در حال اختیار نماز واجب نخوانند؛ ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.
و ظاهر این است که نماز در خانه کعبه در حال اختیار نیز جایز است.

مسأله ۹۰۱ - خواندن نماز مستحب در خانه کعبه و بر بام آن اشکال ندارد؛ بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۹۰۲ - در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند و بهتر از همه مسجدها مسجدالحرام است و بعداز آن مسجد پیغمبر (ص) و بعد از آن مسجد کوفه و بعد از آن مسجد بیت المقدس و بعد از آن مسجد جامع هر شهر و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳ - برای زنها نماز خواندن در خانه؛ بلکه در صندوقخانه و اطاق عقب بهتر است.

مسأله ۹۰۴ - نماز در حرم امامان (ع) مستحب بلکه بهتر از مسجد است و مروی است که نماز حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) برابر دویست هزار نماز است.

مسأله ۹۰۵ - زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد؛ مستحب است و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد؛ مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶ - مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷ – نماز خواندن در چند جا مکروه است و از آن جمله است:

(۱) حمام.

(۲) زمین نمکزار.

(۳) مقابل انسان.

(۴) مقابل دری که باز است.

(۵) در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد مزاحمت حرام است.

(۶) مقابل آتش و چراغ.

(۷) در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد.

(۸) مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد.

(۹) روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد؛ مگر آنکه روی آن پرده بکشند.

(۱۰) در اطاقی که جنب در آن باشد.

(۱۱) در جائی که عکس باشد اگرچه روبروی نمازگزار نباشد.

(۱۲) مقابل قبر.

(۱۳) روی قبر.

(۱۴) بین دو قبر.

(۱۵) در قبرستان.

مسأله ۹۰۸ – کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند؛ یا کسی روبروی او است؛ مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹ – نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فورا نجاست آن را برطرف کند و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند؛ ولی اگر نجس شود برطرف کردن آن لازم نیست مگر در صورتی که بقاء نجاست موجب هتك مسجد باشد.

مسأله ۹۱۰ – اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید؛ یا کمك لازم داشته باشد و پیدا نکند؛ تطهیر مسجد بر او واجب نیست؛ ولی بنا بر احتیاط واجب باید به کسی که احتمال می‌دهد تطهیر کند اطلاع دهد.

مسأله ۹۱۱ – اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست؛ باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند در صورتی که خرابی کلی و مستلزم ضرر وقف نباشد و پر کردن جائی که کنده‌اند و ساختن جائی که خراب کرده‌اند؛ واجب نیست؛ ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود؛ در صورتی که ممکن باشد؛ باید بعد از آب کشیدن به جای اولش بگذارند.

مسأله ۹۱۲ – اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند؛ یا به طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد؛ بنا بر احتیاط باز هم نجس کردن آن حرام است ولی تطهیر آن واجب نیست.

مسأله ۹۱۳ – نجس کردن حرم امامان حرام است و اگر یکی از آنها نجس شود؛ چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد؛ تطهیر آن واجب است؛ بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴ – اگر حصیر مسجد نجس شود؛ بنا بر احتیاط باید آن را آب بکشند؛ ولی چنانچه نجاست حصیر بی احترامی به مسجد باشد و به واسطه آب کشیدن؛ خراب می‌شود و بریدن جای نجس بهتر باشد؛ باید آن را ببرند.

مسأله ۹۱۵ – بردن عین نجس و متنجس در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است؛ بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد؛ عین نجس را در مسجد نبرند.

مسأله ۹۱۶ – اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند؛ در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷ – احتیاط مستحب این است که مسجد را به طلا و صورت چیزهائی که مثل انسان و حیوان روح دارد زینت نکنند.

مسأله ۹۱۸ – اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

مسأله ۹۱۹ – فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد چه جزء بنا حساب بشود یا نه باطل است و اگر مسجد خراب شود؛ باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند و چنانچه به درد آن مسجد نخورد؛ باید در مسجد دیگر مصرف شود؛ ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد چنانچه جزء بنا حساب نشود می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد و گرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۹۲۰ – ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند؛ بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده؛ برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱ – تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ آن مستحب است و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کندو لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد و موقع داخل شدن به مسجد؛ اول پای راست و موقع بیرون آمدن؛ اول پای چپ را بگذارد و همچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۹۲۲ – وقتی انسان وارد مسجد می‌شود؛ مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۲۳ – خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد؛ مکروه است.

و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد و گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند؛ ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۲۴ – راه دادن بچه و دیوانه به مسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵ – برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان و اقامه بگویند؛ ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات در صورتی که با جماعت بخوانند؛ مستحب است سه مرتبه بگویند:

الصلاهٔ.

مسأله ۹۲۶ – مستحب است در روز اولی که بچه به دنیا می‌آید؛ یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد؛ در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند.

مسأله ۹۲۷ – اذان هیجده جمله است:

اللّه اکبر چهار مرتبه؛ اشهد ان لا اله الا اللّه؛ اشهد ان محمدا رسول اللّه؛ حی علی الصلاهٔ؛ حی علی الفلاح؛ حی علی خیر العمل؛ اللّه اکبر؛ لا اله الا اللّه هر یک دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است؛ یعنی دو مرتبه اللّه اکبر از اول اذان و یک مرتبه لااله الاـاللّه از آخر آن کم می‌شود و بعد از گفتن حی علی خیر العمل باید دو مرتبه قد قامت الصلاهٔ اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸ – اشهد ان علیا ولی اللّه جزو اذان و اقامه نیست؛ ولی خوب است بعد از اشهد ان محمدا رسول اللّه به قصد قربت گفته شود.

ترجمه اذان و اقامه اللّه اکبر:

یعنی خدای تعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند.

اشهد ان لا اله الا اللّه:

یعنی شهادت می‌دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست جز خدائی که یکتا و بی همتا است.

اشهد ان محمدا رسول اللّه:

یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمد بن عبداللّه (ص) پیغمبر و فرستاده خدا است.

اشهد ان علیا امیر المؤمنین ولی اللّه:

یعنی شهادت می‌دهم که حضرت علی علیه الصلاهٔ و السلام امیر مؤمنین و ولی خدا بر همه خلق است.

حی علی الصلاهٔ:

یعنی بشتاب برای نماز.

حی علی الفلاح:

یعنی بشتاب برای رستگاری.

حی علی خیر العمل:

یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

قد قامت الصلاهٔ:

یعنی به تحقیق نماز بر پا شد.

لا اله الا اللّه:

یعنی خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یکتا و بی همتا است.

مسأله ۹۲۹ – بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد؛ باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰ – اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بیندازد چنانچه غنا شود؛ یعنی به طور آواز خوانی که در مجلس لهو و بازیگری معمول است اذان و اقامه را بگوید؛ حرام است و اگر اینطور نشود مکروه می‌باشد.

مسأله ۹۳۱ – در دو نماز اذان مشروع نیست:

اول: نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است.

دوم: نماز عشاء شب عید قربان؛ برای کسی که در مشعر الحرام باشد.

و در این دو نماز در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود؛ یا بین آنها کمی فاصله باشد.

مسأله ۹۳۲ – اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند؛ کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند؛ نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳ – اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده؛ تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده؛ می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۴ – در جائی که عده‌ای مشغول نماز جماعتند؛ یا نماز آنان تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است؛ اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که بر پا می‌شود نماز بخواند؛ با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود:

اول: آنکه نماز جماعت در مسجد باشد و اگر در مسجد نباشد؛ ساقط شدن اذان و اقامه معلوم نیست.

دوم: آنکه برای آن نماز؛ اذان و اقامه گفته باشند.

سوم: آنکه نماز جماعت باطل نباشد.

چهارم: آنکه نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد؛ پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند؛ مستحب است اذان و اقامه بگوید.

پنجم: آنکه نماز او و نماز جماعت هر دو اداء باشد.

ششم: آنکه وقت نماز او و نماز جماعت؛ مشترک باشد؛ مثلا هر دو نماز ظهر؛ یا هر دو نماز عصر بخوانند؛ یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود؛ نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند؛ یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵ – اگر در شرط سوم از شرطهائی که در مسأله پیش گفته شد شک کند؛ یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه؛ اذان و اقامه از او ساقط است؛ ولی اگر در یکی از پنج شرط دیگر شک کند مستحب است اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۶ – کسی که اذان و اقامه دیگری را بشنود مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود آهسته بگوید.

مسأله ۹۳۷ – کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد؛ چه با او گفته باشد یا نه؛ در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد؛ می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸ – اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود؛ اذان او ساقط نمی‌شود؛ بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد؛ ساقط نمی‌شود.

مسأله ۹۳۹ – اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید؛ ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافی است.

مسأله ۹۴۰ – اقامه باید بعد از اذان و در حال ایستادن و با طهارت گفته شود.

مسأله ۹۴۱ – اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید؛ مثلا حی علی الفلاح را پیش از حی علی الصلاهٔ بگوید باید از جائی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲ – باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود؛ مستحب است دوباره اذان را بگوید.

و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود؛ مستحب است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳ – اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود؛ پس اگر به عربی غلط بگوید؛ یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید؛ یا مثلا ترجمه آن را به فارسی بگوید؛ صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴ – اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمدا یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل

است.

مسأله ۹۴۵ – اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه بایـد اذان را بگوید؛ ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه؛ گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶ – اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه؛ باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید؛ ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه؛ گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷ – مستحب است انسان در موقع اذان گفتن؛ رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد و دستها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸ – مستحب است بـدن انسان در موقع گفتن اقـامه آرام باشـد و آن را از اذان آهسته تر بگویـد و جمله‌های آن را به هم نچسباند؛ ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد؛ بین جمله‌های اقامه ندهد.

مسأله ۹۴۹ – مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد؛ یا قدری بنشیند؛ یا سجده کند؛ یا ذکر بگوید؛ یا دعا بخواند؛ یا قدری ساکت باشـد؛ یا حرفی بزنـد؛ یا دو رکعت نماز بخوانـد؛ ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح و نماز خواندن بین اذان و اقامه نماز مغرب مستحب نیست.

مسأله ۹۵۰ – مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است

اول نیت.

دوم قیام یعنی ایستادن.

سوم تکبیرة الاحرام یعنی گفتن اللّه اکبر در اول نماز.

چهارم رکوع.

پنجم سجود.

ششم قرائت.

هفتم ذکر.

هشتم تشهد.

نهم سلام.

دهم ترتیب.

یازدهم موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۵۱ – بعضی از واجبات نماز رکن است؛ یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد – عمدا باشد یا اشتباها – نماز باطل می‌شود.

و بعضی دیگر رکن نیست؛ یعنی اگر اشتباها کم گردد نماز باطل نمی‌شود.

و رکن نماز پنج چیز است:

اول: نیت.

دوم: تکبیرهٔ الاحرام.

سوم: قیام متصل به رکوع؛ یعنی ایستادن پیش از رکوع.

چهارم: رکوع.

پنجم: دو سجده از یک رکعت.

و اما نسبت به زیادی در صورتی که عمدی باشد؛ مطلقا نماز باطل می‌شود و در صورتی که از روی اشتباه باشد اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از یک رکعت باشد؛ نماز باطل است و الا باطل نیست.

نیت

مسأله ۹۵۲ - انسان باید نماز را به نیت قربت؛ یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند عالم به جا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلا به زبان بگوید:

چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربهٔ الی اللّه.

مسأله ۹۵۳ - اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند؛ ظهر است یا عصر؛ نماز او باطل است و نیز کسی که مثلاـ قضای نماز ظهر بر او واجب است؛ اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند؛ باید نمازی را که می‌خواند؛ در نیت معین کند.

مسأله ۹۵۴ - انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد؛ پس اگر در بین نماز به طوری که غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی؟نداند چه بگوید؛ نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵ - انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند؛ پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند نمازش باطل است؛ خواه فقط برای مردم باشد؛ یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶ - اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد؛ نمازش باطل است؛ بلکه اگر نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد؛ یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت؛ یا به طرز مخصوصی؛ مثلاـ با جماعت نماز بخواند نمازش باطل است.

و بنا بر احتیاط اگر جزء مستحبی را نیز مثل قنوت برای غیر خدا به جا آورد؛ آن را تمام کرده بعد نماز را اعاده کند.

تکبیرهٔ الاحرام

مسأله ۹۵۷ - گفتن اللّه اکبر در اول هر نماز واجب و رکن است و باید حروف اللّه و حروف اکبر و دو کلمه اللّه و اکبر را پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود و اگر به عربی غلط بگوید؛ یا مثلاـ ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۵۸ - احتیاط مستحب آن است که تکبیرهٔ الاـحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند؛ مثلا به اقامه یا به دعائی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.

مسأله ۹۵۹ - اگر انسان بخواهد اللّه اکبر را به چیزی که بعد از آن می‌خواند؛ مثلا به بسم اللّه الرحمن الرحیم بچسباند؛ بهتر است «راء» اکبر را پیش بدهد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که در نماز واجب نچسباند.

مسأله ۹۶۰ - موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر عمدا در حالی که بدنش حرکت دارد؛ تکبیرهٔ الاحرام را بگوید

باطل است.

مسأله ۹۶۱ - تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود؛ باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲ - کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند اللّه اکبر بگوید باید به هر طوری که می‌تواند بگوید و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید بنا بر احتیاط باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر اشاره کند و زبانش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد.

مسأله ۹۶۳ - مستحب است بعد از تکبیرهٔ الاحرام بگوید:

یا محسن قد اتاك المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن وا نا المسیء بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی یعنی ای خدائی که به بندگان احسان می‌کنی؛ بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد؛ تو نیکوکاری و من گناهکار؛ به حق محمد و آل محمد (ص) رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدیهائی که می‌دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹۶۴ - مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز؛ دستها را تا مقابل گوش بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵ - اگر شك کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه؛ چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده؛ به شك خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده؛ باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶ - اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شك کند که آن را صحیح گفته یا نه؛ چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه؛ به شك خود اعتنا نکند.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷ - قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می‌گویند رکن است؛ ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترك کند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸ - واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است.

مسأله ۹۶۹ - اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده؛ باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد؛ چون قیام متصل به رکوع را به جا نیاورده؛ نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰ - موقعی که برای تکبیرهٔ الاحرام یا قرائت ایستاده است باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود و بنا بر احتیاط به جائی تکیه نکند؛ ولی اگر از روی ناچاری باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱ - اگر موقعی که ایستاده؛ از روی فراموشی بدن را حرکت دهد یا به طرفی خم شود یا به جائی تکیه کند؛ اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۲ - احتیاط مستحب آن است که در موقع ایستادن؛ هر دو پا روی زمین باشد؛ ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد و اگر روی یك پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳ - کسی که می‌تواند درست بایستد؛ اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر او صدق نکند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۹۷۴ - موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است؛ باید بدنش آرام باشد و در موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود؛ یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد؛ باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۷۵ - اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید؛ مثلا موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید؛ نمازش صحیح است و بحول اللّه و قوته اقوم و اقعد را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۶ - حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد؛ اشکال ندارد؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که آنها را

حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷ – اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات؛ بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود؛ احتیاط مستحب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن؛ آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸ – اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود باید بنشیند و اگر از نشستن هم عاجز شود باید بخوابد؛ ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید.

مسأله ۹۷۹ – تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند؛ نباید بنشیند؛ مثلا کسی که در موقع ایستادن؛ بدنش حرکت می‌کند؛ یا مجبور است به چیزی تکیه دهد؛ یا بدنش را مختصری کج کند؛ باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند؛ ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد؛ باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰ – تا انسان می‌تواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طور که می‌تواند بنشیند و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند باید طوری که در احکام قبله گفته شد به پهلوی راست بخوابد و اگر نمی‌تواند؛ به پهلوی چپ بخوابد و اگر آن هم ممکن نیست؛ به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱ – کسی که نشسته نماز می‌خواند؛ اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد؛ باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲ – کسی که خوابیده نماز می‌خواند؛ اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می‌تواند؛ نشسته بخواند.

و نیز اگر می‌تواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند؛ ایستاده بخواند؛ ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از اذکار واجب را نخواند.

مسأله ۹۸۳ – کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد؛ باید مقداری را که می‌تواند؛ ایستاده بخواند؛ ولی تا بدنش آرام نگرفته؛ باید چیزی از ذکرهای واجب را نخواند.

مسأله ۹۸۴ – کسی که می‌تواند بایستد اگر بترسد که به واسطه ایستادن؛ مریض شود یا ضرری به او برسد؛ می‌تواند نشسته نماز بخواند و اگر از نشستن هم بترسد؛ می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵ – اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند؛ بهتر است نماز را تاخیر بیندازد.

پس اگر نتوانست بایستد؛ در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را به جا آورد و در صورتی که اول وقت نماز را خوانده و در آخر وقت قدرت بر ایستادن حاصل نمود باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۹۸۶ – مستحب است در حال ایستادن؛ بدن را راست نگهدارد و شانه‌ها را پائین بیندازد و دستها را روی رانها بگذارد و انگشتها را به هم بچسباند و جای سجده را نگاه کند و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد و با خضوع و خشوع باشد و پاها را پس و پیش نگذارد و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷ – در رکعت اول و دوم نمازهای واجب یومیه؛ انسان باید اول حمد و بعد از آن – بنا بر احتیاط – یک سوره تمام بخواند و سوره والضحی و الم نشرح و همچنین سوره فیل و لایلاف در نماز یک سوره حساب می‌شود.

مسأله ۹۸۸ – اگر وقت نماز تنگ باشد؛ یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند؛ مثلا بترسد که اگر سوره را بخواند؛ دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند؛ نباید سوره را بخواند.

مسأله ۹۸۹ – اگر عمدا سوره را پیش از حمد بخواند نمازش باطل است و اگر اشتباها سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید؛ باید سوره را رها کندو بعد از خواندن حمد؛ سوره را از اول بخواند.

مسأله ۹۹۰ – اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۱ – اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود؛ بفهمد که حمد و سوره را نخوانده؛ باید بخواند و اگر بفهمد سوره را نخوانده؛ باید فقط سوره را بخواند؛ ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده؛ باید اول حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند.

و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد؛ بفهمد حمد و سوره یا سوره تنها یا حمد تنها را نخوانده؛ باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹۹۲ – اگر در نماز یکی از چهار سوره‌ای را که آیه سجده دارد و در مسأله (۳۶۱) گفته شد عمدا بخواند؛ بنا بر احتیاط نمازش باطل است.

مسأله ۹۹۳ – اگر اشتباها مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد؛ چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد؛ باید آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد؛ احتیاطا به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند و بعد از نماز باید سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۴ – اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد نمازش صحیح است و بنا بر احتیاط به سجده اشاره نماید و بعد از نماز سجده آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۵ – در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست اگرچه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد؛ ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد؛ اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد؛ باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶ – در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعد از حمد؛ سوره جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد؛ سوره منافقین بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود؛ بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷ – اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره قل هو اللّه احد یا سوره قل یا ایها الکافرون شود؛ نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند؛ ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقین یکی از آن دو سوره را بخواند؛ می‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند و احتیاط این است که بعد از تجاوز از نصف؛ سوره را رها ننماید.

مسأله ۹۹۸ – اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمدا سوره قل هو اللّه احد یا سوره قل یا ایها الکافرون بخواند؛ اگرچه به نصف نرسیده باشد؛ بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند رها کند و سوره جمعه و منافقین را بخواند.

مسأله ۹۹۹ – اگر در نماز؛ غیر سوره قل هو اللّه احد و قل یا ایها الکافرون سوره دیگری بخواند؛ تا به نصف نرسیده می‌تواند رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۱۰۰۰ – اگر مقداری از سوره را فراموش کند؛ یا از روی ناچاری؛ مثلا به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید؛ می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند اگرچه از دو ثلث هم گذشته باشد؛ یا سوره‌ای را که می‌خوانده قل هو اللّه احد یا قل یا ایها الکافرون باشد.

مسأله ۱۰۰۱ – بر مرد واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۲ – مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند

بخواند.

مسأله ۱۰۰۳ – زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند؛ ولی اگر نا محرم صدایش را بشنود؛ بنا بر احتیاط آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۰۴ – اگر در جائی که باید نماز را بلند بخواند؛ عمدا آهسته بخواند؛ یا در جائی که باید آهسته بخواند؛ عمدا بلند بخواند؛ نمازش باطل است؛ ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده؛ لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵ – اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند؛ مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶ – انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند و کسی که به هیچ قسم نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد؛ باید به هر طوری که می‌تواند بخواند و احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷ – کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد؛ باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است؛ در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸ – مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز اشکال دارد و مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات آن بدون اشکال جایز است.

مسأله ۱۰۰۹ – اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند یا عمدا آن را نگوید یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید مثلا به جای «ض» ، «ظ» بگوید؛ یا جائی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود؛ زیر و زبر دهد؛ یا تشدید را نگوید نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰ – اگر انسان کلمه‌ای را که یاد گرفته صحیح بداند و در نماز همان طور بخواند و بعد بفهمد که غلط خوانده؛ لازم نیست دوباره نماز را بخواند.

مسأله ۱۰۱۱ – اگر زیر و زبر کلمه‌ای را نداند؛ یا نداند مثلا کلمه‌ای به س است یا به ص؛ باید یاد بگیرد و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند مثل آنکه در اهدنا الصراط المستقیم مستقیم را یک مرتبه با سین و یک مرتبه با صاد بخواند؛ نمازش باطل است؛ ولی اگر آن کلمه‌ای را که دو جور خوانده از اذکار باشد و غلط خواندنش از ذکر بودن خارجش نکند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲ – اگر در کلمه‌ای و او باشد و حرف قبل از و او در آن کلمه پیش داشته باشد و حرف بعد از و او در آن کلمه همزه باشد مثل کلمه سوء بنا بر احتیاط آن و او را مد بدهد یعنی آن را بکشد و همچنین اگر در کلمه‌ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد مثل جاء الف آن را بکشد و نیز اگر در کلمه‌ای ی باشد و حرف پیش از ی در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از ی در آن کلمه همزه باشد مثل جیء ی را با مد بخواند و اگر بعد از این حروف و او و الف و یا به جای همزه حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر و زبر و پیش ندارد؛ باز هم این سه حرف را با مد بخواند؛ مثلا در و لا الضالین که بعد از الف؛ حرف لام ساکن است؛ باید الف آن را با مد بخواند و چنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند؛ بنا بر اظهر نماز صحیح است.

مسأله ۱۰۱۳ – احتیاط مستحب آن است که در نماز؛ وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید و معنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد؛ مثلا بگوید:

الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید مالک یوم الدین.

و معنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم و میم الرحیم را زیر ندهد و فورا مالک یوم الدین را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴ – در رکعت سوم و چهارم نماز می‌توانـد فقط یک حمـد بخوانـد؛ یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید؛ یعنی یک مرتبه بگوید:

سبحان اللّه و الحمـد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و بهتر آن است که سه مرتبه بگویـد و می‌توانـد در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید.

و در نماز فرادی بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

و برای ماموم در نمازهای جَهریه احوط لزومی اختیار تسبیحات است.

مسأله ۱۰۱۵ – در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶ – بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز؛ حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۷ – اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید بسم اللّه آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۰۱۸ – کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند؛ باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹ – اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگویـد؛ چنانچه پیش از رکوع بفهمـد؛ باید حمد و سوره را بخواند و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰ – اگر در دو رکعت آخر نمـاز به خیـال اینکه در دو رکعت اول است حمـد بخوانـد؛ یـا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند؛ چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱ – اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد؛ یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمـد؛ بایـد آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند؛ ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده؛ می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲ – کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند اگر از عادت خود غفلت نماید و به قصد اداء وظیفه مشغول خواندن حمد شود؛ کفایت می‌کند و لازم نیست دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳ – در رکعت سوم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند؛ مثلا بگوید:

استغفر اللّه ربی و أتوب الیه یا بگوید:

اللهم اغفر لی و اگر نمازگزار پیش از خم شـدن برای رکوع اگرچه مشـغول گفتن اسـتغفار یا بعد از فراغ از آن باشد؛ شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه؛ باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴ – اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کنـد که حمـد یا تسبیحات را خوانـده یا نه؛ باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۵ – هرگـاه شـک کنـد که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه؛ مثلا شک کنـد که قل هو اللّه احـد را درست گفته یا نه؛ می‌تواند به شک خود اعتنا نکند؛ ولی اگر احتیاطا آن آیه یا کلمه را دوباره به طور صحیح بگوید اشکال ندارد.

و اگر چنـد مرتبه هم شک کند؛ می‌تواند چند بار بگوید؛ اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید؛ بنا بر احتیاط مسـتحب نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶ – مستحب است در رکعت اول؛ پیش از خواندن حمد بگوید:

اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر بسم اللّه را بلند بگوید و حمد و سوره را شمرده بخواند و در آخر هر آیه وقف کند؛ یعنی آن را به آیه بعد نچسباند و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد و اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام و اگر فرادی می‌خواند بعد از آنکه حمدخودش تمام شد؛ بگوید:

الحمد للّه رب العالمین و بعد از خواندن سوره قل هو اللّه احد؛ یک یا دو یا سه مرتبه کذلک اللّه ربی یا سه مرتبه کذلک اللّه ربنا بگوید و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند؛ بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید؛ یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷ – احتیاط مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول؛ سوره انا انزلناه و در رکعت دوم؛ سوره قل هو اللّه احد را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸ – مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره قل هو اللّه احد را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹ – خواندن سوره قل هو اللّه احد به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰ – سوره‌ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند؛ ولی اگر سوره قل هو اللّه احد را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۳۱ – در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد و این عمل را رکوع می گویند.

مسأله ۱۰۳۲ – اگر به اندازه رکوع خم شود ولی دستها را به زانو نگذارد؛ اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳ – هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد؛ مثلاـ به چپ یا راست خم شود؛ اگرچه دستهای او به زانو برسد؛ صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴ – خم شدن باید به قصد رکوع باشد؛ پس اگر به قصد کار دیگر مثلا برای کشتن جانور خم شود؛ نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند؛ بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود و به واسطه این عمل؛ رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۳۵ – کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد؛ مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد؛ یا زانوی او پائین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد؛ باید به اندازه معمول خم شود.

مسأله ۱۰۳۶ – کسی که نشسته رکوع می کند؛ باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد و بهتر است به قدری خم شود که صورت مقابل جای سجده باشد.

مسأله ۱۰۳۷ – بهتر آن است که در حال اختیار در رکوع؛ سه مرتبه سبحان اللّه یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید و ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد کفایت می کند؛ ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک سبحان اللّه کافی است.

مسأله ۱۰۳۸ – ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹ – در رکوع باید به مقدار ذکر واجب؛ بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم آرام بودن بدن بهتر است.

مسأله ۱۰۴۰ – اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید؛ بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود؛ بهتر این است که بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید؛ ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود یا انگشتان را حرکت دهد؛ ضرری ندارد.

مسأله ۱۰۴۱ – اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمدا ذکر رکوع را بگوید؛ بنا بر احتیاط لازم است دوباره ذکر را بعد از آرام گرفتن بدن بگوید و نماز را اعاده کند.

مسأله ۱۰۴۲ – اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب؛ عمدا سر از رکوع بردارد که از حد رکوع خارج شود نمازش باطل است و اگر

سهوا سر بردارد چنانکه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود؛ یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده؛ باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد؛ یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۰۴۳ – اگر نتواند به مقدار ذکر در رکوع بماند؛ احتیاط واجب آن است که بقیه آن را در حال برخاستن بگوید و تا می‌تواند قبل از خروج از حد رکوع ذکر را تمام کند.

مسأله ۱۰۴۴ – اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد؛ نماز صحیح است؛ ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود؛ ذکر واجب را به نحوی که گذشت بگوید.

مسأله ۱۰۴۵ – هرگاه نتوانـد به اندازه رکوع خم شود؛ باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کنـد بنا بر احتیاط باید به هر اندازه می‌تواند خم شود و اشاره به رکوع نیز بنماید و اگر هیچ نتواند خم شود؛ باید برای رکوع با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶ – کسـی که برای رکوع باید با سر اشاره کند اگر نتواند اشاره کند؛ باید به نیت رکوع چشم‌ها را هم بگذارد و ذکر آن را بگوید و به نیت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند و اگر از این هم عاجز است بنا بر احتیاط در قلب نیت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷ – کسـی که نمی‌تواند ایستاده رکوع کند ولی برای رکوع می‌تواند در حالی که نشسته است خم شود؛ باید ایستاده نماز بخوانـد و برای رکوع بـا سـر اشـاره نمایـد و احتیاط مسـتحب آن است که نماز دیگری هم بخوانـد و موقع رکوع آن بنشـیند و برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۴۸ – اگر بعـد از رسـیدن به حـد رکوع و آرام گرفتن بـدن؛ سـر بردارد و دو مرتبه به انـدازه رکوع خم شود؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۴۹ – بعـد از تمام شـدن ذکر رکوع بایـد راست بایسـتد و بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سـجده رود و اگر عمدا پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰ – اگر رکوع را فراموش کنـد و پیش از آنکه به سـجده برسـد یادش بیایـد؛ بایـد بایسـتد بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱ – اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسـید؛ یادش بیاید که رکوع نکرده لازم است برگردد و رکوع را بعد از ایسـتادن به جا آورد و در صورتی که در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۲ – مسـتحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایسـتاده تکبیر بگویـد و در رکوع زانوها را به عقب دهـد و پشت را صاف نگهـدارد و گردن را بکشـد و مساوی پشت نگهـدارد و بین دو قدم را نگاه کند و پیش از ذکر یا بعد از آن صـلوات بفرستد و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید سمع اللّه لمن حمده.

مسأله ۱۰۵۳ – مستحب است در رکوع؛ زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسأله ۱۰۵۴ – نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مسـتحب بعد از رکوع دو سـجده کند و سجده آن است که پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد.

و در حال سجده در نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵ – دو سـجده روی هم یـک رکن است و اگر کسـی در نماز واجب عمـدا یا از روی فراموشـی در یک رکعت هر دو را

ترک کند؛ یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶ – اگر عمدا یک سجده کم یا زیاد کند؛ نمازش باطل می‌شود و اگر سهوا یک سجده کم کند حکم آن بعدا گفته خواهدشد.

مسأله ۱۰۵۷ – اگر پیشانی را عمدا یا سهوا به زمین نگذارد؛ سجده نکرده است؛ اگرچه جاهای دیگر به زمین برسد؛ ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهوا جاهای دیگر را به زمین نرساند یا سهوا ذکر نگوید؛ سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸ – بهتر آن است که در حال اختیار در سجده سه مرتبه سبحان اللّه یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود و ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد کفایت می کند و مستحب است سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسأله ۱۰۵۹ – در سجود باید به مقدار ذکر واجب؛ بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم؛ آرام بودن بدن بهتر است.

مسأله ۱۰۶۰ – اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمدا ذکر سجده را بگوید؛ باید دوباره ذکر را بعد از گذاشتن پیشانی و آرام شدن تکرار کند و بنا بر احتیاط نماز را نیز اعاده نماید و اگر پیش از تمام شدن ذکر عمدا سر از سجده بردارد؛ نماز باطل است.

مسأله ۱۰۶۱ – اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد سهوا ذکر سجده را بگوید و پیش از آنکه سر از سجده بردارد؛ بفهمد اشتباه کرده است؛ باید دوباره در حال آرام بودن؛ ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲ – اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت؛ بفهمد پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳ – اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید؛ یکی از هفت عضو را عمدا از زمین بردارد باید ذکر را دوباره بعد از گذاشتن تمام اعضاء تکرار و بعد نماز را اعاده کند؛ ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴ – اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده؛ سهوا پیشانی را از زمین بردارد؛ نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند؛ ولی اگر جاهای دیگر را سهوا از زمین بردارد؛ باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵ – بعد از تمام شدن ذکر سجده اول؛ باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶ – جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد؛ بلکه واجب آن است که جای پیشانی او از جای انگشتان پایش پست تر از چهار انگشت بسته نباشد.

مسأله ۱۰۶۷ – در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد؛ اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۸ – اگر پیشانی را اشتباها به چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است؛ باید سر را به چیزی که بلند نیست یا بلندیش به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد و بنا بر احتیاط باید پیشانی را بر جائی که بلند نیست یا بر چیزی که سجده به آن جایز است بکشد.

مسأله ۱۰۶۹ – باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند؛ چیزی نباشد؛ پس اگر مهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد؛ سجده باطل است؛ ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰ – در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد؛ ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد و اگر پشت دست ممکن نباشد بنا بر احتیاط باید مچ دست را به زمین بگذارد و چنانچه آن را هم نتواند؛ تا آرنج هر جا را که می‌تواند به زمین بگذارد و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است.

مسأله ۱۰۷۱ – در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا یا روی پا را به زمین بگذارد؛ یا به واسطه بلند بودن ناخن؛ شست به زمین نرسد نماز باطل است و کسی که از روی تقصیر به واسطه ندانستن مسأله نمازهای خود را همینطور خوانده؛ باید دوباره بخواند و اگر روی شست یا باطن آن را به زمین بگذارد کافی است.

مسأله ۱۰۷۲ – کسی که مقداری از شست پایش بریده؛ باید بقیه آن را به زمین بگذارد و اگر چیزی از آن نمانده؛ یا اگر مانده خیلی کوتاه است؛ بنا بر احتیاط باید بقیه انگشتان را بگذارد و اگر هیچ انگشت ندارد؛ هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳ – اگر به طور غیر معمول سجده کند؛ مثلا سینه و شکم را به زمین بچسباند؛ یا پاها را دراز کند اگرچه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد؛ بنا بر احتیاط مستحب باید نماز را دوباره بخواند؛ ولی اگر طوری دراز بکشد که سجده صدق ننماید نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۷۴ – مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند؛ باید پاك باشد؛ ولی اگر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد؛ یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاك آن بگذارد؛ اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵ – اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد؛ چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۶ – اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فرا گرفته باشد؛ بنا بر احتیاط باید به یکی از دو طرف پیشانی و چانه اگرچه به تکرار نماز باشد سجده کند و اگر ممکن نیست فقط به چانه و اگر به چانه هم ممکن نیست؛ باید برای سجده اشاره کند و موی چانه حایل حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۰۷۷ – کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند؛ باید به قدری که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است؛ روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است؛ ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸ – اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بگذارد؛ لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۹ – کسی که هیچ نمی‌تواند سجده نماید باید برای سجده با سر اشاره کند و اگر نتواند؛ باید با چشمها اشاره نماید و اگر با چشمها هم نمی‌تواند اشاره کند بنا بر احتیاط مستحب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند و در قلب نیز نیت سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۰ – اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود؛ چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد و این یک سجده حساب می‌شود؛ چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد؛ روی هم یک سجده حساب می‌شود و اگر ذکر نگفته باشد بنا بر احتیاط باید بگوید.

مسأله ۱۰۸۱ – جائی که انسان باید تقیه کند؛ می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود؛ ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد؛ طوری سجده کند که به زحمت نیفتد؛ نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲ – اگر روی تشك پر و مانند آن سجده کند؛ در صورتی که بدن روی آن آرام نگیرد؛ باطل است.

مسأله ۱۰۸۳ – اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند؛ چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد؛ باید سجده و تشهد را به طور معمول به جا آورد و اگر مشقت دارد؛ در حالی که ایستاده؛ برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۴ – در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد؛ مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا؛ بنا بر احتیاط مستحب بعد

از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است:

مسأله ۱۰۸۵ – باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می‌روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی مانند گندم و جو و پنبه و آنچه که از اجزاء زمین شمرده نشود مانند طلا و نقره و قیر و نفت و امثال اینها صحیح نیست.

مسأله ۱۰۸۶ – احتیاط واجب آن است که بر برگ مو قبل از خشک شدنش سجده نکنند.

مسأله ۱۰۸۷ – سجده بر چیزهائی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸ – سجده بر گلهائی که خوراکی نیستند؛ صحیح است؛ بلکه سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می‌روید؛ مانند گل بنفشه و گل گاو زبان نیز صحیح است.

مسأله ۱۰۸۹ – سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست و نیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰ – سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است و احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزه گلی و مانند آن سجده نکنند.

مسأله ۱۰۹۱ – سجده بر کاغذ اگرچه از پنبه و مانند آن ساخته شده باشد صحیح است.

مسأله ۱۰۹۲ – برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیدالشهداء (ع) می‌باشد؛ بعد از آن خاک؛ بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳ – اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد؛ یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند باید بر لباسش سجده کند و اگر فراهم نباشد باید بر پشت دست یا چیز دیگر که در حال اختیار سجده بر او جایز نیست سجده نماید؛ ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است بر آن چیز سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴ – سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵ – اگر در سجده اول؛ مهر به پیشانی بچسبد؛ باید برای سجده دوم مهر را بردارد.

مسأله ۱۰۹۶ – اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد؛ چنانکه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسأله (۱۰۹۳) گفته شد عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۷ – هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است؛ باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و اگر ممکن نباشد؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید نماز را بشکند و اگر وقت تنگ است به ترتیبی که در مسأله (۱۰۹۳) گفته شد عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۸ – اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است؛ عیبی ندارد و بنا بر احتیاط مستحب نماز را دوباره به جا آورد و همچنین است اگر در دو سجده از یک رکعت اتفاق افتاد.

مسأله ۱۰۹۹ – سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان پیشانی را به زمین می‌گذارند اگر برای شکر خداوند متعال باشد؛ اشکال ندارد و گرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده:

مسأله ۱۱۰۰ – در سجده چند چیز مستحب است:

۱ – کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آنکه

کاملا نشست؛ برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ – موقعی که می‌خواهد به سجده برود؛ مرد اول دستها را و زن اول زانوها را به زمین بگذارد.

۳ – بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴ – در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ – در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند یا خیر المسؤولین و یا خیر المعطین؛ ارزقنی وارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم

یعنی:

ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان؛ از فضل خودت روزی بده به من و عیال من؛ پس بدرستی که تو دارای فضل بزرگی.

۶ – بعد از سجده؛ بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ – بعد از هر سجده؛ وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ – بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت استغفر اللّه ربی و اتوب الیه بگوید.

۹ – سجده را طول بدهد و در موقع نشستن؛ دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ – برای رفتن به سجده دوم؛ در حال آرامی بدن اللّه اکبر بگوید.

۱۱ – در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲ – در موقع بلند شدن؛ دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ – مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء آن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۱۰۱ – قرآن خواندن در سجده مکروه است و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار؛ جای سجده را فوت کند و اگر در اثر فوت کردن؛ حرفی از دهان عمدا بیرون آید بنا بر احتیاط نماز باطل است.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده واجب قرآن:

مسأله ۱۱۰۲ – در هر یک از چهار سوره و النجم و اقرا و الم تنزیل و حم سجده یک آیه سجده است؛ که اگر انسان بخواند یا گوش دهد؛ بعد از تمام شدن آن آیه باید فورا سجده کند و اگر فراموش کرد؛ هر وقت یادش آمد باید سجده نماید و ظاهر این است که در شنیدن بدون اختیار سجده واجب نیست اگرچه بهتر سجده نمودن است.

مسأله ۱۱۰۳ – اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش می‌دهد خودش نیز بخواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید دو سجده نماید.

مسأله ۱۱۰۴ – در غیر نماز اگر در حال سجده؛ آیه سجده را بخواند یا گوش کند؛ باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵ – اگر انسان از گرامافون یا از بچه غیر ممیز که خوب و بد را نمی‌فهمد؛ یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد؛ آیه سجده را بشنود یا گوش دهد؛ سجده واجب نیست و همچنین است رادیو اگر به طور نوار و ضبط صوت باشد؛ ولی اگر شخصی در ایستگاه رادیو آیه سجده را به قصد اینکه از قرآن است بخواند و انسان به وسیله رادیو گوش دهد؛ سجده واجب است.

مسأله ۱۱۰۶ – در سجده واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد و جای پیشانی او از جای سر انگشتان بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد؛ ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و پیشانی او پاک باشد و نیز

چیزهائی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد؛ در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۱۰۷ – باید در سجده واجب قرآن؛ پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته و جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده نماز گفته شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸ – هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به زمین بگذارد اگرچه ذکر نگوید کافی است و گفتن ذکر؛ مستحب است و بهتر است بگوید:

لا اله الا اللّه حقا حقا لا اله الا اللّه ایمانا و تصدیقا لا اله الا اللّه عبودیهٔ و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل ضعیف خائف مستجیر.

تشهد

مسأله ۱۱۰۹ – در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا؛ باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند و در حال آرام بودن بدن؛ تشهد بخواند یعنی بگوید:

أشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و أشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احتیاط واجب آن است که به غیر این ترتیب نگوید.

مسأله ۱۱۱۰ – کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۱۱ – اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده؛ باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند و بنا بر احتیاط واجب بعد از نماز برای ایستادن بیجا؛ دو سجده سهو به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید؛ باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز بنا بر احتیاط واجب تشهد را قضا کند و برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۱۲ – مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید:

الحمد للّه؛ یا بگوید بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه و نیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد و انگشتها را به یکدیگر بچسباند و به دامان خود نگاه کند و بعد از صلوات در تشهد بگوید:

و تقبل شفاعته و ارفع درجته.

مسأله ۱۱۱۳ – مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد؛ رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴ – بعد از تشهد رکعت آخر نماز؛ مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید:

السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته و بعد از آن باید بگوید:

السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین و یا بگوید:

السلام علیکم و مستحب است که به جمله السلام علیکم جمله و رحمهٔ اللّه و برکاته را اضافه نماید و هر دو صیغه را بگوید.

مسأله ۱۱۱۵ – اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن؛ انجام نداده؛ باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶ – اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است؛ یا آنکه کاری که عمدی و

سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن؛ انجام داده باشد؛ نمازش صحیح است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷ – اگر عمدا ترتیب نماز را به هم بزند؛ مثلا سوره را پیش از حمد بخواند؛ یا سجود را پیش از رکوع به جا آورد؛ نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۱۸ – اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد؛ مثلا پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید؛ نماز باطل است.

مسأله ۱۱۱۹ – اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد؛ مثلا پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند؛ باید رکن را به جا آورد و آنچه را اشتباها پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰ – اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد؛ مثلاـ حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱ – اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد؛ مثلا حمد را فراموش کند و سوره را بخواند؛ باید آنچه را فراموش کرده به جا آورد و بعد از آن؛ چیزی را که اشتباها جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲ – اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است؛ یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است به جا آورد؛ نماز صحیح است و سجده اول او سجده اول و سجده دوم او سجده دوم حساب می‌شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳ – انسان باید بنا بر احتیاط لازم نماز را با موالات بخواند؛ یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پشت سر هم به جا آورد و چیزهائی را که در نماز می‌خواند به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند؛ نمازش اشکال دارد.

مسأله ۱۱۲۴ – اگر در نماز سهوا بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود؛ چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد؛ باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید و اگر مشغول رکن بعد شده باشد؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۵ – طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ؛ موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

مسأله ۱۱۲۶ – در تمام نمازهای واجب و مستحب؛ پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می‌باشد؛ خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد و نماز آیات پنج قنوت و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

مسأله ۱۱۲۷ – مستحب است در قنوت دستها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد و غیر شست؛ انگشتهای دیگر را به هم بچسباند و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸ – در قنوت هر ذکری بگوید اگرچه یک سبحان اللّه باشد؛ کافی است و بهتر است بگوید:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم لا اله الا اللّه العلی العظیم سبحان اللّه رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد للّه رب العالمین.

مسأله ۱۱۲۹ – مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند؛ ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند؛ اگر امام جماعت صدای او را بشنود؛ بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۳۰ – اگر عمدا قنوت نخواند؛ قضا ندارد و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید؛ مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید؛ مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید؛ مستحب است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ – ترجمه سوره حمد:

بسم اللّه یعنی ابتدا می‌کنم به نام خدا؛ ذاتی که جامع جمیع کمالات و از هر گونه نقص منزه است.

الرحمن رحمتش واسع و بی نهایت است.

الرحیم رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است.

الحمد للّه رب العالمین یعنی ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است.

الرحمن الرحیم معنای آن گذشت.

مالک یوم الدین یعنی ذات توانائی که حکمرانی روز جزا با او است.

ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک می‌خواهیم.

اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است.

صراط الذین انعمت علیهم یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای؛ که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند.

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر ایشان و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ – ترجمه سوره قل هو اللّه احد:

بسم اللّه الرحمن الرحیم معنای آن گذشت.

قل هو اللّه احد یعنی بگو ای محمد ۶ که خداوند؛ خدائی است یگانه.

اللّه الصمد یعنی خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است.

لم یلد و لم یولد فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.

ولم یکن له کفوا احد یعنی هیچ کس از مخلوقات مثل او نیست.

۳ – ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آنها مستحب است:

سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم.

سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می‌باشد از هر عیب و نقصی پاک و منزه است و من مشغول ستایش او هستم.

سمع اللّه لمن حمده یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می کند.

استغفر اللّه ربی و اتوب الیه یعنی طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم.

بحول اللّه و قوته اقوم و اقعد یعنی به یاری خدای متعال و قوه او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

۴ – ترجمه قنوت:

لا اله الا اللّه الحلیم الکریم یعنی نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که صاحب حلم و کرم است.

لا اله الا اللّه العلی العظیم یعنی نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی همتائی که بلند مرتبه و بزرگ است.

سبحان اللّه رب السموات السبع و رب الارضین السبع یعنی پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

وما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و مابین آنها است و پروردگار عرش بزرگ است.

والحمد للّه رب العالمین یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.

۵ – ترجمه تسبیحات اربعه:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا ـ اله الا ـ اللّه و اللّه اکبر یعنی خداوند متعال پاک و منزه است و ثنا مخصوص او است و نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای بی همتا و بزرگتر است از اینکه او را وصف کنند.

۶ – ترجمه تشهد و سلام کامل:

الحمد للّه اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له یعنی ستایش مخصوص پروردگار است و شهادت می‌دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یگانه است و شریک ندارد.

واشهد ان محمدا عبده و رسوله یعنی شهادت می‌دهم که محمد ۶ بنده خدا و فرستاده او است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد.

وتقبل شفاعته و ارفع درجته یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن.

السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ اللّه و برکاته یعنی سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین یعنی سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او.

السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته یعنی سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۳۱ – مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب؛ یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود؛ رو به قبله تعقیب را بخواند.

و لازم نیست تعقیب به عربی باشد؛ ولی بهتر است چیزهائی را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند.

و از تعقیبهائی که خیلی به آن سفارش شده است؛ تسبیح حضرت زهرا سلام اللّه علیها است که باید به این ترتیب گفته شود:

۳۴ مرتبه اللّه اکبر؛ بعد از آن ۳۳ مرتبه الحمد للّه؛ بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان اللّه و می‌شود سبحان اللّه را پیش از الحمد للّه گفت ولی بهتر است بعد از الحمد للّه گفته شود.

مسأله ۱۱۳۲ – مستحب است بعد از نماز؛ سجده شکر نماید و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است؛ ولی بهتر است صد مرتبه یا سه مرتبه یا یک مرتبه شکرا للّه یا عفوا بگوید.

ونیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلائی از او دور می‌شود سجده شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر

مسأله ۱۱۳۳ – هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول (ص) را مانند محمد و احمد؛ یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود؛ اگرچه در نماز باشد؛ مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴ – موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول (ص) مستحب است صلوات را هم بنویسند.

و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یا می‌کنند صلوات بفرستند.

شکیات

شکیات نماز «۲۳»

قسم است:

هشت قسم آن شکهائی است که نماز را باطل می‌کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل

مسأله ۱۱۷۴ – شکهائی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:

اول – شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافر؛ ولی شک در شماره رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط نماز را باطل نمی‌کند.

دوم – شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی.

سوم – آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم – آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر واجب سجده دوم؛ شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

پنجم – شک بین دو و پنج یا دو و بیشتر از پنج.

ششم – شک بین سه و شش یا سه و بیشتر از شش.

هفتم – شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم – شک بین چهار و شش یا چهار و بیشتر از شش و شک بین چهار و پنج بعد از رکوع و قبل از تمام شدن سجدتین.

مسأله ۱۱۷۵ – اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید؛ بهتر آن است که نماز را به هم نزدند بلکه به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد یا از پیدا شدن یقین یا گمان نا امید شود.

شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۶ – شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

«اول» شک در چیزی که محل به جا آوردن آن گذشته است:

مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه.

«دوم» شک بعد از سلام نماز.

«سوم» شک بعد از گذشتن وقت نماز.

«چهارم» شک کثیر الشک؛ یعنی کسی که زیاد شک می‌کند.

«پنجم» شک امام در شماره رکعتهای نماز در صورتی که ماموم شماره آنها را بداند و همچنین شک ماموم در صورتی که امام

شماره رکعتهای نماز را بداند.

«ششم» شک در نمازهای مستحبی و نماز احتیاط.

۱ – شک در چیزی که محل آن گذشته است:

مسأله ۱۱۷۷ – اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه؛ مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه؛ چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده؛ باید آنچه را که در انجام آن شک کرده به جا آورد و اگر به کاری که باید بعد از آن انجام دهد مشغول شده؛ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸ – اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه؛ یا وقتی که آخر آیه را می‌خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹ – اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن؛ مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه؛ باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۰ – اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه؛ لازم است برگشته و رکوع را به جا آورد و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه؛ باید به شک خود اعتنا کند.

مسأله ۱۱۸۱ – اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه؛ باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲ – کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند؛ اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند؛ شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه؛ باید به شک خود اعتنا نکند.

و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سجده یا تشهد را به جا آورده یا نه؛ باید به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۳ – اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه؛ چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به جا آورد؛ مثلا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه باید به جا آورد و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده بود؛ چون رکن زیاد شده نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۴ – اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه؛ چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده؛ باید آن را به جا آورد؛ مثلا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه؛ باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده بود؛ چون رکن زیاد نشده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۵ – اگر شک کند که رکنی را به جا آورده یا نه؛ مثلا مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه و به شک خود اعتنا نکند و بعدا یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده؛ در صورتی که مشغول رکن بعد نشده؛ باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است؛ مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده؛ باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۶ – اگر شک کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه؛ چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده؛ باید به شک خود اعتنا نکند؛ مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است؛ اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه؛ باید به شک خود اعتنا نکند و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده؛ در صورتی که مشغول رکن بعد نشده؛ باید به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده؛ نمازش صحیح است؛ بنا بر این اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده؛ باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است.

مسأله ۱۱۸۷ – اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه؛ چنانچه مشغول نماز دیگر شده؛ یا به واسطه انجام کاری که نماز را به هم می‌زند؛ از حال نمازگزار بیرون رفته؛ باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از اینها شک کند؛ باید سلام را بگوید اگرچه مشغول

تعقیب باشد.

و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند هر چند مشغول تعقیب هم نشده باشد.

۲ – شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۸ – اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه؛ مثلا شک کند رکوع کرده یا نه؛ یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت؛ به شک خود اعتنا نکند؛ ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد؛ مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت؛ نمازش باطل است.

۳ – شک بعد از وقت:

مسأله ۱۱۸۹ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز؛ شک کند که نماز خوانده یا نه یا گمان کند که نخوانده؛ خواندن آن لازم نیست؛ ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه اگرچه گمان کند که خوانده است؛ باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۹۰ – اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۱ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر؛ بنابراحتیاط چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۲ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا؛ بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی؛ باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

۴ – کثیر الشک (کسی که زیاد شک می‌کند):

مسأله ۱۱۹۳ – کثیر الشک کسی است که عرفا بگویند زیاد شک می‌کند یا اینکه حال او به نحوی باشد که در هر سه نماز لا اقل یک مرتبه شک کند و چنین شخصی به شک خود اعتنا نکند و لکن معتبر است زیادی شک از جهت عارضه موقتی مانند پریشانی خاطر از غضب و ترس نباشد.

مسأله ۱۱۹۴ – کثیر الشک اگر در به جا آوردن چیزی از اجزاء نماز شک کند؛ باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده؛ مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه؛ باید بنا بگذارد که رکوع کرده است و اگر در به جا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می‌کند؛ مثل اینکه شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت؛ بنا را بر صحت می‌گذارد.

مسأله ۱۱۹۵ – کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می‌کند؛ چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند؛ باید به دستور آن عمل نماید؛ مثلا کسی که زیاد شک می‌کند سجده کرده یا نه؛ اگر در به جا آوردن رکوع شک کند باید به دستور آن رفتار نماید؛ یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۶ – کسی که در نماز مخصوصی مثلا در نماز ظهر زیاد شک می‌کند اگر در نماز دیگر مثلا در نماز عصر شک کند؛ باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۷ – کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند؛ زیاد شک می‌کند؛ اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید؛ باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۸ – اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه؛ باید به دستور شک عمل نماید.

و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته؛ باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۹ – کسی که زیاد شک می‌کند؛ اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده؛ چنانچه مشغول رکن بعد نشده؛ باید آن را به جا آورد و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است؛ مثلا اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند؛ چنانچه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید رکوع کند و اگر در سجده دوم

یادش بیاید؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۰۰ – کسی که زیاد شک می‌کند؛ اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده؛ چنانچه از محل به جا آوردن آن نگذاشته؛ باید آن را به جا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است؛ مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند؛ چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده؛ باید بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید؛ نماز او صحیح است.

۵ – شک امام و ماموم:

مسأله ۱۲۰۱ – اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند؛ مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت؛ چنانچه ماموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است؛ امام باید نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست.

و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و ماموم در شماره رکعتهای نماز شک کند؛ باید به شک خود اعتنا نکند و بلکه در افعال نماز نیز شک امام با حفظ ماموم به طور یقین و بالعکس اعتبار ندارد.

۶ – شک در نماز مستحبی:

مسأله ۱۲۰۲ – اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند؛ چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند؛ باید بنا را بر کمتر بگذارد؛ مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت؛ باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند؛ مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت؛ به هر طرف شک عمل کند؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۳ – کم شدن رکن نافله را باطل می‌کند؛ ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی‌کند؛ پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده؛ باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به جا آورد؛ مثلا اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره حمد را نخوانده؛ باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۴ – اگر در یکی از کارهای نافله شک کند؛ خواه رکن باشد یا غیر رکن؛ چنانچه محل آن نگذشته؛ باید به جا آورد و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۵ – اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود؛ باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است.

و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود؛ باید به همان گمان عمل کند؛ مثلا اگر گمانش به یک رکعت می‌رود باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۶ – اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می‌شود؛ یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید؛ لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده و تشهد را به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۷ – اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه؛ چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد؛ بنا بگذارد که نخوانده است.

و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به جا آورده یا نه؛ ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۸ – در نه صورت اگر در شماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کند؛ بنا بر احتیاط مستحب باید فورا فکر نماید؛ پس

اگر یقین یـا گمـان به یک طرف شک پیـدا کرد؛ همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کنـد و گرنه به دسـتورهائی که گفته می‌شود عمل نماید و آن نه صورت از این قرار است:

اول – آنکه بعـد از تمـامی ذکر سـجده دوم شـک کنـد که دو رکعت خوانـده است یـا سه رکعت؛ بایـد بنـا بگـذارد که سه رکعت خوانـده است و یک رکعت دیگر بخوانـد و نماز را تمام کنـد و بعد از نماز بنا بر احتیاط واجب یک رکعت نماز احتیاط ایسـتاده به جا آورد.

دوم – شک بین دو و چهار بعـد از تمامی ذکر از سـجده دوم که بایـد بنا بگـذارد چهار رکعت خوانـده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم – شـک بین دو و سه و چهـار بعـد از تمـامی ذکر از سـجده دوم که بایـد بنـا را بر چهار بگـذارد و بعـد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

چهارم – شک بین چهار و پنج بعد از تمام کردن ذکر از سـجده دوم که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

ولی اگر بعد از سجده اول؛ یا پیش از تمامی ذکر از سجده دوم؛ یکی از این چهار شک برای او پیش آید؛ نمازش باطل است.

پنجم – شک بین سه و چهار؛ که در هر جای نماز باشـد؛ بایـد بنا را بر چهار بگـذارد و نماز را تمام کنـد و بعـد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

ششم – شک بین چهار و پنج در حال ایستاده؛ که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد.

هفتم – شک بین سه و پنج در حال ایسـتاده؛ که باید بنشـیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

هشـتم – شک بین سه و چهار و پنـج در حال ایسـتاده؛ که بایـد بنشـیند و تشـهد بخواند و بعد از سـلام نماز؛ دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

نهم – شک بین پنج و شش در حال ایستاده؛ که باید بنشیند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو به حا آورد.

و نیز بنا بر احتیاط واجب دو سجده سهو برای ایستادن بی جا در این چهار صورت به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۹ – اگر یکی از شـکهای صـحیح برای انسان پیش آید؛ بنا بر احتیاط واجب نباید نماز را بشکند و بایستی به دستوری که گفته شد عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۰ – اگر یکی از شـکهائی که نمـاز احتیـاط برای آنهـا واجب است؛ در نمـاز پیش آیـد؛ چنـانچه انسـان نماز را تمام کند احتیاط واجب آن است که نماز احتیاط را بخوانـد و بدون خواندن نماز احتیاط؛ نماز را از سـر نگیرد و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سـر بگیرد؛ نماز دومش هم باطل است؛ ولی اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند؛ مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۱ – وقتی یکی از شـکهای باطـل برای انسان پیش آیـد و بدانـد که اگر به حالت بعـدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیـدا می‌شود؛ جایز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهـد؛ مثلا اگر در حال ایسـتادن شک کنـد که یک رکعت خوانـده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف؛ یقین یا گمان پیدا می‌کند؛ جایز نیست با این حال رکوع کند.

مسأله ۱۲۱۲ – اگر اول؛ گمانش به یک طرف بیشتر باشـد؛ بعـد دو طرف در نظر او مساوی شود؛ باید به دسـتور شک عمل نماید و اگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشـد و به طرفی که وظیفه او است بنـا بگـذارد؛ بعـد گمـانش به طرف دیگر برود؛ بایـد همـان

طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۲۱۳ - کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است؛ باید به دستور شک عمل کند.

مسأله ۱۲۱۴ - اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده؛ باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵ - اگر موقعی که تشهد می‌خواند یا بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد؛ برای او پیش آید؛ مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت؛ چنانچه به دستور آن شک عمل کند؛ نماز صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶ - اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود یا پیش از ایستادن؛ شک کند که یک یا دو سجده را به جا آورده یا نه و در همان موقع یکی از شکهائی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است؛ برایش پیش آید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۷ - اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج شک کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش را به جا نیاورده؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸ - اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید؛ مثلا اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت؛ بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت؛ باید به دستور شک دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹ - اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلا بین دو و چهار شک کرده؛ یا بین سه و چهار؛ بهتر آن است که به دستور هر دو عمل کند و نماز را دوباره بخواند و جایز است که نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۰ - اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است؛ بهتر آن است که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو به جا آورد و نماز را هم دوباره بخواند و جایز است نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۲۱ - کسی که نشسته نماز می‌خواند؛ اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند؛ باید یک رکعت نشسته به جا آورد و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند؛ باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲ - کسی که ایستاده نماز می‌خواند؛ اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود؛ باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند که حکم آن در مسأله پیش گفته شد؛ نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۳ - کسی که نشسته نماز می‌خواند؛ اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد؛ باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

دستور نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴ - کسی که نماز احتیاط بر او واجب است؛ بعد از سلام نماز باید فورا نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید؛ پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است؛ بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از تشهد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵ - نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد و باید آن را آهسته بخوانند و نیت آن را به زبان نیاورند و احتیاط واجب آن است

که «بسم اللّه» آن را هم آهسته بگویند.

مسأله ۱۲۲۶ – اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده؛ لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷ – اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده؛ چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده؛ باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بی جا دو سجده سهو بنماید و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلا پشت به قبله کرده؛ باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸ – اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده؛ مثلا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند؛ بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹ – اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده؛ مثلا در شک بین دو و چهار؛ دو رکعت نماز احتیاط بخواند؛ بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده؛ باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰ – اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده؛ مثلا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند؛ بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده؛ چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده؛ مثلا پشت به قبله کرده باید نماز را دوباره بخواند و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده؛ نماز احتیاطش محسوب است و یک رکعت کسری نمازش را به جا آورد و نمازش صحیح است و برای زیادی هر یک از سلام در اصل نماز و نماز احتیاط دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۳۱ – اگر بین دو و سه و چهار شک کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده؛ یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده؛ لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲ – اگر بین سه و چهار شک کند و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده؛ باید نماز احتیاط را تمام کند و نمازش صحیح است و برای سلام زیادی سجده سهو می‌نماید و اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌خواند یادش بیاید؛ پس اگر قبل از رکوع اول یادش بیاید؛ بایستد و نماز را مطابق کسری که دارد تمام نماید و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۳ – اگر بین دو و سه و چهار شک کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند؛ پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده؛ باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند و بهتر آن است که نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۴ – اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده؛ چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند؛ باید آن را رها کند و در این صورت اگر ممکن باشد کسری نماز را به جا آورد و اگر ممکن نباشد؛ نماز را دوباره بخواند؛ مثلا در شک بین سه و چهار اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می‌خواند یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده چون نمی‌تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند؛ باید نماز احتیاط نشسته را رها کند؛ پس اگر قبل از رکوع اول نماز احتیاط یادش آمده بود باید کسری نمازش را بخواند و اگر بعد از آن بوده باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۳۵ – اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه؛ چنانچه وقت نماز گذشته به شک خود اعتنا نکند و اگر وقت دارد؛ در صورتی که بین شک و نماز زیاد طول نکشیده و کاری هم مثل رو گرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده؛ باید نماز احتیاط را بخواند و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند به جا آورده؛ یا بین نماز و شک او زیاد طول

کشیده؛ اعتنا به شک ننماید.

مسأله ۱۲۳۶ – اگر در نماز احتیاط؛ رکنی را زیاد کند؛ یا مثلا به جای یک رکعت دو رکعت بخواند؛ نماز احتیاط باطل می‌شود و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷ – موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند؛ چنانچه محل آن نگذشته باید به جا آورد و اگر محلش گذشته باید به شک خود اعتنا نکند؛ مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه؛ چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸ – اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند؛ چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند؛ باید بنا را بر کمتر بگذارد و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند؛ باید بنا را بر بیشتر بگذارد؛ مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است؛ اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت؛ چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند؛ باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت؛ چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند؛ باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹ – اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهوا کم یا زیاد شود؛ سجده سهو ندارد.

مسأله ۱۲۴۰ – اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آن را به جا آورده یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱ – اگر در نماز احتیاط؛ تشهد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد؛ احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز؛ آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲ – اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود؛ باید اول نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳ – حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است؛ مثلا اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده؛ بنا می‌گذارد که دو رکعت است و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده؛ نباید نماز احتیاط بخواند.

واما نسبت به افعال؛ گمان حکم شک را دارد؛ پس اگر گمان دارد رکوع کرده؛ در صورتی که داخل سجده نشده است باید آن را به جا آورد و اگر گمان دارد حمد را نخوانده؛ چنانچه در سوره داخل شده باشد اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴ – حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد؛ مثلاـ اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت؛ چون شک او در نماز دو رکعتی است؛ نمازش باطل می‌شود و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت است؛ بر طبق گمان خود نماز را تمام می‌نماید.

سجده سهو

مسأله ۱۲۴۵ – برای پنج چیز بعد از سلام نماز؛ انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعدا گفته می‌شود به جا آورد:

اول – آنکه در بین نماز؛ سهوا حرف بزند.

دوم – جائی که نباید نماز را سلام دهد؛ مثلا در رکعت اول سهوا سلام بدهد.

سوم – آنکه تشهد را فراموش کند.

چهارم – آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از تمامی ذکر سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

پنجم – آنکه یک سجده را فراموش کند یا اینکه در جائی که باید بایستد مثلا موقع خواندن حمد و سوره اشتباها بنشیند؛ یا در

جائی که باید بنشیند مثلا موقع خواندن تشهد اشتباها بایستد؛ در همه این صور؛ بنا بر احتیاط واجب؛ باید دو سجده سهو به جا آورد و در غیر اینها برای هرچیزی که در نماز اشتباها کم یا زیاد کند؛ احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو بنماید.

و احکام این چند صورت در مسائلی گفته می‌شود.

مسأله ۱۲۴۶ – اگر انسان اشتباها یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند؛ باید دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷ – برای صدائی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می‌شود؛ سجده سهو واجب نیست؛ ولی اگر مثلا سهوا آخ یا آه بگوید؛ باید سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲۴۸ – اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند؛ برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹ – اگر در نماز سهوا مدتی حرف بزند و تمام آنها عرفا یک مرتبه حساب شود؛ دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

مسأله ۱۲۵۰ – اگر سهوا تسبیحات اربعه را نگوید؛ احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱ – اگر در جائی که نباید سلام نماز را بگوید؛ سهوا بگوید «السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین»

یا بگوید «السلام علیکم» اگرچه «ورحمة اللّه و برکاته» را نگفته باشد؛ باید دو سجده سهو بنماید؛ ولی اگر اشتباها بگوید «السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّه و برکاته» ؛

احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲ – اگر در جائی که نباید سلام دهد؛ اشتباها هر سه سلام را بگوید؛ دو سجده سهو کافی است.

مسأله ۱۲۵۳ – اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید؛ باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنابراحتیاط واجب برای ایستادن بی جا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۵۴ – اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده؛ باید بعد از سلام نماز بنابراحتیاط سجده یا تشهد را قضا نماید و بعد از آن دو سجده سهو نیز به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵ – اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمدا به جا نیاورد؛ معصیت کرده و واجب است هرچه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه سهوا به جا نیاورد؛ هر وقت یادش آمد بنا بر احتیاط باید فورا انجام دهد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶ – اگر شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا نه؛ لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷ – کسی که شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا؛ اگر دو سجده بنماید کافی است.

مسأله ۱۲۵۸ – اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به جا نیاورده و تدارک ممکن نباشد؛ باید دو سجده سهو به جا آورد و اگر بداند سهوا سه سجده کرده احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجده سهو:

مسأله ۱۲۵۹ – دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فورا نیت سجده سهو کند و پیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و احوط این است که بگوید:

«بسم اللّه و باللّه السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّه و برکاته».

بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند و بعد از خواندن تشهد سلام دهد و اگر در سجده عوض ذکر سابق بگوید «بسم اللّه و باللّه اللهم صل علی محمد و آل محمد» کافی است.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰ – سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز؛ قضای آن را به جا می‌آورد؛ باید تمام شرائط نماز مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱ – اگر سجده را چند دفعه فراموش کند؛ مثلا یک سجده از رکعت اول و یک سجده از رکعت دوم فراموش نماید؛ باید بعد از نماز؛ قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که احتیاطا برای آنها لازم است به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۲ – اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند؛ می‌تواند هر یکی را که بخواهد اول قضا نماید؛ اگرچه بداند کدام اول فراموش شده است.

مسأله ۱۲۶۳ – اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید؛ لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۶۴ – اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمدا یا سهوا در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می‌شود؛ مثلا پشت به قبله نماید؛ احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده و تشهد دوباره نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۶۵ – اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت آخر فراموش کرده؛ باید برگشته و نماز را تمام نموده و دو سجده سهو برای سلام بی جا به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۶ – اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود؛ مثل آنکه سهوا حرف بزند؛ بنابراحتیاط واجب باید سجده یا تشهد را قضا کند و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهد می‌نماید دو سجده سهو دیگر بنماید.

مسأله ۱۲۶۷ – اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشهد را؛ باید سجده را قضا نماید و دو سجده سهو به جا آورد و احتیاطا تشهد را نیز قضا نماید.

مسأله ۱۲۶۸ – اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه؛ واجب نیست قضا یا سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲۶۹ – اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد به جا آورده یا نه؛ احتیاط واجب آن است که آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۰ – کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید؛ اگر برای کار دیگر هم سجده سهو بر او واجب شود؛ باید بعد از نماز سجده یا تشهد را قضا نماید؛ بعد سجده سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱ – اگر شک دارد که بعد از نماز؛ قضای سجده یا تشهد فراموش شده را به جا آورده یا نه؛ چنانچه وقت نماز نگذشته؛ باید سجده یا تشهد را قضا نماید و اگر وقت نماز گذشته؛ قضای آن مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

مسأله ۱۲۷۲ – هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمدا کم یا زیاد کند اگرچه یک حرف آن باشد؛ نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳ – اگر به واسطه ندانستن مسأله؛ از روی تقصیر چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند؛ نماز باطل است؛ ولی چنانچه به واسطه ندانستن مسأله حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند؛ یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند؛ یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشا را چهار رکعتی بخواند؛ نمازش صحیح است البته به تفصیلی که در نماز مسافر ذکر می‌شود.

مسأله ۱۲۷۴ – اگر در بین نماز بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده؛ یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده؛ باید نماز را به هم بزند و دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند و اگر بعد از نماز بفهمد؛ باید دوباره نماز را با وضو یا غسل به جا آورد و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵ – اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده؛ نمازش باطل است.

و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید؛ باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز بنابراحتیاط واجب؛ برای ایستادن بی جا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۶ – اگر پیش از گفتن «السلام علینا» و «السلام علیکم» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به جا نیاورده؛ باید دو سجده را به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۲۷۷ – اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده؛ باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸ – اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده؛ چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند؛ مثلا پشت به قبله کرده؛ نمازش باطل است.

و اگر کاری که عمدی و سهوی آن؛ نماز را باطل می‌کند انجام نداده باید فورا مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۹ – هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند؛ مثلا پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به جا نیاورده؛ نمازش باطل است.

و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند؛ یادش بیاید باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد و دوباره تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید.

مسأله ۱۲۸۰ – اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا پشت به قبله خوانده باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته؛ قضا نماید و اما اگر بفهمد که به طرف راست یا به طرف چپ قبله به جا آورده؛ در صورتی که پیش از گذشتن وقت باشد دوباره بخواند؛ ولی اگر بعد از گذشتن وقت باشد بعید نیست قضا نداشته باشد مگر اینکه این عمل به جهت ندانستن حکم شرعی بوده باشد.

نماز مسافر

نماز مسافر مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط شکسته به جا آورد یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اول – آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد و فرسخ شرعی مقداری کمتر از پنج کیلو متر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱ – کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است؛ چنانچه رفتن او و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

و نیز اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ؛ یا به عکس باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۲ – اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد اگرچه روزی که می‌رود؛ همان روز یا شب آن برنگردد؛ باید نماز را شکسته بخواند اگر چه بهتر آن است که تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲۸۳ – اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد؛ یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه؛ نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه؛ تحقیق کردن برایش لازم نیست و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴ – اگر دو عادل یا شخص موثقی خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵ – کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است؛ اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده؛ باید آن را چهار رکعتی به جا آورد و اگر وقت گذشته؛ قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶ – کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست؛ یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه؛ چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده؛ اگرچه کمی از راه باقی باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده دوباره شکسته به جا

آورد.

مسأله ۱۲۸۷ – اگر بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است؛ چند مرتبه رفت و آمد کند؛ اگرچه روی هم رفته هشت فرسخ شود باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸ – اگر محلی دو راه داشته باشد؛ یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد؛ چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود؛ باید نماز را شکسته بخواند و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود؛ باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹ – اگر شهر دیوار دارد؛ باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند و اگر دیوار ندارد؛ باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوم – آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد؛ پس اگر به جائی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جائی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود؛ چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته؛ باید نماز را تمام بخواند.

ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود؛ یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا محلی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برگردد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰ – کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است؛ مثلا برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند؛ باید نماز را تمام بخواند.

ولی در برگشتن چنانچه تا وطنش یا جائی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند؛ هشت فرسخ یا بیشتر باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱ – مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود؛ پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند؛ سفر هشت فرسخی برود؛ چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند؛ باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد؛ باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲ – کسی که قصد هشت فرسخ دارد؛ اگرچه در هر روز مقدار کمی راه برود؛ وقتی به جائی برسد که اذان شهر را نشنود و اهل شهر او را نبینند و نشانه آن این است که او اهل شهر را نبیند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفا نگویند مسافر است؛ باید نمازش را تمام بخواند و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳ – کسی که در سفر در اختیار دیگری است؛ مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می‌کند؛ چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است باید نماز را شکسته بخواند و اگر نداند؛ نماز را تمام به جا آورد و پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۲۹۴ – کسی که در سفر در اختیار دیگری است؛ اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵ – کسی که در سفر در اختیار دیگری است؛ اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه؛ باید نماز را تمام بخواند؛ ولی چنانچه احتمال جدا شدن او در نظر مردم به جا نباشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوم – آنکه در بین راه از قصد خود برنگردد؛ پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد؛ یا مردد شود؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶ – اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود؛ چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و ماندن مردد باشد؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷ – اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد؛ باید نماز را شکسته بخواند اگر چه بخواهد کمتر از ده روز در آنجا بماند.

مسأله ۱۲۹۸ – اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسخ است حرکت کند و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود؛ چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جائی که می‌خواهد برود؛ هشت فرسخ باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹ – اگر بعد از آنکه چهار فرسخ رفت مردد شود که بقیه هشت فرسخ را برود یا بدون اینکه ده روز در جائی بماند به محل خود برگردد چه در موقعی که مردد است راه برود یا نرود؛ باید نماز را شکسته بخواند؛ چه آنکه بعدا تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود یا اینکه برگردد.

مسأله ۱۳۰۰ – اگر بعد از آنکه چهار فرسخ برود؛ مردد شود که بقیه هشت فرسخ را برود یا اینکه به محل خود برگردد ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر ده روز توقف می‌نماید و بعد تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیه را برود؛ در این صورت لازم است نماز را تمام کند چه در حال تردید راه برود چه نرود؛ ولی اگر تصمیمش این باشد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد؛ از وقتی که شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۱ – اگر پیش از آنکه چهار فرسخ برود؛ مردد شود که بقیه راه را برود یا نه و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود؛ چنانچه باقیمانده سفر او هشت فرسخ باشد یا اینکه بخواهد مثلا چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد؛ از وقتی که شروع به راه رفتن بعد از تصمیمش نماید نماز را شکسته می‌خواند و الا باید نماز را تمام بخواند و در این صورت نیز فرقی نیست که در حال تردید راه برود یا نرود.

شرط چهارم – آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد؛ یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند؛ پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد؛ یا ده روز در محلی بماند؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲ – کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه؛ یا ده روز در محلی قصد اقامت می‌نماید یا نه؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳ – کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد؛ یا ده روز در محلی بماند و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد؛ یا ده روز در محلی بماند؛ اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود؛ باز هم باید نماز را تمام بخواند.

ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و برگردد و برگشتن نیز چهار فرسخ باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم – آنکه برای کار حرام سفر نکند و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند؛ باید نماز را تمام بخواند.

و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد مثل آنکه برای او ضرری که اقدام بر آن شرعا حرام است داشته باشد؛ یا زن بدون اجازه شوهر و فرزند با نهی پدر و مادر که موجب عقوقش باشد سفری بروند که بر آنان واجب نباشد؛ ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد؛ باید نماز را شکسته بخوانند.

مسأله ۱۳۰۴ – سفری که واجب نیست اگر سبب اذیت پدر و مادر باشد حرام است و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵ – کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند؛ اگرچه در سفر؛ معصیتی انجام دهد؛ مثلا غیبت کند

یا شراب بخورد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶ – اگر برای آنکه کار واجبی را ترک کند؛ مسافرت نماید؛ چه غرض دیگری در سفر داشته باشد یا نه؛ نمازش تمام است؛ پس کسی که بدهکار است؛ اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند؛ چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید؛ باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر سفرش برای کار دیگری است اگرچه در سفر ترک واجب نیز بنماید باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۷ – اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری او یا مرکب دیگری که سوار او است غصبی باشد؛ یا در زمین غصبی مسافرت کند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۸ – کسی که با ظالم مسافرت می‌کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم باشد؛ باید نماز را تمام بخواند و اگر ناچار باشد یا مثلا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند؛ نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹ – اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند؛ سفر او حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰ – اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود؛ حرام نیست ولی نمازش تمام است و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود؛ نمازش شکسته است و همچنین است اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود.

مسأله ۱۳۱۱ – کسی که برای معصیت سفر کرده؛ موقعی که از سفر برمی گردد چنانچه قبل از برگشتن قصد اقامت کرده یا سی روز با تردد در مقصد مانده یا توبه کرده و برگشتن به تنهائی هشت فرسخ است؛ باید نماز را شکسته بخواند و احتیاط واجب آن است که در صورتی که توبه نکرده هم شکسته و هم تمام بخواند و اگر برای شکار لهوی باشد و برگشتن به حد مسافت باشد باید در مراجعت قبل از اقامه یا سی روز با تردد در مقصد ماندن؛ جمع بین قصر و تمام نماید.

مسأله ۱۳۱۲ – کسی که سفر او سفر معصیت است؛ اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد؛ چنانچه باقیمانده راه هشت فرسخ باشد؛ یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و چهار فرسخ برگردد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳ – کسی که برای معصیت سفر نکرده؛ اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود؛ باید نماز را تمام بخواند؛ ولی نمازهائی که شکسته خوانده در صورتی که مقدار گذشته به قدر مسافت بوده صحیح است و الا احتیاط واجب آن است که آن نمازها را اعاده نماید.

شرط ششم – آنکه از صحرانشین‌هائی نباشد که در بیابانها گردش می‌کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حشمشان پیدا کنند می‌مانند و بعد از چندی به جای دیگر می‌روند و صحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴ – اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند؛ چنانچه با بنه و دستگاه باشد؛ نماز را تمام بخواند و الا چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد؛ نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۵ – اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم – آنکه شغل او مسافرت نباشد.

بنابر این شتردار و راننده و چوبدار و کشتیبان و مانند اینها؛ اگرچه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند؛ باید نماز را تمام بخوانند و ملحق می‌شود به کسی که عملش سفر است کسی که عملش در جای معینی است ولی بیشتر روزها به آنجا سفر نموده و برمی گردد مانند کسی که اقامتش در جائی است و کارش در جای دیگر مانند رفتن برای تجارت و تدریس.

مسأله ۱۳۱۶ – کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلا برای زیارت یا حج مسافرت کند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

ولی اگر مثلا شوفر اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷ – حمله دار (یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می‌کند) چنانچه شغلش مسافرت باشد؛ باید نماز را تمام بخواند و اگر شغلش مسافرت نباشد و فقط در ایام حج برای حمله داری سفر می‌کند اگرچه مدت سفرش کم باشد مانند این زمان که سفر با هواپیما است بنا بر احتیاط تمام و شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۸ – کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می‌برد؛ چنانچه چند ماه از سال را در راه باشد؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹ – کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است؛ مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد؛ باید در آن سفر نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۰ – راننده و دوره گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند؛ چنانچه اتفاقا سفر هشت فرسخی برود؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۱ – چهار و اداری که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند؛ چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد؛ چه بدون قصد بماند؛ باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود؛ نماز را شکسته بخواند و همچنین است اگر در غیر وطن خود با قصد ماندن؛ ده روز بماند.

مسأله ۱۳۲۲ – کسی که شغلش مسافرت است غیر از چهار وادار اگر در غیر وطن خود با قصد ده روز بماند یا در وطن خود هر چند بدون قصد باشد ده روز بماند؛ در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود احتیاط واجب آن است که بین نماز تمام و شکسته جمع نماید.

مسأله ۱۳۲۳ – کسی که شغلش مسافرت است اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴ – کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵ – کسی که شغلش مسافرت نیست اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می‌کند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۶ – کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند؛ اگر شغلش مسافرت نباشد؛ باید در مسافرت خود نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم – آنکه به حد ترخص برسد و معنی حد ترخص در مسأله (۱۲۹۲) گذشت و اما در غیر وطن؛ اعتباری به حد ترخص نیست و همین که از محل اقامت خارج شود؛ نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۷ – کسی که به سفر می‌رود اگر به جائی برسد که اذان را نشنود ولی اهل شهر را ببیند؛ یا اهل شهر را نبیند و صدای اذان را بشنود؛ چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۸ – مسافری که به وطنش برمی گردد؛ وقتی که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند.

ولی مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند؛ مادامی که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۹ – هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود؛ یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند؛ کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می‌کند؛ وقتی به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود؛ اهلش از آنجا دیده نمی‌شد؛ باید نماز خود را شکسته بخواند.

و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد؛ باید ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۳۰ – اگر از محلی مسافرت کند که اهل ندارد؛ وقتی به جائی برسد که اگر آن محل اهل داشت از آنجا دیده نمی‌شد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۱ – اگر به قدری دور شود که نداند صدائی را که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگر؛ باید نماز را شکسته بخواند؛ ولی اگر بفهمد اذان می گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد؛ باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۲ – اگر به قدری دور شود که اذان خانه‌ها نشنود و اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می گویند بشنود؛ نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳ – اگر به جائی برسد که اذان شهر را که معمولاـ در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۴ – اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط اهل شهر را نبیند و گوش متوسط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۵ – اگر موقعی که سفر می‌رود شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه؛ باید نماز را تمام بخواند.

و مسافری که از سفر برمی گردد اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه؛ باید شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۶ – مسافری که در سفر از وطن خود عبور می کند؛ وقتی به جائی برسد که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آن را بشنود؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷ – مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده؛ تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود؛ یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد؛ وقتی به حد ترخص برسد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۸ – محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن او است؛ چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

مسأله ۱۳۳۹ – اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود؛ آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۴۰ – جائی را که انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آنجا وطن او است در آنجا زندگی می کند مانند اکثر طلابی که در حوزه‌های علمیه هستند که اگر مسافرتی برای او پیش آید؛ دوباره به همانجا برمی گردد؛ اگرچه قصد نداشته باشد که همیشه در آنجا بماند؛ در حکم وطن او حساب می‌شود.

مسأله ۱۳۴۱ – کسی که در دو محل زندگی می کند؛ مثلا شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند؛ هر دو محل؛ وطن او است.

و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد؛ همه آنها وطن او حساب می‌شود.

مسأله ۱۳۴۲ – کسی که در محلی مالك منزل مسکونی است و شش ماه متصل با قصد در آنجا بماند و بعد اعراض کند؛ وطن حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۴۳ – اگر به جائی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظر کرده؛ نباید نماز را تمام بخواند؛ اگرچه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

مسأله ۱۳۴۴ – مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلی بماند؛ یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند؛ در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۵ – مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند؛ لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند که از طلوع آفتاب روز اول تا غروب روز دهم بماند؛ باید نماز را تمام بخواند.

و همچنین است اگر مثلا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسأله ۱۳۴۶ - مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند؛ در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد ده روز را در یک جا بماند؛ پس اگر بخواهد مثلا ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران بماند باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷ - مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند؛ اگر از اول؛ قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا که به قدر حد ترخص یا بیشتر باشد برود؛ اگر مدت رفتن و آمدنش مثلا به اندازه یک یا دو ساعت است که در نظر عرف با اقامت ده روز منافات ندارد؛ نماز را تمام بخواند و اگر مدت از این بیشتر باشد احتیاطا بین شکسته و تمام جمع نماید و اگر تمام یا بیشتر روز باشد نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۴۸ - مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند؛ مثلا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند؛ ده روز بماند؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹ - کسی که تصمیم دارد؛ ده روز در محلی بماند؛ اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد و احتمال او عقلائی باشد؛ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۰ - اگر مسافر بداند که مثلا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جائی بماند؛ باید نماز را تمام بخواند؛ بلکه اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند؛ در صورتی که آخر ماه معلوم باشد مثلا روز جمعه است ولی مسافر نمی‌داند که روز اول قصدش پنجشنبه است تا مدت اقامتش نه روز باشد یا چهارشنبه است تا ده روز باشد؛ در این صورت نیز اگر بعدا معلوم شود که روز اول قصدش چهارشنبه بوده نمازش تمام است.

و نیز اگر اعتقاد کند که آخر ماه فلان روز است پس ده روز تمام در محلی می‌ماند و بعد از خواندن نماز چهار رکعتی در آن محل معلوم شود آن روز اول ماه بعدی و این ماه سی کم است و در آن روز از محل خارج می‌شود باید تا خارج شدن نماز را تمام بخواند و در غیر این صورت که آخر ماه را نداند باید نماز را شکسته بخواند اگرچه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز باشد.

مسأله ۱۳۵۱ - اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند؛ چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود؛ یا مردد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود؛ باید نماز را شکسته بخواند.

و اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی؛ از ماندن منصرف شود یا مردد شود؛ تا وقتی که در آنجا هست؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۲ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود؛ چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد؛ تا وقتی که در آنجا هست روزه هایش صحیح است و باید نمازهای خود را تمام بخواند.

و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد؛ روزه آن روزش صحیح است؛ اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۳۵۳ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر از ماندن منصرف شود و شک کند پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد؛ یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه؛ باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۴ - اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند؛ مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند؛ باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۵۵ - مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد؛ چنانچه مشغول رکعت سوم نشده؛ باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند.

و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل است و باید آن را شکسته اعاده نماید و تا وقتی در آنجا هست نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۶ – مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند؛ تا وقتی مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۷ – مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ باید روزه واجب را بگیرد و می‌تواند روزه مستحبی را هم به جا آورد و نماز جمعه و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۸ – مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی یا بعد از ماندن ده روز اگرچه یک نماز تمام هم نخوانده باشد بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اول خود ده روز بماند یا در ماندن ده روز مردد باشد؛ از وقتی که می‌رود تا وقتی که برمی گردد و بعد از برگشتن؛ باید نماز را تمام بخواند؛ ولی اگر بداند که ده روز نمی‌ماند و برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیه باشد؛ لازم است موقع رفتن و برگشتن نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹ – مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند؛ در رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد باید نمازهای خود را تمام بخواند؛ ولی اگر محلی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد و نخواهد ده روز در آنجا بماند؛ باید موقع رفتن و مدتی که در آنجا می‌ماند نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۶۰ – مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند؛ اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسخ است برود؛ چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه یا به کلی از برگشتن به آنجا غافل باشد؛ یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز آنجا بماند یا نه؛ یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد؛ باید از وقتی که می‌رود تا وقتی که برمی گردد و بعد از برگشتن؛ نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱ – اگر به خیال اینکه رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند؛ قصد کند که ده روز در آنجا بماند و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند؛ اگرچه خودش هم از ماندن منصرف شود؛ تا مدتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲ – اگر مسافر اتفاقا سی روز در محلی بماند؛ مثلا در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردد باشد؛ بعد از گذشتن سی روز اگرچه مقدار کمی در آنجا بماند؛ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳ – مسافری که می‌خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند؛ اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا ماند؛ بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند و همینطور تا سی روز؛ روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۴ – مسافر بعد از سی روز؛ در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند؛ پس اگر مقداری از آن را در جائی و مقداری را در جای دیگر بماند؛ بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

مسأله ۱۳۶۵ – مسافر می‌تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (ص) بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و مسجد کوفه نمازش را تمام بخواند و نیز مسافر می‌تواند در حرم حضرت سیدالشهداء (ع) نماز را تمام بخواند اگرچه دورتر از اطراف ضریح مقدس نماز

بخواند.

مسأله ۱۳۶۶ – کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند؛ اگر در غیر چهار جائی که در مسأله پیش گفته شد عمدا تمام بخواند؛ نمازش باطل است و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند؛ ولی در صورت فراموشی اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا لازم نیست.

مسأله ۱۳۶۷ – کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند؛ اگر سهوا تمام بخواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۳۶۸ – مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند؛ اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۹ – مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند؛ اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند؛ مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند؛ چنانچه تمام بخواند نمازش باطل است؛ ولی اگر در خارج وقت بفهمد قضا ندارد.

مسأله ۱۳۷۰ – مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند؛ وقتی که بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده؛ نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر بعد از اینکه وقت گذشته بفهمد قضا لازم نیست.

مسأله ۱۳۷۱ – اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند چنانچه در وقت یادش بیاید؛ باید شکسته به جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید؛ قضای آن نماز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۷۲ – کسی که باید نماز را تمام بخواند؛ اگر شکسته به جا آورد در هر صورت نمازش باطل است؛ مگر مسافری که قصد ماندن ده روز در جائی داشته باشد و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۳ – اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است؛ یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است؛ چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته؛ باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است.

و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد؛ باید نماز را از سر شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۴ – اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند؛ مثلا نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند؛ چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد؛ باید نماز را دو رکعتی تمام کند و چنانچه بعد از قیام به رکعت سوم و قبل از رکوع بفهمد بنا بر احتیاط نماز را دوباره اعاده کند و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد باید نماز را از سر شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۵ – مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد؛ باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسأله ۱۳۷۶ – مسافری که نماز نخوانده؛ اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند؛ باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست؛ اگر در اول وقت نماز نخواند و مسافرت کند؛ در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۷ – اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر یا عصر یا عشای او قضا شود؛ باید آن را دو رکعتی قضا نماید اگرچه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جا آورد.

و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود؛ باید چهار رکعتی قضا نماید اگرچه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۸ – مستحب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا بیشتر سفارش شده است؛ بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۹ – کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده؛ باید قضای آن را به جا آورد اگرچه در تمام وقت نماز؛ خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد؛ ولی نمازهائی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن و نیز کسی که در تمام وقت نماز بیهوش بوده قضا ندارد چه یومیه باشد چه غیر آن.

مسأله ۱۳۸۰ – اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده؛ باید قضای آن را بخواند.

مسأله ۱۳۸۱ – کسی که نماز قضا دارد؛ باید در خواندن آن کوتاهی نکند ولی واجب نیست فورا آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۲ – کسی که نماز قضا دارد؛ می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۳۸۳ – اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهائی را که خوانده صحیح نبوده؛ مستحب است احتیاطا قضای آنها را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۴ – در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست – مگر در نمازهائی که در ادای آنها ترتیب هست مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا از یک روز – اگرچه بهتر مراعات ترتیب است.

مسأله ۱۳۸۵ – اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند؛ یا مثلا بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند؛ لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۶ – اگر ترتیب نمازهائی را که نخوانده فراموش کند؛ بهتر آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده؛ است مثلا اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی‌داند کدام اول قضا شده؛ اول یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند؛ یا اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب و دوباره نماز ظهر را بخواند؛ تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده اول خوانده است.

مسأله ۱۳۸۷ – اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی‌داند کدام اول قضا شده است؛ چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت اینکه اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد؛ در حاصل شدن ترتیب کافی است.

مسأله ۱۳۸۸ – اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا یا یک نماز عصر و یک نماز عشا از او قضا شود و نداند کدام اول قضا شده است؛ بهتر آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب به جا آورده است؛ مثلا اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شده و اولی آنها را نمی‌داند؛ اول یک نماز ظهر؛ بعد از آن یک نماز عشا؛ دوباره یک نماز ظهر بخواند؛ یا اول یک نماز عشا؛ بعد یک نماز ظهر؛ دوباره یک نماز عشا بخواند.

مسأله ۱۳۸۹ – کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا نماز عشا؛ اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافی است و نسبت به جهر و اخفات مخیر می‌باشد.

مسأله ۱۳۹۰ – کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی‌داند اولی آنها کدام است؛ چنانچه نه نماز به ترتیب بخواند مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند؛ یقین به ترتیب حاصل نموده است.

مسأله ۱۳۹۱ – کسی که می‌داند نمازهای پنج گانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی‌داند بهتر این است که پنج شبانه روز نماز بخواند و اگر شش نماز از شش روز او قضا شده شش شبانه روز نماز بخواند و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود؛ یک شبانه روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است؛ مثلا اگر هفت

نماز از هفت روز نخوانده باشد هفت شبانه روز قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۲ – کسی که مثلاـ چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند یا فراموش کرده؛ مثلا نمی‌داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده؛ چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است؛ ولی بهتر این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است؛ مثلا اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده تا نبوده؛ احتیاطا ده نماز صبح بخواند.

مسأله ۱۳۹۳ – کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد؛ بهتر این است که اگر ممکن است اول آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز شود و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است؛ در صورتی که ممکن باشد بهتر این است که نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

مسأله ۱۳۹۴ – اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده؛ یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد؛ چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند بهتر این است که نیت نماز قضا کند؛ مثلا اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده؛ در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد؛ نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد از آن ظهر را بخواند؛ ولی اگر وقت تنگ است یا نمی‌تواند نیت را به نماز قضا برگرداند مثلا در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده؛ چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود؛ نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۵ – اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده؛ چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد؛ یا نمی‌خواهد همه را آن روز بخواند؛ مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند و بهتر این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق دوباره نماز قضائی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۶ – تا انسان زنده است اگرچه از قضای نمازهای خود عاجز باشد؛ دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۷ – نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند؛ چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند؛ مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۸ – مستحب است بچه ممیز را (یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد) به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند؛ بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است:

مسأله ۱۳۹۹ – اگر پدر نماز خود را به جا نیاورده باشد و می‌توانسته است قضا کند و بنا بر احتیاط هر چند از روی نافرمانی ترک کرده باشد؛ بر پسر بزرگترش تا مقداری که حرجی نباشد واجب است که بعد از مرگش به جا آورد؛ یا برای او اجیر بگیرد.

و قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست هر چند بهتر است.

مسأله ۱۴۰۰ – اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته یا نه؛ چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۱ – اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به جا آورده یا نه؛ بنا بر احتیاط واجب باید قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۲ – اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است؛ قضای نماز پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که نماز او را بین خودشان قسمت کنند؛ یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۳ – اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند؛ بعد از آنکه اجیر؛ نماز او را به طور صحیح به جا آورد؛ بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۴ – اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز مادر را بخواند؛ باید در جهر و اخفات به تکلیف خود عمل کند؛ پس قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

مسأله ۱۴۰۵ – کسی که خودش نماز قضا دارد؛ اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند؛ هر کدام را اول به جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۴۰۶ – اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نا بالغ یا دیوانه باشد؛ وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید؛ باید نماز پدر را قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۷ – اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز پدر را قضا کند بمیرد؛ بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت و احکام آن

مسأله ۱۴۰۸ – مستحب است نمازهای واجب خصوصا نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشا؛ خصوصا برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است.

مسأله ۱۴۰۹ – اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند؛ هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند هر رکعتی ثواب ششصد نماز دارد و هرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند و عده آنان که از ده گذشت؛ اگر تمام آسمانها کاغذ و دریاها مرکب و درختها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

مسأله ۱۴۱۰ – حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی اعتنائی جایز نیست و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۱۱ – مستحب است انسان صبر کند نماز را به جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی – یعنی تنها خوانده شود بهتر است؛ ولی نماز فرادی در وقت فضیلت افضل از نماز جماعت در غیر وقت فضیلت است و نیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

مسأله ۱۴۱۲ – وقتی که جماعت بر پا می‌شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده؛ نماز دوم او کافی است.

مسأله ۱۴۱۳ – اگر امام یا ماموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند؛ چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهد اشکال دارد مگر به طور امامت و در مامومین کسانی باشند که نماز واجب را نخوانده باشند.

مسأله ۱۴۱۴ – کسی که در نماز به حدی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می‌شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند؛ از وسواس راحت می‌شود؛ باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۴۱۵ – اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند؛ در صورتی که ترک آن موجب عقوقش شود؛ نماز جماعت براو واجب می‌شود.

مسأله ۱۴۱۶ – نماز مستحب را نمی‌شود به جماعت خواند؛ مگر نماز استسقاء – که برای آمدن باران می‌خوانند – و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است؛ مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام (ع) واجب بوده و به واسطه غائب شدن ایشان مستحب می‌باشد.

مسأله ۱۴۱۷ – موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند؛ هر کدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۱۸ – اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود یا کس دیگر را که فوت آن یقینی باشد می‌خواند؛ می‌شود به او اقتدا کرد؛

ولی اگر نماز خود یا کس دیگری را احتیاطا قضا می کند اقتدا به او جایز نیست.

مسأله ۱۴۱۹ – اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب؛ نمی توانـد به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۰ – در صـحت جمـاعت شـرط است که بین امام و ماموم و همچنین بین ماموم و ماموم دیگر که واسـطه بین ماموم و امام است حائلی نباشـد و مراد از حائل چیزی است که مانع از دیدن شود مانند پرده یا دیوار و امثال اینها؛ پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و ماموم یا بین ماموم و ماموم دیگر که واسطه اتصال است چنین حائلی باشـد؛ جماعت باطل خواهـد شـد و زن از این حکم مستثنی است چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲۱ – اگر به واسطه درازی صف اول؛ کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند؛ می توانند اقتدا کنند.

و نیز اگر به واسـطه درازی یکی از صـفهای دیگر کسـانی که دو طرف آن ایسـتاده‌اند صـف جلوی خود را نبیننـد؛ می تواننـد اقتـدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۲ – اگر صـفهای جمـاعت تـا در مسـجد برسـد؛ کسـی که مقابل در؛ پشت صف ایسـتاده نمازش صـحیح است و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح می‌باشد؛ بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده‌اند و از جهت ماموم دیگر اتصال به جماعت دارند نیز صحیح است.

مسأله ۱۴۲۳ – کسـی که پشت سـتون ایسـتاده؛ اگر از طرف راست یا چپ به واسطه ماموم دیگر به امام متصل نباشد؛ نمی تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۴ – جـای ایسـتادن امـام بایـد از جـای ماموم به انـدازه یک وجب متعارف بلنـدتر نباشـد و اگر کمتر از یک وجب باشـد اشـکال ندارد و نیز اگر زمین سراشـیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن؛ زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۵ – اگر جای ماموم بلنـدتر از جای امام باشـد؛ اشـکال نـدارد؛ ولی اگر به قدری بلندتر باشد که نگویند اجتماع کرده‌اند؛ جماعت صحیح نیست.

مسأله ۱۴۲۶ – اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند یک نفر که نمازش باطل است فاصله شود؛ می‌توانند اقتدا کنند و اما اگر چند نفر که نمازشان باطل است فاصله شوند یا از جهت دیگر فاصله زیادی باشد؛ نمی توانند اقتدا کنند.

مسأله ۱۴۲۷ – بعـد از تکـبیر امـام اگر صف جلو آمـاده نمـاز و تکبیر گفتن آنـان نزدیـک باشـد؛ کسـی که در صف بعـد ایسـتاده؛ می تواند تکبیر بگوید؛ ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

مسأله ۱۴۲۸ – اگر بدانـد نماز یک صف از صـفهای جلو باطل است؛ در صـفهای بعد نمی‌تواند اقتدا کند؛ ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه؛ می تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۹ – هرگاه بداند نماز امام باطل است؛ مثلا بداند امام وضو ندارد اگرچه خود امام ملتفت نباشد؛ نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۳۰ – اگر مـاموم بعـد از نمـاز بفهمـد که امـام عـادل نبوده؛ یـا کـافر بوده؛ یا به جهتی نمازش باطل بوده مثلا بی وضو نماز خوانـده؛ در صورتی که مثل زیاد کردن رکوع از کارهائی که نماز فرادی را ولو سـهوا باطل می کنـد؛ نکرده باشـد؛ نمازش صـحیح است.

مسأله ۱۴۳۱ – اگر در بین نمـاز شـک کنـد که اقتـدا کرده یـا نه؛ اگر بنـایش بر جمـاعت خوانـدن بوده و احتمـال دهـد که از روی فراموشـی نیت جماعت نکرده است؛ چنانچه در حالی باشـد که وظیفه ماموم است مثلا به حمد و سوره امام گوش می‌دهد؛ می تواند نماز را به جماعت تمام کند.

و اگر مشـغول کاری باشـد که هم وظیفه امام و هم وظیفه ماموم است مثلا در رکوع یا سـجده باشد؛ باید نماز را به نیت فرادی تمام

نماید.

مسأله ۱۴۳۲ – اگر ماموم در بین نماز بخواهد قصد انفراد نماید؛ در صورتی که از اول نماز چنین قصدی نداشته اشکال ندارد؛ ولی اگر از اول نماز قصد داشته است مورد اشکال است.

مسأله ۱۴۳۳ – اگر ماموم بعد از حمد و سوره امام؛ نیت فرادی کند؛ لازم نیست حمد و سوره را بخواند و اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید بنا بر احتیاط مقداری را که امام خوانده نیز بخواند.

مسأله ۱۴۳۴ – اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید؛ نمی‌تواند دوباره نیت جماعت کند؛ بلکه اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند؛ صحت جماعتش محل اشکال است.

مسأله ۱۴۳۵ – اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه؛ باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۳۶ – اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد؛ اگرچه ذکر امام تمام شده باشد؛ نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود؛ اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷ – اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۸ – اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود؛ امام سر از رکوع بردارد؛ بنا بر احتیاط واجب باید قصد فرادی بنماید.

مسأله ۱۴۳۹ – اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع رود؛ امام سر از رکوع بردارد؛ نماز او صحیح است.

مسأله ۱۴۴۰ – اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است؛ چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد؛ باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و تشهد را با امام بخواند ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد؛ بعد بایستد بدون آنکه دوباره نیت کندو تکبیر بگوید؛ حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۱ – ماموم نباید جلوتر از امام بایستد و بنا بر احتیاط اگر ماموم یک مرد باشد قدری عقب تر در طرف راست امام بایستد و بعید نیست که جایز باشد با امام برابر بایستد و لو قد او بلندتر از امام باشد و اگر متعدد باشند پشت سر امام بایستند.

مسأله ۱۴۴۲ – اگر امام مرد و ماموم زن باشد؛ چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و ماموم دیگری که مرد است و زن به واسطه او به امام متصل شده است؛ پرده و مانند آن باشد؛ اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۳ – اگر بعد از شروع به نماز؛ بین ماموم و امام؛ یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او متصل به امام است؛ پرده یا چیز دیگری حائل شود؛ جماعت باطل می‌شود و لازم است ماموم به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۴۴ – احتیاط واجب آن است که بین جای سجده ماموم و جای ایستادن امام به اندازه یک متر فاصله نباشد و همچنین است اگر انسان به واسطه مامومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد و احتیاط مستحب آن است که جای سجده ماموم با جای کسی که جلوی او ایستاده؛ هیچ فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۵ – اگر ماموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد؛ بنا بر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده؛ یک متر فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۶ – اگر در نماز؛ بین ماموم و امام؛ یا بین ماموم و کسی که ماموم به واسطه او به امام متصل است؛ یک متر فاصله پیدا شود؛ باید قصد انفراد کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۴۷ – اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود؛ چنانچه فورا برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند؛ جماعت

صف بعد صحیح است.

مسأله ۱۴۴۸ - اگر در رکعت دوم اقتدا کند؛ لازم نیست حمد و سوره بخواند ولی قنوت و تشهد را با امام می‌خواند و احتیاط آن است که موقع خواندن تشهد انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد؛ حمد را تمام کند و در رکوع؛ خود را به امام برساند و اگر در رکوع به امام نرسد؛ بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۹ - اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند؛ باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد؛ باید یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

مسأله ۱۴۵۰ - اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و ماموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند؛ به رکوع امام نمی‌رسد؛ بنا بر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود؛ بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۱ - اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند؛ باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد؛ باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر در رکوع به امام نرسد بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد کند.

مسأله ۱۴۵۲ - کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد؛ چنانچه عمدا سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد؛ اظهر این است که نمازش صحیح است و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۵۳ - کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید؛ به رکوع امام می‌رسد؛ در صورتی که زیاد طول نکشد بهتر آن است که سوره را شروع کند؛ یا اگر شروع کرده تمام نماید و اگر زیاد طول بکشد احتیاط واجب آن است که شروع نکند و چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

مسأله ۱۴۵۴ - کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد؛ چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد؛ جماعتش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۵ - اگر امام ایستاده باشد و ماموم نداند که در کدام رکعت است؛ می‌تواند اقتدا کند؛ ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند اگرچه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده.

مسأله ۱۴۵۶ - اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده؛ نمازش صحیح است؛ ولی اگر پیش از رکوع بفهمد؛ باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد؛ فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر نمی‌رسد بنا بر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۵۷ - اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده؛ نمازش صحیح است.

و اگر در بین حمد و سوره بفهمد؛ لازم نیست آنها را تمام کند.

مسأله ۱۴۵۸ - اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود؛ چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد؛ مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود؛ بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۹ - اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت بر پا شود؛ چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد؛ مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۶۰ – اگر نماز امام تمام شود و ماموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد؛ لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱۴۶۱ – کسی که یک رکعت از امام عقب مانده بهتر آن است که وقتی امام تشهد رکعت آخر را می‌خواند؛ انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد.

و اگر در همان جا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد؛ ولی چنانچه از اول قصد انفراد داشته محل اشکال است.

شرائط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۲ – امام جماعت بایـد بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و نماز را به طور صـحیح بخواند و نیز اگر مـاموم مرد است امـام او هم بایـد مرد باشـد و اقتـدا کردن بچه ممیز که خوب و بـد را می‌فهمـد به بچه ممیز دیگر مانعی نـدارد اگرچه آثار جماعت بر او مترتب نمی‌شود.

مسأله ۱۴۶۳ – امامی را که عادل می‌دانسته؛ اگر شک کند که به عدالت خود باقی است یا نه؛ می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴ – کسی که ایستاده نماز می‌خواند؛ نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند.

و کسی که نشسته نماز می‌خواند؛ نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۵ – کسی که نشسته نماز می‌خواند؛ می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند.

و اقتداء کسی که خوابیده نماز می‌خواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند محل اشکال است.

مسأله ۱۴۶۶ – اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند؛ می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۷ – اگر امام مرضـی دارد که نمی‌توانـد از بیرون آمـدن بول و غائط خودداری کند؛ می‌شود به او اقتدا کرد و نیز زنی که مستحاضه نیست می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۸ – بهتر این است که کسی که مرض خوره یا پیسی دارد؛ امام جماعت نشود.

و بنا بر احتیاط واجب به کسـی که حد شرعی بر او جاری شده اقتدا ننمایند و همچنین اهل شهر (خانه نشین) به اعرابی (صحرانشین) اقتدا نکند.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۹ – موقعی که ماموم نیت می‌کند؛ باید امام را معین نماید؛ ولی دانستن اسم او لازم نیست و اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام جماعت حاضر؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۰ – ماموم بایـد غیر از حمـد و سوره چیزهای نماز را خودش بخواند؛ ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد؛ باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۱ – اگر مـاموم در رکعت اول و دوم نمـاز صـبح و مغرب و عشـا صـدای حمـد و سوره امـام را بشـنود؛ اگرچه کلمات را تشـخیص ندهـد؛ بایـد حمـد و سوره را نخوانـد و اگر صـدای امام را نشـنود مسـتحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسـته بخواند و چنانچه سهوا بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۲ – اگر ماموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود؛ احتیاط واجب آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۷۳ – اگر ماموم سـهوا حمـد و سوره را بخوانـد؛ یا خیال کنـد صـدائی را که می‌شـنود صدای امام نیست و حمد و سوره را

بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۴ – اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه؛ یا صدائی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر؛ می‌تواند حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۵ – ماموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۷۶ – ماموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید؛ بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۷۷ – اگر ماموم سهوا پیش از امام سلام دهد؛ نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد؛ بلکه ظاهر این است که اگر عمدا هم پیش از امام سلام دهد نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۸ – اگر ماموم غیر از تکبیرة الاحرام و سلام؛ چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد؛ ولی اگر آنها را بشنود؛ یا بداند امام چه وقت می‌گوید؛ احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۹ – ماموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود؛ کارهای دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد و اگر عمدا پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد؛ جماعتش باطل می‌شود؛ ولی اگر به وظیفه منفرد عمل نماید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۰ – اگر سهوا پیش از امام سر از رکوع بردارد چنانچه امام در رکوع باشد؛ باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی‌کند؛ ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع امام برسد؛ امام سر بردارد؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۱ – اگر اشتباها سر بردارد و ببیند امام در سجده است؛ باید به سجده برگردد و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد؛ برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۸۲ – کسی که اشتباها پیش از امام سر از سجده برداشته؛ هرگاه به سجده برگردد و معلوم شود امام قبلا سر برداشته است؛ نمازش صحیح است؛ ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۳ – اگر اشتباها سر از رکوع یا سجده بردارد و سهوا یا به خیال اینکه به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود؛ جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۴ – اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است؛ چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است؛ به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود و بفهمد سجده دوم امام بوده؛ سجده دوم او حساب می‌شود و اگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود و بفهمد که سجده اول امام بوده؛ باید به قصد سجده با امام سجده را تمام کند و دوباره با امام به سجده رود.

مسأله ۱۴۸۵ – اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می‌رسد؛ چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود؛ نمازش صحیح است و اگر عمدا برنگردد نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۶ – اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد؛ اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود؛ جماعت و نمازش صحیح است و اگر عمدا برنگردد نمازش صحیح است و منفرد می‌شود.

مسأله ۱۴۸۷ – اگر سهوا پیش از امام به سجده رود؛ اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به سجده رود؛ جماعت و نمازش صحیح است و اگر عمدا برنگردد نمازش صحیح و منفرد می‌گردد.

مسأله ۱۴۸۸ – اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباها قنوت بخواند؛ یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباها مشغول خواندن تشهد

شود؛ ماموم نباید قنوت و تشهد را بخواند؛ ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود؛ یا پیش از ایستادن امام بایستد؛ بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

وظیفه امام و ماموم در نماز جماعت

مسأله ۱۴۸۹ – بنا بر احتیاط واجب اگر ماموم یک مرد باشد؛ طرف راست امام بایستد و اگر یک یا چند زن باشد؛ پشت سر امام بایستد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند؛ مرد طرف راست امام بایستد و یک یا چند زن پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند؛ آنچه مرد است عقب امام و زنها پشت مردها بایستند.

مسأله ۱۴۹۰ – اگر امام و ماموم هر دو زن باشند؛ واجب است بنا بر احتیاط ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

مسأله ۱۴۹۱ – مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و تقوی در صف اول بایستند.

مسأله ۱۴۹۲ – مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۹۳ – مستحب است بعد از گفتن قد قامت الصلاهٔ مامومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۴ – مستحب است امام جماعت مامومی را که از دیگران ضعیف تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد؛ مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۵ – مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهائی که بلند می‌خواند؛ صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند؛ ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۶ – اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند؛ مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد؛ اگرچه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهائی که در جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۷ – اگر در صفهای جماعت جا باشد؛ مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۸ – مکروه است ماموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۹ – مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند؛ مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۵۰۰ – نماز آیات که دستور آن بعدا گفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می‌شود:

اول – گرفتن خورشید.

دوم – گرفتن ماه اگرچه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

سوم – زلزله اگرچه کسی هم نترسد.

چهارم – رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند.

و اما در حوادث زمینی مانند فرورفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود بنا بر احتیاط نماز آیات خوانده شود؛ ولی بعید نیست که در حوادث زمینی که زلزله نباشد نماز آیات واجب نباشد.

مسأله ۱۵۰۱ – اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد؛ انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند؛ مثلا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود؛ باید دو نماز آیات بخواند.

مسأله ۱۵۰۲ – کسی که چند نماز آیات بر او واجب است؛ چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد؛ مثلاـ سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است؛ چه برای چند چیز باشد مثلا برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله؛ نمازهائی بر او واجب شده باشد؛ موقعی که قضای آنها را می‌خواند؛ لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها باشد.

مسأله ۱۵۰۳ – چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است؛ در هر شهری اتفاق بیفتد؛ فقط مردم همان شهر باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۴ – در نماز آیات برای زلزله یا رعد و برق و بادهای سیاه و مانند آنها لازم است مکلف نماز آیات را فورا بخواند و چنانچه تاخیر بیندازد احوط آن است که به قصد ما فی الذمه بیاورد و قصد ادا و قضا نکند.

مسأله ۱۵۰۵ – از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند؛ انسان باید نماز آیات را بخواند و بهتر این است که به قدری تاخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

مسأله ۱۵۰۶ – اگر خواندن نماز آیات را به قدری تاخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند؛ نیت ادا مانعی ندارد؛ ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن؛ نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

مسأله ۱۵۰۷ – اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد؛ وجوب نماز آیات در این صورت مبنی بر احتیاط است و اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند؛ تا به اندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد؛ در این صورت نماز آیات واجب و ادا است.

مسأله ۱۵۰۸ – اگر بعد از باز شدن آفتاب یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده؛ باید قضای نماز آیات را بخواند؛ ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۹ – اگر عده‌ای که اطمینان به گفتار آنها نباشد بگویند که خورشید یا ماه گرفته است؛ چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان شخصی پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند؛ در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد؛ باید نماز آیات را بخواند؛ ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد؛ خواندن نماز آیات بر او واجب نیست و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته؛ بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند.

مسأله ۱۵۱۰ – اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته؛ بنا بر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول می‌کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند؛ بنا بر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید.

مسأله ۱۵۱۱ – اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده؛ باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۲ – اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود؛ چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد؛ هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد؛ اول آن را بخواند و اگر وقت هر دو تنگ باشد؛ باید اول نماز یومیه را بخواند.

مسأله ۱۵۱۳ – اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است؛ چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد؛ باید آن را تمام

کند بعد نماز آیات را بخواند و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد؛ آن را بشکند و اول نماز آیات و بعد نماز یومیه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۴ – اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است؛ باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند؛ بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۵ – اگر در حال حیض یا نفاس زن؛ آفتاب یا ماه بگیرد یا رعد و برق و مانند اینها اتفاق بیفتد؛ نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۶ – نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت؛ تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد؛ دوباره یک حمد و یک سوره بخواند؛ باز به رکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۷ – در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد؛ آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا کمتر یا بیشتر آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند؛ قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید؛ مثلا به قصد سوره قل هو اللّه احد؛ بسم اللّه الرحمن الرحیم قل هو اللّه احد بگوید و به رکوع رود؛ بعد بایستد و بگوید اللّه الصمد دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید لم یلد باز به رکوع رود و بایستد و بگوید و لم یولد و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید و لم یکن له کفوا احد و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن؛ دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول به جا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

و نیز جایز است که به کمتر از پنج قسمت تقسیم نماید؛ لکن هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند و بنا بر احتیاط لازم با «بسمله» تنها رکوع نکند.

مسأله ۱۵۱۸ – اگر در یک رکعت از نماز آیات؛ پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۹ – چیزهائی که در نمازهای یومیه واجب و مستحب است؛ در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد؛ ولی در نماز آیات در صورتی که به جماعت باشد مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند الصلاهٔ و در غیر جماعت چیزی نیست.

مسأله ۱۵۲۰ – مستحب است پیش از رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید و بعد از رکوع پنجم و دهم قبل از تکبیر سمع اللّه لمن حمده نیز بگوید.

مسأله ۱۵۲۱ – مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند و اگر فقط قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

مسأله ۱۵۲۲ – اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جائی نرسد؛ نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۳ – اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش به جائی نرسد؛ نماز باطل است؛ ولی اگر مثلاـ شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع؛ چنانچه شک او پیش از رسیدن به سجده بوده؛ رکوعی را که شک دارد به جا آورده یا نه باید به جا آورد؛ ولی اگر به سجده رسیده باشد باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۲۴ – هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است که اگر عمدا یا اشتباها کم یا زیاد شود نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۲۵ – نماز عیـد فطر و قربان در زمان حضور امام (ع) واجب است و بایـد به جماعت خوانده شود و در زمان ما که امام (ع) غائب است مستحب می‌باشد و می‌شود آن را به جماعت یا فرادی خواند.

مسأله ۱۵۲۶ – وقت نماز عید فطر و قربان از اول آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱۵۲۷ – مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند و در عید فطر مستحب است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکاهٔ فطره را هم بدهند؛ بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۸ – نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره؛ باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهـار تکبیر بگویـد و بعـد از هر تکبیر قنوت بخوانـد و تکبیر پنجم را بگویـد و به رکوع رود و بعـد از رکوع دو سـجده کنـد و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۹ – در قنـوت نمـاز عیـد فطر و قربـان هر دعـا و ذکری بخوانـد کـافی است ولی بهـتر است این دعـا را بخوانـد اللهم اهل الکبریـاء و العظمـهٔ و اهـل الجـود و الجـبروت و اهـل العفـو و الرحمـهٔ و اهـل التقـوی و المغفرهٔ اسألـک بحق هـذا الیوم الـذی جعلته للمسـلمین عیدا و لمحمد (ص) ذخرا و شـرفا و کرامهٔ و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمـدا و آل محمـد و ان تخرجنی من کـل سوء اخرجت منه محمـدا و آل محمـد صـلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسألـک خیر ما سألک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون.

مسأله ۱۵۳۰ – در زمان غائب بودن امام (ع) مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان دو خطبه بخوانند.

و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکاهٔ فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۱ – نمـاز عیـد سوره مخصوصـی نـدارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شـمس (سوره ۹۱) و در رکعـت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) را بخوانند؛ یا در رکعت اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) و در رکعت دوم سوره شمس را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۲ – مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند؛ ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۳ – مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند و پیش از نماز غسل کنند و عمامه سفید بر سر بگذارند.

مسأله ۱۵۳۴ – مستحب است در نماز عیـد بر زمین سـجده کننـد و در حال گفتن تکبیرها دسـتها را بلند کنند و کسـی که نماز عید می‌خواند؛ اگر امام جماعت است؛ یا فرادی نماز می‌خواند؛ نماز را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۵ – بعـد از نماز مغرب و عشا شب عیـد فطر و بعـد از نماز صـبح آن و بعد از نماز عید فطر مسـتحب است این تکبیرها را بگوید اللّه اکبر؛ اللّه اکبر؛ لا اله الا اللّه واللّه اکبر؛ اللّه اکبر و للّه الحمد؛ اللّه اکبر علی ما هدانا.

مسأله ۱۵۳۶ – مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است؛ تکبیرهائی را که در مسأله پیش گفته شـد بگویـد و بعـد از آن بگوید اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمهٔ الانعام و الحمد للّه علی ما ابلانا.

ولی اگر عیـد قربـان را در منی باشـد مستحب است بعـد از پـانزده نمـاز که اول آنها نماز ظهر روز عیـد و آخر آنها نماز صـبح روز سیزدهم ذی حجه است؛ این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۷ – احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند؛ ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۸ – در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر؛ ماموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۹ – اگر ماموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته؛ بعد از آنکه امام به رکوع رفت؛ باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و اگر در هر قنوت یک سبحان اللّه یا یک الحمد للّه بگوید کافی است.

مسأله ۱۵۴۰ – اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است؛ می‌تواند نیت کند و تکبیر اول نماز را بگوید و به رکوع رود.

مسأله ۱۵۴۱ – اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند؛ احتیاط آن است که بعد از نماز آن را به جا آورد؛ ولی اگر کاری که برای آن در نماز یومیه سجده سهو لازم است پیش آید لازم نیست دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۲ – بعد از مرگ انسان؛ می‌شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده؛ دیگری را اجیر کنند؛ یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۵۴۳ – انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل حج و عمره و زیارت قبر پیغمبر و امامان (ع)؛ از طرف زندگان اجیر شود و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۴ – کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده؛ باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند؛ یا آنکه عمل به احتیاط کند در صورتی که موارد احتیاط را کاملا بداند.

مسأله ۱۵۴۵ – اجیر باید موقع نیت؛ میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند؛ پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافی است.

مسأله ۱۵۴۶ – اجیر باید عمل را به قصد آنچه در ذمه میت است به جا آورد و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

مسأله ۱۵۴۷ – باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را انجام می‌دهد.

مسأله ۱۵۴۸ – کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند؛ اگر بفهمند که عمل را به جا نیاورده یا باطل انجام داده؛ باید دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۹ – هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه و شخص ثقه باشد و بگوید انجام داده‌ام کافی است و اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه؛ بنا بر صحت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۵۰ – کسی را که عذری دارد و مثلا با تیمم یا نشسته نماز می‌خواند؛ نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد؛ اگرچه نماز میت هم همان طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۱ – مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند خواندن و آهسته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۲ – در قضای نمازهای میت ترتیب واجب نیست مگر در نمازهائی که ادا آنها ترتیب دارد مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا از یک روز چنان که سابقا گذشت.

مسأله ۱۵۵۳ – اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد باید همان طور به جا آورد و اگر با او شرط نکنند باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر

است به آن عمل کند؛ مثلا اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است؛ سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۴ – اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند؛ به مقدار واجب اکتفا کند کافی است.

مسأله ۱۵۵۵ – اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند؛ بنا بر آنچه در مسأله (۱۵۵۲) گفته شد لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید.

مسأله ۱۵۵۶ – اگر کسی اجیر شود که مثلا در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد؛ باید برای نمازهائی که می‌دانند به جا نیاورده؛ دیگری را اجیر نمایند.

و اگر احتمال می‌دهند که به جا نیاورده بنا بر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرد.

مسأله ۱۵۵۷ – کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند؛ اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد؛ چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند؛ اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح و اجاره کننده می‌تواند اجرهٔ المثل باقیمانده را بگیرد یا آنکه اجاره را فسخ نموده و اجرهٔ المثل مقداری را که به جا آورده کسر و مابقی را بگیرد و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به مابعد فوت اجیر باطل است و می‌تواند اجرهٔ المسمای باقیمانده را گرفته یا آنکه اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرهٔ المثل او را بدهد و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند؛ اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست

مسأله ۱۵۵۸ – اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد؛ بعد از عمل به دستوری که در مسأله قبلی ذکر شد؛ اگر چیزی از مال او زیاد آمد؛ در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند؛ برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند و اگر اجازه ندهند؛ ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵ – دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آنها را مبطلات می‌گویند:

اول – آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود؛ مثلا در بین نماز بفهمد لباسش که ساتر است غصبی است.

دوم – آنکه در بین نماز عمدا یا سهوا یا از روی ناچاری؛ چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید؛ مثلا بول از او بیرون آید؛ ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند؛ اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود؛ چنانچه به دستوری که در احکام وضو گفته شد؛ رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود؛ در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد؛ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۶ – کسی که بی اختیار خوابش برده؛ اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن؛ باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۷ – اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از نماز بوده؛ یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده؛ نمازش صحیح است و اگر احتمال دهد خوابش در اثناء نماز عمدا و با التفات به نماز بوده؛ باید دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۸ – اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر؛ چنانچه بداند که بی اختیار خوابش برده باید آن نماز را دوباره بخواند و اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و احتمال دهد که از روی غفلت در سجده نماز خوابیده نمازش صحیح است.

سوم از مبطلات نماز آن است که دستها را به قصد اینکه جزو نماز باشد روی هم بگذارد و اگر به این قصد نباشد بلکه به عنوان ادب در نماز باشد نمازش صحیح است و لکن کار حرام کرده است.

مسأله ۱۱۳۹ - هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن؛ دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد در صورتی که قصد دعا ننماید و یا به قصد اینکه جزو نماز باشد؛ آمین بگوید؛ ولی اگر فقط به قصد دعا یا اشتباها یا از روی تقیه بگوید؛ نمازش باطل نمی‌شود.

پنجم از مبطلات نماز آن است که عمدا یا از روی فراموشی پشت به قبله کند؛ یا بطرف راست یا چپ قبله برگردد؛ بلکه اگر عمدا به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است؛ اگرچه به طرف راست یا چپ نرسد؛ نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۴۰ - اگر عمدا یا سهوا سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد؛ نمازش باطل است؛ ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خودرا از قبله گردانده؛ عمدا باشد یا اشتباها؛ نمازش باطل نمی‌شود و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است ولی به حد راست یا چپ قبله نرسیده باشد؛ در این صورت چنانچه روگرداندن عمدی باشد نماز باطل است و اگر سهوی باشد نماز صحیح است.

ششم از مبطلات نماز آن است که عمدا کلمه‌ای بگوید که یک حرف یا بیشتر باشد؛ اگرچه معنی هم نداشته باشد.

مسأله ۱۱۴۱ - اگر سهوا کلمه‌ای بگوید که یک حرف یا بیشتر دارد؛ اگرچه آن کلمه معنی داشته باشد نمازش باطل نمی‌شود؛ ولی لازم است بعد از نماز سجده سهو به جا آورد چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۱۴۲ - سرفه کردن؛ آروغ زدن و آه کشیدن یا اشاره کردن در نماز اشکال ندارد؛ ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی باشد؛ نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۱۱۴۳ - اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید مثلا به قصد ذکر بگوید «اللّه اکبر» و در موقع گفتن آن؛ صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند؛ اشکال ندارد؛ بلکه اگر به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۴۴ - خواندن قرآن در نماز؛ غیر از چهار آیه‌ای که سجده واجب دارد و در احکام جنابت گفته شد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد؛ ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵ - اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمدا یا احتیاطا چند مرتبه بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۴۶ - در حال نماز؛ انسان نباید به دیگری سلام کند و اگر دیگری به او سلام کند؛ بنا بر احتیاط واجب باید همانطور که او سلام کرده؛ جواب دهد؛ مثلا اگر گفته «سلام علیکم» جواب بگوید «سلام علیکم» ولی در جواب «علیکم السلام» هر صیغه‌ای که می‌خواهد می‌تواند بگوید.

مسأله ۱۱۴۷ - انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فورا بگوید و اگر عمدا یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید؛ جواب آن سلام حساب نشود؛ چنانچه در نماز باشد؛ نباید جواب بدهد و اگر در نماز نباشد؛ جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸ - باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود؛ ولی اگر سلام کننده کر باشد یا سلام داده و تند رد شود چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافی است و چنانچه سلام را در نامه یا با سفارش شخصی بفرستد جواب واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۹ - واجب نیست که نمازگزار جواب سلام را به قصد دعا بگوید یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد؛ بلکه به قصد تحیت نیز بگوید مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۰ - اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند؛ نمازگزار باید

جواب او را بدهد؛ ولی در سلام زن که «سلام علیک» بگوید باید بگوید «سلام علیک» و کاف را زیر و زبر و پیش ندهد و بعید نیست در صورتی که کاف را زن با زبر گفته در جواب با زیر بگوید عیبی نداشته باشد.

مسأله ۱۱۵۱ – اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد؛ معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲ – اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند؛ به طوری که سلام حساب نشود؛ جواب او واجب نیست.

مسأله ۱۱۵۳ – جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان در صورتی که ذمی نباشند؛ واجب نیست و اگر ذمی باشند بنا بر احتیاط واجب به کلمه «علیک» اکتفا شود.

مسأله ۱۱۵۴ – اگر کسی به عده‌ای سلام کند؛ جواب سلام او بر همه آنان واجب است؛ ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله ۱۱۵۵ – اگر کسی به عده‌ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد؛ باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

مسأله ۱۱۵۶ – اگر به عده‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه؛ نباید جواب بدهد و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد؛ اما اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد؛ باید جواب او را بگوید و قبل از آنکه دیگری جواب دهد او جواب بگوید مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۷ – سلام کردن مستحب است و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۵۸ – اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند؛ بنا بر احتیاط واجب باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹ – در غیر نماز؛ مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید؛ مثلا اگر کسی گفت «سلام علیکم» در جواب بگوید «سلام علیکم ورحمهٔ اللّه».

هفتم از مبطلات نماز؛ خنده با صدا و عمدی است و چنانچه عمدا بی صدا یا سهوا با صدا بخندد؛ ظاهر این است که نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۰ – اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند؛ مثلاـ رنگش سرخ شود؛ بهتر آن است که نمازش را دوباره بخواند.

هشتم از مبطلات نماز بنا بر احتیاط آن است که برای کار دنیا عمدا با صدا گریه کند و احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا بی صدا هم گریه نکند؛ ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند؛ آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است.

نهم از مبطلات نماز؛ کاری است که صورت نماز را به هم بزند؛ مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها؛ عمدا باشد یا از روی فراموشی؛ ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند؛ مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱ – اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند؛ بنا بر احتیاط نمازش را بعد از تمام کردن اعاده کند.

مسأله ۱۱۶۲ – اگر در بین نماز کاری انجام دهد؛ یا مدتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه؛ بنا بر احتیاط نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

دهم از مبطلات نماز؛ خوردن و آشامیدن است که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند؛ عمدا باشد یا از

روی فراموشی؛ نمازش باطل می‌شود؛ ولی کسی که می‌خواهد روزه بگیرد؛ اگر پیش از اذان صبح؛ نماز مستحبی بخواند و تشنه باشد؛ چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود؛ در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد؛ اما باید کاری که نماز را باطل می‌کند؛ مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳ - اگر به واسطه عملی؛ موالات نماز به هم بخورد؛ یعنی طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می‌خواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید نماز را بعد از تمام کردن دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۶۴ - اگر در بین نماز؛ غذائی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد؛ نمازش باطل نمی‌شود و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

یازدهم از مبطلات نماز؛ شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی؛ یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است؛ در صورتی که نمازگزار در حال شک باقی باشد؛ یا مقداری از نماز را در حال شک به جا آورد.

دوازدهم از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمدا یا سهوا کم یا زیاد کند؛ یا چیزی را که رکن نیست عمدا کم یا زیاد نماید و در مسأله (۹۵۱) گذشت که زیادی تکبیرة الاحرام سهوا مبطل نماز نیست.

مسأله ۱۱۶۵ - اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه؛ نمازش صحیح است.

چیزهائی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۶ - مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده و الا نماز باطل است چنانکه گذشت.

و نیز مکروه است در نماز چشمها را هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند و انگشتها را داخل هم نماید و آب دهن بیندازد و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتر نگاه کند.

و نیز مکروه است؛ موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر برای شنیدن حرف کسی ساکت شود؛ بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

مسأله ۱۱۶۷ - موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط؛ مکروه است نماز بخواند و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد مکروه می‌باشد.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۸ - شکستن نماز واجب از روی اختیار بنا بر احتیاط واجب حرام است؛ ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۹ - اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است؛ یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد؛ بدون شکستن نماز ممکن نباشد؛ باید نماز را بشکند.

مسأله ۱۱۷۰ - اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند؛ چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد؛ باید در همان حال بپردازد و اگر بدون شکستن نماز؛ دادن طلب او ممکن نیست؛ باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد؛ بعد

نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۱ – اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است؛ چنانچه وقت تنگ باشد؛ باید نماز را تمام کند و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد؛ نماز را به هم نمی‌زند؛ باید در بین نماز تطهیر کند؛ بعد بقیه نماز را بخواند و اگر نماز را به هم می‌زند؛ در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد؛ شکستن نماز برای تطهیر جایز است و اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد؛ باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید؛ بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۲ – کسی که باید نماز را بشکند؛ اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۳ – اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود؛ یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده؛ چنانچه وقت نماز وسعت دارد؛ مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده است.

احکام روزه

نیت

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از نه چیزی که بعدا گفته می‌شود خودداری نماید.

مسأله ۱۵۵۹ – لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند یا مثلا بگوید فردا را روزه می گیرم؛ بلکه همین قدر که بنا داشته باشد برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافی است.

و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده؛ باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۶۰ – انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند و بهتر آن است که شب اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید.

مسأله ۱۵۶۱ – وقت نیت روزه ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح.

مسأله ۱۵۶۲ – وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۳ – کسی که پیش از اذان صبح در غیر روزه ماه رمضان بدون نیت روزه خوابیده است؛ اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند روزه او صحیح است؛ چه روزه واجب باشد چه مستحب و اگر بعد از ظهر بیدار شود؛ نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید.

و اما در ماه رمضان اگر بی نیت خوابیده باشد اگرچه پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند؛ صحت روزه‌اش محل اشکال است و لازم است آن روز را امساک کرده بعد قضا نماید.

مسأله ۱۵۶۴ – اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید؛ مثلا نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می گیرم؛ ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم؛ بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند؛ روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۶۵ – اگر بداند ماه رمضان است و عمدا نیت روزه غیر رمضان کند؛ بنا بر احتیاط واجب نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصد کرده است.

مسأله ۱۵۶۶ – اگر مثلا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد؛ بعد بفهمد دوم یا سوم بوده؛ روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۷ – اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید؛ بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸ – اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید؛ احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۹ – اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود؛ روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۰ – اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد؛ یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است؛ روزه او باطل می‌باشد؛ ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید.

و همچنین است حکم بنا بر احتیاط واجب اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۱ – اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود؛ باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود؛ روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۷۲ – کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده؛ اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد؛ ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد؛ نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید؛ روزه مستحبی او به هم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود؛ روزه او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید؛ روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۳ – اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد؛ مثلاـ نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد؛ چنانچه عمدا تا اذان صبح نیت نکند؛ روزه‌اش باطل است و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است؛ یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت کند؛ روزه او صحیح و گرنه باطل می‌باشد.

مسأله ۱۵۷۴ – اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره عمدا تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد؛ بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند؛ روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۵ – اگر در ماه رمضان پیش از ظهر؛ کافر مسلمان شود؛ بنا بر احتیاط واجب باید نیت روزه کند و روزه را تمام نماید و اگر آن روز را روزه نگیرد؛ قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۵۷۶ – اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از آن مریض خوب شود؛ روزه آن روز واجب نیست هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۷ – روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان؛ واجب نیست روزه بگیرد.

و اگر بخواهد روزه بگیرد؛ نمی‌تواند نیت روزه رمضان کند؛ یا نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان و اگر رمضان نیست روزه قضا یا مانند آن باشد؛ بلکه باید نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده؛ از رمضان حساب می‌شود.

ولی در صورتی که قصد کند آنچه را که فعلا خدا از او خواسته است انجام دهد بعد معلوم شود رمضان بوده نیز کافی است.

مسأله ۱۵۷۸ – اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان؛ به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه

بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است؛ باید نیت روزه ماه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۹ - اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان مردد شود که روزه خود را باطل کند یا نه؛ یا قصد کند که روزه را باطل کند؛ روزه‌اش باطل می‌شود؛ اگرچه از قصدی که کرده توبه نماید و کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد.

مسأله ۱۵۸۰ - در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره؛ اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد یا مردد شود که به جا آورد یا نه؛ چنانچه به جا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند؛ روزه او صحیح است.

چیزهائی که روزه را باطل می‌کند

مساله

مسأله ۱۵۸۱ - نه چیز روزه را باطل می‌کند:

اول: خوردن و آشامیدن.

دوم: جماع.

سوم: استمناء و استمناء آن است که انسان با خود یا دیگری غیر از جماع؛ کاری کند که منی از او بیرون آید.

چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر (ع).

پنجم: رساندن غبار به حلق.

ششم: فرو بردن تمام سر در آب.

هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

هشتم: اماله کردن با چیزهای روان.

نهم: قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود:

۱ - خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۲ - اگر روزه دار با التفات به اینکه روزه دارد عمدا چیزی بخورد یا بیاشامد؛ روزه او باطل می‌شود؛ چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب؛ چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت و چه کم باشد یا زیاد.

مسأله ۱۵۸۳ - اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده؛ باید لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه عمدا فرو ببرد روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعدا گفته خواهد شد کفاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۸۴ - اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد؛ روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۸۵ - آمپولی که عضو را بی حس می‌کند یا به جهت دیگر استعمال می‌شود؛ برای روزه دار اشکال ندارد.

و بهتر آن است که از استعمال آمپولی که به جای دوا و غذا بکار می‌برند خودداری کند.

مسأله ۱۵۸۶ - اگر روزه دار چیزی را که لای دندان مانده است عمدا فرو ببرد؛ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۷ - کسی که می‌خواهد روزه بگیرد؛ لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند؛ ولی اگر بداند غذائی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود؛ چنانچه خلال نکند روزه‌اش باطل میشود.

مسأله ۱۵۸۸ – فرو بردن آب دهان؛ اگرچه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد؛ روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۸۹ – فرو بردن اخلاط سر و سینه؛ تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد؛ ولی اگر داخل فضای دهان شود؛ احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۹۰ – اگر روزه دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد یا به مرض مبتلا شود؛ می‌تواند به اندازه‌ای که از خوف نجات پیداکند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می‌شود و اگر ماه رمضان باشد؛ باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۹۱ – جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی‌رسد؛ اگرچه اتفاقا به حلق برسد؛ روزه را باطل نمی کند؛ ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد؛ روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۲ – انسان نمی‌تواند برای ضعف؛ روزه را بخورد؛ ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاـ نمی‌شود آن را تحمل کرد؛ خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ – جماع

مسأله ۱۵۹۳ – جماع روزه را باطل می کند؛ اگرچه فقط به مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۵۹۴ – اگر کمتر از مقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید؛ روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۹۵ – اگر عمدا جماع نماید و شک کند که به اندازه ختنه گاه داخل شده یا نه؛ روزه او باطل است و لازم است قضا نماید ولی کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۵۹۶ – اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید؛ روزه او باطل نمی‌شود؛ ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید باید فورا از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود روزه او باطل است.

۳ – استمناء

مسأله ۱۵۹۷ – اگر روزه دار استمناء کند (معنای استمناء در مسأله ۱۵۸۱ گذشت)؛ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۹۸ – اگر بی اختیار منی از انسان بیرون آید؛ روزه‌اش باطل نیست.

مسأله ۱۵۹۹ – هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود؛ یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید؛ جایز است بخوابد هر چند به سبب نخوابیدن به زحمت نیفتد و اگر محتلم شود روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۰ – اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود؛ واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۱ – روزه داری که محتلم شده؛ می‌تواند بول کند اگرچه بداند به واسطه بول کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می‌آید.

مسأله ۱۶۰۲ – روزه داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید؛ بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۳ – کسی که به قصد بیرون آمدن منی بازی و شوخی کند؛ اگرچه منی از او بیرون نیاید؛ باید روزه را تمام کند و قضا هم بنماید.

مسأله ۱۶۰۴ – اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی مثلاـ با زن خود بازی و شوخی کند؛ چنانچه اطمینان دارد که منی از او

خـارج نمی‌شود اگرچه اتفاقـا منی بیرون آیـد؛ روزه او صـحیح است؛ ولی اگر اطمینان نـدارد؛ در صورتی که منی از او بیرون آیـد؛ روزه‌اش باطل است.

۴ – دروغ بستن به خدا و پیغمبر

مسأله ۱۶۰۵ – اگر روزه دار به گفتن یـا به نوشـتن یا به اشاره و ماننـد اینها به خـدا و پیغمبران و جانشـینان پیغمبران عمـدا نسـبتی را بدهـد که دروغ است – اگرچه فورا بگویـد دروغ گفتم یـا توبه کنـد – روزه او باطل است و احتیاط واجب آن است که به حضـرت زهرا (س) هم به دروغ نسبتی ندهد.

مسأله ۱۶۰۶ – اگر بخواهـد خبری را که نمی‌دانـد راست است یـا دروغ نقل کنـد؛ بنا بر احتیاط واجب بایـد از کسـی که آن خبر را گفته؛ یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۷ – اگر چیزی را به اعتقـاد اینکه راست است از قول خـدا یـا پیغمـبر نقـل کنـد و بعـد بفهمـد دروغ بوده؛ روزه‌اش بـاطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۸ – اگر چیزی را که می‌دانـد دروغ است؛ به خـدا و پیغمبر نسـبت دهـد و بعـدا بفهمد آنچه را که گفته راست بوده؛ باید روزه را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۰۹ – اگر دروغی را که دیگری ساخته عمـدا به خـدا و پیغمبر و جانشـینان پیغمبر نسـبت دهـد روزه‌اش باطل می‌شود؛ ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۱۰ – اگر از روزه دار بپرسـند که آیـا پیغمبر (ص) چنین مطلبی فرموده‌انـد و او جـائی که در جواب بایـد بگویـد نه؛ عمـدا بگوید بلی؛ یا جائی که باید بگوید بلی عمدا بگوید نه؛ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۱ – اگر از قول خـدا یا پیغمبر حرف راستی را بگویـد بعـد بگوید دروغ گفتم؛ یا در شب به دروغ به آنان نسـبتی بدهد و فردای آن که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است؛ روزه‌اش باطل می‌شود.

۵ – رساندن غبار به حلق

مسأله ۱۶۱۲ – غبار غلیظ را روزه دار به حلق برسانـد روزه را باطل می‌کنـد؛ چه غبار از چیزی باشـد که خوردن آن حلال است مثل آرد؛ یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک.

مسأله ۱۶۱۳ – اگر به واسـطه بـاد غبـاری غلیـظ پیـدا شود و انسان با اینکه متوجه است مواظبت نکنـد و به حلق برسـد؛ بنا بر احتیاط واجب روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۴ – احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۵ – اگر مواظبت نکنـد و غبـار یـا بخـار یـا دود وماننـد اینهـا داخـل حلق شود؛ چنانچه یقین یا اطمینان داشـته که به حلق نمی‌رسد روزه‌اش صحیح است و همچنین اگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد.

مسأله ۱۶۱۶ – اگر فرامـوش کنـد که روزه است و مـواظبت نکنـد؛ یـا بی اختیـار غبـار و ماننـد آن به حلـق او برسـد روزه‌اش بـاطل نمی‌شود.

۶ – فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۷ – اگر روزه دار عمـدا تمام سـر را در آب فرو برد؛ اگرچه باقی بـدن او از آب بیرون باشـد؛ بنا بر احتیاط روزه‌اش باطل

می‌شود.

ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد؛ روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۸ – اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد؛ روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۹ – اگر به قصد اینکه تمام سر را زیر آب ببرد؛ در آب فرو رود و شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه؛ روزه‌اش باطل است ولی کفاره ندارد.

مسأله ۱۶۲۰ – اگر تمام سر زیر آب برود اگرچه مقداری از موها بیرون بماند؛ روزه باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۱ – سر فرو بردن در غیر آب از چیزهای روان مانند شیر به روزه ضرری ندارد بلکه اظهر این است که فرو بردن سر در آب مضاف نیز روزه را باطل نمی‌کند اگرچه احوط ترک است.

مسأله ۱۶۲۲ – اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و آب تمام سر او را بگیرد؛ یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد؛ روزه او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۲۳ – اگر به خیال اینکه آب سر او را نمی‌گیرد خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد؛ روزه‌اش اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۴ – اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد؛ یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد؛ چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است؛ یا آن کس دست بردارد؛ باید فورا سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد؛ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۵ – اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد؛ روزه و غسل او هر دو صحیح است.

مسأله ۱۶۲۶ – اگر بداند که روزه است و عمدا برای غسل سر را در آب فرو برد؛ چنانچه روزه او مثل روزه رمضان واجب معین باشد؛ روزه و غسل او هر دو باطل است و اگر روزه مستحب باشد یا روزه واجبی باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد و افطار آن جایز است غسل او صحیح و روزه‌اش باطل می‌باشد.

مسأله ۱۶۲۷ – اگر برای آنکه کسی را از غرق شدن نجات دهد؛ سر را در آب فرو برد؛ اگرچه نجات دادن او واجب باشد روزه‌اش باطل می‌شود.

۷ – باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۸ – اگر جنب عمدا در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند روزه‌اش باطل است و کسی که وظیفه‌اش تیمم است و عمدا تیمم ننماید روزه‌اش نیز باطل است.

و حکم قضاء ماه رمضان بعدا خواهد آمد.

مسأله ۱۶۲۹ – اگر در روزه غیر ماه رمضان و قضاء آن از روزه‌های واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است؛ جنب عمدا تا اذان صبح غسل نکند اظهر این است که روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۰ – کسی که در شب ماه رمضان جنب است چنانچه عمدا غسل نکند تا وقت تنگ شود؛ باید تیمم کند و روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۳۱ – اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید؛ باید روزه آن روز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید؛ باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید؛ مثلا اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز؛ باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۲ – کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد؛ اگر خود را جنب کند؛ روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۳ – اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یا نه؛ جستجو نماید؛ گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمم کند؛ روزه‌اش صحیح است و نیز بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمم روزه بگیرد صحیح است.

مسأله ۱۶۳۴ – کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود؛ نباید غسل نکرده بخوابد و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود؛ روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۵ – هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود؛ احتیاط واجب آن است که پیش از غسل در صورتی که عادتش به بیدار شدن نباشد نخوابد اگرچه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود.

مسأله ۱۶۳۶ – کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود؛ چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند؛ روزه‌اش صحیح است.

و همچنین است کسی که عادت بیدار شدن قبل از اذان صبح را داشته و احتمال بیدار شدن را نیز بدهد.

مسأله ۱۶۳۷ – کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود؛ چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند؛ در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند؛ بنا بر احتیاط قضا بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۸ – کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود؛ چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه؛ در صورتی که بخوابد و بیدار نشود؛ روزه‌اش باطل و قضا و کفاره لازم است.

مسأله ۱۶۳۹ – اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و یقین کند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند؛ چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود؛ باید روزه آن روز را قضا کند و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود؛ قضای روزه واجب می‌شود و بنا بر احتیاط استحبابی کفاره نیز بدهد.

مسأله ۱۶۴۰ – مراد از خواب اول و دوم و سوم – در صورتی که انسان در خواب محتلم شود – خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد و اما خوابی که در آن محتلم شده خواب اول حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۶۴۱ – اگر روزه دار در روز محتلم شود؛ واجب نیست فورا غسل کند.

مسأله ۱۶۴۲ – هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده؛ اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده؛ روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۳ – کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد؛ هرگاه تا اذان صبح جنب بماند؛ اگرچه از روی عمد نباشد روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۴۴ – کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد؛ اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است؛ می‌تواند آن روز را روزه بگیرد؛ ولی اگر در شب بفهمد جنب شده و تا اذان صبح غسل نکند؛ آن روز را نمی‌تواند روزه قضا بگیرد.

مسأله ۱۶۴۵ – اگر در روزه واجبی غیر قضای روزه رمضان از روزه هائی که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد عمدا تا اذان صبح جنب بماند؛ اظهر این است که روزه‌اش صحیح است ولی بهتر آن است که غیر از آن روز؛ روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۶ – اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمدا غسل نکند؛ در روزه ماه رمضان؛ روزه‌اش باطل است

و در غیر آن باطل نیست اگرچه احوط غسل کردن است.

و زنی که وظیفه‌اش نسبت به حیض یا نفاس؛ تیمم است؛ در روزه ماه رمضان اگر عمدا پیش از اذان صبح تیمم نکند روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۴۷ – اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد؛ باید تیمم نماید و بنابراحتیاط واجب باید تا اذان صبح بیدار بماند.

مسأله ۱۶۴۸ – اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه مبارک رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد؛ روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۹ – اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک باشد؛ یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند؛ اگرچه نزدیک مغرب باشد؛ روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۵۰ – اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید؛ روزه هائی که گرفته صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱ – اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند؛ روزه‌اش باطل است؛ ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلا منتظر باشد که حمام زنانه شود؛ اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲ – اگر زنی که در حال استحاضه کثیره است؛ غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در مسأله (۴۰۷) گفته شد به جا آورد؛ روزه او صحیح است و اظهر این است که در استحاضه متوسطه اگرچه غسل نکند روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۳ – کسی که مس میت کرده (یعنی جائی از بدن خود را به بدن میت رسانده) می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید؛ روزه او باطل نمی‌شود.

۸ – اماله کردن

مسأله ۱۶۵۴ – اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد؛ روزه را باطل می کند.

۹ – قی کردن

مسأله ۱۶۵۵ – هرگاه روزه دار عمدا قی کند اگرچه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد؛ روزه‌اش باطل می‌شود؛ ولی اگر سهوا یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۶ – اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسطه خوردن آن؛ در روز بی اختیار قی می کند؛ احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۷ – اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند؛ چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد؛ باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۵۸ – اگر مگس در گلوی روزه دار برود؛ چنانچه ممکن باشد؛ باید آن را بیرون آورد و روزه او باطل نمی‌شود؛ ولی اگر بداند که به واسطه بیرون آوردن آن قی می کند؛ واجب نیست بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹ – اگر سهوا چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است؛ بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۶۰ – اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن؛ چیزی از گلو بیرون می‌آید؛ بنا بر احتیاط نباید عمدا آروغ بزند؛ ولی

اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.
مسأله ۱۶۶۱ – اگر آروغ بزنـد و چیزی در گلو یا دهانش بیایـد؛ بایـد آن را بیرون بریزد و اگر بی اختیار فرو رود؛ روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهائی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۶۲ – اگر انسان عمـدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ روزه او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد؛ اشکال ندارد؛ ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است.
مسأله ۱۶۶۳ – اگر روزه دار سـهوا یکی از کارهائی که روزه را باطل می‌کنـد انجام دهـد و به خیال اینکه روزه‌اش باطل شده؛ عمدا دوباره یکی از آنها را به جا آورد؛ روزه او باطل می‌شود.
مسأله ۱۶۶۴ – اگر چیزی به زور در گلوی روزه دار بریزنـد؛ یـا سـر او را به زور در آب فرو برنـد؛ روزه او باطل نمی‌شود؛ ولی اگر مجبورش کننـد که روزه خود را باطـل کنـد مثلاـ به او بگوینـد اگر غـذا نخوری ضـرر مـالی یـا جـانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد؛ روزه او باطل می‌شود.
مسأله ۱۶۶۵ – روزه دار نباید جائی برود که می‌داند چیزی در گلویش می‌ریزند یا مجبورش می‌کنند که خودش روزه خود را باطل کنـد و اگر برود و چیزی در گلویش بریزنـد؛ یـا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می‌کنـد انجام دهـد؛ روزه او باطل می‌شود؛ بلکه اگر قصد رفتن کند؛ اگرچه نرود روزه‌اش باطل است.

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله ۱۶۶۶ – چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است:
(۱) دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن؛ در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.
(۲) انجام دادن هر کاری مانند خون گرفتن و حمام رفتن که باعث ضعف می‌شود.
(۳) انفیه کشیدن؛ اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست.
(۴) بو کردن گیاه‌های معطر.
(۵) نشستن زن در آب.
(۶) استعمال شیاف.
(۷) تر کردن لباسی که در بدن است.
(۸) کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید.
(۹) مسواک کردن با چوب تر.
(۱۰) بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن.
و نیز مکروه است انسان بـدون قصـد بیرون آمدن منی؛ زن خود را ببوسد یا کاری کند که شـهوت خود را به حرکت آورد و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می‌شود.

جاهائی که قضا و کفاره واجب است

مسأله ۱۶۶۷ – اگر در روزه رمضان در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود؛ فقط باید قضای آن روزه را بگیرد.

ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند؛ عمدا انجام دهد در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند؛ قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۶۸ – اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند؛ ظاهر این است که کفاره برای او واجب نیست و باید آن روز را امساک کرده و بعد قضا نماید؛ ولی اگر عمدا به خدا و پیغمبر به دروغ نسبتی بدهد و بداند که حرام است کفاره نیز واجب است اگرچه نداند این عمل روزه را باطل می‌کند.

کفاره روزه

مسأله ۱۶۶۹ – در کفاره افطار روزه ماه رمضان؛ باید یک بنده آزاد کند؛ یا به دستوری که در مسأله بعد گفته می‌شود دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است؛ طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد؛ بنا بر احتیاط باید به قدر امکان تصدق و استغفار نماید و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند؛ کفاره را بدهد.

مسأله ۱۶۷۰ – کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره افطار روزه ماه رمضان را بگیرد؛ باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد و اگر بقیه آن پی در پی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۱ – کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد؛ نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز؛ روزی باشد که مانند عید قربان؛ روزه آن صحیح نیست.

مسأله ۱۶۷۲ – کسی که باید پی در پی روزه بگیرد؛ اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد؛ یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است؛ مثلا به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد؛ باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۳ – اگر در بین روزهائی که باید پی در پی روزه بگیرد عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است؛ برای او پیش آید؛ بعد از برطرف شدن عذر؛ واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد؛ بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر به جا می‌آورد.

مسأله ۱۶۷۴ – اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند؛ چه آن چیز اصلا حرام باشد مثل شراب و زنا؛ یا به جهتی حرام شده باشد مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض؛ بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می‌شود؛ یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند؛ یا به هر کدام آنها یک مد که تقریبا ده سیر است؛ گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد؛ هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

مسأله ۱۶۷۵ – اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر (ص) عمدا نسبت دهد؛ بنا بر احتیاط؛ کفاره جمع که تفصیل آن در مسأله پیش گفته شد بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۶ – اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند؛ بنا بر اظهر یک کفاره بر او واجب است.

و استمناء نیز حکم جماع را دارد.

مسأله ۱۶۷۷ – اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ برای همه آنها یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۷۸ – اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید؛ برای هر دو یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۹ – اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد مثلا آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد مثلا غذای حرامی بخورد؛ یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۸۰ – اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید؛ چنانچه عمدا آن را فرو ببرد؛ روزه‌اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود.

و اگر خوردن آن چیز حرام باشد؛ مثلا موقع آروغ زدن؛ خون به دهان او بیاید و عمدا آن را فرو برد؛ باید قضای آن روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۱ – اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد؛ چنانچه در آن روز عمدا روزه خود را باطل کند؛ باید کفاره بدهد و کفاره آن به نحوی است که در مسأله (۱۶۶۹) ذکر شد.

مسأله ۱۶۸۲ – اگر روزه دار به گفته کسی که می‌گوید مغرب شد و اعتماد به گفته او نیست افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است یا شک کند که مغرب بوده است یا نه؛ قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۳ – کسی که عمدا روزه خود را باطل کرده؛ اگر بعد از ظهر مسافرت کند؛ یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید؛ کفاره از او ساقط نمی‌شود؛ بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند نیز کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴ – اگر عمدا روزه خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود؛ احتیاط این است که کفاره را بدهد و بعید نیست که در این صورت کفاره واجب نباشد.

مسأله ۱۶۸۵ – اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمدا روزه خود را باطل کند؛ بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده؛ کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶ – اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمدا روزه خود را باطل کند؛ بعد معلوم شود اول شوال بوده؛ کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۷ – اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند؛ چنانچه زن را اکراه کرده باشد؛ کفاره روزه خودش و روزه زن را باید بدهد و اگر زن به جماع راضی بوده؛ بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۸ – اگر زنی شوهر روزه دار خودرا اکراه کند که با او جماع نماید؛ واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۹ – اگر روزه دار در ماه رمضان؛ زن خود را اکراه به جماع کند و در بین جماع؛ زن راضی شود؛ بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

مسأله ۱۶۹۰ – اگر روزه دار در ماه مبارک رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید؛ یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱ – اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود را اکراه کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به جا آورد؛ بر هیچ یک از آنها کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲ - کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد؛ نمی‌تواند زن روزه دار خود را اکراه به جماع کند؛ ولی اگر او را اکراه نماید؛ کفاره بر مرد نیز واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۳ - انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند؛ ولی لازم نیست فورا آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۴ - اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد؛ چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ۱۶۹۵ - کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد؛ نمی‌تواند به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد؛ یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید و زیادی را از کفاره حساب نماید؛ ولی می‌تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگرچه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

مسأله ۱۶۹۶ - کسی که قضای روزه رمضان را گرفته؛ اگر بعد از ظهر عمدا کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد و اگر نمی‌تواند؛ سه روز روزه بگیرد.

جاهائی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۷ - در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اول آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

دوم عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورد ولی نیت روزه نکند؛ یا ریا کند؛ یا قصد کند که روزه نباشد؛ یا قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

سوم آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و به حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

چهارم آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه؛ کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده؛ کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده؛ قضای آن روز بر او واجب است؛ بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده باید قضای روزه آن روز را به جا آورد.

پنجم آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده است.

ششم آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند؛ یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم آنکه کور و مانند آن به گفته کس دیگر افطار کنند؛ بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

هشتم آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند؛ بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

ولی اگر در هوای ابر به گمان اینکه مغرب شده افطار کند؛ بعد معلوم شود مغرب نبوده؛ قضا لازم نیست.

نهم آنکه برای خنک شدن؛ یا بی جهت مضمضه کند؛ یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر مضمضه برای وضوی غیر نماز واجب باشد؛ ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد؛ یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کندو بی اختیار فرو رود؛ قضا بر او واجب نیست.

دهم آنکه کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند؛ لازم است قضا نماید و کفاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸ - اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو رود یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو رود؛ قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۹ – مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد؛ بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۷۰۰ – اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه؛ بی اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود؛ نباید مضمضه کند.

مسأله ۱۷۰۱ – اگر در ماه رمضان؛ بعد از نگاه به افق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ بعد معلوم شود صبح بوده؛ قضا لازم نیست.

و همچنین اگر نگاه کند و احراز نکند که صبح شده؛ قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۲ – اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه؛ نمی‌تواند افطار کند؛ ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه؛ پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۷۰۳ – اگر دیوانه عاقل شود؛ واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۴ – اگر کافر مسلمان شود؛ واجب نیست روزه‌های وقتی که کافر بوده قضا نماید.

ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد؛ روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۵ – روزه‌ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده؛ باید قضا نماید؛ اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده؛ برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۶ – اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده؛ واجب نیست مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید؛ مثلا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم و یا اینکه مثلا در آخرهای ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از رمضان برگشته و نمی‌داند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم؛ در هر دو صورت می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند اگرچه احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۷ – اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد؛ قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد؛ ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد؛ مثلا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد؛ بهتر آن است که اول قضای رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۸ – اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است؛ قضای سال آخری حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۷۰۹ – کسی که قضای روزه رمضان را گرفته؛ اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد؛ می‌تواند پیش از ظهر؛ روزه خود را باطل نماید.

مسأله ۱۷۱۰ – اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد؛ بهتر آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۱ – اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس؛ روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد؛ لازم نیست روزه هائی را که نگرفته برای او قضا کنند.

مسأله ۱۷۱۲ – اگر به واسطه مرضی؛ روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد؛ قضای روزه هائی را که نگرفته بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد که تقریبا ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر

بدهـد؛ ولی اگر به واسـطه عـذر دیگری مثلا برای مسافرت روزه نگرفته باشـد و عـذر او تا رمضان بعد باقی بماند؛ روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳ – اگر به واسـطه مرضـی روزه رمضان را نگیرد و بعـد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عـذر دیگری پیـدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد؛ باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید.

و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عذر دیگری داشـته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد؛ روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام نیز به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۴ – اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمدا قضای روزه را نگیرد؛ باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۵ – اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر پیدا کند؛ باید قضا را بگیرد و هر روز یک مـد طعام به فقیر بدهـد و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر بعد از برطرف شدن عذر تصـمیم داشـته باشد که روزه‌های خود را قضا کند ولی پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند.

مسأله ۱۷۱۶ – اگر مرض انسان چنـد سال طول بکشـد؛ بعـد از آنکه خوب شـد؛ باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷ – کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد؛ می‌تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۸ – اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد؛ باید قضا را بگیرد و از جهت تاخیر در سال اول برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و اما از جهت تاخیر چند سال بعدی چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۹ – اگر روزه رمضـان را عمـدا نگیرد؛ بایـد قضـای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد یا به شـصت فقیر طعام بدهد یا یک بنده آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد؛ برای هر روز یک مد نیز کفاره بدهد.

مسأله ۱۷۲۰ – اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد و در روز مکرر جماع یا استمناء کند؛ کفاره مکرر نمی‌شود.

و اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ مثلا چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۷۲۱ – بعد از مرگ پدر؛ پسر بزرگتر باید قضای روزه او را به تفصیلی که در نماز قضای پدر در صفحه (۲۳۰) گفته شد به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۲ – اگر پـدر غیر از روزه رمضان؛ روزه واجب دیگری را ماننـد روزه نـذر نگرفته باشد؛ احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر قضا نماید؛ ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشد؛ قضاء آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

و نیز اگر قضاء روزه جد بر پدر واجب بوده و پدر آنها را نگرفته؛ بر پسر قضای آنها لازم نیست.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۲۳ – مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دو رکعت بخواند؛ نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است؛ باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۴ – مسافرت در ماه رمضان اشـکال نـدارد؛ ولی برای فرار از روزه مسافرت مکروه است و همچنین است سـفر قبل از روز بیست و چهارم در ماه رمضان مگر اینکه سفر برای حج یا عمره یا به جهت ضرورتی باشد.

مسأله ۱۷۲۵ – اگر غیر روزه رمضـان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشـد؛ مثلا نـذر کرده باشـد روز معینی را روزه بگیرد؛ بهتر

آن است که تا ناچار نشود در آن روز مسافرت نکند.

و اگر در سفر باشد؛ چنانچه ممکن است قصد کند که ده روز در جائی بماند و آن روز را روزه بگیرد.

ولی ظاهر آن است که سفر جایز است و قصد اقامه واجب نیست و در صورتی که روزه نگیرد لازم است روزه آن روز را قضاکند.

مسأله ۱۷۲۶ – اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند؛ نمی‌تواند آن را در سفر به جا آورد.

ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد؛ باید آن را در سفر به جا آورد.

و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد؛ روزه بگیرد؛ باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۷ – مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد و احوط این است که آن سه روز روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسأله ۱۷۲۸ – کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است؛ اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد؛ روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا مغرب نفهمد؛ روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۹ – اگر فراموش کند که مسافر است؛ یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد؛ روزه او باطل است.

مسأله ۱۷۳۰ – اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید؛ باید روزه خود را تمام کند.

و اگر پیش از ظهر مسافرت کند؛ وقتی به حد ترخص برسد؛ در صورتی که از شب نیت سفر داشته باشد؛ روزه‌اش باطل می‌شود و الا بنا بر احتیاط واجب روزه را تمام کند و بعدا قضا لازم نیست.

واگر پیش از رسیدن به حد ترخص روزه را باطل کند کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۱ – اگر مسافر در ماه رمضان پیش از ظهر به وطنش برسد یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده؛ باید آن روز روزه را بگیرد و اگر انجام داده؛ روزه آن روز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۳۲ – اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد؛ یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند؛ نباید آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۳۳ – مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد؛ مکروه است در روزه ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملا خودرا سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۴ – کسی که به واسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد یا برای او مشقت دارد؛ روزه بر او واجب نیست؛ ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام – گندم یا جو یا نان و مانند اینها – به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۳۵ – کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته؛ اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد؛ لازم نیست روزه را قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۶ – اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند یا برای او مشقت دارد؛ روزه بر او واجب نیست ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد؛ بنا بر احتیاط روزه هائی را که نگرفته قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷ – زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد؛ روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد؛ روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط مستحب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۸ – زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است؛ چه مادر بچه؛ یا دایه او باشد؛ یا بی اجرت شیر دهد؛ اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد؛ روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد؛ روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط مستحب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید؛ ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد؛ واجب است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

و همچنین است بنا بر احتیاط اگر مادر بتواند بچه خود را از شیر خشک معمولی غذا دهد.

راه ثابت شدن اول ماه

مسأله ۱۷۳۹ – اول ماه به چند چیز ثابت می‌شود:

اول – آنکه خود انسان ماه را ببیند.

دوم – عده‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود؛ بگویند ماه را دیده ایم.

و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

سوم – دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم؛ ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند؛ اول ماه ثابت نمی‌شود.

چهارم – سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت می‌شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن؛ اول ماه شوال ثابت می‌شود.

مسأله ۱۷۴۰ – اول ماه به حکم حاکم شرع ثابت می‌شود مگر آنکه بداند که در حکم اشتباه شده و چنانچه حاکم شرع بگوید دو عادل نزد من به رؤیت هلال شهادت داده‌اند کافی است.

مسأله ۱۷۴۱ – اول ماه با پیشگوئی منجمین ثابت نمی‌شود؛ ولی اگر انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند؛ باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۲ – بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن؛ دلیل نمی‌شود که شب پیش؛ شب اول ماه بوده است؛ بلی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود؛ آن روز اول ماه محسوب می‌شود و همچنین اگر ماه طوق داشته باشد معلوم می‌شود که ماه در شب سابق بوده است.

مسأله ۱۷۴۳ – اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد؛ چنانچه بعد ثابت شود که شب پیش اول ماه بوده؛ باید روزه آن روز را قضا نماید و چنانچه در اثناء روز ثابت شود باید بقیه روز را امساک کند و بعد از رمضان قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۴ – اگر در شهری اول ماه ثابت شود؛ در شهرهای دیگر چه دور باشند چه نزدیک چه در افق متحد باشند یا نه نیز ثابت می‌شود در صورتی که در شب مشترک باشند ولو به اینکه اول شب یکی آخر شب دیگری باشد.

مسأله ۱۷۴۵ – اول ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود؛ مگر انسان بداند که تلگراف از روی شهادت دو مرد عادل یا از راه دیگری بوده که شرعا معتبر است.

مسأله ۱۷۴۶ – روزی را که انسان نمی‌داند آخر رمضان است یا اول شوال؛ باید روزه بگیرد؛ ولی اگر در اثناء روز بفهمد که اول شوال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۷ – اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند؛ باید به گمان عمل نماید.

و اگر آن هم ممکن نباشد؛ هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است؛ ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته؛ دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۸ – روزه عید فطر و قربان؛ صحیح نیست.

و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اول رمضان؛ اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد صحیح نیست.

مسأله ۱۷۴۹ – اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود؛ روزه او باطل است؛ واحتیاط واجب آن است که اگر حق شوهر هم از بین نرود؛ بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

مسأله ۱۷۵۰ – روزه مستحبی اولاد؛ اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۱ – اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد و در بین روز پدر او را نهی کند؛ چنانچه مخالفت او موجب اذیتش باشد باید افطار نماید.

مسأله ۱۷۵۲ – کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد؛ اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد؛ باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد؛ اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد؛ باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست و اگر شک کند روزه برای او ضرر دارد یا نه دکتر حاذق موثق بگوید ضرر دارد یا ندارد لازم است از قول او تبعیت کند.

مسأله ۱۷۵۳ – اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال؛ ترس برای او پیدا شود؛ چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد؛ نباید روزه بگیرد؛ واگر روزه بگیرد صحیح نیست.

مسأله ۱۷۵۴ – کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد؛ اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته؛ بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۵ – غیر از روزه هائی که گفته شد؛ روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

مسأله ۱۷۵۶ – روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه‌های مستحب

مسأله ۱۷۵۷ – روزه تمام روزهای سال؛ غیر از روزهای حرام و مکروه که گفته شد؛ مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ – پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است و اگر کسی آنها را به جا نیاورد؛ مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد؛ مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار به فقیر دهد.

۲ – سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ – تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگرچه یک روز باشد.

۴ – روز عید نوروز.

۵ – روز چهارم تا نهم شوال.

۶ - روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده.

۷ - روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه)؛ ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند روزه آن روز مکروه است.

۸ - روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجه).

۹ - روز مباهله (۲۴ ذی حجه).

۱۰ - روز اول و سوم و هفتم محرم.

۱۱ - روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم (ص) (۱۷ ربیع الاول).

۱۲ - روز پانزدهم جمادی الاولی و نیز مستحب است روز مبعث حضرت رسول اکرم (ص) (۲۷ رجب) را روزه بگیرد و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند؛ بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کند و در بین روز اگرچه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۵۸ - برای پنج نفر مستحب است در ماه رمضان - اگرچه روزه نیستند - از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند:

اول مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جائی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

دوم مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جائی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

سوم مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند؛ انجام داده باشد.

چهارم مریضی که بعد از ظهر خوب شود.

پنجم زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

مسأله ۱۷۵۹ - مستحب است روزه دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند.

ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند؛ بهتر است اول افطار کند؛ ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

احکام خمس

در چیزهای که خمس واجب می‌شود

مساله

مسأله ۱۷۶۰ - در هفت چیز خمس واجب می‌شود:

اول: منفعت کسب.

دوم: معدن.

سوم: گنج.

چهارم: مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم: جواهری که به واسطه غواصی یعنی فرو رفتن به دریا به دست می‌آید.
ششم: غنیمت جنگ.
هفتم: زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.
و احکام اینها مفصلا گفته خواهد شد:

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۱ – هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد؛ اگرچه مثلا نماز و روزه میتی را به جا آورده و از اجرت آن؛ مالی تهیه کند؛ چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید؛ باید خمس یعنی پنج یک آن را به دستوری که بعدا گفته می‌شود بدهد.

مسأله ۱۷۶۲ – اگر از غیر کسب؛ مالی به دست آورد؛ مثلا چیزی به او ببخشند؛ چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید و آن هدیه چیز کم یا کوچکی حساب نشود؛ خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۶۳ – مهری را که زن می‌گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع می‌گیرد؛ خمس ندارد و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد؛ ولی اگر مثلا با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته احتیاط واجب آن است که خمس آن ارثی را که از او می‌برد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۶۴ – اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده؛ بنا بر اظهر واجب نیست خمس آن را بدهد و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده؛ خمس بدهکار است؛ باید خمس را از مال او بدهد.

مسأله ۱۷۶۵ – اگر به واسطه قناعت کردن؛ چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۶ – کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد؛ باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.

مسأله ۱۷۶۷ – اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاـ بر اولاـد خود وقف نمایـد؛ چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید؛ باید خمس آن را بدهند.

و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند؛ باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

مسأله ۱۷۶۸ – اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکاهٔ و صدقه مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید یا از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد؛ مثلا از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۶۹ – اگر با عین پول خمس نداده؛ از مؤمنی جنسی بخرد یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم؛ ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صحیح است و به جنسی که با این پول خریده است خمس تعلق می‌گیرد و در صحت معامله احتیاجی به اجازه و امضاء حاکم شرع نیست.

مسأله ۱۷۷۰ – اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد؛ معامله‌ای که کرده صحیح است و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد.

مسأله ۱۷۷۱ – اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد؛ خمسش به عهده فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست.

مسأله ۱۷۷۲ – اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشد؛ پنج یک آن به عهده خود بخشنده است و چیزی بر این

شخص نیست.

مسأله ۱۷۷۳ - اگر از کـافر یا کسـی که به دادن خمس عقیـده نـدارد و یا از روی عصـیان خمس نـداده؛ مالی به دست انسان آیـد؛ واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴ - تاجر و کاسب و صـنعتگر و ماننـد اینها از وقتی که منفعت می‌برنـد یک سال که بگـذرد؛ بایـد خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسـی که شغلش کاسبی نیست؛ اگر اتفاقا منفعتی ببرد؛ بعد از آنکه یک سال از موقعی که فائده برده بگذرد؛ باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۷۵ - انسـان می‌توانـد در بین سال هر وقت منفعتی به دسـتش آیـد خمس آن را بدهـد و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تاخیر بیندازد.

و اگر برای دادن خمس؛ سال شمسی قرار دهد؛ مانعی ندارد.

مسأله ۱۷۷۶ - کسـی که ماننـد تاجر و کاسب برای دادن خمس؛ سال قرار دهـد؛ اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد؛ بر ورثه لازم نیست مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.

مسأله ۱۷۷۷ - اگر قیمت جنسـی برای تجارت خریـده بالا رود و آن را نفروشـد و در بین سال قیمتش پائین آید؛ خمس مقداری که بالا رفته براو واجب نیست.

مسأله ۱۷۷۸ - اگر قیمت جنسـی که برای تجارت خریـده بالا رود و به امیـد اینکه قیمت آن بالاتر رود؛ تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشـد و قیمتش پـائین آیـد؛ خمس مقـداری که آخر سـال بالاـ رفته بـود و می‌توانست آن را به آن قیمت بفروشـد بر او واجب است.

مسأله ۱۷۷۹ - اگر غیر مال التجاره مالی داشـته باشـد که خمسـش را داده یا خمس نـدارد؛ مثلا چیزی را برای مؤنه‌اش خریده باشد؛ چنانچه قیمتش بالا رود؛ اگر آن را بفروشد؛ خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده؛ باید بدهد.

و همچنین اگر مثلا درختی را که خریده میوه بیاورد؛ یا گوسفند چاق شود؛ در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعتی از آن ببرد؛ بایـد خمس آنچه زیاد شـده بدهد؛ بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده اگر آن را بفروشد باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۰ - اگر باغی احـداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد؛ باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهـد؛ ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درختها را فروخته و از قیمتش اسـتفاده کند؛ فقط باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد و تا مادامی که باغ را نفروخته ترقی قیمت باغ خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۱ - اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد؛ باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد.

و همچنین اگر مثلا از شاخه‌های آن که معمولا هر سال می‌برند؛ اسـتفاده‌ای ببرند و به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسـبش از مخارج سال او زیاد بیاید؛ در آخر سال باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲ - کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند؛ باید خمس آنچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد و چنانچه از یک رشـته نفع ببرد و از رشـته دیگر ضرر کند؛ بنا بر اظهر نفع و ضرر روی هم حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۸۳ - خرجهائی را که انسان برای به دست آوردن فائـده می‌کنـدماننـد دلا لی و حمالی؛ می‌تواند از منفعت؛ کسـر نماید و نسبت به آن مقدار خمس لازم نیست.

مسأله ۱۷۸۴ - آنچه از منـافع کسب در بین سـال به مصـرف خوراک و پوشـاک و اثـاثیه و خریـد منزل و عروسـی و جهیزیه دختر و

زیارت و مانند اینها می‌رساند؛ در صورتی که از شان او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد؛ خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۵ – مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند؛ جزء مخارج سالیانه است.

و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شان او زیاد نباشد؛ از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۸۶ – اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می‌کنند؛ چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه‌ای بخرد و از شانش هم زیاد نباشد؛ بنا بر احتیاط لازم خمس آن را بدهد و اگر از شانش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷ – مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند؛ از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد؛ آنچه در سال بعد خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۸ – کسی که از کسب و تجارت فائده‌ای برده؛ اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست؛ می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسبش صرف کند.

مسأله ۱۷۸۹ – آذوقه‌ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده اگر در آخر سال زیاد بیاید؛ باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد؛ در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد؛ باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۰ – اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه‌ای برای منزل بخرد؛ هر وقت احتیاجش از آن برطرف شد؛ لازم نیست که خمس آن را بدهد و همچنین است زیور آلات زنانه؛ در صورتی که وقت خریدن؛ زینت کردن زن با آنها نگذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۱ – اگر در یک سال منفعتی نبرد؛ نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۲ – اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید؛ نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند و فقط مؤنه (مصارف) تجارت را می‌تواند از او کسر کند.

مسأله ۱۷۹۳ – اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود و از باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید؛ می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع کسر نماید.

مسأله ۱۷۹۴ – اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود؛ نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیه کند؛ ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد؛ می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیه نماید.

مسأله ۱۷۹۵ – اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند؛ می‌تواند از منافع سالهای بعد مقدار قرض خود را بدهد و همچنین اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت ادا نماید؛ بلی اگر قرض را ادا ننمود تا آنکه سال بر منفعت گذشت باید بدون کسر مقدار آن قرض خمس آن منفعت را بدهد مگر اینکه قرض بعد از منفعت کردن بوده و برای مؤنه سالش باشد که در این صورت کسر آن حتی بعد از گذشتن سال خالی از وجه نیست.

مسأله ۱۷۹۶ – اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند؛ نمی‌تواند از منافع کسب آن قرض را ادا نماید؛ بلی اگر مالی را که قرض کرده و چیزی را که از قرض خریده از بین برود و ناچار شود که قرض خود را بدهد؛ اداء آن قرض از منافع سال بعد مانعی ندارد.

و اگر خمس به واسطه تلف شدن مالی که خمس آن را نداده بود یا به واسطه دستگردان با حاکم شرع یا وکیل او دین شود اداء آن از منافع سال بعدی از مؤنه حساب نمی‌شود و لازم است منفعتی را که با آن اداء قرض خمس می‌کند؛ تخمیس کند.

مسأله ۱۷۹۷ – انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است؛ پول بدهد.

و اما اگر جنس دیگر بخواهد بدهد محل اشکال است مگر آنکه با اجازه حاکم شرع باشد.

مسأله ۱۷۹۸ - کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت؛ تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند؛ بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.

مسأله ۱۷۹۹ - کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود؛ باید خمس آن را بدهد؛ بلی اگر به مجتهد عادل که از او تقلید می‌کند یا به وکیل او رجوع کند؛ ممکن است در بعضی از موارد به آن شخص دستگردان کند تا خمس به ذمه منتقل شود.

مسأله ۱۸۰۰ - کسی که خمس بدهکار است؛ اگر با حاکم شرع مصالحه کند؛ می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه؛ منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.

مسأله ۱۸۰۱ - کسی که با دیگری شریک است؛ اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد؛ آن کس می‌تواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۰۲ - اگر بچه صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید؛ واجب نیست بعد از آنکه بالغ شد؛ خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۳ - کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید خمس آن را داده یا نه؛ می‌تواند در آن مال تصرف نماید؛ بلکه اگر یقین هم داشته باشد که خمس آن را نداده می‌تواند در آن تصرف نماید.

مسأله ۱۸۰۴ - اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود؛ واجب است بعد از تمامی سال؛ خمس آن را بدهد و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

مسأله ۱۸۰۵ - کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر مثلاـ ملکی بخرد و قیمت آن بالاـ رود؛ چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد؛ مثلا زمینی را برای زراعت خریده است و از پول خمس نداده قیمت آن را داده؛ باید خمس قیمتی را که خریده بدهد.

و اگر مثلا پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را با این پول می‌خرم؛ باید خمس مقداری را که آن ملک فعلا ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۰۶ - کسی که از اول تکلیف خمس نداده؛ اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته؛ باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شان خود خریده؛ پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده؛ لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال؛ بنابراحتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ – معدن

مسأله ۱۸۰۷ - اگر از معدن طلا؛ نقره؛ سرب؛ مس؛ آهن؛ نفت؛ ذغال سنگ؛ فیروزه؛ عقیق؛ زاج؛ نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد؛ در صورتی که به مقدار نصاب باشد؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۸ - نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک است؛ یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده؛ به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد؛ باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است باقی می‌ماند بدهد.

مسأله ۱۸۰۹ - استفاده‌ای که از معدن برده چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک نرسد؛ خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۰ – گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون می‌آورد در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده؛ به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۱ – کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد؛ باید خمس آن را بدهد؛ چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن؛ در زمینی باشد که ملک است یا در جائی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۱۲ – اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه؛ خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند.

مسأله ۱۸۱۳ – اگر چند نفر چیزی از معدن بیرون آورند؛ چنانچه قیمت سهم هر کدام به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد باید خمس آن را بدهند و در غیر این صورت سهم هر کدام از منافع کسب حساب می‌شود.

مسأله ۱۸۱۴ – اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد؛ آنچه از آن به دست می‌آید؛ مال صاحب ملک است.

و در صورتی که به مقدار نصاب برسد؛ چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ – گنج

مسأله ۱۸۱۵ – گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن گنج بگویند.

مسأله ۱۸۱۶ – اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند؛ مال خود او است و باید خمس آن را بدهد؛ اگرچه گنج غیر از طلا و نقره باشد.

مسأله ۱۸۱۷ – نصاب گنج اگر نقره باشد ۱۰۵ مثقال نقره مسکوک و اگر طلا باشد ۱۵ مثقال طلای مسکوک است و اگر از غیر طلا و نقره باشد نصاب را با یکی از طلا یا نقره ملاحظه نمایند.

مسأله ۱۸۱۸ – اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بوده‌اند نیست؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد؛ ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است بنا بر احتیاط واجب باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست؛ به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم نشود مال آنان است؛ مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۹ – اگر در ظرفهای متعددی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا باشد؛ باید خمس آن را بدهد؛ ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند؛ هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار برسد؛ خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۰ – اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا برسد؛ اگر سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد؛ از ارباح مکاسب حساب می‌شود.

مسأله ۱۸۲۱ – اگر کسی حیوانی را از قبیل ماهی بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند؛ اگرچه احتمال دهد که مال فروشنده است؛ لازم نیست به او خبر دهد و در حکم منافع کسب است؛ ولی اگر از قبیل چهارپایان باشد لازم است به فروشنده اطلاع دهد و اگر او علامت داد مال او است و الا مال پیدا کننده است.

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۲۲ – اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر از آن؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس تمام مال را به قصد ما فی الذمه اعم از خمس یا مظالم بدهد و بعد از دادن خمس؛ بقیه مال حلال می‌شود.

مسأله ۱۸۲۳ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را – چه کمتر و چه بیشتر از خمس باشد – بداند ولی صاحب آن را نشناسد؛ باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۲۴ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد؛ باید یکدیگر را راضی نمایند و چنانچه صاحب مال راضی نشود؛ باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد و بهتر آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است نیز به او بدهد.

مسأله ۱۸۲۵ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده؛ باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده؛ از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۲۶ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد؛ یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد؛ بعد از آنکه صاحبش پیدا شد؛ لازم نیست چیزی به او بدهد.

مسأله ۱۸۲۷ – اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست؛ باید در صورت امکان همه آنها را راضی کند ولو آن مال را به طور مساوی بین آن چند نفر قسمت کند و اگر راضی نشدند باید به قرعه رجوع شود.

۵ – جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۲۸ – اگر به واسطه غواصی (یعنی فرو رفتن در دریا) لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند؛ روئیدنی باشد یا معدنی؛ باید خمس آن را بدهند و بنا بر احتیاط نصابی در آن معتبر نیست؛ پس هر مقدار که باشد باید خمس آن را داد؛ چه بیرون آورنده یک نفر باشد یا چند نفر.

مسأله ۱۸۲۹ – اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد؛ بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.

ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد؛ در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۰ – خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد؛ در صورتی واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۱ – اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد؛ در دریا فرو رود و اتفاقا جواهری به دستش آید؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۲ – اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند؛ چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعا در شکمش جواهر هست؛ باید خمس آن را بدهد و اگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد؛ در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۳ – اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد؛ چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید؛ باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۴ – اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد؛ باید خمس آن را بدهد؛ بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به

دست آورد؛ بنا بر احتیاط خمس آن واجب است.
مسأله ۱۸۳۵ – کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است؛ اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید؛ لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۳۶ – اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد؛ یا گنجی پیدا کند؛ یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد؛ خمس ندارد؛ ولی اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ولی او باید آن مال را تطهیر نماید.

۶ – غنیمت

مسأله ۱۸۳۷ – اگر مسلمانان به امر امام (ع) با کفار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ به دست آورند؛ به آنها غنیمت گفته می‌شود. و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند؛ مانند مخارج نگهداری حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام (ع) صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیه آن را بدهند و آنچه در زمان غیبت امام (ع) در جنگ از کفار گرفته می‌شود بنا بر احتیاط نیز حکم غنیمت را دارد و لازم است خمس آن را بدهند.

۷ – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۳۸ – اگر کافر ذمی زمین را از مسلمان بخرد؛ باید خمس آن را از همان زمین یا از قیمت آن بدهد.
و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینهارا از مسلمان بخرد؛ باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد؛ لازم نیست قصد قربت نماید.
مسأله ۱۸۳۹ – اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد؛ خمس از کافر ساقط نمی‌شود ولی بر مسلمان لازم نیست خمس آن را بدهد و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.
مسأله ۱۸۴۰ – اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد؛ یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد؛ شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد؛ ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد؛ بر فروشنده لازم است که عمل به شرط نماید.
مسأله ۱۸۴۱ – اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید؛ کافر ذمی باید خمس آن را بدهد.
مسأله ۱۸۴۲ – اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولی او برایش زمینی بخرد؛ احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۴۳ – خمس را باید دو قسمت کنند:
یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر؛ یا سید یتیم؛ یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام (ع) است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند؛ یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند.
ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب باید از مجتهدی که تقلید می‌کند اجازه بگیرد و در صورتی به او اذن داده می‌شود که بداند آن مجتهد و مجتهدی که از او تقلید می‌کند؛ سهم امام را به یک طور

مصرف می‌کنند.

مسأله ۱۸۴۴ – سید یتیمی که به او خمس می‌دهند؛ باید فقیر باشد؛ ولی به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر در وطنش فقیر هم نباشد؛ می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۴۵ – به سیدی که در سفر درمانده شده؛ اگر سفر او سفر معصیت باشد؛ بنا بر احتیاط واجب نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۶ – به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد؛ ولی به سیدی که دوازده امامی نیست؛ نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۴۷ – به سیدی که معصیت کار است؛ اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد و بهتر آن است که به سیدی هم که آشکار معصیت می‌کند؛ اگرچه دادن خمس کمك به معصیت او نباشد؛ خمس ندهد.

مسأله ۱۸۴۸ – اگر کسی بگوید سیدم؛ نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه دو نفر عادل؛ سید بودن اورا تصدیق کنند؛ یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سید است.

مسأله ۱۸۴۹ – به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است؛ اگرچه انسان به سید بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد؛ می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۰ – کسی که زنش سیده است؛ بنا بر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند؛ ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد؛ جایز است انسان خمس به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید.

مسأله ۱۸۵۱ – اگر مخارج سید یا سیده‌ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد؛ بنا بر احتیاط واجب؛ نمی‌تواند خوراك و پوشاك و سائر نفقات واجبه او را از خمس بدهد؛ ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری (غیر از نفقات واجبه) برساند مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۵۲ – سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد؛ می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۳ – احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یك سید فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۵۴ – اگر در شهر انسان سید مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعدا نیز پیدا نمی‌شود؛ یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد؛ باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد و اگر خمس از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده؛ باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده؛ چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۵۵ – هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد اگرچه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد؛ می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود؛ نباید چیزی بدهد؛ ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۵۶ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند؛ ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود؛ اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

مسأله ۱۸۵۷ – اگر به امر حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود؛ لازم نیست دوباره خمس بدهد.

و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۵۸ – جایز نیست جنسی را که خمس به آن تعلق گرفته به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد و در مسأله (۱۷۹۸) گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها مطلقا محل اشکال است.

مسأله ۱۸۵۹ – کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند؛ بنا بر احتیاط واجب باید خمس را به او بدهد و بعدا مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

مسأله ۱۸۶۰ – مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد؛ ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد؛ اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد اشکال ندارد.

احکام زکاة

زکات مال

مسأله ۱۸۶۱ – زکاة در نه چیز واجب است:

اول: گندم.

دوم: جو.

سوم: خرما.

چهارم: کشمش.

پنحم: طلا.

ششم: نقره.

هفتم: شتر.

هشتم: گاو.

نهم: گوسفند.

و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد؛ با شرایطی که بعدا گفته می‌شود؛ باید مقداری که معین شده؛ به یکی از مصرفهائی که دستور داده‌اند برساند.

مسأله ۱۸۶۲ – سلت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد؛ بنابراحتیاط واجب باید از آنها زکاة داده شود.

شرایط واجب شدن زکاة

مسأله ۱۸۶۳ – زکاة در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعدا گفته می‌شود برسد و مالک آن؛ بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۶۴ – اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا- و نقره باشد؛ اگرچه اول ماه دوازدهم زکاة بر او واجب می‌شود؛ ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۶۵ – اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا- و نقره در بین سال بالغ شود؛ مثلا- اگر بچه‌ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد؛ یازده ماه که از اول محرم بگذرد؛ زکاتی بر او نیست بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکاة بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۸۶۶ – زکاة گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود و زکاة کشمش وقتی واجب می‌شود که

انگور می‌باشد و زکاهٔ خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید؛ ولی وقت دادن زکاهٔ در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند.

مسأله ۱۸۶۷ – در موقع واجب شدن زکاهٔ گندم و جو و کشمش و خرما که در مسأله پیش گفته شد؛ چنانچه صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکن از تصرف باشد باید زکاهٔ آنها را بدهد و اگر بالغ و عاقل نباشد واجب نیست.

مسأله ۱۸۶۸ – اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا در مقداری از آن دیوانه باشد؛ زکاهٔ بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۶۹ – اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی هوش شود؛ زکاهٔ از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکاهٔ گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بی هوش باشد.

مسأله ۱۸۷۰ – مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند؛ زکاهٔ ندارد.

مسأله ۱۸۷۱ – اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکاهٔ در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند؛ باید زکاهٔ آن را بدهد و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست.

زکاهٔ گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۷۲ – زکاهٔ گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها «۲۸۸» من تبریز «۴۵» مثقال کم است که تقریبا «۸۴۷» کیلو گرم می‌شود.

مسأله ۱۸۷۳ – اگر پیش از دادن زکاهٔ از انگور و خرما و جو و گندمی که زکاهٔ آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند؛ یا مثلا به فقیر به غیر عنوان زکاهٔ بدهد؛ باید زکاهٔ مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۷۴ – اگر بعد از آنکه زکاهٔ گندم و جو و خرما و انگور واجب شد؛ مالک آن بمیرد؛ باید مقدار زکاهٔ را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از واجب شدن زکاهٔ بمیرد؛ هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است؛ باید زکاهٔ سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۷۵ – کسی که از طرف حاکم شرع مامور جمع آوری زکاهٔ است؛ موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکاهٔ را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و چیزی که زکاهٔ آن واجب شده؛ از بین برود؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۶ – اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو؛ زکاهٔ آنها واجب شود؛ باید زکاهٔ آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۷ – اگر بعد از آنکه زکاهٔ گندم و جو و خرما و انگور واجب شده؛ زراعت و درخت را بفروشد؛ فروشنده باید زکاهٔ آنها را بدهد و چنانچه داد بر خریدار چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۸ – اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکاهٔ آن را داده؛ یا شک کند که داده یا نه؛ چیزی بر او واجب نیست.

و اگر بداند که زکاهٔ آن را نداده؛ چنانچه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکاهٔ داده شود؛ اجازه ندهد؛ معامله آن مقدار باطل است.

و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکاهٔ را از خریدار بگیرد و اگر معامله مقدار زکاهٔ را اجازه دهد؛ معامله صحیح است.

و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد؛ می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۸۷۹ – اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود؛ زکاهٔ آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۸۰ - اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند؛ چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد؛ باید زکاهٔ آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۱ - خرما بر سه قسم است:

«۱» آن است که خشکش می‌کنند و حکم زکاهٔ آن گفته شد

«۲» آن است که در حال رطب بودنش می‌خورند

«۳» آن است که نارس خلال آن را می‌خورند.

در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد؛ زکاهٔ آن واجب است و اما قسم سوم ظاهر این است که زکاهٔ بر آن واجب نباشد.

مسأله ۱۸۸۲ - گندم و جو و خرما و کشمشی که زکاهٔ آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکاهٔ ندارد.

مسأله ۱۸۸۳ - اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود؛ یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن آبیاری شود؛ زکاهٔ آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۸۴ - اگر گندم و جو و خرما و انگور؛ هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند؛ چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری آن با ماشین آلات یا با دلو و مانند آن شده؛ زکاهٔ آن بیست یک و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر طوری است که عرفا می‌گویند به هر دو آبیاری شده؛ زکاهٔ آن سه چهلم است.

مسأله ۱۸۸۵ - چنانچه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می‌گویند آبیاری آن مثلا با باران است؛ اگر سه چهلم بدهد کافی است.

مسأله ۱۸۸۶ - اگر شک کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است؛ در این صورت دادن یک بیستم کافی است و همچنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

مسأله ۱۸۸۷ - اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند؛ زکاهٔ آن ده یک است و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند؛ زکاهٔ آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۸۸ - اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود؛ زکاهٔ زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم و زکاهٔ زراعتی که پهلوی آن است بنا بر احتیاط یک دهم می‌باشد.

مسأله ۱۸۸۹ - مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است؛ نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید؛ پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد؛ باید زکاهٔ آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۰ - تخمی را که به مصرف زراعت رسانده؛ چه از خودش باشد یا خریده باشد؛ نمی‌تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید.

مسأله ۱۸۹۱ - آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد؛ زکاهٔ آن واجب نیست؛ مثلا اگر حاصل زراعت «۸۵۰» کیلو گرم باشد و دولت «۵۰» کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد؛ فقط زکاهٔ در «۸۰۰» کیلو واجب می‌شود.

مسأله ۱۸۹۲ - مصارفی که انسان پیش از تعلق زکاهٔ نموده؛ بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و فقط زکاهٔ بقیه را

بدهد.

مسأله ۱۸۹۳ – مصارفی را که بعد از تعلق زکاهٔ است می‌تواند از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکاهٔ خرج شده بردارد.

مسأله ۱۸۹۴ – واجب نیست صبر نمایـد تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما خشک گردد و آنگاه زکاهٔ را بدهد؛ بلکه همین که زکاهٔ واجب شد جایز است مقدار زکاهٔ را قیمت نموده و به عنوان زکاهٔ قیمت آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۵ – بعد از آنکه زکاهٔ تعلق گرفت می‌توان عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل اینها مشاعا تسلیم نماید و پس از آن در مصارف شریک می‌باشند.

مسأله ۱۸۹۶ – در صورتی که مالک عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود؛ لازم نیست آنها را مجانا به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می‌توانـد برای اینکه تا وقت درو یا خشک شـدن برسد برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسأله ۱۸۹۷ – اگر انسان در چند شـهر که فصل رسـیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود؛ چنانچه چیزی که اول می‌رسد به انـدازه نصاب یعنی «۲۸۸» من «۴۵» مثقـال کم باشـد؛ بایـد زکـاهٔ آن را موقعی که می‌رسـد بدهـد و زکـاهٔ بقیه را هر وقت به دسـت می‌آیـد ادا نمایـد و اگر آنچه اول می‌رسـد به انـدازه نصاب نباشد؛ صبر می‌کند تا بقیه آن برسد؛ پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود؛ زکاهٔ آن واجب است و اگر به مقدار نصاب نشود؛ زکاهٔ آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۹۸ – اگر درخت خرمـا یـا انگور در یـک سال دو مرتبه میوه بدهـد؛ چنانچه روی هم به مقـدار نصاب باشـد؛ بنا بر احتیاط زکاهٔ آن واجب است.

مسأله ۱۸۹۹ – اگر مقـداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به اندازه نصاب می‌شود؛ چنانچه به قصد زکاهٔ از تازه آن به قدری به مصرف زکاهٔ برساند که اگر خشک شود به اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۰ – اگر زکاهٔ خرمای خشک یا کشـمش بر او واجب باشد؛ نمی‌تواند زکاهٔ آن را خرمای تازه یا انگور بدهد بلکه چنانچه ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا مویز یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است و نیز اگر زکاهٔ خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشـد؛ نمی‌توانـد زکاهٔ آن را خرمای خشک یا کشـمش بدهد؛ بلکه چنانچه به اعتبار قیمت خرما و انگور دیگری بدهد اگرچه تازه باشد محل اشکال است.

مسأله ۱۹۰۱ – کسـی که بـدهکار است و مالی هم دارد که زکاهٔ آن واجب شـده اگر بمیرد؛ باید اول تمام زکاهٔ را از مالی که زکاهٔ آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۰۲ – کسـی که بـدهکار است و گنـدم یـا جو یـا خرما یا انگور هم دارد؛ اگر بمیرد و پیش از آنکه زکاهٔ اینها واجب شود؛ ورثه قرض اورا از مال دیگر بدهنـد؛ هر کدام که سـهمشان به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسـد؛ باید زکاهٔ بدهد و اگر پیش از آنکه زکاهٔ اینها واجب شود؛ قرض او را ندهند؛ چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد؛ واجب نیست زکاهٔ اینها را بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد؛ باید جنس زکاهٔ دار را نسـبت به مجموع مال ملاحظه کنند به همان نسبت از جنس زکاهٔ دار کسر شود؛ پس سهم هر یک از ورثه به اندازه نصاب برسد زکاهٔ بر او واجب است.

مسأله ۱۹۰۳ – اگر گنـدم و جو و خرما و کشمشـی که زکاهٔ آنها واجب شـده خوب و بد دارد؛ احتیاط واجب آن است که زکاهٔ هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

مسأله ۱۹۰۴ – طلا دو نصاب دارد:

نصـاب اول آن بیست مثقـال شـرعی است که هر مثقال آن «۱۸» نخود است؛ پس وقتی طلاـ به بیست مثقـال شـرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد؛ اگر شـرایط دیگر را هم که گفته شد داشـته باشد؛ انسان باید یک چهلم آن را – که نه نخود می‌شود – از بابت زکاهٔ بدهد و اگر به این مقدار نرسد؛ زکاهٔ آن واجب نیست.

و نصـاب دوم آن چهار مثقال شـرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود؛ یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود؛ بایـد زکاهٔ تمام «۱۸» مثقال را از قرار چهل یک بدهـد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود؛ فقط باید زکاهٔ «۱۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکـاهٔ نـدارد و همچنین است هر چه بالاـ رود؛ یعنی اگر سه مثقال اضافه شود؛ بایـد زکاهٔ تمام آنها را بدهـد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقداری که اضافه شده زکاهٔ ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۱۹۰۵ – نقره دو نصاب دارد:

نصاب اول آن «۱۰۵» مثقـال معمولی است که اگر نقره به «۱۰۵» مثقال برسد و شـرایط دیگر را هم که گفته شد داشـته باشد؛ انسان باید یک چهلم آن را که «۲» مثقال و «۱۵» نخود است از بابت زکاهٔ بدهد و اگر به این مقدار نرسد؛ زکاهٔ آن واجب نیست.

و نصاب دوم آن «۲۱» مثقال است؛ یعنی اگر ۲۱ مثقال به «۱۰۵» مثقال اضافه شود؛ باید زکاهٔ تمام «۱۲۶» مثقال را به طوری که گفته شـد بدهد و اگر کمتر از «۲۱» مثقال اضافه شود؛ فقط بایـد زکاهٔ «۱۰۵» مثقال آن را بدهـد و زیادی آن زکاهٔ ندارد و همچنین اسـت هرچه بالا رود؛ یعنی اگر «۲۱» مثقال اضافه شود باید زکاهٔ تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه شود؛ مقداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱» مثقال است زکاهٔ ندارد.

بنـابر این اگر انسان یک چهلم هرچه طلا و نقره دارد بدهـد؛ زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقـدار واجب داده است؛ مثلاـ کسـی که «۱۱۰» مثقـال نقره دارد؛ اگر یـک چهلم آن را بدهـد؛ زکـاهٔ «۱۰۵» مثقـال آن را کـه واجب بـوده داده و مقداری هم برای «۵» مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۰۶ – کسـی که طلاـ یا نقره او به انـدازه نصاب است؛ اگرچه زکاهٔ آن را داده باشـد؛ تا وقتی از نصاب اول کم نشـده؛ همه سال باید زکاهٔ آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۷ – زکاهٔ طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد؛ باید زکاهٔ آن را بدهند.

مسأله ۱۹۰۸ – طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت بکار می‌برند؛ اگرچه رواج معامله با آن باقی باشد زکاهٔ واجب نیست.

مسأله ۱۹۰۹ – کسـی که طلا و نقره دارد؛ اگر هیـچ کـدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد؛ مثلا «۱۰۴» مثقال نقره و «۱۴» مثقال طلا داشته باشد؛ زکاهٔ بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۰ – چنـانکه سابقـا گفته شـد زکاهٔ طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقـدار نصاب باشـد و اگر در بین یازده ماه؛ طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود؛ زکاهٔ بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۱ – اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نمایـد یا آنها را آب کنـد؛ زکاهٔ بر او

واجب نیست؛ اگرچه برای فرار از دادن زکاۀ این کارها را بکند.

مسأله ۱۹۱۲ – اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند؛ باید زکاۀ آنها را بدهد و چنانچه به واسطه آب کردن؛ وزن یا قیمت آنها کم شود؛ باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۱۳ – اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بـد داشـته باشـد؛ می‌توانـد زکاۀ هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد؛ بلکه اگر قسمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد می‌تواند زکاۀ را از قسمت بد بدهد.

مسأله ۱۹۱۴ – پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دارد؛ اگر به آن پول طلا و نقره بگویند؛ در صورتی که به حد نصاب برسد زکاتش واجب است هر چند خالصـش به حد نصاب نرسد؛ ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند وجوب زکاۀ در آن محل اشکال است هر چند خالصش به حد نصاب برسد.

مسأله ۱۹۱۵ – اگر پـول طلاـ و نقره‌ای که دارد به مقـدار معمول؛ فلز دیگر بـا آن مخلوط باشـد؛ چنـانچه زکـاۀ آن را از پول طلاـ و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یـا از پول غیر طلا و نقره بدهـد ولی به قـدری باشـد که قیمت آن؛ به انـدازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکاۀ شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۱۶ – زکاۀ شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهائی که گفته شد دو شرط دیگر دارد:

اول – آنکه حیوان در تمـام سال بیکار باشـد؛ ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشـد؛ بنا بر احتیاط زکاۀ آن واجب است.

دوم – آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد؛ پس اگر تمام سال یا مقـداری از آن را از علف چیـده شده؛ یا از زراعتی که ملك او یا ملك کس دیگر است بچرد؛ زکاۀ ندارد.

ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالك بخورد؛ بنا بر احتیاط زکاۀ آن واجب می‌باشد.

مسأله ۱۹۱۷ – اگر انسان برای شتر و گاو و گوسـفند خود چرا گاهی را که کسـی نکاشـته بخرد؛ یا اجاره کند؛ وجوب زکاۀ در آن مشکل است؛ ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد؛ باید زکاۀ را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۱۸ – شتر دوازده نصاب دارد:

اول – پنج شتر و زکاۀ آن یک گوسفند است و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکاۀ ندارد.

دوم – ده شتر و زکاۀ آن دو گوسفند است.

سوم – پانزده شتر و زکاۀ آن سه گوسفند است.

چهارم – بیست شتر و زکاۀ آن چهار گوسفند است.

پنجم – بیست و پنج شتر و زکاۀ آن پنج گوسفند است.

ششم – بیست و شش شتر و زکاۀ آن یک شتری است که داخل سال دوم شده باشد.

هفتم – سی و شش شتر و زکاۀ آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد.

هشتم – چهل و شش شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم – شصت و یک شتر و زکاهٔ آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم – هفتاد و شش شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند.

یازدهم – نود و یک شتر و زکاهٔ آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند.

دوازدهم – صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا؛ یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد؛ یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و یا با چهل و پنجاه حساب کند ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می‌ماند؛ از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلا اگر «۱۴۰» شتر دارد؛ باید برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد و شتری که در زکاهٔ داده می‌شود باید ماده باشد.

مسأله ۱۹۱۹ – زکاهٔ مابین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره شترهائی که دارد از نصاب اول که پنج است بگذرد؛ تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده؛ فقط باید زکاهٔ پنج تای آن را بدهد و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۰ – گاو دو نصاب دارد:

نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید؛ اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکاهٔ بدهد و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد.

و نصاب دوم آن چهل است و زکاهٔ آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد و زکاهٔ مابین سی و چهل واجب نیست؛ مثلا کسی که سی و نه گاو دارد؛ فقط باید زکاهٔ سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده؛ فقط باید زکاهٔ چهل تای آن را بدهد و بعد از آنکه به شصت رسید چون دو برابر نصاب اول را دارد؛ باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد و همچنین هرچه بالا رود؛ باید یا سی تا سی تا حساب کند؛ یا چهل تا چهل تا؛ یا سی و چهل حساب نماید و زکاهٔ آن را به دستوری که گفته شد بدهد؛ ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند؛ یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه تا بیشتر نباشد؛ مثلا اگر هفتاد گاو دارد؛ باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکاهٔ سی تا و برای چهل تای آن زکاهٔ چهل تا را بدهد؛ چون اگر به حساب سی تا حساب کند؛ ده تا زکاهٔ نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۲۱ – گوسفند پنج نصاب دارد:

اول – چهل تا است و زکاهٔ آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل نرسد زکاهٔ ندارد.

دوم – صد و بیست و یک است و زکاهٔ آن دو گوسفند است.

سوم – دویست و یک است و زکاهٔ آن سه گوسفند است.

چهارم – سیصد و یک است و زکاهٔ آن چهار گوسفند است.

پنجم – چهار صد و بالاتر از آن است که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد و لازم

نیست زکاة را از خود گوسفندها بدهد؛ بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد؛ یا مطابق قیمت گوسفند؛ پول بدهد کافی است.

مسأله ۱۹۲۲ - زکاة مابین دو نصاب واجب نیست؛ پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اول که چهل است بیشتر باشد؛ تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد؛ فقط باید زکاة چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکاة ندارد و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۲۳ - زکاة شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است؛ چه همه آنها نر باشند یا ماده؛ یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۲۴ - در زکاة؛ گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است و همچنین بز و میش و شیشک در زکاة با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۲۵ - اگر برای زکاة گوسفند بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب باید اقلا داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد احتیاطا باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۲۶ - گوسفندی را که بابت زکاة می‌دهد؛ اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد؛ ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۲۷ - اگر چند نفر با هم شریک باشند؛ هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده؛ باید زکاة بدهد و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکاة واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۸ - اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازه نصاب باشند؛ باید زکاة آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۲۹ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب هم باشند؛ باید زکاة آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۰ - اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند؛ می‌تواند زکاة را از خود آنها بدهد؛ ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند؛ نمی‌تواند زکاة آنها را مریض یا معیوب؛ یا پیر بدهد؛ بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی عیب و مقداری پیر و مقداری جوان باشند؛ احتیاط واجب آن است که برای زکاة آنها سالم و بی عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۳۱ - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم؛ گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند؛ یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید؛ مثلا چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد؛ زکاة بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۲ - کسی که باید زکاة گاو و گوسفند و شتر را بدهد؛ اگر زکاة آنها را از مال دیگرش بدهد؛ تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده؛ همه ساله باید زکاة را بدهد و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اول کمتر شوند؛ زکاة بر او واجب نیست؛ مثلا کسی که چهل گوسفند دارد؛ اگر از مال دیگرش زکاة آنها را بدهد؛ تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده؛ همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد؛ تا وقتی به چهل نرسیده؛ زکاة بر او واجب نیست.

مصرف زکاة

مسأله ۱۹۳۳ - انسان می‌تواند زکاة را در هشت مورد مصرف کند:

اول - فقیر و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد؛ ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

دوم - مسکین و او کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند.

سوم – کسی که از طرف امام (ع) یا نائب امام مامور است که زکاهٔ را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نائب امام یا فقرا برساند.

چهارم – کافرهائی که اگر زکاهٔ به آنان بدهند؛ به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند.

پنجم – خریداری بنده هائی که در شدت می‌باشند و آزاد کردن آنان.

ششم – بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

هفتم – فی سبیل اللّه؛ یعنی کارهائی که می‌توان با آنها قصد قربت نمود؛ مثل ساختن مسجد و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود و تنظیف شهر و اسفالت راه‌ها و توسعه آنها و مانند اینها.

هشتم – ابن السبیل؛ یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۱۹۳۴ – احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکاهٔ نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد؛ فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکاهٔ بگیرد.

مسأله ۱۹۳۵ – کسی که مخارج سالش را داشته؛ اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه؛ نمی‌تواند زکاهٔ بگیرد.

مسأله ۱۹۳۶ – صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است؛ می‌تواند برای کسری مخارجش زکاهٔ بگیرد و لازم نیست ابزار کار؛ یا ملک؛ یا سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۳۷ – فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد؛ اگر خانه‌ای دارد که ملک او است و در آن نشسته؛ یا مال سواری دارد؛ چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگرچه برای حفظ آبرویش باشد؛ می‌تواند زکاهٔ بگیرد و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد؛ اگر به اینها احتیاج داشته باشد؛ می‌تواند از زکاهٔ خریداری نماید.

مسأله ۱۹۳۸ – فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست؛ بنا بر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و با گرفتن زکاهٔ زندگی نکند؛ ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است؛ می‌تواند زکاهٔ بگیرد.

مسأله ۱۹۳۹ – به کسی که قبلاً فقیر بوده و یا اینکه معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم؛ اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکاهٔ داد.

مسأله ۱۹۴۰ – کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده؛ چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود؛ احتیاط واجب آن است که به او زکاهٔ ندهند.

مسأله ۱۹۴۱ – کسی که باید زکاهٔ بدهد؛ اگر از فقیری طلبکار باشد؛ می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۴۲ – اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد؛ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکاهٔ حساب کند؛ بلکه اگر مال او به اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند؛ یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد؛ نیز می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۴۳ – چیزی را که انسان بابت زکاهٔ به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگوید که زکاهٔ است؛ بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکاهٔ به او داده و زکاهٔ بودنش را اظهار ننماید.

مسأله ۱۹۴۴ – اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکاهٔ بدهد؛ بعد بفهمد فقیر نبوده؛ یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکاهٔ بدهد؛ کافی نیست؛ پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد باید از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر

از بین رفته باشد؛ پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکاهٔ است؛ انسان باید عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نمی‌دانسته زکاهٔ است؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکاهٔ را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۴۵ – کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد؛ می‌تواند برای دادن قرض خود زکاهٔ بگیرد؛ ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسأله ۱۹۴۶ – اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ زکاهٔ بدهد؛ بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده؛ چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می‌تواند آنچه را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۴۷ – کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ اگرچه فقیر نباشد؛ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد؛ بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۴۸ – مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده؛ چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند؛ اگرچه در وطن خود فقیر نباشد؛ می‌تواند زکاهٔ بگیرد؛ ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند؛ فقط به مقداری که به آنجا برسد؛ می‌تواند زکاهٔ بگیرد.

مسأله ۱۹۴۹ – مسافری که در سفر درمانده شده و زکاهٔ گرفته؛ بعد از آنکه به وطنش رسید؛ اگر چیزی از زکاهٔ زیاد آمده باشد؛ باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکاهٔ است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۰ – کسی که زکاهٔ می‌گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکاهٔ بدهد؛ بعد معلوم شود شیعه نبوده؛ باید دوباره زکاهٔ بدهد.

مسأله ۱۹۵۱ – اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد؛ انسان می‌تواند به ولی او زکاهٔ بدهد به قصد اینکه آنچه را می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

مسأله ۱۹۵۲ – اگر به ولی طفل و دیوانه دسترسی ندارد؛ می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین زکاهٔ را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکاهٔ به مصرف آنان می‌رسد نیت زکاهٔ کند.

مسأله ۱۹۵۳ – به فقیری که گدائی می‌کند؛ می‌شود زکاهٔ داد.

ولی به کسی که زکاهٔ را در معصیت مصرف می‌کند؛ نباید زکاهٔ داد.

مسأله ۱۹۵۴ – به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد یا نماز نمی‌خواند یا شرابخوار است هر چند آشکارا نباشد؛ احتیاط واجب آن است برای امر او به معروف و نهی از منکر زکاهٔ ندهند.

مسأله ۱۹۵۵ – به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد؛ می‌شود زکاهٔ داد.

مسأله ۱۹۵۶ – انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکاهٔ بدهد؛ ولی اگر مخارج آنان را ندهد؛ دیگران می‌توانند به آنان زکاهٔ بدهند.

مسأله ۱۹۵۷ – اگر انسان زکاهٔ را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۵۸ – اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد؛ پدر می‌تواند برای خریدن آنها به او زکاهٔ بدهد.

مسأله ۱۹۵۹ – پدر می‌تواند به پسرش زکاهٔ بدهد که برای خود زن بگیرد و پسر هم می‌تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکاهٔ خود را به او بدهد.

مسأله ۱۹۶۰ – به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند؛ نمی‌شود زکاهٔ داد.

مسأله ۱۹۶۱ – زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد؛ شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکاهٔ بدهند؛ ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد؛ در صورتی که مخارج آن زن را بدهد نمی‌شود به آن زن زکاهٔ داد.

مسأله ۱۹۶۲ – زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکاهٔ بدهد؛ اگرچه شوهر زکاهٔ را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۶۳ – سید نمی‌تواند از غیر سید زکاهٔ بگیرد؛ ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج آن را نکند و از گرفتن زکاهٔ ناچار باشد؛ می‌تواند از غیر سید زکاهٔ بگیرد.

مسأله ۱۹۶۴ – به کسی که معلوم نیست سید است یا نه؛ می‌شود زکاهٔ داد؛ ولی اگر دعوی سیادت کند نمی‌شود به او زکاهٔ داد.

نیت زکاهٔ

مسأله ۱۹۶۵ – انسان باید زکاهٔ را به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکاهٔ مال است یا زکاهٔ فطره؛ ولی اگر مثلا زکاهٔ گندم و جو بر او واجب باشد؛ لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکاهٔ گندم است یا زکاهٔ جو.

مسأله ۱۹۶۶ – کسی که زکاهٔ چند مال بر او واجب شده؛ اگر مقداری زکاهٔ بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند؛ چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد؛ زکاهٔ همان جنس حساب می‌شود و اگر از قسم پول بدهد که هم جنس هیچ کدام آنها نباشد؛ به همه آنها قسمت می‌شود؛ پس کسی که زکاهٔ چهل گوسفند و زکاهٔ پانزده مثقال طلا بر او واجب است؛ اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکاهٔ بدهد و نیت هیچ کدام آنها را نکند؛ زکاهٔ گوسفند حساب می‌شود؛ ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است تقسیم می‌شود.

مسأله ۱۹۶۷ – اگر کسی را وکیل کند که زکاهٔ مال او را بدهد؛ موقعی که زکاهٔ را به آن وکیل می‌دهد نیت کند کافی است و چنانچه وکیل کند که زکاهٔ او را از مالش اخراج کند؛ وکیل باید نیت زکاهٔ کند.

مسأله ۱۹۶۸ – اگر بدون قصد قربت زکاهٔ را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود؛ نیت زکاهٔ کند؛ زکاهٔ حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکاهٔ

مسأله ۱۹۶۹ – موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور؛ انسان باید زکاهٔ را به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جدا کند و زکاهٔ طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد؛ یا از مال خود جدا نماید؛ ولی اگر منتظر فقیر معینی باشد؛ یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد؛ می‌تواند زکاهٔ را جدا نکند.

مسأله ۱۹۷۰ – بعد از جدا کردن زکاهٔ لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد؛ ولی اگر به کسی که می‌شود زکاهٔ داد؛ دسترسی دارد؛ احتیاط مستحب آن است که دادن زکاهٔ را تاخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۱ – کسی که می‌تواند زکاهٔ را به مستحق برساند؛ اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۲ – کسی که می‌تواند زکاهٔ را به مستحق برساند؛ اگر زکاهٔ را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود؛ چنانچه دادن زکاهٔ را به قدری تاخیر انداخته که نمی‌گویند فورا داده است؛ باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تاخیر نینداخته مثلاـ دو سه ساعت تاخیر انداخته و در همان دو سه ساعت تلف شده؛ در صورتی که مستحق حاضر نبوده؛ چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنا بر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۳ – اگر زکاهٔ را از خود مال کنار بگذارد؛ می‌تواند در بقیه آن تصرف کند و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد؛ می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.

مسأله ۱۹۷۴ – انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۷۵ – اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود؛ مثلا گوسفندی که برای زکاهٔ گذاشته بره بیاورد؛ مال فقیر است.

مسأله ۱۹۷۶ – اگر موقعی که زکاهٔ را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد؛ بهتر است زکاهٔ را به او بدهد مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکاهٔ به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۷۷ – اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکاهٔ کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید؛ نباید چیزی از زکاهٔ کم کند؛ ولی اگر منفعت کند؛ باید آن را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۷۸ – اگر پیش از آنکه زکاهٔ بر او واجب شود؛ چیزی بابت زکاهٔ به فقیر بدهد؛ زکاهٔ حساب نمی‌شود و بعد از آنکه زکاهٔ بر او واجب شد؛ اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد؛ چیزی را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۷۹ – فقیری که می‌داند زکاهٔ بر انسان واجب نشده؛ اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن است؛ پس موقعی که زکاهٔ بر انسان واجب می‌شود؛ اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد؛ می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۸۰ – فقیری که نمی‌داند زکاهٔ بر انسان واجب نشده؛ اگر چیزی بابت زکاهٔ بگیرد و پیش او تلف شود؛ ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکاهٔ حساب کند.

مسأله ۱۹۸۱ – مستحب است زکاهٔ گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد و در دادن زکاهٔ؛ خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدم بدارد؛ ولی اگر دادن زکاهٔ به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد؛ مستحب است زکاهٔ را به او بدهد.

مسأله ۱۹۸۲ – بهتر است زکاهٔ را آشکار و صدقه مستحبی را مخفی بدهند.

مسأله ۱۹۸۳ – اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکاهٔ بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکاهٔ را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند؛ چنانچه امید نداشته باشد که بعدا مستحق پیدا کند؛ باید زکاهٔ را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکاهٔ برساند و می‌تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکاهٔ بردارد و اگر زکاهٔ تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۱۹۸۴ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود؛ می‌تواند زکاهٔ را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکاهٔ تلف شود ضامن است؛ مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۸۵ – اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکاهٔ می‌دهد؛ با خود او است.

مسأله ۱۹۸۶ – کسی که «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره یا بیشتر از بابت زکاهٔ بدهکار است؛ بنا بر احتیاط مستحب کمتر از «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره برسد؛ بنا بر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

مسأله ۱۹۸۷ – مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد؛ ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آنکه به قیمت رساند؛ کسی که زکاۀ را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

مسأله ۱۹۸۸ – اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکاۀ دار موجود باشد؛ باید زکاۀ را بدهد؛ هر چند شک او برای زکاۀ سالهای پیش بوده باشد و اگر عین تلف شده؛ زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۸۹ – فقیر نمی‌تواند زکاۀ را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکاۀ قبول نماید؛ یا زکاۀ را از مالک بگیرد و به او ببخشد.

ولی کسی که زکاۀ زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکاۀ را بدهد؛ چنانچه توبه کند؛ فقیر می‌تواند زکاۀ را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۹۰ – انسان می‌تواند از زکاۀ؛ قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید؛ اگرچه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

مسأله ۱۹۹۱ – انسان نمی‌تواند از زکاۀ ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۱۹۹۲ – انسان می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل اللّه زکاۀ بگیرد؛ اگرچه فقیر نباشد یا اینکه به مقدار خرج سالش زکاۀ گرفته باشد.

مسأله ۱۹۹۳ – اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکاۀ مال او را بدهد؛ چنانچه آن فقیر یقین نداشته باشد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکاۀ برندارد؛ می‌تواند به مقداری که به دیگران می‌دهد برای خودش نیز بردارد.

مسأله ۱۹۹۴ – اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکاۀ بگیرد؛ چنانچه شرطهائی که برای واجب شدن زکاۀ گفته شد در آنها جمع شود؛ باید زکاۀ آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۵ – اگر دو نفر در مالی که زکاۀ آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنان زکاۀ قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند؛ چنانچه بداند شریکش زکاۀ سهم خود را نداده و بعدا نیز نمی‌دهد؛ تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد مگر اینکه زکاۀ شریک را تبرعا با اذن او و در صورت امتناع با اذن حاکم بدهد.

مسأله ۱۹۹۶ – کسی که خمس یا زکاۀ بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد؛ چنانچه نتواند همه آنها را بدهد؛ اگر مالی که خمس یا زکاۀ آن واجب شده از بین نرفته باشد؛ باید خمس و زکاۀ را بدهد و اگر از بین رفته باشد؛ می‌تواند خمس یا زکاۀ را بدهد؛ یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

مسأله ۱۹۹۷ – کسی که خمس یا زکاۀ بدهکار است و حجۀ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد؛ اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد؛ چنانچه مالی که خمس و زکاۀ آن واجب شده از بین نرفته باشد؛ باید خمس و زکاۀ را بدهند و بقیه مال او را بر حج و قرض قسمت نمایند و اگر مالی که خمس و زکاۀ آن واجب شده از بین رفته باشد؛ باید مال او را به خمس و زکاۀ و قرض و حج قسمت نمایند.

مسأله ۱۹۹۸ – کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند؛ چنانچه تحصیل آن علم واجب باشد می‌شود به او زکاۀ داد و اگر تحصیل آن علم مستحب باشد؛ زکاۀ دادن به او فقط از سهم سبیل اللّه جایز است و اگر نه واجب نه مستحب باشد جایز نیست به او زکاۀ بدهند.

زکاۀ فطره

مسأله ۱۹۹۹ - کسی که موقع غروب شب عید؛ بالغ و عاقل است و فقیر و بنده کس دیگر نیست؛ باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند؛ هر نفری یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت یا نان و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۰۰ - کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند فقیر است و دادن زکاهٔ فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۱ - انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می‌شوند باید بدهد؛ کوچک باشند یا بزرگ؛ مسلمان باشند یا کافر؛ دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه؛ در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۰۲ - اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد؛ چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد؛ لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۳ - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و نان خور او حساب می‌شود؛ بر او واجب است.

مسأله ۲۰۰۴ - واجب بودن فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند؛ محل اشکال است اگرچه احوط دادن است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۵ - فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود؛ بر صاحبخانه واجب نیست؛ اگرچه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۰۶ - اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد؛ زکاهٔ فطره بر او واجب نیست؛ ولی اگر بیهوش باشد احتیاط واجب آن است که زکاهٔ فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۷ - اگر پیش از غروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود؛ یا دیوانه عاقل گردد؛ یا فقیر غنی شود؛ در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد؛ باید زکاهٔ فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۸ - کسی که موقع غروب شب عید فطر؛ زکاهٔ فطره بر او واجب نیست؛ اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود؛ مستحب است زکاهٔ فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹ - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده؛ فطره بر او واجب نیست.

ولی مسلمانی که شیعه نبوده؛ اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود؛ باید زکاهٔ فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۰ - کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم و مانند آن را دارد؛ مستحب است زکاهٔ فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره؛ آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد؛ ولی او به جای او می‌گیرد و احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۱۱ - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود یا کسی نان خور او حساب شود؛ واجب نیست فطره او را بدهد؛ اگرچه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید نان خور او حساب می‌شوند بدهد.

مسأله ۲۰۱۲ - اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب نان خور کس دیگر شود؛ فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است؛ مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود؛ باید شوهرش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۳ – کسی که دیگری باید فطره او را بدهد؛ واجب نیست فطره خود را بدهد و فرقی هم نیست بداند که آن دیگری فطره او را می‌دهد یا نداند.

مسأله ۲۰۱۴ – اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد؛ بر خود انسان واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱۵ – اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد؛ از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱۶ – زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد؛ چنانچه نان خور کس دیگر باشد؛ فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان‌خور کس دیگر نیست؛ در صورتی که فقیر نباشد باید فطره خود را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷ – کسی که سید نیست؛ نمی‌تواند به سید فطره بدهد حتی اگر سیدی نان خور او باشد؛ نمی‌تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۱۸ – فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد؛ بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد؛ ولی اگر مادر یا دایه مخارج خودرا از مال طفل بر می‌دارد؛ فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۹ – انسان اگرچه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد؛ باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۰ – اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد؛ باید فطره او را هم بدهد؛ ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد مثلا پولی برای مخارجش بدهد؛ واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۱ – اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد؛ باید فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند؛ ولی اگر پیش از غروب بمیرد؛ واجب نیست فطره او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکاهٔ فطره

مسأله ۲۰۲۲ – اگر زکاهٔ فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقا برای زکاهٔ مال گفته شد برسانند کافی است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

مسأله ۲۰۲۳ – اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد؛ انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند؛ یا به واسطه دادن به ولی؛ ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۲۴ – فقیری که فطره به او می‌دهند؛ لازم نیست عادل باشد؛ ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و بی نماز و کسی که آشکارا معصیت می‌کند برای امر او به معروف و نهی از منکر فطره ندهند.

مسأله ۲۰۲۵ – به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۲۶ – احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع (که تقریبا سه کیلو است) فطره ندهند؛ ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۷ – اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است؛ مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است؛ نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست؛ بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۸ – انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلا گندم و نصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد؛ بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد.

مسأله ۲۰۲۹ – مستحب است در دادن زکاهٔ فطره؛ خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را؛ بعد اهل علم

فقیر را؛ ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند؛ مستحب است آنها را مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۰ – اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده؛ چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد؛ باید پس بگیرد و به مستحق بدهد و اگر نتواند بگیرد؛ باید از مال خودش فطره را بدهد و اگر از بین رفته باشد؛ در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است؛ باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته؛ دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۱ – اگر کسی بگوید فقیرم؛ می‌شود به او فطره داد؛ ولی اگر بداند که قبلاً غنی بوده است بنا بر احتیاط لازم به مجرد گفتنش نمی‌شود فطره به او داد مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زکاهٔ فطره

مسأله ۲۰۳۲ – انسان باید زکاهٔ فطره را به قصد قربت (یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم) بدهد و موقعی که آن را می‌دهد؛ نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۳ – اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست و بهتر آن است که ماه رمضان هم فطره را ندهد؛ ولی اگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد؛ طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۳۴ – گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد؛ اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسد؛ یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتنا نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۵ – اگر فطره را از چیز معیوب بدهد؛ بنا بر احتیاط واجب کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۶ – کسی که فطره چند نفر را می‌دهد؛ لازم نیست همه را از یک جنس بدهد؛ مثلا اگر فطره بعضی را گندم و فطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است.

مسأله ۲۰۳۷ – کسی که نماز عید فطر می‌خواند؛ بنا بر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد یا آن را عزل کند؛ ولی اگر نماز عید نمی‌خواند؛ می‌تواند دادن فطره یا عزل آن را تا ظهر تاخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۸ – اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد؛ هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید.

مسأله ۲۰۳۹ – اگر موقعی که دادن زکاهٔ فطره واجب است؛ فطره را ندهد و کنار هم نگذارد؛ بعدا باید بدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰ – اگر فطره را کنار بگذارد؛ نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۴۱ – اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است؛ چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد و نیز جایز نیست فطره را در مثل لباس و فرش که از اجناس گذشته یا پول آنها نیست تعیین کند.

مسأله ۲۰۴۲ – اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود؛ چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تاخیر انداخته؛ باید عوض آن را بدهد و اگر دسترسی به فقیر نداشته؛ ضامن نیست.

مسأله ۲۰۴۳ – اگر در محل خودش مستحق پیدا شود؛ احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

مسأله ۲۰۴۴ – حج، زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود.

و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد؛ یک مرتبه واجب می‌شود:

اول آنکه بالغ باشد.

دوم آنکه عاقل و آزاد باشد.

سوم به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حج مهمتر است انجام دهد؛ یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید.

چهارم آنکه مستطیع باشد.

و مستطیع بودن به چند چیز است:

اول – آنکه توشه راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیه کند داشته باشد.

دوم – سلامت مزاج و توانائی آن را داشته باشد که بتواند مکه رود و حج را به جا آورد.

سوم – در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند؛ حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگرچه دورتر باشد؛ باید از آن راه برود.

چهارم – به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم – مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشته باشد.

ششم – بعد از برگشتن؛ کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

مسأله ۲۰۴۵ – کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی‌شود؛ یعنی به زحمت می‌افتد؛ حج وقتی بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۴۶ – زنی که می‌تواند مکه برود؛ اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلا فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند؛ حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۴۷ – اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید:

حج برو من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم؛ در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد؛ حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۴۸ – اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی گردد؛ به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند و او قبول نماید؛ حج بر او واجب می‌شود؛ اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

مسأله ۲۰۴۹ – اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی گردد به او بدهند و بگویند حج برو؛ ولی ملک او نکنند؛ حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۵۰ – اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید؛ حج بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۵۱ – اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود؛ چنانچه حج نماید؛ هر چند بعدا مالی از خود پیدا کند؛

دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۲ – اگر برای تجارت مثلا تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد؛ باید حج کند و در صورتی که حج نماید اگرچه بعدا مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود؛ دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۳ – اگر انسان اجیر شود که مباشرتا از طرف کس دیگر حج کند؛ چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد؛ باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۵۴ – اگر کسی مستطیع شود و مکه نرود و فقیر شود؛ باید اگرچه به زحمت باشد که قابل تحمل است بعدا حج کند و اگر نتواند حج برود؛ چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند؛ باید به مکه رود و حج کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد و ممکن باشد تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید؛ ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود؛ باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

مسأله ۲۰۵۵ – اگر در سال اولی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد؛ چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد؛ حج بر او واجب نیست؛ ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته؛ اگرچه به زحمت باشد که قابل تحمل است باید حج کند.

مسأله ۲۰۵۶ – اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانائی نتواند حج نماید و نا امید باشد از اینکه بعدا خودش حج کند؛ باید دیگری را از طرف خود بفرستد؛ بلکه اگر نا امید هم نباشد احتیاط واجب آن است که اجیر بگیرد و در صورتی که بعدا قدرت پیدا کرد خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اولی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده؛ به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و نا امید از توانائی خود باشد و در تمام این صور بنا بر احتیاط واجب باید نائب صروره باشد یعنی کسی که اولین مرتبه حج رفتن او باشد.

مسأله ۲۰۵۷ – کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده؛ باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد؛ زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

مسأله ۲۰۵۸ – اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند؛ چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد صحیح است و در صورت فراموشی چنانچه برگشتن برایش مشقت داشته باشد می‌تواند نایب بگیرد.

احکام خرید و فروش

مساله

مسأله ۲۰۵۹ – سزاوار است شخص کاسب احکام خرید و فروش موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد؛ حضرت صادق (ع) فرمودند: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند؛ باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش از یاد گرفتن آن خرید و فروش کند؛ به واسطه معامله‌های باطل و شبهه ناک به هلاکت می‌افتد.

مسأله ۲۰۶۰ – اگر انسان برای ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل؛ نمی‌تواند در مالی که گرفته تصرف نماید.

مسأله ۲۰۶۱ – کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است مثل خرج زن و بچه؛ باید کسب کند.

و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا؛ کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

چهار چیز در خرید و فروش مستحب است:

اول – آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسلمان فرق نگذارد.

دوم – آنکه در قیمت جنس سخت گیری نکند.

سوم – آنکه چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد.

چهارم – آنکه کسی که با او معامله کرده؛ اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند؛ برای به هم زدن معامله حاضر شود.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۶۲ – عمده معاملات مکروه از این قرار است:

اول ملك فروشی مگر اینکه ملك دیگری با پول آن بخرد.

دوم قصابی.

سوم کفن فروشی.

چهارم معامله با مردمان پست.

پنجم معامله بین اذان صبح و اول آفتاب.

ششم آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

هفتم آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد؛ داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله ۲۰۶۳ – معاملات حرام شش است:

اول خرید و فروش عین نجس مثل مشروبات مسکر و سگ غیر شکاری و مردار و خوك و در غیر اینها در صورتی که بشود از آن استفاده حلال نمود مثلا غائط را کود نمایند و خون انسان که آن را به دیگری تزریق می‌کنند خرید و فروش جایز است.

دوم خرید و فروش مال غصبی.

سوم خرید و فروش چیزی که نزد مردم مال نیست مثل بعض حشرات.

چهارم معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد؛ مانند اسباب قمار.

پنجم معامله‌ای که در آن ربا باشد.

ششم فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است؛ در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید؛ مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غش می‌گویند.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هرکه با برادر مسلمان خود غش کند؛ خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می کند.

مسأله ۲۰۶۴ – فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد؛ ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاك بودن است مثلا از قسم خوراکی است که می‌خواهد اورا بخورد؛ باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید؛ ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگرچه مشتری با آن نماز بخواند؛ زیرا که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس کافی است.

مسأله ۲۰۶۵ – اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود؛ چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاك بودن است مثلا ـ روغن را برای خوردن بخواهند؛ لازم است فروشنده نجاست او را به مشتری بگوید و همچنین است اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاك بودن نیست مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند؛ ولی در معرض این باشد که خوراك یا بدن مشتری نجس شود که در این صورت نیز گفتن لازم است؛ زیرا که سبب شدن برای خوردن نجاست و همچنین سبب شدن برای نجاست بدن که موجب بطلان وضو یا غسل گردد جایز نیست.

مسأله ۲۰۶۶ – خرید و فروش دواهای نجس خوردنی اگرچه جایز است ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند و همچنین است اگر خوردنی نباشد ولی در معرض این باشد که خوراك یا بدن مشتری آلوده به نجاست شود.

مسأله ۲۰۶۷ – خرید و فروش روغن هائی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد.

و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند؛ در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده؛ چنانچه از دست کافر بگیرند یا از ممالك غیر اسلامی بیاورند اگرچه پاك و خرید و فروش آن جایز است ولی خوردنش حرام و بر فروشنده لازم است کیفیت را به مشتری بفهماند.

مسأله ۲۰۶۸ – اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند؛ یا خودش مرده باشد؛ خرید و فروش پوست آن حرام و معامله آن باطل است.

مسأله ۲۰۶۹ – چرمی که از ممالك غیر اسلامی می‌آورند؛ یا از دست کافر گرفته می‌شود اگرچه احتمال داده شود که از حیوان ماکول اللحم بوده و تذکیه شده است خرید و فروش آن اشکال دارد و بنا بر احتیاط نجس است و نماز در آن جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۰ – روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه خرید و فروشش؛ اشکال دارد و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۱ – مشروبات مسکر معامله آنها حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۷۲ – فروختن مال غصبی باطل است و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۷۳ – اگر خریدار جدا قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که پول جنسی را که می‌خرد ندهد؛ این قصد به صحت معامله ضرر ندارد و لازم است پول آن را به فروشنده بدهد.

مسأله ۲۰۷۴ – اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمه خریده بعدا از حرام بدهد؛ معامله صحیح است؛ ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۷۵ – خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است و بنا بر احتیاط سازهای کوچك که بازیچه بچه‌ها است نیز این حکم را دارد.

و اما خرید و فروش آلات مشترکه مانند رادیو تلویزیون و ضبط صوت در صورتی که به قصد استعمال در حرام نباشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۷۶ – اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند؛ مثلا انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند؛ معامله آن حرام است؛ ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد ظاهر این است که معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۷ – ساختن مجسمه جان دار و نقاشی آن جایز است و خرید و فروش آن مانعی ندارد اگرچه احوط ترک است.

مسأله ۲۰۷۸ – خریدن چیزی که از قمار یا دزدی یا از معامله باطل تهیه شده حرام است و اگر کسی آن را بخرد؛ باید به صاحب اصلیش برگرداند.

مسأله ۲۰۷۹ – اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد؛ چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید این یک من روغن را می‌فروشم؛ معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می‌باشد و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند؛ ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن در ذمه بفروشد؛ بعد روغنی که پیه دار بدهد؛ مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۸۰ – اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند؛ به زیادتر از همان جنس بفروشد؛ مثلا یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد؛ ربا و حرام است؛ بلکه اگر یکی از دو جنس؛ سالم و دیگری معیوب؛ یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد؛ یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند؛ چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد؛ باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد؛ یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج خورده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد؛ ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۱ – اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد؛ مثلا یک من گندم به یک من گندم و یک تومان پول بفروشد؛ باز هم ربا و حرام است؛ بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۲ – اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی علاوه کند؛ مثلاـ یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم بفروشد؛ اشکال ندارد.

و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد.

مسأله ۲۰۸۳ – اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند؛ یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند؛ بفروشد و زیادتر بگیرد؛ مثلا ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه مثلا ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد لازم است که بین آنها امتیاز باشد؛ مثلا ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد خرید و فروش محقق نمی‌شود بلکه واقع معامله قرض است اگرچه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و شرط باطل است و از این قبیل است فروختن اسکناس نقدا به زیادتر از آن به مدت؛ ولی اگر بین آنها امتیازی باشد مثل اسکناس و ریال با دلار یا پوند اشکالی ندارد.

مسأله ۲۰۸۴ – جنسی را که در غالب شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند؛ احتیاط واجب آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند و در صورتی که شهرها مختلف باشند و چنین غلبه‌ای در بین نباشد؛ حکم آن در هر شهری برطبق معمول آن شهر است.

مسأله ۲۰۸۵ – اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد؛ از یک جنس نباشد؛ زیادی گرفتن اشکال ندارد؛ پس اگر یک

من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

مسأله ۲۰۸۶ - جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می گیرد؛ اگر از یک چیز عمل آمده باشد؛ باید در معامله زیادی نگیرد؛ مثلا اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد؛ ربا و حرام است.

و همچنین است اگر میوه رسیده را با میوه نارس آن معامله کند زیادی نگیرد.

مسأله ۲۰۸۷ - جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود؛ پس اگر مثلا یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد؛ ربا و حرام است.

و نیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد؛ چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد؛ مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۸ - معامله ربا چه با مسلمان چه با کافر حرام است؛ بلی اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست چیزی را به صورت ربا به قصد استنقاذ بگیرد اشکال ندارد و بنا بر احتیاط مستحب پدر و فرزند و زن و شوهر نیز نمی‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۸۹ - برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اول: آنکه بالغ باشند.

دوم: آنکه عاقل باشند.

سوم: آنکه سفیه نباشند - یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم؛ معامله باطل است.

پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم: آنکه جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۰ - معامله با بچه نابالغ که مستقل در معامله باشد باطل است؛ اما اگر معامله با ولی او باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد؛ معامله صحیح است؛ بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچه وکالت از صاحبش آن مال را بفروشد یا به آن پول چیزی بخرد؛ ظاهر این است که معامله صحیح است اگرچه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند؛ یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند اگرچه ممیز نباشد معامله صحیح است چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند؛ ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا پول را به صاحب آن می‌رساند.

مسأله ۲۰۹۱ - اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد؛ باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد به ولی او و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد؛ باید چیزی را که از بچه گرفته؛ از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد.

مسأله ۲۰۹۲ - اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با آن صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود؛ ظاهر این است که می‌تواند از بچه بعد از بلوغ یا ولی او در صورتی که بچه مال داشته باشد مطالبه نماید و اگر بچه ممیز

نباشد حق مطالبه ندارد.

مسأله ۲۰۹۳ – اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند؛ چنانچه بعد از معامله راضی شود و مثلا بگوید راضی هستم؛ معامله صحیح است؛ ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله ۲۰۹۴ – اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد؛ چنانچه صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند؛ معامله باطل است.

مسأله ۲۰۹۵ – پدر و جد پدری طفل و نیز وصی پدر و جد پدری می‌توانند مال طفل را بفروشند و مجتهد عادل هم در صورتی که ضرورت اقتضا کند می‌تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است بفروشد.

مسأله ۲۰۹۶ – اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش؛ صاحب مال معامله را اجازه کند؛ معامله صحیح است و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله؛ ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله؛ ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

مسأله ۲۰۹۷ – اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد اینکه پول آن مال خودش باشد؛ چنانچه صاحب مال؛ معامله را اجازه بکند؛ معامله صحیح است ولی پول مال مالک می‌شود نه مال غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۰۹۸ – جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد:

اول آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

دوم آنکه بتواند آن را تحویل دهد؛ بنا بر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست؛ ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلا با یک فرش بفروشد؛ اگرچه آن اسب پیدا نشود؛ معامله صحیح است.

سوم خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و به واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند؛ معین نماید.

چهارم آنکه ملک طلق باشد؛ پس مالی را که انسان وقف کرده؛ فروش آن جایز نیست مگر در چند مورد که خواهد آمد.

پنجم خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را؛ پس اگر مثلا منفعت یک ساله را بفروشد؛ صحیح نیست؛ ولی چنانچه خریدار به جای پول؛ منفعت ملک خود را بدهد؛ مثلا فرشی را از کسی بخرد و عوض آن؛ منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند؛ اشکال ندارد.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

مسأله ۲۰۹۹ – جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند؛ در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد؛ ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند؛ با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۰۰ – چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند؛ با پیمانه هم می‌شود معامله کرد به اینطور که اگر مثلا می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۰۱ – اگر یکی از شرطهائی که گفته شد؛ در معامله نباشد؛ معامله باطل است؛ ولی اگر خریدار و فروشنده با قطع نظر از آن معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند؛ تصرف آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۲ – معامله چیزی که وقف شده باطل است؛ ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتواند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند؛ مثلا حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند؛ فروش آن اشکال

ندارد و در صورتی که ممکن باشد؛ باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

مسأله ۲۱۰۳ – هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند؛ گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود؛ می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند.

و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

مسأله ۲۱۰۴ – خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد؛ ولی استفاده آن ملك در مدت اجاره مال مستاجر است.

و اگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده‌اند؛ یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است؛ ملك را خریده باشد؛ پس از اطلاع به کیفیت می تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۵ – در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخواند؛ مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید قبول کردم؛ معامله صحیح است؛ ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند؛ یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۰۶ – اگر در موقع معامله صیغه نخوانند؛ ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می گیرد؛ مال خود را ملك او کند؛ معامله صحیح است و هر دو مالك می‌شوند.

خرید و فروش میوه ها

مسأله ۲۱۰۷ – فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته؛ پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۸ – فروختن میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد جایز نیست و چنانچه چیزی از زمین مانند سبزیها را با آن بفروشند؛ یا با مشتری شرط کنند که میوه را پیش از دانه بستن بچینند؛ یا میوه بیشتر از یک سال را به او بفروشند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۹ – اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده؛ بر درخت بفروشند؛ اشکال ندارد؛ ولی عوض آن را خرمای همان درخت قرار ندهند؛ اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد؛ در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را خرمای همان درخت قرار بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۰ – فروختن خیار و بادنجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود؛ در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۱ – اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته؛ به چیز دیگری غیر گندم و جو که از خودش حاصل می‌شود بفروشند اشکال ندارد.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۱۲ – اگر جنسی را نقد بفروشند؛ خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد؛ فروشنده جلوگیری نکند.

مسأله ۲۱۱۳ – در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد؛ پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد؛ چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۱۴ – اگر جنسی را نسیه بفروشد؛ پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید؛ ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد؛ فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت؛ طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۱۵ – اگر جنسی را نسیه بفروشد؛ بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند؛ می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید؛ ولی اگر خریدار نتواند بپردازد؛ باید او را مهلت دهد یا معامله را فسخ کند و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله ۲۱۱۶ – اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند؛ مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید؛ معامله باطل است.

ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند؛ مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم؛ تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۷ – کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده؛ اگر مثلا ـ بعد از گذشتن نصف مدت؛ مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

مسأله ۲۱۱۸ – معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید این پول را می‌دهم که مثلا بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم؛ یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۱۹ – اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سلف بفروشد و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد؛ معامله باطل است.

ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول طلا یا نقره بگیرد؛ معامله صحیح است.

و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

مسأله ۲۱۲۰ – معامله سلف شش شرط دارد:

اول خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند؛ ولی دقت زیاد هم لازم نیست؛ همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است.

دوم پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند؛ خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد؛ یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد؛ اگرچه

معامله نسبت به آن مقدار صحیح است ولی فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند.
سوم مـدت را کاملاـ معین کننـد و اگر بگویـد تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم؛ چون مـدت کاملا معلوم نشـده معامله او باطل است.
چهارم وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت؛ جنس به قدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.
پنجم جای تحویل جنس را معین نمایند؛ ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد؛ لازم نیست اسم آن جا را ببرند.
ششم وزن یا پیمانه آن را معین کنند و جنسـی را هم که معمولا با دیدن؛ معامله می‌کنند اگر سـلف بفروشند اشکال ندارد؛ ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۲۱ – انسان نمی‌تواند جنسـی را که سـلف خریده؛ پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشـنده‌اش بفروشد و بعد از تمام شدن مدت اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد؛ فروختن آن اشـکال ندارد؛ ولی فروختن غله مانند گندم و جو و سایر اجناسـی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست مگر اینکه به قیمت خریدش بفروشد یا به خود فروشنده‌اش بفروشد.
مسأله ۲۱۲۲ – در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرار داد کرده در موعدش بدهد؛ مشتری باید قبول کند.
و نیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود؛ مشتری باید قبول نماید.
مسأله ۲۱۲۳ – اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد؛ پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده؛ مشتری می‌تواند قبول نکند.
مسأله ۲۱۲۴ – اگر فروشنده به جای جنسی که قرار داد کرده؛ جنس دیگری بدهد؛ در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.
مسأله ۲۱۲۵ – اگر جنسـی را که سـلف فروخته در موقعی که بایـد آن را تحویل دهـد نایاب شود و نتوانـد آن را تهیه کنـد؛ مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید؛ یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.
مسأله ۲۱۲۶ – اگر جنسـی را بفروشـد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد؛ بنا بر احتیاط واجب معامله باطل است.
فروش طلا و نقره به طلا و نقره
مسأله ۲۱۲۷ – اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد؛ سـکه دار باشند یا بی سکه در صورتی که وزن یک از آنها زیادتر باشد؛ معامله حرام و باطل است.
مسأله ۲۱۲۸ – اگر طلا را به نقره؛ یا نقره را به طلا بفروشد؛ معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.
مسأله ۲۱۲۹ – اگر طلاـ یا نقره را به طلا یا نقره بفروشـند؛ بایـد فروشـنده و خریـدار پیش از آنکه از یکـدیگر جـدا شونـد؛ جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است.
مسأله ۲۱۳۰ – اگر فروشـنده یـا خریـدار؛ تمام چیزی را که قرار گذاشـته تحویل دهـد و دیگری مقـداری از آن را تحویل دهـد و از یکدیگر جدا شوند اگرچه معامله نسـبت به آن مقدار صـحیح است ولی کسـی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله ۲۱۳۱ – اگر خـاک نقره معـدن را به نقره خـالص و خاک طلای معـدن را به طلای خالص بفروشـند؛ معامله باطل است؛ ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۳۲ – حق به هم زدن معامله را خیار می گویند و خریدار و فروشنده در یازده صورت می توانند معامله را به هم بزنند:

اول آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را خیار مجلس می گویند.

دوم آنکه مشتری یا فروشنده در بیع؛ یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر؛ مغبون شده باشند که آن را خیار غبن گویند.

سوم در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند؛ که آن را خیار شرط گویند.

چهارم یکی از دو طرف معامله؛ مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود؛ که آن را خیار تدلیس گویند.

پنجم یکی از دو طرف معامله با یکدیگر شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود؛ یا شرط کند مالی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد؛ که در این صورت شرط کننده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تخلف شرط گویند.

ششم در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را خیار عیب گویند.

هفتم معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده‌اند؛ مال دیگری است؛ که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود؛ گیرنده می تواند معامله را به هم بزند؛ یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد و آن را خیار شرکت گویند.

هشتم صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید؛ بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است؛ که در این صورت طرف می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار رؤیت گویند.

نهم اگر مشتری پول جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت پول تاخیر کند تا سه روز ندهد؛ اگر فروشنده جنس را تحویل نداده باشد می تواند معامله را به هم بزند.

ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند؛ ضایع می‌شود؛ چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تاخیر بیندازد؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تاخیر گویند.

دهم کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوان گرفته باشد؛ فروشنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار حیوان گویند.

یازدهم فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد؛ مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید؛ که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را خیار تعذر تسلیم گویند.

و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد:

مسأله ۲۱۳۳ – اگر خریدار قیمت جنس را نداند؛ یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد؛ چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند؛ یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد؛ در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۴ – در معامله بیع شرط که مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند؛ در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۵ – در معامله بیع شرط اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد؛ خریدار ملک را به او

می‌دهد؛ معامله صحیح است؛ ولی اگر سر مدت پول را ندهد؛ حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند و اگر خریدار بمیرد تا پول را نداده نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۶ – اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۷ – اگر خریدار بفهمد مالی را که خریده عیبی دارد؛ مثلا حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد مثلا در آن مال تغییری حاصل شده یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد؛ در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد؛ مثلا مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است؛ در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد؛ چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۳۸ – اگر فروشنده بفهمد در عوضی که مالش را به آن فروخته عیبی هست؛ چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته؛ می‌تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

مسأله ۲۱۳۹ – اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال؛ عیبی در آن پیدا شود؛ خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن؛ عیبی پیدا شود؛ فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.

مسأله ۲۱۴۰ – اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد لازم نیست فورا معامله را به هم بزند و بعدا هم حق به هم زدن معامله را دارد و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۴۱ – هرگاه بعد از خریدن جنس؛ عیب آن را بفهمد اگرچه فروشنده حاضر نباشد می‌تواند معامله را به هم بزند و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۴۲ – در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت بگیرد:

اول آنکه موقع خریدن؛ عیب مال را بداند.

دوم به عیب مال راضی شود.

سوم در وقت معامله بگوید:

اگر مال عیبی داشته باشد؛ پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.

چهارم فروشنده در وقت معامله بگوید:

این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم.

ولی اگر هم عیبی را معین کند و بگوید:

مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد؛ خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۴۳ – اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد و پس از تحویل گرفتن مال؛ عیب دیگری در آن پیدا شود؛ نمی‌تواند معامله را به هم بزند ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد؛ ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیداکند اگرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد.

و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق به هم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت؛ مال عیب دیگری پیدا کند؛ اگرچه آن را

تحویل گرفته باشد؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله ۲۱۴۴ – اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد؛ چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ۲۱۴۵ – اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید؛ باید تمام چیزهائی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد؛ مثلا باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعدا مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله ۲۱۴۶ – اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت به فروش و هرچه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد؛ هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است و فروشنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد.
ولی اگر به طور جعاله باشد و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر فروختی زیادی مال خودت باشد اشکال ندارد.
مسأله ۲۱۴۷ – اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به جای آن؛ گوشت ماده بدهد معصیت کرده است؛ پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند و اگر آن را معین نکرده؛ در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود قصاب باید گوشت نر به او بدهد.
مسأله ۲۱۴۸ – اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود؛ مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.
مسأله ۲۱۴۹ – قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است و اگر دروغ باشد حرام است.

شرکت – صلح – اجاره

احکام شرکت

مسأله ۲۱۵۰ – اگر دو نفر بخواهند باهم شرکت کنند؛ چنانچه هر کدام مقداری از مال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند؛ یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند؛ شرکت آنان صحیح است و اگر بشود مال هر کدام را از دیگری تشخیص داد و قرار بگذارند که با آن دو مال؛ تجارت کنند که ربح و ضرر بین آنها مشترك باشد؛ شرکت نسبت به منفعت و ضرر صحیح است.
مسأله ۲۱۵۱ – اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند؛ مثلا چند دلا ك باهم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند باهم قسمت کنند؛ شرکت آنان صحیح نیست.
مسأله ۲۱۵۲ – اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفاده جنسی که هر کدام خریده‌اند با یکدیگر شریك باشند صحیح نیست؛ اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد؛ بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند؛ شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۵۳ – کسانی که به واسطه شرکت باهم شریک می‌شوند؛ باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند؛ پس سفیه – کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند – چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید؛ اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵۴ – اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند؛ یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد؛ باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند و اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند؛ یا بیشتر کار نمی‌کند بیشتر منفعت ببرد؛ اظهر این است که شرکت آنان صحیح و شرط باطل است و به حسب سرمایه منفعت بین آنها تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۱۵۵ – اگر قرار بگذارند که همه استفاده را یک نفر ببرد؛ یا تمام ضرر یا بیشتر آن از یکی از آنان باشد؛ شرکت صحیح ولی منفعت و ضرر بین آنها به نسبت مال تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۱۵۶ – اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد؛ چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد؛ منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد؛ باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند؛ مثلا اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد؛ سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است؛ چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۵۷ – اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو باهم خرید و فروش نمایند؛ یا هر کدام به تنهائی معامله کنند؛ یا فقط یکی از آنان معامله کند؛ باید به قرارداد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۵۸ – اگر معین نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید؛ هیچ یک آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۵۹ – شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرارداد شرکت عمل کند؛ مثلا اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد؛ باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند؛ باید به طور معمول معامله کند و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و مال شرکت را در صورتی که متعارف نباشد در مسافرت همراه خود نبرد.

مسأله ۲۱۶۰ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند؛ اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند یا آنکه قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند؛ در این دو صورت معامله نسبت به حصه شریک فضولی است؛ پس چنانچه اجازه نکند می‌تواند عین مالش را و در صورت تلف عین؛ عوض مالش را بگیرد.

مسأله ۲۱۶۱ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقا مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۱۶۲ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد؛ باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۶۳ – اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند؛ هیچ کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند؛ واگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد؛ شریکهای دیگر حق تصرف ندارند؛ ولی کسی که از اجازه خود برگشته؛ می‌تواند در مال شرکت تصرف کند.

مسأله ۲۱۶۴ – هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند؛ اگرچه شرکت مدت داشته باشد؛ باید دیگران قبول نمایند؛ مگر آنکه تقسیم ضرر معتنا بهی بر شرکاء داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۵ – اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بیهوش شود؛ شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و

همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسأله ۲۱۶۶ - اگر شریک؛ چیزی را نسیه برای خود بخرد؛ نفع و ضررش مال او است؛ ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید مثلا بگوید به آن معامله راضی هستم؛ نفع و ضررش مال هر دوی آنان است.

مسأله ۲۱۶۷ - اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند؛ بعد بفهمند شرکت باطل بوده؛ چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست؛ به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند؛ معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است و اگر اینطور نباشد؛ در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند؛ بگویند به آن معامله راضی هستیم؛ معامله صحیح و گرنه باطل می‌باشد.

و در صورتی که اذن در معامله به صحت شرکت مقید نباشد؛ هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است؛ اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد؛ می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمولی از شریکهای دیگر بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۶۸ - صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملك او کند؛ یا از طلب یا حق خود بگذرد که او هم در عوض؛ مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد؛ بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند یا از طلب یا حق خود بگذرد؛ باز هم صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۶۹ - کسی که مالش را به دیگری صلح می‌کند؛ باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی او را مجبور نکرده باشد و باید سفیه و مفلس هم نباشد.

مسأله ۲۱۷۰ - لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود؛ بلکه با هر لفظی که بفهماند باهم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

مسأله ۲۱۷۱ - اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یك سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد؛ چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است؛ بلکه اگر گوسفند را یك ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض؛ مقداری روغن بدهد نیز صحیح است.

مسأله ۲۱۷۲ - اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند؛ در صورتی صحیح است که او قبول نماید؛ ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد؛ قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۷۳ - اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند؛ چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند؛ مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید؛ زیادی برای بدهکار حلال نیست مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند؛ یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست؛ باز هم به آن صلح می‌کرد.

مسأله ۲۱۷۴ - اگر بخواهند چیزی را که از یك جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند؛ احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد؛ ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد اگرچه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

مسأله ۲۱۷۵ - اگر دو نفر از یك نفر طلبکار باشند؛ یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند؛ چنانچه طلب آنان از یك جنس و وزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند؛ مصالحه آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلاـ یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد؛ ولی اگر

طلب آنـان از یـک جنس و چیزی باشـد که معمولاـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می کننـد؛ در صورتی که وزن یا پیمانه آنها معلوم باشد مساوی نیست؛ مصالحه آنان اشکال دارد؛ ولی هر کدام طلب خود را از دیگری بگذرد مانعی ندارد.

مسأله ۲۱۷۶ – اگر از کسـی طلبی دارد که بایـد بعـد از مـدتی بگیرد؛ چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صـلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلاـ یـا نقره یـا جنس دیگری باشـد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود و اما در غیر آنها برای طلبکار جایز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صـلح نموده یا بفروشد چنانکه در مسأله (۲۲۹۷) خواهد آمد.

مسأله ۲۱۷۷ – اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند.

و نیز اگر در ضـمن معـامله برای هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را قرار داده باشـند؛ کسـی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۸ – تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند؛ می‌توانند معامله را به هم بزنند.

و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد؛ تا سه روز حق به هم زدن معامله را دارد.

و همچنین اگر پول جنسـی را که خریـده تـا سه روز ندهـد و جنس را تحویـل نگیرد؛ فروشـنده می‌توانـد معامله را به هم بزنـد؛ ولی کسـی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق به هم زدن صلح را ندارد؛ اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حـد متعارف تاخیر کنـد یا اینکه شـرط شـده باشد که مثلا مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شـرط ننماید در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند و همچنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۷۹ – اگر چیزی را که به صـلح گرفته معیوب باشد؛ می‌تواند صـلح را به هم بزند؛ ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۱۸۰ – هرگاه مال خود را به کسـی صـلح نمایـد و با او شـرط کنـد که اگر بعد از مرگ باید چیزی را که به تو صـلح کردم وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند؛ باید به شرط عمل نماید.

و همچنین است شرط کند تا مادامی که زنده هستم مأذون باشم که در آن چیز تصرف کنم.

احکام اجاره

مسأله ۲۱۸۱ – اجاره دهنده و کسـی که چیزی را اجاره می کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز بایـد در مال خود حق تصـرف داشـته باشـند؛ پس سـفیه چون حق نـدارد در مال خود تصـرف نمایـد اگر چیزی را اجاره کند؛ یا اجاره دهد صحیح نیست.

مسأله ۲۱۸۲ – انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸۳ – اگر ولی یا قیم بچه مال او را اجاره دهد؛ یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مـدت اجـاره قرار دهـد؛ بعـد از آنکه بچه بـالغ شـد؛ می‌توانـد بقیه اجـاره را به هم بزنـد؛ ولی هرگـاه طـوری بوده که اگر مقـداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مـدت اجاره نمی کرد؛ بر خلاف مصـلحت بچه بود؛ نمی‌تواند اجاره مال خود را به هم بزند؛ ولی نفوذ اجاره خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است.

مسأله ۲۱۸۴ – بچه صغیری را که ولی ندارد بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد.

و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد؛ می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند؛ اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۱۸۵ – اجاره دهنده و مستاجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند؛ بلکه اگر مالك به کسی بگوید؛ ملك خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم؛ اجاره صحیح است.

و نیز اگر حرفی نزنند و مالك به قصد اینکه ملك او را اجاره دهد؛ آن را به مستاجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد؛ اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۱۸۶ – اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود؛ همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۸۷ – کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده یا اجاره کرده صحیح است.

مسأله ۲۱۸۸ – اگر خانه یا دکان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملك با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید؛ مستاجر نمی‌تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد مگر آنکه اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد؛ مثل اینکه زنی منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعدا شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای خودش اجاره دهد.

و اگر مالك شرط نکند؛ می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد.

ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد؛ باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد؛ یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد؛ مثلا اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد و بنا بر احتیاط وجوبی اجاره کشتی نیز حکم خانه را دارد.

مسأله ۲۱۸۹ – اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند؛ نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مسأله قبلی گذشت و اگر شرط نکند؛ چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد؛ باید زیادتر نگیرد و اگر به چیز دیگری اجاره دهد؛ می‌تواند زیادتر بگیرد و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید؛ ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۱۹۰ – اگر غیر خانه و دکان و اطاق و اجیر؛ چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کند و مالك با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید؛ اگرچه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۱ – اگر خانه یا دکانی را مثلا یك ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید؛ می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلا به صد و بیست تومان اجاره دهد؛ باید در آن؛ کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹۲ – مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:

اول آنکه معین باشد؛ پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را اجاره دادم درست نیست.

دوم مستاجر آن را ببیند؛ یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملا معلوم باشد.

سوم تحویل دادن آن ممکن باشد؛ پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است.

چهارم آنکه استفاده از آن مال منجر به اتلاف و از بین بردنش نشود؛ پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست.

پنجم استفاده‌ای که مال را برای آن؛ اجاره داده‌اند ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود؛ صحیح نیست.

ششم چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد؛ در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله ۲۱۹۳ – اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند؛ در صورتی که میوه‌اش فعلاـ موجود نباشد صحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسأله ۲۱۹۴ – زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد؛ ولی اگر به واسطه شیردادن؛ حق شوهر از بین برود؛ بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹۵ – استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

اول آنکه حلال باشد؛ بنا بر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی؛ یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است.

دوم پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.

و همچنین معتبر است که آن عمل در نظر شرع به طور مجانی واجب نباشد؛ پس اجیر شدن برای فرایض یومیه یا تجهیز اموات جایز نیست.

سوم اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فائده داشته باشد؛ استفاده‌ای که مستاجر باید از آن بکند معین نمایند؛ مثلا اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند؛ باید در موقع اجاره معین کنند که فقط سواری یا باربری آن؛ مال مستاجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثلا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است.

مسأله ۲۱۹۶ – اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند؛ ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است.

مسأله ۲۱۹۷ – اگر خانه‌ای را مثلا یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند؛ اجاره صحیح است اگرچه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۱۹۸ – اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن؛ ماهی ده تومان است؛ اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۱۹۹ – اگر به مستاجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم یا بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آنهم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است؛ در صورتی که ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد؛ اجاره ماه اول صحیح است.

مسأله ۲۲۰۰ – خانه‌ای را که غریب و زوار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند؛ اگر قرار بگذارند که مثلا شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود؛ استفاده از آن خانه اشکال ندارد؛ ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند؛ اجاره نسبت به غیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۲۰۱ – مالی را که مستاجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند؛ باید وزن آن معلوم باشد و اگر از چیزهائی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند باید شماره آن معین باشد و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند؛ یا مستاجر خصوصیات آن را بگوید.

مسأله ۲۲۰۲ – اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلا موجود نیست قرار دهد؛ اجاره صحیح نیست و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۰۳ – کسی که چیزی را اجاره داده؛ تا آن چیز را تحویل ندهد؛ حق ندارد وجه اجاره آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد؛ پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد مگر در مواردی که متعارف دادن اجرت قبل از عمل باشد مثل اجیر شدن برای حج و زیارت؛ یا اجیر اداء اجرت را قبل از عمل شرط کند.

مسأله ۲۲۰۴ – هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد؛ اگرچه مستاجر تحویل نگیرد؛ یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند؛ باید مال الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۵ – اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود؛ کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او واگذار نکند؛ باید اجرت او را بدهد؛ مثلا اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیاط در آن روز آماده کار باشد؛ اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد؛ باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۰۶ – اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ مستاجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد؛ مثلا- اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده؛ چنانچه اجاره آن خانه معمولا پنجاه تومان است؛ باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل آن بوده لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده باید دویست تومان را بپردازد.

و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده؛ نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

مسأله ۲۲۰۷ – اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده؛ ضامن نیست.

و نیز اگر مثلا- پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود؛ در صورتی که خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد؛ نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۸ – هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.

مسأله ۲۲۰۹ – اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند؛ چه مزد گرفته باشد چه مجانی سر بریده باشد؛ باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۱۰ – اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد؛ چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است.

و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می‌باشد.

و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

مسأله ۲۲۱۱ – اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد؛ چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند؛ صاحب حیوان

ضامن نیست؛ ولی اگر به واسطه زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۲۱۲ – اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و ان بچه بمیرد؛ ضامن است؛ خواه مقداری که بریده بیشتر از معمول باشد یا نه. و اما اگر ضرری به آن بچه برسد؛ چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد؛ ضامن است و اگر بیشتر از معمول نبریده باشد؛ ضمان محل اشکال و احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۲۱۳ – اگر دکتر به دست خود به مریض دوا بدهد؛ چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن است؛ ولی اگر بگوید فلان دوا برای فلان مرض فائده دارد و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد؛ دکتر ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۴ – هرگاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم؛ در صورتی که دقت و احتیاط خودرا بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد؛ دکتر اگرچه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۵ – مستاجر و کسی که چیزی را اجاره داده؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ می‌توانند مطابق قرارداد؛ اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۶ – اگر اجاره دهنده یا مستاجر بفهمد که مغبون شده است؛ چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است؛ می‌تواند اجاره را به هم بزند؛ ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند؛ نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۷ – اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید؛ مستاجر می‌تواند اجاره را به هم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد؛ پس اگر حیوانی را که یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد؛ می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده یا از اجاره دهنده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۸ – اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند؛ نمی‌تواند اجاره را به هم بزند و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول؛ از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۱۹ – اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود؛ ملک را به مستاجر بفروشد؛ اجاره به هم نمی‌خورد و مستاجر باید مال الاجاره را بدهد و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۲۰ – اگر پیش از ابتدای مدت اجاره؛ ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره باطل می‌شود و پولی که مستاجر به صاحب ملک داده به او برمی گردد و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد؛ می‌توانند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۱ – اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد؛ یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد؛ اجاره مدتی که باقیمانده باطل می‌شود و می‌تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند و اجرهٔ المثل یعنی اجرت معمولی آن مدت را بدهد.

مسأله ۲۲۲۲ – اگر خانه‌ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود؛ چنانچه فورا آن را بسازد و هیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود؛ اجاره باطل نمی‌شود و مستاجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند؛ ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستاجر از بین برود؛ اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستاجر می‌تواند اجاره تمام مدت را به هم بزند و برای استفاده‌ای که کرده اجرهٔ المثل بدهد.

مسأله ۲۲۲۳ – اگر اجاره دهنده یا مستاجر بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر خانه؛ مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت

کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد؛ چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد؛ از وقتی که مرده اجاره باطل است و اگر مالک فعلی آن اجاره را امضاء کند صحیح می‌شود و وجه اجاره مدتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده؛ به مالک فعلی راجع می‌شود.

مسأله ۲۲۲۴ – اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد؛ چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد؛ زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد؛ ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد؛ در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد؛ زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

مسأله ۲۲۲۵ – اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند؛ چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد.

جعاله – مزارعه – مساقات

احکام جعاله

مسأله ۲۲۲۶ – جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد؛ مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند؛ ده تومان به او می‌دهم.

و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه؛ اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود؛ ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد می‌تواند مشغول عمل نشود و تا عمل را انجام ندهد؛ جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسأله ۲۲۲۷ – جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعا بتواند در مال خود تصرف نماید؛ بنا بر این جعاله آدم سفیه – کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند – صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۸ – کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند؛ باید حرام یا بی فائده یا از واجباتی که شرعا لازم است مجانا آورده شود نباشد؛ پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد یا در شب به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم؛ جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۲۹ – اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معین کند؛ مثلا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند؛ این گندم را به او می‌دهم؛ لازم نیست بگوید آن گندم مال کجا است و قیمت آن چیست.

و اگر مال را معین نکند؛ مثلا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کنده ده من گندم به او می‌دهم لازم نیست خصوصیات آن را کاملا معین نماید.

مسأله ۲۲۳۰ – اگر جاعل مزد معینی برای کار قرار ندهد؛ مثلا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند؛ چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد؛ باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۳۱ – اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد یا بعد از قرارداد؛ به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد؛ حقی به مزد ندارد.

مسأله ۲۲۳۲ – پیش از آنکه عامل شروع به کار کند؛ جاعل می‌تواند جعاله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۳۳ – بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد؛ اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۳۴ – عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد؛ ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود؛ باید آن را تمام نماید. مثلا اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند؛ چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند؛ چشم معیوب می‌شود؛ باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد؛ حقی به جاعل ندارد.

مسأله ۲۲۳۵ – اگر عامل کار را ناتمام بگذارد؛ چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود؛ برای جاعل فائده ندارد؛ عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم؛ ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد؛ برای آن مقدار مزد بدهد؛ جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد؛ اگرچه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۳۶ – مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالك بدهد.

مسأله ۲۲۳۷ – مزارعه چند شرط دارد:

اول آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم؛ یا بدون اینکه حرفی بزنند؛ مالك زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید.

دوم صاحب زمین و زارع هر دو مکلف و عاقل باشند با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

سوم مالك و زارع از تمام حاصل زمین ببرند؛ پس اگر مثلا- شرط کنند که آنچه اول یا آخر می‌رسد؛ مال یکی از آنان باشد؛ مزارعه باطل است.

چهارم سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد؛ پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن و هرچه می‌خواهی به من بده؛ صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلا ده من فقط برای زارع یا مالك قرار دهند.

پنجم مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند و باید مدت به قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اول مدت را روز معینی و آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است.

ششم زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود؛ مزارعه صحیح است.

هفتم اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است؛ چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند؛ ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است؛ لازم نیست آن را معین نمایند.

هشتم مالك؛ زمین را معین کند؛ پس کسی که چند قطعه زمین دارد و باهم تفاوت دارند؛ اگر به زارع بگوید: در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معین نکند؛ بنا بر احتیاط مزارعه باطل است.

نهم خرجی را که هر کدام آنان باید بکنند معین نمایند؛ ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست آن را معین نمایند.

مسأله ۲۲۳۸ – اگر مالك با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند؛ چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می‌ماند؛ مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۳۹ – اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید؛ چنانچه مالك راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در

زمین او بماند و زارع هم راضـی باشد مانعی ندارد و اگر مالك راضـی نشود؛ می‌تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند و اگر برای چیـدن زراعت ضـرری به زارع برسـد لاـزم نیست عوض آن را به او بدهـد؛ ولی زارع اگرچه راضـی شود كه به مالـك چیزی بدهد نمی‌تواند مالك را مجبور كند كه زراعت در زمین او بماند.

مسأله ۲۲۴۰ – اگر به واسـطه پیش آمـدی زراعت در زمین ممكن نباشـد؛ مثلا آب از زمین قطع شود؛ مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نكند چنانچه زمین در تصـرف او بوده و مالك در آن تصرفی نداشته است؛ باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالك بدهد.

مسأله ۲۲۴۱ – اگر مالك و زارع صـیغه خوانده باشند؛ بدون رضایت یكدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست كه اگر مالك به قصـد مزارعه زمین را به كسـی واگذار كند نیز بدون رضایت یكدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند؛ ولی اگر در ضـمن معـامله مزارعـه شـرط كرده باشـند كـه هر دو یـا یكی از آنـان حق به هم زدن معـامله را داشـته باشـند؛ می‌تواننـد مطـابق قراری كه گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۴۲ – اگر بعد از قرارداد مزارعه مالك یا زارع بمیرد؛ مزارعه به هم نمی‌خورد و وارثشان به جای آنان است؛ ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد كرده باشـند كه خود زارع زراعت را انجـام دهـد؛ مزارعه به هم می‌خورد و چنـانچه زراعت نمایـان شـده باشـد باید سهم او را به ورثه‌اش بدهنـد و حقوق دیگری هم كه زارع داشـته ورثه او؛ ارث می‌برنـد؛ ولی نمی‌تواننـد مالـك را مجبور كننـد كه زراعت در زمین او باقی بماند.

مسأله ۲۲۴۳ – اگر بعـد از زراعت بفهمنـد كه مزارعه باطل بوده؛ چنانچه تخم مال مالك بوده؛ حاصـلی هم كه به دست می‌آید مال او است و بایـد مزد زارع و مخـارجی را كه كرده و كرایه گـاو یـا حیوان دیگری را كه مال زارع بوده و در آن زمین كار كرده به او بدهـد و اگر تخم مـال زارع بوده زراعت هم مـال او است و بایـد اجـاره زمین و خرجهـائی را كه مالك كرده و كرایه گاو یا حیوان دیگری كه مال او بوده و در آن زراعت كار كرده به او بدهـد و در هر دو صورت چنانچه مقـدار اسـتحقاق معمولی بیشتر از مقـدار قرارداد باشد؛ دادن زیادی واجب نیست.

مسأله ۲۲۴۴ – اگر تخم مـال زارع باشـد و بعـد از زراعت بفهمنـد كه مزارعه باطـل بوده چنـانچه مالك و زارع راضـی شونـد كه با اجرت یابی اجرت زراعت در زمین بماند اشـكال ندارد و اگر مالك راضی نشود؛ پیش از رسیدن زراعت هم می‌تواند زارع را وادار كند كه زراعت را بچیند و زارع اگرچه راضی شود چیزی به مالك بدهد؛ نمی‌تواند او را مجبور كند كه زراعت در زمین او بماند و نیز مالك نمی‌تواند زارع را مجبور كند كه اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد.

مسأله ۲۲۴۵ – اگر بعـد از جمع كردن حاصل و تمام شـدن مـدت مزارعه؛ ریشه زراعت در زمین بمانـد و سال بعد دو مرتبه حاصـل دهد؛ چنانچه مالك با زارع شرط اشتراك در ریشه نكرده باشد؛ حاصل سال دوم مال مالك زمین است.

احكام مساقات

مسأله ۲۲۴۶ – اگر انسـان بـا كسـی به این قسم معامله كنـد كه درختهای میوه‌ای را كه میوه آن مال خود او است؛ یا اختیار میوه‌های آن بـا او است تـا مـدت معینی به آن كس واگـذار كنـد كه تربیت نمایـد و آب دهـد و به مقـداری كه قرار می‌گذارنـد از میوه آن بردارد؛ این معامله را مساقات می‌گویند.

مسأله ۲۲۴۷ – معـامله مساقـات در درختهائی كه میوه نمی‌دهـد مثل بیـد و چنار صـحیح نیست و در مثل درخت حنا كه از برگ آن استفاده می‌كنند اشكال دارد؛ ولی معامله به عنوان جعاله باشد در هر دو قسم صحیح است.

مسأله ۲۲۴۸ – در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۴۹ – مالك و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد؛ باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز مالك باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.

مسأله ۲۲۵۰ – مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوه آن سال به دست می‌آید صحیح است.

مسأله ۲۲۵۱ – باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه‌ها مال مالك و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله باطل است.

مسأله ۲۲۵۲ – باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند پس اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی نمانده باشد؛ معامله صحیح نیست؛ اگرچه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد؛ بلکه اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد؛ صحت معامله محل اشکال است.

مسأله ۲۲۵۳ – معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها بنا بر احتیاط صحیح نیست.

مسأله ۲۲۵۴ – درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد؛ اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد؛ معامله مساقات در آن صحیح است.

مسأله ۲۲۵۵ – دو نفری که مساقات کرده‌اند؛ با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند.

و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند؛ مطابق قراری که گذاشته‌اند؛ به هم زدن معامله اشکال ندارد و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود؛ کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند؛ می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۵۶ – اگر مالك بمیرد؛ معامله مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

مسأله ۲۲۵۷ – اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد؛ چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند؛ ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند؛ حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثه میت و مالك قسمت می‌کند و اگر قرار کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید؛ با مردن او معامله به هم می‌خورد.

مسأله ۲۲۵۸ – اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالك باشد؛ مساقات باطل است و میوه مال مالك می‌باشد و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید؛ ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد؛ مالك باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد؛ ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد؛ دادن زیادی لازم نیست.

مسأله ۲۲۵۹ – اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد؛ معامله باطل است؛ پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده؛ بعد از تربیت؛ مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده؛ بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بکند؛ ولی گودالهائی را که به واسطه کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجاره زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد و مالك هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطه کندن درخت؛ عیبی در آن پیدا شود؛ چیزی بر صاحب زمین نیست؛ بلی اگر خود صاحب

زمین درختها را بکند و عیبی در آن پیدا شود باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره یا بدون اجاره درخت را در زمین باقی بگذارد و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره درختها در زمین او بماند.

ممنوعین از تصرف – وکالت – قرض

کسانی که از تصرف مال خود ممنوعند

مسأله ۲۲۶۰ – بچه‌ای که بالغ نشده شرعا نمی‌تواند در مال خود تصرف کند و نشانه بالغ شدن یکی از سه چیز است:
اول روئیدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت.
دوم بیرون آمدن منی.
سوم تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن.
مسأله ۲۲۶۱ – روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست؛ مگر انسان به واسطه اینها به بالغ شدن یقین کند.
مسأله ۲۲۶۲ – دیوانه و مفلس یعنی کسی که به جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است و سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند؛ نمی‌توانند در مال خود تصرف نمایند.
مسأله ۲۲۶۳ – کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است؛ تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست.
مسأله ۲۲۶۴ – انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود و هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند و اظهر این است که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد؛ اگرچه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند؛ تصرف او صحیح است.

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند؛ به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد؛ مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید؛ پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند؛ نمی‌تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید و نیز چون نمی‌تواند هر کس برای مردم جعل قانون کند؛ کسی را وکیل کند که برای مردم قانون جعل کند وکالت صحیح نیست.
مسأله ۲۲۶۵ – در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده؛ مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد وکالت صحیح است.
مسأله ۲۲۶۶ – اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند؛ اگرچه وکالت نامه بعد از مدتی برسد وکالت صحیح است.
مسأله ۲۲۶۷ – موکل یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود؛ باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است.

مسأله ۲۲۶۸ - کاری را که انسان نمی‌توانـد انجام دهـد یا شـرعا نبایـد انجام دهـد؛ نمی‌توانـد برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود؛ مثلا کسـی که در احرام حـج است؛ چون نباید صـیغه عقد زناشوئی را بخواند؛ نمی‌تواند برای خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۲۶۹ - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند؛ صحیح است.

ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و ان کار را معین نکند؛ وکالت صحیح نیست.

مسأله ۲۲۷۰ - اگر وکیل را عزل کنـد یعنی از کار بر کنار نمایـد؛ بعد از آنکه خبر به او رسـید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد؛ ولی اگر پیش از رسیدن خبر؛ آن کار را انجام داده باشد صحیح است.

مسأله ۲۲۷۱ - وکیل می‌تواند از وکالت کناره کند اگرچه موکل غائب باشد.

مسأله ۲۲۷۲ - وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید؛ ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد؛ به هر طوری که به او دسـتور داده می‌توانـد رفتار نمایـد؛ پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر؛ باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۲۷۳ - اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند؛ نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید.

و اگر وکیل اول بمیرد یا موکل او را عزل کند؛ وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۲۷۴ - اگر وکیل با اجازه موکل؛ کسـی را از طرف خودش وکیل کند؛ موکل و وکیل اول می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود؛ وکالت دومی باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۷۵ - اگر چنـد نفر را برای انجام کاری وکیل کنـد و به آنها اجازه دهـد که هر کـدام به تنهائی در آن کار اقـدام کنند؛ هر یـک از آنان می‌توانـد آن کار را انجام دهـد و چنانچه یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل نمی‌شود؛ ولی اگر نگفته باشـد که بـاهم یا به تنهائی انجام دهنـد؛ یا گفته باشـد که باهم انجام دهنـد؛ نمی‌تواننـد به تنهائی اقـدام نماینـد و در صورتی که یکی از آنان بمیرد؛ وکالت دیگران باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۷۶ - اگر وکیل یا موکل بمیرد؛ وکالت باطل می‌شود و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود؛ مثلا گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد؛ وکالت باطل می‌شود.

و اگر یکی از آنهـا دیوانه یـا بیهوش شود؛ در زمان دیوانگی یا بیهوشـی؛ وکالت اثری نـدارد؛ اما بطلان وکالت به نحوی که بعـد از برطرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد محل اشکال است.

مسأله ۲۲۷۷ - اگر انسـان کسـی را برای کـاری وکیـل کنـد و چیزی برای او قرار بگـذارد؛ بعـد از انجـام آن کار؛ چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۲۷۸ - اگر وکیل در نگهـداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکنـد و غیر از تصـرفی که به او اجازه داده‌انـد؛ تصـرف دیگری در آن ننماید و اتفاقا آن مال از بین برود؛ نباید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۷۹ - اگر وکیـل در نگهـداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کنـد؛ یا غیر از تصـرفی که به او اجازه داده‌انـد تصـرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود؛ ضامن است.

پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و آن لباس تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۸۰ - اگر وکیل غیر از تصـرفی که به او اجازه داده‌انـد؛ تصـرف دیگری در مال بکنـد؛ مثلا لباسـی را که گفته‌اند بفروش؛ بپوشد و بعدا تصرفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید؛ آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار؛ راجع به آن زیاد سفارش شده است؛ از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند؛ بدون حساب و به سرعت از صراط می گذرد.

و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد؛ بهشت بر او حرام می‌شود.

مسأله ۲۲۸۱ – در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد؛ صحیح است.

مسأله ۲۲۸۲ – هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد؛ طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۲۸۳ – اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند؛ احتیاط واجب آن است که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت؛ طلب خود را مطالبه نکند؛ ولی اگر مدت نداشته باشد؛ طلبکار هر وقت بخواهد می‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۸۴ – اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند؛ چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد؛ باید فورا آن را بپردازد و اگر تاخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۲۸۵ – اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد؛ چیزی نداشته باشد؛ طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید؛ بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۶ – کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد؛ چنانچه بتواند کاسبی کند؛ واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۸۷ – کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد؛ چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند؛ باید طلب او را به فقیر بدهد و بنابراحتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر طلبکار او سید نباشد؛ احتیاط مستحبی آن است که طلب او را به سید فقیر ندهد.

مسأله ۲۲۸۸ – اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد؛ باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۲۸۹ – اگر کسی مقداری سکه طلا ـ یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود؛ چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد؛ ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۹۰ – اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال؛ آن را مطالبه کند؛ لازم نیست که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۲۹۱ – اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد؛ مثلا یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد؛ یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد؛ ربا و حرام است.

بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد؛ مثلا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد؛ ربا و حرام است.

ونیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد؛ مثلا مقداری طلا نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد؛ باز هم ربا و حرام می‌باشد.

ولی اگر بدون اینکه شرط کند؛ خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

مسأله ۲۲۹۲ - ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است و کسی که قرض ربائی گرفته مالك آن می‌شود و می‌تواند در آن تصرف کند؛ ولی طلبکار حق مطالبه مقدار زیادی که ربا است ندارد.

مسأله ۲۲۹۳ - اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند؛ حاصلی که از آن به دست می‌آید مالك می‌شود و می‌تواند تصرف کند.

مسأله ۲۲۹۴ - اگر لباسی را بخرد و بعدا از پولی که به قرض ربائی گرفته؛ یا از پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد؛ پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم؛ پوشیدن آن لباس در صورت مخلوط بودن با ربا حرام است و نماز هم با آن به تفصیلی که در لباس نمازگزار بیان شده باطل است.

مسأله ۲۲۹۵ - اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد؛ اشکال ندارد و این را صرف برات می گویند.

مسأله ۲۲۹۶ - اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد؛ مثلا نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد؛ ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد؛ در مقابل زیادی؛ جنس بدهد یا عملی انجام دهد؛ در صورتی که شرط در ضمن قرض نباشد اشکال ندارد.

و اما در اسکناسهای معمولی که از قسم شمردنیها است؛ ریال ایرانی را به دینار عراقی بفروشد که خریدار دینار عراقی را در شهر دیگر بدهد و قیمت دینارها در آن شهر زیادتر از ریالی باشد که به او داده عیبی ندارد.

مسأله ۲۲۹۷ - اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و پیمانه‌ای نیست می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقدا بگیرد؛ بنا بر این در زمان حاضر برات یا سفته هائی که طلبکار از بدهکار گرفته است می‌تواند آنها را به بانك یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود - که در عرف آن را نزول کردن گویند - بفروشد و باقی وجه را نقدا بگیرد؛ زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله – رهن – ضامن

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۹۸ - اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید؛ بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعدا گفته می‌شود درست شد؛ کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹۹ - بدهکار و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و معتبر است نیز بدهکار و طلبکار مفلس نباشند؛ ولی اگر حواله بر شخص بریء باشد حواله دهنده اگرچه مفلس باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۰۰ - حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست؛ در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است جنس دیگری حواله دهد مثلا به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد؛ تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۱ – موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد؛ پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۰۲ – حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند؛ پس اگر مثلا ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معین نکند؛ حواله درست نیست.

مسأله ۲۳۰۳ – اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار آن یا جنس آن را ندانند؛ حواله صحیح است؛ مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید؛ حواله صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۳۰۴ – طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۰۵ – اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست؛ حواله را قبول کند؛ پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند؛ کسی که بریء بوده و حواله را قبول کرده فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۰۶ – بعد از آنکه حواله درست شد؛ حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌تواند حواله را به هم بزنند و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد اگرچه بعدا فقیر شود طلبکار نیز نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند فقیر است؛ ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد اگرچه در آن وقت مالدار شده باشد طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۳۰۷ – اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده؛ یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند؛ مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۰۸ – اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد؛ چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شد و مدیون حواله دهنده بوده داده است می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد و اگر بدون خواهش و یا خواهش او اداء به نحو تبرعی باشد یا اینکه مدیون حواله دهنده نبوده نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

مسأله ۲۳۰۹ – رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد؛ طلبش را از آن مال به دست آورد.

مسأله ۲۳۱۰ – در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار به همین قصد بگیرد رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱ – گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد و معنای مفلس و سفیه در مسأله (۲۲۶۲) گذشت.

مسأله ۲۳۱۲ – انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعا بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگری را با اجاره او گرو بگذارد صحیح است.

مسأله ۲۳۱۳ – چیزی را که گرو می‌گذارند؛ باید خرید و فروش آن صحیح باشد؛ پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند

درست نیست.

مسأله ۲۳۱۴ – استفاده چیزی را که گرو می‌گذارند؛ مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.

مسأله ۲۳۱۵ – طلبکار نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته؛ بدون اجازه بدهکار ملک کسی کند؛ مثلا ببخشد یا بفروشد؛ ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد بعد بدهکار اجازه نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۱۶ – اگر طلبکاری چیزی را که گرو برداشته با اجازه بدهکار بفروشد؛ پول آن هم مثل خود مال؛ گرو می‌باشد و همچنین است در صورتی که بی اجازه او بفروشد و بعد بدهکار امضا کند یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازه طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد و در صورتی که بی اجازه او باشد؛ آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند.

مسأله ۲۳۱۷ – اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد؛ طلبکار مطالبه کند و او ندهد؛ طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او نداشته باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

مسأله ۲۳۱۸ – اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهای که مانند اثاثیه؛ محل احتیاج او است؛ چیز دیگری نداشته باشد؛ طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند؛ ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگرچه خانه و اثاثیه باشد؛ طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۱۹ – اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۲۰ – ضامن و طلبکار باید مکلف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند و طلبکار هم مفلس نباشد؛ ولی این شرطها در بدهکار نیست؛ مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است.

مسأله ۲۳۲۱ – هرگاه کسی که ضمانت می‌نماید چنین بگوید:

اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم؛ به این معنی که بالفعل عهده دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار؛ از عهده برآید؛ بعید نیست ضمان صحیح باشد و طلبکار در صورت ندادن بدهکار؛ بتواند از ضامن مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۲ – اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخصی به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم؛ در صورتی که قرض گیرنده ادا نکند بعید نیست طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند.

مسأله ۲۳۲۳ – در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع و نفس الامر معین باشد؛ پس اگر دونفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم؛ چون معین نکرده که طلب کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل است.

و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم؛ چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد؛ ضامن شدن او باطل می‌باشد.

و همچنین اگر کسی از دیگری مثلا ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و انسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و

معین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول؛ صحیح نیست.

مسأله ۲۳۲۴ – اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد؛ ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۵ – اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد؛ نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۲۶ – ضامن و طلبکار – بنا بر احتیاط – نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۲۷ – هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه بعد فقیر شود؛ طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۲۸ – اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار عدم توانائی او را نمی‌دانسته بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند؛ اشکال ندارد؛ ولی در صورتی که ضامن پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد؛ به هم زدن جایز نیست.

مسأله ۲۳۲۹ – اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۳۳۰ – اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد؛ می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید؛ ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد؛ نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید؛ مثلا اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد؛ نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید؛ ولی ظاهر آن است که ده من گندم را می‌تواند مطالبه کند؛ اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت – ودیعه – عاریه

کفالت

مسأله ۲۳۳۱ – کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست؛ به دست او بدهد و به کسی که اینطور متعهد می‌شود کفیل می‌گویند.

مسأله ۲۳۳۲ – کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی؛ به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۳۳ – کفیل باید مکلف و عاقل باشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۳۴ – یکی از پنج چیز؛ کفالت را به هم می‌زند:

اول: کفیل؛ بدهکار را به دست طلبکار بدهد.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد.

چهارم: بدهکار بمیرد.

پنجم: طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۳۵ – اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند؛ چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد؛ کسی که بدهکار

را رها کرده؛ باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳۳۶ - اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند؛ یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد؛ باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعدا گفته می‌شود عمل نماید.

مسأله ۲۳۳۷ - امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو عاقل باشند؛ پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد؛ یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد صحیح نیست.

ولی جایز است بچه ممیز با اذن ولی مالش را نزد کسی امانت بگذارد و همچنین جایز است مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و امانت گذاشتن نزد بچه ممیز عیبی ندارد اگرچه ولی اجازه نداده باشد.

مسأله ۲۳۳۸ - اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند؛ باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچه است و ولی در امانت گذاشتن بچه اجازه نداده باشد لازم است آن مال را به ولی او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد و همچنین است حال اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۳۳۹ - کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید؛ در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد بنا بر احتیاط واجب باید قبول نکند.

مسأله ۲۳۴۰ - اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست؛ چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود؛ کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست؛ ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۴۱ - کسی که چیزی را امانت می‌گذارد؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند؛ هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۴۲ - اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند؛ باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برساند یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر؛ مال را به آنان نرساند و خبر ندهد؛ چنانچه مال تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۳ - کسی که امانت را قبول می‌کند اگر برای آن؛ جای مناسبی ندارد؛ باید جای مناسب تهیه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در جائی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۴ - کسی که امانت را قبول می‌کند؛ اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدی - یعنی زیاده روی - هم ننماید و اتفاقا آن مال تلف شود؛ ضامن نیست؛ ولی اگر آن را در جائی بگذارد که مامون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد؛ چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۳۴۵ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که: باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری؛ نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود؛ ضامن است.

مسأله ۲۳۴۶ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جائی را معین کند و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر

صاحب مال خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده؛ می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر یا مثل محل اولی است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۷ - اگر صاحب مال دیوانه شود؛ کسی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را به ولی او برساند و یا به ولی او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولی او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۴۸ - اگر صاحب مال بمیرد؛ امانت دار باید مال را به وارث او برساند یا به وارث او خبر دهد و چنانچه مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است؛ ولی اگر برای آنکه می‌خواهد بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میتم راست می‌گوید یا نه؛ یا میت وارث دیگری دارد یا نه؛ مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۴۹ - اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد؛ یا به کسی بدهد که همه آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند؛ پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد؛ ضامن سهم دیگران است.

مسأله ۲۳۵۰ - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۵۱ - اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند؛ چنانچه ممکن است باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد لازم نیست وصیت کند و گرنه باید وصیت کند و شاهد بگیرد و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ۲۳۵۲ - اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسأله پیش گفته شد عمل نکند؛ چنانچه آن امانت از بین برود باید عوضش را بدهد؛ اگرچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود و وصیت کند.

احکام عاریه

مسأله ۲۳۵۳ - عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض؛ چیزی از او نگیرد.

مسأله ۲۳۵۴ - لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند و اگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد؛ عاریه صحیح است.

مسأله ۲۳۵۵ - عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده؛ در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده؛ به عاریه دادن راضی باشد.

مسأله ۲۳۵۶ - چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلاـ آن را اجاره کرده می‌تواند عاریه بدهد؛ ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند؛ نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۳۵۷ - اگر دیوانه و بچه و مفلس و سفیه مال خود را عاریه بدهند؛ صحیح نیست؛ اما اگر ولی در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد؛ اشکال ندارد و همچنین است اگر خود بچه با اجازه ولی مال خود را عاریه دهد.

مسأله ۲۳۵۸ - اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقا آن چیز تلف

شود؛ ضامن نیست؛ ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۵۹ – اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد؛ چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۶۰ – اگر عاریه دهنده بمیرد؛ عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۳۶۱ – اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه شود؛ عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد.

مسأله ۲۳۶۲ – کسی که چیزی عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

مسأله ۲۳۶۳ – عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو و قمار باطل است و اما عاریه دادن چیزی که منفعت حلال دارد مثل عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت زینت نمودن جایز است.

مسأله ۲۳۶۴ – عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵ – اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولی او بدهد و بعد آن چیز تلف شود؛ عاریه کننده ضامن نیست؛ ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل یا ولی او آن را به جائی ببرد که صاحبش معمولاـ به آنجا می‌برده؛ مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود؛ یا کسی آن را تلف کند؛ ضامن است.

مسأله ۲۳۶۶ – اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد؛ مثلا ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند؛ باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید و اما اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد لازم نیست نجس بودنش را اطلاع دهد.

مسأله ۲۳۶۷ – چیزی را که عاریه کرده؛ بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

مسأله ۲۳۶۸ – اگر چیزی را که عاریه کرده؛ با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد؛ چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود؛ عاریه دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۳۶۹ – اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۳۷۰ – اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود؛ مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد؛ او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۷۱ – اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود؛ چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد؛ او هم می‌تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد؛ نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

نکاح – شیردادن – طلاق

احکام نکاح (ازدواج)

بواسطه عقد ازدواج؛ زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است:
دائم و غیر دائم (ازدواج موقت).
عقد دائم آن است که مدت زناشوئی در آن معین نشود و همیشگی باشد و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند.
و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشوئی در آن معین شود؛ مثلا زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند؛ ولی بنا بر احتیاط مدت باید از عمر زن و شوهر زیادتر نباشد و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۳۷۲ – در زناشوئی چه دائم و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.
مسأله ۲۳۷۳ – وکیل لازم نیست مرد باشد؛ زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود.
مسأله ۲۳۷۴ – زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند؛ ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام کافی است.
مسأله ۲۳۷۵ – اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلا ده روزه او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معین نکند؛ آن وکیل می‌تواند هروقت که بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد در آورد؛ ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معینی را قصد کرده؛ باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.
مسأله ۲۳۷۶ – یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند؛ ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد

مسأله ۲۳۷۷ – اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اول زن بگوید زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده؛ پس از آن بدون فاصله مرد بگوید قبلت التزویج یعنی قبول کردم ازدواج را؛ عقد صحیح است.
و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند؛ چنانچه مثلا اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید زوجت موکلک احمد موکلتی فاطمهٔ علی الصداق المعلوم سپس بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی احمد علی الصداق المعلوم صحیح می‌باشد و بنا بر احتیاط واجب باید لفظی که مرد می‌گوید با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد؛ مثلا اگر زن زوجت می‌گوید مرد هم قبلت التزویج بگوید.
مسأله ۲۳۷۸ – اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند؛ بعد از آنکه مدت و مهر را معین کردند؛ چنانچه زن بگوید زوجتک نفسی فی المدهٔ المعلومهٔ علی المهر المعلوم؛ بعد بدون فاصله مرد بگوید قبلت صحیح است.
و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید:
متعت موکلتی فی المدهٔ المعلومهٔ علی المهر المعلوم پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا صحیح می‌باشد.

شرط عقد

مسأله ۲۳۷۹ - عقد ازدواج چند شرط دارد:

اول آنکه بنا بر احتیاط به عربی صحیح خوانده شود.

و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند؛ چنانچه ممکن باشد؛ احتیاط واجب آن است که کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد؛ خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند؛ اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

دوم مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند؛ یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند؛ زن به گفتن زوجتک نفسی قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن قبلت التزویج زن بودن او را برای خود قبول بنماید.

و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند؛ به گفتن زوجت و قبلت قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند؛ زن و شوهر شوند.

سوم کسی که صیغه را می‌خواند بنا بر احتیاط؛ بالغ و عاقل باشد؛ چه برای خودش بخواند یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

چهارم اگر وکیل زن و شوهر یا ولی آنها صیغه را می‌خوانند؛ در موقع عقد؛ زن و شوهر را معین کنند؛ مثلا اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند.

پس کسی که چند دختر دارد؛ اگر به مردی بگوید زوجتک احدی بناتی یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را و او بگوید قبلت یعنی قبول کردم؛ چون در موقع عقد دختر را معین نکرده‌اند؛ عقد باطل است.

پنجم زن و مرد به ازدواج راضی باشند؛ ولی اگر زن ظاهرا با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلبا راضی است؛ عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۸۰ - اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند؛ عقد باطل است.

مسأله ۲۳۸۱ - کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند؛ اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمه از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید؛ می‌تواند عقد را بخواند.

مسأله ۲۳۸۲ - اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند و بعدا زن و مرد آن عقد را اجازه نمایند عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۸۳ - اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند و بعد از خواندن عقد اجازه نمایند؛ عقد صحیح است و بهتر آن است که دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۲۳۸۴ - پدر و جد پدری می‌توانند برای فرزند پسر یا دختر نابالغ یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده است ازدواج کنند و بعد از آنکه طفل بالغ شد؛ یا دیوانه عاقل گردید؛ اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته؛ نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده‌ای داشته؛ می‌تواند آن را امضاء یا رد نماید؛ ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند؛ احتیاط به طلاق ترک نشود.

مسأله ۲۳۸۵ - دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد؛ اگر بخواهد شوهر کند؛ چنانچه باکره باشد؛ باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد و اجازه مادر و برادر لازم نیست و پدر نیز می‌تواند با رعایت مصلحت دختر او را شوهر دهد.

مسأله ۲۳۸۶ - اگر دختر باکره نباشد یا اینکه باکره باشد؛ ولی اجازه گرفتن از پدر و جد پدری به جهت غائب بودن یا غیر آن ممکن نباشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد اجازه پدر و جد لازم نیست.

مسأله ۲۳۸۷ - اگر پدر یا جد پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد؛ پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۸ - اگر پـدر یا جد پدری برای پسـر نابالغ خود زن بگیرد؛ چنانچه پسـر در موقع عقد مالی داشـته؛ مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته؛ پدر یا جد او باید مهر زن را بدهد.

عیبهائی که به واسطه آنها می‌شود عقد را به هم زد

مسأله ۲۳۸۹ - اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد؛ می‌تواند عقد را به هم بزند:

اول: دیوانگی.

دوم: مرض خوره.

سوم: مرض برص.

چهارم: کوری.

پنجم: زمین گیر بودن و در حکم او است شلی که شل بودنش واضح باشد.

ششم: افضاء؛ یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتم: آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۳۹۰ - اگر زن بعـد از عقـد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است یا آنکه بعد از عقد چه پیش از نزدیکی یا بعد از آن دیوانه شود یـا آلت مردی نداشـته؛ یـا بعـد از عقـد پیش از نزدیکی بریـده شود یا مرضـی دارد که نمی‌توانـد وطی و نزدیکی نماید؛ هر چند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی عارض شده باشد.

در تمـام این صور بی طلاق می‌توانـد عقـد را به هم بزنـد؛ ولی در صورتی که شوهر نتوانـد نزدیکی نمایـد؛ لازم است زن به حاکم شرع یا وکیلش رجوع نماید و او به شوهر یک سال مهلت می‌دهد و چنانچه نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی نماید؛ زن پس از آن می‌تواند عقد را به هم بزند.

و اگر آلت مردی بعـد از نزدیکی بریـده شود؛ فسـخ عقد از طرف زن اثری ندارد و احتیاط مسـتحب این است که شوهر او را طلاق دهد.

مسأله ۲۳۹۱ - اگر زن بعـد از عقـد بفهمـد که تخمهای شوهرش را کشیـده‌اند؛ در صورتی که امر را بر آن زن مشـتبه کرده باشـند؛ می‌تواند عقد را به هم بزند و در غیر این فرض اشتباه اندازی احتیاط ترک نشود.

مسأله ۲۳۹۲ - اگر به واسطه آنکه مرد نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند؛ زن عقد را به هم بزند؛ شوهر باید نصف مهر را بدهد.

ولی اگر به واسـطه یکی از عیبهـای دیگری که گفته شـد؛ مرد یـا زن عقـد را به هم بزنـد؛ چنـانچه مرد بـا زن نزدیکی نکرده باشـد؛ چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده؛ باید تمام مهر را بدهد.

عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۳۹۳ - ازدواج با زنهائی که مثل مادر و خواهر و مادر زن با انسان محرم هستند حرام است.

مسأله ۲۳۹۴ - اگر کسـی زنی را برای خود عقـد نماید اگرچه با او نزدیکی نکند؛ مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او و هرچه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۹۵ - اگر زنی را عقـد کنـد و با او نزدیکی نماید؛ دختر و نوه دختری و پسـری آن زن هر چه پائین روند؛ چه در وقت عقد باشند یا بعدا به دنیا بیایند؛ به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۳۹۶ – اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد؛ تا وقتی که آن زن در عقد او است – بنا بر احتیاط واجب – با دختر او ازدواج نکند.

مسأله ۲۳۹۷ – عمه و خاله پدر و عمه و خاله پدر پدر و عمه و خاله مادر و عمه و خاله مادر مادر هرچه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۳۹۸ – پدر و جد شوهر هرچه بالا روند و پسر و نوه پسری و دختری او هرچه پائین آیند؛ چه در موقع عقد باشند یا بعدا به دنیا بیایند؛ به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۳۹۹ – اگر زنی را برای خود عقد کند؛ دائمه باشد یا صیغه؛ تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۰۰ – اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می‌شود؛ طلاق رجعی دهد؛ در بین عده نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید؛ ولی در عده طلاق بائن می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید و در عده متعه احتیاط واجب آن است که ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۰۱ – انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود با خواهر زاده و برادر زاده او ازدواج کند؛ ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعدا زن اجازه نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۰۲ – اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهر زاده او را عقد کرده و حرفی نزند؛ چنانچه بعدا رضایت ندهد؛ عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۰۳ – اگر انسان پیش از آنکه دختر خاله خود را بگیرد؛ با مادر آن زنا کند؛ دیگر نمی‌تواند با آن ازدواج نماید و بنا بر احتیاط واجب دختر عمه نیز این حکم را دارد.

مسأله ۲۴۰۴ – اگر با دختر عمه یا دختر خاله خود ازدواج نماید و پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید؛ احتیاط مستحب آن است که از ایشان به طلاق دادن جدا شود و اما اگر زنا کردن با مادرشان پس از نزدیکی با خودشان باشد؛ موجب جدائی آنها نمی‌شود.

مسأله ۲۴۰۵ – اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند؛ اولی آن است که با دختر او ازدواج نکند؛ بلکه اگر زنی را عقد نماید و پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا کند؛ بهتر آن است که از آن زن جدا شود؛ ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید؛ بلا شک لازم نیست از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۰۶ – زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر در آید؛ مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زنهای کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند؛ ولی صیغه کردن زنهای اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد و بنا بر احتیاط استحبابی عقد دائمی با آنها ننماید و بعضی از فرق از قبیل خوارج و غلات و نواصب که خود را مسلمان می‌دانند؛ در حکم کفارند و مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آنها به طور دائم یا انقطاع ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۰۷ – اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند؛ آن زن – بنا بر اظهر – بر او حرام نمی‌شود و اگر با زنی که در عده متعه؛ یا طلاق بائن؛ یا عده وفات است زنا کند بعدا می‌تواند او را عقد نماید؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عده متعه و عده وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

مسأله ۲۴۰۸ – اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند؛ بعدا می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید؛ ولی احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند بعد او را عقد نماید و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحب است.

مسأله ۲۴۰۹ – اگر زنی را که در عده دیگری است برای خود عقد کند؛ چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عده زن تمام

نشـده و بداننـد عقد کردن زن در عده حرام است؛ آن زن بر او حرام ابدی می‌شود؛ اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۱۰ - اگر زنی را کـه در عـده دیگری است برای خـود عقـد کنـد و بـا او نزدیکی کنـد؛ آن زن بر او حرام ابـدی می‌شـود؛ اگرچه نمی‌دانسته که آن زن در عده است یا نمی‌دانسته که عقد زن در عده حرام است.

مسأله ۲۴۱۱ - اگر انسان بدانـد زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند؛ باید از او جدا شود و بعدا هم نباید او را برای خود عقد کند و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

مسأله ۲۴۱۲ - زن شـوهردار اگر زنـا کنـد؛ بر مرد زنـا کننـده بنـا بر اظهر حرام ابـدی نمی‌شـود و نیز بر شـوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد؛ بهتر است که شوهر؛ او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۱۳ - زنی را که طلاق داده‌انـد و زنی که صـیغه بوده و شوهرش مـدت او را بخشـیده یا مـدتش تمام شـده؛ چنانچه بعـد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عده شوهر اول تمام بوده یا نه؛ به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۴۱۴ - مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده؛ بنا بر احتیاط بر لواط کننده - در صورتی که بالغ بوده - حرام است؛ ولی اگر گمان کند که دخول شده؛ یا شک کند که دخول شده یا نه؛ بر او حرام نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۱۵ - اگر بـا مادر یا خواهر یا دختر کسـی ازدواج نمایـد و بعـد از ازدواج با آن کس لواط کنـد؛ آنها بر او حرام نمی‌شوند مگر اینکه آن ازدواج به طلاق یاماننـد آن در زمان لواط به هم بخورد و لواط کننـده بخواهـد دوباره با آنها ازدواج کنـد و در این صورت احتیاط واجب آن است که با آنها ازدواج ننماید.

مسأله ۲۴۱۶ - اگر کسـی در حـال احرام که یکی از کارهای عمره یا حـج است با زنی ازدواج نمایـد؛ عقـد او باطل است و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است؛ دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۴۱۷ - اگر زنی کـه در حـال احرام اسـت بـا مردی کـه در حـال احرام نیسـت ازدواج کنــد؛ عقــد او باطـل اسـت و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است؛ واجب است که بعدا با آن مرد ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۱۸ - اگر مرد طواف نسـاء را که یکی از کارهـای حـج است به جـا نیـاورد؛ زنش و زنـان دیگر بر او حرام می‌شونـد؛ ولی نکاح با زنش باطل نمی‌شود و نیز اگر زن طواف نساء نکنـد؛ شوهرش و مردان دیگر بر او حرام می‌شونـد؛ ولی اگر بعدا طواف نساء را انجام دهند حلال می‌شوند.

مسأله ۲۴۱۹ - اگر کسـی دختر نابالغی را برای خود عقـد کنـد و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود؛ با او نزدیکی کنـد؛ اظهر آن است که بعد از بلوغ دختر؛ نزدیکی با او حرام نیست؛ ولی احوط آن است که او را طلاق دهد.

مسأله ۲۴۲۰ - زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود؛ ولی اگر با شـرائطی که در احکام طلاق گفته می‌شود با مرد دیگری ازدواج کنـد؛ بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم و گذشـتن مقدار عده او؛ شوهر اول می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۲۱ - زنی که عقـد دائمی شـده احتیـاط در آن است که بـدون اجـازه شوهر برای کارهای جزئی نیز از خانه بیرون نرود هر چنـد با حق شوهر منافات نداشـته باشـد و بایـد خود را برای هر لـذتی که او می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شـرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند.

تهیه غذا و لباس و منزل او بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است.

مسأله ۲۴۲۲ – اگر زن در کارهائی که در مسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند؛ حق همخوابی ندارد و گناهکار است و مشهور فرموده‌اند که حق غذا و لباس و منزل نیز ندارد؛ ولی این حکم مادامی که زن نزد شوهر است محل اشکال است و اما مهر او بدون اشکال از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۴۲۳ – مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند مگر آنکه در عقد نکاح شرط کند.

مسأله ۲۴۲۴ – مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد؛ با شوهر نیست؛ ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد؛ باید خرج سفر او را بدهد.

مسأله ۲۴۲۵ – زنی که خرج او بر عهده شوهر است و شوهر خرج او را نمی‌دهد؛ می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند در موقعی که مشغول تهیه معاش است؛ اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۲۶ – مرد اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آنها یک شب بماند؛ واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند مگر آنکه زن از حق خود صرف نظر کند و در غیر این صورت ماندن مرد واجب نیست؛ بلی لازم است او را به طور کلی متارکه ننماید و اولی و احوط این است که مرد در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند.

مسأله ۲۴۲۷ – شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه با عیال دائمی جوان خود نزدیکی را ترک کند مگر آنکه زن راضی باشد.

مسأله ۲۴۲۸ – اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند؛ عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند؛ باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۴۲۹ – اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدت معین نکرده باشند؛ زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند؛ چه شوهر توانائی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد؛ ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند؛ دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقت)

مسأله ۲۴۳۰ – صیغه کردن زن اگرچه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۱ – احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه با متعه خود نزدیکی را ترک نکند.

مسأله ۲۴۳۲ – زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند؛ عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذتهای دیگر از او ببرد؛ ولی اگر بعدا به نزدیکی راضی شود؛ شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۳۳ – زنی که صیغه شده اگرچه آبستن شود حق خرجی ندارد.

مسأله ۲۴۳۴ – زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد؛ مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می‌برد.

مسأله ۲۴۳۵ – زنی که صیغه شده اگرچه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد؛ عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته؛ حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

مسأله ۲۴۳۶ – زنی که صیغه شده چنانچه بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود و به واسطه بیرون رفتن؛ حق شوهر از بین می‌رود؛ بیرون رفتن او حرام است و بنا بر احتیاط در صورتی هم که حق شوهر از بین نرود؛ بدون اجازه او از خانه بیرون نرود.

مسأله ۲۴۳۷ - اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید؛ چنانچه مرد او را به عقد دائم خود در آورد؛ یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند؛ وقتی آن زن فهمید؛ اگر اجازه نماید آن عقد صحیح و گرنه باطل است.

مسأله ۲۴۳۸ - برای محرم شدن؛ می‌تواند پدر یا جد پدری دختر نابالغ خود را یک ساعت یا بیشتر به عقد کسی در آورد؛ ولی باید آن عقد برای دختر نفعی داشته باشد.

و اما اگر برای پسر نابالغ جهت محرم شدن در زمانی که به طور کلی قابلیت استمتاع نداشته باشد زنی را عقد نمایند محل اشکال است.

مسأله ۲۴۳۹ - اگر پدر یا جد پدری؛ طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده؛ برای محرم شدن به عقد کسی در آورد؛ در صورتی که مدت زوجیت قابل باشد که از معقوده استمتاع شود؛ بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعدا معلوم شود که در موقع عقد؛ آن دختر زنده نبوده؛ عقد باطل است و کسانی که به واسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۴۰ - اگر مرد مدت صیغه زن را ببخشد؛ چنانچه با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف مهر را بدهد و احتیاط مستحب آن است که تمام مهر را بدهد.

مسأله ۲۴۴۱ - مرد می‌تواند زنی را که صیغه او بوده و هنوز عده‌اش تمام نشده؛ به عقد دائم خود در آورد یا اینکه دوباره صیغه نماید؛ ولی این کار قبل از تمام شدن مدت صیغه جایز نیست مگر آنکه باقی مدت را بر زن قبلا ببخشد.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۴۲ - نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم و همچنین نگاه کردن به موی آنان؛ چه با قصد لذت چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستها اگر به قصد لذت باشد حرام است؛ بلکه احتیاط آن است که بدون قصد لذت هم به آنها نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم با قصد لذت حرام می‌باشد.

مسأله ۲۴۴۳ - اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دستهای زنهای کفار و جاهائی از بدن که عادت آنها به پوشانیدنش نیست؛ نگاه کند؛ اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۴۴ - زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند و بهتر آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد بپوشاند.

مسأله ۲۴۴۵ - نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عورت بچه ممیزی که خوب و بد را می‌فهمد حرام است؛ اگرچه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد.

ولی زن و شوهر و کنیز و مولایش می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۶ - مرد و زنی که با یکدیگر محرمند؛ اگر قصد لذت نداشته باشند می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ۲۴۴۷ - مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت نباید نگاه کند.

مسأله ۲۴۴۸ - مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد و اگر زن نامحرمی را بشناسد بنا بر احتیاط نباید به عکس او نگاه کند.

مسأله ۲۴۴۹ - اگر زن بخواهد زن دیگر یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند؛ یا عورت او را آب بکشد؛ باید چیزی در دست

کند که دست آن زن به عورت او نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۴۵۰ - اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد؛ ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند؛ نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند؛ نباید او را نگاه کند.

مسأله ۲۴۵۱ - اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند؛ اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد.

مسائل متفرقه زناشوئی

مسأله ۲۴۵۲ - کسی که به واسطه نداشتن زن؛ به حرام می‌افتد؛ واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۴۵۳ - اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده و بکارتش به نزدیکی مردی با او از بین رفته؛ بنا بر احتیاط نمی‌تواند عقد را به هم بزند؛ ولی می‌تواند تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را بگیرد.

مسأله ۲۴۵۴ - ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود؛ در صورتی که احتمال فساد برود حرام است؛ ولی اگر طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد شود؛ یا بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد؛ یا احتمال فساد نرود؛ اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۵ - اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد؛ عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد.

مسأله ۲۴۵۶ - مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر یا معاد یا از فرقه هائی بوده باشد که در مسأله (۲۴۰۶) گفته شد و یا حکم ضروری دین؛ یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه؛ در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است انکار کند مرتد می‌شود و احکامی که در مسائل آینده ذکر می‌شود بر او مترتب است.

مسأله ۲۴۵۷ - اگر زن پس از ازدواج به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود؛ عقد او باطل می‌گردد و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عده ندارد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد؛ اما اگر یائسه نباشد باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد و مشهور آن است که اگر در بین عده مسلمان شود؛ عقد او به حال خود باقی می‌ماند؛ ولی این حکم محل اشکال است و البته احتیاط ترک نشود و معنای یائسه در مسأله (۱۴۱) گذشت.

مسأله ۲۴۵۸ - مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود؛ زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقدار عده وفات که در احکام طلاق گفته می‌شود عده نگهدارد.

مسأله ۲۴۵۹ - مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده؛ اگر بعد از ازدواج مرتد شود؛ عقد او باطل می‌گردد و چنانچه با زنش نزدیکی نکرده یا اینکه زن یائسه باشد؛ عده ندارد و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او در سن زنهائی باشد که حیض می‌بینند؛ باید آن زن به مقدار عده طلاق که در احکام طلاق گفته می‌شود عده نگهدارد و بنا به مشهور اگر پیش از تمام شدن عده؛ شوهر او مسلمان شود؛ عقد او به حال خود باقی می‌ماند؛ ولی این حکم نیز محل اشکال است و البته احتیاط ترک نشود.

مسأله ۲۴۶۰ - اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند؛ نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۴۶۱ - اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد؛ شوهر بعدی می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند؛ می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۶۲ – اگر زنی از زنا آبستن شود؛ جایز نیست بچه را سقط کند.

مسأله ۲۴۶۳ – اگر کسی با زنی زنا کند؛ چنانچه بعد از استبراء به نحوی که در مسأله (۲۴۰۸) گفته شد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود؛ در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام؛ آن بچه حلال زاده است.

مسأله ۲۴۶۴ – اگر مرد نداند که زن در عده است و با او ازدواج کند؛ چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید؛ حلال زاده است و شرعا فرزند هر دو می‌باشد؛ ولی اگر زن می‌دانسته که در عده است و تزویج در عده جایز نیست شرعا؛ بچه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

مسأله ۲۴۶۵ – اگر زن بگوید یائسه ام؛ نباید حرف او را قبول کرد؛ ولی اگر بگوید شوهر ندارم؛ حرف او قبول می‌شود.

مسأله ۲۴۶۶ – اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد؛ کسی بگوید آن زن شوهر داشته و زن بگوید نداشتم؛ چنانچه شرعا ثابت نشود که زن شوهر داشته؛ باید حرف زن را قبول کرد.

ولی اگر آن شخص ثقه باشد و بگوید من او را عقد کرده‌ام و راهی بر اثبات ندارم؛ بنا بر احتیاط لازم نمی‌تواند زن مزبور را عقد کند.

مسأله ۲۴۶۷ – تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده؛ پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند و احوط و اولی آن است که دختر را تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

مسأله ۲۴۶۸ – مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده؛ عجله کنند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند.

مسأله ۲۴۶۹ – اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد؛ واجب است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۰ – کسی که از زنا به دنیا آمده؛ اگر زن بگیرد و بچه‌ای پیدا کند؛ آن بچه حلال زاده است.

مسأله ۲۴۷۱ – هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند؛ معصیت کرده؛ ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

مسأله ۲۴۷۲ – زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده؛ اگر بعد از عده وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد؛ باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است؛ ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد؛ زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عده ندارد و نیز حق مطالبه نفقه سابق را ندارد.

احکام شیر دادن

مسأله ۲۴۷۳ – اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۳) گفته خواهد شد؛ شیر دهد؛ آن بچه به این عده محرم می‌شود:

اول: خود زن و آن را مادر رضاعی می گویند.

دوم: شوهر زن که شیر مال او است و او را پدر رضاعی می گویند.

سوم: پدر و مادر آن زن هرچه بالا روند اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم: بچه هائی که از آن زن به دنیا آمده‌اند یا بعد به دنیا می‌آیند.

پنجم: بچه‌های اولاد آن زن هرچه پائین روند؛ چه از اولاد او به دنیا آمده چه اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند.

ششم: خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند؛ یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

هفتم: عمو و عمه آن زن اگرچه رضاعی باشند.

هشتم: دائی و خاله آن زن اگرچه رضاعی باشند.

نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است؛ هرچه پائین روند؛ اگرچه اولاد رضاعی او باشند.

دهم: پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است هرچه بالا روند.

یازدهم: خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم: عمو و عمه و دائی و خاله شوهری که شیر مال او است هرچه بالا روند؛ اگرچه رضاعی باشند و نیز عده دیگر هم - که در مسائل بعد گفته می‌شود - به واسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۷۴ - اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۳) گفته می‌شود شیر دهد؛ پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهائی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شیر مال او است؛ اگرچه دخترهای رضاعی او باشند؛ برای خود عقد نماید ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۵ - اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسأله (۲۴۸۳) گفته می‌شود شیر دهد؛ شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود؛ ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۷۶ - اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد؛ به برادرهای آن بچه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیرخورده محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۷۷ - اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید؛ دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۴۷۸ - اگر انسان با دختری ازدواج کند؛ دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۷۹ - انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید.

و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند؛ بعد مادر یا مادربزرگ یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد؛ عقد باطل می‌شود.

مسأله ۲۴۸۰ - با دختری که خواهر یا زن برادر انسان او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادرزاده یا نوه خواهر یا نوه برادر انسان؛ آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۴۸۱ - اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد؛ آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد.

ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد؛ زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۴۸۲ - اگر زن پدر دختری بچه شوهر آن دختر را به شیر پدرش شیر دهد؛ آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود؛ چه بچه از همان دختر چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۴۸۳ – شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اول: بچه؛ شیر زن زنده را بخورد؛ پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فائده ندارد.

دوم: شیر آن زن از حرام نباشد؛ پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند؛ به واسطه آن شیر؛ بچه به کسی محرم نمی‌شود.

سوم: بچه شیر را از پستان بمکد؛ پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد.

چهارم: شیر؛ خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

پنجم: شیر از یک شوهر باشد.

پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند؛ بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن؛ شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلا هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد؛ آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

ششم: بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند؛ بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند؛ باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هفتم: پانزده مرتبه؛ یا یک شبانه روز به طوری که در مسأله بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد؛ یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روئیده است؛ بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند؛ در صورتی که بین آن ده مرتبه هیچ فاصله حتی به طعام دادن نباشد؛ احتیاط واجب آن است که کسانی که به واسطه شیر خوردن او به او محرم می‌شوند؛ با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند؛ به کسی محرم نمی‌شود؛ بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دوسال؛ هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد؛ به کسی محرم نمی‌شود؛ ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیر ده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد؛ آن بچه به کسانی که گفته شد؛ محرم می‌شود.

مسأله ۲۴۸۴ – باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد؛ ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین؛ غذا خورده؛ اشکال ندارد و نیز باید ده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین ده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد؛ ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند؛ یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود؛ یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۸۵ – اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد؛ بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم بچه دیگر را شیر دهد؛ آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند؛ اگرچه بهتر آن است که باهم ازدواج نکنند.

مسأله ۲۴۸۶ – اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد؛ همه آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۸۷ – اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرایطی که گفتیم بچه‌ای را شیر دهد؛ همه آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زنها محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۸۸ – اگر کسی دو زن شیر ده دارد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد؛ آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۴۸۹ – اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد؛ خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۹۰ – انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود؛ با زنهائی که به واسطه شیر خوردن خواهرزاده یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند.

و نیز اگر با پسری لواط کند؛ احتیاط واجب آن است که دختر و خواهر و مادر و مادر بزرگ آن پسر را که رضاعی هستند؛ یعنی به واسطه شیر خوردن دختر و خواهر و مادر او شده‌اند؛ برای خود عقد نکند.

مسأله ۲۴۹۱ – زنی که برادر انسان را شیر داده؛ به انسان محرم نمی‌شود اگرچه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۹۲ – انسان نمی‌تواند با دو خواهر؛ اگرچه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن؛ خواهر یکدیگر شده باشند؛ ازدواج کند.

و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند؛ در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده؛ مخیر است هر کدام را بخواهد اختیار کند و اگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح و عقد دومی باطل می‌باشد.

مسأله ۲۴۹۳ – اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعدا گفته می‌شود شیر دهد؛ شوهرش بر او حرام نمی‌شود؛ اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

اول: برادر و خواهر خود را.

دوم: عمو و عمه و دائی و خاله خود را.

سوم: اولاد عمو و اولاد دائی خود را.

چهارم: برادرزاده خود را.

پنجم: برادر شوهر؛ یا خواهر شوهر خود را.

ششم: خواهرزاده خود؛ یا خواهرزاده شوهرش را.

هفتم: عمو و عمه و دائی و خاله شوهرش را.

هشتم: نوه زن دیگر شوهر خود را.

مسأله ۲۴۹۴ – اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد؛ به انسان محرم نمی‌شود؛ ولی احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید.

مسأله ۲۴۹۵ – مردی که دو زن دارد؛ اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد؛ زنی که فرزند عموی او شیر خورده؛ به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۴۹۶ – برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادر او است و سزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد.

و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد؛ شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۴۹۷ – مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند؛ دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است کم عقل؛ یا غیر دوازده امامی؛ یا بد صورت؛ یا بد خلق؛ یا زنازاده باشد.

و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که شیرش از بچه‌ای است که از زنا به دنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۲۴۹۸ – مستحب است از زنها جلوگیری کننـد که هر بچه‌ای را شـیر ندهنـد؛ زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعدا دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۹۹ – کسانی که به واسطه شیر خوردن؛ خویشی پیدا می‌کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند؛ ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حقهای خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۰۰ – در صورتی که ممکن باشد؛ مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۰۱ – اگر به واسـطه شـیر دادن؛ حق شوهر از بین نرود؛ زن می‌توانـد بـدون اجازه شوهر؛ بچه کس دیگر را شـیر دهد؛ ولی جایز نیست بچه‌ای را شیر دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام می‌شود؛ مثلا اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد؛ زن نباید آن دختر را شیر دهد؛ چون اگر آن دختر را شیر دهد؛ خودش مادر زن شوهرش می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

مسأله ۲۵۰۲ – اگر کسـی بخواهـد زن برادرش به او محرم شود؛ باید دختر شـیر خواری را مثلا مدتی برای خود صـیغه کند و در آن مدت با شرایطی که در مسأله (۲۴۸۳) گفته شد زن برادرش آن دختر را شیر دهد.

مسأله ۲۵۰۳ – اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند؛ بگوید به واسـطه شـیر خوردن آن زن بر او حرام شده؛ مثلا بگوید شیر مادر اورا خورده؛ چنانچه تصدیق او ممکن باشد؛ نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نمایـد؛ عقـد باطل است؛ پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشـد یا نزدیکی کرده باشـد ولی در وقت نزدیکی کردن؛ زن بدانـد بر آن مرد حرام است؛ مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده؛ شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۰۴ – اگر زن پیش از عقـد بگویـد به واسـطه شیر خوردن بر مردی حرام شده؛ چنانچه تصدیق او ممکن باشد؛ نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کنـد و اگر بعـد از عقـد بگوید؛ مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

مسأله ۲۵۰۵ – شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اول خبردادن عده‌ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند.

دوم شـهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که عادل باشند؛ ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند؛ مثلا بگویند ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پسـتان فلان زن شـیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شـرطها را که در مسأله (۲۴۸۳) گفته شد شرح دهند.

مسأله ۲۵۰۶ – اگر شک کنند به مقداری که علت محرم شدن است بچه شیر خورده یا نه؛ یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده؛ بچه به کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

احکام طلاق

مسأله ۲۵۰۷ – مردی که زن خود را طلاق می‌دهـد؛ بایـد بالغ و عاقل باشـد و به اختیار خود طلاق دهـد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد؛ پس اگر صیغه طلاق را مثلا به شوخی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۲۵۰۸ – زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده گفته می‌شود.

مسأله ۲۵۰۹ – طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اول آنکه شوهرش بعد از ازدواج قبلا و دبرا با او نزدیکی نکرده باشد.

دوم معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد؛ بعد بفهمد آبستن بوده؛ احتیاط مستحب آن است که دوباره او را طلاق دهد.

سوم مرد به واسطه غائب بودن یا حبس بودن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۱۰ – اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده؛ طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده؛ طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۱۱ – کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است؛ اگر غائب شود مثلا مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد؛ باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند و بعد طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۲ – اگر مردی که غائب است بخواهد زن خود را طلاق دهد؛ چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه؛ اگرچه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده؛ باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند صبر کند.

مسأله ۲۵۱۳ – اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد؛ باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود؛ ولی زنی را که نه سالش تمام نشده؛ یا آبستن است؛ اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند؛ اشکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد.

(معنای یائسه در مسأله ۴۴۱ گذشت).

مسأله ۲۵۱۴ – اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد؛ چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده؛ بنا بر احتیاط مستحب دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۵ – اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید؛ چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد؛ باید به قدری که زن معمولا بعد از آن پاکی خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود صبر کند.

و احتیاط واجب آن است که آن مدت کمتر از یک ماه نباشد.

مسأله ۲۵۱۶ – اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه اصل خلقت یا مرضی حیض نمی‌بیند طلاق دهد؛ باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۷ – طلاق باید به صیغه عربی صحیح و به کلمه طالق خوانده شود و دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلا فاطمه باشد؛ باید بگوید زوجتی فاطمهٔ طالق یعنی زن من فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند آن وکیل باید بگوید زوجهٔ موکلی فاطمهٔ طالق.

و در صورتی که زن معین باشد؛ ذکر نام او لازم نیست.

مسأله ۲۵۱۸ – زنی که صیغه شده؛ مثلا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود؛ یا مرد مدت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید:

مدت را به تو بخشیدم و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عده طلاق

مسأله ۲۵۱۹ - زنی که نه سالش تمام نشـده و زن یائسه عـده ندارنـد؛ یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشـد؛ بعـد از طلاق می‌توانند فورا شوهر کنند.

مسأله ۲۵۲۰ - زنی که نه سالش تمام شـده و یائسه نیست و شوهرش با او نزدیکی کرده اگر طلاقش دهـد؛ بعـد از طلاق بایـد عـده نگهـدارد و عـده زن آزاد آن است که بعد از آنکه شوهرش در پاکی طلاقش داد؛ به قدری صبر کند که دوباره حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دیـد عـده او تمام می‌شود و می‌توانـد شوهر کند؛ ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عده ندارد؛ یعنی می‌تواند بعد از طلاق فورا شوهر کند.

مسأله ۲۵۲۱ - زنی که حیض نمی‌بینـد اگر در سن زنهائی باشـد که حیض می‌بیننـد؛ چنانچه شوهرش بعـد از نزدیکی با او طلاقش دهد باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۲۲ - زنی که عـده او سه ماه است؛ اگر اول ماه طلاقش بدهنـد؛ بایـد سه ماه هلالی؛ یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عده نگهدارد.

و اگر در بین ماه طلاقش بدهنـد؛ بایـد باقی ماه را با دو ماه بعـد از آن و نیز کسـری ماه اول را از ماه چهارم عـده نگهدارد تا سه ماه تمام شود؛ مثلا اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نه روز باشد؛ باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عـده نگهـدارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عـده نگهدارد؛ تا به مقداری که از ماه اول عده نگهداشته سی روز شود.

مسأله ۲۵۲۳ - اگر زن آبستن را طلاق دهند؛ عده‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است؛ بنا بر این اگر مثلا یک ساعت بعد از طلاق؛ بچه او به دنیا آید؛ عده‌اش تمام می‌شود.

مسأله ۲۵۲۴ - زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر صـیغه شود مثلا یک ماهه؛ یا یک ساله شوهر کند؛ چنانچه شوهرش با او نزدیکی نمایـد و مـدت آن زن تمام شود؛ یا شوهر مدت را به او ببخشد؛ باید عده نگهدارد؛ پس اگر حیض می‌بیند باید به مقدار دو حیض عـده نگهـدارد و شـوهر نکنـد و اگر حیض نمی‌بینـد؛ چهـل و پنـج روز از شوهر کردن خودداری نمایـد و در صورتی که آبستن باشد احتیاط واجب آن است که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۲۵ - ابتـدای عـده طلاق از موقعی است که خواندن صـیغه طلاق تمام می‌شود؛ چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند؛ پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده‌اند؛ لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عده زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۲۶ - زنی که شوهرش مرده در صورتی که آزاد است اگر آبسـتن نباشد؛ باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد؛ یعنی از شوهر کردن خودداری نماید؛ اگرچه یائسه یا صیغه باشد یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.

و اگر آبسـتن باشد؛ باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد؛ ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز؛ بچه‌ای به دنیا آید؛ باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عده را عده وفات می‌گویند.

مسأله ۲۵۲۷ - زنی که در عـده وفـات می‌باشـد حرام است لبـاس الوان بپوشـد و سـرمه بکشـد و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

مسأله ۲۵۲۸ – اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند؛ چنانچه معلوم شود شوهر او بعدا مرده است باید از شوهر دوم جدا شود و بنا بر احتیاط در صورتی که آبستن باشد تا مقدار زائیدن برای شوهر دوم عده طلاق و بعد برای شوهر اول عده وفات نگهدارد و اگر آبستن نباشد؛ برای شوهر اول عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق نگهدارد.

مسأله ۲۵۲۹ – ابتدای عده وفات در صورتی که شوهر زن غائب یا در حکم غائب باشد؛ از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۳۰ – اگر زن بگوید عده‌ام تمام شده؛ با دو شرط از او قبول می‌شود:

اول آنکه بنا بر احتیاط مورد تهمت نباشد.

دوم از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی)

مسأله ۲۵۳۱ – طلاق بائن آن است که بعد از طلاق؛ مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند؛ یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است:

اول طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

دوم طلاق زنی که یائسه باشد.

سوم طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.

پنجم طلاق خلع و مبارات.

و احکام اینها بعدا گفته خواهد شد.

و غیر اینها طلاق رجعی است به این معنی تا وقتی زن در عده است؛ شوهرش می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۳۲ – کسی که زنش را طلاق رجعی داده؛ حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند؛ ولی در بعضی از مواقع که از جمله آنها فحاشی یا رفت و آمد نمودن با اجانب است؛ بیرون کردن او اشکال ندارد.

و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن:

مسأله ۲۵۳۳ – در طلاق رجعی؛ مرد به دو قسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:

اول: حرفی بزند که معنایش این باشد که اورا دوباره زن خود قرار دهد.

دوم: کاری کند و به آن کار قصد رجوع کند و ظاهر این است که به نزدیکی کردن رجوع محقق می‌شود اگرچه قصد رجوع نداشته باشد.

مسأله ۲۵۳۴ – برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد؛ بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد؛ خودش رجوع کند رجوعش صحیح است؛ ولی اگر بعد از تمامی عده مرد بگوید که در عده رجوع نموده‌ام لازم است اثبات نماید.

مسأله ۲۵۳۵ – مردی که زن خود را طلاق رجعی داده؛ اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند؛ این

مصالحه اگرچه صحیح است و لازم است که رجوع ننماید ولی حق رجوع او از بین نمی‌رود و در صورتی که رجوع کند طلاقی که داده موجب جدائی نمی‌شود.

مسأله ۲۵۳۶ – اگر زنی را دو بار طلاق دهـد و به او رجوع کنـد؛ یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند؛ یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند؛ بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است.

ولی اگر بعـد از طلاـق سوم به دیگری شوهر کنـد؛ بـا پنـج شـرط به شوهر اول حلال می‌شود؛ یعنی می‌توانـد آن زن را دوباره عقد نماید:

اول آنکه عقـد شوهر دوم همیشـگی باشـد و اگر مثلا یک ماهه یا یک ساله او را صـیغه کنـد؛ بعد از آنکه از او جدا شد شوهر اول نمی‌تواند او را عقد کند.

دوم شوهر دوم با او نزدیکی و دخول کند و احتیاط واجب آن است که نزدیکی از جلوی زن باشد.

سوم شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.

چهارم عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود.

پنجم بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۳۷ – طلاـق زنی را که به شوهرش مایـل نیست و مهر یـا مـال دیگر خود را به او می‌بخشـد که طلاـقش دهـد؛ طلاـق خلع گویند.

مسأله ۲۵۳۸ – اگر خود شوهر بخواهد صـیغه طلاق را بخواند؛ چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد؛ پس از بذل می گوید زوجتی فاطمهٔ خالعتها علی ما بذلت و بنا بر احتیاط مستحب نیز بگوید هی طالق یعنی زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است و در صورتی که زن معین باشد بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات نیز لازم نیست.

مسأله ۲۵۳۹ – اگر زنی کسـی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد؛ چنانچه مثلا اسم شوهر محمد و اسم زن فاطمه باشد؛ وکیل؛ صیغه طلاق را اینطور می‌خواند عن موکلتی فاطمهٔ بذلت مهرها لموکلی محمد لیخلعها علیه پس از آن بدون فاصله می‌گوید زوجهٔ موکلی خالعتها علی ما بذلت هی طالق و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشـد که او را طلاق دهد؛ وکیل باید به جای کلمه مهرها آن چیز را بگوید؛ مثلا صد تومان داده باید بگوید بذلت ماهٔ تومان.

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۴۰ – اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد؛ آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۴۱ – اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند؛ چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد؛ باید بگوید بارات زوجتی فاطمهٔ علی ما بذلت فهی طالق یعنی من و زنم فاطمه در مقابل بذل کرده او از هم جدا شدیم پس او رها است.

و اگر دیگری را وکیل کند؛ وکیل باید بگوید:

عن قبـل موکلی بـارات زوجته فاطمـهٔ علی مـا بـذلت فهی طالق و در هر دو صورت اگر به جای کلمه «علی ما بـذلت» ، «بما بـذلت»

بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۲ – صیغه طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود؛ ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلا به فارسی بگوید برای طلاق؛ فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۳ – اگر زن در بین عده طلاق خلع یا مبارات؛ از بخشش خود برگردد؛ شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

مسأله ۲۵۴۴ – مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد؛ باید بیشتر از مهر نباشد؛ ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۵۴۵ – اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند؛ چه زن بداند که او شوهرش نیست یا گمان کند شوهرش می‌باشد؛ باید عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۴۶ – اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند؛ چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست؛ یا گمان کند شوهرش می‌باشد؛ لازم نیست عده نگهدارد.

مسأله ۲۵۴۷ – اگر مرد زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود؛ طلاق و عقد آن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۵۴۸ – هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلا شش ماه به او خرجی ندهد؛ اختیار طلاق با او باشد؛ این شرط باطل است؛ ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلا تا شش ماه خرجی ندهد؛ از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد؛ در صورتی که شرط حاصل شود و خود را طلاق دهد صحیح است.

و همچنین اگر در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگری شرط کند که وکیل باشد هر وقت خواست از طرف شوهرش خود را طلاق دهد؛ عیبی ندارد و در هر صورت شوهر خود نیز حق طلاق گفتن را دارد ولی بخواهد زن را از وکالت عزل کند؛ وکالت شرط شده باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۵۴۹ – زنی که شوهرش گم شده؛ اگر بخواهد به دیگری شوهر کند؛ باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۵۵۰ – پدر و جد پدری دیوانه می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

مسأله ۲۵۵۱ – اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند؛ اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد؛ مثلا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند؛ چنانچه صلاح بچه باشد؛ می‌تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۵۲ – اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده؛ مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد؛ دیگری که عدالت آنان نزدش ثابت نشده می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده‌اش برای خود یا برای کس دیگر عقد کند؛ اگرچه احتیاط مستحب آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۵۵۳ – اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد؛ چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلا بعد از یک سال بگوید یک سال پیش تو را طلاق دادم و شرعا هم ثابت کند؛ می‌تواند چیزهائی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد؛ ولی چیزهائی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

غصب – مال پیدا شده

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم؛ بر مال یا حق کسـی مسلط شود و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد؛ در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود.

از حضـرت پیغمبر اکرم (ص) روایت شـده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند؛ در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۵۵۴ – اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند؛ حق آنان را غصب نموده و همچنین است اگر کسی در مسجد جائی برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

مسأله ۲۵۵۵ – چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می گـذارد؛ بایـد پیش او بمانـد که اگر طلب او را ندهـد طلب خود را از آن به دست آورد؛ پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد؛ آن چیز را از او بگیرد؛ حق او را غصب کرده است.

مسأله ۲۵۵۶ – مالی را که نزد کسـی گرو گذاشته‌اند؛ اگر دیگری غصب کنـد؛ هر یک از صاحب مال و طلبکار می‌توانـد چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایـد و چنانچه آن چیز را از او بگیرنـد؛ بازهم در گرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند؛ آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسأله ۲۵۵۷ – اگر انسان چیزی را غصب کند؛ باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود؛ باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۵۵۸ – اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آیـد؛ مثلا از گوسفندی که غصب کرده بره‌ای پیدا شود؛ مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلا خانه‌ای را غصب کرده؛ اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۵۵۹ – اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند؛ باید آن را به ولی او بدهد و اگر از بین رفته؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۰ – هرگـاه دو نفر بـاهم چیزی را غصب کننـد؛ اگرچه هر یـک به تنهائی می‌توانسته آن را غصب نمایـد؛ هر کـدام آنان ضامن نصف آن است.

مسأله ۲۵۶۱ – اگر چیزی را که غصب کرده بـا چیز دیگری مخلـوط کنـد؛ مثلاـ گنـدمی را که غصب کرده بـا جـو مخلوط نمایـد؛ چنانچه جدا کردن آنها ممکن است؛ اگرچه زحمت داشته باشد؛ باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۵۶۲ – اگر شخصـی مثلاـ گوشواره‌ای را که غصب کرده خراب نمایـد؛ بایـد آن را بـا مزد سـاختنش به صاحب آن بدهـد و چنانچه برای اینکه مزد ندهـد؛ بگویـد آن را مثل اولش می‌سازم؛ مالک مجبور نیست قبول نمایـد و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

مسأله ۲۵۶۳ – اگر چیزی را که غصب کرده به طـوری تغییر دهـد که از اولش بهـتر شود؛ مثلاـ طلاـئی را که غصب کرده گوشواره بسازد؛ چنانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بـده؛ بایـد به او بدهـد و نمی‌توانـد برای زحمتی که کشـیده مزد بگیرد و همچنین بـدون اجـازه مالک حق نـدارد آن را به صورت اولش در آورد و اگر بـدون اجازه او آن چیز را مثل اولش کنـد؛ بایـد مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۵۶۴ – اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اولش بهتر شود و صاحب مال بگویـد بایـد آن را به صورت اول در آوری؛ واجـب اسـت آن را به صـورت اولش در آورد و چنـانچه قیمت آن به واسـطه تغییر دادن از اولش کمـتر شـود؛ بـاید

تفاوت آن را به صاحبش بدهـد؛ پس طلائی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگویـد بایـد به صورت اولش در آوری؛ در صورتی که بعد از آب کردن؛ قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود؛ باید تفاوت آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۵ – اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کنـد یا درخت بنشاند؛ زراعت و درخت و میوه آن مال خود او است و چنانچه صاحب زمین راضـی نباشـد که زراعت و درخت در زمین بمانـد؛ کسـی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگرچه ضرر نمایـد از زمین بکند و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابی‌هائی را که در زمین پیـدا شده؛ درست کند؛ مثلا جای درختها را پر نماید و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود؛ باید تفاوت آن را هم بدهـد و نمی‌توانـد صاحب زمین را مجبور کنـد که زمین را به او بفروشـد یا اجاره دهد و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۵۶۶ – اگر صـاحب زمیـن راضـی شـود که زراعت و درخت در زمین او بمانـد؛ کسـی که آن را غصب کرده؛ لازم نیست درخت و زراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۵۶۷ – اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود؛ در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگری فرق دارد؛ بایـد قیمت آن را بدهـد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد باید قیمت وقتی را که غصب کرده بدهد.

مسأله ۲۵۶۸ – اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته ماننـد گنـدم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصـیات شخصـیه باهم فرق نـدارد؛ باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد؛ ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصـیات نوعی و سـنخیش مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است؛ مثلا اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده؛ نمی‌تواند از قسم پست تر بدهد.

مسأله ۲۵۶۹ – اگر چیزی را کـه مثـل گوسـفند است غصب نمایـد و از بین برود؛ چنـانچه قیمت بـازار آن فرق نکرده باشـد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد؛ باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

مسأله ۲۵۷۰ – اگر چیزی را که غصب کرده؛ دیگری از او غصب نماید و از بین برود؛ صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد؛ یا از هر کـدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد؛ اولی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد؛ ولی اگر از دومی که آن چیز پیش او تلف شده بگیرد؛ او نمی‌تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.

مسأله ۲۵۷۱ – اگر چیزی را که می‌فروشند یکی از شرطهای معامله در آن نباشد؛ مثلا چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند؛ بدون وزن معامله نمایند؛ معامله باطل است.

و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد و گرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است و باید آن را به هم برگردانند.

و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود؛ چه بداند معامله باطل است چه نداند؛ باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۷۲ – هرگاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببینـد یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسـندید بخرد؛ در صورتی که آن مال تلف شود؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۷۳ – مال گم شـده‌ای که از قسم حیوان نیست؛ چنانچه انسان پیـدا کند و نشانه‌ای نداشـته باشد که به واسـطه آن صاحبش معلوم شود و قیمت آن کمتر از یـک درهم (۶/۱۲ نخود نقره سـکه دار) نباشـد؛ احتیاط آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه

بدهد و بعید نیست جایز باشد آن را ملک خود قرار دهد.

مسأله ۲۵۷۴ - اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از یک درهم کمتر است؛ چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضـی است یـا نه؛ نمی‌توانـد بـدون اجازه او بردارد و اگر صاحب آن معلوم نباشـد؛ می‌توانـد به قصـد اینکه ملک خودش است بردارد و احتیاط واجب آن است که هر وقت صاحبش پیدا شد؛ در صورتی که تلف نشده؛ خود مال را به او بدهد.

مسأله ۲۵۷۵ - هرگاه چیزی که پیـدا کرده؛ نشانه‌ای دارد که به واسـطه آن می‌توانـد صاحبش را پیدا کند؛ اگرچه بداند صاحب آن سنی یا کافری است که اموالش محترم است؛ در صورتی که قیمت آن چیز به مقـدار یک درهم برسـد؛ باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۵۷۶ - اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند؛ می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۵۷۷ - اگر تـا یـک سـال اعلان کنـد و صاحب مال پیـدا نشود؛ در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیـدا کرده باشـد می‌توانـد آن را برای خود بردارد؛ یا برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد؛ یا از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر آن مـال را در حرم پیـدا کرده باشـد احتیـاط واجب آن است که تصـدق کنـد یـا برای صـاحب آن تـا وقتی که احتمـال دارد صاحب آن پیدا شود نگهدارد.

مسأله ۲۵۷۸ - اگر بعـد از آنکه یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیـدا نشـد؛ مال را برای صاحبش نگهـداری کنـد و از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدی یعنی زیاده روی هم ننموده؛ ضامن نیست؛ ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد؛ صاحبش مخیر است بین آنکه به صدقه راضـی شده یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد.

مسأله ۲۵۷۹ - کسـی که مالی را پیدا کرده؛ اگر عمدا به دسـتوری که گفته شد اعلان نکند؛ گذشته از اینکه معصیت کرده؛ باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۵۸۰ - اگر دیـوانه یـا بچه نابـالغ چیزی پیـدا کنـد؛ ولی او می‌توانـد اعلاـن نمایـد و پس از آن برای او تملک و یـا از طرف صاحبش تصدق کند.

مسأله ۲۵۸۱ - اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کنـد؛ از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد اشـکال ندارد.

مسأله ۲۵۸۲ - اگر در بین سـالی که اعلاـن می‌کنـد؛ مـال از بین برود؛ چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده یا تعـدی یعنی زیاده روی کرده باشد؛ باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده؛ چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۸۳ - اگر مـالی را که نشـانه دارد و قیمت آن به یـک درهم می‌رسـد در جائی پیـدا کنـد که معلوم است به واسـطه اعلان؛ صاحب آن پیدا نمی‌شود؛ می‌تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود.

مسأله ۲۵۸۴ - اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود او است بردارد؛ بعد بفهمد مال خودش نبوده؛ باید تا یک سال اعلان نماید.

مسأله ۲۵۸۵ - لاـزم نیست موقع اعلان؛ جنس چیزی را که پیـدا کرده بگویـد؛ بلکه همین قـدر که بگویـد چیزی پیـدا کرده‌ام کافی است.

مسأله ۲۵۸۶ - اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید؛ در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال او است و لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۵۸۷ - اگر قیمت چیزی که پیدا کرده و نشانه دارد به یک درهم برسد؛ چنانچه اعلان نکند و در مسـجد یا جای دیگری که

محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد؛ کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۵۸۸ – هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود؛ می‌تواند قیمت آن را تعیین کرده و خود پیدا شده را تملک و صرف نماید و تا یک سال فحص از صاحب کند و اگر صاحب پیدا نشد بنا بر احتیاط مستحب قیمت تعیین شده را از طرف او صدقه کند.

مسأله ۲۵۸۹ – اگر چیزی را که پیدا کرده؛ موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد؛ در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۰ – اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند؛ چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد؛ می‌تواند به جای کفش خودش بردارد.

و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است؛ ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد و الا ـ حکم مجهول المالک نسبت به زیادی قیمت جاری است و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود مگر آنکه بداند صاحب او از آن کفش اعراض کرده.

مسأله ۲۵۹۱ – اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالک (صاحب آن نامعلوم) باشد و گمشده بر آن مال صدق نکند؛ لازم است صاحب آن را جستجو کند و پس از مایوس شدن از پیدایش صاحبش آن را صدقه بدهد و احوط این است که با اجازه حاکم شرع تصدق کند و اگر بعدا صاحبش پیدا شود ضمانی ندارد.

سر بریدن و شکار کردن حیوانات

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

مسأله ۲۵۹۲ – اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعدا گفته می‌شود سر ببرند؛ وحشی باشد یا اهلی؛ بعد از جان دادن؛ گوشت آن حلال و بدن آن پاک است؛ ولی حیوانی که انسان با آن وطی (نزدیکی) کرده و گوسفندی که شیر خوک خورده و همچنین حیوانی که نجاست خوار شده؛ اگر به دستوری که در شرع معین نموده‌اند؛ آن را استبراء نکرده باشند؛ بعد از سر بریدن گوشت آنها حلال نیست.

مسأله ۲۵۹۳ – حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعدا وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است؛ اگر به دستوری که بعدا گفته می‌شود آنها را شکار کنند؛ پاک و حلال است ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است؛ با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۵۹۴ – حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید؛ بنا بر این بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید؛ با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند؛ با یک تیر شکار نماید آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

مسأله ۲۵۹۵ – حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد؛ اگر به خودی خود بمیرد پاک است ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله ۲۵۹۶ – حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار؛ مرده آن پاک است ولی با سر بریدن حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۵۹۷ - سگ و خوک به واسطه سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است.

و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشت خوار است اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند؛ پاک است ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند؛ پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

مسأله ۲۵۹۸ - فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند سوسمار در داخل زمین زندگی می کند؛ اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند؛ نجسند؛ ولی اگر آنها را سر ببرند یا آنها را با غیر سگ شکار نمایند؛ پاک است؛ ولی حیوان حرام گوشت که خون جهنده دارد پوست دار نباشد؛ سر بریدن آن موجب پاکی نمی‌شود.

مسأله ۲۵۹۹ - اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند؛ خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۶۰۰ - دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند کافی نیست.

و معروف این است که بریدن این چهار رگ در خارج واقع نمی‌شود مگر اینکه از زیر برآمدگی گلو ببرند.

و آن چهار رگ عبارت است از مجرای نفس و مجرای خوردن و دو رگ کلفتی که در دو طرف مجرای نفس می‌باشد.

مسأله ۲۶۰۱ - اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند؛ فائده ندارد؛ بلکه اگر به این مقدار هم صبر نکنند ولی به طور معمول چهار رگ را پشت سر هم نبرند؛ اگرچه پیش از جان دادن حیوان؛ بقیه رگها را ببرند اشکال دارد.

اگرچه حلیت آن بعید نیست.

مسأله ۲۶۰۲ - اگر گرگ گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود؛ چیزی نماند؛ آن گوسفند حرام می‌شود؛ ولی اگر مقداری از گردن را بکند و چهار رگ باقی باشد یا جای دیگر بدن را بکند؛ در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند؛ حلال و پاک می‌باشد.

شرایط سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۶۰۳ - سر بریدن حیوان چند شرط دارد:

اول کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد چه زن باید مسلمان باشد و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر حیوان را ببرد.

و اما کسی که از کفار یا از فرقه هائی است که در حکم کفارند مانند غلات و خوارج و نواصب نمی‌توانند سر حیوان را ببرند.

دوم سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد؛ ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد؛ یا ضرورتی مقتضی سر بریدنش شود با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز؛ می‌شود سر آنها را برید.

سوم در موقع سر بریدن؛ صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و بعید نیست گوسفند و مانند آن رو به قبله ایستاده باشد سرش را ببرند در استقبال قبله کافی می‌باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد؛ اگر عمدا حیوان را رو به قبله نکند؛ حیوان حرام می‌شود؛ ولی اگر فراموش کند؛ یا مسأله را نداند؛ یا قبله را اشتباه کند؛ یا نداند قبله کدام طرف است؛ یا نتواند حیوان را رو به قبله کند؛ اشکال ندارد.

و احتیاط مستحب آن است که برنده سر (کشنده - ذابح) نیز رو به قبله باشد.

چهارم وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد به گلویش بگذارد به نیت سر بریدن؛ نام خدا را ببرد و همین قدر که بگوید بسم اللّه کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد؛ آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است؛ ولی اگر از روی

فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند؛ اگرچه مثلا چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین زند و این حکم در صورتی است که زنده بودن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد و نیز واجب آن است که به اندازه معمول آن حیوان خون از بدنش بیرون آید و اگر بدانند که در حال سر بریدن زنده بوده؛ حاجتی به حرکت مزبور ندارد.

ششم آنکه بنا بر احتیاط سر حیوان را پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکنند؛ بلی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود؛ اشکالی ندارد و همچنین بنا بر احتیاط رگ سفیدی را که از مهره‌های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و او را نخاع می‌گویند عمدا قطع نکند و این در صورتی است که حیوان را از جلو گردن سر ببرند؛ ولی اگر کارد را پشت گردن فرو نموده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده شود بعید نیست که مانعی نداشته باشد.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۰۴ - اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد؛ باید با شرایطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد؛ کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد؛ در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۰۵ - وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند؛ بهتر است که شتر ایستاده باشد؛ ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه‌اش رو به قبله است؛ کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۰۶ - اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند؛ سر آن را ببرند؛ یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند؛ گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است؛ ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند؛ گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند؛ حلال و پاک می‌باشد.

مسأله ۲۶۰۷ - اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند؛ یا مثلا در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد؛ هر جای بدنش را زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد؛ حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست؛ ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهائی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۰۸ - چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

اول موقع سر بریدن گوسفند؛ دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند.

و موقع سر بریدن گاو؛ چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند.

و موقع کشتن شتر در حال نشسته دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند.

و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

دوم پیش از کشتن حیوان؛ آب جلوی آن بگذارند.

سوم کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود؛ مثلا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهائی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۰۹ - چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

اول پیش از بیرون آمدن روح؛ پوست حیوان را بکنند.

دوم در جائی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

سوم در شب یا پیش از ظهر روز جمعه؛ سر حیوان را ببرند؛ ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

چهارم خود انسان چهارپائی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۱۰ - اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند؛ با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

اول آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد؛ یا مثل نیزه و تیر؛ تیز باشد که به واسطه تیز بودن؛ بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیله دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند؛ پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است.

و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند؛ چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند؛ پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد؛ یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن؛ حیوان بمیرد؛ پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

دوم کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است – مانند غلات و خوارج و نواصب - حیوانی را شکار نماید؛ آن شکار حلال نیست.

سوم اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد و اگر مثلا جائی را نشان کند و اتفاقا حیوانی را بکشد؛ آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

چهارم در وقت بکار بردن اسلحه؛ نام خدا را ببرد و چنانچه عمدا نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود؛ ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم وقتی به حیوان برسد که مرده باشد؛ یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حرام است.

مسأله ۲۶۱۱ - اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو نام خدا را ببرد و دیگری عمدا نام خدا را نبرد؛ آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۲ - اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلا در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسطه تیر و افتادن در آب جان داده؛ حلال نیست؛ بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطه تیر بوده؛ حلال نمی‌باشد.

مسأله ۲۶۱۳ - اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی؛ حیوانی را شکار کند؛ شکار حلال است و مال خود او می‌شود؛ ولی گذشته از اینکه گناه کرده؛ باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۱۴ - اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهائی که در مسأله (۲۶۱۰) گفته شد؛ حیوانی را دو قسمت کنند و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد؛ هر دو قسمت حلال است و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد؛ اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند؛ قسمتی که سرو گردن ندارد؛ حرام و قسمتی که سر و گردن دارد؛ اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند؛ حلال و گرنه آن هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۵ - اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند؛ قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است و قسمتی که سر و گردن دارد؛ اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند؛ حلال و گرنه آن قسمت هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۶ - اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه زنده‌ای از آن بیرون آید؛ چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع

معین شده سر ببرند؛ حلال و گرنه حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۷ – اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه مرده‌ای از شکمش بیرون آورند؛ چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روئیده باشد؛ پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۱۸ – اگر سگ شکاری؛ حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند؛ پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

اول سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد و نیز بنا بر احتیاط باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد؛ از شکار نخورد؛ ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا اتفاقا از شکار بخورد اشکال ندارد.

دوم صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند؛ خوردن آن حیوان حرام است؛ بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعدا صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند؛ اگرچه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند؛ بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

سوم کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد و یا بچه مسلمان (که خوب و بد را بفهمد) باشد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است – مانند غالی و خارجی و ناصبی یعنی شخصی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر (ص) می‌کند – سگ را بفرستد؛ شکار آن سگ حرام است.

چهارم وقت فرستادن سگ؛ نام خدا را ببرد و اگر عمدا نام خدا را نبرد؛ آن شکار حرام است؛ ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد؛ پس اگر سگ؛ شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.

ششم کسی که سگ را فرستاده؛ وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست.

مسأله ۲۶۱۹ – کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد؛ چنانچه مثلا به واسطه بیرون آوردن کارد و مانند آن وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد؛ حلال است؛ ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن؛ سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد؛ احتیاط واجب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.

مسأله ۲۶۲۰ – اگر چند سگ را بفرستد و باهم حیوانی را شکار کنند؛ چنانچه همه آنها دارای شرطهائی که در مسأله (۲۶۱۸) گفته شد بوده‌اند؛ شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده؛ شکار حرام است.

مسأله ۲۶۲۱ – اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند؛ آن شکار حلال و پاک است.

و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند؛ هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۲ – اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد؛ یا عمدا نام خدا را نبرد؛ آن شکار حرام است.

و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده‌اند به طوری که در مسأله (۲۶۱۸) گفته شد تربیت شده نباشد؛ آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۳ – اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری؛ حیوانی را شکار کند؛ آن شکار حلال نیست؛ ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی و ملخ

مسأله ۲۶۲۴ – اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد؛ پاک و خوردن آن حلال است.

و چنانچه در آب بمیرد؛ پاک است ولی خوردن آن حرام می‌باشد؛ ولی اگر در تور ماهی گیر در آب بمیرد؛ خوردنش حلال است.

و ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۶۲۵ – اگر ماهی از آب بیرون بیفتد؛ یا موج آن را بیرون بیندازد؛ یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند؛ چنانچه پیش از آنکه بمیرد؛ با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد؛ بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۲۶ – کسی که ماهی را صید می‌کند؛ لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد؛ ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.

مسأله ۲۶۲۷ – ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده؛ چنانچه در دست مسلمان باشد؛ حلال است و اگر در دست کافر باشد؛ اگرچه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۸ – خوردن ماهی زنده جایز و اولی خودداری کردن است.

مسأله ۲۶۲۹ – اگر ماهی زنده را بریان کنند یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند؛ خوردنش جایز و اولی آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

مسأله ۲۶۳۰ – اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد؛ خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده جایز و احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.

مسأله ۲۶۳۱ – اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند؛ بعد از جان دادن خوردن آن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد؛ ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه؛ اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام حرام است.

مسأله ۲۶۳۲ – خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

مسأله ۲۶۳۳ – خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده‌ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد؛ حرام است و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگدان و خار پشت پا ندارد مگر آنکه بال زدنش از صاف نگهداشتن بالش بیشتر باشد و خوردن گوشت پرستوک و هدهد مکروه است.

مسأله ۲۶۳۴ – اگر چیزی را که روح دارد؛ از حیوان زنده جدا نمایند؛ مثلا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند؛ نجس و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۳۵ – بعضی از اجزاء حیوانات حلال گوشت بی اشکال حرام و بعضی بنا بر احتیاط واجب حرام است و مجموع آنها چهارده چیز است:

۱ خون.

۲ فضله.

۳ نری.

۴ فرج.

۵ بچه دان.

۶ غدد که آن را دشول می‌گویند.

۷ تخم که آن را دنبلان می‌گویند.

۸ چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد.

۹ مغز حرام که در میان تیره پشت است.

۱۰ پی که در دو طرف تیره پشت است.

۱۱ زهره دان.

۱۲ سپرز (طحال).

۱۳ بول دان (مثانه).

۱۴ حدقه چشم.

ولی ظاهر این است که در پرندگان به جز خون و فضله و زهره دان و سپرز و دنبلان؛ از چیزهائی که ذکر شد وجود ندارد.

مسأله ۲۶۳۶ – خوردن بول شتر حلال است و اجتناب از بول سایر حیوانات حلال گوشت و همچنین سایر چیزهائی که طبع از آنها متنفر است احوط و اولی است.

مسأله ۲۶۳۷ – خوردن خاک حرام است و خوردن گل داغستان و گل ارمنی برای معالجه اشکال ندارد و خوردن کمی از تربت حضرت سیدالشهداء (ع) برای استشفاء جایز است و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب مثلا حل نمایند که مستهلک شود و بعدا آن آب را بیاشامند.

مسأله ۲۶۳۸ – فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست.

و نیز فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن؛ از لای دندان بیرون می‌آید؛ اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳۹ – خوردن چیزی که موجب مرگ می‌شود یا برای انسان ضرر کلی دارد حرام است.

مسأله ۲۶۴۰ – خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی آنها را وطی (نزدیکی) کند؛ خود و نسلشان حرام می‌شوند و بول و سرگین آنها نجس می‌شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند.

و بر واطی لازم است قیمتش را به صاحبش بدهد و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند؛ بول و سرگین آنها نجس می‌شود و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است و همچنین است نسل آنها و باید فورا آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده؛ پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۴۱ – بزغاله و بره شیر خوار اگر از خوک به مقداری که گوشت و استخوانشان قوت بگیرد؛ شیر بخورند؛ خود و نسلشان حرام می‌شوند و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد لازم است استبراء شوند و پس از آن حلال می‌گردند و استبراء آنها این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند و حیوان نجاست خوار نیز خوردن گوشتش حرام است و چنانچه استبرائش نمایند حلال می‌شود و کیفیت استبراء آن در مسأله (۲۲۶) بیان شد.

مسأله ۲۶۴۲ – آشامیدن شراب؛ حرام و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است.

از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده است که فرمودند:

شراب؛ ریشه بدیها و منشا گناهان است و کسی که شراب می‌خورد عقل خودرا از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتیهای آشکار رو نمی‌گرداند و روح ایمان و خدا شناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

مسأله ۲۶۴۳ – نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورنـد؛ اگر انسـان یکی از آنـان حساب شود؛ حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۴۴ – بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد؛ نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

آداب غذا خوردن

مسأله ۲۶۴۵ – آداب غذا خوردن چند چیز است:

اول هر دو دست را پیش از غذا بشوید.

دوم بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوم میزبان پیش از همه شروع به غـذا خوردن کنـد و بعـد از همه دست بکشـد و پیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید؛ بعد کسی که طرف راست او نشسته و همینطور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته.

و بعد از غذا اول کسی که طرف میزبان نشسته دست خود را بشوید و همینطور تا به میزبان برسد.

چهارم در اول غـذا بسم اللّه بگویـد؛ ولی اگر سر یک سـفره چنـد جور غـذا باشـد؛ در وقت خوردن هر کـدام آنها گفتن بسم اللّه مستحب است.

پنجم با دست راست غذا بخورد.

ششم با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

هفتم اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند؛ هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هشتم لقمه را کوچک بردارد.

نهم سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

دهم غذا را خوب بجود.

یازدهم بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

دوازدهم انگشتها را بلیسد.

سیزدهم بعد از غذا خلال نماید؛ ولی با چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

چهاردهم آنچه بیرون سـفره می‌ریزد جمع کند و بخورد؛ ولی اگر در بیابان غذا بخورد؛ مستحب است آنچه می‌ریزد؛ برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

پانزدهم در اول روز و اول شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

شانزدهم بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

هفدهم در اول غذا و آخر آن نمک بخورد.

هیجدهم میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهائی که در خوردن مذموم است

مسأله ۲۶۴۶ - چند چیز در غذا خوردن مذموم است:

اول در حال سیری غذا خوردن.

دوم پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدنش می‌آید.

سوم نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم خوردن غذای گرم.

پنجم فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

ششم بعد از گذاشتن نان در سفره؛ منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم پاره کردن نان با کارد.

هشتم گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

نهم پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

دهم پوست کنده میوه.

یازدهم دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملا آن را بخورد.

آداب آشامیدن

مسأله ۲۶۴۷ - آداب آشامیدن چند چیز است:

اول آب را به طور مکیدن بیاشامد.

دوم در روز ایستاده آب بخورد.

سوم پیش از آشامیدن آب بسم اللّه و بعد از آن الحمد للّه بگوید.

چهارم به سه نفس آب بیاشامد.

پنجم از روی میل آب بیاشامد.

ششم بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبداللّه (ع) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

چیزهائی که در آشامیدن مذموم است

مسأله ۲۶۴۸ - زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مذموم است.

ونیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آن است مذموم می‌باشد.

نذر و عهد – قسم

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۴۹ - نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا به جا آورد؛ یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

مسأله ۲۶۵۰ - در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند؛ پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود؛

برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم؛ نذر او صحیح است.

مسأله ۲۶۵۱ – نـذر کننـده بایـد مکلف و عاقل باشـد و به اختیار و قصـد خود نـذر کند؛ بنا بر این نذر کردن کسـی که او را مجبور کرده‌اند؛ صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۲ – شخص مفلس و آدم سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) اگر مثلا نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۳ – اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید؛ زن نمی‌تواند در صورتی که وفاء به نذرش منافی با حق شوهر باشد نذر کند.

مسأله ۲۶۵۴ – اگر زن با اجازه شوهر نـذر کنـد؛ شوهرش نمی‌توانـد نـذر او را به هم بزنـد؛ یا او را از عمل کردن به نـذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۶۵۵ – اگر فرزند بدون اجازه پدر یا با اجازه او نذر کند؛ باید به آن نذر عمل نماید.

ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند؛ ظاهر این است که نذرش منحل می‌شود.

مسأله ۲۶۵۶ – انسان کاری را می‌توانـد نـذر کنـد که انجام آن برایش ممکن باشـد؛ بنا بر این کسـی که نمی‌تواند پیاده کربلا برود؛ اگر نذر کند که پیاده برود؛ نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۷ – اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند؛ نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۶۵۸ – اگر نـذر کنـد که کـار مبـاحی را انجـام دهـد یا ترک نمایـد؛ چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد؛ نذر او صـحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند؛ مثلا نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد؛ نـذر او صـحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشـد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید؛ مثلا برای اینکه دود مضر است نذر کند آن را استعمال نکند؛ نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۶۵۹ – اگر نـذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست؛ مثلا نذر کند نماز را در اطـاق بخوانـد؛ چنـانچه نمـاز خوانـدن در آنجـا از جهتی بهتر باشـد مثلا به واسـطه اینکه خلوت است؛ انسان حضور قلب پیـدا می‌کند؛ نذر او صحیح است.

مسأله ۲۶۶۰ – اگر نـذر کنـد عملی را انجام دهـد؛ باید همانطور که نذر کرده به جا آورد؛ پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد؛ یا روزه بگیرد؛ یا نماز اول ماه بخواند؛ چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند.

و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد؛ چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۶۶۱ – اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت و مقـدار آن را معین نکنـد؛ چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کنـد نماز بخوانـد و مقـدار و خصوصـیات آن را معین نکنـد؛ اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهـد و جنس و مقـدار آن را معین نکنـد؛ اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صـدقه داده؛ به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد؛ در صورتی که یک نماز یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد؛ نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۶۶۲ – اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد؛ بایـد همـان روز را روزه بگیرد و در صـورتی کـه عمـدا روزه نگیرد؛ بـاید گذشـته از قضای آن روز کفاره هم بدهـد و اظهر این است که کفاره‌اش کفاره مخالفت یمین است چنانکه خواهد آمد؛ بلی در آن روز اختیارا می‌توانـد مسافرت کنـد و روزه را نگیرد و چنانچه در سـفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض روزه نگیرد؛ لازم است روزه را قضا کند.

مسأله ۲۶۶۳ – اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۴ - اگر نـذر کنـد که تا وقت معینی عملی را ترک کند؛ بعد از گذشـتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد؛ چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن را به جا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۵ - کسی کـه نـذر کرده عملی را ترک کنـد و وقـتی برای آن معیـن نکرده اسـت؛ اگر از روی فراموشـی یـا ناچـاری یا ندانستن؛ آن عمل را انجام دهد؛ کفاره بر او واجب نیست ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد؛ باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۶۶ - اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد؛ چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود؛ باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۲۶۶۷ - اگر نـذر کنـد که مقـدار معینی صـدقه بدهـد؛ چنانچه پیش از دادن صـدقه بمیرد؛ لازم نیست آن مقـدار را از مال او صدقه بدهند و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصه خود از طرف میت صدقه بدهند.

مسأله ۲۶۶۸ - اگر نـذر کنـد که به فقیر معینی صـدقه بدهـد؛ نمی‌توانـد آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد؛ بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد.

مسأله ۲۶۶۹ - اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلا به زیارت حضـرت ابی عبداللّه (ع) مشرف شود؛ چنانچه به زیارت امام دیگری برود کافی نیست و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند؛ چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۶۷۰ - کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده؛ لازم نیست آنها را به جا آورد.

مسأله ۲۶۷۱ - اگر برای حرم یکی از امامـان یـا امامزادگـان نـذر کنـد؛ بایـد آن را بنا بر احتیاط در تعمیر و روشـنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

مسأله ۲۶۷۲ - اگر برای خود امام (ع) چیزی نـذر کنـد؛ چنانچه مصـرف معینی را قصـد کرده؛ بایـد به همان مصـرف برسانـد و اگر مصـرف معینی را قصـد نکرده؛ بهتر آن است که به مصـرفی برساند که نسبتی به امام (ع) داشته باشد مانند زوار فقیر یا به مصارف حرم آن امام از قبیل تعمیر و مانند آن برساند و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله ۲۶۷۳ - گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند؛ اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد؛ مال کسی است که آن را نذر کرده؛ ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.

مسأله ۲۶۷۴ - هرگاه نـذر کنـد که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیایـد؛ عملی را انجام دهـد؛ چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است؛ عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۶۷۵ - اگر مادر نـذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد؛ نذر او باطل است و اگر پدر نذر کند و قصدش آن باشد که اگر سیدی برای خواستگاری بیاید که تزویج دخترش به او ضرری ندارد؛ قبول کند؛ نذرش صحیح است و در غیر این صورت باطل است و در هرحال اگر خواستگار غیر سید پیدا شود که تزویج دختر به او ضرری ندارد؛ پدر می‌تواند قبول کند.

مسأله ۲۶۷۶ - هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شـرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد؛ بعد از آنکه حاجتش بر آورده شـد؛ بایـد آن کار را انجام دهـد و نیز اگر بـدون آنکه حاجتی داشـته باشـد؛ عهـد کند که عمل خیری را انجام دهد؛ آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۶۷۷ - در عهـد هم مثل نـذر بایـد صـیغه خوانـده شود و مشـهور آن است که کاری را که عهـد می‌کنـد انجام دهـد؛ باید یا عبادت باشـد مثل نماز واجب و مستحب؛ یا کاری باشـد که انجام آن بهتر از ترکش باشد؛ ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد مرجوح شرعی نباشد؛ آن عمل را انجام دهد.

مسأله ۲۶۷۸ - اگر به عهد خود عمل نکند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی شـصت فقیر را سیر کند؛ یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد؛ یا یک

بنده آزاد کند.

احکام قسم خوردن

مسأله ۲۶۷۹ - اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند؛ مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد یا دود استعمال نکند؛ چنانچه عمدا مخالفت کند؛ باید کفاره بدهد؛ یعنی یک بنده آزاد کند؛ یا ده فقیر را سیر کند؛ یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد.

مسأله ۲۶۸۰ - قسم چند شرط دارد:

اول کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد قسم بخورد؛ پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد.

دوم کاری را که برای آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد ترک کند؛ باید واجب یا مستحب نباشد و اگر قسم بخورد کار مباحی را به جا آورد؛ باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن بهتر از ترکش نباشد.

سوم به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند خدا و اللّه.

و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید؛ ذات مقدس حق در نظر می‌آید؛ مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد؛ صحیح است؛ بلکه احتیاط وجوبی در غیر این صورت نیز عمل به قسم است.

چهارم قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست؛ ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

پنجم عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود؛ از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد.

مسأله ۲۶۸۱ - اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند؛ یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید؛ قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۶۸۲ - اگر فرزند بدون اجازه پدر و زن بدون اجازه شوهر قسم بخورد؛ پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را به هم بزنند؛ بلکه ظاهر آن است که قسم آنها بدون اجازه پدر یا شوهر منعقد نمی‌شود و همچنین است حکم کنیز و بنده نسبت به مولایشان.

مسأله ۲۶۸۳ - اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا ندانستن؛ به قسم عمل نکند؛ کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید.

و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد؛ مثل اینکه می‌گوید واللّه الان مشغول نماز می‌شوم و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود؛ اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۸۴ - کسی که قسم می‌خورد که حرف من راست است؛ چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد؛ ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد؛ قسم دروغ بخورد اشکال ندارد؛ بلکه گاهی واجب می‌شود؛ اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود؛ بهتر این است که توریه نماید؛ مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده ای؟ و انسان یک

ساعت قبل از او را دیده باشد؛ بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

وقف – وصیت – ارث

احکام وقف

مسأله ۲۶۹۲ – اگر مالی را برای بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند؛ صحت آن محل اشکال و لازم است رعایت احتیاط نمایند؛ ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعدا به دنیا می‌آیند وقف نماید؛ اگرچه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشند؛ مثلاـ چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند؛ صحیح است.

مسأله ۲۶۹۳ – اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند؛ صحیح نیست؛ ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود؛ می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۶۹۴ – اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند؛ باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند و اگر معین نکند؛ چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد و آنها بالغ باشند؛ اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

مسأله ۲۶۹۵ – اگر ملکی را مثلاـ بر فقرا یا سادات وقف کند؛ یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد؛ در صورتی که برای آن ملک متولی معین نکرده باشد؛ اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۶۹۶ – اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند؛ چنانچه متولی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد؛ اجاره باطل نمی‌شود؛ ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده؛ آن را اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند؛ چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند؛ اجاره باطل می‌شود. و در صورتی که مستاجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشد؛ مال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می گیرد.

مسأله ۲۶۹۷ – اگر ملک وقف خراب شود؛ از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود؛ مثل اینکه باغ را برای تنزه وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل و به ورثه برمی گردد.

مسأله ۲۶۹۸ – ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد؛ حاکم شرع یا متولی می‌تواند با نظر خبره؛ سهم وقف را جدا کند.

مسأله ۲۶۹۹ – اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند؛ حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد می‌تواند به جای او متولی امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۰۰ – فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند؛ نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند؛ اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

مسأله ۲۷۰۱ – اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند؛ چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند؛ می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد برسانند.

مسأله ۲۷۰۲ – اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن به مسجد اذان می گوید بدهند؛ در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده؛ باید همانطور مصرف

کنند.

و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند؛ باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد؛ بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید به طور مناسب قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیت

مسأله ۲۷۰۳ – وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند؛ یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد؛ یا اینکه چیزی از مال او به کسی تملیک یا صرف در خیرات و مبرات کنند؛ یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است؛ قیم و سرپرست معین کند.

و کسی را که به او وصیت می‌کنند وصی می‌گویند.

مسأله ۲۷۰۴ – کسی که نمی‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند؛ برای هر کاری می‌تواند وصیت کند؛ بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند؛ اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است.

مسأله ۲۷۰۵ – اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میت ببینند؛ چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیت کردن نوشته؛ باید مطابق آن عمل کنند.

بلکه اگر بدانند که مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهائی را نوشته است که بعدا مطابق آن وصیت کند؛ بعید نیست که برای وصیت کافی باشد.

مسأله ۲۷۰۶ – کسی که وصیت می‌کند باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچه ده ساله برای ارحامش جایز است و برای غیر ارحامش اشکال دارد و اعتبار سفیه نبودن در نفوذ وصیت محل اشکال است و احتیاط آن است که عمل به وصیت او ترک نشود.

مسأله ۲۷۰۷ – کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده که قصد خود کشی داشته؛ اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند؛ صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۸ – اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد؛ در صورتی که آن کس آن وصیت را قبول کند اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد؛ آن چیز را بعد از مردن موصی مالك می‌شود؛ بلکه ظاهر این است که قبول اصلا معتبر نباشد و فقط رد مانع است.

مسأله ۲۷۰۹ – وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید؛ باید فورا امانتهای مردم را به صاحبش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده؛ باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد؛ ولی اگر بدهی او معلوم باشد؛ وصیت کردن لازم نیست.

مسأله ۲۷۱۰ – کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است؛ باید فورا بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد؛ چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید؛ باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۱۱ – کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر نماز و روزه قضا دارد؛ بنا بر احتیاط باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند؛ بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد؛ باز هم وصیت نماید.

و اگر قضای نماز و روزه او به تفصیلی که در باب نماز قضا گفته شد؛ بر پسر بزرگترش واجب باشد؛ بنا بر احتیاط باید به او اطلاع دهد؛ یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

مسأله ۲۷۱۲ - کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند؛ اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند؛ چنانچه به واسطه ندانستن؛ حقشان از بین برود؛ باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند؛ ولی در صورتی که بدون قیم؛ مالشان از بین می‌رود یا خودشان ضایع می‌شوند؛ برای آنان باید قیم امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۱۳ - وصی باید عاقل باشد و احوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است وصی مسلمان؛ مسلمان نیز باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست لازم است مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۱۴ - اگر کسی چند وصی برای خود معین کند؛ چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند؛ لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد؛ چه گفته باشد که هر دو باهم به وصیت عمل کنند یا نگفته باشد؛ باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند؛ حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند؛ به جای یکی از آنان شخص دیگر را معین می‌نماید.

مسأله ۲۷۱۵ - اگر انسان از وصیت خود برگردد؛ مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند؛ بعد بگوید به او ندهند؛ وصیت باطل می‌شود.

واگر وصیت خود را تغییر دهد مثل آنکه قیمی برای بچه‌های خود معین کند؛ بعد دیگری را به جای او قیم نماید؛ وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۱۶ - اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته؛ مثلا خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند؛ بفروشد؛ یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید؛ وصیت باطل می‌شود.

مسأله ۲۷۱۷ - اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند؛ بعد وصیت کند نصف همان را به دیگری بدهند؛ باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۱۸ - اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند؛ باید مالی را که بخشیده؛ از اصل ترکه خارج نمایند چنانکه در مسأله (۲۲۶۴) گذشت؛ ولی مالی را که وصیت کرده باید از ثلث خارج کنند.

مسأله ۲۷۱۹ - اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند؛ باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۲۰ - اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد؛ بگوید مقداری به کسی بدهکار است؛ چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۲۱ - کسی که انسان وصیت می‌کند که چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد؛ پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند؛ اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند و اگر موجود نباشد؛ در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف می‌کنند؛ ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد؛ پس اگر آن شخص بعد از مرگ موصی موجود باشد؛ وصیت صحیح و الا باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده؛ ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۲۲ - اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده؛ چنانچه به اطلاع وصیت کننده برسانند که برای انجام وصیت او حاضر نیست؛ لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند.

ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصـی کرده؛ یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست؛ در صورتی که مشقت نداشته باشد؛ باید وصیت او را انجام دهد.

و نیز اگر وصـی پیش از مرگ موصـی؛ موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدت مرض یا مانعی دیگر نتواند به دیگری وصیت کند؛ بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۲۳ - اگر کسی که وصیت کرده بمیرد؛ وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود از کار کناره نمایـد؛ ولی اگر بدانـد مقصود میت این نبوده که خود وصـی آن کـار را انجـام دهـد؛ بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده؛ می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۲۴ - اگر کسـی دو نفر را با هم وصـی کند و نظرش آن باشد که هر دو باهم عمل به وصـیت کنند؛ چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یا کافر شود؛ حاکم شـرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یا کافر شوند؛ حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند؛ ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند؛ معین کردن دو نفر لازم نیست.

مسأله ۲۷۲۵ - اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد؛ حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۷۲۶ - اگر مقـداری از مال میت در دست وصـی تلف شود؛ چنانچه در نگهـداری آن کوتاهی کرده و یا تعـدی نموده؛ مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته؛ ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده؛ ضامن نیست.

مسأله ۲۷۲۷ - هر گاه انسان کسـی را وصـی کنـد و بگویـد که اگر آن کس بمیرد فلانی وصـی باشـد؛ بعد از آنکه وصـی اول مرد؛ وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۲۸ - حجی کـه بر میـت واجـب اسـت و بـدهکاری و حقـوقی را کـه مثـل خمس و زکـاهٔ و مظـالم؛ ادا کردن آنهـا واجب می‌باشد؛ باید از اصل مال میت بدهند؛ اگرچه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

مسأله ۲۷۲۹ - اگر مـال میت از بـدهی و حـج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاهٔ و مظالم بر او واجب است زیاد بیایـد؛ چنانچه وصـیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصـرفی برسانند؛ باید به وصـیت او عمل کنند و اگر وصـیت نکرده باشد؛ آنچه می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۳۰ - اگر مصـرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشد؛ وصـیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صـحیح اسـت که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنان کافی نیست و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صـحیح است و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیت در حصه آنهائی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.

مسأله ۲۷۳۱ - اگر مصـرفی را که میت معین کرده؛ از ثلث مال او بیشتر باشـد و پیش از مردن او ورثه اجازه نماینـد؛ بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازه خود برگردند.

مسأله ۲۷۳۲ - اگر وصـیت کنـد که از ثلث او خمس و زکـاهٔ یا بـدهی دیگر او را بدهنـد و برای نماز و روزه او اجیر بگیرنـد و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند؛ باید اول بدهی و اجرت قضاء نماز و روزه او را از ثلث بدهند و اگر زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود؛ باید ثلث مال برای نماز و روزه و بدهی تقسیم شود و بقیه بدهی از اصل خارج گردد.

مسأله ۲۷۳۳ - اگر وصـیت کنـد که بـدهی او را بدهنـد و برای نماز و روزه او اجیر بگیرنـد و کار مستحبی هم انجام دهند؛ چنانچه وصـیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند؛ باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد؛ ثلث آن را به مصرف نماز

و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد؛ پس اگر ورثه اجازه بدهند؛ باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۳۴ – اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند؛ چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند؛ یا قسم بخورند و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید؛ یا یک مرد عادل با دو زن عادله یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند؛ باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند و اگر یک زن عادله شهادت دهد؛ باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند و اگر دو زن عادله شهادت دهند؛ نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند؛ سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند؛ در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده؛ باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۳۵ – اگر کسی بگوید:

من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم؛ یا میت مرا قیم بچه‌های خود قرار داده؛ در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۳۶ – اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد؛ تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند؛ ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد و گرنه حقی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

مسأله ۲۷۳۷ – کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:

دسته اول – پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد؛ اولاد اولاد هرچه پائین روند؛ هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی‌برند.

دسته دوم – جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر؛ اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی‌برند.

دسته سوم – عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند؛ اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری داشته باشد؛ ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۳۸ – اگر عمو و عمه و دائی و خاله خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند؛ عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ عمو و عمه و دائی و خاله جد و جده میت ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند؛ اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۳۹ – زن و شوهر به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود؛ از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اول

مسأله ۲۷۴۰ – اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد؛ مثلا پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد؛ همه مال میت به او می‌رسد و اگر پسر و دختر باشند؛ مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۱ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند؛ مال سه قسمت می‌شود؛ دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد؛ ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند؛ یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد؛ خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه؛ اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند؛ اما به واسطه بودن اینها؛ مادر شش یک مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۷۴۲ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد؛ چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد؛ مال را پنج قسمت می‌کنند؛ پدر و مادر هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد.

و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد؛ مال را شش قسمت می‌کنند:

پدر و مادر؛ هر کدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می‌کنند:

یک قسمت را به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند و در نتیجه مال میت را ۲۴ قسمت می‌کنند:

۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند.

مسأله ۲۷۴۳ - اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد؛ مال را شش قسمت می‌کنند؛ پدر و مادر هر کدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد.

و اگر چند پسر یا چند دختر باشند؛ آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

و اگر پسر و دختر باشند؛ آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۴ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند؛ مال را شش قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.

و اگر چند پسر باشند؛ آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند.

مسأله ۲۷۴۵ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد؛ مال را شش قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را پدر؛ یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۶ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک دختر باشد؛ مال را چهار قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۴۷ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد؛ مال را پنج قسمت می‌کنند:

یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۴۸ - اگر میت اولاد نداشته باشد؛ نوه پسری او اگرچه دختر باشد؛ سهم پسر میت را می‌برد و نوه دختری او اگرچه پسر باشد؛ سهم دختر میت را می‌برد؛ مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:

یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

و اگر نوه پسری یا دختری بیشتر از یکی بوده و مختلف باشند؛ از آن سهم پسر دو مقابل دختر ارث می‌برد.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۴۹ - دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند؛ جد یعنی پدر بزرگ و جده یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد؛ اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۵۰ - اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد؛ همه مال به او می‌رسد.

و اگر چند برادر پدر و مادری؛ یا چند خواهر پدرو مادری باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

و اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ مثلاـ اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد؛ مال را پنج قسمت می‌کنند:

هر یک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۷۵۱ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد؛ برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد.

و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد؛ چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد؛ همه مال به او می‌رسد.

و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد؛ هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۲ - اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است؛ همه مال به او می‌رسد و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۵۳ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۴ - اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد؛ برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۵ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد؛ مال را شش قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۶ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد؛ مال را سه قسمت می‌کنند:

یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۷ - اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد؛ زن یک چهارم مال را ارث می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل گذشته گفته شد بقیه را ارث می‌برند.

و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد؛ شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل پیش گفته شد ارث خود را می‌برند.

ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برند؛ از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود؛ مثلا اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد؛ نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است؛ پس اگر همه مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهرمادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

و اگر میت یک برادر یا یک خواهر مادری و یک یا چند خواهر پدری و مادری باشد؛ شش یک مال سهم خواهر مادری و بقیه

سهم خواهر پدری و مادری است.

مسأله ۲۷۵۸ – اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد؛ سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد بنا بر مشهور هر پسری دو برابر دختر می‌برد؛ ولی بعید نیست که بین اینها نیز به طور مساوی قسمت شود و احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۷۵۹ – اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است؛ چه پدری باشد یا مادری؛ همه مال به او می‌رسد و با بودن جد میت؛ پدر جد ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۶۰ – اگر وارث میت فقط جد و جده پدری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود:

دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد.

و اگر جد و جده مادری باشد؛ مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

مسأله ۲۷۶۱ – اگر وارث میت فقط یک جد یا جده پدری و یک جد یا جده مادری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود:

دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جد یا جده مادری می‌برد.

مسأله ۲۷۶۲ – اگر وارث میت جد و جده پدری و جد و جده مادری باشد؛ مال سه قسمت می‌شود؛ یک قسمت آن را به جد و جده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و دو قسمت آن را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

مسأله ۲۷۶۳ – اگر وارث میت فقط زن و جد و جده پدری و جد و جده مادری او باشد؛ زن ارث خود را به تفصیلی که بعدا گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جده مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند و بقیه را به جد و جده پدری می‌دهند و جد دو برابر جده می‌برد.

و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد؛ شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد؛ ارث خود را می‌برند.

و اگر جد و جده پدری یا مادری یا هر دو با برادر و خواهر جمع شوند؛ جد و جده مادری مثل برادر و خواهر مادری حساب می‌شوند و جد و جده پدری مثل برادر و خواهر پدری حساب می‌شوند؛ پس در سهم برادرها یا خواهرها مثل برادرها و خواهرها شریک می‌شود.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۶۴ – دسته سوم عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقه اول و دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۶۵ – اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است؛ چه پدر و مادری باشد؛ یعنی با میت از یک پدر و مادر باشد؛ یا پدری باشد یا مادری؛ همه مال به او می‌رسد.

و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری؛ یا همه پدری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

و اگر عمو و عمه هر دو باشند و همه پدر و مادری؛ یا همه پدری باشند؛ مشهور این است که عمو دو برابر عمه می‌برد؛ مثلا اگر وارث میت دو عمو و یک عمه باشد؛ مال را پنج قسمت می کنند:

یک قسمت را به عمه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند.

ولی بعید نیست که قسمت بین اینها نیز به طور مساوی باشد.

مسأله ۲۷۶۶ – اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو و عمه مادری باشند؛ ظاهر آن است که مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۶۷ – اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند؛ عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند و اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد؛ مال را شش قسمت می کنند:

یک قسمت را به عمو یا عمه مادری و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری.

و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد؛ مال را سه قسمت می کنند:

دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می دهند.

مسأله ۲۷۶۸ – اگر وارث میت فقط یک دائی یا یک خاله باشد؛ همه مال به او می‌رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری؛ یا پدری یا مادری باشند؛ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷۶۹ – اگر وارث میت فقط یک یا چند دائی؛ یا یک یا چند خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری و دائی و خاله پدری باشد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد و بعید نیست که بقیه در تقسیم باهم دیگر مساوی باشند.

مسأله ۲۷۷۰ – اگر وارث میت فقط دائی و خاله پدری و دائی و خاله مادری و دائی و خاله پدر و مادری باشد؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برند.

و بعید نیست که بقیه در تقسیم آن باهم مساوی باشند.

مسأله ۲۷۷۱ – اگر وارث میت یک یا چند دائی یا یک یا چند خاله یا دائی و خاله و یک یا چند عمو یا یک یا چند عمو و عمه باشد؛ مال را سه قسمت می کنند:

یک قسمت را دائی یا خاله یا هردو و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برد.

مسأله ۲۷۷۲ – اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد؛ چنانچه عمو و عمه؛ پدر و مادری یا پدری باشند؛ مال را سه قسمت می کنند:

یک قسمت را دائی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند؛ بنا بر این مال را نه قسمت می کنند:

سه قسمت را به دائی یا خاله و بنا بر مشهور چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند؛ ولی بعید نیست که بین عمو و عمه به طور مساوی تقسیم شود.

مسأله ۲۷۷۳ – اگر وارث میت یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمه پدر و مادری یا پدری باشد؛ مال را سه قسمت می کنند:

یک قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و دو قسمت باقیمانده را بقیه ورثه به طور مساوی بین خود تقسیم می کنند.

مسأله ۲۷۷۴ – اگر وارث میت چند دائی و چند خاله باشد که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد؛ مال سه سهم می‌شود:

دو سهم آن را به دستوری که گفته شد بین عمو و عمه قسمت می کنند و یک سهم آن را دائی‌ها و خاله‌ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند؛ ولی با بودن دائی و خاله پدر و مادری؛ دائی و خاله پدری ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۷۵ – اگر وارث میت؛ دائی یا خاله مادری و چند دائی و خاله پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد؛ مال سه سهم می‌شود:

دو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو و عمه بین خودشان قسمت می کنند و بعید نیست که بقیه ورثه در تقسیم یک

سهم باقیمانده باهم مساوی باشند.

مسأله ۲۷۷۶ – اگر میت عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد؛ مقداری که به عمو و عمه می‌رسد؛ به اولاد آنان و مقداری که به دائی و خاله می‌رسد؛ به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۲۷۷۷ – اگر وارث میت عمو و عمه و دائی و خاله پدر و عمو و عمه و دائی و خاله مادر او باشند؛ مال سه سهم می‌شود:

یک سهم آن را عمو و عمه و دائی و خاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند:

یک قسمت را دائی و خاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و دو قسمت دیگر آن را نیز به طور مساوی به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۷۸ – اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد؛ نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد؛ چهار یک همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

مسأله ۲۷۷۹ – اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد؛ هشت یک مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر نه از خود زمین و نه از قیمت آن ارث می‌برد و نیز از خود هوائی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد؛ ولی از قیمت آنها ارث می‌برد و همچنین است درخت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

و اظهر آن است که زن از خود زراعت ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸۰ – اگر زن بخواهد در چیزهائی که از آنها ارث نمی‌برد مانند زمین خانه مسکونی؛ تصرف کند؛ باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد.

و جایز نیست که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند؛ در چیزهائی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد مانند بنا و درخت؛ بدون اجازه او تصرف کنند.

مسأله ۲۷۸۱ – اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند؛ باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند؛ چقدر ارزش دارند و سهم زن را از آن قیمت بدهند.

مسأله ۲۷۸۲ – مجرای آب قنات و مانند آن؛ حکم زمین را دارد و آجر و چیزهائی که در آن بکار رفته؛ در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۷۸۳ – اگر میت بیش از یک زن داشته باشد؛ چنانچه اولاد نداشته باشد؛ چهار یک مال و اگر اولاد داشته باشد؛ هشت یک مال به شرحی که گفته شد؛ به طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود؛ اگرچه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد؛ ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته؛ زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است؛ آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.

مسأله ۲۷۸۴ – اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد؛ شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد؛ از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸۵ – اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد؛ طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد؛ شوهر از او ارث می‌برد.

و نیز اگر شوهر در بین آن عده بمیرد؛ زن از او ارث می‌برد.

ولی اگر بعد از گذشتن عده یا در عده طلاق بائن؛ یکی از آنان بمیرد؛ دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۸۶ – اگر شوهر در حال مرض؛ عیالش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد؛ زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

اول آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط این است که صلح نمایند.

دوم آنکه راضی به طلاق شوهر نبوده و طلاق شوهر نیز به قصد منع او از ارث باشد و در غیر این صورت ارث بردن زن اشکال دارد.

سوم شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده؛ به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد؛ پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود؛ زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۸۷ – لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد؛ بعد از مردن شوهر؛ جزء مال شوهر است.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۸۸ – قرآن و انگشتری و شمشیر میت یا سلاح دیگر که برای مردها متعارف است و لباسهائی را که پوشیده در صورتی که آنها را به شخص دیگری وصیت نکند؛ مال پسر بزرگتر است و اگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد؛ مثلاً دو قرآن یا دو انگشتری دارد؛ احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند اگرچه بعید نیست همه آنها مال او باشد.

مسأله ۲۷۸۹ – اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشد؛ باید لباس و قرآن و انگشتری و شمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۰ – اگر میت قرض داشته باشد؛ چنانچه قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد؛ باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسأله پیش گفته شد؛ به قرض او بدهند و اگر قرضش کمتر از مال او باشد به طوری که بعد از اداء دین برای وارث‌ها ارث می‌رسد؛ اشیاء مزبوره مال پسر بزرگتر است.

مسأله ۲۷۹۱ – مسلمان از کافر ارث می‌برد؛ ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۹۲ – اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا و به ناحق بکشد؛ از او ارث نمی‌برد؛ ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقا به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد؛ از او ارث می‌برد؛ بلکه ظاهر آن است که از دیه نیز ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۹۳ – هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند؛ برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد؛ در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود؛ سهم یک پسر را کنار می‌گذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند.

ولی اگر احتمال بدهند بیشتر از یکی است؛ مثلا احتمال بدهند که زن به دو یا سه بچه حامله باشد و ورثه راضی نباشند که سهم حمل محتمل را کنار بگذارند؛ نسبت به زائد از سهم یک پسر را با وثوق و اطمینان به حفظ سهم حمل زائد جایز است بین ورثه تقسیم کنند.

حدی برای بعضی از گناهان – دیه

حدی که برای بعضی گناهان معین شده است

مسأله ۲۷۹۴ - اگر کسی با یکی از محرمهای خود که مثل مادر و خواهر با او نسبت دارند زنا کند؛ به حکم حاکم شرع باید او را بکشند و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند.

و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می‌شود که مردم کار نامشروع نکنند و دنیا و آخرت آنان را حفظ می‌کند و منفعتش برای آنان بیشتر است از اینکه چهل روز باران ببارد.

مسأله ۲۷۹۵ - اگر مرد آزادی زنا کند؛ باید اورا صد تازیانه بزنند و چنانچه سه مرتبه زنا کند و در هر دفعه صد تازیانه‌اش بزنند؛ در دفعه چهارم باید او را بکشند؛ ولی کسی که زن عقدی دائمی یا کنیز مملوك دارد و در حالی که بالغ و عاقل و آزاد بوده با او نزدیکی کرده و هر وقت هم بخواهد می‌تواند با او نزدیکی کند؛ اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند؛ باید او را سنگسار نمایند.

مسأله ۲۷۹۶ - مشهور این است که اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا می‌کند چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند؛ می‌تواند هر دو را بکشد؛ ولی این حکم محل اشکال است و به هر تقدیر آن زن بر او حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۷۹۷ - اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند؛ باید هر دوی آنان را بکشند.

و حاکم شرع می‌تواند لواط کننده را باشمشیر بکشد؛ یا زنده به آتش بسوزاند؛ یا دست و پای او را ببندد و از جای بلندی به زیر اندازد و با شرائطی که در مسأله (۲۷۹۵) گفته شد می‌تواند سنگسارش کند.

ولی اگر لواط کننده غیر محصن باشد؛ کشتن او اشکال دارد و بعید نیست حدش جلد باشد.

مسأله ۲۷۹۸ - اگر یك نفر کس دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد؛ در صورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده؛ هر دو مکلف و عاقل باشند؛ قاتل را باید کشت و کسی که او را امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد.

مسأله ۲۷۹۹ - اگر فرزند؛ پدر یا مادر را عمدا بکشد؛ باید او را بکشند؛ ولی اگر پدری فرزند خود را عمدا بکشد؛ باید به دستوری که در احکام دیه گفته می‌شود دیه بدهد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند او را بزنند.

مسأله ۲۸۰۰ - هرگاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد؛ حاکم شرع از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه هر قدر صلاح می‌داند؛ به او می‌زند.

و روایت شده است که خداوند عالم دهانه‌ای از آتش به دهان او می‌زند و ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب بر او لعنت می‌کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود.

ولی اگر توبه کند توبه او قبول می‌شود.

مسأله ۲۸۰۱ - اگر کسی مرد و زن را برای زنا یا مرد و پسر را برای لواط به هم برساند؛ چنانچه آن کس زن باشد؛ باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزنند و اگر مرد باشد؛ بعد از هفتاد و پنج تازیانه مشهور آن است که باید سر او را بتراشند و در کوچه و بازار بگردانند و از محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند.

مسأله ۲۸۰۲ - اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند؛ یا با پسری لواط نماید و بدون آنکه او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد؛ کشتن او جایز است.

مسأله ۲۸۰۳ - اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است نسبت زنا یا لواط بدهد؛ یا ولد الزنا بگوید و نتواند به طریق شرعی صحت نسبت را اثبات کند؛ باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند.

مسأله ۲۸۰۴ - کسی که مکلف و عاقل است اگر از روی اختیار و علم به حرمت؛ شراب بخورد؛ در دفعه اول و دوم باید تمام بدنش را غیر از عورت برهنه کنند و هشتاد تازیانه به او بزنند و در دفعه سوم باید او را بکشند.

مسأله ۲۸۰۵ - کسی که مکلف و عاقل است اگر چهار نخود و نیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد

بـدزدد؛ چنـانچه شـرطهائی را که در شـرع برای آن معین شـده دارا باشـد؛ در دفعه اول بایـد چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرنـد و کف دست و شـست او را بگذارنـد و در دفعه دوم بنا بر احتیاط بایـد پای چپ او را از وسط ببرند و در دفعه سوم باید او را حبس کننـد تا بمیرد و چنانچه مال دارد خرج او را از مال خودش و اگر ندارد از بیت المال بدهند و در صورتی که در مرتبه چهارم در زندان یا غیر آن دزدی کند؛ باید او را بکشند.

احکام دیه

مسأله ۲۸۰۶ - اگر کسـی که بالغ و عاقل است عمـدا و به ناحق دیگری را بکشـد؛ در صورتی که مقتول؛ مرد و مسـلمان باشد؛ ولی کشته می‌تواند قاتل را عفو کند یا بکشد.

ولی اگر مقتول کافر باشد؛ قاتل او را که مسـلمان است نمی‌توان کشت و اگر مقتول زن و مسـلمان باشد می‌شود قاتل مسـلمان او را کشت؛ لکن اگر قاتل مرد باشـد باید نصف دیه او را به ولی او بدهند و اگر قاتل دیوانه یا نابالغ باشد مطلقا دیه باید بدهند و دیه آن بر عاقله است که معنای آن خواهد آمد و نیز ولی می‌تواند به مقداری که طرفین راضی شوند از قاتل دیه بگیرد.

و در صورتی که رضایت آنها به دیه‌ای باشـد که در شـرع معین شده است چون تقدیرات شـرعی در دیه مختلف است؛ اختیار تعیین آن با قاتل است و می‌تواند هر کدام که برای او آسانتر است اختیار نماید.

بنابر این می‌توانـد قیمت نقره را که از سائر اقسام دیه کمتر است بدهد و آن به حساب قران قدیم ایرانی که یک مثقال بوده پانصد و بیست و پنج تومان می‌شود و اعتبار آن به قران قدیم است نه به ریال رایج امروزی.

اما اگر از روی خطای محض بکشـد؛ مثلا برای حیوانی تیر بینـدازد و اشـتباها کسـی را بکشد؛ ولی کشـته حق ندارد او را بکشد؛ اما می‌تواند از عاقله (یعنی قوم و خویشان پدری قاتل) به تفصیلی که در کتب مفصله مذکور است دیه بگیرد.

و اگر از روی خطای شبیه به عمـد بکشد به این معنی که شخصـی کسـی را با آلتی برنده که عادتا کشـنده نیست و قصد کشـتن هم نداشته باشد و اتفاقا بکشد؛ در این فرض خود قاتل باید دیه بدهد و ولی مقتول حق کشتن او را ندارد.

مسأله ۲۸۰۷ - دیه‌ای که قاتل باید بدهد در صورتی که مقتول مرد و مسلمان و آزاد باشد یکی از شش چیز است:

اول در قتل عمدی صد شتر که داخل سال ششم شده باشند.

و در قتل خطای محض و شبه عمد؛ سن شترها کمتر از این است.

دوم دویست گاو.

سوم هزار گوسفند.

چهارم دویست حله و هر حله دو پارچه‌ای است که در یمن می‌بافند.

پنجم هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود است.

ششم ده هزار درهم که هر درهمی ۶/۱۲ نخود نقره سکه دار است.

و اگر مقتول؛ زن و مسلمان و آزاد باشد؛ دیه او در هر یک از این شش چیز نصف دیه مرد است.

و اگر مقتول کافر ذمی باشد؛ در صورتی که مرد باشد دیه او هشـتصد درهم و در صورتی که زن باشد دیه او چهارصد درهم اسـت و اگر کافر غیر ذمی باشد دیه ندارد.

و دیه مقتولی که غلام یا کنیز باشـد؛ قیمت او است در صورتی که بیشتر از دیه آزاد نباشـد و در صورتی که قتل عمـدی هم باشـد نمی‌شود قاتل آزاد را برای او کشت.

مسأله ۲۸۰۸ – دیه چند چیز مثل دیه کشتن است که مقدار آن در مسأله پیش گفته شد.

اول آنکه دو چشم کسی را کور کند؛ یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کند؛ باید نصف دیه کشتن را بدهد.

دوم دو گوش کسی را ببرد؛ یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند؛ باید نصف دیه کشتن را بدهد و اگر نرمه گوش او را ببرد احوط این است که با او صلح نماید.

سوم تمام بینی یا نرمه بینی کسی را ببرد.

چهارم زبان کسی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد باید به نسبت؛ دیه بدهد و بنا بر احتیاط واجب باید مخارج حروفی که به جهت قطع زبان از بین رفته است ملاحظه نمایند و دیه تمام را نسبت به مخارج حروف تقسیم کنند و نسبت آن مقدار را با مقداری که در ملاحظه مساحت یعنی نصف یا ثلث یا ربع و مانند اینها واجب می‌شود ملاحظه نموده؛ هر کدام بیشتر است آن را بدهد.

پنجم تمام دندانهای کسی را از بین ببرد و در صورتی که بعضی از دندانها را از بین ببرد در صورتی که صاحب دندان مرد باشد باید برای هر دندانی پانصد درهم دیه بدهد و اگر زن باشد دیه آن تا به مقداری که به ثلث دیه برسد؛ با دیه مرد مساوی است و در صورتی که از ثلث بگذرد دیه دندانهای او نصف دندانهای مرد است.

ششم هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند؛ باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.

هفتم ده انگشت کسی را ببرد و دیه هر انگشت در مرد یک دهم دیه کشتن است و در زن تا ثلث دیه با مرد مساوی است و در بیشتر از ثلث؛ نصف دیه انگشتان مرد است.

هشتم هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد؛ باید نصف دیه کشتن مثل او را بدهد.

نهم هر دو پای کسی را تا مفصل؛ یا همه ده انگشت پا را ببرد و دیه هر انگشت؛ یک دهم دیه کشتن مثل او است.

دهم تخمهای مردی را از بین ببرد.

یازدهم طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود.

و اگر پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود؛ احوط این است که رجوع به صلح شود.

مسأله ۲۸۰۹ – اگر اشتباها کسی را بکشد؛ باید علاوه بر دیه که در مسأله (۲۸۰۶) گفته شد خود قاتل یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند؛ دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند؛ شصت فقیر را سیر کند.

و اگر عمدا و به ناحق بکشد؛ در صورت عفو یا گرفتن دیه باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده را آزاد نماید.

مسأله ۲۸۱۰ – کسی که سوار حیوان است؛ اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند؛ ضامن است.

و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود؛ یا به کسی دیگر صدمه بزند؛ آن کننده کار ضامن می‌باشد.

مسأله ۲۸۱۱ – اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند و آن سقط آزاد و محکوم به اسلام باشد؛ چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد؛ دیه‌اش بیست مثقال شرعی طلای سکه دار است؛ که هر مثقال آن ۱۸ نخود می‌باشد.

و اگر علقه یعنی خون بسته باشد؛ چهل مثقال.

و اگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد؛ شصت مثقال.

و اگر استخوان شده باشد؛ هشتاد مثقال.

و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده؛ صد مثقال.

و اگر روح در او دمیده شده؛ چنانچه پسر باشد؛ دیه او هزار مثقال و اگر دختر باشد؛ دیه او پانصد مثقال شرعی طلای سکه داراست.

و در جمیع این صور اگر عوض هر یک مثقال طلا ده درهم نقره بدهد کافی است.

مسأله ۲۸۱۲ – اگر زن حامله کاری کند که بچه‌اش سقط شود؛ باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله پیش گفته شد؛ به وارث بچه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.

مسأله ۲۸۱۳ – اگر کسی زن حامله را بکشد؛ باید دیه زن و بچه را بدهد.

مسأله ۲۸۱۴ – اگر پوست سر یا صورت مردی را پاره کند؛ باید یک صدم دیه انسان را که در مسأله (۲۸۰۷) گفته شد به او بدهد و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم ببرد؛ باید دو صدم بدهد و اگر خیلی از گوشت را پاره کند باید سه صدم بدهد و اگر به پرده نازک استخوان برسد چهار صدم و اگر استخوان نمایان شود پنج صدم و اگر استخوان بشکند ده صدم و اگر بعضی از ریزه‌های استخوان از جای خود بیرون آید پانزده صدم و اگر به پرده مغز سر برسد باید سی و سه صدم بدهد.

مسأله ۲۸۱۵ – اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند به طوری که صورت او سرخ شود؛ باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد.

و اگر کبود شود؛ سه مثقال.

و اگر سیاه شود؛ باید شش مثقال شرعی طلای سکه دار بدهد؛ ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کند؛ باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد.

مسأله ۲۸۱۶ – اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزند یا چیزی از بدن آن را ببرد؛ باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۸۱۷ – اگر انسان سگ شکاری کسی را یا سگی که نگهداری خانه را می‌کند؛ یا سگ گله کسی را؛ یا سگی که پاسبانی زراعت را می‌کند بکشد؛ بنا بر احتیاط واجب با صاحب سگ در تمام این اقسامی که ذکر شد صلح نماید.

مسأله ۲۸۱۸ – اگر حیوان؛ زراعت یا مال کسی را از بین ببرد؛ چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد؛ باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

مسأله ۲۸۱۹ – اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد؛ ولی یا مثلا معلم او با اجازه ولی می‌توانند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود او را بزنند.

مسأله ۲۸۲۰ – اگر کسی بچه‌ای را طوری بزند که دیه واجب شود؛ دیه مال طفل است و اگر مرده باید به ورثه او بدهد و چنانچه مثلا پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد؛ دیه او را ورثه دیگرش می‌برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی‌رسد.

مسایل جدید

مساله

مسأله ۲۸۲۱ – اگر ریشه درخت همسایه در ملک انسان بیاید؛ می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد؛ می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.

مسأله ۲۸۲۲ – جهیزیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد؛ اگر مثلا به واسطه صلح یا بخشش ملک او کرده باشد؛ نمی‌تواند از او پس بگیرد

و اگر ملک او نکرده باشد؛ پس گرفتن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۳ – اگر کسی بمیرد؛ ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند؛ ولی از سهم صغیر نمی‌شود چیزی برداشت.

مسأله ۲۸۲۴ – اگر انسان غیبت مسلمانی را کند؛ باید توبه کند و لازم نیست از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید و بنا بر احتیاط برای او از خدا طلب آمرزش کند و اگر به واسطه غیبتی که کرده توهینی از آن مسلمان شده؛ در صورتی که ممکن است باید آن توهین را بر طرف نماید.

مسأله ۲۸۲۵ – انسان نمی‌تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد؛ خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

مسأله ۲۸۲۶ – آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است؛ غنا و حرام می‌باشد.

و نوحه یا روضه یا قرآن را با آواز لهوی نباید بخوانند؛ اگر آن را با صدای خوب بخوانند اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۷ – کشتن حیوانی که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۸ – جایزه‌ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می‌دهد؛ چون برای تشویق مردم از خودش می‌دهد حلال است.

مسأله ۲۸۲۹ – اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد؛ چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن نا امید شود؛ باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد و احوط این است که از حاکم شرع استجازه کند.

مسأله ۲۸۳۰ – سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می‌کنند اشکال ندارد و لازم نیست سینه زن پیراهن پوشیده باشد و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند؛ مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود.

مسأله ۲۸۳۱ – گذاشتن دندان طلا و دندانی که روکش طلا دارد برای زن و مرد مانعی ندارد؛ هر چند زینت حساب شود.

مسأله ۲۸۳۲ – حرام است انسان استمناء کند (یعنی با خود یا دیگری غیر زن یا کنیزی که وطی آن جایز است به غیر جماع؛ کاری کند که منی از او بیرون آید).

مسأله ۲۸۳۳ – تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد؛ بنا بر احتیاط واجب حرام است.

مسأله ۲۸۳۴ – احتیاط واجب آن است که ولی بچه پیش از آنکه بچه بالغ شود اورا ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند؛ بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

مسأله ۲۸۳۵ – اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند؛ فرزند آنان اگر بتواند؛ باید خرجی آنان را بدهد.

مسأله ۲۸۳۶ – اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند؛ پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد مشهور آن است که جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد؛ باید مادر پدر و مادر مادر و پدر مادر؛ باهم خرجی او را بدهند.

و اگر بعضی از اینها نباشد یا نتواند؛ باید بعضی دیگر خرجی او را بدهد.

و قول مشهور موافق احتیاط است.

مسأله ۲۸۳۷ – دیواری که مال دو نفر است؛ هیچ کدام آنان حق ندارد بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد؛ یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوان بگذارد یا به دیوار میخ بکوبد؛ ولی کارهائی که معلوم است شریک راضی است مانند تکیه دادن به دیوان و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد؛ اما اگر شریک او بگوید به این کارها راضی نیستم؛ انجام اینها هم جایز نیست.

مسأله ۲۸۳۸ – عکاسی صورت مکروه است و نیز نقاشی تمام از حیوان یا انسان هر چند مجسمه باشد مکروه است.
مسأله ۲۸۳۹ – درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده؛ اگر انسان نداند صاحبش راضـی است؛ بنا بر احتیاط نمی‌تواند از میوه آن بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد نمی‌تواند آن را بردارد.

احکام سفته

نظر به اینکه معاملات سـفته و سـرقفلی در بین مردم رایـج و مورد ابتلای عموم گردیده و راجع به مشـروعیت این معاملات سؤالاتی می‌شود؛ لازم دیدیم موضوع را با توضیحات بیشتری نوشته و به صورت کتابچه‌ای در دسترس عموم بگذاریم.
(مسأله ۱) در کلیه معاملات که به نحو معاوضه (داد و سـتد) باشـد؛ لازم است هر یک از دو طرف معاوضه؛ مالیت (قیمت و ارزش) داشـته باشـد؛ زیرا که اگر یکی از دو طرف مالیت نداشـته باشـد؛ خوردن مال طرف دیگر به طور باطل خواهـد بود؛ مثلا اگر کسـی یک دانه جو را که مالیت ندارد به یکصد ریال بفروشد معامله باطل است.
(مسأله ۲) مالیت مال دو قسم است؛ یکی آنکه مال ذاتا دارای منافع و خواصـی است که مردم به جهت آن منفعت یا خاصیت به آن رغبت می‌نمایند و بدین جهت قیمت و ارزش پیدا می‌کند مانند خوردنیها؛ آشامیدنیها؛ فرشها؛ ظرفها؛ اقسام جواهرات و مانند اینها.
دیگری آنکه ذاتا ارزش و مزیتی ندارد بلکه ارزش و قیمتش اعتباری است مثل تمبرهای پست که دولت برای آنها قیمت معین کرده است از یک ریال یا کمتر یا بیشتر و آنها را در پستخانه برای مراسـلات و در گمرکات و دادسـراها برای چسباندن به اظهار نامه‌ها و در محاضـر رسـمی برای اسـناد معاملات و غیر اینهـا قبـول می‌نمایـد و از ایـن جهت ارزش و مـالیت پیـدا می‌کنـد و هر وقت دولت بخواهد که آنها را از مالیت بیندازد؛ روی آنها مهر باطله زده و از اعتبار ساقط می‌نماید.
(مسأله ۳) اجناسی که مورد معامله و یا قرض واقع می‌شوند دو قسمتند:
(۱) مکیل و موزون (پیمانه‌ای و کشیمنی).
(۲) غیر مکیل و موزون.
قسم اول آن است که قیمت و ارزشش روی پیمانه یا کشیمن قرار گرفته مثل حبوب برنج؛ گندم؛ جو؛ طلا؛ نقره و مانند اینها.
قسم دوم آن است که قیمتش فقط به شماره مانند تخم مرغ؛ یا به ذرع است مانند پارچه و فرش.
حـال چنـانچه در بـاب قرض هر جنسـی را به دیگری قرض بدهنـد به شـرط زیـاده؛ ربا بوده و آن قرض حرام و قرض دهنـده مقـدار زیادی را مالک نمی‌شود؛ خواه مکیل و موزون باشد یا غیر آن.
در باب معامله هم اگر مکیل و موزون را با همجنس خود خریـد و فروش نمائیم؛ با زیاده ربا خواهد بود و خرید و فروش نیز حرام و باطل است.
و امـا اگر غیر مکیـل و موزون را به همجنس خود به زیـاده معـامله کنیم؛ ربـا نخواهـد بود و در نتیجه این مسأله به میان می‌آیـد که هر گاه کسـی صـد عدد تخم مرغ را به دیگری قرض دهد تا مدت دو ماه مثلا به صد و ده عدد؛ ربا می‌شود؛ ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صـد و ده تـا به مـدت دو مـاه بفروشـد؛ ربـا نشـده و معامله صـحیح است؛ در صورتی که نتیجه یکی است ولی عنوان فرق کرده؛ اگر عنوان قرض باشد ربا است و اگر خرید و فروش باشد ربا نیست.
و در اینجـا بایـد معلـوم باشـد که واقع قرض غیر از واقع فروش است؛ به این معنی که قرض عبـارت است از اینکه انسـان مـالی را به دیگری بدهد به این قصد که آن مال در ذمه گیرنده باشد و فروش آن است که مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد؛ پس در فروش لازم است که مال فروخته شـده غیر از عوض او باشـد و از اینجا معلوم می‌شود که اگر مثلا صد عدد تخم مرغ را به صد و ده

عـدد در ذمه بفروشد؛ بایستی بین آنها امتیاز باشد؛ مثل اینکه صد عدد تخم مرغ بزرگ را به صد و ده عدد متوسط در ذمه بفروشد؛ زیرا که اگر امتیاز بین آنها به وجهی نباشد؛ بیع محقق نشده بلکه واقع قرض بوده و به صورت بیع است و از این جهت معامله حرام و نسبت به زیادی باطل می‌شود.

(مسأله ۴) تمامی پولهای کاغذی اعم از اسکناسهای روسی یا دینارهای عراقی یا لیره‌های انگلیسی یا دلارهای آمریکائی یا ریال‌های ایرانی مالیت دارنـد؛ زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبـت به پولهای کاغـذی خود قیمتی معین شده که در تمام مملکت قبول و رایج است و بدین جهت مالیت پیدا نموده و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیت ساقط می‌نمایند.

و معلوم است که این پولهـا مکیـل و موزون نیسـتند و از این جهت معـاوضه این پولهـا به همجنس خود با زیاده ربا نیست و همچنین معامله این پولها که دین در ذمه باشـد به نقـدی با نقیصه یا زیاده ربا نیست؛ مثلا اگر ده هزار ریال طلب را به کسـی دیگر به نه هزار ریال نقد معامله نمائیم؛ ربا نمی‌شود؛ چنانچه مرحوم آیت اللّه یزدی اعلی اللّه مقامه در ملحقات عروه در مسأله (۵۶) تصریح نموده و می‌فرماید:

اسـکناس معدود است و از جنس غیر نقدین (طلا و نقره) می‌باشد و دارای قیمت معینه‌ای است و حکم نقدین بر او جاری نمی‌شود؛ پس جـایز است فروش بعضـی از آنهـا به بعض دیگر بـا زیـاده و همچنین جـاری نمی‌شـود بر آن حکم صـرف که وجـوب قبض در مجلس است.

و مانند اسکناس است نوط

و مانند اسکناس است سایر پولهای دولتی بنا بر اظهر.

(مسأله ۵) سـفته‌های ریالی که در بین مردم معامله می‌شود؛ خود سـفته‌ها مالیت نداشته و مورد معامله نیست و مورد معامله ریال‌هائی است که این سـفته‌ها سند اثبات آنها است؛ مثلا زید یک خروار گندم را به دو هزار ریال فروخته و برای آن سفته دو ماهه می‌گیرد؛ آن وقت این طلب را می‌فروشد به یکصد ریال کمتر؛ یعنی به یک هزار و نهصد ریال نقد.

و سـفته برای اثبـات دو هزار ریـال طلب است و شاهـد بر اینکه این سـفته مـالیت نـدارد این است که شـما یـک خروار گنـدم را که می‌فروشـی به دو هزار ریال اگر مشتری آن وجه را به شـما داد؛ ذمه‌اش بریء می‌شود؛ ولی اگر سفته داد ذمه‌اش بریء نمی‌شود و به شمـا مقروض است تا اینکه دو هزار ریال را بپردازد و اگر سـفته گم شود یا بسوزد باز هم مشتری ذمه‌اش مشـغول است و بایـد وجه گندم را بپردازد.

اما اگر دو هزار ریال وجه نقد به فروشنده داده بود و آن گم شود یا بسوزد؛ از کیسه فروشنده رفته و به مشتری هیچ مربوط نیست.

(مسأله ۶) سـفته‌ای که به بانک یا غیر بانک فروخته شود؛ در صورتی که حقیقت داشـته باشد و دوسـتانه و صوری نباشد؛ مثل اینکه کسـی جنسـی را به دیگری فروخته به معادل صـد هزار ریال سـفته گرفته؛ همان صد هزار ریال طلب خود را به بانک و غیر بانک به عنـوان معـامله و تملیـک واگـذار کردن و در مقابـل وجـه گرفتـن بـا نقیصـه که به نسبـت مـدت طلب واگـذاری از مقـدار وجه کم می‌نماید؛ اشکال ندارد.

(مسأله ۷) سـفته هائی که حقیقت ندارد و دوسـتانه است؛ اگر فروشنده آن سفته‌ها را وکالت از طرف سفته دهنده در ذمه او بفروشد و وجه را که می‌گیرد وکالت از طرف سـفته دهنده برای خود قرض بردارد اشکال ندارد؛ ولی چنانچه در مسأله (۲) بیان شد در این صورت که فروخته شـده؛ مـالی در ذمه سـفته دهنـده است بـایستی عوض مغـایر با آن مال باشـد؛ مثلا در صورتی که از بانک ریال می‌گیرد؛ سـفته دلار یا دینار عراقی یا لیره انگلیسـی بفروشد؛ بنا بر این اگر کسـی پانصد دینار عراقی مثلا به شخصی به مدت دو ماه سفته دوسـتانه بدهد؛ سفته گیرنده می‌تواند وجه سفته را به بانک یا به صراف از طرف سفته دهنده وکالت در ذمه او بفروشد به نود و نه هزار ریـال نقـدی و آن مبلغ را گرفته و برای خود وکـالت قرض بردارد و البته موقع پرداخت وجه که بـایستی به مقـدار ده هزار

ریال مثلا علاوه بپردازد؛ لازم است این زیادی را از باب ابراء ذمه سفته دهنده پرداخت نماید و اگر فرضا این اضافه را به خود سفته دهنده بپردازد؛ باید بذل نماید و نیز باید سفته دهنده پرداختن این زیادی را به سفته گیرنده شرط ننمایند؛ زیرا که در صورت اشتراط معامله ربوی خواهد بود و چنانچه در همین صورت سفته گیرنده پانصد دینار عراقی در ذمه خود را به سفته دهنده در مقابل وجه (۹۹۰۰۰) ریال دریافتی بفروشد و وکالت از طرف او قبول کند باز صحیح است.

(مسأله ۸) سفته‌های وعده‌ای که به بانکها یا غیر بانکها فروخته می‌شود؛ معمولا در مقابل وجه نقد فروخته می‌شود و باید هم در مقابل وجه نقد فروخته شود؛ زیرا که اگر در مقابل وجه نسیه و وعده فروخته شود؛ بیع دین به دین شده و معامله محل اشکال خواهد بود.

(مسأله ۹) سفته هائی را که می‌فروشند؛ دولت قانونی وضع کرده که به موجب آن قانون اگر سفته دهنده در سر رسید سفته وجه را نپردازد؛ بانکها یا خریدارهای دیگر این اختیار را دارند که به هر کدام از فروشنده یا امضاء کنندگان سفته مراجعه نموده و وجه سفته را از او مطالبه و سفته را به او در مقابل معادل وجه سفته؛ بدون کسر؛ واگذار نمایند و فروشنده یا امضاء کنندگان هم ملزمند که در صورت مطالبه بانک یا خریدار دیگر؛ وجه را بپردازند و این الزام و التزام را همه یا اغلب آنهائی که سفته می‌دهند و یا امضاء می‌کنند می‌دانند و معاملات سفته و بنای عمل روی این شرط که او را ضمنی گویند بوده؛ پس بنا بر این سفته هائی که روی این شرط عمل می‌شود نسبت به کسانی که این الزام را می‌دانند؛ شرط ضمنی و لازم المراعات است و این شرط نظیر شرط ثبت معاملات غیر منقول است که دولت هر معامله غیر منقولی را که به ثبت نرسد؛ قابل اجراء نمی‌داند و همه مردم در خرید و فروش به ثبت دادن ملزم می‌باشند؛ چنانچه هیچ کس از ثبت دادن امتناع نباید بنماید؛ چون بنای عمل به آن شرط است.

و چنانکه گذشت؛ این گونه شرطها را که عمل روی او انجام می‌شود شرط ضمنی گویند.

(مسأله ۱۰) مرسوم در بانکها این است که یک امضاء را نمی‌خرند؛ ولی اشخاصی هستند که یک امضاء را هم معامله می‌کنند و چون عموما این اشخاص وجه می‌دهند و سفته می‌گیرند و غالبا به عنوان قرض است و در قرض زیاده ربا است؛ لهذا معاملات مزبور حرام و زیاده ربا است؛ ولی اگر خواسته باشند معامله شان صحیح باشد و زیاده‌ای که می‌گیرند؛ ربا نباشد؛ چند راه دارد و دو راهش که آسانتر از بقیه است ذکر می‌شود:

۱ – آنکه وجه را که می‌دهد به عنوان معامله منتقل نماید نه به عنوان قرض و استقراض چنانکه در مسأله (۳) مشروحا بیان گردید؛ مثلا صدهزار ریال نقد را به پانصد دینار عراقی و عده‌ای به مدت معین.

۲ – آنکه یک جعبه کبریت یا یک طاقه دستمال یا چیز دیگری را بفروشد در مقابل مقدار زیاده مثلا به ده هزار ریال به شرط اینکه صد هزار ریال دیگر تا مدت – مثلا – یک سال بدون منفعت قرض بدهد و یا اینکه کسی که قرض گرفته است و مدت آن سر آمده و می‌خواهد تمدید نماید؛ طلبکار یک جعبه کبریت را به مقروض می‌فروشد به ده هزار ریال به شرط اینکه طلب خود را تا مدت یک ماه بدون منفعت تمدید نماید و این چاره جوئی به این نحو برای تجدید و تمدید مدت به ملاحظه این است که جایز نیست ابتداء در مقابل تجدید یا تمدید مدت طلبکار چیزی از بدهکار بگیرد.

و توهم اینکه این معامله صوری است زیرا که هیچ کس یک جعبه کبریت را که قیمتش یک ریال است به ده هزار ریال نمی‌خرد؛ توهم به جائی است؛ زیرا که احدی بدون جهت چنین معامله‌ای نمی‌کند؛ اما در صورتی که صد هزار ریال قرض دادن بدون منفعت تا یک سال ضمیمه شود همه می‌خرند و در این موضوع چند روایت در کتاب وسائل الشیعه ابواب احکام عقود نقل فرموده‌اند و ما برای رفع شبهه یک روایت از آن را در اینجا نقل می‌نمائیم:

شیخ طوسی قدس اللّه روحه به سند صحیح از محمد بن اسحق بن عمار که موثق است روایت نموده می گوید به حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم:

و یکون لی علی الرجل دراهم؛ فیقول: اخرنی بها و انا اربحک فابیعه جبهٔ تقوم علی بالف درهم بعشرهٔ آلاف درهم – او قال: بعشرین الفا – و اؤخره بالمال؟

قال: لا باس.

ترجمه:

من چند درهم از شخصی طلبکارم و آن شخص خواهش می‌کند او را مهلت دهم و به من منفعتی برساند؛ من جبه‌ای را که قیمتش هزار درهم است به او بده هزار درهم – یا بیست هزار درهم – می‌فروشم و طلب خود را تاخیر می‌اندازم؟

حضرت فرمود:

عیبی ندارد.

احکام سرقفلی

از جمله معاملات متعارفه؛ سرقفلی است که مورد ابتلاء شده و باید تشریح شود.

اساسا سرقفلی که به محل کسب تعلق می‌گیرد؛ از این لحاظ است که وجه اجاره محل کسب ترقی می‌نماید و موجر نمی‌تواند مستاجر را از آن محل بیرون کند یا به غیر متعارف مال الاجاره را بالا ببرد و گاهی می‌شود که یک مغازه یا یک محل کسب؛ سالهای متمادی در دست مستاجر با همان مبلغ اجاره سابق می‌ماند بدون اینکه به مال الاجاره دیناری اضافه شود؛ چون موجر نه قدرت دارد مستاجر را بیرون کند و نه اجاره را بیفزاید؛ در حالی که نظائر محل مزبور چندین برابر اجاره داده می‌شود.

(مسأله ۱) اینگونه محل کسبها سه قسم است:

در یک قسم آن؛ کسب کردن و سرقفلی گرفتن برای آن بدون اذن و رضای مالک؛ حرام و در دو قسم دیگر؛ سرقفلی گرفتن مشروع است و ملاک مشروعیت و عدم مشروعیت آن این است که در هر مورد که موجر حق تخلیه و بالابردن مبلغ اجاره را داشته باشد و مستاجر به زور متکی شده نه به اجاره بیفزاید و نه تخلیه کند؛ در این مورد سرقفلی گرفتن و کسب کردن در آن محل بدون رضای صاحب ملک جایز نبوده و حرام است.

و در هر مورد که صاحب ملک حق بالا بردن وجه اجاره و یا تخلیه را ندارد؛ سرقفلی گرفتن مشروع و کسب کردن جایز است و در مسائل بعد برای هر سه قسم؛ مثال واضحی ذکر می‌شود تا مطلب واضح گردد.

(مسأله ۲) املاکی که در زمان سابق که صحبت سرقفلی در بین نبود و مالک می‌توانست هر وقت مدت اجاره سرآمد؛ محل را تخلیه و یا مبلغ اجاره را اضافه نماید و مستاجر هم باید تخلیه یا مبلغ اجاره را زیاد کند در همچو وقتی اجاره داده شده و هیچگونه شرطی و شروطی نسبت به افزایش وجه اجاره و تمدید مدت در بین نبوده و بعدا از طرف دولت قانونی وضع شده که موجر نتواند ملک را تخلیه و یا مبلغ اجاره را زیاد نماید؛ حال اگر مستاجر به اتکاء این مساعدت دولت؛ محل مزبور را خالی نمی‌کند و بر مبلغ اجاره هم نمی‌افزاید؛ در صورتی که نظائر آن محل که بعد از این قانون اجاره داده می‌شود چند برابر بیشتر است و به همین جهت؛ محل؛ سرقفلی پیدا کرده؛ در این صورت سرقفلی گرفتن مستاجر مشروع نبوده و تصرفاتش هم در محل مزبور بدون رضای مالک حرام خواهد بود.

و لازم است در صورت مطالبه مالک؛ محل را تخلیه کند.

(مسأله ۳) اشخاصی که مغازه‌ای را می‌سازند و مبالغی خرج می‌کنند و مبلغ اجاره مغازه مزبور در هر ماه مثلا ده هزار ریال ارزش دارد؛ ولی چون پول لازم دارند با رضا و رغبت خود؛ این مغازه را به مدت یک سال به ماهی یک هزار ریال به علاوه مبلغ پانصد

هزار ریـال نقـد اجاره داده و در ضـمن شـرط می‌کننـد که تا زمانی که مسـتاجر در محل مزبور ساکن است؛ سال به سال اجاره را به همان یک هزار ریال تمدیـد نموده و حق افزودن را بر وجه اجاره نداشـته باشـند و چنانچه مسـتاجر بخواهد محل اجاره را به دیگری واگذار نماید؛ موجر با همان شخص طبق اجاره مستاجر اول رفتار نماید؛ یعنی بر مبلغ اجاره نیفزوده و سال به سال به همان مبلغ اول؛ اجاره را تجدیـد نماید؛ در این صورت مسـتاجر می‌تواند محل را به دیگری واگذار نماید و سـرقفلی را که داده یا زیادتر یا کمتر در مقابل تخلیه محل و رفع ید از سـکونت در آن؛ از آن شـخص که به او واگذار کرده اخذ نماید و صاحب ملک حق مخالفت نداشته چون مستاجر طبق شرطی که نموده به اخذ سرقفلی و واگذاری ذی حق خواهدبود و سرقفلی که گرفته مشروع است.

(مسأله ۴) کسانی که مغازه‌ای می‌سازند و مبالغی خرج نموده و به قیمت عادله روز اجاره می‌دهند و سرقفلی هم نمی‌گیرند؛ ولی در اجاره شـرط می‌نماینـد که مادامی که مسـتاجر در آنجا ساکن است؛ حق تخلیه و افزودن اجاره را ندارند و سال به سال باید اجاره را تمدیـد نماینـد و با مرور زمان؛ اجاره محل ترقی می‌کنـد؛ در این صورت مسـتاجر حق انتقال دادن به دیگری را نـدارد و موجر ملزم نیست به انتقال به دیگری رضایت بدهد؛ ولی شخص ثالثی به عنوان مشتری پیدا می‌شود و مستاجر را تطمیع نموده می‌گوید:

اگر شـما این محـل را تخلیه کنی صـد هزار ریـال مثلاـ من به شـما می‌دهم؛ آن وقت می‌رود و مالک را راضـی می‌نمایـد که مبلغی بگیرد و به همین شخص اجاره دهد و آن شخص مبلغ صد هزار ریال را به مستاجر اول داده و او تخلیه کرده؛ سپس خود از مالک با دادن مبلغی که وعـده نموده اجـاره می‌کنـد؛ مبلغ صـد هزار ریال برای مسـتاجر اول حلال است زیرا که در مقابل انتقال محل مزبور چیزی نگرفته که ذی حق نباشـد؛ بلکه فقـط در مقابـل تخلیه محـل؛ وجه را گرفته که حق داشت تخلیه ننمایـد و مشـتری از صـاحب ملک به اجاره محل را تصرف می‌نماید.

توضیح آنکه در این صورت سرقفلی در مقابل تخلیه محل است و اجاره محل از صاحب ملک است.

(مسأله ۵) شخصـی محلی را اجاره می‌نماید و با مالک شـرط می‌کند که مالک حق بیرون کردن و تخلیه نمودن آن محل را نداشـته باشد؛ فقط اینکه سال به سال یا ماه به ماه اجرت معمولی را از مسـتاجر بگیرد و ایضا مستاجر حق داشته باشد که حق سکنای خود را به دیگری واگذار کند؛ در این صورت نیز مسـتاجر می‌تواند سرقفلی را به دیگری بفروشد؛ یعنی مبلغی از کسی گرفته و حق خود را به او واگذار نماید.

بیمه نمودن

بیمه (سیگورتا) عبارت از این است که شخص هر سال مبلغی به کسی یا به شرکتی؛ بدون عوض داده و در ضمن شرط کند که اگر آسـیبی مثلا به تجارتخانه یا ماشـین یا منزل یا خودش برسد آن شرکت یا شخص آن خسارت را جبران یا آسیب را برطرف یا مرض را معالجه کند؛ واین معامله داخل در هبه مشـروطه است و چنانچه آسـیبی وارد شود؛ حسب شرط بر مشروط علیه واجب است که از عهده برآید و برای گیرنده اشکالی ندارد.

والحمد للّه اولا و آخرا

۱۴- حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج سید محمد صادق روحانی (دام ظله)

زندگینامه

مشخصات کتاب

سرشناسه : مصری، مصطفی، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه حضرت آیت‌الله العظمی آقای سید محمدصادق روحانی/ تدوین مصطفی محمد مصری

مشخصات نشر : قم: مصطفی مصری، ۱۴۲۲ق = ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری :ص ۱۱۴

شابک : ۹۶۴-۰۶-۲۷۷۰-۴

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

موضوع : روحانی، محمدصادق، ۱۳۰۳ - ، سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۵۵/۳/ر۸۵م۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۲۸۹۲

ولادت

حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد صادق حسینی روحانی(مد ظله العالی) مردی از تبار مرزبانان دین، فقیه اصولی، برج بلند مرجعیت و زعامت حوزه‌های علمیه، صدای رسای آزادی و عدالتخواهی، مجاهد و مبارزه خستگی ناپذیر در ماه شهادت جد غریبش آقا ابا عبدالله الحسین(ع) محرم الحرام سال ۱۳۴۵ هـ ق، ۱۳۰۵ هـش، تابستان ۱۹۲۶ میلادی در شهر دیرپای علم و تمدن و اندیشه و فرهنگ اسلامی - قم - در خاندانی حسینی تبار، با پیشینه‌ای از علم و تقوی و فضیلت دیده به جهان گشود.

والدین

والدشان مرحوم حضرت آیت الله آقای حاج میرزا محمود روحانی(قدس سره) از مفاخر روحانیت و حوزه علمیه قم است که در سال ۱۳۰۷ (هـق) در قم بدنیا آمد. در سال ۱۳۳۰(هـق) وارد نجف اشرف شد و از محضر حضرات آیات عظام آسید ابوالحسن اصفهانی(ره) و میرزای نائینی(ره) بهره‌ها برد. مدتی در مشهد مقدس از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی(ره) بود. بعد از آن به حوزه علمیه قم آمدند. با تلاش، کوشش و پایمردیهای ایشان، حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری(ره) به قم آمدند و تدریس علوم حوزوی را شروع کردند.

ایشان از شاگردان خاص و مخصوص و مورد عنایت آیت الله حایری بودند.

ایشان از شاگردان خاص و مخصوص و مورد عنایت آیت الله حایری بودند.این عالم متقی و زاهدِ متعبدِ با نفوذ، سالیان سال بعد از فوت پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله العظمی آقای آسید صادق روحانی(ره) در مسجد آقا ضمن اقامه نماز جماعت، پاسخگوی مسائل شرعی و گره گشای مشکلات مردم بودند. از اقدامات ایشان می‌توان به همکاری با آیت الله کاشانی در قضیه ملی شدن نفت، مبارزه جدی با رضاخان در مورد کشف‌حجاب و دین‌زدایی از مملکت، دعوت و تلاش برای ورود آیت الله العظمی حایری به قم، زمینه سازی برای تدریس ایشان و همکاری، همفکری و یاری جهت تأسیس حوزه علمیه قم و... را نام برد.

این مجتهدِ عابد در ۱۸ شعبان ۱۳۸۱ (هـق) بعد از یک بیماری طولانی وفات یافت. با پخش خبر فوت این مرد بزرگ، شهرستان قم متلاطم، بازار، درسها و اداره جات تعطیل گردید. در تشییع جنازه بسیار باشکوه ایشان، علاوه بر حضور تمامی مراجع تقلید، بزرگان

و مدرسین حوزه، طلاب، بازاریان، کسبه و اداره جات با افراشتن پرچم عزا به صورت هیأت‌های سینه‌زنی و زنجیر زنی شرکت کردند و پس از اقامه نماز میت توسط فرزند برومندشان حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد صادق روحانی(دام‌ظله)، در مسجد بالای سر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شدند. والده شان از سادات حسنی و فرزند آیت الله آقای حاج سید احمد طباطبایی قمی(ره) است که ایشان سالیان متمادی در صحن حضرت معصومه(س) اقامه نماز جماعت داشتند.

اساتید

معظم‌له به دلیل علاقه و پشتکار فراوانشان هر روز در چندین درس مراجع و بزرگان حوزه علمیه که جهان اسلام و عالم تشیع به وجودشان افتخارمی کند، شرکت می کردند. عمده اساتید ایشان عبارتند از:

۱- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ کاظم شیرازی(قدس سره) (۱۲۹۰ -۱۳۶۷)

۲- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (قدس سره) (ت ۱۳۶۱)

۳- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی کاظمینی(قدس سره)

۴- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی(قدس سره) (۱۲۸۴ - ۱۳۶۵)

۵- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمدرضا آل یاسین(قدس سره)

۶- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی(قدس سره) (۱۳۱۷ - ۱۴۱۳)

۷- حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حسین طباطبایی بروجردی (قدس سره) (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰)

آیت الله العظمی روحانی از وجود تمامی اساتید نام‌آور خود استفاده نمودند و خود را همیشه مدیون محبتها و الطاف خالصانه آن بزرگواران (رضوان الله‌تعالی علیهم) می‌دانند. اما در این میان نقش آیت الله خویی برجسته‌تر و قابل‌توجه‌تر است. پرورش روح اجتهاد و تکوین فقهی و علمی ایشان، مرهون ۱۵ سال شرکت در دروس خصوصی و عمومی آیت الله العظمی خویی می‌باشد. هوش، پشتکار و استعداد معظم له، ایشان را مورد علاقه و توجه‌خاص اساتید و مراجع، بخصوص مورد عنایت خاصه آیت الله خویی قرارداده بود. آیت الله العظمی خویی(ره) در آن زمان، به اتفاق رأی اغلب‌علماء، بزرگان و کارشناسان فقه و اجتهاد ؛ یک فقیه بی‌نظیر بودند که در اغلب علوم حوزوی نظیر فقه، اصول، کلام، تفسیر، رجال، فلسفه؛ مجتهد وصاحب نظر بودند و آثار منتشره ایشان گواه این مدعاست.

در دروس عمومی آیت الله خویی صدها طلبه شرکت می کردند که امتیازآیت الله العظمی خویی در شناخت و کشف استعدادهای طلاب تیزهوش وبسیار موفق بود و سعی فراوان می کردند تا آن طلبه را زیر نظر گرفته و با ایجاد ارتباط بیشتر با او؛ بتوانند در تربیت آن طلبه کوشا نقش بیشتری را ایفا کنند.

با ورود آیت الله روحانی در دوران نوجوانی به نجف اشرف و شرکت در دروس آیت الله العظمی خویی؛ حوزه علمیه کهنِ نجف اشرف شاهد حضور یک نابغه با درک و استعداد شگرفی بود که چهره‌اش نشان از مقام آیت اللهی‌می‌داد.

این نوجوان نابغه باید در دروس سنگین فقه اصول شرکت کند، دروس‌مختلف را نوشته و آنها را در منزل پاکنویس کند، با دوستان همدوره‌تحصیلش مباحثه کند و پیش مطالعه برای درس‌های فردا را هم انجام دهد.این مطالعات سنگین آنهم در غربت و با کمترین امکانات موجود؛ در شبانه‌روز ۱۶ ساعت وقت ایشان را می گرفت. علاوه بر آن، رسیدگی به کارهای‌شخصی از قبیل: تهیه مایحتاج زندگی و تحمل فشارهای اقتصادی نیز با خودشان بود. معظم‌له اغلب دورانی را که در نجف اشرف بودند با وضع بسیار سخت و طاقت فرسای اقتصادی مواجه بودند و اغلب، زندگیشان با قرض گرفتن از مغازه داران محل سپری می‌شد. و این بزرگترین رمز و سرمایه گذاری برای تحصیل و عشق و علاقه به آموختن دانش علوم اسلامی است.

تحصیلات

حضـرت آیت الله دروس پایه ادبیات عرب را در قم نزد پدر بزرگوارشان فرا گرفتند. سپس در سال ۱۳۵۵ (هـق) در سن ۱۰ سالگی به همراه برادر بزرگترشان برای اسـتفاده از اساتید بزرگ و نام آور حوزه علمیه کهنِ نجف‌اشـرف، رنج و مشکلات هجرت از قم به نجف را پذیرا شدند!! به دلیل هوش و استعداد فوق العاده و حیرت برانگیزشان دوره چند ساله دروس «سطح» را در مدت یکسال به اتمـام رساندنـد و به امتحـان و توصـیه آیت الله العظمی خویی در سن ۱۱ سـالگی وارد درس خـارج فقه و اصول شدنـد. ورود یک نوجوان۱۱ سـاله به درس خـارج فقه و اصول، آن هم همـدوش طلاـب بـا سـابقه وبزرگسـال حوزه علمیه کهنِ نجف، برای همگـان حیرت آور و شوق آفرین بود.

آیت الله زاده میلانی نقل می‌کند که: آیت الله العظمی خویی به پدرم آیت اللهالعظمی میلانی فرمودند: افتخار می‌کنم به حوزه‌ای که در آن نوجوان یـازده سـاله در کنـار شاگردان بزرگسال و علمای بزرگ و همراه با آنان «مکاسب» را می‌خوانـد ومطالب مکاسب را بهتر از دیگران می‌فهمـد و تحلیـل می‌کنـد. علاقمنـدان به علوم اسـلامی و حوزوی می‌داننـد که کتاب ارزشـمند مکاسب از تألیفات مرحوم شـیخ انصـاری است که در حوزه‌هـای علمیه تـدریس می‌شود و یکی از کتابهای مهم و سـنگین حوزوی است که فهمیـدن و درک مطالب آن نیاز به شاگردان با کفایت و پر استعداد دارد.

تدریس

معظم له تـدریس دوره‌هـای مختلف علوم اسـلامی را در همان ایام نوجوانی‌در صـحن حرم مطهر حضـرت امیرالمؤمنین علی (ع) در نجف اشـرف آغازکردنـد. تقریر دروس حوزه توسـط این نوجوان برای طلاـب بزرگسـال ومیانسال، برای همگان حیرت آور و قابل تقدیر بود.

آیت الله العظمی روحانی پس از مـدت کوتاهی که در دروس آیت الله العظمی‌خویی (ره) شـرکت کردنـد، با تقریر دروس اصول و فقه اسـتاد؛ آنان را برای‌عـده‌ای از طلاب و علاقمنـدان به دروس حوزوی، تـدریس می‌کردند. دیری‌نپائید که چونان خورشـیدی در نجف اشرف درخشیدند و به سان درختی پربرگ و بار، برآمدند و در سایه‌شان خیل مشتاقان را آرامش می‌بخشیدند.

به همین دلیـل بـود که ارتبـاط آیت الله خـویی روز به روز بـا معظم‌له بیشترمی‌شـد. بـا اینکه اغلب آیت الله العظمی خویی در جلسـه تدریسـشان به کسـی‌اجازه طرح اشـکال نمی‌دادنـد به آیت الله العظمی روحـانی در میـان عـده ای از شـاگردان می‌فرمودنـد: چرا در مباحثه‌ها اشکال نمی‌کنی. من از شما می‌خواهم‌اشکال و ایرادهایی که به نظرتان می‌رسد را مطرح کنید .«و این نشان از نبوغ‌فکری و شایستگی ویژه آیت الله العظمی روحانی دارد.

ارتبـاط تنگاتنـگ استاد و شـاگرد تـا آنجـا ادامه یـافت که زیـادی از شـبهای‌تعطیلی آن مرجع فقیـد (ره) به حجره آیت الله العظمی روحـانی می‌آمدنـد وساعتهـای مدیـدی به بحث و بررسـی مسائـل علوم اسـلامی می‌پرداختنـد و درانتهـا معظم له، اسـتاد را تـا درب منزلشان همراهی می‌کردند.

حضرت آیت الله العظمی خویی در سال ۱۳۶۰ (هـ ق) هنگامی که آیت اللهالعظمی روحانی فقط ۱۵ سال بیشتر نداشتند، طی نامه‌ای بسـیار مهم، عظمت‌علمی، قـدرت و اسـتنباط قوی، هوش و ذکاوت این نابغه بزرگ را تأیید و سـتودند (متن کامل نامه که به دسـت خط مبارک آیت الله العظمی خویی می‌باشـد درسایت اینترنت آیت اللهالعظمی روحانی و در کتابهای زنـدگینامه که به زبان عربی و فارسـی در لبنان به چاپ رسیده است، موجود است). معظم‌له به تأیید و مکتوب مهم مراجع و اساتید بزرگوارشان در سن ۱۴ سالگی به درجه اجتهاد نائل آمدند.

ایشان در اواخر سال ۱۳۲۹ (هـ ش) وارد قم شدنـد و در اوایل سال ۱۳۳۰(هـ ش) به تدریس دروس خارج فقه و اصول در صحن مطهر حضرت‌معصومه (س) پرداختند. بیش از نیم قرن است که ایشان به تدریس علوم آل‌محمد (ص) و تربیت هزاران طلبه فاضل و تشـنگان دانش ائمه اطهار می‌پردازند. اغلب شاگردان، پرورش یافتگان و حلقه نشـینان منبر تدریسـشان؛از مدرسـین نام آور، فضلا و دانشمندان حوزه و عده‌ای در مسیر مرجعیت قرار دارند.

ایشـان به هنگام تـدریس، متین و گویا سـخن می گوینـد. به دلیل وسـعت‌احاطه‌شان بر موضوعات علمی، از پرداختن به زوایـد پرهیز می کنند. درس‌ایشان فشـرده‌ای از آراء و مبانی بزرگان و فقیهان نامی به همراه نظریات‌خودشان است که با بحث و استدلال، بر رد یا قبـول آن مبـانی می‌پردازنـد. درجلسـات تدریسـشان به مبـارزه بـا جمود، یکسونگری، احتیـاط زدگی، تقلیـد وپیروی کورکورانه از بزرگان می‌پردازنـد، زیرا معتقدنـد که تقلیـد و تعصب و غیر منطقی روی اقوال بزرگان و مبارزه با هر نظر نو، توان علمی را از حوزه می گیرد. از این رو معظم له بـا حفظ احترام بزرگان و تأکیـد بر این امر، با نظرات‌آنها نقادانه برخورد می کننـد. نظریات جدیـد و نو، ابتکار در مبانی، خروج ازآراء پیشینیان و ژرف نگری در تدریس ایشان موج می‌زند.

هر چنـد ایشـان به عنـوان یـک مرجع و فقیه نو انـدیش شـهرت دارنـد امـا هیچگـاه حکم الله را به نـام مصـلحت یـا نواندیشـی زیر پا نمی گذارند. فقیه‌نواندیشی که هیچگاه به انکار سنت و حذف باورهای دینی نمی‌پردازد.

تألیفات

معظم‌له از ابتدای زندگی علمی خویش در راستای نشر معارف اهل بیت وگسترش دانش اسلام، هرگز آرام نگرفتند. زمانی بر مسند تدریس می نشینند و به تربیت و پرورش هزاران دانشمند فاضل و فرزانه می پردازند و زمانی دیگر دست به قلم می شوند و به تألیف کتب ماندگار اسلامی می پردازند.

ایشـان به محض ورود به حوزه علمیه قم و احسـاس نیـاز جـامعه حوزوی واسـلامی، همزمان با تـدریس درس خارج فقه و اصول در سنین جوانی، دست به تـألیف دایرهٔ المعارف فقه اسـلامی می زننـد. کتابی مانـدگار که بزرگان واساتیـد نام آورِ خبره حوزه، مراجع بزرگ تقلید و مدرسین، سر تعظیم وتمجید در برابرش فرو می آورند.

حضـرت آیت الله العظمی بروجردی(ره) دوبار کتاب فقه الصادق را همراه خود به جلسه تدریس‌شان می‌برند و به عنوان سـند از آن نقل قول و به آن استناد می کنند.

حضـرت آیت الله العظمی خویی(ره) طی نـامه ای مرقوم فرمودنـد که: من کتاب فقه الصادق را شـخصا برای آیت الله کاشف الغطاء بردم و گفتم: ببینید من چه خدمت بزرگی به عالم اسلام و فقاهت نموده ام و چنین عالم محققی را تربیت کرده ام.

رییس دانشگاه الازهر (مهمترین و عالی‌ترین مرکز علمی اهل تسنن) نیز طی‌نامه‌ای کتاب عظیم فقه الصادق را می‌ستاید.

این کتاب سالیان سال است که یکی از رساترین، معتبرترین و مهمترین منبع تدریس فقه و اصول تشیع است. یکی از دلایل مرجعیت و اعملیت ایشان، ناشی از این تألیفات بخصوص کتاب گرانسنگ فقه الصادق است.

۱- فقه الصادق(به زبان عربی): دایرهٔ المعارف کامل فقه تشیع. این کتاب عظیم و بزرگ که به عنوان یک منبع مرجع شـناخته شـده است در ۲۶ جلـد بارهـا در داخل و خارج کشور به چاپ رسـیده است. چاپ جدیـد آن نیز در ۴۱ جلـد (با ذکر منابع و مصادر) به چاپ رسیده است..

از تألیف کتاب عظیم جواهر الکلام که شامل تمامی ابواب فقه می باشـد نزدیک به ۲۰۰ سال می گـذرد و کتاب فقه الصادق که به اعتقاد بعضی از مراجع و بزرگان خبره حوزه، از«جواهر الکلام» رساتر و کامل‌تر است؛ اولین و کامل‌ترین دایرهٔ المعارف تمام ابواب فقه در دو سده اخیر است. این کتاب که در سـنین جوانی معظم له به رشـته تحریر درآمده، مورد عنایت خاصه تمامی مراجع تقلید و

بزرگان حوزه‌های علمیه است. این کتاب در میان علماء عامه (اهل تسنن نیز شناخته شده و مورد استناد است. کتاب «فقه الصادق» در دانشگاه‌های معروف غرب (بخش مطالعات اسلام‌شناسی) یکی از منابع مورد قبول و قابل استناد است.

۲- زبدة الاصول (به زبان عربی): دوره کامل علم اصول فقه که به صورت بحث استدلالی ارائه گردیده است. این کتاب در ۶ جلد می‌باشد.

۳- منهاج الفقاهه (به زبان عربی): در ۶ جلد می‌باشد که حاشیه ای است بر«مکاسب» شیخ انصاری(ره) که به شیوه ای نو و ابتکاری تمامی موارد ارائه شده را بحث و بررسی کرده‌اند.

۴- المسائل المستحدثه (به زبان عربی): حضرت آیت الله مبتکر مسائل مستحدثه و ارائه مسائل جدید با ذکر مسایل فقهی، روایی هستند. این کتاب که بارها وبارها در خارج و داخل کشور به چاپ رسیده است شامل ارائه‌مسائل جدید، نو و مورد ابتلای جامعه با ذکر دلایل و مستندات فقهی،روایی و قرآنی می باشد.

۵- تعلیق بر منهاج الصالحین در ۳ جلد (به زبان عربی)

۶- تعلیق بر عروة الوثقی در ۲ جلد (به زبان عربی)

۷- تعلیق بر وسیله النجاة (به زبان عربی)

۸- رساله در لباس مشکوک (به زبان عربی)

۹- رساله در قاعده لاضرر (به زبان عربی)

۱۰- الجبر و الاختیار (به زبان عربی)

۱۱- رساله در قرعه (به زبان عربی)

۱۲- مناسک الحج (به زبان عربی)

۱۳- المسائل المنتخبه (به زبان عربی)

۱۴- رساله در فروع العلم الاجمالی (به زبان عربی)

۱۵- الاجتهاد و التقلید (به زبان عربی)

۱۶- القواعد الثلاثه (به زبان عربی)

۱۷- اللقاء الخاص(به زبان عربی) مربوط به «سایت یا حسین»

۱۸- رساله توضیح المسائل (به زبان فارسی و اردو)

۱۹- تحقیقی در مورد جبر و اختیار (به زبان فارسی)

۲۰- نظام حکومت در اسلام (به زبان فارسی و ترکی و اردو)

۲۱- مناسک حج (به زبان فارسی)

۲۲- منتخب احکام (به زبان فارسی)

۲۳- استفتائات قوه قضائیه و مؤسسه حقوقی وکلای بین الملل (به زبان فارسی)

۲۴- احکام فقهی مسائل روز (به زبان فارسی)

۲۵- استفتائات (پرسش و پاسخ‌های مسائل شرعی) (به زبان فارسی): که تاکنون در ۵ جلد به صورت سؤال و جواب ارائه شده است و به زودی ۲ جلد دیگر آن منتشر می شود.

۲۶- مجموع استفتائات عربی که به زودی در ۶ جلد منتشر می شود.

۲۷ ـ السیدة الزهراء بین الفضائل والظلامات (عربی)

۲۸ ـ فضائل و مصائب حضرت زهرا(س) (فارسی)

۲۹ ـ «شرح مناسک الحج والعمرة» (به زبان عربی)

مرجعیت

بعـد از تشـریف فرمایی ایشان از حوزه علمیه نجف اشـرف و شـروع به تـدریس‌درس خارج فقه و اصول و با توجه به نگارش کتاب عظیم فقه الصادق بعداز فوت آیت الله العظمی بروجردی (ره) به پیشـنهاد علماء، فضلاء و مدرسین نام آور، رساله عملیه ایشان منتشر شد. طبق آنچه در کتابخانه ملی ایران موجود است، اولین چاپ رساله توضیح المسائل ایشان مربوط به سال ۱۳۴۰(هـ ش) می باشد.

احکام تقلید

"مسأله ۱ – عقیـده مسـلمان به اصول دین بایـد از روی دلیل باشـد ، ونمی تواند در اصول دین تقلید نماید ، یعنی بدون دلیل گفته کسـی را قبول کند ، ولی در احکام دین باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد ، یا از مجتهد تقلید کند ، یعنی به دسـتور او رفتار نمایـد ، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نمایـد ، که یقین کند ، تکلیف خود را انجام داده است ، مثلا اگر عـده ای از مجتهـدین عملی را حرام می داننـد وعـده دیگر می گویند حرام نیست ، آن عمل را انجام ندهند واگر عملی را بعضـی واجب وبعضـی مسـتحب می داننـد آن را بجا آورد پس کسانی که مجتهـد نیسـتند ونمی تواننـد به احتیاط عمل کنند واجب است از مجتهد تقلید نمایند

مسأله ۲ – تقلید در احکام عمل کردن به دستور مجتهد است

واز مجتهـدی باید تقلید کرد که مرد ، وبالغ ، وعاقل ، وشـیعه دوازده امامی ، وحلال زاده ، وزنده ، وعادل باشد وعادل کسـی اسـت که کارهـایی که بر او واجب است بجـا آورد وکارهـایی که بر او حرام است ترک کنـد ، به عبـارت دیگر عادل کسـی است که در جـاده شـرع مسـتقیم است وعملاـ از آن منحرف نمی شود ، ونیز مجتهـدی که انسان از او تقلیـد می کنـد بایـد اعلم باشـد ، یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مجتهدهای زمان خود استادتر باشد

مسأله ۳ – مجتهـد واعلم را از سه راه می توان شـناخت : اول آنکه خود انسان یقین کند ، مثل آنکه از اهل علم باشد وبتواند مجتهد واعلم را بشناسد

دوم آنکه یک نفر عالم عادل بلکه موثق که می توانـد مجتهـد وعلم را تشـخیص دهـد ، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسـی را تصدیق کند ، به شرط آنکه عالم ثقه دیگر با گفته او مخالفت ننماید

سوم آنکه عـده ای از اهل علم که می تواننـد مجتهـد واعلم را تشـخیص دهنـد ، واز گفته آنان اطمینان پیدا می شود مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند

مسأله ۴ – اگر شـناختن اعلم مشـکل باشـد ، باید از کسـی تقلید کند که گمان به اعلم بودن او دارد ، بلکه اگر احتمال ضـعیفی هم بدهـد کـه کسـی اعلم است وبدانـد دیگری از او اعلم نیست ، بایـد از او تقلیـد نمایـد ، واگر چنـد نفر در نظر او اعلم از دیگران وبا یکدیگر مساوی باشند ، باید از یکی از آنان تقلید کند ولی چنانچه یکی از آنان پرهیزکارتر در فتوی باشد باید از او تقلید نماید

مسأله ۵ – بـدست آوردن فتوی یعنی دسـتور مجتهـد چهار راه دارد : اول شـنیدن از خود مجتهد دون شـنیدن از یک نفر عادل بلکه موثق که فتوای مجتهد را نقل کند

سوم شـنیدن از کسـی که انسـان به گفته او اطمینـان دار چهـارم دیـدن در رساله مجتهـد ، در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد

مسأله ۶ – تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است ، می تواند به آنچه در رساله نوشته شده عمل نماید ، واگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده ، جستجو لازم نیست

مسأله ۷ – اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهد مقلد آن مجتهد یعنی کسی که از او تقلید می کند نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند ، ولی اگر فتوی ندهد وبفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود ، مثلا بفرماید احتیاط آن است که در رکعت سوم وچهارم نمار سه مرتبه تسبیحات اربعه یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید ، مقلد باید یا به این احتیاط ، که احتیاط واجبش می گویند عمل کند وسه مرتبه بگوید ، ویا به فتوای مجتهدی که علم او از مجتهد اعلم کمتر واز مجتهدهای دیگر بیشتر است عمل نماید ، پس اگر او یکمرتبه گفتن را کافی بداند می تواند یا مرتبه بگوید ، وهمچنین است که اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محل تأمل یا محل اشکال است

مسأله ۸ – اگر مجتهد اعلم بعد از آنکه در مسأله‌ای فتوی داده احتیاط کند ، مثلا بفرماید ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می شود ، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند ، مقلد او نمی تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر رفتار کند ، بلکه باید یا به فتوای او عمل کند ، یا به احتیاط بعد از فتوی که آن را احتیاط مستحب می گویند عمل نماید

مسأله ۹ – اگر مجتهدی که انسان از او تقلید می کند ، از دنیا برود باید از مجتهد زنده تقلید کرد ، ومتقلید از میت حتی در مسائلی که به فتوای او عمل کرده جائز نیست ، به عبارت دیگر بقاء بر تقلید میت مانند تقلید ابتدایی از او است مطلقا جائز نیست

مسأله ۱۰ – مسائلی را که انسان غالبا به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد

مسأله ۱۱ – اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی داند ، چنانچه ممکن است ، باید صبر کند تا فتوی مجتهد اعلم را به دست آورد یا احتیاط کند

واگر هیچ کدام ممکن نیست باید به فتوای مجتهدی که علم او کمتر از مجتهد اعلم وبیشتر از مجتهدهای دیگر است عمل کند

مسأله ۱۲ – اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید ، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوی عوض شده ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده ، در صورتی که ممکن باشد باید اشتباه را بر طرف کند

مسأله ۱۳ – اگر مکلف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد ، در صورتی اعمال او صحیح است که با فتوای مجتهدی که فعلا باید از او تقلید کند مطابق باشد ، یا از راه دیگری بفهمد که به وظیفه واقعی خود رفتار کرده است ، یا احتمال بدهد که حین عمل رعایت وظیفه‌اش را ولو به احتیاط نموده

رساله توضیح المسائل مطابق با فتاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه : روحانی، محمدصادق

عنوان و نام پدیدآور: توضیح المسائل/ مطابق با فتوای محمدصادق روحانی

مشخصات نشر : قم: دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدصادق روحانی، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ص ۵۳۶

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۰۹-۷۹۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۳۳۰-۶۰۹-۷۹۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : چاپ چهاردهم: ۱۳۷۹؛ ۹۵۰۰ ریال

یادداشت : چاپ شانزدهم: زمستان ۹۵۰۰ :۱۳۷۹ ریال
عنوان دیگر : دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدصادق روحانی
موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه
رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹/ر۹۳ت۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲
شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۱۶۶۷۳

احکام طهارت

آب مطلق ومضاف

مسأله ۱۴ - آب یا مطلق است ، یا مضاف : آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند : مثل آب هندوانه وگلاب ، یا به چیزی مخلوط باشد : مثل آبی که به قدری با گل ومانند آن مخلوط شود ، که دیگر به آن آب نگویند وغیر اینها آب مطلق است ، وآن بر پنج قسم است : اول آب کر ، دوم آب قلیل ، سوم آب جاری ، چهارم آب باران ، پنجم آب چاه

آب کر

مسأله ۱۵ - آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا وپهنا وگودی آن هر یک سه وجب است بریزند آن ظرف را پر کند وبه عبارت دیگر مساحت آن / صفحهٔ ۷ /
بیست وهفت وجب باشد ، ووزن آن از صد وبیست وهشت من تبریز بیست مثقال کمتر باشد که تقریبا ۳۷۷ کیلوگرم می شود
مسأله ۱۶ - اگر عین نجس مانند بول وخون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس ، به آب کر برسد ، چنانچه آن آب ، بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد ، نجس می شود واگر تغییر نکند نجس نمی شود
مسأله ۱۷ - اگر بوی آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند نجس نمی شود
مسأله ۱۸ - اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد وبو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد ، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می شود واگر به اندازه کر یا بیشتر باشد ، فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است
مسأله ۱۹ - آب فواره اگر متصل به کر باشد ، آب نجس را پاک می کند
ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد ، آن را پاک نمی کند ، مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرند ، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متصل شود وبنابر احتیاط واجب باید آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد
مسأله ۲۰ - اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل به کر است بشویند ، آبی که از آن چیز می ریزد اگر متصل به کر باشد وبو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد وعین نجاست هم در آن نباشد پاک است
مسأله ۲۱ - اگر مقداری از آب کر یخ ببندد وباقی آن بقدر کر نباشد ، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می شود ، وهر قدر از یخ هم آب شود نجس است
مسأله ۲۲ - آبی که به اندازه کر بوده ، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه ، مثل آب کر است ، یعنی نجاست را پاک می کند واگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود

وآبی که کمتر از کر بوده وانسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه حکم آب کر ندارد
مسأله ۲۳ - کر بودن آب ، به سه راه ثابت می شود : اول آنکه خود انسان یقین کند ، دوم آنکه یک مرد عادل بلکه موثق خبر دهد ، سوم کسی که آب در اختیار او است به کر بودن آن خبر دهد مثلا حمامی بگوید آب حوض حمام کر است

آب قلیل

مسأله ۲۴ - آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد واز کر کمتر باشد
مسأله ۲۵ - اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد ، یا چیز نجس به آن برسد نجس می شود ولی اگر از بالا با فشاری روی چیز نجس بریزد ، مقداری که به آن چیز می رسد نجس وهر چه بالاتر از آن است پاک می باشد
مسأله ۲۶ - آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود واز آن جدا گردد ، نجس است وباید از آب قلیلی هم که بعد از برطرف شدن عین نجاست ، برای آن کشیدن چیز نجس روی آن می ریزند واز آن جدا می شود اجتناب کنند
مسأله ۲۷ - آبی که با آن مخرج بول وغائط را می شویند با پنج شرط پاک است : اول - آنکه بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد
دوم - نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد
سوم - نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد
چهارم - ذره های غائط در آب پیدا نباشد
پنجم - بیشتر از مقدار معمول ، نجاست به اطراف مخرج نرسید باشد

آب جاری

مسأله ۲۸ - آب جاری آبی است که از زمین بجوشد وجریان داشته باشد مانند آب چشمه وقنات
مسأله ۲۹ - آب جاری اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه نجاست به آن برسد ، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است
مسأله ۳۰ - اگر نجاستی به آب جاری برسد ، مقداری از آن ، که بو یا رنگ یا مزه اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است ، وطرفی که متصل به چشمه است اگر چه کمتر از کر باشد پاک است ، وآبهای دیگر نهر اگر به اندازه کر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد ، پاک وگرنه نجس است
مسأله ۳۱ - آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می جوشد ، حکم آب جاری دارد یعنی اگر نجاست به آن برسد ، تا وقتی بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده ، پاک است
مسأله ۳۲ - آبی که کنار نهر ، ایستاده ومتصل به آب جاری است ، حکم آب جاری دارد
مسأله ۳۳ - چشمه‌ای که مثلا در زمستان می جوشد ودر تابستان از جوشش می افتد فقط وقتی که می جوشد حکم آب جاری دارد
مسأله ۳۴ - آب حوض حمام اگر چه کمتر از کر باشد ، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازه کر است متصل باشد ، مثل آب جاری است
مسأله ۳۵ - آب لوله‌های حمام وعمارات که از شیرها ودوشها می ریزد ، اگر متصل به کر باشد مثل آب جاری است
مسأله ۳۶ - آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی جوشد ، چنانچه کمتر ازکر باشد ونجاست به آن برسد نجس می شود

اما اگر از بالا با فشار به پایین بریزد چنانچه نجاست به پایین آن برسد بالای آن نجس نمی شود

آب باران

مسأله ۳۷ – اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد جایی که باران به آن برسد پاک می شود ودر فرش ولباس ومانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد ، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می آید

مسأله ۳۸ – اگر باران ، به عین نجس ببارد وبجای دیگر ترشح کند ، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد ، وبو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد ، پاک است ، پس اگر باران بر خون ببارد وترشح کند ، چنانچه ذره های خون در آب باشد ، یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می باشد

مسأله ۳۹ – اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد ، تا وقتی باران به بام می بارد ، آبی که به چیز نجس رسیده واز سقف یا ناودان می ریزد پاک است

ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می ریزد ، به چیز نجس رسیده است ، نجس می باشد

مسأله ۴۰ – زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می شود

واگر باران بر زمین جاری شود وبه جای نجسی که زیر سقف است برسد ، آن را نیز پاک می کند

مسأله ۴۱ – خاک نجسی که به واسطه باران گل شود پاک است

مسأله ۴۲ – هرگاه آب باران در جایی جمع شود ، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعی که باران می آید ، چیز نجسی را در آن بشویند وآب ، بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد ، آن چیز نجس پاک می شود

مسأله ۴۳ – اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد ، وبر زمین نجس جاری شود ، فرش نجس نمی شود وزمین هم پاک می گردد

آب چاه

مسأله ۴۴ – آب چاهی که از زمین می جوشد ، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی ، بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است

ومستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها ، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند

مسأله ۴۵ – اگر نجاستی در چاه بریزد وبو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد ، وتغییر آب چاه از بین برود بنابر احتیاط واجب ، موقعی پاک می شود که با آبی که از چاه می جوشد مخلوط گردد

مسأله ۴۶ – اگر آب باران قطع شود ودر گودالی جمع شود وکمتر از کر باشد ، با رسیدن نجاست به آن نجس می شود

احکام آبها

مسأله ۴۷ – آب مضاف که معنی آن گفته شد ، چیز نجس را پاک نمی کند ، وضوء وغسل هم با آن باطل است

مسأله ۴۸ – آب مضاف هر قدر زیاد باشد ، اگر ذره ای نجاست به آن برسد نجس می شود ، ولی چنانچه از بالا با فشار روی چیز نجس بریزد ، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس ومقداری که بالاتر از آن است پاک می باشد مثلا اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند ، آنچه بدست رسیده نجس ، وآنچه بدست نرسیده پاک است

مسأله ۴۹ - اگر آب مضاف نجس ، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود ، که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می شود

مسأله ۵۰ - آبی که مطلق بوده ومعلوم نیست مضاف شده یا نه مثل آب مطلق است ، یعنی چیز نجس را پاک می کند ، وضوء وغسل هم با آن صحیح است وآبی که مضاف بوده ومعلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است ، یعنی چیز نجس را پاک نمی کند ، وضوء وغسل هم با آن باطل است

مسأله ۵۱ - آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف ومعلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده نجاست را پاک نمی کند وضوء وغسل هم با آن باطل است واگر نجاست به آن برسد حکم به نجس بودن آن می شود ولو به اندازه کر یا بیشتر باشد

مسأله ۵۲ - آبی که عین نجاست مثل خون وبول به آن برسد وبو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد ، اگر چه کر یا جاری باشد نجس می شود ولی اگر بو یا رنگ یا مزه آن ، به واسطه نجاستی که بیرون آب است عوض شود ، مثلا مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد نجس نمی شود

مسأله ۵۳ - آبی که عین نجاست مثل خون وبول در آن ریخته وبو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده ، چنانچه به کر یا جاری متصل شود ، یا بارن بر آن ببارد ، یا باد باران را در آن بریزد ، یا آب باران از ناودان در آن جاری شود ، وتغیر آن از بین برود پاک می شود

ولی بابنر احتیاط واجب باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد

مسأله ۵۴ - اگر چیز نجسی را در کر یا جاری آب بکشند ، آبی که بعد از بیرون آوردن ، از آن می ریزد پاک است

مسأله ۵۵ - آبی که پاک بوده ومعلوم نیست نجس شده یا نه پاک است وآبی که نجس بوده ومعلوم نیست پاک شده یا نه نجس است

مسأله ۵۶ - نیمخورده سگ وخوک ، نجس وخوردن آن حرام است ونیمخورده حیوانات حرام گوشت ، پاک وخوردن آن مکروه می باشد

احکام تخلی

احکام تخلی

مسأله ۵۷ - واجب است انسان وقت تخلی ومواقع دیگر ، عورت خود را از کسانی که مکلفند ، اگر چه مثل خواهر ومادر با او محرم باشند ، وهمچنین از دیوانه وبچه‌های ممیز که خوب وبد را می فهمند ، بپوشاند ولی زن وشوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند

مسأله ۵۸ - لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند ، واگر مثلا با دست هم آن را بپوشاند کافیست

مسأله ۵۹ - موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم وسینه وزانوها رو به قبله وپشت به قبله نباشد

مسأله ۶۰ - اگر موقع تخلی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد وعورت را از قبله بگرداند کفایت نمی کند

واگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد ، واجب است عورت را رو به قبله ننماید ولی پشت به قبله مانعی ندارد

مسأله ۶۱ - طرف جلوی بدن در موقع استبراء که احکام آن بعدا گفته می شود ، در صورتی که بداند بلل مشتبه خارج می شود باید رو به قبله وپشت به قبله نباشد ، ودر صورتی که شک در خروج بلل دارد ، وموقع تطهیر مخرج بول وغائط ، رو به قبله بودن وپشت به آن اشکال ندارد

مسأله ۶۲ - اگر برای آنکه نامحرم او را نبیند ، مجبور شود ، رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند ، مانعی ندارد روبه قبله یا پشت به قبله

بنشیند ، ونیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند مانعی ندارد

مسأله ۶۳ - نشاندن بچه را در وقت تخلی رو به قبله یا پشت به قبله حرام نیست

واگر خود بچه بنشیند ، جلوگیری از او واجب نیست

مسأله ۶۴ - در چهارجا تخلی حرام است : اول در کوچه‌های مملوکه در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند وهمچنین در کوچه‌هایی که ملک کسی نیست ولی تخلی ضرر می زند به افرادی که رفت وآمد می کنند یا آنکه موجب اذیت آنان می شود : دوم - در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است : سوم - در جایی که برای عده مخصوص وقف شده است مثل بعضی از مدرسه‌ها : چهارم - روی قبر مؤمنین در صورتی که بی احترامی به آنان باشد

مسأله ۶۵ - در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می شود : اول - آنکه با غائط ، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد : دوم - آنکه نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد : سوم - آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمولی آلوده شده باشد

ودر غیر این سه صورت می شود مخرج را با آب شست ویا به دستوری که بعدا گفته می شود ، با پارچه وسنگ ومانند اینها پاک کرد ، اگر چه شستن با آب بهتر است

مسأله ۶۶ - مخرج بول با غیر آب پاک نمی شود ، ودر کر وجاری اگر بعد از برطرف شدن بول یک مرتبه بشویند کافیست ، ولی با آب قلیل باید دو مرتبه شست وبهتر است سه مرتبه شسته شود

مسأله ۶۷ - اگر مخرج غائط را با آب بشویند ، باید چیزی از غائط در آن نماند ولی باقیماندن رنگ وبوی آن مانعی ندارد ، واگر در دفعه اول طوری شسته شود که ذره ای از غائط در آن نماند ، دوباره شستن لازم نیست

مسأله ۶۸ - با سنگ ، وکلوخ ، وپارچه ومانند اینها اگر خشک وپاک باشند می شود مخرج غائط را تطهیر کرد ، وچنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد ولی باید از سه دفعه کمتر نباشد اگر چه به یک مرتبه یا دو مرتبه مخرج پاکیزه شود وبهتر است سه قطعه باشد

مسأله ۶۹ - اگر با سه دفعه غائط بر طرف نشود ، باید به قدری اضافه نمایند تا مخرج کاملا پاکیزه شود ، ولی باقیماندن ذره های کوچکی که دیده نمی شود اشکال ندارد

مسأله ۷۰ - پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است : مانند کاغذی که اسم خدا وپیغمبران بر آن نوشته شده حرام است ، واگر کسی با اینها غائط را بر طرف کند ، معصیت کرده ولی مخرج پاک می شود ، وبا استخوان وسرگین هم نباید مخرج غائط را پاک کرد ، واگر کسی با آنها برطرف کند پاک نمی شود

مسأله ۷۱ - اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه ، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فورا تطهیر می کرده واجب است تطهیر نماید

مسأله ۷۲ - اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز ، مخرج را تطهیر کرده یا نه نمازی که خوانده صحیح است ، ولی برای نمازهای بعد باید تطهیر کند

استبراء

مسأله ۷۳ - استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام می دهند ، برای آنکه یقین کنند بول در مجری نمانده است ، وآن دارای اقسامی است وبهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول ، اگر مخرج غائط نجس شده ، او آن را تطهیر کنند ، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند وبعد ، شست را روی آلت وانگشت پهلوی

شست را زیر آن بگذارند وسه مرتبه تا ختنه گاه بکشند وپس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند

مسأله ۷۴ – آبی که گاهی بعد از ملاعبه وبازی کردن از انسان خارج می شود ، وبه آن مذی می گویند پاک است ، ونیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می آید ، و به آن وذی گفته می شود ، وآبی که گاهی بعد از بول بیرون می آید ، وبه آن ودی می گویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است ، وچنانچه انسان بعد از بول استبراء کند وبعد آبی از او خارج شود وشک کند که بول است یا یکی از اینها ، پاک می باشد

مسأله ۷۵ – اگر انسان شک کند استبراء کرده یا نه ورطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه ، نجس می باشد ، وچنانچه وضوء گرفته باشد باطل می شود ، ولی اگر شک کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه ورطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه پاک می باشد ، ووضوء را هم باطل نمی کند

مسأله ۷۶ – کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آنکه مدتی از بول کردن او گذشته ، یقین کند بول در مجری نمانده است ورطوبتی ببیند وشک کند پاک است یا نه ، آن رطوبت پاک می باشد ، وضوء را هم باطل نمی کند

مسأله ۷۷ – اگر انسان بعد از بول استبراء کند ، وضوء بگیرد ، چنانچه بعد از وضوء رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی ، واجب است احتیاطا غسل کند ، وضوء هم بگیرد ، ولی اگر وضوء نگرفته باشد فقط گرفتن وضوء کافیست

مسأله ۷۸ – برای زن استبراء از بول نیست واگر رطوبتی ببیند وشک کند پاک است یا نه پاک می باشد ، وضوء وغسل او را هم باطل نمی کند

مستحبات ومکروهات تخلی

مسأله ۷۹ – مستحب است در موقع تخلی جایی بنشیند که کسی او را نبیند ، و موقع وارد شدن به مکان تخلی اول پای چپ وموقع بیرون آمدن ، اول پای راست را بگذارد ، وهمچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند وسنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد

مسأله ۸۰ – مکروه است انسان روبه‌روی خورشید وماه در موقع تخلی بنشیند

ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست ، ونیز در موقع تخلی نشستن روبه‌روی باد ، ودر جاده ، وخیابان ، وکوچه ، ودرب خانه ، وزیر درختی که میوه می دهد ، وچیز خوردن ، وتوقف زیاد مکروه است ، وهمچنین است حرف زدن در حال تخلی ، ولی اگر ناچار باشد ، یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد ، وتطهیر کردن با دست چپ مستحب می باشد

مسأله ۸۱ – ایستاده بول کردن ، وبول کردن در زمین سخت ، وسوراخ جانوران ، ودر آب ، خصوصا آب ایستاده مکروه است

مسأله ۸۲ – خودداری کردن از بول وغائط مکروه است

مسأله ۸۳ – مستحب است انسان ، پیش از نماز ، وپیش از خواب ، وپیش از جماع ، وبعد از بیرون آمدن منی بول کند

نجاسات

نجاسات

مسأله ۸۴ – نجاسات یازده چیز است : اول : بول ، دوم : غائط ، سوم : منی ، چهارم : مردار ، پنجم : خون ، ششم وهفتم : سگ وخوک ، هشتم : مشرک ، نهم : شراب ، دهم : فقاع ، یازدهم : عرق شتر نجاستخوار ، وبنابر احتیاط واجب باید اجتناب کرد از عرق مطلق حیوان نجاستخوار ، واما عرق جنب از حرام پاک است ، ولی نماز خواندن در آن جایز نیست

بول وغائط

مسأله ۸۵ - بول وغائط انسان وهر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد که اگر رگ آن را ببرند ، خون از آن جستن می کند ، نجس است

وبنابر احتیاط واجب باید از بول حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی کند ، مثل ماهی حرام گوشت اجتناب کرد ، ولی غائط آن وفضله حیوانات کوچک مثل پشه ومگس که گوشت ندارند پاک است

مسأله ۸۶ - بول وفضله پرندگان حرام گوشت پاک است

مسأله ۸۷ - بول وغائط حیوان نجاستخوار نجس است ، وهمچنین است بول وغائط حیوانی که انسان آن را وطی کرده ، یعنی با آن نزدیکی نموده ، وگوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده است

منی

مسأله ۸۸ - منی انسان وحیوانی که خون جهنده دارد نجس است

مردار

مسأله ۸۹ - مردار انسان وحیوانی که خون جهنده دارد نجس است ، چه خودش مرده باشد ، یا به غیر دستوری که در شرع معین شده آن را کشته باشند

وماهی چون خون جهنده ندارد ، اگر چه در آب بمیرد پاک است

مسأله ۹۰ - چیزهایی از مردار که مثل پشم ومو وکرک واستخوان ودندان ، روح نداشته باشد پاک است

مسأله ۹۱ - اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند نجس است

مسأله ۹۲ - اگر پوستهای مختصر لب وجاهای دیگر بدن را بکنند پاک است

مسأله ۹۳ - تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می آید ، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است ، ولی ظاهر آن را باید آب کشید

مسأله ۹۴ - اگر بره وبزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند ، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می باشد پاک است ولی ظاهر آن را باید آب کشید

مسأله ۹۵ - دواجات روان ، وعطر ، روغن ، وواکس ، وصابون که از خارجه می آورند اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است

مسأله ۹۶ - گوشت ، وپیه ، وچرمی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده پاک است ، وچنانچه از دست مسلمانی گرفته ویا از بازار مسلمانها ، تهیه کند خوردن آن گوشت وپیه حلال ونماز در آن چرم جایز است ، ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا اینکه دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته وتحقیق نکرده که آن حیوان به دستور شرع کشته شده یا نه ، خوردن آن گوشت وپیه حرام ، ونماز در آن چرم جایز نیست

خون

مسأله ۹۷ - خون انسان وهر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند نجس است ، پس خون حیوانی که مانند ماهی وپشه خون جهنده ندارد پاک می باشد

مسأله ۹۸ - اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند وخون آن به مقدار معمول بیرون آید خونی که در بدنش می ماند پاک است ، ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلندی بوده خون به بدن حیوان برگردد آن خون نجس است

مسأله ۹۹ - خونی که گاهی در تخم مرغ دیده می شود پاک ، ولی خوردن آن خون حرام است ، مگر آنکه به واسطه مخلوط شدن با اجزاء تخم مرغ از بین برود که در این صورت خوردن تخم مرغ حلال است

مسأله ۱۰۰ - خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر در آن دیده می شود نجس است وشیر را نجس می کند

مسأله ۱۰۱ - خونی که از لای دندانها می آید ، اگر به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود اجتناب از آب دهان لازم نیست

مسأله ۱۰۲ - خونی که به واسطه کوبیده شدن ، زیر ناخن یا زیر پوست می میرد ، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک است ، واگر به آن خون بگویند نجس است ، ودر این صورت چنانچه ناخن یا پوست سوارخ شود ، اگر مشقت ندارد باید برای وضوء وغسل خون را بیرون آورند واگر مشقت دارد باید اطراف آن را به طوری که نجاست زیاد نشود بشویند وپارچه یا چیزی مثل پارچه بر آن بگذارند وروی پارچه دست تر بکشند وتیمم هم بکنند

مسأله ۱۰۳ - اگر انسان نداند که خون ، زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده پاک است

مسأله ۱۰۴ - اگر موقع جوشیدن غذا ذره ای خون در آن بیفتد ، تمام غذا وظرف آن نجس می شود وجوشیدن وحرارت وآتش پاک کننده نیست

مسأله ۱۰۵ - زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می شود ، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است پاک می باشد

سگ وخوک

مسأله ۱۰۶ - سگ وخوکی که در خشکی زندگی می کنند حتی مو واستخوان وپنجه وناخن ورطوبتهای آنها نجس است ولی سگ وخوک دریای پاک است

کافر

مسأله ۱۰۷ - کافر یعنی کسی که منکر خدا است ، یا برای خدا شریک قرار می دهد نجس است

مسأله ۱۰۸ - اهل کتاب ، یعنی ، یهود ، ونصاری ، ومجوس پاکند وبه عبارت دیگر ، کسی که منکر خدا نیست ، وبرای خدا شریک قرار نمی دهد ولو پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله قبول ندارد ، پاک است

مسأله ۱۰۹ - کسی که ضروری دین یعنی چیزی را که مثل نماز وروزه مسلمانان جزء دین می دانند منکر شود نجس نمی باشد ولو بداند آن چیز جزء دین است

مسأله ۱۱۰ - بچه غیر ممیز کافر منکر خدا پاک است

مسأله ۱۱۱ - اگر مسلمانی با یکی از دوازده امام دشمنی داشته باشد نجس است

شراب

مسأله ۱۱۲ - شراب وهر چیزی که انسان را مست می کند چنانچه به خودی خود روان باشد نجس است ، واگر مثل بنگ وحشیش روان نباشد پاک است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود

مسأله ۱۱۳ - الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب ومیز وصندلی ومانند اینها بکار می برند پاک می باشد

مسأله ۱۱۴ - اگر انگور وآب انگور به خودی خود جوش بیایـد حرام ونجس است ، واگر به واسطه پختن جوش بیاید ، خوردن آن حرام است ولی نجس نیست

مسأله ۱۱۵ - خرما ومویز وکشمش وآب آنها اگر جوش بیایند پاک ، وخوردن آنها حلال است

فقاع

مسأله ۱۱۶ - فقاع که از جو گرفته می شود وبه آن آبجو می گویند نجس است ، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می گیرند وبه آن ماء الشعیر می گویند پاک می باشد

عرق شتر نجاستخوار

مسأله ۱۱۷ - عرق شتر نجاستخوار نجس است ، وبنـابر احتیـاط واجب بایـد از عرق هر حیوانی که به خوردن نجـاست انسان عادت کرده اجتناب کرد

عرق جنب از حرام

مسأله ۱۱۸ - عرق جنب از حرام پاک است ولی نماز در آن جایز نیست چه در حال جماع بیرون آیـد یا بعـد از آن ، از مرد باشد یا از زن ، از زنا باشـد یا از لواط ، یا از وطء ونزدیکی کردن با حیوانات یا استمناء (استمناء آن است که انسان کاری کند که منی از او بیرون آید)

مسأله ۱۱۹ - اگر انسان در موقعی که نزدیکی با زن حرام است مثلا در حال حیض با زن خود نزدیکی کنـد بایـد با عرق خود نماز نخواند ، ولی اگر در روزه ماه رمضان با زن خود نزدیکی کند با عرق خود مانعی ندارد که نماز بخواند

مسأله ۱۲۰ - اگر جنب از حرام عوض غسل تیمم نماید وبعد از تیمم عرق کند نماز خواندن با آن عرق اشکال ندارد

مسأله ۱۲۱ - اگر کسی از حرام جنب شود وبعـد با حلال خود نزدیکی کند با عرق خود نمی تواند نماز بخواند ، واگر اول با حلال خو نزدیکی کند وبعد از حرام جنب شود نماز با آن مانعی ندارد

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲ - نجاست هر چیز از سه راه ثابت می شود : اول آنکه خود انسان یقین کند چیزی نجس است ، واگر گمان داشته باشـد چیزی نجس است ، لازم نیست از آن اجتناب نمایـد بنـابراین غـذا خـوردن در قهوه خانه‌هـا ومهمانخانه‌هـایی که مردمـان لاـابـالی وکسانی که پاکی ونجسی را مراعات نمی کننـد در آنها غذا می خورند ، اگر انسان یقین نداشته باشد غذایی را که برای او آورده اند نجس است اشکال ندارد ، دوم آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آن چیز نجس است ، مثلا همسر انسان یا نوکر یا

کلفت بگوید ، ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است نجس می باشد : سوم اینکه یک نفر عادل بلکه ثقه بگوید چیزی نجس است

مسأله ۱۲۳ - اگر به واسطه ندانستن مسأله نجس بودن وپاک بودن چیزی را نداند مثلا نداند عرق جنب از حرام پاک است یا نه ، باید مسأله را بپرسد ، ولی اگر با اینکه مسأله را می داند ، چیزی را شک کند پاک است یا نه ، مثلا شک کند آن چیز خون است یا نه یا نداند که خون پشه است یا خون انسان ، پاک می باشد وپرسیدن لازم نیست

مسأله ۱۲۴ - چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه ، نجس است وچیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه ، پاک است واگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند

مسأله ۱۲۵ - اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها می تواند استفاده کند نجس شده ونداند کدام است ، باید از هر دو اجتناب کند ، ولی اگر مثلا نمی داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که نمی تواند از آن استفاده کند ومال دیگری است ، از لباس خودش هم لازم نیست اجتناب نماید

راه نجس شدن چیزهای پاک

"مسأله ۱۲۶ - اگر چیز پاک به چیز نجس برسد وهر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد چیز پاک نجس می شود ، وچنانچه نجس دوم که آن را متنجس می نامند ، به چیز پاک سومی برسد در صورتی که آن چیز از مایعات مانند آب باشد چیز سوم نجس می شود ، واگر از جواد مانند لباس وبدن باشد بنابر احتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب نمود ، ودر غیر واسطه اول ، مثل اینکه آن چیز سوم ، به چیز چهارم برسد دلیلی بر لزوم اجتناب از آن نیست بلکه به حسب ادله شرعیهٔ باید حکم به طهارت نمود

مثال : چنانچه دست راست به بول متنجس شود ، وعین بول از بین برود ، وآن دست با رطوبت با دست چپ ملاقات کند بنابر احتیاط واجب باید از دست چپ اجتناب نمود ، واگر دست چپ با رطوبت با لباس تماس پیدا کرد وتری آن به لباس رسید به مقتضای ادله شرعیه آن لباس نجس نمی شود مسأله ۱۲۷ - اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد وانسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه ، آن چیز پاک نجس نمی شود

مسأله ۱۲۸ - دو چیزی که انسان نمی داند کدام پاک وکدام نجس است ، اگر چیز پاکی با رطوبت به یکی از آنها برسد نجس نمی شود در صورتی که قبل از ملاقات علم به نجاست یکی از آنها داشته باشد

مسأله ۱۲۹ - زمین وپارچه ومانند اینها اگر رطوبت داشته باشد ، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می شود وجاهای دیگر آن پاک است وهمچنین است خیار وخربزه ومانند اینها

مسأله ۱۳۰ - هر گاه شیره وروغن ومانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی ماند ، همینکه یک نقطه از آن نجس شد ، / صفحهٔ ۲۵ / تمام آن نجس می شود ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند ، اگر چه بعد پر شود ، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می باشد

پس اگر فضله موش در آن بیفتد جایی که فضله افتاده نجس وبقیه پاک است

مسأله ۱۳۱ - اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند وبعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند ، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده ، چیز پاک نجس می شود واگر نداند پاک است

مسأله ۱۳۲ - اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود وعرق از آنجا به جای دیگر برود هر جا که عرق به آن برسد نجس می شود ، واگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است

مسأله ۱۳۳ – اخلاطی که از بینی یا گلو می آید ، اگر خون داشته باشد ، جایی که خون دارد نجس وبقیه آن پاک است پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد ، مقداری را که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است ومحلی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می باشد

مسأله ۱۳۴ – اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذرانند چنانچه آب ، طوری زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود ، آب آفتابه نجس می شود ، واگر آب بر زمین جاری شود یا فرو رود ، آب آفتابه نجس نمی شود

مسأله ۱۳۵ – اگر چیزی داخل بدن شود وبه نجاست برسد ، در صورتی که بعد از بیرون آمدن ، آلوده به نجاست نباشد پاک است پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود ، یا سوزن وچاقو ومانند اینها در بدن فرو رود وبعد از بیرون آمدن ، به نجاست آلوده نباشد نجس نیست

وهمچنین است آب دهان وبینی اگر در داخل به خون برسد وبعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶ – نجس کردن خط ورق قرآن حرام است واگر نجس شود باید فورا آن را آب بکشند

مسأله ۱۳۷ – اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند

مسأله ۱۳۸ – گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون ومردار ، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حرام است وبرداشتن قرآن از روی آن واجب می باشد

مسأله ۱۳۹ – نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حرام است واگر نوشته شود باید آن را آب بکشند یا به واسطه تراشیدن ومانند آن کاری کنند که از بین برود

مسأله ۱۴۰ – دادن قرآن به کافر حرام ، وگرفتن قرآن از او واجب است

مسأله ۱۴۱ – اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است

مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یا امام بر آن نوشته شده ، در مستراح بیفتد بیرون آوردن وآب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است واگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد ، بنابر احتیاط واجب باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است ونیز اگر ترتب در مستراح بیفتد وبیرون آوردن آن ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب باید تا وقتی که یقین نکرده اند به کلی از بین رفته ، به آن مستراح نروند

مسأله ۱۴۲ – خوردن وآشامیدن چیز متنجس حرام است ، وهمچنین است خورانیدن آن به دیگری ، مگر به اطفال ودیوانه ، اما خوراندن مسکر به اطفال هم جایز نیست ، واگر خود طفل غذای نجس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند وبخورد ، بی اشکال لازم نیست از او جلوگیری کنند

مسأله ۱۴۳ – فروختن وعاریه دادن چیز نجسی که می شود آن را آب کشید اگر نجس بودن آن را به طرف بگویند اشکال ندارد

مسأله ۱۴۴ – اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می خورد یا با لباس نجس نماز می خواند ، لازم نیست به او بگوید

مسأله ۱۴۵ – اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد ، وببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می شوند با رطوبت به جای نجس رسیده است ، با دو قید لازم است به آنان بگوید که نجس است

۱ – آن شئ متنجس را استعمال در اکل وشرب بنماید

۲ – آنکه با تسبیب او باشد ، والا گفتن لازم نیست مسأله ۱۴۶ – اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است ، باید به مهمانها بگوید ، اما اگر یکی از مهمانها بفهمد ، لازم نیست به دیگران خبر دهد ، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که

ممکن است به واسطه نجس بودن آنان خود او هم نجس شود ، باید بعد از غذا به آنان بگوید

مسأله ۱۴۷ – اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود ، هر چند صاحبش آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می کند مانند لباس که با آن نماز می خواند واجب نیست نجس شدن آن را به او بگوید ، وگذشت حکم خوردنی وآشامیدنی

مسأله ۱۴۸ – اگر بچه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده ، نباید حرف او را قبول کرد ولی بچه‌ای که تکلیفش نزدیک است ، اگر بگوید چیزی را آب کشیدم در صورتی که آن چیز تحت تصرف او باشد ویا آن بچه مورد اطمینان باشد حرف او قبول می شود ، وهمچنین اگر بگوید چیزی نجس است

مطهرات

مطهرات

مسأله ۱۴۹ – چند چیز نجاست را پاک می کند ، وآنها را مطهرات می گویند : ۱ – آب ۲ – زمین ۳ – آفتاب ۴ – استحاله ۵ – انقلاب ۶ – انتقال ۷ – اسلام ۸ – تبعیت ۹ – برطرف شدن عین نجاست ۱۰ – استبراء ۱۱ – خارج شدن خون به مقدار متعارف ۱۲ – تیمم بدل از غسل میت ۱۳ – سنگ استنجاء ۱۴ – غایب شدن مسلمان ، واحکام آنها در مسائل آینده بیان می شود ، وجمعی از علماء کم شدن دو سوم آب انگور را از مطهرات شمرده اند ، وحکم آن را هم بیان می کنم

آب

مسأله ۱۵۰ – آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می کند : اول آنکه مطلق باشد پس آب مضاف مانند گلاب وعرق بید چیز نجس را پاک نمی کند

دوم آنکه پاک باشد

سوم آنکه وقتی چیز نجس را می شویند ، آب ، مضاف نشود وبو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد

چهارم آنکه بعد از آب کشیدن چیز نجس ، عین نجاست در آن نباشد ، وپاک شدن چیز نجس با آب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم دارد که بعدا گفته می شود

مسأله ۱۵۱ – ظرف نجس را با آب قلیل بنابر احتیاط باید سه مرتبه شست

ودر کر وجاری یک مرتبه کافیست ، ولی ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن ظرف ، آب یا چیز روان دیگر خورده ، باید اول با خاک با ریختن مقداری آب خاکمال کرد وبعد یک مرتبه در کر یا جاری یا سه مرتبه بنابر احتیاط با آب قلیل شست

وهمچنین ظرفی را که آب دهان سگ در آن ریخته بنابر احتیاط باید پیش از شستن خاکمال کرد بهمان نحو که بیان شد

مسأله ۱۵۲ – اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده ، تنگ باشد ونشود آن را خاکمال کرد ، باید خاک را در آن بریزند ومقداری آب ریخته وبه شدت حرکت دهند تا به همه آن ظرف برسد وبعد به ترتیب که ذکر شد بشویند

مسأله ۱۵۳ – ظرفی را که خوک بلیسد یا از آن چیز روانی بخورد باید هفت مرتبه شست ، ولازم نیست آن را خاکمال کنند

مسأله ۱۵۴ – ظرفی را که به شراب نجس شده باید سه مرتبه بشویند ، وفرقی بین آب قلیل وکثیر وجاری نیست

مسأله ۱۵۵ – کوزه ای که از گل نجس ساخته شده ویا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند ، به هر جای آن که آب برسد پاک می شود ، واگر بخواهند باطن آن هم پاک شود ، باید به قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود

مسأله ۱۵۶ – ظرف نجس را با آب قلیل دو جور می شود آب کشید : یکی آنکه سه مرتبه بنابر احتیاط پر کنند وخالی کنند ، دیگر آنکه سه دفعه بنابر احتیاط قدری آب در آن بریزند ودر هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد وبیرون بریزند

مسأله ۱۵۷ – اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل وخمره نجس شود ، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند وخالی کنند پاک می شود ، ورعایت احتیاط هم شده وهمچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد ودر هر دفعه آبی که ته آن جمع می شود بیرون آورند ، واحتیاط واجب آن است که در هر دفعه ظرفی را که با آن آبها را بیرون می آورند آب بکشند

مسأله ۱۵۸ – اگر مس نجس ومانند آن را آب کنند وآب بکشند ، ظاهرش پاک می شود

مسأله ۱۵۹ – تنوری که به بول نجس شده است ، اگر دو مرتبه از بالا ـ آب در آن بریزند ، به طوری که تمام اطراف آن را بگیرد پاک می شود ، ودر غیر بول اگر بعد از بر طرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گفته شد آب در آن بریزند کافیست وبهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود وبیرون بیاورند ، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند

مسأله ۱۶۰ – اگر چیز نجس را بعد از برطرف کردن عین نجاست یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد ، پاک می شود

ودر فرش ولباس ومانند اینها فشار یا مانند آن از مالیدن ، یا لگد کردن ویا هر چیزی که سبب جدا شدن آب شود لازم است

مسأله ۱۶۱ – اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند واز آن جدا شود ، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد وبعد از برطرف شدن نجاست آب روی آن بیاید یک مرتبه دیگر که آب روی آن بریزند پاک می شود ، ولی در لباس وفرش ومانند اینها باید بعد از هر دفعه فشار دهند یا کاری کنند که غساله آن بیرون آید

(وغساله آبی است که معمولا در وقت شستن وبعد از آن از چیزی که شسته می شود ، خود بخود یا به وسیله فشار می ریزد)

مسأله ۱۶۲ – اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذاخور نشده وشیر خوک وزن کافره نخورده نجس شود ، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می شود ودر لباس وفرش ومانند اینها فشار لازم نیست

مسأله ۱۶۳ – اگر چیزی به غیر بول نجس شود ، چنانچه بعد از بر طرف کردن نجاست یک مرتبه آب روی آن بریزند واز آن جدا شود پاک می گردد ونیز اگر در دفعه اولی که آب روی آن می ریزند نجاست آن برطرف شود وبعد از برطرف شدن نجاست هم آب روی آن بیاید پاک می شود

ولی در هر صورت لباس ومانند آن را باید کاری کنند تا غساله آن بیرون آید مانند فشار دادن

مسأله ۱۶۴ – اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کر یا جاری فرو برند ، بعد از برطرف شدن عین نجاست وفشار دادن نخ پاک می شود واگر بخواهند آن را با آب قلیل آب بکشند ، در صورتی که با بول نجس شده باشد ، باید به هر قسم که ممکن است اگر چه به لگد کردن باشد دو دفعه فشار دهند ، که در هر دفعه غساله آن جدا شود

مسأله ۱۶۵ – اگر ظاهر گندم وبرنج وصابون ومانند اینها نجس شود ، به فرو بردن در کر وجاری پاک می گردد واگر باطن آنها نجس شود پاک نمی شود باطن آنها مگر آنکه بداند آب به باطن آنها نفوذ کرده وآنها را هم در کر یا جاری آب کشد

مسأله ۱۶۶ – اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه ، باطن آن پاک است

مسأله ۱۶۷ – اگر ظاهر برنج وگوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد ، چنانچه آن را در ظرفی بگذارند وسه مرتبه آب روی آن بریزند وخالی کنند پاک می شود واعتبار سه مرتبه بنا بر احتیاط است وظرف آن هم پاک می گردد ولی اگر بخواهند لباس یا

چیزی را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند وآب بکشند ، باید در هر مرتبه که آب روی آن می ریزند آن را فشار دهند وظرف را کج کنند ، تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد

مسأله ۱۶۸ – لباس نجسی را که به نیل ومانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند وآب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود ، به تمام آن برسد ، آن لباس پاک می شود ، اگر چه موقع فشار دادن ، آب مضاف یا رنگین از آن بیرون آید

مسأله ۱۶۹ – اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند ، وبعد مثلا لجن آب در آن ببینند ، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است

مسأله ۱۷۰ – اگر بعد از آب کشیدن لباس ومانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود پاک است ولی اگر آب نجس به باطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل واشنان پاک وباطن آنها نجس است اگر نداند آب پاک به باطن آنها رسیده

مسأله ۱۷۱ – هر چیز نجس ، تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند پاک نمی شود

ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد پس اگر خون را از لباس برطرف کنند ولباس را آب بکشند ورنگ خون در آن بماند پاک می باشد ، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کنند یا احتمال دهند که ذره های نجاست در آن چیز مانده نجس است

مسأله ۱۷۲ – اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند ، بدن پاک می شود وبیرون آمدن ودوباره در آب رفتن لازم نیست

مسأله ۱۷۳ – غذای نجسی که لای دندانها مانده اگر آب در دهان بگردانند وبه تمام غذای نجس برسد پاک می شود

مسأله ۱۷۴ – اگر موی سر وصورت را با آب قلیل آب بکشند (باید کاری کنند که غساله آن جدا شود ولو به سر تکان دادن)

مسأله ۱۷۵ – اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند ، اطراف آنجا که متصل به آن است ومعمولا موقع آب کشیدن آب به آنجا سرایت می کند ، با پاک شدن جای نجس پاک می شود به شرط آنکه در مرتبه دوم که آب می کشد آب به آنجا هم ریخته شود ، وهمچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند وروی هر دو آب بریزند پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس ، روی همه انگشتها آب بریزند وآب نجس به همه آنها برسد ، بعد از پاک شدن انگشت نجس ، تمام انگشتها پاک می شود

مسأله ۱۷۶ – گوشت ودنبه‌ای که نجس شده ، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می شود

وهمچنین است اگر بدن یا لباس ، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند

مسأله ۱۷۷ – اگر ظرف یا بدن نجس باشد ، وبعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند ، چنانچه بخواهند ظرف وبدن را آب بکشند ، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد

مسأله ۱۷۸ – چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست ، اگر زیر شیری که متصل به کر است یکدفعه بشویند ، پاک می شود ونیز اگر عین نجاست در آن باشد ، چنانچه عین نجاست آن ، زیر شیر یا بوسیله دیگر برطرف شود وآبی که از آن چیز می ریزد بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد ، با آب شیر پاک می گردد

اما اگر آبی که از آن می ریزد ، بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نباشد

مسأله ۱۷۹ – اگر چیزی را آب بکشد ویقین کند پاک شده وبعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه ، چنانچه موقع آب کشیدن ، متوجه برطرف کردن عین نجاست بوده ، آن چیز پاک است واگر متوجه برطرف کردن عین نجاست نبوده ، باید دوباره آن را آب بکشد

مسأله ۱۸۰ - زمینی که آب روی آن جاری نمی شود ، اگر نجس شود بـا آب قلیل پاک نمی گردد ولی زمینی که روی آن شن یا ریـگ باشـد ، چون آبی که روی آن می ریزنـد از آن جـدا شـده ودر شن وریـگ فرو می رود ، با آب قلیل پاک می شود ، اما زیر ریگهای نجس می ماند

مسأله ۱۸۱ - زمین سنگ فرش وآجر فرش وزمین سختی که آب در آن فرو نمی رود ، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می گردد ، ولی بایـد به قـدری آب روی آن بریزنـد که جاری شود وچنانچه آبی که روی آن ریختهانـد از سوراخی بیرون رود همه زمین پاک می شود ، واگر بیرون نرود جایی که آبها جمع می شود نجس می مانـد وبرای پاک شـدن آنجا بایـد گودالی بکننـد که آب در آن جمع شود ، بعد آب را بیرون بیاورند وگودال را با خاک پر کنند

مسأله ۱۸۲ - اگر ظاهر نمک سنگ ومانند آن نجس شود ، با آب کمتر از کر هم پاک می شود

مسأله ۱۸۳ - اگر شکر آب شده نجس را قند بسازند ودر آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی شود

زمین

مسأله ۱۸۴ - زمین بـا چنـد شـرط کف پا وته کفش نجس را پاک می کنـد : اول آنکه زمین پاک باشـد : دوم آنکه نجاست از راه رفتن نجس حاصـل شـده باشـد سـوم آنکه بنـا بر احتیـاط وجـوبی خشـک باشـد : چهـارم آنکه اگر عین نجس مثـل خون وبول ، یا متنجس مثل گلی که نجس شـده در کف پا وته کفش باشد ، به واسـطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود ، ونیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش ومانند اینها باشد ، وبا راه رفتن روی فرش وحصیر وسبزه ، کف پا وته کفش نجس پاک نمی شود

مسأله ۱۸۵ - کف پا وته کفش نجس ، به واسطه راه رفتن روی آسفالت وروی زمینی که با چوب فرش شده پاک نمی شود

مسأله ۱۸۶ - برای پاک شـدن کف پا وته کفش لازم نیست پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند بلکه همین قدر که نجاست بر طرف شود کافی است

اگر چه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین ، نجاست برطرف شود

مسأله ۱۸۷ - لازم نیست کف پا وته کفش نجس ، تر باشد بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می شود

مسأله ۱۸۸ - بعـد از آنکه کف پـا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شـد ، مقـداری از اطراف آن هم که معمولا به گل آلوده می شود پاک می گردد

مسأله ۱۸۹ - کسی که با دست وزانو راه می رود ، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود ، با راه رفتن پاک نمی گردد

وهمچنین است ته عصا وته پای مصنوعی ونعل چهارپایان وچرخ اتومبیل ودرشگه ومانند اینها

مسأله ۱۹۰ - اگر بعـد از راه رفتن ، بو یـا رنـگ یـا ذره هـای کوچکی از نجاست که دیـده نمی شود ، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد

مسأله ۱۹۱ - توی کفش ومقداری از کف پا که به زمین نمی رسد ، به واسـطه راه رفتن پاک نمی شود ولی کف جوراب به واسطه راه رفتن پاک می شود

آفتاب

مسأله ۱۹۲ - آفتاب ، زمین ، وساختمان ، وچیزهایی که مانند درب وپنجره در ساختمان به کار برده شده ، وهمچنین میخی را که به دیوار کوبیده اند با پنج شرط پاک می کند : اول آنکه چیز نجس به طوری تر باشد ، که اگر چیز دیگری به آن برسد تر شود ، پس

اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند ، دوم آنکه اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از تابیدن آفتاب آن را برطرف کننـد ، سوم آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند ، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر ومانند اینها بتابد وچیز نجس را خشـک کنـد ، آن چیز پـاک نمی شود ، ولی اگر ابر به قـدری نـازک باشـد که از تابیـدن آفتـاب جلوگیری نکنـد ، اشکال ندارد ، چهارم آنکه آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند

پس اگر مثلا چیز نجس به واسطه باد وآفتاب خشک شود ، پاک نمی گردد ، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شـدن چیز نجس کمک کرده اشـکال نـدارد ، پنجم آنکه آفتاب مقداری از بنا وساختمان را که نجاست به آن فرو رفته ، یک مرتبه خشـک کنـد ، پس اگر یک مرتبه بر زمین وساختمان نجس بتابـد وروی آن را خشک کنـد ودفعه دیگر زیر آن را خشک نمایـد ، فقط روی آن پاک می شود وزیر آن نجس می ماند

مسأله ۱۹۳ - آفتاب حصیر نجس را پاک می کند ولی اگر یک طرف آن را خشک کند ، پاک شدن طرف دیگر آن اشـکال دارد مگر اینکه همه حصیر نجس باشـد وآفتـاب به یـک طرف آن بتابـد وهمه خشک شود در این صورت آن طرف دیگر هم پاک می شود ، ونیز پاک می شود درخت وگیاه به واسطه تابش آفتاب

مسأله ۱۹۴ - اگر آفتاب به زمین نجس بتابـد ، بعـدانسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه ، یا تری آن به واسـطه آفتاب خشک شده یا نه ، آن زمین نجس است ، وهمچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن برطرف شده یا نه شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه

مسأله ۱۹۵ - اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابـد ، طرفی که آفتاب نتابیده پاک نمی شود مگر آنکه مجموع نجس باشد وبه واسطه آفتاب که به یکطرف می تابد همه خشک شود

استحاله

مسأله ۱۹۶ - اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پـاکی درآیـد پاک می شود ، می گوینـد اسـتحاله شـده است مثل آنکه چوب نجس بسوزد وخاکستر گردد ، یا سگ در نمکزار فرو رود ونمک شود ، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی شود

مسأله ۱۹۷ - کوزه گلی ومانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است

مسأله ۱۹۸ - چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه پاک است

انقلاب

مسأله ۱۹۹ - اگر شراب بخودی خود یا با واسطه آنکه چیزی مثل سرکه ونمک در آن ریخته‌اند سرکه شود ، پاک می گردد

مسأله ۲۰۰ - شرابی که از انگور نجس ومانند آن درست کنند ، یا نجاست دیگری به آن برسد ، به سرکه شدن پاک نمی شود

مسأله ۲۰۱ - سرکه‌ای که از انگور وکشمش وخرمای نجس درست کنند نجس است

مسأله ۲۰۲ - اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد وسرکه بریزند ضرر ندارد

مسأله ۲۰۳ - آب انگوری که به آتش جوش آمـده پاک است ، ولی خوردن آن حرام واگر آنقـدر بجوشد که ثلثان شود ، یعنی دو قسـمت آن کم شود ویک قسـمت آن بمانـد ، حلال می شود اما اگر به خودی خود جوش بیایـد نجس است وفقط به سـرکه شـدن پاک می شود

مسأله ۲۰۴ – اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود ، چنانچه باقیمانده آن به خودی خود جوش بیاید نجس است

مسأله ۲۰۵ – آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه پاک است

مسأله ۲۰۶ – اگر مثلا در یک خوشه غوره یک دانه یا دو دانه انگور باشد ، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می شود ، آبغوره بگویند واثری از شیرینی انگور در آن نباشد وبجوشد پاک وخوردن آن حلال است

مسأله ۲۰۷ – اگر انگور در چیزی که به آتش می جوشد بیفتد وبجوشد اجتناب از آن لازم نیست وخوردن آن حرام نیست

مسأله ۲۰۸ – اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند مانعی ندارد

کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده اند در دیگی که جوش نیامده بزنند واگر همه جوش آمده باشد مانعی ندارد کفگیر دیگی را که ثلثان نشده در دیگی که ثلثان شده بزنند

مسأله ۲۰۹ – چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور ، اگر جوش بیاید نجس نمی شود

انتقال

مسأله ۲۱۰ – اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد ، یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ، به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود وخون آن حیوان حساب شود پاک می گردد واین را انتقال گویند

ولی اگر خون آن حیوان نشود نجس است پس خونی که زالو از انسان می مکد چون خون زالو به آن گفته نمی شود ومی گویند خون انسان است نجس می باشد بلی در خصوص پشه وشپش وکک در پاک بودن شرط نیست خون آنها حساب شود ومطلقا محکوم به طهارت است

مسأله ۲۱۱ – اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد ونداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می باشد ، پاک است وهمچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزو بدن پشه حساب شود بلکه اگر فاصله بین مکیدن خون وکشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است ، یا معلوم نباشد که می گویند خون پشه است یا خون انسان پاک است اما اگر بداند خون به بدن حیوان در حال حیات منتقل نشده یا شک نماید نجس می باشد

اسلام

مسأله ۲۱۲ – اگر کافر نجس شهادتین بگوید یعنی بگوید : اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله ، مسلمان می شود وبعد از مسلمان شدن ، بدن وآب دهان وبینی وعرق او پاک است ولی اگر موقع مسلمان شدن ، عین نجاست به بدن او بوده ، باید برطرف کند وجای آن را آب بکشد

مسأله ۲۱۳ – اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد چه آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او باشد یا نباشد نجس است ، وباید از آن اجتناب کند

مسأله ۲۱۴ – اگر کافر شهادتین بگوید ، وانسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه ، پاک است ، وهمچنین اگر بداند قلبا مسلمان نشده ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزند

تبعیت

مسأله ۲۱۵ – تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود

مسأله ۲۱۶ – اگر شراب سرکه شود ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاك می شود وکهنه وچیزی هم که معمولاـ روی آن می گذارند اگر به آن رطوبت نجس شود پاك می گردد ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود ، باید بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند

مسأله ۲۱۷ – آب انگور اگر به خودی خود جوش بیاید وپیش از آنکه سرکه شود به جایی بریزد ، باید آنجا را آب بکشند ولی ظرفی که آب انگور در آن جوش می آید بعد از سرکه شدن آب انگور پاك می شود

مسأله ۲۱۸ – تخته یا سنگی که روی آن ، میت را غسل می دهند ویا پارچه‌ای که با آن عورت میت را می پوشانند ودست کسی که او را غسل می دهد ، بعد از تمام شدن غسل ، پاك می شود در صورتی که به تبع شستن میت شسته شود

مسأله ۲۱۹ – کسی که چیزی را با دست خود آب می کشد ، بعد از پاك شدن آن چیز ، دست او هم پاك می شود

مسأله ۲۲۰ – اگر لباس ومانند آن را با آب قلیل آب بکشند وبه اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود ، آبی که در آن می ماند پاك است

مسأله ۲۲۱ – ظرف نجس را که با آب قلیل آب می کشند ، بعد از جدا شدن آبی که برای پاك شدن ، روی آن ریخته‌اند ، آب کمی که در آن می ماند پاك است

برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲ – اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون ، یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود ، چنانچه آنها برطرف شود ، بدن آن حیوان پاك می شود وهمچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان وبینی مثلا اگر خونی در آب دهان از بین برود ، آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود ، باید آن را آب بکشند

مسأله ۲۲۳ – اگر غذا لای دندان مانده باشد وداخل دهان خون بیاید ، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده ، آن غذا پاك است

مسأله ۲۲۴ – مقداری از لبها وپلك چشم که موقع بستن ، روی هم می آید ونیز جایی را که انسان نمی داند از ظاهر بدن است یا باطن آن ، اگر نجس شود باید آب بکشد مگر آنکه قبلا از باطن بدن بوده است در این صورت لازم نیست آب بکشد

مسأله ۲۲۵ – اگر گرد وخاك نجس به لباس وفرش ومانند اینها بنشیند ، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد وخاك نجس از آنها بریزد ، آن لباس وفرش پاك است

استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶ – بول وغائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است

واگر بخواهند پاك شود ، باید آن را استبراء کنند یعنی تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آن نگویند . نگذارند نجاست بخورد وغذای پاك به آن بدهند ، وباید شتر نجاستخوار را چهل روز ، وگاو را سی روز ، وگوسفند را ده روز ، ومرغابی را هفت یا پنج روز ومرغ خانگی را سه روز ، از خوردن نجاست جلوگیری کنند وغذای پاك به آنها بدهند ، واگر بعد از این مدت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود ، باید تا مدتی که بعد از آن مدت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند آنها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند

خارج شدن خون

مسأله ۲۲۷ – یازدهم بیرون آمدن خون است به مقدار متعارف از حیوانی که آن را ذبح نموده اند ، که بیرون آمدن این مقدار خون پاك کننده است بقیه خونی را که در اجزاء واعضاء حلال حیوان ذبح شده باقی می ماند

تیمم میت

مسأله ۲۲۸ – دوازدهم تیمم میت است که چنانچه آب نبود برای تغسیل میت یا ممکن نشد غسل دادن واو را تیمم بدهند بدن میت که به موت نجس شده بوده است پاك می گردد

سنگ استنجاء

مسأله ۲۲۹ – سیزدهم سنگ استنجاء است که پاك کننده محل غائط است

غائب شدن مسلمان

مسأله ۲۳۰ – چهاردهم اگر بدن یا لباس مسلمان ، یا چیز دیگری که مانند ظرف وفرش در اختیار اوست ، نجس شود وآن مسلمان غائب شود ، محکوم است به پاك بودن به شرط آنکه احتمال بدهد آن را آب کشیده

مسأله ۲۳۱ – اگر خود انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاك شده است یا عادل به پاك شدن آن خبر دهد آن چیز پاك است ، وهمچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است بگوید آن چیز پاك شده ، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد ، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه

مسأله ۲۳۲ – کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد ، اگر بگوید آب کشیدم آن لباس پاك است

مسأله ۲۳۳ – اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی کند ، می تواند به گمان اکتفا نماید

احکام ظرفها

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۴ – ظرفی که از پوست سگ یا خوك یا مردار ساخته شده ، نباید آن ظرف را در وضوء وغسل وکارهایی که باید با چیز پاك انجام داد ، استعمال کنند

مسأله ۲۳۵ – خوردن ، وآشامیدن از ظرف طلا ونقره ، وانتفاع به آنها اگر چه به زینت اطاق هم باشد حرام است ، بلکه نگاهداشتن آن حرام می باشد ، وبر صاحب ظرف هم واجب است طوری آن را بشکنند که دیگر به آن ظرف نگویند

مسأله ۲۳۶ – ساختن ظرف طلا ونقره ومزدی که برای آن می گیرند حرام است

مسأله ۲۳۷ – خرید وفروش ظرف طلا ونقره که به مقداری که در مقابل آن هیئت است حرام ، واما آن مقدار که در مقابل خود طلا ونقره است حلال ومعامله هم صحیح است

مسأله ۲۳۸ – گیره استکان که از طلا یا نقره می سازند اگر بعد از برداشتن استکان ، ظرف به آن گفته شود ، استعمال آن چه به تنهایی وچه با استکان حرام است واگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد

مسأله ۲۳۹ – استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده اند اشکال ندارد

مسأله ۲۴۰ – اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند وظرف بسازند ، چنانچه مقدار آن فلز به قدری زیاد باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن مانعی ندارد

مسأله ۲۴۱ – اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد اینکه چون غذا خوردن در ظرف طلا ونقره حرام می باشد ، در ظرف دیگر بریزد اشکال ندارد

واگر به این قصد نباشد ، ریختن غذا از ظرف طلا یا نقره در ظرف دیگر حرام است

ولی در هر دو صورت خوردن غذا از ظرف دوم مانعی ندارد

مسأله ۲۴۲ – استعمال بادگیر قلیان ، وغلاف شمشیر ، وکارد ، وقاب قرآن ، وعطردان ، وسرمه‌دان ، وتریاکدان اگر از طلا یا نقره باشند ، اشکال ندارد

مسأله ۲۴۳ – استعمال ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری اشکال ندارد ولی برای وضوء وغسل ، در حال ناچاری هم نمی شود ظرف طلا ونقره را استعمال کرد

بلکه باید تیمم نمود

مسأله ۲۴۴ – استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد

وضوء

وضوء

مسأله ۲۴۵ – در وضوء واجب است صورت ودستها را بشویند وجلوی سر وروی پاها را مسح کنند

مسأله ۲۴۶ – درازی صورت را باید از بالای پیشانی جایی که موی سر بیرون می آید تا آخر چانه شست ، وپهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط وشست قرار می گیرد باید شسته شود ، واگر مختصری از این مقدار را نشوید وضوء باطل است ، وبرای آنکه یقین کند این مقدار کاملا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید

مسأله ۲۴۷ – اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از معمول مردم باشد باید ملاحظه کند که مردمان معمولی تا کجای صورت خود را می شویند ، او هم تا همانجا را بشوید ونیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلوی سرش مو ندارد باید به اندازه معمول ، پیشانی را بشوید

مسأله ۲۴۸ – اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها وگوشه‌های چشم ولب او هست که نمی گذارد آب به آنها برسد ، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد ، باید پیش از وضوء وراسی کند که اگر هست بر طرف نماید

مسأله ۲۴۹ – اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند واگر پیدا نباشد شستن مو کافیست ورساندن آب به زیر آن لازم نیست ودر هر دو صورت اگر آب به صورت بریزد ویک دفعه دست بکشد کافی است

مسأله ۲۵۰ – اگر شک کند که پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه ، اگر آب به صورت بریزد ویک دفعه دست بر آن بکشد کافی است

مسأله ۲۵۱ – شستن توی بینی ومقداری از لب وچشم که در وقت بستن دیده نمی شود واجب نیست ، ولی برای آنکه یقین کند از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده ، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید

مسأله ۲۵۲ – باید صورت ودستها را از بالا به پایین شست واگر از پایین به بالا بشوید وضوء باطل است

مسأله ۲۵۳ – اگر دست را تر کنـد وبه صورت ودستها بکشد ، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست ، آب کمی بر آنها جاری شود کافیست

مسأله ۲۵۴ – بعد از شستن صورت باید دست راست وبعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید

مسأله ۲۵۵ – برای آنکه یقین کند آرنج را کاملا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید

مسأله ۲۵۶ – کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته ، در موقع وضوء باید تا سر انگشتان را بشوید واگر فقط تا مچ را بشوید وضوی او باطل است

مسأله ۲۵۷ – در وضوء شستن صورت ودستها مرتبه اول واجب ومرتبه دوم مستحب ومرتبه سوم وبیشتر آن حرام می باشد واینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسی است که وضوء می گیرد ، پس اگر به قصد شستن مرتبه اول مثلا ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد وهمه آنها شستن اول حساب می شود ، واگر به قصد اینکه سه مرتبه بشوید سه مرتبه آب بریزد مرتبه سوم آن حرام است

مسأله ۲۵۸ – بعد از شستن هر دو دست باید جلو سر را با تری آب وضوء که در دست مانده مسح کند وباید با دست راست مسح نماید

مسأله ۲۵۹ – یک قسمت از چهار قسمت سر ، که مقابل پیشانیست جای مسح می باشد

وهر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیست ، وبهتر است از درازا به اندازه یک انگشت واز پهنا به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید

مسأله ۲۶۰ – لازم نیست مسح سر بو پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است ، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه ای بلند است که اگر مثلا شانه کند به صورتش می ریزد ، یا به جاهای دیگر سر می رسد باید بیخ موها را مسح کند ، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید ، واگر موهایی که به صورت می ریزد یا به جاهای دیگر سر می رسد جلوی سر جمع کند وبر آنها مسح نماید ، یا بر موی جاهای دیگر سر ، که جلو آن آمده مسح کند باطل است

مسأله ۲۶۱ – بعد از مسح سر باید با تری آب وضوء که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتهای تا مفصل مسح نماید

مسأله ۲۶۲ – پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیست ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید ، وبهتر از آن مسح تمام روی پا است به تمام کف دست

مسأله ۲۶۳ – بهتر است در مسح پا دست را بر سر انگشتان بگذارد وبعد به پشت پا بکشد ، نه آنکه تمام دست را روی پاک بگذارد وکمی بکشد

مسأله ۲۶۴ – در مسح سر وروی پا بایـد دست را روی آنها بکشد ، واگر دست را نگهدارد وسر یا پا را به آن بکشد وضوء باطل است ، ولی اگر موقعی که دست را می کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد

مسأله ۲۶۵ – جای مسح بایـد خشک باشـد واگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می شود بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد

مسأله ۲۶۶ – اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد نمی تواند دست را با آب خارج تر کند ، بلکه باید از اعضاء دیگر وضوء رطوبت بگیرد وبا آن مسح نماید

مسأله ۲۶۷ – اگر رطوبت کف دست فقط به اندازه مسح سر باشد باید سر را با همان رطوبت مسح کند ، وبرای مسح پاها از اعضاء دیگر وضوء رطوبت بگیرد

مسأله ۲۶۸ – مسح کردن از روی جوراب وکفش باطل است ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد ودرنده ومانند اینها

نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد ، مسح کردن بر آنها اشـکال ندارد واگر روی کفش نجس باشد باید چیز پاکی بر آن بیندازد وبر آن چیز مسح کند

مسأله ۲۶۹ – اگر روی پا نجس باشـد ونتوانـد برای مسح آن را آب بکشد بنابر احتیاط واجب باید تیمم نماید ووضوء بگیرد ومسح به محل نجس بنماید

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۷۰ – وضوی ارتماسـی آن است که انسـان صورت ودسـتها را به قصـد وضوء در آب فرو برد یـا آنهـا را در آب فرو برد وبه قصد وضوء بیرون آورد

واگر مـوقعی که دسـتها را در آب فرو می برد نیت کنـد وتـا وقـتی که آنهـا را از آب بیرون می آورد وریزش آب تمـام می شود به قصـد وضوء باشـد ، وضوی او صـحیح است ونیز اگر موقع بیرون آوردن از آب قصـد وضوء کنـد وتا وقتی که ریزش آب تمام می شود ، به قصد وضوء باشد وضوی او صحیح می باشد

مسأله ۲۷۱ – در وضوی ارتماسـی هم باید صورت ودسـتها از بالا به پایین شسـته شود ، پس اگر وقتی که صورت ودستها را در آب فرو می برد قصـد وضوء کند باید صورت را از طرف پیشانی ودسـتها را از طرف آرنج در آب فرو برد ، واگر موقع بیرون آوردن از آب قصد وضوء کند ، باید صورت را از طرف پیشانی ودستها را از طرف آرنج بیرون آورد

مسأله ۲۷۲ – اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی وبعضی را غیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد

دعاهایی که موقع وضوء گرفتن مستحب است

مسأله ۲۷۳ – کسـی که وضوء می گیرد مسـتحب است موقعی که نگاهش به آب می افتـد بگویـد : بسم الله وبالله والحمـد لله الـذی جعـل الماء طهورا ولم یجعله نجسا و موسـعی که پیش از وضوء دست خود را می شویـد بگویـد : اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین ودر وقت مضـمضه کردن یعنی آب در دهان گردانـدن بگویـد : اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بـذکرک ودر وقت اسـتنشاق یعنی آب در بینی کردن بگویـد : اللهم لا تحرم علی ریـح الجنهٔ واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها وموقع شسـتن رو بگویـد : اللهم بیض وجهی یـوم تسـود فیه الوجوه ولاـ تسود وجهی یوم تـبیض فیه الوجوه ودر وقت شسـتن دست راسـت بخواند : اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسـبنی حسابا یسیرا وموقع شستن دست چپ بگوید : اللهم لا تعطنی کتـابی بشـمالی ولاـ من وراء ظهری ولاـ تجعلهـا مغلولـهٔ الی عنقی واعوذ بـک من مقطعات النیران وموقعی که سر را مسـح می کند بگویـد : اللهم غشـنی برحمتک وبرکاتک وعفوک ودر وقت مسـح پا بگویـد : اللهم ثبتنی علی الصـراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فی ما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام

شرایط وضوء

شرایط صحیح بودن وضوء سیزده چیز است : شرط اول آنکه آب وضوء پاک باشد

شرط دوم آنکه مطلق باشد

مسأله ۲۷۴ – وضوء بـا آب نجس وآب مضاف باطل است ، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را ندانـد یا فراموش کرده باشد

واگر با آن وضوء نمازی هم خوانده باشد ، باید آن نمار را دوباره با وضوی صحیح بخواند

مسأله ۲۷۵ - اگر غیر از آب گـل آلود مضـاف آب دیگری برای وضوء نـدارد ، چنانچه وقت نماز تنگ است بایـد تیمم کنـد واگر وقت دارد ، باید صبر کند تا آب صاف شود ووضوء بگیرد

شرط سوم آنکه آب وضوء مباح باشد

مسأله ۲۷۶ - وضوء بـا آب غصبی وبـا آبی که معلوم نیست صـاحب آن راضـی است یا نه حرام وباطل است ونیز اگر آب وضوء از صورت ودستها در جـای غصبی بریزد ، چنانچه در غیر آنجا نتوانـد وضوء بگیرد وضوی او باطل می باشـد واگر در غیر آنجا بتواند وضوء بگیرد وضوء او صحیح است

مسأله ۲۷۷ - وضوء گرفتن از حوض مـدرسه‌ای که انسـان نمی دانـد آن حوض را برای همه مردم وقف کرده انـد یا برای محصـلین همان مدرسه ، در صورتی که معمولاً مردم متدین از آب آن وضوء بگیرند اشکال ندارد

مسأله ۲۷۸ - کسی که نمی خواهد در مسـجدی نماز بخواند اگر نداند حوض آن را برای همه مردم وقف کرده اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می خواننـد ، نمی تواند از حوض آن وضوء بگیرد ، ولی اگر معمولاً افراد متدین هم که نمی خواهند در آنجا نماز بخوانند از حوض آن وضوء می گیرند ، می تواند از حوض آن وضوء بگیرد

مسأله ۲۷۹ - وضوء گرفتن از حوض تیمچه‌ها ومسافر خانه‌ها ومانند اینها برای کسانی که ساکن آنجاها نیسـتند ، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی که لا ابالی نیستند وساکن آنجاها نیستند ، با آب آنها وضوء بگیرند

مسأله ۲۸۰ - وضوء گرفتن در نهرهـای بزرگ اگر چه انسـان بدانـد که صاحب آنها راضـی نیست ، اشـکال نـدارد ، ووضوء با آنها جائز است

مسأله ۲۸۱ - اگر فراموش کند آب ، غصبی است وبا آن وضوء بگیرد وضوی او صحیح است

شرط چهارم آنکه ظرف آب وضوء مباح باشد

شرط پنجم آنکه ظرف آب وضوء طلا ونقره نباشد

مسأله ۲۸۲ - اگر آب وضوء در ظرف غصبی یا طلا ونقره است وغیر از آن ، آب دیگری نـدارد بایـد تیمم کند ، ونمی تواند با آب آنهـا وضوء بگیرد ، واگر آب دیگری دارد چنانچه در ظرف غصبی یا طلا ونقره وضوی ارتماسـی بگیرد یا با آنها آب را به صورت ودستها بریزد وضوی او باطل است ودر صورتی که با مشت یا چیز دیگر ، آب را از آنها بردارد وبه صورت ودستها بریزد وضوی او صحیح است

مسأله ۲۸۳ - در حوضی که مثلا یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است وضوء گرفتن اشکال ندارد

مسأله ۲۸۴ - اگر در صـحن یکی از امامان یا امامزاده گان که سابقا قبرسـتان بوده حوض یا نهری بسازنـد ، چنانچه انسان ندانـد که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده اند ، وضوء گرفتن در آن حوض ونهر اشکال ندارد

شرط ششم آنکه اعضاء وضوء موقع شستن ومسح کردن پاک باشد بنابر احتیاط

مسأله ۲۸۵ - اگر پیش از تمام شدن وضوء ، جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود ، وضوء صحیح است

مسأله ۲۸۶ - اگر غیر از اعضاء وضوء جایی از بدن نجس باشد وضوء صحیح است

مسأله ۲۸۷ - اگر یکی از اعضاء وضوء نجس باشـد وبعـد از وضوء شک کند که پیش از وضوء آنجا را آب کشـیده یا نه ، اگر می دانـد ملتفت بـوده ، یـا شـک دارد که ملتفت بوده یـا نه وضوء صـحیح است ، ودر هر دو صورت جـایی را که نجس بوده بایـد آب بکشد

مسأله ۲۸۸ - اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمیست که خون آن بند نمی آید وآب برای آن ضرر ندارد ، باید در آب کر یا

جاری فرو برد وقدری فشار دهد که خون بند بیاید ، بعد به دستوری که گفته شود وضوی ارتماسی بگیرد

شرط هفتم آنکه وقت برای وضوء ونماز کافی باشد

مسأله ۲۸۹ - هر گاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضوء بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده شود ، باید تیمم کند ولی اگر برای وضوء وتیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضوء بگیرد

مسأله ۲۹۰ - کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند

اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضوء بگیرد صحیح است

شرط هشتم آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضوء بگیرد واگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضوء بگیرد باطل است

مسأله ۲۹۱ - لازم نیست نیت وضوء را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند ولی باید در تمام وضوء متوجه باشد که وضوء می گیرد ، به طوری که اگر از او بپرسند چه می کنی بگوید وضوء می گیرم

شرط نهم آنکه وضوء را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد یعنی اول صورت وبعد دست راست وبعد دست چپ را بشوید وبعد از آن سر وبعد پاها را مسح نماید وباید پای چپ را پیش از پای راست مسح نکند واگر به این ترتیب وضوء نگیرد باطل است

شرط دهم آنکه کارهای وضوء را پشت سر هم انجام دهد

مسأله ۲۹۲ - اگر بین کارهای وضوء به قدری فاصله شود که وقتی می خواهد جایی را بشوید یا مسح کند ، رطوبت جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد ، وضوء باطل است واگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلی است که می خواهد بشوید یا مسح کند ، خشک شده باشد مثلا موقعی که می خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد وصورت تر باشد ، وضوء صحیح است

مسأله ۲۹۳ - اگر کارهای وضوء را پشت سر هم بجای آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن ومانند اینها رطوبت خشک شود وضوی او صحیح است

مسأله ۲۹۴ - راه رفتن در بین وضوء اشکال ندارد ، پس اگر بعد از شستن صورت ودستها چند قدم ره برود وبعد سر وپا را مسح کند وضوی او صحیح است

شرط یازدهم آنکه شستن صورت ودستها ومسح سر وپاها را خود انسان انجام دهد واگر دیگری او را وضوء دهد ، یا در رساندن آب به صورت ودستها ومسح سر وپاها به او کمک نماید ، وضوء باطل است

مسأله ۲۹۵ - کسی که نمی تواند وضوء بگیرد ، باید نایب بگیرد ، که او را وضوء دهد

وچنانچه مزد هم بخواهد ، در صورتی که بتواند باید بدهد

ولی باید خود او نیت وضوء کند وبا دست خود مسح نماید ، واگر نمی تواند باید نائبش دست او را بگیرد وبه جای مسح او بکشد ، واگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد وبا آن رطوبت سر وپای او را مسح کند ودر جمیع فروض احتیاط واجب آن است که تیمم هم بنماید

مسأله ۲۹۶ - هر کدام از کارهای وضوء را که می تواند به تنهایی انجام دهد ، نباید در آن کمک بگیرد

شرط دوازدهم آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد

مسأله ۲۹۷ - کسی که می ترسد که اگر وضوء بگیرد ، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضوء برساند تشنه بماند ، نباید وضوء بگیرد ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد ووضوء بگیرد ، اگر چه بفهمد ضرر داشته وضوی او صحیح است

مسأله ۲۹۸ - اگر رساندن آب به صورت ودستها به مقدار کمی که وضوء با آن صحیح است ضرر ندارد وبیشتر از آن ضرر دارد ،

باید با همان مقدار وضوء بگیرد

شرط سیزدهم آنکه در اعضاء وضوء مانعی از رسیدن آب نباشد

مسأله ۲۹۹ – اگر می دانـد چیزی به اعضـاء وضوء چسبیـده ولی شـک دارد که از رسـیدن آب جلوگیری می کنـد یـانه بایـد آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند

مسأله ۳۰۰ – اگر زیر ناخن چرک باشـد ، وضوء اشـکال نـدارد ولی اگر ناخن را بگیرد بایـد برای وضوء آن چرک را برطرف کند ونیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد باید چرک زیر مقداری را که ازمعمول بلندتر است برطرف نماید

مسأله ۳۰۱ – اگر در صورت ودستها وجلو سر وروی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود ، شستن ومسح روی آن کـافیست وچنانچه سوراخ شود ، رسانـدن آب به زیر پوست لازم نیست ، بلکه اگر پوست یک قسـمت آن کنـده شود ، لازم نیسـت آب را به زیر قسـمتی که کنـده نشده برساند ، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد وگاهی بلند می شود باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند

مسأله ۳۰۲ – اگر انسـان شک کنـد که به اعضای وضوی او چیزی چسبیـده یا نه چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشـد مثل آنکه بعـد از گل کاری شک کنـد گل به دست او چسبیده یا نه ، باید وارسـی کند ، یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده یا آب به زیر آن رسیده است

مسأله ۳۰۳ – جائی را که باید شست ومسح کرد هر قدر چرک باشد ، اگر چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد ، وهمچنین است اگر بعـد از گـچ‌کاری ومانند آن چیز سـفیدی که جلوگیری از رسـیدن آب به پوست نمی نمایـد بر دست بماند ، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می رسد یا نه ، باید آنها را برطرف کند

مسأله ۳۰۴ – اگر پیش از وضوء بدانـدکه در بعضـی از اعضـاء وضوء مانعی از رسـیدن آب هست وبعـد از وضوء شک کنـد که در موقع وضوء آب را آنجا رسانده یا نه ، وضوی او صحیح است

مسأله ۳۰۵ – اگر در بعضـی از اعضـاء وضوء مانعی باشـد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می رسـد وگاهی نمی رسـد وانسان بعد از وضوء شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه ، چنانچه بداند موقع وضوء ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده ، احتیاط واجب آن است که دوباره وضوء بگیرد

مسأله ۳۰۶ – اگر بعـداز وضوء چیزی که مانع از رسـیدن آب است در اعضاء وضوء ببینـد ونداند موقع وضوء بوده یا بعد پیدا شده ، وضوی او صحیح است

مسأله ۳۰۷ – اگر بعد از وضوء شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضاء وضوء بوده یا نه ، وضوء صحیح است

احکام وضوء

مسأله ۳۰۸ – کسی که در کارهای وضوء وشرائط آن مثل پاک بودن آب وغصبی نبودن آن خیلی شک می کند باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۳۰۹ – اگر شک کنـد که وضوی او باطل شـده یا نه بنا می گذارد که وضوی او باقیست ، ولی اگر بعد از بول اسـتبراء نکرده ووضوء گرفته باشد وبعد از وضوء رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است

مسأله ۳۱۰ – کسی که شک دارد وضوء گرفته است یا نه باید وضوء بگیرد

مسأله ۳۱۱ – کسی که می داند وضوء گرفته وحدثی هم از او سر زده ، مثلا بول کرده اگر نداند کدام جلوتر بوده ، چنانچه پیش از نماز است ، باید وضوء بگیرد ، واگر در بین نماز است باید نماز را بشکند ووضوء بگیرد واگر بعد از نماز است ، نمازی که خوانده

صحیح است وبرای نمازهای بعد باید وضوء بگیرد

مسأله ۳۱۲ – اگر بعد از وضوء یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است ، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است خشک شده باید دوباره وضوء بگیرد واگر خشک نشده باید جایی را که فراموش کرده وآنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند ، واگر در بین وضوء در شستن یا مسح کردن جایی شک کند باید به همین دستور عمل نماید

مسأله ۳۱۳ – اگر بعد از نماز شک کند که وضوء گرفته یا نه نماز او صحیح است ولی باید برای نمازهای بعد وضوء بگیرد

مسأله ۳۱۴ – اگر در بین نماز شک کند که وضوء گرفته یا نه ، نماز او باطل است وباید وضوء بگیرد ونماز را بخواند

مسأله ۳۱۵ – اگر بعد از نماز شک کند ، که قبل از نماز وضوی او باطل شده یا بعد از نماز ، نمازی که خوانده صحیح است

مسأله ۳۱۶ – اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می ریزد یا نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند ، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضوء گرفتن ونماز خواندن مهلت پیدا می کند ، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می کند بخواند واگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است ، باید در وقتی که مهلت دارد ، فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد وکارهای مستحب آن مانند اذان واقامه وقنوت را ترک نماید

مسأله ۳۱۷ – اگر به مقدار وضوء ونماز مهلت پیدا نمی کند ودر بین نماز چند دفعه بول یا غائط از او خارج می شود ، که اگر بخواهد بعد از هر دفعه وضوء بگیرد سخت نیست ، باید ظرف آبی پهلوی خود گذارد وهر وقت بول یا غائط از او خارج شد فورا وضوء بگیرد وبقیه نماز را بخواند

مسأله ۳۱۸ – کسی که بول یا غائط طوری پی در پی از او خارج می شود که وضوء گرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است ، اگر بتواند مقداری از نماز را با وضوء بخواند ، باید برای هر نماز یک وضوء بگیرد

مسأله ۳۱۹ – کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود اگر نتواند هیچ مقدار از نماز را با وضوء بخواند ، می تواند به یک وضوء برای نمازهای متعدد اکتفاء نماید

مسأله ۳۲۰ – اگر مرضی دارد که نمی تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند ، باید به وظیفه کسانی که نمی توانند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کنند عمل نماید

مسأله ۳۲۱ – کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می شود ، باید برای هر نمازی وضوء بگیرد وفورا مشغول نماز شود ، ولی برای بجا آوردن سجده وتشهد فراموش شده ونماز احتیاط که باید بعد از نماز انجام داد ، در صورتی که آنها را بعد از نماز فورا بجا بیاورد ، وضوء گرفتن لازم نیست

مسأله ۳۲۲ – کسی که بول او قطره قطره می ریزد باید برای نماز به وسیله کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می کند ، خود را حفظ نماید ، ونیز کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند ، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جای دیگر جلوگیری نماید

مسأله ۳۲۳ – کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند در صورتی که ممکن باشد ، باید به مقدار نماز از خارج شدن بول وغائط جلوگیری نماید اگر چه خرج داشته باشد

مسأله ۳۲۴ – کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند ، بعد از آنکه مرض او خوب شد ، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید ، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود ، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند

چیزهایی که باید برای آنها وضوء گرفت

مسأله ۳۲۵ – برای شش چیز وضوء گرفتن لازم است : اول برای نمازهای واجب غیر از نماز میت ، دوم برای سجده وتشهد فراموش شـده ، اگر بین آنهـا ونماز حـدثی از او سـر زده مثلا بول کرده باشـد ، سوم برای طواف واجب خانه کعبه ، چهارم اگر نـذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضوء بگیرد ، پنجم اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، ششم برای آب کشیـدن قرآنی که نجس شـده ، یا بیرون آوردن آن از مستراح ومانند آن در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند ، ولی چنانچه معطل شدن به مقدار وضوء بی احترامی به قرآن است ، باید بدون اینکه وضوء بگیرد ، قرآن را از مستراح ومانند آن بیرون آورد ، یا اگر نجس شده آب بکشد

مسأله ۳۲۶ – مس نمودن خط قرآن ، یعنی رسانـدن جایی از بـدن به خط قرآن برای کسـی که وضوء نـدارد حرام است وبایـد موی خـود را هم به خـط قرآن نرسانـد مگر آنکه مـو خیلی بلنـد باشـد به نحوی که از توابع بـدن شـمرده نشود ولی اگر قرآن را به زبـان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند مس آن اشکال ندارد

مسأله ۳۲۷ – جلوگیری بچه ودیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید از آنان جلوگیری کنند

مسأله ۳۲۸ – کسی که وضوء ندارد ، حرام است اسم خداوند متعال را به هر زبانی نوشته باشد ، مس نماید

مسأله ۳۲۹ – اگر پیش از وقت نماز به قصد اینکه با طهارت باشد ، وضوء بگیرد یا غسل کند صحیح است

ونزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضوء بگیرد اشکال ندارد

مسأله ۳۳۰ – کسـی که یقین دارد وقت داخل شـده اگر نیت وضوی واجب کنـد وبعد از وضوء بفهمد وقت داخل نشده ، وضوی او صحیح است

مسأله ۳۳۱ – مسـتحب است انسـان برای نمـاز میت وزیـارت اهـل قبـور ، ورفتن به مسـجد ، وحرم امامـان علیه السـلام وضوء بگیرد وهمچنین برای همراه داشتن قرآن وخواندن ونوشتن آن ، ونیز برای مس حاشیه قرآن ، وبرای خوابیدن وضوء گرفتن مستحب است ، ونیز مسـتحب است که کسی که وضوء دارد دوباره وضوء بگیرد ، واگر برای یکی از این کارها وضوء بگیرد هر کاری را که باید با وضوء انجام داد می تواند بجا آورد مثلا می تواند با آن وضوء نماز بخواند

چیزهایی که وضوء را باطل می کند

مسأله ۳۳۲ – شـش چیز وضوء را باطـل می کنـد اول بول دوم غائـط سوم باد معـده وروده که از مخرج غائط خارج می شود چهارم خوابی که به واسـطه آن چشم نبیند وگوش نشـنود ولی اگر چشم نبیند وگوش بشنود وضوء باطل نمی شود پنجم استحاضه زنان که بعـدا گفته می شـود شـشم جنـابت ، وامـا چیزهـای دیگری که برای آن بایـد غسـل کرد مثـل مس میت وضـوء را باطـل نمی کنـد ، وچیزهایی که عقل را از بین می برد ماننـد دیوانگی ومستی وبیهوشـی بنابر احتیاط واجب وضوء را باطل می کند وباید برای اعمالی که وضوء شرط آنها است وضوء گرفته شود

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم وشکسته را می بندند ودوایی که روی زخم ومانند آن می گذارند جبیره نامیده می شود

مسأله ۳۳۳ – اگر در یکی از جاهای وضوء زخم یا دمل یا شکسـتگی باشـد ، چنانچه روی آن باز است وآب برای آن ضـرر ندارد ، باید بطور معمول وضوء گرفت

مسأله ۳۳۴ - اگر زخم یـا دمـل یـا شکسـتگی در صـورت ودسـتها است وروی آن بـاز است وآب ریختن روی آن ضـرر دارد بـاید اطراف آن را بشویـد وکفایت می کنـد ، ولازم نیست که دست تر بر آن بکشـد ویا پارچه پاکی روی آن بگذارد ودست تر را روی پارچه بکشد

مسأله ۳۳۵ - اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است وروی آن باز است ، چنانچه نتواند آن را مسح کند باید تیمم نماید ووضوء از او ساقط است

مسأله ۳۳۶ - اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد ، چنانچه باز کردن آن ممکن است وآب هم برای آن ضرر ندارد ، باید باز کند ووضوء بگیرد ، چه زخم ومانند آن در صورت ودستها باشد یا جلوی سر وروی پاها

مسأله ۳۳۷ - اگر زخم یـا دمـل یـا شکستگی در صورت یا دسـتها باشـد وروی آن بسـته باشـد وبشود روی آن را باز کرد ، چنانچه ریختن آب روی آن ضرر دارد وجبیره پاك باشد باید دست تر روی جبیره بکشد

مسأله ۳۳۸ - اگر نمی شود روی زخم را باز کرد ولی زخم وچیزی که روی آن گذاشـته پاك است باید مسح روی جبیره بنماید هر چند رسانیدن آب به زخم ممکن باشد وضـرر هم نداشـته باشد ، واگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است ، چنانچه آب کشیـدن آن ورسانـدن آب به روی زخم ممکن باشـد ، باید آن را آب بکشد وموقع وضوء آب را به زخم برساند ، ودر صورتی که آب برای زخم ضرر دارد ، یا آنکه رساندن آب به روی زخم ممکن نیست ویا زخم نجس است و نمی شود آن را آب کشید ، باید اطراف زخم را بشویـد واگر جـبیره پـاك است ، روی آن را مسـح کنـد واگر جـبیره نجس است ، یـا نمی شود روی آن را دست تر کشید ، مثلا دوایی است که به دست می چسبد اطراف آن را بشوید به ترتیبی که گذشت

مسأله ۳۳۹ - اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد ، باید وضوی جبیره ای بگیرد

مسأله ۳۴۰ - اگر جـبیره تمـام اعضـاء وضـوء را گرفته باشـد ، بایـد وضوی جـبیره ای بگیرد ، واحتیـاط واجب آن است که تیمم هم بنماید

مسأله ۳۴۱ - کسـی که در کف وانگشـتها جبیره دارد ودر موقع وضوء دست تر روی آن کشـیده است ، بایـد سـر وپاهـا را بـا همان رطوبت مسح کند

مسأله ۳۴۲ - اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته باشـد ولی مقداری از طرف انگشـتان ومقداری از طرف بالای پا باز است ، باید جاهایی که باز است روی پا را وجایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند

مسأله ۳۴۳ - اگر در صورت یا دسـتها چنـد جبیره باشـد ، بایـد بین آنها را بشوید واگر جبیره ها در سـر یا روی پاها باشد ، باید بین آنها را مسح کند ودر جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید

مسأله ۳۴۴ - اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته وبرداشـتن آن ممکن نیست ، بایـد به دسـتور جبیره عمل کند وچنانچه شسـتن ضـرر نـدارد مقـدار صـحیح وآن مقـدار را بشوید ، واگر ضـرر دارد باید تیمم نماید ، واگر برداشـتن جبیره ممکن است باید جبیره را بردارد ، پس اگر زخم در صورت ودسـتها است اطراف آن را بشوید واگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند وبرای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید

مسأله ۳۴۵ - اگر در جای وضوء زخم وجراحت وشکستگی نیست ، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد ، باید تیمم کند

مسأله ۳۴۶ - اگر جایی از اعضاء وضوء را رگ زده است ونمی توانـد آن را آب بکشد یا آب برای آن ضـرر دارد ، باید به دسـتور جبیره عمل کند

مسأله ۳۴۷ - اگر در جای وضوء یا غسل چیزی چسبیده است که برداشـتن آن ممکن نیست ، یا به قدری مشـقت دارد که نمی شود تحمل کرد ، باید تیمم نماید

مسأله ۳۴۸ – غسل جبیره ای مثل وضوی جبیره ای است

ولی باید آن را ترتیبی بجا آورند واگر ارتماسی انجام دهند باطل است

مسأله ۳۴۹ – کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد ، باید به دستور وضوی جبیره ای ، تیمم جبیره ای نماید

مسأله ۳۵۰ – کسی که بایـد با وضوء یا غسل جبیره ای نماز بخوانـد ، چنانچه بدانـد که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی شود ، می توانـد در اول وقت نماز بخوانـد وهمچنین اگر شـک داشـته باشـد ، ولی اگر می دانـد که تـا آخر وقت عـذر او برطرف می شـود ، احتیاط واجب آن است که صبر کند???? عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضوء یا غسل جبیره ای بجا آورد

مسأله ۳۵۱ – اگر انسان برای مرضی که در چشم او است موی چشم خود را بچسباند ، باید تیمم بنماید

مسأله ۳۵۲ – کسی که نمی داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره ای ، بنا بر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد

مسأله ۳۵۳ – نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره ای خوانـده صـحیح است وبعـد از آنکه عذرش برطرف شد ، برای نمازهای بعد نباید وضوء بگیرد مگر مواردی که وظیفه‌اش جمع بین وضوء وتیمم بوده است

احکام جنابت

احکام جنابت

مسأله ۳۵۵ – به دو چیز انسان جنب می شود : اول : جماع ، دوم : بیرون آمدن منی ، چه در خواب باشد یا بیداری ، کم باشد یا زیاد ، با شهوت باشد یا بی شهوت ، با اختیار باشد یا بی اختیار

مسأله ۳۵۶ – اگر رطوبتی از انسان خارج شود ونداند منی است یا بول یا غیر اینها ، چنانچه با شـهوت وجسـتن بیرون آمـده وبعد از بیرون آمدن آن ، بدن سـست شده ، آن رطوبت حکم منی دارد ، واگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضـی از اینها را نداشته باشد ، حکم منی ندارد ولی در مریض لازم نیست آن آب ، با جستن بیرون آمده باشد ، بلکه اگر با شهوت بیرون آید در حکم منی است

مسأله ۳۵۷ – اگر در مردی که مریض نیست آبی بیرون آیـد که یکی از سه نشانه‌ای که در مسأله پیش گفته شد داشـته باشد ونداند نشانه‌های دیگر را داشـته یا نه چنانچه قبل از بیرون آمدن آب استـبراء از بول نموده متعین است وضوء بگیرد وچنانچه استبراء از بول نموده وبعدا مسـلما جنب شده وغسل هم کرده ولی استبراء از جنابت ننموده متعین است غسل ، وچنانچه از هر دو استبراء نموده اگر حالت سابقه‌اش عـدم وضوء بوده وضوء کافی است ، والا بایـد جمع کنـد بین غسل ووضوء مگر آنکه احتمال بدهـد آن آب نه بول بوده نه منی در این صورت نه غسل لازم است نه وضوء حالت قبل هر چه باشد وضوء یا عدم وضوء

مسأله ۳۵۸ – مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند واگر بول نکند وبعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید ، که نداند منی است یا رطوبت دیگر ، حکم منی دارد

مسأله ۳۵۹ – اگر انسـان جمـاع کنـد وبه انـدازه ختنه‌گـاه یا بیشتر داخل شود ، در زن باشـد یا در مرد ، در قبل باشـد یا در دبر ، بالغ باشد یا نابالغ ، اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب می شوند

مسأله ۳۶۰ – اگر شك كند كه به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه غسل بر او واجب نیست

مسأله ۳۶۱ – اگر نعوذ بالله حیوانی را وطی کند ، یعنی با او نزدیکی نماید ومنی بیرون نیاید ، جنب نمی شود

مسأله ۳۶۲ – اگر منی از جای خود حرکت کنـد وبیرون نیاید ، یا انسان شك کند که منی از او بیرون آمده یا نه ، غسل بر او واجب نیست

مسأله ۳۶۳ – کسی که نمی توانـد غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است ، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با عیال خود نزدیکی کند

مسأله ۳۶۴ – اگر در لبـاس خود منی می بینـد وبدانـد که از خود او است وبرای آن غسل نکرده ، بایـد غسل کنـد ونمازهایی را که یقین دارد ، بعـد از بیرون آمـدن منی خوانده قضاء کند ولی نمازهایی را که احتمال می دهد ، بعد از بیرون آمدن آن منی خوانده ، لازم نیست قضاء نماید

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۵ – پنـج چیز بر جنب حرام است : اول – رساندن جایی از بدن به خط قرآن یا به اسم خدا وپیغمبران وامامان علیه السلام ، بطوری که در وضوء گفته شد

دوم – رفتن در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله اگر چه از یک در داخل واز در دیگر خارج شود

سوم – توقف در مساجـد دیگر ، وهمچنین در حرم امامان علیهم السلام ، بنابر احتیاط لازم ، ولی اگر از یک در داخل واز در دیگر خارج شود ، یا برای برداشتن چیزی برود وتوقف نکند مانعی ندارد

چهارم – گذاشتن چیزی در مسجد

پنجم – خواندن سوره ای که سجده واجب دارد وآن چهار سوره است : اول – سوره سی ودوم قرآن (الم تنزیل)

ودوم – سوره چهل ویکم (حم سجده)

سوم – سوره پنجاه وسوم (والنجم)

چهارم – سوره نود وششم (اقرء)

واگر یک حرف از این چهار سوره را هم بخواند حرام است

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۶ – هفـت چیز بر جنب مکروه است : اول ودوم – خـوردن وآشامیـدن ، ولی اگر وضـوء بگیرد یـا دسـتها را بشویـد مکروه نیست

سوم – خواندن قرآن از سوره هایی که سجده واجب ندارد

چهارم – رساندن جایی از بدن به جلد وحاشیه وبین خطهای قرآن

پنجم – خوابیدن

ولی اگر وضوء بگیرد یا به واسطه نداشتن آب ، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست

ششم – خضاب کردن به حنا ومانند آن

هفتم – جماع کردن ، بعد از آنکه محتلم شده ، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است

غسل

غسلهای واجب

مسأله ۳۵۴ - غسلهای واجب هفت است : اول : غسل جنابت ، دوم : غسل حیض ، سوم غسل نفاس ، چهارم : غسل استحاضه ، پنجم : غسل مس میت ، ششم : غسل میت ، هفتم : غسلی که به واسطه نذر وقسم ومانند اینها واجب می شود

غسلهای مستحب

مسأله ۶۵۳ - غسلهای مستحب در شرع مقدس اسلام بسیار واز آن جمله است :

۱ - غسل جمعه : ووقت آن از اذان صبح است تا ظهر ، وبهتر است نزدیک ظهر بجا آورده شود واگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیت اداء وقضاء تا عصر جمعه بجا آورد واگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را بجا آورد

وکسی که می ترسد در روز جمعه آب پیدا نکند می تواند روز پنجشنبه یا شب جمعه غسل را انجام دهد ومستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین

۲ - غسل شب اول ماه رمضان وتمام شبهای طاق مثل شب سوم وپنجم وهفتم ولی از شب بیست ویکم مستحب است همه شب غسل کند وبرای غسل شب اول وپانزدهم وهفدهم ونوزدهم وبیست ویکم وبیست وپنجم وبیست وهفتم وبیست ونهم بیشتر سفارش شده است ووقت غسل شبهای ماه رمضان تمام شب است وبهتر است مقارن غروب یا نزدیک آن بجا آورده شود ولی از شب بیست ویکم تا آخر ماه بهتر است غسل را بین نماز مغرب وعشا بجا آورد ونیز مستحب است در شب بیست وسوم غیر از غسل اول شب ، یک غسل در آخر شب انجام دهد

۳ - غسل روز عید فطر وعید قربان ووقت آن از اذان صبح است تا غروب وبهتر است آن را پیش از نماز عید بجا آورد

۴ - غسل شب عید فطر ووقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح وبهتر است در اول شب بجا آورده شود

۵ - غسل روز هشتم ونهم ذیحجه ، ودر روز نهم بهتر است آن را نزدیک ظهر بجا آورد

۶ - غسل روز اول وپانزدهم وبیست وهفتم وآخر ماه رجب

۷ - غسل روز عید غدیر وبهتر است پیش از ظهر آن را انجام دهند

۸ - غسل روز بیست وچهارم ذیحجه

۹ - غسل روز عید نوروز وپانزدهم شعبان ونهم وهفدهم ربیع الاول وروز بیست وپنجم ذی قعده

۱۰ - غسل دادن بچه‌ای که تازه بدنیا آمده

۱۱ - غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است

۱۲ - غسل کسی که در حال مستی خوابیده

۱۳ - غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده اند رسانده

۱۴ - غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید وماه نماز آیات را عمدا نخوانده ، در صورتی که تمام ماه وخورشید گرفته باشد

۱۵- غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته وآن را دیده باشد ولی اگر اتفاقا یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلا برای شهادت دادن رفته باشد ، غسل مستحب نیست

مسأله ۶۵۴ - پیش از داخل شدن در حرم مکه ، شهر مکه ، مسجد الحرام خانه کعبه ، حرم مدینه ، شهر مدینه ، مسجد پیغمبر وحرم امامان علیه السلام مستحب است انسان غسل کند واگر در یکروز چند مرتبه مشرف شود ، یک غسل کافی است وکسی که می خواهد در یک روز داخل حرم مکه ومسجد الحرام وخانه کعبه شود ، اگر به نیت همه یک غسل کند کافی است ، ونیز اگر در

یک روز بخواهد داخل حرم مدینه وشهر مدینه ومسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله شود ، یک غسل برای همه کفایت می کند ، وبرای زیارت پیغمبر وامامان از دور یا نزدیک وبرای حاجت خواستن از خداوند عالم ، وهمچنین برای توبه ونشاط به جهت عبادت وبرای سفر رفتن خصوصا سفر زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مستحب است انسان غسل کند ، واگر یکی از غسلهایی را که در این مسأله گفته شد بجا آورد وبعد کاری کند که وضوء را باطل می نماید مثلا بخوابد ، غسل او باطل می شود ومستحب است دوباره غسل را بجا آورد

مسأله ۶۵۵ - انسان می تواند با غسل مستحبی ، کاری که مانند نماز ، وضوء لازم دارد انجام دهد به شرطی که استحباب آن ثابت باشد مثل غسل جمعه

مسأله ۶۵۶ - اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد وبه نیت همه یک غسل بجا آورد کافی است

غسل جنابت

مسأله ۳۶۷ - غسل جنابت به خودی خود مستحب است ، وبرای خواندن نماز واجب ومانند آن واجب می شود

ولی برای نماز میت وسجده شکر وسجده های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست

مسأله ۳۶۸ - لازم نیست در وقت غسل ، نیت کند که غسل واجب یا مستحب می کنم واگر فقد به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافیست

مسأله ۳۶۹ - اگر یقین کند وقت نماز شده ونیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده ، غسل او صحیح است

مسأله ۳۷۰ - غسل را چه واجب باشد وچه مستحب به دو قسم می شود انجام داد : ترتیبی وارتماسی

غسل ترتیبی

مسأله ۳۷۱ - در غسل ترتیبی باید به نیت غسل ، اول سر وگردن ، بعد هر کدام از طرف راست یا چپ را بشوید وبعد طرف دیگر را ، یا هر دو طرف را با هم بشوید ، ولازم نیست اول طرف راست ، بعد طرف چپ را بشوید واگر عمدا یا از روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله به این ترتیب عمل نکند غسل او باطل است

مسأله ۳۷۲ - نصف ناف ونصف عورت را باید با طرف راست بدن ونصف دیگر را باید با طرف چپ بشوید ، بلکه بهتر است تمام ناف وعورت با هر دو طرف شسته شود

مسأله ۳۷۳ - برای آنکه یقین کند هر سه قسمت یعنی سر وگردن وطرف راست وطرف چپ را کاملا غسل داده ، باید هر قسمتی را که می شوید مقداری از قسمتهای دیگر را هم با آن قسمت بشوید

مسأله ۳۷۴ - اگر بعد از غسل بفهمد جایی از سر وگردن یا بدن را نشسته ونداند کجای بدن است باید دوباره غسل کند

مسأله ۳۷۵ - اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته ، چنانچه از طرف راست یا چپ باشد شستن همان مقدار کافیست واگر از سر وگردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار ، دوباره طرف راست وطرف چپ را بشوید

مسأله ۳۷۶ - اگر پیش از تمام شدن غسل ، در شستن مقداری از طرف چپ یا راست شک کند ، شستن همان مقدار کافیست ، ولی اگر در شستن مقداری از سر وگردن شک کند ، باید بعد از شستن آن ، دوباره طرف راست وطرف چپ را بشوید

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۷ - در غسل ارتماسی باید آب در یک آن تمام بدن را بگیرد ، پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود ، چنانچه پای او روی زمین باشد باید آن را از زمین بلند کند

مسأله ۳۷۸ - در غسل ارتماسی بنابر احتیاط واجب باید موقعی نیت کند که مقداری از بدن بیرون آب باشد

مسأله ۳۷۹ - اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد به مقداری از بدن آب نرسیده چه جای آن را بداند یا نداند ، باید دوباره غسل کند

مسأله ۳۸۰ - اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد وبرای ارتماسی وقت دارد ، باید غسل ارتماسی کند

مسأله ۳۸۱ - کسی که برای حج یا عمره احرام بسته ، نمی تواند غسل ارتماسی کند ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند صحیح است

احکام غسل کردن

مسأله ۳۸۲ - در غسل ارتماسی چنانچه در کمتر از کر غسل کند باید تمام بدن پاک باشد ولی در غسل ترتیبی پاک بودن تمام بدن لازم نیست

واگر تمام بدن نجس باشد وهر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت آب بکشد کافی است

ودر هر دو قسم چنانچه در کر یا جاری غسل کند طهارت بدن لازم نیست

مسأله ۳۸۳ - کسی که از حرام جنب شده می تواند با آب گرم غسل کند ، چون عرق او پاک است

مسأله ۳۸۴ - اگر در غسل به اندازه سر مویی از بدن نشسته بماند ، غسل باطل است ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی شود ، مثل توی گوش وبینی واجب نیست

مسأله ۳۸۵ - جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن ، اگر بداند سابقا از ظاهر بوده واجب است شستن آن واگر نداند یا بداند که از ظاهر نبوده واجب نیست

مسأله ۳۸۶ - اگر سوراخ جای گوشواره ومانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن دیده شود ، باید آن را شست واگر دیده نشود ، شستن آن لازم نیست

مسأله ۳۸۷ - چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است ، باید برطرف کند واگر پیش از آنکه یقین کند ، برطرف شده غسل نماید ، غسل او باطل است

مسأله ۳۸۸ - اگر موقع غسل شک کند ، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد ، در بدن او هست یا نه ، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست

مسأله ۳۸۹ - در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می شود ، بشوید وشستن موهای بلند ، واجب نیست ، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود ، غسل صحیح است ولی اگر رساندن آب به پوست ، بدون شستن آنها ممکن نباشد ، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد

مسأله ۳۹۰ - تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضوء گفته شد : مثل پاک بودن آب وغصبی نبودن آن ، در صحیح بودن غسل هم شرط است ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید ونیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فورا قسمت دیگر را بشوید ، بلکه اگر بعد از شستن سر وگردن مقداری صبر کند ، وبعد طرف راست را بشوید ، وبعداز مدتی طرف چپ را بشوید اشکال ندارد

ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند ، اگر به اندازه ای که غسل کند ونماز بخواند ، بول وغائط از او

بیرون نمی آید ، باید هر قسمت را فورا بعد از قسمت دیگر غسل دهد وبعد از غسل هم فورا نماز بخواند وهمچنین است حکم زن مستحاضه که بعدا گفته می شود

مسأله ۳۹۱ - کسی که قصد دارد پول حمامی را ندهد یا بدون اینکه بداند حمامی راضی است ، بخواهد نسیه بگذارد ، اگر چه بعد حمامی را راضی کند ، غسل او باطل است

مسأله ۳۹۲ - اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند ولی کسی که

غسل می کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد ، یا از مال حرام بدهد غسل او اشکال دارد

مسأله ۳۹۳ - اگر بخواهد پول حرام به حمامی بدهد ، غسل او باطل است

مسأله ۳۹۴ - اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند وپیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه ، غسل او باطل است ، مگر اینکه پیش از غسل حمامی را راضی کند

مسأله ۳۹۵ - اگر شک کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند ولی اگر بعد از غسل شک کند که غسل او درست بوده یا نه ، لازم نیست دوباره غسل نماید

مسأله ۳۹۶ - اگر در بین غسل ، حدث اصغر از او سر زند مثلا بول کند ، غسل را تمام نماید ووضوء هم بگیرد

مسأله ۳۹۷ - اگر به خیال اینکه به اندازه غسل ونماز وقت دارد برای نماز غسل کند ، غسل او صحیح است ، ولو وقت بقدر یک رکعت هم نداشته باشد

مسأله ۳۹۸ - کسی که جنب شده اگر شک کند غسل کرده یا نه نمازهایی را که خوانده صحیح است ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند

مسأله ۳۹۹ - کسی که چند غسل بر او واجب است می تواند به نیت همه آنها یک غسل به جا آورد ، واگر قصد یکی از اغسال واجبه را بنماید از اغسال دیگر کفایت می کند ، واگر قصد یکی از اغسال مستحبه را بنماید از اغسال مستحبه دیگر کفایت می کند ، وبعید نیست کفایت آن را اغسال واجبه ولی احتیاط ترک نشود

مسأله ۴۰۰ - اگر بر جایی از بدن آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد بنابر احتیاط واجب اگر ممکن است باید آن را از بین ببرد ، واگر ممکن نیست باید وضوء وغسل را ارتماسی انجام دهد وچنانچه بخواهد وضوء یا غسل را ترتیبی بجا آورد ، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد

مسأله ۴۰۱ - کسی که غسل کرده ، نباید برای نماز وضوء بگیرد واین حکم اختصاص به غسل جنابت ندارد ، بلکه در تمام غسلهای واجب ومستحب غیر غسل استحاضه این حکم ثابت است یعنی احتیاج به وضوء نیست وهر غسلی کافی است برای نماز خواندن ، ولی در غیر غسل جنابت بهتر است که برای نماز قبل از غسل وضوء بگیرد

استحاضه

تعریف

یکی از خونهایی که از زن خارج می شود خون استحاضه است وزن را در موقع دیدن خون استحاضه ، مستحاضه می گویند

مسأله ۴۰۲ - خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ وسرد است وبدون فشار وسوزن بیرون می آید وغلیظ هم نیست ، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ وگرم وغلیظ باشد وبا فشار وسوزش بیرون آید

مسأله ۴۰۳ - استحاضه سه قسم است : قلیله ، متوسطه ، کثیره ، استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن داخل

فرج می نماید آلوده کند ودر آن فرو نرود ، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود ، اگر چه در یک گوشه آن باشد ، ولی از پنبه به دستمالی که معمولا زنها برای جلوگیری از خون می بندند نرسد ، استحاضه کثیره آن است که خون ، پنبه را بگیرد وبه دستمال هم برسد

احکام مستحاضه

مسأله ۴۰۴ – در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز وضوء بگیرد وظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد

مسأله ۴۰۵ – در استحاضه متوسه باید زن برای نماز صبح غسل کند وتا صبح دیگر برای نمازهای خود ، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد ، وبرای هر نماز پنبه را عوض کند یا آب بکشد واگر عمدا یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند ، باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند واگر برای نماز ظهر وعصر غسل نکند ، باید پیش از نماز مغرب وعشاء غسل نماید ، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد

مسأله ۴۰۶ – در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مسأله پیش گفته شد ، باید برای هر نماز دستمال را عوض کند ، یا آب بکشد ، ویک غسل برای نماز ظهر وعصر ، ویکی برای نماز مغرب وعشاء بجا آورد ، وبین نماز ظهر وعصر فاصله نیندازد ، واگر فاصله بیندازد ، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند ونیز اگر بین نماز مغرب وعشاء فاصله بیندازد باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید

مسأله ۴۰۷ – اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید چنانچه زن برای آن خون ، وضوء وغسل بجا نیاورده باشد ، باید در موقع نماز وضوء وغسل را بجا آورد

مسأله ۴۰۸ – مستحاضه متوسطه وکثیره که باید وضوء بگیرد وغسل کند ، هر کدام را اول بجا آورد صحیح است ، ولی بهتر است که اول وضوء بگیرد

مسأله ۴۰۹ – اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود ، باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند ، واگر بعد از نماز ظهر وعصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب وعشا غسل نماید

مسأله ۴۱۰ – اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر وعصر یک غسل وبرای نماز مغرب وعشاء غسل دیگری بجا آورد ، واگر بعد از نماز ظهر وعصر کثیره شود ، باید برای نماز مغرب وعشاء غسل نماید

مسأله ۴۱۱ – مستحاضه کثیره یا متوسطه اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند ، غسل او باطل است

واگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند ونماز شب را بخواند وهمینکه وقت داخل شد ، فورا نماز صبح را بخواند خالی از اشکال نیست

مسأله ۴۱۲ – زن مستحاضه برای هر نمازی چه واجب باشد وچه مستحب ، باید وضوء بگیرد ونیز اگر بخواهد نمازی را که خوانده احتیاطا دوباره بخواند ، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند باید تمام کارهایی را که برای استحاضه گفته شد انجام دهد

ولی برای خواند نماز احتیاط وسجده فراموش شده وتشهد فراموش شده وسجده سهو ، اگر آنها را بعد از نماز فورا بجا آورد ، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد

مسأله ۴۱۳ – زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد ، فقط برای نماز اولی که می خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد وبرای نمازهای بعد لازم نیست

مسأله ۴۱۴ – اگر زن نداند استحاضه او چند قسم است ، موقعی که می خواهد نماز بخواند باید مقداری پنبه داخل فرج نماید

وکمی صبر کند وبیرون آورد وبعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد ، واگر بداند تا وقتی که می خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی کند پیش از داخل شدن وقت هم می تواند خود را وارسی نماید

مسأله ۴۱۵ – زن مستحاضه اگر پیش از آنکه خود را وارسی کند ، مشغول نماز شود ، چنانچه قصد قربت داشته وبه وظیفه خود عمل کرده مثلا استحاضه‌اش قلیله بوده وبه وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده ، نماز او صحیح است واگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آنکه استحاضه او متوسطه بوده وبه وظیفه قلیله رفتار کرده ، نماز او باطل است

مسأله ۴۱۶ – زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید ، باید به آنچه مسلما وظیفه اوست عمل کند ، مثلاـ اگر نمی داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه ، باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد واگر نمی داند متوسطه است یا کثیره ، باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد ولی اگر بداند سابقا کدام یک از آن سه قسم بوده ، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید

مسأله ۴۱۷ – اگر خون استحاضه در باطن باشد وبیرون نیاید ، وضوء وغسل باطل نمی شود واگر بیرون بیاید هر چند کم باشد وضوء وغسل را باطل می کند

مسأله ۴۱۸ – زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند وخون نبیند اگرچه بداند دوباره خون می آید ، با وضویی که دارد می تواند نماز بخواند

مسأله ۴۱۹ – زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضوء یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده ، می تواند خواندن نماز را تأخیر بیندازد

مسأله ۴۲۰ – اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلی پاک می شود ، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می آید ، باید صبر کند ونماز را در وقتی که پاک است بخواند

مسأله ۴۲۱ – اگر بعد از وضوء وغسل ، خون در ظاهر قطع شود ومستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد ، به مقداری که وضوء وغسل ونماز را بجا آورد به کلی پاک می شود ، باید نماز را تأخیر بیندازد وموقعی که به کلی پاک شد دوباره وضوء وغسل را بجا آورد ونماز را بخواند

واگر وقت نماز تنگ شد ، لازم نیست وضوء وغسل را دوباره بجا آورد ، بلکه با وضوء وغسلی که دارد می تواند نماز بخواند

مسأله ۴۲۲ – مستحاضه کثیره ومتوسطه وقتی به کلی از خون پاک شد باید غسل کند ، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید

مسأله ۴۲۳ – مستحاضه قلیله بعد از وضوء ومستحاضه کثیره ومتوسطه بعد از غسل ووضوء ، باید فورا مشغول نماز شود ولی گفتن اذان واقامه وخواندن دعاهای قبل از نماز اشکال ندارد ودر نماز هم می تواند کارهای مستحب مثل قنوت وغیر آن را بجا آورد

مسأله ۴۲۴ – زن مستحاضه اگر بین غسل ونماز فاصله بیندازد ، باید دوباره غسل کند وبلافاصله مشغول نماز شود

مسأله ۴۲۵ – اگر خون استحاضه زن جریان دارد وقطع نمی شود ، چنانچه برای او ضرر ندارد ، باید پیش از غسل وبعد از آن به وسیله پنبه از بیرون آمدن خون جلوگیری کند ولی اگر همیشه جریان ندارد ، فقط باید بعد از وضوء وغسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید ، وچنانچه کوتاهی کند وخون بیرون آید وبا آن حال نماز بخواند باید دوباره بخواند واعاده غسل لازم نیست

مسأله ۴۲۶ – اگر در موقع غسل ، خون قطع نشود غسل صحیح است

ولی اگر در بین غسل ، استحاضه متوسطه کثیره شود باید غسل را از سر بگیرد

مسأله ۴۲۷ – احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است ، به مقداری که می تواند ، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند

مسأله ۴۲۸ - روزه زن مستحاضه‌ای که غسل بر او واجب می باشد ، در صورتی صحیح است که غسلهایی را که برای نمازهای روزش واجب است ، انجام دهد

مسأله ۴۲۹ - اگر بعد از نماز عصر ، مستحاضه شود وتا غروب غسل نکند روزه او صحیح است

مسأله ۴۳۰ - اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز ، متوسطه یا کثیره شود ، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد ، واگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد وچنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فائده ندارد وباید دوباره برای کثیره غسل کند

مسأله ۴۳۱ - اگر در بین نماز ، استحاضه متوسطه زن کثیره شود ، باید نماز را بشکند وبرای استحاضه کثیره غسل کند ووضوء بگیرد وکارهای دیگر آن را انجام دهد وهمان نماز را بخواند

واگر برای هیچ کدام از غسل ووضوء وقت ندارد ، باید دو تیمم کند ، یکی بدل از غسل ، ودیگری بدل از وضوء واگر برای یکی از آنها وقت ندارد نمی تواند نماز را بشکند وباید نماز را تمام کند وبنابر احتیاط واجب قضاء نماید وهمچنین است اگر در بین نماز ، استحاضه قلیله او متوسطه یا کثیره شود

مسأله ۴۳۲ - اگر در بین نماز خون بند بیاید ومستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه ، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده ، باید وضوء وغسل ونماز را دوباره بجا آورد

مسأله ۴۳۳ - اگر استحاضه کثیره زن ، متوسطه شود ، باید برای نماز اول ، عمل کثیره وبرای نمازهای بعد عمل متوسطه را بجا آورد مثلا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود ، باید برای نماز ظهر غسل کند وبرای نماز عصر ومغرب وعشا فقط وضوء بگیرد واگر برای نماز ظهر غسل نکند وفقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد ، باید برای نماز عصر غسل نماید ، واگر برای نماز عصر هم غسل نکند ، باید برای نماز مغرب غسل کند ، واگر برای آن هم غسل نکند وفقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد باید برای عشاء غسل نماید

مسأله ۴۳۴ - اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود ودوباره بیاید برای هر نماز باید یک غسل بجا آورد

مسأله ۴۳۵ - اگر استحاضه کثیره قلیله شود ، باید برای نماز اول عمل کثیره وبرای نمازهای بعد عمل قلیله را انجام دهد

ونیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود ، باید برای نماز اول ، عمل متوسطه وبرای نمازهای بعد عمل قلیله را بجا آورد

مسأله ۴۳۶ - اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می باشد ، حتی عوض کردن پنبه را ترک کند نمازش باطل است

مسأله ۴۳۷ - مستحاضه قلیله اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد ، که شرط آن وضوء داشتن است مثلا بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، لازم نیست وضوء بگیرد ووضویی که برای نماز گرفته کافی است

مسأله ۴۳۸ - اگر مستحاضه غسلهای واجب خود را بجا آورد ، رفتن در مسجد وتوقف در آن وخواندن سوره ای که سجده واجب دارد ونزدیکی شوهر با او حلال می شود ، اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز واجب است ، مثل عوض کردن پنبه ودستمال انجام نداده باشد

مسأله ۴۳۹ - اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز سوره ای را که سجده واجب دارد بخواند ، یا مسجد برود ، بنابر احتیاط واجب باید غسل نماید ، وهمچنین اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند واگر بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند ، باید وضوء بگیرد

مسأله ۴۴۰ - نماز آیات بر مستحاضه واجب است

وباید برای نماز آیات هم کارهایی را که برای نماز یومیه گفته شد انجام دهد

مسأله ۴۴۱ - هر گاه وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود ، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد ، باید

برای نماز آیات هم تمامی کارهایی را که برای نماز یومیه واجب است انجام دهد

ونمی تواند هر دو را با یک وضوء بخواند بلی مانعی ندارد هر دو را با یک غسل بخواند

مسأله ۴۴۲ - اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضاء بخواند باید برای هر نماز ، کارهایی را که برای نماز اداء او واجب است بجا آورد بلی با غسل نماز اداء می تواند نماز قضاء بخواند

مسأله ۴۴۳ - اگر زن بداند خونی که از او خارج میشود خون زخم نیست وشرعا حکم حیض ونفاس را ندارد ، باید به دستور مستحاضه عمل کند ، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر ، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد ، باید کارهای استحاضه را انجام دهد

حیض

حیض

حیض خونی استه که غالبا در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج میشود وزن را در موقع دیدن خون حیض ، حائض می گویند

مسأله ۴۴۴ - خون حیض در بیشتر اوقات ، غلیظ وگرم ورنگ آن سیاه یا سرخ است وبا فشار وکمی سوزش بیرون می آید

مسأله ۴۴۵ - زنهای سیده بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می شوند ، یعنی خون حیض نمی بینند وزنهایی که سیده نیستند ، بعد از تمام شدن پنجاه سال یائسه می شوند

مسأله ۴۴۶ - خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال وزن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست

مسأله ۴۴۷ - زن حامله وزنی که بچه شیر می دهد ممکن است حیض ببینند

مسأله ۴۴۸ - دختری که نمی داند نه سالش تمام شده یا نه

اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض نیست

واگر نشانه‌های حیض را داشته باشد ، حیض است ومعلوم می شود نه سال او تمام شده است

مسأله ۴۴۹ - زنی که شک دارد یائسه شده یا نه ، اگر خونی ببیند ونداند حیض است یا نه ، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است

مسأله ۴۵۰ - مدت حیض کمتر از سه روز وبیشتر از ده روز نمی شود ، واگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست

مسأله ۴۵۱ - لازم نیست سه روز اول حیض پشت سر هم باشد ، پس اگر مثلا دو روز خون ببیند ویک روز پاک شود ودوباره یک روز خون ببیند حیض است

مسأله ۴۵۲ - لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید ، بلکه اگر در فرج یا رحم ، خون باشد کافی است ، وچنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود ومدت پاک شدن ، به قدری کم باشد که بگویند در تمام سه روز در فرج یا رحم خون بوده ، باز هم حیض است

مسأله ۴۵۳ - لازم نیست شب اول وشب چهارم را خون ببیند ، ولی باید در شب دوم وسوم خون قطع نشود ، پس اگر از اول روز اول تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید یا در وسطهای روز اول شروع شود ودر همان موقع از روز چهارم قطع شود ودر شب دوم وسوم هم هیچ خون قطع نشود حیض است

مسأله ۴۵۴ - اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند وپاک شود چنانچه دوباره خون ببیند وروزهایی که خون دیده ودر وسط پاک بوده ، روی هم از ده روز بیشتر نشود روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است

مسأله ۴۵۵ - اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر واز ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل وزخم است یا خون حیض باید آن را

حیض قرار دهد

مسأله ۴۵۶ - اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض چنانچه خون از سمت چپ خارج شود حیض است والاـ حیض نیست

مسأله ۴۵۷ - اگر خونی ببیند وشک کند که خون حیض است یا نفاس ، چنانچه شرائط حیض را داشته باشد ، باید حیض قرار دهد

مسأله ۴۵۸ - اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت ، باید خود را وارسی کند ، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید وکمی صبر کند ، بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد ، خون بکارت است واگر به همه آن رسیده ، حیض می باشد

مسأله ۴۵۹ - اگر کمتر از سه روز خون ببیند وپاک شود وبعد سه روز خون ببیند ، خون دوم حیض است وخون اول اگر چه در روزهای عادتش باشد ، حیض نیست

احکام حائض

مسأله ۴۶۰ - چند چیز بر حائض حرام است : اول - عبادتهایی که مانند نماز باید با وضوء یا غسل یا تیمم بجا آورده شود ولی بجا آوردن عبادتهایی که وضوء وغسل وتیمم برای آنها لازم نیست مانند نماز میت ، مانعی ندارد

دوم - تمام چیزهایی که بر جنب حرام است ودر احکام جنابت گفته شد

سوم - جماع کردن در قبل ، که هم برای مرد حرام است وهم برای زن ، اگر چه به مقدار ختنه گاه داخل شود ومنی هم بیرون نیاید ، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند ، ودر دبر زن حائض وطی نمودن کراهت شدید دارد ولی جائز است

مسأله ۴۶۱ - جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعا باید برای خود حیض قرار دهد حرام است

پس زنی که بیشتر از ده روز خون می بیند وباید به دستوری که بعدا گفته می شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد ، شوهرش نمی تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید

مسأله ۴۶۲ - اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود ومرد در قسمت اول آن با زن خود در قبل جماع کند ، باید هیجده نخود طلاـ کفاره به فقیر بدهد ، واگر در قسمت دوم جماع کند ، نه نخود ، واگر در قسمت سوم جماع کند ، باید چهار نخود ونیم بدهد ، مثلا زنی که شش روز خون حیض می بیند ، اگر شوهرش در شب یا روز اول ودوم با او جماع کند باید هیجده نخود طلا بدهد ودر شب یا روز سوم وچهارم نه نخود ودر شب یا روز پنجم وششم باید چهار نخود ونیم بدهد

مسأله ۴۶۳ - برای وطی در دبر زن حائض کفاره لازم نیست

مسأله ۴۶۴ - لازم نیست که هیجده نخود ، طلای کفاره را سکه‌دار بدهد وقیمت آن را هم می تواند داد

مسأله ۴۶۵ - اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده ، با وقتی که می خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد ، باید قیمت وقتی را که می خواهد به فقیر بدهد حساب کند

مسأله ۴۶۶ - اگر کسی هم در قسمت اول وهم در قسمت دوم وهم در قسمت سوم حیض ، با زن خود جماع کند ، باید هر سه کفاره را (روی هم سی ویک نخود ونیم می شود) بدهد

مسأله ۴۶۷ - اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض ، جماع کرد وکفاره آن را داد دوباره جماع کند ، باز هم باید کفاره بدهد

مسأله ۴۶۸ - اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند ودر بین آنها کفاره ندهد باید برای هر جماع یک کفاره بدهد

مسأله ۴۶۹ - اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده ، باید فورا از او جدا شود واگر جدا نشود باید کفاره بدهد

مسأله ۴۷۰ - اگر مرد با زن حائض زنا کند ، یا با زن حائض نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است جماع نماید باید کفاره

بدهد

مسأله ۴۷۱ – طلاق دادن زن در حال حیض ، به طوری که در کتاب طلاق گفته می شود باطل است

مسأله ۴۷۲ – اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده ام ، باید حرف او را قبول کرد

مسأله ۴۷۳ – اگر زن در بین نماز حائض شود ، نماز او باطل است

مسأله ۴۷۴ – اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه ، نماز او صحیح است

ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده ، نمازی که خوانده باطل است

مسأله ۴۷۵ – بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد ، واجب است برای نماز وعبادتهای دیگر که باید با وضوء یا غسل یا تیمم بجا آورده شود ، غسل کند ودستور آن مثل غسل جنابت است ، وظاهرا با آن غسل می تواند نماز بخواند ، ولی مستحب است برای نماز پیش از غسل وضوء هم بگیرد

مسأله ۴۷۶ – بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد ، اگر چه غسل نکرده باشد ، طلاق او صحیح است وشوهرش هم می تواند با او جماع کند ، اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد ومس خط قرآن بنا بر احتیاط تا غسل نکند انجام ندهد اگر چه بعضی از آنها جائز است

مسأله ۴۷۷ – اگر آب برای وضوء وغسل کافی نباشد وبه اندازه ای باشد که بتواند یا غسل کند یا وضوء بگیرد ، باید غسل کند ومستحب است قبل از غسل بدل از وضوء تیمم نماید واگر فقط برای وضوء کافی باشد وبه اندازه غسل نباشد عوض غسل باید تیمم نماید واگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد ، باید یک تیمم کند ، بدل از غسل وتیمم دیگری قبل از آن بدل از وضوء مستحب است

مسأله ۴۷۸ – نمازهای یومیه‌ای که زن در حال حیض نخوانده ، قضاء ندارد ولی روزه های واجب را باید قضاء نماید

مسأله ۴۷۹ – هر گاه وقت نماز داخل شود وبداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می شود ، باید فورا نماز بخواند

مسأله ۴۸۰ – اگر زن حائض نماز را تأخیر بیندازد واز اول وقت به اندازه خواندن یک نماز بگذرد وحائض شود ، قضای آن نماز بر او واجب است ولی در تند خواندن وکند خواندن وچیزهای دیگر ، باید ملاحظه حال خود را بکند مثلا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند ، قضای آن در صورتی واجب می شود که به مقدار خواندن چهار رکعت به دستوری که گفته شد از اول ظهر بگذرد وحائض شود ، وبرای کسی که مسافر است گذشت وقت به مقدار خواندن دو رکعت کافی است

مسأله ۴۸۱ – اگر زن در آخر وقت نماز ازخون پاک شود وبه اندازه غسل ومقدمات دیگر نماز مانند تهیه کردن لباس یا آب کشیدن آن وخواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد ، باید نماز را بخواند واگر نخواند ، باید قضای آن را به جا آورد

مسأله ۴۸۲ – اگر زن حائض به اندازه غسل وقت ندارد ، ولی می تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند آن نماز بر او واجب نیست ، اما اگر گذشته از تنگی وقت تکلیفش تیمم است ، مثل آنکه آب برایش ضرر دارد ، باید تیمم کند وآن نماز را بخواند

مسأله ۴۸۳ – اگر زن حائض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه ، باید نمازش را بخواند

مسأله ۴۸۴ – اگر به خیال اینکه به اندازه تهیه مقدمات نماز وخواندن یک رکعت وقت ندارد ، نماز نخواند وبعد بفهمد وقت داشته ، باید قضای آن نماز را بجا آورد

مسأله ۴۸۵ – مستحب است زن حائض در وقت نماز ، خود را از خون پاک نماید وپنبه ودستمال را عوض کند ووضوء بگیرد واگر نمی تواند وضوء بگیرد ، تیمم نماید ودر جای نماز رو به قبله بنشیند ومشغول ذکر دعا وصلوات شود

مسأله ۴۸۶ – خواندن وهمراه داشتن قرآن ورساندن جایی از بدن به مابین خطهای قرآن وحاشیه آن ونیز خضاب کردن به حنا

ومانند آن ، برای حائض مکروه است

اقسام زنهای حائض

اقسام زنهای حائض

مسأله ۴۸۷ – زنهـای حـائض بر شـش قسـمند : اول – صاحب وقتیه وعـددیه ، وآن زنی است که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین خون حیض ببینـد وشـماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک انـدازه باشـد ، مثل آنکه دو ماه پشت سـر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند

دوم – صاحب عادت وقتیه وآن زنیست که دو ماه پشت سـر هم در وقت معین ، خون حیض ببینـد ولی شـماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد ، مثلا دو ماه پشت سـر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم وماه دوم روز هشتم از خون پاک شود

سوم – صاحب عددیه وآن زنیست که شـماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد ، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد ، مثل آنکه ماه اول از پنجم تا دهم وماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند

چهارم – مضـطربه وآن زنیست که چنـد ماه خون دیـده ، ولی عادت معینی پیـدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده وعادت تازه ای پیدا نکرده است

پنجم – مبتدئه وآن زنیست که دفعه اول خون دیدن او است

ششم – ناسیه وآن زنیست که عادت خود را فراموش کرده است وهر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می شود

۱ – صاحب عادت وقتیه وعددیه

مسأله ۴۸۸ – زنهایی که عادت وقتیه وعددیه دارند سه دسته‌اند : اول – زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ودر وقت معین هم پاک شود ، مثلا دو ماه پشت سـرهم از روز اول ماه خون ببینـد وروز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است

دوم – زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز معین مثلا از اول ماه تا هشـتم خونی که می بیند نشانه‌های حیض را دارد ، یعنی غلیظ وسیاه وگرم است وبا فشار وسوزش بیرون می آیـد ، وبقیه خونهای او نشانه‌های استحاضه را دارد ، که عادت او از اول ماه تا هشتم می شود

سوم – زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببینـد وبعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود ودوباره خون ببینـد وتمام روزهایی که خون دیـده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ودر هر دو ماه همه روزهایی که خون دیـده ودر وسط پاک بوده روی هم یک انـدازه باشـد که عادت او به انـدازه تمام روزهایی است که خون دیـده ودر وسط پاک بوده است ، ولازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک انـدازه باشد ، مثلا اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببینـد وسه روز پاک شود ودوباره سه روز خون ببیند ودر ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید ، سه روز یا کمتر یا بیشتر پاک شود ودوباره خون ببیند وروبهم از نه روز بیشتر نشود ، همه حیض است وعادت این زن نه روز می شود

مسأله ۴۸۹ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد ، اگر در وقت عادت یا دو سه روز جلوتر یا دو سه روز عقبتر خون ببیند ، بطوری که بگویند حیض را جلو یا عقب انداخته اگر چه آن خون ، نشانه‌های حیض را نداشته باشد ، باید به احکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند وچنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود ، باید عبادتهایی را که بجا نیاورده قضاء نماید

مسأله ۴۹۰ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد اگر چند روز پیش از عادت با فرض آنکه عرفا بگویند عادت اوجلو افتاده وهمه روزهای عادت وچند روز بعد از عادت خون ببیند ورویهم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است ، واگر از ده روز بیشتر شود ، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده ، حیض است وخونی که بیش از آن وبعد از آن دیده استحاضه می باشد وباید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت وبعد از عادت بجا نیاورده قضاء نماید واگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است واگر از ده روز بیشتر شود ، فقط روزهای عادت او حیض است وخونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد وچنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید واگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است واگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض وباقی استحاضه است

مسأله ۴۹۱ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است واگر از ده روز بیشتر شود روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود ، حیض ، وروزهای اول را استحاضه قرار می دهد واگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند وروی هم از ده روز بیشتر نشود ، همه حیض است واگر بیشتر شود ، باید روزهایی که در عادت ، خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود ، حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

مسأله ۴۹۲ - زنی که عادت دارد ، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود ودوباره خون ببیند وفاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد وهمه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد ، مثل آنکه پنج روز خون ببیند وپنج روز پاک شود ودوباره پنج روز خون ببیند ، چند صورت دارد : ۱ - آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده ، یا مقداری از آن ، در روزهای عادت باشد وخون دوم که بعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادت نباشد ، که باید همه خون اول را حیض ، وخون دوم را استحاضه قرار دهد

۲- آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد ، وتمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض ، وخون اول را استحاضه قرار دهد

۳ - آنکه مقداری از خون اول ودوم در روزهای عادت باشد وخون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد وبا پاکی وسط ومقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد ، که در این صورت همه آنها حیض است ومقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده ومقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است ، مثلا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده در صورتی که یک ماه از اول تا ششم خون ببیند ودو روز پاک شود وبعد تا پانزدهم خون ببیند ، از سوم تا دهم حیض است واز اول تا سوم وهمچنین از دهم تا پانزدهم استحاضه می باشد

۴ - آنکه مقداری از خون اول ودوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده ، از سه روز کمتر باشد ، که باید در تمام دو خون وپاکی وسط کارهایی را که بر حائض حرام است وسابقا گفته شد ترک کند و کارهای استحاضه را بجا آورد ، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد

مسأله ۴۹۳ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد ، اگر در وقت عادت ، خون نبیند ودر غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند ، باید همان را حیض قرار دهد چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن

مسأله ۴۹۴ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد ، اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شاره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد وبعد از پاک شدن ، دوباره به شماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند باید خون اول را حیض قرار دهد ودومی را استحاضه

مسأله ۴۹۵ - زنی که عادت وقتیه وعددیه دارد ، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه‌های حیض را نداشته باشد ، حیض است وخونی که بعد از روزهای عادت دیده اگر چه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است مثلاـ زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند ، هفت روز اول آن حیض وپنج روز بعد استحاضه می باشد

۲ – صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۶ - زنهایی که عادت وقتیه دارند سه دسته‌اند : اول زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند وبعد از چند روز پاک شود ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد ، مثلا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول روز هفتم وماه دوم روز هشتم از خون پاک شود که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد

دوم زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون او نشانه‌های حیض را دارد یعنی غلیظ وسیاه وگرم است وبا فشار وسوزش بیرون می آید وبقیه خونهای او نشانه استحاضه را دارد وشماره روزهایی که خون او نشانه حیض دارد ، در هر دو ماه یک اندازه نیست

مثلا در ماه اول از اول ماه تا هفتم ودر ماه دوم از اول ماه تا هشتم خون او نشانه‌های حیض وبقیه نشانه استحاضه را داشته باشد ، که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد سوم زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند وبعد پاک شود ودو مرتبه خون ببیند وتمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد ، مثلا در ماه اول هشت روز ودر ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد

مسأله ۴۹۷ - زنی که عادت وقتیه دارد ، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت یا دو سه روز بعد از عادت خون ببیند به طوری که بگویند عادت را جلو یا عقب انداخته ، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد ، باید به احکامی که برای زنهای حائض گفته شد ، رفتار نماید واگر بعد بفهمد حیض نبوده ، مثل آنکه پیش از سه روز پاک شود ، باید عبادتهایی را که بجا نیاورده قضاء نماید

مسأله ۴۹۸ - زنی که عادت وقتیه دارد

اگر بیشتر از ده روز خون ببیند ونتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد ، باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار دهد ، چه پدری باشند چه مادری ، زنده باشند یا مرده ، ولی در صورتی می تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شماره روزهای حیض همه آنان یک اندازه باشد ، یا آنکه شماره روزهای بعضی را بداند ومخالفت شماره روزهای دیگران را با او نداند ، واگر شماره روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد ، مثلا عادت بعضی پنج روز وعادت بعض دیگر هفت روز باشد نمی تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد ، مگر آنکه کسانی که عادتشان با دیگران فرق دارد ، به قدری کم باشند که در مقابل آنان هیچ حساب شوند که در این صورت باید عادت بیشتر آنان را حیض خود قرار دهد

مسأله ۴۹۹ - زنی که عادت وقتیه دارد وشماره عادت خویشان خود را حیض قرار می دهد ، باید روزی را که در هر ماه اول عادت

او بوده ، اول حیض خود قرار دهد ، مثلا زنی که هر ماه ، روز اول ماه خون می دیده وگاهی روز هفتم وگاهی روز هشتم پاک می شده ، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند وعادت خویشانش هفت روز باشد ، باید هفت روز اول ماه را حیض وباقی را استحاضه قرار دهد

مسأله ۵۰۰ - زنی که باید شماره عادت خویشان خون را حیض قرار دهد ، چنانچه خویش نداشته باشد ، یا شماره عادات آنان مثل هم نباشد ، مخیر است در هر ماه از روزی که خون می بیند سه روز یا شش روز یا هفت روز را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد ، ولی اگر در خون روزهای وسط یا آخر نشانه‌های حیض بیشتر باشد ، باید حیض را در آن روزها که نشانه‌های حیض بیشتر است قرار دهد

۳ - صاحب عادت عددیه

مسأله ۵۰۱ - زنهایی که عادت عددیه دارند سه دسته‌اند : اول - زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می شود ، مثلا اگر ماه اول از روز اول تا پنجم وماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند ، عادت او پنج روز می شود : دوم - زنی که از خون پاک نمی شود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض وبقیه نشانه استحاضه را دارد وشماره روزهایی که خون نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه است اما وقت آن یکی نیست ، که در این صورت هر چند روزی که خون او نشانه حیض را دارد ، عادت او می شود مثلا-اگر یک ماه از اول ماه تا پنجم وماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض وبقیه نشانه استحاضه را داشته باشد ، شماره روزهای عادت او پنج روز می شود

سوم - زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند ویک روز یا بیشتر پاک شود ودو مرتبه خون ببیند ووقت دیدن خون ، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد ، که اگر تمام روزهایی که خون دیده وروزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود وشماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد ، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می شود ، ولازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد مثلا اگر ماه اول از روز اول ماه تا سوم خون ببیند ودو روز پاک شود ودوباره سه روز خون ببیند وماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند ودو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود ودوباره خون ببیند وروی هم از هشت روز بیشتر نشود ، عادت او هشت روز می شود

مسأله ۵۰۲ - زنی که عادت عددیه دارد ، اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند واز ده روز بیشتر شود ، چنانچه همه خونهایی که دیده یک جور باشد ، باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد واگر همه خونهایی که دیده یکجور نباشد ، بلکه چند روز از آن ، نشانه حیض وچند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد ، اگر روزهایی که خون نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است ، باید همان روزها را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد واگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد ، از روزهای عادت او بیشتر است ، فقط به اندازه روزهای عادت او حیض ، وبقیه استحاضه است ، واگر روزهایی که خون نشانه حیض دارد ، از روزهای عادت او کمتر است ، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود ، حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

۴- مضطربه

مسأله ۵۰۳ – مضطربه یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده ، یا عادتش بهم خورده وعادت دیگری پیدا نکرده است ، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند وهمه خونهایی که دیده یک جور باشد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است بایت هفت روز را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد ، واگر کمتر است مثلا پنج روز است باید همان را حیض قرار دهد ، وبنا بر احتیاط واجب ، در تفاوت بین شماره عادت آنان وهفت روز که دو روز است کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید وکارهای استحاضه را بجا آورد ، یعنی به دستوری که برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد ، واگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز مثلاـ نه روز است ، باید هفت روز را حیض قرار دهد وبنابر احتیاط واجب در تفاوت بین هفت روز وعادت آنان که دو روز است ، کارهای استحاضه را بجا آورد وکارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید

مسأله ۵۰۴ – مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض وچند روز دیگر نشانه استحاضه دارد ، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشد ، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید ، واگر خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز وبیشتر از ده روز نباشد ، همه آن حیض است ، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه حیض را داشه باشد ، مثل آنکه پنج روز خون سیاه ونه روز خون زرد ودوباره پنج روز خون سیاه ببیند ، باید به دستوری که در مسأله قبل گفته شد رفتار نماید

۵–مبتدئه

مسأله ۵۰۵ – مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن اوست ، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند وهمه خونهایی که دیده یک جور باشد ، باید عادت خویشان خود را به طوری که در وقتیه گفته شد حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

مسأله ۵۰۶ – مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض وچند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد ، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز وبیشتر از ده روز نباشد ، همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد ، مثل آنکه پنج روز خون سیاه ونه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند باید عادت خویشان خون را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

مسأله ۵۰۷ – مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خون ببیند که چند روز آن نشانه حیض وچند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد ، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشد ، باید عادت خویشان خود را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

۶– ناسیه

مسأله ۵۰۸ – ناسیه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده است ، اگر بیشر از ده روز خون ببیند باید روزهایی که خون او نشانه حیض را دارد ، حیض قرار دهد واگر نتواند حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد بنابر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد

مسائل متفرقه حیض

مسأله ۵۰۹ – مبتدئه ، ومضطربه ، وناسیه ، وزنی که عادت عددیه دارد ، اگر خونی ببیند ویقین کنند که سه روز طول می کشد ،

بایـد عبادت را ترک کننـد وچنانچه بعـد بفهمـد حیض نبوده باید عبادتهای را که بجا نیاورده اند قضاء نمایند ، ولی اگر یقین نکنند که تا سه روز طول می کشـد ، بنابر احتیاط واجب بایـد تا سه روز کارهای استحاضه را بجا آورنـد وکارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماینـد وچنانچه پیش از سه روز پاک نشدنـد ، بایـد آن را حیض قرار دهنـد ، ودر این حکم فرقی نیست بین آنکه خون نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نه

مسأله ۵۱۰ – زنی که در حیض عادت دارد ، چه در وقت حیض عادت داشـته باشـد چه در عـدد حیض یا هم در وقت وهم در عدد آن ، اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن با شماره روزهای آن ، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشـد ، عـادتش برمی گردد به آنچه در این دو مـاه دیـده است مثلاـ اگر از روز اول ماه تا هفتم خون می دیـده وپاک می شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند وپاک شود ، از دهم تا هفدهم عادت او می شود

مسأله ۵۱۱ – مقصود از یک ماه ، از ابتدای خون دیدن است تا سی روز ، نه از روز اول ماه تا آخر ماه

مسأله ۵۱۲ – زنی که معمولا ماهی یک مرتبه خون می بیند ، اگر در یکماه دو مرتبه خون ببیند وآن خون نشانه‌های حیض را داشـته باشد ، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد ، باید هر دو را حیض قرار دهد

مسأله ۵۱۳ – اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه حیض را دارد ، بعد ، ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد ودوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند ، باید خون اول وخون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد

مسأله ۵۱۴ – اگر زن پیش از ده روز پاک شود وبدانـد که در باطن خون نیست بایـد برای عبادتهای خود غسل کند ، اگر چه گمان داشـته باشـد که پیش از تمام شـدن ده روز دوباره خون می بینـد ، ولی اگر یقین داشـته باشـد که پیش از تمام شـدن ده روز دوباره خون می بیند نباید غسل کند

مسأله ۵۱۵ – اگر زن پیش از ده روز پاک شود ، واحتمال دهـد که در باطن خون هست ، بایـد قـدری پنبه داخل فرج نمایـد وکمی صبر کنـد وبیرون آورد ، پس اگر پـاک بود ، غسل کنـد وعبادتهای خود را بجا آورد واگر پاک نبود اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشـد ، چنانچه در حیض عادت نـدارد ، یا عادت او ده روز است بایـد صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد ، غسل کند واگر سـر ده روز پـاک شـد ، یا خون او از ده گـذشت ، سـر ده روز غسل نمایـد واگر عادتش کمتر از ده روز است در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می شود ، نباید غسل کند واگر احتمال دهد خون او از ده روز می گذرد باید تا روز دهم عبـادت را ترک کنـد مگر اینکه قبـل از آن مـأیوس از انقطـاع خـون تـا روز دهم بشود واگر مـأیوس از انقطـاع خون شود کارهای استحاضه را بجا آورد وکارهایی را که بر حائض حرام است ترک نمایـد پس اگر پیش از تمام شدن ده روز یا سـر ده روز از خون پاک شـد ، تمامش حیض است واگر از ده روز گذشت ، باید عادت خود را حیض وبقیه را استحاضه قرار دهد وعبادتهایی را که بعد از روزهای عادت بجا نیاورده قضاء نماید

مسأله ۵۱۶ – اگر چند روز را حیض قرار دهد وعبادت نکند ، بعد بفهمد حیض نبوده است ، باید نماز وروزه ای را که در آن روزها بجا نیاورده قضاء نماید واگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند ، بعد بفهمد حیض بوده چنانچه آن روزها را روزه گرفته باید قضاء نماید

نفاس

نفاس

مسأله ۵۱۷ – از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می آید ، هر خونی که زن می بیند ، اگر پیش از ده روز یا سـر ده روز

قطع شود خون نفاس است و زن را در حال نفاس ، نفساء می گویند

مسأله ۵۱۸ - خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می بیند نفاس نیست

مسأله ۵۱۹ - لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد ، بلکه اگر خون بسته‌ای هم از رحم زن خارج شود وخود زن بداند ، یا چهار نفر قابله بگویند که اگر در رحم می ماند انسان می شد خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است

مسأله ۵۲۰ - ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید ، ولی بیشتر از ده روز نمی شود

مسأله ۵۲۱ - هر گاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه ، یا چیزی که سقط شده اگر می ماند انسان می شد یا نه ، لازم نیست وارسی کند ، وخونی که از او خارج می شود شرعا خون نفاس نیست

مسأله ۵۲۲ - توقف در مسجد ورساندن جایی از بدن به خط قرآن وکارهای دیگری که بر حائض حرام است ، بر نفساء هم حرام است ، وآنچه بر حائض واجب ومستحب ومکروه است ، بر نفساء هم واجب ومستحب ومکروه می باشد

مسأله ۵۲۳ - طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل ونزدیکی با او حرام می باشد ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند کفاره ندارد

مسأله ۵۲۴ - وقتی زن از خون نفاس پاک شد ، باید غسل کند وعبادتهای خود را بجا آورد واگر دوباره خون ببیند ، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد ، تمام آن نفاس است واگر روزهایی که پاک بوده روزه گرفته باشد باید قضاء نماید

مسأله ۵۲۵ - اگر زن از خون نفاس پاک شود واحتمال دهد که در باطن خون هست ، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید وکمی صبر کند که اگر پاک است ، برای عبادتهای خود غسل کند

مسأله ۵۲۶ - اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد ، چنانچه در حیض عادت دارد ، به اندازه روزهای عادت او نفاس وبقیه استحاضه است

واگر عادت ندارد ، تا ده روز نفاس وبقیه استحاضه می باشد ، وبهتر است کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت وکسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان ، کارهای استحاضه را بجا آورد وکارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند

مسأله ۵۲۷ - زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است ، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند ، باید به اندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد وبعد از آن باید تا ده روز تمام شود عبادت را ترک کند مگر آنکه مأیوس از انقطاع خون بشود ، واگر مأیوس شد کارهای استحاضه را بجا آورد وکارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید ، واگر از ده روز بگذرد ، استحاضه است وباید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را استحاضه قرار دهد وعبادتهایی را که در آن روزها بجا نیاورده قضاء نماید

مثلا زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند ، باید شش روز را نفاس قرار دهد وبنا بر احتیاط واجب در روز هفتم وهشتم عبادت را ترک کند ودر روز نهم ودهم کارهای استحاضه را بجا آورد وکارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید واگر بیشتر از ده روز خون دید ، از روز بعد از عادت او استحاضه می باشد

مسأله ۵۲۸ - زنی که در حیض عادت دارد ، اگر بعد از زائیدن ، تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند ، به اندازه روزهای عادت او نفاس است و ده روز از خونی که بعد از نفاس می بیند اگر چه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد ، استحاضه است ، مثلاـ زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست وهفتم آن است ، اگر روز دهم ماه زائید وتا یکماه یا بیشتر پی در پی خون دید ، تا روز هفدهم نفاس واز روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست وهفتم است می بیند ، استحاضه می باشد وبعد از گذشتن ده روز ، اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد ، حیض است چه

نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد ، وهمچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد ، اما اگر خونی که بعد از گذشتن ده روز از نفاس می بیند ، در روزهای عادت حیض او نباشد ونشانه‌های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است

مسأله ۵۲۹ - زنی که در حیض عادت ندارد ، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند ، ده روز اول آن نفاس وده روز دوم آن استحاضه است وخونی که بعد از آن می بیند ، اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض وگرنه آن هم استحاضه می باشد

احکام میت

غسل مس میت

مسأله ۵۳۰ - اگر کسی بدن انسان مرده ای را که سرد شده وغسلش نداده اند مس کند یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند باید غسل مس میت نماید ، چه در خواب مس کند چه در بیداری با اختیار مس کند یا بی اختیار حتی اگر ناخن واستخوان او به ناخن واستخوان میت برسد باید غسل کند ، ولی اگر حیوان مرده ای را مس کند غسل بر او واجب نیست

مسأله ۵۳۱ - برای مس مرده ای که تمام بدن او سرد نشده ، غسل واجب نیست اگر چه جایی را که سرد شده مس نماید

مسأله ۵۳۲ - اگر موی خود را به بدن میت برساند یا بدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برساند باید غسل کند مگر آنکه مس ، با سر موهای بلند باشد

مسأله ۵۳۳ - برای بچه مرده حتی بچه سقط شده ای که چهار ماه او تمام شده غسل مس میت واجب است

مسأله ۵۳۴ - بچه‌ای که بعد از مردن مادر وسرد شدن بدنش به دنیا بیاید

چنانچه ظاهر بدن مادر را مس نماید وقتی بالغ شد باید غسل مس میت کند

مسأله ۵۳۵ - اگر انسان ، میتی را که سه غسل او کاملا تمام شده مس نماید ، غسل بر او واجب نمی شود

مسأله ۵۳۶ - اگر دیوانه یا بچه نابالغی ، میت را مس کند ، بعد از آنکه آن دیوانه عاقل ، یا بچه بالغ شد ، باید غسل مس میت نماید

مسأله ۵۳۷ - اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند ، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود وپیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند ، انسان آن را مس نماید ، باید غسل مس میت کند ، ولی اگر قسمی که جدا شده ، استخوان نداشته باشد ، برای مس آن غسل واجب نیست

مسأله ۵۳۸ - برای مس استخوانی که گوشت ندارد وآن را غسل نداده اند ، چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده ، غسل کردن لازم نیست ، وهمچنین برای مس دندانی که از زنده ویا مرده ای که غسل نداده باشند جدا شده وگوشت ندارد ، یا گوشت آن خیلی کم است ، غسل واجب نیست

مسأله ۵۳۹ - غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند کسی که غسل مس میت کرده ، اگر بخواهد نماز بخواند ، لازم نیست وضوء بگیرد ، ولی وضوء گرفتن قبل از غسل مستحب است

مسأله ۵۴۰ - اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند با مس نماید ، یک غسل کافی است

مسأله ۵۴۱ - برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است ، توقف در مسجد وجماع وخواندن سوره هایی که سجده واجب دارد ، مانعی ندارد ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند

احکام محتضر

مسأله ۵۴۲ - مسلمانی را که محتضر است ، یعنی در حال جان دادن می باشد ، مرد باشد یا زن ، بزرگ باشد یا کوچک ، باید به پشت بخوابانند ، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد ، واگر خواباندن او کاملا به این طور ممکن نیست ، تا اندازه ای که ممکن است باید به این دستور عمل کنند ، وچنانچه خواباندن او به هیچ قسم ممکن نباشد ، باید او را رو به قبله بنشانند واگر آن هم نشود ، باید او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند

مسأله ۵۴۳ - واجب است که بعد از موت تا مدت مختصری ، او را رو به قبله بخوابانند ، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد ، بهتر است او را مثل حالتی که بر او نماز می خوانند بخوابانند

مسأله ۵۴۴ - رو به قبله کردن محتضر به هر مسلمان واجب است واجازه گرفتن از ولی او لازم نیست

مسأله ۵۴۵ - مستحب است شهادتین واقرار به دوازده امام علیه السلام وسایر عقائد حقه را ، به کسی که در حال جان دادن است ، طوری تلقین کنند که بفهمد ونیز مستحب است چیزهایی را که گفته شد تا وقت مرگ تکرار کنند

مسأله ۵۴۶ - مستحب است این دعاها را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد : اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک یا من یقبل الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور اللهم ارحمنی فانک رحیم

مسأله ۵۴۷ - مستحب است کسی را که سخت جان می دهد ، اگر ناراحت نمی شود ، به جایی که نماز می خوانده ببرند

مسأله ۵۴۸ - مستحب است برای راحت شدن محتضر ، بر بالین او ، سوره مباره یس ووالصافات واحزاب وآیة الکرسی وآیه پنجاه وچهارم از سوره اعراف وسه آیه آخر سوره بقره بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند

مسأله ۵۴۹ - تنها گذاشتن محتضر ، وبودن جنب وحائض نزد او ، وهمچنین حرف زدن زیاد ، وگریه کردن ، وتنها گذاشتن زنها نزد او ، مکروه است

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۵۰ - بعد از مرگ مستحب است ، چشمها ولبها وچانه میت را ببندند ، ودست وپای او را دراز کنند ، وپارچه‌ای روی او بیندازند ، واگر شب مرده است ، در جایی که مرده ، چراغ روشن کنند ، وبرای تشییع جنازه او مؤمنین را خبر کنند ، ودر دفن او عجله نمایند ، ولی اگر یقین به مردن او ندارند ، باید صبر کنند تا معلوم شود

ونیز اگر میت حامله باشد وبچه در شک او زنده باشد ، باید به قدری دفن را عقب بیندازند که پهلوی چپ او را بشکافند وطفل را بیرون آورند وپهلو را بدوزند

احکام غسل وکفن ونماز ودفن میت

مسأله ۵۵۱ - غسل ، وکفن ، ونماز ، ودفن مسلمان اگر چه دوازده امامی نباشد ، بر هر مکلفی واجب است واگر بعضی انجام دهند ، از دیگران ساقط می شود وچنانچه هیچکس انجام ندهد ، همه معصیت کرده اند

مسأله ۵۵۲ - اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند ، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد ، باید دیگران تمام کنند

مسأله ۵۵۳ - اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده واجب نیست به کارهای میت اقدام کند ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید

مسأله ۵۵۴ – اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده اند باید دوباره انجام دهد ، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده ، یا شک دارد که درست بوده یا نه لازم نیست اقدام نماید

مسأله ۵۵۵ – برای غسل ، کفن ونماز ودفن میت بنابر احتیاط واجب باید از ولی او اجازه بگیرند

مسأله ۵۵۶ – ولی زن شوهر اوست وبعد از او ، مردهایی که از میت ارث می برند مقدم بر زنهای ایشانند

مسأله ۵۵۷ – اگر کسی بگوید من وصی ، یا ولی میتم ، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل وکفن ودفن میت را انجام دهم ، چنانچه به حرف او اطمینان دارند ودیگری هم نمی گوید من ولی یا وصی میتم یا ولی میت به من اجازه داده است ، انجام کارهای میت با اوست واگر به حرف او اطمینان ندارند ، یا دیگری می گوید من ولی یا وصی میتم یا ولی میت به من اجازه داده است ، در صورتی که یکنفر عادل به گفته اولی شهادت دهد ، باید حرف او را قبول کرد

مسأله ۵۵۸ – اگر میت برای غسل وکفن ودفن ونماز خود غیر از ولی ، کس دیگری را معین کند وصیت وتعیین او نافذ نیست

احکام غسل میت

مسأله ۵۵۹ – واجب است میت را سه غسل بدهند : اول – به آبی که با سدر مخلوط باشد

دوم – به آبی که با کافور مخلوط باشد

سوم – با آب خالص

مسأله ۵۶۰ – سدر وکافور باید به اندازه ای زیاد نباشد ، که آب را مضاف کند وبه اندازه ای هم کم نباشد ، که نگویند با آب سدر وکافور غسل داده

مسأله ۵۶۱ – اگر سدر وکافور به اندازه ای که لازم است پیدا نشود ، لازم نیست مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند

مسأله ۵۶۲ – کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است اگر پیش از تمام کردن طواف حج یا عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند وبجای آن باید با آب خالص غسلش بدهند

مسأله ۵۶۳ – کسی که میت را غسل می دهد ، باید مسلمان دوازده امامی وبالغ وعاقل باشد ومسائل غسل را هم بداند

مسأله ۵۶۴ – کسی که میت را غسل می دهد باید قصد قربت داشته باشد یعنی غسل رابرای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد

مسأله ۵۶۵ – غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد ، واجب است وغسل وکفن ودفن کافر واولاد او ، جایز نیست

وکسی که از بچگی دیوانه بوده وبحال دیوانگی بالغ شده ، چنانچه پدر ومادر او یا یکی از آنان مسلمان باشند ، باید او را غسل داد واگر هیچکدام آنان مسلمان نباشند ، غسل دادن او جایز نیست

مسأله ۵۶۶ – بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد یا خلقت او کامل باشد باید غسل بدهند واگر چهار ماه ندارد ، باید در پارچه‌ای بپیچند وبدون غسل دفن کنند

مسأله ۵۶۷ – حرام است مرد ، زن را وزن ، مرد را غسل بدهد ، ولی زن می تواند شوهر خود را غسل دهد ، وشوهر هم می تواند زن خود را غسل دهد

مسأله ۵۶۸ – مرد می تواند دختر بچه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست ، غسل دهد زن هم می تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیشتر ندارد ، غسل دهد

مسأله ۵۶۹ – اگر برای غسل دادن میتی که مرد است مرد پیدا نشود ، زنانی که با او نسبت دارد ومحرمند ، مثل مادر وخواهر وعمه وخاله ، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند ، می توانند ، غسلش بدهند ونیز اگر برای غسل میت زن ، زن دیگری نباشد ، مردهایی که با او نسبت دارند ومحرمند ، یا به واسطه شیر خوردن با او محرم شده اند ، می توانند او را غسل دهند

مسأله ۵۷۰ - اگر میت وکسـی که او را غسل می دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند ، بهتر آن است که غیر از عورت ، جاهای دیگر میت برهنه باشد

مسأله ۵۷۱ - نگـاه کردن به عورت میت حرام است وکسـی که او را غسل می دهـد اگر نگاه کنـد معصیت کرده ، ولی غسل باطل نمی شود

مسأله ۵۷۲ - اگر جایی ازبـدن میت نجس باشـد ، بایـد پیش از آنکه آنجا را غسل بدهنـد ، آب بکشـند ولازم نیست که تمام بـدن میت ، پیش از شروع به غسل پاک باشد

مسأله ۵۷۳ - غسل میت مثل غسل جنابت است ، وباید تا غسل ترتیبی ممکن است ، میت را غسل ارتماسـی ندهند ودر غسل ترتیبی مخیرند بین آنکه هر یک از سه قسمت بدن را در آب فرو برند یا آب روی آن بریزند

مسأله ۵۷۴ - کسـی را که در حـال حیض یـا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهنـد ، بلکه همان غسـل میت برای او کافی است

مسأله ۵۷۵ - بنابر احتیاط مزد گرفته نشود برای غسل دادن میت ، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست

مسأله ۵۷۶ - اگر آب پیدا نشود ، یا اسـتعمال آن مانعی داشـته باشد ، باید عوض هر سه غسل میت را یک تیمم بدهند ، وبهتر است عوض هر غسل یک تیمم بدهند ویک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند ، واگر کسی که تیمم می دهد ، در تیمم سوم قصد مافی الذمه نماید یعنی نیت کند که این تیمم را برای آنکه به تکلیف عمل شده باشد ، انجام می دهم ، تیمم چهارم مستحب نیست

مسأله ۵۷۷ - کسـی که میت را تیمم می دهـد ، بایـد دست میت را به زمین بزنـد وبه صورت وپشت دسـتهای او بکشد واگر ممکن نباشد ، دست خود را به زمین بزند وبه صورت وپشت دستهای میت بکشد

احکام کفن میت

مسأله ۵۷۸ - میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را ، لنگ ، وپیراهن ، وسرتاسری می گویند کفن نمایند

مسأله ۵۷۹ - لنگ باید از ناف تا زانو ، اطراف بدن را بپوشاند ، وبهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد وپیراهن باید ، از سر شانه تا نصف ساق پا ، تمام بدن را بپوشاند وبهتر آن است که تا روی پا برسد ، وبنابر احتیاط واجب درازی سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد وپهنای آن باید به اندازه ای باشد که یک طرف آن روی دیگر بیاید

مسأله ۵۸۰ - مقـداری از لنگ ، که از ناف تا زانو را می پوشاند ومقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می پوشاند ، مقدار واجب کفن است وآنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد ، مقدار مستحب کفن می باشد

مسأله ۵۸۱ - اگر ورثه بالغ باشـند واجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را ، که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند ، اشکال ندارد

واحتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده بر ندارند

مسأله ۵۸۲ - اگر کسـی وصـیت کرده باشـد که مقـدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شـد ، از ثلث مال او بردارند ، یا وصـیت کرده باشـد ثلث مال را به مصـرف خود او برسانند ولی مصـرف آن را معین نکرده باشد ، یا فقط مصـرف مقداری از آن را معین کرده باشد ، می توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند

مسأله ۵۸۳ - اگر میت وصـیت نکرده باشـد که کفن را از ثلث مـال او بردارنـد وبخواهنـد از اصـل مال بردارنـد ، احتیاط واجب آن است که مقـدار واجب کفن را به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نماینـد ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ هسـتند اجازه بـدهند که از سهم آنان بردارند ، مقداری را که اجازه داده اند ، از سهم آنان می شود برداشت

مسأله ۵۸۴ – کفن زن بر شوهر است ، اگر چه زن خود مال داشته باشد وهمچنین اگر زن را به شرحی که در کتاب طلاق گفته می شود ، طلاق رجعی بدهند وپیش از تمام شدن عده بمیرد شوهرش باید کفن او را بدهد وچنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد

مسأله ۵۸۵ – کفن میت بر خویشان او واجب نیست ، اگر چه مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد

مسأله ۵۸۶ – لازم نیست که هر یک از سه پارچه کفن ضخیم باشد که بدن میت از زیر آن پیدا نباشد ، بلی واجب است مستور شدن میت ولو به مجموع سه پارچه

مسأله ۵۸۷ – کفن کردن با پوست مردار ، وچیز غصبی ، اگر چه دیگری هم پیدا نشود ، جایز نیست ، وچنانچه کفن میت غصبی باشد وصاحب آن راضی نباشد ، باید از تنش بیرون آورند ، اگر چه او را دفن کرده باشند

مسأله ۵۸۸ – کفن کردن میت با چیز نجس ، ویا پارچه ابریشمی خالص ، یا پارچه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست ، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد

مسأله ۵۸۹ – کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیه شده ، در حال اختیار بنابر احتیاط واجب جایز نیست ، وجایز نیست با پوست حیوان حلال گوشتی هم که به دستور شرع کشته شده ، میت را کفن بکنند ولی اگر کفن از مو وپشم وحیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد

مسأله ۵۹۰ – اگر کفن میت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود ، چنانچه کفن ضایع نمی شود ، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند ، اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد واگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست ، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد ، باید عوض نمایند

مسأله ۵۹۱ – کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد ، باید مثل دیگران کفن شود وپوشاندن سر وصورتش اشکال ندارد

مسأله ۵۹۲ – مستحب است انسان در حال سلامتی ، کفن وسدر وکافور خود را تهیه کند

احکام حنوط

مسأله ۵۹۳ – بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند ، یعنی به پیشانی وکف دستها وسر زانوها وسر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند

ومستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند وباید کافور ، سائیده وتازه باشد واگر به واسطه کهنه بودن ، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست

مسأله ۵۹۴ – در مالیدن کافور به مواضع ذکر شده ترتیب لازم نیست

مسأله ۵۹۵ – بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن ، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن وبعد از آن هم مانعی ندارد

مسأله ۵۹۶ – کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است ، اگر پیش از تمام کردن طواف بمیرد ، حنوط کردن او جایز نیست

مسأله ۵۹۷ – زنی که شوهر او مرده وهنوز عده اش تمام نشده ، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است

مسأله ۵۹۸ – مکروه است میت را با مشک وعنبر وعود وعطرهای دیگر خوشبو بکنند واینها را با کافور مخلوط بنمایند

مسأله ۵۹۹ – مستحب است ، قدری ترتب حضرت سید الشهداء علیه السلام با کافور مخلوط کنند ، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی احترامی می شود نرسانند ، ونیز باید تربت به قدری زیاد نباشد ، که وقتی با کافور مخلوط شد ، آن را کافور نگویند

مسأله ۶۰۰ – اگر کافور پیدا نشود ، یا فقط به اندازه غسل باشد ، حنوط لازم نیست ، واگر به قدر غسل یا حنوط باشد مخیر است

بین آن دو ، وچنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد مخیر است به هر عضو بخواهد بمالد
مسأله ۶۰۱ – مستحب است دو چوب تر وتازه در قبر همراه میت بگذارند

احکام نماز میت

مسأله ۶۰۲ – نماز خواندن بر میت مسلمان ، اگر چه بچه باشد واجب است
ولی باید پدر ومادر آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند وشش سال بچه تمام شده باشد
مسأله ۶۰۳ – نماز خواندن بر بچه‌ای که شش سال او تمام نشده ، مستحب است ولی نماز خواندن بر بچه‌ای که مرده بدنیا آمده مستحب نیست
مسأله ۶۰۴ – نماز میت باید بعد از غسل وحنوط وکفن کردن او خوانده شود ، واگر پیش از اینها ، یا در بین اینها بخوانند ، اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست
مسأله ۶۰۵ – کسی که می خواهد نماز میت بخواند ، لازم نیست با وضوء یا غسل یا تیمم باشد وبدن ولباسش پاک باشد واگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد
مسأله ۶۰۶ – کسی که به میت نماز می خواند ، باید رو به قبله باشد ونیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند بطوری که سر او بطرف راست نماز گزار وپای او بطرف چپ نمازگزار باشد
مسأله ۶۰۷ – مکان نمازگزار باید از جای میت پست تر یا بلندتر نباشد ، ولی پستی وبلندی مختصر اشکال ندارد
مسأله ۶۰۸ – نمازگزار باید از میت دور نباشد ، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می خواند ، اگر از میت دور باشد ، چنانچه صفها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد
مسأله ۶۰۹ – نمازگزار باید مقابل میت بایستد ، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود وصف جماعت از دو طرف میت بگذرد ، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد
مسأله ۶۱۰ – بین میت ونمازگزار ، باید پرده ودیوار یا چیزی مانند اینها نباشد ولی اگر میت در تابوت ومانند آن باشد اشکال ندارد
مسأله ۶۱۱ – در وقت خواندن نماز ، باید عورت میت پوشیده باشد واگر کفن کردن او ممکن نیست باید عورتش را اگر چه با تخته وآجر ومانند اینها باشد بپوشانند
مسأله ۶۱۲ – نماز میت را باید ایستاده وبا قصد قربت بخواند ، ودر موقع نیت میت را معین کند مثلا نیت کند نماز می خوانم بر این میت قربهً الی الله
مسأله ۶۱۳ – اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند ، می شود نشسته بر او نماز خواند
مسأله ۶۱۴ – اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند باید آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد وبدون اذن او نمی تواند نماز بخواند
مسأله ۶۱۵ – مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند ، ولی اگر میت اهل علم وتقوی باشد مکروه نیست
مسأله ۶۱۶ – اگر میت را عمدا یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند ، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است تا وقتی جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند

دستور نماز میت

مسأله ۶۱۷ – نماز میت پنج تکبیر دارد واگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است : بعد از نیت وگفتن تکبیر اول بگوید : اشهد ان لا الله الا الله وان محمدا رسول الله وبعد از تکبیر دوم بگوید : اللهم صل علی محمد وآل محمد وبعد از تکبیر سوم بگوید : اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات وبعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید : اللهم اغفر لهذا المیت واگر زن است بگوید اللهم اغفر لهذه المیت وبعد تکبیر پنجم را بگوید ، وبهتر است بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعهٔ وبعد از تکبیر دوم بگوید : اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین وبعد از تکبیر سوم بگوید : اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شئ قدیر وبعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید : اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین وبعد تکبیر پنجم را بگوید واگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید : اللهم ان هذه امتک وابنهٔ عبدک وابنهٔ امتک نزلت بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنهٔ فزد فی احسانها وان کانت مسیئهٔ فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها وبرحمتک یا ارحم الراحمین

مسأله ۶۱۸ – باید تکبیرها ودعاها را طوری پشت سر هم بخواند ، که نماز از صورت خود خارج نشود

مسأله ۶۱۹ – کسی که نماز میت را به جماعت می خواند باید تکبیرها ودعاهای آن را بخواند

مستحبات نماز میت

مسأله ۶۲۰ – چند چیز در نماز میت مستحب است : اول کسی که نماز میت می خواند با وضوء یا غسل یا تیمم باشد

دوم اگر میت مرد است ، امام جماعت یا کسی که فرادی به او نماز می خواند ، مقابل وسط قامت او بایستد ، واگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد سوم پابرهنه نماز بخواند چهارم در هر تکبیر دستها را بلند کند

پنجم فاصله او با میت به قدری کم باشد ، که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد

ششم نماز میت را به جماعت بخواند

هفتم امام جماعت تکبیر ودعاها را بلند بخواند وکسانی که با او نماز می خوانند ، آهسته بخوانند هشتم در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد ، عقب امام بایستد

نهم نمازگزار به میت ومؤمنین زیاد دعا کند

دهم پیش از نماز سه مرتبه بگوید : الصلوهٔ

یازدهم نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می روند

دوازدهم زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می خواند ، در صفی تنها بایستد

مسأله ۶۲۱ – خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجد الحرام مکروه نیست

احکام دفن

مسأله ۶۲۲ – واجب است میت را طوری در زمین دفن کننـد که بوی او بیرون نیایـد ، ودرندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند ، واگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد ، باید قبر را با آجر ومانند آن محکم کنند

مسأله ۶۲۳ – اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد ، می توانند به جای دفن ، او را در بنا یا تابوت بگذارند

مسأله ۶۲۴ – میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو بقبله باشد

مسأله ۶۲۵ – اگر کسـی در کشتی بمیرد ، چنـانچه جسـد او فاسـد نمی شود وبودن او در کشتی مانعی نـدارد ، بایـد صبر کننـد تا به خشـکی برسـند واو را در زمین دفن کنند ، وگرنه باید در کشتی غسـلش بدهند وحنوط وکفن کنند وپس از خواندن نماز میت چیز سنگینی به پایش ببندنـد ، وبه دریا بیندازنـد ، یا او را در خمره بگذارنـد ودرش را ببندند وبه دریا بیندازند واگر ممکن است باید او را در جایی بیندازند که فورا طعمه حیوانات نشود

مسأله ۶۲۶ – اگر بترسـند که دشـمن قبر میت را بشـکافد وبـدن او را بیرون آورد وگوش یـا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد ، چنانچه ممکن باشد باید بطوری که در مسأله پیش گفته شد او را به دریا بیندازند

مسأله ۶۲۷ – مخارج انداختن در دریا ومخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد ، باید از اصل مال میت بردارند

مسأله ۶۲۸ – اگر زن کافره بمیرد وبچه در شـکم او مرده باشـد ، یا هنوز روح به بـدن او داخل نشـده باشد چنانچه پدر بچه مسـلمان باشد ، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد

مسأله ۶۲۹ – دفن مسلمان ، در قبرستان کفار ودفن کافر ، در قبرستان مسلمانان جایز نیست

مسأله ۶۳۰ – دفن مسلمان در جایی که بی احترامی به او باشد ، مانند جایی که خاکروبه وکثافت می ریزند ، جایز نیست

مسأله ۶۳۱ – دفن میت در جای غصبی ودر زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده ، جایز نیست

مسأله ۶۳۲ – دفن میت در قبر مرده دیگر جایز نیست ، مگر آنکه قبر ، کهنه شده ومیت اولی از بین رفته باشد

مسأله ۶۳۳ – چیزی که ازمیت جـدا می شود ، بایـد بـا او دفن شود وبنـابر احتیاط مو وناخن ودنـدان هم با او دفن شود ، ودفن ناخن ودندانی که در حال زندگی از انسان جدا می شود ، مستحب است

مسأله ۶۳۴ – اگر کسی در چاه بمیرد وبیرون آوردنش ممکن نباشد ، باید در چاه را ببندند وهمان چاه را قبر او قرار دهند

مسأله ۶۳۵ – اگر بچه در رحم مادر بمیرد ومانـدنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد ، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند ، وچنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد ، ولی باید به وسیله شوهرش اگر اهل فن است ، یا زنی که اهل فن باشد ، او را بیرون بیاورنـد واگر ممکن نیست ، مرد محرمی که اهـل فن باشـد واگر آنهم ممکن نباشـد ، مرد نا محرمی که اهل فن باشـد پچه را بیرون بیاورد ودر صورتی که آنهم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می تواند بچه را بیرون آورد

مسأله ۶۳۶ – هر گاه مادر بمیرد وبچه در شـکمش زنده باشد اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشـته باشـند ، باید به وسـیله کسانی که در مسأله پیش گفته شد ، پهلوی چپ او را بشکافند وبچه را بیرون آورند ودوباره بدوزند

مستحبات دفن

مسأله ۶۳۷ – مسـتحب است قبر را به انـدازه قـد انسان متوسط یا گلوی او گود کننـد ، ومیت را در نزدیکترین قبرسـتان دفن نمایند ، مگر آنکه قبرسـتان دورتر از جهتی بهتر باشد ، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند ، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا می رونـد ونیز مستحب است جنازه را در چنـد ذرعی قبر ، زمین بگذارند وتا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند ، ودر هر مرتبه زمین بگذارنـد وبردارنـد ودر نوبت چهارم وارد قبر کننـد ، واگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سـر او طرف پائین قبر باشـد ، ودر دفعه چهارم از طرف سـر وارد قبر نماینـد واگر زن است در دفعه سوم طرف قبله قبر بگذارنـد وبه پهنا وارد قبر

کنند ودر موقع وارد کردن ، پارچه‌ای روی قبر بگیرند ، ونیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند ووارد قبر کنند ودعاهایی که دستور داده شده ، پیش از دفن وموقع دفن بخوانند وبعد از آنکه میت را در لحد گذاشتند ، گره های کفن را باز کنند وصورت میت را روی خاک بگذارند وبالشی از خاک زیر سر اوبسازند وپشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که به پشت نگردد وپیش از آنکه لحد را بپوشانند ، دست راست را به شانه راست میت بزنند ودست چپ را به قوت بر شانه چپ میت بگذارند ودهان را نزدیک گوش او ببرند وبه شدت حرکتش دهند وسه مرتبه بگویند : اسمع افهم یا فلان بن فلان وبجای فلان بن فلان اسم میت وپدرش را بگویند مثلا اگر اسم او محمد واسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند : اسمع افهم یا محمد بن علی پس از آن بگویند : هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادهٔ ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وسید النبیین وخاتم المرسلین وان علیا امیر المؤمنین وسید الوصیین وامام افترض الله طاعته علی العالمین وان الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی به جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم الحجهٔ المهدی صلوات الله علیهم ائمهٔ المؤمنین وحجج الله علی الخلق اجمعین وائمتک ائمهٔ هدی بک ابراریا فلان بن فلان بجای فلان بن فلان است میت وپدرش را بگویند وبعد بگوید : اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عند الله تبارک وتعالی وسئلاک عن ربک وعن نبیک وعن دینک وعن کتابک وعن قبلتک وعن ائمتک فلا تخف ولا تحزن وقل فی جوابهما الله جل جلاله ربی ومحمد صلی الله علیه وآله نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبهٔ قبلتی وامیر المؤمنین علی بن ابیطالب امامی والحسن بن علی المجتبی امامی والحسین بن علی الشهید به کربلا امامی وعلی زین العابدین امامی ومحمد الباقر امامی وجعفر الصادق امامی وموسی الکاظم امامی وعلی الرضا امامی ومحمد الجواد امامی و علی الهادی امامی والحسن العسکری امامی والحجهٔ المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی وسادتی وقادتی وشفعائی بهم

اتولی ومن اعدائهم اتبرء فی الدنیا والاخرهٔ ثم اعلم یا فلان بن فلان بجای فلان بن فلان اسم میت وپدرش را بگوید وبعد بگوید : ان الله تبارک وتعالی نعم الرب وان محمدا صلی الله علیه وآله نعم الرسول وان علی بن ابیطالب واولاده المعصومین الائمهٔ الاثنی عشر نعم الائمهٔ وان ما جاء به محمد صلی الله علیه وآله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق وان الجنهٔ حق والنار حق وان الساعهٔ آتیهٔ لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور پس بگوید : افهمت یا فلان وبجای فلان اسم میت را بگوید پس از آن بگوید ثبتک الله بالقول الثابت وهداک الله الی صراط مستقیم عرف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر من رحمهٔ پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک ولقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک

مسأله ۶۳۸ – مستحب است کسی که میت را در قبر می گذارد ، با طهارت وسر برهنه وپا برهنه باشد واز طرف پای میت از قبر بیرون بیاید وغیر از خویشان میت کسانی که حاضرند ، با پشت دست خاک بر قبر بریزند وبگویند : انا لله وانا الیه راجعون اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد واگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند

مسأله ۶۳۹ – مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند وبه اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند ونشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود وروی قبر آب بپاشند وبعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند ، دستها را بر قبر بگذارند وانگشتها را باز کرده در خاک فرو برند وهفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه بخوانند وبرای میت طلب آمرزش کنند واین دعا را بخوانند : اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمهٔ من سواک

مسأله ۶۴۰ – پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده اند ، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد ، دعایی را که دستور داده شده ، به میت تلقین کند

مسأله ۶۴۱ – بعد از دفن ، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی

دادن ، مصیب یادشان می آید ، ترک آن بهتر است ، ونیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند وغذا خوردن نزد آنان ودر منزلشان مکروه است

مسأله ۶۴۲ – مستحب است انسان در مرگ خویشان ، مخصوصا در مرگ فرزند صبر کند وهر وقت میت را یاد می کند ، انا لله وانا الیه راجعون بگوید وبرای میت قرآن بخواند وسر قبر پدر ومادر از خداوند حاجت بخواهد وقبر را محکم بسازد که زود خراب نشود

مسأله ۶۴۳ – جایز نیست ، انسان در مرگ کسی صورت وبدن را بخراشد وبه خود لطمه بزند

مسأله ۶۴۴ – پاره کردن گریبان در مرگ غیر پدر وبرادر جایز نیست

مسأله ۶۴۵ – اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد ، یا موی خود را بکند ، باید یک بنده آزاد کند ، یا ده فقیر را طعام دهد ، ویا آنها را بپوشاند واگر عاجز بود سه روز پیاپی روزه بگیرد وهمچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه لباس خود را پاره کند

مسأله ۶۴۶ – احتیاط واجب آن است که در گریه بر میت صدا را خیلی بلند نکنند

نماز وحشت

مسأله ۶۴۷ – مستحب است در شب اول قبر ، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند ودستور آن این است که : در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیهٔ الکرسی ودر رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند وبعد از سلام نماز بگویند اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان وبجای کلمه فلان اسم میت را بگویند ویا آنکه در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه سوره توحید ودر رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره تکاثر را بخوانند واگر هر دو را بخوانند بهتر است مسأله ۶۴۸ – نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می شود خواند ، ولی بهتر است در اول شب ، بعد از نماز عشاء خوانده شود

مسأله ۶۴۹ – اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند ، یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند

نبش قبر

مسأله ۶۵۰ – نبش قبر مسلمان ، یعنی شکافتن قبر او اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است ولی اگر بدنش از بین رفته وخاک شده باشد اشکال ندارد

مسأله ۶۵۱ – نبش قبر امامزاده ها وشهداء وعلماء وصلحاء اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است

مسأله ۶۵۲ – شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست : اول آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد ومالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند

دوم آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد وصاحب آن راضی نشود که در قبر بماند ، وهمچنین است اگر چیزی ازمال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد وورثه راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند ولی اگر وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند برای بیرون آوردن اینها نمی توانند قبر را بشکافند مگر آنکه زائد بر ثلث باشد وورثه راضی نشوند به ماندن آن در قبر سوم آنکه میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمد غسلش باطل بوده یا به غیر دستور شرع کفن شده یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته‌اند

چهارم آنکه برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند

پنجم آنکه میت را در جایی که جایز نیست یا بی احترامی به اوست مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت وخاکروبه می ریزند دفن کرده باشند

ششم آنکه برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند مثلا بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش کرده اند بیرون آورند

هفتم آنکه بترسند درنده ای بدن میت را پاره کند یا سیل او را ببرد یا دشمن بیرون آورد هشتم آنکه قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود

تیمم

تیمم

در هفت مورد بجای وضوء وغسل باید تیمم کرد

اول از موارد تیمم

اول آنکه تهیه آب بقدر وضوء یا غسل ممکن نباشد

مسأله ۶۵۷ – اگر انسان در آبادی باشد ، باید برای تهیه آب وضوء وغسل بقدری جستجو کند که از پیدا شدن آن نا امید شود ، واگر در بیابان باشد ، چنانچه زمین آن پست وبلند است ، باید در هر یک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می کردند (۱) در جستجوی آب برود واگر زمین آن پست وبلند نیست باید در هر طرف به اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید

مسأله ۶۵۸ – اگر بعضی از چهار طرف هموار وبعضی دیگر پست وبلند باشد ، باید در طرفی که هموار است به اندازه پرتاب دو تیر ودر طرفی که هموار نیست ، به اندازه یک تیر جستجو کند

(۱) مجلسی قدس سره در کتاب شرح من لا یحضره الفقیه ، مقدار پرتاب تیر را دویست گام معین فرموده است

مسأله ۶۵۹ – در هر طرفی که یقین دارد آب نیست ، در آن طرف جستجو لازم نیست

مسأله ۶۶۰ – کسی که وقت نماز او تنگ نیست وبرای تهیه آب وقت دارد ، اگر یقین دارد ، در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست ، باید برای تهیه آب برود واگر گمان دارد آب هست رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر گمان او قوی باشد ، بنابر احتیاط واجب باید برای تهیه آب به آن محل برود

مسأله ۶۶۱ – لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود ، بلکه می تواند کسی را که به گفته او اطمینان دارد بفرستد ودر این صورت اگر یکنفر از طرف چند نفر برود کافی است

مسأله ۶۶۲ – اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود ، یا در منزل یا در قافله آب هست باید بقدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند ، یا از پیدا کردن آن نا امید شود یا یکی از روافع تکلیف مثل حرج محقق شود

مسأله ۶۶۳ – اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید وآب پیدا نکند وتا وقت نماز همانجا بماند ، لازم نیست دوباره در جستجوی آب برود ولو احتمال دهد که آب پیدا می کند

مسأله ۶۶۴ – اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند وآب پیدا نکند وتا وقت نماز دیگر در همانجا بماند ، لازم نیست که دوباره در جستجوی آب برود ولو احتمال دهد آب پیدا شود

مسأله ۶۶۵ – اگر وقت نماز تنگ باشد ، یا از دزد ودرنده بترسد ، یا جستجوی آب بقدری سخت باشد که نتواند تحمل کند ، جستجو لازم نیست

مسأله ۶۶۶ – اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود خطا کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است

مسأله ۶۶۷ – کسی که یقین دارد آب پیدا نمی کند ، چنانچه دنبال آب نرود وبا صفحهٔ تیمم نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می کرد آب پیدا می شد نمازش باطل است

مسأله ۶۶۸ – اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند وبا تیمم نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد ، در جایی که جستجو کرده آب بوده نماز او صحیح است

مسأله ۶۶۹ – کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است ، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد که برای جستجو وقت داشته ، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند واگر وقت گذشته قضاء نماید مگر آنکه بداند اگر جستجو می کرد آب پیدا نمی کرد که در این صورت نمازش صحیح است

مسأله ۶۷۰ – اگر بعد از داخل شدن وقت نماز ، وضوء داشته باشد وبداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست ، یا نمی تواند وضوء بگیرد چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد ، نباید آن را باطل نماید

مسأله ۶۷۱ – اگر پیش از وقت نماز ، وضوء داشته باشد وبداند که اگر وضوی خود را باطل کند ، تهیه آب برای او ممکن نیست ، لازم نیست وضوی خود را نگهدارد وباطل نکند

مسأله ۶۷۲ – کسی که فقط به مقدار وضوء یا به مقدار غسل آب دارد ومی داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی کند ، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ، ریختن آن حرام است ، ولی پیش از وقت نماز ریختن آن اشکال ندارد

مسأله ۶۷۳ – کسی که می داند آب پیدا نمی کند ، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضوی خود را باطل کند ، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است

دوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۴ – اگر به واسطه پیری یا ترس از دزد وجانور ومانند اینها ، یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد ، دسترسی به آب نداشته باشد ، باید تیمم کند ، وهمچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن بقدری مشقت داشته باشد که مردم تحمل آن را نکنند

مسأله ۶۷۵ – اگر برای کشیدن آب از چاه ، دلو وریسمان ومانند اینها لازم دارد ومجبور است بخرد یا کرایه نماید ، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند ، وهمچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند ، در صورتی که قیمت آب در آن زمان ومکان همان باشد ، واگر کمتر از آن باشد احتیاط واجب آن است که تهیه کند ، ولی اگر تهیه آن بقدری پول می خواهد که نسبت بحال او آن مقدار ضرر دارد ، واجب نیست تهیه نماید

مسأله ۶۷۶ – اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند ، باید قرض نماید ولی کسی که می داند یا گمان دارد که نمی تواند قرض خود را بدهد ، واجب نیست قرض کند

مسأله ۶۷۷ – اگر کندن چاه مشقت ندارد ، باید برای تهیه آب چاه بکند

مسأله ۶۷۸ – اگر کسی مقداری آب بی منت به او ببخشد باید قبول کند

سوم از موارد تیمم

مسأله ۶۷۹ – اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد ، یا بترسد که به واسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود ، یا مرضش طول بکشد ، یا شدت کند ، یا به سختی معالجه شود ، باید تیمم نماید ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد ، باید با آب گرم وضوء بگیرد یا غسل کند

مسأله ۶۸۰ – لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد ، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد ، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد واز آن احتمال ، ترسی برای او پیدا شود ، باید تیمم کند

مسأله ۶۸۱ – کسی که مبتلا به درد چشم است وآب برای او ضرر دارد ، باید تیمم نماید

مسأله ۶۸۲ – اگر به واسطه یقین یا ترس ضرر ، تیمم کند وپیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد ، تیمم او باطل است واگر بعد از نماز بفهمد ، نمازش صحیح است ولی برای نمازهای بعد باید وضوء بگیرد یا غسل کند

مسأله ۶۸۳ – کسی که می داند آب برایش ضرر ندارد ، چنانچه غسل کند یا وضوء بگیرد وبعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته ، وضوء وغسل او صحیح است

چهارم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۴ – هر گاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضوء یا غسل برساند ، خود او یا عیال واولاد او ، یا رفیقش وکسانی که با او مربوطند مانند نوکر وکلفت از تشنگی بمیرند ، یا مریض شوند ، یا بقدری تشنه شوند که تحمل آن مشقت دارد ، باید بجای وضوء وغسل تیمم نماید ، ونیز اگر بترسد حیوانی که مال خود اوست از تشنگی تلف شود ، باید آب را به آن بدهد وتیمم نماید ، وهمچنین است اگر کسی که حفظ جان او واجب است بطوری تشنه باشد که اگر انسان آب را به او ندهد تلف شود

مسأله ۶۸۵ – اگر غیر از آب پاکی که برای وضوء یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود وکسانی که با او مربوطند داشته باشد ، باید آب پاك را برای آشامیدن بگذارد وبا تیمم نماز بخواند ، ولی چنانچه آب را برای حیوانش بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد وبا آب پاك وضوء وغسل انجام دهد

پنجم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۶ – کسی که بدن یا لباسش نجس است وکمی آب دارد که اگر با آن وضوء بگیرد یا غسل کند ، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی ماند ، باید بدن یا لباس را آب بکشد وبا تیمم نماز بخواند ، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند ، باید آب را به مصرف وضوء یا غسل برساند وبا بدن یا لباس نجس نماز بخواند

ششم از موارد تیمم

مسأله ۶۸۷ – اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد ، مثلا آب یا ظرفش غصبی است وغیر از آن ، آب وظرف دیگری ندارد ، باید بجای وضوء وغسل تیمم کند

هفتم از مواردتیمم

مسأله ۶۸۸ – هر گاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضوء بگیرد ، یا غسل کند تمام نماز ، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده

می شود جایز است تیمم کند ومی تواند وضوء بگیرد ونماز را در خارج وقت بخواند

مسأله ۶۸۹ – اگر عمدا نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضوء یا غسل نداشته باشد معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح است

مسأله ۶۹۰ – کسی که شک دارد که اگر وضوء بگیرد ، یا غسل کند وقت برای نماز او می ماند یا نه ، باید وضوء یا غسل را بجا آورد

مسأله ۶۹۱ – کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده ، چنانچه بعد از نماز آبی که داشته از دستش برود ، اگر چه تیمم خود را نشکسته باشد در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد باید دوباره تیمم نماید

مسأله ۶۹۲ – کسی که آب دارد ، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود ودر بین نماز آبی که داشته از دستش برود ، چنانچه وظیفه‌اش تیمم باشد باید برای نماز بعد دوباره تیمم کند

مسأله ۶۹۳ – اگر انسان به قدری وقت دارد که می تواند وضوء بگیرد ، یا غسل کند ونماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه وقنوت بخواند ، باید غسل کند یا وضوء بگیرد ونماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد ، بلکه اگر به اندازه سوره هم وقت ندارد ، باید غسل کند یا وضوء بگیرد ونماز را بدون سوره بخواند

چیزهایی که تیمم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۴ – تیمم به خاک وریگ وکلوخ وسنگ صحیح است

مسأله ۶۹۵ – تیمم بر سنگ گچ وسنگ آهک صحیح است ، وهمچنین تیمم به گچ وآهک پخته ، وتیمم به سنگ معدن مثل سنگ عقیق باطل است

مسأله ۶۹۶ – اگر خاک وریگ وکلوخ وسنگ پیدا نشود ، باید به گرد غباری که در فرش ولباس ومانند اینهاست تیمم نمایند وچنانچه گرد پیدا نشود ، باید به گل تیمم کند واگر گل هم پیدا نشود ، تیمم از او ساقط است ونماز هم بر او واجب نیست

مسأله ۶۹۷ – اگر بتواند با تکاندن فرش ومانند آن خاک تهیه کند ، تیمم به گرد باطل است واگر بتواند گل را خشک کند واز آن خاک تهیه نماید ، تیمم به گل باطل است

مسأله ۶۹۸ – کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد ، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند وبا آن وضوء بگیرد ، یا غسل نماید ویا آنکه برف ویخ را به مواضع وضوء بمالد به نحوی که آب جریان پیدا کند در صورتی که حرج نباشد واگر ممکن نیست وچیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد ، تکلیف نماز وتیمم از او ساقط است

مسأله ۶۹۹ – اگر با خاک یا ریگ ، چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است ، مخلوط شود ، نمی تواندبه آن تیمم کند ولی اگر آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود ، تیمم به آن خاک وریگ صحیح است

مسأله ۷۰۰ – اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند چنانچه ممکن است ، باید به خریدن ومانند آن تهیه نماید در صورتی که مضر به حال او نباشد

مسأله ۷۰۱ – چیزی که بر آن تیمم می کند باید پاک باشد واگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح استه ندارد ، نماز بر او واجب نیست

مسأله ۷۰۲ – اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی که صحیح است وبه آن تیمم نماید ، بعد بفهمد تیمم به آن باطل بوده ، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند

مسأله ۷۰۳ – چیزی که بر آن تیمم می کند ومکان آن چیز ، باید غصبی نباشد ، پس اگر بر خاک غصبی تیمم کند ، یا خاکی را

که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد وبر آن تیمم کند تیمم او باطل است

مسأله ۷۰۴ – تیمم در فضای غصبی صحیح است ، پس اگر در ملک خود ، دستها را به زمین بزنـد وبی اجازه داخل ملک دیگری شود ودستها را به پیشانی بکشد ، تیمم او باطل است

مسأله ۷۰۵ – تیمم به چیز غصبی ، یا بر چیزی که در ملک غصبی است ، در صورتی باطل است که انسان عمـدا تیمم کنـد وچنانچه فراموش کرده باشد ، تیمم او صحیح است

مسأله ۷۰۶ – کسی که در جای غصبی حبس است ، اگر آب وخاك او غصبی است ، باید با تیمم نماز بخواند

مسأله ۷۰۷ – مستحب است چیزی که بر آن تیمم می کنند ، گردی داشته باشد که بدست بماند وبعد از زدن دست بر آن مستحب است دست را بتکانند که گرد آن بریزند

مسأله ۷۰۸ – تیمم به زمین گـود وخـاك جاده وزمین شـوره زار که نمـك روی آن را نگرفته مکروه است واگر نمـك روی آن را گرفته باشد باطل است

دستور تیمم بدل از وضوء

مسأله ۷۰۹ – در تیمم بدل از وضوء چهار چیز واجب است : اول – نیت

دوم – زدن کف دو دست با هم بر چیزی که تیمم به آن صحیح است

سوم – کشیدن دو دست به تمـام پیشـانی ودو طرف آن از جایی که موی سـر می رویـد ، تا ابروها وبالای بینی وبنابر احتیاط واجب باید دستها روی ابروها هم ، کشیده شود

چهارم – کشیدن تمام کف دست چپ به تمام پشت دست راست وبعـد از آن کشـیدن تمام کف دست راست به تمام پشت دست چپ

دستور تیمم بدل از غسل

مسأله ۷۱۰ – تیمم بـدل از غسل ، مثل تیمم بـدل از وضوء است ، وبهتر است بعـد از آنکه نیت کرد وبه دسـتوری که در مسأله پیش گفته شد ، دستها را به زمین زد وبه پیشانی کشید ، یک مرتبه دیگر دستها را به زمین بزند وبه پشت دستها بکشد

احکام تیمم

مسأله ۷۱۱ – اگر مختصـری از پیشانی وپشت دسـتها را هم مسـح نکند تیمم باطل است ، چه عمدا مسح نکند ، یا مسأله را نداند ، یا فراموش کرده باشد

ولی دقت زیاد هم لازم نیست وهمینقدر که بگویند تمام پیشانی وپشت دست مسح شده کافی است

مسأله ۷۱۲ – برای آنکه یقین کنـد تمام پشت دست را مسح کرده ، بایـد مقـداری بالاتر از مـچ را هم مسـح نمایـد ، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست

ونیز لازم نیست پیشانی وپشت دستها را از بالا به پایین مسح نماید ، ومی توان از پایین به بالا مسح کرد

مسأله ۷۱۳ – کارهای تیمم را باید پشت سر هم بجا آورد واگر بین آنها بقدری فاصله دهد ، که نگویند تیمم می کند باطل است

مسأله ۷۱۴ – در موقع نیت بایـد معین کند که تیمم اوبدل از غسل است ، یا بدل از وضوء بلی اگر در ذمه او یکی بیش نیست قصـد

امر کفایت می کند واگر بدل از غسل باشد ، باید آن غسل را معین نماید وچنانچه اشتباها بجای بدل از وضوء ، بدل از غسل یا بجای بدل از غسل ، بدل از وضوء نیت کند ، یا مثلا در تیمم بدل از غسل جنابت ، نیت تیمم بدل از غسل مس میت نماید ، تیمم او باطل است

مسأله ۷۱۵ – لازم نیست در تیمم پیشانی وکف دستها وپشت دستها پاک باشد

مسأله ۷۱۶ – انسان بایدبرای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد واگر در پیشانی یا پشت دستها یا در کف دستها مانعی باشد ، مثلا چیزی به آنها چسبیده باشد ، باید بر طرف نماید

مسأله ۷۱۷ – اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است وپارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند ، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند وبه پیشانی وپشت دستها بکشد

مسأله ۷۱۸ – اگر پیشانی وپشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد

ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد ، باید آن را عقب بزند

مسأله ۷۱۹ – اگر احتمال دهد که در پیشانی وکف دستها یا پشت دستها مانعی هست چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد باید جستجو نماید ، تا یقین یا گمان کند که مانعی نیست

مسأله ۷۲۰ – اگر وظیفه او تیمم است ونمی تواند تیمم کند ، باید نائب بگیرد

وکسی که نائب می شود ، باید او را با دست خود او تیمم دهد یعنی نائب دستهای او را به زمین بگذارد وبا او مسح پیشانی ودستهایش را بنماید واگر ممکن نباشد چیزی بر او واجب نیست ونماز هم ساقط است

مسأله ۷۲۱ – اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه ، باید آن قسمت را با آنچه بعد از آن است بجا آورد مگر آنکه داخل در جزء بعد شده باشد در این صورت اعتنا به شک ننماید

مسأله ۷۲۲ – اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه ، تیمم او صحیح است

مسأله ۷۲۳ – کسی که وظیفه‌اش تیمم است نمی تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند ، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبی تیمم کند وتا وقت نماز عذر او باقی باشد ، می تواند با همان تیمم نماز بخواند

مسأله ۷۲۴ – کسی که وظیفه‌اش تیمم است ، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می ماند ، در وسعت وقت می تواند با تیمم نماز بخواند ، واگر بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف می شود ، باید صبر کند وبا وضوء یا غسل نماز بخواند ، ونیز اگر امید دارد که عذرش برطرف شود ، باید صبر کند وبا وضوء یا غسل نماز بخواند ، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را بجا آورد

مسأله ۷۲۵ – کسی که احتیاطا باید غسل جبیره ای وتیمم نماید مثلا جراحتی در پشت او است ، اگر بعد از غسل وتیمم نماز بخواند وبعد از نماز حدث اصغری از او سر زند مثلا بول کند ، برای نمازهای بعد ، باید وضوء بگیرد

مسأله ۷۲۶ – اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند ، بعد از بر طرف شدن عذر ، تیمم او باطل می شود

مسأله ۷۲۷ – چیزهایی که وضوء را باطل می کند ، تیمم بدل از وضوء را هم باطل می کند وچیزهایی که غسل را باطل می نماید ، تیمم بدل از غسل را هم باطل می کند

مسأله ۷۲۸ – کسی که نمی تواند غسل کند ، اگر چند غسل بر او واجب باشد ، یک تیمم نماید بدل از همه اغسال

مسأله ۷۲۹ – کسی که نمی تواند غسل کند ، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد ، باید بدل از غسل تیمم نماید ، واگر نتواند وضوء بگیرد وبخواهد عملی را که برای آن وضوء واجب است انجام دهد ، باید بدل از وضوء تیمم نماید

مسأله ۷۳۰ – اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند ، نباید برای نماز وضوء بگیرد

وهمچنین اگر بدل از غسلهای دیگر تیمم کند ، لازم نیست وضوء بگیرد

مسأله ۷۳۱ – اگر بدل از غسل تیمم کند وبعد کاری که وضوء را باطل می کند برای او پیش آید ، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند ، باید وضوء بگیرد واگر نمی تواند وضوء بگیرد ، باید تیمم کند بدل از وضوء

مسأله ۷۳۲ – کسی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند ، تا تیمم وعذر او باقی است ، کارهایی را که باید با وضوء یا غسل انجام داد ، می توانـد بجا آورد ، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده ، یا با داشـتن آب برای نماز میت یا خوابیدن ، تیمم کرده ، فقط کاری را که برای آن تیمم نموده ، می تواند انجام دهد

مسأله ۷۳۳ – در چنـد مورد مسـتحب است نمازهـایی را که انسـان با تیمم خوانـده دوباره بخوانـد : اول آنکه از اسـتعمال آب ترس داشته وجنب بوده وبا تیمم خوانده است

دوم آنکه می دانسـته یا گمان داشـته که آب پیـدا نمی کند وعمدا خود را جنب کرده وبا تیمم نماز خوانده است سوم آنکه تا آخر وقت ، عمدا در جستجوی آب نرود وبا تیمم نماز بخواند وبعد بفهمد که اگر جستجو می کرد ، آب پیدا می شد

چهارم آنکه عمدا نماز را تأخیر انداخته ودر آخر وقت با تیمم نماز خوانده است

پنجم آنکه می دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی شود وآبی را که داشته ریخته است

احکام نماز

احکام نماز

نماز مهمترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداونـد عالم شود عبادتهای دیگر هم قبول می شود ، واگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی شود

وهمانطور که اگر انسان شـبانه‌روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند ، چرک در بدنش نمی ماند ، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهـان پـاک می کنـد ، وسـزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخوانـد ، وکسـی که نماز را پست وسـبک شـمارد ، مانند کسـی است که نمـاز نمی خوانـد ، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود : کسـی که به نماز اهمیت ندهـد وآن را سـبک شـمارد ، سزاوار عذاب آخرت است روزی حضـرت در مسجد تشریف داشتند ، مردی وارد ومشغول نماز شد ورکوع وسجودش را کاملا بجا نیـاورد ، حضـرت فرمودنـد اگر این مرد در حـالی که نمـاز اینطور است از دنیـا برود ، بـدین من از دنیـا نرفته است پس انسـان بـاید مواظب باشد که به عجله وشـتابزدگی نماز نخواند ، ودر حال نماز به یاد خدا وبا خضوع وخشوع ووقار باشد ومتوجه باشد که با چه کسـی سخن می گوید وخود را در مقابل عظمت وبزرگی خداوند عالم بسیار پست وناچیز ببیند ، واگر انسان در موقع نماز کاملا به این مطلب توجه کند ، از خود بی خبر می شود ، چنانچه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیر المؤمنین علیه السـلام بیرون کشیدند وآن حضـرت متوجه نشدنـد ، ونیز بایـد نمازگزار توبه واسـتغفار نمایـد وگناهانی که مانع قبول شدن نماز است ، مانند حسد ، کبر ، غیبت ، خوردن حرام ، آشامیدن مسـکرات ، ونـدادن خمس وزکوهٔ بلکه هر معصـیتی را ترک کند ، وهمچنین سزاوار است کارهایی که ثواب نمـاز را کم می کنـد بجا نیاورد ، مثلا در حال خواب آلودگی وخودداری از بول به نماز نایسـتد ودر موقع نماز به آسـمان نگاه نکنـد ونیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می کنـد بجا آورد ، مثلا انگشتری عقیق بـدست کنـد ولباس پاکیزه بپوشـد ، وشانه ، ومسواک کند ، وخود را خوشبو نماید

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است : اول – نماز یومیه

دوم - نماز آیات

سوم - نماز میت

چهارم - نماز طواف واجب خانه کعبه

پنجم - نماز قضای پدر ومادر که بر پسر بزرگتر واجب است

ششم - نمازی که به واسطه اجاره ونذر وقسم وعهد واجب می شود

نمازهای واجب یومیه

نمازهای واجب یومیه پنج است : ظهر وعصر ، هر کدام چهار رکعت

مغرب سه رکعت ، عشا ، چهار رکعت ، صبح ، دو رکعت

مسأله ۷۳۴ - در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که گفته می شود دو رکعت خواند

وقت نماز ظهر وعصر

مسأله ۷۳۵ - اگر چوب یا چیزی مانند آن را ، راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید سایه آن به طرف مغرب می افتد ، وهر چه آفتاب بالا می آید ، این سایه که می شود ودر شهرهای ما ، در اول ظهر شرعی به آخرین درجه کمی می رسد وظهر که گذشت سایه آن به طرف مشرق بر می گردد وهر چه خورشید رو به مغرب می رود ، سایه زیادتر می شود بنا بر این وقتی سایه به آخرین درجه کمی رسید ودو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت ، معلوم می شود ظهر شرعی شده است (۱)

مسأله ۷۳۶ - چوب یا چیز دیگری را که برای معین کردن ظهر به زمین فرو می برند شاخص گویند

مسأله ۷۳۷ - وقت نماز ظهر وعصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است

ولی چنانچه نماز عصر را عمدا قبل از نماز ظهر بخواند باطل است ، مگر اینکه از آخر وقت بیش از بجا آوردن یک نماز مجال نباشد که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده باید نماز عصر را قبل از نماز ظهر بخواند ، ونماز ظهر را بعدا قضاء نماید ، واگر کسی پیش از این وقت ، اشتباها تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند ، نمازش صحیح است واحتیاط واجب آن است که نماز را نماز ظهر قرار دهد ونماز دوم را به قصد ما فی الذمه بخواند

مسأله ۷۳۸ - اگر پیش از خواندن نماز ظهر ، سهوا مشغول نماز عصر شود ودر بین نماز بفهمد اشتباه کرده است ، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده ام وآنچه را مشغولم وآنچه بعد می خوانم همه نماز ظهر باشد وبعد از آنکه نماز را تمام کرد ، نماز عصر را بخواند

مسأله ۷۳۹ - در زمان حضور امام علیه السلام واجب است ، انسان در روز جمعه بجای نماز ظهر دو رکعت نماز جمعه بخواند ، ولی در این زمان اگر کسی نماز جمعه بخواند ، احتیاط واجب آن است که نماز ظهر را هم بخواند

مسأله ۷۴۰ - وقت نماز جمعه از اول ظهر است تا وقتی که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود

* ۱ ظهر شرعی در بعضی از مواقع سال ، چند دقیقه پیش از ساعت دوازده (به ساعت ظهر کوک) وگاهی چند دقیقه بعد از ساعت دوازده است

وقت نماز مغرب وعشاء

مسأله ۷۴۱ - مغرب موقعی است که خورشید غروب کند پس تأخیر ظهر وعصر از آن وقت جایز نیست ، ولی احتیاط ترک نشود به تأخیر مغرب تا سرخی طرف مشرق از بالای سر بگذرد

مسأله ۷۴۲ - وقت نماز مغرب وعشاء بعد از غروب آفتاب است تا نیمه شب ، ولی چنانچه نماز عشاء با التفات وعمد قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است ، مگر اینکه از وقت بیش از مقدار اداء نماز عشاء نمانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخوانده باید اول نماز عشاء را بخواند وبعد از آن نماز مغرب را قضاء نماید

مسأله ۷۴۳ - اگر کسی در وقتی که باید نماز مغرب قبل از عشاء خوانده شود اشتباها نماز عشاء را پیش از مغرب بخواند وبعد از نماز ملتفت شود ، نمازش صحیح است وباید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد

مسأله ۷۴۴ - اگر پیش از خواندن نماز مغرب ، سهوا مشغول نماز عشاء شود ودر بین نماز بفهمد که اشتباه کرده چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است ، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند ونماز را تمام کند وبعد نماز عشا را بخواند واگر به رکوع رکعت چهارم رفته باید نماز را بهم بزند وبعد از آن مغرب وعشا را بخواند

مسأله ۷۴۵ - آخر وقت نماز عشا نصف شب است

وشب را باید از اول غروب تا اذان صبح حساب کرد ، نه تا اول آفتاب (۱)

مسأله ۷۴۶ - اگر از روی معصیت ، نماز مغرب یا نماز عشاء را تا نصف شب ۱ - بنابراین تقریبا یازده ساعت ویک ربع بعد از ظهر شرعی ، آخر وقت نماز مغرب وعشاء است

نخواند ، باید نیت قضاء بکند واگر به واسطه خواب یا فراموشی یا حیض تاخیر انداخته باید نیت اداء بکند واگر به واسطه عذر دیگر غیر این سه عذر تأخیر انداخته بنابر احتیاط واجب ، باید تا قبل از اذان صبح ، بدون اینکه نیت اداء وقضاء کند بجا آورد

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۷ - نزدیک اذان صبح از طرف مشرق ، سفیده ای رو به بالا حرکت می کند که آن را فجر اول گویند ، موقعی که آن سفیده پهن شد ، فجر دوم واول وقت نماز صبح است وآخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می آید

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۸ - موقعی انسان می تواند مشغول نماز شود ، که یقین کند وقت داخل شده است ، یا یک مرد عادل بلکه شخص مورد اطمینان ووقت شناس به داخل شدن وقت خبر دهد

مسأله ۷۴۹ - اگر به واسطه ابر یا غبار یا نابینایی ویا بودن در زندان ، نتواند در اول وقت نماز ، به داخل شدن وقت یقین کند چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده ومی تواند صبر کند اکتفاء به گمان نکند ، واگر نمی تواند صبر کند ، می تواند مشغول نماز شود

مسأله ۷۵۰ - اگر انسان یقین کند که وقت نماز شده یا از راه دیگر ثابت شود دخول وقت ومشغول نماز شود ودر بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده ، نماز او باطل است وهمچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده

ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده ، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده ، نماز او صحیح است

مسأله ۷۵۱ - اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت ، مشغول نماز شود ، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده نماز او صحیح است واگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده ، یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از

وقت ، نمازش باطل است بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است ، باید دوباره آن نماز را بخواند

مسأله ۷۵۲ – اگر یقین کند وقت داخل شده ومشغول نماز شود ودر بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه ، نماز او باطل است

ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت شده ، وشک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه نمازش صحیح است

مسأله ۷۵۳ – اگر وقت نماز بقدری تنگ است ، که به واسطه بجا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز ، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می شود ، باید آن مستحب را بجا نیاورد ، مثلا اگر به واسطه خوانده قنوت ، مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می شود ، باید قنوت نخواند

مسأله ۷۵۴ – کسی که به اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز را به نیت اداء بخواند ، ولی نباید عمدا نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد

مسأله ۷۵۵ – کسی که مسافر نیست ، اگر تا مغرب به اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز ظهر وعصر هر دو را بخواند واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط نماز عصر را بخواند وبعدا نماز ظهر را قضاء کند

وهمچنین اگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد ، باید نماز مغرب وعشاء را بخواند واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عشاء را بخواند وبعدا مغرب را قضاء نماید

مسأله ۷۵۶ – کسی که مسافر است اگر تا مغرب به اندازه خواندن سه رکعت نماز وقت دارد ، باید ظهر وعصر را بخواند واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عصر را بخواند وبعدا نماز ظهر را قضاء کند ، واگر تا نصف شب به اندازه خواندن چهار رکعت وقت دارد ، باید نماز مغرب وعشا را بخواند واگر کمتر وقت دارد ، باید فقط عشاء را بخواند وبعدا مغرب را قضاء نماید وچنانچه بعد از خواندن عشاء معلوم شود که به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت به نصف شب مانده است ، باید فورا نماز مغرب را به نیت اداء بجا آورد

مسأله ۷۵۷ – مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند وراجع بـه آن خیلی سفارش شده است وهر چه به اول وقت نزدیکتر باشد بهتر است ، مگر آنکه تأخیر آن از جهتی باشد ، مثلا صبر کند که نماز را به جماعت بخواند

مسأله ۷۵۸ – هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت ، نماز بخواند ناچار است با تیمم بخواند ، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است ، می تواند در اول وقت ، نماز بخواند ، واگر احتمال دهد که عذر او از بین می رود ، باید صبر کند تا عذرش برطرف شود وچنانچه عذر او برطرف نشد ، در آخر وقت نماز بخواند ، ولازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد ، بلکه اگر برای مستحبات نماز مانند اذان واقامه وقنوت هم وقت دارد ، می تواند تیمم کند ونماز را با آن مستحبات بجا آورد

مسأله ۷۵۹ – کسی که مسائل نماز وشکیات وسهویات را نمی داند واحتمال می دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید ، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اول وقت تأخیر بیندازد ، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را بطور صحیح تمام می کند ، می تواند در اول وقت مشغول نماز شود ، پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی داند پیش نیاید نماز او صحیح است واگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی داند پیش آید جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می دهد عمل نماید ونماز را تمام کند

ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده ، دوباره بخواند واگر صحیح بوده ، دوباره خواندن لازم نیست

مسأله ۷۶۰ – اگر وقت نماز وسعت دارد وطلبکار هم طلب خود را مطالبه می کند در صورتی که ممکن است ، باید اول قرض خود را بدهد ، بعد نماز بخواند وهمچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فورا آن را بجا آورد پیش آمد کند ، مثلا ببیند مسجد نجس است که باید اول مسجد را تطهیر کند ، بعد نماز بخواند وچنانچه اول نماز بخواند ، معصیت کرده ولی نماز او صحیح است

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۱ – انسان باید نماز عصـر را بعد از نماز ظهر ونماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند واگر عمدا نماز عصر را پیش از نماز ظهر ونماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است

مسأله ۷۶۲ – اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود ودر بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است نمی تواند نیت را به نماز عصر برگرداند بلکه باید نماز را بشکند ونماز عصر را بخواند وهمینطور است در نماز مغرب وعشاء

مسأله ۷۶۳ – اگر در بین نماز عصـر یقین کنـد که نماز ظهر را نخوانده است ونیت را به نماز ظهر برگرداند ، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده چنانچه رکوع یا دو سـجده با قصد ظهر بجا آورده نمازش باطل است والا صـحیح است وعدول می کند به عصر واز آنجایی که بقصد عصر نیاورده می خواند واعاده لازم نیست

مسأله ۷۶۴ – اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه ، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند ولی اگر وقت بقدری کم است که بعـد از تمام شـدن نماز ، مغرب می شود بایـد به نیت نماز عصـر ، نماز را تمام کند وبنا بر احتیاط واجب قضای ظهر را بجا آورد

مسأله ۷۶۵ – اگر در نمـاز عشـاء پیش از رکوع رکعت چهـارم شک کنـد که نمازمغرب را خوانـده یا نه ، چنانچه وقت بقـدری کم است که بعد از تمام شدن نماز ، نصف شب می شود ، باید به نیت عشاء نماز را تمام کند وبنابر احتیاط واجب مغرب را بعدا بخواند واگر بیشتر وقت دارد باید نیت را به نماز مغرب برگرداند ونماز را سه رکعتی تمام کند ، بعد نماز عشاء را بخواند

مسأله ۷۶۶ – اگر در نمـاز عشاء بعـد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم ، شک کنـد که نماز مغرب را خوانـده یا نه نماز را بهم زند بعد نماز مغرب وبعد عشاء را بخواند

مسأله ۷۶۷ – اگر انسان نمازی را که خوانـده احتیاطا دوباره بخوانـد ودر بین نماز یادش بیایـد نمازی را که بایـد پیش از آن بخواند نخوانـده است ، نیت را به آن نماز برگرداند ، مثلا موقعی که نماز عصـر را احتیاطا می خواند ، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است می توانـد نیت را به نماز ظهر برگردانـد به این نحو که قصـد می کنـد اگر آن چهار رکعت که قبلا خوانده صـحیح است ظهر باشد والا همین نماز ظهر باشد وبعد از تمام کردن آن یک چهار رکعت به قصد ما فی الذمه بخواند

مسأله ۷۶۸ – برگرداندن نیت از نماز قضاء به نماز اداء واز نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست

مسأله ۷۶۹ – اگر وقـت نمـاز اداء وسـعت داشـته باشـد ، انسـان می توانـد در بیـن نمـاز نیت را به نمـاز قضـاء برگردانـد ، ولی بـاید برگرداندن نیت به نماز قضاء ممکن باشد ، مثلا اگر مشـغول نماز ظهر است ، در صورتی می تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد

نمازهای مستحب

مسأله ۷۷۰ – نمازهای مسـتحبی زیاد است وآنها را نافله گویند وبین نمازهای مسـتحبی به خواندن نافله‌های شبانه روز بیشتر سفارش شده وآنها در / صـفحهٔ ۱۳۹ / غیر روز جمعه سـی وچهار رکعتنـد که ، هشت رکعت آن نافله ظهر ، وهشت رکعت آن نافله عصـر ، وچهار رکعت نافله مغرب ، ودو رکعت نافله عشاء ویازده رکعت نافله شب ، ودو رکعت نافله صـبح می باشد وچون دو رکعت نافله عشاء نشسـته خوانده می شود یک رکعت حساب می شود ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر وعصـر چهار رکعت اضافه می شود

مسأله ۷۷۱ – از یـازده رکعت نافله شب ، هشت رکعت آن بایـد به نیت نافله شب ، ودو رکعت آن به نیت نماز شـفع ، ویک رکعت آن به نیت نماز وتر خوانده شود ودستور کامل نافله شب در کتابهای دعا گفته شده است

مسأله ۷۷۲ – نمازهای نافله را می شود نشسته خواند ، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند

مثلاً کسی که می خواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند ، بهتر است شانزده رکعت بخواند ، واگر می خواهد نماز وتر را نشسته بخواند ، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند

وقت نافله‌های یومیه

مسأله ۷۷۳ – نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده شود ، ووقت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود ، به اندازه دو هفتم آن شود ، مثلا اگر درازی شاخص هفت وجب باشد ، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می شود به دو وجب رسید ، آخر وقت نافله ظهر است

مسأله ۷۷۴ – نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می شود ووقت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می شود ، به چهار هفتم آن برسد

وچنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافله عصر را بعد از وقت آنها بخواند ، باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر ونافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند ، ونیت قضاء بکند

مسأله ۷۷۵ – وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا آخر وقت مغرب

مسأله ۷۷۶ – وقت نافله عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است وبهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود

مسأله ۷۷۷ – نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می شود ووقت آن از اول شش یک باقی شب است مثلا اگر شب نه ساعت است یک ساعت ونیم به فجر اول وقت نافله صبح است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود ونشانه فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد ومی توان نافله صبح را بعد از نافله شب بلافاصله خواند

مسأله ۷۷۸ – وقت نافله شب از نصف شب است تا اذان صبح وبهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود

مسأله ۷۷۹ – مسافر وکسی که برای او سخت است نافله شب را بعد از نصف شب بخواند ، می توانند آن را در اول شب بجا آورند

نماز غفیله

مسأله ۷۸۰ – یکی از نمازهای مستحبی نماز غفیله است که بین نماز مغرب وعشاء خوانده می شود ووقت آن تا آخر وقت مغرب است ودر رکعت اول آن ، بعد از حمد باید بجای سوره این آیه را بخوانند : وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین ودر رکعت دوم بعد از حمد بجای سوره این آیه را بخوانند : وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقهٔ الا یعلمها ولا حبهٔ فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ودر قنوت آن بگویند : اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا وبجای کلمه کذا وکذا حاجتهای خود را بگویند وبعد بگویند : اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی

احکام قبله

مسأله ۷۸۱ – خانه کعبه که در مکه معظمه می باشد قبله است ، وباید روبروی آن نماز خواند ، وکسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می خواند کافی است وهمچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات ، باید رو به قبله انجام گیرد

مسأله ۷۸۲ – کسی که بایـد نشسـته نماز بخوانـد ، اگر نمی توانـد بطور معمول بنشـیند ودر موقع نشسـتن ، کف پاها را به زمین می گذارد ، باید در موقع نماز صورت و سینه وشکم وساق پای او رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۳ – کسی که نمی توانـد نسشته نماز بخوانـد ، بایـد در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلو بدن او رو به قبله باشـد واگر ممکن نیست بایـد به پهلوی چپ طوری بخوابـد که جلوی بـدن او رو بقبله باشـد واگر این را هم نتوانـد بایـد به پشـت بخوابد بطوری که کف پاهای او رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۴ – نماز احتیاط وسجده وتشهد فراموش شده را باید رو بقبله بجا آورد

وبنا بر احتیاط سجده سهو هم باید رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۵ – نماز احتیاط وسجده وتشهد فراموش شده را باید رو به قبله بجا آورد

وبنا بر احتیاط سجده سهو هم باید رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۶ – نمـاز مسـتحبی را می شود در حال راه رفتن وسواری خوانـد واگر انسان در این دو حال ، نماز مسـتحبی بخوانـد ، لازم نیست رو به قبله باشد

مسأله ۷۸۷ – کسی که می خواهـد نماز بخوانـد ، بایـد برای پیدا کردن قبله کوشـش نماید ، تا یقین کند که قبله کدام طرف اسـت واگر نتوانـد یقین کنـد ، باید به گمانی که از محراب مساجد مسـلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید ، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می شناسد گمان به قبله پیدا کند کافیست

مسأله ۷۸۸ – کسی که گمان به قبله دارد ، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی تواند به گمان خود عمل نماید ، مثلا اگر میهمان از گفته صاحبخانه گمان به قبله پیدا کند ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند ، نباید بحرف او عمل نماید

مسأله ۷۸۹ – اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد ، یا با اینکه کوشـش کرده ، گمانش به طرفی نمی رود یک نماز به هر طرفی که می خواهد بخواند وکافی است

مسأله ۷۹۰ – اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است ، باید به هر دو طرف نماز بخواند

مسأله ۷۹۱ – کسی که بایـد به دو طرف نماز بخوانـد ، اگر بخواهـد دو نماز بخوانـد مثل نماز ظهر وعصـر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود ، بهتر است که نماز اول را به هر دو طرف که واجب است بخواند ، بعد نماز دوم را شروع کند و می تواند نماز ظهر را به یک طرف بخواند وبعد از آن نماز عصر را بهمان طرف بخواند ، بعد به طرف دیگر نماز ظهر وعصر را بخواند

مسأله ۷۹۲ – کسی که یقین به قبله نـدارد ، اگر بخواهـد غیر از نمـاز ، کـاری کنـد که بایـد رو به قبله انجام داد ، مثلا بخواهـد سـر حیوانی را ببرد ، باید به گمان عمل نماید ، واگر گمان ممکن نیست به هر طرف که انجام دهد صحیح است

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۳ – مرد بایـد در حـال نمـاز ، اگر چه کسـی او را نمی بینـد ، عورتین خود را بپوشانـد ، وبهـتر است از نـاف تـا زانو را هم بپوشاند

مسأله ۷۹۴ – زن بایـد در موقع نماز ، تمام بدن حتی سـر وموی خود را بپوشاند وپوشاندن صورت ودسـتها تا بند وپاها تا مچ پا لازم نیست

اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است ، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ را هم بپوشاند

مسأله ۷۹۵ – موقعی که انسـان قضـای سـجده فراموش شـده یـا تشـهد فراموش شـده را بجـا می آورد وبنا بر احتیاط واجب در موقع سجده سهو هم ، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند

مسأله ۷۹۶ - اگر انسان عمدا در نماز عورتش را نپوشاند ، نمازش باطل است

مسأله ۷۹۷ - اگر کسی از روی ندانستن مسأله در نماز عورتش را نپوشاند ، چنانچه در ندانستن معذور باشد نمازش صحیح است والا باطل است

مسأله ۷۹۸ - اگر در بین نماز بفهمد که عورتش پیدا است ، نمازش باطل است ولی اگر حین توجه عورتش پوشیده باشد وقبل از آن پیدا بوده نمازش صحیح است ، وهمچنین اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده ، نمازش صحیح است مسأله ۷۹۹ - اگر در حال ایستاده ، لباسش عورت او را می پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر مثلا در حال رکوع وسجود نپوشاند ، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می شود ، به وسیله‌ای آن را بپوشاند ، نماز او صحیح است

مسأله ۸۰۰ - انسان می تواند در نماز خود را به علف وبرگ درختان بپوشاند

مسأله ۸۰۱ - اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند ، چنانچه یقین کند که پیدا می کند ، باید نماز را به تأخیر بیندازد واگر چیزی پیدا نکرد ، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند

مسأله ۸۰۲ - کسی که می خواهد نماز بخواند ، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت وعلف وگل ولجن نداشته باشد واحتمال ندهد ، که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند ، در صورتی که احتمال بدهد که نامحرم او را می بیند باید نشسته نماز بخواند وبرای رکوع وسجود با سر اشاره نماید واگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی بیند باید ایستاده نماز بخواند ، وبرای رکوع وسجود بنا بر احتیاط واجب دو نماز بخواند ، یکی با رکوع وسجود ، دیگری بجای رکوع وسجود با سر اشاره نماید

لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۳ - لباس نمازگزار شش شرط دارد :

اول آنکه پاک باشد

دوم آنکه مباح باشد

سوم آنکه از اجزاء مرده نباشد

چهارم آنکه از حیوان حرامگوشت نباشد

پنجم وششم آنکه اگر نمازگزار مرد است ، لباس او ابریشم خالص وطلاباف نباشد

وتفصیل اینها در مسائل آینده گفته می شود

مسأله ۸۰۴ - لباس نمازگزار باید پاک باشد ، واگر کسی عمدا با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، نمازش باطل است

مسأله ۸۰۵ - کسی که نمی داند با بدن ولباس نجس نماز باطل است ، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند ، نمازش باطل است در صورتی که معذور در ندانستن نباشد

مسأله ۸۰۶ - اگر به واسطه ندانستن مسأله ، چیز نجسی را نداند نجس است ، مثلا نداند عرق شتر نجاستخوار نجس است وبا آن نماز بخواند نمازش باطل است در صورتی که معذور در جهل نباشد والا صحیح است

مسأله ۸۰۷ - اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است وبعد از نماز بفهمد نجس بوده نماز او صحیح است

مسأله ۸۰۸ - اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است ودر بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید ، باید نماز را دوباره بخواند ، واگر وقت گذشته قضاء نماید

مسأله ۸۰۹ - کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است اگر در بین نماز بدن یا لباس او نجس شود وپیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست ، بخواند ، ملتفت شود که نجس شده ، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از

پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن ، نماز را بهم نمی زند ، باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد

یا لباس را عوض نماید ، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده ، لباس را بیرون آورد ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد ، نماز بهم می خورد واگر لباس را بیرون آورد برهنه می ماند

باید نماز را بشکند وبا بدن ولباس پاک نماز بخواند

مسأله ۸۱۰ - کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز لباس او نجس شود وپیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس ، نماز را بهم نمی زند ومی تواند لباس را بیرون آورد ، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند ، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده ، لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند واما اگر چیز دیگری عورت را نپوشانده ولباس را هم نمی تواند آب بکشد یا عوض کند ، باید لباس را بیرون آورد وبه دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را تمام کند ، ولی چنانچه طوری است که اگر لباس را آب بکشد یا عوض کند ، نماز بهم می خورد وبه واسطه سرما ومانند آن نمی تواند لباس را بیرون آورد ، باید با همان حال نماز را تمام کند ونمازش صحیح است

مسأله ۸۱۱ - کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است ، اگر در بین نماز بدن او نجس شود وپیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند ، ملتفت شود که نجس شده ، یا بفهمد بدن او نجس است وشک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده ، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی زند باید آب بکشد واگر نماز را بهم می زند ، باید با همان حال نماز را تمام کند ونماز او صحیح است

مسأله ۸۱۲ - کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد ، چنانچه نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده ، نماز او صحیح است

مسأله ۸۱۳ - اگر لباس را آب بکشد ویقین کند که پاک شده است وبا آن نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد پاک نشد نمازش صحیح است ولازم نیست نماز را دوباره بخواند

مسأله ۸۱۴ - اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند ویقین کند که از خونهای نجس نیست ، مثلا یقین کند که خون پشه است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی شود با آن نماز خواند ، نماز او صحیح است

مسأله ۸۱۵ - اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است ، مثلا یقین کند خون زخم ودمل است ، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است ، نمازی که خوانده صحیح است

مسأله ۸۱۶ - اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند وبدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد ودر حال فراموشی نماز بخواند وبعد از نماز یادش بیاید ، نماز او صحیح است

ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد وبدون اینکه خود را آب بکشد ، غسل کند ونماز بخواند ، غسل ونمازش باطل است ونیز اگر جایی از اعضاء وضوء با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد وپیش از آنکه آنجا را آب بکشد ، وضوء بگیرد ونماز بخواند ، وضوء ونمازش باطل می باشد

مسأله ۸۱۷ - کسی که یک لباس دارد ، اگر بدن ولباسش نجس شود وبه اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد ، چنانچه بتواند لباسش را بیرون آورد ، باید بدن را آب بکشد ونماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد واگر به واسطه سرما یا عذر دیگر نتواند لباس را بیرون آورد هر کدام از بدن یا لباس را که بخواهد ، می تواند آب بکشد ولی اگر مثلا نجاست یکی بول است که اگر بخواهد با آب قلیل آب بکشد باید دو مرتبه آب روی آن بریزد ودیگری خون است که یک مرتبه ریختن آب

روی آن کافی است ، باید آن را که به بول نجس شده آب بکشد

مسأله ۸۱۸ – کسی که غیر از لباس نجس ، لباس دیگری ندارد ، باید نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد ، ولی اگر به واسطه سرما ومانند آن نمی تواند لباسش را بیرون آورد ، باید با لباس نجس نماز بخواند ونماز او صحیح است

مسأله ۸۱۹ – کسی که دو لباس دارد اگر بداند یکی از آنها نجس است ونداند که کدام یک آنها است ، چنانچه وقت دارد ، باید با هر دو لباس نماز بخواند مثلا اگر می خواهد نماز ظهر وعصر بخواند باید با هر کدام یک نماز ظهر ویک نماز عصر بخواند ولی اگر وقت تنگ است مخیر است نماز را به دستوری که برای برهنگان گفته شد بجا آورد ویا در یکی از آن دو لباس بجا آورد

مسأله ۸۲۰ – شرط دوم لباس نمازگزار که عورت را با او پوشانده است باید مباح باشد

واما لباسی که عورت با آن پوشانده نشده است ولو پوشیده باشد مباح بودن آن شرط صحت نماز نیست

مسأله ۸۲۱ – کسی که می داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ، ولی نمی داند نماز را باطل می کند وجاهل مقصر باشد اگر عمدا با لباس غصبی نماز بخواند نمازش باطل است

مسأله ۸۲۲ – اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است وبا آن نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۲۳ – اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است ودر بین نماز بفهمد ، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است ومی تواند فورا یا بدون اینکه موالات یعنی پی در پی بودن نماز بهم بخورد ، لباس غصبی را بیرون آورد باید آن را بیرون آورد ونمازش صحیح است واگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده یا نمی تواند لباس غصبی را فورا بیرون آورد یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز بهم می خورد در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد ، باید نماز را بشکند وبا لباس غیر غصبی نماز بخواند واگر به این مقدار وقت ندارد ، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد وبدستور نماز برهنگان نماز را تمام نماید

مسأله ۸۲۴ – اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند ، یا مثلا برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد وبداند مالک او راضی است با آن نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۲۵ – اگر با عین پولی که خمس یا زکوۀ آن را نداده لباس بخرد ، نماز خواندن در آن لباس باطل است مگر آنکه بنا داشته خمس یا زکوۀ را از اموال دیگرش بدهد وبا قصد منتقل نموده باشد او را بذمه که در این صورت صحیح است

مسأله ۸۲۶ – شرط سوم : لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده نباشد

مسأله ۸۲۷ – هرگاه چیزی از مردار مانند گوشت وپوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد اگر چه لباس او نباشد نمازش باطل است ، بلی اگر در جیبش باشد نماز صحیح است

مسأله ۸۲۸ – اگر چیزی از مردار حلال گوشت مانند مو وپشم که روح ندارد همراه نمازگزار باشد ، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده اند ، نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۲۹ – شرط چهارم : لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد واگر مویی از آن هم همراه نمازگزار باشد نماز او باطل است

مسأله ۸۳۰ – اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد ، چنانچه تر باشد نماز باطل واگر خشک شده وعین آن برطرف شده باشد ، نماز صحیح است

مسأله ۸۳۱ – اگر مو وعرق وآب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد اشکال ندارد وهمچنین است اگر مروارید وموم وعسل همراه او باشد

مسأله ۸۳۲ – اگر شک داشته باشد که لباسی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت ، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه نماز با صحیح است

مسأله ۸۳۳ - اگر انسان نداند که تکمه صدفی ومانند آن از حیوان حرام گوشت است جایز است با آن نماز بخواند

مسأله ۸۳۴ - پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد

مسأله ۸۳۵ - اگر با لباسی که نمی داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۳۶ - شرط پنجم : پوشیدن لباس طلاباف برای مرد حرام ونماز با آن باطل است ، ولی برای زن در نماز وغیر نماز اشکال ندارد

مسأله ۸۳۷ - زینت کردن به طلا- مثل آویختن زنجیر طلا- به سینه وانگشتر طلا- به دست کردن وبستن ساعت مچی طلا به دست ، برای مرد حرام ونماز خواندن با آن باطل است وواجب است که از استعمال عینک طلا هم خودداری کند ، ولی زینت کردن به طلا برای زن در نماز وغیر نماز اشکال ندارد

مسأله ۸۳۸ - اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری یا لباس از طلا است یا شک داشته باشد وبا آن نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۳۹ - شرط ششم : لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد ودر غیر نماز هم پوشیدن آن برای مرد حرام است بلی نماز در چیزهایی که ساتر نیست مثل عرقچین وبند شلوار اگر ابریشم خالص باشد مانعی ندارد

مسأله ۸۴۰ - اگر آستر تمام لباس یا آستر مقداری از آن ابریشم خالص باشد پوشیدن آن برای مرد حرام ونماز در آن باطل است

مسأله ۸۴۱ - لباسی را که نمی داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر پوشیدن آن در نماز وغیر نماز اشکال ندارد ونماز با او هم صحیح است

مسأله ۸۴۲ - دستمال ابریشمی ومانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد ونماز را باطل نمی کند

مسأله ۸۴۳ - پوشیدن لباس ابریشمی برای زن ، در نماز وغیر نماز اشکال ندارد

مسأله ۸۴۴ - پوشیدن لباس غصبی وابریشمی خالص وطلاباف ولباسی که از مردار تهیه شده در حال ناچاری مانعی ندارد ونیز کسی که ناچار است لباس بپوشد ولباس دیگری غیر از اینها ندارد ، می تواند با این لباسها نماز بخواند در صورتی که ناچاری در تمام وقت باشد

مسأله ۸۴۵ - اگر غیر از لباس غصبی ، لباس دیگری ندارد وناچار نیست لباس بپوشد ، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند ، واگر غیر لباسی که از مردار تهیه شده لباس دیگری ندارد وناچار نیست لباس بپوشد مخیر است بین آنکه با آن لباس نماز بخواند ویا به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند

مسأله ۸۴۶ - اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام گوشت تهیه شده لباس دیگری ندارد چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد ، می تواند با همان لباس نماز بخواند واگر ناچار نباشد ، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را بجا آورد ویا با همان لباس بخواند

مسأله ۸۴۷ - اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف لباس دیگری نداشته باشد چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد ، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند

مسأله ۸۴۸ - اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند ، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد ، تهیه نماید ، ولی اگر تهیه آن بقدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است ، یا طوریست که اگر پول را به مصرف لباس برساند ، به حال او ضرر دارد ، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند

مسأله ۸۴۹ - کسی که لباس ندارد اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد ، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقت نداشته باشد ، باید قبول کند

بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست ، باید از کسی که لباس دارد ، طلب بخشش یا عاریه نماید

مسأله ۸۵۰ – پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می خواهد آن بپوشد معلوم نیست ، مثل آنکه اهل علم لباس نظامی بپوشد در صورتی که موجب هتك حرمت نباشد حرام نیست واگر با آن لباس نماز بخواند اشکال ندارد

مسأله ۸۵۱ – پوشیدن مرد لباس زنانه وزن لباس مردانه ، حرام نیست وبا آن لباس نماز خواندن اشکال ندارد

مسأله ۸۵۲ – کسی که باید خوابیده نماز بخواند اگر برهنه باشد ولحاف یا تشک او نجس یا ابریشم خالص باشد می توان آن را به روی خود بکشد ونماز بخواند

واگر لحاف او اجزاء حیوان حرام گوشت باشد نماز باطل است

مواردی که لازم نیست بدن ولباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۳ – در سه صورت که تفصیل آنها بعدا گفته می شود ، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد ، نماز او صحیح است : اول آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است ، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد

دوم آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریبا به اندازه یک اشرفی می شود) به خون آلوده باشد

سوم آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند

ودر دو صورت اگر فقط لباس نمازگزار نجس باشد ، نماز او صحیح است : اول آنکه لباس کوچك او مانند جوراب وعرقچین نجس باشد

دوم آنکه لباس زنی که پرستار بچه است نجس شده باشد واحکام این پنج صورت مفصلا در مسائل بعد گفته می شود

مسأله ۸۵۴ – اگر در بدن یا لباس نمازگزار ، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد تا وقتی که زخم جراحت یا دمل خوب نشده است ، می تواند با آن خون نماز بخواند

وهمچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند ونجس شده ، در بدن یا لباس او باشد

مسأله ۸۵۵ – اگر خون بریدگی وزخمی که به زودی خوب می شود وشستن آن آسان است ، در بدن یا لباس نمازگزار باشد ، نماز او صحیح است

مسأله ۸۵۶ – اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد ، به رطوبت زخم نجس شود ، جایز نیست با آن نماز بخواند

ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولا به رطوبت زخم آلوده می شود ، به رطوبت آن نجس شود ، نماز خواندن با آن مانعی ندارد

مسأله ۸۵۷ – اگر از زخمی که توی دهان وبینی ومانند اینها است ، خونی به بدن یا لباس برسد ، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند وهمچنین / صفحهٔ ۱۵۳ / است خون بواسیر در صورتی که دانه‌هایش بیرون نباشد ، ولی با خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است ، می شود نماز خواند

مسأله ۸۵۸ – کسی که بدنش زخم است ، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند ونداند از زخم است یا خون دیگر ، باید با آن نماز نخواند

مسأله ۸۵۹ – اگر چند زخم در بدن باشد وبه طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شوند تا وقتی همه خوب نشده اند ، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد

ولی اگر بقدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود

هر کدام که خوب شد ، باید برای نماز بدن ولباس را از خون آن آب بکشد

مسأله ۸۶۰ – اگر سر سوزنی خون حیض ، یا خون سگ یا خوك ، یا کافر ، یا مردار ، یا حیوان حرام گوشت در بدن ، یا لباس

نمازگزار باشد نماز او باطل است وهمچنین است بنابر احتیاط خون نفاس واستحاضه ، ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال گوشت اگر چه در چند جای بدن ولباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد (که تقریبا به اندازه یک اشرفی می شود) نماز خواندن با آن اشکال ندارد

مسأله ۸۶۱ – خونی که به لباس نازک بی آستر بریزد وبه پشت آن برسد ، یک خون حساب می شود ولی اگر پشت آن ، جدا خونی شود ، باید هر کدام را جدا حساب نمود ، پس اگر خونی که در پشت وروی لباس است رویهم کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح واگر بیشتر باشد ، نماز با آن باطل است

مسأله ۸۶۲ – اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد وبه آستر آن برسد ویا به آستر بریزد وروی لباس خونی شود ، باید هر کدام را جدا حساب نمود پس اگر خون روی لباس وآستر ، کمتر از درهم باشد ، نماز با آن صحیح واگر بیشتر باشد ، نماز با آن باطل است

مسأله ۸۶۳ – اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد ورطوبتی به آن برسد در صورتی که خون ورطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم یا بیشتر شود واطراف را آلوده کند ، نماز با آن باطل است ، واگر رطوبت وخون به اندازه درهم نشود ورطوبت اطراف را هم آلوده نکند ، یعنی تعدی از محل خون نکند نماز خواندن با آن اشکال ندارد ، واگر رطوبت تعدی از محل خون بکند نماز باطل است

مسأله ۸۶۴ – اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن به خون نجس شود ، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد ، نمی شود با آن نماز خواند

مسأله ۸۶۵ – اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد ونجاست دیگری به آن برسد ، مثلا یک قطره بول روی آن بریزد ، نماز خواندن با آن جایز نیست

مسأله ۸۶۶ – اگر می داند که خونی که در لباس یا بدن او است کمتر از درهم است ولی احتمال دهد که از خونهایی باشد که نماز با آنها باطل است ، جائز است با آن خون نماز بخواند

مسأله ۸۶۷ – اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین وجوراب که نمی شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد ، چنانچه از مردار وحیوان حرام گوشت درست نشده باشد نماز با آنها صحیح است ونیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد

مسأله ۸۶۸ – اگر چیز نجس مانند دستمال وکلید وچاقوی نجس همراه نمازگزار باشد ونماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۶۹ – زنی که پرستار بچه است وبیشتر از یک لباس ندارد ، چنانچه نتواند لباس دیگری بخرد ، یا کرایه کند ویا عاریه نماید ، هرگاه شبانه‌روزی یک مرتبه لباس خود را آب بکشد ، اگر چه تا روز دیگر لباسش به بول بچه نجس شود ، می تواند با آن لباس نماز بخواند ، ونیز اگر بیشتر از یک لباس دارد ولی ناچار است که همه آنها را بپوشاند ، چنانچه شبانه‌روزی یک مرتبه همه آنها را آب بکشد کافی است چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۷۰ – چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است عمامه با تحت الحنک ، پوشیدن عبا ولباس سفید ، وپاکیزه ترین لباسها ، واستعمال بوی خوش ، ودست کردن انگشتری عقیقچیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۱ – چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است واز آن جمله است : پوشیدن لباس سیاه وچرک وتنگ ، ولباس شرابخوار ، ولباس کسی که از نجاست پرهیز نمی کند ، ولباسی که نقش صورت دارد ، ونیز باز بودن تکمه‌های لباس ودست کردن انگشتری که نقش صورت دارد مکروه است

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار چند شرط دارد :

شرط اول آنکه مباح باشد

مسأله ۸۷۲ - کسی که در ملك غصبی نماز می خواند اگر چه روی فرش وتخت ومانند اینها باشد چنانچه جائی که پیشانی را در حال سجود بر آن می گذارد غصبی باشد نماز او باطل است والا نماز صحیح است ، واین تفصیل در مسائل بعد جاری است ، ونماز خواندن در زیر سقف غصبی وخیمه غصبی مانعی ندارد

مسأله ۸۷۳ - نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است ، بدون اجازه کسی که منفعت ملك ، مال او می باشد باطل است ، مثلا در خانه اجاره ایاگر صاحبخانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند ، نمازش باطل است ، وهمچنین است اگر در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز بخواند ، مثلاـ اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند ، تا وقتی ثلث را جدا نکنند ، نمی شود در ملك او نماز خواند

مسأله ۸۷۴ - کسی که در مسجد نشسته ، اگر دیگری جای او را غصب کند ودر آنجا نماز بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۸۷۵ - اگر در جایی که نمی داند غصبی است ، نماز بخواند وبعد از نماز بفهمد ، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند وبعد از نماز یادش بیاید ، نماز او صحیح است

مسأله ۸۷۶ - اگر بداند جایی غصبی است ، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است ، ودر آنجا نماز بخواند چنانچه معذور از ندانستن نباشد نماز او باطل می باشد والا صحیح است

مسأله ۸۷۷ - کسی که ناچار است نماز را سواره بخواند ، چنانچه حیوان سواری یا زین یا نعل آن غصبی باشد نماز او باطل است

مسأله ۸۷۸ - کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد ، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملك تصرف کند ونماز بخواند

مسأله ۸۷۹ - اگر با عین پولی که خمس وزکوة آن را نداده ملکی بخرد ، تصرف او در آن ملك حرام ونمازش (در آن باطل است چنانچه بنا نداشته باشد از اموال دیگر خمس یا زکاة را بدهد ، والا جائز ونماز صحیح است)

مسأله ۸۸۰ - اگر صاحب ملك به زبان ، اجازه نماز خواندن بدهد وانسان بداند که قلبا راضی نیست نماز خواندن در ملك او باطل است ، واگر اجازه ندهد وانسان یقین کند که قلبا راضی است نماز صحیح است

مسأله ۸۸۱ - تصرف در ملك میتی که خمس یا زکوه بدهکار است حرام ونماز در آن باطل است ، ولی اگر بدهی او را بدهند یا ضامن شوند که اداء نمایند ، تصرف ونماز در ملك او اشکال ندارد

مسأله ۸۸۲ - تصرف در ملك میتی که به مردم بدهکار است ، حرام ونماز در آن باطل است ، ولی اگر ضامن شوند که قرضهای او را بپردازند ، یا اینکه طلبکارها ووصی میت یا طلبکارها وحاکم شرع اجازه بدهند ، تصرف ونماز در ملك او مانعی ندارد

مسأله ۸۸۳ - اگر میت قرض نداشته باشد ، ولی بعضی از ورثه او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند ، تصرف در ملك او حرام ونماز در آن باطل است

مسأله ۸۸۴ - نماز خواندن در مسافرخانه وحمام ومانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد ، ولی در غیر این قبیل جاها ، در صورتی می شود نماز خواند که مالك آن اجازه بدهد ، یا حرفی بزند که معلوم شود ، برای نماز خواندن اذن داده است ، مثل اینکه به کسی اجازه دهد در ملك او بنشیند وبخوابد ، که از اینها فهمیده می شود برای نماز خواندن هم اذن داده است

مسأله ۸۸۵ - در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا به جای دیگری بروند ، بی اجازه مالك می شود نماز خواند

مسأله ۸۸۶ - مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد ، واگر به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که حرکت دارد

، مانند اتومبیل وکشتی وترن

نماز بخوانـد ، به قـدری که ممکن است بایـد در حال حرکت چیزی نخواند ، واگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند ، بطرف قبله برگردد

مسأله ۸۸۷ – نماز خواندن در اتومبیل وکشتی وترن ومانند اینها وقتی ایستاده اند مانعی ندارد

مسأله ۸۸۸ – روی خرمن گندم وجو ومانند اینها که نمی شود بی حرکت ماند ، نماز باطل است

شرط سوم ، آنکه جای پیشانی نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۸۹ – چنانچه مکان نمازگزار غیر از محل سـجده نجس باشد مانعی ندارد ولی مشروط به آنکه رطوبت نداشته باشد که بدن یا لباس نجس شود

شرط چهـارم آنکه جـای پیشانی نمازگزار از جای زانوها وسـر انگشـتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلنـدتر نباشـد وتفضیل این مسأله در احکام سجده بیان می شود

شرط پنجم – آنکه در جـایی که سـقف آن کوتـاه است ونمی توان در آنجا راست بایسـتد ، یا به انـدازه ای کوچک است که جای رکوع وسجود ندارد ، نماز نخواند

واگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند ، باید بقدری که ممکن است قیام ورکوع وسجود در آنجا آورد

فقهاء چنـد شـرط دیگر را معتبر می دانند وبه نظر اینجانب تمام نیست ونماز با نبودن آنها صـحیح است ، وتفصـیل آنها را در ضـمن چند مسأله بیان می کنیم

مسأله ۸۹۰ – در جایی که به واسـطه احتمال باد وباران وزیادی جمعیت ومانند اینها اطمینان نـدارد که بتوانـد نماز را تمام کنـد می تواند نماز بخواند وچنانچه نماز بخواند صحیح است

مسأله ۸۹۱ – در جایی که ماندن در آنجا حرام است مثلا زیر سقفی که نزدیک است خراب شود چنانچه نماز بخواند صحیح است

مسأله ۸۹۲ – جـائز است جلوتر از قبر پیغمبر صـلی الله علیه وآله وامام علیه السـلام نماز بخوانـد در صورتی که موجب هتک حرمت نشود – بلی مکروه است

وبرای رفـع کراهـت چنـانچه چیزیماننـد دیـوار بیـن او وقـبر مطهر باشـد کـافی است ، ولی فاصـله شـدن صـندوق شـریف وضـریح وپارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست

مسأله ۸۹۳ – روی چیزی که ایستادن ونشستن روی آن حرام است مثل فرشی که اسم خدا بر آن نوشته شده چنانچه نماز بخواند ولو معصیت کرده ولی نمازش صحیح است

مسأله ۸۹۴ – واجب نیست زن عقبتر از مرد بایستد وجای سجده او از جای ایستادن مرد کمی عقبتر باشد ، بلی مساوی ایستادن زن با مرد ، یا جلوتر ایستادن او مکروه است

مسأله ۸۹۵ – اگر بین مرد وزن ، دیوار یـا پرده ، یـا چیز دیگری باشـد که یکـدیگر را نبیننـد ، یا بین آنان اقلا ده ذراع که تقریبا پنج ذرع می شود ، فاصـله باشـد چنانچه زن برابر مرد یا جلوتر از او باشـد نماز هیچ کدام اشـکال ندارد ومکروه نیست ، وهمچنین اسـت اگر مکان یکی از آنان بقدری بلند باشد که نگویند زن جلوتر از مرد یا برابر او ایستاده است

مسأله ۸۹۶ – بـودن مرد وزن نـامحرم در جـایی که کسـی در آنجـا نیست وکسـی هم نمی توانـد وارد شود ، حرام نیست ونمازشـان صحیح است

مسأله ۸۹۷ – نماز خواندن در جایی که تار ومانند آن استعمال می کنند صحیح است ولی گوش دادن واستعمال آن حرام است

مسأله ۸۹۸ – خوانـدن نمـاز مسـتحب در خانه کعبه وبر بام آن اشـکال نـدارد بلکه مسـتحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو

رکعت نماز بخوانند بلی نماز فریضه خواندن در خانه کعبه مکروه است جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۸۹۹ – در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است ، که نماز را در مسجد بخوانند وبهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است وبعد از آن مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وبعد مسجد کوفه وبعد از آن مسجد بیت المقدس وبعد از مسجد بیت المقدس ، مسجد جامع هر شهر وبعد از آن مسجد محله وبعد از مسجد محله ، مسجد بازار است

مسأله ۹۰۰ – برای زنها نماز خواندن در خانه ، بلکه در صندوقخانه واطاق عقب بهتر است ، ولی اگر بتوانند کاملا خود را از نامحرم حفظ کنند ، بهتر بودن نماز خواندن در خانه معلوم نیست

مسأله ۹۰۱ – نماز در حرم امامان علیهم السلام مستحب بلکه بهتر از مسجد است و نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برابر دویست هزار نماز است

مسأله ۹۰۲ – زیاد رفتن به مسجد ورفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد ، مستحب است ، وهمسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد ، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند

مسأله ۹۰۳ – مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد ودر کارها با او مشورت نکند وهمسایه او نشود واز او زن نگیرد وبه او زن ندهد

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۴ – نماز خواندن در چند جا مکروه است واز آن جمله است : حمام ، زمین نمکزار ، مقابل انسان ، مقابل دری که باز است ، در جاده وخیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می کنند زحمت نباشد وچنانچه زحمت باشد حرام ولی نماز صحیح است ، مقابل آتش وچراغ ، در آشپزخانه وهر جا که کوره آتش باشد ، مقابل چاه وچاله‌ای که محل بول باشد ، روبروی عکس ومجسمه چیزی که روح دارد ، مگر آنکه روی آن پرده بکشند ، در اطاقی که جنب در آن باشد ، در جایی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد ، مقابل قبر ، روی قبر ، بین دو قبر ، در قبرستان

مسأله ۹۰۵ – کسی که در محل عبور مردم نماز می خواند ، یا کسی روبروی او است مستحب است جلوی خود چیزی بگذرد واگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است

احکام مسجد

مسأله ۹۰۶ – نجس کردن زمین وسقف وبام وطرف داخل دیوار مسجد حرام است ، وهر کس بفهمد که نجس شده است باید فورا نجاست آن را برطرف کند واحتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند و اگر نجس شود نجاستش را برطرف نمایند

مسأله ۹۰۷ – اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید ، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند ، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ولی بنا بر احتیاط واجب ، باید به کسی که می تواند تطهیر کند اطلاع دهد در صورتی که نجاست موجب هتک باشد

مسأله ۹۰۸ – اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست ، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند به شرطی که خرابی جزیی باشد ومضر به وقف نباشد والا خراب کردن جایز نیست وپر کردن جایی که کنده اند ، وساختن جایی که خراب کرده اند ، واجب نیست

ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود ، در صورتی که ممکن باشد ، باید بعد از آب کشیدن ، به جای اولش بگذارند

مسأله ۹۰۹ – اگر مسجدی را غصب کنند وبه جای آن خانه ومانند آن بسازند ، یا بطوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد ، نجس کردن آن حرام وتطهیر آن واجب نیست

مسأله ۹۱۰ – نجس کردن حرم امامان علیهم السلام حرام است ، چنانچه اهانت باشد و اگر یکی از آنها نجس شود ، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد ، تطهیر آن واجب است

مسأله ۹۱۱ – اگر حصیر مسجد نجس شود ، لازم نیست آن را آب بکشند

مسأله ۹۱۲ – بردن عین نجس مانند خون در مسجد اگر بی احترامی به مسجد باشد حرام است ، وهمچنین بردن چیزی که نجس شده ، در صورتی حرام است که بی احترامی به مسجد باشد

مسأله ۹۱۳ – اگر مسجد را برای روضه‌خوانی چادر بزنند وفرش کنند و سیاهی بکوبند واسباب چای در آن ببرند ، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند ومانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد

مسأله ۹۱۴ – مسجد را به طلا ـ زینت کردن حرام نیست ، وهمچنین نقاشی صورت چیزهایی که مثل انسان وحیوان روح دارد ، در مسجد حرام نیست ولی بهتر است ترک شود

مسأله ۹۱۵ – اگر مسجد خراب هم شود نمی توانند آن را بفروشند ، یا داخل ملک وجاده نمایند

مسأله ۹۱۶ – فروختن در وپنجره وچیزهای دیگر مسجد حرام است ، واگر مسجد خراب شود ، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند وچنانچه بدرد آن مسجد نخورد باید در مسجد دیگر مصرف شود ولی اگر بدرد مسجدهای دیگر هم نخورد ، می توانند آن را بفروشند وپول آن را ، اگر ممکن است ، صرف تعمیر همان مسجد وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند

مسأله ۹۱۷ – ساختن مسجد وتعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می باشد مستحب است واگر بقدری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد ، می توانند آن را خراب کنند ودوباره بسازند بلکه می توانند مسجدی را که خراب نشده ، برای احتیاج مردم خراب کنند بزرگتر بسازند

مسأله ۹۱۸ – تمیز کردن مسجد وروشن کردن چراغ آن مستحب است وکسی که می خواهد مسجد برود ، مستحب است خود را خوشبو کند ، ولباس پاکیزه و قیمتی بپوشد ، وته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد ، وموقع داخل شدن به مسجد ، اول پای راست وموقع بیرون آمدن ، اول پای چپ را بگذارد ، وهمچنین مستحب است از همه زودتر به مسجد آید واز همه دیرتر از مسجد بیرون رود

مسأله ۹۱۹ – وقتی انسان وارد مسجد می شود ، مستحب است دو رکعت نماز بقصد تحیت واحترام مسجد بخواند واگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است

مسأله ۹۲۰ – خوابیدن در مسجد ، اگر انسان ناچار نباشد وصحبت کردن راجع به کارهای دنیا وخواندن شعری که نصیحت ومانند آن نباشد مکروه است ونیز مکروه است آب دهان وبینی واخلاط سینه را در مسجد بیندازد وگمشده ای را طلب کند وصدای خود را بلند کند ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد

مسأله ۹۲۱ – راه دادن بچه ودیوانه به مسجد مکروه است ، وکسی که پیاز وسیر ومانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می کند مکروه است به مسجد برود

اذان واقامه

مسأله ۹۲۲ – برای مرد وزن مستحب است پیش از نمازهای واجب یومیه اذان واقامه بگویند ، وبرای مرد زیاد تأکید شده خصوصا اقامه

پس سزاوار نیست ترک شود ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات ، در جماعت مستحب است سه مرتبه بگویند الصلوة

مسأله ۹۲۳ – مستحب است در روز اولی که بچه بدنیا می آید ، یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد ، در گوش راست او اذان ودر گوش چپش اقامه بگویند

مسأله ۹۲۴ – اذان هیجده جمله است : الله اکبر چهار مرتبه اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان محمدا رسول الله ، حی علی الصلوة ، حی علی الفلاح ، حی علی خیر العمل ، الله اکبر ، لا اله الا الله هر یک دو مرتبه ، واقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه الله اکبر از اول اذان ویک مرتبه لا اله الا الله از آخر آن کم می شود و بعد از گفتن حی علی خیر العمل باید دو مرتبه قد قامت الصلوة اضافه نمود

مسأله ۹۲۵ – مستحب است گفتن اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی الله یا اشهد ان علیا امیر المؤمنین وولی الله در اذان واقامه ، بعد از اشهد ان محمدا رسول الله ، بلکه چون در این ازمنه این جمله جزء شعائر مذهب تشیع می باشد وبعضی از فقهاء احتمال وجوب آن را داده اند ، ترک نشود

ترجمه اذان واقامه

مسأله ۹۲۶ – الله اکبر یعنی خدایتعالی بزرگتر از آن است که او را وصف کنند

اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت می دهم که غیر خدایی که یکتا وبی همتا است خدای دیگری سزاوار پرستش نیست

اشهد ان محمدا رسول الله یعنی شهادت می دهم که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله پیغمبر وفرستاده خداست

اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی الله ، یعنی شهادت میدهم که امیر المؤمنین حضرت علی علیه الصلوة والسلام ولی خدا بر همه خلق است ، حی علی الصلوة یعنی بشتاب برای نماز ، حی علی الفلاح یعنی بشتاب برای رستگاری

حی علی خیر العمل یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است

قد قامت الصلوة یعنی به تحقیق نماز برپا شد

لا اله الا الله ، یعنی خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یکتا وبی همتا است

مسأله ۹۲۷ – بین جمله‌های اذان واقامه باید خیلی فاصله نشود واگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد ، باید دوباره آن را از سر بگیرد

مسأله ۹۲۸ – اگر در اذان واقامه صدا را در گلو بیندازد وچنانچه غنا شود ، یعنی بطور آوازه خوانی که در مجالس لهو وبازیگری معمول است ، اذان واقامه را بگوید ، حرام است واگر غنا نشود محذوری ندارد

مسأله ۹۲۹ – در پنج نماز اذان ساقط می شود : اول نماز عصر روز جمعه

دوم نماز عصر روز عرفه که روز نهم ذیحجه است

سوم نماز عشاء شب عید قربان ، برای کسی که در مشعر الحرام باشد

چهارم نماز عصر وعشاء زن مستحاضه ، پنجم نماز عصر وعشاء کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند ، ودر این پنج نماز در صورتی اذان ساقط می شود ، که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود ، یا فاصله کمی بین آنها باشد ، ولی فاصله شدن نافله وتعقیب ضرر ندارد ، بلکه در جمیع مواردی که جمع راجح است این حکم در صورت جمع ثابت است

مسأله ۹۳۰ – اگر برای نماز جماعتی اذان واقامه گفته باشند کسی که با آن جماعت نماز می خواند ، نباید برای خود اذان واقامه بگوید

مسأله ۹۳۱ – اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود وببیند جماعت تمام شده ، تا وقتی که صفها بهم نخورده وجمعیت

متفرق نشده برای نماز خود ، اذان واقامه نگوید

مسأله ۹۳۲ - در جایی که عده ای مشغول نماز جماعتند ، یا نماز آنان تازه تمام شده وصفها بهم نخورده است ، اگر انسان بخواهد فرادی یـا با جماعت دیگری که برپا می شود نماز بخوانـد ، با پنـج شـرط اذان واقامه از او ساقط می شود : اول آنکه برای آن نماز ، اذان واقـامه گفته باشـند دوم آنکه نمـاز جمـاعت باطـل نباشـد سوم آنکه نماز او ونماز جماعت در یک مکان باشـد ، پس اگر نماز جماعت ، داخل مسجد باشد واو بخواهد در بام مسجد نماز بخواند ، مستحب است اذان واقامه بگوید

چهارم آنکه نماز او ونماز جماعت هر دو اداء باشد

پنجم آنکه وقت نماز او ونماز جماعت مشترک باشـد ، مثلا هر دو نماز ظهر ، یا هر دو نماز عصـر بخوانند ، یا نمازی که به جماعت خوانـده می شود ، نماز ظهر باشـد واو نماز عصـر بخوانـد ، یا او نماز ظهر بخوانـد ونماز جماعت نماز عصـر / صـفحهٔ ۱۶۶ / باشد ، ومعتبر نیست نماز جماعت در مسجد باشد

مسأله ۹۳۳ - اگر شک کنـد که جمعیت متفرق شـده اند یا نه اذان واقامه از او ساقط است ولی اگر در یکی از پنج شـرط شک کند مستحب است اذان واقامه بگوید

مسأله ۹۳۴ - کسی که اذان واقامه دیگری را می شنود مستحب است هر قسمتی را که می شنود بگوید

مسأله ۹۳۵ - کسـی که اذان واقامه دیگری را شـنیده ، در صورتی که بین آن اذان واقامه ونمازی که می خوانـد ، زیاد فاصـله نشده باشد ، می تواند برای نماز خود اذان واقامه نگوید

مسأله ۹۳۶ - اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود ، اذان از او ساقط نمی شود واگر قصد لذت نداشته باشد ساقط می شود

مسأله ۹۳۷ - اذان واقامه نماز جماعت را لازم نیست مرد بگوید ، بلکه اگر زن هم اذان واقامه بگوید کافیست

مسأله ۹۳۸ - اقامه باید بعد از اذان گفته شود واگر قبل از اذان بگویند صحیح نیست

مسأله ۹۳۹ - اگر کلمات اذان واقامه را بدون ترتیب بگوید ، مثلا حی علی الفلاح را پیش از حی علی الصـلاهٔ بگوید ، باید از جایی که ترتیب بهم خورده ، دوباره بگوید

مسأله ۹۴۰ - بایـد بین اذان واقامه فاصـله ندهـد واگر بین آنها بقدری فاصـله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود ، مسـتحب است دوباره اذان واقامه را بگویـد ونیز اگر بین اذان واقامه ونماز بقدری فاصـله دهد که اذان واقامه آن نماز حساب نشود ، مستحب است دوباره برای آن نماز ، اذان واقامه بگوید

مسأله ۹۴۱ - اذان واقامه بایـد به عربی صـحیح گفته شود ، پس اگر به عربی غلط بگوید یا بجای حرفی حرف دیگر بگوید ، یا مثلا ترجمه آنها را به فارسی بگوید صحیح نیست

مسأله ۹۴۲ - اذان واقامه بایـد بعـد از داخل شـدن وقت نماز گفته شود ، واگر عمـدا یا از روی فراموشـی پیش از وقت بگویـد باطل است

مسأله ۹۴۳ - اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه ، اذان را بگوید ، ولی اگر مشغول اقامه شود وشک کند که اذان گفته یا نه ، نباید اذان بگوید

مسأله ۹۴۴ - اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسـمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه ، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده بگوید ، ولی اگر در حال گفتن قسـمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه ، گفتن آن لازم نیست

مسأله ۹۴۵ - مسـتحب است انسـان در موقع گفتن اذان رو به قبله بایسـتد ، واحتیاط لازم آن است که در موقع گفتن شـهادتین رو به قبله بایسـتد ونیز مسـتحب است با وضوء یا غسل باشـد ودسـتها را به گوش بگـذارد وصـدا را بلند نماید وبکشد وبین جمله‌های اذان

کمی فاصله دهد ، وبین آنها حرف نزند

مسأله ۹۴۶ – مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد وآن را از اذان آهسته تر بگوید وجمله‌های آن را بهم نچسباند ولی به اندازه ای که بین جمله‌های اذان فاصله می دهد ، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد

مسأله ۹۴۷ – مستحب است بین اذان واقامه یک قدم بردارد ، یا قدری بنشیند ، یا سجده کند ، یا ذکر بگوید ، یا دعا بخواند ، یا قدری ساکت باشد ، یا حرفی بزند ، یا دو رکعت نماز بخواند ، ولی حرف زدن بین اذان واقامه نماز صبح ، ونماز خواندن بین اذان واقامه نماز مغرب مستحب نیست ، بلکه در نماز مغرب خصوص نشستن مختصر وشبیه آن مستحب است

مسأله ۹۴۸ – مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می کنند ، عادل ووقت شناس وصدایش بلند باشد واذان را در جای بلند بگوید

واجبات نماز

مسأله ۹۴۹ – واجبات نماز یازده چیز است :

اول – نیت

دوم – قیام یعنی (ایستادن)

سوم – تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اول نماز

چهارم – رکوع

پنجم – سجود

ششم – قرائت

هفتم – ذکر

هشتم – تشهد

نهم – سلام

دهم – ترتیب

یازدهم – موالات یعنی پی در پی بودن اجزاء نماز

مسأله ۹۵۰ – بعضی از واجبات نماز رکن است

یعنی اگر انسان آن را بجا نیاورد ، عمدا باشد یا اشتباها ، نماز باطل می شود ، وبعضی دیگر رکن نیست ، یعنی اگر عمدا کم یا زیاد شود ، نماز باطل می شود ، وچنانچه اشتباها کم گردد ، نماز باطل نمی شود

ارکان نماز

پنج رکن نماز

اول نیت

دوم تکبیرة الاحرام

سوم قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام ، وقیام متصل به رکوع ، یعنی ایستادن پیش از رکوع

چهارم رکوع

پنجم دو سجده از یک رکعت

مسأله ۹۵۱ – انسان باید نماز را به نیت قربت ، یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد ولازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلا به زبان بگوید که چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربهٔ الی الله

مسأله ۹۵۲ – اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می خوانم ومعین نکند ، ظهر است یا عصر ، نماز او باطل است ، ونیز کسی که مثلاـ قضای نماز ظهر بر او واجب است ، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضای یا نماز ظهر را بخواند ، باید نمازی را که می خواند ، در نیت معین کند

مسأله ۹۵۳ – انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد ، پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که اگر بپرسند چه می کنی ؟ نداند چه بگوید نمازش باطل است

مسأله ۹۵۴ – انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند ، پس کسی که ریا کند یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند ، نمازش باطل است خواه فقط برای مردم باشد ، یا خدا ومردم هر دو را در نظر بگیرد

مسأله ۹۵۵ – اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا بجا آورد ، نماز باطل است چه آن قسمت ، واجب باشد مثل حمد ، چه مستحب باشد مانند قنوت ، بلکه اگر تمام نماز را برای خدا بجا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد ، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت ، یا بطرز مخصوصی ، مثلا با جماعت نماز بخواند ، نمازش باطل است

تکبیرهٔ الاحرام

مسأله ۹۵۶ – گفتن الله اکبر در اول نماز واجب ورکن است وزیادی آن سهوا مبطل نیست وباید حروف الله وحروف اکبر ودو کلمه الله واکبر را پشت سر هم بگوید ، ونیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود ، واگر به عربی غلط بگوید یا مثلا ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست

مسأله ۹۵۷ – احتیاط واجب آن است که تکبیرهٔ الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می خواند ، مثلاـ به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می خواند نچسباند

مسأله ۹۵۸ – احتیاط واجب آن است که انسان الله اکبر را به چیزی که بعد از آن می خواند ، مثلاـ به بسم الله الرحمن الرحیم نچسباند

مسأله ۹۵۹ – موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام باید بدن آرام باشد واگر عمدا در حالی که بدنش حرکت دارد ، تکبیرهٔ الاحرام را بگوید باطل است

مسأله ۹۶۰ – تکبیر وحمد وسوره وذکر ودعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود واگر به واسطه سنگینی یا کری گوش یا سر صدای زیاد نمی شنود ، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود

مسأله ۹۶۱ – کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمی تواند الله اکبر را درست بگوید ، باید به هر طور که می تواند بگوید واگر هیچ نمی تواند بگوید ، باید در قلب خود بگذراند وبرای تکبیر با انگشت اشاره کند وزبانش را هم اگر می تواند حرکت دهد

مسأله ۹۶۲ – مستحب است بعد از تکبیر ششم بگوید : یا محسن قد اتاک المسئ وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسئ انت المحسن وانا المسئ بحق محمد وآل محمد صلی علی محمد وآل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی یعنی ای خدایی که به بندگان احسان می کنی ، بنده گنه کار به در خانه تو آمده وتو امر کرده ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد ، تو نیکوکاری ومن

گناهکار ، به حق محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله رحمت خود را بر محمد وآل محمد بفرست واز بدیهایی که می دانی از من سر زده بگذر

مسأله ۹۶۳ – مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز وتکبیرهای??? نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد

مسأله ۹۶۴ – اگر شک کند که تکبیرهٔ الاحرام را گفته یا نه ، چنانچه مشغول خواندن چیزی شده ، به شک خود اعتنا نکند واگر چیزی نخوانده ، باید تکبیر را بگوید

مسأله ۹۶۵ – اگر بعد از گفتن تکبیرهٔ الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه ، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد وچه آنکه چیزی نخوانده باشد لازم نیست تکبیر را بگوید ونمازش صحیح است

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۶ – قیام در موقع گفتن تکبیرهٔ الاحرام رکن است وهمچنین قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل به رکوع می گویند رکن است ، ولی قیام در موقع / صفحهٔ خواندن حمد وسوره وقیام بعد از رکوع رکن نیست واگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند ، نمازش صحیح است

مسأله ۹۶۷ – واجب است پیش از گفتن تکبیر وبعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که در حال ایستادن تکبیر گفته است

مسأله ۹۶۸ – اگر رکوع را فراموش کند وبعد از حمد وسوره بنشیند ویادش بیاید که رکوع نکرده ، باید بایستد وبه رکوع رود واگر بدون اینکه بایستد بحال خمیدگی به رکوع برگردد ، چون قیام متصل به رکوع را بجا نیاورده ، نماز او باطل است

مسأله ۹۶۹ – موقعی که برای تکبیرهٔ الاحرام یا قرائت ایستاده است ، باید بدن را حرکت ندهد وبه طرفی خم نشود وبنا بر احتیاط به جایی تکیه نکند واگر از روی ناچاری باشد ، اشکال ندارد

مسأله ۹۷۰ – اگر موقعی که ایستاده ، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد ، یا به طرفی خم شود ، یا به جایی تکیه کند اشکال ندارد

۹۷۱ – لازم نیست که در موقع ایستادن هر دو پا روی زمین باشد واگر یک پا روی زمین وپای دیگر را بالا نگهدارد اشکال ندارد ، ونیز لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد واگر روی یک پا هم باشد نماز صحیح است ، وهمچنین لازم نیست تمام کف پا روی زمین باشد واگر با سر انگشتان پا بایستد اشکال ندارد

مسأله ۹۷۲ – کسی که می تواند درست بایستد ، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که صدق قیام بر آن نکند نمازش باطل است

مسأله ۹۷۳ – موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است باید بدنش آرام باشد ودر موقعی که می خواهد کمی جلو یا عقب رود ، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد ، باید چیزی نگوید وبحول الله

مسأله ۹۷۴ – اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید مثلا موقع سر برداشتن از رکوع سمع الله لمن حمده بگوید نمازش صحیح است واما بحول الله وقوته اقوم واقعد را باید در حال برخاستن بگوید

مسأله ۹۷۵ – حرکت دادن دست وانگشتان در موقع خواندن حمد ، اشکال ندارد

مسأله ۹۷۶ – اگر موقع خواندن حمد ، یا خواندن تسبیحات بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود ، احتیاط واجب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن ، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند

مسأله ۹۷۷ – اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود ، باید بنشیند واگر از نشستن هم عاجز شود ، باید بخوابد ، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

مسأله ۹۷۸ – تا انسان می توانـد ایسـتاده نماز بخوانـد ، نبایـد بنشـیند مثلا کسـی که در موقع ایسـتادن ، بـدنش حرکت می کنـد ، یا مجبور است پاها را بیشتر از معمول گشاد بگـذارد ولی صـدق قیام بکنـد یا مجبور است به چیزی تکیه دهـد یا بـدنش را کج کند یا خم شود باید ایستاده نماز بخواند واگر به هیچ قسم حتی مثل رکوع هم نتواند بایستد ، باید راست بنشیند ونشسته نماز بخواند

مسأله ۹۷۹ – تا انسان می تواند بنشـیند نباید خوابیده نماز بخواند واگر نتواند راست بنشـیند ، باید هر طور که می تواند بنشـیند واگر به هیچ قسم نمی تواند بنشیند ، به پهلوی چپ واگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد ، بطوری که کف پاهای او رو به قبله باشد

مسأله ۹۸۰ – کسـی که نشسته نماز می خواند ، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایسـتد ، ورکوع را ایسـتاده بجا آورد ، باید بایستد واز حال ایستاده به رکوع رود واگر نتواند ، باید رکوع را هم نشسته بجا آورد

مسأله ۹۸۱ – کسی که خوابیده نماز می خواند ، اگر در بین نماز بتواند بنشیند ، باید مقداری را که می تواند نشسته بخواند ونیز اگر می تواند بایستد ، باید مقداری را که می تواند ، ایستاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

مسأله ۹۸۲ – کسـی که نشسـته نماز می خوانـد اگر در بین نماز بتوانـد بایسـتد ، باید مقداری را که می تواند ایسـتاده بخواند ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی نخواند

مسأله ۹۸۳ – کسـی که می تواند بایسـتد اگر بترسد که به واسـطه ایستادن ، مریض شود یا ضرری به او برسد ، می تواند نشسته نماز بخواند واگر از نشستن هم بترسد ، می تواند خوابیده نماز بخواند

مسأله ۹۸۴ – اگر انسان بدانـد که تا آخر وقت می تواند ایسـتاده نماز بخواند ، باید نماز را تأخیر بیندازد پس اگر نتوانست بایسـتد ، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را بجا آورد

مسأله ۹۸۵ – مسـتحب است در حـال ایسـتادن ، بـدن را راست نگهـدارد ، شانه‌هـا را پایین بینـدازد ، دسـتها را روی رانها بگـذارد ، انگشـتها را بهم بچسـباند ، جای سجده را نگاه کند ، سنگینی بدن را بطور مساوی روی دو پا بیندازد ، با خضوع وخشوع باشد ، پاها را پس وپیش نگذارد ، اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد ، واگر زن است پاها را بهم بچسباند

قرائت

مسأله ۹۸۶ – در رکعت اول ودوم نمازهای واجب یومیه ، انسان بایـد اول حمد وبعد از آن بنا بر احتیاط یک سوره تمام یا بعض آن را بخواند وقول به عدم وجوب سوره است

مسأله ۹۸۷ – اگر وقت نماز تنگ باشد ، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند مثلا بترسد که اگر سوره را بخواند ، دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند ، نباید سوره را بخواند

مسأله ۹۸۸ – اگر عمـدا سوره را پیش از حمـد بخوانـد نمـازش باطل است واگر اشـتباها سوره را پیش از حمـد بخوانـد ودر بین آن یادش بیاید ، باید سوره را رها کند وحمد بخواند وآن سوره زیادی است

مسأله ۹۸۹ – اگر حمد وسوره یا یکی از آنها را فراموش کند وبعد از رسیدن به رکوع بفهمد ، نمازش صحیح است

مسأله ۹۹۰ – اگر پیش از آنکه برای رکـوع خم شود بفهمـد که حمـد را نخوانـده ، بایـد بخوانـد ، واگر بفهمـد سوره را نخوانـده ، احتیاطا سوره را بخواند و اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده باید اول حمد وبعد از آن دوباره احتیاطا سوره را بخواند

ونیز اگر خم شود وپیش از آنکه به رکوع برسـد ، بفهمـد حمـد وسوره ، یا حمد تنها را نخوانده باید بایسـتد وبه همین دسـتور عمل نماید

مسأله ۹۹۱ – اگر اشتباها مشغول خواندن سوره ای را که سجده واجب دارد بشود چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد ، باید

آن سوره را رها کنـد و سوره دیگر لازم نیست بخوانـد واگر بعـد از خوانـدن آیه سـجده بفهمـد ، می توانـد سوره را تمام کند ومی تواند بقیه را نخواند ودر حال نماز اشاره به سجده نماید

مسأله ۹۹۲ - اگر در نماز آیه سجده را بشنود ، نمازش صحیح است وباید در حال نماز اشاره به سجده بنماید

مسأله ۹۹۳ - در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست ، اگر چه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد ، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد ، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد ، باید همان سوره را بخواند

مسأله ۹۹۴ - در نماز جمعه ودر نماز ظهر روز جمعه مستحب است در رکعت اول بعـد از حمد سوره جمعه ودر رکعت دوم بعد از حمد ، سوره منافقین بخواند واگر مشغول یکی از اینها شود ، بنا بر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند وسوره دیگر بخواند

مسأله ۹۹۵ - اگر بعـد از حمـد مشـغول خوانـدن سوره قل هو الله احـد یا سوره قل یا ایها الکافرون شود ، نمی توانـد آن را رها کند وسوره دیگر بخواند ، ولی در نماز جمعه ونماز ظهر روز جمعه اگر از روی فراموشـی به جای سوره جمعه ومنافقین ، یکی از این دو سوره را بخواند ، تا به نصف نرسیده ، میتواند آن را رها کند وسوره جمعه ومنافقین را بخواند

مسأله ۹۹۶ - اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمدا سوره قل هو الله احد یا سوره قل یا ایها الکافرون بخواند ، اگر چه به دو سوم رسیده باشد ، جایز است رها کردن وسوره جمعه ومنافقین خواندن

مسأله ۹۹۷ - اگر در نماز ، غیر سوره قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون ، سوره دیگری بخواند ، تا به دو سوم نرسیده می تواند رها کند وسوره دیگر بخواند

مسأله ۹۹۸ - اگر مقـداری از سوره را فراموش کنـد ، یا از روی ناچاری ، مثلا به واسـطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نمایـد ، می توانـد آن سوره را رها کند وبه رکوع رود ویا سوره دیگری بخواند ، اگر چه نصف گذشـته باشد یا سوره ای را که می خوانده قل هو الله احد ، یا قل یا ایها الکافرون باشد

مسأله ۹۹۹ - بر مرد واجب است حمـد وسوره نماز صـبح ومغرب وعشا را بلنـد بخوانـد وبر مرد وزن واجب است حمـد وسوره نماز ظهر وعصر را آهسته بخوانند

مسأله ۱۰۰۰ - مرد باید در نماز صبح ومغرب وعشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد وسوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند

مسأله ۱۰۰۱ - زن می تواند حمد وسوره نماز صبح ومغرب وعشا را بلند یا آهسته بخواند

مسأله ۱۰۰۲ - اگر در جایی که بایـد نماز را بلنـد بخوانـد ، عمـدا آهسته بخوانـد ، یا در جایی که بایـد آهسـته بخوانـد ، عمدا بلند بخواند ، نمازش باطل است ، ولی اگر از روی فراموشـی یا ندانسـتن مسأله باشد صـحیح است واگر در بین خواندن حمد وسوره هم بفهمد اشتباه کرده ، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند

مسأله ۱۰۰۳ - اگر کسـی در خوانـدن حمد وسوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند ، مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند ، نمازش باطل است

مسأله ۱۰۰۴ - انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند وکسـی که به هیچ قسم نمی تواند صحیح آن را یاد بگیرد ، باید هر طور که می تواند بخواند ، وبهتر آن است که نماز را به جماعت بجا آورد

مسأله ۱۰۰۵ - کسی که حمد وسوره وچیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی داند ومی تواند یاد بگیرد وچنانچه وقت نماز وسعت دارد ، باید یاد بگیرد واگر وقت تنگ است در صورتی که ممکن باشد ، باید نمازش را به جماعت بخواند

مسأله ۱۰۰۶ - مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز جایز است ، وهمچنین برای مستحبات آن اشکال ندارد

مسأله ۱۰۰۷ - اگر یکی از کلمات حمـد یا سوره را نداند ، یا عمدا آن را نگوید یا بجای حرفی دیگر بگوید مثلا بجای (ض) (ظ

) بگوید ، یا جایی که باید بدون زیر وزبر خوانده شود ، زیر وزبر بدهد یا تشدید را نگوید نماز او باطل است

مسأله ۱۰۰۸ – اگر انسان کلمه‌ای را صحیح بداند ودر نماز همانطور بخواند وبعد بفهمد غلط خوانده لازم نیست دوباره نماز را بخواند ویا اگر وقت گذشته قضاء نماید

مسأله ۱۰۰۹ – اگر زیر وزبر کلمه‌ای را نداند ویا نداند مثلا کملهای به (س) است یا به (ص) بایـد یاد بگیرد وچنانچه دو جور یا بیشتر بخواند ، مثل آنکه در اهدنا الصراط المستقیم مستقیم را یک مرتبه با سین ویک مرتبه با صاد بخواند ، نمازش باطل است مگر آنکه آن کلمه بر هر دو تقدیر از اذکار باشد

مسأله ۱۰۱۰ – اگر در کلمه‌ای (واو) باشد وحرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد وحرف بعد از واو در آن کلمه همزه (ء) باشد مثل کلمه سوء ، واجب نیست آن واو را مد بدهد یعنی آن را بکشد ، وهمچنین اگر در کلمه‌ای (الف) باشد وحرف قبل از الف در آن کلمه زیر داشته باشد وحرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد مثل جاء لازم نیست الف آن را بکشد ونیز اگر در کلمه‌ای (ی) باشد وحرف پیش از (ی) در آن کلمه زیر داشته باشد وحرف بعد از (ی) در آن کلمه همزه داشته باشد مثل (جئ) لازم نیست (ی) را با مد بخواند ، ولی اگر بعد از این واو والف وی بجای همزه (ء) حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر وزبر وپیش ندارد وادغام در حرف دیگر شده باشد باید این سه حرف را با مد بخواند ، مثلا در ولا الضالین که بعد از الف ، حرف لام ساکن است ولام ساکن ادغام در لام دیگر شده باید الف آن را با مد بخواند

مسأله ۱۰۱۱ – در نماز ، وقف به حرکت ووصل به سکون اشکال ندارد ، ومعنی وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید وبین آن کلمه وکلمه بعدش فاصله دهد ، مثلا بگوید : الرحمن الرحیم ومیم الرحیم را زیر بدهد وبعد قدری فاصله دهد وبگوید مالک یوم الدین ومعنی وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش کلمه‌ای را نگوید وآن کلمه به کلمه بعد بچسباند مثل آنکه بگوید الرحمن الرحیم ومیم الرحیم را زیر ندهد وفورا مالک یوم الدین را بگوید

مسأله ۱۰۱۲ – در رکعت سوم وچهارم نماز می تواند فقط یک حمد بخواند ، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید یعنی یک مرتبه بگوید : سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ومی تواند در یک رکعت حمد ودر رکعت دیگر تسبیحات بگوید ، وبهتر است مأموم در هر دو رکعت تسبیحات بخواند ، وبرای امام خواندن یک حمد بهتر است وبرای منفرد هر دو مساویند

مسأله ۱۰۱۳ – در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید

مسأله ۱۰۱۴ – بر مرد وزن واجب است که در رکعت سوم وچهارم نماز ، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند

مسأله ۱۰۱۵ – اگر در رکعت سوم وچهارم حمد بخواند ، می تواند بسم الله آن را بلند بگوید بلکه مستحب است

مسأله ۱۰۱۶ – کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد ، یا درست بخواند ، باید در رکعت سوم وچهارم حمد بخواند

مسأله ۱۰۱۷ – اگر در دو رکعت اول نماز بخیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید ، چنانچه پیش از رکوع بفهمد ، باید حمد واحتیاطا سوره بخواند واگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۰۱۸ – اگر در دو رکعت آخر نماز بخیال اینکه در دو رکعت اول است حمد بخواند ، یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند ، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن نمازش صحیح است

مسأله ۱۰۱۹ – اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد ، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد به نحوی که بدون قصد خوانده باشد باید آن را رها کند ودوباره حمد یا تسبیحات را بخواند

ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده ، می تواند همان را تمام کند ونمازش صحیح است

مسأله ۱۰۲۰ – کسی که عادت دارد ، در رکعت سوم وچهارم تسبیحات بخواند ، اگر بدون قصد مشغول خواندن حمد شود ، باید آن را رها کند ودوباره حمد یا تسبیحات را بخواند

مسأله ۱۰۲۱ – در رکعت سوم وچهارم مستحب است بعد از تسبیحات استغفار کند ، مثلا بگوید : استغفر الله ربی واتوب الیه یا بگوید : اللهم اغفر لی

وکسی که مشغول گفتن استغفار است ، اگر شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه چنانچه استغفار به قصد جزئیت می گوید ، باید به شک خود اعتنا ننماید واگر به قصد ذکر مطلق می گوید باید حمد یا تسبیحات را بخواند ونیز اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع در حالی که مشغول گفتن استغفار نیست ، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، باید حمد یا تسبیحات را بخواند

مسأله ۱۰۲۲ – اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۰۲۳ – هر گاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه ، چه به چیزی که بعد از آن است مشغول نشده باشد یا مشغول شده ، چه آن چیز رکن باشد مثل آنکه در رکوع شک کند که فلان کلمه از سوره درست گفته یانه ، وچه رکن نباشد ، مثلا موقع گفتن الله الصمد شک کند که قل هو الله احد را درست گفته یا نه ، به شک خود اعتنا نکند ودر صورت اول واخیر اگر احتیاطا آن آیه یا کلمه را بطور صحیح بگوید اشکال ندارد ، واگر چند مرتبه هم شک کند ، می تواند چند بار بگوید اما اگر به وسواس برسد وباز هم بگوید ، بنا بر احتیاط نمازش را دوباره بخواند

مسأله ۱۰۲۴ – مستحب است در رکعت اول ، پیش از خواندن حمد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، ودر رکعت اول ودوم نماز ظهر وعصر ، بسم الله را بلند بگوید وحمد وسوره را شمرده بخواند ، ودر آخر هر آیه وقف کند ، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند ، ودر حال خواندن حمد وسوره به معنای آیه توجه داشته باشد ، واگر نماز را به جماعت می خواند ، بعد از تمام شدن حمد امام واگر فرادی می خواند ، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد ، بگوید : الحمد لله رب العالمین ، بعد از خواندن سوره قل هو الله احد ، یک ، یا دو ، یا سه مرتبه کذالک الله ربی یا سه مرتبه کذالک الله ربنا بگوید ، بعد از خواندن سوره کمی صبر کند ، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید ، یا قنوت را بخواند

مسأله ۱۰۲۵ – مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول سوره انا انزلناه و در رکعت دوم ، سوره قل هو الله احد را بخواند

مسأله ۱۰۲۶ – مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز سوره قل هو الله احد را نخواند

مسأله ۱۰۲۷ – خواندن سوره قل هو الله احد به یک نفس مکروه است

مسأله ۱۰۲۸ – سوره ای را که در رکعت اول خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند ، ولی اگر سوره قل هو الله احد را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست

رکوع

مسأله ۱۰۲۹ – در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد واین عمل را رکوع می گویند

مسأله ۱۰۳۰ – اگر به اندازه رکوع خم شود ، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد

مسأله ۱۰۳۱ – هرگاه رکوع را بطور غیر معمول بجا آورد ، مثلاـ به چپ یا راست خم شود ، اگر چه دستهای او به زانو برسد ، صحیح نیست

مسأله ۱۰۳۲ – خم شدن باید به قصد رکوع باشد ، پس اگر به قصد کار دیگر مثلا برای کشتن جانور خم شود ، نمی تواند آن را رکوع حساب کند ، بلکه باید بایستد ودوباره برای رکوع خم شود ، وبه واسطه این عمل ، رکن زیاد نشده ونماز باطل نمی شود

مسأله ۱۰۳۳ - کسی که دست یا زانوی او با دست وزانوی دیگران فرق دارد ، مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می رسد ، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد ، باید به اندازه معمول خم شود

مسأله ۱۰۳۴ - کسی که نشسته رکوع می کند ، باید بقدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد وبهتر است بقدری خم شود که صورت ، نزدیک جای سجده برسد

مسأله ۱۰۳۵ - بهتر است در رکوع سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده بگوید وظاهر آن است که گفتن ذکر دیگر مانند الحمد لله که به این مقدار باشد کفایت می کند ولی در تنگی وقت ودر حال ناچاری گفتن یک سبحان الله کافی است

مسأله ۱۰۳۶ - ذکر رکوع باید دنبال هم وبه عربی صحیح گفته شود ، و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند

مسأله ۱۰۳۷ - در رکوع باید به مقدار ذکر واجب ، بدن آرام باشد ودر ذکر مستحب آرام بودن بدن لازم نیست

مسأله ۱۰۳۸ - اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می گوید ، بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن خارج شود ، لازم نیست بعد از آرام گرفتن بدن ، دوباره ذکر را بگوید ولی بهتر است واگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود یا انگشتان را حرکت دهد هیچ اشکال ندارد

مسأله ۱۰۳۹ - اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود وبدن آرام گیرد عمدا ذکر رکوع را بگوید ، نمازش باطل است

مسأله ۱۰۴۰ - اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب ، عمدا سر از رکوع بردارد نمازش باطل است واگر سهوا سر بردارد ، چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده باید در حال آرامی بدن دوباره ذکر را بگوید واگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد ، یادش بیاید نماز او صحیح است

مسأله ۱۰۴۱ - اگر نتواند بمقدار ذکر در رکوع بماند ، احتیاط واجب آن است که بقیه آن را در حال برخاستن بگوید یا آنکه قبل از رسیدن به رکوع شروع کند ودر رکوع تمام نماید

مسأله ۱۰۴۲ - اگر به واسطه مرض ومانند آن در رکوع آرام نگیرد ، نماز صبح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود ، ذکر واجب را بگوید

مسأله ۱۰۴۳ - هر گاه نتواند به اندازه رکوع خم شود ، باید به چیزی تکیه دهد ورکوع کند واگر موقعی هم که تکیه داده ، نتواند بطور معمول رکوع کند ، باید یا رکوع نشسته بنماید یا ایستاده با سر اشاره کند ولازم نیست به هر اندازه می تواند خم شود وهمچنین اگر هیچ نتواند خم شود ، باید موقع رکوع بنشیند ونشسته رکوع کند یاایستاده با سر اشاره نماید به رکوع

مسأله ۱۰۴۴ - کسی که می تواند ایستاده نماز بخواند ، اگر در حال ایستاده یا نشسته نتواند رکوع کند ، باید ایستاده نماز بخواند وبرای رکوع با سر اشاره کند واگر نتواند اشاره کند باید به نیت رکوع چشمها را هم بگذارد وذکر آن را بگوید وبه نیت برخاستن از رکوع ، چشمها را باز کند واگر از این هم عاجز است باید در قلب ، نیت رکوع کند وذکر آن را بگوید

مسأله ۱۰۴۵ - کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند وبرای رکوع فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود ، یا در حالی که ایستاده است با سر اشاره کند ، باید ایستاده نماز بخواند وبرای رکوع با سر اشاره نماید

مسأله ۱۰۴۶ - اگر بعد از رسیدن به حد رکوع وآرام گرفتن بدن ، سر بردارد ودو مرتبه به اندازه رکوع خم شود نمازش باطل است ، وهمچنین اگر بعد از آنکه به اندازه رکوع خم شد وبدنش آرام گرفت ، بقدری خم شود که از اندازه رکوع بگذرد ودوباره به رکوع برگردد نمازش باطل است

مسأله ۱۰۴۷ – بعد از تمام شدن ذکر رکوع ، باید راست بایستد وبنابر احتیاط بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود واگر عمدا پیش از ایستادن ، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است

مسأله ۱۰۴۸ – اگر رکوع را فراموش کند وپیش از آنکه به سجده برسد ، یادش بیاید باید بایستد بعد به رکوع رود وچنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است

مسأله ۱۰۴۹ – اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید ، یادش بیاید که رکوع نکرده چنانچه در سجده اولی باشد باید برگردد ورکوع را بیاورد بعد دو سجده کند ، نمازش صحیح است واگر در سجده دوم باشد نمازش باطل است

مسأله ۱۰۵۰ – بنابر احتیاط واجب پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید ، ومستحب است در رکوع زانوها را به عقب دهد وپشت را صاف نگهدارد وگردن را بکشد ومساوی پشت نگهدارد وبین دو قدم را نگاه کند وپیش از ذکر یا بعد از صلوات بفرستد ، وبعد از آنکه از رکوع برخاست وراست ایستاده ، در حال آرامی بدن اگر امام یا منفرد است بگوید سمع الله لمن حمده واگر مأموم است بگوید ربنا لک الحمد یا الحمد لله رب العالمین

مسأله ۱۰۵۱ – مستحب است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند وزانوها را به عقب ندهند

سجود

مسأله ۱۰۵۲ – نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب ومستحب ، بعد از رکوع دو سجده کند وسجده آن است که پیشانی وکف دو دست وسر دو زانو وسر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد

مسأله ۱۰۵۳ – دو سجده روی هم یک رکن است که اگر کسی در نماز واجب عمدا یا از روی فراموشی هر دو را ترک کند ، یا دو سجده دیگر به آنها اضافه نماید ، نمازش باطل است

مسأله ۱۰۵۴ – اگر عمدا یک سجده کم یا زیاد کند ، نماز باطل می شود ، واگر سهوا یک سجده کم کند حکم آن بعدا گفته خواهد شد

مسأله ۱۰۵۵ – اگر پیشانی را عمدا یا سهوا به زمین نگذارد ، سجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد ، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد وسهوا جاهای دیگر را به زمین نرساند ، یا سهوا ذکر نگوید سجده صحیح است

مسأله ۱۰۵۶ – واجب است که در سجده سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی وبحمده یا ذکر دیگر مانند الحمد لله به مقدار سه سبحان الله بگوید ، وباید این کلمات دنبال هم وبه عربی صحیح گفته شود و مستحب است سبحان ربی الاعلی وبحمده را سه یا پنج یا هفت مرتبه بگوید

مسأله ۱۰۵۷ – در سجود باید به مقدار ذکر واجب ، بدن آرام باشد وموقع گفتن ذکر مستحب آرام بودن بدن لازم نیست

مسأله ۱۰۵۸ – اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد وبدن آرام بگیرد عمدا ذکر سجده را بگوید ، یا پیش از تمام شدن ذکر عمدا سر از سجده بردارد ، نماز باطل است

مسأله ۱۰۵۹ – اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد وبدن آرام گیرد ، سهوا ذکر سجده را بگوید وپیش از آنکه سر از سجده بردارد ، بفهمد اشتباه کرده است ، باید دوباره در حال آرام بدون ، ذکر را بگوید

مسأله ۱۰۶۰ – اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت ، بفهمد که پیش از آرام گرفتن بدن ذکر را گفته ، یا پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۰۶۱ – اگر موقعی که ذکر سجده را می گوید ، یکی از هفت عضو را عمدا از زمین بردارد ، نماز باطل می شود ولی موقعی

که مشغول گفتن ذکر نیست ، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد ودوباره بگذارد اشکال ندارد

مسأله ۱۰۶۲ – اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهوا پیشانی را از زمین بر دارد نمی تواند دوباره به زمین بگذارد وباید آن را یک سجده حساب کند ولی اگر جاهای دیگر را سهوا از زمین بردارد ، باید دو مرتبه به زمین بگذارد وذکر را بگوید

مسأله ۱۰۶۳ – بعد از تمام شدن ذکر سجده اول ، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد ودوباره به سجده رود

مسأله ۱۰۶۴ – جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها وسر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد ، ونیز واجب است که جای پیشانی او از جای انگشتان وسر زانوهایش پست تر از چهار انگشت بسته نباشد

مسأله ۱۰۶۵ – در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست ، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشتهای پا وسر زانوهای او مختصری بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست تر باشد خالی از اشکال نیست

مسأله ۱۰۶۶ – اگر پیشانی را به چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پا وسر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است ، جایز است سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد ولی بهتر آن است که پیشانی را از روی آن به روی چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد

مسأله ۱۰۶۷ – باید بین پیشانی وآنچه بر آن سجده می کند ، چیزی نباشد پس اگر مهر بقدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد ، سجده باطل است ولی اگر مثلا رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد

مسأله ۱۰۶۸ – در سجده باید کف دست را بر زمین بگذارد ولی در حال ناچاری پشت دست مانعی ندارد واگر پشت دست ممکن نباشد بنابر احتیاط مچ دست را بگذارد وچنانچه آن را هم نتواند ، باید تا آرنج هر جا را که می تواند بر زمین بگذارد واگر آن هم ممکن نیست ، گذاشتن بازو کافی است

مسأله ۱۰۶۹ – در سجده باید سر انگشت بزرگ پاها را یا روی او را یا پشت آن را به زمین بگذارد وبهتر است سر انگشت را بگذارد واگر انگشتهای دیگر پا را به زمین بگذارد یا به واسطه بلند بودن ناخن ، شست به زمین نرسد نماز باطل است وکسی که بواسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر نمازهای خود را اینطور خوانده باید دوباره بخواند

مسأله ۱۰۷۰ – کسی که مقداری از شست پایش بریده ، باید بقیه آن را به زمین بگذارد واگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه هست باید بقیه انگشتان را بگذارد واگر هیچ انگشت ندارد ، باید هر مقداری از پا باقی مانده به زمین بگذارد

مسأله ۱۰۷۱ – اگر بطور غیر معمول سجده کند ، مثلا سینه وشکم را به زمین بچسباند ، یا پاها را دراز کند ، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد ، باید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۰۷۲ – مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده میکند ، باید پاک باشد ولی اگر مثلا مهر را روی فرش نجس بگذارد ، یا یک طرف مهر نجس باشد وپیشانی را به طرف پاک آن بگذارد ، اشکال ندارد

مسأله ۱۰۷۳ – اگر در پیشانی دمل ومانند آن باشد ، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند واگر ممکن نیست باید زمین را گود کند ودمل را در گودال وجای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد

مسأله ۱۰۷۴ – اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را گرفته باشد باید به چانه سجده کند ، واگر بتواند جمع کند بین گذاشتن یکی از دو طرف پیشانی با چانه ولو در دو نماز باشد ، واگر به چانه هم ممکن نیست باید با اشاره سجده نماید واحتیاط مستحب آن است که به هر جای از صورت که ممکن است سجده کند واگر به هیچ جای از صورت ممکن نیست با جلوی سر سجده نماید

مسأله ۱۰۷۵ – کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند ، باید برای سجده اشاره نماید

مسأله ۱۰۷۶ – کسی که هیچ نمی تواند خم شود ، باید برای سجده با سر اشاره کند واگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید واگر با سر یا چشمها هم نمی تواند اشاره کند بهتر است در قلب نیت سجده کند وبا دست ومانند آن برای سجده اشاره نماید

مسأله ۱۰۷۷ - کسی که می تواند بنشیند بهتر است بنشیند واگر نمی تواند باید ایستاده نیت سجده کند وچنانچه می تواند برای سجده با سر اشاره کند واگر نمی تواند با چشمها اشاره نماید واگر این را هم نمی تواند بهتر است در قلب نیت سجده کند

مسأله ۱۰۷۸ - اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود ، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد ، واین یک سجده حساب می شود ، چه ذکر سجده را گفته باشد یا ینه واگر نتواند سر را نگهدارد وبی اختیار دوباره به جای سجده برسد ، رویهم دو سجده حساب می شود وسجده دوم زیادی است ومبطل نیست واگر چه ذکر نگفته باشد نباید ذکر بگوید

مسأله ۱۰۷۹ - جایی که انسان باید تقیه کند می تواند بر فرش ومانند آن سجده نماید ولازم نیست برای نماز بجای دیگر برود ، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می باشد ، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد ، نباید بر فرش ومانند آن سجده نماید

مسأله ۱۰۸۰ - اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که بدن روی آن آرام نمی گیرد ، سجده کند باطل است

مسأله ۱۰۸۱ - اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند ، چنانچه آلوده شدن بدن ولباس برای او مشقت ندارد ، باید سجده وتشهد را بطور معمول بجا آورد واگر مشقت دارد ، در حالی که ایستاده ، برای سجده با سر اشاره کند وتشهد را ایستاده بخواند واگر سجده وتشهد را بطور معمول بجا آورد ، نمازش محل اشکال است

مسأله ۱۰۸۲ - در رکعت اول ورکعت سومی که تشهد ندارد ، مثل رکعت سوم نماز ظهر وعصر وعشاء بهتر است بعد از سجده دوم قدری بی حرکت بنشیند وبعد برخیزد ولی لازم نیست ، این عمل را جلسه استراحت می نامند

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۳ - باید بر زمین وچیزهای غیر خوراکی که از زمین میروید ، مانند چوب وبرگ ودرخت سجده کرد وسجده بر چیزهای خوراکی وپوشاکی ومعدنی که زمین به آن صدق نکند صحیح نیست

مسأله ۱۰۸۴ - احتیاط واجب آن است که بر برگ مو سجده نکنند

مسأله ۱۰۸۵ - سجده بر چیزهایی که از زمنی می روید وخوراک حیوان است مثل علف وکاه صحیح است

مسأله ۱۰۸۶ - سجده بر گلهایی که خوارکی نیستند ، صحیح است ولی سجده بر دواهای خوراکی که از زمین می روید ، مانند گل بنفشه وگل گاوزبان صحیح نیست

مسأله ۱۰۸۷ - سجده بر گیاهی که خودرن آن در بعضی از شهرها معمول است ودر شهرهاتی دیگر معمول نیست ونیز سجده بر میوه نارس صحیح نیست

مسأله ۱۰۸۸ - سجده بر سنگ آهک وسنگ گچ صحیح است ، وهمچنین به گچ وآهک پخته وآجر وکوزه گلی ومانند آن سجده جایز است

مسأله ۱۰۸۹ - اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است مثلا از کاه ساخته باشند ، می شود بر آن سجده کرد ، وبنا بر احتیاط بر کاغذی که از پنبه ومانند آن ساخته شده سجده ننمایند

مسأله ۱۰۹۰ - برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد ، بعد از آن خاک ، بعد از خاک سنگ وبعد از سنگ گیاه است

مسأله ۱۰۹۱ - اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد ، یا اگر دارد بواسطه سرما یا گرمای زیاد ومانند اینها نمی تواند بر آن سجده کند ، باید به لباسش سجده کند وچنانچه لباس از پنبه وکتان دارد احتیاط لزومی آن است که آن را مقدم بر لباسهای دیگر بدارد ، واگر لباس ندارد یا نمی تواند به آن سجده کند ، باید بر پشت دست سجده نماید و اگر نمی شود ، به چیز معدنی مانند

انگشتر عقیق یا غیر آنها از چیزهایی که سجده بر آنها اختیارا جایز نیست سجده نماید

مسأله ۱۰۹۲ – سجده بر گل وخاک سستی که مهر به پیشانی روی آن آرام نمی گیرد باطل است

مسأله ۱۰۹۳ – اگر در سجده اول ، پیشانی بچسبد وبدون اینکه مهر را بردارد ، دوباره به سجده رود ، اشکال دارد وبنابر احتیاط واجب باید مهر را بردارد وبه سجده رود

مسأله ۱۰۹۴ – اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می کند گم شود وچیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد ، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند واگر وقت تنگ است ، باید به لباسش سجده کند واگر نمی شود بر پشت دست واگر نمی شود به چیز معدنی مانند انگشتری عقیق سجده نماید

مسأله ۱۰۹۵ – هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، بهتر است پیشانی را از روی آن به روی چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد وچنانچه سر را از آن بردارد وبه چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد اشکال ندارد

مسأله ۱۰۹۶ – اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است ، اشکال ندارد اگر محل باقی است سجده را تکرار می کند والا قضاء سجده را بنماید

مسأله ۱۰۹۷ – سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام است وبعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان علیهم السلام پیشانی را به زمین می گذارند ، اگر برای شکر خداوند متعال باشد ، اشکال ندارد وگر نه حرام است

مستحبات ومکروهات سجده

مسأله ۱۰۸۹ – در سجده چند چیز مستحب است : ۱ – کسی که ایستاده نماز می خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملا ایستاد وکسی که نشسته نماز می خواند ، بعد از آنکه کاملا نشست ، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید بکله احتیاط به عدم ترک تکبیر نباید ترک شود

۲ – موقعی که مرد می خواهد به سجده برود ، اول دستها را وزن اول زانوها را به زمین بگذارند

۳ – بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد بلکه احتیاط نباید ترک شود

۴ – در حال سجده انگشتان دست را بهم بچسباند وبرابر گوش بگذارد بطوری که سر آنها رو به قبله باشد

۵ – در سجده دعا کند واز خدا حاجت بخواهد واین دعا را بخواند : یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می کنند و ای بهترین عطا کنندگان ، روزی بده به من وعیال من از فضل خودت ، پس بدرستی که تو دارای فضل بزرگی

۶ – بعد از سجده بر ران چپ بنشیند وروی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد

۷ – بعد از هر سجده وقتی نشست وبدنش آرام گرفت تکبیر بگوید

۸ – بعد از سجده اول بدنش که آرام گرفت استغفر الله ربی واتوب الیه بگوید

۹ – سجده را طول بدهد ودر موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد

۱۰ – برای رفتن به سجده دوم ، در حال آرامی بدن الله اکبر بگوید

۱۱ – در سجده ها صلوات بفرستند

۱۲ – در موقع بلند شدن ، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد

۱۳ – مردها آرنجها وشکم را بر زمین نچسبانند وبازوها را از پهلو جدا نگاه دارند وزنها آرنجها وشکم را به زمین بگذارند واعضاء

بدن را به یکدیگر بچسبانند
ومستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل بیان شده است
مسأله ۱۰۹۹ – قرآن خواندن در سجده مکروه است ، ونیز مکروه است برای برطرف کردن گرد وغبار ، جای سجده را فوت کند واگر در اثر فوت کردن ، دو حرف از دهان بیرون آید ، نماز باطل است ، وغیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل ذکر شده است

سجده واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۰ – در هر یک از چهار سوره والنجم ، واقرء ، والم تنزیل ، وحم سجده ، یک آیه سجده است ، که اگر انسان بخواند یا بشنود در صورتی که شنیدن اختیاری باشد بعد از اتمام شدن آن آیه ، باید فورا سجده کند واگر فراموش کرد ، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید
مسأله ۱۱۰۱ – اگر انسان موقعی که آیه سجده را می خواند ، از دیگری هم بشنود یک سجده کفایت می کند
مسأله ۱۱۰۲ – در غیر نماز اگر در حال سجده آیه سجده را بخواند یا بشنود ، باید سر از سجده بردارد ودوباره سجده کند
مسأله ۱۱۰۳ – اگر انسان از بچه غیر ممیز که خوب وبد را نمی فهمد ، یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد ، آیه سجده را اختیارا بشنود ، احتیاط واجب آن است که سجده کند وهمچنین است اگر مثلا از گرامافون ورادیو آیه سجده را بشنود
مسأله ۱۱۰۴ – در سجده واجب قرآن باید جای پیشانی انسان غصبی نباشد وجای پیشانی او از جای زانوها وسر انگشتان بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد ، ولی لازم نیست با وضوء یا غسل ورو بقبله باشد وعورت خود را بپوشاند وبدن وجای پیشانی او پاک باشد ونیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می باشد ، در لباس او شرط نیست
مسأله ۱۱۰۵ – باید در سجده واجب قرآن ، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته وبنا بر احتیاط واجب جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده نماز گفته شد بر زمین بگذارد
مسأله ۱۱۰۶ – هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده بر زمین بگذارد وذکری بگوید هر چه باشد کافیست وبهتر است بگوید : لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیهٔ ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا بل انا عبد ذلیل ضعیف خائف مستجیر

تشهد

مسأله ۱۱۰۷ – در رکعت دوم نمازهای واجب ورکعت سوم نماز مغرب ورکعت چهارم نماز ظهر وعصر وعشا ، باید انسان بعد از سجده دوم بنشیند ودر حال آرام بودن بدن تشهد بخواند یعنی بگوید : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وباید به غیر این ترتیب نگوید
مسأله ۱۱۰۸ – کلمات تشهد باید به عربی صحیح وبطوری که معمول است پشت سر هم گفته شود
مسأله ۱۱۰۹ – اگر تشهد را فراموش کند وبایستد وپیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده ، باید بنشیند وتشهد را بخواند ودوباره بایستد وآنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند ونماز را تمام کند واگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید ، باید نماز را تمام کند وبعد از سلام نماز ، تشهد را قضاء کند وبرای تشهد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد
مسأله ۱۱۱۰ – مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند وروی پای راست را به کف پای چپ بگذارد وپیش از تشهد بگوید

: الحمد لله یا بگوید : بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله ونیز مستحب است دستها را بر رانها بگذارد وانگشتها را به یکدیگر بچسباند وبدامان خود نگاه کند وبعد از تمام شدن تشهد بگوید وتقبل شفاعته وارفع درجته

مسأله ۱۱۱۱ - مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد ، رانها را بهم بچسبانند

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۲ - بعد از تشهد رکعت آخر نماز ، مستحب است در حالی که نشسته وبدن آرام است بگوید : السلام علیك ایها النبی ورحمهٔ الله وبرکاته و وبعد از آن باید بگوید : السلام علیکم وبهتر است ضم نماید به آن ورحمهٔ الله و برکاته را یا بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین واگر این سلام را بگوید مستحب است که بعد از آن السلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته را هم بگوید

مسأله ۱۱۱۳ - اگر سلام نماز را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم نخورده وکاری هم که عمدی وسهوی آن نماز را باطل می کند مثل پشت به قبله کردن انجام نداده ، باید سلام را بگوید ونمازش صحیح است

مسأله ۱۱۱۴ - اگر سلام نماز را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم نخورده است ، ویا پیش از آنکه صورت نماز بهم بخورد ، کاری که عمدی وسهوی آن نماز را باطل می کند ، مثل پشت به قبله کردن انجام داده باشد ، نمازش صحیح است

ترتیب

مسأله ۱۱۱۵ - اگر عمدا ترتیب نماز را بهم بزند ، مثلا سوره را پیش از حمد بخواند ، یا سجود را پیش از رکوع بجا آورد ، نماز باطل می شود

مسأله ۱۱۱۶ - اگر رکنی از نماز را فراموش کند ورکن بعد از آن را بجا آورد ، مثلا پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید نماز باطل است

مسأله ۱۱۱۷ - اگر رکنی را فراموش کند وچیزی را که بعد از آن است ورکن نیست بجا آورد ، مثلا پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند ، باید رکن را بجا آورد وآنچه را اشتباها پیش از آن خوانده دوباره بخواند

مسأله ۱۱۱۸ - اگر جیزی را که رکن نیست فراموش کند ورکن بعد از آن را بجا آورد ، مثلا حمد را فراموش کند ومشغول رکوع شود ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۱۱۹ - اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند وچیزی را که بعد از آن است وآن هم رکن نیست بجا آورد ، مثلا حمد را فراموش کند وسوره را بخواند ، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد وبعد از آن ، چیزی را که اشتباها جلوتر خوانده دوباره بخواند

مسأله ۱۱۲۰ - اگر سجده اول را به خیال اینکه سجده دوم است ، یا سجده دوم را به خیال اینکه سجده اول است بجا آورد ، نماز صحیح است وسجده اول سجده اول وسجده دوم سجده دوم حساب می شود

موالات

مسأله ۱۱۲۱ - انسان باید نماز را با موالات بخواند یعنی کارهای نماز مانند رکوع وسجود وتشهد را پشت سر هم بجا آورد وچیزهایی را که در نماز می خواند بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند واگر بقدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل است مسأله ۱۱۲۲ - اگر در نماز سهوا بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد وفاصله بقدری نباشد که

صورت نماز از بین برود ، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد ، باید آن حرفها یا کلمات را بطور معمول بخواند واگر مشغول رکن بعد شده باشد ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۱۲۳ – طول دادن رکوع وسجود وخواندن سوره های بزرگ ، موالات را بهم نمی زند

قنوت

مسأله ۱۱۲۴ – در تمام نمازهای واجب ومستحب ، پیش از رکوع رکعت دوم مستحب است قنوت بخواند ودر نماز وتر با آنکه یک رکعت می باشد ، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است ونماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد و نماز آیات پنج قنوت ونماز عید فطر وقربان در رکعت اول پنج قنوت ودر رکعت دوم چهار قنوت دارد

مسأله ۱۱۲۵ – باید در غیر حال اضطرار شدید دستها را در قنوت بلند کند ومستحب است مقابل صورت وکف آنها را رو به آسمان وپهلوی هم نگهدارد وغیر شست ، انگشتهای دیگر را بهم بچسباند وبه کف دستها نگاه کند

مسأله ۱۱۲۶ – در قنوت هر ذکری بگوید ، اگر چه یک سبحان الله باشد ، کافی است وبهتر است بگوید : لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین

مسأله ۱۱۲۷ – مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند ولی برای کسی که نماز را به جماعت می خواند ، اگر امام جماعت صدای او را بشنود ، بلند خواندن قنوت مستحب نیست

مسأله ۱۱۲۸ – اگر عمدا قنوت نخواند قضاء ندارد ، واگر فراموش کند وپیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید ، مستحب است بایستد وبخواند واگر در رکوع یادش بیاید ، مستحب است بعد از رکوع قضاء کند واگر در سجده یادش بیاید ، مستحب است بعد از سلام نماز قضاء نماید

ترجمه نماز

۱–ترجمه سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحیم ، یعنی ابتدا می کنم بنام خداوندی که در دنیا بر مؤمن وکافر رحم می کند ودر آخرت بر مؤمن رحم می نماید

الحمد لله رب العالمین یعنی ثناء مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده همه موجودات است الرحمن الرحیم یعنی در دنیا بر مؤمن وکافر ودر آخرت بر مؤمن رحم می کند

مالک یوم الدین یعنی پادشاه وصاحب اختیار روز قیامت است ، ایاک نعبد وایاک نستعین یعنی فقط تو را عبادت می کنیم وفقط از تو کمک می خواهیم

اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن اسلام است

صراط الذین انعمت علیهم یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت دادی که آنان پیغمبران وجانشینان پیغمبران هستند

غیر المغضوب علیهم ولا الضالین یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده ای بر ایشان ونه آن کسانی که گمراهند

۲– ترجمه سوره قل هو الله احد

بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احـد ، یعنی بگو ای محمـد صـلی الله علیه وآله که خداونـد ، خـدایی است یگانه الله الصـمد یعنی خدایی که از تمام موجودات بی نیاز است
لم یلد ولم یولد ، فرزند ندارد وفرزند کسی نیست ولم یکن له کفوا احد ، یعنی هیچ کس از مخلوقات ، مثل او نیست

۳ – ترجمه ذکر رکوع وسجود

وذکرهایی که بعد از آنها مستحب است
سبحان ربی العظیم وبحمده ، یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک ومنزه است ومن مشغول ستایش او هستم
سبحان ربی الاعلی و بحمده ، یعنی پروردگار من که از همه کس بالاتر می باشد از هر عیب ونقصـی پاک ومنزه است ومن مشغول ستایش او هستم
سمع الله لمن حمده یعنی خدا بشـنود وبپذیرد ثنای کسـی که او را ستایش می کند ، استغفر الله ربی واتوب الیه یعنی طلب آمرزش و مغفرت می کنم از خداوندی که پرورش دهنده من است ومن به طرف از بازگشت می نمایم بحول الله وقوته اقوم واقعد یعنی بیاری خدای متعال وقوه او برمی خیزم ومی نشینم

۴– ترجمه قنوت

لا اله الا الله الحلیم الکریم ، یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی همتایی که صاحب حلم وکرم است ، لا اله الا الله العلی العظیم
یعنی نیست خدایی سزاوار پرستش ، مگر خدای یکتای بی همتایی که بلند مرتبه وبزرگ است
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع ، یعنی پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان وپروردگار هفت زمین است
وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم
یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها وزمینها وما بین آنهاست وپروردگار عرش بزرگ است
والحمد لله رب العالمین ، یعنی حمد وثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است

۵ –ترجمه تسبیحات اربعه

سبحـان الله والحمـد لله ولا اله الا الله والله اکبر : یعنی پاک ومنزه است خداونـد تعالی وثناء مخصوص اوست ونیست خـدایی سـزاوار پرستش مگر خدای بی همتا وبزرگتر است از اینکه او را وصف کنند

۶ –ترجمه تشهد

الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی ستایش مخصوص پروردگار است وشهادت می دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست ، مگر خدایی که یگانه است وشریک ندارد

واشهد ان محمدا عبده ورسوله ، یعنی شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه وآله بنده خدا وفرستاده او است

اللهم صل علی محمد وآل محمد یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد وتقبل شفاعته وارفع درجته یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را ودرجه آن حضرت را نزد خود بلند کن : السلام علیك ایها النبی ورحمهٔ الله وبرکاته ، یعنی سلام بر تو ای پیغمبر ورحمت وبرکات خدا بر تو باد

السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ، یعنی سلام خداوند عالم بر نمازگزاران وتمام بندگان خوب او

السلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته یعنی سلام ورحمت وبرکات خداوند بر شما مؤمنین باد

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۲۹ - مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب ، یعنی خواندن ذکر ودعا وقرآن شود

وبهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند ووضوء وغسل وتیمم او باطل شود ، رو به قبله تعقیب را بخواند

ولازم نیست تعقیب به عربی باشد ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده اند بخوانند واز تعقیبهایی که خیلی سفارش شده است ، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که باید به این ترتیب گفته شود : ۳۴ مرتبه الله اکبر ، بعد ۳۳ مرتبه الحمد لله ، بعد از آن ۳۳ مرتبه سبحان الله ومی شود سبحان الله را پیش از الحمد لله گفت ولی بهتر است بعد از الحمد لله گفته شود

مسأله ۱۱۳۰ - مستحب است بعد از نماز ، سجده شگر نماید وهمینقدر که پیشانی را بقصد شکر بر زمین بگذارد کافی است

ولی بهتر است صد مرتبه ، یا سه مرتبه ، یا یک مرتبه ، شکر الله یا شکرا یا عفوا بگوید ، ونیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می رسد یا بلایی از او دور می شود سجده شکر بجا آورد

صلوات بر پیغمبر

مسأله ۱۱۳۱ - هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله مانند محمد واحمد ، یا لقب وکنیه آن جناب را مثل مصطفی وابوالقاسم ، یا بشنود اگر چه در نماز باشد ، مستحب است صلوات بفرستد

مسأله ۱۱۳۲ - موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله ، مستحب است صلوات را هم بنویسند

ونیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می کند صلوات بفرستد

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۳ - دوازده چیز نماز را باطل می کند وآنها را مبطلات می گویند :

اول آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود ، مثلا در بین نماز بفهمد جای سجده اش غصبی است

دوم آنکه در بین نماز عمدا یا سهوا یا از روی ناچاری ، چیزی که وضوء یا غسل را باطل می کند ، پیش آید ، مثلا بول از او بیرون آید ، ولی چنانچه بعد از دخول در سجده رکعت اخیره اجزاء باقیه را فراموش کند ومحدث شود نماز صحیح است ، وهمچنین کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند ، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود چنانچه به دستوری

که در احکام وضوء گفته شد (۱) رفتار نماید نمازش باطل نمی شود ، ونیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود ، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۱۳۴ - کسی که بی اختیار خوابش برده ، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن ، باید نمازش را دوباره بخواند

مسأله ۱۱۳۵ - اگر بداند به اختیار خودش خوابیده وشک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است وخوابیده ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۱۳۶ - اگر در حال سجده از خواب بیدار شود وشک کند که در سجده نماز است ، یا در سجده شکر وبداند بی اختیار خوابش برده ، باید آن نماز را دوباره بخواند

سوم از مبطلات نماز آن است که مثل بعض کسانی که شیعه نیستند دستها را رویهم بگذارد

مسأله ۱۱۳۷ - هرگاه برای ادب دستها را روی هم بگذارد ، اگر مثل آنها باشد باید دوباره نماز را بخواند بلکه اگر مثل آنها هم نباشد ، باید نماز را دوباره بخواند

ولی اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا برای کار دیگری مثل خاراندن دست ومانند آن دستها را رویهم بگذارد اشکال ندارد

چهارم از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد ، آمین بگوید اگر اشتباها یا از روی تقیه بگوید ، نمازش باطل نمی شود

پنجم از مبطلات نماز آن است که عمدا یا از روی فراموشی پشت به قبله کند ، یا بطرف راست یا چپ قبله برگردد ، بلکه اگر عمدا یا سهوا بقدری برگردد که نگویند رو به قبله است ، اگر چه بطرف راست یا چپ نرسد ، نمازش باطل است

مسأله ۱۱۳۸ - اگر عمدا یا سهوا سر را به قدری بگرداند که بتواند پشت سر را ببیند ، وبدن از قبله منحرف بشود نمازش باطل است ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله گردانده عمدا باشد ، یا اشتباها نمازش باطل نمی شود

ششم از مبطلات نماز آن است که عمدا کلمه‌ای بگوید که دو حرف یا بیشتر باشد ، اگر چه معنی هم نداشته باشد ، واگر سهوا بگوید نماز باطل نمی شود

مسأله ۱۱۳۹ - اگر کلمه‌ای بگوید که یک حرف دارد ، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد مثل (ق) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن ، چنانچه معنای آن را بداند وقصد آن را نماید ، نمازش باطل می شود بلکه اگر قصد معنای آن را نکند ولی متلفت معنای آن باشد ، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۱۴۰ - سرفه کردن وآروغ زدن وآه کشیدن در نماز اشکال ندارد ، ولی گفتن آخ وآه ومانند اینها که دو حرف است ، اگر عمدی باشد نماز را باطل می کند

مسأله ۱۱۴۱ - اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید مثلا به قصد ذکر بگوید : الله اکبر ودر موقع گفتن آن ، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد

هر چند داعی بر گفتن ذکر فهماندن باشد ولی چنانچه به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند بگوید ، اگر چه قصد ذکر هم داشته باشد ، نماز باطل می شود

مسأله ۱۱۴۲ - خواندن قرآن در نماز ، غیر از چهار سوره ای که سجده واجب دارد ودر احکام جنابت گفته شد (۱) ونیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد ولی احتیاط واجب آن است که به غیر عربی دعا نکند

مسأله ۱۱۴۳ - اگر چیزی از حمد وسوره وذکرهای نماز را عمدا یا احتیاطا چند مرتبه بگوید اشکال ندارد ، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید ، بنا بر احتیاط نماز را اعاده نماید

مسأله ۱۱۴۴ - در حال نماز ، انسان نباید به دیگری سلام کند واگر دیگری به او سلام کند ، باید یکی از چهار صیغه را (سلام علیکم - سلام علیک - السلام علیکم - السلام علیک) در جواب بگوید ولو سلام کننده به غیر این صیغه‌ها سلام کرده باشد

مسأله ۱۱۴۵ - انسان باید جواب سلام را چه در نماز ، چه در غیر نماز فورا بگوید ، واگر عمدا یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد ، که اگر جواب بگوید ، جواب آن سلام حساب نشود ، چنانچه در نماز باشد ، نباید جواب بدهد واگر در نماز نباشد ، جواب دادن واجب نیست

مسأله ۱۱۴۶ - باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود ، ولی اگر سلام کنند کر باشد ، چنانچه انسان بطور معمول جواب او را بدهد کافی است

مسأله ۱۱۴۷ - احتیاط مستحب آن است که نمازگزار جواب سلام را به قصد دعا بگوید ، یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد

مسأله ۱۱۴۸ - اگر زن یا مرد نامحرم یا بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب وبد را می فهمد به نمازگزار سلام کند ، نمازگزار باید جواب او را بدهد

مسأله ۱۱۴۹ - اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد معصیت کرده ولی نمازش صحیح است

مسأله ۱۱۵۰ - اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند ، به طوری که سلام حساب نشود ، جواب او واجب نیست

مسأله ۱۱۵۱ - اگر کسی به عده ای سلام کند ، جواب سلام او بر همه آنان واجب است ، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است

مسأله ۱۱۵۲ - اگر کسی به عده ای سلام کند ، جواب سلام او بر همه آنان واجب است ، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است

مسأله ۱۱۵۳ - اگر کسی به عده ای سلام کند وکسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد ، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است

مسأله ۱۱۵۴ - اگر به عده ای سلام کند وکسی که بین آنها مشغول نماز است شك کند که سلام کننده ، قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه ، نباید جواب بدهد

وهمچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد

اما اگر بداند که قصد او را هم داشته ودیگری جواب ندهد ، باید جواب او را بگوید

مسأله ۱۱۵۵ - سلام کردن مستحب است وخیلی سفارش شده است که سواره به پیاده وایستاده به نشسته وکوچکتر به بزرگتر سلام کند

مسأله ۱۱۵۶ - اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند ، بر هر یك واجب است جواب سلام دیگری را بدهد

مسأله ۱۱۵۷ - در غیر نماز ، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید مثلا اگر کسی گفت سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم ورحمهٔ الله

هفتم از مبطلات نماز خنده با صدا وعمدی است وچنانچه سهوا با صدا بخندد ، نمازش اشکال ندارد ، ولبخند هم نماز را باطل نمی کند

مسأله ۱۱۵۸ - اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند ، مثلا رنگش سرخ شود ، لازم نیست نمازش را دوباره بخواند

هشتم از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمدا با صدا گریه کند ، ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند ، آهسته باشد یا بلند اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است

نهم از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را بهم بزند مثل دست زدن وبه هوا پریدن ومانند اینها ، کم باشد یا زیاد ، عمدا باشد یا از روی فراموشی ، ولی کاری که صورت نماز را بهم نزند مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد

مسأله ۱۱۵۹ – اگر در بین نماز بقدری ساکت بماند که نگویند نماز می خواند ، نمازش باطل می شود

مسأله ۱۱۶۰ – اگر در بین نماز کاری انجام دهد ، یا مدتی ساکت شود وشک کند که نماز بهم خورده یا نه ، نمازش صحیح است

دهم از مبطلات نماز ، خوردن وآشامیدن است که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می خواند ، عمدا باشد یا از روی فراموشی نماز باطل می شود

ولی کسی که می خواهد روزه بگیرد اگر پیش از اذان صبح ، نماز مستحبی بخواند وتشنه باشد ، چنانچه بترسد که اگر تمام کند صبح شود ، در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می تواند در بین نماز آب بیاشامد

ولو نگویند نماز می خواند اما باید کاری که نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد

مسأله ۱۱۶۱ – اگر به واسطه خوردن یا آشامیدن عمدی ، موالات نماز بهم بخورد یعنی طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می خواند ، بنابر احتیاط واجب باید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۱۶۲ – اگر در بین نماز ، غذایی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد نمازش باطل نمی شود

ونیز اگر قند یا شکر ومانند اینها در دهان مانده باشد ودر حال نماز کم کم آب شود وفرو رود اشکال ندارد

یازدهم از مبطلات نماز ، شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی ، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است

دوازدهم از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمدا یا سهوا کم کند ونیز اگر چیزی را که رکن نیست ، عمدا کم یا زیاد نماید مبطل است

مسأله ۱۱۶۳ – اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می کند انجام داده یا نه ، نمازش صحیح است

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۴ – مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند وچشمها را ، هم بگذارد ، یا به طرف راست وچپ بگرداند وبا ریش ودست خود بازی کند وانگشتها را داخل هم نماید وآب دهان بیندازد وبه خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند ونیز مکروه است ، موقع خواندن حمد وسوره وگفتن ذکر ، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود ، بکله هر کاری که خضوع وخشوع را از بین ببرد مکروه می باشد

مسأله ۱۱۶۵ – موقعی که انسان خوابش می آید ونیز موقع خودداری کردن از بول وغائط ، مکروه است نماز بخواند ، وهمچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می باشد وغیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل بیان شده است

مواردی که می توان نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۶ – شکستن نماز واجب از روی اختیار بنا بر احتیاط واجب حرام است ، ولی برای حفظ مال وجلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد

مسأله ۱۱۶۷ – اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می باشد ، بدون شکستن نماز ممکن نباشد ، باید نماز را بشکند ولی شکستن نماز برای مالی که اهمیت ندارد مکروه است

مسأله ۱۱۶۸ – اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد وطلبکار طلب خود را از او مطالبه کند ، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد ، باید در همان حال بپردازد واگر بدون شکستن نماز ، دادن طلب او ممکن نیست ، باید نماز را بشکند وطلب او را بدهد بعد نماز را بخواند

مسأله ۱۱۶۹ – اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است ، چنانچه وقت تنگ باشد ، باید نماز را تمام کند واگر وقت وسعت

دارد وتطهیر مسجد نماز را بهم نمی زند ، باید در بین نماز تطهیر کند ، بعد بقیه نماز را بخواند ، واگر نماز را بهم می زند ، باید نماز را بشکند ، ومسجد را تطهیر نماید ، بعد نماز را بخواند

مسأله ۱۱۷۰ - کسی که باید نماز را بشکند اگر نماز را تمام کند معصیت کرده ولی نماز او صحیح است

مسأله ۱۱۷۱ - اگر پیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود ، یادش بیاید که اذان یا اقامه را فراموش کرده ، چنانچه وقت نماز وسعت دارد ، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند

شکیات نماز

شکیات نماز

شکیات نماز ۲۳ قسم است : هشت قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می کند ، وبه شش قسم آن نباید اعتنایی کرد ، ونه قسم دیگر آن صحیح است

شکهای باطل

مسأله ۱۱۷۲ - شکهایی که نماز را باطل می کند از این قرار است

اول شک در شماره رکعتهای نماز دو رکعتی مثل نماز صبح ونماز مسافر

ولی شک در شماره رکعتهای مستحب نماز دو رکعتی ونماز احتیاط نماز را باطل نمی کند

دوم شک در شماره رکعتهای نماز سه رکعتی

سوم آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر

چهارم آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از سر بلند کردن از سجده دوم ، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر

پنجم شک بین دو وپنج یا دو وبیشتر از پنج

ششم شک بین سه وشش ویا سه وبیشتر از شش

هفتم شک بین چهار وشش یا چهار وبیشتر از شش

هشتم شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است

مسأله ۱۱۷۳ - اگر یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید ، نمی تواند نماز را بهم بزند ، بلکه باید بقدری فکر کند که صورت نماز بهم بخورد ، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۴ - شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است : اول - شک در چیزی که محل بجا آوردن آن گذاشته است ، مثل آنکه در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه

دوم – شک بعد از سلام نماز

سوم – شک بعد از گذشتن وقت نماز

چهارم – شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می کند

پنجم – شک امام در شماره رکعتهای نماز ، در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند وهمچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعتهای نماز را بداند

ششم – شک در نماز مستحبی ونماز احتیاط

۱–شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۵ – اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه ، مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده ، باید آنچه را که در انجام آن شک کرده بجا آورد واگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد شده ، به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۷۶ – اگر در بین خواندن آیه‌ای شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه ، یا وقتی آخر آیه را می خواند شک کند که اول آن را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۷۷ – اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن ، مانند ذکر وآرام بودن بدن را انجام داده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۷۸ – اگر در حالی که به سجده می رود شک کند که رکوع کرده یا نه یا شک کند که یا بعد از رکوع ایستاده یا نه باید به شک خود اعتنا کند ورکوع وقیام بعد از آن را بیاورد

مسأله ۱۱۷۹ – اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه ، باید برگردد وبجا آورد

مسأله ۱۱۸۰ – کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند ، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می خواند ، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند ، واگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود ، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه ، باید بجا آورد

مسأله ۱۱۸۱ – اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را بجا آورد

مثلا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه ، باید بجا آورد

وچنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده بوده ، چون رکن زیاد شده نمازش باطل است

مسأله ۱۱۸۲ – اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده ، باید آن را بجا آورد ، مثلا اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه باید حمد را بخواند واگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را بجا آورده بوده چون رکن زیاد نشده نماز صحیح است

مسأله ۱۱۸۳ – اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده ، باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا موقعی که مشغول خواندن تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند واگر یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده ، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده ، باید آن را بجا آورد واگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده ، باید بجا آورد واگر رکوع یا بعد از آن یادش بیاید نمازش باطل است

مسأله ۱۱۸۴ – اگر شک کند عملی را که رکن نیست بجا آورده یا نه ، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده ، باید به شک خود اعتنا نکند ، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است ، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه ، باید به شک خود اعتنا نکند واگر بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده ، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده ، باید بجا آورد واگر مشغول رکن بعد شده ، نمازش صحیح است ، بنابر این اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده باید بخواند واگر در رکوع یادش بیاید نماز او صحیح است

مسأله ۱۱۸۵ – اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه ، چنانچه مشغول تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده ، یا به واسطه انجام کاری که نماز را بهم می زند ، عمدا وسهوا از حال نمازگزار بیرون رفته ، باید به شک خود اعتنا نکند واگر پیش از اینها شک کند باید سلام را بگوید واگر شک کند سلام را درست گفته یا نه در تمام فروض به شک خود اعتنا نکند

۲–شک بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۶ – اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه ، مثلا شک کند رکوع کرده یا نه ، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت ، به شک خود اعتنا نکند ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد مثلا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت ، نمازش باطل است

۳– شک بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۷ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز ، شک کند که نماز خوانده یا نه ، یا گمان کند که نخوانده ، خواندن آن لازم نیست ، ولی اگر پیش از گذشتن وقت ، شک کند که نماز خوانده یا نه ، یا گمان کند که نخوانده ، باید آن نماز را بخواند ، بلکه اگر گمان کند که خوانده ، باید آن را بجا آورد

مسأله ۱۱۸۸ – اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۸۹ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر وعصر بداند چهار رکعت نماز خوانده ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر ، باید چهار رکعت نماز قضاء به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند

مسأله ۱۱۹۰ – اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب وعشا ، بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی باید قضای نماز مغرب وعشاء را بخواند

۴ – کثیر الشک (کسی که زیاد شک می کند)

مسأله ۱۱۹۱ – اگر کسی حالش طوری باشد که نگذرد سه نماز مگر آنکه ولو در یکی از آنها شک می کند ، کثیر الشک است وچنانچه زیاد شک کردن او از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۹۲ – کثیر الشک اگر در بجا آوردن چیزی شک کند ، چنانچه بجا آوردن آن ، نماز را باطل نمی کند ، باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه باید بنا بگذارد که رکوع کرده است ، واگر بجا آوردن آن ، نماز را باطل می کند ، باید بنا بگذارد که آن را انجام نداده ، مثلا اگر شک کند که یک رکوع کرده یا بیشتر ، چون زیاد شدن رکوع نماز را باطل می کند ، باید بنا بگذارد که بیشتر از یک رکوع نکرده است

مسأله ۱۱۹۳ – کسی که در یک چیز نماز زیاد شک می کند ، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند ، باید به دستور آن عمل نماید ، مثلا کسی که زیاد شک می کند سجده کرده یا نه ، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند ، باید به دستور آن رفتار نماید ،

یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را بجا آورد واگر به سجده رفته اعتنا نکند

مسأله ۱۱۹۴ – کسی که در نماز مخصوصی مثلا در نماز ظهر زیاد شک می کند اگر در نماز دیگر مثلا در نماز عصر شک کند ، باید به دستور شک رفتار نماید

مسأله ۱۱۹۵ – کسی که وقتی در جای مخصوصی نماز می خواند ، زیاد شک می کند ، اگر در غیر آنجا نماز بخواند وشکی برای او پیش آید ، باید به دستور شک عمل نماید

مسأله ۱۱۹۶ – اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه ، باید به دستور شک عمل نماید ، وکثیر الشک تا وقتی یقین نکند که بحال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۱۹۷ – کسی که زیاد شک می کند

اگر شک کند رکنی را بجا آورده یا نه واعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده ، چنانچه مشغول رکن بعد نشده ، باید آن را بجا آورد واگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است ، مثلا اگر شک کند رکوع کرده یا نه واعتنا نکند ، چنانچه پیش از سجده یادش بیاید که رکوع نکرده ، باید رکوع کند واگر در سجده یادش بیاید ، نمازش باطل است

مسأله ۱۱۹۸ – کسی که زیاد شک می کند ، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه واعتنا نکند وبعد یادش بیاید که آن را بجا نیاورده ، چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته ، باید آن را بجا آورد واگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است ، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه واعتنا نکند ، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده ، باید بخواند واگر در رکوع یادش بیاید ، نماز او صحیح است

۵–شک امام ومأموم

مسأله ۱۱۹۹ – اگر امام جماعت در شماره رکعتهای نماز شک کند ، مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده وبه امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است ، امام باید نماز را تمام کند وخواندن نماز احتیاط لازم نیست ، ونیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است ومأموم در شماره رکعتهای نماز شک کند ، باید به شک خود اعتنا ننماید

۶ – شک در نمازهای مستحبی

مسأله ۱۲۰۰ – اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند ، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می کند ، باید بنا را بر کمتر بگذارد مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، باید بنا را بگذارد که دو رکعت خوانده است واگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت بهر طرف شک عمل کند ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۲۰۱ – کم شدن رکن ، نافله را باطل می کند ولی زیاد شدن رکن ، آن را باطل نمی کند ، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند وموقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده ، باید آن کار را انجام دهد ، ودوباره آن رکن را بجا آورد مثلا اگر در بین رکوع یادش بیاید که حمد را نخوانده ، باید برگردد وحمد را بخواند ودوباره به رکوع رود

مسأله ۱۲۰۲ – اگر در یکی از کارهای نافله شک کند ، خواه رکن باشد یا غیر رکن ، چنانچه محل آن نگذشته ، باید بجا آورد واگر محل آن گذشته ، به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۲۰۳ – اگر در نماز مستحبی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود ، باید اعتنا کند ونمازش باطل است

واگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود بایـد به همان گمان عمل کنـد ، مثلا اگر گمانش به یک رکعت می رود احتیاطا باید یک رکعت دیگر بخواند

مسأله ۱۲۰۴ – اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن سـجده سـهو واجب می شود ، لازم نیست سـجده سـهو بجا آورد واگر یک سجده یا تشهد را فراموش / صفحهٔ ۲۱۴ / نماید ، لازم نیست بعد از نماز قضای سجده وتشهد را بجا آورد

مسأله ۱۲۰۵ – اگر شک کنـد که نماز مسـتحبی را خوانـده یا نه ، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشـته باشـد ، بنا بگذارد که نخوانده است

وهمچنین است اگر مثل نافله یومیه که وقت معین داشـته باشد وپیش از گذشتن وقت شک کند که آن را بجا آورده یا نه ، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه ، به شک خود اعتنا نکند

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۶ – در نه صورت اگر در شـماره رکعتهای نماز چهار رکعتی شک کنـد ، بایـد فورا فکر نمایـد پس اگر یقین یا گمان به یـک طرف شک پیـدا کرد ، همان طرف را بگیرد ونماز را تمام کنـد وگرنه به دسـتورهایی که گفته می شود عمل نمایـد ، وآن نه صورت از این قرار است :

اول – آنکه بعـد از سـر برداشـتن از سـجده دوم شک کنـد دو رکعت خوانده یا سه رکعت باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده ویک رکعت دیگر بخواند ونماز را تمام کند وبعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به دستوری که بعدا گفته می شود بجا آورد

دوم – شک بین دو وچهار بعد از سر برداشتن از سجده دوم که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده ونماز را تمام کند وبعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند

سوم – شک بین دو وسه وچهار بعـد از سـر برداشـتن از سـجده دوم که باید بنا بر چهار بگذارد وبعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده وبعد دو رکعت نشسته بجا آورد

چهارم – شک بین چهار وپنـج بعـد از سـر برداشـتن از سـجده دوم که بایـد بنا بر چهار بگـذارد ونماز را تمام کنـد وبعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد

ولی اگر بعد از سجده اول ، یا پیش از سربرداشتن از سجده دوم ، یکی از این چهار شک ، برای او پیش آید نماز باطل است

پنجم – شک بین سه وچهار ، که در هر جای نماز باشـد ، بایـد بنا بر چهار بگذارد ونماز را تمام کند وبعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

ششم – شک بین چهار وپنج در حال ایسـتاده که باید بنشـیند وتشهد بخواند ونماز را سلام دهد ویک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد

هفتم – شک بین سه وپنج در حال ایسـتاده ، که باید بنشـیند وتشـهد بخواند ونماز را سلام دهد ودو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد

هشتم – شک بین سه وچهار وپنج در حال ایستاده ، که باید بنشیند و تشهد بخواند وبعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده وبعد دو رکعت نشسته بجا آورد

نهم – شک بین پنج وشش در حال ایستاده که باید بنشیند وتشهد بخواند ونماز را سلام دهد ودو سجده سهو بجا آورد

مسأله ۱۲۰۷ – اگر یکی از شـکهای صـحیح برای انسان پیش آید ، نباید نماز را بشـکند وچنانچه نماز را بشکند معصیت کرده است پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله ، نماز را از سر گیرد نماز دومش هم باطل است

واگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می کند ، مشغول نماز شود نماز دومش صحیح است

مسأله ۱۲۰۸ - اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید ، چنانچه انسان نماز را تمام کند وبدون خواندن نماز احتیاط ، نماز را از سر بگیرد نماز دومش باطل است وباید نماز احتیاط را بخواند

مسأله ۱۲۰۹ - وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید ، چنانکه گفته شد باید فورا فکر کند ولی اگر چیزهایی که به واسطه آنها ممکن است یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا شود ، از بین نمی رود ، چنانچه کمی بعد فکر کند اشکال ندارد ، مثلا اگر در سجده شک کند می تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد

مسأله ۱۲۱۰ - اگر اول گمانش به یک طرف بیشتر باشد ، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود ، باید بدستور شک عمل نماید واگر اول دو طرف در نظر او مساوی باشد وبه طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد ، بعد گمانش به طرف دیگر برود ، باید همان طرف را بگیرد ونماز را تمام کند

مسأله ۱۲۱۱ - کسی که نمی داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساویست چنانچه شک از شکهای باطله باشد یا اگر از شکوک صحیح است در تمام کردن نماز با گمان مساوی باشد مثل آنکه نداند شک بین سه وچهار است یا گمان به چهار ، باید به دستور شک عمل کند وچنانچه شک از شکوک صحیح باشد ودر تمام کردن با گمان مساوی نباشد مثل شک بین سه وچهار وگمان به سه ، نماز باطل است

مسأله ۱۲۱۲ - اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت وبنا را بر سه گذاشته ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده ، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده ، نماز احتیاط واجب نیست

مسأله ۱۲۱۳ - اگر موقعی که تشهد می خواند ، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه ، ودر همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می باشد ، برای او پیش آید مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت نماز باطل است ، بلی در خصوص شک دو وچهار چنانچه به دستور آن شک عمل کند نمازش صحیح است

مسأله ۱۲۱۴ - اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود ، یا پیش از ایستادن ، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه ، ودر همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است ، برایش پیش آید نماز باطل است

مسأله ۱۲۱۵ - اگر موقعی که ایستاده بین سه وچهار یا بین سه وچهار وپنج شک کند ویادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش بجا نیاورده ، نمازش باطل است

مسأله ۱۲۱۶ - اگر شک او از بین برود وشک دیگری برایش پیش آید ، مثلا اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، باید به دستور شک دوم عمل نماید

مسأله ۱۲۱۷ - اگر بعد از نماز شک کند که در نماز مثلا بین دو وچهار شک کرده ، یا بین سه وچهار ، احتیاط واجب آن است که به دستور هر دو عمل کند

مسأله ۱۲۱۸ - اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شکهای صحیح بوده یا از شکهای باطل واگر از شکهای صحیح بوده کدام قسم آن بوده است ، نماز را بهم بزند ودوباره بخواند

مسأله ۱۲۱۹ - کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند ، باید دو رکعت نشسته بجا آورد

واگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند ، باید دو رکعت نشسته بجا آورد

مسأله ۱۲۲۰ - کسی که ایستاده نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود ، باید مثل کسی که نماز را نشسته می خواند وحکم آن در مسأله پیش گفته شد ، نماز احتیاط را بجا آورد

مسأله ۱۲۲۱ – کسی که نشسته نماز می خواند ، اگر موقع خواندن نماز بتواند بایستد ، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می خواند عمل کند

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۲ – کسی که نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از سلام نماز باید نیت نماز احتیاط کند وتکبیر بگوید وحمد را بخواند وبه رکوع رود ودو سجده نماید پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است ، بعد از دو سجده تشهد بخواند وسلام دهد واگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده ، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد وبعد از تشهد سلام دهد ، وفورا بجا آوردن آن لازم نیست

مسأله ۱۲۲۳ – نماز احتیاط سوره وقنوت ندارد ولازم نیست آن را آهسته بخواند ومستحب است که بسم الله آن را بلند بگوید

مسأله ۱۲۲۴ – اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده لازم نیست نماز احتیاط را بخواند ، واگر در بین نماز احتیاط بفهمد ، لازم نیست آن را تمام کند

مسأله ۱۲۲۵ – اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده ، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده ، باید آنچه از نماز نخوانده بخواند واگر کاری که نماز را باطل می کند ، انجام داده ، مثلا پشت به قبله کرده ، باید نماز را دوباره بجا آورد

مسأله ۱۲۲۶ – اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین سه وچهار ، یک رکعت نماز احتیاط بخواند ، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۲۲۷ – اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین دو وچهار ، دو رکعت نماز احتیاط بخواند ، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده ، باید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۲۲۸ – اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز بیشتر از نماز احتیاط بوده ، مثلا در شک بین سه وچهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند ، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده ، باید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۲۲۹ – اگر بین دو وسه وچهار شک کند وبعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده ، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده ، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند ، وباید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۲۳۰ – اگر بین سه وچهار شک کند وموقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده را می خواند ، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده باید رفع ید از نماز احتیاط کند وچنانچه داخل در رکوع نشده و چیزی که عمدا وسهوا نماز را باطل می کند نیاورده کسری نماز را تمام نماید ونماز صحیح است واگر داخل در رکوع شده یا چیزی که عمدا وسهوا مبطل نماز است آورده نماز باطل است وباید نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۲۳۱ – اگر بین دو وسه وچهار شک کند وموقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می خواند ، پیش از رکوع رکعت دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده ، باید نماز را دوباره بخواند وغیر از آن چیزی لازم نیست

مسأله ۱۲۳۲ – اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده ، چنانچه داخل در رکوع نشده نماز اصلی را تمام نماید وصحیح است والا باطل است وباید دوباره بجا آورد

مسأله ۱۲۳۳ – اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه ، چنانچه وقت نماز گذشته یا داخل در عمل مترتب شرعی شده باشد مثل اینکه شروع به نماز عصر کرده ونماز احتیاط متعلق به ظهر بوده به شک خود اعتنا نکند واگر وقت دارد ، نماز احتیاط را بجا آورد ولازم نیست نماز را هم دوباره بخواند

مسأله ۱۲۳۴ - اگر در نماز احتیاط ، رکنی را زیاد کنـد ، یا مثلا بجای یک رکعت دو رکعت بخوانـد ، نماز احتیاط باطل می شود ، وباید دوباره نماز احتیاط را بخواند

مسأله ۱۲۳۵ - موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کنـد ، چنانچه محل آن نگذشته ، بایـد بجا آورد واگر محلش گذشته ، بایـد به شک خود اعتنا نکنـد ، مثلا اگر شک کنـد که حمـد خوانده یا نه ، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند ، واگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۲۳۶ - اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کنـد ، چنانچه طرف بیشتر شک ، نماز را باطل می کنـد ، بایـد بنا را بر کمتر بگذارد واگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا را بر بیشتر بگذارد ، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است ، اگر شک کنـد که دو رکعت خوانـده یـا سه رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می کنـد ، بایـد بنا بگذارد که دو رکعت خوانـده واگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی کند ، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است

مسأله ۱۲۳۷ - اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهوا کم یا زیاد شود ، سجده سهو ندارد

مسأله ۱۲۳۸ - اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را بجا آورده یا نه ، به شک خود اعتنا نکند

مسأله ۱۲۳۹ - اگر در نماز احتیاط ، تشهد یا یک سجده را فراموش کند باید بعد از سلام نماز ، آن را قضا نماید

مسأله ۱۲۴۰ - اگر نماز احتیاط وقضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو بر او واجب شود مختار است در مقدم داشتن هر کدام آنها

مسأله ۱۲۴۱ - حکم گمان در رکعات نماز مثل حکم یقین است ، مثلا اگر انسان گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده ، نباید نماز احتیاط بخوانـد و حکم گمان در افعال حکم شک است مثلا اگر گمان دارد رکوع کرده چنانچه داخل سجود نشده بایـد بجا آورد واگر داخل شده نباید آن را بجا آورد واگر گمان دارد حمد را نخوانده ، چنانچه به رکوع نرفته ، باید بخواند ، واگر به رکوع رفته نمازش صحیح است

مسأله ۱۲۴۲ - حکم شک وسهو وگمان در نمازهای واجب یومیه ونمازهای واجب دیگر فرق ندارد ، مثلا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت ، چون شک او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می شود

سجده سهو

سجده سهو

مسأله ۱۲۴۳ - برای سه چیز بعد از سلام نماز ، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعدا گفته می شود بجا آورد : اول - آنکه در بین نماز ، سهوا حرف بزند

دوم - آنکه تشهد را فراموش کند

سوم - آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کنـد که چهار رکعت خوانـده یا پنـج رکعت ، واگر در جایی که باید بایستد مثلا موقع خواندن حمد وسوره اشتباها بنشیند یا در جایی که باید بنشیند مثلا موقع خواندن تشهد اشتباها بایستد یا جایی که نباید سلام نماز بدهد سلام دهد - یا یک سجده فراموش کند ، لازم نیست دو سجده سهو بجا آورد

ولی بهتر است ، بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباها کم یا زیاد کند ، بهتر آن است که دو سجده سهو بنماید ، واحکام این چند

صورت در مسائل آینده گفته می شود

مسأله ۱۲۴۴ - اگر انسان اشتباها یا بخیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند ، باید دو سجده سهو بجا آورد

مسأله ۱۲۴۵ - برای حرفی که از آه کشیدن وسرفه پیدا می شود ، سجده سهو واجب نیست ، ولی اگر مثلا سهوا آخ یا آه بگوید ، باید سجده سهو نماید

مسأله ۱۲۴۶ - اگر چیزی را که غلط خوانده دوباره بطور صحیح بخواند ، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست

مسأله ۱۲۴۷ - اگر در نماز سهوا مدتی حرف بزند وتمام آنها یک مرتبه حساب شود ، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است

مسأله ۱۲۴۸ - اگر سهوا تسبیحات اربعه را نگوید یا بیشتر یا کمتر از سه مرتبه بگوید ، بهتر آن است که بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد ، ولی لازم نیست

مسأله ۱۲۴۹ - اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهوا بگوید : السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یا بگوید : السلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته ، لازم نیست دو سجده سهو بنماید ، وهمچنین اگر اشتباها مقداری از این دو سلام را بگوید ، یا بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمهٔ الله وبرکاته ، لازم نیست دو سجده سهو بجا آورد

مسأله ۱۲۵۰ - اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباها هر سه سلام را بگوید دو سجده سهو کافیست

مسأله ۱۲۵۱ - اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند وپیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید ، باید برگردد وبجا آورد وبعد از نماز بهتر است برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید

مسأله ۱۲۵۲ - اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که تشهد را از رکعت پیش فراموش کرده ، باید بعد از سلام نماز تشهد را قضا نماید وواجب است بعد از آن دو سجده سهو بجا آورد برای تشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۵۳ - اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمدا بجا نیاورد ، معصیت کرده وباید هر چه زودتر آن را انجام دهد وچنانچه سهوا بجا نیاورد ، هر وقت یادش آمد باید فورا انجام دهد ولازم نیست نماز را دوباره بخواند

مسأله ۱۲۵۴ - اگر شک دارد که سجده سهو بر او واجب شده یا نه ، لازم نیست بجا آورد

مسأله ۱۲۵۵ - کسی که شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا ، اگر دو سجده بنماید کافیست

مسأله ۱۲۵۶ - اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده ، باید دو سجده سهو بجا آورد واگر بداند سهوا سه سجده کرده ، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجده سهو بنماید

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۵۷ - دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فورا نیت سجده سهو کند وپیشانی را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و بگوید : بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآله ویا بگوید بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد ویک دفعه هم وآله عوض وآل محمد بگوید ویا بگوید بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمهٔ الله وبرکاته وبنابر احتیاط کلمه السلام را دو نحو بگوید بدون واو وبا واو ، بعد باید بنشیند ودوباره به سجده رود ویکی از ذکرهایی را که گفته شد بگوید وبنشیند وبنا بر احتیاط بعد از خواندن تشهد متعارف در نماز سلام دهد

قضای سجده وتشهد فراموش شده

مسأله ۱۲۵۸ - سجده وتشهدی را که انسان فراموش کرده وبعد از نماز ، قضای آن را بجا می آورد ، باید تمام شرائط نماز مانند :

پاک بودن بدن ولباس ورو به قبله بودن وشرطهای دیگر را داشته باشد

مسأله ۱۲۵۹ - اگر سجده یا تشهد را چند دفعه فراموش کند ، مثلا یک سجده از رکعت اول ویک سجده از رکعت دوم فراموش نماید ، باید بعد از نماز ، قضای هر دو را بجا آورد ولازم است معین کند که قضای کدام یک از آنها است

مسأله ۱۲۶۰ - اگر یک سجده وتشهد را فراموش کند ، واجب نیست که هر کدام را اول فراموش کرده ، اول قضاء نماید

مسأله ۱۲۶۱ - اگر به خیال اینکه اول سجده را فراموش کرده ، اول قضای آن را بجا آورد وبعد از خواندن تشهد یادش بیاید که اول تشهد را فراموش کرده ، واجب نیست که دوباره سجده را قضا نماید ، ونیز اگر به خیال اینکه اول تشهد را فراموش کرده ، اول قضای آن را بجا آورد ، وبعد از سجده یادش بیاید که اول سجده را فراموش کرده واجب نیست دوباره تشهد را بخواند

مسأله ۱۲۶۲ - اگر بین سلام ونماز وقضای سجده یا تشهد کاری کند که اگر عمدا یا سهوا در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می شود ، مثلا پشت به قبله نماید ، اشکال ندارد واعاده نماز لازم نیست

مسأله ۱۲۶۳ - اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده از رکعت آخر فراموش کرده ، چنانچه کاری که عمدی وسهوی آن نماز را باطل می کند مثل روگرداندن از قبله انجام نداده باید سجده را به قصد اداء وبعد از آن تشهد وسلام را بجا آورد ، ونیز اگر یادش بیاید که تشهد رکعت آخر را فراموش کرده ، باید به قصد اداء تشهد را بخواند وبعد از آن ، سلام دهد

مسأله ۱۲۶۴ - اگر بین سلام نماز وقضای تشهد کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می شود ، مثل آنکه سهوا حرف بزند باید تشهد را قضاء نماید ودو

سجده سهو بنماید

مسأله ۱۲۶۵ - اگر نداند که سجده را فراموش کرده یا تشهد را ، باید هر دو را قضا نماید ، وهر کدام را اول بجا اول آورد اشکال ندارد

مسأله ۱۲۶۶ - اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه ، واجب نیست قضاء نماید

مسأله ۱۲۶۷ - اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده وشک کند که پیش از رکوع رکعت بعد بجا آورده یا نه ، احتیاط واجب آن است که آن را قضاء نماید

مسأله ۱۲۶۸ - کسی که باید سجده یا تشهد را قضاء نماید ، اگر برای کار دیگری هم سجده سهو بر او واجب شود ، لازم نیست بعد از نماز ، سجده یا تشهد را قضاء نماید ، بعد سجده سهو را بجا آورد بلکه می تواند اول سجده سهو را بجا آورد

مسأله ۱۲۶۹ - اگر شک دارد که بعد از نماز قضای سجده یا تشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه ، چنانچه وقت نماز نگذشته ، باید سجده یا تشهد را قضاء نماید ، واگر وقت نماز گذشته ، قضای آن مستحب است

کم ویا زیاد کردن اجزاء وشرائط نماز

مسأله ۱۲۷۰ - هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمدا کم یا زیاد کند ، اگر چه یک حرف آن باشد ، نماز باطل است

مسأله ۱۲۷۱ - اگر به واسطه ندانستن مسأله از روی تقصیر چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند نماز باطل است ، ولی چنانچه به واسطه ندانستن مسأله حمد وسوره نماز صبح ومغرب وعشاء را آهسته بخواند ، یا حمد وسوره نماز ظهر وعصر را بلند بخواند ، یا در مسافرت نماز ظهر وعصر وعشاء را به واسطه جهل بوجوب قصر بر مسافر چهار رکعتی بخواند ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۲۷۲ - اگر در بین نماز بفهمد وضوء یا غسلش باطل بوده ، یا بدون وضوء یا غسل مشغول نماز شده ، باید نماز را بهم بزند ودوباره با وضوء یا غسل بخواند واگر بعد از نماز بفهمد ، باید دوباره نماز را با وضوء یا غسل بج?آورد واگر وقت گذشته قضاء نماید

مسأله ۱۲۷۳ – اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده ، نمازش باطل است واگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید ، باید برگردد ودو سجده را بجا آورد وبرخیزد وحمد وسوره یا تسبیحات را بخواند ونماز را تمام کند

مسأله ۱۲۷۴ – اگر پیش از گفتن السلام علینا والسلام علیکم یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را بجا نیاورده ، باید دو سجده را بجا آورده ودوباره تشهد بخواند ونماز را سلام دهد

مسأله ۱۲۷۵ – اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر ، از آخر نماز نخوانده ، باید مقداری را که فراموش کرده بجا آورد

مسأله ۱۲۷۶ – اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر ، از آخر نماز را نخوانده ، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند ، مثلا پشت به قبله کرده ، نمازش باطل است ، واگر کاری که عمدی وسهوی آن ، نماز را باطل می کند انجام نداده ، باید فورا مقداری را که فراموش کرده بجا آورد

مسأله ۱۲۷۷ – هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام داد که اگر در نماز عمدا یا سهوا اتفاق بیفتد نماز را باطل می کند ، مثلا پشت به قبله نماید وبعد یادش بیاید که دو سجده آخر را بجا نیاورده ، نمازش باطل است واگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می کند ، یادش بیاید باید دو سجده ای را که فراموش کرده بجا آورد ودوباره تشهد را بخواند ونماز را سلام دهد ولازم نیست دو سجده سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید

مسأله ۱۲۷۸ – اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده ، یا پشت به قبله یا به طرف راست یا به طرف چپ قبله بجا آورده باید دوباره بخواند واگر وقت گذشته قضاء نماید

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر وعصر وعشا را با هشت شرط ، شکسته بجا آورد یعنی دو رکعت بخواند

شرط اول – آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد وفرسخ شرعی تقریبا پنج کیلومتر ونیم است

مسأله ۱۲۷۹ – کسی که رفتن وبرگشتن او هشت فرسخ است ، اگر بخواهد قبل از ماندن ده روز برگردد ، چنانچه رفتن وبرگشتن او هر کدام کمتر از چهار فرسخ نباشد ، باید نماز را شکسته بخواند

بنابر این اگر رفتن سه فرسخ وبرگشتن پنج فرسخ باشد ، باید نماز را تمام یعنی چهار رکعتی بخواند

مسأله ۱۲۸۰ – اگر رفتن وبرگشتن هشت فرسخ باشد اگر چه روزی که می رود ، همان روز یا شب آن برنگردد ، مثلا امروز برود وفردا برگردد باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۸۱ – اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد ، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه نباید نماز را شکسته بخواند وچنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه ، باید نمازش را تمام بخواند ولازم نیست تحقیق کند

مسأله ۱۲۸۲ – اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است ، باید نماز را شکسته بخواند وروزه نگیرد وقضای آن را بجا آورد

مسأله ۱۲۸۳ – کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است ، اگر نماز را شکسته بخواند وبعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده باید آن را چهار رکعتی بجا آورد ، اگر وقت گذشته ، قضاء نماید

مسأله ۱۲۸۴ – کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست ، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه ، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده ، اگر چه کمی از راه باقی باشد ، باید نماز را شکسته بخواند واگر تمام خوانده دوباره شکسته بجا

آورد

مسأله ۱۲۸۵ – اگر در بین دو محلی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است ، چند مرتبه رفت وآمد کند ، اگر چه روی همرفته هشت فرسخ شود ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۲۸۶ – اگر محلی دو راه داشته باشد ، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود ، باید نماز را شکسته بخواند واگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود ، باید تمام بخواند

مسأله ۱۲۸۷ – اگر شهر دیوار دارد ، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند واگر دیوار ندارد باید از خانه‌های آن شهر حساب نماید

شرط دوم – آنکه از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد ، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند وبعد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود ، چون از اول قصد هشت فرسخ را نداشته ، باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ برود وقبل از ماندن ده روز به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند ، بر گردد باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۸۸ – کسی که نمی داند سفرش چند فرسخ است ، مثلا برای پیدا کردن گمشده ای مسافرت می کند ونمی داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند ، باید نماز را تمام بخواند ولی در بر گشتن ، چنانچه تا وطنش یا جایی که می خواهد ده روز در آنجا بماند ، هشت فرسخ یا بیشتر باشد ، باید نماز را شکسته بخواند ونیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود وبر گردد ، چنانچه رفتن وبر گشتن هشت فرسخ شود ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۸۹ – مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود ، پس کسی که از شهر بیرون می رود ومثلا قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند ، سفر هشت فرسخی برود ، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می کند ، باید نماز را شکسته بخواند واگر اطمینان ندارد ، باید تمام بخواند

مسأله ۱۲۹۰ – کسی که قصد هشت فرسخ دارد ، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود ، وقتی به جایی برسد که اهل آن شهر را نبیند واذان آن را نشنود ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۹۱ – کسی که در سفر به اختیار دیگری است ، مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می کند ، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است ، باید نماز را شکسته بخواند واگر نداند بنا بر احتیاط واجب باید از او بپرسد که اگر سفر او هشت فرسخ باشد ، نماز را شکسته بجا آورد

مسأله ۱۲۹۲ – کسی که در سفر به اختیار دیگری است ، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا میشود ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۲۹۳ – کسی که در سفر به اختیار دیگریست ، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می شود یا نه ، باید نماز را تمام بخواند ، ولی اگر شک او از این جهت است که احتمال می دهد مانعی برای سفر او پیش آید ، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد ، باید نماز را شکسته بخواند

شرط سوم – آنکه در بین راه از قصد خود بر نگردد ، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود بر گردد ، یا مردد شود ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۲۹۴ – اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز بر گردد ، یا در بر گشتن وماندن مردد باشد ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۲۹۵ – اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که قبل از ماندن ده روز از آنجا برگردد ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۹۶ – اگر برای رفتن به محلی حرکت کند وبعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود ، چنانچه از محل اولی که حرکت کرده تا جایی که می خواهد برود ، هشت فرسخ باشد ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۹۷ – اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد ، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه ، ودر موقعی که مردد است راه نرود وبعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۹۸ – اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد ، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه ودر موقعی که مردد است مقداری راه برود وبعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود ، یا چهار فرسخ برود وقبل از ماندن ده روز برگردد ، تا آخر مسافرت باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۲۹۹ – اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد ، مردد شود که بقیه راه را برود یا نه ، ودر موقعی که مردد است مقداری راه برود وبعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود ، چنانچه آن مقدار که قبل از مردد شدن سیر کرده چهار فرسخ باشد و بنا داشته باشد که قبل از ماندن ده روز برگردد باید شکسته بخواند وهمچنین اگر راهی که پیش از مردد شدن وراهی که بعد از آن می رود روی هم هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ ، بشرط آنکه بنا داشته باشد قبل از ماندن ده روز برگردد باید شکسته بخواند والا باید تمام بخواند

شرط چهارم – آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند پس کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد یا ده روز در جایی بماند باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۰۰ – کسی که نمی داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می گذرد یا نه ، یا ده روز در جایی می ماند یا نه ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۰۱ – کسی که می خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد یا ده روز در جایی بماند ، ونیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد ، یا ده روز در جایی بماند ، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود ، باز هم باید نماز را تمام بخواند ولی اگر باقیمانده راه هشت فرسخ باشد ، یا چهار فرسخ باشد وبخواهد برود قبل از ماندن ده روز برگردد ، باید نماز را شکسته بخواند

شرط پنجم – آنکه برای کار حرام سفر نکند واگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند ، باید نماز را تمام بخواند ، وهمچنین است اگر خود سفر حرام باشد ، مثل آنکه برای او ضرر داشته باشد ، به نحوی که ارتکاب آن حرام باشد یا زن بدون اجازه شوهر در صورتی که ناشزه بر او صدق کند وفرزند با نهی پدر ومادر به شرطی که موجب عقوقشان بشود سفری بروند که بر آنان واجب نباشد ، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد ، باید نماز را شکسته بخوانند

مسأله ۱۳۰۲ – سفری که اسباب اذیت پدر ومادر باشد حرام است وانسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند وروزه هم بگیرد

مسأله ۱۳۰۳ – کسی که سفر او حرام نیست وبرای کار حرام سفر نمی کند ، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد ، مثلا غیبت کند یا شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۰۴ – اگر برای آنکه کار واجبی را ترک کند ، مسافرت نماید چه غرض دیگری در سفر داشته باشد یا نه نمازش شکسته است ، پس کسی که بدهکار است ، اگر بتواند بدهی خود را بدهد وطلبکار هم مطالبه کند ، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد وبرای فرار از دادن قرض مسافرت نماید ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۰۵ – اگر سفر او سفر حرام نباشد ولی حیوان سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد ، یا در زمین غصبی

مسافرت کند ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۰۶ - کسی با ظالم مسافرت می کند اگر ناچار نباشد ومسافرت او کمک به ظالم باشد یا آنکه از اعوان او محسوب شود یا موجب زیادی شوکت او / صفحهٔ ۲۳۲ / شود باید نماز را تمام بخواند واگر ناچار باشد یا مثلا برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند ، نمازش شکسته است

مسأله ۱۳۰۷ - اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند ، حرام نیست وباید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۰۸ - اگر برای لهو خوش گذرانی به شکار رود ، نمازش تمام است ، وچنانچه برای تهیه معاش به شکار رود ، نمازش شکسته است ، واگر برای کسب وزیاد کردن مال برود ، احتیاط واجب آن است که نماز را هم شکسته وهم تمام بخواند ولی نباید روزه بگیرد

مسأله ۱۳۰۹ - کسی که برای معصیت سفر کرده ، موقعی که از سفر برمی گردد اگر توبه کرده وبرگشتن جزء از سفر او حساب نشود عرفا باید نماز را شکسته بخواند

واگر توبه نکرده ورجوع جزء از سفر او محسوب شود باید احتیاط کند هم شکسته وهم تمام بخواند

مسأله ۱۳۱۰ - کسی که سفر او سفر معصیت است ، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد ، چنانچه باقیمانده را هشت فرسخ باشد ، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود وقبل از ماندن ده روز برگردد ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۱۱ - کسی که برای معصیت سفر نکرده ، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود ، باید نماز را تمام بخواند ولی نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است

شرط ششم - آنکه از صحرانشینهایی نباشد که در بیابانها گردش می کنند وهر جا آب وخوراک برای خود وحشمشان پیدا کنند می مانند وبعد از چندی بجای دیگر می روند ، وصحرانشینها در این مسافرتها باید نماز را تمام بخوانند

مسأله ۱۳۱۲ - اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل وچراگاه حیواناتشان سفر کند ، چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد ، اگر بنه ودستگاهش همراهش باشد تمام بخواند ، والا شکسته بخواند

مسأله ۱۳۱۳ - اگر صحرانشین برای زیارت یا حج یا تجارت ومانند اینها مسافرت کند ، باید نماز را شکسته بخواند

شرط هفتم - آنکه شغل او مسافرت نباشد ، بنابر این هواپیمابر وراننده و چوبدار وکشتیبان ومانند اینها ، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند ، باید نماز را تمام بخوانند

مسأله ۱۳۱۴ - کسی که شغلش مسافرت است اگر برای کار دیگری مثلا برای زیارت یا حج مسافرت کند ، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر مثلا شوفر اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد ودر ضمن خودش هم زیارت کند ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۱۵ - حمله‌دار یعنی کسی که برای رساندن حاجیها به مکه مسافرت می کند ، چنانچه شغلش مسافرت باشد ، باید نماز را در آن سفر تمام بخواند واگر شغلش مسافرت نباشد ، مثلا در یک سال حمله‌داری می کند احتیاط به جمع بین شکسته وتمام نباید ترک شود

مسأله ۱۳۱۶ - کسی که شغل او حمله‌داریست وحاجیها را از راه دور به مکه می برد ، چنانچه تمام سال یا بیشتر سال را در راه باشد ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۱۷ - کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است ، مثل شوفری که فقط در تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می دهد ، باید در سفر نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۱۸ - راننده ودوره گردی که در دو - سه فرسخی شهر رفت وآمد می کنند ، چنانچه اتفاقا سفر هشت فرسخی برود ، باید نماز را شکسته بخوانند

مسأله ۱۳۱۹ - کسی که شغلش مسافرت است اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند ، چه از اول قصد ماندن ده روز را داشته باشد ، چه بدون قصد بماند ، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می رود ، نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۲۰ - کسی که شغلش مسافرت است ، اگر در غیر وطن خود ده روز بماند در سفر اولی که بعد از ده روز میرود ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۲۱ - کسی که شغلش مسافرت است ، اگر شك کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۲۲ - کسی که در شهرها سیاحت می کند وبرای خود وطنی اختیار نکرده باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۲۳ - کسی که شغلش مسافرت نیست ، اگر مثلا در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می کند ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۲۴ - کسی که از وطنش صرف نظر کرده ومی خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند ، اگر شغلش مسافرت نباشد ، باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند

شرط هشتم - آنکه به حد ترخص برسد یعنی از وطنش یا جایی که قصد کرده ده روز در آنجا بماند ، به قدری دور شود که اهل شهر را نبیند وصدای اذان آن را نشنود

ولی باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن اهل وشنیدن اذان جلوگیری کند ولازم نیست بقدری دور شود که مناره ها وگنبدها را نبیند ، یا دیوارها هیچ پیدا نباشد ، بلکه همینقدر که اهالی کاملا معلوم نباشند ، کافی است

مسأله ۱۳۲۵ - کسی که به سفر می رود اگر به جایی برسد که اذان را نشنود ولی اهل شهر را ببیند یا اهل را نبیند وصدای اذان را بشنود ، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند ، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته وهم تمام بخواند

مسأله ۱۳۲۶ - مسافری که به وطنش برمی گردد ، وقتی اهل وطن خود را ببیند وصدای اذان آن را بشنود ، باید نماز را تمام بخواند ومسافری که می خواهد ده روز در جایی بماند تا وقتی وارد آن محل نشده باید نماز را شکسته بخواند ولو در جایی باشد که اهل آنجا را ببیند وصدای اذانش را بشنود

مسأله ۱۳۲۷ - هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهالی دیده شوند ، یا بقدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند ، کسی که از آن شهر مسافرت می کند ، وقتی به اندازه ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود ، اهلش از آنجا دیده نمی شدند ، باید نماز خود را شکسته بخواند ونیز اگر پستی وبلندی خانه‌ها بیشتر از معمول باشد ، باید ملاحظه معمول را بنماید

مسأله ۱۳۲۸ - اگر از محلی مسافرت کند که اهل ندارد وقتی به جایی برسد که اگر آن محل اهل داشت از آنجا دیده نمی شد ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۲۹ - اگر بقدری دور شود که نداند صدایی را که می شنود صدای اذان است یا صدای دیگر ، باید نماز را شکسته بخواند ولی اگر بفهمد اذان می گویند وکلمات آن را تشخیص ندهد ، باید تمام بخواند

مسأله ۱۳۳۰ - اگر بقدری دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند بشنود ، نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۳۱ - اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولا در جای بلند می گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می گویند بشنود ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۳۲ - اگر چشم یا گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد ، در جایی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط ، اهالی

را نبیند وگوش متوسط ، صدای اذان معمولی را نشنود

مسأله ۱۳۳۳ - اگر موقعی که سفر می رود شک کند که به حد ترخص یعنی جایی که اذان را نشنود واهل را نبیند ، رسیده یا نه ، باید نماز را تمام بخواند

ودر موقع برگشتن ، اگر شک کند که به حد ترخص رسیده یا نه ، باید شکسته بخواند

مسأله ۱۳۳۴ - مسافری که درسفر از وطن خود عبور می کند ، وقتی به جایی برسد که اهل وطن خود را ببیند وصدای اذان آن را بشنود ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۳۵ - مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده ، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود ، یا چهار فرسخ برود وقبل از ماندن ده روز برگردد ، وقتی به جایی برسد که اهل وطن را نبیند وصدای اذان آن را نشنود ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۳۶ - جایی را که انسان برای اقامت وزندگی خود اختیار کرده وطن اوست ، چه در آنجا به دنیا آمده ووطن پدر ومادرش باشد ، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد

مسأله ۱۳۳۷ - اگر قصد دارد در جایی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند و بعد به جای دیگر رود ، آنجا وطن او حساب نمی شود

مسأله ۱۳۳۸ - جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده ومثل کسی که آنجا وطن اوست در آنجا زندگی می کند مانند اکثر طلابی که در حوزه های علمیه ساکن می باشند که اگر مسافرتی برای او پیش آید ، دوباره به همانجا برمی گردد ، اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آنجا بماند ، وطن او حساب می شود یعنی در حکم وطن است

مسأله ۱۳۳۹ - کسی که در دو محل زندگی می کند ، مثلا شش ماه در شهری وشش ماه در شهر دیگر می ماند ، هر دو وطن اوست ، ونیز کسی که بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد ، همه آنها وطن او حساب می شود

مسأله ۱۳۴۰ - کسی که در جایی ملک دارد ، ولو موقعی که آن ملک را دارد شش ماه با قصد توطن در آنجا بماند حکم کسی است که ملک ندارد تا وقتی که از آن محل اعراض ننموده ، هر وقت در مسافرت به آنجا برسد باید نماز را تمام بخواند واگر از آن محل اعراض نموده باشد باید شکسته بخواند

مسأله ۱۳۴۱ - اگر به جایی برسد که وطن او بوده واز آنجا صرف نظر کرده ، نباید نماز را تمام بخواند ، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد

مسأله ۱۳۴۲ - مسافری که قصد دارد ، ده روز پشت سر هم در جایی بماند ، یا می داند که بدون اختیار ده روز در جایی می ماند ، در آن محل باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۴۳ - مسافری که می خواهد ده روز در جایی بماند ، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد وهمین که قصد کند از اول آفتاب روز اول تا غروب روز دهم بماند ، باید نماز را تمام بخواند ، وهمچنین اگر مثلا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۴۴ - مسافری که می خواهد ده روز در جایی بماند ، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یکجا بماند پس اگر بخواهد مثلا ده روز در نجف وکوفه یا در تهران وشمیران بماند ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۴۵ - مسافری که می خواهد ده روز در محلی بماند ، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آنجا برود ، چنانچه جایی که می خواهد برود بقدری دور باشد که از آنجا صدای اذان آن محل را نشنود ودیوار آن را نبیند ، اگر چه بخواهد همان روزی که می رود برگردد ، باید در تمام ده روز نماز را شکسته بخواند واگر به این مقدار دور نباشد باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۴۶ - مسافری که تصمیم ندارد ده روز در جایی بماند مثلا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید ، یا منزل خوبی پیدا کند

، ده روز بماند ، باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۴۷ – کسی که تصمیم دارد ، ده روز در جایی بماند ، اگر چه احتمال غیر عقلایی بدهد که برای ماندن او مانعی برسد ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۴۸ – اگر مسافر بداند که مثلا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده وقصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۴۹ – اگر مسافر قصد کند ده روز در جایی بماند چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود ، یا مردد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود ، باید نماز را شکسته بخواند ، واگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود ، یا مردد شود ، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۵۰ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر روزه بگیرد وبعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود ، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد ، روزه اش صحیح است وتا وقتی در آنجا هست باید نمازهای خود را تمام بخواند واگر یک نماز چهار رکعتی نخوانده باشد ، روزه آن روزش صحیح است ، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند وروزهای بعد هم نمی تواند روزه بگیرد

مسأله ۱۳۵۱ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر از ماندن منصرف شود وشک کند پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد ، یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه ، باید نمازهای خود را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۵۲ – اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند ، مشغول نماز شود ودر بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند ، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید

مسأله ۱۳۵۳ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر در بین نماز چهار رکعتی از قصد خود برگردد ، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده ، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید وبقیه نمازهای خود را شکسته بخواند واگر مشغول رکعت سوم شده وبه رکوع نرفته نمازش صحیح است وباید بنشیند ونماز را دو رکعتی سلام دهد ، وتا وقتی در آنجا است ، باید نماز را شکسته بخواند واگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است وتا در آنجا هست نمازهایش را باید شکسته بجا آورد

مسأله ۱۳۵۴ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند ، تا وقتی مسافرت نکرده ، باید نمازش را تمام بخواند ولازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند

مسأله ۱۳۵۵ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، باید روزه واجب را بگیرد ومی تواند روزه مستحبی را هم بجا آورد ونماز جمعه ونافله ظهر وعصر وعشا را هم بخواند

مسأله ۱۳۵۶ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی یا بعد از ماندن ده روز اگر چه نماز نخوانده باشد بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود وبرگردد ودوباره در جای اول خود ده روز بماند یا کمتر ولی آنجا را مبدأ مسافرت خواهد قرار داد از وقتی که می رود تا برمی گردد وبعد از برگشتن باید نماز را تمام بخواند ولی اگر نخواهد بعد از برگشتن ده روز بماند وبرگشتن به محل اقامت فقط از آن جهت است که واقع در مسیر مسافرت است در موقع رفتن به آنجایی که کمتر از چهار فرسخ است ودر مدتی که آنجا می ماند ، تمام می خواند ودر موقع برگشتن وبعد از آنکه برگشت باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۵۷ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند ، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود وده روز در آنجا بماند ، باید در رفتن ودر جایی که قصد ماندن ده روز دارد ، نمازهای خود را

تمام بخواند ولی اگر جایی که می خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد ونخواهد ده روز در آنجا بماند ، باید موقع رفتن ومدتی که در آنجا می ماند نمازهای خود را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۵۸ – مسافری که قصد کرده ده روز در جایی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود ، چنانچه مردد باشد که به محل اولش برگردد یا نه ، یا به کلی از برگشتن به آنجا غافل باشد ، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه ، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا ومسافرت از آنجا غافل باشد ، باید از وقتی که می رود تا برمی گردد وبعد از برگشتن ، نمازهای خود را تمام بخواند

مسأله ۱۳۵۹ – اگر به خیال اینکه رفقایش می خواهند ده روز در جایی بمانند ، قصد کند که ده روز در آنجا بماند وقصدش هم مقید به قصد رفقا نباشد وبعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده اند ، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود تا مدتی که در آنجا هست ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۶۰ – اگر مسافر بعد از رسیدن به هشت فرسخ سی روز در جایی بماند ودر تمام سی روز در رفتن وماندن مردد باشد ، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند ، باید نماز را تمام بخواند واگر پیش از رسیدن به هشت فرسخ در رفتن بقیه راه مردد شود ، از وقتی که مردد می شود ، باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۶۱ – مسافری که می خواهد نه روز یا کمتر در جایی بماند ، اگر بعد از آنکه نه روز یا کمتر در آنجا ماند ، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند وهمینطور تا سی روز ، روز سی ویکم باید نماز را تمام بخواند

مسأله ۱۳۶۲ – مسافری که سی روز مردد بوده ، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یکجا بماند ، پس اگر مقداری از آن را در جایی ومقداری را در جای دیگری بماند ، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند

مسائل متفرقه نماز

مسأله ۱۳۶۳ – مسافر می تواند در مکه ومدینه ومسجد کوفه نمازش را تمام بخواند

ونیز مسافر می تواند در حائر حضرت سید الشهداء علیه السلام نماز را تمام بخواند

ومراد از حائر تمام حرم شریف است

مسأله ۱۳۶۴ – کسی که می داند مسافر است وباید نماز را شکسته بخواند ، اگر در غیر چهار مکانی که در مسأله پیش گفته شد عمدا تمام بخواند ، نمازش باطل است وهمچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است وتمام بخواند ودر وقت متذرک شود ولی اگر خارج وقت یادش بیاید قضاء لازم نیست

مسأله ۱۳۶۵ – کسی که می داند مسافر است وباید نماز را شکسته بخواند ، اگر فراموش کند وتمام بخواند نمازش باطل است

مسأله ۱۳۶۶ – مسافری که نمی داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است

مسأله ۱۳۶۷ – مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند ، مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند چنانچه تمام بخواند نمازش باطل است

مسأله ۱۳۶۸ – مسافری که می داند باید نماز را شکسته بخواند ، اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند ، وقتی بفهمد که سفرش هشت فرسخ بوده ، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند واگر وقت گذشته قضاء نماید

مسأله ۱۳۶۹ – اگر فراموش کند که مسافر است ونماز را تمام بخواند ، چنانچه در وقت یادش بیاید ، باید شکسته بجا آورد واگر بعد از وقت یادش بیاید ، قضای آن نماز بر او واجب نیست

مسأله ۱۳۷۰ – کسی که باید نماز را تمام بخواند ، اگر شکسته بجا آورد در هر صورت نمازش باطل است مگر آنکه قصد اقامه ده

روز نموده ونمی دانسته است که مقیم باید تمام بخواند در این صورت نمازش صحیح است

مسأله ۱۳۷۱ – اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود ودر بین نماز یادش بیاید که مسافر است ، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است ، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته بایـد نماز را دو رکعتی تمام کند واگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است ، ودر صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد ، باید نماز را از سر شکسته بخواند

مسأله ۱۳۷۲ – اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را ندانـد ، مثلا ندانـد که اگر چهار فرسخ برود وهمان روز یا شب آن برگردد بایـد شکسـته بخوانـد چنـانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود وپیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمـد باید نماز را دو رکعتی تمام کنـد واگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است ودر صورتی که به مقدار یک رکعت از وقت هم نمانده باشد باید نماز را از سر شکسته بخواند

مسأله ۱۳۷۳ – مسافری که بایـد نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانسـتن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود ودر بین نماز مسأله را بفهمد ، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند

مسأله ۱۳۷۴ – مسافری که نماز نخوانـده ، اگر پیش از تمام شـدن وقت به وطنش برسـد یا به جایی برسـد که می خواهد ده روز در آنجا بمانـد ، بایـد نماز را تمام بخواند وکسـی که مسافر نیست ، اگر در اول وقت نماز نخواند ومسافرت کند ، در سفر باید نماز را شکسته بخواند

مسأله ۱۳۷۵ – اگر از مسافری که بایـد نمـاز را شکسـته بخوانـد نماز ظهر یا عصـر ، یا عشاء قضا شود ، بایـد آن را دو رکعتی قضاء نمایـد اگر چه در غیر سـفر بخواهـد قضـای آن را بجـا آورد ، واگر از کسـی که مسـافر نیست یکی از این سه نماز قضاء شود ، باید چهار رکعتی قضاء نماید اگر چه در سفر بخواهد آن را قضاء نماید

مسأله ۱۳۷۶ – مستحب است مسافر بعد از هر نماز سی مرتبه بگوید : سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ودر تعقیب نماز ظهر وعصر وعشاء بیشتر سفارش شده است بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز شصت مرتبه بگوید

نماز قضاء

مسأله ۱۳۷۷ – کسـی که نمـاز واجب خود را در وقت آن نخوانـده بایـد قضـای آن را بجا آورد ، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده وهمچنین اگر به واسطه مستی نماز نخوانده باشد در صورتی که مستی در تمام وقت نباشد ویا به اختیار خود مست شده باشد اما اگر در تمام وقت بوده بغیر اختیار ، قضاء لازم نیست وهمچنین نمازهای یومیه‌ای را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانـده قضاء ندارد

ونیز قضاء لازم نیست اگر به واسطه بیهوشی در تمام وقت ولو به اختیار خود بیهوش شده باشد نماز نخوانده باشد

مسأله ۱۳۷۸ – اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده باید قضای آن را بخواند

مسأله ۱۳۷۹ – کسی که نماز قضاء دارد می تواند نماز مستحبی بخواند

مسأله ۱۳۸۰ – اگر انسان احتمال دهـد که نماز قضایی دارد یا نمازهایی را که خوانـده صـحیح نبوده ، مسـتحب است احتیاطا قضای آنها را بجا آورد

مسأله ۱۳۸۱ – قضـای نمازهـای یومیه لازم نیست به ترتیب خوانـده شود مثلا کسـی که یک روز نماز عصـر وروز بعـد نماز ظهر را نخوانـده لازم نیست اول نمـاز عصـر وبعـد از آن نمـاز ظهر را قضاء نمایـد ، بلی در خصوص نمازهایی که ترتیب در اداء آنها معتبر است مثل ظهر وعصر یک روز در قضاء آنها هم ترتیب معتبر است

مسأله ۱۳۸۲ – اگر بخواهـد قضای چنـد نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند ، یا مثلا بخواهد قضای یک نماز یومیه وچند نماز

غیر یومیه را بخواند ، لازم نیست آنها را به ترتیب بجا آورد

مسأله ۱۳۸۳ – کسی که میداند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی داند نماز ظهر است یا نماز عصر ، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده بجا آورد کافیست

مسأله ۱۳۸۴ – کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر را نخوانده وشماره آنها را نمی داند ، مثلا نمی داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده ، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است ، وهمچنین اگر شماره آنها را می دانسته وفراموش کرده

مسأله ۱۳۸۵ – کسی که فقط یک نماز قضاء از روزهای پیش دارد ، لازم نیست اول آن را بخواند بعد مشغول آن روز شود ، ونیز اگر از روزهای پیش نماز قضاء ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضاء شده است ، لازم نیست نماز قضای آن روز را پیش از نماز اداء بخواند مسأله ۱۳۸۶ – اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضاء شده ، یا فقط یک نماز قضاء از روزهای پیش دارد ، چنانچه وقت وسعت دارد وممکن است نیت را به نماز قضاء برگرداند ، می تواند نیت نماز قضاء کند مثلاـ اگر در نماز ظهر پیش از تمام شدن رکعت دوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضاء شده در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد نیت را به نماز صبح برگرداند وآن را دو رکعتی تمام کند بعد نماز ظهر را بخواند ، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی تواند نیت را به نماز قضاء برگرداند مثلاـ در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده ، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می شود نباید نیت را به قضای صبح برگرداند

مسأله ۱۳۸۷ – اگر از روزهای گذشته نمازهای قضاء دارد ویک نما یا بیشتر هم از همان روز از او قضاء شده ، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد ، یا نمی خواهد همه را در آن روز بخواند ، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز اداء بخواند

مسأله ۱۳۸۸ – تا انسان زنده است اگر چه از خواندن نماز قضای خود عاجز باشد دیگری نمی تواند نمازهای او را قضاء نماید

مسأله ۱۳۸۹ – نماز قضاء را با جماعت می شود خواند ، چه نماز امام جماعت اداء باشد یا قضاء ولازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد

مسأله ۱۳۹۰ – مستحب است بچه ممیز را یعنی بچه‌ای که خوب وبد را می فهمد به نماز خواندن وعبادتهای دیگر عادت دهند بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند

نماز قضای پدر ومادر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۱ – اگر پدر ومادر نماز وروزه خود رد بجا نیاورده باشند بر پسر بزرگتر واجب است که بعد از مرگشان بجا آورد یا برای آنان اجیر بگیرد ، وروزه ای که در سفر نگرفته‌اند ، اگرچه نمی توانسته‌اند قضاء کنند باید پسر بزرگتر قضاء نماید ، یا برای آن اجیر بگیرد

مسأله ۱۳۹۲ – اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدر ومادرش نماز وروزه قضاء داشته‌اند یا نه ، چیزی بر او واجب نیست

مسأله ۱۳۹۳ – اگر پسر بزرگتر بداند که پدر ومادرش نماز قضاء داشته‌اند وشک کند که بجا آورده اند یا نه باید قضاء نماید

مسأله ۱۳۹۴ – اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است ، قضای نماز وروزه پدر ومادر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست ولی بهتر است که نماز وروزه آنان را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند

مسأله ۱۹۳۹۵ – اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز وروزه او اجیر بگیرند بعد از آنکه اجیر ، نماز وروزه او را بطور صحیح بجا آورد ، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست

مسأله ۱۳۹۶ – اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر ومادر را بخواند ، باید به تکلیف خود عمل کند مثلا قضای نماز صبح ومغرب وعشاء مادرش را باید بلند بخواند

مسأله ۱۳۹۷ - کسـی که خودش نماز وروزه قضاء دارد ، اگر نماز وروزه پـدر وماده هم بر او واجب شود هر کدام را اول بجا آورد صحیح است

مسأله ۱۳۹۸ - اگر پسـر بزرگتر موقع مرگ پـدر یا مادر نابالغ یا دیوانه باشد وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید ، باید نماز وروزه پدر ومادر را قضاء نماید وچنانچه پیش از بالغ شدن یا عاقل شدن بمیرد ، بر پسر دوم واجب نیست

مسأله ۱۳۹۹ - اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز وروزه پدر یا مادر را قضاء کند بمیرد ، بر پسر دوم چیزی واجب نیست

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۰ - مستحب است نمازهـای یومیه را به جمـاعت بخواننـد ودر نماز صبح ومغرب وعشاء خصوصا برای همسایهء مسجد وکسی که صدای اذان مسجد را می شنود بیشتر سفارش شده است

مسأله ۱۴۰۱ - اگر یک نفر به امام جماعت اقتـداء کنـد هر رکعت از نماز آنا ن ثواب صد وپنجاه نماز دارد واگر دو نفر اقتداء کنند هر رکعتی ثواب ششصد نما ز دارد وهرچه بیشتر شوند ثواب نمازشان بیشتر می شود تا به ده نفر برسند وعده آنان که از ده گذشت ، اگر تمـام آسـمانها کاغـذ ودریاها مرکب ودرختها قلم وجن وانس وملائکه نویسـنده شونـد ، نمی تواننـد ثواب یک رکعت آن را بنویسند

مسأله ۱۴۰۲ - حاضـر نشـدن به نمـاز جماعت از روی بی اعتنایی جایز نیست وسـزاوار نیست که انسان بـدون عـذر نماز جماعت را ترک کند

مسأله ۱۴۰۳ - مسـتحب است انسـان صبر کنـد که نمـاز را به جمـاعت بخوانـد ونمـاز جماعت از نماز اول وقت که فرادی یعنی تنها خوانده شود بهتر است ، ونیز نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر است

مسأله ۱۴۰۴ - وقتی که جماعت برپا می شود ، مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند واگر بعد بفهمد که نماز دولش باطل بوده ، نماز دوم دو کافی است

مسأله ۱۰۴۵ - اگر مأموم بخواهد نمازی را که به جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند ، اشکال ندارد ، وهمچنین امام می تواند ثانیا امام شود ، ونیز مأموم می تواند امام شود

مسأله ۱۴۰۶ - کسـی که در نماز وسواس دارد بحـدی که نماز را باطل می کنـد وفقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند ، از وسواس راحت می شود ، باید نماز را با جماعت بخواند

مسأله ۱۴۰۷ - اگر پـدر یا مادر به فرزنـد خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند نماز جماعت بر دو واجب می شود در صورتی که ترک آن موجب ایذاء یا عقوق آنها شود ، والا واجب نمی شود

مسأله ۱۴۰۸ - نماز مستحب را نمی شود به جماعت خواند ، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می خوانند

مسأله ۱۴۰۹ - اگر امام جماعت نماز یومیه می خواند ، هر کدام از نمازهای یومیه را می شود به او اقتدا کرد ولی اگر نماز یومیه‌اش را احتیاطا دوباره می خواند ، اقتداء کردن به دو اشکال دارد

مسأله ۱۴۱۰ - اگر امـام جمـاعت قضـای نمـاز یومیه خود را یـا کس دیگر را می خوانـد می شود به او اقتـداء کرد ولی اگر نمـاز را احتیاطا قضاء می کند ، اقتدای به دو اشکال دارد

مسأله ۱۴۱۱ - اگر انسان نداند نمازی را که امام می خواند نماز واجب یومیه است یا نماز مستحب ، نمی تواند به او اقتداء کند

مسأله ۱۴۱۲ - اگر امام در محراب باشد وکسـی پشت سر دو اقتداء نکرده باشد ، کسانی که دو طرف محراب ایستاده اند وبه واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند نمی توانند به دو اقتدا کنند ولی اگر کسی پشت سر امام اقتدا کرده باشد ، اقتدا کردن کسانی که دو

طرف او ایستاده اند وبه دو متصلند وبه واسطه دیوار محراب امام را نمی بینند اشکال ندارد نماز وجماعتشان صحیح است

مسأله ۱۴۱۳ - اگر به واسطه درازی صف اول ، کسانی که دو طرف صف ایستاده اند امام را نبینند می توانند اقتدا کنند ونیز اگر به واسطه درازی یکی از صفهای دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده اند ، صف جلوی خود را نبینند می توانند اقتداء نمایند

مسأله ۱۴۱۴ - اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد کسی که مقابل درب پشت ایستاده نمازش صحیح است ونیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می کنند صحیح میباشد ، وهمچنین نماز کسانی که دو طرف دو ایستاده اند وصف جلو را نمی بینند اشکال ندارد

مسأله ۱۴۱۵ - کسی که پشت ستون ایتساده ، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد ، نمی تواند اقتدا کند

مسأله ۱۴۱۶ - جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد ، ولی اگر کمتر از یک وجب بلندتر باش اشکال ندارد ، ونیز اگر زمین سراشیب باشد وامام در طرفی که بلندتر است بایستد در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد وطوری باشد که به آن زمین مسطح بگویند مانعی ندارد مسأله ۱۴۱۷ - اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد ولی اگر به قدری بلند باشد که نگویند اجتماع کرده اند ، جماعت صحیح نیست

مسأله ۱۴۱۸ - اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده اند بچه ممیز یعنی بچه‌ای که خوب وبد را می فهمد فاصله شود ، چنانچه ندانند نماز دو باطل است می توانند اقتدا کنند

مسأله ۱۴۱۹ - بعد از تکبیر امام اگر صف جلو آماده نماز باشند ، وتکبیر گفتن آنان نزد یک باشد ، کسی که در صف بعد ایستاده می تواند تکبیر بگوید

مسأله ۱۴۲۰ - اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است ، در صفهای بعد نمی توانند اقتدا کند ، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه ، می تواند اقتدا نماید

مسأله ۱۴۲۱ - هرگاه بداند نماز امام باطل است مثلا بداند امام وضوء ندارد ، اگر چه خود امام ملتفت نباشد ، نمی تواند به او اقتدا کند

مسأله ۱۴۲۲ - اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده ، یا کافر بوده یا به جهتی نمازش باطل بوده ، مثلا بی وضوء نماز خوانده نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۲۳ - اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه ، چنانچه در حالی باشد که وظیفه مأموم است مثلا به حمد وسوره امام گوش می دهد می تواند نماز را به جماعت تمام کند

واگر مشغول کاری باشد که هم وظیفه امام وهم وظیفه مأموم است مثلا در رکوع یا سجده باشد باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید

مسأله ۱۴۲۴ - جائز است در بین نماز جماعت ، اگر چه ناچار نشود ، نیت فرادی بکند

مسأله ۱۴۲۵ - اگر مأموم بعد از حمد وسوره امام ، نیت فرادی کند لازم نیست حمد وسوره را بخواند ، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد وسوره نیت فرادی نماید ، باید مقداری را که امام نخوانده بخواند

مسأله ۱۴۲۶ - اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید بنابر احتیاط واجب نمی تواند دوباره نیت جماعت کند ، ولی اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه وبعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۲۷ - اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه ، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است

مسأله ۱۴۲۸ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند وبه رکوع امام برسد اگر چه ذکر امام تمام شده باشد نمازش صحیح است ویک رکعت حساب می شود

اما اگر به مقدار رکوع خم شود وبه رکوع امام نرسد نمازش صحیح است ومخیر است نماز را فرادی تمام کند یا بایستد تا امام به رکعت دوم برسد وآن رکعت دوم را رکعت اول خودش قرار بدهد یا متابعت امام را در سجده بکند وآن سجده را هم حساب ننماید

مسأله ۱۴۲۹ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند وبه مقدار رکوع خم شود وشک کند که به رکوع امام رسیده یا نه نمازش صحیح است ومخیر است بین سه عملی که در مسأله قبل گذشت

مسأله ۱۴۳۰ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند وپیش از آنکه به اندازه رکوع خم شود ، امام سر از رکوع بردارد ، مخیر است بایستد تا امام برای رکعت بعد برخیزد وآن را رکعت اول نماز خود حساب کند ، ویا نیت فرادی نماید یا متابعت امام را در سجده بنماید وآن سجده را حساب نکند

مسأله ۱۴۳۱ - اگر اول نماز یا بین حمد وسوره اقتدا کند وپیش از آنکه به رکوع رود امام از رکوع بر دارد نماز او صحیح است

مسأله ۱۴۳۲ - اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است ، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد ، باید بعد از نیت وگفتن تکبیرة الاحرام بنشیند وتشهد را با امام بخواند به قصد ذکر مطلق ، ولی سلام را نگوید وصبر کند تا امام سلام نماز را بدهد ، بعد بایستد وبدون آنکه دوباره نیت کند وتکبیر بگوید حمد وسوره را بخواند وآن را رکعت اول نماز خود حساب کند

مسأله ۱۴۳۳ - مأموم نباید جلوتر از امام بایستد بلکه اگر مساوی دو بایستد اشکال دارد ، وباید خیلی کم در جمیع حاذت نماز از امام عقبتر باشد ، واگر قد او بلندتر از امام است ، باید طوری بایستد که در رکوع وسجود جلوتر از امام نباشد بلکه مساوی هم نباشند

مسأله ۱۴۳۴ - در نماز جماعت باید بین مأموم وامام پرده ومانند آن که پشت آن دیده نمی شود فاصله نباشد ، وهمچنین است بین انسان ومأموم دیگری که انسان به واسطه او به امام متصل شده است ، ولی اگر امام مرد ومأموم زن باشد چنانچه بین آن زن وامام یا بین آن زن ومأموم دیگری که مرد است وزن به واسطه او به امام متصل شده است پرده ومانند آن باشد اشکال ندارد

مسأله ۱۴۳۵ - اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم وامام یا بین مأموم وکسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است ، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی توان دید فاصله شود چنانچه مأموم فور عمل به وظیفه فرادی نکند نمازش باطل است

مسأله ۱۴۳۶ - واجب است بین جای سجده مأموم وجای ایستادن امام بیشتر از یک متر فاصله نباشد وکمتر از آن مانعی ندارد ، ونیز اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد ، باید فاصله جای سجده اش از جای ایستادن دو بیشتر از یک متر نباشد وبهتر است که جای سجده مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده ، هیچ فاصله نداشته باشد

مسأله ۱۴۳۷ - اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد واز جلو به امام متصل نباشد ، باید کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از یک متر فاصله نداشته باشد

مسأله ۱۴۳۸ - اگر در نماز بین مأموم وامام ، یا بین مأموم وکسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است ، بیشتر از یک متر فاصله پیدا شود ، چنانچه فور عمل به وظیفه فرادی نکند نمازش باطل است

مسأله ۱۴۳۹ - اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود ، یا همه نیت فرادی نمایند ، چنانچه کسانی که در صف بعد ایستاده اند فور عمل به وظیفه فرادی نمایند نماز صف بعد صحیح است ودر غیر این صورت نماز صف بعد باطل است

مسأله ۱۴۴۰ - اگر در رکعت دوم اقتدا کند لازم نیست حمد وسوره بخواند

ومستحب است قنوت وتشهد را با امام بخواند واحتیاط واجب آن است که موقع خواندن تشهد دست وسینه پا را به زمین بگذارد

وزانوها را بلند کند وباید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد واحتیاطا سوره را بخواند واگر برای سوره وقت ندارد ، حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند ولی اگر در رکوع به امام نرسد ودر سجده به امام برسد ، بهتر است که قصد فرادی بنماید

مسأله ۱۴۴۱ - اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است بعد از دو سجده بنشیند وتشهد را به مقدار واجب بخواند وبرخیزد وتسبیحات اربعه را ، یک مرتبه بگوید ودر رکوع یا سجده خود را به مام برساند

مسأله ۱۴۴۲ - اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد ومأموم بداند که اگر اقتدا کند وحمد را بخواند به رکوع امام نمی رسد ، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود ، بعد اقتدا نماید

مسأله ۱۴۴۳ - اگر در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند ، باید حمد واحتیاطا سوره را بخواند واگر برای سوره وقت ندارد ، باید حمد را تمام کند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند ، ولی اگر در رکوع به امام نرسد ، بهتر است که قصد فرادی بنماید

مسأله ۱۴۴۴ - کسی که می داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی رسد چنانچه عمد سوره یا قنوت را بخواند وبه رکوع نرسد اگر چه نمازش صحیح است ولی گناه کرده

مسأله ۱۴۴۵ - کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می رسد ، بهتر است که سوره را شروع کند ، یا اگر شروع کرده تمام نماید

مسأله ۱۴۴۶ - کسی که یقین دارد ، اگر سوره را بخواند به رکوع امام می رسد چنانچه سوره را بخواند وبه رکوع نرسد نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۴۷ - اگر امام ایستاده باشد ومأموم نداند که در کدام رکعت است می تواند اقتدا کند ، ولی باید قرائت را به قصد قربت بخواند واگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۴۸ - اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است حمد وسوره نخواند وبعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده ، نمازش صحیح است

ولی اگر پیش از رکوع بفهمد ، باید قرائت را بخواند واگر وقت ندارد ، فقط حمد را بخواند ودر رکوع یا سجده خود را به امام برساند یا قصد فرادی بنماید واحوط قصد فرادی است

مسأله ۱۴۴۹ - اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است حمد وسوره بخواند وپیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده نمازش صحیح است ، واگر در بین حمد وسوره بفهمد ، لازم نیست آنها را تمام کند

مسأله ۱۴۵۰ - اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت برپا شود ، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد ، مستحب است نماز را رها کند ومشغول نماز جماعت شود بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد مستحب است به همین دستور رفتار نماید

مسأله ۱۴۵۱ - اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است جماعت برپ شود چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته واطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند وخود را به جماعت برساند

مسأله ۱۴۵۲ - اگر نماز امام تمام شود ومأموم مشغول تشهد یا سلام اول باش لازم نیست نیت فرادی کند

مسأله ۱۴۵۳ - کسی که یک رکعت از امام عقب مانده می تواند به جماعت ادامه دهد تا امام سلام دهد ومی تواند قصد فرادی نموده نماز را تمام کند

واگر به جماعت ادامه داد ورکعت اول مأموم یا سوم او بود بنابر احتیاط واجب باید وقتی امام تشهد می خواند انگشتان دست وسینه پا را به زمین بگذارد وزانوها را بلند نگاه دارد تا امام سلام نماز را بدهد وبعد برخیزید

شرائط امام جماعت

مسأله ۱۴۵۴ – امام جماعت بایـد بالغ وعاقل وشیعه دوازده امامی وعادل وحلال زاده باشـد ونماز را بطور صـحیح بخوانـد ، نیز اگر مأموم مرد است امام او هم مرد باشد ، واقتدا کردن بچه ممیز که خوب وبد را می فهمد به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد

مسأله ۱۴۵۵ – امامی را که عادل می دانسته ، اگر شک کند به عدالت خود باقیست یا نه ، می تواند به او اقتدا نماید

مسأله ۱۴۵۶ – کسـی که ایسـتاده نماز می خوانـد ، نمی تواند به کسـی که نشسـته یا خوابیده نماز می خواند اقتدا کند ، وکسـی که نشسته نماز می خواند بنابر احتیاط واجب نمی تواند به کسی که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

مسأله ۱۴۵۷ – کسـی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند می تواند به کسی که نشسته نماز می خواند اقتدا کند وکسی که خوابیده نماز می خواند می تواند به کسیه که خوابیده نماز می خواند اقتدا نماید

مسأله ۱۴۵۸ – اگر امام جماعت به واسطه عذری با لباس نجس یا با تیمم یا با وضوی جبیره ای نماز بخواند می شود به او اقتدا کرد

مسأله ۱۴۵۹ – اگر امام مرضـی دارد که نمی توانـد از بیرون آمدن بول وغائط خودداری کند ، می شود به او اقتدا کرد ونیز زنی که مستحاضه نیست می تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید

مسأله ۱۴۶۰ – مکروه است اقتدا به کسـی که مرض خوره یا پیسی دارد ، وجائز نیست اقتدا به کسی که حد شرعی بر او جاری شده است ، وبنابر احتیاط واجب اهل شهر اقتدا نکنند به بادیه نشین

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۱ – موقعی که مأموم نیت می کند ، باید امام را معین نماید ولی دانستن اسم او لازم نیست

مثلا اگر نیت کند اقتدا می کنم به امام حاضر ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۶۲ – مأموم بایـد غیر از حمـد وسوره همه چیز نماز را خودش بخواند ولی اگر رکعت اول یا دوم دو رکعت سوم یا چهارم امام باشد ، باید حمد واحتیاطا سوره را بخواند

مسأله ۱۴۶۳ – اگر مـأموم در رکعت اول ودوم نمـاز صـبح ومغرب وعشـاء صـدای حمـد وسوره امـام را بشـنود ، اگر چه کلمات را تشـخیص ندهد ، باید حمد وسوره را نخواند واگر صدای امام را نشـنود ، مستحب است حمد وسوره بخواند ولی باید آهسته بخواند وچنانچه سهوا بلند بخواند اشکال ندارد

مسأله ۱۴۶۴ – اگر مأموم بعضی از کلمات حمد وسوره امام را بشنود ، احتیاط آن است که حمد وسوره نخواند

مسأله ۱۴۶۵ – اگر مأموم سـهوا حمـد وسوره بخوانـد یا خیال کنـد صـدایی را که می شـنود صدای امام نیست وحمد وسوره بخواند وبعد بفهمد صدای امام بوده نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۶۶ – اگر شک کند که صدای امام را می شـنود یا نه ، یا صدایی بشنود ونداند صدای امام است یا صدای کس دیگر ، می تواند حمد وسوره بخواند

مسأله ۱۴۶۷ – مکروه است که مـأموم در رکعت اول ودوم نمـاز ظهر وعصـر حمـد وسـوره بخوانـد ومسـتحب است بجـای آن ذکر بگوید

مسأله ۱۴۶۸ – مأموم نباید تکبیرهٔ الاحرام را پیش از امام بگوید ولی جایز است با هم تکبیره را بگویند

مسأله ۱۴۶۹ – اگر مأموم عمدا ویا سهوا پیش از امام سلام دهد نمازش صحیح است وهیچ اشکالی ندارد ولازم نیست دوباره با امام سلام دهد

مسأله ۱۴۷۰ – اگر مأموم غیر از تکبیرهٔ الاحرام ، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد ولی اگر آنها را بشنود ، یا بداند امام چه وقت می گوید بهتر آن است که پیش از امام نگوید

مسأله ۱۴۷۱ – مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می شود ، کارهای دیگر آن ، مانند رکوع وسجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد

واگر عمدا پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد ، معصیت کرده ولی نماز وجماعت هر دو صحیح است

مسأله ۱۴۷۲ – اگر سهوا پیش از امام سر از رکوع بر دارد ، چنانچه امام در رکوع باشد ، باید به رکوع برگردد وبا امام سر بردارد ودر این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی کند ولی اگر به رکوع برگردد وپیش از آنکه به رکوع برسد ، امام سر بردارد نمازش باطل است

مسأله ۱۴۷۳ – اگر اشتباها سر بردارد وببیند امام در سجده است ، باید به سجده برگردد وچنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد برای زیاد شدن دو سجده که رکن است نماز باطل نمی شود

مسأله ۱۴۷۴ – کسی که اشتباها پیش از امام سر از سجده برداشته هرگاه به سجده برگردد ، وهنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد ، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد نمازش باطل است

مسأله ۱۴۷۵ – اگر اشتباها سر از رکوع یا سجده بردارد وسهوا یا به خیال اینکه به امام نمی رسد ، یا عمدا به رکوع یا سجده نرود ، نمازش صحیح است

مسأله ۱۴۷۶ – اگر سر از سجده بردارد وببیند امام در سجده است ، چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده رود وبفهمد سجده دوم امام بوده سجده دوم دو حساب می شود واگر به خیال اینکه سجده دوم امام است به سجده رود وبفهمد سجده اول امام بوده ، باید به قصد اینکه با امام سجده کند دوباره با امام به سجده رود ، ودر هر دو صورت جائز است که نماز را به جماعت تمام کند ویا قصد فرادی بنماید

مسأله ۱۴۷۷ – اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود وطوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می رسد ، چنانچه سر بردارد وبا امام به رکوع رود ، نماز وجماعتش صحیح است وهمچنین اگر عمدا بر نگردد ، نماز وجماعتش صحیح است وجائز است قصد فرادی نماید

مسأله ۱۴۷۸ – اگر سهوا پیش از امام به رکوع رود وطوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی رسد ، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد ، نمازش صحیح است واگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد وبا امام به رکوع رود ، مانعی ندارد

مسأله ۱۴۷۹ – اگر سهوا پیش از امام به سجده رود ، در صورتی که که صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح است واگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد وبا امام به سجده رود ، مانعی ندارد

مسأله ۱۴۸۰ – اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباها قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهد ندارد اشتباها مشغول خواندن تشهد شود مأموم نباید قنوت وتشهد را بخواند ، ولی نمی تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از ایستادن امام بایستد بلکه باید صبر کند تا قنوت وتشهد امام تمام شود وبقیه نماز را با او بخواند

چیزهایی که در نماز جماعت مستحب است

مسأله ۱۴۸۱ – اگر مأموم یک مرد باشد مستحب است طرف راست امام بایستد ، واگر زن باشد مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده اش مساوی زانو یا قدم امام باشد ، واگر مرد ویک زن یا یک مرد وچند زن باشند ، مستحب است مرد طرف راست امام وباقی پشت سر امام بایستد واگر چند مرد یا چند زن باشند مستحب است پشت سر امام بایستد ، واگر چند مرد وچند زن باشند ، مستحب است مردها عقب امام وزنها پشت سر مردها بایستند

مسأله ۱۴۸۲ – اگر امام ومأموم هر دو زن باشند بهتر است که ردیف یکدیگر بایستند وامام جلوتر نایستد

مسأله ۱۴۸۳ – مستحب است امام در وسط صف بایستد واهل علم وکمال وتقوی در صف اول بایستند

مسأله ۱۴۸۴ – مستحب است صفهای جماعت منظم باشد وبین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباش وشانه آنان ردیف یکدیگر باشد

مسأله ۱۴۸۵ – مستحب است بعد از گفتن قد قامت الصلوهٔ مهٔ مومین برخیزند

مسأله ۱۴۸۶ – مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیفتر است رعایت کند وقنوت ورکوع وسجود را طول ندهد ، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده اند مایلند

مسأله ۱۴۸۷ – مستحب است امام جماعت در حمد وسوره وذکرهایی که بلند می خواند ، صدای خود را بقدری بلند کند که دیگران بشنوند ، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند

مسأله ۱۴۸۸ – اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده ومی خواهد اقتدا کند مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد وبعد برخیزد ، اگرچه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۸۹ – اگر در صفهای جماعت جا باشد ، مکروه است انسان تنها بایستد

مسأله ۱۴۹۰ – مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود

مسأله ۱۴۹۱ – مسافری که نماز ظهر وعصر وعشاء را دو رکعت می خواند مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند وکسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید

نماز آیات

نماز آیات

مسأله ۱۴۹۲ – نماز آیات که دستور آن بعدا کفته خواهد شد به واسطه چهار چیز واجب می شود : اول – گرفتن خورشید

دوم – گرفتن ماه اگرچه مقدار کمی از آنها گرفته شود وکسی هم از آن نترسد

سوم – زلزله اگرچه کسی هم نترسد

چهارم – رعد وبرق وبادهای سیاه وسرخ ومانند اینها از امور آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند ، واما چیزهای زمینی وجوب نماز آیات برای آنها مبنی بر احتیاط است

مسأله ۱۴۹۳ – اگر از چیزهـایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتـد چنانچه بعـد از هرکـدام نماز بخواند باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند ، مثلا اگر خورشید بگیرد وبعد زلزله هم بشود ، باید دو نماز آیات بخواند

مسأله ۱۴۹۴ – کسـی که چنـد نماز آیات بر او واجب است ووقت آنها نگذشـته است چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شـده باشـد ، مثلا سه مرتبه خورشـید گرفته ونماز آنها را نخوانـده است یا برای چنـد چیز واجب شـده باشـد مثل آفتاب گرفتن ورعد برق وزلزله یک نماز آیات برای همه کفایت می کند

مسأله ۱۴۹۵ – چیزهـایی که نمـاز آیـات برای آنها واجب است ، در هر شـهری اتفاق بیفتـد ، فقط مردم همان شـهر بایـد نماز آیات بخوانند وبر مردم جاهای دیگر واجب نیست ، ولی اگر مکان آنها بقدری نزدیک باشد که با آن شهر یکی حساب شود ، نماز آیات بر آنها هم واجب است

مسأله ۱۴۹۶ – از وقتی که خورشـید یا ماه شـروع به گرفتن می کنـد انسان می تواند نماز آیات را بخواند ، وبهتر است بقدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند

مسأله ۱۴۹۷ – اگر خواندن نماز آیات را بقدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند می تواند نیت اداء بکند ، ولی بهتر است نیت اداء وقضاء نکند واگر بعد از باز شدن تمام آن ، نماز بخواند باید نیت قضاء نماید

مسأله ۱۴۹۸ – اگر مـدت گرفتن خورشـید یـا ماه به انـدازه خوانـدن یک رکعت نماز یا کمتر باشـد ، نماز آیات واجب نیست واگر مـدت گرفتن آنها بیشتر باشـد ولی انسان نماز را نخوانـد ، تا به اندازه خواندن یک رکعت به آخر وقت آن مانده باشد واجب اسـت بخواند وچنانچه مقصر نباشد نیت ادا بکند والا بنابر احتیاط نیت اداء وقضاء نکند .

مسأله ۱۴۹۹ – موقعی که زلزله ورعـد وبرق ومانـند اینها اتفاق می افتـد ، انسان باید فورا نماز آیات را بخواند واگر نخواند معصـیت کرده وتا آخر عمر بر او واجب است وهر وقت بخواند ادا است .

مسأله ۱۵۰۰ – اگر بعـد بـاز شـدن آفتـاب یـا مـاه بفهمـد که تمام آن گرفته بوده بایـد قضای نماز آیات را بخوانـد . ولی اگر بفهمد مقـداری از آن گرفته بوده قضـاء بر او واجب نیست .مسأله ۱۵۰۱ – اگر عـده ای بگوینـد که خورشـید یـا ماه گرفته است ، چنانچه انسان از گفته آنان یقین پیـدا نکنـد ونماز آیات نخواند وبعد معلوم شود راست گفته‌اند ، در صورتی که تمام خورشـید یا ماه گرفته باشـد بایـد نماز آیات را بخوانـد ، واگر مقداری از آن گرفته باشد ، خواندن نماز آیات بر او واجب نیست ، وهمچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست ، بگویند خورشید یا ماه گرفته ، بعد معلوم شود که عادل بوده اند .

مسأله ۱۵۰۲ – اگر انسـان به گفته کسـانی که از روی قاعـده علمی وقت گرفتن خورشـید وماه را می داننـد ، اطمینان پیـدا کنـد که خورشـید یا ماه گرفته ، باید نماز آیات را بخواند . ونیز اگر بگویند فلان وقت خورشـید یا ماه می گیرد وفلان مقدار طول می کشـد وانسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند ، بنابر اظهر باید به حرف آنان عمل نماید .

مسأله ۱۵۰۳ – اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده ، باید دوباره بخواند واگر وقت گذشته قضاء نماید .

مسأله ۱۵۰۴ – اگر در وقت نمـاز یومیه نمـاز آیـات هم بر انسـان واجب شود ، چنـانچه برای هر دو نماز وقت دارد ، هرکـدام را اول بخوانـد اشـکال نـدارد . واگر وقت یکی از آن دو تنگ باشـد ، باید اول آن را بخواند . واگر وقت هر دو تنگ باشد ، باید اول نماز یومیه را بخواند .

مسأله ۱۵۰۵ – اگر در بین نمـاز یومیه بفهمـد که وقت نمـاز آیات تنگ است ، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشـد ، بایـد آن را تمـام کنـد بعـد نماز آیات را بخوانـد واگر وقت نماز یومیه تنگ نباشـد بایـد آن را بشـکند واول نماز آیات ، بعـد نماز یومیه را بجا آورد .

مسأله ۱۵۰۶ – اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است ، باید آیات را رها کند ومشغول نماز یومیه شود وبعد از

آنکه نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را بهم بزند ، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند .
مسأله ۱۵۰۷ - اگر در حال حیض یا نفاس زن آفتاب یا ماه بگیرد بنابر احتیاط واجب باید بعد از پاک شدن ، نماز آیات را قضا نماید . واگر زلزله یا رعد وبرق ومانند اینها اتفاق بیفتد ، واجب است که بعد از پاک شدن ، نماز آیات را بخواند .

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۰۸ - نماز آیات دو رکعت است ودر هر رکعت پنج رکوع دارد ودستور آن این است که انسان بعد از نیت تکبیر بگوید ویک حمد ویک سوره تمام بخواند وبه رکوع رود وسر از رکوع بر دارد ، دوباره یک حمد ویک سوره بخواند ، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه وبعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید وبرخیزد ورکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد وتشهد بخواند وسلام دهد .
مسأله ۱۵۰۹ - در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت وتکبیر وخواندن حمد ، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند ویک آیه یا بیشتر از آن را بخواند وبه رکوع رود وسر بردارد وبدون اینکه حمد بخواند ، قسمت دوم از همان سوره را بخواند وبه رکوع رود وهمینطور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید ، مثلا به قصد سوره قل هو الله احد . بسم الله الرحمن الرحیم بگوید وبه رکوع رود ، بعد بایستد وبگوید : قل هو الله احد دوباره به رکوع رود وبعد از رکوع بایستد وبگوید : الله الصمد باز به رکوع رود وبایستد وبگوید : لم یلد ولم یولد وبرود به رکوع باز هم سر بردارد وبگوید : ولم یکن له کفوا احد وبعد از آن به رکوع پنجم رود وبعد از سر برداشتن ، دو سجده کند ورکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آور وبعد از سجده دوم تشهد بخواند ونماز را سلام دهد ، ونیز ممکن است سوره را به کمتر از پنج قسمت تقسیم کند ولی بعد از تمام شدن سوره باید حمد را برای رکعت بعد از آن بخواند .
مسأله ۱۵۱۰ - اگر در یک از نماز آیات ، پنج مرتبه حمد وسوره بخواند ودر رکعت دیگر یک حمد بخواند وسوره را قسمت کند مانانعی ندارد .
مسأله ۱۵۱۱ - چیزهایی که در نماز یومیه واجب ومستحب است ، در نماز آیات هم واجب ومستحب می باشد . ولی در نماز آیات مستحب است بجای اذان واقامه سه مرتبه بگوید : الصلوهٔ .
مسأله ۱۵۱۲ - مستحب است بعد از رکوع پنجم ودهم بگوید ؟ سمع الله لمن حمده ، ونیز پیش از هر رکوع وبعد از آن تکبیر بگوید ولی بعد از رکوع پنجم ودهم گفتن تکبیر مستحب نیست .
مسأله ۱۵۱۳ - مستحب است پیش از رکوع دوم وچهارم وششم وهشتم ودهم قنوت بخواند واگر فقط قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافیست .
مسأله ۱۵۱۴ - اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده وفکرش به‌جایی نرسد نماز باطل است .
مسأله ۱۵۱۵ - اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است ، یا در رکوع اول رکعت دوم وفکرش به‌جایی نرسد ، نماز باطل است . ولی اگر مثلا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج ، چنانچه به سجده نرفته است باید رکوع را که شک دارد بجا آودره یا نه بجا آورد . واگر به سجده رفته باید به شک خود اعتنا نکند .
مسأله ۱۵۱۶ - هر یک از رکوع های نماز آیات رکن است که اگر عمدا یا اشتباها کم یا زیاد شود نماز باطل است .

نماز عید فطر وقربان

مسأله ۱۵۱۷ - نماز عید فطر وقربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است وباید به جماعت خوانده شود . ودر زمان ما که

امام علیه السلام غائب است ، مستحب است استحباب جماعت ثابت نیست ، مقلدین می توانند در این مسأله رجوع کنند به کسی که واجد شرائط است وفتوی می دهد به مشروعیت جماعت .

مسأله ۱۵۱۸ – وقت نماز عید فطر وقربان از اول روز عید است تا ظهر .

مسأله ۱۵۱۹ – مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخواند . ودر عید فطر مستحب است ، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کند وزکاة فطره را هم بدهد ، بعد نماز عید را بخواند .

مسأله ۱۵۲۰ – نماز عید فطر وقربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد وسوره ، باید پنج تکبیر بگوید ، وبعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند وبعد از قنوت پنجم ، تکبیر دیگری بگوید وبه رکوع ردو ودو سجده بجا آورد وبرخیزد ودر رکعت دوم چهار تکبیر بگوید وبعد از هر تکبیر قنوت بخواند وتکبیر پنجم را بگوید وبه رکوع رود وبعد از رکوع دو سجده کند وتشهد بخواند ونماز را سلام دهد .

مسأل ۱۵۲۱ – در قنوت نماز عید فطر وقربان هر دعا وذکری بخواند کافی است ولی بهتر این دعا را بخواند :

اللهم اهل الکبریاء والعظمهٔ واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمهٔ واهل التقوی والمغفرهٔ اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا وشرفا وکرامهٔ ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون .

مسأله ۱۵۲۲ – در زمان غائب بودن امام علیه السلام اگر با جماع خوانده شود مستحب است بعد از نماز عید فطر وقربان دو خطبه بخوانند . وبهتر است که در خطبه عید فطر زکوهٔ فطره ودر خطبه عید قربان احاکم قربانی را بگویند .

مسأله ۱۵۲۳ – نماز عید سوره مخصوصی ندارد ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس (سوره ۹۱) ودر رکعت دوم سوره غاشیه (سوره ۸۸) را بخوانند یا در رکع اول سوره سبح اسم (سوره ۸۷) ودر رکعت دوم سوره شمس را بخوانند .

مسأله ۱۵۲۴ – مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند ولی در مکه مستحب است در مسجدالحرام خوانده شود .

مسأله ۱۵۲۵ – مستحب است پیاده وپا برهنه وبا وقار به نماز عید بروند وپیش از نماز غسل کنند وعمامه سفید بر سر بگذارند .

مسأله ۱۵۲۶ – مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند ودر حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند وکسی که نماز عید می خواند ، اگر امام جماعت است یا فرادی نماز می خواند ، نماز را بلند بخواند .

مسأله ۱۵۲۷ – بعد از نماز مغرب وعشاء شب عید فطر وبعد از نماز صبح آن ، وبعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید : الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا .

مسأله ۱۵۲۸ – مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها

نماز ظهر روز عید وآخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است تکبیرهایی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید وبعد از آن بگوید : الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمهٔ الانعام والحمد لله علی ما ابلانا . ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید وآخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجه است ، این تکبیرها رد بگوید .

مسأله ۱۵۲۹ – احتیاط مستحب آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست .

مسأله ۱۵۳۰ – در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر ، نماز را خودش بخواند .

مسأله ۱۵۳۱ – اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها رد گفته ، بعد از آنکه امام به رکوع رفت ، باید آنچه از تکبیرها وقنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید واگر در هر قنوت یک سبحان الله یا یک الحمدلله بگوید کافی است .

مسأله ۱۵۳۲ – اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است می تواند نیت کند وتکبیر اول نماز را بگوید وبه رکوع رود .

مسأله ۱۵۳۳ – اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز آن را بجا آورد . ونیز اگر کاری که برای آن سجده ا سهو لازم است پیش آید بنابر احتیاط باید بعد از نماز دو سجده سهو بنماید .

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۳۴ – بعد از مرگ انسان ، می شود برای نماز وعبادتهای دیگر او که در زندگی بجا نیاورده ، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد ، واگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است .

مسأله ۱۵۳۵ – انسان می تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر

پیغمبر وامامان علیهم السلام از طرف زندگان اجیرشود ونیز می تواند کار مستحبی را انجام دهد وثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید .

مسأله ۱۵۳۶ – کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز را از روی تقلید صحیح بداند یا آنکه عمل به احتیاط کند .

مسأله ۱۵۳۷ – اجیر باید موقع نیت . میت را معین نماید ، ولازم نیست اسم او را بداند ، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می خوانم که برای او اجیر شده ام کافی است .

مسأله ۱۵۳۸ – اجیر باید قصد کند آنچه در ذمه میت است بجا می آورم وعبادتهای دو را قضاء می نمایم واگر عملی را انجام دهد وثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست مسأله ۱۵۳۹ – لازم نیست کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را بطور صحیح انجام می دهد .

مسأله ۱۵۴۰ – چنانچه کسی را اجیر نمایند برای قضاء نماز میت وشک کنند که عمل را انجام داده یا نه ، همینکه بگوید انجام داده ام کافی است .

مسأله ۱۵۴۱ – هرگاه شک کنند که اجیر عمل را بطور صحیح انجام داده یا نه بنابر صحت آن بگذارند

مسأله ۱۵۴۲ – کسی را که عذری دارد ومثلا با تیمم یا نشسته نماز می خواند نمی شود برای نمازهای میت اجیر کرد ، اگر چه نماز میت هم همانطور قضاء شده باشد .

مسأله ۱۵۴۳ – مرد برای زن وزن برای مرد می تواند اجیر شود ودر بلند خواندن وآهسته خواندن نماز باید به تکلیف خود عمل نماید .

مسأله ۱۵۴۴ – قضای نمازهای میت لازم نیست به ترتیب خوانده شود مگر در آن نمازها که در اداء آنها ترتیب معتبر است مثل ظهر وعصر از یک روز .

مسأله ۱۵۴۵ – اگر با اجیر شرط کنند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد ،

باید همانطور بجا آورد . واگر با او شرط نکنند ، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید ، وبهتر است که از وظیفه خودش ومیت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند مثلاـ اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده وتکلیف او یک مرتبه ، سه مرتبه بگوید .

مسأله ۱۵۴۶ – اگر اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند ، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد .

مسأله ۱۵۴۷ – اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید ، مثلا اگر با یکی از آنها قرار گذاشت که از صبح تا ظهر نماز قضاء بخواند ، با دیگری قرار بگذارد که از ظهر تاب شب بخواند ، واگر چند نفر

با هم در یک وقت معین بخوانند اشکال ندارد .

مسأله ۱۵۴۸ – اگر کسی اجیر شود که مثلاـ در مدت یکسال نمازهای میت را بخواند وپیش از تمام شدن سال بمیرد ، بایـد برای نمازهایی که می دانند وبنابر احتیاط واجب برای نمازهایی که احتمال می دهند بجا نیاورده ، دیگری را اجیر نمایند .

مسأله ۱۵۴۹ – کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده اند اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد واجرت همه آنها را گرفته باشد چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند اگر قادر بر اتیان عمل نبوده ورثه منوب عنه می توانند تمام اجرتی را که داده بگیرند واجرهٔ المثل عملی را که انجام داده بدهند واگر قادر بوده می توانند اجرهٔ المثل باقیمانده را بگیرند ، مثلا چنانچه اجرت یکسال نماز یکصد تومان است ولی اجیر دویست تومان برای یکسال گرفته ونصف نماز را خوانده ، در فرض اول ورثه می توانند دویست تومان را بگیرند از مال او وپنجاه تومان برای نمازهایی که خوانده به ورثه او بدهند ، ودر فرض دوم می توانند پنجاه تومان از مال او بگیرند – واگر شرط نکرده باشند باید ورثه‌اش از مال دو اجیر بگیرند اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست .

مسأله ۱۵۵۰ – اگر اجیر پیش از تمام کر ۶ ن نمازهای میت بمیرد وخودش هم نماز قضاء داشته باشد چنانچه شرط نشده باشد که خودش عمل را انجام دهد باید از مال او برای نمازهایی که اجیر بوده دیگری را اجیر نمایند واگر چیزی زیاد آمد در صورتی که وصیت کرده باشد برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند .

احکام روزه

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا غروب شمس از چیزهایی که روزه را باطل می کند وشرح آنها بعدا گفته می شود خودداری نماید .

نیت

مسأله ۱۵۵۱ – لازم نیست انیسان نیت روزه را از قلب خود بگذراند ، یا مثلا بگوید فردا را روزه می گیرم ، بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا غروب خورشید کاری که روزه را باطل می کند انجام ندهد کافی است ، وبرای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده ، باید مقداری پیش از اذان صبح ومقداری هم بعد از غروب از انجام کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید .

مسأله ۱۵۵۲ – انسان می تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند ، وبهتر است که اول ماه هم نیت روزه همه ماه را بنماید .

مسأله ۱۵۵۳ – وقت نیت روزه ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح .

مسأله ۱۵۵۴ – وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن غروب شمس وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می کند انجان نداده باشد ونیت روزه مستحبی کند روزه او صحیح است .

مسأله ۱۵۵۵ – کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است اگر پیش از ظهر بیدار شود ونیت کند ، روزه او صحیح است واگر بعد از ظهر بیدار شود نمی تواند نیت روزه واجب نماید .

مسأله ۱۵۵۶ – اگر بخواهد غیر روزه رمضان روزه دیگری بگیرد ، باید آن را معین نماید ، مثلا نیت کند که روزه قضاء یا روزه نذر می گیرم ، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می گیرم ، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش

نماید وروزه دیگری را نیت کند روزه ماه رمضان حساب می شود .

مسأله ۱۵۵۷ - اگر بداند ماه رمضان است وعمدا نیت روزه غر رمضان کند ، نه روزه رمضان حساب می شود ونه روزه ای که قصد کرده است .

مسأله ۱۵۵۸ - اگر مثلا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد ، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزه او صحیح است .

مسأله ۱۵۵۹ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند وبیهوش شود ودر بین روز بهوش آید ، باید روزه آن روز را تمام نماید ولازم نیست قضای آن را بجاز آورد .

مسأله ۱۵۶۰ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند ومست شود ودر بین روز بهوش آید ، باید روزه آن روز را تمام کند ولازم نیست قضای آن را بجا آورد .

مسأله ۱۵۶۱ - اگر پیش از اذان صبح نیت کند وبخوابد وبعد از مغرب بیدار شود ، روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۵۶۲ - اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است وپیش از ظهر ملتفت شود ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، باید نیت کند وروزه او صحیح است . واگر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد ، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است ، روزه او باطل می باشد . ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می کند انجان ندهد وبعد از رمضان هم آن روزه را قضاء نماید .

مسأله ۱۵۶۳ - اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود باید روزه بگیرد واگر بعد از اذان بالغ شود ، روزه آن روز بر او واجب نیست ، مگر آنکه بچه قصد روزه مستحبی کرده باشد ودر روز بالغ شود ، در این صورت اتمام آن روزه واجب است .

مسأله ۱۵۶۴ - کسی که برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده ، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد . ولی کسی که روزه قضاء یا روزه واجب دیگری دارد نمی تواند روزه مستحبی بگیرد وچنانچه فراموش کند وروزه مستحب بگیرد ، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید ، روزه مستحبی او بهم می خورد ومی تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند واگر بعد از ظهر ملتفت شود ، روزه او باطل است واگر بعد از مغرب یادش بیاید ، روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۵۶۵ - اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد ، مثلا نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد چنانچه عمدا تا اذان صبح نیت نکند روزه اش باطل است وهمچنین اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است ، یا فراموش کند وپیش از ظهر یادش بیاید روزه اش باطل است .

مسأله ۱۵۶۶ - اگر برای روزه ای که واجب است وروز آن معین نیست مثل روزه کفاره ، عمدا تا ظهر نیت نکند اشکال ندارد . بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد ، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد وپیش از ظهر نیت کند ، روزه او صحیح است .

مسأله ۱۵۶۷ - اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود روزه آن روز بر او واجب نیست وقضاء هم ندارد .

مسأله ۱۵۶۸ - اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود واز اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ، باید نیت روزه کند وآن روز را روزه بگیرد وچنانچه بعد از ظهر خوب شود . روزه آن روز بر او واجب نیست .

مسأله ۱۵۶۹ - روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد واگر بخواهد روزه بگیرد ، نمی تواند نیت روزه رمضان کند بلکه باید نیت کند که اگر رمضان است روزه رمضان واگر رمضان نیست روزه قضاء یا مانند آن باشد ، یا نیت کند امتثال امر واقعی فعلی را ، یا نیت روزه قضاء ومانند آن بنماید وچنانچه بعد معلوم شود رمضن بوده از رمضان حساب می شود .

مسأله ۱۵۷۰ - اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان به نیت روزه قضاء یا روزه مستحبی ومانند آن روزه

بگیرد ودر بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان کند .
مسأله ۱۵۷۱ - اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان مردد شود که روزه خود را باطل کند یا نه ، یا قصد کند که روزه را باطل کند ، روزه اش باطل می شود اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید وکاری هم که روزه را باطل می کند انجام ندهد .
مسأله ۱۵۷۲ - در روزه مستحب ورزوه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره ، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، یا مردد شود که بجا آورد یا نه ، چنانچه بجا نیاورد وپیش از ظهر دوباره نیت روزه کند ، روزه او صحیح است .

چیزهایی که روزه را باطل می کند

چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۵۷۳ - بعضی از چیزها روزه را بدون اشکال باطل می کند وبعضی را علماء فرموده اند وظاهرا به کمال روزه ضرر می زنند وروزه را باطل نمی کنند مجموع آنها نه چیز است : اول - خوردن وآشامیدن . دوم - جماع . سوم - استمناء آن است که انسان با خود یا غیر خود کاری کند که منی از او بیرون آید . چهارم - دروغ بستن به خدا وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وجانشیان پیغمبر علیهم السلام . پنجم - رساندن غبار غلیظ به حلق . ششم - فرو بردن تمام سر در آب . هفتم - باقی ماندن بر جنابت وحیض ونفاس تا اذان صبح . هشتم - اماله کرن با چیزهای روان . نهم - قی کردن واحکام اینها در مسای ل آینده گفته می شود .

۱-خوردن وآشامیدن

مسأله ۱۵۷۴ - اگر روزه دار عمدا چیزی بخورد یا بیاشامد ، روزه او باطل می شود چه خوردن وآشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان وآب ، چه معمول نباشد خاك وشیره درخت وچه کم باشد یا زیاد ، حتی اگر مسواك را از دهان بیرون آورد ودوباره به دهان ببرد ورطوبت آن را فروبرد ، روزه او باطل می شود مگر آنکه رطوبت مسواك در آب دهان بطوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود .
مسأله ۱۵۷۵ - اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده ، باید لقمه را از دهان بیرون آورد وچنانچه عمدا فروبرد روزه اش باطل است وبه دستوری که بعدا گفته خواهد شد کفاره بر او واجب می شود .
مسأله ۱۵۷۶ - اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد روزه اش باطل نمی شود .
مسأله ۱۵۷۷ - احتیاط واجب آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای غذا بکار می رود خودداری کند ، ولی تزریق آمپولی که عضور را بی حس می کند ویا دواء را داخل عضله یا ورید می کند اشکال ندارد .
مسأله ۱۵۷۸ - اگر روزه دار چیزی را که ذی دندان مانده است عمدا فروببرد روزه اش باطل می شود .
مسأله ۱۵۷۹ - کسی که می خواهد روزه بگیرد ، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند ، ولی اگر بداند غذایی که لای داندن مانده در روز فرو
می رود ، چنانچه خلال نکند وچیزی از آن فرو رود ، روزه اش باطل می شود .
مسأله ۱۵۸۰ - فرو بردن آب دهان ، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی ومانند آن در دهان جمع شده باشد ، روزه را باطل نمی کند .

مسأله ۱۵۸۱ – فروبردن اخلاط سر وسینه ، تا از دهان خارج نشده اشکال ندارد ، ولو داخل فضای دهان شده باشد .

مسأله ۱۵۸۲ – اگر روزه دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد می تواند به اندازه ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد ولی روزه او باطل می شود واگر ماه رمضان باشد ، باید در بقیه روز از بجا آوردن کاری که روزه را باطل می کند خودداری نماید .

مسأله ۱۵۸۳ – جویدن غذا برای بچه یا پرنده وچشیدن غذا ومانند اینها که معمولا به حلق نمی رسد ، اگر چه اتفاقا به حلق برسد روزه را باطل نمی کند . ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می رسد ، روزه اش باطل می شود وباید قضای آن را بگیرد وکفاره هم بر او واجب است .

مسأله ۱۵۸۴ – انسان نمی تواند برای ضعف ، روزه را بخورد ولی اگر ضعف او بقدری است که معمولا نمی شود آن را تحمل کرد خوردن روزه اشکال ندارد .

۲–جماع

مسأله ۱۵۸۵ – جماع روزه را باطل می کند ، اگر چه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود ومنی هم بیرون نیاید .

مسأله ۱۵۸۶ – اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود ومنی هم بیرون نیاید ، روزه باطل نمی شود .

مسأله ۱۵۸۷ – اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه روزه او صحیح است

مسأله ۱۵۸۸ – اگر فراموش کند که روزه است وجماع نماید ، یا او را به جماع

مجبور نمایند وجماع بدون اختیار باشد روزه او باطل نمی شود . ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید ، یا دیگر مجبور نباشد ، باید فورا از حال جماع خارج شود واگر خارج نشود ، روزه او باطل است ، وهمچنین اگر مکره باشد واختیارا جماع کند .

۳ – استمناء

مسأله ۱۵۸۹ – اگر روزه دار استمناء کند یعنی با خود یا غیر خود کاری کند غیر از جماع که منی از او بیرون آید روزه اش باطل می شود .

مسأله ۱۵۹۰ – اگر بی اختیار منی از او بیرون آید روزه اش باطل نیست . ولی اگر کاری کند که به اختیار منی از او بیرون آید چنانچه احتمال بدهد خروج منی را به واسطه آن کار روزه اش باطل می شود واگر اطمینان داشته که خارج نمی شود روزه باطل نمی شود مسأله ۱۵۹۱ – هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می شود یعنی در خواب منی از او بیرون می آید واجب نیست نخوابیدن واگر بخوابد رزوه اش باطل نمی شود .

مسأله ۱۵۹۲ – اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود ، واجب نیست از بیرون آمدن جلوگیری کند .

مسأله ۱۵۹۳ – روزه داری که محتلم شده ، می تواند بول کند وبه دستوری که در صفحه ۱۳ گفته شد استبراء نماید . اگرچه بداند به واسطه بول یا استبراء کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می اید .

مسأله ۱۵۹۴ – روزه داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجری مانده ودر صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می آید لازم نیست پیش از غسل بول کند .

مسأله ۱۵۹۵ – کسی که می داند که اگر عمدا منی از خود بیرون آورد ، روزه اش

باطل می شود ، در صورتی که به قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی وشوخی کند ، اگر چه منی از او بیرون نیاید ، روزه اش باطل می شود .

مسأله ۱۵۹۶ - اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی وشوخی کند چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی شود ، اگرچه اتفاقا منی بیرون آید روزه او صحیح است ولی اگر اطمینان ندارد در صورتی که منی از او بیرون آید ، روزه اش باطل است .

۴-دروغ بستن به خدا وپیغمبر

مسأله ۱۵۹۷ - اگر روزه دار به گفتن یا نوشتن یا به اشاره ومانند اینها به خدا وپیغمبران وجانشینان پیغمبران عمدا نسبت دروغ بدهد معصیت کرده ولی روزه او باطل نمی شود .

مسأله ۱۵۹۸ - اگر بخواهد خبری را که نمی داند راست است یا دروغ نقل کند ، باید از کسی که آن خبر را گفته ، یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید ، والا معصیت کرده .

مسأله ۱۵۹۹ - اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند وبعد بفهمد درورغ بوده ، روزه اش باطل نمی شود ومعصیت هم نکرده است .

مسأله ۱۶۰۰ - اگر چیزی را که می داند دروغ است به خدا وپیغمبر نسبت دهد وبعدا بفهمد آنچه را که گفته راست بوده روزه او باطل نمی شود ولی معصیت کرده .

مسأله ۱۶۰۱ - اگر دروغی را که دیگری ساخته عمدا به خدا وپیغمبر وجانشینان پیغمبر نسبت دهد روزه اش باطل نمی شود ومعصیت کرده ، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۰۲ - اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیمغبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین مطلبی فرموده اند واو جایی که در جواب باید بگوید نه ، عمدا بگوید بلی ، یا جایی که باید بگوید بلی عمدا بگوید نه ، روزه اش باطل نمی شود ولی معصیت کرده است .

مسأله ۱۶۰۳ - اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم ، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد وفردای آن ، که روزه
بگوید آنچه دیشب گفتم راست است ، روزه اش باطل نمی شود ، ولی معصیت کرده .

۵-رساندن غبار غلیط به حلق

مسأله ۱۶۰۴ - رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می کند ، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد ، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاك وبهتر است غباری را هم که غلیظ نیست به حلق نرساند .

مسأله ۱۶۰۵ - اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیدا شود وانسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند وبه حلق برسد ، روزه اش باطل می شود .

مسأله ۱۶۰۶ - احتیاط واجب آن است که روزه دار بخار غلیظ ، ودود سیگار وتنباکو ، ومانند اینها را هم به حلق نرساند .

مسأله ۱۶۰۷ - اگر مواظبت نکند وغبار یا بخار یا دود ومانند اینها داخل حلق شود چنانچه یقین داشته که به حلق نمی رسد روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۰۸ – اگر فراموش کند که روزه است ومواظبت نکند یا بی اختیار غبار ومانند آن به حلق او برسد روزه اش باطل نمی شود . وچنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد .

۶ – فروبردن سر در زیر آب

مسأله ۱۶۰۹ – مکروه است روزه دار عمـدا تمام سر را در آب فروبرد ، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد ، ولی روزه اش باطل نمی شود واگر تمام بدن را آب بگیرد ومقداری از سر بیرون باشد ، کراهت هم ندارد .

مسأله ۱۶۱۰ – اگر نصف سر را یکدفعه ونصف دیگر آن را دفعه دیگر آب فروبرد ، کراهت ندارد .

مسأله ۱۶۱۱ – اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه ، مکروهی انجام نداده است .

مسأله ۱۶۱۲ – مکروه است تمام سر زیر آب برود ولو مقداری از موها بیرون بماند .

مسأله ۱۶۱۳ – اگر سـر را در گلاب فروبرد ، کراهت نـدارد . در صورتی که مضـاف باشـد وهمچنین اگر سـر را در آبهای مضاف دیگر فرو ببرد ویا در چیزهای دیگر که روان است

مسأله ۱۶۱۴ – اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد وتمام سر او را آب بگیرد ، یا فراموش کند که روزه است وسر در آب فرو برد ، کار مکروهی انجام نداده .

مسأله ۱۶۱۵ – اگر به اطمینان اینکه آب سر او را نمی گیرد ، خود را در آب بیندازد وآب تمام سر او را بگیرد ، اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۱۶ – اگر فراموش کنـد که روزه است وسـر را در آب فروبرد ، یا دیگری به زور سـر او را در آب فرو برد ، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است ، یا آن کس دست خود را بردارد وفورا سر را بیرون آورد ، کا مکروهی انجام نداده .

مسأله ۱۶۱۷ – اگر فراموش کنـد که روزه است وبه نیت غسـل سـر را در آب فرو برد ، روزه وغسل او صـحیح است وکار مکروهی انجام نداده .

مسأله ۱۶۱۸ – اگر بدانـد که روزه است وعمدا برای غسل سـر را در آب فرو برد غسل او حکم عبادت مکروهه را دارد ومانند روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۱۹ – سر فرو بردن در آب اگر برای نجات دادن مؤمنی که در حال غرق شدن است ، باشد مکروه نیست بلکه واجب است وبه روزه هم هیچ خللی وارد نمی کند .

۷ – باقی ماندن بر جنابت وحیض ونفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۰ – اگر جنب عمـدا تـا اذان صـبح غسـل نکنـد ، یا اگر وظیفه او تیمم است عمـدا تیمم ننمایـد ، روزه اش باطل است در صورتی که روزه رمضان یا قضای آن باشد .

مسأله ۱۶۲۱ – اگر در روزه واجبی غیر رمضان وقاضـی آن که مثل روز ماه رمن وقت آن معین است تا اذان صبح غسل نکند وتیمم هم ننماید روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۲۲ – کسـی که در شب ماه رمضان جنب است ومی خواهـد روزه بگیرد چنانچه عمـدا غسل نکند تا وقت تنگ شود ، بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند وروزه بگیرد وقضای آن را هم بجا آورد .

مسأله ۱۶۲۳ – اگر جنب در ماه غسل را فراموش کنـد وبعـد از یک روز یادش بیایـد ، باید روزه آن روز را قضاء نماید واگر بعد از

چنـد روز یادش بیایـد ، بایـد روزه هرچنـد روزی را یقین دارد جنب بوده قضاء نمایـد مثلا اگر نمی داند سه روز جنب بوده یا چهار روز ، باید روزه سه روز را قضاء کند .

مسأله ۱۶۲۴ - کسـی که در شب ماه رمضان برای هیـچ کـدام از غسل وتیمم وقت نـدراد ، اگر خود را جنب کنـد ، روزه اش باطل است وقضاء وکفاره بر او واجب می شود ولی اگر برای تیمم وقت دارد ، چنانچه خود را جنب کنـد ، بنابر احتیاط واجب بایـد تیمم نماید وروزه بگیرد وقضای آن را هم بجا آورد .

مسأله ۱۶۲۵ - اگر برای آنکه بفهمـد وقت دارد یا نه ، جستجو نمایـد وگمان کنـد که به اندازه غسل وقت دارد وخود را جنب کند وبعـد بفهمـد وقت تنـگ بوده ، چنانچه تیمم کنـد ، روزه اش صـحیح است واگر بـدون جسـتجو گمان کنـد که وقت دارد وخود را جنب نماید وبعد بفهمد وقت تنگ بوده وبا تیمم روزه بگیرد ، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را قضاء کند .

مسأله ۱۶۲۶ - کسـی که در شب ماه رمن جنب است ومی دانـد که اگر بخوابـد تا صـبح بیدار نمی شود ، نباید غسل نکرده بخوابد وچنانچه بخوابد وتا صبح بیدار نشود ، روزه اش باطل اس وقضاء وکفاره بر او واجب می شود .

مسأله ۱۶۲۷ - هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابـد وبیدار شود ، جایز نیست که پیش از غسل بخوابد ، اگرچه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، بلی اگر مطمئن باشد که بیدار می شود جائز است که بخوابد .

مسأله ۱۶۲۸ - کسـی که در شب ماه رمضان جنب است ومی داند که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می شود ، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند وبا این تصمیم بخوابد وتا اذان خواب بماند روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۲۹ - کسـی که در شب مـاه رمضـان جنب است ومی دانـد اگر بخوابـد پیش از اذان صـبح بیـدار می شود ، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند ، در صورتی که بخوابد وتا اذان صبح خواب بماند روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۳۰ - کسـی که در شب ماه رمضان جنب است ومی دانـد یا احتمال می دهـد که اگر بخوابد بپیش از اذان بیدار می شود ، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه ، در صورتی که بخوابد وبیدار نشود ، روزه اش باطل است .

مسأله ۱۶۳۱ - اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد وتصـمیم داشـته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند وتا اذان صبح بیدار نشود چنـانچه معتـاد به بیـدار شـدن باشـد کفـاره واجب نیست وفرقی بین خـواب اول ودوم نیست ، بلی ، در خـواب سوم احتیـاط به دادن کفاره ترک نشود واگر معتاد نباشـد باید کفاره بدهد . واما قضاء در خوابیدن اولی واجب نیست در صورتی که بداند بیدار می شود ودر خوابیدن دومی واجب است ، ودر صورتی که احتمال بدهد بیدار نمی شود قضاء در خواب اول هم واجب است .

مسأله ۱۶۳۲ - خوابی را که در آن محتلم شـده ، بایـد خواب اول حساب کنـد پس اگر بعـد از بیـدار شـدن دوباره بخوابد وبداند یا احتمال دهـد که بیـدار می شود وتصـمیم هم داشـته باشـد که بعـد از بیدار شدن غسل کند ، چنانچه تا اذان صـبح خواب بماند باید قضای آن روز را بگیرد . واگر دوباره بیدار شود وبداند یا احتمال دهد که اگر بخوابد بیدار می شود وتصـمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند در صورتی که بازهم بخوابد وتا اذان خواب بماند ، باید قضای آن روز را بگیرد وبنابر احتیاط کفاره هم بر او واجب می شود .

مسأله ۱۶۳۳ - اگر روزه دار در روز محتلم شود واجب نیست فورا غسل کند .

مسأله ۱۶۳۴ - هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود وببیند محتلم شده اگرچه بداند پیش از اذان صبح محتلم شده روزه او صحیح است .

مسأله ۱۶۳۵ - کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد ، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند ، اگرچه از روی عمد نباشد روزه او باطل است .

مسأله ۱۶۳۶ - کسی که می خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد ، اگر بعد اذان صبح بیدار شود وببیند محتلم شده وبداند پیش از اذان محتلم شده است ، روزه او باطل است ولو وقت قضای روزه تنگ باشد .

مسأله ۱۶۳۷ - اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان وقضای آن ، تا اذان صبح جنب بماند واز روی عمد باشد یا نباشد ، وقت آن روزه معین باشد مثلا نذر کرده که آن روز را روزه بگیرد ، یا معین نباشد روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۶۳۸ - اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود وعمدا غسل نکند ، یا اگر وظیفه او تیمم است عمدا تیمم نکند در خصوص روزه رمضان روزه اش باطل است .

مسأله ۱۶۳۹ - اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود وبرای غسل وقت نداشته باشد ، چنانچه بخواهد روزه واجبی بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است ، ویا بخواهد روزه مستحب یا روزه واجبی بگیرد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست ، می تواند بدون تیمم روزه بگیرد .

مسأله ۱۶۴۰ - اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود وبرای هیچ کدام از غسل وتیمم وقت نداشته باشد یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده روزه او صحیح است ، چه روزه ای را که می گیرد مثل روزه رمضان واجب معین باشد ، وچه روزه مستحب یا روزه ای باشد که مثل روزه کفاره وقت آن معین نیست .

مسأله ۱۶۴۱ - اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود ، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند ، اگرچه نزدیک مغرب باشد ، روزه او باطل است .

مسأله ۱۶۴۲ - اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند وبعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید ، روزه هایی که گرفته صحیح است .

مسأله ۱۶۴۳ - اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود ودر غسل کردن کوتاهی کند وتا اذان غسل نکند ، روزه اش باطل است . ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلا منتظر باشد که ، حمام گرم شود ، اگرچه سه مرتبه بخوابد وتا اذان غسل نکند روزه او صحیح است .

مسأله ۱۶۴۴ - اگر زنی که در حال استحاضه است ، غسلهای روز خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در صفحه ۶۱ گفته شد ، بجا آورد ، روزه او صحیح است .

مسأله ۱۶۴۵ - کسی که مس میت کرده یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده ، می تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد . واگر در حال روزه هم میت را مس نماید ، روزه او باطل نمی شود .

۸- اماله کردن

مسأله ۱۶۴۶ - اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری وبرای معالجه باشد روزه را باطل می کند .

۹ - قی کردن

مسأله ۱۶۴۷ - هرگاه روزه دار عمدا قی کند اگرچه به واسطه مرض ومانند آن ناچار باشد ، روزه اش باطل می شود ولی اگر سهوا یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۴۸ - اگر در شب چیزی بخورد که می داند به واسطه خوردن آن ، در روز بی اختیار قی می کند ، روزه اش صحیح است

ولو قی بکند .

مسأله ۱۶۴۹ - اگر روزه دار بتواند از قی کردن خودداری کند ، چنانچه برای او ضرر ومشقت نداشته باشد ، باید خودداری نماید .

مسأله ۱۶۵۰ - اگر مگس در گلوی روزه دار برود ، چنانچه ممکن باشد ، باید آن را بیرون آورد وروزه او باطل نمی شود ، ولی اگر بداند که به واسطه بیرون آوردن آن ، قی می کند واجب نیست بیرون آورد وروزه او صحیح است .

مسأله ۱۶۵۱ - اگر سهوا چیزی را فرو ببرد وپیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است چنانچه ممکن باشد ، لازم است آن را بیرون آورد وروز او صحیح است .

مسأله ۱۶۵۲ - اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن ، چیزی از گلو بیرون می آید ، نباید عمدا آروغ بزند ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۵۳ - اگر آروغ بزند وچیزی در گلو یا دهانش بیاید ، باید آن را بیرون بریزد واگر بی اختیار فرو رود ، روزه اش صحیح است .

احکام چیزهایی که روزه را باطل می کند

مسأله ۱۶۵۴ - اگرانسان عمدا واز روی اختیار کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، وچنانچه از روی عمد نباشد ، اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد وبه تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۹ گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است .

مسأله ۱۶۵۵ - اگر روزه دار سهوا یکی از کارهایی که روزه را باطل می کند انجام دهد وبه خیال اینکه روزه اش باطل شده ، عمدا دوباره یکی از آنها را بجا آورد روزه او باطل می شود در صورتی که مقصر باشد در خیال عدم بطلان .

مسأله ۱۶۵۶ - اگر چیزی به روز در گلوی روزه دار بریزند ، روزه او باطل نمی شود . ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می زنیم وخودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد ، روزه او باطل می شود .

مسأله ۱۶۵۷ - روزه دار نباید جایی برود که می داند مجبورش می کنند که خودش روزه خود را باطل کند . واگر برود واز روی ناچاری کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، روزه او باطل می شود ، بلکه اگر قصد رفتن کند ، اگر چه نرود روزه اش باطل است .

آنچه برای روزه دار مکروه است

مسأله ۱۶۵۸ - چند چیز برای روزه دار مکروه است واز آن جمله است : دوا ریختن به چشم وسرمه کشیدن ، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد ، انجام دادن هرکاری که مانند خون گرفتن وحمام رفتن باعث ضعف می شود ، انفیه کشیدن

اگر نداند که به حلق می رسد واگر بداند به حلق می رسد جایز نیست ، بو کردن گیاههای معطر ، نشستن زن در آب ، استعمال شیاف ، تر کردن لباسی که در بدن است ، کشیدن دندان وهر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید ، مسواک کردن به چوب تر ، بی جهت آب یا چیزی در دهان کردن ، ونیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی ، زن خود را ببوسد یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد . واگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزه او باطل می شود .

جاهایی که قضاء وکفاره روزه واجب است

جاهایی که قضاء وکفاره روزه واجب است

مسأله ۱۶۵۹ – اگر در روزه رمضان در شب جنب شود وبه تفصیلی که در مسأله ۱۶۳۹ گفته شد بیدار شود ودوباره بخوابد وتا اذان صبح بیدار نشود ، فقط باید قضای آن روز را بگیرد وچنانچه مرتبه سوم بخوابد وبیدار نشود احتیاط به کفاره دادن باید رعایت شود ، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می کند ، عمدا انجام دهد ، در صورتی که می دانسته آن کا روزه را باطل می کند ، قضاء وکفاره بر او واجب می شود .مسأله ۱۶۶۰ – اگر به واسطه ندانستن مسأله کاری انجام دهد که روزه را باطلمی کند ، چنانچه می توانسته مسأله را یاد بگیرد ، کفاره بر او واجب می شود واگرنمی توانسته مسأله را یاد بگیرد ، کفاره بر او واجب نیست

کفاره روزه

مسأله ۱۶۶۱ – کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است ، باید یک بنده‌آزاد کند ، یا بدستوری که در مسأله بعد گفته می شود دو ماه روزه بگیرد ، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو ومانند اینها بدهد ، وچنانچه اینها برایش ممکن نباشد ، باید هر چند مد کهمی تواند به فقیر اطعام بدهد ، واگر نتواند طعام بدهد استغفار کند ، وواجب استکه هر وقت بتواند ، کفاره را بدهد .

مسأله ۱۶۶۲ – کسی که می خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد ، بایدسی ویک روز آن را پی در پی نباشد اشکال ندارد .

مسأله ۱۶۶۳ – کسی که می خواهد دو ماه کفاره روز رمضان را بگیرد ، نبایدموقعی شروع کند که در بین سی ویک روز ، روزی باشد که مانند عید قربان ، روزه‌آن حرام است .

مسأله ۱۶۶۴ – کسی که باید پی در پی روزه بگیرد . اگر در بین آن بدون عذر یکروز روزه نگیرد ، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آنواجب است ، مثلا به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد ، باید روزه هارا از سر بگیرد .مسأله ۱۶۶۵ – اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد ، عذری مثلحیض ، یا نفاس ، برای او پیش آید ، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه هارا از سر بگیرد ، بلکه بقیه را بعد از بر طرف شدن عذر بجا آورد .

مسأله ۱۶۶۶ – اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند ، چه آن چیز اصلاحرام باشد مثل شراب وزنا ، یا به جهتی حرام شده باشد ، مثل نزدیکی کردن باعیال خود در حال حیض ، کفاره جمع بر واجب می شود یعنی باید یک بنده‌آزاد کند ودو ماه روزه بگیرد وشصت فقیر را سیر کند ، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریبا ده سیر است ، گندم یا جو یا نان ومانند اینها بدهد وچنانچه هر سه برایشممکن نباشد ، اظهر کفایت یکی از آنها است ، ولازم نیست که هرکدام آنها ممکن است انجام دهد .مسأله ۱۶۶۷ – اگر روزه دار دروغی را به خدا وپیغمر صلی الله علیه وآله نسبت دهد کفاره براو واجب نیست

مسألهٔ ۱۶۶۸ – اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند یا استمناء نماید یک کفاره کافی است .

مسأله ۱۶۶۹ – اگر روزه دار در یک روزه دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبهغیر جماع واستمناء کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، برای همه آنها یک کفاره کافی است .

مسأله ۱۶۷۰ – اگر روزه دار غیر جماع کار دیگری که روزه باطل می کندانجام دهد وبعد با حلال خود جماع نماید ، برای هر دو یک کفاره کافی است

.مسأله ۱۶۷۱ – اگر روزه دار غیر جماع کاردیگری که حلال است وروزه را باطلمی کند ، انجام دهد مثلا آب بیاشامد وبعد کار دیگری که حرام است وروزه را باطلمی کند غیر جماع انجام دهد ، مثلا غذای حرامی بخورد ، یک کفاره کافی است .

مسأله ۱۶۷۲ – اگر روزه دار آروغ بزنـد وچیزی در دهانش بیاید ، چنانچه عمدا آن را فرو ببرد روزه اش باطل است وباید قضای آن را بگیرد وکفـاره هم بر اوواجب می شـود . واگر خوردن آن چیز حرام باشـد ، مثلاـ موقع آروغ زدن ، خون یاغـذایی که از صورت غذا بودن خارج شده ، به دهان او بیاید وعمدا آن را فرو بردباید قضای آن روزه را بگیرد وکفارهٔ جمع هم بر او واجب می شود .

مسأله ۱۶۷۳ – اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد ، چنانچه در آن روزعمدا روزه خود را باطل کند کفاره بر او واجب اسـت وکفاره آن یک بنده آزادنمودن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت فقیر طعام دادن است

.مسأله ۱۶۷۴ – کسی که می تواند وقت را تشخیص دهد ، اگر به گفته کسی کهمی گوید مغرب شده افطار کند وبعد بفهمد مغرب نبوده است ، قضاء وکفاره بر اوواجب می شود

.مسأله ۱۶۷۵ – کسـی که عمـدا روزه خود را باطل کرده ، اگر بعد از ظهر مسافرتکند کفاره از او ساقط نمی شود واگر پیش از ظهر سفر نماید ، کفاره از او ساقط می شود . مسألهٔ ۱۶۷۶ – اگر عمدا روزه خود را باطل کند ، وبعد عذری مانند حیض یانفاس یا مرض برای او پیدا شود ، کفاره از او ساقط است .

مسأله ۱۶۷۷ – اگر یقین کنـد که روز اول مـاه رمضـان است وعمـدا روزه خود راباطـل کنـد ، بعـد معلوم شود که آخر شـعبان بوده کفاره بر او واجب نیست .

مسأله ۱۶۷۸ – اگر انسـان شک کنـد که آخر رمضان است یا اول شوال وعمـداروزه خود را باطل کنـد ، بعـد معلوم شود اول شوال بوده کفاره بر او واجبنیست

.مسأله ۱۶۷۹ – اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماعکنـد چنانچه زن را مجبور کرده باشـد ، کفاره روزه خودش وروزه زن را باید بدهدواگر زن به جماع راضی بوده ، بر هر کدام یک کفاره واجب می شود .

مسأله ۱۶۸۰ – اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کنـد که جماع نمایـد ، یاکار دیگری که روزه را باطل می کنـد انجام دهـد ، واجب نیست کفارهٔ روزه شوهر رابدهد .

مسأله ۱۶۸۱ – اگر روزه دار در ماه رمضان ، زن خود را مجبور به جماع کنـد ودر بین جماع ، زن راضـی شود ، بایـد مرد دو کفاره وزن یک کفاره بدهد .

مسأله ۱۶۸۲ – اگر روزه دار در ماه رمضان با زن روزه دار خود که خواب اسـتجماع نماید ، یک کفاره بر او واجب می شود وروزه زن صحیح است وکفاره همبر او واجب نیست .مسأله ۱۶۸۳ – اگر مرد زن خود را مجبور کنـد که غیر جماع کار دیگری کهروزه را باطل می کند بجا آورد ، کفاره زن را نباید بدهد وبر خود زن هم کفارهواجب نیست .مسأله ۱۶۸۴ – کسی که به واسطهٔ مسافرت یا مرض روزه نمی گیرد ، نمی تواندزن روزه دار خود را مجبور به جماع کند . ولی اگر او را مجبور نماید ، کفاره بر اوواجب نیست .

مسألهٔ ۱۶۸۵ – انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند ، ولی لازم نیست فورا آن را انجام دهد .

مسأله ۱۶۸۶ – اگر کفاره بر انسان واجب شود وچند سال آن را بجا نیاورد ،چیزی بر آن اضافه نمی شود .

مسأله ۱۶۸۷ – کسـی که باید برای کفاره یک روز شـصت فقیر را طعام بدهد اگربه شصت فقیر دسترسی دارد ، نباید به هر کدام از انها بیشتر از یک مد که تقریبا دهسـیر است طعام بدهد ، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید ، ولی می تواندبرای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد درصورتی که فقیر عائله مند ولی باشد .

مسأله ۱۶۸۸ – کسـی که قضای روزه رمضان را گرفته ، اگر بعد از ظهر عمداکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباده سیر است طعام بدهد واگر نمی تواند ، سه روز روزه بگیرد .

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسألهٔ ۱۶۸۹ – در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است وکفارهواجب نیست : اول – آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد وبه تفصیلی که درمسألهٔ ۱۶۳۹ گفته شد تا اذان صبح از خواب دوم بیدار شود . دوم – عملی که روزهراباطل می کند بجا نیاورد ولی نیت روزه نکند یا ریا کند ، یا قصد کند که روزهنباشد ، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می کند انجام دهد . سوم – آنکه در ماهرمضان غسل جنابت را فراموش کند وبا حال جنابت یک روز یا چند روز روزهبگیرد . چهارم آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه ، کاریکه روزه را باطل می کند انجام دهد ، بعد معلوم شود صبح بوده ونیز اگر بعد ازتحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده ، کاری که روزه را باطل می کند انجام دهدبعد معلوم شود صبح بوده ، قضای آن روز ، بر او واجب است ، واگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه وکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد بعد معلومشود صبح بوده احتیاط آن است که قضای روزه آن روز را بجا آورد . پنجم – آنکهکسی بگوید صبح نشده وانسان به گفته او کاری که روزه را باطل می کند انجامدهد ، بعد معلوم شود صبح بوده است . ششم – آنکه کسی بگوید صبح شده وانسان به گفته او یقین نکند وخود او هم موثق نباشد وکاری که روزه را باطلمی کند انجام دهد ، بعد معلوم شود صبح بوده است . هفتم – آنکه کور ومانند آنبه گفته کس دیگر افطار کنند ، بعد معلوم شود مغرب نبوده است . هشتم – آنکه درهوای صاف به واسطهٔ تاریکی یقین کند که مغرب شده وافطار کند بعد معلوم شودمغرب نبوده است وهمچنین اگر در هوای ابر به اعتقاد اینکه مغرب شده ، افطارکند ، بعد معلوم شود مغرب نبوده ، قضاء لازم است . نهم – آنکه برا خنک شدن یابی جهت مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند وبی اختیار فرو رود . ولی اگرفراموش کند که روزه است وآب را فرو دهد یا برای وضوء نماز واجب مضمضهکند وبی اختیار فرو رود ، قضاء بر او واجب نیست . ودر مضمضه برای وضوء غیرنماز واجب احتیاطا قضاء نماید

.مسأله ۱۶۹۰ – اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد وبی اختیار فرو رود یاآب داخل بینی کند وبی اختیار فرو رود ، قضاء بر او واجب نیست .

مسأله ۱۶۹۱ – مضمضه زیاد برای روزه دار مکروه است واگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد ، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد .

مسأله ۱۶۹۲ – اگر انسان بداند که به واسطهٔ مضمضه بی اختیار یا از رویفراموشی آب وارد گلویش می شود ، نباید مضمضه کند .

مسأله ۱۶۹۳ – اگر در ماه رمضان ، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده وکاری که روزه را باطل می کند انجام دهد ، بعد معلوم شود صبح بوده ، قضاء لازمنیست مسألهٔ ۱۶۹۴ – اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه ، نمی تواند افطار کند .ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه ، پیش از تحقیق هم می تواند کاری که روزه راباطل می کند انجام دهد .

احکام روزهٔ قضاء

مسألهٔ ۱۶۹۵ – اگر دیوانه عاقل شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که دیوانه بوده قضاء نماید

.مسأله ۱۶۹۶ – اگر کافر مسلمان شود ، واجب نیست روزه های وقتی را که کافربوده قضاء نماید ولی اگر مسلمانی کافر شود ودو باره مسلمان گردد ، روزه هایوقتی را که کافر بوده باید قضاء نماید .

مسأله ۱۶۹۷ – روزه ای که از انسان به واسطهٔ مستی فوت شده باید قضاءنماید ، اگر چه جیزی را که به واسطه آن مست شده ، برای معالجه خورده باشد .

مسأله ۱۶۹۸ – اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد وبعد شک کند کهچه وقت عذر او بر طرف شده ، می تواند مقدار کمتر را قضاء نماید ، مثلا کسی کهپیش از ماه رمضان مسافرت کرده ونمی داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششمی تواند پنج روز روزه بگیرد وهمچنین کسی که نمی داند چه وقت عذر برایشپیدا شده ، می تواند مقدار کمتر را قضاء نماید ، مثلا اگر در آخرهای

ماه رمضان مسافرت کند وبعد از رمضان بر گردد ونداند که بیست وپنجم رمضان مسافرتکرده ، یا بیست وششم ، می تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضاء کند .

مسأله ۱۶۹۹ - اگر از چند ماه رمضان روزه قضاء داشته باشد ، قضای هر کدامرا که اول بگیرد مانعی ندارد

مسأله ۱۷۰۰ - اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد ودر نیتمعین نکند ، روزه ای را که می گیرد قضای کدام رمضان است ، قضای سال اول حساب می شود

مسألهٔ ۱۷۰۱ - کسی که قضای روزه رمضان را گرفته ، می تواند پیش از ظهرروزه خود را باطل نماید

مسأله ۱۷۰۲ - اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد ، می تواند بعد از ظهر روزهرا باطل کند اگر چه بهتر است باطل نکند .

مسأله ۱۷۰۳ - اگر به واسطه مرض ، یا حیض ، یا نفاس ، روزه رمضان را نگیردوپیش از تمام شدن رمضان بمیرد ، لازم نیست روزهایی را که نگرفته برای اوقضاء کنند مسأله ۱۷۰۴ - اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد ومرض او تارمضان سال بعدطول بکشد ، قضای روزه هایی را که نگرفته بر او واجب نیست ،وباید برای هر روز یک مد که تقریبا ده سیر است طعام یعنی گندم یا جو وماننداینها به فقیر بدهد ، واگر به واسطه عذر دیگری مثلا برای مسافرت روزه نگرفتهباشد وعذر او تا رمضان بعد باقی بماند ، روزهایی را که نگرفته باید قضاء کندواحتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد .

مسأله ۱۷۰۵ - اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد وبعد از رمضانمرض او بر طرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضایروزه را بگیرد ، باید روزه هایی را که نگرفته قضاء نماید . واگر در ماه رمضان ، غیرمرض عذر دیگری داشته باشد وبعد از رمضان آن عذر بر طرف شود وتا رمضانسال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد ، روزه هایی را که نگرفته لازم نیستقضاء کند .

مسأله ۱۷۰۶ - اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد وبعد ازرمضان عذر او بر طرف شود وتا رمضان آینده عمدا قضای روزه را نگیرد ،باید روزه قضاء کند وبرای هر روز یک مد گندم یا جو ومانند اینها هم بهفقیر بدهد

مسأله ۱۷۰۷ - اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود ودر تنگی وقت عذری پیدا کند ، باید روزه قضاء را بگیرد وبرای هر روز یک مد گندم یا جوومانند اینها به فقیر بدهد ، واگر موقعی که عذر دارد ، تصمیم داشته باشد که بعد ازبر طرف شدن عذر روزه های خود را قضاء کند وپیش از انکه قضاء نماید درتنگی وقت عذر پیدا کند ، روزه قضاء را بگیرد وبنا بر احتیاط واجب برای هر روزیک مد طعام هم به فقیر بدهد مسأله ۱۷۰۸ - اگر مرض انسان چند سال طول بکشد ، بعد از آنکه خوب شدباید قضای رمضان آخر را بگیرد وبرای هر روز از سالهای پیش یک مد که تقریباده سیر است ، طعام یعنی گندم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد .

مسأله ۱۷۰۹ - کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ، می تواندکفاره چند روز را به یک فقیر بدهد .

مسأله ۱۷۱۰ - اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد ، باید قضاء را بگیرد وبرای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد .

مسأله ۱۷۱۱ - اگر روزه رمضلان را عمدا نگیرد ، باید قضای آن را بجا آورد وبرای هر روز دو ماه روزه بگیرد ، یا به شصت فقیر طعام بدهد ، یا یک بنده آزاد کندوچناچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد ، بنا بر احتیاط برای هر روز یک مد طعام لازم است .

مسأله ۱۷۱۲ - اگر روزه رمضان را عمدا نگیرد ودر روز ، مکرر جماع کند یااستمناء نماید واگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می کند انجام دهد ،مثلا چند مرتبه غذا بخورد ، یک کفاره کافی است .

مسأله ۱۷۱۳ - بعد از مرگ پدر ومادر پسر بزرگتر باید قضای نماز وروزه آنانرا به تفصیلی که در صفحه ۲۲۵ گفته شد بجا آورد .

مسأله ۱۷۱۴ - اگر پدر ومادر غیر از روزه رمضان ، روزه واجب دیگری را مانندروزه نذر نگرفته باشند ، باید پسر بزرگتر قضاء

نماید .

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۷۱۵ – مسافری که بایـد نمازهای چهار رکعتی را در سـفر دورکعت بخوانـد ، نباید روزه بگیرد ومسافری که نمازش را تمام می خواند ۷مثل کسی که شغلش مسافرت ، یا سفر او سفر معصیت است ، باید در سفر روزهبگیرد .

مسأله ۱۷۱۶ – مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد . ولی اگر برای فرار ازروزه باشد بهتر سفر نکردن است

مسأله ۱۷۱۷ – اگر غیر روزه رمضـان ، روزه معیـن دیگری بر انسـان واجب باشـدمثلا نـذر کرده باشـد روز معینی را روزه بگیرد ، تا ناجار نشود ، نمی توانـد در آن روزمسافرت کنـد . واگر در سـفر باشـد چنانچه ممکن است باید قصد کند که ده روزدر جای بماند وآن روز را روزه بگیرد

.مسأله ۱۷۱۸ – اگر نـذر کنـد روزه بگیرد وروز آن معین نکنـد ، می توانـد آنز را در سـفر بجا آورد . ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سـفر روزه بگیرد بایـدآن را در سـفر بجا آورد . ونیز اگر نذر کند روز معینی را ، چه مسافر باشد یا نباشد ،روزه بگیرد ، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد .

مسأله ۱۷۱۹ – مسافر می تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه طیبهروزه مستحبی بگیرد .

مسأله ۱۷۲۰ – کسـی که نمی داند روزه مسافر باطل است ، اگر در سـفر روزهبگیرد ودر بین روز مسأهل را بفهمد ، روزه اش باطل می شود . واگر تا مغرب نفهمد ،روزه اش صحیح است .

مسأله ۱۷۲۱ – اگر فراموش کند که مسافر است ، یا فراموش کند که روزه مسافرباطل است ودر سفر روزه بگیرد روزه او باطل است

مسأله ۱۷۲۲ – اگر روزه دار بعـد از ظهر مسافرت نمایـد ، باید روزه خود را تمامکند واگر پیش از ظهر مسافرت کند باید روزه خود را باطل کند .

مسأله ۱۷۲۳ – اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسـد ، یا به جایی برسـد کهمی خواهـد ده روز در آنجا بمانـد ، چنانچه کاری که روزه را باطل می کند انجامنداده ، باید آن روز را روزه بگیرد واگر انجام داده ، روزه آن روز بر او واجبنیست .

مسأله ۱۷۲۴ – اگر مسافر بعـد از ظهر به وطنش برسد ، یا به جایی برسد کهمی خواهد ده روز در آنجا بماند ، نباید آن روز را روزه بگیرد .

مسأله ۱۷۲۵ – مسافر وکسـی که از روزه گرفتن عذر دارد مکروه است در روزماه رمضان جماع نماید ودر خودرن وآشامیدن کاملا خود را سیر کند .

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۲۶ – کسـی که به واسـطه پیری نمی توانـد روزه بگیرد ، یـا برای اومشـقت دارد ، روز ه بر او واجب نیست . ولی در هر دو صورت باید برای هر روز یکمد که تقریبا ده سیر است گندم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد .

مسأله ۱۷۲۷ – کسـی که به واسـطه پیری روزه نگرفته ، اگر بعـد از ماه رمضانبتوانـد روزه بگیرد لازم نیست قضای روزه هایی را که نگرفته بجا آورد .

مسأله ۱۷۲۸ – اگر انسان مرضـی دارد که زیاد تشـنه می شود ونمی تواندتشـنگی را تحمل کند ، یا برای او مشقت دارد ، روزه بر او واجب نیست . ولی در هر دو صورت بایـد برای هر روز یـک مـد گنـدم یـا جو ومانـنـد اینها به فقیر بدهـد . وچنانچه بعـد از رمضان

بتوانـد روزه بگیرد ، لازم است روزه هایی را که نگرفته قضاءنمایـد ، بلی در صورتی که تا رمضان بعد نتواند روزه بگیرد قضاء لازم نیست .

مسأله ۱۷۲۹ – زنی که زائیدن او نزدیک است وروزه برای حملش ضـرر دارد .روزه بر او واجب نیست . وباید برای هر روز یک مد طعام یعنی گنـدم یا جو ومانند اینها به فقیر بدهد . ونیز اگر روزه برای خودش ضـرر دارد ، روزه بر او واجبنیست ، باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد ودر هر دو ضورت روزه هاییرا که نگرفته باید قضاء نماید .

مسأله ۱۷۳۰ – زنی که بچه شیر می دهـد وشیر او کم است چه مادر بچه ، یادایه او باشـد ، یا بی اجرت شیر دهد ، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می دهدضـرر دارد ، روزه بر او واجب نیست وبایـد برای هر روز یـک مـد طعام یعنیگنـدم یا جو ومانـند اینها به فقیر بدهـد ، ونیز اگر برای خـودش ضـرر دارد ، روزهبر او واجـب نیسـت ، وبایـد برای هر روز یـک مـد طعـام بـه فقیر بدهـد . ودر هردوصورت روزه هایی را که نگرفته باید قضاء نماید ، ولی اگر کسـی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد ، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کشدیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد ، باید بحه را به او بدهد وروزه بگیرد .

راه ثابت شدن اول ماه

مسأله ۱۷۳۱ – او ل ماه به پنـح چیز ثابت می شود . اول – آنکه خود انسان ماه راببینـد دوم – عده ای که از گفته آنان یقین پیدا می شود ، بگویند ماه را دیده ایم .وهمچنین است هر چیزی که به واسـطه آن یقین پیدا شود . سوم – دو مرد عادلبگویند که در شب ماه را دیده ایم ، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند ،اول ماه ثابت نمی شود . بلکه بنا بر اظهر هلال به شهادت عدل واحد ثابتمی شود . چهارم – سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن ، اول ماهرمضان ثابت می شود ، وسی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن ، اول ماهشوال ثابت میشود . پنجم – حاکم شرع حکم کند که اول ماه است .

مسأله ۱۷۳۲ – اگر حاکم شـرع حکم کنـد که اول ماه است ، کسـی هم که تقلیـد اورا نمی کنـد ، باید به حکم او عمل نماید . ولی کسی که می داند حاکم شرع اشتباهکرده ، نمی تواند به حکم او عمل نماید

.مسأله ۱۷۳۳ – اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی شود ولی اگر انسان ازگفته آنان یقین پیدا کند ، باید به ان عمل نماید .

مسأله ۱۷۳۴ – بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن ، دلیل نمی شود که شبپیش شب اول ماه بوده است .

مسأله ۱۷۳۵ – اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود وروزه نگیرد ،چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده ایم ، باید روزه آن روز راقضاء نماید بلکه یک نفر هم بگوید باید قضاء نماید

مسأله ۱۷۳۶ – اگر در شـهری اول ماه ثابت شود برای مدرم شـهرهای دیگر نیزثابت می شود ، جه دور باشـند ، چه نزدیک ، در افق متحد باشند یا نه در صورتی کهدر شب مشترک باشند ولو به اینکه اول شب یکی آخر شب دیگری باشد .

مسأله ۱۷۳۷ – او ل ماه به تلگراف ثابت می شود چه دو شـهری که از یکی بهـدیگری تلگراف کرده انـد ، نزدیک یا هم افق باشـند وچه نباشـند اگر انسان بداند کهتلگراف از روی حکم حاکم شـرع یا شهادت عادل یا از راه دیگری بوده که شرعامعتبر است .مسأله ۱۷۳۸ – روزی را که انسان نمی داند آخر رمضان است یا اول شوال ،باید روزه بگیرد . ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است باید افطارکند .

مسأله ۱۷۳۹ – اگر زنـدانی نتوانـد به ماه رمضان یقین کند ، باید به گمان عملنماید واگر آن هم ممکن نباشد ، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است بهشرطی که یقین نکند آن ماه مقدم بر رمضان است ولی باید بعد از گذشتن یازده ماهاز ماهی که روزه گرفته ، دو باره یک ماه روزه بگیرد .

روزه های حرام ومکروه

مسأله ۱۷۴۰ – روزه عید فطر وقربان ، حرام است وونیز روزی که انسان نمی داندآخر شعبان است ، یا اول رمضان ، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام است مسأله ۱۷۴۱ – اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بینبرود روزه او حرام است . بلکه اگر حق شوهر هم از بین نرود ، بدون اجازه اوروزه مستحبی نگیرد .مسأله ۱۷۴۲ – روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر ومادر ، یا جد شودحرام است .مسأله ۱۷۴۳ – اگر پسر بدون احازه پدر روزه مستحبی بگیرد ، ودر بین روزپدر او را نهی کند ، چنانچه مخالفت او موحب اذیتش باشد باید افطار کند .

مسأله ۱۷۴۴ – کسی که می داند روزه برای او ضرر ندارد اگر چه دکتر بگوید ضرردارد ، باید روزه بگیرد ، وکشی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد ، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد ، باید روزه نگیرد واگر روزه بگیرد صحیح نیست

.مسأله ۱۷۴۵ – اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد ، واز آناحتمال ترس برای او پیدا شود چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد ، نبایدروزه بگیرد واگر روزه بگیرد صحیح نیست .

مسأله ۱۷۴۶ – کسی که عقیده اش این است که روزه برای او ضرر ندارد ، اگرروزه بگیرد وبعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته ، بنا بر احتیاط واجببابد قضای آن را بجا آورد .

مسأله ۱۷۴۷ – غیر از روزه هایی که گفته شد روزه های حرام دیگری هم هستکه در کتابهای مفصل ذکر شده است .

مسأله ۱۷۴۸ – روزه روز عاشورا وروزی که انسان شك دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است .

روزه های مستحب

مسأله ۱۷۴۹ – روزه تمام روزهای سال ، غیر از روزه های حرام ومکروه کهبیان شد ، مستحب است . وبرای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که ازآن جمله است

۱ – پنچشنبه اول وپنچشنبه آخر هر ماه ، وچهار شنبه اولی که بعد از روزدهم ماه است واگر کسی اینها را بجا نیاورد ، مستحب است قضاء نماید وچنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد ، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا۶ / ۱۲ نخود نقره به فقیر بدهد .

۲ – سیزدهم وچهاردهم وپانزداهم هر ماه .

۳ – تمام ماه رجب وشعبان وبعضی از این دو ماه اگر یک روزباشد .

۴ – روز عید نوروز ، روز چهارم تا نهم شوال ، روز نهم وبیست وپنجمذی قعده ، روز اول تا روز نهم ذی حجه (روز عرفه) ولی اگر به واسطه ضعفروزه نتواند دعای روز عرفه را بخواند روزه آن روز مکروه است ، عید سعیدغدیر (۱۸ ذی حجه) ، روز مباهله (۲۴ ذی حجه) روز اول وسوم وهفتم محرم ، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله (۲۷ رجب) واگر کسی روزه مستحبیگیرد واجب نیست آن را به آخر رساند ، بلکه اگر برادر مؤمنش اورابه غذا دعوت کند ، مستحب است دعوت او را قول کند ، ودر بین روز افطار نماید .

مواردی که مستحب است انسان از کارهاییکه روزه را باطل می کند خود داری نماید

مسأله ۱۷۵۰ – برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزهنیستند از کاری که روزه را باطل می کند خود داری نمایید :اول – مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می کند انجام داده باشد وپیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز بماند برسد .دوم – مسافری که بعد از ظهر به وی نش یا به جایی که می خواهد ده روز درآنجا بماند برسد .سوم – مریضی که بعد از ظهر خوب شود .پنجم – زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاك شود .ششم – کافری که بعد از ظهر مسلمان شود

.مسأله ۱۷۵۱ – مستحب است روزه دار نماز مغرب وعشا را پیش ازافطار کردن بخواند . ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زادی به غـذا دارد کهنمی توانـد با حضور قلب نماز بخوانـد ، بهتر است اول افطار کنـد ولی بقدری کهممکن است نماز را در وقت فضـیلت آن بجا آورد .

احکام خمس

احکام خمس

توضیح

مسأله ۱۷۵۲ – در هفت چیز خمس واجب می شود

اول – منفعت کسب . ۳۰۱ دوم – معدن سوم – گنج . چهارم – مال حلال مخلوط به حرام . پنجم – جواهری که به واسـطه غواصـی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می آید . شـشم – غنیمت جنگ – هفتم – زمینی که کافر ذمی از مسـلمان بخرد واحکام اینها مفصـلا بیان خواهد شد .

۱ – منفعت کسب

مسأله ۱۷۵۳ – هر گاه انسان از تجارت یا صـنعت ، یا کسـبهای دیگر مالی بـدست آورد ، اگر چه مثلا نماز وروزه میتی را بجا آورد واز اجرت آن مالی تهیه کنـد چنانچه از مخارج سال خود او وعیالاتش زیاد بیاید ، باید خمس یعنی پنج یک آن را به دسـتوری که بعدا گفته می شود بدهد . مسأله ۱۷۵۴ – اگر از غیر کسب ، مالی بـدست آورد ، مثلا چیزی به او ببخشـند ، واجب است خمس آن را هم بدهد اگر از مخارج سالش زیاد بیاید .

مسأله ۱۷۵۵ – مهری را که زن می گیرد خمس دارد اگر از مخارج سال زیاد باشـد ، وهمچنین ارثی که به انسان می رسد از کسـی که انسان گمان ارث بردن از او را ندارد ، بلی اگر ارث از کسی برسد که گمان ارث بردن از او را دارد خمس ندارد .

مسأله ۱۷۵۶ – اگر مالی به ارث به او برسـد وبدانـد کسـی که این مال از او به ارث رسـیده خمس آن را نـداده ، بایـد خمس آن را بدهـد ، ونیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی انسان بداند کسـی که آن مال از او به ارث رسـیده ، خمس بدهکار است ، باید خمس را از مال او بدهد .

مسأله ۱۷۵۷ – اگر به واسطه قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۵۸ – کسی که دیگری مخارج او را می دهد ، باید خمس تمام مالی را که بدست می آورد بدهد .

مسأله ۱۷۵۹ – اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاـ بر اولاـد خود وقف نمایـد ، چنانچه در آن ملک زراعت ودرختکاری کننـد واز آن چیزی بـدست آورنـد واز مخارج سال آنها زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهند ، بلکه اگر ی ور دیگری هم از ملک نفع ببرند مثلا اجاره آن را بگیرند ، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زاياد می آید بدهند .

مسأله ۱۷۶۰ – اگر مالی را که فقیر بابت خمس وزکوه وصدقه مسـتحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید ، واجب است خمس آن را بدهـد ، ونیز اگر از مـالی که به او داده انـد منفعتی ببرد مثلاـ از درختی که بـابت خمس به او داده انـد میوه ای بـدست آورد واز مخارج سالش زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۶۱ – اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد یعنی بفروشند ، بگوید این جنس را به این پول می خرم چنانچه بنا دارد ولو از پول دیگر خمس بدهد بلکه مردد هم باشد در خمس دادن ، معامله صحیح است وخمس متعلق می شود به آنچه خریده واگر بنا دارد خمس ندهند چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه بدهد ، معامله آن مقدار صحیح است . وانسان باید پنج یک جنسی را که خریده به حاکم شرع بدهد واگر اجازه ندهد ، معامله آن مقدار باطل است . پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته حاکم شرع خمس همان پول را می گیرد واگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می کند .

مسأله ۱۷۶۲ – اگر جنسی را بخرد وبعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد ، معامله ای که کرده صحیح است واگر بنا دارد خمس بدهد یا مردد باشد آن پول به تمامه مال فروشنده است وخمس به ذمه خریدار تعالق می گیرد ، واگر بنا دارد خمس ندهد چون از پولی که خمس در آن است بفروشنده داده ، به مقدار پنج یک همان را می گیرد واگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می کند

مسأله ۱۷۶۳ – اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد ، اگر فروشنده بنای خمس ندادن را ندارد والا چنانچه حاکم شرع معامله پنج یک آن را اجازه ندهد معامله آن مقدار باطل است وحاکم شرع می تواند پنج یک آن مال را بگیرد . واگر اجازه بدهد معامله صحیح است . وخریدار باید پنج یک پول آن را به حاکم شرع بدهد ، واگر به فروشنده داده می تواند از او پس بگیرد .

مسأله ۱۷۶۴ – اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به کسی ببخشند ، پنج یک آن چیز ، مال او نمی شود ودر صورتی که بخشنده بنا دارد خمس ندهد والا مال او می شود وخمس به ذمه بخشنده تعالق می گیرد .

مسأله ۱۷۶۵ – اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد ، مالی بدست انسان آید ، واجب نیست خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۶۶ – تاجر وکاسب وصنعتگر ومانند اینها از وقتی که منفعت می برند یک سال که بگذرد ، باید خمس آنچه را که از خرج سالش زیاد می آید بدهند وکسی که شغلش کاسبی نیست ، اگر اتفاقا منفعتی ببرد ، بعد از آنکه یکسال از موقعی که فائده برده بگذرد باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد .

مسأله ۱۷۶۷ – انسان می تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس آن را بدهد ، وجایز است دادن خمس را تاآخر سال تأخیر بیندازد ، واگر برای دادن خمس سال شمسی قرار دهد ، مانعی ندارد .

مسأله ۱۷۶۸ – کسی که مانند تاجر وکاسب باید برای دادن خمس ، سال قرار دهد اگر منفعتی بدست آورد ودر بین سال بمیرد ، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند وخمس باقیمانده را بدهند .

مسأله ۱۷۶۹ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود ، وآن را نفروشد ودر بین سال قیمتش پایین آید ، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست .

مسأله ۱۷۷۰ – اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود وبه امید اینکه قیمت آن بالاتر رود ، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد وقیمتش پایین آید تنزل قیمت بعد از تمام شدن شال باشد خمس مقداری که بالاتر رفته واجب است در صورتی که تقصیر در اداء خمس کرده باشد والا واجب نیست .

مسأله ۱۷۷۱ – اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد مثلا ارث به او رسیده ، چنانچه قیمتش بالا رو د ، مقداری که بر قیمتش اضافه شده ، خمس دارد . وهمچنین قیمتش اگر مثلا درختی که خریده میوه بیاورد ، یا گوسفند چاق شود ، باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۷۲ – اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد باید خمس میوه ونمو درختها وزیادی قیمت باغ را بدهد ولی اگر قصدش این باشد که از میوه آن استفاده کند ، فقط باید خمس میوه ونمو درختها را بدهد .

مسأله ۱۷۷۳ – اگر درخت بید وچنار ومانند اینها را بکارد در هر سال زیادی او را باید خمسش را بدهد . وهمچنین اگر مثلا از

شاخه های آن که معمولا هر سال می برند استفاده ای ببرد وبه تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد ، در آخر هر سال باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۷۴ – کسی که چند رشته کسب دارد مثلا اجاره ملک می گیرد وخرید وفور وزراعت هم می کند باید خمس انچه را در آخر سال از مخارج او زیاد می آید بدهد . وچنانچه از یک رشته نفع ببرد واز رشته دیگر ضرر کند وتمام رأس المال یا بعض او تلف شود چنانچه نفعی که برده به مقدار ضرر وسرمایه یا کمتر باشد خمس نفعی که برده واجب نیست ، واگر زیادتر باشد در مقدار زاید بعد از کم کردن مخارج سال – خمس واجب است .

مسأله ۱۷۷۵ – خرجهایی را که انسان برای بدست آوردن فائده می کند مانند دلالی وحمالیمی تواند جزء مخارج حساب نماید .

مسأله ۱۷۷۶ – آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک وپوشاک واثاثیه وخرید منزل وعروسی وجهیزیه دختر وزارت ومانند اینها می رساند در صورتی که از شأن او زیاد نباشد وزیاده روی هم نکرده باشد ، خمس ندارد .

مسأله ۱۷۷۷ – مالی را که انسان به مصرف نذر وکفاره می رساند ، جزء مخارج سالیانه است . ونیز مالی را که به کسی می بخشد یا جایزه می دهد ، در صورتی که از شإن او زیاد نباشد ، از مخارج سالیانه حساب می شود .

مسأله ۱۷۷۸ – اگر انسان در شهری باشد که معمولا هر سال مقداری از جهیزیه دختر را تهیه می کنند ، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد ، خمس آن را نباید بدهد واگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید ، باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۷۹ – مالی را که خرج سفر حج می کند ، از مخارج سالی حساب می شود که در آن سال خرج کرده واگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد آنچه در سال بعد مصرف می شود جزء مؤنه سال بعد حساب می شود .

مسأله ۱۷۸۰ – کسی که از کسب وتجارت فائده ای برده ، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست می تواند مخارج سال خود را فقط از فائده کسب حساب کند .

مسأله ۱۷۸۱ – اگر آذوقه ای که برای مصرف سالش خریده ، در اخر سال زیاد بیاید ، باید خمس آن را بدهد وچنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد ، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد باید قیمت آخر سال را حساب کند .

مسأله ۱۷۸۲ – اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه ای برای منزل بخرد هر وقت احتیاجش از آن بر طرف شد واجب است که خمس آن را بدهد . و همچنین است زیور آلات زنانه ، اگر وقت زینت کردن زن به آنها گذشته باشد .

مسأله ۱۷۸۳ – اگر در یکسال منفعتی نبرد نمی تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می برد کسر نماید .

مسأله ۱۷۸۴ – اگر در اول سال منفعتی نبرد واز سرمایه خرج کند ، وپیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید ، می تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند

مسأله ۱۷۸۵ – اگر مقداری از سرمایه از بین برود واز باقیمانده آن منافعی ببرد که از خرج سالش زیاد بیاید ، می تواند مقداری را که از سرمایه کم شده ، از منافع بر دارد .

مسأله ۱۷۸۶ – اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود . نمی تواند از منفعتی که به دستش می آید آن چیز را تهیه کند . ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد ، می تواند در بین سال ازد منافع کسب ، آن را تهیه نماید .

مسأله ۱۷۸۷ – اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند وپیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد ، می تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید .

مسأله ۱۷۸۸ – اگر در تمام سال منفعتی نبرد وبرای مخارج هود قرض کند ، می تواند از منافع سالهای بعد قرض خود را اداء نماید .

مسأله ۱۷۸۹ – اگر برای زیاد کردن مال ، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند ، نمی تواند از منافع کسب آن قرض را بدهد . ولی اگر مالی را که قرض کرده وچیزی را که از قرض خریده از بین برود وناجار شود که قرض خود را بدهد می تواند از

منافع کسب قرض را اداء نماید .

مسأله ۱۷۹۰ – انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد ، یا به مقدار قیمت خمس که بدهکار است ، پول یا جنس دیگر بدهد .

مسأله ۱۷۹۱ – کسی که قصد دادن خمس را دارد تا پنج یک مال باقی است می تواند در بقیه آن تصرف کند .

مسأله ۱۷۹۲ – کسی که خمس بدهکار است بنابر احتیاط نمی تواند آن را به ذمه بگیرد یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند ودر تمام مال تصرف کند وچنانچه تصرف کند وآن مال تلف شود ، باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۹۳ – کسی که خمس بدهکار است اگر با حاکم شرع مصالحه کند می تواند در تمام مال تصرف نماید وبعد از مصالحه منافعی که بدست می آید مال خود او است .

مسأله ۱۷۹۴ – کسی که با دیگری شریک است اگر خمس منافع خود را بدهد وشریک او ندهد وبنا داشته باشد که خمس ندهد وبنا داشته باشد که خمس ندهد ودر سال بعد ، از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد ، هیچ کدام نمی توانند در آن مال تصرف کنند .

مسأله ۱۷۹۵ – اگر بچه صغیر سرمایه ای داشته باشد واز آن منافعی بدست آید واجب است ولی ، خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۷۹۶ – انسان نمی تواند در مالی که یقین دارد خمسش را نداده اند و صاحبش بنا دارد خمس ندهد تصرف کند ، ولی در مالی که شک دارد خمس آن را داده اند یا نه ، می تواند تصرف نماید .

مسأله ۱۷۹۷ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده ، اگر مالی بخرد وقیمت آن بالا رود ، باید خمس قیمت فعلی آن را بدهد .

مسأله ۱۷۹۸ – کسی که از اول تکلیف خمس نداده ، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده ویکسال از خرید آن گذشته ، باید خمس آن را بدهد واگر اثاث خانه وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده ، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فائده برده آنها را خریده ، لازم نیست خمس آنها رابدهد واگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال ، بنا بر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند .

۲– معدن

مسأله ۱۷۹۹ – اگر از معدن طلا ، نقره ، سرب ، مس ، آهن ، نفت ، ذغال سنگ ، فیروزه ، عقیق ، زاج ، نمک ومعدنهای دیگر چیزی بدست آورد ، در صورتی که به مقدار نصاب باشد باید خمس آن را بدهد بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر کمتر از نصاب هم باشد باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۰۰ – نصاب معدن ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا ۱۵ مثقال معمولی طلا است یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده ، قبل از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۰۱ – اگر آن چیزی که از معدن خارج کرده مورد عملی قرار دهد که قیمت آن زیاد گردد آن زیادی حکم منافع کسب را دارد که در صورت زیادی از مخارج سال خمس دارد .

مسأله ۱۸۰۲ – گچ وآهک وگل سر شور وگل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون من آورد ، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زاید بیاید .

مسأله ۱۸۰۳ – کسی که از معدن چیزی بدست می آورد ، باید خمس آن را بدهد چه معدن روی زمین باشد ، یا زیر آن ، در زمینی باشد که ملک است ، یا در جایی باشد که مالکی ندارد .

مسأله ۱۸۰۴ – اگر ندانـد قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا می رسد یا نه ، لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کنـد . مسأهل ۱۸۰۵ – اگر جنـد نفر چیزی از معدن بیرون آوردند ، چنانچه قبل از کم کردن مخـارجی که برای آن کرده انـد ، قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسـد اگر چه سـهم هر کدام آنها این مقدار نباشد . باید خمس آن را بدهند وهمچنین اگر مجموع کمتر از نصاب باشد . بنا بر احتیاط واجب .

مسأله ۱۸۰۶ – اگر معـدنی را که در ملـک دیگر یست بیرون آورد ، آنچه از آن بـدست می آیـد مـال صـاحب ملک است . وچون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده ، باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد .

۳ – گنج

مسأله ۱۸۰۷ – گنـج ، مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد وکسـی آن را پیدا کند وطوری باشد که به آن ، گنج بگویند وخمس در آن واجب است اگر طلا ونقره باشد .

مسأله ۱۸۰۸ – اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند ، مال خود او است وباید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۰۹ – نصاب گنج ۱۰۵ مثقال نقره در نقره ۱۵ مثقـال طلا است در طلا یعنی اگر نقره ای را که از گنـج بـدست می آورد ، قبل از کم کردن مخارجی که برای آن کرده به ۱۰۵ مثقال وطلا به ۱۵ مثقال برسد باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۱۰ – اگر در زمینی که از دیگری خریـده گنجی پیدا کند وبداند مال کسانی که قبلا مالک آن زمین بودن اند نیست ، مال خود او می شود وبایـد خمس آن را بدهـد ، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است ، باید به او اطلاع دهد و چنانچه معلوم شود مال او نیست ، باید به کسـی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد ، وبه همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده اند خبر دهد واگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست مال خود او می شود وباید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۱۱ – اگر در ظرفهای متعـددی که در یکجا دفن شـده مالی پیـدا کنـد که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا باشـد ، بایـد خمس آن را بدهـد . ولی چنانچه در چند حا گنج پیدا کند وهر کدام کمتر از نصاب باشد ولو مجموع به د نصاب برسد خمس واجب نیست

مسأله ۱۸۱۲ – اگر دو نفر گنجی پیـدا کننـد که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال طلا برسد ، اگر چه سـهم هر یک آنان به این مقدار نباشد باید خمس آن را بدهند .

مسأله ۱۸۱۳ – اگر کسـی حیوانی را بخرد ودر شـکم آن مالی پیـدا کند چنانچه احتمال دهد که مال فروشـنده است ، باید به او خبر دهـد ، واگر معلوم شود مـال او نیست ، بایـد به ترتیب ، صاحبـان قبلی آن را خبر کنـد در صورتی که احتمـال دهـد مـال آنها باشـد وچنـانچه معلوم شود که مـال هیـچ یـک آنـان نیست خمس گنـج واجب نیست ، بلی در صورتی که از مصـارف سال او زیاد باشـد خمس واجب است یعنی حکم منافع کسب را دارد .

۴ – مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۱۴ – اگر مال حلال با مال حرام بطوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشـخیص دهد وصاحب مال حرام ومقدار آن ، هیچ کدام معلوم نباشد ، باید خمس تمام مال را بدهد وبعد از دادن خمس ، بقیه مال حلال می شود

مسأله ۱۸۱۵ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقـدار حرام را بدانـد وصاحب آن را نشـناسد ، بایـد آن مقـدار را به نیت

صاحبش صدقه بدهد .

مسأله ۱۸۱۶ – اگر مال حلال با حرام مخلوط شود وانسان مقـدار حرام را ندانـد وصاحبش را بشـناسد باید یکدیگر را راضـی نمایند وچنانچه صاحب مال راضـی نشود ، در صورتی که انسان بداند چیز معینی مال او است وشك كند كه بیشتر از آن هم مال او هست یـا نـه ، بایـد چیزی را کـه یقین دارد مـال او است به او بدهـد بقیه مـال خـود او است ، واگر مـال معین را ندانـد به او تعلـق دارد در صورتی که تمـام مـال تحت یـد او است بـا مراجعه به حـاکم شـرع حـد اقـل مقـداری را که می مال او است به او می دهـد وبقیه بر خودش حلال است ، واگر تحت یـد او نباشد مقدار متیقن مال آن شـخص را به او می دهد البته با نظر حاکم ومقداری که یقینا مال او است بر می دارد ، ودر مقدار مشتبه با اجازه حاکم شرع نصف می کنند . هر کدام نصف آن مال را بر می دارند .

مسأله ۱۸۱۷ – اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهـد ، یا مالی که صاحبش را نمی شـناسد به نیت اوصـدقه بدهـد ، بعـد از آنکه صاحبش پیدا شد ، لازم نیست به مقدار مالش به او بدهد .

مسأله ۱۸۱۹ – اگر مـال حـالی با حرام مخلوط شود ومقـدار حرام معلوم باشـد وانسان بدانـد که صاحب آن از چنـد نفر معین بیرون نیست ولی نتوانـد بفهمـد کیست چنانچه مال دست او باشد وتسلط بر او بوجه شـرعی نباشد باید همه آنها را راضـی نماید واگر در دست او نباشد یا تسلط به وجه شرعی باشد حاکم شرع مصالحه می کند با همه افراد ، وبطور مساوی قمست می نماید .

۵ – جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا بدست می آید

مسأله ۱۸۲۰ – اگر به واسـطه غواصـی یعنی فرو رفتن درد دریـا لؤلؤ ومرجـان یا جواهر دیگری بیرون آورنـد ، ، روئیـدنی باشـد ، یا معدنی ، چنانچ قبل از کم کردن مخارجی که برای بیرون آوردن آن کرده اند ، قیمت آن به ۱۸ نخود طلا برسد ، باید خمس آن را بدهنـد . چه در یك دفعه آنرا از دریا بیرون آورده باشـند یا در چند دفعه ، آنچه بیرون آمده از یك جنس باشد ، یا از چند جنس ، یك نفر آن را بیرون آورده باشد ، یا چند نفر

مسأله ۱۸۲۱ – اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسـیله اسبابی جواهر بیرون آورد یا از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد ، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را بدست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد

مسأله ۱۸۲۲ – خمس ماهی وحیوانات دیگری که انسان بـدون فرو رفتن در دریا می گیرد ، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد .

مسأله ۱۸۲۳ – اگر انسان بـدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد در دریا فرو رود واتفاقا جواهری بدسـتش آید باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۲۴ – اگر انسان در دریا فرو رود وحیوانی را بیرون آورد ودر شـکم آن جواهری پیـدا کند که قیمتش هجـده نخود طلا یا بیشتر باشـد ، چنانچه آن حیوان ماننـد صـدف باشـد که نوعا در شـکمش جواهر هست ، باید خمس آن را بدهد واگر اتفاقا جواهر بلعیده باشد ، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد .

مسأله ۱۸۲۵ – اگر در رودخانه های بزرگ مانند دجله وفرات فرو رود و جواهری بیرون آورد ، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می آید بنا بر احتیاط باید خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۲۶ – اگر در آب فرو رود ومقـداری عنبر بیرون آورد کـه قیمـت آن ۱۸ نخود طلا هم نباشـد ، بایـد خمس آن را بـدهد وهمچنین چنـانچه از روی آب یـا از کنار دریا بـدست آورد ، اگر جه قیمت آن به مقـدار ۱۸ نخود طلا هم نرسـد خمس آن واجب است .

مسأله ۱۸۲۸ – کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است ، اگر خمس آنها را بدهد وچیزی از مخارج سالش زیاد بیاید ، لازم نیست دو باره خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۲۸ – اگر بچه ای معدنی را بیرون آورد ، یامال حلال مخلوط به حرام داشته باشد ، یا گنجی پیدا کند ، یا به واسطه فرو رفتن در دریا ، جواهری بیرون آورد ولی او باید خمس آنها را بدهد .

۶– غنیمت

مسأله ۱۸۲۹ – اگر مسلمانان به امر امام علیه السلام باکفار جنگ کنند وچیزهایی در جنگ بدست آورند ، به آنها غنیمت گفته می شود ، ومخارجی را که برای غنیمت کرده اند ، مانند مخارج نگهداری وحمل ونقل آن وچیزهایی که مخصوص به امام است ، باید از غنیمت کنار بگذارند وخمس بقیه آن را بدهند .

۷ – زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد .

مسأله ۱۸۳۰ – اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد ، باید خمس آن را از همان زمین یا ازمال دیگرش بدهد . ونیز اگر خانه ودکان ومانند اینها را از مسلمانان بخرد ، باید خمس زمین آن را بدهد ودر دادن این خمس قصد قربت لازم نیست ، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می گیرد ، لازم نیست قصد قربت نماید .

مسأله ۱۸۳۱ – اگر کافر ذمی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری هم بفروشد ، خمس از کافر ساقط نمی شود ، ونیز اگر بمیرد ومسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد ، باید خمس آن را از همان زمین ، یا از مال دیگر کافر بدهد

مسأله ۱۸۳۲ – اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد ، یا شرط کند که فروشنده خمس آن را بدهد ، شرط او صحیح نیست وباید خمس را بدهد ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد اشکال ندارد

مسأله ۱۸۳۳ – اگر مسلمان زمین را به غیر خرید وفروش ملک کافر کند وعوض آن را بگیرد مثلا به او صلح نماید ، کافر ذمی لازم نیست خمس آن را بدهد .

مسأله ۱۸۳۴ – اگر کافر ذمی صغیر باشد ، ولی او برایش زمینی بخرد ، باید خمس آن را بدهد .

مصرف خمس

مسأله ۱۸۳۵ – خمس را باید دو قسمت کنند : یک قسمت آن سهم سادات است وباید به سید فقیر ، یا یتیم ، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند ونصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند . یا به مصرفی که او اجازه میدهد برسانند ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی کند بدهد ، در صورتی به او اذن داده می شود که بداند آن مجتهد ومجتهدی که از او تقلید می کند ، سهم امام را به یک طور مصرف می کنند .

مسأله ۱۸۳۶ – سید یتیمی که به او خمس می دهند ، باید فقیر باشد ولی به سیدی که در سفر درمانده شده ، اگر در وطنش فقیر هم نباشد ، می شود خمس داد .

مسأله ۱۸۳۷ – به سیدی که در سفر درمانده شده ، اگر سفر او سفر معصیت باشد ، خمس بدهند اشکال ندارد .

مسأله ۱۸۳۸ – به سیدی که عادل نیست می شود خمس داد ولی به سیدی که دوازده امامی نیست بنا بر احتیاط نباید خمس بدهند .

مسأله ۱۸۳۹ – بـه سـیدی کـه معصـیتکار است ، اگر خمس دادن کمـک به معصـیت او باشـد ونـدادن خمس مـوجب می شـود که معصیت نکند نباید خمس داد ولی اگر داده شود ذمه بری می شود .

مسأله ۱۸۴۰ – اگر کسی بگوید سیدم نمی شود به او خمس داد ، مگر آنکه یک نفر عادل ، بلکه موثق سید بودن او را تصدیق کند ، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان یقین کند یا اطمینان پیدا کند که سید است .

مسأله ۱۸۴۱ – به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است ، اگر چه انسان به سید بودن او یقین نداشته باشد می شود خمس داد .

مسأله ۱۸۴۲ – کسـی که زنش سـیده است بنابر احتیاط واجب نبایـد به او خمس بدهند که به مصـرف مخارج خودش برساند . ولی اگر مخـارج دیگران بر آن زن واجب باشـد ونتوانـد مخارج آنان را بدهـد ، جایز است انسان خمس به آن زن بدهـد که به مصـرف آنان برساند .

مسأله ۱۸۴۳ – اگر مخـارج سـیدی که عیال انسان نیست بر انسان واجب باشـد ، بنا بر احتیاط واجب ، نمی توانـد از خمس خوراک وپوشاک او را بدهـد ، وهمچنین اگر مقـداری خمس ملک اوکنـد که به مصـرف مخارج خودش برسانـد ولی اگر مقـداری خمس ملک او کند که صرف در چیزهایی که نفقات واجبه نیست بنماید مانعی ندارد .

مسأله ۱۸۴۴ – به سـید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است واو نمی توانـد مخارج آن سـید را بدهد ، یا دارد ونمی دهد می شود خمس داد .

مسأله ۱۸۴۵ – احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سید فقیر خمس ندهند .

مسأله ۱۸۴۶ – اگر در شـهر انسان سـید مسـتحقی نباشـد واحتمال هم ندهـد که پیـدا شود ، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مسـتحق ممکن نباشد ، باید خمس را به شـهر دیگر ببرد به مستحق برساند ومی تواند مخارج بردن آن را از خمس بر دارد . وارگر خمس از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ، باید عوض آن را بدهد واگر کوتاهی نکرده ، چیزی بر او واجب نیست .

مسأله ۱۸۴۷ – هر گاه در شـهر خودش مسـتحقی نباشد ولی احتمال دهد که پیدا شود اگر چه نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشـد ، می توانـد خمس را به شـهر دیگر ببرد وچنانچه در نگهـداری آن کوتاهی نکند وتلف شود ، نباید چیزی بدهد ، ولی نمی تواند مخارج بدن آن را از خمس بردارد .

مسأله ۱۸۴۸ – اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود ، باز هم می تواند خمس را به شهر دیگر ببرد وبه مستحق برساند ، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد ودر صورتی که خمس از بین برود ، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است

مسأله ۱۸۴۹ – اگر با اذن حاکم شـرع خمس را به شـهر دیگر ببرد ، واز بین برود لازم نیست دو باره خمس بدهـد . وهمچنین اسـت اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد واز آن شهر به شهر دیگر ببرد .

مسأله ۱۸۵۰ – اگر خمس را از خود مال ندهد واز جنس دیگر بدهد ، باید به قیمت واقعی آن جنس حساب کند وچنانچه گرانتر از قیمت حساب کند ، اگر چه مستحق به آن قیمت راضی شده باشد ، باید مقداری را که زیا د حساب کرده بدهد .

مسأله ۱۸۵۱ – کسـی که از مسـتحق طلبکار است می تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند وبنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرد یا آنکه خمس را به او بدهـد وبعـدا مسـتحق بابت بـدهی خود ره او بر گرداند ومی تواند از مسـتحق وکالت گرفته وخود از جانب او قبض نموده وبابت طلبش دریافت کند .

احکام زکوهٔ

زکوة

مسأله ۱۸۵۲ – زکوة ۹ چیز واجب است : اول – گندم – دوم – جو . سوم – خرما . چهارم – کشمش . پنجم – طلا . ششم – نقره . هفتم – شتر . هشتم – گاو . نهم – گوسفند . واگر کسی مالك یکی از این نه چیز باشد ، با شرایطی که بعدا گفته می شود ، باید مقداری که معین شده ، به یکی از مصرفهایی که دستور داده اند برساند .

مسأله ۱۸۵۳ سلت که دانه ایست به نر می گندم وخاصیت جو دارد وعدس که مثل گندم است وخوراک مردمان صنعاء می باشد ، زکوتشان بنا بر احتیاط واجب باید داده شود .

شرایط واحب شدن زکوة

مسأله ۱۸۵۴ – زکوة در صورتی واجب می شود که مال به مقدار نصاب که بعدا گفته می شود ، برسد ومالك آن ، آزاد باشد وبتواند در آن مال تصرف کند ودر خصوص طلا۔ ونقره معتبر است مالك عاقل وبالغ باشد ولی در بقیه آن نه جنس عقل وبلوغ شرط نیست .

مسأله ۱۸۵۵ – اگر انسان یازده ماه مالك گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره باشد اول ماه دوازدهم باید زکوة آنها را بدهد . ولی او ل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند .

مسأله ۱۸۵۶ – اگر مالك طلا۔ ونقره در بین سال بالغ شود ، واجب نیست که زکوة بدهد مثلا اگر بجه ای در اول محرم مالك طلا به حد نصاب شود وبعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد ، یازده ماه که از اول محرم بگذرد ، اگر چه شرایط دیگر را هم دارا باشد زکاة واجب نمی شود مگر بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغ .

مسأله ۱۸۵۷ – زکوة گندم وجو وقتی واجب می شود که به آنها گندم وجو گفته شود وزکة کشمش در وقتی که به آن کشمش می گویند واجب می شود وموقعی هم که خرما را خرما می نامند زکوة آن واجب می شود ولی وقت دادن زکوة در گندم وجو موقع خرمن وجدا کردن کاه آنها است ، ودر خرما وکشمش موقعی است که خشك شده باشند مسأله ۱۸۵۸ – اگر موقع واجب شدن زکوة گندم وجو وکشمش وخرما که درمسأله پیش گفته شد ، صاحب آنها بالغ باشد باید زکوة آنها رابدهد ، واگر بالغ نباشد باید بعد از بالغ شدن بدهد ویا ولی او قبل از بلوغ بدهد .

مسأله ۱۸۵۹ – اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر در تمام سال دیوانه باشد ، زکوة به مال او تعلق می گیرد ولی اگر مالك طلا ونقره دیوانه باشد زکاة بر او واجب نیست وهمچنین اگر در مقداری از سال دیوانه باشد ورد آخر سال عاقل گردد ، زکوة بر او واجب نیست مسأله ۱۸۶۰ – اگر صاحب گاو وگوسفند وشتر وطلا ونقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود ، زکوة از او ساقط نمی شود . وهمچنین است اگر موقع واجب شدن زکوة گندم وجو وخرما وکشمش مست یا بیهوش باشد .

مسأله ۱۸۶۱ – مالی را که از انسان غصب کرده اند ونمی تواند در آن تصرف کند زکوة ندارد . واگر زراعتی را از او غصب کنند وموقعی که زکوة آن واجب می شود در دست غصب کننده ، باشد وقتی که به صاحبش بر گشت ، واجب نیست که زکوة آن را بدهد .

مسأله ۱۸۶۲ – اگر طلا ونقره یا چیز دیگری را که زکوة آن واجب است قرض کند ویك سال نزد او بماند ، باید زکوة ان را بدهد وبر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست .

زکوة گندم وجو وخرما وکشمش

مسأله ۱۸۶۳ – زکوهٔ گندم وجو وخرما وکشمش وقتی واجب می شود که به مقدار نصاب برسند ونصاب آنها ۲۸۸ من تبریز ۴۵ مثقال کم است وهرمن ششصد وچهل مثقال ۲۴ نخودی است که تقریا ۸۴۷ کیلو گرم می شود

مسأله ۱۸۶۴ – اگر پیش از دادن زکوهٔ از انگور وخرما وجو وگندمی که که زکوهٔ

آنها واجب شده خود وعیالاتش بخورند ، یا مثلا به فقیر بدهد مجانا ، باید زکوهٔ مقداری را که مصرف کرده بدهد .

مسأله ۱۸۶۵ – اگر بعد از آنکه زکوهٔ گندم وجو وخرما وانگور واجب شد مالک آن بمیرد ، باید مقدار زکوهٔ را از مال او بدهند . ولی اگر پیش از واجب شدن زکوهٔ بمیرد ، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است ، باید زکوهٔ سهم خود را بدهد . مسأه ۱۸۶۶ – کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکوهٔ است ، موقع خرمن که گندم وجو را از کان جدا می کنند وبعد از خشک شدن خرما و انگور ، می تواند زکوهٔ را مطالبه کند ، واگر مالک ندهد وچیزی که زکوهٔ آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۱۸۶۷ – ار بعد از مالک شدن درخت خرما وانگور ، یا زراعت گندم و جو زکوهٔ آنها واجب شود ، مثلا خرما در ملک او خرما شود ، باید زکوهٔ آن را بدهد .

مسأله ۱۸۶۸ – اگر بعد از آنکه زکوهٔ گندم وجو وخرما وانگور واجب شد زراعت ودرخت را بفروشد ، باید زکوهٔ انها را فروشنده بدهد .

مسأله ۱۸۶۹ – اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد وبداند که فروشنده زکوهٔ آن را داده ، یا شک کند که داده یا نه ، چیزی بر او واجب نیست واگر بداند که زکوهٔ آن را نداده ، چه حاکم شرع معامله مقداری را که باید از بابت زکوهٔ داده شود ، اجازه بدهد چه ندهد معامله آن مقدار صحیح است ولی اگر اجازه ندهد مستحق یا حاکم مطالبه زکاهٔ از عین مال از خریدار می کند چنانچه بدهد او از بایع مطالبه می کند واگر معامله مقدار زکوهٔ را اجازه دهد ، خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد ودر صورت که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد ، می تواند از او پس بگیرد .

مسأله ۱۸۷۰ – اگر وزن گندم وجو وخرما وکشمش موقعی که تر است به ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد وبعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود ، زکوهٔ آنها واجب نیست .

مسأله ۱۸۷۱ – اگر گندم وجو وخرما را پیش از خشک شدن مصرف کند چنانچه خشک آنها ره اندازه نصاب باشد ، باید زکوهٔ آنها را بدهد .

مسأله ۱۸۷۲ – خرمایی که تازه آن را می خورند واگر بماند بعد از خشک شدن ، خرما به آن نمی گویند ، ولو مقداری باشد که خشک آن ره ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد ، زکوهٔ آن واجب نیست .

مسأله ۱۸۷۳ – گندم وجو وخرما وکشمشی که زکوهٔ آنها را داده ، اگر چند سال هم نزد او بماند زکوهٔ ندارد .

مسأله ۱۸۷۴ – اگر گندم وجو وخرما وانگور از آب باران یا نهر مشروب شوند یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کنند ، زکوهٔ آنها ده یک است واگر با دلو ومانند آن آبیاری شود ، زکوهٔ انها بیست یک است . واگر مقداری از باران ، یا نهر ، یا رطوبت زمین استفاده کنند وبه همان مقدار از آبیاری با دلو و مانند آن استفاده نمایند زکوهٔ نصف آنها ده یک وزکوهٔ نص دیگر آنها بیست یک می باشد یعنی از چهل قسمت سه قسمت آن را باید بابت زکوهٔ بدهند .

مسأله ۱۸۷۵ – اگر گندم وجو وخرما وانگور ، هم از آب باران مشروب شود ، وهم از آب دلو ومانند آن استفاده کند ، چنانچه طوری باشد که عرفا بگویند آبیاری با دلو ومانند آن شده ، زکوهٔ انها بیست یک است واگر عرفا بگویند آبیاری با آب نهر وباران شده ، زکوهٔ آنها ده یک است .

مسأله ۱۸۷۶ – اگر شک کند که آبیاری با آب براان وآب دلو بوده یا عرفا می گویند با آب باران آبیاری شده ، می تواند از نصف

آن ده یک واز نصف دیگر آن بیست یک بدهد ونیز اگر شک کند که با هر دو بوده ، یا عرفا می گویند آبیاری با دلو شده ، می تواند زکوهٔ تمام آن را بیست یک بدهد .

مسأله ۱۸۷۷ - اگر گندم وجو وخرما وانگور با آب باران ونهر مشروب شوند وبه آب دلو ومانند آن محتاج نباشند ولی با آب دلو هم آبیاری شوند ، وآب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند ، زکوهٔ آنها ده یک است واگر با دلو ومانند آن آبیاری شوند وبه آب نهر وباران محتاج نباشد ولی با آب نهر وباران هم مشروب شوند وآنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند ، زکوهٔ آنها یک است .

مسأله ۱۸۷۸ -اگر زراعتی را با دلو ومانند آن آبیاری کنند ودر زمینی که پهلوی ان است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید ومحتاج به آبیاری نشود زکوهٔ زراعتی که با دلو آبیاری شده بیست یک وزکوهٔ زراعتی که پهلوی آن است ده یک میباشد .

مسأله ۱۸۷۹ - مخارجی را که برای گندم وجو وخرما وانگور کرده است ، و مقداری از قیمت اسباب ولباس را که به واسطه زراعت کم شده ، نم تواند از حاصل کسر کندم بلی بعد از ملاحطه نصاب ، زکاهٔ آن مصارف لا لازم نیست بدهد وده یك یا بیست یک با قیمانده را باید بدهد یعنی چنانچه قبل از کسر آنها ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم برسد باید زکوهٔ باقیمانده آن را بدهد .

مسأله ۱۸۸۰ - تخمی را که به مصرف زراعت رسانده می تواند قیمتی را که در حین زرع داشته جزء مخارج حساب نماید وحکم آن درمسأله قل بیان شد .

مسأله ۱۸۸۱ - اگر زمین واسباب زراعت یا یکی از این دو ملك خود او باشد ، نباید کرایه آنها را جزء مخارج حساب کند . ونیز برای کارهایی که خودش کرده ، یا دیگری بی اجرت انحام داده ، چیزی از حاصل کسر نمی شود .

مسأله ۱۸۸۲ - اکر درخت انگور یا خرما را بخرد ، قیمت آن جزء مخارج نیست . ولی اگر خرما یا انگور را پیش از چیدن بخرد ، پولی را که برای آن داده جزء مخارج حساب می شود .

مسأله ۱۸۸۳ - اگر زمینی را بخرد ودر آن زمین گندم یا جو بکارد ، پولی را که برای خرید زمین داده جزء مخارج حساب نمی شود . ولی اگر زراعت را بخرد ، پولی را که برای خرید آن داده می تواند جزء مخارج حساب نماید واز حاصل کم کند اما باید قیمت کاهی را که از آن بدست می آید ، از پولی که برای خرید زراعت داده کسر نماید مثلا اگر زراعتی را پانصد تومان بخرد وقیمت کاه آن صد تومان باشد فقط چهار صد تومان آن را می تواند جزء مخارج حساب نماید .

مسأله ۱۸۸۴ - کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است می تواند زراعت کند ، اگر اینها را بخرد ، نباید پولی را که برای خرید اینها داده جزء مخارج حساب نماید .

مسأله ۱۸۸۵ - کسی که بدون گاو وچیزهای دیگری که برای زراعت لازم است نمی تواند زراعت کند ، اگر آنها را بخرد وبه واسطه زراعت بگلی از بین بروند ، می تواند تمام قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید واگر مقداری از قیمت آنها کم شود ، می تواند آن مقدار را جزء مخارج حساب کند ولی اگر بعد از زراعت چیزی از قیمتشان کم نشود ، نباید چیزی از قیمت آنها را جزء مخارج حساب نماید .

مسأله ۱۸۸۶ - اگر دی یک زمین جو وگندم وچیزی مثل برنج ولوبیا که زکوهٔ آن واجب نیست بکارد ، چنانچه مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکوهٔ ندارد وبعدا چیزی را که زکوهٔ دارد زراعت کرده ، نباید مخارج را حساب کند واگر مقصودش زراعت کردن چیزی بوده که زکوهٔ دارد وبعدا چیزی را که زکوهٔ ندارد زراعت کردهٔ ، می تواند تمام مخارج را حساب نماید واز حاصل کم کند و در صورتی که مقصودش زراعت هر دو بوده مخارجی را که کرده ، باید به هر دو ، قسمت نماید مثلا اگر هر دو به یک اندازه بوده ، می تواند نصف مخارج را از جنسی که زکوهٔ دارد کسر نماید .

مسأله ۱۸۸۷ - اگر انسان در چند شهر که فصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد وزراعت میوه آنها در یک وقت بدست نمی آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد وهمه آنها محصول یک سال حساب شود ، چنانچه چیزی که اول می رسد به اندازه نصاب یعنی ۲۸۸ من و ۴۵ مثقال کم باشد ، باید زکود آن را موقعی که می رسد بدهد وزکوهٔ بقیه را هر وقت بدست می آید اداء نماید واگر آنچه اول می رسد به اندازه نصاب نباشد ، صبر می کند تا بقیه آن برسد ، پس اگر رویهم به مقدار نصاب شود ، زکوهٔ آن واجب است واگر به مقدار نصاب نشود ، زکوهٔ آن واجب نیست .

مسأله ۱۸۸۸ - اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد ، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد بنا بر احتیاط زکوهٔ آن واجب است .

مسأله ۱۸۸۹ - اگر مقداری رطب یا انگور تازه دارد که خشک آن به اندازه نصاب می شود ، چنانچه به قصد زکوهٔ از تازه آن به قدری به مستحق بدهد که اگر خشک شود به اندازه زکوتی باشد که بر او واجب است اشکال دارد .

مسأله ۱۸۹۰ - اگر زکوهٔ خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد ، نمی تواند زکوهٔ آن را خرمای تازه یا انگور بدهد ونیز اگر زکوهٔ خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد نمی تواند زکوهٔ آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد . اما اگر یکی از اینها یا چیز دیگری را به قصد قیمت زکوهٔ بدهد مانعی ندارد .

مسأله ۱۸۹۱ - کسی که بدهکار است ومالی هم دارد که زکوهٔ آن واجب شده اگر بمیرد باید او لتمام زکوهٔ را از مالی که زکوهٔ آن واب شده بدهند ، بعد قرض او را اداء نمایند

مسأله ۱۸۹۲ - کسی که بدهکار است وگندم یا جو یا خرما یا کشمش هم دارد ، اگر بمیرد وپیش از انکه زکوهٔ اینها واجب شود ، ورثه قرض او را ازمال دیگر بدهند ، هر کدام که سهمشان ۲۸۸ من و ۴۵۰ مثقال کم برسد ، باید زکوهٔ بدهد واگر پیش از آنکه زکوهٔ اینها واجب شود ، قرض او را ندهند ، چنانچه مال میت فقط به اندازه بدهی او باشد بنا بر احتیاط باید زکاهٔ را بدهند وطلب طلبکاران را یا استرضاء از آنها بنمایند ، وهمچنین اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد ، در صورتی که بدهی او به قدری است که اگر بخواهند اداء نمایند ، باید مقداری از گندم وجو وخرما وکشمش را هم به طلبکار بدهند .

مسأله ۱۸۹۳ - اگر گندم وجو وخرما وکشمشی که زکوهٔ آنها واجب شده خوب وبد دارد ، احتیاط واجب آن است که زکوهٔ هر کدام از خوب وبد را از خود آنها بدهد ولی چنانچه خوب وخوبتر دارد اظهر اکتفاء به دادن از خوب است .

نصاب طلا

مسأله ۱۸۹۴ - طلا دو نصاب دارد : نصاب اول بیست مثفال شرعی است که هر مثقال آن ۱۸ نخود است ، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد ، اگر شرایط دیگر را هم که بیان شد داشته باشد ، انسان باید چهل یک آن را که نه نخود می شود از بابت زکوهٔ بدهد واگر به این مقدار نرسد ، زکوهٔ ان واجب نیست ، ونصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می شود یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام ۱۸ مثقال را از قرار چهل یک بدهد واگر کمتر از سه مثقال اضافه شود ، فقط باید زکوهٔ ۱۵ مثقال آن را بدهد وزیادی آن زکوهٔ ندارد وهمچنین است هر چه بالا رود یعنی اگر سه مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام آنها را بدهد واگر کمتر اضافه شود ، مقداری که اضافه شده زکوهٔ ندارد .

نصاب نقره

مسأله ۱۸۹۵ - نقره ونصاب دارد : نصاب اول آن ۱۰۵ مثقال معمولی است که اگر نقره به ۱۰۵ مثقال برسد وشراط دیگر را هم که

بیان شـد داشـته باشـد ، انسان باید چهل یک آن را که ۲ مثقال و ۱۵ نخود از بابت زکوهٔ بهـد واگر به این مقـدار نرسـد ، زکوهٔ آن واجب نیست ، ونصاب دوم آن ۲۱ مثقال است . یعنی اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام ۱۲۶ مثقال را بطوری که گفته شـد بدهد واگر کمتر از ۲۱ مثقـال اضافه شود ، فقط بایـد زکوهٔ ۱۰۵ مثقال آن را بدهـد وزادی آن زکوهٔ نـدارد وهمچنین است هر چه بالا رود ، یعنی اگر ۲۱ مثقال اضافه شود ، باید زکوهٔ تمام آنها را بدهد واگر کمتر اضافه شود ، مقداری که اضافه شده . کمتر از ۲۱ مثقال است زکوهٔ نـدارد . بنابر این اگر انسان چهل یک هر چه طلا ونقره دارد بدهـد ، زکوتی را که بر او واجب بوده داده وگاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است مثلا کسی که ۱۱۰ مثقال نقره دارد ، اگر چهل یک آن را بدهد ، زکوهٔ ۱۰۵ مثقال آن را که واجب بوده داده ومقداری هم برای ۵ مثقال آن داده که واجب نبوده است .

مسأله ۱۸۹۶ – کسی که طلا یا نقره او به اندازه نصاب است ، اگر چه زکوهٔ آن را داده باشد ، تا وقتی از نصاب اول کم نشده ، همه ساله باید زکوهٔ آن را بدهد .

مسأله ۱۸۹۷ – زکوهٔ طلا ونقره در صورتی واجب می شود که آن را سـکه زده باشند ومعامله با آن را ئج باشد یعنی معامله پول طلا ونقره با آن بشود واگر سکه آن از بین رفته باشد لازم نیست زکوهٔ آن را بدهند .

مسأله ۱۸۹۸ – طلا ونقره سکه داری که زنها را زینت بکار می برند ، زکوهٔ آن واجب نمی باشد .

مسأله ۱۸۹۹ – کسـی که طلا ونقره دارد ، اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد مثلا ۱۰۴ مثقال نقره و ۱۴ مثقال طلا داشته باشد ، زکوهٔ بر او واجب نیست .

مسأله ۱۹۰۰ – چنانچه سابقا گفته شد زکوهٔ طلا ونقره در صورتی واجب می شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد واگر در بین یازده ماه ، طلا و نقره او از نصاب اول کمتر شود زکوهٔ بر او واجب نیست .

مسأله ۱۹۰۱ – اگر در بین یازده ماه طلا ونقره ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند ، زکوهٔ بر او واجب نیست . ولو برای فرار از دادن زکوهٔ این کارها را بکند .

مسأله ۱۹۰۲ – اگر در مـاه دوازدهم پول طلاـ ونقره را آب کنـد ، بایـد زکوهٔ آنهـا را بدهـد وچنانچه به واسـطه آب کردن ، وزن یا قیمت آنها کم شود ، باید زکوتی را که

پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد .

مسأله ۱۹۰۳ – اگر طلا ونقره ای که دارد خوب وبد داشته باشد ، می تواند زکوهٔ هر کدام از خور وبد را از خود آن بدهد ولی بهتر است زکوهٔ همه آنها را از طلا و نقره خوب بدهد .

مسأله ۱۹۰۴ – طلا ونقره ای که بیشتر از انـدازه معمول فلز دیگر دراد ، به حـدی که به آن پول طلا ونقره نگوینـد اگر خالص آن به اندازه نصاب که مقدار آن گفته شد برسد انسان باید زکوهٔ آن را بدهد ولی اگر به آن پول طلا ونقره بگویند زکاهٔ آن واجب اسـت ولو خالص آن به اندازه نصاب نباشد .

مسأله ۱۹۰۵ – اگر طلاـ ونقره ای که دارد به مقـدار معمول فلز دیگر به آن مخلوط باشـد ، نمی توانـد زکوهٔ آن را از طلاـ ونقره ای بدهد که بیستر از معمول فلز دیگر دارد . ولی اگر بقدری بدهد که یقین کند طلا ونقره خالصی که در آن هست ، به اندازه زکوتی می باشد که بر او واجب است اشکال ندارد .

زکوهٔ شتر وگاو وگوسفند

مسأله ۱۹۰۶ – زکوهٔ شتر وگاو وگوسـفند غیر از شـرطهایی که گفته شـد دو شـرط دیگر دارد : اول آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشـد ولی اگر در تمـام سال یکی دو روز هم کار کرده باشـد ، زکوهٔ آن واجب است . دوم آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد

پس اگر تمام سال یا مقداری از آن را از علف چیده شده ، یا از زراعتی که ملك مالك یا ملك کس دیگر است بچرد زکوهٔ ندارد . ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالك بخورد ، زکوهٔ آن واجب است .

مسأله ۱۹۰۷ – اگر انسان برای شتر وگاو وگوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد ، یا اجاره کند ، یا برای چراندن در آن باج بدهد ، لازم نیست زکوهٔ آنها را بدهد .

نصاب شتر

مسأله ۱۹۰۸ – شتر دوازده نصاب دارد ، او ل – پنج شتر وزکوهٔ آن یک گوسفند است وتا شماره شتر به این مقدار نرسد زکوهٔ ندارد . دوم – ده شتر وزکوهٔ آن دو گوسفند است . سوم – پانزده شتر وزکوهٔ آن سه گوسفند است . چهارم – بیست شتر وزکوهٔ ان چهار گوسفند است . پنجم – بیست وپنج شتر وزکوهٔ آن پنج گوشفند است . ششم – بیست وشش شتر وزگؤ ان یک شتر است که داخ سال دوم شهد باشد . هفتم – سی وشش شتر وزکوهٔ آن یک شتر است که داخل سال سوم شده باشد . هشتم – چهل وشش شتر وزکوهٔ آن یک شتر است که داخل سال چهارم شده باشد . نهم – شصت ویک شتر وزکوهٔ آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد . دهم – هفتاد وپنج شتر وزکوهٔ آن دو شتر است که داخل سال سوم شده باشد . یازدهم – نود ویک شتر وزکوهٔ آن دو شتر است که داخل سال چهارم شده باشد . دوازداهم – صد وبیست ویک شتر وبالاتر از آن است که باید چهل تا چهل تا حساب کند وبرای هر چهل تا یک شتری بدهده داخل سال سوم شده باشد ، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند ، وبرای هر پنچاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد ویا با چهل وپنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باسد ویا با چهل وپنجاه حساب کند ، ولی در هر صورت بهت راست طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا اگر چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر ۱۴۰ شتر دارد ، برای صد تا دو شتری که داخل سال چهارم شده وبرای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد .

مسأله ۱۹۰۹ – زکوهٔ ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره شترهایی که دارد ان نصاب اول که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده تا است نرسیده فقط باید زکوهٔ پنج تای آن را بدهد . وهمچنین است در نصابهای بعد .

نصاب گاو

مسأله ۱۹۱۰ – گاو دو نصاب دارد : نصاب اول آن سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید ، اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد ، انسان باید یک گوساله ای که داخل سال دوم شده از بابت زکوهٔ بدهد ، ونصاب دوم آن چهل است وزکوهٔ آن یک گوساله ماده ایست که داخل سال سوم شدهد باشد ، وزکوهٔ ما بین سی وچهل واجب نیست مثلا کسی که سی ونه گاو دارد ، فقط باید زکوهٔ سی تای آنها را بدهد ، ونیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده ، فقط باید زکوهٔ چهل تای آنها را بدهد وبعد از آنکه به شصت رسیده ؟ چون دو برابر نصاب اول را دارد ، باید دو گوساله ای که داخل سال دوم شده بدهد ، وهمچنین هرچه بالا رود ، باید یا سی تا سی تا حساب کند یا چهل تا چهلتا یا با سی وچهل حساب نماید وزکوهٔ آن را به دستوری که گفته شد بدهد . ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند ، یا ار چیزی باقی می ماند از نه تا بیشتر نباشد ، مثلا اگر هفتاد گاو دارد ، باید به حساب سی وچهل حساب کند وبرای سی تای آن زکوهٔ سی تا وبرای چهل تای آن زکوهٔ چهل تا را بدهد ، وچون اگر به حساب سی تا حساب کند ، ده تا زکوهٔ نداده می ماند .

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۱۱ - گوسفند پنج نصاب دارد ، اول - چهل وزکوهٔ آن یک گوسفند است ، وتا گوسفند به چهل نرسد زکوهٔ ندارد . دوم - صد وبیست ویک وزکوهٔ آن دو گوسفند است - سوم - دو یست ویک وزکوهٔ آن سه گوسفند است . چهارم - سیصد ویک وزکوهٔ آن جار گوسفند است . پنجم - چهار صد وبالاتر از آن است . که باید آنها را صد تا صد تا حساب کند وبرای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد . ولازم نیست زکوهٔ را از خود گوسفندها بدهد ، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد ، یا مطابق قیمت گوسفند پول یا جنس دیگر بدهد کافی است .

مسأله ۱۹۱۲ - زکوهٔ ما بین دو نصاب واجب نیست پس اگر شماره گوسفندهای کس از نصاب او ل که چهل است بیشتر باشد تا به نصاب دوم که صد وبیست ویک است نرسیده ، فقط باید زکوهٔ چهل تای آنها را بدهد وزیادی آن زکوهٔ ندارد وهمچنین است در نصابهای بعد .

مسأله ۱۹۱۳ - زکوهٔ شتر وگاو وگوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند ، یا ماده ، یا بعضی نر باشند وبعضی ماده .

مسأله ۱۹۱۴ - در زکوهٔ گاو وگاومش یک جنس حساب می شوند . وشتر عربی وغیر عربی یک جنس است . وهمچنین بز ومیش وشیشک در زکوهٔ باهم فرق ندارند .

مسأله ۱۹۱۵ - اگر گوسفند برای زکوهٔ بدهد ، باید اقلا داخل ماه هشتم شده باشد . واگر بز بدهد باید داخل سال دوم شده باشد .

مسأله ۱۹۱۶ - گوسفندی را که بابت زکوهٔ می دهد ، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد ، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد وهمچنین است در گاو وشتر .

مسأله ۱۹۱۷ - اگر چند نفر باهم شریک باشند هر کدام آنان که سهمش به نصاب اول رسیده ، باید زکوهٔ بدهد وبر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکوهٔ واجب نیست .

مسأله ۱۹۱۸ - اگر یک نفر در جند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد ورویهم به اندازه نصاب باشند باید ، زکوهٔ آنها را بدهد .

مسأله ۱۹۱۹ - اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد مریض ومعیوب هم باشند ، باید زکوهٔ آنها رابدهد .

مسأله ۱۹۲۰ - اگر گاو وگوسفند وشتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند ، می تواند زکوهٔ را از خود آنها بدهد . ولی اگر همه سالم وبی عیب وجوان باشند ، نمی تواند زکوهٔ آنها را مریض ، یا معیوب ، یا پیر بدهد بلکه اگر بعضی از آنها سالم وبعضی مریض ودسته از معیوب ودسته دیگر بی عیب ومقداری پیر ومقداری جوان باشند ، واجب است برای زکوهٔ آنها سالم وبی عیب وجوان بدهد .

مسأله ۱۹۲۱ - اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم ، گاو وگسفند وشتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند ، یا نصابی را که دراد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید ، مثلا چهل گوسفند بدهد وچهل گوسفند دیگر بگیرد ، زکوهٔ بر او واجب نیست .

مسأله ۱۹۲۲ - کسی که باید زکوهٔ گاو وگوسفند وشتر را بدهد ، اگر زکوهٔ آنها را از مال دیگرش بدهد دیگرش بدهد ، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده ، همه ساله باید زکوهٔ را بدهد ، واگر از خود آنها بدهد واز نصاب اول کمتر شوند ، زکوهٔ بر او واجب نیست ، مثلا کسی که چهل گوسفند دارد ، اگر از مال دیگرش زکوهٔ آنها را بدهد تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده ، همه ساله باید یک گوسفند بدهد واگر از خود آنها بدهد ، تا وقتی به چهل نرسیده ، زکوهٔ بر او واجب نیست .

مصرف زکوهٔ

مسأله ۱۹۲۳ - انسان می تواند زکوهٔ را در هشت مورد مصرف کند : اول - فقیر واو کسی که مخارج سال خود وعیالاتش را ندارد

وکسی که صنعت یا ملك یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود را بگذارند فقیر نیست : دوم - مسکین وآن کسی است که از فقیر سخت تر می گذراند . سوم - کسی که از طرف امام علیه السلام یا نایب امام مأموراست که زکوهٔ را جمع ونگهداری نماید وبه حساب آن رسیدگی کند وآن را به امام یا نایب امام یا نائب امام یا فقراء برساند . چهارم - کافرهایی که مسلمان شده وضعیف الاعتقاد می باشند وخوف آن هست که اگر زکوهٔ به انان ندهد از دین اسلام خارج شوند . پنچم - خریداری بنده ها وآزاد کردن آنان . ششم - بدهکاری که نمی تواند قرض خود را بدهد . هفتم - سبیل الله یعنی کارهایی که به آنها قصد قربهٔ می توان کرد مثل آسفالت نمودن راهها وساختن مسجد ومدرسه ای که عولم دینیه در آن خوانده می شود . هشتم - ابن السبیل یعنی مسافر که در سفر درمانده شده . واحکام اینها در مائل آینده گفته خواهد شد .

مسأله ۱۹۲۴ - فقیر نمی تواند بیشتر از مخارج سال خود وعیالاتش را از زکوهٔ نگیرد واگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکوهٔ می تواند بگیرد وهمچنین مسکین .

مسأله ۱۹۲۵ - کسی که مخارج سالش را داشته ، اگر مقداری از آن را مصرف کند وبعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج سال او هست یا نه ، نمی تواند زکوهٔ بگیرد .

مسأله ۱۹۲۶ - صنعتگر یا مالك یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است ، می تواند برای کسری مخارجش زکوهٔ بگیرد ، ولازم نیست ابزار کار ، یا ملك ، یا سرمایهٔ خود را به مصرف مخارج برساند .

مسأله ۱۹۲۷ - فقیری که خرج سال خود وعیالاتش را ندارد ، اگر خانه ای دارد که ملك او ست ودر آن نشسته ، یا مال سواری دارد ، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند ، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد ، می تواند زکوهٔ بگیرد . وهمچنین است اثاث خان وظرف ولباس تابستانی وزمستانی وچیزهایی که به آنها احتیاج دارد . وفقیری که اینها را ندارد ، اگر به اینها احتیاج داشته باشد ، می تواند از زکوهٔ خریداری نماید .

مسأله ۱۹۲۸ - فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست ، لازم نیست یاد بگیرد وبا گرفتن زکوهٔ زندگی می تواند بگند ، مگر آنکه یاد گرشفتن خیلی آسان باشد به نحوی که عرفا بگویند این شخص می تواند بدون زکاهٔ زندگی بکند در این صورت واجب است یاد بگیرد وبا زکاهٔ نمی تواند زندگی کند ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است ، می تواند زکوهٔ بگیرد .

مسأله ۱۹۲۹ - به کسی که قبلا فقیر بوده ومی گوید فقیرم ، اگر چه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند ، می شود زکوهٔ داد .

مسأله ۱۹۳۰ - کسی که می گوید فقیرم وقبلا فقیر نبوده ، یا معولم نیست فقیر بوده یا نه ، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود وخود او هم ثقه نباشد احتیاط واجب آن است که به او زکوهٔ ندهند .

مسأله ۱۹۳۱ - کسی که باید زکوهٔ بدهد ، اگر از فقیری طلبکار باشد ۷ می تواند طلبی را که از او دارد ، بابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۳۲ - اگر فقیر بمیرد ومال او به اندازه قرضش نباشد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد بابت زکوهٔ حساب کند ، ولی اگر مال او به اندازه قرضش باشد وورثه قرضا ورا ندهند ، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد ، نباید طلبی را که از او دارد ، بابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۳۳ - چیزی را که انسان بابت زکوهٔ به فقیر می دهد لازم نیست به او بگوید که زکوهٔ است ، بکله اگر فقیر ، خجالت بکشد ، مستحب است به اسم پیشکش بدهد ولی باید قصد زکوهٔ نماید .

مسأله ۱۹۳۴ - اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکوهٔ بدهد ، بعد فهمید فقیر نبوده ، ، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می داند فقیر نیست زکوهٔ بدهد ، کافی نیست ، پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد ، باید از او بگیرد وبه مستحق بدهد واگر از بین رفته باشد پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می دانسته زکوهٔ است ، انسان باید عوض آن را از او بگیرد وبه مستحق بدهد ، واگر نمی دانسته زکوهٔ است ، نمی تواند چیزی از او بگیرد وباید از مال خودش زکوهٔ را به مستحق بدهد .

مسأله ۱۹۳۵ – کسی که بدهکار است ونمی توانـد بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد ، می تواند برای دادن قرض خود زکوهٔ بگیرد ، ولو مالی را که قرض کرده در معصیت خرج کرده باشد ، واز آن معصیت توبه نکرده باشد .

مسأله ۱۹۳۶ – اگر به کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد زکوهٔ بدهد ، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده ، چنانچه آن بـدهکار فقیر باشـد می توانـد آنجه را به او داده بابت زکوهٔ حساب کند . ۱۹۳۷ – کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه فقیر نباشد ، انسان می تواند طلبی را که از او دارد ، بابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۳۸ – مسافری که خرجی او تمام شده ، یا مرکبش از کار افتاده چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد ونتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصـد برسانـد اگر چه در وطن خود فقیر نباشـد ، می تواند زکوهٔ بگیرد ، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یـا فروختن چیزی مخـارج سـفر خود را فراهم کنـد ، فقـط در جـای دیگر با قرض کردن یا فورختن چیزی مخارج سـفر خود را فراهم کند فقط به مقداری که به آنجا برسد می تواند زکوهٔ بگیرد .

مسأله ۱۹۳۹ – مسافری که در سـفر درمانـده شـده وزکوهٔ گرفته بعد از آنکه به وطنش رسـید ، اگر چیزی از زکوهٔ زیاد آمده باشد ، باید آن را به حاکم شرع بدهد ویگوید آن چیز زکوهٔ است .

شرایط کسانی که مستحق زکوتند

مسأله ۱۹۴۰ – کسی که زکوهٔ می گیرد باید شیعه دوازده امامی باشد واگر انسان کسی را شیعه بداند وبه او زکوهٔ بدهد ، بعد معلوم شود شیعه نبوده ، باید دو باره زکوهٔ بدهد .

مسأله ۱۹۴۱ – اگر طفل یا دیوانه ای از شیعه فقیر باشد ، انسان می تواند به ولی او زکوهٔ بدهد ، به قصد اینکه انچه را می دهد ملك طفل یا دیوانه باشد .

مسأله ۱۹۴۲ – اگر پولی طفل ودیوانه دسترسـی ندارد ، می تواند خودش یا به وسیله یك نفر امین زکوهٔ را به مصرف طفل یا دیوانه برساند وباید موقعی که زکوهٔ به مصرف آنان میرسد نیت زکوهٔ کند .

مسأله ۱۹۴۳ – به فقیری که گدایی می کند ، می شود زکوهٔ داد : ولی به کسـی که زکوهٔ را در معصـیت مصرف می کند وبه ندادن زکاهٔ به او جلوی معصیت کردن او گرفته می شود نمی شود زکوهٔ داد ، ولی چنانچه داده شود مجزی است .

مسأله ۱۹۴۴ – به کسی که معصیت کبیره را آشکارا بجا می آورد بهتر است که زکوهٔ ندهند .

مسأله ۱۹۴۵ – به کسـی که بـدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد ، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد ، می شود زکوهٔ داد .

مسأله ۱۹۴۶ – انسان نمی توانـد مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکوهٔ بدهد . ولی اگر مخارج آنان را ندهد ، دیگران می توانند به آنان زکوهٔ بدهند .

مسأله ۱۹۴۷ – اگر انسان زکوهٔ به پسـرش بدهد که خرج زن ونوکر وکلفت خود نماید اشـکال ندارد . ۱۹۴۸ – اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد ، پدر می تواند برای خریدن آنها به او زکوهٔ بدهد .

مسأله ۱۹۴۹ – پـدر می توانـد به پسـرش زکوهٔ بدهد که برای خود زن بگیرد ، پسـر هم می تواند برای آنکه پدرش زن بگیرد زکوهٔ خود را به او بدهد .

مسأله ۱۹۵۰ – به زنی که شوهرش مخارج او را می دهـد ، یا خرجی نمی دهـد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند ، نمی شود زکوهٔ داد .

مسأله ۱۹۵۱ – زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد ، شوهرش ودیگران می توانند به او زکوهٔ بدهند . ولی اگر شوهرش در ضمن عقد

شرط کند که مخارج او را بدهد ، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد ، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد نمی شود به زن زکوهٔ داد .

مسأله ۱۹۵۲ – زن می تواند به شوهر فقیر خود زکوهٔ بدهد ، اگر چه شوهر زکوهٔ را صرف مخارج خود آن زن نماید .

مسأله ۱۹۵۳ – سید نمی تواند از غیر سید زکوهٔ بگیرد ولی ار خمس وسایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند واز گرفتن زکوهٔ ناچار باشد ، می تواند از غیر سید زکوهٔ بگیرد وبنابر احتیاط واجب باید به مقدار حاجت روز خود بگیرد .

مسأله ۱۹۵۴ – به کسی که معلوم نیست سید است یا نه ، می شود زکوهٔ داد .

نیت زکوهٔ

مسأله ۱۹۵۵ – انسان باید زکوهٔ را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد وبنا بر احتیاط واجب در نیت معین کند که آنچه را می دهد زکوهٔ مال است یا زکوهٔ فطره ، واگر بخواهد به سید زکاهٔ بدهد ودر ذمه اش خمس هم هست باید تعیین کند که بعنوان زکاهٔ است یا خمس ولی اگر مثلا زکوهٔ گندم وجو بر او واجب باشد لازم نیست معین کند چیزی را که می دهد زکوهٔ گندم است یا زکوهٔ جو .

مسأله ۱۹۵۶ – کسی که زکوهٔ چند مال بر او واجب شده اگر مقداری زکوهٔ بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند ، چیزی را که داده همجنس یکی از آنها باشد ویا همجنس هیچ کدام آنها نباشد ، به همه آنها قسمت می شود ، پس کسی که زکوهٔ چهل گوسفند وزکوهٔ پانزده مثقال طلا بر او واجب است اگر مثلا یک گوسفند از بابت زکوهٔ بدهد ونیت هیچ کدام آنها را نکند ، به زکوتی که برای گوسفند وطلا بدهکار است تقسیم می شود .

مسأله ۱۹۵۷ – اگر کسی را وکیل کند که زکوهٔ مال او را بدهد ، موقعی که زکوهٔ را به آن وکیل می دهد ، بنا بر احتیاط واجب باید نیت کند که آنچه را وکیل او بعدا به فقیر می دهد زکوهٔ باشد ، وگیل هم وقتی که زکوهٔ را به فقیر می دهد ، باید از طرف مالک نیت زکوهٔ کند .

مسأله ۱۹۵۸ – اگر مالک یا وکیل او بدون قصد قربت زکوهٔ را به فقیر بدهد وپیش از آنکه آن مال از بین برود ، خود مالک نیت زکوهٔ کند ، زکوهٔ حساب می شود .

مسائل متفرقه زکوهٔ

مسأله ۱۹۵۹ – موقعی که گندم وجو را از کاه جدا می کنند وموقع خشک شدن خرما وکشمش انسان باید زکوهٔ را به فقیر بدهد ، یا مال خود جدا کند ، زکوهٔ طلا ونقره وگاو ووسفند وشتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد که از جهتی برتری دارد نمی تواند زکوهٔ را جدا نکند بلکه می تواند با جدا کردن منتظر باشد .

مسأله ۱۹۶۰ – بعد از جدا کردن زکوهٔ لازم نیست فورا آن را به مستحق بدهد

مسأله ۱۹۶۱ – کسی که می تواند زکوهٔ را به مستحق برساند ، اگر ندهد وبه واسطه کوتاهی او از بین برود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۱۹۶۲ – کسی که می تواند زکاهٔ را به مستحق برساند ، اگر زکوهٔ را ندهد وبدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود چنانچه دادن زکوهٔ را بقدری تإخیر انداخته که نمی گویند فورا داده است ، باید عوض آن را بدهد . واگر به این مقدار تأخیر نینداخته مثلا دو سه ساعت تأخیر انداخته ودر همان دو ساعت تلف شده ، در صورتی که مستحق حاضر نبوده ، چیزی بر او واجب

نیست واگر مستحق حاضر بوده بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۱۹۶۳ – اگر زکوهٔ را از خود مال کنار بگذارد ، می توانـد در بقیه آن تصـرف کنـد واگر از مال دیگرش کنار بگـذارد ، می تواند در تمام مال تصرف نماید .

مسأله ۱۹۶۴ – انسان نمی تواند زکوتی را که کنار گذاشته برای خود بر دارد وچیز دیگری بجای آن بگذارد .

مسأله ۱۹۶۵ – اگر از زکوتی که کنار گذاشته منفعتی ببرد مثلا گوسفندی که برای زکوهٔ گذاشته بره بیاورد ، مال فقیر است .

مسأله ۱۹۶۶ – اگر موقعی که زکوهٔ را کنار می گذارد مستحقی حاضر باشد ، بهتر است زکوهٔ را بدهد . مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکوهٔ ره او از جهتی بهتر باشد .

مسأله ۱۹۶۷ – اگر بـدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکوهٔ کنار گذاشـته تجارت کند وضـرر نماید نباید چیزی از زکوهٔ کم کند ، ولی اگر منفعت کند ، باید آن را به مستحق بدهد .

مسأله ۱۹۶۸ – اگر پیش از آنکه زکـوهٔ بر او واجب شـود ، چیزی بـابت زکوهٔ به فقیر بدهـد ، زکوهٔ حسـاب نمی شود وبعـد از آنکه زکوهٔ بر او واجب شد ، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد وآن فقیر هم به فقر خود باقی باشد ، می تواند چیزی را که به او داده بابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۶۹ – فقیری که می دانـد زکوهٔ بر انسـان واجب نشـده ، اگر چیزی بـابت زکوهٔ بگیرد وپیش او تلف شود ضـامن است پس مـوقعی که زکوهٔ بر انسـان واجب میشود . اگر آن فقیر به فقر خود بـاقی باشـد ، می توانـد عوض چیزی را که به او داده بـابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۷۰ – فقیری که نمی داود زکـوهٔ بر انسـان واجب نشـده ، اگر چیزی بـابت زکوهٔ بگیرد وپیش او تلف شود ، ضـامن نیسـت وانسان نمی تواند عوض آن را بابت زکوهٔ حساب کند .

مسأله ۱۹۷۱ – مستحب است زکوهٔ گاو وگوسفند وشتر را به فقیر های آبرومند بدهد ودر دادن زکوهٔ ، خویشان خود را بر دیگران ، واهل علم وکمال را بر غیر آنان وکسانی را که اهل سؤال نیسـتند بر اهل سؤال مقـدم بدارد ، ولی اگر دادن زکوهٔ به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد ، مستحب است زکوهٔ را به او بدهد .

مسأله ۱۹۷۲ – بهتر است زکوهٔ را آشکارا وصدقه مستحبی را مخفی بدهند .

مسأله ۱۹۷۳ – اگر در شـهر کسـی که می خواهـد زکوهٔ بدهـد مسـتحقی نباشد ونتواند زکوهٔ را به مصـرف دیگری هم که برای آن معین شـده برسانـد ، وچنانچه امید نداشـته باشد که بعدا مسـتحق پیدا کند باید زکوهٔ را به شـهر دیگر ببرد وبه مصـرف زکوهٔ برساند ومی توانـد مخـارج بردن به آن شـهر را از زکـوهٔ بردارد واگر زکـوهٔ تلف شود ضـامن نیست . مسـأله ۱۹۷۴ – اگر در شـهر خـودش مسـتحق پیـدا شود ، می توانـد زکوهٔ را به شـهر دیگر ببرد . ولی مخارج بدردن به آن شـهر را باید از خودش بدهد واگر زکوهٔ تلف شود ضامن است ، مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد .

مسأله ۱۹۷۵ – اجرت وزن کردن وپیمانه نمودن گندم وجو وکشمش وخرمایی را که برای زکوهٔ می دهد با خود اوست .

مسأله ۱۹۷۶ – کسی که ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره یا بیشتر از بابت زکوهٔ بدهکار است بنا بر احتیاط واجب باید کمتر از ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره به یک فقیر ندهـد واگر غیر نقره چیز دیگری مثل گنـدم وجو بـدهکار باشد وقیمت آن به ۲ مثقال و ۱۵ نخود نقره برسد می توانـد به یک فقیر کمتر از آن بدهـد ولی بهتر است که به یک فقیر کمتر از آن ندهـد . مسأهل ۱۹۷۷۷ – مکروه است انسان از مستحق در خواست کنـد که زکوتی را که از او گرفته به او بفروشـد ولی اگر مستحق بخواهـد چیزی را که گرفته بفروشـد بعـد از آنکه به قیمت رساند کسی که زکوهٔ را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم

مسأله ۱۹۷۸ – اگر شـک کنـد زکوتی را که بر او واجب بوده داده یـا نه ، بایـد زکوهٔ را بدهـد هر چنـد شک او برای زکوهٔ سالهای

پیش باشد .

مسأله ۱۹۷۹ - فقیر نمی توانـد زکوهٔ را به کمتر از مقـدار آن صـلح کنـد ، یا چیزی را گرانتر از قیمت آن بابت زکوهٔ قبول نماید ، یا زکوهٔ را از مالـک بگیرد وبه او ببخشـد . ول کسـی که زکوهٔ زیادی بـدهکار است وفقیر شـده ونمی توانـد زکوهٔ را بدهـد ، چنانچه بخواهد توبه کند ، فقیر می تواند زکوهٔ را از او بگیرد وبه او ببخشد .

مسأله ۱۹۸۰ - انسـان می توانـد از زکوهٔ ، قرآن یـا کتـاب دینی یـا کتاب دعا بخرد ووقف نمایـد ، اگر چه بر اولاد وبر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است ونیز می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد .

مسأله ۱۹۸۱ - بنابر احتیاط واجب انسان نمی تواند از زکوهٔ ملک بخرد وبر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج خود برسانند .

مسأله ۱۹۸۲ - فقیر می تواند برای رفتن به حج وزیارت ومانند اینها زکوهٔ بگیرد .

مسأله ۱۹۸۳ - اگر مالک فقیری را وکیل کنـد که زکوهٔ مال او را بدهـد ، چنانچه آن فقیر احتمال دهـد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکوهٔ بر نـدارد ، نمی توانـد چیزی از آن را برای خودش بردارد ، واگر یقین داشـته باشد که قصد مالک این نبوده ، برای خودش هم می تواند بردارد .

مسأله ۱۹۸۴ - اگر فقیر شتر وگاو وگوسفند وطال ونقره را بابت زکوهٔ بگیرد ، چنانچه شرطهایی را که برای واجب شدن زکوهٔ گفته شد در آنها جمع شود ، باید زکوهٔ آنها را بدهد .

مسأله ۱۹۸۵ - اگر دو نفر در مالی که زکاهٔ آن واجب شده باهم شریک باشند ویکی از آنان زکاهٔ قسمت خود را بدهد وبعد مال را تقسیم کنند . ولو بداند شریکش زکاهٔ سهم خود را نداده ، تصرف او در سهم خودش اشکال ندارد .

مسأله ۱۹۸۶ - کسـی که خمس یا زکاهٔ بـدهکار است وکفاره ونذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد چنانچه نتواند همه آنها را بدهـد ، اگر مالی که خمس یا زکوهٔ آن واجب شـده ، از بین نرفته باشـد ، باید خمس وزکاهٔ را بدهد ، واگر از بین رفته باشد می تواند خمس یا زکاهٔ را بدهد ، یا کفاره ونذر وقرض ومانند اینها را اداء نماید .

مسأله ۱۹۸۷ - کسـی که خمس یا زکوهٔ بـدهکار است ونـذر ومانند اینها هم بر او واجب است وقرض هم دارد ، اگر بمیرد ومال او برای همه آنها کافی نباشـد ، چنانچه مالی که خمس وزکوهٔ آن واجب شـده از بین نرفته باشـد ، بایـد خمس یا زکاهٔ را بدهند وبقیه مال او را به چیزهای دیگری که بر او واجب است قسـمت کننـد واگر مالی که خمس وزکاهٔ آن واجب شـده از بین رفته باشد ، باید مال او را به خمس وزکاهٔ وقرض ونـذر ومانند اینها قسـمت نمایند مثلا اگر چهل تومان خمس بر او واجب است وبیست تومان بابت خس وده تومان بدنی او بدهند . مسأهل ۱۹۸۸ - کسـی که مشغول تحصیل علم است واگر تحصیل نکند می تواند برای معاش خود کسب چنانچه تحصـیل آن علم واجب یا مسـتحب باشـد ، می شود به او زکاهٔ داد . واگر تحصـیل آن علم واجب یا مسـتحب نباشد ، وزکاهٔ دادن به او جایز نیست .

زکوهٔ فطره

مسأله ۱۹۸۹ - کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ وعاقل است وفقیر نیست وبناب راحتیاط ولو هشیار نباشد ، باید برای خودش وکسـانی که نـان خور او هسـتند ، هر نفری یـک صـاع که تقریبا سه کیلو است گمئک یت جو یا خرما یا کشـمش یا برنـج یا ذرت ومانند اینها به مستحق بدهد ، واگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است .

مسأله ۱۹۹۰ - کسـی که مخارج سال خود وعیالاتش را نـدارد وکسـی هم ندارد که مخارج سال او وعیالاتش را بگذارد فقیر اسـت ودادن زکـوهٔ فطره بر او واجب نیست . ۱۹۹۱ - انسان بایـد فطره کسانی را که در غروب شب عیـد فطر نان خور او حساب می شوند بدهد ، کوچک باشـند یا بزرگ ، مسـلمان باشند یا کافر ، دادن خرج آنان بر او واجب باشد یا نه ، در شهر خود او باشند یا در شهر

دیگر .

مسأله ۱۹۹۲ - اگر کسی را که نان خور او است ودر شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد ، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می دهد ، لازم نیست خودش فطره او را بدهد .

مسأله ۱۹۹۳ - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید عطر با رضایت صاحبخانه وارد شده ونان خور او حساب می شود ، بر او واجب است .

مسأله ۱۹۹۴ - فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد می شود ومدتی نزد او می ماند ، بنا بر احتیاط ، واجب است وهمچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده اند که خرجی او را بدهد .

مسأله ۱۹۹۵ - فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می شود ، بر صاحبخانه واجب نیست اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد ودر خانه او هم افطار کند .

مسأله ۱۹۹۶ - اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد زکوة فطره بر او واجب نیست واگر یهوش باشد بنا بر احتیاط واجب باید فطره بدهد .

مسأله ۱۹۹۷ - اگر پیش از غروب بچه بالغ شود ، یا دیوانه عاقل گردد ، یا فقیر غنی شود ، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد ، باید زکوة فطره را بدهد .

مسأله ۱۹۹۸ - کسی که موقع غروب شب عید فطر : زکوة فطره بر او واجب نیست ، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطرهٔ در او پیدا شود . مستحب است زکوة فطره را بدهد .

مسأله ۱۹۹۹ - کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده ، فطره بر او واجب نیست . ولی مسلمانی که شیعه نبوده ، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود ، باید زکوة فطره را بدهد .

مسأله ۲۰۰۰ - کسی که فقط به اندازه یک صاع که تقریبا سه کیلو است گندم ومانند آن دارد ، مستحب است زکوة فطره را بدهد وچنانچه عیالاتی داشته باشد وبخواهد فطره آنها را هم بدهد می تواند به قصد فطره ، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد واو هم به همین قصد به دیگری بدهد وهمچنین تا به نفر آخر برسد ، وبهتر است نفر آخر چیزی را که می گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد واگر یکی از آنها صغیر باشد ، ولی او بجای او می گیرد .

مسأله ۲۰۰۱ - اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه دار شود ، یا کسی نان خور او حساب شود ، واجب نیست فطره او را بدهد . اگر چه مستحب است فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر روز عید نان خور او حساب می شود بدهد

مسأله ۲۰۰۲ - اگر انسان نان خور کسی باشد وپیش از غروب نان خورکس دیگر شود ، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است مثلا اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود ، شوهرش باید فطره او را بدهد .

مسأله ۲۰۰۳ - کسی که دیگری باید فطره او را بدهد ، واجب نیست فطره خود را بدهد

مسأله ۲۰۰۴ - اگر فطره انسان بر کسی واجب باشد واو فطره را ندهد بر خود انسان واجب نمی شود .

مسأله ۲۰۰۵ - اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی شود .

مسأله ۲۰۰۶ - زنی که شوهرش مخارج اور انمی دهد ، چنانچه نان خور کس دیگر باشد ، فطره اش بر آن کس واجب است واگر نان خور کس دیگر نیست در صورتی که فقیر نباشد ، باید فطره خود را بدهد .

مسأله ۲۰۰۷ - فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می خورد ، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می دهد ، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می دارد فطره طفل بر کسی واجب نیست .

مسأله ۲۰۰۸ – انسان ار جه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد باید ، فطره آنان را از مال حلال بدهد .

مسأله ۲۰۰۹ – اگر انسان کسی را اجیر نماید وشرط کند که مخارج او را بدهد . بنا بر احتیاط واجب باید فطره او را هم بدهد وچنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد ، مثلا پولی برای مخارجش بدهد ، واجب نیست فطره او را بدهد .

مسأله ۲۰۱۰ – اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد ، باید فطره را وعیالاتش را از مال او بدهند واگر پیش از غوب بمیرد ، واجب نیست فطره او وعیالاتش را از مال او بدهند .

مصرف زکوهٔ فطره

مسأله ۲۰۱۱ – اگر زکاهٔ فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقا برای زکاد مال کفته شد برسانند کافی است . ولی بهتر است که فقط به فقرای شیعه بدهند .

مسأله ۲۰۱۲ – اگر طفل شیعه ای فقیر باشد ، انسان می تواند فطره را به مصرف او برساند ویا به واسطه دادن بولی طفل ، ملك طفل نماید .

مسأله ۲۰۱۳ – فقیری که فطره به او می دهند ، لازم نیست عادل باشد ، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار وکسی که آشکارا معصیت می کند فطره ندهند .

مسأله ۲۰۱۴ – به کسی که فطره را در معصیت مصرف می کند نباید فطره بدهند .

مسأله ۲۰۱۵ – واجب است که به یك فقیر کمتر از یك صاع که تقریبا سه کیلو است فطره ندهند ، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۱۶ – اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است مثلا از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است ، نصف صاع که معنای آن در

مسأله پیش گفته شد بدهد کافی نیست ، واگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد .

مسأله ۲۰۱۷ – انسان نمی تواند صف صاع را از یك جنس مثلا گندم ونصف دیگر آن را از جنس دیگر مثلا جو بدهد . واگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد اشکال دارد .

مسأله ۲۰۱۸ – مستحب است در دادن زکاهٔ فطره ، خویشان فقیر خود را ر دیگران مقدمدارد وبعد همسایگان فقیر را ، بعد اهل علم فقیر را ، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند ، مستحب است آنها را مقدم بدارد .

مسأله ۱۹ – ۲ – اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد وبعد بفهمد فقیر نبوده . چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد ، باید پس بگیرد وبه مستحق بدهد . واگر نتواد بگیرد ۷ باید از مال خودش فطره را بدهد . واگر از بین رفته باشد . در صورتی که گیرنده فطره می دانسته آنچه را گرفته فطره است ، باید عوض آن را بدهد واگر نمی دانسته ، دادن عوض بر او واجب نیست وانسان باید دوباره فطره را بدهد .

مسأله ۲۰۲۰ – اگر کسی بگوید فقیرم ، نمی شود به او فطره داد ، مگر آنکه از گفته او اطمینان پیداشود یا انسان بداند که قبلا فقیر بوده است یا آنکه ثقه باشد .

مسائل متفرقه زکوهٔ فطره

مسأله ۲۰۲۱ – انسان باید زکوهٔ فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد وموقعی که آن را می دهد ، نیت

دادن فطره نماید .

مسأله ۲۰۲۲ – اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهـد صـحیح نیست ، ولی جایز است که در ماه رمضان فطره را بدهـد واگر پیش از رمضان یا در ماه رمضان به فقیر قرض بدهد وقعد از آنکه فطره بر او واجب شد ، طلب خود را بابت فطره حشاب کند مانعی ندارد .

مسأله ۲۰۲۳ – گنـدم یا چیز دیگری را که برای فطره می دهـد ، باید به جنس دیگر یا خالک مخلوط نباشد وجنانچه مخلوط باشد ، اگر خالص آن به یک صاع که تقریبا سه کیلو است برسد ، یا آنچه مخلوط شده بقدری کم باشد که قابل اعتناء نباشد اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۲۴ – اگر فطره را از چیز معیوب بدهد کافی نیست .

مسأله ۲۰۲۵ – کسـی که فطره چنـد نفر را می دهـد ، لازم نیست همه را از یک جنس بدهـد واگر مثلا فطره بعضـی را گندم وفطره بعض دیگر را جو بدهد کافی است .

مسأله ۲۰۲۶ – کسـی که نماز عید فطر می خواند ، بهتر است فطره را پیش از نماز عید بدهد ، ولی نماز بخواند یا نخواند جائز است تا غروب تأخیر بیندازد .

مسأله ۲۰۲۷ – اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد تا غروب روز عید به مستحق ندهد ، احیاط واجب آن است که هر وقت آن را می دهد نیت فطره نماید .

مسأله ۲۰۲۸ – اگر موقعی که دادن زکوهٔ فطره واجب است فطره را ندهـد وکنار هم نگـذارد ، بعدا باید بدون اینکه نیت اداء وقضاء کند فطره را بدهد .

مسأله ۲۰۲۹ – اگر فطره را کنار بگذارد ، نمی تواند آن را برای خودش بردارد . ومال دیگری را برای فطره بگذارد .

مسأله ۲۰۳۰ – اگر انسـان مالی داشـته باشـد که قیمتش از فطره بیشتر است چنانچه فطره را ندهـد ونیت کنـد که مقـداری از آن مال باری فطره باشد اشـکال دارد مسأهل ۲۰۳۱ – اگر مـالی را که برای فطره کنـار گذاشـته از بین برود ، چنانچه دسترس به فقیر داشـته ودادن فطره را تأخیر انداخته ، باید عوض آن را بدهد واگر دسترس به فقیر نداشته ضامن نیست .

مسأله ۲۰۳۲ – اگر در محـل خودش مسـتحق پیـدا شود ، احتیـاط واجب آن است که فطره را به جـای دیگر نبرد ، واگر بجای دیگر ببرد وتلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

احکام حج

احکام حج

مسأله ۲۰۳۳ – حج : زیارت کردن خانه خدا وانجام اعمالی است که دستور داده اند در آنجا بجا آورده شود ودر تمام عمر بر کسی که این شـرایط را دارا باشـد ، یک مرتبه واجب می شود : اول – آنکه بالغ باشـد . دوم – آنکه عاقل وآزاد باشـد . سوم – به واسـطه رفتن به حـج مجبور نشود که کار حرامی را انجام دهـد ، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید ، پس اگر مثلا مجبور باشد از راه غصبی برود وراه دیگری هم نباشد نباید حج برود . چهارم – آنکه مستطیع باشد ومستطیع بودن به چند چیز است ، اول – آنکه توشه راه ومرکب سواری یا مالی که بتوانـد آنهارا تهیه کند داشته باشد . دوم – سـلامت مزاج وتوانایی آن را داشـته باشد که بتواند مکه رود وحج را بجا آورد . سوم در راه مانعی از رفتن نباشد واگر راه بسته بشد یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او یا از بین برود یا مال او را ببرنـد ، حـج بر او واجب نیست ولی اگر از راه دیگری بتواند برود ، اگر چه دورتر باشد ، باید از آن راه برود . چهارم – بقدر بجا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد . پنجم – مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن وبچه و

مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می دانند داشته باشد . ششم - بعد از برگستن ، کسب یا زراعت ، یا عایدی ملک ، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند .

مسأله ۲۰۳۴ - کسی که بدون خانه ملکی رفع احتیاجش نمی شود ، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد .

مسأله ۲۰۳۵ - زنی که می تواند مکه برود ، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد وشوهرش هم مثلا فقیر باشد وخرجی او را ندهد ، وناچار شود که به سختی زندگی کند ، حج بر او واجب نیست .

مسأله ۲۰۳۶ - اگر کسی توشه راه ومرکب سواری نداشته باشد ودیگری به او بگوید حج برو من خرج تو وعیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می دهم ، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می دهد حج بر او واجب می شود .

مسأله ۲۰۳۷ - اگر خرجی رفتن وبرشتن وخرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود وبر می گردد ، به او ببخشند وبا او شرط کنند که حج کند واو قبول نماید ، حج بر او واجب می شود ، اگر چه قرض داشته باشد ، ودر موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد .

مسأله ۲۰۳۸ - اگر مخارج رفتن وبرگشتن ومخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می رود وبر می گردد به او بدهند وبگویند حج برو ولی ملک او نکنند ، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی گیرند ، حج بر او واجب می شود .

مسأله ۲۰۳۹ - اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند وبا او شرط کنند که در راه مکه خدمت کسی که مال را داده بنماید ، حج بر او واجب نمی شود . مسأله ۲۰۴۰ - اگر مقداری مال به کسی بدهند وحج بر او واجب شود ، چنانچه حج نماید ، هر چند بعدا مالی از خود پیدا کند ، دیگر حج بر او واجب نیست .

مسأله ۲۰۴۱ - اگر برای تجارت مثلا تا جده برود ومالی بدست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود می تواند ، باید حج کند ودر صورتی که حج نماید اگر چه بعدا مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود ، دیگر حج بر او واجب نیست .

مسأله ۲۰۴۲ اگر انسان اجیر شود که از طرف کس دیگر حج کند ، چنانچه خودش نتواند برود وبخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستند ، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد مگر آنکه اجیر شده باشد بعنوان اعم از مباشرت وتسبیب که در این صورت اجازه گرفتن لازم نیست .

مسأله ۲۰۴۳ - اگر کسی مستطیع شود ومکه نرود وفقیر شود ، باید اگر چه به زحمت باشد بعدا حج کند واگر به هیچ قسم نتواند حج برود ، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند ، باید به مکه رود وحج کسی را که برای او اجیر شده بجا آورد وتا سال بعد در مکه بماند وبرای خود حج نماید ، ولی اگر ممکن باشد که اجیر . شود واجرت را نقد بگیرد وکسی که او را اجیر کرده راضی شود که حج او در سال بعد بجا آورده شود ، باید سال اول برای خود وسال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید .

مسأله ۲۰۴۴ - اگر در سال اولی که مستطیع شده ، به مکه رود ورد وقت معینی که دستور داده اند به عرفات ومشعر الحرام نرسد ، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد ، حج بر او واجب نیست . ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده ونرفته ، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند .

مسأله ۲۰۴۵ - اگر در سال اولی که مستطیع شده حج نکند وبعد به واسطه پیری یا مرض وناتوانی نتواند حج نماید ونا امید باشد از اینکه بعدا خودش حج کند ، باید دیگری را از طرف خود بفرستد ، بلکه اگر در سال اولی که بقدر رفتن حج مال پیدا کرده به واسطه پیری یامرض یا ناتوانی نتواند حج کند ویا ناامید باشد که خودش بتواند حج کند ، واجب است کسی را از طرف خود بفرستت که حج نماید .

مسأله ۲۰۴۶ - کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده ، باید طواف نساء ، را از طرف او بجا آورد اگر بجا نیاورد ، زن بر آن اجیر حرام می شود .

مسأله ۲۰۴۷ – اگر طواف نساء را درست بجا نیاورد یا فراموش کنـد ، چنانچه بعـد از چنـد روز یادش بیاید واز بین راه برگردد وبجا آورد صحیح است .

احکام خرید وفروش

احکام خرید وفروش

خرید وفروش چیزهای که در خرید وفروش مستحب است

مسأله ۲۰۴۸ – در خرید وفروش واجب است یادگرفتن احکام آن اگر احتمال عدم آن صحت معامله را بدهد . حضرت صادق علیه السـلام فرمودنـد : کسـی که می خواهد خرید وفروش کند ، باید احکام آن را یاد بگیرد واگر پیش از یاد گرفتن احکام آن ، خرید وفروش کند ، بواسـطه معامله های باطل وشـبهه ناک به هلاکت می افتد وچهار جیز مستحب است : اول – آنکه در قیمت جنس بین مشتریهای مسـلمان فرق نگذارد . دوم – آنکه در قیمت جنس سـختگیری نکند . سوم – چیزی را که می فروشد زیادتر بدهد وآنچه را می خرد کمتر بگیرد . چهارم – کسـی که با او معامله کرده ، اگر پشیمان شود واز او تقاضا کند که معامله را بهم بزند ، برای بهم زدن معامله حاضر شود .

مسأله ۲۰۴۹ – اگر انسان ندانـد معامله ای که کرده صـحیح است یا باطل چنانچه حکم معامله را نمی دانـد ، نمی توانـد در مالی که گرفته تصـرف نماید ، ولی اگر حکم را بداند ونداند آن را صـحیح ایجاۀ کرده یا فاسد می تواند در مالی که گرفته تصـرف نماید .

مسأله ۲۰۵۰ – کسـی که مال نـدارد ومخارجی بر او واجب است مثل خرج زن وبچه بایـد کسب کند وبرای کارهای مسـتحب مانند وسعت دادن به عیالات ودستگیری از فقرا ، کسب کردن مستحب است .

معاملات مکروهه

مسأله ۲۰۵۱ – عمده معاملات مکروه از این قرار است : اول – ملك فروشی مگر آنکه با آن پول ملك دیگری بخرد . دوم – قصابی . سوم – کفن فروشی . چهارم – معامله با مردمان پست . پنجم – معامله بین اذان صبح واول آفتاب . ششم – آنکه کار خود را خرید وفروش گندم وجو ومانند اینها قرار دهد . هفتم – آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می خواهد بخرد ، داخل معامله او شود .

معاملات باطله وحرام

مسأله ۲۰۵۲ – معاملات باطله – عمـده اش چنـد چیز است مثل خریـد وفروش بعض اعیان نجسه – ماننـد : میته ، وخوك وشـراب ، وخرید وفروش مال غصبی ، وخرید وفروش چیزی که مالیت ندارد – وتفصـیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد ومعاملات حرام سه تا است اول – معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد مانند اسـباب قمار . دوم – معامله ای که در آن ربا باشد . سوم – فوش جنسـی که با چیز دیگر مخلوط است ، در صورتی که آن چیز معلوم نباشـد وفروشـنده هم به خریـدار نگویـد ، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است واین عمل را غش می گوینـد . پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود : از ما نیست کسـی که در معـامله با مسـلمانان غش کنـد یا به آنان ضـرر بزنـد یا تقلب وحیله نمایـد وهر که با برادر مسـلمان خود غش کنـد ، خـداوند برکت روزی او را می برد وراه معاش او را می بندد واو را به حودش واگذار می کند .

مسأله ۲۰۵۳ – فروختـن چیز پـاکی که نجس شـده وآب کشیـدن آن ممکن است اشـکال نـدارد ، واگر مشـتری آن را برای کـاری

بخواهد که شرطش پاک بودن است مثلا خوراکی باشد که می خواهد آن را بخورد لازم است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید ، ولی اگر لباس است گفتن لازم نیست اگر چه مشتری با آن نماز بخواند زیرا که در نماز طهارت طاهری بدن ولباس کافی است .

مسأله ۲۰۵۴ - اگر چیز پاکی مانند روغن ونفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود اگر آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است ملا روغن را برای خوردن بخواهند باید نجاست آن را به مشتری بگویند ، واگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست مثلا بخواهند نفت نجس را بسوزانند لازم نیست نجس بودن آن را بگویند . در هر دو صورت فروش آن با فرض وجود شرائط صحت معامله اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۵۵ - خرید وفروش دواهای نجس اگر منفعت محلله که مشروط به طهارت نیست دارد جائز است وصحیح والا فاسد است ، ولی اگر پول را برای طرف آن یا برای زحمت دوا فروش بدهند اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۵۶ - خرید وفروش روغن ودواهای روان وعطرهایی که از ممالک غیر اسلامی می آورند ، اشکال ندارد ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می گیرند ، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند واز حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می کند ، جنس است ومعامله آن باطل می باشد .

مسأله ۲۰۵۷ - اگر روباه ومانند آن را بغیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند ، یا خودش مرده باشد خرید وفروش پوست آن حرام ومعامله آن باطل است .

مسأله ۲۰۵۸ - خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از ممالک غیر اسلامی می آورند ، یا از دست کافر گرفته می شود باطل است ، ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به ستور شرع کشته شده ، خرید وفروش آنها اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۵۹ - خرید وفروش گوشت وپیه وچرمی که از دست مسلمان گرفته شود اشکال ندارد . ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته وتحقیق نکرده است که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه ، معامله آن باطل است .

مسأله ۲۰۶۰ - خرید وفورش مسکرات حرام ومعامله آنها باطل است مگر مسکرات مستحدثه که شرب ، منفعت مقصوده از آنها نیست وفوائد دیگر دارد .

مسأله ۲۰۶۱ - فروختن مال غصبی باطل است . وفروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند .

مسأله ۲۰۶۲ - اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد معامله صحیح است ولی فروشنده خیار فسخ دارد ومی تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۰۶۳ - اگر خریدار بخواهد پول جنس را بعدا از حرام بدهد ، معامله صحیح است ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد .

مسأله ۲۰۶۴ - خرید وفروش آلات لهو که منافع آن ممحض در لهو است مثل تار وساز ، حتی سازهای کوچک حرام است .

مسأله ۲۰۶۵ - اگر چیزی را که می شود استفاده حلال از آن ببرند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند مثلا انگور را به این قصد بفروشند که از آن شراب تهیه نمایند ، معامله آن اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۶۶ - خرید وفروش مجسمه حرام نیست وهمچنین خرید وفروش صابون که روی آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو صابون که روی آن مجسمه دارد ، اگر چه مقصود معامله صابون ومجسمه هر دو هم باشد .

مسأله ۲۰۶۷ - خریدن چیزی که از قمار ، یا دزدی ، یا معامله باطل تهیه شده حرام است . واگر کسی آن را بخرد . باید به صاحب اصلش بر گرداند .

مسأله ۲۰۶۸ – اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد ، چنانچه آن را معین کند مثلا بگوید این یک من روغن را می فروشم ، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد وپولی که فروشنده باری پیه آن گرفته مال مشتری وپیه مال فروشنده است ومشتری می تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است بهم بزند ولی اگر آن را معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد ، بعد روغنی که پیه دارد بدهد ، مشتری می تواند آن روغن را پس بدهد وروغن خالص مطالبه نماید .

مسأله ۲۰۶۹ – اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند ، به زیادتر از همان جنس بفروشد ، مثلا یک من گندم را به یک من ونیم گندم بفروشد ، ربا وحرام است ، بلکه اگر یکی از دو جنس ، سالم ودیگری معیوب ، یا جنس یکی خوب وجنس دیگری بد باشد ، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند ، چنانچه بیشتر از مقداری که می دهد بگیرد ، باز هم ربا وحرام است ، پس اگر مس درست را بدهد وبیشتر ار آن مس شکسته بگیرد ، یا برنج صدری را بدهد وبیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد وبیشتر از آن طلای نساخته بگیرد ، ربا وحرام می باشد .

مسأله ۲۰۷۰ – اگر چیزی را که اضافه می گیرد غیر از جنسی باشد که می فروشد ، مثلا یک من گندم به یک من گندم ویک قران پول بروشد باز هم ربا وحرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد ربا وحرام می باشد بنا بر احتیاط .

مسأله ۲۰۷۱ – اگر کسی که مقدار کمتر را می دهد چیزی علاوه کند ، مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم بفروشد ، اسکال ندارد . وهمچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند مثلا یک من گندم ویک دستمال را به یک من ونیم گندم ویک دستمال بفرشد .

مسأله ۲۰۷۲ – اگر چیزی را که مثل پارچه یا متر وذرع می فروشند ، یا چیزی راکه مثل گردووتخم مرغ باشماره معامله می کنند ، بفروشد وزیادتر بگیرد مثلا ده تاتخم مرغ بدهدویازده تا بگیرد اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۷۳ – جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن ، یا پیمانه می فروسند ودر بعضی از شهرها با شماره معامله می کنند ، جایز نیست که آن جنس را به زیادتر از آن بفروشند در شهرهایی که با پیمانه یا وزن معامله می کنند وجایز است در شهرهایی که با شماره می فروشند .

مسأله ۲۰۷۴ – اگر چیزی را که میفروشد وعوضی را که می گیرد از یک جنس نباشند زیادی گرفتن اشکال ندارد ، پس اگر یک من برنج بفروشد ودو من گندم بگیرد معامله صحیح است .

مسأله ۲۰۷۵ – اگر حنسی را که می فروشد وعوضی را که می گیرد ، از یک چیز عمل آمده باشند ، باید در معامله زیادی نگیرد ، پس اگر یک من روغن بفروشد ودر عوض آن یک من ونیم پنیر بگیرد ، ربا وحرام است ، واحتیاط واجب آن است که اگر میوهٔ رسیده را با میوه نارس معامله کند زایادی نگیرد .

مسأله ۲۰۷۶ – جو وگندم در ربا یک جنس حساب می شوند ، پس اگر یک من گندم بدهد ویک من وپنج سیر جو بگیرد ، ربا وحرام است ونیز اگر مثلا ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد ، چون جو را نقد گرفته وبعد از مدتی گندم را می دهد مثل آن است که زیادی گرفته حرام است .

مسأله ۲۰۷۷ – اگر مسلمان از کافری ربا بگیرد اشکال ندارد ، ونیز پدر وفرزند وزن وشوهر می توانند از یکدیگر ربا بگیرند .

شرائط فروشنده وخریدار

مسأله ۲۰۷۸ – برای فروشنده وخریدار شش چیز شرط است : اول – آنکه بالغ باشند . دوم – آنکه عاقل باشند . سوم – آنکه سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند . چهارم – آنکه قصد خرید وفروش

داشته باشند ، پس اگر مثلا به شوخی بگوید مال خود را فروختم ، معامله باطل است . پنچم آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد . ششم – آنکه جنس وعوضی را که می دهند مالك باشند واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد .

مسأله ۲۰۷۹ – معامله با بچه بالغ باطل است ، اما اگر پدر یا جد آن بچه به او اذن داده باشد که معامله کند معامله صحیح است ، وهمچنین اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد وجنس را به خریدار برساند ، یا جنس را به خریدار بدهد وپول را به فرشنده برساند ، چون واقعا دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده اند ، معامله صحیح است ، ولی باید فروشنده وخریدار یقین داشته باشند ، که طفل جنس وپول را به صاحبان آنها می رساند .

مسأله ۲۰۸۰ – اگر از بچه نابالغ چیزی بخرد ، یا چیزی به او بفروشد چنانچه جنس یا پول مال بچه نباشد باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد ، یا از صاحبش رضایت بخواهد ، واگر صاحب آن را نمی شناسد وبرای شناختن او هم وسیله ای ندارد ، باید چیزی را که از بچه گرفته ، از طرف صاحب آن مظالم بدهد ، واگر مال خود بچه باشد باید پولی او بدهد .

مسأله ۲۰۸۱ – اگر کسی با بچه نابالغ ممیز معامله کند وجنس ، یا پولی که به بچه داده از بین برود ، می تواند از بچه بعد از بلوغ یا ولی او مطالبه نماید ، واگر بچه ممیز نباشد حق مطالبه ندارد .

مسأله ۲۰۸۲ – اگر خریدار یا روشنده را به معامله مجبور کنند ، چنانچه بعد از معامله راضی شود وبگوید راضی هستم ، معامله صحیح است .

مسأله ۲۰۸۳ – پدر وجد وپدری طفل ونیز وصی پدر ووصی جد پدری می توانند مال طفل را بفروشند ، مجتهد عادل هم می تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است بفروشد .

مسأله ۲۰۸۴ – اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد وبعد از فروش ، صاحب مال معامله را برای خودش اجازه دهد ، معامله صحیح است . وچیزی را که غصب کننده به مشتری داده ومنفعتهای آن از موقع معامله ، ملك مشتری است وچیزی را که مشتری داده ومنفعتهای آن ، از موقع معامله ، ملك کسی است که مال او را غصب کرده اند .

مسأله ۲۰۸۵ – اگر کسی مالی را غصب کند وبفروشد ، به قصد اینکه پول آن ، مال خودش باشد ، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه نکند ، معامله باطل است واگر برای خودش یا برای کسی که مال را غصب کرده اجازه نماید ، معامله . صحیح است .

شرایط جنس وعوض آن

مسأله ۲۰۸۶ – جنسی که می فروشند وچیزی که عوض آن می گیرند چهار شرط دارد : اول – آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره ومانند اینها معلوم باشد . دوم – آنکه بتوانند آن را تحویل دهند ، بنابر این فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده یا چیزی که می تواند تحویل دهد – مثلا با یك فرش – بفروشد ، اگر چه آن اسب پیدا نشود ، معامله صحیح است . سوم – خصوصیاتی را که در جنس وعوض هست وبه واسطه آنها میل مردم به معامله فرق می کند ، معین نمایند . چهارم – خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را پس اگر مثلاـ منفعت یك ساله خانه را بفروشد ، صحیح نیست ، ولی چنانچه خریدار بجاری پول ، منفعت یکساله خود را به او واگذار ند اشکال ندارد ، واما مالی که نزد مشتری گرو است فروختن آن صحیح است واز گرو خارج نمی شود ومشتری با جهل خیار فسخ دارد واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد .

مسأله ۲۰۷۸ – جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می کنند ، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد ، ولی می تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می کنند ، با دیدن خریداری نماید .

مسأله ۲۰۸۸ – چیزی را که با وزن خرید وفروش می کنند با پیمانه هم می شود معامله کرد در صورتی که معلوم باشد پیمانه چه مقدار می گیرد به اینطور که اگر مثلا می خواهد ده من گندم بفروشد ، با پیمانه ای که یك من گندم می گیرد ده پیمانه بدهد .

مسأله ۲۰۸۹ – اگر یکی از شرطهایی که گفته شد در معامله نباشد معامله باطل است ولی اگر خریدار وفروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف آنها اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۹۰ – معامله چیزی که وقف شده باطل است ، ولی اگر به طوری خراب شود که نتوانند استفاده ای را که مال برای آن وقف شده از ان ببرند ، مثلاـ حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند . فروش آن اشکال ندارد ودر صورتی که ممکن باشد ، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کنند نزدیکتر باشد ، ولی فروش خصوص مسجد به هیچ وجه جایز نیست .

مسأله ۲۰۹۱ – هر گاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده اند به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند ، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود ، می توانند آن مال را بفروشند وبه مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیکتر است برسانند .

مسأله ۲۰۹۲ – خرید وفروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده اند اشکال ندارد ، ولی فائده آن ملك یك مك در مدت اجاره مال مسأجر است واگر خریدار نداند که آن ملك را اجاره داده اند ، یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است ، ملك را خریده باشد . پس از اطلاع می تواند معامله خودش را بهم بزند .

صیغه خرید وفروش

مسأله ۲۰۹۳ – در خرید وفروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند . مثلا اگر فروشنده به فارسی بگوید : این مال را در عوض این پول فروختم ومشتری بگوید قبول کردم معامله صحیح است ، ولی خریدار وفروشنده باید . قصد انشاء داشته باشند یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید وفروش باشد .

مسأله ۲۰۹۴ – اگر در موقع معامله صیغه نخوانند ، ولی فروشنده در مقابل . مالی که از خریدار می گیرد ، مال خود را ملك او کند واو بگیرد معامله صحیح است وهر دو مالك می شوند .

خرید وفروش میوه ها

مسأله ۲۰۹۵ – فروش میوه ای که گل آن ریخته ودانه بسته ، پیش از چیدن صحیح است ونیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۹۶ – جایز است میوه ای را که بر درخت است ، پیش از آنکه دانه ببندد وگلش بریزد بفروشند ، ولی مکروه است .

مسأله ۲۰۹۷ – اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده ، بر درخت بفروشند اشکال ندارد ، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند ، اما اگر کسی یك درخت خرما در خانه یا باغ کس دیگر داشته باشد ، در صورت که مقدار آن را تخمین کنند وصاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد وعوض آن ، خرما بگیرد ، چنانچه خرمایی را که می گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده اند نباشد اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۹۸ – فروختن خیار وبادنجان وسبزیها ومانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می شوند ، در صورتی که ظاهر ونمایان شده باشند ومعین کنند که مشتری در سال چند دفعه آنها را بچیند اشکال ندارد .

مسأله ۲۰۹۹ – اگر خوشه گندم وجو را بعد از آنکه دانه بسته ، به چیز دیگری غیر گندم وجو بفروشند اشکال ندارد .

نقد ونسیه

مسأله ۲۱۰۰ – اگر جنسی را نقد بروشند ، خریدار وفروشنده بعد از معامله می توانند جنس وپول را از یکدیگر مطالبه نموده وتحویل بگیرند ، وتحویل دادن خانه وزمین ومانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کنند ، وتحویل دادن فرش ولباس ومانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را به جای دیگر ببرد فروشنده جلو گیری نکند .

مسأله ۲۱۰۱ – در معامله نسیه باید مدت کاملا معلوم باشد ، پس اگر حنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد ، چون مدت کاملا معین نشده معامله باطل است .

مسأله ۲۱۰۲ – اگر جنسی را نسیه بفروشد ، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، نمی تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار بمیرد واز خودش مال داشته باشد ، فروشنده می تواند پس از تمام شدن مدت ، طلبی را که دراد از ورثه او مطالبه نماید .

مسأله ۲۱۰۳ – اگر جنسی را نسیه بفروشد ، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته اند ، می تواند عوض آنر ا از خریدار مطالبه نماید ، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد باید او را مهلت دهد .

مسأله ۲۱۴۰ – اگر به کسی که قیمت جنس را نمی داند ، مقداری نسیه بدهد وقیمت آن را به او نگوید معامله باطل است . ولی اگر کسی که قیمت نقدی جنس را می دانسته بدهد وگرانتر حساب کند ، مثلا بگوید جنسی را که به تو نسیه می دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می فروشم گرانتر حساب می کند واو قبول کند اشکال ندارد .

مسأله ۲۱۰۵ – کسی که جنسی را نسیه فروخته وبرای گرفتن پول آن مدتی قرار داده ، اگر مثلاـ بعد از گذشتن نصف مدت ، مقداری از طلب خود راکم کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد .

معامله سلف

معامله سلف

مسأله ۲۱۶۰ – معامله سلف آن است که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد واگر بگوید این پول را می دهم که مثلاـ بعد از شش ماه فلان جنس رابگیرم وفرشنده بگوید قبلو کردم ، ویا فروشنده پول را بگیرد وبگوید فلان جنس ر فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم معامله صحیح است .

مسأله ۲۱۰۷ – اگر پولی را سلف بفروشد وعوض آن را پول بگیرد ، معامله باطل است . ولی اگر جنسی را سلف بفروشد وعوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد معامله صحیح است .

شرایط معامه سلف

مسأله ۲۱۰۸ – معامله سلف شش شرط داد : اول – خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنه فرق می کند معین نماید ولی دقت زیاد هم لازم نیست ، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است . دوم – پیش از آنکه خریدار وفروشنده از هم جدا شوند ، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد ، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد وطلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند واو قبول نماید وچنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد ، معامله به آن مقدار صحیح است ، ولی فروشنده می تواند

معامله همان مقدار را بهم بزنـد . سوم – مـدت را کاملا معین کننـد واگر مثلا بگویـد تا اول خرمن جنس را تحویل می دهم چون مدت کاملا معلوم نشده معامله باطل است – چهارم – وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت ، جنس بقدری کمیاب نباشـد که فروشـنده نتوانـد آن را تحویل دهـد . پنجم – جای تحویل جنس را معین نماینـد ولی اگر از حرفهای آنان جای آن معلوم باشد ، لازم نیست اسم آنجا را ببرند . شـشم – وزن پیمانه آن را معین کنند وجنسی را هم که معمولا با دیدن معامله میی کنند سلف بفروشـند اشـکال نـدارد ، ولی بایـد مثـل بعضـی از اقسام گردو وتخم مرغ تفاوت افراد آن بقـدری کم باشـد که مردم به آن اهمیت ندهند .

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۰۹ – انسان نمی تواند جنسی را که سلف خریده پیش از تمام شدن مدت بفورشد وبعد از تمام شدن مدت ، اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد ، فروختن آن اشال ندارد .

مسأله ۲۱۱۰ – در معامله سـلف اگر فروشـنده جنسـی را که قرار داد کرده بدهد ، مشتری باید قبول کند ، ونیز اگر بهتر از آنچه قرار گذاشته بدهد وطوری باشد که از همان جنس حساب شود ، مشتری باید قبول نماید .

مسأله ۲۱۱۱ – اگر جنسی را که فروشنده می دهد ، پست تر از جنسی باشد که قرار داد کرده ، مشتری می تواند قبول نکند .

مسأله ۲۱۱۲ – اگر فروشنده بجای جنسی که قرار داد کرده ، دیگری بدهد ، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد .

مسأله ۲۱۱۳ – اگر جنسـی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نایاب شود ونتواند آن را تهیه کند ، مشتری می تواند صبر کند تا تهیه نماید یا معامله را بهم بزند وچیزی را که داده پس بگیرد .

مسأله ۲۱۱۴ – اگر جنسـی را بفروشـد وقرار بگـذارد که بعـد از مدتی تحویل دهد وپول آن را هم بعد از مدتی بگیرد ، معامله باطل است .

فروش طلا ونقره به طلا ونقره

مسأله ۲۱۱۵ – اگر طلا را به طلا یا نقره را به نقره بفروشد ، معامله صحیح است ولازم نیست وزن آنها مساوی باشد .

مسأله ۲۱۱۷ – اگر طلاـ یـا نقره را به طلاـ ، یا نقره بفروشـند بایـد فروشـنده وخریـدار پیش از آنکه از یکـدیگر جـدا شونـد ، جنس وعوض آن را به یکدیگر تحویل دهند واگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته اند تحویل ندهند معامله باطل است .

مسأله ۲۱۱۸ – اگر فروشنده یـا خریـدار تمـام چیزی را که قرارا گذاشـته تحویـل دهـد ودیگری مقـدرای از آن را تحویل دهـد واز یکدیگر جدا شوند ، اگر جه معامله به آن مقدار صـحیح است ولی کسی که تمام مال بدست او نرسیده می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۱۹ اگر خـاک نقره معـدن را به نقره خـالص وخاک طلای معـدن را به طلای خالص بفروشـند ، معامله باطل است مگر در صورت علم به مقـدار طلاـ یـا نقره ولی فروختن خـاک نقره به طلاـ وخـاک طلاـ به نقره اشـکال نـدارد .مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند

مسأله ۲۱۲۰ – حق بهم زدن معامله را خیار می گوینـد وخریـدار وفروشـنده در یازده صورت می تواننـد معامله را بهم بزننـد : اول – آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند واین خیار را (خیار مجلس می گویند . دوم – آنکه مغبون شده باشند (خیار غبن (. سوم – در معـامله قرار داد کننـد که تا مـدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتواننـد معامله را بهم بزننـد (خیار شـرط) . چهارم فروشـنده یا

خریدار ، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد وطوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تخلف شرط) . ششم – در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب) . هفتم – معلوم شود مقدرای از جیسی را که فروخته ، مال دیگری است ، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود ، خریدار می تواند معامله را بهم بزند ، یا پول آن مقدار را از فروشنده بگیرد . ونیز اگر معلوم شود مقداری از چیزی را که خریدار عوض قرار داده ، مال دیگری است وصاحب آن راضی نشود ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند یا عوض آن مقدار را از خریدار بگیرد (خیار شرکت) . هشتم – فروشنده خصوصیات جنس معینی را که مشتری ندیده به او بگوید ، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است . که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند ، ونیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می دهد بگوید ، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است فروشنده می تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت) . نهم – مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند . (خیار تأخیر) . دهم – حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند واگر در عوض حیوانی که خریده ، حیوان دیگری داده باشد ، فروشنده هم تا سه روز می تواند معامله را بهم بزند . (خیار حیوان) . یازدهم – فروشنده نتواند جنسی راکه فروخته تحویل دهد ، مثلا اسبی را که فروخته فرار نماید که در این صورت مشتری می تواند معامله را بهم بزند . (خیار تعذر تسلیم) واحکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد .

مسأله ۲۱۲۱ – اگر خریدار قیمت جنس را نداند ، یا در موقع معامله غفلت کند وجنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد ، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند ، می تواند معامله را بهم بزند ونیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند ، یا موقع معامله غفلت کند وجنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد در صورتی که مردم بمقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند ، می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۲۲ – در معامله بیع شرط مثلا خانه هزار تومانی را به دویست تومان می فروشند وقرار می گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را بهم بزند ، معامله صحیح است .

مسأله ۲۱۲۳ – در معامله بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هر گاه سر مدت پول را ندهد ، خریدار ملك را به او می دهد معامله صحیح است ولی اگر سر مدت پول را ندهد ، حق ندارد ملك را از خریدار مطالبه کند واگر خریدار بمیرد ، نمی تواند ملك را از ورثه او مطالبه نماید .

مسأله ۲۱۲۴ – اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند وبه اسم چای اعلا بفروشد مشتری می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۲۵ – اگر خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد مثلا حیوانی را بخرد وبفهمد که یك چشم آن کور است ، چنانچه آن عیب پیش از معالمه در مال بوده واو نمی دانسته ، می تواند معامله را بهم بزند ، واگر نتواند رد کند می تواند فرق قیمت سالم ومعیوب آن را معین کند وبه نسبت تفاوت قیمت سالم ومعیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد ، مثلا مالی را که به چهار تومان خریده ، اگر بفهمد معیوب است ، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان وقیمت معیوب آن شش تومان باشد ، چون فرق قیمت سالم ومعیوب یك چهارم می باشد ، می تواند یك چهارم پولی را که داده یعنی یك توما از فروشنده بگیرد .

مسأله ۲۱۲۶ – اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست ، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده واو نمی دانسته می تواند معامله را بهم بزند ودر صورت عدم امکان رد تفاوت قیمت سالم ومعیوب را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد می تواند بگیرد .

مسأله ۲۱۲۷ – اگر بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن مال عیبی در آن پیدا شود ، خریدار می تواند معامله را بهم بزند ونیز اگر در عوض مال بعد از معامله وپیش از تحویل گرفتن ، عیبی پیدا شود ، فروشنده می تواند معامله را بهم بزند ، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند اشکال دارد .

مسأله ۲۱۲۸ - اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد وفورا معامله رابهم نزند ، حق بهم زدن معامله از بین نمی رود ومی تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۲۹ - هر گاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد ، اگر چه فروشنده حاضر نباشد ، می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۳۰ - در چهار صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد ، نمی تواند معامله را بهم بزند ، یا تفاوت قیمت بگیرد : اول - آنکه موقع خریدن ، عیب مال را بداند دوم - به عیب مال راضی شود . سوم - در وقت معامله بگوید اگر مال عیبی داشته باشد پی نمی دهم وتفاوت قیمت هم نمی گیردم . چهارم - فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می فروشم ولی اگر عیبی را معین کند وبگوید مال را با این عیب می فروشم ومعلوم شود عیب دیگری هم دارد خریدار می تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد ، یا تفاوت قیمت بگیرد .

مسأله ۲۱۳۱ - در سه صورت اگر خریدار بهمد مال عیبی دارد ، نمی تواند معامله را بهم بزند ولی می تواند تفاوت قیمت بگیرد : اول - آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند به نحوی که موجب تغییر مورد معامله بشود مانند دوختن پارچه وبریدن آن وامثال اینها . دوم - بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد وفقط حق بر گرداندن آن را ساقط کند سوم - بعد از تحویل گرفتن مال ، عیب دیگری در آن پیدا شود ، ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد وپیش از گذاشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند اگر چه آن را تحویل گرفته باشد ، باز هم می تواند آن را پس دهد نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد ودر آن مدت ، مال عیب دیگری پیدا کند ، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد ، می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۳۲ - اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده ودیگری خصوصیات آن را باری او گفته باشد ، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید وآن را بفروشد وبعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده ، می تواند معامله را بهم بزند

مسائل متفرقه خرید و فروش

مسأله ۲۱۳۳ - اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید ، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می شود بگوید ، اگر جه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد مثال باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه .

مسأله ۲۱۳۴ - اگر انسان جنسی را به کسی بدهد وقیمت آن را معین کند وبگوید این جنس را به این قیمت بفروش وهر چه زیادتر فروختی مال خودت باشد ، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است وفروشنده فقط می تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد ، ولی اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم واو بگوید قبول کردم یا بقصد فروختن ، جنس را به او بدهد واو هم بقصد خریدن بگیرد هر چه زیادتر از آن قیمت بفرود مال خود او است .

مسأله ۲۱۳۵ - اگر قصاب گوشت نر بفروشد وبجای آن ، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است ، پس اگر ان گوشت را معین کرده است ، پس اگر آن گوشت را معین کرده وگفته این گوشت نر را می فروشم مشتری می تواند معامله را بهم بزند . واگر آن را معین نکرده ، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود ، قصاب نشود ، قصاب باید گوشت نر به او بدهد .

مسأله ۲۱۳۶ - اگر مشتری به بزاز بگوید پارچه ای می خواهم که رنگ آن نرود وبزاز پارچه ای به او بفروشد که رنگ آن برود مشتری می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۱۳۷ - قسم خودن در معامله اگر راست باشد مکروه است واگر دروغ باشد حرام است .

احکام شرکت

مسأله ۲۱۳۸ - اگر دو نفر بخواهند باهم شرکت کنند ، چنانچه هر کدام مقداری ازمال خود را با مال دیگری به طوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود وبه نظر مردم یک چیز باشد وبه عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند ، یا کاری کنند که معلوم باشد می خواهند با یکدیگر شریك باشند ، شرکت آنان صحیح است .

مسأله ۲۱۳۹ - اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می گیرند با یکدیگر شرکت کنند ، مثل دلاکها که قرار می گذارند هر قدر مزد گرفتند باهم قسمت کنند شرکت آنان صحیح نیست .

مسأله ۲۱۴۰ - اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هرکدام با اعتبار خود جنسی بخرد وقیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در جنسی که هر کدام خریده اند ودر استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست ، اما اگر هر کدام دیگری را وکیل کند ه جنس را برای او نسیه بخرد بعد هر شریکی جنس را برای خودش وشریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند شرکت صحیح است .

مسأله ۲۱۴۱ - کسانی که به واسطه عقد شرکت باهم شریک می شوند ، باید مکلف وعاقل باشند ، واز روی قصد واختیار شرکت کنند . ونیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند ، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید ، اگر شرکت کند صحیح است .

مسأله ۲۱۴۲ - اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می کند ، یا بیشتر از شریک دیگر کار می کند بیشتر منفعت ببرد ، باید آنچه را شرط کرده اند به او بدهند وهمچنین اگر شرط کنند کسی که کار نمی کند ، یا کمتر کار می کند بیشتر منفعت ببرد ، شرکت آنان اشکال ندارد . وباید به آنچه شرط کرده اند عمل کنند .

مسأله ۲۱۴۳ - اگر قرار بگذارند که همه استفاده رایك نفر ببرد ، یا تمام ضررر یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد شرکت صحیح است .

مسأله ۲۱۴۴ - اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد ، چنانچه سمایه آنان یك اندازه باشد منفعت وضرر را به یك اندازه می برند ، واگر سرمایه آنان یك اندازه نباشد ، باید منفعت وضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند ، مثلا اگر دو نفر شرکت کنند وسرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد ، سهم او از منفعت وضرر دو برابر سهم دیگری است چه هر دو یك اندازه کار کنند ، یا یکی کمتر کار کند ، یا هیچ کار نکند .

مسأله ۲۱۴۵ - اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو باهم خرید وفروش نمایند ، یا هر کدام به تنهایی معامله کند ، یا فقط یکی از آنان معامله کند ، باید به قرار داد عمل نمایند .

مسأله ۲۱۴۶ - اگر معین نکنند که کدام یک انان با سرمایه خرید وفروش نماید هیچ یك آنان بدون اجازه دیگری نمی تواند با آن سرمایه معامله کند .

مسأله ۲۱۴۷ - شریکی که اختیار سرمایه شرکت با او است باید به قرار داد شرکت عمل کند ، مثلا اگر با او قرار کذاشته اند که نسیه بخرد - یا نقد بفروشد ، یا جنس را از محل مخصوصی بخرد ، باید به همان قرار داد رفتار نماید . واگر با او قراری نگذاشته باشند ، باید به طور معمول معامله کند وداد وستدی نماید ه برای شرکت ضرر نداشته باشد . ونباید نسیه بخرد ، یا نسیه بفروشد ، یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود ببرد .

مسأله ۲۱۴۸ - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند ، اگر بر خلاف قرار دادی که با او کرده اند خرید وفروش کند وخسارتی برای شرکت پیش آید چنانچه شریك دیگر معامله را اجازه بکند صحیح است وضامن نیست ، واگر اجازه نکند معامله در حصه او باطل است ، ونیز اگر با او قرار دادی نکرده باشند وبر خلاف معمول معامله کند چنانچه معامله را شریك دیگر اجازه نکند در حصه او باطل است .

مسأله ۲۱۴۹ - شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر زیاده روی ننماید ودر نگهداری سرمایه کوتاهی نکند واتفاقا

مقداری از آن یا تمام آن تلف شود ضامن نیست

مسأله ۲۱۵۰ – شریکی که با سرمایه شرکت معامله می کند اگر بگوید سرمایه تلف شده وقسم بخورد ، باید حرف او را قبول کرد .

مسأله ۲۱۵۱ – اگر تمام شریکها از اجازه ای که به تصرف در مال یکدیگر داده اند برگردند ، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند ، واگر یکی از آنان از اجازه خود بر گردد ، شریکهای دیگر حق تصرف ندارند ، ولی کسی که از اجازه خود برگشته ، می تواند در مال شرکت تصرف کند .

مسأله ۲۱۵۲ – هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند اگر چه شرکت مدت داشته باشد ، باید دیگران قبول نمایند . مگر آنکه قسمت موجب نقص در مال ویا قیمت به مقدار زیادی بشود که در این صورت قبول لازم نیست .

مسأله ۲۱۵۳ – اگر یکی از شریکها بمیرد ، یا دیوانه یا بیهوش شود ، شریکهای دیگر نمی توانند در مال شرکت تصرف کنند ، وهمچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید .

مسأله ۲۱۵۴ – اگر شریک ، چیزی را نسیه برای خود بخرد ، نفع وضررش مال خود اوست ، ولی اگر برای شرکت بخرد وشریک دیگر بگوید به ان معامله راضی هستم نفع وضررش مال هر دوی آنان است .

مسأله ۲۱۵۵ – اگر با سرمایه شرکت معامله ای کنند ، بعد بفهمند شرکت باطل بوده ، چنانچه طوری باشد که اگر می دانستند شرکت درست نیست ، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند ، معامله صحیح است وهر چه از ان معامله پیدا شود ، مال همه آنان است ، واگر اینطور نباشد ، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده اند ، بگویند به آن معامله راضی هستیم ، معامله صحیح وگر نه باطل می باشد ، ودر هر صورت هر کدام آنان که برای شرکت کاری کرده است ، اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد ، می تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شریکهای دیگر بگیرد .

احکام صلح

مسأله ۲۱۵۶ – صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود راملك او کند ، یا از طلب یاحق خود بگذرد که او هم در عوض ، مقداری از مال ، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید ، یا طلب ، یا حقی که دارد بگذرد . بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد مقداری از مال ، یا منفعت مال خود را به کسی واگذار کند ، یا از طلب یا حق خود بگذرد ، باز هم صلح صحیح است .

مسأله ۲۱۵۷ – دو نفری که چیزی را به یکدیگر صلح می کنند ، باید بالغ وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد وقصد صلح داشته باشند .

مسأله ۲۱۵۸ – لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود ، بلکه با هرلفظی که بفهمانند باهم صلح وسازش کرده اند صحیح است .

مسأله ۲۱۵۹ – اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلا یکسال نگهداری کند واز شیر آن استفاده نماید ومقداری روغن بدهد ، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان وآن روغن صلح کند صحیح است ونیز اگر گوسفند را یکساله به چوپان اباحه نماید ه از شیر آن استفاده کند ودر عوض ، مقداری روغن بدهد اشکال ندارد .

مسأله ۲۱۶۰ – اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند در صورتی صحیح است که او قبول نماید ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست .

مسأله ۲۱۶۱ – اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند وطلبکار او نداند ، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند ، مثلا پنجاه تومان طلبکار باشد وطلب خود را به ده تومان صلح نماید ، زیادی برای بدهکار حلال نیست ، مگر آنکه

مقدار بدهی خود را به او بگوید واو را راضی کند یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می دانست ، باز هم به آن مقدار صلح می کرد .

مسأله ۲۱۶۲ - اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنسند ووزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند ، باید وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد ، واگر وزن آنها معلوم نباشد ، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است صلح خالی از اشکال نیست .

مسأله ۲۱۶۳ - اگر دو نفر از کنفر طلبکار باشند ، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند وبخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند ، چنانچه طلب انان از یک جنس ووزن آنها یکی باشد مثلا هر دو ده من گندم طلبکار باشند ، مصالحه آنان صحیح است ، وهمچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد مثلا یکی ده من برنج ودیگری دوازده من گندم طلبکار باشد ، ولی اگر طلب آنان از یک جنس وچیزی باشد که معمولاـ با وزن یا پیمانه آن را معامله می کنند ، در صورتی که وزن یا پیمانه آنها مساوی نباشد ، مصالحه آنان اشکال دارد .

مسأله ۲۱۶۴ - اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد ، چنانچه طلب خود را بمقدارکمتری صلح کند ومقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذست کند وبقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد .

مسأله ۲۱۶۵ - اگر دو نفر چیزی را باهم صلح کنند ، یا رضایت یکدیگر می توانند صلح را بهم بزنند . ونیز اگر در ضمن معامله برای هر دو ، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند ، کسی که آن حق را دارد می تواند صحلح را بهم بزند .

مسأله ۲۱۶۶ - تا وقتی خریدار وفروشنده از مجلس معامله متفرق نشده اند می توانند معامله را بهم بزنند . ونیز اگر مشتری حیوانی را بخرد ، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد . وهمچنین اگر پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد وجنس را تحویل نگیرد ، فروشنده ، می تواند معامله را بهم بزند ، ولی کسی که مالی را صلح می کند در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد ودر هشت صورت دیگر که در احکام خرید وفروش گفته شد صلح را می تواند بهم بزند .

مسأله ۲۱۶۷ - اگر جیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد ، می تواند صلح را بهم بزند . ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح ومعیوب را بگیرد اشکال دارد .

مسأله ۲۱۶۸ - هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید وبا او شرط کند که اگر بعد از مرگ وارثی نداشتم باید چیزی را که بتو صلح کردم وقف کنی واو هم این شرط را قبول کند ، باید به شرط عمل نماید .

احکام اجاره

احکام اجاره

مسأله ۲۱۶۹ - اجاره دهنده وکسی که چیزی را اجاره می کند باید ، مکلف وعاقل باشند ، وبه اختیار خودشان اجاره دهند ، ونیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند ، پس سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند ، یا اجاره دهد صحیح نیست .

مسأله ۲۱۷۰ - انسان می تواند از طرف دیگری وکیل شود ومال او را اجاره دهد .

مسأله ۲۱۷۱ - اگر ولی ، یا قیم بچه مال او را اجاره دهد ، یا خود او را اجیر دیگری نماید اشکال ندارد . واگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهد ، بعد از آنکه بچه بالغ شد ، می تواند بقیه اجاره را بهم بزند یعنی اجازه ندهد ودر این صورت اجاره صحیح نیست .

مسأله ۲۱۷۲ – بچه صغیری را که ولی نـدارد ، بدون اجازه مجتهد نمی شود اجیر کرد . وکسـی که به مجتهد دسترسـی ندارد ، می تواند از مؤمن که عادل باشد ، اجازه بگیرد واو را اجیر نماید ،

مسأله ۲۱۷۳ – اجاره دهنـده ومسـتأجر لازم نیست صـیغه عربی بخوانند . بلکه اگر مالك به کسـی بگوید ، ملك خود را به تو اجاره دادم واو بگویـد قبول کردم ، اجاره صـحیح است . ونیز اگر حرفی نزنند ومالك به قصد اینکه ملك را اجاره دهد ، آن را به مسأجر واگذار کند واو هم به قصد اجاره کردن بگیرد اجاره صحیح می باشد .

مسأله ۲۱۷۴ – اگر انسان بـدون صـیغه خوانـدن بخواهـد برای انجام عملی اجیر شود ، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صـحیح است .

مسأله ۲۱۷۵ – کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر به اشاره بفهماند که ملك را اجاره داده ، یا اجاره کرده صحیح است .

مسأله ۲۱۷۶۶ – اگر خـانه یا دکان یا اطاق یا آسیاب یا کشتی را اجاره کنـد وصاحب ملك با او شـرط کنـد که فقط خود او از آن استفاده نمایـد ، مسـتأجر نمی تواند آن را به دیگری اجاره دهد . واگر شـرط نکند می تواند آن را به دیگری اجاره دهد . ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد باید در آن ، کاری مانند تعمیر وسفید کاری انجام داده باشد .

مسأله ۲۱۷۷ – اگر اجیر با انسان شـرط کند که فقط برای خود انسان کار کند ، نمی شود او رابه دیگری اجاره داد واگر شرط نکند ، چنانچه آن را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهـد ، بایـد زیادتر نگیرد ، بلکه اگر به چیز دیگری هم اجاره دهد باید زیادتر نگیرد .

مسأله ۲۱۷۸ – اگر غیر خانه ودکان واطاق وآسیاب وکشتی واجیر ، چیز دیگر مثلا زمین را اجاره کنـد ومالك با او شـرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید ، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد .

مسأله ۲۱۷۹ – اگر خانه یا دکانی را مثلا یکساله به صـد تومان اجاره کنـد واز نصف آن خودش اسـتفاده نمایـد ، می توانـد نصـف دیگر آن را به صـد تومان اجاره دهـد ولی اگر بخواهـد نصف آن را به زیادتر از مقـداری که اجاره کرده مثلا به صد وبیست تومان اجاره دهد ، باید در آن ، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد .

شرایط مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۱۸۰ – مالی را که اجاره می دهنـد چنـد شـرط دراد : اول – آنکه معین باشـد پس اگر بگویـد یکی از خانه های خود را که اختلاف در صـفات دارند اجاره دادم درست نیست ولی اگر در صـفات متساوی باشند وقصد یکی معین واقعی نماید یا به نحو کلی در معین معامله کنـد اجاره درست است . دوم – مسـتأجر آن را ببینـد ، یا کسـی که آن را اجاره می دهد طوری خصوصـیات آن را بگویـد که کاملا معلوم باشـد . سوم – تحویل دادن آن ممکن باشـد ، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است . چهارم – آن مال به واسـطه اسـتفاده کردن از بین نرود ، پس اجاره دادن نان ومیوه وخوردنیهای دیگر صـحیح نیست . پنچم – استفاده ای که مال را برای آن ، اجـاره داده انـد ممکن باشـد ، پس اجـاره دادن زمین برای زراعت ، در صورتی که آب بـاران کفایت آن را نکنـد واز آب نهر هم مشروب نشود ، صحیح نیست . ششم – چیزی راکه اجاره می دهد مال خود او باشد واگر مال کسی دیگر را اجاره دهد ، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد .

مسأله ۲۱۸۱ – اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه اش استفاده کنند اشکال دارد . بلی بعنوان اباحه به عوض صحیح است .

مسأله ۲۱۸۲ – زن می توانـد برای آنکه از شـیرش اسـتفاده کننـد اجیر شود وچنـانچه بعنوان ابـاحه به عوض باشـد خـالی از هرگونه اشـکال است ، ولازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد ، ولی اگر به واسـطه شـیر دادن ، حق شوهر از بین برود .بـدون اجازه او نمی

تواند اجیر شود بنا بر احتیاط .

شرایط استفاده ی مالی که آن را اجاره می دهند

مسأله ۲۱۸۳ - استفاده ای که مال را برای آن اجاره دهند سه شرط دارد : اول - آنکه حلال باشد ، بنابر این اجاره دادن دکان برای شراب فروشی ، یا نگهداری شراب وکرایه دادن حیوان برای حمل ونقل شراب باطل است . دوم - اگر چیزی را که اجاره می دهند چند فائده دارد ، باید فایده ای را که مستأجر باید از آن ببرد معین نمایند مثلا اگر حیوانی را که سواری می دهد وبار می برد اجاره دهند ، باید در موقع اجاره معین کنند که سواری یا بار بری آن ، مال مستأجر است یا همه فائده های آن . سوم - مدت استفاده را معین نمایند واگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند مثا با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد کافی است .

مسأله ۲۱۸۴ - اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند ، ابتدای آن بعد از خواندن صیغه اجاره است .

مسأله ۲۱۸۵ - اگر خانه ای را مثلا یکساله اجاره دهند وابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است ، اگر چه موقعی که صیغه می خوانند خانه در اجاره دیگری باشد .

مسأله ۲۱۸۶ - اگر مدت اجاره را معلوم نکند وبگوید تا هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست .

مسأله ۲۱۸۷ - اگر به مستأجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم اجاره باطل است ، واگر بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان اجاره دادم وبعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده تومان است ، اجاره ماه اول صحیح است .

مسأله ۲۱۸۸ - خانه ای را که غریب وزاوار در آن منزل می کنند ومعلوم نیست چقدر در آن می مانند ، اگر قرار بگذارند که مثلا شبی یک تومان بدهند وصاحب خانه راضی شود استفاده از آن خانه اشکال ندارد ، واین معامله را اباحه به عوض می نامند ، وچنانچه در حین معامله بنا بگذارند تا هر وقت آن استفاده کننده بخواهد بماند ، نمی تواند آنان را از خانه بیرون کند .

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۱۸۹ - مالی را که مستأجر بابت اجاره می دهد باید معلوم باشد پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می کنند ، باید وزن آن معلوم باشد واگر از چیزهایی که مثل تخم مرغ با شماره معامله می کنند باید شماره آن معین باشد واگر مثل است و گوسفند است ، باید اارہ دهنده آن را ببیند ، یا مستأجر خصوصیات آن را به او بگوید .

مسأله ۲۱۹۰ - اگر زمینی را برای زراعت جو ، یاگندم اجاره دهد ومال الاجاره را جو ، یا گندم همان زمین قرار دهد اجاره صحیح نیست .

مسأله ۲۱۹۱ - کسی که چیزی را اجاره داده ، تا آن چیز را تحویل ندهد ، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند ، ونیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد پیش از انجام عمل حق مطالبه اجرت ندارد .

مسأله ۲۱۹۲ - هر گاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد ، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد ، یا تحویل بگیرد وتا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند ، باید مال الاجاره آن را بدهد .

مسأله ۲۱۹۳ - اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد ودر ان روز برای انجام آن کار حاضر شود ، کسی که او

را اجیر کرده اگر چه آن کار را به او مراجعه نکند ، باید اجرت او را بدهد ، مثا اگر خیاطی را در روز معینی برای دختن لباسی اجیر نمایـد وخیاط در آن روز آماده کار باشد ، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد ، باید اجرتش را بدهد چه خیاط بیکار باشد ، چه برای خودش یا دیگری کار کند .

مسأله ۲۱۹۴ – اگر بعـد از تمام شـدن مـدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، مسـتأجر بایـد مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهـد ، مثا اگر خانه ای را یک ساله به صـد تومان اجاره کنـد بعـد بفهمـد اجاره باطل بورده ، چنانچه اجاره آن خانه معمولاـ پنجـاه تومـان است ، بایـد پنچاه تومان را بدهـد واگر دویست تومان است ، بایـد دویست تومان را بپردازد . ونیز اگر بعـد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده ، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به صاحب ملك بدهد .

مسأله ۲۱۹۵ – اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده ودر استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده ضـامن نیست ، ونیز اگر مثلاـ پـارچه ای را که به خیـاط داده از بین برود ، در صورتی که خیـاط زیاده روی نکرده ودر نگهداری ان هم کوتاهی نکرده باشد ، نباید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۱۹۶ – هر گاه صـنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کنـد ، ضامن است در صورتی که تجاوز از حد مأذون فیه نمده والا ضامن نیست .

مسأله ۲۱۹۷ – اگر قصاب سـر حیوانی را ببرد وآن را حرام کند چه مزد گرفته باشد ، چه مجانی سـر بریده باشد ، بید قیمت آن را به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۱۹۸ – اگر حیوانی را اجاره کنـد ومعین نمایـد که چقـدر بار بر آن بگـذارد ، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند وآن حیوان بمیرد یـا معیوب شود ضـامن است ، ونیز اگر مقـدار بار را معین نکرده باشـند وبیشتر از معمول بار کنـد وحیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می باشد .

مسأله ۲۱۹۹ – اگر حیوانی را برای بردن بـار شکسـتنی اجـاره دهـد ، چنـانچه آن حیوان بلغزد ، بـارم کنـد وبـار را بشـکند ، صاحب حیوان ضـامن نیست . ولی اگر صـاحب حیوان به واسـطه زدن ومانـنـد آن کـاری کنـد که حیوان زمین بخورد وبار را بشـکند ضامن است .

مسأله ۲۲۰۰ – اگر کسی بچه از را ختنه کند وضرری به آن بچه برسد ، یا بمیرد چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است .

مسأله ۲۲۰۱ – اگر دکـتر بـدست خـود به مریض دوا بدهـد ، یـا درد ودوای مریض را به او بگویـد ومریض دوا بخورد ، چنـانچه در معالجه خطا کند وبه مریض ضرری برسد یا بمیرد ، دکتر ضامن است بلکه اگر فقط بگوید فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد وبه واسطه خودرن دوا ضرری به مریض برسد ، یا بمیرد دکتر ضامن است .

مسأله ۲۲۰۲ – هر گاه دکتر به مریض یا ولی او بگوید که اگر ضرری به مریض بسد ضامن نباشد در صورتی که دقت واحتیاط خود را بکند وبه مریض ضرری برسد یا بمیرد ، دکتر ضامن نیست .

مسأله ۲۲۰۳ – مسـتأجر وکسـی که چیزی را اجاره داده ، با رضایت یکدیگر می توانند معامله را بهم بزنند ، ونیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند ، می توانند مطابق قرار داد ، اجاره را بهم بزنند .

مسأله ۲۲۰۴ – اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است ، چنانچه در موقع خواندن صیغه ملتفت نباشد که مغبون است می تواند اجاره را بهم بزند ، ولی اگر در صیغه اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق بهم زدن معامله را نداشته باشند ، نمی توانند اجاره را بهم بزنند .

مسأله ۲۲۰۵ – اگر چیزی را اجاره دهد وپیش از آنکه تحویل دهد کسـی آن را غصب نماید چنانچه منع غاصب متوجه موجر باشـد ونگـذارد او تسـلیم نمایـد مسـتأجر می توانـد اجراه را بهم بزنـد وچیزی را که به اجـاره دهنـده داده پس بگیرد ، وچنانچه منع متوجه

مستأجر باشد نمی تواند اجاره را بهم بزند ولی اجاره مدتی را که در تصرف غصب کنند ه بوده به میزان معمول از او می گیرد ، پس اگر حیوانی را یکماهه به ده تومان اجاره نماید وکسی آن را ده روز غصب کند واجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد ، می تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد .

مسأله ۲۲۰۶ - اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد ، وبعد دیگری آن را غصب کند ، نمیتواند اجاره را بهم بزند وفقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کنند بگیرد .

مسأله ۲۲۰۷ - اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود ، ملك را به مستأجر بفروشد ، اجاره بهم نمی خورد . ومستأجر باید مال الاجاره را به فروشنده بدهد . وهمچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد .

مسأله ۲۲۰۸ - ار پیش از ابتدای مدت اجاره ، ملك به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد . اجاره باطل می شود ، وپولی که مستأجر به صاحب ملك داده باید به او برگردانده شود ، بلکه اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری هم از آن ببرد ، می تواند اجاره را بهم بزند .

مسأله ۲۲۰۹ - اگر ملکی را اجاره کند وبعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد ، یا قابل استفاده ای که شرط کرده اند نباشد ، اجاره مدتی که باقیمانده باطل می شود واگر استفاده مختصری هم بتواند از ان ببرد ، می تواند اجاره مدت باقیمانده را بهم بزند .

مسأله ۲۲۱۰ - اگر خانه ای را که مثلا دو اطاق دارد اجاره دهد ویك اطاق آن خراب شود ، چنانچه فورا آن را بسازد وهیچ مقدار از استفاده آن از بین نرود اجاره باطل نمی شود ومستأجر هم نمی تواند اجاره را بهم بزند ، ولی اگر ساختن آن بقدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود ، اجاره به آن مقدار باطل می شود ومستأجر می تواند اجاره باقیمانده را بهم بزند .

مسأله ۲۲۱۱ - اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد اجاره باطل نمی شود ، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد مثلا دیگری وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد چنانچه آن خانه را اجاره دهد وپیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد از وقتی که مرده ، اجاره باطل است .

مسأله ۲۲۱۲ - اگر صاحب کار بنا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد چنانچه بنا کمتر از مقداری که از صاحب کار می گیرد به عمله بدهد ، زیادی آن بر او حرام است وباید آن را به صاحب کار بدهد ، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند وبرای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد ، یا به دیگری بدهد در صورتی که کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد ، زیادی آن برای او حلال می باشد .

مسأله ۲۲۱۳ - اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلا پارچه را با نیل رنگ کند ، چنانچه با رنگ دیگر رنگ نماید حق ندارد چیزی بگیرد .

احکام جعاله

مسأله ۲۲۱۴ - جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند مال معینی بدهد ، مثلا بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ، ده تومان به او می دهم ، وبه کسی که این قرار را میگذارد جاعل ، وبه کسی که کار را انجام می دهد عامل می گویند ، وفرق بین جعاله واینکه کسی را برای کاری اجیر کنند ، این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه ، اجیر باید عمل را انجام دهد وکسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می شود . ولی در جعاله عامل می تواند مشغول عمل نشود وتا عمل را انجام ندهد ، جاعل بدهکار نمی شود .

مسأله ۲۲۱۵ - جاعل ، باید ، بالغ ، وعاقل باشد ، واز روی قصد واختیار قرار داد کند وشرعا بتواند در مال خود تصرف نماید ، بنا بر

این جعاله آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند صحیح نیست .

مسأله ۲۲۱۶ – کاری که جاعل می گوید برای او انجام دهند ، باید حرام نباشد ، پس اگر بگوید هرکس شراب بخورد ، ده تومان به او می دهم ، جعاله صحیح نیست .

مسأله ۲۲۱۷ – اگر مالی را که قرار می گذارد بدهد معین کند مثلا بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند ، این گندم را به او می دهم ، لازم است وزن ووصفی که تفاوت آن موجب تفاوت مالیت است تعیین کند ، وهمچنین اگر مال را معین نکند مثلا بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می دهم ، باید خصوصیات آن را کاملا معین نماید

مسأله ۲۲۱۸ – اگر جاعل مزد معینی رای کار قرار ندهد ، مثلا بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می دهم ومقدار آن را معین نکند ، جعاله باطل است ، ولی چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد ، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد .

مسأله ۲۲۱۹ – اگر عامل پیش از قرار داد ، کار را انجام داده باشد ، یا بعد از قرار داد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد ، حقی به مزد ندارد .

مسأله ۲۲۲۰ – پیش از آنکه عامل شروع بکار کند . جاعل وعامل می توانند جعاله را بهم بزنند .

مسأله ۲۲۲۱ – بعد از آنکه عامل شروع بکار کرد ، اگر جاعل بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال ندارد . بلی عامل استحقاق اجرت مثل عمل را دارد .

مسأله ۲۲۲۲ – عامل می تواند عمل را ناتمام بگذارد ، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل شود ، باید آن را تمام نماید . مثلا اگر بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می دهم ودکتر جراح شروع به عمل کند ، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند ، چشم معیوب می شود ، باید آن را تمام نماید ودر صورتی که ناتمام بگذارد ، حقی به جاعل ندارد .

مسأله ۲۲۲۳ – اگر عامل کار را ناتمام بگذارد ، چنانچه آن کار مثل پیدا اسب است که تا تمام نشود ، برای جاعل فائده نداد ، عامل نمی تواند چیزی مطالبه کند ، وهمچنین است اگر جاعل مزد را باری تمام کردن عمل قرار بگذارد مثلا بگوید هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می دهم . ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد ، برای آن مقدار مزد بدهد ، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد ، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند .

احکام مزارعه

مسأله ۲۲۲۴ – مزارعه آن است که مالك با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد ، تا زراعت کند ومقداری از حاصل ان را به مالك بدهد .

مسأله ۲۲۲۵ – مزارعه چند شرط دارد : اول – آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را به بو واگذار کردم وزارع هم بگوید قبول کردم ، یا بدون اینکه حرفی بزنند مالك ، زمینی را واگذار کند وزارع قبول نماید . دوم – صاحب زمین وزارع هر دو مکلف وعاقل باشند وبا قصد واختیار خود مزارعه را انجام دهند وسفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند . سوم – مالك وزارع از تمام حاصل زمین ببرند پس اگر مثلا شرط کنند که آنچه اول یا آخر می رسد ، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است . چهارم – سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشد پس اگر مالك بگوید در این زمین زراعت کن وهر چه می خواهی به من بده صحیح نیست . پنجم – مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند وباید مدت به قدری باشد که در آن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باسد . ششم – زمین قابل زراعت باشد ، ولی اگر زراعت در ان ممکن نباشد ، اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود ، مزارعه صحیح است . هفتم – اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است ، چیزی را که زارع باید

بکارد معین کننـد ولی اگر زراعت معینی را در نظر نـدارد یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است ، لازم نیست آن را معین نمایند . هشـتم - مالک ، زمینی را معین کند ، پس کسی که چند قطعه زمین دراد وباهم تفاوت دارند ، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن وآن را معین نکنـد مزارعه باطل است . نهم - خرجی را که هر کـدام آنان بایـد بکننـد معین نماینـد ، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکنند معلوم باشد ، لازم نیست آن را معین نمایند .

مسأله ۲۲۲۶ - اگر مالک با زارع قرار بگـذارد که مقـدار از حاصل برای او باشد وبقیه را بین خودشان قسـمت کنند ، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می ماند مزارعه صحیح است .

مسأله ۲۲۲۷ - اگر مـدت مزراعه تمام شود وحاصل بـدست نیاید ، چنانچه مالک راضـی شود که با اجاره یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند وزارع هم راضـی شد مانعی ندارد ، واگر مالک راضـی نشود ، می تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند واگر برای چیـدن زراعت ضـرری به زارع برسـد لازم نیست عوض آن را به او بدهـد ، ولی زارع اگر چه راضـی شود که به مالک چیزی بدهـد ، نمی توانـد مالک را مجبور کند که زراعت در زمین بماند . مگر در صورتی که بقاء زرع موجب ضـرر مالک نشود وچیدن آن موجب ضـرر زارع شود وحاصل بدست نیامدن از ناحیه تأخیر زارع ویا اهمال او نباشد در خصوص این صورت می تواند مجبور کند مالک را به بقاء زرع واجرت المثل زمین را هم باید بدهد .

مسأله ۲۲۲۸ - اگر به واسطه پیش آمـدی زراعت در زمین ممکن نباشـد مثلاـ آب از زمین قطع شود ، مزارعه بهم می خورد ، واگر بـدون عـذر زراعت نکنـد ، چنانچه زمین در تصـرف او بوده ومالک در آن تصـرفی نداشـته است ، باید اجاره آن مدت را به مقدار معلوم به مالک بدهد .

مسأله ۲۲۲۹ - اگر مالک وزارع صیغه خوانده باشند ، بدون رضایت یکدیگر نمی توانند مزارعه را بهم بزنند ونیز اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسـی واگـذار کنـد ، بعـد از آنکه او مشـغول عمل شـد یا قبل از شـروع در عمل در صورتی که معامله تمام شده باشد ، جایز نیست بدون رضایت یکدیگر معامله را بهم بزنند ، ولی اگر در ضـمن خواندن صیغه مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از انان حق بهم زدن معامله را دشته باشند ، می توانند مطارق قراری که گذاشته اند معامله را بهم بزنند .

مسأله ۲۲۳۰ - اگر بعـد از قرار داد مزرعه ، مالک یا زارع بمیرد ، مزارعه بهم نمی خورد ووارثشان بجای آنان است ، ولی اگر زارع بمیرد وشـرط کرده باشـند که خود زارع زراعت را انجام دهد ، مزارعه بهم می خورد وچنانچه زراعت نمایان شده باشد ، باید سـهم او را به ورثه اش بدهند وحقوق دیگری هم که زارع داشته ، ورثه او ارث می برند ولی نمی توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین باقی بماند .

مسأله ۲۲۳۱ - اگر بعـد از زراعت بفهمنـد که مزارعه باطل بوده ، چنانچه تخم مال مالک بوده حاصلی هم که بـدست می آید مال اوست وبایـد مزد زارع ومخارجی را که کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده ودر آن زمین کار کرده به او بدهد ، واگر تخم مـال زارع بوده زراعت هم مـال اوست وبایـد اجاره زمین وخرجهای را که مالک کرده وکرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده ودر آن زراعت کار کرده به او بدهد .

مسأله ۲۲۳۲ - اگر تخم مـال زارع باشـد وبعـد از زراعت بفهمنـد که مزارعه باطـل بوده ، چنـانچه مالک وزارع راضـی شونـد که با اجرت یابی اجرت زراعت در زمین بمانـد اسـکال نـدارد ، واگر مالک راضـی نشود ، پیش از رسـیدن زراعت هم می تواند زارع را وادار کنـد که زراعت را بچیند ، وزارع اگر چه راضـی شود چیزی به مالک بدهد ، نمی تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین بمانـد ، ونیز مالک نمی توانـد زارع را مجبور کنـد که اجاره بدهـد وزراعت را در زمین باقی بگـذارد مگر در صورتی که بقاء زرع موجب ضـرر مالـک واز کنـدن آن نفعی نـبرد ، وچیـدن آن موجب ضـرر زارع شود ، در خصوص این صورت می توانـد مالـک را مجبور کند به بقاء زرع ، واجرهٔ المثل زمین را باید به او بدهد

مسأله ۲۲۳۳ – اگر بعـد از جمع کردن حاصل وتمام شدن مدت مزارعه ریشه زراعت در زمین بماند وسال بعد دو مرتبه حاصل دهد ، حاصـل سال دوم مال صاحب تخم است مگر آنکه شـرط کرده باشـند که آن راهم مثل سال اول قسـمت کننـد که در این صورت باید به شرط عمل شود .

احکام مساقات

مسأله ۲۲۳۴ – اگر انسـان با کسـی به این قسم معامله کنـد که درختهای میوه ای را که میوه آن مال خود اوست ، یا اختیار میوه های آن با اوست ، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید وآب دهد وبه مقداری که قرار می گذراند از میوه آن بردارد ، این معامله را مساقات می گویند .

مسأله ۲۲۳۵ – معـامله مساقـات در درختهـایی که مثـل بیـد وچنـار میوه نمیدهـد صـحیح نیست ودر مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می کنند اسکال ندارد .

مسأله ۲۲۳۶ – در معامله مساقات لازم نیست صـیغه بخوانند بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند وکسـی که کار می کند بهمین قصد مشغول کار شود ، معامله صحیح است .

مسأله ۲۲۳۷ – مالک وکسـی که تربیت درختها را به عهده می گیرد ، باید مکلف وعاقل باشـند وکسـی آنها را مجبور نکرده باشـد ونیز مالک باید سفیه نباشد ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند .

مسأله ۲۳۸ – مـدت مساقات بایـد معلوم باشـد واگر اول آن را معین کنند وآخر آن را موقعی قرار دهتد که میوه آن سال بدست می آید صحیح است .

مسأله ۲۲۳۹ – باید سـهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل ومانند اینها باشد ، واگر قرار بگذراند که مثلا صد من از میوه ها مال مالک وبقیه مال کسی باشد که کار می کند ، معامله باطل است .

مسأله ۲۲۴۰ – بایـد قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شـدن میوه بگذارنـد واگر بعـد از ظاهر شـدن میوه پیش از رسـیدن آن قرار بگذارند اشکال دارد اگر چه کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است باقی مانده باشد ، یا احتیاج به کاری مانند چیدن میوه ونگهداری آن داشته باشد .

مسأله ۲۲۴۱ – معامله مساقات در بوته خربزه وخیار ومانند اینها صحیح نیست .

مسأله ۲۲۴۲ – درختی که از آب باران یا رطوبت زمین اسـتفاده می کنـد وبه آبیاری احتیاج نـدارد ، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن وکود دادن محتاج باشد ، معامله مساقات در آن صحیح است .

مسأله ۲۲۴۳ – دو نفریکه مساقات کرده انـد ، با رضایت یکـدیگر می توانند معامله را بهم بزنند . ونیز اگر در ضـمن خواندن صـیغه مساقات شـرط کنند که هر دو ، یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشـته باشند ، مطابق قراری که گذاشته اند ، بهم زدن معامله اشکال ندارد ، بلکه اگر در معامله شرطی کنند وعملی نشود ، کسی ک?برای نفع او شرط کرده اند ، می تواند معامله را بهم بزند .

مسأله ۲۲۴۴ – اگر مالک بمیرد ، معامله مساقات بهم نمی خورد وورثه اش بجای او هستند .

مسأله ۲۲۴۵ – اگر کسـی که تربیت درختها ره او واگذار شده ، بمیرد ، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کنـد ، ورثه اش بجای او هسـتند وچنانچه خودشان عمل ورا انجام ندهنـد واجیر هم نگیرند ، حاکم شـرع از مال میت اجیر می گیرد وحاصل را بین ورثه میت قسمت می کند ، واگر شرط کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید ، پس اگر قرار گذاشته اند که به دیگری واگـذار نکنـد ، با مردن او معامله بهم می خورد ، واگر قرار نگذاشـته انـد ، مالک می توانـد عقد را بهم بزند ، یا راضـی شود که ورثه او یا کسی که آنها اجیرش می کنند ، درختها را تربیت نماید .

مسأله ۲۲۴۶ – اگر شرط کننـد که تمام حاصل برای مالک باشـد ، مساقات باطل است . ومیوه مالک می باشـد وکسـی که کار می کنـد نمی تواند مطالبه اجرت نماید ، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد ، مالک باید مزد آبیاری وکارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد .

مسأله ۲۲۴۷ – اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در ان درخت بکارد

وآنچه عمـل می آیـد مال هر دو باشـد ، معامله باطل است ، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده ، بعـد از تربیت هم مال اوسـت وباید مزد کسـی که آنها را تربیت کرده بدهد ، واگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده بعد از تربیت هم مال اوست ومی تواند آنها را بکنـد ، ولی بایـد گودالهایی را که به واسـطه کنـدن دختها پیـدا شـده پر کند واجازه زمین را از روزی که دختها راکاشـته به صاحب زمین بدهـد ومالک هم می توانـد او را مجبور نمایـد که دختها را بکنـد ، واگر به واسـطه کنـدن درخت ، عیبی در آن پیدا شود ، بایـد تفـاوت قیمت آن را به صـاحب درخت بدهـد ونمی توانـد او رامجبور کنـد که با اجاره ، یا بـدون اجاره ، درخت را در زمین باقی بگذارد .

کسانی که نمی توانند در مال خود تصرف کنند

مسأله ۲۲۴۸ – بچه ای که بالغ نشده شـرعا نمی تواند در مال خود تصـرف کند ونشانه بالغ شدن زن تمام شدن نه سال قمری ونشانه بالغ شـدن مرد یکی از سه چیز است اول – تمام شـدن پانزده سال قمری دوم – روئیده موی درشت ، زیر شـکم بالای عورت سوم – محتلم شدن یعنی بیرون آمدن منی .

مسأله ۲۲۴۹ – روئیدن موی درشت در صورت وپشت لب ورد سـینه وزیر بغل ودرشت شدن صدا ومانند اینها نشانه بالغ شدن نیست ، مگر انسان بواسطه اینها به بالغ شدن یقین کند .

مسأله ۲۲۵۰ – دیوانه وسفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، نمی تواند در مال خود تصرف نماید .

مسأله ۲۲۵۱ – کسی که گاهی عاقل وگاهی دیوانه است ، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می کند صحیح نیست .

مسأله ۲۲۵۲ – انسـان می توانـد در مرضـی که به آن مرض از دنیا می رود در تمام اموال خود هر نوع تصـرفی اعم از فروختن اجاره دادن بخشیدن وغیر اینها انجام دهد ومتوقف بر اجازه ورثه نیست مانند حال سلامتی .

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان کاری را که می تواند در آن دخالت کند ، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد ، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برا او عقد نماید ، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ، چون حق ندارد در مال خود تصرف کند . نمی تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید

مسأله ۲۲۵۳ – در وکالت لازم نیست صیغه بخواند ، واگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده واو هم بفهماند قبول نموده ، مثلا مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد واو مال را بگیرد وکالت صحیح است .

مسأله ۲۲۵۴ – مولک یعنی کسی که دیگری را وکیل می کند ، ونیز کسی که وکیل می شود ، باید بالغ وعاقل باشند واز روی قصد واختیار اقدام کنند ، بلی وکالت صبی در خصوص اجراء صیغه اشکال ندارد .

مسأله ۲۲۵۵ – کاری را که انسان نمی توانـد انجام دهـد ، یا شـرعا نباید انجام دهد نمی تواند باری انجام آن از طرف دیگری وکیل شود ، کسـی که در احرام حـج است چون نبایـد صـیغه زناشویی را بخوانـد ، نمی تواند باری خواندن صـیغه از طرف دیگری وکیل

شود .

مسأله ۲۲۵۶ - اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است ، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید وآن کار را معین نکند وکالت صحیح نیست .

مسأله ۲۲۵۷ - اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار بر کنار نماید ، بعد از آنکه خبر او رسید نمی تواند آن کار را انجام دهد ، ولی اگر پیش از رسیدن خبر ، آن کار را انجام داده باشد صحیح است .

مسأله ۲۲۵۸ - وکیل نمی تواند از وکالت کناره کند بنا بر احتیاط .

مسأله ۲۲۵۹ - وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید . ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد ، به هر طوری که به او دستور داده ، می تواند رفتار نماید ، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر باید از طرف او وکیل بگیرد ونمی تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند .

مسأله ۲۲۶۰ - اگر انسان با اجازه موکل خودش کسی را از طرف او وکیل کند ، نمی تواند آن وکیل را عزل نماید . واگر وکیل اول بمیرد ، یا موکل ، او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی شود .

مسأله ۲۲۶۱ - اگر وکیل با اجازه موکل ، کسی را از طرف خودش وکیل کند موکل ووکیل اول می توانند آن وکیل را عزل کنند واگر وکیل اول بمیرد ، یا عزل شود ، وکالت دومی باطل می شود .

مسأله ۲۲۶۲ - اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند وبه آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند ، هر یک از آنان می تواند آن کار را انجام دهد ، وچنانچه یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل نمی شود . ولی اگر نگفته باشد که باهم یا به تنهایی انجام دهند ، یا گفته باشد که با هم انجام دهند ، نمی توانند به تنهایی اقدام نمایند ودر صورتی که یکی از آنان بمیرد ، وکالت دیگران باطل می شود .

مسأله ۲۲۶۳ - اگر وکیل یا موکل بمیرد ، وکالت باطل می شود . ونیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود مثلاـ گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد ، وکالت باطل می شود . واگروکیل یا موکل دیوانه یا بیهوش شود وکالت باطل نمی شود ، ولی تصرفات وکیل در حال دیوانه گی اثر ندارد .

مسأله ۲۲۶۴ - اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند وچیزی برای او قرار بگذارد ، بعد از انجام آن کار ، چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد .

مسأله ۲۲۶۵ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند وغیر از تصرفی که به او اجازه داده اند ، تصرف دیگری در آن ننماید واتفاقا آن مال از بین برود نباید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۲۶۶ - اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند تصرف دیگری در آن بنماید وآن مال از بین برود ضامن است . پس اگر لباسی را که گفته اند بفروش ، بپوشد وآن لباس تلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۲۶۷ - اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده اند ، تصرف دیگری در مال بکند ، مثلا لباسی را که گفته اند بفروش ، بپوشد وبعدا تصرفی را که به او اجازه داده اند بنماید آن تصرف صحیح است .

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن واخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است ، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسمل روایت شده که هر کسی به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می شود وملائکه بر او رحمت می فرستد واگر با

بـدهکار خود مدارا کند ، بدون حساب وبه سرعت از صراط می گذارد . وکسـی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد وندهد ، بهشت بر او حرام می شود .

مسأله ۲۲۶۸ – در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی رابه نیت قرض به کسی بدهد واو هم به همین قصد بگیرد ، صحیح است .

مسأله ۲۲۶۹ – اگر موعد پرداخت برسد وبدهکار بدهی خود را بدهد ، طلبکار باید قبول نماید .

مسأله ۲۲۷۰ – اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند ، جائز نیست که طلبکار پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند ولی اگر مدت نداشته باشد ، طلبکار هر وقت بخواهد ، می تواند طلب خود را مطالبه نماید .

مسأله ۲۲۷۱ – اگر طابکار طلب خود را مطالبه کند چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد ، باید فورا آن را بپردازد واگر تأخیر بیندازد گناهکار است .

مسأله ۲۲۷۲ – اگر بدهکار غیر از خانه ای که در آن نشسته واثاثیه منزل وچیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد ، چیزی نداشته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید ، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد .

مسأله ۲۲۷۳ – کسی که بدهکار است ونمی تواند بدهی خود را بدهد . چنانچه بتواند کاسبی لایق به شأن خود کند ، باید کسب کند وبدهی خود را بدهد .

مسأله ۲۲۷۴ – کسی که دسترس به طلبکار خود ندارد ، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند ، باید طلب او را فقیر صدقه بدهد .

مسأله ۲۲۷۵ – اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن ودفن وبدهی او نباشد باید مالش را به همین مصرفها برسانند وبه وارث او چیزی نمی رسد .

مسأله ۲۲۷۶ – اگر کسی مقداری پول طلاـ یا نقره قرض کند وقیمت آن کم شود یا چند برابر گردد ، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است . ولی اگر هر دو به غیر ان راضی شوند اشکال ندارد .

مسأله ۲۲۷۷ – اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد وصاحب مال ، آن را مطالبه کند ، لازم نیست که بدهکار همان مال را به او بدهد .

مسأله ۲۲۷۸ – اگر کسی که قرض می دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می دهد بگیرد ، مثلا یک من گندم بدهد وشرط کند که یک من وپنج سیر بگیرد . یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد ، ربا وحرام است ، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد ، یا چیزی راکه قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد ، مثلا شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ربا وحرام است . ونیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می گیرد به طور مخصوصی پس دهد ، مثلا مقداری طلای نساخته به او بدهد وشرط کند که ساخته پس بگیرد ، باز هم ربا وحرام می باشد . ولی اگر بدون اینکه شرط کند ، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است .

مسأله ۲۲۷۹ – ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است وکسی که قرض ربائی گرفته مالک آن نمی شود ، ولی می تواند در آن تصرف کند در صورتی که علم به رضای مالک آن داشته باشد .

مسأله ۲۲۸۰ – اگر گندم ، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد وبا آن زراعت کند ، حاصلی که از آن به دست می آید مال قرض دهنده است .

مسأله ۲۲۸۱ – گر لباسی را بخرد وبعدا پول حلالی که مخلوط با ربا است به صاحب لباس بدهد ، پوشیدن آن لباس ونماز خواندن با آن اشکال ندارد . ولی اگر فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می خرم ، پوشیدن آن لباس حرام است واگر بداند پوشیدن

آن حرام است ، نماز هم با آن باطل می باشد .

مسأله ۲۲۸۲ – اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگری از طرف او کمتر بگیرد ، اشکال ندارد واین صرف برات می گویند .

مسأله ۲۲۸۳ – اگر مقداری پول به کسی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد ، مثلا نهصد ونود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ربا وحرام است ، ولی اگر کسی که زیادی را می گیرد در مقابل زیادی ، جنس بدهد یا عملی انجام دهد اشکال ندارد .

مسأله ۲۲۸۴ – اگر در مقابل طلبی که از کسی دارد سفته یا براتی داشته باشد وبخواهد طلب خود را پیش از وعده آن به کمتر از آن بفروشد اشکال ندارد .

احکام حواله دادن

مسأله ۲۲۸۵ – اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد وطلبکار قبول نماید ، بعد از آنکه حواله درست شد ، کسی که به او حواله شده بدهکار می شود ، ودیگر طلبکار نمی تواند طلبی را که دارد از بدهکار اولی مطالبه نماید .

مسأله ۲۲۸۶ – بدهکار وطلبکار وکسی که سر او حواله شده ، باید مکلف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند ، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند بلی در صورتی که حواله بر کسی باشد که مدیون نیست به بدهکار سفیه بدون بدهکار مانعی ندارد .

مسأله ۲۲۸۷ – حواله دادن سر کسی که بدهکار نیست ، در صورتی صحیح است که او قبول کند ، ونیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است ، جنس دیگر حواله دهد مثلاـ به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد ، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست .

مسأله ۲۲۸۸ – موقعی که انسان حواله می دهد باید بدهکار باشد ، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند ، تا وقتی از او قرض نکرده نمی تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعدا قرض می دهد از آن کس بگیرد .

مسأله ۲۲۸۹ – باید مقدار حواله وجنس آن معین باشد واقعا پس اگر مثلا ده من گندم وده تومان پول به یکنفر بدهکار باشد وبه او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر وآن را معین نکند ، حواله درست نیست .

مسأله ۲۲۹۰ – اگر بدهی واقعا معین باشد ولی بدهکار وطلبکار در موقع حواله دادن ، مقدار آن یا جنس آن را ندانند حواله صحیح است مثلا اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد وپیش از دیدن دفتر حواله بدهد وبعد دفتر را ببینند وبه طلبکار مقدرا طلبش را بگوید ، وحواله صحیح می باشد .

مسأله ۲۲۹۱ – طلبکار می تواند حواله را قبول نکند ، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد ودر پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید .

مسأله ۲۲۹۲ – اگر سر کسی حواله بدهد که بدهکار نیست ، چنانچه او حواله را قبول کند ، پیش از پرداختن حواله نمی تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نموده وبگیرد ، واگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند ، کسی که حواله را قبول کرده ، همان قدر را می تواند از حواله دهنده مطالبه نماید .مساله ۲۲۹۳ – بعد از آنکه حواله درست شد ، حواله دهنده وکسی که به او حواله شده ، نمی توانند حواله را بهم بزنند ، وهر گاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد ، اگر چه بعدا فقیر شود . طلبکار نمی تواند حواله را بهم بزند ، وهمچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد . وطلبکار بداند فقیر است ، ولی اگر نداند فقیر است وبعد بفهمد ، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد ، طلبکار می تواند حواله را بهم بزند وطلب خود را از حواله دهنده بگیرد .

مسأله ۲۲۹۴ - اگر بدهکار وطلبکار وکسی که به او حواله شده ، یا یکی از آنان برای خود حق بهم زدن حواله را قرار دهند ، مطابق قراری که گذاشته اند ، می توانند حواله را بهم بزنند .

مسأله ۲۲۹۵ - اگر حواله دهنـده خودش طلب طلبکار را بدهد ، چنانچه به خواهش کسـی که به او حواله شده داده است ، می تواند چیزی را که داده از او بگیرد واگر بـدون خواهش او داده وقصدش این بوده که عوض آن را نگیرد ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید .

احکام رهن

مسأله ۲۲۹۶ - رهن آن است که بـدهکار مقـداری از مال خود را نزد طلبکار بگـذارد که اگر طلب او را ندهـد طلبش را از آن مال بدست آورد .

مسأله ۲۲۹۷ - در رهن لازم نیست صـیغه بخواننـد وهمین قـدر که بـدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد وطلبکار هم به همین قصد بگیرد رهن صحیح است .

مسأله ۲۲۹۸ - گرو دهنده وکسی که مال را گرو می گیرد باید مکلف وعاقل باشند وکسی آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید گرو دهنده سفیه نباشد یعنی مال خود را درکارهای بیهوده مصرف نکند .

مسأله ۲۲۹۹ - انسان مالی را می توانـد گرو بگـذارد که شـرعا بتوانـد در آن تصف کند . واگر مال کس دیگر را گرو بگذارد ، در صورتی صحیح است که صاحب مال بگوید به گرو گذاشتن راضی هستم .

مسأله ۲۳۰۰ - چیزی را که گرو می گذارند ، باید خرید وفروش آن یا مصالحه آن صحیح باشد ، پس اگر شراب ومانند آن را گرو بگذارند درست نیست .

مسأله ۲۳۰۱ - استفاده چیزی را که گرو می گذارند ، مال کسی است که آن را گرو گذاشته .

مسأله ۲۳۰۲ - طلبکار نمی توانـد مالی را که گرو گذاشـته شده ، بدون اجازه بدهکار ملك کسـی کند ، مثلا ببخشد یا بفروشد ول یاگر آن را ببخشد یا بفروشد ، بعد بدهکار بگوید راضـی هسـتم اشـکال ندارد . اما بدهکار می تواند ببخشد یا بفروشد بدون اجازه طلبکـار ولی حق ارهن از بین نمی رود وباقی است به همان چیز وطلبکار می توانـد اگر طلبش داده نشـد آن عین را بفورشـد وطلب خود را بردارد ، ولی خریدار اگر جاهل باشد خیار فسخ دارد .

مسأله ۲۳۰۳ - اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشـته با اجازه بـدهکار بفروشـد چنانچه حق رهن اسـقاط شـده حقی ندارد والا خود مال در گرو باقی است .

مسأله ۲۳۰۴ - اگر موقعی که بایـد بـدهی خود را بدهـد ، طلبکار مطالبه کنـد واو ندهد چنانچه طلبکار وکیل در بیع باشد می تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد وطلب خود را بر دارد وباید بقیه را به بدهکار بدهد ، واگر وکیل نباشد ، به بدهکار مراجعه در بیع می کند واو را الزام می نماید واگر قبول نکرد ، رجوع به حاکم شرع می نماید ، تا حاکم او رامجبور نماید ، واگر قبول نکرد حاکم از طرف او می فروشد یا اجازه می دهد که طلبکار بفروشد .

مسأله ۲۳۰۵ - اگر بـدهکار غیر از خـانه ای که در آن نشسـته وچیزهـایی که ماننـد اثـاثیه خـانه محـل احتیاج او است ، چیز دیگری نداشـته باشد ، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه کند ولی اگر مالی را که گرو گذاشـته خانه واثاثیه هم باشد ، طلبکار می تواند بفروشد وطلب خود را بردارد .

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۰۶ – اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشـد ویا با فعلی به طلبکرا بفهمانـد که من ضامن شـده ام طلب تو را بـدهم ، وطلبکار هم رضایت خود را بفهماند ، ولی راضی بودن بدهکار شرط نیست .

مسأله ۲۳۰۷ – ضامن وطلبکار باید مکلف وعاقل باشند وکسی هم آنها را مجبور نکرده باشد ونیز باید سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند ، واین شـرطها در بدهکا نیست مثلا اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه را بدهد صحیح است .

مسأله ۲۳۰۸ – هر گـاه برای ضـامن شـدن خودش شـرطی قرار دهـد ، مثلاـ بگویـد اگر بـدهکار قرض تو را نـداد من می دهم بنا بر احتیاط واجب ضامن شدن او باطل است .

مسأله ۲۳۰۹ – کسـی که انسان ضامن بـدهی او می شود لازم نیست بـدهکار باشد ، پس اگر کسـی بخواهد از دیگری قرض کند ، انسان می تواند ضامن او شود ویگوید به او قرض بده من ضامن قرض هستم اگر قرض گیرنده اداء نکرد من می دهم .

مسأله ۲۳۱۰ – در صورتی انسان می تواند ضامن شود که طلبکار وبدهکار وجنس بدهی همه معین باشند ، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشـند وانسان بگوید من ضامن هسـتم که طلب یکی از شـماها را بدهم ، چون معین نکرده که طلب کدام را می دهد ضامن شدن او باطل است . ونیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از آن دو نفر را به تو بدهم ، چون معین نکرده که بـدهی کـدام را می دهـد ، ضامن شدن او باطل است . وهمچنین اگر کسـی از دیگری مثال ده من گندم وده تومان پول طلبکار باشد وانسان بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هسـتم ومعین نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول صـحیح نیست .

مسأله ۲۳۱۱ – اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشـد ، ضامن نمی تواند از بدهکار چیزی بگیرد واگر مقداری از آن را ببخشد ، نمی تواند آن مقدار را مطالبه نماید .

مسأله ۲۳۱۲ – اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد ، نمی تواند از ضامن شدن خود بر گردد .

مسأله ۲۳۱۳ – ضامن وطلبکار می توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند .

مسأله ۲۳۱۴ – هر گاه انسان در موقع ضامن شدن ، بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود ، طلبکار نم یتواند ضامن بودن او را بهم بزند وطلب خود را از بدهکار اول مطالبه نماید ، وهمچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد ولی طلبکار بداند وبه ضامن شدن او راضی شود .

مسأله ۲۳۱۵ – اگر انسان در موقعی که ضامن می شود ، نتوانـد طلب طلبکار را بدهد وطلبکار در آن وقت نداند وبعد ملتفت شود ، می تواند ضامن بودن او را بهم بزند ولو اینکه پیش از آنکه طلبکار ملتفت شود ، ضامن قدرت پیدا کرده باشد .

مسأله ۲۳۱۶ – اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد ، نمی تواند چیزی از او بگیرد .

مسأله ۲۳۱۷ – اگر کسـی با اجازه بـدهکار ضامن شود که بـدهی او رابدهد می تواند مقداری را که ضامن شده از او مطالبه نماید ، ولی اگر بجای جنسـی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد ، نمی تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید ۷ مثلا اگر ده من گنـدم بـدهکار باشـد وضامنـده من برنـج بدهد ، نمی تواند برنج را از او مطالبه نماید ، اما اگر خودش راضـی شود که بدهد اشکال ندارد .

احکام کفالت

مسأله ۲۳۱۸ - کفالت آن است که انسان ضامن شود که هر وقت طلبکار بـدهکار را خواست ، او را بـدست او بدهـد وبه کسـی که این طور ضامن می شود کفیل می گویند .

مسأله ۲۳۱۹ - کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد ویا فعلی به طلبکار بفهماند که من ضامنم هر وقت بدهکار خود را بخواهی بدست تو بدهم وطلبکار هم قبول نماید .

مسأله ۲۳۲۰ - کفیل باید مکلف وعاقل باشد واو را در کفالت مجبور نکرده باشند وبتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید .

مسأله ۲۳۲۱ - یکی از پنج چیز ، کفالت را بهم می زنـد : اول - کفیل ، بـدهکار را بدست طلبکار بدهد . دوم - طلب طلبکار داده شود . سوم - طلبکار از طلب خود بگذرد . چهارم - بدهکار بمیرد . پنجم - طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند .

مسأله ۲۳۲۲ - اگر کسـی به زور بـدهکار را از دست طلبکـا ر رهـا کنـد ، چنـانچه طلبکار دسترسـی به او نداشـته باشـد ، کسـی که بدهکار را رها کرده ، باید او را بدست طلبکار بدهد ، یا طلب را بدهد .

احکام ودیعه (امانت (

مسأله ۲۳۲۳ - اگر انسان مال خود رابه کسی بدهد وبگوید نزد تو امانت باشد واو هم قبول کند ، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهمانـد که مال را برای نگهداری به او می دهد واو هم به قصد نگهداری کردن بگیرد ، باید به احکام ودیعه وامانت داری که بعدا گفته می شود عمل نماید .

مسأله ۲۳۲۴ - امانت داور کسـی که مال را امانت می گـذارد ، بایـد هر دو ، بالغ ویا بچه ممیز با اذن ولی ، وعاقل باشـند ، پس اگر انسان مالی را پیش بچه بـدون اذن ولی یا دیوانه امانت بگـذارد ، یا دیوانه وبچه بـدون اذن ولی مالی را پیش کسـی امانت بگـذارند صحیح نیست .

مسأله ۲۳۲۵ - اگر از بچه بـدون اذن ولی یـا دیوانه چیزی به طور امانت قبول کنـد ، بایـد آن را به صاحبش بدهـد واگر ان چیز مال خود بچه یا دیوانه است ، بولی او برساند ، وچنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند وتلف شود . باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۲۶ - کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید ، بنابر احتیاط قبول نکند .

مسأله ۲۳۲۷ - اگر انسان به صاحب مال بفهمانـد که برای نگهداری مال او حاضـر نیست ، چنانچه او مال را بگذارد وبرود وآن مال تلف شود ، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست .

مسأله ۲۳۲۸ - کسی که چیزی را امانت می گذارد ، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد وکسی هم کا امانت قبول می کند ، هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش بر گرداند .

مسأله ۲۳۲۹ - اگر انسان از نگهـداری امانت منصـرف شود وودیعه را بهم بزنـد ، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولی صاحبش برسانـد ، یا نه آنان خبر دهـد که به نگهـداری حاضـر نیست واگر بدون عذر ، مال را به آنان نرساند وخبر هم ندهد ، چنانچه مال تلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۳۰ - کسـی که امانت را قبول می کنـد ، اگر برای آن ، جای مناسبی نـدارد ، بایـد جای مناسب تهیه نمایـد وطوری آن را نگهـداری کنـد که مردم نگوینـد در امـانت خیـانت کرده ودر نگهـداری آن کوتاهی نموده است واگر در جایی که مناسب نیسـت بگذارد وتلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۳۱ - کسـی که امانت را قبول می کنـد ، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند وتعدی یعنی زیاده روی هم ننماید واتفاقا آن مـال تلف شود ، ضـامن نیست ولی اگر آن را در جـایی بگـذارد که گمان می رود ظالمی بفهمـد وآن را ببرد ، چنانچه تلف شود ، باید عوض آن را به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۳۳۲ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند وبه کسـی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در آنجا حفظ کنی واگر احتمال هم بـدهی که از بین برود ، نبایـد آن را به جای دیگر ببری ، چنانچه امانتدار را احتمال دهد که در آنجا از بین برود وبدانـد چون آنجا در نظر صاحب مال برای حفظ بهتر بوده گفته است که نبایـد از آنجا بیرون ببری ، می تواند آن را به جـای دیگر ببرد واگر در آنجا ببرد وتلف شود ضامن نیست ، ولی اگر ندانـد به چه جهت گفته که به جای دیگر نبر چنانچه به جای دیگر ببرد وتلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۳۳ - اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند ولی به کسی که امانت را قبول کرده نگوید که آن را به جای دیگر نبر ، چنانچه امانتـدار احتمال دهد که در آنجا از بین برود وبداند چون در آنجا در نظر صاحب مال باری حفظ بهتر بوده گفته است در آنجا نگهـداری کن ، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظتر است ببرد ، وچنانچه ما لدر انجا تلف شود ضامن نیست ، واگر نداند به چه جهت گفته است در این محل نگهداری کن وبه جای دیگر ببرد وتلف شود ضامن است .

مسأله ۲۳۳۴ - اگر صاحب مال دیوانه شود ، کسـی که امانت را قبول کرده باید فورا امانت را بولی او برساند ویا بولی او خبر دهد ، واگر بدون عذر شرعی مال را بولی او ندهد واز خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۳۵ - اگر صاحب مال بمیرد ، امانتدار باید مال را به وارث او برساند ، یا به وارث او خبر دهد ، وچنانچه مال را به وارث او ندهـد واز خبر دادن هم کوتاهی کنـد ومال تلف شود ضامن است ، ولی اگر برای آنکه می خواهـد بفهمد کسـی که می گوید من وارث میتم راست می گوید یا نه ۷ یا میت ، وارث دیگری دارد یا نه ، مال را ندهـد واز خبر دادن هم کوتاهی کند ومال تلف شود ضامن نیست .

مسأله ۲۳۳۶ - اگر صاحب مال بمیرد وچنـد وارث داشـته باشد ، کسـی که امانت را قبول کرده باید مال را به همه ورثه بدهد ، یا به کسـی بدهـد که همه آنـان گرفتن مال را به او واگـذار کرده انـد . پس اگر بـدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بـدهد ضامن سهم دیگران است .

مسأله ۲۳۳۷ - اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد ، یا دیوانه شود . وارث یا ولی او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد ، یا امانت را به او برساند .

مسأله ۲۳۳۸ - اگر امانتـدار نشـانه هـای مرگ را در خود ببینـد ، واطمینـان به آن پیـدا کنـد چنـانچه ممکن است ، بایـد امانت را به صاحب آن یا وکیل او برسانـد ، واگر ممکن نیست بایـد آن را به حاکم شـرع بدهـد ، وچنانچه به حاکم شـرع دسترسـی ندارد ، در صورتی که وارث او امین است واز امانت اطلاع دارد ، لازم نیست وصـیت کنـد وگرنه بایـد وصـیت کنـد وشاهـد بگیرد وبه وصـی وشاهد اسم صاحب مال وجنس وخصوصیات مال ومحل آن را بگوید .

مسأله ۲۳۳۹ - اگر امـانت دار نشـانه های مرگ را در خود ببینـد وبه وظیفه ای که درمسأله پیش گفته شـد عمل نکنـد ، چنانچه آن امانت از بین برود ، بایـد عوضـش را بدهد ، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ، بلکه بنا بر احتیاط واجب اگر چه مرض او خوب شود ، یا بعد از مدتی پشیمان شود ووصیت کند .

احکام عاریه

مسأله ۲۳۴۰ - عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند ودر عوض ، چیزی هم از او نگیرد .

مسأله ۲۳۴۱ - لازم نیست در عاریه صـیغه بخواننـد ، واگر مثلا لباس را به قصد عاریه به کسـی بدهد واو به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است .

مسأله ۲۳۴۲ - عاریه دادن چیز غصبی وچیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده مثلا آن را اجاره داده ،

در صورتی صحیح است که مالك چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده ، بگوید به عاریه دادن راضی هستم .

مسأله ۲۳۴۳ – چیزی را که منفعتش مال انسان است مثلا آن را اجاره کرده ، می توانـد عاریه بدهد . ولی اگر در اجاره شـرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد .

مسأله ۲۳۴۴ – اگر دیوانه وبچه مـال خود را عاریه بدهنـد صـحیح نیست ، اما اگر ولی بچه مصـلحت بدانـد که مال او را عاریه دهد وبچه آن مال را به دستور ولی به عاریه کننده برساند اشکال ندارد .

مسأله ۲۳۴۵ – اگر در نگهـداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکنـد ودر اسـتفاده از آن هم زیاده روی ننماید واتفاقا آن چیز تلف شود ضامن نیست . ولی چنانچه شـرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد ، یا چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشـد ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۳۴۶ – اگر طلا ونقره را عاریه نماید وشرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد ، چنانچه تلف شود ضامن نیست .

مسأله ۲۳۴۷ – اگر عاریه دهنده بمیرد ، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثه او بدهد .

مسأله ۲۳۴۸ – اگر عاریه دهنده طوری شود که شـرعا نتواند در مال خود تصرف کند مثلا دیوانه شود ، عاریه کننده باید مالی را که عاریه کرده به ولی او بدهد .

مسأله ۲۳۴۹ – کسـی کـه چیزی را عـاریه داده هر وقـت بخواهـد می توانـد آن را پس بگیرد وکسـی هـم کـه عـاریه کرده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس دهد .

مسأله ۲۳۵۰ – عاریه دادن چیزی چیزی که استفاده حلال ندارد مثل ظرف طلا ونقره باطل است .

مسأله ۲۳۵۱ – عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر وپشم آن وعاریه دادن حیوان نر باری کشیدن بر ماده صحیح است .

مسأله ۲۳۵۲ – اگر چیزی را که عاریه کرده به مالك ، یا وکیل ، یا ولی او بدهد وبعد آن چیز تلف شود ، عاریه کنند ضامن نیست . ولی اگر بـدون اجـازه صـاحب مـا لیـا وکیـل ، یـا ولی او آن را به جـای ببرد که صاحبش معمولا به آنجا می برده ، مثلا اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد وبعد تلف شود ، یا کسی آن را تلف کند ضامن است .

مسأله ۲۳۵۳ – اگر چیز نجس را برای کاری که شـرط آن پاکی است عاریه دهد مثال لباس را عاریه دهد که با آن نماز بخواند ، بنا بر احتیاط واجب باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می کند بگوید .

مسأله ۲۳۵۴ – چیزی راکه عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی تواند به دیگری اجاره ، یا عاریه دهد .

مسأله ۲۳۵۵ – اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد ، چنانچه کسی که اول آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود ، عاریه دومی باطل نمی شود .

مسأله ۲۳۵۶ – اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است ، باید آن را به صاحبش برساند ونمی تواند به عاریه دهنده بدهد .

مسأله ۲۳۵۷ – اگر مالی را که می دانـد غصبی است عاریه کنـد واز آن اسـتفاده ای ببرد ودر دست او از بین برود ، مالك می تواند عوض مال وعوض اسـتفاده ای را که عاریه کننـد ه برده ، از او یا از کسـی که مال را غصب کرده مطالبه کنـد واگر از عاریه دهنـده بگیرد او نمی تواند چیزی را کهبه مالك می دهد از عاریه گیرنده مطالبه نماید .

مسأله ۲۳۵۸ – اگر ندانـد مـالی را که عـاریه کرده غصـبی است ودر دست او از بین برود ، چنـانچه صـاحب مـال عوض آن را از او بگیرد ، او هم می تواند آنچه را به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید ، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا ونقره باشـد ، یا عاریه دهنـده با او شـرط کرده باشـد که اگر آن چیز از بین برود عوضـش را بدهـد ، نمی توانـد چیزی را که به صاحب مال می دهد ، از عاریه دهنده مطالبه نماید .

احکام نکاح یا ازدواج وزناشویی

نکاح

به واسطه عقد ازدواج ، زن به مرد حلال می شود وآن بر دو قسم است ، دائم وغیر دائم . عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود وزنی را که به این قسم عقد می کنند دائمه گویند وعقد غیر دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین شود ، مثلاـ زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند وزنی را که به این قسم عقد کنند متعه وصیغه می نامند .

احکام عقد

مسأله ۲۳۵۹ - در زناشویی چه دائم ، وچه غیز دائم ، باید صیغه خوانده شود وتنها راضی بودن زن ومرد کافی نیست وصیغه عقد را یا خود زن ومرد می خوانند ، یا دیگری را وکیل می کنند که از طرف آنان بخواند .

مسأله ۲۳۶۰ - وکیل لازم نیست مرد باشد ، زن مهم می تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری وکیل شود .

مسأله ۲۳۶۱ - زن ومرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است ، نمی توانند به یکدیکر نگاه محرمانه نمایند ، وگمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی کند ، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده ام کافی است .

مسأله ۲۳۶۲ - اگر زنی کسی را وکیل کند مثلا ده روز او را به عقد مردی در آورد وابتدای ده روز را معین نکند ، آن وکیل می تواند هر وقت که بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد در آورد ، ولی اگر معلوم باشد که زن ، روز یا ساعت معینی را قصد کرده باید صیغه را مطابق قصد او بخواند .

مسأله ۲۳۶۳ - یک نفر می تواند برای خواندن صیغه عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود ، ولی انسان نمی تواند از طرف زن وکیل شود واو را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند .

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۳۶۴ - اگر صیغه عقد دائم را خود زن ومرد بخوانند ، اول زن بگوید زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم (یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده) پس از آن بدون فاصله مرد بگوید قبلت التزویج (یعنی قبول کردم ازدواج را) عقد صحیح است ، واگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند چنانچه مثلا اسم مرد احمد واسم زن فاطمه باشد ووکیل زن بگوید زوجت موکلتی فاطمه موکلک احمد علی الصداق المعلوم ، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی احمد علی الصداق صحیح می باشد ، وبهتر است لفظی که مرد می گوید با لفظی که زن می گوید مطابق باشد مثلا اگر زن زوجت می گوید مرد هم قبلت التزویج بگوید .

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۳۶۵ - اگر خود زن ومرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند بعد از آنکه مدت ومهر را معین کردند ، چنانچ زن بگوید : زوجتک نفسی فی المده المعلومهٔ علی المهر المعلوم ، بعد بدون فاصله مرد بگوید قلت صحیح است . واگر دیگری را وکیل کنند واول وکیل زن به وکیل مرد بگوید متعت موکلتی موکلک فی المدهٔ المعلومهٔ علی المهر المعلوم ، پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید قبلت لموکلی هکذا صحیح می باشد .

شرایط عقد

مسأله ۲۳۶۶ – عقد ازدواج چند شرط دارد : او ل – آنکه بنا بر احتیاط به عربی صحیح خوانده شود ، ولی اگر خود مرد وزن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند ، خودشان می توانند به غیر عربی بخوانند ، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت وقبلت را بفهماند . دوم – مرد وزن ، یاوکیل آنها که صیغه را می خوانند قصد انشاء داشته باشند ، یعنی اگر خود مرد وزن صیغه را می خوانند ، زن به گفتن زوجتک نفسی قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد ومرد به گفتن قبلت التزویج زن بودن او را باری خود قبول نماید ، واگر وکیل مرد وزن صیغه را می خوانند ، به گفتن زوجت وقبلت قصدشان این باشد که مرد وزنی که آنان را وکیل کرده اند ، زن ووشهر شوند . سوم – کسی که صیغه را می خواند بالغ وعاقل باشد . چه برای خودش بخواند ، یا از طرف دیگر وکیل شده باشد ، بلی اگر عقد صبی به اذن ولی باشد صحیح است ، ونیز عقد صبی وکیل در خصوص اجراء صیغه بدون اذن ولی صحیح است . چهارم – اگر وکیل زن وشوهر یا ولی آنها صیغه را می خوانند ، در عقد ، زن وشوهر را معین کنند مثلا اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند پس کسی که چند دختر دراد ، اگر به مردی بگوید زوجتک احدی بناتی (یعنی زن تو نمودم یکی را دخترانم را) واو بگوید قبلت یعنی قبول کردم ، چون در موقع عقد ، دختر را معین نکرده اند ، عقد باطل است . پنجم – زن ومرد به ازدواج راضی باشند ، ولی اگر زن ظاهرا به کراهت اذن دهد ومعلوم باشد قلبا راضی است عقد صحیح است .

مسأله ۲۳۶۷ – اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است .

مسأله ۲۳۶۸ – کسی که دستور زبان عربی را نمی داند اگر قرائتش صحیح باشد ومعنای هر کلمه از عقد را جدا گانه بداند واز هر لفظی معنای آن را قصد نماید می تواند عقد را بخواند .

مسأله ۲۳۶۹ – اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند وبعدا زن ومرد بگویند به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است .

مسأله ۲۳۷۰ – اگر زن ومرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند ، وبعد از خواندن عقد راضی شوند وبگوید به آن عقد راضی هستیم عقد صحیح است .

مسأله ۲۳۷۱ – پدر وجد پدری می توانند برای فرزند نابالغ خود ازدواج کنند . وبعد از آنکه آن طفل بالغ شد ، نمی تواند آن را بهم بزند ،

مسأله ۲۳۷۲ – پدر وجد پدری می توانند برای فرزند دیوانه خود ازدواج کنند وبعد از آنکه دیوانه عاقل شد نمی تواند آن عقد را بهم بزند .

مسأله ۲۳۷۳ – دختری که به حد بلوغ رسیده ورشیده است ، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد ، اگر بخواهد شوهر کند ، لازم نیست از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد چه دختر باکره باشد یا نباشد پدر وجد حاضر باشند یا غائب .

مسأله ۲۳۷۴ – اگر پدر ، یا جد پدری برای پسر نا بالغ خود زن بگیرد ، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد .

مسأله ۲۳۷۵ – اگر پدر ، یا جد پدری برای پسر نا بالغ خود زن بگیرد ، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته ، مدیون مهر زن است واگر در موقع عقد مالی نداشته پدر ، یا جد او باید مهر زن را بدهد .

عیبهایی که به واسطه آنها می شود عقد را بهم زد .

مسأله ۲۲۷۶ – اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد می تواند عقد را بهم بزند : اول – دیوانگی . دوم –

مرض خوره . سوم – مرض برص . چهارم – کوری پنجم – زمین گیر بودن . ششم – آنکه افضا شده یعنی راه بول وحیض یا راه حیض وغائط او یکی شده باشد . هفتم – آنکه گوشت ، یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود . ۲۳۷۷ – اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است ، یا آلت مردی ندارد ، یا مرضی دارد که نمی تواند وطی ونزدیکی نماید ، یا تخمهای او را کشیده اند می تواند عقد را بهم بزند .

مسأله ۲۳۷۸ – اگر مرد یا زن ، به واسطه یکی از عیبهایی که در مسأله پیش گفته شد عقد را بهم بزند ، باید بدون طلاق از هم جداشوند .

مسأله ۲۳۷۹ – اگر به واسطه آنکه مرد نمی تواند وطی ونزدیکی کند ، زن عقد را بهم بزند ، شوهر باید نصف مهر را بدهد ولی اگر به واسطه یکی از عیبهای دیگری که گفته شد مرد ، یا زن عقد را بهم بزند ، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد ، چیزی بر او نیست واگر نزدیکی کرده ، باید تمام مهر را بدهد .

عده از از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۳۸۰ – ازدواج با زنهایی که مثل مادر وخواهر ومادر زن با انسان محرم هستند حرام است .

مسأله ۲۳۸۱ – اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید ، اگر چه با او نزدیکی نکند ، مادر ومادر مادر آن زن ومادر پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می شوند .

مسأله ۱۲۸۲ – اگر زنی را عقد کند وبا او نزدیکی نماید ، دختر ونوه دختری وپسری آن زن هر چه پایین روند ، چه در وقت عقد باشند یا بعدا بدنیا بیایند ، به ان مرد محرم می شوند .

مسأله ۲۳۸۳ – اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی هم نکرده باشد ، تا وقتی که آن زن در عقد او ست نمی تواند با دختر او ازدواج کند .

مسأله ۲۳۸۴ – عمه وخاله پدر وعمه وخاله پدر پدر وعمه وخاله مادر وعمه وخاله مادر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند .

مسأله ۲۳۸۵ – پدر وجد شوهر ، هر چه بالا روند وپسر ونوه پسری ودختری او هر چه پایین آیند چه در موقع عقد باشند ، یا بعدا بدنیا بیایند به زن او محرم هستند .

مسأله ۱۳۸۶ – اگر زنی را برای خود عقد کند ، دائمه باشد ، یا صیغه تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی تواند باخواهر آن زن ازدواج نماید .

مسأله ۲۳۸۷ – اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته می شود طلاق رجعی دهد ، در بین عده نمی تواند خواهر او را عقد نماید ، ولی در عده طلاق بائن مانعی ندارد .

مسأله ۲۳۸۸ – انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود با خواهر زاده وبرادر زاده او ازدواج کند ، ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید وبعدا زن بگوید به ان عقد راضی هستم اشکال ندارد .

مسأله ۲۳۸۹ – اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهر زاده او را عقد کرده وحرفی نزند ، چنانچه بعدا رضایت ندهد عقد آنان باط است .

مسأله ۲۳۹۰ – اگر انسان پیش از آنکه دختر عمه یا دختر خاله خود را بگیرد با مادر آنان زنان کند می تواند با آنان ازدواج نماید .

مسأله ۲۳۹۱ – اگر با زنی غیر از عمه وخاله خود زنا کند ، آن زن بر او حرام نمی شود ، وهمچنین است اگر پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا نماید ،

مسأله ۲۳۹۲ – زن مسلمان نمی تواند به عقد کافر در آید ، ومرد مسلمان می تواند با زنهای اهل کتاب مانند یهود ونصاری به طور

دائم وصیغه نمودن ازدواج کند .

مسأله ۲۳۹۳ - اگر بـا زنی که در عـده طلاـق رجعی است زنـا کنـد آن زن بر او حرام می شـود ، واگر بـا زنی که در عـده متعه ، یا طلاق بائن ، یا عـده وفات است زنا کنـد ، بعدا می تواند او راعقد نماید ، طلاق رجعی وطالق بائن وعده متعه وعده وفات در احکام طلاق بیان خواهد شد .

مسأله ۲۳۹۴ - اگر با زن بی شوهری که در عده نیست زنا کند ، بعدا می تواند آن زن را باری خود عقد نماید . وهمچنین است اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند .

مسأله ۲۳۹۵ - اگر زنی را که در عـده دیگری است برای خود عقـد کند ، چنانچه مرد وزن ، یا یکی از آنان بدانند که عدهزن تمام نشده وبدانند عقد کردن زن در عده حرام است آن زه بر او حرام می شود ، اگر چه مرد بعد از عقد با زن نزدیکی نکرده باشد .

مسأله ۲۳۹۶ - اگر زنی را برای خود عقـد کند وبعد معلوم شود که در عده بوده وهیچ کدام نمی دانسته اند زن در عده است ونمی دانسته اند که عقد کردن زن در عده حرام است ، در صورتی که مرد با او نزدیکی کرده باشد ، آن زن بر او حرام می شود .

مسأله ۲۳۹۷ - اگر انسان بداند زنی وهر دارد وبا او ازدواج کند ، باید از او جدا شود وبعدا هم او را برای خود عقد نکند .

مسأله ۲۳۹۸ - زن شوهر دار اگر زنا بدهد بر شوهر خود حرام نمی شود وچنانچه توبه نکند وبر عمل خود باقی باشد ، بهتر است که شوهر ، او را طلاق دهد ول باید مهرش را بدهد .

مسأله ۲۳۹۹ - زنی را که طلاق داده انـد وزنی که صـیغه بوده وشوهرش مـدت او را بخشـیده یا مـدتش تمام شـده ، چنانچه بعـد از مدتی شوهر کند وبعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم عده شوهر او لتمام بوده یا نه ، باید به شک خود اعتناء نکند .

مسأله ۲۴۰۰ - مادر وخواهر ودختر پسـر غیر بالغی که لواط داده ، بر لواط کننـده حرام است ، چنانچه لوط کننـده بالغ باشـد ، واگر شک کند که دخول شده یا نه ، بر او حرام نمی شود .

مسأله ۲۴۰۱ اگر بـا مادر یا خواهر غیر بالغی ازدواج نمایـد وبعـد از ازدواج با آن کس لواط کنـد ، آنها بر او حرام نمی شونـد بنا بر مشهور ولی احتیاط ترک نشود .

مسأله ۲۴۰۲ - اگر کسـی در حال احرام که یکی از کارهای حج است ، با زنی ازدواج نماید عقد او باطل است وچنانچه می دانسته که زن گرفتن بر او حرام است ، دیگر نمی تواند آن زن را عقد کند .

مسأله ۲۴۰۳ - اگر زنی کـه در حـال احرام است بـا مردی که در حـال احرام نیست ازدواج کنـد عقـد او باطـل است ، واگر زن می دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است احتیاط واجب آن است که بعدا با آن مرد ازدواج نکند بلکه قول به حرمت خالی از قوت نیست .

مسأله ۲۴۰۴ - اگر مرد طـواف نسـاء را که یکی از کارهـای حـج است بچه نیـاورد ، زنش بر او حرام می شود . ونیز اگر زن طواف نساء نکند شوهرش بر او حرام می شود ، ولی اگر بعدا طواف نساء را انجام دهند به یکدیگر حلال می شوند .

مسأله ۲۴۰۵ - اگر کسـی دختر نابالغی را برای خود عقد کند وپیش از آنکه نه سال دختر تمام شود ، با او نزدیکی ودخول کند آن دختر بر او حرام نمی شود .

مسأله ۲۴۰۶ - زنی را که سه مرتبه طلاق داده انـد بر شوهرش حرام می شود ، ول اگر با شـرایطی که در کتاب طلاق گفته می شود با مرد دیگری ازدواج کند ، شوهر او ل می تواند دو راره او را برای خود عقد نماید .

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۰۷ - زنی که عقـد دائمی شـده نبایـد بـدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود وبایـد خود را برای هر لـذتی که او می خواهد

تسلیم نماید وبدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند ، واگر در اینها از شوهر اطاعت کند ، تهیه غذا ولباس ومنزل او بر شوهر واجب است ، واگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد ، یا نداشته باشد مدیون زن است .

مسأله ۲۴۰۸ - اگر زن در کارهایی که درمسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است وحق غذا ولباس ومنزل وهمخوابی ندارد ولی مهر او از بین نمی رود .

مسأله ۲۴۰۹ - مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند .

مسأله ۲۴۱۰ - مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست . ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر برد ، باید مخارج سفر او را بدهد .

مسأله ۲۴۱۱ - زنی که از شوهر اطاعت می کند وشوهر خرج اور ا نمی دهد ، اگر ممکن است می تواد خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد وبنابر احتیاط از حاکم شرع اجازه بگیرد واگر ممکن نیست ، چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند ، در موقعی که مشغول تهیه معاش است ، اطاعت شوهر بر او واجب نیست .

مسأله ۲۴۱۲ - مرد باید در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند .

مسأله ۲۴۱۳ - شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی باعیال دائمی خود را ترک کند .

مسأله ۲۴۱۴ - اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است وچنانچه مرد با زن نزدیکی کند ، باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد . مسأهل ۲۴۱۵ - اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدتی معین نکرده باشند ، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلو گیری کند ، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد ، ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود وشوهر با او نزدیکی کند ، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلو گیری نماید .

متعه یا صیغه

مسأله ۲۴۱۶ - صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است .

مسأله ۲۴۱۷ - شوهر نمی تواند بیش از چهار ماه نزدیکی با متعه خود را ترک کند .

مسأله ۲۴۱۸ - زنی که صیغه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند ، عقد وطرط او صحیح است وشوهر فقط می تواند لذتهای دیگر از او ببرد ، ولی اگر بعدا به نزدیکی راضی شود ، شوهر می تواند با او نزدیکی نماید .

مسأله ۲۴۱۹ - زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد .

مسأله ۲۴۲۰ - زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد ، واز شوهر ازث نمی برد وشوهر هم از او ارث نمی برد .

مسأله ۲۴۲۱ - زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی وهمخوابی ندارد عقد او صحیح است ، وبرای آنکه نمی دانسته ، حقی به شوهر پیدا نمی یکند .

مسأله ۲۴۲۲ - زنی که صیغه شده ، می تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود ، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن ، حق شوهر از بین می رود ، بیرون رفتن او حرام است

مسأله ۲۴۲۳ - اگر زنی کسی را وکیل کند که به مدت ومبلغ معین او را برای مردی صیغه نماید ، چنانچه وکیل او را به عقد دائم در آورد ، یا به غیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند ، وقتی آن زن فهمید ، اگر بگوید راضی هستم عقد صحیح وگرنه باطل است .

مسأله ۲۴۲۴ - اگر پدر یا جد پدری برای محرم شدن ، یک ساعت یا دو ساعت زنی را به عقد پسر نابالغ خود در اورد کافی است ،

ونیز می تواند دختر نابالغ خود را برای محرم شدن ، به عقد کسی در آورد ، ولی باید آن عقد برای دختر نفعی داشته باشد .

مسأله ۲۴۲۵ – اگر پدر یا جد پدری ، طفل خود را که در محل دیگری است ونمی داند زنده است یا مرده ، برای محرم شدن به عقد کسی در آورد ، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می شود وچنانچه بعدا معلوم شود که در موقع عقد ، آن دختر زنده نبوده عقد باطل است ، وکسانی که به واسطه عقد ظاهرا محرم شده بودند نامحرمند

مسأله۲۴۲۶ – اگر مرد مدت صیغه زن را ببخشذ ، چنانچه با او نزدیکی کرده ، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد ، واگر نزدیکی نکرده باید نصف آن را بدهد

مسأله ۲۴۲۷ – مرد می تواند زنی را که صیغه او بوده وهنوز وعده اش تمام نشده به عقد دائم خود در آورد .

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۲۸ – نگاه کردن مرد به بدن زن نامحرم بالغهٔ وهمچنین نگاه کردن به موی او ، چه با قصد لذت وچه بدون آن ، حرام است . وگاه کردن به صورت ودستها اگر به قصد لذت باشد حرام واگر به قصد لذت نباشد جائز است ، ونیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام است ، واما نگاه کردن به مثل سر وموی او وگردن ودست وساق پا ،ظاهرا جایز است .

مسأله ۲۴۲۹ – اگر انسان بدون قصد لذت به مو وصورت ودستهای زنهای اهل کتاب مثل زنهای یهود ونصاری نگاه کند ، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد . وهمچنین نگاه کردن به گردن ومقداری از سینه ومانند آنها که در زمان سابق متعارف بین آنها نپوشاندن آنها بوده است جائز است واحتیاط واجب آن است که به غیر اینها نگاه نکند .

مسأله ۲۴۳۰ – زن باید بدن وموی خود را از مرد نامحرم بپوشاند ولی پوشاندن صورت ودستها لازم نیست ونیز لازم نیست که بدن وموی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب وبد را می فهمد بپوشاند .

مسأله ۲۴۳۱ – نگاه کردن به عورت دیگری حتی بصورت بچه ممیزی که خوب وبد را می فهمد حرام است ، اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف ومانند اینها باشد . ولی زن وشوهر می توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند

مسأله ۲۴۳۲ – مرد وزنی که با یکدیگر محرمند اگر قصد لذت نداشته باشند می توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند .

مسأله ۲۴۳۳ – مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند ، ونگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت حرام است .

مسأله ۲۴۳۴ – نگاه کردن به عکس زن نامحرم با قصد لذت حرام ، وبدون قصد لذت جائز است ، ولی بهتر است به عکس زن نامحرمی که می شناسد نگاه نکند .

مسأله ۲۴۳۵ – اگر زن بخواهد زن دیگر ، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند ، یا عورت او راآب بکشد ، باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد نرسد وهمچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر ، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند ، یا عورت او را آب بکشد .

مسأله ۲۴۳۶ – اگر مرد برای معالجه زن نامحرم ناچار باشد که او رانگاه کند ودست به بدن او بزند اشکال ندارد ، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند ، نباید دست به بدن او بزند واگر با دست زدن بتواند معالجه کند ، نباید او را نگاه کند .

مسأله ۲۴۳۷ – اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند وچاره ای جز نگاه کردن به عورت نباشد اشکال ندارد .

مسائل متفرقه زناشویی

مسأله ۲۴۳۸ - کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می افتد ، واجب است زن بگیرد .

مسأله ۲۴۳۹ - اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد وبعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده ، نمی تواند عقد را بهم بزند ولی تفاوت مهر بکر وثیب را می گیرد .

مسأله ۲۴۴۰ - ماندن مرد وزن نامحرم در محل خولتی که کسی در آنجا نیست وديگری هم نمی تواند وارد شود حرام نیست چه به ذکر خدا مشغول باشند یا به صحبت دیگر ، حواب باشند یا بیدار .

مسأله ۲۴۴۱ - اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند وقصدش این باشد که آن را ندهد ، عقد صحیح است ولی مهر را باید بدهد .

مسأله ۲۴۴۲ - مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود ، یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام می دانند مثل واجب بودن نماز وروزه انکار کند . در صورتی که بداند آن حکم ضروری دین است مرتد می شود

مسأله ۲۴۴۳ - اگر زن پیش از آنکه شوهرش با او نزدیکی کند به طوری که در مسأله پیش گفته شد مرتد شود ، عقد او باطل می گردد . وهمچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد یعنی اگر سیده است شصت سال واگر سیده نیست پنچاه سال او تمام شده باشد ، اما اگر یائسه نباشد ، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد عده نگهدارد ، پس اگر در بین عده مسلمان شود عقد باقی واگر تا آخر عده مرتد بماند عقد باطل است .

مسأله ۲۴۴۴ - مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود ، زنش بر او حرام می شود وباید به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عده وفات نگهدارد .

مسأله ۲۴۴۵ - مردی که از پدر ومادر غیر مسلمان به دنیا آمده ومسلمان شده اگر پیش از نزدیکی با عیالش مرتد شود ، عقد او باطل می گردد . واگر بعد از نزدیکی مرتد شود ، چنانچه زن او در سن زنهایی باشد که حیض می بینند باید آن زن به مقداری که در احکام طلاق گفته می شود عده نگهدارد ، پس اگر پیش از تمام شدن عده ، شوهر او مسلمان شود عقد باقی وگرنه باطل است .

مسأله ۲۴۴۶ - اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد ومرد هم قبول کند ، نباید زن را از آن شهر بیرون ببرد .

مسأله ۲۴۴۷ - اگر زن انسان از شوهر دیگرش دختری داشته باشد ، انسان می تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند ونیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند ، می تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید .

مسأله ۲۴۴۸ -اگر زنی از زنا ابستن شود ، در صورتی که خود آن زن بامردی که با او زنا کرده یا هر دوی آنان مسلمان باشند باری آن زن جایز نیست بچه را سقط کند .

مسأله ۲۴۴۹ - اگر کشی با زنی که شوره ندارد ودر عده کسی هم نیست زنا کند ، چنانچه بعد او راعقد کند وبچه ای از او پیدا شود ، در صورتی که ندانند از نطقه حلال است یا حرام ، آن بچه حلال زاده است .

مسأله ۲۴۵۰ - اگر مرد نداند که زن در عده است وبا او ازدواج کند ، چنانچه زن هم نداند وبچه ای از آنان بدنیا آید ، حلال زاده است وشرعا فرزند هر دو می باشد . واگر زن می دانسته که در عده است بچه ، فرزند پدر است ودر هر دو صورت عقد آنان باطل است وبه یکدیگر حرام می باشند .

مسأله ۲۴۵۱ - اگر زن بگوید یا ئسه ام می شود حرف او را قبول کرد ولو ثقه نباشد وهمچنین اگر بگوید شوهر ندارم ، حرف او قبول می شود مگر ان که قبلاـ شوهر داشته وادعا کند موت او را یا طلاق را وزن در دعوی خود متهمه باشد در این صورت بنا بر احتیاط نباید حرف او را بدون تفحص از حالش قبول کرد .

مسأله ۲۴۵۲ - اگر بعد از آنکه انسان با زنی ازدواج کرد ، کسی بگوید آن زن شوهر داشته وزن بگوید نداشتم چنانچه شرعا ثابت نشود که زن شوهر داشته باید حرف زن را قبول کرد .

مسأله ۲۴۵۳ – تا هفت سال بچه تمام نشده ، پدر نمی تواند او را از مادرش جدا کند .

مسأله ۲۴۵۴ – مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده عجله کنند ، حضرت صادق علیه السلام فرمودند یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانه او حیض نبیند .

مسأله ۲۴۵۵ – اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد ، احتیاط واجب آن است که زن مهر ار نگیرد وشوهر با زن دیگر ازدواج نکند .

مسأله ۲۴۵۶ – کسی که از زنا به دنیا آمده ، اگر زن بگیرد وبچه ای پیدا کند آن بچه حلال زاده است .

مسأله ۲۴۵۷ – هر گاه مرد در روزه ماه رمضان یا در حال حیض زن با وا نزدیکی کند معصیت کرده ، ولی اگر بچه از آنان بدنیا آید حلال زاده است .

مسأله ۲۴۵۸ – زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مده اگر بعد از عده وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شده ، شوهر کند وشوهر اول از سفر برگردد ، باید از شوهر دوم جدا شود وبه شوهر او ل حلال است ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده ، زن باید عده نگهدارد وشوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد ولی خرج عده ندارد .

احکام شیر دادن

احکام شیر دادن

مسأله ۲۴۵۹ – اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۲ – بیان خواهد شد شیر دهد آن بچه به این عده محرم می شود : او ل – خود زن واو را مادر رضاعی می گویند ، دوم – شوهر زن که شیر او ست واو را پدر رضاعی می گویند . سوم – پدر ومادر آن زن هر چه بالا روند ، اگر چه پدر ومادر رضاعی او باشند ، چهارم – بچه‌هایی که از آن زن بدنیا آمده اند ، یا بدنیا می آیند . پنجم – بچه های اولاد آن زن هر چه پایین روند ، چه از اولاد او بدنیا امده ، یا اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند . ششم – خواهر وبرادر آن زن اگر چه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خودرن ، با ان زن خواهر وبرادر شده باشند . هفتم – عمو وعمه آن زن اگر چه رضاعی باشند . هشتم – دایی وخاله ان زن اگر چه رضاعی باشند نهم – اولاد شوهر آن زن که شیر مال ان شوهر است هر چه پایین روند ، اگر چه اولاد رضاعی او باشند . دهم – عمو وعمه ودایی وخاله شوهری که شیر مال اوست هر چه بالا روند ، اگر چه رضای باشند ونیز عده دیگری هم که در مسائل بعد گفته می شود ، می شود ، به واسطه شیر دادن محرم می شوند .

مسأله ۲۴۶۰ – اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۲ – بیان می شود شیر دهد ، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهایی که از آن زن بدنیا آمده اند ازدواج کند ، ونیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیر مال اوست ، اگر چه دخترهای رضاعی او باشند برای خود عقد نماید ، وبنا بر احتیاط واجب با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج نکند .

مسأله ۲۴۶۱ – اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در مسأله ۲۴۷۲ – بیان می شود شیر دهد ، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی شود ونیز خویشان شوهر به خواهر وبرادر آن بچه محرم نمی شوند .

مسأله ۲۴۶۲ – اگر زنی بچه ای را شیر دهد ، به برادرهای آن بچه محرم نمی شود ونیز خویشان آن زن به برادر وخواهر بچه ای که شیر خودره محرم نمی شوند .

مسأله ۲۴۶۳ – اگر انسان با زنی که دختبری را شیر کامل داده ازدواج کند وبا آن زن نزدیکی نماید ، دیگر نمی تواند آن دختر را برای خود عقد کند .

مسأله ۲۴۶۴ – اگر انسان با دختری ازدواج کند ، دیگر نمی یتواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید .

مسأله ۲۴۶۵ – انسان نمی تواند با دختری که مادر ، یا مادر بزرگ انسان او را شیر کامل داده ازدواج کند ونیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد ، انسان نمی تواند با آن دختر ازدواج نماید وچنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند ، بعد مادر ، یا مادر بزرگ ، یا زن پدر او آن دختر را شیر دهد ، عقد باطل می شود .

مسأله ۲۴۶۶ – با دختری که خواهر ، یا زن برادر انسان او را شیر کامل داده ، نمی شود ازدواج کرد ، وهمچنین است اگر خواهر زاده ، یا برادر زاده ، یا نوه خواهر ، یا نوه برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد .

مسأله ۲۴۶۷ – اگر زنی بچه دختر خود را شیر دهد ، آن دختر به شوهر خود حرام می شود ، وهمچنین است اگر بچه ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد . ولی اگر بچه پسر خود را شیر دهد ، زن پسرش که مادر آن طفل شیر خوار است بر شوهر خود حرام نمی شود .

مسأله ۲۴۶۸ – اگر زن پدر دختری بچه شوره آن دختر را شیر دهد ، آن دختر به شوهر خود حرام می شود ، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد .

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است .

مسأله ۲۴۶۹ – شیر دادنی که علت محرم شدن است چند شرط دارد : اول – شیر آن زن از حرام نباشد . پس اگر شیر بچه از را که از زنا بدنیا آمده به بچه دیگر بدهند ، به واسطه آن شیر ، بچه به کسی محرم نمی شود . دوم – بچه شیر را از پستان بمکد ، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند نتیجه ندارد . سوم – شیر خالص باشد وبا چیز دیگر مخلوط نباشد . چهارم – شیر از یک شوهر باشد پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند ، بعد شوهر دیگری گند واز او آبستن شود وتا موقع زائیدن ، شیری که از شوهر اول داسته باقی باشد ومثلا هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اول وهفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه ای بدهد ، آن بچه به کسی محرم نمی شود . پنجم – بچه به واسطه مرض شیر را قی نکند واگر قی کند بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه شیر خوردن به آن بچه محرم می شوند ، باید با او ازدواج نکند ونگاه محرمانه هم به او ننمایند . ششم – پانزده مرتبه ، یا یک شبانه روز به طوری که در

مسأله بعد گفته می شود شیر سیر بخورد ، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده وگوشت در بدنش روئیده است . هفتم – دو سال بچه تمام نشده باشد واگر بعد از تمام شدن دو سال ، او را شیر دهند به کسی محرم نمی شود ، بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دو سال ، چهارده مرتبه وبعد از ان ، یک مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی شود ، ول یچنانچه از موقع زائیدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد وشیر او باقی باشد وبچه ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می شود .

مسأله ۲۴۷۰ – باید بچه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین ، غذا خورده اشکال ندارد ونیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد ودر بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد ورد هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد ، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند ، یا کمی صبر کند که از اولی که پستان در دهان می گیرد تا وقتی سیر می شود ، یک دفعه حساب شود ، اشکال ندارد .

مسأله ۲۴۷۱ – اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد ، بعد شوهر دیگر کند واز شیر شوهر هم بچه دیگر را شیر دهد آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی یشوند ، اگر چه بهتر است باهم ازدواج نکنند ونگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند .

مسأله ۲۴۷۲ – اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد ، همه آنان به یکدیگر وبه شوهر وبه زنی که آنان را شیر داده محرم می شوند .

مسأله ۲۴۷۳ – اگر کسی چند زن داشته باشد ، وهر کدام آنان با شرایطی که گفتم بچه ای را شیر دهد ، همه آن بچه ها به یکدیگر

وبه ان مرد وبه همه آن زنها محرم می شوند .

مسأله ۲۴۷۴ – اگر کسی دو زن شیر ده داشته باشد ویکی از آنان بچه ای را مثلا هشت مرتبه ودیگری هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه به کسی محرم نمی شود .

مسأله ۲۴۷۵ – اگر زنی از شیر یک شوهر پسر ودختری را شیر کامل بدهد خواهر وبرادر ان دختر به خواهر وبرادر آن پسر محرم نمی شوند .

مسأله ۲۴۷۶ – انسان نمی تواند بدون اذن زن خود ، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن ، خواهر زاده یا برادز زاده زن او شده اند ازدواج کند ونزی اگر با پسری لوط کند ، باید دختر وخواهر ومادر ومادر بزرگ آن پسر را که رضاعی هستند یعنی به واسطه شیر خوردن ، دختر وخواهر وماد راو شده اند ، برای خود عقد نکند .

مساله ۲۴۷۷ – زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی شود ، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند .

مسأله ۲۴۷۸ – انسان نمی تواند با دو خواهر ، اگر چه رضاعی باشند ، یعنی به واسطه شیر خوردن ، خواهر یکدیگر شده باشند ازدواج کند . وچنانچه دو زن را عقد کند وبعد بفهمد خواهر بوده اند ، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده هر دو باطل است واگر با یک صیغه هردو را تزویج نموده مخیر است در اختیار هر کدام که بخواهد وهر دو باطل نمی شود ، واگر در یک وقت نبوده عقد اولی صحیح وعقد دومی باطل می باشد

مسأله ۲۴۷۹ – اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعدا گفته می شود شیر دهد شوهرش بر او حرام نمی شود ، اول – برادر وخواهر خود را . دوم – عمو وعمه ودایی وخاله خود لا. سوم – اولاد عمو واولاد دایی خود را . چهارم – رادر زاده خود را . پنجم – برارد شوهر ، یا خواهر شوهر خود را . ششم – خواهر زاده خود ، یا خواهر زاده شوهرش را . هفتم – عمو ، عمه ودایی وخاله شوهرش را . هشتم – نوه زن دیگر شوهر خود را .

مسأله ۲۴۸۰ – اگر کسی دختر عمه یا دختر خاله انسان را شیر دهد به انسان محرم نمی شود .

مسأله ۲۴۸۱ – مردی که دو زن دارد ، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد ، زنی که فرزند عموی او شیر خورده ، به شوهر خود حرام نمی شود .

آداب شیر دادن

مسأله ۲۴۸۲ – برای شیر دادن بچه بهتر از هر کس مادرر او است ، وسزاوار است که مادر برای شیر دادن از شوهر خود مزد نگیرد ، وخوب است که شوهر مزد بدهد واگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد ، شوهر می تواند بچه را او گرفته وبه دایه بدهد .

مسأله ۲۴۸۳ – مستحب است دایه ای که برای طفل می گیرند ، دوازده امامی ودرارای عقل وعفت وصورت نیکو باشد ومکروه است کم عقل ، یا غیر دوازده امام ، یا بدصورت ، یا بد خلق ، یا زنازاده باشد ، ونیز مکروه است دایه ای بگیرند که بچه ای که دارد از زنا بدنیا آمده باشد .

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ۲۴۸۴ – مستحب است از زنها جلو گیری کنند که هر بچه ای را شیر ندهند زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده اند وبعدا دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نماید .

مسأله ۲۴۸۵ – کسانی که به واسطه شیر خوردن ، خویشی پیدا می کنند مستحب است یکدیگر را احترام نمایند ، ولی از یکدیگر

ارث نمی برند وحقهای خویشی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست .

مسأله ۲۴۸۶ – در صورتی که ممکن باشد ، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند .

مسأله ۲۴۸۷ – اگر به واسطه شیر دادن ، حق شوهر از بین نرود ، زن می تواند بدون اجازه شوهر ، بچه کس دیگر را شیر دهد ، ولی جایز نیست بچه ای را شیر ۴۲۷ دهد که به واسطه شیر دادن به آن بچه به شوهر خود حرام شود ، مثلا اگر شوهر او دختر شیر خواری را برای خود عقد کرده باشد ، زن نباید ان دختر را شیر دهد ، چون اگر آن دختر را شیر دهد ، خودش مادر زن شوهر می شود وبر او حرام می گردد .

مسأله ۲۴۸۸ – اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود ، باید دختر شیر خواری را مثلا دو روزه برای خود صیغه کند ودر آن دو روز با شرایطی که در

مسأله ۲۴۷۲ – بیان شد زن برادر آن دختر را شیر دهد .

مسأله ۲۴۸۹ – اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند ، بگوید به واسطه شیر خوردن ، آن زن بر او حرام شده ، مثلا بگوید شیر مادر او را خورده چنانچه تصدیق او ممکن باشد ، نمی تواند با آن زن ازدواج کند واگر بعد از عقد بگوید وخود زن هم حرف او را قبول نماید ، عقد باطل است پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد ، یا نزدیکی کرده باشد ، ولی در وقت نزدیکی کردن ، زن بداند بر آن مرد حرام است ، مهر ندارد واگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده ، شوهر باید مهر او را مطابق زنهایی که مثل او هستند بدهد .

مسأله ۲۴۹۰ – اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده ، چنانچه تصدیق او ممکن باشد ، نمی تواند با آن مرد ازدواج کند واگر بعد از عقد بگوید ، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است وحکم آن در مسأله پیش گفته شد .

مسأله ۲۴۹۱ – پیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می شود :

اول – خبر دادن عده ای که انسان از گفته آنان یقین پیدا کند . دوم – شهادت دو مرد عادل ، بلکه عادل واحد یا چهار زن که عادل باشند ، ول بیاید شرط شیر دادن را هم بگوید مثلا بگویند ما دیده ایم که فلان بچه بیست وچهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده وچیزی هم در بین نخورده وهمچنین سایر شرطها را که در مسأله ۲۴۷۲ – بیان شد شرح دهند .

مسأله ۲۳۹۲ – اگر شک کنند بچه به مقداری که علت محرم شدن است شیر خورده یا نه ، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده ، بچه به کسی محرم نمی شود .

احکام طلاق

احکام طلاق

مسأله ۲۴۹۳ – مردی که زن خود را طلاق می دهد ، باید کمتر از ده سال نداشته باشد ، بلکه بنا بر احتیاط بالغ باشد ، ونیز باید عاقل باشد ، وبه اختیار خود طلاق دهد واگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است . ونیز باید قصد طلاق داشته باشد ، پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید صحیح نیست .

مسأله ۲۴۹۴ – زن باید در وقت طلاق از خون حیض ونفاس پاك باشد وشوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد وتفصیل این دو شرط در مسائل آینده بیان می شود .

مسأله ۲۴۹۵ – طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است ، اول – آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او

نزدیکی نکرده باشد . دوم - آبستن باشد واگر معلوم نباشد آبستن است وشوهر در حال حیض طالق بدهد ، بعد فهمد آبستن بوده ، طلاق صحیح است . سوم - مرد به واسطه غائب بودن نتواند بفهمد که زن از خون حیض یا نفاس پاک است یا نه وبنا بر احتیاط یکماه او وقت جماع گذشته باشد .

مسأله ۲۴۹۶ - اگر زن را از خون حیض پاک بداند وطلاقش دهد بعد معلوم شود که موقع طالق در حال حیض بوده ، طالق او باطل است ، واگر او رادر حیض بداند وطاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده ، طلاق او صحیح است .

مسأله ۲۴۹۷ - کسی کهمی داند زنش در حال حیض یا نفاس است ، اگر غائب شود مثلا مسافرت کند وبخواهد او را طلاق دهد ، باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند .

مسأله ۲۴۹۸ - اگر مردی که غائب است بخواهد زن خود را طلاق دهد ، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است ، یا نه ، اگر چه اطلا ع او از روی عادت حیض زن ، یا نشانه های دیگری باشد که در شرع معین شده ، باید تا مدتی که معمولا زنها از حیض یا نفاس پاک می شوند صبر کند .

مسأله ۲۴۹۹ - اگر با عیالش که از خون حیض ونفاس پاک است نزدیکی کند وبخواهد طلاقش دهد ، باید صبر کند تا دو باره حیض ببیند وپاک شود . ولی زن را که نه سالش تمام نشده ، یا آبستن است ، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند ، اشکال ندارد ، وهمچنین است اگر یائسه باشد یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال واگر سیده نیست بیشتبر از پنجاه سال داشته باشد .

مسأله ۲۵۰۰ - اگر زنی که از خون حیض ونفاس پاک است نزدیکی کند ودر همان پاکی طلاقش دهد ، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده ، بنا بر احتیاط مستحب دو باره او را طلاق دهد .

مسأله ۲۵۰۱ - اگر با زنی که از خون حیض ونفاس پاک است نزدیکی کند ومسافرت نماید ، چنانچه بخواهد رد سفر طلاقش دهد ، باید بقدری که زن معمولا بعد از آن اکی خون می بیند ودو باره پاک می شود صبر کند .

مسأله ۲۵۰۲ - اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطه مرضی حیض نمی بیند طلاق دهد ، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از جماع با او خود داری نماید وبعد او را طلاق دهد .

مسأله ۲۵۰۳ - طلاق باید به صیغه عربی معین که بعدا ذکر می شود صحیح خوانده شود ، ودو مرد عادل آن را بشنوند ، واگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند واسم زن او مثلا فاطمه باشد ، باید بگوید : زوجتی فاطمه طالق یعنی زن من فاطمه رها است ، واگر دیگری را وکیل کند ان وکیل باید بگوید زوجهٔ موکلی فاطمهٔ طالق .

مسأله ۲۵۰۴ - زنی که صیغه شده ، مثا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده اند طلاق ندارد ، ورها شدن او به این است که مدتش تمام شود ، یا مرد مدت را به او ببخشد به این ترتیب که بگوید : مدت را به تو بخشیدم وشاهد گرفتن وپاک بودن زن از حیض لازم نیست .

عده طلاق

مسأله ۲۵۰۵ - زنی که نه سالش تمام نشده وزن یائسه عده ندارند ، یعنی اگر چه شوهر شان با آنها نزدیکی کرده باشد ، بعد از طلاق می توانند فورا شوهر کنند .

مسأله ۲۵۰۶ - زنی که نه سالش تمام شده ویائسه نیست اگر شوهرش با او نزدیکی کند وطلاقش دهد ، بعد از طلاق باید عده نگهدارد یعنی بعد از آنکه در پاکی طلاقش داد بقدری صبر کند که دو باره حیض ببیند وپاک شود وهمینکه حیض سوم را دید عده او تمام می شود ومی تواند شوهر کند . ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عده ندارد یعنی می تواند بعد از طلاق فورا شوهر کند .

مسأله ۲۵۰۷ - زنی که حیض نمی بینـد اگر در سن زنهایی باشـد که حیض می بیننـد چنانچه شوهرش او را طلاق دهد ، باید بعد از طلاق تا سه ماه عده نگهدارد .

مسأله ۲۵۰۸ - زنی که عـده او سه ماه است ، اگر او لماه طلاقش بدهنـد ، باید سه ماه هلالی یعنی از موقعی که ماه دیده می شود تا سه ماه عـده نگهـدارد . واگر در بین ماه طلاقش بدهند باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن ونیز کسـری ماه اول را از ماه چهارم عده نگهـدارد تا سه ماه تمام شود ، مثلا اگر غروب روز بیستم ماه * ۱ - معنـای یائسه در مسأله ۲۴۴۶ ذکر شـد. طلاقش بدهند وآن ماه بیست ونه روز باشد باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن وبیست روز از ماه چهارم عده نگهدارد .

مسأله ۲۵۰۹ - اگر زن آبسـتن را طلاق دهند ، عده اش تا دنیا آمدن ، یا سـقط شدن بچه او است بنا بر این اگر مثلا یک ساعت بعد از طلاق ، بچه او بـدنیا آید ، عده اش تمام می شود واگر قبل از بچه بدنیا آمدن مدت عده غیر حامله بگذرد عده اش تمام می شود .

مسأله ۲۵۱۰ - زنی که نه سالش تمام شده ویائسه نیست ۱ اگر صیغه شود مثلا یک ماهه ، یا یک ساله شوهر کند ، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نمایـد ومدت آن زن تمام شود ، یا شوهر مدت را به او ببخشد باید عده نگهدارد ، پس ار حیض می بیند باید به مقدار دو حیض عده نگهدارد وشوهر نکند واگر حیض نمی بیند ، چهل وپنج روز از شوهر کردن خود داری نماید .

مسأله ۲۵۱۱ - ابتدای عده طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام می شود چه زن بداند طلاقش دادن اند ، یا نداند پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده اند ، لازم نیست دو باره عده نگهدارد .

عده زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۱۲ - زنی که شوهرش مرده اگر آبسـتن نباشـد ، نباشـد ، باید تا چهار ماه وده روز عده نگهدارد یعنی از شوهر کردن خود داری نمایـد اگر چه یـائسه ۲ یا صـیغه باشـد یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشـد ، واگر آبسـتن باشـد ، بایـد تا موقع زائیـدن عـده نگهـدارد ، ولی اگر پیش از گذشـتن چهار ماه وده روز ، بچه اش بـدنا آیـد ، بایـد تا چهار ماه وده روز از مرگ شوهرش صبر کند واین عده را عده وفات می گویند .

مسأله ۲۵۱۳ - زنی که در عـده وفـات می باشـد حرام است لباس رنگی بپوشـد وسرمه بگشـد وهمچنین کارهای دیگری که زینت حساب شود بر او حرام می باشد .

مسأله ۲۵۱۴ - اگر زن یقین کنـد که شوهرش مرده وبعد از تمام شدن عده وفات شوهر کند ، چنانچه معلوم شود شوهر او بعدا مرده است ، از شوهر دوم جـدا نمی شود وبرای خبر مردن شوهر اول عـده وفات نگه می دارد ونزد شوهر دوم نمی رود ، پس از گذشـتن عده به واسطه همان عقد محکوم است به زن شوهر دوم بودن ، واحتیاط به تجدید عقد خوب است ترک نشود .

مسأله ۲۵۱۵ - ابتـدای عـده وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود در صورتی که شوهر غایب باشـد والا ابتدای آن وفات است .

مسأله ۲۵۱۶ - اگر زن بگویـد عده ام تمام شده ، با دو شـرط از او قبول می شود : او - آنکه مودر تهمت نباشد . بنا بر احتیاط . دوم - از طلاق یا مردن شوهرش بقدری گذشته باشد که در آن مدت تمام شدن عده ممکن باشد .

طلاق بائن وطلاق رجعی

مسأله ۲۵۱۷ - طلاـق بـائن آن است که بعـد از طلاق ، مرد حق نـدارد به زن خود رجوع کنـد ، یعنی بـدون عقـد او را به زنی قبول

نماید وآن بر پنج قسم است : اول - طالق زنی که نه سالش تمام نشده باشد . دوم - طلاق زنی که یائسه باشد یعنی اگر سیده است بیشتر از شصت سال واگر سیده نیست بیشتر از پنجاه سال داشته باشد . سوم - طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد . چهارم - طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده اند . پنجم - طلاق خلع ومبالات واحکام اینها بعدا گفته خواهد شد وغیر اینها طلاق رجعی است که بعد از طلاق تا وقتی زن در عده است مرد می تواند به او رجوع نماید .

مسأله ۲۵۱۸ - کسی که زنش را طلاق رجعی داده ، حرام است او را از خانه ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند مگر آنکه او را منتقل کند به خانه مناسب حال او ، که در این صورت اخراج ونقل به ان خانه جایز است ، ونیز جایز است بیرون کردن از آن منزل چنانچه فحاشی کند یا اهل خانه را اذیت کند ویا رفت وآمد با اجانب نماید . ونیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود مگر با اذن زوج .

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۱۹ - در طلاق رجعی مرد به سه قسم می تواند به زن رجوع کند : او ل - حرفی بزند که معنایش ای باشد که او را دو بارده زن خود قرار داده است . دوم - کاری کند که آن کار دلالت کند بر قصد رجوع . سوم - نزدیکی کردن که با ان رجوع محقق می شود ولو قصد رجوع نداشته باشد .

مسأله ۲۵۲۰ - برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد ، یا به زن خبر دهد ، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد ، بگوید به زنم رجوع کردم صحیح است .

مسأله ۲۵۲۱ - مردی که زن خود را طلاق رجعی داده ، اگر مالی از او بگیرد وبه او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند ، حق رجوع او از بین نمی رود .

مسأله ۲۵۲۲ - اگر زنی را دو مرتبه طلاق دهد به او رجوع کند ، یا دو مرتبه او را طلاق دهد وبعد از هر طلاق عقدش کند ، بعد از هر طلاق عقدش کند ، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است ، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند ، با پنج شرط به شوهر اول حلال می شود ، یعنی می تواند آن زن را دو باره عقد نماید . اول - آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد واگر مثال یک ماهه یا یک ساله او را صیغه کند ، بعد از آنکه از او جدا شد ، شوهر اول نمی تواند او را عقد کند . دوم - شوهر دوم با او نزدیکی ودخول کند . بطریق متعارف . سوم - شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد . چهارم - عده طلاق یا عده وفات شوهر دوم تمام شود . پنجم - شوهر دوم بالغ باشد .

طلاق خلع

مسأله ۲۵۲۳ - طلاق زنی را که به شورهش مایل نیست ومهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طالقش دهد ، طلاق دهد ، طلاق خلع گویند .

مسأله ۲۵۲۴ - اگر شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند ، چنانچه اسم زن مثلا فاطمه باشد می گوید : زوجتی فاطمه خالعتها عل ما بذلت ، وبهتر است بدون فصل بگوید هی طلاق ۰ یعنی زنم فاطمه را طلاق خلع دادم او رها است)

مسأله ۲۵۲۵ - اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد وشوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد ، چنانچه مثلاـ اسم شوهر محمد واسم زن فاطمه باشد وکیل ، صیغه طالق را اینطور می خواند : عن موکلتی فاطمهٔ بذلت مهرها لموکلی محمد لیخلعها علیه پس از آن بدون فاصله بگوید : زوجهٔ موکلی خالعتها علی ما بذلت ، وبهتر است بدون فصل بگوید هی

طالق واگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهرچیزدیگری را به شوهر او ببخشد او را طلاق دهد ، وکیل باید به جای کلمه (مهرها) آن چیز را بگوید مثلا اگر صد تومان داده باید بگوید : بذلت مأة تومان .

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۲۶ – اگر زن وشوهر یکدیگر را نخواهند وزن مالی به مرد بدهد که او را طلاقدهد ، آن طلاق را مبارات گویند .

مسأله ۲۵۲۷ – اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند ، چنانچه مثلا اسم زن فاطمه باشد ، باید بگوید ، بارأت زوجتی فاطمهٔ علی مهرها فهی طالق یعنی مبارات کردم زنم فاطمه را در مقابل مهر او پس او رهاست ، واگر دیگری را وکیل کند ، وکیل باید بگوید ، بارات زوجه موکلی فاطمهٔ عل یمهرها فهی طالق ودر هر دو صورت اگر بجای کلمه (علی مهرها) به مهرها بگوید اشکال ندارد .

مسأله ۲۵۲۸ – صیغه طالق خلع ومبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلا به فارسی بگوید برای طلاق ، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد .

مسأله ۲۵۲۹ – اگر زن در بین عده طلاق خلع ، یا مبارات از بخشش خود بر گردد ، شوهر می تواند رجوع کند وبدون عقد دو باره او را زن خود قرار دهد .

مسأله ۲۵۳۰ – مالی را که وهر برای طلاق مبارات می گیرد ، باید بیشتر از مهر نباشد ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد .

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۵۳۱ – اگر با زن نامحرمی به گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند ، چه زن بداند که او شوهرش نیست ، یا گمان کند شوهرش می باشد ، باید عده نگهدارد .

مسأله ۲۵۳۲ – اگر با زنی که می داند عیالش نیست زنا کند ، چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست ، یا گمان کند شوهرش می باشد ، لازم نیست عده نگهدارد .

مسأله ۲۵۳۳ – اگ رمرد ، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد وزن او شود طلاق وعقد آن زن صحیح است ولی هر دو معصیت بزرگی کرده اند .

مسأله ۲۵۳۴ – هر گاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید ، یا مثلا شش ماه به او خرجی ندهد اختیار طلاق با او باشد ، این شرط باطل است ، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند ، یا مثلا تا شش ماه خرجی ندهد ، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد ، چنانچه شرط حاصل شود خود را طلاق دهد صحیح است .

مسأله ۲۵۳۵ – زنی که شوهرش گم شده ، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود وبه دستور اوعمل نماید .

مسأله ۲۵۳۶ – پدر وجد پدری دیوانه می توانند زن او را طلاق بدهند .

مسأله ۲۵۳۷ – اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند ، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء جزء مدت صیغه باشد ، مثلا برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله صیغه کند ، چنانچه صلاح بچه باشد ، می تواند مدت آن زن را ببخشد ولی زن دائمی او را نمی تواند طلاق دهد .

مسأله ۲۵۳۸ – اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده ، مرد دو نفر را عادل بداند وزن خود را پیش آنان طلاق دهد ، دیگری که نمی داند آنان عادلند یا نه می تواند آن زن را بعد از تمام شدن عده اش برای خود برای کس دیگر عقد کند ، واگر آنها را

فاسق بداند بنا بر احتیاط واجب ازدواج با او نکند وبرای دیگری هم او را عقد ننماید .

مسأله ۲۵۳۹ - اگر کشـی زن خود را دون اینکه او بفهمد طلاق دهد ، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد ومثلا بعد از یکسال بگویـد یکسال پیش تو را طلاق دادم وشـرعا ثابت کنـد ، می توانـد چیزیهایی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده واو مصرف نکرده است از او پس بگیرد ، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی تواند از او مطالبه نماید .

احکام غصب

احکام غصب

مسأله ۲۵۴۰ - غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال ، یا حق کسـی مسلط شود واین یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسـی انجام دهد ، در قیامت به عذاب سـخت گرفتار می شود . از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است که هر کس یک واجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می اندازند .

مسأله ۲۵۴۱ - اگر انسان نگذارد مردم از مسـجد ومدرسه وپل وجاهای دیگر که برای عموم ساخته شده اسـتفاده کنند ، حق آنان را غصب نموده وهمچنین است اگر کسی در مسجد جایی برای خود بگیرد نگذارد که از آنجا استفاده نماید .

مسأله ۲۵۴۲ - چیزی را که انسـان پیش طلبکـار گرو می گـذارد ، بایـد پیش او بمانـد که اگر طلب او را ندهـد طلب خـود را زاآن بدست آورد پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد ، حق اورا غصب کرده است .

مسأله ۲۵۴۳ - مالی را که نزد کسـی گرو گذاشـته اند ، اگر دیگری غصب کند صاحب مال وطلبکار می تواند چیزی را که غصـب کرده از او مطالبه نماینـد وچنانچه آن چیز را از او بگیرند ، باز هم در گرو است واگر ان چیز از بین برود وعوض آن را بگیرند ، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می باشد .

مسأله ۲۵۴۴ - اگر انسان چیزی را غصب کند ، باید به صاحبش بر گرداند واگر آن چیز از بین برود ، باید عوض آن را به او بدهد .

مسأله ۲۵۴۵ - اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی بـدست آیـد مثلا از گوسـفندی که غصب کرده بره ای پیدا شود ، مال صاحب مال است ونیز کسی که مثلا خانه ای غصب کرده ، اگر در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد .

مسأله ۲۵۴۶ - اگر از بچه یا دیوانه چیزی را غصب کند ، باید آن را به ولی او بدهد واگر از بین رفته ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۵۴۷ - هر گاه دو نفر باهم چیزی را غصب کننـد ، اگر چه هر یک به تنهایی می توانسـته آن را غصب نماید ، هر کدام آنان ضامن نصف آن است .

مسأله ۲۵۴۸ - اگر چیزی را که غصب کرده بـا چیز دیگری مخلـوط کنـد ، مثلاـ گنـدمی را که غصب کرده بـا جو مخلوط نمایـد ، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است ، اگر چه زحمت داشته باشد باید جدا کند وبه صاحبش بر گرداند .

مسأله ۲۵۴۹ - اگر ظرف طلا ونقره یا چیز دیگری را که ساختنش حرام است غصب کند وخراب نماید ، لازم نیست مزد ساختن آن را به صاحبش بدهـد ، ولی اگر مثلا گوشواره ای را که غصب کرده خراب نمایـد ، بایـد آن را با مزد ساختش به صاحب آن بـدهد وچنـانچه برای اینکه مزد ندهـد ، بگویـد آن را مثـل اولش می سازم ، مالک مجبور نیست قبول نمایـد . ونیز مالک نمی توانـد او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد .

مسأله ۲۵۵۰ - اگر چیزی را که غصب کرده به طـوری تغییر دهـد که از اولش بهـتر شـود مثلاـ طلاـیی را که غصب کرده گوشواره بسازد - چنانچه صاحب مال بگویـد مال را به همین صورت بـده ، باید به او بدهد ونمی تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد ، بلکه بـدون اجازه مالک حق نـدارد آن را بصورت اولش در آورد واگر بـدون اجازه او آن چیز رامث اولش کنـد ، باید مزد ساختن

آن را هم به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۵۵۱ - اگرچیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهـد که از اولش بهتر شود ، وصـاحب مـال بگویـد بایـد آن را بصورت اول در اوری واجب است آن را بصورت اولش در آورد وچنانچه قیمت آن ره واسـطه تغییر دادن اولش کمتر شود ، باید تفاوت آن را به صـاحبش بدهـد ، پس طلاـیی را که غصب کرده اگر گوشوارد بسازد وصاحب ان بگویـد بایـد بصورت اولش در آوری ، در صورتی که بعد از آب کردن ، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود ، باید تفاوت آن را بدهد .

مسأله ۲۵۵۲ - اگر در زمینی که غصب کرد زراعت کنـد ، یا درخت بنشانـد ، زراعت ودرخت ومیوه آن مال خود اوست . وچنانچه صاحب زمین راضـی نباشـد که زراعت ودرخت در زمین بماند ، کسـی که غصب کرده باید فورا زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نمایـد از زمین بکند ، ونیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت ودرخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد ، وخرابیهایی را که در زمین پیـدا شـده درست کنـد . مثلاـ جـای درختهـا را پر نمایـد . واگر به واسـطه اینهـا قیمت زمین از او لش کمتر شود ، باید تفاوت آن را هم بدهـد . ونمی توانـد صاحب زمین را مجبور کنـد که زمین را به او بفروشد ، یا اجاره دهد . ونیز صاحب زمین نمی تواند او را مجبور کند که درخت زا زراعت را به او بفروشد .

مسأله ۲۵۵۳ - اگر صـاحب زمیـن راضـی شـود که زراعت ودرخت دز زمین او بمانـد ، کسـی که ان را غصب کرده ، لاـزم نیسـت درخت وزراعت را بکند ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد .

مسأله ۲۵۵۴ - اگر چیزی را که غصب کرده از بین برود ، در صورتی که مثل گاو وگوسفند باشد که قیمت اجزاء ان باهم فرق دارد مثلا گوشت آن یک قیمت وپوست آن قیمت دیگر دارد ، بایـد قیمت آن را بدهـد وچنانچه قیمت بارزار آن فرق کرده باشـد ، باید قیمت وقتی را که می خواهد اداء کند بدهد .

مسأله ۲۵۵۵ - اگر چیزی را غصب کرده واز بین رفته ، ماننـد گنـدم وجو باشـد که قیمت اجزائش باهم فرق نـدارد ، باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهـد ولی چیزی را که می دهـد بایـد خصوصـیاتش مثل چیزی باشـد که آن را غصب کرده واز بین رفته است

مسأله ۲۵۵۶ - اگر چیزی را که مثل گوسفند قیمت اجزاء آن باهم فرق دارد غصب نماید واز بین برود ، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد ولی در مدتی که پیش او بوده مثلا چاق شده باشد ، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد .

مسأله ۲۵۵۷ - اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید واز بین برود ، صاحب مال می تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد ، یا از هر کـدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید وچنانچه عوض مال را از اولی بگیرد ، اولی می تواند آنچه را داده از دومی بگیرد ولی اگر از دومی بگیرد ، او نمی تواند آنچه را داده از اولی مطالبه نماید .

مسأله ۲۵۵۸ - اگر چیزی را که می فروشـند یکی از شـرطهای معامله در آن نباشـد مثلا چیزی را که باید با وزن خرید وفروش کنند بـدون وزن معـامله نماینـد ، معـامله باطل است ، وچنانچه فروشـنده وخریـدار باقطع نظر از معامله راضـی باشـند که در مال یکـدیگر تصـرف کنند اشکال ندارد وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته اند مثل مال غصبی است وباید آن را بهم بر گردانند . ودر صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود ، چه بداند معامله باطل است چه نداند ، باید عوض آن را بدهد .

مسأله ۲۵۵۹ - هر گاه مالی را از فروشـنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد ، در صورتی که آن مال تلف شود ، لازم نیست عوض آن را به صاحبش بدهد .

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

احکام مالی که انسان آن را پیدا می کند

مسأله ۲۵۶۰ – مالی که انسان پیدا می کند اگر نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن ، صاحبش معلوم شود ، می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود آن را بردارد .

مسأله ۲۵۶۱ – اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد وقیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر است ، چنانچه صاحب ان معلوم باشد وانسان نداند راضی است یا نه ، نمی تواند بدون اجازه او بر دارد ، واگر صاحب آن معلوم نباشد می تواند به قصد اینکه ملک خودش شود بردارد وچنانچه عین مال باقی است باید هر وقت صاحبش پیدا شد ، آن را به او بدهد واگر باقی نیست لازم نیست عوض آن را به او بدهد .

مسأله ۲۵۶۲ – هر گاه چیزی که پیدا کرده نشانه ای دارد که به واسطه آن می تواند صاحبش را پیدا کند ، اگر چه بداند صاحب آن سنی یا کافری است که در امان مسلمانان است ، در صورتی که قیمت آن چیز به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار برسد باید تا یک سال اعلان کند ومقتضای احتیاط در کیفیت اعالن آن است که ، از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته روزی دو مرتبه ، وبعد تا یک ماه هفته ای یک مرتبه ، وبعد تا یک سال ماهی یک مرتبه در محل اجتماع مردم اعلان کند .

مسأله ۲۵۶۳ – اگر رانسان خودش نخواهد اعلان کند ، می تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید .

مسأله ۲۵۶۴ – اگر تا یکسال اعلان کند وصاحب مال پیدا نشود ، می تواند آن را برای خود بردارد به قصد اینکه هر وقت صاحبش پیدا شد عوض آن را به او بدهد ، یا برای او نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد ، یا از طرف صاحبش صدقه بدهد . به قصد اینکه اگر صاحبش پیدا شد وراضی به صدقه نشد عوض آن را به او بدهد .

مسأله ۲۵۶۵ – اگر بعد از آنکه یک سال اعلان کرد وصاحب مال پیدا نشد مال را برای صاحبش نگهداری کند واز بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده وتعدی یعنی زیاده روی هم ننموده ضامن نیست . ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد ، یا برای خود برداشته باشد ، در هر دو صورت ضامن است . کسی که مالی را پیدا کرده ، اگر عمدا به دستوری که گفته شد اعلان نکند ، گذشته از اینکه معصیت کرده ، باز هم واجب است اعلان کند .

مسأله ۲۵۶۶ – اگر بچه بالغ چیزی پیدا کند ولی او باید اعلان نماید اگر خودش اعلان نکند .

مسأله ۲۵۶۷ – اگر اسنان در بین سالی که اعلان می کند ، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود وبخواهد آن را صدقه بدهد اشکال ندارد .

مسأله ۲۵۶۸ – اگر در بین سالی که اعلان می کند مال از بین برود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ، یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد ، باید عوض آن به صاحبش بدهد واگر کوتاهی نکرده وزاده روی هم ننموده ، چیزی بر او واجب نیست مسأله ۲۵۶۹ – اگر مالی را که نشانه دارد وقیمت آن به ۶ / ۱۲ نخود ونقره سکه دار می رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان ، صاحب آن پیدا نمی شود ، می تواند در روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد ، و چنانچه صاحبش پیدا شود وبه صدقه دادن راضی نشود ، باید عوض آن را به او بدهد وثواب صدقه ای که داده مال خود او است .

مسأله ۲۵۷۰ – اگر چیزی را پیدا کند وبه خیال اینکه مال خود او است بر دارد ، بعد بفهمد مال خودش نبوده ، باید تا یکسال اعلان نماید ، وهمچنین بنا بر احتیاط اگر مثلا پای خود را به گمشده ای بزند وآن را از جای خودش حرکت دهد .

مسأله ۲۵۷۱ – لازم نیست موقع اعلان ، جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید بلکه همینقدر که بگوید چیزی پیدا کرده ام کافی است .

مسأله ۲۵۷۲ – اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار برسد چنانچه اعلان کند ودر مسجد ، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد وآن چیز از بین برود ، یا دیگری آن را بردارد ، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است .

مسأله ۲۵۷۳ – هر گاه چیزی پیدا کند که اگر بماند فاسد می شود . باید قیمت آن را معین کند وبفروشد یا خودش به قیمت ، مال

را بردارد وپولش را نگهدارد واگر صاحب آن بعد از تعریف پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد بنا بر احتیاط ، چنانچه صاحبش پیدا شد وراضی به صدقه نشد قیمت آن جنس را به او بدهد ، ومی تواند او را به حاکم شرع بدهد وضامن هم نیست .

مسأله ۲۵۷۴ - اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضوء گرفتن ونماز خواندن همراه او باشد ، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند اشکال ندارد .

مسأله ۲۵۷۵ - اگر کفش او را ببرند وکفش دیگری بجای آن بگذارند ، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده در صورتی که آن شخص عمدا تبدیل نموده ویا ار جهلا بوده فعلا متصرف در آن کفش است ودسترسی به او هم نیست که رفع جهل شود - یا آنکه علم به رضایت او داشته باشد می تواند بجای کفش خودش بردارد ولی اگر آن طرف جاهل بوده ونمی داند فعلا متصرف در او هست یا نه بنا بر احتیاط واجب اگر قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار بیشتر است باید تا یکسال اعلان کند واگر قیمت آن از کفش خودش بیشتر باشد ، باید هر وقت صاحب آن پیدا شد زیادی قیمت را به او بدهد وچنانچه از پیدا شدن او نا امید شود ، باید با اجازه حاکم شرع زیادی قیمت را از طرف صاحبش صدقه بدهد . واگر احتمال دهد کفشی که مانده مال کسی نیست که کفش او را برده در صورتی که قیمت آن از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار کمتر باشد ، می تواند برای خود بردارد واگر بیشتر باشد باید تا یکسال اعلان کند وبعد از یکسال احتیاطا از طرف صاحبش صدقه بدهد .

مسأله ۲۵۷۶ - اگر مالی را که کمتر از ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار ارزش دارد پیدا کندواز آن صرف نظر نماید ودر مسجد یا جای دیگر بگذارد ، چنانچه کسی آن را بردارد ، می تواند از طرف صاحبش به خودش تملیک نماید وقبول کند وآن مال برای او حلال است .

احکام سر بریدن وشکار کردن حیوانات

احکام سر بریدن وشکار کردن حیوانات

مسأله ۲۵۷۷ - اگر حیوان حلال گوشت رابه دستوری که بعدا گفته می شود سر ببرند : وحشی باشد یا اهلی بعد از جان دادن ، گوشت آن حلال وبدن آن پاک است ، ولی حیوانی که انسان با آن وطی ونزدیکی کرده ، وحیوانی که نجاستخوار شده ، اگر به دستوری که در شرع معین نموده اند ، آن را استبراء نکرده باشند ، بعد از سر بریدن گوشت آنها حلال نیست .

مسأله ۲۵۷۸ - حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو وکبک وبز کوهی وحیوان حلال گوشتی که اهلی بوده وبعدا وحشی شده مثل گاو وشتر اهلی که فرار کرده ووحشی شدن اند ، اگر به دستوری که بعدا گفته می شود آنها را شکار کنند پاک وحلالند ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند ومرغ خانگی وحیوان حلال گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردنه اهلی شده است ، با شکار کردن پاک وحلال نمی شوند .

مسأله ۲۵۷۹ - حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی باشکار کردن پاک وحلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید ، بنا بر این بچه آهو که نمی تواند فرار کند وبچه کبک که نمی تواند پرواز نماید ، باشکار کردن پاک وحلال نمی شوند واگر آهو وبچه اش را که نمی تواند فرار کند ، با یک تیر شکار نمید آهو حلال وبچه اش حرام است .

مسأله ۲۵۸۰ - حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد ، اگر به خودی خود بمیرد پاک است ولی گوشت آن را نمی شود خورد .

مسأله ۲۵۸۱ - حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد ، مانند مار با سر به خودی خود بمیرد پاک است ولی گوشت ان را نمی شود خورد .

مسأله ۲۵۸۱ – حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد ، مانند ما ر با سر بریدن حلال نمی شود ولی مرده آن پاك است .

مسأله ۲۵۸۲ – یگ وخوك به واسطه سر بریدن وشكار كردن پاك نمی شوند وخوردن گوشت آنها حرام است وحیوان حرام گوشتی را كه درنده وگوشتخوار است مانند گرگ وپلنگ اگر به دستوری كه گفته می شود سر ببرند ، یا با تبر ومانند آن شكار كنند پاك است ولی گوشت آن حلال نمی شود واگر با سگ شكاری آن را شكار كنند ، پاك شدن بدنش هم اشكال دارد .

مسأله ۲۵۸۳ – فیل وخرس وبوزینه وموش وحیواناتی كه مانند مار وسوسمار در داخل زمین زندگی می كنند ، اگر خون جهنده داشته باشند وبخودی خود بمیرند نجسند ، واگر سر آنها را ببرند ، یا آنها را با آلة صید شكار نمایند ، پاكند ولی گوشت آنها حلال نمی شود .

مسأله ۲۵۸۴ – اگر از شكم حیوان زنده بچه مرده ای بیرون آید ، یا آن را بیرون آورند ، خوردن گوشت آن حرام است .

دستور سر بریدن حیوانات

مسأله ۲۵۸۵ – دستور سر بریدن حیوانات آن است كه چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین بر آمدگی زیر گلو به طور كامل ببرند . واگر آنها را بشكافند كافی نیست .

مسأله ۲۵۸۶ – اگر بعضی از چهار رگ را ببرند وصبر كنند تاحیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند فائده ندارد ، واگر به این مقدار صبر نكنند ولی به طور معمولی چهار رگ را پشت سر هم نبرند ، چنانچه بعد از قطع آخرین رگ حیوة حیوان باقی باشد كافی است .

مسأله ۲۵۸۷ – اگر گرگ گلوی گوسفندی را به طوری بكند كه از چهار رگی كه در گردن است وباید بریده شود ، چیزی نمانده ، آن حیوان حرام می شود . ولی اگر مقداری از گردن را بكند وچهار رگ باقی باشد ، یا جای دیگر بدن را بكند ، در صورتی كه گوسفند زنده باشد وبه دستوری كه گفته می شود سر آن را ببرند حلال وپاك می باشد !

شرایط سر بریدن حیوان

مسأله ۲۵۸۸ – سر بریدن حیوان پنج شرط دارد : اول – كسی كه سر حیوان را می برد چه مرد چه ، زن ، باید مسلمان باشد واظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیهم وآله نكند ، ویا اهل كتاب به شرط احراز نام خدا بردن ، وبچه مسلمان هم اگر ممیز باشد یعنی خوب وبد را بفهمد می تواند سر حیوان را ببرد وهمچنین بچه كتابی ، دوم – سر حیوان را با چیزی ببرند كه از آهن باشد ولی چنانچه آهن پیدا نشود وطوری باشد كه اگر سر حیوان را نبرند می میرد ، با چیز تیزی كه چهار رگ آن را جدا كند مانند شیشه وسنگ تیز ، می شود سر آن را برید . سوم – در موقع سر بریدن ، حیوان رو به قبله باشد وكسی كه می داند باید رو به قبله سر ببرد اگر عمدا حیوان را رو به قبله نكند ، حیوان حرام می شود ولی اگر فراموش كند ، یا مسأله را نداند ، یا قبله را اشتباه كند ، یا نداند قبله كدام طرف است ، یا نتواند حیوان را رو به قبله كند ، اشكال ندارد . چهارم – وقتی می خواهد سر حیوان راببرد ، یا كارد به گلویش بگذارد ، به نیت سر بریدن ، نام خدا را ببرد وهمینقدر كه بگوید الله كافی است ، ولازم نیست عربی باشد ، واگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد ، آن حیوان پاك نمی شود وگوشت آن هم حرام سات ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشكال ندارد . پنجم – حیوان بعد از سر بریدن حركتی بكند ، اگر چه مثلا چشم یا دم خود را حركت دهد ، یا پای خود را به زمین زند یا آنكه به اندازه معمول خون از بدن حیوان بیرون آید .

دستور كشتن شتر

مسأله ۲۵۸۹ – اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک وحلال باشد ، باید با پنج شرطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد ، کارد یا چیز دیگری را که از آهن وبرنده باشد ، در گودی بین گردن وسینه اش فرو کنند .

مسأله ۲۵۹۰ – وقتی می خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند ، بهتر است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده ، به پهلو خوابیده ودست وپا وسینه اش رو به قبله است ، کارد را در گودی گردنش فرو کنند اشکال ندارد .

مسأله ۲۴۹۱ – اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند ، یا گوسفند وگاو ومانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند ، گوشت آنها حرام وبدن آنها نجس است ، ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند وتا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند ، گوشت آن حلال وبدن آن پاک است ، ونیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند ومانند اینها فرو کنند وتا زنده است سر آن را ببرند حلال وپاک می باشد .

مسأله ۲۵۹۲ – اگر حیوانی سر کش شود ونتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند ، یا مثلا در چاه بیفتد واحتمال بدند که در آنجا بمیرد وکشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد ، هر جای بدنش را که زخم بزنند ودر اثر زخم جان دهد حلال می باشد ، ورو به قبله بودن آن لازم نیست ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد دارا باشد .

چیزهایی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۵۹۳ – چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است : او ل – موقع سر بریدن گوسفند ، دو دست ویک پای آن را ببندند وپای دیگرش را باز بگذارند وموقع سر بریدن گاو چهار دست وپایش را ببندند ودم آن را بگذارند ، وموقع کشتن شبر دو دست آن را از پایین تا زانو ، یا تا زیر بغل به یکگدیگر ببندند وپاهایش را باز بگذارند ومستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پرو بال بزند . دوم – کسی که حیوان را می کشد رو به قبله باشد . سوم – پیش از کشتن حیوان آب حلوی آن بگذارند چهارم – کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود مثلا کارد را خوب تیز کنند وبا عجله سر حیوان را ببرند

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است .

مسأله ۲۵۹۴ – چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است : اول – آنکه کارد را پشت حلقوم فرو کنند وبه طرف جلو بیاورند که حلقوم از پشت آن بریده شود ، دوم – پیش از بیرون امدن روح ، سر حیوان را از بدنش جدا کنند سوم – پیش از بیرون آمدن روح ، پوست حیوان را بکنند چهارم – پیش از آنکه روح از بدن حیوان بیرود رود ، مغز حرام را که در بیره پشت است ببرند ، پنجم – در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند . ششم – در شب یا پیش از ظهر روز جمعه سر حیوان را نبرند ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد هفتم – خود انشان چهار پایی را که پرورش داده است بکشد .

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۵۹۵ – اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند ، با پنج شرط حلال وبدنش پاک است : اول – آنکه اسلحه شکار مثل کارد وشمشیر برنده باشد ، یا مثل نیزه ونیر ، تیز باشد که به واسطه تیز بودن ، بدن حیوان را پاره کند ، واگر به وسیله دام یا چوب وسنگ ومانند اینها حیوانی را شکار کنند ، پاک نمی شود ، وخوردن آن هم حرام است ، واگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند ، چنانچه گلوله ان تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود وآن را پاره کند پاک وحلال است ونیز اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود وحیوان را بکشد . پاک وحلال است واگر به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند ودر اثر سوزاندن

، حیوان بمیرد پاک وحلال بودنش اشکال دارد . دوم – کسی که کشتار می کند باید مسلمان یا اهل کتاب باشد یا بچه مسلمان یا بچه اه لکتاب باشد که خوب وبد را بفهمد ، واگر کافر غیر کتابی یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت وپیغمبر صلی الله علیه وسلم می کند ، حیوانی را شکار نماید ، آن شکار حلال نیست . سوم – اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد واگر مثلا جایی را نشان کند واتفاقا حیوانی را بکشد ، آن حیوان پاک نیست وخوردن آن هم حرام است . چهارم – در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد وچنانچه عمدا نام خدا را نبرد شکار حلال نمی شود ، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد . پنجم – وقتی به حیوان برسد که مرده باشد ، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن ان وقت نباشد وجنانجه به اندازه سر بردیدن وقت باشد وسر حیوان را نبرد تا بمیرد حرام است .

مسأله ۲۵۹۶ – اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند ، ویکی از آنان مسلمان یا کتابی ودیگری کافر غیر کتابی باشد یا یکی از آندو نام خدا را ببرد ودیگری عمدا نام خدا را نبرد ، آن حیوان حلال نیست .

مسأله ۲۵۹۷ – اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلاـ در اب بیفتد ، وانسان بداند که حیوان به واسطه تیر وافتادن در آب جان داده ، حلال نیست . بلکه اگر شک کند که فقط برای تیر بوده یا نه ، حلال نمی باشد .

مسأله ۲۵۹۸ – اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوانی را شکار کند ، شکار حلال است ومال خود او می شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده ، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۵۹۹ – اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهایی که در صفحه گذشته گفته شد ، حیوانی را دو قسمت کنند ، وسر وگردن در یک قسمت بماند وانسان وقتی برسد که حیوان زنده باشد ولی به اندازه سر بریدن وقت نباشد ، اما اگر به اندازه سر بریدن وقت باشد وممکن باشد که مقداری زنده بماند ، قسمتی که سر وگردن ندارد حرام وقسمتی که سر وگردن دارد ، اگر سر آن را به دستوری که درشرع معین شده ببرند حلال وگرنه آن هم حرام می باشد .

مسأله ۲۶۰۰ – اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند ، قسمتی که سر وگردن ندارد حرام است وقسمتی که سر وگردن دارد ، اگر زنده باشد وممکن باشد که مقداری زنده بماند ، وسر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند حلال وگرنه آن قسمت هم حرام می باشد .

مسأله ۲۶۰۱ – اگر حیوانی را شکار کنند ، یا سر ببرند وبچه زنده ای از شکم ان بیرون آید چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند حلال وگرنه حرام می باشد .

مسأله ۲۶۰۲ – اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند وبچه مردن ای از شکمش بیرون آورند چنانچه خلقت آن بچه کامل بادش ومو یا پشم در بدنش روئیده باشد پاک وحلال است

شکار کردن با شگ شکاری

مسأله ۲۶۰۳ – اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتیرا شکار کند پاک بودن وحلال بدون آن حیوان شش شرط دارد : اول – سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود وهر وقت از رفتن جلو گیری کنند بایستد . ونیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرد از شکار نخورد . ولی اگر اتفاقا شکار را بخورد اشکال ندارد . دوم – صاحبش آن را بفرستد واگر پیش خود دنبال شکار رود وحیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است . بلکه اگر پیش خود دنبال شکار رود وبعدا صاحبش بانک بزند که زودتر آن را به شکار برساند ، اگر چه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند ، باید از خوردن ان شکار خود داری نمایند . سوم – سی که سگ را می فرستد باید مسلمان یا کتابی باشد یا بچه مسلمان یا بچه کتابی که خوب وبد را بفهمد ، واگر کافر غیر کتابی یا کسی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله می کند سگ بفرستد شکار آن سگ

حرام است . چهارم – وقت فرستادن سگ نام خدا را ببرد واگر عمدا نام خدا را نبرد ، آن شکار حرام است ، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد . پنجم – شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد ، پس اگر سگ شکار را خفه کند ، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست . ششم – کسی که سگ را فرساتاده ، وقتی برسد که حیوان مرده باد ، یا اگر زنده است به اندازه سر بریدن آن وقت نباشد وچنانچه وقتی برسد که به اندازه سر بریدن وقت باشد مثال حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد ، یا پای خود را به زمین بزند ، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست .

مسأله ۲۶۰۴ – کسی که سگرا فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد ، چنانچه مثلا به واسطه بیرون آوردن کارد ومانند آن وقت بگذرد وآن حیوان بمیرد حلال است ، وارگ چیزی همراه او نباشد که با ان ، سر حیوان را ببرد وحیوان بمیرد ، حلال نیست بلی چنانچه سگ را در وقت بفرستد وسگ حیوان را بدرد وبمیرد حلال است . که از خوردن آن خود داری کنند .

مسأله ۲۶۰۵ – اگر چند سگ را بفرستد وباهم حیوانی را شکار کنند ، چنانچه همه آنها دارای شرطهایی که در صفحه گذشته گفته شد بوده اند شکار حلال است واگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده ، شکار حرام است .

مسأله ۲۶۰۶ – اگر سگ را برای شکا ر حیوانی بفرستد وآن سگ حیوان دیگری را شکار کند ، آن شکار حلال وپاک است . ونیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند ، هر دوی آنها حلال وپاک می باشند .

مسأله ۲۶۰۷ – اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند ویگی از آنها کافر غیر کتابی باشد ، یا عمدا نام خود را نبرد ، آن شکار حرام است . ونیز اگر یکی از سگهایی را که فرستاده اند به طوری که در صفحه گذشته گفته شد تربیت شده نباشد ، آن شکار حرام می باشد .

مسأله ۲۶۰۸ – اگر باز حیوان دیگری غیر سگ شکاری ، حیوانی را شکار کند ، آن شکار حلال نیست ، ولی اگر وقتی برسدند که حیوان زنده باشد وبه دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند حلال است .

صید ماهی

مسأله ۲۶۰۹ – اگر ماهی فلسدار را زنده از آب بگیرند وبیرون آب جان دهد ، پاک وخوردن آن حلال است ، وچنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می باشد وماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند وبیرون آب جان دهد حرام است بنا بر احتیاط .

مسأله ۲۶۱۰ – اگر ماهی از آب بیرون بیفتد یا موج آن را بیرون بیندازد ، یا آب فرو رود وماهی در خشکی بماند ، چنانچه پیش از آنکه بمیرد ، با دست یا به وسیله دیگر کسی آن را بگیرد ، بعد از جان دادن حلال است .

مسأله ۲۶۱۱ – کسی که ماهی را صید می کند ، لازم نیست مسلمان باشد ودر موقع گرفتن ، نام خدا را ببرد .

مسأله ۲۶۱۲ – ماهی مرده ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده ، چنانچه در دست مسلمان باشد ، حلال است واگر در دست کافر باشد ، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته ام حرام می باشد .

مسأله ۲۶۱۳ – خوردن ماهی زنده جایز است .

مسأله ۲۶۱۴ – اگر ماهی زنده را بریان کنند ، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند ، خوردن آن جایز است .

مسأله ۲۶۱۵ – اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند ویک قسمت آن را در حالی که زنده است در آب بیفتد ، خوردن آن قسمتی را که بیرون آب مانده ، جایز است .

صید ملخ

مسأله ۲۶۱۶ - اگر ملخ را با دست یا به وسیله دیگری زنده بگیرند ، بعد از جان دادن خوردن آن حلال است ، ولازم نیست کسی که آن را می گیرد مسلمان باشد ودر موقع گفتن نام خدا را ببرد ، ولی اگر ملخ مرده ای در دست کافر باشد ومعلوم نباشد که آن را زنده گرفته یا نه ، اگر چه بگوید زنده گرفته ام حلال نیست .

مسأله ۲۶۱۷ - خوردن ملخی که بال در نیاورده ونمی تواند پرواز کند حرام است .

احکام خوردنیها وآشامیدنیها

احکام خوردنیها وآشامیدنیها

مسأله ۲۶۱۸ - خوردن گوشت مرغ خانگی وکبوتر ، واقسام گنجشک که ، بلبل وسار وچکاوک از آنها است حلال است ، وشب پره وطاووس ، وهر مرغی که مثل شاهین ، وعقاب ، وباز وچنگال دارد ، وهر پرنده ای که هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد ، ویا چینه دان وسنگدان ، وخار پشت پا ندارد ، حرام است ، وگوشت جمیع انواع کلاغ ، وپرستو مکروه است ، ونخوردن گوشت هدهد بهتر است .

مسأله ۲۶۱۹ - اگر چیزی را که روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند مثلا دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند ، نجس وحرام است .

مسأله ۲۶۲۰ - جمله از اجزاء حیوان حلال گوشت حرام است بدون اشکال وبعضی از اجزاء آن حرام است بنا بر احتیاط واجب ، مجموع آنها چهارده چیز است : ۱ - خون ۲ - فضله ۳ - نری ۴ - فرج - ۵ - بچه دان ۶ - غدد که آن را دشول می گویند ۷ - تخم که آن را دنبلان می گویند ۸ - چیزی که در مغز کله است وبه شکل نخود می باشد ۹ - مغز حرام که در میان تیره پشت است ۱۰ - پی که در دو طرف تیره پشت است ۱۱ - زهره دان ۱۲ - شپرز (طحال) ۱۳ - بول دان (مثانه) ۱۴ - حدقه چشم ، وبنا بر احتیاط اجتناب کنند از چیزی که در میان سم است وبه آن ذات الاشاجع می گویند .

مسأله ۲۶۲۱ - خوردن بول شتر حلال است ، وخوردن بول سایر حیوانات حلال گوشت وهمچنین سایر چیزهایی که طبیعت انسان از آنها متنفر است مانند سرگین وآب دماغ ومانند آنها بهتر است ترک شود ، اگر چه جایز است وحلال .

مسأله ۲۶۲۲ - خوردن خاک حرام است ولی خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام برای شفاء وخوردن ، گل داغستان ، وگل ارمنی برای معالجه اشکال ندارد .

مسأله ۲۶۲۳ - فرو بردن آب بینی وخلط سینه که در دهن آمده ، حرام نیست . ونیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن ، از لای دندان بیرون می آید ، اشکال ندارد .

مسأله ۲۶۲۴ - خوردن چیزی که برای انسان ضرر دراد وموجب شود قتل نفس ویا قطع عضوی از اعضاء را حرام است .

مسأله ۲۶۲۵ - خوردن گوشت است وقاطر والاغ مکروه است ، واگر کسی با آنها وطی کند یعنی نزدیکی نماید ، حرام می شوند وباید آنها را از شهر بیرون ببرند ودر جای دیگر بفروشند ، واگر واطی غیر مالک است باید پول آن را به مالک دهد ، بعد آن را از شهر بیرون ببرد ودر جای دیگر که آن را نشناسند بفروشد .

مسأله ۲۶۲۶ - اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو وگوسفند نزدیکی کنند ، بول وسرگین آنها نجس می شود ، وآشامیدن شیر آنها هم حرام است ، وباید فوری آن حیوان را بکشند وبسوزانند وکسی که با آن وطی کرده ، پول آن را به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۶۲۷ - آشامیدن شراب حرام ودر بعضی اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است واگر کسی آن را حلال بداند کافر است . از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوایت شده است که فرمودند : شراب ریشه بدیها ومنشأ گناهان است وکسی که شراب می

خورد ، عقل خود را از دست می دهد ورد آن موقع خدا را نمی شناسد واز هیچ گناهی باک ندارد واحترام هیچ کس را نگه نمی دراد وحق خویشان نزدیک را رعایت نمی کند واز زشتیهای آشکار رو نمی گرداند وروح ایمان وخدا شناسی از بدن او بیرون می رود وروح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می ماند وخدا وفرشتگان وپیغمبران ومؤمنین او را لعنت می کنند وتا چهل روز نماز او قبول نمی شود وروز قیامت روی او سیاه است وزبان از دهانش بیرون می آید وآب دهان او به سینه اش می ریزد وفریاد تشنگی او بلند است .

مسأله ۲۶۲۸ - نشستن سر سفره ای که در آن شراب می خورند ، اگر انسان یکی از آنان حساب شود حرام وچیز خوردن از آن سفره نیز حرام است .

مسأله ۲۶۲۹ - بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد نان واب دادهواو را از مرگ نجات دهد .

چیزهایی که موقع غذا خوردن مستحب است .

مسأله ۲۶۳۰ چند چیز در موقع غذا خوردن مستحب است : اول - هر دو دست را پیش از غذا بشوید . دوم - بعد از غذا دست خود را بشوید وبا دستمال خشک کند سوم - میزبان پیش از همه شورع به غذا خوردن کند وبعد از همه دست بکشد وپیش از غذا اول میزبان دست خود را بشوید ، بعد کسی که طرف راست اونشسته وهمین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته وبعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید وهمین طور تا به طرف راست میزبان برسد . چهارم - در اول غذا بسم الله بگوید ، واگر سر یک سفره چند جور غذا باشد در وقت خوردن هر کدام آنها گفتن بسم الله مستحب است . پنجم - با دست راست غذا بخورد . ششم - با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد وبا دو انگشت نخورد . هفتم - اگر چند نفر سر یک سفره نشسته اند هر کسی از غذای جلو خودش بخورد . هشتم - لقمه را کوچک بردارد . نهم - سر سفره زیاد بنشیند وغذا خوردن را طول بدهد . دهم - غذا را خوب بجود . یازدهم - بعد از غذا خلال نماید ولی با چوب انار وچوب ریحان ونی وبرگ درخت خرما خلال ، نکند . چهاردهم - آنچه بیرون سفره می ریزد جمع کند وبخورد ولی اگر در بیابان غذا بخورد ، مستحب است آنچه می ریزد ، برای پرندگان وحیوانات بگذارد . پانزدهم - در اول روز واول شب غذا بخورد ودر بین روز ودر بین شب غذا نخورد . شانزدهم - بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد وپای راست را روی پای چپ بیندازد . هفدهم - در اول غذا وآخر آن نمک بخورد . هجدهم - میوه را پیش از خوردن با آب بشوید .

چیزهایی که در غذا خوردن مکروه است

مسأله ۲۶۳۱ - چند چیز غذا خوردن مکروه است : اول - در حال سیری غذا خوردن . دوم پر خوردن ودر خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می آید . سوم نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن . چهارم - خوردن غذای گرم . پنجم - فوت کردن چیزی که می خورد یا می آشامد . ششم - بعد از گذاشتن نان در سفره ، منتظر چیز دیگر شدن . هفتم - پاره کردن نان با کارد . هشتم - گذاشتن نان زیر ظرف غذا . نهم - پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند . دهم - پوست کندن میوه . یازدهم - دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملا آن را بخورد .

مستحبات آب آشامیدنی

مسأله ۲۶۳۲ – در آشامیدن آب چند چیز مستحب است : اول – آن را به طور مکیدن بیاشامد . دوم – در روز ایستاده آب بخورد . سوم – پیش از آشامیدن آب بسم الله وبعد از آن الحمد لله بگوید . چهارم – به سه نفس آب بیاشامد . پنجم از روی میل آب بیاشامد . ششم – بعد از آشامیدن آب حضرت ابا عبد الله علیه السلام وآله بیت ایشان را یاد کند وقاتلان آن حضرت را لعنت نماید .

مکروهات آب آشامیدن

مسأله ۲۶۳۳ – زیاد آشامیدن آب ، وآشامیدن آن بعد از غذای چرب ، ودر شب به حال ایستاده مکروه است ، ونیز آشامیدن آب با دست چپ ، وهمچنین از جای شکسته کوزه ، وجایی که دسته آن است مکروه می باشد .

احکام نذر وعهد

مسأله ۲۶۳۴ – نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد ، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید .

مسأله ۲۶۳۵ – در نذر صیغه لازم نیست به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود ، باری خدا ده تومان به فقیر می دهم ، نذر او صحیح است ، بلکه اگر قصد کند به این نحو ولفظی نگوید نذر محقق می شود .

مسأله ۲۶۳۶ – کسی که نذر می کند باید مکلف وعاقل باشد وبه اختیار خود نذر کند ، بنا بر این نذر کردن کسی که او را مجبور کرده اند . یا به واسطه عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده صحیح نیست .

مسأله ۲۶۳۷ – اگر شوهر از نذر کردن زن جلو گیری نماید ، زن نمی تواند نذر کند واگر بدون اجازه شوهر نذر کند نذر او باطل است .

مسأله ۲۶۳۸ – اگر زن با اجازه شوهر نذر کند ، شوهرش نمی تواند نذر او را بهم بزند ، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید .

مسأله ۲۶۳۹ – اگر فرزند با اجازه پدر نذر کند ، باید به آن نذر عمل نماید . بلکه اگر بدون اجازه او نذر کند ، عمل کردن به آن نذر واجب است . بلی پدر می تواند نذر فرزند را منحل کند .

مسأله ۲۶۴۰ – انسان کاری را می تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد ، بنا بر این کسی که نمی تواند پیاده کربلا برود ، اگر نذر کند که پیاده برود ، نذر او صحیح نیست .

مسأله ۲۶۴۱ – اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد ، یا کار واجب یا مستحبی را ترک کند ، نذر او صحیح نیست .

مسأله ۲۶۴۲ – اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید ، چنانچه بجا آوردن آن وترکش از هر جهت مساوی باشد ، نذر او صحیح نیست واگر انجام آن از جهتی بهتر باشد وانسان به قصد همان جهت نذر کند ، مثلا نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد ، نذر او صحیح است . ونیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد وانسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید مثلا برای اینکه دود مضر است نذر کند که آن را استعمال نکند نذر او صحیح می باشد .

مسأله ۲۶۴۳ – اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلا نذر کند نماز را در اطاق بخواند ، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلا به واسطه اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می کند نذر او صحیح است .

مسأله ۲۶۴۴ – اگر نذر کند عملی را انجام دهد ، باید همان طور که نذر کرده ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا عبد از آن بجا

آورد کفایت نمی کند . ونیز اگر نـذر کنـد که وقتی مریض او خوب شـد صـدقه بدهد ، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست .

مسأله ۲۶۴۵ - اگر نـذر کنـد روزه بگیرد ولی وقت ومقـدار آن را معین نکند ، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است . واگر نذر کنـد نماز بخوانـد ومقـدار وخصوصـیات آن را معین نکند ، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می کند ، واگر نذر کند صدقه بدهـد وجنس ومقـدار آن را معین نکنـد ، اگر چیزی بدهـد که بگوینـد صدقه داده ، به نذر عمل کرده است ، واگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد در صورتی که یک نماز بخواند یا یک روز روزه بگیرد ، یا چیزی صدقه بدهد ، نذر خود را انجام داده است .

مسأله ۲۶۴۶ - اگر نـذر کنـد روز معینی را روزه بگیرد ، باید همان روز را روزه بگیرد ونمی تواند در آن روز مسافرت ند ، واگر به واسطه مسافرت روزه نگیرد ، باید گذشته از قضای آن روز کفاره هم بدهد ، یعنی یک بنده آزاد کند یا به ده فقیر طعام دهد ، یا ده فقیر را بپوشانـد ، واگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد . ولی اگر ناچار شود که مسافرت کند ، یا عذر دیگری مثل مرض یا حیض بر او پیش آید قضاء تنها کافی است .

مسأله ۲۶۴۷ - اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند ، باید به مقداری که در

مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد .

مسأله ۲۶۴۸ - اگر نـذر کنـد که تا وقت معینی عملی را ترک کند ، بعد از گذشـتن آن وقت می تواند آن عمل را بجا آورد ، واگر پیش از گذشـتن وقت از روی فراموشـی یا ناچاری انجام دهد ، چیزی بر او واجب نیست ، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد ، وچنانچه دو باره پیش از رسیـدن آن وقت بـدون عـذر آن عمل را انجام دهـد ، باید به مقداری که در دو مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد .

مسأله ۲۶۴۹ - کسـی که نـذر کرده عملی را ترک کنـد ووقتی برای آن معین نکرده است ، اگر از روی فراموشـی ، یـا ناچـاری ، یا ندانستن ، آن عمل را انجام دهد کفاره بر او واجب نیست . ولی بعدا هر وقت از روی اختیار آن را بجاآورد ، باید به مقداری که در سه

مسأله پیش گفته شد کفاره بدهد .

مسأله ۲۶۵۰ - اگر نـذر کنـد که در هر هفته روز معنی مثلا روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه ها عید فطر یا عید قربان شد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند حیض برای او پیدا شود ، باید آن روز را روزه نگیرد وقضای آن را بجا آورد .

مسأله ۲۶۵۱ - اگر نـذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد باید آن مقدار را از مال او صدقه بدهند .

مسأله ۲۶۵۲ - اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد ، نمی تواند آن را به فقیر دیگر بدهد ، واگر آن فقیر بمیرد ، بنا بر احتیاط باید به ورثه او بدهد .

مسأله ۲۶۵۳ - اگر نـذر کنـد که به زیـارت یکی از امـامن مثلا به زیارت حضـرت ابا عبـد الله علیه السـلام مشـرف شود ، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست ، واگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند ، چیزی بر او واجب نیست .

مسأله ۲۶۵۴ - کسی که نذر کرده زیارت برود وغسل زیارت ونماز آن را نذر نکرده ، لازم نیست آنها را بجا آورد .

مسأله ۲۶۵۵ - اگر برای حرم یکی از امامان یا امام زادگان چیزی نـذر کند ، باید آن را در تعمیر وروشـنایی وفرش حرم ومانند اینها مصرف کند .

مسأله ۲۶۵۶ - اگر برای خود امام علیه السـلام چیزی نذر کند ، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده ، باید به همان مصرف برساند ، واگر مصـرف معینی را قصـد نکرده ، بایـد به فقراء وزوار بدهـد ، یـا مسـجد ومانـند آن بسـازد ، وثواب آن را هـدیه آن امـام نمايد

وهمچنین است اگر چیزی را برای امامزاده ای نذر کند .

مسأله ۲۶۵۷ – گوسفندی را که برای صدقه ، یا برای یکی از امامان نذر کرده اند پشم آن ومقداری که چاق می شود جزء نذر است .

مسأله ۲۶۵۸ – هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود ، یا مسافر او بیاید ، عملی را انجام دهد ، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده ، یا مسافر آمده است عمل کردن به نذر لازم نیست .

مسأله ۲۶۵۹ – اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد ، بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید ، اختیار با خود اوست ونذر آنان اعتبار ندارد .

مسأله ۲۶۶۰ – هر گاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد ، کار خیری را انجام دهد ، بعد از آنکه حاجتش بر آورده شد ، باید آن کار را انجام دهد ، ونیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد ، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد ، آن عمل بر او واجب می شود .

مسأله ۲۶۶۱ – در عهد لازم نیست صیغه خوانده شود ، وهمان انشاء نفسانی کافی است ، وکاری را که عهد می کند انجام دهد ، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب ومستحب یا کاری بادش که انجام آن بهتر از ترکش باشد ویا کار مباح باشد .

مسأله ۲۶۶۲ – اگر به عهد خود عمل نکند ، باید کفاره بدهد یعنی شصت فقیر را سیر کند ، یا دو ماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند .

احکام قسم خودرن

احکام قسم خودرن

مسأله ۲۶۶۳ – اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند ، مثلا قسم بخورد که روزه بگیرد ، یا دود استعمال نکند چنانچه عمدا مخالفت کند ، باید کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند یا به ده فقیر طعام دهد ویا ده فقیر را بپوشاند واگر اینها را نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد .

مسأله ۲۶۶۴ – قسم چند شرط دارد : اول – کسی که قسم می خورد باید بالغ وعاقل باشد واز روی قصد واختیار قسم بخورد ، پس قسم خوردن بچه ودیوانه ومست وکسی که مجبورش کرده اند ، درست نیست ، وهمچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی اختیار قسم بخورد . دوم – کاری را که قسم می خورد انجام دهد ، باید واجب ومستحب نباشد . سوم – به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم خورد که به غیر ذات مقدس او گفته‌ی نمی شود مانند ، خدا والله ، ونیز اگر به اسمی قسم بخورد که بغیر خدا هم می گویند ولی بقدری به خذا گفته می شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید ، ذات مقدس حق در نظرآید ، مثل آنکه به خالق ورازق قسم بخورد صحیح است ، بلکه اگر به اسمی قسم بخورد که بغیر خدا هم می گویند وهر وقت گفته شد هم ذات مقدس حق در نظر نمی آید مانند

حی وبصیر صحیح است . چهارم – قسم را به زبان بیاورد واگر بنویسد یا در قلبش آن را قصد کند صحیح نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است . پنجم – عم لکردن به قسم برای او ممکن باشد واگر موقعی که قسم می خورد ممکن باشد وبعدا از عمل آن عاجز شود ، از وقتی که عاجز شود ، از وقتی که عاجز می شود ، قسم او بهم می خورد ، وهمچنین است اگر عمل کردن به نذر بقدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل نمود

مسأله ۲۶۶۵ – اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلو گیری کند ، یا شوهر از قسم خوردن زن جلو گیری نماید ، قسم آنان صحیح

نیست .

مسأله ۲۶۶۶ – اگر فرزند بدون اجازه پدر قسم بخورد ، پدر می تواند قسم او را بهم بزند وقسم زن بدون اذن شوهر صحیح نیست .

مسأله ۲۶۶۷ – اگر انسان از روی فراموشی ، یا ناچاری به قسم عمل نکند ، کفاره بر او واجب نیست ، وهمچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید . وقسمی که آدم وسواسی می خورد ، مثل اینکه می گوید والله الان مشغول نماز می شوم وبه واسطه وسواس مشغول نمی شود ، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفاره ندارد .

مسأله ۲۶۶۸ – کسی که قسم می خورد ، اگر حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است ، واگر دروغ باشد حرام واز گناهان بزرگ می باشد ، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد ، قسم دروغ بخورد اشکال ندراد بلکه گاهی واجب می شود ، اما اگر بتواند توریه کند ، یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود ، ومشقت هم نداشته باشد باید توریه نماید ، مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند واز انسان بپرسد که او را ندیده ای وانسان یک ساعت قبل او را دیده باشد ، بگوید اور ا ندیده ام وقصد کند که از پنج پیش ندیده ام .

احکام وقف

احکام وقف

مسأله ۲۶۶۹ – اگر کسی چیزی را وقف کند ، از ملک او خارج می شود وخود او را ودیگران نمی توانند آن را ببخشند ، یا بفروشند وکسی هم از آن ملک ارث نمی برد ، ولی در بعضی از موارد که در مسأله ۲۰۹۳ و ۲۰۹۴ بیان شد ، فروختن آن اشکال ندارد

مسأله ۲۶۷۰ – لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند ، بلکه اگر مثلا بگوید خانه خود را وقف کردم صحیح است وقبل در هیچ قسم از اقسام وقف معتبر نیست ، چه وقف بر افراد مخصوص باشد ، وچه در موقوفات عامه مثل مسجد ومدرسه ، وچه چیزی که برای عموم وقف کنند مثلا بر فقراء وسادات وقف نمایند . در تمام این اقسام وقف محقق می شود وصحیح است بدون قبول کردن کسی .

مسأله ۲۶۷۱ – ارگر ملکی را برای وقف معین کند وپیش از خواندن صیغه وقف پشیمان شود ، یا بمیرد ، وقف درست نیست .

مسأله ۲۶۷۲ – کسی که مالی را وقف می کند ، لازم نیست قصد قربت داشته باشد ، ونیز لازم نیست از موقع خواندن صیغه ، مال را برای همیشه وقف کند مثلا اگر بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد ، گر چه از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف ننموده ولی وقف صحیح است ، ونیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد وبعد از آن نباشد ، یا بگوید تا ده سال وقف باشد ، بعد پنج سال وقف نباشد ودو باره وقف باشد ، وقف صحیح است .

مسأله ۲۶۷۳ – وقف در صورتی صحیح ولازم است که مال وقف را به تصرف کسی که برای او وقف شده یا وکل ، یا ولی او بدهند ، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند وبه قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود ، از طرف آنان نگهداری نماید ، وقف صحیح ولازم است .

مسأله ۲۶۷۴ – اظهر آن است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس ومساجد وامثال آنها قبض معتبر نباشد ورد وقفیت آنها مجرد وقف نمودن کافی است .

مسأله ۲۶۷۵ – کسی که مال خود را وقف می کند باید مکلف وعاقل باشد وشرعا بتواند در مال خود تصرف کند ، بنابر این سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند ۷ چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را وقف کند صحیح

نیست .

مسأله ۲۶۷۶ – اگر مالی را برای زنـدگانی وبعـد از آن برای کسانی که بعـدا بدنیا می آیند وقف نماید ، مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه های او باشد وهر دسته ای بعد از دسته دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است ، وبعید نیست وقف ابتداءا برای کسانی که بعد بدنیا می آیند نیز صحیح باشد .

مسأله ۲۶۷۷ – اگر چیزی را بر خودش وقف کنـد مثل آنکه دکانی را وقف کنـد که عایـدی آن را بعـد از مرگ او خرج مقبره اش نمایند صحیح نیست . ولی اگر مثلا مالی را بر فقراء وقف کند وخودش فقیر شود ، می تواند از منافع وقف استفاده نماید .

مسأله ۲۶۷۸ – اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کنـد ، بایـد مطابق قرار داد او رفتار نمایـد ، واگر معین نکنـد ، چنانچه بر افراد مخصوصـی مثلاـ بر اولاـد خود وقف کرده باشـد وآنهـا بـالغ ، اختیار با خود آنان ، واگر بالغ نباشـند اختیار با ولی ایشان اسـت وبرای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست .

مسأله ۲۶۷۹ – اگر ملکی را مثلا بر فقراء یا سادات وقف کنـد ، یا وقف کنـد که منافع آن به مصـرف خیرات برسد ، در صورتی که برای آن ملک متوالی معین نگرده باشد ، اختیار آن با حاکم شرع است .

مسأله ۲۶۸۰ – اگر ملکی را بر افراد مخصوصـی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه ای بعد از طبقه دیگر از آن اسـتفاده کنند ، چنانچه متولی آن را اجاره دهـد وبمیرد اجاره باطل نمی شود . ولی اگر متولی نداشـته باشـد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده ، آن را اجاره دهند ودر بین مدت اجاره بمیرند ، اجاره باطل می شود ودر صورتی که مستأجر مال الاجاره تمام مدت را داده باشـد ، مـال الاجاره از زمان مردنشان تا آخر مـدت اجاره را از مال آنان بر می داردنـد . اگر ملک وقف خراب شود ، از وقف بودن بیرون نمی رود .

مسأله ۲۶۸۲ – ملکی که مقـداری از آن وقف است ومقـداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشـده باشد ، حاکم شـرع یا متولی می تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند .

مسأله ۲۶۸۳ – اگر متولی وقف خیانت کند وعایدات آن را به مصـرفی که معین شده نرساند ، حاکم شـرع می تواند بجای او متولی امینی معین نماید .

مسأله ۲۶۸۴ – فرشـی را که برای حسـینیه وقف کرده اند ، نمی شود برای نماز به مسـجد ببرند ، اگر چه آن مسـجد نزدیک حسینیه باشد .

مسأله ۲۶۸۵ – اگر ملکی را برای نعمیر مسـجدی وقف نماینـد ، چنانچه آن مسـجد احتیاج به تعمیر ندارد وانتظار هم نمی رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند می توانند عایدات آن ملک را بر مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد بر سانند .

مسأله ۲۶۸۶ – اگر ملگی را وقف کنـد که عایـدی آن را خرج تعمیر مسـجد نمایند ، وبه امام جماعت وبه کسـی که در آن مسـجد اذان می گوید بدهند ، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشـته باشـند که برای هر یک چه مقدار معین کرده ، باید همانطور مصرف کنند . واگر یقین یا اطمینان نداشـته باشـند ، چنانچه آنچه ذکر شده از باب مصـرف باشد باید اول مسجد را تعمیر کنند واگر چیزی زیـاد آمـد بین امـام جمـاعت وکسـی که اذان می گویـد به طور مسـاوی قسـمت نماینـد وبهـتر آن است که این دو نفر در تقسـیم با یکدیگر صلح کنند .

احکام وصیت

احکام وصیت

مسأله ۲۶۸۷ – وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند ، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد ، یا برای اولاد خود وکسانی که اختیار آنان با اوست قیم وسرپرست معین کند . وکسی را که به او وصیت می کنند وصی می گویند .

مسأله ۲۶۸۸ – کسی که نمی تواند حرف بزند ، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند ، برای هر کاری می تواند وصیت کند بلکه کسی هم که می تواند حرف بزند ، اگر با اشاره ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند صحیح است .

مسأله ۲۶۸۹ – اگر نوشته ای به امضاء یا مهر میت ببینند ، چنانچه مقصود داورا بفهماند ومعلوم باشد که بای وصیت کردن نوشته ، باید مطابق آن عمل کنند وهمچنین اگر بدانند مقصودش وصیت کردن نبوده وچیزیهای را نوشته است بعدا مطابق آن وصیت کند ووصیت کرده ، ولی اگر ندانند که بعدا وصیت کرده یا نه عمل به آن لازم نیست .

مسأله ۲۶۹۰ – کسی که وصیت می کند باید بالغ باشد ، بلی وصیت صبی دهساله اگر عاقل ودر وجوه معروف باشد صحیح است ، ونیز باید وصیت کنند ه عاقل ، واز روی اختیار وصیت کند .

مسأله ۲۶۹۱ – کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطه آن ، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود ، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست .

مسأله ۲۶۹۲ – اگر انسان وصیت کند که چیزی به کسی بدهند ، در صورتی آن کسی آن چیز را مالک می شود که آنرا رد ننماید ، وقبول لازم نیست .

مسأله ۲۶۹۳ – وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید ، باید فورا امانتهای مردم را به صاحبانشان بر گرداند واگر به مردم بدهکار است وموقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد ، واگر خودش نمی تواند بدهد ، یا موقع دادن بدهی او نرسیده ، باید وصیت کند وبر وصیت شاهد بگیرد ، ولی اگر بدهی او معلوم باشد ، وصیت کردن لازم نیست .

مسأله ۲۶۹۴ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر خمس وزکوهٔ ومظالم بدهکار است ، باید فورا بدهد واگر نمی تواند بدهد چنانچه از خودش مال دارد ، یااحتمال می دهد کسی آنها را اداء نماید ، باید وصیت کند . وهمچنین است اگر حج بر او واجب باشد . مسأله ۲۶۹۵ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر نماز وروزه قضاء دارد ، باید وصیت کند که از ما لخودش باری آنها اجیر بگیرند ، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون انکه چیزی بگیرد آنها را انجام می دهد ، باز هم واجب است وصیت نماید ، واگر قضای نماز روزه او به تفصیلی که در صفحه ۲۲۵ بیان شد ، ر پسر بزرگتر واجب باشد ، باید به او اطلاع دهد ، یا وصیت کند که برای او بجا آورند .

مسأله ۲۶۹۶ – کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند ، اگر مالی پیش کسی دارد یادر جایی پنهان کرده است که ورثه نمی دانند چنانچه به واسطه ندانستن ، حقشان از بین بورد ، باید به آنان اطلاع دهد ، ولازم نیست باری بچه های صغیر خود قیم وسر پرست معین کند ، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می رود ، یا خودشان ضابع می شوند ، باید باری آنان قیم امینی معین نماید .

مسأله ۲۶۹۷ – وصی باید مسلمان وعاقل باشد . ونیز باید بالغ باشد در صورتی که به تنهایی وصی قرار داده شود .

مسأله ۲۶۹۸ – اگر کسی چند وصی برای خود معین کند ، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهایی به وصیت عمل کنند ، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند ، واگر اجازه ناده باشد ، چه گفته باشد که هر دو باهم به وصیت عمل کند ، یا نگفته باشد ، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند واگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند ، حاکم شرع آنها را مجبور می کند واگر اطاعت نکنند ، به جای آنان دیگران را معین می نماید .

مسأله ۲۶۹۹ – اگر انسان از وصیت خود بر گردد مثلا بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند ، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می

شود . واگر وصیت خود را تغییر دهد ، مثل آنکه قیمی برای بچه های خود معین کند ، بعد دیگری را بجای او قیم نماید ، وصیت اولش باطل می شود باید به وصیت دوم او عمل نمایند .

مسأله ۲۷۰۰ - اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود بر گشته مثلا خانه ای را که وصیت کرده به کسی بدهند بفروشد ، یا دیگری را برای فروش آن وکیل نماید ، وصیت باطل می شود .

مسأله ۲۷۰۱ - اگر وصیت کند چیزی معینی را به کسی بدهند ، بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند باید آن چیز را دو قسمت کنند وبه هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند .

مسأله ۲۷۰۲ - اگر کسی در مرض که به آن مرضی می میرد ، مقداری از مالش را به کسی ببخشد ووصیت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند ، باید مالی را بخشیده از اصل ترکه خارج کنند ، چنانچه مالی که وصیت کرده بیشتر از ثلث باقیمانده نباشد ، یا اگر بیشتر است ورثه اجازه بدهند که گفته او عملی شود ، باید به آنجه گفته عمل کنند ، واگر بیشتر از ثلث باشد ، ورثه هم اجازه ندهند ، باید مالی را که پیش از مرگ بخشیده بدهند وثلث باقیمانده مال دومی است .

مسأله ۲۷۰۳ - اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند وعایدی آن را به مصرفی برسانند ، باید مطابق گفته او عمل نمایند .

مسأله ۲۷۰۴ - اگر در مرضی که به آن مرض می میرد ، بگوید مقداری به کسی بدهکار است ، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است ، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند واگر متهم نباشد وکسی هم منکر گفته او نشود ، باید از اصل مالش بدهند .

مسأله ۲۷۰۵ - اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند به نحو وصیت به فعل ، چنانچه آن بچه بعد از مرگ موصی بدنیا آمد آن چیز را به او می دهند ، والا در خیرات مصرف می شود ، واگر وصیت کند که مقداری از مالش مال بچه باشد که در شکم مادر است بنحو وصیت به نتیجه اگر چه هنوز روح نداشته باشد ، وصیت صحیح است ، پس اگر زنده بدنیا امد ، باید آنچه را که وصیت کرده به او بدهند ، واگر مرده بدنیا امد ، وصیت باطل می شود وآنچه را که برای او وصیت کرده ، ورثه میان خودشان قسمت می کنند .

مسأله ۲۷۰۶ - اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده ، چنانچه به اطلاع وصیت کنند برساند که بای انجام وصیت او حاضر نیست ، لازم نیست بعد از مردن او به وصیت عمل کند ، ولی اگر پیش از مردن او بفهمد که او را وصی کرده ، یا بفهمد وبه اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست ، در صورتی که مشقت نداشته باشد ، باید وصیت او را انجام دهد ، ونیز اگر وصی پیش از مرگ ، موقعی ملتفت شود که مریض به واسطه شدت مرض نتواند به دیگری وصیت کند ، باید وصیت را قبول نماید .

مسأله ۲۶۰۷ - اگر کسی که وصیت کرده بمیرد ، وصی نمی تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند وخود از کار کناره نماید ، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی آن کار را انجام دهد ، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده ، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید .

مسأله ۲۷۰۸ - اگر کسی دو نفر را وصی کند ، چنانچه یکی از آن دو بمیرد ، یا دیوانه یا کافر شود لازم نیست حاکم شرع یک نف دیگر را بجای او معین کند ، مگر آنکه شرط اجتماع در عمل نموده باشد ، واگر هر دو بمیرند یا دیوانه ، یا کافر شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می کند ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند ، معین کردن دونفر لازم نیست .

مسأله ۲۷۰۹ - اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد ، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می کند .

مسأله ۲۷۱۰ - اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود ، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ویا تعدی نموده ، مثلا میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای شهر بده واو مال را به شهر دیگر برده ودر را از بین رفته ضامن است واگر کوتاهی نکرده وتعدی هم ننموده ضامن نیست .

مسأله ۲۷۱۱ – هر گاه انسان کسی را وصی کند وبگوید که اگر ان کس بمیرد فلانی وصی باشد ، بعد از آنکه وصی اول مرد ، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد .

مسأله ۲۷۱۲ – حجی که بر میت واجب است وبدهکاری وحقوقی راکه مثل خمس وزکوۀ ومظالم ، اداء کردن آنها واجب است ، باید از اصل مال میت بدهند ، واگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد .

مسأله ۲۷۱۳ – اگر مال میت از بدهی وحج واجب وحقوقی که مثل خمس وزکوۀ ومظالم بر او واجب است زیاد بیاید ، چنانچ وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند ، باید به وصیت او عمل کنند واگر وصیت نکرده باشد ، آنچه می ماند مال ورثه است .

مسأله ۲۷۱۴ – اگر مصرفی را که میت معین کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند ، یا کاری کنند که معلوم شود عملی شدن وصیت را اجازه داده اند ، وتنها راضی بودن آنان کافی نیست . واگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه بدهند صحیح است .

مسأله ۲۷۱۵ – اگر مصرفی را که میت معین کرده ، از ثلث مال او بیشتر باشد ، وپیش از مردن او ورثه اجازه بدهند که وصیت او عملی شود ، بعد از مردن او نمی توانند از اجازه خود بر گردند .

مسأله ۲۷۱۶ – اگر وصیت کند که از ثلث او خمس وزکوۀ یا بدهی دیگر اورا بدهند وبرای نماز وروزه او اجیر بگیردن وکار مستحبی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند ، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند واگر چیزی زیاد آمد برای نماز وروزه او اجیر بگیرند واگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند ، وچنانچه ثلث مال او فقط به اندازه بدهی او باشد ، ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود ، وصیت برای نماز وروزه وکارهای مستحبی باطل است ولی باید نماز وروزه او را از اصل مال بدهند

مسأله ۲۷۱۷ – اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند وبرای نماز وروزه مستحبی ااو اجیر بگیرید وکار مستحبی دیگر هم انجام دهند ، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند ، باید بدهی او را از اصل مال بدهند واگر چیزی زیاد آمد ، ثلث آن را به مصرف نماز وروزه وکارهای مستحبی که معین کرده برسانند ودر صورتی که ثلث کافی نباشد ، ووصیت هم به ترتیب ذکر شده باشد ، پس اگر ورثه اجازه بدهند ، باید وصیت او عملی شود واگر اجازه ندهند ، باید نماز وروزه را از ثلث دهند واگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند .

مسأله ۲۷۱۸ – اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند ، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند ، یا قسم بخورد ویک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید . یا یک مرد عادل ودو زن عادله ، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند ، باید مقداری را که می گوید به او بدهند . واگر دو زن عادله شهادت دهند ، نصف آن را واگر سه زن عادله شهادت دهند ، باید سه چهارم آن را به او بدهند . ونیزی اگر دو مرد کافر ذمی که در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند ، در صورتی که میت ناچار بوده است که وصیت کند ومرد وزن عادلی هم در موقع وصیت نبوده ، وصیت در سفر باشد باید چیزی را که مطالبه می کند به او بدهند .

مسأله ۲۷۱۹ – اگر کسی بگوید من وصی میتم که مال اور ا به مصرفی برسانم ، یا میت مرا قیم بچه‌های خود قرار داده ، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند .

مسأله ۲۷۲۰ – اگر وصیت کند چیزی به کسی بدهند وآن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید بمیرد ، تا وقتی ورثه او وصیت را رد نکرده اند ، می توانند آن چیز را قبلو نمایند ولی این در صورتی است که وصیت کنند ه از وصیت خود بر نگردد وگرنه حقی به آن چیز ندارند .

احکام ارث

احکام ارث

مسأله ۲۷۲۱ – کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند سه دسته هستند : دسته اول – پدر ومادر واولاد میت وبا نبودن اولاد ، اولاد هر چه پایین روند ، هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد وتا یکنفر از این دسته هست دسته دوم ارث نمی برند . دسته دوم – جد یعنی پدر بزرگ وجده ، یعنی مادر بزرگ وخواهر وبرادر وبا نبودن برادر وخواهر ، اولاد ایشان هر کدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می برد وتا یکنفر از این دسته هست دسته سوم ارث نمی برند . دسته سوم – عمو وعمه ودایی وخاله واولاد آنان وتا یکنفر از عموها وعمه ها ودایی وخاله های وخاله واولاد آنان ارث نمی برند ولی اگر میت عموی پدر وپسر عموی پدر ومادری داشته باشد ، ارث به پسر عموی پدر ومادری می رسد وعموی پدری ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۲۲ – اگر عمو وعمه ودایی وخاله خود میت واولاد انان واولاد اولاد آنان نباشند ، عمو وعمه ودایی وخاله پدر ومادر میت ارث می برند واگر اینها نباشند ، اولادشان ارث می برند واگر اینها هم نباشند ، عمو وعمه ودایی وخاله جد وجده میت ، واگر اینها هم نباشند ، اولادشان ارث می برند .

مسأله ۲۷۲۳ – زن وشوهر به تفصیلی که در چند صفحه بعد بیان می شود ، از یکدیگر ارث می برند .

ارث دسته اول

مسأله ۲۷۲۴ – اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اول باشد ، مثل پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد ، همه مال میت به او می رسد ، واگر چند پسر یا چند دختر باشند ، همه مال به طوری مساوی بین آنان قسمت می شود ، واگر یک پسر ویک دختر باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، دو قسمت را پسر ویک قسمت را دختر می برد واگر چند پسر وچند دختر باشند ، مال را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد .

مسأله ۲۷۲۵ – اگر وارث میت فقط پدر ومادر او باشند . مال سه قسمت می شود ، دو قسمت آن را پدر ویک قسمت را مادر می برد ، ولی اگر میت دو برادر ، یا چهار خواهر ، یا یک برادر ودو خواهر داشته باشد که همه آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد ، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه ، اگر چه تا میت پدر ومادر دارد اینها ارث نمی برند ، اما به واسطه بودن اینها مادر شش یک مال را می برد وبقیه را به پدر می دهند .

مسأله ۲۷۲۶ – اگر وارث میت فقط پدر ومادر ویک دختر باشند ، چنانچه میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر ودو خواه رپدری نداشته باشد ، مال را پنج قسمت می کنند ، پدر ومادر هر کدام یک قسمت ودختر سه قسمت آن را می برد واگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر ودو خواهر پدری داشته باشد ، مال را شش قسمت می کنند ، پدر ومادر ، هر کدام یک قسمت ودختر سه قسمت می برد ویک قسمت باقیمانده را چهار قسمت می کنند یک قسمت را به پدر وسه قسمت را به دختر می دهند مثلا اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند ، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت آن را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می دهند .

مسأله ۲۷۲۷ – اگر وارث میت فقط پدر ومادر ویک پسر باشند ، مال را شش قسمت می کنند ، پدر ومادر هر کدام یک قسمت وپسر چهار قسمت آن را می برد . واگر چند پسر یا چند دختر باشند ، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند واگر پسر ودختر باشند ، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد .

مسأله ۱۷۲۸ – اگر وارث میت فقط پدر ویک پسر ، یا مادر ویک پسر باشند ، مالی را شش می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا

مادر وپنج قسمت را پسر می برد .

مسأله ۲۷۲۹ – اگر وارث میت فقط پدر ، یا مادر ، با پسر ودختر باشند ، مال را شش قسمت می کنند یک قسمت آنر ا پدر ، یا مادر می برد وبقیه را طوری قسمت می کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد .

مسأله ۲۷۳۰ – اگر وارث میت فقط پدر ویک دختر ، یا مادر ویک دختر باشند ، مال را چهار قسمت می کنند ، یک قسمت آن را پدر یا مادر وقیه را دختر می برد .

مسأله ۲۷۳۱ – اگر وارث میت فقط پدر وچند دختر یا مادر وچند دختر باشند ، مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را پدر یا مادر می برد وچهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند .

مسأله ۲۷۳۲ – اگر میت اولاد نداشته باشد . ، نوه پسری او اگر چه دختر باشد ، سهم پسر میت را می برد ونوه دختری او اگر چه پسر باشد ، سهم دختر میت را می برد ، مثلا اگر میت یک پسر از دختر خود ویک دختر از پسرش داشته باشد ، مال را سه قسمت می کنند یک قسمت را به پسر دختر ودو قسمت را به دختر پسر می دهند .

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۳۳ – دسته دوم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می برند ، جد یعنی پدر بزرگ وجده یعنی مادر بزرگ وبرادر وخواهر میت است ، واگر برادر وخواهر نداشته باشد ، اولادشان ارث میبرند .

مسأله ۲۷۳۴ – اگر وارث میت فقط یک برادر ، یا یک خواهر باشد ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر پدر ومادری ، یا چند خواهر پدر ومادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، واگر برادر وخواهر پدر ومادری باهم باشند ، هر برادری دو برابر خواهر می برد ، مثلاـ اگر دو برادر ویک خواهر پدر ومادری دارد ، مال را پنج قسمت می کنند ، هر یک از برادرها دو قسمت وخواهر یک قسمت آن را می برد

مسأله ۲۷۳۵ – اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری دارد ، برادر وخواهر پدری که از مادر با میت ارث نمی برد ، واگر برادر وخواهر پدر ومادری ندارد ، چنانه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واگر هم برادر وهم خواهر پدری داشته باشد ، هر برادری دو برابر خواهر می برد .

مسأله ۲۷۳۶ – اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جداست ، همه مال به او می رسد ، واگر چند برادر مادری یا چند خواه رمادری یا چند برادر وخواهر مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود .

مسأله ۲۷۳۷ – اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری وبرادر وخواهر پدری ویک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد ، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند ومال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری وبقیه را به برادر وخواهر پدر ومادری می دهند وهر برادری در برابر خواهر می برد .

مسأله ۲۷۳۸ – اگر میت برادر وخواهر پدر ومادری وبرادر وخواهر پدری وبرادر وخواهر مادری داسته باشد ، برادر وخواهر پدری ارث نمی برند ومال را سه قسمت می کند ، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند وبقیه را به برادر وخواهر پدر ومادری می دهند وهر برادری دو برابر خواهر می برد .

مسأله ۲۷۳۹ – اگر وارث ممیت فقط برادر وخواهر پدری ویک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد ، مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می برد وبقیه را به برادر وخواهر پدری می دهند وه ربرادری دو برابر خواهر می برد

.

مسأله ۲۷۴۰ – اگر وارث میت فقط برادر وخواهر پدری وچند برادر وخواهر مادری باشند ۷ مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت آن را برادر وخواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند وبقیه را به برادر وخواهر پدری می دهند وهر برادری دو برابر خواهر می برد .

مسأله ۲۷۴۱ – اگر وارث میت فقط برادر وخواهر وزن او باشند ، زن ارث خود را به تفصیلی که در چند صفحه بیان می شود می برد . وخواهر وبرادر به طوری که

در مسائل گذشته بیان شد ارث خود را می برند ، ونیز اگر زنی بمیرد ووارث او فقط خواهر وبرادر شوهر او باشند ، شوهر نصف مال را می برد وخواهر وبرادر به طوری که در مسائل پیش ذکر شد ارث خود را می برند . ولی برای انکه زن با شوهر ارث می برد از سهم برادر وخواهر مادری پیزی کم نمی شود ، واز سهم برادر وخواهر پدر ومادری یا پدری کم می شود ، مثلا اگر وارث میت شوه وبرادر وخواهر مادری وبرادر وخواهر پدر ومادری او باشد ، نصف مال به شوهر می رسد ویک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر وخواهر مادری می دهند وآنجه می ماند مال برادر وخواهر پدر ومادری است ، پس اگر همه مال او شش تومان باشد سه تومان به شوهر ودو تومان به برادر وخواه رمادری ویک تومان به برادر وخواه رپدر ومادری می دهند .

مسأله ۲۷۴۲ – اگر میت خواهر وبرادر نداشته باشد ، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند وسهم برادر زاده وخواهر زاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واز سهمی که به برادر زاده وخواه رزاده پدری یا پدر ومادری می رسد ، هر پسری دو برادر دختر می برد .

مسأله ۲۷۴۳ – اگر وارث میت فقط یک جد یا یک جده است ، چه پدری باشدیامادری ، همه مال به اومی رسد وبابودن جد میت پدرجد او ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۴۴ – اگر وارث میت فقط جدوجده پدری باشند ، مال سه قسمت می شود دوقسمت راجد ویکقسمت راجده می برد واگر جدوجده مادری باشند ، مال رابه طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند .

مسأله ۲۷۴۵ – اگروارث میت فقط یک جد یاجده پدری ویک جد یا جده مادری باشند سه قسمت می شود ، دو قسمت را جد یا جده پدری ویک قسمت را جد یا جده مادری می برد .

مسأله ۲۷۴۶ – اگر وراث میت جد وجده مادری باشند مال سه قسمت می شود ، یک قسمت آن راجد وجده مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ودو قسمت آن را به جد وجده پدری می دهند وجد دو برابر جده می برد .

مسأله ۲۷۴۷ – اگر وارث میت فقط زن وجد وجده پدری وجد وجده مادری اوباشند زن ارث خود رابه تفصیلی که در چند صفحه بعد بیان می شود می برد ویک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد یا وجده مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، وبقیه را به جد وحده پدر یمی دهند وجد دو برابر جده می برد . واگر وارث میت شوهر وجد وجده باشند ، شوهر نصف مال را می برد وجد وجده به دستوری که در مسائل گذشته گفته شد ، ارث خود را می برند .

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۴۸ – دسته سوم عمو وعمه ودایی وخالی واولاد آنان است به تفصیلی که بیان شد که اگر ااز طبقه اول ودوم کسی نباشد ، اینها ارث می برند .

مسأله ۲۷۴۹ – اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است ، چه پدر ومادری باشد یعنی با میت از یک پدر ومادر باشد ، یا پدری باشد یا مادری ، همه مال به او می رسد ، واگر چند عمو یا جند عمه باشند وهمه پدر ومادری ، یا همه پدری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود ، واگر عمو وعمه هر دو باشند وهمه پدر ومادری ، یا همه پدری باشند ، عمو دو برابر عمه

می برد مثلا اگر وارث میت دو عمو ویک عمه باشند ، مال را پنج قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمه می دهند وچهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند .

مسأله ۷۵۰ – اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمه مادری یا عمو وعمه مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود .

مسأله ۲۷۵۱ – اگر وارث میت جند عمو وعمه باشند وبعضی پدری وبعضی مادری وبعضی پدر ومادری باشند ، عمو وعمه پدری ارث نمی برند ، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد ، مال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو وعمه پدر ومادری می دهند وعموی پدر مادری دو برابر عمه پدر ومادری می برد ، واگر هم عمو وهم عمه مادری دارد ، مال را سه قسمت می کنند دو قسمت را به عمو وعمه پدر ومادری می دهند وعمو درو برابر عمه می برد ویک قسمت را به عمو وعمه مادری می دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند .

مسأله ۲۷۵۲ – اگر وارث میت فقط یک دیی ، یا یک خاله باشد ، همه مال به او می رسد واگر هم دایی وهم خاله باشند وهمه پدر ومادری ، یا پدری ، یا مادری باشند ، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می شود واحتیاط آن است که در تقسم بایکدیگر صلح کنند .

مسأله ۲۷۵۳ – اگر وارث میت فقط یک دایی ، یا یک خاله مادری ، ودایی وخاله پدر ومادری ودایی وخاله پدر باشند ، دایی وخاله پدری ارث نمی برند ، ومال را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به دایی یا خاله مادری و بقیه را به دایی وخاله پدر ومادری می دهند واحتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند .

مسأله ۲۷۵۴ – اگر وارث فقط دایی وخاله پدری ودایی وخاله مادری ودایی وخاله پدر ومادری باشند ، دایی وخاله پدری ارث نمی برند وباید مال را سه قسمت کنند ، یک قسمت آن را دایی وخاله مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند وبقیه را به دایی وخاله پدری او بدهند واحتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند .

مسأله ۲۷۵۵ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه باشند مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت رادایی یا یا خاله وبقیه را عمو یا عمه می برد .

مسأله ۲۷۵۶ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله وعمو وعمه باشند ، چنانچه عمو وعمه ، ، پدر ومادری یا پدری باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی یا خاله می برد واز بقیه دو قسمت به عمو ویک قسمت به عمه می دهند ، بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند یه قسمت را به دایی یا خال وچهار قسمت را به عمو ودو قسمت را به عمه می دهند .

مسأله ۲۷۵۷ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله ویک عمو یا یک عمه مادری وعمو وعمه پدر ومادری یا پدری باشند ، مال را سه قسمت می کنند ، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می دهند ودو قسمت با قیمانده را شش قسمت می کنند ، یک قسمت را به عمو یا عمه مادری وبقیه را به عمو وعمه پدر ومادری یا پدری می دهند وعمو دو برابر عمه می برد . بنا بر این اگر مال را نه قسمت کنند ، سه قسمت را به دایی یا خاله ، ویک قسمت را به عمو یا عمه مادری ، وپنج قسمت دیگر را به عمو وعمه پدر ومادری یا پدری می دهند .

مسأله ۲۷۵۸ – اگر وارث میت یک دایی یا یک خاله وعمو وعمه مادری وعمو وعمه پدر ومادری یا پدری باشند ، مال را یه قسمت می کنند ، یک سهم آن را به طور مساوی بین عمو وعمه مادری قسمت می کنند ودو سهم دیگر را بین عمو وعمه پدر ومادری ای پدری قسمت می نمایند وعمو دو برابر عمه می برد . بنابر این اگر مال را نه قسمت کنند ، سه قسمت آن ، سهم خاله یا دایی ودو قسمت سهم عمو وعمه مادری وچهار قسمت سهم عمو وعمه پدر ومادری یا پدری می باشد .

مسأله ۲۷۵۹ - اگر وارث میت چند دایی وچند خاله باشند که همه پدر ومادری یا پدری یا مادری باشند وعمو وعمه هم داشته باشد ، مال سه سهم می شود ، دو سهم آن را به دستوری که در مسأله پیش گفته شد ، عمو وعمه بین خودشان قسمت می کنند ویک سهم آن را دایی ها وخاله ها به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند .

مسأله ۲۷۶۰ - اگر وارث میت دای یا خاله مادری وچند دایی وخاله پدر ومادری یا پدری وعمو وعمه باشند ، مال سه سهم می شود ، ودو سهم می شود ، ودو سهم آن را به دستوری که سابقا گفته شد عمو وعمه بین خودشان قسمت می کند ، پس اگر میت یک دای یا یک خاله مادری دارد یک سهم دیگر آن را شش قسمت می کنند یک قسمت را به دایی یا خاله مادری می دهند وبقیه را بهدایی وخاله پدر ومادری یا پدری می دهند ککه بنا بر احتیاط باید در تقسیم آن باهم صلح کنند واگر چند دایی مادری یا چند خاله مادر یا هم دایی مادری وهم خاله مادری دراد آن یک سهم را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی ها وخاله های مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند وبقیه را به دای وخاله پدر ومادری یا پدری می دهند که بنا بر احتیاط در تقسیم آن باهم صلح کنند .

مسأله ۲۷۶۱ - اگر میت عمو وعمه ودایی وخاله نداشته باشد ، مقداری که به عمو وعمه می رسد ، به اولاد آنان ومقداری که به دایی وخاله می رسد ، به اولاد آنان داده می شود .

مسأله ۱۷۶۲ - اگر وارث میت عمو وعمه ودایی وخاله پدر وعمو وعمه ودایی وخاله مادر او باشند ، مال سه سهم می شود ، یک سهم آن را عمو وعمه ودایی وخاله مادر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می کنند ، ودو سهم دیگر آن را سه قسمت می کنند ، یک قسمت را دایی وخاله پدر میت به طور مساوی بین خودشان قسمت می نمایند ، ودو قسمت دیگر آن را به عمو وعمه پدر میت می دهند وعمو دو برابر عمه می برد .

ارث زن وشوهر

مسأله ۲۷۶۳ - اگر زنی بمیرد واولاد نداشته باشد ، نصف همه مال را شوهر او وبقیه راورثه دیگر می برند ، واگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد ، چهار یک همه مال را شوهر وبقیه راورثه دیگر می برند .

مسأله ۲۷۶۴ - اگر مردی بمیرد واولاد نداشته باشد ، چهار یک مال او را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند ، واگر از ان زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال را زن وبقیه را ورثه دیگر می برند ، وزن از زمین خانه مسکونی ، نه از خود زمین ونه از قیمت آن ارث نمی برد ، وفرقی بین زن بچه دار وغیر او نیست وهمچنین از زمین باغ وزراعت وزمینهای دیگر ارث نمی برد ، ونیز از خود هوایی خانه مانند بنا ودرخت ارث نمی برد ، ولی از قیمت آنها ارث می برد وهمچنین از درخت وزراعت وساختمانی که در زمین باغ وزراعت وزمینهای دیگر است .

مسأله ۲۷۶۵ - اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی برد ، مانند زمین خانه مسکونی ، تصرف کند ، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد . وچنانچه پیش از دادن سهم زن ، اینها را بفروشند صحیح است واازه زن شرط صحهٔ معامله نیست .

مسأله ۲۷۶۶ - اگر بخواهند بنا ودرخت ، مانند آن را قیمت نمایند ، باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند ، چقدر ارزش دارند وسهم زن را از آن قیمت بدهند .

مسأله ۲۷۶۷ - مجرای آب قنات ومانند آن حکم زمین را دارد وآجر وچیزهایی که در آن بکار رفته ، در حکم ساختمان است .

مسأله ۲۷۶۸ - اگر میت بیش از یک زن داشته باشد ، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال ، واگر اولاد داشته باشد ، هشت یک مال به شرحی که بیان شد ، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می شود ، اگر چه شوهر با هیچ یک از آنان یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد ، ول اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا رفته ، زنی را عقد کرده وبا او نزدیکی نکرده است ، آن زن از او

ارث نمی برد وحق مهر هم ندارد .

مسأله ۲۷۶۹ - اگر زن در حال مرض شوهر کند وبه همان مرض بمیرد شوهرش اگر چه به او نزدیکی نکرده باشد ، از او ارث می برد .

مسأله ۲۷۷۰ - اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد ، طلاق رجعی بدهند ودر بین عده بمیرد ، شوهر از او ارث می برد . ونیز اگر شوهر در بین عده زن بمیرد ، زن از او ارث می برد ، ولی اگر بعد از گذشتن عده رجعی یا در عده طلاق بائن یکی از آنان بمیرد ، دیگری از او ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۷۱ - اگر شوهر در حال مرض عیالش را طلاق دهد وپیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد ، زن با دو شرط از او ارث می برد ، اول - آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد . دوم - شوهر در مرضی که در آن مرض زن راطلاق داده ،

به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد ، پس ار از آن مرض خوب شود . وبه جهت دیگری از دنیا برود . زن از او ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۷۲ - لباسی که مرد برای زن خود گرفته ، اگر زیادتر از متعارف باشد ، بعد از مردن شوهر ، جزء مال شوهر است واگر به مقدار متعارف باشد ولو نپوشیده باشد جزء مال شوهر نیست .

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۷۳ - قرآن وانگشتر وشمشیر میت ولباسی را که پوشیده یا مهیا شده برای پوشیدن مال پسر بزرگتر است واگر میت از سه چیز اول بیشتر از یکی دارد ، مثلا دو قرآن یا دو انگشتر دارد یکی بیشتر مال او نیست ولی لباس هر چه باشد به او تعلق دارد .

مسأله ۲۷۷۴ - اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلا از دوزن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند ، باید لباس وقرآن وانگشتر وشمشیر میت را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند .

مسأله ۱۷۷۵ - اگر میت قرض داشته باشد ، چنانچ قرضش به اندازه مال او یا زیادتر باشد ، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است ودر مسأله پیش ذکر شد ، به قرض او بدهند ، واگر قرضش کمتر از مال او باشد ، نباید از آن چهار چیزی که به پسر بزرگتر می رسد ، به نسبت به قرض او بدهند ، مثلا اگر همه دارایی او شصت تومان است وبه مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است وسی تومان هم قرض دارد ، قرض را از چهل تومان باقی می دهند .

مسأله ۲۷۷۶ - مسلمان از کافر ارث می برد ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میت باشد از او ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۷۷ - اگر کسی یکی از خویشان خود را عمدا وبه ناحق بکشد ، از او ارث نمی برد ، ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد . واتفاقا به یکی از خویشان او بخورد واو را بکشد از او ارث می برد ولی از دیه قتل که بعدا بیان می شود ارث نمی برد .

مسأله ۲۷۷۸ - هر گاه بخواهند ارث را تقسیم کنند ، برای بچه از که در شکم است که اگر زنده بدنیا بیاید ارث می برد ، سهم دو پسر را کنار می گذارند . ولی اگر احتمال بدهند بیشتر است مثلا احتمال بدهند که زن به سه بچه حامله باشد ، سهم سه پسر را کنار می گذارند ، وچنانچه مثلا یک پسر یا یک دختر به دنیا آمده ، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می کنند .

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

احکام حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

مسأله ۲۷۷۹ – اگر کسی با یکی از محرمهای خود که مثل مادر وخواهر با او نسبت دارند زنا کند ، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند وبنا بر احتیاط با یک ضربه شمشیر در گردن باشد ، وهمچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند . ودر اخبار بسیار وارد شده است که انجام داد نیکی از حدها باعث می شود که مردم کار نا مشروع نکنند ودنیا وآخرت انان را حفظ می کند ومنفعتش برای آنان بیشتر است از اینکه چهل روز باران ببارد .

مسأله ۲۷۸۰ – اگر مرد آزادی زنا کند ، باید او را صد تازیه بزنند ، وچنانچه سه مرتبه زنا کند ودر هر دفعه صد تازیانه اش بزنند ، در دفعه چهارم باید او را بکشند . ولی کسی که زن عقدی دائمی یا مملو که دارد ، ودر حالی که بالغ وعاقل وآزاد بوده با او نزدیکی کرده وهر وقت هم بخواهد می تواند با او نزدیکی کند ، اگر با زنی که بالغه وعاقله است زنا کند ، باید او را سنگسار نمایند .

مسأله ۲۷۸۱ – اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا کند ، چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند ، می تواند هر دو را بکشد . واگر آنان را نکشد ، آن زن بر او حرام نمی شود .

مسأله ۲۷۸۲ – اگر مرد مکلف عاقلی با مکلف عاقل دیگر لواط کند ، باید هر دوی آنان را بکشند . وحاکم شرع می تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد ، یا دست وپای او را ببندد واز جای بلندی به زیر اندازد ، ویا دیواری را روی او خراب کند ، ویا سنگسار نماید ولی جواز زنده به آتش سوزاندن معلوم نیست .

مسأله ۲۷۸۳ – اگر یک نفر کس دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد در صورتی که قاتل وکسی که به او دستور داده هر دو مکلف وعاقل باشند ، قاتل را باید کشت وکسی که او را امر کرده باید حبس کرد تا بمیرد .

مسأله ۲۷۸۴ – اگر فرزند ، پدر یا مادر را عمدا بکشد ، باید او را بکشند . ولی اگر پدری فرزند خود را عمدا بکشد ، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می شود دیه بدهد وهر قدر که حاکم شرع صلاح می داند او را بزنند .

مسأله ۲۷۸۵ – هر گاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد ، حاکم شرع از سی تا نودونه هرقدر صالح می داند ، تازیانه به او می زنند . وروایت شده است که خداوند عالم دهانه ای از آتش به دهان او می زند وملائکه آسمان وزمین وملائکه رحمت وغضب بر او لعنت می کنند وجهنم برای او مهیا خواهد بود . ولی اگر توبه کند توبه او قبول می شود .

مسأله ۲۷۸۶ – اگر کسی مرد وزن را برای زنا ، یامرد وپسر رابرای لواط بهم برساند ، چنانچ آن کس زن باد ، باید هفتاد وپنج تازیانه به او بزنند واگر مرد باشد بعد از هفتاد وپنج تازیانه باید سر اور ا تراشند ودر کوچه وبازار بگردانند واز محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند .

مسأله ۲۷۸۷ – اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند ، یا با پسری لواط نماید وبدون انکه او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد ، کشتن او جایز است .

مسأله ۲۷۸۸ – اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ وعاقل وآزاد است ومتظاهر به زنا ولواط نیست نسبت زنا یا لواط بدهد ، یا ولدالزنا بگوید ، باید هشتاد تازیانه متوسطه که خیلی شدید نباشد از روی لباس به او بزنند .

مسأله ۲۷۸۹ – کسی که مکلف وعاقل است اگر از روی اختیار شراب بخورد ، در دفعه اول ودوم باید تمام بدنش را غیر از عورت رهنه کنند در صورتی که مرد باشد وهشتاد تازیانه به او بزنند ودر دفعه سوم باید او را بکشند .

مسأله ۲۷۹۰ – کسی که مکلف وعاقل است اگر چهار نخود ونیم طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد بدزدد ، چنانچه شرطهایی را که در شرع برای ان معین شده دارا باشد ، در دفعه اول باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند وکف دست وشست او را بگذارند ود ردفعه دوم بنا بر احتیاط باید پای چپ او را از وسط قدم ببرند ودر دفعه سوم باید او را حبس کنند تا بمیرد ، چنانچه مال دارد خرج او را از مال خودش ، واگر ندارد از بیت المال بدهند ودر صورتی که در زندان دزدی

کند ، باید او را بکشند .

احکام دیه

احکام دیه

مسأله ۲۷۹۱ - اگر کسی عمدا وبه ناحق دیگری را بکشد ، ولی کشته می تواند قاتل را عفو کند یا بکشد ، یا مقداری که در مسأله بعد گفته می شود از او دیه بگیرد ، ولی جواز کشتن قاتل مشروط به شروطی است : ۱ - آنکه اگر مقتو لکافر است او مسلمان نباشد . ۲ - اگرمقتول زن است قاتـل مرد نباشـد یا نصف دیه را به ولی قاتل بدهنـد . ۳ - آنکه ملکف وعاقل وبالغ باشـد اما اگر از روی خطا بکشد مثلا برای حیوانی تیر بیندازد واشـتباها کسی را بکشد ، ولی کشته حق ندارد او را بکشد ، اما می تواند دیه بگیرد با شروطی که بعد گفته خواهد شد .

مسأله ۲۷۹۲ - دیه از که قاتل مرد مسلمان آزاد ، بدهد یکی از شش چیز است : اول - صد شتر که داخل سال ششم شده باشند ودر صورتی که قتـل عمـدی نباشـد سن شترها کمتر از این است . دوم - دیست گاو . سوم - هزار گوسـفند . چهارم - دویست حله وهر حله دو پارچه ایست که در یمن می بافند . پنجم - هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ان ۱۸ نخود است . ششم - ده هزار درهم که هر درهمی ۶ / ۱۲ نخود نقره سکه دار است .

مسأله ۲۷۹۳ - دیه چنـد چیز مثل دیه کشـتن است که مقدار آن در مسأله پیش بیان شد : او ل - آنکه دو چشم کسـی را کور کند ، واگر یـک چشم او را کور کنـد ، بایـد نصف دیه کشـتن را بدهـد مگر آنکه بیش از یک چشم نداشـته باشـد ، خلقتا یا به سـببی از طرف خدا که در این صورت باید دیه تمام بدهد . دوم - دو گوش کسی را ببرد ، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود ، واگر یک گوش او را ببرد یا کر کند ، باید نصف دیه کشتن را بدهد واگر نرمه گوش او را ببرد ، باید ثلث دیه کشـتن را بدهد . سوم - تمـام بینی یـا نرمه بینی کسـی را ببرد . چهـارم زبان کسـی را که لال نیست از بیـخ ببرد ، واگر مقـداری ز آن را ببرد بایـد به نسـبت حروفی که به جهت قطع آن مقدار از زبان از بین رفته وبه نسبت مساحت دیه بدهد - مثلا اگر نصف زبان کسـی را قطع وبه واسطه آن نصف حروف از بین برود ، باید نصف دیه کشتن را بدهد ، ود رصورت اختلاف باید مصالحه نمایند مثلا اگر نصف زبان کسی را ببرنـد وبه واسـطه آن دو ثلث حروف از بین برود نصف دیه را بایـد بدهـد ، ودر زیادی تا دو ثلث دیگر باید مصالحه شود ، واگر زبـان کسـی را که لال است از بیـخ ببرد سه یـک دیه را بایـد بدهـد . پنجم - تمام دنـدانهای مردی را از بین ببرد ودیه هر کـدام از دوازده دندان جلوی دهان که شـش عدد بالا وشـش عدد پایین می باشد پنجاه مثقال . شـرعی طلا است وهر مثقال شـرعی ۱۸ نخود است واگر یکی از شانزده دنـدان عقب را که هشت عدد آنها بالا وهشت عدد پایین است از بین ببرد باید بیست وپنج مثقال شـرعی طلاـ بدهـد - واگر دنـدانهای زنی را از بیـن ببـرد ، تـا ثلـث مسـاوی بـا مرد اسـت واز ثلث که بگـذرد دیه دنـدانهای آن نصـف دیه دندانهای مرد است . ششم - هر دو دست سالم کسی را از بند جدا کند واگر یک دست را از بند جدا کند باید نصف دیه کشتن را بدهـد ، واگر شل باشد در دو دست او دو سوم دیه کشـتن ودر یکی ثلث دیه کشـتن ثابت است . هفتم - ده اگشت اصـلی مردی را ببرد ودیه هر انگشت ده یـک دیه کشـتن است وچنانچه انگشت زیادی باشـد ثلث دیه انگشت اصـلی را دارد ، واگر انگشت زنی را ببرد تا موقعی که به سه یک برسـد مساوی مرد است واگر از سه یک گـذشت نصف دیه انگشـتان مرد است ، مثلا اگر سه انگشـت زن را ببرد سـی شتر باید بدهد واگر چهار انگشت او را ببرد بیست شتر باید بدهد . هشـتم - پشت کسـی را طوری بکشـند که دیگر درست نشود . نهم - هر دو پستان زنی را ببرد واگر یکی از آنها را ببرد ، باید نصف دیه کشتن را بدهد . دهم - ه ردو پای کسی را تا مفصل یا همه ده انگشت پا را ببرد ودیه هر انگشت ، ده یک دیه کشـتن است . یازدهم - تخمهای مردی را از بین ببرد . دوازدهم

– طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود . سیزدهم – به کسی ص...ٚای بزند که دیگر وی خوب وبد را نفهمد .

مسأله ۲۷۹۴ – اگر انسان کسی را عمدا وبه ناحق بکشد ، باید دو ماه روزه بگیرد وشصت فقیر را سیر کند ویک بنده آزاد نماید ، ولی اگر اشتباها بکشد ، باید دیه او را بدهد . اگر خطای باشد دیه را اقوام پدری او باید بدهند ویک بنده آزاد کند واگر نتواند بنده آزاد کند ، دو ماه روزه بگیرد واگر این را هم نتواند ، شصت فقیر را سیر کند .

مسأله ۲۷۹۵ – کسی که سوار حیوان است ، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند ، ضامن است . ونیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار خود ، یا به کس دیگر صدمه بزند ، ضامن می باشد . مسأله ۲۷۹۶ – اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند وآن زن محکوم به اسلام وآزاد باشد ، چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد ، دیه اش بیست مثقال شرعی طلا است که هر مثقال آن ۱۸ نخود می باشد . واگر علقه یعنی خون بسته باشد ، چهل مثقال ، واگر مضغه یعنی پاره گوشت باشد شصت مثقال ، واگر استخوان شده باشد ، هشتاد مثقال واگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده ، صد مثقال ، واگر دختر باشد ، دیه او پانصد مثقال شرعی طلا است .

مسأله ۲۷۹۷ – اگر زن حامله کاری کند که بچه اش سقط شود ، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسأله پیش بیان شد ، به وارث بچه بدهد وبه خود زن چیزی از آن نمی رسد .

مسأله ۲۷۹۸ – اگر کسی زن حامله از را بکشد وبچه او هم بمیرد ، باید دیه زن وبچه را بدهد چنانچه پسر بودن یا ختر بودن بچه معلوم باشد دیه او معلوم است واگر معلوم نباشد نصف دیه پسر ونصف دیه دختر را باید بدهد .

مسأله ۲۷۹۹ – اگر پوست سر ، یا صورت مردی را پاره کند ، باید یک صدم دیه انسان را به او بدهد ، واگر به گوشت برسد وقدری از آن را هم ببرد ، باید دو صدم بدهد ، واگر خیلی از گوشت را پاره کند ، باید سه صدم بدهد ، واگر به پرده نازک استخوان برسد ، چهار صدم ، واگر استخوان نمایان شود ، پنج صدم ، واگر استخوان بشکند ، ده صدم ، واگر بعضی از ریزهای استخوان از جای خود بیرون آید ، پانزده صدم ، واگر به پرده مغز سر برسد ، باید سی وسه صدم بدهد .

مسأله ۲۸۰۰ – اگر به صورت کسی سیلی یا چیزی دیگر بزند به طوری که صورت او سرخ شود ۷ باید یک مثقال ونیم شرعی طلای سکه دار که هر مثقالی ۱۸ نخود است بدهد ، واگر کبود شود ، سه مثقال ، واگر سیاه شود ، باید شش مثقال شرعی بدهد ، ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطه زدن ، سرخ یا کبود یا سیاه کند ، باید نصف آنچه را که گفته شد بدهد .

مسأله ۲۸۰۱ – اگر به حیوان حلال گوشت کسی زخم بزند ، یا چیزی از بدن آن را ببرد ، باید تفاوت قیمت سالم ومعیوب آ را به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۸۰۲ – اگر انسان سگ شکاری کسی را بکشد ، باید بیست ویک مثال معمولی نقره سکه دار به او بدهد . واگر سگ گله کسی را تلف نماید ، باید ده مثقال ونیم نقره سکه دار به او بدهد . واگر سگی را که پاسبانی زراعت را مکند ویا سگی که نگهداری باغ وخانه را می کند بکشد قیمت آن را باید به صاحبش بدهد .

مسأله ۲۸۰۳ – اگر حیوان ، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد ، باید مقداری را که ضرر زده به صاحب مال ، یا زراعت بدهد .

مسأله ۲۸۰۴ – اگر بچه یکی از گناهان کبیره را انجام دهد ، ولی یا معلم او می تواند به قدری که ادب شود ودیه واجب نشود او را بزند .

مسأله ۲۸۰۵ – اگر کسی بچه ای را طوری بزند که دیه واجب شود ، دیه مال طفل است ، واگر مرده باید به ورثه او بدهد ، وچنانچه مثلا پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد ، دیه او را ورثه دیگرش می برند ، وبه خود پدر از دیه چیزی نمیرسد

احکام مسائل روز

احکام مسائل روز

بسم الله الرحمن الرحیم از آنجـا که معاملات جدیـد وموضوعـات تـازه ای که مورد ابتلاء عمومی است در این زمان پیـدا شـده واز حکم شرعی آنها پرسش می شود . از این جهت لازم دانستم احکام آن نوع مسائل را ضمن فصولی در اختیار مؤمنین قرار دهم :

احکام پول کاغذی

تمام پولهای کاغذی اعم از اسکناس ایرانی یا دینار عراقی یا دلار آمریکایی ونظائر اینها مالیت دارند زیرا که دولتها به خاطر پشتوانه ای که دارند از قبیل : طلا ، نقره ، نفت ، مس ، معادن وثروتهای طبیعی دیگر . به آنها اعتبار مالیت داده اند ، وتا زمانی که آن پولها را از مالیت نیندازنـد در نظر عقلاء دارای ارزش واعتبار است ودر مقابل آنها چیزهای که مالیت ذاتی دارنـد یعنی مورد احتیاج عامه مردم است از قبیل : خوراکی وپوشاکی ونظائر آنها داده می شود . در اینجا مسائلی پیش می آیـد که بایستی به طور تفصـیل در باره آنها بررسی کرد .

مسأله ۱ – ربای قرضی (که عبارت است از اینکه ، جنسی رابه دیگری بدهد وپس از مدتی زیاده از آن را بگیرد مثل اینکه یک من گندم می دهد وپس از شـش ماه یک من ونیم می گیرد) در پول کاغذی نیز جاری است پس نمی شود مثلا یکصد تومان به کسی قرض داد که دو ماه بعد یکصدوده تومان گرفت .

مسأله ۲ – ربای در معامله (عبارت است از اینکه جنسـی که با پیمانه (مکیل ویاکشش (موزون) معامله می شود به همجنس آن با زیاده فروخته شود) در اسـکناس ونظائر ان در صورتی که هر دو نقـد باشـند نیست ، پس اگر صـد تومان را به صـد وده تومان نقدا مبادله نماید اشکالی ندارد زیرا پول کاغذی از قبیل مکیل وموزون نیست .

مسأله ۳ – اگر مقدار معینی از پول کاغذی را به بیشتر زا آن نقدا بفروشد مثلا صد تومان نقد را به کسی بفروشد در عوض صد وده تومـان در ذمه که دو ماه بعـد آن را بپردازد ، ای معامله در نظر حقیر از دو جهت اشـکال دارد : اول آنکه فروش آن است که انسان مالی را در عوض مال دیگر به کسی بدهد ، پس در فروش لازم است که مال فروخته شده غیر از عوض آن باشد .

بنـابر این اگر صـد تومان نقـد را بفروشـد به صـد وده تومان در ذمه ، چون کلی در ذمه مغایر با پول نقـد نیست بیع محقق نمی شود بلکـه در واقع قرض اسـت (کـه حقیقت آن عبـارت است از اینکه انسـان مـالی رابه دیگری بدهـد به این قصـد که آن مـال در ذمه گیرنده باشد) وگذشت که ربای در قرض در تمام اموال جاری است . دوم آنکه در ربای دربیع اگر معامله نقدی باشد شـرط است مکیل یا موزون باشد ، ولی اگر معامله نسیه ودر ذمه باشد جماعتی از بزرگان علماء فرموده اند ، مکیل یا موزون بودن شـرط نیست واگر مثلا صـد عـدد تخم مرغ را به صـد وده عـدد در ذمه بفروشد ربا سات ومعامله باطل است وروایاتی نیز بر آن دلالت دارد . بنابر این اگر چه پول کاغـذی مکیل وموزون نیست وقیمت آن به شـماره است مانند تخم مرغ ولی در صورتی که مقداری از آن به هم جنس آن با زیاده فروخته شود معامله ربوی وباطل است ، واین قول اگر اظهر نباشـد بـدون تردیـد مطابق احتیاط است ونباید این احتیاط ترک شود ومؤیـد ومؤکد این اشـکال ملاحظه مناط وملاک تحریم ربا است که آن مناط به عینه در پولهای کاغذی موجود است .

مسأله ۴ – اقوی آن است که زکاهٔ به پولهای کاغذی تعلق نمی گیرد پس اگر انسان هر مقدار پول کاغذی داشته باشد وتمام شرایط تعلق زکاهٔ به نقدین یعنی طلا ونقره موجود باشد زکاهٔ واجب نمی شود .

مسأله ۵ – اگر انسان مقـداری از پول کاغـذی از کسـی به قرض بگیرد ودر موقع پرداخت ، مالیت آن کم شده باشد ظاهر آن است

که همان پول را اگر بپردازد ذمه او بری می شود وتدارک مالیت ساقط شده لازم نیست .

احکام سفته

سفته هایی که در بین مردم رایج است خود آنها مالیت ندارند ، ومورد معامله نیستند ، بلکه مورد معامله ریالهیی است که یان سفته ها شند اثبات آنها است وشاهد آن این است که اگر کسی دو خروار گندم بفروشد به یک مقدار ریال ودر عوض آن سفته بگیرد وآن سفته بسوزد ویا گم شود ذمه خریدار بری نمی شود وبایستی قیمت آن جنس را به فروشنده بدهد به خلاف آنکه اگر ریال بدهد وآن ریال بسوزد واز بین برود در این صورت ذمه خریدار بری است . احکام سفته در ضمن مسائلی بیان می شود :

مسأله ۶ – سفته ای که حقیقت داشته باشد وجای خالی نباشد ، مثل اینکه کسی جنسی را به دیگری فروخته به دو هزار ریال در ذمه وسفته گرفته است ، اگر بخواهد آن را به بانک یا غیر بانک به عنوان معامله واگذار کند ، چنانچه در مقابل وجه نقد نباشد بلکه با وعده باشد معامله اشکال دارد چون بیع دین به دین می شود ، چنانچه با وجه نقد باشد بدون کم کردن ، مثلا در همان مثال واگذار کند آن دو هزار ریال که سفته سند آن است به یک هزار ونهصد ریال ، ظاهرا معامله صحیح است واشکالی ندارد .

مسأله ۷ – سفته هایی که دوستانه است وحقیقت ندارد اگر واگذار شود به غیر به عنوان معامله وتملیک ، در صورتی که به عنوان فروش باشد معامله باطل است زیرا خود سفته مالیت ندارد وذمه او هم که مشغول نیست تا دین را بفروشد ولی از چند راه می توان این معامله رائجه را تصحیح نمود : ۱ – آنکه دهنده سفته وکیل نماید گیرنده را که از شخص سوم مبلغی را مثلا صد تومان نقد بخرد به صد تومان در ذمه او به این نحو که ، صد تومان نقد داخل در ملک گیرنده سفته بشود ، وصد تومان نسیه در ذمه دهنده سفته قرار گیرد وسفته دهنده در مقابل این وکالت مقداری پول مثلا صد تومان یا بیشتر بگیرد . ولی شرط صحت خرید پول نقد به پول در ذمه همان طور که گفته شد ، بنابر احتیاط آن است که پول در ذمه زیادتر نباشد وچنانچه سفته گیرنده بخواهد به شخص سوم زیادی بدهد باید بعنوان بذل باشد . ونیز همان گونه که گذشت در موقع معامله رعایت دو تا بودن ثمن ومثمن بشود از قبیل کلی وفرد نباشد ، بلکه کلی غیر منطق بر فرد موجود باشد . ۲ – سفته دهنده وکیل کند سفته گیرنده را که مثلا یکصد تومان از شخص سوم نقد بخرد برای او به یک صد تومان ذمه خودش یا رعایت تغایر ثمن ومثمن یا قرض بگیرد برای او ونیز وکیل نماید او را که بعد از تمام شدن این معامله سفته گیرنده پول نقد را به خودش بفروشد به همان قیمت یا قرض بردارد ، در نتیجه پول نقد مال سفته گیرنده می شود واو مدیون سفته دهنده می شود وسفته دهنده مدیون شخص سوم . واگر بخواهد زیادی بدهد باید به عنوان بذل باشد واگر با شرط باشد در فرض بیع احتیاط ودر صورت قرض جزما باطل خواهد بود . ۳ – سفته دهنده به دادن سفت اذن بدهد به سفته گیرنده که پس از آنکه او از شخص سوم مبلغی را مثلا صد تومان خرید به همان مبلغ در ذمه خودش یا قرض گرفت ، حواله دهد شخص سوم را به سفته دهنده ، وبعد از تمامیت از دو معامله سفته دهنده مدیون آن شخص می شود ، وسفته گیرنده مدیون او ، وپول نقد مال سفته گیرنده می شود . ودر این صورت چنانچه شرط زیادی نماید ظاهرا اشکال ندارد البته شرط در حواله باشد ودر اذن در ان ، نه در بیع ویا قرض . ۴ – سفته دهنده با دادن سفته ضامن بشود پولی راکه سفته گیرنده از شخص سوم قرض می گیرد یا بامعامله مدیون او می شود ، وبعد از آن سفته گیرنده با شخص سوم معامله نماید با خرید وفروش یا قرض وپس از تمام شدن معامله دینی که بر ذمه سفته گیرنده است منتقل می شود به ذمه سفته دهنده ، ولی مراجعه به او نمی شود مگر بعد از رسیدن موعد وپرداخت وجه از طرف ضامن . ودر این صورت هم شرط زیادی بلا مانع است در صورتی که در ضمن بیع یا قرض نباشد .

مسأله ۸ – معامله سفته را از چهار طریق تصحیح کردم ولی لازمه همه آنها این است که پول را در سر موعد ، سفته دهنده باید به آنکه طرف معامله است بانک یا غیر بانک بپردازد ، ولیکن دولت قانونی وضع کرده است که بانکها یا خریدارهای دیگر اختیار

دارنـد ره هر کدام از سـفته دهنده وسـفته گیرنده مراجعه نموده ووجه سـفته را از او مطالبه کنند وسـفته رابه او در مقابل معادل وجه سفته بدون کسر واگذار نمایند ، وهر دوی انها هم موظفند که در صورت مطالبه بانک یا خریدار دیگر وجه را بپردازند . وچون این ازام والتزامات را نوعا می دانند ومعاملات روی این شـرط انجام می گیرد واز او تعبیر به شـرط ضـمنی می کنند ، پس کسانی که یا این الزام والتزام را بداننـد وسـفته را با این شـرط ضـمنی معامله کنند رعایت این شـرط لازم است . بنابر این مراجعه طلبکار به سـفته دهنده به واسطه معامله است ومراجعه به سفته گیرنده از راه شرط ضمنی است ومانعی ندارد . وراه دیگری هم هست در صورتی که به طریق چهارم معامله انجام شود که مقام را جای بیان ان نیست .

مسأله ۹ – متعارف است میان کسانی که سـفته معامله می کننـد که اگر مـدیون تأخیر در اداء دین نمود بعـد از رسـیدن موعد ، باید پولی را به دائن بپردازد ، به عبارت دیگر ، در سر موعد اگر سفته دهنده یاگیرنده پول را به کسی که سفته را به او واگذار نموده اند در مقابل پول معینی ، پول را نپرداختنـد آن شـخص یا آن مؤسـسه باری تأخیر ، مبلغ معینی را می گیرد . دو راه برای حلال بودن ان وجه هست ، اول اینکه مصـالحه نماینـد به این نحو که ایقاع صـلح نماینـد بر ابراء مافی الـذمه در مقابل مقـدار زیادتر وگرنه چنانچه مـدت را در مقابـل مقـداری پول قرار دهنـد به نحو شـرط ابتـدایی در ضـمن عقـد دیگر یـا مصالحه بر او یا بنحو فروش در همه این صورتها پول اضافه ربا است وگرفتن آن حرام . وهمچنین باطل است اگر بفروشند دین حال را به زاده بر آن در ضمن مدتی زیرا بیع دین به دین را فقهـاء جـائز نمی داننـد . راه دوم برای اینکه آن پول زیـادی حلال باشـد این است که : در ضـمن معامله دیگری وجه زیادی را منتقل نمایند مثل اینکه : چیزی که قیمتش مثلا ده تومان است بفروشـند به بیست تومان واین معامله صحیح است واشکالی ندارد . برای رفع شـبهه از این قسم معامله روایتی که به سـند صـحیح از امام موسـی بن جعفر علیه السـلام روایت شده است نقل می کنیم : راوی عرض می کنـد به حضـرت من چنـد درهم از کسـی طلبکـارم وآن شـخص خـواهش می کنـد او را مهلت دهم وبه من منفعتی برسانـد ، من جبه ای را که قیمتش هزار درهم است به او ده هزار درهم یـا بیست هزار درهم می فروشم وطلب خود را تأخیر می اندازم حضرت فرمود : عیبی ندارد .

مسأله ۱۰ – متعـارف در بانکهـا آن است که بـا یک امضاء معامله نمی کننـد ولی اشخاصـی هسـتند که با یک امضاء هم معامله می نماینـد به این نحو که پول می دهنـد وسـفته می گیرنـد ، این معـامله اگر ربـدون زیادی باشـد یعنی یکصـد تومان بدهـد وسـفته هم یکصد تومان باشد هیچ اشـکالی ندارد چه ، به عنوان قرض باشد وسـفته سـند اثبات آن در ذمه ، ولی اگر با زیادی باشد که یکصد تومان مثلا بگیرد ویکصدوده تومان سـفته بدهد ، چنانچه به عنوان قرض باشد (همان طور که میان مردم مرسوم است) مسلما باطل وحرام است ، واگر به عنوان بیع باشد در نظر حقیر اشـکال دارد ، واحتیاط واجب در ترک ان است ، وچنانچه بخواهند زیادی حلال باشد می توانند از راه دوم که در مسأله پیش گفته شد استفاده نمایند .

احکام معاملات بانکها

از جمله مسـائلی که دراین زمانهـا پیـدا شـده احکـام مربوط به بانکها ومعامله باآنها است . به طور کلی بانکها بر سه قسـمند : بانک دولتی ، بانک ملی ، بانک مشترک میان دولت وملت . وچون جمعی از علماء دولـد را مالک نمی داننـد از این جهت احکام معامله با این بانکها مختلف است . به نظر حقیر ممکن است دولت ومؤسـسه مالک بشود ، ولذا اقسام بانکها در حکم یکساننند وبسیاری از معاملاـتی که در آن صـورت می گیرد تـازگی نـدارد ومـا از ذکر انهـا خـود داری می کنیم تنهـا مسـائلی را تـذکر می دهمی که تا حدودی تاز گی دارند

مسأله ۱ – در میان مردم متعارف است که پولی در بانک می گذارند وبانک هم در آن پول تصرف می نماید حتی گاهی عین پول را مصـرف می کنـد وبه دیگری منتقـل می نمایـد ودر عوض سودی به صـاحب مال می دهـد . ازن معامله دارای صورتهای مختلف

واحکام گونا گون است که ذیلا توضیح داده می شود : ۱ – صاحب پول در عوض مبلغ زیادتر پول خود را به بانک بفروشد . در مسائل پیش روشن شد که این معامله اشکال دارد واحتیاط واجب در ترک آن است . ۲ – صاحب پول به بانک قرض بدهد . بعضی از علما گفته اند که این نوع معامله جائز است زیرا هنگام سپردن صاحب پول شرط نمی کند که اضافه بر اصل پول چیزی به او بدهد ، بنا بر این پول اضاقی به منزله جائزه است ، ولی بنظر حقیر پول اضافه ربا وحرام است : زیرا بانک به طور کلی قراری گذارده وقانونی وضع کرده است که هر کس پولی در بانک بگذارد در هر ماه مقداری زیادتر به او داده می شود ، ومعاملات با بانک روی این قرار داد کلی است وبنای عمل روی این شرط است وچنین شرطی را شرط ضمنی می گویند وشرط ضمنی در نظر عقلاء در حکم شرط صحیح است ، ولذا چنانچه بانک بخواهد مبلغ اضافی را ندهد به وسیله قوه قهویه از او می گیرند بنابر این این نوع معامله به طور قطع ربوی است وگرفتن پول اضافی حرام . ۳ – صاحب پول ، پولش را به بانک اباحه کند ولو اینکه بانک آن را تملک کند و به دیگری بدهد ، ودر عوض مبلغی اضافی به صاحب پول بپردازد که این نوع معامله را اباحه به عوض می گویند وظاهرا اشکالی هم ندارد . ۴ – صاحب پول ، پول را به شکل امانت وودیعه در بانک بگذارد واجازه می دهد در آن تصرف نماید نهایت آنکه اذن در تصرف ناقل مجانی نیست بلکه در مقابل عوض است در این صورت مبلغ اضافی از باب شرط ضمنی یا صریح حلال می باشد .

مسأله ۲ – مرسوم است که بانک گاهی با قرعه به بعضی از کسانی که در بانک پول دارند جایزه می دهد ، وچون این جایزه شرط نشده است بانک هم ملزم به آن نیست وتنها آن را باری تشویق مردم می دهد از این جهت حلال است وهیچ اشکالی ندارد .

مسأله ۲ – مرسوم است که بانک گاهی با قرعه به بعضی از کسانی که در بانک پول دارند جایزه می دهد ، وچون این جایزه شرط نشده است وبانک هم ملزم به آن نیست وتنها ان را برای تشویق مردم می دهد از این جهت حلال است وهیچ اشکالی ندارد .

مسأله ۳ – پولهایی که در بانک گذاشته می شود بعضی را صاحب پول پیش از سر رسید موعد نمی تواند بگیرد که از ان تعبیر به (امانت) می شود وبعضی هر موقع خواست می توانـد بگیرد که از آن تعبیر به (توفیر) می شود . این دو نوع سپرده از لحاظ احکام باهم فرقی ندارند ، مگر آنکه بایستی به شرط در ضمن عقد (عدم امکان برداشت در صورت اول وامکان برداشت در صورت دوم) عمل شود .

مسأله ۴ – از جمله کارهایی که بانک انجام میدهد این است که : گاهی تاجری با طرف خود در ممالک دیگر مذاکره خرید جنس را می نمایـد ومقدار وقیمت وشرایط تسلیم را تمام می کنـد ، ولی چون دولت مانع از بیرون بردن پول است از مملکت مگر تحت نظر بانک لذا تاجر می رود بانک ومقداری از قیمت آن جنس را به بانک می پردازد ، مثلا جنسی را تمام کرده است که یک صد هزار تومان بخرد ، پنجاه هزار تومان نقد به بانک میدهد ، بانک تمام قیمت جنس را که صد هزار تومان است به طرف تاجر می پردازد وجنس را تحویل می گیرد آنگاه به تاجر اطلاع می دهد چنانچه بقیه پول را بدهد می توانـد جنس را تحویل بگیرد وگرنه خود بانک حق دراد آن متاع را بفروشد وحق خود را دریافت نمایـد وبقیه را به تاجر بدهد وبانک در عوض این کار ، مبلغی از تاجر دریافت می کند . ظاهرا چنین معامله ای اشکال ندارد هم مقداری که بانک می گیرد حلال است ، وهم فروش جنس وبرداشتن حق خود ، اولی حلال است به واسطه اینکه معامله ای که تاجر با طرف خود می کند بیعی است مشروط به دخالت بانک وکاری که تاجر با بانک می کند یا جعاله است به این نحو که تاجر به بانک می گوید : اگر دین مرا اداء کنی من اصل دین وآن زیادی را که قار گذاشته ایم به تو می دهم ، ویا مصالحه است ود رهر دو صورت پول زیادی برای دین نیست تا ربا باشد ، بلکه در مقابل کارهایی است که بانک انجام می دهد وبی شک چنین پولی گرفتنش حلال خواهد بود ، دومی حلال است به واسطه اینکه در ضمن معامله تاجر با بانک چنین شرشی می شود ودر حقیقت تاجر بانک را وکیل در فروش جنس در صورت نپرداختن پول می نماید .

مسأله ۵ – در میان مردم متعارف است که از بانکها اعم از بانک رهنی وغیره باری ساختمان ویا زراعت ویا ما یحتاج دیگر پول می گیرنـد وبه اقساط آن پول را با مقـدار معینی سود بانک می پردازنـد . این معامله به خاطر اینکه مشتمل بر ربا است حرام است ، گر چه صریحا شرط زیادی نشود چون بنای قرض روی این شرط است ودر مسائل پیش گفتیم : شروطی که طبق یک قرار کلی مبنای معامله روی ان است شروط ضمنیه است ودر حکم شرط صریح است ونمی توان ان را به این نحو نیز تصحیح نمود : مبلغ معینی را از بانک نقـدار بخرد در عوض همان مبلغ با زیادی که به اقساط آن را بدهـد زیرا بیع نقـد به نسیه در غیر مکیل وموزون همان طور که در سابق گفتیم اشکال دارد

احکام سر قفلی

از معاملات رائج ومورد ابتلاء (سر قفلی) است وعامل پیدایش آن این است که دولت قانونی وضع کرده است که هر کس خانه ویا محلی را اجاره کند پس از گذشتن مدت اجاره مالک حق ندارد مستأجر را از آن محل بیرون کند ویا مال الاجاره را زیاد کند ، وچو ارزش اجاره غالبا ترقی می کنـد وگاهی مستأجر موافق مذاق مؤجر نیست یا آنکه مؤجر خود احتیاج به مورد اجاره دارد ، ودر تمام این فروض تخلیه محل ممکن نیست مگر با دادن مقداری پول ، از این رو (سر قفلی) که عبارت است از پولی که مستأجر از مؤجر برای تخلیه محل ویا از شخص سوم برای تحویل محل می گیرد پدید آمده واین پول در بعضی موارد حلال ودر بعضی دیگر حرام است که ذیلا توضیح داده می شود : مسأل ۱ – سر قفلی ای که مالک می گیرد از دو راه قابل تصحیح است : ۱ – مالک مغازه یا خانه وماننـد اینها را به شخصی مثلا یک ساله اجاره می دهد در عوض ماهی هزار ریال به اضافه پنجاه هزار ریال نقد ودر ضمن اجاره شرط می کنـد : تا زمانی که مستأجر مایل باشـد می توانـد در آن محل بمانـد واجاره آن محل را به همین مبلغ تمدیـد نماید وحق اخراج او وافزودن بر مبلغ مورد توافق را نداشته باشـد وچنـانچه مستأجر محـل اجـاره ار به دیگری واگـذار نمود مؤجر بـا آن شخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نماید یعنی برمبلغ اجاره ماهیانه که هزار ریال بوده نیفزاید . ۲ – مالک با مستأجر در مورد مال الاجاره توافق نمایند ودر ضمن شرط کنند که مستأجر وکیل باشد بعد از پایان مدت اجاره محل را به خودش ویا به دیگری اجاره دهـد ویـا وکیـل در توکیـل باشـد در اجاره دادن به دیگری ودر مقابل این وکالت مبلغی مثلا پنج هزار تومان به مالک بدهـد واین وکالت چون در ضمن عقد لازم شرط شده است لازم است وموکل نمی تواند وکیل را عزل کند وبا مردن او هم از بین نمی رود .

مسأله ۲ – سر قفلی ای که مستأجر از مالک می گیرد دو صورت دارد : یک ی حلال ودیگری حرام ، اگر مستأجر از مالک به یکی از دو طریق که در مسأله پیش گفته شد سر قفلی بگیرد می تواند آن را در مقابل اسقاط حق یا وکالت که از راه شرط حاصل شده بود ، حساب نمایـد واز آن محل رفع یـد نمایـد ، وگرنه بعـد از پایان مدت اجاره وعدم رضایت به تمدید اجاره حق تصرف در آن محل را ندارد اگر چه با بودن مستأجر در ان محل وگذشت زمان مال الاجاره آن ترقی کرده باشد وگرفتن پولی به عنوان سر قفلی در این صورت حرام است .

مسأله ۳ – سر قفلی ای که مستأجر از مستأجر دیگر می گیرد چنـد صورت دارد که بعضـی از صور آن حلال وبعضـی دیگر حرام است . صورت او آنکه مستأجر به مالک سر قفلی داده باشـد یعنی به یکی از دو طریق که در مسائل پیش گفته شـد از مالک حق واگذار نمودن محل به دیگری را گرفته باشد ، در این صورت مستأجر دیگر به هر مقداری که توافق کنند سر قفلی بگیرد ولو آنکه چند برابر سر قفلی از که او به مالک دادن است باشد . صورت دوم آنکه مستأجر گر چه به مالک سر قفلی نپرداخته است ، اما در ضمن اجاره شرط کرده تـا زمانی که مستأجر در محل اجاره ساکن است به همان قیمت اول اجاره بدهـد ومؤجر حق اضافه کردن قیمت مال الاجاره را نداشته باشد وچنانچه مستأجر بخواهد محل اجاره را به دیگری واگذار نماید مؤجر با همان شخص طبق اجاره مستأجر اول رفتار نمایـد یعنی مبلغ اجاره را زیاد نکنـد وتا هر انـدازه که او بخواهـد اجاره را تمدیـد نماید ، یا آنکه مالک در حین

اجاره اول شرط وکالت مستأجر اول را نموده باشد ، در این صورت نیز مستأجر اول می توانـد از مستأجر دوم سر قفلی بگیرد به همان گونه که در صورت اول بیان گردید . صورت سوم آنکه : مستأجر اول به مالک سر قفلی داده یا آنکه شرط نموده است مجانا ، ولی شرط ومورد معامله فقط آن است که مستأجر تا مائل باشد مالک تجدید اجاره نماید وحق افزودن بر قیمت اجاره را نداشته باشد ، وچنانچه به مستأجر دیگر واگذار شد ، مالک هر نحوی که مائل باشد می توانـد با او رفتار نمایـد . در این صورت نیز می تواند مستأجر اول از مستأجر دوم سر قفلی بگیرد ولی به این ترببب که ان شخص سوم مبلغی را مثلا ده هزار تومان به مستأجر اول می دهد که او ان محل را تخلیه کند آنگاه خود با مالک به یک قیمتی توافق می کند ومحل را اجاره می نمایـد ومالک نیز در معامله با او کمال آزادی را دارد وآن شخص سوم اگر بخواهد در آن محل حقی پیدا کند باید همانطور که بیان شد به مالک سر قفلی بدهد . صورت چهارم آنکه : مستأجر به مالک سر قفلی نداده است ولی مالک میل دارد با او تجدید اجاره نماید وتا موقعی که او بخواهد به دیگری اجاره ندهد . در این صورت نیز مستأجر می تواند از شخص سوم سر قفلی بگیرد ولی به یکی از سه راه زیر : ۱ – اینکه مبلغی مثلا پنج هزار تومان به او بدهد وشرط نمایـد که محل را تخلیه کنـد ومزاحم او نباشـد . ۲ – در مقاب لعدم مزاحمت او مبلغی را به او ببخشد واین در حقیقت (هبه معوضه) است . ۳ – در مقاب لعدم مزاحمت ، پول را به عنوان (جعاله) بدهد . در این صورت نیز سر قفلی در مقابل تخلیه محل است واجاره از مالک اصلی ، واو به هر نحو مایل باشد می توانـد معامله کند .

حکم خرید وفروش حواله

یکی از معاملات رایج میان بازرگانان (صرف برات) است واز آن به (خرید وفروش حواله ، تعبیر می کنند وآن برسه قسم است ، قسم اول – شخصی در محلی پولی به تاجر می دهد که از طرف او در محل دیگر همان پول را دریافت کند . مثلا ده هزار تومان در تهران به تاجری می دهد که در بغداد همان مبلغ را از طرفش بگیرد . چه این معامله به شکل قرض باشد ویا خرید وفروش ، در صحت این معامله هیچ اشکالی نیست . قسم دوم – شخصی در مکانی پولی به تاجر بدهد ودر مکان دیگر از طرف او کمتر از آن را بگیرد مثلا هزار تومان در بغداد به تاجر بدهد ودر تهران نهصد تومان بگیرد . ظاهرا این معالمه هم اشکالی ندارد وفرقی بین قرض وخرید وفروش نیست زیرا ربا ان است که پول دهنده زیادی بگیرد نه کمتر ودر این قسم پول دهنده کمتر می گیرد . قسم سوم – آنکه شخصی در محلی پولی به کسی بدهد که در محل دیگر از خودش ویا از طرفش زیادتر بگیرد . در این قسم اگر پول را به عنوان قرض بدهد قطعا حرام است واگر خرید وفروش باشد احتیاط واجب ترک ان است والله العالم .

حکم ضمان جدید

شخصی متعهد می شود مثلا خانه ای را با خصوصیاتی که طرفین بر آن توافق کرده اند بسازد وتحویل دهد وشخص سومی با توافق طرفین متعهد می شود ، چنانچه تعهد کننده تا مدت معین کار راانجام ندهد مبلغی به صاحب کار بپردازد ودر مقابل این تعهد پولی می گیرد . در صورتی که متعهد اول تخلف کرد وشخص ثالث مبلغی را که تعهد کرده پرداخت نمود وهمان مبلغ را از متعهد اول گرفت ، اینکار با جمیع خصوصیاتش صحیح است ومانعی ندارد .

حکم بیمه

از معاملات تازه در آمد (بیمه نمودن) است . دانشمندان علم حقوق نوشته اند که این معامله در اوائل قرن چهارده میلادی در اروپا

پدیـد آمـده است . وبعدا در اثر بر قراری تجارت میان شـرق وغرب در اوائل قرن سـیزده هجری اسـلامی در بلاد آسـیا ظاهر گردید واموال تجـارتی را که از راه دریـا وارد می کردنـد بیمه می نمودنـد وکم کم در همه شـئون زنـدگی راه یافت تا جایی که همه چیز حتی انسان را بیمه می کنند . حقیقت بیمه این است که : پیمانی میان دو طرف بسته می شود مبنی بر اینکه : چنانچه حادثه ای پیش بیاید ومورد بیمه آسیب ببیند ویا از بین برود ، بیمه کننده متعهد باشد خسارات وارده را طبق قرار داد بپردازد ودر برابر چنین تعهدی بیمه پـذیر نیز متعهـد می شود در هر ماه یا هر سال یا یک مرتبه مبلغی را به او تسـلیم نمایـد . مثلا شخصـی متعهد می شود : هر سال مبلغی را به شـرکت ویا فردی بدهـد که اگر آسیبی به ماشـین ویا خانه اش برسـد آن شـرکت ویا آن شـخص آن خسارت را جبران نماید . یک قسم دیگر بیمه نیز وجود دارد وآن اینکه : عده ای سـرمایه ای می گذارند چنانچه خسارتی به یکی از اعضاء وارد شود از آن طریق جبران نمایند که اساس این قسم بیمه باز نمودن صندوق تعاونی مشترک میان جماعتی است برای جبران خسارت معینی که بر یکی از اعضاء وارد می شود . قسم اول بیمه را از چند راه که ذیلا توضیح داده می شود می توان تصحیح نمود :

۱ – از راه ضـامن شـدن – بنا بر اقوی در ضامن شـدن شـرط نیست آن چیزی که ضامن آن شـده انـد دین در ذمه باشـد بلکه ضامن اعیان شدن گر چه ان اعیان نزد صاحبانش باشد صـحیح است بیمه نیز از مصادیق ضـمان اعیان است نهایت ضمانی است مشروط به اینکه : کسی که برای او ضامن شده اند باید مبلغی در سال بپردازد .

۲ – از راه صـلح وسـازش – طرفیـن معـامله سـازش می کننـد کـه بیمه شونـده مبلغی بدهـد وبیمه کننـد نیز در صـورت خطر ووقـوع خسارتی آن را جبران نماید .

۳ – از راه هبه معوضه – به این ترتیب بیمه شـده مبلغی را یک مرتبه ویا تـدریجا به شـرکت یا شـخص بیمه کننـده مجانی تسـلیم می کند وشرط می کند اگر پیش آمدی برای او بکند خسارتش را جبران نماید .

۴ – از راه معـامله مسـتقل – گر چه معـامله بیمه در زمـان شـارع مقـدس وجود نداشـته است اما این معامله یک معامله عقلایی اسـت وشارع مقدس هم از آن نهی نکرده وعموم (اوفوا بالعقود) نیز شامل ان خواهد بود . (

مسأله) بعضـی از شـرکتها در سال یک مرتبه یا در هر ماه مبلغی به کسانی که بیمه شـده انـد می پردازد ظاهرا گرفتن آن پول حلال است زیرا این کـار با شـرط در ضـمن عقـد بیمه لازم الرعایه است . واما قسم دوم بیمه که بر اساس تأسـیس صـندوق تعانی مشترک است نیز قابل تصـحیح است به شرح زیر : ۱ – از راه ضامن شدن – به این ترتیب ، پولهای هر کدام از شـرکاء که در محلی گذاشـته انـد مال خود آنها است ولی هر کـدام از آن چنـد نفر ضامن می شود اموال دیگران را به نسبت معینی مثلا اگر پنـج نفرند هر کدام ضامن اموال دیگران می شود به ربع ، واین ضمان مشروط است به اینکه هر کدام رد ماه یا سال مبلغ معینی را نزد شرکت بگذارند . ۲ – می شود از راه صـلح وسـازش تصـحیح نمود . ۳ – ممکن است همـانطور که در قسم اول گفته شـد از راه معـامله مسـتقل آن را تصحیح نمود .

خرید وفروش اوراق جایزه دار

از جمله معاملات تـازه در آمـده خریـد وفروش (اوراق شانسـی) است وحقیقت آن این است که توافقی میان مردم از یک طرف وشـرکت یـا شـخص معینی از طرف دیگر می شـود کـه چنـانچه کسـی اوراق را بـه قیمت معینی بخرد آن شـرکت یـا شـخص میـان خریـداران قرعه می زنـد ، قرعه بنام هر کس اصابت کرد مقـداری پول می دهـد . این معامله چنـد صورت دراد که همه ان صورتها حرام وپوی که از آن راه گرفتن می شود غیر جـائز است . صورت اول اینکه پول را در عوض اوراق به احتمـال اصـابت قرعه بـدهد این عمل قمار وحرام است بدون اشکال . صورت دوم انکه اوراق را می خرد در عوض پول معین ودر ضمن بیع قرعه زدن را شرط می کنـد یا آنکه خود فروشـنده برای تشویق خریـداران قرعه می زنـد ، یان معامله وشـرط هر دو باطلند ، اما معامله به جهت مجهول

بودن مالیت . اوراق باطل است زیرا چنانچه قرعه بنام او اصابت کند اوراق مالیت زیادتر دارد واگر اصابت نکند اصلا مالیت ندارد ومعامله بر مجهول باطل است . وشرط هم با فساد معامله شرط ابتدایی می شود وغیر واجب الرعایه وفاسد خواهد بود . وقرعه هم به خودی خود قمار وحرام است واز موجبات مالکیت نمی تواند باشد . صورت سوم آنکه کسی اوراقی را به قیمت معینی به عنوان کمک به یک از مؤسسات خیریه می گیرد آنگاه دهنده اوراق به عنوان تشویق میان گیرندگان اوراق قرعه می زند وبنام هر کس اصابت کرد مبلغی می دهد ، در این صورت دادن پول به عنوان کمک به مؤسسات خیریه مانعی ندارد ، ولی گرفتن پولی که از راه قرعه نصیبش شده جایز نیست چه آن پول از پولهایی باشد که مردم به عنوان کمک به مؤسسه داده اند وچه غیر آن باشد بلی چنانچه از پول دیگر دهند وبه عنوان بخشش باشد وبداند که با قرعه مجبور به دادن پول نیست گرفتن چنین پولی اشکالی ندارد ، ولی چنین فری از مورد بحث ما خارج است مال غصبی را هم اگر صاحبش راضی بشود مانعی ندارد والله العالم .

احداث خیابانها ومیدانهای عمومی و ...

نیازمندیهای اجتماعی وگسترش احتیاجات تفننی مردم ایجاب می کند خیابانها احداث ویا گسترده تر شود ، میدانها و . پدید آید وگاهی این کارها موجب تصرف در اموال دیگران ، ومسجد وموقوفات است از این رو مسائلی پیش می آید که ذیلا توضیح داده می شود .

مسأله ۱ – املاک شخصی که در معابر واقع می شود چنانچه صاحبانش راضی باشند ویا بفروشند وحکومت هم بخرد هیچ اشکالی ندارد ، ولی چنانچه نخرد ویا انها نفروشند ویا بخاطر آنکه قیمت عادله نیست حاضر به فروش / صفحهٔ ۵۱۲ / نشوند ومجانی هم راضی نباشند ، کسی که متصدی کار است (حکومت باشد یا غیر آن) خلاف شرع کرده است ، لیکن پس از غصب کردن وخارج شدن ملک از دست مالک ، رفت وآمد وتصرفاتی که دیگران در ان می کنند بی اشکال است .

مسأله ۲ – هر گاه مسجدی در مسیر خیابان واقع گردد ، خراب کردن ان جایز نیست وعنوان مسجد بودن است واشکالی ندارد ونجس کردن آن محل ، حرام نیست وبر فرض نجس شدن پاک نمودن آن واجب نمی باشد .

مسأله ۳ – اگر مسجدی را به خاطر امور یاد شده خراب کنند ومقداری از آن باقی بماند که می شود در آنجا نماز خواند ، بدون شک نمی توان در آنجا دکان ساخت ویا استفاده هایی نظیر آن نمود ، بلی چنانچه آن مقدار باقیمانده را نشود مسجد ومحل عبادت ونماز نمود ، متولی یا حاکم شرع ، می تواند آنجا را اجاره بدهد ومال الاجاره آن را در مسجد دیگر واگر نشد در مصالح عامه مسلمین مصرف نماید . وبعید نیست که بدون اجاره نیز قابل تصرف باشد ولی احتیاط اجاره کردن است . ودر صورتی که باقیمانده امکان مسجد بودن را داشته باشد ولی ظالمی آنجا را خراب کند وساختمانی دیگر بسازد وتبدیل آن به مسجد نیز ممکن نباشد ، استفاده کردن از آن وخرید وفروش آن بی مانع است وجز شخص ظالم دیگری ضامن هم نمی باشد .

مسأله ۴ – محلهایی که مسلمین اموات خود را درآنجا دفن می کنند سه قسم است . ۱ – زمینهایی که شخص معینی آن را برای دفن مرده گان وقف نموده است . ۲ – مقداری از زمینی را که (مرافق عمومی) است وملک کسی نیست تعیین می کنند که مردگان را در آنجا دفن نمایند . ۳ – ملک شخصی افراد است که در آنجا مرده دفن می کنند . این قسم حکم سایر اموال شخصی را دارد . واما قسم اول تغییر آن جایز نیست ، ولی چنانچه ظالمی آن را تغییر دهد ویا از حالت قبرستانی بیرون آید وقابل استفاده برای دفع اموات نباشد ، بهره برداری از آن به رفت وآمد ، خرید وفروش وحتی تبدیل آن به خانه ودکان ونظائر اینها بی اشکال است . اما قسم دوم تغییر وتبدیل آن ظاهرا مانعی ندارد وتمام تصرفات در آن جایز خواهد بود . هر گاه وضع قبرستانی از لحاظ وقف بودن وعدم آن ، معلوم نباشد جمیع تصرفات وتبدیل وتغییر آن جایز است .

احکام تلقیح مصنوعی

تلقیح مصنوعی عبارت از این است که نطفه مردی را بگیرند وبا وسیله ای به زنی تزریق کنند واز این راه آن زن حامله گردد واین عمل از لحاظ شرعی مسائلی دارد که ذیلا مورد بررسی قرار می گیرد :

مسأله ۱ - هرگاه نطفه شوهری را بگیرند وبه زن او (اگر چه در شهر دیگر باشد) تزریق کنند اشکال ندارد . اما اگر نطفه مرد اجنبی را به زن شوهر دار ویا بی شوهر تزریق کنند خالی از اشکال نیست واحتیاط واجب در ترک آن است بلکه بعید نیست که حرام باشد .

مسأله ۲ - هر گاه نطفه مرد اجنبی را بگیرند وبه زن بی شوهر تزریق کنند وزن حامله شود آن بچه ملحق به زن وان مرد است یعنی زن مادر وآن مرد پدر اوست واحکام بچه از ارث بردن ونفقه وغیر اینها بر آن بچه مترتب می شود .

مسأله ۳ - اگر نطفه مرد اجنبی را به زن شوهر درا تزریق کنند وزن حامله شود دو صورت دارد : یکی آنکه یقین داشته باشند که بچه از نطفه شوهر منعقد نشده مثل اینکه شوهر یک سال باشد با آن زن همبستر نشده ونطفه او هم اگر چه با تزریق به رحم زن ریخته نشده باشد ، در این صورت بچه به صاحب نطفه (مرد اجنبی) ملحق می شود واحکام بچه بر او مترتب می شود . صورت دیگر آنکه احتمال داده شود کودک از نطفه شوهر باشد ، در این صورت بجه ملحق به شوهر است ودر هر دو صورت زنی که او را زائیده مادر او بشمار می آید ودارای احکام او است .

مسأله ۴ - اگر نطفه دو مرد یا بیشتر را به زنی تزریق کنند واو حامله شود واحتمال اینکه بچه از شوهرش باشد منتفی باشد یا اصلا شوهر نداشته باشد ، ظاهرا در این فرض پدر بچه را با قرعه باید تعیین کرد .

مسأله ۵ - اگر نطفه مردی را بگیرند ودر رحم مصنوعی قرار دهند وبچه متولد شود آن بچه به صاحب نطفه ملحق خواهد شد .

احکام جراحی پلاستیک

علم پزشکی در عصر ما بقدری پیشرفت کرده است که می تواند چشم ویا کلیه ویا قلب ودیگر اعضاء انسان سلام ویا در حال مرگ را به انسان دیگری پیوند نماید ومورد استفاده او قرار گیرد . اینک مسائل مربوط به این موضوع را ذیلا مورد بررسی قرار می دهیم :

مسأله ۱ - قطع عضو انسان چه زنده ومرده حرام است مگر بخاطر مصلحت مهمتری مانند بینا ساختن ویا زنده نگاه داشتن انسانی دیگر ، در این صورت قطع عضو زنده ویا مرده شرعا مانعی ندارد .

مسأله ۲ - قطع عضو انسان زنده وپیوند آن به دیگری منوط به اجازه اوست ودر مرده یا باید وصیت کرده باشد ویا (ولی) او اجازه دهد .

مسأله ۳ - خرید وفروش اعضاء جدا شده از انسان چه مرده وچه زنده جایز نیست ، یا باید مجانی داده شود ویا به شکل (هبه معوضه) در مقابل پول واگذار شود ، اما خصوص خون خرید وفروشش جایز است .

مسأله ۴ - در صورتی که قطع عضو جایز نباشد اگر قطع شود باید دیه پرداخت شود ولی در صورت جواز ، دیه هم لازم نیست .

مسأله ۵ - عضوی را که جدا می کنند نجس است ولی پس از پیوند وتعلق روح به ان ، از اجزاء بدن شخص زنده بشمار می آید وبا این استحاله وانقلاب ، پاک می گردد ونماز خواندن با آن نیز جایز است .

احکام تشریح

تشریح بدن میت وقطعه قطعه کردن آن هم حرام است وهم دیه دارد مگر در چند مورد زیر : ۱ - در صورتی که پیشرفت علم

پزشکی ومعالجه بیماران بر آن توقف داشته باشد که در این صورت جائز خواهد بود زیرا حرامی که مقدمه یک امر مهمی باشد مانند تشریحی که مقدمه پیشرفت علم طب ونجات دادن مردم وحفظ حیات آنها است چنین امری جایز خواهد بود . ۲ – جدا کردن وپاره نمودن بدن مرده برای حفظ حیات دیگری – مثل اینکه زن حامله ای بمیرد وبچه در شکم او زنده باشد ، یا بچه ای در شکم مادر بمیرد ومادرش زنده باشد در صورت اول پاره شکم مادر ودر صورت دوم قطعه قطعه کردن بچه برای حفظ زنده مانعی ندارد . ۳ – تشریح بدن میت برای کشف جرم ، یا نجات دادن افراد متهم به قتل ویا شناختن قاتل ، در همه یان صورتها نیز تشریح جایز است . البته موارد دیگری نیز هست که در جای خود بیان شده است .

مسأله ۱ – در مواردی که تشریح جایز است دیه ندارد .

حکم ذبح حیوان به طریق جدید

در زمان ما به موازات ماشینی شدن زندگی ، حیوانات را نیز با ماشین برقی سر می برند به این ترتیب ، چند حیوان را در یکجا نگاه می دارند آنگاه با یک آلت مخصوص که به برق متصل است سر آنها را یکجا می برند . در صورتی که آن حیوانات را رو به قبله نگاه بدارند ، وهمه رگهایی که باید در ذبح شرعی بریده شود ، با آن آلت قطع گردد ، وهنگام زدن دگمه برق شخص مسلمانی یا کتابی که متصدی این کار است بسم الله بگوید ، این نوع ذبح کردن نیز اشکالی ندارد وگوشت چنین حیوانی حلال است ولی باید توجه داشت ه بریدن وجدا کردن سر حیوان از پشت سر مکروه است .

حکم تحدید نسل وتنظیم آن

از طرفی پیشرفت علم پزشکی وبهداشت ، حد متوسط عمرها را بالا برده واز مرگ ومیر تا حد زیادی جلو گیرد نموده است در نتیجه آمار جمعیت دنیا به شکل سر سام آوری رو به افزایش نهاده است که اداره آن در آینده بسیار مشکل خواهد بود ، واز طرف دیگر بعضی زنها در اثر مرض وضعف ، زائیدن وتربیت بچه برایشان سخت ، دشوار است به علاوه امکانات زندگی اجازه چنین آزادی را در تولید نسل نم یدهد از این رو دولتها به فکر تحدید نسل وتنظیم وبهداشت خانواده بر آمده اند وما احکام آن را در ضمن مسائلی بیان میکنیم :

مسأله ۱ – شایع است که در بعضی کشورها برای جلو گیری از تراکم جمعیت ، جنین را سقط می کنند واخیرا در ایران ، با اینکه مشکلی نیست ، زمزمه سقط جنین به گوش می رسد وافرادی که شأن آنها دخالت در این امور نیست آن را تجویز کرده اند ! در هر صورت ، اسقاط حمل چه بعد از تعلق روح به آن وچه قبل از آن حتی در صورت نطفه بودن حرام است .

مسأله ۲ – اگر حمل سقط شده نطفه باشد بیست مثقال شرعی طلا (هر مثقال سه ربع مثقال صیرفی است) واگر علقه باشد چهل مثقال واگر مضغه باشد شصت مثقال واگر استخوان پیدا کرده هشتاد مثقال واگر گوشت پیدا کرده صد مثقال واگر روح در آن دمیده شده چنانچه پسر باشد یک هزار مثقال وچنانچه دختر باشد پانصد مثقال طلا باید به ورثه آن سقط شده داده شود .

مسأله ۳ – جلوگیری از انعقاد نطفه از راه (عزل) در صورتی که زن اجازه بدهد جایز است واگر اجازه ندهد گر چه مکروه است ولی جایز است ودیه هم ندارد .

مسأله ۴ – خود داری کردن از نزدیکی با زن بیش از چهار ماه جایز نیست وپیش از آن در صورت اشتیاق به آن مکروه است .

مسأله ۵ – خود داری کردن از ازدواج چه برای مرد وچه برای زن در صورت ترس ارتکاب حرام ، حرام است وبدون ان مکروه است .

مسأله ۶ - بکار بردن وسائلی که مانع از ریختن نطفه در رحم زن می شود ، حکم عزل را دارد که در مسأله سوم بیان شده است .
مسأله ۷ - هیچ کدام از زن ومرد حق ندارند خود را عقیم کنند ویا مثلا زن راضی شود رحمش را بیرون آورند وچنین کاری جایز نیست .
مسأله ۸ - بقیه راههای جلو گیری از آبستنی مانند خودرن قرص ضد بارداری ، جا گذاشتن وسیله ای در رحم که مانع انعقاد نطفه می شود جایز است واشکالی ندارد .
مسأله ۹ - در صورتی که زیادی جمعیت موجب اختلال نظم عمومی بشود بر همه مردم بشکل وجوب کفایی لازم است که از آن به یکی از راههای مشروع جلو گیری نمایند وهمچنین زنی که بارداری برایش خطر دارد ویا ممکن است طوری مریض شود که زندگی خانواده گیش بهم بخورد ویا آبروی آنها در خطر باشد در همه این موارد باید از راههای مشروع از تولید نسل جلو گیری بعمل آورد .

حکم نماز وروزه کسانی که با هواپیما مسافرت می کنند

مسأله ۱ - هر گاه شخص روزه دار سوار هواپیما شود وهواپیما چهار فرسخ عمودی پرواز کند آنگاه به زمین بنشیند چنین شخصی در حکم مسافر است وباید روزه خود را افطار کند چون مجموع رفتن وآمدن می شود هشت فرسخ واین مقدار هم حد سفر شرعی است .
مسأله ۲ - هر گاه کسی از محلی که ظهر شده ونماز را در آنجا خوانده است با هواپیمای سریع السیر به محل دیگر که هنوز ظهر نشده است برود ، ظاهرا نماز ظهر وعصر دیگری بر او واجب نیست ، وچنانچه در این فرض در هیچ کدام از این دو محل نماز نخواند تنها یک قضای ظهر وعصر کافی است ، ونیز در همین فرض چنانچه در محل اول نماز ظهر را نخواند وقتی که در محل دوم یم خواهد نماز را بخواند گرچه در محل دوم وقت باقی است اما وقت آن در محل او لگذشته است باید به نیت اداء نماز را بخواند نه قضاء .
مسأله ۳ - هر گاه پیش از غروب آفتاب از محلی با هواپیما ویا قمر مصنوعی طوری حرکت کند که به هر منطقه ای در بیست وچهار ساعت برسد آفتاب در آنجا غروب نکرده باشد ، نماز مغرب وعشاء بر او واجب نخواهد بود .
مسأله ۴ - هر گاه آدمی از محلی که رؤیت هلال رمضان در آنجا شده وبه قصد او لماه روزه گرفته مسافرت کند وقبل از ظهر به محلی رسید که می خواهد ده روز در آنجا بماند ویا وطن اوست ولی در آنجا اول رمضان ثابت نشده است در صورتی که چیزی مخورده باشد باید روزه را نگهدارد ، وچنانچه از محلی که رؤیت هلال شوال شده به جایی مسافرت کند که در آنجا هنوز اول ماه ثابت نشده است افطار واجب است .

نماز وروزه اهالی قطبین

بعض از مناطق کره زمین است که شش ماه شب است وشش ماه روز مانند ، دو قطب شمالی وجنوبی کره زمین . در صورتی که ضرورتی ایجاب نکند نباید در چنین مناطقی زندگی کرد ولی در صورت ضرورت ویا بودن مصلحت بیشتری ناگزیر به ماندن شد باری نماز وروزه یکی از دو راه را باید انتخاب نماید : ۱ - اوقات نماز وروزه آنجا را با اوقات مناطق معتدله ای که نزدیکتر به آنجا است ویا سابقا در آنجا زندگی می کرده است تطبیق نماید مثلا با ساعت ، هر وقت فهمید در آن مناطق ظهر شده نماز ظهر وعصر ، وهر وقت مغرب شده نماز مغ رب وعشاء ، وهر وقت صبح شده نماز صبح بخواند وهر گاه در آنجا ماه رمضان شد او هم روزه

بگیرد واین کـار بـا بود وسائل امروزی از قبیل رادیو وتلویزیون کارآسانی است . ۲ – ملاک را اوقات مناطق معتـدله قرار دهد بدون در نظر گرفتن نزدیکترین منطقه نسبت به آنجا . ودر انتخاب اوقات مناطق معتـدله مخیر است مثلا مخیر است میزان را ایران یا عراق یا حجاز ویا نظائر اینها قرار دهد .

احکام رادیو وتلویزیون

مسأله ۱ – استفاده از رادیو در غیر از لهو ولعب جایز است ، مانند گوش دادن به اخبار ، قرآن سخنرانیهای عملی ومذهبی اما گوش دادن به ساز وآواز وبرنامه های منحرف کنند آن حرام است .

مسأله ۲ – خریـد وفروش رادیـو مـانعی نـدارد ولی کسـی که می خرد نه تنهـا خودش نبایـد از لهو ولعب ان اسـتفاده کنـد ، بلکه از ارتکاب خانواده اش نیز باید جلو گیری نماید .

مسأله ۳ – خریـد وفـورش تلویزیـون وکـادو دادن آن جـائز اسـت ، ونیز گـوش دادن بـه سـخنرانیهای علمی ، ومـذهبی ، وتفریحی ، ومسابقـات ، وبرنامه های آموزنـده آن جائز است . ولی گوش دادن به ساز واواز ، وموسـیقی ، وغناء ، وبر نامه های منحرف کننـد ه ان ، که موجب فساۀ وسوق جامعه به بی بند وباری وشهوت پرستی می شود ، جائز نیست ، ونیز باید از نگاه کردن به زنهای مسلمان بی حجاب ولخت وعریان اجتناب نمود .

طهارت الکل

الکل بر دو قسم است یک قسم آن از چوب ومانند آن گرفته می شود که به آن الکل صـنعتی می گوینـد وقسم دیگر آن است که شـارب را تبخیر می کننـد واز آن الکل درست می کننـد وآن را اکل طبی وجوهر الخمر می گوینـد . الکل صـنعتی پاک است زیرا اگر چه خمر نجس است ومایعات مسکر دیگر

بـا احتیـاط واجب نیز نجس است ، وهمین الکـل در صورتی که مقـداری آب بـا آن مخلوط شود مست کننـده است واصولاـ عـامل مست کننـد ه در همه مسـکرات همین ماده الکلی است که اگر به نحوی این ماده از خمر گرفته شود از حالت مست کنندگی بیرون میایـد ، امـا چون الکـل سم است وقابـل خوردن نیست وگویـا فعلیت پیـدا کردن اسکار الکـل با مخلوط شـدن با آب است ومسـت کنندگی آن فعلین ندارد جز با آب از این رو حکم به طهرات آن می شود به علاوه دلیل نجاست مسـکرات از الکل انصـراف دارد . الکل طبی وجوهر الخمر نیز بعید نیست که پاک باشد بلکه اقوی پاک بودن است زیرا با تبخیر خمر نجاست خمری از بخار می رود باری اینکه بخار در نظر عرف موضوع دیگری است وغیر از خود خمر است وخود آن بخار هم که معلوم نیست مست کننـد ه باشـد بنـا بر این محکوم به طهـارت خواهـد بود . وری این حساب دواهایی که از خارج وارد می شود وگفته می شود اغلب آنها با مقـدار کمی الکـل مخلوط است همه آنهـا محکوم به طهارت است وجایز است خوردن انها ، وهمچنین آمپولهایی که زده می شود قبلا ویا بعدا موضع ان را با الکل ضد عفونی می کنند چنانچه در آن موضع خون نیامده باشد به خاطر الکل تطهیر موضع لازم نیست .

مسأله ۱ – خرید وفروش تمام اقسام الکل جایز است واشکالی ندارد .

حکم تصویر وعکس گرفتن

از جمله کارهای متعارف این زمان عکس گرفتن با دسـتگاه عکاسـی ، اینک حکم تصویر وعکس برداری را در ضمن مسائلی ذیلا بیان می نماییم ،

مسأله ۱ - درست کردن مجسمه صاحب روح مانند انسان حرام است ولی نگاه داشتن آن حرام نیست وخرید وفروش آن رای تزیین وغیره جایز وصحیح است .
مسأله ۲ - تصویری که دارای بر آمدگی نباشد مانند نقش بر دیوار جایز است واشکالی ندارد .
مسأله ۳ - عکس گرفتن با دستگاه عکاسی جایز است وشغل عکاسی وهمچنین اجازه دادن برای عکس گرفتن نیز بی اشکال است .
مسأله ۴ - خرید وفروش عکس نیز اشکالی ندارد .
مسأله ۵ - نگاه کردن به عکس شخص نامحرم مخصوصا اگر آشنا باشد بنا بر احتیاط غیر لزومی ترک شود ، ودر صورتی که نگاه کردن به قصد لذت بردن باشد حرام است .

احکام حق تألیف

گر چه موضوع حق تألیف در زمان ائمه علیهم السلام نبوده ودر عصر ما پیدا شده است ، اما حکم آن از کلیات وقواعد کلیه ای که از شرع مطهر رسیده است کاملا روشن می باشد واصلا معنی کامل بودن دین اسلام همین است که تا روز قیامت هر موضوعی پیدا شود حکم آن در تحت یک عنوان کلی بیان شده است ومنظور امام علیه السلام که فرموده است : بر ما است القاء قواعد کلیه وبر شما است استخراج احکام موارد خاصه نیز همین می باشد .
مسأله ۱ - کسی که چیزی تألیف می کند آن چیز محصول زحمت ونتیجه کار او است ، وتنها او مالك آن کار است ، وحق دارد دیگران را از تصرف در آن که عبارت از تگثیر نسخه وطبع است منع نماید ، ودر صورت منع ، تصرف در آن جایز نخواهد بود وتصرف در آن به نگاه کردن و گوش دادن به آن نیست تا گفته شود تگثیر نسخه وتجدید طبع تصرف در نتیجه کار او نمی باشد .
مسأله ۲ - بهره مند شدن از نوشته های دیگران از راه مطالعه و گوش دادن ونظائر آن که تصرف در آن بشمار نم یرود جایز است اگر چه مؤلف ناراضی باشد واز ان منع نماید مسأله ۳ - اگر بدون رضایت شخصی کتاب او را طبع کنند ، کتابهای طبع شده میان مؤلف ومتصدی چاپ مشترك است وبه نسبت مالك انها می باشند ، وهمچنین است اگر با رضایت او باشد ولی مقدار حق تألیف تعیین نشده باشد .
مسأله ۴ - حق تألیف را می شود به کسی واگذار کرد ودر مقابل آن پولی گرفت اما نه به عنوان خرید وفروش بلکه به شکل مصالحه ، هبه معوضه ، اباحه به عوض وامثال اینها .

حق امتیاز نشر اخبار

از جمله مسائل تازه در آمد این است که دولتها حق امتیاز نشر اخبار را در عوض پولی به شخص یا مؤسسه خاصی واگذار می کنند که دیگران پیش از آنها ویا بدون اجازه آنها حق نشر خبر نداشته باشند ودر صورت تخلف باید مجازات قانونی شوند . به نظر ما دولت چنین حقی را دراد ، نهایت انکه باید به شکل خرید وفروش نباشد ، بلکه به شکل مصالحه یا اباحه به عوض وامثال اینها باشد وکسی که این حق از طرف دولت به او واگذار شده است مالك آن می شود ، وچنانچه دیگری آن را با زودتر منتشر نمودن ضایع نماید حق اخذ خسارت از او را دارد وهر گاه دولت هم او را جریمه نماید باید به کسی که این حق به او تعلق دارد بپردازد .
مسابقات ورزشی و...
گرچه یک سلسله مسابقاتی از قبیل : اسب دوانی ، تیراندازی و . از دیر باز رواج داشته واحکام آنها نیز در کتب فقهی تحت عنوان (سبق ورمایه) بیان شده است ولی یک سلسله مسابقاتی دیگر از قبیل ، بوکس زدن ، فوتبال ، پینک پنک و کاملا تازه در آمده اند

وما احکام آنها را ضمن مسائلی ذیلا توضیح می دهیم :

مسأله ۱ – کاری که مسابقه با آن صورت می گیرد هر گاه از نوع کارهایی باشد که بیم آن می رود موجب هلاکت نفس ویا تلف عضو گردد مانند بوکس زدن وامثال آن چنین مسابقه ایی بدون شک حرام است وچنانچه مستلزم آنها نباشد چه موجب تقویت جسم وروح ، یا تقویت مجتمع اسلامی باشد وچه صرفا به خاطر تفریح باشد رد هر دو صورت جایز وانجام آن مانعی نخواهد داشت .

مسأله ۲ – مسابقه با عوض در غیر مواردی که در کتاب (سبق ورمایه) بیان شده است جایز نیست ومعامله هم باطل است .

مسأله ۳ – جایزه ای که مؤسسه تربیت دهنده مسابقه به مسابقه دهنده می دهد حلال است در صورتی که اصل مسابقه جایز باشد .

حکم نماز در کرات دیگر

کسی که به کره مار می رود از لحاظ نماز باید به ترتیب زیر نماز بخواند : از آنجا که قبله عبارت است از کعبه وکعبه هم تنها آن ساختمان مخصوص نیست بلکه موازات آن از بالا وپایین تا اعماق آسمانها ودل زمین است از این رو در کره ماه هم باید به موازات همان منطقه نماز بخواند وچنانچه نتواند موازات آن منطقه را پیدا کند هر منطقه ای را که گمان دارد قبله در آن سمت باشد باید به سوی آن نماز بخواند وهر گاه به هیچ طرف گمان نداشته باشد به یک طرف نماز بخواند کافی است . پایان

مسائل متفرقه

مسائل متفرقه

مسأله ۲۸۰۶ – اگر ریشه درخت همسایه در ملك انسان بیاید ، می تواند از آن جلو گیری کند وچنانچه ضرری هم از ریشه درخت به او برسد ، می تواند از صاحب درخت بگیرد .

مسأله ۲۸۰۷ – جهیزیه ای که پدر به دختر می دهد ، اگر مثلا به واسطه صلح یا بخشش ملك او کرده بادش ، نمی تواند از او پس بگیرد واگر ملك او نکرده باشد ، پس گرفتن آن اشکال ندارد .

مسأله ۲۸۰۸ – اگر کسی بمیرد ، ورثه بالغ او می توانند از سهم خودشان خرج عزاداری میت نمایند ، ولی از سهم صغیر نمی شود چیزی برداشت .

مسأله ۲۸۰۹ – اگر انسان غیبت مسلمانی را کند ، باید اگر مفسده ای پیدا نشود ، از ان مسلمان خواهش کند ، که او را حلال نماید . وچنانچه ممکن نباشد ، بایـد برای او از خدا طلب آمرزش کند واگر به واسطه غیبتی که کرده توهینی از آن مسلمان شده ، در صورتی که ممکن است ، بید آن توهین را بر طرف نماید .

مسأله ۲۸۱۰ – انسان نم یتواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که که می داند خمس نم یدهد ، خمس را بردارد وبه حاکم شرع برساند .

مسأله ۲۸۱۱ – آوازی که مخصوص مجالس لهو وبازیگری است ، غنا وحرام می باشد ، واگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخوانند حرام است ، ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا نباشد اشکال ندارد .

مسأله ۲۸۱۲ – کشتن حیوانی که اذیت می رساند ومال کسی نیست ، اشکال ندارد .

مسأله ۲۸۱۳ – جایزه ای را که بانك به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز حساب دارند می دهد ، چون برای تشویق مردم از خودش می دهد وضرر آن به کسی نمی رسد حلال است .

مسأله ۲۸۱۴ – اگر چیزی را به صنعتگر بدهد که درست کند وصاحب آن نیاید آن را ببرد ، چنانچه صنعتگر جستجو کند واز پیدا کردن صاحب آن نا امید شود ، باید آن را به نیت صاحبش صدقه بدهد .

مسأله ۲۸۱۵ – سینه زدن در کوچه وبازار با اینکه زنها عبور می کنند ، ولو در صورتی که سینه زن پیراهن نپوشیده باشد ، اشکال ندارد ، واگر جلوی جمعیت عزادار بیرق ومانند آن ببرند ، مانعی ندارد ولی باید استعمال آلات لهو نشود .

مسأله ۲۸۱۶ – گذاشتن دندان طلا ودندانی که روکش طلا دارد ، مانعی ندارد اگر چه زینت حساب شود ، بلی برای مرد پوشیدن طلا ولو با اگشتر ندارد اگر چه زینت حساب شود ، بلی برای مرد پوشیدن طلا ولو با انگشتر دست کردن باد حرام است .

مسأله ۲۸۱۷ – حرام است انسان استمناء کند یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید .

مسأله ۲۸۱۸ – تراشیدن ریش وماشن کردن ان اگر مثل تراشیدن باشد حرام است ودر اینحکم تمام مردم یکسانند وحکم خدا به واسطه مسخره مردم تغییر نمی کند ، پس کسی هم که اول تکلیف اوست یا اگر ریش نتراشد مردم او را مسخره می کنند چنانچه ریش بتراشد یا طوری ماشین کند که مثل تراشیدن باشد حرام است .

مسأله ۲۸۱۹ – احتیاط واجب آن است که ولی بچه پیش از آنکه بچه بالغ شود ، او را ختنه نماید واگر او را ختنه نکند ، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است .

مسأله ۲۸۲۰ – اگر ساختمان خانه خود را به قدری بلند سازد که داخل خانه همسایه دیده شود اسکال ندارد ، بلی نظر کردن ومطلع شدن بر خانه همسایه اشکال دارد .

مسأله ۲۸۲۱ – اگر پدر ومادر فقیر باشند ونتوانند کاسبی کنند ، فرزند آنان اگر بتواند ، باید خرجی آنان را بدهد .

مسأله ۲۸۲۲ – اگر کسی فقیر باشد ونتواند کاسبی کند ، پدر او باید خرجی او را بدهد . واگر پدر ندارد ، یا نمی تواند خرجی او را بدهد ، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد ، مادرش باید خرجی او را بدهد ، واگر مادر هم ندارد ، یا نمی تواند خرجی او را بدهد . باید مادر پدر ، ومادر مادر وپدر مادر ، باهم خرجی او را بدهند . واگر مادر مادر ندارد ، پدر مادر . باید خرجی او را بدهد .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹